زیر نظر، بخشی

آیات عظام مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

جلد اول

با همکاری:

جمعی از دانشمندان



www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

تفسیر نمونه

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -
عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نمونه/ بقلم جمعی از نویسندگان؛ زیرنظر ناصر مکارم شیرازی.
مشخصات نشر : طهران. : دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۵۳.
مشخصات ظاهری : ج.
وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی
یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۵۳.
یادداشت : کتابنامه.
شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۲۴۵

تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 2
ویژگیهای سوره حمد
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
این سوره در میان سوره های قرآن درخشش فوق العاده‌ای دارد که از مزایای زیر سرچشمه می گیرد:
1- آهنگ این سوره
این سوره اساسا با سوره های دیگر قرآن از نظر لحن و آهنگ فرق روشنی دارد به خاطر اینکه سوره های دیگر همه بعنوان سخن خدا است ، اما این سوره از زبان بندگان است ، و به تعبیر دیگر در این سوره خداوند طرز مناجات و سخن گفتن با او را به بندگانش آموخته است .
آغاز این سوره با حمد و ستایش پروردگار شروع می شود .
و با ابراز ایمان به مبدء و معاد (خداشناسی و ایمان به رستاخیز) ادامه می یابد، و با تقاضاها و نیازهای بندگان پایان می گیرد.
انسان آگاه و بیدار دل ، هنگامی که این سوره را می خواند، احساس می کند که بر بال و پر فرشتگان قرار گرفته و به آسمان صعود می کند و در عالم روحانیت و معنویت لحظه به لحظه به خدا نزدیکتر می شود .
این نکته بسیار جالب است که اسلام بر خلاف بسیاری از مذاهب ساختگی یا تحریف شده که میان ((خدا)) و ((خلق)) واسطه ها قائل می شوند به مردم دستور می دهد که بدون هیچ واسطه با خدایشان ارتباط برقرار کنند!.
این سوره تبلوری است از همین ارتباط نزدیک و بی واسطه خدا با انسان ، و مخلوق با خالق ، در اینجا تنها او را می بیند، با او سخن می گوید، پیام او را با گوش جان می شنود، حتی هیچ پیامبر مرسل و فرشته مقربی در این میان واسطه تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 3
نیست و عجب اینکه این پیوند و ارتباط مستقیم خلق با خالق آغازگر قرآن مجید است .
2- سوره حمد، اساس قرآن است
در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) می خوانیم که ((الحمد ام القرآن)) و این به هنگامی بود که جابر بن عبدالله انصاری خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) رسید، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) به او فرمود:
((الا اعلمک افضل سورة انزلها الله فی کتابه ؟ قال فقال له جابر بلی بابی انت و امی یا رسول الله ! علمنیها، فعلمه الحمد، ام الکتاب))

((آیا برترین سوره ای را که خدا در کتابش نازل کرده به تو تعلیم کنم ، جابر عرض کرد آری پدر و مادرم به فدایت باد، به من تعلیم کن ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) سوره حمد که ام الکتاب است به او آموخت سپس اضافه فرمود این سوره شفای هر دردی است مگر مرگ)).
و نیز از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: ((و الذی نفسی بیده ما انزل الله فی التوراة ، و لا فی الزبور، و لا فی القرآن مثلهاهی ام الکتاب)) ((قسم به کسی که جان من به دست او است خداوند نه در تورات و نه در انجیل و نه در زبور، و نه حتی در قرآن ، مثل این سوره را نازل نکرده است ، و این ام الکتاب است)).
دلیل این سخن با تاءمل در محتوای این سوره روشن می شود، چرا که این سوره در حقیقت فهرستی است از مجموع محتوای قرآن ، بخشی از آن توحید و شناخت صفات خدا است ، بخشی در زمینه معاد و رستاخیز سخن می گوید و بخشی از هدایت و ضلالت که خط فاصل مؤ منان و کافران است سخن می گوید، و نیز در آن اشارهای است به حاکمیت مطلق پروردگار و مقام ربوبیت و نعمتهای تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 4
بی پایانش که به دو بخش عمومی و خصوصی (بخش رحمانیت و رحیمیت) تقسیم می گردد، و همچنین اشاره به مساءله عبادت و بندگی و اختصاص آن به ذات پاک او شده است .
در حقیقت هم بیانگر توحید ذات است ، هم توحید صفات ، هم توحید افعال ، و هم توحید عبادت .
و به تعبیر دیگر این سوره مراحل سه گانه ایمان : اعتقاد به قلب ، اقرار به زبان ، و عمل به ارکان را در بر دارد، و می دانیم ((ام)) به معنی اساس و ریشه است .
شاید به همین دلیل است که ((ابن عباس)) مفسر معروف اسلامی می گوید: ((ان لکل شی ء اساسا... و اساس القرآن الفاتحة)).
((هر چیزی اساس و شالوده ای دارد... و اساس وزیر بنای قرآن ، سوره حمد است)). روی همین جهات است که در فضیلت این سوره از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نقل شد: ((ایما مسلم قراء فاتحة الکتاب اعطی من الاجر کانما قراء ثلثی القرآن ، واعطی من الاجر کانما تصدق علی کل مؤ من و مؤ منه)) هر مسلمانی سوره حمد را بخواند پاداش او به اندازه کسی است که دو سوم قرآن را خوانده است (و طبق نقل دیگری پاداش کسی است که تمام قرآن را خوانده باشد) و گوئی به هر فردی از مردان و زنان مؤ من هدیه ای فرستاده است)).
تعبیر به دو سوم قرآن شاید به خاطر آنست که بخشی از قرآن توجه به خدا است و بخشی توجه به رستاخیز و بخش دیگری احکام و دستورات است که بخش اول و دوم در سوره حمد آمده ، و تعبیر به تمام قرآن به

خاطر آن است که همه قرآن را از یک نظر در ایمان و عمل می توان خلاصه کرد که این هر دو در سوره
حمد جمع است . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 5
3- سوره حمد افتخار بزرگ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم)
جالب اینکه در آیات قرآن سوره حمد به عنوان یک موهبت بزرگ به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) معرفی شد، و در برابر کل قرآن قرار گرفته است ، آنجا که می فرماید: ((و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم)): ((ما به تو سوره حمد که هفت آیه است و دو بار نازل شده دادیم همچنین قرآن بزرگ بخشیدیم)) (سوره حجر آیه 87).
قرآن با تمام عظمتش در اینجا در برابر سوره حمد قرار گرفته است ، نزول دوباره آن نیز به خاطر اهمیت فوق العاده آن است .
همین مضمون در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نقل شده است که فرمود: ((ان الله تعالی افرد الامتنان علی بفاتحة الکتاب و جعلها بازاء القرآن العظیم و ان فاتحة الکتاب اشرف ما فی کنوز العرش)): ((خداوند بزرگ به خاطر دادن سوره حمد بالخصوص بر من منت نهاده و آنرا در برابر قرآن عظیم قرار داده ، و سوره حمد باارزشترین ذخائر گنجهای عرش خدا است !.
4- تاءکید بر تلاوت این سوره
با توجه به بحثهای فوق که تنها بیان گوشهای از فضیلت سوره حمد بود روشن که چرا در احادیث اسلامی در منابع شیعه و سنی اینهمه تاءکید بر تلاوت آن شده است ، تلاوت آن به انسان ، روح و ایمان می بخشد، او را به خدا نزدیک می کند، صفای دل و روحانیت می آفریند، اراده انسان را نیرومند و تلاش او را در راه خدا و خلق افزون می سازد، و میان او تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 6
و گناه و انحراف فاصله می افکند.
به همین دلیل در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم ((رن ابلیس اربع رنات اولهن یوم لعن ، و حین اهبط الی الارض ، و حین بعث محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) علی حین فترة من الرسل ، و حین انزلت ام الکتاب)): ((شیطان چهار بار فریاد کشید و ناله سر داد نخستین بار روزی بود که از درگاه خدا رانده شد سپس هنگامی بود که از بهشت به زمین تنزل یافت ، سومین بار هنگام بعثت محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) بعد از فترت پیامبران بود، و آخرین بار زمانی بود که سوره حمد نازل شد))!.
محتوای سوره
هفت آیه ای که در این سوره وجود دارد هر کدام اشاره به مطلب مهمی است :

((بسم الله)) سر آغازی است برای هر کار، و استمداد از ذات پاک خدا را به هنگام شروع در هر کار به ما می آموزد.
((الحمد لله رب العالمین)) درسی است از بازگشت همه نعمتها و تربیت همه موجودات به الله ، و توجه به این حقیقت که همه این مواهب از ذات پاکش سرچشمه می گیرد.
((الرحمن الرحیم)) این نکته را بازگو می کند که اساس خلقت و تربیت و حاکمیت او بر پایه رحمت و رحمانیت است ، و محور اصلی نظام تربیتی جهان را همین اصل تشکیل می دهد.
((مالک یوم الدین)) توجهی است به معاد، و سرای پاداش اعمال ، و حاکمیت خداوند بر آن دادگاه عظیم .
((ایاک نعبد و ایاک نستعین))، توحید در عبادت و توحید در نقطه اتکاء انسانها را بیان می کند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 7
((اهدنا الصراط المستقیم))، بیانگر نیاز و عشق بندگان به مساءله هدایت و نیز توجهی است به این حقیقت که هدایتها همه از سوی او است !
سرانجام آخرین آیه این سوره ، ترسیم واضح و روشنی است از صراط مستقیم راه کسانی است که مشمول نعمتهای او شده اند، و از راه مغضوبین و گمراهان جدا است .
و از یک نظر این سوره به دو بخش تقسیم می شود بخشی از حمد و ثنای خدا سخن می گوید و بخشی از نیازهای بنده .
چنانکه در عیون اخبارالرضا (علیه السلام) در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) می خوانیم : خداوند متعال چنین فرموده ((من سوره حمد را میان خود و بنده ام تقسیم کردم نیمی از آن برای من ، و نیمی از آن برای بنده من است ، و بنده من حق دارد هر چه را می خواهد از من بخواهد: هنگامی که بنده می گوید : بسم الله الرحمن الرحیم خداوند بزرگ می فرماید بنده ام بنام من آغاز کرد، و بر من است که کارهای او را به آخر برسانم و در همه حال او را پر برکت کنم ، و هنگامی که ((الحمد لله رب العالمین)) خداوند بزرگ می گوید بنده ام مرا حمد و ستایش کرد، و دانست نعمتهائی را که دارد از ناحیه من است ، و بلاها را نیز من از او دور کردم ، گواه باشید که من نعمتهای سرای آخرت را بر نعمتهای دنیای او می افزایم ، و بلاهای آن جهان را نیز از او دفع می کنم همانگونه که بلاهای دنیا را دفع کردم .
و هنگامی که می گوید ((الرحمن الرحیم)) خداوند می گوید: بنده ام گواهی داد که من رحمان و رحیمم ، گواه باشید بهره او را از رحمتم فراوان می کنم ، و سهم او را از عطایم افزون می سازم .
و هنگامی که می گوید ((مالک یوم الدین)) او می فرماید: گواه باشید همانگونه که او حاکمیت و مالکیت روز جزا را از آن من دانست ، من در

حساب ، حسابش را آسان می کنم ، حسناتش را می پذیرم ، و از سیئاتش صرف نظر می کنم .
و هنگامی که می گوید ((ایاک نعبد)) خداوند بزرگ می گوید بنده ام راست می گوید، تنها مرا پرستش می کند، من شما را گواه می گیرم بر این عبادت خالص ثوابی به او می دهم که همه کسانی که مخالف این بودند به حال او غبطه خورند.
و هنگامی که می گوید ((ایاک نستعین)) خدا می گوید: بنده ام از من یاری جسته ، و تنها به من پناه آورده گواه باشید من او را در کارهایش کمک می کنم ، در سختیها به فریادش می رسم ، و در روز پریشانی دستش را می گیرم .
و هنگامی که می گوید ((اهدنا الصراط المستقیم ...)) (تا آخر سوره) خداوند می گوید این خواسته بنده ام بر آورده است ، و او هر چه می خواهد از من بخواهد که من اجابت خواهم کرد آنچه امید دارد، به او می بخشم و از آنچه بیم دارد ایمنش می سازم .
چرا نام این سوره فاتحة الکتاب است ؟
((فاتحة الکتاب)) به معنی آغازگر کتاب (قرآن) است ، و از روایات مختلفی که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نقل شده به خوبی استفاده می شود که این سوره در زمان خود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نیز به همین نام شناخته می شده است .
از اینجا دریچه ای به سوی مساءله مهمی از مسائل اسلامی گشوده می شود و آن اینکه بر خلاف آنچه در میان گروهی مشهور است که قرآن در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) به صورت پراکنده بود، بعد در زمان ابوبکر یا عمر یا عثمان جمع آوری شد قرآن در زمان خود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) به همین صورت امروز جمع آوری شده بود، و سرآغازش همین سوره حمد بوده است ، والا نه این سوره نخستین سوره ای بوده
است که بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نازل شده ، و نه دلیل دیگری برای انتخاب نام فاتحة الکتاب برای این سوره وجود دارد.
مدارک متعدد دیگری در دست است که این واقعیت را تاءیید می کند که قرآن به صورت مجموعه ای که در دست ماست در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و به فرمان او جمع آوری شده بود.
علی بن ابراهیم از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: قرآن در قطعات حریر و کاغذ و امثال آن پراکنده است آن را جمع آوری کنید سپس اضافه می کند علی (علیه السلام) از آن مجلس برخاست و آن را در

پارچه زرد رنگی جمع آوری نمود سپس بر آن مهر زد (و انطلق علی (علیه السلام) فجمعه فی ثوب اصفر ثم ختم علیه).
گواه دیگر اینکه خوارزمی دانشمند معروف اهل تسنن در کتاب ((مناقب)) از ((علی بن ریاح)) نقل می کند که علی بن ابی طالب و ابی بن کعب ، قرآن را در زمان رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) جمع آوری کردند.
سومین شاهد جمله ای است که حاکم نویسنده معروف اهل سنت در کتاب ((مستدرک)) از ((زید بن ثابت)) آورده است :
زید می گوید: ((ما در خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) قرآن را از قطعات پراکنده جمع آوری می کردیم و هر کدام را طبق راهنمائی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) در محل مناسب خود قرار می دادیم ، ولی با این حال این نوشته ها متفرق بود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) دستور داد که آن را یکجا جمع کند، و ما را از ضایع ساختن آن بر حذر می داشت)).
سید مرتضی دانشمند بزرگ شیعه می گوید: ((قرآن در زمان رسول الله
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 10
به همین صورت کنونی جمع آوری شده بود)).
طبرانی و ابن عساکر از ((شعبی)) چنین نقل می کنند که شش نفر از انصار قرآن را در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) جمع آوری کردند و قتاده نقل می کند که از انس پرسیدم چه کسی قرآن را در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) جمع آوری کرد، گفت چهار نفر که همه از انصار بودند: ابی بن کعب ، معاذ، زید بن ثابت ، و ابوزید و بعضی روایات دیگر که نقل همه آنها به طول می انجامد.
به هر حال علاوه بر این احادیث که در منابع شیعه و اهل تسنن وارد شده انتخاب نام فاتحة الکتاب برای سوره حمد همانگونه که گفتیم شاهد زنده ای برای اثبات این موضوع است .
سؤ ال :
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که چگونه میتوان این گفته را باور کرد با اینکه در میان گروهی از دانشمندان معروف است که قرآن پس از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) جمع آوری شده ، (بوسیله علی (علیه السلام) یا کسان دیگر).
در پاسخ این سؤ ال باید گفت :
اما قرآنی که علی (علیه السلام) جمع آوری کرد تنها خود قرآن نبود بلکه مجموعه ای بود از قرآن و تفسیر و شاءن نزول آیات ، و مانند آن .
و اما در مورد عثمان قرائنی در دست است که نشان می دهد عثمان برای جلوگیری از اختلاف قرائتها اقدام به نوشتن قرآن واحدی با قرائت و نقطه

گذاری نمود (چرا که تا آن زمان نقطه گذاری معمول نبود). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 11
و اما اصرار جمعی بر اینکه قرآن به هیچوجه در زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) جمع آوری نشده و این افتخار نصیب عثمان یا خلیفه اول و دوم گشت شاید بیشتر به خاطر فضیلت سازی بوده باشد، و لذا هر دستهای این فضیلت را به کسی نسبت می دهد و روایت در مورد او نقل می کند.
اصولا چگونه می توان باور کرد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) چنین کار مهمی را نادیده گرفته باشد در حالی که او به کارهای بسیار کوچک هم توجه داشت ، مگر نه این است که قرآن قانون اساسی اسلام ، کتاب بزرگ تعلیم و تربیت ، زیر بنای همه برنامه های اسلامی و عقائد و اعتقادات است ؟ آیا عدم جمع آوری آن در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) این خطر را نداشت که بخشی از قرآن ضایع گردد و یا اختلافاتی در میان مسلمانان بروز کند.
به علاوه حدیث مشهور ((ثقلین)) که شیعه و سنی آن را نقل کرده اند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) فرمود من از میان شما می روم و دو چیز را به یادگار می گذارم کتاب خدا و خاندانم این خود نشان می دهد که قرآن به صورت یک کتاب جمع آوری شده بود.
و اگر می بینیم روایاتی که دلالت بر جمع آوری قرآن توسط گروهی از صحابه زیر نظر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) دارد، از نظر تعداد نفرات مختلف است مشکلی ایجاد نمی کند، ممکن است هر روایت عده ای از آنها را معرفی کند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 13
تفسیر:
میان همه مردم جهان رسم است که هر کار مهم و پرارزشی را به نام بزرگی از بزرگان آغاز می کنند، و نخستین کلنگ هر مؤ سسه ارزندهای را به نام کسی که مورد علاقه آنها است بر زمین می زنند، یعنی آن کار را با آن شخصیت مورد نظر از آغاز ارتباط می دهند.
ولی آیا بهتر نیست که برای پاینده بودن یک برنامه و جاوید ماندن یک تشکیلات ، آن را به موجود پایدار و جاویدانی ارتباط دهیم که فنا در ذات او راه ندارد، چرا که همه موجودات این جهان به سوی کهنگی و زوال می روند، تنها چیزی باقی می ماند که با آن ذات لایزال بستگی دارد.
اگر نامی از پیامبران و انبیاء باقی است به علت پیوندشان با خدا و عدالت و حقیقت است که کهنگی در آن راه ندارد، و اگر فی المثل اسمی از ((حاتم)) بر سر زبانها است به خاطر همبستگیش با سخاوت است که زوال ناپذیر است .
از میان تمام موجودات آنکه ازلی و ابدی است تنها ذات پاک خدا است و

به همین دلیل باید همه چیز و هر کار را با نام او آغاز کرد و در سایه او قرار داد و از او استمداد نمود لذا در نخستین آیه قرآن می گوئیم ((بنام خداوند بخشنده بخشایشگر))
بسم الله الرحمن الرحیم
این کار نباید تنها از نظر اسم و صورت باشد، بلکه باید از نظر واقعیت و معنی با او پیوند داشته باشد چرا که این ارتباط آن را در مسیر صحیح قرار می دهد و از هر گونه انحراف باز می دارد و به همین دلیل چنین کاری حتما به پایان می رسد و پر برکت است .
به همین دلیل در حدیث معروفی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) می خوانیم : ((کل امر ذی تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 14
بال لم یذکر فیه اسم الله فهو ابتر)): ((هر کار مهمی که بدون نام خدا شروع شود بیفرجام است)).
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) پس از نقل این حدیث اضافه می کند انسان هر کاری را می خواهد انجام دهد باید بسم الله بگوید یعنی با نام خدا این عمل را شروع می کنم ، و هر عملی که با نام خدا شروع شود خجسته و مبارک است .
و نیز می بینیم امام باقر (علیه السلام) می فرماید: سزاوار است هنگامی که کاری را شروع می کنیم ، چه بزرگ باشد چه کوچک ، ((بسم الله)) بگوئیم تا پر برکت و میمون باشد)).
کوتاه سخن اینکه پایداری و بقاء عمل بسته به ارتباطی است که با خدا دارد.
به همین مناسبت خداوند بزرگ در نخستین آیات که به پیامبر وحی شد دستور می دهد که در آغاز شروع تبلیغ اسلام این وظیفه خطیر را با نام خداشروع کند: ((اقرء باسم ربک)).
و می بینیم حضرت نوح (علیه السلام) در آن طوفان سخت و عجیب هنگام سوار شدن بر کشتی و حرکت روی امواج کوه پیکر آب که هر لحظه با خطرات فراوانی روبرو بود برای رسیدن به سر منزل مقصود و پیروزی بر مشکلات به یاران خود دستور می دهد که در هنگام حرکت و در موقع توقف کشتی ((بسم الله)) بگویند (و قال ارکبوا فیها بسم الله مجراها و مرسیها) (سوره هود آیه 41).
و آنها این سفر پر مخاطره را سرانجام با موفقیت و پیروزی پشت سر گذاشتند و با سلامت و برکت از کشتی پیاده شدند چنانکه قرآن می گوید: ((قیل یا نوح اهبط بسلام منا و برکات علیک و علی امم ممن معک)) (سوره هود آیه 48). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 15
و نیز سلیمان در نامه ای که به ملکه سبا می نویسد سر آغاز آن را ((بسم الله)) قرار می دهد (انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم ...)

(سوره نحل آیه 30).
و باز روی همین اصل ، تمام سوره های قرآن با بسم الله آغاز می شود تا هدف اصلی که همان هدایت و سوق بشر به سعادت است از آغاز تا انجام با موفقیت و پیروزی و بدون شکست انجام شود.
تنها سوره توبه است که ((بسم الله)) در آغاز آن نمی بینیم چرا که سوره توبه با اعلان جنگ به جنایتکاران مکه و پیمانشکنان آغاز شده ، و اعلام جنگ با توصیف خداوند به رحمان و رحیم سازگار نیست .
در اینجا توجه به یک نکته لازم است و آن اینکه ما در همه جا بسم الله می گوئیم چرا نمی گوئیم ((بسم الخالق)) یا ((بسم الرازق)) و مانند آن ؟!
نکته این است که ((الله)) چنانکه به زودی خواهیم گفت ، جامعترین نامهای خدا است و همه صفات او را یکجا بازگو می کند، اما نامهای دیگر اشاره به بخشی از کمالات او است ، مانند خالقیت و رحمت او و مانند آن .
از آنچه گفتیم این حقیقت نیز روشن شد که گفتن ((بسم الله)) در آغاز هر کار هم به معنی ((استعانت جستن)) به نام خدا است ، و هم ((شروع کردن به نام او)) و این دو یعنی ((استعانت)) و ((شروع)) که مفسران بزرگ ما گاهی آن را از هم تفکیک کرده اند و هر کدام یکی از آن دو را در تقدیر گرفته اند به یک ریشه باز می گردد، خلاصه این دو لازم و ملزوم یکدیگرند یعنی هم با نام او شروع می کنم و هم از ذات پاکش استمداد می طلبم .
به هر حال هنگامی که کارها را با تکیه بر قدرت خداوند آغاز می کنیم خداوندی که قدرتش مافوق همه قدرتها است ، سبب می شود که از نظر روانی نیرو و توان بیشتری در خود احساس کنیم ، مطمئن تر باشیم ، بیشتر کوشش کنیم ، از تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 16
عظمت مشکلات نهراسیم و ماءیوس نشویم ، و ضمنا نیت و عملمان را پاکتر و خالصتر کنیم .
و این است رمز دیگر پیروزی به هنگام شروع کارها به نام خدا.
گر چه هر قدر در تفسیر این آیه سخن بگوئیم کم گفته ایم چرا که معروف است علی (علیه السلام) از سر شب تا به صبح برای ((ابن عباس)) از تفسیر ((بسم الله)) سخن می گفت ، صبح شد در حالی که از تفسیر ((با)) بسم الله فراتر نرفته بود)) ولی با حدیثی از همان حضرت این بحث را همینجا پایان می دهیم ، و در بحثهای آینده مسائل دیگری در این رابطه خواهیم داشت .
((عبدالله بن یحیی)) که از دوستان امیر مؤ منان علی (علیه السلام) بود به خدمتش آمد و بدون گفتن بسم الله بر تختی که در آنجا بود نشست ، ناگهان بدنش منحرف شد و بر زمین افتاد و سرش شکست ، علی (علیه

السلام) دست بر سر او کشید و زخم او التیام یافت بعد فرمود: آیا نمی دانی که پیامبر از سوی خدا برای من حدیث کرد که هر کار بدون نام خدا شروع شود بی سرانجام خواهد بود، گفتم پدر و مادرم به فدایت باد می دانم و بعد از این ترک نمی گویم ، فرمود: در این حال بهره مند و سعادتمند خواهی شد.
امام صادق (علیه السلام) هنگام نقل این حدیث فرمود: بسیار می شود که بعضی از شیعیان ما بسم الله را در آغاز کارشان ترک می گویند و خداوند آنها را با ناراحتی مواجه می سازد تا بیدار شوند و ضمنا این خطا از نامه اعمالشان شسته شود)) تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 17
نکته ها
1- آیا بسم الله جزء سوره است ؟
در میان دانشمندان و علماء شیعه اختلافی در این مساءله نیست ، که بسم الله جزء سوره حمد و همه سوره های قرآن است ، اصولا ثبت بسم الله در متن قرآن مجید در آغاز همه سوره ها، خود گواه زنده این امر است زیرا می دانیم در متن قرآن چیزی اضافه نوشته نشده است ، و ذکر بسم الله در آغاز سوره ها از زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) تاکنون معمول بوده است .
و اما از نظر دانشمندان اهل تسنن ، نویسنده تفسیر المنار جمع آوری جامعی از اقوال آنها به شرح زیر کرده است :
در میان علما گفتگو است که آیا بسم الله در آغاز هر سورهای جزء سوره است یا نه ؟ دانشمندان پیشین از اهل مکه اعم از فقهاء و قاریان قرآن از جمله ابن کثیر و اهل کوفه از جمله عاصم و کسائی از قراء، و بعضی از صحابه و تابعین از اهل مدینه ، و همچنین شافعی در کتاب جدید، و پیروان او و ثوری و احمد در یکی از دو قولش معتقدند که جزء سوره است ، همچنین علمای امامیه و از صحابه طبق گفته آنان علی (علیه السلام) و ابن عباس و عبدالله بن عمر و ابوهریره ، و از علمای تابعین سعید بن جبیر و عطا و زهری و ابن المبارک این عقیده را برگزیده اند.
سپس اضافه می کند مهمترین دلیل آنها اتفاق همه صحابه و کسانی که بعد از آنها روی کار آمدند بر ذکر بسم الله در قرآن در آغاز هر سورهای جز سوره برائت است ، در حالی که آنها متفقا توصیه می کردند که قرآن را از آنچه جزء قرآن نیست پیراسته دارند، و به همین دلیل آمین را در آخر سوره فاتحه ذکر نکرده اند ...
سپس از مالک و پیروان ابوحنیفه و بعضی دیگر نقل می کند که آنها بسم الله تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 18
را یک آیه مستقل می دانستند که برای بیان آغاز سوره ها و فاصله میان آنها نازل شده است .

و از احمد (فقیه معروف اهل تسنن) و بعضی از قاریان کوفه نقل می کند که آنها بسم الله را جزء سوره حمد می دانستند نه جزء سایر سوره ها.
از مجموع آنچه گفته شده چنین استفاده می شود که حتی اکثریت قاطع اهل تسنن نیز بسم الله را جزء سوره می دانند.
در اینجا بعضی از روایاتی را که از طرق شیعه و اهل تسنن در این زمینه نقل شده یادآور می شویم : (و اعتراف می کنیم که ذکر همه آنها از حوصله این بحث خارج ، و متناسب با یک بحث فقهی تمام عیار است).
((معاویة بن عمار)) از دوستان امام صادق (علیه السلام) می گوید از امام پرسیدم هنگامی که به نماز برمی خیزم بسم الله را در آغاز حمد بخوانم ؟ فرمود بلی مجددا سؤ ال کردم هنگامی که حمد تمام شد و سورهای بعد از آن می خوانم بسم الله را با آن بخوانم ؟ باز فرمود آری :
2 دارقطنی از علمای سنت به سند صحیح از علی (علیه السلام) نقل می کند که مردی از آن حضرت پرسید السبع المثانی چیست ؟ فرمود: سوره حمد است ، عرض کرد سوره حمد شش آیه است فرمود: بسم الله الرحمن الرحیم نیز آیه ای از آن است .
3 بیهقی محدث مشهور اهل سنت با سند صحیح از طریق ابن جبیر از ابن عباس چنین نقل می کند: استرق الشیطان من الناس اعظم آیة من القرآن بسم الله الرحمن الرحیم : مردم شیطان صفت ، بزرگترین آیه قرآن بسم الله تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 19
الرحمن الرحیم را سرقت کردند)) (اشاره به اینکه در آغاز سوره ها آن را نمی خوانند).
گذشته از همه اینها سیره مسلمین همواره بر این بوده که هنگام تلاوت قرآن بسم الله را در آغاز هر سورهای می خواندند، و متواترا نیز ثابت شده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) آن را نیز تلاوت می فرمود، چگونه ممکن است چیزی جزء قرآن نباشد و پیامبر و مسلمانان همواره آن را ضمن قرآن بخوانند و بر آن مداومت کنند.
و اما اینکه بعضی احتمال داده اند که بسم الله آیه مستقلی باشد که جزء قرآن است اما جزء سوره ها نیست ، احتمال بسیار سست و ضعیفی به نظر می رسد، زیرا مفهوم و محتوای بسم الله نشان می دهد که برای ابتدا و آغاز کاری است ، نه اینکه خود یک مفهوم و معنی جدا و مستقل داشته باشد، در حقیقت این جمود و تعصب شدید است که ما بخواهیم برای ایستادن روی حرف خود هر احتمالی را مطرح کنیم و آیه ای همچون بسم الله را که مضمونش فریاد می زند سر آغازی است برای بحثهای بعد از آن ، آیه مستقل و بریده از ما قبل بعد بپنداریم .
تنها ایراد قابل ملاحظه ای که مخالفان در این رابطه دارند این است که می گویند در شمارش آیات سوره های قرآن (بجز سوره حمد) معمولا بسم

الله را یک آیه حساب نمی کنند، بلکه آیه نخست را بعد از آن قرار می دهند.
پاسخ این سؤ ال را ((فخر رازی)) در تفسیر کبیر به روشنی داده است آنجا که می گوید: هیچ مانعی ندارد که بسم الله در سوره حمد به تنهائی یک آیه باشد و در سوره های دیگر قرآن جزئی از آیه اول محسوب گردد. (بنابر این مثلا در سوره کوثر ((بسم الله الرحمن الرحیم انا اعطیناک الکوثر)) همه یک آیه محسوب می شود).
به هر حال مساءله آنقدر روشن است که می گویند: یک روز معاویه در تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 20
دوران حکومتش در نماز جماعت بسم الله را نگفت ، بعد از نماز جمعی از مهاجران و انصار فریاد زدند اسرقت ام نسیت ؟: آیا بسم الله را دزدیدی یا فراموش کردی ؟.
2- الله جامعترین نام خداوند
در جمله بسم الله نخست با کلمه اسم روبرو می شویم که به گفته علمای ادبیات عرب اصل آن از سمو (بر وزن غلو) گرفته شده که به معنی بلندی و ارتفاع است ، و اینکه به هر نامی اسم گفته می شود به خاطر آنست که مفهوم آن بعد از نامگذاری از مرحله خفا و پنهانی به مرحله بروز و ظهور و ارتفاع می رسد، و یا به خاطر آنست که لفظ با نامگذاری ، معنی پیدا می کند و از مهمل و بی معنی بودن در می آید و علو و ارتفاع می یابد.
به هر حال بعد از کلمه اسم ، به کلمه ((الله)) برخورد می کنیم که جامعترین نامهای خدا است ، زیرا بررسی نامهای خدا که در قرآن مجید و یا سایر منابع اسلامی آمده نشان می دهد که هر کدام از آن یک بخش خاص از صفات خدا را منعکس می سازد، تنها نامی که اشاره به تمام صفات و کمالات الهی ، یا به تعبیر دیگر جامع صفات جلال و جمال است همان الله می باشد. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 21
به همین دلیل اسماء دیگر خداوند غالبا به عنوان صفت برای کلمه ((الله)) گفته می شود به عنوان نمونه :
((غفور)) و ((رحیم)) که به جنبه آمرزش خداوند اشاره می کند (فان الله غفور رحیم بقره 226).
((سمیع)) اشاره به آگاهی او از مسموعات ، و ((علیم)) اشاره به آگاهی او از همه چیز است (فان الله سمیع علیم بقره 227). ((بصیر))، علم او را به همه دیدنیها بازگو می کند (و الله بصیر بما تعملون حجرات 18). ((رزاق))، به جنبه روزی دادن او به همه موجودات اشاره می کند و ((ذوالقوه)) به قدرت او، و مبین به استواری افعال و برنامه های او (ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین زاریات 58).
و بالاخره ((خالق)) و ((بارء)) اشاره به آفرینش او و ((مصور)) حاکی از

صورتگریش می باشد (هو الله الخالق الباری المصور له الاسماء الحسنی حشر24).
آری تنها ((الله)) است که جامعترین نام خدا می باشد، لذاملاحظه می کنیم در یک آیه بسیاری از این اسماء، وصف ((الله)) قرار می گیرند هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام المؤ من المهیمن العزیز الجبار المتکبر: ((او است الله که معبودی جز وی نیست او است حاکم مطلق ، منزه از ناپاکیها، از هر گونه ظلم و بیدادگری ایمنی بخش ، نگاهبان همه چیز، توانا و شکست ناپذیر، قاهر بر همه موجودات و با عظمت)).
یکی از شواهد روش جامعیت این نام آنست که ابراز ایمان و توحید تنها با جمله لا اله الا الله می توان کرد، و جمله لا اله الا العلیم ، الا الخالق ، الا الرازق)) و مانند آن به تنهائی دلیل بر توحید و اسلام نیست ، و نیز به همین جهت است که تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 22
در مذاهب دیگر هنگامی که می خواهند به معبود مسلمین اشاره کنند الله را ذکر می کنند، زیرا توصیف خداوند به الله مخصوص مسلمانان است .
3- رحمت عام و خاص خدا.
مشهور در میان گروهی از مفسران این است که صفت رحمان ، اشاره به رحمت عام خدا است که شامل دوست و دشمن ، مؤ من و کافر و نیکوکار و بدکار می باشد، زیرا می دانیم باران رحمت بی حسابش همه را رسیده ، و خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده همه بندگان از مواهب گوناگون حیات بهره مندند، و روزی خویش را از سفره گسترده نعمتهای بی پایانش بر می گیرند، این همان رحمت عام او است که پهنه هستی را در بر گرفته و همگان در دریای آن غوطه ورند.
ولی ((رحیم)) اشاره به رحمت خاص پروردگار است که ویژه بندگان مطیع و صالح و فرمانبردار است ، زیرا آنها به حکم ایمان و عمل صالح ، شایستگی این را یافته اند که از رحمت و بخشش و احسان خاصی که آلودگان و تبهکاران از آن سهمی ندارند، بهره مند گردند.
تنها چیزی که ممکن است اشاره به این مطلب باشد آنست که ((رحمان)) در همه جا در قرآن به صورت مطلق آمده است که نشانه عمومیت آنست ، در حالی که ((رحیم)) گاهی به صورت مقید ذکر شده که دلیل بر خصوصیت آن است مانند کان بالمومنین رحیما: ((خداوند نسبت به مؤ منان رحیم است)) (احزاب 43) و گاه به صورت مطلق مانند سوره حمد.
در روایتی نیز از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: و الله اله کل شیی ء، الرحمان بجمیع خلقه ، الرحیم بالمؤ منین خاصة : ((خداوند معبود همه چیز است ، نسبت به تمام مخلوقاتش رحمان ، و نسبت به خصوص مؤ منان رحیم است)) تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 23

از سوئی دیگر ((رحمان)) را صیغه مبالغه دانسته اند که خود دلیل دیگری بر عمومیت رحمت او است ، و رحیم را صفت مشبهه که نشانه ثبات و دوام است و این ویژه مؤ منان می باشد.
شاهد دیگر اینکه رحمان از اسماء مختص خداوند است و در مورد غیر او به کار نمی رود، در حالی که رحیم صفتی است که هم در مورد خدا و هم در مورد بندگان استعمال می شود، چنانکه درباره پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) در قرآن می خوانیم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمؤ منین رؤ ف رحیم : ناراحتیهای شما بر پیامبر گران است ، و نسبت به هدایت شما سخت علاقمند است ، و نسبت به مؤ منان مهربان و رحیم می باشد (توبه - 128).
لذا در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده : الرحمان اسم خاص ، بصفة عامة ، و الرحیم اسم عام بصفة خاصة : رحمان اسم خاص است اما صفت عام دارد (نامی است مخصوص خدا ولی مفهوم رحمتش همگان را در بر می گیرد) ولی ((رحیم)) اسم عام است به صفت خاص (نامی است که بر خدا و خلق هر دو گفته می شود اما اشاره به رحمت ویژه مؤ منان دارد).
با این همه گاه می بینیم که رحیم نیز به صورت یک وصف عام استعمال می شود البته هیچ مانعی ندارد که تفاوتی که گفته شد در ریشه این دو لغت باشد، اما استثناهائی نیز در آن راه یابد.
در دعای بسیار ارزنده و معروف امام حسین (علیه السلام) بنام دعای عرفه می خوانیم : یا رحمان الدنیا و الاخرة و رحیمهما: ((ای خدائی که رحمان دنیا و آخرت توئی و رحیم دنیا و آخرت نیز توئی))! تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 24
سخن خود را در این بحث با حدیث پر معنی و گویائی از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) پایان می دهیم آنجا که فرمود: ان الله عز و جل ماة رحمة ، و انه انزل منها واحدة الی الارض فقسمها بین خلقه بها یتعاطفون و یتراحمون ، و اخر تسع و تسعین لنفسه یرحم بها عباده یوم القیامة !: ((خداوند بزرگ صد باب رحمت دارد که یکی از آن را به زمین نازل کرده است ، و درمخلوقاتش تقسیم نموده و تمام عاطفه و محبتی که در میان مردم است از پرتو همان است ، ولی نود و نه قسمت را برای خود نگاه داشته و در قیامت بندگانش را مشمول آن می سازد.))
4- چرا صفات دیگر خدا در بسم الله نیامده است ؟!
این موضوع قابل توجه است که تمام سوره های قرآن با بسم الله شروع می شود (بجز سوره برائت آن هم به دلیلی که سابقا گفتیم) و در بسم الله پس از نام ویژه ((الله)) تنها روی صفت ((رحمانیت و رحیمیت)) او تکیه می شود، و این سؤ ال انگیز است که چرا سخنی از بقیه صفات در

این موضع حساس به میان نیامده ؟
اما با توجه به یک نکته ، پاسخ این سؤ ال روشن می شود و آن اینکه در آغاز هر کار لازم است از صفتی استمداد کنیم که آثارش بر سراسر جهان پرتوافکن است ، همه موجودات را فرا گرفته و گرفتاران را در لحظات بحرانی نجات بخشیده است .
بهتر است این حقیقت را از زبان قرآن بشنوید آنجا که می گوید: و رحمتی وسعت کل شیی ء:((رحمت من همه چیز را فرا گرفته است)) (اعراف 156).
و در جای دیگر از زبان حاملان عرش خدا می خوانیم ربنا وسعت کل شیی ء رحمة : ((خدایا رحمت خود را بر همه چیز گسترده ای)) (مؤ من 7).
از سوی دیگر می بینیم پیامبران برای نجات خود از چنگال حوادث سخت تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 25
و طاقت فرسا و دشمنان خطرناک ، دست به دامن رحمت خدا می زدند قوم ((موسی)) برای نجات از چنگال فرعونیان می گویند و نجنا برحمتک : ((خدایا ما را به رحمت خود رهائی بخش)) (یونس 86).
در مورد((هود)) و پیروانش چنین می خوانم : فانجیناه و الذین معه برحمة منا: هود و پیروانش را به وسیله رحمت خویش (از چنگال دشمنان) رهائی بخشیدیم (اعراف 72).
اصولا هنگامی که حاجتی از خدا می طلبیم مناسب است او را با صفاتی که پیوند با آن حاجت دارد توصیف کنیم مثلا عیسی مسیح (علیه السلام) به هنگام درخواست مائده آسمانی (غذای مخصوص) چنین می گوید: اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء ... و ارزقنا و انت خیرالرازقین : ((بار الها مائدهای از آسمان بر ما نازل گردان ... و ما را روزی ده و تو بهترین روزی دهندگانی)) (مائده 114).
((نوح)) پیامبر بزرگ خدا نیز این درس را به ما می آموزد، آنجا که برای پیاده شدن از کشتی در یک جایگاه مناسب ، چنین دعا کند رب انزلنی منزلامبارکا و انت خیر المنزلین : ((پروردگارا! مرا به طرز مبارکی فرود آر که تو بهترین فرود آورندگانی)) (مؤ منون 29).
و نیز ((زکریا)) به هنگام درخواست فرزندی از خدا که جانشین و وارث او باشد خدا را با صفت خیر الوارثین توصیف می کند و می گوید رب لاتذرنی فردا و انت خیر الوارثین : خداوندا! مرا تنها مگذار که تو بهترین وارثانی)) (انبیاء89). بنابراین در مورد آغاز کارها به هنگامی که می خواهیم با نام خداوند شروع کنیم باید دست به دامن رحمت واسعه او بزنیم ، هم رحمت عام و هم رحمت خاصش آیا برای پیشرفت در کارها و پیروزی بر مشکلات صفتی مناسبتر از این صفات می باشد؟! تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 26
جالب اینکه نیروئی که همچون نیروی جاذبه ، جنبه عمومی دارد و دلها را به

هم پیوند می دهد همین صفت رحمت است ، برای پیوند خلق با خالق نیز از این صفت رحمت باید استفاده کرد.
مؤ منان راستین با گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در آغاز کارها دل از همه جا بر می کنند و تنها به خدا دل می بندند، و از او استمداد و یاری می طلبند، خداوندی که رحمتش فراگیر است ، و هیچ موجودی از آن ، بی نصیب نیست .
این درس را نیز از بسم الله به خوبی می توان آموخت که اساس کار خداوند بر رحمت است و مجازات جنبه استثنائی دارد که تا عوامل قاطعی برای آن پیدا نشود تحقق نخواهد یافت ، چنانکه در دعا می خوانیم یا من سبقت رحمته غضبه : ((ای خدائی که رحمتت بر غضبت پیشی گرفته است)). انسانها نیز باید در برنامه زندگی چنین باشند، اساس و پایه کار را بر رحمت و محبت قرار دهند و توسل به خشونت را برای مواقع ضرورت بگذارند، قرآن 114 سوره دارد، 113 سوره با ((رحمت)) آغاز می شود، تنها سوره توبه که با اعلان جنگ و خشونت آغاز می شود و بدون بسم الله است ! الفاتحه
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 27
آیه 2
آیه و ترجمه
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَب الْعَلَمِينَ
ترجمه :
ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است .
تفسیر:
جهان غرق رحمت او است
بعد از ((بسم الله)) که آغازگر سوره بود، نخستین وظیفه بندگان آنست که به یاد مبدء بزرگ عالم هستی و نعمتهای بی پایانش بیفتند، همان نعمتهای فراوانی که سراسر وجود ما را احاطه کرده و راهنمای ما در شناخت پروردگار و هم انگیزه ما در راه عبودیت است .
اینکه می گوئیم : انگیزه به خاطر آنست که هر انسانی به هنگامی که نعمتی به او می رسد فورا می خواهد، بخشنده نعمت را بشناسد، و طبق فرمان فطرت به سپاسگزاری برخیزد و حق شکر او را ادا کند.
به همین جهت علمای علم کلام (عقائد) در نخستین بحث این علم ، که سخن از انگیزه های خداشناسی به میان می آید((وجوب شکر منعم)) را که یک فرمان فطری و عقلی است به عنوان انگیزه خداشناسی ، یادآور می شوند.
و اینکه می گوئیم : راهنمای ما در شناخت پروردگار نعمتهای او است ، به خاطر آن است که بهترین و جامعترین راه برای شناخت مبدء، مطالعه در

اسرار آفرینش و رازهای خلقت و مخصوصا وجود نعمتها در رابطه با زندگی انسانها است .
به این دو دلیل سوره فاتحة الکتاب با این جمله شروع می شود (الحمد لله رب العالمین). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 28
برای پی بردن به عمق و عظمت این جمله لازم است ، به تفاوت ((حمد)) و ((مدح)) و ((شکر)) و نتایج آن توجه شود:
1 ((حمد)) در لغت عرب به معنی ستایش کردن در برابر کار یا صفت نیک اختیاری است ، یعنی هنگامی که کسی آگاهانه کار خوبی انجام دهد، و یا صفتی را برای خود برگزیند که سرچشمه اعمال نیک اختیاری است ، ما او را حمد و ستایش می گوئیم .
ولی ((مدح)) به معنی هر گونه ستایش است ، خواه در برابر یک امر اختیاری باشد یا غیر اختیاری ، فی المثل تعریفی را که از یک گوهر گرانبها می کنیم ، عرب آن را مدح می نامد، و به تعبیر دیگر مفهوم مدح ، عام است در حالی که مفهوم حمد خاص می باشد.
ولی مفهوم ((شکر)) از همه اینها محدودتر است ، تنها در برابر نعمتهائی شکر و سپاس می گوئیم که از دیگری با میل و اراده او به ما رسیده است و اگر به این نکته توجه کنیم که الف و لام ((الحمد)) به اصطلاح الف و لام جنس است و در اینجا معنی عمومیت را می بخشد، چنین نتیجه می گیریم که هر گونه حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است .
حتی هر انسانی که سرچشمه خیر و برکتی است ، و هر پیامبر و رهبر الهی که نور هدایت در دلها می پاشد، هر معلمی که تعلیم می دهد، هر شخص سخاوتمندی که بخشش می کند، و هر طبیبی که مرهمی بر زخم جانکاهی می نهد ستایش آنها از ستایش خدا سرچشمه می گیرد، چرا که همه این مواهب در اصل از ناحیه ذات پاک او است ، و یا به تعبیر دیگر حمد اینها، حمد خدا، و ستایش اینها ستایشی برای او است . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 29
و نیز اگر خورشید نورافشانی می کند، ابرها باران می بارند، و زمین برکاتش را به ما تحویل می دهد، اینها نیز همه از ناحیه او است ، بنابر این تمام حمدها به او بر می گردد.
و به تعبیر دیگر جمله الحمدلله رب العالمین ، اشاره ای است هم به توحید ذات و هم صفات و هم افعال (دقت کنید).
2 اصولا توصیف ((الله)) در اینجا به ((رب العالمین))، در واقع از قبیل ذکر دلیل بعد از بیان مدعا است ، گوئی کسی سؤ ال می کند چرا همه حمدها مخصوص خدا است ، در پاسخ گفته می شود: برای اینکه او ((رب العالمین)) و پروردگار جهانیان است . قرآن مجید می گوید الذی احسن

کل شیی ء خلقه : ((خداوند کسی است که آفرینش هر چیزی را به بهترین صورت انجام داد)) (سجده 7).
و نیز می گوید: و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها: ((هر جنبنده ای در زمین است روزیش بر خدا است)) (هود 6).
3 از کلمه ((حمد)) این نکته نیز به خوبی استفاده می شود که خداوند همه این مواهب و نیکیها را با اراده و اختیار خود ایجاد کرده است ، بر ضد گفته آنان که خدا را همانند خورشید یک مبدء مجبور فیض بخش می دانند.
4 جالب اینکه حمد تنها در آغاز کار نیست ، بلکه پایان کارها نیز چنانکه قرآن به ما تعلیم می دهد با حمد خدا خواهد بود.
در مورد بهشتیان می خوانیم دعواهم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام و آخر دعواهم ان الحمدلله رب العالمین : ((سخن آنها در بهشت نخست منزه شمردن خداوند از هر عیب و نقص ، و تحیت آنها سلام ، و آخرین سخنشان الحمد لله رب العالمین است)) (یونس 10). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 30
5 اما کلمه ((رب)) در اصل به معنی مالک و صاحب چیزی است که به تربیت و اصلاح آن می پردازد و کلمه ((ربیبه)) که به دختر همسر انسان گفته می شود از همینجا گرفته شده است ، زیرا او هر چند از شوهر دیگری است ولی زیر نظر پدر خوانده اش پرورش می یابد.
این کلمه بطور مطلق تنها به خدا گفته می شود، و اگر به غیر خدا اطلاق گردد حتما به صورت اضافه است مثلا می گوئیم ((رب الدار)) (صاحب خانه) ((رب السفینة)) (صاحب کشتی).
در تفسیر ((مجمع البیان)) معنی دیگری نیز بر آن افزوده است و آن شخص بزرگی است که فرمان او مطاع می باشد، اما بعید نیست که هر دو معنی به یک اصل باز گردد.
6 کلمه ((عالمین)) جمع عالم است و عالم به معنی مجموعه ای است از موجودات مختلف که دارای صفات مشترک و یا زمان و مکان مشترک هستند، مثلا می گوئیم عالم انسان و عالم حیوان و عالم گیاه ، و یا می گوئیم عالم شرق و عالم غرب عالم امروز و عالم دیروز، بنابراین ((عالم)) خود به تنهائی معنی جمعی دارد و هنگامی که به صورت ((عالمین)) جمع بسته می شود اشاره به تمام مجموعه های این جهان است .
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که جمع با((ین)) معمولا برای جمع عاقل است در حالیکه همه عالمهای این جهان صاحبان عقل نیستند، به همین دلیل بعضی از مفسران کلمه عالمین را در اینجا اشاره به گروه ها و مجموعه هائی از صاحبان تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 31
عقل می دانند مانند فرشتگان و انسانها و جن .
این احتمال نیز وجود دارد که این جمع بخاطر تغلیب باشد (منظور از تغلیب

این است که مجموعهای از صاحبان صفات مختلف را با وصف صنف برتر توصیف کنیم).
7 نویسنده تفسیر((المنار)) می گوید: از جد ما امام صادق (علیه السلام) که رضوان خدا بر او باد چنین نقل شده که مراد از ((عالمین)) تنها انسانها هستند. سپس اضافه می کند در قرآن نیز ((عالمین)) به همین معنا آمده است مانند ((لیکون للعالمین نذیرا)): خداوند قرآن را بر بندهاش فرستاد تا جهانیان را انذار کند (سوره فرقان آیه 1) (1).
ولی اگر موارد استعمال عالمین را در قرآن در نظر بگیریم خواهیم دید که هر چند کلمه عالمین در بسیاری از آیات قرآن به معنی انسانها آمده است ولی در پاره ای از موارد معنی وسیعتری دارد، و انسانها و موجودات دیگر جهان را در بر می گیرد، مانند ((فلله الحمد رب السموات و رب الارض رب العالمین)): ستایش مخصوص خدا است که مالک و پروردگار آسمانها و زمین ، مالک و پروردگار جهانیان است)) (جاثیه آیه 36).
و مانند ((قال فرعون و ما رب العالمین قال رب السموات و الارض و ما بینهما)): ((فرعون گفت پروردگار عالمیان چیست ؟ موسی در پاسخ گفت پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان این دو است)) (آیه 23 و 24 سوره شعراء).
جالب اینکه در روایتی که صدوق در کتاب ((عیون الاخبار)) از علی (علیه السلام) نقل کرده چنین می خوانیم : ((که امام علیه السلام در ضمن تفسیر آیه الحمدلله رب العالمین فرمود: رب العالمین هم الجماعات ، من کل مخلوق من الجمادات و الحیوانات : ((رب العالمین اشاره به مجموع همه مخلوقات است اعم از موجودات تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 32 بی جان و جاندار)).
اما اشتباه نشود که در میان این روایات تضادی وجود ندارد، زیرا اگر چه کلمه عالمین مفهومش گسترده و وسیع است ، ولی از آنجا که گل سر سبد مجموعه موجودات جهان انسان می باشد، گاهی انگشت روی او گذارده می شود، و بقیه را تابع و در سایه او می بیند، بنابراین اگر در روایت امام سجاد (علیه السلام) تفسیر به انسانها شده بخاطر آن است که هدف اصلی در این مجموعه بزرگ انسانها هستند.
8 این نکته نیز قابل توجه است که بعضی عالم را به دو گونه تقسیم کرده اند: عالم کبیر و عالم صغیر، و منظورشان از عالم صغیر وجود یک انسان است ، چرا که وجود یک انسان خود به تنهائی مجموعه ای است از نیروهای مختلفی که حاکم بر این عالم بزرگ می باشد، و در حقیقت انسان نمونه برداری از همه جهان است .
آنچه سبب می شود که مخصوصا ما روی مفهوم وسیع عالم تکیه کنیم آن است که بعد از جمله الحمدلله آمده در این جمله همه حمد و ستایش را

مخصوص خدا می شمریم ، سپس رب العالمین را به منزله دلیلی بر آن ذکر می کنیم ، می گوئیم : همه ستایشها مخصوص او است چرا که هر کمالی و هر نعمتی و هر موهبتی که در جهان وجود دارد مالک و صاحب و پروردگارش او می باشد.
نکته ها:
1- خط سرخ بر همه رب النوعها
مطالعه تاریخ ادیان و مذاهب نشان می دهد که منحرفان از خط توحید راستین ، همواره برای این جهان رب النوعهایی قائل بودند، سرچشمه این تفکر تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 33
غلط این بوده که گمان می کردند هر یک از انواع موجودات نیاز به رب النوع مستقلی دارد که آن نوع را تربیت و رهبری کند، گویا خدا را کافی برای تربیت این انواع نمی دانستند!.
حتی برای اموری همانند عشق عقل ، تجارت ، جنگ و شکار رب النوعی قائل بودند، از جمله یونانیان دوازده خدای بزرگ (رب النوع) را پرستش می کردند که به پندار آنها بر فراز قله المپ بزم خدائی دائر ساخته ، و هر یک مظهر یکی از صفات آدمی بودند!.
در ((کلده)) پایتخت کشور ((آشور)) رب النوع آب ، رب النوع ماه ، رب النوع خورشید و رب النوع زهره قائل بودند، و هر کدام را بنامی می نامیدند، و مافوق همه اینها ((ماردوک)) را رب الارباب می شمردند.
در ((روم)) نیز خدایان متعدد رواج داشت و بازار شرک و تعدد خدایان و ارباب انواع شاید از همه جا داغتر بود.
آنها مجموع خدایان را به دو دسته تقسیم می کردند: خدایان خانوادگی و خدایان حکومت ، که مردم زیاد به آنها علاقه نشان نمی دادند (چرا که دل خوشی از حکومتشان نداشتند).
عده این خدایان فوق العاده زیاد بود، زیرا هر یک از این خدایان یک پست مخصوص داشت ، و در امور محدودی مداخله می کرد، تا آنجا که ((در خانه)) دارای خدای مخصوص بود! بلکه پاشنه و آستانه خانه نیز هر یک رب النوعی داشتند!
به گفته یکی از مورخان جای تعجب نیست که رومیها 30 هزار خدا داشته باشند، آن چنانکه یکی از بزرگان آنها به شوخی گفته بود تعداد خدایان کشور ما به حدی است که در معابر و محافل فراوانتر از افراد ملت می باشند! تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 34
از این خدایان می توان رب النوع کشاورزی ، رب النوع آشپزخانه ، و رب النوع انبار غذا، رب النوع خانه ، رب النوع شعله گاز، رب النوع آتش رب النوع میوه ها، رب النوع درو، رب النوع درخت تاک ، رب النوع جنگل رب النوع حریق و رب النوع دروازه بزرگ رم و رب النوع آتشکده ملی را نام

برد.
کوتاه سخن اینکه بشر در گذشته با انواع خرافات دست به گریبان بوده است همانطور که الان هم خرافات بسیاری از آن عصر به یادگار مانده .
در عصر نزول قرآن نیز بتهای متعدد مورد پرستش و ستایش قرار داشته و شاید همه یا قسمتی از آنها جانشین رب النوعهای پیشین بودند.
از همه گذشته گاهی بشر را نیز عملا رب خود قرار می دادند، چنانکه قرآن در نکوهش مردمی که احبار (دانشمندان یهود) و رهبانان (مردان و زنان تارک دنیا) را ارباب خود می دانستند می گوید ((اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله)): آنها احبار و رهبانهایشان را ارباب بجای خدا می دانستند (توبه 31).
به هر حال از آنجا که این خرافات علاوه بر اینکه انسان را به انحطاط عقلی می کشانید، مایه تفرقه و تشتت و پراکندگی است ، پیامبران الهی به مبارزه شدید با آن برخاستند، تا آنجا که می بینیم بعد از بسم الله نخستین آیه ای که در قرآن نازل شده ، در همین رابطه است ((الحمد لله رب العالمین)) همه ستایشها مخصوص خداوندی است که رب همه جهانیان است .
و به این ترتیب قرآن خط سرخی بر تمام رب النوعها می کشد و آنها را به وادی عدم همانجا که جای اصلیشان است می فرستد، و گلهای توحید و یگانگی و همبستگی و اتحاد را به جای آن می نشاند.
قابل توجه اینکه همه مسلمانان موظفند در نمازهای روزانه هر شبانه روز تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 35
لااقل ده بار این جمله را بخوانند و به سایه الله خداوند یگانه ایکه مالک و رب و سرپرست و پرورش دهنده همه موجودات است پناه برند، تا هرگز توحید را فراموش نکنند و در بیراهه های شرک سرگردان نشوند.
2- پرورش الهی راه خداشناسی
گرچه کلمه ((رب)) همانگونه که گفتیم در اصل به معنی مالک و صاحب است ، ولی نه هر صاحبی ، صاحبی که عهده دار تربیت و پرورش می باشد، و به همین جهت در فارسی به عنوان پروردگار ترجمه می شود .
دقت در سیر تکاملی موجودات زنده ، و تحول و دگرگونیهای موجودات بی جان ، و فراهم آمدن زمینه های تربیت موجودات ، و ریزه کاری هایی که در هر یک از این قسمتها نهفته شده است یکی از بهترین طرق خداشناسی است .
هماهنگیهائی که در میان اعضاء بدن ماست که غالبا بدون آگاهی ما بر قرار می باشد، یکی از نمونه های زنده آن است .
فی المثل هنگامی که حادثه مهمی در زندگی ما رخ می دهد، و باید با تمام توان در برابر آن بپاخیزیم ، در یک لحظه کوتاه فرمانی هماهنگ به تمام

ارگانهای بدن ما به صورت ناآگاه صادر می شود، بلافاصله ، ضربان قلب بالا می رود، تنفس شدید می شود، تمام نیروهای بدن بسیج می گردند، مواد غذائی و اکسیژن هوا از طریق خون به طور فراوان به تمام سلولها می رسند، اعصاب آماده کار، و عضلات آماده حرکت بیشتر می شوند، نیروی تحمل انسان بالا می رود، احساس درد کمتر می شود، خواب از چشم می پرد، خستگی از اعضاء فرار می کند احساس گرسنگی بکلی فراموش می شود.
چه کسی این هماهنگی عجیب را در این لحظه حساس ، با این سرعت ، در میان تمام ذرات وجود انسان ، ایجاد می کند؟ آیا این پرورش جز از ناحیه
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 36
خداوند عالم و قادر ممکن است ؟!
آیات قرآن پر است از نمونه های این پرورش الهی که بخواست خدا هر کدام در جای خود خواهد آمد و هر کدام دلیل روشنی برای شناخت خدا هستند. الفاتحه
آیه 3
آیه و ترجمه
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
ترجمه :
3 خداوندی که بخشنده و بخشایشگر است (و رحمت عام و خاصش همه را رسیده).
تفسیر:
معنی ((رحمن)) و ((رحیم)) و گسترش مفهوم آنها و همچنین تفاوت میان این دو کلمه را در تفسیر ((بسم الله)) مشروحا خواندیم ، و نیازی به تکرار نیست . نکته ای که در اینجا باید اضافه کنیم این است که این دو صفت که از مهمترین اوصاف الهی است در نمازهای روزانه ما حداقل 30 بار تکرار می شوند (دو مرتبه در سوره حمد و یک مرتبه در سورهای بعد از آن می خوانیم) و به این ترتیب 60 مرتبه خدا را به صفت رحمتش می ستائیم .
این در حقیقت درسی است برای همه انسانها که خود را در زندگی بیش از هر چیز به این اخلاق الهی متخلق کنند، بعلاوه اشاره ای است به این واقعیت که اگر ما خود را عبد و بنده خدا می دانیم مبادا رفتار مالکان بی رحم نسبت به بردگانشان در نظرها تداعی شود.
در تاریخ بردگی می خوانیم :
((صاحبان آنها با قساوت و بیرحمی عجیبی با آنها رفتار می کردند، چنانکه می گویند اگر بندهای در انجام خدمات اندک قصوری می ورزید مجازاتهای
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 37

سخت می دید: شلاق می خورد، او را به زنجیر می کشیدند، به آسیابش می بستند به حفر معادن می گماشتند، در زیر زمینها و سیاهچالهای هولناک حبس می کردند و اگر گناهش بزرگتر بود به دارش می آویختند!.
در جای دیگر می خوانیم : ((غلامان محکوم را در قفس درندگان می انداختند و اگر جان سالم به در می بردند درنده دیگری را داخل قفس او می کردند)).
این بود نمونه های از رفتار مالکان با بردگان خویش ، اما خداوند جهان در قرآن کرارا تذکر می دهد که اگر بندگانم بر خلاف دستورم عمل کردند و پشیمان شدند می بخشم ، می آمرزم ، رحیم و مهربانم آنجا که می فرماید: قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا ((ای کسانی که از حریم بندگی سرباز زده اید از رحمت خدا ماءیوس نشوید، خداوند همه گناهان را می آمرزد (توبه کنید و از دریای بی پایان رحمت خدا بهره مند شوید).
بنابراین آوردن ((رحمان و رحیم)) بعد از رب العالمین اشاره به این نکته است که ما در عین قدرت نسبت به بندگان خویش ، با مهربانی و لطف رفتار می کنیم این بنده نوازی و لطف خدا، بندگان را شیفته او می سازد: که با یک دنیا علاقه بگویند ((الرحمن الرحیم)).
اینجا است که انسان متوجه چقدر فاصله است بین رفتار خداوند بزرگ با بندگان خویش ، و روش مالکان با زیردستان خود، مخصوصا در عصر شوم ، بردگی . الفاتحه
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 38
آیه 4
آیه و ترجمه
مَلِکِ یَوْمِ الدِّینِ
ترجمه :
خدائی که مالک روز جزاست .
تفسیر:
ایمان به رستاخیز دومین پایگاه
در اینجا به دومین اصل مهم اسلام یعنی قیامت و رستاخیز توجه می کند و می گوید: ((خداوندی که مالک روز جزا است)) (مالک یوم الدین).
و به این ترتیب محور مبدء و معاد که پایه هر گونه اصلاح اخلاقی و اجتماعی است در وجود انسان تکمیل می گردد.
جالب اینکه در اینجا تعبیر به مالکیت خداوند شده است ، که نهایت سیطره و نفوذ او را بر همه چیز و همه کس در آن روز مشخص می کند، روزی که همه انسانها در آن دادگاه بزرگ برای حساب حاضر می شوند، و در برابر مالک حقیقی خود قرار می گیرند، تمام گفته ها و کارها و حتی اندیشه های

خود را حاضر می بینند، هیچ چیز حتی به اندازه سر سوزنی نابود نشده و به دست فراموشی نیفتاده است ، و اکنون این انسان است که باید بار همه مسئولیتهای اعمال خود را بر دوش کشد!.
حتی در آنجا که خود فاعل نبوده ، بلکه بنیانگزار سنت و برنامه ای بوده است ، باز باید سهم خویش را از مسئولیت بپذیرد.
بدون شک مالکیت خداوند در آن روز یک مالکیت اعتباری ، نظیر مالکیت ما نسبت به آنچه در این جهان ملک ما است ، نمی باشد، چرا که این یک مالکیت قراردادی است با تشریفات و اسنادی می آید و با تشریفات و اسناد دیگری از میان تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 39
می رود، ولی مالکیت خدا نسبت به جهان هستی مالکیت حقیقی است آن پیوند و ارتباط خاص موجودات با خدا است که اگر یک لحظه از او بریده شوند نابود می شوند، همانگونه که اگر رابطه لامپهای برق با کارخانه اصلی بریده شود روشنائی در همان لحظه محو و نابود خواهد شد.
و تعبیر دیگر این مالکیت نتیجه خالقیت و ربوبیت است ، آنکس که موجودات را آفریده و تحت حمایت خود پرورش می دهد، و لحظه به لحظه فیض وجود و هستی به آنها می بخشد، مالک حقیقی موجودات است .
نمونه ضعیفی از مالکیت حقیقی را در خودمان نسبت به اعضا پیکرمان می توانیم پیدا کنیم ، ما مالک چشم و گوش و قلب و اعصاب خویش هستیم ، نه به معنی مالکیت اعتباری ، بلکه یک نوع مالکیت حقیقی که از ارتباط و پیوند و احاطه سرچشمه می گیرد.
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که مگر خداوند مالک تمام این جهان نیست که ما از او تعبیر به مالک روز جزا می کنیم ؟
پاسخ این سؤ ال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه مالکیت خداوند گر چه شامل هر ((دو جهان)) می باشد، اما بروز و ظهور این مالکیت در قیامت بیشتر است ، چرا که در آن روز همه پیوندهای مادی و مالکیتهای اعتباری بریده می شود، و هیچکس در آنجا چیزی از خود ندارد، حتی اگر شفاعتی صورت گیرد باز به فرمان خدا است ، یوم لا تملک نفس لنفس شیئا و الامر یومئذ لله روزی که هیچکس مالک هیچ چیز برای کمک به دیگری نیست ، و همه کارها به دست خدا است (سوره انفطار آیه 19).
به تعبیر دیگر انسان در این دنیا گاه به کمک دیگری می شتابد، با زبانش از او دفاع می کند، با اموالش از او حمایت می نماید، با نفرات و قدرتش به کمکش برمی خیزد گاه با طرحها و نقشه های گوناگون ، او را زیر پوشش حمایت تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 40
خود قرار می دهد.
ولی آن روز هیچیک از این امور وجود ندارد، و به همین دلیل هنگامی که از مردم سؤ ال شود لمن الملک الیوم حکومت امروز از آن کیست ؟! می

گویند: لله الواحد القهار: برای خداوند یگانه پیروز است !)) (سوره مؤ من آیه 16).
اعتقاد به روز رستاخیز، و ایمان به آن دادگاه بزرگ که همه چیز در آن بطور دقیق مورد محاسبه قرار می گیرد اثر فوق العاده نیرومندی در کنترل انسان در برابر اعمال نادرست و ناشایست دارد، و یکی از علل جلوگیری کردن نماز از فحشاء و منکرات همین است که نماز انسان را هم به یاد مبدئی می اندازد که از همه کار او با خبر است و هم به یاد دادگاه بزرگ عدل خدا.
تکیه بر مالکیت خداوند نسبت به روز جزا این اثر را نیز دارد که با اعتقاد مشرکان و منکران رستاخیز به مبارزه بر می خیزد، زیرا از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که ایمان به ((الله)) یک عقیده عمومی حتی برای مشرکان عصر جاهلی بوده ، لذا هنگامی که از آنها می پرسیدند: آفریدگار آسمانها و زمین کیست ؟ می گفتند: خدا! و لئن سئلتهم من خلق السماوات و الارض لیقولن الله (لقمان 25) در حالی که آنها با گفتار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله وسلم) در زمینه معاد با ناباوری عجیبی روبرو می شدند و قال الذین کفروا هل ندلکم علی رجل ینبئکم اذا مزقتم کل ممزق انکم لفی خلق جدید افتری علی الله کذبا ام به جنة : کافران گفتند آیا مردی را به شما معرفی بکنیم که می گوید هنگامی که خاک شدید و پراکنده گشتید، بار دیگر آفرینش جدیدی خواهید داشت ! آیا او بر خدا دروغ بسته یا دیوانه است ؟!)) (سبا آیه 8).
در حدیثی از امام سجاد (علیه السلام) می خوانیم : هنگامی که به آیه ((مالک یوم الدین)) می رسید، آنقدر آنرا تکرار می کرد که نزدیک بود روح از بدنش پرواز کند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 41
کان علی بن الحسین اذا قرء مالک یوم الدین یکررها حتی یکادان یموت .
اما کلمه ((یوم الدین)) این تعبیر در تمام مواردی که در قرآن استعمال شده به معنی قیامت آمده است چنانکه در قرآن در آیه 17 و 18 و 19 سوره انفطار با صراحت به این معنی اشاره شده است (این تعبیر متجاوز از ده بار در قرآن مجید به همین معنی آمده).
و اینکه چرا آن روز، روز دین معرفی شده ؟ به خاطر این است که آن روز روز جزا است و دین در لغت به معنی جزا می باشد، و روشنترین برنامه ای که در قیامت اجرا می شود همین برنامه جزا و کیفر و پاداش است ، در آن روز پرده از روی کارها کنار می رود، و اعمال همه دقیقا مورد محاسبه قرار می گیرد و هر کس جزای اعمال خویش را اعم از خوب و بد می بیند.
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: یوم الدین ، روز حساب است .
اما طبق این روایت ((دین)) به معنی حساب است ، شاید این تعبیر از

قبیل ذکر علت و اراده معلول باشد، زیرا همی شه حساب مقدمهای برای جزا است .
بعضی از مفسران نیز عقیده دارند که علت نامگذاری رستاخیز به یوم الدین این است که در آن روز هر کسی در برابر دین و آئین خود جزا می بیند.
ولی معنی اول (حساب و جزا) صحیحتر به نظر می رسد. الفاتحه
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 42
آیه 5
آیه و ترجمه
إِيَّاک نَعْبُدُ وَ إِيَّاک نَستَعِينُ
ترجمه :
تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری میجوئیم .
تفسیر:
انسان در پیشگاه خدا
اینجا سر آغازی است برای نیازهای بنده و تقاضاهای او از خدا، و در حقیقت لحن سخن از اینجا عوض می شود، زیرا آیات قبل حمد و ثنای پروردگار و اظهار ایمان به ذات پاک او و اعتراف به روز قیامت بود.
اما از اینجا گوئی بنده با این پایه محکم عقیدتی و معرفت و شناخت پروردگار خود را در حضور او، و در برابر ذات پاکش می بیند، او را مخاطب ساخته نخست از عبودیت خویش در برابر او، و سپس از امدادها و کمکهای او سخن می گوید:((تنها ترا می پرستم و تنها از تو یاری می جویم)) (ایاک نعبد و ایاک نستعین).
به تعبیر دیگر: هنگامی که مفاهیم آیات گذشته در جان انسان جای گیرد، و اعماق وجودش به نور الله پرورش دهنده جهانیان روشن می شود، و رحمت عام و خاص او و مالکیتش در روز جزا را درک می کند، انسان به صورت یک فرد کامل از نظر عقیده در می آید، این عقیده عمیق توحیدی نخستین ثمره اش از یکسو بنده خالص خدا بودن ، و از بندگی بتها و جباران و شهوات در آمدن ، و از سوی دیگر دست استمداد به ذات پاک او دراز کردن است .
در واقع آیات گذشته سخن از توحید ذات و صفات می گفت و در اینجا سخن از توحید عبادت ، و توحید افعال است . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 43
توحید عبادت آنست که هیچکس و هیچ چیز را شایسته پرستش جز ذات خدا ندانیم تنها به فرمان او گردن نهیم ، تنها قوانین او را به رسمیت بشناسیم و از هر نوع بندگی و تسلیم در برابر غیر ذات پاک او بپرهیزیم .
توحید افعال آنست که تنها مؤ ثر حقیقی را در عالم او بدانیم (لا مؤ ثر فی

الوجود الا الله) نه اینکه عالم اسباب را انکار کنیم و به دنبال سبب نرویم بلکه معتقد باشیم که هر سببی هر تاءثیری دارد، آن هم به فرمان خدا است ، او است که به آتش سوزندگی ، و به خورشید روشنائی و به آب حیاتبخشی داده است .
ثمره این عقیده آنست که انسان تنها متکی به الله خواهد بود، تنها قدرت و عظمت را مربوط به او می داند، و غیر او در نظرش فانی ، زوال پذیر، و فاقد قدرت می باشد.
تنها ذات الله قابل اعتماد و ستایش است ، و لیاقت این دارد که انسان او را تکیه گاه خود در همه چیز قرار دهد.
این تفکر و اعتقاد انسانرا از همه کس و همه موجودات بریده و تنها به خدا پیوند می دهد، حتی اگر به دنبال عالم اسباب می رود نیز به فرمان او است یعنی در لابلای اسباب ، قدرت خدا را که مسبب الاسباب است مشاهده می کند.
این عقیده آن قدر روح انسانرا وسیع و افق فکر او را بالا می برد که به بی نهایت و ابدیت می پیوندد و از محیطهای محدود آزاد و رها می سازد.
نکته ها
1- -نقطه اتکاء فقط او است
طبق آنچه در ادبیات عرب خوانده ایم هنگامی که مفعول بر فاعل مقدم شود، معنی حصر از آن استفاده می گردد، و در اینجا مقدم شدن کلمه ایاک بر نعبد و نستعین دلیل بر انحصار است و نتیجه آن همان توحید عبادت و توحید افعالی است که در بالا بیان کردیم . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 44
حتی در عبودیت و بندگی خود نیز احتیاج به کمک او داریم ، و در این راه نیز باید از او استعانت جست ، مبادا گرفتار انحراف و عجب و ریا و اموری مانند اینها بشویم که عبودیت ما را پاک در هم می ریزد.
به تعبیر دیگر در جمله اول که می گوئیم تنها تو را می پرستیم کمی بوی استقلال دارد، بلافاصله با جمله ایاک نستعین آنرا اصلاح می کنیم و آن حالت بین الامرین (نه جبر و نه تفویض) را در عبارت خود مجسم می سازیم و الگوئی خواهد بود برای همه کارهای ما.
2- ذکر صیغه جمع در نعبد و نستعین
و همچنین آیات بعد که همه به صورت جمع است نشان می دهد که اساس عبادت مخصوصا نماز بر پایه جمع و جماعت است ، حتی به هنگامی که بنده در برابر خدا به راز و نیاز بر می خیزد باید خود را میان جمع و جماعت ببیند، تا چه رسد به سایر کارهای زندگیش .
به این ترتیب هر گونه فردگرائی ، و تکروی ، انزواطلبی و مانند اینها مفاهیمی مردود از نظر قرآن و اسلام شناخته می شود .

مخصوصا نماز، از اذان و اقامه که دعوت به اجتماع برای نماز است گرفته (حی علی الصلوة بشتاب به سوی نماز ...) تا سوره حمد که آغازگر نماز است ، السلام علیکم که پایان آن است همه دلیل بر این است که این عبادت در اصل جنبه اجتماعی دارد، یعنی باید به صورت جماعت انجام شود، درست است که نماز فرادی نیز در اسلام صحیح است اما عبادت فردی جنبه فرعی و درجه دوم را دارد.

3- در برخورد نیروها از او کمک می گیریم

بشر در این جهان با نیروهای مختلفی روبرو است ، هم از نظر نیروهای طبیعی ، و هم از نظر نیروهای درون ذاتی خود. برای اینکه بتواند در برابر عوامل مخرب و ویرانگر و منحرف تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 45

کننده ، مقاومت کند احتیاج به یار و مدد کاری دارد، اینجا است که خود را در زیر چتر حمایت پروردگار قرار می دهد، همه روز از خواب بر می خیزد، و با تکرار جمله ایاک نعبد و ایاک نستعین اعتراف به عبودیت پروردگار کرده و از ذات پاک او برای پیروزی در این مبارزه بزرگ کمک می گیرد، و شامگاهان نیز با تکرار همین جمله سر به بستر می نهد، با یاد او بر می خیزد و با یاد و استمداد از وجود او بخواب می رود و خوشا به حال کسی که به چنین مرحلهای از ایمان برسد، در برابر هیچ گردنکشی و زورمندی سر تعظیم فرود نمی آورد، در مقابل جاذبه مادیات خود را نمی بازد، همچون پیامبر اسلام می گوید: ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین : نماز و عبادتم ، مرگ و حیاتم همه از آن خداوند است که پروردگار جهانیان است (انعام 162). الفاتحه

آیه 6

آیه و ترجمه

اهْدِنَا الصرَط الْمُستَقِیمَ

ترجمه :

ما را به راه راست هدایت فرما.

تفسیر:

پیمودن صراط مستقیم

پس از اظهار تسلیم در برابر پروردگار و وصول به مرحله عبودیت و استعانت و استمداد از ذات پاک او نخستین تقاضای بنده این است که او را به راه راست ، راه پاکی و نیکی ، راه عدل و داد، و راه ایمان و عمل صالح هدایت فرماید، تا خدائی که همه نعمتها را به او ارزانی داشته نعمت هدایت را نیز بر آن بیفزاید. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 46

گر چه این انسان در چنین شرائط مؤ من است ، و با خدای خود آشنا ولی امکان دارد که هر آن این نعمت به خاطر عواملی از او سلب گردد، و از صراط مستقیم منحرف و گمراه شود.

پس باید هر شبانه روز لااقل ده بار از خدای خود بخواهد که لغزش و انحرافی برای او پیش نیاید.
بعلاوه این صراط مستقیم که همان آئین حق است مراتب و درجاتی دارد که همه افراد در پیمودن این درجات یکسان نیستند، هر مقدار از این درجات را انسان طی نماید، باز درجات بالاتر و والاتری وجود دارد که انسان با ایمان باید از خدا بخواهد تا او را به آن درجات هدایت کند.
در اینجا این سؤ ال معروف که چرا ما همواره در خواست هدایت به صراط مستقیم از خدا می کنیم مگر ما گمراهیم ؟ مطرح می شود.
وانگهی به فرضی که این سخن از ما زیبنده باشد از پیامبر و امامان که نمونه انسان کامل بودند چه معنی دارد؟!
در پاسخ این ایراد می گوئیم :
اولا: همانطور که اشاره شد انسان در مسیر هدایت هر لحظه بیم لغزش و انحراف درباره او می رود، به همین دلیل باید خود را در اختیار پروردگار بگذارد و تقاضا کند که او را بر راه راست ثابت نگهدارد.
ما نباید فراموش کنیم که وجود و هستی و تمام مواهب الهی ، لحظه به لحظه از آن مبدء بزرگ به ما می رسد.
سابقا گفتیم مثل ما و همه موجودات (از یک نظر) مثل لامپهای برق است ، اگر می بینیم نور لامپ ، متصل و یکنواخت پخش می شود به خاطر آنست که لحظه به لحظه نیرو از منبع برق به او می رسد منبع برق هر لحظه نور جدیدی تولید می کند و بوسیله سیمهای ارتباطی به لامپ تحویل می گردد.
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 47
هستی ما نیز همانند نور این لامپها است گر چه به صورت یک وجود ممتد جلوه گر است ، ولی در حقیقت لحظه به لحظه وجود تازه ای از منبع هستی آفریدگار فیاض ، به ما می رسد.
بنابر این همانگونه که هر لحظه وجود تازهای به ما می رسد، به هدایت جدیدی نیز نیازمندیم بدیهی است اگر موانعی در سیمهای معنوی ارتباطی ما با خدا ایجاد شود، کژیها، ظلمها، ناپاکیها و ... پیوند ما را از آن منبع هدایت قطع می کند، و همان لحظه از صراط مستقیم منحرف خواهیم شد.
ما از خدا طلب می کنیم که این موانع پیش نیاید و ما بر صراط مستقیم ثابت بمانیم .
ثانیا: هدایت همان پیمودن طریق تکامل است که انسان تدریجا مراحل نقصان را پشت سر بگذارد و به مراحل بالاتر برسد.
این را نیز می دانیم که طریق تکامل نامحدود است و به سوی بی نهایت همچنان پیش می رود.
بنابر این جای تعجب نیست که حتی پیامبران و امامان از خدا تقاضای

هدایت صراط مستقیم کنند، چه اینکه کمال مطلق تنها خدا است ، و همه بدون استثناء در مسیر تکاملند چه مانع دارد که آنها نیز تقاضای درجات بالاتری را از خدا بنمایند.
مگر ما بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) صلوات و درود نمی فرستیم ؟ مگر مفهوم صلوات ، تقاضای رحمت تازه پروردگار برای محمد و آل محمد نیست ؟
مگر خود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نمی فرمود: رب زدنی علما خدایا علم (و هدایت) مرا بیشتر کن !
مگر قرآن نمی گوید: و یزید الله الذین اهتدوا هدی : خداوند هدایت هدایت یافتگان را افزون می کند (مریم 76). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 48
و نیز می گوید: و الذین اهتدوا زادهم هدی و آتاهم تقواهم : آنها که هدایت یافته اند خداوند بر هدایتشان می افزاید، و تقوا به آنها می دهد محمد 17).
و از اینجا پاسخ سؤ الی که مربوط به درود بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و امامان است نیز روشن که این درود و صلوات در حقیقت تقاضای مقام بالاتر و والاتر برای آن بزرگواران است .
برای روشن شدن آنچه گفتیم به دو حدیث زیر توجه فرمائید:
1 امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در تفسیر جمله اهدنا الصراط المستقیم می فرماید، یعنی ادم لنا توفیقک الذی اطعناک به فی ماضی ایامنا، حتی نطیعک کذلک فی مستقبل اعمارنا:خداوندا توفیقاتی را که در گذشته بر ما ارزانی داشتی و به برکت آن تو را اطاعت کردیم ، همچنان ادامه ده تا در آینده عمرمان نیز تو را اطاعت کنیم .
2 امام صادق (علیه السلام) می فرماید: یعنی ارشدنا للزوم الطریق المؤ دی الی محبتک ، و المبلغ الی جنتک ،والمانع من ان نتبع اهوائنا فنغطب ، او ان ناخذ بارائنا فنهلک : یعنی خداوندا ما را بر راهی که به محبت تو می رسد و به بهشت واصل می گردد، و مانع از پیروی هوسهای کشنده و آراء انحرافی و هلاک کننده است ، ثابت بدار.
صراط مستقیم چیست ؟
آنگونه که از بررسی آیات قرآن مجید بر می آید صراط مستقیم همان آئین خدا پرستی و دین حق و پایبند بودن به دستورات خدا است چنانکه در سوره تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 49
انعام آیه 161 می خوانیم : قل اننی هدانی ربی الی صراط مستقیم دینا قیما ملة ابراهیم حنیفا و ما کان من المشرکین : بگوخداوند مرا به صراطمستقیم هدایت کرده : به دین استوار،آئین ابراهیم که هرگز به خداشرک نورزید.
در اینجا دین ثابت و پا بر جا و آئین توحیدی ابراهیم و نفی هر گونه شرک

به عنوان صراط مستقیم معرفی شده که این جنبه عقیدتی را مشخص می کند.
اما در سوره یس آیه 61 و 62 چنین می خوانیم : الم اعهد الیکم یا بنی آدم الا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم : ((ای فرزندان آدم مگر با شما پیمان نبستم که شیطان را پرستش نکنید (به دستورات او عمل ننمائید) و مرا پرستش کنید این همان صراط مستقیم است)).
در اینجا به جنبه های عملی آئین حق اشاره شده که نفی هر گونه کار شیطانی و عمل انحرافی است .
و به گفته قرآن در سوره آل عمران آیه 101 راه رسیدن به صراط مستقیم پیوند و ارتباط با خدا است (و من یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم).
ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که راه مستقیم همی شه یک راه بیشتر نیست زیرا میان دو نقطه تنها یک خط مستقیم وجود دارد که نزدیکترین راه را تشکیل می دهد.
بنابر این اگر قرآن می گوید صراط مستقیم ، همان دین و آئین الهی در جنبه های عقیدتی و عملی است به این دلیل است که نزدیکترین راه ارتباط با خدا همانست .
و نیز به همین دلیل است که دین واقعی یک دین بیشتر نیست ان الدین عند الله الاسلام :((دین در نزد خدا اسلام است))(آل عمران آیه 19).
به خواست خدا بعدا خواهیم دید که اسلام معنی وسیعی دارد که هر آئین توحیدی را در آن عصر و زمان که رسمیت داشته و با آئین جدید نسخ نشده است شامل می شود. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 50
و از اینجا روشن می شود تفسیرهای مختلفی که مفسران در این زمینه نقل کرده اند همه در واقع به یک چیز باز می گردد:
بعضی آن را به معنی اسلام .
بعضی به معنی قرآن .
بعضی به پیامبر و امامان راستین .
و بعضی آنرا به آئین الله که جز آن را قبول نمی کند، تفسیر نموده اند تمام این معانی بازگشت به همان دین و آئین الهی در جنبه های اعتقادی و عملی می کند.
همچنین روایاتی که در منابع اسلامی در این زمینه وارد شده و هر کدام به زاویه ای از این مساءله اشاره کرده همه به یک اصل باز می گردد، از جمله : از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) چنین نقل شده : الصراط المستقیم صراطالانبیاء و هم الذین انعم الله علیهم : ((صراط مستقیم راه پیامبران است و همانها هستند که مشمول نعمتهای الهی شده اند)).

از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه اهدنا الصراط المستقیم فرمود: الطریق و معرفة الامام : ((منظور راه و شناخت امام است .))
و نیز در حدیث دیگری از همان امام نقل شده : و الله نحن الصراط المستقیم : ((به خدا سوگند مائیم صراط مستقیم)).
در حدیث دیگری باز از همان امام می خوانیم که فرمود: صراط مستقیم ، امیر مؤ منان علی (علیه السلام) است .
مسلم است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) و ائمه اهل بیت (علیهمالسلام) همه به همان تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 51
آئین توحیدی خدا دعوت می کردند، دعوتی که جنبه های اعتقادی و عملی را در بر می گرفت .
جالب اینکه ((راغب)) در کتاب ((مفردات)) در معنی صراط می گوید: ((صراط)) راه مستقیم است ، بنابر این مستقیم بودن در مفهوم صراط افتاده ، و ذکر آن به صورت توصیف ، برای تاءکید هر چه بیشتر روی این مساءله است . الفاتحه
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 52
آیه 7
آیه و ترجمه
صِرَط الَّذِینَ أَنْعَمْت عَلَیْهِمْ غَیرِ الْمَغْضوبِ عَلَیْهِمْ وَ لا الضالِّینَ
ترجمه :
راه آنها که بر آنان نعمت دادی نه آنها که بر ایشان غضب کردی و نه گمراهان !
تفسیر:
دو خط انحرافی !
این آیه در حقیقت تفسیر روشنی است برای ((صراط مستقیم)) که در آیه قبل خواندیم ، می گوید: مرا به راه کسانی هدایت فرما که آنان را مشمول انواع نعمتهای خود قرار دادی (نعمت هدایت ، نعمت توفیق ، نعمت رهبری مردان حق و نعمت علم و عمل و جهاد و شهادت) نه آنها که بر اثر اعمال زشت ، و انحراف عقیده غضب تو دامنگیرشان شد و نه آنها که جاده حق را رها کرده و در بیراهه ها گمراه و سرگردان شده (صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین).
در حقیقت چون ما آشنائی کامل به راه و رسم هدایت نداریم ، خدا به ما دستور می دهد که در این آیه طریق و خط پیامبران و نیکوکاران و آنها که مشمول نعمت و الطاف او شده اند را بخواهیم .
و نیز به ما هشدار می دهد که در برابر شما همی شه دو خط انحرافی

قرار دارد، خط ((مغضوب علیهم)) و خط((ضالین)) که به زودی به تفسیر این دو آشنا خواهیم شد. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 53
نکته ها
1- الذین انعمت علیهم کیانند ؟
سوره نساء آیه 69 این گروه را تفسیر کرده است : و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا:
((کسانی که دستورات خدا و پیامبر را اطاعت کنند، خدا آنها را با کسانی قرار می دهد که مشمول نعمت خود ساخته ، از پیامبران و رهبران صادق و راستین و جانبازان و شهیدان راه خدا و افراد صالح ، و اینان رفیقان خوبی هستند)).
همانگونه که ملاحظه می کنیم این آیه افراد مورد نعمت خدا را چهار گروه معرفی می کند:((پیامبران ، صدیقین ، شهداء، و صالحین .
این مراحل چهارگانه شاید اشاره به این معنی باشد که برای ساختن یک جامعه انسانی سالم و مترقی و مؤ من ، نخست باید رهبران حق و انبیاء وارد میدان شوند.
و به دنبال آنها مبلغان صدیق و راستگو که گفتار و کردارشان با یکدیگر هماهنگ است ، تا اهداف پیامبران را از این طریق در همه جا گسترش دهند.
به دنبال این دوران سازندگی فکری ، طبیعتا عناصر آلوده و آنها که مانع راه حقند سر بر دارند، جمعی باید در مقابل آنها قیام کنند و عده ای شهید شوند و با خون پاکشان درخت توحید آبیاری گردد.
در مرحله چهارم محصول این کوششها و تلاشها به وجود آمدن صالحان است اجتماعی پاک و شایسته و آکنده از معنویت .
بنابراین ما در سوره حمد در شبانه روز پی در پی از خدا می خواهیم که در خط این چهار گروه قرار گیریم ، خط انبیاء خط صدیقین ، خط شهدا و صالحین و روشن تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 54
است که در هر مقطع زمانی باید در یکی از این خطوط، انجام وظیفه کنیم و رسالت خویش را ادا نمائیم .
2- ((مغضوب علیهم)) و ((ضالین)) کیانند؟
جدا کردن این دو از هم در آیات فوق نشان می دهد که هر کدام اشاره به گروه مشخصی است .
در اینکه فرق میان این دو چیست سه تفسیر وجود دارد:
1 از موارد استعمال این دو کلمه در قرآن مجید چنین استفاده می شود که ((مغضوب علیهم)) مرحله ای سختتر و بدتر از ضالین است ، و به تعبیر دیگر ضالین گمراهان عادی هستند، و مغضوب علیهم ، گمراهان لجوج و یا

منافق ، و به همین دلیل در بسیاری از موارد، غضب و لعن خداوند در مورد آنها ذکر شده .
در آیه 106 سوره نحل می خوانیم و لکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله : ((آنهائی که سینه خود را برای کفر گسترده ساختند غضب پروردگار بر آنها است)).
و در آیه 6 سوره فتح آمده است ، و یعذب المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات الظانین بالله ظن السوء علیهم دائرة السوء و غضب الله علیهم و لعنهم و اعدلهم جهنم : ((خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک و آنها را که درباره خدا گمان بد می برند مورد غضب خویش قرار می دهد، و آنها را لعن می کند، و از رحمت خویش دور می سازد، و جهنم را برای آنان آماده ساخته است .
به هر حال مغضوب علیهم آنها هستند که علاوه بر کفر، راه لجاجت و عناد و دشمنی با حق را می پیمایند و حتی از اذیت و آزار رهبران الهی و پیامبران در صورت امکان فروگذار نمی کنند آیه 112 سوره آل عمران می گوید: و بائوا بغضب من الله ... ذلک بانهم کانوایکفرون بایات الله و یقتلون الانبیاء بغیر حق ذلک بما تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 55
عصوا و کانوا یعتدون : ((غضب خداوند شامل حال آنها (یهود) شد چرا که به خدا کفر می ورزیدند و پیامبران الهی را به ناحق می کشتند)).
2 جمعی از مفسران عقیده دارند که مراد از ((ضالین)) منحرفین نصاری و منظور از ((مغضوب علیهم)) منحرفان یهودند.
این برداشت به خاطر موضعگیریهای خاص این دو گروه در برابر دعوت اسلام می باشد، زیرا همانگونه که قرآن هم صریحا در آیات مختلف بازگو می کند، منحرفان یهود، کینه و عداوت خاصی نسبت به دعوت اسلام نشان می دادند، هر چند در آغاز، دانشمندان آنها از مبشران اسلام بودند، اما چیزی نگذشت که به جهاتی که اینجا جای شرح آن نیست از جمله به خطر افتادن منافع مادیشان سرسختترین دشمن شدند، و از هر گونه کار شکنی در پیشرفت اسلام و مسلمین فروگذار نکردند (همانگونه که امروز نیز موضع گروه صهیونیست در برابر اسلام و مسلمانان همین است).
و با این حال تعبیر از آنها به ((مغضوب علیهم)) بسیار صحیح به نظر می رسد ولی باید توجه داشت که این تعبیر در حقیقت از قبیل تطبیق کلی بر فرد است ، نه انحصار مفهوم مغضوب علیهم در این دسته از یهود.
اما منحرفان از نصاری که موضعشان در برابر اسلام تا این حد سرسختانه نبود، تنها در شناخت آئین حق گرفتار گمراهی شده بودند، از آنها تعبیر به ضالین شده که آن هم از قبیل تطبیق کلی بر فرد است .
در احادیث اسلامی نیز کرارا مغضوب علیهم به یهود و ضالین به منحرفان نصاری تفسیر شده است و نکته اش همانست که در بالا اشاره شد.

3 این احتمال نیز وجود دارد که ضالین به گمراهانی اشاره می کند که اصراری بر گمراه ساختن دیگران ندارند در حالی که ((مغضوب علیهم)) کسانی تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 56
هستند که هم گمراهند و هم گمراه گر، و با تمام قوا می کوشند دیگران را همرنگ خود سازند!.
شاهد این معنی آیاتی است که سخن از کسانی می گوید که مانع هدایت دیگران به راه راست بودند و به عنوان ((یصدون عن سبیل الله)) از آنها یاد شده در آیه 16 سوره شوری می خوانیم : و الذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب له حجتهم داحضة عند ربهم و علیهم غضب و لهم عذاب شدید: ((آنها که بعد از پذیرش دعوت اسلام از ناحیه مؤ منان ، در برابر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) به مخاصمه و بحثهای انحرافی بر می خیزند، حجت و دلیلشان در پیشگاه خدا باطل و بی اساس است و غضب خدا بر آنها است و عذاب شدید در انتظارشان خواهد بود.
اما با این همه چنین به نظر می رسد که جامعترین این تفاسیر همان تفسیر اول است تفسیری که بقیه تفسیرها در آن جمع است و در حقیقت مصداقی از مصادیق آن محسوب می شود بنابر این دلیلی ندارد که ما مفهوم وسیع آیه را محدود کنیم .
و الحمد لله رب العالمین
(پایان سوره حمد)

سوره بقرة
مقدمه
این سوره در ((مدینه)) نازل شده ، و 286 آیه است
محتوای سوره بقره
این سوره که طولانی ترین سوره های قرآن مجید است مسلما یکجا نازل نشده ، بلکه در فواصل مختلف ، و به مناسبتهای نیازهای گوناگون جامعه اسلامی ، در مدینه نازل گردیده است .
ولی با این حال جامعیت آن از نظر اصول اعتقادی اسلام و بسیاری از مسائل عملی (عبادی اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی) قابل انکار نیست .
چه اینکه در این سوره :
1 بحثهائی پیرامون توحید و شناسائی خدا مخصوصا از طریق مطالعه اسرار آفرینش آمده است .
2 بحثهائی در زمینه معاد و زندگی پس از مرگ ، مخصوصا مثالهای حسی آن مانند داستان ابراهیم و زنده شدن مرغها و داستان عزیز.
3 بحثهائی در زمینه اعجاز قرآن و اهمیت این کتاب آسمانی .
4 بحثهائی بسیار مفصل و طولانی درباره یهود و منافقان و موضعگیریهای خاص آنها در برابر اسلام و قرآن ، و انواع کارشکنیهای آنان در این رابطه .
5 بحثهائی در زمینه تاریخ پیامبران بزرگ مخصوصا ابراهیم (علیه السلام) و موسی (علیه السلام).
6 بحثهائی در زمینه احکام مختلف اسلامی از جمله نماز، روزه ، جهاد در راه خدا، حج و تغییر قبله ، ازدواج و طلاق ، احکام تجارت و دین ، و قسمت مهمی از احکام ربا و مخصوصا بحثهای فراوانی در زمینه انفاق در راه خدا، و همچنین مساءله قصاص و تحریم قسمتی از گوشتهای حرام و قمار و شراب و بخشی از احکام وصیت و مانند آن . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 59
و اما نامگذاری این سوره به البقره به خاطر داستانی است در مورد گاو بنی اسرائیل که شرح آن در آیات 67 تا 73 به خواست خدا خواهد آمد.
فضیلت سوره بقره
در فضیلت این سوره روایات پر اهمیتی در منابع اسلامی نقل شده است :
از جمله مرحوم طبرسی در مجمع البیان از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) چنین نقل می کند که پرسیدند: ای سوره القرآن افضل ؟ قال : البقرة ، قیل ای آیة البقرة افضل ؟ قال آیة الکرسی :((کدامیک از سوره های قرآن از همه برتر است ؟ فرمود: سوره بقره ، عرض کردند کدام آیه

از آیات سوره بقره افضل است ؟ فرمود: آیة الکرسی)).
افضلیت این سوره ظاهرا به خاطر جامعیت آنست ، و افضل بودن آیة الکرسی به خاطر محتوای توحیدی خاص آن می باشد که به خواست خدا در تفسیر آن خواهد آمد.
و این منافات ندارد که بعضی از سوره های دیگر قرآن از جهات دیگری برتری داشته باشند، چرا که از دیدگاه های مختلف به آنها نظر شده است .
و نیز از امام علی بن الحسین (علیهماالسلام) از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) چنین نقل شده است که فرمود کسی که چهار آیه از آغاز سوره بقره و آیة الکرسی و دو آیه بعد از آن و سه آیه از آخر آن را بخواند هرگز در جان و مال خود ناخوش آیندی نخواهد دید، و شیطان به او نزدیک نمی شود، و قرآن را فراموش نخواهد کرد.
در اینجا لازم می دانیم که این حقیقت مهم را تکرار کنیم ، که ثوابها و فضیلتها و پاداشهای مهمی که برای تلاوت قرآن یا سوره ها و آیات خاصی

شده هرگز مفهومش این نیست که انسان آنها را به صورت اوراد بخواند و تنها به گردش زبان قناعت کند.
بلکه خواندن قرآن برای فهمیدن ، و فهمیدن برای اندیشیدن ، و اندیشیدن برای عمل است .
اتفاقا هر فضیلتی درباره سورهای یا آیه ای ذکر شده تناسب بسیار زیادی با محتوای آن سوره یا آیه دارد.
مثلا در فضیلت سوره نور چنین می خوانیم که هر کس بر آن مداومت کند خداوند او و فرزندانش را از آلودگی به زنا حفظ می کند .
این به خاطر آنست که محتوای سوره نور دستورات مهمی در زمینه مبارزه با انحرافات جنسی دارد: دستور به تسریع ازدواج افراد مجرد دستور به حجاب ، دستور به ترک چشم چرانی و نگاه های هوس آلود، دستور به ترک شایعه پراکنی و نسبتهای ناروا، و بالاخره دستور به اجرای حد شرعی درباره زنان و مردان زناکار.
بدیهی است اگر محتوای این سوره در جامعه یا خانوادهای پیاده شود آلودگی به زنا نخواهد بود.
همچنین آیاتی از سوره بقره که در بالا اشاره شد و اتفاقا همه در زمینه توحید و ایمان به غیب ، و خداشناسی و پرهیز از وسوسه های شیطانی است ، اگر کسی بخواند و محتوای آنرا در عمق جانش پیاده کند، مسلما آن فضائل را خواهد داشت .
درست است که خواندن قرآن به هر حال ثواب دارد، ولی ثواب اصلی و اساس و آثار سازنده هنگامی خواهد بود که مقدمهای برای اندیشه و عمل

آیه 1 - 2
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
الم (1)
ذَلِک الْکتَب لا رَیْب فِیهِ هُدًی لِّلْمُتَّقِینَ
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده مهربان
1 الم
2 این کتاب با عظمتی است که شک در آن راه ندارد، و مایه هدایت پرهیزکاران است .
تفسیر:
تحقیق درباره حروف مقطعه قرآن
در آغاز بیست و نه سوره از سوره های قرآن با حروف مقطعه برخورد می کنیم و چنانکه از نامش پیدا است این حروف حروفی بریده از هم به نظر می رسد، و کلمه مفهومی را ظاهرا نمی سازد.
حروف مقطعه قرآن همی شه جزء کلمات اسرار آمیز قرآن محسوب می شده ، و مفسران برای آن تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند، و با گذشت زمان و تحقیقات جدید دانشمندان تفسیرهای تازهای برای آن پیدا می شود.
جالب اینکه در هیچیک از تواریخ ندیدهایم که عرب جاهلی و مشرکان وجود تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 62
حروف مقطعه را در آغاز بسیاری از سوره های قرآن بر پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) خرده بگیرند، و آن را وسیله ای برای استهزاء و سخریه قرار دهند، و این خود می رساند که گویا آنها نیز از اسرار وجود حروف مقطعه کاملا بیخبر نبوده اند.
به هر حال از میان این تفاسیر چند تفسیر است که از همه مهمتر و معتبرتر به نظر می رسد، و هماهنگ با آخرین تحقیقاتی است که در این زمینه به عمل آمده ، و ما این چند تفسیر را به تدریج در آغاز این سوره ، و سوره آل عمران ، و سوره اعراف به خواست خدا بیان خواهیم کرد، اکنون به مهمترین آنها در اینجا می پردازیم :
این حروف اشاره به این است که این کتاب آسمانی با آن عظمت و اهمیتی که تمام سخنوران عرب و غیر عرب را متحیر ساخته و دانشمندان را از معارضه با آن عاجز نموده است ، از نمونه همین حروفی است که در اختیار همگان قرار دارد در عین اینکه قرآن از همان حروف الف باء و کلمات معمولی ترکیب یافته ، به قدری کلمات آن موزون است و معانی بزرگی در بر دارد، که در اعماق دل و جان انسان نفوذ می کند، روح را

مملو از اعجاب و تحسین می سازد، و افکار و عقول را در برابر خود وادار به تعظیم می نماید، جمله بندیهای مرتب و کلمات آن در بلندترین پایه قرار گرفته و معانی بلند را در قالب زیباترین الفاظ می ریزدکه همانند و نظیر ندارد.
فصاحت و بلاغت قرآن بر کسی پوشیده نیست ، این گفته صرف ادعا نمی باشد زیرا آفریدگار جهان همان کسی که این کتاب را بر پیامبر نازل کرده همه انسانها را دعوت به مقابله به مثل نموده است و از آنها خواسته که همانند آن ، یا لااقل یک سوره مثل آنرا بیاورند، او دعوت نموده است که عموم جهانیان (جن و انس) با همکاری و هم فکری اگر می توانند مانند آنرا بیاورند اما همه عاجز و ناتوان ماندند، و این نشان می دهد که مولود فکر آدمی نیست . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 63
درست همانطور که خداوند بزرگ از خاک ، موجوداتی همچون انسان با آن ساختمان شگفت انگیز، و انواع پرندهگان زیبا، و جانداران متنوع ، و گیاهان و گلهای رنگارنگ ، می آفریند و ما از آن کاسه و کوزه و مانند آن می سازیم ، همچنین خداوند از حروف الفبا و کلمات معمولی ، مطالب و معانی بلند را در قالب الفاظ زیبا و کلمات موزون ریخته و اسلوب خاصی در آن بکار برده که همه انگشت حیرت به دندان گرفته اند، آری همین حروف در اختیار انسانها نیز هست ولی توانائی ندارند که ترکیبها و جملهبندیهائی بسان قرآن ابداع کنند.
عصر طلائی ادبیات عرب
جالب توجه اینکه : عصر جاهلیت یک عصر طلائی از نظر ادبیات بود همان اعراب بادیه نشین ، همان پا برهنه ها و نیمه وحشیها با تمام محرومیتهای اقتصادی و اجتماعی دلهائی سرشار از ذوق ادبی و سخن سنجی داشتند، به طوری که امروز، اشعاری که یادگار آن دوران طلائی است ، از اصیلترین و پرمایه ترین اشعار عرب محسوب می شود، و ذخائر گرانبهائی برای علاقمندان ادبیات عربی اصیل است ، این خود بهترین دلیل برای نبوغ ادبی و ذوق سخن پروری اعراب در آن دوران می باشد.
عربها در زمان جاهلیت یک بازار بزرگ سال به نام ((بازار عکاظ)) داشتند که در عین حال یک مجمع مهم ادبی و کنگره سیاسی و قضائی نیز محسوب می باشد.
در این بازار علاوه بر فعالیتهای اقتصادی عالیترین نمونه های نظم و نثر عربی از طرف شعراء و سخنسرایان توانا، در این کنگره بزرگ عرضه می گردید، و بهترین آنها به عنوان ((شعر سال)) انتخاب می شد که هفت قطعه (یا ده قطعه) آن به نام ((سبعه)) یا ((عشره معلقه)) معروف است ، و البته موفقیت در این مسابقه بزرگ ادبی افتخار بزرگی برای سراینده آن شعر و قبیله اش بود. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 64

در چنان عصری قرآن آنها را دعوت به مقابله به مثل کرد و همه از آوردن مانند آن اظهار عجز کردند، و در برابر آن زانو زدند (شرح بیشتر در زمینه تحدی قرآن و ناتوان ماندن از آوردن مثل آن را ذیل آیه 23 همین سوره خواهید خواند).

شاهد گویا

گواه زنده این تفسیر برای حروف مقطعه حدیثی است که از علی بن الحسین (علیهماالسلام) امام سجاد (علیه السلام) رسیده است آنجا که می فرماید: کذب قریش والیهود بالقرآن و قالوا هذا سحر مبین ، تقوله فقال الله :((الم ذلک الکتاب ...)): ای یا محمد هذا الکتاب الذی انزلته الیک هوالحروف المقطعة التی منها الف و لام و م و هو بلغتکم و حروف هجائکم فاتوا بمثله ان کنتم صادقین ...:

((قریش و یهود به قرآن نسبت ناروا دادند گفتند: قرآن سحر است ، آن را خودش ساخته و به خدا نسبت داده است ، خداوند به آنها اعلام فرمود: ((الم ذلک الکتاب)) یعنی ای محمد کتابی که بر تو فرو فرستادیم از همین حروف مقطعة (الف لام م) و مانند آن است که همان حروف الفبای شما است .

شاهد دیگر: حدیثی است که از امام علی ابن موسی الرضا (علیهماالسلام) رسیده است آنجا که می فرماید: ((...ثم قال ان الله تبارک و تعالی انزل هذاالقرآن بهذه الحروف التی یتداولها جمیع العرب ثم قال : قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن ...))... خداوند بزرگ قرآن را نازل فرمود با همین حروفی که جمیع عرب با آن تکلم می کنند، سپس فرمود: بگو اگر انس و جن با هم همکاری کنند که مثل قرآن را بیاورند توانائی بر آن را ندارند ....)) تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 65

نکته دیگری که این نظریه را درباره معنی حروف مقطعه قرآن تائید می کند این است که در 24 مورد از آغاز سوره هائی که با این حروف شروع شده است ، بلافاصله سخن از قرآن و عظمت آن به میان آمده ، این خود نشان می دهد که ارتباطی میان این دو، (حروف مقطعه و عظمت قرآن) موجود است .

اینک چند نمونه از آنها را در اینجا می آوریم :

1 الر کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر(هود: 1 2)

2 طس تلک آیات القرآن و کتاب مبین (نمل 1 و 2).

3 الم تلک آیات الکتاب الحکیم (لقمان 1 و 2).

4 المص کتاب انزل الیک (اعراف 1 و 2).

در تمام این موارد و موارد بسیار دیگر از آغاز سوره های قرآن پس از ذکر حروف مقطعه سخن از قرآن به آمده ، و از عظمت آن بحث شده است .

بعد از بیان حروف مقطعه قرآن اشاره به عظمت این کتاب آسمانی کرده

می گوید:((این همان کتاب با عظمت است که هیچگونه تردید در آن وجود ندارد)) (ذلک الکتاب لا ریب فیه).
این تعبیر ممکن است اشاره به آن باشد که خداوند به پیامبر خویش وعده داده کتابی برای راهنمائی انسانها بر او نازل کند که برای همه حق طلبان مایه هدایت و برای حقیقت جویان جای تردید در آن نباشد، و اکنون به وعده خود وفا کرده است .
اما اینکه می گوید هیچگونه شک و تردید در آن وجود ندارد این یک ادعا نیست بلکه منظور این است که محتوای قرآن آنچنان است که خود شهادت بر حقانیت خویش می دهد، و همچون طبله عطار است خاموش و هنرنمای و به تعبیر دیگر: آنچنان آثار صدق و عظمت و انسجام و استحکام و عمق معانی و شیرینی تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 66
و فصاحت لغات و تعبیرات در آن نمایان است که هر گونه وسوسه و شک را از خود دور می کند، و مصداق آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است می باشد.
جالب اینکه گذشت زمان نه تنها طراوت آن را نمی کاهد، بلکه با پیشرفت علوم و برداشته شدن پرده از روی اسرار کائنات حقائق قرآن روشنتر می گردد، و هر قدر علم به سوی تکامل پیش می رود درخشش این آیات بیشتر می شود.
این یک ادعا نیست ، واقعیتی است که به خواست خدا در لابلای همین کتاب تفسیر به آن پی خواهیم برد.
نکته ها
1- چرا اشاره به دور ؟
میدانیم کلمه ((ذلک)) در لغت عرب اسم اشاره بعید است ، بنابر این ذلک الکتاب مفهومش ((آن کتاب)) است ، در حالی که در اینجا باید از اشاره به نزدیک استفاده می شد، و ((هذا الکتاب)) می گفت چرا که قرآن در دسترسی مردم قرار گرفته بود.
این به خاطر آن است که گاهی از اسم اشاره بعید برای بیان عظمت چیز یا شخصی استفاده می شود، یعنی آنقدر مقام آن بالا است که گوئی در نقطه دور دستی در اوج آسمانها، قرار گرفته است در تعبیرات فارسی نیز نظیر آن را داریم فی المثل در حضور افراد بزرگ می گوئیم : ((اگر آن سرور اجازه دهند چنین کار را می کنیم)). در حالی که باید این سرور گفته شود، این تنها برای بیان عظمت و بلندی مقام است .
در بعضی دیگر از آیات قرآن تعبیر به ((تلک)) شده که آنهم اشاره بعید است مانند تلک آیات الکتاب الحکیم)) (لقمان آیه 2).
2- معنی کتاب
کتاب به معنی مکتوب و نوشته شده است ، و بدون تردید منظور از کتاب

در آیه مورد بحث قرآن مجید است . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 67
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که مگر تمام قرآن در آن روز نوشته شده بود؟ در پاسخ این سؤ ال می گوئیم نوشته شدن تمام قرآن لازم نیست چرا که قرآن هم به کل این کتاب گفته می شود و هم به اجزاء آن .
به علاوه ((کتاب)) گاهی به معنی وسیعتری اطلاق می شود به معنی مطالبی که درخور نوشتن است و به صورت مکتوب بیرون خواهد آمد، هر چند تا آن زمان نوشته نشده باشد، در سوره ص آیه 29 می خوانیم : کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته : ((این کتابی است که بر تو نازل کردیم ، کتابی است پر برکت تا مردم در آیات آن بیندیشند)) مسلم است که قرآن قبل از نزولش به صورت نوشتهای در میان انسانها وجود نداشت .
این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر به کتاب اشاره به مکتوب بودنش در ((لوح محفوظ)) باشد (درباره لوح محفوظ در جای خود بحث خواهیم کرد).
3- هدایت چیست ؟
کلمه هدایت در قرآن در مورد فراوانی استعمال شده است ولی ریشه و اساس همه آنها به دو معنی بازگشت می کند:
1((هدایت تکوینی)) که در تمام موجودات جهان وجود دارد (منظور از هدایت تکوینی رهبری موجودات به وسیله پروردگار زیر پوشش نظام آفرینش و قانونمندیهای حساب شده جهان هستی است).
قرآن مجید در این زمینه از زبان موسی (علیه السلام) می گوید: ربنا الذی اعطی کل شیی ء خلقه ثم هدی : ((پروردگار ما همان کسی است که همه چیز را آفرید و سپس آن را هدایت کرد)) (طه 50).
2 ((هدایت تشریعی)) که به وسیله پیامبران و کتابهای آسمانی انجام
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 68
می گیرد و انسانها با تعلیم و تربیت آنان در مسیر تکامل پیش میروند شاهد آن نیز در قرآن فراوان است از جمله می خوانیم : و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا: ((آنها را راهنمایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می کنند)) (انبیاء 73).
4- چرا هدایت قرآن ویژه پرهیزکاران است ؟
مسلما قرآن برای هدایت همه جهانیان نازل شده ، ولی چرا در آیه فوق هدایت قرآن مخصوص پرهیزکاران معرفی گردیده ؟
علت آن این است که تا مرحله ای از تقوا در وجود انسان نباشد (مرحله تسلیم در مقابل حق و پذیریش آنچه هماهنگ با عقل و فطرت است) محال است انسان از هدایت کتابهای آسمانی و دعوت انبیاء بهره بگیرد.
به تعبیر دیگر: افراد فاقد ایمان دو گروهند: گروهی هستند که در جستجوی حقند و این مقدار از تقوا در دل آنها وجود دارد که هر جا حق را ببینند پذیرا می شوند.

گروه دیگری افراد لجوج و متعصب و هواپرستی هستند که نه تنها در جستجوی حق نیستند بلکه هر جا آن را بیابند برای خاموش کردنش تلاش می کنند.
مسلما قرآن و هر کتاب آسمانی دیگر تنها به حال گروه اول مفید بوده و هست و گروه دوم از هدایت آن بهره ای نخواهند گرفت .
و باز به تعبیر دیگر: علاوه بر ((فاعلیت فاعل)) ((قابلیت قابل)) نیز شرط است ، هم در هدایت تکوینی و هم در هدایت تشریعی .
زمین شوره زار هرگز سنبل بر نیارد، اگر چه هزاران مرتبه باران بر آن ببارد بلکه باید زمین آماده باشد تا از قطرات زنده کننده باران بهره گیرد.
سرزمین وجود انسانی نیز تا از لجاجت و عناد و تعصب پاک نشود، بذر هدایت را نمی پذیرد، و لذا خداوند می فرماید:((قرآن هادی و راهنمای متقیان است)). البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 69
آیه 3 - 5
آیه و ترجمه
الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقِیمُونَ الصلَوةَ وَ ممَّا رَزَقْنَهُمْ یُنفِقُونَ(3)
وَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بمَا أُنزِلَ إِلَیْک وَ مَا أُنزِلَ مِن قَبْلِک وَ بِالاَخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ(4)
أُولَئک عَلی هُدًی مِّن رَّبِّهِمْ وَ أُولَئک هُمُ الْمُفْلِحُونَ(5)
ترجمه :
3 (پرهیزکاران) آنها هستند که به غیب (آنچه از حس پوشیده و پنهان است) ایمان می آورند، و نماز را بر پا می دارند و از تمام نعمتها و مواهبی که به آنها روزی دادهایم انفاق می کنند.
4 آنها به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو (بر پیامبران پیشین نازل گردیده) ایمان می آورند، و به رستاخیز یقین دارند.
5 آنان را خداوند هدایت کرده ، و آنهارستگارانند.
تفسیر:
آثار تقوا در روح و جسم انسان
قرآن در آغاز این سوره ، مردم را در ارتباط با برنامه و آئین اسلام به سه گروه متفاوت تقسیم می کند:
1 ((متقین)) (پرهیزکاران) که اسلام را در تمام ابعادش پذیرا گشته اند.
2 ((کافران)) که درست در نقطه مقابل گروه اول قرار گرفته و به کفر
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 70
خود معترفند و از گفتار و رفتار خصمانه در برابر اسلام ابا ندارند.
3 ((منافقان)) که دارای دو چهره اند، با مسلمانان ظاهرا مسلمان و با گروه مخالف ، مخالف اسلامند، البته چهره اصلی آنها همان چهره کفر است ولی تظاهرات اسلامی نیز دارند.

بدون شک زیان این گروه برای اسلام بیش از گروه دوم است و به همین سبب خواهیم دید که قرآن با آنها برخورد شدیدتری دارد.
البته این موضوع مخصوص اسلام نیست ، تمام مکتبهای جهان با این سه گروه روبرو هستند، یا مؤ من به آن مکتب ، یا مخالف آشکار، و یا منافق محافظه کار، و نیز این مساءله اختصاص به زمان معینی ندارد، بلکه در همه ادوار جهان بوده است .
در آیات مورد بحث سخن از گروه اول است ، ویژگیهای آنها را از نظر ایمان و عمل در پنج عنوان مطرح می کند (ایمان به غیب اقامه نماز انفاق از همه مواهب ایمان به دعوت همه انبیاء و ایمان به رستاخیز).
1 ایمان به غیب
نخست می گوید: آنها کسانی هستند که ایمان به غیب دارند (الذین یؤ منون بالغیب).
((غیب و شهود)) دو نقطه مقابل یکدیگرند، عالم شهود عالم محسوسات است ، و جهان غیب ، ماوراء حس ، زیرا غیب در اصل به معنی چیزی است که پوشیده و پنهان است و چون عالم ماوراء محسوسات از حس ما پوشیده است به آن غیب گفته می شود، در قرآن کریم می خوانیم عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم : ((خداوندی که به غیب و شهود، پنهان و آشکار دانا است و او است خداوند بخشنده و رحیم)) (حشر 22).
ایمان به غیب درست نخستین نقطه ای است که مؤ منان را از غیر آنها جدا تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 71
می سازد و پیروان ادیان آسمانی را در برابر منکران خدا و وحی و قیامت قرار می دهد و به همین دلیل نخستین ویژگی پرهیزکاران ایمان به غیب ذکر شده است .
مؤ منان مرز جهان ماده را شکافته ، و خویش را از چهار دیواری آن گذرانده اند، آنها با این دید وسیع با جهان فوق العاده بزرگتری ارتباط دارند در حالی که مخالفان آنها اصرار دارند انسان را همچون حیوانات در چهار دیواری جهان ماده محدود کنند، و این سیر قهقرائی را تمدن و پیشرفت و ترقی نام می نهند!
در مقایسه ((درک و دید)) این دو، به اینجا می رسیم که ((مؤ منان به غیب)) عقیده دارند جهان هستی از آنچه ما با حس خود درک می کنیم بسیار بزرگتر و وسیعتر است ، سازنده این عالم آفرینش ، علم و قدرتی بی انتها، و عظمت و ادراکی بی نهایت دارد، او ازلی و ابدی است . و عالم را طبق یک نقشه بسیار حساب شده و دقیق پی ریزی کرده ، در جهان انسانها، روح انسانی فاصله زیادی آنان و حیوانات ایجاد کرده ، مرگ به معنی فنا و نابودی نیست ، بلکه یکی از مراحل تکاملی انسان و دریچه ای است به جهان وسیعتر و پهناورتر.

در حالی که یک فرد مادی معتقد است جهان هستی محدود است به آنچه ما می بینیم و علوم طبیعی برای ما ثابت کرده است : قوانین طبیعت یک سلسله قوانین جبری است که بدون هیچگونه نقشه و برنامه ای پدید آورنده این جهان است ، نیروی خلاقه عالم حتی به اندازه یک کودک خردسال هم عقل و شعور ندارد، بشر جزئی از طبیعت است و پس از مرگ همه چیز پایان می گیرد، بدن او متلاشی می گردد، و اجزای آن بار دیگر به مواد طبیعی می پیوندند، بقائی برای انسان نیست و میان او و حیوان چندان فاصله ای وجود ندارد.
آیا این دو انسان با این دو طرز تفکر با هم قابل مقایسه اند ؟! آیا خط سیر زندگی و رفتار آنها در اجتماع یکسان است . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 72
اولی نمی تواند از حق و عدالت و خیر خواهی و کمک به دیگران صرف نظر کند، و دومی دلیلی برای هیچگونه از این امور نمی بیند، مگر آنچه در زندگی مادی او برای امروز یا فردا اثر داشته باشد، به همین دلیل در دنیای مؤ منان راستین برادری است و تفاهم ، پاکی است و تعاون ، در حالی که در دنیائی که ما دیگری بر آن حکومت می کند، استعمار است و استثمار، و خونریزی است و غارت و چپاول ، و اگر می بینیم قرآن نقطه شروع تقوی را در آیات فوق ، ایمان به غیب دانسته دلیلش همین است .
در اینکه آیا ایمان به غیب در اینجا تنها اشاره به ایمان به ذات پاک پروردگار است ، و یا غیب در اینجا مفهوم وسیعی دارد که عالم وحی و رستاخیز و جهان فرشتگان و به طور کلی آنچه ماورای حس است شامل می شود، در مفسران بحث است .
از آنچه در بالا گفتیم که ایمان به جهان ماوراء حس ، نخستین نقطه جدائی مؤ منان از کافران است روشن می شود که غیب در اینجا دارای همان مفهوم وسیع کلمه می باشد، به علاوه تعبیر آیه مطلق است ، و هیچگونه قیدی در آن وجود ندارد که به معنی خاصی محدودش کنیم .
و اگر می بینیم در بعضی از روایات اهل بیت (علیهمالسلام) غیب در آیه فوق تفسیر به امام غائب حضرت مهدی سلام الله علیه شده که به عقیده ما هم اکنون زنده است و از دیده ها پنهان می باشد، منافاتی با آنچه در بالا گفتیم ندارد، چرا که روایاتی که در تفسیر آیات وارد شده و نمونه های فراوانی از آن را بعدا ملاحظه خواهید کرد غالبا مصداقهای خاصی را بیان می کند، بی آنکه به آن مصداق محدود باشد، روایات فوق در حقیقت می خواهد وسعت معنی ایمان به غیب و شمول آن را حتی نسبت به امام غائب (علیه السلام) مجسم کند، حتی می توان گفت ایمان به غیب تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 73
معنی وسیعی دارد که ممکن است با گذشت زمان حتی مصداقهای تازهای

پیدا کند.
2 ارتباط با خدا
ویژگی دیگر پرهیزگاران آنست که : نماز را بر پا می دارند (و یقیمون الصلوة).
((نماز)) که رمز ارتباط با خدا است ، مؤ منانی را که به جهان ماوراء طبیعت راه یافته اند در یک رابطه دائمی و همی شگی با آن مبدء بزرگ آفرینش نگه می دارد آنها تنها در برابر خدا سر تعظیم خم می کنند، و تنها تسلیم آفریننده بزرگ جهان هستی هستند، و به همین دلیل دیگر خضوع در برابر بتها، و یا تسلیم شدن در برابر جباران و ستمگران ، در برنامه آنها وجود نخواهد داشت .
چنین انسانی احساس می کند از تمام مخلوقات دیگر فراتر رفته ، و ارزش آن را پیدا کرده که با خدا سخن بگوید، و این بزرگترین عامل تربیت او است .
کسی که شبانه روز حد اقل پنج بار در برابر خداوند قرار می گیرد، و با او به راز و نیاز می پردازد، فکر او، عمل او گفتار او، همه خدائی می شود، و چنین انسانی چگونه ممکن است بر خلاف خواست او گام بردارد (مشروط بر اینکه راز و نیازش به درگاه حق ، از جان و دل سرچشمه گیرد و با تمام قلب رو به درگاهش آورد).
3 ارتباط با انسانها
آنها علاوه بر ارتباط دائم با پروردگار رابطه نزدیک و مستمری با خلق خدا دارند، و به همین دلیل سومین ویژگی آنها را قرآن چنین بیان می کند((و از تمام مواهبی که به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند)) (و مما رزقناهم ینفقون). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 74
قابل توجه اینکه قرآن نمی گوید: من اموالهم ینفقون (از اموالشان انفاق می کنند) بلکه می گوید ((مظما رزقناهم)) (از آنچه به آنها روزی دادیم) و به این ترتیب مساءله ((انفاق)) را آنچنان تعمیم می دهد که تمام مواهب مادی و معنوی را در بر می گیرد.
بنابر این مردم پرهیزگار آنها هستند که نه تنها از اموال خود، بلکه از علم و عقل و دانش و نیروهای جسمانی و مقام و موقعیت اجتماعی خود، و خلاصه از تمام سرمایه های خویش به آنها که نیاز دارند می بخشند، بی آنکه انتظار پاداشی داشته باشند.
نکته دیگر اینکه : انفاق یک قانون عمومی در جهان آفرینش و مخصوصا در سازمان بدن هر موجود زنده است ، قلب انسان تنها برای خود کار نمی کند، بلکه از آنچه دارد به تمام سلولها انفاق می کند، مغز و ریه و سایر دستگاه های بدن انسان ، همه از نتیجه کار خود دائما انفاق می کنند، و اصولا زندگی دسته جمعی بدون انفاق مفهومی ندارد.

ارتباط با انسانها در حقیقت نتیجه ارتباط و پیوند با خدا است ، انسانی که به خدا پیوسته و به حکم جمله مما رزقناهم همه روزیها و مواهب را از خدا می داند، نه از ناحیه خودش ، عطای خداوند بزرگی می داند که چند روزی این امانت را نزد او گذاشته ، نه تنها از انفاق و بخشش در راه او ناراحت نمی شود بلکه خوشحال است ، چرا که مال خدا را به بندگان او داده ، اما نتائج و برکات مادی و معنویش را برای خود خریده است ، این طرز تفکر، روح انسان را از بخل و حسد پاک می کند، و جهان تنازع بقا را به دنیای تعاون تبدیل می سازد دنیائی که هر کس در آن خود را مدیون می داند که از مواهبی که دارد در اختیار تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 75
همه نیازمندان بگذارد، همچون آفتاب نورافشانی کند بی آنکه انتظار پاداشی داشته باشد.
جالب اینکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر جمله و مما رزقناهم ینفقون فرمود: ان معناه و مما علمناهم یبثون :((مفهوم آن این است از علوم و دانشهائی که به آنها تعلیم داده ایم نشر می دهند، و به نیازمندان می آموزند)).
بدیهی است مفهوم این سخن آن نیست که انفاق مخصوص به علم است ، بلکه چون غالبا نظرها در مساءله انفاق متوجه انفاق مالی می شود امام با ذکر این نوع انفاق معنوی می خواهد گستردگی مفهوم انفاق را روشن سازد.
ضمنا از اینجا به خوبی روشن که انفاق در آیه مورد بحث خصوص زکات واجب ، یا اعم از زکات واجب و مستحب نیست ، بلکه معنی وسیعی دارد که هر گونه کمک بلاعوضی را در بر می گیرد.
4 ویژگی دیگر پرهیزکاران ایمان به تمام پیامبران و برنامه های الهی است ، قرآن می گوید: ((آنها کسانی هستند که به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل گردیده ایمان دارند)) (و الذین یؤ منون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک).
و به این ترتیب نه تنها اختلافی از نظر اصول و اساس در دعوت انبیاء نمی بینند بلکه آنها را معلمان و مربیان هماهنگی می دانند که یکی پس از دیگری در این آموزشگاه بزرگ جهان انسانیت برای پیش بردن انسانها در سیر تکاملیشان گام می گذارند آنها نه تنها ادیان آسمانی را مایه تفرقه و نفاق نمی شمرند، بلکه با توجه به وحدت اصولی آنها، وسیله ای برای ارتباط و پیوند میان انسانها می دانند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 76
کسانی که دارای این درک و دید باشند، روح خود را از تعصب پاک می سازند و به آنچه همه پیامبران الهی برای هدایت و تکامل انسانها آورده اند، ایمان پیدا می کنند، همه هادیان و راهنمایان راه توحید را محترم می شمرند.

البته ایمان به دستورات پیامبران پیشین مانع از آن نخواهد بود که فکر و عمل خود را با آئین آخرین پیامبر که آخرین حلقه سلسله تکاملی ادیان است تطبیق دهند چرا که اگر غیر از این کنند در مسیر تکامل خود گامی به عقب برداشته اند.
5 ایمان به رستاخیز آخرین صفتی است که در این سلسله از صفات برای پرهیزگاران بیان شده است آنها به آخرت قطعا ایمان دارند (وبالاخرة هم یوقنون).
آنها یقین دارند که انسان ، مهمل و عبث و بی هدف آفریده نشده ، آفرینش برای او خط سیری تعیین کرده است که با مرگ هرگز پایان نمی گیرد، چرا که اگر در همینجا همه چیز ختم می شد مسلما این همه غوغا برای این چند روز زندگی ، عبث و بیهوده بود.
او اعتراف دارد که عدالت مطلق پروردگار در انتظار همگان است و چنان نیست که اعمال ما در این جهان ، بی حساب و پاداش باشد.
این اعتقاد به او آرامش می بخشد، از فشارهائی که در طریق انجام مسئولیتها بر او وارد می شود نه تنها رنج نمی برد بلکه از آن استقبال می کند، همچون کوه در برابر حوادث می ایستد، در برابر بی عدالتیها تسلیم نمی شود، و مطمئن است کوچکترین عمل نیک و بد پاداش و کیفر دارد، بعد از مرگ به جهانی وسیعتر که خالی از هر گونه ظلم و ستم است انتقال می یابد و از رحمت وسیع و الطاف پروردگار بزرگ بهره مند می شود.
ایمان به آخرت ، یعنی شکافتن دیوار عالم ماده و ورود در محیطی عالیتر
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 77
و والاتر که این جهان ، مزرعهای برای آن ، و آموزشگاهی برای آمادگی هر چه بیشتر در برابر آن ، محسوب می شود، حیات و زندگی این جهان هدف نهائی نیست بلکه جنبه مقدماتی دارد، و دوران سازندگی برای جهان دیگر است .
زندگی در این جهان همچون زندگی دوران جنینی است که هرگز هدف آفرینش انسان آن نبوده ، بلکه یک دوران تکاملی است برای زندگی دیگری ، ولی تا این چنین سالم و دور از هر گونه عیب متولد نشود در زندگی بعد از آن خوشبخت و سعادتمند نخواهد بود.
ایمان به رستاخیز اثر عمیقی در تربیت انسانها دارد، به آنها شهامت و شجاعت می بخشد، زیرا بر اساس آن ، اوج افتخار در زندگی این جهان ((شهادت)) در راه یک هدف مقدس الهی است که آن محبوبترین اشیاء برای فرد با ایمان و آغازی است برای یک زندگی ابدی و جاودانی .
ایمان به قیامت انسانرا در برابر گناه کنترل می کند، و به تعبیر دیگر گناهان ما با ایمان به خدا و آخرت نسبت معکوس دارند، به هر نسبت که

ایمان قویتر باشد گناه کمتر است ، در سوره ص آیه 26 می خوانیم خداوند به داود می فرماید: و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب : ((از هوای نفس پیروی مکن که تو را از مسیر الهی گمراه می سازد، کسانی که از طریق الهی گمراه شوند عذاب دردناکی دارند، چرا که روز قیامت را فراموش کردند)) آری این فراموشی روز جزا، سرچشمه انواع طغیانها و ستمها و گناهان است و آنها هم سرچشمه عذاب شدید.
آخرین آیه مورد بحث ، اشاره ای است به نتیجه و پایان کار مؤ منانی که صفات پنجگانه فوق را در خود جمع کرده اند، می گوید: ((اینها بر مسیر هدایت پروردگارشان هستند)) (اولئک علی هدی من ربهم). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 78
و اینها رستگارانند (و اولئک هم المفلحون).
در حقیقت هدایت آنها و همچنین رستگاریشان از سوی خدا تضمین شده است و تعبیر ((به من ربهم)) اشاره به همین حقیقت است .
جالب اینکه می گوید:((علی هدی من ربهم)) اشاره به اینکه هدایت الهی همچون مرکب راهواری است که آنها بر آن سوارند، و به کمک این مرکب به سوی رستگاری و سعادت پیش می روند (زیرا میدانیم کلمه ((علی)) معمولا در جائی به کار می رود که مفهوم تسلط و علو و استیلاء را می رساند).
ضمنا تعبیر به ((هدی)) (به صورت نکره) اشاره به عظمت هدایتی است که از ناحیه خداوند شامل حال آنها می شود، یعنی آنها هدایتی بس عظیم دارند.
و نیز تعبیر به ((هم المفلحون)) با توجه به آنچه در علم معانی و بیان گفته شده دلیل بر انحصار است ، یعنی تنها راه رستگاری راه این گروه است که با کسب پنج صفت ویژه مشمول هدایت الهی گشته اند.
نکته ها
1- استمرار در طریق ایمان و عمل
در آیات فوق در همه جا از فعل مضارع که معمولا برای استمرار است استفاده شده (یؤ منون بالغیب یقیمون الصلوة ینفقون و بالاخرة هم یوقنون) و این نشان می دهد که پرهیزگاران و مؤ منان راستین کسانی هستند که
در برنامه های تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 79
ود، ثبات و استمرار دارند، فراز و نشیب زندگی در روح و فکر آنها اثر نمی گذارد و خللی در برنامه های سازنده آنها ایجاد نمی کند.
آنها در آغاز روح حق طلبی دارند و همان سبب می شود که به دنبال دعوت قرآن بروند و سپس دعوت قرآن ، این ویژگیهای پنجگانه را در آنان ایجاد می کند.

2- حقیقت تقوا چیست ؟
((تقوا)) در اصل از ماده ((وقایه)) به معنی نگهداری یا خویشتن داری است و به تعبیر دیگر یک نیروی کنترل درونی است که انسان را در برابر طغیان شهوات حفظ می کند، و در واقع نقش ترمز نیرومندی را دارد که ماشین وجود انسان را در پرتگاه ها حفظ و از تندرویهای خطرناک ، باز می دارد.
به همین دلیل امیر مؤ منان علی (علیه السلام) تقوا را به عنوان یک دژ نیرومند در برابر خطرات گناه شمرده است ، آنجا که می فرماید: اعلموا عباد الله ان التقوی دار حصن عزیز:((بدانید ای بندگان خدا تقوا دژی است مستحکم و غیر قابل نفوذ.))
در احادیث اسلامی و همچنین کلمات دانشمندان ، تشبیهات فراوانی برای تجسم حالت تقوا بیان شده است امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می فرماید:
الا و ان التقوی مطایا ذلل ، حمل علیها اهلها و اعطوا ازمتها، فاوردتهم الجنة : تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 80
تقوا همچون مرکبی است راهوار که صاحبش بر آن سوار است و زمامش در دست او است و تا دل بهشت او راه پیش می برد))!.
بعضی ، تقوا را به حالت کسی تشبیه کرده اند که از یک سرزمین پر از خار عبور می کند، سعی دارد دامن خود را کاملا برچیند و با احتیاط گام بردارد مبادا نوک خاری در پایش بنشیند، و یا دامنش را بگیرد.
((عبد الله)) معتز این سخن را به شعر در آورده است و می گوید:
خل الذنوب صغیرها و کبیرها فهو التقی و اصنع کماش فوق ار ض الشوک یحذر ما یری لا تحقرن صغیرة ان الجبال من الحصی
((گناهان را از کوچک و بزرگ ترک کن که حقیقت تقوا همین است .))
((همچون کسی باش که در یک زمین پر خار با نهایت احتیاط گام بر می دارد.))
((گناهان صغیره را کوچک مشمر که کوه ها از سنگ ریزه ها تشکیل می شود)).
ضمنا از این تشبیه به خوبی استفاده می شود که تقوا به این نیست که انسان انزوا و گوشه گیری انتخاب کند، بلکه باید در دل اجتماع باشد و اگر اجتماع آلوده بوده خود را حفظ کند.
در هر صورت این حالت تقوا و کنترل نیرومند معنوی ، روشنترین آثار ایمان به ((مبدء)) و ((معاد)) یعنی خدا و رستاخیز است ، و معیار فضیلت و افتخار انسان و مقیاس سنجش شخصیت او در اسلام محسوب می شود تا آنجا که جمله ((ان اکرمکم عند الله اتقاکم)) به صورت یک شعار جاودانی اسلام در آمده است (حجرات آیه 14). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 81

علی (علیه السلام) می فرماید: ان تقوی الله مفتاح سداد و ذخیرة معاد و عتق من کل ملکة و نجاة من کل هلکة :((تقوا و ترس از خدا، کلید گشودن هر در بستهای است ، ذخیره رستاخیز، و سبب آزادی از بردگی شیطان و نجات از هر هلاکت است)) (نهج البلاغه خطبه 230).
ضمنا باید توجه داشت که تقوا دارای شاخه ها و شعبی است ، تقوای مالی و اقتصادی تقوای جنسی ، و اجتماعی ، و تقوای سیاسی و مانند اینها.
البقره
آیه 6 - 7
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا سِوَاءٌ عَلَیْهِمْ ءَ أَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لا یُؤْمِنُونَ(6)
خَتَمَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ عَلی سمْعِهِمْ وَ عَلی أَبْصرِهِمْ غِشوَةٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ(7)
ترجمه :
6 کسانی که کافر شدند برای آنها تفاوت نمی کند که آنان را (از عذاب خداوند) بترسانی یا نترسانی ، ایمان نخواهند آورد.
7 خدا بر دلها و گوشهای آنان مهر نهاده ، و بر چشمهای آنها پرده افکنده شده ، و عذاب بزرگی در انتظار آنها است .
تفسیر:
گروه دوم ، کافران لجوج و سرسخت .
این گروه درست در نقطه مقابل متقین و پرهیزگاران قرار دارند و صفات آنها در دو آیه فوق به طور فشرده بیان شده است .
در نخستین آیه می گوید آنها که کافر شدند (و در کفر و بی ایمانی سخت و لجوجند) برای آنها تفاوت نمی کند که آنانرا از عذاب الهی بترسانی یا نترسانی تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 82
ایمان نخواهند آورد (ان الذین کفروا سواء علیهم ء انذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤ منون).
گروه اول از هر نظر با تمام حواس و ادراکات آماده بودند که پس از دریافت حق آن را پذیرا شوند و از آن پیروی کنند.
ولی این دسته چنان در گمراهی خود سرسختند که هر چند حق برای آنان روشن شود حاضر به پذیرش نیستند، قرآنی که راهنما و هادی متقین بود، برای اینها بکلی بی اثر است ، بگوئی یا نگوئی ، انذار کنی یا نکنی بشارت دهی یا ندهی ، اثر ندارد، اصولا آنها آمادگی روحی برای پیروی از حق و تسلیم شدن در برابر آن را ندارند.
آیه دوم اشاره به دلیل این تعصب و لجاجت می کند و می گوید: آنها چنان در کفر و عناد فرو رفته اند که حس تشخیص را از دست داده اند ((خدا بر دلها و گوشهایشان مهر نهاده و بر چشمهاشان پرده افکنده شده)) (ختم

الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصار هم غشاوة).
به همین دلیل نتیجه کارشان این شده است که برای آنها عذاب بزرگی است (و لهم عذاب عظیم).
به این ترتیب چشمی که پرهیزگاران با آن آیات خدا را می دیدند، و گوشی که سخنان حق را با آن می شنیدند، و قلبی که حقایق را بوسیله آن درک می کردند در اینها از کار افتاده است ، عقل و چشم و گوش دارند، ولی قدرت درک و دید و شنوائی ندارند! چرا که اعمال زشتشان و لجاجت و عنادشان پردهای شده است در برابر این ابزار شناخت .
مسلما انسان تا به این مرحله نرسیده باشد قابل هدایت است ، هر چند گمراه باشد، اما به هنگامی که حس تشخیص را بر اثر اعمال زشت خود از دست داد دیگر
راه نجاتی برای او نیست ، چرا که ابزار شناخت ندارد و طبیعی است که عذاب عظیم در انتظار او باشد. تفسیر نمونه ، ج 1، صفحه : 83
نکته ها
1- آیا سلب قدرت تشخیص ، دلیل بر جبر نیست ؟
نخستین سؤ الی که در اینجا پیش می آید این است که اگر طبق آیه فوق خداوند بر دلها و گوشهای این گروه مهر نهاده ، و بر چشمهاشان پرده افکنده ، آنها مجبورند در کفر باقی بمانند، آیا این جبر نیست ؟ شبیه این آیه در موارد دیگری از قرآن نیز به چشم می خورد، با این حال مجازات آنها چه معنی دارد؟ پاسخ این سؤ ال را خود قرآن داده است و آن اینکه اصرار و لجاجت آنها در برابر حق و ادامه به ظلم و بیدادگری و کفر سبب می شود که پرده ای بر حس تشخیص آنها بیفتد، در سوره نساء آیه 155 می خوانیم : بل طبع الله علیها بکفرهم : خداوند بواسطه کفرشان ، مهر بر دلهاشان نهاده ! و در سوره مؤ من آیه 35 می خوانیم : کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار: اینگونه خداوند مهر می نهد بر هر قلب متکبر ستمکار! و در سوره جاثیه آیه 23 چنین آمده است : افراءیت من اتخذ الهه هواه و اضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة : آیا مشاهده کردی کسی را که هوای نفس را خدای خود قرار داده ؟ و لذا گمراه شده ، و خدا مهر بر گوش و قلبش نهاده و پرده بر چشمش افکنده است . ملاحظه می کنید که سلب حس تشخیص و از کار افتادن ابزار شناخت در آدمی در این آیات معلول عللی شمرده شده است ، کفر، تکبر، ستم ، پیروی هوسهای سرکش لجاجت و سرسختی در برابر حق ، در واقع این حالت عکس العمل و بازتاب اعمال خود انسان است نه چیز دیگر. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 84
اصولا این یک امر طبیعی است که اگر انسان به کار خلاف و غلطی ادامه دهد تدریجا با آن انس می گیرد، نخست یک حالت است ، بعدا یک عادت

می شود، سپس مبدل به یک ملکه می گردد و جزء بافت جان انسان می شود، گاه کارش به جائی می رسد که بازگشت بر او ممکن نیست ، اما چون خود آگاهانه این راه را انتخاب کرده است مسئول تمام عواقب آن می باشد بی آنکه جبر لازم آید، درست همانند کسی که آگاهانه با وسیله ای چشم و گوش خود را کور و کر می کند تا چیزی را نبیند و نشنود.
و اگر می بینیم اینها به خدا نسبت داده شده است به خاطر آنست که خداوند این خاصیت را در اینگونه اعمال نهاده است (دقت کنید)
عکس این مطلب نیز در قوانین آفرینش کاملا مشهود است ، یعنی کسی که پاکی و تقوا، درستی و راستی را پیشه کند، خداوند حس تشخیص او را قویتر می سازد و درک و دید و روشن بینی خاصی به او می بخشد، چنانکه در سوره انفال آیه 29 می خوانیم : یا ایها الذین آمنو ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا: ای مؤ منان اگر تقوا پیشه کنید خداوند فرقان یعنی وسیله تشخیص حق از باطل را به شما عطا می کند.
این حقیقت را در زندگی روزمره خود نیز آزموده ایم ، افرادی هستند که عمل خلافی را شروع می کنند، در آغاز خودشان معترفند که صددرصد خلافکار و گنهکارند، و به همین دلیل از کار خود ناراحتند، ولی کم کم که با آن انس گرفتند این ناراحتی از بین می رود، و در مراحل بالاتر گاهی کارشان به جائی می رسد که نه تنها ناراحت نیستند بلکه خوشحالند و آن را وظیفه انسانی و یا وظیفه دینی خود می شمرند!
در حالات حجاج بن یوسف آن ابر جنایتکار روزگار می خوانیم که برای توجیه جنایات هولناکش می گفت : این مردم گنهکارند من باید بر آنها مسلط تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 85
باشم و به آنها ستم کنم ، چرا که مستحقند، گوئی اینهمه قتل و خونریزی و جنایت را ماءموریتی از سوی خدا برای خود می پنداشت !
و نیز می گویند یکی از سپاهیان چنگیز در یکی از شهرهای مرزی ایران سخنرانی کرد و گفت : مگر شما معتقد نیستید که خداوند عذاب بر گنهکاران نازل می کند ما همان عذاب الهی هستیم پس هیچگونه مقاومت نکنید!.
2- اگر اینها قابل هدایت نیستند اصرار پیامبران برای چیست ؟
این سؤ ال دیگری است که در رابطه با آیات فوق در نظر مجسم می شود ولی توجه به یک نکته پاسخ آن را روشن می سازد و آن اینکه مجازات و کیفرهای الهی همی شه با اعمال و رفتار انسان ارتباط دارد تنها نمی توان کسی را به خاطر اینکه قلبا آدم بدی است کیفر نمود، بلکه لازم است ابتدا او را دعوت به سوی حق کنند، اگر تبعیت نکرد و ناپاکی درون را در عملش منعکس ساخت در این حال مستحق کیفر است ، در غیر این صورت مصداق قصاص قبل از جنایت خواهد بود.

این همان چیزی است که ما نام آن را اتمام حجت می گذاریم .
بطور خلاصه : جزا و پاداش عمل ، حتما باید پس از انجام عمل باشد، و تنها تصمیم و یا آمادگی و زمینه های روحی و فکری برای این کار کافی نیست .
بعلاوه پیامبران فقط برای هدایت اینها نیامده اند، اینها در اقلیتند، اکثریت توده های گمراه کسانی هستند که تحت تعلیم و تربیت صحیح قابل هدایت می باشند.
3- مهر نهادن بر دلها
در آیات فوق و بسیاری دیگر از آیات قرآن برای بیان سلب حس تشخیص و درک واقعی از افراد، تعبیر به ختم شده است ، و احیانا تعبیر به طبع و رین .
این معنی از آنجا گرفته شده است که در میان مردم رسم بر این بوده هنگامی تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 86
که اشیائی را در کیسه ها یا ظرفهای مخصوصی قرار می دادند، و یا نامه های مهمی را در پاکت می گذاردند، برای آنکه کسی سر آن را نگشاید و دست به آن نزند آن را می بستند و گره می کردند و بر گره مهر می نهادند، امروز نیز معمول است اسناد رسمی املاک را به همین منظور با ریسمان مخصوصی بسته و روی آن قطعه سربی قرار می دهند و روی سرب مهر میزنند، تا اگر از صفحات آن چیزی کم و زیاد کنند معلوم شود.
در تاریخ شواهد فراوانی دیده می شود که رؤ سای حکومتها کیسه های زر را به مهر خویش مختوم می ساختند و برای افراد مورد نظر می فرستادند، این برای آن بوده که هیچگونه تصرفی در آن نشود تا بدست طرف برسد، زیرا تصرف در آن بدون شکستن مهر ممکن نبود.
امروز نیز معمول است کیسه های پستی را لاک و مهر می کنند.
در لغت عرب برای این معنی کلمه ختم به کار می رود، البته این تعبیر درباره افراد بی ایمان لجوجی است که بر اثر گناهان بسیار در برابر عوامل هدایت نفوذناپذیر شده اند، و لجاجت و عناد در برابر مردان حق در دل آنان چنان رسوخ کرده که درست همانند همان بسته و کیسه سر به مهر هستند که دیگر هیچگونه تصرفی در آن نمی توان کرد، و به اصطلاح قلب آنها لاک و مهر شده است .
طبع نیز در لغت به همین معنی آمده است و طابع (بر وزن خاتم) هر دو به یک معنی می باشد یعنی چیزی که با آن مهر می کنند.
اما رین به معنی زنگار یا غبار یا لایه کثیفی است که بر اشیاء گرانقیمت می نشیند، این تعبیر در قرآن نیز برای کسانی که بر اثر خیره سری و گناه زیاد قلبشان نفوذناپذیر شده به کار رفته است ، در سوره مطففین آیه 14 می خوانیم : کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون : چنین نیست ، اعمال زشت آنها زنگار و لایه بر قلب آنها افکنده است . تفسیر نمونه ،

جلد1، صفحه 87
و مهم آنستکه انسان مراقب باشد اگر خدای ناکرده گناهی از او سر می زند در فاصله نزدیک آن را با آب توبه و عمل صالح بشوید، مبادا به صورت رنگ ثابتی برای قلب در آید و بر آن مهر نهد.
در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : ما من عبد مؤ من الا و فی قلبه نکتة بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فی تلک النکتة نکتة سوداء فان تاب ذهب ذلک السوادو ان تمادی فی الذنوب زاد ذلک السواد حتی یغطی البیاض ، فاذا غطی البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابدا، و هو قول الله عز و جل کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون : هیچ بنده مؤ منی نیست مگر اینکه در قلب او یک نقطه (وسیع) سفید و درخشندهای است هنگامی که گناهی از او سر زند در آن منطقه سفید، نقطه سیاهی پیدا می شود، اگر توبه کند آن سیاهی بر طرف می گردد و اگر به گناهان ادامه دهد بر سیاهی افزوده می شود، تا تمام سفیدی را بپوشاند، و هنگامی که سفیدی پوشانده شد دیگر صاحب چنین دلی هرگز به خیر و سعادت باز نمی گردد، و این معنی گفتار خدا است که می گوید: کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون .
4- مقصود از قلب در قرآن
چرا درک حقایق در قرآن به قلب نسبت داده شده است در حالی که می دانیم قلب مرکز ادراکات نیست بلکه تلمبهای است برای گردش خون در بدن ؟!
در پاسخ چنین می گوئیم :
قلب در قرآن به معانی گوناگونی آمده است ، از جمله :
1 به معنی عقل و درک چنانکه در آیه 37 سوره ق می خوانیم ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب در این مطالب تذکر و یادآوری است برای تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 88
آنان که نیروی عقل و درک داشته باشند.
2 به معنی روح و جان چنانکه در سوره احزاب آیه 10 آمده است : و اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر: هنگامی که چشمها از وحشت فرو مانده و جانها به لب رسیده بود.
3 به معنی مرکز عواطف ، آیه 12 سوره انفال شاهد این معنی است : سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب : بزودی در دل کافران ترس ایجاد می کنم . و در جای دیگر در سوره آل عمران آیه 159 می خوانیم فبما رحمة من الله لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک : ... اگر سنگدل بودی از اطرافت پراکنده می شدند
توضیح اینکه :
در وجود انسان دو مرکز نیرومند بچشم می خورد:

1 مرکز ادراکات که همان مغز و دستگاه اعصاب است و لذا هنگامی که مطلب فکری برای ما پیش می آید احساس می کنیم با مغز خویش آنرا مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم . (اگر چه مغز و سلسله اعصاب در واقع وسیله و ابزاری هستند برای روح).
2 مرکز عواطف که عبارت است از همان قلب صنوبری که در بخش چپ سینه قرار دارد و مسائل عاطفی در مرحله اول روی همین مرکز اثر می گذارد، اولین جرقه از قلب شروع می شود.
مابالوجدان هنگامی که با مصیبتی روبرو می شویم فشار آن را روی همین قلب صنوبری احساس می کنیم ، و همچنان وقتی که به مطلب سرورانگیزی برمی خوریم فرح و انبساط را در همین مرکز احساس می کنیم (دقت کنید).
درست است که مرکز اصلی ادراکات و عواطف همگی روان و روح آدمی است ولی تظاهرات و عکس العملهای جسمی آنها متفاوت است عکس العمل تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 89
درک و فهم نخستین بار در دستگاه مغز آشکار می شود، ولی عکس العمل مسائل عاطفی از قبیل محبت ، عداوت ، ترس ، آرامش ، شادی و غم در قلب انسان ظاهر می گردد، بطوریکه بهنگام ایجاد این امور به روشنی اثر آنها را در قلب خود احساس می کنیم .
نتیجه اینکه اگر در قرآن مسائل عاطفی به قلب (همین عضو مخصوص) مسائل عقلی به قلب (به معنی عقل یا مغز) نسبت داده شده ، دلیل آن همان است که گفته شد، و سخنی به گزاف نرفته است .
از همه اینها گذشته قلب به معنی عضو مخصوص نقش مهمی در حیات و بقای انسان دارد، بطوریکه یک لحظه توقف آن با نابودی همراه است . بنابراین چه مانعی دارد که فعلیتهای فکری و عاطفی به آن نسبت داده شود.
5- چرا قلب و بصر به صیغه جمع و سمع به صیغه مفرد ذکر شده است ؟
در آیه فوق مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن ، قلب و بصر به صورت جمع (قلوب و ابصار) آمده ولی سمع همه جا در قرآن به صورت مفرد ذکر شده است این تفاوت حتما نکته ای دارد، نکته آن چیست ؟
پاسخ درست است که کلمه سمع در قرآن همه جا بصورت مفرد آمده و بصورت جمع (اسماع) نیامده است ولی قلب و بصر گاهی بصورت جمع مانند آیه فوق و گاهی بصورت مفرد مانند آیه 23 سوره جاثیه آمده است : (و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة).
عالم بزرگوار مرحوم شیخ طوسی در تفسیر تبیان از یکی از ادبای معروف چنین نقل می کند که : علت مفرد آمدن سمع ممکن است یکی از دو چیز باشد:

نخست : اینکه سمع گاهی بعنوان اسم جمع بکار می رود و میدانیم که
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 90
در اسم جمع معنی جمع افتاده و نیازی به جمع بستن ندارد.
دیگر اینکه سمع می تواند معنی مصدری داشته باشد و می دانیم مصدر دلالت بر کم و زیاد هر دو می کند و نیازی به جمع بستن ندارد.
بعلاوه می توان وجه ذوقی و علمی دیگری برای این تفاوت گفت و آن اینکه : تنوع ادراکات قلبی و مشاهدات با چشم نسبت به مسموعات فوق العاده بیشتر است و بخاطر این تفاوت قلوب و ابصار بصورت جمع ذکر شده ولی سمع بصورت مفرد آمده است .
در فیزیک جدید نیز می خوانیم امواج صوتی قابل استماع تعداد نسبتا محدودی است و از چندین ده هزار تجاوز نمی کند. در حالیکه امواج نورها و رنگهائی که قابل رؤ یت هستند از میلیونها می گذرد (دقت کنید). البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :91
آیه 8 - 16
آیه و ترجمه
وَ مِنَ النَّاسِ مَن یَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالْیَوْمِ الاَخِرِ وَ مَا هُم بِمُؤْمِنِینَ(8)
یخَدِعُونَ اللَّهَ وَ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ مَا یخْدَعُونَ إِلا أَنفُسهُمْ وَ مَا یَشعُرُونَ(9)
فی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمُ بِمَا کانُوا یَکْذِبُونَ(10)
وَ إِذَا قِیلَ لَهُمْ لا تُفْسِدُوا فی الاَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نحْنُ مُصلِحُونَ(11)
أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَ لَکِن لا یَشعُرُونَ(12)
وَ إِذَا قِیلَ لَهُمْ ءَامِنُوا کَمَا ءَامَنَ النَّاس قَالُوا أَ نُؤْمِنُ کَمَا ءَامَنَ السفَهَاءُ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ السفَهَاءُ وَ لَکِن لا یَعْلَمُونَ(13)
وَ إِذَا لَقُوا الَّذِینَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلی شیَطِینِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَکُمْ إِنَّمَا نحْنُ مُستهْزِءُونَ(14)
اللَّهُ یَستهْزِئُ بهِمْ وَ یَمُدُّهُمْ فی طغْیَنِهِمْ یَعْمَهُونَ(15)
أُولَئک الَّذِینَ اشترَوُا الضلَلَةَ بِالْهُدَی فَمَا رَبحَت تجَرَتُهُمْ وَ مَا کانُوا مُهْتَدِینَ(16)
ترجمه :
8 در میان مردم کسانی هستند که می گویند به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده ایم در حالی که ایمان ندارند.
9 می خواهند خدا و مؤ منان را فریب بدهند (ولی) جز خودشان را فریب نمی دهند (اما نمی فهمند.
10 در دلهای آنها یک نوع بیماری است ، خداوند بر بیماری آنها می افزاید و عذاب دردناکی به خاطر دروغهائی که می گویند در انتظار آنهاست .
11 و هنگامی که به آنها گفته شود، در زمین فساد نکنید می گویند ما فقط

اصلاح کننده ایم .
12 آگاه باشید اینها همان مفسدانند ولی نمی فهمند.
13 و هنگامی که به آنها گفته شود همانند سایر) مردم ایمان بیاورید می گویند: آیا همچون سفیهان ایمان بیاوریم ؟ بدانید اینها همان سفیهانند ولی نمی دانند.
14 و هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات می کنند می گویند ما ایمان آورده ایم ، (ولی هنگامی که با شیاطین خود خلوت می کنند می گویند با شمائیم ما (آنها) را مسخره می کنیم .
15 خداوند آنها را استهزاء می کند، و آنها را در طغیانشان نگه می دارد تا سرگردان شوند.
16 آنها کسانی هستند که هدایت را با گمراهی معاوضه کرده اند و (این) تجارت برای آنها سودی نداده ، و هدایت نیافته اند.
تفسیر:
گروه سوم (منافقان)
آیات فوق شرح فشرده و بسیار پر مغزی پیرامون منافقان و ویژگیهای روحی تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 93
و اعمال آنها بیان می کند.
توضیح اینکه : اسلام در یک مقطع خاص تاریخی خود با گروهی روبرو شد که نه اخلاص و شهامت برای ایمان آوردن داشتند و نه قدرت و جرات بر مخالفت صریح .
این گروه که قرآن از آنها به عنوان منافقین یاد می کند و ما در فارسی از آنها تعبیر به دورو یا دو چهره می کنیم در صفوف مسلمانان واقعی نفوذ کرده بودند، و خطر بزرگی برای اسلام و مسلمین محسوب می شدند، و از آنجا که ظاهر اسلامی داشتند، غالبا شناخت آنها مشکل بود، ولی قرآن نشانه های دقیق و زندهای برای آنها بیان می کند که خط باطنی آنها را مشخص می سازد و الگوئی در این زمینه بدست مسلمانان برای همه قرون و اعصار می دهد.
نخست تفسیری از خود نفاق دارد می گوید: بعضی از مردم هستند که می گویند به خدا و روز قیامت ایمان آورده ایم در حالی که ایمان ندارند (و من الناس من یقول آمنا بالله و بالیوم الاخر و ما هم بمؤ منین).
آنها این عمل را یک نوع زرنگی و به اصطلاح تاکتیک جالب حساب می کنند: آنها با این عمل می خواهند خدا و مؤ منان را بفریبند یخادعون الله و الذین آمنوا).
در حالی که تنها خودشان را فریب می دهند اما نمی فهمند (و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون).
آنها با انحراف از راه صحیح و صراطمستقیم ، عمری را در بیراهه می

گذرانند تمام نیروها و امکانات خود را بر باد می دهند و جز ناکامی و شکست و بدنامی و عذاب الهی بهره ای نمی گیرند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 94
سپس قرآن در آیه بعد به این واقعیت اشاره می کند که نفاق در واقع یک نوع بیماری است ، انسان سالم یک چهره بیشتر ندارد، هماهنگی کامل در میان روح و جسم او حکمفرما است ، چرا که ظاهر و باطن و روح و جسم همه مکمل یکدیگرند اگر مؤ من است ، تمام وجود او فریاد ایمان می کشد و اگر منحرف شود باز هم ظاهر و باطن او نشان دهنده انحراف است ، این دوگانگی جسم و روح درد تازه و بیماری اضافی است ، این یک نوع تضاد و ناهماهنگی و از هم گسستگی است که حاکم بر وجود انسان می شود.
می گوید: در دلهای آنها بیماری خاصی است (فی قلوبهم مرض).
اما از آنجا که در نظام آفرینش ، هر کس در مسیری قرار گرفت و وسائل آن را فراهم ساخت در همان مسیر، رو به جلو می رود، و یا به تعبیر دیگر تراکم اعمال و افکار انسان در یک مسیر آن را پررنگتر و راسختر می سازد، قرآن اضافه می کند: خداوند هم بر بیماری آنها می افزاید (فزادهم الله مرضا).
و از آنجا که سرمایه اصلی منافقان ، دروغ است و تا بتوانند، تناقضها را که در زندگیشان دیده می شود با آن توجیه کنند، در پایان آیه می فرماید: برای آنها عذاب الیمی است بخاطر دروغهائی که می گفتند (و لهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون).
سپس به ویژگیهای آنها اشاره می کند که نخستین آنها داعیه اصلاح طلبی است در حالی که مفسد واقعی همانها هستند: هنگامی که به آنها گفته شود در روی زمین فساد نکنید می گویند ما فقط اصلاح کنندهایم ! (و اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون).
ما برنامه ای جز اصلاح در تمام زندگی خود نداشته و نداریم ! تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 95
قرآن در آیه بعد می گوید: بدانید اینها همان مفسدانند و برنامه ای جز فساد ندارند ولی خودشان هم نمی فهمند! (الا انهم هم المفسدون و لکن لا یشعرون).
بلکه اصرار و پافشاری آنها در راه نفاق و خو گرفتن با این برنامه های زشت و ننگین سبب شده که تدریجا گمان کنند این برنامه ها مفید و سازنده و اصلاح طلبانه است ، و همانگونه که سابقا نیز اشاره کردیم گناه اگر از حد بگذرد، حس تشخیص را از انسان می گیرد، بلکه تشخیص او را واژگونه می کند، و ناپاکی و آلودگی به صورت طبیعت ثانوی او در می آید.
نشانه دیگر اینکه : آنها خود را عاقل و هوشیار و مؤ منان را سفیه و ساده

لوح و خوشباور می پندارند، آنچنانکه قرآن می گوید: هنگامی که به آنها گفته ایمان بیاورید آنگونه که توده های مردم ایمان آورده اند، می گویند آیا ما همچون این سفیهان ایمان بیاوریم ؟! (و اذا قیل لهم آمنوا کما آمن الناس قالوا ا نؤ من کما آمن السفهاء).
و به این ترتیب افراد پاکدل و حق طلب و حقیقت جو را که با مشاهده آثار حقانیت در دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و محتوای تعلیمات او، سر تعظیم فرود آورده اند به سفاهت متهم می کند و شیطنت و دوروئی و نفاق را دلیل بر هوش و عقل و درایت می شمرد آری در منطق آنها عقل ، جایش را با سفاهت عوض کرده است .
لذا قرآن در پاسخ آنها می گوید: بدانید سفیهان واقعی اینها هستند اما نمی دانند (الا انهم هم السفهاء و لکن لا یعلمون).
آیا این سفاهت نیست که انسان خط زندگی خود را مشخص نکند و در میان هر گروهی به رنگ آن گروه در آید و به جای تمرکز و وحدت شخصیت ، دوگانگی و چند گانگی را پذیرا گردد، استعداد و نیروی خود را در طریق شیطنت و توطئه تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 96
و تخریب به کار گیرد، و در عین حال خود را عاقل بشمرد ؟!
سومین نشانه آنها آنست که هر روز به رنگی در می آیند و در میان هر جمعیتی با آنها همصدا می شوند، آنچنانکه قرآن می گوید: هنگامی که افراد با ایمان را ملاقات کنند می گویند ایمان آوردیم (و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا)
ما از شما هستیم و پیرو یک مکتبیم ، از جان و دل اسلام را پذیرا گشتیم و با شما هیچ فرقی نداریم !
اما هنگامی که با دوستان شیطان صفت خود به خلوتگاه می روند می گویند ما با شمائیم ! (و اذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم).
و اگر می بینید ما در برابر مؤ منان اظهار ایمان می کنیم ما مسخره شان می کنیم ! (انما نحن مستهزئون).
ما بر افکار و اعمالشان در دل می خندیم ، می خواهیم کلاه بر سرشان بگذاریم ، دوست ما و محرم اسرار ما و همه چیز ما شمائید!
سپس قرآن با یک لحن کوبنده و قاطع می گوید: خدا آنها را مسخره می کند (الله یستهزی ء بهم).
و خدا آنها را در طغیانشان نگه می دارد تا به کلی سرگردان شوند (و یمدهم فی طغیانهم یعمهون).
آخرین آیه مورد بحث سرنوشت نهائی آنها را که سرنوشتی است بسیار تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 97
غم انگیز و شوم و تاریک چنین بیان می کند:
آنها کسانی هستند که در تجارتخانه این جهان ، هدایت را با گمراهی

معاوضه کرده اند (اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی).
و به همین دلیل تجارت آنها سودی نداشته بلکه سرمایه را نیز از کف داده اند (فما ربحت تجارتهم).
و هرگز روی هدایت را ندیده اند (و ما کانوا مهتدین).
نکته ها
1- پیدایش نفاق و ریشه های آن
هنگامی که انقلابی در محیطی روی می دهد مخصوصا انقلابی همچون انقلاب اسلام که بر پایه های حق و عدالت قرار داشت مسلما منافع گروهی غارتگر و ظالم و خودکامه به خطر می افتد، آنها نخست با تمسخر و استهزاء و سپس با استفاده از نیروی مسلح ، فشار اقتصادی تبلیغات مستمر اجتماعی ، سعی می کنند انقلاب را در هم بشکنند.
اما هنگامی که نشانه های پیروزی انقلاب بر همه قدرتهای محیط آشکار شود گروهی از مخالفان تاکتیک و روش عملی خود را تغییر داده ، ظاهرا تسلیم می شوند اما در واقع یک گروه زیر زمینی مخالف را تشکیل می دهند.
اینها که به خاطر داشتن دو چهره مختلف ، منافق نامیده می شوند (منافق از ماده نفق بر وزن شفق به معنی کانالها و نقبهائی است که زیر زمین می زنند تا برای استتار یا فرار از آن استفاده کنند خطرناکترین دشمنان انقلابند، زیرا موضع آنها کاملا مشخص نیست ، تا مردم انقلابی آنها را بشناسند و از خود طرد کنند، بلکه در لابلای صفوف مردم پاک و راستین ، و حتی گاهی در پستهای حساس نفوذ می کنند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 98
انقلاب اسلام نیز در برابر چنین گروهی قرار گرفت ، یعنی تا زمانی که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) از مکه به مدینه هجرت نکرده بود، مسلمانان حکومتی تشکیل نداده بودند.
اما پس از ورود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) به مدینه ، نخستین پایه حکومت اسلامی گذارده شد، و پس از پیروزی در جنگ بدر، این مساءله آشکارتر گشت ، یعنی رسما حکومت و دولتی کوچک اما قابل رشد تشکیل گردید.
اینجا بود که منافع بسیاری از سردمداران مدینه مخصوصا یهود که در آن زمان مورد احترام عربها بودند به خطر افتاد، احترام یهود در آن زمان بیشتر به خاطر این بود که اهل کتاب و مردمی نسبة با سواد، و از نظر وضع اقتصادی پیشرفته بودند، و همانها بودند که پیش از ظهور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) بشارت چنین ظهوری را می دادند.
افراد دیگری هم در مدینه بودند که داعیه ریاست و رهبری مردم داشتند ولی با هجرت رسولخدا حسابها به هم خورد، سران ظالم و خودکامه ـ و

اطرافیان غارتگر آنها دیدند توده های مردم به سرعت به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) ایمان می آورند، حتی خویشاوندان خودشان آنها بعد از مدتی مقاومت دیدند چاره ای نیست جز اینکه ظاهرا مسلمان شوند، زیرا نواختن کوس مخالفت و قرار گرفتن در جبهه مقابل ، علاوه بر مشکلات جنگ و صدمه های اقتصادی ، خطر نابودی آنها را در برداشت به ویژه اینکه عرب تمام قدرتش قبیله او بود و قبیله های آنها غالبا از آنان جدا شده بودند.
روی این اصل راه سومی انتخاب کردند، و آن اینکه ظاهرا مسلمان شوند و در خفیه نقشه در هم شکستن اسلام را طرح ریزی کنند.
کوتاه سخن اینکه بروز نفاق در یک اجتماع معمولا معلول یکی از دو چیز است : نخست پیروزی و قدرت آئین انقلابی موجود و تسلط آن بر اجتماع .
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 99
و دیگر ضعف روحیه و فقدان شخصیت و شهامت کافی برای رویاروئی با حوادث سخت .
2- لزوم شناخت منافقین در هر جامعه
بدون شک نفاق و منافق ، مخصوص عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نبوده است و در هر جامعه ای این برنامه و گروه وجود دارند، منتها باید بر اساس معیارهای حساب شده ای که قرآن برای آنها بدست می دهد شناسائی شوند، تا نتوانند زیان و یا خطری ایجاد کنند، در آیات گذشته و همچنین سوره منافقین و روایات اسلامی نشانه های مختلفی برای آنها ذکر شده است از جمله :
1 هیاهوی بسیار و ادعاهای بزرگ و خلاصه گفتار زیاد و عمل کم و ناهماهنگ .
2 در هر محیطی رنگ آن محیط را گرفتن و با هر جمعیتی مطابق مذاق آنان حرف زدن ، با مؤ منان آمنا گفتن و با مخالفان انا معکم !
3 حساب خود را از مردم جدا کردن و تشکیل انجمنهای سری ، و مرموز دادن با نقشه های حساب شده .
4 خدعه و نیرنگ و فریب و دروغ و تملق و چاپلوسی ، پیمان شکنی و خیانت .
5 خود برتربینی ، و مردم را ناآگاه ، سفیه و ابله قلمداد کردن و خود را عاقل و هوشیار دانستن .
خلاصه دوگانگی شخصیت و تضاد برون و درون که صفت بارز منافقان است پدیده های گوناگونی در عمل و گفتار و رفتار فردی و اجتماعی آنها دارد که به خوبی می توان آن را شناخت .
چه تعبیر زیبائی دارد قرآن در آیاتی که خواندیم می گوید: فی قلوبهم مرض : آنها دلهای بیمار دارند چه بیماری از دوگانگی ظاهر و باطن بدتر؟ و

چه بیماری از خود برتربینی و یا نداشتن شهامت برای رویاروئی با حوادث دردناکتر؟ تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 100
ولی همان گونه که بیماری قلبی را هر چند پنهان است نمی توان به کلی مخفی کرد بلکه نشانه های آن در چهره انسان و تمام اعضای بدن آشکار می شود، بیماری نفاق نیز همین گونه است که با تظاهرات مختلف قابل شناخت می باشد.
در تفسیر نمونه ذیل آیات 141 تا 143 سوره نساء نیز درباره صفات منافقان بحث کرده ایم (جلد چهارم صفحه 174 تا 178).
و نیز در ذیل آیات 49 تا 57 سوره توبه بحث مشروحی در این زمینه داریم (تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 438 تا 450).
در سوره توبه ذیل آیات 62 تا 85 نیز بحثهای فراوانی در این زمینه مطالعه خواهید فرمود (تفسیر نمونه جلد هشتم صفحه 19 تا 72).
3- وسعت معنی نفاق
گرچه نفاق به مفهوم خاصش ، صفت افراد بی ایمانی است که ظاهرا در صف مسلمانانند، اما باطنا دل در گرو کفر دارند، ولی نفاق معنی وسیعی دارد که هر گونه دوگانگی ظاهر و باطن ، گفتار و عمل را شامل می شود هر چند در افراد مؤ من باشد که ما از آن به عنوان رگه های نفاق نام می بریم .
مثلا در حدیثی می خوانیم : ثلاث من کن فیه کان منافقا و ان صام و صلی و زعم انه مسلم ، من اذا ائتمن خان ، و اذا حدث کذب ، و اذا وعد اخلف سه صفت است در هر کس باشد منافق است هر چند روزه بگیرد و نماز بخواند و خود را مسلمان بداند: کسی که در امانت خیانت می کند، و کسی که به هنگام سخن گفتن دروغ می گوید، و کسی که وعده می دهد و خلف وعده می کند. مسلما این گونه افراد منافق به معنی خاص نیستند ولی رگه هائی از نفاق در وجود آنها هست ، مخصوصا درباره ریاکاران از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 101
که فرمود: الریاء شجرة لا تثمر الا الشرک الخفی ، و اصلها النفاق !: ریا و ظاهر سازی ، درخت (شوم و تلخی) است که میوه ای جز شرک خفی ندارد و اصل و ریشه آن نفاق است .
در اینجا توجه شما را به سخنی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) درباره منافقان جلب می کنیم :
ای بندگان خدا شما را به تقوا و پرهیزکاری سفارش می کنم ، و از منافقان بر حذر می دارم ، زیرا آنها گمراه و گمراه کننده اند، خطاکار و به خطا اندازند، به رنگهای گوناگون در می آیند، به قیافه و زبانهای متعدد خودنمائی می کنند از هر وسیله ای برای فریفتن و در هم شکستن شما استفاده می کنند، و در هر کمینگاهی به کمین شما می نشینند، بد باطن و

خوش ظاهرند، و در نهان برای فریب مردم گام بر می دارند، از بیراهه ها حرکت می کنند، و گفتارشان به ظاهر شفا بخش ، اما کردارشان دردی است درمان ناپذیر، به رفاه و آسایش مردم حسد می ورزند و (اگر به کسی بلائی وارد شود خوشحالند، امیدواران را ماءیوس می کنند، و در هر راهی کشته ای دارند، در هر دلی راهی و در هر مصیبتی اشک ساختگی می ریزند، مدح و تمجید را به یکدیگر قرض می دهند و انتظار پاداش و جزا می کشند، اگر چیزی بخواهند اصرار می ورزند، و اگر ملامت کنند پرده دری می نمایند.

4- کارشکنی های منافقان

نه تنها برای اسلام که برای هر آئین انقلابی و پیشرو، منافقان خطرناکترین گروهند، آنها در لابلای صفوف مسلمانان نفوذ می کنند و از هر فرصتی برای تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 102

کارشکنی استفاده می نمایند.

گاهی مؤ منان راستین را که با اخلاص تمام ، سرمایه مختصری را در راه خدا انفاق می کردند مورد استهزاء قرار می دادند، چنانکه قرآن می گوید: الذین یلمزون المطوعین من المؤ منین فی الصدقات و الذین لا یجدون الا جهدهم فیسخرون منهم سخر الله منهم و لهم عذاب الیم : آنها که مؤ منان با اخلاص را به خاطر انفاقهای کوچک اما بی ریا) مسخره می کنند، خداوند آنها را استهزا می کند و عذاب دردناکی در انتظارشان است (توبه 79).

و گاهی در انجمنهای سری خود تصمیم می گرفتند، کمکهای مالی خود را از یاران رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) به کلی قطع کنند، تا از اطراف او پراکنده شوند، چنانکه در سوره منافقان آمده است هم الذین یقولون لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا و لله خزائن السماوات و الارض و لکن المنافقین لا یفقهون : آنها می گویند کمکهای مالی خود را از کسانی که نزد پیامبرند قطع کنید تا از پیرامون او پراکنده شوند، بدانید خزائن آسمان و زمین از آن خدا است ، ولی منافقان نمی دانند (سوره منافقون آیه 7).

گاهی تصمیم می گرفتند که پس از بازگشت از جنگ به مدینه ، دست به دست هم بدهند و با استفاده از یک فرصت مناسب مؤ منان را از مدینه بیرون کنند و می گفتند: لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل : اگر به مدینه باز گردیم ، عزیزان ذلیلان را بیرون خواهند کرد! (منافقون 8).

و زمانی هم به بهانه های مختلف از قبیل جمع آوری محصولهای کشاورزی از شرکت در برنامه های جهاد، خودداری کرده و در شدیدترین لحظات ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) را تنها می گذاشتند، و در عین حال وحشت داشتند که پرده از رازشان برداشته شود و رسوا گردند.

به خاطر همین موضعگیریهای بسیار خصمانه ، در آیات زیادی از قرآن ، تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 103
آماج شدیدترین حملات قرار گرفتند، و یک سوره در قرآن به نام سوره منافقون پیرامون وضع آنها نازل شده است .
در سوره های توبه ، حشر و بعضی دیگر از سوره های قرآن نیز مورد نکوهش فراوان قرار گرفته اند از جمله سیزده آیه از آیات همین سوره بقره از صفات آنها و عواقب شومشان سخن می گوید.
5- فریب دادن وجدان
مشکل بزرگی که مسلمانان در ارتباط با منافقان داشتند این است که از یکسو ماءمور بودند هر کس اظهار اسلام می کند با آغوش باز از او استقبال کنند، و از تفتیش عقائد در مورد اشخاص خود داری نمایند، از سوی دیگر باید مراقب توطئه های منافقان باشند، منافقانی که با قیافه حق به جانب و بنام یک فرد مسلمان ، گفتارشان مورد قبول افراد واقع می شد در حالی که در باطن ، سد راه اسلام و از دشمنان قسم خورده بودند.
این گروه با پیش گرفتن این راه فکر می کردند می توانند خداوند و مؤ منان را برای همی شه فریب دهند، در حالی که بدون توجه خود را فریب می دادند. تعبیر به یخادعون الله و الذین آمنوا (با توجه به معنی مخادعه که به معنی نیرنگ و خدعه از دو طرف است) مفهوم دقیقی را ترسیم می کند و آن اینکه آنها از یکسو بر اثر کوردلی ، اعتقاد داشتند که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) یک خدعه گر است که برای حکومت بر مردم ، دین و نبوت را مطرح ساخته ، و افراد ساده لوح نیز اطراف او جمع شده اند، لذا باید در مقابل او به خدعه برخاست !، بنابراین از یکسو کار این منافقین ، خدعه و نیرنگ بود و از سوئی دیگر درباره پیامبر بزرگ خدا نیز چنین اعتقاد غلطی داشتند.
اما جمله بعد (و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون) هر دو پندار آنها را در هم تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 104
می کوبد، از یکسو اثبات می کند که تنها خدعه و نیرنگ از جانب خود آنها است و از سوی دیگر می گوید این خدعه و نیرنگ نیز به خودشان باز می گردد و نمی فهمند، چرا که سرمایه های اصیلی را که خداوند برای نیل به سعادت در وجودشان آفریده ، در مسیر خدعه و فریب و نیرنگ بر باد می دهند و دست خالی از هر خیر و نیکی ، با کوله باری از گناه ، از دنیا می روند.
البته هیچکس خدا را نمی تواند فریب بدهد، چرا که او با خبر از آشکار و نهان است ، بنابراین تعبیر به یخادعون الله یا از این نظر است که خدعه و نیرنگ با پیامبر و مؤ منان ، همچون خدعه و نیرنگ با خدا است ، (در موارد

دیگری از قرآن نیز دیده می شود که خداوند برای تعظیم پیامبر و مؤ منان خود را در صف آنها قرار می دهد).
و یا اینکه بر اثر عدم شناخت صفات خدا با افکار کوتاه و ناقص خود به راستی فکر می کردند ممکن است چیزی از خدا پنهان بماند و نظیر آن نیز در بعضی دیگر از آیات قرآن دیده می شود.
به هر حال ، آیه فوق ، اشاره روشنی به مساءله فریب وجدان دارد و اینکه بسیار می شود که انسان منحرف و آلوده ، برای رهائی از سرزنش و مجازات وجدان در برابر اعمال زشت و انحرافی دست به فریب وجدان خویش می زند، و کم کم برای خود این باور را به وجود می آورد که این عمل من نه تنها زشت و انحرافی نیست بلکه اصلاح است و مبارزه با فساد (انما نحن مصلحون) تا با فریب وجدان آسوده خاطر به اعمال خلاف خود ادامه دهد.
می گویند یکی از سران آمریکا در پاسخ اینکه چرا دستور داده است دو شهر بزرگ ژاپن هیروشیما، و ناکازاکی) را بمباران اتمی کنند و حدود 200 هزار نفر کودک و پیر و جوان را نابود یا ناقص سازند؟ گفته بود:
ما به خاطر صلح این دستور را داده ایم ! که اگر این کار را نمی کردیم
جنگ تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 105
طولانی تر می شد و می بایست بیش از این می کشتیم !!
آری منافقان عصر ما نیز برای فریب مردم یا فریب وجدان خود از این گفته ها و از آن کارها بسیار دارند، در حالی که در برابر ادامه جنگ یا بمباران اتمی شهرهای بی دفاع ، راه سوم روشنی نیز وجود داشت و آن اینکه دست از تجاوزگری بردارند و ملتها را با سرمایه های کشورشان آزاد بگذارند.
بنابراین نفاق در حقیقت وسیله ای است برای فریب وجدان ، و چه دردناک است که انسان ، این واعظ درونی ، این پلیس همی شه بیدار و این نماینده الهی را در درون خود، خفه کند، و یا آنچنان پرده بر روی آن بیفکند که صدایش به گوش نرسد.
6- تجارت پر زیان
در قرآن مجید کرارا فعالیتهای انسان در این دنیا به یک نوع تجارت تشبیه شده است ، و در حقیقت همه ما در این جهان تاجرانی هستیم که با سرمایه های فراوان خدا داد، سرمایه عقل ، فطرت ، عواطف ، نیروهای مختلف جسمانی ، مواهب عالم طبیعت ، و بالاخره رهبری انبیاء، گام در این تجارتخانه بزرگ می گذاریم ، گروهی سود می برند و پیروز می شوند و سعادتمند، گروهی نه تنها سودی نمی برند بلکه اصل سرمایه را نیز از دست داده ، و به تمام معنی ورشکست می شوند نمونه کامل گروه اول مجاهدان راه خدا هستند، چنانکه قرآن درباره آنها می گوید: یا ایها الذین

آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم تؤ منون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم : ای افراد با ایمان آیا شما را راهنمائی به تجارتی بکنم که از عذاب دردناک رهائیتان می بخشد (و به سعادت جاویدان رهنمونتان می شود) ایمان به خدا و رسول او بیاورید و در راه او با مال و جان جهاد کنید (صف 9 و 10). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 106

و نمونه واضح گروه دوم منافقانند که قرآن در آیات فوق ، پس از ذکر کارهای مخرب آنها که در لباس اصلاح و عقل ، انجام می گیرد می گوید آنها کسانی هستند که هدایت را با گمراهی مبادله کردند و این تجارت نه برای آنها سودی داشت و نه مایه هدایت شد این گروه در موقعیتی قرار داشتند که می توانستند بهترین راه را انتخاب کنند، آنها در کنار چشمه زلال وحی قرار داشتند، در محیطی مملو از صفا و صداقت و ایمان .

اما آنها به جای اینکه از این موقعیت خاص که در طول قرون اعصار تنها نصیب گروه اندکی شده است بالاترین بهره را ببرند، هدایت را دادند و گمراهی را خریدند، هدایتی که در درون فطرتشان بود، هدایتی که در محیط وحی موج می زد، همه این امکانات را از دست دادند به گمان اینکه با این کار می توانند، مسلمین را در هم بکوبند و رؤ یاهای شومی را که در مغز خود می پروراندند تحقق بخشند.

این معاوضه و انتخاب غلط دو زیان بزرگ همراه داشت :

نخست اینکه سرمایه های مادی و معنوی خویش را از دست دادند بی آنکه در مقابل آن سودی ببرند.

و دیگر اینکه حتی به نتیجه شوم مورد نظر خود نیز نرسیدند زیرا اسلام با سرعت پیشرفت کرد و به زودی صفحه جهان را فرا گرفت و این منافقان نیز رسوا شدند. البقره

آیه 17 - 20

آیه و ترجمه

مَثَلُهُمْ کَمَثَلِ الَّذِی استَوْقَدَ نَاراً فَلَمَّا أَضاءَت مَا حَوْلَهُ ذَهَب اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَ تَرَکَهُمْ فی ظُلُمَتٍ لا یُبْصِرُونَ(17)

صِمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لا یَرْجِعُونَ(18)

أَوْ کَصیِّبٍ مِّنَ السمَاءِ فِیهِ ظُلُمَتٌ وَ رَعْدٌ وَ بَرْقٌ یجْعَلُونَ أَصبِعَهُمْ فی ءَاذَانهِم مِّنَ الصوَعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَ اللَّهُ محِیط بِالْکَفِرِینَ(19)

یَکادُ الْبرْقُ یخْطف أَبْصرَهُمْ کلَّمَا أَضاءَ لَهُم مَّشوْا فِیهِ وَ إِذَا أَظلَمَ عَلَیهِمْ قَامُوا وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَذَهَب بِسمْعِهِمْ وَ أَبْصرِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلی کلِّ شىْءٍ قَدِیرٌ(20)

ترجمه :

17 آنها (منافقان) همانند کسی هستند که آتشی افروخته (تا در بیابان

تاریک راه خود را پیدا کند) ولی هنگامی که آتش اطراف خود را روشن ساخت خداوند (طوفانی می فرستد و) آن را خاموش می کند، و در تاریکی وحشتناکی که چشم کار نمی کند آنها را رها می سازد.
18 آنها کر، گنگ و کورند بنابراین از راه خطا باز نمی گردند
19 یا همچون بارانی که در شب تاریک توام با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذرانی) ببارد، آنها از ترس مرگ انگشت در گوش خود می گذارند تا صدای صاعقه را نشنوند، و خداوند به کافران احاطه دارد و در قبضه قدرت او هستند).
20 روشنائی خیره کننده برق نزدیک است چشم آنها را برباید، هر لحظه ای که برق جستن می کند (صفحه بیابان را) برای آنها روشن می سازد (چند قدمی) در پرتو آن راه می روند و هنگامی که خاموش می شود توقف می کنند، و اگر خدا بخواهد گوش و چشم آنها را از بین می برد، خداوند بر هر چیز توانا است .
تفسیر:
دو مثال جالب برای ترسیم حال منافقان
بعد از بیان صفات و ویژگیهای منافقان ، قرآن مجید، برای مجسم ساختن وضع آنها دو تشبیه گویا در آیات فوق بیان می کند:
1 در مثال اول می گوید: آنها مانند کسی هستند که آتشی (در شب ظلمانی افروخته (تا در پرتو نور آن راه را از بیراهه بشناسد و به منزل مقصود برسد (مثلهم کمثل الذی استوقد نارا).
ولی همین که این شعله آتش اطراف آنها را روشن ساخت ، خداوند آن را خاموش می سازد، و در ظلمات رهاشان می کند، به گونه ای که چیزی را نبینند (فلما اضائت ما حوله ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون).
آنها فکر می کردند با این آتش مختصر و نور آن می توانند با ظلمتها به پیکار برخیزند، اما ناگهان بادی سخت بر می خیزد و یا باران درشتی فرو می ریزد، و یا بر اثر پایان گرفتن مواد آتش افروز، آتش به سردی و خاموشی می گراید و بار دیگر در تاریکی وحشتزا سرگردان می شوند.
سپس اضافه می کند: آنها کر هستند و گنگ و نابینا، و چون هیچیک از وسائل اصلی درک حقایق را ندارند از راهشان باز نمی گردند (صم بکم عمی فهم لایرجعون). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 109
چه مثال دقیق و گویائی : در زندگی انسان بیراهه ها فراوان است ، اما خط مستقیم که به سر منزل مقصود به پیش می رود یکی بیش نیست ، ولی خطوط انحرافی بی نهایت است ، و از آن گذشته پرده های ظلمت و طوفانهای وحشتناک و حوادث گوناگون در طول این راه فراوان خواهد بود، چراغ پرفروغی که از این حوادث مصون باشد لازم است که این پرده های

ظلمت را بشکافد و در برابر طوفانها مقاومت کند، و آن چیزی جز چراغ عقل و ایمان و خورشید وحی نیست .
مختصر شعله ای که انسان ، موقتا می افروزد چه کاری در این راه طولانی و پر از طوفان از آن ساخته است ؟!
منافقان با انتخاب راه نفاق چنین می پنداشتند که می توانند در همه حال موقعیت خویش را حفظ کنند و از هر خطر احتمالی مصون بمانند، از منافعی که به دو طرف می رسد، استفاده کرده و هر دسته غالب شوند آنها را از خود بدانند اگر مؤ منان پیروز شوند در صف مؤ منان ، و اگر غلبه با کافران باشد با آنها باشند.
آنها خود را افرادی زیرک و باهوش می پنداشته اند و در پرتو روشنائی این شعله ضعیف و ناپایدار، می خواستند راه زندگی خود را ادامه دهند و به نوائی برسند.
اما قرآن پرده از روی کار آنها برداشت ، و دروغشان را آشکار کرد، چنانکه می خوانیم : اذا جاءک المنافقون قالوا نشهد انک لرسول الله و الله یعلم انک لرسوله و الله یشهد ان المنافقین لکاذبون : هنگامی که منافقان به سراغ تو می آیند می گویند ما گواهی می دهیم که تو فرستاده خدائی ، خدا می داند که تو رسول او هستی ، ولی خدا گواهی می دهد که منافقان در اظهاراتشان دروغ می گویند (سوره منافقون آیه 1 و 2).
حتی قرآن به کفار نیز اعلام می کند که آنها با شما نیستند، هر وعده ای دهند عمل نخواهند کرد: تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 110
الم تر الی الذین نافقوا یقولون لاخوانهم الذین کفروا من اهل الکتاب لئن اخرجتم لنخرجن معکم و لا نطیع فیکم احدا ابدا و ان قوتلتم لننصرنکم و الله یشهد انهم لکاذبون لئن اخرجوا لا یخرجون معهم و لئن قوتلوا لا ینصرونهم و لئن نصروهم لیولن الادبار ثم لا ینصرون
منافقان به برادران کافر خود از اهل کتاب وعده می دهند که اگر شما را از مدینه بیرون کنند، ما نیز با شما خارج خواهیم شد و به حرف هیچکس درباره شما گوش نخواهیم داد، و اگر با شما بجنگند شما را یاری می کنیم ، و لکن خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغ می گویند، اگر آنها را بیرون کنند همراه آنها خارج نخواهند شد، و اگر با آنها جنگ نمایند یاریشان نخواهند کرد، و اگر به آنها کمک کنند (درگیر و دار جنگ) پا به فرار خواهند گذاشت (و استقامت به خرج نخواهند داد) -حشر - 11 12).
قابل توجه اینکه : قرآن در اینجا از جمله استوقد نارا استفاده کرده است ، یعنی آنها برای رسیدن به نور نار استفاده می کنند آتشی که هم دود و هم خاکستر و هم سوزش دارد، در حالی که مؤ منان از نور خالص و چراغ روشن و پر فروغ ایمان بهره می گیرند.
منافقان گرچه تظاهر به نور ایمان دارند اما باطنشان ، نار است ، و اگر

هم نوری باشد ضعیف است و کوتاه مدت .
این نور مختصر، یا اشاره به فروغ وجدان و فطرت توحیدی است و یا اشاره به ایمان نخستین آنها است که بعدا بر اثر تقلیدهای کورکورانه و تعصبهای غلط و لجاجتها و عداوتها، پرده های ظلمانی و تاریک بر آن می افتد، نه تنها یک ظلمت بلکه به تعبیر قرآن ظلمات .
و همینها است که چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویا را سرانجام از آنها خواهد گرفت ، چرا که سابقا هم گفتیم ادامه راه غلط تدریجا نیروی تشخیص و درک انسان را ضعیف می کند، تا آنجا که گاهی حقایق را وارونه می بیند، نیک تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 111
در نظرش بد، و فرشته دیو، خودنمائی می کند.
به هر حال این تشبیه در حقیقت ، یک واقعیت را در زمینه نفاق روشن می سازد، و آن اینکه نفاق و دوروئی برای مدت طولانی نمی تواند مؤ ثر واقع شود ممکن است منافقان برای مدت کوتاهی از مزایای اسلام و مصونیتهای مؤ منان برخوردار شوند و از رفاقت پنهانی با کفار نیز بهره گیرند.
ولی این امر همچون شعله ضعیف و کم دوامی که در یک بیابان تاریک و ظلمانی در معرض وزش طوفانها است دیری نمی پاید، و سرانجام چهره واقعی آنها آشکار می گردد، و به جای کسب موفقیت و محبوبیت ، منفور و مطرود خواهند شد و همانند کسی که در بیابان راه را گم کرده و چراغ را از دست داده سرگردان می مانند.
این نکته نیز قابل توجه است که در تفسیر آیه هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا: آن خدائی است که خورشید را روشنائی و ماه را نور بخش قرار داد (یونس 5).
از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: اضائت الارض بنور محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) کما تضیی ء الشمس فضرب الله مثل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) الشمس و مثل الوصی القمر خداوند صفحه روی زمین را به محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) روشن ساخت همانگونه که با نور آفتاب ، لذا محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) را به خورشید تشبیه کرد، و وصی او علی (علیه السلام) را به ماه .
یعنی نور ایمان و وحی ، عالمگیر است ، در حالی که نفاق اگر پرتوی هم داشته باشد تنها دایره کوچکی از اطراف خود را آنهم برای مدت کوتاهی روشن می کند (ماحوله). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 112
در مثال دوم قرآن صحنه زندگی آنها را به شکل دیگری ترسیم می نماید شبی است تاریک و ظلمانی پرخوف و خطر، باران به شدت می بارد، از کرانه های افق برق پرنوری می جهد، صدای غرش وحشتزا و مهیب رعد، نزدیک است پرده های گوش را پاره کند، انسانی بی پناه در دل این دشت

وسیع و ظلمانی و پر از خطر، حیران و سرگردان مانده است ، باران پر پشت ، بدن او را مرطوب ساخته ، نه پناهگاه مورد اطمینانی وجود دارد که به آن پناه برد و نه ظلمت اجازه می دهد گامی به سوی مقصد بردارد.
قرآن در یک عبارت کوتاه ، حال چنین مسافر سرگردانی را بازگو می کند: یا همانند بارانی که در شب تاریک ، توام با رعد و برق و صاعقه (بر سر رهگذرانی) ببارد (او کصیب من السماء فیه ظلمات و رعد و برق).
سپس اضافه می کند آنها از ترس مرگ انگشتها را در گوش خود می گذارند تا صدای وحشت انگیز صاعقه ها را نشنوند (یجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت).
و در پایان آیه می فرماید: و خداوند به کافران احاطه دارد (و آنها هر کجا بروند در قبضه قدرت او هستند) (و الله محیط بالکافرین).
برقها پی در پی بر صفحه آسمان تاریک جستن می کند: نور برق آنچنان خیره کننده است که نزدیک است چشمه ای آنها را برباید (یکاد البرق یخطف ابصارهم).
هر زمان که برقی می زند و صفحه بیابان تاریک ، روشن می شود، چند گامی در پرتو آن راه می روند، ولی بلافاصله ظلمت بر آنها مسلط می شود و آنها در جای خود متوقف می گردند (کلما اضاء لهم مشوا فیه و اذا اظلم علیهم قاموا).
آنها هر لحظه خطر را در برابر خود احساس می کنند، چرا که در دل این

بیابان نه کوهی به چشم می خورد، و نه درختی تا از خطر رعد و برق و صاعقه جلوگیری کند، هر آن ممکن است هدف صاعقه ای قرار گیرند و در یک لحظه خاکستر شوند!.
می دانیم صاعقه ها به هر برآمدگی از زمین حمله می کنند، اما در دل بیابان جز آنها بر آمدگی پیدا نمی شود که صاعقه متوجه آن گردد، بنابراین خطر جدی و حتمی است (با توجه به اینکه خطر صاعقه در بیابانهای مسطحی همچون بیابانهای حجاز به درجات از مناطق کوهستانی بیشتر است اهمیت این مثال برای مردم آن محیط روشنتر می شود).
خلاصه نمی داند چه کند، مضطرب و پریشان ، حیران و سرگردان بر جای خود ایستاده ، نه راهی در میان شنهای بیابان پیدا است و نه راهنمائی که در پرتو هدایت او گام بر دارد.
حتی این خطر وجود دارد که غرش رعد، گوش آنها را پاره و نور خیره کننده برق چشمشان را نابینا کند، آری ((اگر خدا بخواهد گوش و چشم آنها را از میان می برد چرا که خدا به هر چیزی توانا است)) (و لو شاء الله لذهب بسمعهم و ابصارهم ان الله علی کل شی ء قدیر).
آری منافقان درست به چنین مسافری می مانند، آنها در میان مؤ منان روز

افزون که همچون سیل خروشان و باران پرپشتی به هر سو پیش می روند قرار گرفته اند افسوس که به پناهگاه مطمئن ایمان ، پناه نبرده اند تا از شر صاعقه های مرگبار مجازات الهی نجات یابند.
جهاد مسلحانه مسلمین در برابر دشمنان همانند خروش رعد و صاعقه بر سر آنها فرود می آمد، گاهگاه فرصتهائی ، برای پیدا کردن راه حق نصیبشان می شد و اندیشه هاشان بیدار می گشت ، ولی افسوس که این بیداری همچون برق آسمان دیری نمی پائید تا می خواستند چند گامی بردارند خاموش می شد و تاریکی غفلت و سپس توقف و سرگردانی جای آن را می گرفت . تفسیر نمونه جلد1، صفحه 114
پیشرفت سریع اسلام همچون برق آسمانی چشم آنها را خیره کرده بود و آیات قرآن که پرده از رازهای نهانیشان بر می داشت همچون صاعقه ها آنها را هدف قرار می داد، هر دم احتمال می دادند آیه ای نازل گردد و پرده از رازهای دیگری بر دارد و رسواتر شوند.
چنانکه قرآن در آیه 64 سوره توبه می گوید: یحذر المنافقون ان تنزل علیهم سورة تنبئهم بما فی قلوبهم قل استهزئوا ان الله مخرج ما تحذرون : ((منافقان از این می ترسند که سورهای بر ضد آنها نازل شود و آنچه در درون مخفی می دارند فاش گردد بگو هر چه می خواهید استهزاء کنید خدا آنچه را از آن می ترسید ظاهر می سازد)).
منافقان از این نیز وحشت داشتند که با علنی شدن اسرارشان فرمان جنگ از طرف خدا با این دشمنان خائن داخلی صادر شود و مسلمانان که در آن روز قوی و نیرومند بودند بر آنها، حمله کنند، آنچنانکه قرآن می گوید: لئن لم ینته المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض و المرجفون فی المدینة لنغرینک بهم ثم لا یجاورونک فیها الا قلیلا ملعونین اینما ثقفوا اخذوا و قتلوا تقتیلا:
((اگر منافقان و آنهائی که قلبشان بیمار است و کسانی که با اشاعه اکاذیب ، ترس و وحشت و سستی می آفرینند، دست از کردار خود بر ندارند ما تو را بر آنها می شورانیم تا نتوانند در جوار شما جز اندکی زندگی کنند و به صورت افراد نفرین شده هر جا یافت شوند، آنها را بگیرند و بکشند)) (احزاب 60 - 61).
از این آیات به خوبی استفاده می شود که منافقان در وحشت و سرگردانی سختی در مدینه قرار داشتند، آیات با لحن شدید و قاطعی پی درپی همانند رعد و برق آسمانی بر ضد آنها نازل می شد، و هر آن احتمال این می رفت که دستور مجازات و یا حداقل اخراج آنها از مدینه صادر گردد.
اگر چه شاءن نزول این آیات ، منافقان عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) است اما با توجه به اینکه تفسیر نمونه جلد1، صفحه 115
خط نفاق در هر عصر و زمانی ، در برابر خط انقلابهای راستین وجود

داشته و دارد به منافقان همه اعصار و قرون گسترش می یابد، و ما با چشم خود تمام این نشانه ها را یک به یک و مو به مو در مورد منافقان عصر خویش ، می یابیم ، سرگردانی آنها، وحشت و اضطرابشان و خلاصه بی پناهی و بدبختی و سیه روزی و رسوائی آنها را درست همانند همان مسافری که قرآن به روشنترین وجهی حال او را ترسیم کرده است مشاهده می کنیم .
در اینکه میان مثال دوم و اول در آیات فوق چه تفاوتی است ؟، در اینجا دو تفسیر وجود دارد.
نخست اینکه : آیه اول (مثلهم کمثل الذی ...) اشاره به منافقانی است که در آغاز وارد، صف مؤ منان راستین شده بودند و حقیقتا ایمان آوردند، اما این ایمان مستقر و پا برجا نبود و به نفاق گرائیدند.
و اما مثال دوم (او کصیب من السماء...) حال منافقانی را بازگو می کند که از آغاز در همان صف نفاق بودند و حتی برای یک لحظه هم ایمان نیاوردند.
دیگر اینکه : مثال اول بازگوکننده حال افراد است ، و مثال دوم مجسم کننده وضع محیطها، لذا در اول می فرماید مثلهم کمثل الذی ... (مثل آنها مانند کسی است که ...) و در مثال دوم می گوید: ((او کصیب من السماء فیه ظلمات و رعد و برق)): ((مانند باران پرپشتی که از آسمان فرو می ریزد، و در آن ، ظلمت و رعد و برق است)) اشاره به محیط وحشتزا و پرخوف و خطری است که منافقان در آن زندگی داشتند. البقره
تفسیر نمونه جلد1، صفحه 116
آیه 21 - 22
آیه و ترجمه
يَأَيهَا النَّاس اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِى خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ(21) الَّذِى جَعَلَ لَكُمُ الاَرْض فِرَشاً وَ السمَاءَ بِنَاءً وَ أَنزَلَ مِنَ السمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَتِ رِزْقاً لَّكُمْ فَلا تجْعَلُوا للَّهِ أَندَاداً وَ أَنتُمْ تَعْلَمُونَ(22)
ترجمه :
21 ای مردم پروردگار خود را پرستش کنید، آن کس که شما و پیشینیان را آفرید، تا پرهیزکار شوید.
22 آنکس که زمین را بستر شما قرار داد و آسمان (جو زمین) را همچون سقفی بر بالای سر شما و از آسمان آبی فرو فرستاد، و بوسیله آن میوه ها را پرورش داد، تا روزی شما باشد، بنابراین برای خدا شریکهائی قرار ندهید در حالی که می دانید (هیچ یک از این شرکاء و بتان نه شما را آفریده اند و نه شما را روزی می دهند).
تفسیر:
اینچنین خدائی را بپرستید

در آیات گذشته خداوند حال سه دسته (پرهیزکاران ، کافران و منافقان) را شرح داد و بیان داشت که پرهیزکاران مشمول هدایت الهی هستند، و قرآن راهنمای آنان است در حالی که بر دلهای کافران مهر جهل و نادانی زده ، و به خاطر اعمالشان بر چشم آنها پرده غفلت افکنده و حس تشخیص را از آنان سلب نموده است . تفسیر نمونه جلد1، صفحه 117
و منافقان بیماردلانی هستند که بر اثر سوء اعمالشان بر بیماریشان می افزاید.
اما در آیات مورد بحث ، بعد از این مقایسه روشن ، خط سعادت و نجات را که پیوستن به گروه اول است مشخص ساخته می گوید: ((ای مردم پروردگارتان را پرستش کنید که هم شما و هم پیشینیان را آفرید تا پرهیزکار شوید)) (یا ایها الناس اعبدوا ربکم الذی خلقکم و الذین من قبلکم لعلکم تتقون).
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد
1 خطاب ((یا ایها الناس)) (ای مردم) که در قرآن حدود بیست بار تکرار شده و یک خطاب جامع و عمومی است نشان می دهد که قرآن مخصوص نژاد و قبیله و طایفه و قشر خاصی نیست ، بلکه همگان را در این دعوت عام شرکت می دهد، همه را دعوت به پرستش خدای یگانه و مبارزه با هر گونه شرک و انحراف از خط توحید می کند.
2 برای برانگیختن حس شکرگزاری مردم ، و جذب آنها به عبادت پروردگار از مهمترین نعمت شروع می کند که نعمت خلقت و آفرینش همه انسانها است ، نعمتی که هم نشانه قدرت خدا است ، و هم علم و حکمت او و هم رحمت عام و خاصش چرا که در خلقت انسان این گل سر سبد عالم هستی ، نشانه های علم و قدرت بی پایان خدا و نعمتهای گسترده اش کاملا به چشم می خورد.
آنها که در برابر خدا خاضع نیستند و او را پرستش نمی کنند غالبا به خاطر این است که در آفرینش خویش و پیشینیان نمی اندیشند، و به این نکته توجه ندارند که این آفرینش بزرگ را نمی توان به عوامل کور و کر طبیعی نسبت داد، و این نعمتهای حساب شده و بی نظیر را که در جسم و جان انسان ، نمایان است ، نمی توان از غیر مبدء علم و قدرت بی پایانی دانست . تفسیر نمونه جلد1، صفحه 118
بنابراین یادآوری این نعمتها، هم دلیلی است بر خداشناسی ، و هم محرکی است برای شکرگزاری و پرستش .
3 نتیجه این پرستش ، تقوا و پرهیزگاری است (لعلکم تتقون).
بنابراین عبادتها و نیایشهای ما چیزی بر جاه و جلال خدا نمی افزاید همانگونه که ترک آنها چیزی از عظمت مقام او نمی کاهد، این عبادتها کلاسهای تربیت برای آموزش تقوا است ، تقوا همان احساس مسئولیت و

خودجوشی درونی که معیار ارزش انسان و میزان سنجش شخصیت او است .
4 تکیه بر ((الذین من قبلکم)) (کسانی که پیش از شما بودند) شاید اشاره به این باشد که اگر شما در پرستش بتها استدلال به سنت نیاکانتان می کنید خدا هم آفریننده شما است و هم آفریننده نیاکان شما است ، هم مالک و پرورش دهنده شما است و هم مالک و پرورش دهنده آنها، بنابراین ، پرستش بتها چه از ناحیه شما باشد و چه از ناحیه آنها چیزی جز انحراف نیست .
نعمت زمین و آسمان
در آیه بعد به قسمت دیگری از نعمتهای بزرگ خدا که می تواند انگیزه شکرگزاری باشد اشاره کرده ، نخست از آفرینش زمین سخن می گوید همان خدائی که زمین را بستر استراحت شما قرار داد (الذی جعل لکم الارض فراشا).

این مرکب راهواری که شما را بر پشت خود سوار کرده و با سرعت سرسام آوری در این فضا به حرکات مختلف خود ادامه می دهد، بی آنکه کمترین لرزشی بر وجود شما وارد کند، یکی از نعمتهای بزرگ او است .
نیروی جاذبه اش که به شما اجازه حرکت و استراحت و ساختن خانه و لانه و تهیه باغها و زراعتها و انواع وسائل زندگی می دهد، نعمت دیگری است ، هیچ تفسیر نمونه جلد1، صفحه 119
فکر کرده اید که اگر جاذبه زمین نبود در یک چشم بر هم زدن همه ما و همه خانه های وسائل زندگیمان بر اثر حرکت دورانی زمین به فضا پرتاب و در فضا سرگردان می شد؟!
تعبیر به ((فراش)) (بستر استراحت) چه تعبیر زیبائی است ، فراش ، نه تنها مفهوم آرامش و آسودگی خاطر و استراحت را در بر دارد بلکه گرم و نرم بودن و در حد اعتدال قرار داشتن نیز در مفهوم آن افتاده است .
جالب اینکه : چهارمین پیشوای شیعیان جهان امام سجاد علی بن الحسین (علیهماالسلام) در بیان شیوایش این حقیقت را در تفسیر همین آیه تشریح فرموده است .
، و لم یجعلها شدیدة الحمی و الحرارة فتحرقکم و لا شدیدة البرد فتجمدکم ، و لا شدیدة طیب الریح فتصدع هاماتکم ، و لا شدیدة النتن فتعطبکم ، و لا شدیدة اللین کالماء فتغرقکم و لا شدیدة الصلابه فتمتنع علیکم فی دورکم و ابنیتکم و قبور موتاکم ...: فلذلک جعل الارض فراشا لکم !
((خداوند زمین را مناسب طبع شما قرار داد و موافق جسم شما، آن را گرم و سوزان نساخت تا از حرارتش بسوزید، و زیاد سرد نیافرید تا منجمد شوید، آن را آنقدر معطر و زننده قرار نداد تا بوی تند آن به مغز شما آسیب رساند و آن را بدبو نیافرید تا مایه هلاکت شما گردد، آن را همچون آب قرار نداد که در آن غرق شوید و نیز چنان سفت و محکم نیافرید تا بتوانید در آن خانه و مسکن بسازید و مردگان را (که وجودشان در سطح زمین مایه هزارگونه ناراحتی است) در آن دفن کنید، آری خداوند این گونه زمین را بستر استراحت شما قرار داد)).
سپس به نعمت آسمان می پردازد و می گوید: ((آسمان را همچون سقفی بر بالای سر شما قرار داد)) (و السماء بناء). تفسیر نمونه جلد1، صفحه 120
کلمه ((بناء)) با توجه به کلمه ((علیکم))بیانگر آنست که آسمان بر بالای سر شما بنا شده است ، طبعا همچون سقف ، این معنی
جای دیگر
السماء سقفا محفوظا: ((ما آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم)) (انبیاء 32).

شاید این تعبیر برای بعضی از کسانی که به وضع ساختمان آسمان و زمین از نظر هیئت امروز آشنا هستند عجیب بیاید که این سقف چگونه است و کجاست ؟ آیا این تعبیر، فرضیه هیئت بطلمیوس را دائر به قرار گرفتن افلاک به روی هم همچون طبقات پوست پیاز در خاطره ها تداعی نمی کند؟ ولی با توجه به توضیح زیر مطلب کاملا روشن می شود:
کلمه ((سماء)) در قرآن به معانی مختلفی آمده است ، که قدر مشترک همه آنها چیزی است که در جهت فوق قرار گرفته است ، یکی از آنها که در این آیه به آن اشاره شده است همان جو زمین است ، یعنی قشر هوای متراکمی که دور تا دور کره زمین را پوشانده ، و طبق نظریه دانشمندان ضخامت آن ، چند صد کیلومتر است .
اگر به نقش اساسی و حیاتی ، این قشر ضخیم هوا، که زمین را از هر سو احاطه کرده است بیندیشیم خواهیم دانست که تا چه حد این سقف ، محکم و برای حفاظت انسانها مؤ ثر است .
این قشر مخصوص هوا که همچون سقفی بلورین ، اطراف ما را احاطه کرده در عین اینکه مانع از تابش نور آفتاب این اشعه حیاتبخش و زندگی آفرین نیست بقدری محکم و مقاوم است که از یک سد پولادین که چندین متر ضخامت داشته باشد نیز محکمتر است !
اگر این سقف نبود، زمین دائما در معرض رگبار سنگهای پراکنده آسمانی بود و عملا آرامش از مردم جهان سلب
می شد ولی این قشر فشرده چند صد کیلو تفسیر نمونه جلد1، صفحه 121
متری تقریبا تمام سنگهای آسمانی را قبل از سقوط به سطح زمین می سوزاند و نابود می کند و تنها تعداد بسیار کمی می توانند از آن عبور کرده و به عنوان یک زنگ خطر برای زمینیان به گوشهای پرتاب شوند، و این تعداد کم هرگز نتوانسته است آرامش را بر هم زند.
از جمله شواهدی که نشان می دهد یکی از معانی آسمان همین جو زمین است حدیثی است که از پیشوای بزرگ ما امام صادق (علیه السلام) درباره رنگ آسمان نقل شده است آنجا که به مفضل می فرماید:
((ای مفضل در رنگ آسمان بیندیش که خدا آن را اینچنین آبی آفریده که موافقترین رنگها برای چشم انسان است و حتی نظر کردن به آن دیده را تقویت می کند)).
امروز این را همه می دانیم که رنگ آبی آسمان چیزی جز رنگ هوای متراکم شده اطراف زمین نیست ، بنابراین منظور از آسمان در این حدیث همان جو زمین است .
در آیه 79 سوره نحل می خوانیم الم یروا الی الطیر مسخرات فی جو السماء: ((آیا آنها به پرندگانی که در دل آسمان تسخیر شده اند نگاه

نکردند))؟ درباره معانی دیگر آسمان ذیل آیه 29 همین سوره بحث مشروحتری مطالعه خواهید فرمود.
بعد از آن به نعمت باران پرداخته می گوید: ((و از آسمان آبی نازل کرد)) (و انزل من السماء ماء). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :122
اما چه آبی ؟ حیاتبخش ، و زندگی آفرین ، و مایه همه آبادیها و شالوده همه نعمتهای مادی .
جمله و انزل من السماء ماء بار دیگر این حقیقت را تاءکید می کند که منظور از سماء در اینجا همان جو زمین است ، زیرا می دانیم باران از ابرها و ابرها از تراکم بخارهائی که در جو زمین پراکنده اند به وجود می آیند.
((امام سجاد علی بن الحسین)) (علیهماالسلام) در تفسیر این آیه راجع به نزول باران از آسمان بیان جالبی فرموده که ذیلا می خوانید:
((خداوند باران را از آسمان نازل می کند تا به تمام قله های کوه ها، تپه ها و گودالها و خلاصه تمام نقاط مرتفع و هموار برسد (و همگی بدون استثناء سیراب گردند) و آن را دانه دانه و نرم و پی در پی گاهی به صورت دانه های درشت و گاهی قطره های کوچکتر قرار داد، تا کاملا در زمین فرو رود، و سیراب گردد، و آن را به صورت سیلابی نفرستاد تا زمینها و درختان و مزارع و میوه های شما را بشوید و ویران کند)).
قرآن سپس به انواع میوه هائی که از برکت باران و روزیهائی که نصیب انسانها می شود اشاره کرده چنین می گوید: خداوند بوسیله باران ، میوه هائی را به عنوان روزی شما از زمین خارج ساخت (فاخرج به من الثمرات رزقا لکم).
این برنامه الهی که از یکسو، رحمت وسیع و گسترده خدا را بر همه بندگان مشخص می کند و از سوی دیگر بیانگر قدرت او است که چگونه از آب بی رنگ صد هزاران رنگ از میوه ها و دانه های غذائی با خواص متفاوت برای انسانها، تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :123
و همچنین جانداران دیگر، آفریده ، یکی از زنده ترین دلائل وجود او است لذا بلافاصله اضافه می کند: ((اکنون که چنین است برای خدا شریکهائی قرار ندهید در حالی که می دانید)) (فلا تجعلوا الله اندادا و انتم تعلمون).
آری همه شما می دانید که این بتها و شرکای ساختگی ، نه شما را آفریده اند و نه روزی می دهند، و نه کمترین مواهب شما از ناحیه آنها است ، پس چگونه آنها را شبیه خدا می دانید.
((انداد)) جمع ((ند)) (بر وزن ضد) به معنی شریک و شبیه است ، بدیهی است این شباهت و شرکت در پندار بت پرستان وجود داشته نه اینکه یک امر واقعی باشد.
یا به تعبیر دقیقتر چنانکه راغب در مفردات می گوید: ((ند)) و ((ندید)) به

معنی چیزی است که از نظر گوهر و ذات شریک و شبیه چیز دیگری باشد، بنابراین به نوع خاصی از مماثلث و همانندی گفته می شود، یعنی همانندی در گوهر ذات .
نکته :
بت پرستی در شکلهای مختلف
در اینجا توجه به این حقیقت لازم است که قرار دادن شریک برای خدا تنها، منحصر به ساختن بتهای سنگی و چوبی و یا از آن فراتر، انسانی همچون مسیح (علیه السلام) را یکی از خدایان سه گانه دانستن ، نیست بلکه معنی وسیعی دارد صورتهای مخفیتر و پنهان تر را نیز شامل می شود بطور کلی هر چه را در ردیف خدا در زندگی مؤ ثر دانستن یک نوع شرک است .
ابن عباس در اینجا تعبیر جالبی دارد می گوید: الانداد هو الشرک اخفی من دبیب النمل علی صفاة سوداء فی ظلمة اللیل ، و هو ان یقول و الله و حیاتک یا فلان و حیاتی ! ... و یقول لو لا کلبة هذا لاتانا اللصوص البارحة ! ... و قول الرجل لصاحبه ما شاء الله و شئت ... هذا کله به شرک : تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :124
((انداد، همان شرک است که گاهی پنهان تر است از حرکت مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک ، از جمله اینکه انسان بگوید: به خدا سوگند به جان تو سوگند، به جان خودم سوگند ... (یعنی خدا و جان خود و جان دوستش را در یک ردیف قرار بدهد) و بگوید این سگ اگر دیشب نبود دزدان آمده بودند! (پس نجات دهنده ما از دزدان این سگ است) یا به دوستش بگوید: هر چه خدا بخواهد و تو بخواهی ، همه اینها بوئی از شرک می دهد)).
و در حدیثی می خوانیم که مردی در برابر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) همین جمله را گفت : ما شاء الله و شئت (هر چه خدا بخواهد و تو بخواهی) پیامبر فرمود: اجعلتنی لله ندا: مرا شریک خدا و همردیف او قرار دادی))؟!.
در تعبیرات عامیانه روزمره نیز بسیار می گویند: ((اول خدا، دوم تو))! باید قبول کرد که این گونه تعبیرات نیز مناسب یک انسان موحد کامل نیست .
در روایتی در تفسیر آیه 106 سوره یوسف و ما یؤ من اکثرهم بالله الا و هم مشرکون از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: (این اشاره به شرک خفی است) مانند اینکه انسان به دیگری بگوید: اگر تو نبودی من نابود شده بودم یا زندگانیم بر باد می رفت)).
توضیح بیشتر را در این زمینه ذیل آیه 106 سوره یوسف به بعد می خوانید. البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :125
آیه 23 - 24

آیه و ترجمه
وَ إِن كُنتُمْ فى رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلى عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَ ادْعُوا شهَدَاءَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن كُنتُمْ صدِقِينَ(23)
فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا وَ لَن تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتى وَقُودُهَا النَّاس وَ الْحِجَارَةُ أُعِدَّت لِلْكَفِرِينَ(24)
ترجمه :
23 اگر درباره آنچه بر بنده خود (پیامبر) نازل کرده ایم شک و تردید دارید (لااقل) یک سوره همانند آن بیاورید و گواهان خود را غیر از خدا بر این کار دعوت کنید اگر راست می گوئید.
24 اگر این کار نکردید و هرگز نخواهید کرد از آتشی بترسید که هیزم آن بدنهای مردم (گنهکار) و سنگهای است که برای کافران مهیا شده است .
تفسیر:
قرآن معجزه جاویدان
از آنجا که نفاق و کفر که موضوع بحثهای آیات پیشین بود، گاهی از عدم درک محتوای نبوت و اعجاز پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) سرچشمه می گیرد، در آیات مورد بحث به این مساءله پرداخته و مخصوصا انگشت روی معجزه جاویدان ((قرآن)) می گذارد تا هرگونه شک و تردید را نسبت به رسالت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) از میان ببرد، می گوید:
((اگر درباره آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم ، شک و تردید دارید لااقل سورهای همانند آن بیاورید (و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا بسورة من مثله). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 126
و به این ترتیب قرآن همه منکران را دعوت به مبارزه با قرآن و همانند یک سوره مانند آن می کند تا عجز آنها دلیلی باشد، روشن بر اصالت این وحی آسمانی در رسالت الهی آورنده آن .
سپس برای تاءکید بیشتر می گوید: تنها خودتان به این کار قیام نکنید بلکه ((تمام گواهان خود را جز خدا دعوت کنید (تا شما را در این کار یاری کنند) اگر در ادعای خود صادقید که این قرآن از طرف خدا نیست)) (و ادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین).
کلمه ((شهداء)) در اینجا اشاره به گواهانی است که آنها را در نفی رسالت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) کمک می کردند، و جمله ((من دون الله)) اشاره به این است که حتی اگر همه انسانها جز الله دست به دست هم بدهند، برای اینکه یک سوره همانند سوره های قرآن بیاورند قادر نخواهند بود.
و جمله ان کنتم صادقین (اگر راست می گوئید) در حقیقت برای تحریک آنها به قبول این مبارزه است ، و مفهومش این است که اگر شما از این

کار عاجز هستید دلیل دروغگوئی شماست پس برای اثبات راستگوئی خود برخیزید و دست به کار شوید.
((تحدی)) و دعوت به مبارزه ، باید هر چه ممکن است قاطع باشد، و دشمن را تا آنجا که امکان دارد تحریک کند و به اصطلاح بر سر غیرت آورد، تا تمام قدرت تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 127
خود را به کار گیرد و پس از عجز و ناتوانی به طور مسلم بداند پدیدهای که با آن روبرو است یک پدیده بشری نیست ، یک امر الهی است .
لذا در آیه بعد با تعبیرهای مختلف به این مهم پرداخته می گوید: اگر شما این کار را انجام ندادید و هرگز انجام نخواهید داد از آتشی بترسید که هیزم آن بدنهای مردم بی ایمان ، و همچنین سنگها است ! (فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التی وقودها الناس و الحجارة).
((آتشی که هم اکنون برای کافران آماده شده است)) و جنبه نسیه ندارد! (اعدت للکافرین)
((وقود)) به معنی ((آتشگیره)) است یعنی ماده قابل اشتعال مانند هیزم (نه به معنی آتشزنه همچون کبریت یا جرقه ای که با سنگهای مخصوص ایجاد می کنند).
عده ای از مفسران گفته اند که منظور از ((حجاره)) بتهائی است که آنها را از سنگ ساخته بودند و آیه 98 سوره انبیاء را شاهد آن دانسته اند: انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم : ((شما و آنچه غیر از خدا می پرستید آتشگیره دوزخ است)).
بعضی دیگر می گویند: ((حجاره)) اشاره به سنگهای گوگردی است که حرارتشان بیش از سنگهای دیگر می باشد.
ولی بعضی از مفسران معتقدند که منظور از این تعبیر توجه دادن به شدت حرارت دوزخ است ، یعنی آنچنان حرارت و سوزندگی دارد که سنگها و انسانها را همانند هیزم شعله ور می سازد.
آنچه با ظاهر آیات فوق ، سازگارتر به نظر می رسد این است که آتش دوزخ از درون خود انسانها، و سنگها، شعله ور می شود، و با توجه به این حقیقت که امروز ثابت شده همه اجسام جهان در درون خود، آتشی عظیم نهفته دارند، (یا به تعبیر تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 128
دیگر انرژیهائی که قابل تبدیل به آتشند) درک این معنی مشکل نیست و لزومی ندارد که آن آتش سوزان را شبیه آتشهای معمولی این جهان بدانیم .
در سوره همزه آیه 6 و 7 می خوانیم نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة :((آتش سوزان پروردگار که از درون دلها سرچشمه می گیرد و بر قلبها سایه می افکند، و از درون به برون سرایت می کند)) (به عکس آتشهای این جهان که از بیرون به درون می رسد)!

نکته ها:
1- چرا پیامبران به معجزه نیاز دارند؟
می دانیم که منصب نبوت و پیامبری بزرگترین منصبی است که به عده ای از پاکان عطا شده است ، زیرا مناصب و مقامهای دیگر معمولا حاکم بر جسم افراد است ، ولی منصب نبوت منصبی است که بر جان و دل جامعه ها حکومت می کنند، لذا به همان نسبت که ارج بیشتری دارد مدعیان کاذب و افراد شیاد بیشتری ، این منصب را به خود می بندند، و از آن سوء استفاده می کنند.
در اینجا مردم می بایست یا ادعای هر مدعی را بپذیرند، و یا دعوت همه را رد کنند، اگر همه را بپذیرند، پیدا است چه هرج و مرجی به وجود می آید، و دین خدا به چه صورت جلوه خواهد کرد، و اگر هیچکدام را نپذیرند آن هم نتیجه اش گمراهی و عقب ماندگی است .
بنابراین همان دلیلی که اصل بعثت پیامبران را الزامی می شمارد پیامبران راستین می بایست نشانه ای همراه داشته باشند که علامت امتیاز آنان از مدعیان دروغین ، و سند حقانیت آنها باشد.
روی این اصل لازم است هر پیامبری ، معجزه ای بیاورد که گواه صدق رسالتش گردد. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 129
و همانطور که از لفظ ((معجزه)) پیدا است ، باید پیامبر (صلی اللّه علیه و آله وسلم) قدرت بر انجام اعمال خارق العاده ای داشته باشد که دیگران از انجام آن ((عاجز)) باشند.
پیامبری که دارای معجزه است لازم است مردم را به مقابله به مثل دعوت کند، او باید علامت و نشانه درستی گفتار خود را معجزه خویش معرفی نماید تا اگر دیگران می توانند همانند آن را بیاورند، این کار را در اصطلاح ((تحدی)) گویند.
قرآن معجزه جاودانی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)
از میان معجزات و خارق عاداتی که از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) صادر شده قرآن برترین سند زنده حقانیت او است .
قرآن کتابی است فوق افکار بشر، کسی تاکنون نتوانسته کتابی همانند آن را بیاورد، این کتاب یک معجزه بزرگ آسمانی است .
علت اینکه قرآن به عنوان سند زنده حقانیت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله وسلم) و معجزه بزرگ او از میان تمام معجزاتش برگزیده شده این است که قرآن معجزه ای است ((گویا))، ((جاودانی))، ((جهانی))، و ((روحانی)).
پیامبران پیشین می بایست همراه معجزات خود باشند و برای اثبات اعجاز آنها مخالفان را دعوت به مقابله به مثل کنند، در حقیقت معجزات آنها خود زبان نداشت و گفتار پیامبران ، آن را تکمیل می کرد، این گفته در مورد

معجزات دیگر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله وسلم) غیر از قرآن نیز صادق است .
ولی قرآن یک معجزه گویا است ، نیازی به معرفی ندارد خودش به سوی خود دعوت می کند، مخالفان را به مبارزه می خواند محکوم می سازد، و از میدان مبارزه ، پیروز، بیرون می آید، لذا پس از گذشت قرنها از وفات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله وسلم) همانند زمان حیات او، به دعوت خود ادامه می دهد، هم دین است و هم معجزه ، هم قانون است و هم سند قانون .
جاودانی و جهانی بودن قرآن
قرآن مرز ((زمان و مکان)) را در هم شکسته و مافوق زمان و مکان قرار گرفته است ، به خاطر اینکه معجزات پیامبران گذشته و حتی معجزات خود پیامبر اسلام غیر از قرآن ، روی نوار معینی از زمان ، و در نقطه مشخصی از مکان و در برابر عده خاصی صورت گرفته است ، سخن گفتن نوزاد مریم (علیهاالسلام) و زنده کردن مردگان و مانند آن بوسیله مسیح (علیه السلام) در زمان و مکان و در برابر اشخاص معینی بوده و چنانکه می دانیم ، اموری که رنگ زمان و مکان به خود گرفته باشند، به همان نسبت که از آنها دورتر شویم ، کم رنگتر جلوه می کنند، و این از خواص امور زمانی است .
ولی قرآن ، بستگی به زمان و مکان ندارد همچنان به همان قیافه ای که 1400 سال قبل در محیط تاریک حجاز تجلی کرد، امروز بر ما تجلی می کند بلکه گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش به ما امکاناتی داده که بتوانیم استفاده بیشتری از آن نسبت به مردم اعصار گذشته بنمائیم ، پیدا است هر چه رنگ زمان و مکان به خود نگیرد تا ابد و در سراسر جهان پیش خواهد رفت ، بدیهی است که یک دین جهانی و جاودانی باید یک سند حقانیت جهانی و جاودانی هم در اختیار داشته باشد.
روحانی بودن :
امور خارق العاده ای که از پیامبران پیشین به عنوان گواه صدق گفتار آنها دیده شده معمولا جنبه جسمانی داشته : شفای بیماران غیر قابل علاج ، زنده کردن مردگان سخن گفتن کودک نوزاد در گاهواره ، و ... همه جنبه جسمی دارند و چشم و گوش انسان را تسخیر می کنند، ولی الفاظ قرآن که از همین حروف و کلمات معمولی ترکیب یافته در اعماق دل و جان انسان نفوذ می کند، روح او را مملو از اعجاب و تحسین می سازد، افکار و عقول را در برابر خود وادار به تعظیم می نماید معجزه ای است که تنها با مغزها و اندیشه ها و ارواح انسانها سر و کار دارد، برتری تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 131
چنین معجزه ای بر معجزات جسمانی احتیاج به توضیح ندارد.

آیا قرآن دعوت به مقابله کرده است ؟
قرآن در چند سوره دعوت به مقابله به مثل نموده است از جمله :
1 در سوره اسراء آیه 88 این سوره در مکه نازل شده است می خوانیم :
قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لایاءتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا: ((بگو اگر تمام جن و انس اجتماع کنند تا کتابی همانند قرآن بیاورند، نمی توانند، اگر چه نهایت همفکری و همکاری را به خرج دهند)).
2 در سوره هود این سوره نیز در مکه نازل شده است در آیات 13 و 14 می خوانیم :
ام یقولون افتراه قل فاءتوا بعشر سور مثله مفتریات و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین فان لم یستجیبوا لکم فاعلموا انما انزل بعلم الله ...
((می گویند این آیات را به خدا افترا بسته (و ساختگی است) بگو اگر راست می گوئید شما هم ده سوره ساختگی همانند آن بیاورید، و غیر از خدا هر کسی را می توانید به کمک خود دعوت کنید، و اگر این دعوت را اجابت نکردند بدانید این آیات از طرف خدا است ...
3 در سوره یونس که نیز در مکه نازل شده در آیه 38 چنین آمده است :
ام یقولون افتراه قل فاتوا بسورة مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین :
((می گویند بر خدا افترا بسته ، بگو سوره ای همانند آن بیاورید و هر کس غیر از خدا را می توانید به یاری طلبید، اگر راست می گوئید)).
4 آیه مورد بحث که در مدینه نازل شده است .
همانطور که ملاحظه می شود قرآن با صراحت و قاطعیت بی نظیری دعوت به مبارزه کرده صراحت و قاطعیتی که نشانه زنده حقانیت است .
قرآن با بیان بسیار قاطع و صریح تمام جهانیان و کلیه کسانی را که در پیوند آن با مبداء جهان آفرینش تردید داشتند دعوت به مقابله به مثل کرده است ، نه تنها دعوت کرده بلکه آنها را تشویق و تحریک به مبارزه نیز نموده است و کلماتی در این آیات به کار برده که به اصطلاح ((به غیرت آنها برخورد نماید)) این کلمات عبارتند از:
ان کنتم صادقین : ((اگر راست می گوئید)).
فاءتوا بعشر سور مثله مفتریات : ((ده سوره ساختگی مثل آن بیاورید)).
قل فاءتوا بسورة مثله ... ان کنتم صادقین : ((اگر راست می گوئید یک سوره ساختگی بیاورید)).
و ادعوا من استطعتم من دون الله : ((غیر از خدا از هر کس می خواهید دعوت کنید)).
قل لئن اجتمعت الانس و الجن : ((اگر همه جهانیان دست به دست هم

بدهند...)).
لا یاءتون بمثله : ((نمی توانند مثل آن را بیاورند ...)).
فاتقوا النار التی وقودها الناس و الحجارة : ((از آتشی بترسند که هیزم آن بدنهای مردم (گنهکار) و سنگها است .
فان لم تفعلوا و لن تفعلوا: ((اگر مثل آن را نیاوردید، و هرگز نخواهید توانست ...)).
با این تحریکها و تشویقها، و با اینکه می دانیم این مبارزه تنها یک مبارزه ادبی یا مذهبی نبود بلکه یک مبارزه ((سیاسی)) ((اقتصادی)) و ((اجتماعی)) بود، مبارزهای تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 133
بود که همه چیز حتی موجودیت آنها در گرو آن بود، و به عبارت دیگر: یک مبارزه حیاتی محسوب می شد که مسیر و سرنوشت زندگی و مرگ آنها را روشن می ساخت اگر پیروز می شدند همه چیز داشتند، و اگر مغلوب می شدند، باید از همه چیز خود دست بشویند.
با این حال اگر می بینیم آنها در مقابل قرآن زانو زده اند و نتوانستند همانند آن را بیاورند معجزه بودن قرآن روشنتر می شود.
قابل توجه اینکه این آیات منحصر به زمان و مکان خاصی نیست و تمام جهانیان و مراکز علمی دنیا را به سوی این مبارزه دعوت می کند و هیچگونه استثنائی در آن وجود ندارد و هم اکنون نیز به تحدی خود ادامه می دهد.
از کجا که مثل آن را نیاورده اند؟!
نظری به تاریخ اسلام پاسخ این سؤ ال را روشن می سازد، زیرا در داخل کشورهای اسلامی در زمان پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و پس از او حتی در خود مکه و مدینه مسیحیان و یهودیان سر سخت و متعصبی می زیستند که برای تضعیف مسلمان از هر فرصتی استفاده می کردند و علاوه در میان مسلمانان جمعی ((مسلمان نما)) که قرآن مجید آنها را ((منافق)) نام نهاده زندگی داشتند که رل جاسوسی بیگانگان بر عهده آنان بود (مانند آنچه درباره ((ابوعامر)) راهب و همدستان او از منافقان مدینه و چگونگی ارتباط آنها با امپراطور روم در تواریخ نقل شده که منتهی به ساختن ((مسجد ضرار)) در مدینه شد و آن صحنه عجیبی را که قرآن در سوره ((توبه)) به آن اشاره کرده است بوجود آورد).
مسلما این دسته از منافقان و آن عده از دشمنان متعصب و سرسخت که به دقت مراقب اوضاع مسلمین بودند و از هر جریانی که به زیان مسلمانان بود استقبال می کردند اگر به چنین کتابی دسترسی پیدا کرده بودند برای در هم شکستن آنها تا آنجا که می توانستند آنرا نشر می دادند و یا لااقل در حفظ و نگهداریش می کوشیدند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 134

و لذا می بینیم حتی افرادی که به احتمال ضعیفی ممکن است به معارضه با قرآن برخاسته باشند، تاریخ نام آنها را ضبط کرده است از جمله :
نام ((عبدالله بن مقفع)) را برده اند که او کتاب ((الدرة الیتیمة)) را به همین منظور نوشته است .
در صورتی که کتاب مزبور هم اکنون در اختیار ما است و چندین بار چاپ شده است و کوچکترین اشاره ای در آن کتاب به این مطلب نشده است ، نمی دانیم چطور این نسبت را به او داده اند؟
نام ((متنبی)) احمد بن حسین کوفی شاعر را در این زمره نیز ذکر کرده اند، که ادعای نبوت نموده است ، در صورتی که قرائن زیادی نشان می دهد که داعیه او بیشتر بلند پروازی محرومیتهای خانوادگی و حس جاه طلبی بوده است .
((ابوالعلای معری)) نیز متهم به این امر شده است ، گر چه از او سخنان زننده ای نسبت به اسلام نقل شده اما هیچ وقت داعیه مبارزه با قرآن را نداشته است بلکه جملات جالبی درباره عظمت قرآن گفته که به پاره ای از آنها اشاره خواهد شد.
ولی ((مسیلمه کذاب)) از مردم یمامه مسلما از کسانی است که به مبارزه با قرآن برخاسته و به اصطلاح آیاتی آورده است که جنبه تفریحی آن بیشتر است بد نیست چند جمله از آنها را در اینجا بیاوریم :
1 در برابر سوره ((الذاریات))، این جمله ها را آورده است .
((و المبذرات بذرا و الحاصدات حصدا و الذاریات قمحا و الطاحنات طحنا و العاجنات عجنا و الخابزات خبزا و الثاردات ثردا و اللاقمات لقما اهالة و سمنا)). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 135
یعنی قسم به دهقانان و کشاورزان ، قسم به درو کنندگان ، قسم به جدا کنندگان کاه از گندم ، قسم به جدا کنندگان گندم از کاه ، قسم به خمیر کنندگان ، قسم به نان پزندگان ، قسم به ترید کنندگان ! قسم به آن کسانی که لقمه های چرب و نرم بر می دارند!!
2 یا ضفدع بنت ضفدع ، نقی ما تنقین ، نصفک فی الماء و نصفک فی الطین ، لا الماء تکدرین و لا الشارب تمنعین .
((ای قورباغه دختر قورباغه ! آنچه می خواهی صدا کن ! نیمی از تو در آب و نیمی دیگر در گل است ، نه آب را گل آلود می کنی و نه کسی را از آب خوردن جلوگیری می نمائی))!
گواهی دیگران درباره قرآن
در اینجا لازم می دانیم چند جمله از گفته های بزرگان و حتی کسانی که متهم به مبارزه با قرآن هستند، درباره عظمت قرآن نقل نمائیم :
1 ابوالعلای معری (متهم به مبارزه با قرآن) می گوید:
((این سخن در میان همه مردم اعم از مسلمان غیر مسلمان مورد اتفاق

است که کتابی که محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) آورده است ، عقلها را در برابر خود مغلوب ساخته و تاکنون کسی نتوانسته است مانند آن را بیاورد، سبک این کتاب با هیچیک از سبکهای معمول میان عرب ، اعم از خطابه ، رجز، شعر و سجع کاهنان شباهت ندارد.
امتیاز و جاذبه این کتاب به قدری است که اگر یک آیه از آن در میان کلمات دیگران قرار گیرد همچون ستارهای فروزان در شب تاریک می درخشد!))
2 ولید بن مغیره مخزومی مردی که به حسن تدبیر در میان عرب شهرت داشت و برای حل مشکلات اجتماعی از فکر و تدبیر او در زمان جاهلیت استفاده می کردند، و به همین جهت او را ((ریحانه قریش)) (گل سر سبد آنها!) می نامیدند.
پس از اینکه چند آیه از اول سوره ((غافر)) را از پیغمبر شنید در محفلی از طائفه بنی مخزوم حاضر شد و چنین گفت :
((به خدا سوگند از محمد سخنی شنیدم که نه شباهت به گفتار انسانها دارد و نه پریان و ان له لحلاوة ، و ان علیه لطلاوة و ان اعلاه لمثمر و ان اسفله لمغدق ، و انه یعلو و لا یعلی علیه : ((گفتار او شیرینی خاص و زیبائی مخصوصی دارد، بالای آن (همچون شاخه های درختان برومند) پر ثمر، و پائین آن (مانند ریشه های درختان کهن) پرمایه است ، گفتاری است که بر همه چیز پیروز می شود و چیزی بر آن پیروز نخواهد شد)).
3 کارلایل مورخ و دانشمند معروف انگلیسی درباره قرآن می گوید: ((اگر یک بار به این کتاب مقدس نظر افکنیم حقائق برجسته و خصائص اسرار وجود طوری در مضامین جوهره آن پرورش یافته که عظمت و حقیقت قرآن به خوبی از آنها نمایان می گردد و این خود مزیت بزرگی است که فقط به قرآن اختصاص یافته و در هیچ کتاب علمی و سیاسی و اقتصادی دیگر دیده نمی شود، بلی خواندن برخی از کتابها تاءثیرات عمیقی در ذهن انسان می گذارد ولی هرگز با تاءثیر قرآن قابل مقایسه نیست ، از این جهت بایستی گفت : مزایای اولیه قرآن و ارکان اساسی آن مربوط به حقیقت و احساسات پاک و عناوین برجسته مسائل و مضامین مهم آن است که هیچگونه شک و تردید در آن راه نیافته و پایان تمام فضائل را که موجد تکامل و سعادت بشری است در برداشته و آنها را به خوبی نشان می دهد)) .
4 ((جاندیون پورت)) مؤ لف کتاب عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن می نویسد: قرآن به اندازه ای از نقائص مبرا و منزه است که نیازمند کوچکترین تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 137
تصحیح و اصلاحی نیست و ممکن است از اول تا به آخر آن خوانده شود بدون آنکه انسان کمترین ملالتی از آن احساس کند و باز او می نویسد: و

همه این معنی را قبول دارند که قرآن با بلیغترین و فصیحترین لسان و به لهجه قبیله قریش که نجیبترین و مؤ دبترین عربها هستند نازل شده ... و مملو از درخشنده ترین اشکال و محکمترین تشبیهات است ...)).
5 ((گوته)) شاعر و دانشمند آلمانی می گوید:
((قرآن اثری است که (احیانا) بواسطه سنگینی عبارت آن خواننده در ابتدا رمیده می شود و سپس مفتون جاذبه آن می گردد و بالاخره بی اختیار مجذوب زیبائیهای متعدد آن می شود)).
و در جای دیگر می نویسد:
((سالیان درازی کشیشان از خدا بی خبر ما را از پی بردن به حقائق قرآن مقدس و عظمت آورنده آن محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) دور نگاه داشته بودند، اما هر قدر که ما قدم در جاده علم و دانش گذارده ایم پرده های جهل و تعصب نابجا از بین می رود و به زودی این کتاب توصیف ناپذیر (قرآن) عالم را به خود جلب نموده و تاءثیر عمیقی در علم و دانش جهان کرده سرانجام محور افکار مردم جهان می گردد))!
هم او می گوید: ((ما در ابتدا از قرآن رو گردان بودیم ، اما طولی نکشید که این کتاب توجه ما را به خود جلب کرد، و ما را دچار حیرت ساخت تا آنجا که در برابر اصول و قوانین علمی و بزرگ آن سر تسلیم فرود آوریم))!
6 ((ویل دورانت)) مورخ معروف می گوید:
((قرآن در مسلمانان آنچنان عزت نفس و عدالت و تقوائی به وجود آورده
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 138
که در هیچیک از مناطق جهان ... شبیه و نظیر نداشته است
7 ((ژول لابوم)) اندیشمند و نویسنده فرانسوی در کتاب ((تفصیل الایات)) می گوید:
((دانش و علم برای جهانیان از سوی مسلمانان بدست آمد و مسلمین علوم را از ((قرآنی)) که دریای دانش است گرفتند و نهرها از آن برای بشریت در جهان جاری ساختند ...)).
8 ((دینورت)) مستشرق دیگری می نویسد:
واجب است اعتراف کنیم که علوم طبیعی و فلکی و فلسفه و ریاضیات که در اروپا رواج گرفت عموما از برکت تعلیمات قرآنی است و ما مدیون مسلمانانیم بلکه اروپا از این جهت شهری از اسلام است !)).
9 بانو دکتر ((لوراواکسیا واگلیری)) استاد دانشگاه ((ناپل)) در کتاب ((پیشرفت سریع اسلام)) می نویسد: ((کتاب آسمانی اسلام نمونه ای از اعجاز است ... قرآن کتابی است که نمی توان از آن تقلید کرد، نمونه سبک و اسلوب قرآن در ادبیات سابقه ندارد، تاءثیری که این سبک در روح انسان ایجاد می کند ناشی از امتیازات و برتریهای آن ایست ... چطور

ممکن است ((این کتاب اعجاز آمیز)) ساخته محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) باشد در صورتی که او یک نفر عرب درس نخوانده ای بود ..
ما در این کتاب گنجینه ها و ذخائری از علوم می بینیم که فوق استعداد و ظرفیت باهوشترین اشخاص و بزرگترین فیلسوفان و قویترین رجال سیاست و قانون است .
بدلیل این جهات است که قرآن نمی تواند کار یک مرد تحصیل کرده و دانشمندی باشد. البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 139
آیه 25
آیه و ترجمه
وَ بَشرِ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ أَنَّ لهُمْ جَنَّتٍ تجْرِی مِن تحْتِهَا الاَنْهَرُ کلَّمَا رُزِقُوا مِنهَا مِن ثَمَرَةٍ رِّزْقاً قَالُوا هَذَا الَّذِی رُزِقْنَا مِن قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشبِهاً وَ لَهُمْ فِیهَا أَزْوَجٌ مُّطهَّرَةٌ وَ هُمْ فِیهَا خَلِدُونَ(25)
ترجمه :
25 به کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح دارند، بشارت ده ، که باغهائی از بهشت برای آنها است ، که نهرها از زیر درختانش جاری است ، هر زمانی که میوه ای از آن به آنها داده شود، می گویند این همان است که قبلا به ما روزی شده بود (ولی چقدر اینها از آنها بهتر و عالیتر است) و میوه هائی که برای آنها می آورند همه (از نظر خوبی و زیبائی) یکسانند، و برای آنها همسرانی پاک و پاکیزه است و جاودانه در آن خواهند بود.
تفسیر:
ویژگی نعمتهای بهشتی
از آنجا که در آخرین آیه بحث گذشته ، کافران و منکران قرآن به عذاب دردناکی تهدید شدند، در آیه مورد بحث ، سرنوشت مؤ منان را بیان می کند تا همانگونه که روش قرآن است با مقابله این دو با هم ، حقیقت روشنتر شود.
نخست می گوید: ((به آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده اند بشارت ده که برای آنها باغهائی از بهشت است که نهرها از زیر درختانش جریان دارد)) (و بشر الذین آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار).
می دانیم باغهائی که آب دائم ندارند و باید گاهگاه از خارج ، آب برای آنها بیاورند، طراوت زیادی نخواهند داشت ، طراوت از آن باغی است که همی شه آب تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 140
در اختیار دارد، آبهائی که متعلق به خود آنست و هرگز قطع نمی شود خشکسالی و کمبود آب آن را تهدید نمی کند و چنین است باغهای بهشت .
سپس ضمن اشاره به میوه های گوناگون این باغها می گوید: ((هر زمان از

این باغها میوه ای به آنها داده می شود می گویند: این همان است که از قبل به ما داده شده است)) (کلما رزقوا منها من ثمرة رزقا قالوا هذا الذی رزقنا من قبل).
مفسران برای این جمله تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند:
بعضی گفته اند: منظور این است که این نعمتها به خاطر اعمالی است که ما قبلا در دنیا انجام دادیم و زمینه آن از قبل فراهم شده است .
بعضی دیگر گفته اند: هنگامی که میوه های بهشتی را برای دومین بار برای آنها می آورند می گویند این همان میوه ای است که قبلا خوردیم ، ولی هنگامی که آن را می خورند می بینند، طعم جدید و لذت تازهای دارد! و به تعبیر دیگر فی المثل سیب و انگوری را که در این دنیا می خوریم در هر مرتبه همان طعم قبل را احساس می کنیم ، ولی میوه های بهشتی هر چند ظاهرا یک نوع بوده باشند هر بار طعم جدیدی دارند، و این از امتیازات آن جهان است که گوئی تکرار در آن نیست !.
بعضی دیگر گفته اند: منظور این است که آنها هنگامی که میوه های بهشتی را می بینند آن را شبیه میوه های دنیا می یابند، تا خاطره ناماءنوسی نداشته باشد، اما به هنگامی که می خورند طعم کاملا تازه و عالی در آن احساس می کنند.
هیچ مانعی ندارد که جمله بالا اشاره به همه این مفاهیم و تفاسیر باشد چرا که الفاظ قرآن گاه دارای چندین معنی است . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 141
سپس اضافه می کند ((و میوه هائی برای آنها می آورند که با یکدیگر شبیهند)) (واتوابه متشابها).
یعنی همه از نظر خوبی و زیبائی همانندند، آنچنان در درجه اعلا قرار دارند که نمی شود یکی را بر دیگری ترجیح داد، به عکس میوه های این جهان که بعضی ممکن است نارس باشند، بعضی بیش از حد رسیده ، بعضی کم رنگ و بو بعضی خوشبو و معطر، ولی میوه های باغهای بهشت یک از یک خوشبوتر، یک از یک شیرینتر و یک از یک جالبتر و زیباتر!
و بالاخره آخرین نعمت بهشتی که در این آیه به آن اشاره شده همسران پاک و پاکیزه است می فرماید: ((برای آنها در بهشت همسران مطهر و پاکی است)) (و لهم فیها ازواج مطهرة).
پاک از همه آلودگیهائی که در این جهان ممکن است داشته باشند، پاک از نظر روح و قلب ، و پاک از نظر جسم و تن .
یکی از اشکالات نعمتهای دنیا این است که انسان در همان حال که دارای نعمت است فکر زوال آن را می کند و خاطرش پریشان می شود، و به همین دلیل هرگز این نعمتها نمی تواند آرامش آفرین گردد، اما نعمتهای بهشتی چون جاودانی است و فنا و زوالی برای آن نیست از هر جهت کامل

و آرام بخش است ، لذا در پایان آیه می فرماید: ((مؤ منان جاودانه در آن باغهای بهشت خواهند بود)) (و هم فیها خالدون).
نکته ها
1- ((ایمان)) و ((عمل))
در بسیاری از آیات قرآن ، ایمان و عمل صالح در کنار هم واقع شده اند به گونه ای که نشان می دهد این دو جدائی ناپذیرند، و راستی هم چنین است
زیرا تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 142
ایمان و عمل مکمل یکدیگرند.
ایمان اگر در اعماق جان نفوذ کند حتما شعاع آن ، در اعمال انسان خواهد تابید، و عمل او را عمل صالح می کند، همچون چراغ پرنوری که در درون اطاقی برافروزند، اشعه آن از تمام پنجره ها و دریچه ها به بیرون می تابد، و چنین است چراغ پرفروغ ایمان که در قلب انسان روشن می شود، شعاعش از چشم و گوش و زبان و دست و پاکی او آشکار می گردد!
در سوره طلاق آیه 11 می خوانیم : و من یؤ من بالله و یعمل صالحا یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا: ((آنکس که به خدا ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، او را وارد باغهائی از بهشت خواهد ساخت که از زیر درختانش نهرها جاری است ، همی شه در آن خواهند ماند)).
و در سوره نور آیه 55 می خوانیم وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض : ((خداوند وعده داده است به افرادی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند آنها را خلفای روی زمین قرار دهد))!
اصولا ایمان همچون ریشه است و عمل صالح ، میوه آن ، وجود میوه شیرین دلیل بر سلامت ریشه است ، و وجود ریشه سالم سبب پرورش میوه های مفید
ممکن است افراد بی ایمان گهگاه عمل صالحی انجام دهند، ولی مسلما همی شگی نخواهد بود آنچه عمل صالح را تضمین می کند ایمانی است که در اعماق وجود انسان ریشه دوانده باشد و با آن احساس مسئولیت کند.
2- همسران پاک
جالب اینکه تنها وصفی که برای همسران بهشتی در این آیه بیان شده وصف ((مطهرة)) (پاک و پاکیزه) است و این اشاره ای است به اینکه : اولین و مهمترین شرط تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 143
همسر، پاکی و پاکیزگی است ، و غیر از آن همه تحت الشعاع آن قرار دارد، حدیث معروفی که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نقل شده نیز این حقیقت را روشن می کند ایاکم و خضراء الدمن قیل یا رسول الله و ما خضراء الدمن ؟ قال المرئة الحسناء فی منبت السوء!:((از گیاهان سرسبزی که بر مزبله ها می روید بپرهیزید! عرض کردند: ای پیامبر

منظور شما از این گیاهان چیست ؟ فرمود: زن زیبائی است که در خانواده آلوده ای پرورش یافته)).
3- نعمتهای مادی و معنوی در بهشت
گرچه در بسیاری از آیات قرآن ، سخن از نعمتهای مادی بهشت است : باغهائی که نهرهای آب جاری از زیر درختان آن در حرکت است قصرها، همسران پاکیزه ، میوه های رنگارنگ ، یاران همرنگ و مانند آن .
ولی در کنار این نعمتها اشاره به نعمتهای معنوی مهمتری نیز شده است که ارزیابی عظمت آنها با مقیاسهای ما امکانپذیر نیست ، مثلا در آیه 72 توبه می خوانیم : وعد الله المؤ منین و المؤ منات جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و مساکن طیبة فی جنات عدن و رضوان من الله اکبر ذلک هو الفوز العظیم :
((خداوند به مردان و زنان با ایمان ، باغهائی از بهشت وعده داده که از زیر درختانش نهرها جاری است ، جاودانه در آن خواهند بود، و مسکنهای پاکیزه در این بهشت جاودان دارند، همچنین خشنودی پروردگار که از همه اینها بالاتر است و این است رستگاری بزرگ)).
و در آیه 8 سوره ((بینة)) بعد از ذکر نعمتهای مادی بهشت می خوانیم : رضی الله عنهم و رضوا عنه : ((خداوند از آنها خشنود است و آنها نیز از خدا خشنودند)). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 144
و به راستی اگر کسی به آن مقام برسد که احساس کند خدا از او راضی است و او هم از خدا راضی ، همه لذات دیگر را از یاد خواهد برد، تنها به او دل می بندد، و به غیر او نمی اندیشد، و این لذتی است روحانی که با هیچ زبان و بیانی قابل توصیف نیست .
کوتاه سخن اینکه چون معاد هم جنبه روحانی دارد و هم جسمانی نعمتهای بهشتی نیز هر دو جنبه را دارند، تا جامعیت آنها حاصل شود، و هر کس به اندازه استعداد و شایستگیش بتواند از آنها بهره گیرد. البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 145
آیه 26
آیه و ترجمه
إِنَّ اللَّهَ لا یَستَحْیِ أَن یَضرِب مَثَلاً مَّا بَعُوضةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِینَ ءَامَنُوا فَیَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ وَ أَمَّا الَّذِینَ کفَرُوا فَیَقُولُونَ مَا ذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلاً یُضِلُّ بِهِ کثِیراً وَ یَهْدِی بِهِ کثِیراً وَ مَا یُضِلُّ بِهِ إِلا الْفَسِقِینَ(26)
ترجمه :
26 خداوند از اینکه مثال (به موجودات ظاهرا کوچکی مانند) پشه و حتی بالاتر از آن بزند شرم نمی کند (در این میان) آنها که ایمان آورده اند می دانند حقیقتی است از طرف پروردگارشان ، و اما آنها که راه کفر را پیموده اند (این موضوع را بهانه کرده) و می گویند منظور خداوند از این

مثل چه بوده است ؟! (آری) خدا جمع زیادی را با آن گمراه و عده کثیری را هدایت می کند ولی تنها فاسقان را با آن گمراه می سازد.
شان نزول
جمعی از مفسران از ابن عباس در شاءن نزول نخستین آیه فوق چنین نقل کرده اند: هنگامی که خداوند در آیات گذشته پیرامون منافقین ، دو مثال برای آنها بیان کرد (مثلهم کمثل الذی استوقد نارا ... و او کصیب من السماء...) منافقین گفتند خداوند برتر و بالاتر از این است که چنین مثالهائی بزند، و از این راه در وحی بودن قرآن اظهار تردید کردند، در این موقع آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت .
بعضی دیگر گفته اند هنگامی که در آیات قرآن ، مثلهائی به ((ذباب)) (مگس) و عنکبوت نازل گردید، جمعی از مشرکان این موضوع را بهانه قرار داده زبان به انتقاد گشودند و مسخره کردند که این چگونه وحی آسمانی است تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 146
که سخن از ((عنکبوت)) و ((مگس)) می گوید؟ آیه فوق نازل شد و با تعبیراتی زنده به آنها جواب داد.
تفسیر:
آیا خداوند هم مثال می زند؟!
نخستین آیه می گوید: ((خداوند از اینکه به موجودات ظاهرا کوچکی مانند پشه و یا بالاتر از آن مثال بزند هرگز شرم نمی کند (ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة فما فوقها).
چرا که مثال باید موافق مقصود باشد، و به تعبیر دیگر، مثال وسیله ای است برای تجسم حقیقت ، گاهی که گوینده در مقام تحقیر و بیان ضعف مدعیان است بلاغت سخن ایجاب می کند که برای نشان دادن ضعف آنها، موجود ضعیفی را برای مثال انتخاب کند.
مثلا در آیه 73 سوره حج می خوانیم ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا و لو اجتمعوا له و ان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه ضعف الطالب و المطلوب : ((آنها که مورد پرستش شما هستند هرگز نمی توانند ((مگسی))بیافرینند اگر چه دست به دست هم بدهند، حتی اگر مگس چیزی از آنها برباید آنها قدرت پس گرفتن آن را ندارند، هم طلب کننده ضعیف است و هم طلب شونده)).
ملاحظه می کنید در اینجا هیچ مثالی بهتر از مگس یا مانند آن نیست تا ضعف و ناتوانی آنها را مجسم کند.
و نیز در سوره عنکبوت آیه 41 وقتی که می خواهد ناتوانی بت پرستان را در تکیه گاه هائی که برای خود انتخاب کرده اند مجسم سازد آنها را تشبیه به عنکبوتی می کند که آن لانه سست را برای خود انتخاب کرده است ، که سستترین خانه ها در جهان خانه عنکبوت است (مثل الذین اتخذوا من دون

العنکبوت اتخذت بیتا و ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت لو کانوا یعلمون).
مسلما اگر در این گونه موارد بجای این مثالهای کوچک مثلهای بزرگی از آفرینش کواکب و آسمانهای پهناور قرار داده شود، بسیار نامناسب خواهد بود، و هرگز با اصول فصاحت و بلاغت سازگار نیست .
اینجا است که خداوند می فرماید: ما ابا نداریم از اینکه مثال به پشه بزنیم و یا بالاتر از آن ، تا حقایق عقلانی را در لباس مثالهای حسی بریزیم و در اختیار بندگان قرار دهیم .
خلاصه اینکه هدف رساندن مطلب است ، مثالها نیز باید قبائی باشد درست متناسب قامت مطالب
در اینکه منظور از ((فما فوقها)) (پشه یا بالاتر از آن) چیست مفسران دو گونه تفسیر کرده اند:
گروهی گفته اند منظور ((بالاتر از آن در کوچکی است ، زیرا مقام ، مقام بیان کوچکی مثال است ، و برتری نیز از این نظر می باشد، این درست به آن می ماند که گاه به کسی بگوئیم تو چرا برای یک تومان اینهمه زحمت می کشید، شرم نمی کنی او می گوید شرمی ندارد من برای بالاتر از آن هم زحمت می کشی ، حتی برای یک ریال !
بعضی دیگر گفته اند: مراد بالاتر از نظر بزرگی است ، یعنی خداوند هم مثالهای کوچک را مطرح می کند و هم مثالهای بزرگ را، درست مطابق مقتضای حال .
ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد سپس در دنبال این سخن می فرماید: اما کسانی که ایمان آورده اند می دانند که آن مطلب حقی است از سوی پروردگارشان)) (فاما الذین آمنوا فیعلمون انه الحق من ربهم).
آنها در پرتو ایمان و تقوا از لجاجت و عناد و کینه توزی با حق دورند.
و می توانند چهره حق را به خوبی ببینند، و منطق مثلهای خدا را درک کنند.
((ولی آنها که کافرند می گویند خدا چه منظوری از این مثال داشته که مایه تفرقه و اختلاف شده ، گروهی را به وسیله آن هدایت کرده ، و گروهی را گمراه ؟!)) (و اما الذین کفروا فیقولون ما ذا اراد الله بهذا مثلا یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا).
این خود دلیل بر آن است که این مثلها از ناحیه خدا نیست ، چرا که اگر از ناحیه او بود همه آن را پذیرا می شدند!!
ولی خداوند در یک جواب کوتاه و قاطع به آنها پاسخ می گوید که تنها فاسقان و گنهکارانی را که دشمن حقند به وسیله آن گمراه می سازد (و ما یضل الا الفاسقین).
بنابراین تمام این سخنان ، سخنان خدا است و نور و هدایت است ، چشم بینا می خواهد که از آن استفاده کند، و اگر این کوردلان به مخالفت و لجاج

بر می خیزند بر اثر نقصان و کمبود خودشان است ، وگرنه در این آیات الهی نقصی وجود ندارد.
نکته ها
1- اهمیت مثال در بیان حقایق
مثالهای مناسب ، نقش فوق العاده حساس و غیر قابل انکاری برای روشن .
ساختن حقایق و دلنشین کردن مطالب مختلف دارد:
گاه می شود ذکر یک مثال مناسب آنچنان راه را نزدیک و میان بر می کند که زحمت استدلالات فلسفی زیادی را از دوش گوینده و شنونده بر می دارد.
و مهمتر اینکه : برای تعمیم و گسترش مطالب پیچیده علمی در سطح عموم راهی جز استفاده از مثالهای مناسب نیست .
نقش مثال را در خاموش کردن افراد لجوج و بهانه گیر نیز نمی توان انکار کرد.
و به هر حال تشبیه معقول به محسوس یکی از طرق مؤ ثر تفهیم مسائل عقلی است .
(البته همانگونه که گفتیم مثال باید مناسب باشد وگرنه گمراه کننده و به همان اندازه خطرناک و دور کننده از مقصد خواهد بود).
روی همین جهات در قرآن به مثالهای زیادی برخورد می کنیم که هر یک از دیگری جالبتر و شیرینتر و مؤ ثرتر است ، چرا که قرآن کتابی است برای همه انسانها در هر سطح و هر پایه ای از تفکر و معلومات ، کتابی است در نهایت فصاحت و بلاغت .
2- چرا مثال به پشه ؟
گرچه بهانه جویان ، خردی و کوچکی پشه یا مگس را وسیله استهزاء و ایراد به آیات قرآن قرار داده بودند، اما اگر آنها کمی انصاف و درک و شعور می داشتند و در ساختمان این حیوان بسیار کوچک می اندیشیدند می فهمیدند که یک دنیا دقت و ظرافت در ساختمان آن به کار رفته که عقل در آن حیران می ماند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 150
امام صادق (علیه السلام) درباره آفرینش این حیوان کوچک می فرماید ((خداوند به پشه مثال زده است با اینکه از نظر جسم بسیار کوچک است ولی از نظر ساختمان همان دستگاه هائی را دارد که بزرگترین حیوانات (خشکی) یعنی فیل دارا است و علاوه بر آن دو عضو دیگر (شاخکها و بالها) در پشه است که فیل فاقد آن است)) خداوند می خواهد با این مثال ظرافت آفرینش را برای مؤ منان بیان کند، تفکر درباره این موجود ظاهرا ضعیف که خدا آن را شبیه فیل آفریده است انسان را متوجه عظمت آفریدگار می سازد.

مخصوصا خرطومش همانند خرطوم فیل ، تو خالی است و با نیروی مخصوصی خون را به خود جذب می کند، این لوله ظریفترین سرنگهای دنیا است و سوراخ درون آن فوق العاده باریک است .
خدا نیروی جذب و دفع و هضم و همچنین دست و پا و گوش مناسب به او داده بالهائی به او مرحمت کرده تا در طلب غذا پرواز کند، این بالها آنچنان به سرعت بالا و پائین می شود که حرکت آن با چشم قابل رؤ یت نیست ، این حشره به قدری حساس است که به مجرد تکان خوردن چیزی احساس خطر می کند و به سرعت خود را از منطقه خطر دور می سازد و عجب این است که در عین ناتوانی بزرگترین حیوانات را عاجز می کند.
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه بیان عجیبی در این زمینه دارد: ((اگر همه موجودات زنده جهان ... جمع شوند و دست به دست هم بدهند هرگز توانائی بر ایجاد پشه ای ندارند، بلکه عقول آنها در راه یافتن به اسرار آفرینش این حیوان متحیر می ماند، و نیروی هاشان ناتوان و خسته می شود و پایان می گیرد، و سرانجام پس از تلاش ، شکست خورده ، اعتراف می نمایند که در برابر آفرینش پشه ای درمانده اند و به عجز خود اقرار می نمایند و حتی به ناتوانیشان از نابود ساختن آن)). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 151
3- هدایت و اضلال الهی
ظاهر تعبیر آیه فوق ، ممکن است این توهم را بوجود آورد که هدایت و گمراهی جنبه اجباری دارد و تنها منوط به خواست خدا است ، در حالی که آخرین جمله این آیه حقیقت را آشکار کرده و سرچشمه هدایت و ضلالت را اعمال خود انسان می شمارد.
توضیح اینکه : همی شه اعمال و کردار انسان ، نتائج و ثمرات و بازتاب خاصی دارد، از جمله اینکه اگر عمل نیک باشد، نتیجه آن ، روشن بینی و توفیق و هدایت بیشتر به سوی خدا و انجام اعمال بهتر است .
شاهد این سخن آیه 29 سوره انفال است که می فرماید: یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا: ((... اگر پرهیزگاری پیشه کنید خداوند حس تشخیص حق از باطل را در شما زنده می کند و به شما روشنبینی عطا می فرماید.))
و اگر دنبال زشتیها برود، تاریکی و تیرگی قلبش افزون می گردد، و به سوی گناه بیشتری سوق داده می شود و گاه تا سر حد انکار خداوند می رسند، شاهد این گفته آیه 10 سوره روم می باشد که می فرماید:
ثم کان عاقبة الذین اسائوا السوآی ان کذبوا بایات الله و کانوا بها یستهزئون :((عاقبت افرادی که اعمال بد انجام می دهند به اینجا منتهی شد که آیات خدا را تکذیب کردند و مورد استهزاء قرار دادند))!
و در آیه دیگر می خوانیم : فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم : ((هنگامی که از

حق برگشتند خداوند دلهای آنها را برگردانید (سوره صف آیه 5).))
در آیه مورد بحث نیز شاهد این گفته آمده است آنجا که می فرماید: و ما یضل به الا الفاسقین : ((خداوند گمراه نمی کند جز افراد فاسق و بد کردار را.))
بنابر این انتخاب راه خوب یا بد از اول در اختیار خود ما است ، این حقیقت را وجدان هر انسانی قبول دارد، سپس باید در انتظار نتیجه های قهری آن باشیم . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 152
کوتاه سخن اینکه : هدایت و ضلالت در قرآن به معنی اجبار بر انتخاب راه درست یا غلط نیست ، بلکه بشهادت آیات متعددی از خود قرآن ((هدایت)) به معنی فراهم آوردن وسائل سعادت و ((اضلال)) به معنی از بین بردن زمینه های مساعد است ، بدون اینکه جنبه اجباری به خود بگیرد.
و این فراهم ساختن اسباب (که نام آنرا توفیق می گذاریم) یا بر هم زدن اسباب (که نام آنرا سلب توفیق می گذاریم) نتیجه اعمال خود انسانها است که این امور را در پی دارد، پس اگر خدا به کسانی توفیق هدایت می دهد و یا از کسانی توفیق را سلب می کند نتیجه مستقیم اعمال خود آنها است .
این حقیقت را در ضمن یک مثال ساده می توان مشخص ساخت هنگامی که انسان از کنار یک پرتگاه یا یک رودخانه خطرناک می گذرد هر چه خود را به آن نزدیکتر سازد جای پای او لغزنده تر و احتمال سقوطش بیشتر و احتمال نجات کمتر می شود و هر قدر خود را از آن دور می سازد جای پای او محکمتر و مطمئن تر می گردد و احتمال سقوطش کمتر می شود، این یکی هدایت و آن دیگری ضلالت نام دارد از مجموع این سخن پاسخ گفته کسانی که به آیات هدایت و ضلالت خرده گرفته اند به خوبی روشن می شود .
4 منظور از ((فاسقین)) کسانی هستند که از راه و رسم عبودیت و بندگی پا بیرون نهاده اند زیرا فسق از نظر ریشه لغت به معنی خارج شدن هسته از درون خرما است سپس در این معنی توسعه داده شده و به کسانی که از جاده بندگی خداوند بیرون می روند اطلاق شده است . البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 153
آیه 27
آیه و ترجمه
الَّذِینَ یَنقُضونَ عَهْدَ اللَّهِ مِن بَعْدِ مِیثَقِهِ وَ یَقْطعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن یُوصلَ وَ یُفْسِدُونَ فی الاَرْضِ أُولَئک هُمُ الْخَسِرُونَ(27)
ترجمه :
27 (فاسقان آنها هستند که) پیمان خدا را پس از آن که محکم ساختند، می شکنند، و پیوندهائی را که خدا دستور داده بر قرار سازند قطع می

نمایند، و در جهان فساد می کنند، اینها زیانکارانند.
تفسیر:
زیانکاران واقعی
از آنجا که در آخرین آیه گذشته ، سخن از اضلال فاسقان بود در این آیه با ذکر سه صفت فاسقان را کاملا مشخص و معرفی می کند:
1 ((فاسقان کسانی هستند که پیمان خدا را پس از آنکه محکم ساختند می شکنند)) (الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه).
انسانها در واقع پیمانهای مختلفی با خدا بسته اند، پیمان توحید و خداشناسی پیمان عدم تبعیت از شیطان و هوای نفس ، فاسقان همه این پیمانها را شکسته سر از فرمان حق بر تافته ، و از خواسته های دل و شیطان پیروی می کنند
این پیمان کجا و چگونه بسته شد؟ در اینجا این سؤ ال پیش می آید که پیمان یک امر دو جانبه است ، ما هرگز به خاطر نداریم که پیمانی با پروردگارمان در گذشته در این زمینه ها بسته باشیم ؟ ولی با توجه به یک نکته پاسخ این سؤ ال روشن می شود و آن اینکه خداوند در عمق روح و باطن سرشت انسان ، شعور مخصوص و نیروهای ویژهای قرار داده که از طریق هدایت آن میتواند، راه راست را پیدا کند و از شیطان و هوای نفس تبعیت ننماید، به دعوت رهبران الهی پاسخ مثبت داده و خود را با آن هماهنگ سازند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 154
قرآن از این فطرت مخصوص تعبیر به عهد خدا و پیمان الهی می کند، در حقیقت این یک پیمان تکوینی است نه تشریعی و قانونی ، قرآن می گوید:
الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم : ((ای فرزندان آدم ! مگر از شما پیمان نگرفتم که شیطان را نپرستید که او دشمن آشکار شما است ، و مرا پرستش کنید که راه راست همین است .))
پیدا است که این آیه اشاره به همان فطرت توحید و خداشناسی و عشق به پیمودن راه تکامل است .
شاهد دیگر برای این سخن ، جملهای است که در نخستین خطبه نهج البلاغه از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : فبعث فیهم رسله و واتر الیهم انبیاءه لیستادوهم میثاق فطرته :((خداوند پیامبران خویش را یکی پس از دیگری به سوی مردم فرستاد تا از آنها بخواهند که به پیمان فطری خویش عمل کند.))
به تعبیر روشنتر خدا هر موهبتی به انسان ارزانی میدارد، همراه آن عملا پیمانی با زبان آفرینش از او می گیرد، به او چشم می دهد یعنی با این چشم حقایق را ببین ، گوش می دهد یعنی صدای حق را بشنو ... و به این ترتیب هر گاه انسان از آنچه در درون فطرت او است بهره نگیرد و یا از

نیروهای خدا داد در مسیر خطا استفاده کند، پیمان خدا را شکسته است .
آری فاسقان ، همه یا قسمتی از این پیمانهای فطری الهی را زیر پا می گذارند.
2 سپس به دومین نشانه آنها اشاره کرده می گوید:((آنها پیوندهائی را که خدا دستور داده بر قرار سازند قطع می کنند)) (و یقطعون ما امر الله به ان یوصل).
گر چه بسیاری از مفسران این آیه را ناظر به خصوص به قطع رحم و بریدن رابطه خویشاوندی دانسته اند، ولی دقت در مفهوم آیه نشان می دهد که معنی وسیعتر و عمومیتری دارد تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 155
که مساءله قطع رحم یکی از مصداقهای آن است .
زیرا آیه می گوید: فاسقان پیوندهائی را که خدا دستور داده بر قرار بماند قطع می کنند، این پیوندها شامل پیوند خویشاوندی ، پیوند دوستی پیوندهای اجتماعی ، پیوند و ارتباط با رهبران الهی و پیوند و رابطه با خدا است ، و به این ترتیب نباید معنی آیه را منحصر به قطع رحم و زیر پا گذاشتن رابطه های خویشاوندی دانست .
لذا بعضی از مفسران آن را به قطع رابطه با پیامبران و مؤ منان ، یا قطع رابطه با پیامبران دیگر و کتب آسمانی آنها که خدا دستور پیوند با همه آنها را داده است تفسیر کرده اند که پیدا است این تفسیرها نیز بیان کننده بخشی از مفهوم کلی آیه است در بعضی از روایات جمله ما امر الله به ان یوصل به رابطه با امیر مؤ منان (علیه السلام) و ائمه اهل بیت (علیهمالسلام) تفسیر شده است .
3 نشانه دیگر فاسقان ، فساد در روی زمین است که در آخرین مرحله به آن اشاره شده :((آنها فساد در زمین می کنند)) (و یفسدون فی الارض).
البته این خود مطلبی روشن است ، آنها که خدا را فراموش کرده و سر از اطاعت او بر تافته اند، و حتی نسبت به خویشاوندان خود، رحم و شفقت ندارند پیدا است با دیگران چگونه معامله خواهند کرد؟ آنها در پی کامجوئی و لذتهای خویش و منافع شخصی خود هستند، جامعه به هر جا کشیده شود برای آنها فرق نمی کند، هدفشان بهره بیشتر و کامجوئی افزونتر است ، و برای رسیدن به این هدف از هیچ خلافی پروا ندارند، پیدا است که این طرز فکر و عمل چه فسادهائی در جامعه به وجود می آورد. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 156
قرآن مجید در پایان آیه می گوید: آنها همان زیانکارانند (اولئک هم الخاسرون).
راستی چنین است ؟ چه زیانی از این برتر که انسان همه سرمایه های مادی و معنوی خود را که می تواند بزرگترین افتخارها و سعادتها را برای او بیافریند در طریق فنا و نیستی و بدبختی و سیهروزی خود به کار برد؟!

کسانی که به مقتضای مفهوم فسق از حوزه اطاعت خداوند بیرون رفته اند چه سرنوشتی غیر از این می توانند داشته باشند.
نکته ها
1- اهمیت صله رحم در اسلام
گرچه آیه فوق از احترام به همه پیوندهای الهی سخن می گفت ، ولی بدون شک پیوند خویشاوندی یک مصداق روشن آن است .
اسلام نسبت به صله رحم و کمک و حمایت و محبت نسبت به خویشاوندان اهمیت فوقالعادهای قائل شده است و قطع رحم و بریدن رابطه از خویشان و بستگان را شدیدا نهی کرده است .
اهمیت صله رحم تا آنجا است که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) می فرماید: صلة الرحم تعمر الدیار و تزید فی الاعمار و ان کان اهلها غیر اخیار: ((پیوند با خویشاوندان شهرها را آباد می سازد، و بر عمرها می افزاید هر چند انجام دهندگان آن از نیکان هم نباشند.))
در سخنان امام صادق (علیه السلام) می خوانیم :
صل رحمک و لو بشربة من ماء و افضل ما یوصل به الرحم کف الاذی عنها: پیوند خویشاوندی خویش را حتی با جرعهای از آب محکم کن و بهترین راه برای خدمت به آنان این است که (لا اقل) از تو آزار و مزاحمتی نبینند!.
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 157
زشتی و گناه قطع رحم به حدی است که امام سجاد (علیه السلام) به فرزند خود نصیحت می کند که از مصاحبت با پنج طایفه بپرهیزد، یکی از آن پنج گروه کسانی هستند که قطع رحم کرده اند:
((... و ایاک و مصاحبة القاطع لرحمه فانی وجدته ملعونا فی کتاب الله))
((بپرهیز از معاشرت با کسی که قطع رحم کرده که قرآن او را ملعون و دور از رحمت خدا شمرده است .))
در سوره محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) آیه 22 می فرماید:
فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله :((... شما که در زمین فساد می کنید و قطع رحم می نمائید مشمول لعنت خدا هستید و از رحمت او دور))!
کوتاه سخن اینکه : قرآن نسبت به قاطعان رحم و برهمزنندگان پیوند خویشاوندی تعبیرات شدیدی دارد، و احادیث اسلامی نیز آنها را سخت مذمت کرده است .
از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) پرسیدندمبغوضترین عمل در پیشگاه خداوند کدام است ؟ در پاسخ فرمود: شرک به خدا.
پرسیدند بعد از آن ؟ فرمود: ((قطع رحم .))
علت اینکه اسلام نسبت به نگهداری و حفظ پیوند خویشاوندی اینهمه پافشاری کرده این است که همی شه برای اصلاح ، تقویت ، پیشرفت

تکامل و عظمت بخشیدن به یک اجتماع بزرگ ، چه از نظر اقتصادی یا نظامی ، و چه از نظر جنبه های معنوی و اخلاقی باید از واحدهای کوچک آن شروع کرد، با پیشرفت تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 158
و تقویت تمام واحدهای کوچک ، اجتماع عظیم ، خود به خود اصلاح خواهد شد.
اسلام برای عظمت مسلمانان از این روش به نحو کاملتری بهرهبرداری نموده است ، دستور به اصلاح واحدهائی داده که معمولا افراد از کمک و اعانت و عظمت بخشیدن به آن روگردان نیستند.
زیرا تقویت بنیه افرادی را توصیه می کند که خونشان در رگ و پوست هم در گردش است ، اعضای یک خانواده اند، و پیداست هنگامی که اجتماعات کوچک خویشاوندی نیرومند شد، اجتماع عظیم آنها نیز عظمت می یابد و از هر نظر قوی خواهد شد، شاید حدیثی که می گوید((صله رحم باعث آبادی شهرها می گردد به همین معنی اشاره باشد.))
2- به جای وصل کردن ، قطع کردن
جالب اینکه در تعبیری که در آیه فوق خواندیم چنین بود، فاسقان آنچه را خدا دستور داده است ، وصل کنند، قطع می کنند.
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که آیا قطع کردن قبل از وصل امکان دارد؟ در پاسخ می گوئیم هدف از وصل کردن ، ادامه روابطی است که خداوند میان خود و بندگانش و یابندگان با یکدیگر بطور طبیعی و فطری قرار داده است ، و به تعبیر دیگر خدا دستور داده ، این رابطه های فطری و طبیعی محافظت و پاسداری شود ولی گنه کاران آن را قطع می کنند (دقت کنید). البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 159
آیه 28 - 29
آیه و ترجمه
كَيْف تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كنتُمْ أَمْوَتاً فَأَحْيَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ(28)
هُوَ الَّذِى خَلَقَ لَكُم مَّا فى الاَرْضِ جَمِيعاً ثُمَّ استَوَى إِلى السمَاءِ فَسوَّاهُنَّ سبْعَ سمَوَتٍ وَ هُوَ بِكلِّ شىْءٍ عَلِيمٌ(29)
ترجمه :
28 چگونه به خداوند کافر می شوید در حالی که شما اجسام بی روحی بودید و او شما را زنده کرد، سپس شما را می میراند، و بار دیگر شما را زنده می کند، سپس به سوی او باز می گردید (بنابر این نه حیات و زندگی شما، از شما است و نه مرگتان ، آنچه دارید از خدا است).
29 او خدائی است که همه آنچه (از نعمتها) در زمین وجود دارد، برای شما آفریده سپس به آسمان پرداخت ، و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب

نمود و او به هر چیز آگاه است .
تفسیر:
نعمت اسرار آمیز حیات
قرآن در دو آیه فوق با ذکر یک سلسله از نعمتهای الهی و پدیده های شگفت انگیز آفرینش انسانها را متوجه پروردگار و عظمت او می سازد، و دلائلی را که در گذشته (آیه 21 و 22 همین سوره) در زمینه شناخت خدا ذکر کرده بود تکمیل می کند.
قرآن در اینجا برای اثبات وجود خدا از نقطهای شروع کرده که برای احدی جای انکار باقی نمی گذارد و آن مساءله پیچیده حیات و زندگی است .
نخست می گوید: چگونه شما خدا را انکار می کنید در حالی که اجسام

بی روحی بودید و او شما را زنده کرد و لباس حیات بر تنتان پوشانید (کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیاکم).
قرآن به همه ما یادآوری می کند که قبل از این شما مانند سنگها و چوبها و موجودات بیجان مرده بودید، و نسیم حیات اصلا در کوی شما نوزیده بود.
ولی اکنون دارای نعمت حیات و هستی می باشید، اعضاء و دستگاه های مختلف ، حواس و ادراک به شما داده شده ، این هستی و حیات را چه کسی به شما عطا کرده آیا خود به خویشتن دادید؟
بدیهی است هر انسان منصفی بدون هیچ تردید اعتراف می کند که این نعمت از خود او نیست ، بلکه از ناحیه یک مبدء عالم و قادر به او رسیده است ، کسی که تمام رموز حیات و قوانین پیچیده آن را می دانسته ، و بر تنظیم آن قدرت داشته ، آنگاه جای این سؤ ال است که پس چرا به خدائی که بخشنده حیات و هستی است کفر می ورزید؟.
امروز برای همه دانشمندان مسلم شده که ما در این جهان چیزی پیچیده تر از مساءله حیات و زندگی نداریم ، چرا که با تمام پیشرفتهای شگرفی که در زمینه علوم و دانشهای طبیعی نصیب بشر گردیده ، هنوز معمای حیات گشوده نشده است این مساءله آنقدر اسرار آمیز است که افکار ملیونها دانشمند و کوششهایشان تاکنون از درک آن عاجز مانده ، ممکن است در آینده در پرتو تلاشهای پیگیر، انسان از رموز حیات ، تدریجا آگاه گردد، ولی مساءله این است که آیا هیچکس می تواند چنین امر فوق العاده دقیق و ظریف و پر از اسرار را که نیازمند به یک علم و قدرت فوق العاده است به طبیعت بیشعور که خود فاقد حیات بوده است نسبت دهد.
اینجا است که می گوئیم پدیده حیات در جهان طبیعت بزرگترین سند اثبات وجود خدا است که پیرامون آن کتابها نگاشته اند، و قرآن در آیه فوق مخصوصا تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 161
روی همین مساءله تکیه کرده است ، که ما فعلا با همین اشاره کوتاه از آن

می گذریم .
پس از یادآوری این نعمت ، دلیل آشکار دیگری را یادآور می شود و آن مساءله مرگ است می گوید: ((سپس خداوند شما را می میراند)) (ثم یمیتکم).
انسان می بیند اقوام و خویشان و بستگان و آشنایان یکی پس از دیگران می میرند و جسد بیجان آنها زیر خاکها مدفون می شود، اینجا نیز جای تفکر و اندیشه است ، چه کسی هستی را از آنها گرفت اگر هستی آنها از خودشان بود، باید جاودانی باشد، اینکه از آنها گرفته می شود دلیل بر این است که دیگری به آنها بخشیده .
آری آفریننده حیات همان آفریننده مرگ است ، چنانکه در آیه 2 سوره مالک می خوانیم : الذی خلق الموت و الحیاة لیبلوکم ایکم احسن عملا:((او خدائی است که حیات و مرگ را آفریده که شما را در میدان حسن عمل بیازماید)).
قرآن پس از ذکر این دو دلیل روشن بر وجود خدا و آماده ساختن روح انسان برای مسائل دیگر در دنباله این بحث به ذکر مساءله معاد و زنده شدن پس از مرگ پرداخته ، می گوید: سپس بار دیگر شما را زنده می کند (ثم یحییکم).
البته این زندگی پس از مرگ به هیچوجه جای تعجب نیست چرا که قبلا نیز انسان چنین بوده است و با توجه به دلیل اول یعنی اعطای حیات به موجود بیجان ، پذیرفتن اعطای حیات پس از متلاشی شدن بدن ، نه تنها کار مشکلی نیست بلکه از نخستین بار آسانتر است هر چند آسان و مشکل برای وجودی که قدرتش بی انتها است مفهومی ندارد!).
عجب اینکه گروهی بودند که در حیات دوباره انسانها تردید داشته و دارند در حالی که حیات نخستین را که از موجودات بیجان صورت گرفته می دانند.
جالب اینکه قرآن در آیه فوق ، پرونده حیات را از آغاز تا انتها در برابر دیدگان انسان گشوده ، و در یک بیان کوتاه آغاز و پایان حیات ، و سپس

را در برابر او مجسم ساخته است .
و در پایان این آیه می گوید:((سپس به سوی او بازگشت می کنید)) (ثم الیه ترجعون).
مقصود از رجوع به سوی پروردگار همان بازگشت به سوی نعمتهای خداوند می باشد، یعنی در قیامت و روز رستاخیز به نعمتهای خداوند بازگشت می کنید شاهد این گفته آیه 36 سوره انعام است که می فرماید:
و الموتی یبعثهم الله ثم الیه یرجعون :((خداوند مردگان را بر می انگیزد سپس به سوی او بازگشت می کنند.))

ممکن است منظور از رجوع به سوی پروردگار حقیقتی از این دقیقتر و باریکتر باشد و آن اینکه همه موجودات در مسیر تکامل از نقطه عدم که نقطه صفر است شروع کرده و به سوی بی نهایت که ذات پاک پروردگار است پیش می روند، بنابر این با مردن ، تکامل تعطیل نمی شود و بار دیگر انسان در رستاخیز به زندگی و حیات در سطحی ، عالیتر باز می گردد و سیر تکاملی او ادامه می یابد.
پس از ذکر نعمت حیات و اشاره به مساءله مبدء و معاد، به یکی دیگر از نعمتهای گسترده خداوند اشاره کرده می گوید: او خدائی است که آنچه روی زمین است برای شما آفریده (هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا).
و به این ترتیب ارزش وجودی انسانها و سروری آنان را نسبت به همه موجودات زمینی مشخص می کند، و درست از اینجا در می یابیم که این انسان را خدا برای امر بسیار پر ارزش و عظیمی آفریده است ، همه چیز را برای او آفریده او را برای چه چیز؟ آری او عالیترین موجود در این صحنه پهناور است و از تمامی آنها ارزشمندتر.
تنها این آیه نیست که مقام والای انسان را یادآور می شود، بلکه در قرآن

آیات فراوانی می یابیم که انسان را هدف نهائی آفرینش کل موجودات جهان معرفی می کند، چنانکه در آیه 13 سوره جاثیه آمده است : و سخر لکم ما فی السماوات و الارض : ((آنچه در آسمانها و هر چه در زمین است مسخر شما قرار داد.))
و در جای دیگر به طور مشروحتر می خوانیم :
و سخر لکم الفلک ....
و سخر لکم الانهار ....
و سخر لکم اللیل و النهار ...
و سخر لکم البحر ....
و سخر لکم الشمس و القمر ...:
((کشتی ها را مسخر شما ساخت ... نهرها را مورد تسخیر شما قرار داد ... شب و روز را مسخر فرمانتان کرد ... شما را بر دریاها و اقیانوسها مسلط ساخت ... خورشید و ماه را نیز فرمانبردار و در خدمت شما قرار داد ...
(بحث بیشتر در این زمینه را در جلد دهم ، صفحه 120، ذیل آیه 2 سوره رعد و نیز در همان جلد ذیل آیات 32 و 33 سوره ابراهیم ، صفحه 349 مطالعه می فرمائید).
بار دیگر به دلائل توحید باز گشته می گوید:((سپس خداوند به آسمان پرداخت و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود، و او به هر چیز آگاه

است)) (ثم استوی الی السماء فسواهن سبع سماوات و هو بکل شی ء علیم).
جمله ((استوی)) از ماده ((استواء)) گرفته شده که در لغت به معنی تسلط و احاطه کامل و قدرت بر خلقت و تدبیر است ، ضمنا کلمه ((ثم)) در جمله ((ثم استوی الی السماء)) الزاما به تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 164
معنی تاءخیر زمانی نیست بلکه می تواند به معنی تاءخیر در بیان و ذکر حقایقی پشت سر هم بوده باشد.
نکته ها
1- تناسخ و عود ارواح
آیه فوق ، از جمله آیات متعددی است که عقیده به تناسخ را صریحا نفی ، می کند، زیرا عقیده مندان به تناسخ چنین می پندارند که انسان بعد از مرگ بار دیگر به همین زندگی باز می گردد منتها روح او در جسم دیگر (و نطفه دیگر) حلول کرده و زندگی مجددی را در همین دنیا آغاز می کند و این مساءله ممکن است بارها تکرار شود، این زندگی تکراری در این جهان را تناسخ یا عود ارواح می نامند.
آیه فوق صریحا می گوید: بعد از مرگ ، یک حیات بیش نیست و طبعا این حیات همان زندگی در رستاخیز و قیامت است ، و به تعبیر دیگر آیه می گوید: شما مجموعا دو حیات و مرگ داشته و دارید، نخست مرده بودید (در عالم موجودات بی جان قرار داشتید) خداوند شما را زنده کرد، سپس می میراند و بار دیگر زنده می کند، اگر تناسخ صحیح بود، تعداد حیات و مرگ انسان بیش از دو حیات و مرگ بود.
همین مضمون در آیات متعدد دیگر قرآن نیز به چشم می خورد که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.
بنابر این عقیده به تناسخ که گاهی نام آن را تغییر داده ، عود ارواح می نامند از نظر قرآن باطل و بی اساس است . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 165
بعلاوه ما دلائل عقلی روشنی داریم که این عقیده را نفی می کند و آن را به عنوان یکنوع ارتجاع و عقب گرد در قانون تکامل اثبات می نماید که در جای خود از آن سخن گفته ایم .
ذکر این نکته نیز لازم است که بعضی شاید آیه فوق را اشاره به حیات برزخی بدانند، در حالی که آیه هیچ دلالتی بر آن ندارد، تنها می گوید: شما قبلا جسم بیجانی بودید، خداوند شما را زنده کرد، بار دیگر می میراند (اشاره به مرگ در پایان زندگی این دنیا است) سپس زنده می کند (اشاره به حیات آخرت) سپس سیر تکاملی خود را به سوی او ادامه می دهید.

2- آسمانهای هفتگانه
کلمه ((سماء)) در لغت به معنی طرف بالا است ، و این مفهوم جامعی است که مصداقهای مختلفی دارد، لذا می بینیم در قرآن در موارد گوناگونی به کار رفته است :
1 گاهی به ((جهت بالا)) در قسمت مجاور زمین اطلاق شده ، چنانکه می فرماید: الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء ((آیا ندیدی خداوند چگونه مثل زده است گفتار پاک را به درخت پاکیزهای که ریشه اش ثابت و شاخهاش در آسمان است)) (ابراهیم 24).
2 گاه به منطقه ای دورتر از سطح زمین (محل ابرها) اطلاق شده ، چنان که می خوانیم : و نزلنا من السماء ماء مبارکا:((ما از آسمان آب پر برکتی نازل کردیم)) (سوره ق آیه 9).
3 گاه به ((قشر متراکم هوای اطراف زمین)) گفته شده : و جعلنا السماء سقفا محفوظا: ((ما آسمان را سقف محکم و محفوظی قرار دادیم)) (انبیاء 32) تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 166
زیرا می دانیم جو زمین که همچون سقفی بر بالای سر ما قرار دارد دارای آنچنان استحکامی است که کره زمین را در برابر سقوط سنگهای آسمانی حفظ می کند، این سنگ ها که شبانه روز، مرتبا در حوزه جاذبه زمین قرار گرفته و به سوی آن جذب می شوند، اگر این قشر هوای متراکم نبود ما مرتبا در معرض سقوط این سنگهای خطرناک بودیم ، اما وجود این قشر، سبب می شود که سنگها پس از برخورد با جو زمین مشتعل و سپس خاکستر شود.
4 و گاهی به معنی ((کرات بالا)) آمده است ثم استوی الی السماء و هی دخان : ((به آسمانها پرداخت در حالی که دود و بخار بودند)) (و از گاز نخستین ، کرات را آفرید) (فصلت 11).
اکنون به اصل سخن باز گردیم ، در اینکه مقصود از آسمانهای هفتگانه چیست ؟ مفسران و دانشمندان اسلامی بیانات گوناگونی دارند و تفسیرهای مختلفی کرده اند:
1 بعضی آسمانهای هفتگانه را، همان ((سیارات سبع)) می دانند (عطارد زهره ، مریخ ، مشتری ، زحل ، و ماه و خورشید) که به عقیده دانشمندان فلکی قدیم جزء سیارات بودند.
2 بعضی دیگر معتقدند که منظور طبقات متراکم هوای اطراف زمین است و قشرهای مختلفی که روی هم قرار گرفته است .
3 بعضی دیگر می گویند: عدد هفت در اینجا به معنی عدد تعدادی (عدد تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 167
مخصوص) نیست ، بلکه عدد تکثیری است که به معنی تعداد زیاد و

فراوان می باشد، و این در کلام عرب و حتی قرآن نظائر قابل ملاحظهای دارد مثلا در آیه 27 سوره لقمان می خوانیم : و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله : ((اگر درختان زمین قلم گردند، و دریا مرکب ، و هفت دریا بر آن افزوده شود کلمات خدا را نمی توان با آن نوشت .))
به خوبی روشن است که منظور از لفظ ((سبعه)) در این آیه عدد مخصوص هفت نیست بلکه اگر هزاران هزار دریا نیز مرکب گردد، نمی توان علم بیپایان خداوند را با آن نگاشت .
بنابر این سماوات سبع اشاره به آسمانهای متعدد و کرات فراوان عالم بالا است بی آنکه عدد خاصی از آن منظور باشد.
4 آنچه صحیحتر به نظر می رسد، این است که مقصود از سماوات سبع همان معنی واقعی آسمانهای هفتگانه است ، تکرار این عبارت در آیات مختلف قرآن نشان می دهد که عدد سبع در اینجا به معنی تکثیر نیست ، بلکه اشاره به همان عدد مخصوص است .
منتها از آیات قرآن چنین استفاده می شود که تمام کرات و ثوابت و سیاراتی را که ما می بینیم همه جزء آسمان اول است ، و شش عالم دیگر وجود دارد که از دسترس دید ما و ابزارهای علمی امروز ما بیرون است و مجموعا هفت عالم را به عنوان هفت آسمان تشکیل می دهند.
شاهد این سخن اینکه : قرآن می گوید: و زینا السماء الدنیا بمصابیح : ((ما آسمان پائین را با چراغهای ستارگان زینت دادیم)) (فصلت 12).
در جای دیگر می خوانیم : انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب : ((ما آسمان پائین را با کواکب و ستارگان زینت بخشیدیم)) (صافات 6).
از این آیات بخوبی استفاده می شود که همه آنچه را ما می بینیم و جهان

ستارگان را تشکیل می دهد همه جزء آسمان اول است ، و در ماورای آن شش آسمان دیگر وجود دارد که ما در حال حاضر اطلاع دقیقی از جزئیات آن نداریم .
و اما اینکه گفتیم شش آسمان دیگر برای ما مجهول است و ممکن است علوم از روی آن در آینده پرده بردارد، به این دلیل است که علوم ناقص بشر بهر نسبت که پیش می رود از عجائب آفرینش تازه هائی را بدست می آورد، مثلا علم هیئت هم اکنون بجائی رسیده است که بعد از آن ، تلسکوپها قدرت دید را از دست می دهند، آنچه رصدخانه های بزرگ کشف کرده اند، فاصلهای به اندازه هزار میلیون یک میلیارد) سال نوری می باشد، و خود معترفند که تازه این آغاز جهان است نه پایان آن ، پس چه مانع دارد که در آینده با پیشرفت علم هیئت آسمانها و کهکشانها و عوالم دیگری کشف گردد.

بهتر این است که این سخن را از زبان ، یکی از رصدخانه های بزرگ جهان بشنویم .
3- عظمت کائنات
رصدخانه ((پالومار)) عظمت جهان بالا را چنین توصیف می کند .
((... تا وقتی که دوربین رصدخانه پالومار را نساخته بودند، وسعت دنیائی که بنظر ما میرسد بیش از پانصد سال نوری نبود، ولی ، این دوربین وسعت دنیای ما را به هزار میلیون سال نوری رساند، و در نتیجه میلیونها کهکشان جدید کشف شد که بعضی از آنها هزار میلیون سال نوری با ما فاصله دارند، ولی ، بعد از فاصله هزار میلیون سال نوری فضای عظیم مهیب و تاریکی به چشم می خورد که هیچ چیز در آن دیده نمی شود یعنی روشنائی از آنجا عبور نمی کند تا صفحه عکاسی دوربین رصدخانه را متاءثر کند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 169
ولی بدون تردید در آن فضای مهیب و تاریک صدها میلیون کهکشان وجود دارد که دنیائی که در سمت ما است با جاذبه به آن کهکشانها نگهداری می شود.
تمام این دنیای عظیمی که به نظر می رسد و دارای صدها هزار میلیون کهکشان است جز درهای کوچک و بی مقدار از یک دنیای عظیمتر نیست و هنوز اطمینان نداریم که در فراسوی آن دنیای دوم دنیای دیگری نباشد.))
از این گفته به خوبی بر می آید که علم هنوز با آن پیشرفت شگفت انگیز خود در قسمت آسمانها کشفیات خویش را سر آغاز جهان می داند نه پایان آن ، بلکه آن را ذره کوچکی در برابر جهان بس با عظمت ، می شمارد.
البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 170
آیه 30 - 33
آیه و ترجمه
وَ إِذْ قَالَ رَبُّک لِلْمَلَئکَةِ إِنی جَاعِلٌ فی الاَرْضِ خَلِیفَةً قَالُوا أَ تجْعَلُ فِیهَا مَن یُفْسِدُ فِیهَا وَ یَسفِک الدِّمَاءَ وَ نحْنُ نُسبِّحُ بحَمْدِک وَ نُقَدِّس لَک قَالَ إِنی أَعْلَمُ مَا لا تَعْلَمُونَ(30)
وَ عَلَّمَ ءَادَمَ الاَسمَاءَ کلَّهَا ثُمَّ عَرَضهُمْ عَلی الْمَلَئکَةِ فَقَالَ أَنبِئُونی بِأَسمَاءِ هَؤُلاءِ إِن کُنتُمْ صدِقِینَ(31)
قَالُوا سبْحَنَک لا عِلْمَ لَنَا إِلا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّک أَنت الْعَلِیمُ الحْکِیمُ(32)
قَالَ یَئَادَمُ أَنبِئْهُم بِأَسمَائهِمْ فَلَمَّا أَنبَأَهُم بِأَسمَائهِمْ قَالَ أَ لَمْ أَقُل لَّکُمْ إِنی أَعْلَمُ غَیْب السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا کُنتُمْ تَکْتُمُونَ(33)
ترجمه :
30 هنگامی که پروردگار تو به فرشتگان گفت : من در روی زمین جانشین و حاکمی قرار خواهم داد. فرشتگان گفتند (پروردگاراآیا کسی را در زمین

قرار میدهی که فساد و خونریزی کند؟ (زیرا موجودات زمینی دیگر که قبل از این آدم پا به عرصه وجود گذاشتند، به حکم طبع جهان ماده نیز آلوده فساد و خونریزی شدند، اگر هدف از آفرینش انسان عبادت است) ما تسبیح و حمد تو را به جا می آوریم ، تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 171
پروردگار فرمود: من حقائقی را می دانم که شما نمی دانید.
31 سپس علم اسماء (علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات) را همگی به آدم آموخت بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود اگر راست می گوئید اسامی اینها را برشمارید!
32 فرشتگان عرض کردند: منزهی تو!، ما چیزی جز آنچه به ما تعلیم داده ای ، نمی دانیم تو دانا و حکیمی .
33 فرمود ای آدم آنها را از (اسامی و اسرار) این موجودات آگاه کن ، هنگامی که آنها را آگاه کرد خداوند فرمود: نگفتم من غیب آسمانها و زمین را میدانم ، و نیز میدانم آنچه را شما آشکار می کنید یا پنهان می داشتید.
تفسیر:
انسان نماینده خدا در زمین
در آیات گذشته خواندیم که خدا همه مواهب زمین را برای انسان آفریده است و در این آیات رسما مسئله رهبری و خلافت انسان را تشریح می کند، و موقعیت معنوی او را که شایسته اینهمه مواهب است روشن می سازد.
در این آیات به چگونگی آفرینش آدم (نخستین انسان اشاره می کند و در این سلسله آیات که از آیه 30 شروع و به آیه 39 پایان می یابد سه مطلب اساسی مطرح شده است :
1 خبر دادن پروردگار به فرشتگان راجع به خلافت و سرپرستی انسان در زمین و گفتگوئی که آنها با خداوند داشته اند.
2 دستور خضوع و تعظیم فرشتگان در برابر نخستین انسان که در آیات مختلف قرآن به تناسبهای گوناگونی ذکر شده است .
3 تشریح وضع آدم و زندگی او در بهشت و حوادثی که منجر به خروج او از بهشت گردید و سپس توبه آدم ، و زندگی او و فرزندانش در زمین .
آیات مورد بحث از نخستین مرحله سخن می گوید، خواست خداوند چنین تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 172
بود که در روی زمین موجودی بیافریند که نماینده او باشد، صفاتش پرتوی از صفات پروردگار، و مقام و شخصیتش برتر از فرشتگان خواست او این بود که تمامی زمین و نعمتهایش را در اختیار چنین انسانی بگذارد نیروها، گنجها، معادن و همه امکاناتش را.
چنین موجودی می بایست سهم وافری از عقل و شعور و ادراک ، و استعداد ویژه داشته باشد که بتواند رهبری و پیشوائی موجودات زمینی را

بر عهده گیرد.
لذا نخستین آیه می گوید: ((بخاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد)) (و اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة).
((خلیفه)) به معنی جانشین است ، ولی در اینکه منظور از آن در اینجا جانشین چه کسی و چه چیزی است مفسران احتمالات گوناگونی داده اند.
و بعضی گفته اند منظور جانشین فرشتگانی است که قبلا در زمین زندگی می کردند.
و بعضی گفته اند منظور جانشین انسانهای دیگر یا موجودات دیگری که قبلا در زمین می زیسته اند.
بعضی آنرا اشاره به جانشین بودن نسلهای انسان از یکدیگر دانسته اند.
ولی انصاف این است که همانگونه که بسیاری از محققان پذیرفته اند منظور خلافت الهی و نمایندگی خدا در زمین است ، زیرا سؤ الی که بعد از این فرشتگان می کنند و می گویند نسل آدم ممکن است مبدء فساد و خونریزی شود و ما تسبیح و تقدیس تو می کنیم متناسب همین معنی است ، چرا که نمایندگی خدا در زمین با این کارها سازگار نیست .
همچنین مسئله تعلیم اسماء به آدم که شرح آن در آیات بعد خواهد آمد قرینه روشن دیگری بر این مدعا است ، و نیز خضوع و سجود فرشتگان در مقابل تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 173
آدم شاهد این مقصود است !
به هر حال خدا می خواست موجودی بیافریند که گل سر سبد عالم هستی باشد و شایسته ، مقام خلافت الهی و نماینده ((الله)) در زمین گردد.
در حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیات آمده نیز به همین معنی اشاره شده است که فرشتگان بعد از آگاهی از مقام آدم دانستند که او و فرزندانش سزاوارترند که خلفای الهی در زمین و حجتهای او بر خلق بوده باشند.
سپس در آیه مورد بحث اضافه می کند: ((فرشتگان به عنوان سؤ ال برای درک حقیقت و نه به عنوان اعتراض عرض کردند آیا در زمین کسی را قرار می دهی که فساد کند و خونها بریزد ؟!)) (قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء)
((در حالی که ما تو را عبادت می کنیم تسبیح و حمدت بجا می آوریم و تو را از آنچه شایسته ذات پاکت نیست پاک می شمریم)) (و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک).
ولی خداوند در اینجا پاسخ سربسته به آنها داد که توضیحش در مراحل بعد آشکار گردید: ((فرمود من چیزهائی می دانم که شما نمی دانید))! (قال انی اعلم ما لا تعلمون)

فرشتگان آن چنان که از سخنانشان پیدا است پی برده بودند که این انسان فردی سر براه نیست ، فساد می کند، خون می ریزد، خرابی به بار می آورد. اما از کجا دانستند ؟!
گاه گفته خداوند قبلا آینده انسان را بطور اجمال برای آنها بیان فرموده بود، در حالی که بعضی احتمال داده اند ملائکه خودشان این مطلب را از

کلمه ((فی الارض)) (در روی زمین) دریافته بودند، زیرا می دانستند انسان از خاک آفریده می شود و ماده بخاطر محدودیتی که دارد طبعا مرکز نزاع و تزاحم است ، چه این که جهان محدود مادی ، طبع زیاده طلب انسانها را نمی تواند اشباع کند، حتی اگر همه دنیا را به یک فرد بدهند باز ممکن است سیر نشود، این وضع مخصوصا در صورتیکه توام با احساس مسئولیت کافی نباشد سبب فساد و خونریزی می شود.
بعضی دیگر از مفسران معتقدند پیشگوئی فرشتگان بخاطر آن بوده که آدم نخستین مخلوق روی زمین نبود، بلکه پیش از او نیز مخلوقات دگری بودند که به نزاع و خونریزی پرداختند پرونده سوء پیشینه آنها سبب بدگمانی فرشتگان نسبت به نسل آدم شد!
این تفسیرهای سه گانه چندان منافاتی با هم ندارند یعنی ممکن است همه این امور سبب توجه فرشتگان به این مطلب شده باشد، و اتفاقا این یک واقعیت بود که آنها بیان داشتند، و لذا خداوند هم در پاسخ هرگز آن را انکار نفرمود، بلکه اشاره کرد در کنار این واقعیت ، واقعیتهای مهمتری درباره انسان و مقام او وجود دارد که فرشتگان از آن آگاه نیستند!
آنها فکر می کردند اگر هدف عبودیت و بندگی است که ما مصداق کامل آن هستیم ، همواره غرق در عبادتیم و از همه کس سزاوارتر به خلافت ! بیخبر از این که عبادت آنها با توجه به این که شهوت و غضب و خواستهای گوناگون در وجودشان راه ندارد با عبادت و بندگی این انسان که امیال و شهوات او را احاطه کرده و شیطان از هر سو او را وسوسه می کند تفاوت فراوانی دارد، اطاعت و فرمانبرداری این موجود طوفان زده کجا، و عبادت آن ساحلنشینان آرام و سبکبار کجا؟!
آنها چه می دانستند که از نسل این آدم پیامبرانی همچون محمد و ابراهیم

و موسی و عیسی (علیهماالسلام) و امامانی همچون ائمه اهل بیت (علیهمالسلام) و بندگان صالح و شهیدان جانباز و مردان و زنانی که همه هستی خود را عاشقانه در راه خدا می دهند قدم به عرصه وجود خواهند گذاشت ، افرادی که گاه فقط یک ساعت تفکر آنها برابر با سالها عبادت فرشتگان است !
قابل توجه این که فرشتگان روی سه مساءله درباره صفات خودشان تکیه

کردند، تسبیح و حمد و تقدیس ، بدون شک تسبیح و حمد یعنی خدا را پاک از هر گونه نقص و دارای هر گونه کمال دانستن ، اما در این که مقصود از ((تقدیس)) چیست ؟ بعضی آنرا پاک شمردن پروردگار از هر گونه نقصان دانسته اند که در حقیقت تاءکیدی می شود بر همان معنی ((تسبیح)).
ولی بعضی دیگر معتقدند که ((تقدیس)) که از ماده ((قدس)) است ، یعنی پاک سازی روی زمین از فاسدان و مفسدان ، یا پاک سازی خویشتن از هر گونه صفات زشت و مذموم ، و تطهیر جسم و جان برای خدا و کلمه ((لک)) در جمله ((نقدس)) لک را شاهد این مقصود دانسته اند، چرا که فرشتگان نگفتند ((نقدسک)) (تو را پاک می شمریم) بلکه گفتند ((نقدس لک)) از برای تو جامعه را پاک می کنیم .
در حقیقت آنها می خواستند بگویند اگر هدف اطاعت و بندگی است ما سر بر فرمانیم ، و اگر عبادت است ما هم همواره مشغول آنیم ، و اگر پاک سازی خویشتن یا صفحه روی زمین است ما چنین می کنیم ، در حالی که این انسان مادی هم خود فاسد است و هم صفحه زمین را پر از فساد می کند .
ولی برای اینکه حقایق بطور تفصیل بر فرشتگان روشن شود خداوند اقدام به آزمایش آنها نمود، تا خودشان اعتراف کنند که میان آنها و آدم ((تفاوت از زمین تا آسمان است !)) تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 176
فرشتگان در بوته آزمایش
آدم به لطف پروردگار دارای استعداد فوقالعادهای برای درک حقایق هستی بود. خداوند این استعداد او را به فعلیت رسانید و به گفته ((قرآن به آدم همه اسماء (حقایق و اسرار عالم هستی) را تعلیم داد)) (و علم آدم الاسماء کلها)
گر چه مفسران در تفسیر ((علم اسماء)) بیانات گوناگونی دارند، ولی مسلم است که منظور تعلیم کلمات و نامهای بدون معنا به آدم نبوده ، چرا که این افتخاری محسوب نمی شده است ، بلکه منظور دادن معانی این اسماء و مفاهیم و مسماهای آنها بوده است .
البته این آگاهی از علوم مربوط به جهان آفرینش و اسرار و خواص مختلف موجودات عالم هستی ، افتخار بزرگی برای آدم بود.
در حدیثی داریم که از امام صادق (علیه السلام) پیرامون این آیه سؤ ال کردند، فرمود: ((الارضین و الجبال و الشعاب و الاودیه ثم نظر الی بساط تحته ، فقال و هذا البساط مما علمه :)): ((فرمود منظور زمینها، کوه ها، دره ها و بستر رودخانه ها (و خلاصه تمامی موجودات) می باشد، سپس امام (علیه السلام) به فرشی که زیر پایش گسترده بود نظری افکند فرمود حتی این فرش هم از اموری بوده که خدا به آدم تعلیم داد))!.
بنابر این علم اسماء چیزی شبیه علم لغات نبوده است بلکه مربوط به

فلسفه و اسرار و کیفیات و خواص آنها بوده است ، خداوند این علم را به آدم تعلیم کرد تا بتواند از مواهب مادی و معنوی این جهان در مسیر تکامل خویش بهره گیرد.
همچنین استعداد نامگذاری اشیاء را به او ارزانی داشت تا بتواند اشیاء را نامگذاری کند و در مورد احتیاج با ذکر نام آنها را بخواند تا لازم نباشد عین آن چیز را نشان دهد، و این خود نعمتی است بزرگ ، ما هنگامی به اهمیت
این تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 177
موضوع پی می بریم که می بینیم بشر امروز هر چه دارد به وسیله کتاب و نوشتن است و همه ذخائر علمی گذشتگان در نوشته های او جمع است ، و این خود بخاطر نامگذاری اشیاء و خواص آنها است ، و گر نه هیچگاه ممکن نبود علوم گذشتگان به آیندگان منتقل شود.
((سپس خداوند به فرشتگان فرمود اگر راست می گوئید اسماء اشیاء و موجوداتی را که مشاهده می کنید و اسرار و چگونگی آنها را شرح دهید)) (ثم عرضهم علی الملائکة فقال انبئونی باسماء هؤ لاء ان کنتم صادقین).
ولی فرشتگان که دارای چنان احاطه علمی نبودند در برابر این آزمایش فرو ماندند لذا در پاسخ ((گفتند خداوندا منزهی تو، جز آنچه به ما تعلیم داده ای چیزی نمی دانیم))! (قالوا سبحانک لا علم لناالا ما علمتنا).
((تو خود عالم و حکیمی)) (انک انت العلیم الحکیم).
اگر ما در این زمینه سؤ الی کردیم از نا آگاهیمان بود، ما این مطلب را نخوانده بودیم ، و از این استعداد و قدرت شگرف آدم که امتیاز بزرگ او بر ما است بیخبر بودیم ، حقا که او شایسته خلافت تو است و زمین و جهان هستی بی وجود او کمبودی داشت .
در اینجا نوبت به آدم رسید که در حضور فرشتگان اسماء موجودات و اسرار آنها را شرح دهد. ((خداوند فرمود ای آدم فرشتگان را از اسماء و اسرار این موجودات با خبر کن !)) (قال یا آدم انبئهم باسمائهم).
((هنگامی که آدم آنها را از این اسماء آگاه ساخت خداوند فرمود به شما نگفتم که من از غیب آسمانها و زمین آگاهم ، و آنچه را که شما آشکار یا پنهان می کنید می دانم)) (فلما انباهم باسمائهم قال ا لم اقل لکم انی اعلم غیب السموات و الارض و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتمون). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 178
در اینجا فرشتگان در برابر معلومات وسیع و دانش فراوان این انسان سر تسلیم فرود آوردند، و بر آنها آشکار شد که لایق خلافت زمین تنها او است !.
جمله ((ما کنتم تکتمون)) (آنچه را در درون مکتوم می داشتید) اشاره به این است که فرشتگان چیزی جز آنچه را اظهار کردند در دل داشتند بعضی گفته اند این اشاره به آن حالت استکبار ابلیس است که آن روز در صف

فرشتگان قرار داشت ، و مخاطب به خطاب آنان بود. او در درون خود تصمیم داشت که هرگز در برابر آدم خضوع نکند.
ولی این احتمال نیز وجود دارد که منظور این بوده که فرشتگان خود را واقعا شایسته تر از هر کس برای خلافت الهی در روی زمین می دانستند، گر چه اشارهای به این مطلب کردند ولی با صراحت آشکار ننمودند.
پاسخ به دو سؤ ال
در اینجا دو سؤ ال باقی می ماند و آن اینکه خداوند چگونه این علوم را به آدم تعلیم نمود؟

وانگهی اگر این علوم را به فرشتگان نیز تعلیم می نمود آنها نیز همین فضیلت آدم را پیدا می کردند، این چه افتخاری برای آدم است که برای فرشتگان نیست ؟
در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که تعلیم در اینجا جنبه تکوینی داشته یعنی خدا این آگاهی را در نهاد و سرشت آدم قرار داده بود و در مدت کوتاهی آن را بارور ساخت .
اطلاق کلمه ((تعلیم)) در قرآن به ((تعلیم تکوینی)) در جای دیگر نیز آمده است ، در سوره رحمن آیه 4 می خوانیم ((علمه البیان)) خداوند بیان را به انسان آموخت ، روشن است که این تعلیم را خداوند در مکتب آفرینش به انسان داده و معنی آن همان استعداد و ویژگی فطری است که در نهاد انسانها قرار داده تا تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 179
بتوانند سخن بگویند.
و در پاسخ سؤ ال دوم باید توجه داشت که ملائکه آفرینش خاصی داشتند که استعداد فراگیری اینهمه علوم در آنها نبودآنها برای هدف دیگری آفریده شده بودند، نه برای این هدف ، و بهمین دلیل فرشتگان بعد از این آزمایش واقعیت را دریافتند و پذیرفتند، ولی شاید خودشان در آغاز فکر می کردند برای این هدف نیز آمادگی دارند، اما خداوند با آزمایش علم اسماء تفاوت استعداد آنها را با آدم روشن ساخت .
باز در اینجا سؤ ال دیگری پیش می آید که اگر منظور از علم اسماء علم اسرار آفرینش و فهم خواص همه موجودات است پس چرا ضمیر((هم)) در جمله ((ثم عرضهم)) و ((اسمائهم)) و کلمه ((هؤ لاء)) که معمولا همه اینها در افراد عاقل استعمال می شود در این مورد به کار رفته است ؟
در پاسخ می گوئیم :
چنین نیست که ضمیر هم و کلمه هؤ لاء منحصرا در افراد عاقل به کار برده شود بلکه گاهی در مجموعهای از افراد عاقل و غیر عاقل و یا حتی در مجموعهای از افراد غیر عاقل نیز استعمال می شود چنانکه یوسف (علیه السلام) درباره ستارگان و خورشید و ماه گفت ((رایتهم لی ساجدین :)) ((من در خواب دیدم همه آنها برای من سجده می کنند)) (سوره یوسف آیه 4). البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 180
آیه 34 - 36
آیه و ترجمه
وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَئکَةِ اسجُدُوا لاَدَمَ فَسجَدُوا إِلا إِبْلِیس أَبى وَ استَکْبرَ وَ کانَ مِنَ الْکَفِرِینَ(34)
وَ قُلْنَا یَئَادَمُ اسکُنْ أَنت وَ زَوْجُک الْجَنَّةَ وُکلا مِنْهَا رَغَداً حَیْث شِئْتُمَا وَ لا تَقْرَبَا

هَذِهِ الشجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظلِمِينَ(35)
فَأَزَلَّهُمَا الشيْطنُ عَنهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطوا بَعْضكمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكمْ فى الاَرْضِ مُستَقَرٌّ وَ مَتَعٌ إِلى حِينٍ(36)
ترجمه :
34 و هنگامی که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده و خضوع کنید، همگی سجده کردند جز شیطان که سر باز زد و تکبر ورزید (و به خاطر نافرمانی و تکبر) از کافران شد!
35 و گفتیم ای آدم تو با همسرت در بهشت سکونت کن ، و از (نعمتهای) آن گوارا هر چه می خواهید بخورید (اما) نزدیک این درخت نشوید که از ستمگران خواهید شد!
36 پس شیطان موجب لغزش آنها شد، و آنانرا از آنچه در آن بودند (بهشت) خارج ساخت ، و (در این هنگام) به آنها گفتیم همگی (به زمین) فرود آئید در حالی تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 181
که بعضی دشمن دیگری خواهید بود، و برای شما تا مدت معینی در زمین قرارگاه و وسیله بهره برداری است .
تفسیر:
آدم در بهشت
قرآن در تعقیب بحثهای گذشته پیرامون مقام و عظمت انسان به فصل دیگری از این بحث پرداخته ، نخست چنین می گوید: ((بخاطر بیاورید هنگامی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده و خضوع کنید)) (و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لادم).
((آنها همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبر ورزید)) (فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر).
آری او استکبار کرد و بخاطر همین استکبار و نافرمانی از کافران شد (و کان من الکافرین).
گر چه در آغاز چنین به نظر می آید که مساءله سجده بر آدم بعد از آزمایش فرشتگان و تعلیم اسماء بوده ، ولی دقت در آیات دیگر قرآن نشان می دهد که این موضوع بلافاصله بعد از آفرینش انسان و تکامل خلقت او و قبل از آزمایش فرشتگان بوده است .
در سوره حجر آیه 29 می خوانیم ((فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین)) ((هنگامی که آفرینش آدم را نظام بخشیدم و از روح خودم (روح شایسته ای که مخلوق من بود) در آن دمیدم برای او سجده کنید)).
همین معنی در سوره ص آیه 72 نیز آمده است .
گواه دیگر این موضوع این است که اگر دستور سجده بعد از روشن شدن مقام آدم بود چندان افتخاری برای ملائکه محسوب نمی شد، زیرا در آن

هنگام مقام تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 182
آدم بر همه آشکار شده بود.
بهر حال آیه فوق سند زنده و گواه روشنی بر شرافت انسان و عظمت مقام او است که پس از تکمیل خلقتش ، تمام فرشتگان ماءمور می شوند در برابر این آفرینش بزرگ سر تعظیم فرود آورند، به راستی کسی که لایق مقام خلافت الهی و نمایندگی او در زمین است و استعداد آن همه تکامل و پرورش فرزندان بلند مقامی همچون پیامبران به خصوص پیامبر اسلام و جانشینانش دارد شایسته هر نوع احترامی است .
ما در برابر انسانی که چند فرمول علمی را می داند چه اندازه کرنش می کنیم پس چگونه است حال نخستین انسان با آن معلومات سرشار از جهان هستی !.
نکته ها
1- چرا ابلیس مخالفت کرد ؟
می دانیم ((شیطان)) اسم جنس است شامل نخستین شیطان و همه شیطانها ولی ((ابلیس)) اسم خاص است و اشاره به همان شیطانی است که اغواگر آدم شد، او طبق صریح آیات قرآن از جنس فرشتگان نبود، بلکه در صف آنها قرار داشت او از طائفه جن بود که مخلوق مادی است ، در سوره کهف آیه 50 می خوانیم ((فسجدوا الا ابلیس کان من الجن)): ((همگی سجده کردند جز ابلیس که از طائفه جن بود)).
انگیزه او در این مخالفت کبر و غرور و تعصب خاصی بود که بر فکر او چیره شد، او چنین می پنداشت که از آدم برتر است ، و نمی بایست دستور سجده بر آدم بر او داده شود، بلکه او باید مسجود باشد و آدم بر او سجده کند، که شرح این معنی در ذیل آیه 12 سوره اعراف خواهد آمد.
و علت کفر او نیز همین بود که فرمان حکیمانه پروردگار را نادرست شمرد
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 183
نه تنها عملا عصیان کرد از نظر اعتقاد نیز معترض بود، و به این ترتیب خودبینی و خودخواهی ، محصول یک عمر ایمان و عبادت او را بر باد داد، و آتش به خرمن هستی او افکند، و کبر و غرور از این آثار بسیار دارد!.
تعبیر ((کان من الکافرین)) نشان می دهد که او قبل از این فرمان نیز حساب خود را از مسیر فرشتگان و اطاعت فرمان خدا جدا کرده بود و در سر فکر استکبار می پروراند، و شاید به خود می گفت اگر دستور خضوع و سجده به من داده شود قطعا اطاعت نخواهم کرد، ممکن است جمله ما کنتم تکتمون آنچه را کتمان می کردید اشاره ای به این معنی باشد. در حدیثی که در تفسیر قمی از امام عسکری (علیه السلام) نقل شده نیز همین معنی آمده است .
2- آیا سجده برای خدا بود یا آدم ؟

شک نیست که ((سجده)) به معنی پرستش برای خدا است ، چرا که در جهان هیچ معبودی جز خدا نیست ، و معنی توحید عبادت همین است که غیر از خدا را پرستش نکنیم .
بنابراین جای تردید نخواهد بود که فرشتگان برای آدم سجده پرستش نکردند، بلکه سجده برای خدا بود ولی بخاطر آفرینش چنین موجود شگرفی ، و یا اینکه سجده برای آدم کردند اما سجده به معنی خضوع نه پرستش .
در کتاب عیون الاخبار از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) چنین می خوانیم : ((کان سجودهم لله تعالی عبودیة ، و لادم اکراما و طاعة ، لکوننا فی صلبه))
((سجده فرشتگان پرستش خداوند از یک سو، و اکرام و احترام آدم از سوی دیگر بود، چرا که ما در صلب آدم بودیم))!. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 184
بهر حال بعد از این ماجرا و ماجرای آزمایش فرشتگان به آدم دستور داده شد او و همسرش در بهشت سکنی گزیند، چنانکه قرآن می گوید: به آدم گفتیم تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و هر چه می خواهید از نعمتهای آن گوارا بخورید! (و قلنا یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة و کلا منها رغدا حیث شئتما).
((ولی به این درخت مخصوص نزدیک نشوید که از ظالمان خواهید شد)) (و لا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین).
از آیات قرآن استفاده می شود که آدم برای زندگی در روی زمین ، همین زمین معمولی آفریده شده بود، ولی در آغاز خداوند او را ساکن بهشت که یکی از باغهای سرسبز پر نعمت این جهان بود ساخت ، محیطی که در آن برای آدم هیچ گونه ناراحتی وجود نداشت .
شاید علت این جریان آن بوده که آدم با زندگی کردن روی زمین هیچگونه آشنائی نداشت ، و تحمل زحمتهای آن بدون مقدمه برای او مشکل بود، و از چگونگی کردار و رفتار در زمین باید اطلاعات بیشتری پیدا کند، بنابراین می بایست مدتی کوتاه تعلیمات لازم را در محیط بهشت ببیند و بداند زندگی روی زمین تواءم با برنامه ها و تکالیف و مسئولیتها است که انجام صحیح آنها باعث سعادت و تکامل و بقای نعمت است ، و سرباز زدن از آن سبب رنج و ناراحتی .
و نیز بداند هر چند او آزاد آفریده شده ، اما این آزادی بطور مطلق و نامحدود نیست که هر چه خواست انجام دهد او می بایست از پاره ای از اشیاء روی زمین چشم بپوشد.
و نیز لازم بود بداند چنان نیست که اگر خطا و لغزشی دامنگیرش شود تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 185

درهای سعادت برای همی شه به روی او بسته می شود، نه می تواند بازگشت کند و پیمان به بندد که بر خلاف دستور خدا عملی انجام نخواهد داد تا دوباره به نعمتهای الهی باز گردد.
او در این محیط می بایست تا حدی پخته شود، دوست و دشمن خویش را بشناسد، چگونگی زندگی در زمین را یاد گیرد، آری این خود یک سلسله تعلیمات لازم بود که می بایست فرا گیرد، و با داشتن این آمادگی به روی زمین قدم بگذارد اینها مطالبی بود که هم آدم و هم فرزندان او در زندگی آینده خود به آن احتیاج داشتند، بنابراین شاید علت اینکه آدم در عین اینکه برای خلافت زمین آفریده شده بود مدتی در بهشت درنگ می کند و دستورهائی به او داده می شود جنبه تمرین و آموزش داشته باشد.
در اینجا ((آدم)) خود را در برابر فرمان الهی درباره خودداری از درخت ممنوع دید، ولی شیطان اغواگر که سوگند یاد کرده بود که دست از گمراه کردن آدم و فرزندانش بر ندارد به وسوسه گری مشغول شد، و چنانکه از سایر آیات قرآن استفاده می شود به آدم اطمینان داد که اگر از این درخت بخورد او و همسرش فرشتگانی خواهند شد و جاویدان در بهشت زندگی می کنند، حتی قسم یاد کرد که من خیر خواه شما هستم (سوره اعراف آیه 20 و 21).
((سرانجام شیطان آن دو را به لغزش واداشت و از آنچه در آن بودند (بهشت) بیرون کرد)) (فازلهما الشیطان عنها فاخرجهما مما کانا فیه).
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 186
آری از بهشتی که کانون آرامش و آسایش و دور از درد و رنج بود بر اثر فریب شیطان اخراج شدند.
و چنانکه قرآن می گوید: ((ما به آنها دستور دادیم که به زمین فرود آئید در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود)) آدم و حوا از یکسو و شیطان از سوی دیگر (و قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو).
و برای شما تا مدت معینی در زمین قرارگاه و وسیله بهره برداری است (و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین).
اینجا بود که آدم متوجه شد راستی به خویشتن ستم کرده و از محیط آرام و پر نعمت بهشت بخاطر تسلیم شدن در برابر وسوسه های شیطان بیرون رانده شده و در محیط پر زحمت و مملو از مشقتی قرار خواهد گرفت ، درست است که آدم پیامبر بود و معصوم از گناه ولی چنانکه خواهیم گفت هر گاه ترک اولی از پیامبر سر زند خداوند نسبت به او سخت می گیرد، همانند گناهی که از افراد عادی سر بزند و این جریمه سنگینی بود که آدم در برابر آن نافرمانی پرداخت .
نکته ها
1- بهشت آدم کدام بهشت بود؟

در پاسخ این پرسش باید به این نکته توجه داشت که گرچه بعضی آنرا بهشت موعود نیکان و پاکان می دانند، ولی ظاهر این است که آن بهشت نبود. بلکه یکی از باغهای پر نعمت و روح افزای یکی از مناطق سر سبز زمین بوده است .
زیرا اولا بهشت موعود قیامت ، نعمت جاودانی است که در آیات بسیاری از قرآن به این جاودانگی بودنش اشاره شده ، و بیرون رفتن از آن ممکن نیست و ثانیا ابلیس آلوده و بی ایمان را در آن بهشت راهی نخواهد بود، نه وسوسه های شیطانی است و نه نافرمانی خدا.
ثالثا در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهمالسلام) به ما رسیده این موضوع صریحا آمده است .
یکی از راویان حدیث می گوید از امام صادق (علیه السلام) راجع به بهشت آدم پرسیدم امام (علیه السلام) در جواب فرمود: باغی از باغهای دنیا بود که خورشید و ماه بر آن می تابید، و اگر بهشت جاودان بود هرگز آدم از آن بیرون رانده نمی شد (جنة من جنات الدنیا یطلع فیها الشمس و القمر و لو کان من جنان الاخرة ما خرج منها ابدا).
و از اینجا روشن می شود که منظور از هبوط و نزول آدم به زمین نزول مقامی است نه مکانی یعنی از مقام ارجمند خود و از آن بهشت سر سبز پائین آمد.
این احتمال نیز داده شده که این بهشت در یکی از کرات آسمانی بوده است هر چند بهشت جاویدان نبوده ، در بعضی از روایات اسلامی نیز اشاره به بودن این بهشت در آسمان شده است ولی ممکن است کلمه سماء (آسمان) در این گونه روایات اشاره به مقام بالا باشد نه ((مکان بالا)).
ولی بهر حال شواهد فراوانی نشان می دهد که این بهشت غیر از بهشت سرای دیگر است چرا که آن پایان سیر انسان است و این آغاز سیر او بود، این مقدمه اعمال و برنامه های او است و آن نتیجه اعمال و برنامه هایش .

2- گناه آدم چه بود ؟
روشن است آدم با آن مقامی که خدا در آیات گذشته برای او بیان کرد مقام والائی از نظر معرفت و تقوا داشت ، او نماینده خدا در زمین بود او معلم فرشتگان بود، او مسجود ملائکه بزرگ خدا گردید، این آدم با این امتیازات مسلما گناه نمی کند، بعلاوه می دانیم او پیامبر بود و هر پیامبری معصوم است .
لذا این سؤ ال مطرح می شود آنچه از آدم سر زد چه بود.
در اینجا سه تفسیر وجود دارد که مکمل یکدیگرند:
1 آنچه آدم مرتکب شد ترک اولی و یا به عبارت دیگر گناه نسبی بود نه

گناه مطلق .
گناه مطلق گناهانی است که از هر کس سر زند گناه است و درخور مجازات (مانند شرک و کفر و ظلم و تجاوز) و گناه نسبی آن است که گاه بعضی اعمال مباح و یا حتی مستحب درخور مقام افراد بزرگ نیست ، آنها باید از این اعمال چشم بپوشند، و به کار مهمتر پردازند، در غیر این صورت ترک اولی کرده اند، فی المثل نمازی را که ما می خوانیم قسمتی از آن با حضور قلب و قسمتی بی حضور قلب می گذرد درخور شاءن ما است ، این نماز هرگز درخور مقام شخصی همچون پیامبر و علی (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نیست ، او باید سراسر نمازش غرق در حضور در پیشگاه خدا باشد، و اگر غیر این کند حرامی مرتکب نشده اما ترک اولی کرده است .
آدم نیز سزاوار بود از آن درخت نخورد هر چند برای او ممنوع نبود بلکه مکروه بود.
2 نهی خداوند در اینجا نهی ارشادی است ، یعنی همانند دستور طبیب که می گوید: فلان غذا را نخور که بیمار می شوی خداوند نیز به آدم فرمود اگر از درخت ممنوع بخوری از بهشت بیرون خواهی رفت ، و به درد و رنج خواهی افتاد، بنابراین آدم مخالفت فرمان خدا نکرد، بلکه مخالفت نهی ارشادی کرد.
3 اساسا بهشت جای تکلیف نبود بلکه دورانی بود برای آزمایش و آمادگی آدم برای آمدن در روی زمین و این نهی تنها جنبه آزمایشی داشت .
3- مقایسه معارف قرآن با تورات
طبق آیات فوق بزرگترین افتخار و نقطه قوت ، در وجود آدم ، که او را به عنوان یک برگزیده آفرینش می توان معرفی نمود، و به همین دلیل مسجود فرشتگان شد همان آگاهی او از ((علم الاسماء)) و اطلاع از ((حقائق و اسرار آفرینش و جهان هستی)) بود.
پیدا است آدم بخاطر این علوم آفریده شد، و فرزندان آدم اگر بخواهند تکامل پیدا کنند باید هر چه بیشتر از این علوم بهره گیرند، تکامل بیشتر هر کدام از آنها نسبت مستقیم با معلومات آنها از اسرار آفرینش دارد.
آری قرآن با صراحت تمام عظمت مقام آدم را در اینها می داند، ولی در تورات چنانکه می خوانیم ، سر بیرون رانده شدن آدم از بهشت و گناه بزرگ او را توجه به علم و دانش و دانستن نیک و بد می داند!.
در فصل دوم ((سفر تکوین)) از تورات آمده است : ((پس خداوند خدا، آدم را از خاک زمینی صورت داد و نسیم حیات را بر دماغش دمید، و آدم جان زنده شد.
و خداوند خدا، هر درخت خوشنما و بخوردن نیکو، از زمین رویانید، و هم درخت ((حیات)) در وسط باغ و درخت دانستن نیک و بد را ... و خداوند

خدا آدم را امر فرموده گفت که از تمامی درختان باغ مختاری که بخوری ، اما از درخت ((دانستن نیک و بد)) مخور چه در روز خوردنت از آن مستوجب مرگ می شوی ! ...))
و در فصل سوم چنین آمده است :
((و آواز خداوند خدا را شنیدند که به هنگام نسیم روز در باغ می خرامید و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا، در میان درختان باغ پنهان کردند))!!
و خداوند خدا آدم را آواز کرده ، وی را گفت که کجائی ؟
او دیگر جواب گفت که آواز تو را در باغ شنیدم و ترسیدم ، زیرا که برهنه ام ! تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 190
به جهت آن پنهان شدم !
و خدا به او گفت که تو را که گفت که برهنه ای ؟ آیا از درختی که تو را امر کردم که نخوری خوردی ؟!.
و آدم گفت زنی که از برای بودن با من دادی او از آن درخت به من داد که خوردم ! ...
و خداوند خدا گفت که اینک آدم نظر به دانستن نیک و بد چون یکی از ما شده است ، پس حال مبادا که دست خود را دراز کرده و هم از ((درخت حیات)) بگیرد و خورده دائما زنده ماند!
پس از آن سبب خداوند خدا او را از باغ عدن راند، تا آنکه در زمینی که از آن گرفته شده بود فلاحت نماید! ...))
همانطور که مشاهده فرمودید این افسانه زننده که در تورات کنونی به عنوان یک واقعیت تاریخی آمده است علت اصلی اخراج آدم را از بهشت ، و گناه بزرگ او را توجه به علم و دانش و دانستن نیک و بد می داند.
و چنانچه آدم دست به شجره نیک و بد دراز نمی کرد تا ابد در جهل باقی می ماند تا آنجا که حتی نداند برهنه بودن زشت و ناپسند است ، و برای همی شه در بهشت باقی می ماند.
به این ترتیب مسلما آدم نباید از کار خود پشیمان شده باشد زیرا از دست دادن بهشتی که شرط بقای در آن ندانستن نیک و بد است ، در برابر بدست آوردن علم و دانش تجارت پر سودی محسوب می گردد، چرا آدم از این تجارت نگران و پشیمان باشد؟
بنابراین افسانه تورات درست در نقطه مقابل قرآن که ارزش مقام انسان و سر آفرینش او را در علم الاسماء معرفی کرده قرار دارد.
از این گذشته در افسانه مزبور مطالب زننده عجیبی درباره خداوند و یا تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 191
مخلوقات او دیده می شود که هر یک از دیگری حیرت انگیزتر است و آن عبارت است از:

1 نسبت دادن دروغ به خدا (چنانکه در جمله شماره 17 فصل دوم می گوید: خداوند گفت از آن درخت نخورید که می میرید در حالی که نمی مردند بلکه دانا می شدند).
2 نسبت بخل به خداوند (چنانکه در جمله 22 فصل سوم می گوید: که خدا نمی خواست آدم و حوا از درخت علم و حیات بخورند و دانا شوند و زندگی جاویدان پیدا کنند).
3 امکان وجود شریک برای خداوند (چنانکه در همان جمله می گوید: آدم پس از خوردن از درخت نیک و بد همچون یکی از ما خدایان شده است).
4 نسبت حسد به خداوند (چنانکه از همان جمله استفاده می شود که خداوند بر این علم و دانشی که برای آدم پیدا شده بود رشک برد!).
5 نسبت جسم به خداوند (چنانکه از فصل سوم استفاده می شود که خداوند به هنگام صبح در خیابانهای بهشت می خرامید)!
6 خداوند از حوادثی که در نزدیکی او می گذرد بی خبر است ! (چنانکه در جمله 9 می گوید صدا زد آدم کجائی و آنها در لابلای درختان خود را از چشم خداوند پنهان کرده بودند).
(البته نباید فراموش کرد که این افسانه های دروغین از نخست در تورات نبوده و بعدا به آن افزوده شده است).
4- مقصود از شیطان در قرآن چیست ؟
کلمه ((شیطان)) از ماده ((شطن)) گرفته شده ، و ((شاطن)) به معنی ((خبیث و پست)) آمده است و شیطان به موجود سرکش و متمرد اطلاق می شود، اعم از انسان تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 192
و یا جن و یا جنبندگان دیگر، و به معنی روح شریر و دور از حق ، نیز آمده است ، که در حقیقت همه اینها به یک قدر مشترک بازگشت می کنند.
باید دانست که ((شیطان)) اسم عام (اسم جنس) است ، در حالی که ابلیس اسم خاص (علم) می باشد، و به عبارت دیگر شیطان به هر موجود موذی و منحرف کننده و طاغی و سرکش ، خواه انسانی یا غیر انسانی می گویند، و ابلیس نام آن شیطان است که آدم را فریب داد و اکنون هم با لشکر و جنود خود در کمین آدمیان است .
از موارد استعمال این کلمه در قرآن نیز بر می آید که شیطان به موجود موذی و مضر گفته می شود، موجودی که از راه راست بر کنار بوده و در صدد آزار دیگران است ، موجودی که سعی می کند ایجاد دودستگی نماید، و اختلاف و فساد به راه اندازد، چنانکه می خوانیم :
((انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء، ..))
((شیطان می خواهد بین شما دشمنی و بغض و کینه ایجاد کند ....)).
با توجه به اینکه کلمه یرید فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد حاکی از این معنی است که این اراده ، اراده همی شگی شیطان است .

و از طرفی می بینیم که در قرآن نیز شیطان به موجود خاصی اطلاق نشده ، بلکه حتی به انسانهای شرور و مفسد نیز اطلاق گردیده است . آنجا که می خوانیم : ((و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس و الجن)) ((بدینگونه ما برای هر پیامبری دشمنی از شیطانهای انسانی و یا جن قرار دادیم)).
و اینکه به ابلیس هم شیطان اطلاق شده بخاطر فساد و شرارتی است که در او وجود دارد. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :193
علاوه بر اینها گاهی کلمه شیطان بر ((میکروبها)) نیز اطلاق شده :
به عنوان نمونه امیر مؤ منان (علیه السلام) می فرماید، ((لا تشربوا الماء من ثلمة الاناء و لا من عروته ، فان الشیطان یقعد علی العروة و الثلمة)): ((از قسمت شکسته و طرف دستگیره ظرف ، آب نخورید، زیرا شیطان بر روی دستگیره و قسمت شکسته شده ظرف می نشیند)).
و نیز امام صادق (علیه السلام) می فرماید: ((و لا یشرب من اذن الکوز، و لا من کسره ان کان فیه فانه مشرب الشیاطین)) از دستگیره و قسمت شکسته کوزه آب مخورید که جایگاه آشامیدن شیطانها است .
از قول پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) می خوانیم : ((موهای شارب (سبیل) خویش را بلند مگذارید، زیرا شیطان آنرا محیط امن برای زندگی خویش قرار می دهد و در آنجا پنهان می گردد))!
به این ترتیب روشن شد که یکی از معانی شیطان میکروبهای زیانبخش و مضر است .
ولی بدیهی است منظور این نیست که : شیطان در همه جا به این معنی باشد، بلکه منظور این است که شیطان معانی مختلفی دارد، که یکی از مصداقهای روشن آن ابلیس و لشکریان و اعوان او است : و مصداق دیگر آن انسانهای مفسد و منحرف کننده ، و احیانا در پاره ای از موارد به معنی میکروبهای موذی آمده است (دقت کنید).
5- خدا چرا شیطان را آفرید؟
بسیاری می پرسند شیطان که موجود اغواگری است اصلا چرا آفریده شد و فلسفه وجود او چیست ؟! در پاسخ می گوئیم :
اولا: خداوند شیطان را، شیطان نیافرید، به این دلیل که سالها همنشین تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 194
فرشتگان و بر فطرت پاک بود، ولی بعد از آزادی خود سوء استفاده کرد و بنای طغیان و سرکشی گذارد، پس او در آغاز پاک آفریده شد و انحرافش بر اثر خواست خودش بود.
ثانیا: از نظر سازمان آفرینش وجود شیطان برای افراد با ایمان و آنها که می خواهند راه حق را بپویند زیانبخش نیست ، بلکه وسیله پیشرفت و تکامل آنها است ، چه اینکه پیشرفت و ترقی و تکامل ، همواره در میان

تضادها صورت می گیرد.
به عبارت روشنتر: انسان تا در برابر دشمن نیرومندی قرار نگیرد هرگز نیروها و نبوغ خود را بسیج نمی کند و بکار نمی اندازد، همین وجود دشمن نیرومند سبب تحرک و جنبش هر چه بیشتر انسان و در نتیجه ترقی و تکامل او می شود.
یکی از فلاسفه بزرگ تاریخ معاصر ((تواین بی)) می گوید: ((هیچ تمدن درخشانی در جهان پیدا نشد، مگر این که ، ملتی مورد هجوم یک نیروی خارجی قرار گرفت و بر اثر این تهاجم نبوغ و استعداد خود را بکار انداخت و آنچنان تمدن درخشانی را پی ریزی کرد)). البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 195
آیه 37 - 39
آیه و ترجمه
فَتَلَقَّی ءَادَمُ مِن رَّبِّهِ کلِمَتٍ فَتَابَ عَلَیْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّاب الرَّحِیمُ(37)
قُلْنَا اهْبِطوا مِنهَا جَمِیعاً فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُم مِّنی هُدًی فَمَن تَبِعَ هُدَای فَلا خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَ لا هُمْ یحْزَنُونَ(38)
وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِئَایَتِنَا أُولَئک أَصحَب النَّارِ هُمْ فِیهَا خَلِدُونَ(39)
ترجمه :
37 سپس آدم از پروردگار خود کلماتی دریافت داشت (و با آنها توبه کرد) و خداوند توبه او را پذیرفت ، خداوند تواب و رحیم است .
38 گفتیم همگی از آن (به زمین) فرود آئید هرگاه هدایتی از طرف من برای شما آمد کسانی که از آن پیروی کنند نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می شوند.
39 و کسانی که کافر شوند و آیات ما را تکذیب کنند اهل دوزخند و همی شه در آن خواهند بود
تفسیر:
بازگشت آدم به سوی خدا
بعد از ماجرای وسوسه ابلیس و دستور خروج آدم از بهشت ، آدم متوجه شد راستی به خویشتن ستم کرده ، و از آن محیط آرام و پرنعمت ، بر اثر فریب شیطان بیرون رانده شده ، و در محیط پرزحمت و مشقت بار زمین قرار خواهد گرفت ، در اینجا آدم به فکر جبران خطای خویش افتاد و با تمام جان و دل متوجه پروردگار شد، توجهی آمیخته با کوهی از ندامت و حسرت تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 196
لطف خدا نیز در این موقع به یاری او شتافت و چنانکه قرآن در آیات فوق می گوید: ((آدم از پروردگار خود کلماتی دریافت داشت ، سخنانی مؤ ثر و دگرگون کننده ، و با آن توبه کرد و خدا نیز توبه او را پذیرفت)) (فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه).

چرا که او تواب و رحیم است . ((انه هو التواب الرحیم))
((توبه)) در اصل به معنی بازگشت است ، و در لسان قرآن به معنی بازگشت از گناه می آید، این در صورتی است که به شخص گنهکار نسبت داده شود، ولی گاه این کلمه به خدا نسبت داده می شود، در آنجا به معنی بازگشت به رحمت است ، یعنی رحمتی را که به خاطر ارتکاب گناه از بنده سلب کرده بود بعد از بازگشت او به خط اطاعت و بندگی به او باز می گرداند، و به همین جهت در مورد خدا تعبیر به تواب (بسیار بازگشت کننده به رحمت) می شود.
و به تعبیر دیگر توبه لفظی است مشترک ، میان خدا و بندگان ، هنگامی که بندگان به آن توصیف شوند مفهومش این است که به سوی خدا بازگشته اند زیرا هر گنهکاری در حقیقت از پروردگارش فرار کرده ، هنگامی که توبه می کند به سوی او باز می گردد.
خداوند نیز در حالت عصیان بندگان گوئی از آنها روی گردان می شود، هنگامی که خداوند به توبه توصیف می شود، مفهومش این است که نظر لطف و رحمت و محبتش را به آنها باز می گرداند.
درست است که آدم در حقیقت کار حرامی انجام نداده بود، ولی همین ترک تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 197
اولی نسبت به او عصیان محسوب می شد، او به سرعت متوجه وضع خود شد و به سوی پروردگارش بازگشت .
در اینکه منظور از ((کلمات)) چه بوده در پایان این بحث سخن خواهیم گفت .
به هر حال آنچه نمی بایست بشود یا می بایست بشود شد، و با اینکه توبه آدم پذیرفته گردید، ولی اثر وضعی کار او که هبوط به زمین بود تغییر نیافت ، و چنانکه آیات فوق می گوید: ((ما به آنها گفتیم : همگی (آدم و حوا) به زمین فرود آئید، هر گاه از جانب ما هدایتی برای شما آید کسانی که از آن پیروی کنند، نه ترسی دارند و نه اندوهگین خواهند شد)) (قلنا اهبطوا منها جمیعا فاما یاتینکم منی هدی فمن تبع هدای فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون).
((ولی آنان که کافر شوند و آیات ما را تکذیب کنند برای همی شه در آتش دوزخ خواهند ماند (والذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون).
نکته ها
1- کلماتی که خدا بر آدم القا کرد چه بود؟
در اینکه ((کلمات)) و سخنانی را که خدا برای توبه به آدم تعلیم داد چه سخنانی بوده است در میان مفسران گفتگو است .
معروف این است که همان جملات سوره اعراف آیه 23 می باشد: قالا

ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین)):
((گفتند: خداوندا ما بر خود ستم کردیم ، اگر تو ما را نبخشی و بر ما رحم
نکنی از زیانکاران تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 198
خواهیم بود)).
بعضی گفته اند منظور از کلمات ، این دعا و نیایش بوده است :
اللهم لا اله الا انت سبحانک و بحمدک رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی انک
خیر الغافرین .
اللهم لا اله الا انت سبحانک و بحمدک رب انی ظلمت نفسی فارحمنی انک
خیر الراحمین .
اللهم لا اله الا انت سبحانک و بحمدک رب انی ظلمت نفسی فتب علی انک
انت التواب الرحیم .
پروردگارا! معبودی جز تو نیست ، پاک و منزهی ، تو را ستایش می کنم ،
من به خود ستم کردم مرا ببخش که بهترین بخشندگانی .
خداوندا! معبودی جز تو نیست ، پاک و منزهی ، تو را ستایش می کنم ، من
به خود ستم کردم بر من رحم کن که بهترین رحم کنندگانی .
بارالها! معبودی جز تو نیست ، پاک و منزهی ، تو را حمد می گویم ، من به
خویش ستم کردم رحمتت را شامل حال من کن و توبه ام را بپذیر که تو
تواب و رحیمی)).
این موضوع در روایتی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است .
نظیر همین تعبیرات در آیات دیگر قرآن در مورد یونس (علیه السلام) و
موسی (علیه السلام) می خوانیم ، یونس به هنگام درخواست بخشش از
خدا می گوید: سبحانک انی کنت من الظالمین ((خداوندا منزهی من از
کسانی هستم که به خود ستم کرده ام)).
درباره حضرت موسی (علیه السلام) می خوانیم : قال رب انی ظلمت
نفسی فاغفر لی فغفر له : ((گفت : پروردگارا من به خود ستم کردم مرا
ببخش و خدا او را بخشید)).
در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهمالسلام) وارد شده است
می خوانیم : که مقصود از کلمات تعلیم اسماء بهترین مخلوق خدا یعنی
محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهماالسلام) بوده است ، و آدم
با توسل به این کلمات از درگاه خداوند تقاضای بخشش نمود و خدا او را
بخشید.
این تفسیرهای سه گانه هیچگونه منافاتی با هم ندارد، چرا که ممکن است
مجموع این کلمات به آدم ، تعلیم شده باشد تا با توجه به حقیقت و عمق
باطن آنها انقلاب روحی تمام عیار، برای او حاصل گردیده و خدا او را
مشمول لطف و هدایتش قرار دهد.
2- چرا جمله اهبطوا تکرار شده است ؟

در آیات مورد بحث ، و آیات پیش از آن خواندیم که قبل از توبه و بعد از توبه به آدم و همسرش حوا خطاب شده به زمین فرود آئید، در اینکه این تکرار برای تاءکید است یا اشاره به دو مطلب دیگر در میان مفسران گفتگو است ، ولی ظاهر این است که جمله دوم اشاره به این واقعیت باشد که آدم گمان نکند با پذیرش توبه او هبوط به زمین منتفی شده است ، بلکه او این راه را باید برود! یا به این جهت که از اول برای این هدف آفریده شده بود، و یا به خاطر اینکه این هبوط اثر وضعی عمل او بوده است ، این اثر وضعی با توبه دگرگون نمی شود.
3- مخاطب در اهبطوا کیست ؟
((اهبطوا)) به صیغه جمع آمده است در حالی که آدم و حوا که مخاطب اصلی این سخن بودند دو نفر بیشتر نبودند و باید صیغه تثنیه آورده شود، اما به خاطر اینکه هبوط آدم و حوا به زمین نتیجه اش این بود که فرزندان و نسلهای آنها نیز در زمین ساکن خواهند شد، به صورت صیغه جمع آمده است . البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 200
آیه 40
آیه و ترجمه
يَبَنِى إِسرءِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِىَ الَّتى أَنْعَمْت عَلَيْكمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِى أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَ إِيَّىَ فَارْهَبُونِ(40)
ترجمه :
40 ای فرزندان اسرائیل نعمتهائی را که به شما ارزانی داشتم به خاطر بیاورید، و به پیمانی که با من بسته اید وفا کنید، تا من نیز به پیمان شما وفا کنم ، (و در راه انجام وظیفه و عمل به پیمانها) تنها از من بترسید.
تفسیر:
یاد نعمت های خدا
داستان خلافت آدم در زمین و بزرگداشت او از سوی فرشتگان ، و سپس فراموش کردن پیمان الهی و خارج شدن او از بهشت و همچنین توبه او را در آیات گذشته شنیدیم ، و از این ماجرا این اصل اساسی روشن شد که در این جهان ، همواره دو نیروی مختلف حق و باطل در برابر هم قرار دارند و مشغول مبارزه اند، آنکس که تابع شیطان شود، راه باطل را انتخاب کند، سرانجامش دور شدن از بهشت و سعادت و گرفتاری در رنج و درد است ، و به دنبال آن پشیمانی .
به عکس ، آنها که خط فرمان پروردگار را بدون اعتنا به وسوسه های شیاطین و باطلگرایان ادامه دهند، پاک و آسوده از درد و رنج خواهند زیست .
و از آنجا که داستان نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان و خلافت آنها

در زمین ، سپس فراموش کردن پیمان الهی و گرفتار شدن آنها در چنگال رنج و بدبختی ، شباهت زیادی به داستان آدم دارد، بلکه فرعی از آن اصل کلی محسوب می شود خداوند در آیه مورد بحث و ده ها آیه بعد از آن ، فرازهای مختلفی از زندگی بنی اسرائیل و سرنوشت آنها را بیان می کند، تا آن درس تربیتی که با ذکر سرنوشت آدم ، آغاز شد در این مباحث تکمیل گردد. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 201
روی سخن را به بنی اسرائیل کرده چنین می گوید: ای بنی اسرائیل به خاطر بیاورید نعمتهای مرا که به شما بخشیدم ، و به عهد من وفا کنید تا من نیز به عهد شما وفا کنم ، و تنها از من بترسید (یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و ایای فارهبون)
در حقیقت این سه دستور (یادآوری نعمتهای بزرگ خدا، وفای به عهد پروردگار، و ترس از نافرمانی او) اساس تمام برنامه های الهی را تشکیل می دهد.
یاد نعمتهای او انسان را به معرفت او دعوت می کند، و حس شکرگزاری را در انسان بر می انگیزد، سپس توجه به این نکته که این نعمتها بی قید و شرط نیست و در کنار آن خدا عهد و پیمانی گرفته ، انسان را متوجه تکالیف و مسئولیتهایش می کند، و بعد از آن نترسیدن از هیچکس و هیچ مقام در راه انجام وظیفه سبب می شود که انسان همه موانع را در این راه از پیش پای خود بر دارد و به مسئولیتها و تعهدهایش وفا کند، چرا که یکی از موانع مهم این راه ترسهای بی دلیل از این و آن است ، به خصوص در مورد بنی اسرائیل ، که سالها زیر سیطره فرعونیان قرار داشتند و ترس جزء بافت وجود آنها شده بود.
نکته ها
1- یهود در مدینه
جالب اینکه طبق تصریح بعضی از مورخان قرآن ، سوره بقره نخستین سوره ای است که در مدینه نازل شد، و قسمت مهمی از آن درباره یهود بحث می کند، زیرا یهود در آنجا معروفترین جمعیت پیروان اهل کتاب بودند، و قبل از ظهور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) طبق کتب مذهبی خود انتظار چنین ظهوری را داشتند و دیگران را به آن بشارت می دادند، از نظر اقتصادی نیز وضع آنها بسیار خوب بود، و روی هم رفته ، نفوذ عمیقی در مدینه داشتند.
اما با ظهور اسلام ، اسلامی که راه های منافع نامشروع آنها را می بست و جلو تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 202
انحرافات و خودکامگیهای آنهای را می گرفت ، نه تنها غالبا دعوت اسلام را نپذیرفتند، بلکه در آشکار و نهان بر ضد اسلام قیام کردند، همان مبارزه ای که هنوز هم بعد از چهارده قرن ادامه دارد.

آیه فوق و آیات بعد نازل شد و آنها را زیر شدیدترین رگبار سرزنشهای خود گرفت ، و آنچنان با ذکر دقیق قسمتهای حساس تاریخشان آنها را تکان داد که هر کس کمترین روح حقجوئی داشت بیدار گشت به سوی اسلام آمد، بعلاوه درس آموزندهای بود برای همه مسلمانها.
در آیات آینده به خواست خدا فرازهائی از قبیل نجاتشان از چنگال فرعون ، شکافتن دریا و غرق شدن فرعونیان ، میعادگاه موسی در کوه طور، گوساله پرستی بنی اسرائیل در غیبت موسی ، دستور توبه خونین و نازل شدن نعمتهای ویژه خدا بر آنها، و مانند آن خواهیم خواند که هر کدام درس یا درسهای آموزندهای در بر دارد.
2- دوازده پیمان خدا با یهود چه بود؟
آن گونه که از آیات قرآن استفاده این پیمان همان پرستش خداوند یگانه ، نیکی به پدر و مادر، بستگان ، یتیمان ، و مستمندان ، و خوشرفتاری با مردم ، بر پاداشتن نماز، ادای زکات ، دوری از اذیت و آزار، و خونریزی بوده است .
شاهد این سخن آیه 83 و 84 همین سوره است :
و اذا اخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله و بالوالدین احسانا و ذی القربی و الیتامی و المساکین و قولوا للناس حسنا و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة ... و اذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دمائکم و لا تخرجون انفسکم من دیارکم ثم اقررتم و انتم تشهدون .
در حقیقت این دو آیه اشاره به ده پیمان مختلف است که خدا از یهود گرفته تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 203
بود، و با ضمیمه کردن آیه 12 سوره مائده (و لقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل ... و قال الله انی معکم لان اقمتم الصلوة و آتیتم الزکاة و آمنتم برسلی و عزرتموهم ...) که دو پیمان دیگر دائر به ایمان به انبیاء و تقویت آنان از آن استفاده می شود، روشن می گردد که آنها در برابر آن نعمتهای بزرگ الهی و تعهدهای فراوانی کرده بودند و به آنها وعده داده شده بود که اگر به اینها وفادار بمانید در باغهائی از بهشت جای خواهید گرفت که نهرها از زیر قصرها و درختانش جاری است (لادخلنکم جنات تجری من تحتها الانهار) اما متاءسفانه آنها سر انجام همه این پیمانها را زیر پا گذاردند که هنوز هم به پیمان شکنی خویش ادامه می دهند، در نتیجه پراکنده و دربدر شدند و تا این پیمانشکنیها ادامه دارد، این وضع نیز ادامه خواهد یافت ، و اگر می بینیم چند روزی در پناه دیگران سر و صدائی دارند هرگز دلیل بر پیروزیشان نیست ، و ما به خوبی می بینیم روزی را که فرزندان غیور اسلام ، دور از گرایشهای نژادی و قومی تنها در سایه قرآن بپاخیزند و به این سر و صداها خاتمه دهند.
4- خدا نیز به عهدش وفا می کند

نعمتهای خدا هیچگاه بی قید و شرط نیست ، در کنار هر نعمتی مسئولیتی قرار دارد و شرطی نهفته است .
در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که منظور از ((اوف بعهدکم)) این است که من به عهد خودم وفا خواهم کرد و شما را به بهشت خواهم برد.
و اگر در قسمتی از این حدیث ایمان به ولایت علی (علیه السلام) بخشی از این پیمان ذکر شده جای تعجب نیست ، زیرا یکی از مواد پیمان بنی اسرائیل قبول رسالت پیامبران الهی و تقویت آنها بود، و می دانیم قبول جانشینان آنها نیز دنباله همان مساءله رهبری و ولایت است که در هر زمان متناسب با آن عصر باید تحقق یابد، تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 204
در زمان موسی عهده دار این منصب او بود و در عصر پیامبر، پیامبر و در زمانهای بعد علی (علیه السلام).
ضمنا جمله ((ایای فارهبون)) (تنها از مجازات من بترسید) تاءکیدی است بر این مطلب که در راه وفای به عهدهای الهی و اطاعت فرمانش از هیچ چیز و هیچکس نباید ترس و وحشت داشت ، این انحصار را از کلمه ((ایای)) که مقدم بر جمله ((فارهبون)) است استفاده می کنیم .
5- چرا یهودیان را بنی اسرائیل می گویند ؟
((اسرائیل)) یکی از نامهای یعقوب ، پدر یوسف می باشد، در علت نامگذاری یعقوب به این نام مورخان غیر مسلمان مطالبی گفته اند که با خرافات آمیخته است .
چنانکه ((قاموس کتاب مقدس)) می نویسد: ((اسرائیل به معنی کسی است که بر خدا مظفر گشت))! وی اضافه می کند که این کلمه لقب یعقوب بن اسحاق است که در هنگام مصارعه (کشتی گرفتن) با فرشته خدا به آن ملقب گردید))!
همین نویسنده در ذیل کلمه ((یعقوب))می نویسد: ثبات و استقامت و ایمان خود را ظاهر ساخت ، در این حال خداوند اسم وی را تغییر داده اسرائیل نامید، و وعده داد که پدر جمهور طوائف خواهد شد ... و ... بالاخره در کمال پیری درگذشت ، و مثل یکی از سلاطین دنیا مدفون گشت ! و اسم یعقوب و اسرائیل بر تمام قومش اطلاق می شود)).
همچنین او در ذیل کلمه ((اسرائیل)) می نویسد: ((و این اسم را موارد بسیار است چنانکه گاهی قصد از نسل اسرائیل و نسل یعقوب است .))
ولی دانشمندان ما مانند مفسر معروف طبرسی در ((مجمع البیان)) دراین باره تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 205
چنین می نویسد: ((اسرائیل همان یعقوب فرزند اسحاق پسر ابراهیم (علیهماالسلام) است)) ... او می گوید، ((اسر)) به معنی ((عبد)) وئیل (به معنی الله) است ، و این کلمه مجموعا معنی عبدالله را می بخشد.

بدیهی است داستان کشتی گرفتن اسرائیل با فرشته خداوند و یا با خود خداوند که در تورات تحریف یافته کنونی دیده می شود یک داستان ساختگی و کودکانه است که از شاءن یک کتاب آسمانی به کلی دور است و این خود یکی از مدارک تحریف تورات کنونی است . البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 206
آیه 41 - 43
آیه و ترجمه
وَ ءَامِنُوا بِمَا أَنزَلْت مُصدِّقاً لِّمَا مَعَكُمْ وَ لا تَكُونُوا أَوَّلَ كافِرِ بِهِ وَ لا تَشترُوا بِئَايَتى ثَمَناً قَلِيلاً وَ إِيَّىَ فَاتَّقُونِ(41)
وَ لا تَلْبِسوا الْحَقَّ بِالْبَطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنتُمْ تَعْلَمُونَ(42)
وَ أَقِيمُوا الصلَوةَ وَ ءَاتُوا الزَّكَوةَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّكِعِينَ(43)
ترجمه :
41 و به آنچه نازل کرده ام (قرآن) ایمان بیاورید که نشانه های آن با آنچه در کتابهای شما است کاملا مطابقت دارد، و نخستین کافر به آن نباشید، و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید (به خاطر در آمد مختصری نشانه های قرآن و پیامبر اسلام را که در کتب شما موجود است پنهان نکنید) و تنها از من (و مخالفت دستور من) بترسید (نه از مردم).
42 و حق را با باطل نیامیزید، و حقیقت را با اینکه می دانید کتمان نکنید.
43 و نماز را بپا دارید و زکات را ادا کنید، و همراه رکوع کنندگان رکوع نمائید (و نماز را با جماعت بگذارید).
شان نزول
بعضی از مفسران بزرگ از امام باقر (علیه السلام) در شاءن نزول نخستین آیات مورد بحث چنین نقل کرده اند که : ((حیی بن اخطب ، و کعب بن اشرف ، و جمعی دیگر از یهود، هر سال مجلس میهمانی (پر زرق و برقی) از طرف یهودیان برای آنها ترتیب داده می شد، آنها حتی راضی نبودند که این منفعت کوچک به خاطر قیام پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) از میان برود، به این دلیل (و دلائل دیگر) آیات تورات را که در زمینه اوصاف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) بود تحریف کردند، این همان ((ثمن قلیل)) و بهای
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 207
کم است که قرآن در این آیه به آن اشاره می کند.
تفسیر:
سود پرستی یهود
به دنبال پیمانی که خداوند از یهود گرفته بود، و از جمله آن پیمان ، ایمان به پیامبران الهی و اطاعت فرمانهای او بود، در سه آیه مورد بحث به نه بخش از دستوراتی که به یهود داده شده اشاره می کند.
نخست می فرماید به آیاتی که بر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و

سلم) نازل شده ایمان بیاورید، آیاتی که هماهنگ با اوصافی است که در تورات شما آمده است (و آمنوا بما انزلت مصدقا لما معکم).
قرآن مصدق کتابی است که نزد خود شما است ، یعنی بشاراتی را که تورات و پیامبران پیشین به پیروان خود دادند که بعد از ما پیامبری با چنین اوصاف ظهور خواهد کرد و کتاب آسمانیش دارای این ویژگیها است اکنون که می بینید صفات این پیامبر و ویژگیهای قرآن کاملا منطبق بر بشاراتی است که در کتب شما آمده و هماهنگی همه جانبه با آن دارد چرا به آن ایمان نمی آورید؟!.
سپس می گوید: شما نخستین کسی نباشید که به این کتاب آسمانی کفر می ورزید و آن را انکار می کنید (و لا تکونوا اول کافر به).
یعنی اگر مشرکان و بت پرستان عرب ، کافر شوند زیاد عجیب نیست عجیب کفر و انکار شما است ، آنهم به عنوان پیشگامان و نخستین مخالفان ، چرا که هم از آنها بااطلاعترید، و اهل کتابید و در کتب آسمانی شما این همه بشارات درباره ظهور چنین پیامبری داده شده ، و به همین دلیل قبل از ظهورش شما نخستین منادیان او بودید، چه شد که بعد از این ظهور بجای اینکه نخستین مؤ منان باشید نخستین کافران شدید؟. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 208
آری بسیار از یهودیان اصولا مردمی لجوجند، و اگر این لجاجت نبود باید آنها خیلی زودتر از دیگران ایمان آورده باشند.
در سومین جمله می گوید: شما آیات مرا به بهای اندکی نفروشید و آن را با یک میهمانی سالیانه معاوضه نکنید (ولا تشتروا بایاتی ثمنا قلیلا).
بدون شک آیات خدا را با هیچ بهائی نباید معاوضه کرد، چه کم باشد و چه بسیار، ولی این جمله در حقیقت اشاره به دون همتی این دسته از یهود است که به خاطر منافع اندکی همه چیز را بدست فراموشی می سپردند، و آنها که تا آن روز از مبشران قیام پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و کتاب آسمانی او بودند، هنگامی که منافع خویش را در خطر دیدند این بشارتها را انکار کردند و آیات تورات را تحریف نمودند، چرا که در صورت آشنائی مردم به حقیقت ، کاخ ریاست آنها فرو می ریخت .
اصولا اگر تمام این جهان را به کسی بدهند تا یکی از آیات الهی را انکار کند به راستی بهای کم و اندکی است ، زیرا این زندگی سرانجام نابود شدنی است و سرای آخرت ابدی و جاودانی است تا چه رسد که انسان بخواهد، این آیات الهی را فدای منافع ناچیزی کند.
و در چهارمین دستور می گوید: تنها از من بپرهیزید (و ایای فاتقون) از این نترسید که روزی شما قطع شود و از این نترسید که جمعی از متعصبان یهود بر ضد شما سران قیام کنند، تنها از من یعنی از مخالفت فرمان من بترسید.

در پنجمین دستور می فرماید: ((حق را با باطل نیامیزید)) تا مردم به اشتباه بیفتند (و لا تلبسوا الحق بالباطل).
و در ششمین دستور از کتمان حق نهی کرده می گوید: ((حق را مکتوم ندارید در حالی که شما می دانید و آگاهید)) (و تکتموا الحق و انتم تعلمون).
هم کتمان حق ، جرم و گناه است ، و هم آمیختن حق و باطل که هر دو از

نظر نتیجه ، یکسان می باشند، حق را بگوئید هر چند به زیان شما باشد، و باطل را با آن نیامیزید هر چند منافع زودگذرتان به خطر بیفتد.
و بالاخره هفتمین و هشتمین و نهمین دستور را به این صورت بازگو می کند: ((نماز را بپا دارید زکات را ادا کنید، و (عبادت دستجمعی را فراموش ننمائید) با رکوع کنندگان رکوع نمائید (و اقیموا الصلوة و آتوا الزکاة و ارکعوا مع الراکعین).
با اینکه دستور اخیر اشاره به مساءله نماز جماعت است ، ولی از میان تمام افعال نماز تنها رکوع را بیان کرده و می گوید: با رکوع کنندگان رکوع کنید این تعبیر شاید به خاطر آن باشد که نماز یهود مطلقا دارای رکوع نبود، این نماز مسلمانان است که یکی از ارکان اصلی آن ، رکوع محسوب می شود.
جالب اینکه نمی گوید: نماز بخوانید، بلکه می گوید اقیموا الصلوة (نماز را بپا دارید) یعنی تنها خودتان نماز خوان نباشید بلکه چنان کنید که آئین نماز در جامعه انسانی برپا شود، و مردم با عشق و علاقه به سوی آن بیایند.
بعضی از مفسران گفته اند تعبیر به ((اقیموا)) اشاره به این است که نماز شما تنها اذکار و اوراد نباشد بلکه آن را بطور کامل بپا دارید که مهمترین رکن آن توجه قلبی و حضور دل در پیشگاه خدا و تاءثیر نماز در روح و جان آدمی است .
در حقیقت در این سه دستور اخیر، نخست پیوند فرد با خالق (نماز) بیان شده ، و سپس پیوند با مخلوق (زکات) و سر انجام پیوند دستجمعی همه مردم با هم در راه خدا!.
نکته ها
آیا قرآن مندرجات تورات و انجیل راتصدیق کرده ؟
در آیات متعددی از قرآن مجید، این تعبیر به چشم می خورد که : قرآن مفاد کتب پیشین را تصدیق می کند)).
از جمله در آیات مورد بحث خواندیم : ((مصدقا لما معکم)) و در آیات 89 و 101 سوره بقره می خوانیم ((مصدق لما)) معهم .
و در آیه 48 مائده می فرماید: و انزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب : ((ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم در حالی این

کتاب کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند)).
همین امر سبب شده که جمعی از مبلغان یهود و مسیحی ، این آیات را سندی بر عدم تحریف تورات و انجیل بگیرند، و بگویند: تورات و انجیل در عصر پیامبر اسلام مسلما با تورات و انجیل امروز تفاوتی پیدا نکرده ، و اگر تحریفی در تورات و انجیلها رخ داده باشد، مسلما مربوط به قبل از آن است ، و چون قرآن صحت تورات و انجیل موجود عصر پیامبر اسلام را تصدیق نموده پس مسلمانان باید این کتب را به عنوان کتب آسمانی دست نخورده به رسمیت بشناسند.
پاسخ
آیات مختلفی از قرآن گواهی می دهد که نشانه های پیامبر اسلام و آئین او در همان کتابهای محرف که در دست یهود و نصاری در آن زمان بوده وجود داشته است ، زیرا مسلم است که منظور از تحریف این کتب آسمانی این نیست که تمام کتابهای موجود باطل و بر خلاف واقع می باشد، بلکه قسمتی از تورات و انجیل واقعی در لابلای همین کتب وجود داشته و دارد، و نشانه های پیامبر اسلام ، در همین کتب و یا سائر کتابهای مذهبی که در دست یهود و نصاری بوده ، وجود داشته است تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 211
(و الان هم بشاراتی در آنها هست).
به این ترتیب ظهور پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و کتاب آسمانی او عملا تمام آن نشانه ها را تصدیق می نموده زیرا با آن مطابقت داشته است .
بنابراین معنی تصدیق قرآن نسبت به تورات و انجیل این است که صفات و ویژگیهای پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و قرآن با نشانه هائی که در تورات و انجیل آمده مطابقت کامل دارد.
استعمال واژه تصدیق در معنی مطابقت در آیات دیگر قرآن نیز مشاهده می شود، از جمله در آیه 105 سوره صافات به ابراهیم (علیه السلام) می گوید: قد صدقت الرویا (تو تصدیق خواب خود نمودی) یعنی عمل تو مطابق خوابی است که دیده ای ، و در آیه 157 سوره اعراف چنین می خوانیم .
الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوراة و الانجیل ... این معنی صریحا بیان شده ، یعنی اوصافی که در او می بینند مطابق است با آنچه در تورات یافته اند.
در هر حال آیات فوق چیزی جز تصدیق کردن عملی قرآن و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نسبت به نشانه های حقانیت او که در کتب گذشته بوده است نیست ، و دلالتی بر تصدیق تمام مندرجات تورات و انجیل ندارد بعلاوه آیات متعددی از قرآن حکایت از این می کند که آنها آیات تورات و

انجیل را تحریف نمودند، این خود شاهد زنده ای است بر گفتار بالا.
شاهد زنده دیگر:
((فخر الاسلام)) مؤ لف کتاب ((انیس الاعلام)) که خود یکی از کشیشان بنام مسیحی بوده ، و تحصیلات خود را نزد کشیشان مسیحی به پایان رسانیده است و به مقام ارجمندی از نظر آنان نائل آمده در مقدمه این کتاب ماجرای عجیب اسلام آوردن خود را چنین شرح می دهد: ..
((...بعد از تجسس بسیار و زحمات فوق العاده و گردش در شهرها خدمت
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 211
کشیش والا مقامی رسیدم ، که از نظر زهد و تقوا ممتاز بود، فرقه کاتولیک از سلاطین و غیره سؤ الات دینی خود را به او مراجعه می کردند، من نزد او مدتی مذاهب مختلفه نصارا را فرا می گرفتم ، او شاگردان فراوانی داشت ، ولی در میان همه به من علاقه خاصی داشت . کلیدهای منزل ... همه در دست من بود فقط کلید یکی از صندوقخانه ها را پیش خود نگاه داشته بود ...
در این بین روزی کشیش مزبور را عارضه ای رخ داد به من گفت به شاگردها بگو: حال تدریس ندارم . وقتی نزد شاگردان آمدم دیدم مشغول بحثند، این بحث منجر به معنی لفظ ((فارقلیطا)) در سریانی و ((پریکلتوس)) به زبان یونانی ... جدال آنها به طول انجامید، هر کسی راءیی داشت ...
پس از بازگشت ، استاد پرسید: امروز چه مباحثه کردید؟! من اختلاف آنها را در لفظ ((فارقلیطا)) از برای او تقریر کردم ...گفت : تو کدامیک از اقوال را انتخاب کرده ای ؟
گفتم مختار فلان مفسر را اختیار کرده ام .
کشیش گفت : تقصیر نکرده ای ، و لکن حق و واقع خلاف همه این اقوال است ، زیرا حقیقت این را نمی دانند مگر راسخان فی العلم ، از آنها هم تعداد کمی با آن حقیقت آشنا هستند، من اصرار کردم که معنی آن را برایم بگوئید، وی سخت گریست و گفت : هیچ چیز را از تو مضایقه نمی کنم ... در فرا گرفتن معنی اسم اثر بزرگی است ، ولی به مجرد انتشار، من و تو را خواهند کشت ! چنانچه عهد کنی به کسی نگوئی این معنی را اظهار می کنم ... من به تمام مقدسات قسم خوردم که نام او را فاش نکنم ، پس گفت : این اسم از اسماء پیامبر مسلمین است و به معنی ((احمد)) و ((محمد)) است .
پس از آن کلید آن اطاق کوچک را به من داد و گفت : در فلان صندوق را باز کن و فلان و فلان کتاب را بیاور، کتابها را نزد او آوردم ، این دو کتاب به
خط تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 213
یونانی و سریانی پیش از ظهور پیامبر اسلام بر پوست نوشته شده بود
در هر دو کتاب لفظ ((فارقلیطا)) را به معنی ، احمد و محمد، ترجمه نموده

بودند سپس استاد اضافه کرد: علماء نصارا قبل از ظهور او اختلافی نداشتند که ((فارقلیطا)) به معنی ((احمد و محمد)) است ، ولی بعد از ظهور محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) برای بقای ریاست خود و استفاده مادی ، آن را تاءویل کردند و معنی دیگر برای آن اختراع نمودند و آن معنی قطعا منظور صاحب انجیل نبوده است .
سؤ ال کردم درباره دین نصارا چه می گوئی ؟ گفت با آمدن دین اسلام منسوخ است ، این لفظ را سه بار تکرار نمود پس گفتم :
در این زمان طریقه نجات و صراط مستقیم ... کدام است ؟ گفت : منحصر است در متابعت محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم).
اگر آخرت و نجات می خواهی البته باید دین حق را قبول نمائی ... و من همی شه تو را دعا می کنم ، به شرط اینکه در روز قیامت شاهد باشی که در باطن مسلمان و از تابعان حضرت محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) هستم ، ... هیچ شکی نیست که امروز بر روی زمین دین اسلام دین خداست ...!!
چنانکه ملاحظه می کنید طبق این سند علمای اهل کتاب پس از ظهور پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) به خاطر منافع شخصی خود، نام و نشانه های او را طور دیگری تفسیر و توجیه کردند. البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 214
آیه 44 - 46
آیه و ترجمه
أَ تَأْمُرُونَ النَّاس بِالْبرِّ وَ تَنسوْنَ أَنفُسكُمْ وَ أَنتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَب أَ فَلا تَعْقِلُونَ(44)
وَ استَعِينُوا بِالصبرِ وَ الصلَوةِ وَ إِنهَا لَكَبِيرَةٌ إِلا عَلى الخْشِعِينَ(45)
الَّذِينَ يَظنُّونَ أَنهُم مُّلَقُوا رَبهِمْ وَ أَنهُمْ إِلَيْهِ رَجِعُونَ(46)
ترجمه :
44 آیا مردم را به نیکی (و ایمان به پیامبری که صفات او آشکارا در تورات آمده) دعوت می کنید، اما خودتان را فراموش می نمائید با اینکه شما خودتان کتاب (آسمانی) را می خوانید، آیا هیچ فکر نمی کنید؟
45 از صبر و نماز یاری جوئید (و با استقامت و کنترل هوسهای درونی و توجه به پروردگار نیرو بگیرید) و این کار جز برای خاشعان گران است .
46 آنها که ایمان دارند خدای خود را ملاقات می کنند و به سوی او باز می گردند.
تفسیر:
به دیگران توصیه می کنید اما خودتان چرا؟
گر چه روی سخن در آیات فوق همچون آیات قبل و بعد، به بنی اسرائیل است ، ولی مسلما مفهوم آن گسترده است و دیگران را نیز شامل می

شود.
به گفته مفسر معروف ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) علما و دانشمندان یهود قبل از بعثت محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) مردم را به ایمان به وی دعوت می کردند و بشارت ظهورش را می دادند ولی خود هنگام ظهور آن حضرت از ایمان آوردن خودداری کردند.
و نیز همان مفسر بزرگ نقل می کند که بعضی از علمای یهود به بستگان خود که اسلام آورده بودند توصیه می کردند به ایمان خویش باقی و ثابت بمانند ولی خودشان ایمان نمی آورند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 215
لذا نخستین آیه مورد بحث آنها را بر این کار مذمت کرده می گوید((آیا مردم را به نیکی دعوت می کنید ولی خودتان را فراموش می نمائید)) (اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم).
با اینکه کتاب آسمانی را می خوانید آیا هیچ فکر نمی کنید(و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون)
اصولا یک برنامه اساسی مخصوصا برای علماء و مبلغین و داعیان راه حق این است که بیش از سخن ، مردم را با عمل خود تبلیغ کنند همانگونه که در حدیث معروف از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ((کونوا دعاة الناس باعمالکم و لا تکونوا دعاة بالسنتکم)) ((مردم را با عمل خود به نیکیها دعوت کنید نه با زبان خود.))
تاءثیر عمیق ((دعوت عملی)) از اینجا سرچشمه می گیرد که هرگاه شنونده بداند گوینده از دل سخن می گوید و به گفته خویش صد در صد ایمان دارد گوش جان خود را به روی سخنانش می گشاید و سخن که از دل برخیزد بر دل می نشیند، و در جان اثر می گذارد، و بهترین نشانه ایمان گوینده به سخنش این است که خود قبل از دیگران عمل کند، همانگونه که علی (علیه السلام) می فرماید.
ایها الناس انی و الله ما احثکم علی طاعة الا و اسبقکم الیها، و لا انها کم عن معصیة الا و اتناهی قبلکم عنها: ((ای مردم به خدا سوگند شما را به هیچ طاعتی تشویق نمی کنم مگر قبلا خودم آنرا انجام می دهم و از هیچ کار خلافی باز نمی دارم مگر اینکه پیش از شما از آن دوری جسته ام)).
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم من اشد الناس عذابا یوم القیامة من وصف عدلا و عمل بغیره ((از کسانی که در روز قیامت عذابشان از همه شدیدتر است کسی است که سخن حقی بگوید و خود به غیر آن عمل کند)). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 216
علمای یهود از این می ترسیدند که اگر به رسالت پیامبر اسلام اعتراف کنند کاخ ریاستشان فرو ریزد و عوام یهود به آنها اعتنا نکنند، لذا صفات پیامبر اسلام را که در تورات آمده بود دگرگون جلوه دادند.
قرآن برای اینکه انسان بتواند بر امیال و خواسته های دل پیروز گردد و

حب جاه و مقام را از سر بیرون کند در آیه بعد چنین می گوید: از صبر و نماز یاری جوئید و با استقامت و کنترل خویشتن بر هوسهای درونی پیروز شوید (و استعینوا بالصبر و الصلوة).
سپس اضافه می کند این کار جز برای خاشعان سنگین و گران است (و انها لکبیرة الا علی الخاشعین).
در آخرین آیه مورد بحث خاشعان را چنین معرفی می کند ((همانها که می دانند پروردگار خود را ملاقات خواهند کرد و به سوی او باز می گردند)) (الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم و انهم الیه راجعون).
((یظنون)) از ماده ((ظن)) گاه به معنی گمان و گاه به معنی یقین می آید و در اینجا مسلما به معنی ایمان و یقین قطعی است ، زیرا ایمان به لقاء الله و باز گشت به سوی او حالت خشوع و خداترسی و احساس مسئولیت را در دل انسان زنده می کند و این یکی از آثار تربیتی ایمان به معاد است که همه جا در برابر انسان صحنه آن دادگاه بزرگ را مجسم می سازد و به انجام مسئولیتها و حق و عدالت دعوت می کند.
این احتمال نیز وجود دارد که ((ظن)) در اینجا به معنی گمان باشد، و این در حقیقت یک نوع مبالغه و تاءکید است که اگر انسان فرضا به آن دادگاه

ایمان نداشته باشد و فقط گمان کند، کافی است که از هر گونه خلافکاری خودداری نماید و در واقع سرزنش به علماء یهود است که اگر ایمان شما حتی به درجه ظن و گمان برسد باز باید احساس مسئولیت کنید و دست از اینگونه تحریفات بردارید.
نکته ها
1- ((لقاء الله)) چیست ؟
تعبیر به ((لقاء الله)) در قرآن مجید کرارا آمده است ، و همه به معنی حضور در صحنه ((قیامت می باشد، بدیهی است منظور از ((لقاء)) و ملاقات خداوند ملاقات حسی ، مانند ملاقات افراد بشر با یکدیگر نیست ، چه اینکه خداوند نه جسم است و نه رنگ و مکان دارد که با چشم ظاهر دیده شود، بلکه منظور یا مشاهده آثار قدرت او در صحنه قیامت و پاداشها و کیفرها و نعمتها و عذابهای او است ، چنانکه گروهی از مفسران گفته اند.
یا به معنی یک نوع شهود باطنی و قلبی است ، زیرا انسان گاه به جائی می رسد که گوئی خدا را با چشم دل در برابر خود مشاهده می کند، به طوری که هیچگونه شک و تردیدی برای او باقی نمی ماند.
این حالت ممکن است بر اثر پاکی و تقوا و عبادت و تهذیب نفس در این دنیا برای گروهی پیدا شود، چنانکه در نهج البلاغه می خوانیم : یکی از دوستان دانشمند علی (علیه السلام) به نام ((ذعلب یمانی)) از امام

(علیه السلام) پرسید ((هل رایت ربک)): ((آیا خدای خود را دیدهای)) ؟!
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 218
امام (علیه السلام) فرمود افاءعبد ما لا اری آیا خدائی را که نبینم پرستش کنم ؟! و هنگامی که او توضیح بیشتر خواست امام اضافه کرد: لا تدرکه العیون بمشاهدة العیان و لکن تدرکه القلوب بحقائق الایمان)) ((چشمهای ظاهر هرگز او را مشاهده نکنند، بلکه قلبها بوسیله نور ایمان او را درک می نمایند)).
ولی این حالت شهود باطنی در قیامت برای همگان پیدا می شود، چرا که آثار عظمت و قدرت خدا در آنجا آنچنان آشکار است که هر کوردلی هم ایمان قطعی پیدا می کند.
2- راه پیروزی بر مشکلات
برای پیشرفت و پیروزی بر مشکلات دو رکن اساسی لازم است ، یکی پایگاه نیرومند درونی و دیگر تکیه گاه محکم برونی ، در آیات فوق به این دو رکن اساسی با تعبیر ((صبر)) و ((صلوة)) اشاره شده است : صبر آن حالت استقامت و شکیبائی و ایستادگی در جبهه مشکلات است ، و نماز پیوندی است با خدا و وسیله ارتباطی است با این تکیه گاه محکم .
گر چه کلمه صبر در روایات فراوانی به روزه تفسیر شده است ولی مسلما منحصر به روزه نیست ، بلکه ذکر روزه به عنوان یک مصداق بارز و روشن آن است ، زیرا انسان در پرتو این عبادت بزرگ ارادهای نیرومند و ایمانی استوار پیدا می کند و حاکمیت عقلش بر هوسهایش مسلم می گردد.
مفسران بزرگ در تفسیر این آیه نقل کرده اند که رسول گرامی اسلام هر گاه با مشکلی روبرو می شد که او را ناراحت می کرد از نماز و روزه مدد می گرفت . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 219
و نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ((هنگامی که با غمی از غمهای دنیا روبرو می شوید وضو گرفته ، به مسجد بروید، نماز بخوانید و دعا کنید، زیرا خداوند دستور داده ((و استعینوا بالصبر و الصلوة)).
توجه به نماز و راز و نیاز با پروردگار نیروی تازهای در انسان ایجاد می کند و او را برای رویاروئی با مشکلات نیرو می بخشد.
در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم ((کان علی (علیه السلام) اذا اهاله امر فزع قام الی الصلوة ثم تلا هذه الایة و استعینوا بالصبر و الصلوة)) هنگامی که مشکل مهمی برای علی (علیه السلام) پیش می آمد به نماز بر می خاست سپس این آیه را تلاوت می فرمود ((و استعینوا بالصبر و الصلوة)).
آری نماز انسان را به قدرت لایزالی پیوند می دهد که همه مشکلات برای

او سهل و آسان است و همین احساس سبب می شود که انسان در برابر حوادث نیرومند و خونسرد باشد. البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 220
آیه 47 - 48
آیه و ترجمه
يَبَنِى إِسرءِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتىَ الَّتى أَنْعَمْت عَلَيْكمْ وَ أَنى فَضلْتُكُمْ عَلى الْعَلَمِينَ(47)
وَ اتَّقُوا يَوْماً لا تجْزِى نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شيْئاً وَ لا يُقْبَلُ مِنهَا شفَعَةٌ وَ لا يُؤْخَذُ مِنهَا عَدْلٌ وَ لا هُمْ يُنصرُونَ(48)
ترجمه :
47 ای بنی اسرائیل نعمتهائی را که به شما ارزانی داشتیم به خاطر بیاورید و نیز به یاد بیاورید که من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم .
48 و از آن روز بترسید که کسی به جای دیگری مجازات نمی شود، و نه شفاعت پذیرفته می شود و نه غرامت و بدل قبول خواهد شد و نه یاری می شوند.
تفسیر:
خیالهای باطل یهود
در این آیات بار دیگر خداوند روی سخن را به بنی اسرائیل کرده و نعمتهای خدا را به آنها یادآور می شود و می گوید: ای بنی اسرائیل نعمتهائی را که به شما دادم بخاطر بیاورید: (یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم).
این نعمتها دامنه گسترده ای دارد، از نعمت هدایت و ایمان گرفته تا رهائی از چنگال فرعونیان و باز یافتن عظمت و استقلال همه را شامل می شود .
سپس از میان این نعمتها به نعمت فضیلت و برتری یافتن بر مردم زمان خود که ترکیبی از نعمتهای مختلف است اشاره کرده می گوید: من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم (و انی فضلتکم علی العالمین).
شاید بعضی تصور کنند که منظور از ((فضلتکم علی العالمین)) این باشد که آنها را بر تمام جهانیان در تمام ادوار برتری بخشیده است . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 221
ولی با توجه به سایر آیات قرآن روشن می شود که مقصود برتری آنها نسبت به افراد محیط و عصر خودشان است زیرا در قرآن می خوانیم کنتم خیر امة اخرجت للناس ... شما (مسلمانان) بهترین امتی بودید که برای نفع انسانها آفریده شده اید (آل عمران آیه 110).
در جای دیگر درباره بنی اسرائیل می خوانیم ((و اورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض و مغاربها)) ما این مستضعفان را وارث مشرق و مغرب زمین کردیم (سوره اعراف آیه 137) روشن است که بنی

اسرائیل در آنزمان وارث تمام جهان نشدند پس مقصود این است که وارث شرق و غرب منطقه خودشان گشتند بنابر این فضیلت آنها بر جهانیان نیز برتری نسبت به افراد همان محیط است .
در آیه بعد قرآن خط بطلانی بر خیالهای باطل یهود می کشد، زیرا آنها معتقد بودند که چون نیاکان و اجدادشان پیامبران خدا بودند آنها را شفاعت خواهند کرد، و یا گمان می کردند می توان برای گناهان فدیه و بدل تهیه نمود، همانگونه که در این جهان متوسل به رشوه می شدند.
قرآن می گوید: ((از آنروز بترسید که هیچکس بجای دیگری جزا داده نمی شود)) (و اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا).
((و نه شفاعتی (بی اذن پروردگار) پذیرفته می شود)) (و لا یقبل منها شفاعة).
((و نه غرامت و بدلی قبول خواهد شد)) (و لا یؤ خذ منها عدل).
((و نه کسی برای یاری انسان به پا می خیزد)) (و لا هم ینصرون).
خلاصه حاکم و قاضی آن صحنه کسی است که جز عمل پاک را قبول نمی کند چنانکه در آیه 88 و 89 شعراء می خوانیم : یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم ((روزی که نه مال به درد میخورد و نه فرزندان ، مگر آنها که تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 222
دارای روح سالم و پاک و با ایمان هستند.))
در حقیقت آیه فوق اشاره به این است که در این دنیا چنین معمول است که برای نجات مجرمان از مجازات از طرق مختلفی وارد می شوند: گاه یک نفر جریمه دیگری را پذیرا می شود و آنرا اداء می کند.
اگر این معنی ممکن نشد متوسل به شفاعت می گردد و اشخاصی را بر می انگیزد که از او شفاعت کنند.
باز اگر اینهم نشد سعی می کنند که با پرداختن غرامت خود را آزاد سازند.
و اگر دسترسی به این کار هم نداشت از دوستان و یاران کمک می گیرد تا از او دفاع کنند تا گرفتار چنگال مجازات نشود.
اینها طرق مختلف فرار از مجازات در دنیا است ، ولی قرآن می گوید: اصول حاکم بر مجازاتها در قیامت به کلی از این امور جدا است ، و هیچ یک از این امور در آنجا به کار نمی آید، تنها راه نجات پناه بردن به سایه ایمان و تقوا است و استمداد از لطف پروردگار.
بررسی عقاید بت پرستان یا منحرفین اهل کتاب نشان می دهد که اینگونه افکار خرافی در میان آنها کم نبوده مثلا نویسنده تفسیر المنار نقل می کند که در بعضی از مناطق مصر بعضی از مردم خرافی وجه نقدی به غسل دهنده میت میدادند و آنرا اجرت نقل و انتقال به بهشت می نامیدند.
و نیز در حالات یهود می خوانیم که آنها برای کفاره گناهانشان قربانی می کردند، اگر دسترسی به قربانی بزرگ نداشتند یک جفت کبوتر قربانی می

کردند!.
در حالات اقوام پیشین که احتمالا قبل از تاریخ زندگی می کردند می خوانیم تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 223
که آنها زیور آلات و اسلحه مرده را با او دفن می کردند تا در زندگی آیندهاش از آن بهره گیرد!.
قرآن و مساءله شفاعت
بدون شک مجازاتهای الهی چه در این جهان و چه در قیامت جنبه انتقامی ندارد، بلکه همه آنها در حقیقت ضامن اجرا برای اطاعت از قوانین و در نتیجه پیشرفت و تکامل انسانها است ، بنابر این هر چیز که این ضامن اجراء را تضعیف کند باید از آن احتراز جست تا جرات و جسارت بر گناه در مردم پیدا نشود.
از سوی دیگر نباید راه بازگشت و اصلاح را بکلی بر روی گناهکاران بست بلکه باید به آنها امکان داد که خود را اصلاح کنند و به سوی خدا و پاکی تقوا باز گردند.
((شفاعت)) در معنی صحیحش برای حفظ همین تعادل است ، و وسیله ای است برای بازگشت گناهکاران و آلودگان ، و در معنی غلط و نادرستش موجب تشویق و جرات بر گناه است .
کسانی که جنبه های مختلف شفاعت و مفاهیم صحیح آنرا از هم تفکیک نکرده اند گاه بکلی منکر مساءله شفاعت شده ، آنرا با توصیه و پارتی بازی در برابر سلاطین و حاکمان ظالم برابر می دانند!
و گاه مانند وهابیان آیه فوق را که می گوید: ((لا یقبل منها شفاعة)) در قیامت از کسی شفاعت پذیرفته نمی شود بدون توجه به آیات دیگر دستاویز قرار داده و به کلی شفاعت را انکار کرده اند.
به هر حال ایرادهای مخالفان شفاعت را در چند مطلب می توان خلاصه کرد: 1 اعتقاد به شفاعت روح سعی و تلاش را تضعیف می کند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 224
2 اعتقاد به شفاعت انعکاسی از جامعه های عقب مانده و فئودالیته است .
3 اعتقاد به شفاعت موجب تشویق به گناه و رها کردن مسئولیتها است .
4 اعتقاد به شفاعت یک نوع شرک و چندگانه پرستی و مخالف قرآن است
! 5 اعتقاد به شفاعت مفهومش دگرگون شدن احکام خداوند و تغییر اراده و فرمان او است !
ولی بطوری که خواهیم گفت همه این ایرادها از آنجا ناشی شده که شفاعت را از نظر مفهوم قرآنی با شفاعتهای انحرافی رائج در میان عوام مردم اشتباه کرده اند.
از آنجا که این مساءله هم در جهت اثبات ، و هم در جهت نفی ، دارای اهمیت ویژه ای است باید بطور مشروح از مفهوم شفاعت فلسفه

شفاعت شفاعت در عالم تکوین شفاعت در قرآن و حدیث شفاعت و مساءله توحید و شرک در اینجا بحث کنیم تا هر گونه ابهامی در زمینه آیه فوق و سایر آیاتی که در آینده در زمینه شفاعت با آن برخورد خواهیم کرد بر طرف شود.
1- مفهوم واقعی شفاعت
کلمه ((شفاعت)) از ریشه ((شفع)) بمعنی (جفت) ((و ضم الشی ء الی مثله)) گرفته شده ، و نقطه مقابل آن ((وتر)) به معنی تک و تنها است ، سپس به ضمیمه شدن فرد برتر و قویتری برای کمک به فرد ضعیفتر اطلاق گردیده است و این لفظ در عرف و شرع به دو معنی متفاوت گفته می شود:
الف شفاعت در لسان عامه به این گفته می شود که شخص شفیع از موقعیت و شخصیت و نفوذ خود استفاده کرده و نظر شخص صاحب قدرتی را در مورد مجازات زیردستان خود عوض کند.
گاهی با استفاده از نفوذ خود یا وحشتی که از نفوذ او دارند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 225
و زمانی با پیش کشیدن مسائل عاطفی و تحت تاثیر قرار دادن عواطف طرف .
و زمان دیگری با تغییر دادن مبانی فکری او، درباره گناه مجرم و استحقاق او، و مانند اینها...
بطور خلاصه شفاعت طبق این معنی هیچگونه دگرگونی در روحیات و فکر مجرم یا متهم ایجاد نمی کندتمام تاءثیرها و دگرگونیها مربوط به شخصی است که شفاعت نزد او می شود (دقت کنید).
این نوع شفاعت در بحثهای مذهبی مطلقا معنی ندارد زیرا نه خداوند اشتباهی می کند که بتوان نظر او را عوض کرد، و نه عواطفی به این معنی که در انسان است دارد که بتوان آن را برانگیخت ، و نه از نفوذ کسی ملاحظه می کند و وحشتی دارد و نه پاداش و کیفرش بر محوری غیر از عدالت دور می زند.
مفهوم دیگر شفاعت بر محور دگرگونی و تغییر موضع شفاعت شونده دور میزند، یعنی شخص شفاعت شونده موجباتی فراهم می سازد که از یک وضع نامطلوب و درخور کیفر بیرون آمده و به وسیله ارتباط با شفیع ، خود را در وضع مطلوبی قرار دهد که شایسته و مستحق بخشودگی گردد، و همانطور که خواهیم دید ایمان به این نوع شفاعت در واقع یک مکتب عالی تربیت و وسیله اصلاح افراد گناهکار و آلوده ، و بیداری و آگاهی است ، و شفاعت در منطق اسلام از نوع اخیر است .
و خواهیم دید که تمام ایرادها، خرده گیریها، و حمله ها همه متوجه تفسیر اول برای شفاعت می شود، نه مفهوم دوم که یک معنی منطقی و معقول

و سازنده است .
این بود تفسیر اجمالی شفاعت در دو شکل ((تخدیری)) و ((سازنده)).
2- شفاعت در عالم تکوین
آنچه در مورد شفاعت به تفسیر صحیح و منطقی آن گفتیم در جهان تکوین
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 225
و آفرینش (علاوه بر عالم تشریع) نیز فراوان دیده می شود، نیروهای قویتر این جهان به نیروهای ضعیفتر ضمیمه شده و آنها را در مسیر هدفهای سازنده پیش می برند، آفتاب میتابد و باران می بارد و بذرها را در دل زمین آماده می سازد تا استعدادهای درونی خود را به کار گیرند، و نخستین جوانه حیات را بیرون فرستند پوست دانه ها را بشکافند و از ظلمتکده خاک سر بر آورده به سوی آسمان که از آن نیرو دریافت داشته اند پیش بروند.
این صحنه ها در حقیقت یک نوع شفاعت تکوینی در رستاخیز زندگی و حیات است ، و اگر با اقتباس از این الگو نوعی از شفاعت در صحنه ((تشریع)) قائل شویم راه مستقیمی را پیش گرفته ایم که توضیح آن را به زودی خواهیم خواند.
3- مدارک شفاعت
اکنون به مدارک اصلی و دست اول در مورد مساءله شفاعت می پردازیم :
در قرآن درباره مساءله شفاعت (به همین عنوان) در حدود 30 مورد بحث شده است (البته بحثها و اشارات دیگری به این مساءله بدون ذکر این عنوان نیز دیده می شود).
آیاتی که در قرآن پیرامون این مساءله بحث می کند در حقیقت به چند دسته تقسیم می شود:
گروه اول آیاتی است که بطور مطلق شفاعت را نفی می کند مانند: ((انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه و لا خلة و لا شفاعة)) (بقره 254) و مانند ((و لا یقبل منها شفاعة)) (بقرة : 48).
در این آیات راه های متصور برای نجات مجرمان غیر از ایمان و عمل صالح چه از طریق پرداختن عوض مادی یا پیوند و سابقه دوستی ، و یا مساءله شفاعت نفی شده است . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 226
در مورد بعضی از مجرمان می خوانیم : ((فما تنفعهم شفاعة الشافعین)) (مدثر48): ((شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی ندارد)).
گروه دوم آیاتی است که ((شفیع)) را منحصرا خدا معرفی می کند مانند: ((ما لکم من دونه من ولی و لا شفیع)) (سجده : 4): غیر از خدا ولی و شفیعی نداریم و قل لله الشفاعة جمیعا (زمر: 44):((همه شفاعتها مخصوص خدا است))

گروه سوم آیاتی است که شفاعت را مشروط به اذن و فرمان خدا می کند مانند: ((من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه)) (بقره : 255) چه کسی می تواند جز به اذن خدا شفاعت نماید؟ و ((و لا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له)) (سباء: 23):((شفاعت جز برای کسانی که خدا اجازه دهد سودی ندارد)).
گروه چهارم آیاتی است که شرائطی برای شفاعت شونده بیان کرده است گاهی این شرط را رضایت و خشنودی خدا معرفی می کند مانند: ((و لا یشفعون الا لمن ارتضی)) (انبیاء: 28).
طبق این آیه شفاعت شفیعان منحصرا شامل حال کسانی است که به مقام ((ارتضاء)) یعنی پذیرفته شدن در پیشگاه خداوند، رسیده اند.
و گاه شرط آن را گرفتن عهد و پیمان نزد خدا معرفی می کند مانند ((لا یملکون الشفاعة الا من اتخذ عند الرحمن عهدا)). (مریم : 87) (منظور از این عهد و پیمان ایمان به خدا و پیامبران الهی است).
و زمانی صلاحیت شفاعت شدن را از بعضی از مجرمان سلب می کند، مانند سلب شفاعت از ظالمان در آیه زیر: ((ما للظالمین من حمیم و لا شفیع یطاع)): (غافر: 18). و به این ترتیب داشتن عهد و پیمان الهی یعنی ایمان ، و رسیدن به مقام خشنودی پروردگار و پرهیز از گناهانی چون ظلم و ستم ، جزء شرائط حتمی شفاعت است . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 228

4- شرائط گوناگون شفاعت

خلاصه اینکه آیات شفاعت بخوبی نشان می دهد که مساءله شفاعت از نظر منطق اسلام یک موضوع بی قید و شرط نیست بلکه قیود و شرایطی ، از نظر جرمی که درباره آن شفاعت از یک سو، شخص شفاعت شونده از سوی دیگر، و شخص شفاعت کننده از سوی سوم دارد که چهره اصلی شفاعت و فلسفه آن را روشن می سازد.
مثلا گناهانی همانند ظلم و ستم بطور کلی از دایره شفاعت بیرون شمرده شده و قرآن می گوید: ظالمان ((شفیع مطاعی)) ندارند!
و اگر ظلم را به معنی وسیع کلمه آنچنان که در بعضی از احادیث بعدا خواهد آمد تفسیر کنیم شفاعت منحصر به مجرمانی خواهد بود که از کار خود نادمند و پشیمان ، و در مسیر جبران و اصلاحند، و در این صورت شفاعت پشتوانه ای خواهد بود برای توبه و ندامت از گناه (و اینکه بعضی تصور می کنند با وجود ندامت و توبه نیازی به شفاعت نیست اشتباهی است که پاسخ آن را به زودی خواهیم داد).
از طرف دیگر طبق آیه 28 سوره انبیاء تنها کسانی مشمول بخشودگی از طریق شفاعت می شوند که به مقام ((ارتضاء)) رسیده اند و طبق آیه 87 مریم دارای ((عهد الهی)) هستند.

این دو عنوان همان گونه که از مفهوم لغوی آنها، و از روایاتی که در تفسیر این آیات وارد شده ، استفاده می شود به معنی ایمان به خدا و حساب و میزان و پاداش و کیفر و اعتراف به حسنات و سیئات نیکی اعمال نیک و بدی اعمال بد و گواهی به درستی تمام مقرراتی است که از سوی خدا نازل شده ، ایمانی که در فکر و سپس در زندگی آدمی انعکاس یابد، و نشانهاش این است که خود را از صفت ظالمان طغیانگر که هیچ اصل مقدسی را به رسمیت نمی شناسند بیرون آورد و به تجدید نظر در برنامه های خود وادارد. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 229
در آیه 64 سوره نساء در مورد آمرزش گناهان در سایه شفاعت می خوانیم : ((و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جائوک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما)): در این آیه توبه و استغفار مجرمان مقدمهای برای شفاعت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) شمرده شده است .
و در آیه 98 و 99 سوره یوسف : قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین قال سوف استغفر لکم ربی انه هو الغفور الرحیم)): نیز آثار ندامت و پشیمانی از گناه در تقاضای برادران یوسف از پدر بخوبی خوانده می شود.
در مورد شفاعت فرشتگان (در سوره آیه 7) می خوانیم که استغفار و شفاعت آنها تنها برای افراد با ایمان و تابعان سبیل الهی و پیروان حق است ((و یستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت کل شی ء رحمة و علما فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم)).
باز در اینجا این سؤ ال که با وجود توبه و تبعیت از سبیل الهی و گام نهادن در مسیر حق ، چه نیازی به شفاعت است مطرح می شود که در بحث حقیقت شفاعت از آن پاسخ خواهیم گفت .
و در مورد شفاعت کنندگان نیز این شرط را ذکر کرده که باید گواه بر حق باشند ((الا من شهد بالحق)) (زخرف 87) و به این ترتیب شفاعت شونده باید یک نوع ارتباط و پیوند با شفاعت کننده بر قرار سازد، پیوندی از طریق توجه به حق و گواهی قولی و فعلی به آن ، که این خود نیز عامل دیگری برای سازندگی و بسیج نیروها در مسیر حق است .
5- احادیث اسلامی و شفاعت
در روایات اسلامی نیز تعبیرات فراوانی می بینیم که مکمل مفاد آیات فوق است و گاهی صریحتر از آن ، از جمله : تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 230
1 در تفسیر ((برهان)) از امام کاظم (علیه السلام) از علی (علیه السلام) نقل شده که می فرماید: از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) شنیدم ((شفاعتی لاهل الکبائر من امتی ...)): شفاعت من برای مرتکبین گناهان

کبیره است راوی حدیث که ابن ابی عمیر است می گوید: از امام کاظم (علیه السلام) پرسیدم چگونه برای مرتکبان گناهان کبیره شفاعت ممکن است در حالی که خداوند می فرماید: ((و لا یشفعون الا لمن ارتضی)) مسلم است کسی که مرتکب کبائر شود مورد ارتضاء و خشنودی خدا نیست .
امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود:((هر فرد با ایمانی که مرتکب گناهی طبعا پشیمان خواهد شد و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) فرموده پشیمانی از گناه توبه است ... و کسی که پشیمان نگردد مؤ من واقعی نیست ، و شفاعت برای او نخواهد بود و عمل او ((ظلم)) است ، و خداوند می فرماید ظالمان دوست و شفاعت کنندهای ندارند)).
مضمون صدر حدیث این است که شفاعت شامل مرتکبان کبائر می شود.
ولی ذیل حدیث روشن می کند که شرط اصلی پذیرش شفاعت واجد بودن ایمانی است که مجرم را به مرحله ندامت و خود سازی و جبران برساند، و از ظلم و طغیان و قانون شکنی برهاند (دقت کنید).
2 در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) در نامهای که به صورت متحد المال برای اصحابش نوشت چنین نقل شده :
((من سره ان ینفعه شفاعة الشافعین عند الله فلیطلب الی الله ان یرضی عنه))
لحن این روایت نشان می دهد که برای اصلاح اشتباهاتی که در زمینه شفاعت برای بعضی از یاران امام خصوصا و جمعی از مسلمانان عموما رخ داده است صادر شده ، و با صراحت شفاعتهای تشویق کننده به گناه در آن نفی شده است و می گوید ((هر کس دوست دارد مشمول شفاعت گردد باید خشنودی خدا را جلب کند)). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 231
3 باز در حدیث پر معنی دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم :
((اذا کان یوم القیامه بعث الله العالم و العابد، فاذا وقفا بین یدی الله عز و جل قیل للعابد انطلق الی الجنه ، و قیل للعالم قف تشفع للناس بحسن تادیبک لهم)):
((در روز رستاخیز خداوند ((عالم)) و ((عابد)) را بر می انگیزد به عابد می گوید تنها به سوی بهشت رو اما به عالم می گوید برای مردمی که تربیت کردی شفاعت کن !.
در این حدیث پیوندی در میان ((تادیب عالم)) و شفاعت او نسبت به شاگردانش)) که مکتب او را درک کرده اند دیده می شود که میتواند پرتوی به روی بسیاری از موارد تاریک این بحث بیفکند.
بعلاوه اختصاص شفاعت کردن به عالم و نفی آن از عابد نشانه دیگری است از این که شفاعت در منطق اسلام یک مطلب قرار دادی و یا پارتی بازی نیست بلکه یک مکتب تربیتی است و تجسمی است از تربیت در این

جهان .
6- تاثیر معنوی شفاعت
آنچه در مورد روایات شفاعت آوردیم قسمت کمی از بسیار بود، که بخاطر نکات خاصی که متناسب با بحث مادر آنها بود انتخاب گردید، و گر نه روایات شفاعت به مرحله تواتر رسیده است .
((نووی)) شافعی در شرح ((صحیح مسلم از ((قاضی عیاض)) دانشمند معروف اهل تسنن نقل می کند که می گوید شفاعت متواتر است . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 232
حتی پیروان ((ابن تیمیه)) (متوفای سال 728 هجری) و محمد بن عبد الوهاب (متوفای سال 1206) که در اینگونه مسائل سختگیری و تعصب و لجاجت خاصی دارند به تواتر این روایات اعتراف کرده اند!
در کتاب ((فتح المجید)) تاءلیف ((شیخ عبد الرحمن بن حسن که از معروفترین کتب ((وهابیه)) است ، و هم اکنون در بسیاری از مدارس دینی ((حجاز)) به عنوان یک کتاب درسی شناخته می شود، از ابن قیم چنین نقل شده احادیث در زمینه شفاعت مجرمان از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) متواتر است ، و صحابه او و اهل سنت عموما اجماع بر این موضوع دارند، و منکر آن را بدعتگذار می دانند و به او انتقاد می کنند و او را گمراه می شمرند)).
اکنون پیش از آنکه به بحث درباره اثرات اجتماعی و روانی شفاعت بپردازیم و ایرادهای چهارگانه را در شعاع فلسفه شفاعت مورد بررسی قرار دهیم نگاهی به آثار معنوی آن از نظر منطق خدا پرستان و معتقدان به شفاعت می کنیم که این نگاه روشنگر بحث آینده در زمینه واکنشهای اجتماعی و روانی این مساءله خواهد بود.
در میان علمای عقائد اسلامی در زمینه چگونگی تاثیر معنوی شفاعت گفتگو است : جمعی که بنام ((وعیدیه)) معروف هستند (آنها که اعتقاد به خلود مرتکبان گناهان کبیره در جهنم دارند) معتقدند که شفاعت اثری در زدودن آثار گناه ندارد، بلکه تاءثیر آن تنها در قسمت پیشرفت و تکامل معنوی و افزایش پاداش و ثواب است .
در حالی که ((تفضیلیه)) (آنها که اعتقاد به خلود اصحاب کبائر ندارند) معتقدند شفاعت در زمینه گناهکاران است ، و اثرش سقوط مجازات و کیفر می باشد. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 233
ولی محقق معروف ((خواجه ظ نصیر الدین طوسی)) در کتاب ((تجرید الاعتقادات)) هر دو را حق می داند، و معتقد به هر دو اثر است .
علامه حلی در شرح عبارت او در کشف المراد نیز این عقیده را انکار نکرده بلکه شواهدی برای آن آورده است .
گمان نمی کنیم با توجه به آنچه سابقا در معنی شفاعت از نظر ریشه لغوی

و هم از نظر مقایسه با شفاعت تکوینی گفته شد تردیدی باقی بماند که عقیده محقق طوسی به واقعیت نزدیکتر است .
زیرا از یک سو در روایت معروفی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده می خوانیم : ((ما من احد من الاولین و الاخرین الا هو محتاج الی شفاعة محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) یوم القیامه)) (طبق این حدیث همه مردم نیازمند به شفاعت پیامبرند).
و به این ترتیب حتی کسانی که از گناه توبه کرده اند و جرم آنها بخشوده شده ، باز نیاز به شفاعت دارند، و این در صورتی ممکن است که اثر شفاعت دو جانبه باشد و افزایش مقام را نیز شامل شود.
و اگر در بعضی از روایات می خوانیم نیکوکاران نیاز به شفاعت ندارند، منظور نفی آن نوع شفاعت است که در مورد مجرمان و گناهکاران می باشد.
از سوی دیگر گفتیم : حقیقت شفاعت ضمیمه شدن موجود قویتری به موجود ضعیفتر برای کمک به او است ، این کمک ممکن است برای افزایش نقاط قوت باشد و نیز ممکن است برای پیرایش نقاط ضعف .
همانطور که در شفاعت تکوینی و موجوداتی که در مسیر تکامل و پرورش قرار دارند نیز این دو جنبه مشهود است : گاهی موجودات پائین تر نیازشان به عوامل نیرومندتر و برتر برای از میان بردن عوامل تخریب است (همانند نیاز گیاه به نور آفتاب برای از بین بردن آفات) و گاه برای افزودن نقاط قوت و پیشرفت می باشد تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 234
(همانند نیاز گیاه برای رشد و نمو به نور آفتاب) و همچنین یک شاگرد درس خوان هم برای اصلاح اشتباهات خود نیاز به استاد دارد و هم برای افزایش معلومات مختلف .
بنابر این شفاعت به دلائل مختلف اثر دوگانه دارد و انحصار به زدودن آثار جرم و گناه ندارد (دقت کنید).
با توجه به آنچه گفته شده روشن که چرا توبهکاران نیز به شفاعت نیازمندند، با اینکه توبه طبق اعتقادات مسلم مذهبی به تنهائی موجب آمرزش گناه می گردد.
دلیل این موضوع دو چیز است :
1 توبه کاران نیز برای افزایش مقامات معنوی و پرورش و تکامل و ارتقاء مقام ، نیاز به شفاعت دارند اگر چه نیازشان در زمینه جرم و گناه با ((توبه)) بر آورده شده است .
2 اشتباه بزرگی که برای بسیاری در زمینه تاثیر توبه رخ داده موجب اینگونه اشکالات می شود و آن اینکه تصورشان این است که توبه و ندامت و پشیمانی از گناه می تواند انسان را به حالت قبل از گناه در آورد در

حالی که در جای خود گفتهایم ندامت از گذشته و تصمیم نسبت به آینده تنها مرحله نخستین توبه است ، و درست همانند داروئی است که بیماری را قطع می کند، بدیهی است با قطع تب و از بین رفتن ریشه بیماری ، اگر چه بیمار بهبودی یافته و سالم شده ، ولی هرگز به حال یک انسان عادی در نیامده است ، بلکه باید مدتها به تقویت بنیه جسمی خود بپردازد، تا به مرحله قبل از بیماری برسد.
و به تعبیر دیگر توبه مراحلی دارد، و ندامت از گناه و تصمیم برای پاک بودن در آینده تنها مرحله نخستین آن است . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 235
مرحله نهائی آن به این حاصل که توبه کار از هر نظر به حالت روحانی قبل از گناه در آید و در این مرحله است که شفاعت شافعان و پیوند و ارتباط با آنها می تواند اثر بخش باشد.
شاهد زنده برای این سخن همان است که در سابق اشاره کردیم که در آیات مربوط به استغفار می بینیم علاوه بر توبه شخص مجرم ، استغفار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) شرط پذیرش توبه قرار داده شده است ، و همچنین در مورد توبه برادران یوسف و استغفار یعقوب برای آنها، و از همه روشنتر در مورد استغفار فرشتگان برای افرادی که نیکوکار و صالح و مصلحند که آیات آن در سابق گذشت (دقت کنید).
7- فلسفه شفاعت
((مفهوم)) شفاعت و((مدارک)) آن را که روشنگر مفهوم آن بود دانستیم ، و با توجه به آن ، درک فلسفه های ((اجتماعی و روانی)) آن چندان مشکل نیست .
به طور کلی توجه به اصل شفاعت می تواند چند اثر زیر را در معتقدان داشته باشد:
((مبارزه با روح یاءس)) کسانی که مرتکب جرائم سنگینی می شوند از یکسو گرفتار ناراحتی وجدان ، و از سوی دیگر گرفتار یاس از بخشودگی در پیشگاه خدا می گردند و چون راه بازگشت را به روی خود مسدود می یابند عملا حاضر به هیچگونه تجدید نظر نیستند، و با توجه به تیره گی افق آینده در نظرشان ممکن است دست به طغیان و سرکشی بیشتر بزنند و یکنوع آزادی عمل برای خود، تحت این عنوان که رعایت مقررات برای آنها سودی ندارد، قائل شوند، درست همانند بیماری که از بهبودی ماءیوس شده و سد پرهیز را بکلی شکسته است چون آن را بی دلیل و فاقد تاثیر می داند.
گاه ناراحتی وجدان که ناشی از اینگونه جرائم است ، موجب اختلالات تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 236
روانی و یا موجب تحریک حس انتقامجوئی از جامعهای که او را چنین آلوده

کرده است می گردد، و به این ترتیب گناهکار مبدل به یک عنصر خطرناک و کانون ناراحتی برای جامعه می شود.
اما ایمان به شفاعت روزنه ای به سوی روشنائی به روی او می گشاید و امید به آمرزش ، او را به کنترل خویش و تجدید نظر، و حتی جبران گذشته تشویق می کند، حس انتقام جوئی در او تحریک نمی گردد و آرامش روانی به او امکان تبدیل شدن به یک عنصر سالم و صالح می دهد.
بنابر این اگر بگوئیم توجه به شفاعت به معنی صحیح ، یک عامل سازنده و باز دارنده است که می تواند از یک فرد مجرم و گناهکار فرد صالحی بسازد، گزاف نگفته ایم ، لذا مشاهده می کنیم که حتی برای زندانیان ابد، روزنه شفاعت و بخشودگی در قوانین مختلف دنیا باز گذارده شده است ، مبادا یاءس و نومیدی آنها را مبدل به کانون خطری در درون خود زندانها کند، و یا گرفتار اختلال روانی سازد!.
8- شرائط ((سازنده شفاعت))
با توجه به اینکه شفاعت به معنی صحیح قیود و شرائط فراوانی در چند جهت دارد، کسانی که معتقد به این اصلند برای اینکه مشمول آن شوند ناگزیرند شرائط آن را فراهم سازند، و از گناهانی همانند ظلم که امید شفاعت را به صفر می رساند بپرهیزند، برنامه خود را از یک دگرگونی عمیق و همه جانبه در وضع خویش شروع کنند، و برای رسیدن به مقام ارتضاء و بر قرار ساختن عهد الهی (به تفسیری که گذشت) از گناه توبه کنند، و یا حد اقل در آستانه توبه قرار گیرند.
خلافکاری و شکستن سد قوانین الهی را متوقف سازند و یا لااقل تقلیل دهند و ایمان به خدا و دادگاه بزرگ رستاخیز را در خود زنده نگاهدارند و قوانین و مقررات او را محترم بشمرند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 237
و از طرفی برای بر قرار ساختن پیوند میان ((خود)) و ((شفاعت کننده)) از صفات او اقتباس کنند و یک نوع سنخیت ، هر چند ضعیف ، میان خود و او بر قرار سازند، یعنی همانطور که در شفاعت تکوینی آمادگی و سنخیت ، و تسلیم در برابر عوامل تکامل ، شرط تاثیر علل تکوینی است ، در مرحله شفاعت تشریعی نیز برای رسیدن به نتیجه ، اینگونه آمادگیها لازم است (دقت کنید).
با این وضع جای تردید باقی نمی ماند که شفاعت به معنی صحیح نقش مؤ ثری در دگرگونی حال مجرمان و اصلاح وضع آنها خواهد داشت .
9- بررسی و پاسخ اشکالات
همانطور که قبلا گفته شد میان ((شفاعت)) در عرف عام و ((شفاعت)) در منطق اسلام فاصله زیادی است ، یکی بر اساس تغییر دادن فکر ((شفاعت کننده)) و دیگری بر اساس تغییرات و دگرگونیهای گوناگون در

((شفاعت شونده)) قرار دارد.
روشن است که شفاعت به معنی اول همه اشکالات گذشته را به خود جذب می کند، هم روح سعی و تلاش را می کشد، هم موجب تشویق به گناه است .
هم انعکاسی از جوامع عقب افتاده و فئودالیته می باشد.
و هم متضمن یکنوع شرک یا انحراف از توحید است .
زیرا اگر ما معتقد باشیم که علم خدا را می توان تغییر داد و مجهولی را درباره ((شفاعت شونده)) برای او روشن ساخت ، و یا مبدئی غیر از او در جهان وجود دارد که میتوان خشم خدا را به وسیله او فرو نشاند، و یا محبت او را به سوی خود جلب کرد، و یا معتقد باشیم که خداوند ممکن است نیاز به موقعیت بعضی از بندگان خود داشته باشد و بخاطر این نیاز، شفاعت آنها را درباره مجرمی بپذیرد، و یا معتقد باشیم که از نفوذ وسایطی ممکن است بهراسد و شفاعت آنها را بپذیرد، همه اینها ما را از اصل توحید و خداشناسی ، دور می سازد و در دره شرک تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 238

و بت پرستی ، پرتاب می کند .
اینها همه نتیجه شفاعت در عرف عام و معنی نادرست آن است .
ولی شفاعت در شکل صحیح و با شرائط و کیفیت و خصوصیات و ویژگیهائی که در بالا به آن اشاره شد، هیچیک از این عیوب را ندارد سهل است نقاط مثبت ضد آنرا پرورش می دهد.
این نوع شفاعت تشویق به گناه نمی کند، بلکه وسیله ای برای ترک گناه است .
دعوت به سستی و تنبلی نمی کند، بلکه با ایجاد روح امیدواری ، نیروهای انسان را برای جبران خطاهای گذشته بسیج می نماید.
هیچگونه ارتباطی با جوامع عقب افتاده ندارد، بلکه یک وسیله مؤ ثر تربیتی برای اصلاح مجرمان و گناهکاران و متجاوزان است .
نه تنها شرک نیست ، بلکه عین توحید و توجه به خدا و استمداد از صفات او و اذن و فرمان او می باشد.
باز برای روشنتر شدن این بحث نظر شما را به تحلیل زیر جلب می کنیم :
10- شفاعت و توحید
تفسیرهای نادرست برای مساءله شفاعت ، دو دسته را که در دو قطب کاملا متضاد هستند به مخالفت با این موضوع برانگیخته است دستهای که طرز تفکر مادی دارند و شفاعت را عامل تخدیر و خاموش ساختن تلاش و کوششها می پندارند که پاسخ آنها مشروحا گذشت .
دسته ای دیگر بعضی از افراطیون مذهبی مانند وهابیها و همفکران آنها هستند که اعتقاد به شفاعت را یکنوع شرک و انحراف از آئین توحید تصور می کنند با اینکه طرح اشکال آنها و پاسخ آن بحث را به درازا می کشاند و از طرز تفسیر خارج می شویم ولی روی پاره ای از جهات این امر را لازم می دانیم :
نخست توجه به این موضوع لازم است که وهابیها که در دو قرن اخیر به رهبری محمد بن عبد الوهاب سرزمین حجاز را تحت نفوذ افکار خود قرار داده اند در معتقدات تند و حاد خود که بیشتر در زمینه توحید است تنها با شیعه مخالفت ندارند بلکه با غالب مسلمانهای اهل تسنن نیز شدیدا مخالفند.
((محمد بن عبد الوهاب)) که افکار خود را از ((ابن تیمیه)) (احمد بن عبد الحلیم دمشقی متوفی 728) که تقریبا (چهار قرن قبل از او می زیسته) گرفته است ، در حقیقت مجری افکار و معتقدات ابن تیمیه (ایده ئولوگ وهابیه) بود.
((محمد بن عبد الوهاب)) در خلال سالهای 1160 تا 1206 که سال وفات او بود با همکاری زمامداران محلی ، و برانگیختن آتش تعصبهای خشن در

میان اقوام بیابان گرد و بدوی حجاز توانست به نام دفاع از توحید و مبارزه با شرک ، مخالفان خود را عقب بزند و بر دستگاه حکومت و رهبری سیاسی ، بطور مستقیم ، و غیر مستقیم تسلط یابد و در این راه خون های زیادی از مسلمانان حجاز و غیر حجاز ریخته شد.
کشمکشهای پیروان محمد بن عبد الوهاب محدود به محیط حجاز نبود، بلکه در سال 1216 (درست ده سال پس از مرگ محمد بن عبد الوهاب) پیروان او از طریق بیابانهای حجاز با یک حمله غافلگیرانه به کربلا ریختند و با استفاده از تعطیل بودن شهر به مناسبت روز عید غدیر و مسافرت بسیاری از اهالی کربلا به نجف برای مراسم غدیر، پس از شکافتن دیوار شهر به داخل شهر رخنه کرده و به تخریب حرم امام حسین (علیه السلام) و سایر اماکن مقدس شیعه در کربلا پرداختند، و در ضمن تمام درهای گرانقیمت و تابلوها و هدایای نفیس و وسائل تزیینی را با خود بردند، حدود پنجاه نفر در نزدیکی ضریح و پانصد نفر در صحن و تعداد زیادی را در خود شهر کشتند که بعضی عدد مقتولین را بالغ بر پنج هزار نفر دانسته اند، در این ماجرا خانه های فراوانی غارت شد و حتی پیرمردان و کودکان و زنان نیز از این تعرض مصون نماندند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 240
در سال 1344 فقهای مدینه که در دستگاه حکومت نفوذ داشتند فتوا به انهدام تمام قبور بزرگان اسلام در حجاز دادند و در روز هشتم شوال این حکم تنفیذ گردید و همه قبور را یکی پس از دیگری بجز قبر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) ویران کردند که آن هم بخاطر ترس از خشم عمومی مسلمین مستثنی شد.
رویهمرفته پیروان این مکتب همانند خود محمد بن عبد الوهاب افرادی خشن و غیر قابل انعطاف و یکدنده و قشری و متعصبند و بیش از آنچه روی منطق تکیه می کنند شدت عمل و خشونت به خرج می دهند، و دانسته یا نادانسته مسائل اسلامی را خلاصه در مبارزه کردن با چند مسئله همانند موضوع شفاعت و زیارت قبور و توسل کرده ، و عملا مردم را از مباحث مهم اجتماعی اسلام مخصوصا آنچه مربوط به عدالت اجتماعی و محو آثار استعمار و مبارزه منطقی با غلبه روح مادیگری و مکتبهای الحادی است دور نگه داشته اند.
به همین دلیل در محیط فکری آنها هیچگونه سخنی از این مسائل مطرح نیست و در یک حال بیخبری وحشتناک نسبت به مسائل روز به سر می برند.
در هر صورت آنها در مورد مساءله شفاعت چنین می گویند: هیچکس حق ندارد از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) شفاعت بطلبد و مثلا بگوید: یا محمد اشفع لی عند الله زیرا خداوند می گوید: ((وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا)) (جن 18)

در رساله ((کشف الشبهات))، نوشته محمد بن عبد الوهاب چنین می خوانیم : اگر کسی بگوید ما می دانیم خدا به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) مقام شفاعت بخشیده و به اذن و فرمان او می تواند شفاعت کند و چه مانعی دارد ما آنچه را که خدا به او بخشیده از او تقاضا کنیم ؟ در پاسخ می گوئیم درست است که خدا به او مقام شفاعت داده ولی با این حال نهی کرده است که از او شفاعت بطلبیم ! و گفته است : ((فلا تدعوا مع الله احدا)).
بعلاوه مقام شفاعت منحصر به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نیست ، فرشتگان و دوستان خدا تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 241
نیز این مقام را دارند، آیا می توانیم از آنها نیز درخواست شفاعت کنیم اگر کسی چنین بگوید، پرستش و عبادت بندگان صالح خدا را کرده است))!.
و نیز نامبرده در رساله ((اربع قواعد)) سخنی دارد که خلاصه اش این است : رهائی از شرک تنها به شناسائی چهار قاعده ممکن است :
1 کفاری که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) با آنها نبرد کرد اقرار داشتند به اینکه :
خداوند خالق و رازق و تدبیر کننده جهان هستی است چنانکه قرآن می گوید: ((قل من یرزقکم من السماء و الارض ... و من یدبر الامر فسیقولون الله)): (سوره یونس آیه 31) ولی این اقرار و اعتراف هرگز آنها را در زمره مسلمانان قرار نداد.
2 آنها می گفتند: توجه ما به بتها و عبادت ما از آنها تنها بخاطر طلب قرب و شفاعت می باشد، و یقولون هؤ لاء شفعائنا عند الله : (یونس 18).
3 پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) تمام کسانی را که عبادت غیر خدا می کردند محکوم ساخت اعم از آنها که عبادت فرشتگان و انبیاء و صالحین می کردند یا آنها که اشجار و احجار و خورشید و ماه را می پرستیدند و هیچگونه تفاوتی در میان آنها قائل نشد.
4 مشرکان عصر ما در مسیر شرک از مشرکان زمان جاهلیت بدترند!، زیرا آنها به هنگام آرامش ، عبادت بتها می کردند ولی در شدت و سختی به مقتضای ((فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین)): (سوره عنکبوت : 65) تنها خدا را می خواندند، ولی مشرکان زمان ما در حالت آرامش و سختی هر دو متوسل به غیر خدا می شوند!عجیب اینکه این گروه وهابیان در نسبت دادن شرک به سایر مسلمانان و کسانی که با عقاید آنان هماهنگی ندارند، اعم از سنی و شیعه ، به اندازهای جری تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 242
و جسور هستند که خون و مال مسلمانان دیگر را به سادگی مباح و حلال می شمرند، و قتل آنها را، خیلی آسان ، مجاز می دانند، همانطور که در طول تاریخ خود، بارها عملا نیز این مطلب را نشان داده اند.

شیخ ((سلیمان ابن لحمان)) در کتاب ((الهدیة السنیة)) چنین می گوید: ((کتاب و سنت گواهی بر این می دهند که هر کس فرشتگان و انبیاء یا (مثلا) ابن عباس و ابو طالب و امثال آنان را واسطه میان خود و خدا قرار بدهد که در پیشگاه خدا برای او شفاعت کنند، بخاطر اینکه آنها مقرب درگاه خدا هستند همانطور که در نزد سلاطین شفاعت می کنند چنین کسانی کافر و مشرکند! و خون و مال آنها مباح است !! اگر چه ((اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله)) بگویند و اگر چه نماز بخوانند و روزه بگیرند.
خشونت و یکدندگی و لجاجتی که از این گفتار می بارد بر هیچکس مخفی نیست ، و همچنین جهل و ناآگاهی از مسائل اسلامی و قرآنی .
بررسی در زمینه منطق وهابیان در مساءله شفاعت :
از آنچه از سخنان مؤ سس این مسلک (محمد بن عبد الوهاب) نقل کردیم چنین نتیجه گیری میتوان کرد که آنها در نسبت شرک به طرفداران شفاعت در حقیقت روی دو مطلب زیاد تکیه می کنند:
1 مقایسه مسلمانان طرفدار شفاعت انبیاء و صلحاء با مشرکان زمان جاهلیت .
2 - نهی صریح قرآن از عبادت و پرستش غیر خدا و اینکه نام کسانی را همراه نام خدا ببریم ، فلا تدعوا مع الله احد (سوره جن آیه 18) و اینکه تقاضای شفاعت یک نوع عبادت است . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 243
در قسمت اول باید گفت که در این مقایسه مرتکب اشتباه بزرگی شده زیرا:
اولا قرآن صریحا مقام شفاعت را برای جمعی از نیکان و صلحا و انبیا و فرشتگان اثبات کرده است ، همانطور که در بحثهای سابق گذشت . منتها آن را منوط به ((اذن الهی)) دانسته است ، بسیار غیر منطقی و مضحک است که ما بگوئیم خدا چنین مقامی را به او داده ولی ما را از مطالبه اعمال این موقعیت ، هر چند مشروط به اذن خدا نمائیم نهی کرده است .
بعلاوه قرآن مراجعه برادران یوسف را به پدر، و همچنین یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) را به پیامبر و تقاضای استغفار از وی را صریحا آورده است .
آیا این یکی از مصادیق روشن درخواست شفاعت نیست ، تقاضای شفاعت از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) با جمله ((اشفع لنا عند الله)) همان است که برادران یوسف گفتند ((یا ابانا استغفر لنا)) (سوره یوسف آیه 97).
چگونه چیزی را که قرآن صریحا مجاز شمرده شرک می شمرند و معتقد به آن را مشرک و خون و مال او را مباح می پندارند ؟! اگر این کار شرک بود چرا یعقوب فرزندان خود را از آن نهی نکرد؟!.

ثانیا هیچگونه شباهتی میان بت پرستان و خدا پرستان معتقد به شفاعت به اذن الله نیست ، زیرا بت پرستان ، عبادت بتها می کردند و آنها را شفیع میدانستند در حالی که در مورد مسلمانان معتقد به شفاعت ، مساءله عبادت شفعاء به هیچوجه مطرح نیست ، بلکه تنها درخواست شفاعت در پیشگاه خدا از آنها می کنند و همانطور که خواهیم گفت در خواست شفاعت هیچ ارتباطی به مساءله عبادت ندارد.
بت پرستان از پرستش خدای یگانه وحشت داشتند و می گفتند:
((اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشی ء عجاب)) (سوره ص آیه 5).
بت پرستان بتها را از نظر عبادت در ردیف خداوند می دانستند و می گفتند: تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 244
((تا لله ان کنا لفی ضلال مبین اذ نسویکم برب العالمین)) (شعراء آیه 98)
بت پرستان همانطور که تواریخ به روشنی گواهی می دهد اعتقاد به تاثیر بتها در سرنوشت خود داشتند و مبدئیت تاثیر برای آنها قائل بودند، در حالی که مسلمانان معتقد به شفاعت ، تمام تاثیر را از خدا میدانندو برای هیچ موجودی استقلال در تاثیر قائل نیستند.
مقایسه این دو با یکدیگر بسیار جاهلانه و دور از منطق است .
اما در مورد دوم باید ببینیم عبادت چیست ؟ تفسیر عبادت به هر گونه خضوع و احترام مفهومش این است که هیچکس برای هیچکس خضوع و احترامی نکند و احدی این نتیجه را نمی پذیرد.
همچنین تفسیر آن به هر گونه درخواست و تقاضا معنیش این است که تقاضا و در خواست از هر کس شرک و بت پرستی باشد، این نیز بر خلاف ضرورت عقل و دین است .
عبادت را به تبعیت و پیروی انسانی از انسان دیگر نیز نمی توان تفسیر کرد، زیرا پیروی منطقی افراد از رئیس خود در سازمانها و تشکیلات اجتماعی جزء الفبای زندگی بشر است ، همانطور که پیروی از پیامبران و پیشوایان بزرگ از وظائف حتمی هر دینداری محسوب می شود.
بنابراین عبادت مفهومی غیر از همه اینها دارد و آن آخرین حد خضوع و تواضع است که به عنوان تعلق و وابستگی مطلق و تسلیم بی قید و شرط عابد در برابر معبود انجام می گیرد.
این کلمه که با واژه (عبد) ریشه مشترک دارد، توجه به مفهوم عبد (بنده) روشن می سازد که در حقیقت عبادت کننده با عبادت خود نشان می دهد که در برابر معبود تسلیم محض است ، و سرنوشت خود را در دست او می داند، این همان چیزی است که از لفظ عبادت در عرف و شرع فهمیده می شود.
آیا در تقاضای شفاعت از شفیعان هیچگونه اثری از عبادت و پرستش با این تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 245

مفهوم دیده می شود؟.
و اما در مورد خواندن غیر خدا که در آیات متعددی از آن نهی شده است شک نیست که مفهومش این نیست که مثلا صدا زدن و خواندن کسی به نامش و گفتن یا حسن و یا احمد ممنوع است یا شرک .
در این نیز نباید تردید کرد که خواندن کسی و درخواست انجام کاری که در قدرت و توانائی او است نیز نه گناه است و نه شرک زیرا تعاون یکی از پایه های زندگی و حیات اجتماعی است ، تمام پیامبران و امامان نیز چنین کاری داشته اند (حتی خود وهابیان هم آن را ممنوع ندانسته اند).
آنچه ممکن است مورد ایراد واقع گردد همان است که خود ابن تیمیه در رساله زیارة القبور متعرض آن شده است :
حاجتی را که بنده از خدا می خواهد اگر چیزی باشد که جز از خداوند صادر نمی شود هر گاه آنرا از مخلوق بخواهد مشرک است ، همانند عبادت کنندگان ملائکه و بتهای سنگ و چوبی و کسانی که مسیح و مادرش را به عنوان معبود برگزیده بودند، مثل اینکه به مخلوق زنده یا مرده بگوید گناه مرا ببخش ، یا مرا بر دشمنم پیروز کن ، یا بیماریم را شفا ده !..
و اگر از اموری باشد که بندگان نیز قادر بر انجام آن هستند در این صورت مانعی ندارد که تقاضای آنرا از انسانی کند، منتها شرایطی دارد، زیرا تقاضای مخلوق از مخلوق دیگر گاه جائز است و گاه حرام ..
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) به ابن عباس فرموده هنگامی که چیزی می خواهی از خدا بخواه ، و هنگامی که یاری می طلبی از خدا یاری بطلب ، تا آنجا که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) به گروهی از یارانش توصیه فرمود هرگز چیزی از مردم نخواهند، آنها در عمل به این توصیه تا آنجا پیش رفتند که اگر تازیانه از دست یکی می افتاد (و سوار بر مرکب بود) به کسی نمی گفت این تازیانه را به من بده ، این همان تقاضای مکروه است ، و اما تقاضای جائز آن تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 246
است که انسان از برادر مؤ منش طلب دعا کند!.
بنابراین ما هم می گوئیم اگر براستی کسی کار خدا را از غیر خدا بخواهد و او را مستقل در انجام آن بداند مشرک است ، ولی اگر از او شفاعتی بخواهد که کار خود او است و خدا به او داده ، نه تنها شرک نیست ، بلکه عین ایمان و توحید است کلمه مع در آیه فلا تدعوا مع الله احدا نیز گواه بر این مدعاست که نباید کسی را در ردیف خداوند مبداء تاءثیر مستقل دانست (دقت کنید) غرض از اصرار و تاءکید روی این بحث آنست که تحریف و مسخ مفهوم شفاعت نه تنها بهانه ای به دست خرده گیران بر مذهب داده است بلکه سبب تفسیرها و نتیجه گیریهای نادرست از ناحیه بعضی از طوائف اسلامی شده و عاملی برای تفرقه و پراکندگی صفوف

گردیده است .
در حالی که تفسیر صحیح شفاعت ، علاوه بر اینکه موجب رشد و تکامل اخلاقی جامعه ، و عاملی برای اصلاح افراد فاسد است ، سبب قطع زبان بدخواهان ، و وحدت کلمه در جامعه اسلامی خواهد بود.
ما امیدواریم همه علما و دانشمندان اسلام با تحلیل صحیح قرآنی و منطقی روی این مساءله راه سوء استفاده را به روی دشمنان ببندند و به توحید صفوف خود کمک کنند. البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 247
آیه 49
آیه و ترجمه
وَ إِذْ نجَّیْنَکم مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ یَسومُونَکُمْ سوءَ الْعَذَابِ یُذَبحُونَ أَبْنَاءَکُمْ وَ یَستَحْیُونَ نِساءَکُمْ وَ فی ذَلِکُم بَلاءٌ مِّن رَّبِّکُمْ عَظِیمٌ(49)
ترجمه :
49 و (نیز به خاطر بیاورید) آنزمان که شما را از چنگال فرعونیان رهائی بخشیدیم که همواره شما را به شدیدترین وجهی آزار می دادند: پسران شما را سر می بریدند و زنان شما را (برای کنیزی) زنده نگه می داشتند و در این ، آزمایش سختی از طرف پروردگار برای شما بود.
تفسیر:
نعمت آزادی
قرآن در این آیه به یکی دیگر از نعمتهای بزرگی که به قوم بنی اسرائیل ارزانی داشته اشاره می کند و آن نعمت آزادی از چنگال ستمکاران است که از بزرگترین نعمتهای خدا است . به آنها یادآور می شود که : بخاطر بیاورید زمانی را که شما را از دست فرعونیان نجات بخشیدیم (و اذ نجیناکم من آل فرعون).
همانها که دائما شما را به شدیدترین وجهی آزار می دادند (یسومونکم سوء العذاب).
پسرانتان را سر می بریدند، و زنان شما را برای کنیزی و خدمت ، زنده نگه می داشتند (یذبحون ابنائکم و یستحیون نسائکم).
و در این ماجرا آزمایش سختی از سوی پروردگارتان برای شما بود (و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 248
قرآن مخصوصا برای مجسم ساختن عذاب فرعونیان نسبت به بنی اسرائیل تعبیر به یسومون کرده (یسومون فعل مضارع از ماده سوم است که در اصل به معنی دنبال چیزی رفتن می باشد و از آنجا که فعل مضارع معمولا معنی دوام و استمرار را می بخشد، در می یابیم که بنی اسرائیل به طور مداوم تحت شکنجه فرعونیان بوده اند).
با چشم خود می دیدند که پسران بیگناهشان را سر می برند، و از سوی

دیگر دخترانشان را به کنیزی می بردند، و از این گذشته خودشان نیز دائما تحت شکنجه بودند، بردگان و خدمتگزاران و کارگران قبطیان و دار و دسته فرعون محسوب می شدند.
مهم این است که قرآن ، این جریان را یک آزمایش سخت و عظیم ، برای بنی اسرائیل می شمرد (یکی از معانی بلاء آزمایش است) و به راستی تحمل اینهمه ناملایمات ، آزمایش سختی بوده است .
این احتمال نیز وجود دارد که بلاء در اینجا به معنی مجازات باشد، زیرا بنی اسرائیل پیش از آن ، قدرت و نعمت فراوان داشتند، و کفران کردند، و خدا آنها را مجازات کرد.
احتمال سومی در تفسیر این جمله نیز از سوی بعضی از مفسران ذکر شده است که بلاء به معنی نعمت باشد، یعنی نجات از چنگال فرعونیان نعمتی بزرگ برای شما بود. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 249
به هر حال روز نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان یک روز مهم تاریخی بود که قرآن کرارا روی آن تکیه کرده است .
بردگی دختران در آن روز و امروز
قرآن زنده گذاردن دختران و سر بریدن پسران بنی اسرائیل را عذاب می خواند، و آزادی از این شکنجه را نعمت خویش می شمارد.
گویا می خواهد هشدار دهد که انسانها بایست سعی کنند آزادی صحیح خویش را بهر قیمت که هست بدست آورند و حفظ نمایند.
چنانکه علی (علیه السلام) به این مطلب در گفتار خود اشاره می فرماید: الموت فی حیاتکم مقهورین و الحیاة فی موتکم قاهرین زنده بودن و زیردست بودن برای شما مرگ است ، و مرگ برای شما در راه بدست آوردن آزادی زندگی است).
ولی دنیای امروز با گذشته این فرق را دارد که در آن زمان فرعون با استبداد مخصوص خود پسران و مردان را از جمعیت مخالفش می گرفت ، و دختران آنها را آزاد می گذارد، ولی در دنیای امروز تحت عناوین دیگری روح مردانگی در افراد کشته می شود و دختران به اسارت شهوات افراد آلوده در می آیند.
اما چرا فرعون تصمیم به قتل پسران بنی اسرائیل و زنده گذاردن دختران آنها گرفت ؟ بعضی از مفسران منشاء این جنایت را خوابی می دانند که فرعون دید پاسخ صحیحتر آن را در ذیل آیه 4 سوره قصص خواهید خواند، و خواهید دانست که سبب کشتار فرزندان بنی اسرائیل تنها آن خواب نبوده است بلکه وحشت فرعونیان از نیرومند شدن بنی اسرائیل و به دست گرفتن حکومت ، به این موضوع کمک کرده است . البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 250
آیه 50

آیه و ترجمه
وَ إِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنجَيْنَكمْ وَ أَغْرَقْنَا ءَالَ فِرْعَوْنَ وَ أَنتُمْ تَنظرُونَ(50)
ترجمه :
50 و (به خاطر بیاورید) هنگامی که دریا را برای شما شکافتیم و شما را نجات دادیم و فرعونیان را غرق ساختیم و شما تماشا می کردید.
تفسیر:
نجات از چنگال فرعونیان
از آنجا که در آیه گذشته اشاره اجمالی به نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان شد، آیه مورد بحث در حقیقت توضیحی بر چگونگی این نجات است که خود نشانه ای است از نعمتهای بزرگ پروردگار بر بنی اسرائیل .
می گوید: به خاطر بیاورید هنگامی را که دریا را برای شما شکافتیم (و اذ فرقنا بکم البحر).
و شما را نجات دادیم و فرعونیان را غرق کردیم در حالی که تماشا می کردید (فانجیناکم و اغرقنا آل فرعون و انتم تنظرون).
ماجرای غرق شدن فرعونیان در دریا و نجات بنی اسرائیل از چنگال آنها در سوره های متعددی از قرآن آمده است ، از جمله سوره اعراف آیه 136 انفال آیه 54 اسراء آیه 103 شعراء آیه 63 و 66 زخرف آیه 55 و دخان آیه 17 به بعد.
در این سوره ها تقریبا همه جزئیات این ماجرا شرح داده شده ، ولی در آیه مورد بحث تنها اشاره ای از نظر نعمت و لطف خداوند به بنی اسرائیل شده ، تا آنها را به پذیرش اسلام ، آئین نجات بخش جدید، تشویق کند.
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 251
همانگونه که مشروح این جریان را در سوره های نامبرده خواهید خواند موسی پس از تبلیغ فراوان و دعوت فرعون و فرعونیان و ارائه معجزات گوناگون و عدم پذیرش آنها ماءمور می شود که نیمه شب با بنی اسرائیل از مصر کوچ کند، اما هنگامی که به نزدیک دریا (شط عظیم نیل) می رسد ناگاه متوجه می شوند که فرعون و لشگرش آنها را از پشت سر تعقیب می کنند، اضطراب و وحشت سراسر وجود بنی اسرائیل را فرا می گیرد از پیش رو دریا و از پشت سر لشگر نیرومند فرعون که تاب مقاومت با آن را ندارند، در اینجا است که موسی (علیه السلام) ماءموریت پیدا می کند عصا را به دریا بزند، راه های متعددی از دل دریا گشوده می شود، و جمعیت بنی اسرائیل به سلامت از دریا می گذرند، از آنطرف لشگر مخالف که همچنان آنها را تعقیب می کردند همه به وسط دریا می رسند، آبها بهم می پیوندند، و همگی هلاک می شوند.
جسدهای مرده لشکریان فرعون روی آبها قرار می گیرند، و جمعیت بنی اسرائیل با چشم خویش می بینند که دشمن به چه روزی افتاده است ؟.

این حالت اضطراب و وحشت ، و آن نجات ، هر دو درخور دقت است ، که آنها را با هم مقایسه کنند و خدا را شکر گویند.
قرآن می خواهد به یهودیان بگوید من که نسبت به شما این مقدار لطف کردم و شما را از آن وحشت و اضطراب رهائی بخشیدم ، چرا با پیامبر اسلام (فرستاده من) و دستورات او مخالفت می ورزید؟ در ضمن این آیه درسی است برای انسانها که اگر در زندگی به خدا تکیه کنند، به آن نیروی بی زوال ، اعتماد داشته باشند، و در مسیر صحیح از هیچگونه کوشش و تلاش باز نایستند، در سختترین دقائق ، خداوند یار و مدد کار آنها است .
البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 252
آیه 51 - 54
آیه و ترجمه
وَ إِذْ وَعَدْنَا مُوسى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتخَذْتمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَ أَنتُمْ ظلِمُونَ(51)
ثمَّ عَفَوْنَا عَنكُم مِّن بَعْدِ ذَلِک لَعَلَّكُمْ تَشكُرُونَ(52)
وَ إِذْ ءَاتَيْنَا مُوسى الْكِتَب وَ الْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تهْتَدُونَ(53)
وَ إِذْ قَالَ مُوسى لِقَوْمِهِ يَقَوْمِ إِنَّكُمْ ظلَمْتُمْ أَنفُسكم بِاتخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلى بَارِئكُمْ فَاقْتُلُوا أَنفُسكُمْ ذَلِكُمْ خَيرٌ لَّكُمْ عِندَ بَارِئكُمْ فَتَاب عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّاب الرَّحِيمُ(54)
ترجمه :
51 و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاردیم (و او به میعادگاه برای گرفتن فرمانهای الهی آمد) سپس شما گوساله را (معبود خود) انتخاب نمودید در حالی که با این کار (به خود) ستم می کردید.
52 سپس شما را بعد از آن بخشیدیم ، شاید شکر این نعمت را بجا آورید.
53 و (نیز به خاطر آورید) هنگامی را که به موسی کتاب وسیله ای تشخیص حق از باطل را دادیم تا هدایت شوید
54 و زمانی را که موسی به قوم خود گفت : ای قوم شما با انتخاب گوساله به خود ستم کردید، توبه کنید و به سوی خالق خود باز گردید، و خود را به قتل برسانید این کار برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است سپس خداوند توبه شما را پذیرفت زیرا او تواب و رحیم است .
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 253
تفسیر:
بزرگترین انحراف بنی اسرائیل
قرآن در این چهار آیه به بخش دیگری از تاریخ پر ماجرای بنی اسرائیل اشاره کرده ، و خاطرات تکان دهنده ای را به یهودیان یادآور می شود.

این آیات از بزرگترین انحراف بنی اسرائیل در طول تاریخ زندگیشان سخن می گوید، و آن انحراف از اصل توحید، به شرک و گوساله پرستی است ، و به آنها هشدار می دهد که شما یکبار در تاریختان بر اثر اغواگری مفسدان گرفتار چنین سرنوشتی شدید اکنون بیدار باشید راه توحید خالص (راه اسلام و قرآن) به روی شما گشوده شده ، آن را رها نکنید
نخست می گوید: به خاطر بیاورید زمانی را که با موسی چهل شب وعده گذاشتیم (و اذ واعدنا موسی اربعین لیلة).
هنگامی که او از شما جدا شد، و میعاد سی شبه او به چهل شب تمدید گردید شما گوساله را بعد از او به عنوان معبود انتخاب کردید، در حالی که با این عمل ، به خود ستم می کردید (ثم اتخذتم العجل من بعده و انتم ظالمون).
شرح این ماجرا در سوره اعراف از آیه 142 به بعد، و در سوره طه آیه 86 به بعد مشروحا خواهد آمد و خلاصه آن چنین است :
بعد از نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان و غرق شدن آنها در نیل ، موسی ماءموریت پیدا می کند برای گرفتن الواح تورات ، مدت سی شب به کوه طور برود، ولی بعدا برای آزمایش مردم ، ده شب تمدید می گردد، سامری که مردی نیرنگ باز بود از این فرصت استفاده کرده ، از طلا و جواهراتی که نزد بنی اسرائیل از فرعونیان به یادگار مانده بود گوساله ای می سازد که صدای مخصوصی از آن بگوش می رسد و بنی اسرائیل را به پرستش آن دعوت می کند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 254
اکثریت قاطع بنی اسرائیل به او می پیوندند، هارون (علیه السلام) جانشین و برادر موسی (علیه السلام) با اقلیتی بر آئین توحید باقی می مانند، اما هر چه می کوشند دیگران را از این انحراف بزرگ باز گردانند توفیق نمی یابند، بلکه چیزی نمانده بود که خود هارون را هم از بین ببرند.
موسی پس از بازگشت از کوه طور از مشاهده این صحنه شدید ناراحت می شود و آنها را سخت ملامت می کند، آنها متوجه زشتی کار خود می شوند و در صدد توبه بر می آیند، موسی از طرف خداوند پیشنهاد یک توبه بی سابقه به آنها می دهد که شرح آن در آیات آینده خواهد آمد.
در آیه بعد خداوند می گوید: با این گناه بزرگ باز شما را عفو کردیم شاید شکر نعمتهای ما را بجا آورید (ثم عفونا عنکم من بعد ذلک لعلکم تشکرون).
و در ادامه این بحث می فرماید: به خاطر بیاورید هنگامی را که به موسی کتاب و وسیله تشخیص حق از باطل بخشیدیم ، تا شما هدایت شوید (و اذ آتینا موسی الکتاب و الفرقان لعلکم تهتدون .
کتاب و فرقان ممکن است هر دو اشاره به تورات باشد و نیز ممکن است کتاب اشاره به تورات و فرقان اشاره به معجزاتی باشد که خداوند در

اختیار موسی گذارده بود (چون فرقان در اصل به معنی چیزی است که حق را از باطل برای انسان مشخص می کند) سپس در زمینه تعلیم توبه از این گناه می گوید: بخاطر بیاورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت : ای جمعیت شما با انتخاب گوساله به خود ستم کردید (و اذ قال موسی لقومه یا قوم انکم ظلمتم انفسکم باتخاذکم العجل).
اکنون که چنین است توبه کنید و به سوی آفریدگارتان باز گردید (فتوبوا الی بارئکم).
باری به معنی خالق است و در اصل به معنی جدا کردن چیزی از چیز دیگر می باشد، چون آفریدگار مخلوقات خود را از مواد اصلی و نیز از یکدیگر جدا می کند، اشاره به اینکه دستور این توبه شدید را همان کسی می دهد که آفریننده شما است .
توبه شما باید به این گونه باشد که یکدیگر را به قتل برسانید! (فاقتلوا انفسکم).
این کار برای شما در پیشگاه خالقتان بهتر است (ذلکم خیر لکم عند بارئکم).
و به دنبال این ماجرا خداوند توبه شما را پذیرفت که او تواب رحیم است (فتاب علیکم انه هو التواب الرحیم).
گناه عظیم و توبه بیسابقه
شک نیست که پرستش گوساله سامری ، کار کوچکی نبود، ملتی که بعد از مشاهده آنهمه آیات خدا و معجزات پیامبر بزرگشان موسی (علیه السلام) همه را فراموش کنند و با یک غیبت کوتاه پیامبرشان به کلی اصل اساسی توحید و آئین خدا را زیر پا گذارده بت پرست شوند.
اگر این موضوع برای همی شه از مغز آنها ریشه کن نشود وضع خطرناکی به وجود خواهد آمد، و بعد از هر فرصتی مخصوصا بعد از مرگ موسی (علیه السلام)، ممکن است تمام آیات دعوت او از میان برود، و سرنوشت آئین او به کلی به خطر افتد در اینجا باید شدت عمل به خرج داده شود، و هرگز تنها با پشیمانی و اجرای صیغه توبه بر زبان نباید قناعت گردد، لذا فرمان شدیدی از طرف خداوند، صادر شد که در تمام طول تاریخ پیامبران مثل و مانند ندارد، و آن اینکه ضمن دستور توبه و بازگشت به توحید، فرمان اعدام دست جمعی گروه کثیری از گنهکاران بدست تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 256
خودشان صادر شد.
این فرمان به نحو خاصی می بایست اجرا شود یعنی خود آنها باید شمشیر به دست گیرند و اقدام به قتل یکدیگر کنند که هم کشته شدنش عذاب است و هم کشتن دوستان و آشنایان .
طبق نقل بعضی از روایات موسی دستور داد در یک شب تاریک تمام

کسانی که گوساله پرستی کرده بودند غسل کنند و کفن بپوشند و صف کشیده شمشیر در میان یکدیگر نهند!.
ممکن است چنین تصور شود که این توبه چرا با این خشونت انجام گیرد؟ آیا ممکن نبود خداوند توبه آنها را بدون این خونریزی قبول فرماید؟.
پاسخ به این سؤ ال از سخنان بالا روشن می شود، زیرا مساءله انحراف از اصل توحید و گرایش به بت پرستی مساءله ساده ای نبود که به این آسانی قابل گذشت باشد، آنهم بعد از مشاهده آنهمه معجزات روشن و نعمتهای بزرگ خدا.
در حقیقت همه اصول ادیان آسمانی را می توان در توحید و یگانه پرستی خلاصه کرد، تزلزل این اصل معادل است با از میان رفتن تمام مبانی دین ، اگر مساءله گوساله پرستی ساده تلقی می شد، شاید سنتی برای آیندگان می گشت ، بخصوص اینکه بنی اسرائیل به شهادت تاریخ مردمی پر لجاجت و بهانه جو بودند، لذا باید چنان گوشمالی به آنها داده شود که خاطره آن در تمام قرون و اعصار باقی بماند و کسی هرگز بعد از آن به فکر بت پرستی نیفتد، و شاید جمله ذلکم خیر لکم عند بارئکم (این کشتار نزد خالقتان برای شما بهتر است) اشاره به همین معنی باشد. البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 257
آیه 55 - 56
آیه و ترجمه
وَ إِذْ قُلْتُمْ یَمُوسی لَن نُّؤْمِنَ لَک حَتی نَرَی اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْکُمُ الصعِقَةُ وَ أَنتُمْ تَنظرُونَ(55)
ثمَّ بَعَثْنَکُم مِّن بَعْدِ مَوْتِکُمْ لَعَلَّکمْ تَشکُرُونَ(56)
ترجمه :
55 و (نیز به خاطر بیاورید) هنگامی که گفتید ای موسی ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر اینکه خدا را آشکارا (با چشم خود) ببینیم ، در همین حال صاعقه شما را گرفت در حالی که تماشا می کردید.
56 سپس شما را پس از مرگتان حیات بخشیدیم ، شاید شکر نعمت او را بجا آورید.
تفسیر:
تقاضای عجیب !
این دو آیه یکی دیگر از نعمتهای بزرگ خدا را به بنی اسرائیل یادآور می شود، و نشان می دهد چگونه آنها مردمی لجوج و بهانه گیر بودند و چگونه مجازات سخت الهی دامانشان را گرفت ولی بعد از آن باز لطف خدا شامل حالشان شد.
آیه نخست می گوید به خاطر بیاورید هنگامی را که گفتید ای موسی ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر اینکه خدا را آشکارا با چشم خود ببینیم

(و اذ قلتم یا موسی لن نؤ من لک حتی نری الله جهرة).
این در خواست ممکن است به خاطرجهل آنها بوده ، چرا که درک افراد نادان فراتر از محسوساتشان نیست ، حتی می خواهند خدا را با چشم خود ببینند.
و یا به خاطر لجاجت و بهانه جوئی بوده است که یکی از ویژگیهای تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 258
این قوم بوده .
به هر حال آنها صریحا به موسی گفتند: تا خدا را بالعیان و با همین چشم نبینیم هرگز ایمان نخواهیم آورد!.
در اینجا چاره ای جز این نبود که یکی از مخلوقات خدا که آنها تاب مشاهده آن را ندارند ببینند، و بدانند چشم ظاهر ناتوانتر از این است که حتی بسیاری از مخلوقات خدا را ببیند، تا چه رسد به ذات پاک پروردگار: صاعقه ای فرود آمد و بر کوه خورد، برق خیره کننده و صدای رعب انگیز و زلزله ای که همراه داشت آنچنان همه را در وحشت فرو برد که بیجان به روی زمین افتادند.
چنانکه قرآن در دنبال جمله فوق می گوید: سپس در همین حال صاعقه شما را گرفت در حالی که نگاه می کردید (فاخذتکم الصاعقه و انتم تنظرون).
موسی از این ماجرا سخت ناراحت شد، چرا که از بین رفتن هفتاد نفر از سران بنی اسرائیل در این ماجرا بهانه بسیار مهمی بدست ماجراجویان بنی اسرائیل می داد که زندگی را بر او تیره و تار کند، لذا از خدا تقاضای بازگشت آنها را به زندگی کرد، و این تقاضای او پذیرفته شد، چنانکه قرآن در آیه بعد می گوید: سپس شما را بعد از مرگتان حیات نوین بخشیدیم شاید شکر نعمت خدا را بجا آورید (ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون).
آنچه به طور اجمال در این دو آیه آمده است به صورت مشروحتر در سوره اعراف در آیه 155 و سوره نساء آیه 153 بیان شده است .
به هر حال این داستان نشان می دهد که پیامبران بزرگ خدا در مسیر تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 259
دعوت مردم نادان و لجوج با چه مشکلات بزرگی روبرو بودند، گاه معجزات اقتراحی از آنها می طلبیدند و گاه قدم را فراتر نهاده مشاهده خدا را با چشم ظاهر تقاضا می کردند و قاطعانه می گفتند تا چنین درخواستی انجام نگیرد ایمان آوردن محال است ! و هنگامی که با عکس العمل شدیدی از ناحیه پروردگار روبرو می شدند باز هم مشکل تازهای پیش می آمد، که اگر لطف خدا نبود، مقاومت در برابر این بهانه جوئیها امکان نداشت .
ضمنا این آیه از آیاتی است که دلالت بر امکان رجعت و باز گشت به

زندگی در این دنیا، دارد، چرا که وقوع آن در یک مورد دلیل بر امکان آن در سایر موارد است .
بعضی از مفسران اهل تسنن از آنجا که مایل بوده اند رجعت و بازگشت به زندگی را نپذیرند برای آیه فوق توجیهی ذکر کرده اند و گفته اند منظور این است که بعد از مردن گروهی از شما در حادثه صاعقه ، خداوند فرزندان و نسلهای فراوان به شما داد تا دودمانتان منقرض نشود!.
ولی ناگفته پیدا است که این تفسیر کاملا بر خلاف ظاهر آیه فوق است ، زیرا ظاهر جمله ثم بعثناکم من بعد موتکم شما را بعد از مرگتان برانگیختیم بهیچوجه با این معنی سازگار نیست . البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 260
آیه 57
آیه و ترجمه
وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْكمُ الْغَمَامَ وَ أَنزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السلْوَى كلُوا مِن طيِّبَتِ مَا رَزَقْنَكُمْ وَ مَا ظلَمُونَا وَ لَكِن كانُوا أَنفُسهُمْ يَظلِمُونَ(57)
ترجمه :
57 و ابر را بر شما سایبان ساختیم ، و با من (شیره مخصوص و لذیذ درختان) و سلوی (مرغان مخصوص شبیه کبوتر) از شما پذیرائی به عمل آوردیم (و گفتیم) از نعمتهای پاکیزهای که به شما روزی دادیم بخورید (ولی شما کفران کردید) آنها به ما ستم نکردند بلکه به خود ستم می نمودند!
تفسیر:
نعمتهای گوناگون
آن گونه که از آیات سوره مائده (20 و 21 و 22) بر می آید پس از آنکه بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان نجات یافتند، خداوند به آنها فرمان داد که به سوی سرزمین مقدس فلسطین حرکت کنند و در آن وارد شوند، اما بنی اسرائیل زیر بار این فرمان نرفتند و گفتند: تا ستمکاران (قوم عمالقه) از آنجا بیرون نروند ما وارد این سرزمین نخواهیم شد، به این هم اکتفا نکردند، بلکه به موسی گفتند: تو و خدایت به جنگ آنها بروید پس از آنکه پیروز شدید ما وارد خواهیم شد!.
موسی از این سخن سخت ناراحت گشت و به پیشگاه خداوند شکایت کرد سرانجام چنین مقرر شد که بنی اسرائیل مدت چهل سال در بیابان (صحرای سینا) سرگردان بمانند تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 261
گروهی از آنها از کار خود سخت پشیمان شدند و به درگاه خدا روی آوردند خدا بار دیگر بنی اسرائیل را مشمول نعمتهای خود قرار داد که به قسمتی از آن در آیه مورد بحث اشاره می کند:
ما ابر را بر سر شما سایبان قرار دادیم (و ظللنا علیکم الغمام).

پیدا است مسافری که روز از صبح تا غروب در بیابان ، در دل آفتاب ، راهپیمائی می کند از یک سایه گواراهمچون سایه ابر که نه فضا را بر انسان محدود می کند و نه مانع نور و وزش نسیم است) چقدر لذت می برد.
درست است که همواره احتمال وجود قطعات ابرهای سایه افکن در این بیابانها هست ، ولی آیه به روشنی می گوید: این امر درباره بنی اسرائیل جنبه عادی نداشت بلکه به لطف خدا غالبا از این نعمت بزرگ بهره می گرفتند.
از سوی دیگر رهروان این بیابان خشک و سوزان ، آنهم برای یک مدت طولانی چهل ساله نیاز به مواد غذائی کافی دارند، این مشکل را نیز خداوند برای آنها حل کرد چنانکه در دنباله همین آیه می فرماید: ما من و سلوی را (که غذائی لذیذ و نیروبخش بود) بر شما نازل کردیم (و انزلنا علیکم المن و السلوی).
از این خوراکهای پاکیزهای که به شما روزی دادیم بخورید و از فرمان خدا سرپیچی نکنید و شکر نعمتش را بگذارید) (کلوا من طیبات ما رزقناکم).
ولی باز هم آنها از در سپاسگزاری وارد نشدند آنها به ما ظلم و ستم نکردند بلکه تنها به خویشتن ستم می کردند (و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون).
در مورد تفسیر من و سلوی در نکته ها مشروحا بحث خواهیم کرد. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 262
نکته ها
1- زندگی در فضای آزاد از اسارتها
قطع نظر از اینکه ابرها چگونه بر این قوم در این مدت سایه می افکندند و من و سلوی چه بود؟ توجه به این نکته لازم است که یک ملت که سالها در ضعف و ذلت و زبونی و به صورت بردگانی بی اراده در قصرهای فرعونیان خدمت می کردند و یا در مزارع و باغهایشان زحمت می کشیدند فورا نمی توانند از تمام خلق و خوهای گذشته آزاد شوند و حکومتی مستقل بر اساس معیارهای الهی و انقلابی تشکیل دهند
خواه و ناخواه این قوم باید دوران برزخی را برای از بین بردن رسوبات فکری و اخلاقی گذشته ، و کسب آمادگی برای زندگی افتخار آمیز آینده بگذرانند، خواه این دوران چهل سال باشد یا کمتر و یا بیشتر، و اگر قرآن آن را به صورت یک مجازات معرفی می کند، مجازاتی است اصلاحگر و بیدار کننده چرا که هیچیک از مجازاتهای الهی جنبه انتقامجوئی ندارد.
اینها باید سالیان دراز در آن بیابان که به خاطر سرگردانیشان ، بیابان تیه نامیده شده ، دور از هر گونه سلطه جباران بمانند، و نسلی نو، با ویژگیهای توحیدی و انقلابی پرورش یابد و آماده حکومت بر سرزمینهای مقدس شود.

2- من و سلوی چیست ؟
مفسران در تفسیر این دو کلمه سخن بسیار گفته اند که نیازی به ذکر همه آنها نمی بینیم ، بهتر این است نخست به معنی لغوی آنها، سپس به ذکر تفسیری که از همه روشنتر به نظر می رسد و با قرائن آیات نیز هماهنگتر است بپردازیم :
من در لغت به گفته بعضی قطرات کوچکی همچون قطرات شبنم است که بر درختان می نشیند و طعم شیرینی دارد یا به تعبیر دیگر یکنوع صمغ و شیره تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 263
درختی است با طعم شیرین ، و بعضی گفته اند طعم آن شیرین توام با ترشی بوده است .
سلوی در اصل به معنی آرامش و تسلی است ، و بعضی از ارباب لغت و بسیاری از مفسران آن را یکنوع پرنده دانسته اند
طبق روایتی که از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: الکماة من المن : (قارچ نوعی از من است) معلوم می شود من قارچهای خوراکی بوده که در آن سرزمین می روئیده .
بعضی دیگر گفته اند مقصود از من تمام آن نعمتهائی است که خدا بر بنی اسرائیل منت گذارده ، و سلوی تمام مواهبی بوده که مایه آرامش آنها می شده است .
در تورات می خوانیم که من چیزی مثل تخم گشنیز بوده که شب در آن سرزمین می ریخته ، و بنی اسرائیل آن را جمع کرده می کوبیدند و با آن نان درست می کردند که طعم نان روغنی داشته است .
احتمال دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه در اثر بارانهای نافعی که به لطف خداوند در مدت سرگردانی بنی اسرائیل در آن بیابان می بارید، اشجار آن محیط صمغ و شیره مخصوصی بیرون می دادند و بنی اسرائیل از آن استفاده می کردند.
بعضی دیگر نیز احتمال داده اند که من یکنوع عسل طبیعی بوده که بنی اسرائیل در طول حرکت خود در آن بیابان به مخازنی از آن می رسیدند، چرا که در حواشی بیابان تیه ، کوهستانها و سنگلاخهائی وجود داشته که نمونه های فراوانی از عسل طبیعی در آن به چشم میخورده است .
این تفسیر به وسیله تفسیری که بر عهدین (تورات و انجیل نوشته شده) تاءیید می شود آنجا که می خوانیم : اراضی مقدسه به کثرت انواع گلها و شکوفه ها معروف است ، و بدین لحاظ است که جماعت زنبوران همواره در شکاف سنگها تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 264
و شاخ درختان و خانه های مردم می نشینند، بطوری که فقیرترین مردم عسل را می توانند خورد.
در مورد سلوی گر چه بعضی از مفسران آن را به معنی عسل گرفته اند

ولی مفسران دیگر تقریبا همه آنرا یکنوع پرنده می دانند، که از اطراف بطور فراوان در آن سرزمین می آمده ، و بنی اسرائیل از گوشت آنها استفاده می کردند.
در تفسیری که بعضی از مسیحیان به عهدین نوشته اند تاءیید این نظریه را می بینیم آنجا که می گوید بدانکه سلوی از آفریقا بطور زیاد حرکت کرده به شمال می روند که در جزیره کاپری ، 16 هزار از آنها را در یک فصل صید نمودند ... این مرغ از راه دریای قلزم آمده ، خلیج عقبه و سوئز را قطع نموده ، در شبه جزیره سینا داخل می شود، و از کثرت تعب و زحمتی که در بین راه کشیده است به آسانی با دست گرفته می شود، و چون پرواز نماید غالبا نزدیک زمین است ... راجع به این قسمت در سفر خروج و سفر اعداد (از تورات سخن رفته است .
از این نوشته نیز استفاده می شود که مقصود از سلوی همان پرنده مخصوص پرگوشتی است که شبیه و اندازه کبوتر است ، و این پرنده در آن سرزمین معروف می باشد.
البته لطف مخصوص خداوند به بنی اسرائیل در دوران سرگردانیشان در بیابان سینا، سبب شده بود که این پرنده به طور فراوان در طول این مدت در آنجا وجود داشته باشد تا بتوانند از آن استفاده کنند، و گرنه بطور عادی مشکل بود چنین نعمتی نصیبشان شود. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 265
3- چرا تعبیر به انزلنا شده ؟
باید توجه داشت که انزلنا همی شه به معنی فرو فرستادن از مکان بالا نیست ، چنانکه در آیه 6 سوره زمر می خوانیم : و انزل لکم من الانعام ثمانیة ازواج : (هشت زوج از چهار پایان برای شما نازل کرد).
معلوم است که انعام (چهار پایان) از آسمان فرود نیامدند، بنابراین انزلنا در این گونه موارد یا به معنی نزول مقامی است ، یعنی نعمتی که از یک مقام برتر به مقام پائینتر داده می شود.
و یا از ماده انزال به معنی مهمانی کردن است ، چرا که گاه انزال و نزل (بر وزن رسل) به معنی پذیرائی کردن آمده ، چنانکه در سوره واقعه آیه 93 درباره جمعی از دوزخیان می خوانیم فنزل من حمیم : آنها با حمیم (نوشابه سوزان دوزخ) پذیرائی می شوند! و در سوره آل عمران آیه 198 درباره بهشتیان می خوانیم : خالدین فیها نزلا من عند الله : مؤ منان همواره در بهشت خواهند بود که میهمان خدا هستند.
و از آنجا که بنی اسرائیل در حقیقت در آن سرزمین میهمان خدا بودند، تعبیر به انزال من و سلوی در مورد آنها شده است .
این احتمال نیز وجود دارد که نزول در اینجا به همان معنی معروفش باشد چرا که این نعمتها مخصوصا پرندگان (سلوی) از طرف بالا به سوی آنها می آمده است .

4- غمام چیست ؟
بعضی غمام و سحاب را هر دو به معنی ابر دانسته اند و تفاوتی میان آن دو قائل نیستند، ولی بعضی معتقدند که غمام مخصوصا به ابرهای سفید رنگ گفته می شود، و در توصیف آن چنین می گویند: غمام ابری است که سردتر تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 266
و نازکتر است در حالی که سحاب به گروه دیگری از ابرها گفته می شود که نقطه مقابل آن است ، و غمام در اصل از ماده غم به معنی پوشیدن چیزی است و اینکه به ابر، غمام گفته شده است به خاطر آنست که صفحه آسمان را می پوشاند و اگر به اندوه ، غم می گوئیم نیز از جهت این است که گوئی قلب انسان را در پوشش خود قرار می دهد.
به هر حال این تعبیر ممکن است بخاطر آن باشد که بنی اسرائیل در عین اینکه از سایه ابرها استفاده می کردند، نور کافی به خاطر سفیدیشان به آنها می رسید، و آسمان تیره و تار نبود!
نکته آخر
5 در پایان این بحث ذکر این نکته لازم است که بعضی از مفسران من و سلوی را به معنی دیگری غیر از آنچه معروف و مشهور است تفسیر کرده اند و همانگونه که اشاره کردیم گفته اند منظور از من مطلق احسان و نعمت بیدریغ خدا است ، و منظور از سلوی موجبات آرامش و تسلی خاطر می باشد که خداوند این دو را به بنی اسرائیل بعد از نجات از چنگال فرعونیان مرحمت فرمود.
این تفسیر علاوه بر اینکه تقریبا مخالف گفته ه ای همه مفسران اسلامی و حتی کتب عهدین است با متن آیه مورد بحث سازگار نیست ، زیرا قرآن بعد از ذکر من و سلوی بلافاصله می گوید: کلوا من طیبات ما رزقناکم بخورید از روزیهای پاکیزهای که به شما دادیم زیرا این تعبیر نشان می دهد که من و سلوی از خوراکیها بوده است ، این تعبیر نه تنها در این آیه بلکه عینا در آیه 160 سوره اعراف نیز آمده است . البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 267
آیه 58 -59
آیه و ترجمه
وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكلُوا مِنْهَا حَيْث شِئْتُمْ رَغَداً وَ ادْخُلُوا الْبَاب سجَّداً وَ قُولُوا حِطةٌ نَّغْفِرْ لَكمْ خَطيَكُمْ وَ سنزِيدُ الْمُحْسِنِينَ(58)
فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظلَمُوا قَوْلاً غَيرَ الَّذِى قِيلَ لَهُمْ فَأَنزَلْنَا عَلى الَّذِينَ ظلَمُوا رِجْزاً مِّنَ السمَاءِ بِمَا كانُوا يَفْسقُونَ(59)
ترجمه :
58 و (به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتیم در این قریه (بیت المقدس) وارد شوید و از نعمتهای فراوان آن هر چه می خواهید بخورید، و از در

(معبد بیت المقدس) با خضوع و خشوع وارد گردید و بگوئید خداوندا گناهان ما را بریز تا ما شما را بیامرزیم ، و به نیکوکاران پاداش بیشتری نیز خواهیم داد.
59 اما افراد ستمگر این سخن را تغییر دادند (و به جای آن جمله استهزاء آمیزی می گفتند) و لذا ما بر ستمگران در برابر این نافرمانی عذابی از آسمان فرستادیم .
تفسیر:
لجاجت شدید بنی اسرائیل
در اینجا به فراز دیگری از زندگی بنی اسرائیل برخورد می کنیم که مربوط به ورودشان در سرزمین مقدس است .
آیه نخست می گوید: به خاطر بیاورید زمانی را که به آنها گفتیم داخل این قریه (یعنی سرزمین قدس) شوید (و اذ قلنا ادخلوا هذه قریه تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 268
گر چه در زبان روزمره ما به معنی روستا است ، ولی در قرآن و لغت عرب به معنی هر محلی است که مردم در آن جمع می شوند، خواه شهرهای بزرگ باشد یا روستاها، و منظور در اینجا بیت المقدس و اراضی قدس است .
سپس اضافه می کند: از نعمتهای آن بطور فراوان هر چه می خواهید بخورید (فکلوا منها حیث شئتم رغدا).
و از در (بیت المقدس) با خضوع و تواضع وارد شوید (و ادخلوا الباب سجدا).
و بگوئید: خداوندا گناهان ما را بریز (و قولوا حطة).
تا خطاهای شما را ببخشیم و به نیکوکاران پاداش بیشتری خواهیم داد (نغفر لکم خطایاکم و سنزید المحسنین).
باید توجه داشت که حطه از نظر لغت به معنی ریزش و پائین آوردن است ، و در اینجا معنی آن این است که : خدایا از تو تقاضای ریزش گناهان خود را داریم .
خداوند به آنها دستور داد که برای توبه از گناهانشان این جمله را از صمیم قلب بر زبان جاری سازند، و به آنها وعده داد که در صورت عمل به این دستور از خطاهای آنها صرفنظر خواهد شد، و شاید به همین مناسبت یکی از درهای بیت المقدس را باب الحطه نامگذاری کرده اند، چنانکه ابو حیان اندلسی می گوید که منظور از باب در آیه فوق یکی از بابهای بیت المقدس است که معروف به باب حطه است .
در پایان اضافه می کند برای افراد پاک و نیکوکار علاوه بر مغفرت و بخشش گناهان ، اجر دیگری نیز اضافه خواهیم داد (و سنزید المحسنین).
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 269

به هر حال ، خداوند به آنها دستور داد که برای توبه از گناهانشان ضمن خضوع در پیشگاه خداوند، این جمله را که دلیل بر توبه و تقاضای عفو بود از صمیم دل بر زبان جاری سازند و به آنها وعده داد که در صورت عمل به این دستور گناهانشان را خواهد بخشید، و حتی به افراد پاک و نیکوکارشان علاوه بر بخشش گناهان اجر دیگری خواهد داد.
ولی چنانکه می دانیم ، و از لجاجت و سرسختی بنی اسرائیل اطلاع داریم عده ای از آنها حتی از گفتن این جمله نیز امتناع کردند و به جای آن کلمه نامناسبی بطور استهزاء گفتند لذا قرآن می گوید: اما آنها که ستم کرده بودند این سخن را به غیر آنچه به آنها گفته شده بود تغییر دادند (فبدل الذین ظلموا قولا غیر الذی قیل لهم).
ما نیز بر این ستمگران به خاطر فسق و گناهشان ، عذابی از آسمان فرو فرستادیم (فانزلنا علی الذین ظلموا رجزا من السماء بما کانوا یفسقون).
واژه رجز چنانکه راغب در مفردات می گوید: در اصل به معنی اضطراب و انحراف و بی نظمی است ، این تعبیر در مورد شتر به هنگامی که گامهای خود را نزدیک به هم و نامنظم به خاطر ضعف و ناتوانی بر می دارد گفته می شود
مفسر بزرگ طبرسی در مجمع البیان می گوید: رجز در لغت اهل حجاز به معنی عذاب است ، و حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نقل می کند که در مورد طاعون فرمود: انه رجز عذب به بعض الامم قبلکم : آن یکنوع عذاب است که بعضی از امتهای پیشین به وسیله آن معذب شدند.
و از اینجا روشن می شود چرا در بعضی از روایات ، رجز در آیه مورد بحث به یکنوع طاعون تفسیر شده که به سرعت در میان بنی اسرائیل شیوع

یافت و عده ای را از میان برد.
ممکن است گفته شود بیماری طاعون چیزی نیست که از آسمان فرود آید ولی این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که عامل انتقال می کرب طاعون در میان بنی اسرائیل گرد و غبارهای آلودهای بوده است که به فرمان خدا با وزش باد در میان آنها پخش گردید.
عجیب اینکه یکی از عوارض دردناک طاعون آن است که مبتلایان به آن گرفتار اضطراب و بی نظمی در سخن و در راه رفتن می شوند که با معنی ریشه ای کلمه رجز نیز کاملا متناسب است .
این نکته نیز شایان توجه است که قرآن در آیه فوق بجای فانزلنا علیهم فانزلنا علی الذین ظلموا تا روشن گردد که این عذاب و مجازات الهی تنها دامان ستمگران بنی اسرائیل را گرفت و هرگز خشک و تر با هم نسوختند.
علاوه بر این در پایان آیه جمله بما کانوا یفسقون را ذکر می کند تا آن هم

تاءکید بیشتری بر این موضوع باشد، که ظلم و فسقشان علت مجازاتشان گردید.
با توجه به اینکه تعبیرات جمله مزبور، نشان می دهد که آنها بر این اعمال سوء اصرار داشتند و آن را ادامه می دادند، معلوم می شود هنگامی که گناه به صورت یک عادت و حالت در جامعه متمرکز گردید، احتمال نزول عذاب الهی در آن هنگام بسیار است . البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 271
آیه 60
آیه و ترجمه
وَ إِذِ استَسقَی مُوسی لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضرِب بِّعَصاک الْحَجَرَ فَانفَجَرَت مِنْهُ اثْنَتَا عَشرَةَ عَیْناً قَدْ عَلِمَ کلُّ أُنَاسٍ مَّشرَبَهُمْ کلُوا وَ اشرَبُوا مِن رِّزْقِ اللَّهِ وَ لا تَعْثَوْا فی الاَرْضِ مُفْسِدِینَ(60)
ترجمه :
60 و (بخاطر بیاور) زمانی را که موسی برای قوم خویش طلب آب کرد به او دستور دادیم عصای خود را بر سنگ مخصوص بزن ناگاه دوازده چشمه آب از آن جوشید، بطوری که هر یک (از طوائف دوازدهگانه بنی اسرائیل) چشمه مخصوص خود را می شناخت (و گفتیم) از روزیهای الهی بخورید و بیاشامید و در زمین فساد نکنید و فساد را گسترش ندهید.
تفسیر:
جوشیدن چشمه آب در بیابان
باز در این آیه خداوند به یکی دیگر از نعمتهای مهمی که به بنی اسرائیل ارزانی داشت اشاره کرده می گوید: به خاطر بیاورید هنگامی که موسی در آن بیابان خشک و سوزان که بنی اسرائیل از جهت آب سخت در مضیقه قرار داشتند) از خداوند خود برای قومش تقاضای آب کرد و اذ استسقی موسی لقومه).
و خدا این تقاضا را قبول فرمود، چنانکه قرآن می گوید: ما به او دستور دادیم که عصای خود را بر آن سنگ مخصوص بزن (فقلنا اضرب بعصاک الحجر).
ناگهان آب از آن جوشیدن گرفت و دوازده چشمه آب (درست به تعداد
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 272
قبائل بنی اسرائیل) از آن با سرعت و شدت جاری شد (فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا).
هر یک از این چشمه ها به سوی طایفه ای سرازیر گردید، به گونه ای که اسباط و قبائل بنی اسرائیل هر کدام بخوبی چشمه خود را می شناختند (قد علم کل اناس مشربهم).
در اینکه این سنگ چگونه سنگی بوده ، و موسی چگونه با عصا بر آن می

زده ، و جریان آب از آن به چه صورت تحقق می یافته ، سخن بسیار گفته اند، آنچه قرآن دراین باره می گوید بیش از این نیست که موسی عصای خود را بر سنگ زد، و دوازده چشمه آب از آن جاری گردید.
بعضی از مفسران گفته اند این سنگ صخره ای بوده است در یک قسمت کوهستانی مشرف بر آن بیابان ، و تعبیر به انبجست که در آیه 160 سوره اعراف آمده نشان می دهد که آب در آغاز به صورت کم از آن سنگ بیرون آمده ، سپس فزونی گرفت به حدی که هر یک از قبائل بنی اسرائیل و حیواناتی که همراهشان بود از آن سیراب گشتند، و جای تعجب نیست که از قطعه سنگی در کوهستان چنین آبی جاری شود، ولی مسلما همه اینها با یک نحوه اعجاز آمیخته بود.
اما اینکه جمعی گفته اند این سنگ قطعه سنگ مخصوصی بود که بنی اسرائیل آن را با خود حمل می کردند، و هر جا نیاز به آب داشتند بر زمین می گذاشتند و موسی با عصای خود بر آن می زد و آب از آن جاری می شد، در آیات قرآن دلیلی بر آن نیست ، هر چند در پاره از روایات اشارهای به آن شده است .
در فصل هفدهم از سفر خروج تورات نیز چنین می خوانیم : و خداوند به موسی گفت در پیشاپیش قوم بگذر، و بعضی از مشایخ اسرائیل را به همراهت بگیر، و عصائی که به آن نهر را زده بودی بدستت گرفته ، روانه شو اینک من در آنجا در برابر تو، به کوه حوریب می ایستیم و صخره را بزن که آب از آن تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 273
جاری خواهد شد، تا قوم بنوشند و موسی در حضور مشایخ اسرائیل چنین کرد.
به هر حال خداوند از یکسو بر آنها من و سلوی نازل کرد، و از سوی دیگر آب بقدر کافی در اختیارشان گذاشت ، و به آنها فرمود: از روزی خداوند بخورید و بنوشید اما فساد و خرابی در زمین نکنید (کلوا و اشربوا من رزق الله و لا تعثوا فی الارض مفسدین).
در حقیقت به آنها گوشزد می کند که حد اقل به عنوان سپاسگزاری در برابر این نعمتهای بزرگ هم که باشد لجاجت و خیره سری و آزار پیامبران را کنار بگذارید.
نکته ها
1- فرق تعثوا و مفسدین
لا تعثوا از ماده عثی (بر وزن مسی) به معنی فساد شدید است ، منتهی این کلمه بیشتر در مفاسد اخلاقی و معنوی به کار می رود در حالی که ماده عیث که از نظر معنی شبیه آن است بیشتر به مفاسد حسی اطلاق می گردد، بنا بر این جمله لا تعثوا همان معنی مفسدین را می رساند، ولی با تاءکید و شدت بیشتر.

این احتمال نیز وجود دارد که مجموع جمله اشاره به این حقیقت باشد که فساد در آغاز از نقطه کوچکی شروع می شود و سپس گسترش می یابد و تشدید می گردد و این درست همان چیزی است که از کلمه تعثوا استفاده می شود، به تعبیر دیگر مفسدین اشاره به آغاز برنامه های فسادانگیز است و تعثوا اشاره به ادامه و گسترش آن . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 274

2- خارق عادات در زندگی بنی اسرائیل

بعضی از کسانی که با منطق اعجاز آشنا نیستند، جوشیدن اینهمه آب و این چشمه ها را از آن صخره ، بعید شمرده اند، در حالی که این گونه مسائل که قسمت مهمی از معجزه انبیاء را تشکیل می دهد، چنانکه در جای خود گفته ایم ، امر محال یا استثناء در قانون علیت نیست ، بلکه تنها یک خارق عادت است یعنی مخالف با علت و معلولی است که ما با آن خو گرفته ایم .

بدیهی است تغییر مسیر علل و معلول عادی برای خداوندی که خالق زمین و آسمان و تمام جهان هستی است بهیچوجه مشکل نخواهد بود، چه اینکه اگر از روز اول این علل و معلول را طور دیگری آفریده بود و ما با آن خو گرفته بودیم وضع کنونی را خارق عادت و محال می پنداشتیم .

کوتاه سخن اینکه : آفریننده عالم هستی و نظام علت و معلول ، حاکم بر آن است نه محکوم آن ، حتی در زندگی روزمره ما، موارد استثنائی در نظام موجود علت و معلول کم نیست ، و به هر حال مساءله اعجاز چه در گذشته چه در حال مشکل عقلی و علمی ایجاد نمی کند.

3- فرق میان ((انفجرت)) و ((انبجست))

در آیه مورد بحث در مورد جوشیدن آب تعبیر به ((انفجرت)) شده ، در حالی در آیه 160 سوره اعراف بجای آن ((انبجست)) آمده است که اولی به معنی جریان شدید آب است و دومی جریان خفیف و ملایم .

آیه دوم ممکن است اشاره به مرحله ابتدائی جریان این آب باشد تا مایه وحشت آنها نگردد و بنی اسرائیل بخوبی بتوانند آن را مهار کرده و در کنترل تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 275

خود در آورند، در حالی که انفجرت به مرحله نهائی آن که شدت جریان آب است ناظر است .

در کتاب مفردات راغب آمده است که انبجاس در جائی گفته می شود که آب از روزنه کوچکی بیرون آید و انفجار به هنگامی گفته می شود که از محل وسیعی بیرون می ریزد، این تعبیر با آنچه قبلا گفتیم کاملا سازگار است . البقره

تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 276

آیه 61

آیه و ترجمه
وَ إِذْ قُلْتُمْ یَمُوسی لَن نَّصبرَ عَلی طعَامٍ وَحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّکَ یخْرِجْ لَنَا ممَّا تُنبِت الْاَرْض مِن بَقْلِهَا وَ قِثَّائهَا وَ فُومِهَا وَ عَدَسِهَا وَ بَصلِهَا قَالَ أَ تَستَبْدِلُونَ الَّذِی هُوَ أَدْنی بِالَّذِی هُوَ خَیرٌ اهْبِطوا مِصراً فَإِنَّ لَکم مَّا سأَلْتُمْ وَ ضرِبَت عَلَیْهِمُ الذِّلَّةُ وَ الْمَسکنَةُ وَ بَاءُو بِغَضبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَلِک بِأَنَّهُمْ کانُوا یَکْفُرُونَ بِئَایَتِ اللَّهِ وَ یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیرِ الْحَقِّ ذَلِک بمَا عَصوا وَّ کانُوا یَعْتَدُونَ(61)
ترجمه :
61 و (نیز به خاطر بیاورید) زمانی را که گفتید: ای موسی هرگز حاضر نیستیم به یک نوع غذا اکتفا کنیم ، از خدای خود بخواه که از آنچه از زمین می روید، از سبزیجات خیار، سیر، عدس ، و پیاز برای ما برویاند، موسی گفت : آیا غذای پستتر انتخاب می نمائید (اکنون که چنین است بکوشید از این بیابان) وارد شهری شوید، زیرا هر چه خواستید در آنجا هست . خداوند (مهر) ذلت و نیاز بر پیشانی آنها زد و مجددا گرفتار غضب پروردگار شدند، چرا که آنها نسبت به آیات الهی کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند، اینها به خاطر آن بود که گناهکار و سرکش و متجاوز بودند.
تفسیر:
تمنای غذاهای رنگارنگ
به دنبال شرح مواهب فراوانی که خداوند به بنی اسرائیل ارزانی داشت
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 277
در آیه مورد بحث ، چگونگی کفران و ناسپاسی آنها را در برابر این نعمتهای بزرگ منعکس می کند و نشان می دهد که آنها چگونه مردم لجوجی بوده اند که شاید در تمام تاریخ دیده نشده است ، افرادی این همه مورد لطف خدا قرار گیرند ولی در مقابل تا این حد ناسپاسی و عصیان کنند.
نخست می گوید: و به خاطر بیاورید زمانی را که گفتید ای موسی ما هرگز نمی توانیم به یک نوع غذا قناعت کنیم (من و سلوی هر چند خوب و لذیذ است ، اما ما غذای متنوع می خواهیم) (و اذ قلتم یا موسی لن نصبر علی طعام واحد).
بنابراین از خدایت بخواه تا از آنچه از زمین می روید برای ما قرار دهد از سبزیجات ، خیار، سیر، عدس و پیاز (فادع لنا ربک یخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها و قثائها و فومها و عدسها و بصلها).
ولی موسی به آنها گفت : آیا شما غذای پست تر را در مقابل آنچه بهتر است انتخاب می کنید؟ (قال اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر).
((اکنون که چنین است از این بیابان بیرون روید و کوشش کنید وارد شهری شوید، زیرا آنچه می خواهید در آنجا است)) (اهبطوا مصرا فان لکم ما سالتم).
سپس قرآن اضافه می کند ((خداوند مهر ذلت و فقر را بر پیشانی آنها

زد)) (و ضربت علیهم الذلة و المسکنة).
و بار دیگر به غضب الهی گرفتار شدند (و بائوا بغضب من الله).
((این به خاطر آن بود که آنها آیات الهی را انکار می کردند و پیامبران را بنا حق می کشتند)) (ذلک بانهم کانوا یکفرون بایات الله و یقتلون النبیین بغیر الحق).
و ((این به خاطر آن بود که آنها گناه می کردند و تعدی و تجاوز داشتند))
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 278
(ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون).
نکته ها
1- منظور از مصر در اینجا کجاست ؟
بعضی از مفسران معتقدند که مصر در این آیه اشاره به همان مفهوم کلی شهر است ، یعنی شما اکنون در این بیابان در یک برنامه خودسازی و آزمایشی قرار دارید، اینجا جای غذاهای متنوع نیست ، بروید به شهرها گام بگذارید که در آنجا همه اینها هست ، ولی این برنامه خود سازی در آنجا نیست .
دلیل آن را این می دانند که بنی اسرائیل نه تقاضای بازگشت به مصر را داشتند و نه هرگز به آن بازگشتند.
بعضی دیگر همین تفسیر را انتخاب کرده و بر آن افزوده اند که منظور این است ماندن شما در بیابان و استفاده از این غذای غیر متنوع به خاطر ضعف و زبونی شما است نیرومند شوید و با دشمنان پیکار کنید و شهرهای شام و سرزمین مقدس را از آنها بگیرید تا همه چیز برای شما فراهم گردد.
سومین تفسیری که برای این آیه ذکر شده ، این است که منظور همان کشور مصر است یعنی شما اگر از غذاهای غیر متنوعی در این بیابان بهره می گیرید در عوض ایمان دارید و آزاد و مستقل هستید اگر نمی خواهید بر گردید و باز هم برده و اسیر فرعونیان یا امثال آنها شوید، تا از باقیمانده سفره آنها از غذاهای متنوعشان بهره گیرید، شما به دنبال شکم و خورد و خوراکید، هیچ نمی اندیشید که آن روز برده و اسیر بودید، و امروز آزادید و سر بلند در واقع اگر شما محرومیت
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 279
مختصری دارید این بهای آزادی است که می پردازید.
ولی تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می رسد.
2- آیا تنوع طلبی جزء طبیعت انسان نیست ؟
بدون شک ، تنوع از لوازم زندگی و جزء خواسته های بشر است ، کاملا طبیعی است که انسان پس از مدتی از غذای یکنواخت خسته شود، این کار خلافی نیست پس چگونه بنی اسرائیل با درخواست تنوع مورد سرزنش قرار گرفتند؟
پاسخ این سؤ ال با ذکر یک نکته روشن می شود و آن اینکه در زندگی بشر

حقایقی وجود دارد که اساس زندگی او را تشکیل می دهد و نباید فدای خور و خواب و لذائذ متنوع گردد.
زمانهائی پیش می آید که توجه به این امور انسان را از هدف اصلی ، از ایمان و پاکی و تقوی از آزادگی و حریت باز می دارد، در اینجا است که باید به همه آنها پشت پا بزند.
تنوع طلبی در حقیقت دام بزرگی است از سوی استعمارگران دیروز و امروز که با استفاده از آن ، افراد آزاده را چنان اسیر انواع غذاها و لباسها و مرکبها و مسکنها می کنند که خویشتن خویش را به کلی به دست فراموشی بسپارند و حلقه اسارت آنها را بر گردن نهند.
3- آیا ((من)) و ((سلوی)) از هر غذائی برتر بود؟
بدون شک غذاهای گیاهی مختلفی که بنی اسرائیل از موسی درخواست کردند، غذاهای پرارزشی است ، ولی مساءله این است که تنها نباید به

یک بعد نگاه کرد، آیا سزاوار است انسان برای دستیابی به مواد مختلف غذائی تن به اسارت در دهد؟!
وانگهی بنابر اینکه ((من)) یکنوع عسل کوهستانی و یا ماده قندی نیرو بخشی مشابه آن باشد یکی از مفیدترین و پرانرژی ترین غذاها است ، مواد پروتئینی موجود در گوشت تازه (مانند سلوی پرنده مخصوص) از جهاتی بر مواد پروتئینی موجود در حبوبات برتری دارد، چرا که هضم و جذب اولی بسیار آسان است در حالی که برای جذب دومی دستگاه گوارش با فعالیت خسته کننده ای دست به گریبان خواهد بود.
ضمنا ((فوم)) را که از غذاهای مورد تقاضای بنی اسرائیل است بعضی به معنی گندم ، و بعضی به معنی سیر تفسیر کرده اند، البته هر یک از این دو ماده امتیاز ویژه ای دارد، ولی بعضی معتقدند که معنی گندم صحیحتر است چرا که بعید است آنها مواد غذائی خالی از گندم را خواسته باشند.
4- چرا مهر ذلت بر بنی اسرائیل نهاده شد؟
از آیه فوق استفاده می شود که آنها به دو جهت گرفتار خواری و ذلت شدند: یکی برای کفر و سرپیچی از دستورات خدا، و انحراف از توحید به سوی شرک .
دیگر اینکه مردان حق و فرستادگان خدا را می کشتند، این سنگدلی و قساوت و بی اعتنائی به قوانین الهی ، بلکه تمام قوانین انسانی که حتی

نیز به روشنی در میان گروهی از یهود ادامه دارد، مایه آن ذلت و بدبختی شد.
درباره سرنوشت یهود و زندگی دردناک آنها در ذیل آیه 112 سوره آل عمران به اندازه کافی بحث کرده ایم (جلد سوم صفحه 51). البقره

آیه 62
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ الَّذِینَ هَادُوا وَ النَّصرَی وَ الصبِئِینَ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الَاخِرِ وَ عَمِلَ صلِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَ لا هُمْ یحْزَنُونَ(62)
ترجمه :
62 کسانی که (به پیامبر اسلام) ایمان آورده اند، و یهود و نصاری و صابئان (پیروان یحیی یا نوح یا ابراهیم) آنها که ایمان بخدا و روز رستاخیز آورده اند و عمل صالح انجام داده اند پاداششان نزد پروردگارشان مسلم است ، و هیچگونه ترس و غمی برای آنها نیست (و هر کدام از پیروان ادیان که در عصر و زمان خود بر طبق وظائف و فرمان الهی عمل کرده اند ماجورند و رستگار).
تفسیر:
قانون کلی نجات
در تعقیب بحثهای مربوط به بنی اسرائیل در اینجا قرآن به یک اصل کلی و عمومی ، اشاره کرده می گوید: آنچه ارزش دارد واقعیت و حقیقت است ، نه تظاهر و ظاهرسازی ، در پیشگاه خداوند بزرگ ایمان خالص و عمل صالح پذیرفته می شود کسانی که به پیامبر اسلام ایمان آورده اند و همچنین یهودیان و نصاری و صابئان (پیروان یحیی یا نوح یا ابراهیم) آنها که ایمان به خدا و روز قیامت آورند و عمل صالح انجام دهند پاداش آنها نزد پروردگارشان ثابت است (ان الذین آمنوا و الذین هادوا و النصاری و الصابئین من آمن بالله و الیوم الاخر و عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم).
و بنابراین ((نه ترسی از آینده دارند و نه غمی از گذشته)) (و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون) تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 283
این آیه تقریبا با همین عبارت در سوره مائده آیه 69 آمده ، و با تفاوتی بیشتر در سوره حج آیه 17 آمده است .
مطالعه آیاتی که بعد از این در سوره مائده آمده است نشان می دهد که یهود و نصاری به خود می بالیدند که دینشان از ادیان دیگر بهتر است و بهشت را دربست منحصر به خود می دانستند.
شاید همین تفاخر میان جمعی از مسلمانان نیز بود، آیه مورد بحث می گوید: ایمان ظاهری مخصوصا بدون انجام عمل صالح چه از مسلمانان باشد و چه از یهود و نصاری و پیروان ادیان دیگر بی ارزش است ، تنها ایمان واقعی و خالص به خدا و دادگاه بزرگ قیامت که با کار نیک و عمل صالح و تواءم باشد در پیشگاه خدا ارزش دارد، تنها این برنامه موجب پاداش و جلب آرامش و امنیت می گردد.

یک سؤ ال مهم
بعضی از بهانه جویان آیه فوق را دستاویزی برای افکار نادرستی از قبیل صلح کل و اینکه پیروان هر مذهبی باید به مذهب خود عمل کنند قرار داده اند، آنها می گویند بنابراین آیه لازم نیست یهود و نصاری و پیروان ادیان دیگر اسلام را پذیرا شوند، همین قدر که به خدا و آخرت ایمان داشته باشند و عمل صالح انجام دهند کافی است .
پاسخ : به خوبی می دانیم که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند، قرآن در آیه 85 سوره آل عمران می گوید: و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه : ((هر کس دینی غیر از اسلام برای خود انتخاب کند پذیرفته نخواهد شد)).
بعلاوه آیات قرآن پر است از دعوت یهود و نصاری و پیروان سایر ادیان به سوی این آئین جدید اگر تفسیر فوق صحیح باشد با بخش عظیمی از آیات قرآن تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 284
تضاد صریح دارد، بنابراین باید به دنبال معنی واقعی آیه رفت .
در اینجا دو تفسیر از همه روشنتر و مناسبتر به نظر می رسد.
1 اگر یهود و نصاری و مانند آنها به محتوای کتب خود عمل کنند مسلما به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) ایمان می آورند چرا که بشارت ظهور او با ذکر صفات و علائم مختلف در این کتب آسمانی آمده است که شرح آن در ذیل آیه 146 سوره بقره خواهد آمد.
مثلا قرآن در آیه 68 سوره مائده می گوید: قل یا اهل الکتاب لستم علی شی ء حتی تقیموا التورات و الانجیل و ما انزل الیکم من ربکم :((ای اهل کتاب شما ارزشی نخواهید داشت مگر آن زمانی که تورات و انجیل و آنچه را از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده برپا دارید)) (و از جمله به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) که بشارت ظهورش در کتب شما آمده است ایمان بیاورید).
2 - این آیه ناظر به سؤ الی است که برای بسیاری از مسلمانان در آغاز اسلام مطرح بوده ، آنها در فکر بودند که اگر راه حق و نجات تنها اسلام است ، پس تکلیف نیاکان و پدران ما چه می شود؟، آیا آنها به خاطر عدم درک زمان پیامبر اسلام و ایمان نیاوردن به او مجازات خواهند شد؟
در اینجا آیه فوق نازل گردید و اعلام داشت هر کسی که در عصر خود به پیامبر بر حق و کتاب آسمانی زمان خویش ایمان آورده و عمل صالح کرده است اهل نجات است ، و جای هیچگونه نگرانی نیست .
بنابراین یهودیان مؤ من و صالح العمل قبل از ظهور مسیح ، اهل نجاتند، همانگونه مسیحیان مؤ من قبل از ظهور پیامبر اسلام .
این معنی از شاءن نزولی که برای آیه فوق ذکر شده و بعدا به آن اشاره خواهیم کرد نیز استفاده می شود. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 285

نکته ها
1- سرگذشت جالب سلمان فارسی
بد نیست در اینجا شاءن نزولی را که برای تفسیر آیه فوق آمده است و در تفسیر جامع البیان (طبری) جلد اول نقل شده برای تکمیل این بیان بیاوریم ، در این تفسیر چنین می خوانیم :
((سلمان)) اهل جندی شاپور بود. با پسر حاکم وقت رفاقت و دوستی محکم و ناگسستنی داشت ، روزی با هم برای صید به صحرا رفتند، ناگاه چشم آنها به راهبی افتاد که به خواندن کتابی مشغول بود، از او راجع به کتاب مزبور سؤ الاتی کردند راهب در پاسخ آنها گفت : کتابی است که از جانب خدا نازل شده و در آن فرمان به اطاعت خدا داده و نهی از معصیت و نافرمانی او کرده است ، در این کتاب از زنا و گرفتن اموال مردم به ناحق نهی شده است ، این همان انجیل است که بر عیسی مسیح نازل شده .
گفتار راهب در دل آنان اثر گذاشت و پس از تحقیق بیشتر بدین او گرویدند به آنها دستور داد که گوشت گوسفندانی که مردم این سرزمین ذبح می کنند حرام است از آن نخورند.
سلمان و فرزند حاکم وقت روزها همچنان از او مطالب مذهبی می آموختند روز عیدی پیش آمد حاکم ، مجلس میهمانی ترتیب داد و از اشراف و بزرگان شهر دعوت کرد، در ضمن از پسرش نیز خواست که در این مهمانی شرکت کند، ولی او نپذیرفت .
در این باره به او زیاد اصرار نمودند، اما پسر اعلام کرد که غذای آنها بر او حرام است ، پرسیدند این دستور را چه کسی به تو داده ؟ راهب مزبور را معرفی کرد.
حاکم راهب را احضار نموده به او گفت : چون اعدام در نظر ما گران

و کار بسیار بدی است تو را نمی کشیم ولی از محیط ما بیرون برو!
سلمان و دوستش در این موقع راهب را ملاقات کردند، وعده ملاقات در ((دیر موصل)) گذاشته شد، پس از حرکت راهب ، سلمان چند روزی منتظر دوست با وفایش بود، تا آماده حرکت گردد، او هم همچنان سرگرم تهیه مقدمات سفر بود ولی سلمان بالاخره طاقت نیاورده تنها به راه افتاد.
در دیر موصل سلمان بسیار عبادت می کرد، راهب مذکور که سرپرست این دیر بود او را از عبادت زیاد بر حذر داشت مبادا از کار بیفتد، ولی سلمان پرسید آیا عبادت فراوان فضیلتش بیشتر است یا کم عبادت کردن ؟ در پاسخ گفت : البته عبادت بیشتر اجر بیشتر دارد.
عالم دیر پس از مدتی به قصد بیت المقدس حرکت کرد و سلمان را با خود به همراه برد در آنجا به سلمان دستور داد که روزها در جلسه درس

علمای نصاری که در آن مسجد منعقد می شد حضور یابد و کسب دانش کند.
روزی سلمان را محزون یافت ، علت را جویا شد، سلمان در پاسخ گفت تمام خوبیها نصیب گذشتگان شده که در خدمت پیامبران خدا بوده اند.
عالم دیر به او بشارت داد که در همین ایام در میان ملت عرب پیامبری ظهور خواهد کرد که از تمام انبیاء برتر است ، عالم مزبور اضافه کرد من پیر شده ام خیال نمی کنم او را درک نمایم ، ولی تو جوانی امیدوارم او را درک کنی ولی این را نیز بدان که این پیامبر نشانه هائی دارد از جمله نشانه خاصی بر شانه او است ، او صدقه نمی گیرد، اما هدیه را قبول می کند.
در بازگشت آنها به سوی موصل در اثر جریان ناگواری که پیش آمد سلمان عالم دیر را در بیابان گم کرد. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 287
دو مرد عرب از قبیله بنی کلب رسیدند، سلمان را اسیر کرده و بر شتر سوار نموده به مدینه آوردند و او را به زنی از قبیله ((جهینه)) فروختند!
سلمان و غلام دیگر آن زن به نوبت روزها گله او را به چرا می بردند، سلمان در این مدت مبلغی پول جمع آوری کرد و انتظار بعثت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) را می کشید.
در یکی از روزها که مشغول چرانیدن گله بود رفیقش رسید و گفت : خبر داری امروز شخصی وارد مدینه شده و تصور می کند پیامبر و فرستاده خدا است ؟
سلمان به رفیقش گفت : تو اینجا باش تا من بازگردم ، سلمان وارد شهر شد، در جلسه پیامبر حضور پیدا کرد اطراف پیامبر اسلام می چرخید و منتظر بود پیراهن پیامبر کنار برود و نشانه مخصوص را در شانه او مشاهده کند.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) متوجه خواسته او شد، لباس را کنار زد، سلمان نشانه مزبور یعنی اولین نشانه را یافت ، سپس به بازار رفت ، گوسفند و مقداری نان خرید و خدمت پیامبر آورد، پیامبر فرمود چیست ؟
سلمان پاسخ داد: صدقه است ، پیامبر فرمود: من به آنها احتیاج ندارم به مسلمانان فقیر ده تا مصرف کنند.
سلمان بار دیگر به بازار رفت مقداری گوشت و نان خرید و خدمت رسول اکرم آورد پیامبر پرسید این چیست ؟ سلمان پاسخ داد هدیه است ، پیامبر فرمود: بنشین . پیامبر و تمام حضار از آن هدیه خوردند، مطلب بر سلمان آشکار گشت زیرا هر سه نشانه خود را یافته بود.
در این میان سلمان راجع به دوستان و رفیق و راهبان دیر موصل سخن به میان آورد، و نماز، روزه و ایمان آنها به پیامبر و انتظار کشیدن بعثت وی را شرح داد

کسی از حاضران به سلمان گفت آنها اهل دوزخند! این سخن بر سلمان گران آمد، زیرا او یقین داشت اگر آنها پیامبر را درک می کردند از او پیروی می نمودند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 288
اینجا بود که آیه مورد بحث بر پیامبر نازل گردید و اعلام داشت : آنها که به ادیان حق ایمان حقیقی داشته اند و پیغمبر اسلام را درک نکرده اند دارای اجر و پاداش مؤ منان خواهند بود.
2- صابئان کیانند؟
دانشمند معروف ((راغب)) در کتاب ((مفردات)) می نویسد: آنها جمعیتی از پیروان نوح (علیه السلام) بوده اند، و ذکر این عده در ردیف مؤ منان و یهود و نصارا نیز دلیل آن است که اینان مردمی متدین به یکی از ادیان آسمانی بوده ، و به خداوند و قیامت نیز ایمان داشته اند.
و اینکه بعضی آنها را مشرک و ستاره پرست ، و بعضی دیگر آنها را مجوس می دانند صحیح نیست ، زیرا آیه 17 سوره حج ، ((مشرکان)) و ((مجوس)) را در کنار ((صابئان)) آورده می گوید: ((ان الذین آمنوا و الذین هادوا و الصابئین و النصاری و المجوس والذین اشرکوا ...
بنابراین صابئان بطور یقین غیر از مشرکان و مجوسند.
اما اینکه آنها چه کسانی هستند؟ بین مفسران و علمای ملل و نحل اقوال گوناگونی وجود دارد و نیز در اینکه ماده اصلی این لغت (صابئین) چیست ؟ بحث است .
((شهرستانی)) در کتاب ((ملل و نحل)) می نویسد: ((صابئه)) از ((صبا)) گرفته شده ، چون این طائفه از طریق حق و آئین انبیاء منحرف گشتند لذا آنها را ((صابئه)) می گویند.
در ((مصباح المنیر)) فیومی آمده : ((صبا)) به معنی کسی است که از دین خارج شده و به دین دیگری گرویده . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 289
در ((فرهنگ دهخدا)) پس از تاءیید اینکه این کلمه عبری است می گوید صابئین جمع صابی و مشتق از ریشه عبری (ص ب ع) به معنی فرو رفتن در آب (یعنی تعمیدکنندگان) می باشد. که به هنگام تعریب ((ع)) آن ساقط شده و مغتسله که از دیر زمانی نام محل پیروان این آئین در خوزستان بوده و هست ترجمه جامع و صحیح کلمه ((صابی)) است
محققان معاصر و جدید نیز این کلمه را عبری می دانند.
((دائرة المعارف)) فرانسه جلد چهارم صفحه 22 این واژه را عبری دانسته و آنرا به معنی فرو بردن در آب یا تعمید می داند.
((ژسینوس)) آلمانی می گوید: این کلمه هر چند عبری است ولی محتمل است از ریشهای که به معنی ستاره است مشتق باشد.
نویسنده ((کشاف اصطلاح الفنون)) ((صابئین فرقه ای هستند که ملائکه را می پرستند، و ((زبور)) می خوانند، و به قبله توجه می کنند.

در کتاب ((التنبیه و الاشراف)) به نقل ((امثال و حکم)) صفحه 1666 آمده : ((پیش از آنکه زرتشت آئین مجوس را به گشتاسب عرضه کند و او آن را بپذیرد مردم این ملک بر مذهب ((حنفاء)) بودند و ایشان صابئانند، و آن آئینی هست که ((بوذاسب)) آن را به زمان ((طهمورس)) آورده است .

و اما علت اختلافات و گفتگو درباره این طائفه این است که : در اثر کمی جمعیت آنها و اصرار به نهان داشتن آئین خود، و منع از دعوت و تبلیغ و اعتقاد بر اینکه : آئین آنها، آئین اختصاصی است ، نه عمومی ، و پیغمبرشان فقط برای نجات آنها مبعوث شده است و بس وضع آنها به صورت اسرارآمیزی درآمده ، و جمعیت آنها به سوی انقراض می رود. این به خاطر همان احکام خاص و اغسال مفصل و تعمیدهای طولانی است که باید در زمستان و تابستان انجام دهند ازدواج با غیر همکیش خود را حرام می دانند و حتی الامکان به رهبانیت و ترک معاشرت تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 290

بانوان دستور مؤ کد دارند و بسیاری از آنها بر اثر آمیزش فراوان با مسلمانان تغییر آئین می دهند.

3- عقاید صابئان

آنها معتقدند نخست کتابهای مقدس آسمانی به آدم ، و پس از وی به نوح ، و بعد از او به سام ، و سپس به رام ، و بعد به ابراهیم خلیل ، سپس به موسی و بعد از او بر یحیی بن زکریا نازل شده است .

کتابهای مقدسی که از نظر آنان اهمیت کتاب را ((سدره)) یا ((صحف)) آدم نیز می نامند که از چگونگی خلقت و پیدایش موجودات بحث می کند.

2 کتاب ((ادرافشادهی)) یا ((سدرادهی)) که درباره زندگی حضرت یحیی و دستورات و تعالیم او سخن می گوید. آنها معتقدند این کتاب به وسیله جبرئیل به یحیی وحی و الهام شده .

3 کتاب ((قلستا)) درباره مراسم ازدواج و زناشوئی و کتابهای فراوان دیگری نیز دارند که به خاطر اختصار از ذکر آنها صرفنظر می شود.

چنانکه از گفته بالا و از نظر محققان در اثر چگونگی پیروان این آئین به دست می آید آنان پیروان یحیی بن زکریا می باشند، و هم اکنون قریب پنج هزار نفر از پیروان این آئین در خوزستان (کنار رود کارون و در اهواز، خرمشهر، آبادان شادگان) به سر می برند.

آئین خود را به حضرت یحیی بن زکریا که مسیحیان او را یحیی تعمید دهنده یا ((یوحنای معمد)) می خوانند منسوب نموده اند.

ولی نویسنده کتاب ((بلوغ الارب)) می گوید: ((صابئین)) یکی از ملتهای تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 291

بزرگ هستند و اختلاف نظر درباره آنها به نسبت معرفت افراد از آئین آنان

است و همانطور که از آیه 62 بقره بر می آید این جمعیت به دو گروه مؤ من و کافر تقسیم می شوند، اینان همان قوم ابراهیم خلیلند که ابراهیم ماءمور دعوت آنان بود، آنها در حران سرزمین صابئان زندگی می کردند، و بر دو قسم بودند: صابئان حنیف و صابئان مشرک .
مشرکان آنها به ستارگان و خورشید و قمر و ... احترام می گذاشتند و گروهی از آنان نماز و روزه انجام می دادند، کعبه را محترم می شمردند و حج را به جا می آوردند، مردار، خون ، گوشت خوک و ازدواج با محارم را همچون مسلمانان حرام می دانستند. عده ای از پیروان این مذهب از بزرگان دولت در بغداد بودند که ((هلال بن محسن)) صابئی از آن جمله است .
اینان اساس دین خود را به گمان خویش بر این پایه قرار داده اند که : بایست خوبی هر کدام از ادیان جهان را گرفت و آنچه بد است از آن دوری جست ، اینان را به این جهت صابئین گفتند که از تقید به انجام تمام دستورات یک دین سرپیچیدند ... بنابراین اینها با تمام ادیان از یک نظر موافق و از نظر دیگر مخالف هستند.
جمعیت صابئان حنیف با اسلام هماهنگ شدند و مشرکان آنها با بت پرستان همراه گردیدند.
وی در پایان بحث بار دیگر متذکر می شود که این گروه دو قسم بودند: صابئان مشرک و صابئان حنیف و بین این دو مناظرات و بحثهای فراوانی رد و بدل می شد.
از مجموع بحثهای فوق بر می آید که آنها در اصل پیرو یکی از پیامبران الهی بوده اند، اگر چه در تعیین پیامبری که آنها خود را وابسته به او معرفی می کنند اختلاف است . همچنین روشن شد که آنها جمعیت بسیار کمی هستند که در حال انقراض می باشند. البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 292
آیه 63 - 64
آیه و ترجمه
وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطورَ خُذُوا مَا ءَاتَيْنَكُم بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ(63)
ثُمَّ تَوَلَّيْتُم مِّن بَعْدِ ذَلِک فَلَوْ لا فَضلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنتُم مِّنَ الْخَسِرِينَ(64)
ترجمه :
63 و زمانی که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما قرار دادیم (وبشما گفتیم) آنچه را (از آیات و دستورات خداوند بشما داده ایم با قدرت بگیرید، و آنچه را در آن هست بخاطر داشته باشید (و به آن عمل کنید) تا پرهیزگار شوید.

64 سپس شما بعد از این جریان روگردان شدید و اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود از زیانکاران بودید.
تفسیر:
آیات خدا را با قوت بگیرید
در این آیات مساءله پیمان گرفتن از بنی اسرائیل ، برای عمل به محتویات تورات و سپس تخلف آنها از این پیمان اشاره شده است :
نخست می گوید: به خاطر بیاورید زمانی را که از شما پیمان گرفتیم (و اذا اخذنا میثاقکم).
((و طور را بالای سر شما قرار دادیم))(و رفعنا فوقکم الطور).
((و گفتیم آنچه را از آیات الهی به شما داده ایم با قدرت و قوت بگیرید)) (خذوا ما آتیناکم بقوة).
((و آنچه را در آن است دقیقا به خاطر داشته باشید (و به آن عمل کنید) تا

پرهیزکار شوید)) (و اذکروا ما فیه لعلکم تتقون).
ولی شما پیمان خود را به دست فراموشی سپردید ((و بعد از این ماجرا، روی گردان شدید)) (ثم تولیتم من بعد ذلک).
((و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود، از زیانکاران بودید)) (فلو لا فضل الله علیکم و رحمته لکنتم من الخاسرین).
نکته ها
1- منظور از پیمان
در اینجا همانست که در آیه 40 همین سوره آمده ، و در آیه 83 و 84 نیز خواهد آمد، مواد این پیمان عبارت بود از توحید پروردگار نیکی به پدر و مادر و بستگان و یتیمان و مستمندان ، گفتار نیک ، برپا داشتن نماز اداء زکات ، پرهیز از خونریزی ، که در تورات نیز بیان شده است .
از آیه 12 سوره مائده نیز استفاده می شود که خدا از یهود پیمان گرفت که به همه پیامبران الهی ایمان داشته باشند و از آنان پشتیبانی کنند، و در راه خدا صدقه و انفاق نمایند، و در ذیل همان آیه برای آنها تضمین می کند که اگر به این پیمان عمل کنند، اهل بهشت خواهند بود.
2- چگونه کوه بالای سر بنی اسرائیل قرار گرفت
مفسر بزرگ اسلام مرحوم طبرسی از قول ابن زید چنین نقل می کند هنگامی که موسی (علیه السلام) از کوه طور بازگشت و تورات را با خود آورد، به قوم خویش اعلام کرد کتاب آسمانی آورده ام که حاوی دستورات دینی و حلال و حرام است ، دستوراتی که خداوند برنامه کار شما قرار داده ، آنرا بگیرید و به احکام آن عمل کنید. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 294
یهود به بهانه اینکه تکالیف مشکلی برای آنان آورده ، بنای نافرمانی و

سرکشی گذاشتند، خدا هم فرشتگان را ماءمور کرد، تا قطعه عظیمی از کوه طور را بالای سر آنها قرار دهند.
در این هنگام موسی (علیه السلام) اعلام کرد چنانچه پیمان ببندید و به دستورات خدا عمل کنید و از سرکشی و تمرد توبه نمائید این عذاب و کیفر از شما بر طرف می شود وگرنه همه هلاک خواهید شد.
آنها تسلیم شدند و تورات را پذیرا گشتند و برای خدا سجده نمودند، در حالی که هر لحظه انتظار سقوط کوه را بر سر خود می کشیدند، ولی به برکت توبه سرانجام این عذاب الهی از آنها دفع شد)).
همین مضمون در آیه 93 بقره و 154 نساء و 171 اعراف با مختصر تفاوتی آمده است .
یادآوری این نکته در اینجا نیز ضروری است که در چگونگی قرار گرفتن کوه بالای سر بنی اسرائیل جمعی از مفسران معتقدند که به فرمان خداوند، طور از جا کنده شد و همچون سایبانی بر سر آنها قرار گرفت .
در حالی که بعضی دیگر می گویند: زلزله شدیدی در کوه واقع شد و چنان کوه به لرزه درآمد که افرادی که پائین کوه بودند، سایه قسمتهای بالای آن را بر سر خود مشاهده کردند و احتمال می دادند هر لحظه ممکن است بر سر آنها فرود آید، ولی به لطف الهی زلزله آرام گرفت و کوه به جای خود قرار گرفت .
این احتمال نیز وجود دارد که قطعه عظیمی از کوه به فرمان خدا بر اثر زلزله و صاعقه شدید از جا کنده شد، و از بالای سر آنها گذشت به طوری که چند لحظه آن را بر فراز سر خود دیدند و تصور کردند که بر آنها فرو خواهد افتاد. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 295
3- پیمان اجباری چه سودی دارد؟
بعضی در پاسخ این سؤ ال گفته اند: قرار گرفتن کوه بر سر آنها جنبه ارهاب و ترسانیدن داشته نه اجبار، وگرنه پیمان اجباری ارزشی ندارد
ولی صحیحتر این است که گفته شود: هیچ مانعی ندارد که افراد متمرد و سرکش را با تهدید به مجازات در برابر حق تسلیم کنند، این تهدید و فشار که جنبه موقتی دارد، غرور آنها را در هم می شکند و آنها را وادار به اندیشه و تفکر صحیح می کند و در ادامه راه با اراده و اختیار به وظائف خویش عمل می کند.
و به هر حال ، این پیمان ، بیشتر مربوط به جنبه های عملی آن بوده است وگرنه اعتقاد را نمی توان با اکراه تغییر داد.
4- کوه طور
در اینکه منظور از ((طور)) در اینجا اسم جنس به معنی مطلق کوه است و یا کوه معینی ؟ دو تفسیر وجود دارد: بعضی گفته اند طور اشاره به همان کوه معروفی است که محل وحی بر موسی بوده است ، در حالی که

بعضی دیگر احتمال داده اند طور در اینجا به همان معنی لغوی آن است ، همان چیزی که در آیه 171 سوره اعراف از آن تعبیر به جبل شده است (و اذ نتقنا الجبل فوقهم).
5 در تفسیر جمله خذوا ما آتیناکم بقوه از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده که از آنحضرت پرسیدند: اقوة الابدان او قوة القلب : ((آیا منظور از گرفتن آیات الهی با قوت و قدرت ، قوت جسمانی است یا معنوی و روحانی ؟))
امام در پاسخ فرمود: ((فیهما جمیعا)) ((هم با قدرت جسمانی و هم روحانی هر دو. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 296
و این دستوری است برای همه پیروان ادیان آسمانی در هر عصر و زمان که برای حفظ این تعلیمات و اجرای آنها باید هم به نیروهای مادی مجهز باشند و هم قوای معنوی . البقره
آیه 65 - 66
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِینَ اعْتَدَوْا مِنکُمْ فی السبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ کُونُوا قِرَدَةً خَسِئِینَ(65)
فجَعَلْنَهَا نَکَلاً لِّمَا بَینَ یَدَیهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظةً لِّلْمُتَّقِینَ(66)
ترجمه :
65 بطور قطع حال کسانی را از شما که در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند دانستید، ما به آنها گفتیم بصورت بوزینه های طرد شده ای در آئید.
66 ما این جریان را مجازات و درس عبرتی برای مردم آن زمان و کسانی که بعد از آنان آمدند، و هم پند و اندرزی برای پرهیزکاران قرار دادیم .
تفسیر:
عصیانگران روز شنبه
این دو آیه نیز مانند آیات گذشته به روح عصیانگری و نافرمانی حاکم بر یهود و علاقه شدید آنها به امور مادی اشاره می کند: تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 297
نخست می گوید: ((قطعا حال کسانی را که از میان شما در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند دانستید)) (و لقد علمتم الذین اعتدوا منکم فی السبت).

و نیز دانستید که ما به آنها گفتیم : به صورت بوزینه گان طرد شده ای در آئید و آنها چنین شدند (فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین).
((ما این امر را کیفر و عبرتی برای مردم آن زمان و زمانهای بعد قرار دادیم)) (فجعلناها نکالا لما بین یدیها و ما خلفها).
((و همچنین پند و اندرزی برای پرهیزکاران)) (و موعظة للمتقین).
خلاصه ماجرا چنین بود: ((خداوند به یهود دستور داده بود، روز ((شنبه)) را تعطیل کنند، گروهی از آنان که در کنار دریا می زیستند به عنوان آزمایش دستور یافتند از دریا در آن روز ماهی نگیرند، ولی از قضا روزهای شنبه که می شد، ماهیان فراوانی بر صفحه آب ظاهر می شدند، آنها به فکر حیله گری افتادند و با یکنوع کلاه شرعی روز شنبه از آب ماهی گرفتند، خداوند آنان را به جرم این نافرمانی مجازات کرد و چهره شان را از صورت انسان به حیوان دگرگون ساخت)).
آیا این مسخ و دگرگونی چهره جنبه جسمانی داشته یا روانی و اخلاقی ؟ و نیز این قوم در کجا می زیستند؟ و با چه نیرنگی برای گرفتن ماهی متوسل شدند؟
پاسخ تمام این سؤ الات و مسائل دیگر را در این رابطه در جلد ششم ذیل آیات 163 تا 166 سوره اعراف مطالعه خواهید فرمود (جلد ششم صفحه 318 تا 328).
جمله فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین کنایه از سرعت عمل است که با یک

اشاره و فرمان الهی چهره همه آن عصیانگران دگرگون شد.
جالب اینکه از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) در معنی این آیه نقل شده که فرمودند: منظور از ((ما بین یدیها)) نسل آن زمان و مراد از ((ما خلفها)) ما مسلمانان هستیم ، یعنی این درس عبرت مخصوص بنی اسرائیل نبود، و همه انسانها را شامل می شود. البقره

آیه 67 - 74
آیه و ترجمه
وَ إِذْ قَالَ مُوسی لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَن تَذْبحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَ تَتَّخِذُنَا هُزُواً قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْجهِلِینَ(67)
قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّک یُبَین لَّنَا مَا هِیَ قَالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنهَا بَقَرَةٌ لا فَارِضٌ وَ لا بِکْرٌ عَوَانُ بَینَ ذَلِک فَافْعَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ(68)
قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّک یُبَین لَّنَا مَا لَوْنُهَا قَالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنهَا بَقَرَةٌ صفْرَاءُ فَاقِعٌ لَّوْنُهَا تَسرُّ النَّظِرِینَ(69)
قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّک یُبَین لَّنَا مَا هِیَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشبَهَ عَلَیْنَا وَ إِنَّا إِن شاءَ اللَّهُ

لَمُهْتَدُونَ(70)
قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنهَا بَقَرَةٌ لا ذَلُولٌ تُثِيرُ الاَرْض وَ لا تَسقِى الحَْرْث مُسلَّمَةٌ لا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا الْئَنَ جِئْت بِالْحَقِّ فَذَبحُوهَا وَ مَا كادُوا يَفْعَلُونَ(71)
وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْساً فَادَّرَأْتُمْ فِيهَا وَ اللَّهُ مخْرِجٌ مَّا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ(72)
فَقُلْنَا اضرِبُوهُ بِبَعْضِهَا كَذَلِک يُحْيِ اللَّهُ الْمَوْتى وَ يُرِيكمْ ءَايَتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ(73)
ثُمَّ قَست قُلُوبُكُم مِّن بَعْدِ ذَلِک فَهِىَ كالحِْجَارَةِ أَوْ أَشدُّ قَسوَةً وَ إِنَّ مِنَ الحِْجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الاَنْهَرُ وَ إِنَّ مِنهَا لَمَا يَشقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَ إِنَّ مِنهَا لَمَا يهْبِط مِنْ خَشيَةِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ(74) تفسير نمونه ، جلد1، صفحه : 300
ترجمه :
67 (و بخاطر بياوريد) هنگامى را كه موسى بقوم خود گفت خداوند به شما دستور مى دهد ماده گاوى را ذبح كنيد (و قطعهاى از بدن آنرا به مقتولى كه قاتل او شناخته نشده بزنيد تا زنده شود و قاتل خويش را معرفى كند و غوغا خاموش گردد) گفتند آيا ما را مسخره مى كنى ؟ (موسى گفت) به خدا پناه مى برم از اينكه از جاهلان باشم !
68 گفتند (پس) از خداى خود بخواه كه براى ما روشن كند اين ماده گاو چگونه ماده گاوى باشد؟ گفت خداوند مى فرمايد ماده گاوى كه نه پير و از كار افتاده ، و نه بكر و جوان ، بلكه ميان اين دو باشد، آنچه به شما دستور داده شده (هر چه زودتر) انجام دهيد. تفسير نمونه ، جلد1، صفحه : 301
69 گفتند: از پروردگار خود بخواه كه براى ما روشن سازد چه رنگى داشته باشد؟ گفت : خداوند مى گويد: گاوى باشد زرد يک دست كه رنگ آن بينندگان را شاد و مسرور سازد!
70 گفتند: از خدايت بخواه براى ما روشن كند بالاخره چگونه گاوى باشد؟ زيرا اين گاو براى ما مبهم شده ! و اگر خدا بخواهد ما هدايت خواهيم شد!.
71 گفت : خداوند مى فرمايد گاوى باشد كه براى شخم زدن رام نشده باشد، و براى زراعت آبكشى نكند، از هر عيبى بر كنار و حتى هيچ گونه رنگ ديگرى در آن نباشد، گفتند: الان حق مطلب را براى ما آوردى ! سپس (چنان گاوى را پيدا كردند) و آنرا سر بريدند ولى مايل نبودند اين كار را انجام دهند!.
72 و بخاطر بياوريد هنگامى را كه فردى را به قتل رسانديد سپس درباره (قاتل) او به نزاع پرداختيد و خداوند آنچه را مخفى داشته بوديد آشكار مى سازد.
73 سپس گفتيم قسمتى از گاو را به مقتول بزنيد (تا زنده شود و قاتل را معرفى كند) خداوند اين گونه مردگان را زنده مى كند و آيات خود را به

شما نشان می دهد شاید درک کنید.
74 سپس دلهای شما بعد از این جریان سخت شد، همچون سنگ ، یا سختتر! چرا که پاره ای از سنگها می شکافد و از آن نهرها جاری می شود، و پاره ای از آنها شکاف بر می دارد و آب از آن تراوش می کند، و پاره ای از خوف خدا (از فراز کوه) به زیر می افتد (اما دلهای شما نه از خوف خدا می طپد و نه سرچشمه علم و دانش و عواطف انسانی است) و خداوند از اعمال شما غافل نیست .
تفسیر:
ماجرای گاو بنی اسرائیل
در این آیات بر خلاف آنچه تا به حال در سوره بقره پیرامون بنی اسرائیل خوانده ایم که همه به طور فشرده و خلاصه بود، ماجرائی به صورت مشروح آمده است ، شاید به این دلیل که این داستان تنها یکبار در قرآن ذکر شده ، بعلاوه نکات آموزنده فراوانی در آن وجود دارد که ایجاب چنین شرحی می کند، از جمله : بهانه جوئی شدید بنی اسرائیل در سراسر این داستان نمایان است ، و نیز درجه تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 302
ایمان آنان را به گفتار موسی مشخص می کند و از همه مهمتر اینکه گواه زنده ای است بر امکان رستاخیز.
ماجرا (آنگونه که از قرآن و تفاسیر بر می آید) چنین بود که یک نفر از بنی اسرائیل به طرز مرموزی کشته می شود، در حالی که قاتل به هیچوجه معلوم نیست .
در میان قبائل و اسباط بنی اسرائیل نزاع درگیر می شود، هر یک آن را به طایفه و افراد قبیله دیگر نسبت می دهد و خویش را تبرئه می کند داوری را برای فصل خصومت نزد موسی می برند و حل مشکل را از او خواستار می شوند، و چون از طرق عادی حل این قضیه ممکن نبود، و از طرفی ادامه این کشمکش ممکن بود منجر به فتنه عظیمی در میان بنی اسرائیل گردد موسی با استمداد از لطف پروردگار از طریق اعجاز آمیزی به حل این مشکل چنانکه در تفسیر آیات می خوانید می پردازد. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 303
نخست می گوید: ((به خاطر بیاورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت باید گاوی را سر ببرید)) (و اذ قال موسی لقومه ان الله یامرکم ان تذبحوا بقرة).
آنها از روی تعجب ((گفتند: آیا ما را به مسخره گرفته ای))؟! (قالوا اتتخذنا هزوا).
((موسی در پاسخ آنان گفت : به خدا پناه می برم که از جاهلان باشم)) (قال اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین).
یعنی استهزا نمودن و مسخره کردن ، کار افراد نادان و جاهل است ، و

پیامبر خدا هرگز چنین نیست .
پس از آنکه آنها اطمینان پیدا کردند استهزائی در کار نیست و مساءله جدی می باشد گفتند: ((اکنون که چنین است از پروردگارت بخواه برای ما مشخص کند که این چگونه گاوی باید باشد))؟! (قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ماهی).
جمله از ((خدایت بخواه)) که در خواسته های آنها چند بار تکرار شده یکنوع اسائه ادب و یا استهزاء سر بسته در آن نهفته است مگر خدای موسی (علیه السلام) را از خدای خویش جدا می دانستند؟
به هر حال ، موسی (علیه السلام) در پاسخ آنها ((گفت : خداوند می فرماید باید ماده گاوی باشد که نه پیر و از کار افتاده و نه بکر و جوان بلکه میان این دو باشد)) تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 304
(قال انه یقول انها بقرة لا فارض و لا بکر عوان بین ذلک).
و برای اینکه آنها بیش از این مساءله را کش ندهند، و با بهانه تراشی فرمان خدا را به تاءخیر نیندازند در پایان سخن خود اضافه کرد: ((آنچه به شما دستور داده شده است انجام دهید)) (فافعلوا ما تؤ مرون).
ولی باز آنها دست از پرگوئی و لجاجت بر نداشتند و ((گفتند: از پروردگارت بخواه که برای ما روشن کند که رنگ آن باید چگونه باشد))؟! (قال ادع لنا ربک یبین ما لونها).
موسی (علیه السلام) در پاسخ ((گفت : خدا می فرماید: گاو ماده ای باشد زرد یکدست که رنگ آن بینندگان را شاد و مسرور سازد)) (قال انه یقول انها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرین).
خلاصه این گاو باید کاملا خوشرنگ و درخشنده باشد، آنچنان زیبا که بینندگان را به اعجاب وادارد.
و عجب این است که باز هم به این مقدار اکتفا نکردند و هر بار با بهانه جوئی کار خود را مشکلتر ساخته ، و دایره وجود چنان گاوی را تنگتر نمودند.
باز ((گفتند از پروردگارت بخواه برای ما روشن کند این چگونه گاوی باید باشد))؟ (از نظر نوع کار کردن) (قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما هی).
((چرا که این گاو برای ما مبهم شده)) (ان البقر تشابه علینا). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 305
((و اگر خدا بخواهد ما هدایت خواهیم شد))! (و انا ان شاء الله لمهتدون)
مجددا ((موسی گفت : خدا می فرماید: گاوی باشد که برای شخم زدن ، رام نشده ، و برای زراعت آبکشی نکند)) (قال انه یقول انها بقرة لا ذلول تثیر الارض و لا تسقی الحرث).
((و از هر عیبی بر کنار باشد))(مسلمة). و ((حتی هیچگونه رنگ دیگری در آن نباشد)) (لاشیة فیها).

در اینجا که گویا سؤ ال دیگری برای مطرح کردن نداشتند ((گفتند حالا حق مطلب را ادا کردی))! (قالوا الان جئت بالحق).
سپس گاو را با هر زحمتی بود به دست آوردند ((و آن را سر بریدند، ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند))! (فذبحوها و ما کادوا یفعلون).
قرآن بعد از ذکر ریزه کاریهای این ماجرا، باز آن را به صورت خلاصه و کلی در دو آیه بعد چنین مطرح می کند: ((به خاطر بیاورید هنگامی که انسانی را کشتید، سپس درباره قاتل آن به نزاع پرداختید و خداوند (با دستوری که در آیات بالا آمد) آنچه را مخفی داشته بودید آشکار ساخت)) (و اذ قتلتم نفسا فاداراتم فیها و الله مخرج ما کنتم تکتمون).
((سپس گفتیم قسمتی از گاو را به مقتول بزنید)) (تا زنده شود و قاتل خود را معرفی کند) (فقلنا اضربوه ببعضها).
((آری خدا این گونه مردگان را زنده می کند)) (کذلک یحیی الله الموتی).
((و این گونه آیات خود را به شما نشان می دهد تا تعقل کنید)) تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 306
(و یریکم آیاته لعلکم تعقلون).
در آخرین آیه مورد بحث به مساءله قساوت و سنگدلی بنی اسرائیل پرداخته می گوید بعد از این ماجراها و دیدن این گونه آیات و معجزات و عدم تسلیم در برابر آنها دلهای شما سخت شد همچون سنگ یا سختتر (ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة).
چرا که ((پاره ای از سنگها می شکافد و از آن نهرها جاری می شود)) (و ان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار).
یا لااقل ((بعضی از آنها شکاف می خورد و قطرات آب از آن تراوش می نماید)) (و ان منها لما یشقق فیخرج منه الماء).
و گاه ((پاره ای از آنها (از فراز کوه) از خوف خدا فرو می افتد)) (و ان منها لما یهبط من خشیة الله).
اما دلهای شما از این سنگها نیز سختتر است ، نه چشمه عواطف و علمی از آن می جوشد و نه قطرات محبتی از آن تراوش می کند، و نه هرگز از خوف خدا می طپد.
و در آخرین جمله می فرماید: ((خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست)) (و ما الله بغافل عما تعملون).
و این تهدیدی است سربسته برای این جمعیت بنی اسرائیل و تمام کسانی که خط آنها را ادامه می دهند.
نکته ها
1- پرسشهای فراوان و بیجا
بدون شک ((سؤ ال)) کلید حل مشکلات و بر طرف ساختن جهل و نادانی است ، اما مانند هر چیز اگر از حد و معیار خود تجاوز کند، و یا بی مورد

انجام گیرد، تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :307
دلیل انحراف و موجب زیان است ، همانگونه که نمونهاش را در این داستان مشاهده کردیم .
بنی اسرائیل ماءمور بودند گاوی را ذبح کنند بدون شک اگر قید و شرط خاصی می داشت تاخیر بیان از وقت حاجت ممکن نبود، و خداوند حکیم در همان لحظه که به آنها امر کرد بیان می فرمود، بنابراین وظیفه آنها در این زمینه قید و شرطی نداشته ، و لذا ((بقره)) به صورت ((نکره)) در اینجا ذکر شده است .
ولی آنها بی اعتنا به این اصل مسلم ، شروع به سؤ الات گوناگون کردند، شاید برای اینکه می خواستند حقیقت ، لوث گردد و قاتل معلوم نشود، و این اختلاف همچنان میان بنی اسرائیل ادامه یابد، جمله فذبحوها و ما کادوایفعلون نیز اشاره به همین معنی است ، می گوید: آنها گاو را ذبح کردند ولی نمی خواستند این کار انجام گیرد!.
از ذیل آیه 72 همین داستان نیز استفاده می شود که لااقل گروهی از آنها قاتل را می شناختند، و از اصل جریان مطلع بودند، و شاید این قتل بر طبق توطئه قبلی میان آنها صورت گرفته بود اما کتمان می کردند، زیرا در ذیل همین آیه می خوانیم : و الله مخرج ما کنتم تکتمون : خداوند آنچه را شما پنهان می دارید آشکار و بر ملا می سازد)).
از این گذشته افراد لجوج و خود خواه غالبا پر حرف و پر سؤ الند، و در برابر هر چیز بهانه جوئی می کنند.
قرائن نشان می دهد که اصولا آنها نه معرفت کاملی نسبت به خداوند داشتند و نه نسبت به موقعیت موسی (علیه السلام)، لذا بعد از همه این سؤ الها گفتند الان جئت بالحق : ((حالا حق را بیان کردی))! گوئی هر چه قبل از آن بوده باطل بوده است !.
به هر حال ، هر قدر آنها سؤ ال کردند خداوند هم تکلیف آنها را سختتر کرد، چرا که چنین افراد، مستحق چنان مجازاتی هستند، لذا در روایات می خوانیم تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :308
که در هر مورد خداوند سکوت کرده ، پرسش و سؤ ال نکنید که حکمتی داشته و لذا در روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) چنین آمده اگر آنها در همان آغاز، هر ماده گاوی انتخاب کرده و سر بریده بودند کافی بود، و لکن شدوا فشدد الله علیهم : ((آنها سختگیری کردند خداوند هم بر آنها سخت گرفت)).
2- این همه اوصاف برای چه بود ؟
همانگونه که گفتیم تکلیف بنی اسرائیل در آغاز، مطلق و بی قید و شرط بود، اما سختگیری و سرپیچی آنها از انجام وظیفه ، حکم آنها را دگرگون ساخت و سختتر شد.

با این حال اوصاف و قیودی که بعدا برای این گاو ذکر شده ممکن است اشاره به یک حقیقت اجتماعی در زندگی انسانها بوده باشد: قرآن گویا می خواهد این نکته را بیان کند که گاوی که باید نقش احیا کننده داشته باشد، ذلول یعنی تسلیم بدون قید و شرط، و باربر و اسیر و زیر دست نباشد، همچنین نباید رنگهای مختلف در اندام آن به چشم بخورد بلکه باید یکرنگ و خالص باشد.
به طریق اولی کسانی هم که در نقش رهبری و احیاء کردن اجتماع ظاهر می شوند و می خواهند قلبها و افکار مرده را احیا کنند، باید رام دیگران نگردند، مال و ثروت فقر و غنی ، قدرت و نیروی زورمندان ، در هدف آنها اثر نگذارد، کسی جز خدا در دل آنها جای نداشته باشد، تنها تسلیم حق و پایبند دین باشند هیچگونه رنگی در وجودشان جز رنگ خدائی یافت نشود، و این افراد هستند تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :309
که می توانند بدون اضطراب و تشویش به کارهای مردم رسیدگی کرده ، مشکلات را حل نموده ، و آنها را احیاء کنند.
ولی دلی که متمایل به دنیا و رام دنیا است ، و این رنگ وی را معیوب ساخته ، چنین کسی نمی تواند با این عیب و نقصی که در خود دارد قلوب مرده را زنده سازد و نقش احیا کننده داشته باشد.
3- انگیزه قتل چه بود؟
آنچنانکه از تواریخ و تفاسیر استفاده می شود انگیزه قتل در ماجرای بنی اسرائیل را مال و یا مساءله ازدواج دانسته اند.
بعضی از مفسران معتقدند یکی از ثروتمندان بنی اسرائیل که ثروتی فراوان داشت و وارثی جز پسر عموی خویش نداشت ، عمر طولانی کرد، پسر عمو هر چه انتظار کشید عموی پیرش از دنیا برود و اموال او را از طریق ارث تصاحب کند ممکن نشد، لذا تصمیم گرفت او را از پای در آورد.
بالاخره پنهانی او را کشت و جسدش را در میان جاده افکند، سپس بنای ناله و فریاد را گذاشت و به محضر موسی (علیه السلام) شکایت آورد که عموی مرا کشته اند!
بعضی دیگر از مفسران گفته اند که انگیزه قتل این بوده است که قاتل عموی خویش تقاضای ازدواج با دخترش را نمود به او پاسخ رد داده شد و دختر را با جوانی از پاکان و نیکان بنی اسرائیل همسر ساختند پسر عموی شکست خورده دست به کشتن پدر دختر زد، سپس شکایت به موسی (علیه السلام) کرد که عمویم کشته شده قاتلش را پیدا کنید! به هر حال ممکن است در این آیه اشاره به این حقیقت نیز باشد که سرچشمه مفاسد، قتلها و جنایات غالبا دو موضوع است : ((ثروت)) و ((بی بندوباریهای جنسی)). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :310

4- نکات آموزنده این داستان
این داستان عجیب ، علاوه بر اینکه دلیل بر قدرت بی پایان پروردگار بر همه چیز است ، دلیلی بر مساءله معاد نیز می باشد، و لذا در آیه 73 خواندیم کذلک یحیی الله الموتی که اشاره به مساءله معاد است ، و یریکم آیاته که اشاره به قدرت و عظمت پروردگار می باشد.
از این گذشته نشان می دهد که اگر خداوند بر گروهی غضب می کند بی دلیل نیست ، بنی اسرائیل در تعبیراتی که در این داستان در برابر موسی (علیه السلام) داشتند، نهایت جسارت را نسبت به او و حتی خلاف ادب نسبت به ساحت قدس خداوند نمودند.
در آغاز گفتند: آیا تو ما را مسخره می کنی ؟ و به این ترتیب پیامبر بزرگ خدا را متهم به سخریه نمودند.
در چند مورد می گویند از خدایت بخواه ... مگر خدای موسی با خدای آنها فرق داشت ؟ با اینکه موسی صریحا گفته بود خدا به شما دستور می دهد.
در یک مورد می گویند اگر پاسخ این سؤ ال را بگوئی ما هدایت می شویم که مفهومش آنست که بیان قاصر تو موجب گمراهی است و در پایان کار می گویند: حالا حق را آوردی !
این تعبیرات همه دلیل بر جهل و نادانی و خود خواهی و لجاجت آنها می باشد.
از این گذشته این داستان به ما درس می دهد که سختگیر نباشیم تا خدا بر ما سخت نگیرد به علاوه انتخاب گاو برای کشتن شاید برای این بوده که بقایای فکر گوساله پرستی و بت پرستی را از مغز آنها بیرون براند.
نیکی به پدر
مفسران در اینجا یادآور می شوند که این گاو در آن محیط منحصر به فرد تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :311
بوده است و بنی اسرائیل آن را به قیمت بسیار گزافی خریدند.
می گویند صاحب این گاو مرد نیکوکاری بود و نسبت به پدر خویش احترام فراوان قائل می شد، در یکی از روزها که پدرش در خواب بود معامله پر سودی برای او پیش آمد، ولی او به خاطر اینکه پدرش ناراحت نشودحاضر نشد وی را بیدار سازد و کلید صندوق را از او بگیرد، در نتیجه از معامله صرفنظر کرد.
و به قول بعضی از مفسران فروشنده حاضر می شود آن جنس را به هفتاد هزار بفروشد به این شرط که نقد بپردازد، و پرداختن پول نقد منوط به این بوده است که پدر را بیدار کند و کلید صندوقها را از او بگیرد، ولی جوان مزبور حاضر می گردد که به هشتاد هزار بخرد ولی پول را پس از بیداری پدر بپردازد! بالاخره معامله انجام نشد.
خداوند به جبران این گذشت جوان معامله پرسود بالا را برای او فراهم

می سازد.
بعضی از مفسران نیز می گویند: پدر پس از بیدار شدن از ماجرا آگاه می شود و گاو مزبور را به پاداش این عمل به پسر خود میبخشد که سر انجام آن سود فراوان را برای او به بار می آورد.
پیامبر اسلام در این مورد می فرماید: انظروا الی البر ما بلغ باهله :((نیکی را بنگرید که با نیکو کار چه می کند ؟!)). البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :312
آیه 75 - 77
آیه و ترجمه
أَ فَتَطمَعُونَ أَن يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَ قَدْ كانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسمَعُونَ كلَمَ اللَّهِ ثُمَّ يحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ(75)
وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَ إِذَا خَلا بَعْضهُمْ إِلى بَعْضٍ قَالُوا أَ تحَدِّثُونهُم بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُم بِهِ عِندَ رَبِّكُمْ أَ فَلا تَعْقِلُونَ(76)
أَ وَ لا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ(77)
ترجمه :
75 آیا انتظار دارید به (آئین) شما ایمان بیاورند، با اینکه عدهای از آنها سخنان خدا را می شنیدند و پس از فهمیدن آنرا تحریف می کردند در حالی که علم و اطلاع داشتند.
76 و هنگامی که مؤ منان را ملاقات کنند می گویند ایمان آوردیم ، ولی هنگامی که با هم خلوت می کنند (بعضی به بعضی دیگر اعتراض می کنند و) می گویند چرا مطالبی را که خداوند (درباره صفات پیامبر اسلام) برای شما بیان کرد به مسلمانان بازگو می کنید تا (روز رستاخیز) در پیشگاه خدا بر ضد شما بان استدلال کنند؟ آیا نمی فهمید ؟.
77 آیا اینها نمی دانند خداوند از اسرار درون و برون آنان آگاه است ؟
شان نزول
بعضی از مفسران در شان نزول دو آیه اخیر از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل کرده اند:
((گروهی از یهود که دشمنی با حق نداشتند هنگامی که مسلمانان را
ملاقات تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :313
می کردند از آنچه در تورات پیرامون صفات پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) آمده بود به آنها خبر میدادند، بزرگان یهود از این امر آگاه شدند و آنها را از این کار نهی کردند، و گفتند شما صفات محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) را که در تورات آمده برای آنها بازگو نکنید تا در پیشگاه خدا دلیلی بر ضد شما نداشته باشند، آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت)).
تفسیر:

انتظار بیجا
در این آیات چنانکه ملاحظه می کنید قرآن ، ماجرای بنی اسرائیل را رها کرده ، روی سخن را به مسلمانان نموده و نتیجه گیری آموزندهای می کند، می گوید:((شما چگونه انتظار دارید که این قوم به دستورات آئین شما ایمان بیاورند، با اینکه گروهی از آنان سخنان خدا را می شنیدند و پس از فهم و درک آن را تحریف می کردند، در حالی که علم و اطلاع داشتند)) ؟! (ا فتطمعون ان یؤ منوا لکم و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه و هم یعلمون).
بنابر این اگر می بینید آنها تسلیم بیانات زنده قرآن و اعجاز پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نمی شوند نگران نباشید، اینها فرزندان همان کسانی هستند که به عنوان برگزیدگان قوم همراه موسی به کوه طور رفتند و سخنان خدا را شنیدند و دستورهای او را درک کردند، و به هنگام بازگشت ، آن را تحریف نمودند.
از جمله ((و قد کان فریق منهم ...)) چنین استفاده می شود که همه آنها تحریفگر نبودند بلکه این تنها کار گروهی بوده که شاید اکثریت را تشکیل می دادند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :314
در ((اسباب النزول)) آمده است که گروهی از یهود هنگامی که از طور باز گشتند به مردم گفتند:((ما شنیدیم که خداوند به موسی دستور داد فرمانهای مرا در آنجا که می توانید انجام دهید، و آنجا که نمی توانید ترک کنید! و این نخستین تحریف بود.
به هر حال در ابتدای ظهور پیامبر اسلام انتظار میرفت که قوم یهود پیش از دیگران با ندای اسلام لبیک گویند چرا که آنها اهل کتاب بودند (بخلاف مشرکان) بعلاوه صفات پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) را نیز در کتابهای خود خوانده بودند ولی قرآن می گوید: با سابقه بدی که آنها دارند انتظار شما مورد ندارد، چرا که گاهی صفات و روحیات انحرافی یک جمعیت ، سبب می شود که با تمام نزدیکی به حق از آن دور گردند.
آیه بعد پرده از روی حقیقت تلخ دیگری پیرامون این جمعیت حیلهگر و منافق بر میدارد و می گوید: پاکدلان آنها هنگامی که مؤ منان را ملاقات می کنند اظهار ایمان می نمایند (و صفات پیامبر را که در کتبشان آمده است خبر می دهند) (و اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا).
((اما در پنهانی و خلوت ، جمعی از آنها می گویند: چرا مطالبی را که خداوند در تورات برای شما بیان کرده به مسلمانان می گوئید))؟ (و اذا خلا بعضهم الی بعض قالوا ا تحدثونهم بما فتح الله علیکم).
((تا در قیامت در پیشگاه خدا بر ضد شما به آن استدلال کنند، آیا نمی فهمید))؟ (لیحاجوکم به عند ربکم ا فلا تعقلون).
این احتمال در تفسیر آیه نیز وجود دارد که آغاز آیه از منافقان یهود سخن

می گوید که در حضور مسلمانان دم از ایمان می زدند، و در غیاب انکار می کردند و حتی پاکدلان یهود را نیز مورد سرزنش قرار میدادند که چرا اسرار کتب تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :315
مقدس را در اختیار مسلمانان قرار داده اید؟ به هر حال این تاءییدی است بر آنچه در آیه قبل بود که شما از جمعیتی که چنین روحیات بر آنها حاکم است چندان انتظار ایمان نداشته باشید.
جمله ((فتح الله علیکم)) ممکن است به معنی حکم و فرمان الهی باشد که در اختیار بنی اسرائیل قرار داشت ، و ممکن است اشاره به گشودن درهای اسرار الهی و خبرهای آینده مربوط به شریعت جدید به روی آنان باشد.
قابل توجه اینکه از این آیه به خوبی استفاده می شود که ایمان این گروه منافق درباره خدا آنقدر ضعیف بود که او را همچون انسانهای عادی می پنداشتند و تصور می کردند اگر حقیقتی را از مسلمانان کتمان کنند از خدا نیز مکتوم خواهد ماند!
لذا آیه بعد با صراحت می گوید:((آیا اینها نمی دانند که خداوند از اسرار درون و برونشان آگاه است)) (او لا یعلمون ان الله یعلم ما یسرون و ما یعلنون). البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :316
آیه 78 - 79
آیه و ترجمه
وَ مِنهُمْ أُمِّیُّونَ لا یَعْلَمُونَ الْکِتَبَ إِلا أَمَانىَّ وَ إِنْ هُمْ إِلا یَظنُّونَ(78)
فَوَیْلٌ لِّلَّذِینَ یَکْتُبُونَ الْکِتَبَ بِأَیْدِیهِمْ ثُمَّ یَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِندِ اللَّهِ لِیَشترُوا بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَوَیْلٌ لَّهُم مِّمَّا کَتَبَت أَیْدِیهِمْ وَ وَیْلٌ لَّهُم مِّمَّا یَکْسِبُونَ(79)
ترجمه :
78 و پاره ای از آنها عوامانی هستند که کتاب خدا را جز یک مشت خیالات و آرزوها نمی دانند، و تنها به پندارهایشان دل بسته اند!
79 - وای بر آنها که مطالبی با دست خود می نویسند سپس می گویند: از طرف خدا است تا به بهای کمی آن را بفروشند، وای بر آنها از آنچه با دست خود نوشتند، و وای بر آنها از آنچه از این راه به دست می آورند!
شان نزول
جمعی از دانشمندان یهود اوصافی را که برای پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) در تورات آمده بود تغییر دادند و این تغییر به خاطر حفظ موقعیت خود و منافعی بود که همه سال از ناحیه عوام به آنها می رسید.
هنگامی که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) مبعوث شد، و اوصاف او را با آنچه در تورات آمده بود مطابق دیدند ترسیدند که در

صورت روشن شدن این واقعیت منافع آنها در خطر قرار گیرد، لذا بجای اوصاف واقعی مذکور در تورات ، صفاتی بر ضد آن نوشتند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :317
عوام یهود که تا آن زمان کم و بیش صفات واقعی او را شنیده بودند، از علمای خود می پرسیدند آیا این همان پیامبر موعود نیست که بشارت ظهور او را میدادید؟ آنها آیات تحریف شده تورات را بر آنها می خواندند تا به این وسیله قانع شوند.
تفسیر:
نقشه های یهود برای استثمار عوام
در تعقیب آیات گذشته پیرامون خلافکاریهای یهود، آیات مورد بحث جمعیت آنها را به دو گروه مشخص تقسیم می کند: عوام و دانشمندان حیله گر (البته اقلیتی از دانشمندان آنها بودند که ایمان آوردند و حق را پذیرا شدند و به صفوف مسلمانان پیوستند).
می گویدگروهی از آنها افرادی هستند که از دانش بهرهای ندارند، و از کتاب خدا جز یک مشت خیالات و آرزوها نمی دانند، و تنها به پندارهایشان دل بسته اند (و منهم امیون لا یعلمون الکتاب الا امانی و ان هم الا یظنون).
((امیون)) جمع ((امیّ)) در اینجا به معنی ((درس نخوانده)) است ، یعنی به همان حالتی که از مادر متولد شده باقی مانده و مکتب و استادی را ندیده است ، و یا به خاطر اینکه جمعی از مادران روی علاقه های جاهلانه فرزندان خود را از خود جدا نمی کردند و اجازه نمی دادند به مکتب بروند.
((امانی)) جمع ((امنیة)) به معنی آرزو است ، و در اینجا ممکن است اشاره به پندارها و امتیازات موهومی باشد که یهود برای خود قائل بودند، از جمله تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :318
می گفتند:((ما فرزندان خدا و دوستان خاص او هستیم)) نحن ابناء الله و احبائه (مائده 18) و یا اینکه می گفتند: ((هرگز آتش دوزخ جز چند روزی به ما نخواهد رسید)) که در آیات بعد به این گفتار یهود بر می خوریم .
این احتمال نیز وجود دارد که منظور از امانی ، آیات تحریف شده باشد که دانشمندان یهود در اختیار عوام می گذاشتند، و جمله ((لا یعلمون الکتاب الا امانی)) با این معنی سازگارتر می باشد.
به هر حال پایان این آیه (ان هم الا یظنون)دلیل بر آن است که پیروی از ظن و گمان در اساس و اصول دین و شناخت مکتب وحی کاری است نادرست و در خور سرزنش و هر کس باید در این قسمت از روی تحقیق کافی گام بردارد.
دستهای دیگر دانشمندان آنها بودند که حقایق را به سود خود تحریف می کردند چنانکه قرآن در آیه بعد می گوید:((وای بر آنها که مطالب را به

دست خود می نویسند، و بعد می گویند اینها از سوی خدا است)) (فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله).
((و هدفشان این است با این کار، بهای کمی بدست آورند)) (لیشتروا به ثمنا قلیلا).
((وای بر آنها از آنچه با دست خود می نویسند)) (فویل لهم مما کتبت ایدیهم).
((و وای بر آنها از آنچه با این خیانتها بدست می آورند)) (و ویل لهم مما یکسبون).
از جمله های اخیر این آیه به خوبی استفاده می شود که آنها هم وسیله نا مقدسی داشتند، و هم نتیجه نادرستی می گرفتند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :319
بعضی از مفسران در ذیل آیه مورد بحث حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده اند که دارای نکات قابل ملاحظهای است حدیث چنین است :
((مردی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد با اینکه عوام یهود اطلاعی از کتاب آسمانی خود جز از طریق علمایشان نداشتند، چگونه خداوند آنها را نسبت به تقلید از علماء و پذیرش از آنان مذمت می کند ؟! (اشاره به آیات مورد بحث است) آیا عوام یهود با عوام ما که از علمای خود تقلید می کنند تفاوت دارند؟ ...
امام فرمود: بین عوام ما و عوام یهود از یک جهت فرق و از یک جهت مساوات است ، از آن جهت که مساوی هستند خداوند عوام ما را نیز مذمت کرده همانگونه که عوام یهود را نکوهش فرموده .
اما از آن جهت که با هم تفاوت دارند این است که عوام یهود از وضع علمای خود آگاه بودند، می دانستند آنها صریحا دروغ می گویند، حرام و رشوه می خورند و احکام خدا را تغییر می دهند، آنها با فطرت خود این حقیقت را دریافته بودند که چنین اشخاصی فاسقند و جایز نیست سخنان آنها را درباره خدا و احکام او بپذیرند، و سزاوار نیست شهادت آنها را درباره پیامبران قبول کنند، به این دلیل خداوند آنها را نکوهش کرده است (ولی عوام ما پیرو چنین علمائی نیستند).
و اگر عوام ما از علمای خود فسق آشکار و تعصب شدید و حرص بر دنیا و اموال حرام ببینند هر کس از آنها پیروی کند مثل یهود است که خداوند آنان را به خاطر پیروی از علمای فاسق نکوهش کرده است ، فاما من کان من الفقهاء صائنا لنفسه ، حافظا لدینه مخالفا علی هواه ، مطیعا لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه :((اما دانشمندانی که پاکی روح خود را حفظ کنند، و دین خود را نگهدارند مخالف هوی و هوس و مطیع فرمان مولای خویش باشند عوام می توانند تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :320

از آنها پیروی کنند ...))
روشن است که این حدیث اشاره به تقلید تعبدی در احکام نمی کند، بلکه منظور پیروی کردن از رهنمائی دانشمندان برای بدست آوردن علم و یقین در اصول دین است ، زیرا حدیث در مورد شناخت پیامبر سخن که مسلما از اصول دین می باشد و تقلید تعبدی در آن جایز نیست . البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :321
آیه 80 - 82
آیه و ترجمه
وَ قَالُوا لَن تَمَسنَا النَّارُ إِلا أَيَّاماً مَّعْدُودَةً قُلْ أَ تخَذْتمْ عِندَ اللَّهِ عَهْداً فَلَن يخْلِف اللَّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لا تَعْلَمُونَ(80)
بَلى مَن كَسب سيِّئَةً وَ أَحَطت بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَئک أَصحَب النَّارِ هُمْ فِيهَا خَلِدُونَ(81)
وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ أُولَئک أَصحَب الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَلِدُونَ(82)
ترجمه :
80 و گفتند هرگز آتش دوزخ جز چند روزی به ما نخواهد رسید، بگو آیا پیمانی نزد خدا گرفته اید ؟! چون خداوند هرگز از پیمانش تخلف نمی ورزد، یا اینکه چیزی به خدا نسبت می دهید که به آن علم ندارید ؟! 81 آری کسانی که تحصیل گناه کنند، و آثار گناه سراسر وجودشان را بپوشاند آنها اهل آتشند و جاودانه در آن خواهند بود.
82 و آنها که ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند اهل بهشتند و همی شه در آن خواهند ماند.
تفسیر:
بلندپروازی و ادعاهای تو خالی
قرآن در اینجا به یکی از گفته های بی اساس یهود که آنان را به خود تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :322
مغرور ساخته و سرچشمه قسمتی از انحرافات آنها شده بود اشاره کرده و به آن پاسخ می گوید: نخست می فرماید: آنها گفتند: ((هرگز آتش دوزخ جز چند روزی به ما نخواهد رسید)) (و قالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودة).
بگو آیا پیمانی نزد خدا بسته اید که هرگز خداوند از پیمانش تخلف نخواهد کرد یا اینکه چیزی را به خدا نسبت می دهید که نمی دانید ؟! (قل اتخذتم عند الله عهدا فلن یخلف الله عهده ام تقولون علی الله ما لا تعلمون).
اعتقاد به برتری نژادی ملت یهود، و اینکه آنها تافتهای جدا بافته اند، و گنهکارانشان فقط چند روزی کیفر و مجازات می بینند، سپس بهشت الهی برای ابد در اختیار آنان است ، یکی از دلائل روشن خود خواهی و خود پرستی این جمعیت است .

این امتیازطلبی با هیچ منطقی سازگار نیست زیرا هیچگونه تفاوتی در میان انسانها از نظر کیفر و پاداش اعمال در پیشگاه خدا وجود ندارد.
مگر یهود چه کرده بودند که می بایست تبصرهای به سود آنها بر قانون کلی مجازات زده شود؟
به هر حال آیه فوق با یک بیان منطقی ، این پندار غلط را ابطال می کند و می گوید این گفتار شما از دو حال خارج نیست : یا باید عهد و پیمان خاصی از خدا در این زمینه گرفته باشید که نگرفته اید و یا دروغ و تهمت به خدا می بندید! آیه بعد یک قانون کلی و عمومی را که از هر نظر منطقی است بیان می کند می گوید: آری کسانی که تحصیل گناه کنند و آثار گناه سراسر وجودشان را بپوشاند آنها اهل دوزخند، و همیشه در آن خواهند بود)) (بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :323
این یک قانون کلی درباره گنهکاران از هر قوم و ملت و گروه و جماعت است .
و اما در مورد مؤ منان پرهیزگار، نیز یک قانون کلی و همگانی وجود دارد که آیه بعد بیانگر آن است : کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند آنها اصحاب بهشتند و جاودانه در آن خواهند بود)) (و الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون).
نکته ها
1- کسب ((سیئة))
((کسب)) و ((اکتساب)) به معنی تحصیل کردن چیزی از روی اراده و اختیار است ، بنا بر این جمله ((بلی من کسب سیئة)) اشاره به کسانی است که با علم و اختیار مرتکب گناهان می شوند و تعبیر کسب شاید از این نظر باشد که گنهکار در یک محاسبه کوته بینانه انجام گناه را به سود خویش و ترک آن را به زیان خود میپندارد، اینها همان کسانی هستند که در چند آیه بعد به آنها اشاره کرده می گوید: آنها آخرت را به زندگی دنیا فروخته اند لذا تخفیفی در مجازاتشان نیست .
2- احاطه خطیئه چیست ؟
((خطیئه)) در بسیاری از موارد به معنی گناهانی است که از روی عمد تحقق نیافته ، ولی در آیه مورد بحث ، به معنی گناه کبیره و یا آثار گناه است که بر قلب و جان انسان می نشیند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :324
به هر حال مفهوم احاطه گناه این است که انسان آنقدر در گناهان فرو رود که زندانی برای خود بسازد، زندانی که منافذ آن بسته باشد.
توضیح اینکه گناهان کوچک و بزرگ در آغاز، یک ((عمل)) است ، سپس تبدیل به حالت می شود و با ادامه و اصرار، شکل ((ملکه)) به خود می

گیرد، و هنگامی که به اوج شدت خود برسد تمام وجود انسان را به رنگ گناه در می آورد و عین وجود انسان می شود.
در این هنگام هیچ پند و موعظه و راهنمائی رهنمایان در وجود او اثر نخواهد کرد، و در حقیقت با دست خود قلب ماهیت خویش کرده است .
از یک نظر چنین کسانی به کرمهائی می مانند که اطراف خود پیلهای می تنند، پیلهای که آنانرا زندانی و سر انجام خفه می کند و روشن است سرنوشتی جز خلود در آتش برای آنها نخواهد بود.
و با توجه به آیاتی که می گوید خداوند تنها مشرکان را نمی آمرزد و اما غیر شرک ، قابل بخشش است (ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء نساء 48)، و با توجه به اینکه در آیات مورد بحث که سخن از خلود در آتش می باشد، می توان نتیجه گرفت که این چنین گنهکاران سر انجام گوهر ایمان را از دست داده و مشرک و بیایمان از دنیا می روند!
3- نژاد پرستی یهود
از آیات مورد بحث استفاده می شود که روح تبعیض نژادی یهود که امروز نیز در دنیا سرچشمه بدبختیهای فراوان شده ، از آن زمان در یهود بوده است ، و امتیازات موهومی برای نژاد بنی اسرائیل قائل بوده اند، و متاسفانه بعد از گذشتن هزاران سال هنوز هم آن روحیه بر آنها حاکم است ، و در واقع منشا پیدایش کشور غاصب اسرائیل نیز همین روح نژاد پرستی است . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :325
آنها نه فقط در این دنیا برای خود برتری قائل هستند، بلکه معتقدند که این امتیاز نژادی در آخرت نیز به کمک آنها می شتابد و گنهکارانشان بر خلاف افراد دیگر تنها مجازات کوتاه مدت و خفیفی خواهند دید، و همین پندارهای غلط آنها را آلوده انواع جنایات و بدبختیها و سیهروزیها کرده است !. البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :326
آیه 83 - 86
آیه و ترجمه
وَ إِذْ أَخَذْنَا مِیثَقَ بَنی إِسرءِیلَ لا تَعْبُدُونَ إِلا اللَّهَ وَ بِالْوَلِدَیْنِ إِحْساناً وَ ذِی الْقُرْبی وَ الْیَتَمَی وَ الْمَسکینِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسناً وَ أَقِیمُوا الصلَوةَ وَ ءَاتُوا الزَّکوةَ ثمَّ تَوَلَّیْتُمْ إِلا قَلِیلاً مِّنکمْ وَ أَنتُم مُّعْرِضونَ(83)
وَ إِذْ أَخَذْنَا مِیثَقَکُمْ لا تَسفِکُونَ دِمَاءَکُمْ وَ لا تخْرِجُونَ أَنفُسکُم مِّن دِیَرِکُمْ ثمَّ أَقْرَرْتمْ وَ أَنتُمْ تَشهَدُونَ(84)
ثُمَّ أَنتُمْ هَؤُلاءِ تَقْتُلُونَ أَنفُسکُمْ وَ تخْرِجُونَ فَرِیقاً مِّنکُم مِّن دِیَرِهِمْ تَظهَرُونَ عَلَیْهِم بِالاِثْمِ وَ الْعُدْوَنِ وَ إِن یَأْتُوکُمْ أُسرَی تُفَدُوهُمْ وَ هُوَ محَرَّمٌ عَلَیْکمْ إِخْرَاجُهُمْ أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْکِتَبِ وَ تَکْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَن یَفْعَلُ ذَلِک مِنکمْ إِلا خِزْیٌ فی الْحَیَوةِ الدُّنْیَا وَ یَوْمَ الْقِیَمَةِ یُرَدُّونَ إِلی أَشدِّ الْعَذَابِ وَ مَا

اللّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلَونَ(85)
أُولَئک الَّذِينَ اشترَوُا الْحَيَوةَ الدُّنْيَا بِالاَخِرَةِ فَلا يخَفَّف عَنهُمُ الْعَذَاب وَ لا هُمْ يُنصرُونَ(86) تفسير نمونه ، جلد1، صفحه :327
ترجمه :
83 و (به یاد آورید) زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید، و نسبت به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید، و به مردم نیک بگوئید، نماز را بر پا دارید و زکات بدهید سپس (با اینکه پیمان بسته بودید) همه شما جز عده کمی سرپیچی کردید (و از وفای به پیمان خود) رویگردان شدید.
84 و هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم که خون یکدیگر نریزید، و یکدیگر را از سرزمین خود بیرون نکنید، و شما اقرار کردید (و بر این پیمان) گواه بودید.
85 اما این شما هستید که یکدیگر را به قتل می رسانید، و جمعی از خودتان را از سرزمینشان بیرون می کنید و در این گناه و تجاوز به یکدیگر کمک می کنید (و اینها همه نقض پیمانی است که با خدا بسته اید) ولی اگر بعضی از آنها به صورت اسیران نزد شما آیند فدیه می دهید و آنها را آزاد میسازید! در حالی که بیرون ساختن آنان بر شما حرام بود، آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی ایمان می آورید و به بعضی کافر می شوید ؟! برای کسی که این عمل (تبعیض در میان احکام و قوانین خدا) را انجام دهد جز رسوائی در این جهان ، و باز گشت به شدیدترین عذابها در روز رستاخیز، چیز دیگری نخواهد بود، و خداوند از اعمال شما غافل نیست .
86 اینها همان کسانند که آخرت را به زندگی دنیا فروخته اند لذا در مجازات آنها تخفیف داده نمی شود و کسی آنها را یاری نخواهد کرد.
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :328
تفسیر:
پیمانشکنان !
در آیات گذشته نامی از پیمان بنی اسرائیل به میان آمد، ولی دراین باره تفصیلی ذکر نشد، در آیات مورد بحث ، خداوند موادی از این پیمان را یادآور شده است ، بیشتر این مواد یا همه آنها از اموری است که می بایست آن را جزء اصول و قوانین ثابت ادیان الهی دانست ، چرا که در همه ادیان آسمانی این پیمانها و دستورات به نحوی وجود دارد.
در این آیات ، قرآن مجید یهود را شدیدا مورد سرزنش قرار می دهد که چرا این پیمانها را شکستند؟ و آنها را در برابر این نقض پیمان به رسوائی در این جهان و کیفر شدید در آن جهان تهدید می کند.
در این پیمان که بنی اسرائیل خود شاهد آن بودند و به آن اقرار کردند این مطالب آمده است :

1 - توحید و پرستش خداوند یگانه ، چنانکه نخستین آیه می گوید: بیاد آورید زمانی را که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم جز الله (خداوند یگانه را پرستش نکنید، (و در برابر هیچ بتی سر تعظیم فرود نیاورید) (و اذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله).
2 ((و نسبت به پدر و مادر نیکی کنید)) (و بالوالدین احسانا).
3 ((نسبت به خویشاوندان و یتیمان و مستمندان نیز به نیکی رفتار نمائید)) (و ذی القربی و الیتامی و المساکین).
4 ((و با سخنان نیکو با مردم سخن گوئید)) (و قولوا للناس حسنا).
5 ((نماز را بر پا دارید)) (و در همه حال به خدا توجه داشته باشید) (و اقیموا الصلوة).
6 ((در ادای زکات و حق محرومان ، کوتاهی روا مدارید)) (و آتوا تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :329
الزکاة).
((اما شما جز گروه اندکی سرپیچی کردید، و از وفای به پیمان خود، رویگردان شدید)) (ثم تولیتم الا قلیلا منکم و انتم معرضون).
7 و به یاد آرید هنگامی که از شما پیمان گرفتیم خون یکدیگر را نریزید (و اذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دمائکم).
8 ((یکدیگر را از خانه ها و کاشانه های خود بیرون نکنید)) (و لا تخرجون انفسکم من دیارکم).
9 چنانچه کسی در ضمن جنگ از شما اسیر شد، همه برای آزادی او کمک کنید، فدیه دهید و او را آزاد سازید (این ماده از پیمان از جمله افتؤ منون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض که بعدا خواهد آمد استفاده می شود).
((شما به همه این مواد اقرار کردید و بر این پیمان گواه بودید)) (ثم اقررتم و انتم تشهدون).
ولی شما بسیاری از مواد این میثاق الهی را زیر پا گذاشتید ((شما همانها بودید که یکدیگر را به قتل می رساندید و جمعی از خود را از سرزمینشان آواره می کردید)) (ثم انتم هؤ لاء تقتلون انفسکم و تخرجون فریقا منکم من دیارهم).
((و در انجام این گناه و تجاوز به یکدیگر کمک می کنید)) (تظاهرون علیهم بالاثم و العدوان).
اینها همه بر ضد پیمانی بود که با خدا بسته بودید.
((ولی در این میان هنگامی که بعضی از آنها به صورت اسیران نزد شما بیایند فدیه می دهید و آنها را آزاد می سازید)) (و ان یاتوکم اساری تفادوهم). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :330
در حالی که بیرون ساختن آنها از خانه و کاشانه شان از آغاز بر شما حرام بود (و هو محرم علیکم اخراجهم).

و عجب اینکه شما در دادن فدا و آزاد ساختن اسیران به حکم تورات و پیمان الهی استناد می کنید آیا به بعضی از دستورات کتاب الهی ایمان می آورید و نسبت به بعضی کافر می شوید ؟! (افتؤ منون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض).
((جزای کسی از شما که چنین تبعیضی را در مورد احکام الهی روا دارد چیزی جز رسوائی در زندگی این دنیا نخواهد بود)) (فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا).
((و در روز رستاخیز به اشد عذاب باز می گردند)) (و یوم القیامة یردون الی اشد العذاب).
((و خداوند از اعمال شما غافل نیست)) (و ما الله بغافل عما تعملون).
و همه آن را دقیقا احصا کرده و بر طبق آن شما را در دادگاه عدل خود محاکمه می کند.
آخرین آیه مورد بحث در حقیقت انگیزه اصلی این اعمال ضد و نقیض را بیان کرده می گوید: آنها کسانی هستند که زندگی دنیا را به قیمت از دست دادن آخرت خریداری کردند (اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالاخرة).
و به همین دلیل عذاب آنها تخفیف داده نمی شود و کسی آنها را یاری نخواهد کرد (فلا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینصرون).
نکته ها
1- بیان تاریخی آیات تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :331
به طوری که بسیاری از مفسران نقل کرده اند طایفه ((بنی قریظه)) و ((بنی نضیر)) که هر دو از طوائف یهود بودند و با هم قرابت نزدیک داشتند به خاطر منافع دنیا با یکدیگر به مخالفت برخاستند، ((بنی نضیر)) به طایفه ((خزرج)) که از مشرکان مدینه بود پیوستند و ((بنی قریظه)) به طایفه ((اوس)) و در جنگهائی که میان آن دو قبیله روی می داد هر یک از اینها طایفه هم پیمان خود را کمک می کرد، و از طایفه دیگر می کشت ، اما هنگامی که آتش جنگ فرو می نشست ، همه یهود جمع می شدند و دست به دست هم می دادند تا از طریق پرداختن فدیه ، اسیران خود را آزاد کنند، و در این عمل استناد به حکم و قانون تورات می کردند (در حالی که اولا اوس و خزرج هر دو مشرک بودند و کمک به آنها جایز نبود و ثانیا همان قانونی که دستور فدا را داده بود، دستور خودداری از قتل را نیز صادر کرده بود).
و یهود همانند اقوام لجوج و نادان دیگر از این اعمال ضد و نقیض فراوان داشتند:
2- تبعیض در احکام خدا و انگیزه آن
گفتیم قرآن مجید یهود را در برابر اعمال ضد و نقیض و تبعیضشان در میان احکام خدا شدیدا مورد سرزنش قرار داده و به اشد مجازات تهدید می

کند، به خصوص اینکه آنها احکام کوچکتر را عمل می کردند اما در برابر احکام مهمتر یعنی قانون تحریم ریختن خون یکدیگر و آواره ساختن هم مذهبان از خانه و دیارشان ، مخالفت می کردند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :332
در حقیقت آنها تنها برای دستوراتی ارج و بها قائل بودند که از نظر زندگی دنیا به نفعشان بود، آنجا که منافعشان اقتضا می کرد خون یکدیگر را می ریختند اما چون احتمال اسارت برای همگی وجود داشت به منظور نجات از اسارت احتمالی آینده از دادن فدیه برای آزاد ساختن اسیران مضایقه نداشتند.
اصولا عمل کردن به دستوراتی که به سود انسان است نشانه اطاعت از فرمان خدا محسوب نمی شود، زیرا انگیزه آن فرمان خدا نبوده بلکه حفظ منافع شخصی بوده است ، زمانی فرمانبردار از عاصی و گنهکار شناخته می شود که عمل به دستوری بر خلاف منافع شخصی باشد، آنها که از چنین قانونی پیروی کنند، مؤ منان راستین هستند و آنها که تبعیض کنند سرکشان واقعی می باشند، بنابر این تبعیض در اجرای قوانین نشانه روح تمرد و احیانا عدم ایمان است .
و به تعبیر دیگر اثر ایمان و تسلیم ، آنجا ظاهر می شود که قانونی بر ضد منافع شخصی انسان باشد و آنرا محترم بشمرد، و گرنه عمل به دستورات الهی در آنجا که حافظ منافع انسان است نه افتخار است و نه نشانه ایمان ، و لذا همیشه مؤ منان را از منافقان از این طریق می توان شناخت ، مؤ منان در برابر همه قوانین الهی تسلیمند و منافقان طرفدار تبعیض .
و همانطور که قرآن می گوید: نتیجه این عمل ، رسوائی و ذلت و بدبختی است ، ملتی که جز به جنبه های مادی دین آن هم فقط از دریچه منافع شخصی و خصوصی ، نمی اندیشد دیر یا زود در چنگال ملتی قوی پنجه اسیر می گردد، از اوج عزت به زیر می آید و در جوامع انسانی رسوا می گردد.
این از نظر دنیا و اما از نظر آخرت همانگونه که قرآن می گوید شدیدترین مجازات در انتظار این گونه تبعیض گران است .
البته این قانون مخصوص بنی اسرائیل نبوده برای همگان و برای ما مسلمانان امروز نیز ثابت است ، و چه بسیارند تبعیض گران ، و چه بدبخت و رسوایند این گروه ؟! تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :333
3- برنامهای برای زنده ماندن ملتها
این آیات اگر چه درباره بنی اسرائیل نازل شده ولی یک سلسله قوانین کلی برای همه ملل دنیا در بر دارد، عوامل زنده ماندن و بقاء و سرفرازی ملتها و رمز شکست آنان را یادآور می شود .
از دیدگاه قرآن برقراری و سر بلندی ملتها در صورتی است که خود را به

بزرگترین نیروها و قدرتها متکی سازند، و در همه حال از او مدد بگیرند به قدرتی تکیه کنند که فنا و زوال در او راه ندارد، و تنها در برابر او سر تعظیم فرود آورند، که اگر چنین کنند از هیچکس ترس و وحشتی نخواهد داشت و پیدا است که چنین مبدئی جز آفریدگار بزرگ نمی تواند باشد، آری این تکیه گاه خداوند است (لا تعبدون الا الله).
و از طرف دیگر برای بقاء و جاویدان ماندن ملتها همبستگی خاصی بین افراد آنها لازم است ، این عمل در صورتی امکان دارد که هر کس نسبت به پدر و مادر خود که شعاع بستگی آنها نسبت به وی نزدیکتر است ، و در مرحله بعد نسبت به خویشاوندان و بعد از آنها نسبت به تمام افراد اجتماع نیکی بخرج دهد تا همه بال و پر یکدیگر باشند مخصوصا افراد ضعیف را تحت حمایت قرار دهند تا در دامان دشمن نیفتند (و بالوالدین احسانا و ذی القربی ... و قولوا للناس حسنا).
تقویت بنیه مالی هر ملت و از بین بردن فاصله طبقاتی نیز در زنده نگاه داشتن روح آن ملت سهم فراوانی دارد که یک رکن آن پرداختن زکاة است (و آتوا الزکاة).
اینها از یک سو، و از سوی دیگر رمز شکست و فنای ملتها در بهم خوردن این همبستگی و پدید آمدن کشمکشها و جنگهای داخلی میداند، ملتی که در
برابر تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :334
هم صف آرائی کنند و سنگ تفرقه در میان شان انداخته شود و بجای کمک بیکدیگر بجان هم بیفتند و در پی تصرف اموال و سرزمینهای هم بر آیند و برای ریختن خون یکدیگر آستینها را بالا زنند و هر دسته برای آواره ساختن و تصرف اموال دیگری قد برافرازد دیر یا زود نابود می گردند کشورشان ویران می گردد و خود بیچاره و بدبخت خواهند شد (لا تسفکون دمائکم و لا تخرجون انفسکم من دیارکم ...).
و بالاخره یکی دیگر از عوامل سقوط ملتها همان تبعیض در اجرای قوانین است که هر قانونی حافظ منافع شخصیشان باشد اجرا کنند و آنچه به سود جامعه است فراموش نمایند (ا فتؤ منون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض).
و این است علل رشد و شکست ملتها از دیدگاه قرآن . البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :335
آیه 87 - 88
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسى الْكِتَبَ وَ قَفَّيْنَا مِن بَعْدِهِ بِالرُّسلِ وَ ءَاتَيْنَا عِيسى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَتِ وَ أَيَّدْنَهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَ فَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسولُ بِمَا لا تهْوَى أَنفُسكُمُ استَكْبرْتُمْ فَفَرِيقاً كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقاً تَقْتُلُونَ(87)
وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْف بَل لَّعَنهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلاً مَّا يُؤْمِنُونَ(88)
ترجمه :

87 ما به موسی کتاب (تورات) دادیم ، و بعد از او پیامبرانی پشت سر یکدیگر فرستادیم و به عیسی بن مریم دلائل روشن بخشیدیم ، و او را بوسیله روح القدس تاءیید نمودیم ، آیا هر زمان پیامبری بر خلاف هوای نفس شما آمد در برابر او تکبر کردید 7 (و از ایمان آوردن به او خود داری نمودید و به این قناعت نکردید بلکه) عده ای را تکذیب نموده ، جمعی را بقتل رساندید؟!
88 (و آنها از روی استهزاء) گفتند دلهای ما در غلاف است ! (و ما از گفته تو چیزی نمی فهمیم ، آری همینطور است) خداوند آنها را بخاطر کفرشان از رحمت خود دور ساخته (بهمین دلیل چیزی درک نمی کنند) و کمتر ایمان می آورند.
تفسیر:
دلهائی که در غلاف است
باز روی سخن در این آیات به بنی اسرائیل است ، هر چند مفاهیم و معیارهای آن عمومیت دارد و همگان را در بر می گیرد: تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :336
نخست می گوید ما به موسی کتاب آسمانی (تورات) دادیم (و لقد آتیناموسی الکتاب).
و بعد از او پیامبرانی پشت سر یکدیگر فرستادیم (و قفینا من بعده بالرسل).
پیامبرانی همچون داود و سلیمان و یوشع و زکریا و یحیی ...
((و به عیسی بن مریم دلائل روشن دادیم ، و او را بوسیله روح القدس تاءیید نمودیم)) (و آتینا عیسی بن مریم البینات و ایدناه بروح القدس).
((ولی آیا این پیامبران بزرگ با این برنامه های سازنده ، هر کدام مطلبی بر خلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او استکبار نمودید و زیر بار فرمانش نرفتید))؟! (افکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم).
این حاکمیت هوی و هوس بر شما آنچنان شدید بود که گروهی از آنها را تکذیب کردید، و گروهی را بقتل رساندید (ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون)
اگر تکذیب شما مؤ ثر می افتاد و منظورتان عملی می شد شاید به همان اکتفا می کردید و اگر نه دست به خون پیامبران الهی آغشته می ساختید!.
در تفسیر آیات گذشته تحت عنوان ((تبعیض در احکام الهی)) این حقیقت را بازگو کردیم که معیار ایمان و تسلیم در برابر حق مواردی است که بر خلاف میل و هوای نفس انسان است ، و گرنه هر هواپرست بی ایمانی نسبت به احکامی که مطابق میل و منافع او است هماهنگ و تسلیم است .
ضمنا از این آیه به خوبی استفاده می شود که رهبران الهی در مسیر ابلاغ رسالت خویش ، به مخالفتهای هوا پرستان اعتنا نمی کردند، و باید هم چنین باشد زیرا رهبری صحیح چیزی جز این نیست ، اگر پیامبران بخواهند

خود را با هوی و هوسهای بیقید و شرط مردم تطبیق دهند، کار آنها دنباله روی گمراهان تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 337
است نه رهبری رهروان راه حق .
آیه بعد می گوید: آنها در برابر دعوت انبیاء یا دعوت تو از روی استهزاء گفتند: دلهای ما در غلاف است و ما از این سخنان چیزی درک نمی کنیم (و قالوا قلوبنا غلف).
آری همینطور است ، ((خداوند آنها را به خاطر کفرشان لعنت کرده و از رحمت خویش دور ساخته است (به همین دلیل چیزی درک نمی کنند) و کمتر ایمان می آورند)) (بل لعنهم الله بکفرهم فقلیلا ما یؤ منون).
ممکن است جمله فوق درباره یهودیانی باشد که پیامبران را تکذیب کردند یا به قتل رساندند، و نیز احتمال دارد درباره یهودیان معاصر پیامبر باشد که در برابر سخنان او یک روش سرسختانه لجوجانه و انعطاف ناپذیر به خود می گرفتند، ولی در هر حال بیانگر این واقعیت است که انسان بر اثر پیروی از هوسهای سرکش آنچنان از درگاه خدا رانده می شود و بر قلب او پرده ها می افتد که حقیقت کمتر به آن راه می یابد.
نکته ها
1- رسالت پیامبران در اعصار مختلف
چنانکه گفتیم هواپرستان بی ایمان چون دعوت انبیاء را هماهنگ با منافع کثیف خود نمی دیدند در برابر آن مقاومت می کردند، مخصوصا با گذشت زمان تعلیمات آنها را به بوته فراموشی می سپردند، روی همین جهت لازم بود، برای یادآوری مجدد انسانها، رسولان خدا یکی پس از دیگری فرستاده شوند، تا مکتب آنها به دست فراموشی سپرده نشود. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 338
در سوره ((مؤ منون)) آیه 44 می خوانیم : ثم ارسلنا رسلنا تترا کلما جاء امة رسولها کذبوه فاتبعنا بعضهم بعضا: ((سپس رسولان خود را پی در پی فرستادیم هر زمان رسولی به سراغ امتی می آمد او را تکذیب می کردند و ما آنها را یکی پس از دیگری قرار می دادیم)).
در نهج البلاغه ، آنجا که هدف بعثت پیامبران را تشریح می کند همین حقیقت بازگو شده است فبعث فیهم رسله و واتر الیهم انبیائه ، لیستادوهم میثاق فطرته ، و یذکروهم منسی نعمته ، و یحتجوا علیهم بالتبلیغ ، و یثیروا لهم دفائن العقول : ((خداوند رسولان خویش را به سوی آنها مبعوث کرد، و انبیای خویش را به سوی آنان گسیل داشت ، تا اینکه از مردم ادای پیمان فطری آنها را طلب نمایند، و نعمتهای فراموش شده او را یادآور شوند، با تبلیغات حجت را بر مردم تمام کنند و گنجینه های نهفته عقلها را در پرتو تعلیماتشان آشکار سازند)).
بنابراین آمدن پیامبران الهی در اعصار و قرون مختلف برای یادآوری

نعمتهای او، و درخواست ادای پیمان فطرت و تجدید دعوتها و تبلیغات پیامبران پیشین بوده است ، تا زحمات آنان و برنامه های اصلاحیشان متروک نگردد و فراموش نشود.
و اما اینکه چگونه پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) خاتم پیامبران است ، و چرا بعد از او نیاز به پیامبری نیست به خواست خدا ذیل آیه 40 سوره احزاب بحث خواهد شد.
2- روح القدس چیست ؟
مفسران بزرگ درباره روح القدس ، تفسیرهای گوناگونی دارند:
1 برخی گفته اند منظور جبرئیل است ، بنابراین معنی آیه مورد بحث چنین
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 339
خواهد بود خداوند عیسی را به وسیله جبرئیل کمک و تاءیید کرد.
شاهد این سخن آیه 102 نحل است قل نزله روح القدس من ربک بالحق : ((بگو روح القدس آن را به حقیقت بر تو نازل کرده است)).
اما چرا جبرئیل را روح القدس می گویند؟ به خاطر این است که از طرفی جنبه روحانیت در فرشتگان مساءله روشنی است و اطلاق کلمه ((روح)) بر آنها کاملا صحیح است ، و اضافه کردن آن به ((القدس)) اشاره به پاکی و قداست فوق العاده این فرشته است .
2 بعضی دیگر معتقدند ((روح القدس)) همان نیروی غیبی است که عیسی (علیه السلام) را تاءیید می کرد، و با همان نیروی مرموز الهی مردگان را به فرمان خدا زنده می نمود.
البته این نیروی غیبی به صورت ضعیفتر در همه مؤ منان با تفاوت درجات ایمان وجود دارد و همان امدادهای الهی است که انسان را در انجام طاعات و کارهای مشکل مدد می کند و از گناهان باز می دارد، لذا در بعضی از احادیث در مورد بعضی شعرای اهل بیت (علیهمالسلام) می خوانیم که پس از خواندن اشعارش برای امام به او فرمود: انما نفث روح القدس علی لسانک : ((روح القدس بر زبان تو دمید و آنچه گفتی به یاری او بود)).
3 بعضی از مفسران نیز روح القدس را به معنی ((انجیل)) تفسیر کرده اند.
ولی دو تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 340
3- عقیده مسیحیان درباره روح القدس
در کتاب ((قاموس کتاب مقدس)) چنین می خوانیم : ((روح القدس ، اقنوم سوم از اقانیم ثلاثه الهیه خوانده شده است و آن را ((روح)) گویند، زیرا که مبدع و مخترع حیات می باشد، و مقدس گویند بواسطه اینکه یکی از کارهای مخصوص او آنکه قلوب مؤ منین را تقدیس فرماید، و بواسطه

علاقه ای که به خدا و مسیح دارد او را ((روح الله)) و ((روح المسیح)) نیز می گویند)).
تفسیر دیگری که در این کتاب آمده این است که :
((اما روح القدس که تسلی دهنده ما می باشد همانست که همواره ما را برای قبول و درک راستی و ایمان و اطاعت ترغیب می فرماید، و او است که اشخاصی را که در گناه و خطا مرده اند زنده می گرداند و ایشان را پاک و منزه ساخته لائق تمجید حضرت واجب الوجود می فرماید)).
چنانکه ملاحظه می کنید در این عبارات قاموس کتاب مقدس به دو معنی اشاره شده است : یکی اینکه روح القدس یکی از خدایان سه گانه است که این موافق عقیده تثلیث است ، همان عقیده شرک آلودی که آنرا از هر نظر مردود می دانیم ، و دیگری شبیه دومین تفسیری است که در بالا ذکر کردیم .
4- دلهای بیخبر و مستور
یهود در مدینه در برابر تبلیغات رسول اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) ایستادگی به خرج می دادند، و از پذیرفتن دعوت او امتناع می ورزیدند هر زمانی بهانه ای برای شانه خالی کردن از زیر بار دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) می تراشیدند که در این آیه مورد بحث به یکی از سخنان آنها اشاره شده است .
آنها می گفتند دلهای ما در حجاب و غلاف است و آنچه بر ما می خوانی ما نمی فهمیم !
مسلما آنها این گفته را از روی استهزاء و سخریه می گفتند، اما قرآن می فرماید: مطلب همانست که آنها می گویند، زیرا بواسطه کفر و نفاق دلهای آنها در حجابهائی از ظلمت و گناه و کفر قرار گرفته و خداوند آنها را از رحمت خود دور داشته است ، و به همین دلیل بسیار کم ایمان می آورند.
در سوره نساء آیه 155 نیز همین مطلب یادآوری شده : و قولهم قلوبنا غلف بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤ منون الا قلیلا:((آنها می گویند قلبهای ما در غلاف است و نمی تواند گفته تو را درک کند، این بواسطه آن است که خداوند در اثر کفرشان مهر بر دلهایشان نهاده ، لذا جز عده کمی از آنان ایمان نخواهند آورد)). البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 342
آیه 89 - 90
آیه و ترجمه
وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَبٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَ كانُوا مِن قَبْلُ يَستَفْتِحُونَ عَلى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُم مَّا عَرَفُوا كفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلى الْكَفِرِينَ(89)
بِئْسمَا اشترَوْا بِهِ أَنفُسهُمْ أَن يَكفُرُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بَغْياً أَن يُنزِّلَ اللَّهُ مِن

فَضلِهِ عَلی مَن َیشاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُو بِغَضبٍ عَلی غَضبٍ وَ لِلْکَفِرِینَ عَذَابٌ مُّهِینٌ(90)
ترجمه :
89 و هنگامی که از طرف خداوند کتابی برای آنها آمد که موافق نشانه هائی بود که با خود داشتند و پیش از این جریان به خود نوید فتح می دادند (که با کمک او بر دشمنان پیروز گردند، با این همه هنگامی که این کتاب و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد آنها آمد به او کافر شدند، لعنت خدا بر کافران باد!.
90 ولی آنها در مقابل بد بهائی ، خود را فروختند که بناروا به آیاتی که خدا فرستاده بود کافر شدند و معترض بودند چرا خداوند به فضل خویش بر هر کس از بندگان خود بخواهد آیات خود را نازل می کند، لذا خشم خداوند یکی پس از دیگری آنها را فرو گرفت و برای کافران مجازاتی خوار کننده است .
شان نزول
از امام صادق (علیه السلام) ذیل این آیات چنین نقل شده که ((یهود در کتابهای خویش دیده بودند هجرتگاه پیامبر اسلام بین کوه ((عیر)) و کوه ((احد)) (دو کوه
در دو طرف مدینه) خواهد بود، یهود از سرزمین خویش بیرون آمدند و در جستجوی سرزمین مهاجرت رسول اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) پرداختند، در این میان به کوهی بنام ((حداد)) رسیدند گفتند ((حداد)) همان ((احد)) است در همانجا متفرق شدند و هر گروهی در جائی مسکن گزیدند بعضی در سرزمین ((تیما)) و بعضی دیگر در ((فدک)) و عده ای در ((خیبر)) .
آنان که در ((تیما)) بودند میل دیدار برادران خویش نمودند، در این اثنا عربی عبور می کرد مرکبی را از او کرایه کردند، وی گفت من شما را از میان کوه ((عیر)) و ((احد)) خواهم برد، به او گفتند هنگامی که بین این دو کوه رسیدی ما را آگاه نما.
مرد عرب هنگامی که به سرزمین مدینه رسید اعلام کرد که اینجا همان سرزمین است که بین دو کوه عیر و احد قرار گرفته است ، سپس اشاره کرد و گفت این عیر است و آن هم احد، یهود از مرکب پیاده شدند و گفتند: ما به مقصود رسیدیم دیگر احتیاج به مرکب تو نیست ، و هر جا می خواهی برو.
نامه ای به برادران خویش نوشتند که ما آن سرزمین را یافتیم ، شما هم به سوی ما کوچ کنید، در پاسخ آنها نوشتند ما در اینجا مسکن گزیده ایم و خانه و اموالی تهیه کرده ایم و از آن سرزمین فاصله ای نداریم ، هنگامی که پیامبر موعود به آنجا مهاجرت نمود به سرعت به سوی شما خواهیم

آمد!
آنها در سرزمین مدینه ماندند و اموال فراوانی کسب نمودند این خبر به سلطانی بنام ((تبع)) رسید با آنها جنگید، یهود در قلعه های خویش متحصن شدند، وی آنها را محاصره کرد و سپس به آنها امان داد، آنها به نزد سلطان آمدند تبع گفت من این سرزمین را پسندیده ام و در این سرزمین خواهم ماند، در پاسخ وی گفتند: این چنین نخواهد شد زیرا این سرزمین هجرتگاه پیامبری است که جز او کسی نمی تواند به عنوان ریاست در این سرزمین بماند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 344
تبع گفت : بنابراین من از خاندان خویش کسانی را در اینجا قرار خواهم داد تا آن زمانی که پیامبر موعود بیاید وی را یاری نمایند، لذا او دو قبیله معروف اوس و خزرج را در آن مکان ساکن نمود.
این دو قبیله هنگامی که جمعیت فراوانی پیدا کردند به اموال یهود تجاوز نمودند، یهودیان به آنها می گفتند هنگامی که محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) مبعوث گردد شما را از سرزمین ما بیرون خواهد کرد!
هنگامی که محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) مبعوث شد، اوس و خزرج که به نام انصار معروف شدند به او ایمان آوردند و یهود وی را انکار نمودند این است معنی آیه ((و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا)).
آری همان جمعیتی که با عشق و علاقه مخصوص برای ایمان به رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) آمده بودند و در برابر اوس و خزرج افتخارشان این بود که پیامبری مبعوث خواهد شد و آنها یاران خاص وی خواهند بود، بر اثر تعصب و لجاج و دنیاپرستی در صف دشمنان او قرار گرفتند در حالی که دور افتادگان گرد او را گرفته و به یارانش پیوستند.
تفسیر:
خود مبلغ بوده خود کافر شدند!
باز در این آیات سخن از یهود و ماجراهای زندگی آنها است ، آنها همانگونه که در شاءن نزول آمده است با عشق و علاقه مخصوصی برای ایمان به رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) در سرزمین مدینه سکنی گزیده بودند، و نشانه های پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) را در کتاب آسمانی خود تورات می خواندند، و با بی صبری در انتظار ظهورش بودند ((ولی هنگامی که از طرف خداوند کتابی (قرآن) به آنها رسید که موافق نشانه هائی بود که یهود با خود داشتند با اینکه پیش از این جریان خود را به ظهور این پیامبر
(صلی اللّه علیه و آله و سلم) نوید می دادند و با ظهور این پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) امید فتح بر دشمنان داشتند، آری هنگامی که این کتاب و پیامبری را که از قبل شناخته بودند، نزدشان آمد نسبت به او کافر

شدند)) (و لما جائهم کتاب من عند الله مصدق لما معهم و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جائهم ما عرفوا کفروا به).
((لعنت خداوند بر کافران باد)) (فلعنة الله علی الکافرین).
آری گاه انسان عاشقانه به دنبال حقیقتی می دود، ولی هنگامی که به آن رسید و آن را مخالف منافع شخصی خود دید بر اثر هوا پرستی به آن پشت پا می زند و آن را وداع می گوید بلکه گاه به مخالفتش برمی خیزد.
اما در حقیقت یهود معامله زیان آوری انجام داده اند، کسانی که برای پیروی از پیامبر موعود از سرزمینهای خود کوچ کرده بودند و با مشکلات فراوان در سرزمین مدینه مسکن گزیدند تا به مقصود برسند، سرانجام در صف منکران و کافران قرار گرفتند، لذا قرآن می گوید ((آنها در برابر چه بهای بدی خود را فروختند))؟ (بئس ما اشتروا به انفسهم).
((آنها به آنچه خداوند نازل کرده بود به خاطر حسد کافر شدند، و معترض بودند چرا خداوند آیات خود را بر هر کس از بندگان خود بخواهد به فضل خویش نازل می کند)) (ان یکفروا بما انزل الله بغیا ان ینزل الله من فضله علی من یشاء من عباده).
گویا انتظار داشتند پیامبر موعود (صلی اللّه علیه و آله و سلم) از بنی اسرائیل و از میان خود آنها باشد و از نزول قرآن بر دیگری ناراحت بودند!
و در پایان آیه می گوید: ((لذا شعله های خشم خداوند یکی پس از دیگری آنها را فرو گرفت و برای کافران مجازات خوارکننده است)) (فبائوا بغضب علی غضب و للکافرین عذاب مهین).
نکته ها
1- یک معامله زیان آور
آری یهود معامله زیان آوری انجام دادند، چرا که در آغاز از منادیان اسلام بودند و حتی زندگی در مدینه را با تمام مشکلاتش برای رسیدن به این مقصود برگزیدند، اما پس از ظهور پیامبر اسلام ، تنها به خاطر اینکه او از بنی اسرائیل نیست و یا منافع شخصیشان را به خطر می اندازد به او کافر شدند، چه معامله ای از این زیانبارتر که انسان نه تنها به مقصودش نرسد بلکه پس از صرف تمام نیروها در جهت ضد آن قرار گیرد، و خشم و غضب خدا را برای خود فراهم سازد.
در سخنی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : انه لیس لانفسکم ثمن الا الجنة فلا تبیعوها الا بها: ((برای وجود شما قیمتی جز بهشت نیست ، خود را به غیر آن نفروشید)) قابل توجه اینکه در اینجا سرمایه معامله را اصل وجود آنان ذکر می کند چرا که با کفر، ارزش هستی آنها به کلی سقوط می کند گوئی فاقد شخصیت خود می شوند، و به تعبیر دیگر به بردگانی می مانند که وجود خود را فروخته و به اسارت دیگری در آمده اند، آری آنها اسیر هوی و بنده شیطانند.

کلمه ((اشتروا)) گر چه معمولا به معنی ((خریداری کردن)) می آید، ولی گاه چنانکه در لغت تصریح شده به معنی فروختن نیز آمده است ، و آیه فوق از این قبیل است .
2- تفسیر ((بائوا بغضب علی غضب))
قرآن مجید در سرگذشت بنی اسرائیل هنگامی که در بیابان (سینا) سرگردان بودند، می گوید ((و بائوا بغضب من الله)) (آنها به غضب خدا باز گشتند) سپس اضافه می کند ((این خشم خداوند نسبت به آنها به خاطر کشتن انبیاء و کافر شدن به آیات خدا بود)).
در سوره آل عمران آیه 112 نیز همین معنی دیده می شود که یهود به خاطر کفر به آیات خدا و قتل پیامبران مورد خشم خدا قرار گرفتند، این غضب اول است که دامنگیر آنها شد.
بازماندگان آنان بعد از ظهور پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) همان روش نیاکان را در مورد این پیامبر ادامه دادند، یعنی نه تنها به آئین او کافر شدند بلکه در برابر او به مبارزه برخاستند، این سبب شد که خشم و غضب تازه ای آنها را فرا گیرد و این غضب دوم است لذا می گوید: ((فبائوا بغضب علی غضب)).
((بائوا)) در اصل به معنی بازگشتند و منزل گرفتند می باشد و در اینجا کنایه از استحقاق پیدا کردن است ، یعنی آنها خشم پروردگار را همچون منزل و مکانی برای خود برگزیدند.
این گروه طغیانگر هم قبل از قیام موسی و هم قبل از ظهور پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) از طرفداران سرسخت چنین قیامی بودند اما پس از ظهور هر دو، از عقیده خود برگشتند و خشم و غضب خدا را یکی پس از دیگری به جان خریدند. البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 348
آیه 91 - 93
آیه و ترجمه
وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَ هُوَ الْحَقُّ مُصدِّقاً لِّمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنبِيَاءَ اللَّهِ مِن قَبْلُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ(91)
* وَ لَقَدْ جَاءَكم مُّوسى بِالْبَيِّنَتِ ثُمَّ اتخَذْتمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَ أَنتُمْ ظلِمُونَ(92)
وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكمُ الطورَ خُذُوا مَا ءَاتَيْنَكم بِقُوَّةٍ وَ اسمَعُوا قَالُوا سمِعْنَا وَ عَصيْنَا وَ أُشرِبُوا فى قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكفْرِهِمْ قُلْ بِئْسمَا يَأْمُرُكم بِهِ إِيمَنُكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ(93)
ترجمه :
91 و هنگامی که به آنها گفته شود به آنچه خداوند نازل فرموده است

ایمان بیاورید، می گویند ما به چیزی ایمان می آوریم که بر خود ما نازل شده ، و به غیر آن کافر می شوند، در حالی که حق است و آیاتی را که بر آنها نازل شده تصدیق می کند بگو اگر راست می گوئید و به آیاتی که بر خودتان نازل شده ایمان دارید پس چرا پیامبران خدا را پیش از این به قتل می رسانید؟
92 (و نیز) موسی آنهمه معجزات را برای شما آورد (چرا شما) بعد از آن گوساله را انتخاب کردید و با این کار ستم نمودید؟
93 (و نیز) از شما پیمان گرفتیم ، و کوه طور را بالای سر شما برافراشتیم (و به شما گفتیم) این دستوراتی را که به شما داده ایم محکم بگیرید و درست بشنوید، شما گفتید شنیدیم و مخالفت کردیم ! و دلهای آنها با محبت گوساله بر اثر کفر آبیاری شد، بگو چه فرمان بدی ایمان شما به شما می دهد اگر ایمان دارید!
تفسیر:
تعصبهای نژادی
در تفسیر آیات گذشته خواندیم که یهود با آنهمه زحمات و مشکلاتی که در راه رسیدن به ((پیامبر موعود تورات)) متحمل شدند به خاطر حسد، یا به خاطر اینکه این پیامبر از بنی اسرائیل نیست ، و منافع شخصی آنها را به خطر می اندازد از اطاعت و ایمان به او سرباز زدند.
در تعقیب آن در آیات مورد بحث به جنبه تعصبات نژادی یهود که در تمام دنیا به آن معروفند اشاره کرده چنین می گوید: ((هنگامی که به آنها گفته شود به آنچه خداوند نازل فرموده ایمان بیاورید، می گویند ما به چیزی ایمان می آوریم که بر خود ما نازل شده باشد (نه بر اقوام دیگر) و به غیر آن کافر می شوند)) (و اذا قیل لهم آمنوا بما انزل الله قالوا نؤ من بما انزل علینا و یکفرون بما ورائه).
آنها نه به انجیل ایمان آوردند و نه به قرآن ، بلکه تنها جنبه های نژادی و منافع خویش را در نظر می گرفتند ((در حالی که این قرآن حق است و منطبق بر نشانه ها و علامتهائی است که در کتاب خویش خوانده بودند)) (و هو الحق مصدقا لما معهم).
پس از آن پرده از روی دروغ آنان بر داشته و می گوید: اگر بهانه عدم ایمان شما این است که محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) از شما نیست ((پس چرا به پیامبران خودتان تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :350
در گذشته ایمان نیاوردید؟ پس چرا آنها را کشتید اگر راست می گوئید و ایمان دارید؟! (قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤ منین).
اگر به راستی آنها به تورات ایمان داشتند، توراتی که قتل نفس را گناه بزرگی می شمرد نمی بایست پیامبران بزرگ خدا را به قتل برسانند.
از این گذشته اصولا این سخن که ما تنها به دستوراتی ایمان می آوریم که

بر ما نازل شده باشد، انحراف روشنی از اصول توحید و مبارزه با شرک است ، این یکنوع خودخواهی و خودپرستی است ، چه در شکل شخصی باشد یا در شکل نژادی .
توحید آمده است که این گونه خوهای زشت را از وجود انسان ریشه کن سازد، تا انسانها دستورات خدا را فقط به خاطر اینکه از ناحیه خدا است بپذیرند.
به عبارت دیگر اگر پذیرش دستورات الهی مشروط به این باشد که بر خود ما نازل گردد این در حقیقت شرک است نه ایمان ، و کفر است نه اسلام ، و قبول چنین دستوراتی هرگز دلیل ایمان نخواهد بود.
جالب اینکه در آیه فوق می گوید: ((هنگامی که به آنها گفته شود به آنچه خدا نازل کرده ایمان بیاورید ...)) که در این عبارت نه محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) مطرح است و نه موسی و عیسی (علیهماالسلام) بلکه صرفا ((ما انزل الله)).
قرآن برای روشنتر ساختن دروغ و کذب آنها، در آیه بعد، سند دیگری را بر ضد آنها افشا می کند و می گوید: ((موسی آنهمه معجزات و دلائل روشن را برای شما آورد، ولی شما بعد از آن گوساله را انتخاب کردید و با این کار ظالم و ستمگر بودید))! (و لقد جائکم موسی بالبینات ثم اتخذتم العجل من بعده و انتم ظالمون).
اگر شما راست می گوئید و به پیامبر خودتان ایمان دارید پس این گوساله

پرستی بعد از آنهمه دلائل روشن توحیدی چه بود؟ این چه ایمانی است که به محض غیبت موسی و رفتنش به کوه طور از دلهای شما پرواز می کند و کفر جای آن ، و گوساله جای توحید را می گیرد؟
آری شما با این کارتان هم به خود ستم کردید و هم به جامعه خود و نسلهای آینده تان .
در سومین آیه مورد بحث سند دیگری بر بطلان این ادعای آنها ذکر کرده مساءله پیمان کوه طور را به میان می کشد و می گوید: ((ما از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سرتان قرار دادیم و به شما گفتیم دستوراتی را که می دهیم محکم بگیرید و درست بشنوید اما آنها گفتند شنیدیم و مخالفت کردیم)).
(و اذ اخذنا میثاقکم و رفعنا فوقکم الطور خذوا ما آتینا کم بقوة و اسمعوا قالوا سمعنا و عصینا)
((آری دلهای آنها به خاطر کفرشان با محبت گوساله آبیاری شده بود))! (واشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم).
آری شرک و دنیا پرستی که نمونه آن عشق به گوساله طلائی سامری بود در تار و پود قلبشان نفوذ کرد، و در سراسر وجودشان ریشه دواند، و به

همین دلیل خدا را فراموش کردند.
شگفتا! این چگونه ایمانی است که هم با کشتن پیامبران خدا می سازد و هم گوساله پرستی را اجازه می دهد، و هم میثاقهای محکم الهی را به دست فراموشی می سپرد؟!
آری ((اگر شما مؤ منید ایمانتان بد دستوراتی به شما می دهد)) (قل بئسما یامرکم به ایمانکم ان کنتم مؤ منین).
نکته ها
1 جمله ((قالوا سمعنا و عصینا)) (ما شنیدیم و معصیت کردیم) به این معنی نیست که آنها این سخن را به زبان جاری کردند، بلکه ظاهرا منظور این است که آنها با عمل خود این واقعیت را نشان دادند، و این یکنوع کنایه زیبا است که در سخنان روزمره نیز دیده می شود.
2 جمله ((و اشربوا فی قلوبهم العجل)) نیز کنایه جالبی را منعکس می کند که بیانگر حال قوم یهود است .
توضیح اینکه : کلمه ((اشراب)) همانگونه که از ((مفردات راغب)) بر می آید دو معنی دارد:
اگر از باب ((اشربت البعیر)) باشد یعنی ریسمان را به گردن شتر بستم بنابراین معنی جمله بالا این می شود که ریسمانی محکم از علاقه و محبت قلب آنها را با گوساله ارتباط داده بود.
و اگر از ماده ((اشراب)) به معنی آبیاری کردن یا دیگری را آب دادن باشد و در این صورت کلمه حب در تقدیر خواهد بود و معنی جمله رویهمرفته چنین است :
بنی اسرائیل قلوب خود را با محبت گوساله سامری آبیاری کردند.
این جزو عادات عرب است که هر گاه علاقه ای سخت و یا کینه زیادی نسبت به چیزی را بخواهند برسانند تعبیری همانند تعبیر بالا می آورند.
ضمنا از تعبیر فوق نکته دیگری نیز استفاده می شود و آن اینکه نباید از این کارهای نادرست بنی اسرائیل تعجب کرد، زیرا این اعمال محصول سرزمین قلب آنها است که با آب شرک آبیاری شده ، و چنین سرزمینی که

شود محصولی جز خیانت و قتل پیامبران و گناه و ظلم نخواهد داشت .
اهمیت این موضوع وقتی روشنتر می شود که به زشتی قتل و کشتار انسان در آئین یهود که با اهمیت خاصی از این موضوع سخن گفته توجه گردد، آئین یهود بقدری این جنایت را بد می دانست که بنا به نوشته ((قاموس کتاب مقدس)) صفحه 687: ((قتل عمد و قباحت آن به طوری در نزد اسرائیلیان اهمیت داشت که به مرور ایام با بست نشستن در شهرهای بست ، و یا ملتجی شدن به اماکن مشرفه سبب استخلاص و برائت ذمه قاتل نمی شد، بلکه در هر صورت وی را قصاص می نمودند)).

این است معنی کشتن انسانها از نظر تورات تا چه رسد به کشتن پیامبران خدا. البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 354
آیه 94 - 96
آیه و ترجمه
قُلْ إِن كانَت لَكمُ الدَّارُ الاَخِرَةُ عِندَ اللَّهِ خَالِصةً مِّن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْت إِن كنتُمْ صدِقِينَ(94)
وَ لَن يَتَمَنَّوْهُ أَبَدَا بِمَا قَدَّمَت أَيْدِيهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمُ بِالظلِمِينَ(95)
وَ لَتَجِدَنهُمْ أَحْرَص النَّاسِ عَلى حَيَوةٍ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْف سنَةٍ وَ مَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَن يُعَمَّرَ وَ اللَّهُ بَصِيرُ بِمَا يَعْمَلُونَ(96)
ترجمه :
94 بگو اگر (آنچنانکه مدعی هستید) سرای دیگر در نزد خدا مخصوص شما است نه سایر مردم پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید.
95 ولی آنها هرگز به خاطر اعمال بدی که پیش از خود فرستاده اند آرزوی مردن نخواهند کرد و خداوند از ستمگران آگاه است .
96 آنها را حریصترین مردم حتی حریصتر از مشرکان بر زندگی (این دنیا و اندوختن ثروت) خواهی یافت (تا آنجا) که هر یک از آنها دوست دارد هزار سال عمر کند در حالی که این عمر طولانی او را از عقاب خداوند باز نخواهد داشت و خداوند به اعمال آنها بینا است .
تفسیر:
گروه از خود راضی
از تاریخ زندگی یهود علاوه بر آیات مختلف قرآن مجید چنین برمی آید
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 355
که آنها خود را یک نژاد برتر می دانستند، و معتقد بودند گل سر سبد جامعه انسانیتند، بهشت به خاطر آنها آفریده شده !، و آتش جهنم با آنها چندان کاری ندارد! آنها فرزندان خدا و دوستان خاص او هستند، و خلاصه آنچه خوبان همه دارند آنها تنها دارند!
این خودخواهی ابلهانه در آیات مختلفی از قرآن که سخن از یهود منعکس است .
در آیه 18 سوره مائده می خوانیم : نحن ابناء الله و احبائه : ((ما فرزندان خدا و دوستان خاص او هستیم)).
و در آیه 111 سوره بقره می خوانیم : وقالوا لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری : ((آنها گفتند کسی در بهشت داخل نمی شود مگر اینکه یهودی یا نصرانی باشد)).
و در آیه 80 سوره بقره می خوانیم و قالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودة :

((آتش دوزخ جز چند روزی به ما اصابت نخواهد کرد)).
این پندارهای موهوم از یکسو آنها را به ظلم و جنایت و گناه و طغیان دعوت می کرد، و از سوی دیگر به کبر و خودپسندی و خود برتر بینی .
قرآن مجید در آیات فوق پاسخ دندانشکنی می دهد می گوید: ((اگر (آنچنان که شما مدعی هستید) سرای آخرت نزد خدا مخصوص شما است نه سایر مردم پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید)) (قل ان کانت لکم الدار الاخرة عندالله خالصة من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین).
آیا میل ندارید به جوار رحمت خدا پناه برید و نعمتهای بی پایان بهشت در اختیار شما باشد آیا دوست ، آرزوی دیدن محبوب خود را ندارد؟!
یهود با گفتن این سخنها که بهشت مخصوص ما است یا ما چند روزی بیش در آتش نمی سوزیم ، می خواستند مسلمانان را نسبت به آئینشان دلسرد کنند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 356
ولی قرآن پرده از روی دروغ و تزویر آنان بر می دارد، زیرا آنها به هیچوجه حاضر به ترک زندگی دنیا نیستند و این خود دلیل محکمی بر کذب آنها است ، راستی اگر انسان چنان ایمانی به سرای آخرت داشته باشد چرا اینقدر به زندگی این جهان دل ببندد؟ و برای وصول به آن مرتکب هزار گونه جنایت شود؟
در آیه بعد، قرآن اضافه می کند: ((آنها هرگز تمنای مرگ نخواهند کرد، به خاطر اعمال بدی که پیش از خود فرستادند)) (و لن یتمنوه ابدا بما قدمت ایدیهم).
((و خداوند از ستمگران ، آگاه است)) (و الله علیم بالظالمین).
آری آنها می دانستند در پرونده اعمالشان چه نقطه های سیاه و تاریک وجود دارد، آنها از اعمال زشت و ننگین خود مطلع بودند، خدا نیز از اعمال این ستمگران آگاه است ، بنابراین سرای آخرت برای آنها سرای عذاب و شکنجه و رسوائی است و به همین دلیل خواهان آن نیستند.
آخرین آیه مورد بحث از حرص شدید آنها به مادیات چنین سخن می گوید تو آنها را حریصترین مردم بر زندگی می بینی)) (و لتجدنهم احرص الناس علی حیاة).
((حتی حریصتر از مشرکان)) (و من الذین اشرکوا).
حریص در اندوختن مال و ثروت ، حریص در قبضه کردن دنیا، حریص در انحصارطلبی ، آنها حتی از مشرکان که طبعا می بایست در جمع آوری اموال از همه حریصتر باشند و از هر راه بدست آورند باکی نداشته باشند حریصترند.
((آنچنان علاقه به دنیا دارند که هر یک از آنها دوست دارد هزار سال عمر کند)). (یود احدهم لو یعمر الف سنة). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 357

برای جمع ثروت بیشتر یا به خاطر ترس از مجازات !
آری هر یک تمنای عمر هزار ساله دارد ((ولی این عمر طولانی او را از عذاب خداوند باز نخواهد داشت)) (و ما هو بمزحزحه من العذاب ان یعمر).
و اگر گمان کنند که خداوند از اعمالشان آگاه نیست ، اشتباه می کنند ((خداوند نسبت به اعمال آنها بصیر و بینا است)) (و الله بصیر بما یعملون).
نکته ها
نکته : 1
البته باید توجه داشت که مقصود از هزار سال ، عدد هزار نیست ، بلکه کنایه از عمر بسیار طولانی است و به تعبیر دیگر عدد تکثیر است نه ((تعداد)).
بعضی از مفسران می گویند: عدد هزار در آن زمان بزرگترین عدد نزد عرب بوده و اعداد بزرگتر از آن نام مخصوصی نداشته است ، ولذا رساترین تعبیر برای فزونی محسوب می شده است .
نکته : 2
تعبیر به علی حیاة (به صورت نکره) به گفته جمعی از مفسران برای تحقیر است یعنی آنها آنقدر به زندگی دنیا دل بسته اند که حتی پستترین زندگی این جهان را که در نهایت بدبختی باشد بر سرای آخرت ترجیح می دهند.
نکته : 3
بی شک سرچشمه بسیاری از جنگها و خونریزیها در طول تاریخ بشر برتری جوئی نژادی بوده است ، مخصوصا در جنگ جهانی اول و دوم که بزرگترین رقم تلفات و ویرانی را در تاریخ همراه داشت ، عامل نژاد پرستی آلمانها (یا حزب نازی) عامل غیر قابل انکاری بود. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 358
و اگر بنا شود نژاد پرستان جهان را رده بندی کنیم بدون شک یهود در رده های بالا قرار خواهند گرفت ، هم اکنون کشوری را که آنها به نام اسرائیل تشکیل داده اند بر مبنای همین مساءله نژاد تاءسیس شده ، چه جنایتهای هولناکی که برای تشکیل آن مرتکب شدند، و چه جنایات وحشتناکی که برای نگهداری آن مرتکب می شوند.
آنها حتی آئین موسی (علیه السلام) را در نژاد خود محصور ساخته اند، و اگر کسی از غیر نژاد یهود بخواهد این آئین را بپذیرد برای آنها جالب نیست ، به همین دلیل تبلیغ و دعوت به سوی آئین خود در میان اقوام دیگر نمی کنند.
همین وضع خاص آنها سبب شده که در انظار جهانیان منفور گردند، چرا که

مردم دنیا کسانی را که برای خود امتیازی بر دیگران قائل باشند هرگز دوست ندارند.
اصولا نژاد پرستی شعبهای از شرک است و به همین دلیل اسلام شدیدا با آن مبارزه کرده و همه انسانها را از یک پدر و مادر می داند که امتیازشان تنها به تقوا و پرهیزکاری است .
نکته : 4
بیشتر مردم از مرگ می ترسند و وحشت دارند و پس از تحلیل و بررسی می بینیم که ریشه این ترس را یکی از دو چیز تشکیل می دهد:
1 بسیاری از مردم مرگ را به معنی فنا و نیستی و نابودی تفسیر می کنند و بدیهی است که انسان از فنا و نیستی وحشت دارد، اگر انسان مرگ را به این معنی تفسیر کند حتما از آن گریزان خواهد بود، و لذا حتی در بهترین حالات زندگی و در اوج پیروزی فکر این مطلب که روزی این زندگی پایان می یابد، شهد زندگی را در کام آنان زهر می کند، و همیشه از این نظر نگرانند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 359
2 افرادی که مرگ را پایان زندگی نمی دانند و مقدمه ای برای زندگی در سرائی وسیعتر و عالیتر می بینند به خاطر اعمال خود و خلافکاریها از مرگ وحشت دارند، زیرا مرگ را آغاز رسیدن به نتائج شوم اعمال خود می بینند، بنابراین برای فرار از محاسبه الهی و کیفر اعمال ، میل دارند هر چه بیشتر مرگ را به عقب بیندازند، آیه بالا اشاره به دسته دوم می کند
ولی پیغمبران بزرگ خدا از یکسو ایمان به زندگی جاویدان بعد از مرگ را در دلها زنده کردند و چهره ظاهری وحشتناک مرگ را در نظرها دگرگون ساخته ، چهره واقعی آن را که دریچه ای به زندگی عالیتر است به مردم نشان دادند.
و از سوی دیگر دعوت به ((پاکی عمل)) کردند تا وحشت از مرگ بخاطر کیفر اعمال نیز زائل گردد، بنابراین مردم با ایمان از پایان زندگی و مرگ بهیچوجه وحشت ندارند. البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 360
آیه 97 - 98
آیه و ترجمه
قُلْ مَن کانَ عَدُوًّا لِّجِبرِیلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلی قَلْبِک بِإِذْنِ اللَّهِ مُصدِّقاً لِّمَا بَینَ یَدَیْهِ وَ هُدًی وَ بُشرَی لِلْمُؤْمِنِینَ(97)
مَن کانَ عَدُوًّا لِّلَّهِ وَ مَلَئکتِهِ وَ رُسلِهِ وَ جِبرِیلَ وَ مِیکَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِّلْکَفِرِینَ(98)
ترجمه :
97 (آنها می گویند چون فرشتهای که وحی بر تو نازل می کند جبرئیل است و ما با جبرئیل دشمن هستیم به تو ایمان نمی آوریم) بگو کسی که

دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خدا است) چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرده است ، قرآنی که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند و هدایت و بشارت برای مؤ منان است .
98 کسی که دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل باشد (کافر است و) خداوند دشمن کافران است .
شان نزول
هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) به مدینه آمد روزی ابن صوریا (یکی از علمای یهود) با جمعی از یهود فدک نزد پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) آمدند، و سؤ الات گوناگونی از حضرتش کردند، و نشانه هائی را که گواه نبوت و رسالت او بود جستجو نمودند، از جمله گفتند: ای محمد خواب تو چگونه است ؟ زیرا به ما اطلاعاتی درباره خواب پیامبر موعود داده شده است ، فرمود: تنام عینای و قلبی یقظان !: ((چشم من به خواب می رود اما قلبم بیدار است)) گفتند راست گفتی ای محمد!
و پس از سؤ الات متعدد
دیگر، ابن صوریا گفت : یک سؤ ال باقی مانده که اگر آن را صحیح جواب دهی به تو ایمان می آوریم و از تو پیروی خواهیم کرد، نام آن فرشتهای که بر تو نازل می شود چیست ؟ فرمود: جبرئیل است .
((ابن صوریا)) گفت : او دشمن ما است ، دستورهای مشکل درباره جهاد و جنگ می آورد، اما میکائیل همیشه دستورهای ساده و راحت آورده ، اگر فرشته وحی تو میکائیل بود به تو ایمان می آوردیم !.
تفسیر:
ملت بهانه جو!
بررسی شاءن نزول آیه فوق انسان را بار دیگر به یاد بهانه جوئیهای ملت یهود می اندازد که از زمان پیامبر بزرگوار موسی (علیه السلام) تا کنون این برنامه را دنبال کرده اند، و برای شانه خالی کردن از زیر بار حق هر زمان به سراغ بهانه ای می روند.
در اینجا چنانکه مشاهده می کنیم : تنها بهانه این است که چون جبرئیل فرشته وحی تو است و تکالیف سنگین خدا را ابلاغ می کند ما ایمان نمی آوریم ، ما دشمن او هستیم اگر فرشته وحی میکائیل بود، بسیار خوب بود، ایمان می آوردیم ؟.
از اینان باید پرسید مگر فرشتگان الهی با یکدیگر از نظر انجام وظیفه فرق دارند؟ اصولا مگر آنها طبق خواسته خودشان عمل می کنند یا از پیش خود چیزی می گویند؟ آنها همانگونه اند که قرآن معرفی کرده لا یعصون الله ما امرهم : ((هر چه خداوند دستور دهد همان را انجام می دهند)) (تحریم 6).
به هر حال قرآن در پاسخ این بهانه جوئیها چنین می گوید: ((به آنها بگو

هر کس دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خدا است) چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرده است)) (قل من کان عدوا لجبریل فانه نزله علی قلبک باذن الله).
((قرآنی که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند)) (و هماهنگ با نشانه های آنها است) (مصدقا لما بین یدیه).
((قرآنی که مایه هدایت و بشارت برای مؤ منان است)) (و هدی و بشری للمؤ منین).
در حقیقت در این آیه سه پاسخ به این گروه داده شده است :
نخست اینکه جبرئیل چیزی از نزد خود نمی آورد هر چه هست ((باذن الله)) است .
دیگر اینکه نشانه صدق از کتب پیشین در آن وجود دارد چرا که مطابق نشانه های آنها است .
سوم اینکه محتوای آن خود دلیل بر اصالت و حقانیت آن می باشد.
آیه بعد همین موضوع را با تاءکید بیشتر تواءم با تهدید بیان می کند و می گوید: ((هر کس دشمن خدا و فرشتگان و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل باشد خداوند دشمن او است ، خدا دشمن کافران است)) (من کان عدوا لله و ملائکته و رسله و جبریل و میکال فان الله عدو للکافرین).
اشاره به اینکه اینها قابل تفکیک نیستند الله ، فرشتگان او، فرستادگان او، جبرئیل ، میکائیل و هر فرشته دیگر، و در حقیقت دشمنی با یکی دشمنی با بقیه است .
به تعبیر دیگر دستورات الهی که تکامل بخش انسانهاست از سوی خداوند
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 363
بوسیله فرشتگان بر پیامبران نازل می شود و اگر تفاوتی بین ماءموریتهای آنها باشد از قبیل تقسیم مسئولیت است نه تضاد در ماءموریت ، آنها همه در مسیر یک هدف قرار دارند، بنابراین دشمنی با یکی از آنها، دشمنی با خدا است .
((جبریل)) و ((میکال))
نام ((جبریل)) سه بار، و نام ((میکال)) یکبار در قرآن مجید، در همین مورد آمده است و از همین آیات استفاده می شود که هر دو از فرشتگان بزرگ و مقرب خدایند (در تلفظات معمولی مسلمین جبرئیل و میکائیل هر دو با همزه و یاء تلفظ می شود، ولی در متن قرآن تنها به صورت جبریل و میکال آمده است) جمعی عقیده دارند که ((جبریل)) لفظی است عبرانی و اصل آن ((جبرئیل)) به معنی ((مرد خدا)) یا ((قوت خدا)) است (((جبر)) به معنی ((قوت یا مرد)) و ((ئیل)) به معنی ((خدا)) است).
به موجب آیات مورد بحث جبرئیل پیک وحی خدا بر پیامبر، و نازل کننده قرآن بر قلب پاک او بوده است ، در حالی که در سوره نحل آیه 102

واسطه وحی ((روح القدس)) معرفی شده .
و در سوره ((شعراء آیه 191)) می خوانیم قرآن را روح الامین برای آن حضرت آورده ، ولی همانگونه که مفسران تصریح کرده اند: منظور از روح القدس و روح الامین همان جبرئیل است .
ضمنا احادیثی در دست داریم که به موجب آنها جبرئیل به صورتهای گوناگون بر پیامبر نازل می شد و در مدینه جبرئیل غالبا به صورت دحیه کلبی که مردی بسیار زیبا بود بر آن حضرت نمایان می گشت .
از سوره نجم استفاده می شود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) جبرئیل را دو بار تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 364
(به صورت اصلیش) مشاهده کرد.
در کتب اسلامی معمولا چهار فرشته مقرب خدا را جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل شمرده اند که از میان اینها جبرئیل از همه برتر است .
در منابع یهود نیز سخن از جبریل و میکال آمده است ، از جمله در کتاب دانیال جبرئیل به عنوان مغلوب کننده رئیس شیاطین و میکائیل به عنوان حامی قوم اسرائیل معرفی شده .
بعضی از محققان می گویند در منابع یهود چیزی که دلالت بر خصومت جبریل با آنها داشته باشد دیده نشده ، و این خود مؤ ید آن است که اظهار عداوت یهودیان معاصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نسبت به جبریل یک بهانه بیش نبوده ، تا بوسیله آن از پذیرش اسلام سر باز زنند، چرا که در منابع مذهبی خودشان ریشه ای نداشته است . البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 365
آیه 99 - 101
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْک ءَايَتٍ بَيِّنَتٍ وَ مَا يَكْفُرُ بِهَا إِلا الْفَسِقُونَ(99)
أَ وَ كلَّمَا عَهَدُوا عَهْداً نَّبَذَهُ فَرِيقٌ مِّنْهُم بَلْ أَكْثرُهُمْ لا يُؤْمِنُونَ(100)
وَ لَمَّا جَاءَهُمْ رَسولٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَب كتَب اللَّهِ وَرَاءَ ظهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لا يَعْلَمُونَ(101)
ترجمه :
99 نشانه های روشنی برای تو فرستادیم ، و جز فاسقان کسی به آنها کفر نمی ورزد.
100 و آیا هر بار آنها (یهود) پیمانی (با خدا و پیامبر) بستند جمعی آن را دور نیفکندند؟ (و با آن مخالفت نکردند ؟) و بیشتر آنها ایمان نمی آورند.
101 و هنگامی که فرستاده ای از سوی خدا به سراغشان آمد در حالی که با نشانه هائی که نزد آنها بود مطابقت داشت ، جمعی از آنان که دارای کتاب بودند کتاب خدا را پشت سر افکندند، گوئی اصلا از آن خبر ندارند.
شاءن نزول

در مورد آیه اول شاءن نزولی از ابن عباس نقل شده است و آن اینکه : ((ابن صوریا)) دانشمند یهودی از روی لجاج و عناد به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) گفت : تو تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 366
چیزی که برای ما مفهوم باشد نیاورده ای ! و خداوند نشانه روشنی بر تو نازل نکرده تا ما از تو تبعیت کنیم ، آیه فوق نازل شد و به او صریحا پاسخ گفت .
تفسیر:
پیمان شکنان یهود
در نخستین آیه مورد بحث ، قرآن به این حقیقت اشاره می کند که دلائل کافی و نشانه های روشن و آیات بینات در اختیار پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) قرار دارد و آنها که انکار می کنند در حقیقت ، پی به حقانیت دعوت او برده و به خاطر اغراض خاصی به مخالفت برخاسته اند، می گوید: ((ما بر تو آیات بینات نازل کردیم و جز فاسقان کسی به آنها کفر نمی ورزد)) (و لقد انزلنا الیک آیات بینات و ما یکفر بها الا الفاسقون).
تفکر در آیات قرآن برای هر انسان پاکدل و حقجوئی روشن کننده راهها است و با مطالعه این آیات می توان به صدق دعوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و عظمت قرآن پی برد، ولی این حقیقت را تنها کسانی درک می کنند که قلبشان بر اثر گناه تاریک نشده باشد، بنابراین جای تعجب نیست که فاسقان و آلودگان به گناه و آنها که از اطاعت فرمان خدا سر باز زده اند هرگز به آن ایمان نیاورند.
سپس به یکی از اوصاف بسیار بد جمعی از یهود یعنی پیمان شکنی که گویا با تاریخ آنها همراه است اشاره کرده می گوید: ((آیا هر بار آنان پیمانی با خدا و پیامبر بستند جمعی از آنها آن را دور نیفکندند و با آن مخالفت نکردند))؟!(او کلما عاهدوا عهدا نبذه فریق منهم).
آری ((اکثرشان ایمان نمی آورند)) (بل اکثرهم لا یؤ منون).
خداوند از آنها در کوه طور پیمان گرفت که به فرمانهای تورات عمل کنند تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 367
ولی سر انجام این پیمان را شکستند و فرمان او را زیر پا گذاردند.
و نیز از آنها پیمان گرفته شده بود که به پیامبر موعود (پیامبر اسلام که بشارت آمدنش در تورات داده شده بود) ایمان بیاورند به این پیمان نیز عمل نکردند.
یهود بنی نضیر و بنی قریظه هنگام ورود پیامبر اسلام به مدینه نیز با او پیمان بستند که لااقل به دشمنانش کمک نکنند، ولی عاقبت این پیمان را هم شکستند و در جنگ احزاب با مشرکان مکه بر ضد اسلام همکاری کردند.
اساسا این شیوه دیرینه اکثریت یهود است که به عهد خویش پایبند نیستند

و هم اکنون نیز به روشنی می بینیم که هرگاه منافع صهیونیستها و اسرائیل غاصب به خطر بیفتد، تمام عهدنامه های خصوصی و جهانی را زیر پا گذارده ، و با بهانه های واهی همه را به دست فراموشی می سپارند.
آخرین آیه مورد بحث ، تاءکید صریحتر و گویاتری روی همین موضوع دارد می گوید: ((هنگامی که فرستاده ای از سوی خدا به سراغ آنها آمد و با نشانه هائی که نزد آنها بود مطابقت داشت ، جمعی از آنان که دارای کتاب بودند کتاب الهی را پشت سر افکندند، آنچنان که گوئی اصلا از آن خبر ندارند)) (و لما جائهم رسول من عند الله مصدق لما معهم نبذ فریق من الذین اوتوا الکتاب کتاب الله وراء ظهورهم کانهم لایعلمون).
تا آن زمان که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) مبعوث نشده بود علمای یهود، مردم را به آمدنش بشارت می دادند و نشانه ها و مشخصات او را بر می شمردند اما هنگامی که به رسالت مبعوث گشت آنچنان از محتویات تورات ، رخ بر تافتند که گوئی هرگز آن را ندیده بودند و نخوانده بودند.
آری این است نتیجه خودخواهی و دنیا پرستی که انسانی را که در آغاز از

مبلغان سر سخت حق بوده به هنگام رسیدن به آن در صف دشمنان آشتی ناپذیر قرار می دهد.
نکته ها
نکته : 1
روشن است تعبیر به ((نزول)) (فرود آمدن) یا ((انزال)) (فرو فرستادن) در مورد قرآن مجید به این معنی نیست که مثلا خداوند مکانی در آسمانها دارد و قرآن را از آن محل بالا فرو فرستاده است ، بلکه این تعبیر اشاره به علو مقامی و معنوی پروردگار است .
نکته : 2
کلمه ((فاسق)) از ماده ((فسق)) در اصل به معنی خارج شدن هسته از درون رطب (خرمای تازه) است ، به این ترتیب که گاهی رطب از شاخه درخت نخل سقوط می کند، هسته از درون آن به خارج می پرد، عرب از این معنی تعبیر به ((فسقت النواة)) می کند سپس به تمام کسانی که لباس طاعت پروردگار را از تن در آورده و از راه و رسم بندگی خارج شده اند فاسق گفته شده است .
در حقیقت همان گونه که هسته خرما به هنگام بیرون آمدن ، آن قشر شیرین و مفید و مغذی را رها می سازد، آنها نیز با اعمال خود تمام ارزش و شخصیت خویش را از دست می دهند.
نکته : 3
قرآن در بحثهای فوق مانند دیگر بحثها هرگز تمام یک قوم را به خاطر گناه

اکثریت مورد ملامت قرار نمی دهد، بلکه با تعبیر ((فریق)) و همچنین ((اکثر)) سهم اقلیت با تقوا و مؤ من را محفوظ می دارد، و این است راه و رسم حق طلبی و حقجوئی . البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 369
آیه 102 - 103
آیه و ترجمه
وَ اتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشيَطِينُ عَلى مُلْكِ سلَيْمَنَ وَ مَا كفَرَ سلَيْمَنُ وَ لَكِنَّ الشيَطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاس السحْرَ وَ مَا أُنزِلَ عَلى الْمَلَكينِ بِبَابِلَ هَرُوت وَ مَرُوت وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتى يَقُولا إِنَّمَا نحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَينَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُم بِضارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضرُّهُمْ وَ لا يَنفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشترَاهُ مَا لَهُ فى الاَخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَ لَبِئْس مَا شرَوْا بِهِ أَنفُسهُمْ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ(102)
وَ لَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا وَ اتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ خَيرٌ لَّوْ كانُوا يَعْلَمُونَ(103)
ترجمه :
102 (یهود) از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می خواندند پیروی می کردند، سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود و کافر نشد، ولکن شیاطین کفر ورزید و به مردم تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 370
تعلیم سحر دادند (و نیز یهود) از آنچه بر دو فرشته بابل ((هاروت)) و ((ماروت)) نازل شد پیروی کردند، (آنها طریق سحر کردن را برای آشنائی به طرز ابطال آن به مردم یاد می دادند) و به هیچ کس چیزی یاد نمی دادند مگر اینکه قبلا به او می گفتند ما وسیله آزمایش شما هستیم ، کافر نشوید (و از این تعلیمات سوء استفاده نکنید) ولی آنها از آن دو فرشته مطالبی را می آموختند که بتوانند به وسیله آن میان مرد و همسرش جدائی بیفکنند (نه اینکه از آن برای ابطال سحر استفاده کنند) ولی هیچگاه بدون فرمان خدا نمی توانند به انسانی ضرر برسانند، آنها قسمتهائی را فرا می گرفتند که برای آنان زیان داشت و نفعی نداشت ، و مسلما می دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد بهرهای در آخرت نخواهد داشت و چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن می فروختند اگر علم و دانشی می داشتند!.
103 و اگر آنها ایمان می آوردند و پرهیزکاری پیشه می کردند پاداشی که نزد خداوند بود برای آنان بهتر بود، اگر آگاهی داشتند.
تفسیر:
سلیمان و ساحران بابل
از احادیث چنین بر می آید که در زمان سلیمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) گروهی در کشور او به عمل سحر و جادوگری پرداختند سلیمان دستور داد تمام نوشته ها و اوراق آنها را جمع آوری کرده در محل

مخصوصی نگهداری کنند (این نگهداری شاید به خاطر آن بوده که مطالب مفیدی برای دفع سحر ساحران در میان آنها وجود داشته)
پس از وفات سلیمان گروهی آنها را بیرون آورده و شروع به اشاعه و تعلیم سحر کردند، بعضی از این موقعیت استفاده کرده و گفتند سلیمان اصلا پیامبر نبود بلکه به کمک همین سحر و جادوگریها بر کشورش مسلط شد و امور خارق العاده انجام می داد!
گروهی از بنی اسرائیل هم از آنها تبعیت کردند و سخت به جادوگری دل بستند، تا آنجا که دست از تورات نیز برداشتند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 371
هنگامی که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) ظهور کرد و ضمن آیات قرآن اعلام نمود سلیمان از پیامبران خدا بوده است ، بعضی از احبار و علمای یهود گفتند: از محمد تعجب نمی کنید که می گوید سلیمان پیامبر است در صورتی که او ساحر بوده ؟.
این گفتار یهود علاوه بر اینکه تهمت و افترای بزرگی نسبت به این پیامبر الهی محسوب می شد لازمهاش تکفیر سلیمان (علیه السلام) بود، زیرا طبق گفته آنان سلیمان مرد ساحری بوده که خود را به دروغ پیامبر خوانده و این عمل موجب کفر است .
آیات فوق به آنها پاسخ می گوید.
به هر حال نخستین آیه مورد بحث فصل دیگری از زشتکاریهای یهود را معرفی می کند که پیامبر بزرگ خدا سلیمان را به سحر و جادوگری متهم ساختند، می گوید:((آنها از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می خواندند پیروی کردند)) (و اتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان).
ضمیر در جمله ((و اتبعوا)) ممکن است اشاره به یهودیان معاصر پیامبر باشد و یا معاصران سلیمان و یا همه آنان .
منظور از((شیاطین)) نیز ممکن است ، انسانهای طغیانگر و یا جن و یا اعم از هر دو باشد.
سپس قرآن به دنبال این سخن اضافه می کندسلیمان هرگز کافر نشد (و ما کفر سلیمان).
او هرگز به سحر توسل نجست ، و از جادوگری برای پیشبرد اهداف خود استفاده نکرد،((ولی شیاطین کافر شدند، و به مردم تعلیم سحر دادند))(و لکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 372
((آنها (یهود) همچنین از آنچه بر دو فرشته بابل ، هاروت و ماروت نازل گردید پیروی کردند))(و ما انزل علی الملکین ببابل هاروت و ماروت).
آری آنها از دو سو دست به سوی سحر دراز کردند، یکی از سوی تعلیمات شیاطین در عصر سلیمان ، و دیگری از سوی تعلیماتی که بوسیله هاروت و

ماروت دو فرشته خدا در زمینه ابطال سحر به مردم داده بودند.
((در حالی که دو فرشته الهی (تنها هدفشان این بود که مردم را به طریق ابطال سحر ساحران آشنا سازند) و لذا ((به هیچکس چیزی یاد نمی دادند، مگر اینکه قبلا به او می گفتند: ما وسیله آزمایش تو هستیم کافر نشو!)) (و از این تعلیمات سوء استفاده مکن) (و ما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر).
خلاصه ، این دو فرشته زمانی به میان مردم آمدند که بازار سحر داغ بود و مردم گرفتار چنگال ساحران ، آنها مردم را به طرز ابطال سحر ساحران آشنا ساختند ولی از آنجا که خنثی کردن یک مطلب (همانند خنثی کردن یک بمب) فرع بر این است که انسان نخست از خود آن مطلب آگاه باشد و بعد طرز خنثی کردن آن را یاد بگیرد، ناچار بودند فوت و فن سحر را قبلا شرح دهند.
ولی سوء استفاده کنندگان یهود همین را وسیله قرار دادند برای اشاعه هر چه بیشتر سحر و تا آنجا پیش رفتند که پیامبر بزرگ الهی ، سلیمان را نیز متهم ساختند که اگر عوامل طبیعی به فرمان او است یا جن و انس از او فرمان می برند همه مولود سحر است آری این است راه و رسم بدکاران که همیشه برای توجیه مکتب خود، بزرگان را متهم به پیروی از آن می کنند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 373
به هر حال آنها از این آزمایش الهی پیروز بیرون نیامدند از آن دو فرشته مطالبی را می آموختند که بتوانند به وسیله آن میان مرد و همسرش جدائی بیفکنند (فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء و زوجه).
ولی قدرت خداوند ما فوق همه این قدرتها است ، ((آنها هرگز نمی توانند بدون فرمان خدا به احدی ضرر برسانند)) (و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله).
((آنها قسمتهائی را یاد می گرفتند که برای ایشان ضرر داشت و نفع نداشت))(و یتعلمون ما یضرهم و لا ینفعهم).
آری آنها این برنامه سازنده الهی را تحریف کردند بجای اینکه از آن به عنوان وسیله اصلاح و مبارزه با سحر استفاده کنند، آن را وسیله فساد قرار دادند با اینکه می دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد بهرهای در آخرت نخواهد داشت)) (و لقد علموا لمن اشتراه ما له فی الاخرة من خلاق).
((چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن فروختند اگر علم و دانشی می داشتند)) (و لبئس ما شروا به انفسهم لو کانوا یعلمون).
آنها آگاهانه به سعادت و خوشبختی خود و جامعهای که به آن تعلق داشتند پشت پا زدند و در گرداب کفر و گناه غوطه ور شدند در حالی که اگر ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند پاداشی که نزد خدا بود برای آنان از

همه این امور بهتر بود، اگر توجه داشتند)) (و لو انهم آمنوا و اتقوا لمثوبة من عند الله خیر لو کانوا یعلمون). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 374
نکته ها
1- ماجرای هاروت و ماروت
درباره این دو فرشته که به سرزمین بابل آمدند، افسانه ها و اساطیر عجیبی بوسیله داستان پردازان ساخته شده و به این دو ملک بزرگ الهی بسته اند تا آنجا که به آنها چهره خرافی داده اند، و حتی کار تحقیق و مطالعه پیرامون این حادثه تاریخی را بر دانشمندان مشکل ساخته اند آنچه از میان همه اینها صحیحتر به نظر می رسد و با موازین عقلی و تاریخی و منابع حدیث سازگار است همان است که در ذیل می خوانید: ((در سرزمین بابل سحر و جادوگری به اوج خود رسید و باعث ناراحتی و ایذاء مردم گردیده بود، خداوند دو فرشته را به صورت انسان ماءمور ساخت که عوامل سحر و طریق ابطال آن را به مردم بیاموزند، تا بتوانند خود را از شر ساحران بر کنار دارند.
ولی این تعلیمات بالاخره قابل سوء استفاده بود، چرا که فرشتگان ناچار بودند برای ابطال سحر ساحران طرز آن را نیز تشریح کنند، تا مردم بتوانند از این راه به پیشگیری پردازند، این موضوع سبب شد که گروهی پس از آگاهی از طرز سحرخود در ردیف ساحران قرار گرفتند و موجب مزاحمت تازهای برای مردم شدند.
با اینکه آن دو فرشته به مردم هشدار دادند که این یکنوع آزمایش الهی برای شما است و حتی گفتند: سوء استفاده از این تعلیمات یکنوع کفر است ، اما آنها به کارهائی پرداختند که موجب ضرر و زیان مردم شد)).
آنچه در بالا آوردیم چیزی است که از بسیاری از احادیث و منابع اسلامی تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 375
استفاده می شود و هماهنگی آن با عقل و منطق آشکار است ، از جمله حدیثی که از عیون اخبار الرضا (علیه السلام) نقل شده (که در یک طریق از خود امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) و در طریق دیگری از امام حسن عسکری (علیه السلام) است) به روشنی این معنی را تاءیید می کند .
اما متاسفانه بعضی از مورخان و نویسندگان دائرة المعارفها و حتی بعضی از مفسران در این زمینه تحت تاثیر افسانه های مجعولی قرار گرفته اند و داستانی را که در افواه بعضی از عوام مشهور است درباره این دو فرشته معصوم الهی ذکر کرده اند که : آنان دو فرشته بودند، خداوند آنها را برای این به زمین فرستاد تا بدانند اگر آنها نیز جای انسانها بودند از گناه مصون نمی ماندند، و خدا را معصیت می کردند، آنها هم پس از فرود آمدن به زمین مرتکب چندین گناه بزرگ شدند و به دنبال آن افسانهای درباره

ستاره زهره نیز ساختند، همه اینها بی اساس و جزء خرافات است و قرآن از این امور پاک می باشد و اگر تنها در متن آیات فوق بیندیشیم خواهیم دید که بیان قرآن هیچ ارتباطی با این مسائل ندارد.
2- واژه هاروت و ماروت
نام ((هاروت)) و ((ماروت)) به عقیده بعضی از نویسندگان ، ایرانی الاصل است او می گوید در کتاب ارمنی با نام ((هرروت)) به معنی حاصلخیزی و ((مروت)) به معنی ((بی مرگی)) برخورد کرده است ، او معتقد است که هاروت و ماروت ماخوذ از این دو لفظ می باشد.
ولی این استنباط دلیل روشنی ندارد.
در ((اوستا)) الفاظ ((هرودات)) که همان ((خرداد)) باشد و همچنین ((امردات)) تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 376
به معنی بی مرگ که همان مرداد است به چشم میخورد.
دهخدا در لغت نامه خود نیز مطلبی در این زمینه نقل کرده است که بی شباهت به معنی اخیر نیست .
و عجیب اینکه : بعضی هاروت و ماروت را دو مرد از ساکنان بابل دانسته اند و بعضی حتی آنها را به عنوان شیاطین معرفی کرده اند در حالی که آیه فوق به وضوح این مسائل را رد می کند .
3- چگونه فرشته معلم انسان می شود ؟
در اینجا سؤ الی باقی میماند و آن اینکه طبق ظاهر آیات فوق و روایات متعدد چنانکه گفتیم هاروت و ماروت دو فرشته الهی بودند که برای مبارزه با اذیت و آزار ساحران به تعلیم مردم پرداختند، آیا براستی فرشته می تواند معلم انسان باشد؟
پاسخ این سؤ ال در همان احادیث ذکر شده است و آن اینکه خداوند آنها را به صورت انسانهائی در آورد تا بتوانند این رسالت خود را انجام دهند، این حقیقت را می توان از آیه 9 سوره انعام نیز دریافت آنجا که می گوید: و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا ((اگر او (پیامبر) را فرشتهای قرار می دادیم حتما او را به صورت مردی جلوه گر می ساختیم)).
4- هیچکس بدون اذن خدا قادر بر کاری نیست
در آیات فوق خواندیم که ساحران نمی توانستند بدون اذن پروردگار به کسی زیان برسانند این به آن معنی نیست که جبر و اجباری در کار باشدبلکه تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 377
اشاره به یکی از اصول اساسی توحید است که همه قدرتها در این جهان از قدرت پروردگار سرچشمه می گیرد، حتی سوزندگی آتش و برندگی شمشیر بی اذن و فرمان او نمی باشد، چنان نیست که ساحر بتواند بر خلاف اراده خدا در عالم آفرینش دخالت کند و چنین نیست که خدا را در قلمرو حکومتش محدود نماید بلکه اینها خواص و آثاری است که او در

موجودات مختلف قرار داده ، بعضی از آن حسن استفاده می کنند و بعضی سوء استفاده ، و این آزادی و اختیار که خدا به انسانها داده نیز وسیله ای است برای آزمودن و تکامل آنها.
5- سحر چیست و از چه زمانی پیدا شده ؟
در اینکه ((سحر)) چیست ، و از چه تاریخی به وجود آمده ؟ بحث فراوان است این قدر می توان گفت که سحر از زمانهای خیلی قدیم در میان مردم رواج داشته است ، ولی تاریخ دقیقی برای آن در دست نیست ، و نیز نمی توان گفت چه کسی برای نخستین بار جادوگری را به وجود آورد؟
ولی از نظر معنی و حقیقت سحر می توان گفت : سحر نوعی اعمال خارق العاده است که آثاری از خود در وجود انسانها به جا می گذارد و گاهی یکنوع چشمبندی و تردستی است ، و گاه تنها جنبه روانی و خیالی دارد.
سحر از نظر لغت به دو معنی آمده است :
1 به معنی خدعه و نیرنگ و شعبده و تردستی و به تعبیر قاموس اللغه سحر یعنی خدعه کردن .
2 ((کل ما لطف و دق)):((آنچه عوامل آن نامرئی و مرموز باشد)).
در مفردات راغب که مخصوص واژه های قرآن است به سه معنی اشاره شده :
1 خدعه و خیالات بدون حقیقت و واقعیت ، همانند شعبده و تردستی .
2 جلب شیطانها از راه های خاصی و کمک گرفتن از آنان . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 378
3 معنی دیگری است که بعضی پنداشته اند و آن اینکه : ممکن است با وسائلی ماهیت و شکل اشخاص و موجودات را تغییر داد، مثلا انسان را بوسیله آن به صورت حیوانی در آورد، ولی این نوع خیال و پنداری بیش نیست و واقعیت ندارد.
از بررسی حدود 51 مورد کلمه سحر و مشتقات آن در سوره های قرآن از قبیل : طه ، شعراء، یونس و اعراف و... راجع به سرگذشت پیامبران خدا: موسی ، عیسی و پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) به این نتیجه می رسیم که سحر از نظر قرآن به دو بخش تقسیم می شود:
1 آنجا که مقصود از آن فریفتن و تردستی و شعبده و چشمبندی است و حقیقتی ندارد چنانکه می خوانیم : فاذا حبالهم و عصیهم یخیل الیه من سحرهم انها تسعی : (ریسمانها و عصاهای جادوگران زمان موسی در اثر سحر، خیال می شد که حرکت می کنند) ((سوره طه آیه 66 و در آیه دیگر آمده است فلما القوا سحروا اعین الناس و استرهبوهم)) (هنگامی که ریسمانها را انداختند چشمهای مردم را سحر کردند و آنها را ارعاب نمودند) (اعراف آیه 116) از این آیات روشن می شود که سحر دارای

حقیقتی نیست که بتوان در اشیاء تصرفی کند و اثری بگذارد بلکه این تردستی و چشمبندی ساحران است که آنچنان جلوه می دهد.
2 از بعضی از آیات قرآن استفاده می شود که بعضی از انواع سحر به راستی اثر می گذارد مانند آیه فوق که می گوید آنها سحرهائی را فرا می گرفتند که میان مرد و همسرش جدائی میافکند (فیتعلمون منهما ما یفرقون به بین المرء و زوجه) یا تعبیر دیگری که در آیات فوق بود که آنها چیزهائی را فرا می گرفتند که مضر به حالشان بود و نافع نبود (و یتعلمون ما یضرهم و لا ینفعهم).
ولی آیا تاثیر سحر فقط جنبه روانی دارد و یا اینکه اثر جسمانی و خارجی

هم ممکن است داشته باشد؟ در آیات بالا اشارهای به آن نشده ، و لذا بعضی معتقدند اثر سحر تنها در جنبه های روانی است .
نکته دیگری که در اینجا تذکر آن لازم است اینکه : به نظر میرسد قسمت قابل توجهی از سحرها بوسیله استفاده از خواص شیمیائی و فیزیکی به عنوان اغفال مردم ساده لوح انجام می شده است .
مثلا در تاریخ ساحران زمان موسی (علیه السلام) می خوانیم که آنها درون ریسمانها و عصاهای خویش مقداری مواد شیمیائی مخصوص (احتمالا جیوه و مانند آن) قرار داده بودند که پس از تابش آفتاب ، و یا بر اثر وسائل حرارتی که در زیر آن تعبیه کرده بودند، به حرکت در آمدند، و تماشا کنندگان خیال می کردند آنها زنده شده اند.
این گونه سحرها حتی در زمان ما نیز کمیاب نیست .
سحر از نظر اسلام
در این مورد فقهای اسلام همه می گویند یاد گرفتن و انجام اعمال سحر و جادوگری حرام است .
در این قسمت احادیثی از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده است که در کتابهای معتبر ما نقل گردیده ، از جمله اینکه :
علی (علیه السلام) می فرماید: ((من تعلم شیئا من السحر قلیلا او کثیرا فقد کفر و کان آخر عهده بربه ...)) ((کسی که سحر بیاموزد، کم یا زیاد، کافر شده است و رابطه او با خداوند به کلی قطع می شود ...)).
اما همانطور که گفتیم چنانچه یاد گرفتن آن به منظور ابطال سحر ساحران باشد اشکالی ندارد، بلکه گاهی به عنوان واجب کفائی می بایست عده ای

بیاموزند تا اگر مدعی دروغگوئی خواست از این طریق مردم را اغفال یا گمراه کند سحر و جادوی او را ابطال نمایند، و دروغ مدعی را فاش سازند.
شاهد این سخن که اگر سحر برای ابطال سحر و حل و گشودن آن باشد

بی مانع است ، حدیثی است که از امام صادق نقل شده ، در این حدیث می خوانیم : ((یکی از ساحران و جادوگران که در برابر انجام عمل سحر مزد می گرفت خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید و عرض کرد: حرفه من سحر بوده است و در برابر آن مزد می گرفتم ، خرج زندگی من نیز از همین راه تامین می شد، و با همان در آمد، حج خانه خدا را انجام دادهام ، ولی اکنون آنرا ترک و توبه کردهام ، آیا برای من راه نجاتی هست ؟
امام صادق (علیه السلام) در پاسخ فرمود:((عقده سحر را بگشاولی گره جادوگری مزن)).
از این حدیث استفاده می شود که برای گشودن گره سحر، آموختن و عمل آن بی اشکال است .
جادوگری از نظر تورات :
سحر و جادوگری از نظر کتب عهد قدیم (تورات و کتب ملحق به آن) نیز ناروا و بسیار ناپسند است ، زیرا در تورات می خوانیم :((با صاحبان اجنه توجه مکنید و جادوگران را متفحص نشوید تا (مبادا) از آنها ناپاک شوید و خداوند خدای شما منم)).
و در جای دیگر تورات آمده :((و کسی که با صاحبان اجنه و جادوگران توجه می نماید تا آن که از راه زنا پیروی ایشان نماید روی عتاب خود را به سوی

او گردانیده او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت)).
((قاموس کتاب مقدس)) دراین باره می نویسد:((و پر واضح است که سحر در شریعت موسی راه نداشت ، بلکه شریعت ، اشخاصی را که از سحر مشورت طلبی می نمودند به شدیدترین قصاصها ممانعت می نمود)).
ولی جالب اینجا است که نویسنده قاموس کتاب مقدس اعتراف می کند که با وجود این یهود سحر و جادوگری را فرا گرفتند، و بر خلاف تورات به آن معتقد شدند، او به دنبال مطلب قبل می گوید: ((لکن با وجود اینها این ماده فاسده در میان قوم یهود داخل گردید، قوم به آن معتقد شدند و در وقت حاجت بدان پناه بردند)).
به همین دلیل قرآن آنها را شدیدا مورد نکوهش قرار داده ، و آنها را سود گرانی می شمرد که خود را به بدترین بهائی فروختند.
سحر در عصر ما
امروز یک سلسله علوم وجود دارد که در گذشته ساحران با استفاده از آنها برنامه های خود را عملی می ساختند: 1 استفاده از خواص ناشناخته فیزیکی و شیمیائی اجسام ، چنانکه قبلا نیز اشاره کردیم همانطور که در داستان ساحران زمان موسی (علیه السلام) آمده که آنها با استفاده از

خواص فیزیکی و شیمیائی مانند جیوه و ترکیبات آن توانستند چیزهائی به شکل مار بسازند و به حرکت در آوردند.
البته استفاده از خواص فیزیکی و شیمیائی اجسام هرگز ممنوع نیست ، بلکه باید هر چه بیشتر از آنها آگاه شد و در زندگی از آن استفاده کرد، ولی اگر از تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 382
خواص مرموز آنها برای اغفال و فریب مردم نا آگاه استفاده شود، و به راه های غلطی سوق داده شوند یکی از مصادیق سحر محسوب خواهد شد (دقت کنید).
2 استفاده از خواب مغناطیسی ، هیپنوتیزم ، و مانیهتیزم ، و تلهپاتی ، (انتقال افکار از فاصله دور).
البته این علوم نیز از علوم مثبتی است که میتواند در بسیاری از شئون زندگی مورد بهره برداری صحیح قرار گیرد، ولی ساحران از آن سوء استفاده می کردند و برای اغفال و فریب مردم آنها را به کاری می گرفتند.
اگر امروز هم کسی از آنها چنین استفاده ای را در برابر مردم بیخبر کند سحر محسوب خواهد شد.
کوتاه سخن اینکه سحر معنی وسیعی دارد که همه آنچه در اینجا گفتیم و در سابق اشاره شد نیز در بر می گیرد.
این نکته نیز به ثبوت رسیده که نیروی اراده انسان ، قدرت فراوانی دارد و هنگامی که در پرتو ریاضتهای نفسانی قویتر شود کارش به جائی می رسد که در موجودات محیط خود تاثیر می گذارد، همانگونه که مرتاضان بر اثر ریاضت اقدام به کارهای خارق العاده می کنند.
این نیز قابل توجه است که ریاضتها گاهی مشروع است و گاهی نا مشروع ، ریاضتهای مشروع در نفوس پاک نیروی سازنده ایجاد می کند، و ریاضتهای نامشروع نیروی شیطانی ، و هر دو ممکن است منشاء خارق عادات گردد که در اولی مثبت و سازنده و در دوم مخرب است . البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 383
آیه 104 - 105
آیه و ترجمه
يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا تَقُولُوا رَعِنَا وَ قُولُوا انظرْنَا وَ اسمَعُوا وَ لِلْكفِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ(104)
مَّا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَبِ وَ لا الْمُشرِكِينَ أَن يُنزَّلَ عَلَيْكم مِّنْ خَيرٍ مِّن رَّبِّكمْ وَ اللَّهُ يخْتَص بِرَحْمَتِهِ مَن يَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضلِ الْعَظِيمِ(105)
ترجمه :
104 ای افراد با ایمان (هنگامی که از پیغمبر تقاضای مهلت برای درک آیات قرآن می کنید) نگوئید ((راعنا)) بلکه بگوئید ((انظرنا)) (زیرا کلمه اول هم به معنی ما را مهلت بده و هم بمعنی ((ما را تحمیق کن)) می

باشد و دستاویزی برای دشمنان است) و آنچه به شما دستور داده می شود بشنوید و برای کافران (و استهزاء کنندگان) عذاب دردناکی است .
105 کافران اهل کتاب ، و هم چنین مشرکان ، دوست نمی دارند خیر و برکتی از ناحیه خداوند بر شما نازل گردد، در حالی که خداوند رحمت خود را به هر کس بخواهد اختصاص می دهد، و خداوند صاحب فضل بزرگی است .
شان نزول :
((ابن عباس)) مفسر معروف نقل می کند: مسلمانان صدر اسلام هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) مشغول سخن گفتن بود و بیان آیات و احکام الهی می کرد گاهی از او می خواستند کمی با تانی سخن بگوید تا بتوانند مطالب را خوب درک کنند، و سؤ الات و خواسته های خود را نیز مطرح نمایند، برای این درخواس تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 384 ((راعنا)) که از ماده ((الرعی)) به معنی مهلت دادن است به کار می بردند.
ولی یهود همین کلمه راعنا را از ماده ((الرعونه)) که به معنی کودنی و حماقت است استعمال می کردند (در صورت اول مفهومش این است به ما مهلت بده ولی در صورت دوم این است که ما را تحمیق کن !).
در اینجا برای یهود دستاویزی پیدا شده بود که با استفاده از همان جمله ای که مسلمانان می گفتند، پیامبر یا مسلمانان را استهزاء کنند.
نخستین آیه فوق نازل شد و برای جلوگیری از این سوء استفاده به مؤ منان دستور داد به جای جمله راعنا، جمله ((انظرنا)) را به کار برند که همان مفهوم را می رساند، و دستاویزی برای دشمن لجوج نیست .
بعضی دیگر از مفسران گفته اند که جمله راعنا در لغت یهود یکنوع دشنام بود و مفهومش این بود ((بشنو که هرگز نشنوی)) این جمله را تکرار می کردند و می خندیدند!.
بعضی از مفسران نیز نقل کرده اند که یهود به جای ((راعنا)) ((راعینا)) می گفتند که معنیش چوپان ما است ، و پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) را مخاطب قرار می دادند و از این راه استهزا می کردند این شاءن نزولها با هم تضادی ندارد و ممکن است همه صحیح باشد.
تفسیر:
دستاویز به دشمن ندهید؟
با توجه به آنچه در شاءن نزول گفته شد، نخستین آیه مورد بحث می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید (هنگامی که از پیامبر تقاضای مهلت برای درک تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 385
آیات قرآن می کنید) نگوئید)) راعنا)) بلکه بگوئید ((انظرنا)) (چرا که همان مفهوم را دارد و دستاویزی برای دشمن نیست) (یا ایها الذین آمنوا لا

تقولوا راعنا و قولوا انظرنا).
((و آنچه به شما دستور داده بشنوید، و برای کافران و استهزاء کنندگان عذاب دردناکی است)) (و اسمعوا و للکافرین عذاب الیم).
از این آیه به خوبی استفاده می شود که مسلمانان باید در برنامه های خود مراقب باشند که هرگز بهانه به دست دشمن ندهند، حتی از یک جمله کوتاه که ممکن است سوژهای برای سوء استفاده دشمنان گردد احتراز جویند، قرآن با صراحت برای جلوگیری از سوء استفاده مخالفان به مؤ منان توصیه می کند که حتی از گفتن یک کلمه مشترک که ممکن است دشمن از آن معنی دیگری قصد کند و به تضعیف روحیه مؤ منان بپردازد پرهیز کنند، دامنه سخن و تعبیر وسیع است چه لزومی دارد انسان جمله ای را به کار برد که قابل تحریف و سخریه دشمن باشد.
وقتی اسلام تا این اندازه اجازه نمی دهد بهانه به دست دشمنان داده شود، تکلیف مسلمانان در مسائل بزرگتر و بزرگتر روشن است ، هم اکنون گاهی اعمالی از ما سر می زند که از سوی دشمنان داخلی ، یا محافل بین المللی سبب تفسیرهای سوء و بهرهگیری بلندگوهای تبلیغاتی آنان می شود، وظیفه ما این است که از این کارها جدا بپرهیزیم و بی جهت بهانه به دست این مفسدان داخلی و خارجی ندهیم .
این نکته نیز قابل توجه است که جمله راعنا علاوه بر آنچه گفته شد خالی از یکنوع تعبیر غیر مؤ دبانه نیست ، زیرا راعنا از ماده مراعات (باب مفاعله) است و مفهومش این می باشد تو ما را مراعات کن ، تا ما هم تو را مراعات کنیم و چون این تعبیر (علاوه بر سوء استفاده هائی که یهود از آن می کردند) تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 386
دور از ادب بوده است قرآن مسلمانان را از آن نهی کرده .
آیه بعد پرده از روی کینه توزی و عداوت گروه مشرکان و گروه اهل کتاب نسبت به مؤ منان برداشته می گوید: ((کافران اهل کتاب و همچنین مشرکان دوست ندارند خیر و برکتی از سوی خدا بر شما نازل گردد)) (ما یود الذین کفروا من اهل الکتاب و لا المشرکین ان ینزل علیکم من خیر من ربکم).
ولی این تنها آرزوئی بیش نیست زیرا ((خداوند رحمت و خیر و برکت خویش را به هر کس بخواهد اختصاص می دهد)) (و الله یختص برحمته من یشاء).
((و خداوند داری بخشش و فضل عظیم است)) (و الله ذوا الفضل العظیم).
آری دشمنان از شدت کینه توزی و حسادت حاضر نبودند این افتخار و موهبت را بر مسلمانان ببینند که پیامبری بزرگ ، صاحب یک کتاب آسمانی با عظمت از سوی خداوند بر آنها مبعوث گردد، ولی مگر میتوان جلو فضل

و رحمت خدا را گرفت ؟!
نکته :
مفهوم دقیق ((یا ایها الذین آمنوا))
بیش از 80 مورد از قرآن مجید این خطاب افتخار آمیز و روحپرور دیده می شود، آیه فوق نخستین آیه ای است که با این خطاب در آن برخورد می کنیم : جالب اینکه این تعبیر منحصرا در آیاتی است که در مدینه نازل شده و در آیات مکی اثری از آن نیست ، شاید به این دلیل که با هجرت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) به مدینه وضع مسلمانان تثبیت شد و به صورت یک جمعیت ثابت و صاحب نفوذ در آمدند و از پراکندگی نجات یافتند، لذا خداوند آنها را با جمله ((یا ایها الذین تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 387
آمنوا مخاطب قرار داده است .
این تعبیر ضمنا نکته دیگری در بر دارد و آن اینکه حال که شما ایمان آورده اید، و در برابر حق تسلیم شده اید، و با خدای خود پیمان اطاعت بسته اید، باید به مقتضای این پیمان ، به دستورهائی که پشت سر این جمله می آید عمل کنید، و به تعبیر دیگر ایمان شما ایجاب می کند که این دستورات را به کار بندید.
قابل توجه اینکه در بسیاری از کتب اسلامی ، از جمله منابع اهل تسنن ، از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) چنین نقل شده است که فرمود: ما انزل الله آیة فیها یا ایها الذین آمنوا، الا و علی (علیه السلام) راسها و امیرها:((خداوند در هیچ موردی از قرآن آیه ای که یا ایها الذین آمنوا در آن باشد نازل نکرده مگر آنکه علی (علیه السلام)
رئیس آن و امیر آن است)). البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 388
آیه 106 - 107
آیه و ترجمه
مَا نَنسخْ مِنْ ءَایَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بخَیرٍ مِّنهَا أَوْ مِثْلِهَا أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلی کلِّ شىْءٍ قَدِیرٌ(106)
أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْک السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ مَا لَکم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلىٍّ وَ لا نَصِیرٍ(107)
ترجمه :
106 هیچ حکمی را نسخ نمی کنیم ، و یا نسخ آن را به تاخیر نمی اندازیم ، مگر اینکه بهتر از آن ، یا همانند آن را، جانشین آن میسازیم آیا نمی دانی که خداوند بر هر چیز قادر است ؟
107 آیا نمی دانی که حکومت آسمانها و زمین از آن خدا است ؟ (و حق دارد هر گونه تغییر و تبدیلی در احکام خود طبق مصالح بدهد) و جز خدا

سرپرست و یاوری برای شما نیست (و او است که مصلحت شما را می داند و تعیین می کند).
تفسیر:
هدف از نسخ
باز در این آیات سخن از تبلیغات سوء یهود بر ضد مسلمانان است .
آنها گاه به مسلمانان می گفتند دین ، دین یهود است و قبله قبله یهود، و لذا پیامبر شما به سوی قبله ما (بیت المقدس) نماز می خواند، اما هنگامی که حکم قبله تغییر یافت و طبق آیه 144 همین سوره مسلمانان موظف شدند به سوی کعبه نماز بگذارند این دستاویز از یهود گرفته شد، آنها نغمه تازه ای ساز کردند و گفتند اگر قبله اولی صحیح بود پس دستور دوم چیست ؟ و اگر دستور دوم تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 389
صحیح است اعمال گذشته شما باطل است !
قرآن در این آیات به ایرادهای آنها پاسخ می گوید و قلوب مؤ منان را روشن می سازد.
می گوید هیچ حکمی را نسخ نمی کنیم ، و یا نسخ آنرا به تاخیر نمی اندازیم مگر بهتر از آن یا همانندش را جانشین آن میسازیم (ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها او مثلها).
و این برای خداوند آسان است آیا نمی دانی که خدا بر همه چیز قادر است (الم تعلم ان الله علی کل شی ء قدیر).
آیا نمی دانی حکومت آسمانها و زمین از آن خدا است (الم تعلم ان الله له ملک السماوات و الارض).
او حق دارد هر گونه تغییر و تبدیلی در احکامش طبق مصالح بدهد، و او نسبت به مصالح بندگانش از همه آگاهتر و بصیرتر است .
و آیا نمی دانی که جز خدا سرپرست و یاوری برای شما نیست ؟ (و ما لکم من دون الله من ولی و لا نصیر).
در واقع جمله اول این آیه اشاره به حاکمیت خدا در احکام ، و قادر بودن او بر تشخیص همه مصالح بندگان است ، بنا بر این نباید مؤ منان به حرفهای نابجای افراد مغرض که در مساءله نسخ احکام تردید می کنند، گوش فرا دهند.
و جمله دوم هشداری است به آنها که تکیه گاهی غیر از خدا برای خود انتخاب می کنند، چرا که در جهان تکیه گاه واقعی جز او نیست . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 390
نکته ها
1- آیا نسخ در احکام جایز است ؟
((نسخ)) از نظر لغت به معنی از بین بردن و زائل نمودن است ، و در منطق شرع ، تغییر دادن حکمی و جانشین ساختن حکمی دیگر بجای آن

است ، به عنوان مثال :
1 مسلمانان بعد از هجرت به مدینه مدت شانزده ماه به سوی بیت المقدس نماز می خواندند، پس از آن دستور تغییر قبله صادر شد، و موظف شدند هنگام نماز رو به سوی کعبه کنند
2 در سوره نساء آیه 15 درباره مجازات زنان زناکار دستور داده شده که در صورت شهادت چهار شاهد، آنها را در خانه حبس کنند تا زمانی که مرگشان فرا رسد، یا خداوند راه دیگری برای آنان مقرر دارد.
این آیه بوسیله آیه 2 سوره نور نسخ شد و در آن آیه مجازاتشان تبدیل به یکصد تازیانه شده است .
در اینجا ایراد معروفی است که به این صورت مطرح می شود: اگر حکم اول دارای مصلحتی بوده پس چرا نسخ شده ؟ و اگر نبوده چرا از آغاز تشریع گردیده ؟ و به تعبیر دیگر: چه می شد از آغاز حکم چنان تشریع می گشت که احتیاجی به نسخ و تغییر نداشت ؟
پاسخ این سؤ ال را دانشمندان اسلام از قدیم در کتب خود آورده اند و حاصل آن با توضیحی از ما چنین است :
می دانیم نیازهای انسان گاه با تغییر زمان و شرائط محیط دگرگون می شود و گاه ثابت و بر قرار است ، یک روز برنامهای ضامن سعادت او است ولی روز دیگر ممکن است بر اثر دگرگونی شرائط همان برنامه سنگ راه او باشد.
یک روز داروئی برای بیمار فوق العاده مفید است و طبیب به آن دستور
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 391
می دهد، اما روز دیگر به خاطر بهبودی نسبی بیمار ممکن است این دارو حتی زیانبار باشد، لذا دستور قطع آن و جانشین ساختن داروی دیگر را می دهد.
ممکن است درسی امسال برای دانش آموزی سازنده باشد، اما همین درس برای سال آینده بی فایده باشد، معلم آگاه باید برنامه را آنچنان تنظیم کند که سال به سال دروس مورد نیاز شاگردان تدریس شود.
این مساءله مخصوصا با توجه به قانون تکامل انسان و جامعه ها روشنتر می گردد که در روند تکاملی انسانها گاه برنامهای مفید و سازنده است و گاه زیانبار و لازم التغییر، به خصوص در هنگام شروع انقلابهای اجتماعی و عقیدتی ، لزوم دگرگونی برنامه ها در مقطعهای مختلف زمانی روشنتر به نظر می رسد.
البته نباید فراموش کرد که اصول احکام الهی که پایه های اساسی را تشکیل می دهد در همه جا یکسان است هرگز اصل توحید یا عدالت اجتماعی و صدها حکم مانند آن دگرگون نمی شود، تغییر در مسائل کوچکتر و دست دوم است .

این نکته را نیز نباید فراموش کرد که ممکن است تکامل مذاهب به جائی برسد که آخرین مذهب به عنوان خاتم ادیان نازل گردد به طوری که دگرگونی در احکام آن بعدا راه نیابد (شرح کامل این موضوع را در ذیل آیه 40 احزاب در بحث خاتمیت به خواست خدا می آوریم).
گر چه معروف است که یهود نسخ را به کلی منکرند و به همین دلیل دگرگونی قبله را به مسلمانان ایراد می گرفتند ولی طبق منابع مذهبیشان ناچارند نسخ را بپذیرند.
چرا که طبق گفته تورات هنگامی که نوح (علیه السلام) از کشتی پیاده شد خداوند همه حیوانات را بر او حلال کرد، ولی این حکم در شریعت موسی (علیه السلام) نسخ شد و قسمتی از حیوانات تحریم گشت .
در تورات سفر تکوین فصل 9 شماره 3 می خوانیم :((و هر جنبندهای که

زندگی نماید برای تو طعام خواهد بود و همه را چون علف سبزه به شما دادم ولی عمومیت این حکم بعدا نسخ گردید.
2- منظور از ((آیه)) چیست ؟
((آیه)) در لغت به معنی نشانه و علامت است و در قرآن در معانی گوناگونی به کار رفته از جمله :
1 فرازهای قرآن که با نشانه های خاصی از هم تفکیک شده و به آیه معروف است چنانکه در خود قرآن می خوانیم : ((تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق)) (بقره 252).
2 معجزات نیز به عنوان آیه معرفی شده است ، چنانکه در مورد معجزه معروف موسی (علیه السلام) ید بیضاء می خوانیم : و اضمم یدک الی جناحک تخرج بیضاء من غیر سوء آیة اخری : ((دستت را در گریبان تا زیر بغل فرو بر، به هنگامی که خارج می شود سفیدی و درخشندگی بی عیب و نقصی دارد و این معجزه دیگر است)) (طه 22).
3 به معنی دلیل و نشانه خداشناسی و یا معاد نیز آمده است ، چنانکه می خوانیم : و جعلنا اللیل و النهار آیتین :((ما شب و روز را دو دلیل (برای شناسائی خدا) قرار دادیم)) (سوره اسراء12).
و در مورد استدلال برای معاد می فرماید: و من آیاته انک تری الارض خاشعة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت و ربت ان الذی احیاها لمحیی الموتی انه علی کل شی ء قدیر:((از نشانه های او این است که زمین را پژمرده و خاموش میبینی اما هنگامی که آب (باران) بر آن فرو می ریزیم به جنبش می آید و گیاهان آن می روید، همان کسی که زمین را زنده کرد مردگان را نیز زنده می کند، او بر همه چیز قادر است)) (فصلت 39). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 393
4 به معنی اشیاء چشمگیر مانند بناهای مرتفع و عالی ، نیز آمده است ،

چنانکه می خوانیم : اتبنون بکل ریع آیة تعبثون : ((آیا در هر مکان مرتفعی بنائی می سازید و در آن سر گرم می شوید)) (شعراء 128).
ولی روشن است که این معانی گوناگون در واقع همه به یک قدر مشترک باز گشت می کند و آن مفهوم ((نشانه)) است .
اما در آیات مورد بحث که قرآن می گوید اگر آیه ای را نسخ کنیم همانند آن و یا بهتر از آن را خواهیم آورد، اشاره به احکام می باشد، که اگر یکی نسخ گردد بهتر از آن نازل می شود، و یا اگر معجزه یکی از پیامبران منسوخ گردد به پیامبر بعد معجزهای گویاتر داده می شود.
قابل توجه اینکه : در بعضی از روایات که در تفسیر آیه فوق وارد شده می بینیم که نسخ آیه به مرگ امام و جانشین شدن امام دیگر تفسیر شده است که البته به عنوان بیان یک مصداق است ، نه برای محدود کردن مفهوم وسیع آیه .
3- تفسیر جمله ((ننسها))
جمله ((ننسها)) که در آیات مورد بحث بر جمله ((ننسخ)) عطف شده در اصل از ماده ((انساء)) به معنی تاخیر انداختن و یا حذف کردن و از اذهان بردن است .
اکنون این سؤ ال پیش می آید که مفهوم این جمله با در نظر گرفتن جمله ((ننسخ)) چیست ؟
در پاسخ می گوئیم : منظور در اینجا این است که اگر ما آیهای را نسخ کنیم و یا نسخ آن را طبق مصالحی به تاخیر بیندازیم در هر صورت بهتر از آن یا تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 394
همانند آن را می آوریم ، بنا بر این جمله ((ننسخ)) اشاره به نسخ در کوتاه مدت است و جمله ننسها نسخ در دراز مدت (دقت کنید).
در اینجا بعضی احتمالات دیگر داده اند که در مقایسه با تفسیری که گفتیم چندان قابل ملاحظه نیست .
4- تفسیر ((او مثلها))
سؤ ال دیگری مطرح می شود که منظور از ((او مثلها)) چیست ؟ اگر حکمی همانند حکم گذشته باشد که تغییر اولی بیهوده به نظر میرسد، چه لزومی دارد چیزی را نسخ کنند و همانندش را جانشین آن سازند؟ باید ناسخ از منسوخ بهتر باشد تا نسخ قابل قبول گردد.
در پاسخ این سؤ ال باید گفت : منظور از مثل این است که حکم و قانونی را می آوریم که در زمان بعد اثرش همانند قانون قبل در زمان گذشته باشد.
توضیح اینکه : ممکن است حکمی امروز دارای آثار و فوائدی باشد ولی فردا این آثار را از دست بدهد، در این صورت باید این حکم نسخ گردد و حکم جدیدی بجای آن بنشیند که اگر از آن بهتر نباشد، لااقل آثاری را که

حکم سابق در زمان گذشته داشت حکم جدید در این زمان داشته باشد، و به این ترتیب هیچگونه ایرادی باقی نمی ماند. البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 395
آیه 108
آیه و ترجمه
أَمْ تُرِيدُونَ أَن تَسئَلُوا رَسولَكُمْ كَمَا سئلَ مُوسى مِن قَبْلُ وَ مَن يَتَبَدَّلِ الْكفْرَ بِالايمَنِ فَقَدْ ضلَّ سوَاءَ السبِيلِ(108)
ترجمه :
108 آیا می خواهید از پیامبر خود همان تقاضاهای (نامعقول) بکنید، که پیش از این از موسی کردند (و با این بهانه جوئیها سر از ایمان باز زنید) کسی که کفر را با ایمان مبادله کند (و آن را بجای ایمان بپذیرداز راه مستقیم (عقل و فطرت) گمراه شده است .
شاءن نزول
در کتب شاءن نزولهائی برای این آیه ذکر کرده اند که از نظر نتیجه تقریبا همه یکسانند:
نخست اینکه از ابن عباس نقل شده که وهب بن زید و رافع بن حرمله نزد رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) آمدند و گفتند از سوی خدا نامهای به عنوان ما بیاور تا آن را قرائت کنیم و سپس ایمان بیاوریم ! و یا نهرهائی برای ما جاری فرما تا از تو پیروی کنیم !.
بعضی دیگر گفته اند گروهی از عرب از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) همان تقاضائی را کردند که یهود از موسی داشتند، گفتند، خدا را آشکارا به ما نشان ده تا با چشم خود ببینیم و ایمان بیاوریم !
بعضی دیگر نوشته اند که آنها از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) تقاضا کردند برای آنان بتی از درخت مخصوص ذات انواط قرار دهد تا آن را پرستش کنند همانگونه که جاهلان بنی اسرائیل به موسی گفتند: اجعل لنا الها کما لهم الهة (برای ما بتی قرار ده همانگونه که بت پرستان دارند)!
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 396
آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت .
تفسیر:
بهانه های بی اساس
گر چه این آیه خطاب به یهود نیست ، بلکه مخاطب در آن گروهی از مسلمانان ضعیف الایمان و یا مشرکانند، ولی چنانکه خواهیم دید، بی ارتباط به سر گذشت یهود نمی باشد.
شاید پس از ماجرای تغییر قبله بود که جمعی از مسلمانان و مشرکان بر اثر وسوسه یهود، تقاضاهای بی مورد و نابجائی از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) کردند که نمونه های آن در بالا ذکر شد، خداوند بزرگ

آنها را از چنین پرسشهائی نهی کرده می فرماید: آیا شما می خواهید از پیامبرتان همان تقاضاهای نامعقول را بکنید که پیش از این از موسی کردند (و با این بهانهجوئیها شانه از زیر بار ایمان خالی کنید) (ام تریدون ان تسئلوا رسولکم کما سئل موسی من قبل).
و از آنجا که این کار، یکنوع مبادله ((ایمان)) با ((کفر)) است ، در پایان آیه اضافه می کند ((کسی که کفر را به جای ایمان بپذیرد، از راه مستقیم گمراه شده است)) (و من یتبدل الکفر بالایمان فقد ضل سواء السبیل).
اشتباه نشود اسلام هرگز از پرسشهای علمی و سؤ الات منطقی و همچنین تقاضای معجزه برای پی بردن به حقانیت دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) جلوگیری نمی کند چرا که راه درک و فهم و ایمان همین ها است ، ولی گروهی بودند که برای نرفتن زیر بار دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) سؤ الات بی اساس و معجزات اقتراحی را بهانه قرار می دادند، و با اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) به اندازه کافی دلیل و معجزه در اختیارشان قرار داده بود، هر یک از راه می رسید پیشنهاد خارق عادت جدیدی می کرد، در حالی تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 397
که می دانیم اعجاز و خارق عادات بازیچه این و آن نیست ، به مقداری لازم است که اطمینان به صدق گفته های پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) ایجاد کند و گرنه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) یک خارقالعاده گر نیست که گوشهای بنشیند و هر کس بیاید و پیشنهاد معجزهای مطابق میل و سلیقه خویش کند.
از این گذشته گاهی تقاضاهای نامعقولی همچون دیدن خدا با چشم ، و یا ساختن بت می کردند.
در واقع قرآن می خواهد به مردم هشدار دهد که اگر شما دنبال چنین تقاضای نامعقول بروید، بر سرتان همان خواهد آمد که بر سر قوم موسی آمد. البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 398
آیه 109 - 110
آیه و ترجمه
وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَبِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّن بَعْدِ إِيمَنِكُمْ كُفَّاراً حَسداً مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَينَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَ اصفَحُوا حَتى يَأْتىَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلى كلِّ شىْءٍ قَدِيرٌ(109)
وَ أَقِيمُوا الصلَوةَ وَ ءَاتُوا الزَّكَوةَ وَ مَا تُقَدِّمُوا لاَنفُسِكم مِّنْ خَيرٍ تجِدُوهُ عِندَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ(110)
ترجمه :
109 بسیاری از اهل کتاب از روی حسد که در وجود آنها ریشه دوانده دوست می داشتند شما را بعد از اسلام و ایمان به حال کفر باز گردانند، با

اینکه حق برای آنها کاملا روشن شده است ، شما آنها را عفو کنید و گذشت نمائید تا خداوند فرمان خودش (فرمان جهاد) را بفرستد، خداوند بر هر چیزی توانا است .
110 و نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید (و با این دو وسیله روح و جسم اجتماع خود را نیرومند سازید و بدانید) هر کار خیری برای خود از پیش می فرستید، آن را نزد خدا (در سرای دیگر) خواهید یافت ، خداوند به اعمال شما آگاه است .
تفسیر:
حسودان لجوج
بسیاری از اهل کتاب مخصوصا یهود بودند که تنها به این قناعت تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 399
که خود آئین اسلام را نپذیرند بلکه اصرار داشتند که مؤ منان نیز از ایمانشان باز گردند، و انگیزه آنان در این امر چیزی جز حسد نبود.
قرآن در آیات فوق به این امر اشاره کرده می گوید: ((بسیاری از اهل کتاب به خاطر حسد دوست داشتند شما را بعد از اسلام و ایمان به کفر باز گردانند با اینکه حق برای آنها کاملا آشکار شده است)) (ودّ کثیر من اهل الکتاب لو یردونکم من بعد ایمانکم کفارا حسدا من عند انفسهم من بعد ما تبین لهم الحق).
در اینجا قرآن به مسلمانان دستور می دهد که در برابر این تلاشهای انحرافی و ویرانگر شما آنها را عفو کنید و گذشت نمائید تا خدا فرمان خودش را بفرستد چرا که خداوند بر هر چیزی توانا است)) (فاعفوا و اصفحوا حتی یاتی الله بامره ان الله علی کل شی ء قدیر).
این در واقع یک دستور تاکتیکی است که به مسلمانان داده شده که در برابر فشار شدید دشمن در آن شرائط خاص از سلاح عفو و گذشت استفاده کنند و به ساختن خویشتن و جامعه اسلامی بپردازند و در انتظار فرمان خدا باشند.
منظور از فرمان خدا در اینجا به گفته بسیاری از مفسران فرمان جهاد است که در آن هنگام هنوز نازل نشده بود، شاید به این علت که هنوز آمادگی همه جانبه برای این فرمان نداشتند، و لذا بسیاری معتقدند که این آیه بوسیله آیات جهاد که بعدا به آن اشاره خواهد شد نسخ شده است .
اما تعبیر به نسخ شاید در اینجا صحیح نباشد، چرا که نسخ آنست که حکمی ظاهرا به صورت نامحدود تشریع گردد اما در باطن موقت باشد، ولی حکم عفو و گذشت در آیه مورد بحث در شکل محدود بیان شده است ، محدود به زمانی که فرمان الهی دائر به جهاد نیامده . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 400
آیه بعد دو دستور سازنده مهم به مؤ منان می دهد یکی در مورد نماز که

رابطه محکمی میان انسان و خدا ایجاد می کند و دیگری در مورد زکات که رمز همبستگیهای اجتماعی است و این هر دو برای پیروزی بر دشمن لازم است ، می گوید: ((نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید)) و با این دو وسیله روح و جسم خود را نیرومند سازید (و اقیموا الصلوة و آتوا الزکاة).
سپس اضافه می کند: تصور نکنید کارهای نیکی را که انجام میدهید و اموالی را که در راه خدا انفاق می کنید از بین میرود، نه ((آنچه از نیکیها از پیش می فرستید آنها را نزد خدا (در سرای دیگر) خواهید یافت)) (و ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله).
((خداوند به تمام اعمال شما بصیر است)) (ان الله بما تعملون بصیر).
او بطور دقیق میداند کدام عمل را بخاطر او انجام دادهاید و کدام یک را برای غیر او.
نکته ها
نکته : 1
و ((اصفحوا)) از ماده ((صفح)) در اصل به معنی دامنه کوه ، پهنی شمشیر، و یا صفحه صورت است ، و این جمله معمولا به معنی روی گرداندن و صرف نظر کردن به کار میرود، و با قرینه جمله ((فاعفوا)) معلوم می شود که این روی بر گرداندن به خاطر قهر و بی اعتنائی نیست بلکه به خاطر گذشت بزرگوارانه است .
ضمنا این دو تعبیر نشان می دهد که مسلمانان حتی در آن زمان آنقدر قوت و قدرت داشتند که عفو و گذشت نکنند و به مقابله با دشمنان بپردازند، ولی برای اینکه دشمن اگر قابل اصلاح است اصلاح شود، نخست دستور به عفو و گذشت می دهد، و به تعبیر دیگر در برابر دشمن هرگز نباید خشونت ، نخستین تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 401
برنامه باشد، بلکه اخلاق اسلامی ایجاب می کند که نخستین برنامه عفو و گذشت باشد، اگر مؤ ثر نشد آنگاه متوسل به خشونت شوند.
نکته : 2
جمله ((ان الله علی کل شی ء قدیر)) جمله ان الله علی کل شی ء قدیر ممکن است اشاره به این باشد که خداوند میتواند هم اکنون نیز شما را از طرق غیر عادی بر آنها پیروز گرداند، ولی طبع زندگی بشر و عالم آفرینش این است که هر کاری تدریجا و با فراهم شدن مقدمات انجام گیرد.
نکته : 3
جمله ((حسدا من عند انفسهم)) (انگیزه آنها حسدی از ناحیه خودشان است) ممکن است اشاره به این باشد که حسد گاهی در شکل هدف منعکس می شود و آب و رنگ دینی به آن میدهند، ولی حسدی که آنها در این زمینه نشان میدادند حتی این رنگ را نیز نداشت بلکه صرفا جنبه شخصی داشت .

این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به حسدی باشد که در جان آنها ریشه دوانیده است . البقره
آیه 111 - 112
آیه و ترجمه
وَ قَالُوا لَن یَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلا مَن کانَ هُوداً أَوْ نَصرَی تِلْک أَمَانِیُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَنَکمْ إِن کنتُمْ صدِقِینَ(111)
بَلی مَنْ أَسلَمَ وَجْهَهُ للَّهِ وَ هُوَ محْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِندَ رَبِّهِ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یحْزَنُونَ(112)
ترجمه :
111 آنها گفتند هیچکس جز یهود یا نصاری هرگز داخل بهشت نخواهد شد، این آرزوی آنها است ، بگو اگر راست می گوئید دلیل خود را (بر این موضوع) بیاورید.
112 آری کسی که در برابر خداوند تسلیم شود و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش ثابت است ، نه ترسی بر آنها است و نه غمگین خواهند شد (بنا بر این بهشت خداوند در انحصار هیچ طایفهای نیست).
تفسیر:
انحصار طلبان بهشت
قرآن در آیات فوق اشاره به یکی دیگر از ادعاهای پوچ و نابجای گروهی از یهودیان و مسیحیان کرده و سپس پاسخ دندانشکن به آنها می گوید: ((آنها گفتند: هیچکس جز یهود و نصاری داخل بهشت نخواهد شد)) (و قالوا لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری) تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :402 در پاسخ ابتدا می فرماید: ((این تنها آرزوئی است که دارند)) (و هرگز به این آرزو نخواهند رسید) (تلک امانیهم).
بعد روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) کرده می گوید: ((به آنها بگو هر ادعائی دلیلی می خواهد چنانچه در این ادعا صادق هستید دلیل خود را بیاورید)) (قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین).
پس از اثبات این واقعیت که آنها هیچ دلیلی بر این مدعی ندارند و ادعای انحصاری بودن بهشت ، تنها خواب و خیالی است که در سر میپرورانند، معیار اصلی و اساسی ورود در بهشت را به صورت یک قانون کلی بیان کرده ، می گوید: آری کسی که در برابر خداوند تسلیم گردد و نیکوکار باشد پاداش او نزد پروردگارش ثابت است)) (بلی من اسلم وجهه لله و هو محسن فله اجره عند ربه).
و بنا بر این چنین کسانی نه ترسی خواهند داشت و نه غمگین می شوند (و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون).
خلاصه اینکه بهشت و پاداش خداوند و نیل به سعادت جاودان در انحصار هیچ طایفه نیست ، بلکه از آن کسانی است که واجد دو شرط باشند: در

مرحله اول تسلیم محض در مقابل فرمان حق و ترک تبعیض در احکام الهی ، چنان نباشد که هر دستوری موافق منافعشان است بپذیرند و هر چه مخالف آن باشد پشت سر اندازند، آنها به طور کامل تسلیم حقند.
و در مرحله بعد آثار این ایمان در عمل آنها به صورت انجام کار نیک منعکس گردد، آنها نیکوکارند، نسبت به همگان و در تمام برنامه ها.
در حقیقت قرآن با این بیان مساءله نژاد پرستی و تعصبهای نابجا را بطور کلی نفی می کند و سعادت و خوشبختی را از انحصار طایفه خاصی بیرون می آورد تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :403
ضمنا معیار رستگاری را که ایمان و عمل صالح است ، مشخص می سازد.
نکته ها
نکته : 1
((امانیهم)) جمع ((امنیة)) به معنی آرزوئی است که انسان به آن نمی رسد.
البته در اینجا این مدعیان اهل کتاب یک آرزو بیشتر نداشتند و آن انحصار بهشت به آنها بود، ولی از آنجا که این آرزو خود سرچشمه آرزوهای دیگر و به اصطلاح دارای شاخ و برگهای دیگری است به صورت ((جمع)) (امانی) ذکر شده .
نکته : 2
جالب توجه اینکه در آیه فوق اسلام به وجه نسبت داده شده (آنها صورت خود را در برابر خدا تسلیم می کنند) این به خاطر آن است که روشنترین دلیل برای تسلیم در برابر چیزی آن است که انسان با تمام صورت متوجه آن شود.
این احتمال نیز وجود دارد که ((وجه)) به معنی ذات بوده باشد، یعنی آنها با تمام وجود خود تسلیم فرمان پروردگارند.
نکته : 3
آیات فوق ، ضمنا این نکته را به همه مسلمانان تعلیم می کند که در هیچ مورد زیر بار سخنان بی دلیل نروند و هر کس ادعائی کرد، از او مطالبه دلیل کنند، و به این ترتیب سد تقلیدهای کورکورانه را بشکنند و تفکر منطقی بر جامعه آنان حاکم شود.
نکته : 4
ذکر جمله ((و هو محسن)) بعد از بیان مساءله تسلیم ، اشاره به این است که تا ایمان راسخ وجود نداشته باشد، نیکوکاری به معنی وسیع کلمه حاصل نخواهد شد. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :404
ضمنا این جمله نشان می دهد که نیکوکاری برای این افراد با ایمان جنبه یک فعل زودگذر ندارد، بلکه وصف آنها شده و در عمق جانشان نفوذ کرده است .

نفی خوف و غم از پیروان خط توحید، دلیلش روشن است چرا که آنها تنها از خدا میترسند، و از هیچ چیز دیگر وحشت ندارند، ولی مشرکان خرافی از همه چیز ترس دارند، از گفته های این و آن ، از فال بد زدن ، از سنتهای خرافی و از بسیار چیزهای دیگر. البقره
آیه 113
آیه و ترجمه
وَ قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصرَى عَلى شىْءٍ وَ قَالَتِ النَّصرَى لَيْستِ الْيَهُودُ عَلى شىْءٍ وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتَب كَذَلِک قَالَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللَّهُ يحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كانُوا فِيهِ يخْتَلِفُونَ(113)
ترجمه :
113 یهودیان گفتند: مسیحیان هیچ موقعیتی (نزد خداندارند، و مسیحیان نیز گفتند: یهودیان هیچ موقعیتی ندارند (و بر باطلند) در حالی که هر دو دسته ، کتاب آسمانی را می خواندند (و باید از این گونه تعصبها بر کنار باشند) افراد نادان (دیگر همچون مشرکان) نیز سخنی همانند سخن آنها داشتند، خداوند در روز قیامت در اختلاف آنها داوری خواهد کرد.
شان نزول :
جمعی از مفسران از ابن عباس چنین نقل کردند: هنگامی که گروهی از مسیحیان نجران خدمت رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) آمدندعدهای از علمای یهود نیز در آنجا حضور یافتند، بین آنها و مسیحیان در محضر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نزاع و مشاجره تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :405
در گرفت ، رافع بن حرمله یکی از یهودیان رو به جمعیت مسیحیان کرد و گفت : آئین شما پایه و اساسی ندارد و نبوت عیسی و کتاب او انجیل را انکار کرد، مردی از مسیحیان نجران نیز عین این جمله را در پاسخ آن یهودی تکرار نمود و گفت آئین یهود پایه و اساسی ندارد، در این هنگام آیه فوق نازل شد و هر دو دسته را بخاطر گفتار نادرستشان ملامت نمود.
تفسیر:
تضادهای ناشی از انحصارطلبی
در آیات گذشته گوشهای از ادعاهای بیدلیل جمعی از یهود و نصاری را دیدیم آیه مورد بحث نشان می دهد که وقتی پای ادعای بی دلیل به میان آید نتیجهاش انحصارطلبی و سپس تضاد است .
می گوید: ((یهودیان گفتند: مسیحیان هیچ موقعیتی نزد خدا ندارند، و مسیحیان نیز گفتند یهودیان هیچ موقعیتی ندارند و بر باطلند)) (و قالت الیهود لیست النصاری علی شی ء و قالت النصاری لیست الیهود علی شی ء).
جمله ((لیست ... علی شی ء)) اشاره به این است که آنها در پیشگاه خدا

مقامی ندارند، یا اینکه دین و آئین آنها چیز قابل ملاحظهای نیست .
سپس اضافه می کند: ((آنها این سخنان را می گویند در حالی که کتاب آسمانی را می خوانند))! (و هم یتلون الکتاب).
یعنی با در دست داشتن کتابهای الهی که میتواند راهگشای آنها در این مسائل باشد این گونه سخنان که سرچشمهای جز تعصب و عناد و لجاج ندارد بسیار عجیب است . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :406
سپس قرآن اضافه می کند: ((مشرکان نادان نیز همان چیزی را می گفتند که اینها می گویند)) (با اینکه اینها اهلکتابند و آنها بتپرست) (کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم).
این آیه سرچشمه اصلی تعصب را، جهل و نادانی معرفی کرده ، چرا که افراد نادان همواره در محیط زندگی خود محصورند و غیر آن را قبول ندارند، به آئینی که از کودکی با آن آشنا شده اند هر چند خرافی و بی اساس باشد سخت دل میبندند، و غیر آن را منکر می شوند.
در پایان آیه آمده است ((خداوند داوری این اختلاف را در قیامت به عهده خواهد گرفت)) (فالله یحکم بینهم یوم القیامة فیما کانوا فیه یختلفون).
آنجا است که حقایق روشنتر می شود و اسناد و مدارک هر چیز آشکار است ، کسی نمی تواند حق را منکر شود و به این ترتیب اختلافات بر چیده خواهد شد، آری یکی از ویژگیهای قیامت پایان یافتن اختلافات است .
ضمنا آیه فوق به مسلمانان دلگرمی میدهد که اگر پیروان این مذاهب به مبارزه با آنها برخاسته اند و آئین آنها را نفی می کنند، هرگز نگران نباشند، آنها خودشان را هم قبول ندارند، هر یک چوب نفی بر دیگری میزند، و اصولا جهل و نادانی سرچشمه تعصب و تعصب سرچشمه انحصارگری است . البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :407
آیه 114
آیه و ترجمه
وَ مَنْ أَظلَمُ مِمَّن مَّنَعَ مَسجِدَ اللَّهِ أَن یُذْکَرَ فِیهَا اسمُهُ وَ سعَی فی خَرَابِهَا أُولَئک مَا کانَ لَهُمْ أَن یَدْخُلُوهَا إِلا خَائفِینَ لَهُمْ فی الدُّنْیَا خِزْیٌ وَ لَهُمْ فی الاَخِرَةِ عَذَابٌ عَظِیمٌ(114)
ترجمه :
114 چه کسی ستمکارتر از کسانی است که از بردن نام خدا در مساجد او جلوگیری می کنند و سعی در ویرانی آنها دارند، شایسته نیست آنان جز با ترس و وحشت وارد این کانونهای عبادت شوند، بهره آنها در دنیا رسوائی و در سرای دیگر عذاب عظیم است .
شان نزول :
در کتاب ((اسباب النزول)) از ((ابن عباس)) چنین آمده که این آیه در

مورد ((فطلوس)) رومی و یاران مسیحی او نازل شده است ، آنها با بنی اسرائیل جنگیدند و تورات را آتش زدند و فرزندان آنها را به اسارت گرفتند، بیت المقدس را ویران ساختند و مردارها در آن ریختند.
مرحوم ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) از ((ابن عباس)) نقل می کند که این کوشش در تخریب و نابودی بیت المقدس همچنان ادامه داشت تا زمانی که به دست مسلمانان فتح شد.
در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نیز می خوانیم که این آیه در مورد قریش نازل گردید، در آن هنگام که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) را از ورود به شهر مکه و مسجد الحرام جلوگیری می کردند تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :408
بعضی شان نزول سومی برای آیه گفته اند و آن اینکه منظور مکانهائی است که مسلمانان در مکه برای نماز داشتند و مشرکان پس از هجرت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) آنها را ویران کردند.
هیچ مانعی ندارد که نزول آیه ناظر به تمام این حوادث بوده باشد، بنابر این هر یک از شان نزولهای فوق یکی از ابعاد مساءله را منعکس می کند .
تفسیر:
ستمکارترین مردم
بررسی شان نزولهای فوق نشان می دهدکه روی سخن در آیه به هر سه گروه ، یهود و نصاری و مشرکان ، است ، هر چند بحثهای آیات گذشته بیشتر به یهود اشاره می کرد و گاهی به نصاری .
به هر حال ((یهود)) با ایجاد وسوسه در مساءله تغییر قبله کوشش داشتند که مسلمانان به سمت بیت المقدس نماز بخوانند تا با این کار هم تفوقی بر آنها داشته باشند و هم مسجد الحرام و کعبه را از رونق بیندازند.
((مشرکان مکه)) نیز با منع پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و مسلمانان از زیارت خانه خدا عملا به سوی خرابی این بنای الهی گام برمیداشتند.
((مسیحیان)) نیز با گرفتن بیت المقدس و ایجاد وضع ناهنجاری که در بالا از ابن عباس نقل شد در تخریب آن میکوشیدند.
قرآن در برابر این سه گروه و تمام کسانی که در راهی مشابه آنها گام بر میدارند می گوید:((چه کسی ستمکارتر است از آنها که از بردن نام خدا در مساجد الهی جلوگیری می کنند و سعی در ویرانی آنها دارند)) (و من اظلم ممن تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :409
منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه و سعی فی خرابها).
به این ترتیب قرآن این جلوگیری را ستمی بزرگ و عاملان آن را ستمکارترین مردم معرفی می کند و راستی هم چه ستمی از این بالاتر که در تخریب پایگاه های توحید بکوشند و مردم را از یاد حق باز دارند و شرک

و فساد را در جامعه گسترش دهند.
سپس در ذیل این آیه می گوید:((شایسته نیست آنها جز با ترس و وحشت وارد این اماکن شوند)) (اولئک ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین).
یعنی مسلمانان و موحدان جهان باید آنچنان محکم بایستند که دست این ستمگران از این اماکن مقدس کوتاه گردد و احدی از آنان نتوانند آشکارا و بدون ترس و وحشت وارد این مکانهای مقدس شوند.
این احتمال نیز در تفسیر جمله فوق وجود دارد که این گونه افراد ستمکار با این عمل هرگز موفق نخواهند شد که این مراکز عبادت را در اختیار خود بگیرند.
بلکه سرانجام چنان می شود که جز با وحشت نمی توانند گام در آن بگذارند، درست همان سرنوشتی که مشرکان مکه در مورد مسجد الحرام پیدا کردند.
و در پایان آیه مجازات دنیا و آخرت این ستمکاران را با تعبیر تکان دهندهای بیان کرده می گوید: ((برای آنها در دنیا رسوائی است و در آخرت عذاب عظیم)) (لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الاخرة عذاب عظیم).
و این است سرنوشت کسانی که بخواهند میان بندگان و خدایشان جدائی بیفکنند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :410
نکته ها
نکته 1 - طرق ویرانی مساجد
بدون شک مفهوم آیه فوق ، مفهومی وسیع و گسترده است و به زمان و مکان معینی محدود نمی شود، همانند سایر آیاتی که در شرائط خاصی نازل گردیده اما حکم آن در همه قرون و اعصار ثابت است ، بنابر این هر کس و هر گروه به نوعی در تخریب مساجد الهی بکوشد و یا مانع از آن شود که نام خدا و عبادت او در آنجا انجام گیرد مشمول همان رسوائی و همان عذاب عظیم است که در آیه اشاره شده .
توجه به این نکته نیز لازم است که جلوگیری از ورود به مسجد و ذکر نام پروردگار و کوشش در تخریب آن ، تنها به این نیست که مثلا با بیل و کلنگ ساختمان آن را ویران سازند، بلکه هر عملی که نتیجه آن تخریب مساجد و از رونق افتادن آن باشد نیز مشمول همین حکم است .
چرا که در تفسیر آیه انما یعمر مساجد الله ..
. (سوره توبه آیه 18) چنانکه خواهد آمد طبق صریح بعضی از روایات ، منظور از عمران و آبادی مسجد تنها ساختمان آن نیست ، بلکه حضور در آنها و توجه به محافل و مجالس مذهبی که در آنها تشکیل می گردد و موجب یاد خدا است نیز یکنوع عمران است بلکه مهمترین عمران شمرده شده .
بنا بر این در نقطه مقابل ، آنچه باعث شود که مردم از یاد خدا غافل گردند

و از مساجد باز مانند، ظلمی است بسیار بزرگ !.
عجب اینکه در عصر و زمان ما گروهی از متعصبین نادان و خشک و دور از منطق از وهابیان به بهانه احیای توحید، سعی در تخریب پارهای از مساجد و ساختمانهائی که بر قبور بزرگان اسلام و صلحاء شده و همیشه مرکز یاد خدا است دارند، و عجیبتر اینکه این ستمگران بی منطق ، اعمال خود را تحت عنوان مبارزه با شرک انجام میدهند و در این راه مرتکب انواع گناهان و کبائر می شوند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :411
در حالی که اگر فرضا کار خلافی در یکی از این مراکز مقدس انجام شود باید جلو آن را گرفت نه اینکه این خانه های توحید را به تخریب کشاندکه این کار همانند کار مشرکان جاهلیت است .
نکته 2 بزرگترین ستم
نکته دیگری که در این آیه باید مورد توجه قرار گیرد این است که خداوند این چنین اشخاص را ظالمترین افراد شمرده ، و در واقع هم چنین است ، زیرا تعطیل و تخریب مساجد و جلوگیری از مراکز توحیدنتیجهای جز سوق مردم به بی دینی نخواهد داشت ، و میدانیم زیان این کار از هر عملی بیشتر و عواقب شوم آن دردناکتر است .
البته در موارد دیگری از قرآن کلمه ((اظلم)) (ستمکارترین مردم) در مورد بعضی از گناهان دیگر نیز به کار برده شده است که تمام آنها در واقع به مساءله ((شرک)) و نفی توحید باز می گردد.
شرح بیشتر این سخن را در جلد پنجم صفحه 183 (ذیل آیه 21 سوره انعام) مطالعه خواهید فرمود. البقره
آیه 115
آیه و ترجمه
وَ لِلَّهِ الْمَشرِقُ وَ الْمَغْرِب فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَسِعٌ عَلِيمٌ(115)
ترجمه :
115 مشرق و مغرب از آن خدا است و به هر سو رو کنید، خدا آنجا است ، خداوند بی نیاز و دانا است .
شان نزول :
در شان نزول آیه روایات مختلفی نقل شده است :
ابن عباس می گوید: این آیه مربوط به تغییر قبله است ، هنگامی که قبله مسلمانان از بیت المقدس به کعبه تغییر یافت یهود در مقام انکار بر آمدند و به مسلمانان ایراد کردند که مگر می شود قبله را تغییر داد؟ آیه نازل شد و به آنها پاسخ داد که شرق و غرب جهان از آن خدا است .
در روایت دیگری می خوانیم که این آیه در مورد نماز مستحبی نازل شده است که هر گاه انسان سوار بر مرکب باشد به هر سو که برود (هر چند

پشت به قبله باشد) میتواند نماز مستحبی بخواند.
بعضی دیگر از ((جابر)) نقل کرده اند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) گروهی از مسلمانان را به یکی از میدانهای جنگ فرستاد، شب هنگام که تاریکی همه جا را فرا گرفت نتوانستند قبله را بشناسند و هر گروهی به سوئی نماز خواندند، هنگام طلوع آفتاب دیدند همگی به غیر جانب قبله نماز گذارده اند، از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) سؤ ال کردند، آیه فوق نازل شد و به آنها اعلام کرد که نمازهایشان در چنین حالتی صحیح بود (البته این حکم شرائطی دارد که در کتب فقهی آمده است).
هیچ مانعی ندارد که همه شان نزولهای فوق برای آیه ثابت باشد، و آیه هم

ناظر به مساءله تغییر قبله باشد، هم خواندن نماز نافله بر مرکب ، و هم نماز واجب به هنگام نشناختن قبله ، از این گذشته اصولا هیچ آیهای اختصاص به شان نزول خود ندارد و مفهوم آن باید به صورت یک حکم کلی در نظر گرفته شود وای بسا از آن احکام گوناگونی استفاده شود.
تفسیر:
به هر سو رو کنید خدا آنجا است
در آیه گذشته سخن ازستمگرانی بود که مانع از مساجد الهی می شدند، و در تخریب آن میکوشیدند آیه مورد بحث دنباله همین سخن است می گوید: ((مشرق و مغرب از آن خدا است ، و به هر طرف رو کنید خدا آنجا است)) (و لله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله).
چنین نیست که اگر شما را از رفتن به مساجد و پایگاه های توحید مانع شوند، راه بندگی خدا بسته شود، نه ، شرق و غرب این جهان تعلق به ذات پاک او دارد و به هر سو رو کنید او آنجا است ، همچنین تغییر قبله که به خاطر مناسبتهای خاصی صورت گرفته ، کمترین اثری در این امر ندارد مگر جائی هست که از خدا خالی باشد، اصولا خدا مکان ندارد.
و لذا در پایان آیه می فرماید: ((خداوند نامحدود و بی نیاز و دانا است)) (ان الله واسع علیم).
توجه به این نکته لازم است که منظور از مشرق و مغرب در آیه فوق ، اشاره به دو سمت خاص نیست بلکه این تعبیر کنایه از تمام جهات است ، همانگونه که مثلا می گوئیم : دشمنان علی به خاطر عداوت و دوستانش از ترس ، فضائل او را پوشاندند، اما با این حال فضائلش شرق و غرب عالم را گرفت (یعنی همه دنیا) شاید تکیه بر خصوص شرق و غرب به خاطر این

را که می شناسد این دو جهت است و بقیه جهات به وسیله مشرق و مغرب شناخته می شود .
در قرآن مجید نیز می خوانیم : و اورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون

مشارق الارض و مغاربها: ((شرق و غرب زمین را در اختیار جمعیتی که مستضعف بودند قرار دادیم (اعراف 137).
نکته ها
نکته : 1 فلسفه قبله
نخستین سؤ الی که در اینجا پیش می آید این است که اگر به هر سو رو کنیم خدا آنجاست ، پس توجه به قبله چه لزومی دارد؟
اما چنانکه بعدا نیز اشاره خواهیم کرد، توجه به قبله هرگز مفهومش محدود کردن ذات پاک خدا در سمت معینی نیست ، بلکه از آنجا که انسان یک وجود مادی است و بالاخره باید به سوئی نماز بخواند، دستور داده شده است که همه به یکسو نماز بخوانند تا وحدت و هماهنگی در صفوف مسلمین پیدا شود، و از هرج و مرج و پراکندگی جلوگیری به عمل آید فکر کنید اگر هر کسی به سوئی نماز می خواند و صفوف متفرق تشکیل میدادند چقدر زننده و ناجور بود؟ ضمنا سمتی که به عنوان قبله تعیین شده (سمت کعبه) نقطهای است مقدس که از قدیمیترین پایگاه های توحید است و توجه به آن بیدار کننده خاطرات توحیدی می باشد.
نکته : 2
تعبیر به ((وجه الله)) به معنی صورت خدا نیست ، بلکه وجه در اینجا به معنی ذات است . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :416
نکته آخر : 3
در روایات متعددی می خوانیم که به این آیه ، برای صحت نماز کسانی که به غیر سمت کعبه از روی اشتباه و یا عدم توانائی بر تحقیق نماز خوانده اند استناد شده ، و نیز به همین آیه برای صحت نماز خواندن بر مرکب ، استدلال نموده اند (برای توضیح بیشتر به کتاب وسائل الشیعه کتاب الصلوة ابواب القبله مراجعه نمائید). البقره
آیه 116 - 117
آیه و ترجمه
وَ قَالُوا اتخَذَ اللَّهُ وَلَداً سبْحَنَهُ بَل لَّهُ مَا فی السمَوَتِ وَ الاَرْضِ کلٌّ لَّهُ قَنِتُونَ(116)
بَدِیعُ السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ إِذَا قَضی أَمْراً فَإِنَّمَا یَقُولُ لَهُ کُن فَیَکُونُ(117)
ترجمه :
116 و (یهود و نصاری و مشرکان) گفتند خداوند فرزندی برای خود انتخاب کرده است منزه است او بلکه آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است و همه در برابر او خاضعند.
117 هستی بخش آسمانها و زمین او است و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند می گوید: موجود باش ! و آن فورا موجود می شود .
تفسیر:

خرافات یهود و نصاری و مشرکان
این عقیده خرافی که خداونددارای فرزندی است هم مورد قبول مسیحیان
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :417
است ، هم گروهی از یهود، و هم مشرکان ، هر سه طایفه معتقد بودند که خداوند فرزندی برای خود انتخاب کرده است .
در آیه 30 سوره توبه می خوانیم : و قالت الیهود عزیر ابن الله و قالت النصاری المسیح ابن الله ذلک قولهم بافواههم یضاهئون قول الذین کفروا من قبل قاتلهم الله انی یؤ فکون : ((یهود گفتند: ((عزیر)) پسر خدا است ، و نصاری گفتند: مسیح فرزند خدا است ، این سخنی است که با زبان خود می گویند که همانند گفتار کافران پیشین است ، خدا آنها را بکشد، چگونه دروغ می گویند ؟در آیه 68 یونس نیز درباره مشرکان می خوانیم : قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه هو الغنی : ((گفتند خداوند برای خود فرزندی انتخاب کرده است منزه است او، از همه چیز بی نیاز است)) در آیات بسیار دیگری از قرآن نیز این نسبت ناروا از آنها نقل شده است .
نخستین آیه مورد بحث برای کوبیدن این خرافه چنین می گوید:((آنها گفتند خداوند فرزندی برای خود انتخاب کرده است ، پاک و منزه است او از این نسبتهای ناروا)) (و قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه).
خدا چه نیازی دارد که فرزندی برای خود برگزیند؟ آیا نیازمند است ؟ محدود است ؟ احتیاج به کمک دارد؟ احتیاج به بقاء نسل دارد؟ ((برای او است آنچه در آسمانها و زمین است)) (بل له ما فی السماوات و الارض).
((و همگان در برابر او خاضعند)) (کل له قانتون).
او نه تنها مالک همه موجودات عالم هستی است ، بلکه ((ایجاد کننده همه آسمانها و زمین او است)) (بدیع السماوات و الارض).
و حتی بدون نقشه قبلی و بدون احتیاج به وجود ماده ، همه آنها را ابداع فرموده است . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :418
او چه نیازی به فرزند دارد در حالی که ((هر گاه فرمان وجود چیزی را صادر کند به او می گوید: موجود باش ، و آن فورا موجود می شود)) (و اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون).
نکته ها
نکته : 1 دلائل نفی فرزند
این سخن که خداوند فرزندی دارد بدون شک زائیده افکار ناتوان انسانهائی است که خدا را در همه چیز با وجود محدود خودشان مقایسه می کردند.
انسان به دلائل مختلفی نیاز به وجود فرزند دارد: از یکسو عمرش محدود است و برای ادامه نسل تولد فرزند لازم است .
از سوی دیگر قدرت او محدود است ، و مخصوصا به هنگام پیری و ناتوانی

نیاز به معاونی دارد که به او در کارهایش کمک کند.
از سوی سوم جنبه های عاطفی ، و روحیه انسطلبی ، ایجاب می کند که انسان مونسی در محیط زندگی خود داشته باشد که آن هم بوسیله فرزندان تامین می گردد.
بدیهی است هیچیک از این امور در مورد خداوندی که آفریننده عالم هستی و قادر بر همه چیز و ازلی و ابدی است مفهوم ندارد .

بعلاوه داشتن فرزند لازمهاش جسم بودن است که خدا از آن نیز منزه می باشد.
نکته : 2 تفسیر جمله کن فیکون
این تعبیر در آیات متعددی از قرآن آمده است ، از جمله سوره آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه :419
آیه 47 و 59 سوره انعام آیه 73 سوره نحل آیه 40 سوره مریم آیه 35 - سوره یس آیه 82 و غیر اینها.
این جمله از اراده تکوینی خداوند و حاکمیت او در امر خلقت سخن می گوید.
توضیح اینکه : منظور از جمله کن فیکون (موجود باش آنهم فورا موجود می گردد) این نیست که خداوند یک فرمان لفظی با معنی موجود باش صادر می کند، بلکه منظور این است هنگامی که اراده او به وجود چیزی تعلق می گیرد، خواه بزرگ باشد یا کوچک ، پیچیده باشد یا ساده ، به اندازه یک اتم باشد یا به اندازه مجموع آسمانها و زمین ، بدون نیاز به هیچ علت دیگری تحقق مییابد، و میان این اراده و پیدایش آن موجود حتی یک لحظه نیز فاصله نخواهد بود.
اصولا زمانی در این وسط نمی تواند قرار گیرد، و به همین دلیل حرف فاء (در جمله فیکون) که معمولا برای تاخیر زمانی توام با اتصال است در اینجا فقط به معنی تاخیر رتبهای است (آن گونه که در فلسفه اثبات شده که معلول از علت خود متاخر است نه تاخر زمانی بلکه تاخر رتبهای دقت کنید).
اشتباه نشود منظور این نیست که هر چه خدا اراده کند در همان لحظه موجود می شود، بلکه منظور این است هر طور اراده کند همانطور موجود می شود .
فی المثل اگر اراده کندآسمانها و زمین در شش دوران به وجود آیند مسلما بی کم و کاست در همین مدت موجود خواهند شد، و اگر اراده کند در یک لحظه موجود شوند همه در یک لحظه موجود خواهند شد، این تابع آن است که او چگونه اراده کند و چگونه مصلحت بداند.
و یا مثلا هنگامی که خداوند اراده کند جنینی در شکم مادر درست نه ماه و نه روز دوران تکامل خود را طی کند، بدون یک لحظه کم و زیاد انجام مییابد،
و اگر اراده کند این دوران تکاملی در کمتر از یکهزارم ثانیه صورت گیرد، مسلما همان گونه خواهد شد، چه اینکه اراده او علت تامه برای آفرینش است ، و میان علت تامه و وجود معلول هیچگونه فاصلهای نمی تواند باشد. تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه :420

نکته : 3 چگونه چیزی از عدم به وجود می آید ؟
کلمه ((بدیع)) از ماده ((بدع)) به معنی بوجود آوردن چیزی بدون سابقه است و این میرساند که خداوند، آسمانها و زمین را بدون هیچ ماده و نمونه قبلی به وجود آورده است .
اکنون این سؤ ال پیش می آید که مگر می شود چیزی از عدم به وجود آید، عدم که نقیض وجود می باشد چگونه میتواند علت و منشا وجود باشد؟ و آیا راستی میتوان باور کرد که نیستی مایه هستی گردد؟ این همان ایراد مادیها در مساءله ابداع است و از آن نتیجه می گیرند که ماده اصلی جهان ازلی و ابدی است و مطلقا موجود و معدوم نمی شود .
پاسخ
در مرحله اول عین این ایراد به خود مادیها نیز وارد می شود .
توضیح اینکه : آنها معتقدند ماده این جهان قدیم و ازلی است و تا بحال چیزی از آن کم نشده ، و اینکه میبینیم جهان تا حال تغییراتی پیدا کرده تنها صورت آن است که دائما در تغییر است ، نه اصل ماده ، از آنان میپرسیم صورت فعلی ماده که قبلا به طور مسلم وجود نداشته چگونه به وجود آمد؟ آیا از ((عدم)) بوجود آمد؟ اگر چنین است پس چگونه عدم میتواند منشا وجود صورت گردد؟ (دقت کنید).
مثلا: نقاشی منظره زیبائی را با قلم و رنگ بر روی کاغذ ترسیم می کند، مادیها می گویند: ماده رنگی آن موجود بوده ، ولی این منظره و این ((صورت)) تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه :421
که قبلا وجود نداشته چگونه به وجود آمده است ؟ هر پاسخ که آنها برای پیدا شدن صورت از عدم دادند، همان پاسخ را در مورد ماده خواهیم گفت .
و در مرحله ثانی باید توجه داشت که اشتباه از ناحیه کلمه ((از)) به وجود آمده است ، آنها خیال می کنند اینکه می گوئیم ((عالم)) ((از)) نیستی به هستی آمده مثل این است که می گوئیم میز ((از)) ((چوب)) ساخته شده است که در ساختن میز چوب باید قبلا موجود باشد تا میز ساخته شود، در صورتی که معنی جمله عالم از نیستی به هستی آمده این نیست ، بلکه به این معنی است که عالم قبلا وجود نداشت سپس موجود شد آیا در این عبارت تضاد و تناقضی میبینید ؟.
و به تعبیر فلسفی : هر موجود ممکن آنکه از ذات خود هستی ندارد) از دو جنبه تشکیل شده است ماهیت و وجود ((ماهیت)) عبارت از ((معنی اعتباری)) است که نسبت آن به وجود و عدم مساوی است به عبارت دیگر قدر مشترکی که از ملاحظه وجود و عدم چیزی به دست می آید ((ماهیت)) نامیده می شود، مثلا این درخت سابقا نبوده و فعلا هست فلانی سابقا وجود نداشت فعلا وجود پیدا کرده آنچه را که مورد دو حالت

وجود و عدم قرار دادیم ماهیت است .
بنابر این معنی این سخن که ((خداوند عالم را از عدم به وجود آورده)) این می شود که خداوند ماهیت را از حال عدم به حال وجود آورد و به تعبیر دیگر لباس ((وجود)) بر اندام ((ماهیت)) پوشانید. البقره
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه :422
آیه 118 - 119
آیه و ترجمه
وَ قَالَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ لَوْ لا یُکلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِینَا ءَایَةٌ کَذَلِک قَالَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِم مِّثْلَ قَوْلِهِمْ تَشبَهَت قُلُوبُهُمْ قَدْ بَیَّنَّا الاَیَتِ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ(118)
إِنَّا أَرْسلْنَک بِالْحَقِّ بَشِیراً وَ نَذِیراً وَ لا تُسئَلُ عَنْ أَصحَبِ الْجَحِیمِ(119)
ترجمه :
118 افراد ناآگاه گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟ و آیه و نشانهای بر خود ما نازل نمی کند؟ پیشینیان آنها نیز همین گونه سخن می گفتند دلها و افکارشان مشابه است ، ولی ما (به اندازه کافی) آیات و نشانه ها را برای اهل یقین (و حقیقت جویان) روشن ساختهایم .
119ما تو را به حق برای بشارت و تهدید (مردم جهان) فرستادیم و تو مسئول گمراهی دوزخیان (پس از ابلاغ رسالت) نیستی .
تفسیر:
بهانه دیگر: چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟
به تناسب بهانه جوئیهای یهود در نخستین آیات فوق ، سخن از گروه دیگری از بهانهجویان است که ظاهرا همان مشرکان عرب بودندمی گوید: ((افراد بی اطلاع گفتند: چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟ و چرا آیه و نشانهای بر خود ما نازل نمی شود؟)) (و قال الذین لا یعلمون لو لا یکلمنا الله او تاتینا
آیة تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه :423
در حقیقت این گروه که قرآن از آنها به عنوان الذین لا یعلمون (آنها که نمی دانند) یاد کرده ، دو در خواست غیر منطقی داشتند:
1 چرا خداوند مستقیما با ما سخن نمی گوید؟
2 چرا آیهای بر خود ما نازل نمی شود
قرآن در پاسخ این ادعاهای لجوجانه و خودخواهانه می گوید:((پیشینیان آنها نیز همین گونه سخنان داشتند، دلها و افکارشان مشابه است ، ولی ما آیات و نشانه ها را (به مقدار کافی) برای آنها که حقیقت جو و اهل یقین هستند روشن ساختیم)) (کذلک قال الذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد بینا الایات لقوم یوقنون).
اگر براستی منظور آنها درک حقیقت و واقعیت است ، همین آیات را که بر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نازل کردیم نشانه روشنی بر صدق گفتار او است ، چه لزومی دارد که بر هر یک از افراد مستقیما و

مستقلا آیاتی نازل شود؟ و چه معنی دارد که من اصرار کنم باید خدا مستقیما با خود من سخن بگوید ؟! نظیر این سخن را در سوره مدثر آیه 52 نیز می خوانیم : بل یرید کل منهم ان یؤ تی صحفا منشرة : ((هر یک از آنها انتظار دارند اوراق متعددی از آیات بر آنها نازل گردد))! چه انتظار بیجائی ؟ اصولا این کار، علاوه بر اینکه هیچگونه ضرورتی ندارد بر خلاف حکمت پروردگار است زیرا اولا اثبات صدق پیامبران برای همه مردم از طریق آیاتی که بر خود آنها نازل می شود کاملا ممکن است .
ثانیا نزول آیات و معجزات بر هر کس ممکن نیست ، یکنوع شایستگی و آمادگی و پاکی روح لازم دارد، این درست به آن میماند که تمام سیمهای شبکه وسیع برق یک شهر (اعم از سیمهای قوی و بسیار نازک) انتظار داشته باشند که همان برق فوق العاده نیرومندی که به نخستین کابلهای قوی منتقل می شود به آنها تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه :424
نیز منتقل گردد، مسلما این انتظار، انتظار غلط و نابجائی است ، آن مهندسی که آن سیمها را برای انجام وظائف مختلف تنظیم نموده سهم همه آنها را منظور کرده ، بعضی بلاواسطه از مولد برق نیرو می گیرند و بعضی با واسطه با ولتاژهای مختلف .
آیه بعد روی سخن را به پیامبر کرده و وظیفه او را در برابر درخواست معجزات اقتراحی و بهانهجوئیهای دیگر مشخص می کند می گوید: ((ما تو را به حق برای بشارت و انذار (مردم جهان) فرستادیم)) (انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا).
تو وظیفه داری دستورات ما را برای همه مردم بیان کنی معجزات را به آنها نشان دهی و حقایق را با منطق تبیین نمائی ، و این دعوت باید توام با تشویق نیکوکاران ، و بیم دادن بدکاران ، باشد، این وظیفه تو است .
((اما اگر گروهی از آنها بعد از انجام این رسالت ایمان نیاوردند تو مسئول گمراهی دوزخیان نیستی)) (و لا تسئل عن اصحاب الجحیم).
نکته ها
نکته : 1 دلهای آنها همانند یکدیگر است
در آیات فوق خواندیم که قرآن می گوید: این بهانهگیریها تازگی نداردداقوام منحرف پیشین نیز همین حرفها را داشتند، گوئی دلهای آنها درست همانند هم ساخته شده ، این تعبیر اشاره به این نکته نیز می باشد که گذشت زمان و تعلیمات پیامبران می بایست این اثر را گذارده باشد که نسلهای آینده سهم بیشتری از آگاهی پیدا کنند و سخنان بیاساسی که نشانه نهایت جهل و نادانی است کنار بگذارند، اما متاسفانه این گروه از این برنامه تکاملی هیچگونه سهمی نبرده اند تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه :425
همچنان در جا میزنند، گوئی تعلق به هزاران سال قبل دارند و گذشت زمان کمترین تکانی به فکر آنها نداده است .

نکته : 2 دو اصل مهم تربیتی
((بشارت)) و ((انذار)) یا ((تشویق)) و ((تهدید)) بخش مهمی از انگیزه های تربیتی و حرکتهای اجتماعی را تشکیل می دهد، آدمی هم باید در برابر انجام کار نیک ((تشویق)) شود، و هم در برابر کار بد کیفر بیند تا آمادگی بیشتری برای پیمودن مسیر اول و گام نگذاردن در مسیر دوم پیدا کند.
تشویق به تنهائی برای رسیدن به تکامل فرد یا جامعه کافی نیست ، زیرا انسان در این صورت مطمئن است انجام گناه خطری برای او ندارد.
فی المثل میبینیم : پیروان کنونی مسیح (علیه السلام) عقیده به ((فداء)) دارند، و معتقدند حضرت مسیح (علیه السلام) فدای گناهان آنها گردیده ، حتی رهبرانشان گاه سند بهشت به آنها می فروشند و گاه گناهشان را از طرف خدا میبخشند! مسلما چنین جمعیتی به آسانی مرتکب گناه می شود .
در ((قاموس کتاب مقدس)) می خوانیم :..
. فدا نیز اشاره به کفاره خون گرانبهای مسیح است که گناه جمیع ماها بر او گذارده شد و گناهان ما را در جسد خود بر صلیب متحمل شد! مسلما این منطق نادرست افراد را در ارتکاب گناه جسور می کند .
کوتاه سخن اینکه آنها که تصور می کنند تنها تشویق برای تربیت انسان (اعم از کودکان و بزرگسالان) کافی است ، و باید تنبیه و تهدید و کیفر را به کلی شست و کنار گذاشت ، سخت در اشتباهند، همانگونه که افرادی که پایه تربیت را تنها بر ترس و تهدید می گذارند و از جنبه های تشویقی غافلند نیز گمراه و بیخبرند.
این هر دو گروه در شناخت انسان در اشتباهند، چرا که توجه ندارند که انسان مجموعهای است از بیم و امید، از حب ذات و علاقه به حیات ، و نفرت از فناء تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه :426
و نیستی ، ترکیبی است از جلب منفعت و دفع ضرر، آیا انسانی که ابعاد روح او را این دو تشکیل می دهد ممکن است پایه تربیتش تنها روی یک قسمت باشد.
مخصوصا تعادل میان این دو لازم است که اگر تشویق و امید از حد بگذرد باعث جرئت و غفلت است ، و اگر بیم و انذار بیش از اندازه باشد نتیجهاش یاس و نومیدی و خاموش شدن شعله های عشق و تحرک است .
درست به همین دلیل در آیات قرآن ، نذیر و ((بشیر)) یا ((انذار)) و بشارت در کنار هم قرار گرفته ، حتی گاهی بشارت بر انذار مقدم است مانند آیه مورد بحث ، (بشیرا و نذیرا) و گاه به عکس ، نذیر بر بشیر تقدم یافته ، مانند آیه 188 سوره اعراف ان انا الا نذیر و بشیر لقوم یؤ منون : من بیم دهنده و بشارت دهنده و بشارت دهندهام برای افرادی که ایمان می آورند.
هر چند در اکثر آیات قرآن ، بشارت مقدم داشته شده این نیز ممکن است

به خاطر این باشد که در مجموع ، رحمت خدا بر عذاب و غضب او پیشی گرفته است (یا من سبقت رحمته غضبه). البقره
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه :427
آیه 120 - 121
آیه و ترجمه
وَ لَن تَرْضی عَنک الْیهُودُ وَ لا النَّصرَی حَتی تَتَّبِعَ مِلَّتهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَی اللَّهِ هُوَ الْهُدَی وَ لَئنِ اتَّبَعْت أَهْوَاءَهُم بَعْدَ الَّذِی جَاءَک مِنَ الْعِلْمِ مَا لَک مِنَ اللَّهِ مِن وَلىٍّ وَ لا نَصِیرٍ(120)
الَّذِینَ ءَاتَیْنَهُمُ الْکِتَب یَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ أُولَئک یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَن یَکْفُرْ بِهِ فَأُولَئک هُمُ الْخَسِرُونَ(121)
ترجمه :
120 هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد تا (بطور کامل تسلیم خواسته های آنها شوی و) از آئین (تحریف یافته) آنان پیروی کنی بگو هدایت تنها هدایت الهی است ، و اگر از هوی و هوسهای آنها پیروی کنی ، بعد از آنکه آگاه شدهای هیچ سرپرست و یاوری از ناحیه خدا برای تو نخواهد بود.
121 کسانی که کتاب آسمانی ، به آنها دادهایم (یهود و نصاری) و آن را از روی دقت می خوانند، به پیامبر اسلام ایمان می آورند و کسانی که به او کافر شوند زیانکارند.
شان نزول :
در شان نزول آیه اول از ابن عباس چنین نقل شده که یهود مدینه و نصارای نجران انتظار داشتند که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) همواره در قبله با آنها موافقت کند، هنگامی که خداوند قبله مسلمانان را از بیت المقدس به سوی کعبه گردانید آنها از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) مایوس شدند (و شاید در این میان بعضی از طوائف مسلمان
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه :428
ایراد می کردند که نباید کاری کرد که باعث رنجش یهود و نصاری گردد)آیه فوق نازل شد و به پیامبر اعلام کرد که این گروه از یهود و نصاری نه با هماهنگی در قبله و نه با چیز دیگر از تو راضی نخواهند شد، جز اینکه آئین آنها را دربست بپذیری .
بعضی دیگر نقل کرده اند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) اصرار فراوان داشت که این دو گروه را راضی کند، شاید اسلام را پذیرا گردند، آیه فوق نازل شد و به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) اعلام کرد که این فکر را از سر بدر کن چرا که آنها به هیچ قیمت راضی نخواهند شد جز به پیروی از آئین آنها.
در شان نزول آیه دوم نیز روایات گوناگونی است : بعضی از مفسران

معتقدند که این آیه درباره افرادی که با جعفر بن ابی طالب از حبشه آمدند و از کسانی بودند که در آنجا به او پیوستند نازل شد، آنها چهل نفر بودند، سی و دو نفر اهل حبشه ، و هشت نفر از راهبان شام که بحیرا راهب معروف نیز جزء آنان بود.
بعضی دیگر معتقدند که آیه درباره افرادی از یهود همانند عبد الله بن سلام و سعید بن عمرو و تمام بن یهودا و امثال آنها نازل شده که اسلام را پذیرفتند و براستی مؤ من شدند.
تفسیر:
جلب رضایت این گروه ممکن نیست
از آنجا که در آیه گذشته سلب مسئولیت از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) در برابر گمراهان لجوج می کند، آیات فوق در ادامه همین بحث به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) می گوید: تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه :429
اصرار بر جلب رضایت یهود و نصاری نداشته باش ، چه اینکه ((آنها هرگز از تو راضی نخواهند شد مگر اینکه به طور کامل تسلیم خواسته های آنها و پیرو آئینشان شوی)) (و لن ترضی عنک الیهود و لا النصاری حتی تتبع ملتهم).
تو وظیفه داری به آنها بگوئی که هدایت ، تنها هدایت الهی است (قل ان هدی الله هو الهدی).
هدایتی که آمیخته با خرافات و افکار منحط افراد نادان نشده است ، آری از چنین هدایت خالصی باید پیروی کرد.
سپس اضافه می کند: اگر تسلیم تعصبها و هوسها و افکار کوتاه آنها شوی بعد از آنکه در پرتو وحی الهی حقایق برای تو روشن شده ، هیچ سرپرست و یاوری از ناحیه خدا برای تو نخواهد بود (و لئن اتبعت اهوائهم بعد الذی جائک من العلم مالک من الله من ولی و لا نصیر).
و اما از آنجا که جمعی از حق طلبان یهود و نصاری ، دعوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) را لبیک گفتند و این آئین را پذیرا شدندقرآن پس از مذمت گروه سابق از اینها به نیکی یاد می کند و می گوید: کسانی که کتاب آسمانی را به آنها دادیم و از روی دقت آن را تلاوت کرده و حق تلاوتش را (که تفکر و اندیشه و سپس عمل است) ادا کردند به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) ایمان می آورندالذین آتینا هم الکتاب یتلونه حق تلاوته اولئک یؤ منون به).
و آنها که نسبت به آن کافر شدند به خودشان ظلم کردند، همان زیانکارانند (و من یکفر به فاولئک هم الخاسرون).
اینها کسانی بودند که براستی حق تلاوت کتاب آسمانی خویش را بجا آوردند و همان سبب هدایتشان شد، چرا که بشارتهای ظهور پیامبر موعود

را که در آن کتب خوانده بودند منطبق بر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) دیدند و تسلیم شدند و خدا هم از تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه 430:
آنها تقدیر کرده است .
نکته ها
نکته : 1- سؤ ال درباره جمله
((و لئن اتبعت اهوائهم))
جمله و لئن اتبعت اهوائهم ممکن است برای بعضی این سؤ ال را به وجود آورد که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) با آن مقام عصمت مگر ممکن است از هوسهای منحرفان یهود پیروی کند؟
در پاسخ می گوئیم : این گونه تعبیرها که در آیات قرآن کرارا دیده می شود هیچ منافاتی با مقام عصمت انبیاء ندارد، زیرا از یکسو جمله شرطیه است و جمله شرطیه دلیل بر وقوع شرط نیست .
از سوی دیگر معصوم بودن گناه را بر پیامبران محال نمی کند، بلکه پیغمبر و امام با اینکه قدرت بر گناه دارند و اختیار از آنها سلب نشده دامنهایشان هیچگاه آلوده به گناه نمی گردد، به تعبیر دیگر آنها قدرت بر گناه دارند ولی ایمان و علم و تقوایشان در حدی است که هرگز به سراغ گناه نمی روند بنابراین هشدارهائی همانند هشدار فوق در مورد آنها کاملا بجاست از سوی سوم این خطاب گر چه متوجه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) است ولی ممکن است منظور همه مردم باشد.
نکته : 2 جلب رضایت دشمن ، حسابی دارد
درست است که انسان باید با نیروی جاذبه اخلاق دشمنان را به سوی حق دعوت کند، ولی این در مقابل افراد انعطاف پذیر است ، اما کسانی هستند که هرگز تسلیم حرف حق نیستند، نباید در فکر جلب رضایت آنها بود، اینجا است که اگر ایمان نیاوردند باید گفت : به جهنم ! و بیهوده نباید وقت صرف آنها کرد.
نکته : 3 هدایت تنها هدایت الهی است
از آیات فوق ضمنا این حقیقت استفاده تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 431
می شود تنها قانونی که می تواند مایه نجات انسانها گردد قانون و هدایت الهی است ، چرا که علم بشر هر قدر تکامل یابد باز آمیخته به جهل و شک و نارسائی در جهات مختلف است ، و هدایتی که در پرتو چنین علم ناقصی پیدا شود، هدایت مطلق نخواهد بود، تنها کسی می تواند برنامه هدایت مطلق را رهبری کند که دارای علم مطلق و خالی از جهل و نارسائی باشد و او تنها خدا است .
نکته : 4 حق تلاوت چیست ؟

این تعبیر تعبیر پر معنائی است و خط روشنی برای ما در برابر قرآن مجید و کتب آسمانی مشخص می سازد، چرا که مردم در برابر این آیات الهی چند گروهند:
گروهی تمام اصرارشان بر ادای الفاظ و حروف از مخارج آن است آنها دائما در فکر وقف و وصل و حروف یرملون و شد و مدّند و کمترین اهمیتی به محتوی و معنی ، تا چه رسد به عمل کردن به آن ، نمی دهند، به گفته قرآن اینها همانند حیوانی هستند که کتابهائی بر او حمل شده باشد (کمثل الحمار یحمل اسفارا) سوره جمعه آیه 5)
گروهی دیگر از الفاظ فراتر رفته و در معانی دقت می کنند و در ریزه کاریها و نکات قرآن می اندیشند و از علوم آن آگاهند اما از عمل خبری نیست !.
ولی گروه سومی هستند که مؤ منان راستینند، قرآن را به عنوان یک کتاب عمل ، و یک برنامه کامل زندگی پذیرفته اند، خواندن الفاظ و اندیشه در معانی و درک مفاهیم این کتاب بزرگ را مقدمه ای برای عمل می دانند، و لذا هر زمان قرآن می خوانند روح تازه ای در کالبد آنها پیدا می شود، تصمیم و اراده تازه ، آمادگی و اعمال تازه ، و این است حق تلاوت .
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه می خوانیم که فرمود:
یرتلون آیاته ، و یتفقهون به ، و یعملون باحکامه ، و یرجون وعده ، و یخافون تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 432
و عیده ، و یعتبرون بقصصه ، و یاءتمرون باوامره ، و ینتهون بنواهیه ، ما هو و الله حفظ آیاته و درس حروفه ، و تلاوة سوره و درس اعشاره و اخماسه - حفظوا حروفه ، و اضاعوا حدوده ، و انما هو تدبر آیاته و العمل بارکانه ، قال الله تعالی کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته :
((منظور این است که آیات آن را با دقت بخوانند و حقایق آن را درک کنند و به احکام آن عمل بنمایند، به وعده های آن امیدوار، و از وعیدهای آن ترسان باشند، از داستانهای آن عبرت گیرند، به اوامرش گردن نهند و نواهی آن را بپذیرند، به خدا سوگند منظور حفظ کردن آیات و خواندن حروف و تلاوت سوره ها و یاد گرفتن اعشار و اخماس آن نیست آنها حروف قرآن را حفظ کردند اما حدود آن را ضایع ساختند، منظور تنها این است که در آیات قرآن بیندیشند و به احکامش عمل کنند، چنانکه خداوند می فرماید: این کتابی است پر برکت که ما بر تو نازل کردیم تا در آیاتش تدبر کنند)). البقره
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 433
آیه 122 - 123
آیه و ترجمه

يَبَنى إِسرءِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتىَ الّتى أَنْعَمْت عَلَيْكمْ وَ أنى فَضلّتُكمْ عَلى الْعَلَمِينَ(122)
وَ اتَّقُوا يَوْماً لا تجْزِى نَفْسٌ عَن نَّفْسٍ شيْئاً وَ لا يُقْبَلُ مِنهَا عَدْلٌ وَ لا تَنفَعُهَا شفَعَةٌ وَ لا هُمْ يُنصرُونَ(123)
ترجمه :
122 ای بنی اسرائیل ! نعمتی را که به شما ارزانی داشتم بیاد بیاورید، و نیز به خاطر بیاورید که من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم
123 از روزی بترسید که هیچکس به جای دیگری جزا نمی بیند و هیچگونه عوضی از او قبول نمی گردد و شفاعت ، او را سود نمی دهد و (از هیچ ناحیه) یاری نمی شوند.
تفسیر:
بار دیگر خداوند روی سخن را به بنی اسرائیل کرده و نعمتهای خویش را بر آنها می شمرد مخصوصا برتری و فضیلتی را که خداوند برای آنها نسبت به مردم زمانشان قائل شده یادآوری می کند.
می فرماید: ای بنی اسرائیل به خاطر بیاورید نعمتهائی را که به شما ارزانی داشتم و نیز به خاطر بیاورید که من شما را بر جهانیان (بر تمام مردمی که در آن زمان زندگی می کردند) برتری بخشیدم)) (یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و انی فضلتکم علی العالمین).
ولی از آنجا که هیچ نعمتی بدون مسئولیت نخواهد بود، بلکه خداوند در

برابر بخشیدن هر موهبتی تکلیف و تعهدی بر دوش انسان می گذارد در آیه بعد به آنها هشدار می دهد و می گوید: ((از آن روز بترسید که هیچکس به جای دیگری جزا نمی بیند)) (و اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا).
((و چیزی به عنوان غرامت و یا فدیه که بلاگردان آنها باشد پذیرفته نمی شود)) (و لا یقبل منها عدل).
((و هیچ شفاعتی (جز به اذن پروردگار) او را سود ندهد)) (و لا تنفعها شفاعة).
و اگر فکر می کنید کسی در آنجا جز خدا می تواند انسان را کمک کند اشتباه است چرا که ((هیچکس در آنجا یاری نمی شود)) (و لا هم ینصرون).
بنابراین تمام راه های نجات که در این دنیا به آن متوسل می شوید همه بسته است ، تنها و تنها یک راه باز است ، و آن راه ایمان و عمل صالح ، و در برابر گناهان توبه کردن و اصلاح خویش نمودن است .
از آنجا که در آیه 47 و 48 همین سوره عین همین مسائل مطرح شده (با تغییر مختصری در تعبیر) و ما در آنجا مشروحا بحث کرده ایم به آنچه در بالا آمد قناعت می کنیم . البقره

آیه 124
آیه و ترجمه
وَ إِذِ ابْتَلی إِبْرَهِیمَ رَبُّهُ بِکلِمَتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنی جَاعِلُک لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَ مِن ذُرِّیَّتی قَالَ لا یَنَالُ عَهْدِی الظلِمِینَ(124)
ترجمه :
124 (به خاطر بیاورید) هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسائل گوناگونی آزمود، و او بخوبی از عهده آزمایش بر آمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم ، ابراهیم عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده) خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی رسد (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقامند).
تفسیر:
((امامت)) اوج افتخار ابراهیم (علیه السلام)
از این آیات به بعد سخن از ابراهیم پیامبر بزرگ خدا و قهرمان توحید و بنای خانه کعبه و اهمیت این کانون بزرگ توحید و عبادت است که ضمن هیجده آیه این مسائل را بر شمرده است .
هدف از این آیات در واقع سه چیز است :
نخست اینکه مقدمه ای باشد برای مساءله تغییر قبله که بعدا مطرح می شود تا مسلمانان بدانند این کعبه از یادگارهای ابراهیم پیامبر بت شکن است و اگر امروز مشرکان و بت پرستان آن را تبدیل به بتخانه کرده اند این یک آلودگی سطحی است و چیزی از ارزش و مقام کعبه نمی کاهد.
دیگر اینکه یهود و نصاری ادعا می کردند ما وارثان ابراهیم و آئین او هستیم و این آیات (در ارتباط با آیات فراوانی که درباره یهود گذشت) مشخص می سازد که آنها تا چه حد از آئین ابراهیم بیگانه اند.
سوم اینکه مشرکان عرب نیز پیوند ناگسستنی میان خود و ابراهیم قائل

بودند، باید به آنها نیز فهمانده شود که برنامه شما هیچ ارتباطی با برنامه این پیامبر بزرگ بت شکن ندارد.
در آیه مورد بحث نخست می گوید ((بخاطر بیاورید هنگامی را که خداوند ابراهیم را با وسائل گوناگون آزمود و او از عهده آزمایش به خوبی بر آمد)) (و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن).
آری این آیه از مهمترین فرازهای زندگی ابراهیم (علیه السلام) یعنی آزمایشهای بزرگ او و پیروزیش در صحنه آزمایشها سخن می گوید، آزمایشهائی که عظمت مقام و شخصیت ابراهیم را کاملا مشخص ساخت ، و ارزش وجود او را آشکار کرد.
هنگامی که از عهده این آزمایشها برآمد، خداوند می باید جایزه ای به او

بدهد فرمود: من تو را امام و رهبر و پیشوای مردم قرار دادم (قال انی جاعلک للناس اماما).
((ابراهیم تقاضا کرد که از دودمان من نیز امامانی قرار ده)) تا این رشته نبوت و امامت قطع نشود و قائم به شخص من نباشد (قال و من ذریتی).
اما خداوند در پاسخ او ((فرمود: پیمان من ، یعنی مقام امامت ، به ظالمان هرگز نخواهد رسید)) (قال لا ینال عهدی الظالمین).
تقاضای تو را پذیرفتم ، ولی تنها آن دسته از ذریه تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقامند!
نکته ها
در اینجا چند موضوع مهم است که باید دقیقا بررسی شود:
نکته 1 منظور از ((کلمات)) چیست ؟
از بررسی آیات قرآن و اعمال مهم و چشمگیری که ابراهیم انجام داد و مورد تحسین خداوند قرار گرفت ، چنین استفاده می شود که مقصود از ((کلمات)) (جمله هائی تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 437
که خداوند ابراهیم را به آن آزمود) یک سلسله وظائف سنگین و مشکل بوده که خدا بر دوش ابراهیم گذارده بود، و این پیامبر مخلص همه آنها را به عالیترین وجه انجام داد، این دستورات عبارت بودند از:
بردن فرزند به قربانگاه و آمادگی جدی برای قربانی او به فرمان خدا!
بردن زن و فرزند و گذاشتن آنها در سرزمین خشک و بی آب و گیاه مکه در جائی که حتی یک نفر سکونت نداشت !
قیام در برابر بت پرستان بابل و شکستن بتها و دفاع بسیار شجاعانه در آن محاکمه تاریخی و قرار گرفتن در دل آتش ، و حفظ خونسردی کامل و ایمان در تمام این مراحل !
مهاجرت از سرزمین بت پرستان و پشت پا زدن به زندگی خود و ورود در سرزمینهای دور دست برای ادای رسالت خویش ، و مانند اینها.
و براستی هر یک از آنها آزمایشی بسیار سنگین و مشکل بود، اما او با قدرت و نیروی ایمان از عهده همه آنها بر آمد و اثبات کرد که شایستگی مقام ((امامت)) را دارد.
نکته : 2 امام کیست ؟
از آیه مورد بحث اجمالا چنین استفاده می شود: مقام امامتی که به ابراهیم بعد از پیروزی در همه این آزمونها بخشیده شد. فوق مقام نبوت و رسالت بود.
توضیح اینکه : امامت معانی مختلفی دارد:
1 ((امامت)) به معنی ریاست و زعامت در امور دنیای مردم (آنچنان که اهل تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 438
تسنن می گویند).

2 ((امامت)) به معنی ریاست در امور دین و دنیا (آنچنان که بعضی دیگر از آنها تفسیر کرده اند).
3 امامت عبارت است از تحقق بخشیدن برنامه های دینی اعم از حکومت به معنی وسیع کلمه ، و اجرای حدود و احکام خدا و اجرای عدالت اجتماعی و همچنین تربیت و پرورش نفوس در ((ظاهر)) و ((باطن)) و این مقام از مقام رسالت و نبوت بالاتر است ، زیرا ((نبوت)) و ((رسالت)) تنها اخبار از سوی خدا و ابلاغ فرمان او و بشارت و انذار است اما در مورد ((امامت)) همه اینها وجود دارد به اضافه ((اجرای احکام)) و ((تربیت نفوس از نظر ظاهر و باطن)) (البته روشن است که بسیاری از پیامبران دارای مقام امامت نیز بوده اند).
در حقیقت مقام امامت ، مقام تحقق بخشیدن به اهداف مذهب و هدایت به معنی ((ایصال به مطلوب)) است ، نه فقط ((ارائه طریق)).
علاوه بر این ((هدایت تکوینی)) را نیز شامل می شود یعنی تاءثیر باطنی و نفوذ روحانی امام و تابش شعاع وجودش در قلب انسانهای آماده و هدایت معنوی آنها (دقت کنید).
امام از این نظر درست به خورشید می ماند که با اشعه زندگی بخش خود گیاهان را پرورش می دهد، و به موجودات زنده جان و حیات می بخشد نقش امام در حیات معنوی نیز همین نقش است .
در قرآن مجید می خوانیم ((هو الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور و کان بالمؤ منین رحیما)) ((خدا و فرشتگان او بر شما رحمت و درود می فرستند تا شما را از تاریکیها به نور رهنمون گردند و او نسبت به مؤ منان مهربان است)) (احزاب 43).
از این آیه بخوبی استفاده می شود که رحمتهای خاص خداوند و امدادهای

غیبی فرشتگان می تواند مؤ منان را از ظلمتها به نور رهبری کند.
این موضوع درباره امام نیز صادق است ، و نیروی باطنی امام و پیامبران بزرگ که مقام امامت را نیز داشته اند و جانشینان آنها برای تربیت افراد مستعد و آماده و خارج ساختن آنان از ظلمت جهل و گمراهی به سوی نور هدایت تاءثیر عمیق داشته است .
شک نیست که مراد از امامت در آیه مورد بحث معنی سوم است ، زیرا از آیات متعدد قرآن استفاده می شود که در مفهوم امامت مفهوم هدایت افتاده ، چنانکه در آیه 24 سوره سجده می خوانیم : و جعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا و کانوا بایاتنا یوقنون : ((و از آنها امامانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت کنند، چون استقامت به خرج دادند و به آیات ما ایمان داشتند)).
این هدایت به معنی ارائه طریق نیست ، زیرا ابراهیم پیش از این ، مقام

نبوت و رسالت و هدایت به معنی ارائه طریق را داشته است .
حاصل اینکه قرائن روشن گواهی می دهد که مقام امامت که پس از امتحانات مشکل و پیمودن مراحل یقین و شجاعت و استقامت به ابراهیم بخشیده شد غیر از مقام هدایت به معنی بشارت و ابلاغ و انذار بوده است .
پس هدایتی که در مفهوم امامت افتاده چیزی جز ((ایصال به مطلوب)) و ((تحقق بخشیدن روح مذهب)) و پیاده کردن برنامه های تربیتی در نفوس آماده نیست .
این حقیقت اجمالا در حدیث پر معنی و جالبی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده :
ان الله تبارک و تعالی اتخذ ابراهیم عبدا قبل ان یتخذه نبیا، و ان الله اتخذه نبیا قبل ان یتخذه رسولا، و ان الله اتخذه رسولا قبل ان یتخذه خلیلا، و ان الله اتخذه خلیلا قبل ان یجعله اماما فلما جمع له الاشیاء قال : انی جاعلک للناس اماما قال : فمن عظمها فی عین ابراهیم قال : و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین قال : لا یکون السفیه امام التقی : تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 440
((خداوند ابراهیم را بنده خاص خود قرار داد پیش از آنکه پیامبرش قرار دهد، و خداوند او را به عنوان نبی انتخاب کرد پیش از آنکه او را رسول خود سازد، و او را رسول خود انتخاب کرد پیش از آنکه او را به عنوان خلیل خود برگزیند، و او را خلیل خود قرار داد پیش از آنکه او را امام قرار دهد، هنگامی که همه این مقامات را جمع کرد فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم ، این مقام به قدری در نظر ابراهیم بزرگ جلوه کرد که عرض نمود: خداوندا از دودمان من نیز امامانی انتخاب کن ، فرمود پیمان من به ستمکاران آنها نمی رسد... یعنی شخص سفیه هرگز امام افراد با تقوا نخواهد شد)).
نکته : 3 فرق نبوت و امامت و رسالت
بطوری که از اشارات موجود در آیات و تعبیرات مختلفی که در احادیث وارد شده بر می آید کسانی که از طرف خدا ماءموریت داشتند دارای مقامات مختلفی بودند:
1 مقام نبوت یعنی دریافت وحی از خداوند، بنابراین نبی کسی است که وحی بر او نازل می شود و آنچه را بوسیله وحی دریافت می دارد چنانکه مردم از او بخواهند در اختیار آنها می گذارد.
2 مقام رسالت یعنی مقام ابلاغ وحی و تبلیغ و نشر احکام خداوند و تربیت نفوس از طریق تعلیم و آگاهی بخشیدن ، بنابراین رسول کسی است که موظف است در حوزه ماءموریت خود به تلاش و کوشش برخیزد و از هر وسیله ای برای دعوت مردم به سوی خدا و ابلاغ فرمان او استفاده کند، و

برای یک انقلاب فرهنگی و فکری و عقیدتی تلاش نماید.
3 مقام امامت یعنی رهبری و پیشوائی خلق ، در واقع امام کسی است که
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 441
با تشکیل یک حکومت الهی و بدست آوردن قدرتهای لازم ، سعی می کند احکام خدا را عملا اجرا و پیاده نماید و اگر هم نتواند رسما تشکیل حکومت دهد تا آنجا که در توان دارد در اجرای احکام می کوشد.
به عبارت دیگر وظیفه امام اجرای دستورات الهی است در حالی که وظیفه رسول ابلاغ این دستورات می باشد، و باز به تعبیر دیگر، رسول ارائه طریق می کند ولی امام ((ایصال به مطلوب)) می نماید (علاوه بر وظائف سنگین دیگری که قبلا اشاره شد).
ناگفته پیدا است که بسیاری از پیامبران مانند پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) هر سه مقام را داشتند هم دریافت وحی می کردند، هم تبلیغ فرمانهای الهی ، و هم در تشکیل حکومت و اجرای احکام تلاش می کردند و هم از طریق باطنی به تربیت نفوس می پرداختند.
کوتاه سخن اینکه : امامت همان مقام رهبری همه جانبه مادی و معنوی جسمی و روحانی و ظاهری و باطنی است ، امام رئیس حکومت و پیشوای اجتماع و رهبر مذهبی و مربی اخلاق و رهبر باطنی و درونی است .
امام از یک سو با نیروی مرموز معنوی خود افراد شایسته را در مسیر تکامل باطنی رهبری می کند.
با قدرت علمی خود افراد نادان را تعلیم می دهد.
و با نیروی حکومت خویش یا قدرتهای اجرائی دیگر، اصول عدالت را اجرا می نماید.
نکته : 4- امامت یا آخرین سیر تکاملی ابراهیم
از آنچه در بیان حقیقت امامت گفتیم به خوبی استفاده می شود که ممکن است کسی مقام پیامبری و تبلیغ و رسالت را داشته باشد و امام مقام امامت در او نباشد، این تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 442
مقام ، نیازمند به شایستگی فراوان در جمیع جهات است و همان مقامی است که ابراهیم پس از آنهمه امتحانات و شایستگیها پیدا کرد، و این آخرین حلقه سیر تکاملی ابراهیم بود.
آنها که گمان می کنند منظور از امامت تنها ((فرد شایسته و نمونه بودن)) است گویا به این حقیقت توجه ندارند که چنین مطلبی از آغاز نبوت در ابراهیم بوده .
و آنها که گمان می کنند منظور از امامت سرمشق و الگو بودن برای مردم بوده باید به آنها گفت این صفت برای ابراهیم و تمامی انبیاء و رسل از آغاز دعوت نبوت وجود دارد و به همین دلیل پیامبر باید معصوم باشد چرا که اعمالش الگو است .

بنابراین مقام امامت ، مقامی است بالاتر از اینها و حتی برتر از نبوت و رسالت و این همان مقامی است که ابراهیم پس از امتحان شایستگی از طرف خداوند دریافت داشت .
نکته : 5- ظالم کیست ؟
منظور از ((ظلم)) در جمله ((لا ینال عهدی الظالمین)) تنها ستم به دیگران کردن نیست ، بلکه ظلم (در برابر عدل) در اینجا به معنی وسیع کلمه به کار رفته و نقطه مقابل عدالت به معنی گذاردن هر چیز به جای خویش است .
بنابراین ظلم آن است که شخص یا کار یا چیزی را در موقعیتی که شایسته آن نیست قرار دهند.
از آنجا که مقام امامت و رهبری ظاهری و باطنی خلق ، مقام فوق العاده پر مسئولیت و با عظمتی است ، یک لحظه گناه و نافرمانی و سوء پیشینه سبب می گردد که لیاقت این مقام سلب گردد.
لذا در احادیث می خوانیم که امامان اهل بیت (علیهمالسلام) برای اثبات انحصار خلافت بلافصل پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) به همین آیه مورد بحث استدلال می کردند، اشاره به اینکه دیگران در دوران جاهلیت بت پرست بودند، تنها کسی که یک لحظه در مقابل بت سجده نکرد علی (علیه السلام) بود، چه ظلمی از این بالاتر که انسان بت پرستی کند، مگر لقمان به فرزندش نگفت : یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم : ((ای فرزندم شریک برای خدا قرار مده که شرک ظلم عظیمی است)) (لقمان 13).
به عنوان نمونه ((هشام بن سالم)) از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: قد کان ابراهیم نبیا و لیس بامام ، حتی قال الله انی جاعلک للناس اماما، قال و من ذریتی فقال الله لاینال عهدی الظالمین ، من عبد صنما او وثنا لا یکون اماما:
((ابراهیم پیامبر بود پیش از آنکه امام باشد، تا اینکه خداوند فرمود من تو را امام قرار می دهم ، او عرض کرد از دودمان من نیز امامانی قرار ده ، فرمود پیمان من به ستمکاران نمی رسد، آنان که بتی را پرستش کردند امام نخواهند بود)).
در حدیث دیگری عبدالله بن مسعود از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نقل می کند که : خداوند به ابراهیم فرمود: لا اعطیک عهدا للظالم من ذریتک ، قال یا رب و من الظالم من ولدی الذی لا ینال عهدک ؟ قال من سجد لصنم من دونی لا اجعله اماما ابدا، و لا یصلح ان یکون اماما!: ((من پیمان امامت را به ستمکاران از دودمان تو نمی بخشم ابراهیم عرض کرد: ستمکارانی که این پیمان به آنها نمی رسد کیانند؟ خداوند فرمود: کسی که برای بتی سجده کرده هرگز او را امام نخواهم کرد و شایسته نیست که

امام باشد)).
نکته : 6- امام از سوی خدا تعیین می شود
از آیه مورد بحث ، ضمنا استفاده می شود که امام (رهبر معصوم همه جانبه مردم) باید از طرف خدا تعیین گردد، زیرا
اولا امامت یک نوع عهد و پیمان الهی است و بدیهی است چنین کسی را باید خداوند تعیین کند که او طرف پیمان است .
ثانیا افرادی که رنگ ستم به خود گرفته اند و در زندگی آنها نقطه تاریکی از ظلم اعم از ظلم به خویشتن یا ظلم به دیگران و حتی یک لحظه بت پرستی وجود داشته باشد، قابلیت امامت را ندارند و به اصطلاح امام باید در تمام عمر خود معصوم باشد
آیا کسی جز خدا می تواند از وجود این صفت آگاه گردد؟
و اگر با این معیار بخواهیم جانشین پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) را تعیین کنیم کسی جز امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نمی تواند باشد.
جالب اینکه نویسنده ((المنار)) از قول ابی حنیفه نقل می کند که او معتقد بود، خلافت منحصرا شایسته علویان است و به همین دلیل شورش بر ضد حکومت وقت (منصور عباسی) را مجاز می دانست و به همین دلیل او حاضر نشد منصب قضاوت را در حکومت خلفای بنی عباس بپذیرد.
نویسنده المنار سپس اضافه می کند که ائمه اربعه اهل سنت همه با حکومتهای زمان خود مخالف بودند و آنها را لائق زعامت مسلمین نمی دانستند، چرا که افرادی ظالم و ستمگر بودند.
ولی عجیب است که در عصر ما بسیاری از علمای اهل تسنن ، حکومتهای ظالم و جبار و خودکامه را که ارتباطشان با دشمنان اسلام ، مسلم و قطعی است و ظلم و فسادشان بر کسی پوشیده نیست ، تاءیید و تقویت می کنند سهل است آنها را تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 445
((اولوالامر)) و ((واجب الاطاعه)) نیز می شمرند.
نکته : 7- پاسخ به دو سؤ ال
1 از آنچه در تفسیر معنی امامت گفتیم ، ممکن است این سؤ ال را برانگیزد که اگر کار امام ایصال به مطلوب و اجرا کردن برنامه های الهی است ، این معنی در مورد بسیاری از پیامبران حتی خود پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و ائمه طاهرین در مقیاس عمومی تحقق نیافته بلکه همیشه افراد بسیار آلوده و گمراهی در مقابل آنها وجود داشتند.
در پاسخ می گوئیم مفهوم این سخن این نیست که امام مردم را اجبارا به حق می رساند بلکه با حفظ اصل اختیار و داشتن آمادگی و شایستگی می توانند از نفوذ ظاهری و باطنی امام ، هدایت یابند.
درست همانگونه که می گوئیم خورشید برای تربیت موجودات زنده آفریده

شده ، یا اینکه قرآن می گوید کار باران زنده کردن زمینهای مرده است مسلما این تاءثیر جنبه عمومی دارد اما در موجوداتی که آماده پذیرش این آثار و مهیای پرورش باشند.
2 سؤ ال دیگر اینکه لازمه تفسیر فوق این است که هر امام باید نخست نبی و رسول باشد و بعد به مقام امامت برسد، در صورتی که جانشینان معصوم پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) چنین نبودند.
در پاسخ می گوئیم : لزومی ندارد که حتما شخص امام قبلا به مقام نبوت و رسالت برسد بلکه اگر کسی قبل از او باشد که مقام نبوت و رسالت و امامت در او جمع گردد (مانند پیامبر اسلام) جانشین او می تواند برنامه امامت او را تداوم بخشد و این در صورتی است که نیاز به رسالت جدیدی نباشد، مانند پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) که خاتم پیغمبران است . تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 446
به تعبیر دیگر اگر مرحله گرفتن وحی الهی و ابلاغ تمام احکام ، انجام یافته و تنها مرحله اجرا باقی مانده است جانشین پیامبر می تواند خط اجرائی پیامبر را ادامه دهد، و نیازی به این نیست که خود او نبی یا رسول باشد.
نکته : 8 شخصیت ممتاز ابراهیم
نام ابراهیم در 69 مورد از قرآن مجید ذکر شده ، و در 25 سوره سخن از وی به میان آمده است ، در آیات قرآن از این پیامبر بزرگ مدح و ستایش فراوان شده ، و صفات ارزنده او یادآوری گردیده است .
او از هر نظر قدوه و اسوه بود، و نمونه ای از یک انسان کامل .
مقام معرفت او نسبت به خدا منطق گویای او در برابر بت پرستان ، مبارزات سرسختانه و خستگی ناپذیرش در مقابل جباران ، ایثار و گذشتش در برابر فرمان پروردگار، استقامت بی نظیرش در برابر طوفان حوادث و آزمایشهای سخت او، هر یک داستان مفصلی دارد و هر کدام سرمشقی است برای مسلمانان و رهروان راه ((الله)).
به گفته قرآن او از نیکان صالحان قانتان صدیقان بردباران و وفا کنندگان به عهد بود، شجاعتی بی نظیر و سخاوتی فوق العاده داشت .
به خواست خدا در تفسیر سوره ابراهیم (مخصوصا بخش آخر سوره) بحث مشروحی در این زمینه مطالعه خواهید کرد (به جلد دهم تفسیر نمونه صفحه 397 به بعد مراجعه کنید). البقره
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 447
آیه 125
آیه و ترجمه
وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْت مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْناً وَ اتخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَهِيمَ مُصلًّى وَ عَهِدْنَا إِلى إِبْرَهِيمَ وَ إِسمَعِيلَ أَن طهِّرَا بَيْتىَ لِلطائفِينَ وَ الْعَكِفِينَ وَ الرُّكع السجُودِ(125)

ترجمه :
125 (و بخاطر بیاورید) هنگامی را که خانه کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم (و برای تجدید همین خاطره) از مقام ابراهیم نماز گاهی برای خود انتخاب کنید، و ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاک و پاکیزه کنید.
تفسیر:
عظمت خانه خدا
بعد از اشاره به مقام والای ابراهیم در آیه گذشته ، به بیان عظمت خانه کعبه که به دست ابراهیم ساخته و آماده شد پرداخته ، می فرماید:
((به خاطر بیاورید هنگامی را که خانه کعبه را ((مثابة)) (محل بازگشت و توجه) مردم قرار دادیم و مرکز امن و امان)) (و اذ جعلنا البیت مثابة للناس و امنا).
((مثابة)) در اصل از ماده ((ثوب)) به معنی باز گشت چیزی به حالت نخستین است ، و از آنجا که خانه کعبه مرکزی بوده است برای موحدان که همه سال به سوی آن رو می آوردند، نه تنها از نظر جسمانی که از نظر روحانی نیز بازگشت به توحید و فطرت نخستین می کردند، از این رو به عنوان مثابه معرفی شده ، و از آنجا که خانه انسان که مرکز بازگشت همیشگی او می باشد محل آرامش و آسایش است ، در کلمه ((مثابه)) یکنوع آرامش و آسایش خاطر، نیز افتاده است تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 448
و این معنی با کلمه ((امنا)) که پشت سر آن ذکر شده تاءکید می شود، کلمه ((للناس)) نشان می دهد که این مرکز امن و امان ، پناهگاهی است عمومی برای همه جهانیان و انسانها و توده های مردم .
و این در حقیقت اجابت یکی از درخواستهائی است که ابراهیم از خداوند کرد که بعدا به آن اشاره می شود.
سپس اضافه می کند ((از مقام ابراهیم نماز گاهی برای خود انتخاب کنید)) (واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی).
در اینکه منظور از مقام ابراهیم چیست ؟ در میان مفسران گفتگو است ، بعضی گفته اند: تمام ((حج)) مقام ابراهیم است ، بعضی به معنی ((عرفه)) و ((مشعر الحرام)) و ((جمرات سه گانه)) گرفته اند، و بعضی گفته اند ((تمام حرم مکه))، مقام محسوب می شود.
ولی ظاهر آیه همانگونه که در روایات اسلامی وارد شده و بسیاری از مفسران نیز گفته اند اشاره به همان مقام معروف ابراهیم است که محلی است در نزدیکی خانه کعبه ، و حجاج بعد از انجام طواف به نزدیک آن می روند و نماز طواف بجا می آورند بنابراین منظور از مصلی نیز محل نماز

است .
سپس اشاره به پیمانی که از ابراهیم و فرزندش اسماعیل درباره طهارت خانه کعبه گرفته است می فرماید و می گوید: ما به ابراهیم و اسماعیل امر کردیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان (نمازگزاران) پاکیزه دارید)) (و عهدنا الی ابراهیم و اسماعیل ان طهرا بیتی للطائفین و العاکفین و الرکع السجود).
منظور از طهارت و پاکیزگی در اینجا چیست ؟ بعضی گفته اند: طهارت از لوث وجود بتها.
بعضی گفته اند: از آلودگیهای ظاهری و مخصوصا از خون و محتویات شکم

حیواناتی که قربانی می کردند، زیرا بعضی از ناآگاهان چنین اعمالی را انجام می دادند.
و بعضی گفته اند طهارت در اینجا به معنی خلوص نیت به هنگام بنای این خانه توحید است .
ولی هیچ دلیلی ندارد که ما مفهوم طهارت را در اینجا محدود کنیم ، بلکه منظور پاک ساختن ظاهری و معنوی این خانه توحید از هر گونه آلودگی است .
و لذا در بعضی از روایات می خوانیم که این آیه تعبیر به پاکسازی از مشرکان شده و در بعضی دیگر به شستشوی بدن و پاکیزگی از آلودگیها.
نکته ها:
نکته : 1 اثرات اجتماعی و تربیتی این پناهگاه امن
طبق آیه فوق ، خانه خدا (خانه کعبه) از طرف پروردگار به عنوان یک پناهگاه و کانون امن و امان اعلام شده و می دانیم در اسلام مقررات شدیدی برای اجتناب از هر گونه نزاع و کشمکش و جنگ و خونریزی در این سرزمین مقدس وضع شده است ، بطوری که نه تنها افراد انسان در هر قشر و گروه و در هرگونه شرائط باید در آنجا در امنیت باشند بلکه حیوانات و پرندگان نیز در آنجا در امن و امان بسر می برند و هیچکس حق ندارد مزاحم آنها شود.
در جهانی که همیشه نزاع و کشمکش در آن وجود دارد، بودن چنین مرکزی در آن می تواند اثر عمیق مخصوصی برای حل مشکلات مردم از خود نشان دهد، زیرا امن بودن این منطقه سبب که مردم با تمام اختلافاتی که دارند در جوار آن در کنار هم بنشینند، و به مذاکره بپردازند، و به این ترتیب یکی از مهمترین مشکلات که معمولا برای فتح باب مذاکرات برای رفع خصومتها و نزاعها وجود دارد حل می شود. تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 450
چون بسیار می شود که طرفین نزاع ، یا دولتهای متخاصم جهان مایلند رفع

خصومت کنند و برای این منظور به مذاکره بنشینند، اما مکانی که برای هر دو طرف مقدس و محترم و به عنوان مرکز امن و امان شناخته شده باشد پیدا نمی کنند ولی در اسلام این پیش بینی شده است و مکه به عنوان چنین مرکزی اعلام گردید.
هم اکنون تمام مسلمانان جهان که متاءسفانه گرفتار کشمکشها و اختلافات مرگباری هستند می توانند با استفاده از قداست و امنیت این سرزمین باب مذاکرات را بگشایند و از معنویت این مکان مقدس که نورانیت و روحانیت خاصی در دلها ایجاد می کند به رفع اختلافات خود بپردازند.
نکته : 2 چرا خانه خدا
در آیه فوق از خانه کعبه به عنوان بیتی (خانه من) تعبیر شده در حالی که روشن است خداوند نه جسم است و نه نیاز به خانه دارد، منظور از این اضافه همان ((اضافه تشریفی)) است به این معنی که برای بیان شرافت و عظمت چیزی آن را به خدا نسبت می دهند، ماه رمضان را((شهر الله)) و خانه کعبه را ((بیت الله)) می گویند. البقره
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 451
آیه 126
آیه و ترجمه
وَ إِذْ قَالَ إِبْرَهِيمُ رَب اجْعَلْ هَذَا بَلَداً ءَامِناً وَ ارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَتِ مَنْ ءَامَنَ مِنهُم بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الاَخِرِ قَالَ وَ مَن كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلاً ثُمَّ أَضطرُّهُ إِلى عَذَابِ النَّارِ وَ بِئْس الْمَصِيرُ(126)
ترجمه :
126 (و بیاد آورید) هنگامی که ابراهیم عرض کرد: پروردگارا این سرزمین را شهر امنی قرار ده ، و اهل آن را آنها که ایمان به خدا و روز بازپسین آورده اند از ثمرات (گوناگون) روزی ده (ما این دعای ابراهیم را به اجابت رساندیم و مؤ منان را از انواع برکات بهره مند ساختیم) اما به آنها که کافر شدند بهره کمی خواهیم داد، سپس آنها را به عذاب آتش می کشانیم و چه بد سر انجامی دارند.
تفسیر:
خواسته های ابراهیم از پیشگاه پروردگار
در این آیه ابراهیم دو درخواست مهم از پروردگار برای ساکنان این سرزمین مقدس می کند که به یکی از آنها در آیه قبل نیز اشاره شد.
قرآن می گوید: ((به خاطر بیاورید هنگامی که ابراهیم عرض کرد پروردگارا این سرزمین را شهر امنی قرار ده)) (و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا بلدا آمنا)
و همانگونه که در آیه قبل خواندیم این دعای ابراهیم به اجابت رسید خدا

این سرزمین مقدس را یک کانون امن و امان قرار داد، و امنیتی از نظر ظاهر و باطن به آن بخشید.
دومین تقاضایش این است که : ((اهل این سرزمین را آنها که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده اند از ثمرات گوناگون روزی ببخش)) (و ارزق اهله من الثمرات من آمن منهم بالله و الیوم الاخر). تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 452
جالب اینکه ابراهیم نخست تقاضای ((امنیت)) و سپس درخواست ((مواهب اقتصادی)) می کند، و این خود اشاره ای است به این حقیقت که تا امنیت در شهر یا کشوری حکمفرما نباشد فراهم کردن یک اقتصاد سالم ممکن نیست !.
در اینکه منظور از ثمرات چیست ؟ مفسران گفتگوها دارند، ولی ظاهرا ثمرات یک معنی وسیع دارد که هر گونه نعمت مادی اعم از میوه ها و مواد دیگر غذائی ، و نعمتهای معنوی را شامل می شود، در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: هی ثمرات القلوب : ((منظور میوه دلها است))! اشاره به اینکه خداوند محبت و علاقه مردم را به مردم این سرزمین جلب می کند.
این نکته نیز قابل توجه است که ابراهیم این تقاضا را تنها برای مؤ منان به توحید و روز جزا می کند، شاید به خاطر اینکه از جمله لا ینال عهدی الظالمین در آیات گذشته به این حقیقت پی برده بود که گروهی از نسلهای آینده او، راه شرک و ظلم و ستم می پویند، و او در اینجا ادب را رعایت کرد و آنها را از دعای خود استثنا نمود.
به هر حال خداوند در پاسخ این تقاضای ابراهیم چنین ((فرمود: اما آنها که راه کفر را پوئیده اند بهره کمی (از این ثمرات) به آنها خواهم داد)) (و به طور کامل محروم نخواهم کرد!) (قال و من کفر فامتعه قلیلا).
اما در سرای آخرت ((آنها را به عذاب آتش می کشانم و چه بد سر انجامی دارند)) (ثم اضطره الی عذاب النار و بئس المصیر).
این در واقع صفت ((رحمانیت)) همان رحمت عامه پروردگار است که از خوان نعمت بی دریغش همه بهره می گیرند، و از خزانه غیبش خوبان و بدان وظیفه خور باشند، ولی سرای آخرت که سرای رحمت خاص او است ، رحمت و نجاتی برای آنها نیست . البقره
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 453
آیه 127 - 129
آیه و ترجمه
وَ إِذْ یَرْفَعُ إِبْرَهِیمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَیْتِ وَ إِسمَعِیلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّک أَنت السمِیعُ الْعَلِیمُ(127)
رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسلِمَین لَک وَ مِن ذُرِّیَّتِنَا أُمَّةً مُّسلِمَةً لَّک وَ أَرنَا مَنَاسِکَنَا وَ تُب

عَلَيْنَا إِنَّک أنت التَّوَّابَ الرَّحِيمُ(128)
رَبَّنَا وَ ابْعَث فِيهِمْ رَسولاً مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيهِمْ ءَايَتِک وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَب وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ إِنَّک أَنت الْعَزِيزُ الحْكِيمُ(129)
ترجمه :
127 (و نیز بیاد آورید) هنگامی که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه (کعبه) را بالا می بردند (و می گفتند) پروردگارا! از ما بپذیر تو شنوا و دانائی .
128 پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خود قرار ده و از دودمان ما امتی که تسلیم فرمانت باشد به وجود آور، و طرز پرستش خودت را به ما نشان ده ، و توبه ما را بپذیر، که تو تواب و رحیمی .
129 پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان مبعوث کن ، تا آیات تو را بر آنها بخواند، و آنها را کتاب و حکمت بیاموزد و پاکیزه کند، زیرا تو توانا و حکیمی (و بر این کار قادری). تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 454
تفسیر:
ابراهیم خانه کعبه را بنا می کند
از آیات مختلف قرآن و احادیث و تواریخ اسلامی به خوبی استفاده می شود که خانه کعبه پیش از ابراهیم ، حتی از زمان آدم بر پا شده بود، در آیه 37 سوره ابراهیم از قول این پیامبر بزرگ می خوانیم : ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم :((پروردگارا! بعضی از فرزندانم را در این سرزمین خشک و سوزان در کنار خانه تو سکونت دادم)).
این آیه گواهی می دهد موقعی که ابراهیم با فرزند شیرخوارش اسماعیل و همسرش به سرزمین مکه آمدند اثری از خانه کعبه وجود داشته است .
در آیه 96 سوره آل عمران نیز می خوانیم : ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا:((نخستین خانه ای که به منظور پرستش خداوند برای مردم ساخته شد در سرزمین مکه بود)) مسلم است که پرستش خداوند و ساختن مرکز عبادت از زمان ابراهیم آغاز نگردیده بلکه قبلا و حتی از زمان آدم (علیه السلام) بوده است .
اتفاقا تعبیری که در نخستین آیه مورد بحث به چشم می خورد نیز همین معنی را می رساند آنجا که می گوید: به یاد آورید هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه (کعبه) را بالا می بردند، و می گفتند: پروردگارا! از ما بپذیر تو شنوا و دانائی (و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسماعیل ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم).
این تعبیر می رساند که شالوده های خانه کعبه وجود داشته و ابراهیم و اسماعیل پایه ها را بالا بردند.
در خطبه معروف قاصعه از نهج البلاغه نیز می خوانیم : الا ترون ان الله سبحانه اختبر الاولین من لدن آدم صلوات الله علیه الی الاخرین من هذا

العالم باحجار ...فجعلها بیته الحرام ...، ثم امر آدم و ولده یثنوا اعطافهم نحوه ...
((آیا نمی بینید که خداوند مردم جهان را از زمان آدم تا به امروز به وسیله قطعات سنگی ... امتحان کرده است ، و آن را خانه محترم خود قرار داده ، سپس به آدم و فرزندانش دستور داد که به گرد آن طواف کنند)).
کوتاه سخن اینکه : آیات قرآن و روایات این تاریخچه معروف را تاءیید می کند که خانه کعبه نخست به دست آدم ساخته شد، سپس در طوفان نوح فروریخت ، و بعد به دست ابراهیم و فرزندش اسماعیل تجدید بنا گردید
در دو آیه اخیر از آیات مورد بحث ، ابراهیم و فرزندش اسماعیل ، پنج تقاضای مهم از خداوند جهان می کنند، این تقاضاها که به هنگام اشتغال به تجدید بنای خانه کعبه صورت گرفت به قدری حساب شده و جامع تمام نیازمندیهای زندگی مادی و معنوی است که انسان را به عظمت روح این دو پیامبر بزرگ خدا کاملا آشنا می سازد:
نخست عرضه می دارند: ((پروردگارا! ما را تسلیم فرمان خودت قرار ده)) (ربنا و اجعلنا مسلمین لک).
بعد تقاضا می کنند ((از دودمان ما نیز امتی مسلمان و تسلیم در برابر فرمانت قرار ده)) (و من ذریتنا امة مسلمة لک).
سپس تقاضا می کنند طرز پرستش و عبادت خودت را به ما نشان ده ، و ما را از آن آگاه ساز)) (و ارنا مناسکنا).
تا بتوانیم آنگونه که شایسته مقام تو است عبادتت کنیم .
بعد از خدا تقاضای توبه کرده ، می گویند: ((توبه ما را بپذیر و رحمتت را متوجه تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 456
ما گردان که تو تواب و رحیمی)) (و تب علینا انک انت التواب الرحیم)
پنجمین تقاضای آنها این است که : ((پروردگارا! در میان آنها پیامبری از خودشان مبعوث کن)) (ربنا و ابعث فیهم رسولا منهم).
((تا آیات تو را بر آنها بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و آنها را پاکیزه کند)) (یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمة و یزکیهم).
((چرا که تو توانا هستی و بر تمام این کارها قدرت داری)) (انک انت العزیز الحکیم).
نکته ها
نکته : 1- هدف بعثت پیامبران
در آیات فوق پس از آنکه ابراهیم و اسماعیل تقاضای ظهور پیامبر اسلام را می کنند سه هدف برای بعثت او بیان می دارند: نخست تلاوت آیات خدا بر مردم ، این جمله اشاره به بیدار ساختن اندیشه ها در پرتو آیات گیرا و جذاب و کوبنده ای است که از مجرای وحی بر قلب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نازل می شود و او به وسیله آن ، ارواح خفته را بیدار می

کند.
((یتلو)) از ماده ((تلاوت)) در لغت به معنی پی در پی آوردن چیزی است و هنگامی که عباراتی را پشت سر هم و روی نظام صحیحی بخوانند، عرب از آن تعبیر به تلاوت می کند، بنابراین تلاوت منظم و پی در پی مقدمهای است برای بیداری و ایجاد آمادگی ، برای تعلیم و تربیت .
سپس تعلیم کتاب و حکمت را هدف دوم می شمرد، چرا که تا آگاهی حاصل نشود، تربیت که مرحله سوم است صورت نمی گیرد
تفاوت ((کتاب)) و((حکمت)) ممکن است در این جهت باشد که کتاب اشاره به کتب آسمانی است ، و اما حکمت ، علوم و دانشها و اسرار و علل و نتائج احکام تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 457
است که از طرف پیامبر، تعلیم می شود.
که مساءله ((تزکیه)) است بیان می دارد.
((تزکیه)) در لغت هم به معنی نمو دادن ، و هم به معنی پاکسازی آمده است .
و به این ترتیب تکامل وجود انسان در جنبه های علمی و عملی به عنوان هدف نهائی بعثت پیامبر، معرفی شده است .
این نکته مخصوصا قابل توجه است که علوم بشر محدود است ، و آمیخته با هزاران نقطه ابهام و خطاهای فراوان ، و از این گذشته نسبت به آنچه را هم می داند گاهی نمی تواند دقیقا امیدوار باشد چرا که خطاهای خود و دیگران را دیده است .
اینجا است که باید پیامبران ، با علوم راستین و خالی از هر گونه خطا که از مبدء وحی گرفته اند به میان مردم بیایند، خطاهایشان را بر طرف سازند، آنجا را که نمی دانند به آنها بیاموزند و آن را که می دانند به آنها اطمینان خاطر دهند.
موضوع دیگری که در این رابطه لازم به یادآوری است این است که نیمی از شخصیت ما را((عقل و خرد)) تشکیل می دهد و نیمی را ((غرائز و امیال ،)) به همین دلیل ما به همان اندازه که نیاز به تعلیم داریم ، نیاز به تربیت هم داریم ، هم خرد ما باید تکامل یابد و هم غرائز درونی ما به سوی هدف صحیحی رهبری شوند.
لذا پیامبران هم معلمند، هم مربی ، هم آموزش دهنده اند و هم پرورش دهنده .
نکته : 2- تعلیم مقدم است یا تربیت ؟
جالب اینکه در چهار مورد از قرآن مجید که مساءله تعلیم و تربیت به عنوان هدف انبیاء با هم ذکر شده است در سه مورد تربیت بر تعلیم مقدم شمرده شده (سوره بقره آیه 151 آل عمران 164جمعه 2) و تنها در یک مورد تعلیم بر تربیت مقدم شده است (آیه تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه :

مورد بحث) با اینکه می دانیم معمولا تا تعلیمی نباشد تربیتی صورت نمی گیرد.
بنابراین آنجا که تعلیم بر تربیت مقدم شده اشاره به وضع طبیعی آن است ، و در موارد بیشتری که تربیت مقدم ذکر شده گویا اشاره به مساءله هدف بودن آن است ، چرا که هدف اصلی تربیت است و بقیه همه مقدمه آن است .
نکته : 3- پیامبری از میان خود آنها
این تعبیر که با کلمه ((منهم)) در آیات فوق آمده اشاره به این است که رهبران و مربیان انسان باید از نوع خود او باشند، با همان صفات و غرائز بشری تا بتوانند از نظر جنبه های عملی ، سرمشقهای شایسته ای باشند، بدیهی است اگر از غیر جنس بشر باشند نه آنها می توانند دردها نیازها، مشکلات ، و گرفتاریهای مختلف انسانها را درک کنند و نه انسانها می توانند از آنها سرمشق بگیرند. البقره
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 459
آیه 130 - 132
آیه و ترجمه
وَ مَن یَرْغَب عَن مِّلَّةِ إِبْرَهِیمَ إِلا مَن سفِهَ نَفْسهُ وَ لَقَدِ اصطفَیْنَهُ فی الدُّنْیَا وَ إِنَّهُ فی الاَخِرَةِ لَمِنَ الصلِحِینَ(130)
إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسلِمْ قَالَ أَسلَمْت لِرَب الْعَلَمِینَ(131)
وَ وَصی بهَا إِبْرَهِیمُ بَنِیهِ وَ یَعْقُوب یَبَنیَّ إِنَّ اللَّهَ اصطفَی لَکُمُ الدِّینَ فَلا تَمُوتُنَّ إِلا وَ أَنتُم مُّسلِمُونَ(132)
ترجمه :
130 چه کسی جز افراد سفیه و نادان از آئین ابراهیم (با آن پاکی و درخشندگی) رویگردان خواهد شد؟ ما او را در این جهان برگزیدیم و او در جهان دیگر از صالحان است .
131 (بخاطر بیاورید) هنگامی را که پروردگار به او گفت اسلام بیاور (و تسلیم در برابر حق باش ، او فرمان پروردگار را از جان و دل پذیرفت) گفت در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم .
132 ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را (در بازپسین لحظات عمر) به این آئین وصیت کردند (و هر کدام به فرزندان خویش گفتند) فرزندان من ! خداوند این آئین پاک را برای شما برگزیده است و شما جز به آئین اسلام (تسلیم در برابر فرمان خدا) نمیرید.
تفسیر:
ابراهیم انسان نمونه
در آیات گذشته تا حدودی شخصیت ابراهیم نشان داده شد، بعضی از

خدمات ابراهیم و قسمت قابل توجهی از خواسته ها و تقاضاهای او که جامع جنبه های مادی تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 460
و معنوی بود مورد بررسی قرار گرفت .
از مجموع این بحثها به خوبی استفاده شد که این پیامبر بزرگ می تواند یک الگو و اسوه برای همه حق طلبان جهان باشد، و مکتب او به عنوان یک مکتب انسانساز مورد استفاده همگان قرار گیرد.
بر اساس همین مطلب در نخستین آیه مورد بحث چنین می گوید: ((چه کسی جز افرادی که خود را به سفاهت افکنده اند از آئین پاک ابراهیم رویگردان خواهد شد)) (و من یرغب عن ملة ابراهیم الا من سفه نفسه).
آیا این سفاهت نیست که انسان ، آئینی را با این پاکی و درخشندگی رها کند و در بیراهه های شرک و کفر و فساد گام بگذارد؟ آئینی که با روح و فطرت انسان آشنا و سازگار است ، و با عقل و خرد هماهنگ ، آئینی را که هم آخرت در آن است و هم دنیا، رها کرده و به سراغ برنامه هائی برود که دشمن خرد و مخالف فطرت و تباه کننده دین و دنیا است .
سپس اضافه می کند: ((ما ابراهیم را (به خاطر این امتیازات بزرگش) برگزیدیم و او در جهان دیگر از صالحان است (و لقد اصطفیناه فی الدنیا و انه فی الاخرة لمن الصالحین).
آری ابراهیم ، برگزیده خدا و سر سلسله صالحان است ، و به همین دلیل باید اسوه و قدوه باشد.
آیه بعد به عنوان تاءکید به یکی دیگر از ویژگیهای صفات برگزیده ابراهیم که در واقع ریشه بقیه صفات او است اشاره کرده می گوید:
((به خاطر بیاورید هنگامی را که پروردگار به او گفت در برابر فرمان من تسلیم باش ، او گفت در برابر پروردگار جهانیان تسلیم شدم)) (اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین). تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 461
آری ابراهیم آن مرد فداکار و ایثارگر هنگامی که ندای فطرت را از درون خود می شنود که پروردگار به او فرمان تسلیم باش می دهد او تسلیم کامل خدا می شود، ابراهیم با فکر و درک خود می یابد و می بیند که ستارگان و ماه و خورشید همه غروب و افول دارند و محکوم قوانین آفرینشند، لذا می گوید: اینها خدای من نیستند انی وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین : ((من روی خود را به سوی خدائی کردم که آسمانها و زمین را آفرید و در این راه عقیده خود را خالص کردم و من از مشرکان نیستم)) (سوره انعام آیه 79).
و در آیات گذشته دیدیم که ابراهیم و اسماعیل پس از ساختن خانه کعبه ، نخستین تقاضائی که از خدا بعد از تقاضای قبولی اعمالشان کردند، این بود که آنها براستی تسلیم فرمان او باشند و از دودمان آنها نیز امت مسلمی

بپاخیزد.
و در حقیقت نخستین گام برای ایجاد ارزش در انسان ، مساءله خلوص و پاکی است و به همین دلیل که ابراهیم خویش را منحصرا تسلیم فرمان حق کرد محبوب خدا شد و خدا او را برگزید و به همین عنوان ، او و مکتبش را معرفی کرد.
همه کارهای ابراهیم از آغاز زندگی تا پایان کم نظیر بود، مبارزه پیگیر او با بت پرستان و ستاره پرستان و در دل آتش قرار گرفتنش که حتی دشمن سر سختش نمرود را تحت تاثیر قرار داد و بی اختیار گفت : من اتخذ الها فلیتخذ الها مثل اله ابراهیم : ((اگر کسی بخواهد خدائی برگزیند باید مثل خدای ابراهیم برگزیند.))
همچنین آوردن همسر و فرزند شیر خوار در آن بیابان خشک و سوزان ، در آن سرزمین مقدس ، و بنای خانه کعبه و بردن جوانش به قربانگاه ، هر یک نمونه ای تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 462
از طرز کار او بود.
وصیت و سفارشی که در آخرین ایام عمر خود به فرزندانش نمود آن نیز نمونه بود، چنانکه در آخرین آیه مورد بحث می خوانیم : ((ابراهیم و یعقوب فرزندان خود را در بازپسین لحظات عمر به این آئین پاک توحیدی وصیت کردند)) (و وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب).
هر کدام به فرزندان خود گفتند: ((فرزندان من ! خداوند این آئین توحید را برای شما برگزیده است)) (یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین).
((بنابر این جز بر این آئین رهسپار نشوید و جز با قلبی مملو از ایمان و تسلیم جهان را وداع نگوئید)) (فلا تموتن الا و انتم مسلمون).
قرآن با نقل وصیت ابراهیم گویا می خواهد این حقیقت را بازگو کند که شما انسانها تنها مسئول امروز فرزندانتان نیستید، مسئول آینده آنها نیز می باشید تنها به هنگام چشم بستن از جهان نگران زندگی مادی فرزندانتان بعد از مرگتان نباشید، به فکر زندگی معنوی آنها نیز باشید.
نه تنها ابراهیم چنین وصیتی کرد که فرزندزادهاش یعقوب نیز همین روش را از نیای خود ابراهیم اقتباس نمود و در بازپسین دم عمر، به فرزندانش گوشزد کرد که رمز پیروزی و موفقیت و سعادت در یک جمله کوتاه (تسلیم در برابر حق) خلاصه می شود.
ذکر ((یعقوب)) از میان همه پیامبران در اینجا شاید برای این هدف باشد که به یهود و نصاری که هر کدام خود را به نوعی به یعقوب ارتباط می دادند بفهماند این آئین شرک آلودی که شما دارید، این عدم تسلیم خالص در برابر حق که برنامه شما را تشکی می دهد، با روش کسی که خود را به او پیوند می دهید سازگار نیست . البقره
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 462

آیه 133 - 134
آیه و ترجمه
أَمْ کُنتُمْ شهَدَاءَ إِذْ حَضرَ یَعْقُوب الْمَوْت إِذْ قَالَ لِبَنِیهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِی قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَک وَ إِلَهَ ءَابَائک إِبْرَهِیمَ وَ إِسمَعِیلَ وَ إِسحَقَ إِلَهاً وَحِداً وَ نحْنُ لَهُ مُسلِمُونَ(133)
تِلْک أُمَّةٌ قَدْ خَلَت لَهَا مَا کَسبَت وَ لَکُم مَّا کَسبْتُمْ وَ لا تُسئَلُونَ عَمَّا کانُوا یَعْمَلُونَ(134)
ترجمه :
133 آیا شما به هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید حاضر بودید؟ در آن هنگام که به فرزندان خود گفت پس از من چه چیز را می پرستید؟ گفتند خدای تو و خدای پدرانت ، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق ، خداوند یکتا و ما در برابر او تسلیم هستیم .
134 آنها امتی بودند که درگذشتند، اعمال آنها مربوط به خودشان بود و اعمال شما نیز مربوط به خود شما است ، و هیچگاه مسئول اعمال آنها نخواهید بود.
شان نزول :
اعتقاد جمعی از یهود این بود که ((یعقوب)) به هنگام مرگ فرزندان خویش را به دینی که هم اکنون یهود به آن معتقدند (با تمام تحریفاتش) توصیه کرد، خداوند در رد اعتقاد آنان این آیه را نازل فرمود (تفسیر ابو الفتوح رازی ذیل آیه مورد بحث). تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 464
تفسیر:
همه مسئول اعمال خویشند
چنانکه در شاءن نزول آیه خواندیم از ظاهر خود آیه نیز بر می آید که گفتگو و سخنی در میان بوده و جمعی از منکران اسلام مطلب نادرستی را به یعقوب پیامبر خدا نسبت می دادند (این مطلب ظاهرا همان بوده که در شاءن نزول آمد).
قرآن برای رد این ادعای بی دلیل می گوید: ((مگر شما به هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید حاضر بودید)) که چنان توصیه ای را به فرزندانش کرد (ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت).
آری آنچه شما به او نسبت می دهید نبود، آنچه بود این بود که ((در آن هنگام از فرزندان خود پرسید، بعد از من چه چیز را می پرستید))؟ (اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی).
آنها در پاسخ گفتند: ((خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را می پرستیم خداوند یگانه یکتا)) (قالوا نعبد الهک و اله آبائک ابراهیم و اسماعیل و اسحاق الها واحدا)
((و ما در برابر فرمان او تسلیم هستیم)) (و نحن له مسلمون).

آری او توصیه ای جز به توحید و تسلیم در برابر فرمان حق نکرد که ریشه پذیرش همه برنامه های الهی است .
از آیه مورد بحث بر می آید که در وجود یعقوب به هنگام مرگ آثار یکنوع ناراحتی و نگرانی از وضع آینده فرزندانش احساس می شد، سر انجام این نگرانی را به زبان آورده پرسید فرزندانم بعد از من چه چیز را می پرستید؟ مخصوصا گفت ((چه چیز)) و نگفت ((چه کس)) را؟ چرا که در محیط زندگی او گروهی بتپرست بودند که در برابر اشیائی سجده می کردند، یعقوب می خواست بداند آیا هیچگونه تمایلی به این آئین در اعماق جان آنها هست ؟ اما پس از پاسخ تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 465
فرزندان آرامش خاطر خود را باز یافت .
این نکته نیز قابل توجه است که حضرت اسماعیل پدر یا جد ((یعقوب)) نبود، بلکه عموی او بود، در حالی که در آیه مورد بحث کلمه ((آباء)) جمع ((اب)) به کار رفته ، و از اینجا روشن می شود که در لغت عرب گاهی کلمه ((اب)) به عمو اطلاق می گردد، و از همین رو می گوئیم اگر این کلمه در مورد ((آزر)) در قرآن به کار رفته مانع از آن نیست که آزر عموی ابراهیم باشد نه پدرش (دقت کنید).
آخرین آیه مورد بحث گویا پاسخ به یکی از اشتباهات یهود است ، چرا که آنها بسیار روی مساءله نیاکانشان و افتخارات آنها و عظمتشان در پیشگاه خدا تکیه می کردند و گمانشان این بود که اگر خودشان آلوده باشند در پرتو چنین نیاکانی اهل نجاتند.
قرآن می گوید: ((آنها امتی بودند که درگذشتند، و اعمالشان مربوط به خودشان است ، و اعمال شما نیز مربوط به خود شما است)) (تلک امة قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم).
((و شما هرگز مسئول اعمال آنها نخواهید بود)) (همانگونه که آنها مسئول اعمال شما نیستند) (و لا تسئلون عما کانوا یعملون).
بنا بر این به جای اینکه تمام هم خود را مصروف به تحقیق و مباهات و افتخار نسبت به نیاکان خود کنید در اصلاح عقیده و عمل خویش بکوشید.
گر چه ظاهرا مخاطب در این آیه یهود و اهل کتابند ولی پیدا است این حکم مخصوص آنها نیست ، ما مسلمانان نیز مشمول همین اصل اساسی هستیم که ((از فضل پدر تو را چه حاصل ؟))!. البقره
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 466
آیه 135 - 137
آیه و ترجمه
وَ قَالُوا کونُوا هُوداً أَوْ نَصرَی تهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَهِیمَ حَنِیفاً وَ مَا کانَ مِنَ الْمُشرِکِینَ(135)
قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَیْنَا وَ مَا أُنزلَ إلی إبْرَهِیمَ وَ إسمَعِیلَ وَ إسحَقَ وَ

يَعْقُوب وَ الْأَسبَاطِ وَ مَا أُوتىَ مُوسى وَ عِيسَى وَ مَا أُوتىَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَينَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَ نحْنُ لَهُ مُسلِمُونَ(136)
فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنتُم بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوا وَ إِن تَوَلَّوْا فَإِنمَا هُمْ فى شِقَاقٍ فَسيَكْفِيكهُمُ اللَّهُ وَ هُوَ السمِيعُ الْعَلِيمُ(137)
ترجمه :
135 (اهل کتاب) گفتند یهودی یا مسیحی بشوید تا هدایت یابید، بگو (این آئینهای تحریف شده هرگز نمی تواند موجب هدایت گردد) بلکه پیروی از آئین خالص ابراهیم کنید و او هرگز از مشرکان نبود.
136 بگوئید: ما به خدا ایمان آورده ایم ، و به آنچه بر ما نازل شده ، و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران اسباط بنی اسرائیل نازل گردید (و همچنین) تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 467
آنچه به موسی و عیسی و پیامبران (دیگر) از طرف پروردگار داده شده است ، و ما جدائی در میان آنها قائل نمی شویم ، و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم (و تعصبات نژادی و اغراض شخصی سبب نمی شود که بعضی را بپذیریم و بعضی را رها کنیم).
137 اگر آنها نیز به آنچه شما ایمان آورده اید، ایمان بیاورند هدایت یافته اند، و اگر سرپیچی کنند از حق جدا شده اند، و خداوند دفع شر آنها را از شما می کند و او شنونده و دانا است .
شان نزول :
در شاءن نزول این آیات از ابن عباس چنین نقل شده که چند نفر از علمای یهود و مسیحیان نجران با مسلمانان بحث و گفتگو داشتند: هر یک از این دو گروه خود را اولی و سزاوارتر به آئین حق می دانست و دیگری را نفی می کرد، یهودیان می گفتند: موسی پیامبر ما از همه پیامبران برتر است و کتاب ما تورات بهترین کتابها است ، عین همین ادعا را مسیحیان داشتند که مسیح بهترین راهنما و انجیل برترین کتب آسمانی است ، و هر یک از پیروان این دو مذهب مسلمانان را به مذهب خویش دعوت می کردند، آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت .
تفسیر:
تنها ما بر حقّیم
خودپرستی و خودمحوری معمولا سبب می شود که انسان حق را در خودش منحصر بداند، همه را بر باطل بشمرد و سعی کند دیگران را به رنگ خود در آورد چنانکه قرآن در نخستین آیه مورد بحث می گوید: ((اهل کتاب گفتند یهودی یا مسیحی شوید تا هدایت یابید))! (و قالوا کونوا هودا او نصاری تهتدوا).
بگو آئینهای تحریف یافته هرگز نمی تواند موجب هدایت بشر گردد ((بلکه تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 468

پیرو آئین خالص ابراهیم گردید تا هدایت شوید و او هرگز از مشرکان نبود)) (قل بل ملة ابراهیم حنیفا و ما کان من المشرکین).
دینداران خالص کسانی هستند که پیرو آئین توحیدی خالص باشند، توحیدی که هیچگونه با شرک آمیخته نگردد، مهمترین اصل اساسی برای شناخت آئین پاک از آئینهای انحرافی همین رعایت کامل اصل توحید است .
اسلام به ما تعلیم می دهد که میان پیامبران خدا تفرقه نیفکنیم و به آئین همه آنها احترام بگذاریم ، چرا که اصول آئین حق در همه جا یکی است و موسی و عیسی نیز پیرو آئین توحیدی و خالص از شرک ابراهیم بودند، هر چند آئین آنها بوسیله پیروان نادان تحریف شد و به شرک آمیخته گشت (البته این سخن منافات با این ندارد که امروز باید در انجام وظائف خود پیرو آخرین آئین آسمانی یعنی اسلام باشیم که برای این زمان از سوی خدا نازل شده است).
آیه بعد به مسلمانان دستور می دهد که به مخالفان خود بگوئید: ما به خدا ایمان آورده ایم ، و به آنچه از ناحیه او بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران اسباط بنی اسرائیل نازل گردید و همچنین به آنچه به موسی و عیسی و پیامبران دیگر از ناحیه پروردگارشان داده شده ایمان داریم (قولوا آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیون من ربهم).
((ما هیچ فرقی میان آنها نمی گذاریم و در برابر فرمان حق تسلیم هستیم)) (لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون).
خودمحوریها و تعصبهای نژادی هرگز سبب نمی شود که ما بعضی را بپذیریم و بعضی را نفی کنیم ، آنها همه معلمان الهی بودند که در دوره های مختلف تربیتی به راهنمائی انسانها پرداختند، هدف همه آنها یک چیز بیشتر نبود و آن هدایت تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 469
بشر در پرتو توحید خالص و حق و عدالت ، هر چند هر یک از آنها در مقطعهای خاص زمانی خود وظائف و ویژگیهائی داشتند.
سپس اضافه می کند اگر آنها به همین امور که شما ایمان آورده اید ایمان بیاورند هدایت یافته اند (فان آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا).
و اگر سرپیچی کنند از حق جدا شده اند (و ان تولوا فانما هم فی شقاق).
اگر آنها مسائل نژادی و قبیلگی و مانند آنرا در مذهب دخالت ندهند، و همه پیامبران الهی را بدون استثنا به رسمیت بشناسند آنان نیز هدایت یافته اند در غیر این صورت حق را رها کرده و سراغ باطل رفته اند.
کلمه ((شقاق)) در اصل به معنی شکاف و منازعه و جنگ است ، و در اینجا بعضی آنرا به کفر تفسیر کرده اند و بعضی به گمراهی ، و گاه به جدائی از حق و توجه به باطل ، و همه اینها در واقع به یک حقیقت باز می

گردد.
بعضی از مفسران نقل کرده اند که پس از نزول آیه قبل و ذکر حضرت مسیح در ردیف سایر پیامبران جمعی از مسیحیان گفتند ما این سخن را نمی پذیریم عیسی همچون سایر پیامبران نبود، او پسر خدا بود! آخرین آیه مورد بحث نازل شد و به آنها هشدار داد که در گمراهی و کفر و شقاق هستند.
به هر حال در پایان آیه به مسلمانان دلگرمی می دهد که از توطئه های دشمنان نهراسند می گوید: ((خداوند دفع شر آنها را از شما می کند و او شنونده و دانا است سخنانشان را می شنود و از توطئه هاشان آگاه است)) (فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم). تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 470
نکته ها
نکته : 1- وحدت دعوت انبیاء
قرآن کرارا در آیات مختلف اشاره می کند که همه پیامبران خدا یک هدف را تعقیب می کرده اند و هیچگونه جدائی در میان آنها نیست ، زیرا همه از یک منبع وحی و الهام دریافت می داشته اند، لذا به مسلمانان توصیه می کند به تمام پیغمبران الهی یکسان احترام بگذارند، ولی چنانکه گفتیم این موضوع مانع از آن نمی شود که هر آئین جدید که از طرف خداوند نازل می گردید آئینهای گذشته را نسخ کند و آئین اسلام آخرین آئین باشد.
زیرا پیغمبران خدا همانند معلمانی بودند که هر کدام جامعه بشریت را در یک کلاس پرورش می دادند، بدیهی است دوران تعلیم هر یک که تمام می شد به دست معلم دیگر، در کلاس بالاتر سپرده می شدند، و روی این حساب جامعه بشریت موظف است برنامه های آخرین پیامبر را که آخرین مرحله تکامل دین آن عصر است اجرا کند، و این هرگز مانع حقانیت دعوت سایر پیامبران نخواهد بود.
نکته : 2- اسباط چه کسانی بودند؟
سبط (بر وزن حفظ) و ((سبط)) (بر وزن ثبت) و انبساط در اصل به معنی گسترش و توسعه چیزی به آسانی و راحتی است ، و گاهی به درخت ((سبط)) (بر وزن سبد) گفته می شود، زیرا شاخه های آن به راحتی گسترده می گردد، فرزندان و شاخه های یک فامیل را ((سبط)) و ((اسباط)) می گویند، به خاطر گسترشی که در نسل پیدا می شود.
منظور از اسباط تیره ها و قبائل بنی اسرائیل یا فرزندانی است که از اولاد دوازدهگانه یعقوب به وجود آمدند و چون در میان آنها پیامبرانی وجود داشته اند در آیه بالا آنها را جزو کسانی می شمارد که آیات خدا بر آنها نازل گردیده است . تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 471
بنابر این منظور قبائل بنی اسرائیل یا قبائل فرزندان یعقوب است که

پیامبرانی داشتند نه خود فرزندان یعقوب ، تا گفته شود همه آنها صلاحیت پیامبری نداشتند چرا که آنها درباره برادر خود مرتکب گناه شدند.
3- ((حنیف))
از ماده حنف (بر وزن هدف) به معنی تمایل پیدا کردن از گمراهی به درستی و راستی است ، در حالی که ((جنف))، عکس آن است یعنی از راستی به کجی گرائیدن ، و از آنجا که پیروان توحید خالص ، از شرک روی گردان شده و به این اصل اساسی متمایل می شوند به آنها حنیف گفته می شود.
و نیز به همین دلیل ، یکی از معانی حنیف مستقیم و صاف است .
و از اینجا روشن می شود، تفسیرهائی که مفسران برای کلمه ((حنیف)) کرده اند، مانند حج خانه خدا، پیروی از حق ، پیروی ابراهیم اخلاص عمل همگی به همان معنی کلی و جامع بازگشت می کند، و اینها هر یک مصداقی از آن است . البقره
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 472
آیه 138 - 141
آیه و ترجمه
صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نحْنُ لَهُ عَبِدُونَ(138)
قُلْ أَ تُحَاجُّونَنَا فى اللَّهِ وَ هُوَ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ وَ لَنَا أَعْمَلُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَلُكُمْ وَ نحْنُ لَهُ مخْلِصونَ(139)
أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَهِيمَ وَ إِسمَعِيلَ وَ إِسحَقَ وَ يَعْقُوب وَ الاَسبَاط كانُوا هُوداً أَوْ نَصرَى قُلْ ءَ أَنتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَ مَنْ أَظلَمُ مِمَّن كَتَمَ شهَدَةً عِندَهُ مِنَ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ(140)
تِلْک أُمَّةٌ قَدْ خَلَت لَهَا مَا كَسبَت وَ لَكُم مَّا كَسبْتُمْ وَ لا تُسئَلُونَ عَمَّا كانُوا يَعْمَلُونَ(141)
ترجمه :
138 رنگ خدائی (بپذیرند، رنگ ایمان و توحید و اسلام) و چه رنگی از رنگ خدائی بهتر است ؟ و ما تنها عبادت او را می کنیم
139- بگو آیا درباره خداوند با ما گفتگو می کنید در حالی که او پروردگار ما و شماست و اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شما است و ما با اخلاص او را پرستش می کنیم (و موحد خالصیم). تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 473
140 یا می گوئید ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط یهودی یا نصرانی بودند بگو شما بهتر میدانید یا خدا؟ (و با اینکه می دانید آنها یهودی و نصرانی نبودند چرا حقیقت را کتمان می کنید) و چه کسی ستمگرتر از آن کس است که گواهی و شهادت الهی را که نزد او است کتمان کند و خدا از اعمال شما غافل نیست .

141 (به هر حال) آنها امتی بودند که درگذشتند، آنچه کردند برای خودشان است و آنچه هم شما کرده اید برای خودتان است و مسئول اعمال آنها نیستید.
تفسیر:
رنگهای غیر خدائی را بشوئید!
به دنبال دعوتی که در آیات سابق از عموم پیروان ادیان ، دائر به تبعیت از برنامه های همه انبیاء شده بود، در نخستین آیه مورد بحث ، به همه آنها فرمان می دهد که تنها رنگ خدائی را بپذیرید (که همان رنگ ایمان و توحید خالص است) (صبغة الله).
سپس اضافه می کند چه رنگی از رنگ خدائی بهتر است ؟ و ما منحصرا او را پرستش می کنیم (و من احسن من الله صبغة و نحن له عابدون).
و به این ترتیب ، قرآن فرمان می دهد همه رنگهای نژادی و قبیلگی و سایر رنگهای تفرقه انداز را از میان بردارند و همگی به رنگ الهی در آیند.
مفسران نوشته اند که در میان مسیحیان معمول بود که فرزندان خود را غسل تعمید می دادند، گاه ادویه مخصوص زرد رنگی به آب اضافه می کردند و می گفتند: این غسل مخصوصا با این رنگ خاص باعث تطهیر نوزاد از گناه ذاتی که از آدم تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 474
به ارث برده است می شود.
قرآن بر این منطق بی اساس ، خط بطلان می کشد و می گوید: بهتر این است که به جای رنگ ظاهر و رنگهای خرافاتی و تفرقه انداز، رنگ حقیقت و خدائی را بپذیرید تا روح و جانتان از هر آلودگی پاک گردد.
راستی چه تعبیر زیبا و لطیفی است ؟ اگر مردم رنگ خدائی بپذیرند یعنی رنگ وحدت و عظمت و پاکی و پرهیزکاری .
رنگ بی رنگی و عدالت و مساوات و برادری و برابری .
و رنگ توحید و اخلاص ، می توانند در پرتو آن به همه نزاعها و کشمکشها که هر گاه بی رنگی اسیر رنگ شود به وجود می آید، از میان بردارند، و ریشه های شرک و نفاق و تفرقه را بر کنند.
در حقیقت این همان بی رنگی و حذف همه رنگها است .
در احادیث متعددی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه نقل شده که ((مقصود از: ((صبغة الله)) آئین پاک اسلام است این حدیث نیز اشاره به همان است که در بالا گفته شد.
و از آنجا که یهود و غیر آنها گاه با مسلمانان به محاجه و گفتگو بر می خاستند و می گفتند: تمام پیامبران از میان جمعیت ما برخاسته ، و دین ما قدیمیترین ادیان و کتاب ما کهنترین کتب آسمانی است ، اگر محمد نیز پیامبر بود باید از میان ما مبعوث شده باشد!
گاه می گفتند: نژاد ما از نژاد عرب برای پذیرش ایمان و وحی آماده تر

است ، چرا که آنها بتپرست بوده اند و ما نبودیم .
و گاه خود را فرزندان خدا می نامیدند و بهشت را در انحصار خودشان !
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 475
قرآن در آیات فوق خط بطلان به روی همه این پندارها کشیده ، نخست به پیامبر می گوید: به آنها بگو آیا درباره خداوند با ما گفتگو می کنید؟ در حالی که او پروردگار ما و پروردگار شما است (قل اتحاجوننا فی الله و هو ربنا و ربکم).
این پروردگار در انحصار نژاد و قبیلهای نیست ، او پروردگار همه جهانیان همه عالم هستی است .
این را نیز بدانید که ما در گرو اعمال خویشیم و شما هم در گرو اعمال خود و هیچ امتیازی برای هیچکس جز در پرتو اعمالش نمی باشد) (و لنا اعمالنا و لکم اعمالکم)
با این تفاوت که ما با اخلاص او را پرستش می کنیم و موحد خالصیم (اما بسیاری از شما توحید را به شرک آلوده کرده اند) (و نحن له مخلصون).
آیه بعد به قسمت دیگری از این ادعاهای بی اساس پاسخ گفته می فرماید: ((آیا شما می گوئید: ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط همگی یهودی یا نصرانی بوده اند))؟ (ام تقولون ان ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط کانوا هودا او نصاری).
((آیا شما بهتر میدانید یا خدا؟!)) (قل اء انتم اعلم ام الله).
خدا بهتر از همه کس می داند که آنها، نه یهودی بودند، و نه نصرانی .

شما هم کم و بیش میدانید که بسیاری از این پیامبران قبل از موسی و عیسی در جهان گام گذاردند و اگر هم ندانید باز بدون اطلاع ، چنین نسبتی را به آنها دادن تهمت است و گناه ، و کتمان حقیقت است و چه کسی ستمکارتر از آن کس است که شهادت الهی را که نزد او است کتمان کند؟ (و من اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله). تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 476
((اما بدانید خدا از اعمال شما غافل نیست)) (و ما الله بغافل عما تعملون).
عجیب است ، وقتی انسان روی دنده لجاجت و تعصب می افتد حتی مسلمات تاریخ را انکار می کند، فی المثل آنها پیامبرانی همچون ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که قبل از موسی و عیسی به دنیا آمدند و از جهان رفتند، از پیروان موسی یا مسیح می شمارند و یک واقعیت به این روشنی را کتمان می کنند، واقعیتی که با سرنوشت مردم و دین و ایمان آنها سر و کار دارد، به همین دلیل قرآن آنها را ستمکارترین افراد معرفی کرده است ، زیرا هیچ ستمی بالاتر از این نیست که افرادی آگاهانه حقایق را کتمان کنند و مردم را در بیراهه ها سرگردان سازند.
در آخرین آیه مورد بحث به گونه دیگری به آنها پاسخ می گوید: می فرماید به فرض اینکه همه این ادعاها درست باشد آنها گروهی بودند که درگذشتند و پرونده اعمالشان بسته شد، و دورانشان سپری گشت و اعمالشان متعلق به خودشان است (تلک امة قد خلت لها ما کسبت).
((و شما هم مسئول اعمال خویش هستید و هیچگونه مسئولیتی در برابر اعمال آنها ندارید)) و لکم ما کسبتم و لا تسئلون عما کانوا یعملون).
خلاصه یک ملت زنده باید به اعمال خویش متکی باشد نه به تاریخ گذشته خویش ، و یک انسان باید به فضیلت خود متکی باشد چرا که از فضل پدر تو را چیزی حاصل نمی شود، هر چند پدرت فاضل باشد!.
پایان جزء اول قرآن مجید مشهد مقدس 16 محرم الحرام 1403 البقره
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 479
آیه 142
آیه و ترجمه
سَیَقُولُ السفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّاهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ الَّتی کانُوا عَلَیْهَا قُل لِّلَّهِ الْمَشرِقُ وَ الْمَغْرِب یهْدِی مَن یَشاءُ إِلی صِرَطٍ مُّستَقِیمٍ(142)
ترجمه :
142 به زودی سبک مغزان از مردم می گویند: چه چیز آنها را (مسلمانان را) از قبلهای که بر آن بودند باز گردانید؟ بگو مشرق و مغرب از آن خدا است هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.

تفسیر:
ماجرای تغییر قبله
این آیه و چند آیه بعد به یکی از تحولات مهم تاریخ اسلام که موجی عظیم در میان مردم به وجود آورد اشاره می کند، توضیح اینکه : پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) مدت سیزده سال پس از بعثت در مکه ، و چند ماه بعد از هجرت در مدینه به امر خدا به سوی ((بیت المقدس)) نماز می خواند، ولی بعد از آن قبله تغییر یافت و مسلمانان ماءمور شدند به سوی ((کعبه)) نماز بگذارند.
در اینکه مدت عبادت مسلمانان به سوی بیت المقدس در مدینه چند ماه بود مفسران اختلاف نظر دارند از هفت ماه تا هفده ماه ذکر کرده اند، ولی هر چه بود در این مدت مورد سرزنش یهود قرار داشتند چرا که بیت المقدس در اصل قبله یهود بود آنها به مسلمانان می گفتند: اینان از خود استقلال ندارند و به سوی تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 480
قبله ما نماز می خوانند، و این دلیل آن است که ما بر حقیم .
این گفتگوها برای پیامبر اسلام و مسلمانان ناگوار بود، آنها از یکسو مطیع فرمان خدا بودند، و از سوی دیگر طعنه های یهود از آنها قطع نمی شد، برای همین جهت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) شبها به اطراف آسمان می نگریست ، گویا در انتظار وحی الهی بود.
مدتی از این انتظار گذشت تا اینکه فرمان تغییر قبله صادر شد و در حالی که پیامبر دو رکعت نماز ظهر را در مسجد بنی سالم به سوی بیت المقدس خوانده بود جبرئیل ماءمور شد بازوی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) را بگیرد و روی او را به سوی کعبه بگرداند.
یهود از این ماجرا سخت ناراحت شدند و طبق شیوه دیرینه خود به بهانه جوئی و ایراد گیری پرداختند. آنها قبلا می گفتند: ما بهتر از مسلمانان هستیم ، چرا که آنها از نظر قبله استقلال ندارند و پیرو ما هستند، اما همین که دستور تغییر قبله از ناحیه خدا صادر شد زبان به اعتراض گشودند چنانکه قرآن در آیه مورد بحث می گوید:
((به زودی بعضی از سبک مغزان مردم می گویند چه چیز آنها مسلمانان) را از قبلهای که بر آن بودند بر گردانید))؟ (سیقول السفهاء من الناس ما ولیهم عن قبلتهم التی کانوا علیها).
چرا اینها از قبله پیامبران پیشین امروز اعراض نمودند؟ اگر قبله اول صحیح بود این تغییر چه معنی دارد؟ و اگر دومی صحیح است چرا سیزده سال و چند ماه به سوی بیت المقدس نماز خواندید ؟!
خداوند به پیامبرش دستور میدهد به آنها بگو شرق و غرب عالم از آن خداست ، هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند)) (قل لله المشرق و المغرب یهدی من یشاء الی صراط مستقیم). تفسیر نمونه ،

این یک دلیل قاطع و روشن در برابر بهانهجویان بود که بیت المقدس و کعبه و همه جا ملک خدا است ، اصلا خدا خانه و مکانی ندارد، مهم آن است که تسلیم فرمان او باشید هر جا خدا دستور دهد به آن سو نماز بخوانند، مقدس و محترم است ، و هیچ مکانی بدون عنایت او دارای شرافت ذاتی نمی باشد.
و تغییر قبله در حقیقت مراحل مختلف آزمایش و تکامل است و هر یک مصداقی است از هدایت الهی ، او است که انسانها را به صراط مستقیم رهنمون می شود.
نکته ها
نکته : 1
((سفهاء)) جمع ((سفیه)) در اصل به معنی کسی است که بدنش سبک باشد و به آسانی جابجا شود، عرب به افسارهای سبک وزن حیوانات که به هر طرف حرکت می کند سفیه می گوید، ولی این کلمه تدریجا به معنی سبک مغز به کار رفته و به صورت معنی اصلی در آمده ، خواه این سبک مغزی در امور دینی باشد یا دنیوی .
نکته : 2
سابقا گفتیم مساءله ((نسخ)) احکام و تغییر برنامه های تربیتی در مقطعهای مختلف زمانی مساءله تازه یا عجیبی نیست که مورد ایراد قرار گیرد، ولی بهانه جویان یهود این مطلب را دستاویز خوبی برای انحراف افکار از اسلام پنداشتند، و روی آن تبلیغات زیادی کردند، اما چنانکه در آیات بعد خواهیم دید قرآن به آنها پاسخهای منطقی و دندانشکن داده است .
نکته : 3
جمله ((یهدی من یشاء)) (هر کس را خدا بخواهد هدایت می کند) چنانکه سابقا نیز گفته ایم به این معنی نیست که خداوند بدون حساب کسی را هدایت می کند، بلکه این مشیت از ((حکمت)) خداوند و حساب مصالح و مفاسد سرچشمه می گیرد. البقره
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 482
آیه 143
آیه و ترجمه
وَ كَذَلِک جَعَلْنَكُمْ أُمَّةً وَسطاً لِّتَكونُوا شهَدَاءَ عَلى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسولُ عَلَيْكُمْ شهِيداً وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتى كُنت عَلَيهَا إِلا لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ الرَّسولَ مِمَّن يَنقَلِب عَلى عَقِبَيْهِ وَ إِن كانَت لَكَبِيرَةً إِلا عَلى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ مَا كانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ(143)
ترجمه :

143 همان گونه (که قبله شما یک قبله میانه است) شما را نیز امت میانه ای قرار دادیم (که در حد اعتدال که میان افراط و تفریط هستید) تا گواه بر مردم باشید و پیامبر هم گواه بر شما و ما آن قبلهای را که قبلا بر آن بودی تنها برای این قرار دادیم که افرادی از پیامبر پیروی می کنند از آنها که به جاهلیت باز می گردند مشخص شوند، اگر چه این جز بر کسانی که خداوند آنها را هدایت کرده دشوار بود (این را نیز بدانید که نمازهای شما در برابر قبله سابق صحیح بوده) و خدا هرگز ایمان نماز) شما را ضایع نمی گرداند، زیرا خداوند نسبت به مردم رحیم و مهربان است .
تفسیر:
امت وسط
در آیه مورد بحث به قسمتی از فلسفه و اسرار تغییر قبله اشاره شده است .
نخست می گوید: همانگونه (که قبله شما یک قبله میانه است) شما را نیز
یک امت تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 483
میانه قرار دادیم (و کذلک جعلناکم امة وسطا).
امتی که از هر نظر در حد اعتدال باشد، نه کندرو و نه تندرو، نه در حد افراط و نه تفریط، الگو و نمونه .
اما چرا قبله مسلمانان ، قبله میانه است زیرا مسیحیان تقریبا به سمت مشرق می ایستادند به خاطر اینکه بیشتر ملل مسیحی در کشورهای عربی زندگی می کردند و برای ایستادن به سوی محل تولد عیسی که در بیت المقدس بود ناچار بودند به سمت مشرق بایستند و به این ترتیب جهت مشرق قبله آنان محسوب می شد ولی یهود که بیشتر در شامات و بابل و مانند آن به سر می بردند رو به سوی بیت المقدس که برای آنان تقریبا در سمت غرب بود می ایستادند، و به این ترتیب نقطه غرب قبله آنان بود.
اما ((کعبه)) که نسبت به مسلمانان آن روز (مسلمانان مدینه) در سمت جنوب و میان مشرق و مغرب قرار داشت یک خط میانه محسوب می شد.
در حقیقت تمام این مطالب را می توان از جمله ((و کذلک)) استفاده کرد هر چند در تفسیر این جمله مفسران احتمالات دیگری داده اند که قابل بحث و ایراد است .
به هر حال گویا قرآن می خواهد رابطه ای میان همه برنامه های اسلامی ذکر کند و آن اینکه نه تنها قبله مسلمانان یک قبله میانه است که تمام برنامه هایشان این ویژگی را دارا است .
سپس اضافه می کند: ((هدف این بود که شما گواه بر مردم باشید و پیامبر هم گواه بر شما باشد)) (لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا).

تعبیر به ((گواه بودن)) امت اسلامی بر مردم جهان و همچنین ((گواه بودن)) پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نسبت به مسلمانان ، ممکن است اشاره به اسوه و الگو بودن ، بوده باشد، چرا که گواهان و شاهدان را همیشه از میان افراد نمونه انتخاب می کنند. تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 484
یعنی شما با داشتن این عقائد و تعلیمات ، امتی نمونه هستید همانطور که پیامبر در میان شما یک فرد نمونه است .
شما با عمل و برنامه خود گواهی می دهید که یک انسان می تواند هم مرد دین باشد و هم مرد دنیا، در عین اجتماعی بودن جنبه های معنوی و روحانی خود را کاملا حفظ کند، شما با این عقائد و برنامه ها گواهی می دهید که دین و علم ، دنیا و آخرت ، نه تنها تضادی با هم ندارند بلکه یکی در خدمت دیگری است .
سپس به یکی دیگر از اسرار تغییر قبله اشاره کرده می گوید: ((ما آن قبلهای را که قبلا بر آن بودی (بیت المقدس) تنها برای این قرار دادیم که افرادی که از رسولخدا پیروی می کنند از آنها که به جاهلیت باز می گردند باز شناخته شوند)) (و ما جعلنا القبلة التی کنت علیها الا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه).
قابل توجه اینکه نمی گوید: ((تا افرادی که از تو پیروی می کنند)) بلکه می گوید: ((تا افرادی که از رسولخدا پیروی می کنند)) اشاره به اینکه تو رهبری و فرستاده خدائی ، و به همین جهت باید در همه کار تسلیم فرمان تو باشند، قبله که سهل است ، اگر ما فوق آن نیز دستور دهد بهانه گیری در آن دلیل بر حفظ خلق و خوی دوران شرک و بت پرستی است .
جمله ((ممن ینقلب علی عقبیه)) که در اصل به معنی برگشتن روی پاشنه پا است اشاره به ارتجاع و بازگشت به عقب می باشد.
سپس اضافه می کند: ((اگر چه این کار جز برای کسانی که خداوند هدایتشان کرده دشوار بود)) (و ان کانت لکبیرة الا علی الذین هدی الله).
آری تا هدایت الهی نباشد، آن روح تسلیم مطلق در برابر فرمان او فراهم نمی شود، مهم این است که انسان چنان تسلیم باشد که حتی در اجرای این گونه فرمانها احساس سنگینی و سختی ننماید، بلکه چون از ناحیه او است در کامش تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 485
شیرینتر از عسل باشد.
و از آنجا که دشمنان وسوسه گر یا دوستان نادان فکر می کردند با تغییر قبله ممکن است اعمال و عبادات سابق ما باطل باشد، و اجر ما بر باد رود، در آخر آیه اضافه می کند: خدا هرگز ایمان نماز) شما را ضایع نمی گرداند، زیرا خداوند نسبت به همه مردم رحیم و مهربان است (و ما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤ ف رحیم).

دستورهای او همچون نسخه های طبیب است یک روز این نسخه نجاتبخش است ، و روز دیگر نسخه دیگر، هر کدام در جای خود نیکو است ، و ضامن سعادت و تکامل ، بنا بر این تغییر قبله نباید هیچگونه نگرانی برای شما نسبت به نمازها و عبادات گذشته یا آینده ایجاد نماید که همه آنها صحیح بوده و هست .

نکته ها

1- اسرار تغییر قبله

تغییر قبله از بیت المقدس به خانه کعبه برای همه سؤ ال انگیز بود، آنها که گمان می کردند هر حکمی باید ثابت باشد می گفتند اگر می بایست ما به سوی کعبه نماز بخوانیم چرا از همان روز اول نگفتند؟ و اگر بیت المقدس مقدم بود که قبله انبیاء پیشین محسوب می شد چرا تغییر یافت ؟.

دشمنان نیز میدان وسیعی برای سمپاشی یافتند، شاید می گفتند: او در آغاز متوجه قبله پیامبران گذشته شد، اما پس از پیروزیهایش نژاد پرستی بر او غلبه نمود و آن را به قبله قوم خود تبدیل کرد! یا می گفتند: او برای جلب توجه یهود و مسیحیان ، نخست بیت المقدس را پذیرفت هنگامی که مؤ ثر نیفتاد آن را تبدیل به ((کعبه)) کرد. تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 486

بدیهی است این وسوسه ها آن هم در جامعهای که هنوز نور علم و ایمان زوایایش را روشن نساخته بود، و رسوبات دوران شرک و بت پرستی هنوز در آن وجود داشت ، چه نگرانی و اضطرابی ایجاد می کند.

لذا قرآن صریحا در آیه فوق می گوید: این یک آزمایش بزرگ برای مشخص شدن موضع مؤ منان و مشرکان بود.

بعید نیست یکی از علل مهم تغییر قبله مساءله زیر باشد:

از آنجا که خانه کعبه در آن زمان کانون بتهای مشرکان بود، دستور داده شد مسلمانان موقتا به سوی بیت المقدس نماز بخوانند و به این ترتیب صفوف خود را از مشرکان جدا کنند.

اما هنگامی که به مدینه هجرت کردند و تشکیل حکومت و ملتی دادند و صفوف آنها از دیگران کاملا مشخص شد، دیگر ادامه این وضع ضرورت نداشت در این هنگام به سوی کعبه قدیمیترین مرکز توحید و پرسابقه ترین کانون انبیاء باز گشتند.

بدیهی است هم نماز خواندن به سوی بیت المقدس برای آنها که خانه کعبه را سرمایه معنی نژاد خود می دانستند مشکل بود، و هم بازگشت به سوی کعبه بعد از بیت المقدس بعد از عادت کردن به قبله نخست .

مسلمانان به این وسیله در بوته آزمایش قرار گرفتند، تا آنچه از آثار شرک در وجودشان است در این کوره داغ بسوزد، و پیوندهای خود را از گذشته شرک آلودشان ببرند و روح تسلیم مطلق در برابر فرمان حق در وجودشان

پیدا گردد.
اصولا همانگونه که گفتیم خدا مکان و محلی ندارد، قبله رمزی است برای وحدت صفوف و احیای خاطره های توحیدی ، و تغییر آن هیچ چیز را دگرگون نخواهد کرد، مهم تسلیم بودن در برابر فرمان او و شکستن بتهای تعصب و لجاجت و خود خواهی است . تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 487
نکته : 2- امت اسلامی یک امت میانه
کلمه ((وسط)) در لغت هم به معنی حد متوسط در میان دو چیز آمده ، و هم به معنی جالب و زیبا و عالی و شریف ، و این هر دو ظاهرا به یک حقیقت باز می گردد زیرا معمولا شرافت و زیبائی در آن است که چیزی از افراط و تفریط دور باشد و در حد اعتدال قرار گیرد.
چه تعبیر جالبی در اینجا قرآن درباره امت اسلامی کرده است ، آنها را یک امت میانه و معتدل نامیده .
معتدل از ((نظر عقیده)) که نه راه ((غلو)) را می پیمایند و نه راه ((تقصیر و شرک))، نه طرفدار ((جبرند)) و نه ((تفویض))، نه درباره صفات خدا معتقد به ((تشبیهند)) و نه ((تعطیل)).
معتدل از نظر ارزشهای معنوی و مادی ، نه به کلی در جهان ماده فرو میروند که معنویت به فراموشی سپرده شود، و نه آنچنان در عالم معنی فرو میروند که از جهان ماده به کلی بی خبر گردند نه همچون گروه عظیمی از یهود جز گرایش مادی چیزی را نشناسند و نه همچون راهبان مسیحی به کلی ترک دنیا گویند.
معتدل از نظر علم و دانش ، نه آنچنان بر دانسته های خود جمود دارند که علوم دیگران را پذیرا نشوند، و نه آن گونه خود باخته اند که به دنبال هر صدائی برخیزند.
معتدل از نظر روابط اجتماعی ، نه اطراف خود حصاری می کشند که از جهانیان به کلی جدا شوند، و نه اصالت و استقلال خود را از دست می دهند که همچون غربزدگان و شرقزدگان در این ملت و آن امت ذوب شوند!.
معتدل از نظر شیوه های اخلاقی ، از نظر عبادت ، از نظر تفکر و خلاصه معتدل در تمام جهات زندگی و حیات . تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 488
یک مسلمان واقعی هرگز نمی تواند انسان یک بعدی باشد، بلکه انسانی است دارای ابعاد مختلف ، متفکر، با ایمان ، دادگر، مجاهد، مبارز، شجاع ، مهربان فعال ، آگاه و با گذشت .
تعبیر به حد وسط، تعبیری است که از یکسو مساءله شاهد و گواه بودن امت اسلامی را مشخص می سازد، زیرا کسانی که در خط میانه قرار دارند می توانند تمام خطوط انحرافی را در چپ و راست ببینند!
و از سوی دیگر تعبیری است که دلیل مطلب نیز در آن نهفته است ، و می

گوید: اگر شما گواهان خلق جهان هستید به دلیل همین اعتدال و امت وسط بودنتان است .
نکته : 3 امتی که می تواند از هر نظر الگو باشد
اگر آنچه را در معنی امت وسط در بالا گفتیم در ملتی جمع باشد بدون شک ، طلایه داران حقند، و شاهدان حقیقت ، چرا که برنامه های آنها میزان و معیاری است برای بازشناسی حق از باطل .
جالب اینکه در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت (علیهمالسلام) برای ما نقل شده می خوانیم : نحن الامة الوسطی ، و نحن شهداء الله علی خلقه و حججه فی ارضه ... نحن الشهداء علی الناس ... الینا یرجع الغالی و بنا یرجع المقصر:
((مائیم امت میانه ، و مائیم گواهان خدا بر خلق ، و حجتهای او در زمین ، مائیم گواهان بر مردم غلو کنندگان باید به سوی ما باز گردند و مقصران باید کوتاهی را رها کرده و به ما ملحق شوند.))
بدون شک این روایات همانگونه که بارها گفتهایم مفهوم وسیع آیه را تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 489
محدود نمی کند، بلکه بیان مصداقهای کامل این امت نمونه است ، و بیان الگوهائی است که در صف مقدم قرار دارند.
نکته : 4 تفسیر جمله ((لنعلم))
جمله ((لنعلم)) (تا بدانیم) و مانند آن که در قرآن کرارا در مورد خداوند به کار رفته است به این معنی نیست که خداوند چیزی را نمی دانسته و سپس از آن آگاه شده است ، بلکه مراد همان تحقق و عینیت پیدا کردن این واقعیت هاست .
توضیح اینکه : خداوند ازازل از همه حوادث و موجودات آگاه بوده است هر چند آنها تدریجا به وجود می آیند، بنا بر این حدوث حوادث و موجودات چیزی بر علم و دانش او نمی افزاید بلکه آنچه قبلا می دانسته به این ترتیب پیاده می شود و به این می ماند که شخص معماری نقشه ساختمانی را طرح کند و از تمام جزئیات آن قبل از وجودش آگاه باشد و سپس آن نقشه را تدریجا پیاده کند، هنگامی که معمار مزبور تصمیم بر پیاده کردن قسمتی از نقشه ساختمان را می گیرد، می گوید این کار را به خاطر این می کنم تا آنچه را در نظر داشته ام ببینم ، یعنی می خواهم نقشه علمی خود را جامه ((عمل)) بپوشانم (بدون شک علم خدا با بشر چنانکه در بحث صفات خداوند گفته ایم تفاوت بسیار دارد، منظور ذکر مثالی برای روشن شدن بحث است) جمله ((و ان کانت لکبیرة الا علی الذین هدی الله)) بازگو کننده این حقیقت است که خلاف عادت قدم بر داشتن و تحت تاءثیر احساسات بیجا قرار نگرفتن ، کار بسیار مشکلی است مگر برای کسانی که براستی به خدا ایمان داشته ، و تسلیم فرمان

او باشند. البقره
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 490
آیه 144
آیه و ترجمه
قَدْ نَرَی تَقَلُّب وَجْهِک فی السمَاءِ فَلَنُوَلِّیَنَّک قِبْلَةً تَرْضاهَا فَوَلِّ وَجْهَک شطرَ الْمَسجِدِ الْحَرَامِ وَ حَیْث مَا کُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شطرَهُ وَ إِنَّ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَب لَیَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ وَ مَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا یَعْمَلُونَ(144)
ترجمه :
144 نگاه های انتظار آمیز تو را به سوی آسمان (برای تعیین قبله نهائی) می بینیم ، اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن خشنود باشی باز می گردانیم ، روی خود را به جانب مسجد الحرام کن ، و هر جا باشید روی خود را به جانب آن بگردانید، و کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده بخوبی می دانند این فرمان حقی است که از ناحیه پروردگارشان صادر شده (و در کتابهای خود خوانده اند که پیغمبر اسلام به سوی دو قبله نماز می خواند) و خداوند از اعمال آنها (در مخفی داشتن آیات غافل نیست .
تفسیر:
همه جا رو به سوی کعبه کنید
همانگونه که قبلا اشاره شد، بیت المقدس قبله نخستین و موقت مسلمانان بود، لذا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) انتظار می کشید که فرمان تغییر قبله صادر شود، به خصوص اینکه یهود پس از ورود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) به مدینه این موضوع را دستاویز خود قرار داده بودند، و مرتبا مسلمانان را سرزنش می کردند: اینها استقلالی از خود ندارند اینها پیش از آنکه ما به آنها یاد دهیم اصلا از امر قبله سر در نمی آوردند!، قبول قبله ما دلیل بر قبول مذهب ما است ! و مانند اینها. تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 491
در آیه مورد بحث به این امر اشاره شده و فرمان تغییر قبله در آن صادر گردیده است می فرماید: ((ما نگاه های انتظار آمیز تو را به آسمان (مرکز نزول وحی) می بینیم (قد نری تقلب وجهک فی السماء).
((اکنون تو را به سوی قبله ای که از آن راضی خواهی بود باز می گردانیم (فلنولینک قبلة ترضیها).
((هم اکنون صورت خود را به سوی مسجد الحرام و خانه کعبه بازگردان)) (فول وجهک شطر المسجد الحرام).
نه تنها در مدینه ، هر جا باشید، روی خود را به سوی مسجد الحرام کنید (و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره).
می دانیم این تغییر قبله طبق روایات در حال نماز ظهر بود، و در یک لحظه حیساس و چشمگیر انجام گرفت ، پیک وحی خداوند بازوان پیامبر (صلی

اللّه علیه و آله و سلم) را گرفته و از بیت المقدس به سوی کعبه بر گردانید، و فورا مسلمانان صفوف خود را تغییر دادند، حتی در روایتی می خوانیم که زنها جای خود را به مردان و مردان جای خود را به زنان دادند (باید توجه داشت که بیت المقدس تقریبا در سمت شمال بود، در حالی که کعبه درست در سمت جنوب قرار داشت).
جالب اینکه تغییر قبله یکی از نشانه های پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) در کتب پیشین ذکر شده بود، چه اینکه آنها خوانده بودند که او به سوی دو قبله نماز می خواند یصلی الی القبلتین .
لذا در آیه فوق بعد از این فرمان اضافه می کند: ((کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده است ، میدانند این فرمان حقی است از ناحیه پروردگارشان)) (و ان الذین اوتوا الکتاب لیعلمون انه الحق من ربهم).
بعلاوه همین امر که پیامبر اسلام تحت تاثیر عادات محیط خود قرار نگرفت و کعبه را که مرکز بتها و مورد علاقه عموم عرب بود در آغاز کنار گذاشت ، و قبله تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 492
یک اقلیت محدود را به رسمیت شناخت خود دلیلی بر صدق دعوت او و الهی بودن برنامه هایش به شمار می رفت .
و در پایان اضافه می کند خداوند از اعمال آنها غافل نیست (و ما الله بغافل عما یعملون).
یعنی آنها به جای اینکه این تغییر قبله را به عنوان یک نشانه صدق او که در کتب پیشین آمده معرفی کنند، کتمان کرده و به عکس روی آن جنجال به راه انداختند، خدا، هم از اعمالشان آگاه است ، و هم از نیاتشان .
نکته ها:
1- نظم آیات
محتوای آیه مورد بحث به خوبی نشان می دهد که قبل از آیه گذشته نازل شده است و اگر می بینیم در قرآن بعد از آن قرار گرفته به خاطر این است که آیات قرآن بر حسب تاریخ نزول جمع آوری نشده است ، بلکه گاه مناسباتی ایجاد کرده که آیه ای که نزولش بعد بوده به دستور پیامبر که از فرمان خدا سرچشمه می گرفت قبلا ذکر شود (از جمله این مناسبت ها رعایت اولویت و اهمیت مطالب است).
2-- انتظار دردناک !
از آیه فوق ، استفاده می شود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) علاقه خاصی (به کعبه داشت و انتظار آن را می کشید که فرمان قبله بودن آن صادر گردد، علت این امر را در علاقه شدید پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) به ابراهیم (علیه السلام) و آثار او باید جستجو کرد، از این گذشته ((کعبه)) قدیمی ترین خانه توحید بود، او می دانست که ((بیت المقدس)) قبله موقتی مسلمانان است ، و آرزو داشت قبله اصلی و

نهائی زودتر تعیین گردد. تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 493
اما از آنجا که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) تسلیم فرمان خدا بود حتی این تقاضا را بر زبان نیاورد، تنها نگاه های انتظار آمیزش به آسمان نشان می داد که او عشق و شوق شدیدی در دل دارد.
ضمنا تعبیر به ((آسمان)) شاید به خاطر این باشد که ((فرشته وحی)) از طرف بالا بر او نازل می شد و گرنه می دانیم نه خداوند مکانی دارد، و نه وحی او محل معینی .
3-- معنی ((شطر))
موضوع دیگری که در اینجا قابل دقت است اینکه : در آیه فوق به جای کلمه کعبه ، ((شطر المسجد الحرام)) ذکر شده .
این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که برای آنها که در نقاط دور از مکه نماز می خوانند محاذات با خانه کعبه بسیار دشوار یا غیر ممکن است ، لذا به جای خانه ((کعبه)) ((مسجد الحرام)) که محل وسیعتری است ، ذکر شده ، و مخصوصا کلمه ((شطر)) که به معنی سمت و جانب است ، انتخاب گردیده ، تا انجام این دستور اسلامی ، برای همگان در هر جا باشند میسر گردد، بعلاوه تکلیف صفهای طولانی نماز جماعت که در بسیاری اوقات از طول کعبه بیشتر است روشن شود.
بدیهی است محاذات دقیق با خانه کعبه و حتی با مسجد الحرام گرچه برای کسانی که از دور نماز می خوانند کار بسیار مشکلی است ، ولی ایستادن به سمت آن برای همه آسان است . تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 494
4-- خطاب همگانی
بدون شک خطابات قرآن ولو در ظاهر متوجه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) باشد، مفهوم عامی دارد که شامل همه مسلمانان می شود (جز موارد معدودی که دلیل بر اختصاص آن به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) در دست داریم) با توجه به این امر این سؤ ال پیش می آید که چرا در آیه فوق یک بار به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) دستور می دهد که رو به سوی مسجد الحرام نماز بخواند، و یکبار همه مؤ منان را مخاطب ساخته ؟.
این تکرار ممکن است به این دلیل باشد که مساءله تغییر قبله یک مساءله جنجالی و پر سر و صدا بود، و امکان داشت ، به خاطر جنجالها و سمپاشیها، ذهن افراد تازه مسلمان مشوب گردد، و به عذر اینکه خطاب ((فول و جهک)) مخصوص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) است از زیر بار نماز خواندن به جانب کعبه شانه خالی کنند، لذا خداوند بعد از این خطاب مخصوص ، یک خطاب عام متوجه همه مسلمانان کرد تا تاءکید کند که این تغییر قبله به هیچوجه یک امر خصوصی نیست بلکه برای عموم مسلمانها است .

5-- آیا تغییر قبله به خاطر خشنودی پیامبربود؟
جمله ((قبلة ترضاها)) (قبله ای که از آن خشنود شوی) ممکن است این توهم را ایجاد کند که این تغییر به خاطر خشنودی پیامبر صورت گرفت ولی این توهم با توجه به این نکته از میان می رود که بیت المقدس قبله موقت بود، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) انتظار اعلام قبله نهائی را می کشید که با صدور فرمان آن از یک سو زبان طعن یهود از مسلمانان قطع می شد، و از سوی دیگر موجبات علاقمندی بیشتری در مردم حجاز که توجه خاصی به کعبه داشتند برای پذیرش آئین اسلام فراهم می ساخت ، ضمنا اعلام قبله نخستین نیز این اثر را داشت که اسلام را از اینکه یک آئین نژادی باشد جدا کرد، بعلاوه قلم بطلان بر بتهای بت پرستان که تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 495
در کعبه قرار داشتند کشیده بود.
6-- کعبه مرکز یک دائره بزرگ
اگر کسی از بیرون کره زمین به صفوف نمازگذاران مسلمانان که رو به سوی کعبه نماز می خوانند بنگرد، دوایر متعددی را می بیند که یکی در درون دیگری قرار گرفته تا به کانون اصلی که نقطه کعبه است می رسد، و وحدت و مرکزیت آن را مشخص می سازد.
بدون شک این قبله از برنامه ای که مثلا مسیحیان دارند که همگی در هر جا باشند به سمت مشرق نماز می خوانند الهام بخشتر است .
جالب اینکه توجه خاص مسلمانان به تعیین سمت کعبه سبب شد که علم هیئت و جغرافیا در آغاز اسلام در میان مسلمانان به سرعت رشد کند، زیرا که محاسبه سمت قبله در نقاط مختلف روی زمین بدون آشنائی با این علوم امکان نداشت . البقره
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 496
آیه 145
آیه و ترجمه
وَ لَئنْ أَتَیْت الَّذِینَ أُوتُوا الکِتَب بِکلِّ ءَایَةٍ مَّا تَبِعُوا قِبْلَتَک وَ مَا أَنت بِتَابِعٍ قِبْلَتهُمْ وَ مَا بَعْضهُم بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَ لَئنِ اتَّبَعْت أَهْوَاءَهُم مِّن بَعْدِ مَا جَاءَک مِنَ الْعِلْمِ إِنَّک إِذاً لَّمِنَ الظلِمِینَ(145)
ترجمه :
145 سوگند که اگر هر گونه آیه (و نشانه و دلیلی) برای (این گروه) از اهل کتاب بیاوری از قبله تو پیروی نخواهند کرد، و تو نیز هیچگاه از قبله ی آنان پیروی نخواهی نمود (آنها نباید تصور کنند که بار دیگر تغییر قبله امکانپذیر است) و هیچ یک از آنها پیروی از قبله دیگری نمی کنند، و اگر تو پس از این آگاهی متابعت هوسهای آنها کنی مسلما از ستمگران خواهی بود.

تفسیر:
آنها به هیچ قیمت راضی نمی شوند
در تفسیر آیه قبل خواندیم که اهل کتاب می دانستند تغییر قبله از بیت المقدس به سوی کعبه نه تنها ایرادی بر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نیست ، از جمله نشانه های حقانیت او است زیرا در کتابهای خود خوانده بودند پیامبر موعود به سوی دو قبله نماز می خواند ولی تعصبها نگذاشت آنها حق را بپذیرند.
اصولا انسان تا زمانی که تصمیم گیری قبلی روی مسائل نکرده باشد، قابل تفاهم است و می توان با دلیل و منطق یا ارائه معجزات ، عقیده او را تغییر داد و حقیقتی را برای او اثبات نمود.
اما هنگامی که موضع خود را قبلا بطور قطع مشخص کرده ، مخصوصا

مورد افراد متعصب و نادان ، چنین کسانی را به هیچ قیمت نمی توان تغییر داد.
لذا قرآن در آیه مورد بحث با قاطعیت می گوید: ((سوگند که اگر هر گونه آیه و نشانه و دلیلی برای (این گروه از) اهل کتاب بیاوری از قبله تو پیروی نخواهند کرد)) (و لئن اتیت الذین اوتوا الکتاب بکل آیة ما تبعوا قبلتک).
بنابراین خود را خسته مکن که آنها به هیچ قیمت تسلیم حق نخواهند شد چرا که روح حقیقت جوئی در آنها مرده است .
متاسفانه همه پیامبران الهی با این گونه افراد روبرو بوده اند که یا از ثروتمندان با نفوذ بودند، یا دانشمندان منحرف و دنیاپرست و یا عوام جاهل و متعصب !
بعدا اضافه می کند: تو نیز هرگز تابع قبله آنها نخواهی شد (و ما انت بتابع قبلتهم).
یعنی اگر آنها تصور می کنند با این قال و غوغاها بار دیگر قبله مسلمانان تغییر خواهد کرد کور خوانده اند، این قبله همیشگی و نهائی مسلمین است .
و این تعبیر در واقع یکی از طرق پایان دادن به جنجالهای مخالفین است که انسان با قاطعیت بایستد و نشان دهد با این سر و صداها در مسیر خود هیچگونه دگرگونی ایجاد نخواهد کرد.
سپس می افزاید: و آنها نیز آنچنان در عقیده خود متعصبند که ((هیچیک از آنها پیرو قبله دیگری نیست)) (و ما بعضهم بتابع قبلة بعض).
نه یهود از قبله نصاری پیروی می کنند و نه نصاری از قبله یهود.
و باز برای تاءکید و قاطعیت بیشتر به پیامبر اخطار می کند که اگر پس از این آگاهی که از ناحیه خدا به تو رسیده تسلیم هوسهای آنان شوی و از آن پیروی کنی مسلما از ستمگران خواهی بود (و لئن اتبعت اهوائهم من بعد

ما جائک من العلم انک اذا لمن الظالمین). تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 498
در قرآن نظیر این گونه خطابها که به صورت قضایای شرطیه است نسبت به پیامبر مکرر دیده می شود و هدف آن در واقع سه چیز است :
نخست اینکه همگان بدانید در قوانین الهی هیچگونه تبعیض و تفاوتی در میان مردم نیست ، و حتی پیامبران نیز مشمول این قوانین هستند، بنابراین اگر به فرض محال ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) هم انحرافی از حق پیدا کند، مشمول کیفر پروردگار خواهد شد، هر چند چنین فرضی در مورد پیامبران با آن ایمان و علم سرشار و مقام تقوا و پرهیزکاری امکانپذیر نیست ، (و به اصطلاح قضیه شرطیه دلالت بر وجود شرط نمی کند).
دیگر اینکه سایر مردم حساب خود را کاملا برسند و بدانند جائی که پیامبر چنین است آنها چگونه مراقب مسئولیتهای خویش باشند، و هرگز نباید تسلیم تمایلات انحرافی دشمنان و جار و جنجالهای آنها شوند.
سوم اینکه روشن شود پیامبر نیز از خود اختیار هیچگونه تغییر و دگرگونی در احکام خدا ندارد و به اصطلاح چنان نیست که بشود با او به کنار آیند و سازش کنند بلکه او هم بندهای است سر بر فرمان پروردگار. البقره
آیه 146 - 147
آیه و ترجمه
الَّذِینَ ءَاتَیْنَهُمُ الْکِتَب یَعْرِفُونَهُ کَمَا یَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَ إِنَّ فَرِیقاً مِّنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ(146)
الْحَقُّ مِن رَّبِّک فَلا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْترِینَ(147)
ترجمه :
146 کسانی که کتب آسمانی به آنان داده ایم او (پیامبر) را همچون فرزندان خود می شناسند (اگر چه) جمعی از آنان حق را آگاهانه کتمان می کنند.
147 این (فرمان تغییر قبله) حکم حقی از طرف پروردگار تو است ، بنابراین هرگز از تردید کنندگان در آن مباش .
تفسیر:
آنها به خوبی او را می شناسند
در تعقیب بحثهای گذشته پیرامون لجاجت و تعصب گروهی از اهل کتاب ، نخستین آیه مورد بحث می گوید: علمای اهل کتاب پیامبر اسلام را به خوبی همچون فرزندان خود می شناسند (الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابنائهم).
و نام و نشان و مشخصات او را در کتب مذهبی خود خوانده اند.
((ولی گروهی از آنان سعی دارند آگاهانه حق را کتمان کنند)) (و ان فریقا

منهم لیکتمون الحق و هم یعلمون).
هر چند گروهی از آنها با مشاهده این نشانه های روشن اسلام را پذیرا گشتند چنانکه از عبد الله بن سلام که از علمای یهود بود و سپس اسلام را پذیرفت نقل شده که می گفت : ((من پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) را بهتر از فرزندم می شناسم))! (انا اعلم به منی یا بنی) تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 500
این آیه پرده از حقیقت جالبی بر می دارد و آن اینکه بیان صفات جسمی و روحی و ویژگیهای پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) در کتب پیشین به قدری زنده و روشن بوده است که ترسیم کاملی از او در اذهان کسانی که با آن کتب ، سر و کار داشته اند می نمود.
آیا کسی میتواند احتمال دهد که در آن کتب هیچ نامی از پیامبر اسلام و نشانی از وی نبوده ولی پیغمبر اسلام با این صراحت در مقابل چشم آنها بگوید تمام صفات من در کتب شما موجود است ؟ آیا اگر چنین بود همه دانشمندان اهل کتاب به مبارزه شدید و صریح بر ضد او بر نمی خاستند؟ و به او نمی گفتند این تو و این کتابهای ما، در کجای آن نام و صفات تو ثبت است ؟ و آیا ممکن بود حتی یک نفر از علمای آنان در برابر پیامبر اسلام تسلیم شود؟! پس این گونه آیات خود دلیل بر صدق و حقانیت خودش می باشد.
سپس به عنوان تاءکید بحثهای گذشته پیرامون تغییر قبله ، یا احکام اسلام بطور کلی می فرماید: ((این فرمان حقی است که از سوی پروردگار تو است و هرگز از تردید کنندگان نباش (الحق من ربک فلا تکونن من الممترین).
و با این جمله پیامبر را دلداری می دهد و تاءکید می کند در برابر سمپاشیهای دشمنان ذرهای تردید، چه در مساءله تغییر قبله و چه در غیر آن به خود راه ندهد هر چند دشمنان تمام نیروهای خود را در این راه بسیج کنند.
مخاطب در این سخن گرچه شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) است ولی همانگونه که در آیات گذشته نیز گفتیم در واقع هدف همه مردم می باشند و گرنه مسلم است پیامبری که از طریق شهود با وحی سر و کار دارد هیچگاه شک و تردیدی به خود راه نمی دهد، چرا که وحی برای او جنبه حس و عین الیقین دارد. البقره
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 501
آیه 148
آیه و ترجمه
وَ لِكلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاستَبِقُوا الْخَيرَتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلى كلِّ شىْءٍ قَدِيرٌ(148)

تَرجمه :
148 هر طایفه ای قبله ای دارد که خداوند آن را تعیین کرده است (بنابراین زیاد درباره قبله گفتگو نکنید، و بجای آن) در نیکی ها و اعمال خیر بر یکدیگر سبقت جوئید، و هر جا باشید خداوند شما رابرای پاداش و کیفر در برابر اعمال نیک و بد در روز رستاخیز) حاضر می کند زیرا او بر هر کاری توانا است .
تفسیر:
هر امتی قبله ای دارد
این آیه در حقیقت پاسخی به قوم یهود است که دیدیم سر و صدای زیادی پیرامون موضوع تغییر قبله به راه انداخته بودند، می گوید: ((هر گروه و طایفه ای قبله ای دارد که خداوند آن را تعیین کرده است)) (و لکل وجهة هو مولیها).
در طول تاریخ انبیاء قبله های مختلفی بوده ، و تغییر آن چیز عجیبی نیست ، قبله همانند اصول دین نیست که تغییرناپذیر باشد، و یا همچون امور تکوینی که تخلف در آن میسر نشود، بنا بر این زیاد درباره قبله گفتگو نکنید و به جای آن در اعمال خیر و نیکی ها بر یکدیگر سبقت جوئید (فاستبقوا الخیرات).
در عوض اینکه تمام وقت خود را صرف گفتگو در این مساءله فرعی کنید به سراغ خوبیها و پاکیها بروید که میدان وسیع و گسترده ای دارد و در آن از یکدیگر پیشی گیرید زیرا معیار ارزش وجودی شما عمل پاک و نیک شما است .
این مضمون درست شبیه چیزی است که در آیه 177 همین سوره آمده است تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 502
لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب ولکن البر من آمن بالله و الیوم الاخر و الملائکة و الکتاب و النبیین : ((نیکوکاری این نیست که صورتتان را به طرف شرق و غرب کنید، بلکه به این است که ایمان به خدا و روز جزا و فرشتگان و پیامبران داشته باشید (و با الهام از ایمان راسخ اعمال صالح انجام دهید).
شما اگر می خواهید ((اسلام)) یا ((مسلمانان)) را بیازمائید با این برنامه ها بیازمائید نه به مساءله تغییر قبله .
سپس به عنوان یک هشدار به خرده گیران ، و تشویق نیکوکاران می فرماید: ((هر جا باشید خداوند همه شما را حاضر خواهد کرد (اینما تکونوا یات بکم الله جمیعا).
در آن دادگاه بزرگ رستاخیز که صحنه نهائی پاداش و کیفر است .
چنین نیست که عده ای مشغول انجام بهترین کارها باشند و گروهی دیگر جز سمپاشی و تخریب و اخلال کار دیگری نکنند، و با هم یکسان باشند و

حساب و کتاب و جزائی در کار نباشد، مسلم بدانید چنان روزی در پیش است و به همه حسابها رسیدگی می شود.
و از آنجا که ممکن است برای بعضی این جمله عجیب باشد که چگونه خداوند ذرات خاکهای پراکنده انسانها را هر جا که باشد جمع آوری می کند و لباس حیات نوینی بر آنها می پوشاند؟ بلافاصله می گوید: ((و خداوند بر هر کاری قدرت دارد)) (ان الله علی کل شی ء قدیر).
در حقیقت این جمله در پایان آیه به منزله دلیل است برای جمله قبل از ((اینما تکونوا یات بکم الله جمیعا)). تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 503
نکته ها
نکته : 1- آن روز که یاران مهدی (علیه السلام)
جمع می شوند در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت (علیهمالسلام) به ما رسیده جمله ((اینما تکونوا یات بکم الله جمیعا)) به اصحاب مهدی (علیه السلام) تفسیر شده است .
از جمله در کتاب روضه کافی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که بعد از ذکر این جمله فرمود: یعنی اصحاب القائم ، الثلاثماة و البضعة عشر رجلا، هم و الله الامة المعدودة ، قال یجتمعون و الله فی ساعة واحدة قزع کقزع الخریف : ((منظور اصحاب امام قائم (علیه السلام) که سیصد و سیزده نفرند، به خدا سوگند منظور از ((امة معدودة)) آنها هستند، به خدا سوگند در یکساعت همگی جمع می شوند همچون پاره های ابر پائیزی که بر اثر تند باد، جمع و متراکم می گردد))!.
از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) نیز نقل شده : و ذلک و الله ان لو قام قائمنا یجمع الله الیه جمیع شیعتنا من جمیع البلدان : به خدا سوگند هنگامی که مهدی (علیه السلام) قیام کند تمام پیروان ما را از تمام شهرها گرد او جمع می کند.
بدون شک این تفسیر از مفاهیم ((بطون)) آیه است ، چرا که می دانیم طبق روایات ، آیات قرآن گاه معانی متعددی دارد که یک معنی ظاهر و همگانی عمومی است ، و دیگری معنی درونی و به اصطلاح بطن آیه است ، که جز پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و امامان (علیهمالسلام) و کسانی که خدا بخواهد، از آن آگاه نیستند.
به تعبیر دیگر: در حقیقت این روایات اشاره به آن است ، خدائی که قدرت دارد ذرات پراکنده خاک انسانها را در قیامت از نقاط مختلف جهان جمع آوری کند، به آسانی می تواند یاران مهدی را در یک روز و یک ساعت برای افروختن نخستین جرقه های انقلاب به منظور تاسیس حکومت عدل الهی و پایان دادن به ظلم تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 504
و ستم ، جمع نماید.
نکته : 2- تفسیر جمله و لکل وجهة هو ولیها

گفتیم ظاهر آیه این است که اشاره به قبله های مختلفی است که خدا برای امتها قرار داده ، ولی بعضی احتمال داده اند که اشاره به معنی وسیعتری است که شامل روشها و برنامه های تکوینی می شود، و در حقیقت معنی قضا و قدر تکوینی نیز از آن منظور بوده (دقت کنید).
البته اگر قرائن قبل و بعد این آیه نبود، چنین تفسیری امکانپذیر بود، ولی با توجه به این قرائن ظاهر همان معنی اول است ، و جمله ((هو مولیها)) شبیه ((فلنولینک قبلة ترضاها)) است ، و به فرض که آیه اشاره به این معنی باشد هرگز به مفهوم آن قضا و قدر اجباری نیست ، بلکه همان قضا و قدری است که با اصل آزادی اراده و اختیار سازگار است . البقره
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 505
آیه 149 - 150
آیه و ترجمه
وَ مِنْ حَیْث خَرَجْت فَوَلِّ وَجْهَک شطرَ الْمَسجِدِ الْحَرَامِ وَ إِنَّهُ لَلْحَقُّ مِن رَّبِّک وَ مَا اللّٰهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ(149)
وَ مِنْ حَیْث خَرَجْت فَوَلِّ وَجْهَک شطرَ الْمَسجِدِ الْحَرَامِ وَ حَیْث مَا کُنتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکمْ شطرَهُ لِئَلا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَیْکُمْ حُجَّةٌ إِلا الَّذِینَ ظلَمُوا مِنهُمْ فَلا تخْشوْهُمْ وَ اخْشوْنی وَ لأُتِمَّ نِعْمَتی عَلَیْکمْ وَ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ(150)
ترجمه :
149 از هر جا (و از هر شهر و نقطه ای) خارج شدی (به هنگام نماز) روی خود را به جانب مسجد الحرام کن ، این دستور حقی است از طرف پروردگار تو و خداوند از کردار شما غافل نیست .
150 و از هر جا خارج شدی روی خود را به جانب مسجد الحرام کن ، و هر جا بودید روی خود را به سوی آن کنید تا مردم جز ظالمان (که دست از لجاجت بر نمی دارند) دلیلی بر ضد شما نداشته باشند (زیرا از نشانه های پیامبر که در کتب آسمانی پیشین آمده این است که او به سوی دو قبله نماز می خواند) از آنها نترسید (و تنها) از من بترسید (این تغییر قبله به خاطر آن بود که) نعمت خود را بر شما تمام کنم تا هدایت شوید .
تفسیر:
تنها از خدا بترس
این آیات همچنان مساءله تغییر قبله و پی آمدهای آن را دنبال می کند .
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 506
در آیه نخست روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) کرده و به عنوان یک فرمان مؤ کد می گوید: ((از هر جا (و از هر شهر و دیار) خارج شدی (به هنگام نماز) روی خود را به جانب مسجد الحرام کن)) (و من حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام).
و باز به عنوان تاءکید بیشتر اضافه می کند: این فرمان دستور حقی است

از سوی پروردگارت (و انه للحق من ربک).
و در پایان این آیه به عنوان تهدیدی نسبت به توطئه گران و هشداری به مؤ منان می گوید: و خدا از آنچه انجام می دهید غافل نیست (و ما الله بغافل عما تعملون).
این تاءکیدات پی در پی که در آیه بعد نیز تعقیب خواهد شد، همگی حاکی از این حقیقت است که مساءله تغییر قبله و نسخ حکم سابق برای گروهی از تازه مسلمانان نیز گران و سنگین بوده همانگونه که برای دشمنان لجوج ، دستاویزی برای سمپاشی .
در اینجا و بطور کلی در همه تحولات و انقلابهای تکاملی چیزی که می تواند به گفتگوها پایان دهد و تردیدها و شکها را بزداید همان قاطعیت و صراحت و تاءکیدهای متوالی و کوبنده است ، هر گاه رهبر جمعیت در این مواقع حساس با لحن قاطع و برنده و غیر قابل تغییر، موضع خود را مشخص کند، دوستان را مصمم تر و دشمنان را برای همیشه مایوس خواهد ساخت ، و این نکته کرارا در قرآن به وضوح دیده می شود .
بعلاوه این تکرار و تاءکیدها در حقیقت تکرار محض نیست بلکه دستورات تازه ای نیز هم همراه دارد، از جمله اینکه در آیات گذشته تکلیف مسلمانان در ارتباط با مساءله قبله نسبت به شهری که در آن زندگی می کردند مشخص شده بود، اما در این آیه و آیه بعد، حکم نمازگزاران را به هنگام مسافرت در هر نقطه تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 507
و هر دیار روشن می سازد.
در آیه بعد، حکم عمومی توجه به مسجد الحرام را در هر مکان و هر نقطهای تکرار می کند می گوید: ((از هر جا خارج شدی و به هر نقطه روی آوردی ، صورت خود را به هنگام نماز متوجه مسجد الحرام کن)) (و من حیث خرجت فول وجهک شطر المسجد الحرام).
درست است که روی سخن در این جمله به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) است ولی مسلما منظور عموم نمازگزاران می باشد، ولی در جمله بعد برای تاءکید و تصریح اضافه می کند: ((و هر جا شما بوده باشید روی خود را به سوی آن کنید)) (و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره).
سپس در ذیل همین آیه به سه نکته مهم اشاره می کند
1 کوتاه شدن زبان مخالفان می گوید ((این تغییر قبله به خاطر آن صورت گرفت که مردم حجتی بر ضد شما نداشته باشند)) (لئلا یکون للناس علیکم حجة).
هر گاه این تغییر قبله صورت نمی گرفت از یک سو زبان یهود به روی مسلمانان باز می شد و می گفتند: ما در کتب خود خوانده ایم که نشانه پیامبر موعود این است که به سوی دو قبله نماز می خواند و این نشانه در محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نیست ، و از سوی دیگر مشرکان

ایراد می کردند که او مدعی است برای احیاء آئین ابراهیم آمده ، پس چرا خانه کعبه را که پایه گزارش ابراهیم است فراموش نموده ، اما حکم تغییر قبله موقت به قبله دائمی ، زبان هر دو گروه را بست .
ولی از آنجا که همیشه افراد بهانه جو و ستمگری هستند که در برابر هیچ منطقی تسلیم نمی شوند، استثنائی برای این موضوع قائل شده ، می گوید: ((مگر کسانی از آنها که ستم کرده اند)) (الا الذین ظلموا منهم).
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 508
که اینها به هیچ صراطی مستقیم نیستند، اگر به سوی بیت المقدس نماز بخوانید می گویند این قبله یهود است و شما دنباله رو دیگرانید، و اگر به سوی کعبه باز گردید می گویند شما ثبات و بقائی ندارید، بقیه آئین شما نیز به زودی دستخوش دگرگونی خواهد شد!
این بهانه جویان به حق شایسته نام ستمگر و ظالمند، چرا که هم بر خود ستم می کنند و هم بر مردم که سد راه هدایت آنها می شوند.
2 از آنجا که عنوان کردن این گروه لجوج را با نام ((ستمگر)) ممکن بود در بعضی تولید وحشت کند می گوید ((از آنها هرگز نترسید، و تنها از من بترسید)) (فلا تخشوهم و اخشونی).
این یکی از اصول کلی و اساسی تربیت توحیدی اسلامی است که از هیچ چیزی و هیچ کس جز خدا نباید ترس داشت ، تنها ترس از خدا (یا صحیحتر ترس از نافرمانی او) شعار هر مسلمان با ایمان است ، که اگر این اصل بر روح و جان آنها پرتوافکن شود، هرگز شکست نخواهند خورد.
اما مسلمان نماهائی که به عکس دستور بالا، گاه از شرق می ترسند و گاه از قدرت غرب گاه از ((منافقین داخلی)) و گاه از ((دشمنان خارجی)) خلاصه از همه چیز و همه کس جز خدا وحشت دارند آنها همیشه زبون و حقیر و شکست خورده اند.
3 تکمیل نعمت خداوند به عنوان آخرین هدف برای تغییر قبله ذکر شده ، می فرماید ((این به خاطر آن بود که شما را تکامل بخشم و از قید تعصب برهانم ((و نعمت خود را بر شما تمام کنم تا هدایت شوید)) (و لاتم نعمتی علیکم و لعلکم تهتدون).
در حقیقت تغییر قبله یکنوع تربیت و تکامل و نعمت برای مسلمانان بود تا با انضباط اسلامی آشنا شوند و از تقلید و تعصب برهند، زیرا همانگونه که گفتیم تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 509
خداوند در آغاز برای جدا کردن صفوف مسلمانان از بت پرستان که در برابر کعبه که آن روز بت خانه بزرگی بود سجده می کردند دستور داد به سوی بیت المقدس نماز بخوانند، تا موضع آنان در برابر مشرکان مشخص گردد، اما بعد از هجرت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) هم زمان با تشکیل حکومت اسلامی دستور توجه به سوی کعبه صادر شد، و مسلمانان

متوجه قدیمی ترین خانه توحید شدند و به این ترتیب یک مرحله از تکامل جامعه اسلامی تحقق یافت . البقره
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 510
آیه 151 - 152
آیه و ترجمه
كَمَا أَرْسلْنَا فِيكمْ رَسولاً مِّنكمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ ءَايَتِنَا وَ يُزَكِّيكمْ وَ يُعَلِّمُكمُ الْكِتَب وَ الْحِكْمَةَ وَ يُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ(151)
فَاذْكُرُونى أَذْكُرْكُمْ وَ اشكرُوا لى وَ لا تَكْفُرُونِ(152)
ترجمه :
151 همانگونه (که با تغییر قبله نعمت خود را بر شما کامل کردیم) رسولی در میان شما از نوع خودتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند، و شما را تزکیه کند، و کتاب و حکمت بیاموزد، و آنچه نمی دانستید به شما یاد دهد.
152 پس به یاد من باشید تا به یاد شما باشم ، و شکر مرا گوئید و کفران (در برابر نعمتها) نکنید.
تفسیر:
برنامه های رسول الله
خداوند در آخرین جمله از آیه گذشته یکی از دلائل تغییر قبله را تکمیل نعمت خود بر مردم و هدایت آنان بیان کرد، در آیه مورد بحث با ذکر کلمه کما اشاره به این حقیقت می کند که تغییر قبله تنها نعمت خدا بر شما نبود، بلکه نعمتهای فراوان دیگری به شما داده است ((همانگونه که رسولی در میان شما از نوع خودتان فرستادیم)) (کما ارسلنا فیکم رسولا منکم).
کلمه ((منکم)) (از شما) ممکن است اشاره به این معنی باشد که او از نوع بشر است و تنها بشر می تواند مربی و رهبر و سرمشق انسانها گردد و از دردها و نیازها و مسائل او آگاه باشد که این خود نعمت بزرگی است
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 511
و یا منظور این است که او از نژاد شما و هموطن شما است ، زیرا عربهای جاهلی بر اثر تعصب شدید نژادی ممکن نبود زیر بار پیامبری از غیر نژاد خود بروند، چنانکه در آیه 198 و 199 سوره شعراء می خوانیم : و لو نزلناه علی بعض الاعجمین فقراه علیهم ما کانوا به مؤ منین : ((اگر ما قرآن را بر مردی از غیر عرب نازل می کردیم و بر آنها می خواند هرگز به او ایمان نمی آوردند)) و این برای آنها نعمت مهمی محسوب می شد که پیامبر از خودشان باشد.
البته این برای آغاز کار بود، اما سر انجام مساءله نژاد و وطن (جغرافیائی) از برنامه ها حذف شد و دستور اصلی و جاودانه اسلام که جهان را وطن

، و انسانیت را نژاد معرفی می کند، اعلام گردید بعد از ذکر این نعمت به چهار نعمت دیگر که از برکت این پیامبر عاید مسلمین شد اشاره می کند:
1 ((آیات ما را بر شما می خواند)) (یتلوا علیکم آیاتنا).
((یتلو)) از ماده ((تلاوت)) به معنی پی در پی در آوردن است لذا هنگامی که عباراتی پی در پی (و روی نظام صحیح) خوانده شود از آن تعبیر به تلاوت می کنند، یعنی پیامبر، سخنان خدا را روی نظام صحیح و مناسبی پی در پی بر شما می خواند تا قلوبتان را آماده پذیرش معانی آن کند، بنابراین تلاوت منظم و حساب شده پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) برای ایجاد آمادگی در برابر تعلیم و تربیت است که در جمله های بعد به آن اشاره می شود .
2 ((او شما را پرورش می دهد)) (و یزکیکم).
((تزکیه)) در اصل (چنانکه راغب در مفردات گوید) به معنی افزودن و نمو دادن است ، یعنی او با کمک گرفتن از آیات خدا بر کمالات معنوی و مادی ، شما می افزاید، و روحتان را نمو می دهد ، گلهای فضیلت را بر شاخسار وجودتان آشکار می سازد و انواع صفات زشت را که در عصر جاهلیت ، جامعه شما را فرا تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 512
گرفته بود میزداید.
3 و کتاب و حکمت به شما می آموزد (و یعلمکم الکتاب و الحکمة).
گرچه ((تعلیم)) بطور طبیعی مقدم بر ((تربیت)) است ، اما همانگونه که سابقا هم اشاره کردیم قرآن مجید برای اثبات این حقیقت که هدف نهائی ((تربیت)) است غالبا آن را مقدم بر تعلیم آورده است :
فرق میان ((کتاب)) و ((حکمت))، ممکن است از این نظر باشد که کتاب اشاره به آیات قرآن و وحی الهی است که به صورت اعجاز بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نازل شده ، ولی حکمت سخنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و تعلیمات او است که سنت نام دارد.
و نیز ممکن است ((کتاب)) اشاره به اصل دستورات باشد و حکمت اشاره به ((اسرار)) فلسفه ها، علل و نتائج آن باشد.
بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که حکمت اشاره به حالت و ملکه ای باشد که از تعلیمات کتاب حاصل می شود، و با داشتن آن انسان می تواند هر کار را بجای خود انجام دهد نویسنده تفسیر ((المنار)) بعد از ذکر تفسیر نخست (منظور از حکمت ((سنت)) است) آن را نادرست می شمرد، و به آیه 39 سوره اسراء ذلک مما اوحی الیک ربک من الحکمة (اینها از اموری است که پروردگارت از حکمت به تو وحی فرستاده) استدلال می کند.
ولی به عقیده ما پاسخ این ایراد روشن است زیرا حکمت ، معنی وسیعی دارد و میمکن است به آیات قرآن و اسراری که از این طریق بر پیامبر

(صلی اللّه علیه و آله و سلم) نازل شده اطلاق گردد، ولی آنجا که ((حکمت)) در برابر کتاب (قرآن) قرار می گیرد (مانند آیه مورد بحث و آیات مشابه آن) مسلما منظور از آن غیر از کتاب است و آن چیزی جز ((سنت)) نخواهد بود. تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 513
4 ((و آنچه را نمی دانستید به شما تعلیم می دهد (و یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون).
گرچه این موضوع در جمله قبل که تعلیم کتاب و حکمت است وجود داشته ولی قرآن مخصوصا آن را تفکیک می کند، تا به آنها به فهماند اگر پیامبران نبودند بسیاری از علوم برای همیشه از شما مخفی بود، آنها تنها رهبر اخلاقی و اجتماعی نبودند، بلکه پیشوای علمی نیز بودند که بدون رهبری آنها علوم انسانی نضج نمی گرفت .
با توجه به نعمتهای مختلف الهی که در این آیه بیان شد، در آیه بعد به مردم اعلام می کند که جا دارد شکر این نعمتهای بزرگ را بجا آورند و با بهره گیری صحیح از این نعمتها، حق شکر او را ادا کنند، می فرماید: ((مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و شکر مرا بجا آورید و کفران نکنید)) (فاذکرونی اذکرکم و اشکروا لی و لا تکفرون).
بدیهی است جمله مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم اشاره به یک معنی عاطفی میان خدا و بندگان نیست ، آن گونه که در میان انسانها است که به هم می گویند: به یاد ما باشید تا به یاد شما باشیم بلکه اشاره به یک اصل تربیتی و تکوینی است ، یعنی بیاد من باشید، به یاد ذات پاکی که سرچشمه تمام خوبیها و نیکیها است و به این وسیله روح و جان خود را پاک و روشن سازید و آماده پذیرش رحمت پروردگار، توجه شما به این ذات پاک شما را در فعالیتها مخلص تر مصمم تر، نیرومندتر، و متحدتر می سازد.
همانگونه که منظور از ((شکرگزاری و عدم کفران)) تنها یک مساءله تشریفاتی و گفتن با زبان نیست ، بلکه منظور آن است که هر نعمتی را درست به جای خود مصرف کنید و در راه همان هدفی که برای آن آفریده شده به کار
گیرید تا مایه فزونی رحمت و نعمت خدا گردد.
نکته ها
نکته : 1- گفتار مفسران در تفسیر جمله
((فاذکرونی اذکرکم))
مفسران در شرح این جمله ، و اینکه منظور از یادآوری بندگان چیست و یادآوری خداوند چگونه است تفسیرهای متنوعی ذکر کرده اند که فخر رازی در تفسیر کبیر خود آن را در ده موضوع خلاصه کرده :
1 مرا به ((اطاعت)) یاد کنید، تا شما را به ((رحمتم)) یاد کنم (شاهد این

سخن آیه 132 سوره آل عمران است که می گوید: اطیعوا الله و الرسول لعلکم ترحمون).
2 مرا به ((دعا)) یاد کنید، تا شما را به ((اجابت)) یاد کنم (شاهد این سخن آیه 60 سوره است که می گوید: ادعونی استجب لکم)
3 مرا به ((ثنا و طاعت)) یاد کنید، تا شما را به ((ثنا و نعمت)) یاد کنم .
4 مرا در ((دنیا)) یاد کنید تا شما را در ((جهان دیگر)) یاد کنم .
5 مرا در ((خلوتگاه ها)) یاد کنید تا شما را در جمع یاد کنم .
6 مرا به ((هنگام وفور نعمت)) یاد کنید، تا شما را در ((سختیها)) یاد کنم .
7 مرا به عبادت یاد کنید تا شما را به کمک یاد کنم (شاهد این سخن جمله ایاک نعبد و ایاک نستعین است).
8 مرا به ((مجاهدت)) یاد کنید، تا شما را به ((هدایت)) یاد کنم (شاهد این سخن آیه 69 سوره عنکبوت است که می فرماید و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا).
9 مرا به ((صدق و اخلاص)) یاد کنید شما را به ((خلاص و مزید اختصاص)) تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 515
یاد می کنم .
10 مرا به ((ربوبیت)) یاد کنید شما را به رحمت یاد می کنم مجموعه سوره حمد می تواند گواه این معنی باشد).
البته هر یک از این امور جلوهای از جلوه های معنی وسیع این آیه است و آیه فوق همه این معانی و حتی غیر آن را نیز شامل می شود: مرا به ((شکر)) یاد کنید تا شما را به ((زیادی نعمت)) یاد کنم ، چنانکه در آیه 7 سوره ابراهیم می خوانیم لئن شکرتم لازیدنکم .
بدون شک هر گونه توجه به خداوند چنانکه گفتیم یک اثر تربیتی دارد که در پرتو یاد خدا در وجود انسان پرتوافکن می شود، و روح و جان او بر اثر این توجه آمادگی نزول برکات جدیدی که متناسب با نحوه یاد او است پیدا می کند.
نکته : 2- ذکر خدا چیست ؟
مسلم است منظور از ذکر خدا تنها یادآوری به زبان نیست ، که زبان ترجمان قلب است ، هدف این است با تمام قلب و جان به ذات پاک خدا توجه داشته باشید، همان توجهی که انسان را از گناه باز می دارد و به اطاعت فرمان او دعوت می کند.
به همین دلیل در احادیث متعددی از پیشوایان اسلام نقل شده است که منظور از ذکر خدا یادآوری عملی است ، در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) می خوانیم که به علی (علیه السلام) وصیت فرمود و از جمله وصایایش این بود: ثلاث لا تطیقها هذه الامة المواساة للاخ فی ماله و انصاف الناس من نفسه ، و ذکر الله علی کل حال ، و لیس هو سبحان

الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر، و لکن اذا ورد علی ما یحرم الله علیه خاف الله تعالی عنده و ترکه : ((سه کار است که این امت توانائی تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 516
انجام آن را (بطور کامل) ندارند، مواسات و برابری با برادر دینی در مال ، و ادای حق مردم با قضاوت عادلانه نسبت به خود و دیگران ، و خدا را در هر حال یاد کردن ، منظور سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر نیست ، بلکه منظور این است هنگامی که کار حرامی در مقابل او قرار می گیرد از خدا بترسد و آن را ترک گوید.
ولی به هر حال چه جالب است که خداوند با آن عظمت ، ذکر بندگان را در کنار ذکر خود قرار می دهد، بندگان در آن عالم محدود و کوچکشان و خداوند بزرگ در آن عالم نامحدود و بی انتها با آن همه رحمتها و برکات !
البقره
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 217
آیه 153 - 154
آیه و ترجمه
یَأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا استَعِینُوا بِالصبرِ وَ الصلَوةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصبرِینَ(153) وَ لا تَقُولُوا لِمَن یُقْتَلُ فی سبِیلِ اللَّهِ أَمْوَت بَلْ أَحْیَاءٌ وَ لَکِن لا تَشعُرُونَ(154)
ترجمه :
153 ای افراد با ایمان از صبر (و استقامت) و نماز (در برابر حوادث سخت زندگی) کمک بگیرید (زیرا) خداوند با صابران است
154 و به آنها که در راه خدا کشته می شوند مرده مگوئید، بلکه آنها زندگانند ولی شما نمی فهمید.
شان نزول
بعضی از مفسران از ابن عباس در شان نزول دومین آیه مورد بحث چنین نقل کرده اند که این آیه درباره کشته شدگان میدان جنگ بدر نازل گردید، آنها چهارده تن بودند، شش نفر از مهاجران ، و هشت نفر از انصار، بعد از پایان جنگ عده ای تعبیر می کردند فلانکس مرد، آیه فوق نازل شد و با صراحت آنها را از اطلاق کلمه ((میت)) بر شهیدان نهی کرد.
تفسیر:
شهیدان زنده اند...
از آنجا که در آیات گذشته سخن از تعلیم وتربیت و ذکر و شکر بود وبا توجه به معنی بسیار وسیعی که این مفاهیم دارند، غالب دستورات دینی را در بر می گیرند. تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 518
در نخستین آیه مورد بحث سخن از صبر و پایداری به میان می آورد، که بدون آن ، مفاهیم گذشته هرگز تحقق نخواهد یافت .
نخست می گوید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید از صبر و نماز کمک

بگیرید)) (یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلوة).
و با این دو نیرو (استقامت و توجه به خدا) به جنگ مشکلات و حوادث سخت بروید که پیروزی از آن شما است ((زیرا خداوند با صابران است)) (ان الله مع الصابرین).
به عکس آنچه بعضی تصور می کنند، ((صبر)) هرگز به معنی تحمل بدبختیها و تن دادن ذلت و تسلیم در برابر عوامل شکست نیست ، بلکه صبر و شکیبائی به معنی پایداری و استقامت در برابر هر مشکل و هر حادثه است .
لذا بسیاری از علمای اخلاق برای ((صبر)) سه شاخه ذکر کرده اند:
صبر بر اطاعت (مقاومت در برابر مشکلاتی که در راه طاعت وجود دارد).
صبر بر معصیت (ایستادگی در برابر انگیزه های گناه و شهوات سرکش و طغیانگر).
و صبر بر مصیبت (پایداری در برابر حوادث ناگوار و عدم خود باختگی و شکست روحی و ترک جزع و فزع).
کمتر موضوعی را در قرآن می توان یافت که مانند ((صبر)) تکرار و مورد تاءکید قرار گرفته باشد در قرآن مجید در حدود هفتاد مورد از صبر، سخن به میان آمده که بیش از ده مورد از آن به شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) اختصاص دارد.
تاریخ مردان بزرگ گواهی می دهد که یکی از عوامل مهم یا مهمترین عامل پیروزی آنان استقامت و شکیبائی بوده است افرادی که از این صفت بی بهره اند در گرفتاریها بسیار زود از پا در می آیند و می توان گفت نقشی را که این عامل در پیشرفت افراد و جامعه ها ایفا می کند، نه فراهم بودن امکانات دارد
و نه استعداد و هوش و مانند آن . تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 519
به همین دلیل در قرآن مجید روی این موضوع با مؤ کدترین بیان تکیه شده است ، آنجا که می گوید: انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب : ((صابران پاداش خود را بی حساب می گیرند)) (زمر 10).
و در مورد دیگر بعد از ذکر ((صبر در برابر حوادث)) می خوانیم : ان ذلک من عزم الامور: ((این کار از محکمترین کارها است)) لقمان 17).
اصولا ویژگی استقامت و پایمردی ، این است که فضائل دیگر بدون آن ارج و بهائی نخواهد داشت که پشتوانه همه آنها صبر است و لذا در ((نهج البلاغه)) در ((کلمات قصار)) می خوانیم : و علیکم بالصبر، فان الصبر من الایمان کالراس من الجسد، و لا خیر فی جسد لا راس معه ، و لا فی ایمان لا صبر معه : ((بر شما باد به صبر و استقامت که صبر در برابر ایمان همچون سر است در مقابل تن ، تن بی سر فایدهای ندارد، همچنین ایمان بدون صبر ناپایدار و بی نتیجه است)).

در روایات اسلامی عالیترین صبر را آن دانسته اند که به هنگام فراهم آمدن وسائل عصیان و گناه انسان مقاومت کند و از لذت گناه چشم بپوشد.
در آیه مورد بحث مخصوصا به مسلمانان انقلابی نخستین که دشمنان نیرومند و خونخوار و بی رحم از هر سو آنها را احاطه کرده بودند، دستور داده شده است که در برابر حوادث مختلف از قدرت صبر و پایمردی کمک بگیرند، که نتیجه آن استقلال شخصیت و اتکاء به خویشتن و خود یاری در پناه ایمان به خدا است و تاریخ اسلام این حقیقت را به خوبی نشان می دهد که همین اصل اساسی پایه اصلی همه پیروزیها بود.
موضوع دیگری که در آیه بالا به عنوان یک تکیه گاه مهم در کنار صبر،
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 520
معرفی شده ((صلوة)) (نماز) است ، لذا در احادیث اسلامی می خوانیم : کان علی (علیه السلام) اذا اهاله امر فزع قام الی الصلوة ثم تلی هذه الایة و استعینوا بالصبر و الصلوة ...: ((هنگامی که علی (علیه السلام) با مشکلی روبرو می شد به نماز برمی خاست و پس از نماز به دنبال حل مشکل می رفت و این آیه را تلاوت می فرمود: ((و استعینوا بالصبر و الصلوة ...))
از این موضوع هرگز نباید تعجب کرد، زیرا هنگامی که انسان در برابر حوادث سخت و مشکلات طاقت فرسا قرار می گیرد، و نیروی خود را برای مقابله با آنها ناچیز می بیند، نیاز به تکیه گاهی دارد که از هر جهت نامحدود و بی انتها باشد، نماز او را با چنین مبدئی مربوط می سازد، و با اتکاء بر او می تواند با روحی مطمئن و آرام امواج سهمگین مشکلات را در هم بشکند.
بنابراین آیه فوق در حقیقت به دو اصل توصیه می کند یکی اتکای به خداوند که نماز مظهر آن است و دیگری مساءله خود یاری و اتکای به نفس که به عنوان صبر از آن یاد شده است .
و به دنبال مساءله صبر و استقامت در آیه بعد، سخن از حیات جاویدان شهیدان می گوید که پیوند نزدیکی با استقامت و صبرشان دارد.
نخست می گوید: ((هرگز به آنها که در راه خدا کشته می شوند و شربت شهادت می نوشند مرده مگوئید)) (و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات).
سپس برای تاءکید بیشتر اضافه می کند: ((بلکه آنها زندگانند، اما شما درک نمی کنید!)) (بل احیاء و لکن تشعرون).
اصولا در هر نهضتی گروهی راحت طلب و ترسو خود را کنار می کشند و علاوه بر اینکه خودشان کاری انجام نمی دهند سعی در دلسرد کردن دیگران دارند تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 521

همین که حادثه ناگواری رخ می دهد، اظهار تاسف می کنند و آن را دلیل بر بی نتیجه بودن آن قیام می پندارند، غافل از اینکه هیچ هدف مقدس و گرانبهائی بدون دادن قربانی یا قربانیها بدست نیامده و این یکی از سنن این جهان است .
قرآن کریم کرارا از این دسته سخن به میان آورده و آنها را سخت سرزنش می کند.
گروهی از این قماش مردم در آغاز اسلام بودند که هر گاه کسی از مسلمانان در میدان جهاد به افتخار شهادت نائل می آمد می گفتند فلانی مرد! و با اظهار تاسف از مردنش ، دیگران را مضطرب می ساختند.
خداوند در پاسخ این گفته های مسموم پرده از روی یک حقیقت بزرگ بر می دارد و با صراحت می گوید: شما حق ندارید کسانی را که در راه خدا جان می دهند مرده بخوانید آنها زنده اند زنده جاویدان ، و از روزیهای معنوی در پیشگاه خدا بهره می گیرند، با یکدیگر سخن می گویند، و از سرنوشت پربارشان کاملا خشنودند، اما شما که در چهار دیواری محدود عالم ماده محبوس و زندانی هستید این حقایق را نمی توانید درک کنید.
نکته ها
نکته : 1- چگونگی حیات جاودانی شهیدان
در اینکه حیات و زندگی شهیدان چگونه است ؟ در میان مفسران گفتگو است ، بدون شک ظاهر آیه این است که آنها دارای یکنوع حیات برزخی و روحانی هستند چرا که جسمشان از هم متلاشی شده و به گفته امام صادق (علیه السلام) آن حیات با بدنی است مثالی (بدن مجرد از ماده معمولی و همگون این بدن) که تفسیر آن در سوره مؤ منون آیه 100 و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون خواهد آمد. تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 522
بعضی از مفسران این زندگی را به عنوان یک حیات غیبی و مخصوص به شهداء دانسته اند و گفته اند ما توضیح بیشتری درباره چگونگی این زندگی و طرز استفاده از آن را در اختیار نداریم .
بعضی دیگر حیات را در اینجا به معنی هدایت ، و مرگ را به معنی گمراهی دانسته اند، و گفته اند معنی آیه این است که هر کس کشته شد نگوئید گمراه است ، بلکه او هدایت شده است بعضی دیگر حیات جاوید شهیدان را زنده ماندن نام آنها و مکتب آنها می دانند.
ولی با توجه به آنچه در تفسیر اول گفتیم روشن می شود که هیچیک از این احتمالات قابل قبول نیست ، نه لزومی دارد که آیه را به معانی مجازی تفسیر کنیم و نه مساءله حیات برزخی را مخصوص شهیدان بدانیم ، بلکه شهیدان دارای حیات روحانی و برزخی هستند با این امتیاز که در قرب رحمت پروردگارند و متنعم به انواع نعمتهای او می باشند.
نکته : 2- مکتبی که به شهادت افتخار می کند

اسلام با ترسیمی که از مساءله شهادت در آیه فوق و آیات دیگر قرآن کرده است عامل بسیار مهم تازهای را در مبارزه حق در برابر باطل وارد میدان ساخته است ، عاملی که کاربرد آن از هر سلاحی بیشتر، و تاثیر آن از همه برتر است ، عاملی که می تواند خطرناکترین و وحشتناکترین سلاحهای عصر و زمان ما را در هم بشکند، چنانکه در تاریخ انقلاب اسلامی کشور ما ایران با کمال وضوح این حقیقت را با چشم دیدیم که عشق به شهادت علی رغم تمام کمبودهای ظاهری عامل پیروزی سربازان اسلام در برابر قدرتهای بزرگ شد.
و اگر در تاریخ اسلام و حماسه های جاویدان جهادهای اسلامی و شرح ایثارگریهای کسانی را که با تمام وجودشان در راه پیشبرد این آئین پاک جانفشانی تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 523
کردند دقت کنیم می بینیم یک دلیل مهم همه آن پیروزیها همین بود که اسلام در تعلیمات خود این درس بزرگ را به آنها آموخته بود که شهادت در راه خدا و در طریق حق و عدالت به معنی فناء و نابودی و مرگ نیست ، بلکه سعادت است و زندگی جاویدان و افتخار ابدی .
سربازانی که چنین درسی را در این مکتب بزرگ آموخته اند هرگز قابل مقایسه با سربازان عادی نیستند، سرباز عادی به حفظ جان خود می اندیشد، اما آنها برای حفظ مکتب پیکار می کنند و پروانه وار می سوزند و قربانی می شوند و افتخار می کنند.
نکته : 3 زندگی برزخی و بقای روح
ضمنا از این آیه موضوع بقای روح و زندگی برزخی انسانها (زندگی پس از مرگ و قبل از رستاخیز) به روشنی اثبات می شود و پاسخ صریحی است به کسانی که می گویند قرآن به مساءله بقای روح و زندگی برزخی اشارهای نکرده است .
شرح بیشتر درباره این موضوع و همچنین مساءله حیات جاویدان شهیدان و پاداش مهم و مقام والای کشتگان راه خدا را در جلد سوم تفسیر نمونه صفحه 168 (ذیل آیه 169 سوره آل عمران مطالعه فرمائید. البقره
آیه 155 - 157
آیه و ترجمه
وَ لَنَبْلُوَنَّكُم بِشىْءٍ مِّنَ الخَْوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الاَمْوَلِ وَ الاَنفُسِ وَ الثَّمَرَتِ وَ بَشرِ الصبرِينَ(155)
الَّذِينَ إِذَا أَصبَتْهُم مُّصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا للَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَجِعُونَ(156)
أُولَئک عَلَيهِمْ صلَوَتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولَئک هُمُ الْمُهْتَدُونَ(157)
ترجمه :
155 قطعا همه شما را با چیزی از ترس ، گرسنگی ، زیان مالی و جانی ، و کمبود میوه ها آزمایش می کنیم و بشارت ده به استقامت کنندگان !

156 آنها که هر گاه مصیبتی به آنها رسد می گویند: ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم !
157 اینها همانها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده و آنها هستند هدایت یافتگان .
تفسیر:
جهان صحنه آزمایش الهی است
بعد از ذکر مساءله شهادت در راه خدا، و زندگی جاوید شهیدان ، و همچنین مساءله صبر و شکر که هر کدام یکی از چهره های آزمایشهای الهی است ، در این آیه به مساءله آزمایش به طور کلی و چهره های گوناگون آن اشاره می کند تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 525
و به عنوان یک امر قطعی و تخلف ناپذیر می فرماید: به طور مسلم ما همه شما را با اموری همچون ترس و گرسنگی و زیان مالی و جانی و کمبود میوه ها آزمایش می کنیم (و لنبلونکم بشی ء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات).
و از آنجا که پیروزی در این امتحانات جز در سایه مقاومت و پایداری ممکن نیست در پایان آیه می فرماید: و بشارت ده صابران و پایداران را (و بشر الصابرین).
آنها هستند که از عهده این آزمایشهای سخت به خوبی بر می آیند و بشارت پیروزی متعلق به آنها است ، اما سست عهدان بی استقامت از بوته این آزمایشها سیه روی در می آیند.
آیه بعد صابران را معرفی کرده می گوید: آنها کسانی هستند که هر گاه مصیبتی به آنها رسد می گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم (الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون).
توجه به این واقعیت که همه از او هستیم این درس را به ما می دهد که از زوال نعمتها هرگز ناراحت نشویم ، چرا که همه این مواهب بلکه خود ما تعلق به او داریم ، یکروز می بخشد و روز دیگر مصلحت می بیند و از ما باز می گیرد و هر دو صلاح ما است .
و توجه به این واقعیت که ما همه به سوی او باز می گردیم به ما اعلام می کند که اینجا سرای جاویدان نیست زوال نعمتها و کمبود مواهب و یا کثرت وفور آنها همه زودگذر است ، و همه اینها وسیله ای است برای پیمودن مراحل تکامل توجه به این دو اصل اساسی اثر عمیقی در ایجاد روح استقامت و صبر دارد.
بدیهی است منظور از گفتن جمله انا لله و انا الیه راجعون تنها ذکر تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 526
زبانی آن نیست ، بلکه توجه به حقیقت و روح آن است که یکدنیا توحید و ایمان در عمق آن نهفته است .

و در آخرین آیه مورد بحث الطاف بزرگ الهی را برای صابران و سخت کوشان که از عهده این امتحانات بزرگ بر آمده اند بازگو می کند و می گوید: اینها کسانی هستند که لطف و رحمت خدا و درود الهی بر آنها است (اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة
این الطاف و رحمتها آنها را نیرو می بخشد که در این راه پر خوف و خطر گرفتار اشتباه و انحراف نشوند، لذا در پایان آیه می فرماید: و آنها هستند هدایت یافتگان (و اولئک هم المهتدون).
و به این ترتیب فشرده ای از مساءله بزرگ امتحان و هدف نهائی و چهره های مختلف ، و عوامل پیروزی و همچنین نتائج آن را در این چند جمله کوتاه روشن می سازد.
نکته ها
نکته : 1- چرا خدا مردم را آزمایش می کند ؟
در زمینه مساءله آزمایش الهی بحث فراوان است ، نخستین سؤ الی که به ذهن می رسد این است که مگر آزمایش برای این نیست که اشخاص یا چیزهای مبهم و ناشناخته را بشناسیم و از میزان جهل و نادانی خود بکاهیم ؟ اگر چنین است تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 527
خداوندی که علمش به همه چیز احاطه دارد و از اسرار درون و برون همه کس و همه چیز آگاه است ، غیب آسمان و زمین را با علم بی پایانش می داند، چرا امتحان می کند ؟ مگر چیزی بر او مخفی است که با امتحان آشکار شود؟!
پاسخ این سؤ ال مهم را در اینجا باید جستجو کرد که مفهوم آزمایش و امتحان در مورد خداوند با آزمایشهای ما بسیار متفاوت است .
آزمایشهای ما همانست که در بالا گفته شد یعنی برای شناخت بیشتر و رفع ابهام و جهل است ، اما آزمایش الهی در واقع همان پرورش و تربیت است .
توضیح اینکه در قرآن متجاوز از بیست مورد امتحان به خدا نسبت داده شده است ، این یک قانون کلی و سنت دائمی پروردگار است که برای شکوفا کردن استعدادهای نهفته (و از قوه به فعل رساندن آنها) و در نتیجه پرورش دادن بندگان آنان را می آزماید، یعنی همانگونه که فولاد را برای استحکام بیشتر در کوره می گدازند تا به اصطلاح آبدیده شود، آدمی را نیز در کوره حوادث سخت پرورش می دهد تا مقاوم گردد.
در واقع امتحان خدا به کار باغبانی پر تجربه شبیه است که دانه های مستعد را در سرزمینهای آماده می پاشد، این دانه ها با استفاده از مواهب طبیعی شروع به نمو و رشد می کنند، تدریجا با مشکلات می جنگند و با حوادث پیکار می نمایند در برابر طوفانهای سخت و سرمای کشنده و گرمای سوزان ایستادگی به خرج می دهند تا شاخه گلی زیبا یا درختی

تنومند و پر ثمر بار آید که بتواند به زندگی و حیات خود در برابر حوادث سخت ادامه دهد.
سربازان را برای اینکه از نظر جنگی نیرومند و قوی شوند به مانورها و جنگهای مصنوعی می برند و در برابر انواع مشکلات تشنگی ، گرسنگی ، گرما و سرما، حوادث دشوار، موانع سخت ، قرار می دهند تا ورزیده و آبدیده شوند. تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 528
و این است رمز آزمایشهای الهی .
قرآن مجید به این حقیقت در جای دیگر تصریح کرده می گوید و لیبتلی الله ما فی صدورکم و لیمحص ما فی قلوبکم و الله علیم بذات الصدور: او آنچه را شما در سینه دارید می آزماید تا دلهای شما کاملا خالص گردد و او به همه اسرار درون شما آگاه است (آل عمران 154).
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) تعریف بسیار پر معنی در زمینه فلسفه امتحانات الهی دارد می فرماید: و ان کان سبحانه اعلم بهم من انفسهم و لکن لتظهر الافعال التی بها یستحق الثواب و العقاب : گرچه خداوند به روحیات بندگانش از خودشان آگاهتر است ولی آنها را امتحان می کند تا کارهای خوب و بد که معیار پاداش و کیفر است از آنها ظاهر گردد.
یعنی صفات درونی انسان به تنهائی نمی تواند معیاری برای ثواب و عقاب گردد مگر آن زمانی که در لابلای اعمال انسان خودنمائی کند، خداوند بندگان را می آزماید تا آنچه در درون دارند در عمل آشکار کنند، استعدادها را از قوه به فعل برسانند و مستحق پاداش و کیفر او گردند.
اگر آزمایش الهی نبود این استعدادها شکوفا نمی شد و درخت وجود انسان میوه های اعمال بر شاخسارش نمایان نمی گشت و این است فلسفه آزمایش الهی در منطق اسلام .
نکته : 2 آزمایش خدا همگانی است
از آنجا که نظام حیات در جهان هستی نظام تکامل و پرورش است و تمامی موجودات زنده مسیر تکامل را می پیمایند، حتی درختان استعدادهای نهفته خود را با میوه بروز می دهند همه مردم از انبیاء گرفته تا دیگران طبق این قانون عمومی تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 529
می بایست آزمایش شوند و استعدادات خود را شکوفا سازند.
گرچه امتحانات الهی متفاوت است ، بعضی مشکل ، بعضی آسان و قهرا نتائج آنها نیز با هم فرق دارد، اما به هر حال آزمایش برای همه هست ، قرآن مجید به امتحان عمومی انسانها اشاره کرده می فرماید: ا حسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون : آیا مردم گمان می کنند بدون امتحان رها می شوند، نه هرگز بلکه همگی باید امتحان دهند (عنکبوت آیه 1) قرآن نمونه هائی از امتحانات پیامبران را نیز بازگو کرده است آنجا که می فرماید: و اذ ابتلی ابراهیم ربه : خداوند ابراهیم را

امتحان کرد (بقره 124).
در جای دیگر آمده است : فلما رآه مستقرا عنده قال هذا من فضل ربی لیبلونی ا اشکر ام اکفر: هنگامی که یکی از پیروان سلیمان تخت بلقیس را در کمتر از یک چشم به هم زدن از راه دور برای او حاضر کرد، سلیمان گفت این لطف خدا است برای اینکه مرا امتحان کند آیا شکرگزاری می کنم یا کفران ؟ (نمل 40).
نکته : 3 طرق آزمایش
در آیه فوق نمونه هائی از اموری که انسان با آنها امتحان می شود بیان شده ، از قبیل : ترس ، گرسنگی ، زیانهای مالی ، و مرگ ... ولی وسائل آزمایش خداوند منحصر به اینها نیست بلکه امور دیگری نیز در قرآن به عنوان وسیله امتحان آمده است ، مانند فرزندان ، پیامبران ، و دستورات خداوند، حتی بعضی از خوابها ممکن است از وسائل آزمایش باشد شرور و خیرها نیز از آزمایشهای الهی محسوب می شوند (و نبلوکم بالشر و الخیر) (انبیاء 35).
بنا بر این مواردی که در آیه شمرده شده جنبه انحصاری ندارد، هر چند از

نمونه های روشن و زنده آزمایشهای الهی است .
و می دانیم که مردم در برابر آزمایشهای خداوند به دو گروه تقسیم می شوند: گروهی از عهده امتحانات بر آمده و گروهی مردود می شوند.
مثلا مساءله ترس که پیش می آید گروهی خود را می بازند و به خاطر اینکه کوچکترین ضرری به آنها نرسد شانه از زیر بار مسئولیت خالی می کنند در جنگها فرار می کنند، یا راه سازشکاری پیش می گیرند، و با عذرتراشیهائی همچون نخشی ان تصیبنا دائرة : ما می ترسیم ضرری به ما متوجه شود از تکلیف الهی سرباز می زنند (سوره مائده آیه 5)
اما گروهی دیگر در برابر عوامل ترس با ایمان و توکل بیشتری خود را برای هر گونه فداکاری مهیا می کنند چنانکه در قرآن آمده است : الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل وقتی که به مردم با ایمان می گفتند اوضاع خطرناک است ، و دشمنان شما مجهزند، شما عقب نشینی کنید بر ایمان و توکل آنها افزوده می شد! (آل عمران 173).
در برابر سائر مشکلات و عوامل امتحان که در آیه آمده است همچون گرسنگی و زیانهای مالی و جانی نیز همه مردم یکسان نیستند نمونه هائی از این امتحانات در متن قرآن آمده است و در آیات مناسب به آن اشاره خواهیم کرد.
نکته : 4 رمز پیروزی در امتحان
در اینجا سؤ ال دیگری پیش می آید و آن اینکه : حال که همه انسانها در

یک امتحان گسترده الهی شرکت دارند، راه موفقیت در این آزمایشها چیست ؟ پاسخ این سؤ ال را قسمت آخر آیه مورد بحث و آیات دیگر قرآن می دهد:
1 نخستین و مهمترین گام برای پیروزی همان است که در جمله کوتاه
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 531
و پر معنی و بشر الصابرین در آیه فوق آمده است ، این جمله با صراحت می گوید: رمز پیروزی در این راه ، صبر و پایداری است و به همین دلیل بشارت پیروزی را تنها به صابران و افراد با استقامت می دهد.
2 توجه به گذرا بودن حوادث این جهان و سختیها و مشکلاتش و اینکه این جهان گذرگاهی بیش نیست عامل دیگری برای پیروزی محسوب که در جمله انا لله و انا الیه راجعون (ما از آن خدا هستیم و به سوی خدا باز می گردیم) آمده است .
اصولا این جمله که از آن به عنوان کلمه استرجاع یاد می شود، عصارهای است از عالیترین درسهای توحید و انقطاع الی الله و تکیه بر ذات پاک او در همه چیز و در هر زمان ، و اگر می بینیم بزرگان اسلام به هنگام بروز مصائب سخت این جمله را با الهام گرفتن از قرآن مجید تکرار می کردند برای این بوده است که شدت مصیبت آنها را تکان ندهد و در پرتو ایمان به مالکیت خداوند و بازگشت همه موجودات به سوی او، این حوادث را در خود هضم کنند.
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در تفسیر این جمله می فرماید: ان قولنا انا لله اقرار علی انفسنا بالملک و قولنا و انا الیه راجعون اقرار علی انفسنا بالهلک : اینکه ما می گوئیم انا لله اعتراف به این حقیقت است که ما مملوک اوئیم و اینکه می گوئیم و انا الیه راجعون اقرار به این است که ما از این جهان خواهیم رفت و جایگاه ما جای دگر است .
3 استمداد از نیروی ایمان و الطاف الهی عامل مهم دیگری است ، کسانی هستند که هر وقت دستخوش حوادث می گردند، اعتدال خود را از دست داده گرفتار اضطراب می شوند، اما دوستان خدا چون برنامه و هدف روشنی دارند بدون حیرت و سرگردانی ، مطمئن و آرام به راه خود ادامه می دهند، خدا نیز تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 532
روشن بینی بیشتری به آنها می دهد که در انتخاب راه صحیح دچار اشتباه نشوند، چنانکه قرآن می گوید: و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلناکسانی که در راه ما به جهاد برخیزند ما آنها را به راه های خود هدایت می کنیم (عنکبوت 69).
4 توجه به تاریخ پیشینیان و بررسی موضع آنان در برابر آزمایشهای الهی برای آماده ساختن روح انسان نسبت به امتحانات پروردگار بسیار مؤ ثر است .

اصولا اگر انسان در مسائلی که برای او پیش می آید احساس تنهائی کند از نیروی مقاومتش کاسته خواهد شد، اما توجه به این حقیقت که این مشکلات طاقتفرسا و آزمایشهای سخت الهی برای همه اقوام و ملتها در طول تاریخ وجود داشته سبب افزایش نیروی پایداری انسان می گردد به همین دلیل قرآن مجید کرارا برای دلداری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و تقویت روحیه او و مؤ منان اشاره به تاریخ گذشتگان و حوادث دردناک زندگی آنها می کند مثلا می گوید: و لقد استهزء برسل من قبلک : اگر تو را استهزاء کنند نگران مباش ، پیامبران پیشین نیز گرفتار استهزای جاهلان بودنداما با نیروی استقامت بر آنها پیروز شدند (انعام 10).
در جای دیگر می فرماید: و لقد کذبت رسل من قبلک فصبروا علی ما کذبوا و اوذوا حتی اتاهم نصرنا: اگر تو را تکذیب کنند تعجب نیست ، پیامبران پیشین را نیز تکذیب کردند آنها در برابر تکذیب مخالفان پایداری و شکیبائی به خرج دادند، و آزار شدند تا سرانجام نصرت و یاری ما به سراغشان آمد (انعام 34).
5 توجه به این حقیقت که همه این حوادث در پیشگاه خداوند رخ می دهد و او از همه چیز آگاه است عامل دیگری برای پایداری است .
کسانی که در یک مسابقه مشکل و طاقت فرسا شرکت دارند همین که احساس می کنند جمعی از دوستانشان در اطراف میدان مسابقه آنها را می بینند تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 533
تحمل مشکلات برای آنها آسان می شود و با شوق و عشق بیشتری به نبرد با حوادث بر می خیزند.
جائی که وجود چند نفر تماشاچی چنین اثری در روح انسان بگذارد توجه به این حقیقت که خداوند مجاهدتهای ما را در صحنه های آزمایش می بیند، چه عشق و شوری به ادامه این جهاد در ما ایجاد خواهد کرد.
قرآن می گوید: به هنگامی که نوح (علیه السلام) تحت شدیدترین فشارها از سوی قومش ماءمور به ساختن کشتی شد خداوند به او دستور داد و اصنع الفلک باعیننا: در برابر ما اقدام به ساختن کشتی کن (هود 37).
جمله باعیننا (در برابر دیدگان علم ماچنان قوت قلبی به نوح (علیه السلام) بخشید که فشار و استهزای دشمنان ، کمترین خللی در اراده نیرومند او ایجاد نکرد.
از سالار شهیدان و مجاهدان راه خدا امام حسین (علیه السلام) همین معنی نقل شده که در صحنه کربلا به هنگامی که بعضی از عزیزانش با فجیعترین وجهی شربت شهادت نوشیدند فرمود: هون علی ما نزل بی انه بعین الله : همین که میدانم این امور در برابر دیدگان علم پروردگار انجام می گیرد تحمل آن بر من آسان است .
نکته : 5 آزمایش به وسیله نعمت و بلا

امتحانات الهی همیشه به وسیله حوادث سخت و ناگوار نیست ، بلکه گاه خدا بندگانش را با وفور نعمت و کامیابیها آزمایش می کند، چنانکه قرآن می گوید و نبلوکم بالشر و الخیر فتنة : ما شما را به وسیله بدیها و خوبیها امتحان می کنیم (انبیاء 35). تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 534
و در جای دیگر از قول سلیمان (علیه السلام) می خوانیم : هذا من فضل ربی لیبلونی اءاشکرام اکفر: این از فضل پروردگار من است او می خواهد مرا آزمایش کند که من در برابر این نعمت شکرگزاری یا کفران می کنم ؟ (سوره نمل آیه 40)
توجه به چند نکته دیگر نیز در اینجا ضروری است یکی اینکه لازم نیست همه مردم با همه وسائل آزمایش شوند، بلکه ممکن است امتحان هر گروهی به چیزی باشد، چرا که تناسب با روحیه ها و وضع فردی و اجتماعی مردم در اینجا شرط است .
دیگر اینکه ممکن است یک انسان از عهده پاره ای از امتحانات به خوبی بر آید در حالی که در برابر امتحانات دیگر سخت رفوزه شود.
و نیز ممکن است امتحان فردی ، وسیله امتحان دیگری باشد، مثلا خداوند کسی را با مصیبت فرزند دلبندش مورد آزمایش قرار می دهد، این آزمایش پای دیگران را هم به میدان امتحان می کشد که آیا آنها در مقام همدردی بر می آیند و در تخفیف آلام شخص مصیبت زده می کوشند یا نه ؟
آخرین نکته اینکه : همانگونه که اشاره کردیم امتحانات الهی ، جنبه عمومی و همگانی دارد و حتی پیامبران نیز از آن مستثنی نیستند، بلکه آزمایش آنها با توجه به سنگینی مسئولیتشان به درجات سختتر از آزمایش دیگران است .
آیات سوره های مختلف قرآن گویای این حقیقت است که هر یک از پیامبران به سهم خود در کوران آزمایشهای شدیدی قرار گرفتند، حتی جمعی از آنان قبل از رسیدن به مقام رسالت ، یک دوران طولانی از آزمایشهای مختلف داشتند تا کاملا ورزیده شوند، و برای رهبری و هدایت خلق آمادگی کامل پیدا کنند.
در میان پیروان مکتب انبیاء نیز نمونه های درخشانی از صبر و پایداری در صحنه امتحان دیده می شود که هر کدام الگو و اسوهای می تواند باشد.
زن مسلمان بادیه نشینی بود بنام ام عقیل که دو میهمان بر او وارد تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 535
شد، فرزندش همراه شتران در بادیه بود، در همان لحظه به او خبر دادند که شتر خشمگین فرزندش را در چاه انداخته و بدرود حیات گفته ، زن با ایمان به کسی که خبر مرگ فرزند را برای او آورده بود گفت از مرکب پیاده شو، و به پذیرائی از مهمانها کمک کن ، گوسفندی حاضر داشت به او

داد تا آن را ذبح کند و سرانجام غذا آماده شد و به نزد میهمانان گذاشت آنها می خوردند و از صبر و استقامت این زن در شگفت بودند، یکی از حاضران می گوید: هنگامی که از غذا خوردن فارغ شدیم ، زن با ایمان نزد ما آمد و گفت : آیا در میان شما کسی هست که از قرآن به خوبی آگاه باشد، یکی از حاضران گفت : بلی من آگاهم ، گفت آیاتی از قرآن بخوان تا در برابر مرگ فرزند مایه تسلی خاطر من گردد، او می گوید: من این آیات را برای او خواندم و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون .
زن خداحافظی کرد سپس رو به قبله ایستاد و چند رکعت نماز گذارد، سپس عرض کرد اللهم انی فعلت ما امرتنی ، فانجز لی ما وعدتنی : خداوندا! من آنچه را تو دستور داده بودی انجام دادم ، و رشته شکیبائی را رها نساختم ، تو هم آنچه را از رحمت و صلوات به من وعده داده ای بر من ارزانی دار.
سپس اضافه کرد: اگر بنا بود در این جهان کسی برای کسی بماند ... یکی از حاضران می گوید من فکر کردم می خواهد بگوید فرزندم برای من باقی می ماند، اما دیدم چنین ادامه داد پیامبر اسلام محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) برای امتش باقی می ماند!. البقره
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 536
آیه 158
آیه و ترجمه
إِنَّ الصفَا وَ الْمَرْوَةَ مِن شعَائرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْت أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَن يَطوَّف بِهِمَا وَ مَن تَطوَّعَ خَيراً فَإِنَّ اللَّهَ شاكِرٌ عَلِيمٌ(158)
ترجمه :
158 صفا و مروه از شعائر و نشانه های خدا است بنا بر این کسانی که حج خانه خدا و یا عمره انجام می دهند مانعی ندارد بر آن دو طواف کنند (و سعی صفا و مروه انجام دهند، هرگز اعمال بیرویه مشرکان که بتهائی بر این دو کوه نصب کرده بودند از موقعیت این دو مکان مقدس نمی کاهد) و کسانی که فرمان خدا را در انجام کارهای نیک اطاعت کنند خداوند در برابر عمل آنها شکرگزار و از افعال آنها آگاه است .
شان نزول
پیش از ظهور اسلام و همچنین مقارن آن مشرکان و بت پرستان برای انجام مناسک حج به مکه می آمدند، و مراسم حج را که اصل آن از ابراهیم (علیه السلام) بود ولی با مقدار زیادی از خرافات و شرک آمیخته بودند انجام می دادند که از جمله وقوف به عرفات ، قربانی طواف ، سعی صفا و مروه بود، البته این اعمال با وضع خاصی صورت می گرفت .

اسلام با اصلاح و تصفیهای که در این برنامه به عمل آورد اصل این عبادت بزرگ و مراسم صحیح و خالص از شرک آن را امضا نمود و بر روی خرافات خط بطلان کشید.
از جمله اعمال و مناسکی که انجام می شد، سعی یعنی حرکت میان دو کوه معروف صفا و مروه بود. تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 537
در بسیاری از روایات که از طرق شیعه و اهل تسنن آمده ، چنین می خوانیم که در عصر جاهلیت مشرکان در بالای کوه صفا بتی نصب کرده بودند بنام اساف و بر کوه مروه بت دیگر بنام نائله و به هنگام سعی از این دو کوه بالا می رفتند و آن دو بت را به عنوان تبرک با دست خود مسح می کردند، مسلمانان به خاطر این موضوع از سعی میان صفا و مروه کراهت داشتند و فکر می کردند در این شرائط سعی صفا و مروه کار صحیحی نیست .
آیه فوق نازل شد و به آنها اعلام داشت که صفا و مروه از شعائر خداوند است اگر مردم نادان آنها را آلوده کرده اند دلیل بر این نیست که مسلمانان فریضه سعی را ترک کنند.
ضمنا در اینکه آیه شریفه در چه موقع نازل شد، گفتگو است ، طبق پاره ای از روایات به هنگام عمرة القضا (در سال هفتم هجری) بوده است و یکی از شرائط پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) با مشرکان در این سفر این بود که آن دو بت را از صفا و مروه بردارند، آنها نیز به این شرط عمل کردند ولی بعد آنها را به جای خود باز گرداندند! همین عمل سبب شد که بعضی از مسلمانان از سعی صفا و مروه خودداری کنند که آیه شریفه آنها را نهی کرد.
بعضی احتمال داده اند که آیه در حجة الوداع (آخرین حج پیامبر در سال دهم هجری) نازل شده است ، اگر این احتمال را قبول کنیم مسلما در آن زمان نه تنها در صفا و مروه بتی وجود نداشت ، بلکه در محیط مکه نیز از بت اثری نبود، بنا بر این باید قبول کنیم این ناراحتی مسلمانان از سعی میان صفا و مروه به خاطر همان سابقه تاریخی و وضع گذشته آنها بوده که بت اساف و نائله بر آنها قرار داشت . تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 538
تفسیر:
اعمال جاهلان نباید مانع کار مثبت گردد
این آیه با توجه به شرائط خاص روانی که در شاءن نزول گفته شد نخست به مسلمانان خبر می دهد که صفا و مروه از شعائر و نشانه های خدا است ان الصفا و المروة من شعائر الله).
و از این مقدمه چنین نتیجه گیری می کند: کسی که حج خانه خدا یا عمره را بجا آورد گناهی بر او نیست که به این دو طواف کند (فمن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما).

هرگز نباید اعمال بیرویه مشرکان که این شعائر الهی را با بتها آلوده کرده بودند از اهمیت این دو مکان مقدس بکاهد.
و در پایان آیه می فرماید: کسانی که کار نیک به عنوان اطاعت خدا انجام دهند خداوند شاکر و علیم است (و من تطوع خیرا فان الله شاکر علیم).
در برابر اطاعت و انجام کار نیک به وسیله پاداش نیک از اعمال بندگان تشکر می کند، و از نیتهای آنها به خوبی آگاه است ، میداند چه کسانی به بتها علاقمندند و چه کسانی از آن بیزار.
نکته ها
نکته : 1- صفا و مروه
صفا و مروه نام دو کوه کوچک در مکه است که امروز بر اثر توسعه مسجد الحرام در ضلع شرقی مسجد در سمتی که حجر الاسود و مقام حضرت ابراهیم قرار دارد، می باشد.
این دو کوه کوچک به فاصله تقریبا 420 متر در برابر یکدیگر قرار دارد و اکنون این فاصله به صورت سالن عظیم سرپوشیده ای درآمده که حجاج در زیر تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه :539
سقف آن به سعی می پردازند، ارتفاع کوه صفا پانزده متر و مروه هشت متر است .
دو لفظ صفا و مروه گرچه فعلا نام این دو کوه است (و به اصطلاح علم می باشد) اما در لغت صفا به معنی سنگ محکم و صافی است که با خاک و شن آمیخته نباشد و مروه به معنی سنگ محکم و خشن است .
شعائر جمع شعیره به معنی علامت است و شعائر الله علامتهائی است که انسان را به یاد خدا می اندازد و خاطره ای از خاطرات مقدس را در نظرها تجدید می کند.

اعتمر از ماده عمره در اصل به معنی قسمتهای اضافی است که به ساختمان ملحق می کنند و باعث تکامل آن می شود اما در اصطلاح شرع به اعمال مخصوصی گفته می شود که بر مراسم حج افزوده می گردد (و گاهی نیز به طور جداگانه تحت نام عمره مفرده انجام می گیرد) البته عمره از جهات زیادی با حج شباهت دارد، و تفاوت آن نیز کم نیست .
نکته : 2 قسمتی از اسرار سعی صفا و مروه
درست است که خواندن و شنیدن تاریخ زندگی مردان بزرگ انسان را به سوی خط آنها سوق می دهد، ولی راه صحیحتر و عمیقتری نیز وجود دارد، و آن مشاهده صحنه هائی است که مردان خدا در آنجا به مبارزه برخاسته اند و دیدن مراکزی است که وقایع اصلی در آنجا اتفاق افتاده است .
این در واقع تاریخ زنده و جاندار محسوب می گردد، نه مانند کتب تاریخ که خاموش و بیجان است ، در این گونه مراکز، انسان با برداشتن فاصله های زمانی و با توجه به حضور در مکان اصلی ، خود را در متن حادثه احساس می کند و گویا با چشم خود همه چیز را می بیند.
اثر تربیتی این موضوع هرگز قابل مقایسه با اثرات تربیتی سخنرانی تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 540
و مطالعه کتب و مانند اینها نیست ، اینجا سخن از احساس است نه ادراک ، تصدیق است نه تصور، و عینیت است نه ذهنیت .
از طرفی می دانیم در میان پیامبران بزرگ کمتر کسی همچون ابراهیم (علیه السلام) در صحنه های گوناگون مبارزه و در برابر آزمایش سخت قرار گرفته است تا آنجا که قرآن درباره او می گوید:
ان هذا لهو البلاء المبین : این آزمایشهای آشکارو بزرگی است (منافات 106).
و همین مجاهده ها، مبارزه ها و آزمایشهای سخت و سنگین بود که ابراهیم را آنچنان پرورش داد که تاج افتخار امامت بر سر او گذاردند.
مراسم حج در حقیقت یک دوره کامل از صحنه های مبارزات ابراهیم و منزلگاه های توحید و بندگی و فداکاری اخلاص را در خاطره ها مجسم می سازد.
اگر مسلمانان به هنگام انجام این مناسک به روح و اسرار آن واقف باشند و به جنبه های مختلف سمبولیک آن بیندیشند یک کلاس بزرگ تربیتی و یک دوره کامل خداشناسی و پیامبرشناسی و انسانشناسی است .
با توجه به این مقدمه به جریان ابراهیم و جنبه های تاریخی صفا و مروه باز می گردیم : با اینکه ابراهیم (علیه السلام) به سن پیری رسیده بود ولی فرزندی نداشت از خدا درخواست اولاد نمود، در همان سن پیری از کنیزش هاجر فرزندی به او عطا شد که نام وی را اسماعیل گذارد.

همسر اول او ساره نتوانست تحمل کند که ابراهیم از غیر او فرزند داشته باشد خداوند به ابراهیم دستور داد تا مادر و فرزند را به مکه که در آن زمان بیابانی بی آب و علف بود ببرد و سکنی دهد
ابراهیم فرمان خدا را امتثال کرد و آنها را به سرزمین مکه که در آن روز سرزمین خشک ، و بی آب و علفی بود و حتی پرندهای در آنجا پر نمی زد برد همین تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 541
که خواست تنها از آنجا برگردد همسرش شروع به گریه کرد که یک زن و یک کودک شیرخوار در این بیابان بی آب و گیاه چه کند؟
اشکهای سوزان او که با اشک کودک شیرخوار آمیخته می شد قلب ابراهیم را تکان داد، دست به دعا برداشت و گفت : خداوندا! من بخاطر فرمان تو همسر و کودکم را در این بیابان سوزان و بدون آب و گیاه تنها می گذارم ، تا نام تو بلند و خانه های تو آباد گردد این را گفت و با آنها در میان اندوه و عشقی عمیق وداع گفت .
طولی نکشید غذا و آب ذخیره مادر تمام شد و شیر در پستان او خشکید، بیتابی کودک شیرخوار و نگاه های تضرع آمیز او مادر را آنچنان مضطرب ساخت که تشنگی خود را فراموش کرد و برای بدست آوردن آب به تلاش و کوشش برخاست ، نخست به کنار کوه صفا آمد، اثری از آب در آنجا ندید، برق سرابی از طرف کوه مروه نظر او را جلب کرد و به گمان آب به سوی آن شتافت و در آنجا نیز خبری از آب نبود، از آنجا همین برق را بر کوه صفا دید و به سوی آن باز گشت و هفت بار این تلاش و کوشش برای ادامه ی حیات و مبارزه با مرگ تکرار شد در آخرین لحظات که طفل شیر خوار شاید آخرین دقائق عمرش را طی می کرد از نزدیک پای او با نهایت تعجب چشمه زمزم جوشیدن گرفت ! مادر و کودک از آن نوشیدند و از مرگ حتمی نجات یافتند.
از آنجا که آب رمز حیات است ، پرندگان از هر سو به سمت چشمه آمدند و قافله ها با مشاهده پرواز پرندگان مسیر خود را به سوی آن نقطه تغییر دادند و سرانجام از برکت فداکاری یک خانواده به ظاهر کوچک ، مرکزی بزرگ و با عظمت به وجود آمد.
امروز در کنار خانه خدا حریمی برای هاجر و فرزندش اسماعیل باز شده (به نام حجر اسماعیل) که هر سال صدها هزار نفر از اطراف عالم به سراغ تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 542
آن آمده و موظفند در طواف خانه خدا آن حریم را که مدفن آن زن و فرزند است همچون جزئی از کعبه قرار دهند.
کوه صفا و مروه به ما درسی می دهد که : برای احیای نام حق و به دست آوردن عظمت آئین او همه حتی کودک شیرخوار باید تا پای جان بایستند.
سعی صفا و مروه به ما می آموزد در نومیدیها بسی امیدها است ، هاجر

مادر اسماعیل در جائی که آبی به چشم نمی خورد تلاش کرد خدا هم از راهیکه تصور نمی کرد او را سیراب نمود.
سعی صفا و مروه به ما می گوید: روزگاری بر سر آنها بتهائی نصب بود اما امروز در اثر فعالیتهای پیگیر پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) شب و روز در دامنهاش بانگ لا اله الا الله طنین انداز است .
کوه صفا حق دارد بخود ببالد و به گوید من اولین پایگاه تبلیغات پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) بودم ، هنگامی که شهر مکه در ظلمت شرک فرو رفته بود آفتاب هدایت از من طلوع کرد شما که امروز سعی صفا و مروه می کنید بخاطر داشته باشید که اگر امروز هزاران نفر در کنار این کوه دعوت پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) را اجابت کرده اند روزگاری بود که پیغمبر در بالای این کوه مردم را به خدا دعوت می کرد کسی او را اجابت نمی نمود، شما نیز در راه حق گامی بردارید و اگر از کسانی که امید استقبال دارید جوابی نیافتید مایوس نشوید و به کار خود همچنان ادامه دهید.
سعی صفا و مروه بما می گوید: قدر این آئین و مرکز توحید را بدانید افرادی خود را تا لب پرتگاه مرگ رساندند تا این مرکز توحید را امروز برای شما حفظ کردند.
به همین دلیل خداوند بر هر فردی از زائران خانهاش واجب کرده با لباس و وضع مخصوص و عاری از هر گونه امتیاز و تشخص 7 مرتبه برای تجدید آن
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 543
خاطره ها بین این دو کوه را به پیماید.
کسانی که در اثر کبر و غرور حاضر نبودند حتی در معابر عمومی قدم بر دارند و ممکن نبود در خیابانها به سرعت راه بروند در آنجا باید بخاطر امتثال فرمان خدا گاهی آهسته و زمانی هروله کنان با سرعت پیش بروند و بنا به روایات متعدد، اینجا مکانی است که دستوراتش برای بیدار کردن متکبران است !.
به هر حال بعد از آنکه فرمود صفا و مروه دو نشانه بزرگ و مرکز بندگی مردم و از شعائر الهی است ، اضافه می کند هر کس حج خانه خدا می کند یا عمره انجام دهد باکی بر او نیست بین این دو کوه طواف کند، منظور از کلمه طواف در اینجا سعی است و این با معنی لغوی طواف مخالفتی ندارد زیرا هر حرکتی که انسان در پایان بجای اول باز گردد به آن طواف گفته می شود خواه حرکت دورانی باشد یا نه .
نکته : 3 پاسخ به یک سؤ ال
در اینجا سؤ الی پیش می آید: و آن اینکه از نظر فقه اسلام سعی میان دو کوه صفا و مروه واجب است خواه در اعمال حج باشد یا عمره ، در صورتی که ظاهر از لفظ (لا جناح) آن است که سعی بین صفا و مروه

بیمانع است ، اما دلالت بر وجوب ندارد.
پاسخ این سؤ ال را از روایاتی که در شاءن نزول بیان شد به روشنی در می یابیم چه اینکه مسلمانان گمان می کردند که با آن سابقه ای که این دو کوه داشته و زمانی جایگاه بت اساف و نائله بوده و کفار در سعی خود آنها را مسح می کردند دیگر سزاوار نیست که مسلمانان میان آن دو سعی کنند.
این آیه به آنها می فرماید باکی نیست که شما سعی کنید چون این دو کوه
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 544
از شعائر خدا است و به عبارت روشنتر تعبیر به لا جناح برای بر طرف کردن آن کراهت بکار برده شده است .
علاوه بر این در قرآن کریم دستورات واجب دیگری با این تعبیر و مانند آن بیان شده است مثلا درباره نماز مسافر می خوانیم : و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة : (اگر مسافر بودید مانعی ندارد که نماز را شکسته بجا آورید).
سوره نساء آیه 101 با اینکه می دانیم نماز قصر بر مسافر واجب است نه اینکه فقط بی مانع باشد، بطور کلی کلمه لا جناح در مواردی گفته می شود که سابقه ذهنی شنونده نسبت به آن چیز آمیخته با احساس نگرانی و منفی است .
امام باقر (علیه السلام) نیز در حدیثی که در کتاب من لا یحضر از آن حضرت نقل شده بهمین روش اشاره می فرماید.
نکته : 4- تطوع چیست ؟
تطوع در لغت به معنی قبول طاعت و پذیرفتن دستور است ، و در عرف فقها، معمولا به اعمال مستحب گفته می شود، روی همین جهت غالب مفسران این جمله را اشاره به انجام حج و عمره و یا طواف مستحبی و یا هر نوع عمل نیک مستحب دانسته اند، یعنی هر کس عمل نیکی انجام دهد و فرمان خدا را در مورد آن امتثال کند خداوند از کار او آگاه و در برابر آن پاداش لازم خواهد داد.
ولی احتمال می رود که این جمله تکمیل و تاءکید جمله های قبل باشد و منظور از تطوع پذیرفتن طاعت در آنجا که بر انسان مشکل است می باشد.
بنابراین معنی جمله چنین می شود کسانی که سعی صفا و مروه را با تمام زحمتی تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 545
که دارد انجام دهند و بر خلاف میل باطنی که از اعمال اعراب جاهلیت سرچشمه می گیرد، حج خود را با آن تکمیل نمایند خداوند پاداش لازم به آنها خواهد داد.
نکته : 5 شکرگزاری خداوند

ضمنا باید توجه داشت که تعبیر به شاکر در مورد پروردگار تعبیر لطیفی است که از نهایت احترام خداوند به اعمال نیک انسانها حکایت می کند جائی که او در برابر اعمال بندگان شکرگزار باشد تکلیف آنها در برابر یکدیگر و در برابر خداوند معلوم است . البقره
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 546
آیه 159 - 160
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَیِّنَتِ وَ الْهُدَی مِن بَعْدِ مَا بَیَّنَّهُ لِلنَّاسِ فی الْکِتَبِ أُولَئک یَلْعَنهُمُ اللَّهُ وَ یَلْعَنهُمُ اللَّعِنُونَ(159)
إِلا الَّذِینَ تَابُوا وَ أَصلَحُوا وَ بَیَّنُوا فَأُولَئک أَتُوب عَلَیهِمْ وَ أَنَا التَّوَّاب الرَّحِیمُ(160)
ترجمه :
159 کسانی که دلائل روشن و وسیله هدایتی را که نازل کرده ایم بعد از آنکه در کتاب برای مردم بیان ساختیم کتمان می کنند خدا آنها را لعنت می کند و همه لعن کنندگان نیز آنها را لعن مینمایند
160 مگر آنها که توبه و بازگشت کردند و (اعمال بد خود را با اعمال نیک) اصلاح نمودند و آنچه را کتمان کرده بودند آشکار ساختند که من توبه آنها را می پذیرم که من تواب و رحیمم .
شان نزول
جلال الدین سیوطی در اسباب النزول از ابن عباس چنین نقل می کند: که چند نفر از مسلمانان همچون معاذ بن جبل و سعد بن معاذ و خارجة بن زید سؤ الاتی از دانشمندان یهود پیرامون مطالبی از تورات (که ارتباط با ظهور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) داشت) کردند، آنها واقع مطلب را کتمان کرده و از توضیح خودداری تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 547
کردند، آیه فوق درباره آنها نازل شد، (و مسئولیت کتمان حق را به آنها گوشزد کرد).
تفسیر:
کتمان حق ممنوع !
گرچه روی سخن در این آیه طبق شاءن نزول ، به علمای یهود است ، ولی این معنی هرگز مفهوم آیه را که یک حکم کلی و عمومی درباره کتمان کنندگان حق بیان می کند محدود نخواهد کرد.
آیه شریفه ، این افراد را با شدیدترین لحنی مورد سرزنش قرار داده می گوید: کسانی که دلائل روشن و وسائل هدایت را که نازل کرده ایم بعد از بیان آن برای مردم در کتاب آسمانی ، کتمان می کنند خدا آنها را لعنت می کند (نه فقط خدا بلکه همه لعنت کنندگان نیز آنها را لعن می کنند (ان

الذین یکتمون ما انزلنا من البینات و الهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون).
از این آیه به خوبی استفاده می شود که هم خدا، و هم تمامی بندگان خدا و فرشتگان او از این کار بیزارند، و به تعبیر دیگر کتمان حق عملی است که خشم همه طرفداران حق را بر می انگیزد، چه خیانتی از این بالاتر که دانشمندان ، آیات خدا را که امانتهای او است به خاطر منافع شخصی خویش کتمان کنند و مردم را به گمراهی بکشانند
جمله من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اشاره به این است که این گونه افراد در واقع زحمات پیامبران و فداکاری مردان خدا را در نشر آیات پروردگار با این عمل خود بر باد می دهند، و این گناهی است بزرگ و غیر قابل اغماض . تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 548
ضمنا باید توجه داشت کلمه یلعن که به خاطر تاءکید دو مرتبه در آیه ذکر شده فعل مضارع است و چنانکه می دانیم فعل مضارع معنی استمرار را دارد، بنا بر این معنی آیه چنین می شود: لعن و نفرین خدا و تمام لعن کنندگان برای همیشه و به طور دائم متوجه کسانی است که حقایق را کتمان می کنند، و این شدیدترین مجازاتی است که ممکن است برای انسانی تعیین گردد.
بینات و هدی ، معنی وسیعی دارد که همه وسائل هدایت و دلائل روشن که مایه آگاهی و بیداری و نجات مردم است در بر می گیرد.
و از آنجا که قرآن به عنوان یک کتاب هدایت هیچگاه روزنه امید و راه بازگشت را به روی مردم نمی بندد و آنها را هر قدر آلوده به گناه باشند از رحمت خدا ماءیوس نمی کند، در آیه بعد راه نجات و جبران در برابر این گناه بزرگ را چنین بیان می کند:
مگر آنها که توبه کنند و به سوی خدا باز گردند و در مقام جبران و اصلاح اعمال خود بر آیند، و حقایقی را که پنهان کرده بودند برای مردم آشکار سازند من اینگونه افراد را می بخشم و رحمت خود را که از آنها قطع کرده بودم تجدید می کنم ، چرا که من بازگشت کننده و مهربانم (الا الذین تابوا و اصلحوا و بینوا فاولئک اتوب علیهم و انا التواب الرحیم).
جمله انا التواب الرحیم مخصوصا با توجه به این که بعد از جمله فاولئک اتوب علیهم قرار گرفته دلالت بر نهایت محبت و کمال مهربانی پروردگار نسبت به توبه کاران می کند، می گویداگر آنها باز گردند من هم باز می گردم ، آنها بازگشت به اطاعت و بندگی کنند و حق را افشا نمایند، من نیز بازگشت به رحمت می کنم و مواهبی را که قطع کرده بودم مجددا به آنها می بخشم .
جالب اینکه نمی گوید شما توبه کنید تا توبه شما را پذیرا شوم می گوید تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 549

شما باز گردید من نیز باز می گردم و فرق میان این دو تعبیر روشن است بعلاوه هر یک از کلمات جمله و انا التواب الرحیم آنچنان مهرافشانی می کند که حسابی برای آن نیست .
توضیح اینکه تعبیر انا که ضمیر متکلم وحده است در مواردی به کار می رود که گوینده در مقام بیان رابطه مستقیم خود با شنونده می باشد، مخصوصا اگر شخص بزرگی بگوید: من خودم این کار را برای شما می کنم بسیار فرق دارد تا بگوید ما چنین خواهیم کرد، لطف و محبتی که در تعبیر اول نهفته است بر هیچکس پوشیده نیست .
کلمه تواب نیز صیغه مبالغه است و به معنی کسی است که بسیار بازگشت کننده می باشد، این تعبیر آنچنان روح امید در انسان می دمد که پرده های یاس و نومیدی را از آسمان جان او به کلی کنار می زند، به خصوص اینکه با کلمه رحیم که اشاره به رحمت ویژه پروردگار است همراه شده .
نکته ها
نکته : 1- مفاسد کتمان حق
موضوعی که از دیر زمان باعث حق کشی های فراوان در جوامع انسانی گردیده ، و اثرات مرگبار آن تا امروز هم ادامه دارد مساءله کتمان حق است ، آیات فوق گرچه در حادثه خاصی نازل شد ولی همانگونه که گفتیم بدون شک حملات آن متوجه همه کسانی است که سهمی در این کار دارند.
تهدید و مذمتی که در آیه مورد بحث نسبت به کتمان کنندگان حق آمده در قرآن منحصر به فرد است ، چرا چنین نباشد؟ مگر نه این است که این عمل زشت می تواند امتها و نسلهائی را در گمراهی نگهدارد ؟ همانگونه که اظهار حق می تواند مایه نجات امتها بشود. تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 550
انسان فطرتا خواهان حق است و آنها که حق را کتمان می کنند در واقع جامعه انسانی را از سیر تکامل فطری باز می دارند.
اگر به هنگام ظهور اسلام و بعد از آن ، دانشمندان یهود و نصاری در مورد بشارتهای عهدین افشاگری کامل کرده بودند و آنچه را در این زمینه خود می دانستند در اختیار سایر مردم می گذاردند ممکن بود در مدت کوتاهی هر سه ملت زیر یک پرچم گرد آیند، و از برکات این وحدت برخوردار شوند.
کتمان حق مسلما منحصر به کتمان آیات خدا و نشانه های نبوت نیست بلکه اخفای هر چیزی که مردم را می تواند به واقعیتی برساند در مفهوم وسیع این کلمه درج است .
حتی گاه سکوت در جائی که باید سخن گفت و افشاگری کرد، مصداق

کتمان حق می شود، و این در موردی است که مردم نیاز شدیدی به درک واقعیتی دارند و دانشمندان آگاه می توانند با بیان حقیقت این نیاز مبرم را برطرف سازند.
به تعبیر دیگر افشا کردن حقایق در مسائل مورد ابتلای مردم ، مشروط به سؤ ال نیست ، و اینکه نویسنده تفسیر المنار در ذیل آیه مورد بحث از بعضی نقل کرده : کتمان مخصوص جائی است که سؤ ال از چیزی شود درست به نظر نمی رسدبه خصوص اینکه قرآن تنها از مساءله کتمان سخن نمی گوید، بلکه بیان و تبیین حقایق را نیز لازم می شمرد، و همین اشتباه شاید سبب شده که جمعی از دانشمندان از بازگو کردن حقایق لب فرو بندند به عذر اینکه کسی از آنها سؤ الی نکرده است ، در حالی که قرآن مجید می گوید: و اذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس و لا تکتمونه : خداوند از کسانی که کتاب آسمانی به آنها داده شده پیمان گرفته است که آن را حتما برای مردم بیان کنید و کتمان ننمائید (آل عمران 187).
این نکته نیز قابل توجه است که گاه سرگرم ساختن خلق خدا به مسائل
تفسیر نمونه ، جلد 1، صفحه : 551
جزئی و فرعی که سبب شود مسائل اصلی و حیاتی را فراموش کنند نیز نوعی کتمان حق است ، و اگر فرضا تعبیر کتمان حق شامل آن نشود بدون شک ملاک و فلسفه تحریم کتمان حق در آن وجود دارد.
نکته : 2- کتمان حق در احادیث اسلامی
در احادیث اسلامی نیز شدیدترین حملات متوجه دانشمندان کتمان کننده حقایق شده ، از جمله پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) می فرماید: من سئل عن علم یعلمه فکتم لجم یوم القیامة بلجام من نار: ((هر گاه از دانشمندی چیزی را که می داند سؤ ال کنند و او کتمان نماید روز قیامت افساری از آتش بر دهان او می زنند))!. مجددا تکرار می کنیم که گاه همان حالت نیاز و ابتلای مردم به یک مساءله جانشین سؤ ال آنها می شود و افشاگری واجب است .
در حدیث دیگری می خوانیم که از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) پرسیدند: من شر خلق الله بعد ابلیس و فرعون ...: ((بدترین خلق خدا بعد از ابلیس و فرعون ... کیست ؟))
امام در پاسخ فرمود: العلماء اذا فسدوا، هم المظهرون للاباطیل ، الکاتمون للحقایق ، و فیهم قال الله عز و جل اولئک یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون ...:
((آنها دانشمندان فاسدند که باطل را اظهار و حق را کتمان می کنند و همانها هستند که خداوند بزرگ درباره آنها فرموده : لعن خدا و لعن همه لعنت کنندگان بر آنها خواهد بود))!. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 552

نکته : 3 - لعن چیست ؟
((لعن)) در اصل به معنی طرد و دور ساختنی است که آمیخته با خشم و غضب باشد، بنابراین لعن از ناحیه خداوند یعنی دور ساختن کسی را از رحمت خویش و از تمام مواهب و برکاتی که از ناحیه او به بندگان می رسد، و اینکه بعضی از بزرگان اهل لغت گفته اند لعن در آخرت به معنی عذاب و عقوبت و در دنیا به معنی سلب توفیق است در واقع از قبیل بیان مصداق می باشد، نه اینکه مفهوم لعن منحصر به این دو موضوع گردد.
واژه ((اللاعنون)) (لعن کنندگان) معنی وسیعی دارد که نه تنها فرشتگان و مؤ منان را شامل می شود، بلکه علاوه بر آن ، هر موجودی که با زبان حال یا قال ، سخنی می گوید، او هم در این مفهوم وسیع داخل است ، بخصوص اینکه در پاره ای از روایات می خوانیم که (مثلا) دعای خیر و استغفار همه موجودات زمین و آسمان حتی ماهیان دریا شامل حال طالبان علم و دانش است (و انه یستغفر لطالب العلم من فی السماء و من فی الارض حتی الحوت فی البحر).
جائی که آنها برای دانش طلبان استغفار کنند برای کتمان کنندگان دانش لعن خواهند کرد!
4 واژه ((تواب)) که صیغه مبالغه است ، اشاره به این حقیقت نیز دارد که اگر وسوسه های شیطانی انسان را فریب داد و توبه خود را شکست باز هم درهای توبه به روی او بسته نخواهد شد، مجددا باید توبه کند و به سوی خدا باز گردد و حق را افشا نماید، چرا که خدا بسیار بازگشت کننده است ، و هرگز نباید از عفو و رحمت او ماءیوس گشت . البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 553
آیه 161 - 163
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ کُفَّارٌ أُولَئک عَلَیهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَئکَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ(161)
خَلِدِینَ فِیهَا لا یخَفَّف عَنهُمُ الْعَذَاب وَ لا هُمْ یُنظرُونَ(162)
وَ إِلَهُکمْ إِلَهٌ وَحِدٌ لا إِلَهَ إِلا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِیمُ(163)
ترجمه :
161 کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت خداوند و فرشتگان و همه مردم بر آنها خواهد بود.
162 همیشه در آن (لعن و دوری از رحمت پروردگار) باقی می مانند، نه در عذاب آنان تخفیف داده می شود و نه مهلتی خواهند داشت .
163 خدای شما خداوند یگانه ای است که غیر از او معبودی نیست (زیرا) او است بخشنده و مهربان (و دارای رحمت عام و خاص).
تفسیر:

آنها که کافر می میرند
در آیات گذشته ، نتیجه کتمان حق را دیدیم ،آیات مورد بحث در تکمیل آن اشاره به افراد کافری می کند که به لجاجت و کتمان و کفر و تکذیب حق تا هنگام مرگ ادامه می دهند، نخست می گوید: ((کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، لعنت خدا و فرشتگان و همه مردم بر آنها خواهد بود)) (ان الذین کفروا و ماتوا و هم کفار اولئک علیهم لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین).
این گروه نیز همانند کتمان کنندگان حق گرفتار لعن خدا و فرشتگان تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 554
و مردم می شوند با این تفاوت که چون تا آخر عمر بر کفر، اصرار ورزیده اند طبعا راه بازگشتی بر ایشان باقی نمی ماند.
سپس اضافه می کند: ((آنها جاودانه در این لعنت الهی و لعنت فرشتگان و مردم خواهند بود بی آنکه عذاب خدا از آنها تخفیف یابد و یا مهلت و تاءخیری به آنها داده شود)) (خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینظرون).
و از آنجا که اصل توحید به همه این بدبختیها پایان می دهد در آخرین آیه مورد بحث می گوید: ((معبود شما خداوند یگانه است)) (و الهکم اله واحد).
باز برای تاءکید بیشتر اضافه می کند: ((هیچ معبودی جز او نیست ، و هیچکس غیر او شایسته پرستش نمی باشد)) ((لا اله الا هو)).
و در آخرین جمله به عنوان بیان و دلیل و علت می فرماید: ((او خداوند بخشنده مهربان است))(الرحمن الرحیم).
آری کسی که از یکسو رحمت عامش همگان را فرا گرفته و از دیگر سو برای مؤ منان رحمت ویژه ای قرار داده ، آری او شایسته عبودیت نه آنها که سر تا پا نیازند و محتاج .
نکته ها
نکته : 1
آیات متعددی از قرآن این نکته را روشن می سازد که هر کس در حال کفر و دشمنی با حق از دنیا برود، هیچگونه راه نجاتی برای او نیست ، و باید هم چنین باشد، زیرا با توجه به اینکه سعادت و بدبختی جهان دیگر نتیجه مستقیم اندوخته هائی است که از این جهان با خود می بریم ، این حقیقت آشکار می شود، تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 555
زیرا کسی که بال و پر خود را با آتش کفر و دشمنی با حق سوخته مسلما در آن جهان قدرت پرواز ندارد، و سقوطش در ((درکات دوزخ)) حتمی است ، و چون عالم دیگر جای تحصیل وسیله نیست برای همیشه در چنین وضعی خواهد ماند.

این موضوع درست به آن می ماند که انسان بر اثر شهوترانیها و هوسبازیها از روی علم و عمد چشمهای خود را از دست بدهد و تا پایان عمر مجبور شود، نابینا بماند.
بدیهی است این سرنوشت مخصوص کافرانی است که از روی علم و عمد راه کفر و دشمنی با حق را بپیمایند (توضیح بیشتر را درباره مساءله خلود در جلد 9 صفحه 239 ذیل آیه 107 و 108 سوره هود مطالعه فرمائید).
نکته : 2
این آیه یکتائی خداوند را به طوری که هر گونه انحراف و شرک را نفی می کند بیان کرده است ، گاه و بی گاه به موجوداتی که دارای صفات منحصر به فرد و به اصطلاح یکتا هستند برخورد می کنیم ، اما ناگفته پیدا است که همه آنها در یک یا چند صفت مخصوص به خود ممکن است منحصر به فرد و یکتا باشند، اما خداوند در ذات یکتا است ، در صفات یکتاست ، در افعال یکتاست ، یکتائی خدا عقلا قابل تعدد نیست ، او یکتائی است ازلی و ابدی یکتائی است که حوادث در یگانگی او اثر نمی کند یکتائی او هم در ذهن است و هم در بیرون ذهن ، کوتاه سخن اینکه او در یکتائی خود هم یکتاست !
نکته : 3 مگر لعن خدا کافی نیست ؟
در آیه فوق علاوه بر لعن خداوند، لعن همه لعن کنندگان نیز نثار افرادی شده بود که حق را کتمان می کنند، در اینجا این سؤ ال پیش می آید که مگر لعن خدا به تنهائی کافی نیست ؟
پاسخ این سؤ ال روشن است ، زیرا این در واقع یکنوع تاءکید و ابراز تنفر
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 556
و بیزاری همه جهانیان از افرادی است که مرتکب چنین گناه بزرگی می شوند.
و اگر گفته شود چرا ناس (مردم) به طور عموم گفته شده ، در حالی که لااقل افرادی که شریک این جرمند به این مجرمین لعن نمی کنند؟
می گوئیم حتی آنها نیز از نفس این عمل متنفرند، بهمین دلیل اگر کسی حق را در مورد خودشان کتمان کند مسلما ناراحت می شوند و بر او لعن و نفرین می فرستند! منتها آنجا که پای منافع خودشان در میان است ، استثنائا چشم می پوشند. البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 557
آیه 164
آیه و ترجمه
إِنَّ فی خَلْقِ السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ اخْتِلَفِ الَّیْلِ وَ النَّهَارِ وَ الْفُلْکِ الَّتی تجْرِی فی الْبَحْرِ بِمَا یَنفَعُ النَّاس وَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ السمَاءِ مِن مَّاءٍ فَأَحْیَا بِهِ الاَرْض بَعْدَ مَوْتهَا وَ بَث فِیهَا مِن کلِّ دَابَّةٍ وَ تَصرِیفِ الرِّیَح وَ السحَابِ الْمُسخَّر بَیْنَ

السمَاءِ وَ الاَرْضِ لاَيَتٍ لَقَوْمٍ يَعْقِلَونَ(164)
ترجمه :
164 در آفرينش آسمانها و زمين ، و آمد و شد شب و روز، و كشتيهائى كه در دريا به سود مردم در حركتند، و آبى كه خداوند از آسمان نازل كرده ، و با آن زمين را پس از مرگ زنده نموده و انواع جنبندگان را در آن گسترده و (همچنين) در تغيير مسير بادها و ابرهائى كه در ميان زمين و آسمان معلقند، نشانه هائى است (از ذات پاک خدا و يگانگى او) براى مردمى كه عقل دارند و مى انديشند.
تفسير:
جلوه های ذات پاک او در پهنه هستی
از آنجا كه آخرين آيه بحث گذشته سخن از توحيد پروردگار به ميان آمد آيه مورد بحث در واقع دليلى است بر همين مساءله اثبات وجود خدا و توحيد و يگانگى ذات پاک او.
مقدمتا بايد به اين نكته توجه داشت كه همه جا نظم و انسجام دليل بر وجود علم و دانش است ، و همه جا هماهنگى دليل بر وحدت و يگانگى است .
روى اين اصل كه شرح آن را در كتابهای خداشناسى گفته ايم ، ما به هنگام برخورد به مظاهر نظم در جهان هستى از يكسو، و هماهنگى و وحدت عمل
اين تفسير نمونه ، جلد1، صفحه : 558
دستگاه های منظم از سوی ديگر، متوجه مبدء علم و قدرت يگانه و يكتائى مى شويم كه اين همه آوازه ها از او است .
فى المثل هنگامى كه هر يک از پرده های هفتگانه چشم را با ساختمان ويژه و ظريفش بررسى مى كنيم مى دانيم كه طبيعت بى شعور و كور و كر محال است بتواند مبدء چنين اثر بديعى باشد، سپس هنگامى كه همكارى و هماهنگى اين پرده های هفتگانه را با يكديگر، و هماهنگى مجموع چشم را با كل بدن انسان و هماهنگى يک انسان را با ساير انسانها، و هماهنگى كل جامعه انسانيت را با مجموعه نظام هستى در نظر مى گيريم مى دانيم كه همه اينها از يكجا سرچشمه گرفته است ، و همه
آثار قدرت يک ذات پاک است
آيا يک شعر زيبا و نغز و پر محتوى ما را به ذوق و قريحه سرشار شاعر هدايت نمى كند؟
و آيا هماهنگى كامل قطعه های شعر موجود در يک ديوان با يكديگر دليل بر اين نيست كه همه از قريحه يک شاعر توانا تراوش كرده ؟!
با در نظر گرفتن اين مقدمه فشرده و كوتاه به تفسير آيه باز مى گرديم :
در اين آيه به شش بخش از آثار نظم در جهان هستى كه هر كدام آيت و نشانه ای از آن مبدء بزرگ است اشاره شده :

1 ((در آفرینش آسمان و زمین ...)) (ان فی خلق السماوات و الارض ...).
آری آفرینش این آسمان پرشکوه ، و اینهمه کرات عالم بالا یعنی ملیونها ملیون آفتاب درخشان ، و هزاران هزار ستارگان ثابت و سیار که در یک شب تاریک و پرستاره با چشمک زدنهای پر معنی خود با ما سخن می گویند، و یا در پشت تلسکوپهای عظیم خود را به ما نشان می دهند، با آن نظام دقیق و عجیب خود، که سراسر آنها را همچون حلقه های یک رشته زنجیر به هم پیوسته است ، و همچنین تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 559
آفرینش زمین با انواع مظاهر حیات و زندگی که در چهره های بسیار متنوع و در لباس صدها هزار نوع گیاه و حیوان ، جلوه گر شده ، همه نشانه های ذات پاک او و آئینه های درخشان قدرت و علم و یگانگی او هستند.
عجب اینکه هر چه علم و دانش بشر پیشتر می رود، عظمت این عالم و وسعتش در نظر او بیشتر می شود، و معلوم نیست این گسترش علمی تا کی ادامه خواهد یافت ؟!.
امروز دانشمندان به ما می گویند هزاران هزار کهکشان در عالم بالا وجود دارد که منظومه شمسی ما جزئی از یکی از این کهکشانها است ، تنها در کهکشان ما صدها میلیون خورشید و ستاره درخشان وجود دارد که روی محاسبات دانشمندان در میان آنها ملیونها سیاره مسکونی است با میلیاردها موجود زنده !، وه چه عظمت چه قدرتی ؟!
2 ((و نیز در آمد و شد شب و روز ...)) (و اختلاف اللیل و النهار ...).
آری این دگرگونی لیل و نهار، و این آمد و رفت روشنائی و تاریکی با آن نظم خاص و تدریجیش که دائما از یکی کاسته و بر دیگری افزوده می شود، و به کمک آن فصول چهارگانه به وجود می آید، و درختان و گیاهان و موجودات زنده مراحل تکاملی خود را در پرتو این تغییرات تدریجی ، گام به گام طی می کنند، اینها نشانه دیگری از ذات و صفات متعالی او هستند.
اگر این تغییر تدریجی نبود، و یا این تغییرات تواءم با هرج و مرج صورت می گرفت و یا اصلا همیشه روز، و یا همیشه شب بود، حیات و زندگی از صفحه کره زمین به کلی برچیده می شد و اگر فرضا وجود داشت دائما دچار آشفتگی و نابسامانی بود. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 560
3 ((و کشتیهائی که در دریاها به سود مردم به حرکت در می آیند ... (و الفلک التی تجری فی البحر بما ینفع الناس ...).
آری انسان به وسیله کشتیهای بزرگ و کوچک ، صحنه اقیانوسها را می نوردد، و به این وسیله به نقاط مختلف زمین ، برای انجام مقاصد خود سفر می کند، این حرکت مخصوصا با کشتیهای بادبانی ، معلول چند نظام است : نخست بادهای منظمی که در سطح اقیانوسها می وزد (اعم از وزشهای سراسری که به طور مداوم از قطب شمال و جنوب زمین به سوی خط استواء و از خط استواء به سوی قطب شمال و جنوب در حرکتند و بنام

آلیزه و کنتر آلیزه معروفند، یا وزشهای منطقه ای که تحت برنامه های معینی حرکت می کنند و به کشتیها امکان می دهند، از این نیروی فراوان و رایگان طبیعی بهره گیرند و به سوی مقصد پیش روند (همچنین خاصیت طبیعی چوب یا فشار مخصوصی که از ناحیه آب به اجسام وارد می شود و آنها را بر سطح آب ، شناور می سازد، و همچنین خاصیت تغییرناپذیر دو قطب مغناطیسی زمین ، که عقربه های قطب نماها را تنظیم می کند، و یا نظام ستارگان آسمان که راه مقصد را به انسان نشان می دهند، آری تا همه این نظامها دست بدست هم ندهند، استفاده از کشتیها با آن فوائد سرشارشان امکانپذیر نیست و در نتیجه اینها نیز آیتی است برای ذات پاک او.
عجب اینکه امروز نه تنها با پیدایش کشتیهای موتوری از عظمت این معنی کاسته نشده بلکه به مراتب بر عظمت آن افزوده است چرا که هنوز مهمترین وسیله نقلیه بشر کشتیهای غول پیکری هستند که گاهی به اندازه یک شهر وسعت تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 561
دارند، و در آن ، میدانها و مراکز تفریح و زمین بازی و حتی بازار وجود دارد و یا بر عرشه آن فرودگاه عظیمی است برای نشستن و برخاستن هواپیماهای زیاد.
4 ((و آبی که خداوند از آسمان فرو فرستاده و به وسیله آن ، زمینهای مرده را زنده کرده و انواع جنبندگان را در آن گسترده است ...)) (و ما انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض بعد موتها و بث فیها من کل دابة ...).
آری دانه های حیاتبخش باران و قطرات پرطراوت و با برکت این آب تصفیه شده طبیعی به هر جا می ریزد، زندگی و حیات می پاشد، و حرکت و برکت و آبادی و نعمت ، همراه خود می آورد، این آب که با نظام خاصی ریزش می کند و آنهمه موجودات و جنبندگانی که از این مایع بی جان ، جان می گیرند همه پیام آور قدرت و عظمت او هستند.
5 ((و حرکت دادن و وزش منظم بادها...)) (و تصریف الریاح ...).
که نه تنها بر دریاها می وزند و کشتیها را حرکت می دهند، بلکه سطح خشکیها کوه ها و دره ها و جلگه ها را جولانگاه خود قرار داده اند، گاهی گرده های نر را بر قسمتهای ماده گیاهان می افشانند و به تلقیح و باروری آنها کمک می کنند میوه ها به ما هدیه می کنند و بذرهای گوناگون را می گسترانند.
و زمانی با حرکت دادن امواج اقیانوسها، آنها را به طور مداوم به هم می آمیزند تا محیط آماده ای برای زیست موجودات زنده دریا فراهم گردد.
و گاه با انتقال دادن گرمای مناطق گرمسیر به مناطق سردسیر، و انتقال سرمای مناطق سردسیر به مناطق گرمسیر، کمک به تعدیل هوای کره

زمین می کنند.
و زمانی با جابجا کردن هوای مسموم و فاقد اکسیژن شهرها به بیابانها و جنگلها، وسائل تصفیه و تهویه را برای بشر فراهم می سازند.
آری وزش بادها با اینهمه فوائد و برکات ، نشانه دیگری از حکمت و لطف

بی پایان او است .
6 ((و ابرهائی که در میان زمین و آسمان معلقند ...)) (و السحاب المسخر بین السماء و الارض ...).
این ابرهای متراکم که بالای سر ما در گردشند و میلیاردها تن آب را بر خلاف قانون جاذبه در میان زمین و آسمان ، معلق نگاه داشته ، و آنها را از هر نقطه به نقطه دیگر می برند، بی آنکه کمترین خطری ایجاد کنند، خود نشانه ای از عظمت اویند.
بعلاوه اگر آبیاری و منصب آبدهی آنها نبود در سرتاسر خشکیهای روی زمین نه قطره آبی برای نوشیدن وجود داشت و نه چشمه و جویباری برای روئیدن گیاه ، همه جا ویرانه بود و کویر بود و بر همه جا خاک مرده پاشیده می شد، این نیز جلوه دیگری از علم و قدرت او است .
آری همه اینها ((نشانه ها و علامات ذات پاک او هستند اما برای مردمی که عقل و هوش دارند و می اندیشند)) (لایات لقوم یعقلون).
نه برای بیخبران سبک مغز و چشمداران بی بصیرت و گوشداران کر!.
البقره

آیه 165-167
آیه و ترجمه
وَ مِنَ النَّاسِ مَن یَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَاداً یحِبُّونهُمْ کَحُبِ اللَّهِ وَ الَّذِینَ ءَامَنُوا أَشدُّ حُبًّا لِّلَّهِ وَ لَوْ یَرَی الَّذِینَ ظلَمُوا إِذْ یَرَوْنَ الْعَذَاب أَنَّ الْقُوَّةَ للَّهِ جَمِیعاً وَ أَنَّ اللَّهَ شدِیدُ الْعَذَابِ(165)
إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِینَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِینَ اتَّبَعُوا وَ رَأَوُا الْعَذَاب وَ تَقَطعَت بِهِمُ الاَسبَاب (166)
وَ قَالَ الَّذِینَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا کَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنهُمْ کَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا کَذَلِک یُرِیهِمُ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ حَسرَتٍ عَلَیهِمْ وَ مَا هُم بِخَرِجِینَ مِنَ النَّارِ(167)
ترجمه :
165 بعضی از مردم معبودهائی غیر از خداوند، برای خود انتخاب می کنند، و آنها را همچون خدا دوست می دارند، اما آنها که ایمان دارند عشقشان به خدا (از مشرکان نسبت به معبودهاشان شدیدتر است ، و آنها که ستم کردند (و معبودی غیر خدا برگزیدند) هنگامی که عذاب خدا را مشاهده کنند خواهند دانست که تمام قدرت به دست خدا است ، و او دارای

مجازات شدید است (نه معبودهای خیالی که از آنها می هراسند).
166 در آن هنگام رهبران (و معبودهای انسانی و شیطانی) از پیروان خود بیزاری می جویند و کیفر خدا را مشاهده می کنند و دستشان از همه جا کوتاه می شود. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 564
167 و (در این موقع) پیروان می گویند کاش بار دیگر ما به دنیا برمی گشتیم تا از این پیشوایان گمراه بیزاری جوئیم آنچنان که آنها (امروز از ما بیزاری جستند (آری) این چنین خداوند اعمال آنها را بصورت حسرتزائی به آنها نشان می دهد و هرگز از آتش (دوزخ) خارج نخواهند شد.
تفسیر:
بیزاری پیشوایان کفر از پیروان خود!
در آیات قبل سخن از دلائل وجود خدا و اثبات یگانگی او از طریق نظام آفرینش بود، و در آیات مورد بحث روی سخن متوجه کسانی است که از این دلائل روشن و قاطع چشم پوشیده و در راه شرک و بت پرستی و تعدد خدایان گام نهاده اند، سخن از کسانی است که در مقابل این معبودان پوشالی سر تعظیم فرود آورده و به آنها عشق می ورزند، عشقی که تنها شایسته خداوند است که منبع همه کمالات و بخشنده همه نعمتها است .
نخست می گوید: ((بعضی از مردم معبودهائی غیر خدا برای خود انتخاب می کنند)) (و من الناس من یتخذ من دون الله اندادا).
نه فقط بتها را معبود خود انتخاب کرده اند بلکه ((آنچنان به آنها عشق می ورزند که گوئی به خدا عشق می ورزند)) (یحبونهم کحب الله).
((اما کسانی که ایمان به خدا آورده اند عشق و علاقه بیشتری به او دارند)) (و الذین آمنوا اشد حبا لله).
چرا که آنها مردمی اندیشمند و دانا هستند و هرگز ذات پاک او را که منبع
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 565
همه کمالات است رها نمی کنند، هر میل و محبتی در برابر عشق خدا در نظرشان بی ارزش و ناچیز است ، اصلا آنها غیر او را شایسته عشق و محبت نمی بینند، جز به خاطر او، و در راه او کار نمی کنند، در دریای بیکران عشق خدا آنچنان غوطه ورند که علی وار می گویند: فهبنی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک !: ((گیرم که بر عذاب تو صبر کنم اما با فراق و دوری تو چه کنم)).
اساسا عشق حقیقی همیشه متوجه نوعی از کمال است ، انسان هرگز عاشق عدم و کمبودها نمی شود، بلکه همواره دنبال هستی و کمال می گردد و به همین دلیل آنکس که هستی و کمالش از همه برتر است از همه کس به عشق ورزیدن سزاوارتر می باشد.
کوتاه سخن اینکه همانطور که آیه فوق می گوید: عشق و علاقه افراد با ایمان نسبت به خدا از عشق و علاقه بت پرستان به معبودهای پنداریشان

ریشه دارتر و عمیقتر و شدیدتر است .
چرا چنین نباشد آیا کسی که واقعیتی را دریافته و به آن عشق می ورزد با کسی که گرفتار خرافه و تخیل است می تواند یکسان باشد؟ عشق مؤ منان از عقل و علم و معرفت سرچشمه می گیرد اما عشق کافران از جهل و خرافه و خیال !.
و باز به همین دلیل عشق نخست به هیچ وجه متزلزل نمی گردد ولی عشق مشرکان ثبات و دوامی ندارد.
لذا در ادامه آیه می فرماید: ((این ظالمان هنگامی که عذاب الهی را مشاهده می کنند و می دانند که تمام قدرتها به دست خدا است و او دارای مجازات شدید است در آن هنگام متوجه زشتی اعمال خود و بدی عاقبت کارشان می شوند و اعتراف می کنند که انسانهای منحرفی بوده اند (و لو یری الذین ظلموا اذ یرون تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه :566
العذاب ان القوة لله جمیعا و ان الله شدید العذاب).
در این هنگام پرده های جهل و غرور و غفلت از مقابل چشمانشان کنار می رود و به اشتباه خود پی می برند، ولی از آنجا که هیچ تکیه گاه و پناهگاهی ندارند از شدت بیچارگی بی اختیار دست به دامن معبودان و رهبران خود می زنند اما ((در این هنگام رهبران گمراه آنها دست رد به سینه آنان می کوبند و از پیروان خود تبری می جویند)) (اذ تبرا الذین اتبعوا من الذین اتبعوا).
((و در همین حال عذاب الهی را با چشم خود می بینند و دستشان از همه جا کوتاه می شود)) (و راوا العذاب و تقطعت بهم الاسباب).
بدیهی است منظور از معبودها در اینجا بتهای سنگی و چوبی نیستند، بلکه انسانهای جبار و خودکامه و شیاطینی هستند که این مشرکان ، خود را دربست در اختیارشان گذاردند، و تسلیم بی قید و شرط در مقابل آنها شدند.
اما این پیروان گمراه که بی وفائی معبودان خود را چنین آشکارا می بینند برای تسلی دل خویشتن می گویند: ((ای کاش ما بار دیگر به دنیا باز می گشتیم تا از آنها تبری جوئیم ، همانگونه که آنها امروز از ما تبری جستند))!
(و قال الذین اتبعوا لو ان لنا کرة فنتبرا منهم کما تبراوا منا).
اما چه سود که کار از کار گذشته و بازگشتی بسوی دنیا نیست نظیر همین سخن در سوره زخرف آیه 37 به چشم می خورد (حتی اذا جائنا قال یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین).
((او هنگامی که در قیامت در محضر ما حضور می یابد به رهبر گمراه کننده تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 567
خود می گوید کاش میان من و تو فاصله میان مشرق و مغرب بود))!
و در پایان آیه می فرماید آری ((این چنین خداوند اعمالشان را به صورت

مایه حسرت به آنها نشان می دهد)) (کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم).
و آنها هرگز از آتش دوزخ خارج نخواهند شد (و ما هم بخارجین من النار).
آری آنها جز اینکه حسرت بخورند چه می توانند انجام دهند. حسرت بر اموالی که فراهم کردند، و بهره آنرا دیگران بردند حسرت بر امکانات فوق العاده ای که برای رستگاری و نجات در اختیار داشتند و از دست دادند، حسرت بر عبادت معبودانی بی عرضه و بی ارزش بجای عبادت خداوند قادر متعال .
اما حسرتی بیهوده ، چرا که نه موقع عمل است و نه جای جبران ، بلکه تنها هنگام مجازات است و دیدن نتیجه اعمال ! البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 568
آیه 168-169
آیه و ترجمه
یَأَیُّهَا النَّاس کلُوا مِمَّا فی الاَرْضِ حَلَلاً طیِّباً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطوَتِ الشیْطنِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُّبِینٌ(168)
إِنَّمَا یَأْمُرُکُم بِالسوءِ وَ الْفَحْشاءِ وَ أَن تَقُولُوا عَلی اللَّهِ مَا لا تَعْلَمُونَ(169)
ترجمه :
168 ای مردم از آنچه در زمین است حلال و پاکیزه بخورید و از گامهای شیطان پیروی نکنید، چه اینکه او دشمن آشکار شما است
169 او شما را فقط به بدیها و انحرافات فرمان می دهد (و نیز دستور می دهد) آنچه را که نمی دانید به خدا نسبت دهید.
شان نزول :
از ابن عباس نقل شده که بعضی از طوائف عرب همانند ثقیف و خزاعه و غیر آنها قسمتی از انواع زراعت و حیوانات را بدون دلیل بر خود حرام کرده بودند (حتی تحریم آنرا به خدا نسبت می دادند) آیات فوق نازل شد و آنها را از این عمل ناروا باز داشت .
تفسیر:
گامهای شیطان !
در آیات گذشته نکوهش شدیدی از شرک و بت پرستی شده بود، یکی از انواع شرک این است که انسان غیر خدا را قانونگزار بداند، و نظام تشریع و حلال و حرام را در اختیار او قرار دهد، آیات مورد بحث این عمل را یک کار شیطانی تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 569
معرفی کرده ، می فرماید: ((ای مردم از آنچه در زمین است حلال و پاکیزه بخورید)) (یا ایها الناس کلوا مما فی الارض حلالا طیبا).
((و از گامهای شیطان پیروی نکنید، که او دشمن آشکار شما است)) (و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین).

قابل توجه اینکه خطابهائی که در قرآن مربوط به استفاده از غذاها است کم نیست ، و معمولا با دو قید ((حلال)) و ((طیب)) همراه است .
حلال چیزی است که ممنوعیتی نداشته باشد، و طیب به چیزهای پاکیزه گفته می شود که موافق طبع سالم انسانی است نقطه مقابل خبیث که طبع آدمی از آن تنفر دارد.
((خطوات)) جمع ((خطوة)) (بروزن قربه) به معنی گام و قدم است و خطوات شیطان گامهائی است که شیطان برای وصول به هدف خود و اغواء مردم بر می دارد.
جمله ((لا تتبعوا خطوات الشیطان)) در پنج مورد از قرآن مجید به چشم می خورد که دو مورد آن در مورد استفاده از غذاها و روزیهای الهی است ، و در واقع به انسانها هشدار می دهد که این نعمتهای حلال را در غیر مورد مصرف نکنند، و این نعمتهای الهی را وسیله ای برای اطاعت و بندگی قرار دهند نه طغیان و فساد در ارض .
پیروی از این گامهای شیطان در حقیقت همان چیزی است که در آیات دیگر قرآن به دنبال دستور استفاده از غذاهای حلال ذکر شده است مانند کلوا و اشربوا من رزق الله و لا تعثوا فی الارض مفسدین : ((از روزیهای الهی بخورید و بنوشید اما فتنه و فساد در زمین به راه نیندازید)) (بقره 60).
و مانند کلوا من طیبات ما رزقناکم و لاتطغوا فیه ((از روزیهای پاکیزه ای که به شما ارزانی داشته ایم بخورید، اما در آن طغیان و سرکشی ننمائید))

(طه 81).
خلاصه اینکه این مواهب و امکانات باید نیروئی بر اطاعت باشد، نه وسیله ای برای گناه .
جمله انه لکم عدو مبین که متجاوز از ده بار در قرآن مجید به دنبال نام شیطان آمده است برای این است که تمام نیروهای انسان را برای مبارزه با این دشمن بزرگ و آشکار بسیج کند.
آیه بعد دلیل روشنی بر دشمنی سرسختانه شیطان که جز بدبختی و شقاوت انسان هدفی ندارد بیان کرده ، می گوید: ((او شما را فقط به انواع بدیها و زشتیها دستور می دهد)) (انما یامرکم بالسوء و الفحشاء).
((و نیز شما را وادار می کند که به خدا افترا ببندید، و چیزهائی را که نمی دانید به او نسبت دهید)) (و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون).
بنابراین برنامه های شیطانی در این سه امر خلاصه می شود: ((بدیها)) و ((زشتیها)) و ((گفتن سخنان ناروا و بی مدرک در برابر ذات پاک پروردگار)).
((فحشاء)) از ماده ((فحش)) به معنی هر کاری است که از حد اعتدال

خارج گردد و صورت ((فاحش)) به خود بگیرد، بنابراین شامل تمامی منکرات و قبائح واضح و آشکار می گردد، اما اینکه می بینیم این لفظ امروز در مورد اعمال منافی عفت یا در مورد گناهانی که حد شرعی دارد به کار می رود در واقع از قبیل استعمال لفظ کلی در بعضی از مصادیق آن است .
جمله تقولوا علی الله ما لا تعلمون ممکن است اشاره به تحریم پاره ای از غذاهای حلال باشد، که اعراب در جاهلیت به خدا نسبت می دادند، حتی به گفته بعضی از مفسران بزرگ رسوبات این طرز تفکر در میان جمعی از

باقی مانده بود.
و یا معنی وسیعتری دارد که نسبت دادن شریک و شبیه به خدا را نیز شامل می شود.
به هر حال ، این جمله اشاره به آن است که اینگونه کارها حداقل قول بدون علم است آنهم در برابر خداوند بزرگ و این کاری است که با هیچ منطق و عقل و خردی سازگار نمی باشد اصولا اگر مردم مقید باشند که هر سخنی را می گویند متکی به یک مدرک قطعی بوده باشد، بسیاری از نابسامانیها و بدبختیها از جامعه بشری بر چیده می شود.
در واقع تمام خرافات در ادیان و مذاهب الهی از همین رهگذر به وسیله افراد بی منطق نفوذ کرده است ، و قسمت مهمی از انحرافات عقیدتی و عملی به خاطر عدم رعایت همین اصل اساسی است و لذا این کار در برابر بدیها و زشتیها یک عنوان مستقل از خطوات شیطانی را در آیه فوق به خود اختصاص می دهد.
نکته ها
1- اصل حلیت
این آیه دلیل بر این است که اصل اولی در همه غذاهائی که روی زمین وجود دارد حلیت است ، و غذاهای حرام جنبه استثنائی دارد، بنابراین حرام بودن چیزی دلیل می خواهد، نه حلال بودن آن .
و از آنجا که قوانین تشریعی باید با قوانین تکوینی هماهنگ باشد طبع آفرینش نیز این چنین اقتضا می کند.
به عبارت روشنتر آنچه خدا آفریده حتما فائدهای داشته و برای استفاده بندگان بوده ، بنابراین معنی ندارد که اصل اولی تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 572
تحریم باشد.
نتیجه اینکه هر غذائی که ممنوعیت آن با دلیل صحیح ثابت نشده مادام که منشاء فساد و زیان و ضرری برای فرد و اجتماع نباشد طبق آیه شریفه فوق حلال است .

2- انحرافات تدریجی
جمله ((خطوات الشیطان)) (گامهای شیطان) گویا اشاره به یک مساءله دقیق تربیتی دارد، و آن اینکه انحرافها و تبهکاریها غالبا بطور تدریج در انسان نفوذ می کند، نه به صورت دفعی و فوری ، مثلا برای آلوده شدن یک جوان به مواد مخدر و قمار و شراب معمولا مراحلی وجود دارد: نخست به صورت تماشاچی در یکی از این جلسات شرکت می کند و انجام اینکار را ساده می شمرد.
گام دوم شرکت تفریحی در قمار (بدون برد و یا باخت) و یا استفاده از مواد مخدر به عنوان رفع خستگی و یا درمان بیماری و مانند آن است .
گام سوم استفاده از این مواد به صورت کم و به قصد اینکه در مدت کوتاهی از آن صرفنظر کند.
سرانجام گامها یکی پس از دیگری برداشته می شود و شخص به صورت یک قمار باز حرفه ای خطرناک و یا یک معتاد سخت و بینوا در می آید.
وسوسه های شیطان معمولا به همین صورت است ، انسان را قدم به قدم و تدریجا در پشت سر خود به سوی پرتگاه می کشاند، این موضوع منحصر به شیطان اصلی نیست ، تمام دستگاه های شیطانی و آلوده برای پیاده کردن نقشه های شوم خود از همین روش ((خطوات)) (گام به گام) استفاده می کنند، لذا قرآن می گوید: از همان گام اول باید به هوش بود و با شیطان همراه نشد.
این نکته نیز قابل توجه است که در احادیث اسلامی کارهای خرافی و بی منطق به عنوان ((خطوات شیطان)) معرفی شده است : تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 573
مثلا در حدیثی می خوانیم مردی قسم یاد کرده بود که فرزند خود را برای خدا) ذبح کند امام صادق فرمود: ذلک من خطوات الشیطان ((این از گامهای شیطان است)).
در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : کل یمین بغیر الله فهو من خطوات الشیطان : هر سوگندی به غیر نام خدا باشد از گامهای شیطان است .
باز در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) چنین می خوانیم که : هر کس سوگند به ترک چیزی خورد که انجام آن بهتر است ، اعتنا به این سوگند نکند و آن کار خیر را بجا آورد، کفاره هم ندارد و این از خطوات شیطان است .
3- شیطان یک دشمن قدیمی
اینکه در آخر آیه فوق شیطان دشمن آشکار معرفی شده است ، یا بخاطر دشمنی او از روز اول با آدم است که به واسطه نافرمانی در برابر سجده آدم همه چیز خود را از دست داد، و یا به خاطر این است که دستورات او

همچون قتل و جنایت و تبهکاری برای همه آشکار است ، همه می دانند این قبیل برنامه ها از یک دوست نیست ، بلکه دعوتهائی است از یک دشمن خطرناک که جز بدبختی انسان چیزی نمی خواهد.
و یا به واسطه این است که شیطان صریحا دشمنی خود را با انسان خبر داده و کمر عداوت او را بسته است ، و اعلام نموده : لاغوینهم اجمعین ((می کوشم تا همه را گمراه کنم))!
4- چگونگی وسوسه شیطان
در اینجا سؤ الی مطرح است و آن اینکه آیه می گوید: شیطان به شما امر می کند که به سوی بدیها و فحشاء بروید مسلما مراد از ((امر)) همان وسوسه های شیطان است ، در حالی که ما به هنگام انجام بدیها هیچگونه احساس امر و تحریک از بیرون وجودمان نمی کنیم ، و کوشش شیطان برای گمراه ساختن خود هرگز قابل لمس نیست .
پاسخ این است که : همانطور که از واژه ((وسوسه)) هم استفاده می شود تاءثیر شیطان در وجود انسان یک نوع تاءثیر خفی و ناآگاه است که در بعضی از آیات از آن تعبیر به ((ایحاء)) شده است
در آیه 121 سوره انعام می خوانیم : ((و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم)): شیاطین به دوستان خود و کسانی که آماده پذیرش دستورات آنها هستند وحی می کنند! همانطوری که می دانیم وحی در اصل همان صدای مخفی و مرموز و احیانا تاءثیرهای ناآگاهانه است منتهی انسان بخوبی می تواند الهامات الهی را از وسوسه های شیطانی تشخیص دهد زیرا علامت روشنی برای تشخیص آن وجود دارد، و آن اینکه : الهامات الهی چون با فطرت پاک انسان ، و ساختمان جسم و روح او آشنا است ، هنگامی که در قلب پیدا می شود یک حالت انبساط و نشاط به او دست می دهد.
در حالی که وسوسه های شیطان چون هماهنگ با فطرت و ساختمان او نیست به هنگام ایجاد در قلبش احساس تاریکی ، ناراحتی و سنگینی در خود می کند و اگر تمایلات او طوری تحریک گردد که در هنگام انجام گناه ، این احساس برای او پیدا نشود بعد از انجام عمل برای او دست می دهد، این است فرق بین الهامات شیطانی و الهامات الهی . البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 575
آیه 170-171
آیه و ترجمه
وَ إِذَا قِیلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَیْنَا عَلَیْهِ ءَابَاءَنَا أَ وَ لَوْ کانَ ءَابَاؤُهُمْ لا یَعْقِلُونَ شیْئاً وَ لا یَهْتَدُونَ(170)
وَ مَثَلُ الَّذِینَ کفَرُوا کَمَثَلِ الَّذِی یَنْعِقُ بمَا لا یَسمَعُ إِلا دُعَاءً وَ نِدَاءً صمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لا یَعْقِلُونَ(171)
ترجمه :

170 و هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، می گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافتیم پیروی می نمائیم ، آیا نه این است که پدران آنها چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند؟!
171 مثال (تو) در دعوت کافران مثال کسی است که (گوسفندان و حیوانات را برای نجات از چنگال خطر) صدا می زند، ولی آنها چیزی جز سر و صدا نمی شنوند (و حقیقت و مفهوم گفتار او را درک نمی کنند) این کافران (در حقیقت) کر و لال و نابینا هستند و لذا چیزی نمی فهمند!
تفسیر:
تقلید کورکورانه از نیاکان
در اینجا اشاره به منطق سست مشرکان در مساءله تحریم بی دلیل غذاهای حلال ، و یا بت پرستی ، کرده ، می گوید: ((هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید می گویند ما از آنچه پدران و نیاکان خود را بر آن یافتیم پیروی می کنیم)) (و اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 576
الفینا علیه آباءنا).
قرآن بلافاصله این منطق خرافی و تقلید کورکورانه از نیاکان را با این عبارت کوتاه و رسا محکوم می کند: ((آیا نه این است که پدران آنها چیزی نمی فهمیدند و هدایت نیافتند))؟! (اولو کان آباؤ هم لا یعقلون شیئا و لایهتدون).
یعنی اگر نیاکان آنها دانشمندان صاحبنظر و افراد هدایت یافته ای بودند جای این بود که از آنها تبعیت شود، اما با اینکه می دانند آنها مردمی نادان و بی سواد و موهوم پرست بودند پیروی آنها چه معنی دارد؟ آیا مصداق تقلید جاهل از جاهل نیست ؟!
مساءله قومیت و تعصبهای قومی آنجا که به نیاکان مربوط می شود از روز نخست در میان مشرکان عموما، و در میان غیر آنها غالبا وجود داشته است و تا امروز همچنان ادامه دارد.
ولی خداپرست با ایمان این منطق را رد می کند و قرآن مجید در موارد بسیاری پیروی و تعصب کورکورانه از نیاکان را شدیدا مذمت کرده است و این منطق را که انسان چشم و گوش بسته از پدران خود پیروی کند کاملا مردود می شناسد.
اصولا پیروی از پیشینیان اگر به اینصورت باشد که انسان عقل و فکر خود را دربست در اختیار آنها بگذارد این کار نتیجه ای جز عقبگرد و ارتجاع نخواهد داشت ، چرا که معمولا نسلهای بعد از نسلهای پیشین با تجربه تر و آگاهترند.
ولی متاءسفانه این طرز فکر جاهلی هنوز در میان بسیاری از افراد و ملتها

حکومت می کند که نیاکان خود را همچون بت می پرستند، یک مشت آداب و سنن خرافی را به عنوان اینکه آثار پیشینیان است بدون چون و چرا تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 577
می پذیرند، و لفافه های فریبنده ای همچون حفظ ملیت و اسناد تاریخی یک ملت بر آن می پوشانند.
این طرز فکر یکی از عوامل بسیار مؤ ثر انتقال خرافات از نسلی به نسل دیگر است .
البته هیچ مانعی ندارد که نسلهای آینده آداب و سنن گذشتگان را مورد تحلیل و بررسی قرار دهند، آنچه با عقل و منطق سازگار است با نهایت احترام حفظ کنند و آنچه خرافه و موهوم و بی اساس است دور بریزند، چه کاری از این بهتر؟ و این گونه نقادی در آداب و سنن پیشین شایسته نام حفظ اصالت ملی و تاریخی است ، اما تسلیم همه جانبه و کورکورانه در برابر آنها چیزی جز خرافه پرستی و ارتجاع و حماقت نیست .
قابل توجه اینکه درباره نیاکان آنها در آیه فوق می خوانیم : آنها نه چیزی می فهمیدند، و نه هدایت یافته بودند یعنی از دو کس می توان پیروی کرد: کسی که خود دارای علم و عقل و دانشی باشد، و کسی که اگر خودش دانشمند نیست هدایت دانشمندی را پذیرفته است .
اما پیشینیان آنها نه خود مردی آگاه بودند، و نه رهبر و هدایت کننده ای آگاه داشتند، و می دانیم تقلیدی که خلق را بر باد می دهد همین تقلید نادان از نادان است که ((ای دو صد لعنت بر این تقلید باد))!.
در آیه بعد به بیان این مطلب می پردازد که چرا این گروه در برابر این دلائل روشن انعطافی نشان نمی دهند؟ و همچنان بر گمراهی و کفر اصرار می ورزند؟ می گوید: مثال تو در دعوت این قوم بی ایمان به سوی ایمان و شکستن سد تقلیدهای کورکورانه همچون کسی است که گوسفندان و حیوانات را (برای نجات از خطر) صدا می زند ولی آنها جز سر و صدا چیزی را درک نمی کنند (و مثل الذین کفروا کمثل تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 578
الذی ینعق بما لا یسمع الا دعاء و نداء).
آری آنها به گوسفندان و حیواناتی می مانند که از فریادهای چوپان خیرخواه و دلسوز چیزی جز سر و صدائی که فقط تحریک آنی در آنها دارد نمی فهمند.
و در پایان آیه برای تاءکید و توضیح بیشتر اضافه می کند ((آنها کر و لال و نابینا هستند و لذا چیزی درک نمی کنند))! (صم بکم عمی فهم لایعقلون).
و به همین دلیل آنها تنها به سنتهای غلط و خرافی پدران خود چسبیده اند و از هر دعوت سازنده ای رویگردانند.
بعضی از مفسران تفسیر دیگری برای آیه ذکر کرده اند، و آن اینکه مثل

کسانی که بتها و خدایان ساختگی را صدا می زنند همچون کسی است که حیوانات بی شعور را صدا می زند، نه آن حیوانات از سخنان او چیزی درک می کنند و نه این معبودهای ساختگی از سخنان عابدان خود، چرا که این بتها کرند و کورند و لال (دقت کنید).
ولی بیشتر مفسران تفسیر اول را انتخاب کرده اند و در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است ، و ما نیز آنرا انتخاب کردیم . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 579
نکته ها
1- ابزار شناخت
بدون شک برای ارتباط انسان با جهان خارج ابزاری لازم است که آنها را ابزار شناخت می خوانند، و مهمتر از همه چشم و گوش برای دیدن و شنیدن ، و زبان برای سؤ ال کردن است ، ولذا در آیه فوق بعد از آن که این افراد را به خاطر عدم استفاده از ابزار شناخت به افراد کر و لال و نابینا تشبیه می کند با ذکر ((فاء تفریع)) که برای نتیجه گیری است بلافاصله می گوید: ((بنابراین آنها چیزی نمی فهمند)).
به این ترتیب قرآن گواهی می دهد که اساسی ترین پایه علوم و دانشها چشم و گوش و زبان است چشم و گوش برای درک کردن مستقیم و زبان برای ایجاد رابطه با دیگران و کسب علوم آنها.
در فلسفه نیز این حقیقت ثابت شده که حتی علوم غیر حسی ، در آغاز، از علوم حسی سرچشمه می گیرد، و این بحث دامنه داری است که اینجا جای شرح آن نیست (برای توضیح بیشتر در زمینه نعمت ابزار شناخت به جلد یازدهم صفحه 335 به بعد، ذیل آیه 78 سوره نحل مراجعه فرمائید).
2- ((ینعق))
از ماده ((نعق)) در اصل به معنی صدای کلاغ است در حالی که فریاد نکشد ولی ((نغق)) (با((غین))) به معنی صدای کلاغ است که به صورت فریاد و تواءم با کشیدن گردن است .
ولی بعدا این معنی توسعه یافته و به صداهائی که در برابر حیوانات می دهند گفته شده ، بدیهی است آنها از مفهوم کلمات و جمله ها با خبر نمی شوند و اگر گاهی عکس العملهائی نشان می دهند بیشتر به خاطر تن صدا، و طرز ادای کلمات است . البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 580
آیه 172-173
آیه و ترجمه
يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كلُوا مِن طيِّبَتِ مَا رَزَقْنَكُمْ وَ اشكُرُوا للَّهِ إِن كنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ(172)
إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنزير وَ مَا أُهِلَّ بِهِ لِغَير اللَّهِ فَمَن

اَضطرَّ غَیرَ بَاغٍ وَ لا عَادٍ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ(173)
ترجمه :
172 ای افراد با ایمان از نعمتهای پاکیزه ای که به شما روزی داده ایم بخورید و شکر خدا را بجا آورید اگر او را پرستش می کنید.
173 - خداوند تنها (گوشت) مردار و خون و گوشت خوک ، و آنچه نام غیر خدا به هنگام ذبح بر آن گفته شود، حرام کرده است (ولی) آن کس که مجبور شود (در موقع ضرورت برای حفظ جان خود از آن بخورد در صورتی که ستمگر و متجاوز نباشد گناهی بر او نیست ، خداوند بخشنده و مهربان است .
تفسیر:
طیبات و خبائث
از آنجا که قرآن در مورد انحرافات ریشه دار از روش تاءکید و تکرار در لباسهای مختلف استفاده می کند، در این آیات بار دیگر به مساءله تحریم بی دلیل پاره ای از غذاهای حلال و سالم در عصر جاهلیت به وسیله مشرکان باز می گردد، منتهی روی سخن را در اینجا به مؤ منان می کند در حالی که در آیات گذشته روی سخن به همه مردم بود. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 581
می فرماید: ((ای افراد با ایمان از نعمتهای پاکیزه که به شما روزی دادهایم بخورید)) (یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم).
((و شکر خدا را بجا آورید اگر او را می پرستید)) (و اشکروا لله ان کنتم ایاه تعبدون).
این نعمتهای پاک و حلال که ممنوعیتی ندارد و موافق طبع و فطرت سالم انسانی است برای شما آفریده شده است چرا از آن استفاده نکنید؟!.
اینها به شما نیروئی میبخشد تا بتوانید وظائف خود را انجام دهید بعلاوه شما را به یاد شکر پروردگار و پرستش او می اندازد.
مقایسه این آیه با آیه یا ایها الناس کلوا مما فی الارض (آیه 168 همین سوره) و ملاحظه تفاوتهای این دو با هم ، دو نکته لطیف را به ما می فهماند:
در اینجا می گوید من طیبات ما رزقناکم (از غذاهای پاکی که به شما روزی دادیم ...) در حالی که در آنجا می گفت : مما فی الارض (از آنچه در زمین است) این تفاوت گویا اشاره به این است که نعمتهای پاکیزه در اصل برای افراد با ایمان آفریده شده است ، و افراد بیایمان به برکت آنها روزی می خورند، همانند آبی که باغبان برای گلها در جویها جاری می سازد ولی خارها و علف هرزه ها نیز از آن بهره می گیرند!
دیگر اینکه به مردم عادی می گوید بخورید و پیروی گامهای شیطان نکنید، ولی به مؤ منان در آیه مورد بحث می گوید: بخورید و شکر خدا را بجا آرید

یعنی تنها به عدم سوء استفاده از این نعمتها قناعت نمی کند، بلکه حسن استفاده را نیز شرط می شمرد.
در حقیقت از مردم عادی تنها انتظار میرود که گناه نکنند ولی از افراد با ایمان انتظار دارد که این نعمتها را در بهترین راه مصرف کنند.
ضمنا ممکن است تکرار سفارش در مورد استفاده از غذاهای پاک که در
آیات تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 582
متعدد عنوان شده برای بعضی سؤ الانگیز باشد اما اگر کمی به تاریخ زمان جاهلیت و آداب و رسوم خرافی آنها توجه کنیم و بدانیم که آنها چگونه بدون دلیل نعمتهای حلال را بر خود ممنوع می ساختند و این عادت به طوری در آنها نفوذ کرده بود که همچون وحی آسمانی تلقی می شد و گاه آن را صریحا به خدا نسبت می دادند، نکته این تاءکید روشن می شود، قرآن می خواهد این افکار خرافی را از این طریق به کلی از مغز آنها بیرون کند.
بعلاوه تکیه روی عنوان ((طیب)) همگان را متوجه این دستور اسلامی می کند که از غذاهای ناپاک ، از گوشتهائی همچون گوشت مردار و درندگان و حشرات ، و از مسکرات که به شدت در میان مردم آن زمان رواج داشت بپرهیزند.
در جلد ششم تفسیر نمونه صفحه 149 به بعد در زمینه استفاده مؤ منان از روزیهای پاک و زینتهای معقول (ذیل آیه 32 اعراف) بحث مشروحی داریم .
آیه بعد برای روشن ساختن غذاهای حرام و ممنوع و قطع کردن هر گونه بهانه چنین می گوید خداوند تنها گوشت مردار، خون ، گوشت خوک ، و گوشت هر حیوانی را که به هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن گفته شود تحریم کرده است (انما حرم علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل به لغیر الله).
و به این ترتیب سه قسمت از گوشتهای حرام به اضافه خون که ، بیش از همه مورد ابتلای مردم آن محیط بوده است در اینجا ذکر می کند که بعضی پلیدی ظاهری دارند و بر کسی مخفی نیست ، مانند مردار، خون و گوشت خوک ، و بعضی پلیدی معنوی دارند مانند قربانیهائی که برای بتها می کردند.
انحصاری که از آیه با کلمه انما استفاده می شود به اصطلاح حصر اضافی است ، یعنی منظور بیان تمام محرمات نیست ، بلکه هدف نفی بدعتهائی است که آنها تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 583
در مورد قسمتی از گوشتهای حلال داشتند، و به تعبیر دیگر آنها قسمتی از گوشتهای پاکیزه و حلال را طبق خرافات و موهوماتی بر خود تحریم می کردند، اما در عوض به هنگام کمبود غذا از گوشت آلوده مردار یا خوک و یا خون استفاده می کردند! قرآن به آنها اعلام می کند که اینها برای شما

حرام است نه آنها (و این است معنی ((حصر اضافی))).
و از آنجا که گاه ضرورتهائی پیش می آید که انسان برای حفظ جان خویش مجبور به استفاده از بعضی از غذاهای حرام می شود قرآن در ذیل آیه آن را استثنا کرده و می گوید: ولی کسی که مجبور شود (برای نجات جان خویش از مرگ) از آنها بخورد گناهی بر او نیست ، به شرط اینکه ستمگر و متجاوز نباشد))! (فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه).
به این ترتیب برای اینکه اضطرار بهانه و دستاویزی برای زیاده روی در خوردن غذاهای حرام نشود با دو کلمه ((غیر باغ)) و ((لاعاد)) گوشزد می کند که این اجازه تنها برای کسانی است که خواهان لذت از خوردن این محرمات نباشند، و از مقدار لازم که برای نجات از مرگ ضروری است تجاوز نکنند، (باغ و عاد در اصل باغی و عادی بوده ، باغی از ماده ((بغی)) به معنی طلب کردن است ، و در اینجا منظور طلب کردن لذت است و ((عادی)) به معنی متجاوز می باشد، یعنی متجاوز از حد ضرورت).
تفسیر دیگری برای جمله ((غیر باغ و لاعاد)) ذکر شده است که با معنی اول تضادی ندارد، و ممکن است هر دو با هم در مفهوم آیه جمع باشند و آن این است که : با توجه به اینکه یکی از معانی بغی ظلم و ستم است ، منظور این است که اجازه خوردن گوشتهای حرام مخصوص کسانی است که سفر آنها سفر ستم و گناه نباشد (باید توجه داشت که اضطرار و اجبار معمولا در سفرهائی نظیر سفرهای آن زمان حاصل می شد که قافله ها در بیابان می ماندند و یا راه را گم می کردند) . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 584
بنابر این اگر سفر، سفر گناه باشد گرچه آنها ناچارند برای حفظ جان خود از غذای حرام بخورند ولی گناهش در نامه عملشان نوشته خواهد شد، و به تعبیر دیگر این ستمگران برای حفظ جان خود واجب است به حکم عقل از این گوشتها بخورند اما این وجوب از مسئولیت آنها چیزی نمی کاهد، چرا که در مسیر غلط چنین اجباری را پیدا کرده اند.
روایاتی که می گوید این آیه درباره کسانی است که در راه قیام بر ضد امام مسلمین گام ننهند نیز اشاره به همین حقیقت است ، چنانکه در احکام نماز مسافر نیز وارد شده که حکم نماز شکسته تنها برای مسافرانی است که سفر آنها سفر حرام نباشد و لذا در ضمن روایات به جمله ((غیر باغ و لاعاد)) برای هر دو حکم ، استدلال فرموده اند (حکم نماز مسافر و حکم ضرورت خوردن گوشتهای حرام).
و در پایان آیه می فرماید: ((خداوند غفور و رحیم است)) (ان الله غفور رحیم).
همان خداوندی که این گوشتها را تحریم کرده با رحمت خاصش در موارد ضرورت شدید اجازه استفاده از آن را داده است .

نکته ها
1- فلسفه تحریم گوشتهای حرام
بدون شک غذاهائی که در آیه فوق تحریم شده همچون سائر محرمات الهی فلسفه خاصی دارد و با توجه کامل به وضع جسم و جان انسان با تمام ویژگیهایش تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 585
تشریع شده است ، در روایات اسلامی نیز زیانهای هر یک مشروحا آمده ، و پیشرفتهای علمی بشر پرده از روی آن برداشته است .
مثلا در کتاب کافی پیرامون گوشت مردار از امام صادق (علیه السلام) چنین می خوانیم : اما المیتة فانه لم ینل منها احد الاضعف بدنه ، و ذهبت قوته و انقطع نسله و لا یموت آکل المیتة الا فجاة : امام بعد از ذکر مقدمهای در مورد اینکه تمام این احکام به خاطر مصالح بشر است می فرماید:((اما مردار را هیچکس از آن نمی خورد مگر اینکه بدنش ضعیف و رنجور می شود، نیروی او را می کاهد، و نسل را قطع می کند، و آن کس که به این کار ادامه دهد با سکته و مرگ ناگهانی از دنیا میرود))!.
این مفاسد ممکن است به خاطر آن باشد که دستگاه گوارش نمی تواند از مردار خون سالم و زنده بسازد، بعلاوه مردار کانونی است از انواع میکربها، اسلام علاوه بر اینکه خوردن گوشت مردار را تحریم کرده ، آن را نجس هم دانسته تا مسلمانان کاملا از آن دوری کنند.
دومین چیزی که در آیه تحریم شده خون است (والدم) خونخواری هم زیان جسمی دارد و هم اثر سوء اخلاقی ، چرا که خون از یکسو ماده کاملا آماده ای است برای پرورش انواع میکربها.
تمام میکربهائی که وارد بدن انسان می شوند به خون حمله می کنند، و آن را مرکز فعالیت خویش قرار می دهند، به همین دلیل گلبولهای سفید که پاسداران و سربازان کشور تن انسانند همواره در منطقه خون پاسداری می کنند تا میکربها به این سنگر حساس که با تمام مناطق بدن ارتباط نزدیک دارد راه پیدا نکنند.
مخصوصا هنگامی که خون از جریان می افتد و به اصطلاح می میرد، گلبولهای تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 586
سفید از بین می روند و به همین دلیل می کربها که میدان را خالی از حریف می بینند به سرعت زاد و ولد کرده گسترش می یابند، بنا بر این اگر گفته شود خون به هنگامی که از جریان می افتد آلودهترین اجزای بدن انسان و حیوان است گزاف گفته نشده .
از سوی دیگر امروز در علم غذاشناسی ثابت شده که غذاها از طریق تاثیر در غده ها و ایجاد هورمونها در روحیات و اخلاق انسان اثر می گذارند، از قدیم نیز تاءثیر خونخواری در قساوت و سنگدلی به تجربه رسیده ، و حتی ضرب المثل شده است ، و لذا در حدیثی می خوانیم : ((آنها که خون می

خورند آنچنان سنگدل می شوند که حتی ممکن است دست به قتل پدر و مادر و فرزند خود بزنند))!
سومین چیزی که در آیه تحریم شده خوردن گوشت ((خوک)) است (و لحم الخنزیر).
خوک حتی نزد اروپائیان که بیشتر گوشت آن را می خورند سمبل بی غیرتی است ، و حیوانی است کثیف ، خوک در امور جنسی فوق العاده بیتفاوت و لا ابالی است و علاوه بر تاءثیر غذا در روحیات که از نظر علم ثابت است ، تاءثیر این غذا در خصوص لاابالیگری در مسائل جنسی مشهود است .
در شریعت حضرت موسی (علیه السلام) حرمت گوشت خوک نیز اعلام شده است ، و در اناجیل گناهکاران به خوک تشبیه شده اند، و در ضمن داستانها مظهر شیطان خوک معرفی شده است .
جای تعجب است که بعضی با چشم خود می بینند از یکسو خوراک خوک نوعا از کثافات و گاهی از فضولات خودش است و از سوی دیگر برای همه روشن شده که گوشت این حیوان پلید دارای دو نوع انگل خطرناک بنام کرم ((تریشین)) و یکنوع ((کرم کدو)) است باز هم در استفاده از گوشت آن اصرار می ورزند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 587
تنها کرم ((تریشین)) کافی است که در یکماه 15 هزار تخمریزی کند و در انسان سبب پیدایش امراض گوناگونی مانند کم خونی ، سرگیجه ، تبهای مخصوص اسهال ، دردهای رماتیسمی ، کشش اعصاب ، خارش داخل بدن ، تراکم پیه ها، کوفتگی و خستگی ، سختی عمل جویدن و بلعیدن غذا و تنفس و غیره گردد.
در یک کیلو گوشت خوک ممکن است 400 میلیون نوزاد کرم تریشین باشد و شاید همین امور سبب شد که چند سال قبل در قسمتی از کشور روسیه خوردن گوشت خوک ممنوع اعلام شد.
آری آئینی که دستوراتش به مرور زمان جلوه تازهای پیدا می کند آئین خدا، آئین اسلام است .
بعضی می گویند با وسائل امروز میتوان تمام این انگلها را کشت و گوشت خوک را از آنها پاک نمود، ولی به فرض که با وسائل بهداشتی با پختن گوشت خوک در حرارت زیاد انگلهای مزبور بکلی از میان بروند باز زیان گوشت خوک قابل انکار نیست ، زیرا طبق اصل مسلمی که اشاره شد گوشت هر حیوانی حاوی صفات آن حیوان است و از طریق غده ها و تراوش آنها (هورمونها) در اخلاق کسانی که از آن تغذیه می کنند اثر می گذارد، و به این ترتیب خوردن گوشت خوک می تواند صفت بیبند و باری جنسی و بی اعتنائی به مسائل ناموسی را که از خصائص بارز نر این حیوان است به خورنده آن منتقل کند.

و شاید یکی از علل بیبند و باری شدید جنسی که در کشورهای غربی حکومت می کند همان تغذیه از گوشت این حیوان آلوده باشد.
چهارمین چیزی که تحریم شده ، گوشتهائی است که نام غیر خدا هنگام ذبح بر آن برده شود (و ما اهل به لغیر الله).
از جمله گوشتهائی که در این آیه از خوردن آنها نهی شده گوشت حیواناتی است که مثل زمان جاهلیت به نام غیر خدا (بتها) ذبح شود. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 588
آیا بردن نام خدا یا غیر خدا، هنگام ذبح ، از نظر بهداشتی در گوشت حیوان اثر می گذارد؟!
در پاسخ باید گفت نباید فراموش کرد که لازم نیست نام خدا و غیر خدا در ماهیت گوشت از نظر بهداشتی اثری بگذارد، زیرا محرمات در اسلام روی جهات مختلفی است ، گاهی تحریم چیزی بخاطر بهداشت و حفظ جسم است ، و گاهی بخاطر تهذیب روح و زمانی بخاطر حفظ نظام اجتماع ، و تحریم گوشتهائی که به نام بتها ذبح می شود در حقیقت جنبه معنوی و اخلاقی و تربیتی دارد آنها انسان را از خدا دور می کند، و اثر روانی و تربیتی نامطلوبی دارد، چرا که از سنتهای شرک و بت پرستی است و تجدید کننده خاطره آنها.
2- تکرار و تاءکید
تحریم موضوعات چهارگانه فوق در چهار سوره از قرآن ذکر شده است که دو مورد از آن در مکه (انعام 145 و نحل 115) و دو مورد آن در مدینه نازل شده است (بقره 173 که آیه مورد بحث است و مائده 3).
چنین به نظر می رسد که نخستین بار اوائل بعثت بود که تحریم این گوشتهای حرام اعلام شد، و دومین بار اواخر اقامت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) در مکه ، و سومین بار در اوائل هجرت در مدینه و بالاخره چهارمین بار در اواخر عمر پیامبر در سوره مائده که از آخرین سوره قرآن است بیان شده .
این طرز نزول آیات که بی سابقه یا کم سابقه است ، به خاطر اهمیت این موضوع و خطرات جسمی و روحی فراوان آن است و نیز به خاطر آلودگی زیاد مردم آن روز به آن بوده است . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 589
3- استفاده از خون برای تزریق
شاید نیاز به توضیح نداشته باشد که منظور از تحریم خون در آیه فوق تحریم خوردن آن است ، بنابر این استفاده های معقول دیگر مانند تزریق خون برای نجات جان مجروحان و بیماران و مانند آن هیچ اشکالی ندارد، حتی دلیلی بر تحریم خرید و فروش خون در این موارد در دست نیست ، چرا که استفاده ای است عقلائی و مشروع و مورد نیاز عمومی . البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 590

آیه 174-176
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ یَکْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْکتَبِ وَ یَشترُونَ بِهِ ثمَناً قَلِیلاً أُولَئک مَا یَأْکلُونَ فی بُطونِهِمْ إِلا النَّارَ وَ لا یُکلِّمُهُمُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیَمَةِ وَ لا یُزَکیهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ(174)
أُولَئک الَّذِینَ اشترَوُا الضلَلَةَ بِالْهُدَی وَ الْعَذَاب بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصبرَهُمْ عَلی النَّارِ(175)
ذَلِک بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْکتَب بِالْحَقِّ وَ إِنَّ الَّذِینَ اخْتَلَفُوا فی الْکِتَبِ لَفِی شِقَاقٍ بَعِیدٍ(176)
ترجمه :
174 کسانی که کتمان می کنند آنچه را خدا از کتاب نازل کرده و آنرا به بهای کمی می فروشند، آنها جز آتش چیزی نمی خورند (و هدایا و اموالی که از این رهگذر به دست می آورند در حقیقت آتش سوزانی است) و خداوند روز قیامت با آنها سخن نمی گوید، و آنها را پاکیزه نمی کند، و برای آنها عذاب دردناکی است .
175 اینها همانها هستند که گمراهی را با هدایت ، و عذاب را با آمرزش مبادله کرده اندراستی چقدر در برابر عذاب خداوند بیاعتنا و خونسردند!
176 اینها بخاطر آن است که خداوند کتاب (آسمانی) را به حق (و تؤ ام با نشانه ها و دلائل روشن) نازل کرده ، و آنها که در آن اختلاف می کنند (و با کتمان و تحریف اختلاف به وجود آورند) در شکاف (و پراکندگی) عمیقی قرار دارند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 591
شان نزول
به اتفاق همه مفسران آیات فوق در مورد اهل کتاب نازل شده است ، و به گفته بسیاری مخصوصا به علمای یهود نظر دارد که پیش از ظهور پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) صفات و نشانه های او را مطابق آنچه در کتب خود یافته بودند برای مردم بازگو می کردند، ولی پس از ظهور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و مشاهده گرایش مردم به او ترسیدند که اگر همان روش سابق را ادامه دهند منافع آنها به خاطر بیفتد و هدایا و مهمانی هائی که برای آنها ترتیب می دادند از دست برود! لذا اوصاف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) را که در تورات نازل شده بود کتمان کردند، آیات فوق نازل شد و سخت آنها را نکوهش کرد.
تفسیر:
باز هم نکوهش از کتمان حق
این آیات تاءکیدی است بر آنچه در آیه 159 در زمینه کتمان حق گذشت گرچه روی سخن به علمای یهود است ولی چنانکه بارها یادآوری کرده ایم مفهوم آیات در هیچ مورد اختصاص به شاءن نزول ندارد، در حقیقت شاءن

نزولها وسیله ای هستند برای بیان احکام کلی و عمومی که خود یکی از مصداقهای آن محسوب می شوند.
بنابر این تمام کسانی که احکام خدا و حقائق مورد نیاز مردم را از آنها کتمان کنند و به خاطر کسب مقام و یا به دست آوردن ثروتی مرتکب این خیانت بزرگ شوند باید بدانند که حقیقت گرانبهائی را به بهای ناچیزی فروخته اند زیرا حقپوشی اگر با تمام دنیا مبادله شود باز مرتکب شونده آن ضرر و زیان کرده است !
در آیه نخست می گوید: کسانی که کتمان می کنند کتابی را که خدا تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 592
نازل کرده و آنرا به بهای کمی می فروشند آنها در حقیقت جز آتش چیزی نمی خورند))! (ان الذین یکتمون ما انزل الله من الکتاب و یشترون به ثمنا قلیلا اولئک ما یاکلون فی بطونهم الا النار).
آری هدایا و اموالی را که از این راه تحصیل می کنند آتشهای سوزانی است که در درون وجود آنان وارد می شود.
این تعبیر ضمنا مساءله تجسم اعمال را در آخرت بار دیگر روشن می سازد و نشان می دهد اموال حرامی که از این طریق به دست می آید در واقع آتشی است که در دل آنها وارد می شود که در رستاخیز به شکل واقعی خود مجسم خواهد شد.
سپس به یک مجازات مهم معنوی آنها که از مجازات مادی بسیار دردناکتر است پرداخته می گوید: ((خداوند روز قیامت با آنها سخن نمی گوید، و آنان را پاکیزه نمی کند، و عذاب دردناکی در انتظارشان است))! (و لا یکلمهم الله یوم القیامة و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم).
در آیه 77 سوره آل عمران نیز نظیر همین مجازات دردناک برای کسانی که عهد الهی و سوگندهای خود را به خاطر منافع ناچیزی زیر پا می گذارند آمده است ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الاخرة و لا یکلمهم الله و لا ینظر الیهم یوم القیامة و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم ، طبق این آیه خدا با اینگونه اشخاص پیمانشکن در روز قیامت سخن نمی گوید، و به آنها نظر لطف نمی کند، و آنها را پاک نمی سازد و عذاب دردناک برای آنها است .
از این آیه و آیه مورد بحث استفاده می شود که یکی از بزرگترین مواهب الهی در جهان دیگر این است که خدا با مردم با ایمان از طریق لطف سخن می گوید، یعنی همان مقامی را که پیامبران الهی در این جهان داشتند و از لذت تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 593
گفتگوی با پروردگار بهره مند می شدند مؤ منان نیز در آن جهان به آن مفتخر می شوند، چه لذتی از این برتر؟
بعلاوه خدا نظر لطف به آنها می کند و با آب عفو و رحمتش آنها را می

شوید و پاک و پاکیزه می کند چه نعمتی از این بالاتر؟
بدیهی است سخن گفتن خداوند با بندگان مفهومش این نیست که خدا زبان دارد و جسم است بلکه او با قدرت بیپایانش امواج صوتی را در فضا می آفریند به گونه ای که قابل درک و شنیدن باشد (همانگونه که در وادی طور با موسی سخن گفت) و یا از طریق الهام و با زبان دل با بندگان خاصش سخن می گوید.
به هر حال این لطف بزرگ پروردگار و این لذت بینظیر معنوی برای بندگان پاکدلی است که زبان حقگو دارند و مردم را به حقائق آشنا می کنند، بر سر پیمان خود ایستاده اند و حق طلبی را هرگز فدای منافع مادی نمی کنند.
در اینجا سوالی پیش می آید که از پارهای از آیات قرآن استفاده می شود که خدا در قیامت با بعضی از مجرمان و کافران نیز سخن می گوید، مانند قال اخسؤ ا فیها و لا تکلمون : ((بروید و گم شوید در آتش دوزخ و دیگر با من سخن مگوئید)) (آیه 108 مؤ منون).
این سخن را خداوند به گنهکارانی می گوید که درخواست خلاصی از آتش دوزخ می کنند، و می گویند: ((خداوندا ما را از آن خارج کن و اگر بار دیگر باز گشتیم ستمگریم)).
در سوره ((جاثیه)) آیه 30 و 31 نیز نظیر این گفتگو از سوی خداوند با مجرمان مشاهده می شود.
پاسخ این است که منظور از سخن گفتن در آیات مورد بحث سخن از روی لطف و احترام و محبت خاص است ،نه سخنی که به عنوان بی مهری و تحقیر و طرد و مجازات باشد که این خود یکی از دردناکترین کیفرها است . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 594
این نکته نیز چندان احتیاج به توضیح ندارد که معنی جمله آن را به بهای کمی نفروشید این نیست که کتمان حق در برابر بهای گزاف بیمانع است بلکه منظور این است هر بهای مادی در برابر کتمان حق گرفته شود ناچیز و بی ارزش است هر چند تمام دنیا باشد!.
آیه بعد وضع این گروه را مشخصتر می سازد و نتیجه کارشان را در این معامله زیانبار چنین بازگو می کند: ((اینها کسانی هستند که گمراهی را با هدایت و عذاب را با آمرزش مبادله کرده اند)) (اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی و العذاب بالمغفرة).
و به این ترتیب از دو سو گرفتار زیان خسران شده اند: از یکسو رها کردن هدایت و بر گزیدن ضلالت در برابر آن ، و از سوی دیگر از دست دادن رحمت و آمرزش خدا و جایگزین ساختن عذاب دردناک الهی بجای آن ، و این معامله ای است که هیچ انسان عاقلی به سراغ آن نمی رود.
لذا در پایان آیه اضافه می کند راستی عجیب است که چقدر در برابر آتش

خشم و غضب خدا جسور و خونسردند ؟! (فما اصبرهم على النار).
آخرین آیه مورد بحث می گوید: این تهدیدها و وعده های عذاب که برای کتمان کنندگان حق بیان شده است به خاطر این است که خداوند کتاب آسمانی قرآن را به حق و توام با دلائل روشن نازل کرده تا جای هیچگونه شبهه و ابهامی برای کسی باقی نماند (ذلک بان الله نزل الکتاب بالحق).
با اینحال گروهی به خاطر حفظ منافع کثیف خویش دست به توجیه و تحریف می زنند و در کتاب آسمانی اختلافها به وجود می آورند تا به
اصطلاح آب را گل تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 595
آلود کنند و از آن ماهی گیرند.
((چنین کسانی که اختلاف در کتاب آسمانی می کنند بسیار از حقیقت دورند)) (و ان الذین اختلفوا فی الکتاب لفی شقاق بعید).
کلمه ((شقاق)) در اصل به معنی شکاف و جدائی است این تعبیر شاید اشاره به این باشد که ایمان و تقوا و افشا کردن حق رمز وحدت و اتحاد در جامعه انسانی است ، اما خیانت و کتمان حقائق موجب پراکندگی و جدائی و شکاف است نه شکاف سطحی که آن را بتوان نادیده گرفت بلکه جدائی و شکاف عمیق ! البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 596
آیه 177
آیه و ترجمه
لَّيْسَ الْبِرَّ أَن تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الاَخِرِ وَ الْمَلَئكَةِ وَ الْكِتَبِ وَ النَّبِيِّينَ وَ ءَاتى الْمَالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِى الْقُرْبى وَ الْيَتَمَى وَ الْمَسكِينَ وَ ابْنَ السبِيلِ وَ السائلِينَ وَ فى الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصلَوةَ وَ ءَاتى الزَّكَوةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَهَدُوا وَ الصبرِينَ فى الْبَأْساءِ وَ الضرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئک الَّذِينَ صدَقُوا وَ أُولَئک هُمُ الْمُتَّقُونَ(177)
ترجمه :
177 نیکی (تنها) این نیست (که به هنگام نماز) صورت خود را به سوی مشرق و مغرب کنید (و تمام گفتگوی شما از مساءله قبله و تغییر قبله باشد و همه وقت خود را مصروف آن سازید) بلکه نیکی (و نیکوکار) کسانی هستند که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیامبران ایمان آورده اند، و مال (خود) را با علاقهای که به آن دارند به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان انفاق می کنند، نماز را بر پا میدارند، و زکات را می پردازند و به عهد خود به هنگامی که عهد بستند وفا می کنند، در برابر محرومیتها و بیماریها، و در میدان جنگ استقامت به خرج می دهند، اینها کسانی هستند که راست می گویند (و گفتار و رفتار و اعتقادشان هماهنگ است و اینها هستند پرهیزگاران . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 597

شان نزول
چون تغییر قبله سر و صدای زیادی در میان مردم بخصوص یهود و نصاری به راه انداخت ، یهود که بزرگترین سند افتخار خود (پیروی مسلمین از قبله آنان) را از دست داده بودند زبان به اعتراض گشودند، که قرآن در آیه 142 با جمله (سیقول السفهاء) به آن اشاره کرده است آیه فوق نازل گردید و تاءیید کرد که اینهمه گفتگو در مساءله قبله صحیح نیست بلکه مهمتر از قبله مسائل دیگری است که معیار ارزش انسانهاست و باید به آنها توجه شود و آن مسائل را در این آیه شرح داده است .
تفسیر:
ریشه و اساس همه نیکیها
همانگونه که در تفسیر آیات تغییر قبله گذشت ، نصارا به هنگام عبادت رو به سوی شرق و یهود رو به سوی غرب کرده ، عبادات خود را انجام می دادند، اما خدا کعبه را برای مسلمین قبله قرار داد که در طرف جنوب بود و حد وسط میان آن دو محسوب می شد.
و نیز دیدیم که مخالفین اسلام از یکسو و تازه مسلمانان از سوی دیگر چه سر و صدائی پیرامون تغییر قبله به راه انداختند.
آیه فوق روی سخن را به این گروه ها کرده می گوید: نیکی تنها این نیست که به هنگام نماز صورت خود را به سوی شرق و غرب کنید و تمام وقت خود را صرف این مساءله نمائید (لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب).
((بر)) (بر وزن ضد) در اصل به معنی توسعه است ، سپس در معنی نیکیها و خوبیها و احسان ، به کار رفته است ، زیرا این کارها در وجود انسان

نمی شود و گسترش مییابد و به دیگران می رسد و آنها نیز بهره مند می شوند.
و ((بر)) (بر وزن نر) جنبه وصفی دارد و به معنی شخص نیکوکار است ، در اصل به معنی بیابان و مکان وسیع می باشد، و از آنجا که نیکوکاران روحی وسیع و گسترده دارند این واژه بر آنها اطلاق می شود.
قرآن سپس به بیان مهمترین اصول نیکیها در ناحیه ایمان و اخلاق و عمل ضمن بیان شش عنوان پرداخته چنین می گوید: ((بلکه نیکی (نیکوکار) کسانی هستند که به خدا و روز آخر و فرشتگان و کتابهای آسمانی و پیامبران ایمان آورده اند)) (و لکن البر من آمن بالله و الیوم الاخر و الملائکة و الکتاب و النبیین).
در حقیقت این نخستین پایه همه نیکیها و خوبیها است : ایمان به مبدا و معاد و برنامه های الهی ، و پیامبران که ماءمور ابلاغ و اجرای این برنامه ها بودند، و فرشتگانی که واسطه ابلاغ این دعوت محسوب می شدند،

ایمان به اصولی که تمام وجود انسان را روشن می کند و انگیزه نیرومندی برای حرکت به سوی برنامه های سازنده و اعمال صالح است .
جالب اینکه نمی گوید((نیکوکار)) کسانی هستند که ... بلکه می گوید ((نیکی)) کسانی هستند که ...
این به خاطر آن است که در ادبیات عرب و همچنین بعضی زبانهای دیگر هنگامی که می خواهند آخرین درجه تاءکید را در چیزی بیان کنند آن را بصورت مصدری می آورند نه به صورت وصف ، مثلا گفته می شود علی (علیه السلام) عدل جهان انسانیت است ، یعنی آنچنان عدالت پیشه است که گوئی تمام وجودش در آن حل شده و سر تا پای او در عدالت غرق گشته است ، به گونهای که هر گاه به او نگاه کنی چیزی جز عدالت نمی بینی ! و همچنین در نقطه مقابل آن می گوئیم بنی امیه ذلت اسلام بودند گوئی تمام وجودشان تبدیل به خواری شده بود. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 599
بنابر این از این تعبیر ایمان محکم و نیرومندی در سطح بالا استفاده می شود.
پس از ایمان به مساءله انفاق و ایثار و بخششهای مالی اشاره می کند و می گوید: ((مال خود را با تمام علاقه ای که به آن دارند به خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان می دهند)) (و آتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب).
بدون شک گذشتن از مال و ثروت برای همه کس کار آسانی نیست ، هنگامی که به مرحله ایثار برسد، چرا که حب آن تقریبا در همه دلها است ، و تعبیر علی حبه نیز اشاره به همین حقیقت است که آنها در برابر این خواسته دل برای رضای خدا مقاومت می کنند.
جالب اینکه در اینجا شش گروه از نیازمندان ذکر شده اند: در درجه اول بستگان و خویشاوندان آبرومند، و در درجه بعد یتیمان و مستمندان ، سپس آنهائی که نیازشان کاملا موقتی است مانند واماندگان در راه ، بعد سائلان ، اشاره به اینکه نیازمندان همه اهل سؤ ال نیستند، گاهی چنان خویشتن دارند که ظاهر آنها همچون اغنیا است در حالی که در باطن سخت محتاجند، چنانکه قرآن در جای دیگری می گوید یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف : ((افراد ناآگاه آنها را به خاطر شدت خویشتنداری اغنیاء تصور می کنند)) (سوره بقره 273) و سرانجام به بردگان اشاره می کند که نیاز به آزادی و استقلال دارند هر چند ظاهرا نیاز مادی آنها به وسیله مالکشان تاءمین گردد.
سومین اصل از اصول نیکیها را بر پا داشتن نماز می شمرد و می گوید: ((آنها نماز را برپا می دارند)) (و اقام الصلوة).

نمازی که اگر با شرائط و حدودش ، و با اخلاص و خضوع ، انجام گیرد، انسان را از هر گناه باز می دارد و به هر خیر و سعادتی تشویق می کند.
چهارمین برنامه آنها را اداء زکات و حقوق واجب مالی ذکر کرده می گوید:
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 600
((آنها زکات را می پردازند)) (و آتی الزکوة).
بسیارند افرادی که در پارهای از موارد حاضرند به مستمندان کمک کنند اما در اداء حقوق واجب سهل انگار می باشند، و به عکس گروهی غیر از ادای حقوق واجب به هیچگونه کمک دیگری تن در نمی دهند، حتی حاضر نیستند حتی یک دینار به نیازمندترین افراد بدهند، آیه فوق با ذکر انفاق مستحب و ایثارگری از یکسو، و ادای حقوق واجب از سوی دیگر، این هر دو گروه را از صف نیکوکاران واقعی خارج می سازد و نیکوکار را کسی می داند که در هر دو میدان انجام وظیفه کند.
و جالب اینکه در مورد انفاقهای مستحب کلمه علی حبه (با اینکه ثروت محبوب آنها است) را ذکر می کند، ولی در مورد زکات واجب نه ، چرا که ادای حقوق واجب مالی یک وظیفه الهی و اجتماعی است و اصولا نیازمندان طبق منطق اسلام - در اموال ثروتمندان به نسبت معینی شریکند، پرداختن مال شریک نیازی به این تعبیر ندارد.
پنجمین ویژگی آنها را وفای به عهد می شمرد و می گوید: ((کسانی هستند که به عهد خویش به هنگامی که پیمان می بندند وفا می کنند)) (و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا).
چرا که سرمایه زندگی اجتماعی اعتماد متقابل افراد جامعه است ، و از جمله گناهانی که رشته اطمینان و اعتماد را پاره می کند و زیربنای روابط اجتماعی را سست می نماید ترک وفای به عهد است ، به همین دلیل در روایات اسلامی چنین می خوانیم که مسلمانان موظفند سه برنامه را در مورد همه انجام دهند، خواه طرف مقابل ، مسلمان باشد یا کافر، نیکوکار باشد یا بدکار، و آن سه عبارتند از: وفای به عهد، ادای امانت و احترام به پدر و مادر. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 601
و بالاخره ششمین و آخرین برنامه این گروه نیکوکار را چنین شرح می دهد: ((کسانی هستند که در هنگام محرومیت و فقر، و به هنگام بیماری و درد، و همچنین در موقع جنگ در برابر دشمن ، صبر و استقامت به خرج می دهند، و در برابر این حوادث زانو نمی زنند)) (و الصابرین فی الباساء و الضراء و حین الباءس)
و در پایان آیه به عنوان جمعبندی و تاءکید بر شش صفت عالی گذشته می گوید: ((اینها کسانی هستند که راست می گویند و اینها پرهیزگارانند)) اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون).
راستگوئی آنها از اینجا روشن که اعمال و رفتارشان از هر نظر با اعتقاد و

ایمانشان هماهنگ است ، و تقوا و پرهیزگاریشان از اینجا معلوم می شود که آنها هم وظیفه خود را در برابر ((الله)) و هم در برابر نیازمندان و محرومان و کل جامعه انسانی و هم در برابر خویشتن خویش انجام می دهند.
جالب اینکه شش صفت برجسته فوق هم شامل اصول اعتقادی و اخلاقی و هم برنامه های عملی است .
در زمینه اصول اعتقادی تمام پایه های اصلی ذکر شده ، و از میان برنامه های عملی به انفاق و نماز و زکات که سمبلی از رابطه خلق با خالق ، و خلق با خلق است اشاره گردیده و از میان برنامه های اخلاقی تکیه بر وفای به عهد و استقامت و پایداری شده که ریشه همه صفات عالی اخلاقی را تشکیل می دهد. البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 602
آیه 178-179
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِب عَلَيْكُمُ الْقِصاص فى الْقَتْلى الحُرُّ بِالحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الاُنثى بِالاُنثى فَمَنْ عُفِىَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شىْءٌ فَاتِّبَاعُ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَدَاءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسنٍ ذَلِک تخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِک فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ(178)
وَ لَكُمْ فى الْقِصاصِ حَيَوةٌ يَأُولى الاَلْبَبِ لَعَلَّكمْ تَتَّقُونَ(179)
ترجمه :
178 ای افرادی که ایمان آورده اید! حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما نوشته شده است ، آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده و زن در برابر زن ، پس اگر کسی از ناحیه برادر (دینی) خود مورد عفو قرار گیرد (و حکم قصاص او تبدیل به خونبها گردد) باید از راه پسندیده پیروی کند (و در طرز پرداخت دیه ، حال پرداخت کننده را در نظر بگیرد) و قاتل نیز به نیکی دیه را به ولی مقتول بپردازد (و در آن مسامحه نکند این تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگار شما و کسی که بعد از آن تجاوز کند عذاب دردناکی خواهد داشت .
179 و برای شما در قصاص حیات و زندگی است ای صاحبان خرد، تا شما تقوی پیشه کنید. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 603
شان نزول
عادت عرب جاهلی بر این بود که اگر کسی از قبیله آنها کشته می شد تصمیم می گرفتند تا آنجا که قدرت دارند از قبیله قاتل بکشند، و این فکر تا آنجا پیش رفته بود که حاضر بودند به خاطر کشته شدن یک فرد تمام طائفه قاتل را نابود کنند آیه فوق نازل شد و حکم عادلانه قصاص را بیان کرد.

این حکم اسلامی ، در واقع حد وسطی بود میان دو حکم مختلف که در آن زمان وجود داشت بعضی قصاص را لازم میدانستند و چیزی جز آن را مجاز نمی شمردند و بعضی تنها دیه را لازم می شمردند، اسلام قصاص را در صورت عدم رضایت اولیای مقتول ، و دیه را به هنگام رضایت طرفین قرار داد.
تفسیر:
قصاص مایه حیات شما است !
از این آیات به بعد یک سلسله از احکام اسلامی مطرح می شود و آیات گذشته را که تحت عنوان بر و نیکوکاری بود و بخش مهمی از برنامه های اسلام را شرح میداد تکمیل می کند.
نخست از مساءله حفظ احترام خونها که مساءله فوق العاده مهمی در روابط اجتماعی است آغاز می کند، و خط بطلان بر آداب و سنن جاهلی می کشد، مؤ منان را مخاطب قرار داده چنین می گوید:
((ای کسانی که ایمان آورده اید حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما نوشته شده است)) (یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی).
قرآن گاهی از دستورات لازم الاجرا با جمله کتب علیکم : ((بر شما نوشته شده)) تعبیر می کند، از جمله در آیه فوق و همچنین آیات آینده که در مورد وصیت و روزه سخن می گوید، همین تعبیر دیده می شود، و به هر حال این تعبیر اهمیت تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 604
و تاءکید مطلب را روشن می کند، زیرا همیشه مسائلی را می نویسند که از هر نظر قطعیت پیدا کرده و جدی است .

((قصاص)) از ماده ((قص)) (بر وزن سد) به معنی جستجو و پیگیری از آثار چیزی است و هر امری که پشت سر هم آید عرب آن را ((قصه)) می گوید و از آنجا که قصاص قتلی است . که پشت سر قتل دیگری قرار می گیرد این واژه در مورد آن به کار رفته است .
همانگونه که در شان نزول اشاره شد این آیات در مقام تعدیل زیادهرویهای است که در جاهلیت در مورد قتل نفس انجام می گرفت ، و با انتخاب واژه قصاص نشان می دهد که اولیاء مقتول حق دارند نسبت به قاتل همانرا انجام دهند که او مرتکب شده .
ولی به این مقدار قناعت نکرده در دنباله آیه مساءله مساوات را با صراحت بیشتر مطرح می کند و می گوید: ((آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده ، و زن در برابر زن)) (الحر بالحر و العبد بالعبد و الانثی بالانثی).
به خواست خدا توضیح خواهیم داد که این مساءله دلیل بر برتری خون مرد نسبت به زن نیست و مرد قاتل را نیز میتوان (با شرائطی) در برابر زن مقتول قصاص کرد.
سپس برای اینکه روشن شود که مساءله قصاص حقی برای اولیای مقتول است و هرگز یک حکم الزامی نیست ، و اگر مایل باشند می توانند قاتل را ببخشند و خونبها بگیرند، یا اصلا خونبها هم نگیرند، اضافه می کند: ((اگر کسی از ناحیه برادر دینی خود مورد عفو قرار گیرد (و حکم قصاص با رضایت طرفین تبدیل به خونبها گردد) باید از روش پسندیدهای پیروی کند (و برای پرداخت دیه طرف را در فشار نگذارد) و او هم در پرداختن دیه کوتاهی نکند)) (فمن عفی له من اخیه شی ء فاتباع بالمعروف و اداء الیه باحسان). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 605
به این ترتیب از یکسو به اولیای مقتول توصیه می کند که اگر از قصاص صرفنظر کردهاید در گرفتن خونبها زیاده روی نکنید و به طرز شایسته با توجه به مبلغ عادلانهای که اسلام قرار داده و در اقساطی که طرف قدرت پرداخت آن را دارد از او بگیرید.
و از سوی دیگر با جمله و اداء الیه باحسان به قاتل نیز توصیه می کند که در پرداخت خونبها روش صحیحی در پیش گیرد و بدهی خود را بدون مسامحه بطور کامل و به موقع اداء نماید.
و به این صورت وظیفه و برنامه هر یک از دو طرف را مشخص کرده است .
در پایان آیه برای تاءکید و توجه دادن به این امر که تجاوز از حد از ناحیه هر کس بوده باشد مجازات شدید دارد می گوید ((این تخفیف و رحمتی است از ناحیه پروردگارتان ، و کسی که بعد از آن از حد خود تجاوز کند

عذاب دردناکی در انتظار او است)) (ذلک تخفیف من ربکم و رحمة فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم).
این دستور عادلانه قصاص و عفو که یک مجموعه کاملا انسانی و منطقی را تشکیل می دهد از یکسو روش فاسد عصر جاهلیت را که هیچگونه برابری در قصاص قائل نبودند و همچون دژخیمان عصر فضا گاه در برابر یک نفر صدها نفر را به خاک و خون می کشیدند محکوم می کند.
و از سوی دیگر راه عفو را به روی مردم نمی بندد، در عین حال احترام خون را نیز کاهش نمی دهد و قاتلان را جسور نمی سازد، و از سوی سوم می گوید بعد از برنامه عفو و گرفتن خونبها هیچیک از طرفین حق تعدی ندارند، بر خلاف اقوام جاهلی که اولیای مقتول گاهی بعد از عفو و حتی گرفتن خونبها قاتل را میکشتند!. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 606
آیه بعد با یک عبارت کوتاه و بسیار پر معنی پاسخ بسیاری از سؤ الات را در زمینه مساءله قصاص بازگو می کند و می گوید: ((ای خردمندان ! قصاص برای شما مایه حیات و زندگی است ، باشد که تقوا پیشه کنید)) (و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب لعلکم تتقون).
این آیه که از ده کلمه ترکیب شده ، و در نهایت فصاحت و بلاغت است آنچنان جالب است که به صورت یک شعار اسلامی در اذهان همگان نقش بسته ، و به خوبی نشان می دهد که قصاص اسلامی به هیچوجه جنبه انتقامجوئی ندارد بلکه دریچه ای است به سوی حیات و زندگی انسانها.
از یکسو ضامن حیات جامعه است ، زیرا اگر حکم قصاص به هیچوجه وجود نداشت و افراد سنگدل احساس امنیت می کردند جان مردم بیگناه به خطر می افتاد همانگونه که در کشورهائی که حکم قصاص به کلی لغو شده آمار قتل و جنایت به سرعت بالا رفته است .
و از سوی دیگر مایه حیات قاتل است چرا که او را از فکر آدمکشی تا حد زیادی باز میدارد و کنترل می کند.
و از سوی سوم به خاطر لزوم تساوی و برابری جلو قتلهای پی در پی را می گیرد و به سنتهای جاهلی که گاه یک قتل مایه چند قتل و آن نیز به نوبه خود مایه قتلهای بیشتری می شد پایان می دهد، و از این راه نیز مایه حیات جامعه است .
و با توجه به اینکه حکم قصاص مشروط به عدم عفو است نیز دریچه دیگری به حیات و زندگی گشوده می شود.
جمله لعلکم تتقون که هشداری است برای پرهیز از هر گونه تعدی و تجاوز این حکم حکیمانه اسلامی را تکمیل می کند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 607
نکته ها
1- قصاص و عفو یک مجموعه عادلانه

اسلام که در هر مورد مسائل را با واقعبینی و بررسی همه جانبه دنبال می کند، در مساءله خون بیگناهان نیز حق مطلب را دور از هر گونه تندروی و کندروی بیان داشته است ، نه همچون آئین تحریف شده یهود فقط تکیه بر قصاص می کند و نه مانند مسیحیت کنونی فقط راه عفو یا دیه را به پیروان خود توصیه می نماید، چرا که دومی مایه جرئت است و اولی عامل خشونت و انتقامجوئی .
فرض کنید قاتل و مقتول با هم برادر و یا سابقه دوستی و پیوند اجتماعی داشته باشند، در اینصورت اجبار کردن به قصاص داغ تازهای بر اولیای مقتول می گذارد، و مخصوصا در مورد افرادی که سرشار از عواطف انسانی باشند اجبار کردن بر قصاص خود زجر و شکنجه دیگری برای آنها محسوب می شود، در حالی که محدود ساختن حکم به روش عفو و دیه نیز افراد جنایتکار را جریتر می کند .
لذا حکم اصلی را قصاص قرار داده ، و برای تعدیل آن حکم عفو را در کنار این حکم ذکر کرده است .
به عبارت روشنتر اولیاء مقتول حق دارند در برابر قاتل یکی از سه حکم را اجراء کنند: 1 قصاص کردن .
2 - عفو کردن بدون گرفتن خونبها.
3 عفو کردن با گرفتن خونبها (البته در اینصورت موافقت قاتل نیز شرط است).
2- آیا قصاص بر خلاف عقل و عواطف انسانی است ؟
گروهی که بدون تاءمل ، بعضی از مسائل جزائی اسلام را مورد انتقاد قرار
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 608
داده اند به خصوص درباره مساءله قصاص سر و صدا راه انداخته می گویند:
1 جنایتی که قاتل مرتکب شده بیش از این نیست که انسانی را از بین برده است ، ولی شما به هنگام قصاص همین عمل را تکرار می کنید!.
2 قصاص جز انتقامجوئی و قساوت نیست ، این صفت ناپسند را باید با تربیت صحیح از میان مردم برداشت ، در حالی که طرفداران قصاص هر روز به این صفت ناپسند انتقامجوئی روح تازهای میدمند!
3 آدمکشی گناهی نیست که از اشخاص عادی یا سالم سرزند، حتما قاتل از نظر روانی مبتلا به بیماری است ، و باید معالجه شود، و قصاص دوای چنین بیمارانی نمی تواند باشد.
4 مسائلی که مربوط به نظام اجتماعی است باید دوش به دوش اجتماع رشد کند، بنا بر این قانونی که در هزار و چهارصد سال پیش از این پیاده می شده نباید در اجتماع امروز عملی شود!
5 آیا بهتر نیست به جای قصاص ، قاتلان را زندانی کنیم و با کار اجباری از

وجود آنها به نفع اجتماع استفاده نمائیم با این عمل هم اجتماع از شر آنان محفوظ میماند، و هم از وجود آنها حتی المقدور استفاده می شود.
اینها خلاصه اعتراضاتی است که پیرامون مساءله قصاص مطرح می شود.
پاسخ
دقت در آیات قصاص در قرآن مجید جواب این اشکالات را روشن می سازد (و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب).
زیرا از بین بردن افراد مزاحم و خطرناک گاه بهترین وسیله برای رشد و تکامل اجتماع است ، و چون در اینگونه موارد مساءله قصاص ضامن حیات و ادامه تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 609
بقا می باشد شاید از این رو قصاص به عنوان غریزه در نهاد انسان گذارده شده است .
نظام طب ، کشاورزی ، دامداری همه و همه روی این اصل عقلی (حذف موجود خطرناک و مزاحم) بنا شده زیرا می بینیم به خاطر حفظ بدن ، عضو فاسد را قطع می کنند، و یا به خاطر نمو گیاه شاخه های مضر و مزاحم را می برند، کسانی که کشتن قاتل را فقدان فرد دیگری می دانند تنها دید انفرادی دارند، اگر صلاح اجتماع را در نظر بگیرند و بدانند اجرای قصاص چه نقشی در حفاظت و تربیت سایر افراد دارد در گفتار خود تجدید نظر می کنند، از بین بردن این افراد خونریز در اجتماع همانند قطع کردن و از بین بردن عضو و شاخه مزاحم و مضر است که به حکم عقل باید آن را قطع کرد، و ناگفته پیدا است که تاکنون هیچکس به قطع شاخه ها و عضوهای فاسد و مضر اعتراض نکرده است ، این در مورد ایراد اول .
در مورد ایراد دوم باید توجه داشت که اصولا تشریع قصاص هیچگونه ارتباطی با مساءله انتقامجوئی ندارد، زیرا انتقام به معنی فرونشاندن آتش غضب به خاطر یک مساءله شخصی است ، در حالی که قصاص به منظور پیشگیری از تکرار ظلم و ستم بر اجتماع است و هدف آن عدالتخواهی و حمایت از سایر افراد بیگناه می باشد.
در مورد ایراد سوم که قاتل حتما مبتلا به مرض روانی است و از اشخاص عادی ممکن نیست چنین جنایتی سر بزند، باید گفت : در بعضی موارد این سخن صحیح است و اسلام هم در چنین صورتهائی برای قاتل دیوانه یا مثل آن حکم قصاص نیاورده است ، اما نمی توان مریض بودن قاتل را به عنوان یک قانون و راه عذر عرضه داشت ، زیرا فسادی که این طرح به بار می آورد و جراتیکه به جنایتکاران اجتماع می دهدبرای هیچکس قابل تردید نیست ، و اگر استدلال در مورد قاتل صحیح باشد در مورد تمام متجاوزان و کسانی که به حقوق دیگران تعدی می کنند نیز باید صحیح باشد، زیرا آدمی که دارای سلامت کامل عقل است هرگز بدیگران تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه : 610

تجاوز نمی کند، و به این ترتیب تمام قوانین جزائی را باید از میان برداشت ، و همه متعدیان و متجاوزان را به جای زندان و مجازات به بیمارستانهای روانی روانه کرد.
اما اینکه : رشد اجتماع قانون قصاص را نمی پذیرد و قصاص تنها در اجتماعات قدیم نقشی داشته اما الان قصاص را حکمی خلاف وجدان می دانند که باید حذف شود پاسخ آن یک جمله است و آن اینکه :
ادعای مزبور در برابر توسعه وحشتناک جنایات در دنیای امروز و آمار کشتارهای میدانهای نبرد و غیر آن ادعای بیارزشی است ، و به خیالبافی شبیهتر است ، و به فرض که چنین دنیائی به وجود آمد، اسلام هم قانون عفو را در کنار قصاص گذارده و هرگز قصاص را راه منحصر معرفی نکرده است ، مسلما در چنان محیطی خود مردم ترجیح خواهند داد که قاتل را عفو کنند، اما در دنیای کنونی که جنایاتش تحت لفافه های گوناگون قطعا از گذشته بیشتر و وحشیانه تر است حذف این قانون جز اینکه دامنه جنایات را گسترش دهد اثری ندارد.
و در مورد ایراد پنجم باید توجه داشت که هدف از قصاص همانطور که قرآن تصریح می کند حفظ حیات عمومی اجتماع و پیشگیری از تکرار قتل و جنایات است ، مسلما زندان نمی تواند اثر قابل توجهی داشته باشد (آنهم زندانهای کنونی که وضع آن از بسیاری از منازل جنایتکاران بهتر است) و به همین دلیل در کشورهائی که حکم اعدام لغو شده در مدت کوتاهی آمار قتل و جنایت فزونی گرفته ، به خصوص اگر حکم زندانی افراد طبق معمول در معرض بخشودگی باشد که در اینصورت جنایتکاران با فکری آسوده تر و خیالی راحتتر دست به جنایت می زنند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 611
3- آیا خون مرد رنگینتر است ؟
ممکن است بعضی ایراد کنند که در آیات قصاص دستور داده شده که نباید ((مرد)) بخاطر قتل ((زن)) مورد قصاص قرار گیرد، مگر خون مرد از خون زن رنگینتر است ؟ چرا مرد جنایتکار بخاطر کشتن زن و ریختن خون ناحق از انسانهائی که بیش از نصف جمعیت روی زمین را تشکیل می دهند قصاص نشود ؟!
در پاسخ باید گفت : مفهوم آیه این نیست که مردم نباید در برابر زن قصاص شود بلکه همانطور که در فقه اسلام مشروحا بیان شده اولیای زن مقتولی می توانند مرد جنایتکار را به قصاص برسانند به شرط آنکه نصف مبلغ دیه را بپردازند.
به عبارت دیگر: منظور از عدم قصاص مرد در برابر قتل زن ، قصاص بدون قید و شرط است ولی با پرداخت نصف دیه ، کشتن او جایز است .
و لازم به توضیح نیست که پرداخت مبلغ مزبور برای اجرای قصاص نه

بخاطر این است که زن از مرتبه انسانیت دورتر است و یا خون او کمرنگتر از خون مرد است ، این توهمی است کاملا بیجا و غیر منطقی که شاید لفظ و تعبیر ((خونبها)) ریشه این توهم شده است ، پرداخت نصف دیه تنها بخاطر جبران خسارتی است که از قصاص گرفتن از مرد متوجه خانواده او می شود (دقت کنید).
توضیح اینکه : مردان غالبا در خانواده عضو مؤ ثر اقتصادی هستند و مخارج خانواده را متحمل می شوند و با فعالیتهای اقتصادی خود چرخ زندگی خانواده را به گردش در می آورند، بنا بر این تفاوت میان از بین رفتن مرد و زن از نظر اقتصادی و جنبه های مالی بر کسی پوشیده نیست که اگر این تفاوت مراعات نشود خسارت بیدلیلی به بازماندگان مرد مقتول و فرزندان بیگناه او وارد می شود، لذا اسلام با قانون پرداخت نصف مبلغ در مورد قصاص مرد رعایت حقوق همه افراد را کرده و از این خلاء اقتصادی و ضربه نابخشودنی ، که به یک خانواده میخورد جلوگیری نموده است اسلام هرگز اجازه نمی دهد که به بهانه تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 612
لفظ ((تساوی)) حقوق افراد دیگری مانند فرزندان شخصی که مورد قصاص قرار گرفته پایمال گردد.
البته ممکن است زنانی برای خانواده خود، نان آورتر از مردان باشند، ولی می دانیم احکام و قوانین بر محور افراد دور نمی زند بلکه کل مردان را با کل زنان باید سنجید (دقت کنید).
4- نکته آخر
که در آیه جلب توجه می کند و از لفظ ((من اخیه)) استفاده می شود این است که قرآن رشته برادری را میان مسلمانان به قدری مستحکم می داند که حتی بعد از ریختن خون ناحق باز برقرار است ، لذا برای تحریک عواطف اولیای مقتول آنها را برادران قاتل معرفی می کند و آنان را با این تعبیر به عفو و مدارا تشویق می کند، و این عجیب و جالب است .
البته این در مورد کسانی است که بر اثر هیجان احساسات و خشم و مانند آن دست به چنین گناه عظیمی زده اند و از کار خود نیز پشیمانند اما جنایتکارانی که به جنایت خود افتخار می کنند و از آن ندامت و پشیمانی ندارند نه شایسته نام برادرند و نه مستحق عفو و گذشت !. البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 613
آیه 180-182
آیه و ترجمه
كُتِب عَلَيْكُمْ إِذَا حَضرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْت إِن تَرَک خَيراً الْوَصِيَّةُ لِلْوَلِدَيْنِ وَ الاَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقاً عَلى الْمُتَّقِينَ(180)
فَمَن بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سمِيعٌ عَلِيمٌ(181) فَمَنْ خَاف مِن مُّوص جَنَفاً أَوْ إِثْماً فَأَصلَحَ بَيْنهُمْ فَلا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ

اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(182)
ترجمه :
180 بر شما نوشته شده ، هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر چیز خوبی از خود بجای گذارده ، وصیت برای پدر و مادر و نزدیکان بطور شایسته کند، این حقی است بر پرهیزکاران .
181 پس کسی که آنرا بعد از شنیدن تغییر دهد تنها گناه آن بر کسانی است که آن وصیت) را تغییر می دهند خداوند شنوا و دانا است .
182 کسی که از انحراف وصیت کننده (و تمایل یک جانبه او به بعض ورثه) یا از گناه اوبه اینکه وصیت به کار خلافی کند) بترسد، و میان آنها را اصلاح دهد گناهی بر او نیست (و مشمول قانون تبدیل وصیت نمی باشد) خداوند آمرزنده و مهربان است . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 614
تفسیر:
وصیتهای شایسته
در آیات گذشته سخن از مسائل جانی و قصاص در میان بود، در این آیات به قسمتی از احکام وصایا که ارتباط با مسائل مالی دارد می پردازد و به عنوان یک حکم الزامی می گوید:
((بر شما نوشته شده هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد اگر چیز خوبی (مالی) از خود به جای گذارده وصیت به طور شایسته برای پدر و مادر و نزدیکان کند)) (کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف).
و در پایان آیه اضافه می کند ((این حقی است بر ذمه پرهیزکاران)) (حقا علی المتقین).
همانگونه که سابقا هم اشاره کردیم جمله ((کتب علیکم)) ظاهر در وجوب است به همین دلیل این تعبیر در مورد وصیت موضوع تفسیرهای مختلفی قرار گرفته :
1 گاه گفته می شود وصیت کردن در قوانین اسلامی هر چند عمل مستحبی است اما چون مستحب بسیار مؤ کد است از آن با جمله ((کتب علیکم)) تعبیر شده ، و ذیل آیه آن را تفسیر می کند، زیرا می گوید: حقا علی المتقین ، اگر این یک حکم وجوبی بود باید بگوید حقا علی المؤ منین .
2 بعضی دیگر معتقدند که این آیه قبل از نزول احکام ارث است ، در آن وقت وصیت کردن در مورد اموال واجب بوده ، تا ورثه گرفتار اختلاف و نزاع نشوند اما بعد از نزول آیات ارث این وجوب نسخ شد، و به صورت یک حکم استحبابی در آمد، حدیثی که در تفسیر ((عیاشی)) ذیل این آیه آمده است نیز این معنی را تاءیید می کند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 615
3 این احتمال نیز وجود دارد که آیه ناظر به موارد ضرورت و نیاز باشد

یعنی در جائی که انسان مدیون است یا حقی به گردن او است که در آنجا وصیت کردن لازم است (ولی از میان این تفاسیر تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد).
جالب اینکه در اینجا به جای کلمه ((مال)) کلمه ((خیر)) گفته شده است فرموده اگر ((چیز خوبی)) از خود به یادگار گذارده وصیت کند.
این تعبیر نشان می دهد که اسلام ثروت و سرمایهای را که از طریق مشروع به دست آمده باشد و در مسیر سود و منفعت اجتماع به کار گرفته شود خیر و برکت میداند و بر افکار نادرست آنها که ذات ثروت را چیز بدی می دانند خط بطلان می کشد و از زاهد نمایان منحرفی که روح اسلام را درک نکرده و زهد را با فقر مساوی می دانند و افکارشان سبب رکود جامعه اسلامی و پیشرفت استثمارگران می شود بیزار است .
ضمنا این تعبیر اشاره لطیفی به مشروع بودن ثروت است ، زیرا اموال نامشروعی که انسان از خود به یادگار می گذارد ((خیر)) نیست بلکه شر و نکبت است .
از بعضی از روایات نیز استفاده که از تعبیر خیر چنین به دست می آید که اموال قابل ملاحظهای باشد، و الا اموال مختصر احتیاج به وصیت ندارد، همان بهتر که ورثه آن را طبق قانون ارث در میان خود تقسیم کنند، و به تعبیر دیگر مال مختصر چیزی نیست که انسان بخواهد ثلث آن را به عنوان وصیت جدا کنند.
ضمنا جمله اذا حضر احدکم الموت (هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد) برای بیان آخرین فرصت وصیت است که اگر تاخیر بیفتد از دست می رود و گرنه هیچ مانعی ندارد که انسان قبل از آن پیشبینی کار خود را کرده ، وصیت نامه خویش را آماده کند، بلکه از روایات استفاده می شود که این عمل بسیار
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 616
شایستهای است .
و این نیز نهایت کوتاه فکری است که انسان خیال کند با وصیت کردن فال بد می زند و مرگ خویش را جلو می اندازد، بلکه وصیت یکنوع دوراندیشی و واقعبینی غیر قابل انکار است ، و اگر مایه طول عمر نباشد مایه کوتاهی عمر هرگز نخواهد بود.
مقید ساختن وصیت در آیه فوق با قید ((بالمعروف)) اشاره به این است که وصیت باید از هر جهت عقل پسند باشد، زیرا ((معروف)) به معنی شناخته شده برای عقل و خرد است .
هم از نظر مبلغ و مقدار، و هم از نظر شخصی که وصیت به نام او شده ، و هم از جهات دیگر باید طوری باشد که عرف عقلاء آن را عملی شایسته بدانند، نه یکنوع تبعیض ناروا و مایه نزاع و دعوا و انحراف از اصول حق و عدالت .

هنگامی که وصیت جامع تمام ویژگیهای بالا باشد، از هر نظر محترم و مقدس است ، و هر گونه تغییر و تبدیل در آن ممنوع و حرام است ، لذا آیه بعد می گوید: ((کسی که وصیت را بعد از شنیدنش تغییر دهد گناهش بر کسانی است که آن را تغییر می دهند)) (فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه).
و اگر گمان کنند که خداوند از توطئه هایشان خبر ندارد سخت در اشتباهند خداوند شنوا و دانا است (ان الله سمیع علیم).
آیه فوق ممکن است اشاره به این حقیقت نیز باشد که خلافکاریهای ((وصی)) (کسی که عهده دار انجام وصایا است) هرگز اجر و پاداش وصیت کننده را از بین نمی برد، او به اجر خود رسیده تنها گناه بر گردن وصی است که تغییری در کمیت یا کیفیت و یا اصل وصیت داده است .
این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور این است اگر بر اثر
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 617
خلافکاری وصی ، اموال میت به افرادی داده شود که مستحق نیستند و آنها نیز از این موضوع بی خبر باشند) گناهی بر آنها نیست ، گناه تنها متوجه وصی است که دانسته چنین عمل خلافی را انجام داده است
باید توجه داشت که این دو تفسیر هیچ تضادی با هم ندارند و هر دو ممکن است در معنی آیه جمع باشند.
تا به اینجا این حکم اسلامی کاملا روشن شد که هر گونه تغییر و تبدیل در وصیتها به هر صورت و به هر مقدار باشد گناه است ، اما از آنجا که هر قانونی استثنائی دارد، در آخرین آیه مورد بحث می گوید: ((هرگاه وصی بیم انحرافی در وصیت کننده داشته باشد خواه این انحراف ناآگاهانه باشد یا عمدی و آگاهانه و آن را اصلاح کند گناهی بر او نیست (و مشمول قانون تبدیل وصیت نمی باشد) خداوند آمرزنده و مهربان است)) (فمن خاف من موص جنفا او اثما فاصلح بینهم فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم).
بنا بر این استثناء تنها مربوط به مواردی است که وصیت به طور شایسته صورت نگرفته فقط در اینجا است که وصی حق تغییر دارد، البته اگر وصیت کننده زنده است مطالب را به او گوشزد می کند تا تغییر دهد و اگر از دنیا رفته شخصا اقدام به تغییر می کند و این از نظر فقه اسلامی منحصر به موارد زیر است :
1 هر گاه وصیت به مقداری بیش از ثلث مجموع مال باشد، چرا که در روایات متعددی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و ائمه اهل بیت (علیهمالسلام) نقل شده که وصیت تا ثلث مال مجاز است و زائد بر آن ممنوع می باشد.
بنابر این آنچه در میان افراد ناآگاه معمول است که تمام اموال خود را از طریق وصیت تقسیم می کنند به هیچوجه از نظر قوانین اسلامی صحیح

نیست تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 618
و بر شخص وصی لازم است که آن را اصلاح کند و تا سر حد ثلث تقلیل دهد.
2 در آنجا که وصیت به ظلم و گناه و کار خلاف کرده باشد، مثل اینکه وصیت کند قسمتی از اموالش را صرف توسعه مراکز فساد کنند، و همچنین اگر وصیت موجب ترک واجبی باشد.
3 آنچه که وصیت موجب نزاع و فساد و خونریزی گردد که در اینجا باید زیر نظر حاکم شرع اصلاح شود.
ضمنا تعبیر به ((جنف)) (بر وزن کنف) که به معنی انحراف از حق و تمایل یکجانبه است ، اشاره به انحرافاتی است که ناآگاهانه دامنگیر وصیت کننده و تعبیر به ((اثم)) اشاره به انحرافات عمدی است .
جمله ان الله غفور رحیم که در ذیل آیه آمده ، ممکن است اشاره به این حقیقت باشد که هر گاه وصی با اقدام مؤ ثر کار خلافی را که از وصیت کننده سرزده اصلاح کند و او را براه حق باز گرداند خداوند از خطای او نیز صرفنظر خواهد کرد.
نکته ها
1- فلسفه وصیت
از قانون ارث تنها یک عده از بستگان آنهم روی حساب معینی بهره مند می شوند در حالی که شاید عده دیگری از فامیل ، و احیانا بعضی از دوستان و آشنایان نزدیک ، نیاز مبرمی به کمکهای مالی داشته باشند.
و نیز در مورد بعضی از وارثان گاه مبلغ ارث پاسخگوی نیاز آنها نیست جامعیت قوانین اسلام اجازه نمی دهد که این خلاءها پر نشود، لذا در کنار قانون ارث قانون وصیت را قرار داده و به مسلمانان اجازه می دهد نسبت به یک سوم از اموال خود (برای بعد از مرگ) خویش تصمیم بگیرند.
از اینها گذشته گاه انسان مایل است کارهای خیری انجام دهد اما در زمان
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 119
حیاتش به خاطر نیازهای مالی خودش موفق به این امر نیست ، منطق عقل ایجاب می کند که او از اموالی که زحمت تحصیل آن را کشیده برای انجام این کارهای خیر لااقل برای بعد از مرگش محروم نماند.
مجموع این امور موجب شده است که قانون وصیت در اسلام تشریع گردد و آن را با جمله حقا علی المتقین تاءکید فرموده است .
البته وصیت منحصر به موارد فوق نیست ، بلکه انسان باید وضع دیون خود و اماناتی که به او سپرده شده و مانند آن را در وصیت مشخص کند، به گونهای که هیچ امر مبهمی در حقوق مردم یا حقوق الهی که بر عهده او است وجود نداشته باشد.
در روایات اسلامی تاءکیدهای فراوانی در زمینه وصیت شده ، از جمله در

حدیثی از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) می خوانیم : ما ینبغی لامرء مسلم ان یبیت لیلة الا و وصیته تحت راسه : ((سزاوار نیست مسلمان شب بخوابد مگر اینکه وصیتنامه اش زیر سر او باشد)) ((البته جمله زیر سر بودن به عنوان تاءکید است ، منظور آماده بودن وصیت است .))
در روایت دیگری می خوانیم : من مات بغیر وصیة مات میتة جاهلیة : ((کسی که بدون وصیت از دنیا برود مرگ او مرگ جاهلیت است .))
2- عدالت در وصیت :
در روایات اسلامی با توجه به بحثی که در آیات فوق در مورد عدم تعدی در وصیت گذشت تاءکیدهای فراوانی روی ((عدم جور)) و ((عدم ضرار)) در وصیت دیده می شود که از مجموع آن استفاده همان اندازه که وصیت کار شایسته و خوبی است تعدی در آن مذموم و از گناهان کبیره است . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 620
در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : من عدل فی وصیته کان کمن تصدق بها فی حیاته ، و من جار فی وصیته لقی الله عز و جل یوم القیامة و هو عنه معرض !: ((کسی که در وصیتش عدالت را رعایت کند همانند این است که همان اموال را در حیات خود در راه خدا داده باشد و کسی که در وصیتش تعدی کند نظر لطف پروردگار در قیامت از او بر گرفته خواهد شد!))
تعدی و جور و ضرار در وصیت آن است که انسان بیش از ثلث وصیت کند، و ورثه را از حق مشروعشان باز دارد، و یا اینکه تبعیضات ناروائی به خاطر حب و بغضهای بی دلیل انجام دهد، حتی در بعضی از موارد که ورثه سخت نیازمندند دستور داده شده وصیت به ثلث هم نکنند و آن را به یک چهارم و یک پنجم تقلیل دهند
موضوع عدالت در وصیت تا آن اندازه ای در سخنان پیشوایان اسلام مورد تاءکید واقع شده که در حدیثی می خوانیم :
((یکی از مردان طائفه انصار از دنیا رفت و بچه های صغیری از او به یادگار ماند، او اموال خود را در آستانه مرگ در راه خدا صرف کرد به گونه ای که هیچ مال دیگری از او بجا نماند، هنگامی که پیامبر از این ماجرا آگاه شد فرمود: با آن مرد چه کردید گفتند او را دفن کردیم ، فرمود: اگر من قبلا آگاه شده بودم اجازه نمی دادم او را در قبرستان مسلمانان دفن کنید، چرا که بچه های صغیر خود را رها کرده تا گدائی کنند!)).
3- وصایای واجب و مستحب
گرچه وصیت ذاتا از مستحبات مؤ کد است ، ولی گاه همانگونه که تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 621
اشاره کردیم شکل وجوب پیدا می کند، مثل اینکه انسان در پرداخت حقوق

واجب الهی کوتاهی کرده باشد، و یا اماناتی از مردم نزد او است که در صورت عدم وصیت احتمال می دهد حق آنان از بین برود، و از آن مهمتر اینکه گاه موقعیت شخص در جامعه چنان است که اگر او وصیت نکند ممکن است لطمه شدید و ضربه جبراناپذیر بر نظام سالم اجتماعی یا دینی وارد گردد، در تمام این صورتها وصیت کردن واجب می شود.

4- وصیت در حال حیات قابل تغییر است

قوانین اسلام شخص وصیت کننده را محدود به آنچه قبلا وصیت کرده نمی کند، بلکه به او اجازه می دهد مادام که زنده است در مقدار و چگونگی وصیت و شخص وصی تجدید نظر کند، چرا که با گذشت زمان ممکن است مصالح و نظرات او در این زمینه دگرگون شود.

5 نکته آخر

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که انسان باید وصیت خود را وسیله ای برای جبران و ترمیم کوتاهی های گذشته قرار دهد، حتی اگر کسانی از بستگان نسبت به او بی مهری داشتند از طریق وصیت ، به آنها محبت کند، در روایات می خوانیم پیشوایان اسلام نسبت برای خویشاوندانی که از در بی مهری با آنها در می آمدند وصیت می کردند و مبلغی را برای آنها در نظر می گرفتند، تا رشته گسسته محبت را دو باره برقرار سازند، بردگان خود را آزاد می کردند یا وصیت به آزادی آنها می نمودند. البقره

تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 622

آیه 183-185

آیه و ترجمه

يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِب عَلَيْكمُ الصيَامُ كَمَا كُتِب عَلى الَّذِينَ مِن قَبْلِكمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ(183)

أَيَّاماً مَّعْدُودَتٍ فَمَن كانَ مِنكُم مَّرِيضاً أَوْ عَلى سفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَ عَلى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طعَامُ مِسكِينٍ فَمَن تَطوَّعَ خَيراً فَهُوَ خَيرٌ لَّهُ وَ أَن تَصومُوا خَيرٌ لَّكمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ(184)

شهْرُ رَمَضانَ الَّذِى أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْءَانُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَ بَيِّنَتٍ مِّنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقَانِ فَمَن شهِدَ مِنكُمُ الشهْرَ فَلْيَصمْهُ وَ مَن كانَ مَرِيضاً أَوْ عَلى سفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكمُ الْيُسرَ وَ لا يُرِيدُ بِكمُ الْعُسرَ وَ لِتُكمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُكبرُوا اللَّهَ عَلى مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكمْ تَشكُرُونَ(185) تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 623

ترجمه :

183 ای افرادی که ایمان آورده اید، روزه بر شما نوشته شد همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شده ، تا پرهیزکار شوید.

184 چند روز معدودی را (باید روزه بدارید) و کسانی که از شما بیمار یا مسافر باشند روزهای دیگری را (بجای آن روزه بگیرند) و بر کسانی که

قدرت انجام آن را ندارند (همچون بیماران مزمن و پیرمردان و پیره زنان) لازم است کفاره بدهند، مسکینی را اطعام کنند، و کسی که کار خیر را پذیرا شود برای او بهتر است ، و روزه داشتن برای شما بهتر است اگر بدانید.
185 (آن چند روز معدود) ماه رمضان است که قرآن برای راهنمائی مردم و نشانه های هدایت و فرق میان حق و باطل در آن نازل شده ، پس آنکس که در ماه رمضان در حضر باشد روزه بدارد، و آنکس که بیمار یا در سفر باشد روزهای دیگری را بجای آن روزه بگیرد، خداوند راحتی شما را می خواهد نه زحمت ، هدف این است که این روزها را تکمیل کنید، و خدا را بر اینکه شما را هدایت کرده بزرگ بشمرید و شاید شکرگذاری کنید.
تفسیر:
روزه سرچشمه تقوا
به دنبال چند حکم مهم اسلامی که در آیات پیشین گذشت در آیات مورد بحث به بیان یکی دیگر از این احکام که از مهمترین عبادات محسوب می پردازد و آن روزه است ، و با همان لحن تاءکید آمیز گذشته می گوید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید روزه بر شما نوشته شده است آنگونه که بر امتهائی که قبل از شما بودند نوشته شده بود)) (یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم).
و بلافاصله فلسفه این عبادت انسانساز و تربیت آفرین را در یک جمله کوتاه اما بسیار پرمحتوا چنین بیان می کند:((شاید پرهیزکار شوید)) (لعلکم تتقون).
آری روزه چنانکه شرح آن خواهد آمد عامل مؤ ثری است برای پرورش

روح تقوا و پرهیزگاری در تمام زمینه ها و همه ابعاد.
از آنجا که انجام این عبادت با محرومیت از لذائذ مادی و مشکلاتی مخصوصا در فصل تابستان همراه است تعبیرات مختلفی در آیه فوق به کار رفته که روح انسان را برای پذیرش این حکم آماده سازد.
نخست با خطاب یا ایها الذین آمنوا: ای مؤ منان !
سپس بیان این حقیقت که روزه اختصاص به شما ندارد، بلکه در امتهای پیشین نیز بوده است .
و سرانجام بیان فلسفه آن و اینکه اثرات پربار این فریضه الهی صددرصد عائد خود شما می شود، آن را یک موضوع دوست داشتنی و گوارا می سازد.
در حدیثی از امام صادق نقل شد که فرمود: لذة ما فی النداء ازال تعب العبادة و العناء!: ((لذت خطاب ((یا ایها الذین آمنوا)) آنچنان است که سختی و مشقت این عبادت را از بین برده است !.))

در آیه بعد برای اینکه باز از سنگینی روزه کاسته شود چند دستور دیگر را در این زمینه بیان می فرماید نخست می گوید:
((چند روز معدودی را باید روزه بدارید)) (ایاما معدودات).
چنان نیست که مجبور باشید تمام سال یا قسمت مهمی از آن را روزه بگیرید بلکه روزه تنها بخش کوچکی از آن را اشغال می کند.
دیگر اینکه : کسانی که از شما بیمار یا مسافر باشند و روزه گرفتن برای آنها مشقت داشته باشد از این حکم معافند و باید روزهای دیگری را بجای آن روزه بگیرند (فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر).
سوم ((کسانی که با نهایت زحمت باید روزه بگیرند (مانند پیرمردان تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 625
و پیر زنان و بیماران مزمن که بهبودی برای آنها نیست) لازم نیست مطلقا روزه بگیرند، بلکه باید بجای آن کفاره بدهند، مسکینی را اطعام کند)) (و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین).
((و آن کس که مایل باشد بیش از این در راه خدا اطعام کنند برای او بهتر است)) (فمن تطوع خیرا فهو خیر له).
و بالاخره در پایان آیه این واقعیت را بازگو می کند که ((روزه گرفتن برای شما بهتر است اگر بدانید)) (و ان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون)
گر چه بعضی خواسته اند این جمله را دلیل بر این بگیرند که روزه در آغاز تشریع ، واجب تخییری بوده و مسلمانان می توانستند روزه بگیرند یا بجای آن فدیه بدهند تا تدریجا به روزه گرفتن عادت کنند و بعد این حکم نسخ تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 626
شده و صورت وجوب عینی پیدا کرده است .
ولی ظاهر این است که این جمله تاءکید دیگری بر فلسفه روزه است ، و اینکه این عبادت همانند سائر عبادات چیزی بر جاه و جلال خدا نمی افزاید بلکه تمام سود و فائده آن عائد عبادت کنندگان می شود.
شاهد این سخن تعبیرهای مشابه آن است که در آیات دیگر قرآن به چشم می خورد، مانند ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون که بعد از حکم وجوب نماز جمعه ذکر شده است سوره جمعه آیه 9).
و در آیه سوره عنکبوت می خوانیم : و ابراهیم اذ قال لقومه اعبدوا الله و اتقوه ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون : ((او به بت پرستان گفت : خدا را پرستش کنید و از او بپرهیزید، این برای شما بهتر است اگر بدانید)).
و به این ترتیب روشن می شود که جمله ((ان تصوموا خیر لکم)) خطاب به همه روزه داران است نه گروه خاصی از آنها.
آخرین آیه مورد بحث زمان روزه و قسمتی از احکام و فلسفه های آن را شرح می دهد نخست می گوید: ((آن چند روز معدود را که باید روزه بدارید ماه رمضان است)) (شهر رمضان).

همان ماهی که قرآن در آن نازل شده (الذی انزل فیه القرآن).
همان قرآنی که مایه هدایت مردم ، و دارای نشانه های هدایت ، و معیارهای سنجش حق و باطل است (هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان).
سپس بار دیگر حکم مسافران و بیماران را به عنوان تاءکید بازگو کرده می گوید: کسانی که در ماه رمضان در حضر باشند باید روزه بگیرند، اما آنها که بیمار یا مسافرند روزهای دیگری را بجای آن روزه می گیرند (فمن شهد تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 627
منکم الشهر فلیصمه و من کان مریضا او علی سفر فعدة من ایام اخر)
تکرار حکم مسافر و بیمار در این آیه و آیه قبل ممکن است از این نظر باشد که بعضی به گمان اینکه خوردن روزه مطلقا کار خوبی نیست به هنگام بیماری و سفر اصرار داشته باشند روزه بگیرند، لذا قرآن با تکرار این حکم می خواهد به مسلمانان بفهماند همانگونه که روزه گرفتن برای افراد سالم یک فریضه الهی است افطار کردن هم برای بیماران و مسافران یک فرمان الهی می باشد که مخالفت با آن گناه است .
در قسمت آخر آیه بار دیگر به فلسفه تشریع روزه پرداخته می گوید: ((خداوند راحتی شما را می خواهد و زحمت شما را نمی خواهد)) (یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر).
اشاره به اینکه روزه داشتن گرچه در ظاهر یکنوع سختگیری و محدودیت است اما سرانجامش راحتی و آسایش انسان می باشد، هم از نظر معنوی و هم از لحاظ مادی (چنانکه در بحث فلسفه روزه خواهد آمد).
این جمله ممکن است به این نکته نیز اشاره باشد که فرمانهای الهی مانند فرمان حاکمان ستمگر نیست ، بلکه در مواردی که انجام آن مشقت شدید داشته باشد وظیفه آسان تری قائل می شود، لذا حکم روزه را با تمام اهمیتی که دارد از بیماران و مسافران و افراد ناتوان برداشته است .
سپس اضافه می کند: ((هدف آن است که شما تعداد این روزها را کامل کنید)) (و لتکملوا العدة). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 628
یعنی بر هر انسان سالمی لازم است در سال یکماه روزه بدارد، چرا که برای پرورش جسم و جان او لازم است ، به همین دلیل اگر ماه رمضان بیمار یا در سفر بودید باید به تعداد این ایام روزه را قضا کنید تا عدد مزبور کامل گردد، حتی زنان حائض که از قضای نماز معافند از قضای روزه معاف نیستند.
و در آخرین جمله می فرماید: ((تا خدا را به خاطر اینکه شما را هدایت کرده بزرگ بشمرید، و شاید شکر نعمتهای او را بگذارید)) (و لتکبروا الله علی ما هداکم و لعلکم تشکرون).
آری شما باید به خاطر آنهمه هدایتها در مقام تعظیم پروردگار بر آئید، و در

مقابل آن همه نعمتها که به شما بخشیده شکرگزاری کنید.
قابل توجه اینکه مساءله شکرگزاری را با کلمه ((لعل)) آورده است ، ولی مساءله بزرگداشت پروردگار را به طور قاطع ذکر کرده ، این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که انجام این عبادت (روزه) به هر حال تعظیم مقام پروردگار است ، اما شکر که همان صرف کردن نعمتها در جای خود و بهره گیری از آثار و فلسفه های عملی روزه است شرائطی دارد که تا آن شرائط حاصل نشود انجام نمی گیرد، و مهمترین آن شرائط اخلاص کامل و شناخت حقیقت روزه و آگاهی از فلسفه های آن است .
نکته ها
1- اثرات تربیتی ، اجتماعی ، و بهداشتی روزه
روزه ابعاد گوناگونی دارد، و آثار فراوانی از نظر مادی و معنوی در وجود انسان می گذارد، که از همه مهمتر ((بعد اخلاقی)) و فلسفه تربیتی آن است
از فوائد مهم روزه این است که روح انسان را ((تلطیف))، و اراده انسان را ((قوی))، و غرائز او را ((تعدیل)) می کند . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 629
روزه دار باید در حال روزه با وجود گرسنگی و تشنگی از غذا و آب و همچنین لذت جنسی چشم بپوشد، و عملا ثابت کند که او همچون حیوان در بند اصطبل و علف نیست ، او می تواند زمام نفس سرکش را به دست گیرد، و بر هوسها و شهوات خود مسلط گردد.
در حقیقت بزرگترین فلسفه روزه همین اثر روحانی و معنوی آن است ، انسانی که انواع غذاها و نوشابه ها در اختیار دارد و هر لحظه تشنه و گرسنه شد به سراغ آن می رود، همانند درختانی است که در پناه دیوارهای باغ بر لب نهرها می رویند، این درختان نازپرورده ، بسیار کم مقاومت و کم دوامند اگر چند روزی آب از پای آنها قطع شود پژمرده می شوند، و می خشکنداما درختانی که از لابلای صخره ها در دل کوه ها و بیابانها می رویند و نوازشگر شاخه هایشان از همان طفولیت طوفانهای سخت ، و آفتاب سوزان ، و سرمای زمستان است ، و با انواع محرومیتها دست به گریبانند، محکم و با دوام و پر استقامت و سختکوش و سخت جانند!.
روزه نیز با روح و جان انسان همین عمل را انجام می دهد و با محدودیتهای موقت به او مقاومت و قدرت اراده و توان مبارزه با حوادث سخت می بخشد، و چون غرائز سرکش را کنترل می کند بر قلب انسان نور و صفا می پاشد خلاصه روزه انسان را از عالم حیوانیت ترقی داده و به جهان فرشتگان صعود می دهد، جمله لعلکم تتقون (باشد که پرهیزگار شوید) اشاره به همه این حقایق است .

و نیز حدیث معروف الصوم جنة من النار: ((روزه سپری است در برابر آتش دوزخ)) اشاره به همین موضوع است .
در حدیث دیگری از علی (علیه السلام) می خوانیم که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) پرسیدند: تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 630
چه کنیم که شیطان از ما دور شود؟ فرمود: الصوم یسود وجهه ، و الصدقة تکسر ظهره ، و الحب فی الله و المواظبة علی العمل الصالح یقطع دابره ، و الاستغفار یقطع وتینه : ((روزه روی شیطان را سیاه می کند، و انفاق در راه خدا پشت او را می شکند، و دوست داشتن به خاطر خدا، و مواظبت بر عمل صالح دنباله او را قطع می کند، و استغفار رگ قلب او را می برد))!.
در نهج البلاغه به هنگامی که امیر مؤ منان علی (علیه السلام) فلسفه عبادات را بیان می کند به روزه که می رسد چنین می فرماید: و الصیام ابتلاء لاخلاص الخلق : ((خداوند روزه را از این جهت تشریع فرموده که روح اخلاص در مردم پرورش یابد))!.
و نیز در حدیث دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) می خوانیم : ان للجنة بابا یدعی الریان لا یدخل فیها الا الصائمون : ((بهشت دری دارد به نام ((ریان)) (سیراب شده) که تنها روزه داران از آن وارد می شوند.
مرحوم صدوق در ((معانی الاخبار)) در شرح این حدیث می نویسد انتخاب این نام برای این در بهشت به خاطر آن است که بیشترین زحمت روزه دار از ناحیه عطش است ، هنگامی که روزه داران از این در وارد می شوند چنان سیراب می گردند که بعد از آن هرگز تشنه نخواهند شد.
اثر اجتماعی روزه
بر کسی پوشیده نیست . روزه یک درس مساوات و برابری در میان افراد اجتماع است ، با انجام این دستور مذهبی ، افراد متمکن هم وضع گرسنگان و محرومان اجتماع را به طور محسوس در می یابند، و هم تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 631
با صرفه جوئی در غذای شبانه روزی خود می توانند به کمک آنها بشتابند.
البته ممکن است با توصیف حال گرسنگان و محرومان ، سیران را متوجه حال گرسنگان ساخت ، ولی اگر این مساءله جنبه حسی و عینی به خود بگیرد اثر دیگری دارد، روزه به این موضوع مهم اجتماعی رنگ حسی میدهد، لذا در حدیث معروفی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که ((هشام بن حکم)) از علت تشریع روزه پرسید، امام (علیه السلام) فرمود: انما فرض الله الصیام لیستوی به الغنی و الفقیر و ذلک ان الغنی لم یکن لیجد مس الجوع فیرحم الفقیر، و ان الغنی کلما اراد شیئا قدر علیه ، فاراد الله تعالی ان یسوی بین خلقه ، و ان یذیق الغنی مس الجوع و الالم ، لیرق علی الضعیف و یرحم الجائع :

((روزه به این دلیل واجب شده است که میان فقیر و غنی مساوات بر قرار گردد، و این به خاطر آن است که غنی طعم گرسنگی را بچشد و نسبت به فقیر ادای حق کند، چرا که اغنیاء معمولا هر چه را بخواهند برای آنها فراهم است ، خدا می خواهد میان بندگان خود مساوات باشد، و طعم گرسنگی و درد و رنج را به اغنیاء بچشاند تا به ضعیفان و گرسنگان رحم کنند)).
راستی اگر کشورهای ثروتمند جهان چند روز را در سال روزه بدارند و طعم گرسنگی را بچشند باز هم این همه گرسنه در جهان وجود خواهد داشت ؟!
اثر بهداشتی و درمانی روزه
در طب امروز و همچنین طب قدیم ، اثر معجزآسای ((امساک)) در درمان انواع بیماریها به ثبوت رسیده و قابل انکار نیست ، کمتر طبیبی است که در نوشته های خود اشاره ای به این حقیقت نکرده باشد، زیرا می دانیم عامل بسیاری از بیماریها تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 632
زیاده روی در خوردن غذاهای مختلف است ، چون مواد اضافی جذب نشده به صورت چربی های مزاحم در نقاط مختلف بدن ، یا چربی و قند اضافی در خون باقی می ماند، این مواد اضافی در لابلای عضلات بدن در واقع لجنزارهای متعفنی برای پرورش انواع میکربهای بیماریهای عفونی است ، و در این حال بهترین راه برای مبارزه با این بیماریها نابود کردن این لجنزارها از طریق امساک و روزه است !.
روزه زباله ها و مواد اضافی و جذب نشده بدن را می سوزاند، و در واقع بدن را ((خانه تکانی)) می کند.
بعلاوه یک نوع استراحت قابل ملاحظه برای دستگاه های گوارشی و عامل مؤ ثری برای سرویس کردن آنها است ، و با توجه به اینکه این دستگاه از حساسترین دستگاه های بدن است و در تمام سال به طور دائم مشغول کار است ، این استراحت برای آنها نهایت لزوم را دارد.
بدیهی است شخص روزه دار طبق دستور اسلام به هنگام ((افطار)) و ((سحور)) نباید در غذا افراط و زیاده روی کند، تا از این اثر بهداشتی نتیجه کامل بگیرد، در غیر این صورت ممکن است نتیجه بر عکس شود.
((الکسی سوفورین)) دانشمند روسی در کتاب خود می نویسد:
((درمان از طریق روزه فائده ویژه ای برای درمان کم خونی ، ضعف روده ها التهاب بسیط و مزمن ، دملهای خارجی و داخلی ، سل ، اسکلیروز، روماتیسم نقرس ، استسقاء، نوراستنی ، عرق النساء، خراز (ریختگی پوست)، بیماریهای چشم ، مرض قند، بیماریهای جلدی ، بیماریهای کلیه ، کبد و بیماریهای دیگر دارد.
معالجه از طریق امساک اختصاص به بیماریهای فوق ندارد، بلکه بیماریهائی

که مربوط به اصول جسم انسان است و با سلولهای جسم آمیخته شده همانند: سرطان سفلیس ، سل و طاعون را نیز شفا می بخشد))!. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 633
در حدیث معروفی پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) اسلام می فرماید: ((صوموا تصحوا:)) ((روزه بگیرید تا سالم شوید)).
و در حدیث معروف دیگر نیز از پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) رسیده است ((المعدة بیت کل داء و الحمیة راس کل دواء)): ((معده خانه تمام دردها است و امساک بالاترین داروها))! (بحار الانوار جلد 14 قدیم).
2- روزه در امتهای پیشین
از تورات و انجیل فعلی نیز بر می آید که روزه در میان یهود و نصاری بوده و اقوام و ملل دیگر هنگام مواجه شدن با غم و اندوه روزه می گرفته اند چنانکه در ((قاموس کتاب مقدس)) آمده است : ((روزه کلیه در تمام اوقات ، در میان هر طائفه و هر ملت و مذهب ، در موقع ورود اندوه و زحمت غیر مترقبه ، معمول بوده است)).
و نیز از تورات بر می آید که موسی (علیه السلام) چهل روز روزه داشته است چنانکه می خوانیم ((هنگام بر آمدنم به کوه که لوحهای سنگی یعنی لوحهای عهدی که خداوند با شما بست بگیرم آنگاه در کوه چهل روز و چهل شب ماندم نه نان خوردم و نه آب نوشیدم)).
و همچنین به هنگام توبه و طلب خشنودی خداوند، یهود روزه می گرفتند: ((قوم یهود غالبا در موقعی که فرصت یافته می خواستند اظهار عجز و تواضع در حضور خدا نمایند روزه می داشتند تا به گناهان خود اعتراف نموده بواسطه روزه و توبه ، رضای حضرت اقدس الهی را تحصیل نمایند)). تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 634
((روزه اعظم با کفاره ، محتمل است که فقط روزه یک روز سالیانه مخصوص بود که در میان طائفه یهود مرسوم بود. البته روزه های موقتی دیگر نیز از برای یادگاری خرابی اورشلیم و غیره می داشتند)).
حضرت مسیح نیز چنانکه از ((انجیل)) استفاده می شود چهل روز روزه داشته : ((آنگاه عیسی از قوت روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را امتحان نماید ... پس چهل شبانه روز روزه داشته عاقبة الامر گرسنه گردید)).
و نیز از انجیل ((لوقا)) بر می آید که حواریون مسیح نیز روزه می گرفتند.
باز در قاموس کتاب مقدس آمده است : ((بنابراین حیات حواریون و مؤ منین ایام گذشته عمری مملو از انکار لذات و زحمات بیشمار و روزه داری بود)).
به این ترتیب اگر قرآن می گوید ((کما کتب علی الذین من قبلکم)) (همان گونه که بر پیشینیان نوشته شد) شواهد تاریخی فراوانی دارد که در

منابع مذاهب دیگر حتی بعد از تحریف به چشم می خورد.
3- امتیاز ماه مبارک رمضان
اینکه ماه رمضان برای روزه گرفتن انتخاب شده بخاطر این است که این ماه بر سایر ماه ها برتری دارد، در آیه مورد بحث نکته برتری آن چنین بیان شده که قرآن کتاب هدایت و راهنمای بشر که فرقان است یعنی با دستورات و قوانین خود روشهای صحیح را از ناصحیح جدا کرده و سعادت انسانها را تضمین نموده است در این ماه نازل گردیده ، و در روایات اسلامی نیز چنین آمده است که همه کتابهای تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 635
بزرگ آسمانی ((تورات))، ((انجیل))، ((زبور))، ((صحف))، و ((قرآن)) همه در این ماه نازل شده اند.
امام صادق (علیه السلام) می فرماید: ((تورات)) در ششم ماه مبارک رمضان و ((انجیل)) در دوازدهم و ((زبور)) در هیجدهم و ((قرآن مجید)) در شب قدر نازل گردیده است .
به این ترتیب ماه رمضان همواره ماه نزول کتابهای بزرگ آسمانی و ماه تعلیم و تربیت بوده است چرا که تربیت و پرورش بدون تعلیم و آموزش صحیح ممکن نیست ، برنامه تربیتی روزه نیز باید با آگاهی هر چه بیشتر و عمیق تر از تعلیمات آسمانی هماهنگ گردد، تا جسم و جان آدمی را از آلودگی گناه شستشو دهد.
در آخرین جمعه ماه شعبان پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) برای آماده ساختن یاران خود جهت استقبال از ماه مبارک رمضان خطبه ای خواند و اهمیت این ماه را چنین گوشزد نمود:
((ای مردم ! ماه خدا با برکت آمرزش و رحمت به سوی شما رو می آورد.
این ماه برترین ماه ها است
روزهای آن برتر از روزهای دیگر، و شبهای آن بهترین شبها است لحظات و ساعات این ماه بهترین ساعات است .
ماهی است که به میهمانی خدا دعوت شده اید و از کسانی که مورد اکرام خدا هستند می باشید.
نفسهای شما همچون تسبیح ، خوابتان چون عبادت ، اعمالتان مقبول ، و دعایتان مستجاب است .
بنابراین با نیتهای خالص و دلهای پاک از خداوند بخواهید تا شما را در روزه تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 636
داشتن و تلاوت قرآن در این ماه توفیق دهد، چرا که بدبخت کسی است که از آمرزش الهی در این ماه بزرگ محروم گردد.
با گرسنگی و تشنگی خویش در این ماه به یاد گرسنگی و تشنگی رستاخیز باشید، بر فقراء و بینوایان بخشش کنید، پیران خویش را گرامی دارید، به

خردسالان رحمت آورید، پیوند خویشاوندی را محکم سازید.
زبانهایتان را از گناه باز دارید، چشمان خویش را از آنچه نگاه کردنش حلال نیست بپوشانید، گوشهای خویش را از آنچه شنیدنش حرام است فرا گیرید بر یتیمان مردم شفقت و محبت کنید، تا با یتیمان شما چنین کنند...))
4- قاعده لا حرج
در آیات فوق اشاره ای به این نکته شده بود که خدا بر شما آسان می گیرد و نمی خواهد به زحمت بیفتید، مسلما این اشاره در اینجا ناظر به مساءله روزه و فوائد آن و حکم مسافر و بیمار است ، ولی با توجه به کلی بودن از آن یک قاعده عمومی نسبت به تمام احکام اسلامی استفاده می شود و از مدارک قاعده معروف تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 637
((لا حرج)) است .
این قاعده می گوید: اساس قوانین اسلام بر سختگیری نیست ، و اگر در جائی حکمی تولید مشقت شدید کند، موقتا برداشته می شود، چنانکه فقها فرموده اند ((هر گاه وضو گرفتن یا ایستادن به هنگام نماز و مانند اینها انسان را شدیدا به زحمت بیندازد، مبدل به تیمم و نماز نشسته می شود))
در آیه 78 سوره حج نیز می خوانیم : هو اجتباکم و ما جعل علیکم فی الدین من حرج :((او شما را برگزید و در دین خود تکلیف مشقت باری برای شما قرار نداد)).
حدیث معروف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم): بعثت علی الشریعة السمحة السهلة : ((من مبعوث به آئین سهل و آسانی شده ام)) نیز اشاره به همین مطلب است . البقره
آیه 186
آیه و ترجمه
وَ إِذَا سأَلَکَ عِبَادِی عَنی فَإِنی قَرِیبٌ أُجِیب دَعْوَةَ الدَّاع إِذَا دَعَانِ فَلْیَستَجِیبُوا لی وَ لْیُؤْمِنُوا بی لَعَلَّهُمْ یَرْشَدُونَ(186)
ترجمه :
186 و هنگامی که بندگان من از تو درباره من سؤ ال کنندبگو) من نزدیکم ! دعای دعا کننده را به هنگامی که مرا می خواند پاسخ می گویم ، پس آنها باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند تا راه یابند (و به مقصد برسند).
شان نزول
کسی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) پرسید: آیا خدای ما نزدیک است تا آهسته با او مناجات کنیم ؟ یا دور است تا با صدای بلند او را بخوانیم ؟ آیه فوق نازل شد و (به آنها پاسخ داد که خدا به بندگانش نزدیک است) تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 638
تفسیر:

سلاحی به نام دعا و نیایش
از آنجا که یکی از وسائل ارتباط بندگان با خدا مساءله دعا و نیایش است به دنبال ذکر بخش مهمی از احکام اسلام در آیات گذشته آیه مورد بحث از آن سخن می گوید، و با اینکه یک برنامه عمومی برای همه کسانی که می خواهند با خدا مناجات کنند در بر دارد قرار گرفتن آن در میان آیات مربوط به روزه مفهوم تازه ای به آن می بخشد، چرا که روح هر عبادتی قرب به خدا و راز و نیاز با اوست .
این آیه روی سخن را به پیامبر کرده می گوید: ((هنگامی که بندگانم از تو درباره من سؤ ال کنند بگو من نزدیکم)) (و اذا سالک عبادی عنی فانی قریب).
نزدیکتر از آنچه تصور کنید، نزدیکتر از شما به خودتان ، و نزدیکتر از شریان گردنهایتان چنانکه در جای دیگر می خوانیم : و نحن اقرب الیه من حبل الورید (سوره ق آیه 16).
سپس اضافه می کند: ((من دعای دعا کننده را به هنگامی که مرا می خواند اجابت می کنم)) (اجیب دعوة الداع اذا دعان).
((بنابراین باید بندگان من دعوت مرا بپذیرند)) (فلیستجیبوا لی).
((و به من ایمان آورند)) (و لیؤ منوا بی).
((باشد که راه خود را پیدا کنند و به مقصد برسند)) (لعلهم یرشدون) جالب اینکه در این آیه کوتاه خداوند هفت مرتبه به ذات پاک خود اشاره کرده و هفت بار به بندگان ! و از این راه نهایت پیوستگی و قرب و ارتباط و محبت خود را نسبت به آنان مجسم ساخته است !.
((عبدالله بن سنان)) می گوید از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمود:
((زیاد دعا کنید زیرا دعا کلید بخشش خداوند و وسیله رسیدن به هر حاجت

است ، نعمتها و رحمتهائی نزد پروردگار است که جز با دعا نمی توان به آن رسید! و بدان هر در را که بکوبی عاقبت گشوده خواهد شد! آری او به ما نزدیک است ، چگونه ممکن است از ما دور باشد در حالی که میان ما و قلب ما جای او است ! (و اعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه) سوره انفال آیه 24).
نکته ها
1- فلسفه دعا و نیایش
آنها که حقیقت و روح دعا و اثرات تربیتی و روانی آن را نشناخته اند ایرادهای گوناگونی به مساءله دعا دارند:
گاه می گویند: دعا عامل تخدیر است ، چرا که مردم را بجای فعالیت و کوشش و استفاده از وسائل پیشرفت و پیروزی ، به سراغ دعا می فرستد،

و به آنها تعلیم می دهد که بجای همه این تلاشها دعا کنند!
و گاه می گویند: اصولا آیا دعا کردن فضولی در کار خدا نیست ؟! خدا هر چه را مصلحت بداند انجام می دهد، او به ما محبت دارد، مصالح ما را بهتر از خود ما می داند، پس چرا ما هر ساعت مطابق دلخواه خود از او چیزی بخواهیم ؟!
و زمانی می گویند: از همه اینها گذشته آیا دعا منافات با مقام رضا و تسلیم در برابر اراده خداوند ندارد؟
آنها که چنین ایرادهائی را مطرح می کنند از آثار روانی اجتماعی و تربیتی و معنوی دعا و نیایش غافلند؟ زیرا انسان برای تقویت اراده و بر طرف کردن ناراحتیها به تکیه گاهی احتیاج دارد، دعا چراغ امید را در انسان روشن می سازد. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 640
مردمی که دعا و نیایش را فراموش کنند، با عکس العملهای نامطلوب روانی و اجتماعی مواجه خواهند شد.
و به تعبیر یکی از روانشناسان معروف :
((فقدان نیایش در میان ملتی برابر با سقوط آن ملت است اجتماعی که احتیاج به نیایش را در خود کشته است معمولا از فساد و زوال مصون نخواهد بود.
البته نباید این مطلب را فراموش کرد که تنها صبح نیایش کردن و بقیه روز همچون یک وحشی به سر بردن بیهوده است ، باید نیایش را پیوسته انجام داد و در همه حال با توجه بود تا اثر عمیق خود را در انسان از دست ندهد.))
آنان که برای دعا اثر تخدیری قائلند معنی دعا را نفهمیده اند، زیرا معنی دعا این نیست که از وسائل و علل طبیعی دست بکشیم و بجای آن دست به دعا برداریم ، بلکه مقصود این است بعد از آنکه نهایت کوشش خود را در استفاده از همه وسائل موجود به کار بستیم ، آنجا که دست ما کوتاه شد و به بنبست رسیدیم به سراغ دعا برویم ، و با توجه و تکیه بر خداوند روح امید و حرکت را در خود زنده کنیم ، و از کمکهای بی دریغ آن مبداء بزرگ مدد گیریم .
بنابراین دعا مخصوص به نارسائیها و بن بستها است ، نه عاملی به جای عوامل طبیعی .
((نیایش در همین حال که آرامش را پدید آورده است ، در فعالیتهای مغزی انسان یکنوع شکفتگی و انبساط باطنی و گاهی روح قهرمانی و دلاوری را تحریک می کند، نیایش خصائل خویش را با علامات بسیار مشخص و منحصر به فرد نشان می دهد، صفای نگاه متانت رفتار، انبساط و شادی درونی ، چهره پر از یقین ، استعداد هدایت ، و نیز استقبال از حوادث ، اینها است که از وجود یک گنجینه پنهان در عمق روح ما حکایت می کند، و تحت

این قدرت حتی مردم عقب مانده تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 641
و کم استعداد نیز می توانند نیروی عقلی و اخلاقی خویش را بهتر به کار بندند، و از آن بیشتر بهره گیرند، اما متاسفانه در دنیای ما کسانی که نیایش را در چهره حقیقتش بشناسند بسیار کمند.
از آنچه گفتیم پاسخ این ایراد که می گویند دعا بر خلاف رضا و تسلیم است نیز روشن شد، زیرا دعا همانطور که در بالا شرح داده شد یکنوع کسب قابلیت برای تحصیل سهم زیادتر از فیض بی پایان پروردگار است .
به عبارت دیگر انسان به وسیله دعا توجه و شایستگی بیشتری برای درک فیض خداوند پیدا می کند، بدیهی است کوشش برای تکامل و کسب شایستگی بیشتر عین تسلیم در برابر قوانین آفرینش است ، نه چیزی بر خلاف آن .
از همه گذشته دعا یکنوع عبادت و خضوع و بندگی است ، و انسان به وسیله دعا توجه تازه ای به ذات خداوند پیدا می کند، و همانطور که همه عبادات اثر تربیتی دارد دعا هم دارای چنین اثری خواهد بود.
و اینکه می گویند دعا فضولی در کار خدا است ! و خدا هر چه مصلحت باشد انجام می دهد توجه ندارد که مواهب الهی بر حسب استعدادها و لیاقتها تقسیم می شود، هر قدر استعداد و شایستگی بیشتر باشد سهم بیشتری از آن مواهب نصیب انسان می گردد.
لذا می بینیم امام صادق (علیه السلام) می فرماید: ان عند الله عز و جل منزلة لا تنال الا بمسالة : در نزد خداوند مقاماتی است که بدون دعا کسی به آن نمی رسد!.
دانشمندی می گوید وقتی که ما نیایش می کنیم خود را به قوه پایان ناپذیری که تمام کائنات را به هم پیوسته است متصل و مربوط می سازیم . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 642
و نیز می گوید: امروز جدیدترین علم یعنی روانپزشکی همان چیزهائی را تعلیم می دهد که پیامبران تعلیم می دادند، چرا؟ به علت اینکه پزشکان روانی دریافته اند که دعا و نماز و داشتن یک ایمان محکم به دین نگرانی و تشویش و هیجان و ترس را که موجب نیم بیشتری از ناراحتیهای ما است بر طرف می سازد.
2- مفهوم واقعی دعا
پس از آنکه دانستیم که دعا در مورد نارسائیهای قدرت ما است ، نه در مورد توانائی و قدرت ، و به عبارت دیگر دعای مستجاب دعائی است که به مضمون امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء(سوره نمل آیه 62) به هنگام اضطرار و عقیم ماندن تمام تلاشها و کوششها انجام گیرد، روشن می شود که مفهوم دعا درخواست فراهم شدن اسباب و عواملی است که از دائره قدرت انسان بیرون باشد آن هم از کسی که قدرتش

بیپایان و هر امری برای او آسان است .
ولی این درخواست نباید تنها از زبان انسان صادر شود، بلکه از تمام وجود او برخیزد، و زبان در این قسمت نماینده و ترجمان تمام ذرات وجود انسان و اعضا و جوارح او باشد.
قلب و روح از طریق دعا پیوند نزدیک با خدا پیدا کند، و همانند قطرهای که به اقیانوس بی پایان به پیوند اتصال معنوی با آن مبداء بزرگ قدرت می یابد اثرات این ارتباط و پیوند روحانی را به زودی مورد بررسی قرار خواهیم داد.
البته باید توجه داشت که یک نوع دیگر دعا داریم که حتی در موارد قدرت و توانائی نیز انجام می گیرد، و آن دعائی است که نشان دهنده عدم استقلال قدرتهای ما در برابر قدرت پروردگار است ، و به عبارت دیگر مفهوم آن توجه به این حقیقت است که اسباب و عوامل طبیعی هر چه دارند از ناحیه او دارند، تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 643
و به فرمان او هستند، اگر به دنبال دارو می رویم و شفا از آن می طلبیم به خاطر آن است که او آن اثر را به دارو بخشیده (این نوع دیگری از دعا است که در احادیث اسلامی نیز به آن اشاره شده است).
کوتاه سخن اینکه دعا یکنوع خود آگاهی و بیداری دل و اندیشه ، و پیوند باطنی با مبداء همه نیکیها و خوبیها است ، لذا در سخنان حضرت علی (علیه السلام) می خوانیم لا یقبل الله عز و جل دعاء قلب لاه : خداوند دعای غافلدلان را مستجاب نمی کند.
و در حدیث دیگر از امام صادق (علیه السلام) به همین مضمون می خوانیم ان الله عز و جل لا یستجیب دعاء بظهر قلب ساه .
3- شرائط اجابت دعاء
توجه به کیفیت این شرائط نیز روشنگر حقایق تازهای در زمینه مساءله بظاهر بغرنج دعاء است ، و اثر سازنده آن را آشکار می سازد در روایات اسلامی شرائطی بر استجابت دعا می خوانیم از جمله :
1 برای اجابت دعا باید قبل از هر چیز در پاکی قلب و روح کوشید، و از گناه توبه کرد، و خودسازی نمود، و از زندگی رهبران الهی الهام گرفت .
از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ایاکم ان یسئل احدکم ربه شیئا من حوائج الدنیا و الاخرة حتی یبدء بالثناء علی الله و المدحة له و الصلاة علی النبی و آله ، ثم الاعتراف بالذنب ، ثم المسالة : مبادا هیچ یک از شما از خدا تقاضائی کند مگر اینکه نخست حمد و ثنای او را بجا آورد و درود بر پیامبر و آل او بفرستد بعد به گناه خود نزد او اعتراف (و توبه) کند سپس دعا نماید. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 644
2 در پاکی زندگی از اموال غصب و ظلم و ستم بکوشد، و تغذیه او از حرام نباشد از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نقل شده : من

احب ان یستجاب دعائه فلیطب مطعمه و مکسبه : کسی که دوست دارد دعایش مستجاب گردد باید غذا و کسب خود را پاک کند.
3 از مبارزه با فساد و دعوت بسوی حق خود داری نکند، زیرا آنها که امر بمعروف و نهی از منکر را ترک می گویند دعای مستجابی ندارند، چنانکه از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نقل شده : لتامرن بالمعروف و لتنهن عن المنکر، او لیسلطن الله شرارکم علی خیارکم و یدعوا خیارکم فلا یستجاب لهم : باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و الا خداوند بدان را بر نیکان شما مسلط می کند و هر چه دعا کنند مستجاب نخواهد شد! در حقیقت ترک این وظیفه بزرگ نظارت ملی نابسامانیهائی در اجتماع به وجود می آورد که نتیجه آن خالی ماندن صحنه اجتماع برای بدکاران است ، و دعا برای برطرف شدن نتایج آن بی اثر است زیرا این وضع نتیجه قطعی اعمال خود انسان می باشد.
4- عمل به پیمانهای الهی
ایمان و عمل صالح و امانت و درستکاری یکی دیگر از شرائط استجابت دعا است .
زیرا آن کس که به عهد خویش در برابر پروردگارش وفا نکند نباید انتظار داشته باشد که مشمول وعده اجابت دعا از ناحیه پروردگار باشد.
کسی نزد امیر مؤ منان علی (علیه السلام) از عدم استجابت دعایش شکایت کرد و گفت با اینکه خداوند فرموده دعا کنید من اجابت می کنم ، چرا ما دعا می کنیم و به اجابت نمی رسد ؟! اما در پاسخ فرمود: ان قلوبکم خان بثمان خصال :
اولها: انکم عرفتم الله فلم تؤ دوا حقه کما اوجب علیکم ، فما اغنت عنکم معرفتکم شیئا.
و الثانیة : انکم آمنتم برسوله ثم خالفتم سنته و امتم شریعته فاین ثمرة ایمانکم ؟
و الثالثة : انکم قراتم کتابه المنزل علیکم فلم تعملوا به ، و قلتم سمعنا و اطعنا ثم خالفتم !
و الرابعه : انکم قلتم تخافون من النار، و انتم فی کل وقت تقدمون الیها بمعاصیکم ، فاین خوفکم ؟
و الخامسة : انکم قلتم ترغبون فی الجنة ، و انتم فی کل وقت تفعلون ما یباعدکم منها فاین رغبتکم فیها؟
و السادسة : انکم اکلتم نعمة المولی فلم تشکروا علیها!
و السابعة : ان الله امرکم بعداوة الشیطان ، و قال ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا، فعاد یتموه بلاقول ، و والیتموه بلا مخالفة .
و الثامنة : انکم جعلتم عیوب الناس نصب اعینکم و عیوبکم وراء ظهورکم تلومون من انتم احق باللوم منه فای دعاء یستجاب لکم مع هذا و قد

سددتم ابوابه و طرقه ؟ فاتقوا الله و اصلحوا اعمالکم و اخلصوا سرائرکم و امروا بالمعروف و انهوا عن المنکر فیستجیب لکم دعائکم :.
قلب و فکر شما در هشت چیز خیانت کرده لذا دعایتان مستجاب نمی شود): 1 شما خدا را شناخته اید اما حق او را ادا نکرده اید، بهمین دلیل شناخت شما سودی بحالتان نداشته !.
2 شما به فرستاده او ایمان آورده اید سپس با سنتش به مخالفت برخاسته اید ثمره ایمان شما کجا است ؟ تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 646
3 کتاب او را خوانده اید ولی به آن عمل نکرده اید، گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم سپس به مخالفت برخاستید!
4 شما می گوئید از مجازات و کیفر خدا می ترسید، اما همواره کارهائی می کنید که شما را به آن نزدیک می سازد ...
5 می گوئید به پاداش الهی علاقه دارید اما همواره کاری انجام می دهید که شما را از آن دور می سازد ...
6 نعمت خدا را می خورید و حق شکر او را ادا نمی کنید.
7 به شما دستور داده دشمن شیطان باشید (و شما طرح دوستی با او می ریزید) ادعای دشمنی با شیطان دارید اما عملا با او مخالفت نمی کنید.
8 شما عیوب مردم را نصب العین خود ساخته و عیوب خود را پشت سر افکنده اید .. . با این حال چگونه انتظار دارید دعایتان به اجابت برسد؟ در حالی که خودتان درهای آنرا بسته اید؟ تقوا پیشه کنید، اعمال خویش را اصلاح نمائید امر به معروف و نهی از منکر کنید تا دعای شما به اجابت برسد.
این حدیث پر معنی با صراحت می گوید:
وعده خداوند به اجابت دعا یک وعده مشروط است نه مطلق ، مشروط به آنکه شما به وعده ها و پیمانهای خود عمل کنید در حالی که شما از 8 راه پیمان شکنی کرده اید، و اگر به این پیمان شکنی پایان دهید دعای شما مستجاب می شود.
عمل به دستورات هشتگانه فوق که در حقیقت شرائط استجابت دعا است برای تربیت انسان و به کار گرفتن نیروهای او در یک مسیر سازنده و ثمر بخش کافی است .
5 دیگر از شرائط استجابت دعا توام گشتن آن با عمل و تلاش و کوشش است در کلمات قصار امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : الداعی بلا عمل کالرامی تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 647
بلاوتر! (نهج البلاغه حکمت 337): دعا کننده بدون عمل و تلاش مانند تیرانداز بدون زه است !.
با توجه به اینکه وتر (زه) عامل حرکت و وسیله پیش راندن تیر به سوی هدف است نقش عمل در تاثیر دعا روشن می گردد.

مجموع شرائط پنجگانه فوق روشنگر این واقعیت است که دعا نه تنها نباید جانشین اسباب طبیعی و وسائل عادی برای وصول به هدف گردد، بلکه برای اجابت آن باید در برنامه های زندگی دعا کننده دگرگونی کلی به عمل آید، روحیات شخص ، نوسازی شود، و در اعمال پیشین تجدید نظر گردد.
آیا چسبانیدن عنوان مخدر به دعا با چنین شرایطی نشانه بی اطلاعی و یا اعمال غرض نیست ؟! البقره
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 648
آیه 187
آیه و ترجمه
أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصيَامِ الرَّفَث إِلى نِسائكُمْ هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَ أَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكمْ كُنتُمْ تخْتَانُونَ أَنفُسكمْ فَتَاب عَلَيْكُمْ وَ عَفَا عَنكُمْ فَالئَنَ بَشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا مَا كتَب اللَّهُ لَكُمْ وَ كلُوا وَ اشرَبُوا حَتى يَتَبَينَ لَكُمُ الْخَيْط الاَبْيَض مِنَ الخَْيْطِ الاَسوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتمُّوا الصيَامَ إِلى الَّيْلِ وَ لا تُبَشِرُوهُنَّ وَ أَنتُمْ عَكِفُونَ فى الْمَسجِدِ تِلْک حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَقْرَبُوهَا كَذَلِک يُبَينُ اللَّهُ ءَايَتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ(187)
ترجمه :
187 آمیزش جنسی با همسرانتان در شب روزه داری حلال است ، آنها لباس شما هستند و شما لباس آنها.
(هر دو زینت یکدیگر هستید و باعث حفظ یکدیگر) خداوند می دانست که شما به خود خیانت می کردید (و این کار را که ممنوع بود بعضا انجام می دادید) پس توبه کرد بر شما و شما را بخشید.
اکنون با آنها آمیزش کنید و آنچه را خدا بر شما مقرر داشته طلب نمائید.
بخورید و بیاشامید تا رشته سپید صبح از رشته سیاه (شب) برای شما آشکار گردد، سپس روزه را تا شب تکمیل کنید، و در حالی که در مساجد مشغول اعتکاف هستید با زنان آمیزش نکنید، این مرزهای الهی است ، به آن نزدیک نشوید، خداوند این چنین آیات خود را برای مردم روشن می سازد، باشد که پرهیزگار گردند. تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 649
شان نزول
از روایات اسلامی چنین استفاده می شود که در آغاز نزول حکم روزه مسلمانان تنها حق داشتند قبل از خواب شبانه غذا بخورند چنانچه کسی در شب به خواب می رفت سپس بیدار می شد خوردن و آشامیدن بر او حرام بود.
و نیز در آن زمان آمیزش با همسران در روز و شب ماه رمضان مطلقا تحریم شده بود.
یکی از یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) به نام مطعم بن جبیر که مرد ضعیفی بود با این حال روزه می داشت ، هنگام افطار وارد خانه

شد، همسرش رفت برای افطار او غذا حاضر کند به خاطر خستگی خواب او را ربود، وقتی بیدار شد گفت من دیگر حق افطار ندارم ، با همان حال شب را خوابید و صبح در حالی که روزه دار بود برای حفر خندق (در آستانه جنگ احزاب) در اطراف مدینه حاضر شد، در اثناء تلاش و کوشش به واسطه ضعف و گرسنگی مفرط بیهوش شد، پیامبر بالای سرش آمد و از مشاهده حال او متاثر گشت .
و نیز جمعی از جوانان مسلمان که قدرت کنترل خویشتن را نداشتند شبهای ماه رمضان با همسران خود آمیزش می نمودند.
در این هنگام آیه نازل شد و به مسلمانان اجازه داد که در تمام طول شب می توانند غذا بخورند و با همسران خود آمیزش جنسی داشته باشند.
تفسیر:
توسعه ای در حکم روزه
چنانکه در شاءن نزول خواندیم در آغاز اسلام آمیزش با همسران در شب و روز ماه رمضان مطلقا ممنوع بود، و همچنین خوردن و آشامیدن پس از خواب تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 650
و این شاید آزمایشی بود برای مسلمین و هم برای آماده ساختن آنها نسبت به پذیرش احکام روزه .
آیه مورد بحث که شامل چهار حکم اسلامی در زمینه روزه و اعتکاف است نخست در قسمت اول می گوید در شبهای ماه روزه آمیزش جنسی با همسرانتان برای شما حلال شده است (احل لکم لیلة الصیام الرفث الی نسائکم).
سپس به فلسفه این موضوع پرداخته ، می گوید: زنان لباس شما هستند و شما لباس آنها هن لباس لکم و انتم لباس لهن).
لباس از یکسو انسان را از سرما و گرما و خطر برخورد اشیاء به بدن حفظ می کند، و از سوی دیگر عیوب او را می پوشاند، و از سوی سوم زینتی است برای تن آدمی ، این تشبیه که در آیه فوق آمده اشاره به همه این نکات است .
دو همسر یکدیگر را از انحرافات حفظ می کنند، عیوب هم را می پوشانند وسیله راحت و آرامش یکدیگرند، و هر یک زینت دیگری محسوب می شود.
این تعبیر نهایت ارتباط معنوی مرد و زن و نزدیکی آنها را به یکدیگر و نیز مساوات آنها را در این زمینه کاملا روشن می سازد، زیرا همان تعبیر که درباره مردان آمده درباره زنان هم آمده است بدون هیچ تغییر.
سپس قرآن علت این تغییر قانون الهی را بیان کرده می گوید: خداوند می دانست که شما به خویشتن خیانت می کردید (و این عمل را که ممنوع بود بعضا انجام می دادید) خدا بر شما توبه کرد، و شما را بخشید (علم الله

انکم کنتم تختانون انفسکم فتاب علیکم و عفا عنکم).
آری برای اینکه شما آلوده گناه بیشتر نشوید خدا به لطف و رحمتش این
تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 651
برنامه را بر شما آسان ساخت و از مدت محدودیت آن کاست .
اکنون که چنین است با آنها آمیزش کنید و آنچه را خداوند بر شما مقرر
داشته طلب نمائید (فالان باشروهن و ابتغوا ما کتب الله لکم).
مسلما این امر به معنی وجوب نیست بلکه اجازه ای است بعد از
ممنوعیت که در اصطلاح اصولیون امر عقیب حظر نامیده می شود و دلیل
بر جواز است
جمله و ابتغوا ما کتب الله لکم اشاره به این است که استفاده از این
توسعه و تخفیف که در مسیر قوانین آفرینش و حفظ نظام و بقای نسل
است ، هیچ مانعی ندارد.
سپس به بیان دومین حکم می پردازد و می گوید بخورید و بیاشامید تا
رشته سپید صبح از رشته سیاه شب برای شما آشکار گردد (و کلوا و
اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر).
به این ترتیب مسلمانان حق داشتند در تمام طول شب از خوردنیها و
نوشیدنیها استفاده کنند، اما به هنگام طلوع سپیده صبح امساک نمایند.
بعد به بیان سومین حکم پرداخته می گوید سپس روزه را تا شب تکمیل
کنید (ثم اتموا الصیام الی اللیل).
این جمله تاءکیدی است بر ممنوع بودن خوردن و نوشیدن و آمیزش جنسی
در روزها برای روزه داران ، و نیز نشان دهنده آغاز و انجام روزه است که
از طلوع فجر شروع و به شب ختم می شود.
سرانجام به چهارمین و آخرین حکم پرداخته می گوید: هنگامی که در
مساجد مشغول اعتکاف هستید با زنان آمیزش نکنید (و لا تباشروهن و انتم
عاکفون فی المساجد).
بیان این حکم مانند استثنائی است برای حکم گذشته زیرا به هنگام اعتکاف
که حد اقل مدت آن سه روز است روزه می گیرند اما در این مدت نه در
روز حق آمیزش جنسی با زنان دارند و نه در شب . تفسیر نمونه ، جلد1،
صفحه 652
در پایان آیه ، اشاره به تمام احکام گذشته کرده چنین می گوید: اینها
مرزهای الهی است به آن نزدیک نشوید (تلک حدود الله فلا تقربوها) زیرا
نزدیک شدن به مرز وسوسه انگیز است ، و گاه سبب می شود که انسان
از مرز بگذرد و در گناه بیفتد.
آری این چنین خداوند آیات خود را برای مردم روشن می سازد، شاید
پرهیزگاری پیشه کنند (کذلک یبین الله آیاته للناس لعلهم یتقون).
نکته ها

1- مرزهای الهی
همانگونه که در آیات فوق بعد از ذکر قسمتهائی از احکام روزه و اعتکاف خواندیم از این احکام تعبیر مرزهای الهی شده است ، مرز میان حلال و حرام مرز میان ممنوع و مجاز، و جالب اینکه نمی گوید از مرزها نگذرید، می گوید: به آن نزدیک نشوید! چرا که نزدیک شدن به مرز وسوسه انگیز است و گاه سبب می شود که بر اثر طغیان شهوات و یا گرفتار شدن به اشتباه انسان از آن بگذرد.
به همین دلیل در بعضی از قوانین اسلامی گام نهادن در مناطقی که موجب لغزش انسان به گناه است نهی شده است مانند شرکت در مجلس گناه ، هر چند خود آلوده آن گناه نباشد، و یا خلوت کردن با اجنبیه (بودن با یک زن بیگانه در یک محل خلوت و کاملا تنها که دیگران به آن راه ندارند).
همین معنی در احادیث دیگر تحت عنوان حمایت از حمی (نگهداشتن حریم منطقه ممنوعه) بیان شده است :
پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) می فرماید: ان حمی الله محارمه ، فمن یرتع حول الحمی یوشک ان یقع فیه : محرمات الهی قرقگاه های او است هر کس گوسفند تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 653
خود را در کنار قرقگاه ببرد بیم آن می رود که وارد منطقه ممنوعه شود.
باز به همین دلیل افرادی که پایبند اصول تقوی و پرهیزگاری هستند نه تنها مرتکب محرمات نمی شوند بلکه سعی دارند به نزدیکی حرام نیز گام ننهند.
2- اعتکاف
اعتکاف در اصل به معنی محبوس ماندن و مدتی طولانی در کنار چیزی بودن است و در اصطلاح شرع توقف در مساجد برای عبادت می باشد که حد اقل آن سه روز است و شرط آن روزه داشتن و ترک بعضی دیگر از لذائذ است .
این عبادت اثر عمیقی در تصفیه روح و توجه مخصوص به پروردگار دارد و آداب و شرائط آن در کتب فقهی ذکر شده است البته این عبادت ذاتا از مستحبات است ولی در پاره ای از موارد استثنائی شکل وجوب به خود می گیرد، به هر حال در آیه مورد بحث تنها به یکی از شرائط آن که عدم آمیزش با زنان (اعم در شب یا روز) است اشاره شده آنهم به خاطر ارتباط و پیوندی که با مساءله روزه دارد.
3- طلوع فجر
فجر در اصل به معنی شکافتن است و اینکه از طلوع صبح تعبیر به فجر شده بخاطر آن است پرده سیاه شب با ظهور اولین سپیده صبح از هم شکافته می شود.
در آیات مورد بحث علاوه بر این تعبیر، تعبیر به حتی یتبین لکم الخیط

الابیض من الخیط الاسود آمده است ، جالب اینکه در حدیثی می خوانیم که عدی بن حاتم خدمت پیامبر عرض کرد من ریسمان سیاه و سفیدی گذارده بودم و به آنها نگاه می کردم تا به وسیله شناسائی آن دو از یکدیگر آغاز وقت روزه را تشخیص دهم ! پیامبر از این سخن چنان خندید که دندانهای مبارکش تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 654
نمایان گشت ، فرمود: ای پسر حاتم منظور رشته سفید صبح از رشته سیاه شب در افق است که آغاز وجوب روزه است .
ضمنا باید توجه داشت که این تعبیر نکته دیگری را نیز روشن می سازد و آن شناختن صبح صادق از کاذب است ، زیرا: در پایان شب نخست یک سفیدی بسیار کم رنگ به طور عمودی در آسمان پیدا می شود که آن را به دم روباه تشبیه کرده اند، این همان صبح کاذب و دروغگو است اما کمی بعد از آن سفیدی شفافی به طور افقی و در امتداد افق نمایان می شود که همچون رشته نخ سپیدی است که در کنار رشته سیاه شب کشیده شده است ، این همان صبح صادق است که آغاز روزه و ابتدای وقت نماز صبح است ، و هیچ شباهتی با صبح کاذب ندارد.
4- آغاز و پایان ، تقوا است
جالب اینکه در نخستین آیه مربوط به احکام روزه خواندیم که هدف نهائی از آن تقوا است ، همین تعبیر عینا در پایان آخرین آیه نیز آمده است (لعلهم یتقون) و این نشان می دهد که تمام این برنامه ها وسیله ای هستند برای پرورش روح تقوا و خویشتنداری و ملکه پرهیز از گناه و احساس مسئولیت در برابر وظائف انسانها.
پروردگارا! سر تعظیم بر آستان مقدست می سائیم که این توفیق را به ما دادی که جلد اول این تفسیر را مورد تجدید نظر قرار داده ، نقائص آن را در حد توانائی بر طرف سازیم شاید بتوانیم کتاب بزرگ آسمانیت قرآن مجید را بیش از پیش به برادران و خواهران مسلمان بشناسانیم .
خداوندا! تو را شکر می گوئیم که ما را مشمول این عنایت فرمودی که در طریق تفسیر سخنان بزرگ و پر ارجت گام برداریم . تفسیر نمونه ، جلد1، صفحه 655
بارالها! این افتخار بزرگ را تا پایان کار از ما سلب مفرما تا بتوانیم باقیمانده این تفسیر را به بهترین صورت تنظیم و نشر دهیم .
خداوندا! از اینکه قلوب بندگان خاصت را متوجه این کتاب ساختی و این همه از آن استقبال کردند و شاید به ما در دل شبها یا به هنگام روز دعای خیری کنند متشکر و سپاسگزاریم .
پایان جلد اول تفسیر نمونه
با تجدید نظر
چهاردهم مرداد 1361 مطابق پانزدهم شوال 1402

آیه 188
آیه و ترجمه
وَ لا تَأْكُلُوا أَمْوَلَكُم بَيْنَكُم بِالْبَطِلِ وَ تُدْلُوا بِهَا إِلى الحُكامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقاً مِّنْ أَمْوَلِ النَّاسِ بِالاثْمِ وَ أَنتُمْ تَعْلَمُونَ(188)
ترجمه :
188 - و اموال یکدیگر را به باطل (و ناحق) در میان خود نخورید! و برای خوردن بخشی از اموال مردم به گناه ، (قسمتی از) آن را (به عنوان رشوه) به قضات ندهید، در حالی که می دانید (این کار، گناه است)!
تفسیر:
خطوط اصلی اقتصاد اسلامی
این آیه اشاره به یک اصل کلی و مهم اسلامی می کند که در تمام مسائل اقتصادی حاکم است ، و به یک معنی می شود تمام ابواب فقه اسلامی را در بخش اقتصاد، زیر پوشش آن قرار داد، و به همین دلیل فقهای بزرگ ما در بخشهای زیادی از فقه اسلامی به این آیه تمسک می جویند، می فرماید: اموال یکدیگر را در میان خود به باطل و ناحق نخورید (و لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل).
در اینکه منظور از ((باطل)) در اینجا چیست ، تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند، بعضی آن را به معنی اموالی که از روی غصب و ظلم به دست می آید دانسته اند.
و بعضی اشاره به اموالی که از طریق قمار و مانند آن فراهم می گردد.
و بعضی آن را اشاره به اموالی می دانند که از طریق سوگند دروغ (و انواع پرونده سازیهای دروغین به دست می آید).
ولی ظاهر این است که مفهوم آیه عمومیت دارد و همه این مسائل و غیر اینها را شامل می شود، زیرا ((باطل)) که به معنی زایل و از بین رونده است ، همه را در بر می گیرد، و اگر در بعضی از روایات ، از امام باقر علیه السلام تفسیر به ((سوگند دروغ))، و در روایتی از امام صادق علیه السلام تفسیر به ((قمار)) شده است ، در واقع از قبیل بیان تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 4
مصداقهای روشن است .
بنابراین هر گونه تصرف در اموال دیگران از غیر طریق صحیح و به ناحق مشمول این نهی الهی است .
تمام معاملاتی که هدف صحیحی را تعقیب نمی کند و پایه و اساس عقلائی ندارد مشمول این آیه است .
همین معنی در سوره نساء آیه 29 با توضیح بیشتری خطاب به مؤ منان

آمده است ، می فرماید: یا ایها الذین آمنوا لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجارة عن تراض منکم : ((ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال یکدیگر را به باطل و از طرق نامشروع نخورید مگر اینکه تجارتی باشد که با رضایت شما انجام گیرد.
استثناء تجارت ، توأ م با تراضی ، در واقع بیان یک مصداق روشن از طرق مشروع و حلال است ، و هبه و میراث و هدیه ، وصیت و مانند آن را نفی نمی کند، زیرا آنها نیز از طرق مشروع عقلائی است .
جالب اینکه بعضی از مفسران گفته اند: قرار گرفتن آیه مورد بحث بعد از آیات روزه (آیات 182 - 187) نشانه یک نوع همبستگی در میان این دو است ، در آنجا نهی از خوردن و آشامیدن به خاطر انجام یک عبادت الهی می کند، و در اینجا نهی از خوردن اموال مردم به ناحق که این هم نوع دیگری از روزه و ریاضت نفوس است ، و در واقع هر دو شاخه هائی از تقوا محسوب می شود، همان تقوایی که به عنوان هدف نهایی روزه معرفی شده است .
ذکر این نکته نیز لازم است که تعبیر به ((اکل)) (خوردن) معنی وسیع و گستردهای دارد که هر گونه تصرفی را شامل می شود، و در واقع این تعبیر کنایه ای است از انواع تصرفات ، و ((اکل)) یک مصداق روشن آن است .
سپس در ذیل آیه ، انگشت روی یک نمونه بارز ((اکل مال به باطل)) (خوردن تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 5
اموال مردم به ناحق) گذاشته که بعضی از مردم ، آن را حق خود می شمرند به گمان اینکه به حکم قاضی ، آن را به چنگ آورده اند، می فرماید: ((برای خوردن قسمتی از اموال مردم به گناه ، بخشی از آن را به قضات ندهید در حالی که می دانید)) (و تدلوا بها الی الحکام لتاکلوا فریقا من اموال الناس بالاثم و انتم تعلمون).
((تدلوا)) از ماده ((ادلاء))، در اصل به معنی فرستادن دلو در چاه برای بیرون آوردن آب است و این تعبیر زیبائی است که در مواقعی که انسان تسبیب اسبابی می کند که به منظور خاصی نایل گردد به کار می رود.
در تفسیر این جمله دو احتمال وجود دارد:
نخست اینکه : منظور آن است که بخشی از مال را به صورت هدیه یا رشوه (و هر دو در اینجا یکی است) به قضات دهند که بقیه را تملک کنند، قرآن می گوید: گر چه ظاهرا در اینجا به حکم قاضی مال را به چنگ آورده اید، ولی این اکل مال به باطل است و گناه .
دوم اینکه : منظور آن است که مسائل مالی را برای سوء استفاده به نزد حکام نبرید، مثل اینکه امانتی ، یا اموال یتیم بدون شاهد نزد انسان باشد و هنگامی که طرف مطالبه می کند، او را به نزد قاضی ببرند، و چون دلیل و

شاهدی ندارد، اموالش را به حکم قاضی تملک کند، این کار نیز گناه است و اکل مال به باطل .
مانعی ندارد که آیه مفهوم گستردهای داشته باشد که هر دو در جمله لا تدلوا جمع باشد، هر چند هر یک از مفسران در اینجا احتمالی را پذیرفته اند.
جالب اینکه در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که فرمود: انما انا بشر و انما یاتینی الخصم فلعل بعضکم ان یکون الحن بحجته من بعض فاقضی له فمن قضیت له بحق مسلم ، فانما هی قطعة من نار فلیحملها او لیذرها.
((من بشری مثل شما هستم (و مامورم طبق ظاهر میان شما داوری کنم)
گاه تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 6
نزاعی نزد من طرح می شود، و شاید بعضی در اقامه دلیل از دیگری نیرومندتر باشد و من به مقتضای ظاهر دلیلش به سود او قضاوت می کنم اما بدانید چنانکه من حق کسی را (بر حسب ظاهر) برای دیگری قضاوت کنم (و در واقع مال او نباشد فکر نکنید چون پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به نفع او حکومت کرده ، برای او حلال است) آن قطعه ای از آتش است ، اگر آتش را می خواهد، آن را بپذیرد، و گرنه آن را رها سازد
نکته :
رشوه خواری بلای بزرگ جامعه ها!
یکی از بلاهای بزرگی که از قدیم ترین زمانها دامنگیر بشر شده و امروز با شدت بیشتر ادامه دارد، بلای رشوه خواری است که یکی از بزرگترین موانع اجرای عدالت اجتماعی بوده و هست و سبب می شود قوانین که قاعدتا باید حافظ منافع طبقات ضعیف باشد به سود مظالم طبقات نیرومند که باید قانون آنها را محدود کند به کار بیفتد.
زیرا زورمندان و اقویا، همواره قادرند که با نیروی خود، از منافع خویش دفاع کنند، و این ضعفا هستند که باید منافع و حقوق آنها در پناه قانون حفظ شود، بدیهی است اگر باب رشوه گشوده شود قوانین درست نتیجه معکوس خواهد داد، زیرا اقویا هستند که قدرت بر پرداختن رشوه دارند و در نتیجه قوانین بازیچه تازهای در دست آنها برای ادامه ظلم و ستم و تجاوز به حقوق ضعفا خواهد شد.
به همین دلیل در هر اجتماعی ، رشوه نفوذ کند، شیرازه زندگی آنها از هم می پاشد و ظلم و فساد و بیعدالتی و تبعیض در همه سازمانهای آنها نفوذ می کند و از قانون عدالت جز نامی باقی نخواهد ماند لذا در اسلام مساله رشوه خواری با تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 7
شدت هر چه تمامتر مورد تقبیح قرار گرفته و محکوم شده است و یکی از گناهان کبیره محسوب می شود.

ولی قابل توجه این است که زشتی رشوه سبب می شود که این هدف شوم در لابلای عبارات و عناوین فریبنده دیگر انجام گیرد و رشوه خوار و رشوه دهنده از نامهایی مانند هدیه ، تعارف ، حق و حساب ، حق الزحمه و انعام استفاده کنند ولی روشن است این تغییر نامها به هیچ وجه تغییری در ماهیت آن نمی دهد و در هر صورت پولی که از این طریق گرفته می شود حرام و نامشروع است .
در نهج البلاغه در داستان هدیه آوردن اشعث بن قیس می خوانیم که او برای پیروزی بر طرف دعوای خود در محکمه عدل علی (علیه السلام) متوسل به رشوه شد و شبانه ظرفی پر از حلوای لذیذ به در خانه علی (علیه السلام) آورد و نام آن را هدیه گذاشت علی (علیه السلام) بر آشفت و فرمود: ((هبلتک الهبول اعن دین الله اتیتنی لتخدعنی ؟... و الله لو اعطیت الاقالیم السبعة بما تحت افلاکها علی ان اعصی الله فی نملة اسلبها جلب شعیرة ما فعلته و ان دنیاکم عندی لاهون من ورقة فی فم جرادة تقضمها ما لعلی و لنعیم یفنی و لذة لا تبقی .))
((سوگواران بر عزایت اشک بریزند، آیا با این عنوان آمده ای که مرا فریب دهی و از آیین حق باز داری ؟... به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانهای آنها است به من دهند که پوست جوی را از دهان مورچه ای به ظلم بگیرم هرگز نخواهم کرد، دنیای شما از برگ جویده ای در دهان ملخ برای من کم ارزشتر است علی را با نعمتهای فانی و لذتهای زودگذر چه کار؟...))
اسلام رشوه را در هر شکل و قیافه ای محکوم کرده است ، در تاریخ زندگی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که : به او خبر دادند یکی از فرماندارانش رشوه ای در شکل هدیه پذیرفته ، حضرت بر آشفت و به او فرمود:کیف تاخذ ما لیس لک بحق ؟! تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 8
((چرا آنچه حق تو نیست می گیری او در پاسخ با معذرت خواهی گفت : ((لقد کانت هدیة یا رسول الله)) آنچه گرفتم هدیه بود ای پیامبر خدا.
پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((ارأ یت لو قعد احدکم فی داره و لم نوله عملا اکان الناس یهدونه شیئا؟.))
اگر شما در خانه بنشینید و از طرف من فرماندار محلی نباشید آیا مردم به شما هدیه ای می دهند؟ سپس دستور داد هدیه را گرفتند و در بیت المال قرار دادند و وی را از کار برکنار کرد.
اسلام حتی برای اینکه قاضی گرفتار رشوه های مخفی و ناپیدا نشود، دستور می دهد قاضی نباید شخصا به بازار برود مبادا تخفیف قیمتها بطور ناخود آگاه روی قاضی اثر بگذارد و در قضاوت جانبداری تخفیف دهنده را کند، چه خوب است مسلمانان از کتاب آسمانی خود الهام بگیرند و همه

چیز خود را در پای بت رشوه خواری قربانی نکنند.
مساله رشوه در اسلام به قدری مهم است که امام صادق (علیه السلام) درباره آن می فرماید: ((و اما الرشا فی الحکم فهو الکفر بالله العظیم))، اما رشوه در قضاوت ، کفر به خداوند بزرگ است .
و در حدیث معروفی که از رسول خدا نقل شده چنین می خوانیم : ((لعن الله الراشی و المرتشی و الماشی بینهما))، خداوند گیرنده و دهنده رشوه و آن کس را که واسطه میان آن دو است از رحمت خود دور گرداند.
البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 9
آیه 189
آیه و ترجمه
یَسئَلُونَک عَنِ الاَهِلَّةِ قُلْ هِیَ مَوَقِیت لِلنَّاسِ وَ الْحَجّ وَ لَیْسِ الْبرُّ بِأَن تَأْتُوا الْبُیُوت مِن ظَهُورِهَا وَ لَکِنَّ الْبرَّ مَنِ اتَّقَی وَ أْتُوا الْبُیُوت مِنْ أَبْوَبِهَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکمْ تُفْلِحُونَ(189)
ترجمه :
189 - درباره ((هلالهای ماه)) از تو سؤ ال می کنند، بگو: ((آنها، بیان اوقات (و تقویم طبیعی) برای (نظام زندگی) مردم و (تعیین وقت) حج است .)) و (آن چنان که در جاهلیت مرسوم بود که به هنگام حج ، که جامه احرام می پوشیدند، از در خانه وارد نمی شدند، و از نقب پشت خانه وارد می شدند، نکنید!) کار نیک ، آن نیست که از پشت خانه ها وارد شوید، بلکه نیکی این است که پرهیزگار باشید! و از در خانه ها وارد شوید و تقوا پیشه کنید، تا رستگار گردید!
شان نزول :
در حدیثی می خوانیم که معاذ بن جبل خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و گفت بسیار از ما سؤ ال می کنند که این هلال ماه چیست ؟ و چه فایده دارد (چرا ماه تدریجا به صورت بدر کامل در می آید و باز به حالت اول بر می گردد) خداوند آیه فوق را نازل فرمود و به آنان پاسخ گفت .
در روایت دیگری آمده است که جمعی از یهود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدند هلال ماه برای چیست ؟ و چه فایده دارد آیه فوق نازل شد و فواید مادی و معنوی آن را در نظام زندگی انسانها بیان کرد.
تفسیر:
تقویم طبیعی
همانطور که در شان نزول آمده است گروهی در مورد هلال ماه از پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسشهائی داشتند و از علت و

نتایجی که این موضوع در بر دارد تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 10
جویا می شدند که قرآن سؤ ال آنها را به این صورت منعکس کرده است .
((درباره هلالهای ماه از تو سؤ ال می کنند)) (یسئلونک عن الاهلة).
((اهله)) جمع ((هلال)) به معنی ماه در شب اول و دوم است و بعضی گفته اند در سه شب نخستین ((هلال)) نام دارد و بعدا به آن ((قمر)) می گویند و بعضی بیش از آن را هلال نامیده اند.
مرحوم ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) و بعضی دیگر از مفسران بزرگ معتقدند که این واژه در اصل از استهلال صبی یعنی گریه کودک در آغاز تولد گرفته شده سپس برای آغاز ماه به کار رفته و نیز در آنجا که حاجیان صدای خود را به لبیک بلند می کنند (اهل القوم بالحج) گفته می شود.
ولی از کلمات راغب در مفردات عکس این استفاده می شود که اصل این واژه را همان هلال ماه می داند که ((استهلال صبی)) (گریه کردن کودک) از آن گرفته شده است .
بر هر حال از جمله ((یسئلونک)) که به صورت فعل مضارع به کار رفته معلوم می شود این سؤ ال کرارا از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شده است .
سپس می فرماید: ((بگو اینها بیان اوقات (طبیعی) برای مردم و حج است)) (قل هی مواقیت للناس و الحج).
هم در زندگی روزانه از آن استفاده می کنند و هم در عبادتهایی که وقت معینی در سال دارد در حقیقت ماه یک تقویم طبیعی برای افراد بشر محسوب می شود که مردم اعم از باسواد و بیسواد و در هر نقطه ای از جهان باشند می توانند از این تقویم طبیعی استفاده کنند نه تنها آغاز و وسط و آخر ماه را می توان با آن شناخت بلکه با دقت شبهای ماه را نیز می توان تشخیص داد و بدیهی است نظام زندگی اجتماعی بشر بدون تقویم یعنی یک وسیله دقیق و عمومی برای تعیین تاریخ امکانپذیر نیست به همین دلیل خداوند بزرگ برای نظام زندگی این تقویم جهانی را در اختیار
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 11
همگان قرار داده است .
اصولا یکی از امتیازات قوانین اسلام این است که دستورات آن بر طبق مقیاسهای طبیعی قرار داده شده است زیرا مقیاسهای طبیعی وسیله ای است که در اختیار همگان قرار دارد و گذشت زمان اثری بر آن نمی گذارد.
اما به عکس مقیاسهای غیر طبیعی در اختیار همه نیست حتی در عصر ما هنوز همه مردم نتوانسته اند از مقیاسهای جهانی استفاده کنند.
لذا می بینیم اسلام مقیاس را گاهی وجب ، گاهی گام و گاهی بند انگشتان و گاهی طول قامت و در مورد تعیین وقت ، غروب آفتاب و طلوع فجر و

گذشتن خورشید از نصف النهار و رؤ یت ماه قرار داده است .
و از این جا امتیاز ماههای قمری بر شمسی روشن می شود گرچه هر دو از حرکات کواکب آسمان گرفته شده ولی ماههای قمری برای همه قابل مشاهده است در حالی که ماههای شمسی را فقط منجمان با وسایلی که دارند تشخیص می دهند که مثلا در این ماه خورشید در مقابل کدام یک از صورتهای فلکی و کدام برج آسمانی است .
در این جا این سؤ ال مطرح است که آیا پرسش کنندگان از هلال ماه هدفشان سؤ ال از فایده این تغییرات بوده یا سؤ ال از چگونگی پیدایش هلال و دگرگونیهای هلال تا بدر کامل ، بعضی از مفسران احتمال اول را پذیرفته اند و بعضی احتمال دوم را، و افزوده اند چون سؤ ال از علل پیدایش آن فایده ای برای آنان در بر نداشته و شاید فهم جواب آن برای بسیاری مشکل بوده قرآن به بیان نتایج آن پرداخته تا به مردم بیاموزد همه جا به دنبال نتیجه ها بروند.
سپس در ذیل آیه به تناسب سخنی که از حج و تعیین موسم به وسیله هلال ماه در آغاز آیه آمده به یکی از عادات و رسوم خرافی جاهلیت در مورد حج اشاره نموده و مردم را از آن نهی می کند، می فرماید: ((کار نیک آن نیست که از پشت خانه ها تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 12
وارد شوید بلکه نیکی آن است که تقوا پیشه کنید و از در خانه ها وارد شوید و از خدا بپرهیزید تا رستگار شوید)) (و لیس البر بان تاتوا البیوت من ظهورها و لکن البر من اتقی و أ توا البیوت من ابوابها و اتقوا الله لعلکم تفلحون).
بسیاری از مفسران گفته اند در زمان جاهلیت هنگامی که لباس احرام به تن می کردند از راه معمولی و در خانه ، به خانه خود وارد نمی شدند و معتقد بودند این کار برای محرم ممنوع است به همین دلیل در پشت خانه نقبی می زدند و هنگام احرام فقط از آن وارد می شدند، آنها معتقد بودند که این عمل یک کار نیک است چون ترک عادت است و احرام که مجموعه ای از ترک عادات است باید با این ترک عادت تکمیل شود.
و بعضی گفته اند این کار به خاطر آن بود که در حال احرام زیر سقف نروند زیرا گذشتن از سوراخ دیوار در مقایسه با گذشتن از در برای این منظور بهتر بود ولی قرآن صریحا می گوید نیکی در تقوا است نه در عادات و رسوم خرافی و بلافاصله دستور می دهد حتما از همان طریق عادی به خانه ها وارد شوید.
این آیه معنی وسیع تر و عمومی تری نیز دارد و آن اینکه برای اقدام در هر کار خواه دینی باشد یا غیر دینی باید از طریق صحیح وارد شوید نه از طرق انحرافی و وارونه چنانکه جابر همین معنی را از قول امام باقر (علیه السلام) نقل کرده است .

و از اینجا می توان پیوند دیگری میان آغاز و پایان آیه پیدا کرد و آن اینکه هر کار باید از طریق صحیح آن باشد و عبادتی همچون حج نیز باید در وقت مقرر که با هلال ماه تعیین می شود انجام گیرد.
تفسیر سومی برای آیه ذکر شده است و آن اینکه برای یافتن نیکی ها باید به سراغ اهلش رفت و از غیر اهل طلب نکرد ولی این تفسیر را می توان در تفسیر دوم تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 13

درج کرد در روایات اهل بیت از امام باقر (علیه السلام) نقل شده : آل محمد ابواب الله و سبله و الدعاة الی الجنة و القادة الیها و الادلاء علیها الی یوم القیامة ، ((خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درهای الهی و طرق وصول به او و دعوت کنندگان به سوی بهشت و راهنمایان و دلیلان آن می باشند تا روز قیامت .))
این حدیث می تواند اشاره ای به یکی از مصداقهای مفهوم کلی آیه باشد زیرا می گوید در تمام امور مذهبی خویش از طریق اصلی یعنی اهل بیت پیامبر که طبق حدیث ثقلین قرین قرآنند وارد شوید و برنامه های خود را از آنها بگیرید چرا که وحی الهی در خانه آنان نازل شده و آنها پرورش یافتگان مکتب قرآنند.
جمله ((لیس البر...)) ممکن است اشاره به نکته لطیف دیگری نیز باشد که سؤ ال شما از اهله ماه به جای سؤ ال از معارف دینی همانند عمل کسی است که راه اصلی خانه را گذاشته و از سوراخی که پشت دیوار خانه زده وارد می شود چه کار نازیبائی .
ضمنا توجه به این نکته نیز لازم است که می فرماید:((لکن البر من اتقی)) (بلکه نیکی این است که تقوا پیشه کنید) زیرا وجود پرهیزگاران سرچشمه جوشان نیکی هاست به گونهای که گوئی خود آنها عین نیکی هستند.
نکته ها
1- سؤ الات مختلف از شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)
در پانزده مورد از آیات قرآن جمله یسئلونک آمده که نشان می دهد مردم کرارا سؤ الات مختلفی در مسائل گوناگون از پیغمبر اکرم داشتند و جالب اینکه پیامبر نه تنها از این سؤ الات ناراحت نمی شد بلکه با آغوش باز از

و از طریق آیات قرآنی به آنها پاسخ می داد.
اصولا سؤ ال کردن یکی از حقوق مردم در برابر رهبران است حتی این حق را به دشمنان نیز باید داد که سؤ الات خود را به طور معقول طرح کنند، سؤ ال کلید حل مشکلات است ، سؤ ال دریچه علوم است ، سؤ ال وسیله انتقال دانشهاست .
اصولا طرح سؤ الات مختلف در هر جامعه نشانه جنب و جوش افکار و بیداری اندیشه هاست و وجود این همه سؤ ال در عصر پیامبر نشانه تکان خوردن افکار مردم آن محیط در پرتو قرآن و اسلام است .
از اینجا روشن می شود کسانی که با طرح سؤ الات منطقی در جامعه مخالفت می کنند کارشان با روح تعلیمات اسلام ناسازگار است .
2 - نظام زندگی
زندگی فردی و اجتماعی بدون یک نظم صحیح به سامان نمی رسد

تقویم و نظام زندگی فردی و اجتماعی ، هیچکدام بدون یک نظم صحیح به سامان نمی رسد، نظم در برنامه ریزی و نظم در مدیریت و اجرا، و یک نگاه به عالم آفرینش از منظومه های جهان بالا گرفته تا ساختمان بدن انسان و اعضای مختلف آن برای پی بردن به این اصل عمومی که حاکم بر کل آفرینش است کافی به نظر می رسد.
بر همین اساس خداوند، اسباب این نظم را در اختیار انسان قرار داد و حرکات منظم کره زمین به دور خود و به دور خورشید، و همچنین گردش منظم ماه را وسیله ای برای نظام زمانبندی قرار داده ، تا برنامه های زندگی اعم از مادی و معنوی ، تحت نظام درآید.
فکر کنید اگر نظم معین روز و شب و خورشید و ماه نبود و مقیاسی برای سنجش زمان در دست نداشتیم چه آشفتگی در سراسر زندگی ما پیدا می شد و لذا خداوند از این معنی به صورت یکی از مواهب مهم خویش در آیه 5 سوره یونس یاد کرده ، می فرماید: هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا و قدره منازل لتعلموا تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 15
عدد السنین و الحساب ما خلق الله ذلک الا بالحق یفصل الایات لقوم 0یعلمون .
((او کسی است که خورشید را روشنائی ، و ماه را نور قرار داد، و برای آن منزلگاههایی مقدر فرمود، تا عدد سالها و حساب را بدانید خداوند آن را جز به حق نیافرید، او آیات خود را برای گروهی که اهل دانش اند شرح می دهد.))
شبیه همین معنی در آیه 12 سوره اسراء در مورد نظام حاکم بر شب و روز آمده است . البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 16
آیه 190 - 193
آیه و ترجمه
وَ قَتِلُوا فی سبِیلِ اللَّهِ الَّذِینَ یُقَتِلُونَکُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا یُحِب الْمُعْتَدِینَ(190)
وَ اقْتُلُوهُمْ حَیْث ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أَخْرِجُوهُم مِّنْ حَیْث أَخْرَجُوکُمْ وَ الْفِتْنَةُ أَشدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لا تُقَتِلُوهُمْ عِندَ الْمَسجِدِ الْحَرَامِ حَتی یُقَتِلُوکُمْ فِیهِ فَإِن قَتَلُوکُمْ فَاقْتُلُوهُمْ کَذَلِک جَزَاءُ الْکَفِرِینَ(191)
فَإِنِ انتهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ(192)
وَ قَتِلُوهُمْ حَتی لا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَ یَکُونَ الدِّینُ للَّهِ فَإِنِ انتهَوْا فَلا عُدْوَنَ إِلا عَلی الظلِمِینَ(193)
ترجمه :
190 - و در راه خدا، با کسانی که با شما می جنگند، نبرد کنید! و از حد تجاوز نکنید، که خدا تعدی کنندگان را دوست نمی دارد!

191 - و آنها را (بتپرستانی که از هیچ گونه جنایتی ابا ندارند) هر کجا یافتید، به قتل برسانید! و از آنجا که شما را بیرون ساختند (مکه)، آنها را بیرون کنید و فتنه (و بت پرستی) از کشتار هم بدتر است ! و با آنها، در نزد مسجد الحرام (در منطقه حرم)، جنگ نکنید! مگر اینکه در آن جا با شما بجنگند. پس اگر (در آن جا) با شما پیکار کردند، آنها را به قتل برسانید! چنین است جزای کافران !
192 و اگر خودداری کردند، خداوند آمرزنده و مهربان است .
193 و با آنها پیکار کنید! تا فتنه (و بت پرستی ، و سلب آزادی از مردم ،) باقی نماند، و دین ، مخصوص خدا گردد. پس اگر (از روش نادرست خود) دست برداشتند، (مزاحم آنها نشوید! تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 17
زیرا) تعدی جز بر ستمکاران روا نیست .
شان نزول :
بعضی از مفسران ، دو شاءن نزول برای نخستین آیه از این آیات نقل کرده است .
نخست اینکه این آیه اولین آیه ای بود که درباره جنگ با دشمنان اسلام نازل شد و پس از نزول این آیه پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با آنها که از در پیکار در آمدند، پیکار کرد و نسبت به آنان که پیکار نداشتند خودداری میکرد، و این ادامه داشت تا دستور اقتلوا المشرکین که اجازه پیکار با همه مشرکان را میداد نازل گشت .
دوم شاءن نزولی است که از ابن عباس نقل شده که این آیه در مورد صلح حدیبیه نازل گردید، و جریان چنین است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با 1400 نفر از یاران خود، آماده عمره شدند، چون به سرزمین حدیبیه (محلی است در نزدیکی مکه) رسیدند، مشرکان از ورود آنها به مکه و انجام مناسک عمره ، ممانعت کردند، و پس از گفتگوی زیاد با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مصالحه کردند، که سال بعد برای انجام عمره به مکه بیایند و آنان مکه را سه روز برای او و مسلمانان خالی خواهند کرد تا طواف خانه خدا کنند.
سال بعد هنگامی که آماده رفتن به مکه شدند، از این خائف بودند که مشرکان به وعده خود وفا نکنند، و مانع شوند، و جنگی به وقوع پیوندد، و در صورت وقوع حادثه یا جنگ ، پیامبر از مقاتله در ماه حرام ناراحت بود، که آیه فوق در این مورد نازل شد، و دستور داد که اگر دشمن نبرد را شروع کند شما هم در برابر او به مبارزه برخیزید. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 18
به نظر می رسد که شاءن نزول اول مناسب آیه اول ، و شاءن نزول دوم مناسب آیات بعد است ، ولی به هر حال مفهوم آیات دلالت دارد که همه با هم ، یا با فاصله کمی نازل شده .

تفسیر:
فرمان جنگ با ستمکاران
در نخستین آیه ، قرآن دستور مقاتله و مبارزه با کسانی که شمشیر به روی مسلمانان می کشند صادر کرده و به آنان اجازه داده است که برای خاموش ساختن دشمنان دست به اسلحه ببرند، و به تعبیر دیگر دوران صبر و شکیبایی مسلمانان تمام شده بود، و به قدر کافی قوت و قدرت پیدا کرده بودند که با شجاعت و صراحت ، از خود و حقوق خویش دفاع کنند، می فرماید: ((با کسانی که با شما می جنگند در راه خدا پیکار کنید)) (و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم).
تعبیر به فی سبیل الله ، هدف اصلی جنگهای اسلامی را روشن می سازد که جنگ در منطق اسلام هرگز به خاطر انتقامجویی یا جاه طلبی یا کشورگشایی یا بدست آوردن غنائم ، و اشغال سرزمینهای دیگران نیست .
اسلام همه اینها را محکوم می کند و می گوید: سلاح بدست گرفتن و به جهاد پرداختن فقط باید در راه خدا، و برای گسترش قوانین الهی و بسط توحید و عدالت و دفاع از حق ، و ریشه کن ساختن ظلم و فساد و تباهی باشد.
همین نکته است که جنگهای اسلامی را از تمام جنگهایی که در جهان روی می دهد جدا می سازد و نیز همین هدف ، در تمام ابعاد جنگ اثر می گذارد و کمیت و کیفیت جنگ ، نوع سلاح ، چگونگی رفتار با اسیران ، را به رنگ فی سبیل الله در می آورد.
((سبیل)) به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) در اصل به معنی راهی است که
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 19
پیمودن آن آسان است ، و بعضی آن را منحصرا به معنی راه حق تفسیر کرده اند، ولی با توجه به اینکه این واژه در قرآن مجید، هم به راههای حق و هم به راههای باطل اطلاق شده ، شاید منظورشان این باشد که از قرائن ، حق بودن آن را استفاده کرده اند.
شک نیست که پیمودن راه خدا (سبیل الله) یا به تعبیر دیگر راه دین و آیین او، با تمام مشکلاتی که دارد، چون موافق روح و جان افراد با ایمان است ، کاری است آسان و گوارا، به همین دلیل مؤ منان داوطلبانه و آشکارا، از آن استقبال می کنند، هر چند سرانجامش شهادت باشد.
جمله ((الذین یقاتلونکم)) نیز صراحت دارد که این دستور مخصوص مقابله با کسانی است که دست به اسلحه می برند، و تا دشمن به مقاتله و مبارزه بر نخیزد، مسلمانان نباید حمله کنند و چنانکه خواهیم دید، این اصل (جز در بعضی موارد استثنایی که خواهد آمد) همه جا محترم شمرده شده است .
جمعی از مفسران ، مفهوم ((الذین یقاتلونکم)) را در دایره خاصی محدود

کرده اند، در حالی که آیه مفهوم گسترده ای دارد و تمام کسانی را که به نحوی از انحاء به پیکار بر می خیزند شامل می شود.
ضمنا از این آیه استفاده می شود که هرگز غیر نظامیان (مخصوصا زنان و کودکان) نباید مورد تهاجم واقع شوند، زیرا آنها به مقاتله بر نخواسته اند، بنابراین مصونیت دارند.
سپس توصیه به رعایت عدالت ، حتی در میدان جنگ و در برابر دشمنان کرده می فرماید: از حد تجاوز نکنید (و لا تعتدوا).
چرا که خداوند، تجاوزکاران را دوست نمی دارد (ان الله لا یحب المعتدین).
آری هنگامی که جنگ برای خدا و در راه خدا باشد، هیچگونه تعدی و تجاوز، نباید در آن باشد، و درست به همین دلیل است که در جنگهای اسلامی - بر خلاف جنگهای عصر ما - رعایت اصول اخلاقی فراوانی توصیه شده است ، مثلا تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 20
افرادی که سلاح بر زمین بگذارند، و کسانی که توانایی جنگ را از دست داده اند، یا اصولا قدرت بر جنگ ندارند، همچون مجروحان ، پیر مردان ، زنان و کودکان نباید مورد تعدی قرار گیرند، باغستانها و گیاهان و زراعتها را نباید از بین ببرند، و از مواد سمی برای زهرآلود کردن آبهای آشامیدنی دشمن (جنگ شیمیایی و میکروبی) نباید استفاده کنند.
علی (علیه السلام) - طبق آنچه در نهج البلاغه آمده - به لشکریانش ، قبل از شروع جنگ صفین دستور جامعی در این زمینه داده که شاهد گویای بحث ما است :
لا تقاتلوهم حتی یبدؤ وکم فانکم بحمد الله علی حجة ، و ترککم ایاهم حتی یبدؤ وکم حجة اخری لکم علیهم ، فاذا کانت الهزیمة باذن الله فلا تقتلوا مدبرا و لا تصیبوا معورا و لا تجهزوا علی جریح و لا تهیجوا النساء باذی و ان شتمن اعراضکم و سبین امرائکم .
((با آنها نجنگید تا جنگ را آغاز کنند، چه اینکه شما بحمد الله (برای حقانیت خود) دارای حجت و دلیل هستید، و واگذاشتن آنها تا نبرد را آغاز کنند، حجت دیگری است به سود شما و بر زیان آنان ، آنگاه که به اذن خدا آنان را شکست دادید، فراریان را نکشید، و بر ناتوانها ضربه نزنید و مجروحان را به قتل نرسانید، و با اذیت و آزار، زنان را به هیجان نیاورید، هر چند به شما دشنام دهند، و به سرانتان ناسزا گویند)).
این نکته نیز لازم به یادآوری است که بعضی از مفسران ، طبق پاره ای از روایات ، این آیه را ناسخ آیه ای که منع از پیکار می کند دانسته اند مانند کفوا ایدیکم : ((دست به پیکار نزنید))، و بعضی آن را منسوخ به آیه و قاتلوا المشرکین کافة : ((با تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 21
همه مشرکان پیکار کنید)) شمرده اند، ولی حق این است که این آیه نه

ناسخ است و نه منسوخ ، زیرا ممنوع بودن جنگ با کفار متجاوز، زمانی بود که مسلمانان از توان کافی برخوردار نبودند و با تغییر شرایط موظف شدند از خود دفاع کنند، و نیز مساله پیکار با مشرکان در واقع یک استثناء نسبت به آیه محسوب می شود، بنابراین تغییر حکم به خاطر تغییر شرایط نه نسخ است و نه استثناء، ولی قرائن نشان می دهد که در روایات و همچنین کلمات پیشینیان نسخ مفهومی غیر از مفهوم امروز داشته به طوری که معنی گسترده آن شامل این گونه امور نیز می شده است .
در آیه بعد که تکمیلی است بر دستور آیه قبل با صراحت بیشتری ، سخن می گوید، می فرماید: آنها (همان مشرکانی که از هیچ گونه ضربه زدن به مسلمین خودداری نمی کردند) را هر کجا بیابید به قتل برسانید و از آنجا که شما را بیرون ساختند (مکه) آنها را بیرون کنید چرا که این یک دفاع عادلانه و مقابله به مثل منطقی است (و اقتلوهم حیث ثقفتموهم و اخرجوهم من حیث اخرجوکم).
سپس می افزاید: فتنه از کشتار هم بدتر است (و الفتنة اشد من القتل).
در اینکه ((فتنه)) چیست ، مفسران و ارباب لغت ، درباره آن بحثهایی دارند، این واژه در اصل از ((فتن)) (بر وزن متن) گرفته شده که به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) به معنی قرار دادن طلا در آتش ، برای ظاهر شدن میزان خوبی آن از بدی است و به گفته بعضی گذاشتن طلا در آتش برای خالص شدن از ناخالصیهاست واژه فتنه و مشتقات آن در قرآن مجید، دهها بار ذکر شده و در معانی مختلفی به کار رفته است .
گاه به معنی آزمایش و امتحان است ، مانند احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون : ((مردم گمان می کنند، همین که گفتند ایمان آوردیم ، رها تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 22
می شوند و آزمایش نخواهند شد.
و گاه به معنی فریب دادن ، چنانکه می فرماید: یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان : ((ای فرزندان آدم ، شیطان شما را نفریبد)).
و گاه به معنی بلا و عذاب آمده مانند: یوم هم علی النار یفتنون ذوقوا فتنتکم : ((آن روز که آنها بر آتش ، عذاب می شوند و به آنها گفته می شود بچشید عذاب خود را)).
و گاه به معنی گمراهی آمده ، مانند و من یرد الله فتنته فلن تملک له من الله شیئا: ((کسی که خدا گمراهی او را بخواهد (و از او سلب توفیق کند) هیچ قدرتی برای نجات او، در برابر خداوند نخواهی داشت)).
و گاه به معنی شرک و بت پرستی یا سد راه ایمان آورندگان ، آمده مانند آیه مورد بحث ، و بعضی آیات بعد از آن که می فرماید: و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین لله : ((با آنها پیکار کنید تا شرک از میان برود، و دین مخصوص خدای یگانه باشد)).

ولی ظاهر این است که تمام این معانی به همان ریشه اصلی که در معنی فتنه گفته شد باز می گردد (همانگونه که غالب الفاظ مشترک چنین حالی را دارند) زیرا با توجه به اینکه معنی اصلی قرار دادن طلا در زیر فشار آتش برای خالص سازی ، یا جدا کردن سره از ناسره است ، در هر مورد که نوعی فشار و شدت وجود داشته باشد این واژه به کار می رود، مانند امتحان که معمول ا با فشار و مشکلات همراه است ، و عذاب که نوع دیگری از شدت و فشار است ، و فریب و نیرنگ که تحت فشارها انجام می گیرد و همچنین شرک یا ایجاد مانع در راه هدایت خلق که هر کدام

متضمن نوعی فشار و شدت است .
کوتاه سخن اینکه : آیین بت پرستی و فسادهای گوناگون فردی و اجتماعی مولود آن ، در سرزمین مکه رایج شده بود، و حرم امن خدا را آلوده کرده بود، و فساد آن از قتل و کشتار هم بیشتر بود، آیه مورد بحث می گوید به خاطر ترس از خونریزی ، دست از پیکار با بت پرستی بر ندارید که بت پرستی از قتل ، بدتر است .
این احتمال نیز از سوی بعضی از مفسران داده شده که منظور از ((فتنه)) در اینجا همان فساد اجتماعی باشد، از جمله تبعید کردن مؤ منان از وطن ماءلوفشان که این امور گاه از کشتن هم دردناک تر است ، یا سبب قتل و کشتارها در اجتماع می شود، در آیه 73 سوره انفال چنین می خوانیم : الا تفعلوه تکن فتنة فی الارض و فساد کبیر: ((اگر این دستور را (قطع رابطه با کفار) انجام ندهید، فتنه و فساد عظیمی در زمین روی می دهد (در این آیه فتنه و فساد در کنار هم قرار گرفته).
سپس به مساله دیگری در همین رابطه اشاره کرده ، می فرماید: مسلمانان باید احترام مسجد الحرام را نگهدارند، و این حرم امن الهی باید همیشه محترم شمرده شود و لذا ((با آنها (مشرکان) نزد مسجد الحرام پیکار نکنید، مگر آنکه آنها در آنجا با شما بجنگند)) (و لا تقاتلوهم عند المسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیه).
((ولی اگر آنها با شما در آنجا جنگ کردند، آنها را به قتل برسانید، چنین است جزای کافران)) (فان قاتلوکم فاقتلوهم کذلک جزاء الکافرین).
چرا که وقتی آنها حرمت این حرم امن را بشکنند دیگر سکوت در برابر آنان جایز نیست و باید پاسخ محکم به آنان گفته شود تا از قداست و احترام حرم امن خدا، هرگز سوء استفاده نکنند.
ولی از آنجا که اسلام همیشه نیش و نوش و انذار و بشارت را با هم می آمیزد تا معجون سالم تربیتی برای گنهکاران فراهم کند در آیه بعد راه بازگشت را به روی آنها گشوده و می فرماید: اگر دست از جنگ بردارند و

خودداری کنند، خداوند آمرزنده و مهربان است (فان انتهوا فان الله غفور رحیم).
آری اگر از شرک دست بردارند، و آتش فتنه و فساد را خاموش کنند، آنها برادران مسلمان شما خواهند بود، و حتی چنانکه در دستورات دیگر آمده است از مجازات و غرامتهائی که برای مجرمان است در مورد آنان صرف نظر می شود.
بعضی جمله ((فان انتهوا)) (اگر خودداری کنند) را به معنی خودداری از شرک و کفر تفسیر کرده اند (چنانکه در بالا گفتیم).
و بعضی به معنی خودداری از جنگ در مسجد الحرام یا اطراف آن دانسته اند.
جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است .
در آیه بعد به هدف جهاد در اسلام اشاره کرده ، می فرماید: با آنها پیکار کنید تا فتنه از میان برود (و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة).
((و دین مخصوص خدا باشد)) (و یکون الدین لله).
سپس اضافه می کند: ((اگر آنها (از اعتقاد در اعمال نادرست خود) دست بردارند (مزاحم آنان نشوید زیرا) تعدی جز به ستمکاران روا نیست)) (فان انتهوا فلا عدوان الا علی الظالمین).
در ظاهر، سه هدف برای جهاد در این آیه ذکر شده ، از میان بردن فتنه ها، و محو شرک و بت پرستی ، و جلوگیری از ظلم و ستم .
این احتمال وجود دارد که منظور از فتنه همان شرک بوده باشد، بنابراین هدف اول و دوم در هم ادغام می شود، و نیز این احتمال وجود دارد که منظور از ظلم در اینجا نیز همان شرک باشد چنانکه در آیه 13 سوره لقمان می خوانیم : ان تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 25
الشرک لظلم عظیم : ((شرک ظلم بزرگی است)).
به این ترتیب ، هر سه هدف ، به یک هدف باز می گردد، و آن مبارزه با شرک و بت پرستی که سرچشمه انواع فتنه ها و مظالم و ستمهاست .
بعضی نیز ظلم را در این آیه به معنی آغازگر جنگ بودن دانسته اند، و یا آغازگر جنگ بودن ، در حرم امن خدا.
ولی احتمال اول که آیه سه هدف جداگانه را برای جنگ تعقیب کند قویتر به نظر می رسد، درست است که شرک یکی از مصادیق فتنه است ولی ((فتنه)) مفهومی گسترده تر از شرک دارد، و درست است که شرک یکی از مصادیق ظلم است ، ولی ((ظلم)) مفهوم وسیع تری دارد، و اگر گاهی تفسیر به شرک شده بیان یک مصداق است .
به این ترتیب جهاد اسلامی نه به خاطر فرمانروائی در زمین و کشورگشایی ، و نه به منظور به چنگ آوردن غنائم و نه تهیه بازارهای فروش یا تملک منابع حیاتی کشورهای دیگر، یا برتری بخشیدن نژادی بر

نژاد دیگر است .
هدف یکی از سه چیز است : خاموش کردن آتش فتنه ها و آشوبها که سلب آزادی و امنیت از مردم می کند و همچنین محو آثار شرک و بت پرستی ، و نیز مقابله با متجاوزان و ظالمان و دفاع در برابر آنان است
نکته ها
1 - مساله جهاد در اسلام
در بسیاری از مذاهب انحرافی ، جهاد به هیچ وجه وجود ندارد و همه چیز بر محور توصیه ها و نصایح و اندرزها دور می زند، حتی بعضی هنگامی که می شنوند جهاد مسلحانه ، یکی از ارکان برنامه های اسلامی است در تعجب فرو می روند که تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 26
مگر دین می تواند، توأ م با جنگ باشد.
اما با توجه به اینکه همیشه افراد زورمند و خودکامه و فرعونها و نمرودها و قارونها که اهداف انبیاء را مزاحم خویش می دیده اند در برابر آن ایستاده و جز به محو دین و آیین خدا راضی نبودند روشن می شود که دینداران راستین در عین تکیه بر عقل و منطق و اخلاق باید در مقابل این گردنکشان ظالم و ستمگر بایستند و راه خود را با مبارزه و در هم کوبیدن آنان به سوی جلو باز کنند، اصولا جهاد یکی از نشانه های موجود زنده است و یک قانون عمومی در عالم حیات است ، تمام موجودات زنده اعم از انسان و حیوان و گیاه ، برای بقای خود، با عوامل نابودی خود در حال مبارزه اند - شرح بیشتر این سخن را در سوره نساء ذیل آیه 95 و 96 خواهید خواند.
به هر حال از افتخارات ما مسلمانان ، آمیختن دین با مساله حکومت و داشتن دستور جهاد در برنامه های دینی است ، منتها باید دید جهاد اسلامی چه اهدافی را تعقیب می کند آنچه ما را از دیگران جدا می سازد همین است .
2 - اهداف جهاد در اسلام
بعضی از غربزدهها اصرار دارند جهاد اسلامی را منحصرا در جهاد دفاعی خلاصه کنند، و با هر زحمتی که هست تمام غزوات پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و یا جنگهای بعد از آن حضرت را، در این راستا توجیه کنند، در حالی که نه دلیلی بر این مساله داریم و نه تمام غزوات رسول الله در این معنی خلاصه می شود بهتر این است به جای این استنباطهای نادرست به قرآن باز گردیم و اهداف جهاد را از قرآن بگیریم ، اهدافی که همه منطقی و قابل عرضه کردن به دوست و دشمن است .
چنانکه در آیات بالا خواندیم جهاد در اسلام برای چند هدف مجاز شمرده
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 27
شده است .

الف - جهاد برای خاموش کردن فتنه ها
و به تعبیر دیگر جهاد ابتدائی آزادی بخش .
می دانیم خداوند دستورها و برنامه هائی برای سعادت و آزادی و تکامل و خوشبختی و آسایش انسانها طرح کرده است ، و پیامبران خود را موظف ساخته که این دستورها را به مردم ابلاغ کنند، حال اگر فرد یا جمعیتی ابلاغ این فرمانها را مزاحم منافع پست خود ببینند و سر راه دعوت انبیاء موانعی ایجاد نمایند آنها حق دارند نخست از طریق مسالمت آمیز و اگر ممکن نشد با توسل به زور این موانع را از سر راه دعوت خود بردارند و آزادی تبلیغ را برای خود کسب کنند.
به عبارت دیگر: مردم در همه اجتماعات این حق را دارند که ندای منادیان راه حق را بشنوند، و در قبول دعوت آنها آزاد باشند حال اگر کسانی بخواهند آنها را از حق مشروعشان محروم سازند و اجازه ندهند صدای منادیان راه خدا به گوش جان آنها برسد و از قید اسارت و بردگی فکری و اجتماعی آزاد گردند طرفداران این برنامه حق دارند برای فراهم ساختن این آزادی از هر وسیله ای استفاده کنند، و از اینجا ضرورت ((جهاد ابتدائی)) در اسلام و سایر ادیان آسمانی روشن می گردد.
همچنین اگر کسانی مؤ منان را تحت فشار قرار دهند که به آیین سابق باز گردند برای رفع این فشار نیز از هر وسیله ای می توان استفاده کرد.
ب - جهاد دفاعی
آیا صحیح است کسی به انسان حمله کند و او از خود دفاع ننماید؟ یا ملتی متجاوز و سلطه گر هجوم بر ملت دیگر ببرند و آنها دست روی دست گذارده نابودی کشور و ملت خویش را تماشا کنند.
در اینجا تمام قوانین آسمانی و بشری به شخص یا جمعیتی که مورد هجوم واقع شده حق می دهد برای دفاع از خویشتن به پا خیزد و آنچه در قدرت دارد به کار تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 28
برد، و از هر گونه اقدام منطقی برای حفظ موجودیت خویش فروگذار نکند.
این نوع جهاد را، ((جهاد دفاعی)) می نامند، جنگهایی مانند جنگ احزاب و احد و موته و تبوک و حنین و بعضی دیگر از غزوات اسلامی جزء این بخش از جهاد بوده و جنبه دفاعی داشته است .
هم اکنون بسیاری از دشمنان اسلام ، جنگ را بر مسلمین تحمیل کرده اند و سرزمینهای اسلامی را اشغال نموده و منابع آنها را زیر سلطه خود گرفته اند چگونه اسلام اجازه می دهد در مقابل آنها سکوت شود؟
ج - جهاد برای حمایت از مظلومان
شاخه دیگری از جهاد که در آیات دیگر قرآن به آن اشاره شده ، جهاد برای حمایت از مظلومان است ، در آیه 75 سوره نساء می خوانیم : و ما لکم لا

تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها و اجعل لنا من لدنک ولیا و اجعل لنا من لدنک نصیرا:
((چرا در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکانی که (بدست ستمگران) تضعیف شده اند پیکار نمی کنید، همان افراد (ستمدیده ای) که می گویند: خدایا! ما را از این شهر (مکه) که اهلش ستمگرند بیرون ببر، و برای ما از سوی خود، ولیی قرار ده ، و برای ما از سوی خود یار و یاوری معین فرما)).
به این ترتیب ، قرآن از مسلمانان می خواهد که هم در راه خدا و هم مستضعفان مظلوم ، جهاد کنند، و اصولا این دو از هم جدا نیستند و با توجه به اینکه در آیه فوق قید و شرطی نیست ، این مظلومان و مستضعفان در هر نقطه جهان ، باشند، باید از آنها دفاع کرده نزدیک و دور، داخل و خارج کشور تفاوت نمی کند.
و به تعبیر دیگر حمایت از مظلومان در مقابل ظالمان در اسلام یک اصل است که باید مراعات شود، حتی اگر به جهاد منتهی گردد، اسلام اجازه نمی دهد مسلمانان در برابر فشارهایی که به مظلومان جهان وارد می شود بیتفاوت باشند، و تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 29
این دستور یکی از ارزشمندترین دستورات اسلامی است که از حقانیت این آیین خبر می دهد.
د - جهاد برای محو شرک و بت پرستی
اسلام در عین اینکه آزادی عقیده را محترم می شمرد و هیچ کس را با اجبار دعوت به سوی این آیین نمی کند، به همین دلیل به اقوامی که دارای کتاب آسمانی هستند، فرصت کافی می دهد که با مطالعه و تفکر آیین اسلام را بپذیرند، و اگر نپذیرفتند، با آنها به صورت یک ((اقلیت هم پیمان)) (اهل ذمه) معامله می کند و با شرایط خاصی که نه پیچیده است و نه مشکل با آنها همزیستی مسالمت آمیز بر قرار می نماید، در عین حال نسبت به شرک و بت پرستی ، سختگیر است زیرا: شرک و بت پرستی نه دین است و نه آیین و نه محترم شمرده می شود، بلکه یک نوع خرافه و انحراف و حماقت و در واقع یک نوع بیماری فکری و اخلاقی است که باید به هر قیمت که ممکن شود آن را ریشه کن ساخت .
کلمه آزادی و احترام به فکر دیگران در مواردی به کار برده می شود که فکر و عقیده لا اقل یک ریشه صحیح داشته باشد، اما انحراف و خرافه و گمراهی و بیماری چیزی نیست که محترم شمرده شود و به همین دلیل اسلام دستور می دهد که بت پرستی به هر قیمتی که شده است حتی به قیمت جنگ ، از جامعه بشریت ریشه کن گردد.
بت خانه ها و آثار شوم بت پرستی اگر از طرق مسالمت آمیز ممکن نشد

با زور ویران و منهدم گردند.
آری اسلام می گوید باید صفحه زمین از آلودگی به شرک و بت پرستی پاک گردد و به همه مسلمین نوید می دهد که سرانجام توحید و یکتا پرستی به تمام جهان حاکم خواهد شد و شرک و بت پرستی ریشه کن خواهد گشت .
از آنچه در بالا - در مورد اهداف جهاد - آمد روشن می شود که اسلام جهاد را با اصول صحیح و منطق عقل هماهنگ ساخته ، و هرگز آن را وسیله سلطه جویی و کشورگشائی و غصب حقوق دیگران و تحمیل عقیده ، و استعمار و استثمار قرار

نداده است .
ولی می دانیم دشمنان اسلام - مخصوصا ارباب کلیسا و مستشرقان مغرض با تحریف حقایق ، سخنان زیادی بر ضد مساله جهاد اسلامی ایراد کرده اند و اسلام را متهم به خشونت و توسل به زور و شمشیر برای تحمیل عقیده ساخته اند.
و به این قانون اسلامی سخت هجوم برده اند.
به نظر می رسد وحشت آنها از پیشرفت اسلام در جهان ، به خاطر معارف قوی ، و برنامه های حساب شده ، سبب شده است که از اسلام چهره دروغین وحشتناکی بسازند، تا جلو پیشرفت اسلام را در جهان بگیرند.
3 - چرا فرمان جهاد در مدینه نازل شد؟
می دانیم جهاد در سال دوم هجرت به مسلمانان واجب گشت و قبل از آن واجب نبود.
دلیل این موضع روشن است زیرا از یک طرف تعداد مسلمانان در مکه به اندازهای کم بود که عملا قیام مسلحانه کردن مفهومی جز انتحار و خودکشی نداشت و از طرف دیگر دشمن در مکه فوق العاده نیرومند بود و در واقع مرکز اصلی قدرتهای ضد اسلامی محسوب می شد و مبارزه کردن با آنها در داخل مکه امکان پذیر نبود.
ولی هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه آمد عده زیادی به او ایمان آوردند و دعوت خود را آشکار در داخل و خارج مدینه گسترش داد و توانست یک حکومت صالح به وجود آورد و وسایل لازم را برای مبارزه و پیکار با دشمن آماده سازد و چون مدینه از مکه فاصله زیادی داشت این کار با فراغت خاطر صورت گرفت و نیروهای انقلابی و آزادی بخش ، آماده مبارزه و دفاع در برابر دشمن شدند. البقره

آیه 194
آیه و ترجمه
الشهْرُ الحْرَامُ بِالشهْرِ الحْرَامِ وَ الحْرُمَت قِصاصٌ فَمَنِ اعْتَدَی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْل مَا اعْتَدَی عَلَیْکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اَللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ(194)

ترجمه :
194 - ماه حرام ، در برابر ماه حرام ! (اگر دشمنان ، احترام آن را شکستند، و در آن با شما جنگیدند، شما نیز حق دارید مقابله به مثل کنید). و تمام حرامها، (قابل) قصاص است . و (به طور کلی) هر کس به شما تجاوز کرد، همانند آن بر او تعدی کنید! و از خدا به پرهیزید (و زیاده روی ننمایید)! و بدانید خدا با پرهیزکاران است !
تفسیر:
احترام ماههای حرام و مقابله به مثل
این آیه بحثی را که در آیات پیش در مورد جهاد به طور کلی آمده است تکمیل می کند و در واقع پاسخی است به ایراد افراد ناآگاه که می گفتند. مگر می توان در ماه حرام جنگ کرد که اسلام چنین دستوری را داده است .
توضیح اینکه : مشرکان مکه می دانستند که جنگ در ماههای حرام (ذی القعده و ذی الحجه و محرم و رجب) از نظر اسلام جایز نیست و به تعبیر دیگر اسلام این سنت را که از قبل وجود داشته امضاء کرده است ، مخصوصا در مسجد الحرام و مکه این کار نارواتر است ، و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به هر دو حکم احترام می گذارد.
به همین دلیل در نظر داشتند، مسلمانان را غافلگیر ساخته و در ماههای حرام به آنها حمله ور شوند، و شاید گمانشان این بود، که اگر آنها احترام ماههای حرام را نادیده بگیرند مسلمانان به مقابله بر نمی خیزند، و اگر چنین شود به مقصود تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 32
خود رسیده اند.
آیه مورد بحث به این پندارها پایان داد و نقشه های احتمالی آنها را نقش بر آب کرد، و دستور داد اگر آنها در ماههای حرام دست به اسلحه بردند، مسلمانان در مقابل آنها بایستند، می فرماید: ((ماه حرام در برابر ماه حرام است)) (الشهر الحرام بالشهر الحرام).
یعنی اگر دشمنان احترام آن را شکستند و در آن با شما پیکار کردند شما نیز حق دارید مقابله به مثل کنید.
((زیرا حرمات ، قصاص دارد (و الحرمات قصاص).
((حرمات)) جمع ((حرمه)) به معنی چیزی است که باید آن را حفظ کرد و احترام آن را نگه داشت ، و حرم را از این جهت حرم گفته اند که جای محترمی است و هتک آن جایز نیست ، و اعمال نامشروع و قبیح را از این جهت حرام می گویند که ممنوعیت دارد، همان گونه که در مورد حرم ، یا ماه حرام بعضی اعمال ممنوع است .
این جمله در واقع پاسخ دندان شکنی است به آنها که اجازه جنگ در ماههای حرام را به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) ایراد می

گرفتند.
یعنی احترام ماه حرام ، یا سرزمین مکه حرم امن خدا، در برابر کسانی است که آن را محترم می شمرند، ولی در برابر کسانی که احترام آن را زیر پا می گذارند رعایت آن لازم نیست ، و مسلمانان حق دارند با آنها وارد پیکار شوند، و این در واقع یک نوع قصاص است ، تا دیگر مشرکان به فکر سوء استفاده از احترام ماه حرام یا سرزمین محترم مکه نیفتند.
سپس به یک دستور کلی و عمومی که شامل موضوع مورد بحث نیز می شود، اشاره کرده ، می فرماید: ((هر کس به شما تجاوز کند، به مانند آن بر او تجاوز کنید ولی از خدا به پرهیزید (و زیاده روی ننمایید) و بدانید خدا با پرهیزکاران است))
(فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم و اتقوا الله و اعلموا ان الله مع المتقین). تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 33
اسلام بر خلاف مسیحیت کنونی که می گوید: هر کس که به رخساره راست تو تپانچه زند رخساره دیگر را به سوی او بگردان .
چنین دستوری را نمی دهد، چرا که این دستور انحرافی باعث جرأ ت و جسارت ظالم و تجاوزگر است ، حتی مسیحیان جهان امروز نیز هرگز به چنین دستوری عمل نمی کنند و کمترین تجاوزی را با پاسخی شدیدتر، که آن هم بر خلاف دستور اسلام است جواب می گویند.
اسلام می گوید: در برابر متجاوز، باید ایستاد، و به هر کس حق می دهد که اگر به او تعدی شود، به همان مقدار مقابله کند، تسلیم در برابر متجاوز مساوی است با مرگ و مقاومت مساوی است با حیات ، این است منطق اسلام .
جالب اینکه آیه مفهوم وسیعی دارد و منحصر به مساله قصاص در مقابل قتل یا جنایات دیگر نیست ، بلکه امور مالی و سایر حقوق را نیز شامل می شود.
البته این موضوع با مساله عفو و گذشت ، که در مورد دوستان یا افراد شکست خورده یا نادم و پشیمان صورت می گیرد، هیچ گونه منافاتی ندارد.
گاهی بعضی از عوام ، تصور می کنند که معنی آیه این است ، اگر کسی فرزند دیگری را به قتل برساند، مقابله به مثل اجازه می دهد که پدر مقتول فرزند قاتل را به قتل برساند، و اگر ضربهای بر برادر او وارد کرد، او هم ضربهای بر برادر جانی وارد کند، ولی این اشتباه بزرگی است ، زیرا قرآن می گوید: شخص معتدی و تجاوزگر باید مجازات شود، (به همان اندازه مجازات شود) نه فرد بیگناه دیگر، باز مفهوم این سخن این نیست که اگر کسی خانه شخصی را آتش زد خانه او را آتش بزنند، بلکه مفهومش این است معادل قیمت خانه را از او بگیرند. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 34

ضمنا تاکیدی که در ذیل آیه در مورد تقوا ذکر شده تاکیدی است بر عدم تجاوز از حد و به تعبیر دیگر، مقابله به مثل نباید شکل انتقامجویی به خود گیرد، همان انتقامی که حد و مرزی برای خود نمی شناسد.
و اینکه می گوید: خدا با پرهیزکاران است ، اشاره به این است که آنها را در مشکلات تنها نمی گذارد و یاری می دهد، زیرا کسی که با دیگری است در مشکلات به او کمک می کند و در برابر دشمن او را حمایت می نماید.
البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 35
آیه 195
آیه و ترجمه
وَ أَنفِقُوا فی سبِیلِ اللَّهِ وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدِیکُمْ إِلی التهْلُکَةِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ یحِب الْمُحْسِنِینَ(195)
ترجمه :
195 - و در راه خدا، انفاق کنید! و (با ترک انفاق)، خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید! و نیکی کنید! که خداوند، نیکوکاران را دوست می دارد.
تفسیر:
انفاق و رهائی از تنگناها
این آیه تکمیلی است بر آیات جهاد که قبلا تفسیر آن گذشت ، زیرا جهاد به همان اندازه که به مردان با اخلاص و کار آزموده نیازمند است به اموال و ثروت نیز احتیاج دارد، جهاد هم نفرات آماده از نظر روحی و جسمی لازم دارد، و هم انواع سلاح و تجهیزات جنگی ، درست است که عامل تعیین کننده سرنوشت جنگ در درجه اول سربازان اند، ولی سرباز بدون وسایل و تجهیزات کافی (اعم از سلاح ، مهمات ، وسیله نقل و انتقال ، مواد غذائی ، وسایل درمانی) کاری از او ساخته نیست .
لذا در اسلام تامین وسایل جهاد با دشمنان از واجبات شمرده شده و از جمله در آیه مورد بحث با صراحت دستور می دهد، و می فرماید: در راه خدا انفاق کنید و خود را به دست خویش به هلاکت نیفکنید (و انفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة).
مخصوصا در عصر نزول این آیات ، بسیاری از مسلمانان ، شور و شوق جهاد در سر داشتند، ولی چون وسایل جنگ را هر کس شخصا فراهم میکرد و بعضی فقیر و نیازمند بودند. آن چنان که طبق آیه 92 سوره توبه گریه می کردند و اشک میریختند که چرا وسیله شرکت در جنگ ندارند: تولوا و اعینهم تفیض من الدمع تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 36
حزنا ان لا یجدوا ما ینفقون ، آری در چنین شرایطی نقش انفاقها بسیار مهم و سرنوشتساز بود.
جمله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة (با دست خویش خود را به هلاکت

نیفکنید) هر چند در مورد ترک انفاق ، برای جهاد اسلامی وارد شده ، ولی مفهوم وسیع و گستردهای دارد که موارد زیاد دیگری را نیز شامل می شود، از جمله اینکه انسان حق ندارد از جادههای خطرناک (چه از نظر ناامنی و چه عوامل جوی یا غیر آن) بدون پیشبینیهای لازم بگذرد، یا غذائی که به احتمال قوی آلوده به سم است تناول کند، و یا حتی در میدان جهاد بدون نقشه و برنامه وارد عمل شود، در تمام این موارد، انسان بیجهت جان خود را به خطر انداخته و مسوول است .
ولی اینکه بعضی از ناآگاهان ، هر گونه جهاد ابتدائی را القاء نفس در هلاکت پنداشته اند، و گاه تا آنجا به پیش می روند که قیام سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) در کربلا را مصداق آن میشمرند، ناشی از نهایت نادانی و عدم درک آیه است ، زیرا القای نفس در هلاکت مربوط به جائی است که هدفی بالاتر از جان در خطر نباشد، و الا باید جان را فدای حفظ آن هدف مقدس کرد، همان گونه که امام حسین (علیه السلام) و تمام شهیدان راه خدا این کار را کردند.
آیا اگر کسی ببیند جان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در خطر است و خود را سپر برای حفظ او کند (همان کاری که علی (علیه السلام) در جنگ احد کرد و یا در لیلة المبیت آن شبی که در بستر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خوابید) چنین کسی القاء نفس در هلاکت کرده و کار خلافی انجام داده ؟ آیا باید بنشیند تا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به قتل برسانند و بگوید القاء نفس در هلاکت جایز نیست .
حق این است که مفهوم آیه روشن است و تمسک به آن در این گونه موارد نوعی ابلهی است .
آری اگر هدف آن قدر مهم نباشد که ارزش جان باختن را داشته باشد و یا اگر تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 37
مهم است راهحلهای بهتر و مناسبتری دارد، در چنین جائی نباید جان خویشتن را به خطر انداخت (موارد تقیه مجاز نیز از همین قبیل است).
در آخر آیه دستور به نیکوکاری داده ، می فرماید: و نیکی کنید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد (و احسنوا ان الله یحب المحسنین).
در اینکه مراد از احسان در اینجا چیست ؟ چند احتمال در کلمات مفسران دیده می شود: نخست این است که حسن ظن به خدا داشته باشید (و گمان نکنید انفاقهای شما موجب اختلال امر معیشت شما خواهد شد) و دیگر اینکه منظور، اقتصاد و میانه روی در مساله انفاق است ، و دیگر اینکه منظور، آمیختن انفاق با حسن رفتار نسبت به نیازمندان است ، به گونهای که همراه با گشادهروئی و مهربانی باشد و از هر نوع منت و آنچه موجب رنجش و ناراحتی شخص انفاق شونده است بر کنار باشد.
مانعی ندارد که همه این معانی سه گانه در مفهوم و محتوای آیه جمع

باشد.
نکته ها
1 - انفاق سبب پیشگیری از هلاکت جامعه ها
در اینکه میان دو جمله و انفقوا فی سبیل الله و و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة ، آیا ارتباطی وجود دارد یا نه ، با توجه به اینکه تمام تعبیرات قرآن حساب شده است ، حتما میان این دو رابطهای است و به نظر می رسد رابطه این است اگر انفاق در مسیر جهاد و فی سبیل الله نکنید، خود را با دست خویش به هلاکت افکندهاید، بلکه می توان مساله را از این فراتر برد و گفت :
این آیه گر چه در ذیل آیات جهاد آمده است ولی بیانگر یک حقیقت کلی و اجتماعی است و آن اینکه انفاق به طور کلی سبب نجات جامعه ها از مفاسد کشنده تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 38
است ، زیرا هنگامی که مساله انفاق به فراموشی سپرده شود، و ثروتها در دست گروهی معدود جمع گردد و در برابر آنان اکثریتی محروم و بینوا وجود داشته باشد دیری نخواهد گذشت که انفجار عظیمی در جامعه به وجود می آید، که نفوس و اموال ثروتمندان هم در آتش آن خواهد سوخت و از اینجا رابطه مساله انفاق و پیشگیری از هلاکت روشن می شود.
بنابراین انفاق ، قبل از آنکه به حال محرومان مفید باشد به نفع ثروتمندان است ، زیرا تعدیل ثروت حافظ ثروت است .
امیر مومنان علی (علیه السلام) در یکی از کلمات قصارش به این حقیقت اشاره . فرموده ، می گوید: حصنوا اموالکم بالزکاة : اموال خویش را با دادن زکات حفظ کنید.
و به تعبیر بعضی از مفسران ، خودداری از انفاق فی سبیل الله هم سبب مرگ روح انسانی به خاطر بخل خواهد شد، و هم مرگ جامعه به خاطر عجز و ناتوانی ، مخصوصا در نظامی همچون نظام اسلام که بر نیکو کاری بنا شده است .
2 - سوء استفاده از مضمون آیه
همانگونه که اشاره کردیم بعضی از عافیت طلبان برای فرار از جهاد فی سبیل الله به جمله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة (با دست خویش ، خود را به هلاکت نیفکنید) چسبیده اند و رسوائی را به آنجا رسانیده که قیام امام حسین (علیه السلام) را در عاشورا که سبب نجات و بقای اسلام در برابر دشمنانی همچون بنی امیه شد، مصداق این آیه شمرده اند، غافل از اینکه اگر این باب گشوده شود، جهاد به کلی باید تعطیل گردد، اصولا تهلکه با شهادت دو مفهوم متباین دارد، تهلکه به معنی مرگ بیدلیل است در حالی که شهادت قربانی شدن در راه هدف و نایل گشتن به تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 39

حیات جاویدان است .
باید به این حقیقت توجه داشت که جان انسان ، ارزشمندترین سرمایه وجود او نیست ، ما حقایقی با ارزشتر از جان داریم ، ایمان به خدا، آیین اسلام ، حفظ قرآن و اهداف مقدس آن ، بلکه حفظ حیثیت و آبروی جامعه اسلامی ، اینها اهدافی والاتر از جان انسان است که قربان شدن در راه آن هلاکت نیست ، و هرگز از آن نهی نشده .
در حدیثی می خوانیم که : گروهی از مسلمانان برای جهاد به قسطنطنیه رفته بودند یکی از مردان شجاع حمله به لشکر روم کرد و داخل در صفوف آنها شد یکی از حاضران گفت : القی بیدیه الی التهلکة : خود را با دو دست خویش به هلاکت انداخت اینجا بود که ابو ایوب انصاری برخاست و فریاد زد: ای مردم ! چرا این آیه را بد تفسیر و تاویل می کنید؟ این آیه درباره ما طایفه انصار نازل شد، هنگامی که خداوند دینش را عزت داد و یاورانش فزونی گرفتند بعضی از ما به دیگری مخفیانه به گونهای که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نشنود، چنین گفتند که اموال ما از دست رفت ، و خداوند اسلام را عزیز و یارانش را زیاد کرد، ما اگر در مدینه بمانیم به اموال از دست رفته خود برسیم بهتر است ، آیه فوق بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد و به ما فرمود: انفاق در راه خدا کنید و خویشتن را به هلاکت نیفکنید و منظور از هلاکت ، اقامت در مدینه برای اصلاح اموال و ترک جهاد بود
3 - منظور از احسان چیست ؟
احسان معمولا به معنی نیکو کاری تفسیر می شود، ولی گاه معنی وسیعتری برای آن ذکر شده ، و آن هر گونه عمل صالح ، بلکه انگیزه های عمل صالح است چنانکه در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که در تفسیر احسان فرمود: ان تعبد تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 40
الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک : احسان آن است که خدا را آن چنان پرستش کنی که گوئی او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند.
بدیهی است هنگامی که انسان ، چنان ایمان به خدا داشته باشد که گوئی او را می بیند و او را در همه حال حاضر و ناظر بداند به سراغ اعمال صالح میرود، و از هر گونه گناه و معصیت خودداری می نماید. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 41
آیه 196
آیه و ترجمه
وَ أَتِمُّوا الحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ للَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا استَیْسرَ مِنَ الْهَدْیِ وَ لا تحْلِقُوا رُءُوسکُمْ حَتی یَبْلُغَ الْهَدْی مِحِلَّهُ فَمَن کانَ مِنکُم مَّریضاً أَوْ بِهِ أَذًی مِّن رَّأْسِهِ

فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صدَقَةٍ أَوْ نُسكٍ فَإِذَا أَمِنتُمْ فَمَنِ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلى الْحَجّ فَمَا استَيْسرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَن لَّمْ يجِدْ فَصِيَامُ ثَلَثَةِ أَيَّامٍ فى الْحَجّ وَ سبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْک عَشرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِک لِمَن لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِى الْمَسجِدِ الْحَرَامِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شدِيدُ الْعِقَابِ(196)

ترجمه :

196 - و حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید! و اگر محصور شدید، (و مانعی مانند ترس از دشمن یا بیماری ، اجازه نداد که پس از احرام بستن ، وارد مکه شوید،) آنچه از قربانی فراهم شود (ذبح کنید، و از احرام خارج شوید)! و سرهای خود را نتراشید تا قربانی به محلش برسد (و در قربانگاه ذبح شود) و اگر کسی از شما بیمار بود و یا ناراحتی در سر داشت ، (و ناچار بود سر خود را بتراشد،) باید فدیه و کفارهای از قبیل روزه یا صدقه یا گوسفندی بدهد! و هنگامی که (از بیماری و دشمن) در امان بودید، هر کس با ختم عمره ، حج را آغاز کند، آنچه از قربانی برای او میسر است (ذبح کند)! و هر که نیافت ، سه روز در ایام حج ، و هفت روز هنگامی که باز می گردید، روزه بدارد! این ، ده روز کامل است . (البته) این برای کسی است که خانواده او، نزد مسجدالحرام نباشد اهل مکه و اطراف آن نباشد. و از خدا به پرهیزید و بدانید که او، سخت کیفر است !

تفسیر:

قسمتی از احکام مهم حج

دقیقا روشن نیست که آیات مربوط به حج در قرآن مجید در چه تاریخی نازل تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 42

شده است ولی به اعتقاد بعضی از مفسران بزرگ در حجة الوداع نازل گشته در حالی که بعضی گفته اند که جمله فان احصرتم فما استیسر من الهدی ناظر به جریان حدیبیه است که در سال ششم هجرت واقع شد و مسلمانان از زیارت خانه خدا ممنوع شدند

در این آیه ، احکام زیادی بیان شده است :

1 - در ابتدا، یک دستور کلی برای انجام فریضه حج و عمره به طور کامل و برای اطاعت فرمان خدا داده ، می فرماید: حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید (و اتموا الحج و العمرة لله).

در واقع قبل از هر چیز به سراغ انگیزههای این دو عبادت رفته و توصیه می کند که جز انگیزه الهی و قصد تقرب به ذات پاک او، چیز دیگری در کار نباید باشد، و عمل نیز به مقتضای و اتموا از هر نظر کامل و جامع باشد.

2 - سپس به سراغ کسانی می رود که بعد از بستن احرام به خاطر وجود مانعی ، مانند بیماری شدید و ترس از دشمن ، موفق به انجام اعمال حج عمره نباشند، می فرماید: اگر محصور شدید (و موانعی به شما اجازه نداد که پس از احرام بستن وارد مکه شوید) آنچه از قربانی فراهم شود ذبح

کنید و از احرام خارج شوید (فان احصرتم فما استیسر من الهدی).
به هر حال افرادی که گرفتار می شوند، و توانایی انجام مراسم حج و عمره را پیدا نمی کنند، می توانند با استفاده از این مساله ، از احرام خارج شده و به حال تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 43
عادی باز گردند.
می دانیم قربانی ممکن است شتر یا گاو یا گوسفند باشد، که آسانترین آنها گوسفند است ، و لذا جمله فما استیسر من الهدی را غالبا اشاره به گوسفند دانسته اند.
3 - سپس به دستور دیگری اشاره کرده ، می فرماید: سرهای خود را نتراشید تا قربانی به محلش برسد و در قربانگاه ذبح شود (و لا تحلقوا رؤ سکم حتی یبلغ الهدی محله).
آیا این دستور مربوط به افرادی است که محصور و ممنوع از انجام مراسم حج می شوند، و در واقع دستوری است برای تکمیل دستور سابق ، و یا همه حاجیان را می گوید، بعضی از مفسران ، معنی اول را بر گزیده اند و گفته اند، منظور از محل هدی (محل قربانی) حرم است و گاه گفته اند، منظور همان جا است که مانع و مزاحم ، حاصل می شود و به فعل پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در داستان حدیبیه که محلی است بیرون حرم مکه ، استدلال کرده اند که حضرت بعد از ممانعت مشرکان ، قربانی خود را در همان جا ذبح کرد و به اصحاب و یارانش نیز دستور داد چنین کنند.
مفسر عالیقدر مرحوم طبرسی می گوید: به اعتقاد علمای ما، محصور اگر به خاطر بیماری بوده باشد، قربانی او را در حرم باید ذبح کنند و اگر به خاطر جلوگیری از دشمن باشد در همان جا که جلوگیری شده است ذبح می کنند.
ولی بعضی دیگر از مفسران ، این جمله را ناظر به تمام حجاج می دانند و می گویند هیچ کس حق ندارد، تقصیر کند (سر بتراشد و از احرام خارج گردد) مگر اینکه قربانی را در محلش ذبح کند (قربانی حج در منی و قربانی عمره در مکه).
به هر حال منظور از رسیدن قربانی به محلش ، آن است که به آن محل برسد و ذبح شود، و این تعبیر کنایه ای از ذبح است .
با توجه به عمومیت تعبیری که در آیه وارد شده است تفسیر دوم مناسبتر به تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 44
نظر می رسد که هم شامل محصور است و هم غیر محصور.
4 - سپس می فرماید: اگر کسی از شما بیمار بود و یا ناراحتی در سر داشت (و به هر حال ناچار بود سر خود را قبل از آن موقع بتراشد) باید فدیه (کفارهای) از قبیل روزه یا صدقه یا گوسفندی بدهد (فمن کان منکم

مریضا او به اذی من رأ سه ففدیة من صیام او صدقة او نسک).
نسک در اصل جمع نسیکه به معنی حیوان ذبح شده است ، این واژه به معنی عبادت نیز آمده است .
لذا راغب در مفردات ، بعد از آنکه نسک را به عبادت تفسیر می کند، می گوید: این واژه در مورد اعمال حج به کار می رود، و نسیکه به معنی ذبیحه است .
بعضی از مفسران نیز آن را در اصل به معنی شمشهای نقره می دانند و اینکه به عبادت نسک گفته شده به خاطر آن است که انسان را خالص و پاک و پاکیزه می کند.
به هر حال ظاهر آیه این است که چنین شخصی مخیر در میان این سه (روزه ، و صدقه و ذبح گوسفند) می باشد.
در روایات اهل بیت (علیهما لسلام) آمده است که ، روزه در این مورد باید سه روز بوده باشد، و صدقه به شش مسکین ، و در روایتی به ده مسکین ، و نسک یک گوسفند است .
5 - سپس می افزاید: و هنگامی که (از بیماری و دشمن) در امان بودید، کسانی که تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 45
عمره را تمام کرده و حج را آغاز می کنند، آنچه میسر است از قربانی (ذبح کنند) (فاذا امنتم فمن تمتع بالعمرة الی الحج فما استیسر من الهدی).
اشاره به اینکه در حج تمتع که عمره قبلا انجام می گیرد، و بعد حج بجا آورده می شود، قربانی کردن لازم است ، و فرق نمی کند که این قربانی شتر باشد یا گاو و یا گوسفند، و بدون آن از احرام خارج نمی شود.
درباره اصل هدی به گفته مرحوم طبرسی دو قول وجود دارد، اول اینکه از هدیه گرفته شده است ، و چون قربانی در واقع هدیه ای به سوی بیت الله است ، این واژه بر آن اطلاق شده است . دیگر اینکه از ماده هدایت گرفته شده است زیرا حیوان قربانی را همراه می بردند، و به سوی خانه خدا و قربانگاه هدایت می کردند.
ولی ظاهر کلام راغب در مفردات این است که فقط از هدیه گرفته شده و می گوید: هدی جمع است و مفرد آن هدیه است .
در معجم مقاییس اللغه نیز دو ریشه برای این لغت ذکر شده ، هدایت و هدیه ، اما بعید نیست هر دو به هدایت باز گردد. زیرا هدیه چیزی است که به سوی شخصی که به او هدیه می شود هدایت می گردد. (دقت کنید).
6 - سپس به بیان حکم کسانی می پردازد که در حال حج تمتع قادر به قربانی نیستند، می فرماید: کسی که (قربانی) ندارد، باید سه روز در ایام حج ، و هفت روز به هنگام بازگشت ، روزه بدارد، این ده روز کامل است (فمن لم یجد فصیام ثلاثة ایام فی الحج و سبعة اذا رجعتم تلک عشرة کاملة).

بنابراین اگر قربانی پیدا نشود، یا وضع مالی انسان اجازه ندهد، جبران آن ده روز روزه است ، که سه روز آن (روز هفتم و هشتم و نهم ذی الحجه) در ایام حج واقع می شود، و این از روزههایی است که انجام آن در سفر مانعی ندارد، و هفت روز دیگر را بعد از بازگشت به وطن انجام می دهد.
با اینکه معلوم است سه روز به اضافه هفت روز مجموعا ده روز می شود
در تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 46
عین حال ، قرآن می گوید: این ده روز کامل است .
بعضی از مفسران در تفسیر این جمله گفته اند این به خاطر آن است که و او گر چه معمولا برای جمع است نه برای تخییر، چون گاه در معنی تخییر نیز استعمال می شود، در اینجا خداوند برای رفع هر گونه ابهام ، جمله تلک عشرة کاملة را فرموده است .
این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر به کاملة اشاره به این است که روزه ده روز می تواند به طور کامل جانشین قربانی شود، و زوار خانه خدا نباید از این بابت نگران باشند، زیرا تمام ثوابهائی که برای صاحبان قربانی از سوی خدا داده می شود، به آنها داده خواهد شد.
بعضی نیز گفته اند: این تعبیر اشاره به نکته لطیفی در مورد عدد ده می باشد زیرا از یک نظر عدد ده کاملترین اعداد است ، چون هنگامی که اعداد را از یک شروع می کنیم تا ده سیر صعودی خود را تکمیل می کند، و اعداد بعد از آن ، تکرار و ترکیبی است از ده و عددهای دیگر مانند یازده و دوازده ، عرب به عدد بیست ، عشرین می گوید (یعنی دو عدد ده) و به سی ثلاثین (سه عدد ده) و همچنین ..
7 - بعد به بیان حکم دیگری پرداخته ، می گوید: این برنامه حج تمتع برای کسی است که خانواده او نزد مسجد الحرام نباشد (ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام).
بنابراین کسانی که اهل مکه یا اطراف آن باشند، حج تمتع ندارند، بلکه حج تمتع مخصوص افراد دور از این منطقه است ، و مشهور و معروف در میان فقهاء این است که هر کس 48 میل از مکه دورتر باشد، وظیفه او حج تمتع است ، و آنها که در فاصله کمتری قرار دارند، وظیفه آنها حج قران یا افراد است ، که عمره آن بعد از تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 47
مراسم حج بجا آورده می شود (شرح این موضوع و مدارک آن در کتب فقهی آمده است)
بعد از بیان این احکام هفتگانه در پایان آیه دستور به تقوا می دهد و می فرماید: از خدا به پرهیزید و تقوا پیشه کنید و بدانید خداوند عقاب و کیفرش شدید است (و اتقوا الله و اعلموا ان الله شدید العقاب).
این تاکید شاید به این جهت است که مسلمانان در هیچ یک از جزئیات این عبادت مهم اسلامی کوتاهی نکنند چرا که کوتاهی در آن گاهی سبب فساد

حج و از بین رفتن برکات مهم آن می شود.
نکته ها
1 - اهمیت حج در میان وظایف اسلامی !
حج از مهمترین عباداتی است که در اسلام تشریع شده و دارای آثار و برکات فراوان و بیشماری است حج مایه عظمت اسلام ، قوت دین و اتحاد مسلمین است حج مراسمی است که پشت دشمنان را می لرزاند و هر سال خون تازهای در عروق مسلمانان جاری می سازد.
حج همان عبادتی است که امیر مومنان آن را پرچم و شعار مهم اسلام نامیده و در وصیت خویش در آخرین ساعت عمرش فرموده :
و الله الله فی بیت ربکم لا تخلوه ما بقیتم فانه ان ترک لم تناظروا، خدا را خدا را! در مورد خانه پروردگارتان تا آن هنگام که هستید آن را خالی نگذارید که اگر خالی گذارده شود مهلت داده نمی شوید (و بلای الهی شما را فرا خواهد گرفت). تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 48
این جمله نیز از دشمنان اسلام معروف است که می گویند: مادام که حج رونق دارد ما بر آنها پیروز نمی شویم .
یکی دیگر از دانشمندان می گوید: وای به حال مسلمانان اگر معنی حج را در نیابند و وای به حال دیگران اگر معنی آن را دریابند.
در حدیث معروفی که علی (علیه السلام) - در زمینه فلسفه احکام ، طبق نقل نهج البلاغه حکمت 252 بیان فرموده نیز اشاره پر معنائی به اهمیت حج شده است ، می فرماید: فرض الله الایمان تطهیرا من الشرک ... و الحج تقویة للدین : خداوند ایمان را وسیله پاک سازی مردم از شرک ... و حج را سبب قوت دین قرار داده است .
این سخن را با حدیثی از امام صادق (علیه السلام) پایان میدهیم (و شرح بیشتر را به جلد 14 تفسیر نمونه ، ذیل آیه 26 تا 28 سوره حج که به طور مبسوط از اهمیت و فلسفه و اسرار حج بحث شده وا می گذاریم) آنجا که فرمود: لا یزال الدین قائما ما قامت الکعبة ، اسلام بر پا است تا زمانی که کعبه بر پا است .
2 - اقسام حج و فهرست اعمال حج تمتع
فقهای بزرگ ما با الهام از آیات قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اهل بیت (علیهمالسلام) حج را سه قسم تقسیم کرده اند: حج تمتع ، و حج قران و افراد
حج تمتع مخصوص کسانی است که فاصله آنها از مکه 48 میل یا بیشتر باشد (16 فرسخ حدود 96 کیلومتر) و حج قران و افراد، مربوط به کسانی است که در تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 49
کمتر از این فاصله زندگی می کنند.
در حج تمتع ، نخست عمره را بجا می آورند، سپس از احرام بیرون می

آیند، بعدا مراسم حج را در ایام مخصوصش انجام می دهند، ولی در حج قران و افراد، اول مراسم حج بجا آورده می شود، و بعد از پایان آن مراسم عمره ، با این تفاوت که در حج قران ، قربانی همراه می آورند و در حج افراد این قربانی نیست ، ولی به عقیده اهل سنت حج قران آن است که حج و عمره را در یک احرام با هم قصد می کند).
اعمال حج تمتع به شرح زیر است :
نخست از نقاط معینی که میقات نام دارد احرام می بندند: یعنی متعهد می شوند یک سلسله کارها که بر محرم حرام است ترک کنند و جامه احرام که دو قطعه لباس ندوخته است بر تن می کنند و لبیک گویان به سمت خانه خدا می آیند نخست هفت بار دور خانه خدا طواف می کنند و سپس در محلی که به نام مقام ابراهیم معروف است دو رکعت نماز به جا می آورند و بعد در میان دو کوه صفا و مروه هفت مرتبه رفت و آمد می نمایند و بعد با چیدن کمی از مو یا ناخن خود، از احرام خارج می شوند و برای مراسم حج از مکه احرام بسته و روز نهم ذی الحجه به عرفات که بیابانی است در چهار فرسخی مکه می روند و آن روز را از ظهر تا غروب آفتاب در آنجا می مانند و به نیایش پروردگار مشغول می شوند و سپس از غروب آفتاب به سوی مشعر الحرام که در حدود دو فرسخ و نیمی مکه قرار دارد کوچ می کنند و شب را تا صبح در آن وادی مقدس می مانند و هنگام طلوع آفتاب از آن سرزمین به منی که در نزدیکی آن قرار دارد حرکت می کنند و در همان روز که روز عید قربان است به ستون مخصوصی که نام آن جمره عقبه است هفت سنگ میزنند سپس قربانی می کنند و با تراشیدن سر از احرام بیرون می آیند.
و همان روز یا بعد از آن به مکه باز می گردند و طواف خانه خدا و نماز طواف و سعی صفا و مره و طواف نساء و نماز طواف نساء بجا می آورند و در روزهای تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 50
یازدهم و دوازدهم به سه ستون مخصوص در منی که جمرات نام دارد یکی پس از دیگری را هفت بار سنگ می زنند و شبهای یازدهم و دوازدهم در سرزمین منی می مانند و به این ترتیب مراسم حج که هر کدام زنده کننده یک خاطره تاریخی است و کنایات و اشاراتی به مسائل مربوط به تهذیب نفس و فلسفه های اجتماعی است انجام می دهند که فلسفه هر کدام در آیات مناسب تشریح خواهد شد.
3 - چرا بعضی حج تمتع را به فراموشی سپرده اند؟
ظاهر آیه فوق این است که وظیفه کسانی که مقیم در مکه نیستند، حج تمتع می باشد (حجی که با عمره شروع می شود، و بعد از اتمام مراسم عمره از احرام بیرون می آیند، و مجددا برای حج احرام می بندند و مراسم حج را بجا می آورند) و هیچ گونه دلیلی به نسخ این آیه در دست نیست و

روایات زیادی در کتب شیعه و اهل تسنن در این زمینه نقل شده است از جمله محدثان معروفی از اهل سنت مانند نسائی در کتاب سنن خود، و احمد در کتاب مسند و ابن ماجه در سنن ، و بیهقی در سنن الکبری ، و ترمذی در صحیح خود و مسلم نیز در کتاب معروف خود، روایات فراوانی در مورد حج تمتع نقل کرده اند که این حکم نسخ نشده و تا روز قیامت باقی است .
بسیاری از فقهای اهل سنت نیز آن را افضل انواع حج می دانند هر چند اجازه حج قران و افراد را در کنار آن می دهند (البته قران به همان معنی که در بالا از فقهای آنان نقل شد).
ولی در حدیث معروفی که از عمر نقل شده می خوانیم که گفت : متعتان کانتا علی عهد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و انا انهی عنهما و اعاقب علیهما متعة النساء و متعة الحج ، دو متعه در زمان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که من از آن دو نهی می کنم و هر کس
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 51
بجا آورد مجازات می کنم متعه نساء و متعه حج .
فخر رازی در ذیل آیه مورد بحث بعد از نقل این حدیث از عمر می گوید: منظور از متعه حج این است که هر دو احرام (احرام حج و احرام عمره) را با هم جمع کند سپس نیت حج را فسخ کند و عمره بجا آورد و بعد از آن حج نماید.
بدیهی است هیچ کس جز پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) حق اعلام نسخ حکمی را ندارد و اصولا این تعبیر که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین گفت و من چنین میگویم تعبیری است که برای هیچ کس قابل تحمل نمی باشد مگر می توان فرمان پیامبر را زمین نهاد و به دنبال گفتار دیگران رفت این غیر قابل قبول است .
به هر حال امروز بسیاری از علمای اهل سنت حدیث مزبور را رها کرده و حج تمتع را به عنوان افضل انواع حج پذیرفته و بر طبق آن عمل می کنند!
البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 52
آیه 197 - 199
آیه و ترجمه
الْحَجُّ أَشهُرٌ مَّعْلُومَتٌ فَمَن فَرَض فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَث وَ لا فُسوقَ وَ لا جِدَالَ فى الْحَجّ وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَ اتَّقُونِ يَأُولى الاَلْبَبِ(97)
لَيْس عَلَيْكمْ جُنَاحٌ أَن تَبْتَغُوا فَضلاً مِّن رَّبِّكمْ فَإِذَا أَفَضتُم مِّنْ عَرَفَتٍ فَاذْكرُوا اللَّهَ عِندَ الْمَشعَرِ الْحَرَامِ وَ اذْكرُوهُ كَمَا هَدَاَمْ وَ إِن كنتُم مِّن قَبْلِهِ لَمِنَ الضالِّينَ(198)

ثُمَّ أَفِيضوا مِنْ حَيْث أَفَاض النَّاس وَ استَغْفِرُوا اللّهَ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(199)
ترجمه :
197 - حج ، در ماههای معینی است ! و کسانی که (با بستن احرام ، و شروع به مناسک حج ،) حج را بر خود فرض کرده اند، (باید بدانند که) در حج ، آمیزش جنسی با زنان ، و گناه و جدال نیست ! و آنچه از کارهای نیک انجام دهید، خدا آن را می داند. و زاد و توشه تهیه کنید، که بهترین زاد و توشه ، پرهیزکاری است ! و از من به پرهیزید ای خردمندان !
198 - گناهی بر شما نیست که از فضل پروردگارتان (و از منافع اقتصادی در ایام حج) طلب کنید (که یکی از منافع حج ، پیریزی یک اقتصاد صحیح است). و هنگامی که از عرفات کوچ کردید، خدا را نزد مشعر الحرام یاد کنید! او را یاد کنید همان طور که شما را هدایت نمود و قطعا شما پیش از این ، از گمراهان بودید.
199 - سپس از همان جا که مردم کوچ می کنند، (به سوی سرزمین منی) کوچ کنید! و از خداوند، آمرزش بطلبید، که خدا آمرزنده مهربان است !
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 53
تفسیر:
بهترین زاد و توشه
این آیات همچنان احکام حج و زیارت خانه خدا را تعقیب می کند، و دستورات جدیدی در آن مطرح است :
1 - نخست می فرماید: حج در ماههای معینی است (الحج اشهر معلومات).
منظور از این ماهها ماههای شوال ، ذی القعده و ذی الحجه است (تمام ماه ذی الحجه یا همان ده روز اول) و این ماهها را اشهر حج می نامند زیرا بخشی از اعمال حج (مراسم عمره را) در غیر این ماهها نمی توان انجام داد و بخشی را منحصرا در روزهای نهم تا دوازدهم ماه ذی الحجه باید انجام داد، و اینکه در قرآن تصریح به نام این ماهها نشده به خاطر آن است که این ماهها برای همه شناخته شده بود، و قرآن با این عبارت تاکید بر آن می کند.
ضمنا این جمله ، یکی از رسوم خرافی جاهلیت را نفی می کند که گاه به خاطر درگیری با جنگها یا غیر آن ، ماههای حج را تغییر و تبدیل می دادند، و جلو و عقب می کردند، قرآن می گوید: این ماهها معین و ثابت است ، و تقدیم و تاخیر در آن جایز نیست .
2 - سپس به دستور دیگری در مورد کسانی که با احرام بستن شروع به مناسک حج می کنند اشاره کرده ، می فرماید: آنها که حج را بر خود فرض کرده اند (و احرام بسته اند باید بدانند) در حج آمیزش جنسی و گناه و جدال نیست تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 54

(فمن فرض فیهن الحج فلا رفث و لا فسوق و لا جدال فی الحج)
رفث بر وزن قفس در اصل به معنی سخنی است که متضمن مطلبی که ذکر آن قبیح است بوده باشد، اعم از آمیزش جنسی و یا مقدمات آن ، سپس کنایه از جماع قرار داده شده است . ولی بعضی تصریح کرده اند واژه رفث تنها در صورتی به این نوع گفتگوها اطلاق می شود که در حضور زنان باشد و اگر در غیاب آنها باشد، رفث نامیده نمی شود.
بعضی نیز اصل آن را به معنی تمایل عملی به زنان دانسته اند که از مزاح و لمس و تماس شروع می شود و به آمیزش جنسی پایان می گیرد.
فسوق به معنی گناه و خارج شدن از اطاعت خدا است . و جدال به معنی گفتگوی توأ م با نزاع است ، و در اصل به معنی محکم پیچیدن طناب است و از آنجا که طرفین گفتگوی آمیخته با نزاع به یکدیگر می پیچند و هر کدام می خواهد سخن خود را به کرسی بنشاند، این واژه در آن به کار رفته است .
به هر حال طبق این دستور حاجیان به هنگام احرام ، نه حق نزدیکی با همسران دارند و نه کلمات دروغ و فحش دادن (گر چه این کار در غیر موقع احرام نیز حرام است ، ولی یکی از بیست و پنج امری است که محرم باید ترک کند) و همچنین از کارهایی که بر آنها حرام است جدال است ، و سوگند خوردن ، خواه راست باشد یا دروغ ، و گفتن لا و الله - بلی و الله .
به این ترتیب محیط حج باید از تمتعات جنسی و همچنین انجام گناهان و گفتگوهای بیفایده و جر و بحثها و کشمکشهای بیهوده پاک باشد، زیرا محیط عبادت و اخلاص و ترک لذایذ مادی است ، محیطی است که روح انسان باید از آن نیرو بگیرد و یکباره از جهان ماده جدا شود، و به عالم ماوراء ماده راه یابد و در عین تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 55
حال رشته الفت و اتحاد و اتفاق و برادری در میان مسلمانان محکم گردد و هر کاری که با این امور منافات دارد ممنوع است .
البته هر کدام از این احکام ، شرح و بسط و شرایطی دارد که در کتب مناسک حج آمده است .
3 - در مرحله بعد به مسائل معنوی حج ، و آنچه مربوط به اخلاص است اشاره کرده ، می فرماید: آنچه را از کارهای خیر انجام می دهید خدا می داند (و ما تفعلوا من خیر یعلمه الله).
چه پاداشی برای نیکوکاران با ایمان از این بالاتر که بدانند هر کار نیکی را انجام می دهند خدا از آن با خبر است ، و مولی و معبود آنان ، حاضر و ناظر می باشد و این بسیار لذتبخش است که اعمال خیر در محضر او انجام می شود و این پاداشی است قبل از پاداشهای معنوی و مادی دیگر که خداوند عالم و آگاه به آنها می دهد.

و در ادامه همین مطلب می فرماید: زاد و توشه تهیه کنید که بهترین زاد و توشه ها پرهیزکاری است و از من به پرهیزید ای صاحبان عقل (و تزودوا فان خیر الزاد التقوی و اتقون یا اولی الالباب).
بسیاری از مفسران گفته اند که این آیه اشاره به گروهی می کند (به گفته بعضی گروهی از مردم یمن بودند) که وقتی برای زیارت خانه خدا حرکت می کردند هیچگونه زاد و توشهای با خود بر نمی داشتند، و حتی اگر زاد و توشهای با خود داشتند به هنگام احرام به دور می ریختند و می گفتند ما به زیارت خانه خدا می رویم چگونه ممکن است به ما غذا ندهد (و گاه به همین جهت خود را به زحمت می افکندند و یا محتاج به سؤ ال از این و آن می شدند) قرآن این تفکر غلط را نفی می کند و می گوید زاد و توشه برای خود تهیه کنید ولی در عین حال آنها را به مساله معنوی مهمتری ارشاد کرده ، می گوید: که ماورای این زاد و توشه زاد و توشه دیگری است که باید برای سفر آخرت فراهم گردد و آن پرهیزکاری و تقوا است .
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 56
این جمله ممکن است اشاره لطیفی به این حقیقت بوده باشد که در سفر حج موارد فراوانی برای تهیه زادهای معنوی وجود دارد که باید از آن غفلت نکنید در آنجا تاریخ مجسم اسلام است و صحنه های زنده فداکاری ابراهیم (علیه السلام) قهرمان توحید و جلوههای خاصی از مظاهر قرب پروردگار دیده می شود که در هیچ جای دیگر جهان نیست آنها که روحی بیدار و اندیشه ای زنده دارند می توانند برای یک عمر از این سفر بی نظیر روحانی توشه معنوی فراهم سازند.
قابل توجه اینکه به دنبال این مطلب باز دستور به تقوا می دهد و روی سخن را به اولی الالباب یعنی صاحبان مغز و اندیشه می کند آری آنها هستند که روح حج را درک می کنند و از این برنامه عالی تربیتی حد اکثر بهره برداری را مینمایند در حالی که دیگران تنها از قشر و پوست آن سهمی دارند و روح حج را درک نمی کنند.
آری صاحبان مغز و اندیشمندانند که آثار تقوا و پرهیزکاری را در فرد و جامعه درک می کنند.
در آیه بعد به رفع پارهای از اشتباهات در زمینه مساله حج پرداخته ، می فرماید: گناهی بر شما نیست که از فضل پروردگارتان (و منافع اقتصادی در ایام حج) برخوردار شوید (لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلا من ربکم).
در زمان جاهلیت هنگام مراسم حج هر گونه معامله و تجارت و بارکشی و مسافربری را گناه می دانستند و حج کسانی را که چنین می کردند باطل می شمردند.
آیه مورد بحث این حکم جاهلی را بی ارزش و باطل اعلام کرد و فرمود هیچ مانعی ندارد که در موسم حج از معامله و تجارت حلال که بخشی از

فضل خداوند بر بندگان است بهره گیرید و یا کار کنید و از دست رنج خود استفاده کنید. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 57
اصولا گاهی این تفکر که در عصر جاهلیت بوده در زمان ما نیز پیدا می شود که این عبادت بزرگ یعنی حج باید از هر گونه شائبه مادی خالص باشد ولی از آنجا که این مساله بسیاری از کارگران و کسانی که تدارکات و خدمات آن را انجام می دهند اعم از راننده و خدمتگزار و طبیب و راهنما و سایر خدمتگزاران را گرفتار زحمت می کند به علاوه مردم آن دیار می توانند بسیاری از مشکلات اقتصادی را در موقع حج سامان بخشند این تفکر مردود شمرده شده است و اینگونه اشخاص می توانند ضمن خدمات خود مراسم حج را به جا آورند و از این نظر در مضیقه نیفتند.
بلکه از این بالاتر از منابع اسلامی به خوبی استفاده می شود که حج علاوه بر فلسفه مهم اخلاقی و تهذیب نفوس دارای فلسفه سیاسی و فرهنگی و اقتصادی نیز هست .
توضیح اینکه : مسافرت مسلمانان از نقاط مختلف دنیا به سوی خانه خدا و تشکیل آن کنگره عظیم اسلامی می تواند پایه و اساسی برای یک جهش اقتصادی عمومی در جوامع اسلامی گردد به این ترتیب که مغزهای متفکر اقتصادی مسلمین پس از مراسم حج یا قبل از آن دور هم بنشینند و با همفکری و همکاری پایه محکمی برای اقتصاد جوامع اسلامی بریزند و با مبادلات صحیح تجارتی آن چنان اقتصاد نیرومندی به وجود آورند که از دشمنان و بیگانگان بی نیاز گردند.
بنابراین ، این معاملات و مبادلات تجارتی خود یکی از وسایل تقویت جامعه اسلامی در برابر دشمنان اسلام است زیرا میدانیم هیچ ملتی بدون داشتن اقتصادی نیرومند استقلال کامل نخواهد داشت ولی بدیهی است فعالیتهای تجارتی باید تحت الشعاع جنبه های عبادی و اخلاقی حج باشد نه حاکم و مقدم بر آنها و خوشبختانه مسلمانان وقت کافی قبل یا بعد از اعمال حج برای این کار دارند: هشام بن حکم می گوید از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم :.... فقلت له : ما العلة التی من اجلها کلف الله العباد الحج و الطواف بالبیت فقال .... فجعل فیه الاجتماع من تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 58
الشرق و الغرب لیتعارفوا و لینزع کل قوم من التجارات من بلد الی بلد و لینتفع بذلک المکاری و الجمال ... و لو کان کل قوم انما یتکلمون علی بلادهم و ما فیها هلکوا و خربت البلاد و سقطت الجلب و الارباح : چرا خداوند مردم را به انجام حج و طواف خانه خود فرمان داده است ؟
فرمود: خداوند انسانها را آفرید... و آنان را به عمل حج دستور داد که اطاعت دین و مصالح دنیای آنان را در بر دارد در موسم حج مسلمانان از مشرق و مغرب گرد هم جمع می شوند تا با یکدیگر آشنا گردد و برای این

که هر ملتی از تجارتها و فرآورده های اقتصادی ملتهای دیگر استفاده کنند و به خاطر اینکه مسافران و حمل و نقل کنندگان در این سفر با کرایه دادن وسیله های نقلیه خود بهره ببرند. (و برای اینکه با آثار و اخبار پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آشنا گردند و این آثار همچنان زنده بماند و در دست فراموشی سپرده نشود) و اگر بنا باشد هر ملتی فقط درباره محیط خود سخن بگویند هلاک می گردند و شهرها ویران می شود و استفاده ها و منافع تجارتی از بین می رود.
سپس در ادامه همین آیه عطف توجه به مناسک حج کرده ، می فرماید: هنگامی که از عرفات کوچ کردید خدا را در نزد مشعر الحرام یاد کنید (فاذا افضتم من عرفات فاذکروا الله عند المشعر الحرام).
او را یاد کنید همانگونه که شما را هدایت کرد هر چند پیش از آن از گمراهان بودید (و اذکروه کما هدیکم و ان کنتم من قبله لمن الظالین).
باز در ادامه همین معنی می فرماید: سپس از آنجا که مردم کوچ می کنند (از مشعر الحرام به سوی سرزمین منی) کوچ کنید (ثم افیضوا من حیث افاض الناس). و در پایان دستور به استغفار و توبه می دهد و می فرماید: از خدا طلب آمرزش کنید که خداوند آمرزنده و مهربان است (و استغفروا الله ان الله غفور رحیم). تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 59
در این بخش از آیات به سه موقف از مواقف حج اشاره شده عرفات که محلی است در حدود 20 کیلومتری مکه و حاجیان از ظهر روز نهم ذی الحجه تا غروب آفتاب در آنجا وقوف می کنند و به عبادت پروردگار مشغولند سپس وقوف در مشعر الحرام یا مزدلفه که بخشی از شب عید قربان و صبحگاهان قبل از طلوع آفتاب در آنجا می مانند و به راز و نیاز با پروردگار می پردازند و سوم سرزمین منی که محل قربانی و رمی جمرات و پایان دادن به احرام و انجام مراسم عید است .
نکته ها
1 - نخستین موقف حج
زائران خانه خدا بعد از انجام مراسم عمره راهی مراسم حج می شوند و نخستین مرحله همان وقوف در عرفات است که از نیمه روز نهم ذی الحجه تا غروب آفتاب در آنجا توقف می نمایند سپس از آنجا به سوی مشعر الحرام حرکت می کنند (در آیات فوق به هر دو قسمت اشاره شده است).
در نامگذاری سرزمین عرفات به این نام جهات گوناگونی ذکر کرده اند، گاه گفته اند هنگامی که پیک وحی خداوند جبرئیل مناسک حج را در آنجا به ابراهیم نشان داد ابراهیم می فرمود: عرفت ، عرفت (شناختم - شناختم) لذا آنجا را عرفات گفتند.
گاه گفته اند این داستان برای آدم واقع شد و گاه گفته شده که آدم و حوا

در آن سرزمین یکدیگر را پیدا کردند و شناختند و گاه گفته شده زوار خانه خدا در آنجا یکدیگر را می بینند و می شناسند و تفسیرهای دیگر. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 60
ولی بعید نیست این نامگذاری اشاره به حقیقت دیگری باشد و آن اینکه این سرزمین محیط بسیار آمادهای برای معرفت پروردگار و شناسائی ذات پاک اوست .
و به راستی آن جذبه معنوی و روحانی که انسان به هنگام ورود در عرفات پیدا می کند با هیچ بیان و سخنی قابل توصیف نیست - تنها باید رفت و مشاهده کرد - همه یک شکل ، همه یکنواخت ، همه بیابان نشین همه از هیاهوی شهر و از هیاهوی دنیای مادی و زرق و برقش فرار کرده ، در زیر آن آسمان نیلی در آن هوای آزاد و پاک از آلودگی گناه در آنجا که فرشته وحی بال و پر می زند، در آنجا که از لابلای نسیمش صدای زمزمه جبرئیل و آهنگ مردانه ابراهیم خلیل و طنین حیات بخش صدای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و مجاهدان صدر اسلام شنیده می شود.
در این سرزمین خاطره انگیز که گویا دریچه ای به جهان ماورای طبیعت در آن گشوده شده انسان نه تنها از نشئه عرفان پروردگار سر مست می شود و لحظه ای با زمزمه تسبیح عمومی خلقت هماهنگ می گردد بلکه در درون وجود خود، خودش را هم که عمری است گم کرده و به دنبالش می گردد پیدا می کند و به حال خویشتن نیز عارف می گردد و می داند او آن کس نیست که شب و روز در تلاش معاش حریصانه کوه و صحرا را زیر پا می گذارد و هر چه می یابد عطشش فرو نمی نشیند می یابد گوهر دیگری در درون جان او نهفته است که او در حقیقت همان است آری این سرزمین را عرفات می نامند راستی چه اسم جالب و مناسبی !
2 - مشعر الحرام - دومین موقف حج
در مورد نامگذاری مشعر الحرام به این نام نیز گفته اند که آنجا مرکزی است برای شعائر حج و نشانهای از این مراسم عظیم و پر شکوه و آسمانی .
اما نباید فراموش کرد که مشعر از ماده شعور است در آن شب تاریخی و هیجان انگیز (شب دهم ذی الحجه) که زائران خانه خدا پس از طی دوران تربیت خود در عرفات به آنجا کوچ می کنند و شبی را تا به صبح روی ماسه های نرم در زیر تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 61
آسمان پر ستاره در سرزمینی که نمونه کوچکی از محشر کبری و پرده ای از رستاخیز بزرگ قیامت است ، در آنجا که جمعیت همچون امواج خروشان دریا به هنگام طوفان همه جا را پر کرده و آوای مردمی که در حرکتاند تا به صبح خاموش نمی شود.
آری در چنان محیط بی آرایش و با صفا و تکان دهنده در درون جامه

معصومان احرام و روی آن ماسه های نرم ، انسان جوشش چشمه های تازهای از اندیشه و فکر و شعور در درون خود احساس می کند و صدای ریزش آن را در اعماق قلب خود به روشنی می شنود آنجا را مشعر می نامند!
3 - درس یگانگی و اتحاد
در روایات آمده است که قبیله قریش در جاهلیت امتیازات نادرستی برای خود قائل بودند و برای هیچ یک از اعراب مقامی را که برای خویشتن می دانستند قایل نبودند آنها خود را حمس (بر وزن خمس) به معنی کسی که در دین خود محکم و پا برجاست می خواندند و به عنوان فرزندان ابراهیم و سرپرستان خانه کعبه خود را از همه برتر می شمردند.
از جمله اینکه می گفتند ما نباید در مراسم حج به عرفات برویم زیرا عرفات از حرم مکه بیرون است ، اگر چنین کنیم عرب برای ما ارزشی قائل نخواهد شد حرم مکه با نقاط بیرون حرم یکسان نیست این سخن را در حالی می گفتند که می دانستند وقوف در عرفات جزء مراسم حج ابراهیمی است .
قرآن در آیات فوق خط بطلان بر این اوهام کشید و به مسلمانان دستور داد همه با هم در عرفات وقوف کنند و از آنجا همگی به سوی مشعر الحرام و از آنجا به سوی منی کوچ نمائید جمله ثم افیضوا من حیث افاض الناس از همان جا که تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 62
مردم کوچ می کنند شما هم کوچ کنید اشاره لطیفی به این معنی است .
در واقع قرآن با این بیان دستور می دهد که همه مردم بدون استثناء نخست به عرفات بروند و از آنجا به مشعر الحرام و سپس به سرزمین منی کوچ کنند.
دستور استغفار در ذیل آخرین آیه فوق اشاره به این است که از خداوند طلب آمرزش تمام گناهان را کنند و از آن افکار و خیالات جاهلی که مخالف روح مساوات و برابری حج است کنار روند و یادآور می شود که اگر دست بردارند خداوند غفور و رحیم است .
باید توجه داشت که افاضه از ماده فیض در اصل به معنی جریان و ریزش آب است و از آنجا که وقتی مردم به طور دسته جمعی از جائی به نقطه دیگری با سرعت حرکت می کنند بی شباهت به یک نهر جاری نیست این تعبیر به کار می رود.
4 - ارتباط آیات
در اینکه چه رابطهای میان ابتغاء فضل الله (فعالیتهای تجارتی) و مساله وقوف در عرفات و حرکت از آن به سوی مشعر الحرام و سپس منی وجود دارد که در آیات فوق در کنار هم قرار گرفته ممکن است اشاره به این نکته باشد که تلاش اقتصادی اگر برای خدا و زندگی آبرومندانه باشد آن

هم یک نوع عبادت است همچون مناسک حج یا اینکه نقل و انتقال زوار از مکه به عرفات و از آنجا به مواقف دیگر مستلزم هزینه ها و خدماتی است و اگر هر گونه کار و خدمت و مزد گرفتن در این ایام ممنوع و حرام باشد مسلما زوار خانه خدا سخت به زحمت می افتند.
و لذا این طور در کنار هم قرار داده شده ، یا اینکه مبادا پرداختن به فعالیتهای اقتصادی شما را از ذکر خدا و از توجه به عظمت این مواقف دور سازد. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 63
آیه 200 - 202
آیه و ترجمه
فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَّنَسِكَكمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ ءَابَاءَكمْ أَوْ أَشدَّ ذِكراً فَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا ءَاتِنَا فى الدُّنْيَا وَ مَا لَهُ فى الاَخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ(200)
وَ مِنْهُم مَّن يَقُولُ رَبَّنَا ءَاتِنَا فى الدُّنْيَا حَسنَةً وَ فى الاَخِرَةِ حَسنَةً وَ قِنَا عَذَاب النَّارِ(201)
أُولَئَک لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسبُوا وَ اللَّهُ سرِيعُ الْحِسابِ(202)
ترجمه :
200 - و هنگامی که مناسک (حج) خود را انجام دادید، خدا را یاد کنید، همانند یادآوری از پدرانتان (آن گونه که رسم آن زمان بود) بلکه از آن هم بیشتر! (در این مراسم ، مردم دو گروه اند) بعضی از مردم می گویند: خداوندا! به ما در دنیا (نیکی) عطا کن ! ولی در آخرت ، بهرهای ندارند.
201 - و بعضی می گویند: پروردگارا! به ما در دنیا (نیکی) عطا کن ! و در آخرت نیز (نیکی) مرحمت فرما! و ما را از عذاب آتش نگاهدار!
202 - آنها از کار (و دعای) خود، نصیب و بهرهای دارند، و خداوند، سریع الحساب است .
شان نزول :
در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که در ایام جاهلیت هنگامی که از مراسم حج فارغ می شدند در آنجا اجتماع می کردند و افتخارات نیاکان خود را بر می شمردند و از ایام گذشته آنها و جود و بخشش فراوانشان یاد می کردند. (و افتخارات موهومی برای خود بر می شمردند) آیات فوق نازل شد و به آنها دستور داد که به جای این کار (نادرست) ذکر خدا گویند و از نعمتهای بی دریغ خداوند و مواهب او یاد کنند و با همان شور و سوز مخصوصی که در افتخار و مباهات به تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 64
پدران خود در جاهلیت داشتند نعم الهی را یاد کنند بلکه بیشتر و برتر.
همین معنی یا شبیه آن را سایر مفسران از ابن عباس یا غیر او نقل کرده اند که اهل جاهلیت بعد از حج مجالسی تشکیل می دادند برای تفاخر به

پدران و شرح امتیازات آنها و یا در بازارهایی همچون بازار عکاظ، ذی المجاز، مجنه که تنها جای داد و ستد نبود بلکه مرکز ذکر افتخارات (موهوم) نیاکان بود جمع می شدند و به این کار می پرداختند.
تفسیر:
حج رمز وحدت مسلمین جهان است
این آیات همچنان ادامه بحثهای مربوط به حج است گر چه اعراب جاهلیت مراسم حج را با واسطه های متعددی از ابراهیم خلیل گرفته بودند ولی آن چنان با خرافات آمیخته شده بود که این عبادت بزرگ و انسان ساز را که نقطه عطفی در زندگی زوار خانه خدا و موجب تولد ثانوی آنها است از صورت اصلی و فلسفه های تربیتی خارج و مسخ کرده بود و مبدل به وسیله ای برای تفرقه و نفاق ساخته بود.
در نخستین آیه قرآن می فرماید: هنگامی که مناسک (حج) خود را انجام دادید ذکر خدا گوئید همانگونه که پدران و نیاکانتان را یاد می کردید بلکه از آن بیشتر (فاذا قضیتم مناسککم فاذکروا الله کذکرکم آباءکم او اشد ذکرا).
عظمت و بزرگی در پرتو ارتباط با خدا است نه مباهات به ارتباط موهوم به نیاکان منظور از این تعبیر این نیست که هم نیاکان را ذکر کنید و هم خدا را بلکه اشارهای است به این واقعیت که اگر آنها به خاطر پارهای از مواهب لایق یادآوری هستند پس چرا به سراغ خدا نمی روید که تمام عالم هستی و تمام نعمتهای جهان از ناحیه اوست منبع جمیع کمالات و صاحب صفات جلال و جمال و ولی نعمت تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 65
همگان است .
در اینکه منظور از ذکر خدا در اینجا چیست ؟ اقوال زیادی در میان مفسران دیده می شود ولی ظاهر این است که تمام اذکار الهی را بعد از مراسم شامل می شود در واقع باید خدا را بر تمام نعمتهایش مخصوصا نعمت ایمان و هدایت به این مراسم بزرگ شکر گویند و آثار تربیتی حج را با یاد الهی تکامل بخشند.
در اینجا قرآن مردم را به دو گروه تقسیم می کند، می فرماید: گروهی از مردم می گویند خداوندا! در دنیا به ما (نیکی) عطا فرما ولی در آخرت بهره ای ندارند (فمن الناس من یقول ربنا آتنا فی الدنیا و ما له فی الاخرة من خلاق)
و گروهی می گویند پروردگارا به ما در دنیا (نیکی) عطا کن و در آخرت (نیکی) مرحمت فرما و ما را از عذاب آتش نگاهدار (و منهم من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا عذاب النار).
در حقیقت این قسمت از آیات اشاره به خواسته های مردم و اهداف آنها در این عبادت بزرگ است بعضی جز به مواهب مادی دنیا نظر ندارند و چیزی غیر از آن از خدا نمی خواهند بدیهی است آنها در آخرت از همه چیز

بی بهره اند.
ولی گروهی هم مواهب مادی دنیا را می خواهند و هم مواهب معنوی را بلکه زندگی دنیا را نیز به عنوان مقدمه تکامل معنوی می طلبند و این است منطق اسلام که هم نظر به جسم و ماده دارد و هم جان و معنا و اولی را زمینه ساز دومی می شمرد و هرگز با انسانهای یک بعدی یعنی آنها که در مادیات غوطه ورند و برای آن اصالت قائلند، یا کسانی که به کلی از زندگانی دنیا بیگانه اند سازگار نیست .
در این که منظور از حسنة در این آیه چیست ؟ تفسیرهای مختلفی برای آن تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 66
ذکر کرده اند، در روایتی از امام صادق (علیه السلام) به معنی وسعت رزق و حسن خلق در دنیا و خشنودی خدا و بهشت در آخرت تفسیر شده است (انها السعة فی الرزق و المعاش و حسن الخلق فی الدنیا و رضوان الله و الجنة فی الاخرة).
و بعضی از مفسران آن را به معنی علم و عبادت در دنیا و بهشت در آخرت ، یا مال در دنیا، و بهشت در آخرت ، یا همسر خوب و صالح در دنیا و بهشت در آخرت دانسته اند در حدیثی نیز از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است : من اوتی قلبا شاکرا و لسانا ذاکرا و زوجة مومنة تعینه علی امر دنیاه و اخراه فقد اوتی فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و وقی عذاب النار، ((کسی که خدا به او قلبی شاکر، زبانی مشغول به ذکر حق ، و همسری با ایمان که او را در امور دنیا و آخرت یاری کند ببخشد، نیکی دنیا و آخرت را به او داده و از عذاب آتش باز داشته شده)).
بدیهی است حسنه به معنی هر گونه خیر و خوبی است و مفهومی وسیع و گسترده دارد که تمام مواهب مادی و معنوی را شامل می شود، بنابراین آنچه در روایات فوق یا کلمات مفسران آمده است بیان مصداقهای روشن آن می باشد، و مفهوم آیه را محدود نمی کند، و اینکه بعضی از مفسران تصور کرده اند حسنه چون در آیه به صورت مفرد نکره است هر گونه نیکی را شامل نمی شود و لذا در تعیین مصداق آن در میان مفسران گفتگو است اشتباهی بیش نیست زیرا گاه می شود که مفرد نکره نیز معنی جنس می بخشد و مورد آیه ظاهرا از این قبیل است و به گفته بعضی از مفسران ، افراد با ایمان اصل حسنه را از خدا می خواهند بدون اینکه نوعی از آن را انتخاب کنند، و همه را واگذار به مشیت و اراده و انعام الهی می نمایند. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 67
در آخرین آیه ، اشاره به گروه دوم کرده (همان گروهی که حسنه دنیا و آخرت را از خدا می طلبند) می فرماید: ((آنها نصیب و بهره ای از کسب خود دارند و خداوند سریع الحساب است)) (اولئک لهم نصیب مما کسبوا و الله سریع الحساب).

در حقیقت این آیه نقطه مقابل جملهای است که در آیات قبل درباره گروه اول آمد که می فرماید و ما له فی الاخرة من خلاق : ((آنها نصیبی در آخرت ندارند)).
بعضی نیز احتمال داده اند که به هر دو گروه بازگردد، گروه اول بهره ای از متاع دنیا می برند، و گروه دوم خیر دنیا و آخرت نصیبشان می شود، شبیه آنچه در آیات 18 تا 20 سوره اسراء آمده است که می فرماید: ((آن کس که تنها زندگی زودگذر دنیا را می طلبد، آن مقدار را که بخواهیم و به هر کس اراده کنیم به او می دهیم ، سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد... و آن کس که سرای آخرت را طلب کند، و سعی و کوشش خود را برای آن انجام دهد، در حالی که ایمان داشته باشد سعی و تلاش او پاداش داده خواهد شد، و هر یک از این دو از عطای پروردگارت بهره و کمک می گیرد.))
ولی تفسیر اول با آیات مورد بحث هماهنگ تر است .
تعبیر به ((نصیب)) گر چه به صورت نکره آمده ولی قرائن گواهی می دهد که نکره در اینجا برای بیان عظمت است ، و تعبیر به ((مما کسبوا)) (به خاطر آنچه انجام دادند) اشاره به کمی این نصیب و بهره نیست ، زیرا ممکن است من در اینجا ابتدائیه باشد نه تبعیضی .
تعبیر به ((کسب)) در جمله ((مما کسبوا))، به گفته بسیاری از مفسران به معنی همین دعائی است که درباره خیر دنیا و آخرت می کند، و انتخاب این تعبیر ممکن است اشاره به نکته لطیفی باشد که دعا کردن خود یکی از بهترین عبادات و اعمال است .
از بررسی دهها آیه ، در قرآن مجید که ماده کسب و مشتقاتش در آن به کار رفته تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 68
به خوبی استفاده می شود که این واژه در غیر کارهای جسمی یعنی اعمال روحی و قلبی نیز به کار می رود، چنانکه در آیه 225 سوره بقره می خوانیم : و لکن یواخذکم بما کسبت قلوبکم ، ((ولی خداوند به آنچه قلبهای شما کسب کرده است ، شما را مؤ اخذه می کند)).
بنابراین جای تعجب نیست که دعا نوعی کسب و اکتساب باشد بخصوص که دعای حقیقی تنها با زبان نیست ، بلکه با قلب و با تمام وجود انسان می باشد.
جمله ((و الله سریع الحساب)) که در آخرین آیه از آیات فوق آمده است ، اشاره به این است که هم خداوند با سرعت به حساب بندگان می رسد، و هم پاداشها و کیفرهایی را که وعده داده به زودی به آنها می دهد، همه اینها نقد است و سریع ، و نسیه و توأ م با تاءخیر نیست .
در حدیثی می خوانیم : خداوند حساب تمام خلایق را در یک چشم بر هم زدن رسیدگی می کند (ان الله تعالی یحاسب الخلائق کلهم فی مقدار لمح

البصر).
این به خاطر آن است که علم خداوند همانند مخلوقات نیست ، که محدودیت آن سبب شود، مطلبی او را از مطلبی دیگر غافل سازد.
از این گذشته محاسبه پروردگار، زمانی لازم ندارد، زیرا اعمال ما بر جسم و جان ما، بلکه بر موجودات اطراف ما - زمین و امواج هوا - و اشیاء دیگر، اثر باقی می گذارد، و از این نظر می توان وجود انسان را تشبیه به انواع اتومبیلهایی کرد که با داشتن دستگاه کیلومتر شمار همیشه میزان کار کرد خود را در هر لحظه به طور روشن و مشخص نشان می دهد، و دیگر نیازی به حساب و کتاب مسافتهایی را که اتومبیل در طول عمرش پیموده است نیست . البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 69
آیه 203
آیه و ترجمه
وَ اذْکُرُوا اللَّهَ فی أَیَّامٍ مَّعْدُودَتٍ فَمَن تَعَجَّلَ فی یَوْمَینِ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ وَ مَن تَأَخَّرَ فَلا إِثْمَ عَلَیْهِ لِمَنِ اتَّقَی وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّکمْ إِلَیْهِ تحْشرُونَ(203)
ترجمه :
203 - و خدا را در روزهای معینی یاد کنید! (روزهای 11 و 12 و 13 ماه ذی الحجه). و هر کس شتاب کند، و (ذکر خدا را) در دو روز انجام دهد، گناهی بر او نیست ، و هر که تاءخیر کند، (و سه روز انجام دهد نیز) گناهی بر او نیست ، برای کسی که تقوا پیشه کند. و از خدا بپرهیزید و بدانید شما به سوی او محشور خواهید شد!
تفسیر:
آخرین سخن درباره حج
این آیه در حقیقت ، آخرین آیه ای است که در اینجا درباره مراسم حج ، سخن می گوید و سنتهای جاهلی را در رابطه با تفاخرهای موهوم نسبت به نیاکان و گذشتگان در هم می شکند، و به آنها توصیه می کند که (بعد از مراسم عید) به یاد خدا باشند می فرماید: خدا را در روزهای معینی یاد کنید (و اذکروا الله فی ایام معدودات).
با توجه به اینکه این دستور، به قرینه آیات سابق مربوط به پایان مراسم حج است ناظر به روزهای یازده و دوازده و سیزده ماه خواهد بود که در لسان روایات به عنوان ((ایام تشریق)) نامیده شده ، چنانکه از نامش پیداست ایامی است روشنی بخش که روح و جسم انسان را در پرتو این مراسم ، نورانی می کند.
در آیه 28 سوره حج ، دستور به ذکر نام خدا در ((ایام معلومات)) آمد، و در اینجا در ((ایام معدودات))، معروف این است که ((ایام معلومات)) به معنی ده روز تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 70

آغاز ذی الحجه ، و ((ایام معدودات)) همان ایام تشریق است که در بالا گفته شد، ولی بعضی از مفسران ، احتمالاتی غیر از این داده اند که شرح آن در ذیل آیه 28 سوره حج خواهد آمد.
در اینکه منظور از این ((اذکار)) چیست ؟ در احادیث اسلامی به این صورت تعیین شده که بعد از پانزده نماز که آغازش نماز ظهر روز عید قربان ، و پایانش نماز روز سیزدهم است ، جمله های الهام بخش زیر تکرار گردد: الله اکبر الله اکبر، لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام .
سپس در دنبال این دستور می افزاید: ((کسانی که تعجیل کنند و (ذکر خدا را) در دو روز انجام دهند گناهی بر آنان نیست ، و کسانی که تاخیر کنند (و سه روز انجام دهند نیز) گناهی بر آنها نیست ، برای کسانی که تقوا پیشه کنند (فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه و من تاخر فلا اثم علیه لمن اتقی).
این تعبیر در حقیقت ، اشاره به نوعی تخییر در اداء ذکر خدا، میان دو روز و سه روز می باشد.
جمله ((لمن اتقی)) (برای کسانی که تقوا پیشه کرده باشند) ظاهرا قید است برای مساله تعجیل در دو روز، یعنی قناعت به دو روز مخصوص این گونه اشخاص است .
و در روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده است که منظور از ((پرهیز)) در اینجا پرهیز از صید است ، یعنی کسانی که به هنگام احرام ، پرهیز از صید یا از تمام تروک احرام کرده اند، می توانند بعد از عید قربان ، دو روز در منی بمانند و مراسم آن را بجا تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 71
آورند و یاد خدا کنند و اما کسانی که پرهیز نکرده باشند باید سه روز بمانند و آن مراسم را بجا آورند و ذکر خدا کنند.
بعضی جمله ((لا اثم علیه)) را اشاره به نفی هر گونه گناه از زائران خانه خدا می دانند، یعنی آنها بعد از انجام مناسک حج که پایانش این اذکار است در صورت ایمان و اخلاص کامل همه آثار گناهان پیشین و رسوبات معاصی از دل و جانشان شسته می شود، و با روحی پاک از هر گونه آلایش از این مراسم باز می گردند.
این سخن گر چه ذاتا صحیح است ، اما ظاهرا آیه با معنی اول هماهنگ تر است .
و در پایان آیه ، یک دستور کلی به تقوا داده ، می فرماید: ((تقوای الهی پیشه کنید و بدانید شما به سوی او محشور خواهید شد)) (و اتقوا الله و اعلموا انکم الیه تحشرون).
بنابر یکی از دو تفسیری که در بالا ذکر شد، این جمله می تواند اشاره به این باشد که مراسم روحانی حج ، گناهان گذشته شما را پاک کرد، و

همچون فرزندی که از مادر متولد شده است پاک از این مراسم باز می گردید، اما مراقب باشید بعدا خود را آلوده نکنید. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 72
آیه 204-206
آیه و ترجمه
وَ مِنَ النَّاسِ مَن یُعْجِبُک قَوْلُهُ فی الْحَیَوةِ الدُّنْیَا وَ یُشهِدُ اللَّهَ عَلی مَا فی قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصامِ(204)
وَ إِذَا تَوَلی سعَی فی الاَرْضِ لِیُفْسِدَ فِیهَا وَ یُهْلِک الْحَرْث وَ النَّسلَ وَ اللَّهُ لا یحِب الْفَسادَ(205)
وَ إِذَا قِیلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالاثْمِ فَحَسبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَبِئْس الْمِهَادُ(206)
ترجمه :
204 - و از مردم ، کسانی هستند که گفتار آنان ، در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود، (در ظاهر، اظهار محبت شدید می کنند) و خدا را بر آنچه در دل دارند گواه می گیرند. (این در حالی است که) آنان ، سرسختترین دشمنانند.
205 - (نشانه آن ، این است که) هنگامی که روی بر می گردانند (و از نزد تو خارج می شوند)، در راه فساد در زمین ، کوشش می کنند، و زراعتها و چهارپایان را نابود می سازند، (با اینکه می دانند) خدا فساد را دوست نمی دارد.
206 - و هنگامی که به آنها گفته شود: ((از خدا بترسید!)) (لجاجت آنان بیشتر می شود)، و لجاجت و تعصب ، آنها را به گناه می کشاند. آتش دوزخ برای آنان کافی است ، و چه بد جایگاهی است .
شان نزول :
برای این آیات ، دو شان نزول ذکر شده است : 1 - این آیات درباره اخنس بن شریق نازل شده که مردی زیبا و خوشزبان بود و تظاهر به دوستی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می کرد خود را مسلمان جلوه می داد، و سوگند می خورد که آن حضرت را دوست دارد و به خدا ایمان آورده ، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم که مامور به ظاهر بود با او گرم می گرفت تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 73
او را مورد محبت قرار می داد، ولی او در باطن مرد منافقی بود، در یک ماجرا زراعت بعضی مسلمانان را آتش زد و چهارپایان آنان را کشت (و به این ترتیب پرده از روی کار او برداشته شد) در اینجا آیات فوق نازل شد.
2 - بعضی دیگر از ابن عباس ، نقل کرده اند که آیات مزبور در یکی از جنگهای اسلامی (سریه رجیع) نازل شده که طی آن جمعی از مبلغان اسلام که از طرف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای تبلیغ قبایل اطراف مدینه اعزام شده بودند، طی یک توطئه ناجوانمردانه شهید شدند.

ولی شاءن نزول اول با مضمون آیات ، تناسب بیشتری دارد، و در هر حال درسی که از این آیات فرا گرفته می شود، عمومی و همگانی و برای همیشه است .
تفسیر:
سرنوشت مفسدان در زمین
در نخستین آیه ، اشاره سربسته ای ، به بعضی از منافقان کرده ، می فرماید: و بعضی از مردم چنین هستند که گفتار او در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود (ولی در باطن چنین نیست) و خداوند بر آنچه در قلب اوست گواه می باشد، و او سرسختترین دشمنان است (و من الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا و یشهد الله علی ما فی قلبه و هو الد الخصام).
((الد)) به معنی کسی است که دشمنی شدید دارد، و اصل آن از لدید گرفته شده که به دو طرف گردن گفته می شود، و کنایه از کسی است که از هر طرف روی آورد، بر دشمنی غلبه می کند، و ((خصام)) معنی مصدری دارد و به معنی خصومت

و دشمنی است .
سپس می افزاید: ((نشانه دشمنی باطنی او این است که وقتی روی بر می گرداند و از نزد تو خارج می شود، کوشش می کند که در زمین فساد به راه بیندازد، و زراعت و چهارپایان را نابود کند (با اینکه می داند) خدا فساد را دوست ندارد)) (و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث و النسل و الله لا یحب الفساد).
آری این گونه خداوند پرده از روی کار آنها بر می دارد و درون قلبشان را برای پیامبرش آشکار می سازد، زیرا اگر اینها در اظهار دوستی و محبت ، به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و پیروان او صادق بودند هرگز دست به فساد و تخریب نمی زدند، و به زراعتها و دامها، بیرحمانه هجوم نمی آوردند، ظاهر آنان دوستی خالصانه است ، اما در باطن ، بی رحمترین ، و سرسختترین دشمنانند.
بسیاری از مفسران ، احتمال داده اند که مقصود از جمله ((اذا تولی)) همان مساله قبول ولایت و حکومت است ، یعنی منافقان هنگامی که به مرحله ای از حکومت و سلطه برسند، دست به فساد و خرابی زده و ظلم و ستم را در میان بندگان خدا به راه می اندازند و به خاطر ظلم و ستم آنها آبادیها رو به ویرانی می گذارد، دامها هلاک می شوند، و جان و مال مردم بر باد می رود.
((حرث)) به معنی زراعت ، و ((نسل)) به معنی اولاد است ، و بر اولاد انسان و غیر انسان اطلاق می شود، بنابراین هلاک کردن حرث و نسل به معنی از میان بردن هر گونه موجود زنده است ، اعم از موجودات زنده

نباتی ، یا حیوانی و انسانی . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 75
در معنی حرث و نسل ، تفسیرهای دیگری نیز ذکر شده از جمله اینکه : منظور از ((حرث)) زنانند، به قرینه آیه شریفه (نسائکم حرث لکم).
و منظور از ((نسل))، اولاد است ، یا اینکه منظور از حرث در اینجا، دین و آیین است ، و نسل مردم (این تفسیر مطابق حدیثی است از امام صادق (علیه السلام) که در تفسیر مجمع البیان نقل شده است).
به هر حال تعبیر به ((یهلک الحرث و النسل))، کلام بسیار مختصر و جامعی است که تولید فساد را در سطح جامعه در زمینه اموال و انسانها، شامل می شود.
در آیه بعد می افزاید: هنگامی که او را از این عمل زشت نهی کنند ((و به او گفته شود از خدا بترس (آتش لجاجت در درونش شعله ور می گردد) و لجاج و تعصب ، او را به گناه می کشاند)) (و اذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالاثم).
او نه به اندرز ناصحان ، گوش فرا می دهد، و نه به هشدارهای الهی بلکه پیوسته با غرور و نخوت مخصوص به خود، بر خلافکاریهایش می افزاید، چنین کسی را جز آتش دوزخ رام نمی کند، و لذا در پایان آیه می فرماید: ((آتش دوزخ برای آنها کافی است و چه بد جایگاهی است)) (فحسبه جهنم و لبئس المهاد).
در حقیقت این یکی از صفات زشت و ناپسند منافقان است که بر اثر تعصب و لجاجت خشک و خشونت آمیز در برابر هیچ حقیقتی تسلیم نمی شوند، و همین تعصب و غرور آنها را به بدترین گناهان می کشاند، بدیهی است این چوبهای کج ، جز با آتش دوزخ راست نمی شوند! تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 76
به گفته بعضی از مفسران ، خداوند این گونه اشخاص را به پنج وصف در آیات فوق توصیف کرده نخست اینکه : سخنانی فریبنده دارند، دیگر اینکه درون قلب آنها آلوده و تاریک است ، سوم اینکه سرسختترین دشمنانند، چهارم اینکه به هنگامی که زمینه ای پیش آید، نه بر انسانها رحم می کنند و نه بر حیوان و زراعت ، پنجم اینکه بر اثر غرور و نخوت ، اندرز هیچ ناصحی را پذیرا نیستند. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 77
آیه 207
آیه و ترجمه
وَ مِنَ النَّاسِ مَن یَشرِی نَفْسهُ ابْتِغَاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَءُوف بِالْعِبَادِ(207)
ترجمه :
207 - بعضی از مردم (با ایمان و فداکار، همچون علی (علیه السلام) در لیلة المبیت به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم

)، جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند، و خداوند نسبت به بندگان مهربان است .
شان نزول :
مفسر معروف اهل تسنن ((ثعلبی)) می گوید: هنگامی که پیغمبر اسلام تصمیم گرفت مهاجرت کند برای ادای دینهای خود و تحویل دادن امانتهائی که نزد او بود علی (علیه السلام) را به جای خویش قرار داد و شب هنگام که می خواست به سوی غار ((ثور)) برود و مشرکان اطراف خانه او را برای حمله به او محاصره کرده بودند دستور داد علی (علیه السلام) در بستر او بخوابد و پارچه سبز رنگی (برد حضرمی) که مخصوص خود پیغمبر بود روی خود بکشد در این هنگام خداوند به ((جبرئیل)) و ((میکائیل)) وحی فرستاد که من بین شما برادری ایجاد کردم و عمر یکی از شما را طولانیتر قرار دادم کدام یک از شما حاضر است ایثار به نفس کند و زندگی دیگری را بر خود مقدم دارد هیچکدام حاضر نشدند.
به آنها وحی شد اکنون علی (علیه السلام) در بستر پیغمبر خوابیده و آماده شده جان خویش را فدای او سازد به زمین بروید و حافظ و نگهبان او باشید.
هنگامی که جبرئیل بالای سر و میکائیل پایین پای علی (علیه السلام) نشسته بودند جبرئیل می گفت : ((به به آفرین بر تو ای علی ! خداوند بواسطه تو بر فرشتگان مباهات می کند)).
در این هنگام آیه فوق نازل گردید و به همین دلیل آن شب تاریخی به نام ((لیلة المبیت)) نامیده شده است . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 78
((ابن عباس می گوید این آیه هنگامی که پیغمبر از مشرکان کناره گرفته بود و با ابو بکر به سوی غار می رفت درباره علی (علیه السلام) که در بستر پیغمبر خوابیده بود نازل شد.
((ابو جعفر اسکافی)) می گوید: (همانطور که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد 3 صفحه 270 ذکر کرده است) جریان خوابیدن علی (علیه السلام) در بستر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به تواتر ثابت شده و غیر از کسانی که مسلمان نیستند و افراد سبک مغز آن را انکار نمی کنند در جلد دوم ((الغدیر)) ذیل آیه مورد بحث (صفحه 48 به بعد) می نویسد: ((غزالی)) در کتاب احیاء العلوم جلد سوم صفحه 238 و گنجی در کتاب ((کفایة الطالب)) صفحه 114 و ((صفوری)) در ((نزهة المجالس)) جلد دوم صفحه 209 و ابن ((صباغ مالکی)) در کتاب ((الفصول المهمة)) صفحه 33، ((سبط ابن جوزی حنفی)) در ((تذکرة الخواص)) صفحه 21 ((شبلنجی)) در ((نور الابصار)) صفحه 86 و احمد در ((مسند)) جلد یک صفحه 348 و ((تاریخ طبری)) جلد دوم صفحه 99 تا 101 و ((ابن هشام)) در ((سیرة)) جلد دوم صفحه 291 و ((حلبی)) در ((سیره)) خود و

((تاریخ یعقوبی)) جلد دوم صفحه 29 جریان ((لیلة المبیت)) را نقل کرده اند.
تفسیر:
فداکاری بزرگ در شب تاریخی هجرت
گرچه آیه فوق همانطور که در شان نزول آن ذکر شد، مربوط به ماجرای هجرت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و فداکاری علی (علیه السلام) و خوابیدن او در بستر آن حضرت نازل شده ، ولی همچون سایر آیات قرآن ، مفهوم و محتوای کلی و عمومی دارد.
و در واقع نقطه مقابل چیزی است که در آیات قبل در مورد منافقان وارد شده بود.
می فرماید: ((از میان مردم کسانی هستند که جان خود را در برابر خشنودی خدا می فروشند، و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است))
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 79
(و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤ ف بالعباد).
آن گروه مردمی خودخواه و خودپسند و لجوج و معاند بودند که از راه نفاق در بین مردم آبروئی کسب می کردند، و در ظاهر خود را مؤ من و خیرخواه نشان می دادند، اما کردارشان پرده از روی گفتارشان بر می داشت چرا که جز فساد در زمین و نابود کردن حرث و نسل کار دیگری نداشتند.

ولی این گروه تنها با خدا معامله می کنند و هر چه دارند حتی جان خود را به او می فروشند و جز رضا و خشنودی او چیزی خریدار نیستند.
و با فداکاری و ایثار آنهاست که امر دین و دنیا اصلاح و حق زنده و پایدار می شود و زندگی انسان گوارا و درخت اسلام بارور می گردد.
جمله ((و الله رؤ ف بالعباد)) که در حقیقت نقطه مقابل چیزی است که در آیات قبل درباره منافقان مفسد فی الارض آمده بود ((فحسبه جهنم و لبئس المهاد)) ممکن است اشاره به این باشد که خداوند در عین اینکه بخشنده جان به انسان است همان را خریداری می کند و بالاترین بها را که همان خشنودی خویش است به انسان می پردازد.
قابل توجه اینکه فروشنده ((انسان)) و خریدار خدا و متاع ((جان)) و بهای معامله خشنودی ذات پاک اوست .
در حالی که در موارد دیگری بهای اینگونه معاملات را بهشت جاویدان و نجات از دوزخ ذکر کرده است مثلا می فرماید: ان الله اشتری من المؤ منین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون ، ((خدا از مومنان جانها و مالهایشان را خریداری می کند که بهشت از آن آنها باشد، در راه خدا پیکار می کنند می کشند و کشته می شوند))
و شاید به همین جهت است که آیه مورد بحث با کلمه من تبعیضیه (و من الناس) شروع شده یعنی تنها بعضی از مردم هستند که قادرند به این کار فوق العاده تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 80
دست زنند، و تنها بهائی را که برای ایثار جان طالب باشند، همان خشنودی خدا بوده باشد، ولی در آیه 111 سوره توبه که در بالا آوردیم همه مومنان به معامله با خدا، در برابر بهشت جاویدان دعوت شده اند.
این احتمال نیز در تفسیر جمله ((و الله رؤ ف بالعباد)) و تناسب آن با آغاز آیه وجود دارد که می خواهد این حقیقت را روشن سازد که وجود این چنین افراد وفادار و ایثارگر در میان مردم ، از رافت و مهربانی خدا نسبت به بندگانش سرچشمه گرفته ، زیرا اگر چنین انسانهای از خود گذشته در جوامع انسانی وجود نداشته باشند، ارکان دین و اجتماع فرو می ریزد، ولی خداوند مهربان با این دوستان ایثارگر خود، جلو خرابکاری دشمنان را می گیرد.
به هر حال این آیه با توجه به شاءن نزولی که مشروحا گفته شد، یکی از بزرگترین فضایل علی (علیه السلام) است که در اکثر منابع اسلامی آمده ، و به قدری چشمگیر است که معاویه ، به خاطر دشمنی خاصی که با علی (علیه السلام) داشت طبق روایتی چنان از این فضیلت ناراحت بود که ((سمرة بن جندب)) را با چهارصد هزار درهم تطمیع کرد که بگوید این آیه درباره عبدالرحمن بن ملجم ، قاتل علی (علیه السلام) (طبق حدیث

مجعولی) نازل شده ، و آن منافق جنایت پیشه نیز چنین کرد، ولی همانطور که انتظار می رفت حتی یک نفر این حدیث مجعول را نپذیرفت
البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 81
آیه 208 - 209
آیه و ترجمه
يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فى السلْمِ كافَّةً وَ لا تَتَّبِعُوا خُطوَتِ الشيْطنِ إِنَّهُ لَكمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ(208)
فَإِن زَلَلْتُم مِّن بَعْدِ مَا جَاءَتْكمُ الْبَيِّنَت فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكيمٌ(209)
ترجمه :
208 - ای کسانی که ایمان آورده اید! همگی در صلح و آشتی در آیید! و از گامهای شیطان ، پیروی نکنید، که او دشمن آشکار شماست !
209 - و اگر بعد از (این همه) نشانه های روشن ، که برای شما آمده است ، لغزش کردید (و گمراه شدید)، بدانید (از چنگال عدالت خدا، فرار نتوانید کرد،) که خداوند، توانا و حکیم است .
تفسیر:
اسلام آیین صلح و صفاست
بعد از اشاره به دو گروه (گروه مومنان بسیار خالص و منافقان مفسد) در آیات گذشته ، همه مومنان را در نخستین آیه مورد بحث مخاطب ساخته ، می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید! همگی در صلح و آشتی در آئید)) (یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافة).
((سلم)) و ((سلام))، در لغت به معنی صلح و آرامش است و بعضی آن را به معنی اطاعت تفسیر کرده اند، و این آیه همه افراد با ایمان را به صلح و سلام و تسلیم بودن در برابر فرمان خدا دعوت می کند.
از مفهوم این آیه چنین استفاده می شود که صلح و آرامش تنها در پرتو ایمان امکانپذیر است ، و تنها به اتکاء قوانین مادی هرگز جنگ و ناامنی و اضطراب از دنیا بر چیده نخواهد شد، زیرا عالم ماده ، و علاقه به آن ،
همواره تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 82
کشمکشها و تصادمها است ، و اگر نیروی معنوی ایمان ، آدمی را کنترل نکند، صلح غیر ممکن است .
بلکه می توان گفت از دعوت عمومی این آیه ، که همه مومنان را بدون استثناء از هر زبان و نژاد و منطقه جغرافیائی و قشر اجتماعی ، به صلح و صفا دعوت می کند، استفاده می شود که در پرتو ایمان به خدا، تشکیل حکومت واحد جهانی که صلح در سایه آن همه جا آشکار گردد امکانپذیر است .
اصولا در مقابل عوامل پراکندگی (زبان و نژاد و...) یک حلقه محکم اتصال

در میان قلوب بشر لازم است ، و این حلقه اتصال تنها ایمان به خداست که ما فوق این اختلافات است .
ایمان به خدا، و تسلیم در برابر فرمان او، نقطه وحدت جامعه انسانیت ، و رمز ارتباط اقوام و ملتها است ، و نمونه جالبی از آن را در مراسم حج می توان مشاهده کرد که چگونه انسانهایی با رنگهای مختلف ، از نژادهای متفاوت و دارای زبان و قومیت و منطقه جغرافیائی ناهماهنگ ، همگی برادروار در کنار هم قرار گرفته و در آن مراسم بزرگ روحانی شرکت دارند، و در نهایت صلح و صفا به هم می نگرند، و اگر آن را با نظامی که بر کشورهای فاقد ایمان به خدا حاکم است که چگونه ناامنی از نظر جان و مال و عرض و ناموس ، حاکم می باشد، مقایسه کنیم ، تفاوت میان جوامع با ایمان و بی ایمان از نظر سلم و صلح و سلام و آرامش ، روشن می شود.
این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که بعضی از اهل کتاب (یهود و نصاری) هنگامی که وارد اسلام می شدند، نسبت به بعضی از عقاید یا برنامه های پیشین خود وفادار بودند و لذا به آنها دستور داده شد که با تمام وجود وارد اسلام تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 83
شوید و در برابر تمام دستورات تسلیم باشید.
سپس می افزاید: از گامهای شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شما است (و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین).
همانگونه که در تفسیر آیه 168 همین سوره ، اشاره شد، بسیاری از انحرافات و وسوسه های شیطانی به صورت تدریجی انجام می گیرد، و هر مرحله در حقیقت گامی از گامهای شیطان است .
((خطوات)) جمع ((خطوة)) بر وزن ((سفره)) به معنی گام و قدم است در اینجا نیز این حقیقت تکرار شده که انحراف از صلح و عدالت و تسلیم شدن در برابر انگیزه های دشمنی و عداوت و جنگ و خونریزی از مراحل ساده و کوچک شروع می شود، و به مراحل حاد و خطرناک ، منتهی می گردد، و مطابق ضرب المثل معروف عرب ((ان بدو القتال اللطام)) (آغاز جنگ یک سیلی است) گاهی یک حرکت کوچک از روی عداوت ، آتش جنگ ویرانگری را بر می انگیزد، لذا افراد با ایمان که مخاطب در این آیه اند، باید از همان آغاز بیدار باشند و جرقه های کوچک عداوت و دشمنی را خاموش سازند.
قابل توجه اینکه این تعبیر، پنج بار در قرآن مجید آمده ، و در موارد مختلفی روی آن تکیه شده است .
بعضی از مفسران نقل کرده اند که ((عبد الله بن سلام)) و یارانش که یهودی بودند و اسلام را پذیرا شده بودند از پیامبر اسلام اجازه می خواستند که تورات را در نماز بخواند، و به پاره ای از دستورات آن عمل

کنند، آیه فوق نازل شد و آنها را از تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 84
پیروی خطوات الشیطان ، نهی کرد.
این شاءن نزول نیز نشان می دهد که شیطان گام به گام در انسان نفوذ می کند و باید در همان گامهای نخستین ، در برابر او ایستاد تا به مراحل خطرناک نرسد.
جمله ((انه لکم عدو مبین)) متضمن استدلال زنده و روشنی است ، می گوید: دشمنی شیطان با شما چیزی مخفی و پوشیده نیست ، او از آغاز آفرینش آدم برای دشمنی با او کمر بست و سوگند یاد کرده است که اگر بتواند، همه را جز مخلصین که از تیررس او به دورند گمراه کند با این حال چگونه تسلیم وسوسه های او می شوید؟
در آیه بعد به همه مومنان هشدار می دهد که : ((اگر بعد از (این همه) نشانه ها و برنامه های روشن که به سراغ شما آمده لغزش کنید و تسلیم وسوسه های شیطان شوید و گامی بر خلاف صلح و سلام بردارید بدانید (از پنجه عدالت خداوند فرار نتوانید کرد) چرا که خداوند توانا و شکستناپذیر و حکیم است)) (فان زللتم من بعد ما جاءتکم البینات فاعلموا ان الله عزیز حکیم).
برنامه روشن ، راه روشن و مقصد هم معلوم است با این حال جائی برای لغزش و قبول وسوسه های شیطانی نیست ! اگر منحرف شوید قطعا مقصر خود شمائید و بدانید خداوند قادر حکیم شما را مجازات عادلانه خواهد کرد.
((بینات)) به معنی دلایل روشن است و مفهوم گستردهای دارد که هم دلایل عقلی را شامل می شود و هم آنچه از طریق وحی یا معجزات برای مردم تبیین شده است . البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 85
آیه 210
آیه و ترجمه
هَلْ یَنظُرُونَ إِلا أَن یَأْتِیَهُمُ اللَّهُ فی ظلَلٍ مِّنَ الْغَمَامِ وَ الْمَلَئکَةُ وَ قُضیَ الاَمْرُ وَ إِلی اللَّهِ تُرْجَعُ الاُمُورُ(210)
ترجمه :
210 - آیا (پیروان فرمان شیطان ، پس از این همه نشانه ها و برنامه های روشن) انتظار دارند که خداوند و فرشتگان ، در سایه هائی از ابرها به سوی آنان بیایند (و دلایل تازهای در اختیارشان بگذارند؟! با اینکه چنین چیزی محال است !) و همه چیز انجام شده ، و همه کارها به سوی خدا باز می گردد.
تفسیر:
انتظار بیجا و نامعقول

این آیه گر چه از آیات پیچیده قرآن به نظر می رسد لکن دقت روی تعبیرات آن ابهام را بر طرف می سازد.
در اینجا روی سخن به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و در واقع به دنبال بحث آیه قبل که می فرمود آیا این همه نشانه ها و دلایل روشن برای جلوگیری از لغزش آدمی و رهائی او از چنگال عدو مبین یعنی شیطان کافی نیست ، خداوند در این آیه می فرماید: ((آیا آنها انتظار دارند که خداوند و فرشتگان در سایه های ابرها به سوی آنها بیایند)) و دلایل دیگری در اختیارشان بگذارند با اینکه چنین چیزی محال است و به فرض که محال نباشد چه ضرورتی دارد (هل ینظرون الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام و الملائکة).
((در حالی که کار پایان یافته است)) (و قضی الامر).
در اینکه منظور از پایان یافتن کار چیست ؟ تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 86 مرحوم ((طبرسی)) در ((مجمع البیان))، آن را به معنی پایان یافتن حساب انسانها در قیامت و قرار گرفتن اهل بهشت در بهشت ، و اهل دوزخ در دوزخ می داند، و به این ترتیب ناظر به آخرت خواهد بود، در حالی که ظاهر آیه ، مربوط به این جهان است ، بنابراین بعید نیست که اشاره به نزول عذاب الهی به کافران لجوج باشد که در کلام طبرسی و دیگران نیز به عنوان یک احتمال آمده است .
این معنی نیز ممکن است که منظور اشاره به پایان گرفتن کار تبلیغ و بیان همه حقایق باشد که در آیه قبل تحت عنوان بینات به آن اشاره شده بود و با وجود این ، دیگر انتظار آنها، بی معنی است و به فرض محال که ممکن باشد خداوند و فرشتگان نزد آنها حضور یابند نیازی به آن احساس نمی شود، زیرا همه چیز برای هدایت آنها به قدر کافی در اختیارشان قرار داده شده و مطابق این تفسیر، هیچگونه تقدیری در آیه وجود ندارد، و عین الفاظ آیه گویاست ، بنابراین استفهام موجود در آیه ، انکاری می باشد.
ولی جمعی از مفسران ، استفهام را انکاری ندانسته و آن را یک نوع تهدید برای گنهکاران و کسانی که پیروی از برنامه های شیطانی کرده اند می دانند، خواه این تهدید، تهدید به عذاب آخرت باشد یا دنیا، و لذا قبل از کلمه الله ، کلمه امر را مقدر می دانند که روی هم رفته معنی آیه چنین می شود: آیا اینها، با این اعمالشان می خواهند، امر خدا و فرشتگان او برای مجازات و عذابشان ، فرا رسد و به عذاب دنیا یا آخرت گرفتار شوند، و به کار آنها خاتمه داده شود.
ولی تفسیری که در بالا گفته شد، مناسبتر به نظر می رسد، و نیاز به تقدیر هم ندارد.
کوتاه سخن اینکه : درباره آیه سه تفسیر وجود دارد:
1 - منظور آن است که خداوند به قدر کافی اتمام حجت کرده ، و نباید

افراد لجوج در انتظار این باشند که خدا و فرشتگان نزد آنها آیند و حقایق را بازگو کنند که تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 87
این امر محال است ، و اگر هم ممکن بود نیازی به آن نبود.
2 منظور این است که آیا آنها با این لجاجت در عدم ایمان در انتظار این هستند که فرمان عذاب الهی و فرشتگان عذاب فرا رسند و آنها را ریشه کن سازند.
3 - منظور این است که آیا آنها با این کار خود در انتظارند که قیامت بر پا شود و فرمان عذاب همراه فرشتگان الهی فرا رسد و به حساب همگی رسیدگی گردد، و به کیفر خود گرفتار شوند.
تعبیر به ((ظلل من الغمام)) (در سایه های ابرهای سفید) بنابر تفسیر دوم و سوم - به گفته بسیاری از مفسران - اشاره به این است که عذاب الهی بطور ناگهانی همچون ابرها بر سر آنها سایه افکن می شود و مخصوصا از آنجا که انسان با مشاهده ابر انتظار ریزش باران رحمت را دارد، هنگامی که عذابی به صورت صاعقه و مانند آن از آن فرود آید دردناکتر است (توجه داشته باشید که عذاب بعضی از اقوام پیشین نیز به صورت صاعقه هائی بود که از ابرها فرود آمد).
اما بنابر تفسیر اول ممکن است اشاره به عقیده خرافی کفار باشد که گمان می کردند خداوند گاهی از آسمان نازل می شود، در حالی که ابرها بر او سایه افکن می باشند.
و در پایان آیه ، می فرماید: و همه کارها به سوی خدا باز می گردد (و الی الله ترجع الامور).
امور مربوط به ارسال پیامبران و نزول کتابهای آسمانی و تبیین حقایق بازگشت به او می کند همانگونه که امر حساب و مجازات و کیفر و پاداش به او باز می گردد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 88
نکته :
رؤ یت خداوند غیر ممکن است !
بی شک مشاهده حسی تنها در مورد اجسامی صورت می گیرد که دارای رنگ و مکان و محل است بنابراین در مورد ذات خداوند که مافوق زمان و مکان است معنی ندارد.
ذات پاک او نه در دنیا با این چشم دیده می شود و نه در آخرت دلایل عقلی این مساله به قدری روشن است که ما را بینیاز از شرح و بسط می کند: ولی با این حال متاسفانه جمعی از دانشمندان اهل سنت به استناد بعضی از احادیث ضعیف و پارهای از آیات متشابه اصرار بر این دارند که خداوند در قیامت با همین چشم دیده می شود و در قالب جسمی در می آید و دارای رنگ و مکان است و بعضا آیه مورد بحث را ناظر به این معنی دانسته اند و شاید توجه به این حقیقت ندارند که چه مفاسد و مشکلاتی از

این رهگذر به وجود می آید.
البته مشاهده خداوند با چشم دل هم در این جهان ممکن است و هم در جهان دیگر و مسلما در قیامت که ذات پاک او ظهور و بروز قویتری دارد این مشاهده قویتر خواهد بود.
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در پاسخ این سوال آیا خداوند در قیامت دیده می شود فرمود: منزه است خداوند از چنین چیزی و بسیار منزه است سپس افزود ان الابصار لا تدرک الا ما له لون و کیفیة و الله تعالی خالق الالوان و الکیفیة ، چشمها جز چیزهائی که دارای رنگ و کیفیت است نمی بیند در حالی که خداوند خالق رنگها و کیفیتها است .
درباره عدم امکان رویت خداوند در دنیا و آخرت ذیل آیات مختلف تفسیر نمونه از جمله ذیل آیه 103 سوره انعام (لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار) شرح کافی داده شده و از آن مشروحتر در جلد چهارم پیام قرآن از صفحه 221 تا 250 بحث شده است البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 89
آیه 211
آیه و ترجمه
سلْ بَنی إِسرءِیلَ کَمْ ءَاتَیْنَهُم مِّنْ ءَایَةِ بَیِّنَةٍ وَ مَن یُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شدِیدُ الْعِقَابِ(211)
ترجمه :
211 - از بنی اسرائیل بپرس : ((چه اندازه نشانه های روشن به آنها دادیم ؟ (ولی آنان ، نعمتها و امکانات مادی و معنوی را که خداوند در اختیارشان گذاشته بود، در راه غلط به کار گرفتند).
و کسی که نعمت خدا را، پس از آنکه به سراغش آمد، تبدیل کند (و در مسیر خلاف به کار گیرد، گرفتار عذاب شدید الهی خواهد شد) که خداوند شدید العقاب است .
تفسیر:
تبدیل نعمت به عذاب
این آیه در حقیقت ، یکی از مصادیق آیات گذشته است ، چرا که در آیات گذشته سخن از مومنان و کافران و منافقان بود، کافرانی که بر اثر لجاجت ، آیات و دلایل روشن را نادیده گرفته به بهانه جوئی می پرداختند، و بنی اسرائیل یکی از مصادیق واضح این معنی هستند.
می فرماید: ((از بنی اسرائیل بپرس ، چه نشانه های روشنی به آنها دادیم ؟)) ولی آنها این نشانه های روشن را نادیده گرفتند، و نعمتهای الهی را در راه غلط صرف کردند (سل بنی اسرائیل کم آتیناهم من آیة بینة).
سپس می افزاید: ((کسی که نعمت خدا را بعد از آنکه به سراغ او آمد

تبدیل کند (و از آن سوء استفاده نماید، گرفتار عذاب شدید الهی خواهد شد) زیرا خداوند شدید العقاب است)) (و من یبدل نعمة الله من بعد ما جاءته فان الله شدید العقاب).
منظور از ((تبدیل نعمت)) این است که انسان امکانات و منابع مادی و معنوی را که در اختیار دارد، در مسیرهای انحرافی و گناه به کار گیرد، و
میدانیم خداوند تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 90
بنی اسرائیل انواع نعمتها را ارزانی داشت ، پیامبران بزرگ ، زمامداران نیرومند، امکانات مادی فراوان ، ولی آنها نه از آن مربیان الهی بهره گرفتند، و نه از مواهب مادی استفاده صحیح کردند و به این ترتیب مرتکب تبدیل نعمت شدند، و نیز به همین دلیل در دنیا سرگردان گشتند و در قیامت عذاب دردناکی در انتظار دارند.
اینکه می فرماید: ((سل بنی اسرائیل)) (از بنی اسرائیل بپرس) برای این است که هم از آنها اعتراف گرفته شود و هم درس عبرتی برای مسلمانان و هشدار به کسانی باشد که از نعمتها و مواهب الهی بهره گیری لازم را نمی کنند.
مساله تبدیل نعمت ، و سرنوشت دردناک ناشی از آن منحصر به بنی اسرائیل نیست ، هر قوم و ملتی گرفتار آن شود، گرفتار عذاب شدید الهی در این جهان و جهان دیگر خواهد شد.
هم اکنون دنیای صنعتی گرفتار این بدبختی بزرگ است زیرا با اینکه خداوند مواهب و نعمتها و امکاناتی در اختیار انسان امروز قرار داده که در هیچ دورانی از تاریخ سابقه نداشته است ولی به خاطر دوری از تعلیمات الهی پیامبران گرفتار تبدیل نعمت شده و آنها را به صورت وحشتناکی در راه فنا و نیستی خود به کار گرفته و از آن مخربترین اسلحه ها را برای ویرانی جهان ساخته و یا از قدرت مادی خویش برای توسعه ظلم و استعمار و استثمار بهره گرفته و دنیا را به جایگاهی نا امن از هر نظر مبدل کرده است .
نعمت خدا در این آیه می تواند اشاره به آیات الهی باشد، و تبدیل آن همان تحریف آن است ، و یا معنی وسیعی داشته باشد که امکانات و مواهب الهی را نیز شامل گردد، و ترجیح با معنی دوم است . البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 91
آیه 212
آیه و ترجمه
زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا وَ يَسخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ الَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشاءُ بِغَيرِ حِسابٍ(212)
ترجمه :
212 - زندگی دنیا برای کافران زینت داده شده است ، از این رو افراد با

ایمان را (که گاهی دستشان تهی است)، مسخره می کنند، در حالی که پرهیزکاران در قیامت بالاتر از آنان هستند، (چرا که ارزشهای حقیقی در آن جا آشکار می گردد، و صورت عینی به خود می گیرد،) و خداوند، هر کس را بخواهد بدون حساب روزی می دهد.
شان نزول :
((ابن عباس)) مفسر معروف می گوید: این آیه درباره اقلیت اشرافی و روسای قریش نازل شد که زندگی بسیار مرفه ای داشتند، و جمعی از مومنان ثابت قدم آغاز اسلام همچون عمار و بلال و... را که از نظر زندگی مادی فقیر و تهیدست بودند به باد استهزاء و مسخره می گرفتند و می گفتند اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شخصیتی داشت و از طرف خدا بود، اشراف و بزرگان از او پیروی می کردند، آیه فوق نازل شد و به سخنان بی اساس آنها پاسخ داد.
تفسیر:
کافران دنیاپرست
شاءن نزول بالا که می گوید آیه ناظر به اشراف خودخواه قریش است مانع از آن نیست که یک قاعده کلی و عمومی از آن استفاده کرده یا آن را مکمل آیه پیشین درباره یهود بدانیم .
آیه می گوید: ((زندگی دنیا برای کافران زینت داده شده است)) (زین للذین کفروا الحیوة الدنیا).
لذا از باده غرور سر مست شده ((و افراد با ایمان را که احیانا دستشان

است به باد مسخره می گیرند)) (و یسخرون من الذین آمنوا).
این در حالی است ((که این افراد با ایمان و تقوا در قیامت برتر از آنها هستند)) (آنها در اعلی علیین بهشت اند و اینها در درکات جهنم) (و الذین اتقوا فوقهم یوم القیمة).
زیرا در آن جهان مقامات معنوی صورت عینی به خود می گیرد و مومنان در درجات بالایی قرار خواهند گرفت ، آنها گوئی بر فراز آسمانها سیر می کنند در حالی که اینها در اعماق زمین می روند.
و این جای تعجب نیست زیرا خداوند هر کس را بخواهد بی حساب روزی می دهد (و الله یرزق من یشاء بغیر حساب).
اینها در حقیقت بشارت و آرامش است برای مومنان فقیر و هشدار و تهدیدی است برای ثروتمندان مغرور و بی ایمان .
این احتمال نیز وجود دارد که جمله اخیر اشاره به این باشد که خداوند در آینده به مومنان روزی بی حساب می دهد همانگونه که با پیشرفت اسلام این معنی تحقق یافت .
بی حساب بودن روزی خداوند به افراد با ایمان اشاره به این است که

هرگز پاداشها و مواهب الهی به اندازه اعمال ما نیست بلکه مطابق کرم و لطف اوست و می دانیم لطف و کرمش حد و حدود ندارد.
نکته :
همیشه افراد بی ایمان و دنیاپرست که سخت فریفته زرق و برق دنیا می باشند و افق دیدشان از چهار دیواری ماده فراتر نمی رود امکانات مادی را مقیاس ارزیابی همه ارزشها می دانند و به همین دلیل در فکر کوتاه و علیل آنها کسانی که دستشان از ثروت تهی است فاقد شخصیت هستند و لذا آنها را به باد مسخره می گیرند در حالی که صاحبنظران با ایمان که بدین

ارزشهای مادی را در برابر ارزشهای معنوی بیرنگ می بینند و به آنها همچون بازیچه کودکان می نگرند.
و اگر طالب مواهب مادی دنیا هستند برای این است که آخرت را در لابلای آن جستجو می کنند.
در اینجا یک سوال باقی می ماند که فعل مجهول ((زین)) (زینت داده شده است) چه معنی دارد و فاعل آن کیست ؟ کیست که زندگی دنیا را در نظر کافران زینت داده است ؟ پاسخ این سوال را در ذیل آیه 14 سوره آل عمران مطالعه خواهید نمود. البقره

آیه 213
آیه و ترجمه
كانَ النَّاسِ أُمَّةً وَحِدَةً فَبَعَث اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ أَنزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَب بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَينَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَف فِيهِ إِلا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَت بَغْيَا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اللَّهُ يَهْدِى مَن يَشاءُ إِلى صِرَطٍ مُّستَقِيمٍ(213)
ترجمه :
213 - مردم (در آغاز) یک دسته بودند، (و تضادی در میان آنها وجود نداشت . بتدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شد، در این حال) خداوند، پیامبران را برانگیخت ، تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی ، که به سوی حق دعوت می کرد، با آنها نازل نمود، تا در میان مردم ، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند.
(افراد با ایمان ، در آن اختلاف نکردند،) تنها (گروهی از) کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند، و نشانه های روشن به آنها رسیده بود، به خاطر انحراف از حق و ستمگری ، در آن اختلاف کردند.
خداوند، آنهایی را که ایمان آورده بودند، به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود، به فرمان خودش ، رهبری نمود.
(اما افراد بی ایمان ، همچنان در گمراهی و اختلاف ، باقی ماندند).

و خدا، هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می کند.
تفسیر:
راه وصول به وحدت
بعد از بیان حال مومنان و منافقان و کفار در آیات پیشین ، در این آیه به سراغ یک بحث اصولی و کلی و جامع در مورد پیدایش دین و مذهب و اهداف و مراحل مختلف آن می رود.
نخست می فرماید: انسانها (در آغاز) همه امت واحدی بودند (کان تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 95
امة واحدة).
و در آن روز تضادی در میان آنها وجود نداشت ، زندگی بشر و اجتماع او ساده بود، فطرتها دست نخورده ، و انگیزه های هوی و هوس و اختلاف و کشمکش در میان آنها ناچیز بود، خدا را طبق فرمان فطرت می پرستیدند و وظایف ساده خود را در پیشگاه او انجام می دادند (این مرحله اول زندگانی انسانها بود)، که احتمالا فاصله میان زمان آدم و نوح را پر می کرد.
سپس زندگی انسانها شکل اجتماعی به خود گرفت و می باید هم چنین شود زیرا انسان برای تکامل آفریده شده و تکامل او تنها در دل اجتماع تامین می گردد (و این مرحله دوم زندگی انسانها بود).
ولی به هنگام ظهور اجتماع ، اختلافها و تضادها به وجود آمد چه از نظر ایمان و عقیده و چه از نظر عمل و تعیین حق و حقوق هر کس و هر گروه در اجتماع و در اینجا بشر تشنه قوانین و تعلیمات انبیاء و هدایتهای آنها می گردد تا به اختلافات او در جنبه های مختلف پایان دهد (این مرحله سوم بود).
در اینجا خداوند پیامبران را برانگیخت تا مردم را بشارت دهند و انذار کنند (فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین).
(و این مرحله چهارم بود).
در این هنگام انسانها با هشدارهای انبیاء و توجه به مبداء و معاد و جهان دیگر که در آنجا پاداش و کیفر اعمال خویش را در می یابند برای گرفتن احکام الهی و قوانین صحیح که بتواند به اختلافات پایان دهد و سلامت جامعه و سلامت انسانها را تامین کند آمادگی پیدا کردند.
و لذا می فرماید: ((خداوند با آنها کتاب آسمانی به حق نازل کرد تا در میان مردم در آنچه اختلاف داشتند حکومت کند)) (و انزل معهم تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 96
الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه).
و به این ترتیب ایمان به انبیاء و تمسک به تعلیمات آنها و کتب آسمانی ، آبی بر آتش اختلافات فرو ریخت و آن را خاموش ساخت (و این مرحله

پنجم بود).
این وضع مدتی ادامه یافت ولی کم کم وسوسه های شیطانی و امواج خروشان هوای نفس کار خود را در میان گروهی کرد و با تفسیرهای نادرست تعلیمات انبیاء و کتب آسمانی و تطبیق آنها بر خواسته های دلشان ، پرچم اختلاف را بار دیگر برافراشتند ولی این اختلاف با اختلافات پیشین فرق داشت سرچشمه اختلافات پیشین جهل و بی خبری بود که با بعثت انبیاء و نزول کتب آسمانی بر طرف گردید در حالی که سرچشمه اختلافات بعد همان ستمگری و لجاجت و انحراف آگاهانه از راه حق و در یک کلمه ((بغی)) بود و لذا در ادامه این آیه می فرماید: ((در آن اختلاف نکردند مگر کسانی که کتاب آسمانی را دریافت داشته بودند و بینات و نشانه های روشن به آنها رسیده بود آری آنها به خاطر انحراف از حق و ستمگری در آن اختلاف کردند)) (و ما اختلف فیه الا الذین اوتوه من بعد ما جاءتهم البینات بغیا بینهم).
(و این مرحله ششم بود).
در اینجا مردم به دو گروه تقسیم شدند مؤ منان راستین که در برابر حق تسلیم بودند آنها برای پایان دادن به اختلافات جدید به کتب آسمانی و تعلیمات انبیاء بازگشتند و به حق رسیدند و لذا می فرماید: ((خداوند، مؤ منان از آنها را به حقیقت آنچه در آن اختلاف داشتند به فرمان خود هدایت فرمود)) (در حالی که افراد بی ایمان و ستمگر و خودخواه همچنان در گمراهی و اختلاف باقی ماندند) (فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه من الحق باذنه).
(و این مرحله هفتم بود).
و در پایان آیه می فرماید: ((خداوند هر که را بخواهد (و لایق ببیند) به راه

مستقیم هدایت می کند)) (و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم).
اشاره به اینکه مشیت الهی که آمیخته با حکمت اوست گزاف و بی حساب نیست و از هر گونه تبعیض ناروا بر کنار است .
تمام کسانی که دارای نیت پاک و روح تسلیم در برابر حقاند مشمول هدایتهای او می شوند.
اشتباهات عقیدتی آنها اصلاح می گردد و از روشنبینی های مخصوصی برخوردار می شوند بر توفیق آنان برای یافتن راه راست می افزاید و آنها را از اختلافات و مشاجرات دنیا پرستان بی ایمان بر کنار می دارد و آرامش روح و اطمینان خاطر و سلامت جسم و جان به آنها می بخشد.
نکته ها
1 - دین و اجتماع
از آیه فوق به خوبی این حقیقت استفاده می شود که دین و جامعه بشری

در حقیقت ناگسستنی هستند هیچ جامعه ای نمی تواند بدون مذهب و ایمان به خدا و رستاخیز زندگی صحیحی داشته باشد.
قوانین بشری ، علاوه بر اینکه غالبا مایه اختلاف و پراکندگی ملتهاست ، چون ضامن اجرائی از درون ، یعنی ایمان به خدا، سرچشمه نمی گیرد، تنها یک مسؤ ولیت برون ذاتی ایجاد می کند و نمی تواند بطور کامل به اختلافات و تضادها پایان دهد، آزمایشهای انسانی در این چند قرن اخیر این حقیقت را به خوبی ثابت کرده است و دنیای به اصطلاح متمدن اما فاقد ایمان ، مرتکب فجایع و گناهانی می شود که هیچ گاه در جامعه عقب افتاده دیده نشده است .
ضمنا منطق اسلام در عدم جدایی دین از سیاست ، یعنی تدبیر جامعه اسلامی نیز روشن می شود. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 98
2 - آغاز پیدایش شریعت
از آیه فوق ، به طور ضمنی این حقیقت نیز روشن شد که آغاز پیدایش دین و مذهب به معنی واقعی کلمه ، همان زمان پیدایش جامعه انسانی به معنی حقیقی بوده است ، بنابراین جای تعجب نیست که نخستین پیامبر اولوا العزم و صاحب کتاب و قانون و شریعت ، حضرت نوح (علیه السلام) بوده است نه حضرت آدم .
3 - خاورمیانه مرکز پیدایش مذاهب بزرگ
از آیه فوق جواب این سؤ ال را هم می توان پیدا کرد که چرا تمام ادیان بزرگ الهی از منطقه خاورمیانه برخاستهاند؟ (آیین اسلام ، آیین مسیحیت ، آیین یهود و آیین ابراهیم و...) زیرا به گواهی تاریخ گاهواره تمدن بشری در این منطقه از جهان به حرکت در آمد و نخستین تمدنهای بزرگ از این منطقه برخاستند، و با توجه به رابطه مستحکم دین و تمدن و نیاز مبرم جوامع متمدن به مذهب ، برای پیشگیری از اختلافات و تضادهای مخرب ، معلوم می شود که باید مذاهب از اینجا برخیزند.
و اگر می بینیم اسلام از محیط عقب ماندهای همچون مکه و مدینه آن روز برخاست به خاطر این بود که : این منطقه به سر راه چند تمدن بزرگ آن زمان قرار داشت ، تمدن ایران و باقی مانده تمدن بابل در شمال شرقی جزیرة العرب ، تمدن روم در شمال ، تمدن مصر باستان در شمال غربی ، و تمدن یمن در جنوب .
در واقع مرکز ظهور اسلام ، مرکز دایره ای است ، که تمام تمدنهای مهم آن زمان در اطراف آن جای می گیرند (دقت کنید).
4 - پایان دادن به اختلافات ، یکی از مهمترین اهداف دین و مذهب
آیینهای الهی اهداف زیادی را، از جمله تهذیب نفوس انسانی و رسانیدن او به مقام قرب الهی ، تعقیب می کند، ولی مسلما یکی از مهمترین اهداف ، رفع اختلافات بوده است .

زیرا همیشه نژادها، قومیتها، و زبان و مناطق جغرافیائی عامل جدائی

انسانی بوده ، چیزی که می تواند به عنوان یک حلقه اتصال همه فرزندان آدم را از هر نژاد و زبان و قومیت و منطقه جغرافیائی به هم پیوند دهد، آیینهای الهی است ، که تمام این مرزها را در هم می شکند، و همه انسانها را زیر یک پرچم جمع می کند که نمونه آن را در مراسم عبادی سیاسی حج می توان مشاهده کرد.
و اگر می بینیم پاره ای از مذاهب ، عامل اختلاف و درگیری شده اند، به خاطر آمیخته شدن آنها با خرافات و تعصبهای کورکورانه است ، وگرنه مذاهب دست نخورده آسمانی ، همه جا عامل وحدت به شمار می آید.
5 - دلیلی بر عصمت پیامبران
علامه طباطبایی در المیزان بعد از آنکه معصوم بودن پیامبران را به سه شاخه تقسیم می کند 1 - عصمت از خطا به هنگام دریافت وحی 2 - عصمت از خطا در تبلیغ رسالت 3 - عصمت از گناه و آنچه مایه هتک حرمت عبودیت است و می گوید: آیه مورد بحث دلیل بر عصمت از خطا در تلقی وحی و تبلیغ رسالت است زیرا هدف از بعثت آنها این بوده که مردم را بشارت و انذار دهند و حق در اعتقاد و عمل را روشن سازند و از این طریق آنها را هدایت کنند و مسلما این هدف بدون عصمت در تلقی وحی و تبلیغ رسالت ممکن نیست .
شاخه سوم عصمت را نیز از آیه می توان استفاده کرد چرا که اگر خطائی در تبلیغ رسالت صورت گیرد خود عاملی برای اختلاف خواهد بود و اگر ناهماهنگی میان عمل و گفتار مبلغان وحی از طریق عصیان حاصل شود آن نیز عامل اختلاف است بنابراین از آیه فوق می توان اشاراتی به عصمت در هر سه بخش استفاده کرد. البقره

آیه 214
آیه و ترجمه
أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُم مَّثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُم مَّستهُمُ الْبَأْساءُ وَ الضرَّاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتى يَقُولَ الرَّسولُ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ مَتى نَصرُ اللَّهِ أَلا إِنَّ نَصرَ اللَّهِ قَرِيبٌ(214)
ترجمه :
214 - آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید، بی آنکه حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که گرفتاریها و ناراحتیها به آنها رسید، و آن چنان ناراحت شدند که پیامبر و افرادی که ایمان آورده بودند گفتند: پس یاری خدا کی خواهد آمد؟! (در این هنگام ، تقاضای یاری از او کردند، و به آنها گفته شد:) آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است !

شان نزول :
بعضی از مفسران گفته اند: هنگامی که در جنگ احزاب ترس و خوف و شدت بر مسلمانان غالب شد و در محاصره قرار گرفتند این آیه نازل شد و آنان را به صبر و استقامت دعوت نمود و وعده یاری نصرت به آنها داد
و نیز گفته شده هنگامی که مسلمانان در جنگ احد شکست خوردند عبدالله بن ابی به آنها گفت تا کی خود را به کشتن می دهید اگر محمد پیغمبر بود خداوند یاران او را گرفتار اسارت و قتل نمی کرد در این موقع آیه فوق نازل شد.
تفسیر:
بدون امتحان وارد بهشت نمی شوید!
از آیه فوق چنین بر می آید که جمعی از مؤ منان می پنداشتند عامل اصلی ورود در بهشت تنها اظهار ایمان به خداست و به دنبال آن نباید ناراحتی و رنجی را متحمل شوند و بی آنکه تلاش و کوشش به خرج دهند خداوند همه کارها را روبراه

خواهد کرد و دشمنان را نابود خواهد ساخت .
قرآن در برابر این تفکر نادرست به سنت همیشگی خداوند اشاره کرده می فرماید: ((آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید بی آنکه حوادثی همچون حوادث سخت گذشتگان به شما برسد)) (ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما یاءتکم مثل الذین خلوا من قبلکم).
((همانها که شدائد و زیانهای فراوان به آنها رسید و آن چنان ناراحت و متزلزل شدند که پیامبر الهی و افرادی که ایمان آورده بودند گفتند پس یاری خدا کی خواهد آمد)) (مستهم الباساء و الضراء و زلزلوا حتی یقول الرسول و الذین آمنوا معه متی نصر الله).
و چون آنها نهایت استقامت خود را در برابر این حوادث به خرج دادند و دست به دامن الطاف الهی زدند به آنها گفته شد: ((آگاه باشید یاری خدا نزدیک است)) (الا ان نصر الله قریب).
((باساء)) از ماده ((باس)) به گفته ((معجم مقاییس اللغة)) در اصل به معنی شدت و مانند آن است و به هر گونه رنج و عذاب و ناراحتی گفته می شود، و به افراد شجاع که در میدان جنگ شدیدا مقاومت می کنند، ((بئیس)) یا ((ذو الباس)) گفته می شود.
و ((ضراء)) به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) نقطه مقابل سراء یعنی آنچه مایه مسرت و موجب منفعت است ، می باشد، بنابراین هر گونه زیانی که دامنگیر انسان بشود در امور جانی و مالی و عرضی و امثال آن را شامل می گردد.
جمله ((متی نصر الله)) (یاری خدا کی می آید؟) که از سوی پیامبران و مؤ منان در مواقع نهایت شدت گفته می شد، به معنی شک و تردید در این

موضوع ، یا اعتراض و ایراد نیست ، بلکه به عنوان تقاضا و انتظار، مطرح می شده است ، و لذا به دنبال آن ، از سوی خداوند به آنها بشارت داده می شد که یاری خدا نزدیک است .
این احتمال که جمله ((متی نصر الله)) از سوی گروهی از مؤ منان باشد، و جمله (الا ان نصر الله قریب) از سوی پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که بعضی از مفسران ذکر تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 102
کرده اند بسیار بعید به نظر می رسد.
به هر حال آیه فوق به یکی از سنن الهی که در همه اقوام جاری بوده است اشاره می کند و به مؤ منان در همه قرون و اعصار هشدار می دهد که برای پیروزی و موفقیت و نایل شدن به مواهب بهشتی ، باید به استقبال مشکلات بروند و فداکاری کنند و در حقیقت ، این مشکلات آزمونی است که مؤ منان را پرورش می دهد و صاحبان ایمان راستین را از متظاهران به ایمان ، آشکار می سازد.
تعبیر به ((الذین خلوا من قبلکم)) (کسانی که پیش از شما بودند) به مسلمانان می گوید: این تنها شما نیستید که گرفتار انواع مشکلات از سوی دشمنان در تنگناهای زندگی شده اید، بلکه اقوام پیشین نیز، گرفتار همین مشکلات و شدائد بوده اند تا آنجا که گاهی کارد به استخوانشان می رسید و فریاد استغاثه آنها بلند می شد.
اصولا رمز تکامل و ترقی انسانها همین است ، افراد و امتها باید در کوره های سخت حوادث قرار بگیرند، و همچون فولاد آبدیده شوند، استعدادهای درونی آنها شکوفا گردد، و ایمانشان به خدا قویتر شود ضمنا افراد لایق و مقاوم و با ایمان ، از افراد نالایق شناخته شوند و صفوفشان از هم جدا گردد، این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پایان می دهیم .
((خباب بن ارت)) که از مجاهدان راستین صدر اسلام بود می گوید: خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از آزار مشرکان شکایت کردم فرمود: امتهائی که پیش از شما بودند با انواع بلاها شکنجه می شدند، ولی این امر هرگز آنها را از دینشان منصرف نمی کرد تا آنجا که اره بر سر بعضی از آنها می گذاردند و آنها را به دو پاره تقسیم می کردند... به خدا سوگند که برنامه دین خدا کامل می شود و به پیروزی می رسد تا آنجا که یک نفر سوار، فاصله میان صنعاء و حضرموت (و بیابانهای مخوف عربستان را) طی می کند، و از هیچ چیز جز خدا نمی ترسد... ولی شما عجله می کنید. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 103
آیه 215
آیه و ترجمه

يَسئَلَونَک مَا ذَا يُنفِقُونَ قُلْ مَا أنفَقْتُم مِّنْ خَيرٍ فَلِلْوَلِدَيْنِ وَ الاَقْرَبِينَ وَ الْيَتَمَى وَ الْمَسكِينِ وَ ابْنِ السبِيلِ وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ(215)
ترجمه :
215 - از تو سؤ ال می کنند چه چیز انفاق کنند؟ بگو: ((هر خیر و نیکی (و سرمایه سودمند مادی و معنوی) که انفاق می کنید، باید برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و درماندگان در راه باشد.)) و هر کار خیری که انجام دهید، خداوند از آن آگاه است . (لازم نیست تظاهر کنید، او می داند).
شان نزول :
((عمرو بن جموح)) پیر مردی بزرگ و ثروتمند بود به پیامبر عرض کرد: از چه چیز صدقه بدهم و به چه کسانی ؟
آیه فوق نازل شد و به او پاسخ گفت .
تفسیر:
از چه چیز باید انفاق کرد؟
در قرآن مجید آیات فراوانی - مخصوصا در سوره بقره - درباره انفاق و بخشش در راه خدا آمده است و برای این کار پاداشها و فضیلتهای بزرگی ذکر شده همین امر سبب می شد که درباره جزئیات این کار از پیامبر سؤ ال کنند و بدانند از چه چیزهائی و در مورد چه کسانی انفاق کنند؟
لذا در آیه مورد بحث می فرماید: ((از تو سؤ ال می کنند چه چیز را انفاق کنند)) (یسئلونک ما ذا ینفقون). تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 104
سپس می افزاید ((بگو هر خیر و نیکی (و هرگونه سرمایه سودمند مادی و معنوی) که انفاق می کنید برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه باید باشد)) (قل ما انفقتم من خیر فللوالدین و الاقربین و الیتامی و المساکین و ابن السبیل).
مسلما ذکر این پنج طایفه به عنوان بیان مصداقهای روشن است وگرنه منحصر به آنها نمی باشد بنابراین پاسخ آنها در حقیقت این است که هم اشیائی که از آن انفاق می کنند دایره وسیعی دارد و هم کسانی که به آنها انفاق می شود.
در مورد اول با ذکر کلمه ((خیر)) که هر نوع کار و مال و سرمایه مفیدی را شامل می شود پاسخ کامل و جامعی به سؤ ال آنها داده شده و حتی امور معنوی همچون علم را نیز در بر می گیرد، هر چند مصداق مهم آن در مورد انفاق ، اموال است .
و در مورد دوم در عین گسترده بودن مورد انفاق اولویتها نیز بیان شده است مسلما پدر و مادر و سپس نزدیکان نیازمند در این مساءله اولویت دارند و بعد از آنها یتیمان و سپس نیازمندان و حتی کسانی را که ذاتا فقیر نیستند ولی بر اثر حادثه ای مثل تمام شدن مخارج در سفر نیازمند شده

اند شامل می شود.
در پایان آیه می فرماید: ((و هر کار خیری انجام می دهید خداوند از آن آگاه است)) (و ما تفعلوا من خیر فان الله به علیم).
لزومی ندارد تظاهر کنید، و مردم را از کار خویش آگاه سازید، چه بهتر که برای اخلاص بیشتر انفاقهای خود را، پنهان سازید، زیرا کسی که پاداش می دهد از همه چیز با خبر است ، و کسی که جزا به دست اوست حساب همه نزد اوست .
جمله ((و ما تفعلوا من خیر)) معنی وسیعی دارد که تمام اعمال خیر را شامل می شود نه تنها انفاق در راه خدا که هر کار نیکی را خداوند می داند، می بیند و پاداش خیر می دهد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 105
نکته :
هماهنگی سؤ ال و جواب در آیه
بعضی تصور کرده اند که سؤ ال کنندگان در این آیه ، از اشیائی که انفاق باید کرد، پرسش کرده اند، ولی جواب از مصارف و کسانی که مورد انفاق قرار می گیرند داده شده ، و این به خاطر این است که شناخت مورد، مهمتر بوده است . ولی این یک اشتباه است زیرا قرآن هم پاسخ از سؤ ال آنها داده و هم موارد انفاق را روشن ساخته است و این از فنون فصاحت است که هم پاسخ سؤ ال داده شود و هم به مساءله مهم دیگری که مورد نیاز بوده اشاره شود.
به هر حال جمله ((ما انفقتم من خیر)) (آنچه از نیکیها انفاق می کنید) می گوید: انفاق از هر موضوع خوبی می تواند باشد، و تمام نیکیها را شامل می شود، خواه از اموال باشد یا خدمات ، از موضوعات مادی باشد یا معنوی .
در ضمن تعبیر((خیر)) آن هم به صورت مطلق ، نشان می دهد که مال و ثروت ذاتا چیز بدی نیست ، بلکه یکی از بهترین وسایل خیر است ، مشروط به اینکه به نیکی از آن بهره گیری شود.
و نیز تعبیر به ((خیر)) ممکن است به این نکته هم اشاره داشته باشد که انفاقها باید از هرگونه منت و آزار و کارهایی که حیثیت اشخاص مورد انفاق را مخدوش می کند، برکنار باشد به طوری که بتوان به عنوان خیر مطلق از آن یاد کرد. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 106
آیه 216
آیه و ترجمه
كُتِب عَلَيْكمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَ عَسى أَن تَكْرَهُوا شيْئاً وَ هُوَ خَيرٌ لَّكمْ وَ عَسى أَن تُحِبُّوا شيْئاً وَ هُوَ شرٌّ لَّكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنتُمْ لا تَعْلَمُونَ(216)
ترجمه :

216 - جهاد در راه خدا، بر شما مقرر شده ، در حالی که برایتان ناخوشایند است . چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آنکه خیر شما در آن است . و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شر شما در آن است . و خدا می داند، و شما نمی دانید.
تفسیر:
بذل جان و مال
آیه گذشته عمدتا در مورد انفاق اموال بود و در این آیه سخن از انفاق جانها در راه خداست و این هر دو در میدان فداکاری دوش به دوش یکدیگر قرار دارند.
می فرماید: جنگ (با دشمن) بر شما مقرر شده است در حالی که از آن اکراه دارید (کتب علیکم القتال و هو کره لکم).
تعبیر به ((کتب)) (نوشته شده) اشاره به حتمی بودن و قطعی بودن این فرمان الهی است .
((کره)) گر چه معنی مصدری دارد ولی در اینجا به معنی اسم مفعول یعنی مکروه است و مکروه بودن و ناخوشایند بودن جنگ اگر چه با دشمن و در راه خدا بوده باشد، برای انسانهای معمولی یک امر طبیعی است . زیرا در جنگ هم تلف اموال و هم نفوس و هم انواع جراحتها و مشقتهاست ، البته برای عاشقان شهادت در راه حق و کسانی که در سطح بالایی از معرفت قرار دارند جنگ با دشمنان حق شربت گوارایی است که همچون تشنه کامان به دنبال آن می روند و مسلما حساب آنها از حساب توده مردم مخصوصا در آغاز اسلام جداست . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 107
سپس به یک قانون کلی و اصل اساسی که حاکم بر قوانین تکوینی و تشریعی خداوند است اشاره می کند، می فرماید: ((چه بسا شما از چیزی اکراه داشته باشید در حالی که برای شما خیر است و مایه سعادت و خوشبختی)) (و عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم).
به عکس کناره گیری از جنگ و عافیت طلبی ممکن است خوشایند شما باشد در حالی که واقعا چنین نیست ((چه بسا چیزی را دوست داشته باشید و آن برای شما شر است)) (و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم).
و در پایان می فرماید: ((و خدا می داند و شما نمی دانید)) (و الله یعلم و انتم لا تعلمون).
پروردگار جهان با این لحن قاطع می گوید که افراد بشر نباید تشخیص خودشان را در مسائل مربوط به سرنوشتشان حاکم سازند چرا که علم آنها از هر نظر محدود و ناچیز است و معلوماتشان در برابر مجهولات همچون قطرهای در برابر دریاست ، همانگونه که در قوانین تکوینی خداوند از اسرار آفرینش همه اشیاء با خبر نیستند و گاه چیزی را بی خاصیت می شمرند در حالی که پیشرفت علوم فواید مهم آن را آشکار می سازد

همچنین در قوانین تشریعی بسیاری از مصالح و مفاسد را نمی دانند لذا ممکن است چیزی را ناخوشایند دارند در حالی که سعادت آنها در آن است یا از چیزی خشنود باشند در حالی که بدبختی آنها در آن است .
آنها با توجه به علم محدود خود در برابر علم بی پایان خداوند نباید در برابر احکام الهی روی در هم کشند باید بطور قطع بدانند که خداوند رحمان و رحیم اگر جهاد و زکات و روزه و حج را تشریع کرده همه به سود آنهاست .
توجه به این حقیقت روح انضباط و تسلیم در برابر قوانین الهی را در انسان پرورش می دهد و درک و دید او را از محیطهای محدود فراتر می برد و به نامحدود یعنی علم بی پایان خدا پیوند می دهد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 108
نکته ها
1 - چگونه جهاد ناخوشایند است ؟
در اینجا ممکن است این سؤ ال مطرح شود که چگونه این مساءله با فطری بودن اصول احکام الهی سازگار است ، اگر جهاد یا امور دیگری همانند آن ، فطری است چگونه ممکن است برای طبع انسان ناخوشایند بوده باشد.
در پاسخ این سؤ ال باید به این نکته توجه داشت که مسایل فطری هنگامی در انسان تجلی می کند که با شناخت ، تواءم باشد، مثلا انسان فطرتا طالب سود و مخالف زیان است و این در صورتی است که مصداق سود و زیان را بشناسد ولی اگر در تشخیص آن گرفتار اشتباه شد و موضوع سودمندی را زیان آور پنداشت ، مسلما بر اثر این اشتباه ، فطرت او گمراه خواهد شد و از آن امر مفید بیزار می شود، عکس این مساءله نیز صادق است .
در مورد جهاد افراد سطحی که تنها ضرب و جرح و مشکلات جهاد را می نگرند ممکن است آن را ناخوش داشته باشند، ولی افراد دورنگر که می دانند شرف و عظمت و افتخار و آزادی انسان در ایثار و جهاد است یقینا با آغوش باز از آن استقبال می کنند، همان گونه که افراد ناآگاه از داروهای تلخ و بد طعم بر اثر سطحی نگری متنفرند، اما هنگامی که بیندیشند که سلامت و نجات آنها در آن است ، آن را به جان و دل پذیرا می شوند.
2 - یک قانون کلی
آنچه در آیه بالا آمده ، منحصر به مساله جهاد و جنگ با دشمنان نیست ، بلکه از روی یک قانون کلی و عمومی پرده بر می دارد، و تمام مرارتها و سختیهای اطاعت فرمان خدا را برای انسان سهل و گوارا می سازد، زیرا به مقتضای ((و الله یعلم و انتم لا تعلمون)) می داند که خداوند آگاه از همه چیز و رحمان و رحیم نسبت به بندگانش در هر یک از دستوراتش ، مصالحی دیده است که مایه نجات و سعادت بندگان است ، و به این ترتیب

بندگان مؤ من همه این دستورات را مانند داروهای شفابخش می نگرند و با جان و دل آن را پذیرا می باشند. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 109
آیه 217 - 218
آیه و ترجمه
يَسئَلُونَک عَنِ الشهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صدٌّ عَن سبِيلِ اللَّهِ وَ كفْرُ بِهِ وَ الْمَسجِدِ الْحَرَامِ وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبرُ عِندَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لا يَزَالُونَ يُقَتِلُونَكُمْ حَتى يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكمْ إِنِ استَطعُوا وَ مَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُت وَ هُوَ كافِرٌ فَأُولَئک حَبِطت أَعْمَلُهُمْ فى الدُّنْيَا وَ الاَخِرَةِ وَ أُولَئک أَصحَب النَّارِ هُمْ فِيهَا خَلِدُونَ(217)
إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَ جَهَدُوا فى سبِيلِ اللَّهِ أُولَئک يَرْجُونَ رَحْمَت اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(218)
ترجمه :
217 - از تو، درباره جنگ کردن در ماه حرام ، سؤ ال می کنند، بگو: جنگ در آن ، (گناهی) بزرگ است ، ولی جلوگیری از راه خدا (و گرایش مردم به آیین حق) و کفر ورزیدن نسبت به او و هتک احترام مسجد الحرام ، و اخراج ساکنان آن ، نزد خداوند مهمتر از آن است ، و ایجاد فتنه ، (و محیط نامساعد، که مردم را به کفر، تشویق و از ایمان باز می دارد) حتی از قتل بالاتر است . و مشرکان ، پیوسته با شما می جنگند، تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند، ولی کسی که از آیینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته) او، در دنیا و آخرت ، بر باد می رود، و آنان اهل دوزخند، و همیشه در آن خواهند بود.
218 - کسانی که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و در راه خدا جهاد نموده اند، آنها امید به رحمت پروردگار دارند و خداوند آمرزنده و مهربان است . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 110
شان نزول :
گفته اند: این آیه در مورد سریه عبد الله بن جحش نازل شده است .
جریان چنین بود که : پیش از جنگ بدر پیامبر اسلام ((عبد الله بن جحش)) را طلبید و نامهای به او داد و هشت نفر از مهاجرین را همراه وی نمود، به او فرمان داد پس از آنکه دو روز راه پیمود، نامه را بگشاید، و طبق آن عمل کند، او پس از دو روز طی طریق نامه را گشود و چنین یافت : ((پس از آنکه نامه را باز کردی تا ((نخله)) (زمینی که بین مکه و طایف است) پیش برو و در آنجا وضع قریش را زیر نظر بگیر و جریان را به ما گزارش بده)).
((عبد الله)) جریان را برای همراهانش نقل نمود و اضافه کرد: پیامبر مرا از مجبور ساختن شما در این راه منع کرده است ، بنابراین هر کس آماده

شهادت است با من بیاید، و دیگران باز گردند همه با او حرکت کردند، هنگامی که به ((نخله)) رسیدند به قافلهای از قریش برخورد کردند که عمرو بن حضرمی در آن بود، چون روز آخر رجب (یکی از ماههای حرام) بود در مورد حمله به آنها به مشورت پرداختند.
بعضی گفتند: اگر امروز هم از آنها دست برداریم وارد محیط حرم خواهند شد و دیگر نمی توان متعرض آنها شد، سرانجام شجاعانه به آنها حمله کردند ((عمرو
بن حضرمی)) را کشتند و قافله را با دو نفر نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آوردند، پیغمبر به آنان فرمود: من به شما دستور نداده بودم که در ماههای حرام نبرد کنید، و دخالتی در غنائم و اسیران نکرد، مجاهدان ناراحت شدند و مسلمانان به سرزنش آنها پرداختند، مشرکان نیز زبان به طعن گشودند که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) جنگ و خونریزی و اسارت را در ماههای حرام ، حلال شمرده در این هنگام آیه اول نازل شد پس از آنکه این آیه نازل شد ((عبد الله بن جحش)) و همراهانش اظهار کردند که در این راه برای درک ثواب جهاد کوشش کرده اند و از پیامبر پرسیدند که آیا اجر مجاهدان را دارند یا نه ؟ آیه دوم (ان الذین آمنوا و الذین هاجروا...) نازل گردید.
تفسیر:
جنگ در ماههای حرام
همان گونه که از شان نزول بر می آید و لحن آیه نیز اجمالا به آن گواهی می دهد آیه نخست در صدد پاسخگوئی به پاره ای از سؤ الات درباره جهاد و استثناهای آن است .
می فرماید: ((از تو درباره جنگ کردن در ماههای حرام سؤ ال می کنند)) (یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه).
سپس می افزاید: ((به آنها بگو جنگ در آن (گناه) بزرگی است)) (قل قتال فیه کبیر).
و به این ترتیب سنتی را که از زمانهای قدیم و اعصار انبیای پیشین در میان عرب در مورد تحریم پیکار در ماههای حرام (رجب ، ذی القعده ، ذی الحجه و محرم) وجود داشته با قاطعیت امضا می کند.
سپس می فرماید: چنین نیست که این قانون استثنائی نداشته باشد نباید اجازه داد گروهی فاسد و مفسد زیر چتر این قانون هر ظلم و فساد و گناهی را
مرتکب شوند درست است که جهاد در ماه حرام مهم است ((ولی جلوگیری از راه خدا و کفر ورزیدن نسبت به او و هتک احترام مسجد الحرام ، و خارج کردن و تبعید نمودن ساکنان آن ، نزد خداوند از آن مهمتر است)) (و صد عن سبیل الله و کفر به و المسجد الحرام و اخراج اهله

منه اکبر عند الله). سپس می افزاید: ((ایجاد فتنه (و منحرف ساختن مردم از دین خدا) از قتل هم بالاتر است)) (و الفتنة اکبر من القتل).
چرا که آن ، جنایتی است بر جسم انسان و این جنایتی است بر جان و روح و ایمان انسان و بعد چنین ادامه می دهد که مسلمانان نباید تحت تاثیر تبلیغات انحرافی مشرکان قرار گیرند، زیرا ((آنها دائما با شما می جنگند تا اگر بتوانند شما را از دینتان باز گردانند)) (و در واقع به کمترین از این قانع نیستند) (و لا یزالون یقاتلونکم حتی یردوکم عن دینکم ان استطاعوا).
بنابراین محکم در برابر آنها بایستید، و به وسوسه های آنها در زمینه ماه حرام و غیر آن اعتنا نکنید و بعد به مسلمانان در زمینه بازگشت از دین خدا هشدار جدی داده می گوید: ((هر کس از شما مرتد شود و از دینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک او در دنیا و آخرت بر باد می رود و آنها اهل دوزخند و جاودانه در آن می مانند)) (و من یرتدد منکم عن دینه فیمت و هو کافر فاولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا و الاخرة و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون).
چه مجازاتی از این سختتر و وحشتناکتر که تمام اعمال نیک انسان نابود شود و نه در دنیا و نه در آخرت به حال او مفید نیفتد و گرفتار عذاب جاویدان الهی نیز بشود. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 113
روشن است اعمال نیک هم برکات و آثاری در دنیا دارد و هم در آخرت ، افراد مرتد از همه این آثار محروم می شوند به علاوه ارتداد سبب می شود که تمام آثار ایمان برچیده شود همسرانشان جدا گردند و اموالشان به ارث به بازماندگان آنان برسد.
در آیه بعد به نقطه مقابل این گروه اشاره کرده و می فرماید: ((کسانی که ایمان آوردند و کسانی که هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند (و بر ایمان خود استوار ماندند) آنها امید رحمت پروردگار دارند و خداوند آمرزنده و مهربان است)) (ان الذین آمنوا و الذین هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله اولئک یرجون رحمة الله و الله غفور رحیم).
آری این گروه در پرتو این سه کار بزرگ (ایمان و هجرت و جهاد) اگر مرتکب اشتباهاتی نیز بشوند (همانگونه که در شان نزول در داستان عبد الله بن جحش آمده بود) ممکن است مشمول عنایات و مغفرت الهی گردند.
نکته :
مساءله ((احباط)) و ((تکفیر))
((حبط)) در اصل به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) به معنی این است چهار پائی آنقدر بخورد که شکمش باد کند و چون این حالت سبب فساد غذا و بی اثر بودن آن می گردد این واژه به معنی باطل و بی خاصیت شدن به کار می رود لذا در معجم مقائیس اللغة معنی آن را بطلان ذکر

کرده است و به همین دلیل در آیه 16 سوره هود هم ردیف باطل ذکر شده می فرماید: اولئک الذین لیس لهم فی الاخرة الا النار تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 114
و حبط ما صنعوا فیها و باطل ما کانوا یعملون : ((دنیا پرستان کسانی هستند که در آخرت جز آتش بهره ای ندارند و آنچه را در دنیا انجام داده اند بر باد می رود و اعمالشان باطل می شود)).
و اما ((احباط)) در اصطلاح متکلمان و علماء عقائد عبارت از این است که ثواب اعمال پیشین بر اثر گناهان از بین برود نقطه مقابل تکفیر که به معنی از بین رفتن کیفر و آثار گناهان پیشین به خاطر اعمال نیک آینده است .
در اینکه آیا احباط و تکفیر در مورد ثواب اعمال صالح و کیفر گناهان صحیح است یا نه در میان علماء عقائد بحث و گفتگو است به گفته مرحوم ((علامه مجلسی ره)) مشهور میان متکلمان امامیه بطلان احباط و تکفیر است آنها فقط می گویند: ثواب مشروط به آن است که انسان با ایمان از دنیا برود و عقاب مشروط به این است که به هنگام مرگ با اسلام و توبه از دنیا نرود. ولی علماء معتزله نظر به ظواهر بعضی از آیات و روایات معتقد به صحت احباط و تکفیرند.
خواجه نصیر الدین طوسی در کتاب ((تجرید العقاید)): احباط را باطل شمرده و به دلیل عقل و نقل بر آن استدلال کرده است دلیل عقلی او این است که احباط مستلزم ظلم است (زیرا کسی که ثواب کمتری داشته و گناه بیشتری پس از احباط به منزله کسی خواهد بود که اصلا کار نیک نکرده است و این یک نوع ستم در حق او خواهد بود) و اما دلیل نقلی این است که قرآن با صراحت می گوید: فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره : هر کس به مقدار سنگینی ذره ای کار خیر کند آن را می بیند و هر کس به مقدار سنگینی ذره ای کار شر کند آن را می بیند. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 115
در میان دانشمندان معتزله ابوهاشم احباط و تکفیر را به هم آمیخته و عنوان موازنه را به وجود آورده است به این معنی که گناه و ثواب را با هم می سنجد و از یکدیگر کسر می کند.
ولی حق این است که احباط و تکفیر امری ممکن می باشد و هیچ گونه ظلمی از آن حاصل نمی گردد، و آیات و روایاتی صریحا بر آن دلالت دارد و به نظر می رسد مخالفت منکران بازگشت به یک نوع ((نزاع لفظی)) می کند.
توضیح اینکه : گاه می شود انسان سالیان دراز زحمت می کشد و با مشقت فراوان سرمایه ای می اندوزد ولی با یک ندانم کاری و یا یک هوسبازی آن را از دست می دهد یعنی حسنات سابق ((حبط)) می شود.

و یا به عکس مرتکب اشتباهات و خسارتهای زیادی شده و با یک عمل عاقلانه و حساب شده همه را جبران می کند این یک نوع تکفیر است (تکفیر یک نوع پوشانیدن و جبران کردن است) در مسائل معنوی نیز همین اصل صادق می باشد. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 116
آیه 219 - 220
آیه و ترجمه
یَسئَلُونَک عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ قُلْ فِیهِمَا إِثْمٌ کبِیرٌ وَ مَنَفِعُ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُمَا أَکبرُ مِن نَّفْعِهِمَا وَ یَسئَلُونَک مَا ذَا یُنفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ کذَلِک یُبَینُ اللَّهُ لَکُمُ الاَیَتِ لَعَلَّکمْ تَتَفَکَّرُونَ(219)
فی الدُّنْیَا وَ الاَخِرَةِ وَ یَسئَلُونَک عَنِ الْیَتَمَی قُلْ إِصلاحٌ لَّهُمْ خَیرٌ وَ إِن تخَالِطوهُمْ فَإِخْوَنُکُمْ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصلِح وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لاَعْنَتَکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ(220)
ترجمه :
219 - درباره شراب و قمار از تو سؤ ال می کنند، بگو: در آنها گناه و زیان بزرگی است ، و منافعی (از نظر مادی) برای مردم در بر دارد، (ولی) گناه آنها از نفعشان بیشتر است .
و از تو می پرسند چه چیز انفاق کنند؟ بگو: از مازاد نیازمندی خود.
این چنین خداوند آیات را برای شما روشن می سازد، شاید اندیشه کنید!
220 - (تا اندیشه کنید) درباره دنیا و آخرت ! و از تو درباره یتیمان سؤ ال می کنند، بگو: ((اصلاح کار آنان بهتر است . و اگر زندگی خود را با زندگی آنان بیامیزید، (مانعی ندارد؛) آنها برادر (دینی) شما هستند)). (و همچون یک برادر با آنها رفتار کنید!) خداوند، مفسدان را از مصلحان ، باز می شناسد. و اگر خدا بخواهد، شما را به زحمت می اندازد؛ (و دستور می دهد در عین سرپرستی یتیمان ، زندگی و اموال آنها را بکلی از اموال خود، جدا سازید، ولی خداوند چنین نمی کند؛) زیرا او توانا و حکیم است .
شان نزول :
درباره شاءن نزول آیه اول گفته اند گروهی از یاران پیامبر خدمتش آمدند و عرض کردند: حکم شراب و قمار را که عقل را زائل و مال را تباه می کند بیان فرما! آیه نخست نازل شد و به آنها پاسخ داد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 117
و در شاءن نزول آیه دوم در تفسیر قمی از امام صادق (علیه السلام) و در مجمع البیان از ابن عباس چنین نقل شده است :
هنگامی که آیه ((و لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن)) (و به مال یتیم جز به بهترین طریق نزدیک نشوید) و آیه ((ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا و سیصلون سعیرا)) (کسانی که

اموال یتیمان را از روی ظلم و ستم می خورند، تنها آتش می خورند و به زودی به آتش سوزانی می سوزند)) نازل شد، که در آن از نزدیک شدن به اموال و دارایی یتیمان مگر در صورتی که برای آنان نفعی داشته باشد، و نیز از خوردن اموال آنان نهی شده ، مردمی که یتیمی در خانه داشتند، از کفالت وی فاصله گرفتند و او را به حال خود گذاشتند، و حتی گروهی آنان را از خانه خود بیرون کردند، و آنها که بیرون نکردند، در خانه برای آنان وضعی به وجود آورده بودند که کمتر از بیرون کردن نبود، زیرا غذای او را که از مال خودش تهیه می شد، با غذای خود مخلوط نمی کردند، و حتی جداگانه برای آنان غذا می پختند و پس از آنکه آن یتیم در گوشه ای از اطاق غذای مخصوص خویش را می خورد، زیادی آن را اگر اضافه می آمد، برای او ذخیره می کردند تا دفعه بعد بخورد و اگر فاسد می شد به دور می ریختند.
همه این کارها برای آن بود که گرفتار مسؤ ولیت خوردن مال یتیم نشده باشند این عمل هم برای سرپرستان و هم برای یتیمان مشکلات فراوانی به بار می آورد، به دنبال این جریان آنها خدمت پیامبر رسیده و از این طرز عمل سؤ ال کردند در پاسخ آنها این آیه نازل شد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 118
تفسیر:
پاسخ به چهار سؤ ال
آیه اول از دو سؤ ال درباره شراب و قمار شروع می شود، می فرماید: از تو درباره شراب و قمار سؤ ال می کنند (یسئلونک عن الخمر و المیسر).
((خمر)) در لغت در اصل به گفته ((راغب)) به معنی پوشانیدن چیزی است و لذا به چیزی که با آن می پوشانند ((خمار)) گفته می شود هر چند خمار معمولا به چیزی گفته می شود که زن سر خود را با آن می پوشاند.
در معجم مقاییس اللغه نیز برای ((خمر)) یک ریشه ذکر کرده که دلالت بر پوشاندن و اختلاط و آمیزش در پنهانی می کند و از آنجا که شراب عقل انسان را می پوشاند به آن خمر گفته شده زیرا سبب مستی است و مستی پرده ای بر روی عقل می افکند و نمی گذارد انسان خوب و بد را تشخیص دهد.
((خمر)) در اصطلاح شرع به معنی شراب انگور نیست بلکه به معنی هر مایع مست کننده است خواه از انگور گرفته شده باشد و یا از کشمش یا خرما و یا هر چیز دیگر، هر چند در لغت برای هر یک از انواع مشروبات الکلی اسمی قرار داده شده است .
((میسر)) از ماده ((یسر)) گرفته شده که به معنی سهل و آسان است ، و از آنجا که ((قمار)) در نظر بعضی از مردم وسیله آسانی برای نیل به مال و ثروت است به آن میسر گفته شده است .

سپس در جواب می فرماید: ((بگو در این دو گناه بزرگی است و منافعی (از نظر ظاهر و جنبه مادی) برای مردم دارد ولی گناه آنها از نفعشان بیشتر است)) (قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما).
با توجه به اینکه جامعه عرب جاهلی بسیار آلوده به شراب و قمار بوده حکم تحریم این دو به طور تدریجی و در چند مرحله نازل شده و اگر نرمش و مدارائی در تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 119
لحن آیه مشاهده می شود به خاطر همین معنی است .
در این آیه منافع و زیانهای این دو با هم مقایسه شده و برتری زیانها و گناه سنگین آن بر منافع آنها مورد تصریح قرار گرفته است مسلما منافع مادی که احیانا از طریق فروش شراب یا انجام قمار حاصل می شود و یا منافع خیالی که به خاطر تخدیر حاصل از مستی شراب و غفلت از هموم و غموم و اندوه ها به دست می آید در برابر زیانهای فوق العاده اخلاقی و اجتماعی و بهداشتی این دو بسیار ناچیز است .
بنابراین هیچ انسان عاقلی به خاطر آن نفع کم به این همه زیان تن در نمی دهد.
((اثم)) به گفته معجم مقاییس اللغة در اصل ، به معنی کندی و عقب افتادن است ، و از آنجا که گناهان ، انسان را از رسیدن به خیرات ، عقب می اندازد این واژه بر آن اطلاق شده است ، بلکه در بعضی از موارد از آیات قرآن غیر این معنی (کندی و تاخر) مناسب نیست ، مانند: و اذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالاثم ؛ ((و هنگامی که به او گفته شود، تقوا پیشه کن ، غرور، و مقامات موهوم او را از وصول به تقوا، کند می سازد)).
به هر حال ، اثم به هر کار و هر چیزی گفته می شود که حالتی در روح و عقل به وجود می آورد، و انسان را از رسیدن به نیکیها و کمالات باز می دارد، بنابراین وجود ((اثم کبیر)) در شراب و قمار، دلیل بر تاثیر منفی این دو در رسیدن به تقوا و کمالات معنوی و انسانی است که شرح آن در نکته ها خواهد آمد.
سومین سؤ الی که در آیه فوق مطرح است ، سؤ ال درباره انفاق است ، می فرماید: ((از تو سؤ ال می کنند چه چیز انفاق کنند)) (و یسئلونک ما ذا ینفقون).
((بگو از مازاد نیازمندیهایتان)) (قل العفو). تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 120
در تفسیر در المنثور، در شان نزول این قسمت از آیه ، از ابن عباس ، چنین نقل شده که گروهی از صحابه و یاران پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤ ال کردند (اینکه می گویید در راه خدا انفاق کنید) ما نمی دانیم چه مقدار از اموال خود را انفاق کنیم آیا همه را در راه خدا به

نیازمندان بدهیم یا مقداری از آن را.
در پاسخ آنها آیه فوق ، نازل گردید و به آنها دستور داد در انفاق خود رعایت عفو کنید، اکنون ببینیم عفو در اینجا به چه معنی است ؟
((عفو)) در اصل - به گفته راغب در مفردات - به معنی قصد بر گرفتن چیزی است یا به معنی چیزی که بر گرفتن آن آسان است .
و از آنجا که این معنی ، بسیار گسترده است ، بر مصادیق گوناگونی اطلاق شده ، از جمله بخشش و آمرزش ، از بین بردن اثر، حد وسط و میانه هر چیز، و مقدار اضافی چیزی ، و بهترین قسمت مال ، ظاهرا دو معنی اول متناسب با مفهوم آیه نیست و به نظر می رسد، مراد یکی از سه معنی اخیر باشد، یعنی در انفاق حد وسط را رعایت کنید و یا مقدار اضافی از نیازمندیهای خود را انفاق نمائید و یا به هنگام انفاق به سراغ قسمتهای بی ارزش مال نروید، از بهترین قسمتها که بر گرفتن آن برای خودتان به خاطر مرغوبیت سهل و آسان است در راه خدا نیز از همان انفاق کنید. در روایات اسلامی نیز، آیه فوق به همین معنی تفسیر شده است .
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: العفو الوسط: ((منظور از عفو (در آیه فوق) حد وسط است)).
و در تفسیر علی بن ابراهیم می خوانیم لا اقتار و لا اسراف : ((نه سختگیری باشد و نه اسراف)).
و در ((مجمع البیان)) از امام باقر (علیه السلام) آمده است : عفو، مازاد خوراک سال است . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 121
احتمال دیگری که در تفسیر این آیه می توان گفت (هر چند آن را در کلمات هیچ یک از مفسران ندیده ایم) این است که عفو به همان معنی اول ، یعنی مغفرت و گذشت از لغزش دیگران است ، مطابق این معنی ، تفسیر آیه چنین می شود: ((بگو بهترین انفاق ، انفاق عفو و گذشت است)).
با توجه به اوضاع اجتماعی عرب جاهلی و محل نزول قرآن ، مخصوصا مکه و مدینه که از نظر دشمنی و کینه توزی ، و عدم گذشت ، در حد اعلا بودند، این احتمال چندان دور نیست ، به خصوص اینکه شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز نمونه کامل این معنی بود، همان گونه که اعلام عفو عمومی ، نسبت به مشرکان مکه که سرسخت ترین و سنگدل ترین دشمنان اسلام بودند نشان می دهد، و هیچ مانعی ندارد که آنها سؤ ال از انفاق اموال کنند، ولی نیاز شدید آنها به انفاق عفو، سبب شود که قرآن آنچه را لازمتر است ، در پاسخ بیان کند و این یکی از شؤ ون فصاحت و بلاغت است که گوینده پاسخ سؤ ال طرف را رها کرده و به مهمتر از آن می پردازد.
در میان این تفاسیر، تضادی وجود ندارد و ممکن است همه آنها در مفهوم

آیه جمع باشد.
و بالاخره در پایان آیه می فرماید: ((خداوند آیات خود را چنین بیان می کند شاید تفکر و اندیشه کنید)) (کذلک یبین الله لکم الایات لعلکم تتفکرون).
و بلافاصله در آیه بعد، مرکز اصلی فکر و اندیشه را چنین بیان می کند: ((در دنیا و آخرت)) (فی الدنیا و الاخرة).
آری باید تمام کارها در زندگی مادی و معنوی ، تواءم با فکر و اندیشه باشد، از تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 122
این تعبیر، دو نکته روشن می شود: نخست اینکه انسان گر چه موظف است در برابر خدا و پیامبرش ، تسلیم باشد، ولی این اطاعت ، به معنی اطاعت کورکورانه نیست ، بلکه اطاعتی است آمیخته با آگاهی ، باید از اسرار احکام الهی نه فقط در زمینه تحریم شراب و قمار، بلکه در همه زمینه ها، و لو اجمالا آگاه گردد، و با درک صحیح آنها را انجام دهد.
معنی این سخن آن نیست که اطاعت احکام الهی ، مشروط به درک فلسفه آنهاست ، بلکه منظور این است که به موازات این اطاعت ، باید بکوشد تا از اسرار و روح احکام خدا آگاه گردد.
دیگر اینکه : اندیشه باید در تمام زمینه ها انجام گیرد، برای نیازمندیهای جسم و جان ، روح و بدن ، چرا که دنیا و آخرت به هم مربوطند، و ویرانی هر یک در دیگری اثر می گذارد. اصولا اندیشه درباره یکی از این دو به تنهائی نمی تواند ترسیم صحیحی ، از واقعیت این عالم ، در اختیار انسان بگذارد، چرا که هر یک از این دو بخشی از این عالم است ، دنیا بخش کوچکتر، و آخرت بخش عظیمتر و آنها که تنها درباره یکی از این دو می اندیشند، تفکر درستی از عالم هستی ندارند.
سپس به چهارمین سؤ ال و پاسخ آن می پردازد و می فرماید: ((از تو درباره یتیمان سؤ ال می کنند)) (و یسئلونک عن الیتامی).
((بگو اصلاح کار آنان بهتر است)) (قل اصلاح لهم خیر).
((و اگر زندگی خود را با آنان بیامیزید (مانعی ندارد) آنها برادر شما هستند)) (و ان تخالطوهم فاخوانکم).
به این ترتیب قرآن ، به مسلمانان گوشزد می کند که شانه خالی کردن از زیر بار مسؤ ولیت سرپرستی یتیمان ، و آنها را به حال خود واگذاردن ، کار درستی نیست ، تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 123
بهتر این است که سرپرستی آنها را بپذیرید، و کارهای آنان را سامان دهید و اصلاح کنید، و اگر زندگی و اموال آنها با زندگی و اموال شما مخلوط گردد مشکلی نیست ، در صورتی که نظر شما اصلاح باشد و بسان یک برادر، با آنها رفتار کنید.
سپس اضافه می کند: ((که خداوند مفسد را از مصلح می شناسد)) (و الله یعلم المفسد من المصلح)

آری او از نیات همه شما آگاه است ، و آنها که قصد سوء استفاده از اموال یتیمان دارند، و با آمیختن اموال آنها با اموال خود، به حیف و میل اموال یتیمان می پردازند را از دلسوزان پاکدل واقعی می شناسد.
و در پایان آیه می فرماید: ((خداوند اگر بخواهد می تواند کار را بر شما سخت بگیرد و شما را به زحمت اندازد (و در عین دستور دادن به سرپرستی یتیمان ، دستور دهد که اموال آنها را به کلی از اموال خود جدا سازید، ولی خداوند هرگز چنین نمی کند) زیرا او توانا و حکیم است)) (و لو شاء الله لاعنتکم ان الله عزیز حکیم).
نکته ها
1 - رابطه احکام چهارگانه بالا
همان گونه که ملاحظه کردید، چهار سؤ ال در دو آیه فوق ، درباره مساءله ((شراب)) و ((قمار)) و ((انفاق)) و ((یتیمان))، همراه پاسخ آنها آمده است ، ذکر این چهار سؤ ال و جواب با یکدیگر ممکن است ، به این جهت باشد که واقعا مردم گرفتار این چهار مساءله و درگیر با آنها بودند، لذا پی در پی درباره این چهار موضوع سؤ ال می کردند (توجه داشته باشید که یسئلونک فعل مضارع و تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 124
دلیل بر استمرار است).
این احتمال نیز وجود دارد که این هر چهار مورد به نحوی با مسایل مالی مربوط است ، شراب و قمار، مایه تباهی اموال ، و انفاق مایه شکوفائی آن و سرپرستی یتیمان ، ممکن است مفید و یا مخرب باشد.
دیگر اینکه : انفاق جنبه عمومی و همگانی و جنبه اخروی و اصلاح دارد، و شراب و قمار جنبه خصوصی و مادی و افساد دارد و اصلاح کار یتیمان نیز دارای هر دو جنبه عمومی و خصوصی است ، و به این ترتیب مصداق تفکر در دنیا و آخرت می باشد.
و از اینجا رابطه خمر و میسر (شراب و قمار) نیز روشن می شود، زیرا هر دو مایه تباهی اموال ، و فساد جامعه ، و انواع بیماریهای جسم و جان انسان هستند.
2 - زیانهای نوشابه های الکلی
الف - اثر الکل در عمر: یکی از دانشمندان مشهور غرب اظهار می دارد که هر گاه از جوانان 21 ساله تا 23 ساله معتاد به مشروبات الکلی 51 نفر بمیرند در مقابل از جوانهای غیر معتاد ده نفر هم تلف نمی شوند.
دانشمند مشهور دیگری ثابت کرده است که جوانهای بیست ساله که انتظار می رود پنجاه سال عمر کنند در اثر نوشیدن الکل بیشتر از 35 سال عمر نمی کنند.
بر اثر تجربیاتی که کمپانیهای بیمه عمر کرده اند ثابت شده است که عمر معتادان به الکل نسبت به دیگران 25 الی 30 درصد کمتر است .

آمارگیری نشان می دهد که حد متوسط عمر معتادان به الکل در حدود 35 الی 50 سال است ، در صورتی که حد متوسط عمر با رعایت نکات بهداشتی از 60 سال به بالا است .
ب - اثر الکل در نسل : کسی که در حین انعقاد نطفه مست است 35 درصد عوارض الکلیسم حاد را به فرزند خود منتقل می کند و اگر زن و مرد هر دو مست باشند، صددرصد عوارض حاد در بچه ظاهر می شود
برای اینکه به اثر الکل در تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 125
فرزندان بهتر توجه شود آماری را در اینجا می آوریم :
کودکانی که زودتر از وقت طبیعی به دنیا آمده اند از پدران و مادران الکلی 45 درصد، و از مادران الکلی 31 درصد، و از پدران الکلی 17 درصد، بوده اند.
کودکانی که هنگام تولد توانائی زندگی را ندارند، از پدران الکلی 6 درصد، و از مادران الکلی 45 درصد، کودکانی که کوتاه قد بوده اند از پدران و مادران الکلی 75 درصد و از مادران الکلی 45 درصد بوده است ، کودکانی که فاقد نیروی کافی عقلانی و روحی بوده اند از مادران و از پدران الکلی نیز 75 درصد بوده است .
ج - اثر الکل در اخلاق : در شخص الکلی عاطفه خانوادگی و محبت نسبت به زن و فرزند ضعیف می شود بطوریکه مکرر دیده شده که پدرانی فرزندان خود را با دست خود کشته اند.
د - زیانهای اجتماعی الکل : طبق آماری که ((انستیتوی)) پزشکی قانونی شهر نیون در سال 1961 تهیه نموده است جرایم اجتماعی الکلیستها از این قرار است :
مرتکبین قتلهای عمومی 50 درصد. ضرب و جرحها در اثر نوشیدن الکل 8 / 77 درصد سرقتهای مربوط به الکلیستها 5 / 88 درصد. جرایم جنسی مربوط به الکلیها 8 / 88 درصد، می باشد. این آمار نشان می دهد که اکثریت قاطع جنایات و جرایم بزرگ در حال مستی روی می دهد.
ه - زیانهای اقتصادی مشروبات الکلی : یکی از روان پزشکهای معروف می گوید: متاسفانه حکومتها حساب منافع و عایدات مالیاتی شراب را می کنند، ولی حساب بودجه های هنگفت دیگری را که صرف ترمیم مفاسد شراب می شود، نکرده اند، اگر دولتها حسابهای ازدیاد بیماریهای روحی را در اجتماع و خسارتهای جامعه منحط، و اتلاف وقتهای گرانبها، و تصادفات رانندگی در اثر مستی ، و فساد نسلهای پاک ، و تنبلی و بی قیدی و بی کاری ، و عقب ماندن فرهنگ و زحمات و گرفتاریهای پلیس ، و پرورشگاهها جهت سرپرستی اولاد الکلیها و بیمارستانها، و تشکیلات دادگستری برای جنایات آنها و زندانها برای مجرمین از تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 126
الکلیها، و دیگر خسارتهای ناشی از میگساری را یک جا بکنند خواهند

دانست در آمدی که به عنوان عوارض و مالیات شراب عاید می گردد، در برابر خسارت نامبرده هیچ است ، بعلاوه نتایج اسف انگیز صرف مشروبات الکلی را تنها با دلار و پول نمی توان سنجید، زیرا مرگ عزیزان ، و به هم خوردن خانواده ها، و آرزوهای بر باد رفته و فقدان مغزهای متفکر انسانی ، به هیچ وجه قابل مقایسه با پول نمی باشد.
خلاصه ضررهای الکل آنقدر زیاد است که به گفته یکی از دانشمندان اگر دولتها ضمانت کنند در نیمی از میخانه ها را ببندند می توان ضمانت کرد که از نیمی از بیمارستانها و تیمارستانها بی نیاز شویم .
از آنچه گفته شد، معنی آیه مورد بحث به خوبی روشن می گردد که اگر در تجارت مشروبات الکلی سودی برای بشر باشد و یا فرضا چند لحظه بی خبری و فراموش کردن غمها برای او سودی محسوب شود، زیان آن به درجات بیشتر، وسیعتر و طولانیتر است بطوری که این دو با هم قابل مقایسه نیستند.
3 - آثار شوم قمار
کمتر کسی را می توان یافت که از زیانهای گوناگون قمار بی خبر باشد، برای توضیح بیشتر گوشهای از عواقب شوم و خانمان برانداز آن را بطور فشرده یادآور می شویم :
الف - قمار بزرگترین عامل هیجان : کلیه روانشناسان و دانشمندان پیسیکولوژی ، معتقدند که هیجانات روانی عامل اصلی بسیاری از بیماریهاست ، مثلا کم شدن ویتامین ها، زخم معده ، جنون و دیوانگی ، بیماریهای عصبی روانی به صورت خفیف و حاد و مانند آنها در بسیاری از موارد ناشی از هیجان می باشند، و قمار بزرگترین عامل پیدایش هیجان است تا آنجا که یکی از دانشمندان امریکا می گوید: در هر سال در این کشور فقط دو هزار نفر در اثر هیجان قمار می میرند، و تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 127
بطور متوسط قلب یک ((پوکرباز)) (یک نوع بازی قمار) متجاوز از صد بار در دقیقه می زند، قمار گاهی سکته قلبی و مغزی نیز ایجاد می کند، و قطعا عامل پیری زودرس خواهد بود.
بعلاوه به گفته دانشمندان شخصی که مشغول بازی قمار است ، نه تنها روح وی دستخوش تشنج است بلکه تمام جهازات بدن او در یک حالت فوق العاده بسر می برند، یعنی ضربان قلب بیشتر می شود، مواد قندی در خون او می ریزد، در ترشحات غدد داخلی اختلال حاصل می شود، رنگ صورت می پرد، دچار بی اشتهایی می شود، و پس از پایان قمار به دنبال یک جنگ اعصاب و حالت بحرانی به خواب می رود، و غالبا برای تسکین اعصاب و ایجاد آرامش در بدن متوسل به الکل و سایر مواد مخدر می شود، که در این صورت زیانهای ناشی از آن را نیز باید به زیانهای مستقیم

قمار اضافه کرد.
از زبان دانشمندان دیگری می خوانیم : قمارباز، انسانی مریض است که دائما احتیاج به مراقبت روانی دارد، فقط باید سعی کرد به او فهماند که یک خلع روانی وی را به سوی این عمل ناهنجار سوق می دهد، تا در صدد معالجه خویش بر آید.
ب - رابطه قمار با جنایات : یکی از بزرگترین مؤ سسات آمارگیری جهانی ثابت کرده است که : 30 درصد جنایتها با قمار رابطه مستقیم دارد، و از عوامل به وجود آمدن 70 درصد جنایات دیگر نیز بشمار می رود.
ج - ضررهای اقتصادی قمار: در طول سال میلیونها بلکه میلیاردها از ثروت مردم جهان در این راه از بین می رود، گذشته از ساعات زیادی که از نیروی انسانی در این راه تلف می شود، و حتی نشاط کار مداوم را در ساعات دیگر سلب می کند، مثلا در گزارشها چنین آمده است : در شهر ((مونت کارلو)) که یکی از مراکز معروف قمار در دنیا است ، یک نفر در مدت 19 ساعت قمار بازی 4 میلیون تومان ثروت خود را از دست داد، وقتی درهای قمارخانه بسته شد یک راست به جنگل رفت ، و با یک گلوله مغز خویش را متلاشی کرد، و به زندگی خود خاتمه داد، گزارش دهنده اضافه تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 128
می کند، جنگلهای ((مونت کارلو)) بارها شاهد خودکشی این پاک بازها بوده است .
د - زیانهای اجتماعی قمار: بسیاری از قماربازان به علت اینکه گاهی برنده می شوند و در یک ساعت ممکن است هزاران تومان سرمایه دیگران را به جیب خود بریزند، حاضر نمی شوند تن به کارهای تولیدی و اقتصادی بدهند، در نتیجه چرخهای تولید و اقتصاد به همان نسبت لنگ می شود، و درست اگر دقت کنیم می بینیم که ، تمام قماربازان و عائله آنان سربار اجتماع هستند، و بدون اینکه کمترین سودی به این اجتماع برسانند از دست رنج آنها استفاده می کنند، و گاهی هم که در بازی قمار باختند، برای جبران آن دست به سرقت می زنند.
خلاصه زیانهای ناشی از قمار بحدی است که حتی بسیاری از کشورهای غیر مسلمان آن را قانونا ممنوع اعلام داشته اند اگر چه عملا بطور وسیع آن را انجام می دهند.
مثلا انگلستان در سال 1853، امریکا در سال 1855، شوروی در سال 1854 و آلمان در سال 1873 قمار را ممنوع اعلام نمودند.
در پایان این بحث اشاره به این موضوع جالب به نظر می رسد، که طبق آماری که بعضی از محققان تهیه کرده اند جیب بری 90 درصد، فساد اخلاق 10 درصد، ضرب و جرح 40 درصد، جرایم جنسی 15 درصد ، طلاق 30 درصد و خودکشی 5 درصد، معلول قمار است .

اگر بخواهیم یک تعریف جامعی برای قمار تهیه کنیم ، باید بگوییم : قمار یعنی قربانی کردن مال و شرف برای بدست آوردن مال غیر به خدعه و تزویر و احیانا به عنوان تفریح و نرسیدن به هیچکدام .
تا اینجا به ضررهای جبران ناپذیر خمر و میسر (شراب و قمار) توجه شد و لازم است به یک نکته دیگر نیز توجه کنیم ، و آن اینکه : چرا خداوند به هنگام سرزنش و نهی از شرابخواری به منافع آن اشاره کرده است ، در حالی که میدانیم تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 129
منافع آنها در برابر زیان آنها بسیار ناچیز است .
ممکن است نکته آن این باشد که اولا در عصر جاهلیت (مانند عصر ما) معامله شراب و بهره برداری از قمار، بسیار رواج داشت و اگر به این موضوع اشاره نمی شد شاید بعضی از کوتاه فکران تصور می کردند، مسئله به صورت یک جانبه بررسی شده .
به علاوه همیشه افکار انسان بر محور سود و زیان دور می زند، و برای نجات او از چنگال مفاسد اخلاقی بزرگ باید از همین منطق استفاده کرد.
ضمنا آیه مورد بحث به پارهای از گفته های پزشکان که مشروبات الکلی را در مبارزه با بعضی از بیماریها مفید می دانند، نیز عملا پاسخ گفته است که این گونه منافع اجتماعی هیچ گاه با زیانهای ناشی از آن قابل مقایسه نیست ، یعنی اگر روی یک بیماری اثر مثبت داشته باشد، ممکن است سرچشمه بیماریهای خطرناکتری گردد، و این که در پارهای از روایات وارد شده که خداوند در مشروبات الکلی شفا نیافریده است ، شاید اشاره به همین حقیقت باشد.
4 - اعتدال در مساله انفاق
با اینکه انفاق از مهمترین مسائلی است که اسلام و قرآن ، روی آن تکیه کرده ، ولی با این حال اجازه نمی دهد، بی حساب و افراطی باشد. آن چنان که زندگی انفاق کننده را دچار نابسامانی کند، آیه فوق بنابر بعضی از تفاسیر، ناظر به همین معنی است ، و نیز می تواند اشاره به این حقیقت باشد که بعضی از افراد، برای شانه خالی کردن از زیر بار این دستور مهم اسلامی غالبا نیازهای خودشان را مطرح می کنند، قرآن می گوید: بسیاری از شما اضافات و زوایدی از زندگی خود دارید حد اقل از آنها انتخاب کنید و انفاق نمائید. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 130
5 - اندیشه در همه چیز
جمله لعلکم تتفکرون فی الدنیا و الاخرة درس مهمی به مسلمانان می آموزد که آنها هیچکاری را چه در زندگی مادی و چه در زندگی معنوی ، بدون فکر و اندیشه انجام ندهند، حتی تبیین آیات الهی برای بندگان نیز برای برانگیختن اندیشه ها و حرکت به سوی تفکر است ، و چه بیچاره هستند مردمی که نه کارهای دینیشان روی فکر و اندیشه است ، و نه

آیه 221
آیه و ترجمه
وَ لا تَنکِحُوا الْمُشرِکَتِ حَتی یُؤْمِنَّ وَ لاَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَیرٌ مِّن مُّشرِکَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْکُمْ وَ لا تُنکِحُوا الْمُشرِکِینَ حَتی یُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَیرٌ مِّن مُّشرِکٍ وَ لَوْ أَعْجَبَکُمْ أُولَئک یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ وَ اللَّهُ یَدْعُوا إِلی الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ یُبَینُ ءَایَتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ(221)
ترجمه :
221 - و با زنان مشرک و بت پرست ، تا ایمان نیاورده اند، ازدواج نکنید! (اگر چه جز به ازدواج با کنیزان ، دسترسی نداشته باشید، زیرا) کنیز با ایمان ، از زن آزاد بت پرست ، بهتر است ، هر چند (زیبایی ، یا ثروت ، یا موقعیت او) شما را به شگفتی آورد. و زنان خود را به ازدواج مردان بت پرست ، تا ایمان نیاورده اند، در نیاورید! (اگر چه ناچار شوید آنها را به همسری غلامان با ایمان در آورید، زیرا) یک غلام با ایمان ، از یک مرد آزاد بت پرست ، بهتر است ، هر چند (مال و موقعیت و زیبایی او،) شما را به شگفتی آورد. آنها دعوت به سوی آتش می کنند، و خدا دعوت به بهشت و آمرزش به فرمان خود می نماید، و آیات خویش را برای مردم روشن می سازد، شاید متذکر شوند!
شان نزول :
شخصی به نام مرثد که مرد شجاعی بود از طرف پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مامور شد که از مدینه به مکه برود و جمعی از مسلمانان را که آنجا بودند با خود بیاورد، وی به قصد انجام فرمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد مکه شد در آنجا با زن زیبائی به نام عناق که در زمان جاهلیت او را می شناخت برخورد نمود آن زن او را مانند گذشته به گناه دعوت کرد اما مرثد که دیگر مسلمان شده بود تسلیم خواسته او نشد، آن زن تقاضای ازدواج نمود مرثد گفت : این امر موکول به اجازه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است ؛ او پس
از انجام ماموریت خود به مدینه بازگشت و جریان را به اطلاع پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رساند این آیه نازل شد و بیان داشت که زنان مشرک و بت پرست شایسته همسری و ازدواج با مردان مسلمان نیستند.
تفسیر:
ازدواج با مشرکان ممنوع است
مطابق شان نزولی که در بالا آمد، این آیه نیز در واقع پاسخ به سوال

دیگری درباره ازدواج با مشرکان است ، می فرماید: با زنان مشرک و بت پرست مادام که ایمان نیاورده اند ازدواج نکنید (و لا تنکحوا المشرکات حتی یومن).
سپس در یک مقایسه ، می افزاید: کنیز با ایمان از زن آزاد بت پرست بهتر است ، هر چند زیبائی او شما را به اعجاب وا دارد (و لامة مومنة خیر من مشرکة و لو اعجبتکم).
درست است که ازدواج با کنیزان (مخصوصا کنیزانی که نه بهره چندانی از زیبائی دارند و نه مال) در عرف مردم جالب و پسندیده نیست به خصوص اینکه در مقابل آنها زن مشرک زیبا یا ثروتمندی باشد ولی ارزش ایمان ، کفه ترازوی مقایسه را به نفع کنیزان ، سنگینتر می کند، چرا که هدف از ازدواج ، تنها کامجوئی جنسی نیست ، زن شریک عمر انسان و مربی فرزندان او است و نیمی از شخصیت او را تشکیل می دهد، با این حال چگونه می توان شرک و عواقب شوم آن را با زیبائی ظاهری و مقداری مال و ثروت ، مبادله کرد.
سپس به بخش دیگری از این حکم پرداخته ، می فرماید: دختران خود را نیز به مردان بت پرست مادامی که ایمان نیاورده اند ندهید (هر چند ناچار شوید آنها را به همسری غلامان با ایمان در آورید زیرا) یک غلام با ایمان از یک مرد آزاد بت پرست بهتر است ، هر چند (مال و موقعیت و زیبائی او) شما را به اعجاب آورد (و لا تنکحوا المشرکین حتی یومنوا و لعبد مؤ من خیر من مشرک و لو اعجبکم). تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 133
بنابراین همان گونه که از ازدواج مردان مؤ من با زنان مشرک و بت پرست نهی شده ، ازدواج مردان مشرک با زنان مؤ من نیز ممنوع است حتی غلامان با ایمان بر آنها ترجیح و اولویت دارند، و از مردان زیبا و ثروتمند و ظاهرا با شخصیت کافر برتر و شایسته تر بلکه مساله در این بخش از حکم ، سخت تر و مشکل تر است ، چرا که تاثیر شوهر بر زن معمولا از تاثیر زن بر شوهر بیشتر است .
در پایان آیه نیز دلیل این حکم الهی را برای به کار انداختن اندیشه ها بیان می کند، می فرماید: آنها (یعنی مشرکان) به سوی آتش دعوت می کنند، در حالی که خدا (مومنانی که مطیع فرمان او هستند) به فرمانش دعوت به بهشت و آمرزش می کند (اولئک یدعون الی النار و الله یدعوا الی الجنة و المغفرة باذنه).
سپس می افزاید: و آیات خود را برای مردم روشن می سازد، شاید متذکر شوند (و یبین آیاته للناس لعلهم یتذکرون).
نکته ها
1 - فلسفه تحریم ازدواج با مشرکان
چنانکه دیدیم آیه فوق در یک جمله کوتاه ، فلسفه این حکم را بیان کرده که

اگر آن را بشکافیم ، چنین می شود: ازدواج پایه اصلی تکثیر نسل و پرورش و تربیت فرزندان و گسترش جامعه است ، و محیط تربیتی خانواده در سرنوشت فرزندان ، فوق العاده موثر است ، از یک سو آثار قطعی وراثت ، و از سوی دیگر آثار قطعی تربیت در طفولیت زیرا نوزادان ، بعد از تولد غالبا در دامان پدر و مادر پرورش می یابند و در سالهائی که سخت شکل پذیرند، زیر نظر آنها هستند.
از سوی سوم شرک ، خمیر مایه انواع انحرافات ، و در واقع آتش سوزانی است ، هم در دنیا و هم در آخرت ، لذا قرآن اجازه نمی دهد که مسلمانان ، خود یا فرزندانشان را در این آتش بیفکنند، از این گذشته مشرکان که افراد بیگانه از تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 134
اسلامند، اگر از طریق ازدواج به خانه های مسلمانان راه یابند، جامعه اسلامی گرفتار هرج و مرج و دشمنان داخلی می شود، ولی این تا زمانی است که آنها بر مشرک بودن پافشاری می کنند، اما راه به روی آنها باز است ، می توانند ایمان بیاورند و در صفوف مسلمین قرار گیرند، و به اصطلاح کفو آنها در مساله ازدواج شوند.
ضمنا واژه نکاح در لغت ، هم به معنی آمیزش جنسی آمده ، هم به معنی عقد ازدواج ، و در اینجا منظور، عقد ازدواج است ، هر چند راغب در مفردات می گوید: نکاح در اصل به معنی عقد است ، سپس مجازا در آمیزش جنسی به کار رفته است .
2 - مشرکان چه اشخاصی هستند؟
واژه مشرک در قرآن ، غالبا به بت پرستان اطلاق شده ، ولی بعضی از مفسران معتقدند که مشرک شامل سایر کفار مانند یهود و نصارا و مجوس (و به طور کلی اهل کتاب) نیز می شود، زیرا هر کدام از این طوائف برای خداوند شریکی قائل شدند، نصارا قائل به خدایان سه گانه (تثلیث) و مجوس قائل به خدایان دوگانه اهور مزدا و اهریمن (ثنویت) و یهود، عزیر را فرزند خدا می دانستند، ولی این عقائد گر چه شرک آور است اما با توجه به اینکه در آیات متعددی مشرکان در برابر اهل کتاب قرار گرفتهاند و با توجه به اینکه یهود و نصارا و مجوس در اصل متکی به نبوت راستین و کتاب آسمانی هستند، معلوم می شود که منظور قرآن از مشرک ، همان بت پرست است .
حدیث معروفی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که در ضمن وصایای خود فرمود: مشرکان را از جزیرة العرب بیرون کنید شاهد این مدعی است چرا که به طور مسلم اهل کتاب از جزیرة العرب اخراج نشدند بلکه به عنوان یک اقلیت مذهبی طبق دستور قرآن با دادن جزیه در پناه اسلام زندگی می کردند.
3 - این آیه منسوخ نشده است

بعضی از مفسران گفته اند که حکم در آیه فوق ، منسوخ شده و ناسخ آن
آیه تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 135
و المحصنات من الذین اوتوا الکتاب می باشد، که اجازه ازدواج با زنان اهل کتاب را می دهد.
این تصور از آنجا پیدا شده که گمان کرده اند آیه مورد بحث ، ازدواج با همه کفار را تحریم کرده ، بنابراین آیه 5 سوره مائده که اجازه ازدواج با کفار اهل کتاب را می دهد، ناسخ این حکم می باشد (یا مخصص آن است) ولی با توجه به آنچه در تفسیر آیه فوق گفته شد معلوم می شود که این آیه فقط نظر به ازدواج با بت پرستان دارد، نه کفار اهل کتاب ، مانند یهود و نصارا، (البته در مورد ازدواج با کفار اهل کتاب ، نیز قرائنی در آیه و روایات اهل بیت (علیهمالسلام) است که نشان می دهد منظور فقط ازدواج موقت است).
4 - تشکیل خانواده باید با دقت و مطالعه باشد
بعضی از مفسران معاصر، در اینجا اشاره به نکته ظریفی کرده اند، و آن اینکه : آیه مورد بحث و 21 آیه دیگر که به دنبال آن می آید احکام مربوط به تشکیل خانواده را در ابعاد مختلف بیان می کند، و در این آیات دوازده حکم در این رابطه بیان شده است : 1 - حکم ازدواج با مشرکان 2 - تحریم نزدیکی در حال حیض 3 - حکم قسم به عنوان مقدمهای برای مساله ایلاء (منظور از ایلاء آن است که کسی سوگند یاد کند با همسرش نزدیکی نکند) 4 - حکم ایلاء و به دنبال آن طلاق ، 5 - عده نگه داشتن زنان مطلقه ، 6 - عدد طلاقها 7 - نگه داشتن زن با نیکی یا رها کردن با نیکی 8 - حکم شیر دادن نوزادان 9 - عده زنی که شوهرش وفات کرده 10 - خواستگاری از زن قبل از تمام شدن عده او 11 - مهر زنان مطلقه قبل از دخول 12 - حکم متعه (هدیه دادن) به زن بعد از وفات شوهر یا طلاق گرفتن و این احکام با تذکرات اخلاقی و تعبیراتی که نشان می دهد مساله تشکیل خانواده نوعی عبادت پروردگار است ، و باید همراه با فکر و اندیشه باشد آمیخته شده است . البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 136
آیه 222 - 223
آیه و ترجمه
وَ یَسئَلُونَک عَنِ الْمَحِیضِ قُلْ هُوَ أَذًی فَاعْتَزِلُوا النِّساءَ فِی الْمَحِیضِ وَ لا تَقْرَبُوهُنَّ حَتی یَطهُرْنَ فَإِذَا تَطهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَیْث أَمَرَکُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ یحِب التَّوَّبِینَ وَ یحِب الْمُتَطَهِّرِینَ(222)
نِساؤُکُمْ حَرْثٌ لَّکُمْ فَأْتُوا حَرْثَکُمْ أَنی شِئْتُمْ وَ قَدِّمُوا لاَنفُسِکمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّکم مُّلَقُوهُ وَ بَشرِ الْمُؤْمِنِینَ(223)
ترجمه :

222 - و از تو، درباره خون حیض سوال می کنند، بگو: چیز زیانبار و آلودهای است ، از این رو در حالت قاعدگی ، از زنان کناره گیری کنید! و با آنها نزدیکی ننمایید، تا پاک شوند! و هنگامی که پاک شدند، از طریقی که خدا به شما فرمان داده ، با آنها آمیزش کنید! خداوند، توبه کنندگان را دوست دارد، و پاکان را (نیز) دوست دارد.
223 - زنان شما، محل بذرافشانی شما هستند، پس هر زمان که بخواهید، می توانید با آنها آمیزش کنید.
و (سعی نمائید از این فرصت بهره گرفته ، با پرورش فرزندان صالح) اثر نیکی برای خود، از پیش بفرستید! و از خدا بپرهیزید و بدانید او را ملاقات خواهید کرد و به مومنان ، بشارت ده !
شان نزول :
زنان در هر ماه به مدت حد اقل سه روز و حد اکثر ده روز قاعده می شوند و آن عبارت از خونی است که با اوصاف خاصی که در کتب فقه آمده از رحم زن خارج می گردد، زن را در چنین حال حائض و آن خون را خون حیض می گویند، آیین کنونی یهود و نصارا احکام ضد یکدیگر در مورد آمیزش مردان با چنین زنانی دارند که برای هر کس حالت استفهام ایجاد می نماید تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 137
جمعی از یهود می گویند معاشرت مردان با اینگونه زنان مطلقا حرام است هر چند که به صورت غذا خوردن سر یک سفره و یا زندگی در یک اطاق باشد مثلا می گویند جائی که زن حائض بنشیند مرد نباید بنشیند، اگر نشست باید لباس خود را بشوید و الا نجس است ، و نیز اگر در رختخواب او بخوابد لباس و بدن را باید شستشو دهد، بطور خلاصه زن را در این مدت یک موجود ناپاک و لازم الاجتناب می دانند.
در مقابل این گروه نصارا هستند که می گویند: هیچ گونه فرقی میان حالت حیض زنان و غیر حیض نیست ، همه گونه معاشرت حتی آمیزش جنسی با آنان بی مانع است !
مشرکین عرب به خصوص آنها که در مدینه زندگی می کردند، کم و بیش به خلق و خوی یهود انس گرفته بودند و با زنان حائض مانند یهود رفتار می کردند و در زمان عادت ماهیانه از آنها جدا می شدند، همین اختلاف در آیین و افراط و تفریطهای غیر قابل گذشت سبب شد که بعضی از مسلمانان از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در این باره سئوال کنند، در پاسخ آنان این آیه نازل شد
تفسیر:
حکم زنان در عادت ماهیانه
در نخستین آیه به سوال دیگری برخورد می کنیم و آن درباره عادت ماهیانه زنان است ، می فرماید: درباره (خون) حیض از تو سوال می کنند بگو چیز

زیان آوری است (و یسئلونک عن المحیض قل هو اذی).
و بلافاصله می افزاید: حال که چنین است از زنان در حالت قاعدگی کناره گیری نمائید، و با آنها آمیزش جنسی نکنید تا پاک شوند (فاعتزلوا النساء فی المحیض و لا تقربوهن حتی یطهرن). تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 138
ولی هنگامی که پاک شوند، از طریقی که خدا به شما فرمان داده با آنها آمیزش کنید که خداوند توبه کنندگان و پاکان را دوست دارد (فاذا تطهرن فاتوهن من حیث امرکم الله ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین).
محیض مصدر میمی و به معنی عادت ماهیانه است ، در معجم مقاییس اللغه ، آمده است که این واژه ، در اصل به معنی خارج شدن آب قرمز از درختی است به نام سمره ، (سپس به عادت ماهیانه زنان اطلاق شده است) ولی در تفسیر فخر رازی آمده که حیض در اصل به معنی سیل است ، و لذا هنگامی که سیل جریان پیدا کند، گفته می شود حاض السیل ، و حوض را نیز به همین مناسبت حوض می گویند که آب به سوی آن جریان پیدا می کند.
ولی از گفته راغب در مفردات عکس این استفاده می شود که این واژه در اصل به معنی همان خون عادت است (سپس به معانی دیگر اطلاق شده).
و در هر حال منظور در اینجا، همان خون است که قرآن ، آن را اذی (چیز آلوده یا زیان آور) معرفی کرده است ، و در حقیقت این جمله ، فلسفه حکم اجتناب از آمیزش جنسی زنان را در حالت قاعدگی که در جمله بعد آمده است بیان می کند، زیرا آمیزش در چنین حالتی ، علاوه بر اینکه تنفرآور است ، زیانهای بسیاری به بار می آورد که طب امروز نیز آن را اثبات کرده ، از جمله احتمال عقیم شدن مرد و زن ، و ایجاد یک محیط مساعد برای پرورش میکرب بیماریهای آمیزشی (مانند سفلیس و سوزاک) و نیز التهاب اعضاء تناسلی زن و وارد شدن خون آلوده به داخل عضو تناسلی مرد و غیر اینها که در کتب طب آمده است ، لذا پزشکان ، آمیزش جنسی با چنین زنانی را ممنوع اعلام می کنند.
منشا پیدایش خون حیض ، مربوط به احتقان و پر خون شدن عروق رحم ، سپس پوسته پوسته شدن مخاط آن ، و جریان خونهای موجود است ، ترشح خون مزبور، ابتداء نامنظم و بی رنگ است ، ولی بزودی سرخ رنگ و منظم می شود و در تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 139
اواخر کار بار دیگر کم رنگ و نامرتب می گردد.
اصولا خونی که هنگام عادت ماهیانه دفع می شود، خونی است که هر ماه در عروق داخلی رحم ، برای تغذیه جنین احتمالی جمع می گردد، زیرا میدانیم رحم زن در هر ماه تولید یک تخمک می کند، و مقارن آن عروق داخلی رحم به عنوان آماده باش برای تغذیه نطفه مملو از خون می شود، اگر در این موقع که تخمک وارد رحم می شود، اسپرم که نطفه مرد است

در آنجا موجود باشد، تشکیل نطفه و جنین می دهد و خونهای موجود در عروق رحم صرف تغذیه آن می شود، در غیر این صورت ، بر اثر پوسته پوسته شدن مخاط رحم ، و شکافتن جدار رگها، خون موجود خارج می شود و این همان خون حیض است ، و از اینجا دلیل دیگری برای ممنوع بودن آمیزش جنسی در این حال به دست می آید، زیرا رحم زن در موقع تخلیه این خونها هیچ گونه آمادگی طبیعی برای پذیرش نطفه ندارد و لذا از آن صدمه می بیند.
جمله یطهرن به گفته بسیاری از مفسران به معنی پاک شدن زنان از خون حیض است ، و اما جمله فاذا تطهرن را بسیاری به معنی غسل کردن گرفتهاند، بنابراین طبق جمله اول ، به هنگام پاک شدن از خون ، آمیزش جنسی جایز است هر چند غسل نکرده باشد و طبق جمله دوم ، تا غسل نکند جایز نیست .
بنابراین آیه خالی از ابهام نیست ، ولی با توجه به اینکه جمله دوم تفسیری است بر جمله اول و نتیجه آن - لذا با فاء تفریع عطف شده - به نظر می رسد که تطهرن نیز به معنی پاک شدن از خون است ، بنابراین با پاک شدن از عادت ، آمیزش مجاز است ، به خصوص اینکه در آغاز آیه هیچ سخنی از وجوب غسل در میان نبود و این همان قولی است که فقهای بزرگ نیز در فقه به آن فتوا داده اند که بعد از پاک شدن از خون حتی قبل از غسل ، آمیزش جنسی جایز است ، ولی بدون شک ، بهتر تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 140
این است که بعد از غسل کردن باشد.
جمله من حیث امرکم الله (از آن طریق که خداوند دستور داده) می تواند تاکیدی بر جمله قبل باشد، یعنی فقط در حال پاکی زنان ، آمیزش جنسی داشته باشید نه در غیر این حالت ، و ممکن است مفهوم وسیع تر و کلی تری از آن استفاده کرد، یعنی بعد از پاک شدن نیز، آمیزش باید در چهار چوب فرمان خدا باشد، این فرمان می تواند فرمان تکوینی پروردگار یا فرمان تشریعی او باشد زیرا خداوند برای بقای نوع انسان ، جاذبه مخصوصی در میان دو جنس مخالف ، نسبت به یکدیگر قرار داده ، و به همین دلیل آمیزش جنسی لذت خاصی برای هر دو طرف دارد، ولی مسلم است ، که هدف نهایی بقاء نسل بوده ، و این جاذبه و لذت مقدمه آن است بنابراین لذت جنسی باید، تنها در مسیر بقای نسل قرار گیرد، و به همین جهت استمناء و لواط و مانند آن ، نوعی انحراف از این فرمان تکوینی و ممنوع است .
و نیز ممکن است مراد امر تشریعی باشد، یعنی بعد از پاک شدن زنان از عادت ماهانه ، باید جهات حلال و حرام را در حکم شرع در نظر بگیرید.
بعضی نیز گفته اند: مفهوم این جمله ممنوع بودن آمیزش جنسی با

همسران از غیر طریق معمولی می باشد، ولی با توجه به اینکه در آیات گذشته سخنی از این مطلب در میان نبوده ، این تفسیر مناسب به نظر نمی رسد.
در آیه دوم ، اشاره زیبائی به هدف نهایی آمیزش جنسی کرده ، می فرماید: همسران شما محل بذرافشانی شما هستند (نساوکم حرث لکم).
بنابراین هر زمان بخواهید می توانید با آنها آمیزش نمائید (فاتوا حرثکم

انی شئتم).
در اینجا زنان تشبیه به مزرعه شده اند، و این تشبیه ممکن است برای بعضی سنگین آید که چرا اسلام درباره نیمی از نوع بشر چنین تعبیری کرده است در حالی که نکته باریکی در این تشبیه نهفته شده ، در حقیقت قرآن می خواهد ضرورت وجود زن را در اجتماع انسانی نشان دهد که زن وسیله اطفاء شهوت و هوسرانی مردان نیست ، بلکه وسیله ای است برای حفظ حیات نوع بشر، این سخن در برابر آنها که نسبت به جنس زن همچون یک بازیچه یا وسیله هوسبازی می نگرند، هشداری محسوب می شود.
حرث مصدر است و به معنی بذرافشانی است و گاهی به خود مزرعه نیز اطلاق می شود.
انی از اسماء شرط است و غالبا به معنی متی که به معنی زمان است استعمال می شود، و در این صورت آن را انی زمانیه می گویند و گاهی نیز به معنی مکان است ، مانند آنچه در آیه 37 سوره آل عمران آمده : قال یا مریم انی لک هذا قالت هو من عند الله ، زکریا گفت ای مریم ! این غذا (ی بهشتی) را از کجا آوردهای ؟، گفت : از نزد خدا.
اگر انی در آیه فوق زمانیه باشد، توسعه زمانی مساله آمیزش جنسی را بیان می کند، یعنی در هر ساعتی از شب و روز مجاز هستید و اگر مکانیه باشد، توسعه در مکان و چگونگی انواع آمیزش است .
این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به هر دو جنبه باشد و به این ترتیب ، دو همسر می توانند هر گونه و در هر زمان و مکان ، از لذت جنسی بهره گیرند، (جز آنچه در قانون شرع ممنوع شده است).
سپس در ادامه آیه می افزاید: با اعمال صالح و پرورش فرزندان صالح ، آثار نیکی برای خود از پیش بفرستید (و قدموا لانفسکم). تفسیر نمونه

اشاره به اینکه هدف نهایی از آمیزش جنسی ، لذت و کامجوئی نیست بلکه باید از این موضوع ، برای ایجاد و پرورش فرزندان شایسته ، استفاده کرد، و آن را به عنوان یک ذخیره معنوی برای فردای قیامت از پیش بفرستید، این سخن هشدار می دهد که باید در انتخاب همسر، اصولی را رعایت کنید

که به این نتیجه مهم ، یعنی تربیت فرزندان صالح و نسل شایسته انسانی منتهی شود.

در حدیثی نیز از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که فرمود: اذا مات الانسان انقطع امله الا عن ثلاث : صدقة جارية و علم ينتفع به و ولد صالح يدعوا له ، هنگامی که انسان می میرد امید او جز از سه چیز قطع می شود: صدقات جاریه (اموالی که از منافع آن مرتبا بهره گیری می شود) و علمی که از آن سود می برند و فرزند صالحی که برای او دعا می کند.
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: ليس يتبع الرجل بعد موته من الاجر الا ثلاث خصال : صدقة اجراها فی حياته فهی تجری بعد موته ، و سنة هدی سنها فهی تعمل بها بعد موته ، و ولد صالح يستغفر له ، هیچ گونه اجر و پاداشی بعد از مرگ به دنبال انسان نمی آید مگر سه چیز: صدقه جاریهای که در حیات خود فراهم ساخته و بعد از مرگش ادامه دارد (مانند بناهای خیر) و سنت هدایت گری که آن را بر قرار کرده و بعد از مرگ او به آن عمل می کنند، و فرزند صالحی که برای او استغفار کند.
همین مضمون در روایات متعدد دیگری نیز وارد شده است ، و در بعضی از روایات ، شش موضوع ذکر شده که اولین آنها فرزند صالح است .
به این ترتیب فرزندان صالح در کنار آثار علمی و تالیف کتابهای هدایت کننده تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 143
و تاسیس بناهای خیر همچون مسجد و بیمارستان و کتابخانه قرار گرفته اند.
و در پایان آیه ، دستور به تقوا می دهد و می فرماید: تقوای الهی پیشه کنید و بدانید او را ملاقات خواهید کرد، و به مومنان بشارت دهید بشارت رحمت الهی و سعادت و نجات در سایه تقوا (و اتقوا الله و اعلموا انکم ملاقوه و بشر المومنين).
از آنجا که مساله آمیزش جنسی ، مساله ای است مهم ، و با پرجاذبه ترین غرایز انسان سر و کار دارد، خداوند در این جمله های آخر، مومنان را به دقت در این امر، و پرهیز از هر گونه گناه و انحراف ، دعوت فرموده و به آنها هشدار می دهد که بدانید همگی به ملاقات پروردگار خواهید شتافت و تنها راه نجات ایمان و تقوای در سایه ایمان است .
نکته :
دستور عادلانه اسلام در مورد عادت ماهیانه زنان
اقوام پیشین در مورد زنان در عادت ماهیانه عقائد مختلفی داشتند: یهود فوق العاده سخت گیری می کردند و در این ایام به کلی از زنان در همه چیز جدا می شدند، در خوردن و آشامیدن و مجلس و بستر، و در تورات کنونی احکام شدیدی در این باره دیده می شود.

و به عکس آنها مسیحیان هیچ گونه محدودیت و ممنوعیتی برای خود، در برخورد با زنان ، در این ایام قائل نبودند، و اما بت پرستان عرب ، دستور و سنت تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 144
خاصی نزد آنها در این زمینه یافت نمی شد، ولی ساکنان مدینه و اطراف آن ، بعضی از آداب یهود را در این زمینه اقتباس کرده بودند، و در معاشرت با زنان در حال حیض ، سختگیریهایی داشتند، در حالی که سایر عرب چنین نبودند، و حتی شاید آمیزش جنسی را در این حال جالب می دانستند و معتقد بودند اگر فرزندی نصیب آنها شود بسیار خونریز خواهد بود، و این از صفات بارز و مطلوب ، نزد اعراب بادیه نشین خونریز بود.
2 - ذکر طهارت و توبه در کنار یکدیگر در آیات فوق ممکن است اشاره به این باشد که طهارت ، مربوط به پاکیزگی ظاهر، و توبه اشاره به پاکیزگی باطن است .
این احتمال نیز وجود دارد که طهارت در اینجا به معنی آلوده نشدن به گناه بوده باشد یعنی خداوند، هم کسانی را که آلوده به گناه نشده اند دوست دارد و هم کسانی که بعد از آلودگی توبه کنند، و در زمره پاکان در آیند.
ضمنا اشاره به مساله توبه در اینجا ممکن است ناظر به این باشد که بعضی بر اثر فشار غریزه جنسی نمی توانستند خویشتن داری کنند و بر خلاف امر خدا به گناه آلوده می شدند، سپس از عمل خود نادم شده و ناراحت می گشتند، برای اینکه راه بازگشت را به روی خود بسته نبینند و از رحمت حق مایوس نشوند، طریق توبه را به آنها نشان می دهد. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 145
آیه 224 - 225
آیه و ترجمه
وَ لا تجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضةً لاَیْمَنِکمْ أَن تَبَرُّوا وَ تَتَّقُوا وَ تُصلِحُوا بَینَ النَّاسِ وَ اللَّهُ سمِیعٌ عَلِیمٌ(224)
لا یُؤَاخِذُکُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فی أَیْمَنِکُمْ وَ لَکِن یُؤَاخِذُکُم بمَا کَسبَت قُلُوبُکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِیمٌ(225)
ترجمه :
224 - خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید! و برای اینکه نیکی کنید، و تقوا پیشه سازید، و در میان مردم اصلاح کنید (سوگند یاد ننمایید)! و خداوند شنوا و داناست .
225 - خداوند شما را به خاطر سوگندهایی که بدون توجه یاد می کنید، مؤ اخذه نخواهد کرد، اما به آنچه دلهای شما کسب کرده ، (و سوگندهایی که از روی اراده و اختیار، یاد می کنید،) مؤ اخذه می کند. و خداوند، آمرزنده و بردبار است .
شان نزول :

میان داماد و دختر یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به نام عبد الله بن رواحه اختلافی روی داد او سوگند یاد کرد که برای اصلاح کار آنها هیچ گونه دخالتی نکند و در این راه گامی بر ندارد. آیه فوق نازل شد و این گونه سوگندها را ممنوع و بی اساس قلمداد کرد.
تفسیر:
تا می توانید سوگند نخورید
چنانکه در شان نزول خواندیم : دو آیه فوق ناظر به سوء استفاده از مساله سوگند است ، و مقدمهای محسوب می شود برای بحث آیات آینده که از ایلاء و سوگند در مورد ترک آمیزش جنسی با همسران سخن می گوید.
در نخستین آیه می فرماید: خدا را در معرض سوگندهای خود برای ترک نیکی و تقوا و اصلاح در میان مردم قرار ندهید و (بدانید) خدا شنوا و دانا است تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 146
سخنان شما را می شنود و از نیات شما آگاه است (و لا تجعلوا الله عرضة لایمانکم ان تبروا و تتقوا و تصلحوا بین الناس و الله سمیع علیم).
ایمان جمع یمین به معنی سوگند است ، و عرضه (بر وزن غرفه) به معنی در معرض قرار گرفتن چیزی است ، مثلا جنسی را که به بازار برای فروش می برند و در معرض معامله قرار می دهند، عرضه می نامند، گاهی به موانع نیز، عرضه اطلاق می شود، زیرا در معرض انسان و بر سر راه او قرار دارد.
بعضی نیز گفته اند: منظور این است که حتی برای کارهای نیک ، اعم از کوچک و بزرگ ، قسم یاد نکنید، و نام خدا را کوچک ننمایید، و به این ترتیب سوگند یاد کردن جز در مواردی که هدف مهمی در کار باشد عمل نامطلوب است این موضوع در احادیث زیادی نیز به چشم می خورد، از جمله اینکه در حدیثی امام صادق (علیه السلام) می فرماید: و لا تحلفوا بالله صادقین و لا کاذبین فان الله سبحانه یقول و لا تجعلوا الله عرضة لایمانکم : هیچ گاه سوگند به خدا یاد نکنید چه راستگو باشید، چه دروغگو، زیرا خداوند سبحان می فرماید: خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید.
احادیث متعدد دیگری نیز در این زمینه نقل شده است .
در این صورت تناسب آن با شان نزول چنین است که سوگند یاد کردن در کارهای خوب عملی پسندیده نیست تا چه رسد به اینکه کسی سوگند یاد کند کارهای خوب را ترک کند. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 147
در آیه بعد برای تکمیل این مطلب که قسم نباید مانع کار خیر شود می فرماید: خداوند شما را به خاطر سوگندهائی که بدون توجه یاد می کنید مؤ اخذه نخواهد کرد (لا یواخذکم الله باللغو فی ایمانکم).
اما به آنچه دلهای شما کسب کرده (و سوگندهائی که از روی اراده و

اختیار یاد می کنید) مؤ اخذه می کند و خداوند آمرزنده و دارای حلم است (و لکن یواخذکم بما کسبت قلوبکم و الله غفور حلیم).
در این آیه خداوند به دو نوع سوگند اشاره کرده است ، نوع اول قسمهای لغو است که هیچ گونه اثری ندارد و نباید به آن اعتنا کرد، این نوع قسمها آنهائی است که مردم بدون توجه ، تکیه کلام خود قرار می دهند و به آن عادت کرده اند و در هر کاری لا و الله (نه به خدا قسم ...) یا بلی و الله (آری به خدا سوگند...) می گویند، این نوع قسمها را قسم لغو مینامند.
زیرا لغو در لغت به تمام کارها و سخنانی گفته می شود که دارای هدف مشخصی نیست ، یا از روی اراده و تصمیم سر نمی زند.
بنابراین سوگندهائی که انسان در حال غضب (در صورتی که غضب سبب بیرون رفتن از حال عادی شود) یاد می کند، جزء قسمهای لغو است و طبق آیه فوق ، خداوند مواخذهای بر این گونه قسمها نمی کند و نباید به آن ترتیب اثر داد (هر چند انسان باید خود را چنان تربیت کند که این گونه سوگندها را نیز کنار بگذارد)، به هر حال این گونه قسمها واجب العمل نیست و مخالفت آن کفاره ندارد. زیرا از روی اراده و تصمیم نیست .
جمله و الله غفور حلیم می تواند اشاره ای به این معنی بوده باشد.
نوع دوم سوگندهائی است که از روی اراده و تصمیم انجام می گیرد و به تعبیر قرآن قلب انسان آن را کسب می کند، این گونه قسم معتبر است و باید به آن پایبند بود، و مخالفت با آن ، هم گناه دارد، و هم موجب کفاره می شود مگر در مواردی که بعدا اشاره خواهد شد، این همان است که در

شده است ، یعنی سوگندهائی که از روی اراده محکم کرده اید.
نکته :
سوگندهای بی اعتبار
قسم یاد کردن از نظر اسلام کار خوبی نیست ، ولی در عین حال حرام نمی باشد، و اگر به خاطر هدفهای مهم تربیتی و اجتماعی و اصلاحی انجام گیرد ممکن است واجب یا مستحب گردد، ولی با این حال یک سلسله از سوگندهاست که از نظر اسلام به کلی بی اعتبار است ، از جمله :
1 - سوگندهائی که به غیر نام خدا باشد، حتی قسم خوردن به نام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی (علیهمالسلام) واجب العمل نیست ، یعنی اگر کسی به غیر نام خدا قسم یاد کند ملزم به انجام آن نمی باشد و مخالفت آن کفاره ندارد.
2 - سوگندهائی که برای انجام کار حرام یا مکروه ، یا ترک واجب و مستحب باشد آن هم اعتباری ندارد، مثل اینکه کسی سوگند یاد کند که دین خود را نپردازد یا با بستگان خویش ترک رابطه کند، یا از اصلاح ذات

البین خود داری نماید همان گونه که کرارا دیده شده ، بعضی از اشخاص به سبب خاطره بدی که از یک اصلاح ذات البین پیدا می کنند قسم یاد می کنند که هرگز سراغ چنین کاری نروند، به این گونه سوگندها نباید اعتنا کرد، هر چند با نام خدا باشد و یکی از تفسیرهای لا یواخذکم الله باللغو فی ایمانکم همین است ، ولی قسمهایی که به نام خدا باشد، و موضوع آن کار خوب یا لااقل کار مباحی است ، وفا کردن به آن واجب است ، و اگر کسی با آن مخالفت کند کفاره دارد.
کفاره آن اطعام ده مسکین یا لباس پوشاندن بر ده نفر نیازمند و یا آزاد کردن یک برده است (این معنی در آیه 89 سوره مائده آمده است) و اکنون که برده وجود ندارد باید یکی از دو کار اول را انجام داد. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 149
آیه 226 - 227
آیه و ترجمه
لِّلَّذِينَ يُؤْلُونَ مِن نِّسائهِمْ تَرَبُّص أَرْبَعَةِ أَشهُرٍ فَإِن فَاءُو فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(226)
وَ إِنْ عَزَمُوا الطلَقَ فَإِنَّ اللَّهَ سمِيعٌ عَلِيمٌ(227)
ترجمه :
226 - کسانی که زنان خود را ایلاء مینمایند (سوگند یاد می کنند که با آنها، آمیزش جنسی ننمایند) حق دارند چهار ماه انتظار بکشند.
(و در ضمن این چهار ماه ، وضع خود را با همسر خویش ، از نظر ادامه زندگی یا طلاق ، روشن سازند). اگر (در این فرصت ،) بازگشت کنند، (چیزی بر آنها نیست ، زیرا) خداوند، آمرزنده و مهربان است .
227 - و اگر تصمیم به جدایی گرفتند، (آن هم با شرایطش مانعی ندارد،) خداوند شنوا و داناست .
تفسیر:
مبارزه با یک رسم زشت جاهلی
در دوران جاهلیت زن هیچ گونه ارزش و مقامی در جامعه عرب نداشت و به همین جهت برای جدائی از او یا تحت فشار قرار دادن زن ، طرق زشتی وجود داشت که یکی از آنها ایلاء - به معنی سوگند خوردن بر ترک عمل زناشویی - بود به این ترتیب که هر زمان مردی از همسر خود متنفر می شد، سوگند یاد می کرد که با او همبستر نگردد و با این راه غیر انسانی همسر خود را در تنگنای شدیدی قرار می داد، نه او را رسما طلاق می داد تا آزادانه شوهر انتخاب کند، و نه بعد از این سوگند حاضر می شد آشتی کرده و با همسر خود زندگی مطلوبی داشته باشد البته خود مردان غالبا تحت فشار قرار نمی گرفتند، چون همسران متعددی داشتند تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 150

آیات مورد بحث با این سنت غلط مبارزه کرده و طریق گشودن این سوگند را بیان می کند، می فرماید: کسانی که از زنان خود ایلاء می کنند (سوگند برای ترک آمیزش جنسی می خوردند) حق دارند چهار ماه انتظار کشند (للذین یولون من نسائهم تربص اربعة اشهر).
این چهار ماه مهلت برای این است که وضع خویش را با همسر خود روشن کنند و زن را از این نابسامانی ، نجات دهند.
سپس می افزاید: اگر (در این فرصت) تصمیم به بازگشت گرفتند، خداوند آمرزنده و مهربان است (فان فاوا فان الله غفور رحیم).
آری خداوند گذشته او را در این مساله و همچنین شکستن سوگند را بر او می بخشد - هر چند کفاره آن چنانکه خواهیم گفت به قوت خود باقی است .
و اگر تصمیم به جدائی گرفتند (آن هم با شرایطش مانعی ندارد) خداوند شنوا و دانا است (و ان عزموا الطلاق فان الله سمیع علیم).
و هر گاه مرد هیچ یک از این دو راه را انتخاب نکند، نه به زندگی سالم زناشویی باز گردد، و نه زن را با طلاق رها سازد، در این جا حاکم شرع دخالت می کند و مرد را به زندان می اندازد و بر او سخت می گیرد که بعد از گذشتن چهار ماه ، مجبور شود یکی از دو راه را انتخاب کند و زن را از حال بلاتکلیفی در آورد.
به این ترتیب با اینکه اسلام حکم ایلاء (سوگند خوردن بر ترک آمیزش جنسی) را به کلی ابطال نکرده اما آثار سوء آن را از بین برده ، زیرا به کسی اجازه نمی دهد که از این راه ، همسرش را سرگردان سازد، و اگر می بینیم مدت چهار ماه به عنوان ضرب الاجل تعیین کرده نه به خاطر این است که می توان از این طریق مقداری از حقوق زناشویی را باطل کرد بلکه از این نظر است که آمیزش جنسی به عنوان یک واجب شرعی در هر چهار ماه لازم است (البته این در صورتی است که زن بر اثر طول مدت به گناه نیفتد، لذا در مورد زنان جوان که بیم گرفتاری در گناه تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 151
باشد لازم است این فاصله کمتر شود).
نکته ها
1 - ایلاء یک حکم استثنائی است
در آیات گذشته ، سخن از سوگندهای لغو و بی اثر بود و گفتیم هر سخنی که برای کار خلافی باشد، جزء سوگندهای لغو و بیهوده است و شکستن آن هیچ محذوری ندارد و مطابق این حکم باید سوگند بر ترک وظیفه زناشویی مطلقا اثری نداشته باشد در حالی که در اسلام برای آن کفاره قرار داده شده همان کفاره شکستن قسم که در بحث سابق گفته شد) این در حقیقت مجازاتی است برای مردان لجوج که به این شیوه ناجوانمردانه

برای ابطال حقوق زن متوسل نشوند و این کار را تکرار نکنند.
2 - مقایسه حکم اسلام و دنیای غرب
در غرب و سنتهای جاهلی آنها نیز چیزی شبیه ایلاء وجود دارد که آن را جدائی جسمانی می نامند.
توضیح اینکه : از آنجا که طلاق در میان مسیحیان نیست ، بعد از انقلاب کبیر فرانسه یکی از راههایی که برای جدائی میان زن و مردی که حاضر نبودند با هم زندگی کنند تصویب شد جدائی جسمی بود و آن این بود که زن و مرد موقتا از هم جدا شده و در خانه های جداگانه زندگی می کردند (وظیفه انفاق از سوی مرد و تمکین از سوی زن ساقط می شد، ولی رابطه ازدواج بر قرار بود) با این حال نه مرد می توانست همسر دیگری اختیار کند و نه زن می توانست شوهر نماید، مدت این تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 152
جدائی ممکن بود تا سه سال ادامه پیدا کند، بعد از این مدت ناچار بودند جدائی را رها ساخته و با هم زندگی کنند.
گر چه دنیای غرب این جدائی را تا سه سال اجازه می دهد، ولی اسلام حاضر نشد - بیش از چهار ماه که اگر سوگند هم یاد نکند چنین فاصلهای مباح است - این وضع نابسامان ادامه یابد، مرد باید بعد از این مدت وضع خود را روشن سازد، و اگر سرپیچی کند حکومت اسلامی می تواند او را تحت فشار شدید قرار دهد تا کار را یکسره کند.
3 - اوصاف الهی در پایان هر آیه
قابل توجه اینکه در بسیاری از آیات قرآن ، اوصافی از خداوند، پایانگر بحثها است ، این اوصاف همیشه رابطه مستقیمی با محتوای آیه دارد، و چنان نیست که انتخاب آن بدون رابطه نزدیکی صورت گرفته باشد.
از جمله در آیات مورد بحث هنگامی که سخن از ایلاء و تصمیم بر شکستن این قسم گناه آلود می گوید، آیه به جمله غفور رحیم ختم می شود، اشاره به اینکه این حرکت صحیح ، سبب می شود که گذشته گناه آلود مشمول غفران رحمت الهی گردد، و هنگامی که سخن از تصمیم بر طلاق در میان است ، روی اوصاف سمیع علیم تکیه می شود، یعنی خداوند سخنان شما را می شنود و از انگیزه طلاق و جدائی آگاه است ، و شما را بر طبق آن جزا می دهد. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 153
آیه 228
آیه و ترجمه
وَ الْمُطَلَّقَت یَتَرَبَّصنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَثَةَ قُرُوءٍ وَ لا یحِلُّ لَهُنَّ أَن یَکْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فی أَرْحَامِهِنَّ إِن کُنَّ یُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الاَخِرِ وَ بُعُولَتهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فی ذَلِک إِنْ أَرَادُوا إِصلَحاً وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَیهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجَال عَلَیهِنَّ

دَرَجَةٌ وَ اللّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ(228)
ترجمه :
228 - زنان مطلقه ، بايد به مدت سه مرتبه عادت ماهانه ديدن (و پاک شدن) انتظار بكشند! (عده نگهدارند) و اگر به خدا و روز رستاخيز، ايمان دارند براى آنها حلال نيست كه آنچه را خدا در رحمهايشان آفريده ، كتمان كنند. و همسرانشان ، براى باز گرداندن آنها (و از سر گرفتن زندگى زناشويى) در اين مدت ، (از ديگران) سزاوارترند، در صورتى كه (به راستى) خواهان اصلاح باشند. و براى زنان ، همانند وظايفى كه بر دوش آنهاست ، حقوق شايسته اى قرار داده شده ، و مردان بر آنان برترى دارند، و خداوند توانا و حكيم است .
تفسير:
عده يا حريم ازدواج ؟
در آيه قبل سخن از طلاق بود و در اين بخش از احكام طلاق و يا آنچه مربوط به آن است بيان مى شود و در مجموع پنج حكم در آن بيان شده :
نخست درباره عده مى فرمايد: زنان مطلقه بايد به مدت سه بار پاک شدن انتظار بكشند (و المطلقات يتربصن بانفسهن ثلثة قروء).
قروء جمع قرء (بر وزن قفل) هم به معنى عادت ماهيانه و هم پاک شدن از آن گفته شده ، ولى اين دو معنى را مى توان در يک مفهوم كلى جمع كرد و آن انتقال از يكى از دو حالت به حالت ديگر است ، راغب در مفردات معتقد است كه تفسير نمونه جلد 2 صفحه 154
قرء در حقيقت ، اسم براى داخل شدن از حالت حيض به پاكى است ، و چون هر دو عنوان در آن مطرح است گاهى بر حالت حيض و گاهى به پاكى اطلاق مى شود، از بعضى از روايات و بسيارى از كتب لغت نيز استفاده مى شود كه قرء به معنى جمع است و چون در حالت پاكى زن خون عادت در وجود او جمع مى شود، اين واژه به پاكى اطلاق شده است ، به هر حال در روايات متعددى ، تصريح شده كه منظور از ثلثة قروء كه حد عده است سه مرتبه پاک شدن زن از خون حيض است .
و از آنجا كه طلاق بايد در حال پاكى كه با شوهر خود آميزش جنسى نكرده باشد انجام گيرد، اين پاكى يک مرتبه محسوب مى شود، و هنگامى كه بعد از آن دو بار عادت ببيند و پاک شود، به محض اينكه پاكى سوم به اتمام رسيد و لحظه اى عادت شد، عده تمام شده و ازدواج او در همان حالت جايز است . ولى علاوه بر اين روايات ، اين حقيقت را از خود آيه نيز مى توان استفاده كرد زيرا:
اولا قرء دو جمع دارد، يكى قروء، ديگرى اقراء، و بعضى تصريح كرده اند كه قرء به معنى پاكى جمعش قروء، و قرء به معنى حيض ، جمعش اقراء است بنابراين قروء در آيه فوق به معنى ايام پاكى زن مى باشد نه ايام

حیض .
ثانیا همان گونه که در بالا اشاره شد، قرء اصلا به معنی جمع شدن است ، و جمع شدن با حالت طهر و پاکی ، تناسب بیشتری دارد، زیرا در این حالت خون در رحم تدریجا جمع می گردد، و در هنگام عادت بیرون می ریزد و پراکنده می شود.
دومین حکم ، این است که برای آنها حلال نیست که آنچه را در رحم آنان آفریده شده کتمان کنند، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 155
(و لا یحل لهن ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهن ان کن یومن بالله و الیوم الاخر).
قابل توجه اینکه مساله آغاز و پایان ایام عده را که معمولا خود زن می فهمد نه دیگری بر عهده او گذارده ، و گفتار او را سند قرار داده لذا امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه فوق می فرماید: قد فوض الله الی النساء ثلاثة اشیاء الحیض و الطهر و الحمل : خداوند سه چیز را به زنان واگذار کرده عادت ماهانه ، پاک شدن و حامله بودن .
از آیه فوق نیز می توان این معنی را اجمالا استفاده کرد زیرا می فرماید برای زن جایز نیست آنچه را خداوند در رحم او آفریده کتمان کند، و بر خلاف واقع سخن گوید، یعنی سخن او مورد قبول است .
جمله ما خلق الله فی ارحامهن به گفته جمعی از مفسران ، دو معنی می تواند داشته باشد، فرزند و عادت ماهانه ، زیرا هر دو را خداوند در رحم زن آفریده است ، یعنی نباید حمل خود را مخفی کند و بگوید به عادت ماهانه مبتلا می شود، تا مدت عده را کمتر کند (زیرا عده زن باردار وضع حمل است) و در مورد عادت ماهانه ، چه از نظر شروع ، و چه از نظر پایان ، نیز نباید خلاف گوئی کند، استفاده هر دو معنی از تعبیر فوق نیز بعید به نظر نمی رسد.
سومین حکمی که از آیه استفاده می شود، این است که شوهر در عده طلاق رجعی ، حق رجوع دارد، می فرماید: همسران آنها برای رجوع به آنها (و از سر گرفتن زندگی مشترک) در این مدت عده (از دیگران) سزاوارترند هر گاه خواهان اصلاح باشند (و بعولتهن احق بردهن فی ذلک ان ارادوا اصلاحا). تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 156
در واقع در موقعی که زن در عده طلاق رجعی است ، شوهر می تواند بدون هیچ گونه تشریفات ، زندگی زناشویی را از سر گیرد، با هر سخن و یا عملی که به قصد بازگشت باشد، این معنی حاصل می شود، منتها با جمله ان ارادوا اصلاحا این حقیقت را بیان کرده که باید هدف از رجوع و بازگشت ، اصلاح باشد، نه همچون دوران جاهلیت که مردان با سوء استفاده از این حق ، زنان را تحت فشار قرار داده و در حالتی میان داشتن

شوهر و مطلقه بودن ، نگه می داشتند.
این حق در صورتی است که راستی از کار خود پشیمان شده و بخواهد به طور جدی زندگی خانوادگی را از سر گیرد، و هدفش ایجاد ضرر و بلا تکلیف ساختن زن نباشد.
ضمنا از اینکه در ذیل آیه ، مساله رجوع مطرح شده استفاده می شود که حکم عده نگه داشتن در آغاز آیه ، نیز مربوط به این گروه از زنان است ، و به تعبیر دیگر، آیه به طور کلی از طلاق رجعی ، سخن می گوید، بنابراین مانعی ندارد که بعضی از اقسام طلاق ، اصلا عده نداشته باشد.
سپس به بیان چهارمین حکم پرداخته ، می فرماید: و برای زنان همانند وظایفی که بر دوش آنها است حقوق شایسته ای قرار داده شده و مردان بر آنها برتری دارند (و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف و للرجال علیهن درجة).
به گفته مرحوم طبرسی در مجمع البیان ، این جمله از کلمات عجیب و جالب و جامعی است که فواید بسیاری را در بر دارد و در واقع بحث را به مسائل مهمتری فراتر از طلاق و عده کشانیده و به مجموعه حقوق زناشویی مردان و زنان ، اشاره می کند و می گوید: همان طور که برای مرد حقوقی بر عهده زنان گذارده شده همچنین زنان حقوقی بر مردان دارند که آنها موظف به رعایت آنند زیرا در اسلام تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 157
هرگز حق یک طرفه نیست ، و همیشه به صورت متقابل می باشد.
واژه معروف که به معنی کار نیک و شناخته شده و معقول و منطقی است ، در این سلسله آیات دوازده بار تکرار شده (از آیه مورد بحث تا 241) تا هشداری به مردان و زنان باشد که هرگز از حق خود، سوء استفاده نکنند بلکه با احترام به حقوق متقابل یکدیگر در تحکیم پیوند زناشویی و جلب رضای الهی بکوشند.
جمله و للرجال علیهن درجة در حقیقت تکمیلی است بر آنچه درباره حقوق متقابل زن و مرد قبلا گفته شد، و در واقع مفهومش این است که مساله عدالت میان زن و مرد به این معنی نیست که آنها در همه چیز برابرند و همراه یکدیگر گام بردارند، آیا راستی لازم است آن دو در همه چیز مساوی باشند؟
با توجه به اختلاف دامنه داری که بین نیروهای جسمی و روحی زن و مرد وجود دارد، پاسخ این سوال روشن می شود، جنس زن برای انجام وظایفی متفاوت با مرد آفریده شده و به همین دلیل احساسات متفاوتی دارد قانون آفرینش ، وظیفه حساس مادری و پرورش نسلهای نیرومند را بر عهده او گذارده ، به همین دلیل سهم بیشتری از عواطف و احساسات به او داده است ، در حالی که طبق این قانون ، وظایف خشن و سنگین تر اجتماعی

بر عهده جنس مرد گذارده شده ، و سهم بیشتری از تفکر به او اختصاص یافته بنابراین اگر بخواهیم عدالت را اجرا کنیم باید پاره ای از وظایف اجتماعی که نیاز بیشتری به اندیشه و مقاومت و تحمل شدائد دارد بر عهده مردان گذارده شود، و وظایفی که عواطف و احساسات بیشتری را می طلبد بر عهده زنان ، و به همین دلیل مدیریت خانواده بر عهده مرد، و معاونت آن بر عهده زن گذارده شده است و به هر حال این مانع از آن نخواهد بود که زنان در اجتماع ، کارها و وظایفی را که با ساختمان جسم و جان آنها می سازد، عهده دار شوند، و در کنار انجام وظیفه مادری ، وظایف حساس دیگری را نیز انجام دهند.

و

نیز این تفاوت مانع از آن نخواهد بود که از نظر مقامات معنوی و دانش

و

تقوا، گروهی از زنان از بسیاری از مردان پیشرفته تر باشند.

اینکه بعضی از روشنفکران اصرار دارند که این دو جنس را مساوی در همه چیز قلمداد کنند، اصراری است که با واقعیتها هرگز نمی سازد، و مطالعات مختلف علمی آن را انکار می کند، حتی در جوامعی که شعار مساوات و برابری در تمام جهات ، همه جا را پر کرده ، عملا غیر آن دیده می شود، مثلا مدیریت سیاسی و نظامی تمام جوامع بشری - جز در موارد استثنائی همه در دست مردان است ، حتی در جوامع غربی که شعار اصلی شعار مساوات است ، این معنی به وضوح دیده می شود.

به هر حال قوانینی همچون بودن حق طلاق ، یا رجوع در عده یا قضاوت به دست مردان ، (جز در موارد خاصی که به زن یا حاکم شرع حق طلاق داده می شود) از همین جا سرچشمه می گیرد، و نتیجه مستقیم همین واقعیت است .

بعضی از مفسران گفته اند که جمله للرجال علیهن درجة ، تنها نظر به مساله رجوع در عده طلاق دارد.

ولی روشن است که این تفسیر با ظاهر آیه سازگار نیست ، زیرا قبل از آن یک قانون کلی درباره حقوق زن و رعایت عدالت ، به صورت و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف بیان شده ، سپس جمله مورد بحث به صورت یک قانون کلی دیگر به دنبال آن قرار گرفته است .

و بالاخره در پایان آیه می خوانیم : خداوند توانا و حکیم است (و الله عزیز حکیم).

و در واقع پاسخی است برای آنها که در این زمینه ایراد می گیرند، و اشاره ای است به اینکه حکمت و تدبیر الهی ، ایجاب می کند که هر کس در جامعه به وظایفی بپردازد که قانون آفرینش برای او تعیین کرده است ، و

با ساختمان جسم و جان او هماهنگ است ، حکمت خداوند ایجاب می کند که در برابر وظایفی که بر عهده تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 159
زنان گذارده ، حقوق مسلمی قرار گیرد، تا تعادلی میان وظیفه و حق بر قرار شود.
نکته ها
1 - عده ، وسیله ای برای صلح و بازگشت
گاهی در اثر عوامل مختلف ، زمینه روحی به وضعی در می آید که پدید آمدن یک اختلاف جزئی و نزاع کوچک حس انتقام را آن چنان شعله ور می سازد که فروغ عقل و وجدان را خاموش می کند.
و غالبا تفرقه های خانوادگی در همین حالات رخ می دهد.
اما بسیار می شود که اندک مدتی که از این کشمکش گذشت زن و مرد به خود آمده پشیمان می شوند خصوصا از این جهت که می بینند با متلاشی شدن کانون خانواده در مسیر ناراحتیهای گوناگونی قرار خواهند گرفت .
اینجاست که آیه مورد بحث می گوید: زنها باید مدتی عده نگه دارند و صبر کنند تا این امواج زودگذر بگذرد و ابرهای تیره نزاع و دشمنی از آسمان زندگی آنان پراکنده شوند مخصوصا با دستوری که اسلام درباره خارج نشدن زن از خانه در طول مدت عده داده است حسن تفکر در او برانگیخته می شود، و در بهبود روابط او با شوهر کاملا موثر است و لذا در سوره طلاق آیه 1 می خوانیم که : ((لا تخرجوهن من بیوتهن ... لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلک امرا))، ((آنان را از منزلشان خارج نسازید... چه می دانید شاید خدا گشایشی رساند و صلحی پیش آید.))
غالبا به خاطر آوردن لحظات گرم و شیرین قبل از طلاق کافی است که مهر و صمیمیت از دست رفته را باز آورد و فروغ ضعیف گشته محبت را تقویت کند.
2 - عده ، وسیله حفظ نسل
یکی دیگر از فلسفه های عده روشن شدن وضع زن از نظر بارداری است
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 160
راست است که یک بار دیدن عادت ماهانه معمولا دلیل بر عدم بارداری زن است ولی گاه دیده شده که زن در عین بارداری عادت ماهیانه را در آغاز حمل می بیند از این رو برای رعایت کامل این موضوع دستور داده شده که زن سه بار عادت ماهیانه ببیند و پاک شود تا بطور قطع عدم بارداری از شوهر سابق روشن گردد و بتواند ازدواج مجدد کند.
البته عده فواید دیگری هم دارد که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.
3 - حق و وظیفه جدائی ناپذیرند
در اینجا قرآن به یک اصل اساسی اشاره کرده است ، و آن اینکه هر جا ((وظیفه ای)) وجود دارد در کنار آن ((حقی)) هم ثابت است ، یعنی

وظیفه از حق هرگز جدا نیست مثلا پدر و مادر وظایفی در برابر فرزندان خود دارند، همین سبب می شود که حقوقی نیز به گردن آنها داشته باشند، یا اینکه قاضی موظف است برای بسط و تعمیم عدالت حد اکثر کوشش را بنماید در مقابل ، حقوق فراوانی هم برای او قرار داده شده است این موضوع حتی در مورد پیامبران و امتها نیز ثابت است .
در آیه مورد بحث نیز اشاره به این حقیقت شده و می فرماید: به همان اندازه که زنان وظایفی دارند حقوقی هم برای آنها قرار داده شده است و از تساوی این ((حقوق)) با آن ((وظایف)) ((اجرای عدالت)) در حق آنان عملی می گردد.
عکس این معنی نیز ثابت است که اگر برای کسی حقی قرار داده شده در مقابل وظایفی هم به عهده او خواهد بود و لذا نمی توانیم کسی را پیدا کنیم که حقی در موردی داشته باشد بدون اینکه وظیفه ای بر دوش او قرار گیرد.
4 - سرگذشت دردناک زنان در طول تاریخ
زن در طول تاریخ جریان پر ماجرا و دردآلودی دارد که از مهمترین مباحث ((جامعه شناسی)) روز به شمار می رود، به طور کلی دوران زندگی زن را به دو دوره می توان تقسیم کرد: نخست دوران ما قبل تاریخ که امروز اطلاع صحیحی از وضع تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 161
زن در آن دوره ، در دست ما نیست ، و شاید در آن دوران از حقوق طبیعی بیشتری برخوردار بوده است .
با شروع تاریخ بشر نوبت به دوره دوم رسید، در این دوره در بعضی از جوامع زن به عنوان یک شخصیت غیر مستقل در کلیه حقوق اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی شناخته می شد، و این وضع در پاره ای از کشورها تا قرون اخیر ادامه داشت این طرز تفکر درباره زن حتی در قانون مدنی به اصطلاح مترقی فرانسه هم دیده می شود که به عنوان نمونه به چند ماده از موادی که درباره روابط مالی زوجین سخن می گوید اشاره می شود.
((از ماده 215 و 217 استفاده می گردد که زن شوهردار نمی تواند بدون اجازه و امضای شوهر خود هیچ عمل حقوقی را انجام دهد و هر گونه معامله برای او محتاج به اذن شوهر است)) (البته در صورتی که شوهر نخواهد از قدرتش سوء استفاده کرده و بدون علت موجه از اجازه دادن امتناع ورزد).
((طبق ماده 1242 شوهر حق دارد به تنهائی در دارائی مشترک بین زن و مرد هر گونه تصرف که بخواهد بکند و اجازه زن هم لازم نیست)) (البته با این قید که هر معامله ای که از حدود اداره کردن خارج باشد موافقت و امضای زن لازم نیست).
و از این بالاتر ((در ماده 1428 حق اداره کلیه اموال اختصاصی زن هم به

مرد محول شده)) (البته با این قید که در هر گونه معامله ای که از حدود اداره کردن خارج باشد موافقت و امضای زن نیز لازم است).
در محیط پیدایش اسلام یعنی حجاز نیز قبل از ظهور پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با زن همان معامله انسان وابسته غیر مستقل انجام می شد، رفتار آنها شباهت زیادی به بشرهای نیمه وحشی داشت زیرا به وضع رسوا و ننگینی از زن بهره برداری می کردند زن در محیط آنها آن چنان بی اراده و بی اختیار بود که گاهی جهت ارتزاق تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 162
صاحب خود در معرض کرایه قرار می گرفت ، محرومیت از تمدن ، و ابتلای به فقر آنها را گرفتار خشونت عجیبی کرده بود که جنایت معروف ((واءد)) (زنده به گور کردن) را در مورد آنها مرتکب می شدند.
5 - مرحله نوین در زندگی زن
با ظهور اسلام و تعلیمات ویژه آن زندگی زن وارد مرحله نوینی گردید که با دو مرحله گذشته فاصله زیادی داشت در این دوره دیگر مستقل شد و از کلیه حقوق فردی و اجتماعی و انسانی برخوردار گردید پایه تعلیمات اسلام در مورد زن همان است که در آیات مورد بحث می خوانیم : ((و لهن مثل الذی علیهن بالمعروف))، یعنی زن همان اندازه که در اجتماع وظایف سنگینی دارد حقوق قابل توجهی نیز داراست اسلام زن را مانند مرد برخوردار از روح کامل انسانی و اراده و اختیار دانسته و او را در مسیر تکامل که هدف خلقت است می بیند لذا هر دو را در یک صف قرار داده و با خطاب های ((یا ایها الناس)) و ((یا ایها الذین آمنوا)) مخاطب ساخته برنامه های تربیتی و اخلاقی و علمی را برای آنها لازم کرده است و با آیاتی مثل ((و من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤ من فاولئک یدخلون الجنة)).
وعده برخوردار شدن از سعادت کامل به هر دو جنس داده ، و با آیاتی مانند ((من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤ من فلنحیینه حیوة طیبة و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون)) می گوید: که هر کدام از زن و مرد می توانند به دنبال انجام برنامه های اسلام و وظایف الهی به تکامل معنوی و مادی برسند و به حیاتی طیب و پاکیزه که سراسر سعادت و نور است گام نهند.
اسلام زن را مانند مرد به تمام معنی مستقل و آزاد می داند و قرآن با آیاتی تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 163
نظیر ((کل نفس بما کسبت رهینة)) و یا ((من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها)).
این آزادی را برای عموم افراد اعم از زن و مرد بیان می دارد و لذا در برنامه های مجازاتی هم می بینم در آیاتی مثل : ((الزانیة و الزانی فاجلدوا

کل واحد منهما مائة جلدة)) و مانند آن هر دو را به مجازات واحدی محکوم می کند.
از طرفی چون استقلال لازمه اراده و اختیار است لذا اسلام این استقلال را در کلیه حقوق اقتصادی می آورد. و انواع و اقسام ارتباطات مالی را برای زن بلامانع دانسته و او را مالک درآمد و سرمایه های خویش می شمارد در سوره نساء آیه 32 می خوانیم : ((للرجال نصیب مما اکتسبوا و للنساء نصیب مما اکتسبن)) با توجه به لغت (اکتساب) که بر خلاف (کسب) برای بدست آوردن مالی است که نتیجه اش متعلق به شخص به دست آورنده است و همچنین با در نظر گرفتن قانون کلی : ((الناس مسلطون علی اموالهم)) (همه مردم بر اموال خویش مسلطاند) به دست می آید که چگونه اسلام به استقلال اقتصادی زن احترام گذارده و تفاوتی بین زن و مرد نگذاشته است .
خلاصه آنکه زن در اسلام یک رکن اساسی اجتماع به شمار می رود و هرگز نباید با او معامله یک موجود فاقد اراده و وابسته و نیازمند به قیم نمود.
6 - مساوات یا عدالت ؟
تنها مطلبی که باید به آن توجه داشت (و در اسلام به آن توجه خاصی شده) ولی بعضی روی یک سلسله احساسات افراطی و حساب نشده آن را انکار می کنند تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 164
مساله تفاوتهای روحی و جسمی زن و مرد و تفاوت وظایف آنها است .
ما هر چه را انکار کنیم این حقیقت را نمی توانیم انکار نمائیم که بین این دو جنس هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی تفاوت زیادی است که ذکر آنها در کتب مختلف ما را از تکرار آنها بی نیاز می سازد و خلاصه همه آنها این است که چون زن پایگاه وجود و پیدایش انسان است و رشد نونهالان در دامن او انجام می پذیرد همانطور که جسما متناسب با حمل و پرورش و تربیت نسل های بعد آفریده شده از نظر روحی هم سهم بیشتری از عواطف و احساسات دارد.
با وجود این اختلافات دامنه دار آیا می توان گفت زن و مرد باید در تمام شؤ ون همراه یکدیگر گام برداشته و در تمام کارها صددرصد مساوی باشند.
مگر نه این است که باید طرفدار عدالت در اجتماع بود آیا عدالت غیر از این است که هر کس به وظیفه خود پرداخته و از مواهب و مزایای وجودی خویش بهره مند گردد؟
بنابراین آیا دخالت دادن زن در کارهائی که خارج از تناسب روحی و جسمی اوست بر خلاف عدالت نمی باشد؟!
اینجاست که می بینیم اسلام در عین طرفداری از عدالت ، مرد را در پاره ای از کارهای اجتماعی که به خشونت و یا دقت بیشتری نیازمند است ،

مانند: سرپرستی کانون خانه و... مقدم داشته و مقام معاونت را به زن واگذار کرده است .
یک ((خانه)) و یک ((اجتماع)) هر کدام احتیاج به مدیر دارند و مساله مدیریت در آخرین مرحله خود باید در یک شخص منتهی گردد، و گرنه کشمکش و هرج و مرج بر قرار خواهد شد.
با این وضع آیا بهتر است که مرد برای این کار نامزد گردد یا زن ؟ همه محاسبات دور از تعصب می گوید وضع ساختمانی مرد ایجاب می کند که مدیریت خانواده به عهده او نهاده شود و زن ((معاون)) او گردد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 165
گر چه جمعی اصرار دارند این واقعیتها را نادیده بگیرند، ولی وضع زندگی حتی در جهان امروز و حتی در کشورهایی که به زنان آزادی و مساوات کامل داده اند نشان می دهد که عملا مطلب همان است که در بالا گفته شد اگر چه در سخن خلاف آن گفته شود! البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 166
آیه 229
آیه و ترجمه
الطلَقُ مَرَّتَانِ فَإِمْساک بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسرِيحُ بِإِحْسنٍ وَ لا يحِلُّ لَكمْ أَن تَأْخُذُوا مِمَّا ءَاتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئاً إِلا أَن يخَافَا أَلا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلا جُنَاحَ عَلَيهِمَا فِيمَا افْتَدَت بِهِ تِلْک حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَعْتَدُوهَا وَ مَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئک هُمُ الظلِمُونَ(229)
ترجمه :
229 - طلاق ، (طلاقی که رجوع و بازگشت دارد،) دو مرتبه است ، (و در هر مرتبه ،) باید به طور شایسته همسر خود را نگاهداری کند (و آشتی نماید)، یا با نیکی او را رها سازد (و از او جدا شود). و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه به آنها داده اید، پس بگیرید، مگر اینکه دو همسر، بترسند که حدود الهی را بر پا ندارند. اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، مانعی برای آنها نیست که زن ، فدیه و عوضی بپردازد (و طلاق بگیرد). اینها حدود و مرزهای الهی است ، از آن ، تجاوز نکنید! و هر کس از آن تجاوز کند، ستمگر است .
شان نزول :
زنی خدمت یکی از همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و از شوهرش شکایت کرد که او پیوسته وی را طلاق می دهد و سپس رجوع می کند تا به این وسیله به زیان و ضرر افتد - و در جاهلیت چنین بود که مرد حق داشت همسرش را هزار بار طلاق بدهد و رجوع کند و حدی برای آن نبود، هنگامی که این شکایت به محضر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید آیه فوق نازل گشت و حد طلاق را سه بار قرار داد.

تفسیر:
یا زندگی زناشویی معقول یا جدائی شایسته !
در تفسیر آیه قبل به اینجا رسیدیم که قانون عده و رجوع برای اصلاح وضع خانواده و جلوگیری از جدائی و تفرقه است ، ولی بعضی از تازه مسلمانان مطابق دوران جاهلیت ، از آن سوء استفاده می کردند، و برای اینکه همسر خود را تحت فشار قرار دهند پی در پی او را طلاق داده و قبل از تمام شدن عده رجوع می کردند، و به این وسیله زن را در تنگنای شدیدی قرار می دادند.
آیه فوق نازل شد و از این عمل زشت و ناجوانمردانه جلوگیری کرد، می فرماید: طلاق (منظور طلاقی است که رجوع و بازگشت دارد) دو مرتبه است (الطلاق مرتان).
سپس می افزاید: ((در هر یک از این دو بار یا باید همسر خود را بطور شایسته نگاهداری کند و آشتی نماید، یا با نیکی او را رها سازد و برای همیشه از او جدا شود)) (فامساک بمعروف او تسریح باحسان).
بنابراین طلاق سوم ، رجوع و بازگشتی ندارد، و هنگامی که دو نوبت کشمکش و طلاق و سپس صلح و رجوع انجام گرفت ، باید کار را یکسره کرد، و به تعبیر دیگر اگر در این دو بار، محبت و صمیمیت از دست رفته ، بازگشت می تواند با همسرش زندگی کند و از طریق صلح و صفا در آید، در غیر این صورت اگر زن را طلاق داد دیگر حق رجوع به او ندارد مگر با شرایطی که در آیه بعد خواهد آمد.
باید توجه داشت ، ((امساک)) به معنی نگهداری ، و ((تسریح)) به معنی رها ساختن است ، و جمله ((تسریح باحسان)) بعد از جمله ((الطلاق مرتان)) اشاره به طلاق سوم می کند که آن دو را با رعایت موازین انصاف و اخلاق ، از هم جدا می سازد (در روایات متعددی آمده است که منظور از ((تسریح باحسان)) همان طلاق تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 168 سوم است).
بنابراین منظور از جدا شدن توام با احسان و نیکی این است که حقوق آن زن را بپردازد و بعد از جدائی ، ضرر و زیانی به او نرساند و پشت سر او سخنان نا مناسب نگوید، و مردم را به او بدبین نسازد، و امکان ازدواج مجدد را از او نگیرد.
بنابراین همانگونه که نگاهداری زن و آشتی کردن باید با معروف و نیکی و صفا و صمیمیت همراه باشد، جدائی نیز باید توام با احسان گردد.
و لذا در ادامه آیه می فرماید: ((برای شما حلال نیست که چیزی را از آنچه به آنها داده اید پس بگیرید)) (و لا یحل لکم ان تاخذوا مما آتیتموهن شیئا).

بنابراین ، شوهر نمی تواند هنگام جدائی چیزی را که به عنوان مهر به زن داده است باز پس گیرد و این یک مصداق جدائی بر پایه احسان است (در سوره نساء آیات 20 و 21، این حکم به طور مشروحتر بیان شده است که شرح آن خواهد آمد).
بعضی از مفسران مفهوم این جمله را وسیعتر از مهر دانسته و گفته اند چیزهای دیگری را که به او بخشیده است نیز باز پس نمی گیرد.
جالب توجه اینکه در مورد رجوع و آشتی تعبیر به معروف یعنی کاری که در عرف ناپسند نباشد شده ، ولی در مورد جدائی تعبیر به احسان آمده است که چیزی بالاتر از معروف است ، تا مرارت و تلخی جدائی را برای زن به این وسیله جبران نماید.
در ادامه آیه به مساله طلاق ((خلع)) اشاره کرده می گوید: تنها در یک فرض ، باز پس گرفتن مهر مانعی ندارد، و آن در صورتی است که زن تمایل به ادامه زندگی زناشویی نداشته باشد، و ((دو همسر از این بترسند

حدود الهی را بر پا ندارند)) (الا ان یخافا الا یقیما حدود الله).
سپس می افزاید: ((اگر بترسید که حدود الهی را رعایت نکنند، گناهی بر آن دو نیست که زن فدیه (عوضی) بپردازد)) و طلاق بگیرد (فان خفتم الا یقیما حدود الله فلا جناح علیهما فیما افتدت به).
در حقیقت در اینجا سرچشمه جدائی ، زن است ، و او باید غرامت این کار را بپردازد و به مردی که مایل است با او زندگی کند اجازه دهد با همان مهر، همسر دیگری انتخاب کند.
قابل توجه اینکه : ضمیر در جمله ((الا یقیما)) به صورت تثنیه اشاره به دو همسر آمده است و در جمله ((فان خفتم)) به صورت جمع مخاطب ، این تفاوت ممکن است اشاره به لزوم نظارت حکام شرع بر این گونه طلاقها باشد و یا اشاره به اینکه تشخیص عدم امکان ادامه زناشویی توام با رعایت حدود الهی به عهده زن و شوهر گذارده نشده است .
زیرا بسیار می شود که آنها بر اثر عصبانیت موضوعات کوچکی را دلیل بر عدم امکان ادامه زوجیت می شمرند.
بلکه باید این مساله از نظر عرف عام و توده مردم و کسانی که با آن دو همسر آشنا هستند ثابت گردد که در این صورت اجازه طلاق خلع داده شده است .
و در پایان آیه به تمام احکامی که در این آیه بیان شده اشاره کرده ، می فرماید: اینها حدود و مرزهای الهی است از آن تجاوز نکنید و آنها که از آن تجاوز می کنند ستمگرانند (تلک حدود الله فلا تعتدوها و من یتعد حدود الله فاولئک هم الظالمون). تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 170
نکته ها

1 - لزوم تعدد مجالس طلاق
از جمله ((الطلاق مرتان)) استفاده می شود که دو یا سه طلاق در یک مجلس انجام نمی شود و باید در جلسات متعددی واقع شود، به خصوص اینکه تعدد طلاق برای آن است که فرصت بیشتری برای رجوع باشد شاید بعد از کشمکش اول صلح و صفا برقرار گردد.
و اگر در مرحله نخست صلح و سازشی نشد در دفعه دوم ، ولی وقوع چند طلاق در یک نوبت این راه را به کلی مسدود می سازد و آنان را برای همیشه از هم جدا میگرداند، و تعدد طلاق را عملا بی اثر می کند.
این حکم از نظر شیعه مورد قبول است ولی در میان اهل تسنن اختلاف نظر وجود دارد اگر چه بیشتر آنان معتقدند سه طلاق در یک مجلس ، واقع می شود.
ولی نویسنده تفسیر ((المنار)) از ((مسند احمد بن حنبل)) و صحیح مسلم (دو کتاب اصیل اهل سنت) نقل می کند: ((این حکم که سه طلاق در یک مجلس یک طلاق بیشتر محسوب نمی شود از زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تا دو سال از خلافت عمر مورد اتفاق همه اصحاب بوده است ولی از آن زمان خلیفه دوم حکم کرد که در یک مجلس سه طلاق واقع می گردد))!
2 - مفتی اعظم اهل تسنن و نظر شیعه در مساله طلاق
با این که معروف این است که خلیفه دوم نیز چنان حکم کرد که سه طلاق در یک مجلس جایز است ولی مساله مورد اتفاق اهل سنت نیست از جمله کسانی که بر خلاف علمای دیگر اهل سنت در این مساله نظر شیعه را انتخاب نموده رئیس سابق دانشگاه الازهر و مفتی بزرگ عالم تسنن ((شیخ محمود شلتوت)) بود او می نویسد:
((از دیر زمانی که در دانشکده شرق به بررسی و مقایسه بین مذاهب
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 171
پرداخته ام بسیار اتفاق افتاده که به آراء و نظریه های مختلف مذاهب در پارهای از مسائل مراجعه کرده ام و چون استدلالات شیعه را محکم و استوار دیده ام در برابر آن خاضع گشته و همان نظریه شیعه را انتخاب کرده ام))
سپس چند نمونه از آن را نقل می کند که یکی از آنها همین مساله تعدد طلاق است در این باره می نویسد:
((سه طلاق در یک جلسه و با یک عبارت از نظر مذاهب چهارگانه عامه ، سه طلاق محسوب می شود، ولی طبق عقیده شیعه امامیه یک طلاق بیشتر به حساب نمی آید و چون راستی از نظر قانون (و ظاهر آیات قرآن) رای شیعه حق است ، دیگر نظریه عامه ارزش فتوائی خود را از دست داده است)).

3 - مرزهای الهی
در این آیه و آیات فراوان دیگری از قرآن مجید، تعبیر لطیفی درباره قوانین الهی به چشم می خورد و آن تعبیر به ((حد)) و ((مرز)) است . و به این ترتیب معصیت و مخالفت با این قوانین تجاوز از حد و مرز محسوب می گردد. در حقیقت در میان کارهائی که انسان انجام می دهد یک سلسله مناطق ممنوعه وجود دارد که ورود در آن فوق العاده خطرناک است . قوانین و احکام الهی این مناطق را مشخص می کند و بسان علائمی است که در این گونه مناطق قرار می دهند و لذا در آیه 187 از سوره بقره می بینیم که حتی از نزدیک شدن به این مرزها نهی شده است . ((تلک حدود الله فلا تقربوها)) زیرا نزدیکی به این مرزها انسان را بر لب پرتگاه قرار می دهد و نیز در روایات وارده از طرق اهل بیت (علیهمالسلام) می خوانیم که از موارد شبهه ناک نهی فرموده اند و گفته اند: ((این کار در حکم نزدیک شدن به مرز است و چه بسا با یک غفلت انسانی که به مرز نزدیک شده گام در آن طرف بگذارد و گرفتار هلاکت و نابودی شود)).
البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 172
آیه 230
آیه و ترجمه
فَإِن طَلَّقَهَا فَلا تحِلُّ لَهُ مِن بَعْدُ حَتى تَنكِحَ زَوْجاً غَيرَهُ فَإِن طَلَّقَهَا فَلا جُنَاحَ عَلَيهِمَا أَن يَتَرَاجَعَا إِن ظنَّا أَن يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَ تِلْک حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنَهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ(230)
ترجمه :
230 - اگر (بعد از دو طلاق و رجوع ، بار دیگر) او را طلاق داد، از آن به بعد، زن بر او حلال نخواهد بود، مگر اینکه همسر دیگری انتخاب کند (و با او آمیزش جنسی نماید. در این صورت ،) اگر (همسر دوم) او را طلاق گفت ، گناهی ندارد که بازگشت کنند، (و با همسر اول ، دوباره ازدواج نماید،) در صورتی که امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می شمرند. اینها حدود الهی است که (خدا) آن را برای گروهی که آگاهند، بیان می نماید.
شان نزول :
در حدیثی آمده است که : زنی خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و عرض کرد: من همسر پسر عمویم رفاعه بودم او سه بار مرا طلاق داد، پس از او با مردی به نام عبد الرحمن بن زبیر ازدواج کردم ، اتفاقا او هم مرا طلاق داد بی آنکه در این مدت آمیزش جنسی بین من و او انجام گیرد، آیا می توانم به شوهر اولم بازگردم ؟
حضرت فرمود: نه ، تنها در صورتی می توانی که با همسر دوم آمیزش

جنسی کرده باشی ، در این هنگام آیه فوق نازل شد.
تفسیر:
جدائی مشروط
در آیه قبل سخن از دو طلاق به میان آمده بود که بعد از طلاق دوم ، دو

یا باید راه الفت و صلح را پیش گیرند و یا از هم جدا شوند.
این آیه در حقیقت حکم تبصرهای دارد که به حکم سابق ملحق می شود می فرماید: ((اگر (بعد از دو طلاق و رجوع ، بار دیگر) او را طلاق داد، زن بر او بعد از آن حلال نخواهد شد مگر اینکه همسر دیگری انتخاب کند، (و با او آمیزش جنسی نماید در این صورت اگر همسر دوم) او را طلاق داد، گناهی ندارد که آن دو بازگشت کنند، (و آن زن با همسر اولش بار دیگر ازدواج نماید) مشروط بر اینکه امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می شمرند)) (فان طلقها فلا تحل له من بعد حتی تنکح زوجا غیره فان طلقها فلا جناح علیهما ان یتراجعا ان ظنا ان یقیما حدود الله).
و در پایان تاکید می کند: ((اینها حدود الهی است که برای افرادی که آگاهند بیان می کند)) (و تلک حدود الله یبینها لقوم یعلمون).
از روایاتی که از پیشوایان بزرگ اسلام رسیده استفاده می شود که اولا: ازدواج با شخص دوم باید دائمی باشد و به دنبال اجرای عقد، عمل زناشویی نیز انجام گیرد، این دو شرط را از خود آیه نیز ممکن است اجمالا استفاده کرد، اما اینکه عقد دائمی باشد به خاطر اینکه جمله ((فان طلقها)) گواه به آن است ، زیرا طلاق تنها در عقد دائم تصور می شود، و اما انجام عمل زناشویی را می توان از جمله ((حتی تنکح زوجا غیره)) استفاده کرد، زیرا به گفته بعضی از ادبای عرب ، هنگامی که گفته شود نکح فلان فلانة به معنی عقد بستن است ، و اما هر گاه گفته شود نکح زوجته به معنی انجام آمیزش جنسی است (زیرا فرض سخن در جائی است که او زوجه باشد، بنابراین به کار بردن نکاح در مورد زوجه چیزی جز آمیزش جنسی نمی تواند باشد).
علاوه بر این ، مطلق منصرف به فرد غالب می شود و غالبا عقد ازدواج با

آمیزش همراه است ، و از همه اینها گذشته همان گونه که بعدا اشاره خواهد شد، این حکم فلسفه ای دارد که تنها با اجرای صیغه عقد، حاصل نمی شود.
نکته :
محلل یک عامل باز دارنده در برابر طلاق
معمول فقها این است که همسر دوم را در این گونه موارد محلل می نامند چون باعث حلال شدن زن (البته بعد از طلاق و عده) با همسر اول می

شود و به نظر می رسد که منظور شارع مقدس این بوده است که با این حکم جلو طلاق های پی در پی را بگیرد.
توضیح اینکه : همان گونه که ازدواج یک امر حیاتی و ضروری است طلاق هم در شرایط خاصی ، ضرورت پیدا می کند، و لذا اسلام بر خلاف مسیحیت تحریف یافته ، طلاق را مجاز شمرده ، ولی از آنجا که از هم پاشیدن خانواده ها زیان های جبراناپذیری برای فرد و اجتماع دارد، با استفاده از عوامل مختلفی ، طلاق را تا آنجا که ممکن است محدود ساخته ، و احکامی تشریع نموده که با توجه به آنها طلاق به حداقل می رسد.
موضوع الزام به ازدواج مجدد یا محلل که بعد از سه طلاق در آیه بالا آمده است یکی از آن عوامل محسوب می شود، زیرا ازدواج رسمی زن بعد از سه طلاق با مرد دیگر مخصوصا با این قید که باید آمیزش جنسی نیز صورت گیرد سد بزرگی برای ادامه طلاق و طلاقکشی است .
به کسی که می خواهد دست به طلاق سوم بزند هشدار می دهد که راه بازگشت برای او ممکن است برای همیشه بسته شود، زیرا راه بازگشت از مسیر یک ازدواج دائم با مرد دیگری می گذرد، و همسر دوم ممکن است او را طلاق ندهد و به فرض که طلاق بدهد این جریان می تواند وجدان و عواطف مرد را جریحه دار سازد و لذا تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 175
تا مجبور نشود، دست به چنین کاری نخواهد زد.
در حقیقت موضوع محلل و به تعبیر دیگر ازدواج دائمی مجدد زن با همسر دیگر مانعی بر سر راه مردان هوسباز و فریبکار است تا زن را بازیچه هوی و هوس خود نسازند و به طور نامحدود از قانون طلاق و رجوع استفاده نکنند، و در عین حال راه بازگشت نیز به کلی بسته نشده است .
شرائطی که در این ازدواج شده مانند: دائم بودن ، می فهماند هدف ازدواج جدید این نبوده که راه را برای به هم رسیدن زن به شوهر اول هموار کند زیرا چه بسا شوهر دوم حاضر به طلاق نشود، ازدواج موقت نیست که زمان آن پایان یابد بنابراین از این قانون نمی توان سوء استفاده کرد.
با توجه به آنچه در بالا آمد می توان گفت : هدف این بوده است که مرد و زن بعد از سه مرتبه طلاق ، با ازدواج دیگری از هم جدا شوند تا هر یک زندگی دلخواه خود را پیش گیرد، و مساله ازدواج که امر مقدسی است دستخوش تمایلات شیطانی همسر اول نشود، ولی در عین حال اگر از همسر دوم هم جدا شد، راه بازگشت را به روی آن دو نبسته است .
و نکاح آنها مجددا حلال می شود، و لذا نام محلل به همسر دوم داده اند.
با توجه به آنچه گفته شد این نکته به خوبی روشن می شود که بحث از ازدواج واقعی و جدی است ، و اگر کسی از اول قصد ازدواج دائم نداشته

باشد و تنها صورت سازی کند تا عنوان محلل حاصل شود، چنین ازدواجی باطل است و هیچ اثری برای حلال شدن زن به شوهر اول نخواهد داشت و حدیث معروفی که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در بسیاری از کتب تفسیر نقل شده لعن الله المحلل و المحلل له : ((خداوند لعنت کند محلل و آن کسی را که محلل برای او اقدام می کند)) ممکن
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 176
است اشاره به همین ازدواج های صوری و ساختگی باشد.
بعضی نیز گفته اند که اگر ازدواج دائمی جدی بکند، و نیتش این باشد که راه را برای بازگشت زن به شوهر اول هموار سازد، ازدواج او باطل است و آن زن به شوهر اول حلال نمی شود، بعضی نیز گفته اند اگر قصد او ازدواج جدی بوده باشد هر چند هدف نهاییش گشودن راه برای همسر اول باشد، آن ازدواج صحیح است ، هر چند مکروه می باشد به شرط اینکه چنین مطلبی جزء شرایط عقد ذکر نشود.
و از اینجا روشن می شود که هیاهوی بعضی از مغرضان و بی خبران که بدون آگاهی از شرایط و ویژگیهای این مساله آن را مورد هجوم قرار داده اند و کلماتی از سر اغراض شخصی نسبت به مقدسات اسلام و یا ناآگاهی از احکام آن به هم بافته اند، کمترین ارزشی ندارد و تنها دلیل بر جهل و کینه توزی آنها نسبت به اسلام است و گرنه این حکم الهی با شرائطی که ذکر شد عاملی است برای باز داشتن از طلاق های مکرر و پایان دادن به خودکامگی بعضی از مردان و سامان بخشیدن به نظام نکاح و زناشویی .
البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 177
آیه 231
آیه و ترجمه
وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بمَعْرُوفٍ أَوْ سرِّحُوهُنَّ بمَعْرُوفٍ وَ لا تمْسِكُوهُنَّ ضِرَاراً لِّتَعْتَدُوا وَ مَن يَفْعَلْ ذَلِک فَقَدْ ظلَمَ نَفْسهُ وَ لا تَتَّخِذُوا ءَايَتِ اللَّهِ هُزُواً وَ اذْكُرُوا نِعْمَت اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مَا أَنزَلَ عَلَيْكُم مِّنَ الْكِتَبِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظكم بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكلِّ شىْءٍ عَلِيمٌ(231)
ترجمه :
231 - و هنگامی که زنان را طلاق دادید، و به آخرین روزهای عده رسیدند، یا به طرز صحیحی آنها را نگاه دارید (و آشتی کنید)، و یا به طرز پسندیدهای آنها را رها سازید! و هیچ گاه به خاطر زیان رساندن و تعدی کردن ، آنها را نگاه ندارید! و کسی که چنین کند، به خویشتن ستم کرده است . (و با این اعمال ، و سوء استفاده از قوانین الهی ،) آیات خدا را به استهزا نگیرید! و به یاد بیاورید نعمت خدا را بر خود، و کتاب آسمانی و

علم و دانشی که بر شما نازل کرده ، و شما را با آن ، پند می دهد! و از خدا بپرهیزید و بدانید خداوند از هر چیزی آگاه است (و از نیات کسانی که از قوانین او، سوء استفاده می کنند، با خبر است)!
تفسیر:
باز هم محدودیت های دیگر طلاق
به دنبال آیات گذشته ، این آیه نیز اشاره به محدودیت های دیگری در امر طلاق می کند تا از نادیده گرفتن حقوق زن جلوگیری کند.
در آغاز می گوید: ((هنگامی که زنان را طلاق دادید و به آخرین روزهای عده رسیدند (باز می توانید با آنها آشتی کنید) یا به طرز پسندیده ای آنها را نگاه تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 178
یا به طرز پسندیدهای رها سازید)) (و اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف او سرحوهن بمعروف).
یا صمیمانه تصمیم به ادامه زندگی زناشویی بگیرید و یا اگر زمینه را مساعد نمی بینید با نیکی از هم جدا شوید، نه با جنگ و جدال و اذیت و آزار و انتقامجویی .
سپس به مفهوم مقابل آن اشاره کرده ، می فرماید: ((هرگز به خاطر ضرر زدن و تعدی کردن ، آنها را نگه ندارید)) (و لا تمسکوهن ضرارا لتعتدوا).
این جمله در حقیقت تفسیر کلمه ((معروف)) است ، زیرا در جاهلیت گاه بازگشت به زناشویی را وسیله انتقامجویی قرار می دادند، لذا با لحن قاطعی می گوید: ((هرگز نباید چنین فکری در سر بپرورانید)).
((چرا که هر کس چنین کند به خویشتن ظلم و ستم کرده)) (و من یفعل ذلک فقد ظلم نفسه).
پس این کارهای نادرست تنها ستم بر زن نیست ، بلکه ظلم و ستمی است که شما بر خود کرده اید زیرا:
اولا: رجوع و بازگشتی که به قصد حقکشی و آزار باشد هیچ گونه آرامشی در آن نمی توان یافت و محیط زندگی زناشویی برای هر دو جهنم سوزانی می شود.
ثانیا: از نظر اسلام زن و مرد در نظام خلقت ، عضو یک پیکرند بنابراین پایمال کردن حقوق زن ، تعدی و ظلم به خود خواهد بود.
ثالثا: مردان با این ظلم و ستم در واقع به استقبال کیفر الهی می روند و چه ستمی بر خویشتن از این بالاتر.
سپس به همگان هشدار می دهد و می فرماید: ((آیات خدا را به استهزاء نگیرید)) (و لا تتخذوا آیات الله هزوا).
این تعبیر نیز می تواند اشاره به کارهای خلاف عصر جاهلیت باشد که رسوبات آن در افکار مانده بود. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 179
در حدیثی آمده است که در عصر جاهلیت بعضی از مردان هنگامی که

طلاق می دادند می گفتند: هدف ما بازی و شوخی بود و همچنین هنگامی که برده ای را آزاد یا زنی را به ازدواج خود در می آوردند.
آیه فوق نازل شد و به آنها هشدار داد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر کس زنی را طلاق دهد یا برده ای را آزاد کند یا با زنی ازدواج کند یا به ازدواج دیگری درآورد بعد مدعی شود که بازی و شوخی می کرده ، از او قبول نخواهد شد و به عنوان جدی پذیرفته می شود.
این احتمال نیز وجود دارد که آیه ناظر به حال کسانی است که برای اعمال خلاف خود کلاه شرعی درست می کنند و ظواهر را دستاویز قرار می دهند قرآن این کار را نوعی استهزاء به آیات الهی شمرده ، و از جمله همین مساله ازدواج و طلاق و بازگشت در زمان عده به نیت انتقامجویی و آزار زن و تظاهر به اینکه از حق قانونی خود استفاده می کنیم می باشد.
بنابراین نباید با چشم پوشی از روح احکام الهی و چسبیدن به ظواهر خشک و قالبهای بی روح ، آیات الهی را بازیچه و ملعبه خود قرار داد که گناه این کار شدیدتر، و مجازاتش دردناکتر است .
سپس می افزاید: ((نعمت خدا را بر خود به یاد آورید و آنچه از کتاب آسمانی و دانش بر شما نازل کرده و شما را با آن پند می دهد)) (و اذکروا نعمت الله علیکم و ما انزل علیکم من الکتاب و الحکمة یعظکم به).
((و تقوای الهی پیشه کنید و بدانید خداوند به هر چیزی داناست)) (و اتقوا الله و اعلموا ان الله بکل شی ء علیم).
این هشدارها به خاطر آن است که اولا توجه داشته باشند که خداوند آنها را تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 180
از خرافات و آداب و رسوم زشت جاهلیت در مورد ازدواج و طلاق و غیر آن رهائی بخشیده و به احکام حیاتبخش اسلام راهنمائی کرده ، قدر آن را بشناسند و حق آنها را ادا کنند و ثانیا: در مورد حقوق زنان ، از موقعیت خود سوء استفاده نکنند و بدانند که خداوند حتی از نیات آنها آگاه است .
البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 181
آیه 232
آیه و ترجمه
وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلا تَعْضلُوهُنَّ أَن يَنكِحْنَ أَزْوَجَهُنَّ إِذَا تَرَضوْا بَيْنهُم بِالمَْعْرُوفِ ذَلِک يُوعَظ بِهِ مَن كانَ مِنكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الاَخِرِ ذَلِكمْ أَزْكى لَكمْ وَ أَطهَرُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنتُمْ لا تَعْلَمُونَ(232)
ترجمه :
232 - و هنگامی که زنان را طلاق دادید و عده خود را به پایان رسانیدند، مانع آنها نشوید که با همسران (سابق) خویش ، ازدواج کنند! اگر در میان آنان ، به طرز پسندیده ای تراضی برقرار گردد. این دستوری است که تنها

افرادی از شما، که ایمان به خدا و روز قیامت دارند، از آن ، پند می گیرند (و به آن ، عمل می کنند). این (دستور)، برای رشد (خانواده های) شما موثرتر، و برای شستن آلودگیها مفیدتر است ، و خدا می داند و شما نمی دانید.
شان نزول :
یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به نام ((معقل بن یسار)) خواهری به نام ((جملاء)) داشت که از همسرش عاصم بن عدی طلاق گرفته بود، بعد از پایان عده مایل بود بار دیگر به عقد همسرش درآید، ولی برادرش از این کار مانع شد، آیه فوق نازل شد و او را از مخالفت با چنین ازدواجی نهی کرد.
و نیز گفته اند که آیه هنگامی نازل شد که جابر بن عبد الله با ازدواج مجدد دختر عمویش با شوهر سابق خویش مخالفت می ورزید.
و شاید در جاهلیت چنین حقی به غالب بستگان نزدیک می دادند که در امر ازدواج زنان و دختران خویشاوند دخالت کنند، شک نیست که برادر و پسر عمو از تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 182
نظر فقه شیعه هیچ گونه ولایتی به خواهر و دختر عموی خود ندارند و آیه فوق می خواهد این گونه دخالت های غیر مجاز را نفی کند، بلکه چنانکه خواهیم دید از آیه فوق حکم وسیعتری حتی درباره اولیاء استفاده می شود که حتی پدر و جد - تا چه رسد به بستگان دیگر و یا بیگانگان - حق ندارند با چنین ازدواج هائی مخالفت کنند.
تفسیر:
شکستن یکی دیگر از زنجیرهای اسارت زنان
همان گونه که قبلا اشاره شد در زمان جاهلیت زنان در زنجیر اسارت مردان بودند و بی آنکه به اراده و تمایل آنان توجه شود مجبور بودند زندگی خود را طبق تمایلات مردان خودکامه تنظیم کنند.
از جمله در مورد انتخاب همسر، به خواسته و میل زن هیچ گونه اهمیتی داده نمی شد حتی اگر زن با اجازه ولی ، ازدواج می کرد سپس از همسرش جدا می شد باز پیوستن ثانوی او به همسر اول ، بستگی به اراده مردان فامیل داشت و بسیار می شد با اینکه زن و شوهر بعد از جدائی علاقه به بازگشت داشتند مردان خویشاوند روی پندارها و موهوماتی مانع می شدند.
قرآن صریحا این روش را محکوم کرده ، می گوید: ((هنگامی که زنان را طلاق دادید و عده خود را به پایان رسانیدند، مانع آنها نشوید که با همسران (سابق) خویش ازدواج کنند اگر در میان آنها رضایت به طرز پسندیده ای حاصل شود)) (و اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فلا تعظلوهن ان ینکحن ازواجهن اذا تراضوا بینهم بالمعروف).

این در صورتی است که مخاطب در این آیه اولیاء و مردان خویشاوند باشند، ولی این احتمال نیز داده شده است که مخاطب در آن ، همسر اول باشد، یعنی تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 183
هنگامی که زنی را طلاق دادید مزاحم ازدواج مجدد او با شوهران دیگر نشوید، زیرا بعضی از افراد لجوج هم در گذشته و هم امروز بعد از طلاق دادن زن ، نسبت به ازدواج او با همسر دیگری حساسیت به خرج می دهند که چیزی جز یک اندیشه جاهلی نیست .
ضمنا در آیه سابق بلوغ اجل ، به معنی رسیدن به روزهای آخر عده بود در حالی که در آیه مورد بحث به قرینه ازدواج مجدد، منظور پایان کامل عده است .
بنابراین از آیه استفاده می شود که زنان ((ثیبه)) (آنان که لااقل یک بار ازدواج کرده اند) در ازدواج مجدد خود هیچ گونه نیازی به جلب موافقت اولیاء ندارند حتی مخالفت آنها بی اثر است .
سپس در ادامه آیه ، بار دیگر هشدار می دهد و می فرماید: ((این دستوری است که تنها افرادی از شما که ایمان به خدا و روز قیامت دارند از آن پند می گیرند)) (ذلک یوعظ به من کان منکم یؤ من بالله و الیوم الاخر).
و باز برای تاکید بیشتر می گوید: ((این برای پاکی و نمو (خانواده های شما) مؤ ثرتر و برای شستن آلودگیها مفیدتر است و خدا می داند و شما نمی دانید)) (ذلکم ازکی لکم و اطهر و الله یعلم و انتم لا تعلمون).
این بخش از آیه ، در واقع می گوید: این احکام همه به نفع شما بیان شده منتهی کسانی می توانند از آن بهره گیرند که سرمایه ایمان به مبداء و معاد را داشته باشند، و بتوانند تمایلات خود را کنترل کنند.
و به تعبیر دیگر این جمله می گوید: نتیجه عمل به این دستورها صددرصد به خود شما می رسد، ولی ممکن است بر اثر کمی معلومات ، به فلسفه این احکام تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 184
واقف نشوید، اما خدائی که از اسرار آنها آگاه است به خاطر حفظ طهارت و پاکیزگی خانواده های شما این قوانین را مقرر فرموده است .
قابل توجه اینکه : عمل به این دستورها، هم موجب تزکیه و هم موجب طهارت معرفی شده (ازکی لکم و اطهر).
یعنی هم آلودگیها را که بر اثر غلط کاری دامنگیر خانواده ها می شود بر طرف می سازد، و هم مایه نمو و تکامل و خیر و برکت است ، (فراموش نباید کرد که ((تزکیه)) در اصل از ((زکات)) به معنی نمو گرفته شده است .
بعضی از مفسران جمله ((ازکی لکم)) را اشاره به ثوابهائی می دانند که با عمل به این دستورها حاصل می شود، و جمله ((اطهر)) را اشاره به پاک شدن از گناهان .

بدیهی است حوادثی پیش می آید که دو همسر با تمام علاقه ای که به یکدیگر دارند تحت تاثیر آن از هم جدا می شوند، بعد که آثار مرگبار جدائی را با چشم خود می بینند پشیمان شده و تصمیم به بازگشت می گیرند، سختگیری و تعصب در برابر بازگشت آنها، ضربه سنگینی به هر دو می زند و ای بسا مایه انحراف و آلودگی آنها شود، و اگر فرزندانی در این وسط باشند - که غالبا هستند - سرنوشت بسیار دردناکی خواهند داشت و مسؤ ول این عواقب شوم کسانی هستند که از آشتی آنها جلوگیری می کنند.
البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 185
آیه 233
آیه و ترجمه
وَ الْوَلِدَتِ يُرْضِعْنَ أَوْلَدَهُنَّ حَوْلَينِ كامِلَينِ لِمَنْ أَرَادَ أَن يُتِمَّ الرَّضاعَةَ وَ عَلى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسوَتهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لا تُكلَّف نَفْسٌ إِلا وُسعَهَا لا تُضارَّ وَلِدَةُ بِوَلَدِهَا وَ لا مَوْلُودٌ لَّهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِک فَإِنْ أَرَادَا فِصالاً عَن تَرَاضٍ مِّنهُمَا وَ تَشاوُرٍ فَلا جُنَاحَ عَلَيهِمَا وَ إِنْ أَرَدتُّمْ أَن تَسترْضِعُوا أَوْلَدَكمْ فَلا جُنَاحَ عَلَيْكمْ إِذَا سلَّمْتُم مَّا ءَاتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ(233)
ترجمه :
233 - مادران ، فرزندان را دو سال تمام ، شیر می دهند. (این) برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند.
و بر آن کس که فرزند برای او متولد شده (پدر)، لازم است خوراک و پوشاک مادر را به طور شایسته (در مدت شیر دادن بپردازد، حتی اگر طلاق گرفته باشد). هیچ کس موظف به بیش از مقدار توانایی خود نیست ! نه مادر (به خاطر اختلاف با پدر) حق ضرر زدن به کودک را دارد، و نه پدر. و بر وارث او نیز لازم است این کار را انجام دهد (هزینه مادر را در دوران شیرخوارگی تامین نماید). و اگر آن دو، با رضایت یکدیگر و مشورت ، بخواهند کودک را (زودتر) از شیر باز گیرند، گناهی بر آنها نیست . و اگر (با عدم توانایی ، یا عدم موافقت مادر) خواستید دایه ای برای فرزندان خود بگیرید، گناهی بر شما نیست ، به شرط اینکه حق گذشته مادر را به طور شایسته بپردازید.
و از (مخالفت فرمان) خدا به پرهیزید و بدانید خدا، به آنچه انجام می دهید، بیناست !
تفسیر:
هفت دستور درباره شیر دادن نوزادان
این آیه که در واقع ادامه بحث های مربوط به مسائل ازدواج و زناشویی
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 186

به سراغ یک مساله مهم ، یعنی مساله ((رضاع)) (شیر دادن) و با تعبیراتی بسیار کوتاه و فشرده و در عین حال پر محتوا و آموزنده جزئیات این مساله را بازگو می کند.
1 - نخست می گوید: ((مادران فرزندان خود را دو سال تمام شیر می دهند)) (و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین).
((والدات)) جمع ((والده))، در لغت عرب به معنی مادر است ، ولی ((ام)) معنی وسیعتری دارد که گاه به مادر یا مادر مادر، و گاه به ریشه و اساس هر چیزی اطلاق می شود.
در این بخش از آیه ، حق شیر دادن در دو سال شیرخوارگی به مادر داده شده ، و او است که می تواند در این مدت از فرزند خود نگاهداری کند و به اصطلاح حق حضانت در این مدت از آن مادر است ، هر چند ولایت بر اطفال صغیر به عهده پدر گذاشته شده است ، اما از آنجا که تغذیه جسم و جان نوزاد در این مدت با شیر و عواطف مادر پیوند ناگسستنی دارد این حق به مادر داده شده ، علاوه بر این عواطف مادر نیز باید رعایت شود، زیرا او نمی تواند آغوش خود را در چنین لحظات حساسی از کودکش خالی ببیند و در برابر وضع نوزادش بی تفاوت باشد، بنابراین قرار دادن حق حضانت و نگاهداری و شیر دادن برای مادر یک نوع حق دو جانبه است که هم برای رعایت حال فرزند است و هم مادر، و تعبیر ((اولادهن)) (فرزندانشان) اشاره لطیفی به این مطلب است .
گر چه ظاهر این جمله مطلق است ، و زنان مطلقه و غیر مطلقه را شامل می شود، ولی جمله های بعد نشان می دهد که این آیه به زنان مطلقه نظر دارد هر چند مادران دیگر نیز از چنین حقی برخوردارند، اما در صورت نبودن جدائی و طلاق ، عملا اثر ندارد.
2 - سپس می افزاید ((این برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را کامل کند)) (لمن اراد ان یتم الرضاعة). تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 187
یعنی مدت شیر دادن طفل لازم نیست ، همواره دو سال باشد، دو سال برای کسی است که می خواهد شیر دادن را کامل کند، ولی مادران حق دارند با توجه به وضع نوزاد و رعایت سلامت او این مدت را کمتر کنند.
در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهمالسلام) به ما رسیده دوران کامل شیرخوارگی دو سال ، و کمتر از آن ، بیست و یک ماه معرفی شده است .
بعید نیست این معنی از ضمیمه کردن آیه فوق با آیه و حمله و فصاله ثلثون شهرا: بارداری او و از شیر گرفتنش ، سی ماه است نیز استفاده شود، زیرا می دانیم معمولا دوران بارداری نه ماه است و هر گاه آن را از سی ماه کم کنیم بیست و یک ماه باقی میماند که مدت معمولی شیر دادن خواهد بود، بلکه با توجه به اینکه آنچه در سوره احقاف آمده نیز به صورت

الزامی است ، مادران حق دارند با در نظر گرفتن ، مصلحت و سلامت نوزاد، مدت شیرخوارگی را از بیست و یک ماه نیز کمتر کنند.
3 - هزینه زندگی مادر از نظر غذا و لباس در دوران شیر دادن بر عهده پدر نوزاد است تا مادر با خاطری آسوده بتواند فرزند را شیر دهد لذا در ادامه آیه می فرماید: ((و بر آن کسی که فرزند برای او متولد شده (پدر) لازم است ، خوراک و پوشاک مادران را به طور شایسته بپردازد)) (و علی المولود له رزقهن و کسوتهن بالمعروف).
در اینجا تعبیر به ((المولود له)) (کسی که فرزند برای او متولد شده) به جای تعبیر به ((اب - والد)) (پدر) قابل توجه است ، گوئی می خواهد عواطف پدر را در راه انجام وظیفه مزبور، بسیج کند، یعنی اگر هزینه کودک و مادرش در این موقع بر عهده تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 188
مرد گذارده شده به خاطر این است که فرزند او و میوه دل او است ، نه یک فرد بیگانه .
توصیف به ((معروف)) (به طور شایسته) نشان می دهد که پدران در مورد لباس و غذای مادر، باید آنچه شایسته و متعارف و مناسب حال او است را در نظر بگیرند، نه سختگیری کنند و نه اسراف .
و برای توضیح بیشتر می فرماید: ((هیچ کس موظف نیست بیش از مقدار توانائی خود را انجام دهد)) (لا تکلف نفس الا وسعها).
بنابراین هر پدری به اندازه توانائی خود وظیفه دارد، بعضی این جمله را به منزله علت برای اصل حکم دانسته اند، و بعضی به عنوان تفسیر حکم سابق ، (و هر دو در نتیجه یکی است).
4 - سپس به بیان حکم مهم دیگری پرداخته ، می فرماید: ((نه مادر (به خاطر اختلاف با پدر) حق دارد به کودک ضرر زند، و نه پدر)) به خاطر اختلاف با مادر (لا تضار والدة بولدها و لا مولود له بولده).
یعنی ، هیچ یک از این دو حق ندارند سرنوشت کودک را وجه المصالحه اختلافات خویش قرار دهند، و بر جسم و روح نوزاد، ضربه وارد کنند.
مردان نباید حق حضانت و نگاهداری مادران را با گرفتن کودکان در دوران شیرخوارگی از آنها پایمال کنند، که زیانش به فرزند رسد و مادران نیز نباید از این حق شانه خالی کرده و به بهانه های گوناگون از شیر دادن کودک خودداری کرده یا پدر را از دیدار فرزندش محروم سازند.
این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که منظور آن است که نه پدر می تواند حق زناشویی زن را به خاطر ترس از باردار شدن و در نتیجه زیان دیدن شیر خوار، سلب کند، و نه مادر می تواند شوهر را از این حق به همین دلیل باز دارد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 189
ولی تفسیر اول با ظاهر آیه سازگارتر است .
تعبیر به ((ولدها)) و ((ولده)) نیز برای تشویق پدران و مادران به رعایت

حال کودکان شیر خوار است ، به اضافه نشان می دهد که نوزاد متعلق به هر دو می باشد، نه مطابق رسوم جاهلیت که فرزند را فقط متعلق به پدر می دانستند و برای مادر هیچ سهمی قائل نبودند.
5 - سپس به حکم دیگری مربوط به بعد از مرگ پدر می پردازد، می فرماید: ((و بر وارث او نیز لازم است این کار را انجام دهد)) (و علی الوارث مثل ذلک).
یعنی : آنها باید نیازهای مادر را در دورانی که به کودک شیر می دهد تامین کنند - در اینجا بعضی احتمالات دیگر در تفسیر آیه داده شده که ضعیف به نظر می رسد.
6 - در ادامه آیه ، سخن از مساله باز داشتن کودک از شیر به میان آمده و اختیار آن را به پدر و مادر واگذاشته ، هر چند در جمله های سابق زمانی برای شیر دادن کودک تعیین شده بود، ولی پدر و مادر با توجه به وضع جسمی و روحی او، و توافق با یکدیگر می توانند کودک را در هر موقع مناسب از شیر باز دارند، می فرماید: ((اگر آن دو با رضایت و مشورت یکدیگر بخواهند کودک را (زودتر از دو سال یا بیست و یک ماه) از شیر باز گیرند گناهی بر آنها نیست)) (فان ارادا فصالا عن تراض منهما و تشاور فلا جناح علیهما).
در واقع پدر و مادر باید مصالح فرزند را در نظر بگیرند و با هم فکری و توافق و به تعبیر قرآن تراضی و تشاور، برای باز گرفتن کودک از شیر برنامه ای تنظیم کنند، و در این کار از کشمکش و مشاجره و پرداختن به مصالح خود و پایمال کردن مصالح کودک به پرهیزند.
7 - گاه می شود که مادر از حق خود در مورد شیر دادن و حضانت و تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 190
نگاهداری فرزند خود داری می کند و یا به راستی مانعی برای او پیش می آید، در این صورت باید راه چاره ای اندیشید و لذا در ادامه آیه می فرماید: ((اگر (با عدم توانائی یا عدم موافقت مادر) خواستید دایه ای برای فرزندان خود بگیرید، گناهی بر شما نیست ، هر گاه حق گذشته مادر را بطور شایسته بپردازید)) (و ان اردتم ان تسترضعوا اولادکم فلا جناح علیکم اذا سلمتم ما آتیتم بالمعروف).
در تفسیر جمله ((اذا سلمتم ما آتیتم بالمعروف))، نظرات گوناگونی از سوی مفسران اظهار شده ، گروهی تفسیر بالا را پذیرفته اند که انتخاب دایه به جای مادر، پس از رضایت طرفین ، بی مانع است مشروط بر اینکه این امر سبب از بین رفتن حقوق مادر، نسبت به گذشته نشود، بلکه حق او نسبت به مدتی که شیر می دهد طبق عادت پرداخته شود.
در حالی که بعضی آن را ناظر به حق دایه دانسته اند و گفته اند باید حق او طبق عرف عادت پرداخت شود، بعضی نیز گفته اند منظور از این جمله

توافق پدر و مادر در مساله انتخاب دایه است .
و بنابراین تاکیدی می شود بر جمله قبل ، ولی این تفسیر ضعیف به نظر می رسد و صحیحتر همان تفسیر اول و دوم می باشد و مرحوم طبرسی تفسیر اول را ترجیح داده است .
و در پایان آیه به همگان هشدار می دهد که ((تقوای الهی پیشه کنید و بدانید خدا به آنچه انجام می دهید بینا است)) (و اتقوا الله و اعلموا ان الله بما تعملون بصیر).
مبادا کشمکش میان مرد و زن ، روح انتقامجویی را در آنها زنده کند و سرنوشت یکدیگر و یا کودکان مظلوم را به خطر اندازند، همه باید بدانند خدا دقیقا مراقب اعمال آنها است .
این احکام دقیق و حساب شده و هشدارهای آمیخته به آن به خوبی نشان می دهد که اسلام تا چه حد برای حقوق کودکان و همچنین مادران اهمیت

شده است و رعایت حد اکثر عدالت را در این زمینه سفارش می کند، آری اسلام بر خلاف آنچه در دنیای ستمکاران وجود دارد که حقوق ضعیفان همیشه پایمال می شود، حد اکثر اهمیت را به حفظ حقوق آنان داده است .
البقره

آیه 234 - 235
آیه و ترجمه
وَ الَّذِینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنکُمْ وَ یَذَرُونَ أَزْوَجاً یَتَرَبَّصنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشهُرٍ وَ عَشراً فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلا جُنَاحَ عَلَیْکمْ فِیمَا فَعَلْنَ فی أَنفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ(234)
وَ لا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ فِیمَا عَرَّضتُم بِهِ مِنْ خِطبَةِ النِّساءِ أَوْ أَکنَنتُمْ فی أَنفُسِکُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّکُمْ ستَذْکُرُونَهُنَّ وَ لَکِن لا تُوَاعِدُوهُنَّ سِراًّ إلا أَن تَقُولُوا قَوْلاً مَّعْرُوفاً وَ لا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّکاح حَتی یَبْلُغَ الْکِتَب أَجَلَهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا فی أَنفُسِکُمْ فَاحْذَرُوهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِیمٌ(235)
ترجمه :
234 - و کسانی که از شما میمیرند و همسرانی باقی میگذارند، باید چهار ماه و ده روز، انتظار بکشند (و عده نگه دارند)! و هنگامی که به آخر مدتشان رسیدند، گناهی بر شما نیست که هر چه میخواهند، درباره خودشان به طور شایسته انجام دهند (و با مرد دلخواه خود، ازدواج کنند).
و خدا به آنچه عمل می کنید، آگاه است .
235 - و گناهی بر شما نیست که به طور کنایه ، (از زنانی که همسرانشان مردهاند) خواستگاری کنید، و یا در دل تصمیم بر این کار بگیرید (بدون اینکه آن را اظهار کنید).

خداوند میدانست شما به یاد آنها خواهید افتاد، (و با خواسته طبیعی شما به شکل معقول ، مخالف نیست ،) ولی پنهانی با آنها قرار زناشویی نگذارید، مگر اینکه به طرز پسندیدهای (به طور کنایه) اظهار کنید! (ولی در هر حال ،) اقدام به ازدواج ننمایید، تا عده آنها سر آید! و بدانید خداوند آنچه را در دل دارید، می داند! از مخالفت او به پرهیزید و بدانید خداوند، آمرزنده و بردبار است (و در مجازات بندگان ، عجله نمی کند)! تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 193

تفسیر:

خرافاتی که زنان را بیچاره می کرد!

یکی از مسائل و مشکلات اساسی زنان ازدواج بعد از مرگ شوهراست ، از آنجا که ازدواج فوری زن با همسر دیگر بعد از مرگ شوهر با محبت و دوستی و حفظ احترام شوهر سابق و تعیین به خالی بودن رحم از نطفه همسر پیشین سازگار نیست و به علاوه موجب جریحهدار ساختن عواطف بستگان متوفی است ، آیه فوق ازدواج مجدد زنان را مشروط به عده نگه داشتن به مدت چهار ماه و ده روز ذکر کرده است

رعایت حریم زندگانی زناشویی حتی بعد از مرگ با همسر موضوعی است فطری و لذا همیشه در قبائل مختلف آداب و رسوم گوناگونی برای این منظور بوده است گر چه گاهی در این رسوم آن چنان افراط می کردند که عملا زنان را در بنبست و اسارت قرار میدادند و گاهی جنایت آمیزترین کارها را در مورد او مرتکب می شدند به عنوان نمونه : بعضی از قبائل پس از مرگ شوهر زن را آتش زده و یا بعضی او را با مرد دفن می کردند، برخی زن را برای همیشه از ازدواج مجدد محروم ساخته و گوشهنشین می کردند و در پارهای از قبائل زنها موظف بودند مدتی کنار قبر شوهر زیر خیمه سیاه و چرکین با لباسهای مندرس و کثیف دور از هر گونه آرایش و زیور و حتی شستشو به سر برده و بدین وضع شب و روز خود را بگذرانند.

آیه فوق بر تمام این خرافات و جنایات خط بطلان کشیده و به زنان بیوه اجازه می دهد بعد از نگاهداری عده و حفظ حریم زوجیت گذشته اقدام به ازدواج کنند، می فرماید: کسانی که از شما میمیرند و همسرانی از خود باقی میگذارند، آنها باید چهار ماه و ده روز انتظار بکشند و هنگامی که مدتشان سر آمد، گناهی بر تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 194

شما نیست که هر چه میخواهند درباره خودشان به طور شایسته انجام دهند و با مرد دلخواه خود ازدواج کنند. (و الذین یتوفون منکم و یذرون ازواجا یتربصن بانفسهن اربعة اشهر و عشرا فاذا بلغن اجلهن فلا جناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن بالمعروف).

و از آنجا که گاه اولیاء و بستگان زن ، دخالت های بی موردی در کار او می کنند و یا منافع خویش را در ازدواج آینده زن در نظر میگیرند، در پایان آیه

خداوند به همه هشدار می دهد و می فرماید: خداوند از هر کاری که انجام می دهید آگاه است و هر کس را به جزای اعمال نیک و بد خود میرساند (و الله بما تعملون خبیر).
جمله ((لا جناح علیکم فیما فعلن فی انفسهن بالمعروف)) با توجه به اینکه مخاطب ، مردان فامیل هستند، نشان می دهد که گوئی آزاد گذاشتن زن را بعد از مرگ شوهر، برای خود گناه میدانستند و به عکس تضییق و سختگیری را وظیفه میشمردند، این آیه به وضوح می گوید آنها را آزاد بگذارید و هیچ گناهی بر شما نیست (در ضمن از این تعبیر استفاده می شود که ولایت پدر و جد نیز در اینجا ساقط است) ولی به زنان نیز یادآوری می کند که آنها از آزادی خود سوء استفاده نکنند و به طور شایسته (بالمعروف) برای انتخاب شوهر جدید، اقدام نمایند.
طبق روایاتی که از پیشوایان اسلام به ما رسیده است زنان موظفند در این مدت شکل سوگواری خود را حفظ کنند، یعنی مطلقا آرایش نکنند، ساده باشند و البته فلسفه نگاهداری این چنین عدهای نیز همین را ایجاب می کند.
اسلام زنان را بحدی از آداب و رسوم خرافی دوران جاهلی نجات داد که برخی پنداشتند حتی در همین مدت کوتاه عده هم می توانند ازدواج کنند، یکی از همین زنان که چنین میپنداشت ، روزی خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و می خواست اجازه برای ازدواج مجدد بگیرد، از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سئوال کرد آیا اجازه می دهید سرمه کشیده و خود را آرایش دهم ؟
حضرت فرمود: شما زنان موجودات عجیبی هستید! تا قبل از اسلام عده

وفات را در سختترین شرایط و گاه تا آخر عمر میگذراندید در حالی که به خود حتی حق شستشو هم نمیدادید اینک که اسلام برای حرمت خانواده و رعایت حق زوجیت به شما دستور داده مدت کوتاهی ساده بسر برید طاقت نمی آورید.
جالب توجه این که در احکام اسلامی در مورد عده به این معنی تصریح شده که اگر هیچ گونه احتمالی در مورد بارداری زن در میان نباشد باز باید زنانی که همسرانشان وفات یافتهاند عده نگاهدارند.
و نیز به همین دلیل آغاز عده مرگ شوهر نیست بلکه موقعی است که خبر مرگ شوهر به زن می رسد هر چند بعد از ماهها باشد، و این خود میرساند که تشریع این حکم قبل از هر چیز به خاطر حفظ احترام و حریم زوجیت است ، اگر چه مساله بارداری احتمالی زن در این قانون مسلما مورد توجه بوده است .
آیه بعد به یکی از احکام مهم زنانی که در عده هستند (به تناسب بحثی که

درباره عده وفات گذشت) اشاره کرده ، می فرماید: گناهی بر شما نیست که از روی کنایه (از زنانی که در عده وفات هستند) خواستگاری کنید، و یا در دل تصمیم داشته باشید، خدا میدانست شما به یاد آنها خواهید افتاد، ولی با آنها در تنهائی با صراحت وعده ازدواج نگذارید، مگر اینکه به طرز شایسته ای (با کنایه) اظهار کنید (و لا جناح علیکم فیما عرضتم به من خطبة النساء او اکننتم فی انفسکم علم الله انکم ستذکرونهن و لکن لا تواعدوهن سرا الا ان تقولوا قولا معروفا).
این دستور در واقع برای آن است که هم حریم ازدواج سابق حفظ شده باشد و هم زنان بیوه ، از حق تعیین سرنوشت آینده خود محروم نگردند، دستوری که هم عادلانه است و هم توأ م با حفظ احترام طرفین .
در حقیقت این یک امر طبیعی است که با فوت شوهر، زن به سرنوشت

خود فکر می کند و مردانی نیز ممکن است - به خاطر شرایط سهلتر که زنان بیوه دارند - در فکر ازدواج با آنان باشند، از طرفی باید حریم زوجیت سابق نیز حفظ شود، آنچه در بالا آمد، دستور حساب شدهای است که همه این مسائل در آن رعایت شده است .
جمله ((و لکن لا تواعدوهن سرا)) میفهماند که علاوه بر لزوم خودداری از خواستگاری آشکار، نباید در خفا و پنهانی ، با چنین زنانی در مدت عده ملاقات کرد و با صراحت خواستگاری نمود، مگر اینکه صحبت به گونه ای باشد که با آداب اجتماعی و موضوع مرگ شوهر سازش داشته باشد یعنی در پرده و با کنایه صورت گیرد.
تعبیر به ((عرضتم)) از ماده ((تعریض))، به گفته راغب در مفردات ، به معنی سخنی است که تاب دو معنی داشته باشد، راست و دروغ یا ظاهر و باطن .
و به گفته مفسر بزرگوار مرحوم ((طبرسی)) در ((مجمع البیان))، تعریض ضد تصریح است ، در اصل از عرض گرفته شده که به معنی کناره و گوشه چیزی است .
در روایات اسلامی در تفسیر این آیه برای خواستگاری کردن به طور سربسته و به اصطلاح قرآن ((قول معروف)) مثالهایی ذکر شده به عنوان نمونه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: قول معروف این است که مثلا مرد به زن مورد نظرش بگوید: انی فیک لراغب و انی للنساء لمکرم ، فلا تسبقینی بنفسک ؛ ((من به تو علاقه دارم زنان را گرامی میدارم ، در مورد کار خود از من پیشی مگیر)).
همین مضمون یا شبیه به آن در کلمات بسیاری از فقهاء آمده است .
نکته قابل توجه اینکه گر چه آیه فوق ، بعد از آیه عده وفات قرار گرفته ، ولی فقهاء تصریح کرده اند که حکم بالا، مخصوص عده وفات نیست بلکه

شامل غیر آن تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 197
نیز می شود.
مرحوم صاحب ((حدائق))، فقیه و محدث معروف ، می گوید: اصحاب ما تصریح کرده اند که تعریض و کنایه نسبت به خواستگاری در مورد زنی که در عده رجعی است ، حرام است ، اما نسبت به زن مطلقه غیر رجعیه هم از سوی شوهرش و هم از سوی دیگران جایز است ، ولی تصریح به آن برای هیچکدام جایز نیست ...
اما در عده بائن ، تعریض از ناحیه شوهر و دیگران جایز است ولی تصریح تنها از سوی شوهر جایز است نه دیگری - شرح بیشتر این موضوع را در کتب فقهی مخصوصا در ادامه کلام صاحب حدائق مطالعه فرمائید.
سپس در ادامه آیه می فرماید: (ولی در هر حال) عقد نکاح را نبندید تا عده آنها به سر آید (و لا تعزموا عقدة النکاح حتی یبلغ الکتاب اجله).
و به طور مسلم اگر کسی در عده ، عقد ازدواج ببندد باطل است ، بلکه اگر آگاهانه این کار را انجام دهد سبب می شود که آن زن برای همیشه نسبت به او حرام گردد.
و به دنبال آن می فرماید: بدانید خداوند آنچه را در دل دارید می داند از مخالفت او به پرهیزید و بدانید که خداوند آمرزنده دارای حلم است و در مجازات بندگان عجله نمیکند (و اعلموا ان الله یعلم ما فی انفسکم فاحذروه و اعلموا ان الله غفور حلیم).
و به این ترتیب خداوند از تمام نیات و اعمال بندگانش آگاه است و متخلفان را به سرعت مجازات نمی کند
((لا تعزموا)) از ماده ((عزم)) به معنی قصد است ، و هنگامی که می فرماید: و لا تعزموا عقدة النکاح ، در واقع نهی از انجام عقد ازدواج به صورت مؤ کد است ، یعنی حتی نیت چنین کاری را در زمان عده نکنید.
البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 198
آیه 236 - 237
آیه و ترجمه
لا جُنَاحَ عَلَیْکمْ إِن طلَّقْتُمُ النِّساءَ مَا لَمْ تَمَسوهُنَّ أَوْ تَفْرِضوا لَهُنَّ فَرِیضةً وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلی الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلی الْمُقْترِ قَدَرُهُ مَتَعَا بِالْمَعْرُوفِ حَقاًّ عَلی المُحْسِنِینَ(236)
وَ إِن طلَّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أَن تَمَسوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضتُمْ لَهُنَّ فَرِیضةً فَنِصف مَا فَرَضتُمْ إِلا أَن یَعْفُونَ أَوْ یَعْفُوَا الَّذِی بِیَدِهِ عُقْدَةُ النِّکاح وَ أَن تَعْفُوا أَقْرَب لِلتَّقْوَی وَ لا تَنسوُا الْفَضلَ بَیْنَکُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ(237)
ترجمه :
236 - اگر زنان را قبل از آمیزش جنسی یا تعیین مهر، (به عللی) طلاق

دهید، گناهی بر شما نیست . (و در این موقع ،) آنها را (با هدیه ای مناسب ،) بهرهمند سازید! آن کس که توانایی دارد، به اندازه تواناییاش ، و آن کس که تنگدست است ، به اندازه خودش ، هدیه ای شایسته (که مناسب حال دهنده و گیرنده باشد) بدهد! و این بر نیکوکاران ، الزامی است .
237 - و اگر زنان را، پیش از آنکه با آنها تماس بگیرید و (آمیزش جنسی کنید) طلاق دهید، در حالی که مهری برای آنها تعیین کردهاید، (لازم است) نصف آنچه را تعیین کردهاید (به آنها بدهید) مگر اینکه آنها (حق خود را) ببخشند، یا (در صورتی که صغیر و سفیه باشند، ولی آنها، یعنی) آن کس که گره ازدواج به دست اوست ، آن را ببخشد. و گذشت کردن شما (و بخشیدن تمام مهر به آنها) بپرهیزکاری نزدیکتر است . و گذشت و نیکوکاری را در میان خود فراموش نکنید، که خداوند به آنچه انجام می دهید، بیناست !
تفسیر:
چگونگی ادای مهر
باز در ادامه احکام طلاق در این دو آیه احکام دیگری بیان شد تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 199
نخست می فرماید: ((گناهی بر شما نیست اگر زنان را قبل از اینکه با آنها تماس پیدا کنید (و آمیزش جنسی انجام دهید) و تعیین مهر نمائید، طلاق دهید)) (لا جناح علیکم ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فریضة).
البته این در صورتی است که مرد یا زن و مرد بعد از عقد ازدواج و پیش از عمل زناشویی ، متوجه شوند که به جهاتی نمیتوانند با هم زندگی کنند، چه بهتر که در این موقع با طلاق از هم جدا شوند، زیرا در مراحل بعد کار مشکلتر می شود. و به هر حال این تعبیر، پاسخی است برای آنها که تصور می کردند طلاق قبل از عمل زناشویی یا قبل از تعیین مهر، صحیح نیست ، قرآن می گوید: چنین طلاقی گناهی ندارد و صحیح است (و ای بسا جلو مفاسد بیشتری را بگیرد).
بعضی نیز ((جناح)) را در اینجا به معنی ((مهر)) گرفتهاند که بر دوش شوهر سنگینی می کند یعنی به هنگام طلاق قبل از عمل زناشویی و تعیین مهر هیچ گونه مهری بر عهده شما نیست . گر چه بعضی از مفسران شرح زیادی درباره این تفسیر گفته اند، ولی به کار بردن کلمه جناح ، به معنی مهر مانوس نیست .
بعضی نیز احتمال داده اند که معنی جمله بالا این است : که طلاق زنها قبل از آمیزش در همه حال جایز است (خواه در حال عادت ماهیانه باشند یا نه) در حالی که بعد از آمیزش حتما باید در حال پاکی خالی از آمیزش باشد این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا با جمله ((او تفرضوا

لهن فریضة)) سازگار نیست .
سپس به بیان حکم دیگری در این رابطه میپردازد و می فرماید: در چنین حالی باید آنها را (با هدیه مناسبی) بهرهمند سازید)) (و متعوهن).
بنابراین اگر نه مهری تعیین شده و نه آمیزشی حاصل گشته ، شوهر باید

هدیه ای که مناسب با شئون زن باشد، بعد از طلاق به او بپردازد ولی در پرداخت این هدیه ، قدرت توانائی شوهر نیز باید در نظر گرفته شود، و لذا در دنباله آیه می گوید: بر آن کس که توانائی دارد به اندازه توانائیش ، و بر آن کس که تنگدست است به اندازه خودش هدیه شایسته ای لازم است ، و این حقی است بر نیکوکاران (علی الموسع قدره و علی المقتر قدره متاعا بالمعروف حقا علی المحسنین).
((موسع)) به معنی توانگر، و ((مقتر)) به معنی تنگدست است (از ماده قتر به معنی بخل و تنگ نظری نیز آمده است) مانند: (و کان الانسان قتورا).
بنابراین توانگران باید به اندازه خود و تنگدستان نیز درخور تواناییشان این هدیه را بپردازند، و شئون زن نیز در این جهت در نظر گرفته شده است .
جمله ((متاعا بالمعروف)) میتواند اشارهای به همه اینها باشد یعنی هدیه ای به طور شایسته و دور از اسراف و بخل ، و مناسب حال دهنده و گیرنده .
از آنجا که این هدیه اثر قابل ملاحظه ای در جلوگیری از حس انتقامجویی و رهایی زن از عقدههایی که ممکن است ، بر اثر گسستن پیوند زناشویی حاصل شود، در آیه فوق آن را وابسته به روحیه نیکوکاری و احسان کرده و می گوید: حقا علی المحسنین : ((این عمل بر نیکوکاران لازم است)) یعنی باید آمیخته با روح نیکوکاری و مسالمت باشد.
ناگفته پیدا است تعبیر به ((نیکوکاران)) نه به خاطر این است که حکم مزبور جنبه الزامی ندارد بلکه برای تحریک احساسات خیرخواهانه افراد در راه انجام این وظیفه است و گرنه همانطور که اشاره شد این حکم جنبه الزامی دارد.
نکته جالب دیگری که از آیه استفاده می شود این است که : قرآن از

که مرد باید به زن بپردازد تعبیر به ((متاع)) کرده است و متاع در لغت به معنای چیزهائی است که انسان از آنها بهرهمند و متمتع می شود و غالبا به غیر پول و وجه نقد اطلاق می گردد زیرا از پول بطور مستقیم نمیتوان استفاده کرد بلکه باید تبدیل به متاع شود روی همین جهت قرآن از هدیه تعبیر به متاع کرده است .
و این موضوع از نظر روانی اثر خاصی دارد زیرا بسیار می شود که

هدیهای از اجناس قابل استفاده مانند خوراک و پوشاک و نظایر آن که برای اشخاص برده می شود هر چند کم قیمت باشد اثری در روح آنها میگذارد که اگر آن را تبدیل به پول کنند هرگز آن اثر را نخواهد داشت و لذا در روایاتی که در این زمینه به ما رسیده می بینیم غالبا ائمه اطهار نمونه های هدیه را امثال لباس و مواد غذائی و یا زمین زراعتی ذکر کرده اند.
ضمنا از آیه به خوبی استفاده می شود که در ازدواج دائم تعیین مهر از قبل لازم نیست و طرفین می توانند بعد از عقد روی آن توافق کنند و نیز استفاده می شود که اگر قبل از تعیین مهر و آمیزش جنسی ، طلاق صورت گیرد مهر واجب نخواهد بود و هدیه مزبور جانشین ((مهر)) می شود.
باید توجه کرد که زمان و مکان در مقدار ((هدیه مناسب)) مؤ ثر است .
در آیه بعد سخن از زنانی به میان آمده که برای آنها تعیین مهر شده است ولی قبل از آمیزش و عروسی ، جدا می شوند، می فرماید: اگر آنها را طلاق دهید پیش از آنکه با آنان تماس پیدا کنید (و آمیزش انجام شود) در حالی که مهری برای آنها تعیین کردهاید، لازم است نصف آنچه را تعیین کردهاید به آنها بدهید تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 202
(و ان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن و قد فرضتم لهن فریضة فنصف ما فرضتم).
این حکم قانونی مساله است ، که به زن حق می دهد نصف تمام مهریه را بدون کم و کاست بگیرد هر چند آمیزشی حاصل نشده باشد.
ولی بعدا به سراغ جنبه های اخلاقی و عاطفی میرود و می فرماید: ((مگر اینکه آنها حق خود را ببخشند)) (و یا اگر صغیر و سفیه هستند، ولی آنان یعنی) آن کس که گره ازدواج به دست او است آن را ببخشد)) (الا ان یعفون او یعفو الذی بیده عقدة النکاح).
روشن است که ولی در صورتی میتواند از حق صغیر صرف نظر کند که مصلحت صغیر ایجاب نماید.
بنابراین حکم پرداخت نصف مهر، صرف نظر از مساله عفو و بخشش است .
از آنچه گفتیم روشن می شود که منظور از ((الذی بیده عقدة النکاح)) (کسی که گره ازدواج به دست او است) ولی صغیر یا سفیه است ، زیرا او است که حق دارد اجازه ازدواج بدهد، ولی بعضی از مفسران چنین پنداشتهاند که منظور شوهر است ، یعنی هر گاه شوهر تمام مهر را قبلا پرداخته باشد (آن چنان که در میان بسیاری از اعراب معمول بوده) حق دارد نصف آن را باز پس گیرد مگر اینکه ببخشد و صرف نظر کند.
اما دقت در آیه نشان می دهد که صحیح همان تفسیر اول است ، زیرا روی سخن در آیه با شوهران است ، به همین دلیل آنها را مخاطب قرار داده و می گوید: ((و ان طلقتموهن)) (اگر آنها را طلاق دادید) در حالی که

جمله او ((یعفو الذی بیده عقدة النکاح)) به صورت فعل غائب ذکر شده و مناسب نیست که منظور از آن ، شوهران باشند.
آری در جمله بعد می گوید: عفو و گذشت شما (و پرداختن تمام مهر) به پرهیزکاری نزدیک تر است و نیکوکاری و فضل را در میان خود فراموش نکنید که تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 203
خداوند به آنچه انجام می دهید بینا است (و ان تعفوا اقرب للتقوی و لا تنسوا الفضل بینکم ان الله بما تعملون بصیر).
به طور مسلم مخاطب در این جمله شوهرانند و در نتیجه در جمله قبل سخن از گذشت اولیاء و در این جمله سخن از گذشت شوهران است .
و جمله ((و لا تنسوا الفضل بینکم)) خطابی است به عموم مسلمانان که روح گذشت و بزرگواری را در تمام این موارد فراموش نکنند.
روایاتی که از پیشوایان معصوم (علیهم السلام) به ما رسیده است نیز آیه را به همین صورت تفسیر می کند، و مفسران شیعه با توجه به مضمون آیه و روایات اهل بیت (علیهمالسلام) نیز همین نظر را انتخاب کرده اند و گفته اند منظور از این عبارت اولیاء زوجه هستند، البته مواردی پیش می آید که سر سختی کردن در گرفتن نصف مهر، آن هم قبل از عروسی ممکن است احساسات شوهر و اقوامش را جریحه دار کند و در صدد انتقامجویی بر آیند و ممکن است حیثیت و آبروی زن را در معرض خطر قرار دهد این جا است که گاه ، پدر برای حفظ مصلحت دختر خود ، لازم میبیند که از حق او گذشت نماید.
جمله ((و ان تعفوا اقرب للتقوی)) (عفو و گذشت شما به پرهیزکاری نزدیک تر است)، وظیفه مردان را در برابر زنان مطلقه خود بیان می کند، که اگر تمام مهر را پرداختهاند چیزی پس نگیرند و اگر نپرداختهاند همه آن را بپردازند و از نیمی که حق آنها است صرف نظر کنند، زیرا مسلم است دختر یا زنی که بعد از عقد یا پیش از عروسی از شوهر خود جدا می شود ضربه سختی می خورد و از نظر اجتماعی و روانی مواجه با مشکلاتی است و بی شک گذشت شوهر و پرداخت تمام مهر، تا حدی مرهم بر این جراحات میگذارد.
لحن مجموعه آیه ، بر اصل اساسی ((معروف و احسان ،)) در این مسائل تاکید می کند، که حتی طلاق و جدائی آمیخته با نزاع و کشمکش و تحریک روح تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 204
انتقامجویی نباشد، بلکه بر اساس بزرگواری و احسان و عفو و گذشت ، قرار گیرد، زیرا اگر مرد و زنی نتوانند، با هم زندگی کنند و به دلائلی از هم جدا شوند دلیلی ندارد که میان آنها عداوت و دشمنی حاکم گردد. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 205
آیه 238 - 239

آیه و ترجمه
حَفِظوا عَلی الصلَوَتِ وَ الصلَوةِ الْوُسطی وَ قُومُوا للَّهِ قَنِتِینَ(238)
فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالاً أَوْ رُکْبَاناً فَإِذَا أَمِنتُمْ فَاذْکرُوا اللَّهَ کَمَا عَلَّمَکم مَّا لَمْ تَکُونُوا تَعْلَمُونَ(239)
ترجمه :
238 - در انجام همه نمازها، (به خصوص) نماز وسطی (نماز ظهر) کوشا باشید! و از روی خضوع و اطاعت ، برای خدا بپاخیزید.
239 - و اگر (به خاطر جنگ ، یا خطر دیگری) بترسید، (نماز را) در حال پیاده یا سواره انجام دهید! اما هنگامی که امنیت خود را باز یافتید، خدا را یاد کنید! (نماز را به صورت معمولی بخوانید!) همانگونه که خداوند، چیزهایی را که نمیدانستید، به شما تعلیم داد.
شان نزول :
جمعی از منافقان گرمی هوا را بهانه برای ایجاد تفرقه در صفوف مسلمین قرار داده بودند و در نماز جماعت شرکت نمیکردند و به دنبال آنها بعضی از مؤ منین نیز از شرکت در جماعت خودداری کرده بودند و جماعت مسلمین کاهش یافت ، پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از این جهت ناراحت بود حتی آنها را تهدید به مجازات شدید کرد، لذا در حدیثی از زید بن ثابت نقل شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در گرمای فوق العاده نیمروز تابستان نماز (ظهر) را با جماعت میگذارد و این نماز برای اصحاب و یاران سختترین نماز بود، به طوری که گاه پشت سر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یک صف یا دو صف بیشتر نبود، در اینجا فرمود: من تصمیم گرفتهام خانه کسانی را که در نماز ما شرکت نمی کنند بسوزانم ، آیه فوق نازل شد و اهمیت نماز ظهر را (با تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 206
جماعت) تاءکید کرد.
این تشدید نشان می دهد که مساءله عدم شرکت ، تنها به خاطر گرمی هوا نبود، بلکه گروهی میخواستند با این بهانه به تضعیف اسلام و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ایجاد شکاف در صفوف مسلمین بپردازند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با این لحن شدید در مقابل آنها موضع گیری فرمود.
تفسیر:
اهمیت نماز، مخصوصا نماز ((وسطی))
از آنجا که نماز مؤ ثرترین رابطه انسان با خدا است ، و در صورتی که با شرائط صحیح انجام گیرد دل را لبریز از عشق و محبت خدا می کند و در پرتو آن انسان بهتر میتواند خود را از آلودگی به گناه پاک سازد، در آیات قرآن تاکید فراوانی روی آن شده ، از جمله در نخستین آیه فوق می

فرماید: ((در انجام همه نمازها مخصوصا نماز وسطی ، مداومت کنید و در حفظ آن کوشا باشید)) (حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی).
((و با خضوع و خشوع و توجه کامل ، برای خدا بپاخیزید)) (و قوموا لله قانتین).
مبادا گرما و سرما و گرفتاریهای دنیا و پرداختن به مال و همسر و فرزند شما را از این امر مهم باز دارد.
در اینکه : منظور از ((صلوة وسطی)) (نماز میانه) چیست ؟ مفسران ، تفسیرهای زیادی ذکر کردهاند، در تفسیر مجمع البیان شش قول ، و در تفسیر فخر رازی هفت قول ، و در تفسیر قرطبی ده قول ، و در تفسیر روح المعانی سیزده قول نقل شده است . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 207
بعضی آن را نماز ظهر، و بعضی نماز عصر، و بعضی نماز مغرب و بعضی نماز عشا و بعضی نماز صبح و بعضی نماز جمعه ، و بعضی نماز شب یا خصوص نماز وتر دانستهاند و برای هر یک از این اقوال توجیهی ذکر شده ، ولی با قرائن مختلفی که در دست است روشن است که منظور همان نماز ظهر است زیرا علاوه بر اینکه نماز ظهر در وسط روز انجام می شود، و شان نزول آیه نیز گواهی می دهد، و روایات متعددی که از معصومین (علیهمالسلام) نقل شده بر آن تاءکید دارند.
تاءکید روی این نماز به خاطر این بوده که بر اثر گرمی هوای نیمروز تابستان ، یا گرفتاریهای شدید کسب و کار، نسبت به آن کمتر اهمیت میدادند، آیه فوق اهمیت نماز وسطی ، و لزوم محافظت بر آن را مورد تاءکید قرار داده است .
((قانتین)) از ماده ((قنوت)) به دو معنی آمده است : 1 - پیروی و اطاعت کردن 2 - خضوع و خشوع و تواضع ، ولی بعید نیست که در آیه فوق به هر دو معنی باشد چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر جمله ((و قوموا لله قانتین)) فرمود: منظور این است که نماز را با خضوع و توجه به خداوند بجا آورید.
و در حدیث دیگری می فرماید: ((یعنی از روی اطاعت بپاخیزید)).
در آیه بعد تاکید می کند که در سختترین شرائط حتی در صحنه جنگ نباید نماز فراموش شود منتها در چنین وضعی ، بسیاری از شرائط نماز همچون رو به قبله بودن و انجام رکوع و سجود به طور متعارف ، ساقط می شود، لذا می فرماید: و اگر تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 208
(به خاطر جنگ یا خطر دیگری) بترسید باید (نماز را) در حال پیاده یا سواره انجام دهید و رکوع و سجود را با ایماء و اشاره بجا آورید (فان خفتم فرجالا او رکبانا).
اما هنگامی که امنیت خود را باز یافتید، خدا را یاد کنید، آن چنان که به شما، چیزهایی را تعلیم داد که نمیدانستید و نماز را در این حال به صورت

معمولی و با تمام آداب و شرائط انجام دهید (فاذا امنتم فاذکروا الله کما علمکم ما لم تکونوا تعلمون).
روشن است شکرانه این تعلیم الهی که طرز نماز خواندن در حالت امن و خوف را به انسانها آموخته ، همان عمل کردن بر طبق آن است .
رجال در اینجا جمع ((راجل)) به معنی پیاده ،و ((رکبان)) جمع ((راکب ،)) به معنی سواره است ، و منظور این است که به هنگام خوف از حمله دشمن میتوانید نماز را در حالتی که سواره ، یا پیاده و در حال حرکت و فعالیت هستید انجام دهید.

در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نقل شده که در بعضی از جنگها دستور داد تا نماز را به هنگام جنگ با تسبیح و تکبیر و لا اله الا الله بجا آورند و نیز در حدیث دیگری می خوانیم که ان النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) صلی یوم الاحزاب ایماء: ((پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در جنگ احزاب با اشاره نماز خواند)).
و نیز از امام کاظم (علیه السلام) روایت شده که در پاسخ این سؤ ال که اگر شخصی گرفتار حیوان درندهای شود، و وقت نماز فرا رسد و از ترس آن درنده نتواند حرکت کند چگونه نماز بخواند؟ فرمود: با همان وضعی که دارد باید نماز را بخواند هر چند پشت به قبله باشد، و رکوع و سجود را با اشاره در حالی که ایستاده است انجام دهد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 209
این نماز همان نماز خوف است که فقهاء در کتابهای فقهی به طور مشروح ، پیرامون آن بحث کرده اند، بنابراین آیه فوق تاکید بر این معنی دارد که محافظت بر نمازها، تنها در حال امنیت نیست ، بلکه در همه حال باید نماز را بجا آورد تا پیوند بندگان با آفریدگار جهان ، همیشه بر قرار باشد و به یقین از این طریق نقطه اتکاء و امیدی برای انسان به وجود می آید، و او را در غلبه بر مشکلات ، پیروز خواهد ساخت .
نکته :
نقش نماز در تقویت روحیه ها
ممکن است کسانی تصور کنند که تا این حد اصرار و تاکید درباره نماز یک نوع سختگیری محسوب می شود و شاید انسان را از وظائف خطیری که برای دفاع از خود در چنین لحظات دارد غافل سازد.
در حالی که این یک اشتباه بزرگ است معمولا انسان در این حالات بیش از هر چیز نیاز به تقویت روحیه دارد و اگر ترس و وحشت و ضعف روحیه بر او غلبه کند شکست او تقریبا قطعی خواهد بود، چه عملی بهتر از نماز و پیوند با خدائی که فرمانش در تمام جهان هستی نافذ است و همه چیز در برابر اراده او سهل و آسان است ، میتواند روحیه سربازان مجاهد یا کسانی که مواجه با خطری شده اند را تقویت کند!
گذشته از این شواهد فراوانی در مجاهدات مسلمین صدر اول دیده می شود، در اخبار مربوط به جنگ چهارم مسلمانان با صهیونیستها که در رمضان سال 1393 - هجری قمری - روی داد می خوانیم که توجه سربازان اسلام به نماز و مبانی اسلام اثر فوقالعادهای در تقویت روحی آنها و پیروزی بر دشمن داشت . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 210
به هر حال اهمیت و تاثیر نماز، بیش از آن است که در این مختصر بگنجد، بی شک نماز اگر با همه آداب بخصوص با حضور قلب که روح آن است

انجام شود، تاثیر فوق العاده مثبتی در فرد و جامعه دارد، و میتواند بسیاری از مشکلات را حل کند، و جامعه را از بسیاری از مفاسد بره اند و در حوادث سخت و پیچیده ، یار و یاور انسان باشد. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 211
آیه 240 - 242
آیه و ترجمه
وَ الَّذِینَ یُتَوَفَّوْنَ مِنکمْ وَ یَذَرُونَ أَزْوَجاً وَصِیَّةً لاَزْوَجِهِم مَّتَعاً إِلی الْحَوْلِ غَیرَ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَ فَلا جُنَاحَ عَلَیْکمْ فی مَا فَعَلْنَ فی أَنفُسِهِنَّ مِن مَّعْرُوفٍ وَ اللَّهُ عَزِیزٌ حَکیمٌ(240)
وَ لِلْمُطَلَّقَتِ مَتَعُ بِالْمَعْرُوفِ حَقاًّ عَلی الْمُتَّقِینَ(241)
کَذَلِک یُبَینُ اللَّهُ لَکمْ ءَایَتِهِ لَعَلَّکمْ تَعْقِلُونَ(242)
ترجمه :
240 - و کسانی که از شما در آستانه مرگ قرار میگیرند و همسرانی از خود به جا میگذارند. باید برای همسران خود وصیت کنند که تا یک سال ، آنها را (با پرداختن هزینه زندگی) بهرهمند سازند، به شرط اینکه آنها (از خانه شوهر) بیرون نروند (و اقدام به ازدواج مجدد نکنند). و اگر بیرون روند، (حقی در هزینه ندارند، ولی) گناهی بر شما نیست نسبت به آنچه درباره خود، به طور شایسته انجام می دهند. و خداوند، توانا و حکیم است .
241 - و برای زنان مطلقه ، هدیه مناسبی لازم است (که از طرف شوهر، پرداخت گردد) این ، حقی است بر مردان پرهیزکار.
242 - این چنین ، خداوند آیات خود را برای شما شرح می دهد، شاید اندیشه کنید!
تفسیر:
بخش دیگری از احکام طلاق
در این آیات بار دیگر به مساله ازدواج و طلاق و اموری در این رابطه باز می گردد. و نخست درباره شوهرانی سخن می گوید که در آستانه مرگ قرار گرفته و همسرانی از خود به جای میگذارند، می فرماید: و کسانی که از شما میمیرند - یعنی در آستانه مرگ قرار میگیرند - و همسرانی از خود باقی میگذارند باید برای همسران خود وصیت کنند که تا یک سال آنها را بهرهمند سازند، و از خانه بیرون تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 212
نکنند در خانه شوهر، باقی بمانند و هزینه زندگی آنها پرداخت شود (و الذین یتوفون منکم و یذرون ازواجا وصیة لازواجهم متاعا الی الحول غیر اخراج).
البته این در صورتی است که آنها از خانه شوهر بیرون نروند و اگر بیرون روند (حقی در هزینه و سکنی ندارند ولی) گناهی بر شما نیست ، نسبت به آنچه درباره خود از کار شایسته (مانند انتخاب شوهر مجدد بعد از تمام

شدن عده) انجام دهند (فان خرجن فلا جناح علیکم فی ما فعلن فی انفسهن من معروف).
در پایان آیه ، گویا برای اینکه چنین زنانی از آینده خود نگران نباشند آنها را دلداری داده ، می فرماید: خداوند قادر است که راه دیگری بعد از فقدان شوهر پیشین در برابر آنها بگشاید، و اگر مصیبتی به آنها رسیده حتما حکمتی در آن بوده است ، زیرا خداوند توانا و حکیم است)) (و الله عزیز حکیم).
اگر از روی حکمتش دری را ببندد، به لطفش در دیگری را خواهد گشود و جای نگرانی نیست .
بنابر آنچه در بالا گفته شد، معلوم می شود جمله ((یتوفون)) در اینجا به معنی مردن نیست ، بلکه به قرینه ذکر وصیت به معنی قرار گرفتن در آستانه مرگ است .
جمله ((فان خرجن فلا جناح علیکم فی ما فعلن فی انفسهن من معروف)) مطابق تفسیر بالا دلیل بر این است که پرداختن هزینه زندگی تا یک سال از حقوق زن بر ورثه شوهر می باشد، و هر گاه زن به دلخواه خود نخواست در خانه شوهر بماند، و از نفقه استفاده کند، کسی مسئولیتی در برابر او نخواهد داشت و نیز اگر بخواهد اقدام به ازدواج تازه کند مانعی ندارد.
ولی بعضی برای این جمله ، تفسیر دیگری ذکر کرده اند و آن اینکه اگر مدت یک سال را صبر نمود و پس از آن ، از خانه شوهر بیرون رفت و ازدواج نمود، مانعی ندارد.
مطابق تفسیر دوم نگاهداری عده به مدت یکسال بر زن لازم است ، و مطابق تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 213
تفسیر اول لازم نیست و به تعبیر دیگر ادامه عده تا یک سال بنابر تفسیر اول ، یک حق است و بنابر تفسیر دوم یک حکم ، ولی ظاهر آیه با تفسیر اول سازگارتر است چرا که ظاهر جمله اخیر این است که جنبه استثناء از حکم قبل دارد.
نکته :
آیا این آیه نسخ شده است ؟
بسیاری از مفسران معتقدند که این آیه به وسیله آیه 234 همین سوره که قبلا گذشت و در آن ، عده وفات چهار ماه و ده روز تعیین شده بود نسخ شده است ، و مقدم بودن آن آیه بر این آیه از نظر ترتیب و تنظیم قرآنی دلیل بر این نیست که قبلا نازل شده است ، زیرا میدانیم تنظیم آیات یک سوره بر طبق تاریخ نزول نیست ، بلکه گاهی آیاتی که بعد نازل شده در آغاز سوره قرار گرفته ، و آیاتی که قبل نازل شده در اواخر سوره ، و این به خاطر مناسبت آیات و به دستور پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و

سلم) صورت گرفته است .
و نیز گفته اند حق نفقه یک سال ، قبل از نزول آیات ارث بوده و بعد از آن که برای زن ، ارث قرار داده شد، این حق از بین رفت ، بنابراین آیه فوق ، از دو جهت (از نظر مقدار زمان عده و از نظر نفقه) نسخ شده است .
مرحوم طبرسی در مجمع البیان می گوید: همه علما اتفاق دارند که این آیه منسوخ است ، سپس حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که (در عصر جاهلیت) هنگامی که مرد از دنیا میرفت تا یک سال از مال شوهر، نفقه او را میدادند سپس بدون میراث ، خارج می شد، بعدا آیه یک چهارم و یک هشتم (مربوط به ارث زن)، این آیه را نسخ کرد.
بنابراین باید نفقه زن در مدت عده ، از ارث او باشد، و نیز از آن حضرت نقل می کند که فرمود: آیه مربوط به نگه داشتن عده در چهار ماه و ده روز و همچنین آیه تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 214
ارث ، این آیه را نسخ کرده .
بر هر حال ، از کلمات بزرگان استفاده می شود که عده وفات در زمان جاهلیت یک سال بوده و رسوم خرافی و شاقی برای زن در این مدت قائل بودند، اسلام در آغاز، آن رسوم خرافی را از بین برد، ولی عده وفات را در مدت یک سال تثبیت کرد، سپس آن را به چهار ماه و ده روز تبدیل نمود، و تنها زینت کردن و آرایشهای مختلف را در این مدت برای زن ممنوع شمرد.
از گفته فخر رازی استفاده می شود که معروف میان مفسرین اهل سنت نیز همین است که آیه فوق ، به وسیله آیات ارث و عده چهار ماه و ده روز، منسوخ شده است .
ولی اگر اجماع و اتفاق علما و روایات متعدد در این زمینه نبود، ممکن بود گفته شود، بین این آیات تضادی وجود ندارد، عده چهار ماه و ده روز، یک حکم الهی است ، اما نگهداری عده تا یک سال و ماندن در خانه شوهر و استفاده از نفقه او یک حق است ، یعنی به زن این حق داده می شود که اگر مایل باشد تا یک سال در خانه شوهر متوفای خود بماند و هزینه زندگی او طبق وصیت شوهر در تمام این مدت پرداخت شود، و اگر مایل نبود میتواند بعد از چهار ماه و ده روز از خانه شوهر بیرون رود، یا اقدام به ازدواج نماید و در عین حال طبعا هزینه زندگی او از مال شوهر سابق قطع خواهد شد.
ولی با توجه به روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهمالسلام) نقل شده و شهرت حکم نسخ یا اتفاق علما بر آن ، قبول چنین تفسیری ممکن نیست ، هر چند با ظواهر آیات قابل تطبیق باشد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 215
در آیه بعد به یکی دیگر از احکام طلاق پرداخته ، می فرماید: برای زنان مطلقه ، هدیه شایستهای است این حقی است بر پرهیزکاران که از طرف

شوهر پرداخت می شود (و للمطلقات متاع بالمعروف حقا علی المتقین).
گر چه ظاهر آیه ، همه زنان مطلقه را شامل می شود، ولی به قرینه آیه 236 که گذشت ، این حکم در مورد زنانی است که مهری برای آنها به هنگام عقد قرار داده نشده و قبل از آمیزش ، طلاق داده می شوند، و در حقیقت تاءکیدی است ، بر حکم مزبور، تا مورد غفلت واقع نشود.
این احتمال نیز وجود دارد که حکم مزبور، همه زنان مطلقه را شامل شود، منتها در مورد بالا جنبه واجب دارد، و در موارد دیگر جنبه مستحب ، و به هر حال یکی از دستورهای کاملا انسانی است که در اسلام وارد شده و برای پیشگیری از انتقامجوییها و کینهتوزیهای ناشی از طلاق اثر مثبتی دارد.
بعضی نیز گفته اند که پرداختن هدیه شایسته در مورد همه زنان مطلقه واجب است ، و امری جدا از مهر است ، ولی ظاهرا در میان علمای شیعه - همان گونه که از عبارت مرحوم طبرسی در مجمع البیان استفاده می شود - کسی قائل به این قول نیست (مرحوم صاحب جواهر نیز تصریح می کند که هدیه مزبور، جز در همان مورد خاص واجب نیست ، و این مساله اجماعی است).
این احتمال نیز داده شده که منظور از آن ، نفقه است که بسیار احتمال ضعیفی است .
به هر حال ، این هدیه ، طبق روایاتی که از ائمه معصومین (علیهمالسلام) نقل شده ، بعد از پایان عده و جدائی کامل پرداخت می شود، نه در عده طلاق رجعی ، و به تعبیر دیگر، هدیه خداحافظی است ، نه وسیلهای برای بازگشت . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 216
در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه مربوط به مساله طلاق است ، می فرماید: این چنین خداوند آیات خود را برای شما شرح می دهد شاید اندیشه کنید (کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تعقلون).
بدیهی است که منظور از اندیشه کردن و تعقل ، آن است که مبدأ حرکت به سوی عمل باشد، و گر نه اندیشه تنها درباره احکام ، نتیجهای نخواهد داشت .
از مطالعه در آیات و روایات اسلامی بدست می آید که غالبا ((عقل)) در مواردی به کار میرود که ادراک و فهم با عواطف و احساسات آمیخته گردد و به دنبال آن عمل باشد، مثلا اگر قرآن در بسیاری از بحثهای خداشناسی نمونه هائی از نظام شگفتانگیز این جهان را بیان کرده و سپس می گوید ما این آیات را بیان میکنیم ((لعلکم تعقلون)) (تا شما تعقل کنید) منظور این نیست که تنها اطلاعاتی از نظام طبیعت در مغز خود جای دهید زیرا علوم طبیعی اگر کانون دل و عواطف را تحت تاثیر قرار ندهد و هیچگونه تاثیری در ایجاد محبت و دوستی و آشنائی با آفریدگار جهان نداشته باشد ارتباطی با مسائل توحیدی و خداشناسی نخواهد داشت .

و همچنین است اطلاعاتی که جنبه عملی دارد، در صورتی ((تعقل)) به آنها گفته می شود که عمل هم داشته باشد در تفسیر ((المیزان)) می خوانیم که تعقل در زمینهای استعمال می شود که به دنبال درک و فهم ، انسان وارد مرحله عمل گردد و آیاتی مانند: (و قالوا لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر) دوزخیان می گویند اگر گوش شنوا داشتیم و تعقل میکردیم در صف اهل جهنم نبودیم یا آیه (ا فلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها) آیا در زمین سیاحت تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 217 نکردند تا دلهائی داشته باشند که به وسیله آن بفهمند شاهد این گفتار است .
زیرا اگر مجرمین روز قیامت آرزوی تعقل در دنیا را می کنند منظور تعقلی است که آمیخته با عمل باشد و یا اگر خدا می گوید مردم سیر و سیاحت کنند و با نظر و مطالعه به اوضاع جهان چیزهائی بفهمند مقصود درک و فهمی است که به دنبال آن مسیر خود را عوض کرده و به راه راست گام نهند.
و به تعبیر دیگر، اگر فکر و اندیشه ، ریشهدار باشد، ممکن نیست آثار آن در عمل ظاهر نشود، چگونه ممکن است انسانی به طور قطع اعتقاد به مسموم بودن غذائی داشته باشد و آن را بخورد و یا عقیده قاطع به تاثیر داروئی برای درمان یک بیماری خطرناک داشته باشد و اقدام به خوردن آن نکند. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 218
آیه 243
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَرَ إِلى الَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَرِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضلٍ عَلى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكثرَ النَّاسِ لا يَشكرُونَ(243)
ترجمه :
243 - آیا ندیدی جمعیتی را که از ترس مرگ ، از خانه های خود فرار کردند؟ و آنان ، هزارها نفر بودند (که به بهانه بیماری طاعون ، از شرکت در میدان جهاد خودداری نمودند).
خداوند به آنها گفت : بمیرید! (و به همان بیماری ، که آن را بهانه قرار داده بودند، مردند). سپس خدا آنها را زنده کرد، (و ماجرای زندگی آنها را درس عبرتی برای آیندگان قرار داد). خداوند نسبت به بندگان خود احسان می کند، ولی بیشتر مردم ، شکر (او را) بجا نمی آورند.
شان نزول :
در یکی از شهرهای شام بیماری طاعون راه یافت و با سرعتی عجیب و سرسام آور مردم یکی پس از دیگری از دنیا میرفتند در این میان عده

بسیاری به این امید که شاید از چنگال مرگ رهائی یابند آن محیط و دیار را ترک گفتند از آنجا که آنها پس از فرار از محیط خود و رهائی از مرگ در خود احساس قدرت و استقلالی نموده و با نادیده گرفتن اراده الهی و چشم دوختن به عوامل طبیعی دچار غرور شدند پروردگار، آنها را نیز در همان بیابان به همان بیماری نابود ساخت .
از بعضی روایات استفاده می شود که اصل آمدن بیماری مزبور در این سرزمین به عنوان مجازات بود، زیرا پیشوا و رهبر آنان از آنان خواست که خود را برای مبارزه آماده کنند و از شهر خارج گردند آنها به بهانه اینکه در محیط جنگ مرض طاعون است از رفتن به میدان جنگ خودداری کردند پروردگار آنها را به همان چیزی که از آن هراس داشتند و بهانه فرار قرار داده بودند مبتلا ساخت و بیماری طاعون در آنها شایع شد آنها خانه های خود را خالی کرده و برای نجات تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 219
طاعون فرار کردند و در بیابان همگی از بین رفتند مدتها از این جریان گذشت و حزقیل که یکی از پیامبران بنی اسرائیل بود از آنجا عبور نمود و از خدا خواست که آنها را زنده کند خداوند دعای او را اجابت نمود و آنها به زندگی بازگشتند.
تفسیر:
چگونه مردند و چگونه زنده شدند؟
این آیه ، همانگونه که در شان نزول آمد، اشاره سر بسته و درعین حال آموزندهای است . به سرگذشت عجیب یکی از اقوام پیشین ، که بیماری مسری و وحشتناکی در محیط آنها ظاهر گشت ، و هزاران نفر، از آن منطقه فرار کردند، می فرماید: آیا ندیدی کسانی را که از خانه خود از ترس مرگ فرار کردند در حالی که هزاران نفر بودند (ا لم تر الی الذین خرجوا من دیارهم و هم الوف حذر الموت).
مسلم است که جمله ((الم تر)) (آیا ندیدی) در اینجا به معنی آیا نمیدانی است ، زیرا در ادبیات عرب هر گاه بخواهند مطلبی را به طور کامل مجسم سازند و آن را به عنوان یک امر واضح قلمداد کنند مخاطب را با جمله ا لم تر خطاب می کنند، گر چه مخاطب در این جمله ، پیامبر است ، ولی در واقع ، منظور همه افرادند.
گر چه آیه فوق اشاره به عدد خاصی نکرده ، و تنها واژه ((الوف)) که به معنی هزارها است ، به کار برده ، ولی بعضی از روایات ، تعداد نفرات آنها را ده هزار و بعضی هفتاد یا هشتاد هزار ذکر می کند.
سپس به عاقبت کار آنها اشاره کرده ، می فرماید: خداوند به آنها فرمود: بمیرید و به آن بیماری که آن را بهانه قرار داده بودند مردند (فقال لهم الله موتوا). تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 220
((سپس خداوند آنها را زنده کرد تا ماجرای زندگی آنان درس عبرتی برای

دیگران باشد (ثم احیاهم).
روشن است که منظور از ((موتوا)) (بمیرید)، یک امر لفظی نیست ، بلکه امر تکوینی خداوند است که بر سراسر جهان هستی و عالم حیات ، حکومت می کند یعنی خداوند، عوامل مرگ آنها را فراهم ساخت ، و به سرعت همگی از میان رفتند، این امر، همانند امری است که در آیه 82 سوره یس آمده : انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون : ((امر او تنها این است که هنگامی که چیزی را اراده کند می گوید ایجاد شو و فورا موجود می شود))!
جمله ((ثم احیاهم)) اشاره به زنده شدن آن جمعیت ، پس از مرگ است و همانگونه که در شان نزول خواندیم به دعای حزقیل پیامبر، صورت گرفت ، و از آنجا که بازگشت آنان به حیات ، یکی از نعمتهای روشن الهی بود، (هم از نظر خودشان ، و هم از نظر عبرت مردم) در پایان آیه می فرماید: خداوند نسبت به بندگان خود احسان می کند، ولی بیشتر مردم ، شکر او را به جا نمی آورند)) (ان الله لذو فضل علی الناس و لکن اکثر الناس لا یشکرون).
نه تنها این گروه ، بلکه همه انسانها مشمول الطاف و عنایات و نعمتهای اویند.
نکته ها
1 - آیا این ماجرا یک حادثه تاریخی بوده یاتمثیل است ؟
آیا آنچه در داستان فوق آمده است یک حادثه واقعی تاریخی است که قرآن به طور سر بسته به آن اشاره کرده و شرح آن در روایات آمده است و یا از قبیل ذکر مثال برای مجسم ساختن حقایق عقلی ، در لباسهای حسی است ، از آنجا که سرگذشت مزبور جنبه های غیر عادی دارد، و هضم آن برای بعضی از مفسران مشکل شده از اینرو وقوع چنین حادثهای را انکار کرده اند و منظور از آیه را تنها یک تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 221
((مثال)) شمرده اند که حال جمعیتی را که در پیکار و مبارزه با دشمن سستی می کنند و به دنبال آن شکست می خورند، و سپس درس عبرت گرفته و بیدار می شوند و نهضت و مبارزه را از نو شروع می کنند و سرانجام پیروز میگردند شرح می دهد.
و طبق این تفسیر جمله ((موتوا)) (بمیرید) که در آیه آمده ، کنایه از شکست به دنبال سستی و رکود است و جمله ((احیاهم)) (خداوند آنها را زنده کرد) اشاره به آگاهی و بیداری و به دنبال آن پیروزی است .
طبق این تفسیر روایاتی که در این زمینه وارد شده و آن را به صورت یک حادثه تاریخی تشریح می کند. روایاتی مجعول و اسرائیلی است !
اما باید گفت گر چه استفاده مساله شکست و پیروزی به دنبال سستی و

بیداری از آیه مزبور موضوع جالبی است ولی انکار نمیتوان کرد که ظاهر آیه به صورت بیان یک حادثه تاریخی می باشد و نه تنها یک مثال ! آیه حکایت حال جمعی از پیشینیان را بیان می کند که به دنبال فرار از یک حادثه وحشتناک مردند و سپس خداوند آنها را زنده کرد اگر غیر عادی بودن حادثه سبب توجیه و تاویل آن شود باید با تمام معجزات پیامبران نیز این کار را کرد.
خلاصه اگر پای این گونه توجیهات و تفسیرها به قرآن کشیده شود، می توان علاوه بر انکار معجزات پیامبران ، غالب مباحث تاریخی قرآن را انکار کرد و آنها را از قبیل تمثیل یا به تعبیر امروز به شکل سمبلیک دانست و مثلا سرگذشت هابیل و قابیل را مثالی برای مبارزه عدالت و حقجویی با قساوت و سنگدلی دانست و در این صورت همه مباحث تاریخی قرآن ارزش خود را از دست خواهد داد.
به علاوه با این تعبیر نمیتوان همه روایاتی که در زمینه تفسیر آیه وارد شده است را نادیده گرفت زیرا بعضی از آنها در متون معتبر نقل شده و نسبت جعل یا اسرائیلی بودن به آنها بسیار نارواست . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 222
2 - درس عبرت
همان گونه که در شان نزول آمد، آیه فوق ، اشاره به گروهی از بنی اسرائیل می کند، که برای فرار از زیر بار مسئولیت جهاد، دست به بهانه تراشی زدند و خداوند آنها را مبتلا به بیماری طاعون کرد، که همه را به طور سریع و برق آسا، از میان برد، آن چنان که هیچ دشمن خطرناکی در میدان جنگ قادر به آن نیست ، یعنی تصور نکنید با فرار از زیر بار مسئولیت و توسل به بهانه های مختلف می توانید در امان بمانید، تصور نکنید که در برابر قدرت پروردگار، میتوانید مقاومت کنید، خدا میتواند با دشمن بسیار کوچکی ، مانند میکرب طاعون یا وبا که حتی با چشم دیده نمی شود، شما را چنان درو کند که اثری از شما باقی نماند.
3 - مساله رجعت و بازگشت به دنیا
نکته دیگری که در اینجا شایان توجه است مساله امکان ((رجعت)) است که از این آیه به خوبی استفاده می شود.
توضیح اینکه : در تاریخ گذشتگان مواردی را می یابیم که افرادی بعد از مرگ ، به این جهان بازگشتند مانند ماجرای جمعی از بنی اسرائیل که همراه موسی (علیه السلام) به کوه طور رفتند که در آیه 55 و 56 سوره بقره آمده و داستان عزیر یا ارمیا که در آیه 259 همین سوره آمده ، و همچنین حادثه ای که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده است .
بنابراین مانعی ندارد که همین مساله در آینده نیز تکرار شود.
دانشمند معروف شیعه مرحوم صدوق نیز به همین آیه برای امکان مساله

رجعت استدلال کرده و می گوید: یکی از عقاید ما اعتقاد بر رجعت است (که گروهی از انسانهای پیشین بار دیگر در همین دنیا به زندگی باز میگردند).
و نیز میتواند این آیه سندی برای مساله معاد و احیای مردگان در قیامت باشد. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 223
آیه 244 - 245
آیه و ترجمه
وَ قَتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ(244)
مَّن ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسناً فَیُضعِفَهُ لَهُ أَضعَافاً کَثِیرَةً وَ اللَّهُ یَقْبِضُ وَ یَبْصط وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ(245)
ترجمه :
244 - و در راه خدا، پیکار کنید! و بدانید خداوند، شنوا و داناست .
245 - کیست که به خدا قرض الحسنهای دهد، (و از اموالی که خدا به او بخشیده ، انفاق کند،) تا آن را برای او، چندین برابر کند؟ و خداوند است که (روزی بندگان را) محدود یا گسترده می سازد، (و انفاق ، هرگز باعث کمبود روزی آنها نمی شود). و به سوی او باز می گردید (و پاداش خود را خواهید گرفت).
شان نزول :
در شان نزول آیه دوم ، چنین نقل کرده اند که : روزی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر کس صدقه ای بدهد دو برابر آن در بهشت خواهد داشت ، ابو الدحداح انصاری عرض کرد، ای رسول خدا من دو باغ دارم اگر یکی از آنها را به عنوان صدقه بدهم دو برابر آن را در بهشت خواهم داشت ، فرمود: آری ، عرض کرد: ام الدحداح نیز با من خواهد بود فرمود: آری ، عرض کرد: فرزندان نیز با منند؟ فرمود: آری ، سپس او باغی را که بهتر بود، به عنوان صدقه به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داد، آیه فوق نازل شد، و صدقه او را دو هزار هزار برابر برای او کرد و این است معنی اضعافا کثیرة .
ابو الدحداح بازگشت و همسرش ام الدحداح و فرزندان را در آن باغی دید که صدقه قرار داده بود به در باغ ایستاد و نخواست وارد آن شود، و همسرش را صدا زد و گفت : من این باغ را صدقه قرار داده ام و دو برابرش را در بهشت خریداری کرده ام و تو و فرزندان نیز با من خواهید بود، همسرش گفت مبارک است آنچه را فروخته و آنچه را خریدهای ، پس همگی از باغ خارج شدند و آن را به پیامبر تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 224 تسلیم کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: چه بسیار نخله هائی در بهشت که شاخه هایش برای ابی الدحداح آویزان شده است .

تفسیر:
جهاد با جان و مال
از اینجا آیات مربوط به جهاد، شروع می شود، و به دنبال آن داستانی در همین زمینه از اقوام پیشین می آید و با توجه به سرگذشتی که در آیه قبل درباره جمعی از بنی اسرائیل نقل شد که آنها به بهانه طاعون از جهاد فرار کردند و سرانجام ، با همان طاعون از میان رفتند، رابطه بین این آیات و آیات قبل روشن می گردد.
نخست می فرماید: در راه خدا پیکار کنید، و بدانید خداوند شنوا و دانا است سخنان شما را می شنود و از انگیزه های درونی شما و نیاتتان در امر جهاد آگاه است (و قاتلوا فی سبیل الله و اعلموا ان الله سمیع علیم).
سپس می افزاید: کیست که به خدا وام نیکوئی دهد (و از اموالی که او بخشیده است در طریق جهاد و در طریق حمایت مستمندان ، انفاق کنند تا خداوند آن را برای او، چندین برابر کند (من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة).
بنابراین وام دادن به خداوند به معنی انفاق فی سبیل الله است و به گفته بعضی از مفسران ، انفاقهائی است که در راه جهاد می شود، زیرا در آن زمان تهیه هزینه های مختلف جهاد، بر دوش مبارزان مسلمان بود، در حالی که بعضی دیگر معتقدند هر گونه انفاقی را شامل می شود، هر چند بعد از آیه جهاد وارد شده تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 225
است .
ولی تفسیر دوم با ظاهر آیه سازگارتر است ، به خصوص اینکه معنی اول را نیز در بر می گیرد، و اصولا انفاق در راه خدا، و کمک به نیازمندان و حمایت از محرومان ، همان کار جهاد را می کند، زیرا هر دو مایه استقلال و سربلندی جامعه اسلامی است .
اضعاف جمع ضعف (بر وزن شعر) به معنی دو یا چند برابر کردن چیزی است ، و با توجه اینکه این واژه به صورت جمع در آیه آمده و با کلمه کثیرة ، تاکید شده ، به علاوه جمله یضاعف نیز تاکید بیشتری را از یضعف می رساند (آن چنان که ارباب لغت گفته اند) از مجموع این جهات ، استفاده می شود، که خداوند، برای انفاق کنندگان پاداش بسیار فراوانی قرار داده ، و انفاق در راه خدا همچون بذر مستعدی است که در زمین آماده ای افشانده شود، و به وسیله بارانهای پی در پی آبیاری گردد، و دهها و گاه صدها برابر، نتیجه دهد (همان گونه که در آیه 261 همین سوره خواهد آمد).
و در پایان آیه می فرماید: خداوند (روزی بندگان را) محدود و گسترده می کند و همه شما به سوی او باز می گردید (والله یقبض و یبصط و الیه ترجعون).

اشاره به اینکه تصور نکنید انفاق و بخشش ، اموال شما را کم می کند زیرا گسترش و محدودیت ، روزی شما به دست خدا است و او توانائی دارد در عوض اموال انفاق شده ، به مراتب بیش از آن را در اختیار شما قرار دهد، بلکه با توجه به ارتباط و به هم پیوستگی افراد اجتماع با یکدیگر، همان اموال انفاق شده در واقع به شما باز می گردد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 226
این از نظر دنیا، و از نظر آخرت ، فراموش نکنید که همه به سوی او باز می گردید و پاداشهای بزرگ شما آنجا است .
نکته :
چرا تعبیر به قرض ؟
در چندین آیه از قرآن مجید (و از جمله آیه بالا) در مورد انفاق در راه خدا تعبیر به قرض و وام دادن به پروردگار آمده است ، و این نهایت لطف خداوند نسبت به بندگان را از یک سو و کمال اهمیت مساله انفاق را از سوی دیگر می رساند، با اینکه مالک حقیقی سراسر هستی او است ، و انسانها تنها به عنوان نمایندگی خداوند، در بخش کوچکی از آن ، تصرف می کنند چنانکه در آیه 7 سوره حدید می خوانیم : آمنوا بالله و رسوله و انفقوا مما جعلکم مستخلفین فیه : ایمان به خدا و رسولش بیاورید و از آنچه خداوند شما را در آن نماینده خود ساخته ، انفاق کنید ولی با این حال بر می گردد و از بنده خود استقراض می کند، آن هم استقراضی با چنین سود بسیار فراوان ، کرم بین و لطف خداوندگار! در نهج البلاغه آمده است که می فرماید: و استقرضکم و له خزائن السموات و الارض و هو الغنی الحمید و انما اراد ان یبلوکم ایکم احسن عملا: خداوند از شما در خواست قرض کرده در حالی که گنجهای آسمان و زمین از آن او است و بی نیاز و ستوده ، (آری اینها نه از جهت نیاز او است) بلکه می خواهد شما را بیازماید که کدام یک نیکوکارترید. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 227
آیه 246 - 252
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَرَ إِلی الْمَلا مِن بَنی إِسرءِیلَ مِن بَعْدِ مُوسی إِذْ قَالُوا لِنَبیٍّ لَّهُمُ ابْعَث لَنَا مَلِکاً نُّقَتِلْ فی سبِیلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسیْتُمْ إِن کتِب عَلَیْکمُ الْقِتَالُ أَلا تُقَتِلُوا قَالُوا وَ مَا لَنَا أَلا نُقَتِلَ فی سبِیلِ اللَّهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنَا مِن دِیَرِنَا وَ أَبْنَائنَا فَلَمَّا کُتِب عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلا قَلِیلاً مِّنْهُمْ وَ اللَّهُ عَلِیمُ بِالظلِمِینَ(246)
وَ قَالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَث لَکمْ طالُوت مَلِکاً قَالُوا أَنی یَکُونُ لَهُ الْمُلْک عَلَیْنَا وَ نحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْکِ مِنْهُ وَ لَمْ یُؤْت سعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصطفَاهُ عَلَیْکمْ وَ زَادَهُ بَسطةً فی الْعِلْمِ وَ الْجِسمِ وَ اللَّهُ یُؤْتی مُلْکهُ مَن یَشاءُ وَ اللَّهُ وَسِعٌ عَلِیمُ(247)

وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ ءَايَةَ مُلْكِهِ أَن يَأْتِيَكُمُ التَّابُوت فِيهِ سكينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ بَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَک ءَالُ مُوسى وَ ءَالُ هَرُونَ تحْمِلُهُ الْمَلَئكَةُ إِنَّ فى ذَلِک لاَيَةً لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ(248)
فَلَمَّا فَصلَ طَالُوت بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكم بِنَهَرٍ فَمَن شرِب مِنْهُ فَلَيْس مِنى وَ مَن لَّمْ يَطعَمْهُ فَإِنَّهُ منى إِلا مَنِ اغْتَرَف غُرْفَةَ بِيَدِهِ فَشرِبُوا مِنْهُ إِلا قَلِيلاً مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ قَالُوا لا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوت وَ جُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظنُّونَ أَنَّهُم مُّلَقُوا اللَّهِ كم مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَت فِئَةً كثِيرَةَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصبرِينَ(249)
وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوت وَ جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صبراً وَ ثَبِّت أَقْدَامَنَا وَ انصرْنَا عَلى الْقَوْمِ الْكفِرِينَ(250)
فَهَزَمُوهُم بِإِذْنِ اللَّهِ وَ قَتَلَ دَاوُدُ جَالُوت وَ ءَاتَاهُ اللَّهُ الْمُلْک وَ الْحِكمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا يَشاءُ وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ النَّاس بَعْضهُم بِبَعْضٍ لَّفَسدَتِ الاَرْض وَ لَكنَّ اللَّهَ ذُو فَضلٍ عَلى الْعَلَمِينَ(251)
تِلْک ءَايَت اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْک بِالْحَقِّ وَ إِنَّک لَمِنَ الْمُرْسلِينَ(252) تفسير نمونه جلد 2 صفحه 228
ترجمه :
246 - آيا مشاهده نكردى جمعى از بنى اسرائيل را بعد از موسى ، كه به پيامبر خود گفتند: زمامدار (و فرماندهى) براى ما انتخاب كن ! تا (زير فرمان او) در راه خدا پيكار كنيم . پيامبر آنها گفت : شايد اگر دستور پيكار به شما داده شود، (سرپيچى كنيد، و) در راه خدا، جهاد و پيكار نكنيد! گفتند: چگونه ممكن است در راه خدا پيكار نكنيم ، در حالى كه از خانه ها و فرزندانمان رانده شده ايم ، (و شهرهاى ما به وسيله دشمن اشغال ، و فرزندان ما اسير شدهاند)؟! اما هنگامى كه دستور پيكار به آنها داده شد، جز عده كمى از آنان ، همه سرپيچى كردند. و خداوند از ستمكاران ، آگاه است .
247 - و پيامبرشان به آنها گفت : خداوند (طالوت) را براى زمامدارى شما مبعوث (و انتخاب) كرده است ، گفتند: چگونه او بر ما حكومت كند، با اينكه ما از او شايسته تريم ، و او ثروت زيادى ندارد؟! گفت : خدا او را بر شما برگزيده ، و او را در علم و (قدرت) جسم ، وسعت بخشيده است . خداوند، ملكش را به هر كس بخواهد، مى بخشد، و احسان تفسير نمونه جلد 2 صفحه 229
خداوند، وسيع است ، و (از لياقت افراد براى منصبها) آگاه است .
248 - و پيامبرشان به آنها گفت : نشانه حكومت او، اين است كه (صندوق عهد) به سوى شما خواهد آمد. (همان صندوقى كه) در آن ، آرامشى از پروردگار شما، و يادگارهاى خاندان موسى و هارون قرار دارد، در حالى كه فرشتگان ، آن را حمل مى كنند. در اين موضوع ، نشانه اى (روشن) براى

شماست ، اگر ایمان داشته باشید.
249 - و هنگامی که طالوت (به فرماندهی لشکر بنی اسرائیل منصوب شد، و) سپاهیان را با خود بیرون برد، به آنها گفت : خداوند، شما را به وسیله یک نهر آب ، آزمایش می کند، آنها (که به هنگام تشنگی ،) از آن بنوشند، از من نیستند، و آنها که جز یک پیمانه با دست خود، بیشتر از آن نخورند، از من هستند! جز عده کمی ، همگی از آن آب نوشیدند. سپس هنگامی که او، و افرادی که با او ایمان آورده بودند، (و از بوته آزمایش ، سالم به در آمدند،) از آن نهر گذشتند، (از کمی نفرات خود، ناراحت شدند، و عده ای) گفتند: امروز، ما توانایی مقابله با جالوت و سپاهیان او را نداریم . اما آنها که می دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و به روز رستاخیز، ایمان داشتند) گفتند، چه بسیار گروههای کوچکی که به فرمان خدا، بر گروههای عظیمی پیروز شدند! و خداوند، با صابران (و استقامت کنندگان) است .
250 - و هنگامی که در برابر جالوت و سپاهیان او قرار گرفتند گفتند: پروردگارا! پیمانه شکیبایی و استقامت را بر ما بریز! و قدمهای ما را ثابت بدار! و ما را بر جمعیت کافران ، پیروز بگردان !
251 - سپس به فرمان خدا، آنها سپاه دشمن را به هزیمت وا داشتند. و ((داوود)) (نوجوان نیرومند و شجاعی که در لشکر طالوت بود)، جالوت را کشت ، و خداوند، حکومت و دانش را به او بخشید، و از آنچه می خواست به او تعلیم داد. و اگر خداوند، بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد، زمین را فساد فرا می گرفت ، ولی خداوند نسبت به جهانیان ، لطف و احسان دارد.
252 - اینها، آیات خداست که به حق ، بر تو می خوانیم ، و تو، از رسولان (ما) هستی . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 230
تفسیر:
فراز عبرت انگیزی از تاریخ بنی اسرائیل
پیش از آنکه به تفسیر این آیات بپردازیم ، لازم است به گوشه ای از تاریخ بنی اسرائیل که این آیات ناظر به آن است اشاره کنیم :
قوم یهود که در زیر سلطه فرعونیان ضعیف و ناتوان شده بودند بر اثر رهبریهای خردمندانه موسی (علیه السلام) از آن وضع اسف انگیز نجات یافته و به قدرت و عظمت رسیدند.
خداوند به برکت این پیامبر نعمتهای فراوانی به آنها بخشیده که از جمله صندوق عهد بود - که به زودی درباره تاریخچه و محتویات آن بحث خواهیم کرد. قوم یهود با حمل این صندوق در جلوی لشکر یک نوع اطمینان خاطر و توانائی روحی پیدا می کردند و این قدرت و عظمت تا مدتی بعد از موسی (علیه السلام) ادامه داشت ولی همین پیروزیها و نعمتها کم کم باعث غرور

آنها شد و تن به قانون شکنی دادند، سرانجام به دست فلسطینیان شکست خورده و قدرت و نفوذ خویش را همراه صندوق عهد از دست دادند به دنبال آن چنان دچار پراکندگی و اختلاف شدند که در برابر کوچک ترین دشمنان قدرت دفاع نداشتند تا جائی که دشمنان گروه کثیری از آنها را از سرزمین خود بیرون راندند و حتی فرزندان آنها را به اسارت گرفتند.
این وضع سالها ادامه داشت تا آنکه خداوند پیامبری به نام اشموئیل را برای نجات و ارشاد آنها برانگیخت آنها نیز که از ظلم و جور دشمنان به تنگ آمده بودند و دنبال پناهگاهی می گشتند گرد او اجتماع کردند و از او خواستند رهبر و امیری برای آنها انتخاب کند تا همگی تحت فرمان و هدایت او یک دل و یک رای با دشمن نبرد کنند تا عزت از دست رفته را باز یابند.
اشموئیل که به روحیات و سست همتی آنان به خوبی آشنا بود در جواب گفت از آن بیم دارم که چون فرمان جهاد در رسد از دستور امیر و رهبر خود سرپیچی تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 231
کنید و از مقابله و پیکار با دشمن شانه خالی نمائید.
آنها گفتند چگونه ممکن است ما از فرمان امیر سرباز زنیم و از انجام وظیفه دریغ نمائیم در حالی که دشمن ما را از وطن خود بیرون رانده و سرزمینهای ما را اشغال نموده و فرزندان ما را به اسارت برده است !
اشموئیل که دید جمعیت با تشخیص درد به سراغ طبیب آمده اند و گویا رمز عقب ماندگی خود را درک کرده اند. به درگاه خداوند روی آورده و خواسته قوم را به پیشگاه وی عرضه داشت ، به او وحی شد که طالوت را به پادشاهی ایشان برگزیدم .
اشموئیل عرض کرد خداوندا من هنوز طالوت را ندیده و نمی شناسم .
وحی آمد ما او را به جانب تو خواهیم فرستاد، هنگامی که او نزد تو آمد فرماندهی سپاه را به او واگذار و پرچم جهاد را به دست وی بسپار.
طالوت کیست ؟
طالوت مردی بلند قامت و تنومند و خوش اندام بود اعصابی محکم و نیرومند داشت از نظر قوای روحی نیز بسیار زیرک ، دانشمند و با تدبیر بود بعضی علت انتخاب نام طالوت را برای وی همان طول قامت او می دانند ولی با این همه شهرتی نداشت و با پدرش در یکی از دهکده ها در ساحل رودخانه ای می زیست و چهار پایان پدر را به چرا می برد و کشاورزی می کرد.
روزی بعضی از چهار پایان در بیابان گم شدند طالوت به اتفاق یکی از دوستان خود به جستجوی آنها در اطراف رودخانه به گردش در آمد این وضع تا چند روز ادامه یافت تا اینکه به نزدیک شهر صوف رسیدند.
دوست وی گفت ما اکنون به سرزمین صوف شهر اشموئیل پیامبر رسیده

ایم بیا نزد وی رویم شاید در پرتو وحی و فروغ رای به گم شده خویش راه یابیم ، هنگامی که وارد شهر شدند با اشموئیل برخورد کردند همین که

اشموئیل و طالوت به یکدیگر افتاد میان دلهای آنان آشنائی بر قرار شد.
اشموئیل از همان لحظه طالوت را شناخت و دانست که این جوان همان است که از طرف خداوند برای فرماندهی جمعیت تعیین شده هنگامی که طالوت سرگذشت خود را برای اشموئیل شرح داد گفت اما چهار پایان هم اکنون در راه دهکده رو به باغستان پدرت روانه هستند از ناحیه آنها نگران مباش ولی من تو را برای کاری بسیار بزرگتر از آن دعوت می کنم خداوند تو را مامور نجات بنی اسرائیل ساخته است طالوت نخست از این پیشنهاد تعجب کرد و سپس با خوش وقتی آن را پذیرفت اشموئیل به قوم خود گفت خداوند طالوت را به فرماندهی شما برگزیده لازم است همگی از وی پیروی نمائید و خود را برای جهاد با دشمن آماده سازید.
بنی اسرائیل که برای فرمانده و رئیس لشکر امتیازاتی از نظر نسب و ثروت لازم می دانستند و هیچکدام را در طالوت نمی دیدند در برابر این انتصاب سخت به حیرت افتادند زیرا به عقیده آنها وی نه از خاندان لاوی بود که سابقه نبوت داشتند و نه از خاندان یوسف و یهودا که دارای سابقه حکومت بودند بلکه از خاندان بنیامین گمنام بود و از نظر مالی تهی دست لذا به عنوان اعتراض گفتند او چگونه می تواند بر ما حکومت کند ما از او سزاوارتریم ؟!
اشموئیل که آنان را سخت در اشتباه میدید گفت خداوند او را بر شما امیر قرار داده و شایستگی فرماندهی و رهبری به نیروی جسمی و قدرت روحی است که هر دو به اندازه کافی در طالوت هست و از این نظر بر شما برتری دارد ولی آنها نشانه ای که دلیل بر این انتخاب از ناحیه خدا باشد مطالبه کردند.
اشموئیل گفت نشانه آن این است که تابوت (صندوق عهد) که از یادگارهای مهم انبیاء بنی اسرائیل است و مایه دلگرمی و اطمینان شما در جنگها بوده در حالی که جمعی از فرشتگان آن را حمل می نمایند به سوی شما باز می گردد و چیزی نگذشت که صندوق عهد بر آنها ظاهر شد آنها با

را پذیرفتند.
طالوت زمام کشور را به دست گرفت !
طالوت فرماندهی سپاه را به عهده گرفت و در مدتی کوتاه لیاقت و شایستگی خود را در اداره امور مملکت و فرماندهی سپاه به اثبات رسانید سپس آنها را برای مبارزه با دشمنی که همه چیز آنها را به خطر انداخته بود دعوت کرد و به آنها تاکید کرد تنها کسانی با من حرکت کنند که تمام

فکرشان در جهاد باشد و آنها که بنائی نیمه کاره یا معامله ای نیمه تمام و امثال آن دارند در این پیکار شرکت نکنند. به زودی جمعیتی به ظاهر زیاد و نیرومند جمع شدند و به جانب دشمن حرکت کردند.
بر اثر راهپیمایی در برابر آفتاب همگی تشنه شدند، طالوت برای این که به فرمان خدا آنها را آزمایش و تصفیه کند گفت به زودی در مسیر خود به رودخانهای می رسید خداوند بوسیله آن شما را آزمایش می کند کسانی که از آن بنوشند و سیراب شوند از من نیستند و آنها که جز مقدار کمی ننوشند از من هستند!
همین که چشم آنها به نهر آب افتاد خوشحال شدند و به سرعت خود را به آن رسانیدند و سیراب گشتند. تنها عده معدودی بر سر پیمان باقی ماندند.
طالوت متوجه شد که لشکر او از اکثریتی بی اراده و سست عهد و اقلیتی از افراد با ایمان تشکیل شده است از این رو اکثریت بی انضباط و نافرمان را رها کرد و با همان جمع قلیل با ایمان از شهر بیرون آمد و به سوی میدان جهاد پیش رفت .
سپاه کوچک طالوت از کمی نفرات متوحش شده به طالوت گفتند ما توانائی در برابر این سپاه قدرتمند را نداریم اما آنها که ایمان راسخ به رستاخیز داشتند و دلهایشان از محبت خدا لبریز بود، از زیادی و نیرومندی سپاه دشمن و کمی عده خود نهراسیدند، با کمال شجاعت به طالوت گفتند: تو آنچه را صلاح میدانی فرمان ده ما نیز همه جا همراه تو خواهیم بود و به خواست خدا با همین تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 234
عدد کم با آنها جهاد خواهیم کرد، چه بسا جمعیتهای کم که به اراده پروردگار بر جمعیتهای زیاد پیروز شدند و خدا با استقامت کنندگان است .
طالوت با آن عده کم اما مؤ من و مجاهد آماده کارزار شد، آنها از درگاه خداوند درخواست شکیبائی و پیروزی کردند، همین که آتش جنگ شعله ور شد، جالوت از لشکر خویش بیرون آمد و در بین دو لشکر مبارز طلبید، صدای رعب آور وی دلها را می لرزاند و کسی را جرات میدان رفتن او نبود. در این میان نوجوانی به نام داوود که شاید بر اثر کمی سن برای جنگ هم به میدان نیامده بود، بلکه برای کمک به برادران بزرگتر خود که در صف جنگجویان بودند از طرف پدرش ماموریت داشت ، ولی با این حال بسیار چابک و ورزیده بود، با فلاخنی که در دست داشت یکی دو سنگ آن چنان ماهرانه پرتاب کرد که درست بر پیشانی و سر جالوت کوبیده شدند و او در میان وحشت و تعجب سپاهیانش به زمین سقوط کرد و کشته شد، با کشته شدن جالوت ترس و هراس عجیبی به سپاهیانش دست داد و سرانجام از برابر صفوف لشکر طالوت فرار کردند و بنی اسرائیل پیروز شدند. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 235
اکنون به تفسیر آیات باز میگردیم :

در نخستین آیه ، روی سخن را به پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده ، می فرماید: آیا ندیدی جمعی از اشراف بنی اسرائیل را بعد از موسی (علیه السلام) که به پیامبر خود گفتند: زمامداری برای ما انتخاب کن تا (تحت فرماندهی او) در راه خدا پیکار کنیم ؟ (ا لم تر الی الملا من بنی اسرائیل من بعد موسی اذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله).
واژه ملاء در لغت به معنی اشیاء یا اشخاصی است که چشم را پر می کند و شگفتی بیننده را بر می انگیزد، به همین جهت به جمعیت زیادی که دارای رای و عقیده واحدی ، باشند ملا گفته می شود، و نیز به اشراف و بزرگان هر قوم و ملتی ملا می گویند، زیرا هر کدام از این دو گروه به خاطر کمیت یا کیفیت خاص خود چشم بیننده را پر می کند.
همان طور که قبلا اشاره شد، این آیه اشاره به جمعیت زیادی از بنی اسرائیل می کند که یک صدا از پیامبر خویش تقاضای امیر و رهبری کردند تا بتوانند به فرماندهی او با جالوت که تمام حیثیت دینی و اجتماعی و اقتصادی آنها را به خطر افکنده بود پیکار کنند.
قابل توجه اینکه آنها برای رفع تجاوز دشمن که ایشان را از سرزمینشان بیرون رانده بود، می خواستند مبارزه کنند، در عین حال نام آن را فی سبیل الله (در راه خدا گذاردند) از این تعبیر روشن می شود که آنچه به آزادی و نجات انسانها از اسارت و رفع ظلم کمک کند، فی سبیل الله محسوب می شود، علاوه بر این پیکار مزبور، جنبه دینی و مذهبی نیز داشت .
بعضی نام این پیامبر را شمعون و بعضی اشموئیل ، و بعضی یوشع ، ذکر کرده اند، ولی مشهور در میان مفسران همان اشموئیل است که عربی آن

اسماعیل می باشد، و از امام باقر (علیه السلام) نیز در روایتی نقل شده است .
به هر حال پیامبرشان که از وضع آنان نگران بود، و آنها را ثابت قدم در عهد و پیمان نمی دید به آنها گفت : اگر دستور پیکار به شما داده شود شاید (سرپیچی کنید و) در راه خدا پیکار نکنید (قال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال الا تقاتلوا).
آنها در پاسخ گفتند: چگونه ممکن است در راه خدا پیکار نکنیم در حالی که از خانه و فرزندانمان رانده شدیم شهرهای ما به وسیله دشمن اشغال و فرزندانمان اسیر شده اند (قالوا و ما لنا الا نقاتل فی سبیل الله و قد اخرجنا من دیارنا و ابنائنا).
و به این ترتیب اعلام وفاداری به عهد و پیمان خود کردند، ولی با این همه هیچ یک از نام خدا و فرمان او، حفظ استقلال و موجودیتشان ، و آزادی

فرزندان ، نتوانست جلو پیمان شکنی آنها را بگیرد، و لذا در ادامه این آیه می خوانیم : هنگامی که دستور پیکار به آنها داده شد جز عده کمی همگی سرپیچی کردند و خداوند به (احوال) ستمکاران آگاه است و می شناسد و به آنها کیفر می دهد (فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم و الله علیم بالظالمین).
بعضی از مفسران ، عده وفاداران را 313 نفر نوشته اند، همانند سربازان وفادار اسلام در جنگ بدر.
در هر صورت پیامبرشان ، طبق وظیفه ای که داشت به در خواست آنها پاسخ گفت ، و طالوت را به فرمان خدا برای زمامداری آنان برگزید و به آنها گفت : خداوند طالوت را برای زمامداری شما برانگیخته است (و قال لهم نبیهم ان الله قد بعث

لکم طالوت ملکا).
مطابق این آیه انتخاب طالوت به عنوان زمامداری و فرماندهی لشکر بنی اسرائیل از سوی خدا بوده و شاید جمله قد بعث (برانگیخت) اشاره به همان چیزی باشد که در شرح این داستان گذشت که حوادث غیر منتظره ای طالوت را به شهر آن پیامبر (علیه السلام) و مجلس او کشانید، و این انتخاب الهی صورت گرفت ، ضمنا از تعبیر ملکا چنین بر می آید که طالوت ، تنها فرمانده لشکر نبود بلکه زمامدار کشور هم بود.
از اینجا مخالفت شروع شد، گروهی گفتند: چگونه او بر ما حکومت داشته باشد با اینکه ما از او شایسته تریم ، و او ثروت زیادی ندارد (قالوا انی یکون له الملک علینا و نحن احق بالملک منه و لم یوت سعة من المال).
این نخستین اعتراض و پیمان شکنی بود که بنی اسرائیل در برابر آن پیامبر (علیه السلام) کردند، و با اینکه او تصریح کرده بود انتخاب طالوت از طرف خدا است آنها در واقع به انتخاب خداوند اعتراض کردند که ما از او سزاوارتریم زیرا دارای دو شرط لازم برای زمامداری هستیم ، نسب عالی و ثروت فراوان و همان طور که قبلا در شرح داستان آمده طالوت جوانی از یک قبیله گمنام بنی اسرائیل و از نظر مالی یک کشاورز ساده بود.
ولی قرآن پاسخ دندان شکنی را که آن پیامبر به گمراهان بنی اسرائیل داد چنین بازگو می کند گفت خداوند او را بر شما برگزیده و علم و (قدرت) جسم او را وسعت بخشیده (ان الله اصطفیه و زاده بسطة فی العلم و الجسم).
اینکه می بینید خداوند او را برگزیده و زمامدار شما قرار داده به خاطر این

است که از نظر هوش و فرزانگی و علم ، پر مایه است و از نظر نیروی جسمانی ، قوی و پر قدرت .
یعنی اولا این گزینش خداوند حکیم است و ثانیا شما سخت در اشتباهید و

شرایط اساسی رهبری را فراموش کرده اید، نسبت عالی و ثروت ، هیچ امتیازی برای رهبری نیست چون هر دو امر اعتباری و بیرون ذاتی است ، ولی علم و دانش و نیروی جسمانی دو امتیاز واقعی و درون ذاتی است که تاثیر عمیقی در مساله رهبری دارد. رهبر باید با علم و دانش خود، مصلحت جامعه ای را که در راس آن است تشخیص دهد و با قدرت خود آن را به موقع اجرا در آورد، با علم و تدبیر خود نقشه صحیح برای پیکار با دشمن بکشد و با نیروی جسمانی آن را پیاده کند.
تعبیر به بسطة (گسترش) اشاره به این است که وسعت وجودی انسان در پرتو علم و قدرت است ، هر قدر اینها افزوده شود هستی انسان گسترده تر می شود.
در اینجا گسترش علم بر گسترش نیروی جسمانی ، مقدم داشته شده ، زیرا شرط اول علم و آگاهی است .
ضمنا از این تعبیر استفاده می شود که امامت و رهبری ، گزینش الهی است ، و او است که شایستگی ها را تشخیص می دهد، اگر در فرزندان پیامبر این شایستگی را ببیند امامت را در آنجا قرار می دهد، و اگر در جای دیگر، در آنجا قرار می دهد، و این همان چیزی است که دانشمندان شیعه به آن معتقدند و از آن دفاع می کنند.
سپس می افزاید: خداوند، ملک خود را به هر کس بخواهد می بخشد و خداوند (احسانش) وسیع و گسترده و دانا (به لیاقت و شایستگی افراد) است (و الله یوتی ملکه من یشاء و الله واسع علیم).
این جمله ممکن است اشاره به شرط سومی برای رهبری باشد و آن فراهم شدن امکانات و وسائل مختلف از سوی خدا است زیرا ممکن است رهبری از نظر علم و قدرت کاملا پر مایه باشد ولی در شرائط و ظرفی قرار گیرد که هیچگونه تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 239
آمادگی برای پیشرفت اهداف او نداشته باشد، مسلما چنین رهبری به پیروزی درخشانی نخواهد رسید، قرآن می گوید: خدا حکومت الهی را به هر کس بخواهد می بخشد یعنی شرائط و وسائل لازم را برای او فراهم می سازد (این سخن ممکن است دنباله کلام آن پیامبر باشد و یا از کلام خداوند در قرآن).
آیه بعد نشان می دهد که گویا بنی اسرائیل هنوز به ماموریت طالوت از سوی خداوند حتی با تصریح پیامبرشان اشموئیل ، اطمینان پیدا نکرده بودند و از او خواهان نشانه و دلیل شدند، پیامبر آنها به آنان گفت ، نشانه حکومت او این است که صندوق عهد به سوی شما خواهد آمد که در آن آرامشی از سوی پروردگارتان برای شما است ، همان صندوقی که یادگارهای خاندان موسی و هارون در آن است ، در حالی که فرشتگان آن را حمل می کنند، در این موضوع ، نشانه روشنی برای شما است ، اگر

ایمان داشته باشید (و قال لهم نبیهم ان آیة ملکه ان یاتیکم التابوت فیه سکینة من ربکم و بقیة مما ترک آل موسی و آل هرون تحمله الملائکة ان فی ذلک لایة لکم ان کنتم مومنین).
نکته ها
1 - تابوت یا صندوق عهد چه بود؟
تابوت در لغت به معنی صندوقی است که از چوب می سازند و اینکه می بینیم به صندوق نقل و انتقال جنازه ها تابوت می گویند به همین مناسبت است ، اما باید توجه داشت که معنی اصلی تابوت اختصاصی به مردگان ندارد بلکه هر گونه صندوق چوبی را شامل می شود.
درباره این که تابوت بنی اسرائیل و به عبارت دیگر صندوق عهد چه بوده و به دست چه کسی ساخته شد و محتویات آن را چه چیز تشکیل می داد در روایات تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 240
و تفاسیر ما و همچنین در کتب عهد قدیم (تورات) سخن بسیار است و از همه روشنتر چیزی است که در احادیث اهل بیت (علیهمالسلام) و گفته های بعضی از مفسران مانند ابن عباس آمده است و آن اینکه : تابوت همان صندوقی بود که مادر موسی او را در آن گذاشت و به دریا افکند و هنگامی که به وسیله عمال فرعون از دریا گرفته شد و موسی را از آن بیرون آوردند همچنان در دستگاه فرعون نگهداری می شد و سپس به دست بنی اسرائیل افتاد، بنی اسرائیل این صندوق خاطره انگیز را محترم می شمردند و به آن تبرک می جستند.
موسی در واپسین روزهای عمر خود الواح مقدس را که احکام خدا بر آن نوشته شده بود به ضمیمه زره خود و یادگارهای دیگری در آن نهاد، و به وصی خویش یوشع بن نون سپرد و به این ترتیب اهمیت این صندوق در نظر بنی اسرائیل بیشتر شده و لذا در جنگهائی که میان آنان و دشمنان واقع می شد آن را با خود می بردند، و اثر روانی و معنوی خاصی در آنها می گذارد، و لذا گفته اند تا هنگامی که این صندوق خاطره انگیز با آن محتویات مقدس در میانشان بود، با سربلندی زندگی می کردند، ولی تدریجا مبانی دینی آنها ضعیف شد و دشمنان بر آنها چیره شدند و آن صندوق را از آنها گرفتند، اما اشموئیل طبق آیات مورد بحث به آنها وعده داد که به زودی صندوق عهد، به عنوان یک نشانه بر صدق گفتار او به آنها باز خواهد گشت .
از جمله فیه سکینة من ربکم و بقیة مما ترک آل موسی و آل هرون بر می آید که اولا صندوق عهد، همان طور که گفتیم محتویاتی داشت که جمعیت بنی اسرائیل را آرامش می بخشید و در حوادث گوناگون نفوذ معنوی و اثر روانی در آنها داشت فیه سکینة من ربکم و ثانیا قسمتی از یادگارهای خاندان موسی و خاندان هارون نیز بعدها به محتویات آن افزوده شده بود.

باید توجه داشت که سکینة از ماده سکون به معنی آرامش است و تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 241
منظور از آن در اینجا آرامش دل و جان می باشد.
اشموئیل به بنی اسرائیل خاطر نشان ساخت که صندوق عهد بار دیگر به میان شما باز می گردد و آرامش از دست رفته خود را خواهید یافت و در حقیقت صندوقی که علاوه بر جنبه معنوی و تاریخی چیزی بالاتر از پرچم و شعار برای بنی اسرائیل بود و وجود آن را نشانه استقلال و موجودیت خود می دانستند و با مشاهده آن به یاد تجدید دوران عظمت پیشین می افتادند، به آنها باز می گشت ، طبیعی است این بشارت بزرگی برای بنی اسرائیل محسوب می شد.
2 - منظور از حمل کردن فرشتگان (تحمله الملائکة) چیست ؟
چگونه فرشتگان صندوق عهد را آوردند؟ در پاسخ این سوال نیز مفسران سخنان بسیار گفته اند، از همه روشنتر اینکه : در تواریخ آمده است هنگامی که صندوق عهد به دست بت پرستان فلسطین افتاد و آن را به بتخانه خود بردند، به دنبال آن گرفتار ناراحتیهای فراوانی شدند، بعضی گفتند اینها همه از آثار صندوق عهد است لذا تصمیم گرفتند آن را از شهر و دیار خود بیرون بفرستند، و چون کسی حاضر به بیرون بردن آن نبود، ناچار آن را به دو گاو بستند و آنها را در بیابان سر دادند، اتفاقا این جریان درست مقارن با نصب طالوت به فرماندهی بنی اسرائیل بود، فرشتگان خدا ماموریت یافتند که این دو حیوان را به سوی شهر اشموئیل برانند هنگامی که بنی اسرائیل صندوق عهد را در میان خود دیدند، آن را به عنوان آیت و نشانه ای از طرف خداوند بر ماموریت طالوت تلقی کردند.
بنابراین گر چه در ظاهر آن دو گاو آن را به شهر آوردند لکن در واقع به وسیله فرشتگان الهی این کار انجام شد، به همین جهت حمل صندوق به فرشتگان نسبت داده شده است .
اصولا فرشته و ملک در قرآن و اخبار معنی وسیعی دارد که علاوه بر موجودات روحانی عاقل ، یک سلسله از نیروهای مرموز این جهان را نیز در بر تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 242
می گیرد.
از آنچه گفته شد به خوبی استفاده می شود که با این نشانه های اعجاز آمیز مساله رهبری و فرماندهی الهی طالوت ثابت شد، اما همانگونه که از جمله ان کنتم مومنین استفاده می شود، باز افراد ضعیف الایمان تسلیم حق نشدند و دنباله این داستان ، این حقیقت را آشکار خواهد ساخت .
سرانجام به رهبری و فرماندهی طالوت تن در دادند و او لشکرهای فراوانی را بسیج کرد و به راه افتاد، در اینجا بود که بنی اسرائیل در برابر آزمون عجیبی قرار گرفتند بهتر است این سخن را از زبان قرآن در ادامه

این آیات ، بشنویم ، می فرماید:
هنگامی که طالوت (به فرماندهی لشکر بنی اسرائیل منصوب شد و سپاهیان) را با خود بیرون برد، به آنها گفت : خداوند شما را با یک نهر آب امتحان می کند، آنها که از آن بنوشند از من نیستند و آنها که جز یک پیمان با دست خود، بیشتر از آن نچشند از منند (فلما فصل طالوت بالجنود قال ان الله مبتلیکم بنهر فمن شرب منه فلیس منی و من لم یطعمه فانه منی الا من اغترف غرفة بیده).
در اینجا لشکریان طالوت در برابر آزمون بزرگی قرار گرفتند، و آن مساله مقاومت شدید در برابر تشنگی ، و چنین آزمونی برای لشکر طالوت - مخصوصا با سابقه بدی که برای بنی اسرائیل در بعضی جنگها داشتند - ضرورت داشت ، چرا که پیروزی هر جمعیتی ، بستگی به مقدار انضباط و قدرت ایمان و استقامت در مقابل تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 243
دشمن و اطاعت از دستور رهبر و فرمانده دارد.
طالوت می خواست بداند انبوه لشکر تا چه اندازه ، فرمان او را اطاعت می کنند، به ویژه اینکه آنها با تردید و دودلی و حتی اعتراض ، رهبری او را پذیرفته بودند، گر چه در ظاهر تسلیم شده بودند ولی شاید هنوز در باطن ، شک و تردید بر دلهای آنها حکومت می کرد، به همین دلیل مامور می شود که آنها را امتحان کند، تا روشن شود، آیا این سربازان که می خواهند در برابر شمشیر آتشبار دشمن بایستند، توانائی تحمل مقداری تشنگی را دارند یا نه ؟
ولی اکثریت آنها - همانطور که در شرح داستان قبلا خواندیم و در آیه مورد بحث به طور فشرده به آن اشاره شده از بوته این امتحان سالم بیرون نیامدند، چنانکه قرآن می گوید: آنها همگی جز عده کمی از آنها، از آن آب نوشیدند (فشربوا منه الا قلیلا منهم).
و به این ترتیب ، دومین تصفیه در ارتش طالوت انجام یافت ، زیرا تصفیه اول همان بود که به هنگام اعلام بسیج عمومی گفته بود کسانی که تجارت یا بنای نیمه کاره و امثال آن دارند، همراه من نیایند.
سپس می افزاید: هنگامی که او (طالوت) و افرادی که به وی ایمان آورده بودند (و از بوته آزمایش سالم به در آمدند)، از آن نهر گذشتند گفتند: امروز ما (با این جمعیت اندک) توانائی مقابله با جالوت و سپاهیان او را نداریم (فلما جاوزه هو و الذین آمنوا معه قالوا لا طاقة لنا الیوم بجالوت و جنوده).
این جمله به خوبی نشان می دهد که همان گروه اندک که از آزمایش تشنگی سالم به در آمدند همراه او حرکت کردند، ولی همانها نیز وقتی فکر کردند که به زودی در برابر ارتش عظیم و نیرومند جالوت قرار می گیرند فریادشان از کمی نفرات بلند شد و این سومین مرحله آزمایش بود،

زیرا تنها گروه کوچک تری از این گروه اندک ، اعلام آمادگی و وفاداری کامل کردند، چنانکه قرآن در ادامه این آیه تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 244 می فرماید: آنها که می دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و به روز رستاخیز و وعده های الهی ایمان داشتند) گفتند: چه بسیار گروههای کوچکی که به فرمان خدا بر گروههای عظیمی پیروز شدند و خداوند با صابران (و استقامت کنندگان) همراه است (قال الذین یظنون انهم ملاقوا الله کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله و الله مع الصابرین).
این جمله به خوبی نشان می دهد کسانی که ایمان راسخ به روز رستاخیز داشتند به بقیه هشدار دادند که نباید به کمیت جمعیت نگاه کرد، بلکه باید کیفیت را در نظر گرفت ، زیرا بسیار شده که جمعیت کم از نظر نفرات ، اما با کیفیتی بالا، از جهت ایمان و اراده و تصمیم و متکی به عنایات الهی به اذن الله بر جمعیتهای انبوه پیروز شدند.
باید توجه داشت که یظنون در اینجا به معنی یعلمون می باشد، یعنی کسانی که به رستاخیز، یقین داشتند و وعدههای الهی را در مورد پاداش مجاهدان راستین می دانستند (زیرا ظن در بسیاری از موارد به معنی یقین به کار می رود و اگر آن را به معنی گمان هم بدانیم باز بی تناسب نخواهد بود زیرا مفهوم آیه چنین می شود که گمان به رستاخیز تا چه رسد به علم و یقین ، انسان را در برابر اهداف الهی مصمم می سازد همانگونه که گمان به منافع ، در کارهای مهم همچون کشاورزی و تجارت و صنعت صاحبان آنها را مصمم می کند.
درباره اینکه چرا به روز قیامت ، روز لقای پروردگار گفته شده در ذیل آیه 46 همین سوره به مقدار کافی بحث کردیم . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 245
در آیه بعد، مساله رویارویی دو لشکر مطرح شده ، می فرماید: به هنگامی که آنها (لشکر طالوت و بنی اسرائیل) در برابر جالوت و سپاهیان او قرار گرفتند گفتند: پروردگارا! صبر و استقامت را بر ما فرو ریز و گامهای ما را استوار بدار، و ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان (و لما برزوا لجالوت و جنوده قالوا ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین).
برزوا از ماده بروز، به معنی ظهور است ، و از آنجا که وقتی انسان در میدان جنگ ، آماده و ظاهر می شود، ظهور و بروز دارد به این کار، مبارزه یا براز می گویند.
این آیه می گوید: هنگامی که طالوت و سپاه او، به جایی رسیدند که لشکر نیرومند جالوت ، نمایان و ظاهر شد، و در برابر آن قدرت عظیم صف کشیدند، دست به دعا برداشتند و از خداوند سه چیز طلب کردند، نخست صبر و شکیبائی و استقامت ، در آخرین حد آن ، لذا تعبیر به افرغ علینا

صبرا کردند که از ماده افراغ به معنی ریختن آب یا ماده سیال دیگر از ظرف ، به طوری که ظرف کاملا خالی شود، نکره بودن صبر نیز تاکیدی به این مطلب است .
تکیه بر ربوبیت پروردگار ربنا و تعبیر به افراغ که به معنی خالی کردن پیمانه است ، و تعبیر به علی که بیانگر نزول از طرف بالا است و تعبیر به صبرا که در این گونه موارد دلالت بر عظمت دارد، هر کدام نکته ای در بر دارد که مفهوم این دعا را کاملا عمیق و پر مایه می کند.
دومین تقاضای آنها از خدا این بود که گامهای ما را استوار بدار تا از جا کنده نشود و فرار نکنیم ، در حقیقت دعای اول جنبه باطنی و درونی داشت و این دعا جنبه ظاهری و برونی دارد و مسلما ثبات قدم از نتائج روح استقامت و صبر است .
سومین تقاضای آنها این بود که ما را بر این قوم کافر یاری فرما و پیروز کن که در واقع هدف اصلی را تشکیل می دهد و نتیجه نهایی صبر و استقامت و ثبات قدم تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 246
است .
به یقین خداوند چنین بندگانی را تنها نخواهد گذاشت هر چند عدد آنها کم و عدد دشمن زیاد باشد، لذا در آیه بعد می فرماید: آنها به فرمان خدا سپاه دشمن را شکست دادند و به هزیمت وا داشتند (فهزموهم باذن الله).
و داوود (جوان کم سن و سال و نیرومند شجاعی که در لشکر طالوت بود) جالوت را کشت (و قتل داود جالوت).
در اینجا چگونگی کشته شدن آن پادشاه ستمگر به دست داوود جوان و تازه کار در جنگ ، تشریح نشده ولی همانگونه که در شرح داستان آمد با فلاخنی که در دست داشت ، یکی دو سنگ آن چنان ماهرانه پرتاب کرد که درست بر پیشانی و سر جالوت کوبیده شد و در آن فرو نشست و فریادی کشید و فرو افتاد، و ترس و وحشت تمام سپاه او را فرا گرفت و به سرعت فرار کردند گویا خداوند می خواست قدرت خویش را در اینجا نشان دهد که چگونه پادشاهی با آن عظمت و لشکری انبوه به وسیله نوجوان تازه به میدان آمده ای آن هم با یک سلاح ظاهرا بی ارزش ، از پای در می آید.
سپس می افزاید: خداوند حکومت و دانش را به او بخشید و از آنچه می خواست به او تعلیم داد (و آتیه الله الملک و الحکمة و علمه مما یشاء).
ضمیر در این دو جمله به داوود بر می گردد که در واقع فاتح این جنگ بود.
گر چه در این آیه تصریح نشده که این داوود همان داوود، پیامبر بزرگ بنی اسرائیل ، پدر سلیمان است ، ولی جمله آتیه الله الملک و الحکمة و علمه مما یشاء، نشان می دهد که او به مقام نبوت رسید زیرا اینگونه تعبیرات معمولا درباره انبیای الهی است به خصوص که شبیه این تعبیر در آیه 20

سوره (ص) درباره داوود آمده است ، و شددنا ملکه و آتیناه الحکمة : پایه حکومت او را محکم ساختیم و تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 247
به او دانش و تدبیر دادیم .
از روایاتی که در تفسیر این آیه نقل شده ، نیز به روشنی استفاده می شود که او همان داوود، پیامبر بنی اسرائیل است .
این تعبیر ممکن است اشاره به علم تدبیر کشور داری و ساختن زره و وسائل جنگی و مانند آن باشد که داوود (علیه السلام) در حکومت بسیار عظیم خود به آن نیاز داشت زیرا خداوند هر مقامی را که به کسی می سپارد آمادگیهای لازم را نیز به او می بخشد.
و در پایان آیه به یک قانون کلی اشاره کرده ، می گوید: و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند سراسر روی زمین فاسد می شود، ولی خداوند نسبت به تمام جهانیان ، لطف و احسان دارد (و لو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض و لکن الله ذو فضل علی العالمین).
خداوند نسبت به جهانیان لطف و مرحمت دارد که جلو همه گیر شدن و همگانی شدن فساد را در روی زمین می گیرد.
درست است که سنت پروردگار بر این قرار گرفته که در این دنیا اصل آزادی اراده و اختیار، حکومت کند و انسانها در انتخاب راه خیر و شر آزاد باشند ولی هنگامی که طغیان ستمگران جهان را در معرض فساد و تباهی عمومی قرار دهد خداوند جمعی از بندگان خود را بر می انگیزد و یاری می کند که جلو طغیان آنها را بگیرند و حالت اهریمنی آنها را در هم بکوبند و این یکی از الطاف پروردگار بر بندگان است .
شبیه همین معنی در آیه 40 سوره حج نیز آمده است ، می فرماید: و لو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد: اگر خداوند به وسیله بعضی از بندگان خود، بعض دیگر را دفع نکند، صومعه ها و کلیساها و معابد یهود و مساجد مسلمین ویران می گردد.
و این آیات ، بشارت است برای مومنان که در مواقعی که در فشار شدید
از تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 248
سوی طاغوتها و جباران قرار می گیرند در انتظار نصرت و پیروزی الهی باشید.
آیا این آیه اشاره به مساله تنازع بقاء دارد؟
سؤ ال :
در اینجا سؤ الی مطرح است و آن اینکه آیا این آیه اشاره به مساله تنازع بقا که یکی از اصول چهارگانه فرضیه داروین در مساله تکامل انواع است نمی باشد؟ فرضیهای که می گوید باید جنگ و تنازع همواره در میان بشر باشد و اگر نباشد رکود و سستی و فساد، همه را فرا خواهد گرفت و نسل

بشر به عقب بر خواهد گشت ولی تنازع و جنگ دائمی سبب می شود که نیرومندان بمانند و ضعیفان در این نظام پایمال شوند و از میان بروند، و به این ترتیب انتخاب اصلح صورت گیرد.
پاسخ :
این تفسیر در صورتی امکان دارد که ما رابطه آیه را به کلی از ما قبل آن قطع کنیم و حتی آیه همانند آن را در سوره حج از نظر دور داریم ، ولی با توجه به آنها روشن می شود که آیه مورد بحث ، ناظر به مبارزه با افراد طغیانگر و ستمکار است که اگر خداوند از طرق مختلف جلو آنها را نگیرد، تمامی روی زمین به فساد کشیده می شود، بنابراین جنگ را به عنوان یک اصل کلی در زندگی انسانها، مقدس نمی شمرد.
به علاوه آنچه به عنوان قانون تنازع بقاء گفته می شود و یادگار اصول چهارگانه داروین در مساله تکامل انواع است نه تنها یک قانون مسلم علمی نیست بلکه فرضیهای است ابطال شده و حتی طرفداران تکامل انواع امروز به هیچ وجه روی اصل تنازع بقاء تکیه نمی کنند و تکامل جانداران را مربوط به مساله جهش می دانند.
از همه اینها گذشته به فرض این که فرضیه تنازع بقاء را یک اصل علمی

بدانیم باید از آن فقط در مورد زندگی جانوران استفاده کرد و زندگی انسان هرگز نمی تواند بر اساس آن بنا شود زیرا تکامل انسان در پرتو تعاون بقاء است نه تنازع بقاء!
چنین به نظر می رسد که تعمیم فرضیه تنازع بقاء به جهان انسانیت یک نوع طرز تفکر استعماری است که بعضی از جامعه شناسان سرمایه داری برای توجیه جنگهای خونین و نفرت انگیز حکومتهای خود به آن متوسل شده اند و خواستهاند جنگ و نزاع را یک ناموس طبیعی و یک وسیله برای تکامل و پیشرفت جوامع انسانی معرفی کنند و به این ترتیب بر روی جنایات خود یک سرپوش علمی بگذارند، کسانی که ناآگاه تحت تاثیر افکار ضد انسانی آنها قرار گرفته و آیه فوق را بر آن تطبیق کرده اند مسلما از تعلیمات قرآنی دور افتاده اند، زیرا قرآن صریحا می گوید یا ایها الذین آمنوا ادخلوا فی السلم کافة (ای افراد با ایمان همگی داخل در صلح و صفا شوید).
جای تعجب است که بعضی از مفسران اسلامی مانند نویسنده المنار و همچنین مراغی در تفسیر خود چنان تحت تاثیر این فرضیه واقع شده اند که آن را یکی از سنن الهی پنداشته و آیه فوق را به آن تفسیر نموده اند و چنین پنداشته اند که این فرضیه از ابداعات قرآن است و نه از ابتکارات داروین ! ولی همانگونه که گفتیم نه آیه فوق ناظر به آن است و نه این فرضیه اصل و اساسی دارد بلکه اصل حاکم بر روابط انسانها تعاون بقاء است و نه تنازع بقاء!

آخرین آیه می فرماید: اینها آیات خدا است که به حق بر تو می خوانیم و تو
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 250
از رسولان هستی (تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق و انک لمن المرسلین
).
این آیه به داستانهای متعددی که در آیات گذشته درباره بنی اسرائیل آمد
اشاره می کند و می گوید: هر کدام نشانهای از قدرت و عظمت پروردگار
است (و پاک از هر گونه خرافه و افسانه) و از سوی خداوند بر پیامبر
(صلی الله علیه و آله و سلم) نازل گردیده است ، و این خود یکی از
نشانه های صدق گفتار و نبوت او است . البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 251
آیه 253
آیه و ترجمه
تِلْک الرُّسلُ فَضلْنَا بَعْضهُمْ عَلی بَعْضٍ مِّنْهُم مَّن کلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضهُمْ
دَرَجَتٍ وَ ءَاتَیْنَا عِیسی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّنَتِ وَ أَیَّدْنَهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ
مَا اقْتَتَلَ الَّذِینَ مِن بَعْدِهِم مِّن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَیِّنَت وَ لَکِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنهُم
مَّنْ ءَامَنَ وَ مِنهُم مَّن کَفَرَ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَ لَکِنَّ اللَّهَ یَفْعَلُ مَا
یُرِیدُ(253)
ترجمه :
253 - بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم ، برخی از آنها،
خدا با او سخن می گفت ، و بعضی را درجاتی برتر داد، و به عیسی بن
مریم ، نشانه های روشن دادیم ، و او را با روح القدس تایید نمودیم ، (ولی
فضیلت و مقام آن پیامبران ، مانع اختلاف امتها نشد).
و اگر خدا می خواست ، کسانی که بعد از آنها بودند، پس از آن همه نشانه
های روشن که برای آنها آمد، جنگ و ستیز نمی کردند، (اما خدا مردم را
مجبور نساخته ، و آنها را در پیمودن راه سعادت ، آزاد گذارده است ،) ولی
این امتها بودند که با هم اختلاف کردند، بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر
شدند، (و جنگ و خونریزی بروز کرد.
و باز) اگر خدا می خواست ، با هم پیکار نمی کردند، ولی خداوند آنچه را
می خواهد، (از روی حکمت) انجام می دهد (و هیچ کس را به قبول چیزی
مجبور نمی کند).
تفسیر:
نقش پیامبران در زندگی انسانها
این آیه اشاره ای به درجات انبیاء و مراتب آنها و گوشهای از رسالت آنها
در جامعه انسانی می کند، نخست می فرماید: آن رسولان را بعضی بر
بعضی برتری تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 252
دادیم (تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض).

تلک اسم اشاره به بعید است و می دانیم این تعبیر گاهی برای احترام به موقعیت و مقام اشخاص به کار می رود، اشاره به اینکه موقعیت پیامبران به قدری بالا است که گوئی از دسترسها دور است .
در اینکه منظور از رسل همه پیامبران و رسولان الهی است ، یا رسولانی که در آیات گذشته این سوره نامشان به میان آمد، یا به داستان آنها اشاره شده ، مانند ابراهیم ، موسی ، عیسی ، داوود، اشموئیل ، و یا همه رسولانی که در موقع نزول این آیه نامشان در قرآن بوده است ؟
در میان مفسران گفتگو است ، ولی بیشتر به نظر می رسد که منظور از آن ، همه پیامبران خدا بوده باشد، زیرا واژه الرسل به اصطلاح جمع محلی به لام است و دلالت بر عموم دارد.
تعبیر به فضلنا بعضهم علی بعض به روشنی می رساند که همه پیامبران الهی با اینکه از نظر نبوت و رسالت ، همانند بودند از جهت مقام یکسان نبودند زیرا هم شعاع ماموریت آنان متفاوت بوده ، و هم میزان فداکاریهای آنان با هم تفاوت داشته است .
سپس به ویژگی بعضی از آنان پرداخته ، می فرماید: بعضی از آنان را خدا با او سخن گفت (منهم من کلم الله).
واضح است که منظور از آن ، حضرت موسی (علیه السلام) می باشد که به عنوان کلیم الله معروف شده و در آیه 164 سوره نساء درباره او می فرماید: و کلم الله موسی تکلیما، خداوند با موسی سخن گفت .
و این احتمال که منظور از آن پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد و منظور از تکلم ، همان سخنانی باشد که در شب معراج با او گفت ، یا منظور وحی الهی باشد که در آیه 51 سوره شوری و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا... عنوان تکلم به آن اطلاق تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 253
شده ، بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا وحی در مورد تمام پیامبر است و با تعبیر منهم که به اصطلاح من تبعیضیه است سازگار نیست .
سپس می افزاید: و درجات بعضی را بالا برد (و رفع بعضهم درجات).
با توجه به اینکه : در آغاز این آیه ، تفاوت درجات پیامبران ذکر شده ، ممکن است منظور از این تکرار، فرد یا افراد خاصی باشد که نمونه کامل آن پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است که آیینش کامل ترین و آخرین آیینها بود، و کسی که رسالت او، آوردن کامل ترین ادیان باشد، باید خود او نیز از همه برتر باشد، به خصوص اینکه در آیه 41 سوره نساء، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را در قیامت به عنوان گواه همه پیامبران شمرده ، در حالی که هر پیامبری گواه امت خویش است فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤ لاء شهیدا.

گواه دیگر این موضوع این است که در جمله سابق اشاره به فضیلت موسی (علیه السلام) بود و در جمله آینده ، تصریح به مقام مسیح (علیه السلام) می کند و تناسب بحث ایجاب می نماید که این جمله نیز اشاره به موقعیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد زیرا این سه پیامبر هر کدام پیشوای یکی از مذاهب بزرگ جهان هستند، و اگر نام پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در وسط آن دو قرار گرفته جای تعجب نیست ، مگر نه این است که آیین او حد وسط میان آیینها است و همه چیز به طور متعادل در آن پیاده شده همانگونه که قرآن می گوید: و کذلک جعلناکم امة وسطا.
ولی گفته می شود که جمله های آینده این آیه نشان می دهد که منظور از جمله و رفع بعضهم درجات ، بعضی از پیامبران پیشین مانند ابراهیم و امثال او بوده ، زیرا به صورت فعل ماضی می فرماید: و لو شاء الله ما اقتتل الذین من بعدهم : اگر خدا می خواست امت این پیامبران بعد از

نمی خاستند.
سپس به سراغ امتیاز حضرت مسیح (علیه السلام) رفته می فرماید: ما به عیسی بن مریم نشانه های روشن دادیم ، و او را با روح القدس تایید کردیم (و آتینا عیسی ابن مریم البینات و ایدناه بروح القدس).
نشانه های روشن ، اشاره به معجزاتی مانند شفای بیماران غیر قابل علاج و احیای مردگان ، و معارف عالی دینی است .
منظور از روح القدس پیک وحی خداوند یعنی جبرئیل ، یا نیروی مرموز معنوی خاصی است ، که در اولیاء الله - با تفاوتهایی وجود دارد - و در تفسیر آیه 87 سوره بقره ، مشروحا بحث شد، و اگر در اینجا تایید به روح القدس را درباره حضرت مسیح (علیه السلام) بیان فرموده به خاطر آن است که سهم بیشتری نسبت به بسیاری از پیامبران ، در او بوده است .
در ادامه آیه اشاره به وضع امتها و اختلافات آنها بعد از انبیاء کرده ، می فرماید: اگر خدا می خواست کسانی که بعد از آنان بودند، پس از آنکه آن همه نشانه های روشن برای آنان آمد، به جنگ و ستیز با یکدیگر نمی پرداختند (و لو شاء الله ما اقتتل الذین من بعدهم من بعد ما جاءتهم البینات).
یعنی اگر خدا می خواست ، قدرت داشت که آنها را به اجبار از جنگ و ستیز باز دارد ولی سنت الهی بر این بوده و هست که مردم را در انتخاب راه آزاد گذارد، ولی آنها از آزادی خود سوء استفاده کردند و راه اختلاف پیمودند (و لکن اختلفوا).
پس بعضی از آنها ایمان آوردند و بعضی کافر شدند (فمنهم من آمن و منهم من کفر).

مسلما این اختلاف از خود مردم و هوی و هوسهای آنها سرچشمه گرفت و گرنه در میان پیامبران الهی اختلافی نبود، و همه یک هدف را تعقیب می کردند. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 255
بار دیگر تاکید می کند: این کار برای خدا آسان بود که به حکم اجبار جلو اختلافات آنها را بگیرد، زیرا اگر خدا می خواست هرگز آنها با یکدیگر جنگ نمی کردند ولی خداوند آن را که اراده کرده (و بر طبق حکمت و هماهنگ با هدف آفرینش انسان است و آن آزادی اراده و مختار بودن است) انجام می دهد (و لو شاء الله ما اقتتلوا و لکن الله یفعل ما یرید).
بدون شک گروهی از این آزادی نتیجه منفی می گیرند ولی در مجموع وجود آزادی از مهمترین ارکان تکامل انسان است ، زیرا تکامل اجباری تکامل محسوب نمی شود.
ضمنا از این آیه که دو بار مساله اجبار در آن مطرح شده به خوبی بطلان اعتقاد به جبر، روشن می گردد، و اثبات می کند که خداوند انسانها را آزاد گذارده ، گروهی ایمان را می پذیرند و گروهی کفر را.
نکته :
سرچشمه اختلاف پیروان ادیان
بعضی از نویسندگان غربی به ادیان و مذاهب ایراد گرفته اند که آنها موجب تفرقه و نفاق میان افراد بشر شده اند و خونهای زیادی در این راه ریخته شده زیرا تاریخ ، جنگهای مذهبی فراوانی را به خاطر دارد. و به این ترتیب خواسته اند مذاهب را محکوم و آنها را مایه جنگ و نزاع بدانند.
در برابر این سخن باید توجه داشت که :
اولا - همانطور که در آیه بالا نیز اشاره شده اختلافات در حقیقت میان پیروان راستین و حقیقی مذاهب نبوده بلکه میان پیروان و مخالفان مذهب صورت گرفته است و اگر مشاهده می کنیم که در میان پیروان مذاهب مختلف نیز جنگ و ستیزهایی رخ داده نه به خاطر تعلیمات مذهبی آنها بوده است ، بلکه به خاطر تحریف مذاهب و تعصبهای ناروا و آمیختن مذاهب آسمانی با خرافات صورت تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 256
گرفته است .
ثانیا - امروز مذهب (یا لااقل تاثیر مذهب) از قسمتی از جوامع بشری بر چیده شده در حالی که می بینیم جنگها به صورت وحشتناک تری گسترش یافته است . و با ابعاد وسیع تر و شدت بیشتر در نقاط مختلف دنیا ادامه دارد آیا اینها به خاطر مذهب است ؟ یا این که روح سرکش جمعی از انسانها سرچشمه واقعی این جنگها است منتها یک روز در لباس مذهب و روز دیگر در لباس مکتب های سیاسی و اقتصادی ، و روزهای دیگر در قالبهای دیگر خودنمائی می کند. بنابراین مذهب در این میان گناهکار نیست ، این افراد سرکش هستند که گناهکارند و آتش جنگها را به بهانه های

گوناگون شعله ور می سازند.
ثالثا - مذاهب آسمانی مخصوصا اسلام بر اثر خاصیت ضد نژاد پرستی و ملیت پرستی سبب شدند که بسیاری از مرزهای نژادی و جغرافیائی و قبیله ای بر چیده شوند و جنگهائی که از آنها سرچشمه می گرفت طبعا از میان رفت و به این ترتیب قسمتی از جنگها در پرتو مذهب از تاریخ زندگی بشر حذف شد، به علاوه روح صلح و دوستی و اخلاق و عواطف انسانی که مورد توجه همه مذاهب آسمانی بوده است اثر عمیقی در کم کردن خصومتها و نفرتهای اقوام مختلف داشته و دارد.
رابعا - یکی از رسالتهای مذاهب آسمانی آزاد ساختن طبقات محروم و رنجدیده بوده است و به همین دلیل جنگهائی در میان پیامبران و پیروان آنها با ستمگران و استثمار کنندگان همچون فرعونها و نمرودها در می گرفته است .
این جنگها که در حقیقت جهاد آزادی بخش انسانها محسوب می شدند نه تنها برای مذاهب عیب نبودند بلکه نقطه قوت آنها به حساب می آیند، درگیریهایی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) با مشرکان عرب و رباخواران مکه از یک سو و با قیصرها و کسریها از سوی دیگر داشت همه از این قبیل بودند. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 257
آیه 254
آیه و ترجمه
يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتىَ يَوْمٌ لا بَيْعٌ فِيهِ وَ لا خُلَّةٌ وَ لا شفَعَةٌ وَ الْكَفِرُونَ هُمُ الظلِمُونَ(254)
ترجمه :
254 - ای کسانی که ایمان آورده اید! از آنچه به شما روزی داده ایم ، انفاق کنید! پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن ، نه خرید و فروش است (تا بتوانید سعادت و نجات از کیفر را برای خود خریداری کنید)، و نه دوستی (و رفاقتهای مادی سودی دارد)، و نه شفاعت ، (زیرا شما شایسته شفاعت نخواهید بود). و کافران ، خود ستمگرند، (هم به خودشان ستم می کنند، هم به دیگران).
تفسیر:
انفاق یکی از مهم ترین اسباب نجات در قیامت !
به دنبال آیات گذشته که از قسمتی از سرگذشت امتهای پیشین و جهاد و حکومت الهی و اختلافاتی که بعد از پیامبران داشتند، بحث می نمود، در این آیه روی سخن را به مسلمانان کرده و به یکی از وظائفی که سبب وحدت جامعه و تقویت حکومت و بنیه دفاعی و جهاد می شود اشاره می کند و می فرماید: ای کسانی که ایمان آوردهاید! از آنچه به شما روزی

داده ایم انفاق کنید (یا ایها الذین آمنوا انفقوا مما رزقناکم).
گر چه جمله مما رزقناکم (از آنچه به شما روزی داده ایم) مفهوم وسیعی دارد که هم انفاقهای مالی واجب و مستحب را شامل می شود و هم انفاقهای معنوی مانند علم و دانش و امور دیگر، ولی با توجه به تهدیدی که در ذیل آیه آمده ، بعید نیست منظور، انفاق واجب یعنی زکات و مانند آن باشد، به علاوه ، انفاق واجب است که بنیه بیت المال و حکومت را تقویت می کند، ضمنا از تعبیر به مما استفاده می شود که انفاق واجب همیشه بخشی از مال را در بر می گیرد نه همه آن را تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 258
مرحوم طبرسی در مجمع البیان ، عمومیت آیه را نسبت به انفاقهای واجب و مستحب ترجیح می دهد معتقد است ذیل آیه مشتمل بر تهدیدی نیست بلکه خبر از حوادث وحشتناک روز قیامت می دهد.
ولی با توجه به آخرین جمله آیه که کافران را ظالمان می شمرد، اشاره ای است که ترک انفاق نوعی کفر و ظلم است و این جز در انفاقات واجب ، تصور نمی شود.
سپس می افزاید: امروز که توانائی دارید انفاق کنید پیش از آنکه روزی فرا رسد که نه خرید و فروش در آن است و نه رابطه دوستی و نه شفاعت (من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه و لا خلة و لا شفاعة).
اشاره به اینکه راه های نجاتی که در دنیا از طرق مادی وجود دارد هیچکدام در آنجا نیست ، نه بیع و معاملهای می توانید انجام دهید که سعادت و نجات از عذاب را برای خود بخرید و نه دوستیهای مادی این جهان که با سرمایه های خود کسب می کنید در آنجا نفعی به حال شما دارد زیرا آنها نیز به نوبه خود گرفتار اعمال خویشاند و از خود به دیگری نمی پردازند و نه شفاعت در آنجا به حال شما سودی دارد زیرا شفاعت الهی در سایه کارهای الهی انجام می گیرد که انسان را شایسته شفاعت می کند و شما آن را انجام ندادهاید و اما شفاعتهای مادی که با مال و ثروت در این دنیا قابل بدست آوردن است در آنجا وجود نخواهد داشت .
بنابراین شما با ترک انفاق و انباشتن اموال و بخل نسبت به دیگران تمام درهای نجات را به روی خود بسته اید.
و در پایان آیه می فرماید: کافران همان ظالماناند (و الکافرون هم تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 259
الظالمون).
اشاره به اینکه آنها که انفاق و زکات را ترک می کنند هم به خویشتن ستم روا می دارند و هم به دیگران .
قرآن در این جمله می خواهد این حقیقت را روشن سازد که :
اولا - کافران به خود ستم می کنند زیرا با ترک انفاق واجب و سایر وظائف

دینی و انسانی ، خود را از بزرگترین سعادتها محروم می سازند، و این اعمال آنها است که در آن جهان دامانشان را می گیرد و خداوند درباره آنها ستمی نکرده است .
ثانیا - افراد کافر به اجتماعشان نیز ستم می کنند و اصولا کفر سرچشمه قساوت ، سنگدلی ، مادیگری و دنیا پرستی است و اینها همه سرچشمه های اصلی ظلم و ستم هستند.
یادآوری این نکته نیز لازم است که کفر در این آیه به قرینه این که بعد از دستور انفاق واقع شده به معنی سرپیچی و گناه و تخلف از دستور خدا است و استعمال کفر به این معنی در قرآن و احادیث اسلامی نظایر بسیار دارد. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 260
آیه 255
آیه و ترجمه
اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لا نَوْمٌ لَّهُ مَا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الاَرْضِ مَن ذَا الَّذِی یَشفَعُ عِندَهُ إِلا بِإِذْنِهِ یَعْلَمُ مَا بَینَ أَیْدِیهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لا یُحِیطوَنَ بِشىْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلا بِمَا شاءَ وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السمَوَتِ وَ الاَرْض وَ لا یَئُودُهُ حِفْظهُمَا وَ هُوَ الْعَلىُّ الْعَظِیمُ(255)
ترجمه :
255 - هیچ معبودی نیست جز خداوند یگانه زنده ، که قائم به ذات خویش است ، و موجودات دیگر، قائم به او هستند، هیچگاه خواب سبک و سنگینی او را فرا نمی گیرد، (و لحظهای از تدبیر جهان هستی ، غافل نمی ماند،) آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است ، از آن اوست ، کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟! (بنابراین ، شفاعت شفاعت کنندگان ، برای آنها که شایسته شفاعت اند، از مالکیت مطلقه او نمیکاهد). آنچه را در پیش روی آنها (بندگان) و پشت سرشان است می داند، (و گذشته و آینده ، در پیشگاه علم او، یکسان است). و کسی از علم او آگاه نمی گردد، جز به مقداری که او بخواهد. (اوست که به همه چیز آگاه است ، و علم و دانش محدود دیگران ، پرتوی از علم بی پایان و نامحدود اوست). تخت (حکومت) او، آسمانها و زمین را در بر گرفته ، و نگاهداری آن دو (آسمان و زمین)، او را خسته نمی کند. بلندی مقام و عظمت ، مخصوص اوست .
مقدمه :
آیة الکرسی یکی از مهمترین آیات قرآن
در اهمیت و فضیلت این آیه همین بس که از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که از ابی بن کعب سوال کرد و فرمود: کدام آیه برترین آیه کتاب الله است ؟ عرض کرد: الله لا اله الا هو

الحی ال
قیوم ، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دست بر سینه او زد تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 261
و
فرمود: دانش بر تو گوارا باد، سوگند به کسی که جان محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در دست او است این آیه دارای دو زبان و دو لب است که در پایه عرش الهی تسبیح و تقدیس خدا می گوید.
در حدیث دیگری از علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که فرمود: سید القرآن البقرة و سید البقرة آیة الکرسی یا علی ان فیها لخمسین کلمة فی کل کلمة خمسون برکة : برگزیده قرآن سوره بقره و برگزیده بقره ، آیة الکرسی است ، در آن پنجاه کلمه است و در هر کلمه ای پنجاه برکت است .
و در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) آمده است : هر کس آیة الکرسی را یک بار بخواند، خداوند هزار امر ناخوش آیند از امور ناخوش آیند دنیا، و هزار امر ناخوش آیند از آخرت را از او بر طرف می کند که آسانترین ناخوش آیند دنیا، فقر، و آسانترین ناخوش آیند آخرت ، عذاب قبر است .
روایات در فضیلت این آیه شریفه بسیار زیاد است و در کتب علمای شیعه و اهل سنت نقل شده است با دو حدیث دیگری از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) این بحث را پایان می دهیم ، فرمود: اعطیت آیة الکرسی من کنز تحت العرش و لم یوتها نبی کان قبلی : آیة الکرسی از گنجی زیر عرش الهی به من داده شده است و به هیچ پیامبری قبل از من داده نشد.
در حدیث دیگری آمده است که دو برادر به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدند و عرض کردند برای تجارت به شام می رویم ، به ما تعلیم دهید چه بگوییم (تا از شر اشرار مصون بمانیم) فرمود: هنگامی که به منزلگاهی رسیدید و نماز عشا را خواندید، موقعی که یکی از شما در بستر قرار می گیرد، تسبیح فاطمه زهرا (علیهاالسلام) تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 262
بگوید و سپس آیة الکرسی بخواند فانه محفوظ من کل شی ء حتی یصبح : مسلما او از همه چیز در امان خواهد بود تا صبح ، سپس در ذیل این حدیث آمده است که در یکی از منزلگاهها دزدان قصد هجوم به آنها را داشتند اما هر چه تلاش کردند موفق نشدند.
به یقین این همه اهمیت که به آیة الکرسی داده شده است به خاطر محتوای مهم و برجسته آن است که ضمن تفسیر آن ملاحظه خواهیم کرد.
تفسیر:

مجموعه ای از صفات جمال و جلال او
ابتدا از ذات اقدس الهی و مساله توحید اسماء حسنی و صفات او شروع می کند، می فرماید: خداوند هیچ معبودی جز او نیست (الله لا اله الا هو).
الله نام مخصوص خداوند و به معنی ذاتی است که جامع همه صفات کمال و جلال و جمال است ، او پدید آورنده جهان هستی است ، به همین دلیل هیچ معبودی شایستگی پرستش جز او ندارد، و از آنجا که در معنی الله یگانگی افتاده است ، جمله لا اله الا هو تاکیدی بر آن است .
سپس می افزاید: خداوندی که زنده و قائم به ذات خویش است و موجودات دیگر عالم قائم به او هستند (الحی القیوم).
حی از ماده حیات به معنی زندگی است ، و این واژه مانند هر صفت مشبهه دیگر دلالت بر دوام دارد و بدیهی است که حیات در خداوند حیات حقیقی است چرا که حیاتش عین ذات او است نه همچون موجودات زنده در عالم خلقت که حیات آنها عارضی است و لذا گاهی زنده اند و سپس می میرند، اما در خداوند چنین نیست ، چنانکه در آیه 58 سوره فرقان می خوانیم : و توکل علی الحی الذی لا تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 263
یموت ، توکل بر ذات زندهای کن که هرگز نمی میرد. این از یکسو، از سوی دیگر حیات کامل ، حیاتی است که آمیخته با مرگ نباشد، بنابراین حیات حقیقی حیات او است که از ازل تا ابد ادامه دارد اما حیات انسان ، به خصوص در این جهان که آمیخته با مرگ است نمی تواند حیات حقیقی بوده باشد لذا در آیه 64 سوره عنکبوت می خوانیم : و ما هذه الحیوة الدنیا الا لهو و لعب و ان الدار الاخرة لهی الحیوان زندگی این جهان بازیچه ای بیش نیست و زندگی حقیقی (از نظری) زندگی سراسری دیگر است ! روی این دو جهت حیات و زندگی حقیقی مخصوص خدا است .
زنده بودن خداوند چه مفهومی دارد؟
در تعبیرات معمولی ، موجود زنده به موجودی می گویند که دارای نمو - تغذیه - تولید مثل و جذب و دفع و احیانا دارای حس و حرکت باشد ولی باید به این نکته توجه داشت که ممکن است افراد کوته بین حیات را در مورد خداوند نیز چنین فرض کنند با این که می دانیم او هیچ یک از این صفات را ندارد و این همان قیاسی است که بشر را درباره خداشناسی به اشتباه می اندازد، زیرا صفات خدا را با صفات خود مقایسه می کند.
ولی حیات به معنی وسیع و واقعی کلمه عبارت است از علم و قدرت بنابراین وجودی که دارای علم و قدرت بی پایان است حیات کامل دارد، حیات خداوند مجموعه علم و قدرت اوست و در حقیقت به واسطه علم و قدرت موجود زنده از غیر زنده تشخیص داده می شود، اما نمو و حرکت و تغذیه و تولید مثل از آثار موجوداتی است که ناقص و محدودند و دارای کمبودهائی هستند که بوسیله تغذیه و تولید مثل و حرکت آن را تامین می

کنند، اما آن کس که کمبودی ندارد این امور هم درباره او مطرح نیست .
و اما قیوم صیغه مبالغه از ماده قیام است ، به همین دلیل به وجودی گفته
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 264
می شود که قیام او به ذات او است ، و قیام همه موجودات به او می باشد، و علاوه بر این قائم به تدبیر امور مخلوقات نیز می باشد.
روشن است که قیام به معنی ایستادن است و در گفتگوهای روزمره به هیئت مخصوصی گفته می شود که مثلا انسان را به حالت عمودی بر زمین نشان می دهد، و از آنجا که این معنی درباره خداوند که از جسم و صفات جسمانی منزه است مفهومی ندارد، به معنی انجام کار خلقت و تدبیر و نگهداری است ، زیرا هنگامی که انسان می خواهد کاری را انجام دهد بر می خیزد، آری او است که همه موجودات جهان را آفریده ، و تدبیر و نگاهداری و تربیت و پرورش آنها را به عهده گرفته است و به طور دائم و بدون هیچگونه وقفه قیام به این امور دارد.
از این بیان روشن می شود که قیوم در واقع ، ریشه و اساس تمام صفات فعل الهی است (منظور از صفات فعل ، صفاتی است که رابطه خدا را با موجودات جهان بیان می کند) مانند آفریدگار، روزی دهنده ، زنده کننده ، هدایت کننده ، و مانند اینها، اوست که روزی می دهد، اوست که زنده می کند و اوست که می میراند و اوست که هدایت می کند بنابراین صفات خالق و رازق و هادی و محیی و ممیت ، همه در وصف قیوم جمع اند.
و از اینجا روشن می شود اینکه بعضی مفهوم آن را محدود به قیام به امر خلقت و یا فقط امر روزی دادن و مانند آن دانسته اند در واقع اشاره به یکی از مصداقهای قیام کرده اند در حالی که مفهوم آن گسترده است و همه آنها را شامل می شود، زیرا همانگونه که گفتیم به معنی کسی است که قائم به ذات است و دیگران قیام به او دارند و محتاج به اویند.
در حقیقت حی ، تمام صفات الهی مانند علم و قدرت و سمیع و بصیر بودن و مانند آن را شامل می شود و قیوم ، نیاز تمام موجودات را به او بازگو می کند و لذا گفته اند این دو با هم اسم اعظم الهی است . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 265
سپس در ادامه آیه می افزاید: هیچگاه خواب سبک و سنگینی او را فرا نمی گیرد و لحظهای از تدبیر جهان غافل نمی شود (لا تاخذه سنة و لا نوم).
سنة از ماده وسن به گفته بسیاری از مفسران به معنی سستی مخصوصی است که در آغاز خواب روی می دهد، یا به تعبیر دیگر به معنی خواب سبک است ، و نوم به معنی خواب ، یعنی حالتی است که قسمت عمده حواس انسان ، از کار می افتد، در واقع ، سنه خوابی است که به چشم عارض می شود، اما وقتی عمیق تر شد و به قلب عارض شد، نوم گفته می شود.

جمله لا تاخذه سنة و لا نوم تاکیدی است بر حی و قیوم بودن خداوند زیرا قیام کامل مطلق به تدبیر امور عالم هستی در صورتی است که حتی یک لحظه غفلت در آن نباشد، و لذا هر چیز که با اصل قیومیت خداوند سازگار نباشد، خود به خود از ساحت مقدس او، منتفی است حتی ضعیف ترین عاملی که موجب سستی در کار او باشد مانند خواب سبک که در ذات پاک او نیست .
اما اینکه چرا سنة بر نوم ، مقدم داشته شده با اینکه قاعدتا فرد قوی تر را جلوتر ذکر می کنند، و سپس به فرد ضعیف اشاره می نمایند، به خاطر این است که از نظر ترتیب طبیعی نخست سنه (خواب سبک) دست می دهد و سپس عمیق تر شده تبدیل به نوم می گردد.
به هر حال این جمله ، اشاره به این حقیقت است که فیض و لطف تدبیر خداوند دائمی است ، و لحظه قطع نمی گردد، و همچون بندگان نیست که بر اثر خوابهای سبک و سنگین ، یا عوامل دیگر غافل شود.
ضمنا تعبیر به لا تاخذه (او را نمی گیرد) در مورد خواب ، تعبیر جالبی است که چگونگی تسلط خواب را بر انسان مجسم می سازد گوئی خواب همچون موجود قوی پنجه ای است که انسان را در چنگال خود اسیر و گرفتار می سازد، و تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 266
ناتوانی قوی ترین انسانها به هنگام بی تابی در برابر آن کاملا محسوس است .
سپس به مالکیت مطلقه خداوند اشاره کرده ، می فرماید: برای او است آنچه در آسمانها و زمین است (له ما فی السموات و ما فی الارض).
و این در واقع پنجمین وصف از اوصاف الهی است که در این آیه آمده ، زیرا قبل از آن اشاره به توحید و حی و قیوم بودن ، و عدم غلبه خواب بر ذات پاک او شده است .
در واقع این مالکیت ، نتیجه همان قیومیت است زیرا هنگامی که قیام به امور عالم و تدبیر آنها و همچنین خالقیت مخصوص ذات او باشد، مالکیت همه چیز نیز از آن او است .
بنابراین آنچه انسان در اختیار دارد و از آن استفاده می کند، ملک حقیقی او نیست تنها چند روزی این امانت با شرائطی که از ناحیه مالک حقیقی تعیین شده به دست او سپرده شده و حق تصرف در آنها را دارد و به این ترتیب مالکان معمولی موظف اند شرائطی را که مالک حقیقی تعیین کرده کاملا رعایت کنند و گرنه مالکیت آنها باطل و تصرفاتشان غیر مجاز است ، این شرائط همان احکامی است که خداوند برای امور مالی و اقتصادی تعیین کرده است .
ناگفته پیدا است توجه به این صفت که همه چیز مال خدا است اثر تربیتی مهمی در انسانها دارد، زیرا هنگامی که بدانند آنچه دارند از خودشان

نیست و چند روزی به عنوان عاریت یا امانت به دست آنها سپرده شده این عقیده به طور مسلم ، انسان را از تجاوز به حقوق دیگران و استثمار و استعمار و احتکار و حرص و بخل و طمع باز می دارد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 267
در ششمین توصیف می فرماید: کیست که در نزد او جز به فرمانش شفاعت کند (من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه).
این در واقع پاسخی است به ادعای واهی بت پرستان که می گفتند ما اینها (بتها) را به خاطر آن می پرستیم که در پیشگاه خدا برای ما شفاعت کنند همان گونه که در آیه 3 سوره زمر آمده است ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی .
در واقع با یک استفهام انکاری می گوید هیچ کس بدون فرمان خدا نمی تواند در پیشگاه او شفاعت کند، و این جمله نیز تاکیدی است بر قیومیت خداوند و مالکیت مطلقه او نسبت به تمامی موجودات عالم ، یعنی اگر می بینید کسانی در پیشگاه خدا شفاعت می کنند (مانند انبیاء و اولیاء) دلیل بر آن نیست که آنها مالک چیزی هستند و استقلال در اثر دارند بلکه این مقام شفاعت را نیز خدا به آنها بخشیده ، بنابراین شفاعت آنان ، چون به فرمان خدا است دلیل دیگری بر قیومیت و مالکیت او محسوب می شود.
نکته :
شفاعت چیست ؟
درباره شفاعت در جلد اول تفسیر ذیل آیه 48 سوره بقره مشروحا بحث کرده ایم لذا در اینجا به اشاره ای کوتاه قناعت می کنیم .
شفاعت عبارت است از کمک نمودن یک موجود قوی به موجود ضعیف تر تا بتواند به آسانی مراحل رشد خود را با موفقیت طی کند.
البته معمولا این کلمه (شفاعت) در مورد شفاعت از گناهکاران به کار میرود، اما مفهوم شفاعت به معنی وسیع تر تمام عوامل و انگیزه ها و اسباب عالم هستی را شامل می شود، مثلا زمین و آب و هوا و نور آفتاب چهار عامل هستند که دانه گیاه را در رسیدن به مرحله یک درخت یا یک گیاه کامل شفاعت و هدایت می کند، اگر شفاعت را در آیه تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 268
فوق به این معنی وسیع بگیریم نتیجه این می شود که وجود عوامل و اسباب مختلف عالم هستی هرگز مالکیت مطلقه خداوند را محدود نمی کند و چیزی از آن نمی کاهد زیرا تاثیر همه این اسباب به فرمان او است و در حقیقت نشانهای از قیومیت و مالکیت او می باشد.
اما بعضی چنین می پندارند که عنوان شفاعت در مفاهیم مذهبی شبیه یک نوع توصیه های بی دلیل اجتماعی و به اصطلاح پارتی بازی است و مفهوم آن این است که افراد آنچه می توانند گناه کنند، هنگامی که از فرق تا قدم

آلوده شدند دست به دامن شفیعی زنند و بگویند:
آن دم که مردمان به شفیعی زنند دست مائیم و دست و دامن اولاد فاطمه !
ولی نه این ایراد کنندگان منطق دین را در مساله شفاعت در یافته اند و نه آن دسته از گنهکاران جسور و بی پروا، زیرا همانطور که در بالا اشاره شد شفاعت که به وسیله بندگان خاص خدا انجام می گیرد همانند شفاعت تکوینی است که به وسیله عوامل طبیعی صورت می گیرد یعنی همانطور که اگر در درون یک دانه گیاه عامل حیات و سلول زنده وجود نداشته باشد تابش هزاران سال آفتاب و یا وزش نسیم و ریزش قطرات حیاتبخش باران هیچگونه تاثیری در نمو و رشد آن نخواهد کرد، شفاعت اولیای خدا نیز برای افراد نالایق بی اثر است ، یعنی اصولا آنها برای اینگونه اشخاص شفاعتی نخواهند داشت .
شفاعت نیازمند به یک نوع ارتباط معنوی میان شفاعت کننده و شفاعت شونده است و به این ترتیب کسی که امید شفاعت را دارد موظف است در این جهان ارتباط معنوی با شخصی که انتظار دارد از او شفاعت کند بر قرار سازد و این ارتباط در حقیقت یک نوع وسیله تربیت برای شفاعت شونده خواهد بود که او را به افکار و اعمال و مکتب شخص شفاعت کننده نزدیک می کند و در نتیجه شایسته شفاعت می شود و به این ترتیب شفاعت یک عامل تربیت است نه یک وسیله تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 269
پارتی بازی و فرار از زیر بار مسئولیت و از اینجا روشن می شود که شفاعت تغییری در اراده پروردگار نسبت به گناهکار نمی دهد، بلکه این گناهکار است که با ارتباط معنوی با شفاعت کننده نوعی تکامل و پرورش می یابد و به سرحدی می رسد که شایسته عفو خدا می گردد (دقت کنید!).
با این اشاره به دنباله تفسیر آیه باز می گردیم .
در هفتمین توصیف می فرماید: آنچه را پیش روی آنها (بندگان) و پشت سر آنها است می داند و از گذشته و آینده آنان آگاه است (یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم).
در واقع ، این جمله دلیلی است بر آنچه در جمله قبل پیرامون شفاعت آمده بود، یعنی خداوند از گذشته و آینده شفیعان آگاه است و آنچه بر خود آنها نیز پنهان است می داند بنابراین آنها نمیتوانند موضوع تازه ای درباره کسانی که می خواهند از آنها شفاعت کنند به پیشگاه خدا عرضه بدارند تا توجه او را به شفاعت شدگان جلب کنند.
توضیح اینکه : در شفاعتهای معمولی ، شفاعت کننده از یکی از دو طریق وارد می شود، یا اطلاعاتی درباره شایستگی و لیاقت شفاعت شونده در

اختیار آن شخص بزرگ می گذارد، و از وی می خواهد که در حکمش تجدید نظر کند، یا رابطه شفاعت شونده را با شفاعت کننده بیان می دارد تا به خاطر علاقهای که این شخص بزرگ به شفاعت کننده دارد، حکمش را تغییر دهد روشن است که هر یک از این دو موضوع ، فرع بر این است که شفاعت کننده اطلاعاتی داشته باشد که نزد شخصی که در پیشگاه او شفاعت می کند وجود نداشته باشد اما اگر او احاطه کامل علمی به همه چیز و همه کس داشته باشد، هیچ کس نمی تواند نزد او برای کسی شفاعت کند، زیرا هم لیاقتهای افراد را می داند و هم ارتباط آنها را با یکدیگر، بنابراین تنها با اذن او شفاعت صحیح است . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 270

اینها همه در صورتی است که ضمیر در ما بین ایدیهم و ما خلفهم به شفیعان یا شفاعت شدگان برگردد، ولی این احتمال نیز داده شده است که بازگشت ضمیر به تمام موجودات عاقل که در آسمانها و زمین قرار دارند باشد که در ضمن به جمله ((له ما فی السموات و ما فی الارض)) آمده بود، و تاکیدی است به قدرت کامله پروردگار بر همه چیز و عدم توانائی دیگران ، زیرا آن کسی که از گذشته و آینده خود بی خبر است و از غیب آسمانها و زمین آگاهی ندارد، قدرتش بسیار محدود است ، به عکس کسی که از همه چیز در هر عصر و زمان در گذشته و آینده آگاه است قدرتش بی پایان می باشد و به همین دلیل هر کاری حتی شفاعت باید به فرمان او صورت گیرد.

و به این ترتیب میان هر دو معنی می توان جمع کرد.

در اینکه منظور از ما بین ایدیهم و ما خلفهم چیست ؟ مفسران احتمالات متعددی داده اند، بعضی گفته اند منظور از ما بین ایدیهم ، امور دنیا است که در پیش روی انسان قرار دارد، و ما خلفهم به معنی امور آخرت است که پشت سر انسان می باشد و بعضی به عکس معنی کرده اند.

بعضی نیز آن را اشاره به اجل انسان ، یا اعمال خیر و شر او دانسته اند و یا اموری را که می دانند و نمی دانند.

اما با مراجعه به آیات قرآن استفاده می شود که این دو تعبیر در بعضی از موارد در مورد مکان به کار رفته مانند آیه 17 سوره اعراف که از قول شیطان نقل می کند لاتینهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شمائلهم : من از پیش رو و پشت سر و از طرف راست و چپ به سراغ آنها می روم واضح است که در اینجا این دو تعبیر ناظر به مکان است ، و لذا چپ و راست را نیز اضافه کرده است .

و گاه به معنی قبل و بعد زمانی است ، مانند آنچه در آیه 170 سوره آل عمران تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 271

آمده ، می فرماید: و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم : شهیدان

راه خدا به کسانی که هنوز پشت سر آنها قرار دارند و به آنان ملحق نشده اند بشارت می دهند روشن است که در اینجا ناظر به زمان است .
ولی در آیه مورد بحث ممکن است اشاره به معنی جامعی بوده باشد که هر دو را در برگیرد، یعنی خداوند آنچه در گذشته و آینده بوده و هست و همچنین آنچه در پیش روی مردم قرار دارد و از آن آگاه است و آنچه در پشت سر آنها است و از آنان پوشیده و پنهان است ، همه را می داند و از همه آگاه است ، و به این ترتیب پهنه زمان و مکان ، همه در پیشگاه علم او روشن است ، پس هر کار - حتی شفاعت - باید به اذن او باشد.
در هشتمین توصیف ، می فرماید: آنها جز به مقداری که او بخواهد احاطه به علم او ندارند و تنها بخش کوچکی از علوم را که مصلحت دانسته در اختیار دیگران گذارده است (و لا یحیطون بشی ء من علمه الا بما شاء).
و به این ترتیب علم و دانش محدود دیگران ، پرتوی از علم بی پایان او است .
این جمله نیز در حقیقت تاکیدی است بر جمله سابق ، در جهت محدود بودن علم شفیعان در برابر علم پروردگار، زیرا آنها احاطه به معلومات خداوند ندارند، و تنها به آن مقدار که او اراده کند باخبر می شوند.
از این جمله دو نکته دیگر نیز استفاده می شود: نخست اینکه هیچ کس از خود علمی ندارد و تمام علوم و دانشهای بشری از ناحیه خدا است .
او است که تدریجا پرده از اسرار حیرت انگیز جهان آفرینش بر می دارد و حقایق جدیدی را در اختیار انسانها می گذارد، و معلومات آنان را گسترش می بخشد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 272
دیگر اینکه : خداوند ممکن است بعضی از علوم پنهان و اسرار غیب را در اختیار کسانی که می خواهد قرار دهد، و بنابراین پاسخی است به آنها که تصور می کنند علم غیب برای بشر غیر ممکن است ، و نیز تفسیری است برای آیاتی که نفی علم غیب از بشر می کند، یعنی انسان ذاتا چیزی از اسرار غیب نمی داند مگر به مقداری که خدا بخواهد، و به او تعلیم دهد (توضیح بیشتر و مشروح تر درباره این موضوع به خواست خدا، ذیل آیات مربوط به علم غیب مخصوصا آیه 26 سوره جن خواهد آمد).
تعبیر به لا یحیطون نیز اشاره لطیفی است به حقیقت علم که آن یک نوع احاطه است .
در نهمین و دهمین توصیف ، می فرماید: کرسی (حکومت) او آسمانها و زمین را در بر گرفته و حفظ و نگاهداری آسمان و زمین برای او گران نیست (وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤ ده حفظهما).
و در یازدهمین و دوازدهمین ، توصیف می گوید: و او است بلند مرتبه و با عظمت (و هو العلی العظیم).
نکته ها

1 - منظور از عرش و کرسی چیست ؟
کرسی از نظر ریشه لغوی از کرس (بر وزن ارث) گرفته شده که به معنی اصل و اساس می باشد و گاهی نیز به هر چیزی که بهم پیوسته و ترکیب شده است گفته می شود و به همین جهت به تختهای کوتاه کرسی می گویند و نقطه مقابل آن عرش است که به معنی چیز مسقف یا خود سقف و یا تخت پایه بلند می آید.
و از آنجا که استاد و معلم به هنگام تدریس و تعلیم بر کرسی می نشیند گاهی کلمه کرسی کنایه از علم می باشد و نظر به اینکه کرسی تحت اختیار و زیر نفوذ و تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 273
سیطره انسان است گاهی به صورت کنایه از حکومت و قدرت و فرمانروائی بر منطقه ای به کار می رود.
در آیه بالا می خوانیم که کرسی خداوند همه آسمانها و زمین را در بر می گیرد، کرسی در اینجا به چند معنی می تواند باشد:
الف : منطقه قلمرو حکومت - یعنی خداوند بر همه آسمانها و زمین حکومت می کند و منطقه نفوذ او همه جا را در بر گرفته و به این ترتیب کرسی خداوند مجموعه عالم ماده اعم از زمین و ستارگان و کهکشانها و سحابیها است .
طبیعی است که عرش طبق این معنی باید مرحله ای بالاتر و عالی تر از جهان ماده بوده باشد (زیرا گفتیم عرش در لغت به معنی سقف و سایه بان و تختهای پایه بلند است به عکس کرسی) و در این صورت معنی عرش عالم ارواح و فرشتگان و جهان ماوراء طبیعت خواهد بود البته این در صورتی است که عرش و کرسی در مقابل هم قرار گیرند که یکی به معنی عالم ماده و طبیعت و دیگری به معنی عالم ماوراء طبیعت است ولی چنانکه در ذیل آیه 54 سوره اعراف خواهد آمد عرش معانی دیگری نیز دارد و مخصوصا اگر در مقابل کرسی ذکر نشود ممکن است به معنی مجموع عالم هستی بوده باشد.
ب : منطقه نفوذ علم - یعنی علم خداوند به جمیع آسمانها و زمین احاطه دارد و چیزی از قلمرو نفوذ علم او بیرون نیست زیرا همانطور که گفتیم کرسی گاهی کنایه از علم می باشد. در روایات متعددی نیز روی این معنی تکیه شده است از جمله حفص بن غیاث از امام صادق (علیه السلام)، نقل می کند که از آن حضرت پرسیدم : منظور از وسع کرسیه السموات و الارض چیست ؟
فرمود: منظور علم او است .
ج : موجودی وسیعتر از تمام آسمانها و زمین - که از هر سو آنها را احاطه تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 274
کرده است و به این ترتیب معنی آیه چنین می شود: کرسی خداوند همه

آسمانها و زمین را در بر گرفته و آنها را احاطه کرده است .
در حدیثی از امیر مومنان علی (علیه السلام) این تفسیر نقل شده آنجا که می فرماید: الکرسی محیط بالسموات و الارض و ما بینهما و ما تحت الثری .
کرسی احاطه به زمین و آسمانها و آنچه ما بین آنها و آنچه در زیر اعماق زمین قرار گرفته است دارد.
حتی از پارهای از روایات استفاده می شود که کرسی به مراتب از آسمانها و زمین وسیع تر است بطوری که مجموعه آنها در برابر کرسی همچون حلقه ای است که در وسط بیابانی قرار داشته باشد از جمله از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ما السموات و الارض عند الکرسی الا کحلقة خاتم فی فلاة و ما الکرسی عند العرش الا کحلقة فی فلاة آسمانها و زمین در برابر کرسی همچون حلقه انگشتری است در وسط یک بیابان و کرسی در برابر عرش همچون حلقه ای است در وسط یک بیابان) البته معنی اول و دوم کاملا مفهوم و روشن است ولی معنی سوم چیزی است که هنوز علم و دانش بشر نتوانسته است از آن پرده بر دارد زیرا وجود چنان عالمی که آسمانها و زمین را در بر گرفته باشد و به مراتب وسیع تر از جهان ما باشد هنوز از طرق متداول علمی اثبات نشده است ، در عین حال هیچگونه دلیلی بر نفی آن نیز در دست نیست ، بلکه همه دانشمندان معترف اند که وسعت آسمان و زمین در نظر ما با پیشرفت وسائل و ابزار مطالعات نجومی روز به روز بیشتر می شود و هیچ کس نمی تواند ادعا کند که وسعت عالم هستی به همین اندازه است که علم امروز موفق به کشف آن شده است بلکه به احتمال قوی عوالم بیشمار دیگری وجود دارد که از قلمرو دید وسائل امروز ما بیرون است .
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 275
ناگفته نماند که تفسیرهای سه گانه بالا هیچ منافاتی با هم ندارد و جمله وسع کرسیه السموات و الارض می تواند هم اشاره به نفوذ حکومت مطلقه و قدرت پروردگار در آسمانها و زمین باشد و هم نفوذ علمی او و هم جهانی وسیع تر از این جهان که آسمان و زمین را در بر گرفته است .
و در هر صورت این جمله ، جمله های ما قبل آیه را که درباره وسعت علم پروردگار بود تکمیل می کند.
نتیجه این که حکومت و قدرت پروردگار همه آسمانها و زمین را فرا گرفته و کرسی علم و دانش او به همه این عوالم احاطه دارد و چیزی از قلمرو حکومت و نفوذ علمی او بیرون نیست .
در جمله و لا یوده حفظهما - یؤ ده در اصل از ریشه اود بر وزن قول به معنی ثقل و سنگینی می باشد - یعنی حفظ آسمانها و زمین برای خداوند هیچگونه سنگینی و مشقتی ندارد. زیرا او همانند مخلوقات و بندگان خود

نیست که قدرتشان محدود باشد و گاهی از نگهداری چیزی خسته و ناتوان شوند قدرت او نامحدود است و برای یک قدرت نامحدود اصولا سنگینی و سبکی ، مشقت و آسانی مفهومی ندارد این مفاهیم همه در مورد قدرتهای محدود صدق می کند!
از آنچه در بالا گفتیم روشن می شود که ضمیر یؤ ده به خداوند بر می گردد جمله های سابق آیه و جمله بعد نیز گواه بر این معنی است زیرا ضمایر آنها نیز همه بازگشت به خداوند می کند بنابراین احتمال بازگشت ضمیر به کرسی به این معنی که حفظ آسمانها و زمین برای کرسی سنگین و ثقیل نیست بسیار ضعیف به نظر می رسد.
جمله و هو العلی العظیم در حقیقت دلیلی برای جمله های سابق است ، یعنی خداوندی که برتر و بالاتر از شبیه و شریک و هر گونه کمبود و عیب و نقصان است ، و خداوندی که عظیم و بزرگ است و بی نهایت است هیچ کاری برای او مشکل نیست و هیچ گاه از اداره و تدبیر جهان هستی خسته و ناتوان و غافل و بیخبر تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 276
نمی گردد و علم او به همه چیز احاطه دارد.
2 - آیا آیة الکرسی همین یک آیه است ؟
آیا آیة الکرسی فقط همین یک آیه است که در بالا گفته شد که از الله لا اله الا هو شروع می شود، و به هو العلی العظیم ختم می گردد، یا اینکه دو آیه بعد نیز جزء آن است ، بنابراین اگر در جایی مثل نماز لیلة الدفن دستور داده شده آیة الکرسی بخوانند، باید هر سه آیه خوانده شود.
قرائنی در دست است که نشان می دهد، همان یک آیه است .
1 - تمام روایاتی که در فضیلت آن وارد شده و از آن تعبیر به آیة الکرسی کرده همه نشان می دهد که یک آیه بیش نیست .
2 - تعبیر به کرسی فقط در همان آیه اول است و نامگذاری به آیة الکرسی نیز مربوط به همین آیه است .
3 - در بعضی از احادیث به همین معنی تصریح شده مانند حدیثی که در امالی شیخ از امیر مومنان علی (علیه السلام) نقل شده است که ضمن بیان فضیلت آیة الکرسی از الله لا اله الا هو شروع فرمود تا و هو العلی العظیم .
4 - در مستدرک سفینة البحار، از مجمع نقل می کند و آیة الکرسی معروفة و هی الی قوله و هو العلی العظیم آیة الکرسی معروف است و آن تا و هو العلی العظیم است .
5 - در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیهماالسلام) می خوانیم که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: کسی که چهار آیه از اول سوره بقره و آیة الکرسی و دو آیه بعد از آن و سه آیه از آخر بقره را بخواند، هرگز ناخوشایندی در خودش و مالش نمی بیند و شیطان به او

نزدیک نمی شود، و قرآن را فراموش نمی کند. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 277
از این تعبیر نیز استفاده می شود که آیة الکرسی یک آیه است .
6 - در بعضی از روایات وارد شده که آیة الکرسی پنجاه کلمه است و در هر کلمه ای پنجاه برکت است شمارش کلمات آیه نیز نشان می دهد که تا و هو العلی العظیم پنجاه کلمه است .
آری در بعضی از روایات دستور داده شده است که تا هم فیها خالدون بخواند، بی آنکه عنوان آیة الکرسی ، مطرح باشد.
به هر حال آنچه از قرائن بالا استفاده می شود این است که آیة الکرسی یک آیه بیشتر نیست .
3 - دلیل اهمیت آیة الکرسی
اهمیت فوق العاده آیة الکرسی از این نظر است که مجموعه ای از معارف اسلامی و صفات خداوند اعم از صفات ذات و فعل ، مخصوصا مساله توحید در ابعاد مختلف را در بر گرفته ، این اوصاف که به دوازده بخش بالغ می شود و هر کدام می تواند ناظر به یکی از مسائل تربیتی انسان باشد قابل دقت است و به گفته ابو الفتوح رازی هر یک از این صفات ، یکی از مذاهب باطله را نفی می کند (و به این ترتیب ، دوازده تفکر باطل و نادرست به وسیله آن اصلاح می شود). البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 278
آیه 256
آیه و ترجمه
لا إِکْرَاهَ فی الدِّینِ قَد تَّبَینَ الرُّشدُ مِنَ الغَیِّ فَمَن یَکْفُرْ بِالطغُوتِ وَ یُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ استَمْسکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَی لا انفِصامَ لَهَا وَ اللَّهُ سمِیعٌ عَلِیمٌ(256)
ترجمه :
256 - در قبول دین ، اکراهی نیست . (زیرا) راه درست از راه انحرافی ، روشن شده است . بنابراین ، کسی که به طاغوت (بت و شیطان ، و هر موجود طغیانگر) کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی چنگ زده است ، که گسستن برای آن نیست . و خداوند، شنوا و داناست .
شان نزول :
مفسر معروف اسلامی طبرسی در مجمع البیان در شان نزول آیه نقل می کند: مردی از اهل مدینه بنام ابو حصین دو پسر داشت برخی از بازرگانانی که به مدینه کالا وارد می کردند هنگام برخورد با این دو پسر آنان را به عقیده و آیین مسیح دعوت کردند، آنان هم سخت تحت تاثیر قرار گرفته و به این کیش وارد شدند و هنگام مراجعت نیز به اتفاق بازرگانان به شام رهسپار گردیدند.
ابو حصین از این جریان سخت ناراحت شد و به پیامبر (صلی الله علیه و

آله و سلم) اطلاع داد و از حضرت خواست که آنان را به مذهب خود برگرداند و سوال کرد آیا می تواند آنان را با اجبار به مذهب خویش باز گرداند؟
آیه فوق نازل گردید و این حقیقت را بیان داشت که : در گرایش به مذهب اجبار و اکراهی نیست .
در تفسیر المنار نقل شده که ابو حصین خواست دو فرزند خود را با اجبار به اسلام باز گرداند، آنان به عنوان شکایت نزد پیغمبر آمدند ابو حصین به پیامبر عرض کرد من چگونه به خود اجازه دهم که فرزندانم وارد آتش گردند و من ناظر آن تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 279
باشم آیه مورد بحث به همین منظور نازل شد.
تفسیر:

دین اجباری نیست
آیة الکرسی در واقع مجموعهای از توحید و صفات جمال و جلال خدا بود که اساس دین را تشکیل می دهد، و چون در تمام مراحل با دلیل عقل قابل استدلال است و نیازی به اجبار و اکراه نیست ، در این آیه می فرماید: در قبول دین هیچ اکراهی نیست (زیرا) راه درست از بیراهه آشکار شده است (لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی).
رشد از نظر لغت عبارت است از راهیابی و رسیدن به واقع ، در برابر غی که به معنی انحراف از حقیقت و دور شدن از واقع است .
از آنجا که دین و مذهب با روح و فکر مردم سر و کار دارد و اساس و شالوده اش بر ایمان و یقین استوار است خواه و ناخواه راهی جز منطق و استدلال نمی تواند داشته باشد و جمله لا اکراه فی الدین در واقع اشارهای به همین است .
به علاوه همانگونه که از شان نزول آیه استفاده می شود، بعضی از ناآگاهان از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می خواستند که او همچون حکام جبار با زور و فشار اقدام به تغییر عقیده مردم (هر چند در ظاهر) کند، آیه فوق صریحا به آنها پاسخ داد که دین و آیین چیزی نیست که با اکراه و اجبار تبلیغ گردد، به خصوص اینکه در پرتو دلائل روشن و معجزات آشکار، راه حق از باطل آشکار شده و نیازی به این امور نیست .
این آیه پاسخ دندان شکنی است به آنها که تصور می کنند اسلام در بعضی از موارد جنبه تحمیلی و اجباری داشته و با زور و شمشیر و قدرت نظامی پیش رفته است .
جایی که اسلام اجازه نمی دهد پدری فرزند خویش را برای تغییر عقیده
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 280
تحت فشار قرار دهد، تکلیف دیگران روشن است ، اگر چنین امری مجاز بود، لازم بود این اجازه ، قبل از هر کس به پدر درباره فرزندش داده شود، در حالی که چنین حقی به او داده نشده است .
و از اینجا روشن می شود که این آیه تنها مربوط به اهل کتاب نیست آن چنان که بعضی از مفسران پنداشته اند، و همچنین حکم آیه هرگز منسوخ نشده است آن چنان که بعضی دیگر گفته اند بلکه حکمی است جاودانی و هماهنگ با منطق عقل .
سپس به عنوان یک نتیجه گیری از جمله گذشته می افزاید: پس کسی که به طاغوت (بت و شیطان و انسانهای طغیانگر) کافر شود و به خدا ایمان آورد، به دستگیره محکمی دست زده است که گسستن برای آن وجود ندارد (فمن یکفر بالطاغوت و یؤ من بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها).

طاغوت صیغه مبالغه از ماده طغیان به معنی تعدی و تجاوز از حد و مرز است ، و به هر چیزی که سبب تجاوز از حد گردد گفته می شود، از این رو شیاطین ، بتها، حکام جبار و مستکبر و هر معبودی غیر از پروردگار و هر مسیری که به غیر حق منتهی می شود، همه طاغوت است (باید توجه داشت که این کلمه هم به معنی مفرد و هم به معنی جمع به کار می رود).
در این جمله قرآن می گوید: هر کس به طاغوت کافر شود و از آن روی گرداند و به خدا ایمان آورد به دستگیره محکمی دست زده است که هرگز گسسته نمی شود.
در این که منظور از طاغوت در آیه چیست ؟ مفسران سخنان بسیاری گفته اند بعضی آن را به معنی شیطان و بعضی به معنی کاهنان و بعضی به معنی ساحران تفسیر کرده اند، ولی چنین به نظر می رسد که منظور، همه آنها بلکه وسیع تر از آنها بوده باشد. یعنی همان مفهوم عامی که از کلمه طاغوت استفاده می شود که هر موجود طغیان گر و هر آیین و مسیر انحرافی و نادرست را در بر می گیرد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 281
آیه در حقیقت دلیلی است برای جمله های سابق که در دین و مذهب نیازی به اکراه نیست . زیرا دین دعوت به سوی خدا که منبع هر خیر و برکت و هر سعادتی است می کند، در حالی که دیگران دعوت به سوی ویرانگری و انحراف و فساد می نمایند، و به هر حال دست زدن به دامن ایمان به خدا همانند دست زدن به یک دستگیره محکم نجات است که هرگز امکان گسستن ندارد.
و در پایان می فرماید: و خداوند شنوا و دانا است (و الله سمیع علیم).
اشاره به اینکه مساله کفر و ایمان چیزی نیست که با تظاهر انجام گیرد، زیرا خداوند سخنان همه را اعم از آنچه آشکارا می گویند یا در جلسات خصوصی و نهانی ، همه را می شنود، و همچنین از مکنون دلها و ضمایر آگاه است ، بنابراین کفر یا ایمان هر کس برای او روشن می باشد.
این جمله در حقیقت تشویقی است برای مومنان واقعی ، و تهدیدی است برای منافقان که از پوشش ظاهری اسلام سوء استفاده می کنند.
نکته :
مذهب نمی تواند تحمیلی باشد
اصولا اسلام و هر مذهب حق از دو جهت نمی تواند جنبه تحمیلی داشته باشد:
الف - بعد از آن همه دلائل روشن و استدلال منطقی و معجزات آشکار، نیازی به این موضوع نیست ، آنها متوسل به زور و تحمیل می شوند که فاقد منطق باشند، نه اسلام با آن منطق روشن و استدلالهای نیرومند.
ب - اصولا دین که از یک سلسله اعتقادات قلبی ریشه و مایه می گیرد ممکن نیست تحمیلی باشد زور و شمشیر و قدرت نظامی در اعمال و

حرکات جسمانی ما می تواند اثر بگذارد نه در افکار و اعتقادات ما. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 282
از آنچه گفته شد پاسخ تبلیغات مسموم دشمنان اسلام از جمله کلیسا روشن می شود زیرا جمله ای صریحتر از لا اکراه فی الدین که در متن قرآن آمده است در این زمینه نمی توان پیدا کرد.
البته آنها برای تحریف به مجاهدات و جنگهای اسلامی متشبث می شوند در حالی که از بررسی جنگهای اسلامی به خوبی آشکار می شود که قسمتی از این جنگها جنبه دفاعی داشته ، و قسمت دیگری که جنبه جهاد ابتدائی داشته است برای کشورگشائی و اجبار افراد به آیین اسلام نبوده بلکه برای واژگون کردن نظامات غلط و ظالمانه و اجازه یافتن مردم برای مطالعه آزاد درباره مذهب و شیوه های زندگی اجتماعی بوده است .
شاهد گویای این سخن این است که در تاریخ اسلام کرارا دیده می شود که مسلمانان هنگامی که شهرها را فتح می کردند، پیروان مذاهب دیگر را همانند مسلمانها آزادی می دادند.
و اگر مالیات مختصری به نام جزیه از آنان دریافت می شد به خاطر تامین امنیت و هزینه نیروهای حافظ امنیت بود زیرا که جان و مال و ناموس آنها در پناه اسلام محفوظ بود و حتی مراسم عبادی خویش را آزادانه انجام می دادند.
تمام کسانی که با تاریخ اسلام سرو کار دارند این حقیقت را می دانند و حتی مسیحیانی که درباره اسلام کتاب نوشته اند به این موضوع اعتراف کرده اند. مثلا در کتاب تمدن اسلام و عرب می خوانیم : رفتار مسلمانان با جمعیتهای دیگر به قدری ملایم بود که روسای مذهبی آنان اجازه داشتند برای خود مجالس مذهبی تشکیل دهند.
و در پاره ای از تواریخ نقل شده : جمعی از مسیحیان که برای گزارشها و تحقیقاتی خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیده بودند مراسم نیایش مذهبی خود را آزادانه در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مدینه انجام دادند. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 283
اصولا اسلام در سه مورد به قدرت نظامی توسل می جسته است :
1 - در مورد محو آثار شرک و بت پرستی ، زیرا از نظر اسلام بت پرستی دین و آیین نیست بلکه انحراف ، بیماری و خرافه است و هرگز نباید اجازه داد جمعی در یک مسیر صددرصد غلط و خرافی پیش روند و به سقوط کشانده شوند، لذا اسلام بت پرستان را از راه تبلیغ به سوی توحید دعوت کرد و آنجا که مقاومت کردند متوسل به زور شد بتخانه ها را در هم کوبید و از هرگونه تظاهری به نام بت و بت پرستی جلوگیری کرد تا این بیماری روحی و فکری به کلی ریشه کن گردد، و آیات قتال با مشرکین مانند آیه 193 سوره بقره و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة : به کارزار با مشرکین ادامه

دهید تا آنکه شرک از روی زمین برافتد. نظر به همین موضوع دارد و بنابراین هیچگونه تباین و تضادی بین آیه مورد بحث و این آیات نیست تا سخن از نسخ پیش آید.
2 - در برابر کسانی که نقشه نابودی و حمله به مسلمانان را می کشند دستور جهاد دفاعی و توسل به قدرت نظامی داده شده است و شاید بیشتر جنگهای اسلامی در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از همین قبیل باشد به عنوان نمونه جنگ احد - احزاب - حنین - موته - و تبوک را می توان نام برد.
3 - برای کسب آزادی در تبلیغ زیرا هر آیینی حق دارد به طور آزاد به صورت منطقی خود را معرفی کند و اگر کسانی مانع از این کار شوند می تواند با توسل به زور این حق را به دست آورد. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 284
آیه 257
آیه و ترجمه
اللَّهُ وَلىُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظلُمَتِ إِلى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطغُوت يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلى الظلُمَتِ أُولَئک أَصحَب النَّارِ هُمْ فِيهَا خَلِدُونَ(257)
ترجمه :
257 - خداوند، ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند، آنها را از ظلمتها، به سوی نور بیرون می برد. (اما) کسانی که کافر شدند، اولیای آنها طاغوتها هستند، که آنها را از نور، به سوی ظلمتها بیرون می برند، آنها اهل آتش اند و همیشه در آن خواهند ماند.
تفسیر:
نور ایمان و ظلمات کفر
با اشارهای که در مساله ایمان و کفر و روشن بودن حق از باطل و راه راست از مسیر انحرافی در آیه قبل آمده بود در اینجا وضع مومنان و کافران را از نظر راهنما و رهبر مشخص می کند، می فرماید: خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند (الله ولی الذین آمنوا).
و در پرتو این ولایت و رهبری آنها را از ظلمتها به سوی نور خارج می سازد (یخرجهم من الظلمات الی النور).
لغت ولی چنانکه بعدا به طور مشروح در ذیل آیه انما ولیکم الله و رسوله ... خواهد آمد در اصل به معنی نزدیکی و عدم جدائی است به همین جهت به سرپرست و مربی و راهبر ولی گفته می شود، به دوستان و رفقای صمیمی نیز این واژه اطلاق می گردد اما روشن است که در آیه مورد بحث به معنی اول است و لذا می فرماید: تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 285
((خداوند که ولی مومنان است آنها را از تاریکی ها به نور هدایت می

کند)).
ممکن است گفته شود که هدایت مومنان از ظلمتها به نور تحصیل حاصل است ولی با توجه به سلسله مراتب هدایت و ایمان روشن می شود که چنین نیست زیرا مومنان در مسیر هدایت و قرب الی الله ، شدیدا محتاج راهنمائیهای الهی در هر مرحله هستند، و نیازمند هدایتهای او در هر قدم و در هر کار و برنامه اند، درست شبیه آنچه شبانه روز در نمازها می گوییم : اهدنا الصراط المستقیم ، ((خدایا پیوسته ما را به راه راست هدایت فرما)).
سپس می افزاید: ((اما کسانی که کافر شدند، اولیاء آنها طاغوت (بت و شیطان و افراد جبار و منحرف) هستند که آنها را از نور به سوی ظلمتها بیرون می برند)) (و الذین کفروا اولیاوهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات).
((به همین دلیل آنها اهل آتش اند و برای همیشه در آن خواهند بود)) (اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون).
نکته ها
1 - تشبیه ((ایمان)) و ((کفر)) به ((نور)) و ((ظلمت)) رساترین تشبیهی است که در این مورد به نظر می رسد نور منبع حیات و همه برکات و آثار حیاتی و سرچشمه رشد و نمو و تکامل و جنبش و تحرک است نور آرام بخش و مطمئن کننده و آگاه کننده و نشان دهنده است در حالی که ظلمت رمز سکوت و مرگ ، خواب و نادانی ، ظلالت و وحشت می باشد ایمان و کفر نیز چنین هستند.
2 - نکته دیگر این که : در این آیه و آیات مشابه آن در قرآن مجید ظلمت به صیغه جمع آورده شده (ظلمات) و نور به صیغه ((مفرد)) و این اشاره به آن است که در راه حق هیچگونه پراکندگی و دو گانگی وجود ندارد بلکه سراسر وحدت و تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 286
یگانگی است .
مسیر حق مانند خط مستقیمی است که میان دو نقطه کشیده شود که همیشه یکی است و تعدد در آن ممکن نیست .
ولی باطل و کفر مرکز انواع اختلافها و پراکندگیها است حتی اهل باطل در باطل خود هماهنگ نیستند و وحدت هدف ندارند درست مانند خطوط انحرافی است که در میان دو نقطه کشیده می شود که تعداد آن در دو طرف ((خط مستقیم)) بی شمار و نامحدود است .
این احتمال را نیز بعضی داده اند که صفوف باطل نسبت به اهل حق زیادتر است .
3 - ممکن است گفته شود که کفار نوری ندارند که از آن خارج شوند، ولی با توجه به اینکه نور ایمان در فطرت همه وجود دارد این تعبیر کاملا صحیح

به نظر می رسد.
4 - ناگفته پیدا است که خداوند نه به اجبار مومنان را از ظلمات (گناه و جهل و صفات رذیله و دوری از حق) به نور خارج می کند و نه کفار را به اجبار از فطرت توحیدی بیرون می برد بلکه اعمال آنها است که ایجاب چنین سرنوشتی را از سوی پروردگار می کند. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 287
آیه 258
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَرَ إِلی الَّذِی حَاجَّ إِبْرَهِیمَ فی رَبِّهِ أَنْ ءَاتَاهُ اللَّهُ الْمُلْک إِذْ قَالَ إِبْرَهِیمُ رَبیَ الَّذِی یُحْیی وَ یُمِیت قَالَ أَنَا أُحْیی وَ أُمِیت قَالَ إِبْرَهِیمُ فَإِنَّ اللَّهَ یَأْتی بِالشمْسِ مِنَ الْمَشرِقِ فَأْتِ بهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِت الَّذِی کَفَرَ وَ اللَّهُ لا یهْدِی الْقَوْمَ الظَلِمِینَ(258)
ترجمه :
258 - آیا ندیدی (و آگاهی نداری از) کسی (نمرود) که با ابراهیم درباره پروردگارش محاجه و گفتگو کرد؟ زیرا خداوند به او حکومت داده بود، (و بر اثر کمی ظرفیت ، از باده غرور سرمست شده بود،) هنگامی که ابراهیم گفت : ((خدای من آن کسی است که زنده می کند و می میراند)).
او گفت : ((من نیز زنده می کنم و می میرانم !)) (و برای اثبات این کار و مشتبه ساختن بر مردم دستور داد دو زندانی را حاضر کردند، فرمان آزادی یکی و قتل دیگری را داد) ابراهیم گفت : ((خداوند، خورشید را از افق مشرق می آورد، (اگر راست می گویی که حاکم بر جهان هستی تویی ،) خورشید را از مغرب بیاور!)) (در اینجا) آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد. و خداوند، قوم ستمگر را هدایت نمی کند.
تفسیر:
محابه ابراهیم با طاغوت زمان !
به دنبال آیه قبل که از هدایت مومنان در پرتو ولایت و راهنمائی پروردگار و گمراهی کافران بر اثر پیروی از طاغوت سخن می گفت خداوند چند نمونه ذکر می کند که یکی از آنان نمونه روشنی است که در آیه مورد بحث آمده است ، و آن ماجرای گفتگو و محاجه ابراهیم قهرمان بتشکن با جبار زمان خود ((نمرود)) است ، می فرماید: ((آیا ندیدی (آگاهی نداری) از کسی که با ابراهیم درباره پروردگارش محاجه و گفتگو کرد)) (الم تر الی الذی حاج ابراهیم فی ربه). تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 288
و در یک جمله اشاره به انگیزه اصلی این محاجه می کند و می گوید: ((به خاطر این بود که خداوند به او حکومت داده بود)) و بر اثر کمی ظرفیت از باده کبر و غرور، سرمست شده بود (ان آتیه الله الملک).
و چه بسیارند کسانی که در حال عادی ، انسانهای معتدل ، سر به راه ،

مومن و بیدارند اما هنگامی که به مال و مقام و نوایی برسند همه چیز را به دست فراموشی می سپارند، و مهمترین مقدسات را زیر پا می نهند.
و در ادامه می افزاید: در آن هنگام که از ابراهیم (علیه السلام) پرسید خدای تو کیست که به سوی او دعوت می کنی ؟ ابراهیم گفت : ((همان کسی است که زنده می کند و می میراند)) (اذ قال ابراهیم ربی الذی یحیی و یمیت).
در حقیقت بزرگترین شاهکار آفرینش یعنی قانون حیات و مرگ را به عنوان نشانه روشنی از علم و قدرت پروردگار مطرح ساخت .
ولی نمرود جبار راه تزویر و سفسطه را پیش گرفت و برای اغفال مردم و اطرافیان خود گفت : ((من نیز زنده می کنم و می میرانم)) و قانون حیات و مرگ در دست من است (قال انا احیی و امیت).
و برای اثبات این مدعای دروغین طبق روایت معروفی دست به حیله ای زد و دستور داد دو نفر زندانی را حاضر کردند و فرمان داد یکی را آزاد کنند و دیگری را به قتل برسانند سپس رو به ابراهیم و حاضران کرد و گفت : ((دیدید چگونه حیات و مرگ به دست من است ؟)).
ولی ابراهیم (علیه السلام) برای خنثی کردن این توطئه ، دست به استدلال دیگری زد که دشمن نتواند در برابر ساده لوحان در مورد آن مغالطه کند، ((ابراهیم گفت : خداوند، خورشید را از (افق مشرق) می آورد (اگر تو راست می گویی که حاکم بر جهان هستی می باشی) خورشید را از طرف مغرب بیاور)) (قال ابرهیم فان الله یاتی بالشمس من المشرق فات بها من المغرب). تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 289
اینجا بود که ((آن مرد کافر، مبهوت و وامانده شد)) (فبهت الذی کفر).
آری ((خداوند قوم ظالم را هدایت نمی کند)) (و الله لا یهدی القوم الظالمین).
و به این ترتیب آن مرد مست و مغرور سلطنت و مقام ، خاموش و مبهوت و ناتوان گشت و نتوانست در برابر منطق زنده ابراهیم (علیه السلام) سخنی بگوید، و این بهترین راه برای خاموش کردن این گونه افراد لجوج است .
با اینکه مسلم است که مساله حیات و مرگ از جهاتی مهمتر از مساله طلوع و غروب آفتاب است و سند گویاتری بر علم و قدرت پروردگار محسوب می شود و به همین دلیل ابراهیم نخست به آن استدلال کرد، و اگر افراد با فکر و روشن ضمیری در آن مجلس بودند طبعا با این دلیل قانع شدند زیرا هر کس می داند مساله آزاد کردن و کشتن یک زندانی ، هیچگونه ربطی به مساله حیات و مرگ طبیعی واقعی ندارد، ولی برای آن دسته که درک کافی نداشتند و ممکن بود تحت تاثیر سفسطه آن جبار حیله گر قرار گیرند، دست به استدلال دوم زد و مساله طلوع و غروب خورشید

را مطرح ساخت تا حق بر هر دو دسته روشن گردد.
و چه خوب کرد ابراهیم (علیه السلام) که اول مساله حیات و مرگ را پیش کشید تا آن جبار مدعی شرکت با پروردگار در تدبیر عالم گردد، سپس مساله طلوع و غروب آفتاب را عنوان کرد که او در آن ، به کلی وا مانده شد.
ضمنا از جمله ((و الله لا یهدی القوم الظالمین)) معلوم می شود که گر چه هدایت و ضلالت بدست خدا است اما مقدمات آن از سوی بندگان فراهم می گردد، ظلم و ستم و گناه همچون ابرهای تیره و تاری ، بر آیینه قلب سایه می افکند و اجازه درک حقایق به او نمی دهد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 290
نکته ها
1 - چه کسی با ابراهیم در این جلسه روبرو بود، و با او محاجه کرد؟
در قرآن تصریح به نام او نشده ولی همین اندازه می فرماید: ان آتیه الله الملک یعنی به خاطر غروری که از حکومت خودکامه پیدا کرده بود با ابراهیم به محاجه برخاست ، ولی در روایتی که از علی (علیه السلام) در تفسیر ((در المنثور)) نقل شده و همچنین در تواریخ آمده است نام او ((نمرود بن کنعان)) بود.
2 - گر چه در آیه فوق زمان این بحث و گفتگو مشخص نشده اما از قرائن بر می آید که این موضوع بعد از بت شکنی ابراهیم و نجات او از آتش بوده است زیرا مسلم است که قبل از به آتش افکندن ابراهیم مجالی برای این گفتگوها نبوده و اصولا بت پرستان حق چنین مباحثه ای را به او نمی داند و آنها ابراهیم را یک مجرم و گنهکار می شناختند که می باید هر چه زودتر به کیفر اعمال خود و قیام بر ضد خدایان مقدس برسد، آنها در این موقع تنها از علت اقدام به بت شکنی پرسش کردند و سپس با نهایت عصبانیت و خشونت دستور آتش سوزی او را صادر نمودند اما هنگامی که او از آتش به طرز شگفت انگیزی نجات یافت توانست به اصطلاح به حضور نمرود برسد و با او به بحث و گفتگو نشیند.
3 - از آیه به خوبی بر می آید که نمرود هرگز از این بحث و گفتگو در جستجوی حقیقت نبود، بلکه می خواست گفتار باطل خود را به کرسی بنشاند و شاید به کار بردن کلمه ((حاج)) نیز به همین منظور باشد زیرا این کلمه غالبا در همین موارد به کار می رود.
4 - از آیه به خوبی بر می آید که جبار آن زمان مدعی الوهیت بود، نه تنها به این معنی که او را پرستش کنند بلکه علاوه بر این خود را آفریدگار عالم هستی نیز معرفی می کرد یعنی هم خود را معبود می دانست ، و هم خالق .
و جای تعجب هم نیست هنگامی که مردم در برابر سنگ و چوب به سجده

بیفتند و علاوه بر پرستش ، آنها را در امور جهان موثر و سهیم بدانند این فرصت برای یک ((جبار اغفالگر)) پیش می آید که از ساده لوحی مردم استفاده کند و آنها را به سوی خود دعوت نماید و خود را همچون بتی جلوه دهد که هم او را بپرستند و هم به خالقیت او گردن نهند.
5 - تاریخچه بت پرستی : برای بت پرستی به زحمت می توان تاریخچه ای نشان داد و آغاز آن را تعیین نمود بلکه از قدیمترین ایامی که امروز از آن آگاهی داریم این موضوع در میان افراد بشر که دارای افکاری منحط و در سطح پایین بوده اند وجود داشته است .
در حقیقت بت پرستی یک نوع تحریف در عقیده خدا پرستی است همان عقیدهای که جزء فطرت و سرشت انسان است و از آنجا که این سرشت همیشه در انسان بوده تحریف آن در میان افراد منحط نیز همیشه وجود داشته است . و لذا می توان گفت تاریخ بت پرستی با تاریخ پیدایش انسان تقریبا همراه بوده است .
توضیح اینکه : انسان به مقتضای سرشت و خلقت خویش متوجه نیروی ما فوق طبیعت بوده است این سرشت با استدلالهای روشنی از نظام هستی که نشان دهنده وجود یک مبداء عالم و قادر بوده است تایید می شده و انسان از این دو طریق (سرشت و عقل) همیشه کم و بیش با آن مبداء هستی آشنائی داشته است ولی همانطور که اگر احساس گرسنگی که در وجود کودک است به موقع ، رهبری نشود و غذای سالم در اختیار او قرار نگیرد کودک دست خود را به چیزهائی مانند خاک دراز می کند و کم کم به آن خو می گیرد و سلامت خود را از دست می دهد، انسان نیز اگر در مسیر فطرت و عقل از نظر خداجوئی رهبری نشود رو به خدایان ساختگی و انواع بتها کرده و در برابر آنها سر تعظیم فرود می آورد و صفات خدائی را برای آنها قائل می شود.
از یک سو احتیاج به تذکر ندارد که افراد کوته بین و سفیه سعی دارند همه

چیز را در قالب حسی ببینند و اساسا فکر آنها از منطقه محسوسات گام بیرون نگذاشته ، به همین دلیل پرستش خدای نادیده برای آنها مشکل و سنگین است و میل دارند خدای خود را در یک قالب حسی بریزند، این جهل و بی خبری هنگامی که با ((سرشت خدا پرستی)) آمیخته شد به شکل بت پرستی و خدای حسی خودنمائی می کند.
از سوی دیگر گفته می شود اقوام پیشین روی احترام خاصی که برای پیامبران و بزرگان مذهب قائل بودند بعد از وفات آنها مجسمه های یاد بود آنها را می ساختند و روح قهرمان سازی که در افراد ضعیف و کم فکر است آنها را وادار می کرد که برای آن بزرگان و سپس برای مجسمه های

آنها مقامات و نفوذ فوق العادهای قائل شوند و آنها را به سرحد الوهیت برسانند و این خود سرچشمه ، دیگری برای بت پرستی بود.
یکی دیگر از سرچشمه های بت پرستی این بود که یک سلسله از موجودات که منشا برکات و فوائدی در زندگی انسان بودند مانند ماه و خورشید و آتش و آب توجه او را به خود جلب می کردند آنها به عنوان قدردانی در برابر این منابع سر تعظیم فرود می آورند بدون اینکه افق فکر خود را وسیعتر سازند و سبب نخستین و آفریدگار جهان را در ماورای آنها ببینند این احترامات عظیم با گذشت زمان شکل بت پرستی به خود گرفت .
البته ریشه همه اشکال بت پرستی یک چیز است و آن انحطاط فکری و جهل و نادانی بشر و عدم رهبری صحیح او در مسائل خداجوئی و خداشناسی است که با تعلیم و تربیت و راهنمائی انبیاء به خوبی قابل پیشگیری می باشد. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 293
آیه 259
آیه و ترجمه
أَوْ كَالَّذِی مَرَّ عَلی قَرْیَةٍ وَ هِیَ خَاوِیَةٌ عَلی عُرُوشِهَا قَالَ أَنی یُحْیِ هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ کَمْ لَبِثْت قَالَ لَبِثْت یَوْماً أَوْ بَعْض یَوْمٍ قَالَ بَل لَّبِثْت مِائَةَ عَامٍ فَانظرْ إِلی طعَامِک وَ شرَبِک لَمْ یَتَسنَّهْ وَ انظرْ إِلی حِمَارِک وَ لِنَجْعَلَک ءَایَةً لِّلنَّاسِ وَ انظرْ إِلی الْعِظَامِ کیْف نُنشِزُهَا ثُمَّ نَکْسوهَا لَحْماً فَلَمَّا تَبَینَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَی کلِّ شیْءٍ قَدِیرٌ(259)
ترجمه :
259 - یا همانند کسی که از کنار یک آبادی (ویران شده) عبور کرد، در حالی که دیوارهای آن ، به روی سقفها فرو ریخته بود، (و اجساد و استخوانهای اهل آن ، در هر سو پراکنده بود، او با خود) گفت : ((چگونه خدا اینها را پس از مرگ ، زنده می کند؟!)) (در این هنگام ،) خدا او را یکصد سال می راند، سپس زنده کرد، و به او گفت : ((چه قدر درنگ کردی ؟)) گفت : ((یک روز، یا بخشی از یک روز)). فرمود: ((نه ، بلکه یکصد سال درنگ کردی ! نگاه کن به غذا و نوشیدنی خود (که همراه داشتی ، با گذشت سالها) هیچگونه تغییر نیافته است ! (خدایی که یک چنین مواد فاسد شدنی را در طول این مدت ، حفظ کرده ، بر همه چیز قادر است !) ولی به الاغ خود نگاه کن (که چگونه از هم متلاشی شده ! این زنده شدن تو پس از مرگ ، هم برای اطمینان خاطر توست ، و هم) برای اینکه تو را نشانهای برای مردم (در مورد معاد) قرار دهیم . (اکنون) به استخوانها (ی مرکب سواری خود) نگاه کن که چگونه آنها را برداشته ، به هم پیوند می دهیم ، و گوشت بر آن می پوشانیم !)) هنگامی که (این

حقایق) بر او آشکار شد، گفت : ((می دانم خدا بر هر کاری توانا است)).
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 294
تفسیر:
داستان شگفت انگیر ((عزیر))
این آیه که به صورت عطف بر آیه گذشته ذکر شده است ، سرگذشت دیگری از یکی از انبیاء پیشین را بیان می کند، که مشتمل بر شواهد زندهای بر مسائل معاد است و عطف این دو آیه به یکدیگر ممکن است از این نظر باشد که در آیه قبل سخن پیرامون توحید و شناسائی خدا بود و در این آیه و آیه بعد از آن (آیه 260) سخن درباره معاد و زندگی بعد از مرگ است .
این احتمال نیز از سوی بعضی از مفسران داده شده است که در ذیل آیة الکرسی سخن از هدایت الهی می گوید سپس در آیاتی که بعد از آن آمده به یکی از طرق هدایت که بیان دلائل عقلی است اشاره می کند (داستان ابراهیم (علیه السلام) و نمرود) و در آیه مورد بحث و آیه آینده ، از دلائل حسی استفاده شده است که مساله را در جنبه های شهودی مطرح می کند.
به هر حال مناسب است قبلا اجمالی از داستان این آیه را که در تواریخ اسلامی آمده از نظر بگذرانیم سپس به تفسیر آیه بپردازیم .
آیه اشاره به سرگذشت کسی می کند که در اثنای سفر خود در حالی که بر مرکبی سوار بود و مقداری آشامیدنی و خوراکی همراه داشت از کنار یک آبادی گذشت در حالی که به شکل وحشتناکی در هم ریخته و ویران شده بود و اجساد و استخوانهای پوسیده ساکنان آن به چشم می خورد هنگامی که این منظره وحشتزا را دید گفت چگونه خداوند این مردگان را زنده می کند؟
البته این سخن از روی انکار و تردید نبود بلکه از روی تعجب بود زیرا قرائن موجود در آیه نشان می دهد که او یکی از پیامبران (علیهمالسلام)
بوده که در ذیل آیه تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 295
می خوانیم خداوند با او سخن گفته است و روایات نیز این حقیقت را تایید می کند چنانکه بعدا اشاره خواهیم کرد.
در این هنگام خداوند جان او را گرفت و یکصد سال بعد او را زنده کرد و از او سوال نمود چقدر در این بیابان بوده ای ؟ او که خیال می کرد مقدار کمی بیشتر در آنجا درنگ نکرده فورا در جواب عرض کرد: یک روز یا کمتر!
به او خطاب شد که یکصد سال در اینجا بوده ای اکنون به غذا و آشامیدنی خود نظری بیفکن و ببین چگونه در طول این مدت به فرمان خداوند هیچگونه تغییری در آن پیدا نشده است ولی برای اینکه بدانی یکصد سال از مرگ تو گذشته است نگاهی به مرکب سواری خود کن و ببین از هم

متلاشی و پراکنده شده و مشمول قوانین عادی طبیعت گشته و مرگ آن را از هم متفرق ساخته است سپس نگاه کن و ببین چگونه اجزای پراکنده آن را جمع آوری کرده و زنده می کنیم او هنگامی که این منظره را دید گفت می دانم که خداوند بر هر چیزی توانا است یعنی هم اکنون آرامش خاطر یافتم و مساله رستاخیز مردگان در نظر من شکل حسی به خود گرفت .
درباره اینکه او کدامیک از پیامبران بوده احتمالات گوناگونی داده شده است بعضی او را ((ارمیا)) و بعضی ((خضر)) دانسته اند ولی مشهور و معروف این است که ((عزیر)) بوده است و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نیز این موضوع تایید شده است .
همچنین درباره اینکه این آبادی کجا بوده است بعضی آن را بیت المقدس دانسته اند که بر اثر حملات ((بخت نصر)) ویران و در هم کوبیده شد اما این احتمال بعید به نظر می رسد...
اکنون به تفسیر آیه بر می گردیم . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 296
نخست می فرماید: ((یا همانند کسی که از کنار یک آبادی عبور می کرد در حالی که دیوارهای آن به روی سقفها فرو ریخته بود، (و اجساد و استخوانهای اهل آن در هر سو پراکنده بود، او از روی تعجب با خود) گفت : چگونه خدا اینها را بعد از مرگ زنده می کند)) (او کالذی مر علی قریة و هی خاویة علی عروشها قال انی یحیی هذه الله بعد موتها).
((عروش)) جمع ((عرش)) در اینجا به معنی سقف است ، و ((خاویة)) در اصل به معنی خالی است و در اینجا کنایه از ویران شدن است زیرا خانه های آباد معمولا مسکونی است و خانه هایی که خالی می شود یا به خاطر ویرانی است و یا بر اثر خالی بودن تدریجا ویران خواهد شد بنابراین جمله ((و هی خاویة علی عروشها)) چنین معنی می دهد که خانه های آنان ویران شده بود، به این صورت که نخست سقف آنها فرود آمده و سپس دیوارها به روی آنها افتاده بود، این نوع ویرانی ، ویرانی کامل و تمام عیار است ، زیرا به هنگام ویرانی معمولا نخست سقف آن ویران می گردد و بعد دیوارها مدتی سر پا می ایستد، سپس روی ویرانه های سقف فرو می غلتد.
بعضی تصریح کرده اند که مفهوم ((عرش)) با ((سقف)) متفاوت است ، سقف تنها به قسمت بالای عمارت گفته می شود ولی عرش عبارت از سقفی است که همراه با پایه ها باشد.
از قرائن چنین استفاده می شود که در این ماجرا کسی همراه آن پیامبر نبود، و هنگامی که چشمش به استخوانهای متلاشی شده اهل قریه افتاد، به آنها اشاره کرد و این سوال را از خویشتن نمود که چگونه خداوند اینها را بعد از مرگشان زنده می کند؟

در ادامه آیه می فرماید: ((خداوند او را یکصد سال میراند، سپس او را زنده کرد و به او گفت : چقدر درنگ کردی ؟ گفت : یک روز یا قسمتی از یک روز فرمود: تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 297
(نه) بلکه یکصد سال درنگ کردی)) (فاماته الله مائة عام ثم بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوما او بعض یوم قال بل لبثت مائة عام).
اکثر مفسران از این جمله چنین فهمیده اند که خداوند جان آن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را گرفت و بعد از یکصد سال ، از نو زنده کرد، و جمله ((اماته)) که از ماده موت به معنی مرگ است ، همین مفهوم را می بخشد.
ولی بعضی از مفسران به اصطلاح روشنفکر مانند نویسنده ((المنار)) و همچنین مراغی ، اصرار دارند که آن را اشاره به یک نوع خواب و فقدان حس و حرکت بدانند، که دانشمندان امروز آن را ((سبات)) می نامند و آن این است که موجودی زنده برای مدتی طولانی در یک نوع خواب عمیق فرو رود، اما شعله های حیات در او خاموش نشود.
سپس اضافه می کند: ((آنچه تا کنون در مورد این خوابهای طولانی اتفاق افتاده بیش از چند سال نبوده ، بنابراین رسیدن به یکصد سال غیر عادی است ، ولی مسلم است هنگامی که این موضوع تا چند سال امکان داشته باشد تا یکصد سال نیز ممکن خواهد بود و آنچه در قبول امور خارق عادت لازم است این است که کار ممکن باشد نه محال عقلی)).
ولی ظاهرا هیچگونه دلیلی در آیه بر این گفتار نیست ، بلکه ظاهر آیه این است که پیامبر مزبور از دنیا رفت و پس از یکصد سال زندگی را از سر گرفت البته چنین مرگ و حیاتی یک موضوع کاملا خارق العاده است ولی در هر حال محال نیست و از طرفی حوادث خارق العاده در قرآن نیز منحصر به این مورد نیست که بخواهیم آن را توجیه و یا تاویل کنیم .
آری اگر منظور از ذکر خوابهای طولانی چند ساله یا مثلا آنچه درباره بسیاری از حیوانات به عنوان ((زمستان خوابی)) دیده می شود که سراسر زمستان را تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 298
می خوابند و به هنگام گرم شدن هوا بیدار می شوند و یا مثلا مساءله انجماد طبیعی بعضی از حیوانات و یا انجماد مصنوعی بعضی از جانداران دیگر بدست بشر برای یک مدت طولانی بدون اینکه بمیرند، این باشد که مساله مرگ و زندگی پس از یکصد سال امر ممکنی شمرده شود سخن خوبی به نظر می رسد و معنی این سخن چنین خواهد بود که : ((خدائی که می تواند جانداران را صدها سال در یک خواب طولانی یا حالت انجماد فرو برد و سپس بیدار کند و به حال اول باز گرداند قادر است که مردگان را پس از مرگ زنده کند)).
اصولا با قبول اصل معاد و زنده شدن مردگان در رستاخیز و همچنین با

قبول خوارق عادات و معجزات پیامبران ، این اصرار دلیلی ندارد که همه آیات قرآن را به یک سلسله مسائل عادی و طبیعی تفسیر کنیم و مرتکب همه گونه خلاف ظاهر در آیات بشویم زیرا این کار نه صحیح است و نه لزومی دارد! و به گفته بعضی از مفسران گویا ما فراموش کرده ایم که در آغاز موجود بی جانی بودیم سپس خداوند ما را زنده کرد، چه مانعی دارد نظیر آن مرگ و حیات تکرار گردد.
جمله ((لبثت یوما او بعض یوم))، نشان می دهد که آن پیامبر، موقع مرگ و زنده شدنش در دو ساعت مختلف از روز بوده ، مثلا مرگ او پیش از ظهر بوده و زنده شدنش بعد از ظهر و لذا به شک افتاد که آیا یک شبانه روز بر او گذشته یا تنها چند ساعتی از یک روز به همین دلیل با تردید گفت یک روز یا قسمتی از یک روز، ولی بزودی به او خطاب شد که نه بلکه یکصد سال در اینجا مانده ای .
سپس برای اینکه آن پیامبر، اطمینان بیشتری به این مساله پیدا کند، به او دستور داده شد که به غذا و نوشیدنی که همراه داشته و همچنین مرکب سواری اش نگاهی بیفکند که اولی کاملا سالم مانده بود و دومی به کلی متلاشی شده بود، تا هم گذشت زمان را مشاهده کند، و هم قدرت خدا را بر نگهداری هر چه اراده داشته باشد، می فرماید: به او گفته شد ((پس حالا نگاه کن به غذا و نوشیدنیت (که همراه تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 299
داشتی ببین که با گذشت سالها) هیچگونه تغییری نیافته)) (فانظر الی طعامک و شرابک لم یتسنه).
((لم یتسنه)) از ماده ((سنه)) به معنی سال است ، یعنی سال بر آن نگذشته است ولی در اینجا کنایه از عدم تغییر و فاسد نشدن است ، یعنی به آنها نگاه کن که با گذشت آن همه سال ، گویی سال و زمانی بر آن نگذشته و تغییری در آن حاصل نشده اشاره به اینکه خدایی که می تواند غذا و نوشیدنی تو را که قاعدتا باید زود فاسد گردد، به حال او نگه دارد، زنده کردن مردگان برای او مشکل نیست . زیرا ادامه حیات چنین غذای فاسد شدنی که عمر آن معمولا بسیار کوتاه است ، در این مدت طولانی ساده تر از زنده کردن مردگان نیست .
در اینکه این غذا و نوشیدنی چه بوده در آیه منعکس نیست ، بعضی غذای او را انجیر و نوشیدنی او را یک نوع آب میوه ذکر کرده اند و می دانیم که هر دو بسیار زود فاسد می شوند، و بقای آنها در مدت طولانی موضوع مهمی است ، بعضی هم آن را انگور و شیر ذکر کرده اند.
سپس می افزاید: ((ولی نگاه به الاغ خود کن (که چگونه از هم متلاشی شده برای اینکه اطمینان به زندگی پس از مرگ پیدا کنی) و تو را نشانه ای برای مردم قرار دهیم)) آن را زنده می سازیم (و انظر الی حمارک و

لنجعلک آیة للناس).
البته قرآن بیش از این چیزی درباره مرکب آن پیامبر نگفته ، اما از جمله های بعد استفاده می شود که مرکب او با گذشت زمان به کلی متلاشی شده بود و تنها استخوانهای پوسیدهای از آن باقی مانده بود، زیرا در غیر این صورت هیچگونه تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 300
نشانهای برای گذشت یکصد سال وجود نداشت و این خود عجیب است که حیوانی که امکان عمر نسبتا طولانی دارد این چنین از هم متلاشی شود، اما میوه و آب میوه یا شیر که به سرعت باید فاسد شود کمترین تغییری در طعم و بوی آن حاصل نگردد و این نهایت قدرت نمائی خدا در امر حیات و مرگ است .
به هر حال در تکمیل همین مساله می افزاید: ((به استخوانها نگاه کن (که از مرکب سواریت باقی مانده) و ببین چگونه آنها را بر می داریم و به هم پیوند می دهیم و گوشت بر آن می پوشانیم)) (و انظر الی العظام کیف ننشزها ثم نکسوها لحما).
((ننشزها)) از ماده ((نشوز)) به معنی مرتفع و بلند شدن است ، و در اینجا به معنی برداشتن از روی زمین و پیوستن آنها به یکدیگر است ، یعنی نگاه کن که چگونه آنها را به هم پیوند می دهیم و گوشت به آنها می پوشانیم و زنده می کنیم .
و اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند، منظور استخوانهای خود آن پیامبر است بسیار عجیب و بعید به نظر می رسد، زیرا این گفتگوها بعد از زنده شدن او می باشد، همچنین احتمال اراده استخوانهای پوسیده اهل آن آبادی زیرا قبل از این جمله ، سخن از حمار و مرکب سواری بوده نه مردم قریه .
و در پایان آیه می فرماید: ((هنگامی که با مشاهده این نشانه های واضح (همه چیز) برای او روشن شد گفت : می دانم که خدا بر هر کاری قادر است)) (فلما تبین له قال اعلم ان الله علی کل شی ء قدیر).
یعنی علم و آگاهی من کامل شد و به مرحله شهود رسید، و قابل توجه اینکه نگفت الان دانستم (مانند گفتار زلیخا در مورد یوسف الان حصحص الحق : ((الان حق آشکار گشت)) بلکه گفت : می دانم ، یعنی اعتراف به علم و آگاهی خود می کنم . البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 301
آیه 260
آیه و ترجمه
وَ إِذْ قَالَ إِبْرَهِیمُ رَب أَرِنی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتی قَالَ أَ وَ لَمْ تُؤْمِن قَالَ بَلی وَ لَکِن لِّیَطمَئِنَّ قَلْبی قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطیر فَصرْهُنَّ إِلَیْک ثُمَّ اجْعَلْ عَلی کلِّ جَبَلٍ مِّنهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَأْتِینَک سعْیاً وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ(260)

ترجمه :
260 - و (به خاطر بیاور) هنگامی را که ابراهیم گفت : ((خدایا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده میکنی ؟)) فرمود: ((مگر ایمان نیاوردهای ؟!)) عرض کرد: ((آری ، ولی می خواهم قلبم آرامش یابد)).
فرمود: ((در این صورت ، چهار نوع از مرغان را انتخاب کن ! و آنها را (پس از ذبح کردن ،) قطعه قطعه کن (و در هم بیامیز)! سپس بر هر کوهی ، قسمتی از آن را قرار بده ، بعد آنها را بخوان ، به سرعت به سوی تو می آیند! و بدان خداوند قادر و حکیم است ، (هم از ذرات بدن مردگان آگاه است ، و هم توانایی بر جمع آنها دارد))).
تفسیر:
صحنه دیگری از معاد در این دنیا
به دنبال داستان عزیر در مورد مساله معاد داستان دیگری از ابراهیم (علیه السلام) در اینجا مطرح شده است ، تا آن بحث کاملتر گردد.
بیشتر مفسران و نویسندگان تاریخ ، در ذیل این آیه داستان زیر را نقل کرده اند: روزی ابراهیم (علیه السلام) از کنار دریائی می گذشت مرداری را دید که در کنار دریا افتاده ، در حالی که مقداری از آن داخل آب و مقداری دیگر در خشکی قرار داشت و پرندگان و حیوانات دریا و خشکی از دو سو آن را طعمه خود قرار داده اند حتی گاهی بر سر آن با یکدیگر نزاع می کنند دیدن این منظره ابراهیم را به فکر مسالهای انداخت که همه می خواهند چگونگی آن را بطور تفصیل بدانند و آن کیفیت زنده تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 302
شدن مردگان پس از مرگ است او فکر می کرد که اگر نظیر این حادثه برای جسد انسانی رخ دهد و بدن او جزء بدن جانداران دیگر شود مساله رستاخیز که باید با همین بدن جسمانی صورت گیرد چگونه خواهد شد؟!
ابراهیم (علیه السلام) گفت پروردگارا! به من نشان بده چگونه مردگان را زنده می کنی ؟ خداوند فرمود مگر ایمان به این مطلب نداری ؟
او پاسخ داد: ایمان دارم لکن می خواهم آرامش قلبی پیدا کنم .
خداوند به او دستور داد که چهار پرنده را بگیرد و آنها را ذبح نماید و گوشتهای آنها را در هم بیامیزد، سپس آنها را چند قسمت کند و هر قسمتی را بر سر کوهی بگذارد بعد آنها را بخواند تا صحنه رستاخیز را مشاهده کند او چنین کرد و با نهایت تعجب دید اجزای مرغان از نقاط مختلف جمع شده نزد او آمدند و حیات و زندگی را از سر گرفتند!
در برابر این نقل معروف ، یکی از مفسران بنام ((ابو مسلم)) نظر دیگری ابراز داشته که مفسر مشهور فخر رازی آن را در کتاب خود آورده است و از آنجا که نظریه ابو مسلم با اینکه بر خلاف نظریه سایر مفسران است مورد تایید یکی از مفسران معاصر (نویسنده تفسیر المنار) قرار گرفته به

نقل آن می پردازیم .
نامبرده می گوید: آیه هیچگونه دلالتی بر این موضوع ندارد که ابراهیم (علیه السلام) مرغانی را کشت و سپس به فرمان خدا زنده شدند، بلکه آیه بیان یک مثال برای روشن شدن مساله رستاخیز است ، یعنی : ((ای ابراهیم ! چهار پرنده را بگیر و با خود مانوس ساز، بطوری که هر وقت آنها را بخوانی به سوی تو آیند، اگر چه هر کدام را بر سر کوهی بگذاری ، این کار چه اندازه برای تو آسان است مساله زنده کردن مردگان و جمع کردن اجزاء پراکنده آنها از نقاط مختلف جهان برای خداوند به همین سادگی است !))
بنابراین منظور از فرمانی که خداوند به ابراهیم درباره پرندگان چهارگانه داد تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 303
این نبوده است که راستی دست به چنین کاری بزند، بلکه صرفا به منظور بیان یک مثال و تشبیه است ، درست مثل این که کسی می خواهد به دیگری بگوید من فلان کار را با سهولت و سرعت انجام می دهم می گوید: تو یک جرعه آب بنوش من این کار را میکنم ، یعنی به همین سادگی است نه اینکه واقعا او موظف است جرعه آبی بنوشد!
پیروان نظریه دوم به کلمه ((فصرهن الیک)) استدلال کرده اند و گفته اند: این جمله هنگامی که با کلمه ((الی)) متعدی شود به معنی تمایل دادن و مانوس ساختن است ، بنابراین مفهوم جمله این می شود که مرغان مزبور را با خود مانوس کن بعلاوه ضمیرهای ((صرهن)) و ((منهن)) و ((ادعهن)) همه به مرغان باز می گردد، این در صورتی صحیح است که ما تفسیر دوم را بپذیریم ، زیرا طبق تفسیر اول بعضی از این ضمیرها به خود مرغان بر می گردد و بعضی به اجزای آنها و این مناسب به نظر نمی رسد.
البته ((پاسخ)) این استدلالات را ضمن تفسیر آیه خواهیم گفت ، اما آنچه اشاره به آن در اینجا لازم است این است که آیه به روشنی این حقیقت را می فهماند که ابراهیم (علیه السلام) تقاضای مشاهده حسی صحنه رستاخیز را کرده بود تا مایه آرامش قلب او گردد، بدیهی است ذکر یک مثال و تشبیه نه صحنه ای را مجسم می سازد و نه مایه آرامش خاطر است ، در حقیقت ابراهیم از طریق عقل و منطق به رستاخیز ایمان داشت ولی می خواست از طریق احساس و شهود نیز آن را دریابد. اکنون به تفسیر آیه باز می گردیم ، تا این حقیقت روشنتر شود
نخست می فرماید: ((به خاطر بیاور، هنگامی را که ابراهیم (علیه السلام) گفت : خدایا به من نشان ده چگونه مردگان را زنده می کنی ؟)) (و اذ قال ابرهیم رب ارنی کیف تحیی الموتی).
از جمله ((ارنی کیف ...)) (به من نشان ده چگونه ...) به خوبی استفاده می شود تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 304

که او می خواست با رؤ یت و شهود، ایمان خود را قویتر کند آن هم درباره چگونگی رستاخیز نه درباره اصل آن و لذا در آیات گذشته خواندیم که او با صراحت به نمرود گفت : ((پروردگار من کسی است که زنده می کند و می میراند)).
به همین دلیل در ادامه این سخن ، هنگامی که خداوند فرمود: ((آیا ایمان نیاوردهای ؟)) (قال اولم تؤ من).
او در جواب عرض کرد: آری ایمان آوردم ولی میخواهم قلبم آرامش یابد (قال بلی و لکن لیطمئن قلبی).
گوئی خدا می خواست این تقاضای ابراهیم در نظر مردم به عنوان تزلزل ایمان محسوب نشود، لذا از او سؤ ال شد مگر ایمان نیاورده ای ؟ تا او در این زمینه توضیح دهد و سوء تفاهمی برای کسی به وجود نیاید.
ضمنا از این جمله استفاده می شود که استدلال و برهان علمی و منطقی ممکن است یقین بیاورد، اما آرامش خاطر نیاورد، زیرا استدلال عقل انسان را راضی می کند، و چه بسا در اعماق دل و عواطف او نفوذ نکند (درست مثل اینکه استدلال به انسان می گوید: کاری از مرده ساخته نیست ولی با این حال بعضی از افراد. از مرده می ترسند مخصوصا هنگام شب و تنهائی نمی توانند در کنار مرده بمانند، زیرا استدلال فوق در اعماق وجودشان نفوذ نکرده اما کسانی که دائما با مردگان سر و کار دارند و به غسل و کفن و دفن مشغول اند هرگز چنین ترسی را ندارند).
به هر حال آنچه عقل و دل را سیراب می کند، شهود عینی است ، و این موضوع مهمی است که در جای خود باید شرح بیشتری پیرامون آن داده شود! تعبیر به اطمینان و آرامش نشان می دهد که افکار انسانی قبل از وصول به مرحله شهود دائما در حرکت و جولان و فراز و نشیب است ، اما به مرحله شهود که رسید آرام می گیرد و تثبیت می شود. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 305
در اینجا به ابراهیم دستور داده می شود که برای رسیدن به مطلوبش دست به اقدام عجیبی بزند، آن گونه که قرآن در ادامه این آیه ، بیان کرده ، خداوند فرمود: ((حال که چنین است چهار نوع از مرغان را انتخاب کن و آنها را (پس از ذبح کردن) قطعه قطعه کن (و در هم بیامیز) سپس بر هر کوهی قسمتی از آن را قرار بده ، بعد آنها را بخوان به سرعت به سوی تو می آیند)) (قال فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک ثم اجعل علی کل جبل منهن جزء ثم ادعهن یاتینک سعیا).
این را ببین ((و بدان خداوند توانا و حکیم است)) (و اعلم ان الله عزیز حکیم).
هم تمام ذرات بدن مردگان را به خوبی میشناسد، و هم توانائی بر جمع آنها دارد.

جمله ((صرهن)) در اصل از ریشه صور (بر وزن غور) گرفته شده که به معنی ((قطع کردن)) و ((متمایل نمودن)) و ((بانگ زدن)) است ، که از میان این سه معنی در اینجا همان معنی نخست منظور است یعنی چهار مرغ انتخاب کن و آنها را ذبح نموده و قطعه قطعه کرده در هم بیامیز.
زیرا هدف این بوده که نمونه رستاخیز و زنده شدن مردگان را به هنگامی که اجزای بدن آنها متلاشی می شود، و هر ذرهای به گوشهای می افتد و با دیگر ذرات از بدنهای دیگر می آمیزد، با چشم خود مشاهده کند.
آنها که جمله ((صرهن الیک)) را به معنی مانوس کردن و متمایل کردن مرغان گرفته اند، گویا از مفهوم کلمه ((جزءا)) و همچنین هدف اصلی این کار، غفلت کرده اند.
ابراهیم (علیه السلام) این کار را کرد، و آنها را صدا زد، در این هنگام اجزای پراکنده هر یک از مرغان ، جدا و جمع شده و به هم آمیختند و زندگی را از سر گرفتند و این موضوع ، به ابراهیم (علیه السلام) نشان داد، که همین صحنه در مقیاس بسیار وسیعتر، در رستاخیز انجام خواهد شد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 306
بعضی از کلمه ((سعیا)) خواسته اند استفاده کنند که مرغان پس از زنده شدن پرواز نکردند بلکه با پای خود به سوی ابراهیم دویدند، زیرا سعی معمولا در لغت عرب به معنی ((راه رفتن سریع)) است ، از ((خلیل بن احمد))، ادیب معروف عرب نیز نقل شده است ، که ابراهیم (علیه السلام) در حال راه رفتن بود که مرغان به سوی او آمدند (یعنی سعیا حال از برای ابراهیم (علیه السلام) است نه مرغان).
ولی قرائن نشان می دهد که سعیا در اینجا کنایه از پرواز سریع است .
نکته ها
1 - یک امر خارق العاده : بی شک این حادثه که در مورد مرغان روی داد، یک امر کاملا خارق العاده بود، همانگونه که جریان قیامت و رستاخیز نیز خارق العاده است ، و میدانیم که خدا حاکم بر قوانین طبیعت است نه محکوم آنها، بنابراین انجام چنین کارهای خارقالعادهای برای او مساله پیچیدهای نیست . و همانگونه که قبلا اشاره کردیم اصرار بعضی از مفسران روشنفکر، بر اینکه تفسیر مشهور را در اینجا رها کنند و بگویند مطلقا نه ذبحی واقع شده و نه قطعه قطعه کردن ، بلکه منظور این است که مرغان را در حال زنده بودن ، به خود مانوس و متمایل ساز، و سپس آنها را صدا زن تا به سوی تو آیند، سخن بسیار ضعیف و سستی است که هیچ تناسبی نه با مساله معاد دارد و نه داستان ابراهیم (علیه السلام) و مشاهد صحنه کنار دریا، و سپس تقاضای مشاهده صحنه رستاخیز.
قابل توجه اینکه به گفته فخر رازی تمام مفسران اسلام ، در مورد تفسیر مشهور اتفاق نظر دارند جز ابو مسلم که آن را انکار کرده است .

2 - چهار مرغ مختلف : شکی نیست که مرغان چهارگانه مزبور از چهار نوع مختلف بوده اند زیرا در غیر این صورت هدف ابراهیم (علیه السلام) که بازگشت اجزای هر تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 307
یک به بدن اصلی خود بوده است تامین نمیشد و طبق بعضی از روایات معروف این چهار مرغ ((طاووس))، ((خروس))، ((کبوتر)) و ((کلاغ)) بوده اند که از جهات گوناگون با هم اختلاف فراوان دارند و بعضی آنها را مظهر روحیات و صفات مختلف انسانها می دانند، طاووس مظهر خودنمائی ، زیبائی و تکبر، خروس مظهر تمایلات شدید جنسی ، و کبوتر مظهر لهو و لعب و بازیگری ، و کلاغ مظهر آرزوهای دور و دراز!
3 - تعداد کوههایی تعداد کوههاییکه ابراهیم اجزای مرغان را بر آنها گذارد در قرآن صریحا نیامده است ولی در روایات اهل بیت (علیهمالسلام) ده عدد معرفی شده اند و به همین دلیل در روایات می خوانیم : اگر کسی وصیت کند جزئی از مال او را در موردی مصرف کنند و مقدار آن را معین نسازد دادن یک دهم کافی است .
4 - این حادثه چه موقع اتفاق افتاد؟ آیا به هنگامی که ابراهیم در بابل بود یا پس از ورود به شام ، به نظر می رسد پس از ورود به شام بوده است زیرا سرزمین بابل کوهی ندارد.
5 - معاد جسمانی : بیشتر آیاتی که در قرآن مجید درباره رستاخیز وارد شده توضیح و تشریحی برای ((معاد جسمانی)) است ، اصولا کسانی که با آیات معاد در قرآن سر و کار دارند می دانند معاد در قرآن جز به شکل ((معاد جسمانی)) عرضه نشده است ، به این معنی که به هنگام رستاخیز هم این ((جسم)) باز می گردد و هم ((روح و جان))، و لذا در قرآن از آن به ((احیاء موتی)) (زنده کردن مردگان) تعبیر شده است و اگر رستاخیز تنها جنبه روحانی داشت زنده کردن اصلا مفهومی نداشت .
آیه مورد بحث نیز با صراحت تمام موضوع بازگشت اجزای پراکنده همین بدن را مطرح می کند، که ابراهیم (علیه السلام) با چشم خود نمونه آن را دید.
6 - شبهه آکل و ماکول : از شرحی که سابقا درباره انگیزه تقاضای ابراهیم (علیه السلام) نسبت به مشاهده صحنه زنده شدن مردگان ذکر کردیم (داستان افتادن مرده حیوانی تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 308
در لب دریا و خوردن حیوانات دریا و خشکی از آن) استفاده می شود که بیشتر توجه ابراهیم (علیه السلام) در این تقاضا به این بوده که چگونه بدن حیوانی که جزء بدن حیوانات دیگر شده ، می تواند به صورت اصلی باز گردد؟ و این همان است که ما در علم عقاید از آن به عنوان ((شبهه آکل و ماکول)) نام می بریم .
توضیح اینکه : در رستاخیز، خدا انسان را با همین بدن مادی باز می

گرداند، و به اصطلاح هم جسم انسان و هم روح انسان بر می گردد.
سؤ ال :
اکنون این ((سؤ ال)) پیش می آید که اگر بدن انسانی خاک شد و به وسیله ریشه درختان جزء گیاه و میوه ای گردید و انسان دیگری آن را خورده و جزء بدن او شد، یا فی المثل اگر در سالهای قحطی ، انسانی از گوشت بدن انسان دیگری تغذیه کند، به هنگام رستاخیز. اجزای خورده شده جزء کدام یک از دو بدن خواهد گردید؟ اگر جزء بدن اول گردد، بدن دوم ناقص می شود و اگر به عکس جزء بدن دوم باقی بماند اولی ناقص و یا نابود خواهد شد.
پاسخ :
از طرف فلاسفه و دانشمندان علم عقاید پاسخهای گوناگونی به این ایراد قدیمی داده شده است ، که گفتگو درباره همه آنها در اینجا ضرورتی ندارد. بعضی از دانشمندان که نتوانسته اند پاسخ قانع کننده ای برای آن بیابند آیات مربوط به معاد جسمانی را توجیه و تاویل کرده اند و شخصیت انسان را منحصر به روح و صفات روحی او دانسته اند، در حالی که نه شخصیت انسان تنها وابسته به روح است ، و نه آیات مربوط به معاد جسمانی چنان است که بتوان آنها را تاویل کرد، بلکه همانطور که گفتیم صراحت کامل در این معنی دارد.
بعضی نیز یک نوع معاد به ظاهر جسمانی قائل شده اند که با معاد روحانی فرق چندانی ندارد. در حالی که در اینجا راه روشنتری با توجه به متون آیات وجود دارد که با علوم روز نیز کاملا سازگار است و توضیح آن نیاز به چند مقدمه دارد: تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 309
1 - می دانیم که اجزاء بدن انسان بارها از زمان کودکی تا هنگام مرگ عوض می شود، حتی سلولهای مغزی با اینکه از نظر تعداد کم و زیاد نمی شوند باز از نظر اجزاء عوض می گردند، زیرا از یک طرف ((تغذیه)) می کنند و از سوی دیگر ((تحلیل)) می روند و این خود باعث تبدیل کامل آنها با گذشت زمان است ، خلاصه اینکه در مدتی کمتر از ده سال تقریبا هیچ یک از ذرات پیشین بدن انسان باقی نمی ماند.
ولی باید توجه داشت که ذرات قبلی به هنگامی که در آستانه مرگ قرار می گیرند همه خواص و آثار خود را به سلولهای نو و تازه می سپارند، به همین دلیل خصوصیات جسمی انسان از رنگ و شکل و قیافه گرفته ، تا بقیه کیفیات جسمانی ، با گذشت زمان ثابت هستند و این نیست مگر به خاطر انتقال صفات به سلولهای تازه (دقت کنید).
بنابراین آخرین اجزای بدن هر انسانی که پس از مرگ تبدیل به خاک می شود دارای مجموعه صفاتی است که در طول عمر کسب کرده و تاریخ گویائی است از سرگذشت جسم انسان در تمام عمر!

2 - درست است که اساس شخصیت انسان را روح انسان تشکیل می دهد، ولی باید توجه داشت که ((روح)) همراه ((جسم)) پرورش و تکامل می یابد، و هر دو در یکدیگر تاثیر متقابل دارند و لذا همانطور که دو جسم از تمام جهت با هم شبیه نیستند دو روح نیز از تمام جهات با هم شباهت نخواهند داشت .
به همین دلیل هیچ روحی بدون جسمی که با آن پرورش و تکامل پیدا کرده نمی تواند فعالیت کامل و وسیع داشته باشد. و لذا در رستاخیز باید همان جسم سابق باز گردد، تا روح با پیوستن به آن فعالیت خود را در یک مرحله عالیتر از سر گیرد و از نتائج اعمالی که انجام داده بهرهمند شود.
3 - هر یک از ذرات بدن انسان تمام مشخصات جسمی او را در بر دارد یعنی اگر راستی هر یک از سلولهای بدن را بتوانیم پرورش دهیم تا به صورت یک انسان تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 310
کامل در آید آن انسان تمام صفات شخصی را که این جزء از او گرفته شده دارا خواهد بود (دقت کنید).
مگر روز نخست یک سلول بیشتر بود؟ همان یک سلول نطفه تمام صفات او را در بر داشت و تدریجا از راه تقسیم به دو سلول تبدیل شد، و دو سلول به چهار سلول و به همین ترتیب تمام سلولهای بدن انسان به وجود آمدند. بنابراین هر یک از سلولهای بدن انسان شعبه ای از سلول نخستین می باشد که اگر همانند او پرورش بیابد انسانی شبیه به او از هر نظر خواهد ساخت که عین صفات او را دارا باشد.
اکنون با در نظر گرفتن مقدمات سه گانه فوق به پاسخ اصل ایراد می پردازیم : آیات قرآن صریحا می گوید: آخرین ذراتی که در بدن انسان در هنگام مرگ وجود دارد روز قیامت به همان بدن باز می گردد بنابراین اگر انسان دیگری ، از او تغذیه کرده ، این اجزاء از بدن او خارج شده و به بدن صاحب اصلی بر می گردد، تنها چیزی که در اینجا خواهد بود این است که لابد بدن دوم ناقص می شود، ولی باید گفت در حقیقت ناقص نمی شود بلکه کوچک می شود، زیرا اجزای بدن او در تمام بدن دوم پراکنده شده بود که به هنگامی که از او گرفته شد به همان نسبت مجموع بدن دوم لاغر و کوچک تر می شود، مثلا یک انسان شصت کیلوئی چهل کیلو از وزن بدن خود را که مال دیگری بوده از دست خواهد داد و تنها بدن کوچکی به اندازه کودکی از او باقی می ماند.
ولی آیا این موضوع می تواند مشکلی ایجاد کند؟ مسلما نه ، زیرا این بدن کوچک تمام صفات شخص دوم را بدون کم و کاست در بر دارد و به هنگام رستاخیز همچون فرزندی که کوچک است و سپس بزرگ می شود پرورش می یابد، و به تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 311
صورت انسان کاملی محشور می گردد، این نوع تکامل و پرورش به هنگام

رستاخیز هیچ اشکال عقلی و نقلی ندارد.
آیا این پرورش هنگام رستاخیز فوری است یا تدریجی ؟ بر ما روشن نیست ، اما اینقدر می دانیم هر کدام باشد هیچ اشکالی تولید نمی کند و در هر دو صورت مسئله حل شده است .
تنها در اینجا یک سؤ ال باقی می ماند و آن این که اگر تمام بدن انسانی از اجزاء دیگری تشکیل شده باشد در آن صورت تکلیف چیست ؟
اما پاسخ این سؤ ال نیز روشن است که چنین چیزی اصولا محال می باشد، زیرا مسئله ((آکل و ماکول)) فرع بر این است که بدنی اول موجود باشد و از بدن دیگر تغذیه کند و پرورش یابد، و با توجه به این موضوع ممکن است تمام ذرات بدن اول از بدن دوم تشکیل گردد، باید بدنی قبلا فرض کنیم تا از بدن دیگری بخورد بنابراین بدن دیگر حتما جزء او خواهد شد نه کل او (دقت کنید).
با توجه به آنچه گفتیم روشن می شود که مساله معاد جسمانی با همین بدن هیچگونه اشکالی تولید نمی کند و نیازی به توجیه آیاتی که صریحا این مطلب را ثابت کرده است نداریم . البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 312
آیه 261
آیه و ترجمه
مَّثَلُ الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَمْوَلَهُمْ فی سبِیلِ اللَّهِ کَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَت سبْعَ سنَابِلَ فی کلِّ سنبُلَةٍ مِّاْئَةُ حَبَّةٍ وَ اللَّهُ یُضعِف لِمَن یَشاءُ وَ اللَّهُ وَسِعٌ عَلِیمٌ(261)
ترجمه :
261 - کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، همانند بذری هستند که هفت خوشه برویاند، که در هر خوشه ، یکصد دانه باشد، و خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، دو یا چند برابر می کند، و خدا (از نظر قدرت و رحمت ،) وسیع ، و (به همه چیز) داناست .
تفسیر:
آغاز آیات انفاق انفاق مایه رشد آدمی است !
انفاق مایه رشد آدمی است ! مساله انفاق یکی از مهمترین مسائلی است که اسلام روی آن تاکید دارد و قرآن مجید تاکید فراوان روی آن نموده است ، که آیه فوق نخستین آیه از یک مجموعه آیات است که در سوره بقره پیرامون انفاق سخن می گوید و شاید ذکر آنها پشت سر آیات مربوط به معاد از این نظر باشد که یکی از مهمترین اسباب نجات در قیامت ، انفاق و بخشش در راه خدا است .
بعضی نیز گفته اند: این آیات پیوندی دارد با آیات جهاد، و انفاق در راه جهاد که قبل از آیات مربوط به معاد و توحید، در همین سوره آمده بود.

نخست می فرماید: ((مثل کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند همانند بذری است که هفت خوشه برویاند)) (مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل).
((و در هر خوشه ای یکصد دانه باشد که مجموعا از یک دانه هفتصد دانه و

می خیزد (فی کل سنبلة مائة حبة).
تازه پاداش آنها منحصر به این نیست ، بلکه : خداوند آن را برای هر کس بخواهد (و شایستگی در آنها و انفاق آنها را از نظر نیت و اخلاص و کیفیت و کمیت ببیند) دو یا چند برابر می کند (و الله یضاعف لمن یشاء).
و این همه پاداش از سوی خدا عجیب نیست ((چرا که او (از نظر رحمت و قدرت) وسیع و از همه چیز آگاه است)) (و الله واسع علیم).
بعضی از مفسران گفته اند: منظور از انفاق در آیه فوق تنها انفاق در راه جهاد است زیرا این آیه در واقع تاکیدی است بر آنچه در آیات گذشته قبل از داستان عزیر و ابراهیم و طالوت آمده بود، ولی حق این است که مفهوم آیه گسترده است و حتی پیوند آن با آیات گذشته نیز نمی تواند دلیل بر تخصیص این آیه و آیات آینده شود، زیرا فی سبیل الله مفهوم وسیعی دارد که هر مصرف نیکی را شامل می شود، به علاوه آیات آینده نشان می دهد که بحث انفاق در اینجا مستقلا دنبال می شود و در روایات اسلامی نیز به تعمیم معنی آیه نیز اشاره شده است .
نکته قابل توجه اینکه در این آیه کسانی که در راه خدا انفاق می کنند به دانه پر برکتی که در زمین مستعدی افشانده شود تشبیه شده اند در حالی که قاعدتا باید عمل آنها تشبیه به این دانه شود، نه خود اینها، و لذا بسیاری از مفسران گفته اند که در آیه محذوفی وجود دارد مانند کلمه ((صدقات)) قبل از ((الذین))، یا کلمه ((باذر)) قبل از ((حبة)) و مانند آن .
ولی هیچگونه دلیلی بر حذف و تقدیر در آیه نیست و تشبیه افراد انفاق کننده به دانه های پر برکت تشبیه جالب و عمیقی است گویا قرآن می

هر انسانی پرتوی از وجود او است ، و هر قدر عمل گسترش یابد، وجود انسان در حقیقت توسعه یافته است .
به تعبیر دیگر، قرآن عمل انسان را از وجود او جدا نمی داند و هر دو را اشکال مختلفی از یک حقیقت می شمرد، بنابراین هیچگونه حذف و تقدیری در آیه نیست و اشاره به این است که انسانهای نیکوکار در پرتو نیکی هایشان نمو و رشد معنوی پیدا می کنند و این افراد همچون بذرهای پر ثمری هستند که به هر طرف ریشه و شاخه می گستراند و همه جا را زیر بال و پر خود می گیرد.
کوتاه سخن اینکه : در مورد هر تشبیهی علاوه بر ادات تشبیه سه چیز لازم

است ، ((مشبه)) و ((مشبه به)) و ((وجه تشبیه))، و در اینجا ((مشبه)) انسان انفاق کننده است و ((مشبه به)) بذرهای پر برکت ، و وجه تشبیه نمو و رشد آن است ، و ما معتقدیم که انسان انفاق کننده در پرتو عملش رشد فوق العاده معنوی و اجتماعی پیدا می کند، و نیازی به هیچگونه تقدیر نیست .
شبیه این معنی در آیه 265 همین سوره آمده است .
این نکته نیز در میان مفسران مورد بحث است که تعبیر به انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة که اشاره به دانه ای است که هفتصد دانه یا بیشتر، از آن به دست می آید، یک تشبیه فرضی است که وجود خارجی ندارد (زیرا در مورد دانه های گندم هرگز از یک دانه هفتصد دانه برنخاسته است) و یا منظور دانه هائی همچون دانه های ارزن است ، ولی جالب اینکه چند سال قبل که سال پر بارانی بود، در مطبوعات این خبر انتشار یافت که در بعضی از شهرهای جنوبی ، در پاره ای از مزارع بوته های گندمی بسیار بلند و پر خوشه دیده شده ، که در بعضی موارد در یک بوته ، حدود چهار هزار دانه گندم شمارش شده است ، و این خود می رساند که تشبیه بالا، یک تشبیه کاملا واقعی است نه خیالی .
جمله ((یضاعف)) از ماده ((ضعف)) (بر وزن شعر) به معنی دو برابر یا چند تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 315
برابر است ، و با توجه به آنچه در بالا اشاره شد که دانه هائی پیدا می شود که چند هزار دانه محصول می دهد، این تعبیر نیز یک تشبیه واقعی است .
نکته :
انفاق مهمترین طریق حل مشکل فاصله طبقاتی
یکی از مشکلات بزرگ اجتماعی که همواره انسان دچار آن بوده و هم اکنون با تمام پیشرفتهای صنعتی و مادی که نصیب بشر شده نیز با آن مواجه است مشکل فاصله طبقاتی است به این معنی که فقر و بیچارگی و تهیدستی در یک طرف و تراکم اموال در طرف دیگر قرار گیرد.
عدهای آنقدر ثروت بیندوزند که حساب اموالشان را نتوانند داشته باشند و عده دیگری از فقر و تهیدستی رنج برند، بطوریکه تهیه لوازم ضروری زندگی از قبیل غذا و مسکن و لباس ساده برای آنان ممکن نباشد.
بدیهی است جامعهای که قسمتی از آن بر پایه غناء و ثروت و بخش مهم دیگر آن بر فقر و گرسنگی بنا شود قابل دوام نبوده .
و هرگز به سعادت واقعی نخواهد رسید. در چنین جامعهای دلهره و اضطراب و نگرانی و بدبینی و بالاخره دشمنی و جنگ اجتنابناپذیر است .
گر چه در گذشته این اختلاف در جوامع انسانی بوده است ولی باید گفت متاسفانه در زمان ما این فاصله طبقاتی به مراتب بیشتر و خطرناک تر شده است . زیرا از یک سو، درهای کمکهای انسانی و تعاون به معنی

حقیقی ، به روی مردم بسته شده و رباخواری که یکی از موجبات بزرگ فاصله طبقاتی است با شکلهای مختلف به روی آنها باز است . پیدایش کمونیسم و مانند آن و خونریزیها و جنگهای کوچک و بزرگ و وحشتناک که در قرن اخیر اتفاق افتاد و هنوز هم در گوشه و کنار جهان ادامه دارد و غالبا از ریشه اقتصادی مایه می گیرد و عکس العمل محرومیت اکثریت جوامع انسانی است ، گواه این حقیقت است . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 316
با این که دانشمندان و مکتبهای اقتصادی جهان به فکر چاره و حل این مشکل بزرگ اجتماعی بوده اند و هر کدام راهی را انتخاب کرده اند، کمونیسم از راه الغای مالکیت فردی ، و سرمایهداری از راه گرفتن مالیاتهای سنگین و تشکیل مؤ سسات عام المنفعه (که به تشریفات بیشتر شبیه است تا به حل فاصله طبقاتی) به گمان خود به مبارزه با آن برخاسته اند ولی حقیقت این است که هیچکدام نتوانسته اند گام مؤ ثری در این راه بر دارند زیرا حل این مشکل با روح مادیگری که بر جهان حکومت می کند ممکن نیست .
با دقت در آیات قرآن مجید آشکار می شود که یکی از اهداف اسلام این است که اختلافات غیر عادلانهای که در اثر بیعدالتیهای اجتماعی در میان طبقه غنی و ضعیف پیدا می شود از بین برود و سطح زندگی کسانی که نمیتوانند نیازمندیهای زندگیشان را بدون کمک دیگران رفع کنند بالا بیاید و حد اقل لوازم زندگی را داشته باشند، اسلام برای رسیدن به این هدف برنامه وسیعی در نظر گرفته است - تحریم رباخواری بطور مطلق ، و وجوب پرداخت مالیاتهای اسلامی از قبیل زکات و خمس و صدقات و مانند آنها و تشویق به انفاق - وقف و قرض الحسنه و کمکهای مختلف مالی قسمتی از این برنامه را تشکیل می دهد، و از همه مهمتر زنده کردن روح ایمان و برادری انسانی در میان مسلمانان است . البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 317
آیه 262
آیه و ترجمه
الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَمْوَلَهُمْ فی سبِیلِ اللَّهِ ثُمَّ لا یُتْبِعُونَ مَا أَنفَقُوا مَنًّا وَ لا أَذًی لَّهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ(262)
ترجمه :
262 - کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند، سپس به دنبال انفاقی که کرده اند، منت نمیگذارند و آزاری نمیرسانند، پاداش آنها نزد پروردگارشان (محفوظ) است ، و نه ترسی دارند، و نه غمگین می شوند.
تفسیر:
چه انفاقی با ارزش است ؟
در آیه قبل اهمیت انفاق در راه خدا به طور کلی بیان شد، ولی در آیه

مورد بحث بعضی از شرائط آن ذکر می شود. (ضمنا از تعبیرات این آیه به خوبی استفاده می شود که تنها انفاق در جهاد، منظور نیست).
می فرماید: ((کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند سپس به دنبال انفاقی که کرده اند منت نمیگذارند و آزاری نمیرسانند پاداش آنها، نزد پروردگارشان است)) (الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا و لا اذی لهم اجرهم عند ربهم).
((علاوه بر این نه ترسی بر آنها است و نه غمگین می شوند)) (و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون).
از این آیه به خوبی استفاده می شود که انفاق در راه خدا در صورتی در پیشگاه پروردگار مورد قبول واقع می شود که به دنبال آن منت و چیزی که

آزار و رنجش نیازمندان است نباشد.
بنابراین کسانی که در راه خداوند بذل مال می کنند ولی به دنبال آن منت میگذارند یا کاری که موجب آزار و رنجش است می کنند در حقیقت با این عمل ناپسند اجر و پاداش خود را از بین می برند.
آنچه در این آیه بیشتر جلب توجه می کند این است که قرآن در واقع سرمایه زندگی انسان را منحصر به سرمایه های مادی نمی داند، بلکه سرمایه های روانی و اجتماعی را نیز به حساب آورده است .
کسی که چیزی به دیگری می دهد و منتی بر او میگذارد و یا با آزار خود او را شکسته دل می سازد، در حقیقت چیزی به او نداده است زیرا اگر سرمایهای به او داده سرمایهای هم از او گرفته است و چه بسا آن تحقیرها و شکستهای روحی به مراتب بیش از مالی باشد که به او بخشیده است .
بنابراین اگر چنین اشخاصی اجر و پاداش نداشته باشند کاملا طبیعی و عادلانه خواهد بود بلکه می توان گفت چنین افراد در بسیاری از موارد بدهکارند نه طلبکار زیرا آبروی انسان به مراتب برتر و بالاتر از ثروت و مال است .
نکته دیگر اینکه منت گذاردن و اذیت کردن در آیه با کلمه ((ثم)) که معمولا برای فاصله بین دو حادثه (و به اصطلاح برای تراخی) است ذکر شده بنابراین معنی آیه چنین می شود کسانی که انفاق می کنند و بعدا منتی نمیگذارند و آزاری نمیرسانند پاداش آنها نزد پروردگار محفوظ است .
و این خود میرساند که منظور قرآن تنها این نیست که پرداخت انفاق مؤ دبانه و محترمانه و خالی از منت باشد بلکه در زمانهای بعد نیز نباید با یادآوری آن منتی بر گیرنده انفاق گذارده شود، و این نهایت دقت اسلام را در خدمات خالص انسانی می رساند.
باید توجه داشت که منت و آزاری که موجب عدم قبول انفاق می شود

اختصاص به مستمندان ندارد بلکه در کارهای عمومی و اجتماعی از قبیل جهاد در تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 319
راه خدا و کارهای عام المنفعه که احتیاج به بذل مال دارد نیز رعایت این موضع لازم است .
جمله ((لهم اجرهم عند ربهم)) به انفاق کنندگان اطمینان می دهد که پاداششان نزد پروردگار محفوظ است تا با اطمینان خاطر در این راه گام بردارند زیرا چیزی که نزد خدا است نه خطر نابودی دارد و نه نقصان ، بلکه تعبیر ((ربهم)) (پروردگارشان) ممکن است اشاره به این باشد که خداوند آنها را پرورش می دهد و بر آن می افزاید.
جمله ((و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ،)) اشاره به این است که آنها هیچ نوع نگرانی نخواهند داشت ، زیرا خوف ، همانگونه که در سابق هم اشاره شد نسبت به امور آینده است ، و حزن و اندوه ، نسبت به امور گذشته ، بنابراین با توجه به اینکه پاداش انفاق کنندگان در پیشگاه خدا محفوظ است ، نه از آینده خود در رستاخیز ترسی دارند و نه از آنچه در راه خدا بخشیده اند، اندوهی به دل راه می دهند.
بعضی نیز گفته اند آنها ترسی از فقر و کینه و بخل و مغبون شدن ندارند و نه غمی از آنچه انفاق کرده اند.
در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم : من اسدی الی مؤ من معروفا ثم آذاه بالکلام او من علیه فقد ابطل صدقته : ((کسی که به فرد با ایمانی نیکی عطا کند، سپس او را با سخنی آزار دهد، یا منتی بر او بگذارد، به یقین انفاق خود را باطل کرده است)).
ولی آنها که چنین نکرده اند، بیمی از باطل شدن انفاقها به خود راه نمیدهند، اسلام در این زمینه به قدری دقیق است که بعضی از علماء پیشین گفته اند: ((هر گاه انفاقی به کسی کنی و بدانی که سلام کردن تو به او، بر او سخت و گران است و یادآور خاطره بخشش ، بر او سلام نکن)). البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 320
آیه 263
آیه و ترجمه
قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَیرٌ مِّن صدَقَةٍ یَتْبَعُهَا أَذًی وَ اللَّهُ غَنىٌّ حَلِیمٌ(263)
ترجمه :
263 - گفتار پسندیده (در برابر نیازمندان)، و عفو (و گذشت از خشونتهای آنها)، از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد، بهتر است ، و خداوند، بی نیاز و بردبار است .
تفسیر:
برخورد خوب بهتر از انفاق با منت است

این آیه در حقیقت تکمیلی است نسبت به آیه قبل ، در زمینه ترک منت و آزار به هنگام انفاق ، می فرماید: ((گفتار پسندیده (در برابر ارباب حاجت) و عفو و گذشت (از خشونتهای آنان) از بخششی که آزاری به دنبال آن باشد بهتر است)) (قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی).
این را نیز بدانید که آنچه در راه خدا انفاق می کنید در واقع برای نجات خویشتن ذخیره مینمایید، ((و خداوند (از آن) بی نیاز و (در برابر خشونت و ناسپاسی شما) بردبار است)) (و الله غنی حلیم).
نکته ها
1 - آیه فوق منطق اسلام را در مورد ارزشهای اجتماعی اشخاص ، و حیثیت مردم روشن می سازد و عمل آنهائی را که در حفظ این سرمایه های انسانی میکوشند و ارباب حاجت را با گفتار نیکو و احیانا راهنمائیهای لازم بهرهمند کرده ، و هرگز اسرار آنها را فاش نمیسازند، از بخشش افراد خود خواه و کوتهنظری که در برابر کمک مختصری هزار گونه زخم زبان به افراد آبرومند میزنند و شخصیت آنها را در هم میشکنند، برتر و بالاتر می شمرد. در حقیقت اینگونه اشخاص همانطور که اشاره کردیم بیش از اندازه که نفع میرسانند ضرر میزنند و اگر سرمایها تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 321
می دهند سرمایه هائی را نیز بر باد می دهند.
از آنچه در بالا گفتیم روشن می شود که ((قول معروف)) معنی وسیعی دارد و هر گونه سخن نیک ، دلداری و دلجوئی و راهنمائی را شامل می شود.
بعضی نیز گفته اند که منظور از آن امر به معروف است ولی این احتمال مناسب به نظر نمیرسد.
((مغفرة)) به معنی عفو و گذشت در برابر خشونت ارباب حاجت است .
آنها که بر اثر هجوم گرفتاریها پیمانه صبرشان لبریز شده و گاهی بدون هیچگونه تمایل درونی سخنان خشونت آمیزی بر زبان جاری می سازند.
این افراد در واقع از اجتماع ظالمی که حق آنها را نداده به این وسیله میخواهند انتقام بگیرند و کمترین جبرانی که اجتماع و افراد متمکن در برابر محرومیت آنان می توانند بکنند همین است که سخنان آنها را که جرقه های آتش درون آنان است با تحمل بشنوند و با ملایمت خاموش سازند.
بدیهی است که تحمل خشونت آنها و گذشت از برخوردهای زننده آنان از عقدههایشان میکاهد از این رو اهمیت این دستور اسلامی روشنتر می گردد.
بعضی کلمه ((مغفرة)) را در اینجا به معنی ریشه اصلی آن که پوشانیدن و مستور ساختن است گرفته اند و این کلمه را اشاره به پردهپوشی بر

اسرار حاجتمندان آبرومند دانسته اند.
ولی این تفسیر با آنچه در بالا گفتیم منافاتی ندارد، زیرا اگر مغفرت به معنی وسیع تفسیر شود هم ((عفو و گذشت)) را در بر خواهد داشت هم ((پوشانیدن)) و مستور داشتن اسرار نیازمندان را.
در تفسیر ((مجمع البیان)) از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: ((اذا سئل السائل فلا تقطعوا علیه مسالته حتی یفرغ منها ثم ردوا علیه تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 322
بوقار و لین اما بذل یسیر او رد جمیل فانه قد یاتیکم من لیس بانس و لا جان ینظرون کیف صنیعکم فیما خولکم الله تعالی .))
در این حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گوشهای از آداب انفاق را روشن ساخته می فرماید: هنگامی که حاجتمندی از شما چیزی بخواهد گفتار او را قطع نکنید تا تمام مقصود خویش را شرح دهد، سپس با وقار و ادب و ملایمت به او پاسخ بگویید، یا چیزی که در قدرت دارید در اختیارش بگذارید و یا به طرز شایستهای او را باز گردانید زیرا ممکن است سؤ ال کننده فرشتهای باشد که مامور آزمایش شما است تا ببیند در برابر نعمتهائی که خداوند به شما ارزانی داشته چگونه عمل می کنید.
2 - جمله های کوتاهی که در آخر آیات معمولا ذکر شده است و صفاتی از صفات خداوند را بیان می کند با مضمون همان آیات حتما ارتباط دارد و با توجه به این نکته منظور را از جمله و الله غنی حلیم : خدا بی نیاز و بردبار است گویا این است که : چون بشر طبعا طغیانگر است با رسیدن به مقام و ثروت خود را بی نیاز گمان می کند و این حالت گاهی موجب پرخاشگری و بد زبانی او نسبت به محرومان و مستمندان می شود لذا می فرماید: غنی بالذات خدا است در حقیقت او است که از همه چیز بی نیاز است و بی نیازی بشر در واقع سرابی بیش نیست و نباید موجب غرور و طغیانگری و بی اعتنائی او نسبت به فقراء گردد، به علاوه خداوند در برابر ناسپاسی مردم بردبار است افراد با ایمان نیز باید چنین باشند.
و نیز ممکن است جمله مزبور اشاره به این باشد که خداوند از انفاقهای شما بی نیاز است و آنچه انجام می دهید به سود خود شما است ، بنابراین منتی بر کسی ندارید به علاوه او در برابر خشونتهای شما بردبار است و در عقوبت عجله نمیکند تا بیدار شوید و خود را اصلاح کنید. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 323
آیه 264 - 265
آیه و ترجمه
یَأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا لا تُبْطِلُوا صدَقَتِکُم بِالْمَنِّ وَ الاَذَی کالَّذِی یُنفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لا یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الاَخِرِ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ صفْوَانٍ عَلَیْهِ تُرَابٌ فَأَصابَهُ وَابِلٌ فَتَرَکهُ صلْداً لا یَقْدِرُونَ عَلی شیْءٍ مِّمَّا کسبُوا وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ

الْكَفِرِينَ(264)
وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَلَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيتاً مِّنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةِ بِرَبْوَةٍ أَصابَهَا وَابِلٌ فَئَاتَت أُكلَهَا ضِعْفَينِ فَإِن لَّمْ يُصِبهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ(265)
ترجمه :
264 - ای کسانی که ایمان آوردهاید! بخششهای خود را با منت و آزار، باطل نسازید! همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم ، انفاق می کند، و به خدا و روز رستاخیز، ایمان نمی آورد، (کار او) همچون قطعه سنگی است که بر آن ، (قشر نازکی از) خاک باشد، (و بذرهایی در آن افشانده شود،) و رگبار باران به آن برسد، (و همه خاکها و بذرها را بشوید،) و آن را صاف (و خالی از خاک و بذر) رها کند. آنها از کاری که انجام داده اند، چیزی به دست نمی آورند، و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمیکند.
265 - و (کار) کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا، و تثبیت (ملکات انسانی در) روح خود، انفاق می کنند، همچون باغی است که در نقطه بلندی باشد، و بارانهای درشت به آن برسد، (و از هوای آزاد و نور آفتاب ، به حد کافی بهره گیرد،) و میوه خود را دو چندان دهد (که همیشه شاداب و با طراوت است). و خداوند به آنچه انجام می دهید تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 324
تفسیر:
دو مثال جالب در مورد انگیزه های انفاق
در دو آیه بالا، نخست اشاره به این حقیقت شده که افراد با ایمان نباید انفاقهای خود را به خاطر منت و آزار، باطل و بی اثر سازند.
سپس دو مثال جالب برای انفاقهای آمیخته با منت و آزار و ریاکاری و خودنمائی و همچنین انفاقهائی که از ریشه اخلاص و عواطف دینی و انسانی سرچشمه گرفته بیان می کند.
می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آوردهاید! بخششهای خود را با منت و آزار باطل نسازید)) (یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی).
سپس این عمل را تشبیه به انفاقهائی که توأ م با ریاکاری و خودنمائی است می کند، می فرماید: ((این همانند کسی است که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کند و ایمان به خدا و روز رستاخیز ندارد)) (کالذی ینفق ماله رئاء الناس و لا یؤ من بالله و الیوم الاخر).
و بعد می افزاید: (کار او) همچون قطعه سنگ صافی است که بر آن (قشر نازکی از) خاک باشد (و بذرهایی در آن افشانده شود) و باران درشت به آن برسد، (و خاک و بذرها را بشوید) و آن را صاف رها سازد آنها از کاری که انجام داده اند چیزی به دست نمی آورند)) (فمثله کمثل

صفوان علیه تراب فاصابه وابل فترکه صلدا لا یقدرون علی شی ء مما کسبوا).
چه تعبیر لطیف و رسا و گویائی ؟! قطعه سنگ محکمی را در نظر بگیرید که قشر رقیقی از خاک روی آن را پوشانده باشد و بذرهای مستعدی نیز در آن خاک تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 325
افشانده شود و در معرض هوای آزاد و تابش آفتاب قرار گیرد، سپس باران دانه درشت پر برکتی بر آن ببارد، با اینکه تمام وسایل نمو و رشد در اینجا فراهم است ، ولی به خاطر یک کمبود، همه چیز از بین میرود و این باران کاری جز این نمیکند که آن قشر باریک را همراه بذرها می شوید و پراکنده می سازد و سنگ سخت غیر قابل نفوذ را که هیچ گیاهی بر آن نمیروید با قیافه خشونتبارش آشکار می سازد، چرا که بذرها در محل نامناسبی افشانده شده بود، ظاهری آراسته و درونی خشن و غیر قابل نفوذ داشت و تنها قشر نازکی از خاک روی آن را گرفته بود، در حالی که پرورش گیاه و درخت نیاز به خاک عمیقی دارد که برای پذیرش ریشه ها و ذخیره آب و تغذیه گیاه آماده باشد.
این گونه است اعمال ریاکارانه و انفاقهای آمیخته با منت و آزار که از دلهای سخت و قساوتمند سرچشمه می گیرد و صاحبانش هیچ بهرهای از آن نمیبرند و تمام زحماتشان بر باد میرود.
و در پایان آیه می فرماید: ((و خداوند گروه کافران را هدایت نمیکند)) (و الله لا یهدی القوم الکافرین).
اشاره به اینکه خداوند توفیق هدایت را از آنها می گیرد چرا که با پای خود، راه کفر و ریا و منت و آزار را پوییدند، و چنین کسانی شایسته هدایت نیستند، و به این ترتیب انفاقهای ریائی و آمیخته با منت و آزار، همه در یک ردیف قرار گرفته اند.
در آیه بعد مثال زیبای دیگری برای نقطه مقابل این گروه بیان می کند، آنها کسانی هستند که در راه خدا روی ایمان و اخلاص ، انفاق می کنند، می فرماید: و مثل کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا و استوار کردن (ملکات عالی انسانی) در روح خود انفاق می کنند، همچون باغی است که در نقطه بلندی باشد، و بارانهای درشت و پی در پی به آن برسد (و به خاطر بلند بودن مکان ، از هوای آزاد و تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 326
نور آفتاب به حد کافی بهره گیرد و آن چنان رشد و نمو کند که) میوه خود را دو چندان دهد)) (و مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله و تثبیتا من انفسهم کمثل جنة بربوة اصابها وابل فاتت اکلها ضعفین).
سپس می افزاید: ((و اگر باران درشتی بر آن نبارد لا اقل بارانهای ریز و شبنم بر آن می بارد)) و باز هم میوه و ثمر می دهد و شاداب و با طراوت است (فان لم یصبها وابل فطل).

و در پایان می فرماید: ((خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است)) (و الله بما تعملون بصیر).
او می داند آیا انفاق انگیزه الهی دارد یا ریاکارانه است ، آمیخته با منت و آزار است یا محبت و احترام .
نکته ها
1 - از جمله ((لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی ،)) (انفاقهای خود را با منت و آزار باطل نکنید) استفاده می شود که پارهای از اعمال ممکن است نتایج اعمال نیک را از بین ببرد و این همان مساله احباط است که شرح آن در ذیل آیه 217 همین سوره گذشت .
2 - تشبیه عمل ریاکارانه به قطعه سنگی که قشر نازکی از خاک روی آن را پوشانیده است بسیار گویا است زیرا افراد ریاکار باطن خشن و بی ثمر خود را با چهرهای از خیر خواهی و نیکوکاری می پوشانند و اعمالی که هیچگونه ریشه ثابتی در وجود آنها ندارد انجام می دهند اما حوادث زندگی به زودی پرده را کنار می زند و باطن آنها را آشکار می سازد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 327
3 - جمله ((ابتغاء مرضات الله و تثبیتا من انفسهم)) انگیزههای انفاق صحیح و الهی را بیان می کند و آن دو چیز است : ((طلب خشنودی خدا و تقویت روح ایمان و ایجاد آرامش در دل و جان))
این جمله می گوید: انفاق کنندگان واقعی کسانی هستند که تنها به خاطر خشنودی خدا و پرورش فضائل انسانی و تثبیت این صفات در درون جان خود و همچنین پایان دادن به اضطراب و ناراحتیهائی که بر اثر احساس مسؤ ولیت در برابر محرومان در وجدان آنها پیدا می شود اقدام به انفاق می کنند (بنابراین ((من)) در آیه به معنی ((فی)) خواهد بود).
4 - جمله ((و الله بما تعملون بصیر)) که در آخر آیه دوم ذکر شده ، هشداری است به همه کسانی که میخواهند عمل نیکی انجام دهند که مراقب باشند کوچک ترین آلودگی از نظر نیت یا طرز کار پیدا نکنند زیرا خداوند کاملا مراقب اعمال آنها است . البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 328
آیه 266
آیه و ترجمه
أَ یَوَدُّ أَحَدُکمْ أَن تَکُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّن نَّخِیلٍ وَ أَعْنَابٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الاَنْهَرُ لَهُ فِیهَا مِن کلِّ الثَّمَرَتِ وَ أَصابَهُ الْکِبرُ وَ لَهُ ذُرِّیَّةٌ ضِعَفَاءُ فَأَصابَهَا إِعْصارٌ فِیهِ نَارٌ فَاحْترَقَت کَذَلِک یُبَینُ اللَّهُ لَکمُ الاَیَاتِ لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُونَ(266)
ترجمه :
266 - آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن ، نهرها بگذرد، و برای او در آن (باغ)، از

هر گونه میوهای وجود داشته باشد، در حالی که به سن پیری رسیده و فرزندانی (کوچک و) ضعیف دارد، (در این هنگام ،) گردبادی (کوبنده)، که در آن آتش (سوزانی) است ، به آن برخورد کند و شعلهور گردد و بسوزد؟! (همین طور است حال کسانی که انفاقهای خود را، با ریا و منت و آزار، باطل می کنند).
این چنین خداوند آیات خود را برای شما آشکار می سازد، شاید بیندیشید (و با اندیشه ، راه حق را بیابید)!
تفسیر:
یک مثال جالب دیگر برای انفاقهای آلوده به ریا و منت
در این آیه مثال گویای دیگری ، برای مساله انفاق آمیخته با ریاکاری و منت و آزار و اینکه چگونه این کارهای نکوهیده آثار آن را از بین میبرد بیان شده است ، می فرماید: ((آیا هیچ یک از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انواع انگور داشته باشد که از زیر درختانش نهرها جاری باشد، و برای او در آن باغ از تمام انواع میوهها موجود باشد، و در حالی که به سن پیری رسیده و فرزندانی (خردسال و) ضعیف دارد، ناگهان در این هنگام گرد بادی شدید که در آن آتش سوزانی است به آن برخورد کند و شعلهور گردد و بسوزد)) (ا یود احدکم ان تکون له جنة من نخیل تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 329
و اعناب تجری من تحتها الانهار له فیها من کل الثمرات و اصابه الکبر و له ذریة ضعفاء فاصابها اعصار فیه نار فاحترقت).
ترسیمی است بسیار زیبا از حال این گونه اشخاص که با ریا و منت و آزار ، خط بطلان بر انفاق خویش میکشند، پیر مرد سالخوردهای را در نظر مجسم می کند که فرزندان خرد سال و کوچکی اطراف او را گرفته اند و تنها راه تامین زندگی حال و آینده آنان ، باغ سر سبز و خرمی است با درختان خرما و انگور و میوههای دیگر، درختانی که پیوسته آب جاری از کنارش میگذرد و زحمتی برای آبیاری ندارد، ناگهان گردباد آتشباری میوزد و آن را مبدل به خاکستر می کند، چنین انسانی چه حسرت و اندوه مرگباری دارد، حال کسانی که اعمال نیکی انجام می دهند و سپس با ریا و منت و آزار آن را از بین میبرند، چنین است ، زحمت فراوانی کشیده اند، و در آن روز که نیاز به نتیجه آن دارند، همه را خاکستر میبینند چرا که گرد باد آتشبار ریا و منت و آزار آن را سوزانده است .
و در پایان آیه به دنبال این مثال بلیغ و گویا، می فرماید: اینگونه خداوند آیات خود را برای شما بیان می کند، شاید بیندیشید و راه حق را از باطل تشخیص دهید (کذلک یبین الله لکم الایات لعلکم تتفکرون).
آری سرچشمه بدبختیهای انسان مخصوصا کارهای ابلهانهای همچون منت گذاردن و ریا که سودش ناچیز و زیانش سریع و عظیم است ترک اندیشه

و تفکر است ، و خداوند همگان را به آن دعوت می کند.
نکته ها
1 - این مثالهای پی در پی که هر کدام از دیگری گویاتر و ظریفتر است همه در ارتباط با مسائل زراعی است ، چرا که نه تنها برای مردم مدینه که

آنجا نازل شد و مردمی زراعت پیشه بودند، بلکه برای تمام مردم دنیا که به هر حال بخشی از زندگی آنان را مسائل زراعی تشکیل می دهد آموزنده بوده و هست .
2 - از جمله ((و اصابه الکبر و له ذریة ضعفاء)) (صاحب آن باغ ، پیر و سالخورده باشد و فرزندانی کوچک و ناتوان داشته باشد) استفاده می شود که انفاق و بخشش در راه خدا و کمک به نیازمندان همچون باغ خرمی است که هم خود انسان از ثمرات آن بهرهمند می شود و هم فرزندان او، در حالی که ریاکاری و منت و آزار، هم سبب محرومیت خود او می شود و هم نسلهای آینده که باید از ثمرات و برکات اعمال نیک او بهرهمند گردند محروم خواهند شد، و این خود دلیل بر آن است که نسلهای آینده در نتائج اعمال نیک نسلهای گذشته سهیم هستند، از نظر اجتماعی نیز چنین است زیرا محبوبیت و اعتمادی که پدران بر اثر کار نیک در افکار عمومی پیدا می کنند، سرمایه بزرگی برای فرزندان آنها خواهد بود.
3 - جمله ((اعصار فیه نار)) (گرد بادی که در آن آتشی باشد) ممکن است اشاره به گرد بادهای ناشی از بادهای سموم و سوزان و خشک کننده باشد و یا گردبادی که از روی خرمن آتشی بگذرد و طبق معمول که گرد باد هر چه را بر سر راه خود بیابد با خود همراه میبرد آن را از زمین برداشته و به نقطه دیگری بپاشد، و ممکن است اشاره به گرد بادی باشد که به همراه صاعقه به نقطهای اصابت کند و همه چیز را تبدیل به خاکستر نماید و در هر حال اشاره به نابودی سریع و مطلق است . البقره

آیه 267
آیه و ترجمه
يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِن طيِّبَتِ مَا كسبْتُمْ وَ مِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُم مِّنَ الاَرْضِ وَ لا تَيَمَّمُوا الْخَبِيث مِنْهُ تُنفِقُونَ وَ لَستُم بِئَاخِذِيهِ إِلا أَن تُغْمِضوا فِيهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنىٌّ حَمِيدٌ(267)
ترجمه :
267 - ای کسانی که ایمان آوردهاید! از قسمتهای پاکیزه اموالی که (از طریق تجارت) به دست آوردهاید، و از آنچه از زمین برای شما خارج ساختهایم (از منابع و معادن و درختان و گیاهان)، انفاق کنید! و برای انفاق ، به سراغ قسمتهای ناپاک نروید در حالی که خود شما، (به هنگام پذیرش

اموال ،) حاضر نیستید آنها را بپذیرید، مگر از روی اغماض و کراهت ! و بدانید خداوند، بی نیاز و شایسته ستایش است .
شان نزول :
از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که این آیه درباره جمعی نازل شد که ثروتهائی از طریق رباخواری در زمان جاهلیت جمع آوری کرده بودند و از آن در راه خدا انفاق می کردند، خداوند آنها را از این کار نهی کرد. و دستور داد از اموال پاک و حلال در راه خدا انفاق کنند.
در تفسیر ((مجمع البیان)) پس از نقل این حدیث ، از علی (علیه السلام) نقل می کند که حضرت فرمود: این آیه درباره کسانی نازل گردید که به هنگام انفاق خرماهای خشک و کم گوشت و نامرغوب را با خرمای خوب مخلوط می کردند و بعد انفاق می نمودند به آنها دستور داده شد که از این کار به پرهیزند.
این دو شان نزول هیچگونه منافاتی با هم ندارند و ممکن است آیه در مورد هر دو دسته نازل شده باشد، که یکی ناظر به پاکی معنوی و دیگری ناظر به مرغوبیت مادی و ظاهری است .
ولی باید توجه داشت که طبق آیه 275 سوره بقره کسانی که تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 332
جاهلیت اموالی از طریق رباخواری جمع آوری کرده بودند و پس از نزول آیه خود داری از ادامه رباخواری نمودند، اموال گذشته بر آنها حرام نبوده است یعنی این قانون شامل گذشته نمی شود، ولی مسلم است که این مال در عین حلال بودن با اموال دیگر فرق داشت و در حقیقت شبیه اموالی بود که از طرق مکروه به دست بیاید!
تفسیر:
از چه اموالی باید انفاق کرد؟
در پاسخ آیه گذشته ثمرات انفاق و صفات انفاق کنندگان و اعمالی که ممکن است این کار انسانی و خداپسندانه را آلوده کند و پاداش آن را از بین ببرد بیان شد، در این آیه - که ششمین آیه ، در این سلسله است - سخن از چگونگی اموالی است که باید انفاق گردد.
نخست می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آوردهاید! از اموال پاکیزهای که (از طریق تجارت) به دست آوردهاید و از آنچه از زمین برای شما خارج کردهایم (از منابع و معادن زیر زمینی و از کشاورزی و زراعت و باغ) انفاق کنید)) (یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الارض).
جمله ((ما کسبتم ،)) (آنچه کسب کردهاید) اشاره به درآمدهای تجاری است و جمله ((مما اخرجنا لکم من الارض)) (از آنچه از زمین برای شما خارج ساختهایم) اشاره به انواع درآمدهای زراعی و کشاورزی و همچنین

معادن زیر زمینی است ، بنابراین تمام انواع درآمدها را شامل می شود، زیرا سرچشمه تمام اموالی که انسان دارد، زمین و منابع گوناگون آن است حتی صنایع و دامداری و مانند آن ، همه از زمین مایه می گیرد.
این تعبیر ضمنا اشارهای به این حقیقت است که ما منابع اینها را در اختیار

شما گذاشتیم بنابراین نباید از انفاق کردن بخشی از طیبات و پاکیزهها و سرگل آن در راه خدا دریغ کنید.
سپس برای تاکید هر چه بیشتر می افزاید: ((به سراغ قسمتهای ناپاک نروید تا از آن انفاق کنید در حالی که خود شما حاضر نیستید آن را بپذیرید، مگر از روی اغماض و کراهت)) (و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون و لستم باخذیه الا ان تغمضوا فیه).
از آنجا که بعضی از مردم عادت دارند همیشه از اموال بی ارزش و آنچه تقریبا از مصرف افتاده و قابل استفاده خودشان نیست انفاق کنند و اینگونه انفاقها علاوه بر اینکه سود چندانی به حال نیازمندان ندارد، یک نوع اهانت و تحقیر نسبت به آنها است ، و موجب تربیت معنوی و پرورش روح انسانی نیز نمی باشد، این جمله صریحا مردم را از این کار نهی می کند و آن را با دلیل لطیفی همراه می سازد، و آن اینکه ، شما خودتان حاضر نیستید اینگونه اموال را بپذیرید مگر از روی کراهت و ناچاری چرا درباره برادران مسلمان ، و از آن بالاتر خدایی که در راه او انفاق می کنید و همه چیز شما از او است راضی به این کار می شوید.
در حقیقت ، آیه به نکته لطیفی اشاره می کند که انفاق در راه خدا، یک طرفش مؤ منان نیازمندند، و طرف دیگر خدا، و با این حال اگر اموال پست و بی ارزش انتخاب شود، از یک سو تحقیری است نسبت به نیازمندان که ممکن است علی رغم تهیدستی مقام بلندی از نظر ایمان و انسانیت داشته باشند و روحشان آزرده شود و از سوی دیگر سوء ادبی است نسبت به مقام شامخ پروردگار.
جمله ((لا تتیمموا)) (قصد نکنید) ممکن است اشاره به این باشد که اگر در

لابلای اموالی که انفاق می کنید بدون توجه چیز نامرغوبی باشد، مشمول این سخن نیست .
سخن این است که از روی عمد اقدام به چنین کاری نکنید.
تعبیر به ((طیبات)) (پاکیزهها) هم پاکیزگی ظاهری را شامل می شود، و ارزش داشتن برای مصرف ، و هم پاکیزگی معنوی ، یعنی اموال شبههناک و حرام زیرا افراد با ایمان از پذیرش همه اینها کراهت دارند، و جمله ((الا ان تغمضوا فیه)) شامل همه می شود و این که بعضی از مفسران آن را منحصر به یکی از این دو دانسته اند صحیح به نظر نمیرسد.

نظیر این آیه در سوره آل عمران آیه 92 نیز آمده است آنجا که می فرماید: لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون : ((هرگز به حقیقت نیکوکاری نمیرسید، مگر آنکه از آنچه دوست دارید، انفاق کنید)).
البته این آیه بیشتر روی اثرات معنوی انفاق تکیه می کند.
و در پایان آیه می فرماید: ((بدانید خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است)) (و اعلموا ان الله غنی حمید).
یعنی نه تنها نیازی به انفاق شما ندارد، و از هر نظر غنی است ، بلکه تمام نعمتها را او در اختیار شما گذارده ، و لذا حمید و شایسته ستایش است .
بعضی احتمال داده اند که ((حمید)) در اینجا به معنی اسم فاعل باشد (ستایش کننده) نه به معنی محمود و ستایش شده ، یعنی در عین اینکه از انفاق شما بی نیاز است شما را به خاطر اموال پاکیزهای که انفاق می کنید، مورد ستایش قرار می دهد.
نکته :
شک نیست که انفاق در راه خدا برای تقرب به ذات پاک او است و مردم هنگامی که میخواهند به سلاطین و شخصیتهای بزرگ تقرب جویند، بهترین اموال خود را به عنوان تحفه و هدیه برای آنها میبرند، در حالی که

همچون خودشاناند، چگونه ممکن است انسان به خداوند بزرگی که تمام عالم هستی از اوست ، به وسیله اموال بی ارزش و از مصرف افتاده ، تقرب جوید، و اینکه می بینیم در زکات واجب و حتی در قربانی نباید از نوع نامرغوب استفاده کرد، نیز در همین راستا است ، به هر حال باید این فرهنگ قرآنی در میان همه مسلمین زنده شود که برای انفاق ، بهترین را انتخاب نمایند. البقره

آیه 268
آیه و ترجمه
الشَّيْطنُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَ يَأْمُرُكم بِالْفَحْشاءِ وَ اللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَ فَضلاً وَ اللَّهُ وَسِعٌ عَلِيمٌ(268)
ترجمه :
268 - شیطان ، شما را (به هنگام انفاق)، وعده فقر و تهیدستی می دهد، و به فحشا (و زشتیها) امر می کند، ولی خداوند وعده آمرزش و فزونی به شما می دهد، و خداوند، قدرتش وسیع ، و (به هر چیز) داناست . (به همین دلیل ، به وعدههای خود، وفا می کند).
تفسیر:
مبارزه با موانع انفاق
در ادامه آیات انفاق در اینجا به یکی از موانع مهم آن پرداخته و آن

وسوسه های شیطانی در زمینه انفاق است ، که انسان را از فقر و تنگدستی میترساند، به خصوص اگر اموال خوب و قابل استفاده را انفاق کند، و چه بسا این وسوسه های شیطانی مانع از انفاقهای مستحبی در راه خدا و حتی انفاقهای واجب مانند زکات و خمس گردد.
در این راستا می فرماید: ((شیطان به هنگام انفاق به شما وعده فقر و تهیدستی می دهد)) (الشیطان یعدکم الفقر).
و می گوید: تامین آینده خود و فرزندانتان را فراموش نکنید و از امروز فردا را ببینید و آنچه بر خویشتن روا است بر دیگری روا نیست و امثال این وسوسه های گمراه کننده ، به علاوه ((او شما را وادار به معصیت و گناه می کند)) (و یامرکم بالفحشاء).
((فحشاء)) به معنی هر کار زشت و بسیار قبیح است ، و در اینجا به تناسب بحث ، به معنی بخل و ترک انفاق که در بسیاری از موارد، نوعی معصیت و گناه است آمده (هر چند واژه فحشاء در مواردی به معنی گناه بی عفتی آمده ، ولی تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 337
میدانیم در اینجا تناسب چندانی ندارد) حتی بعضی از مفسران تصریح کرده اند که عرب به شخص بخیل ، فاحش می گوید.
این احتمال نیز داده شده که فحشاء در اینجا به معنی انتخاب اموال غیر قابل مصرف برای انفاق است ، و نیز گفته شده : منظور از آن هر معصیتی است زیرا شیطان به وسیله ترس از فقر و تهیدستی انسان را وادار به کسب مال از انواع طرق نامشروع می کند.
تعبیر به امر کردن شیطان ، اشاره به همان وسوسه های او است ، و اصولا هر نوع فکر منفی و بازدارنده و کوتاه بیننده ، سرچشمهاش تسلیم در برابر وسوسه های شیطانی است ، و در مقابل ، هر گونه فکر مثبت سازنده و آمیخته با بلند نظری ، سرچشمهاش الهامات الهی و فطرت پاک خدادادی است .
در توضیح این سخن باید گفت : در نظر ابتدائی انفاق و بذل مال ، چیزی جز ((کم کردن)) مال نیست و این همان نظر کوتهبینانه شیطانی است ، ولی با دقت و دید وسیع می بینیم که انفاق ضامن بقای اجتماع و تحکیم عدالت اجتماعی ، و سبب کم کردن فاصله طبقاتی و پیشرفت همگانی و عمومی می باشد و مسلم است که با پیشرفت اجتماع ، افرادی که در آن اجتماع زندگی می کنند نیز در رفاه و آسایش خواهند بود و این همان نظر واقعبینانه الهی است .
قرآن به این وسیله مسلمانان را توجه می دهد که انفاق اگر به ظاهر، چیزی از شما کم می کند در واقع چیزهائی بر سرمایه شما می افزاید، هم از نظر معنوی و هم از نظر مادی .
در دنیای امروز که نتیجه و اثر اختلافات طبقاتی و پایمال شدن ثروتها به

خاطر به هم خوردن تعادل تقسیم ثروت به روشنی به چشم می خورد درک معنی تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 338
آیه فوق چندان مشکل نیست .
ضمنا از آیه استفاده می شود که یک نوع ارتباط میان ترک نمودن انفاق و فحشاء وجود دارد البته اگر فحشاء به معنی بخل باشد ارتباط آن از این جهت است که ترک انفاق و بخششهای مالی ، آرام آرام صفت بخل را که از بدترین صفات است در انسان ایجاد می کند و اگر فحشاء را به معنی مطلق گناه یا گناه جنسی بگیریم باز ارتباط آن با ترک انفاق بر کسی پوشیده نیست ، زیرا سرچشمه بسیاری از گناهان ، و بی عفتیها و خودفروشیها، فقر و تهیدستی است علاوه بر همه اینها، انفاق یک سلسله آثار و برکات معنوی دارد که جای انکار نیست .
سپس می افزاید: ((خداوند آمرزش از سوی خود و فضل و بخشش را به شما وعده می دهد)) (و الله یعدکم مغفرة منه و فضلا).
در تفسیر ((مجمع البیان)) از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که : هنگام انفاق دو چیز از طرف خدا است و دو چیز از ناحیه شیطان آنچه از جانب خداست یکی ((آمرزش گناهان)) و دیگری ((وسعت و افزونی اموال)) و آنچه از طرف شیطان است یکی وعده فقر و تهیدستی و دیگری امر به فحشاء است .
بنابراین منظور از مغفرة ، آمرزش گناهان است و منظور از فضل همانطور که از ابن عباس نقل شده زیاد شدن سرمایه ها در پرتو انفاق می باشد.
جالب توجه اینکه از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود : هنگامی که در سختی و تنگدستی افتادید به وسیله انفاق کردن ، با خدا معامله کنید (انفاق کنید تا از تهیدستی نجات یابید).
و در پایان آیه می فرماید: ((خداوند قادر و توانا و عالم است)) (و الله واسع علیم). تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 339
اشاره به این حقیقت است که چون خداوند قدرتی وسیع و علمی بی پایان دارد میتواند به وعده خویش عمل کند بنابراین باید به وعده او دلگرم بود نه وعده شیطان فریبکار و ناتوان که انسان را به گناه میکشاند و چون از آینده آگاه نیست و قدرتی ندارد، وعده او جز گمراهی و تشویق به نادانی نخواهد بود. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 340
آیه 269
آیه و ترجمه
یُؤْتِی الْحِکمَةَ مَن یَشاءُ وَ مَن یُؤْت الْحِکمَةَ فَقَدْ أُوتیَ خَیراً کثِیراً وَ مَا یَذَّکرُ إِلا أُولُوا الاَلْبَبِ(269)

ترجمه :
269 - (خدا) دانش و حکمت را به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می دهد، و به هر کس دانش داده شود، خیر فراوانی داده شده است .
و جز خردمندان ، (این حقایق را درک نمی کنند، و) متذکر نمیگردند.
تفسیر:
برترین نعمتهای الهی
با توجه به آنچه در آیه قبل گذشت ، که به هنگام انفاق ، وسوسه های شیطانی دائر به فقر و جذبه های رحمانی درباره مغفرت و فضل الهی آدمی را به این سو و آن سو میکشد، در آیه مورد بحث سخن از حکمت و معرفت و دانش می گوید، چرا که تنها حکمت است که میتواند بین این دو کشش الهی و شیطانی فرق بگذارد، و انسان را به وادی مغفرت و فضل بکشاند و از وسوسه های گمراه کننده ترس از فقر بره اند.
یا به تعبیر دیگر خداوند به بعضی از افراد بر اثر پاکی و جهاد با نفس ، نوعی علم و بینش می دهد که آثار و فوائد اطاعت الهی و از جمله انفاق و نقش حیاتی آن در اجتماع را درک کند و میان آن و وساوس شیطانی فرق بگذارد.
می فرماید: خداوند دانش را به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می دهد (یؤ تی الحکمة من یشاء).
در تفسیر ((حکمت)) معانی زیادی ذکر شده از جمله ((معرفت و شناخت اسرار جهان هستی)) و ((آگاهی از حقایق قرآن)) و ((رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل)) و ((معرفت و شناسائی خدا)) و ((آن نور الهی که وسوسه های شیطانی را از الهامات تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 341
الهی جدا می سازد)).
و ظاهر این است حکمت یک معنی وسیعی دارد که تمام این امور، حتی نبوت را که بعضی از معانی آن شمرده اند شامل می شود که آن نوعی از علم و آگاهی است ، و در اصل از ماده حکم (بر وزن حرف) به معنی منع گرفته شده و از آنجا که علم و دانش و تدبیر، انسان را از کارهای خلاف باز می دارد به آن حکمت گفته اند.
بدیهی است منظور از جمله ((من یشاء)) (هر کس را که بخواهد) این نیست که خداوند بدون هیچ علتی حکمت و دانش را به این و آن می دهد، بلکه اراده و مشیت خداوند همه جا آمیخته است ، با شایستگیهای افراد، یعنی هر کس را شایسته ببیند از این سرچشمه زلال حیاتبخش سیراب می نماید، سپس می فرماید: و هر کس که به او دانش داده شود خیر فراوانی داده شده است)) (و من یؤ ت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا).
و به گفته آن حکیم : هر کس را که عقل دادی چه ندادی و هر کس را که عقل ندادی چه دادی !.

قابل توجه اینکه بخشنده حکمت خدا است در عین حال در این جمله نامی از او به میان نیامده تنها می فرماید: ((به هر کس حکمت داده شود خیر فراوانی داده شده است)).
این تعبیر گویا اشاره به این است که دانش و حکمت ذاتا خوب است از هر جا و از ناحیه هر که باشد تفاوتی در نیکی آن نیست .
قابل توجه این که در این جمله می فرماید: به هر کس دانش و حکمت داده شد خیر و برکت فراوان داده شده است نه ((خیر مطلق)) زیرا خیر و سعادت مطلق تنها در دانش نیست بلکه دانش تنها یکی از عوامل مهم آن است و در پایان آیه می فرماید: ((تنها خردمندان متذکر می شوند)) (و ما یذکر الا اولوا الالباب).
تذکر به معنی یادآوری و نگاهداری علوم و دانشها در درون روح تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 342
است . و ((الباب)) جمع ((لب)) به معنی ((مغز)) است و از آنجا که مغز هر چیز بهترین و اساسیترین قسمت آن است به ((عقل)) و ((خرد)) ((لب)) گفته می شود.
این جمله می گوید: تنها صاحبان عقل و خرد این حقایق را حفظ می کنند و به یاد می آورند و از آن بهرهمند می شوند اگر چه همه افراد (جز مجانین و دیوانگان) صاحب عقلاند اما اولوا الالباب به همه آنها گفته نمی شود.
بلکه منظور آنهایی هستند که عقل و خرد خود را به کار میگیرند و در پرتو این چراغ پر فروغ ، راه زندگی و سعادت را مییابند.
این بحث را با سخن یکی از دانشمندان اسلامی پایان میدهیم (که احتمالا این سخن را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده است) ((گاه می شود که خداوند اراده عذاب و مجازات مردم روی زمین را می کند، ولی هنگامی که بشنود معلمی به کودکان حکمت می آموزد، به خاطر این عمل ، عذاب را از آنها دور می سازد)). البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 343
آیه 270 - 271
آیه و ترجمه
وَ مَا أَنفَقْتُم مِّن نَّفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُم مِّن نَّذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَ مَا لِلظلِمِينَ مِنْ أَنصارٍ(270)
إِن تُبْدُوا الصدَقَتِ فَنِعِمَّا هِىَ وَ إِن تُخْفُوهَا وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيرٌ لَّكمْ وَ يُكَفِّرُ عَنكم مِّن سيِّئَاتِكمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ(271)
ترجمه :
270 - و هر چیز را که انفاق می کنید، یا (اموالی را که) نذر کردهاید (در راه خدا انفاق کنید)، خداوند آنها را می داند.
و ستمگران یاوری ندارند.

271 - اگر انفاقها را آشکار کنید، خوب است ! و اگر آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید، برای شما بهتر است ! و قسمتی از گناهان شما را میپوشاند، (و در پرتو بخشش در راه خدا، بخشوده خواهید شد).
و خداوند به آنچه انجام می دهید، آگاه است .
تفسیر:
چگونگی انفاتها
به دنبال آیات گذشته که درباره انفاق و بخشش در راه خدا و انتخاب اموال خوب برای این کار، توام با اخلاق و اخلاص بحث میکرد در این دو آیه ، سخن از چگونگی انفاقها و علم خداوند نسبت به آن است .
در آیه نخست می فرماید: آنچه را که انفاق می کنید یا نذرهایی که (در این زمینه کرده اید) خداوند همه آنها را می داند (و ما انفقتم من نفقة او نذرتم من نذر فان الله یعلمه).
کم باشد یا زیاد، خوب باشد یا بد، از طریق حلال تهیه شده باشد یا حرام ، با اخلاص همراه باشد یا توأ م با ریا، همراه با منت و آزار باشد یا بدون آن ، از ام تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 344
باشد که خداوند دستور انفاق آن را داده است یا به وسیله نذر بر خود واجب کرده باشید، هر گونه باشد، خدا از تمام جزئیات آن آگاه است و جزای آن را از خوب و بد به تناسب آن خواهد داد.
و در پایان آیه می فرماید: و ظالمان یاوری ندارند (و ما للظالمین من انصار).
ظالمان در اینجا اشاره به ثروتاندوزان بخیل و انفاق کنندگان ریاکار، و منتگزاران و مردم آزاران است ، که خداوند آنها را یاری نمیکند و انفاقشان نیز در دنیا و آخرت یاورشان نخواهد بود.
یا کسانی که به خاطر ترک انفاق به محرومان و تهیدستان هم به آنها ظلم کردند و هم به جامعه و هم به خویشتن .
یا کسانی که انفاقها را در محل شایسته خود به کار نگرفتند زیرا ظلم به معنی وسیع کلمه ، به معنی هر گونه کاری است که در غیر مورد خود انجام گیرد، و از آنجا که منافاتی در میان این معانی سهگانه نیست ممکن است هر سه در مفهوم آیه جمع باشد.
آری آنها نه در دنیا یار و یاوری دارند و نه در قیامت شفاعت کنندهای و این خاصیت ظلم و ستم ، در هر چهره و به هر شکل است .
ضمنا از این آیه استفاده می شود که نذر مشروعیت دارد و باید به آن عمل کرد.
و این از اموری بوده که قبل از اسلام وجود داشته ، و اسلام بر آن صحه گذاشته است .
در دومین آیه سخن از چگونگی انفاق از نظر آشکار و پنهان بودن است ،

می فرماید: اگر انفاقها را آشکار کنید، چیز خوبی است ، و اگر آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید برای شما بهتر است (ان تبدوا الصدقات فنعما هی و ان تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 345
تخفوها و تؤ توها الفقراء فهو خیر لکم).

و بخشی از گناهان شما را میپوشاند (و در پرتو این کار بخشوده خواهید شد) و خداوند به آنچه انجام می دهید، آگاه است (و یکفر عنکم من سیئاتکم و الله بما تعملون خبیر).
نکته ها
1 - تردیدی نیست که انفاق علنی و آشکار در راه خدا و اختفای آن هر کدام اثر مفیدی دارد، زیرا هنگامی که انسان به طور آشکار و علنی مال خود را در راه خدا انفاق می کند اگر انفاق واجب باشد گذشته از این که مردم تشویق به اینگونه کارهای نیک می شوند، رفع این تهمت نیز از انسان می گردد که به وظیفه واجب خود عمل نکرده است .
و اگر انفاق مستحب باشد، در حقیقت یک نحوه تبلیغ عملی است که مردم را به کارهای خیر و حمایت از محرومان و انجام کارهای نیک اجتماعی و عام المنفعه تشویق می کند.
و چنانچه انفاق به طور مخفی ، و دور از انظار مردم انجام شود، به طور قطع ریا و خودنمائی در آن کمتر است ، و خلوص بیشتری در آن خواهد بود، مخصوصا درباره کمک به محرومان ، آبروی آنها بهتر حفظ می شود، و لذا آیه فوق می گوید: هر یک از دو کار در مورد خود خوب و شایسته است .
بعضی از مفسران گفته اند این دستور تنها درباره انفاقهای مستحبی است و انفاقهای واجب از قبیل زکات و مانند آن بهتر است همیشه آشکار و علنی باشد.
ولی مسلم است که هیچ یک از این دو دستور (اظهار و اخفای انفاق) جنبه عمومی و همگانی ندارد بلکه موارد مختلف است در پارهای از موارد که اثر تشویقی آن بیشتر است و لطمهای به اخلاص نمیزند، بهتر است اظهار گردد، و در مواردی که افراد آبرومندی هستند که حفظ آبروی آنها ایجاب می کند انفاق به تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 346
صورت مخفی انجام گیرد و بیم ریاکاری و عدم اخلاص می رود مخفی ساختن آن بهتر خواهد بود.
در بعضی احادیث تصریح شده که انفاقهای واجب بهتر است اظهار گردد، و اما انفاقهای مستحب بهتر است مخفیانه انجام گیرد.
از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: زکات واجب را به طور آشکار از مال جدا کنید و به طور آشکار انفاق نمائید اما انفاقهای مستحب اگر مخفی باشد بهتر است .
این احادیث با آنچه در بالا گفتیم منافات ندارد، زیرا انجام وظائف واجب کمتر آمیخته به ریا می شود، چون وظیفه ای است که در محیط اسلامی هر کس ناچار است آن را انجام دهد و همچون یک مالیات قطعی است که

باید همه بپردازند، بنابراین اظهار آن بهتر است و اما انفاقهای مستحبی چون جنبه الزامی ندارد ممکن است اظهار آن به خلوص نیت بزند لذا اختفای آن شایسته تر می باشد.
2 - از جمله و یکفر عنکم من سیئاتکم استفاده می شود که انفاق در راه خدا در آمرزش گناهان اثر عمیق دارد زیرا بعد از دستور انفاق در این جمله می فرماید: و گناهان شما را می پوشاند.
البته مفهوم این سخن آن نیست که بر اثر انفاق کوچکی ، همه گناهان بخشوده خواهد شد، بلکه با توجه به کلمه من که معمولا برای تبعیض به کار می رود استفاده می شود که انفاق قسمتی از گناهان را می پوشاند. روشن است که آن قسمت بستگی به مقدار انفاق و میزان اخلاص دارد.
درباره اینکه انفاق سبب آمرزش می شود از طرق اهل بیت (علیهمالسلام) و اهل تسنن روایات زیادی وارد شده است از جمله در حدیثی آمده است : انفاق نهانی خشم تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 347
خدا را فرو می نشاند، و همانطور که آب آتش را خاموش می کند گناه انسان را از بین می برد.
و نیز در روایتی آمده است : هفت کس هستند که خداوند آنها را در سایه لطف خود قرار می دهد، در روزی که سایه ای جز سایه او نیست : پیشوای دادگر، و جوانی که در بندگی پروردگار پرورش می یابد، و کسی که قلب او با سجده پیوسته است ، و کسانی که یکدیگر را برای خدا دوست دارند با محبت گرد هم آیند و با محبت متفرق شوند، و کسی که زن زیبای صاحب مقامی او را به گناه دعوت کند و او بگوید من از خدا می ترسم ، و کسی که انفاق نهانی می کند بطوری که دست راست او از انفاقی که دست چپ او کرده آگاه نمی گردد! و کسی که تنها به یاد خدا می افتد و قطره اشکی از گوشه های چشم او سرازیر می شود.
3 - ضمنا مفهوم جمله والله بما تعملون خبیر این است که خدا عالم است به آنچه انفاق می کنید، چه آشکار باشد و چه مخفی و همچنین او از نیات شما آگاه است که اظهار و اخفای انفاق را به چه منظور و هدفی انجام می دهید.
در هر حال آنچه در انفاق موثر است نیت پاک و خلوص در عمل است ، به علاوه دانستن و ندانستن مردم اثری ندارد و آنچه مهم است علم خداست زیرا اوست که جزای اعمال انسان را می دهد و از نهان و آشکار آگاه است . البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 348
آیه 272
آیه و ترجمه
لَّیْس عَلَیْک هُدَاهُمْ وَ لَکنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَن یَشاءُ وَ مَا تُنفِقُوا مِنْ خَیر فَلاَنفُسِکمْ

وَ مَا تُنفِقُونَ إِلا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللّهِ وَ مَا تُنفِقُوا مِنْ خَيرٍ يُوَف إِلَيْكُمْ وَ أَنتُمْ لا تُظلَمُونَ(272)

ترجمه :

272 - هدایت آنها (به طور اجبار،) بر تو نیست ، (بنابراین ، ترک انفاق به غیر مسلمانان ، برای اجبار به اسلام ، صحیح نیست ،) ولی خداوند، هر که را بخواهد (و شایسته بداند)، هدایت می کند.

و آنچه را از خوبیها و اموال انفاق می کنید، برای خودتان است ، (ولی) جز برای رضای خدا، انفاق نکنید! و آنچه از خوبیها انفاق می کنید، (پاداش آن) به طور کامل به شما داده می شود، و به شما ستم نخواهد شد.

شان نزول :

در تفسیر مجمع البیان از ابن عباس نقل شده که : مسلمانان حاضر نبودند به غیر مسلمین انفاق کنند، آیه فوق نازل شد و به آنها اجازه داد که در مواقع لزوم این کار را انجام دهند.

شان نزول دیگری برای آیه فوق نقل شده که بی شباهت به شان نزول اول نیست و آن این که : زن مسلمانی به نام اسماء در سفر عمرة القضاء در خدمت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، مادر و جده آن زن به سراغ او آمدند و از او کمکی خواستند، و از آنجا که آن دو نفر مشرک و بت پرست بودند اسماء از کمک به آنها امتناع ورزید، گفت : باید از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اجازه بگیرم زیرا شما پیرو آیین من نیستید، سپس نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد اجازه خواست ، آیه مورد بحث نازل گردید.

تفسیر:

انفاق و کمکهای انسانی به غیر مسلمانان

در آیات قبل مساله انفاق و بخشش در راه خدا به طور کلی مطرح بود، و

این آیه سخن از جواز انفاق به غیر مسلمانان است ، به این معنی که نباید انفاق بر بینوایان غیر مسلمان را ترک کنند به منظور اینکه تحت فشار قرار گیرند و اسلام را اختیار کنند و هدایت شوند.

می فرماید: هدایت آنها (به طور اجبار) بر تو نیست (لیس علیک هدیهم).

بنابراین ترک انفاق بر آنها برای اجبار آنها به اسلام صحیح نمی باشد این سخن گر چه خطاب به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است ، ولی در واقع همه مسلمانان را شامل می شود.

سپس می افزاید: ولی خداوند هر که را بخواهد (و شایسته بداند) هدایت می کند (و لکن الله یهدی من یشاء).

و بعد از این یادآوری به ادامه بحث فوائد انفاق در راه خدا می پردازد و می گوید: آنچه را از خوبیها انفاق کنید برای خودتان است (و ما تنفقوا من

خیر فلانفسکم).
ولی جز برای خدا انفاق نکنید (و ما تنفقون الا ابتغاء وجه الله).
این در صورتی است که جمله خبریه و ما تنفقون را به معنی نهی بگیریم ، یعنی انفاق شما در صورتی سود بخش است که به خاطر خدا انجام گیرد.
این احتمال نیز وجود دارد که جمله به همان معنی خبریه باشد، یعنی شما مسلمانان جز برای رضای خدا و جلب خشنودی او انفاق نمی کنید.
و در آخرین جمله باز به عنوان تاکید بیشتر می فرماید: آنچه از خوبیها انفاق می کنید به شما تحویل داده می شود، و هرگز ستمی بر شما نخواهد شد (و ما تنفقوا من خیر یوف الیکم و انتم لا تظلمون).
یعنی گمان نکنید که از انفاق خود سود مختصری می برید، بلکه تمام آنچه را انفاق می کنید به طور کامل به شما باز می گرداند، آن هم در روزی که شدیدا به آن نیازمندید، بنابراین در انفاقهای خود کاملا دست و دل باز باشید. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 350
ضمنا با توجه به اینکه : ظاهر این جمله این است که خود آنچه انفاق شده به انسان باز گردانده می شود (نه ثواب آن)، آیه می تواند دلیلی بر تجسم اعمال بوده باشد که در جای خود به طور مشروح خواهد آمد.
نکته ها
نکته 1 -
آیه فوق می گوید: همانطور که بخششهای الهی و نعمتهای او در این جهان شامل حال همه انسانها (صرف نظر از عقیده و آیین آنها) می شود مومنان هم باید به هنگام انفاقهای مستحبی و رفع نیازمندیهای بینوایان در مواقع لزوم ، رعایت حال غیر مسلمانان را نیز بکنند.
البته این در صورتی است که انفاق بر غیر مسلمانان به خاطر یک کمک انسانی باشد و موجب تقویت کفر و پیشبرد نقشه های شوم دشمنان نگردد بلکه آنها را به روح انساندوستی اسلام آگاه سازد.
2 - هدایت اقسام گوناگونی دارد:
روشن است که منظور از عدم وجوب هدایت مردم بر پیامبر این نیست که او موظف به ارشاد و تبلیغ آنها نباشد زیرا ارشاد و تبلیغ روشن ترین و اساسی ترین برنامه پیامبر است ، بلکه منظور این است که او موظف نیست که آنها را تحت فشار قرار دهد و اجبار بر هدایت نماید.
آیا منظور از این هدایت ، هدایت تکوینی است یا تشریعی ؟ زیرا هدایت انواعی دارد.
الف) هدایت تکوینی - منظور از هدایت تکوینی این است که خداوند یک سلسله عوامل پیشرفت و تکامل در موجودات مختلف جهان ، اعم از انسان و سایر جانداران ، حتی موجودات بیجان آفریده ، که آنها را به سوی تکامل می برد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 351

رشد و تکامل جنین در شکم مادر، و نمو پیشرفت دانه های گیاهان در دل زمین ، و حرکت کرات مختلف منظومه شمسی در مدار خود، و مانند آن ، نمونه های مختلفی از هدایت تکوینی هستند، این نوع هدایت مخصوص خدا است و وسیله آن عوامل و اسباب طبیعی و ماوراء طبیعی است . قرآن مجید می گوید:
ربنا الذی اعطی کل شی ء خلقه ثم هدی (خدائی که آفرینش ویژه هر موجودی را به او بخشید، و سپس او را هدایت و رهبری کرد).
ب) هدایت تشریعی - منظور از این هدایت راهنمائی افراد از طریق تعلیم و تربیت ، و قوانین مفید و حکومت عادلانه و پند و اندرز و موعظه است . این نوع هدایت بوسیله پیامبران و امامان و افراد صالح و مربیان دلسوز انجام می شود و در قرآن به آن کرارا اشاره شده است . قرآن مجید می گوید:
ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین (این کتاب بزرگ تردیدی در آن نیست و وسیله هدایت پرهیزکاران است).
ج - هدایت به معنی فراهم ساختن وسیله
این نوع هدایت که گاهی از آن به عنوان توفیق یاد می شود عبارت از این است که وسائل لازم را در اختیار افراد بگذارند تا با میل و اراده خود از آن برای پیشرفت استفاده کنند، مثلا ساختن مدرسه ، مسجد، کانونهای تربیتی ، تهیه برنامه ها و کتابهای لازم و تربیت مبلغان و معلمان شایسته ، همه داخل در این قسم از هدایت هستند و در حقیقت این قسم از هدایت برزخی است بین هدایت تکوینی و تشریعی . قرآن می گوید:
و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا (و کسانی که در راه ما مجاهده کنند آنها را به راههای خود هدایت می کنیم).
د) هدایت به سوی نعمتها و پاداشها - منظور از این هدایت بهره مند تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 352
ساختن افراد شایسته از نتیجه اعمال نیکشان در سرای دیگر است ، این نوع هدایت مخصوص افراد با ایمان و درستکار است ، قرآن مجید می گوید:
سیهدیهم و یصلح بالهم
این جمله که بعد از ذکر فداکاری شهیدان راه خدا آمده است می گوید:
خداوند آنها را هدایت می کند و حال آنها را بهبودی می بخشد. بدیهی است این نوع هدایت تنها مربوط به برخورداری آنان از نتائج سودمند عملشان در جهان دیگر است .
اما در واقع این چهار نوع هدایت مراحل مختلفی از یک حقیقت هستند که هر کدام بعد از دیگری قرار گرفته است . زیرا نخست هدایت تکوینی خداوند به سراغ انسان می آید و عقل و فکر و قوای دیگر را در اختیار او

میگذارد (هدایت تکوینی).
و سپس هدایت و راهنمائی انبیاء شروع می شود و آنها مردم را به راه حق دعوت می کنند (هدایت به معنی ارشاد و تبلیغ).
و بعد از آن با ورود در مرحله عمل ، توفیق پروردگار شامل حال آنها می شود و راهها برای آنها هموار می گردد و مرحله سوم هدایت را به این طریق می پیمایند (هدایت به معنی توفیق).
و در پایان در جهان دیگر از نتائج اعمال خود بهره مند می گردند (هدایت به سوی پاداشها).
از این چهار نوع هدایت یک قسم آن (ارشاد و تبلیغ) از وظائف حتمی پیامبران و امامان است و قسم دیگری از آن که هموار ساختن راه باشد به مقدار وسیعی جزء برنامه های حکومت الهی پیامبران و امامان است ولی بقیه مخصوص ذات خدا است . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 353
بنابراین هر جا در قرآن نفی هدایت از پیغمبر شده همانند آیه فوق منظور دو قسم اول نیست .
گر چه در جمله ولکن الله یهدی من یشاء (خدا هر کس را بخواهد هدایت می کند) این امر منوط به اراده خداوند شده اما این هدایتهای پروردگار مسلما بدون حساب و حکمت نمی باشد، یعنی بی جهت یکی را هدایت و دیگری را محروم نمی کند، بلکه افراد باید قبلا شایستگی خود را برای هدایت احراز کنند تا از آن بهره مند گردند.
به هر حال از آیه فوق حقیقت دیگری را نیز می توان استفاده کرد و آن این که اگر در میان مسلمانان افرادی بعد از این همه تاکید درباره دوری از ریا و منت و آزار باز انفاقهای خود را آلوده به این امور سازند، ناراحت نباش وظیفه تو تنها بیان احکام و فراهم ساختن یک محیط اجتماعی سالم است و هرگز موظف نیستی که آنها را مجبور به این امور سازی - روشن است که این تفسیر منافاتی با تفسیر سابق ندارد و ممکن است هر دو را از آیه استفاده کرد.
3 - اثر انفاق در زندگی انفاق کنندگان
جمله و ما تنفقوا من خیر فلانفسکم می گوید منافع انفاق به خود شما بازگشت می کند و به این وسیله انفاق کنندگان را تشویق به این عمل انسانی می نماید، مسلما انسان هنگامی که بداند نتیجه کار او به خود او باز می گردد بیشتر به آن کار علاقه مند خواهد شد.
ممکن است در ابتدا چنین به نظر برسد که منظور از بازگشت منافع انفاق به انفاق کننده ، همان پاداش و نتائج اخروی آن باشد.
البته این معنی صحیح است ولی نباید تصور کرد که سود انفاق تنها جنبه اخروی دارد، بلکه از نظر این دنیا نیز به سود آنها است هم از جنبه معنوی و هم از تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 354

جنبه مادی : از نظر معنوی ، روح گذشت و بخشش و فداکاری و نوع دوستی و برادری را در انفاق کننده پرورش می دهد و در حقیقت وسیله موثری برای تکامل روحی و پرورش شخصیت اوست .
و اما از نظر مادی افراد محروم و بینوا در یک اجتماع ، موجب انفجارهای خطرناک می گردد، همان انفجارهائی که گاهی تمام اصل مالکیت را در خود فرو می برد و تمام ثروتها را می بلعد و نابود می سازد.
انفاق فاصله طبقاتی را کم می کند و خطراتی را که از این رهگذر متوجه افراد اجتماع می شود از میان می برد، انفاق آتش خشم و شعله های سوزان طبقات محروم را فرو می نشاند و روح انتقام و کینه توزی را از آنها می گیرد.
بنابراین انفاق از نظر امنیت اجتماعی و سلامت اقتصادی و جهات مختلف مادی و معنوی به سود انفاق کنندگان نیز هست .
4 - وجه الله چه معنی دارد؟
وجه در لغت به معنی صورت است و گاهی به معنی ذات به کار برده می شود. بنابراین وجه الله یعنی ذات خدا. انفاق کنندگان نظرشان باید ذات پاک پروردگار باشد، پس ذکر کلمه وجه در این آیه و مانند آن متضمن یک نوع تاکید است زیرا هنگامی که گفته شود برای ذات خدا تاکید آن از برای خدا بیشتر است ، یعنی حتما برای خدا باشد و نه دیگری .
به علاوه معمولا صورت انسان شریف ترین قسمت ظاهری بدن اوست ، زیرا اعضای مهم بینائی و گویائی در آن قرار گرفته است به همین دلیل هنگامی که کلمه وجه به کار برده شود شرافت و اهمیت را می رساند، در اینجا هم بطور کنایه در مورد خداوند به کار برده شده است و در واقع یک نوع احترام و اهمیت از آن فهمیده می شود، بدیهی است که خدا نه جسم است و نه صورت دارد. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 355
آیه 273
آیه و ترجمه
لِلفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فی سَبِيلِ اللَّهِ لا يَستَطِيعُونَ ضرْباً فی الاَرْضِ يحْسبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُم بِسِيمَهُمْ لا يَسئَلُونَ النَّاس إِلْحَافاً وَ مَا تُنفِقُوا مِنْ خَيرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ(273)
ترجمه :
273 - (انفاق شما، مخصوصا باید) برای نیازمندانی باشد که در راه خدا، در تنگنا قرار گرفته اند، (و توجه به آیین خدا، آنها را از وطنهای خویش آواره ساخته ، و شرکت در میدان جهاد، به آنها اجازه نمی دهد تا برای تامین هزینه زندگی ، دست به کسب و تجارتی بزنند،) نمی توانند مسافرتی کنند (و سرمایه ای به دست آورند،) و از شدت خویشتن داری ،

افراد ناآگاه آنها را بی نیاز می پندارند، اما آنها را از چهره هایشان می شناسی ، و هرگز با اصرار چیزی از مردم نمی خواهند. (این است مشخصات آنها!) و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید، خداوند از آن آگاه است .
شان نزول :
از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده است که : این آیه درباره اصحاب صفه نازل شده است (اصحاب صفه در حدود چهارصد نفر از مسلمانان مکه و اطراف مدینه بودند که نه خانه ای در مدینه داشتند و نه خویشاوندانی که به منزل آنها بروند از این جهت در مسجد پیامبر مسکن گزیده بودند و آمادگی خود را برای شرکت در میدانهای جهاد اعلام داشته بودند).
ولی چون اقامت آنها در مسجد با شئون مسجد سازگار نبود دستور داده شد به صفه (سکوی بزرگ و وسیع) که در بیرون مسجد قرار داشت منتقل شوند، آیه فوق نازل شد و به مردم دستور داد که به این دسته از برادران خود از کمکهای ممکن تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 356
مضایقه نکنند آنها هم چنین کردند.
بعضی از مفسران تصریح کرده اند که آنها پاسداران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و محافظان او بوده اند.
تفسیر:
بهترین مورد انفاق
باز در ادامه آداب و احکام انفاق ، در این آیه بهترین مواردی که انفاق در آنجا باید صورت گیرد، بیان شده است ، و آن کسانی هستند که دارای صفات سه گانه ای که در این آیه آمده است باشند در بیان اولین وصف آنان می فرماید: انفاق شما به خصوص باید برای کسانی باشد که در راه خدا، محصور شده اند (للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله).
یعنی کسانی که به خاطر اشتغال به جهاد در راه خدا و نبرد با دشمن و یادگیری فنون جنگی یا تحصیل علوم لازم دیگر از تلاش برای معاش و تامین هزینه زندگی باز مانده اند، که یک نمونه روشن آن ، اصحاب صفه در عصر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند.
سپس برای تاکید می افزاید: همانها که نمی توانند سفری کنند و سرمایه ای به دست آورند (لا یستطیعون ضربا فی الارض).
تعبیر به ضرب فی الارض به جای سفر، به خاطر آن است که مسافران مخصوصا آنها که برای هدفهای مهمی پیاده به سفر می روند، پیوسته پای بر زمین تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 357
می کوبند و پیش می روند.
بنابراین کسانی که می توانند تامین زندگی کنند، باید مشقت و رنج سفر را

تحمل کرده ، از دسترنج دیگران استفاده نکنند مگر اینکه کار مهمتری همچون جهاد در راه خدا یا فرا گرفتن علوم واجب ، مانع از سفر گردد.
و در دومین توصیف از آنان ، می فرماید: کسانی که افراد نادان و بی اطلاع ، آنها را از شدت عفاف غنی می پندارند (یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف).
ولی این سخن به آن مفهوم نیست که این نیازمندان با شخصیت قابل شناخت نیستند لذا می افزاید: آنها را از چهره هایشان می شناسی (تعرفهم بسیماهم).
سیما در لغت به معنی علامت و نشانه است و این که در فارسی امروز آن را به معنی چهره و صورت به کار می برند، معنی تازهای است و گرنه در مفهوم عربی آن ، چنین معنایی ذکر نشده است ، به هر حال منظور این است که آنها گر چه سخنی از حال خود نمی گویند ولی در چهره هایشان نشانه هایی از رنجهای درونی وجود دارد که برای افراد فهمیده آشکار است ، آری رنگ رخساره خبر می دهد از سر درون .
و در سومین توصیف از آنان می فرماید: آنها چنان بزرگوارند که : هرگز چیزی با اصرار از مردم نمی خواند (لا یسئلون الناس الحافا).
اصولا آنها از مردم چیزی نمی خواهند تا چه رسد به اینکه اصرار در سوال داشته باشند، و به تعبیر دیگر معمول نیازمندان عادی اصرار در سوال است اما آنها یک نیازمند عادی نیستند. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 358
بنابراین اگر قرآن می گوید: آنها با اصرار سوال نمی کنند مفهومش این نیست که بدون اصرار سوال می کنند، بلکه مفهومش این است آنها فقیر عادی نیستند تا سوال کنند زیرا سوال آنها معمولا توام با اصرار و الحاف است ، به قرینه اینکه می گوید: آنها را از سیمایشان باید شناخت نه از سوالشان و الا جمله یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف مفهومی نداشت .
احتمال دیگری در تفسیر این آیه نیز هست و آن اینکه آنها در حال عادی هرگز سوال نمی کنند، (و هر گاه اضطرار شدید آنها را، مجبور به اظهار حال خود کند،) هرگز اصرار نمی ورزند.
بعضی نیز گفته اند منظور این است که آنها در ترک سوال کردن اصرار دارند. (ولی این احتمال خلاف ظاهر آیه است).
و در پایان آیه ، باز همگان را به انفاق از هر گونه خیرات تشویق کرده ، می فرماید: و هر چیز خوبی در راه خدا انفاق کنید خداوند از آن آگاه است (و ما تنفقوا من خیر فان الله به علیم).
این جمله برای تشویق انفاق کنندگان است خصوصا انفاق به افرادی که دارای عزت نفس و طبع بلندند و چه بسا در این موارد بخششهایی در پوشش غیر انفاق ، ولی در واقع به قصد انفاق ، صورت می گیرد تا طرف مقابل ناراحت نشود، مسلما خداوند از این نیات پنهانی آگاه است و آنها را

به تناسب نیت و زحماتشان بهره مند می سازد.
نکته :
سؤ ال کردن بدون حاجت حرام است !
یکی از گناهان بزرگ تکدی و سوال و تقاضای از مردم بدون نیاز است ، و در روایات متعددی از این کار، نکوهش شده ، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 359
می خوانیم : لا تحل الصدقة لغنی : صدقات برای افراد بی نیاز حرام است .
و در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است : من سئل و عنده ما یغنیه فانما یستکثر من جمر جهنم : کسی که از مردم درخواست کند در حالی که به مقدار کفایت دارد، آتش دوزخ را برای خود افزون می سازد.
همچنین در روایات وارد شده که : شهادت سائل به کف پذیرفته نیست .
البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 360
آیه 274
آیه و ترجمه
الَّذِینَ یُنفِقُونَ أَمْوَلَهُم بِالَّیْلِ وَ النَّهَارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ(274)
ترجمه :
274 - آنها که اموال خود را، شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است ، نه ترسی بر آنهاست ، و نه غمگین می شوند.
شان نزول :
در احادیث بسیاری آمده است که این آیه درباره علی (علیه السلام) نازل شده است زیرا آن حضرت چهار درهم داشت ، درهمی را در شب و درهمی را در روز و درهمی را آشکارا و درهمی را در نهان انفاق کرد و این آیه نازل شد.
ولی می دانیم نزول آیه در یک مورد خاص ، مفهوم آن را محدود نمی کند، و شمول حکم را نسبت به دیگران ، نفی نمی نماید.
تفسیر:
انفاق به هر شکل و صورت مطلوب است
باز در این آیه سخن از مساله دیگری در ارتباط با انفاق در راه خدا است و آن کیفیات مختلف و متنوع انفاق است ، می فرماید: آنها که اموال خود را در شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می کنند پاداششان نزد پروردگارشان است (الذین تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 361
ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم).

ناگفته پیدا است که انتخاب این روشهای مختلف رعایت شرائط بهتر برای انفاق است ، یعنی انفاق کنندگان باید در انفاق خود به هنگام شب یا روز، پنهان یا آشکار، جهات اخلاقی و اجتماعی را در نظر بگیرند، آنجا که انفاق به نیازمندان موجبی برای اظهار ندارد، آن را مخفی سازند تا هم آبروی آنان حفظ شود، و هم خلوص بیشتری در آن باشد، و آنجا که مصالح دیگری مانند تعظیم شعائر و تشویق و ترغیب دیگران در کار است ، و انفاق جنبه شخصی ندارد، تا هتک احترام کسی شود (مانند انفاق برای جهاد و بناهای خیر و امثال آن) و با اخلاص نیز منافات ندارد آشکارا انفاق نمایند.
بعید نیست که مقدم داشتن شب بر روز، و پنهان بر آشکار (در آیه مورد بحث) اشاره به این باشد که مخفی بودن انفاق بهتر است مگر موجبی برای اظهار باشد، هر چند باید در همه حال و به هر شکل ، انفاق فراموش نشود.
مسلما چیزی که نزد پروردگار است (مخصوصا با تکیه بر صفت ربوبیت که ناظر به پرورش و تکامل است) چیز کم ، یا کم ارزشی نخواهد بود، و تناسب با الطاف و عنایات پروردگار خواهد داشت که هم برکات دنیا، و هم حسنات آخرت و قرب الی الله را شامل می شود.
سپس می افزاید: نه ترسی بر آنها است و نه غمگین می شوند (و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون).
می دانیم انسان چون برای ادامه و اداره زندگی خویش خود را بی نیاز از مال و ثروت نمی داند معمولا هنگامی که آن را از دست می دهد اندوهناک می گردد و برای آینده خود نگران می شود، زیرا نمی داند در آینده وضع او چگونه خواهد بود، و همین امر در بسیاری از مواقع مانع انفاق می گردد، مگر آنها که از یک سو به وعده های الهی ایمان داشته باشند و از سوی دیگر آثار اجتماعی انفاق را بدانند، تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 362
چنین افرادی از انفاق در راه خدا خوف و وحشتی از آینده ندارند و به خاطر از دست دادن قسمتی از ثروت خود اندوهگین نمی شوند، زیرا می دانند در مقابل چیزی که از دست داده اند به مراتب بیشتر، از فضل پروردگار و از برکات فردی و اجتماعی و اخلاقی آن در این جهان و آن جهان بهره مند خواهند شد. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 363
آیه 275 - 277
آیه و ترجمه
الَّذِینَ یَأْکلُونَ الرِّبَوا لا یَقُومُونَ إِلا کَمَا یَقُومُ الَّذِی یَتَخَبَّطهُ الشیْطنُ مِنَ الْمَس ذَلِک بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَیْعُ مِثْلُ الرِّبَوا وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَیْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَوا فَمَن جَاءَهُ مَوْعِظةٌ مِّن رَّبِّهِ فَانتَهَى فَلَهُ مَا سلَف وَ أَمْرُهُ إِلى اللَّهِ وَ مَنْ عَادَ فَأُولَئک أَصحَب النَّار هُمْ فِیهَا خَلِدُونَ(275)

يَمْحَقُ اللّهُ الرِّبَوا وَ يُرْبِى الصدَقَتِ وَ اللّهُ لا يُحِب كلّ كَفَّارٍ أَثِيم(276)
إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ وَ أَقَامُوا الصلَوةَ وَ ءَاتَوُا الزَّكوةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ(277)
ترجمه :
275 - کسانی که ربا می خورند، (در قیامت) بر نمی خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان ، دیوانه شده (و نمی تواند تعادل خود را حفظ کند، گاهی زمین می خورد، گاهی به پا می خیزد).این ، به خاطر آن است که گفتند: داد و ستد هم مانند ربا است (و تفاوتی میان آن دو نیست). در حالی که خدا بیع را حلال کرده ، و ربا را حرام ! (زیرا فرق میان این دو، بسیار است). و اگر کسی اندرز الهی به او رسد، و (از ربا خواری) خودداری کند، سودهایی که در سابق (قبل از نزول حکم تحریم) به دست آورده ، مال اوست ، (و این حکم ، گذشته را شامل نمی گردد،) و کار او به خدا واگذار می شود، (و گذشته او را خواهد بخشید). اما کسانی که باز گردند (و بار دیگر مرتکب این گناه شوند)، اهل آتش اند؛ و همیشه در آن

می مانند.
276 - خداوند، ربا را نابود می کند، و صدقات را افزایش می دهد! و خداوند، هیچ انسان ناسپاس گنهکاری را دوست نمی دارد.
277 - کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند و نماز را بر پا داشتند و زکات را پرداختند، اجرشان نزد پروردگارشان است ، و نه ترسی بر آنهاست ، و نه غمگین می شوند.
تفسیر:
رباخواری نقطه مقابل انفاق
به دنبال بحث درباره انفاق در راه خدا و بذل مال برای حمایت از نیازمندان در این آیات از مساله رباخواری که درست بر ضد انفاق است ، سخن می گوید و در حقیقت هدف آیات گذشته را تکمیل می کند، زیرا رباخواری موجب افزایش فقر در جامعه و تراکم ثروت در دست عدهای محدود و محرومیت اکثر افراد اجتماع است ، انفاق سبب پاکی دل و طهارت نفوس و آرامش جامعه ، و رباخواری سبب پیدایش بخل و کینه و نفرت و ناپاکی است .
این آیات با شدت تمام ، ممنوعیت حکم ربا را شرح می دهد ولی از لحن آن پیدا است که قبل از آن درباره ربا گفتگوهایی شده است و با توجه به تاریخ نزول سوره های قرآن ، مطلب همین گونه است .
زیرا در سوره روم که طبق ترتیب نزول قرآن سیامین سوره ای است که در مکه نازل شده سخن از ربا به میان آمده و در هیچ یک از سوره های مکی غیر از آن به مطلبی درباره ربا برخورد نمی کنیم ولی در این سوره

کلام درباره ربا تنها به صورت اندرز اخلاقی آمده و می فرماید: رباخواری در پیشگاه پروردگار کار پسندیدهای نیست و ما آتیتم من ربا لیربوا فی اموال الناس فلا یربوا عند الله تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 365
از نظر افراد کوتاه بین ممکن است ثروت به وسیله رباخواری زیاد گردد اما در پیشگاه خداوند چیزی بر آن افزوده نخواهد شد.
سپس بعد از هجرت در سه سوره دیگر از سوره هایی که در مدینه نازل شده بحث از ربا به میان آمده است که به ترتیب عبارتند از سوره بقره - آل عمران - نساء - گر چه سوره بقره قبل از آل عمران نازل شده اما بعید نیست که خصوص آیه 130 سوره آل عمران که حکم صریح تحریم ربا را بیان می کند قبل از سوره بقره و آیات فوق نازل شده باشد.
به هر حال این آیه و سایر آیات مربوط به ربا هنگامی نازل شد که رباخواری با شدت هر چه تمامتر در مکه و مدینه و جزیره عربستان رواج داشت ، و یکی از عوامل مهم زندگی طبقاتی و ناتوانی شدید طبقه زحمتکش و طغیان اشراف بود و لذا مبارزه قرآن با ربا بخش مهمی از مبارزات اجتماعی اسلام را تشکیل می دهد.
با توجه به این نکته به تفسیر آیه باز می گردیم : نخست در یک تشبیه گویا و رسا، حال رباخواران را مجسم می سازد، می فرماید: کسانی که ربا می خورند، بر نمی خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان با او دیوانه شده و نمی تواند تعادل خود را حفظ کند، گاه به زمین می خورد و گاه بر می خیزد (الذین یاکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس).
در این جمله شخص رباخوار، تشبیه به آدم مصروع یا دیوانه بیمار گونه ای شده که به هنگام راه رفتن قادر نیست تعادل خود را حفظ کند و به طور صحیح گام بر دارد.
آیا منظور ترسیم حال آنان در قیامت و به هنگام ورود در صحنه رستاخیز تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 366
است ؟ یعنی آنها به هنگام ورود در عرصه محشر به شکل دیوانگان و مصروعان محشور می شوند؟
اکثر مفسران این احتمال را پذیرفته اند.
ولی بعضی می گویند منظور تجسم حال آنها در زندگی این دنیا است ، زیرا عمل آنها همچون دیوانگان است ، آنها فاقد تفکر صحیح اجتماعی هستند و حتی نمی توانند منافع خود را در نظر بگیرند و مسائلی مانند تعاون ، همدردی ، عواطف انسانی ، نوع دوستی برای آنها، مفهومی ندارد و پرستش ثروت آن چنان چشم عقل آنها را کور کرده که نمی فهمند استثمار طبقات زیر دست ، و غارت کردن دسترنج آنان بذر دشمنی را در دلهای آنها می پاشد، و به انقلابها و انفجارهای اجتماعی که اساس مالکیت را به

خطر می افکند منتهی می شود، و در این صورت امنیت و آرامش در چنین اجتماعی وجود نخواهد داشت ، بنابراین او هم نمی تواند راحت زندگی کند، پس مشی او مشی دیوانگان است .
اما از آنجا که وضع انسان در جهان دیگر تجسمی از اعمال او در این جهان است ممکن است آیه اشاره به هر دو معنی باشد، آری رباخواران که قیامشان در دنیا بیرویه و غیر عاقلانه و آمیخته با ثروت اندوزی جنون آمیز است ، در جهان دیگر نیز بسان دیوانگان محشور می شوند.
جالب اینکه در روایات معصومین (علیهمالسلام) به هر دو قسمت اشاره شده است در روایتی در تفسیر آیه می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) فرمود: آکل الربا لا یخرج من الدنیا حتی یتخبطه الشیطان یعنی ، رباخوار از دنیا بیرون نمی رود مگر این که به نوعی از جنون مبتلا خواهد شد.
و در روایت دیگر برای مجسم ساختن حال رباخواران شکمباره که تنها به
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 367
فکر منافع خویشاند و ثروتشان وبال آنها خواهد شد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین نقل شده که فرمود: هنگامی که به معراج رفتم دسته ای را دیدم بحدی شکم آنان بزرگ بود که هر چه جدیت می کردند برخیزند و راه روند، برای آنان ممکن نبود، و پی در پی به زمین می خوردند از جبرئیل سوال کردم اینها چه افرادی هستند و جرمشان چیست ؟
جواب داد: اینها رباخواران هستند.
حدیث اول حالت آشفتگی انسان را در این جهان منعکس می سازد و حدیث دوم حالات رباخواران در صحنه قیامت را بیان می کند و هر دو مربوط به یک حقیقت است ، همانطور که افراد پرخور، فربهی زننده و بیرویهای پیدا می کنند، ثروتمندانی که از راه رباخواری فربه می شوند نیز زندگی اقتصادی نا سالمی دارند که وبال آنها است .
سؤ ال :
در اینجا سوالی پیش می آید و آن این است که آیا سرچشمه جنون و صرع از شیطان است که در آیه بالا به آن اشاره شده است با این که می دانیم صرع و جنون از بیماری های روانی هستند و غالبا عوامل شناخته شده ای دارند.
پاسخ :
جمعی معتقد هستند که تعبیر مس شیطان کنایه از بیماری روانی و جنون است و این تعبیر در میان عرب معمول بوده نه اینکه واقعا شیطان تاثیری در روح انسان بگذارد ولی هیچ بعید نیست که بعضی از کارهای شیطانی و اعمال بیرویه و نادرست سبب یک نوع جنون شیطانی گردد، یعنی به دنبال آن اعمال ، شیطان در شخص اثر بگذارد و تعادل روانی او را بر هم زند از این گذشته اعمال شیطانی و نادرست هنگامی که روی هم متراکم گردد

اثر طبیعی آن از دست رفتن حس تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 368
تشخیص صحیح و قدرت بر تفکر منطقی می باشد.
سپس به گوشهای از منطق رباخواران اشاره کرده ، می فرماید: این به خاطر آن است که آنها گفتند: بیع هم مانند ربا است و تفاوتی میان این دو نیست (ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل الربوا).
یعنی هر دو از انواع مبادله است که با رضایت طرفین انجام می شود.
ولی قرآن در پاسخ آنها می گوید: چگونه این دو ممکن است یکسان باشد حال آنکه خداوند بیع را حلال کرده و ربا را حرام (و احل الله البیع و حرم الربوا).
مسلما این تفاوت ، دلیل و فلسفه ای داشته که خداوند حکیم ، به خاطر آن چنین حکمی را صادر کرده است ، قرآن در این باره توضیح بیشتری نداده و شاید به خاطر وضوح آن بوده است ، زیرا:
اولا- در خرید و فروش معمولی هر دو طرف به طور یکسان در معرض سود و زیان هستند، گاهی هر دو سود می کنند و گاهی هر دو زیان ، گاهی یکی سود و دیگری زیان می کند در حالی که در معاملات ربوی رباخوار هیچگاه زیان نمی بیند و تمام زیانهای احتمالی بر دوش طرف مقابل سنگینی خواهد کرد و به همین دلیل است که موسسات ربوی روز به روز وسیعتر و سرمایه دارتر می شوند و در برابر تحلیل رفتن طبقات ضعیف بر حجم ثروت آنها دائما افزوده می شود.
ثانیا- در تجارت و خرید و فروش معمولی طرفین در مسیر تولید و مصرف گام بر می دارند در صورتی که رباخوار هیچ عمل مثبتی در این زمینه ندارد.
ثالثا- با شیوع رباخواری سرمایه ها در مسیرهای ناسالم می افتد و پایه های اقتصاد که اساس اجتماع است متزلزل می گردد، در حالی که تجارت صحیح موجب گردش سالم ثروت است .
رابعا- رباخواری منشا دشمنیها و جنگهای طبقاتی است ، در حالی که تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 369
تجارت صحیح چنین نیست و هرگز جامعه را به زندگی طبقاتی و جنگهای ناشی از آن سوق نمی دهد.
سپس راه را به روی توبه کاران باز گشوده ، می فرماید: هر کس اندرز الهی به او رسد و (از رباخواری) خودداری کند، سودهایی که در سابق (قبل از حکم تحریم ربا) به دست آورده مال او است و کار او به خدا واگذار می شود و گذشته او را خدا خواهد بخشید (فمن جاءه موعظة من ربه فانتهی فله ما سلف و امره الی الله).
اما کسانی که (به خیره سری ادامه دهند) و باز گردند (و این گناه را همچنان ادامه دهند) آنها اهل دوزخاند و جاودانه در آن می مانند (و من عاد

فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون).
در جمله قبل تصریح شده بود که این قانون مانند هر قانون دیگر گذشته را شامل نمی شود، و به اصطلاح عطف به ما سبق نمی گردد، زیرا اگر قوانین بخواهد زمان قبل از تشریع خود را شامل شود، مشکلات فراوانی در زندگی مردم به وجود می آید، به همین دلیل همیشه قوانین از زمانی که رسمیت می یابد اجرا می شود.
البته معنی این سخن آن نیست که اگر رباخواران طلب هایی از افراد داشتند می توانستند بعد از نزول آیه چیزی بیش از سرمایه خود از آنها بگیرند، بلکه منظور این است سودهایی که قبل از نزول آیه گرفته اند بر آنها مباح شده است .
جمله و امره الی الله گر چه ظاهرش این است که آینده این گونه افراد از نظر عفو و مجازات روشن نیست ، بلکه بسته به لطف الهی است ، ولی با توجه به جمله قبل از آن (فله ما سلف)، معلوم می شود که منظور همان عفو است ، گویا اهمیت گناه ربا سبب شده است که حتی حکم عفو درباره کسانی که قبل از نزول آیه دست به این کار زده اند به طور صریح گفته نشود.
در معنی این جمله ، احتمالات دیگری نیز داده اند که چون بر خلاف ظاهر

بود از نقل آن صرف نظر شد.
در پایان این آیه اشاره به عذاب جاویدان شده بود، با اینکه می دانیم چنین عذابی مخصوص کفار است ، نه افراد با ایمان گنهکار، گویا این تعبیر اشاره به آن است که رباخواران که اصرار بر ربا دارند، ایمان درستی ندارند، چرا که با این قانون مسلم الهی که مخالفت با آن ، همچون جنگ با خداوند است به مخالفت برخاستند و یا اینکه رباخواری مستمر و دائم سبب می شود که آنها بدون ایمان از دنیا بروند و عاقبتشان تیره و تار گردد.
این احتمال نیز وجود دارد که خلود در اینجا مانند آیه 93 سوره نساء که حکم عذاب جاودان و خلود را درباره قاتلان افراد بی گناه ذکر کرده به معنی مجازات طولانی باشد نه ابدی و جاویدان .
در آیه بعد مقایسه ای بین ربا و انفاق در راه خدا می کند، می فرماید: خداوند ربا را نابود می کند و صدقات را افزایش می دهد (یمحق الله الربوا و یربی الصدقات).
سپس می افزاید: خداوند هیچ انسان بسیار ناسپاس گنهکار را (که آن همه برکات انفاق را فراموش کرده و به سراغ آتش سوزان رباخواری میرود) دوست نمی دارد (و الله لا یحب کل کفار اثیم).
محق به معنی نقصان و نابودی تدریجی است ، و ربا نمو و رشد تدریجی

است از آنجا که رباخوار به وسیله ثروتی که در دست دارد حاصل دسترنج طبقه زحمتکش را جمع می کند و گاه با این وسیله به هستی و زندگی آنان خاتمه می دهد تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 371
و یا لااقل بذر دشمنی و کینه در دل آنان می پاشد به طوری که تدریجا تشنه خون رباخوار می گردند و جان و مالش را در معرض خطر قرار می دهند.
قرآن می گوید: خدا سرمایه های ربوی را به نابودی سوق می دهد این نابودی تدریجی که برای افراد رباخوار هست برای اجتماع رباخوار نیز می باشد.
در مقابل ، کسانی که با عواطف انسانی و دلسوزی در اجتماع گام می نهند و از سرمایه و اموالی که تحت اختیار دارند انفاق کرده و در رفع نیازمندیهای مردم می کوشند، با محبت و عواطف عمومی مواجه می گردند و سرمایه آنها نه تنها در معرض خطر نیست بلکه با همکاری عمومی ، رشد طبیعی خود را می نماید این است که قرآن می گوید و انفاقها را افزایش می دهد.
این حکم در فرد و اجتماع یکی است ، در اجتماعی که به نیازمندیهای عمومی رسیدگی شود قدرت فکری و جسمی طبقه زحمتکش و کارگر که اکثریت اجتماع را تشکیل می دهد بکار می افتد و به دنبال آن یک نظام صحیح اقتصادی که بر پایه همکاری عمومی و بهره گیری عموم استوار است به وجود می آید.
کفار (از ماده کفور بر وزن فجور) به کسی گویند که بسیار ناسپاس و کفران کننده باشد و اثیم کسی است که گناه زیاد مرتکب می شود.
جمله فوق می گوید: رباخواران نه تنها با ترک انفاق و قرض الحسنه و صرف مال در راه نیازمندیهای عمومی شکر نعمتی که خداوند به آنها ارزانی داشته به جا نمی آورند بلکه آن را وسیله هر گونه ظلم و ستم و گناه و فساد قرار می دهند و طبیعی است که خدا چنین کسانی را دوست نمی دارد.
و در آخرین آیه مورد بحث سخن از گروه با ایمانی می گوید که درست نقطه مقابل رباخوارانند، می فرماید: کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و زکات را پرداختند اجر و پاداششان نزد خدا است ، نه ترسی بر آنان است و نه تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 372
غمگین می شوند (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة لهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون).
در برابر رباخواران ناسپاس و گنهکار، کسانی که در پرتو ایمان ، خود پرستی را ترک گفته و عواطف فطری خود را زنده کرده و علاوه بر ارتباط با پروردگار و بر پا داشتن نماز، به کمک و حمایت نیازمندان می شتابند و

از این راه از تراکم ثروت و به وجود آمدن اختلافات طبقاتی و به دنبال آن هزار گونه جنایت جلوگیری می کنند پاداش خود را نزد پروردگار خواهند داشت و در هر دو جهان از نتیجه عمل نیک خود بهره مند می شوند.
طبیعی است دیگر عوامل اضطراب و دلهره برای این دسته به وجود نمی آید خطری که در راه سرمایه داران مفت خوار بود و لعن و نفرینهائی که به دنبال آن نثار آنها می شد برای این دسته نیست .
و بالاخره از آرامش کامل برخوردار بوده هیچگونه اضطراب و غمی نخواهند داشت همانگونه که در پایان آیه آمده و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون . البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 373
آیه 278- 281
آیه و ترجمه
يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا مَا بَقِىَ مِنَ الرِّبَوا إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ(278)
فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَ رَسولِهِ وَ إِن تُبْتُمْ فَلَكمْ رُءُوس أَمْوَلِكمْ لا تَظلِمُونَ وَ لا تُظلَمُونَ(279)
وَ إِن كانَ ذُو عُسرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلى مَيْسرَةٍ وَ أَن تَصدَّقُوا خَيرٌ لَّكمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ(280)
وَ اتَّقُوا يَوْماً تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفى كلُّ نَفْسٍ مَّا كسبَت وَ هُمْ لا يُظلَمُونَ(281)
ترجمه :
278 - ای کسانی که ایمان آورده اید! از (مخالفت فرمان) خدا به پرهیزید، و آنچه از (مطالبات) ربا باقی مانده ، رها کنید، اگر ایمان دارید!
279 - اگر (چنین) نمی کنید، بدانید خدا و رسولش ، با شما پیکار خواهند کرد! و اگر توبه کنید، سرمایه های شما، از آن شماست (اصل سرمایه ، بدون سود)، نه ستم می کنید، و نه بر شما ستم وارد می شود.
280 - و اگر (بدهکار،) قدرت پرداخت نداشته باشد، او را تا هنگام توانایی ، مهلت دهید! (و در صورتی که به راستی قدرت پرداخت را ندارد،) برای خدا به او ببخشید بهتر است ، اگر (منافع این کار را) بدانید!
281 - و از روزی به پرهیزید (و بترسید) که در آن روز، شما را به سوی خدا باز می گردانند، سپس به هر کس ، آنچه انجام داده ، به طور کامل باز پس داده می شود، و به آنها ستم نخواهد شد. (چون هر چه می بینند، نتایج اعمال خودشان است .) تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 374
شان نزول :
در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است : پس از نزول آیات ربا شخصی به نام خالد بن ولید خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) حاضر شده عرضه داشت : پدرم چون با طائفه ثقیف معاملات ربوی داشت و

مطالباتش را وصول نکرده بود وصیت کرده است مبلغی از سودهای اموال او که هنوز پرداخت نشده است تحویل بگیرم آیا این عمل برای من جایز است ؟
آیات فوق نازل شد و مردم را به شدت از این کار نهی کرد.
در روایت دیگری آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از نزول این آیه فرمود: الا ان کل ربا من ربا الجاهلیة موضوع و اول ربا اضعه ربا العباس بن عبد المطلب : آگاه باشید تمام مطالبات ربوی که در زمان جاهلیت مردم از یکدیگر داشته اند همگی باید فراموش شود و نخستین مطالبات ربوی که من آن را به دست فراموشی می سپارم مطالبات عباس بن عبد المطلب است .
از این جمله به خوبی استفاده می شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به هنگامی که قلم سرخ بر مطالبات ربوی زمان جاهلیت می کشید از بستگان خود شروع کرد و اگر در میان آنها افراد ثروتمندی مانند عباس بودند که در زمان جاهلیت همچون دیگر ثروتمندان آلوده بودند پیامبر نخست مطالبات آنها را الغاء کرد.
و نیز در روایات آمده است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد از نزول این آیات به فرماندار مکه دستور داد که اگر آل مغیره که از رباخواران معروف بودند دست از کار خود بر ندارند با آنها بجنگد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 375
تفسیر:
رباخواری گناهی عظیم است
در آیه نخست خداوند افراد با ایمان را مخاطب قرار داده و برای تاکید بیشتر در مساله تحریم ربا می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا به پرهیزید و آنچه از ربا باقی مانده رها کنید اگر ایمان دارید (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربوا ان کنتم مومنین).
جالب اینکه : آیه فوق هم با ایمان به خدا شروع شده و هم با ایمان ختم شده است . و در واقع تاکیدی است بر این معنی که رباخواری با روح ایمان سازگار نیست ، بنابراین هنگامی ایمان برای آنها حاصل می شود که تقوا را پیشه کنند و باقی مانده ربا یعنی مطالباتی که در این زمینه دارند رها سازند.
منظور این نیست که رباخواران کافرند آن گونه که خوارج در مورد گناهان کبیره به طور کلی می پندارند بلکه با ایمان راسخ و ثمر بخش سازگار نیست .
در آیه بعد لحن سخن را تغییر داده و پس از اندرزهایی که در آیات پیشین گذشت با شدت با رباخواران برخورد کرده ، هشدار می دهد که اگر به کار خود همچنان ادامه دهند و در برابر حق و عدالت تسلیم نشوند و به مکیدن

خون مردم محروم مشغول باشند، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ناچار است با توسل به جنگ جلو آنها را بگیرد، می فرماید: اگر چنین نمی کنید بدانید با جنگ ، با خدا و رسول او روبرو خواهید بود (فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله).
این همان جنگی است که طبق قانون قاتلوا التی تبغی حتی تفی ء الی امر الله با گروهی که متجاوز است پیکار کنید تا به فرمان خدا گردن نهد انجام می گیرد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 376
لذا در روایتی می خوانیم هنگامی که امام صادق (علیه السلام) شنید شخص رباخواری با نهایت جرات ربا می خورد و نام آن را لبا (شیر آغاز یا آغوز) می نهد.
فرمود: اگر دست بر او یابم ، او را به قتل می رسانم .
البته از این حدیث استفاده می شود که حکم قتل در مورد کسانی است که منکر تحریم ربا هستند.
فاذنوا از ماده اذن هر گاه با لام متعدی شود به معنی اجازه دادن است و هر گاه با باء متعدی گردد به معنی علم و آگاهی است ، بنابراین فاذنوا بحرب من الله مفهومش این است آگاه باشید که خدا و رسولش با شما رباخواران ، پیکار خواهد کرد، و در واقع اعلان جنگ از سوی خدا و رسول به این گروه خیره سر است .
بنابراین آنچه در سخنان بعضی معروف است که در ترجمه آیه می گویند: اعلان جنگ با خدا بدهید درست نیست .
در هر حال از آیه بالا بر می آید که حکومت اسلامی می تواند با توسل به زور جلو رباخواری را بگیرد.
(ضمنا آمدن حرب به صورت نکره دلیل بر اهمیت جنگ است).
سپس می افزاید: و اگر توبه کنید سرمایه های شما از آن شما است نه ستم می کنید، و نه ستم بر شما می شود (و ان تبتم فلکم روس اموالکم لا تظلمون و لاتظلمون).
یعنی اگر توبه کنید و دستگاه رباخواری را بر چینید حق دارید سرمایه های اصلی خود را که در دست مردم دارید (به استثنای سود) از آنها جمع آوری کنید و این قانون کاملا عادلانه است زیرا که هم از ستم کردن شما بر دیگران جلوگیری تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 377
می کند و هم از ستم وارد شدن بر شما، و در این صورت نه ظالم خواهید بود و نه مظلوم .
جمله لا تظلمون و لا تظلمون گر چه در مورد رباخواران آمده ولی در حقیقت یک شعار وسیع پر مایه اسلامی است که می گوید: به همان نسبت که مسلمانان باید از ستمگری به پرهیزند از تن دادن به ظلم و ستم نیز باید اجتناب کنند، اصولا اگر ستمکش نباشد ستمگر کمتر پیدا می شود و

اگر مسلمانان آمادگی کافی برای دفاع از حقوق خود داشته باشند کسی نمی تواند به آنها ستم کند باید پیش از آنکه به ظالم بگوییم ستم مکن به مظلوم بگوییم تن به ستم مده .
در آیه بعد می فرماید: اگر (بدهکار) دارای سختی و گرفتاری باشد او را تا هنگام توانایی مهلت دهید (و ان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة).
در اینجا یکی از حقوق بدهکاران را بیان می فرماید که اگر آنها از پرداختن اصل بدهی خود (نه سود) نیز عاجز باشند، نه تنها نباید به رسم جاهلیت سود مضاعفی بر آنها بست و آنها را تحت فشار قرار داد، بلکه باید برای پرداختن اصل بدهی نیز به آنها مهلت داده شود، و این یک قانون کلی درباره تمام بدهکاران است .
حتی در قوانین اسلام که در واقع تفسیری است برای آیه فوق ، تصریح شده که هیچگاه نمی توان خانه و وسائل زندگی ضروری افراد را به خاطر بدهی آنها توقیف کرد یا از آنها گرفت ، بلکه طلبکاران تنها از مازاد آن می توانند حق خود را بگیرند و این حمایت روشنی است از حقوق قشرهای ضعیف جامعه .
و در پایان آیه می فرماید: و (چنانچه قدرت پرداخت ندارند) ببخشید برای شما بهتر است اگر بدانید (وان تصدقوا خیر لکم ان کنتم تعلمون). تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 378
این در واقع گامی فراتر از مسائل حقوقی است ، این یک مساله اخلاقی و انسانی است که بحث حقوقی سابق را تکمیل می کند و به طلبکاران می گوید: در این گونه موارد که بدهکاران سخت در مضیقه اند اگر بدهی آنان بخشوده شود، از هر نظر برای شما، بهتر است ، احساس کینه توزی و انتقام را به محبت و صمیمیت مبدل می سازد و افراد ضعیف جامعه را به فعالیت مجددی که نتیجه اش عاید همگان می شود، وا می دارد و اضافه بر اینها صدقه و انفاقی در راه خدا محسوب می شود که ذخیره روز بازپسین است .
و در آخرین آیه مورد بحث با یک هشدار شدید، مساله ربا را پایان می دهد و می فرماید: از روزی به پرهیزید که در آن به سوی خدا باز می گردید (و اتقوا یوما ترجعون فیه الی الله).
سپس به هر کس آنچه را انجام داده باز پس داده می شود (ثم توفی کل نفس ما کسبت).
و به آنها ستمی نخواهد شد بلکه هر چه می بینند نتیجه اعمال خودشان است (و هم لا یظلمون).
معمول قرآن مجید این است که پس از بیان ریزه کاریهای احکام و برنامه های اسلامی در بسیاری از موارد، یک تذکر کلی و عمومی و جامع برای تاکید و تحکیم آنچه قبلا گفته شده است بیان می دارد تا احکام و برنامه

های پیشین کاملا در فکر و جان نفوذ کند. لذا در این آیه مردم را متوجه رستاخیز و کیفر اعمال بدکاران ساخته و به آنها هشدار می دهد که توجه داشته باشند، روزی در پیش است که همه اعمال انسان بدون کم و کاست به او داده می شود و تمام آنچه را که در بایگانی عالم هستی نگهداری شده یک جا به دست وی می سپارند آنگاه است که از نتائج شوم آنها وحشت می کند اما این محصول چیزی است که خود او کشته است و کسی به او تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 379
ستم نکرده بلکه این خود او است که به خویش ستم روا داشته است و هم لا یظلمون .
ضمنا این آیه یکی دیگر از شواهد تجسم اعمال انسان در جهان دیگر می باشد:
نکته ها
1 - جالب توجه اینکه در تفسیر الدر المنثور از چندین طریق نقل شده که این آیه آخرین آیهای است که بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده است و با توجه به مضمون آن هیچ بعید به نظر نمی رسد و اگر سوره بقره آخرین سوره ای که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل گردیده نیست منافاتی با این موضوع ندارد، زیرا می دانیم گاهی آیاتی که بعدا نازل شده به فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در سورههای قبل قرار گرفته است .
2 - زیانهای رباخواری الف - رباخواری تعادل اقتصادی را در جامعه ها به هم می زند و ثروتها را در یک قطب اجتماع جمع می کند زیرا جمعی بر اثر آن فقط سود می برند و زیانهای اقتصادی همه متوجه جمعی دیگر می گردد و اگر می شنویم فاصله میان کشورهای ثروتمند و فقیر جهان روز به روز بیشتر می گردد یک عامل آن همین است و به دنبال آن بروز جنگهای خونین است .
ب - رباخواری یک نوع تبادل اقتصادی ناسالم است که عواطف و پیوندها را سست می کند و بذر کینه و دشمنی را در دلها می پاشد و در واقع رباخواری بر این اصل استوار است که رباخوار فقط سود پول خود را می بیند و هیچ توجهی به ضرر و زیان بدهکار ندارد.
اینجا است که بدهکار چنین می فهمد که ربا خوار پول را وسیله بیچاره ساختن او و دیگران قرار داده است .
ج - درست است که ربا دهنده در اثر احتیاج تن به ربا می دهد اما هرگز این بی عدالتی را فراموش نخواهد کرد و حتی کار به جائی می رسد که
فشار پنجه تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 380
ربا خوار را هر چه تمامتر بر گلوی خود احساس می کند این موقع است که سراسر وجود بدهکار بیچاره به رباخوار لعن و نفرین می فرستد، تشنه

خون او می شود و با چشم خود می بیند که هستی و درآمدی که به قیمت جانش تمام شده به جیب رباخوار ریخته می شود، در این شرائط بحرانی است که دهها جنایت وحشتناک رخ می دهد، بدهکار گاهی دست به انتحار و خودکشی می زند و گاهی در اثر شدت ناراحتی طلبکار را با وضع فجیعی می کشد و گاه به صورت یک بحران اجتماعی و انفجار عمومی و انقلاب همگانی در می آید.
این گسستگی پیوند تعاون و همکاری در میان ملتها و کشورهای ربا دهنده و ربا گیرنده نیز آشکارا به چشم می خورد ملتهائی که می بینند ثروتشان به عنوان ربا به جیب ملت دیگری ریخته می شود با بغض و کینه و نفرتی خاص به آن ملت می نگرند و در عین اینکه نیاز به قرض داشته اند منتظرند روزی عکس العمل مناسبی از خود نشان دهند.
این است که می گوییم رباخواری از نظر اخلاقی اثر فوق العاده بدی در روحیه وام گیرنده به جا می گذارد و کینه او را در دل خودش می یابد و پیوند تعاون و همکاری اجتماعی را بین افراد و ملتها سست می کند.
د - در روایات اسلامی در ضمن جمله کوتاه و پر معنائی به اثر سوء اخلاقی ربا اشاره شده است در کتاب وسائل الشیعه در مورد علت تحریم ربا می خوانیم ، هشام بن سالم می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمودند:
انما حرم الله عز و جل الربا لکیلا یمتنع الناس من اصطناع المعروف :
خداوند ربا را حرام کرده تا مردم از کار نیک امتناع نورزند. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 381
آیه 282
آیه و ترجمه
يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيْنٍ إِلى أَجَلٍ مُّسمًّى فَاكتُبُوهُ وَ لْيَكْتُب بَّيْنَكُمْ كاتِب بِالْعَدْلِ وَ لا يَأْب كاتِبٌ أَن يَكْتُبَ كمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكتُب وَ لْيُمْلِلِ الَّذِى عَلَيْهِ الْحَقُّ وَ لْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لا يَبْخَس مِنْهُ شيْئاً فَإِن كانَ الَّذِى عَلَيْهِ الْحَقُّ سفِيهاً أَوْ ضعِيفاً أَوْ لا يَستَطِيعُ أَن يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَ استَشهِدُوا شهِيدَيْنِ مِن رِّجَالِكمْ فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَينِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضوْنَ مِنَ الشهَدَاءِ أَن تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكرَ إِحْدَاهُمَا الاُخْرَى وَ لا يَأْب الشهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَ لا تَسئَمُوا أَن تَكْتُبُوهُ صغِيراً أَوْ كبِيراً إِلى أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسط عِندَ اللَّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشهَدَةِ وَ أَدْنى أَلا تَرْتَابُوا إِلا أَن تَكُونَ تِجَرَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكمْ فَلَيْس عَلَيْكمْ جُنَاحٌ أَلا تَكْتُبُوهَا وَ أَشهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَ لا يُضارَّ كاتِبٌ وَ لا شهِيدٌ وَ إِن تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسوقُ بِكمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمُكمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكلِّ شىْءٍ عَلِيمٌ(282)
ترجمه :
282 - ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که بدهی مدت داری (به خاطر وام یا داد و ستد) به یکدیگر پیدا کنید، آن را بنویسید! و باید نویسنده

ای از روی عدالت ، (سند را) در میان شما تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 382
بنویسد! و کسی که قدرت بر نویسندگی دارد، نباید از نوشتن - همان طور که خدا به او تعلیم داده - خودداری کند! پس باید بنویسد، و آن کس که حق بر عهده اوست ، باید املا کند، و از خدا که پروردگار اوست به پرهیزد، و چیزی را فروگذار ننماید! و اگر کسی که حق بر ذمه اوست ، سفیه یا (از نظر عقل) ضعیف (و مجنون) است ، یا (به خاطر لال بودن ،) توانایی بر املا کردن ندارد، باید ولی او (به جای او،) با رعایت عدالت ، املا کند! و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حق) شاهد بگیرید! و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن ، از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید! (و این دو زن ، باید با هم شاهد قرار گیرند،) تا اگر یکی انحرافی یافت ، دیگری به او یاد آوری کند. و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می کنند، خودداری نمایند! و از نوشتن (بدهی خود،) چه کوچک باشد یا بزرگ ، ملول نشوید (هر چه باشد بنویسید)! این ، در نزد خدا به عدالت نزدیک تر، و برای شهادت مستقیم تر، و برای جلوگیری از تردید و شک (و نزاع و گفتگو) بهتر می باشد، مگر اینکه داد و ستد نقدی باشد که بین خود، دست به دست می کنید. در این صورت ، گناهی بر شما نیست که آن را ننویسید. ولی هنگامی که خرید و فروش (نقدی) می کنید، شاهد بگیرید! و نباید به نویسنده و شاهد، (به خاطر حقگویی ،) زیانی برسد (و تحت فشار قرار گیرند)! و اگر چنین کنید، از فرمان پروردگار خارج شده اید. از خدا به پرهیزید و خداوند به شما تعلیم می دهد، خداوند به همه چیز داناست .

تفسیر:

تنظیم اسناد تجاری در طولانی ترین آیه قرآن

قرآن بعد از بیان احکامی که مربوط به انفاق در راه خدا و همچنین مساله رباخواری بود در این آیه که طولانی ترین آیه قرآن است ، احکام و مقررات دقیقی برای امور تجاری و اقتصادی بیان کرده تا سرمایه ها هر چه بیشتر رشد طبیعی خود را پیدا کنند و بن بست و اختلاف و نزاعی در میان مردم رخ ندهد.

در این آیه نوزده دستور مهم در مورد داد و ستد مالی به ترتیب ذیل بیان شده تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 383
است .

1 - در نخستین حکم می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که بدهی مدت داری (به خاطر وام دادن یا معامله) به یکدیگر پیدا کنید آن را بنویسید)) (یا ایها الذین آمنوا اذا تداینتم بدین الی اجل مسمی فاکتبوه).

ضمنا از این تعبیر، هم مساله مجاز بودن قرض و وام روشن می شود و هم

تعیین مدت برای وامها.
قابل توجه اینکه در آیه ، کلمه ((دین)) به کار برده شده نه قرض ، زیرا قرض تنها در مبادله دو چیز که مانند یکدیگرند به کار می رود، مثل اینکه چیزی را وام می گیرد که بعدا همانند آن را برگرداند ولی دین هر گونه بدهکاری را شامل می شود، خواه از طریق قرض گرفتن باشد یا معاملات دیگر مانند اجاره و صلح و خرید و فروش ، که یکی از طرفین چیزی را به ذمه بگیرد، بنابراین آیه مورد بحث شامل عموم بدهی هایی می شود که در معاملات وجود دارد، مانند سلف و نسیه ، در عین اینکه قرض را هم شامل می شود، و اینکه بعضی آن را مخصوص بیع سلف دانسته اند کاملا بی دلیل است هر چند ممکن است شان نزول آن بیع سلف باشد.
2 و 3 - سپس برای اینکه جلب اطمینان بیشتری شود، و قرار داد از مداخلات احتمالی طرفین سالم بماند، می افزاید: ((باید نویسنده ای از روی عدالت (سند بدهکاری را) بنویسد)) (و لیکتب بینکم کاتب بالعدل).
بنابراین ، این قرار داد باید به وسیله شخص سومی تنظیم گردد و آن شخص عادل باشد. گر چه ظاهر این جمله و جمله سابق این است که نوشتن چنین قراردادهائی واجب است زیرا امر دلالت بر وجوب دارد، و به همین دلیل بعضی از فقهای اهل سنت ، این کار را واجب می دانند، ولی

و اهل سنت به خاطر دلائل دیگر، استحباب آن است . (یا اینکه امر جنبه ارشادی و راهنمائی برای پیشگیری از نزاع و درگیری دارد) از آیه بعد که می فرماید: (فان امن بعضکم بعضا فلیود الذی ائتمن امانته): ((اگر به یکدیگر اطمینان داشته باشید آن کس که حقی بر گردن او است باید به موقع حق را بپردازد (گو اینکه نوشته ای در کار نباشد))) استفاده می شود که این حکم مربوط به جایی است که اطمینان کامل در بین نباشد و احتمال بروز اختلافاتی باشد.
این نکته نیز قابل ملاحظه است که عدالت در عبارت فوق ، وصفی برای کتابت است ، ولی از آن معلوم می شود که باید نویسنده عادل باشد تا نوشتنش از روی عدالت صورت گیرد.
4 - ((کسی که قدرت بر نویسندگی دارد نباید از نوشتن خودداری کند و همانطور که خدا به او تعلیم داده است باید بنویسد)) (و لا یاب کاتب ان یکتب کما علمه الله فلیکتب).
یعنی به پاس این موهبتی که خدا به او داده نباید از نوشتن قرارداد شانه خالی کند، بلکه باید طرفین معامله را در این امر مهم کمک نماید (مخصوصا در محیطهائی مانند محیط نزول آیه که افراد با سواد کم باشند).
جمله ((کما علمه الله)) مطابق تفسیر فوق ، برای تاکید و تشویق بیشتر

است ولی احتمال دارد که اشاره به حکم دیگری باشد، و آن رعایت نهایت امانت در نوشتن است ، یعنی آن چنان که خدا به او تعلیم داده ، سند را دقیقا تنظیم نماید.
آیا قبول دعوت برای تنظیم اسناد وجوب عینی دارد؟ مسلما نه ، زیرا با انجام بعضی از دیگران ساقط می شود، به همین دلیل بعضی از فقهاء حکم به وجوب کفائی آن کرده اند ولی بسیاری گفته اند که این کار نیز مستحب است و نوعی تعاون ((بالبر و التقوی)) (کمک در انجام نیکی ها) محسوب می شود، و از جمله های آینده این آیه نیز ممکن است پاره ای از شواهد بر استحباب به دست آورد، ولی به هر حال تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 385
تا آنجا که نظام جامعه اسلامی ایجاب می کند، این کار واجب است ، و در فراسوی آن ، مستحب می باشد.
آیا نویسنده می تواند اجرتی بگیرد و هزینه دوات و کاغذ و قلم بر عهده کیست ؟ شاید بعضی تصور کرده اند همه اینها بر عهده کاتب است و حق اجرت را نیز ندارد، ولی این سخن صحیح نیست . زیرا گرفتن اجرت بر این گونه واجبات اشکالی ندارد و هزینه ها نیز به کسی تعلق می گیرد که کار برای او انجام می شود.
5 - ((و آن کس که حق بر ذمه او است باید املاء کند)) (و لیملل الذی علیه الحق).
مسلما یکی از طرفین معامله باید صورت قرارداد را بگوید تا کاتب بنویسد اما کدام یک از طرفین ؟ آیه می گوید: آن کس که حق بر گردن او است باید املاء کند، اصولا همیشه امضای اصلی در اسناد، امضای بدهکار است و هنگامی که با املای او انجام بگیرد، جلو هر گونه انکاری را خواهد گرفت .
6 - ((بدهکار باید از خدا به پرهیزد و چیزی را فروگذار نکند)) (و لیتق الله ربه و لا یبخس منه شیئا).
7 - ((هر گاه کسی که حق بر ذمه او است (بدهکار) سفیه یا (از نظر عقل) ضعیف (و مجنون) باشد و یا (به خاطر لال بودن) توانائی بر املاء کردن ندارد، باید ولی او املاء کند)) (فان کان الذی علیه الحق سفیها او ضعیفا او لایستطیع ان یمل هو فلیملل ولیه).
بنابراین در مورد سه طایفه ، ولی باید املاء کند، کسانی که سفیه اند و نمی توانند ضرر و نفع خویش را تشخیص دهند و امور مالی خویش را سر و سامان تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 386
بخشند (هر چند دیوانه نیستند) و کسانی که از نظر فکری ضعیف اند یا مانند کودکان کم سن و سال و پیران فرتوت و کم هوش یا دیوانه ها و افراد گنگ و لال ، و یا کسانی که توانایی املاء کردن را ندارند هر چند گنگ نباشند.

از این جمله احکام دیگری نیز به طور ضمنی استفاده می شود، از جمله ممنوع بودن تصرفات مالی سفیهان و ضعیف العقلها و همچنین مساله جواز دخالت ولی در این گونه امور.
8 - ((ولی)) نیز باید در املاء و اعتراف به بدهی کسانی که تحت ولایت او هستند، ((عدالت را رعایت کند)) (بالعدل).
نه چیزی بیش از حق آنها بگوید و نه به زیان آنها گام بردارد.
9 - سپس اضافه می کند: ((علاوه بر این ، دو شاهد بگیرید)) (و استشهدوا شهیدین).
10 و 11 - این دو شاهد باید ((از مردان شما باشند)) (من رجالکم).
یعنی هم بالغ ، هم مسلمان باشند (تعبیر به رجال ، بالغ بودن را می رساند و اضافه کردن آن به ضمیر کم اسلام را، زیرا مخاطب در اینجا گروه مسلمین است).
12 - ((و اگر دو مرد نباشند کافی است یک مرد و دو زن شهادت دهند)) (فان لم یکونا رجلین فرجل و امراتان).
13 - ((از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما باشند)) (ممن ترضون من الشهداء).
از این جمله مساله عادل بودن و مورد اعتماد و اطمینان بودن شهود، استفاده می شود که در روایات اسلامی نیز به طور گسترده به آن اشاره شده است . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 387
ضمنا بعضی از این تعبیر استفاده کرده اند که شاهد باید متهم نباشد (مانند کسی که در آن دعوا منافع خاصی دارد).
14 - در صورتی که شهود مرکب از دو مرد باشند هر کدام می توانند مستقلا شهادت بدهند اما در صورتی که یک مرد و دو زن باشند، باید آن دو زن به اتفاق یکدیگر اداء شهادت کنند ((تا اگر یکی انحرافی یافت ، دیگری به او یادآوری کند)) (ان تضل احدیهما فتذکر احدیهما الاخری).
زیرا زنان به خاطر عواطف قوی ممکن است تحت تاثیر واقع شوند، و به هنگام اداء شهادت به خاطر فراموشی یا جهات دیگر، مسیر صحیح را طی نکنند، و لذا یکی ، دیگری را یادآوری می کند، البته این احتمال درباره مردان نیز هست ، ولی در حدی پایین تر و کمتر.
15 - یکی دیگر از احکام این باب این است که ((هر گاه ، شهود را (برای تحمل شهادت) دعوت کنند، خود داری ننمایند)) (و لا یاب الشهداء اذا ما دعوا).
بنابراین تحمل شهادت به هنگام دعوت برای این کار، واجب است .
این احتمال نیز داده شده که هم پذیرفتن دعوت برای تحمل شهادت (دیدن واقعه) لازم است ، و هم برای ادای شهادت .
16 - بدهی کم باشد یا زیاد آن را نوشت چرا که سلامت روابط اقتصادی

که مورد نظر اسلام است ایجاب می کند که در قراردادهای مربوط به بدهکاریهای کوچک نیز از نوشتن سند کوتاهی نشود، و لذا در جمله بعد می فرماید: ((و از نوشتن (بدهی) کوچک یا بزرگی که دارای مدت است ملول و خسته نشوید)) (و لا تسئموا ان تکتبوه صغیرا او کبیرا الی اجله). تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 388
سپس می افزاید: ((این در نزد خدا به عدالت نزدیک تر و برای شهادت مستقیم تر، و برای جلوگیری از شک و تردید بهتر است)) (ذلکم اقسط عند الله و اقوم للشهادة و ادنی ان لا ترتابوا).
در واقع این جمله اشاره به فلسفه احکام فوق در مورد نوشتن اسناد معاملاتی است ، می گوید: تنظیم اسناد و دقت در آن از یک سو ضامن اجرای عدالت و از سوی دیگر، موجب تقویت و اطمینان شهود به هنگام ادای شهادت و از سوی سوم مانع ایجاد بدبینی در میان افراد جامعه می شود.
این جمله به خوبی نشان می دهد که اسناد تنظیم شده می تواند به عنوان شاهد و مدرکی مورد توجه قضات قرار گیرد، هر چند متاسفانه جمعی از فقهاء اعتناء چندانی به آن نکرده اند.
17 - سپس یک مورد را از این حکم استثناء کرده ، می فرماید: ((مگر اینکه داد و ستد نقدی باشد که (جنس و قیمت را) در میان خود دست به دست کنید، در آن صورت گناهی بر شما نیست که آن را ننویسید)) (الا ان تکون تجارة حاضرة تدیرونها بینکم فلیس علیکم جناح الا تکتبوها).
((تجارة حاضرة)) به معنی معامله نقد است ، و جمله ((تدیرونها بینکم)) (در میان خود دست به دست بگردانید) تاکیدی بر نقد بودن معامله است .
ضمنا از کلمه ((فلیس علیکم جناح)) (مانعی ندارد) استفاده می شود که در صورت معامله نقدی هم اگر سندی تنظیم کنند بجا است ، زیرا بسیار می شود که در معاملات نقدی نیز کشمکشهائی در مساله پرداختن وجه معامله و مقدار آن یا مسائل مربوط به خیارات پیدا می شود که اگر سند کتبی در میان باشد به آنها پایان می دهد.
18 - در معامله نقدی گر چه تنظیم سند و نوشتن آن لازم نیست ، ولی شاهد گرفتن برای آن بهتر است ، زیرا جلوی اختلافات احتمالی آینده را می گیرد لذا تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 389
می فرماید: ((هنگامی که خرید و فروش (نقدی) می کنید، شاهد بگیرید)) (و اشهدوا اذا تبایعتم).
این احتمال نیز وجود دارد که منظور شاهد گرفتن در تمام معاملات است خواه نقدی باشد یا نسیه ، و به هر حال فقهای شیعه و اهل سنت - جز گروه اندکی - این دستور را یک امر استحبابی می دانند نه وجوبی - در آیه بعد نیز شاهدی بر این مساله وجود دارد.

و مسلم است که معاملات بسیار کوچک روزانه ، (مثل خریدن نان و غذا و مانند آن) را شامل نمی شود.
19 - در آخرین حکمی که در این آیه ذکر شده ، می فرماید: ((هیچگاه نباید نویسنده سند و شهود (به خاطر بیان حق و عدالت) مورد ضرر و آزار قرار گیرند)) (و لا یضار کاتب و لا شهید).
((که اگر چنین کنید از فرمان خدا خارج شدید)) (فانه فسوق بکم).
و به این ترتیب قرآن به کاتبان و شاهدان ، مصونیت و امنیت می دهد، و موکدا از مردم می خواهد که متعرض این اقامه کنندگان حق و عدالت نشوند.
از آنچه گفتیم روشن شد که جمله ((و لا یضار)) به صورت فعل مجهول است یعنی این گروه نباید آزار ببینند، نه اینکه به صورت فعل معلوم باشد به معنی نباید تحریف کنند و آزار دهند - که جمعی از مفسران ذکر کرده اند - زیرا این حکم در آغاز همین آیه آمده است و نیازی به تکرار ندارد.
و در پایان آیه بعد از ذکر آن همه احکام ، مردم را ((دعوت به تقوا و پرهیزکاری و اطاعت فرمان خدا می کند)) (و اتقوا الله).
و سپس یادآوری می نماید که ((خداوند آنچه مورد نیاز شما در زندگی مادی و معنوی است به شما تعلیم می دهد)) (و یعلمکم الله).
و او از همه مصالح و مفاسد مردم آگاه است و آنچه خیر و صلاح آنان است تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 390
برای آنها مقرر می دارد)) (و الله بکل شی ء علیم).
نکته ها
1 - احکام دقیقی که در این آیه در مورد تنظیم سند، برای معاملات ذکر شده است ، آن هم با ذکر جزئیات در تمام مراحل ، در طولانی ترین آیه قرآن مجید، بیانگر توجه عمیقی است که قرآن ، نسبت به امور اقتصادی مسلمین و نظم کار آنها دارد، مخصوصا با توجه به اینکه این کتاب آسمانی در جامعه عقب مانده ای نازل گشت که حتی سواد خواندن و نوشتن در آن ، بسیار کم بود و حتی آورنده این قرآن ، درسی نخوانده بود و به مکتب نرفته بود، و این خود دلیلی است بر عظمت قرآن از یک سو، و اهمیت نظام اقتصادی مسلمین از سوی دیگر.
((علی بن ابراهیم)) در تفسیر معروفش می گوید: در خبر آمده است که در سوره بقره پانصد حکم اسلامی است و در این آیه پانزده حکم به خصوص وارد شده است .
همانگونه که دیدیم تعداد احکام این آیه به نوزده حکم می رسد بلکه اگر احکام ضمنی آن را نیز در نظر بگیریم ، عدد بیش از این خواهد بود تا آنجا که فاضل مقداد در کنز العرفان بیست و یک حکم به اضافه فروع متعدد دیگری از آن استفاده کرده ، بنابراین سخن مذکور که تعداد احکام این آیه

را پانزده شمرده ، به خاطر ادغام کردن بعضی از آنها در یکدیگر است .
2 - جمله های ((و اتقوا الله ، و یعلمکم الله)) گر چه به صورت جمله های مستقل عطف بر یکدیگر آمده است ولی قرار گرفتن آنها در کنار یکدیگر نشانه ای از پیوند میان آن دو است ، و مفهوم آن این است که تقوا و پرهیزکاری و خدا پرستی اثر تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 391
عمیقی در آگاهی و روشن بینی و فزونی علم و دانش دارد، آری هنگامی که قلب انسان به وسیله تقوا صیقل یابد، همچون آیینه حقایق را روشن می سازد، این معنی کاملا جنبه منطقی دارد زیرا صفات زشت و اعمال ناپاک حجابهائی بر فکر انسان می اندازد و به او اجازه نمی دهد چهره حقیقت را آن چنان که هست ببیند، هنگامی که به وسیله تقوا حجابها کنار رفت ، چهره حق آشکار می شود.
حقیقت سرائی است آراسته هوی و هوس گرد برخاسته نبینی که جائی که برخاست گرد نبیند نظر گر چه بینا است مرد
ولی پاره ای از صوفیان جاهل از این معنی سوء استفاده کرده و آن را دلیل بر ترک تحصیل علوم رسمی گرفته اند. در حالی که چنین سخنی مخالف بسیاری از آیات قرآن و روایات مسلم اسلامی است .
حق این است که قسمتی از علوم را از طریق تعلیم و تعلم رسمی باید فرا گرفت و بخش دیگری از علوم الهی را از طریق صفای دل و شستشوی آن با آب معرفت و تقوا فراهم ساخت ، و این همان نوری است که خداوند در دل هر کس که بخواهد و لایق ببیند می اندازد ((العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء)). البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 392
آیه 283
آیه و ترجمه
وَ إِن كُنتُمْ عَلى سفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كاتِباً فَرِهَنٌ مَّقْبُوضةٌ فَإِنْ أَمِنَ بَعْضكُم بَعْضاً فَلْيُؤَدِّ الَّذِى اؤْتُمِنَ أَمَنَتَهُ وَ لْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لا تَكْتُمُوا الشهَدَةَ وَ مَن يَكتُمْهَا فَإِنَّهُ ءَاثِمٌ قَلْبُهُ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ(283)
ترجمه :
283 - و اگر در سفر بودید، و نویسنده ای نیافتید، گروگان بگیرید! (گروگانی که در اختیار طلبکار قرار گیرد). و اگر به یکدیگر اطمینان (کامل) داشته باشید، (گروگان لازم نیست ، و) باید کسی که امین شمرده شده (و بدون گروگان ، چیزی از دیگری گرفته)، امانت (و بدهی خود را به موقع) بپردازد، و از خدایی که پروردگار اوست ، به پرهیزد و شهادت را کتمان نکنید! و هر کس آن را کتمان کند، قلبش گناهکار است . و خداوند، به آنچه انجام می دهید، داناست .
تفسیر:

ادامه سخن در تنظیم اسناد تجاری
این آیه در حقیقت با ذکر چند حکم دیگر در رابطه با مساله تنظیم اسناد تجاری مکمل آیه قبل است ، و آنها عبارت اند از:
1 - ((هر گاه در سفر بودید و نویسنده ای نیافتید (تا اسناد معامله را برای شما تنظیم کند و قرار داد را بنویسد) گروگان بگیرید)) (و ان کنتم علی سفر و لم تجدوا کاتبا فرهان مقبوضة).
گر چه از ظاهر آیه در بدو نظر چنین استفاده می شود که تشریع ((قانون رهن)) مخصوص سفر است ، ولی با توجه به جمله ((و لم تجدوا کاتبا)) (نویسنده ای پیدا نکنید) به خوبی استفاده می شود که منظور مواردی است که تنظیم کننده سند پیدا نشود، بنابراین هر گاه در وطن هم دسترسی به تنظیم کننده سند، کار مشکلی باشد تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 393
اکتفا کردن به گروگان مانعی ندارد، هدف این است که معاملات بر پایه و اساس محکمی باشد خواه اطمینان از نظر تنظیم سند و گرفتن شاهد حاصل شود یا از طریق رهن و گروگان .
در تفاسیر اهل بیت (علیهمالسلام) نیز به این حقیقت اشاره شده از جمله در منابع معروف حدیث شیعه و همچنین اهل سنت آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) زره خود را در مدینه به عنوان گروگان نزد شخص غیر مسلمانی گذاشت و مبلغی به عنوان وام از او گرفت .
ضمنا از این استفاده می شود سواد خواندن و نوشتن در آن محیط به قدری کم بود که بسیار می شد در سفرها در تمام قافله یک با سواد وجود نداشت .
2 - گروگان حتما باید قبض شود و در اختیار طلبکار قرار گیرد تا اثر اطمینان بخشی را داشته باشد، لذا می فرماید: ((گروگانی گرفته شده)) (فرهان مقبوضة).
در تفسیر عیاشی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: ((لارهن الا مقبوض))، ((رهنی وجود ندارد مگر آنکه طلبکار او را تحویل بگیرد)).
3 - سپس به عنوان یک استثنا در احکام فوق می فرماید: ((اگر بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر اطمینان داشته باشد (می تواند بدون نوشتن سند و رهن با او معامله کند و امانت خویش را به او بسپارد) در این صورت کسی که امین شمرده شده است باید امانت (و بدهی خود را به موقع) بپردازد و از خدایی که پروردگار او است به پرهیزد)) (فان امن بعضکم بعضا فلیود الذی او تمن امانته و لیتق الله ربه).
آری همانگونه که طلبکار به او اعتماد کرده او هم باید اعتماد و اطمینان او را محترم بشمرد و حق را بدون تاخیر ادا کند و تقوا را فراموش ننماید.

قابل توجه اینکه در اینجا طلب طلبکار به عنوان یک امانت ، ذکر شده که
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 394
خیانت در آن ، گناه بزرگی است .
4 - سپس همه مردم را مخاطب ساخته و یک دستور جامع در زمینه شهادت بیان می کند و می فرماید: ((شهادت را کتمان نکنید و هر کس آن را کتمان کند قلبش گناهکار است)) (و لا تکتموا الشهادة و من یکتمها فانه آثم قلبه).
بنابراین کسانی که از حقوق دیگران آگاهند موظف اند به هنگام دعوت برای ادای شهادت آن را کتمان نکنند، بلکه بسیاری معتقدند در مورد حقوق مردم بدون دعوت نیز باید ادای شهادت کرد.
روشن است که ادای شهادت واجب کفائی است ، یعنی اگر بعضی اقدام بر آن کنند به گونهای که حق با آن ثابت شود از گردن دیگران ساقط خواهد شد.
و از آنجا که کتمان شهادت و خودداری از اظهار آن ، به وسیله دل و روح انجام می شود، آن را به عنوان یک گناه قلبی معرفی کرده و می گوید: ((کسی که چنین کند قلب او گناهکار است)).
و باز در پایان آیه برای تاکید و توجه بیشتر نسبت به حفظ امانت و ادای حقوق یکدیگر و عدم کتمان شهادت هشدار داده ، می فرماید: ((خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید دانا است)) (و الله بما تعملون علیم).
ممکن است مردم ندانند چه کسی قادر بر ادای شهادت است و چه کسی نیست ، و نیز ممکن است مردم ندانند در آنجا که اسناد و گروگانی وجود ندارد، چه کسی طلبکار و چه کسی بدهکار است ، خداوند همه اینها را می داند و هر کس را طبق اعمالش جزا می دهد. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 395
آیه 284
آیه و ترجمه
لِّلَّهِ مَا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الاَرْضِ وَ إِن تُبْدُوا مَا فی أَنفُسِکمْ أَوْ تُخْفُوهُ یُحَاسِبْکُم بِهِ اللَّهُ فَیَغْفِرُ لِمَن یَشاءُ وَ یُعَذِّبُ مَن یَشاءُ وَ اللَّهُ عَلی کلِّ شىْءٍ قَدِیرٌ(284)
ترجمه :
284 - آنچه در آسمانها و زمین است ، از آن خداست . و (از این رو) اگر آنچه را در دل دارید، آشکار سازید یا پنهان ، خداوند شما را بر طبق آن ، محاسبه می کند. سپس هر کس را بخواهد (و شایستگی داشته باشد)، می بخشد، و هر کس را بخواهد (و مستحق باشد)، مجازات می کند. و خداوند به همه چیز قدرت دارد.
تفسیر:

همه چیز از آن او است
این آیه در حقیقت آنچه را که در جمله آخر آیه قبل آمد تکمیل می کند، می گوید: ((آنچه در آسمانها و زمین است از آن خدا است و (به همین دلیل) اگر آنچه را در دل دارید آشکار سازید یا پنهان کنید خداوند شما را مطابق آن محاسبه می کند)) (لله ما فی السموات و ما فی الارض و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله).
((سپس هر کس را که بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد و هر کس را بخواهد (و مستحق ببیند) مجازات می کند)) (فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء).
یعنی تصور نکنید اعمالی همچون کتمان شهادت و گناهان قلبی دیگر بر او مخفی می ماند کسی که حاکم بر جهان هستی و زمین و آسمان است ، هیچ چیز بر او مخفی نخواهد بود، بنابراین تعجب نکنید، اگر گفته شود خداوند گناهان پنهانی را نیز محاسبه می کند و کیفر می دهد.
این احتمال نیز وجود دارد که آیه فوق اشاره به تمام احکامی باشد که در آیات مختلف پیشین آمد، مانند انفاقهای خالصانه و انفاقهای آمیخته با ریا

همچنین منت و آزار و نیز نماز و روزه و سایر احکام و عقاید.
و در پایان آیه می فرماید: ((و خداوند بر هر چیز قادر است)) (و الله علی کل شی ء قدیر).
هم آگاهی دارد نسبت به همه چیز این جهان و هم قادر است لیاقتها و شایستگیها را مشخص کند و هم متخلفان را کیفر دهد.
نکته ها
1 - گاه تصور می شود که این آیه با احادیث فراوانی که می گوید: نیت گناه ، گناه نیست مخالفت دارد.
ولی پاسخ آن روشن است ، زیرا آن احادیث مربوط به گناهانی است که عمل خارجی دارد و نیت مقدمه آن است مانند: ظلم و دروغ و غصب حقوق ، نه گناهانی که ذاتا جنبه درونی دارند و عمل قلبی محسوب می شود، (مانند شرک و ریا و کتمان شهادت).
تفسیر دیگری نیز برای این آیه وجود دارد و آن اینکه یک عمل ممکن است به صورتهای مختلف انجام شود، مثلا انفاق گاه برای خدا است و گاه برای ریا و شهرتطلبی ، آیه می گوید: اگر نیت خود را آشکار سازید و یا پنهان کنید خداوند از آن با خبر است ، و بر طبق آن به شما جزا می دهد و در واقع اشاره به همان مضمون روایت لا عمل الا بنیة : ((هیچ عملی جز به نیت نیست)) دارد.
2 - روشن است اینکه می فرماید: هر کس را بخواهد می بخشد و هر کس را بخواهد عذاب می کند، خواستن بی دلیل نیست ، بلکه بخشش او نیز

دلیلی دارد و دلیلش شایستگی عفو در شخص مورد بخشش است ، و همچنین عدم بخشش و عذاب کردن . البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 397
آیه 285
آیه و ترجمه
ءَامَنَ الرَّسولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَیْهِ مِن رَّبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ کلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَئکَتِهِ وَ کُتُبِهِ وَ رُسلِهِ لا نُفَرِّقُ بَینَ أَحَدٍ مِّن رُّسلِهِ وَ قَالُوا سمِعْنَا وَ أَطعْنَا غُفْرَانَک رَبَّنَا وَ إِلَیْک الْمَصِیرُ(285)
ترجمه :
285 - پیامبر، به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده ، ایمان آورده است . (و او، به تمام سخنان خود، کاملا مومن می باشد). و همه مؤ منان (نیز)، به خدا و فرشتگان او و کتابها و فرستادگانش ، ایمان آورده اند، (و می گویند:) ما در میان هیچ یک از پیامبران او، فرق نمی گذاریم (و به همه ایمان داریم). و (مؤ منان) گفتند: ((ما شنیدیم و اطاعت کردیم . پروردگارا! (انتظار) آمرزش تو را (داریم)، و بازگشت (ما) به سوی توست .))
تفسیر:
راه و رسم ایمان
سوره بقره با بیان بخشی از معارف اسلامی و اعتقادات حق آغاز شد و با همین معنی نیز که در آیه فوق و آیه بعد از آن است پایان می یابد، و به این ترتیب آغاز و پایان آن هماهنگ است .
بعضی از مفسران نیز شان نزولی برای این آیه ذکر کرده اند و آن اینکه هنگامی که آیه سابق نازل شد که اگر چیزی در دل پنهان دارید یا آشکار کنید خداوند حساب آن را می رسد، گروهی از اصحاب ترسان شدند (و می گفتند هیچ کس از ما خالی از وسوسه های باطنی و خطورات قلبی نیست و همین معنی را خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کردند) آیه فوق نازل شد و راه و رسم ایمان و تضرع به درگاه خداوند و اطاعت و تسلیم را به آنان آموخت . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 398
نخست می فرماید: ((پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنچه از طرف پروردگارش نازل شده است ایمان آورده)) (آمن الرسول بما انزل الیه من ربه).
و این از امتیازات انبیای الهی است که عموما به مرام و مکتب خویش ایمان قاطع داشته و هیچگونه تزلزلی در اعتقاد خود نداشته اند، قبل از همه خودشان مؤ من بودند، و بیش از همه استقامت و پایمردی داشتند.
در آیه 158 سوره اعراف این موضوع را یکی از صفات ویژه پیامبر اسلام

(صلی الله علیه و آله و سلم) شمرده می گوید: فامنوا بالله و رسوله النبی الامی الذی یؤ من بالله و کلماته :
((ایمان بیاورید به خدا و پیامبر و رسولش ، همان پیامبر درس نخوانده ای که ایمان به خدا و کلمات او دارد)).
سپس می افزاید: ((مومنان نیز به خدا و فرشتگان او و کتابها و فرستادگان وی همگی ایمان آورده اند و (می گویند) ما در میان پیامبران او هیچگونه فرقی نمی گذاریم)) و به همگی ایمان داریم (و المومنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله).
آری مومنان بر خلاف ((کسانی که میخواهند بین خدا و پیامبرانش جدائی بیفکنند و به بعضی ایمان بیاورند و بعضی را انکار کنند)) (و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤ من ببعض و نکفر ببعض هیچگونه تفاوتی میان رسولان الهی نمی گذارند، و همه را از سوی خدا می دانند، و همگی را محترم می شمرند.
روشن است که این موضوع ، منافاتی با نسخ ادیان پیشین به وسیله ادیان بعد ندارد، زیرا همانگونه که سابقا اشاره شد، تعلیمات انبیاء همچون تعلیمات مراحل مختلف تحصیلی از ابتدائی و راهنمائی و دبیرستانی و دانشگاهی است ، گر چه تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 399
اصول آن یکی است ولی در سطوح مختلفی پیاده می شود و به هنگام ارتقاء به مرحله بالاتر برنامه های پیشین کنار می رود، در عین اینکه احترام همه آنها محفوظ است .
سپس می افزاید: مومنان علاوه بر این ایمان راسخ و جامع ، در مقام عمل نیز ((گفتند: ما شنیدیم و اطاعت کردیم پروردگارا! (انتظار) آمرزش تو را (داریم) و بازگشت (همه ما) به سوی تو است)) (و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر).
((سمعنا)) در بعضی از موارد به معنی فهمیدیم و تصدیق کردیم آمده است که یک نمونه اش همین آیه است ، یعنی دعوت پیامبرانت را با تمام وجود خود پذیرفتیم و در مقام اطاعت و پیروی در آمدیم .
ولی خداوندا! بالاخره ما انسانیم و گاه غرائز و هوسها بر ما چیره می شود و دچار لغزش می شویم ، از تو انتظار آمرزش داریم و می دانیم که سرانجام کار ما به سوی تو است .
و به این ترتیب ایمان به مبداء و معاد و رسولان الهی با التزام عملی به تمام دستورات الهی همراه و هماهنگ می گردد. البقره
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 400
آیه 286
آیه و ترجمه
لا یُکلِّف اللّهُ نَفْساً إلا وُسعَهَا لَهَا مَا کَسبَت وَ عَلَیهَا مَا اکْتَسبَت رَبَّنَا لا تُؤَاخِذْنَا

إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطأنَا رَبَّنَا وَ لا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصراً كَمَا حَمَلْتَهُ عَلى الّذِينَ مِن قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لا تُحَمِّلْنَا مَا لا طاقَةَ لَنَا بِهِ وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا أَنت مَوْلَانَا فَانصرْنَا عَلى الْقَوْمِ الْكفِرِينَ(286)

ترجمه :

286 - خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانایی اش ، تکلیف نمی کند. (انسان ،) هر کار (نیکی) را انجام دهد، برای خود انجام داده ، و هر کار (بدی) کند، به زیان خود کرده است . (مومنان می گویند:) پروردگارا! اگر ما فراموش یا خطا کردیم ، ما را مؤ اخذه مکن ! پروردگارا! تکلیف سنگینی بر ما قرار مده ، آن چنان که (به خاطر گناه و طغیان ،) بر کسانی که پیش از ما بودند، قرار دادی ! پروردگارا! آنچه طاقت تحمل آن را نداریم ، بر ما مقرر مدار! و آثار گناه را از ما بشوی ! ما را ببخش و در رحمت خود قرار ده ! تو مولا و سرپرست مایی ، پس ما را بر جمعیت کافران ، پیروز گردان !

تفسیر:

چندی تقاضای مهم

همانگونه که در تفسیر آیه قبل گذشت این دو آیه ناظر به کسانی است که از شنیدن این جمله که اگر چیزی را در دل پنهان دارید و آشکار سازید خداوند آن را محاسبه کرده و مطابق آن جزا می دهد، نگران شدند و گفتند: هیچ یک از ما از وسوسه ها و خطورات قلبی خالی نیست .

این آیه می گوید: ((خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش تکلیف نمی کند)) (لا یکلف الله نفسا الا وسعها) تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 401

((وسع)) از نظر لغت به معنی گشایش و قدرت است ، بنابراین آیه ، این حقیقت عقلی را تایید می کند، که وظایف و تکالیف الهی هیچگاه بالاتر از میزان قدرت و توانائی افراد نیست و لذا باید گفت تمام احکام با همین آیه تفسیر و تقیید می گردد، و به مواردی که تحت قدرت انسان است اختصاص می یابد، بدیهی است یک قانونگزار حکیم و دادگر نمی تواند غیر از این قانون وضع کند، ضمنا جمله فوق ، بار دیگر این حقیقت را تایید می کند که هیچگاه احکام شرعی از احکام عقلی و فرمان عقل و خرد جدا نمی گردد، و این دو در همه مراحل دوش به دوش یکدیگر پیش می روند.

سپس می افزاید: ((هر کار (نیکی) انجام دهد برای خود انجام داده و هر کار (بدی) کند به زیان خود کرده است)) (لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت).

آری هر کسی محصول عمل نیک و بد خود را می چیند و در این جهان و جهان دیگر با نتایج و عواقب آن روبرو خواهد شد.

آیه فوق با این بیان مردم را به مسئولیت خود و عواقب کار خویش متوجه می سازد و بر افسانه جبر و اقبال و طالع و موهومات دیگری از این قبیل

که افرادی برای تبرئه خویش دست و پا کرده اند خط بطلان می کشد.
قابل توجه اینکه : در آیه شریفه در مورد اعمال نیک ((کسبت)) گفته شده و در مورد اعمال بد ((اکتسبت)) شاید تفاوت در تعبیر به خاطر این باشد که ((کسب)) درباره اموری گفته می شود که انسان با تمایل درونی و بدون تکلف آن را انجام می دهد و موافق فطرت او است ، در حالی که (اکتسب) نقطه مقابل آن است یعنی کارهائی که بر خلاف فطرت و نهاد آدمی می باشد و این خود میرساند که اعمال نیک مطابق فطرت و نهاد آدمی است و اعمال شر ذاتا بر خلاف فطرت است .
((راغب)) در ((مفردات)) در تفاوت این دو تعبیر مطلب دیگری گفته است که آن هم قابل دقت می باشد.
و آن این که ((کسب)) مخصوص کارهائی است که فایده آن تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 402
منحصر به خود انسان نیست بلکه دیگران را هم در بر می گیرد.
(مانند اعمال خیر که نتیجه آن تنها شخص انجام دهنده را شامل نمی شود، بلکه ممکن است بستگان و نزدیکان و دوستان او هم در آن سهیم باشند در حالی که ((اکتساب)) در مواردی گفته می شود که اثر کار تنها دامنگیر خود انسان می گردد و این در مورد گناه است .
(البته باید توجه داشت که این تفاوتها در صورتی است که ((کسب)) و ((اکتساب)) در مقابل هم قرار گیرند).
و به دنبال این دو اصل اساسی (تکلیف به مقدار قدرت است - و هر کسی مسئول اعمال خویش است) از زبان مؤ منان هفت درخواست از درگاه پروردگار بیان می کند که در واقع آموزشی است برای همگان که چه بگویند و چه بخواهند.
نخست می گوید: ((پروردگارا! اگر ما فراموش کردیم یا خطا نمودیم ما را مواخذه مکن)) (ربنا لا تؤ اخذنا ان نسینا او اخطانا).
آنها چون می دانند مسؤ ول اعمال خویشاند لذا با تضرعی مخصوص ، خدا را به عنوان رب و کسی که لطف ویژهای در پرورششان داشته و دارد، می خوانند و می گویند زندگی به هر حال خالی از فراموشی و خطا و اشتباه نیست ، ما می کوشیم به سراغ گناه عمدی نرویم ، اما خطاها و لغزشها را تو بر ما ببخش .
بحثی که در اینجا مطرح می گردد این است که : مگر امکان دارد که پروردگار کسی را در برابر لغزشی که از فراموشی یا عدم توجه سرچشمه گرفته مجازات نماید؟ تا زمینهای برای این درخواست بماند؟
در پاسخ این سوال باید گفت : گاهی فراموشی نتیجه سهل انگاری خود انسان است مسلم است که اینگونه فراموشیها از انسان سلب مسوولیت نمی کند مانند این که : در قرآن آمده است ((فذوقوا بما نسیتم لقاء

یومکم هذا))، (بچشید عذاب خدا را تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 403
در برابر آن که این روز را فراموش کردید).
بنابراین فراموشکاریهائی که زاییده سهل انگاری است قابل مجازات است
.
موضوع دیگری که باید به آن توجه داشت این است که ((نسیان)) و ((خطا)) با یکدیگر فرق روشنی دارد.
((خطا)) معمولا به کارهائی گفته می شود که از روی غفلت و عدم توجه از انسان سر می زند مثل این که کسی به هنگام شکار تیری را می زند و به انسانی ، بدون قصد اصابت می کند و او را مجروح می نماید. ولی ((نسیان)) در جائی گفته می شود که انسان با توجه دنبال کار میرود ولی مشخصات حادثه را فراموش کرده ، مثل اینکه کس بی گناهی را مجازات کند به گمان اینکه گناهکار است زیرا مشخصات گناهکار واقعی را فراموش نموده است .
سپس به بیان دومین درخواست آنان پرداخته ، می گوید: ((پروردگارا! بار سنگینی بر دوش ما قرار مده آن چنان که بر کسانی که پیش از ما بودند (به کیفر گناهان و طغیانشان) قرار دادی)) (ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا).
((اصر)) در اصل به معنی نگهداری و محبوس ساختن است ، و به هر کار سنگین که انسان را از فعالیت باز می دارد، گفته می شود و نیز به عهد و پیمانها که آدمی را محدود می سازد، اطلاق می گردد. به همین دلیل مجازات و کیفر را نیز گاهی اصر می گویند، در این جمله مومنان از خداوند تقاضا دارند، از تکالیف سنگین ، که گاهی موجب تخلف افراد از اطاعت پروردگار می گردد، آنها را معاف دارد. و این همان چیزی است که درباره دستورات اسلام از زبان پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده .
((بعثت بالحنیفیة السمحة السهلة)): به آیینی مبعوث شده ام که عمل به
آن برای همه تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 404
سهل و آسان است .
در اینجا ممکن است سوال شود: اگر آسان بودن شریعت و آیین خوب است پس چرا در اقوام پیشین نبوده ؟ در پاسخ باید گفت : همانطور که از آیات قرآن استفاده می شود تکالیف شاق برای امم پیشین ، در اصل شریعت نبوده ، بلکه پس از نافرمانیها به عنوان عقوبت و کیفر قرار داده شده است .
همانطور که بنی اسرائیل به خاطر نافرمانیها پیدرپی از خوردن پارهای از گوشتهای حلال محروم شدند (سوره انعام آیه 146 و سوره نساء آیه 160).
در سومین در خواست می گویند: ((پروردگارا! مجازاتهائی که طاقت

تحمل آن را نداریم برای ما مقرر مدار)) (ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به).
این جمله ممکن است اشاره به آزمایشهای طاقت فرسا یا مجازاتهای سنگین دنیا و آخرت و یا هر دو باشد و شاید تعبیر به ((لا تحمل)) در جمله قبل و((لا تحمل)) (با تشدید) در این جمله ، به خاطر همین است ، زیرا تعبیر اول اشاره به مسائل مشکل و تعبیر دوم اشاره به مسائل طاقت فرسا است .
و در چهارمین و پنجمین و ششمین تقاضا می گویند: ما را ببخش و گناهان ما را بپوشان و مشمول رحمت خود قرار ده (و اعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا).
((عفو)) در لغت به معنی محو کردن آثار چیزی است ، و غالبا به معنی محو آثار گناه می آید که هم شامل آثار طبیعی آن می شود، و هم شامل مجازات آن .
در حالی که مغفرت تنها به معنی پوشاندن گناه است .
بنابراین مومنان هم از خدا می خواهند گناهانشان را بپوشاند و هم آثار وضعی و تکوینی آن را از روح و روانشان بزداید و هم کیفر آن را از آنان بردارد، و سپس از او می خواهند رحمت واسعه اش که همه چیز را در بر می گیرد شامل حال آنان شود.
و بالاخره در هفتمین و آخرین درخواست می گویند: ((تو مولی و سرپرست

مائی ، پس ما را بر جمعیت کافران پیروز گردان)) (انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین).
و به این ترتیب تقاضاهای آنان شامل دنیا و آخرت و پیروزیهای فردی و اجتماعی و عفو و بخشش و رحمت الهی می گردد، و این تقاضائی است بسیار جامع .
نکته ها
1 - از آنجا که در این دو آیه خلاصه ای از تمام سوره بقره آمده است ، و روح تسلیم در برابر آفریدگار جهان را به ما می آموزد، این نکته خاطرنشان شده که اگر مومنان از خدا می خواهند که از لغزشهای آنان درگذرد و در برابر دشمنان گوناگون پیروزشان گرداند باید برنامه ((سمعنا و اطعنا)) را انجام دهند و بگویند: ما ندای منادیان را از جان و دل پذیرفتیم و در صدد پیروی از آن بر آمدیم و در این راه از هر گونه تلاش و کوشش باز نایستند و سپس از خداوند خواستار پیروزی بر موانع و دشمنان گردند.
تکرار نام خدا به عنوان ((ربنا)) و کسی که لطف خاصی در پرورش آنان دارد این حقیقت را تکمیل می کند.
لذا رهبران اسلام در ضمن احادیث متعددی ، مسلمین را به خواندن این دو

آیه ترغیب کرده و ثوابهای گوناگونی برای آن بیان داشته اند که اگر زبان و دل در تلاوت این آیات هماهنگ گردند و تنها سخن نباشد بلکه برنامه زندگی گردد، خواندن همین دو آیه می تواند کانون دل را با آفریدگار جهان پیوند دهد و روح و روان را صفا بخشد و عامل تحرک و فعالیت گردد.
2 - از این آیه به خوبی استفاده می شود که ((تکلیف ما لا یطاق)) وجود ندارد، تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 406
نه در اسلام و نه در ادیان دیگر و اصل آزادی اراده است ، زیرا می گوید: هر کس در گرو اعمال نیک و بد خویش است هر کار نیکی انجام دهد برای خود انجام داده و هر کار بدی انجام دهد به زیان خود کرده است ، تقاضای عفو و بخشش و مغفرت نیز شاهد این مدعا است .
و این امر هماهنگ با منطق عقل و مسئله حسن و قبح است ، چرا که خداوند حکیم هرگز چنین کاری را نمی کند و این خود دلیلی است بر نفی مساله جبر، چگونه ممکن است خداوند بندگان را مجبور بر گناه سازد و در عین حال نهی از گناه کند؟ ولی تکالیف شاق و مشکل ، امر محالی نیست همانند تکالیف شاقی که در مورد بنی اسرائیل وجود داشته و آن هم مولود اعمال خودشان و کیفر خیره سریهای آنها بوده است .
پایان سوره بقره 16/2/1372

تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 407
سوره آل عمران (3)
مقدمه
این سوره در مدینه نازل شده و دارای 200 آیه است . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 408
فضیلت تلاوت این سوره :
در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم : من قرء سورة آل عمران اعطی بکل آیة منها امانا علی جسر جهنم : ((هر کس سوره آل عمران را بخواند به تعداد آیات آن ، امانی بر پل دوزخ به او می دهند)).
و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من قرء البقرة و آل عمران جائا یوم القیامة یظلانه علی رأ سه مثل الغمامتین : ((کسی که سوره بقره و آل عمران را بخواند، در روز قیامت همچون دو ابر بر سر او سایه می افکنند)).
محتوای سوره :
به گفته بعضی از مفسران مشهور، به نظر می رسد که این سوره در خلال سالهای جنگ بدر و جنگ احد (سالهای دوم و سوم هجرت) نازل شده است و بخشی از طوفانی ترین دورانهای زندگی مسلمین را در صدر اسلام منعکس می کند.
روی هم رفته محورهای اصلی بحثهای این سوره ، محورهای زیر است 1 - بخش مهمی از آن از توحید و صفات خداوند و معاد و معارف اسلامی بحث می کند.
2 - بخش دیگری پیرامون جهاد و دستورات مهم و ظریفی در این زمینه و همچنین درسهای عبرتی که در دو غزوه مهم اسلامی (بدر و احد) بود سخن
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 409
می گوید، و همچنین شرح امدادهای الهی نسبت به مؤ منان و حیات جاویدان شهیدان راه خدا.
3 - در قسمتی از این سوره ، به یک سلسله احکام اسلامی در زمینه لزوم وحدت صفوف مسلمین و خانه کعبه و فریضه حج و امر به معروف و نهی از منکر و تولی و تبری (دوستی با دوستان حق و دشمنی با دشمنان حق) و مساله امانت ، و انفاق در راه خدا و ترک دروغ و مقاومت و پایمردی در مقابل دشمن و صبر و شکیبائی در مقابل مشکلات و آزمایشهای مختلف الهی و ذکر خداوند در هر حال ، اشارات پر معنایی شده است .

4 - برای تکمیل این بحثها، بخشی از تاریخ انبیاء از جمله : آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سایر انبیاء (علیهمالسلام) و داستان مریم و مقامات این زن بزرگ و توطئه های پیروان متمرد حضرت موسی (علیه السلام) و مسیح (علیه السلام) در برابر اسلام ، نیز ذکر شده است .
مطالب این سوره چنان به هم مربوط و هماهنگ است که گوئی همه آنها یک جا نازل شده است . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 410
آیه 1 - 4
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ الم (1)
اَللَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ اَلْحَیُّ الْقَیُّومُ(2)
نَزَّلَ عَلَیْکَ الْکِتَبَ بِالْحَقِّ مُصدِّقاً لِّمَا بَینَ یَدَیْهِ وَ أَنزَلَ التَّوْرَاةَ وَ الإنجِیلَ(3)
مِن قَبْلُ هُدًی لِّلنَّاسِ وَ أَنزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِئَایَتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شدِیدٌ وَ اللَّهُ عَزِیزٌ ذُو انتِقَامٍ(4)
ترجمه :
به نام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 الم .
2 - معبودی جز خداوند یگانه زنده و پایدار و نگهدارنده ، نیست .
3 - (همان کسی که) کتاب را بحق بر تو نازل کرد، که با نشانه های کتب پیشین ، منطبق است ، و تورات و انجیل را.
4 - پیش از آن ، برای هدایت مردم فرستاد، و (نیز) کتابی که حق را از باطل مشخص می سازد، نازل کرد، کسانی که به آیات خدا کافر شدند، کیفر شدیدی دارند، و خداوند (برای کیفر بدکاران و کافران لجوج ،) توانا و صاحب انتقام است . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 411
شان نزول :
بعضی از مفسران می گویند: هشتاد و چند آیه از این سوره درباره فرستادگان و مسیحیان نجران که به نمایندگی از طرف آنان برای تحقیق درباره اسلام به مدینه آمده بودند، نازل شده است .
فرستادگان ، شصت نفر بودند که چهارده نفر آنان از اشراف و برجستگان نجران محسوب می شدند، سه نفر از این چهارده نفر سمت ریاست داشتند و مسیحیان آن سامان در کارها و مشکلات خود به آن سه نفر مراجعه می کردند، یکی از آنان ((عاقب)) بود که او را ((عبد المسیح)) نیز می گفتند وی امیر و رئیس قوم خود محسوب می شد، و قوم او هیچگاه با نظریه و رأ ی او مخالفت نمی کردند، دیگری ((سید)) نام داشت که او را ((ایهم)) نیز می گفتند، وی سرپرست تشریفات و تنظیم برنامه سفر و مورد اعتماد مسیحیان بود، نفر سوم ((ابو حارثه)) نام داشت که مردی دانشمند و صاحب نفوذ بود، و کلیساهای متعددی به نام او ساخته

بودند، او تمام کتب دینی مسیحیان را حفظ داشت .
این گروه شصت نفری در لباس مردان قبیله ((بنی کعب)) به مدینه آمدند و به مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد شدند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز عصر را با مسلمانان خوانده بود، این شصت نفر لباسهای زیبا و پر زرق و برق و جالب پوشیده بودند که به گفته یکی از صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ((هرگز ندیده ایم فرستادگانی به این زیبائی باشند))!
موقعی که آنها وارد مسجد شدند، هنگام نمازشان بود، طبق مراسم خود، ناقوس را نواختند و به طرف مشرق ایستاده ، مشغول نماز شدند، گروهی از اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواستند مانع شوند. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: به آنها کاری نداشته باشید! تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 412
پس از نماز، ((عاقب)) و ((سید)) خدمت پیامبر رسیدند و با او آغاز سخن کردند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنها پیشنهاد کرد: ((به آیین اسلام درآیید و در پیشگاه خداوند تسلیم گردید)).
عاقب و سید گفتند: ما پیش از تو اسلام آورده و تسلیم خداوند شده ایم !
پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((شما چگونه بر آیین حق هستید، با اینکه اعمالتان حاکی است که تسلیم خداوند نیستید، چه اینکه برای خدا فرزند قایلید و عیسی را پسر خدا می دانید، و صلیب را عبادت و پرستش می کنید و گوشت خوک می خورید، با اینکه تمام این امور مخالف آیین حق است))!
عاقب و سید گفتند: اگر عیسی پسر خدا نیست ، پس پدرش که بوده است ؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((آیا شما قبول دارید که هر پسری شباهتی به پدر خود دارد؟))
گفتند: آری .
فرمود: ((آیا اینطور نیست که خدای ما به هر چیزی ، احاطه دارد و قیوم است و روزی موجودات با اوست)).
گفتند: آری همین طور است .
فرمود: ((آیا عیسی این اوصاف را داشت)).
گفتند: نه .
فرمود: ((آیا می دانید که هیچ چیزی در آسمان و زمین بر خدا مخفی نیست و خداوند به همه آنها داناست)).
گفتند: آری می دانیم .
فرمود: ((عیسی غیر از آنچه که خدا به او یاد داده ، از پیش خود چیزی می دانست))؟
گفتند: نه .

فرمود: ((آیا می دانید که خدای ما همان است که مسیح را در رحم مادرش همانطور که می خواست ، صورتگری کرد؟)) تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 413
گفتند: همینطور می باشد.
فرمود: ((آیا چنین نیست که عیسی را مادرش مانند سایر کودکان در رحم حمل کرد، و بعد همچون مادرهای دیگر، او را به دنیا آورد؟ و عیسی پس از ولادت ، چون اطفال دیگر غذا می خورد)).
گفتند: آری چنین بود.
فرمود: ((پس چگونه عیسی پسر خدا است با اینکه هیچگونه شباهتی به پدرش ندارد))؟!
سخن که به اینجا رسید، همگی خاموش شدند، در این هنگام ، هشتاد و چند آیه از اوایل این سوره برای توضیح معارف و برنامه های اسلام نازل گردید.
تفسیر:
کشف مفهوم حروف مقطعه قرآن با کامپیوتر
باز در آغاز این سوره به حروف مقطعه برخورد می کنیم ((الف - لام - میم)) (الم).
درباره حروف مقطعه قرآن ، در اول سوره بقره ، توضیحات لازم گفته شد، که نیازی به تکرار آن نیست ، تنها چیزی که ذکر آن را در اینجا لازم می دانیم نظریه ای است که یک دانشمند مصری اخیرا ابراز داشته ، که از نظر اهمیت موضوع فشرده آن را در اینجا می آوریم .
البته قضاوت درباره صحت و سقم آن نیازمند بررسی فراوانی است که شاید بر عهده آیندگان باشد و ما آن را فقط به عنوان یک ((نظر)) ذکر می کنیم . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 414
چندی قبل ، مجله معروف مصری آخر ساعة که از بزرگترین مجله های مصور خاورمیانه محسوب می گردد، گزارشی درباره تحقیقات یک دانشمند مسلمان مصری در مورد تفسیر پاره ای از آیات قرآن مجید به کمک مغزهای الکترونیکی منتشر ساخت که اعجاب همگان را در نقاط مختلف جهان برانگیخت .
این تحقیقات محصول سه سال کوشش پیگیر و کار مداوم ((دکتر رشاد خلیفه)) دانشمند شیمیدان مصری بود.
دکتر رشاد این تحقیقات را در آمریکا در شهر ((سانت لویس)) در ایالت ((میسوری)) انجام داد. او هم اکنون به عنوان مستشار یک شرکت غذا سازی در امریکا کار می کند، او برای تکمیل تحقیقات خود مدتها از مغزهای الکترونیکی استفاده نمود که اجاره آنها در هر دقیقه 10 دلار بود که با کمک جمعی از مسلمانان آن دیار پرداخت می شد!

تمام کوشش استاد مزبور برای کشف معانی حروف مقطعه قرآن یعنی حروفی مانند (ق - الم - یس ، و...) صورت گرفته است ، او به کمک محاسبات پیچیده ای ثابت کرده که رابطه نزدیکی میان حروف مزبور، با حروف سوره ای که در آغاز آن قرار گرفته است ، وجود دارد - دقت کنید.
بنابراین از مغز الکترونیکی تنها برای انجام محاسبه تعداد حروف سوره ها و به دست آوردن نسبت (و به اصطلاح ((درصد))) هر یک از آن حروف کمک گرفته است نه این که تفسیر آیات قرآن را از ماشین خواسته باشد.
ولی مسلما اگر این ماشینها نبودند هیچ بشری قادر نبود به وسیله قلم و کاغذ این محاسبات را به آسانی انجام دهد!
اکنون به سراغ شرح کشف مزبور می رویم .
دکتر رشاد می گوید:
می دانیم قرآن مجید 114 سوره دارد که از میان آنها تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 415
86 سوره در مکه نازل گردیده و 28 سوره در مدینه ، و از میان مجموع سوره های قرآن 29 سوره است که در آغاز آنها حروف مقطعه آمده است .
جالب این که این حروف مجموعا درست نصف حروف بیست و هشت گانه الفبای عربی را تشکیل می دهد و این حروف مقطعه عبارتند از: (ا - ح - ر - س - ص - ط - ع - ق - ک - ل - م - ن - ه - ی) که گاهی آنها را حروف نورانی نیز می نامند.
او می گوید: سالها بود که من می خواستم بدانم معنی این ((حروف به ظاهر از هم بریده)) در آغاز سوره های قرآن چیست ؟ و هر قدر به تفاسیر مفسران بزرگ و آراء مختلفی که در این زمینه داده بودند مراجعه کردم قانع نشدم ، از خداوند بزرگ یاری جستم و به مطالعه دست زدم ؛ ناگهان به این فکر افتادم که شاید میان این حروف ، و حروف همان سوره ای که آنها در آغازش قرار گرفته است رابطه ای وجود داشته باشد.
اما بررسی تمام حروف چهارده گانه نورانی در 114 سوره قرآن و تعیین نسبت هر یک از آنها و محاسبات فراوان دیگری که می باید در این زمینه بشود چیزی نبود که بدون استخدام کامپیوتر امکان پذیر باشد.
لذا قبلا تمام حروف مزبور را در 114 سوره قرآن به طور جداگانه و همچنین مجموع حروف هر سوره را دقیقا تعیین کرده ، با شماره هر سوره ، به کامپیوتر (برای انجام محاسبات بعدی) سپردم این کار و مقدمات دیگر در مدت دو سال عملی شد.
سپس این مغز الکترونیکی را یک سال تمام برای انجام محاسباتی که به آن اشاره شد به کار گرفتم . نتیجه این محاسبات بسیار درخشان بود و برای نخستین بار در تاریخ اسلام پرده از حقایق شگفت انگیزی برداشت

که اعجاز قرآن را از نظر ریاضی (علاوه بر جنبه های دیگر) کاملا روشن می ساخت . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 416
مغز الکترونیکی با محاسبات خود برای ما روشن ساخت که میزان هر یک از حروف چهارده گانه در هر سوره از 114 سوره قرآن به نسبت مجموع حروف آن سوره ، چند درصد است .
فی المثل ، پس از محاسبه می یابیم که نسبت حرف قاف که یکی از حروف نورانی قرآن (حروف مقطعه) است در سوره ((فلق)) بزرگترین رقم را دارد (700 / 6 درصد) و در درجه اول در میان سوره های قرآن است (البته به استثنای سوره ق)! بعد از آن سوره قیامت قرار دارد که تعداد قافهای آن نسبت به حروف سوره مزبور (907 / 3 درصد) می باشد و پس از آن سوره ((الشمس)) است (906 / 3 درصد).
و همانطور که ملاحظه می کنیم تفاوت سوره ((قیامت)) و ((الشمس)) فقط یک هزارم درصد است !
و به همین ترتیب این نسبت را در تمام 114 سوره قرآن به دست می آوریم (نه تنها درباره این یک حرف بلکه درباره تمام حروف چهارده گانه نورانی) و به این ترتیب نسبت مجموع حروف هر یک از سوره ها با یکایک این حروف روشن می گردد.
اکنون به نتایج جالبی که از این محاسبات به دست آمده توجه فرمائید:
1 - نسبت حرف (ق) در سوره ((ق)) از تمام سوره های قرآن بدون استثناء بیشتر است یعنی آیاتی که در طی 23 سال ، دوران نزول قرآن ، در 113 سوره دیگر قرآن آمده آن چنان است که حرف قاف در آنها کمتر به کار رفته است ، و این راستی حیرت آور است که انسانی بتواند مراقب تعداد هر یک از حروف سخنان خود در طول 23 سال باشد، و در عین حال آزادانه مطالب خود را بدون کمترین تکلفی بیان کند. مسلما چنین کاری از عهده یک انسان بیرون است ، حتی محاسبه آن برای بزرگترین ریاضیدانها بدون کمک مغزهای الکترونیکی ممکن نیست . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 417
اینها همه نشان می دهد که نه تنها سوره ها و آیات قرآن بلکه حروف قرآن نیز روی حساب و نظام ریاضی خاصی است که فقط خداوند، قادر بر حفظ آن می باشد.
همچنین محاسبات نشان داد که حرف (ص) در سوره ((ص)) نیز همین حال را دارد. یعنی مقدار آن به تناسب مجموع حروف سوره ، از هر سوره دیگر قرآن بیشتر است .
و نیز حرف (ن) در سوره ((ن و القلم)) بزرگ ترین رقم نسبی را در 114 سوره قرآن دارد. تنها استثنائی که در این زمینه وجود دارد، سوره حجر است که تعداد نسبی حرف (ن) در آن بیشتر از سوره (ن و القلم)

است ، اما جالب این است که سوره حجر یکی از سوره هائی است که آغاز آن (الر) می باشد و بعدا خواهیم دید این سوره ها که آغاز آنها (الر) است باید همگی در حکم یک سوره محسوب گردد، و اگر چنین کنیم نتیجه مطلوب به دست خواهد آمد یعنی نسبت تعداد (ن) در مجموع اینها از سوره (ن و القلم) کمتر خواهد شد!
2 - چهار حرف (المص) را در آغاز سوره اعراف در نظر بگیرید، اگر الفها، میم ها، و صادهائی که در این سوره وجود دارد با هم جمع کنیم ، و نسبت آن را با حروف این سوره بسنجیم ، خواهیم دید که از تعداد مجموع آن در هر سوره دیگر قرآن بیشتر است !
همچنین چهار حرف (المر) در آغاز سوره رعد همین حال را دارد، و نیز پنج حرف (کهیعص) در آغاز سوره مریم اگر روی هم حساب شوند، از مجموع این پنج حرف در هر سوره دیگر قرآن فزونی دارند!
در اینجا به چهره تازه تری از مسئله برخورد می کنیم که نه تنها یک حرف جداگانه در این کتاب آسمانی روی حساب و نظم خاصی گسترده شده ، بلکه حروف متعدد آن نیز چنین وضع حیرت آوری را دارد - دقت کنید.
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 418
3 - تا کنون بحث درباره حروفی بود که تنها در آغاز یک سوره قرآن قرار داشت ، اما حروفی که در آغاز چند سوره قرار دارد (مانند المر و الم) شکل دیگری به خود می گیرد؛ و آن اینکه بر طبق محاسبات کامپیوتری مجموع این سه حرف مثلا (ا - ل - م) اگر در مجموع سوره هائی که با ((الم)) آغاز می گردد حساب شود، و نسبت آن با مجموع حروف این سوره ها بدست آید، از میزان آن در هر یک از سوره های دیگر قرآن بیشتر است .
در اینجا باز مسئله صورت جالبتری به خود گرفته و آن اینکه نه تنها حروف هر سوره قرآن تحت ضابطه و حساب معینی است ، بلکه مجموع حروف سوره های مشابه نیز ضابطه و نظام واحدی دارند.
ضمنا نکته این موضوع نیز روشن می شود که از چه رو چند سوره مختلف قرآن با ((الم)) یا با ((المر)) آغاز شده و این یک موضوع تصادفی و بی دلیل نیست .
(دکتر رشاد سپس محاسبات پیچیده تری روی سوره های مشتمل بر ((حم)) انجام داده است که برای اختصار از آن صرف نظر می کنیم).
استاد مزبور ضمن این مطالعات به نکات دیگری نیز دست یافته که به ضمیمه نکات تازه ای که می توان از آن استنتاج کرد از نظر خوانندگان می گذرانیم :
1 - رسم الخط اصلی قرآن را حفظ کنید
او می گوید تمام این محاسبات در صورتی صحیح است که به رسم الخط

اصلی و قدیمی قرآن دست نزنیم (مثلا اسحق و زکوة و صلوة را به همین صورت بنویسیم ، نه اسحاق و زکات و صلاة) در غیر این صورت محاسبات ما به هم خواهد خورد.
2 - دلیل دیگری بر عدم تحریف قرآن
این تحقیقات نشان می دهد که در قرآن مجید حتی یک حرف هم کم و زیاد

نشده ، و الا بطور مسلم محاسبات ما روی قرآن کنونی صحیح از آب درنمی آمد.
3 - اشارات پر معنی
در بسیاری از سوره های قرآن که با حروف مقطعه آغاز می شود پس از ذکر این حروف ، اشاره به حقانیت و عظمت قرآن شده مانند:
((الم ذلک الکتاب لا ریب فیه)).
و امثال آن . و این خود اشاره لطیفی به ارتباط حروف مزبور با اعجاز قرآن است .
نتیجه بحث - از مجموع بحث فوق چنین نتیجه می گیریم که حروف قرآن مجید که در طی 23 سال بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده حساب بسیار دقیق و منظمی دارد و هر یک از حروف الفبا با مجموع حروف هر سوره دارای یک نسبت ریاضی کاملا دقیق است که حفظ و نگهداری چنین نسبتی برای بشر - بدون استفاده از مغزهای الکترونیکی - امکان پذیر نیست .
شک نیست که بررسیهای دانشمند مزبور چون در آغاز راه است خالی از نقایصی نیست که باید با حوصله تمام به وسیله دانشمندان دیگر تکمیل گردد، به همین دلیل ما هیچگونه تضمینی بر صحت و سقم (درستی و نادرستی) آن نمی دهیم تا مطالعات دیگری روی آن انجام شود اکنون به ادامه تفسیر آیات سوره می پردازیم :
در دومین آیه می فرماید: ((خداوند تنها معبود یگانه یکتای جاویدان و پایدار است که همه چیز به وجود او بستگی دارد)) (الله لا اله الا هو الحی القیوم).
شرح و تفسیر این آیه در سوره بقره آیه 255 گذشت . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 420
در آیه بعد خطاب به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: خداوندی که پاینده و قیوم است ((قرآن را بر تو فرستاد که با نشانه های حق همراه و با نشانه های کتب آسمانی پیشین ، کاملا تطبیق می کند همان خدائی که تورات و انجیل را پیش از قرآن برای راهنمائی و هدایت بشر نازل کرد)) (نزل علیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه و انزل التوریة و الانجیل من قبل هدی للناس).

سپس می افزاید ((همچنین قرآن را که حق را از باطل جدا می سازد نازل کرد)) (و انزل الفرقان).
و بعد از اتمام حجت و نزول آیات از سوی خداوند و گواهی فطرت و عقل بر صدق دعوت پیامبران ، راهی جز مجازات نیست ، و لذا در آیه فوق - به دنبال بحثی که درباره حقانیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و قرآن مجید گذشت ، می فرماید: ((کسانی که به آیات خدا کافر شدند کیفر شدیدی دارند)) (ان الذین کفروا بایات الله لهم عذاب شدید).
و برای اینکه تصور نشود، توانائی خداوند بر تهدیداتش جای تردید است ، می افزاید: ((خداوند توانا و صاحب انتقام است)) (و الله عزیز ذو انتقام).
((عزیز)) در لغت به معنی هر چیز مشکل غیر قابل نفوذ و غالب می باشد. لذا زمینی که عبور از آن به سختی انجام می گیرد ((عزاز)) نامیده می شود و نیز هر چیز که بر اثر کمیابی دسترسی به آن مشکل باشد ((عزیز)) نامیده می شود. همچنین افراد نیرومند و توانا که غلبه بر آنها ((مشکل)) یا ((غیر ممکن)) است عزیز هستند و هر کجا کلمه ((عزیز)) بر خدا اطلاق می شود به همین معنی است یعنی هیچکس قادر بر غلبه بر او و شکست او نیست و همه در برابر اراده و مشیت او محکوم اند. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 421
در جمله بالا برای اینکه کافران بدانند این تهدید کاملا جدی است می فرماید: خداوند قادر است و به همین دلیل کسی نمی تواند در برابر تحقق یافتن تهدیدهای او مقاومت کند، زیرا همانطور که او در جای خود فوق العاده ((رحیم و مهربان)) است در برابر آنها که شایسته رحمت نیستند عذاب شدید و انتقام دردناک دارد.
البته ((انتقام)) در اصطلاح امروز بیشتر در مواردی به کار می رود که اشخاص بر اثر عدم گذشت در برابر خلافکاریها یا اشتباهات دیگران دست به عمل متقابل می زنند و حتی مصلحت خود را در عفو و گذشت در نظر نمی گیرند این صفت مسلما صفت پسندیده ای نیست زیرا انسان در بسیاری از موارد باید عفو و گذشت را بر مقابله به مثل مقدم بدارد ولی ((انتقام)) در اصل لغت به این معنی نیست ، بلکه به معنی کیفر دادن گناهکار است و مسلم است که مجازات گناهکاران گردنکش و ستمگر نه تنها کار پسندیده ای است بلکه صرف نظر کردن از آنها مخالف عدالت و حکمت است .
نکته ها
1 - ((حق)) در اصل به معنی ((مطابقت و هماهنگی)) است و به همین دلیل به آنچه با واقعیت موجود، تطبیق می کند، حق گفته می شود، و اینکه به خداوند ((حق)) می گویند به خاطر آن است که ذات مقدس او

بزرگترین واقعیت غیر قابل انکار در عالم هستی است ، و به عبارت روشنتر: حق یعنی موضوع ثابت و پابرجائی که باطل به آن راه ندارد.
در آیه مورد بحث ، باء ((بالحق)) به اصطلاح برای ((مصاحبت)) است ، یعنی ای پیامبر! خداوند، قرآن را که همراه با نشانه های واقعیت است بر تو فرو فرستاد.
2 - ((تورات)) در اصل یک لغت عبری است که به معنی ((شریعت و قانون)) می باشد و سپس به کتابی که از طرف خداوند بر موسی بن عمران (علیهماالسلام) نازل گردید تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 422
گفته شده ، و گاهی به مجموعه کتب ((عهد عتیق)) و گاهی به ((اسفار پنجگانه)) آن نیز گفته می شود.
توضیح اینکه : مجموعه کتب یهود که ((عهد عتیق)) نامیده شده ، مرکب از تورات و چندین کتاب دیگر می باشد، تورات دارای پنج بخش است که به نامهای : سفر ((پیدایش))، سفر ((خروج))، سفر((لاویان)) سفر ((اعداد))، و سفر ((تثنیه)) نامیده شده است ، این قسمت از کتب عهد قدیم ، شرح پیدایش جهان و انسان و مخلوقات دیگر و قسمتی از زندگی انبیاء پیشین و موسی بن عمران و بنی اسرائیل و احکام این آیین می باشد.
کتب دیگر این مجموعه که در واقع نوشته های مورخان بعد از موسی (علیه السلام) است شرح حالات پیامبران و ملوک و پادشاهان و اقوامی است که بعد از موسی بن عمران به وجود آمده اند.
ناگفته پیدا است که غیر از اسفار پنجگانه تورات ، هیچ یک از این کتب ، کتب آسمانی نیستند و خود یهود نیز چنین ادعائی را ندارند و حتی ((زبور)) داوود که آن را به عنوان ((مزامیر)) می نامند، شرح مناجاتها و اندرزهای داوود است .
و اما در مورد اسفار پنجگانه تورات ، قرائن روشنی در آنها وجود دارد که نشان می دهد اینها نیز کتب آسمانی نیستند، بلکه کتابهای تاریخی هستند که بعد از موسی بن عمران نوشته شده است ، زیرا در آنها شرح وفات موسی (علیه السلام) و چگونگی تدفین او و پاره ای از حوادث بعد از وفات موسی نیز آمده است ، مخصوصا آخرین فصل سفر پنجم (سفر تثنیه) به وضوح ثابت می کند که این کتاب ، مدتها بعد از وفات موسی بن عمران به رشته تحریر در آمده است .
به علاوه محتویات این کتب که آمیخته با خرافات فراوان و نسبتهای ناروا به انبیاء و پیامبران الهی و بعضی سخنان کودکانه می باشد، گواه دیگری بر ساختگی بودن آنها است .
شواهد تاریخی نیز نشان می دهد که تورات اصلی از میان رفت و بعدا پیروان تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 423

موسی بن عمران ، این کتابها را به رشته تحریر در آوردند.
3 - ((انجیل)) در اصل ، کلمه یونانی است که به معنی ((بشارت)) یا ((آموزش جدید)) آمده است و نام کتابی است که بر حضرت عیسی (علیه السلام) نازل شده است ، قابل توجه اینکه قرآن در آیه مورد بحث و هر جا که از کتاب عیسی (علیه السلام) نام برده ((انجیل)) را به صورت مفرد آورده است ، و نزول آن را از طرف خدا معرفی می کند، بنابراین اناجیل بسیاری که بین مسیحیان متداول است ، حتی معروفترین آنها یعنی انجیلهای چهارگانه (لوقا، مرقس ، متی و یوحنا) وحی الهی ، نیستند، همانگونه که خود مسیحیان نیز انکار نمی کنند که این انجیلهای موجود، همه به دست شاگردان ، یا شاگرد شاگردان ، حضرت مسیح (علیه السلام) و مدتها بعد از او نوشته شده است ، منتها آنان ادعا می کنند که شاگردان مسیح ، این اناجیل را با الهام الهی نوشته اند.
در اینجا مناسب است بررسی فشردهای درباره عهد جدید و اناجیل نموده و با نویسندگان آنها آشنا شویم :
مهمترین کتاب مذهبی مسیحیان که تکیه گاه عموم فرق مسیحی می باشد و همچون کتاب آسمانی روی آن تکیه می کنند، مجموعه ای است که آن را ((عهد جدید)) می نامند.
((عهد جدید)) که مجموع آن بیش از یک سوم عهد قدیم نیست از 27 کتاب و رساله پراکنده در موضوعات کاملا مختلف تشکیل یافته به این ترتیب :
1 - انجیل متی این انجیل به وسیله ((متی)) یکی از شاگردان دوازده گانه مسیح (علیه السلام) در سال 38 میلادی و به عقیده بعضی دیگر بین سالهای 50 تا 60 تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 424
میلادی نگارش یافته است .
2 - انجیل مرقس طبق تصریح کتاب قاموس مقدس صفحه 792، مرقس از حواریون نبوده ولی انجیل خود را زیر نظر ((پطرس)) تصنیف نموده است .
مرقس در سال 68 میلادی کشته شد.
3 - انجیل لوقا - ((لوقا)) رفیق و همسفر ((پولس)) رسول بود، پولس مدتی پس از عیسی به دین مسیح گروید و در زمان وی ، یهودی متعصبی بود، وفات لوقا را در حدود سنه 70 میلادی نوشته اند و به گفته نویسنده قاموس مقدس (صفحه 772) ((تاریخ نگارش انجیل لوقا به زعم عمومی تخمینا 63 میلادی است)).
4 - انجیل یوحنا - ((یوحنا)) از شاگردان مسیح و از رفقا و همسفرهای پولس می باشد. و به گفته نویسنده مزبور به شهادت اغلب نقادین (محققین) تاءلیف آن را به اواخر قرن اول نسبت می دهند.
از مندرجات این اناجیل که عموما داستان به دار آویختن مسیح و حوادث

بعد از آن را شرح می دهند به خوبی ثابت می شود که همه این اناجیل ، سالها بعد از مسیح نگاشته شده اند و هیچکدام کتاب آسمانی نازل شده بر مسیح (علیه السلام) نیستند.
5 - اعمال رسولان (اعمال حواریان و مبلغان صدر اول).
6 - 14 رساله از نامه های پولس به اقوام و افراد مختلف .
7 - رساله یعقوب (بیستمین رساله از کتب و رساله های بیست و هفت گانه عهد جدید).
8 - نامه های پطرس (رساله 21 و 22 عهد جدید).
9 - نامه های یوحنا (رساله 23 و 24 و 25 عهد جدید).
10 - نامه یهودا (رساله 26 عهد جدید). تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 425
11 - مکاشفه یوحنا (آخرین قسمت عهد جدید).
بنابراین طبق تصریح مورخان مسیحی و طبق گواهی صریح اناجیل و سایر کتب و رساله های عهد جدید، هیچ یک از اینها، کتاب آسمانی نیستند و عموما کتابهائی هستند که بعد از مسیح (علیه السلام) نگاشته شده اند و از این بیان ، چنین نتیجه می گیریم که انجیل ، کتاب آسمانی مسیح از میان رفته و امروز در دست نیست ، تنها قسمتهائی از آن را شاگردان مسیح در اناجیل خود، آورده اند که متاسفانه آن نیز آمیخته با خرافاتی شده است .
اما اینکه بعضی می گویند: مسلمانان نباید در صحت اناجیل و تورات موجود، تردید کنند، زیرا قرآن مجید آنها را تصدیق کرده است و به صحت آنها گواهی داده ، پاسخ آن را در جلد اول صفحه 210 در ذیل آیه ((و آمنوا بما انزلت مصدقا لما معکم)) مشروحا خاطر نشان کردیم .
4 - پس از ذکر تورات و انجیل چنانکه دیدیم به نزول قرآن اشاره شده است آن هم به عنوان ((فرقان)) اما اینکه چرا قرآن ، ((فرقان)) نامیده شده ؟ به خاطر این است که ((فرقان)) در لغت به معنی ((وسیله تمیز حق از باطل)) است و بطور کلی هر چیزی که حق را از باطل ، مشخص سازد، ((فرقان)) نام دارد و لذا روز جنگ بدر در قرآن به عنوان ((یوم الفرقان 0)). نامیده شده زیرا در آن روز ارتش کوچکی که فاقد هرگونه ساز و برگ جنگی بود بر ارتش نسبتا بزرگ و نیرومندی که از هر جهت بر او برتری داشت ، پیروز شد، همچنین به معجزات ده گانه موسی (علیه السلام) نیز ((فرقان)) اطلاق شده است . آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 426
آیه 5 - 6
آیه و ترجمه
إِنَّ اللَّهَ لا یخْفَی عَلَیْهِ شیْءٌ فی الاَرْضِ وَ لا فی السمَاءِ(5)
هُوَ الَّذِی یُصوِّرُکمْ فی الاَرْحَامِ کَیْف یَشَاءُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ الْعَزِیزُ الحْکِیمُ(6)
ترجمه :

5 - هیچ چیز، در آسمان و زمین ، بر خدا مخفی نمی ماند. (بنابراین ، تدبیر آنها بر او مشکل نیست).
6 - او کسی است که شما را در رحم (مادران)، آن چنان که می خواهد تصویر می کند. معبودی جز خداوند عزیز و حکیم ، نیست .
تفسیر:
علم و قدرت بی پایان خداوند
این آیات در حقیقت ، تکمیل آیات قبل است ، زیرا در آیات گذشته خواندیم : خداوند حی و قیوم است و تدبیر جهان هستی به دست او است ، و کافران لجوج و سرسخت را (هر چند کفر و بی ایمانی خود را آشکار نکنند) کیفر می دهد، مسلما این کار نیاز به علم و قدرت فوق العاده ای دارد، به همین دلیل در نخستین آیه مورد بحث اشاره به علم او، و در آیه دوم ، اشاره به توانائی او می کند.
نخست می فرماید: ((هیچ چیز در زمین و آسمان بر خدا مخفی نمی ماند)) (ان الله لا یخفی علیه شی ء فی الارض و لا فی السماء).
چگونه ممکن است چیزی بر او مخفی بماند در حالی که او در همه جا حاضر و ناظر است و به حکم اینکه وجودش از هر نظر بی پایان و نامحدود است جائی از او خالی نیست و به ما از خود ما نزدیک تر است ، بنابراین در عین اینکه محل و مکانی ندارد به همه چیز احاطه دارد، این احاطه و حضور او نسبت به همه تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 427
چیز و در همه جا به معنی علم و آگاهی او بر همه چیز است آن هم ((علم حضوری))، نه ((علم حصولی)).
سپس به گوشه ای از علم و قدرت خود که در حقیقت یکی از شاهکارهای عالم آفرینش و از مظاهر بارز علم و قدرت خدا است اشاره کرده ، می فرماید: ((او کسی است که شما را در رحم (مادران) آن گونه که می خواهد تصویر می کند)) (هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء).
((آری هیچ معبودی جز آن خداوند عزیز و حکیم نیست)) (لا اله الا هو العزیز الحکیم).
صورت بندی انسان در شکم مادر و نقش بر آب زدن در آن محیط تاریک ظلمانی آن هم نقشه ای بدیع و عجیب و پی در پی ، راستی شگفت آور است ، مخصوصا با آن همه تنوعی که از نظر شکل و صورت و جنسیت و انواع استعدادهای متفاوت و صفات و غرایز مختلف وجود دارد.
و اگر می بینیم معبودی جز او نیست به خاطر همین است ، که شایسته عبودیت جز ذات پاک او نمی باشد، بنابراین چرا باید مخلوقاتی همچون مسیح (علیه السلام) مورد عبادت قرار گیرند و گویی این تعبیر اشاره به شاءن نزولی است که در آغاز سوره ذکر شده که مسیحیان خودشان قبول دارند مسیح در رحم مادری همچون مریم تربیت شده پس او مخلوق است

، نه خالق ، بنابراین چگونه ممکن است معبود تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 428
واقع شود.
نکته ها
1 - نشانه های قدرت و عظمت خدا در مراحل جنین
امروز عظمت مفهوم این آیه با توجه به پیشرفتهای علم جنینشناسی از هر زمانی آشکارتر است چه اینکه ((جنین)) که در آغاز به صورت یک موجود تک سلولی است ، هیچگونه شکل و اندام و اعضاء و دستگاه مخصوصی در آن دیده نمی شود و با سرعت عجیبی در مخفیگاه رحم هر روز شکل و نقش تازه ای به خود می گیرد، گویا جمعی نقاش ماهر و چیره دست در کنار آن نشسته ، و شب و روز روی آن کار می کنند، و از این ذره ناچیز در مدت بسیار کوتاهی انسانی می سازند که ظاهرش بسیار آراسته و در درون وجودش دستگاه هائی بسیار ظریف و پیچیده و دقیق و حیرت انگیز دیده می شود اگر از مراحل جنین عکس برداری شود (همان طور که شده است) و از مقابل چشم انسان این عکسها یکی بعد از دیگری عبور کند انسان به عظمت آفرینش و قدرت آفریدگار آشنائی تازه ای پیدا می کند و بی اختیار این شعر معروف را زمزمه خواهد کرد:
زیبنده ستایش ، آن آفریدگاری است کارد چنین دل آویز نقشی ز ماء و طین
و عجیب این است که تمام این نقشها بر روی آب که معروف است که نقشی به خود نمی گیرد می شود ((که کرده است در آب صورتگری ؟!)).
قابل توجه این که هنگامی که عمل لقاح انجام شد و جنین به صورت نخستین خود در آمد، خیلی سریع با تقسیم و افزایش تصاعدی ، به شکل یک دانه میوه توت که دانه های آن بهم متصل است می شود که آن را ((مرولا)) می نامند، همزمان با این پیشرفت لخته خونی به نام جفت در کنار آن در حال تکامل است ، جفت از یک طرف با دو شریان و یک ورید به قلب مادر اتصال دارد و از طرف دیگر تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 429
با جنین از راه بند ناف ارتباط داشته و جنین از تمام مواد غذائی که در خون جفت موجود است تغذیه می نماید.
کم کم بر اثر تغذیه و تکامل و روی آوردن سلولها به خارج و ((مرولا)) تو خالی می شود که آن را ((بلاستولا)) می نامند، طولی نمی کشد که شماره سلولهای ((بلاستولا)) زیاد شده تشکیل یک کیسه دو دیواره می دهد و سپس فرورفتگی پیدا می کند و در نتیجه جنین به دو ناحیه ((سینه)) و ((شکم)) تقسیم می شود.
جالب این که تا این مرحله تمام سلولها به یکدیگر شبیه هستند و از نظر ظاهر اختلافی ندارند ولی از این مرحله به بعد صورتگری جنین آغاز می

شود و اجزای آن به تناسب کارهائی که در آینده باید انجام بدهند در آنها تغییراتی صورت می گیرد و بافتها و دستگاههای مختلف ظاهر می شوند و هر گروه از سلولها عهده دار ساختن یکی از دستگاههای بدن مانند دستگاه اعصاب ، گردش خون ، گوارش و... می شوند در نتیجه جنین پس از این مراحل در مخفی گاه رحم به صورت انسانی موزون صورتگری می شود (شرح تکامل جنین و مراحل مختلف آن به خواست خداوند در ذیل آیه 12 سوره مؤ منون خاطر نشان خواهد شد).
2 - ((ارحام)) جمع ((رحم)) (بر وزن خشن) در اصل به معنی محلی است از شکم مادر که بچه در آن پرورش می یابد، سپس به تمام نزدیکانی که در اصل از یک مادر متولد شده اند اطلاق شده است . و از آنجا که در میان آنها پیوند و محبت و دوستی است این واژه به هر گونه عطوفت و محبت اطلاق شده است ، بعضی نیز عقیده ای بر عکس این دارند و می گویند مفهوم اصلی آن همان رقت قلب و عطوفت و محبت است و از آنجا که خویشاوندان نزدیک دارای چنین عطوفتی نسبت به یکدیگر هستند به محل پرورش فرزند، رحم گفته شده است . آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 430
آیه 7
آیه و ترجمه
هُوَ الَّذِی أَنزَلَ عَلَیْکَ الْکِتَب مِنْهُ ءَایَتٌ محْکَمَتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتَبِ وَ أُخَرُ مُتَشبِهَتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فی قُلُوبهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِیلِهِ وَ مَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلا اللَّهُ وَ الرَّسِخُونَ فی الْعِلْمِ یَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ کلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَ مَا یَذَّکَّرُ إِلا أُولُوا الالْبَبِ(7)
ترجمه :
7 - او کسی است که این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کرد، که قسمتی از آن ، آیات ((محکم)) (صریح و روشن) است ، که اساس این کتاب می باشد؛ (و هر گونه پیچیدگی در آیات دیگر، با مراجعه به اینها، بر طرف می گردد). و قسمتی از آن ، ((متشابه)) است (آیاتی که به خاطر بالا بودن سطح مطلب و جهات دیگر، در نگاه اول ، احتمالات مختلفی در آن می رود؛ ولی با توجه به آیات محکم ، تفسیر آنها آشکار می گردد).
اما آنها که در قلوبشان انحراف است ، به دنبال متشابهات اند، تا فتنه انگیزی کنند (و مردم را گمراه سازند)، و تفسیر (نادرستی) برای آن می طلبند؛ در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم ، نمی دانند. (آنها که به دنبال فهم و درک اسرار همه آیات قرآن در پرتو علم و دانش الهی) می گویند: ((ما به همه آن ایمان آوردیم ، همه از طرف پروردگار ماست .)) و جز صاحبان عقل ، متذکر نمی شوند (و این حقیقت را درک نمی کنند).

شان نزول :
در تفسیر نور الثقلین جلد اول صفحه 313 از کتاب معانی الاخبار از امام باقر (علیه السلام) حدیثی به این مضمون نقل شده که : چند نفر از یهود به اتفاق ((حی بن اخطب)) و برادرش خدمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و حروف مقطعه ((الم)) را دست آویز خود قرار داده ، گفتند: طبق حساب ابجد الف مساوی یک و لام مساوی تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 431
30 و میم مساوی 40 می باشد و به این ترتیب خبر داده ای که دوران بقای امت تو بیش از هفتاد و یک سال نیست !
پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای جلوگیری از سوء استفاده آنها فرمود: شما چرا تنها ((الم)) را محاسبه کرده اید مگر در قرآن ((المص و الر)) و سایر حروف مقطعه نیست ، اگر این حروف اشاره به مدت بقاء امت من باشد چرا همه را محاسبه نمی کنید؟! (در صورتی که منظور از این حروف چیز دیگری است) سپس آیه فوق نازل شد.
در تفسیر فی ضلال القرآن شان نزول دیگری نیز برای آیه نقل شده که از نظر نتیجه با شاءن نزول فوق هم آهنگ است و آن اینکه جمعی از نصارای نجران خدمت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و تعبیر قرآن درباره مسیح ((و کلمته ... و روح منه)) را دستاویز خود قرار داده و می خواستند برای مساله ((تثلیث)) و ((خدائی)) مسیح از آن سوء استفاده کنند و آن همه آیاتی که با صراحت تمام هر گونه شریک و شبیه را از خداوند نفی می کند نادیده انگارند، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ قاطع داد.
تفسیر:
محکم و متشابه در قرآن
در آیات پیشین سخن از نزول قرآن به عنوان یکی از دلایل آشکار نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به میان آمده بود، و در این آیه یکی از ویژگیهای قرآن و چگونگی بیان مطالب در این کتاب بزرگ آسمانی آمده است ، نخست می فرماید: ((او کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیات محکم (صریح و روشن) است که اساس و شالوده این کتاب است ، (و آیات پیچیده دیگر را تفسیر می کند) و بخشی از آن متشابه است)) آیاتی که به خاطر بالا بودن سطح مطلب یا جهات دیگر، در آغاز پیچیده به نظر می رسد (هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 432
هن ام الکتاب و اخر متشابهات).
این آیات متشابه محکی است برای آزمایش افراد که عالمان راستین و فتنه گران لجوج را از هم جدا می سازد، لذا به دنبال آن می فرماید: ((اما

کسانی که در قلوبشان انحراف است پیروی از متشابهات می کنند تا فتنه انگیزی کنند و تفسیر (نادرستی بر طبق امیال خود) برای آن می طلبند (تا مردم را گمراه سازند) در حالی که تفسیر آن را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند)) (فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم).
سپس می افزاید: آنها هستند که بر اثر درک صحیح معنی محکمات و متشابهات ((می گویند ما به همه آنها ایمان آورده ایم (چرا که) همه از سوی پروردگار ما است)) (یقولون آمنا به کل من عند ربنا).
(((آری) جز صاحبان فکر و خردمندان متذکر نمی شوند)) (و ما یذکر الااولوا الالباب).
نکته ها
در این آیه مباحث مهمی است که باید هر یک به طور مستقل مورد بحث قرار گیرد.
1 - منظور از آیات محکم و متشابه چیست ؟
واژه ((محکم)) در اصل از ((احکام)) به معنی ممنوع ساختن ، گرفته شده است و به همین دلیل به موجودات پایدار و استوار، محکم می گویند، زیرا عوامل انحرافی را می زدایند و نیز سخنان روشن و قاطع که هر گونه احتمال خلاف را از تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 433
خود دور می سازد محکم می گویند (راغب در مفردات می گوید: حکم (و حکمه) در اصل به معنی منع است) و دانش را از این جهت حکمت می گویند که انسان را از بدیها باز می دارد.
بنابراین مراد از ((آیات محکمات))آیاتی است که مفهوم آن به قدری روشن است که جای گفتگو و بحث در آن نیست ، آیاتی همچون قل هو الله احد ((بگو او است خدای یگانه))، لیس کمثله شی ء ((هیچ چیز همانند او نیست))، الله خالق کل شی ء ((خداوند آفریننده و آفریدگار همه چیز است))، للذکر مثل حظ الانثیین ((سهم ارث پسر معادل سهم دو دختر است)) و هزاران آیه مانند آنها درباره عقاید و احکام و مواعظ و تواریخ ، همه از محکمات می باشند.
این آیات (محکمات) در قرآن ((ام الکتاب)) نامیده شده ، یعنی اصل و مرجع و مفسر و توضیح دهنده آیات دیگر است .
واژه ((متشابه)) در اصل به معنی چیزی است که قسمتهای مختلف آن ، شبیه یکدیگر باشد، به همین جهت به جمله ها و کلماتی که معنی آنها پیچیده است و گاهی احتمالات مختلف درباره آن داده می شود، ((متشابه)) می گویند، و منظور از متشابهات قرآن همین است ، یعنی آیاتی که معانی آن در بدو نظر پیچیده است ، و در آغاز، احتمالات متعددی در آن می رود، اگر چه با توجه به آیات محکم ، تفسیر آنها روشن است .

گرچه درباره محکم و متشابه ، مفسران احتمالات زیادی داده اند ولی آنچه تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 434
ما در بالا گفتیم هم با معنی اصلی این دو واژه کاملا مناسب است ، و هم با شاءن نزول آیه ، و هم با روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده ، و هم با خود آیه مورد بحث ، سازگارتر می باشد.
زیرا در ذیل آیه فوق می خوانیم که افراد مغرض ، همیشه آیات متشابه را دستاویز خود قرار می دهند، بدیهی است آنها از آیاتی سوء استفاده می کنند که در بدو نظر تاب تفسیرهای متعددی دارد و این خود می رساند که ((متشابه)) به آن معنی است که در بالا گفته شد.
برای نمونه آیات متشابه ، قسمتی از آیات مربوط به صفات خدا و چگونگی معاد را می توان ذکر کرد، مانند ((ید الله فوق ایدیهم)) ((دست خدا بالای دستهای آنها است)) که درباره قدرت خداوند می باشد ((و الله سمیع علیم))((خداوند شنوا و دانا است)) که اشاره به علم خدا است و مانند ((و نضع الموازین القسط لیوم القیمة))((ترازوهای عدالت را در روز رستاخیز قرامی دهیم)) که درباره وسیله سنجش اعمال سخن می گوید:
بدیهی است نه خداوند دست (به معنی عضو مخصوص) دارد و نه گوش (به همین معنی) و نه ترازوی سنجش اعمال ، شبیه ترازوهای ماست ، بلکه اینها اشاره به مفاهیم کلی قدرت و علم و وسیله سنجش می باشد.
این نکته نیز لازم به یادآوری است که محکم و متشابه ، به معنی دیگری نیز در قرآن آمده است ، در اول سوره هود می خوانیم ((کتاب احکمت آیاته)) در این آیه تمام آیات قرآن ، ((محکم)) قلمداد شده است ، و منظور از آن ارتباط و به هم پیوستگی آیات قرآن است . و در آیه 23 سوره ((زمر)) می خوانیم ((کتابا متشابها... یعنی کتابی که تمام آیات آن ، متشابه است ، ((متشابه)) در اینجا یعنی همانند یکدیگر تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 435
از نظر درستی و صحت و حقانیت .
از آنچه درباره محکم و متشابه گفتیم معلوم شد که یک انسان واقع بین و حقیقتجو برای فهم کلمات پروردگار، راهی جز این ندارد که همه آیات را در کنار هم بچیند و از آنها حقیقت را دریابد، و اگر در ظواهر پاره ای از آیات ، در ابتدای نظر، ابهام و پیچیدگی بیابد، با توجه به آیات دیگر، آن ابهام و پیچیدگی را برطرف سازد و به کنه آن برسد.
در حقیقت ، ((آیات محکم)) از یک نظر همچون شاهراههای بزرگ و ((آیات متشابه)) همانند جاده های فرعی هستند، روشن است که اگر انسان در جاده های فرعی ، احیانا سرگردان شود، سعی می کند خود را به نخستین شاهراه برساند و از آنجا مسیر خود را اصلاح کرده و راه را پیدا کند.
تعبیر از محکمات به ((ام الکتاب)) نیز مؤ ید همین حقیقت است ، زیرا

واژه ((ام)) در لغت به معنی اصل و اساس هر چیزی است و اگر ((مادر)) را ((ام)) می گویند به خاطر این است که ریشه خانواده و پناهگاه فرزندان در حوادث و مشکلات می باشد و به این ترتیب ، محکمات ، اساس و ریشه و مادر آیات دیگر محسوب می گردد.
2 - چرا بخشی از آیات قرآن ، متشابه اند؟
با اینکه قرآن نور و روشنائی و سخن حق و آشکار است و برای هدایت عموم مردم آمده ، چرا آیات متشابه دارد؟ چرا محتوای بعضی از آیات آن پیچیده است که موجب سوء استفاده فتنه انگیزها شود؟
این موضوع بسیار با اهمیتی است که شایان دقت است ، بطور کلی ممکن است جهات ذیل ، فلسفه وجود آیات متشابه در قرآن باشد:
الف) الفاظ و عباراتی که در گفتگوهای انسانها به کار می رود تنها برای نیازمندیهای روزمره به وجود آمده ، و به همین دلیل ، به محض اینکه از دایره زندگی تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 436
محدود مادی بشر خارج می شویم و مثلا سخن درباره آفریدگار که نامحدود از هر جهت است به میان می آید، به روشنی می بینیم که الفاظ ما قالب آن معانی نیست و ناچاریم کلماتی را به کار بریم که از جهات مختلفی نارسائی دارد، همین نارسایی های کلمات ، سرچشمه قسمت قابل توجهی از متشابهات قرآن است ، آیات ((ید الله فوق ایدیهم)) یا ((الرحمن علی العرش استوی)) یا ((الی ربها ناظرة)) که تفسیر هر کدام در جای خود خواهد آمد از این نمونه است و نیز تعبیراتی همچون ((سمیع)) و ((بصیر)) همه از قبیل می باشد که با مراجعه به آیات محکم ، تفسیر آنها به خوبی روشن می شود.
ب) بسیاری از حقایق مربوط به جهان دیگر، یا جهان ماورای طبیعت است که از افق فکر ما دور است و ما به حکم محدود بودن در زندان زمان و مکان ، قادر به درک عمق آنها نیستیم ، این نارسائی افکار ما و بلند بودن افق آن معانی ، سبب دیگری برای تشابه قسمتی از آیات است ، مانند بعضی از آیات مربوط به قیامت و امثال آن .
و این درست به آن می ماند که کسی بخواهد برای کودکی که در عالم جنین زندگی می کند، مسائل این جهان را تشریح کند، اگر سخنی نگوید، کوتاهی کرده و اگر هم بگوید ناچار است مطالب را به صورت سربسته ادا کند زیرا شنونده در آن شرایط، توانائی و استعداد بیشتر از این را ندارد.
ج) یکی دیگر از اسرار وجود متشابه در قرآن ، به کار انداختن افکار و اندیشه ها و به وجود آوردن جنبش و نهضت فکری در مردم است ، و این درست به مسائل فکری پیچیده ای می ماند که برای تقویت افکار اندیشمندان ، طرح می شود تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 437
تا بیشتر به تفکر و اندیشه و دقت و بررسی در مسائل بپردازند.

د) نکته دیگری که در ذکر متشابه در قرآن وجود دارد و اخبار اهل بیت (علیهم السلام) آنرا تاءیید می کند، این است که وجود این گونه آیات در قرآن ، نیاز شدید مردم را به پیشوایان الهی و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اوصیای او روشن می سازد و سبب می شود که مردم به حکم نیاز علمی به سراغ آنها بروند و رهبری آنها را عملا به رسمیت بشناسند و از علوم دیگر و راهنمایی های مختلف آنان نیز استفاده کنند، و این درست به آن می ماند که در پاره ای از کتب درسی ، شرح بعضی از مسائل به عهده معلم و استاد گذارده می شود، تا شاگردان ، رابطه خود را با استاد قطع نکنند و بر اثر این نیاز، در همه چیز از افکار او الهام بگیرند و در واقع قرآن ، مصداق وصیت معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است که فرمود: ((انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و اهل بیتی و انهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض):
((دو چیز گرانمایه را در میان شما به یادگار می گذارم : کتاب خدا و خاندانم و این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در قیامت در کنار کوثر به من برسند)).
ه) مساءله آزمایش افراد و شناخته شده فتنه انگیزان از مؤ منان راستین نیز فلسفه دیگری است که در آیه به آن اشاره شده است .
3 - تاویل چیست ؟
درباره معنی ((تاویل)) سخن بسیار گفته اند، آنچه به حقیقت نزدیک تر است این است که تاویل در اصل لغت به معنی ((بازگشت دادن چیزی)) است ، بنابراین هر کار و یا سخنی را که به هدف نهایی برسانیم تاءویل نامیده می شود، مثلا اگر کسی اقدامی کند و هدف اصلی اقدام او روشن نباشد و در پایان آن را مشخص کند این تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 438
کار را ((تاویل)) می گویند، همانطور که در سرگذشت موسی (علیه السلام) و آن مرد دانشمند می خوانیم که او کارهائی در سفر خود انجام داد که هدف آن روشن نبود (مانند شکستن کشتی) و به همین دلیل موسی ناراحت و متوحش گردید، اما هنگامی که هدف خود را در پایان کار و به هنگام جدائی برای او تشریح کرد و گفت منظورش نجات کشتی از چنگال سلطان غاصب و ستمگری بوده است اضافه کرد:
((ذلک تاویل ما لم تسطع علیه صبرا)).
((این هدف نهایی کاری است که تو در برابر آن صبر و تحمل نداشتی)).
همچنین اگر انسان خوابی می بیند که نتیجه آن روشن نیست سپس با مراجعه به کسی ، یا مشاهده صحنه ای تفسیر آن خواب را دریابد به آن ((تاویل)) گفته می شود، همانطور که یوسف (علیه السلام) پس از آنکه خواب مشهورش در خارج تحقق یافت و به اصطلاح به نهایت بازگشت ، گفت : هذا تاویل رؤ یای من قبل ((این تفسیر و نتیجه و پایان خوابی است

که دیدم)).
و نیز هر گاه انسان ، سخن بگوید و مفاهیم خاص و اسراری در آن نهفته باشد که هدف نهایی آن سخن را تشکیل دهد به آن تاءویل می گویند.
در آیه مورد بحث ، منظور از تاءویل همین معنی است یعنی در قرآن آیاتی است که اسرار و معانی عمیقی دارد، منتها افرادی که افکارشان منحرف است ، و اغراض فاسدی دارند از پیش خود، تفسیر و معنی نادرستی برای آن ساخته و برای اغفال خود یا دیگران ، روی آن تکیه می کنند.
بنابراین منظور از جمله ((و ابتغاء تاویله))این است که آنها می خواهند تاءویل آیات را به شکلی غیر از آنچه هست منعکس سازند (و ابتغاء تاویله علی خلاف الحق). تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 439
مانند آنچه در شاءن نزول آیه خواندیم که جمعی از یهود، از حروف مقطعه قرآن ، سوء استفاده کرده ، آن را به معنی کوتاه بودن مدت آیین اسلام تفسیر کرده بودند و یا مسیحیان کلمه ((روح منه)) را دستاویز قرار داده و برای الوهیت عیسی به آن استدلال کرده بودند، تمام اینها از قبیل ((تاویل به غیر حق)) و بازگشت دادن آیه به هدفی غیر واقعی و نادرست محسوب می شود.
4 - ((راسخون در علم)) چه کسانی هستند؟
در قرآن مجید در دو مورد، این تعبیر به کار رفته است یکی در اینجا و دیگری در سوره نساء آیه 162 آنجا که می فرماید:
((لکن الراسخون فی العلم منهم و المؤ منون یؤ منون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک))
((دانشمندان و راسخان در علم از اهل کتاب ، به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل گردیده است ایمان می آورند)).
همانطور که از معنی لغوی این کلمه استفاده می شود منظور از آن ، کسانی هستند که در علم و دانش ، ثابت قدم و صاحب نظرند.
البته مفهوم این کلمه یک مفهوم وسیع است که همه دانشمندان و متفکران را در بر می گیرد، ولی در میان آنها افراد ممتازی هستند که درخشندگی خاصی دارند و طبعا در درجه اول ، در میان مصادیق این کلمه قرار گرفته اند و هنگامی که این تعبیر ذکر می شود قبل از همه نظرها متوجه آنان می شود.
و اگر مشاهده می کنیم در روایات متعددی ((راسخون فی العلم)) به پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی (علیهمالسلام) تفسیر شده ، روی همین نظر است ، زیرا بارها گفته ایم که آیات و کلمات قرآن مفاهیم وسیعی دارد که در میان مصادیق آن افراد تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 440
نمونه و فوق العاده ای دیده می شود که گاهی در تفسیر آنها تنها از آنان

نام می برند.
در اصول کافی از امام باقر یا امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: پیامبر خدا بزرگترین راسخان در علم بود و تمام آنچه را خداوند بر او نازل کرده بود از تاءویل و تنزیل قرآن می دانست ، خداوند هرگز چیزی بر او نازل نکرد که تاءویل آن را به او تعلیم نکند و او و اوصیای وی همه اینها را می دانستند.
روایات فراوان دیگری در کتاب اصول کافی و سایر کتب حدیث در این زمینه آمده است که نویسندگان تفسیر ((نور الثقلین)) و تفسیر ((برهان)) در ذیل این آیه آنها را جمع آوری نموده اند و همانطور که اشاره شد تفسیر ((راسخون فی العلم)) به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی (علیهمالسلام) منافاتی با وسعت مفهوم این تعبیر ندارد، لذا از ابن عباس نقل شده که می گفت : من هم از راسخان در علم هستم ، منتها هر کس به اندازه وسعت دانشش از اسرار و تاءویل آیات قرآن ، آگاه می گردد، و آنان که علمشان از علم بی پایان پروردگار سرچشمه می گیرد طبعا به همه اسرار و تاءویل قرآن آشنا هستند در حالی که دیگران تنها قسمتی از این اسرار را می دانند.
5 - ((راسخان در علم)) از معنی متشابهات آگاهند
در اینجا بحث مهمی در میان مفسران و دانشمندان دیده می شود که آیا و ((الراسخون فی العلم)) آغاز جمله مستقلی است و یا عطف بر ((الا الله)) می باشد، و به عبارت دیگر آیا معنی آیه این است که : ((تاءویل قرآن را جز خدا و راسخون در علم نمی دانند)) و یا معنی آن این است که ((تاءویل قرآن را فقط خدا می داند، اما راسخون در علم می گویند گرچه تاءویل آیات متشابه را نمی دانیم ، اما در برابر همه آنها تسلیم هستیم و همه از طرف پروردگار ما است)). تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 441
طرفداران هر یک از این دو نظر برای اثبات عقیده خود شواهدی آورده اند، اما آنچه با قرائن موجود در آیه و روایات مشهور هماهنگ می باشد آن است که و الراسخون فی العلم عطف بر الله است زیرا:
اولا بسیار بعید به نظر می رسد که در قرآن آیاتی باشد که اسرار آن را جز خدا نداند. مگر این آیات برای تربیت و هدایت مردم نازل نشده است چگونه ممکن است حتی پیامبری که قرآن بر او نازل شده از معنی و تاویل آن بی خبر باشد؟! این درست به آن می ماند که شخصی کتابی بنویسد که مفهوم بعضی از جمله های آن را جز خودش هیچکس نداند!
ثانیا همانطور که مرحوم طبرسی در مجمع البیان می گوید: هیچگاه در میان دانشمندان اسلام و مفسران قرآن دیده نشده است که از بحث درباره تفسیر آیه ای خودداری کنند و بگویند این آیه از آیاتی است که جز خدا معنی نهایی آن را نمی داند، بلکه دائما برای کشف اسرار و معانی

قرآن همگی تلاش و کوشش داشتهاند.
ثالثا اگر منظور این باشد که راسخون در علم در برابر آنچه نمی دانند، تسلیم هستند مناسبتر این بود که گفته شود: راسخون در ایمان چنین هستند، زیرا راسخ در علم بودن متناسب با دانستن تاویل قرآن است نه با ندانستن و تسلیم بودن .
رابعا روایات فراوانی که در تفسیر آیه نقل شده همگی تاءیید می کند که راسخون در علم ، تاویل آیات قرآن را می دانند، بنابراین باید عطف بر کلمه الله باشد. تنها چیزی که در اینجا باقی میماند این است که از جملهای در خطبه اشباح از نهج البلاغه استفاده می شود که راسخون در علم تاویل آیات را نمیدانند، و به عجز و ناتوانی خود معترفاند:
و اعلم ان الراسخین فی العلم هم الذین اغناهم عن اقتحام السدد المضروبة دون الغیوب الاقرار بجملة ما جهلوا تفسیره من الغیب المحجوب
: تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 442
بدان راسخان در علم ، کسانی هستند که اعتراف به عجز در برابر اسرار غیبی و آنچه از تفسیر آن عاجزند، آنان را از کاوش در پیرامون آنها بی نیاز ساخته است .
ولی علاوه بر این که این جمله با بعضی از روایات که از خود آن حضرت نقل شده ، که راسخون در علم را بر الله معطوف دانسته و آنها را آگاه از تاویل قرآن معرفی نموده ، سازگار نیست ، با دلایل فوق نیز تطبیق نمی کند بنابراین باید این جمله از خطبه اشباح را چنان توجیه و تفسیر کرد که با مدارک دیگری که در دست ما است منافات نداشته باشد.
6 - نتیجه سخن در تفسیر آیه
از مجموع آنچه درباره تفسیر آیه فوق گفته شد چنین استفاده می شود که آیات قرآن بر دو دسته هستند مفهوم قسمتی از آیات آن چنان روشن : است که جای هیچگونه انکار و توجیه و سوء استفاده در آن نیست ، و آنها را محکمات گویند و قسمتی به خاطر بالا بودن سطح مطلب یا گفتگو درباره عوالمی که از دسترس ما بیرون است مانند عالم غیب ، و جهان رستاخیز و صفات خدا، چنان هستند که معنی نهایی و اسرار و کنه حقیقت آنها نیاز به سرمایه خاص علمی دارد که آنها را متشابهات گویند.
افراد منحرف معمولا می کوشند این آیات را دستاویز قرار داده و تفسیری بر خلاف حق برای آنها درست کنند، تا در میان مردم ، فتنه انگیزی نمایند، و آنها را از راه حق گمراه سازند، اما خداوند و راسخان در علم ، اسرار این آیات را می دانند و برای مردم تشریح می کنند، آنها در پرتو علم وسیعشان آیات متشابه را همانند آیات تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 443
محکم درک می کنند و به همین دلیل در مقابل همه تسلیم اند و می گویند: همه آیات از طرف پروردگار ما است ، چه اینکه همه آنها اعم از محکم و

متشابه در پرتو علم و دانش آنان روشن است چنانکه در متن آیه آمده است :
((یقولون آمنا به کل من عند ربنا))
و به این ترتیب رسوخ در علم سبب می شود که انسان هر چه بیشتر از اسرار قرآن آگاه گردد. و البته آنها که از نظر علم و دانش در ردیف اولند (همچون پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه هدی (علیهمالسلام) از همه اسرار آن آگاهند در حالی که دیگران هر یک به اندازه دانش خود از آن چیزی می فهمند، و همین حقیقت است که مردم حتی دانشمندان را به دنبال معلمان الهی برای درک اسرار قرآن می فرستد.
7 - جمله ((و ما یذکر الا اولوا الالباب))
که در پایان آیه آمده ، اشاره به این است که این حقایق را تنها اندیشمندان می دانند، آنها هستند که می فهمند چرا قرآن باید آیات محکم و متشابه داشته باشد، و آنها هستند که می فهمند باید آیات متشابه را در کنار آیات محکم چید و اسرار آنها را کشف نمود، و لذا از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) نقل شده که فرمود: من رد متشابه القرآن الی محکمه هدی الی صراط مستقیم ، کسی که آیات متشابه را به آیات محکم باز گرداند به راه راست هدایت شده است . آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 444
آیه 8 - 9
آیه و ترجمه
رَبَّنَا لا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَیْتَنَا وَ هَب لَنَا مِن لَّدُنک رَحْمَةً إِنَّک أَنت الْوَهَّاب (8)
رَبَّنَا إِنَّک جَامِعُ النَّاسِ لِیَوْمٍ لا رَیْب فِیهِ إِنَّ اللَّهَ لا یُخْلِف الْمِیعَادَ(9)
ترجمه :
8 - (راسخان در علم ، می گویند:) پروردگارا! دلهایمان را، بعد از آنکه ما را هدایت کردی ، (از راه حق) منحرف مگردان ! و از سوی خود، رحمتی بر ما ببخش ، زیرا تو بخشنده ای !
9 - پروردگارا! تو مردم را، برای روزی که تردیدی در آن نیست ، جمع خواهی کرد، زیرا خداوند، از وعده خود، تخلف نمی کند. (ما به تو و رحمت بی پایانت ، و به وعده رستاخیز و قیامت ایمان داریم).
تفسیر:
رهائی از لغزش ها
از آنجا که آیات متشابه و اسرار نهانی آن ممکن است لغزشگاهی برای افراد گردد، و از کوره این امتحان ، سیه روی در آیند، راسخون در علم و اندیشمندان با ایمان ، علاوه بر به کار گرفتن سرمایه های علمی خود در فهم معنی این آیات به پروردگار خویش پناه می برند، و این دو آیه که از

زبان راسخون در علم ، می باشد روشنگر این حقیقت است آنها می گویند: پروردگارا! دلهای ما را بعد از آنکه ما را هدایت نمودی ، منحرف مگردان ، و از سوی خود رحمتی بر ما ببخش زیرا تو بسیار بخشندهای (ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب).
بسیارند دانشمندانی که غرور علمی ، آنان را از پای در می آورد و یا

وسوسه های شیاطین و هوای نفس آنها را به بیراهه ها می کشاند، اینجا است که باید خود را به خدا سپرد و از او هدایت خواست .
حتی در بعضی از روایات آمده است که شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز خود را به خدا می سپرد، و بسیار این دعا را تکرار میکرد: یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک : ای کسی که دلها را می گردانی قلب من را بر دین خودت ثابت بدار.
و از آنجا که عقیده به معاد و توجه به روز رستاخیز از هر چیز برای کنترل امیال و هوسها مؤ ثرتر است ، راسخون در علم به یاد آن روز می افتند، و می گویند: پروردگارا! تو مردم را در آن روزی که تردیدی در آن نیست جمع خواهی کرد زیرا خداوند از وعده خود تخلف نمی کند (ربنا انک جامع الناس لیوم لا ریب فیه ان الله لا یخلف المیعاد).
و به این ترتیب از هوی و هوسها و احساسات افراطی که موجب لغزش می گردد خود را بر کنار می دارند.
آری این گونه افراد هستند که می توانند آیات خدا را آن چنان که هست بفهمند و از انحراف در امان بمانند (در حقیقت آیه اول اشاره به ایمان کامل آنها به مبدأ است ، و آیه دوم اشاره به ایمان راسخ آنها به معاد). آل عمران

آیه 10 - 11
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَن تُغْنىَ عَنْهُمْ أَمْوَلُهُمْ وَ لا أَوْلَدُهُم مِّنَ اللَّهِ شیْئاً وَ أُولَئک هُمْ وَقُودُ النَّارِ(10)
کدَأْبِ ءَالِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ کَذَّبُوا بِئَایَتِنَا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ اللَّهُ شدِیدُ الْعِقَابِ(11)
ترجمه :
10 - ثروتها و فرزندان کسانی که کافر شدند، نمی تواند آنان را از (عذاب) خداوند باز دارد، (و از کیفر، رهایی بخشد). و آنان خود، آتشگیره دوزخند.
11 - (عادت آنان در انکار و تحریف حقایق ،) همچون عادت آل فرعون و کسانی است که پیش از آنها بودند، آیات ما را تکذیب کردند، و خداوند آنها را به (کیفر) گناهانشان گرفت ، و خداوند، شدید العقاب است .

تفسیر:
در آیات گذشته وضع مومنان و غیر مومنان در برابر آیات محکم و متشابه بیان شده بود، در ادامه این بحث از وضع دردناک کافران در روز قیامت پرده بر می دارد و عواقب شوم اعمالشان را برای آنها مجسم می سازد، می فرماید: کسانی که کافر شدند اموال و ثروتها و فرزندانشان آنها را از خداوند بی نیاز نمی کند (و در برابر عذاب الهی به آنان کمک نمی نماید) و آنها آتشگیره دوزخند (ان الذین کفروا لن تغنی عنهم اموالهم و لا اولادهم من الله شیئا و اولئک هم وقود النار).
اگر تصور می کنند فزونی ثروت و نفرات و فرزندان می تواند آنها را از عذاب الهی در این جهان یا در آخرت حفظ کند سخت در اشتباهند.
بعضی از مفسران ، این آیه را اشاره به یهود بنی نضیر و بنی قریظه دانسته اند که به اموال و فرزندان خود افتخار می کردند، ولی مسلما آنها یکی از مصادیق این آیه تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 447
بوده اند، و مفهوم آن چنان گسترده است که کفار دیروز و امروز را شامل می شود.
وقود - چنانکه در سابق نیز اشاره شد - به معنی آتشگیره و چیزی که آتش را با آن می افروزند (مانند هیزم) می باشد، نه آتشزنه (مانند کبریت) و تعبیر و ((اولئک هم وقود النار)) (و آنها هیزم آتش دوزخند)، می رساند که آتش دوزخ از درون وجود خود آنها زبانه میکشد، و وجود آنها است که آنها را آتش می زند.
البته در بعضی از آیات داریم که آتشگیره دوزخ ، علاوه بر گنهکاران ، سنگها نیز می باشند که ظاهرا منظور از آن بتهائی است که از سنگ می ساختند، بنابراین آتش دوزخ از درون وجود خودشان و اعمال و معبودهای خودشان شعله ور می گردد.
سپس به یک نمونه روشن از اقوامی که دارای ثروت و نفرات فراوان بودند ولی به هنگام نزول عذاب ، این امور نتوانست مانع نابودی آنان گردد اشاره کرده ، می فرماید: وضع اینها همچون وضع آل فرعون و کسانی است که قبل از آنها بودند، آیات ما را تکذیب کردند (و به فزونی اموال و نفرات و فرزندان مغرور شدند) خداوند آنها را به کیفر گناهانشان گرفت و خداوند کیفرش شدید است (کداب آل فرعون و الذین من قبلهم کذبوا بایاتنا فاخذهم الله بذنوبهم و الله شدید العقاب).
((داب)) در اصل به معنی ادامه سیر و حرکت است و به معنی هر کار و عادت مستمر نیز می آید. در آیه فوق حال کافران معاصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تشبیه به عادت مستمر و سیره نادرست آل فرعون و اقوام پیش از آنها شده است که آیات خدا را تکذیب کردند و خداوند آنها را به گناهانشان گرفت و در همین جهان به مجازات سختی

گرفتار شدند.
این در حقیقت هشداری است به همه کافران لجوج که سرنوشت فرعونیان و اقوام پیشین را به خاطر بیاورند و مراقب اعمال خود باشند.
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 448
درست است که خداوند ارحم الراحمین است ، ولی به موقع خود برای تربیت بندگان شدید العقاب نیز می باشد و هرگز نباید رحمت واسعه پروردگار باعث غرور کسی شود.
ضمنا از کلمه ((داب)) استفاده می شود که این برنامه غلط یعنی لجاجت در برابر حقیقت و تکذیب آیات پروردگار خوی و عادت آنها شده و به همین جهت به مجازات شدید تهدید شده اند زیرا تا زمانی که ((گناه و خلاف)) به صورت عادت و سنت و راه و رسم در نیامده بازگشت از آن آسان ، و مجازاتش نسبتا خفیف است ولی هنگامی که در وجود انسان نفوذ کرد هم بازگشت از آن مشکل است و هم مجازات آن سنگین ، پس چه بهتر که کافران و گناهکاران تا دیر نشده از راه نادرست باز گردند. آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 449
آیه 12
آیه و ترجمه
قُل لِّلَّذِینَ کَفَرُوا ستُغْلَبُونَ وَ تُحْشرُونَ إِلی جَهَنَّمَ وَ بِئْس الْمِهَادُ(12)
ترجمه :
12 - به آنها که کافر شدند بگو: (از پیروزی موقت خود در جنگ احد، شاد نباشید! بزودی مغلوب خواهید شد، و (سپس در رستاخیز) به سوی جهنم ، محشور خواهید شد. و چه بد جایگاهی است !
شان نزول :
پس از جنگ ((بدر)) و پیروزی مسلمانان جمعی از یهود گفتند: آن پیامبر امی که ما وصف او را در کتاب دینی خود (تورات) خوانده ایم که در جنگ مغلوب نمی شود همین پیغمبر است ، بعضی دیگر گفتند: عجله و شتاب نکنید تا نبرد و واقعه دیگری واقع شود آنگاه قضاوت کنید، هنگامی که جنگ احد پیش آمد، و ظاهرا به شکست مسلمانان پایان یافت گفتند: نه ، به خدا سوگند آن پیامبری که در کتاب ما بشارت به آن داده شده این نیست و به دنبال این واقعه نه تنها مسلمان نشدند، بلکه بر خشونت و فاصله گرفتن از پیامبر و مسلمانان افزودند، حتی پیمانی را که با رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد عدم تعرض داشتند پیش از پایان مدت نقض کردند و شصت نفر سوار به اتفاق کعب اشرف به سوی مکه رهسپار شدند و با مشرکان برای مبارزه با اسلام هم پیمان گردیده به مدینه مراجعت کردند، در این هنگام آیه فوق نازل شد و پاسخ دندان شکنی به آنها داد که نتیجه را در پایان کار حساب کنید و بدانید بزودی همگی مغلوب

خواهید شد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 450
تفسیر:
انتظارات غلط
با توجه به شان نزول فوق معلوم می شود کفاری که به اموال و ثروتها و فرزندان و نفراتشان مغرور بودند انتظار شکست اسلام را داشتند، ولی قرآن در این آیه با صراحت می گوید: یقین داشته باشند که به زودی مغلوب خواهید شد، روی سخن را به پیامبر کرده ، می فرماید: به کافران بگو: به زودی مغلوب خواهید شد (در این دنیا خوار و بی مقدار و در قیامت) به سوی جهنم محشور و رانده خواهید شد و چه بد جایگاهی است دوزخ (قل للذین کفروا ستغلبون و تحشرون الی جهنم و بئس المهاد).
نکته :
یک پیشگوئی روشن
در قرآن مجید اخبار غیبی فراوانی است که از ادله عظمت و اعجاز قرآن است و یک نمونه آن را در آیه فوق می خوانیم .
در این آیه ، خداوند صریحا به پیامبر خود بشارت می دهد که بر همه دشمنان پیروز خواهد شد و به کافران می گوید علاوه بر این که در این جهان شکست خواهید خورد و مغلوب خواهید شد در جهان دیگر نیز سرانجام شومی در پیش خواهید داشت .
با توجه به شان نزول آیه و اینکه بعد از جنگ احد نازل شده در حالی که مسلمانان از نظر ظاهر قدرت و نفوذ خود را از دست داده بودند و دشمنان اسلام با پیوستن به یکدیگر و هم پیمان شدن ، قدرت و نیروی چشمگیری پیدا کرده بودند. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 451
در چنین شرایطی پیشگوئی صریح آن هم درباره آینده نزدیک که از جمله ((ستغلبون)) (به زودی شکست خواهید خورد) استفاده می شود موضوع جالبی است ، از این رو می توان آیه را از آیات اعجاز قرآن به شمار آورد زیرا خبر صریح از امور مربوط به آینده در آن است در شرایطی که نشانه های پیروزی مسلمانان بر کفار و یهود روشن نبود.
طولی نکشید که مضمون آیه تحقق یافت ، یهودیان مدینه (بنی قریظه و بنی نضیر) در هم شکسته شدند و در غزوه خیبر، مهمترین مرکز قدرت آنان از هم متلاشی شد و مشرکان نیز در فتح مکه برای همیشه مغلوب گشتند. آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 452
آیه 13
آیه و ترجمه
قَدْ كانَ لَكُمْ ءَايَةٌ فى فِئَتَينِ الْتَقَتَا فِئَةٌ تُقَتِلُ فى سبِيلِ اللَّهِ وَ أُخْرَى كافِرَةٌ يَرَوْنَهُم مِّثْلَيْهِمْ رَأْىَ الْعَين وَ اللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصرهِ مَن يَشاَءُ إنَّ فى ذَلِک لَعِبرَةً

لأُولی الأَبْصرِ(13)
ترجمه :
13 - در دو گروهی که (در میدان جنگ بدر،) با هم رو به رو شدند، نشانه (و درس عبرتی) برای شما بود: یک گروه ، در راه خدا نبرد می کرد، و جمع دیگری که کافر بود، (در راه شیطان و بت ،) در حالی که آنها (گروه مومنان) را با چشم خود، دو برابر آنچه بودند، می دیدند. (و این خود عاملی برای وحشت و شکست آنها شد). و خداوند، هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، با یاری خود، تایید می کند. در این ، عبرتی است برای بینایان !
شان نزول :
این آیه در مورد چگونگی جنگ بدر نازل شده است ، چنانکه مفسران گفته اند در جنگ بدر تعداد مسلمانان 313 نفر بود، 77 نفر آنها از مهاجران و 236 نفر آنها از انصار بودند پرچم مهاجران به دست علی (علیه السلام) بود و سعد بن عباده پرچمدار انصار بود آنان تنها با داشتن هفتاد شتر و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر در این نبرد بزرگ شرکت کرده بودند، با اینکه سپاه دشمن بیش از هزار نفر با اسلحه کافی بودند و یکصد اسب داشتند مسلمانان با دادن بیست و دو نفر شهید (14 نفر از مهاجران و 8 نفر از انصار) به دشمن که هفتاد کشته و هفتاد اسیر داد غالب شدند و با پیروزی کامل به مدینه مراجعت کردند این آیه گوشهای از ماجرای بدر را بازگو می کند. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 453
تفسیر:
جنگ بدر نمونه روشنی بود
این آیه در حقیقت بیان نمونه ای است از آنچه در آیات قبل آمده است و به کافران هشدار می دهد که به اموال و ثروت و کثرت نفرات مغرور نشوند که سودی به حالشان ندارد، یک شاهد زنده این موضوع جنگ بدر است ، که دشمنان اسلام با فزونی تجهیزات جنگی و نفرات و اموال ، به شکست سختی مبتلا شدند، می فرماید: در آن دو جمعیت (که در میدان جنگ بدر) با هم روبرو شدند نشانه و درس عبرتی برای شما بود (قد کان لکم آیة فی فئتین التقتا).
یک گروه در راه خدا نبرد می کرد و گروه دیگر کافر بود و در راه شیطان و بت (فئة تقاتل فی سبیل الله و اخری کافرة).
چرا عبرت نگیرید در حالی که یک ارتش کوچک و تقریبا فاقد ساز و برگ جنگی اما با ایمان استوار و محکم بر ارتش که چند برابر او بود، از نظر وسایل جنگی و تعداد نفرات ، پیروز گشت ، اگر تنها فزونی نفرات و امکانات می توانست کارگشا باشد، باید در جنگ بدر ظاهر شده باشد، در حالی که نتیجه معکوس بود، سپس می افزاید: آنها (مشرکان) این گروه

(مومنان) را با چشم خود دو برابر آنچه بودند مشاهده می کردند (یرونهم مثلیهم رای العین).
یعنی اگر مومنان 313 نفر بودند، در چشم کفار بیش از 600 نفر جلوه می کردند تا بر وحشت آنها بیفزاید، و این خود یکی از عوامل شکست کفار شد.
این موضوع علاوه بر اینکه یک امداد الهی بود، از جهتی طبیعی نیز به نظر می رسد زیرا وقتی نبرد شروع شد، و ضربات کوبنده مسلمانان که از نیروی ایمان مایه می گرفت بر پیکر لشکر دشمن وارد شد، چنان مرعوب و متوحش شدند که فکر می کردند نیروی دیگری همانند آنان به آنها پیوسته است و با دو برابر قدرت اول صحنه جنگ را در اختیار گرفته اند،
در حالی که قبل از شروع جنگ مطلب بر تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 454
عکس بود، آنها چنان با دیده حقارت به مسلمانان نگاه می کردند که تعدادشان را کمتر از آنچه بود، تصور می کردند، یا به تعبیر دیگر خدا می خواست قبل از شروع جنگ ، تعداد مسلمانان در نظر آنان کم جلوه کند تا با غرور و غفلت وارد جنگ شوند، و پس از شروع جنگ دو برابر جلوه کند تا وحشت و اضطراب ، آنها را فرا گیرد و منتهی به شکست آنان گردد ولی به عکس خداوند عدد دشمنان را در نظر مسلمانان ، کم جلوه داد تا بر قدرت و قوت روحیه آنها بیفزاید.
این همان چیزی است که در آیه 44 سوره انفال نیز به آن اشاره شده است می فرماید: و اذ یریکموهم اذ التقیتم فی اعینکم قلیلا و یقللکم فی اعینهم لیقضی الله امرا کان مفعولا: به یاد آرید هنگامی را که با دشمن در میدان جنگ روبرو شدید، خداوند آنها را در نظر شما کم جلوه می داد (تا روحیه شما برای نبرد ضعیف نشود) و شما را در نظر آنها کم جلوه می داد (تا از شروع به جنگی که سرانجامش شکست آنها بود منصرف نشوند) تا خداوند کاری را که می بایست انجام گیرد صورت بخشد.
یعنی شما نترسید و با کمال قدرت وارد جنگ شوید، آنها نیز در آغاز با غرور و بی اعتنائی وارد جنگ شوند و سپس صحنه دگرگون گردد، و مسلمانان بیش از آنچه بودند، در نظر دشمنان جلوه کنند و به شکست آنان در این نبرد سرنوشت ساز منتهی گردد.
در بعضی از روایات آمده است که یکی از مسلمانان می گوید: قبل از جنگ بدر به دیگری گفتم : آیا فکر می کنی ، کفار هفتاد نفر باشند، گفت گمان می کنم صد تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 455
نفرند، ولی هنگامی که در جنگ پیروز شدیم و اسیران فراوانی از آنها گرفتیم به ما خبر دادند که آنها هزار نفر بودند.
سپس می افزاید: خداوند هر کس را بخواهد با یاری خود تقویت می کند (و الله یوید بنصره من یشاء).

همانگونه که بارها گفتهایم خواست و مشیت خدا بی حساب نیست و همواره آمیخته با حکمت او است ، و تا شایستگی هایی در افراد نباشد آنها را تایید و تقویت نمی کند.
قابل توجه اینکه : تایید و پیروزی خداوند در این حادثه تاریخی ، نسبت به مسلمانان دو جانبه بود، هم یک پیروزی نظامی بود و هم یک پیروزی منطقی از این نظر پیروزی نظامی بود که ارتش کوچکی با نداشتن امکانات کافی بر ارتشی که چند برابر او بود و از امکانات فراوانی بهره می گرفت پیروز شد.
و اما پیروزی منطقی از این نظر بود که خداوند صریحا این پیروزی را قبل از آغاز جنگ به مسلمانان وعده داده بود، و این دلیلی بر حقانیت اسلام شد.
در پایان آیه می فرماید: در این عبرتی است برای صاحبان چشم و بینش (ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار).
آری آنها که چشم بصیرت دارند، و حقیقت را آن چنان که هست می بینند از این پیروزی همه جانبه افراد با ایمان درس عبرت می گیرند و می دانند سرمایه اصلی پیروزی ایمان است و ایمان . آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 456
آیه 14
آیه و ترجمه
زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُ الشهَوَتِ مِنَ النِّساءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَطِيرِ الْمُقَنطرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسوَّمَةِ وَ الاَنْعَمِ وَ الْحَرْثِ ذَلِک مَتَعُ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَ اللَّهُ عِندَهُ حُسنُ الْمَئَابِ(14)
ترجمه :
14 - محبت امور مادی ، از زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسبهای ممتاز و چهارپایان و زراعت ، در نظر مردم جلوه داده شده است ، (تا در پرتو آن ، آزمایش و تربیت شوند، ولی) اینها (در صورتی که هدف نهایی آدمی را تشکیل دهند،) سرمایه زندگی پست (مادی) است ، و سرانجام نیک (و زندگی والا و جاویدان)، نزد خداست .
تفسیر:
جاذبه زینتهای مادی
در آیات گذشته سخن از کسانی بود که تکیه بر اموال و فرزندانشان در زندگی دنیا داشتند و به آن مغرور شدند و خود را از خدا بی نیاز دانستند، این آیه در حقیقت تکمیلی است بر آن سخن ، می فرماید: امور مورد علاقه ، از جمله زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسبهای ممتاز و چهارپایان و زراعت و کشاورزی در نظر مردم جلوه داده شده است تا به وسیله آن آزمایش شوند (زین للناس حب الشهوات من النساء

و البنین و القناطیر المقنطرة من الذهب و الفضة و الخیل المسومة و الانعام و الحرث).
ولی اینها سرمایه های زندگی دنیا است ، (و هرگز نباید هدف اصلی انسان را تشکیل دهد) و سرانجام نیک (و زندگی جاویدان) نزد خدا است (ذلک متاع الحیوة الدنیا و الله عنده حسن الماب). تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 457
درست است که بدون این وسایل ، نمی توان زندگی کرد، و حتی پیمودن راه معنویت و سعادت نیز بدون وسایل مادی غیر ممکن است ، اما استفاده کردن از آنها در این مسیر مطلبی است ، و دلبستگی فوق العاده و پرستش آنها و هدف نهایی بودن مطلب دیگر.
نکته ها
1 - چه کسی این امور مادی را زینت داده ؟
جمله ((زین للناس حب الشهوات)) که به صورت فعل مجهول ذکر شده می گوید: علاقه به زن و فرزند و اموال و ثروتها در نظر مردم زینت داده شده است ، در اینجا این سوال پیش می آید که زینت دهنده چه کسی است ؟
بعضی از مفسران معتقدند که این هوسهای شیطانی است که آنها را در نظرها زینت می دهد و به آیه 24 سوره ((نمل و زین لهم الشیطان اعمالهم)) (و شیطان اعمال آنها را در نظرشان جلوه داده است) و امثال آن استدلال کرده اند ولی این استدلال صحیح به نظر نمی رسد زیرا آیه مورد بحث درباره اعمال سخن نمی گوید، بلکه درباره اموال و زنان و فرزندان سخن می گوید.
آنچه در تفسیر آیه صحیح به نظر می رسد این است که زینت دهنده خداوند است از طریق دستگاه آفرینش و نهاد و خلقت آدمی .
زیرا خدا است که عشق به فرزندان و مال و ثروت را در نهاد آدمی ایجاد کرده تا او را آزمایش کند و در مسیر تکامل و تربیت پیش ببرد همانطور که قرآن می گوید: ((انا جعلنا ما علی الارض زینة لها لنبلوهم ایهم احسن عملا،)) ما آنچه را در روی زمین هست زینت برای آن قرار دادیم تا آنها را بیازماییم که کدامیک عملشان بهتر است .
یعنی از این عشق و علاقه تنها در مسیر خوشبختی و سازندگی بهره گیرند نه تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 458
در مسیر فساد و ویرانگری .
جالب این که در آیه مورد بحث نخستین موضوعی که ذکر شده است همسران و زنان می باشند و این همان است که روانکاوان امروز می گویند غریزه جنسی از نیرومندترین غرایز انسان است تاریخ معاصر و گذشته نیز تایید می کند که سرچشمه بسیاری از حوادث اجتماعی

طوفانهای ناشی از این غریزه بوده است .
ذکر این نکته نیز لازم است که آیه مورد بحث و سایر آیات مشابه آن هیچگاه علاقه معتدل نسبت به زن و فرزندان و اموال و ثروت را نکوهش نمی کند، زیرا پیشبرد اهداف معنوی بدون وسایل مادی ممکن نیست به علاوه قانون شریعت هرگز بر ضد قانون خلقت و آفرینش نمی تواند باشد، آنچه مورد نکوهش است عشق و علاقه افراطی و به عبارت دیگر پرستش این موضوعات است .
2 - منظور از ((القناطیر المقنطره)) و ((الخیل المسومه)) چیست ؟
واژه ((قناطیر)) جمع قنطار به معنی چیز محکم است و سپس به مال زیاد گفته شده است و اگر مشاهده می کنیم پل را قنطره و اشخاص باهوش را قنطر می گویند به خاطر استحکام در بنا یا در تفکر آنها است و مقنطره اسم مفعول از همان ماده به معنی مضاعف و مکرر آن می باشد و ذکر این دو کلمه پشت سر هم برای تاکید است ، شبیه تعبیری که در فارسی امروز رایج است که می گویند: فلان کس صاحب ((آلاف)) و ((الوف)) می باشد یعنی ثروت زیادی دارد.
بعضی برای ((قنطار)) حد معینی تعیین کرده اند و گفته اند: قنطار هفتاد هزار دینار طلا است ، بعضی صد هزار و بعضی دوازده هزار درهم دانسته اند و بعضی دیگر، قنطار را یک کیسه پر از سکه طلا یا نقره دانسته اند.
در روایتی از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) نقل شده که قنطار، مقدار طلائی است که پوست یک گاو را پر کند ولی در حقیقت همه اینها مصداق یک مفهوم وسیع است و آن مال زیاد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 459
واژه ((خیل)) اسم جمع است و به معنی اسبها یا اسب سواران هر دو است البته در آیه مورد بحث منظور را از آن همان معنی اول است .
کلمه ((مسومه)) در اصل به معنی نشاندار است و نشان داشتن آن یا به خاطر برازندگی اندام و مشخص بودن چهره و یا به خاطر تعلیم و تربیت آنها و آمادگی برای سواری در میدان جنگ است .
بنابراین آیه مورد بحث به شش چیز از سرمایه های مهم زندگی که عبارتاند از: زن ، فرزند، پولهای نقد، مرکبهای ممتاز چهارپایانی که در دامداری مورد استفاده هستند (انعام) و زراعتها (حرث) اشاره می کند که ارکان زندگی مادی انسان را تشکیل می دهند.
3 - منظور از متاع حیات دنیا چیست ؟
متاع به چیزی می گویند که انسان از آن بهره مند می شود و حیات دنیا به معنی زندگی پایین و پست است بنابراین معنی جمله ((ذلک متاع الحیوة الدنیا)) چنین می شود که اگر کسی تنها به این امور ششگانه به عنوان هدف نهایی عشق ورزد و از آنها به صورت نردبانی در مسیر زندگی

انسانی بهره نگیرد چنین کسی تن به زندگی پستی داده .
در حقیقت جمله ((الحیوة الدنیا)) (زندگی پایین) اشاره به سیر تکاملی حیات و زندگی است که زندگی این جهان نخستین مرحله آن محسوب می گردد لذا در پایان آیه اشارهای اجمالی به آن زندگی عالی تر که در انتظار بشر می باشد کرده و می فرماید: ((و الله عنده حسن الماب))، یعنی سرانجام نیک در نزد خداوند است .
نکته آخر
4 - همانگونه که اشاره شد در میان نعمتهای مادی زنان را مقدم داشته چرا که در مقایسه با دیگر نعمتها نقش مهمتری در جلب افکار دنیا پرستان و اقدام آنها بر جنایات هولناک دارد! آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 460
آیه 15 - 17
آیه و ترجمه
قُلْ أَ ؤُنَبِّئُكم بِخَيرٍ مِّن ذَلِكمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِندَ رَبِّهِمْ جَنَّتٌ تَجْرِى مِن تحْتِهَا الاَنْهَرُ خَلِدِينَ فِيهَا وَ أَزْوَجٌ مُّطهَّرَةٌ وَ رِضوَنٌ مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرُ بِالْعِبَادِ(15)
الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا ءَامَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ قِنَا عَذَاب النَّارِ(16)
الصبرِينَ وَ الصدِقِينَ وَ الْقَنِتِينَ وَ الْمُنفِقِينَ وَ الْمُستَغْفِرِينَ بِالاَسحَارِ(17)
ترجمه :
15 - بگو: آیا شما را از چیزی آگاه کنم که از این (سرمایه های مادی)، بهتر است ؟ برای کسانی که پرهیزکاری پیشه کرده اند، (و از این سرمایه ها، در راه مشروع و حق و عدالت ، استفاده می کنند،) در نزد پروردگارشان (در جهان دیگر)، باغهایی است که نهرها از پای درختانش می گذرد، همیشه در آن خواهند بود، و همسرانی پاکیزه ، و خشنودی خداوند (نصیب آنهاست). و خدا به (امور) بندگان ، بیناست .
16 - همان کسانی که می گویند: پروردگارا! ما ایمان آورده ایم ، پس گناهان ما را بیامرز، و ما را از عذاب آتش ، نگاهدار!
17 - آنها که (در برابر مشکلات ، و در مسیر اطاعت و ترک گناه ،) استقامت می ورزند، راستگو هستند، (در برابر خدا) خضوع ، و (در راه او) انفاق می کنند، و در سحرگاهان ، استغفار می نمایند.
تفسیر:
با توجه به آنچه در آیه قبل درباره اشیاء مورد علاقه انسان در زندگی
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 461
دنیا آمده بود در اینجا در یک مقایسه ، اشاره به مواهب فوق العاده خداوند در جهان آخرت و بالاخره قوس صعودی تکامل انسان کرده ، می فرماید: بگو: آیا شما را از چیزی آگاه کنم که از این (سرمایه های مادی) بهتر است (قل اونبئکم بخیر من ذلکم).

سپس به شرح آن پرداخته ، می افزاید: برای کسانی که تقوا پیشه کرده اند در نزد پروردگارشان باغهایی از بهشت است که نهرها از زیر درختانش جاری است ، همیشه در آن خواهند بود، و همسرانی پاکیزه و (از همه بالاتر) خشنودی خداوند نصیب آنها می شود، و خدا به بندگان بینا است (للذین اتقوا عند ربهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و ازواج مطهرة و رضوان من الله و الله بصیر بالعباد).
آری این باغهای بهشتی بر خلاف غالب باغهای این جهان ، هرگز آب روان از پای درختانش قطع نمی شود.
و بر خلاف مواهب مادی این جهان که بسیار زودگذر و ناپایدار است جاودانی و ابدی است .
همسران آن جهان ، بر خلاف بسیاری از زیبا رویان این جهان هیچ نقطه تاریک و منفی در جسم و جان آنها نیست و از هر عیب و نقصی پاک و پاکیزه اند همه اینها در یک طرف ، و مساله خشنودی خداوند (رضوان من الله) که برترین نعمتهای معنوی است یک طرف ، آری این نعمت معنوی ما فوق تصور نیز در انتظار مومنان پرهیزکار است .
قابل توجه اینکه : این آیه با جمله ((اونبئکم)) (آیا شما را آگاه کنم) آغاز شده ، که یک جمله استفهامیه است و برای گرفتن پاسخ از فطرتهای بیدار و عقل و خرد انسانی ، مطرح شده تا نفوذش در شنونده عمیق تر باشد و از سوی دیگر این جمله از ماده انباء گرفته شده که معمولا در مورد خبرهای مهم و قابل توجه به کار می رود. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 462
در واقع قرآن مجید در این آیه ، به افراد با ایمان اعلام می کند که اگر به زندگی حلال دنیا قناعت کنند و از لذات نامشروع و هوسهای سرکش و ظلم و ستم به دیگران به پرهیزند، خداوند لذاتی برتر و بالاتر در جهت مادی و معنوی که از هر گونه عیب و نقص پاک و پاکیزه است ، نصیب آنها خواهد کرد.
در اینجا سوالی مطرح است و آن اینکه آیا در بهشت ، لذات مادی هم وجود دارد؟
بعضی چنین می پندارند که لذایذ مادی منحصر به این جهان است ، و در آن جهان اثری از این لذایذ نیست و تمام تعبیراتی که در آیات قرآن درباره باغهای بهشتی و انواع میوه ها و آبهای جاری و همسران خوب آمده کنایه از یک سلسله مقامات و مواهب معنوی است که از باب ((کلم الناس علی قدر عقولهم)) (با مردم به اندازه فکرشان سخن بگو) به این صورت تعبیر شده است .
ولی در برابر این پندار باید گفت : هنگامی که ما طبق صریح آیات فراوانی از قرآن کریم معاد جسمانی را قبول کردیم باید برای هر دو قسمت (جسم و روح) موهبتهائی به تناسب آنها، منتها در سطحی عالی تر وجود داشته

باشد و اتفاقا در این آیه اشاره به هر دو قسمت شده ، هم آنچه شایسته معاد جسمانی است و هم آنچه شایسته روح و رستاخیز ارواح می باشد.
در واقع آنها که تمام نعمتهای مادی آن جهان را کنایه از نعمتهای معنوی می گیرند تحت تاثیر مکتبهای التقاطی قرار گرفته علاوه بر این که بدون جهت ظواهر آیات قرآن را تاویل کرده معاد جسمانی و لوازم آن را به کلی فراموش نموده و منکر شده اند.
و شاید جمله ((و الله بصیر بالعباد)) (خداوند به وضع بندگان خود بینا است) که در آخر آیه آمده اشاره به همین حقیقت باشد یعنی او است که می داند جسم و جان آدمی در جهان دیگر هر کدام چه خواسته هائی دارند و این خواسته ها را در هر تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 463
دو جانبه به نحو احسن تامین می کند.
در آیه بعد به معرفی بندگان پرهیزکار که در آیه قبل به آن اشاره شده بود پرداخته و شش صفت ممتاز برای آنها بر می شمرد.
1 - نخست اینکه : آنان با تمام دل و جان متوجه پروردگار خویشاند و ایمان قلب آنها را روشن ساخته و به همین دلیل در برابر اعمال خویش به شدت احساس مسئولیت می کنند، می فرماید: همان کسانی که می گویند پروردگارا! ما ایمان آورده ایم ، گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب آتش نگاهدار (الذین یقولون ربنا اننا آمنا فاغفر لنا ذنوبنا و قنا عذاب النار).
2 - آنها که صبر و استقامت دارند و در برابر حوادث سخت که در مسیر اطاعت پروردگار پیش می آید، و همچنین در برابر گناهان و به هنگام پیش آمدن شدائد و گرفتاریهای فردی و اجتماعی ، شکیبائی و ایستادگی به خرج می دهند (الصابرین).
3 - آنها که راستگو و درست کردارند و آنچه در باطن به آن معتقدند در ظاهر به آن عمل می کنند و از نفاق و دروغ و تقلب و خیانت دورند (و الصادقین).
4 - آنها که خاضع و فروتن هستند و در طریق بندگی و عبودیت خدا بر این کار مداومت دارند (و القانتین).
5 - آنها که در راه خدا انفاق می کنند نه تنها از اموال ، بلکه از تمام مواهب مادی و معنوی که در اختیار دارند به نیازمندان می بخشند (و المنفقین).
6 - و آنها که سحرگاهان ، استغفار و طلب آمرزش می کنند (و المستغفرین تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 464
بالاسحار).
در آن هنگام که چشمهای غافلان و بیخبران در خواب است و غوغای جهان مادی فرو نشسته و به همین دلیل حالت حضور قلب و توجه خاص به ارزشهای اصیل در قلب مردان خدا زنده می شود به پا می خیزند و در

پیشگاه با عظمتش سجده می کنند و از گناهان خود آمرزش می طلبند و محو انوار جلال کبریائی او می شوند، و تمام ذرات وجودشان زمزمه توحید سر می دهد، و همانگونه که با طلوع صبح ، ظلمت شب برچیده می شود و فیض عام پروردگار بر صفحه جهان می نشیند، آنها نیز به دنبال زمزمه های عاشقانه سحرگاهان همراه با طلوع صبح ، پرده های ظلمت غفلت و گناه از دلهایشان برچیده می شود و انوار رحمت و مغفرت و معرفت الهی بر دلهایشان فرو می نشیند.

نکته ها

1 - در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه اخیر می خوانیم ، که فرمود: هر کس در نماز وتر (آخرین رکعت نماز شب) هفتاد بار بگوید: استغفر الله ربی و اتوب الیه و تا یک سال این عمل را ادامه دهد خداوند او را از استغفار کنندگان در سحر ((المستغفرین بالاسحار)) قرار می دهد و او را مشمول عفو و رحمت خود می سازد.

2 - واژه ((سحر)) (بر وزن بشر) در اصل به معنی پوشیده و پنهان بودن است و چون در ساعات آخر شب پوشیدگی خاصی بر همه چیز حکومت می کند، نام آن سحر گذاشته شده است لغت سحر (بر وزن شعر) نیز از همین ماده است زیرا شخص ساحر دست به کارهائی می زند که اسرار آن از دیگران پوشیده و پنهان است عرب به ریه و شش نیز گاهی سحر (بر وزن بشر) می گوید و این هم به خاطر پوشیده تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 465

بودن درون آن می باشد.

چرا در میان اوقات شبانه روز تنها به وقت ((سحر)) اشاره شده است در حالی که استغفار و بازگشت به سوی خدا در هر حال مطلوب است ؟ این برای آن است که سحر به خاطر آرامش و سکوت و تعطیل کارهای مادی و نشاطی که بعد از استراحت و خواب به انسان دست می دهد آمادگی بیشتری برای توجه به خداوند به او می بخشد و این معنی را به آسانی با تجربه می توان دریافت ، حتی بسیاری از دانشمندان برای حل مشکلات علمی از آن وقت استفاده می کردند. زیرا چراغ فکر و روح انسان در آن وقت از هر زمان پر فروغتر و درخشان تر است و از آنجا که روح عبادت و استغفار توجه و حضور دل می باشد عبادت و استغفار در چنین ساعتی از همه ساعات گرانبهاتر خواهد بود. آل عمران

تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 466

آیه 18

آیه و ترجمه

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ وَ الْمَلَئکَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قَائمَا بِالْقِسطِ لا إِلَهَ إِلا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَکيمُ(18)

ترجَمه :
18 - خداوند، (با ایجاد نظام واحد جهان هستی ،) گواهی می دهد که معبودی جز او نیست ، و فرشتگان و صاحبان دانش ، (هر کدام به گونهای بر این مطلب ،) گواهی می دهند، در حالی که (خداوند در تمام عالم) قیام به عدالت دارد، معبودی جز او نیست ، که هم توانا و هم حکیم است .
تفسیر:
گواهی همه بر وحدانیتش
به دنبال بحثی که درباره مومنان راستین در آیات قبل آمده بود در این آیه اشاره به گوشهای از دلایل توحید و خداشناسی و بیان روشنی این راه پرداخته ، می گوید: خداوند (با ایجاد نظام شگرف عالم هستی) گواهی می دهد که معبودی جز او نیست (شهد الله انه لا اله الا هو).
و نیز فرشتگان و صاحبان علم و دانشمندان (هر کدام به گونه ای و با استناد به دلیل و آیه ای) بر این امر گواهی می دهند (و الملائکة و اولوا العلم).
این در حالی است که خداوند قیام به عدالت در جهان هستی فرموده که این عدالت نیز نشانه بارز وجود او است (قائما بالقسط).
آری : با این اوصاف که گفته شد هیچ معبودی جز او نیست که هم توانا و هم حکیم است (لا اله الا هو العزیز الحکیم).
بنابراین شما هم با خداوند و فرشتگان و دانشمندان هم صدا شوید و نغمه توحید سر دهید تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 467
نکته ها
1 - شهادت خداوند بر یگانگی خویش چگونه است ؟
منظور از شهادت خداوند، شهادت عملی و فعلی است نه قولی ، یعنی خداوند با پدید آوردن جهان آفرینش که نظام واحدی در آن حکومت می کند و قوانین آن در همه جا یکسان ، و برنامه آن یکی است ، و در واقع یک واحد به هم پیوسته و یک نظام یگانه است ، عملا نشان داده که آفریدگار و معبود، در جهان یکی بیش نیست ، و همه از یک منبع ، سرچشمه می گیرند، بنابراین ایجاد این نظام واحد، شهادت و گواهی خدا است بر یگانگی ذاتش .
اما شهادت و گواهی فرشتگان و دانشمندان ، جنبه قولی دارد، چه اینکه آنها هر کدام با گفتاری شایسته خود، اعتراف به این حقیقت می کنند و اینگونه تفکیک در آیات قرآن فراوان است مثلا در آیه ((ان الله و ملائکته یصلون علی النبی)) (خدا و فرشتگان بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درود می فرستند) درود از ناحیه خدا چیزی است و از ناحیه فرشتگان چیز دیگر، از ناحیه خدا، فرستادن رحمت است و از ناحیه فرشتگان تقاضای رحمت .

البته گواهی فرشتگان و دانشمندان ، جنبه عملی نیز دارد، زیرا آنها تنها او را می پرستند و در برابر هیچ معبود دیگر، سر تعظیم فرود نمی آورند.
2 - قیام به قسط چیست ؟
جمله ((قائما بالقسط)) به اصطلاح ادبی ، حال فاعل شهد است که الله باشد یعنی خداوند گواهی به یکتایی خود می دهد در حالی که قیام به عدالت در جهان هستی دارد، و این جمله در واقع دلیلی است بر شهادت او، زیرا حقیقت عدالت ، انتخاب طریق میانه و مستقیم و دوری از هر گونه افراط و تفریط و انحراف تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 468
است و می دانیم که طریق میانه و مستقیم ، همواره یکی است و بیش از یکی نیست ، چنانکه در آیه 153 سوره انعام می خوانیم و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله (و این راه مستقیم من است ، پس آن را پیروی کنید و به راههای دیگر نروید که شما را از راه او پراکنده می سازد).
در این آیه راه خدا یکی معرفی شده ، و راههای منحرف و بیگانه از خدا، متعدد و پراکنده ، زیرا صراط مستقیم به صورت مفرد و طرق انحرافی به صورت جمع آورده شده است .
نتیجه این که عدالت همیشه ، همراه با نظام واحد است و نظام واحد، نشانه مبدأ واحد می باشد، بنابراین عدالت به معنی واقعی در عالم آفرینش دلیل بر یگانگی آفریدگار خواهد بود. (دقت کنید)
3 - موقعیت دانشمندان :
در این آیه ، دانشمندان واقعی در ردیف فرشتگان قرار گرفتهاند و این خود امتیاز دانشمندان را بر دیگران اعلام می کند، و نیز از آیه استفاده می شود که امتیاز دانشمندان از این نظر است که در پرتو علم خود، به حقایق اطلاع یافته و به یگانگی خدا که بزرگترین حقیقت است معترف اند.
روشن است که آیه ، همه دانشمندان را شامل می شود و اگر در بعضی از روایات که در ذیل این آیه وارد شده ((اولوا العلم)) به ائمه اطهار (علیه السلام) تفسیر شده از این نظر است که آنان ، روشن ترین مصداق ((اولوا العلم)) هستند.
مرحوم طبرسی در مجمع البیان ضمن تفسیر آیه از جابر بن عبد الله انصاری از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کند که فرمود:
ساعة من عالم یتکی علی فراشه ینظر فی علمه خیر من عبادة العابد سبعین عاما:
(یک ساعت از زندگی دانشمندی که بر بستر خود تکیه کرده و در تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 469

اندوخته های علمی خود می اندیشد، بهتر از هفتاد سال عبادت عابد است)!
در ذیل آیه جمله ((لا اله الا هو)) تکرار شده است ، این تکرار گویا اشاره به این است که همانطور که در آغاز آیه ، شهادت خداوند و فرشتگان و دانشمندان آمده است ، هر کس این گواهی را می شنود، باید او هم ، با شهادت آنها هم صدا گردد و گواهی بر وحدت معبود بدهد.
و از آنجا که جمله ((لا اله الا هو)) به عنوان ادای حق تعظیم خداوند و اظهار توحید است ، با دو است ((عزیز و)) ((حکیم)) (توانا و دانا) ختم شده است ، زیرا قیام به عدالت نیازمند به قدرت و حکمت است ، تنها خداوندی که بر هر چیز قادر و به همه چیز آگاه است ، می تواند، عدالت را در جهان هستی برقرار سازد.
این آیه از آیاتی است که همواره مورد توجه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده و کرارا در مواقع مختلف آن را تلاوت می فرمود: زبیر بن عوام می گوید: شب عرفه در خدمت رسول خدا بودم ، شنیدم که مکررا این آیه را می خواند. آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 470
آیه 19
آیه و ترجمه
إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللَّهِ الاسلَمُ وَ مَا اخْتَلَف الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَب إِلا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيَا بَيْنَهُمْ وَ مَن يَكْفُرْ بِئَايَتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سرِيعُ الْحِسابِ(19)
ترجمه :
19 - دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است . و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد، اختلافی (در آن) ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و علم ، آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود، و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، (خدا به حساب او می رسد، زیرا) خداوند، سریع الحساب است .
تفسیر:
روح دین همان تسلیم در برابر حق است !
بعد از بیان یگانگی معبود به یگانگی دین پرداخته ، می فرماید: دین در نزد خدا، اسلام است (ان الدین عند الله الاسلام).
واژه ((دین)) در لغت در اصل به معنی جزا و پاداش است ، و به معنی اطاعت و پیروی از فرمان نیز آمده است ، و در اصطلاح مذهبی عبارت از مجموعه قواعد و قوانین و آدابی است که انسان در سایه آنها می تواند به خدا نزدیک شود و به سعادت دو جهان برسد و از نظر اخلاقی و تربیتی در مسیر صحیح گام بردارد.

واژه ((اسلام)) به معنی تسلیم است ، بنابراین معنی جمله ((ان الدین عند الله الاسلام)) این است که آیین حقیقی در پیشگاه خدا همان تسلیم در برابر فرمان او است ، و در واقع روح دین در هر عصر و زمان چیزی جز تسلیم در برابر حق نبوده و نخواهد بود، منتها از آنجا که آیین پیامبر اسلام ، آخرین و برترین آیینها است نام اسلام برای آن انتخاب شده است و گر نه از یک نظر همه ادیان الهی ، اسلام است ، و تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 471

همانگونه که سابقا نیز اشاره شد، اصول ادیان آسمانی نیز یکی است هر چند با تکامل جامعه بشری ، خداوند ادیان کاملتری را برای آنها فرستاده تا به مرحله نهایی تکامل که دین خاتم پیامبران ، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است رسیده .

امیر مومنان علی (علیه السلام) در گفتاری که در کلمات قصار نهج البلاغه از او نقل شده این حقیقت را ضمن بیان عمیقی روشن فرموده است :

لانسبن الاسلام نسبة لم ینسبها احد قبلی : الاسلام هو التسلیم ، و التسلیم هو الیقین ، و الیقین هو التصدیق ، و التصدیق هو الاقرار، و الاقرار هو الاداء و الاداء هو العمل :

در این عبارت امام (علیه السلام) نخست می فرماید: می خواهم اسلام را آن چنان تفسیر کنم که هیچ کس نکرده باشد، سپس شش مرحله برای اسلام بیان فرموده است .

نخست می فرماید: اسلام همان تسلیم در برابر حق است ، سپس اضافه می کند تسلیم بدون یقین ممکن نیست (زیرا تسلیم بدون یقین ، تسلیم کورکورانه است نه عالمانه) بعد می فرماید: یقین هم ، تصدیق است (یعنی تنها علم و دانائی کافی نیست ، بلکه به دنبال آن ، اعتقاد و تصدیق قلبی لازم است) سپس می فرماید: تصدیق همان اقرار است (یعنی کافی نیست که ایمان تنها در منطقه قلب و روح انسان باشد، بلکه با شهامت و قدرت باید آن را اظهار داشت) سپس اضافه می کند: اقرار همان انجام وظیفه است (یعنی اقرار تنها گفتگوی زبانی نیست بلکه تعهد و قبول مسئولیت است) و در پایان می فرماید: انجام مسئولیت همان عمل است (عمل به فرمان خدا و انجام برنامه های الهی) زیرا تعهد و مسئولیت چیزی جز عمل نمی تواند باشد، و آنها که نیروی خود را در گفتگوها، طرحها، جلسات و انجمنها و مانند آن صرف می کنند و فقط حرف می زنند، نه تعهدی را پذیرفته اند و نه تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 472

مسئولیتی و نه از روح اسلام آگاهی دارند.

این روشنترین تفسیری است که برای اسلام در تمام جنبه ها می توان بیان کرد.

سپس به بیان سرچشمه اختلافهای مذهبی که علی رغم وحدت حقیقی دین الهی به وجود آمده می پردازد و می فرماید: آنها که کتاب آسمانی به آنها داده شده بود در آن اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه آگاهی و علم به سراغشان آمد و این اختلاف به خاطر ظلم و ستم در میان آنها بود (و ما اختلف الذین اتوا الکتاب الا من بعد ما جاءهم العلم بغیا بینهم).
بنابراین ظهور اختلاف اولا بعد از علم و آگاهی بود و ثانیا انگیزهای جز طغیان و ظلم و حسد نداشت .
یهود در مورد جانشین موسی بن عمران به اختلاف و نزاع پرداختند و خونهای زیادی ریختند و مسیحیان در امر توحید و آلوده ساختن آن بر شرک و تثلیث راه اختلاف پوییدند و هر دو در مورد دلایل پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) که در کتب آنها آمده بود، تخم اختلاف پاشیدند، گروهی پذیرا شدند و گروهی انکار کردند.
کوتاه سخن اینکه : ادیان آسمانی همواره با مدارک روشن و معجزات انبیاء همراه بوده و برای حقیقت جویان ابهامی باقی نمی گذاشته ، مثلا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) علاوه بر معجزات آشکار، از جمله قرآن مجید و دلایل روشنی که در متن این آیین آمده ، اوصاف و مشخصاتش در کتب آسمانی پیشین که بخشهائی از آن در دست یهود و نصاری وجود داشت بیان شده بود و به همین دلیل دانشمندان آنها قبل از ظهور او بشارت ظهورش را با شوق و تاکید فراوان می دادند، اما همین که مبعوث شد چون منافع خود را در خطر می دیدند از روی طغیان و ظلم و حسد همه را

نادیده گرفتند.
به همین دلیل در پایان آیه سرنوشت آنها و امثال آنها را بیان کرده ، می گوید: هر کس به آیات خدا کفر ورزد (خدا حساب او را می رسد زیرا) خداوند حسابش سریع است (و من یکفر بایات الله فان الله سریع الحساب).
آری کسانی که آیات الهی را بازیچه هوسهای خود قرار دهند، نتیجه کار خود را در دنیا و آخرت می بینند، خداوند به سرعت به حساب اعمال آنها رسیدگی می کند و به هر کدام جزا و کیفر مناسب می دهد (در تفسیر جمله سریع الحساب ذیل آیه 202 سوره بقره ، بحث کافی کردهایم).
منظور از آیات الله در اینجا تمام آیات الهی و براهین او و کتابهای آسمانی است ، و حتی احتمالا آیات تکوینی الهی را نیز در عالم هستی شامل می شود، و اینکه بعضی از مفسران ، آن را به خصوص تورات یا انجیل و یا مانند آن تفسیر کرده اند، هیچ دلیلی ندارد.
نکته :
سرچشمه اختلافهای مذهبی

موضوع جالبی که از آیه استفاده می شود این است که : سرچشمه اختلافها و کشمکشهای مذهبی ، معمولا از جهل و بیخبری نیست ، بلکه بیشتر به خاطر بغی و ظلم و انحراف از حق و اعمال نظرهای شخصی است اگر مردم مخصوصا طبقه دانشمندان تعصب و کینه توزی و تنگ نظریها و منافع شخصی و تجاوز از حدود و حقوق خود را کنار بگذارند و با واقعبینی و روح عدالت خواهی احکام خدا را بررسی نمایند جاده حق بسیار روشن خواهد بود و اختلافات به سرعت حل می شود.
این آیه در واقع پاسخ دندان شکنی است به آنها که می گویند: ((مذهب در میان بشر ایجاد اختلاف کرده است و خونریزیهای فراوانی در طول تاریخ

آورد)) این ایراد کنندگان مذهب را با ((تعصبات مذهبی)) و افکار انحرافی اشتباه کرده اند زیرا ما هنگامی که دستورهای مذاهب را مورد بررسی قرار دهیم می بینیم همه یک هدف را تعقیب می کنند و همه برای سعادت انسان آمده اند اگر چه با گذشت زمان تکامل یافته اند، در واقع ادیان آسمانی همچون دانه های باران هستند که از آسمان نازل می گردد دانه های باران همه حیاتبخش هستند ولی هنگامی که روی زمینهای آلوده می ریزند که یکی شور است و دیگری تلخ به رنگها و طعمهای مختلف در می آیند این اختلافات مربوط به باران نیست بلکه مربوط به این زمینهای آلوده است منتها روی اصل تکامل آخرین آنها کاملترین آنها است . آل عمران

آیه 20
آیه و ترجمه
فَإِنْ حَاجُّوکَ فَقُلْ أَسلَمْت وَجْهِیَ للَّهِ وَ مَنِ اتَّبَعَنِ وَ قُل لِّلَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَبَ وَ الأُمِّیِّینَ ءَ أَسلَمْتُمْ فَإِنْ أَسلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوا وَّ إِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَیْکَ الْبَلَغُ وَ اللَّهُ بَصِیرُ بِالْعِبَادِ(20)
ترجمه :
20 - اگر با تو، به گفتگو و ستیز برخیزند، (با آنها مجادله نکن ! و) بگو: من و پیروانم ، در برابر خداوند (و فرمان او)، تسلیم شده ایم .
و به آنها که اهل کتاب هستند (یهود و نصاری) و بیسوادان (مشرکان) بگو: آیا شما هم تسلیم شده اید؟ اگر (در برابر فرمان و منطق حق ،) تسلیم شوند، هدایت می یابند، و اگر سرپیچی کنند، (نگران مباش ! زیرا) بر تو، تنها ابلاغ (رسالت) است ، و خدا نسبت به (اعمال و عقاید) بندگان ، بیناست .
تفسیر:
از جدال و تسیز بپرهیز
به دنبال بیان سرچشمه اختلافات دینی به گوشهای از این اختلاف که همان

بحث و جدال یهود و نصاری با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، در این آیه اشاره می کند، می فرماید: اگر با تو به گفتگو و ستیز برخیزند (با آنها) مجادله نکن و بگو: من و پیروانم در برابر خداوند، تسلیم شده ایم (فان حاجوک فقل اسلمت وجهی لله و من اتبعن).
((حاجوک)) از ماده ((محاجه)) در لغت به معنی بحث و گفتگو و استدلال و دفاع از یک عقیده یا یک مساله است .
طبیعی است که طرفداران هر آیینی در مقام دفاع از عقیده خود برمی آیند و خود را حق به جانب معرفی می کنند، از این رو قرآن به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید: ممکن است اهل کتاب (یهود و نصاری) با تو بحث کنند و بگویند ما در برابر حق تسلیم هستیم ، و حتی در این باره پافشاری کنند چنانکه مسیحیان نجران در تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 476
پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین بودند.
خداوند در این آیه به پیامبرش دستور می دهد که از بحث و مجادله با آنها دوری کن و به جای آن برای راهنمائی و قطع مخاصمه ((بگو: به آنها که اهل کتاب هستند (یهود و نصاری) و همچنین درس نخوانده ها (مشرکان) آیا شما هم (همچون من که تسلیم فرمان حقم) تسلیم شده اید)) (و قل للذین اوتوا الکتاب و الامیین ء اسلمتم).
((اگر به راستی تسلیم شوند هدایت یافته اند، و اگر رویگردان شوند و سرپیچی کنند بر تو ابلاغ (رسالت) است و تو مسئول اعمال آنها نیستی (فان اسلموا فقد اهتدوا و ان تولوا فانما علیک البلاغ).
بدیهی است منظور تسلیم زبانی و ادعائی نیست ، بلکه منظور تسلیم حقیقی و عملی در برابر حق است ، اگر آنها در برابر سخنان حقیقی سر تسلیم فرود آورند، با توجه به اینکه دعوت تو آشکار و آمیخته با منطق و دلیل روشن است مسلما ایمان می آورند و اگر ایمان نیاورند تسلیم حق نیستند و تنها دعوی اسلام و تسلیم در برابر فرمان حق دارند.
کوتاه سخن اینکه : وظیفه تو ابلاغ رسالت است ، آمیخته با دلیل و برهان ، و اگر روح حقجویی در آنها باشد پذیرا می شوند، و اگر نشوند تو وظیفه خود را انجام دادهای .
و در پایان آیه می فرماید: خداوند به اعمال و افکار بندگان خود بینا است (و الله بصیر بالعباد).
او مدعیان دروغی تسلیم را از راستگویان می شناسد و نیات محاجه کنندگان را که برای چه هدفی بحث و گفتگو می کنند می داند، و اعمال همه را از نیک و بد می بیند و به هر کس جزای مناسب می دهد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 477
نکته ها

1 - از این آیه به طور ضمنی استفاده می شود که از ادامه بحث و محاجه با مردم لجوجی که تسلیم منطق صحیح نیستند، باید پرهیز کرد.
2 - منظور از ((امیین)) کسانی که نوشتن و خواندن نمی دانند در این آیه مشرکان می باشند علت این که از مشرکان در برابر اهل کتاب (یهود و نصاری) به این نام تعبیر شده به خاطر این است که مشرکان کتاب آسمانی نداشتند تا مجبور به فرا گرفتن ، خواندن و نوشتن شوند.
3 - از این آیه به خوبی روشن می شود که روش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هرگز تحمیل فکر و عقیده نبوده است ، بلکه کوشش و مجاهدت داشته که حقایق بر مردم روشن شود و سپس آنان را به حال خود وامی گذاشته که خودشان تصمیم لازم را در پیروی از حق بگیرند. آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 478
آیه 21 - 22
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ یَکْفُرُونَ بِئَایَتِ اللَّهِ وَ یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیرِ حَقٍّ وَ یَقْتُلُونَ الَّذِینَ یَأْمُرُونَ بِالْقِسطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشرْهُم بِعَذَابٍ أَلِیم(21)
أُولَئک الَّذِینَ حَبِطت أَعْمَلُهُمْ فی الدُّنْیَا وَ الاَخِرَةِ وَ مَا لَهُم مِّن نَّصِرِینَ(22)
ترجمه :
21 - کسانی که نسبت به آیات خدا کفر می ورزند و پیامبران را بناحق می کشند، و (نیز) مردمی را که امر به عدالت می کنند به قتل می رسانند، به کیفر دردناک (الهی) بشارت ده !
22 - آنها کسانی هستند که اعمال (نیکشان ، به خاطر این گناهان بزرگ ،) در دنیا و آخرت تباه شده ، و یاور و مددکار (و شفاعت کننده ای) ندارند.
تفسیر:
نشانه های سرکشی آنان
در تعقیب آیه گذشته که به طور ضمنی نشان میداد یهود و نصاری و مشرکانی که با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به گفتگو و ستیز برخاسته بودند تسلیم حق نبودند در این آیه به بعضی از نشانه های این مساله اشاره می کند، می فرماید: کسانی که به آیات خدا کافر می شوند، و پیامبران را بناحق می کشند و (همچنین) کسانی را از مردم که امر به عدل و داد می کنند به قتل میرسانند، آنها را به مجازات دردناک (الهی) بشارت بده (ان الذین یکفرون بایات الله و یقتلون النبیین بغیر حق و یقتلون الذین یامرون بالقسط من الناس فبشرهم بعذاب الیم).
در این آیه نخست به سه گناه بزرگ آنها اشاره شده (کفر ورزیدن تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 479
پروردگار، کشتن پیامبران ، بناحق و کشتن کسانی که از برنامه های

پیامبران دفاع می کردند و مردم را به عدالت دعوت می نمودند) و هر یک از این گناهان به تنهائی کافی بود که ثابت کند آنها تسلیم فرمان حق نیستند، بلکه صدای حقگویان را در گلو خفه می کنند.
تعبیر به ((یکفرون)) و ((یقتلون)) به صورت ((فعل مضارع)) اشاره به این است که کفر ورزیدن و کشتن انبیاء و آمران به عدالت ، گوئی جزئی از برنامه زندگی آنها شده بود و مستمرا آن را انجام داده و می دهند (توجه داشته باشید که فعل مضارع دلیل بر استمرار است).
البته این اعمال ، بیشتر روش یهود بود که امروز نیز در اشکال دیگری ادامه دارد، ولی این مانع از آن نخواهد بود که مفهوم آیه عمومیت داشته باشد.
سپس در دنباله این آیه و آیه بعد، به سه کیفر و سرنوشت شوم آنها اشاره می کند: نخست عذاب الیم و دردناک بود که در بالا گذشت .
دیگر اینکه می فرماید: ((آنها کسانی هستند که اعمال نیکشان در دنیا و آخرت نابود گشته)) و اگر اعمال نیکی انجام داده اند تحت تاثیر گناهان بزرگ آنان اثر خود را از دست داده است (اولئک الذین حبطت اعمالهم فی الدنیا و الاخرة).
دیگر اینکه ((آنها در برابر مجازاتهای سخت الهی هیچ یار و یاور (و شفاعت کننده ای) ندارند)) (و ما لهم من ناصرین).
همانگونه که در ذیل آیه 61 سوره بقره گفته شد، تاریخ پر ماجرای یهود نشان می دهد که آنها علاوه بر انکار آیات الهی در کشتن پیامبران و منادیان حق ، فوق العاده جسور بودند، و مجاهدانی را که به حمایت آنها برمی خاستند از دم شمشیر می گذراندند، مسلم است مجازاتهای سهگانه بالا که درباره آنها گفته شد در مورد همه کسانی که اعمال شبیه آنها دارند جاری است . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 480
نکته ها
1 - در آیه اول آمران به عدالت و دعوت کنندگان به معروف و حق در ردیف پیامبران شمرده شده اند و کفر به خداوند و کشتن پیامبران و کشتن اینگونه افراد در یک سطح قرار گرفته است و این نهایت اهتمام اسلام را به مساله بسط عدالت در اجتماع روشن می سازد.
از آیه دوم شدت مجازات کسانی که اقدام به قتل چنین مردم صالحی بکنند به خوبی روشن می شود، زیرا سابقا گفتهایم حبط درباره همه گناهان نیست بلکه در مورد گناهان شدیدی است که اعمال نیک را نیز از میان میبرد و از همه گذشته نفی شفاعت از این اشخاص نشانه دیگری بر شدت گناه آنها است .
2 - منظور از ((بغیر حق)) این نیست که می توان پیامبران را به حق کشت بلکه منظور این است که قتل پیامبران همیشه به غیر حق و ظالمانه

بوده است و به اصطلاح بغیر حق قید توضیحی است که برای تاکید آمده .
3 - از جمله ((فبشرهم بعذاب الیم)) (آنها را به عذاب شدید بشارت بده) استفاده می شود که کافران معاصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز مشمول این آیه بوده اند در حالی که می دانیم آنها قاتل هیچ یک از انبیاء نبوده اند و این به خاطر آن است که هر کس راضی به برنامه و مکتب و اعمال جمعیتی باشد در اعمال نیک و بد آنها سهیم است و چون این دسته از کفار (مخصوصا یهود) نسبت به برنامه های پیشینیان خود و اعمال خلاف آنها سخت وفادار بودند مشمول سرنوشت آنها خواهند بود.
4 - کلمه ((بشارت)) در اصل به معنی خبرهای نشاطانگیز است که اثر آن در بشره و صورت انسان آشکار می گردد، به کار بردن کلمه بشارت در مورد عذاب در این آیه و بعضی دیگر از آیات قرآن در واقع یک نوع تهدید و استهزاء به افکار تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 481
گنهکاران محسوب می شود و این شبیه سخنی است که در میان ما نیز متداول است که اگر کسی کار بدی را انجام داد در مقام تهدید و استهزاء به او میگوییم مزد و پاداش تو را خواهیم داد!.
5 - در حدیثی از ابو عبیده جراح می خوانیم که می گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدم کدامیک از مردم عذابش در روز قیامت از همه شدیدتر است ؟
فرمود: ((کسی که پیامبری را به قتل برساند یا مردی را که امر به معروف و نهی از منکر می کند، سپس این آیه را تلاوت فرمود: و یقتلون النبیین بغیر حق و یقتلون الذین یامرون بالقسط من الناس)).
سپس افزود: ((ای ابا عبیده ! بنی اسرائیل 43 پیامبر را در آغاز روز در یک ساعت کشتند، در این حال 112 نفر از عابدان بنی اسرائیل قیام کردند و قاتلین را امر به معروف و نهی از منکر نمودند، آنها نیز در همان روز کشته شدند، و این همان است که خداوند می فرماید: فبشرهم بعذاب الیم)).
آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 482
آیه 23 - 25
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَرَ إِلی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِّنَ الْکتَبِ یُدْعَوْنَ إِلی کِتَبِ اللَّهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ یَتَوَلی فَرِیقٌ مِّنْهُمْ وَ هُم مُّعْرِضونَ(23)
ذَلِک بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَن تَمَسنَا النَّارُ إِلا أَیَّاماً مَّعْدُودَتٍ وَ غَرَّهُمْ فی دِینِهِم مَّا کانُوا یَفْتَرُونَ(24)
فَکَیْف إِذَا جَمَعْنَهُمْ لِیَوْمٍ لا رَیْب فِیهِ وَ وُفِّیَت کلُّ نَفْسٍ مَّا کسبَت وَ هُمْ لا یُظلَمُونَ(25)
ترجمه :

23 - آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب (آسمانی) داشتند، به سوی کتاب الهی دعوت شدند تا در میان آنها داوری کند، سپس گروهی از آنان ، (با علم و آگاهی ،) روی میگردانند، در حالی که (از قبول حق) اعراض دارند؟
24 - این عمل آنها، به خاطر آن است که می گفتند: ((آتش (دوزخ)، جز چند روزی به ما نمی رسد. (و کیفر ما، به خاطر امتیازی که بر اقوام دیگر داریم ، بسیار محدود است .))) این افترا (و دروغی که به خدا بسته بودند،) آنها را در دینشان مغرور ساخت (و گرفتار انواع گناهان شدند).
25 - پس چگونه خواهند بود هنگامی که آنها را برای روزی که شکی در آن نیست (روز رستاخیز) جمع کنیم ، و به هر کس ، آنچه (از اعمال برای خود) فراهم کرده ، بطور کامل داده شود؟ و به آنها ستم نخواهد شد (زیرا محصول اعمال خود را می چینند).
شان نزول :
در تفسیر ((مجمع البیان)) از ابن عباس نقل شده که در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) زن و مردی از یهود خیبر مرتکب زنای محصنه شدند با اینکه در تورات دستور مجازات سنگباران درباره این چنین اشخاص داده شده بود، چون آنها از طبقه اشراف بودند تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 483
یهود از اجرای این دستور در مورد آنها سرباز زدند و پیشنهاد شد که به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) مراجعه کرده داوری بطلبند به این امید که مجازات خفیفتری از طرف او درباره آنها تعیین شود. هنگامی که به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) مراجعه کردند.
پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: همین تورات فعلی میان من و شما داوری می کند، آنها پذیرفتند و ابن صوریا را که از دانشمندان آنان بود از فدک به مدینه دعوت کردند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را شناخت فرمود: تو ابن صوریا هستی ؟!
عرض کرد: بلی
فرمود: تو اعلم علمای یهود می باشی ؟ گفت : این چنین فکر می کنند!
پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داد قسمتی از تورات را که آیه ((رجم)) (سنگباران) در آن بود پیش روی او بگذارند، او که قبلا از جریان آگاه شده بود هنگامی که به این قسمت رسید دست روی آن گذاشت و جمله های بعد را خواند ((عبدالله بن سلام)) که قبلا از دانشمندان یهود بود و سپس اسلام اختیار کرده بود حضور داشت فورا متوجه پرده پوشی ((ابن صوریا)) شد و برخاست و دست او را از روی این جمله برداشت و آن را از متن تورات قرائت کرد، و گفت تورات می گوید بر یهود لازم است هر گاه زن و مردی مرتکب زنای محصنه شوند هنگامی

که مدرک کافی بر جرم آنها وجود داشته باشد سنگ باران شوند، سپس پیامبر دستور داد مجازات مزبور طبق آیین آنها در مورد این دو مجرم اجرا شود جمعی از یهود خشمناک شدند و این آیه درباره وضع آنها نازل گردید.
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 484
تفسیر:
چرا تسلیم حق نیستند؟
به دنبال آیات گذشته که سخن از محاجه و بحث و گفتگوهای لجوجانه گروهی از اهل کتاب به میان آورد، در این آیات روشن می سازد که آنها تسلیم پیشنهادهای منطقی نبودند و انگیزه های این عمل و نتایج آن را نیز بازگو می کند.
در آیه نخست می فرماید: ((آیا مشاهده نکردی کسانی را که بهره ای از کتاب آسمانی داشتند و دعوت به سوی کتاب الهی شدند تا در میان آنها داوری کند ولی عدهای از آنها روی گردانیدند و از قبول حق اعراض نمودند)) این در حالی بود که کتاب آسمانی آنها حکم الهی را بازگو کرده بود و آنها از آن آگاهی داشتند (الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یدعون الی کتاب الله لیحکم بینهم ثم یتولی فریق منهم و هم معرضون).
آری آنها به همان حکم موجود در کتاب مذهبی خویش نیز گردن نمینهادند و با بهانهجوئی و مطالب بی اساس از اجرای حدود الهی سرپیچی می کردند.
ضمنا از جمله ((اوتوا نصیبا من الکتاب)) بر می آید که تورات (و انجیلی) که در دست یهود و نصاری در آن عصر بود، تمام تورات و انجیل اصلی نبود، بلکه تنها قسمتی از آن بود احتمالا و قسمت بیشتر از این دو کتاب آسمانی ، از میان رفته یا تحریف شده بود.
آیات دیگری از قرآن مجید نیز این معنی را تایید می کند و شواهد و علایم تاریخی نیز مؤ ید آن است که اینجا جای شرح آن نیست .
در آیه بعد دلیل مخالفت و سرپیچی آنها را شرح می دهد که آنها بر اساس یک فکر باطل معتقد بودند از نژاد ممتازی هستند (همانگونه که امروز نیز چنین فکر تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 485
می کنند و نوشته ها و اعمال آنها گواه بر نژاد پرستی شدید آنها است).
آنها معتقد بودند ارتباط ویژهای با پروردگار دارند تا آنجا که خود را فرزندان خدا می نامیدند و می گفتند: نحن ابناء الله و احباؤ ه : ((ما فرزندان خدا و دوستان خاص او هستیم)) و به همین دلیل برای خود مصونیتی در مقابل مجازات الهی قایل بودند، لذا قرآن در این آیه می گوید این اعمال و رفتار به خاطر آن است که گفتند: جز چند روزی آتش دوزخ به ما نمیرسد و اگر مجازاتی داشته باشیم بسیار محدود است (ذلک بانهم قالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودات).
((معدود)) یعنی قابل شمارش ، و معمولا به اشیاء کم گفته می شود، زیرا

اشیاء زیاد قابل شمارش نیستند یا شمارش آنها مشکل است .
منظور از ((ایاما معدودات)) یا همان چهل روزی است که آنها در غیاب موسی (علیه السلام) گوسالهپرستی کردند و این گناه عظیمی بود که حتی خودشان نمی توانستند آن را انکار کنند.
و یا منظور روزهای معدودی از عمرشان بود که به گناهان فوق العاده صریح دست زده بودند تا آنجا که خودشان هم قادر به انکار، یا توجیه و پردهپوشی بر آن نبودند.
سپس می افزاید: آنها این امتیازات دروغین را به خدا نسبت میدادند ((و این افترا و دروغی را که به خدا بسته بودند آنها را در دینشان مغرور ساخته بود)) (و غرهم فی دینهم ما کانوا یفترون).
قرآن مجید در سومین و آخرین آیه مورد بحث ، خط بطلان بر تمام این ادعاهای واهی و خیالات باطل میکشد و می گوید: ((پس چگونه خواهد بود

هنگامی که آنها را در روزی که در آن شکی نیست جمع کنیم ، و به هر کس آنچه را به دست آورده داده شود و به آنها ستم نخواهد شد)) (فکیف اذا جمعناهم لیوم لا ریب فیه و وفیت کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون).
آری در آن روز همه در دادگاه عدل الهی حاضر خواهند شد، و هر کس نتیجه کشته خود را درو می کند، و اعمال هر کس به او تسلیم می شود و مجازات آنها هر چه باشد هرگز ظالمانه نیست زیرا محصول اعمال خود آنها است ، و آن روز است که می فهمند هیچ امتیازی بر دیگران ندارند و عدل الهی همه را شامل می شود.
ضمنا از جمله ((ما کسبت)) به روشنی این معنی به دست می آید که پاداش و کیفر قیامت و نجات و بدبختی در جهان دیگر، تنها بستگی به اعمال خود انسان دارد نه به پندارهای واهی و خیالات باطل .
نکته ها
1 - آیا ممکن است انسان دروغی بگوید و یا افترائی به خدا ببندد و بعد خودش تحت تاثیر آن واقع گردد و به آن مغرور شود، آن چنان که قرآن در آیات فوق درباره یهود نقل می کند آیا این باورکردنی است ؟
پاسخ این سوال چندان مشکل نیست زیرا مساله فریب وجدان از مسائل مسلم روانشناسی امروز است که گاهی دستگاه فکر و اندیشه در پی اغفال وجدان بر می آید و چهره حقیقت را در نظر وجدان خویش دگرگون می سازد، بسیار دیدهایم افراد آلوده به گناهان بزرگی همچون قتل و سرقت و یا اعتیادهای گوناگون با این که زشتی اعمال خود را به خوبی درک می کنند برای به دست آوردن آرامش کاذب وجدان می کوشند مردم را مستحق این گونه اعمال ، جلوه دهند و یا اینکه برای توجیه اعتیادهای زیان بار خود گرفتاریهای زندگی و مشکلات طاقتفرسای اجتماعی را بهانه

می کنند تا پناه بردن خویش را به مواد مخدر توجیه نمایند به علاوه اینگونه افترائات و امتیازات دروغین را نسلهای پیشین اهل کتاب درست تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 487
کرده بودند و تدریجا برای نسلهای آینده که از واقعیت آگاهی چندانی نداشتند، (و برای کشف حقیقت به خود زحمت نمیدادند) به صورت عقیده مسلمی در آمده بود.
2 - ممکن است گفته شود اعتقاد به عذاب و کیفر محدود در میان ما مسلمانان نیز هست زیرا ما معتقدیم که مسلمانان برای همیشه در عذاب الهی نمی مانند و بالاخره ایمان آنها موجب نجات آنان می شود.
ولی باید به این نکته توجه داشت که ما هرگز معتقد نیستیم که یک مسلمان گنهکار و آلوده به انواع جنایات فقط چند روزی عذاب الهی میبیند بلکه ما معتقدیم سالیان دراز که مدت آن را جز خدا نمی داند گرفتار مجازات خواهد بود ولی مجازات او به خاطر ایمانش ابدی و جاویدان نمی باشد و اگر در میان مسلمانان راستی افرادی پیدا شوند که چنین امتیازی برای خود قایل باشند و معتقد گردند که در پناه نام اسلام و ایمان به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه اطهار (علیهمالسلام) مجازند هر گناهی را مرتکب شوند و مجازات آنها چند روزی بیش نخواهد بود سخت در اشتباه اند و از روح اسلام و تعلیمات آن بر کنار می باشند.
به علاوه ما امتیازی در این مساله برای مسلمانان قایل نیستیم بلکه معتقدیم پیروان هر امتی در عصر و زمان خود که به پیامبر عصر خود ایمان داشته و ضمنا مرتکب گناهی شده اند مشمول این قانون هستند از هر نژادی که باشند در حالی که یهود این امتیاز را برای نژاد اسرائیل قایل بودند نه برای اقوام دیگر.
قرآن به این امتیاز دروغین آنها پاسخ گفته و در سوره مائده آیه 18 می گوید: بل انتم بشر ممن خلق ، ((شما هم بشری همچون سایر افراد بشر هستید)). آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 488
آیه 26 - 27
آیه و ترجمه
قُلِ اللَّهُمَّ مَلِکَ الْمُلْکِ تُؤْتی الْمُلْکَ مَن تَشاءُ وَ تَنزِعُ الْمُلْکَ مِمَّن تَشاءُ وَ تُعِزُّ مَن تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَن تَشاءُ بِیَدِکَ الْخَیرُ إِنَّکَ عَلی کلِّ شیْءٍ قَدِیرٌ(26)
تُولِجُ الَّیْلَ فی النَّهَارِ وَ تُولِجُ النَّهَارَ فی الَّیْلِ وَ تُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ تُخْرِجُ الْمَیِّت مِنَ الْحَیِّ وَ تَرْزُقُ مَن تَشاءُ بِغَیرِ حِسابٍ(27)
ترجمه :
26 - بگو: ((بار الها! مالک حکومتها تویی ، به هر کس بخواهی ، حکومت می بخشی ، و از هر کس بخواهی ، حکومت را می گیری ، هر کس را

بخواهی ، عزت می دهی ، و هر که را بخواهی خوار می کنی .
تمام خوبیها به دست توست ، تو بر هر چیزی قادری .
27 - شب را در روز داخل می کنی ، و روز را در شب ، و زنده را از مرده بیرون می آوری ، و مرده را از زنده ، و به هر کس بخواهی ، بدون حساب ، روزی می بخشی .
شان نزول :
مفسر معروف ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) دو شاءن نزول برای آیه اول ذکر کرده است که هر دو یک حقیقت را تعقیب می کنند:
1 - هنگامی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) مکه را فتح نمود، به مسلمانان نوید داد که به زودی کشور ایران و روم نیز زیر پرچم اسلام قرار خواهد گرفت ، منافقان که دلهایشان به نور ایمان روشن نشده بود و روح اسلام را درک نکرده بودند، این مطلب را اغراق آمیز تلقی کرده و با تعجب گفتند: محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه و مکه قانع نیست و طمع در فتح ایران و روم دارد در این هنگام ، آیه اول نازل شد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 489
2 - هنگامی که پیغمبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) به اتفاق مسلمانان مشغول حفر خندق در اطراف مدینه بود و با نظم خاصی مسلمانان ، گروه گروه با سرعت و جدیت ، مشغول حفر خندق بودند تا پیش از رسیدن سپاه دشمن ، این وسیله دفاعی ، تکمیل گردد، ناگهان در میان خندق سنگ سفید بزرگ و سختی پیدا شد که مسلمانان از شکستن و حرکت دادن آن عاجز ماندند، سلمان به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و جریان را عرض کرد، پیامبر وارد خندق شد و کلنگ را از سلمان گرفت و محکم بر روی سنگ فرود آورد، از برخورد کلنگ با سنگ ، جرقهای جستن کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تکبیر فتح و پیروزی گفت ، مسلمانان نیز با او هم صدا شده و آهنگ تکبیر در همه جا پیچید، بار دیگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کلنگ را بر سر سنگ فرود آورده مجددا جرقهای جستن کرد و قسمتی از سنگ شکست و صدای تکبیر پیروزی پیامبر و مسلمانان ، فضای اطراف را پر کرد، برای سومین بار، کلنگ را بلند کرد و بر بقیه سنگ محکم کوبید، مجددا از برخورد کلنگ با سنگ ، جرقهای جستن نمود و اطراف خود را روشن ساخت ، و بقیه سنگ درهم شکسته شد و برای سومین بار صدای تکبیر در خندق پیچید.
سلمان عرض کرد: امروز وضع عجیبی از شما مشاهده کردم !
پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: در میان جرقهای که بار اول جستن کرد، کاخهای حیره و مدائن را دیدم و برادرم جبرئیل به من بشارت داد که آنها در زیر پرچم اسلام قرار خواهند گرفت ! در درون جرقه دوم کاخهای روم را دیدم ، و هم او به من خبر داد که در اختیار پیروانم قرار

خواهد گرفت ، در سومین جرقه ، کاخهای صنعاء و سرزمین یمن را دیدم و او به من بشارت داد که مسلمانان بر آن پیروز می شوند و من در آن حال ، تکبیر پیروزی گفتم ، ای مسلمانان به شما مژده باد!...
مسلمانان راستین از خوشحالی در پوست نمیگنجیدند و خدا را شکر می کردند. اما منافقان ، چهره در هم کشیده و با ناراحتی و به صورت اعتراض ، گفتند: تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 490
چه آرزوی باطل و چه وعده محالی ؟! در حالی که اینها از ترس جان خود، حالت دفاعی به خویش گرفته اند و مشغول حفر خندق هستند و با آن دشمن محدود، یارای جنگ ندارند، خیال فتح کشورهای بزرگ جهان را در سر می پرورانند، در این موقع آیات مورد بحث نازل شد و به آنها پاسخ گفت .
تفسیر:
همه چیز به دست اوست !
در آیات قبل سخن از امتیازاتی بود که اهل کتاب (یهود و نصاری) برای خود قایل بودند و خود را از خاصان خداوند می پنداشتند (علاوه بر این مدعی بودند حاکمیت و مالکیت نیز از آن آنها است) خداوند در این دو آیه ادعای باطل آنان را با این بیان جالب رد می کند، می فرماید: ((بگو: بارالها! مالک ملکها توئی ، تو هستی که به هر کس بخواهی و شایسته بدانی حکومت می بخشی و از هر کس بخواهی حکومت را جدا میسازی)) (قل اللهم مالک الملک تؤ تی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء).
((هر کس را بخواهی بر تخت عزت مینشانی ، و هر کس را اراده کنی بر خاک مذلت قرار می دهی)) (و تعز من تشاء و تذل من تشاء).
و در یک جمله ((کلید تمام خوبیها به دست توانای تو است ، زیرا تو بر هر چیز توانائی)) (بیدک الخیر انک علی کل شی ء قدیر).
ناگفته پیدا است که منظور از اراده و مشیت الهی در این آیه این نیست که بدون حساب و بی دلیل چیزی را به کسی میبخشد و یا از او می گیرد، بلکه مشیت او از روی حکمت و مراعات نظام و مصلحت و حکمت جهان آفرینش و عالم انسانیت است و گاه این حکومتها به خاطر شایستگیها است ، و گاه حکومت ظالمان هماهنگ ناشایستگی امتها است . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 491
این نکته نیز قابل توجه است که لفظ ((خیر)) افعل التفضیل است و معادل فارسی آن ((بهتر)) می باشد، و برای برتری چیزی بر چیز دیگر ذکر می شود ولی در بسیاری از موارد، به معنی خوب (بدون مفهوم صفت تفضیلی) نیز به کار میرود و ظاهر این است که در آیه مورد بحث به معنی دوم است . یعنی سرچشمه تمام خوبیها از او و به دست او است .
جمله ((بیدک الخیر)) با توجه به الف و لام استغراق در ((الخیر)) و مقدم

شدن خبر بر مبتدا (زیرا بیدک الخیر فرموده نه الخیر بیدک) نشان می دهد که تمام خیرها و برکات و نیکها و خوبیها، در دست خدا است ، و ضمنا از این جمله استفاده می شود که هم عزت ، خیر است و هم ذلت ، و هم بخشیدن حکومت و هم گرفتن آن ، هر کدام در جای خود خیر است و بر طبق قانون عدالت ، و شری وجود ندارد، جانیان و بدکاران ، خیرشان در آن است که در زندان باشند، و نیکوکاران با ایمان ، خیرشان در آزادی است .
به تعبیر دیگر در جهان هستی شری وجود ندارد، این ما هستیم که خیرات را مبدل به شر می کنیم و اگر می گوید: خیر تنها به دست تو است و از شر سخنی نمی گوید، به خاطر آن است که شری از ذات پاک او صادر نمی شود.
جمله ((انک علی کل شی ء قدیر)) در واقع دلیلی است بر تمام آنچه در این آیه آمده زیرا وقتی او بر هر چیز قادر است ، حکومت و عزت و خیرات به دست او است .
سؤ ال :
در اینجا سؤ ال مهمی مطرح است و آن اینکه ممکن است کسانی از آیه فوق چنین نتیجه بگیرند که ، هر کس به حکومتی می رسد و یا از حکومت ، سقوط می کند، خواست خدا بوده و نتیجه این سخن ، امضای تمام حکومتهای جباران و ستمگران تاریخ از قبیل حکومت چنگیز و هیتلر و... می باشد، اتفاقا در تاریخ نیز تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 492
می خوانیم که یزید بن معاویه هم برای توجیه حکومت ننگین و ظالمانه خود به این آیه استدلال کرد.
به همین جهت در کلمات مفسران ، برای حل این اشکال توضیحاتی درباره آیه دیده می شود از جمله این که : آیه مخصوص به حکومتهای الهی است و یا مخصوص به حکومت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و پایان دادن به حکومت جباران قریش است .
ولی حق این است که آیه یک مفهوم کلی و عمومی دارد که طبق آن ، تمام حکومتهای خوب و بد بر طبق مشیت خداست ، ولی با این توضیح که : خداوند یک سلسله عوامل و اسباب برای پیشرفت و پیروزی در این جهان آفریده است ، و استفاده از آثار این اسباب همان مشیت خدا است .
بنابراین خواست خدا یعنی آثاری که در آن اسباب و عوامل آفریده شده است : حال اگر افراد ستمگر و ناصالحی (همچون چنگیز و یزید و فرعون و مانند اینها) از آن وسایل استفاده کردند و ملتهائی ضعیف و زبون و ترسو، به آن تن در دادند و حکومت ننگین آنها را تحمل کردند، این نتیجه اعمال خود آنها است ، که گفته اند: ((هر ملتی لایق همان حکومتی است که دارد))!

ولی اگر ملتها آگاه بودند و آن عوامل و اسباب را از دست جباران گرفته و به دست صالحان دادند و حکومتهای عادلانهای به وجود آوردند باز نتیجه اعمال آنها است که بستگی به طرز استفاده از عوامل و اسباب الهی دارد.
در حقیقت آیه ، بیدار باشی برای همه افراد و جوامع انسانی است که بهوش باشند، و از وسایل پیروزی بهره گیرند و پیش از آنکه افراد ناصالح بر آنها چیره شوند و مقامات حساس اجتماع را از دست آنها بگیرند آنها بکوشند و سنگرها را اشغال کنند. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 493
کوتاه سخن اینکه : خواست خداوند همان است که در عالم ، اسباب آفریده تا چگونه ما از عالم اسباب استفاده کنیم .
در آیه بعد برای تکمیل این معنی و نشان دادن حاکمیت خداوند بر تمام عالم هستی می افزاید: ((شب را در روز داخل می کنی و روز را در شب و موجود زنده را از مرده خارج می سازی و مرده را از زنده ، و به هر کس اراده کنی بدون حساب روزی می بخشی)) (تولج اللیل فی النهار و تولج النهار فی اللیل و تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی و ترزق من تشاء بغیر حساب).
و به این ترتیب مساله تغییر تدریجی شب و روز، کوتاه شدن شب در نیمی از سال ، که از آن تعبیر به داخل شدن شب در روز شده است و بلند شدن شبها در نیم دیگر (دخول روز در شب) و همچنین خارج شدن موجودات زنده از مرده ، و موجودات مرده از زنده ، و روزیهای فراوانی که نصیب بعضی از افراد می شود، هر یک نشانه بارزی از قدرت مطلقه اوست .
نکته ها
1 - ((ولوج)) در لغت به معنی دخول است ، این آیه می گوید: خداوند، شب را در روز و روز را در شب داخل می کند (در هشت مورد دیگر قرآن نیز، به این معنی اشاره شده است).
منظور از این جمله همان تغییر تدریجی محسوسی است که در شب و روز، در طول سال ، مشاهده می کنیم ، این تغییر بر اثر انحراف محور کره زمین نسبت به مدار آن که کمی بیش از 23 درجه است و تفاوت زاویه تابش خورشید می باشد، لذا می بینیم در بلاد شمالی (نقاط بالای خط استوا) در ابتدای زمستان ، روزها کم کم تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 494
بلند و شبها، کوتاه می شود تا اول تابستان ، سپس به عکس ، شبها بلند و روزها کوتاه می شود و تا اول زمستان ادامه دارد. اما در بلاد جنوبی (نقاط پایین خط استوا) درست به عکس است .
بنابراین ، خداوند دائما، شب و روز را در یکدیگر داخل می کند، یعنی از یکی کاسته به دیگری می افزاید.
ممکن است گفته شود که در خط حقیقی استوا و همچنین در نقطه اصلی

قطب شمال و جنوب ، شب و روز در تمام سال مساوی هستند و هیچگونه تغییری پیدا نمیکند، شب و روز در خط استوا در تمام سال هر کدام دوازده ساعت و در نقطه قطب در تمام سال ، یک شب 6 ماهه و یک روز به همان اندازه است ، بنابراین آیه جنبه عمومی ندارد.
پاسخ :
در پاسخ این سؤ ال باید گفت : خط استوای حقیقی ، یک خط موهوم بیش نیست و همیشه زندگی واقعی مردم یا این طرف خط استوا است یا آن طرف ، و همچنین نقطه قطب ، نقطه بسیار کوچکی بیش نیست و زندگی ساکنان مناطق قطبی (اگر ساکنانی داشته باشد) حتما در مکانی وسیعتر از نقطه حقیقی قطب است ، بنابراین هر دو دسته اختلاف شب و روز دارند.
آیه ممکن است علاوه بر معنی فوق ، معنی دیگری را هم در بر داشته باشد و آن اینکه شب و روز در کره زمین به خاطر وجود طبقات جو در اطراف این کره به صورت ناگهانی ایجاد نمی شود، بلکه روز، به تدریج از فجر و فلق شروع شده و گسترده می گردد و شب از شفق و سرخی طرف مشرق به هنگام غروب آغاز، و تدریجا تاریکی همه جا را می گیرد.
تدریجی بودن تغییر شب و روز به هر معنی که باشد آثار سودمندی در زندگانی انسان و موجودات کره زمین دارد، زیرا پرورش گیاهان و بسیاری از جانداران در پرتو نور و حرارت تدریجی آفتاب صورت می گیرد، به این معنی که از تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 495
آغاز بهار که نور و حرارت ، روز به روز، افزایش می یابد، گیاهان و بسیاری از حیوانات هر روز مرحله تازه ای از تکامل خود را طی می کنند و چون با گذشت زمان ، نور و حرارت بیشتری لازم دارند و این موضوع به وسیله تغییرات تدریجی شب و روز تامین می گردد، می توانند به نقطه نهایی تکامل خود برسند.
هر گاه شب و روز همیشه یکسان بود، نمو و رشد بسیاری از گیاهان و حیوانات ، دچار اختلال می شد و فصول چهارگانه که لازمه اختلاف شب و روز و ((چگونگی زاویه تابش آفتاب است از بین می رفت و طبعا انسان از فواید اختلاف فصول بی بهره می ماند.))
همچنین اگر معنی دوم در تفسیر آیه را در نظر بگیریم که آغاز شب و روز، تدریجی است نه ناگهانی و حتما شفق و بین الطلوعین در میان این دو است ، روشن می شود که این تدریجی بودن شب و روز، برای ساکنان زمین نعمت بزرگی است ، زیرا کم کم با تاریکی یا روشنائی آشنا می شوند و نیروهای جسمی و زندگی اجتماعی آنان بر آن منطبق می گردد، در غیر این صورت ، مسلما ناراحتیهایی به وجود می آمد.
2 - جمله ((تخرج الحی من المیت و تخرج المیت من الحی)) و شبیه آن

در چندین آیه از قرآن مجید به چشم می خورد که می گوید: ((خداوند زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می آورد)).
منظور از بیرون آوردن ((زنده)) از ((مرده)) همان پیدایش حیات از موجودات بیجان است ، زیرا می دانیم آن روز که زمین آماده پذیرش حیات شد، موجودات زنده از مواد بیجان به وجود آمدند، از این گذشته دائما در بدن ما و همه موجودات زنده عالم ، مواد بی جان ، جزو سلولها شده ، تبدیل به موجود زنده می گردند.
پیدایش مردگان از موجودات زنده ، نیز دائما در مقابل چشم ما مجسم است .
در حقیقت آیه اشاره به قانون تبادل دائمی مرگ و حیات است که تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 496
عمومیترین و پیچیده ترین و در عین حال جالبترین قانونی است که بر ما حکومت می کند.
برای این آیه ، تفسیر دیگری نیز هست که با تفسیر گذشته ، منافاتی ندارد و آن مسئله زندگی و مرگ معنوی است ، چه این که می بینیم گاهی افراد با ایمان که زندگان حقیقی هستند از افراد بی ایمان که مردگان واقعی محسوب می شوند به وجود می آیند و گاهی به عکس ، افراد بی ایمان از افراد با ایمان متولد می شوند.
قرآن زندگی و مرگ معنوی را در آیات متعددی به ((کفر)) و ((ایمان)) تعبیر کرده است .
مطابق این تفسیر، قرآن مساله به هم ریختن قانون توارث را که بعضی از دانشمندان آن را از قوانین قطعی طبیعت می دانند، اعلام می دارد، زیرا انسان به خاطر داشتن آزادی اراده مانند موجودات بی جان طبیعت نیست که تحت تاثیر اجباری عوامل مختلف باشد، و این خود یکی از قدرتنمائیهای خدا است که آثار کفر را از وجود فرزندان کافر (آنها که می خواهند واقعا مؤ من باشند) می شوید، و آثار ایمان را از وجود فرزندان مؤ من (آنها که می خواهند واقعا کافر باشند) از بین می برد و این استقلال اراده ، که حتی می تواند بر زمینه های مساعد و نامساعد ارثی پیروز گردد از ناحیه اوست .
همین معنی در روایتی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به ما رسیده است چنانکه در تفسیر (الدر المنثور) از سلمان فارسی نقل شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در تفسیر آیه ((تخرج الحی من المیت ...)) فرمود: یعنی مؤ من را از صلب کافر و کافر را از صلب مؤ من خارج می سازد.
3 - جمله ((و ترزق من تشاء بغیر حساب)) به اصطلاح از قبیل ذکر ((عام)) بعد از ((خاص)) است زیرا در جمله های قبل ، نمونه هایی از روزیهای

خداوند به بندگان ، بیان شده است و در این جمله مساله ، به صورت کلی و عمومیتر در تمام مواهب و ارزاق ذکر گردیده یعنی نه تنها عزت و حکومت و حیات و مرگ به دست خدا است تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 497
بلکه هر نوع روزی و موهبتی از ناحیه او است .
جمله ((بغیر حساب)) (بدون حساب) اشاره به این است که دریای مواهب الهی آن قدر وسیع و پهناور است که هر قدر به هر کس ببخشد کمترین تاثیری برای او نمی کند و نیاز به نگاه داشتن حساب ندارد، زیرا حساب را آنها نگه می دارند که سرمایه محدودی دارند، و بیم تمام شدن یا کمبود سرمایه درباره آنها میرود، چنین اشخاصی هستند که دائما در عطایای خود حسابگرند. مبادا سرمایه آنها از دست برود، اما خداوندی که دریای بی پایان هستی و کمالات است ، نه بیم کمبود دارد، و نه کسی از او حساب می گیرد، و نه نیازی به حساب دارد.
از آنچه گفته شد، روشن می شود که این جمله ، منافات با آیاتی که بیان تقدیر الهی و اندازه گیری و لیاقت و شایستگی افراد و حکمت و تدبیر آفرینش را بیان می کند، ندارد.
4 - سوال دیگری در اینجا مطرح است و آن اینکه : از نظر قانون آفرینش و حکم عقل و دعوت انبیاء، هر کسی در کسب سعادت و خوشبختی و عزت و ذلت و تلاش و کوشش برای کسب روزی خویش مختار و آزاد است ، پس چگونه در آیه فوق ، همه اینها به خداوند نسبت داده شده است ؟!
پاسخ این سؤ ال این است که سرچشمه اصلی عالم آفرینش و تمام مواهب و قدرتهائی که افراد دارند، خداست ، اوست که همه امکانات را برای تحصیل عزت و خوشبختی در اختیار بندگان ، قرار داده ، و اوست که قوانینی در این عالم وضع کرده که اگر پشت پا به آن بزنند، نتیجه آن ، ذلت است ، و به همین دلیل همه اینها را می توان به او نسبت داد، ولی این نسبت هرگز منافات با آزادی اراده بشر ندارد، زیرا انسان که از این قوانین و مواهب ، از این قدرتها و نیروها، حسن استفاده ، یا سوء استفاده می کند. آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 498
آیه 28
آیه و ترجمه
لا یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکَفِرِینَ أَوْلِیَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِینَ وَ مَن یَفْعَلْ ذَلِک فَلَیْسَ مِنَ اللَّهِ فی شیْءٍ إِلا أَن تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَ یُحَذِّرُکمُ اللَّهُ نَفْسهُ وَ إِلی اللَّهِ الْمَصِیرُ(28)
ترجمه :
28 - افراد با ایمان نباید به جای مومنان ، کافران را دوست و سرپرست

خود انتخاب کنند، و هر کس چنین کند، هیچ رابطه ای با خدا ندارد (و پیوند او بکلی از خدا گسسته می شود)، مگر اینکه از آنها به پرهیزید (و به خاطر هدفهای مهمتری تقیه کنید). خداوند شما را از (نافرمانی) خود، بر حذر می دارد، و بازگشت (شما) به سوی خداست .
تفسیر:
با دشمنان طرح دوستی نریزید
در آیات گذشته سخن از این بود که عزت و ذلت و تمام خیرات به دست خدا است ، و در این آیه به همین مناسبت مؤ منان را از دوستی با کافران شدیدا نهی می کند، زیرا اگر این دوستیها به خاطر کسب قدرت و ثروت و عزت است ، همه اینها به دست خدا است .
می فرماید: ((افراد با ایمان نباید غیر از مؤ منان (یعنی) کافران را دوست و ولی و حامی خود انتخاب کنند)) (لا یتخذ المؤ منون الکافرین اولیاء من دون المؤ منین).
((و هر کس چنین کند در هیچ چیز از خداوند نیست)) و رابطه خود را به کلی از پروردگارش گسسته است (و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شی ء).
این آیه در زمانی نازل شد که روابطی در میان مسلمانان و مشرکان با یهود تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 499
نصاری وجود داشت ، و چون ادامه این ارتباط، برای مسلمین زیانبار بود، مسلمانان از این کار نهی شدند، این آیه در واقع یک درس مهم سیاسی اجتماعی به مسلمانان می دهد که بیگانگان را به عنوان دوست و حامی و یار و یاور هرگز نپذیرند، و فریب سخنان جذاب و اظهار محبتهای به ظاهر صمیمانه آنها را نخورند، زیرا ضربه های سنگینی که در طول تاریخ بر افراد با ایمان و با هدف واقع شده در بسیاری از موارد از این رهگذر بوده است .
تاریخچه استعمار می گوید: همیشه ظالمان استثمارگر در لباس دوستی و دلسوزی و عمران و آبادی ظاهر شده اند.
فراموش نباید کرد (واژه استعمار که به معنی اقدام به عمران و آبادی است نیز از همین جا گرفته شده) آنها به نام عمران و آبادی وارد می شدند و هنگامی که جای پای خود را محکم می کردند، بیرحمانه بر آن جامعه می تاختند و همه چیز آنها را به یغما می بردند.
جمله ((من دون المومنین)) اشاره به این است که در زندگی اجتماعی هر کس نیاز به دوستان و یاورانی دارد، ولی افراد با ایمان باید اولیای خود را از میان افراد با ایمان انتخاب کنند و با وجود آنان چه نیازی به کفار بی رحم و ستمگر است ، و تکیه بر وصف ایمان و کفر، اشاره به این است که این دو از یکدیگر بیگانه و آشتی ناپذیرند.

جمله ((فلیس من الله فی شی ء)) اشاره به این است که : افرادی که با دشمنان خدا پیوند دوستی و همکاری برقرار سازند، ارتباطشان با خداوند و خدا پرستان گسسته می شود.
سپس به عنوان یک استثناء از این قانون کلی می فرماید: ((مگر اینکه از آنها به پرهیزید)) و تقیه کنید (الا ان تتقوا منهم تقیة).
همان تقیهای که برای حفظ نیروها و جلوگیری از هدر رفتن قوا و امکانات

سرانجام پیروزی بر دشمن است .
در چنین موردی ، جایز است که مسلمانان با افراد بی ایمان ، به خاطر حفظ جان خود و مانند آن ابراز دوستی کنند.
و در پایان آیه ، هشداری به همه مسلمانان داده ، می فرماید: ((خداوند شما را از (نافرمانی) خود بر حذر می دارد، و بازگشت (همه شما) به سوی خداست)) (و یحذرکم الله نفسه و الی الله المصیر).
این دو جمله ، بر مساله تحریم دوستی با دشمنان خدا تاکید می کند، از یک سو می گوید از مجازات و خشم و غضب خداوند بپرهیزید، و از سوی دیگر می فرماید: ((اگر مخالفت کنید بازگشت همه شما به سوی او است و نتیجه اعمال خود را خواهید گرفت)).
نکته ها
1 - تقیه یک سپر دفاعی است
درست است که گاهی انسان به خاطر هدفهای عالیتر، به خاطر حفظ شرافت ، و به خاطر تقویت حق و کوبیدن باطل حاضر است از جان عزیز خود نیز در این راه بگذرد، ولی آیا هیچ عاقلی میتواند بگوید جایز است انسان بدون هدف مهمی جان خود را به خطر اندازد؟ اسلام صریحا اجازه داده که انسان در موردی که جان یا مال و ناموس او در خطر است و اظهار حق ، هیچگونه نتیجه و فایده مهمی ندارد موقتا از اظهار آن خودداری کند و به وظیفه به طور پنهانی عمل نماید.
چنانکه قرآن در آیه فوق خاطر نشان ساخته و با تعبیر دیگر در آیه 106 سوره نحل می فرماید: ((الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان))، مگر کسی که از روی اجبار چیزی بر خلاف ایمان اظهار می کند و قلب او با ایمان مطمئن و آرام است .
تواریخ و کتب حدیث اسلامی نیز سرگذشت ((عمار)) و پدر و مادرش را

فراموش نکرده که در چنگال بت پرستان گرفتار شدند و آنها را شکنجه دادند که از اسلام بیزاری بجویند پدر و مادر عمار از این کار خودداری کردند و به دست مشرکان کشته شدند ولی عمار آنچه را که آنها میخواستند با زبان اظهار داشت و سپس گریه کنان از ترس خداوند بزرگ

به خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شتافت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او فرمود: ((ان عادوا لک فعد لهم))، (اگر باز هم گرفتار شدی و از تو خواستند آنچه میخواهند بگو) و به این وسیله اضطراب و وحشت و گریه او را آرام ساخت .
نکتهای که باید کاملا به آن توجه داشت این است که تقیه در همه جا یک حکم ندارد بلکه گاهی واجب و گاهی حرام و زمانی مباح می باشد.
وجوب تقیه در صورتی است که بدون فایده مهمی جان انسان به خطر بیفتد، اما در موردی که تقیه موجب ترویج باطل و گمراه ساختن مردم و تقویت ظلم و ستم گردد حرام و ممنوع است .
روی این اساس تمام ایراداتی که در این زمینه شده پاسخ داده خواهد شد در حقیقت اگر خورده گیران در این باره تحقیق می کردند واقف می شدند که شیعه در این عقیده تنها نیست بلکه مساله تقیه در جای خود یک حکم قاطع عقلی و موافق فطرت انسانی است .
زیرا تمام مردم عاقل و خردمند جهان هنگامی که خود را بر سر دو راهی ببینند که یا باید از اظهار عقیده باطنی خود چشم بپوشند و یا با اظهار عقیده خود جان و مال و حیثیت خود را به خطر افکنند، تحقیق می کنند اگر اظهار عقیده در موردی باشد که ارزش برای فدا کردن جان و مال و حیثیت داشته باشد در چنین موقعی اقدام به این فداکاری را صحیح می شمارند و اگر اثر قابل ملاحظه ای در آن نبینند از اظهار عقیده چشم می پوشند. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 502
2 - تقیه یا تغییر شکل مبارزه
در تاریخ مبارزات مذهبی و اجتماعی و سیاسی زمانهائی پیش می آید که مدافعان حقیقت اگر بخواهند به مبارزه آشکار دست بزنند هم خودشان و هم مکتبشان به دست نابودی سپرده می شود و یا لااقل در معرض مخاطره قرار می گیرد مانند وضع شیعیان علی (علیه السلام) در زمان حکومت غاصب بنی امیه در چنین موقعی راه صحیح و عاقلانه این است که نیروهای خود را به هدر ندهند و برای پیشبرد اهداف مقدس خود به مبارزات غیر مستقیم و یا مخفیانه دست بزنند و در حقیقت تقیه برای اینگونه مکتبها و پیروان آنها در چنین لحظاتی یک نوع تغییر شکل مبارزه محسوب می شود که میتواند آنها را از نابودی نجات دهد، و در ادامه مجاهدات خود پیروز گرداند، کسانی که بر تقیه بطور دربست قلم بطلان میکشند معلوم نیست برای اینگونه موارد چه طرحی دارند؟ آیا نابود شدن خوب است و یا ادامه مبارزه به شکل صحیح و منطقی ؟ راه دوم همان تقیه است و راه اول چیزی است که هیچ کس نمی تواند آن را تجویز کند.
از آنچه گفتیم روشن شد که تقیه یک اصل مسلم قرآنی است ولی در موارد معین و حساب شده که ضابطه آن در بالا آمد، و اینکه می بینیم

بعضی از ناآگاهان تقیه را از ابداعات پیروان اهل بیت (علیهمالسلام) می شمرند دلیل بر این است که با آیات قرآن آشنائی زیادی ندارند. آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 503
آیه 29
آیه و ترجمه
قُلْ إِن تُخْفُوا مَا فی صدُورِکمْ أَوْ تُبْدُوهُ یَعْلَمْهُ اللَّهُ وَ یَعْلَمُ مَا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الاَرْضِ وَ اللَّهُ عَلی کلِّ شىْءٍ قَدِیرٌ(29)
ترجمه :
29 - بگو: اگر آنچه را در سینه های شماست ، پنهان دارید یا آشکار کنید ، خداوند آن را می داند، و (نیز) از آنچه در آسمانها و زمین است ، آگاه می باشد، و خداوند بر هر چیزی تواناست .
تفسیر:
او از اسرار درون شما آگاه است
در آیه قبل ، دوستی و همکاری با کافران و دشمنان خدا، و تکیه کردن بر آنان شدیدا مورد نهی واقع شده ، جز در موارد تقیه ، و از آنجا که بعضی ، ممکن است همین استثناء را بهانهای برای برگزیدن کافران به دوستی و تن در دادن به ولایت و حمایت آنها قرار دهند، و با سوء استفاده از عنوان تقیه با دشمنان اسلام رابطه برقرار سازند در این آیه به آنها هشدار داده ، می فرماید: ((بگو: اگر آنچه را در سینه های شما است ، پنهان سازید یا آشکار کنید خداوند آن را می داند)) (قل ان تخفوا ما فی صدورکم او تبدوه یعلمه الله).
نه تنها اسرار درون شما را می داند بلکه ((آنچه را که در آسمانها و آنچه را در زمین است (نیز) می داند (و علاوه بر این آگاهی وسیع) خداوند بر هر چیزی توانا است)) (و یعلم ما فی السموات و ما فی الارض و الله علی کل شی ء قدیر).
بنابراین او با علم بیپایانش که پهنه زمین و آسمان را فرا گرفته ، از نیات همه شما با خبر است ، و قدرت بر کیفر دادن گنهکاران را نیز دارد. آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 504
آیه 30
آیه و ترجمه
یَوْمَ تَجِدُ کلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَت مِنْ خَیرٍ محْضراً وَ مَا عَمِلَت مِن سوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَیْنَهَا وَ بَیْنَهُ أَمَدَا بَعِیداً وَ یُحَذِّرُکمُ اللَّهُ نَفْسهُ وَ اللَّهُ رَءُوف بِالْعِبَادِ(30)
ترجمه :
30 - روزی که هر کس ، آنچه را از کار نیک انجام داده ، حاضر میبیند، و آرزو می کند میان او، و آنچه از اعمال بد انجام داده ، فاصله زمانی زیادی

باشد.
خداوند شما را از (نافرمانی) خودش ، بر حذر می دارد، و (در عین حال ،) خدا نسبت به همه بندگان ، مهربان است .
تفسیر:
حضور اعمال انسانها در قیامت
این آیه تکمیلی است بر آنچه در آیه قبل آمد، و از حضور اعمال نیک و بد در قیامت پرده بر می دارد، می فرماید: ((به یاد آورید روزی را که هر کس آنچه را از کار نیک انجام داده حاضر میبیند و همچنین آنچه را از کار بد، انجام داده است)) (یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء).
((در حالی که دوست می دارد میان او و آن اعمال بد فاصله زمانی زیادی باشد)) (تود لو ان بینها و بینه امدا بعیدا).
نمیگوید آرزو می کند اعمال بدش نابود شود زیرا می داند چیزی در جهان نابود نمی شود، بلکه آرزو می کند با آن فاصله بگیرد.
((امد)) در لغت به معنی زمان محدود است ، و تفاوت آن با ((ابد)) این است که ابد، زمان نامحدود را می گوید، و غالبا امد توجه به انتهای زمانی
و سر رسید مدت تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 505
دارد، هر چند به معنی زمان محدود (در برابر نامحدود) نیز به کار میرود .
آری گناهکاران ، و نیکوکاران همگی اعمال خود را در آن روز حاضر میبینند، با این تفاوت که نیکوکاران از مشاهده اعمال خویش خوشحال و مسرور می شوند و بدکاران از مشاهده اعمال خود چنان در وحشت فرو می روند که آرزو می کنند از آن فاصله بگیرند نه فاصله مکانی ، که فاصله زمانی دور و دراز که برای ابراز تنفر از فاصله مکانی رساتر است ، زیرا در فاصله مکانی احتمال حضور نزد او وجود دارد، ولی در فاصله زمانی به هیچ وجه امکانپذیر نیست .
مثلا کسی که در مناطق دور دستی از صحنه جنگ جهانی زندگی میکرد ، باز کم و بیش ، احساس اضطراب و نگرانی داشت زیرا ممکن بود دامنه جنگ به آنجا کشیده شود ولی ما که امروز دهها سال از زمان جنگ فاصله گرفته ایم ، هیچگونه احساس نگرانی نداریم که آن جنگها ما را هم فرا بگیرد (ممکن است جنگ جهانی دیگری روی بدهد) ولی سرایت آن جنگهای پیشین به امروز معنی ندارد.
بعضی از مفسران احتمال داده اند که ((امد)) در اینجا فاصله مکانی باشد (همانگونه که مجمع البیان از بعضی نقل کرده است) ولی این واژه ظاهرا در لغت جز به معنی زمان یا سررسید زمان نیامده است .
و در پایان آیه ، باز برای تاکید بیشتر می فرماید: ((خداوند شما را از (نافرمانی) خویش بر حذر می دارد و در عین حال خدا نسبت به همه

بندگان مهربان است)) (و یحذرکم الله نفسه و الله رؤ ف بالعباد).
در واقع ، این جمله معجونی است از بیم و امید، از یک سو اعلام خطر می کند و هشدار می دهد، و از سوی دیگر بندگان را به لطفش امیدوار می سازد تا تعادلی میان خوف و رجا که عامل مهم تربیت انسان است برقرار شود، این احتمال نیز وجود دارد که این دو جمله تاکید بر یکدیگر باشد و به این میماند که کسی به دیگری بگوید من تو را از این کار خطرناک بر حذر میدارم و من به تو مهربانم که تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 506
اعلام خطر میکنم .
حضور اعمال و تجسم آن در قیامت
قرآن مجید در آیه مورد بحث و آیات زیاد دیگری از این حقیقت پرده بر می دارد که در قیامت اعمال نیک و بد انسان ، هر کدام در شکلی تجسم یافته و در عرصه محشر حاضر می شود.
واژه ((تجد)) از ماده ((وجدان)) (یافتن) ضد فقدان و نابودی است و کلمه ((خیر)) و ((سوء)) که به صورت نکره آمده در اینجا مفید عموم است ، یعنی هر انسانی در آن روز تمام اعمال خوب و بد خود را - هر چند کم باشد - در نزد خود می یابد.
گر چه جمعی از مفسرین اصرار دارند این آیه ، و آیات مانند آن را توجیه کنند و بگویند منظور از حاضر شدن اعمال ، حضور پاداش و کیفر آنها است و یا اینکه منظور حضور نامه عمل است که تمام اعمال آدمی از نیک و بد در آن ثبت شده است .
ولی پیدا است که این توجیهات ، با ظاهر آیه سازگار نیست ، زیرا این آیه به روشنی می گوید که انسان در روز رستاخیز، ((خود عمل)) را می یابد، و در ذیل آیه می خوانیم گناهکار آرزو دارد که بین او و عمل زشتی که انجام داده جدائی بیفتد، و در اینجا نیز خود عمل ، مورد بحث آیه است نه نامه عمل و نه کیفر و پاداش آنها.
گواه دیگر اینکه در آیه مورد بحث می خوانیم : گناهکار دوست می دارد میان او و عملش فاصله زیادی بیفتد و هرگز آرزوی از بین رفتن عمل خود را نمیکند. این نشان می دهد که نابودی اعمال امکانپذیر نیست و به همین دلیل تمنای آن را نمی نماید.
آیات فراوان دیگری نیز این مطلب را تایید می کند مانند آیه 49 سوره کهف ((و وجدوا ما عملوا حاضرا و لا یظلم ربک احدا)) (گنهکاران در روز رستاخیز، تمام اعمال گذشته خود را در برابر خود حاضر میبینند و خداوند به هیچ کس ، ستم تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 507
نمی کند).
و آیه 7 و 8 سوره زلزال :)) ((فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره))؛ (هر کس اندکی کار نیک یا بد انجام دهد، خود آن را

خواهد دید).
همانطور که گفتیم گاهی بعضی از مفسران ، لفظ ((جزاء)) را در این آیات تقدیر گرفته اند، و این خلاف ظاهر آیات است .
از بعضی آیات به دست می آید که این جهان کشتزار جهان دیگر است و عمل انسان بسان دانهای است که کشاورز در دل خاک میافشاند، سپس همان دانه رشد و نمو کرده همان دانه را با مقادیر زیادتری برداشت می کند، اعمال انسان نیز با تبدلات و تغییرات بیشتری که لازمه سرای رستاخیز است به خود انسان باز می گردد چنانکه خداوند در سوره شوری آیه 20 می فرماید:
((من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه))؛ (هر کس کشت آخرت را بخواهد کشته او را افزایش می دهیم).
از بعضی از آیات دیگر به دست می آید که کارهای نیک این جهان در جهان دیگر به صورت نور و روشنایی در می آیند، منافقان از مؤ منان مطالبه این نور را می کنند، و می گویند: ((انظرونا نقتبس من نورکم))؛ (صبر کنید تا ما از نور شما بهره گیریم).
و به آنها گفته می شود: ((ارجعوا وراءکم فالتمسوا نورا))؛ (بازگردید، این نور را از دنیا طلب کنید).
این آیات و دهها آیات دیگر میرساند که ما، در روز رستاخیز عین عمل را به صورت کاملتر مییابیم و این همان تجسم اعمال است که دانشمندان اسلامی به آن قائلاند. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 508
روایات بسیاری نیز از پیشوایان بزرگ اسلام بر این مطلب گواهی می دهند که ما در اینجا به یک نمونه اکتفا می کنیم :
پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به یکی از کسانی که تقاضای موعظه کرده بود، فرمود: ((و انه لا بد لک یا قیس من قرین یدفن معک و هو حی و تدفن معه و انت میت فان کان کریما اکرمک و ان کان لئیما اسلمک ثم لا یحشر الا معک و لا تحشر الا معه و لا تسئل الا عنه فلا تجعله الا صالحا فانه ان صلح انست به ، و ان فسد لا تستوحش الا منه و هو فعلک)):
(ای قیس ! ناگزیر، همنشینی داری که پس از مرگ ، همراه تو دفن می شود، در حالی که او زنده است و با او دفن میشوی در حالی که تو مردهای ، اگر او نیک و گرامی باشد، تو را گرامی می دارد و هر گاه او پست باشد تو را تسلیم حوادث می کند، سپس او با کسی جز تو محشور نمی شود و تو هم با کسی جز او به صحنه رستاخیز نمی آئی ، از تو درباره غیر آن سؤ الی نمی شود، بنابراین ، سعی کن آن را به صورت شایسته انجام دهی ، زیرا اگر آن ، شایسته باشد، با او انس میگیری و گر نه از هیچ کس جز او وحشت نداری و آن ((عمل)) تو است).

برای روشن شدن این بحث لازم است قبلا چگونگی پاداش و کیفر اعمال را مورد بررسی قرار دهیم .
نظرات دانشمندان درباره چگونگی پاداش و کیفر الهی
دانشمندان درباره پاداش و کیفر اعمال ، عقاید گوناگونی دارند:
1 - دسته ای از آنها معتقدند که جزاء اعمال ، مانند پاداش و کیفرهای این جهان ، روی قرارداد است یعنی چنانکه در این جهان برای هر کار بدی کیفری از تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 509
طرف قانونگزاران تعیین شده است ، خداوند بزرگ برای هر عملی ، کیفر و یا پاداش خاصی معین نموده است ، این نظریه همان نظریه اجر و مزد، و کیفرهای مقرراتی است .
2 - دسته دیگری معتقدند که تمام کیفرها و پاداشها، مخلوق نفس و روح انسانی است که روح انسانی بی اختیار در آن جهان آنها را خلق می کند، به این بیان که : اعمال نیک و بد در این جهان در روح انسانی ، ملکاتی خوب و بد، ایجاد می نماید و این ملکات ، خمیره انسان و جزء ذات او میگردند، و هر یک از این ملکات ، صورتی مناسب خویش ، از نعمت و عذاب ایجاد می کند، اشخاص خوش باطن در این جهان با یک سلسله از افکار و تصورات نیک سر و کار دارند، و افراد ناپاک در خواب و بیداری با افکار باطل و تصورات بد خویش مشغول اند.
این ملکات در روز رستاخیز، خلاق نعمتها و شکنجه ها و دردها و آرامش و عذاباند، و به عبارت دیگر آنچه درباره نعمتهای بهشت و مجازاتهای دوزخ می خوانیم ، همان مخلوقات صفات خوب و بد انسان است ، نه چیز دیگر.
3 - دسته دیگری از دانشمندان بزرگ اسلام ، راه دیگری را انتخاب نموده و شواهد زیادی از آیات و روایات را برای آن آورده اند و خلاصه آن این است : هر کرداری از ما، خواه خوب و خواه بد، یک صورت دنیوی دارد، که ما آن را مشاهده مینماییم و یک صورت اخروی ، که هم اکنون در دل آن عمل نهفته است و روز رستاخیز پس از تحولاتی که در آن رخ می دهد، شکل دنیوی خود را از دست داده و با شکل روز رستاخیز جلوه می کند و باعث آرامش و راحتی عمل کننده یا آزار او می گردد.
از میان نظرات فوق ، نظر اخیر با ظواهر بسیاری از آیات قرآن کاملا تطبیق می کند، بنابراین ، اعمال انسان که اشکال مختلفی از انرژیها هستند، طبق قانون بقاء تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 510
((ماده و انرژی)) هیچگاه از میان نمیروند و همواره در این جهان باقی خواهند بود، گرچه ما با مطالعه سطحی چنین میپنداریم که از میان رفته اند.
بقای این اعمال و ابدیت آنها از یک سو سبب می شود که در رستاخیز، به هنگام محاسبه اعمال ، هر کسی تمامی اعمال خود را ببیند و جائی برای

انکار باقی نماند و از سوی دیگر سبب می شود که در میان اعمال خود، در رستاخیز زندگی کند، رنج ببرد و یا آرامش بیابد، گرچه وسایل انسانی هنوز قادر نیست که حوادث گذشته را جز آنچه مربوط به چند لحظه قبل است کشف کند ولی مسلم است اگر دستگاهی کاملتر به وجود آید و یا ((دید)) و ((درکی)) کاملتر داشته باشیم میتوانیم همه آنچه را که در گذشته روی داده است ، احساس و درک کنیم (البته مانعی ندارد که قسمتی از پاداش و کیفرها هم جنبه قرار دادی داشته باشد).
تجسم اعمال از نظر علم روز
برای اثبات امکان تجسم اعمال گذشته ، می توان از اصول مسلم ((فیزیک)) امروز استفاده کرد زیرا از نظر علم فیزیک مسلم است که ماده ، تبدیل به انرژی (جسم تبدیل به نیرو) می شود، چه این که آخرین نظریه درباره ماده و انرژی این است که ((ماده)) و ((نیرو)) دو مظهر از یک حقیقت هستند و ماده ، انرژی متراکم و فشرده است که در شرایط معینی به نیرو مبدل می گردد، گاهی انرژی نهفته در یک گرم ماده ، معادل با قدرت انفجار متجاوز از سی هزار تن دینامیت است . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 511
نتیجه این که ماده و انرژی ، جلوههائی از یک حقیقت هستند و با توجه به عدم فنای انرژی و ماده هرگز مانعی نخواهد داشت که نیروها و انرژیهای پخش شده بار دیگر به حالت تراکم در آیند و حالت جرمی و جسمی بخود بگیرند و نیروهائی که در راه اصلاح و درستکاری یا در راه جور و ستم به کار برده شده اند به حالت فشرده در آیند و به صورت جسمانی خاص در روز رستاخیز مجسم گردند و در صورتی که اعمال نیکی باشند به صورت نعمتهای جالب و زیبای مادی و اگر اعمال بد و شری باشند، در قیافه وسایل شکنجه و عذاب مجسم گردند. آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 512
آیه 31 - 32
آیه و ترجمه
قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونى يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَ يَغْفِرْ لَكمْ ذُنُوبَكمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(31)
قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لا يحِب الْكَفِرِينَ(32)
ترجمه :
31 - بگو: اگر خدا را دوست میدارید، از من پیروی کنید! تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد، و گناهانتان را ببخشد، و خدا آمرزنده مهربان است .
32 - بگو: از خدا و فرستاده (او)، اطاعت کنید! و اگر سرپیچی کنید، خداوند کافران را دوست نمیدارد.
شان نزول :

درباره آیات فوق دو شان نزول در تفسیر مجمع البیان و المنار، آمده است : نخست این که جمعی در حضور پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ادعای محبت پروردگار کردند، در حالی که عمل به برنامه های الهی در آنها کمتر دیده می شد، آیات فوق نازل گردید و به آنها پاسخ گفت .
دیگر این که جمعی از مسیحیان نجران در مدینه به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و ضمن سخنان خود، اظهار داشتند که ما اگر مسیح (علیه السلام) را فوق العاده احترام میگذاریم ، به خاطر محبتی است که به خدا داریم ، آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت .
تفسیر:
محبت واقعی این است !
همانگونه که در شان نزول خواندیم گروهی بودند: که دم از دوستی پیام

اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) یا سایر انبیاء میزدند، آیات فوق ، مفهوم دوستی واقعی را تبیین می کند و فرق آن را با محبت کاذب و دروغین روشن می سازد.
نخست می فرماید: ((بگو: اگر خدا را دوست میدارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد که خدا آمرزنده مهربان است)) (قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم و الله غفور رحیم).
یعنی محبت تنها یک علاقه قلبی ضعیف و خالی از هر گونه اثر نیست بلکه باید آثار آن ، در عمل انسان منعکس باشد، کسی که مدعی عشق و علاقه به پروردگار است ، نخستین نشانهاش این است که از پیامبر و فرستاده او پیروی کند.
در حقیقت این ، یک اثر طبیعی محبت است که انسان را به سوی ((محبوب)) و خواسته های او میکشاند، البته ممکن است ، محبتهای ضعیفی یافت شود که شعاع آن ، از قلب به بیرون نیفتد، اما اینگونه محبتها به قدری ناچیز است که نمیتوان نام محبت بر آن گذاشت ، یک محبت اساسی حتما آثار عملی دارد، حتما دارنده آن را با محبوب پیوند می دهد، و در مسیر خواستهای او به تلاش پرثمر وا می دارد.
دلیل این موضوع روشن است ، زیرا عشق و علاقه انسان به چیزی حتما به خاطر این است که کمالی در آن یافته است ، هرگز انسان به موجودی که هیچ نقطه قوتی در آن نیست ، عشق نمیورزد، بنابراین ، عشق انسان به خدا به خاطر این است که او منبع و سرچشمه اصلی هر نوع کمال است ، مسلما چنین وجودی ، تمام برنامه ها و دستورهایش نیز کامل است ، و در این حال چگونه ممکن است انسانی که عاشق تکامل و پیشرفت است از آن برنامه ها، سرباز زند، و اگر سرباز زد، آیا نشانه عدم واقعیت عشق و

محبت او نیست ؟
این آیه نه تنها به مسیحیان نجران ، یا مدعیان محبت پروردگار در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پاسخ می گوید، بلکه یک اصل کلی در منطق اسلام برای همه اعصار و تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 514
قرون است ، آنها که شب و روز دم از عشق پروردگار یا عشق و محبت پیشوایان اسلام و مجاهدان راه خدا و صالحان و نیکان میزنند اما در عمل ، کمترین شباهتی به آنها ندارند، مدعیان دروغینی بیش نیستند.
آنها که سر تا پا آلوده گناه اند، با این حال قلب خود را مملو از عشق خدا، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، امیر مؤ منان (علیه السلام) و پیشوایان بزرگ می دانند، و یا عقیده دارند که ایمان و عشق و محبت تنها به قلب است و ارتباطی با عمل ندارد، از منطق اسلام به کلی بیگانه اند.
در ((معانی الاخبار)) از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ما احب الله من عصاه : ((کسی که گناه می کند، خدا را دوست نمی دارد)).
سپس این شعر معروف را قرائت فرمود:
تعصی الاله و انت تظهر حبه هذا لعمری فی الفعال بدیع لو کان حبک صادقا لاطعته ان المحب لمن یحب مطیع
((معصیت پروردگار میکنی ، با این حال اظهار محبت او مینمایی - به جانم سوگند، این کار عجیبی است ! اگر محبت تو صادقانه بود، اطاعت فرمان او میکردی - زیرا کسی که دیگری را دوست می دارد، از فرمان او پیروی می کند)).
قرآن در جمله ((یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم و الله غفور رحیم)) می گوید: اگر محبت خدا داشتید و اثرات آن در عمل و زندگی شما آشکار شد خداوند هم شما را دوست می دارد و به دنبال این دوستی ، اثراتش در مناسبات او با شما آشکار می گردد؛ گناهانتان را میبخشد و شما را مشمول رحمتش می کند.
دلیل دوستی متقابل خداوند نیز روشن است ، زیرا او وجودی است از هر نظر کامل و بی پایان و به هر موجودی که در مسیر تکامل گام بر دارد بر اثر سنخیت پیوند محبت خواهد داشت .
از این آیه ضمنا روشن می شود که محبت یک طرفه نمی تواند وجود داشته تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 515
باشد، زیرا هر محبتی دارنده آن را دعوت می کند که عملا در راه خواسته های واقعی ((محبوب)) گام بردارد و در چنین حالی به طور قطع ، محبوب نیز به او علاقه پیدا می کند.
ممکن است در اینجا سؤ ال شود که اگر شخص محب ، همواره اطاعت فرمان محبوب کند، دیگر گناهی برای او باقی نمیماند که بخشوده شود، پس جمله یغفر لکم ذنوبکم موضوع نخواهد داشت .

در پاسخ باید گفت : اولا ممکن است این جمله اشاره به بخشش گناهان سابق باشد و ثانیا شخص محب استمرار بر معصیت محبوب نمیکند، ولی ممکن است بر اثر طغیان و غلبه شهوات ، گاهی لغزشی از او سرزند که در پرتو اطاعتهای مستمر او بخشوده خواهد شد.
نکته :
دین و محبت
در روایات متعددی از پیشوایان اسلام نقل شده که دین چیزی جز محبت نیست ، از جمله در کتاب خصال و کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ((هل الدین الا الحب ثم تلا هذه الایة ان کنتم تحبون الله فاتبعونی))؛ ((آیا دین جز محبت است ، و سپس آیه فوق را تلاوت فرمود)).
منظور از این روایات این است که روح و حقیقت دین همان ایمان و عشق به خدا است ایمان و عشقی که شعاع آن ، تمام وجود انسان را روشن می کند و همه اعضاء و دستگاههای تن تحت تاثیر آن قرار میگیرند، و اثر بارز و روشن آن پیروی از فرمان خدا است . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 516
در آیه بعد، بحثی را که در آیه قبل آمده بود تعقیب کرده ، می فرماید: ((بگو: اطاعت کنید خدا و فرستاده او را)) (قل اطیعوا الله و الرسول).
بنابراین چون شما مدعی محبت او هستید باید با اطاعت از فرمان او و پیامبرش این محبت را عملا اثبات کنید.
سپس می افزاید: ((اگر آنها سرپیچی کنند، خداوند کافران را دوست ندارد)) (فان تولوا فان الله لا یحب الکافرین).
سرپیچی آنها نشان می دهد که محبت خدا را ندارند، بنابراین خدا هم آنها را دوست ندارد، زیرا محبت یک طرفه بی معنی است .
ضمنا از جمله ((اطیعوا الله و الرسول)) استفاده می شود که اطاعت خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از هم جدا نیستند، به همین دلیل در آیه قبل تنها سخن از پیروی و اطاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود و در اینجا سخن از هر دو است . آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 517
آیه 33 - 34
آیه و ترجمه
إِنَّ اللَّهَ اصطفَى ءَادَمَ وَ نُوحاً وَ ءَالَ إِبْرَهِيمَ وَ ءَالَ عِمْرَنَ عَلى الْعَلَمِينَ(33)
ذُرِّيَّةَ بَعْضهَا مِن بَعْضٍ وَ اللَّهُ سمِيعٌ عَلِيمٌ(34)
ترجمه :
33 - خداوند، آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برتری داد.
34 - آنها فرزندان (و دودمانی) بودند که (از نظر پاکی و تقوا و فضیلت ،) بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند، و خداوند، شنوا و داناست (و از

کوششهای آنها در مسیر رسالت خود، آگاه می باشد).
تفسیر:
نیاکان مریم
این آیات ، سرآغازی است برای بیان سرگذشت مریم و اشاره ای به مقامات اجداد او و نمونه بارزی است از محبت واقعی به پروردگار و ظهور آثار این محبت در عمل ، که در آیات گذشته به آن اشاره شده بود.
نخست می فرماید: ((خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر عالمیان برگزید)) (ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین).
((اصطفی)) از ماده صفو (بر وزن عفو) به معنی خالص شدن چیزی است و صفوة به معنی خالص هر چیزی است ، سنگ صاف را در لغت عرب از این نظر صفا می گویند که دارای خلوص و پاکی است ، بنابراین اصطفاء به معنی انتخاب کردن قسمت خالص چیزی است .
آیه فوق می گوید: ((ما آدم و نوح و خاندان ابراهیم و عمران را برگزیدیم)) تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 518
ممکن است این گزینش ، تکوینی باشد و یا تشریعی ، به این معنی که خداوند آفرینش آنها را از آغاز، آفرینش ممتازی قرار داد، هر چند با داشتن آفرینش ممتاز، هرگز مجبور به انتخاب راه حق نبودند، بلکه با اراده و اختیار خود این راه را پیمودند، سپس به خاطر اطاعت فرمان خدا و تقوا و پرهیزکاری و کوشش در راه هدایت انسانها، امتیازهای جدیدی کسب کردند که با امتیاز ذاتی آنها آمیخته شد و به صورت انسانهایی برگزیده در آمدند.
و در آیه بعد می افزاید: ((آنها فرزندان و دودمانی بودند که بعضی از بعض دیگر گرفته شده بودند)) (ذریة بعضها من بعض).
این برگزیدگان الهی از نظر اسلام و پاکی و تقوا و مجاهده برای راهنمایی بشر همانند یکدیگر بودند، و همچون نسخه های متعدد از یک کتاب که هر یک از دیگری اقتباس شده باشد.
و در پایان آیه اشاره به این حقیقت می کند که خداوند مراقب کوششها و تلاشهای آنها بوده ، و سخنانشان را شنیده است و از اعمالشان آگاه است می فرماید: ((خداوند شنوا و دانا است)) (و الله سمیع علیم).
در آیات فوق علاوه بر آدم ، به تمام پیامبران اولو العزم اشاره شده است ، نام نوح ، صریحا آمده ، و آل ابراهیم هم خود او و هم موسی و عیسی و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را شامل می شود، و ذکر آل عمران اشاره مجددی به مریم و حضرت مسیح (علیه السلام) است و تکرار آن برای این است که مقدمهای برای شرح حال آنان در آیات آینده باشد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 519

نکته ها
1 - امتیازات پیامبران
در اینجا سؤ الی پیش می آید که این امتیاز ذاتی اگر چه آنها را مجبور به پیمودن راه حق نمیکرد و با مساله اختیار و اراده منافات نداشت ولی باز یک نوع تبعیض محسوب می شود.
در پاسخ باید گفت : که یک آفرینش آمیخته با نظام صحیح چنین تفاوتی را ایجاب می کند (دقت کنید) مثلا بدن انسان یک آفرینش منظم است و برای تامین این نظام تفاوتهائی در میان اعضاء باید باشد اگر تمام سلولهای تن انسان به ظرافت سلولهای شبکیه چشم و یا به استحکام و قدرت سلولهای استخوان ساق پا و یا به حساسیت سلولهای مغز و یا به تحرک سلولهای قلب باشد مسلما سازمان بدن به هم میریزد بلکه باید سلولهائی همچون مغز در بدن باشد و رهبری عضلات و اعضاء بدن را به عهده بگیرد و سلولهای محکم استخوانی استقامت بدن را حفظ کند سلولهای ظریف و حساس از کوچک ترین حوادث آگاه گردد و سلولهای متحرک جنبش بیافریند.
هیچکس نمی تواند بگوید چرا همه بدن مغز نیست و یا مثلا در گیاه چرا همه سلولها به ظرافت و لطافت و زیبائی گلبرگها نمیباشند زیرا چنین وضعی ساختمان گیاه را به کلی دستخوش فنا و نیستی می کند.
ولی نکته قابل توجه اینجا است که این ((امتیاز)) ذاتی که برای ایجاد یک سازمان منظم نهایت لزوم را دارد ساده نیست ، بلکه توام با یک مسئولیت عظیم به اندازه این امتیاز می باشد. وجود این مسئولیت سنگین تعادل کفه های ترازوی خلقت آنها را تامین خواهد کرد، یعنی به همان نسبت که پیامبران و رهبران بشر امتیاز دارند، همان اندازه مسؤ ولیت نیز دارند و دیگران که امتیاز متفاوتی دارند مسؤ ولیت کمتری خواهند داشت . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 520
از اینها گذشته امتیازات ذاتی برای نزدیکی انسان به خدا هرگز کافی نیست بلکه باید با امتیازات اکتسابی همراه باشد.
2 - آیه در صدد بیان همه برگزیدگان خدا نیست بلکه تنها اشاره به جمعی از آنها می کند و اگر بعضی از پیامبران که از این دودمان نیستند، در آن ذکر نشده اند دلیل بر عدم برگزیدن آنها نمی باشد، ضمنا باید توجه داشت که آل ابراهیم موسی بن عمران و پیامبر اسلام و برگزیدگان خاندان او را نیز شامل می شود، زیرا همه آنها از دودمان ابراهیم هستند.
3 - به گفته ((راغب)) در کتاب مفردات کلمه ((آل)) از ((اهل)) گرفته شده و تنها تفاوتی که با اهل دارد این است که ((آل)) معمولا به نزدیکان افراد بزرگ و شریف گفته می شود ولی ((اهل)) معنی وسیعی دارد و بر همه اطلاق می گردد، همچنین آل به افراد انسان اضافه می شود ولی

کلمه اهل به زمان و مکان و هر چیز دیگر اضافه می شود، مثلا می گویند: اهل فلان شهر اما نمیگویند آل فلان شهر.
4 - ناگفته پیداست که منظور از برگزیدگان آل ابراهیم و آل عمران این نیست که تمام فرزندان ابراهیم و عمران از برگزیدگان هستند، زیرا ممکن است در میان آنها حتی افراد کافری وجود داشته باشند بلکه منظور این است که جمعی از دودمان آنها برگزیده شده اند.
5 - ((عمران)) در آیه فوق همان پدر ((مریم)) است نه پدر ((موسی)) زیرا هر کجا در قرآن نام عمران برده شده اشاره به پدر مریم می باشد و آیات بعد که شرح حال مریم را بیان می کند نیز گواه این مطلب است .
6 - در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهمالسلام) به ما رسیده است به این آیه برای معصوم بودن انبیاء و امامان استدلال شده است ، زیرا خداوند هرگز افراد گنهکار و آلوده به شرک و کفر و فسق را انتخاب نمیکند بلکه آنهائی را برمیگزیند که از آلودگیها برکنار و معصوم باشند (البته مراحلی از عصمت را می توان از آیه تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 521
استفاده کرد).
7 - بعضی از نویسندگان اخیر به این آیه برای مساءله تکامل انواع استدلال کرده اند و معتقدند که آیه دلالت بر این دارد که ((آدم)) نخستین انسان نبود بلکه در زمان آدم انسانهای بسیاری وجود داشتند که خداوند آدم را از میان آنها برگزید و نسلی ممتاز از فرزندان او به وجود آورد.
و تعبیر به ((علی العالمین)) در آیه فوق را گواه بر این معنی می دانند و می گویند: در عصر آدم عالمیان یعنی جامعه انسانی وجود داشته .
بنابراین مانعی ندارد که انسان نخستین که میلیونها سال قبل به وجود آمده از حیوانات دیگر تکامل یافته و ((آدم)) تنها یک انسان برگزیده بوده باشد!
ولی در برابر این سخن باید گفت که هیچگونه دلیلی در دست نیست که منظور از ((عالمین)) در اینجا انسانهای معاصر آدم بوده باشند بلکه ممکن است مجموع جامعه انسانیت در تمام طول تاریخ بوده باشد، و بنابراین معنی آیه چنین می شود: خداوند از میان تمام جامعه بشریت در طول تاریخ انسانهائی را برگزید که نخستین آنها آدم و سپس نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران بود و از آنجا که این برگزیدگان هر کدام در عصر و زمانی میزیسته اند می فهمیم که منظور از عالمین تمام جامعه انسانی در همه اعصار و قرون بوده است . بنابراین لزومی ندارد که معتقد باشیم در عصر آدم انسانهای زیادی وجود داشته اند که آدم از میان آنها برگزیده شده باشد - دقت کنید!. آل عمران

آیه و ترجمه
إِذْ قَالَتِ امْرَأَت عِمْرَنَ رَب إِنی نَذَرْت لَک مَا فی بَطنی مُحَرَّراً فَتَقَبَّلْ مِنی إِنَّک أَنت السمِیعُ الْعَلِیمُ(35)
فَلَمَّا وَضعَتهَا قَالَت رَب إِنی وَضعْتهَا أُنثی وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضعَت وَ لَیْس الذَّکَرُ کالأُنثی وَ إِنی سمَّیْتهَا مَرْیَمَ وَ إِنی أُعِیذُهَا بِک وَ ذُرِّیَّتَهَا مِنَ الشیْطنِ الرَّجِیمِ(36)
ترجمه :
35 - (به یاد آورید) هنگامی را که همسر عمران گفت : خداوندا! آنچه را در رحم دارم ، برای تو نذر کردم ، که محرر (و آزاد، برای خدمت خانه تو) باشد. از من بپذیر، که تو شنوا و دانایی !
36 - ولی هنگامی که او را به دنیا آورد، (و او را دختر یافت ،) گفت : خداوندا! من او را دختر آوردم - ولی خدا از آنچه او به دنیا آورده بود، آگاهتر بود - و پسر، همانند دختر نیست . (دختر نمی تواند وظیفه خدمتگزاری معبد را همانند پسر انجام دهد). من او را مریم نام گذاردم ، و او و فرزندانش را از (وسوسه های) شیطان رانده شده ، در پناه تو قرار می دهم .
تفسیر:
عمران و دخترش مریم
به دنبال اشاره ای که به عظمت آل عمران در آیات قبل آمده بود در این آیات سخن از عمران و دخترش مریم به میان می آورد، و به طور فشرده چگونگی تولد و پرورش و بعضی از حوادث مهم زندگی این بانوی بزرگ را بیان می کند.
توضیح اینکه : از تواریخ و اخبار اسلامی و گفته مفسران استفاده می شود که ((حنة)) و ((اشیاع)) دو خواهر بودند که اولی به همسری عمران که از

برجسته بنی اسرائیل بود در آمد و دومی را زکریا پیامبر خدا به همسری انتخاب کرد.
همسر عمران ((حنه)) سالها گذشت که فرزندی از او متولد نشد روزی زیر درختی نشسته بود پرنده ای را دید که به جوجه های خود غذا می دهد مشاهده این محبت مادرانه آتش عشق فرزند را در دل او شعلهور ساخت و از صمیم دل از درگاه خدا تقاضای فرزندی کرد و چیزی نگذشت که این دعای خالصانه به هدف اجابت رسید و باردار شد.
از بعضی از روایات استفاده می شود که خداوند به عمران وحی فرستاده بود که پسری پر برکت که میتواند بیماران غیر قابل علاج را درمان کند و مردگان را به فرمان خدا حیات بخشد به او خواهد داد که به عنوان پیامبر به سوی بنی اسرائیل فرستاده می شود.

او این جریان را با همسر خود ((حنه)) در میان گذاشت لذا هنگامی که او باردار شد تصور کرد فرزند مزبور همان است که در رحم دارد بی خبر از این که کسی که در رحم او است مادر آن فرزند (مریم) می باشد و به همین دلیل نذر کرد که پسر را خدمتگزار خانه خدا ((بیت المقدس)) نماید اما به هنگام تولد مشاهده کرد که دختر است در این موقع نگران شد که با این وضع چه کند.
زیرا خدمتکاران بیت المقدس از میان پسران انتخاب می شدند و سابقه نداشت دختری به این عنوان انتخاب گردد.
با توضیح بالا، به تفسیر آیات باز میگردیم : در نخستین آیه می فرماید: به یاد آرید هنگامی را که همسر عمران گفت : تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 524
خداوندا! آنچه را در رحم دارم برای تو نذر کردم که محرر (و آزاد برای خدمت خانه تو) باشد، آن را از من بپذیر که تو شنوا و دانائی)) (اذ قالت امرأ ت عمران رب انی نذرت لک ما فی بطنی محررا فتقبل منی انک انت السمیع العلیم).
در این آیه اشاره به نذر همسر عمران به هنگام بارداری شده ، او تصور میکرد فرزندش (با توجه به بشارت خداوند) پسر است ، و از این رو واژه ((محررا)) (یا معادل دیگر در زبان دیگر) را به کار برد، نه ((محررة)) و از خدا خواست که نذر او را پذیرا شود.
واژه ((محررا)) از ماده تحریر گرفته شده که به معنی آزاد ساختن است .
و در اصطلاح آن زمان به فرزندانی گفته می شد که به خدمت معبد و خانه خدا در می آمدند، تا نظافت و سایر خدمات را بر عهده گیرند و به هنگام فراغت مشغول عبادت پروردگار شوند، و از آنجا که آنها از هر گونه خدمت به پدر و مادر آزاد بودند، به آنها محرر گفته می شد، و یا از این جهت که خالص از هر گونه تلاش و کوشش دنیوی بوده اند، به آنها محرر می گفتند.
بعضی گفته اند که این دسته از کودکان از موقعی که توانائی بر این خدمات داشتند تا سن بلوغ ، وظایف خود را زیر نظر پدران و مادران انجام میدادند و پس از رسیدن به سن بلوغ ، تعیین سرنوشتشان به دست خودشان بود، اگر میخواستند به کار در معبد پایان داده و بیرون میرفتند و اگر تمایل داشتند بمانند می ماندند.
بعضی گفته اند: اقدام همسر عمران به نذر، دلیل بر آن است ، که عمران در همان حال بارداری او از دنیا رفته بود، و گر نه بعید بود او مستقلا چنین نذری کند. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 525
سپس می افزاید: ((هنگامی که فرزند خود را به دنیا آورد (و او را دختر یافت) گفت : پروردگارا! من او را دختر آوردم)) (فلما وضعتها قالت رب انی وضعتها انثی).

البته خدا از آنچه او به دنیا آورده بود آگاهتر بود)) (و الله اعلم بما وضعت).
سپس افزود: ((تو میدانی که دختر و پسر (برای هدفی که من نذر کردهام) یکسان نیستند)) (و لیس الذکر کالانثی).
دختر، پس از بلوغ ، عادت ماهانه دارد و نمی تواند در مسجد بماند، به علاوه نیروی جسمی آنها یکسان نیست ، و نیز مسائل مربوط به حجاب و بارداری و وضع حمل ادامه این خدمت را برای دختر مشکل می سازد و لذا همیشه پسران را نذر می کردند.
از قرائن موجود در آیه و روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده است ، استفاده می شود که ((و لیس الذکر کالانثی)) (پسر همانند دختر نیست) از زبان مادر مریم است هر چند بعضی احتمال داده اند از کلام خدا باشد ولی بعید به نظر می رسد.
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که مادر مریم ، قاعدتا میبایست بگوید: ((و لیست الانثی کالذکر)) (این دختر همانند پسر نیست) زیرا او دختر آورده بود نه پسر و لذا گفته اند: جمله تقدیم و تاخیری دارد همانگونه که در بسیاری از عبارات عرب معمول است ، و چه بسا ناراحتی ناگهانی که هنگام وضع حمل به او دست داد سبب شد سخن خود را این چنین ادا کند، چرا که او علاقه داشت صاحب پسری شود تا خدمتگزار بیت المقدس باشد، همین علاقه سبب شد که بی اختیار به هنگام سخن گفتن نام پسر را مقدم دارد.
سپس افزود: ((من او را مریم نام گذاردم و او و فرزندانش را از (وسوسه های) شیطان رجیم و رانده شده (از درگاه خدا) در پناه تو قرار می دهم)) (و انی سمیتها مریم و انی اعیذها بک و ذریتها من الشیطان الرجیم). تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 526
((مریم)) در لغت به معنی زن عبادتکار و خدمتگزار است و از آنجا که این نامگذاری به وسیله مادرش بعد از وضع حمل انجام شد، نهایت عشق و علاقه این مادر با ایمان را برای وقف فرزندش در مسیر بندگی و عبادت خدا نشان می دهد، و نیز به همین دلیل بود که او پس از نامگذاری ، نوزادش و فرزندانی را که در آینده از او به وجود می آیند، در برابر وسوسه های شیطانی به خداوند سپرد. آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 527
آیه 37
آیه و ترجمه
فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسنٍ وَ أَنبَتَهَا نَبَاتاً حَسناً وَ كَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَاب وَجَدَ عِندَهَا رِزْقاً قَالَ يَمَرْيَمُ أَنى لَكِ هَذَا قَالَت هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَن يَشاءُ بِغَير حِسابٍ(37)

ترجمَه :
37 - خداوند، او (مریم) را به طرز نیکویی پذیرفت ، و به طرز شایستهای ، (نهال وجود) او را رویانید (و پرورش داد)، و کفالت او را به زکریا سپرد. هر زمان زکریا وارد محراب او می شد، غذای مخصوصی در آن جا میدید. از او پرسید: ای مریم ! ((این را از کجا آورده ای ؟!)) گفت : ((این از سوی خداست . خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می دهد)).
تفسیر:
پرورش مریم در سایه عنایت الهی
این آیه ادامه بحث آیه گذشته درباره سرگذشت مریم است ، می فرماید: ((پروردگارش او را به طرز نیکوئی پذیرفت و به طور شایستهای (گیاه وجود) او را رویانید و پرورش داد)) (فتقبلها ربها بقبول حسن و انبتها نباتا حسنا).
مادر مریم باور نمیکرد او به عنوان خدمتگزار خانه خدا (بیت المقدس) پذیرفته شود به همین دلیل آرزو داشت فرزندش پسر باشد، زیرا سابقه نداشت دختری برای این کار، انتخاب گردد، ولی طبق آیه فوق خداوند این دختر پاک را برای نخستین بار جهت این خدمت روحانی و معنوی پذیرفت .
بعضی از مفسران گفته اند: نشانه پذیرش او این بود که مریم بعد از بلوغ در دوران خدمتگزاری بیت المقدس هرگز عادت ماهانه ندید تا مجبور نگردد از این تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 528
مرکز روحانی دور شود یا اینکه حضور غذاهای بهشتی در برابر محراب او دلیلی بر این پذیرش بود.
این احتمال نیز وجود دارد که قبولی این نذر و پذیرش مریم ، به صورت الهام به مادرش اعلام شده باشد.
تعبیر به ((انبتها)) از ماده انبات به معنی رویانیدن در مورد پرورش مریم اشاره به جنبه های تکامل معنوی ، روحانی و اخلاقی مریم است .
ضمنا این جمله اشاره به نکته لطیفی دارد و آن اینکه کار خداوند، انبات و رویانیدن است یعنی همانگونه که در درون بذر گلها و گیاهان استعدادهایی نهفته است که زیر نظر باغبان پرورش می یابد و آشکار می شود، در درون وجود آدمی و اعماق روح و فطرت او نیز همه گونه استعدادهای عالی نهفته شده است که اگر انسان خود را تحت تربیت مربیان الهی که باغبانهای باغستان جهان انسانیتاند قرار دهد، به سرعت پرورش می یابد و آن استعدادهای خدا داد آشکار می شود، و انبات به معنی واقعی کلمه صورت می گیرد.
سپس می افزاید: ((خداوند زکریا را سرپرست و کفیل او قرار داد)) (و کفلها زکریا).
((کفلها)) از ماده ((کفالت)) در اصل به معنی ((ضمیمه کردن چیزی به

دیگری)) است و به همین مناسبت به افرادی که سرپرستی کودکی را به عهده میگیرند کافل یا کفیل گفته می شود، زیرا در حقیقت او را ضمیمه وجود خود می کنند.
این ماده هر گاه به صورت ثلاثی مجرد (کفل بدون تشدید) استعمال شود به معنی به عهده گرفتن سرپرستی و کفالت است ، و هنگامی که به صورت ثلاثی مزید (کفل با تشدید) استعمال شود، به معنی برگزیدن و قرار دادن کفیل برای دیگری است .
در تاریخ آمده است ، پدر مریم (عمران) قبل از تولد او چشم از جهان فرو تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 529
بست و مادر او را بعد از تولد به بیت المقدس نزد دانشمندان و علمای یهود آورد و گفت : این کودک هدیه به بیت المقدس است ، سرپرستی او را یک نفر از شما به عهده بگیرد، و چون آثار عظمت در چهره او نمایان بود و در خاندان شایستهای متولد شده بود، گفتگو در میان دانشمندان بنی اسرائیل در گرفت و هر یک می خواست افتخار سرپرستی مریم ، نصیب او شود، سرانجام طی مراسم خاصی که شرح آن در تفسیر آیه 44 همین سوره خواهد آمد، زکریا کفالت او را بر عهده گرفت .
هر چه بر سن مریم افزوده می شد، آثار عظمت و جلال در وی نمایانتر میگشت و به جایی رسید که قرآن در ادامه این آیه درباره او می گوید: ((هر زمان زکریا وارد محراب او می شد غذای جالب خاصی نزد او می یافت)) (کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا).
((محراب)) محل ویژهای است که در معبد برای امام آن معبد یا افراد خاصی در نظر گرفته می شود، و برای نامگذاری آن به این اسم جهاتی ذکر کرده اند که از همه بهتر، سه جهت زیر است :
نخست این که از ماده ((حرب)) به معنی جنگ گرفته شده است چون مؤ منان ، در این محل به مبارزه با شیطان و هوسهای سرکش بر می خیزند، دیگر اینکه ((محراب)) اصولا به معنی بالای مجلس است و چون محل محراب را در بالای معبد قرار می دهند به این نام نامیده شده است در ضمن باید توجه داشت که وضع محراب در میان بنی اسرائیل چنانکه گفته اند با وضع محرابهای ما تفاوت داشت آنها محراب را از سطح زمین بالاتر میساختند به طوری که چند پله می خورد و اطراف آن مانند دیوارهای اطاق آن را محفوظ میکرد به طوری که افرادی که در داخل محراب بودند، از بیرون کمتر دیده می شدند.
سوم اینکه : محراب به معنی تمام معبد است که جایگاه مبارزه با هوای نفس و شیطان بوده است . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 530
مریم تحت سرپرستی زکریا بزرگ شد و آن چنان غرق عبادت و بندگی خدا بود که به گفته ابن عباس هنگامی که نهساله شد، روزها را روزه میگرفت

و شبها را به عبادت می پرداخت و آن چنان در پرهیزگاری و معرفت و شناسائی پروردگار پیش رفت که از احبار و دانشمندان پارسای آن زمان نیز پیشی گرفت .
و هنگامی که زکریا در کنار محراب او قرار میگرفت و برای دیدار او می آمد، غذاهای مخصوصی کنار محراب او مشاهده میکرد که از آن به تعجب میافتاد روزی به او گفت : ((این غذا را از کجا آوردی))؟ (قال یا مریم انی لک هذا).
مریم در جواب گفت : ((این از طرف خدا است و اوست که هر کس را بخواهد بی حساب روزی می دهد)) (قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب).
اما این غذا چه نوع غذائی بوده و از کجا برای مریم آمده در آیه شرح داده نشده است ولی از روایات متعددی که در تفسیر عیاشی و غیر آن از کتب ((شیعه)) و ((اهل تسنن)) آمده استفاده می شود که آن یک نوع میوه بهشتی بوده که در غیر فصل ، در کنار محراب مریم به فرمان پروردگار حاضر می شده است و این موضوع جای تعجب نیست که خدا از بنده پرهیزگارش این چنین پذیرائی کند.
این موضوع که منظور از ((رزقا)) غذای بهشتی باشد از قرائنی که در گوشه و کنار آیه هست نیز استفاده می شود، زیرا اولا کلمه ((رزقا)) به صورت نکره ، نشانه آن است که روزی خاص و ناشناسی برای زکریا بوده است .
ثانیا پاسخ مریم که این از طرف خدا است نشانه دیگری برای این مطلب می باشد ثالثا به هیجان آمدن زکریا و تقاضای فرزندی از طرف پروردگار که در آیه بعد به آن اشاره شده قرینه دیگری برای این معنی محسوب می شود. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 531
ولی بعضی از مفسران (مانند نویسنده المنار) معتقدند که منظور از ((رزقا)) همین غذاهای معمولی دنیا بوده زیرا از ابن جریر نقل شده که بنی اسرائیل گرفتار قحطی شدند و زکریا قادر بر تامین زندگی مریم نبود، در این موقع قرعهای زدند که به نام مرد نجاری افتاد و او افتخارا از درآمد کسب خود غذای مریم را تهیه میکرد و به هنگامی که زکریا در کنار محراب او قرار میگرفت از وجود چنان غذائی در آن شرایط سخت تعجب میکرد و مریم در پاسخ سؤ ال او می گفت : ((این از طرف خداست)) یعنی خداوند، مرد با ایمانی را علاقهمند به این خدمت در آن شرایط سخت ، ساخته است .
ولی همانطور که گفتیم این تفسیر، نه با قرائنی در آیه است سازگار می باشد و نه با روایاتی که در ذیل آیه وارد شده می سازد از جمله در تفسیر عیاشی روایتی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که خلاصهاش چنین

است : ((روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به خانه فاطمه زهرا (علیهاالسلام) آمد در حالی که چند روز در خانه او غذائی دیده نمیشد، ناگاه غذای فراوان مخصوصی نزد او مشاهده کرد و از او پرسید: این غذا از کجا است ؟ فاطمه (علیهاالسلام) عرض کرد: از نزد خدا است ، زیرا هر کس را بخواهد بدون حساب روزی میبخشد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ((این جریان همانند جریان زکریا است که در کنار محراب مریم آمد و غذای مخصوصی در آنجا دید و از او پرسید: ای مریم ! این غذا از کجا است ، او گفت : از ناحیه خدا است)).
درباره جمله بغیر حساب در ذیل آیه 202 سوره بقره و در این سوره ذیل آیه 27 بحث کردهایم . آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 532
آیه 38 - 40
آیه و ترجمه
هُنَالِک دَعَا زَکرِیَّا رَبَّهُ قَالَ رَب هَب لی مِن لَّدُنک ذُرِّیَّةً طیِّبَةً إِنَّک سمِیعُ الدُّعَاءِ(38)

فَنَادَتْهُ الْمَلَئکَةُ وَ هُوَ قَائمٌ یُصلی فی الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ یُبَشرُک بِیَحْیی مُصدِّقَا بِکلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَ سیِّداً وَ حَصوراً وَ نَبِیًّا مِّنَ الصلِحِینَ(39)
قَالَ رَب أَنی یَکُونُ لی غُلَمٌ وَ قَدْ بَلَغَنیَ الْکبَرُ وَ امْرَأتی عَاقِرٌ قَالَ کَذَلِک اللَّهُ یَفْعَلُ مَا یَشاءُ(40)

ترجمه :

38 - در آنجا بود که زکریا، (با مشاهده آن همه شایستگی در مریم ،) پروردگار خویش را خواند و عرض کرد: خداوندا! از طرف خود، فرزند پاکیزه‌ای (نیز) به من عطا فرما، که تو دعا را میشنوی !

39 - و هنگامی که او در محراب ایستاده ، مشغول نیایش بود، فرشتگان او را صدا زدند که : خدا تو را به یحیی بشارت می دهد، (کسی) که کلمه خدا (مسیح) را تصدیق می کند، و رهبر خواهد بود، و از هوسهای سرکش بر کنار، و پیامبری از صالحان است .

40 - او عرض کرد: پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که پیری به سراغ من آمده ، و همسرم نازاست ؟ فرمود: بدین گونه خداوند هر کاری را بخواهد انجام می دهد.

تفسیر:

زکریا و مریم

این آیات گوشه‌ای از زندگی پیامبر الهی ، زکریا را در ارتباط با داست

بیان می کند.

سابقا گفتیم ، همسر زکریا و مادر مریم خواهر یکدیگر بودند و اتفاقا هر دو در آغاز، نازا و عقیم بودند، هنگامی که مادر مریم از لطف پروردگار، صاحب چنین فرزند شایسته ای شد و زکریا اخلاص و سایر ویژگیهای شگفت آور او را دید، آرزو کرد که او هم صاحب فرزندی پاک و با تقوا همچون مریم شود، فرزندی که چهره اش آیت و عظمت خداوند گردد، و با اینکه سالیان درازی از عمر او و همسرش گذشته بود، و از نظر معیارهای طبیعی بسیار بعید به نظر می رسید که صاحب فرزندی شود، ولی ایمان به قدرت پروردگار و مشاهده وجود میوه های تازه در غیر فصل ، در کنار محراب عبادت مریم ، قلب او را لبریز از امید ساخت که شاید در فصل پیری ، میوه فرزند بر شاخسار وجودش آشکار شود، به همین دلیل هنگامی که مشغول نیایش بود از خداوند تقاضای فرزند کرد ، و آنگونه که قرآن در نخستین آیه فوق می گوید: در این هنگام زکریا پروردگار خویش را خواند و گفت : پروردگارا! فرزند پاکیزه ای از سوی خودت به من (نیز) عطا فرما که تو دعا را می شنوی و اجابت می کنی (هنالک دعا زکریا ربه قال رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء).

در این موقع فرشتگان به هنگامی که او در محراب ایستاده و مشغول نیایش بود، وی را صدا زدند که خداوند تو را به یحیی بشارت می دهد، در حالی که کلمه خدا (حضرت مسیح) را تصدیق می کند و آقا و رهبر خواهد بود، و از هوی و هوس بر کنار و پیامبری از صالحان است (فنادته الملائکة و هو قائم یصلی فی المحراب تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 534
ان الله یبشرک بیحیی مصدقا بکلمة من الله و سیدا و حصورا و نبیا من الصالحین).
نه تنها خداوند اجابت دعای او را به وسیله فرشتگان خبر داد، بلکه پنج وصف از اوصاف این فرزند پاکیزه را بیان داشت : نخست اینکه او به کلمة من الله حضرت مسیح (علیه السلام) ایمان می آورد، و با ایمان و حمایت از او سبب تقویت مسیح (علیه السلام) می گردد (توجه داشته باشید که منظور از کلمة در اینجا به قرینه آیه 45 همین سوره و 171 سوره نساء، حضرت مسیح (علیه السلام) است و سبب این تعبیر به زودی روشن خواهد شد).
همانگونه که در تاریخ آمده است ، یحیی شش ماه از عیسی (علیه السلام) بزرگتر بود و نخستین کسی بود که نبوت او را تصدیق کرد و به سوی او دعوت نمود، و چون در میان مردم به زهد و پاکدامنی ، اشتهار تام داشت گرایش او به مسیح (علیه السلام) اثر عمیقی در توجه مردم به او گذاشت .
دوم اینکه او مقام سیادت و رهبری از نظر علم و عمل خواهد داشت و سوم اینکه او خود را از هوی و هوسهای سرکش و آلودگی به دنیا پرستی حفظ می کند، این معنی از واژه ((حصورا)) استفاده می شود.
واژه ((حصور)) از حصر به معنی حبس گرفته شده است ، در اینجا به معنی کسی است که خود را از هوی و هوس ، منع کرده است ، این واژه گاه به معنی کسی که خودداری از ازدواج می کند نیز آمده به همین دلیل جمعی از مفسران آن را به همین معنی تفسیر کرده اند، و در پاره ای از روایات نیز به آن اشاره شده است .
چهارم و پنجم اینکه او پیامبر بزرگی خواهد بود (توجه داشته باشید که نبیا به صورت نکره آمده که در اینجا برای عظمت است) و از صالحان و شایستگان خواهد بود. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 535
زکریا از شنیدن این بشارت به وسیله فرشتگان ، غرق شادی و سرور شد و در عین حال نتوانست شگفتی خود را از چنین موضوعی پنهان کند، عرض کرد: پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد در حالی که پیری به من رسیده و همسرم ناز است (قال رب انی یکون لی غلام و قد بلغنی الکبر و امراتی عاقر).
در اینجا خداوند به او پاسخ داد و فرمود: اینگونه خداوند هر کاری را که

بخواهد انجام می دهد (قال کذلک الله یفعل ما یشاء).
و با این پاسخ کوتاه که تکیه بر نفوذ اراده و مشیت الهی داشت ، زکریا قانع شد.
نکته ها
1 - آیا ترک ازدواج فضیلت است ؟
نخستین سوالی که در اینجا پیش می آید. این است که اگر حصورا به معنی ترک کننده ازدواج باشد آیا این عمل برای انسان امتیازی محسوب می شود که درباره یحیی آمده است .
در پاسخ باید گفت : اولا هیچگونه دلیل قاطعی بر اینکه منظور از حصور در آیه ترک کننده ازدواج است در دست نیست .
و روایتی که در این زمینه نقل شده از نظر سند مسلم نمی باشد. و هیچ بعید نیست که حصور در آیه به معنی ترک کننده شهوات و هوسها و دنیا پرستی و صفتی همانند زهد بوده باشد.
ثانیا ممکن است یحیی نیز همانند عیسی بر اثر شرایط خاص زندگی و اجبار به سفرهای متعدد برای تبلیغ آیین خدا ناچار به مجرد زیستن بوده است .
این یک قانون کلی برای همه نمی تواند باشد و اگر خداوند او را به این صفت می ستاید به خاطر این است که او بر اثر شرایط خاصی ازدواج نکرد ولی در عین تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 536
حال توانست خود را از گناه حفظ کند و به هیچ وجه آلوده نشود، به طور کلی قانون ازدواج ، یک قانون فطری است و در هیچ آیینی ممکن نیست حکمی بر خلاف این قانون فطری ، تشریع گردد، بنابراین نه در آیین اسلام و نه در هیچ آیین دیگری ترک ازدواج ، کار خوبی نبوده است .
2 - یحیی و عیسی (علیهماالسلام)
واژه یحیی از ماده حیات به معنی زنده می ماند است ، که به عنوان نام برای این پیامبر بزرگ انتخاب شده است و منظور از زندگی ، هم زندگی مادی و هم معنوی در پرتو ایمان و مقام نبوت و ارتباط با خدا است و چنانکه از این آیه و آیه 7 سوره مریم استفاده می شود، این نام را خداوند پیش از تولد برای او انتخاب کرد:((یا زکریا انا نبشرک بغلام اسمه یحیی لم نجعل له من قبل سمیا)) (ای زکریا ما تو را بشارت به فرزندی می دهیم که نامش یحیی است و پیش از او همنامی برایش قرار ندادیم).
ضمنا از جمله اخیر استفاده می شود که نام مزبور نام بی سابقه ای بوده است .
همانطور که از آیات گذشته استفاده شد تقاضای تولد یحیی بعد از مشاهده پیشرفتهای سریع معنوی مریم به وسیله زکریا انجام شد.
و جالب توجه اینکه بر اثر این دعا خداوند فرزندی به زکریا داد که از جهات

زیادی شباهت به فرزند مریم ، عیسی داشت . از جهت نبوت در کودکی ، و از جهت مفهوم اسم (عیسی و یحیی هر دو از نظر لغت به معنی زنده می ماند است) و از نظر درود فرستادن خداوند بر آنها در مراحل سه گانه تولد، مرگ و حشر و از جهات دیگر.
3 - در آیات فوق زکریا به هنگام شرح پیری خود می گوید: و قد بلغنی الکبر (پیری به سراغ من آمده) ولی در آیه 8 سوره مریم از قول او می خوانیم : و قد بلغت من الکبر عتیا، (من به آخرین مرحله پیری رسیده ام).
این اختلاف در تعبیر به خاطر آن است که همانطور که انسان به سوی

می رود گویا پیری و مرگ هم از طرف مقابل به سراغ او می آید چنانکه علی (علیه السلام) می فرماید: اذا کنت فی ادبار و الموت فی اقبال فما اسرع الملتقی : (چون که تو به سوی پایان عمر می روی و مرگ به سوی تو می آید چه زود به یکدیگر خواهید رسید).
4 - ((غلام)) از نظر لغت به معنی پسر جوان است .
و ((عاقر)) از واژه ((عقر)) به معنی ریشه و اساس یا به معنی حبس است و اینکه به زنان نازا عاقر می گویند یا به خاطر آن است که کار آنان به پایان رسیده و یا اینکه از نظر تولد فرزند محبوس گشته اند.
5 - در اینجا سوالی پیش می آید که تعجب و شگفتی زکریا با توجه به قدرت بی پایان پروردگار برای چه بود؟.
ولی با توجه به آیات دیگر قرآن پاسخ آن روشن است . او می خواست بداند که از یک زن نازا که حتی سالها پیش دوران قاعدگی را پشت سر گذاشته بود چگونه ممکن است ، فرزندی متولد شود؟ چه تغییراتی در وجود او پیدا می شود آیا بار دیگر همچون زنان جوان و میان سال عادت ماهانه می بیند یا به طرز دیگر آماده پرورش فرزند می شود.
به علاوه ایمان به قدرت خداوند غیر از شهود و مشاهده است . او در حقیقت می خواست در اینجا ایمانش به مرحله شهود برسد و همانند ابراهیم که ایمان به معاد داشت و تقاضای شهود می کرد می خواست به چنین مرحله ای از اطمینان نایل گردد و این طبیعی است که هر انسانی هنگامی که با مساله ای بر خلاف قوانین طبیعت مواجه می شود در فکر فرو می رود و تمایل پیدا می کند که یک نشانه حسی برای آن بیابد. آل عمران

آیه 41
آیه و ترجمه
قَالَ رَب اجْعَل لی ءَایَةً قَالَ ءَایَتُک أَلا تُکلِّمَ النَّاس ثَلَثَةَ أَیَّامٍ إِلا رَمْزاً وَ اذْکُر رَّبَّک کثِیراً وَ سبِّحْ بِالْعَشىِّ وَ الابْکر(41)

ترجمه :
41 - (زکریا) عرض کرد: پروردگارا! نشانهای برای من قرار ده ! گفت : نشانه تو آن است که سه روز، جز به اشاره و رمز، با مردم سخن نخواهی گفت . (و زبان تو، بدون هیچ علت ظاهری ، برای گفتگو با مردم از کار می افتد). پروردگار خود را (به شکرانه این نعمت بزرگ ،) بسیار یاد کن ! و به هنگام صبح و شام ، او را تسبیح بگو!
تفسیر:
بشارت تولد یحیی
سخن از زکریا و درخواست فرزندی از سوی او از پیشگاه خدا و بشارت به تولد یحیی بود.
در اینجا زکریا از خداوند تقاضای نشانهای بر این بشارت بزرگ می کند و چنانکه گفتیم نه به خاطر عدم اعتماد بر وعده های الهی ، بلکه برای تاکید بیشتر و اینکه ایمان او به این مطلب ایمان شهودی گردد، تا قلبش مالامال از اطمینان شود، همانگونه که ابراهیم خلیل تقاضای مشاهده صحنه معاد برای آرامش هر چه بیشتر قلب می نمود.
زکریا عرضه داشت : پروردگارا! نشانهای برای من قرار ده (قال رب اجعل لی آیة).
در پاسخ خداوند به او گفت : نشانه تو آن است که سه روز با مردم جز به اشاره و رمز، سخن نخواهی گفت و زبان تو بدون هیچ عیب و علت برای گفتگوی با مردم از کار می افتد (قال آیتک الا تکلم الناس ثلثة ایام الا رمزا).
ول
ی پروردگار خود را (به شکرانه این نعمت) بسیار یاد کن و هنگام شب

و
صبحگاهان او را تسبیح گوی (و اذکر ربک کثیرا و سبح بالعشی و الابکار).
از این جمله استفاده می شود در حالی که زبان او به طور موقت ، برای سخن گفتن با مردم از کار افتاده بود، قادر بر تسبیح و ذکر خدا بود، تا هم وظیفه شکرگذاری را نسبت به این موهبت عظیم که خدا به او عنایت کرده بود انجام دهد و هم نشانه روشنی از خداوند بزرگ بر گشودن موضوعات بسته باشد، یا به تعبیر دیگر بریدن از مردم و پیوستن به حق در این سه روز، او را به خدا نزدیک تر کند و آیت و نشانه روشنی از قدرت خدا باشد.
((رمز)) در اصل اشاره کردن با لبها را گویند، به صدای آهسته نیز رمز گفته می شود، این واژه در گفتگوهای معمولی ، معنی وسیع تری پیدا کرده و به هر سخن و اشاره و نشانهای که مطلبی را مخفیانه یا به طور غیر

صریح برساند، رمز می گویند.
به هر حال خداوند در خواست زکریا را پذیرفت و سه شبانه روز زبان او بدون هیچ عامل طبیعی از سخن گفتن با مردم باز ماند در حالی که به ذکر خدا مترنم بود، این وضع عجیب ، نشانهای از قدرت پروردگار بر همه چیز بود، خدایی که می تواند زبان بسته را به هنگام ذکرش بگشاید، قادر است از رحم عقیم و بسته ، فرزندی با ایمان که مظهر یاد پروردگار باشد به وجود آورد، و از اینجا رابطه این نشانه با آنچه زکریا می خواست ، روشن می شود.
بعضی از مفسران گفته اند: احتمال دارد که این خودداری از سخن گفتن با مردم جنبه اختیاری داشته ، و زکریا به فرمان خدا مامور بوده که در این سه روز، زبان جز به ثنای الهی نگشاید و به اصطلاح مامور به روزه سکوت بود که در بعضی از امم پیشین وجود داشته است .
فخر رازی این قول را از ابو مسلم نقل می کند، و آن را تفسیر زیبا و معقولی می شمرد ولی روشن است که این تفسیر با محتوای آیه سازگار نیست زیرا زکریا تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 540
درخواست آیه و نشانهای برای بشارت الهی کرد، و سکوت اختیاری هیچگونه دلیلی بر این معنی نمی تواند باشد.
واژه ((عشی)) معمولا به ساعات آخر روز گفته می شود همانگونه که ابکار به ساعات آغاز روز می گویند، بعضی معتقدند که از ابتدای ظهر تا غروب آفتاب عشی نام دارد، و از ابتدای طلوع صبح تا هنگام ظهر، ابکار است .
ولی راغب اصفهانی در کتاب مفردات می گوید:((عشی))از هنگام ظهر است تا صبح فردا، و ابکار از طلوع صبح است تا ظهر بنابراین عشی و ابکار، مجموع شبانه روز را شامل می شود، ولی همانطور که گفتیم این دو واژه معمولا در دو معنی اول به کار می رود.
نکته :
در اینجا سوالی پیش می آید که آیا بسته شدن زبان پیامبر، با مقام نبوت و وظیفه تبلیغی او سازگار است ؟
پاسخ این سوال چندان مشکل نیست زیرا این موضوع ، در صورتی با وظیفه نبوت سازگار نمی باشد که طولانی باشد اما برای یک مدت کوتاه ، مدتی که پیامبر می تواند در آن مدت از قوم و جمعیت خود غایب گردد و به عبادت خدا بپردازد مانعی نخواهد داشت .
به علاوه در همین مدت او می توانست با ایماء و اشاره مطالب لازم را به اطلاع آنها برساند و یا با تلاوت آیات پروردگار که ذکر خدا محسوب می شد حقایق را به آنها تفهیم کند و اتفاقا همین کار را کرد و با اشاره ، مردم را به ذکر خداوند هدایت نمود! آل عمران

آیه 42 - 43
آیه و ترجمه
وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلَئکَةُ یَمَرْیَمُ إِنَّ اللَّهَ اصطفَاکِ وَ طهَّرَکِ وَ اصطفَاکِ عَلی نِساءِ الْعَلَمِینَ(42)
یَمَرْیَمُ اقْنُتی لِرَبِّکِ وَ اسجُدِی وَ ارْکَعِی مَعَ الرَّکِعِینَ(43)
ترجمه :
42 - و (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم ! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته ، و بر تمام زنان جهان ، برتری داده است .
43 - ای مریم ! (به شکرانه این نعمت) برای پروردگار خود، خضوع کن و سجده بجا آور! و با رکوع کنندگان ، رکوع کن !
تفسیر:
مریم بانوی برگزیده الهی
این آیات بار دیگر، به داستان مریم باز می گردد، و از دوران شکوفایی و برومندی او سخن می گوید، و مقامات والای او را بر می شمرد.
نخست از گفتگوی فرشتگان با مریم ، بحث می کند، می فرماید: به یاد آور هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم ! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و بر تمام زنان جهان برتری داده است (و اذ قالت الملائکة یا مریم ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفیک علی نساء العالمین).
چه افتخاری از این برتر که انسانی با فرشتگان هم سخن شود، آن هم سخنی که بشارت برگزیدگی او از سوی خدا و طهارت و برتری او بر تمام زنان جهان باشد، و این نبود جز در سایه تقوا و پرهیزگاری و ایمان و عبادت او، آری او برگزیده شد تا تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 542
پیامبری همچون عیسای مسیح به دنیا آورد.
جالب توجه این که جمله ((اصطفیک))در آیه تکرار شده یک بار برای بیان برگزیدگی او به طور مطلق و بار دوم برای برگزیدگی او نسبت به تمام زنان جهان .
این آیه گواه بر این است که مریم بزرگترین شخصیت زن در جهان خود بوده است . و این موضوع با آنچه درباره بانوی بزرگ اسلام فاطمه (علیهاالسلام) رسیده است که او برترین بانوی جهان است منافات ندارد زیرا در روایات متعددی از پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده که :
((اما مریم کانت سیدة نساء زمانها اما فاطمة فهی سیدة نساء العالمین من الاولین و الاخرین)) (اما مریم بانوی زنان زمان خود بود اما فاطمه بانوی همه بانوان جهان از اولین و آخرین است).
کلمه ((العالمین)) هیچگونه منافات با این سخن ندارد زیرا این کلمه در

قرآن و عبارات معمولی به معنی مردمی که در یک عصر و زمان زندگی می کنند آمده است چنانکه درباره بنی اسرائیل می خوانیم :((و انی فضلتکم علی العالمین)) و من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم) بدیهی است منظور، برتری مومنان بنی اسرائیل بر مردم عصر خود بوده است .
در آیه بعد سخن از خطاب دیگری از فرشتگان به مریم است ، می گویند: ای مریم ! (به شکرانه این نعمتهای بزرگ که از سوی خداوند برگزیده شدهای و بر زنان جهان عصر خود برتری یافتهای و از هر نظر پاک و پاکیزه گشتهای) برای پروردگارت سجده کن و همراه رکوع کنندگان رکوع نما (یا مریم اقنتی لربک و اسجدی و تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 543
ارکعی مع الراکعین).
در اینجا سه دستور از طرف فرشتگان به مریم داده شده : نخست ((قنوت)) در برابر پروردگار و این واژه همانطور که سابقا اشاره کردیم به معنی خضوع و دوام اطاعت است ، و دیگر ((سجود)) که آن نیز نوعی از خضوع کامل در برابر خدا است و دیگر((رکوع)) که آن هم نوع دیگری از خضوع و تواضع می باشد.
جمله ((و ارکعی مع الراکعین)) (با رکوع کنندگان رکوع کن) ممکن است اشاره به نماز جماعت بوده باشد، و نیز ممکن است اشاره به پیوستن به جمعیت نمازگزاران و خاضعان در برابر خدا باشد، یعنی همانطور که دیگر بندگان خالص خدا برای او رکوع بجا می آورند، تو نیز رکوع کن .
در این آیه نخست اشاره به سجده و سپس اشاره به رکوع شده است ، و این نه به خاطر آن است که در نماز آنها سجده قبل از رکوع انجام می گرفته بلکه منظور انجام هر دو عبادت است و نظری به ترتیب آنها نیست مثل این است که بگوییم نماز بخوان و وضو بگیر و پاکیزه باش یعنی همه این وظایف را انجام بده زیرا عطف کردن با و او دلالتی بر ترتیب ندارد، به علاوه رکوع و سجود در اصل به معنی تواضع و خضوع است و رکوع و سجود معمولی یکی از مصادیق آن محسوب می شود. آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 544
آیه 44
آیه و ترجمه
ذَلِک مِنْ أَنبَاءِ الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْک وَ مَا کُنت لَدَیْهِمْ إِذْ یُلْقُونَ أَقْلَمَهُمْ أَیُّهُمْ یَکْفُلُ مَرْیَمَ وَ مَا کنت لَدَیْهِمْ إِذْ یَخْتَصِمُونَ(44)
ترجمه :
44 - (ای پیامبر!) این ، از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم ، و تو در آن هنگام که قلمهای خود را (برای قرعه کشی) به آب می افکندند تا کدامیک کفالت و سرپرستی مریم را عهده دار شود، و (نیز) به هنگامی که (دانشمندان بنی اسرائیل ، برای کسب افتخار سرپرستی او،) با هم

کشمکش داشتند، حضور نداشتی ، (و همه اینها، از راه وحی به تو گفته شد).
تفسیر:
سرپرستی مریم
این آیه اشاره به گوشه دیگری از داستان مریم می کند و می گوید: آنچه را درباره سرگذشت مریم و زکریا برای تو بیان کردیم از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم (ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک).
زیرا این داستانها به این صورت (صحیح و خالی از هر گونه خرافه) در هیچ یک از کتب پیشین که تحریف یافته است ، وجود ندارد و سند آن تنها وحی آسمانی قرآن است .
سپس در ادامه این سخن می گوید: در آن هنگام که آنها قلمهای خود را برای (قرعه کشی و) تعیین سرپرستی مریم در آب افکندند، تو حاضر نبودی و نیز هنگامی که (علمای بنی اسرائیل برای کسب افتخار سرپرستی او) با هم کشمکش داشتند حضور نداشتی و ما همه اینها را از طریق وحی به تو گفتیم (و ما کنت لدیهم اذ یلقون اقلامهم ایهم یکفل مریم و ما کنت لدیهم اذ یختصمون).
همانگونه که در تفسیر آیات قبل گفته شد، مادر مریم پس از وضع حمل نوزاد خود را در پارچهای پیچید و به معبد آورد، و به علما و بزرگان بنی اسرائیل خطاب تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 545
کرد که این نوزاد برای خدمت خانه خدا نذر شده است ، سرپرستی او را به عهده بگیرید و از آنجا که مریم از خانواده ای بزرگ و معروف به پاکی و درستی (خانواده عمران) بود، عابدان بنی اسرائیل ، برای سرپرستی او بر یکدیگر پیشی می گرفتند، و به همین جهت چاره ای جز قرعه نیافتند، به کنار نهری آمدند و قلمها و چوبهایی که به وسیله آن قرعه می زدند حاضر کردند و نام هر یک را به یکی از آنها نوشتند، هر قلمی در آب فرو می رفت برنده قرعه نبود، تنها قلمی که روی آب باقی ماند، قلمی بود که نام زکریا بر آن نوشته شده بود، و به این ترتیب سرپرستی زکریا نسبت به مریم مسلم شد و در واقع از همه سزاوارتر بود زیرا علاوه بر دارا بودن مقام نبوت شوهر خاله مریم بود.
قرعه آخرین راه حل اختلاف
از این آیه و آیاتی که در سوره صافات درباره یونس آمده استفاده می شود که برای حل مشکل و یا در هنگام مشاجره و نزاع و هنگامی که کار به بن بست کامل می رسد و هیچ راهی برای پایان دادن به نزاع دیده نمی شود می توان از قرعه استمداد جست همین آیات به ضمیمه روایات پیشوایان اسلام سبب شده که قاعده قرعه به عنوان یکی از قواعد فقهی در کتب اسلامی شناخته شود و از آن بحث گردد اما همان طور که در بالا

اشاره شد، قرعه مشروط به وجود بن بست کامل است بنابراین هر گاه طریق دیگری برای حل شکل پیدا شود از قرعه نمی توان استفاده کرد.
طرز قرعه کشی در اسلام صورت خاصی ندارد بلکه می توان از چوبه های تیر یا سنگ ریزه یا کاغذ و مانند آن طوری استفاده کرد که تبانی و زدوبند در آن راه نداشته باشد روشن است که در اسلام از طریق قرعه کشی نمی توان برد و باخت کرد. زیرا این موضوع مشکلی نبوده که برای حل آن متوسل به قرعه شویم و چنان درآمدی مشروع نیست . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 546
این نکته نیز لازم به یادآوری است که قرعه مخصوص منازعات و اختلافات میان مردم نیست بلکه بن بستهای دیگر را نیز می توان با آن گشود مثلا همانطور که در احادیث وارد شده . اگر انسان منحرفی با گوسفندی آمیزش جنسی کند، سپس آن را در میان گله گوسفندان رها نماید و شناخته نشود باید به قید قرعه یکی از آنها را خارج ساخت و از خوردن گوشت آن اجتناب نمود زیرا کنار گذاشتن همه آنها زیان بزرگی است و استفاده از گوشت همه آنها نیز جایز نمی باشد. در اینجا قرعه حل مشکل می کند. آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 547
آیه 45 - 46
آیه و ترجمه
إِذْ قَالَتِ الْمَلَئکَةُ یَمَرْیَمُ إِنَّ اللَّهَ یُبَشرُک بِکلِمَةٍ مِّنْهُ اسمُهُ الْمَسِیحُ عِیسی ابْنُ مَرْیَمَ وَجِیهاً فی الدُّنْیَا وَ الاَخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ(45)
وَ یُکلِّمُ النَّاس فی الْمَهْدِ وَ کهْلاً وَ مِنَ الصلِحِینَ(46)
ترجمه :
45 - (به یاد آورید) هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم ! خداوند تو را به کلمهای (وجود با عظمتی) از طرف خودش بشارت می دهد که نامش مسیح ، عیسی پسر مریم است ، در حالی که در این جهان و جهان دیگر، صاحب شخصیت خواهد بود، و از مقربان (الهی) است .
46 - و با مردم ، در گاهواره و در حالت کهولت (و میان سال شدن) سخن خواهد گفت ، و از شایستگان است .
تفسیر:
بشارت تولد مسیح
از این آیه به بعد به بخش مهم دیگری از زندگی مریم ، یعنی جریان تولد فرزندش حضرت مسیح (علیه السلام) می پردازد و نکات مهمی را در این رابطه شرح می دهد، نخست می فرماید: به یاد آور هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم ! خداوند تو را به کلمهای (وجود با عظمتی) از سوی خودش بشارت می دهد که نامش مسیح عیسی (علیه السلام) پسر

مریم است (و اذ قالت الملائکة یا مریم ان الله یبشرک بکلمة منه اسمه المسیح عیسی ابن مریم تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 548
در حالی که هم در این جهان و هم در جهان دیگر، آبرومند و با شخصیت و از مقربان (درگاه خدا) خواهد بود (وجیها فی الدنیا و الاخرة و من المقربین).
نکته ها
1 - در این آیه و دو آیه دیگر از مسیح به عنوان کلمه یاد شده است این تعبیر در کتب عهد جدید نیز دیده می شود.
درباره اینکه چرا به عیسی کلمه گفته شده در میان مفسران سخن بسیار است اما بیشتر به نظر می رسد که علت آن همان تولد فوق العاده مسیح می باشد که مشمول ((انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون)) است و یا به خاطر این است که قبل از تولد، خداوند بشارت او را در کلامی به مادرش داده بود.
و نیز ممکن است علت این تعبیر این باشد که کلمه در اصطلاح قرآن به معنی مخلوق به کار می رود مانند:((قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا)) (بگو: اگر دریاها به صورت مرکب برای نوشتن کلمات پروردگار من شوند آنها تمام می شوند پیش از آنکه کلمات پروردگار من تمام گردد هر چند همانند دریاها را بر آن بیفزاییم).
در این آیه منظور از (کلمات خدا) همان مخلوقات او است از آنجا که مسیح (علیه السلام) یکی از مخلوقات بزرگ خدا بوده است اطلاق کلمه بر او شده که در ضمن پاسخی به مدعیان الوهیت عیسی نیز بوده باشد.
2 - اطلاق مسیح به معنی مسح کننده یا مسح شده بر عیسی (علیه السلام) ممکن است از این نظر باشد که او با کشیدن دست بر بدن بیماران غیر قابل علاج آنها را به فرمان خدا شفا می داد و چون این افتخار از آغاز برای او پیش بینی شده بود خدا نام تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 549
او را قبل از تولد مسیح گذاشت .
و یا به خاطر آن است که خداوند او را از ناپاکی و گناه مسح کرد و پاک گردانید.
3 - قرآن در این آیه و آیات متعدد دیگر صریحا عیسی را فرزند مریم معرفی کرده تا پاسخی به مدعیان الوهیت عیسی باشد زیرا کسی که از مادر متولد می شود و مشمول تمام تغییرات دوران جنین و تغییرات و تحولات جهان ماده است چگونه می تواند خدا باشد؟ خدائی که از تمام تغییرات و دگرگونیها بر کنار است .
در آیه بعد به یکی از فضائل و معجزات حضرت مسیح (علیه السلام)، اشاره می کند، می گوید: او با مردم در گهواره ، و در حال کهولت (میان

سال شدن) سخن خواهد گفت و او از صالحان است (و یکلم الناس فی المهد و کهلا و من الصالحین).
همانگونه که در سوره مریم خواهد آمد، مریم برای رفع اتهام از خودش که فرزندی بدون پدر به دنیا آورده بود، به فرمان خدا اشاره به گاهواره نوزادش عیسی (علیه السلام) کرد، او در همان حال به سخن در آمد و با زبان فصیح و گویا مقام بندگی خویش را در مقابل خدا، و همچنین مقام نبوت خود را آشکار ساخت ، و از آنجا که غیر ممکن است پیامبری این چنین با عظمت از رحم آلوده ای بیرون آید پاکدامنی مادرش را با این اعجاز اثبات نمود.
باید توجه داشت که کلمه ((مهد)) به معنی محلی است که برای خواب و استراحت نوزاد آماده می کنند و نزدیک به معنی گهواره در فارسی است با این تفاوت که در گهواره مفهوم جنبش و حرکت افتاده است در حالی که مهد مفهوم عامی دارد و هر گونه محلی را که برای نوزاد آماده کنند شامل می شود.
ظاهر آیات سوره مریم این است که او در همان روزهای آغاز تولدش زبان به سخن گشود، کاری که برای هیچ نوزادی عادتا ممکن نیست و این خود یک معجزه تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 550
بزرگ بود، ولی سخن گفتن در حال میان سالی و کهولت یک امر کاملا عادی است و ذکر این دو با هم در آیه فوق ممکن است اشاره به این باشد که او در گاهواره همان گونه سخن می گفت که در موقع رسیدن به کمال عمر، سخنانی سنجیده و پر محتوا و حساب شده ، نه سخنانی کودکانه .
این احتمال نیز وجود دارد که این تعبیر اشاره به این حقیقت باشد که مسیح (علیه السلام) از آغاز تولد تا زمانی که به سن کهولت رسید همواره سخن حق می گفت و در راه ارشاد و تبلیغ خلق گام بر می داشت .
به علاوه این تعبیر درباره عیسی (علیه السلام)، گویا یک نوع پیشگویی و اشاره به آینده عمر او است ، زیرا میدانیم طبق تواریخ ، حضرت مسیح (علیه السلام) هرگز در این جهان و در میان مردم به سن پیری نرسید، بلکه در سن 33 سالگی از میان مردم بیرون رفت ، و خدا او را به آسمان برد و مطابق روایات متعددی در عصر ظهور حضرت مهدی عج به میان مردم باز می گردد. (و با آنها سخن می گوید همانگونه که در آغاز عمر سخن می گفت).
تعبیر به ((من الصالحین)) نشان می دهد که صالح و شایسته بودن از بزرگترین افتخاراتی است که نصیب انسان می شود، و گویی همه ارزشهای انسانی در آن جمع است آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 551
آیه 47

آیه و ترجمه
قَالَت رَب أَنى يَكُونُ لى وَلَدٌ وَ لَمْ يَمْسسنى بَشرٌ قَالَ كذَلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشاءُ إِذَا قَضى أَمْراً فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ(47)
ترجمه :
47 - (مریم) گفت : پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد، در حالی که انسانی با من تماس نگرفته است ؟! فرمود: خداوند، اینگونه هر چه را بخواهد می آفریند! هنگامی که چیزی را مقرر دارد (و فرمان هستی آن را صادر کند)، فقط به آن می گوید: موجود باش ! آن نیز فورا موجود می شود.
تفسیر:
چگونه بدون همسر فرزند می آورم ؟!
باز در این آیه داستان مریم (علیهاالسلام) ادامه می یابد، او هنگامی که بشارت تولد عیسی (علیه السلام) را شنید، چنین گفت : پروردگارا! چگونه فرزندی برای من خواهد بود، در حالی که هیچ انسانی با من تماس نگرفته و هرگز همسری نداشته ام (قالت رب انی یکون لی ولد و لم یمسسنی بشر).
میدانیم این جهان ، جهان اسباب است ، و خداوند آفرینش را چنان قرار داده که هر موجودی به دنبال یک سلسله عوامل و اسباب پا به دائره وجود می گذارد، مثلا برای تولد یک فرزند، آمیزش جنسی و ازدواج و ترکیب اسپرم و اوول لازم است ، بنابراین جای تعجب نیست که مریم با شنیدن این بشارت که بزودی صاحب فرزندی خواهد شد در شگفتی فرو رود.
ولی خداوند به این شگفتی پایان داد و فرمود: این گونه خدا هر چه را بخواهد می آفریند (قال کذلک الله یخلق ما یشاء).
نظام عالم طبیعت مخلوق خدا است و محکوم فرمان او است و هر گاه بخواهد می تواند این نظام را دگرگون سازد و به وسیله اسباب و عوامل

موجوداتی را بیافریند.
سپس برای تکمیل این سخن می فرماید: هنگامی که چیزی را مقرر کند (و فرمان وجود آن را صادر نماید) تنها به آن می گوید: موجود باش ، آن نیز فورا موجود می شود (اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون).
بدیهی است که تعبیر به ((کن)) (باش) در حقیقت بیان اراده قطعی خدا است ، و گر نه نیازی به سخنی نیست ، یعنی به مجرد اینکه اراده او بر چیزی تعلق گرفت و فرمان آفرینش صادر شد، فورا لباس هستی بر آن پوشانده می شود.
قابل توجه اینکه : درباره آفرینش عیسی در این آیه جمله ((یخلق)) (می آفریند) به کار رفته ، در حالی که درباره آفرینش یحیی در چند آیه قبل ،

تعبیر به ((یفعل)) (انجام می دهد) شده است ، شاید این تفاوت تعبیر، اشاره به تفاوت خلقت این دو پیامبر بوده باشد که یکی از مجرای عادی و دیگری از مجرای غیر عادی به وجود آمده اند.
این نکته قابل توجه است که در آغاز این آیات ، مریم با فرشتگان سخن می گوید ولی در اینجا می بینیم او با خدای خود سخن می گوید و از او پاسخ می شنود، گویا چنان مجذوب ذات پاک حق شد که واسطه ها را از میان برداشت و یکپارچه با مبدأ عالم هستی پیوند گرفت ، و بی هیچ واسطه ای آنچه می خواست گفت و آنچه می بایست شنید - البته سخن گفتن غیر پیامبران با خدا هر گاه به صورت وحی نبوت نباشد اشکال ندارد.
آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 553
آیه 48 - 49
آیه و ترجمه
وَ یُعَلِّمُهُ الْکِتَب وَ الْحِکمَةَ وَ التَّوْرَاةَ وَ الانجِیلَ(48)
وَ رَسولاً إِلی بَنی إِسرءِیلَ أَنی قَدْ جِئْتُکُم بِئَایَةٍ مِّن رَّبِّکُمْ أَنی أَخْلُقُ لَکم مِّنَ الطِینِ کَهَیْئَةِ الطیرِ فَأَنفُخُ فِیهِ فَیَکُونُ طیرَا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الاَکمَهَ وَ الاَبْرَص وَ أُحْیِ الْمَوْتی بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُنَبِّئُکُم بِمَا تَأْکلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فی بُیُوتِکمْ إِنَّ فی ذَلِک لاَیَةً لَّکُمْ إِن کُنتُم مُّؤْمِنِینَ(49)
ترجمه :
48 - و به او، کتاب و دانش و تورات و انجیل ، می آموزد.
49 - و (او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل (قرار داده ، که به آنها می گوید:) من نشانهای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده ام ، من از گل ، چیزی به شکل پرنده می سازم ، سپس در آن می دمم و به فرمان خدا، پرندهای می گردد. و به اذن خدا، کور مادرزاد و مبتلایان به برص (پیسی) را بهبودی می بخشم ، و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم ، و از آنچه می خورید، و در خانه های خود ذخیره می کنید، به شما خبر می دهم ، مسلما در اینها، نشانهای برای شماست ، اگر ایمان داشته باشید!
تفسیر:
سایر اوصاف مسیح
به دنبال صفات چهارگانه ای که در آیات قبل برای حضرت مسیح (علیه السلام) بیان شد، (آبرومند در دنیا و آخرت بودن ، از مقربان بودن ، و سخن گفتن در گاهواره و از صالحان بودن) به دو وصف دیگر از اوصاف آن پیامبر بزرگ که هر کدام نیز ترکیبی از مجموعه اوصاف مهمی است ، اشاره می کند تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 554
نخست می فرماید: خداوند به او کتاب و دانش و تورات و انجیل می آموزد

(و یعلمه الکتاب و الحکمة و التوریة و الانجیل).
نخست به تعلیم کتاب و حکمت و دانش به طور کلی اشاره می کند و بعد دو مصداق روشن این کتاب و حکمت یعنی تورات و انجیل را بیان می نماید.
بدیهی است افرادی که به عنوان رهبر جامعه بشریت از سوی خداوند تعیین می شوند، باید در درجه اول از علم و دانش کافی برخوردار باشند و آیین و قوانین زنده و سازنده ای با خود بیاورند و در درجه بعد دلایل و اسناد روشنی برای ارتباط خود با خدا ارائه دهند و با این دو وسیله ماموریت هدایت مردم را تکمیل و تثبیت کنند، در آیات فوق به این دو معنی اشاره شده است ، در آیه اول سخن از علم و دانش و کتاب آسمانی حضرت مسیح (علیه السلام) بود، و در آیه دوم اشاره به معجزات متعدد او است .
می فرماید: و (خداوند) او را رسول و فرستاده ای به سوی بنی اسرائیل قرار می دهد (و رسولا الی بنی اسرائیل).
ممکن است از این جمله در ابتدا چنین به نظر آید که ماموریت حضرت مسیح (علیه السلام) تنها دعوت بنی اسرائیل بوده است ، همانها که در آن زمان گرفتار انواع خرافات و آلودگی های اخلاقی و عقیدتی و اختلافات شدید شده بودند و این با اولوا العزم بودن حضرت مسیح (علیه السلام) منافات ندارد، زیرا پیامبر اولوا العزم کسی است که دارای آیین جدید باشد خواه ماموریت او جهانی باشد یا نباشد (در تفسیر نور الثقلین نیز روایتی درباره منحصر بودن ماموریت حضرت مسیح (علیه السلام) به بنی تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 555
اسرائیل نقل شده است).
ولی بعضی از مفسران گفته اند که دعوت حضرت مسیح (علیه السلام) جهانی بوده نه منحصر به بنی اسرائیل ، هر چند بنی اسرائیل در صف اول کسانی که او ماموریت هدایت آنها را داشت ، قرار گرفته بودند، مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار، اخباری در تفسیر اولوا العزم نقل می کند که مفهوم آنها جهانی بودن دعوت این پیامبران است .
سپس می افزاید: او مامور بود به آنها بگوید: من نشانهای از سوی پروردگارتان برای شما آورده ام (انی قد جئتکم بایة من ربکم).
نه یک نشانه بلکه نشانه های متعدد (بنابراین تنوین در اینجا برای بیان عظمت این نشانه است نه بیان وحدت).
من از گل چیزی به شکل پرنده می سازم ، سپس در آن می دمم و به فرمان خدا پرندهای می گردد (انی اخلق لکم من الطین کهیئة الطیر فانفخ فیه فیکون طیرا باذن الله).
از آنجا که دعوت انبیاء در حقیقت به سوی حیات و زندگی حقیقی است در

آیه فوق هنگام شرح معجزات حضرت مسیح (علیه السلام) نخست اشاره به ایجاد حیات و زندگی در موجودات بی جان به فرمان خدا می کند.
مساله ایجاد حیات در موجودات جهان ، هر گاه به صورت تدریجی باشد چیز عجیبی نیست ، زیرا میدانیم همه موجودات زنده کنونی از همین آب و خاک به وجود آمده اند، معجزه آن است که خداوند همان عوامل را که طی هزاران یا میلیونها سال رخ داده یک جا جمع کند و به سرعت ، مجسمه کوچکی به شکل تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 556
پرنده ، مبدل به موجود زندهای شود، و این می تواند نشانهای از صدق دعوی آورنده آن در مورد ارتباط با جهان ماوراء طبیعت و قدرت بی پایان پروردگار باشد.
سپس به بیان دومین معجزه یعنی درمان بیماریهای صعب العلاج یا غیر قابل علاج از طرق عادی پرداخته : می گوید: من کور مادرزاد و مبتلا به برص (پیسی) را بهبودی می بخشم (و ابری الاکمه و الابرص).
شک نیست که این موضوعات مخصوصا برای پزشکان و دانشمندان آن زمان معجزات غیر قابل انکاری بوده است .
در سومین مرحله ، اشاره به معجزه دیگری می کند و آن اینکه : من مردگان را به فرمان خدا زنده می کنم (و احی الموتی باذن الله).
چیزی که در هر عصر و زمانی جزء معجزات و کارهای خارق العاده است .
و در مرحله چهارم موضوع خبر دادن از اسرار نهانی مردم را مطرح می کند زیرا هر کس معمولا در زندگی فردی و شخصی خود، اسراری دارد که دیگران از آن آگاه نیستند، اگر کسی بدون هیچ سابقه ای مثلا از غذاهایی که اشخاص خورده اند یا آنچه را که ذخیره کرده اند دقیقا خبر دهد دلیل بر این است که از یک منبع غیبی الهام گرفته است مسیح می گوید: من شما را از آنچه می خورید و در خانه ها ذخیره می کنید خبر می دهم (و انبئکم بما تاکلون و ما تدخرون فی بیوتکم).
و در پایان به تمام این چهار معجزه اشاره کرده ، می گوید: مسلما در اینها نشانهای است برای شما اگر ایمان داشته باشید و در جستجوی حقیقت باشید (ان فی ذلک لایة لکم ان کنتم مومنین). تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 557
نکته ها
1 - آیا معجزات مسیح عجیب است ؟
بعضی از مفسران (مانند نویسنده المنار) اصرار دارند که کارهای اعجاز آمیز فوق را که قرآن صریحا برای مسیح ذکر کرده ، به نوعی توجیه کنند، مثلا بگویند عیسی تنها ادعا کرد که من می توانم به فرمان خدا چنین کاری را انجام دهم ولی عملا هرگز انجام نداد در حالی که اگر فرضا این احتمال در این آیه قابل گفتگو باشد در آیه 110 از سوره مائده : و اذ تخلق من

الطین کهیئة الطیر... هیچگونه قابل قبول نیست زیرا در این آیه صریحا می گوید یکی از نعمتهای خداوند بر تو (عیسی) این بود که پرندهای از گل می ساختی و در آن می دمیدی و به فرمان خدا زنده می شد.
به علاوه اصرار و پافشاری در اینگونه توجیهات هیچ موجب و دلیلی ندارد زیرا اگر منظور انکار اعمال خارق العاده پیامبران باشد قرآن در موارد بسیاری به این موضوع تصریح کرده و به فرض که یکی یا چند مورد را توجیه کنیم بقیه چه خواهد شد؟
از این گذشته هنگامی که ما خدا را حاکم بر قوانین طبیعت میدانیم نه محکوم آن ، چه مانعی دارد که قوانین عادی طبیعت به فرمان او در موارد استثنائی تغییر شکل داده و از طرق غیر عادی حوادثی به وجود آید و اگر تصور می کنند این موضوع با توحید افعالی خداوند و خالقیت او و نفی شریک سازگار نیست قرآن پاسخ آن را گفته زیرا در همه جا وقوع این حوادث را مشروط به فرمان خدا می کند، یعنی هیچکس به اتکاء نیروی خود نمی تواند دست به چنین کارهائی بزند مگر اینکه به فرمان خداوند و استمداد از قدرت بی پایان او باشد و این عین توحید است نه شرک .
2 - ولایت تکوینی :
از مفاد آیه فوق و آیات مشابه آن که در ذیل هر یک به خواست خدا اشاره

خواهیم کرد استفاده می شود که فرستادگان و اولیای خدا به فرمان و اذن او می توانند به هنگام لزوم در جهان تکوین و آفرینش تصرف کنند و بر خلاف عادت و جریان طبیعی ، حوادثی به وجود آورند، زیرا جمله های ((ابری)) (بهبودی می بخشم) و احی الموتی (مردگان را زنده می کنم) و مانند آن که به صورت فعل متکلم ذکر شده دلیل بر صدور اینگونه کارها از خود پیامبران است و تفسیر این عبارات به دعا کردن پیامبران و اینکه کار آنها تنها دعا برای تحقق این امور بوده نه غیر آن تفسیر بی دلیلی است ، بلکه ظاهر این عبارات این است که آنان در جهان تکوین تصرف می کردند و این حوادث را به وجود می آوردند.
منتهی برای اینکه کسی تصور نکند که پیامبران و اولیای خدا استقلالی از خود دارند و در مقابل دستگاه آفرینش دستگاهی بر پا ساخته و نیز برای اینکه احتمال هر گونه شرک و دوگانه پرستی در خلقت و آفرینش بر طرف گردد در چندین مورد از این آیات روی کلمه ((باذن الله)) و مانند آن تکیه شده است (در آیه مورد بحث دو بار و در آیه 110 سوره مائده چهار بار کلمه باذنی تکرار گردیده) و منظور از ولایت تکوینی نیز چیزی جز این نیست که پیامبران یا امامان به هنگام لزوم و ضرورت تصرفاتی در جهان خلقت به اذن پروردگار انجام دهند و این چیزی بالاتر از ولایت تشریعی یعنی سرپرستی مردم از نظر حکومت و نشر قوانین و دعوت و هدایت به

راه راست است .
از آنچه گفته شد پاسخ کسانی که ولایت تکوینی مردان خدا را منکر می شوند و آن را یک نوع شرک می دانند به خوبی روشن می گردد زیرا هیچ کس برای پیامبران و یا امامان دستگاه مستقلی در مقابل خداوند قایل نیست ، آنها همه این کارها را به فرمان و اجازه او انجام می دهند ولی منکران ولایت تکوینی می گویند کار پیامبران منحصرا تبلیغ احکام و دعوت به سوی خدا است و احیانا برای انجام گرفتن پاره ای از امور تکوینی از دعا استفاده می کنند و بیش از این کاری از آنها ساخته نیست ، در تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 559
حالی که آیه فوق و آیات مشابه آن غیر از این را می گوید.
ضمنا از آیه بالا استفاده می شود که لااقل بسیاری از معجزات پیغمبران اعمالی است که به وسیله خود آنها انجام می شود گرچه به فرمان خدا و استمداد از نیروی الهی است در واقع می توان گفت معجزه هم کار پیامبران است (زیرا به وسیله آنها انجام می شود) و هم کار خدا است زیرا با استمداد از نیروی پروردگار و اذن او انجام می گردد.
3 - قابل توجه اینکه تکیه بر اذن خداوند در این آیه تکرار شده تا بهانه ای برای مدعیان الوهیت مسیح باقی نماند و مردم او را خدا نپندارند و اگر در مساله اخبار به غیب تکرار نشده به خاطر وضوح آن است . آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 560
آیه 50 - 51
آیه و ترجمه
وَ مُصدِّقاً لِّمَا بَینَ یَدَی مِنَ التَّوْرَاةِ وَ لأُحِلَّ لَکم بَعْض الَّذِی حُرِّمَ عَلَیْکمْ وَ جِئْتُکم بِئَایَةٍ مِّن رَّبِّکمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُونِ(50)
إِنَّ اللَّهَ رَبی وَ رَبُّکمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صرَاطٌ مُّستَقِیمٌ(51)
ترجمه :
50 - و آنچه را پیش از من از تورات بوده ، تصدیق می کنم ، و (آمده ام) تا پاره ای از چیزهایی را که (بر اثر ظلم و گناه ،) بر شما حرام شده ، (مانند گوشت بعضی از چهار پایان و ماهیها،) حلال کنم ، و نشانهای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده ام ، پس از خدا بترسید، و مرا اطاعت کنید! 51 - خداوند، پروردگار من و شماست ، او را بپرستید (نه من ، و نه چیز دیگر را)! این است راه راست !
تفسیر:
این است راه راست
این آیات نیز ادامه سخنان حضرت مسیح (علیه السلام) است ، و در واقع بخشی از اهداف بعثت خود را شرح می دهد، می گوید: من آمده ام تورات را تصدیق کنم و مبانی و اصول آن را تحکیم بخشم (و مصدقا لما بین یدی

من التورية).
و نیز آمده ام تا پاره ای از چیزهایی که (بر اثر ظلم و گناه) بر شما تحریم شده بود (مانند ممنوع بودن گوشت شتر و پاره ای از چربیهای حیوانات و بعضی از پرندگان و ماهیها) بر شما حلال کنم (و لاحل لکم بعض الذی حرم علیکم).
این جمله اشاره به چیزی است که در آیه 160 از سوره نساء آمده است می فرماید: فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم : به خاطر ظلم و ستم یهود، پاره ای از نعمتهای پاکیزه را که بر آنها حلال شده بود تحریم کردیم ولی با ظهور حضرت مسیح (علیه السلام) و به شکرانه ایمان به این پیامبر بزرگ ، آن ممنوعیتها برداشته شد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 561
سپس می افزاید: من نشانهای از سوی پروردگارتان برای شما آورده ام (و جئتکم بایة من ربکم).
این تاکیدی است بر آنچه در آیه قبل ، از زبان حضرت مسیح (علیه السلام) درباره معجزات او خواندیم ، و اجمالی است از آن تفصیل .
و در پایان آیه چنین نتیجه گیری می کند: بنابراین از (مخالفت) خداوند بترسید و مرا اطاعت کنید (فاتقوا الله و اطیعون).
در آیه بعد، از زبان حضرت مسیح (علیه السلام) برای رفع هر گونه ابهام و اشتباه و برای اینکه تولد استثنائی او را دستاویزی برای الوهیت او قرار ندهند چنین نقل می کند: مسلما خداوند پروردگار من و پروردگار شما است ، پس او را پرستش کنید (نه من و نه چیز دیگر را) این راه راست راه توحید و یکتاپرستی نه راه شرک و دوگانه و چندگانه پرستی (ان الله ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم).
در آیات دیگر قرآن نیز کرارا می خوانیم که حضرت مسیح (علیه السلام) روی مساله عبودیت و بندگی خود در پیشگاه خدا، تکیه می فرمود، و بر خلاف آنچه در انجیلهای تحریف یافته کنونی که از زبان مسیح (علیه السلام) نقل شده که او غالبا کلمه پدر را درباره خدا به کار می برد، قرآن مجید کلمه ((رب)) (پروردگار) و مانند آن را از او نقل می کند که دلیلی است بر نهایت توجه او نسبت به مبارزه با شرک ، و یا دعوی الوهیت حضرت مسیح (علیه السلام) و لذا تا زمانی که حضرت مسیح (علیه السلام) در میان مردم بود هیچ کسی جرأ ت پیدا نکرد او را یکی از خدایان معرفی کند و حتی آثار تعلیمات مسیح (علیه السلام) در زمینه توحید به منحرفان اجازه نداد که تا دو قرن بعد از او نیز، عقاید شرک آلود خود را ظاهر سازند و به اعتراف محققان مسیحی مساله تثلیث و اعتقاد به خدایان سه گانه از قرن سوم میلادی پیدا شد. (شرح بیشتر در این زمینه در جلد چهارم ذیل آیه 171 سوره نساء خواهد آمد). آل عمران

آیه 52 - 54
آیه و ترجمه
فَلَمَّا أَحَس عِیسی مِنهُمُ الْکُفْرَ قَالَ مَنْ أَنصارِی إِلی اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِیُّونَ نحْنُ أَنصارُ اللَّهِ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَ اشهَدْ بِأَنَّا مُسلِمُونَ(52)
رَبَّنَا ءَامَنَّا بِمَا أَنزَلْت وَ اتَّبَعْنَا الرَّسولَ فَاکتُبْنَا مَعَ الشهِدِینَ(53)
وَ مَکرُوا وَ مَکرَ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَیرُ الْمَکِرِینَ(54)
ترجمه :
52 - هنگامی که عیسی از آنان احساس کفر (و مخالفت) کرد، گفت : کیست که یاور من به سوی خدا (برای تبلیغ آیین او) گردد؟ حواریان (شاگردان مخصوص او) گفتند: ما یاوران خداییم ، به خدا ایمان آوردیم ، و تو (نیز) گواه باش که ما اسلام آورده ایم .
53 - پروردگارا! به آنچه نازل کردهای ، ایمان آوردیم و از فرستاده (تو) پیروی نمودیم ، ما را در زمره گواهان بنویس !
54 - و (یهود و دشمنان مسیح ، برای نابودی او و آیینش ،) نقشه کشیدند، و خداوند (بر حفظ او و آیینش ،) چاره جویی کرد، و خداوند، بهترین چاره جویان است .
تفسیر:
پایداری حواریون مسیح (ع):
این آیات همچنان بحثهای مربوط به دعوت مسیح (علیه السلام) و سرگذشت زندگی او را ادامه می دهد.
مطابق پیشگویی و بشارت موسی (علیه السلام)، جمعیت یهود قبل از آمدن عیسی (علیه السلام) منتظر ظهور او بودند اما هنگامی که ظاهر گشت و منافع نامشروع جمعی از منحرفان بنی اسرائیل به خطر افتاد، تنها گروه محدودی گرد مسیح (علیه السلام) را گرفتند، و کسانی که احتمال می دادند پیروی از آیین او موقعیت و مقام و منافع آنها را به خطر می اندازند، از پذیرفتن آن سرپیچی کردند تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 563
آیه نخست ناظر به همین معنی است ، می گوید: هنگامی که عیسی (علیه السلام) احساس کفر (و مخالفت) از آنها کرد، گفت : چه کسانی یاور من به سوی خدا (برای تبلیغ آیین او) خواهند بود؟ (فلما احس عیسی منهم الکفر قال من انصاری الی الله).
در اینجا تنها گروه اندکی به این دعوت پاسخ مثبت دادند، اینها همان افراد پاکی بودند که قرآن از آنان به عنوان حواریون نام برده است حواریون (شاگردان ویژه مسیح) گفتند: ما یاوران (آیین) خدا هستیم ، به او ایمان آوردیم و تو گواه باش که ما اسلام آورده و تسلیم آیین حق شدهایم (قال الحواریون نحن انصار الله آمنا بالله و اشهد بانا مسلمون).

قابل توجه اینکه حواریون در پاسخ عیسی (علیه السلام) نگفتند ما یاور توایم ، بلکه برای اینکه نهایت توحید و اخلاص خود را اثبات کنند و سخن آنان هیچگونه بوی شرک ندهد گفتند: ما یاوران خدائیم و آیین او را یاری می کنیم و تو را بر این حقیقت گواه می گیریم ، گویا آنها نیز احساس می کردند که در آینده افراد منحرفی ادعای الوهیت مسیح (علیه السلام) خواهند کرد و باید به آنها دستاویزی نداد.
ضمنا تعبیر به اسلام در آیه فوق دلیل بر این است که اسلام آیین تمام انبیاء بوده است .
و در اینجا بود که حضرت مسیح (علیه السلام) صف دوستان خالص خود را از دشمنان و منافقان جدا ساخت ، تا برنامه ریزی او دقیق و منسجم باشد همان کاری که پیامبر اسلام در بیعت عقبه ، انجام داد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 564
در آیه بعد جمله هایی نقل شده که بیانگر نهایت اخلاص حواریون است ، آنها پس از قبول دعوت مسیح (علیه السلام) و اعلام آمادگی برای همکاری و کمک به او، ایمان خویش را به پیشگاه خداوند عرضه داشتند و گفتند: پروردگارا! ما به آنچه نازل کردهای ایمان آوردیم و از فرستاده (تو حضرت مسیح) پیروی نمودیم ، پس ما را در زمره گواهان بنویس (ربنا آمنا بما انزلت و اتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین).
آنها نخست ایمان خود را به آنچه نازل شده بود اظهار داشتند، ولی چون ایمان به تنهایی کافی نبود، مساله عمل به دستورهای آسمانی و پیروی از مسیح (علیه السلام) را که گواه زنده ایمان راسخ آنها بود پیش آوردند، زیرا هنگامی که ایمان در روح و جان انسان رسوخ کند، حتما در عمل او انعکاس می یابد، و بدون عمل ممکن است تنها یک ایمان پنداری باشد نه واقعی ، و سپس از خدا تقاضا کردند نام آنها را در زمره شاهدان و گواهان که در این جهان ، مقام رهبری امتها را دارند و در جهان دیگر مقام شفاعت و گواهی بر اعمال را ثبت نماید.
پس از شرح ایمان حواریون ، در سومین آیه اشاره به نقشه های شیطانی یهود کرده ، می گوید: آنها (یهود و سایر دشمنان مسیح برای نابودی او و آیینش) نقشه کشیدند و خداوند (برای حفظ او و آیینش) چاره جویی کرد، و خداوند بهترین چاره جویان است (و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین).
بدیهی است نقشه های خدا بر نقشه های همه پیشی می گیرد، چرا که آنها معلوماتی اندک و محدود دارند و علم خداوند بی پایان است ، آنها برای پیاده کردن طرحهای خود قدرت ناچیزی دارند در حالی که قدرت او بی پایان است . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 565
نکته ها

1 - حواریون چه کسانی بودند؟
((حواریون)) جمع ((حواری)) از ماده ((حور)) به معنی شستن و سفید کردن است و گاهی به هر چیز سفید نیز اطلاق می شود، و لذا غذاهای سفید را عرب ((حواری)) می گوید، و حوریان بهشتی را نیز به این جهت حوری می گویند که سفید پوست اند یا سفیدی چشمانشان درخشنده (و سیاهی آن کاملا سیاه است).
اما درباره علت نامگذاری شاگردان مسیح (علیه السلام) به این نام ، احتمالات متعددی داده شده ، ولی آنچه نزدیک تر به ذهن می رسد و در احادیث پیشوایان بزرگ دینی آمده است ، این است که آنها علاوه بر اینکه قلبی پاک و روحی با صفا داشتند در پاکیزه ساختن و روشن نمودن افکار دیگران و شستشوی مردم از آلودگی و گناه کوشش فراوان داشتند.
در عیون اخبار الرضا از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) نقل شده که از آن حضرت سوال کردند: ((چرا حواریون به این نام نامیده شدند؟))
امام (علیه السلام) فرمود: جمعی از مردم چنین تصور می کنند که آنها شغل لباس شویی داشته اند ولی در نزد ما علت آن این بوده که آنها هم خود را از آلودگی به گناه پاک کرده بودند، و هم برای پاک کردن دیگران کوشش داشتند.))
2 - حواریون از نظر قرآن و انجیل
قرآن در سوره صف آیه 14 درباره ((حواریون)) سخن گفته و ایمان آنان را متذکر شده است ، ولی از جمله هائی که انجیل درباره حواریون دارد استفاده می شود که آنان درباره مسیح همگی لغزشهائی داشته اند.
و در انجیل متی و لوقا باب 6 اسامی حواریون چنین آمده است : تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 566
1 - پطرس 2 - اندریاس 3 - یعقوب 4 - یوحنا 5 - فیلوپس 6 - برتولولما 7 - توما 8 - متی 9 - یعقوب ابن حلفا 10 - شمعون - ملقب به ((غیور)) 11 - یهودا برادر یعقوب 12 - یهودای اسخریوطی که به مسیح خیانت کرد.
مفسر معروف مرحوم طبرسی در مجمع البیان نقل می کند که حواریون به همراه عیسی در سفرها به راه می افتادند و هر گاه تشنه یا گرسنه می شدند به فرمان خداوند غذا و آب برای آنها آماده می شد، آنها این جریان را افتخار بزرگی برای خود دانستند و از مسیح پرسیدند آیا کسی بالاتر از ما پیدا می شود؟ او گفت : آری ((افضل منکم من یعمل بیده و یاکل من کسبه)) ((از شما بالاتر کسی است که زحمت بکشد و از دست رنج خودش بخورد...
و به دنبال این جریان آنها به شستشوی لباس و گرفتن اجرت در برابر آن مشغول شدند (و عملا به همه مردم درسی دادند که کار و کوشش ننگ و

عار نیست).
3 - منظور از مکر الهی چیست ؟
((مکر)) در لغت عرب با آنچه در فارسی امروز از آن می فهمیم تفاوت بسیار دارد در فارسی امروز مکر به نقشه های شیطانی و زیان بخش گفته می شود، در حالی که در لغت عرب هر نوع چاره اندیشی را مکر می گویند که گاهی خوب و گاهی زیان آور است .
در کتاب مفردات راغب می خوانیم : المکر صرف الغیر عما یقصده : مکر این است که کسی را از منظورش باز دارند (اعم از اینکه منظورش خوب باشد یا بد).
در قرآن مجید نیز گاهی ماکر با کلمه خیر ذکر شده مانند: ((و الله خیر)) الماکرین (خداوند بهترین چارهجویان است) و گاهی مکر با کلمه سیی ء
آمده تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 567
است مانند: ((و لا یحیق المکر السیی ء الا باهله)) (نقشه و اندیشه بد جز به صاحبش احاطه نخواهد کرد).
بنابراین منظور از آیه مورد بحث و آیات متعدد دیگری که مکر را به خدا نسبت می دهد این است که دشمنان مسیح با طرحهای شیطانی خود میخواستند جلو این دعوت الهی را بگیرند اما خداوند برای حفظ جان پیامبر خود و پیشرفت آیینش تدبیر کرد و نقشه های آنها نقش بر آب شد و همچنین در موارد دیگر. آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 568
آیه 55
آیه و ترجمه
إِذْ قَالَ اللَّهُ یَعِیسی إِنی مُتَوَفِّیک وَ رَافِعُک إِلیَّ وَ مُطهِّرُک مِنَ الَّذِینَ کفَرُوا وَ جَاعِلُ الَّذِینَ اتَّبَعُوک فَوْقَ الَّذِینَ کفَرُوا إِلَی یَوْمِ الْقِیَمَةِ ثُمَّ إِلیَّ مَرْجِعُکمْ فَأَحْکمُ بَیْنَکمْ فِیمَا کنتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ(55)
ترجمه :
55 - (به یاد آورید) هنگامی را که خدا به عیسی فرمود: من تو را بر میگیرم و به سوی خود، بالا میبرم و تو را از کسانی که کافر شدند، پاک میسازم ، و کسانی را که از تو پیروی کردند، تا روز رستاخیز، برتر از کسانی که کافر شدند، قرار میدهم ، سپس بازگشت شما به سوی من است و در میان شما، در آنچه اختلاف داشتید، داوری میکنم .
تفسیر:
بازگشت مسیح به سوی خداوند
این آیه همچنان ادامه آیات مربوط به زندگی حضرت مسیح (علیه السلام) است ، معروف در میان مفسران اسلام ، به استناد آیه 157 سوره نساء این است که مسیح (علیه السلام) هرگز کشته نشد (و از توطئه ای که

یهود با همکاری بعضی از مسیحیان خیانتکار برای او چیده بودند رهایی یافت) و خداوند او را به آسمان برد.
هر چند مسیحیان طبق انجیلهای موجود می گویند مسیح کشته شد و دفن گردید و سپس از میان مردگان برخاست و مدت کوتاهی در زمین بود و بعد به آسمان صعود کرد آیه فوق ناظر به همین معنی است ، می فرماید: به یاد آرید ((هنگامی را که خدا به عیسی گفت : من تو را بر میگیرم و به سوی خود بالا میبرم)) (اذ قال الله یا تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 569
عیسی انی متوفیک و رافعک الی).
بعضی تصور کرده اند که واژه ((متوفیک)) از ماده وفات به معنی مرگ است ، به همین دلیل چنین میپندارند که با عقیده معروف میان مسلمانان درباره عدم مرگ حضرت عیسی و زنده بودن او منافات دارد.
در حالی که چنین نیست ، زیرا ماده فوت به معنی از دست رفتن است ولی ((توفی)) (بر وزن ترقی) از ماده ((وفی)) به معنی تکمیل کردن چیزی است و اینکه عمل به عهد و پیمان را وفا می گویند به خاطر تکمیل کردن و به انجام رسانیدن آن است ، و نیز به همین دلیل اگر کسی طلب خود را به طور کامل از دیگری بگیرد، عرب می گوید: توفی دینه ، یعنی طلب خود را به طور کامل گرفت .
در آیات قرآن نیز توفی به معنی گرفتن به طور مکرر به کار رفته است مانند: و هو الذی یتوفیکم باللیل و یعلم ما جرحتم بالنهار: او کسی است که روح شما را در شب می گیرد و از آنچه در روز انجام می دهید آگاه است .
در این آیه مساله خواب به عنوان توفی روح ذکر شده ، همین معنی در آیه 42 سوره زمر و آیات دیگری از قرآن نیز آمده است ، درست است که واژه توفی گاهی به معنی مرگ آمده و متوفی به معنی مرده است ، ولی حتی در اینگونه موارد نیز حقیقتا به معنی مرگ نیست ، بلکه به معنی تحویل گرفتن روح می باشد و اصولا در معنی توفی ، مرگ نیفتاده ، و ماده فوت از ماده وفی به کلی جدا است .
با توجه به آنچه گفته شد معنی آیه مورد بحث روشن می شود که خداوند می فرماید: ای عیسی ! تو را بر میگیرم و به سوی خود میبرم (البته اگر توفی تنها به معنی گرفتن روح باشد، لازمه آن مرگ جسم است).
سپس می افزاید: و تو را از کسانی که کافر شدند پاک میسازم (و مطهرک تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 570
من الذین کفروا).
منظور از این پاکیزگی ، یا نجات او از چنگال افراد پلید و بی ایمان است ، و یا از تهمتهای ناروا و توطئه های ناجوانمردانه ، که در سایه پیروزی آیین او، حاصل شد، همانگونه که در مورد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در سوره فتح می خوانیم : انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما

تقدم من ذنبک و ما تاخر، ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم ، تا خداوند گناهان گذشته و آینده تو را ببخشد.
یعنی از گناهانی که به تو در گذشته نسبت می دادند و زمینه آن را برای آینده نیز فراهم ساخته بودند پاک سازد.
و نیز ممکن است منظور از پاک ساختن او، بیرون بردن مسیح (علیه السلام) از آن محیط آلوده باشد.
سپس می افزاید: ما پیروان تو را تا روز رستاخیز بر کافران برتری میدهیم (و جاعل الذین اتبعوک فوق الذین کفروا الی یوم القیمة).
این بشارتی است که خدا به مسیح و پیروان او داد تا مایه دلگرمی آنان در مسیری که انتخاب کرده بودند گردد.
این آیه یکی از آیات اعجاز آمیز و از پیشگوییها و اخبار غیبی قرآن است که می گوید پیروان مسیح (علیه السلام) همواره بر یهود که مخالف مسیح (علیه السلام) بودند برتری خواهند داشت .
در دنیای کنونی ، این حقیقت را با چشم خود می بینیم که یهود و صهیونیستها بدون وابستگی و اتکاء به مسیحیان ، حتی یک روز نمیتوانند به حیات سیاسی و اجتماعی خود ادامه دهند، روشن است که منظور از ((الذین کفروا))، جماعتی از یهود می باشند که به مسیح (علیه السلام) کافر شدند.
و در پایان آیه می فرماید: سپس بازگشت همه شما به سوی من است ، و من در میان شما در آنچه اختلاف داشتید داوری میکنم (ثم الی مرجعکم فاحکم تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 571
بینکم فیما کنتم فیه تختلفون).
یعنی آنچه از پیروزیها گفته شد مربوط به این جهان است محاکمه نهایی و گرفتن نتیجه اعمال چیزی است که در آخرت خواهد آمد.
نکته :
آیا آیین مسیح (علیه السلام) تا پایان جهان باقی خواهد بود؟
در اینجا سوالی پیش می آید که طبق این آیه ، یهود و نصاری تا دامنه قیامت در جهان خواهند بود، و همواره این دو مذهب به زندگی خود ادامه خواهند داد، با اینکه در اخبار و روایات مربوط به ظهور حضرت مهدی عج می خوانیم ، که او همه ادیان را زیر نفوذ خود در می آورد
پاسخ این سؤ ال از دقت در روایات مزبور روشن می شود، زیرا در روایات مربوط به ظهور حضرت مهدی عج می خوانیم که هیچ خانهای در شهر و بیابان نمی ماند مگر اینکه توحید در آن نفوذ می کند، یعنی اسلام به صورت یک آیین رسمی همه جهان را فرا خواهد گرفت و حکومت به صورت یک حکومت اسلامی در می آید، و غیر از قوانین اسلام چیزی بر جهان حکومت نخواهد داشت ولی هیچ مانعی ندارد که اقلیتی از یهود و

نصاری ، در پناه حکومت حضرت مهدی عج با شرایط اهل ذمه وجود داشته باشند.
زیرا میدانیم حضرت مهدی عج مردم را از روی اجبار به اسلام نمی کشاند، بلکه با منطق پیش میرود، و توسل او به قدرت و نیروی نظامی برای بسط عدالت ، و برانداختن حکومتهای ظلم و قرار دادن جهان در زیر پرچم عدالت اسلام است ، نه برای اجبار به پذیرفتن این آیین ، و گر نه آزادی و اختیار مفهومی نخواهد داشت . آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 572
آیه 56 - 58
آیه و ترجمه
فَأَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا فَأُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً شدِیداً فی الدُّنْیَا وَ الاَخِرَةِ وَ مَا لَهُم مِّن نَّصرِینَ(56)
وَ أَمَّا الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ فَیُوَفِّیهِمْ أُجُورَهُمْ وَ اللَّهُ لا یُحِب الظلِمِینَ(57)
ذَلِک نَتْلُوهُ عَلَیْک مِنَ الاَیَتِ وَ الذِّکْرِ الْحَکِیمِ(58)
ترجمه :
56 - اما آنها که کافر شدند، (و پس از شناختن حق ، آن را انکار کردند،) در دنیا و آخرت ، آنان را مجازات دردناکی خواهم کرد، و برای آنها، یاورانی نیست .
57 - اما آنها که ایمان آوردند، و اعمال صالح انجام دادند، خداوند پاداش آنان را بطور کامل خواهد داد، و خداوند، ستمکاران را دوست نمیدارد.
58 - اینها را که بر تو می خوانیم ، از نشانه ها (ی حقانیت تو) است ، و یادآوری حکیمانه است .
تفسیر:
سرنوشت پیروان و مخالفان مسیح (ع):
آیه اول و دوم دنباله خطاب به حضرت مسیح (علیه السلام) است که در آیه قبل درباره پیروان و مخالفان او آمده بود، و سومین آیه خطاب به شخص رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) است .
در آیه نخست می فرماید: بعد از آنکه مردم به سوی خدا بازگشتند و او در میان آنان داوری کرد، صفوف از هم جدا می شود اما کسانی که کافر شدند (و حق را شناختند و انکار کردند) آنها را مجازات شدیدی در دنیا و آخرت خواهم کرد و یاورانی ندارند (فاما الذین کفروا فاعذبهم عذابا شدیدا فی الدنیا و الاخرة و ما لهم من ناصرین).
در این آیه علاوه بر عذاب آخرت که نتیجه داوری پروردگار در قیامت است ، تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 573
به مجازات شدید دنیا نیز اشاره شده است که دامنگیر افراد کافر، و

مخالفان حق و عدالت خواهد شد، در حالی که هیچ کس توانایی حمایت از آنها را نخواهد داشت .
سپس به گروه دوم اشاره کرده ، می فرماید: اما کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند خداوند پاداش آنها را به طور کامل خواهد داد (و اما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فیوفیهم اجورهم).
و باز تاکید می کند: خداوند هرگز ستمگران را دوست ندارد (و الله لا یحب الظالمین).
مقدم داشتن سرنوشت کافران بر مؤ منان ، به خاطر آن است که کسانی که نسبت به مسیح (علیه السلام) کافر شدند اکثریت را داشتند.
ضمنا از اینکه در آیه نخست اشاره به عذاب دنیا نیز شده به خوبی استفاده می شود که کافران (منظور در اینجا یهود است) گرفتار مجازاتهای دردناکی در همین جهان نیز خواهند شد، و تاریخ ملت یهود شاهد این مدعاست .
جالب اینکه در آیه اول تنها تکیه بر کفر شده ولی در آیه دوم ایمان و عمل صالح هر دو با هم آمده است ، اشاره به اینکه کفر به تنهایی میتواند منشا عذاب الهی گردد ولی ایمان به تنهایی برای نجات کافی نیست ، بلکه عمل صالح نیز می طلبد.
در ضمن جمله و الله لا یحب الظالمین گویا ناظر به این نکته است که تمام شعب کفر و اعمال سوء، در ظلم به معنی وسیع آن خلاصه می شود، و مسلم است خدایی که ظالمان را دوست ندارد هرگز در حق بندگان ستم نخواهد کرد و اجر آنها را به طور کامل خواهد داد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 574
در آخرین آیه پس از شرح داستان مسیح (علیه السلام)، و گوشهای از تاریخ پر ماجرای او، در آیات پیشین روی سخن را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده ، می گوید: اینها را که بر تو می خوانیم از نشانه های حقانیت تو و یادآوری حکیمانه است که به صورت آیات قرآن بر تو نازل گردیده و خالی از هر گونه باطل و خرافه است (ذلک نتلوه علیک من الایات و الذکر الحکیم).
این در حالی است که دیگران سرگذشت این پیامبر بزرگ را به هزار گونه افسانه دروغین و خرافات و بدعتها آلوده اند. آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 575
آیه 59 - 60
آیه و ترجمه
إِنَّ مَثَلَ عِیسی عِندَ اللَّهِ کَمَثَلِ ءَادَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ کُن فَیَکُونُ(59)
الْحَقُّ مِن رَّبِّک فَلا تَکُن مِّنَ الْمُمْترینَ(60)

ترجمه :
59 - مثل عیسی در نزد خدا، همچون آدم است ، که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود:
((موجود باش !)) او هم فورا موجود شد.
(بنابراین ، ولادت مسیح بدون پدر، هرگز دلیل بر الوهیت او نیست).
60 - اینها حقیقتی است از جانب پروردگار تو، بنابراین ، از تردید کنندگان مباش !
شان نزول :
همانطور که در آغاز سوره مشروحا بیان شد، مقدار زیادی از آیات این سوره در پاسخ گفتگوهای مسیحیان نجران ، نازل شده است ، چون آنها در یک هیات شصت نفری به اتفاق چند نفر از رؤ سا و بزرگان خود به عنوان نمایندگی برای گفتگو با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه وارد شده بودند.
از جمله مسائلی که در این گفتگو مطرح شد این بود که آنها از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیدند: ما را به چه چیز دعوت میکنی ؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: به سوی خداوند یگانه ، و اینکه از طرف او رسالت خلق را دارم و مسیح (علیه السلام) بندهای از بندگان او است ، و حالات بشری داشت و مانند دیگران غذا می خورد.
آنها این سخن را نپذیرفتند و به ولادت عیسی (علیه السلام) بدون پدر اشاره کرده و آن را دلیل بر الوهیت او خواندند، آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ داد و چون حاضر به قبول پاسخ نشدند، آنها را دعوت به مباهله کرد که شرح آن به زودی خواهد آمد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 576
تفسیر:
نفی الوهیت مسیح
همانگونه که در شان نزول آمد، این آیات ناظر به کسانی است که ولادت حضرت مسیح (علیه السلام) را بدون پدر، دلیل بر فرزندی او نسبت به خدا، و یا الوهیتش می گرفتند، آیه نخست می گوید: مثل عیسی نزد خدا همچون مثل آدم است که او را از خاک آفرید، سپس به او فرمود: موجود باش ، او نیز بلافاصله موجود شد! (ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون).
و با این استدلال کوتاه و روشن ، به ادعای آنها پاسخ می گوید که اگر مسیح (علیه السلام) بدون پدر به دنیا آمد، جای تعجب نیست ، و دلیل بر فرزندی خدا یا عین خدا بودن نمی باشد، زیرا موضوع آفرینش آدم (علیه السلام)، از این هم شگفت انگیزتر بود، او بدون پدر و مادر به دنیا آمد، سپس به غافلان می فهماند: که هر کاری در برابر اراده حق ، سهل و آسان است تنها کافی است بفرماید: موجود باش ، آن هم موجود می شود.

اصولا مشکل و آسان نسبت به مخلوقات است که قدرت محدودی دارند و اما آن کس که قدرتش نامحدود است ، تقسیم کارها به مشکل و آسان ، برای او مفهومی ندارد برای او آفریدن یک برگ ، یا آفرینش یک جنگل در هزاران کیلومتر یکسان است ، و آفرینش یک ذره خاک با منظومه شمسی ، مساوی است .
در دومین آیه برای تاکید آنچه در آیات قبل آمد، می فرماید: اینها را (که درباره حضرت مسیح (علیه السلام) و چگونگی ولادت او و مقاماتش) بر تو می خوانیم حقی است از سوی پروردگارت ، و چون حق است ، هرگز از تردید کنندگان در آن مباش (الحق من ربک فلا تکن من الممترین). تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 577
در مورد جمله ((الحق من ربک)) مفسران دو احتمال داده اند نخست اینکه جمله مرکب از مبتدا و خبر باشد (الحق مبتدا، من ربک خبر) بنابراین معنی آن چنین می شود که حق همواره از طرف پروردگار خواهد بود زیرا حق به معنی واقعیت است ، و واقعیت عین هستی است ، و هستیها همه از وجود او میجوشد، باطل ، عدم و نیستی است و با ذات او بیگانه است .
دیگر اینکه جمله مزبور خبر مبتدای محذوفی است که ((ذلک الاخبار)) بوده باشد، یعنی این خبرهایی که به تو داده شد، همگی حقایقی است از طرف پروردگار و هر دو معنی با آیه سازگار است . آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 578
آیه 61
آیه و ترجمه
فَمَنْ حَاجَّک فِیهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَک مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَکمْ وَ نِساءَنَا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنفُسنَا وَ أَنفُسکُمْ ثُمَّ نَبْتهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَت اللَّهِ عَلی الْکذِبِینَ(61)
ترجمه :
61 - هر گاه بعد از علم و دانشی که (درباره مسیح) به تو رسیده ، (باز) کسانی با تو به محاجه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم ، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت نماییم ، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم ، شما هم از نفوس خود، آنگاه مباهله کنیم ، و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم .
شان نزول :
گفته اند که این آیه و آیات قبل از آن درباره هیات نجرانی مرکب از عاقب و سید و گروهی که با آنها بودند نازل شده است ، آنها خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدند و عرض کردند: آیا هرگز دیده ای فرزندی بدون پدر متولد شود، در این هنگام آیه ((ان مثل عیسی عند الله ...)) نازل شد و هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنها را به مباهله

دعوت کرد.
آنها تا فردای آن روز از حضرتش مهلت خواستند و پس از مراجعه ، ب
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 579
شخصیتهای نجران ، اسقف (روحانی بزرگشان) به آنها گفت : شما فردا به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نگاه کنید، اگر با فرزندان و خانوادهاش برای مباهله آمد، از مباهله با او بترسید، و اگر با یارانش آمد با او مباهله کنید، زیرا چیزی در بساط ندارد، فردا که شد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد در حالی که دست علی بن ابی طالب (علیه السلام) را گرفته بود و حسن و حسین (علیهماالسلام) در پیش روی او راه میرفتند و فاطمه (علیهاالسلام) پشت سرش بود، نصاری نیز بیرون آمدند در حالی که اسقف آنها پیشاپیششان بود هنگامی که نگاه کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با آن چند نفر آمدند، درباره آنها سؤ ال کرد به او گفتند: این پسر عمو و داماد او و محبوبترین خلق خدا نزد او است و این دو پسر، فرزندان دختر او از علی (علیه السلام) هستند و آن بانوی جوان دخترش فاطمه (علیهاالسلام) است که عزیزترین مردم نزد او، و نزدیک ترین افراد به قلب او است ...
سید به اسقف گفت : برای مباهله قدم پیش گذار.
گفت : نه ، من مردی را میبینم که نسبت به مباهله با کمال جرات اقدام می کند و من میترسم راستگو باشد، و اگر راستگو باشد، به خدا یک سال بر ما نمیگذرد در حالی که در تمام دنیا یک نصرانی که آب بنوشد وجود نداشته باشد.
اسقف به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) عرض کرد: ای ابو القاسم ! ما با تو مباهله نمیکنیم بلکه مصالحه میکنیم ، با ما مصالحه کن ، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با آنها مصالحه کرد که دوهزار حله (یک قواره پارچه خوب لباس) که حد اقل قیمت هر حلهای چهل درهم باشد، و عاریت دادن سی دست زره ، و سی شاخه نیزه ، و سی راءس اسب ، در صورتی که در سرزمین یمن ، توطئه ای برای مسلمانان رخ دهد، و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ضامن این عاریتها خواهد بود، تا آن را بازگرداند و عهد نامهای در این زمینه نوشته شد.
و در روایتی آمده است اسقف مسیحیان به آنها گفت : من صورتهائی را میبینم که اگر از خداوند تقاضا کنند کوهها را از جا برکند چنین خواهد کرد هرگز با آنها مباهله نکنید که هلاک خواهید شد، و یک نصرانی تا روز قیامت
بر صفحه زمین تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 580
نخواهد ماند.
تفسیر:
مباهله با مسیحیان نجران

این آیه به دنبال آیات قبل و استدلالی که در آنها بر نفی خدا بودن مسیح (علیه السلام) شده بود، به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور می دهد: هر گاه بعد از علم و دانش که (درباره مسیح) برای تو آمده (باز) کسانی با تو در آن به محاجه و ستیز برخاستند، به آنها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت میکنیم و شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت مینماییم ، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود (کسانی که به منزله جان هستند) دعوت میکنیم ، شما هم از نفوس خود دعوت کنید، سپس مباهله میکنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار میدهیم (فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی الکاذبین).
ناگفته پیدا است منظور از مباهله این نیست که این افراد جمع شوند و نفرین کنند و سپس پراکنده شوند زیرا چنین عملی به تنهایی هیچ فایدهای ندارد، بلکه منظور این است که این نفرین مؤ ثر گردد، و با آشکار شدن اثر آن ، دروغگویان به عذاب گرفتار شوند و شناخته گردند.
به تعبیر دیگر، گرچه در این آیه به تاثیر و نتیجه مباهله تصریح نشده اما از آنجا که این کار به عنوان آخرین ((حربه))، بعد از اثر نکردن منطق و استدلال ، مورد استفاده قرار گرفته دلیل بر این است که منظور ظاهر شدن اثر خارجی این نفرین تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 581
است نه تنها یک نفرین ساده .
نکته ها
1 - دعوت به مباهله یک دلیل روشن بر حقانیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)
در آیه فوق خداوند به پیامبر خود دستور می دهد که هر گاه پس از استدلالات روشن پیشین کسی درباره عیسی با تو گفتگو کند، و به جدال برخیزد، به او پیشنهاد مباهله کن که فرزندان و زنان خود را بیاورد و تو هم فرزندان و زنان خود را دعوت کن و دعا کنید تا خداوند دروغگو را رسوا سازد.
مسئله ((مباهله)) به شکل فوق شاید تا آن زمان در بین عرب سابقه نداشت و راهی بود که صددرصد حکایت از ایمان و صدق دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می کرد.
چگونه ممکن است کسی که به تمام معنی به ارتباط خویش با پروردگار ایمان نداشته باشد وارد چنین میدانی گردد؟ و از مخالفان خود دعوت کند بیایید با هم به درگاه خدا برویم و از او بخواهیم تا دروغگو را رسوا سازد، و شما به سرعت نتیجه آن را خواهید دید که چگونه خداوند دروغگویان را مجازات می کند، مسلما ورود در چنین میدانی بسیار خطرناک است زیرا

اگر دعای او به اجابت نرسد و اثری از مجازات مخالفان آشکار نشود نتیجه ای جز رسوائی دعوت کننده نخواهد داشت ، چگونه ممکن است آدم عاقل و فهمیده ای بدون اطمینان به نتیجه ، در چنین مرحلهای گام بگذارد؟ از اینجا است که گفته اند دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مباهله ، یکی از نشانه های صدق دعوت و ایمان قاطع او است ، قطع نظر از نتایجی که بعدا از مباهله به دست آمد.
در روایات اسلامی وارد شده هنگامی که پای مباهله به میان آمد نمایندگان مسیحیان نجران از پیامبر مهلت خواستند تا در این باره بیندیشند، و با بزرگان خود به شور بنشینند، نتیجه مشاوره آنها که از یک نکته روانشناسی سرچشمه می گرفت تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 582
این بود که به نفرات خود دستور دادند اگر مشاهده کردید محمد با سر و صدا و جمعیت و جار و جنجال به مباهله آمد با او مباهله کنید و نترسید، زیرا حقیقتی در کار او نیست که متوسل به جار و جنجال شده است ، و اگر با نفرات بسیار محدودی از خاصان نزدیک و فرزندان خردسالش به میعادگاه آمد بدانید که او پیامبر خداست و از مباهله با او به پرهیزید که خطرناک است !
آنها طبق قرار قبلی به میعادگاه رفتند ناگاه دیدند که پیامبر فرزندانش حسن و حسین (علیهماالسلام) را در پیش رو دارد، و علی (علیه السلام) و فاطمه (علیهاالسلام) همراه او هستند و به آنها سفارش می کند هر گاه من دعا کردم شما آمین بگویید، مسیحیان هنگامی که این صحنه را مشاهده کردند سخت به وحشت افتادند، و از اقدام به مباهله خودداری کرده ، حاضر به مصالحه شدند و به شرایط ذمه و پرداختن مالیات (جزیه) تن در دادند.
2 - مباهله سند زندهای برای عظمت اهل بیت (علیهمالسلام)
غالب مفسران و محدثان شیعه و اهل تسنن تصریح کرده اند که آیه مباهله در حق اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده است و پیامبر تنها کسانی را که همراه خود به میعادگاه برد فرزندانش حسن و حسین (علیهماالسلام) و دخترش فاطمه (علیهاالسلام) و علی (علیه السلام) بودند، بنابراین منظور از ((ابناءنا)) در آیه منحصرا حسن و حسین (علیهماالسلام) هستند، همانطور که منظور از نساءنا فاطمه (علیهاالسلام)، و منظور از ((انفسنا)) تنها علی (علیه السلام) بوده است و احادیث فراوانی در این زمینه نقل شده است .
ولی بعضی از مفسران اهل تسنن که کاملا در اقلیت هستند کوشیده اند که ورود احادیث را در این زمینه انکار کنند، مثلا نویسنده تفسیر المنار در ذیل آیه می گوید: این روایات همگی از طرق شیعه است ، و هدف آنها مشخص است ، و آنها چنان در نشر و ترویج این احادیث کوشیده اند که

موضوع را، حتی بر بسیاری از دانشمندان اهل تسنن مشتبه ساخته اند!!
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 583
اما مراجعه به منابع اصیل اهل تسنن نشان می دهد که علی رغم پندارهای تعصب آلود نویسنده المنار بسیاری از طرق این احادیث به شیعه و کتب شیعه هرگز منتهی نمی شود، و اگر بنا باشد ورود این احادیث را از طرق اهل تسنن انکار کنیم سایر احادیث آنها و کتبشان نیز از درجه اعتبار خواهد افتاد.
برای روشن شدن این حقیقت قسمتی از روایات آنان را در این باب با ذکر مدارک در اینجا می آوریم :
((قاضی نور الله شوشتری)) در جلد سوم از کتاب نفیس ((احقاق الحق)) طبع جدید صفحه 46 چنین می گوید:
مفسران در این مسئله اتفاق نظر دارند که ((ابناءنا)) در آیه فوق اشاره به حسن و حسین (علیهماالسلام) و ((نساءنا)) اشاره به فاطمه (علیهاالسلام) و ((انفسنا)) اشاره به علی (علیه السلام) است .
سپس (در پاورقی کتاب مزبور) در حدود شصت نفر از بزرگان اهل سنت ذکر شده اند که تصریح نموده اند آیه مباهله درباره اهل بیت (علیهمالسلام) نازل شده است و نام آنها و مشخصات کتب آنها را از صفحه 46 تا 76 مشروحا آورده است .
از جمله شخصیتهای سرشناسی که این مطلب از آنها نقل شده افراد زیر هستند:
1 - ((مسلم بن حجاج نیشابوری)) صاحب ((صحیح)) معروف که از کتب ششگانه مورد اعتماد اهل سنت است در جلد 7 صفحه 120 (چاپ محمد علی صبیح - مصر).
2 - ((احمد بن حنبل)) در کتاب ((مسند)) جلد 1 صفحه 185 (چاپ مصر).
3 - ((طبری)) در تفسیر معروفش در ذیل همین آیه جلد سوم صفحه 192 (چاپ میمنیة - مصر).
4 - ((حاکم)) در کتاب ((مستدرک)) جلد سوم صفحه 150 (چاپ حیدر آباد دکن). تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 584
5 -((حافظ ابو نعیم اصفهانی)) در کتاب ((دلائل النبوة)) صفحه 297 (چاپ حیدر آباد).
6 - ((واحدی نیشابوری)) در کتاب ((اسباب النزول)) صفحه 74 (چاپ الهندیة مصر).
7 - ((فخر رازی)) در تفسیر معروفش جلد 8 صفحه 85 (چاپ البهیه مصر).
8 - ((ابن اثیر)) در کتاب ((جامع الاصول)) جلد 9 صفحه 470 (طبع السنة المحمدیة - مصر).

9 - ((ابن جوزی)) در ((تذکرة الخواص)) صفحه 17 (چاپ نجف).
10 - ((قاضی بیضاوی)) در تفسیرش جلد 2 صفحه 22 (چاپ مصطفی محمد مصر).
11 - ((آلوسی)) در تفسیر ((روح المعانی)) جلد سوم صفحه 167 (چاپ منیریه مصر).
12 - ((طنطاوی)) مفسر معروف در تفسیر ((الجواهر)) جلد دوم صفحه 120 (چاپ مصطفی البابی الحلبی - مصر).
13 - ((زمخشری)) در تفسیر ((کشاف)) جلد 1 صفحه 193 (چاپ مصطفی محمد - مصر).
14 - ((حافظ احمد بن حجر عسقلانی)) در کتاب ((الاصابة)) جلد 2 صفحه 503 (چاپ مصطفی محمد - مصر).
15 - ((ابن صباغ)) در کتاب ((الفصول المهمة)) صفحه 108 (چاپ نجف).
16 - علامه ((قرطبی)) در تفسیر ((الجامع لاحکام القرآن)) جلد 3 صفحه 104 (چاپ مصر سال 1936).
در کتاب ((غایة المرام)) از صحیح مسلم در باب فضائل علی بن ابی طالب نقل شده که : روزی معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت : چرا ابو تراب (علی (علیه السلام) تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 585
را سب و دشنام نمیگویی ؟!
گفت : از آن وقت که به یاد سه چیز که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره علی (علیه السلام) فرمود افتادم از این کار صرف نظر کردم ... (یکی از آنها این بود که) هنگامی که آیه مباهله نازل گردید پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تنها از فاطمه و حسن و حسین و علی (علیهماالسلام) دعوت کرد و سپس فرمود: اللهم هؤ لاء اهلی : خدایا! اینها خاصان نزدیک من اند.
نویسنده تفسیر ((کشاف)) که از بزرگان اهل تسنن است در ذیل آیه می گوید: این آیه قویترین دلیلی است که فضیلت اهل کساء را ثابت می کند.
مفسران و محدثان و مورخان شیعه نیز عموما در نزول این آیه درباره اهل بیت (علیهمالسلام) اتفاق نظر دارند، در تفسیر نور الثقلین روایات فراوانی در این زمینه نقل شده است .
از جمله به نقل از کتاب ((عیون اخبار الرضا)) درباره مجلس بحثی که مامون در دربار خود تشکیل داده بود، این چنین مینویسد: امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) فرمود: خداوند پاکان بندگان خود را در آیه مباهله مشخص ساخته است و به پیامبرش چنین دستور داده : فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا...
و به دنبال نزول این آیه ، پیامبر، علی و فاطمه و حسن و حسین

(علیهماالسلام) را با خود به مباهله برد...
این مزیتی است که هیچ کس در آن بر اهل بیت (علیهمالسلام) پیشی نگرفته ، و فضیلتی است که هیچ انسانی به آن نرسیده ، و شرفی است که قبل از آن هیچ کس از آن برخوردار نبوده است . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 586
3 - پاسخ به یک سؤ ال
در اینجا سؤ ال معروفی است که فخر رازی و بعضی دیگر درباره نزول آیه در حق اهل بیت (علیهمالسلام) ذکر کرده اند که چگونه ممکن است منظور از ((ابناءنا)) (فرزندان ما) حسن و حسین (علیهماالسلام) باشد، در حالی که ابناء جمع است و جمع بر دو نفر گفته نمی شود، و چگونه ممکن است ((نسائنا)) که معنی جمع دارد تنها بر بانوی اسلام فاطمه (علیهاالسلام) اطلاق گردد؟ و اگر منظور از ((انفسنا)) تنها علی (علیه السلام) است چرا به صیغه جمع آمده است ؟!
پاسخ :
اولا - همانطور که قبلا به طور مشروح ذکر شد اجماع علمای اسلام و احادیث فراوانی که در بسیاری از منابع معروف و معتبر اسلامی اعم از شیعه و سنی در زمینه ورود این آیه در مورد اهل بیت (علیهمالسلام) به ما رسیده است و در آنها تصریح شده پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) غیر از علی (علیه السلام) و فاطمه (علیهاالسلام) و حسن و حسین (علیهماالسلام) کسی را به مباهله نیاورد، قرینه آشکاری برای تفسیر آیه خواهد بود، زیرا میدانیم از جمله قرائنی که آیات قرآن را تفسیر می کند سنت و شان نزول قطعی است .
بنابراین ، ایراد مزبور تنها متوجه شیعه نمی شود.
بلکه همه دانشمندان اسلام باید به آن پاسخ گویند.
ثانیا - اطلاق صیغه جمع بر مفرد یا بر تثنیه تازگی ندارد، و در قرآن و غیر قرآن از ادبیات عرب و حتی غیر عرب این معنی بسیار است .
توضیح اینکه : بسیار می شود که به هنگام بیان یک قانون ، یا تنظیم یک عهدنامه ، حکم به صورت کلی و به صیغه جمع آورده می شود، و مثلا در عهدنامه چنین مینویسند که : مسوول اجرای آن امضاء کنندگان عهدنامه و فرزندان آنها هستند، در حالی که ممکن است یکی از دو طرف تنها یک یا دو فرزند داشته باشد، تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 587
خلاصه اینکه : ما دو مرحله داریم ((مرحله قرارداد)) و مرحله اجرا در مرحله قرارداد، گاهی الفاظ به صورت جمع ذکر می شود تا بر همه مصادیق تطبیق کند، ولی در مرحله اجرا ممکن است مصداق ، منحصر به یک فرد باشد، و این انحصار در مصداق منافات با کلی بودن مسئله ندارد.
به عبارت دیگر پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) موظف بود

طبق قراردادی که با نصارای نجران بست همه فرزندان و زنان خاص خاندانش و تمام کسانی را که به منزله جان او بودند همراه خود به مباهله ببرد، ولی اینها مصداقی جز دو فرزند و یک زن و یک مرد نداشت (دقت کنید).
اضافه بر این در آیات قرآن موارد متعددی داریم که عبارت به صورت صیغه جمع آمده اما مصداق آن به جهتی از جهات منحصر به یک فرد بوده است : مثلا در همین سوره آیه 173 می خوانیم : الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم : کسانی که مردم به آنها گفتند دشمنان (برای حمله به شما) اجتماع کرده اند از آنها بترسید.
در این آیه منظور از ((الناس)) (مردم) طبق تصریح جمعی از مفسران ((نعیم بن مسعود)) است که از ابو سفیان اموالی گرفته بود تا مسلمانان را از قدرت مشرکان بترساند!
و همچنین در آیه 181 می خوانیم : لقد سمع الله قول الذین قالوا ان الله فقیر و نحن اغنیاء: خداوند گفتار کسانی را که میگفتند: خدا فقیر است و ما بینیازیم (و لذا از ما مطالبه زکات کرده است !) شنید.
منظور از ((الذین)) در آیه طبق تصریح جمعی از مفسران ((حی بن اخطب)) یا ((فنحاص)) است .
گاهی اطلاق کلمه جمع بر مفرد به عنوان بزرگداشت نیز دیده می شود، همان طور که درباره ابراهیم می خوانیم : ان ابرهیم کان امة قانتا لله :ابراهیم امتی بود تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 588
خاضع در پیشگاه خدا در اینجا کلمه امت که اسم جمع است بر فرد اطلاق شده است .
4 - نوههای دختری فرزندان ما هستند.
ضمنا از آیه مباهله استفاده می شود که به فرزندان دختر نیز حقیقتا ابن گفته می شود بر خلاف آنچه در جاهلیت مرسوم بود که تنها فرزندان پسر را فرزند خود میدانستند، و میگفتند:
بنونا بنو ابنائنا و بناتنا بنوهن ابناء الرجال الاباعد
یعنی ، فرزندان ما تنها پسرزاده های ما هستند اما دخترزاده های ما - فرزندان مردم بیگانه محسوب می شوند نه فرزندان ما! این طرز تفکر مولود همان سنت غلطی بود که در جاهلیت عرب دختران و زنان را عضو اصلی جامعه انسانی نمیدانستند و آنها را در حکم ظروفی برای نگاهداری پسران می پنداشتند! چنانکه شاعر آنها می گوید:
و انما امهات الناس اوعیة مستودعات و للانساب اباء:
مادران مردم ، حکم ظروفی برای پرورش آنها دارند - و برای نسب تنها پدران شناخته می شوند! ولی اسلام این طرز تفکر را به شدت در هم کوبید و احکام فرزند را بر فرزندان پسری و دختری یکسان جاری ساخت .

در سوره انعام آیه 84 - 85 درباره فرزندان ابراهیم می خوانیم :
و من ذریته داود و سلیمن و ایوب و یوسف و موسی و هرون و کذلک نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 589
از فرزندان (ابراهیم)، داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون بودند و این چنین نیکوکاران را پاداش میدهیم و نیز زکریا و یحیی و عیسی و الیاس که همه از صالحان بودند.
در این آیه حضرت مسیح از فرزندان ابراهیم شمرده شده در حالی که فرزند دختری بود و اصولا پدری نداشت .
در روایاتی که از طرق شیعه و سنی درباره امام حسن و امام حسین (علیه السلام) وارد شده اطلاق کلمه ((ابن رسول الله)) (فرزند پیغمبر) کرارا دیده می شود.
در آیات مربوط به زنانی که ازدواج با آنها حرام است می خوانیم : و حلائل ابنائکم (یعنی همسران پسران شما) در میان فقهای اسلام این مسئله مسلم است که همسران پسرها و نوه ها، چه دختری باشند و چه پسری بر شخص حرام است و مشمول آیه فوق می باشند.
5 - آیا مباهله یک حکم عمومی است ؟
شکی نیست که آیه فوق یک دستور کلی برای دعوت به مباهله به مسلمانان نمیدهد بلکه روی سخن در آن تنها به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است ، ولی این موضوع مانع از آن نخواهد بود که مباهله در برابر مخالفان یک حکم عمومی باشد و افراد با ایمان که از تقوا و خدا پرستی کامل برخوردارند به هنگامی که استدلالات آنها در برابر دشمنان بر اثر لجاجت به جائی نرسد از آنها دعوت به مباهله کنند.
از روایاتی که در منابع اسلامی نقل شده نیز عمومیت این حکم استفاده می شود: در تفسیر نور الثقلین جلد 1 صفحه 351 حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود:
((اگر سخنان حق شما را مخالفان نپذیرفتند آنها را به مباهله دعوت کنید)).
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 590
راوی می گوید: سؤ ال کردم چگونه مباهله کنم ؟
فرمود: خود را سه روز اصلاح اخلاقی کن))
و گمان میکنم که فرمود: روزه بگیر و غسل کن ، و با کسی که میخواهی مباهله کنی به صحرا برو، سپس انگشتان دست راستت را در انگشتان راست او بیفکن و از خودت آغاز کن و بگو: خداوندا! تو پروردگار آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانهای و آگاه از اسرار نهان هستی ، و رحمان و رحیمی ، اگر مخالف من حقی را انکار کرده و ادعای باطلی دارد بلائی از آسمان بر او بفرست ، و او را به عذاب دردناکی مبتلا ساز!

و بعد بار دیگر این دعا را تکرار کن و بگو: اگر این شخص حق را انکار کرده و ادعای باطلی می کند بلائی از آسمان بر او بفرست و او را به عذابی مبتلا کن ! سپس فرمود: چیزی نخواهد گذشت که نتیجه این دعا آشکار خواهد شد، به خدا سوگند که هرگز نیافتم کسی را که حاضر باشد این چنین با من مباهله کند.
ضمنا از این آیه معلوم می شود که بر خلاف حملات بیرویه افرادی که می گویند اسلام عملا آیین مردان است و زنان در آن به حساب نیامده اند زنان در مواقع حساس به سهم خود در پیشبرد اهداف اسلامی همراه مردان در برابر دشمن میایستاده اند، صفحات درخشان زندگی فاطمه بانوی اسلام (علیهاالسلام) و دخترش زینب کبری (علیهاالسلام) و زنان دیگری که در تاریخ اسلام ، گام بر جای گامهای آنها نهاده اند، گواه این حقیقت است . آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 591
آیه 62 - 63
آیه و ترجمه
إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصص الْحَقُّ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلا اللَّهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ(62)
فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمُ بِالْمُفْسِدِينَ(63)

ترجمه :
62 - این همان سرگذشت واقعی (مسیح) است . (و ادعاهایی همچون الوهیت او، یا فرزند خدا بودنش ، بی اساس است). و هیچ معبودی ، جز خداوند یگانه نیست ، و خداوند توانا و حکیم است .
63 - اگر (با این همه شواهد روشن ، باز هم از پذیرش حق) روی گردانند، (بدان که طالب حق نیستند، و) خداوند از مفسدهجویان ، آگاه است .
تفسیر:
داستانهای راستین
در آیات فوق پس از شرح زندگی مسیح به عنوان تاکید هر چه بیشتر می فرماید: اینها سرگذشت واقعی مسیح است نه ادعاهائی همچون الوهیت مسیح یا فرزند خدا بودنش (ان هذا لهو القصص الحق).
نه مدعیان خدائی او سخن حقی میگفتند و نه آنهائی که - العیاذ بالله - فرزند نامشروعش میخوانند حق آن است که تو آوردی و تو گفتی او بنده خدا و پیامبر بود که با یک معجزه الهی از مادری پاک ، بدون پدر تولد یافت .
باز برای تاکید بیشتر می افزاید: و هیچ معبودی جز خداوند یگانه نیست (و ما من اله الا الله).
و خداوند یگانه قدرتمند و توانا و حکیم است و تولد فرزندی بدون پدر در برابر قدرتش مساله مهمی نیست (و ان الله لهو العزیز الحکیم) تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 592
آری چنین کسی سزاوار پرستش است نه غیر او.
واژه ((قصص)) مفرد است و به معنی قصه می باشد و در اصل از ماده ((قص)) (بر وزن صف) به معنی جستجوی چیزی کردن گرفته شده ، مثلا در داستان موسی بن عمران می خوانیم : ((و قالت لاخته قصیه))، مادر موسی به خواهرش گفت : به جستجوی موسی بپرداز.
و اینکه تلافی خون را قصاص می گویند به خاطر آن است که جستجوی حق صاحب خون در آن می شود سرگذشتها و تاریخ پیشینیان را که حالات و ماجراهای زندگی آنها را جستجو می کند نیز قصه می گویند.
از آنچه در بالا گفته شد معلوم شد که مشار الیه در هذا سرگذشت مسیح است نه قرآن مجید یا مجموعه تاریخ انبیاء.
در آیه بعد کسانی را که از پذیرش این حقایق سر باز میزنند مورد تهدید قرار داده ، می فرماید: اگر (با این همه دلایل و شواهد روشن باز هم) روی برگردانند (بدان که در جستجوی حق نیستند و فاسد و مفسدند) زیرا خداوند از مفسدان آگاه است (فان تولوا فان الله علیم بالمفسدین).
مسلم است جمعیتی که پس از آن همه استدلالات منطقی قرآن درباره

مسیح و همچنین عقبنشینی از دعوت به مباهله تسلیم حق نشوند و باز هم به گفتگوهای لجوجانه خود ادامه دهند (حق جو) نیستند بلکه (مفسده جویانی) هستند که هدف آنها تخدیر عقاید صحیح مردم است و مسلما خداوند آنها را میشناسد و از نیاتشان با خبر است و به موقع آنان را کیفر خواهد داد. آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 593
آیه 64
آیه و ترجمه
قُلْ يَأَهْلَ الْكِتَبِ تَعَالَوْا إِلى كلِمَةٍ سوَاءِ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكمْ أَلا نَعْبُدَ إِلا اللَّهَ وَ لا نُشرِک بِهِ شيْئاً وَ لا يَتَّخِذَ بَعْضنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشهَدُوا بِأَنَّا مُسلِمُونَ(64)
ترجمه :
64 - بگو: ((ای اهل کتاب ! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است ، که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم ، و بعضی از ما، بعض دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپذیرد. هر گاه (از این دعوت ،) سرباز زنند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمانیم !))
تفسیر:
دعوت به سوی وحدت
قرآن نخستین بار در ضمن آیات گذشته مسیحیان را دعوت به استدلال منطقی کرد و پس از مخالفت دعوت به مباهله نمود و چون دعوت به مباهله به مقدار کافی در روحیه آنها اثر گذاشت به دلیل اینکه حاضر به مباهله نشدند و شرایط ذمه را پذیرفتند بار دیگر از این آمادگی روحی استفاده کرده ، مجددا شروع به استدلال می کند - ولی این استدلال با استدلالات سابق تفاوت فراوان دارد.
در آیات گذشته دعوت به سوی اسلام با تمام خصوصیات بود ولی در این آیه دعوت به نقطه های مشترک میان اسلام و آیینهای اهل کتاب است روی سخن را به پیامبر کرده ، می فرماید: بگو: ای اهل کتاب ! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما مشترک است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم و بعضی از ما بعضی دیگر را غیر از خداوند یگانه به خدائی نپذیرد (قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرک
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 594
به لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله).
در واقع قرآن با این طرز استدلال به ما می آموزد، اگر کسانی حاضر نبودند در تمام اهداف مقدس با شما همکاری کنند بکوشید لااقل در اهداف مهم مشترک همکاری آنها را جلب کنید و آن را پایهای برای پیشبرد اهداف

مقدستان قرار دهید.
آیه فوق یک ندای وحدت است در برابر تمام مذاهب آسمانی به مسیحیان می گوید: شما مدعی ((توحید)) هستید و حتی میگویید مساله ((تثلیث)) (اعتقاد به خدایان سهگانه) منافاتی با ((توحید)) ندارد و لذا قایل به وحدت در تثلیث میباشید.
و همچنین یهود در عین سخنان شرک آمیز عزیر را فرزند خدا پنداشتند مدعی توحید بوده و هستند.
قرآن به همه آنها اعلام می کند: ما و شما در اصل توحید مشترکیم بیایید دست به دست هم داده این اصل مشترک را بدون هیچ پیرایهای زنده کنیم و از تفسیرهای نابجا که نتیجه آن شرک و دوری از توحید خالص است خودداری نمائیم .
جالب اینکه در این آیه با سه تعبیر مختلف روی مساله یگانگی خدا تاکید شده است اول با جمله ((الا نعبد الا الله)) (جز خدا را نپرستیم) و بعد با جمله ((لا نشرک به شیئا)) (کسی را شریک او قرار ندهیم) و سومین بار با جمله و ((لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله)) (بعضی از ما بعضی دیگر را به خدائی نپذیرد).
ضمنا جمله اخیر اشاره لطیفی به این حقیقت است که مسیح یکی از افراد انسان و هم نوع ما است نباید او را به خدائی شناخت .
این احتمال نیز وجود دارد که : بعضی از علمای منحرف اهل کتاب از مقام خود سوء استفاده می کردند و حلال و حرام خدا را به دلخواه خویش تغییر میدادند و دیگران از آنها پیروی می کردند.
توضیح اینکه : از آیات قرآن استفاده می شود که در میان علمای اهل کتاب تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 595
جمعی بودند که احکام خدا را طبق منافع یا تعصبهای خود تحریف می کردند، و از نظر منطق اسلام کسی که از چنین افرادی دانسته پیروی بدون قید و شرط کند یک نوع عبودیت و پرستش نسبت به آنها انجام داده است .
دلیل این موضع روشن است زیرا قانونگزاری و تشریع حلال و حرام مربوط به خدا است هر کس دیگری را در این موضوع صاحب اختیار بداند او را شریک خدا قرار داده است .
مفسران در ذیل این آیه چنین نقل کرده اند که : عدی بن حاتم که قبلا مسیحی بود و سپس اسلام آورد بعد از نزول این آیه از کلمه ((اربابا)) (خدایان) این چنین فهمید که قرآن می گوید اهل کتاب بعضی از علمای خود را میپرستند، لذا به پیغمبر عرض کرد: ما هیچگاه در زمان سابق علمای خود را عبادت نمیکردیم ! پیامبر فرمود: آیا میدانستید که آنها به میل خود احکام خدا را تغییر می دهند و شما از آنها پیروی میکردید؟ عدی

گفت : آری .
پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: این همان پرستش و عبودیت است !.
در حقیقت اسلام بردگی و استعمار فکری را یک نوع عبودیت و پرستش می داند و به همان شدتی که با شرک و بت پرستی مبارزه می کند با استعمار فکری که شبیه بت پرستی است نیز میجنگد.
ولی باید توجه داشت که ((ارباب)) صیغه جمع است بنابراین نمیتوان تنها از این آیه نهی از پرستش عیسی را استفاده کرد ولی ممکن است منظور از آیه هم نهی از عبودیت مسیح باشد و هم از عبودیت دانشمندان منحرف !
سپس در پایان آیه می فرماید: اگر آنها (بعد از این دعوت منطقی به سوی

نقطه مشترک توحید باز) سر تابند و رویگردان شوند بگویید گواه باشید که ما مسلمانیم و تسلیم حق هستیم و شما نیستید (فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون).
بنابراین دوری شما از حق در روح ما کمترین اثری نمیگذارد و ما همچنان به راه خود یعنی راه اسلام ادامه خواهیم داد تنها خدا را میپرستیم و تنها قوانین او را به رسمیت میشناسیم و بشر پرستی به هر شکل و صورت در میان ما نخواهد بود.
نکته :
نامه های پیامبر به زمامداران جهان
از تواریخ اسلامی استفاده می شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هنگامی که اسلام در سرزمین حجاز به اندازه کافی نفوذ کرد (مخصوصا بعد از نزول آیه فوق و دعوت به همکاری در امر توحید که قدر مشترک همه ادیان آسمانی است) نامه های متعددی برای زمامداران بزرگ آن عصر فرستاد و در قسمتی از این نامه ها مخصوصا روی آیه فوق تکیه فرمود که ذیلا به بعضی از این نامه ها از نظر اهمیت موضوع و چگونگی دعوت به این اصل مشترک اشاره می شود.
1 - نامه به مقوقس
بسم الله الرحمن الرحیم
من محمد بن عبد الله الی المقوقس عظیم القبط، سلام علی من اتبع الهدی ، اما بعد فانی ادعوک بدعایة الاسلام ، اسلم تسلم ، یؤ تک الله اجرک مرتین ، فان تولیت فانما علیک اثم القبط ((یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون)):
((به نام خداوند بخشنده بخشایشگر، از محمد فرزند عبد الله ، به مقوقس

بزرگ قبطیان . درود بر پیروان حق باد، من تو را به سوی اسلام دعوت میکنم ، اسلام آور تا سالم بمانی ، خداوند به تو دو بار پاداش دهد (یکی برای ایمان آوردن خودت ، و پاداش دیگر برای کسانی که از تو پیروی کرده ، ایمان می آورند). و اگر از پذیرش اسلام سر باز زنی گناه قبطیان بر تو خواهد بود ((ای اهل کتاب ! ما شما را به یک اصل مشترک دعوت میکنیم ، به این که غیر از خداوند یگانه را نپرستیم ، و کسی را شریک او قرار ندهیم ، و بعضی از ما بعض دیگر را به خدایی نپذیرد، و هر گاه آنان از آیین حق سر برتابند بگویید گواه باشید که ما مسلمانیم)).
هنگامی که ((مقوقس)) پست زمامداری مصر را به عهده داشت و پیامبر اسلام برای زمامداران و بزرگان جهان نامه میفرستاد، و آنها را به سوی اسلام دعوت میکرد، از جمله ((حاطب بن ابی بلتعة)) را مامور ساخت تا نامهای به ((مقوقس)) رهبر مصر برساند.
سفیر پیامبر رهسپار مصر شد و اطلاع پیدا کرد که زمامدار مصر در اسکندریه است ، مامور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با وسایل مسافرتی آن روز وارد اسکندریه شد، و خود را به کاخ ((مقوقس)) رسانید و نامه را به او داد، مقوقس نامه را باز کرد، خواند و مقداری فکر کرد سپس گفت : اگر راستی محمد فرستاده خدا است چرا مخالفان او توانستند وی را از زادگاه خود بیرون کنند، و ناچار شد در مدینه سکونت گزیند، چرا به آنها نفرین نکرد تا نابود شوند؟
فرستاده پیامبر در جواب چنین گفت : عیسی رسول خدا بود و شما نیز به حقانیت او گواهی می دهید، هنگامی که بنی اسرائیل نقشه قتل او را کشیدند چرا وی درباره آنها نفرین نکرد تا خدا آنها را هلاک کند؟!
مقوقس در برابر این منطق شروع به تحسین نمود و گفت : ((احسنت انت حکیم من عند حکیم)): ((آفرین بر تو، مرد فهمیدهای هستی که از طرف شخص فهمیدهای آمدهای)).
((حاطب)) سپس چنین اضافه کرد: پیش از شما کسی (یعنی فرعون) در این کشور حکومت میکرد که مدتها به مردم خدائی میفروخت ، خدا او را نابود ساخت تا زندگی وی برای شما مایه عبرت گردد، ولی شما کوشش کنید که زندگیتان برای دیگران موجب عبرت نگردد!
پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ما را به آیین پاکی دعوت نمود و قریش با او سرسختانه مبارزه کردند، جمعیت یهود با کینهتوزی خاص با او به مقابله برخاستند، و نزدیک ترین افراد به اسلام مسیحیان هستند، به جانم سوگند همان طور که موسی نبوت حضرت مسیح را بشارت داد، حضرت مسیح نیز، مبشر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، ما شما

را به سوی اسلام دعوت میکنیم همانطور که شما پیروان تورات را به انجیل دعوت نمودید، هر ملتی که دعوت پیامبر حقی را بشنود باید از او پیروی کند، من ندای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به سرزمین شما رسانیدم شایسته است که شما و ملت مصر به این دعوت پاسخ گوئید، ((حاطب بن ابی بلتعة)) مدتی توقف کرد تا پاسخ نامه رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) را دریافت دارد.
چند روز گذشت ، روزی ((مقوقس))، ((حاطب)) را به کاخ خود فرا خواند، از او خواست تا توضیح بیشتری درباره اسلام در اختیار او بگذارد.
حاطب در پاسخ او گفت : محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ما را به پرستش خدای یگانه دعوت می کند، و دستور می دهد مردم شبانه روز پنج بار با پروردگار خود از نزدیک ارتباط پیدا کنند، نماز بگذارند، و یک ماه را در سال روزه بدارند و خانه خدا (مرکز توحید) را زیارت کنند، به پیمان خود وفادار باشند، و از خوردن خون و مردار دوری کنند، و مقداری از خصوصیات زندگی پیامبر اسلام را نیز برای او شرح داد.
((مقوقس)) گفت : اینها نشانه های خوبی است ، من تصور میکردم که

پیامبران از سرزمین شام که سرزمین پیامبران است ظهور خواهد کرد اکنون بر من روشن شد که او از سرزمین حجاز برانگیخته شده است .
سپس به نویسنده خود دستور داد تا نامهای به عربی به این مضمون برای پیامبر بنویسد: ((به محمد فرزند عبد الله از مقوقس بزرگ قبطیان ، درود بر تو، من نامه تو را خواندم و از مقصدت آگاه گردیدم ، و حقیقت دعوت تو را دریافتم ، من میدانستم که پیامبری ظهور خواهد کرد ولی تصور مینمودم او از منطقه شام برانگیخته می شود، من مقدم فرستاده تو را گرامی داشتم ، سپس در نامه به هدایائی که برای پیامبر فرستاده بود اشاره کرد و نامه را با جمله ((سلام بر تو)) ختم نمود.
در تواریخ آمده که مقوقس حدود یازده نوع هدیه برای پیامبر فرستاد که خصوصیات آن در تاریخ اسلام ثبت است .
از جمله یک طبیب هم خدمت پیامبر فرستاد تا بیماران مسلمانان را معالجه کند.
پیامبر هدایا را قبول کرد، ولی طبیب را نپذیرفت و فرمود: ما مردمی هستیم که تا گرسنه نشویم غذا نمیخوریم ، و قبل از سیر شدن دست از طعام بر میداریم ، و این امر برای سلامت و بهداشت ما کافی است (و شاید علاوه بر این دستور بزرگ بهداشتی ، پیامبر از شخص طبیب که قاعدتا مسیحی متعصبی بود ایمن نبود و نخواست جان خود و مسلمانان را بدست او بسپارد).
اینکه مقوقس سفیر پیامبر را گرامی داشت و هدایائی برای حضرت

فرستاد و نام محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را در نامه بر نام خود مقدم نمود، همگی حاکی از این است که او دعوت رسول خدا را در باطن پذیرفته بود، و یا حد اقل تمایل به اسلام پیدا کرد ولی به خاطر اینکه موقعیت او متزلزل نگردد از اظهار تمایل به اسلام به طور آشکار خودداری میکرد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 600
2 - نامه برای قیصر روم :
بسم الله الرحمن الرحیم
من محمد بن عبد الله الی هرقل عظیم الروم سلام علی من اتبع الهدی اما بعد فانی ادعوک بدعایة الاسلام اسلم تسلم یؤ تک الله اجرک مرتین فان تولیت فانما علیک اثم الاریسین ((یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون)): از محمد فرزند عبد الله به هرقل بزرگ و پادشاه روم درود بر آنها که پیروی از حق کنند، تو را به اسلام دعوت میکنم اسلام آور تا در امان و سلامت باشی خداوند به تو دو پاداش دهد.
(یکی پاداش ایمان خود و دیگر پاداش کسانی که به پیروی تو ایمان می آورند) اگر از آئین اسلام روی گردانی گناه اریسیان (نژاد رومی و جمعیت کارگران) نیز بر تو خواهد بود. ((ای اهل کتاب ! ما شما را به یک اصل مشترک دعوت میکنیم که غیر از خدا را نپرستیم ، کسی را شریک او قرار ندهیم ، بعضی از ما بعضی دیگر را به خدائی نپذیرد، هر گاه آنان از آئین حق سر برتابند بگوئید: گواه باشید که ما مسلمانیم)).
ماءمور ابلاغ رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به ((قیصر)) مردی به نام ((دحیه کلبی)) سفیر پیامبر عازم روم شد ولی پیش از آن که به قسطنطنیه به مرکز حکومت قیصر برسد اطلاع پیدا کرد که قیصر به قصد زیارت بیت المقدس قسطنطنیه را ترک گفته است لذا با استاندار ((بصری)) ((حارث بن ابی شمر)) تماس گرفت و ماموریت خود را برای او شرح داد.
ظاهرا پیامبر هم اجازه داده بود که دحیه نامه را به حاکم بصری بدهد تا او نامه را به قیصر برساند.
پس از آنکه سفیر پیامبر با حاکم تماس گرفت استاندار، ((عدی بن حاتم)) را خواست و او را ماءمور کرد تا همراه ((دحیه)) بسوی بیت المقدس برود و نامه را تفسیر نمونه جلد 2 صفحه :601
به حضور قیصر برساند.
ملاقات سفیر با قیصر در شهر ((حمص)) صورت گرفت ، اما قبل از اینکه ملاقات صورت گیرد کارپردازان دستگاه گفتند: باید در مقابل قیصر سجده کنی و در غیر این صورت به تو اعتنائی نخواهد کرد، ((دحیه)) آن مرد

هوشیار گفت : من برای کوبیدن این سنتهای نابجا این همه راه آمدهام ، من از طرف صاحب این نامه آمدهام تا به قیصر ابلاغ کنم که بشر پرستی باید از میان برود و جز خدای یگانه کسی پرستش نشود، با این عقیده چگونه ممکن است برای غیر خدا سجده کنم ؟!
منطق نیرومند فرستاده پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مورد اعجاب آنها قرار گرفت ، یک نفر از درباریان گفت : بنابراین میتوانی نامه را روی میز مخصوص سلطان بگذاری و برگردی کسی جز قیصر دست به نامه های روی میز نمیزند، ((دحیه)) از او تشکر کرد و نامه را روی میز گذارد و بازگشت .
قیصر نامه را گشود ابتدای نامه که با بسم الله شروع شده بود توجه او را به خود جلب کرد و گفت : من غیر از نامه ((سلیمان)) تا کنون چنین نامهای ندیدهام ! بعد مترجم خود را خواست تا نامه را بخواند و ترجمه کند.
زمامدار روم احتمال داد نویسنده نامه همان پیامبر موعود انجیل و تورات باشد در صدد بر آمد تا از خصوصیات زندگی وی اطلاع بدست آورد دستور داد تا سراسر شام را گردش کنند شاید نزدیکان محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و یا کسی که از اوضاع وی اطلاع دارد بیابند ، اتفاقا در همان ایام ابو سفیان و دستهای از قریش برای تجارت به شام که جزء روم شرقی بود آمده بودند، ماءمور قیصر با آنها تماس گرفت و آنها را به بیت المقدس برد، قیصر از آنها سؤ ال کرد آیا در میان شما کسی هست که با محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پیوند خویشاوندی داشته باشد.
ابو سفیان گفت : من با محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از یک طایفه هستیم و در جد چهارم به هم میرسیم ، سپس قیصر از او سؤ الاتی کرد و او به ترتیب پاسخ گفت : تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 602
1 - حسب و نسب محمد چگونه است ؟ ابو سفیان گفت : از خانوادهای اصیل و شریف است .
2 - در نیاکان او کسی هست که بر مردم سلطنت کرده باشد؟ - نه .
3 - آیا پیش از آنکه ادعای نبوت کند از دروغ پرهیز داشت ؟ - بلی محمد مرد راستگو بود.
4 - چه طبقهای با او مخالفاند و چه جمعیتی از او طرفداری می کنند؟ - طبقه اشراف با او مخالفاند افراد عادی و متوسط خواهان وی هستند.
5 - از پیروان او کسی مرتد شده و از آئین او بازگشته است ؟ - نه .
6 - آیا پیروان او رو به فزونی هستند؟ - آری .
سپس قیصر به ابو سفیان و همراهان او گفت : اگر این گزارشها صحیح باشد حتما او پیامبر موعود است . من اطلاع داشتم که چنین پیامبری ظهور خواهد کرد ولی نمیدانستم که از قریش خواهد بود، من حاضرم در برابر او خضوع کنم و به عنوان احترام پای او را شستشو دهم (یکی از احترامات

که در آن زمان معمول بوده است).
من پیشبینی میکنم آئین و حکومت او سرزمین روم را خواهد گرفت .
((قیصر))، ((دحیه)) را خواست ، او را احترام کرد و پاسخ نامه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را نوشت و هدیهای نیز همراه آن ، برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرستاد و علاقه خود را نسبت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن نامه منعکس نمود. آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 603
آیه 65 - 68
آیه و ترجمه
يَأَهْلَ الْكِتَبِ لِمَ تُحَاجُّونَ فى إِبْرَهِيمَ وَ مَا أُنزِلَتِ التَّوْرَاةُ وَ الانجِيلُ إِلا مِن بَعْدِهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ(65)
هَأَنتُمْ هَؤُلاءِ حَجَجْتُمْ فِيمَا لَكُم بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْس لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنتُمْ لا تَعْلَمُونَ(66)
مَا كانَ إِبْرَهِيمُ يهُودِيًّا وَ لا نَصرَانِيًّا وَ لَكِن كانَ حَنِيفاً مُّسلِماً وَ مَا كانَ مِنَ الْمُشرِكِينَ(67)
إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبىُّ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ اللَّهُ وَلىُّ الْمُؤْمِنِينَ(68)
ترجمه :
65 - ای اهل کتاب ! چرا درباره ابراهیم ، گفتگو و نزاع می کنید (و هر کدام ، او را پیرو آیین خودتان معرفی مینمایید)؟! در حالی که تورات و انجیل ، بعد از او نازل شده است ؟ آیا اندیشه نمیکنید؟! 66 - شما کسانی هستید که درباره آنچه نسبت به آن آگاه بودید، گفتگو و ستیز کردید، چرا درباره آنچه آگاه نیستید، گفتگو می کنید؟! و خدا می داند، و شما نمیدانید.
67 - ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی ، بلکه موحدی خالص و مسلمان بود، و هرگز از مشرکان نبود.
68 - سزاوارترین مردم به ابراهیم ، آنها هستند که از او پیروی کردند، و (در زمان و عصر او، به مکتب او وفادار بودند، همچنین) این پیامبر و کسانی که (به او) ایمان آورده اند (از همه سزاوارترند)، و خداوند، ولی و سرپرست مؤ منان است تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 604
شان نزول :
در اخبار اسلامی آمده است که دانشمندان یهود و نصارای نجران نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به گفتگو و نزاع درباره حضرت ابراهیم برخاستند یهود میگفتند: او تنها یهودی بوده و نصاری میگفتند: او فقط نصرانی بود (به این ترتیب هر کدام مدعی بودند که او از ما است تا امتیاز بزرگی برای خود ثابت کنند زیرا ابراهیم پیامبر بزرگ خدا در میان

تمام پیروان مذاهب به عظمت شناخته می شد) آیات فوق نازل شد و آنها را در این ادعاهای بی اساس تکذیب کرد.
تفسیر:
گفتگوی اهل کتاب درباره ابراهیم (ع):
در ادامه بحثهای مربوط به اهل کتاب در این آیات روی سخن را به آنها کرده ، می فرماید: ((ای اهل کتاب ! چرا درباره ابراهیم به گفتگو و نزاع میپردازید (و هر کدام او را از خود می دانید) در حالی که تورات و انجیل بعد از او نازل شده (و دوران او قبل از موسی (علیه السلام) و مسیح (علیه السلام) بود) آیا اندیشه نمیکنید؟)) (یا اهل الکتاب لم تحاجون فی ابرهیم و ما انزلت التورية و الانجیل الا من بعده ا فلا تعقلون).
آیا چنین چیزی معقول است که پیامبر پیشین پیرو آئینهای بعد از خود باشد؟
در آیه بعد از طریق دیگری آنها را مورد سرزنش قرار داده ، می فرماید: ((شما کسانی هستید که درباره آنچه نسبت به آن آگاهی داشتید بحث و گفتگو کردید ولی چرا درباره آنچه به آن آگاهی ندارید، بحث و گفتگو می کنید))؟ (ها انتم هؤ لاء حاججتم فیما لکم به علم فلم تحاجون فیما لیس لکم به علم).
اشاره به اینکه شما در مسائل مربوط به مذهب خودتان که از آن آگاهی

داشتید بحث و گفتگو کردید و دیدید که حتی در این مباحث گرفتار چه اشتباهات بزرگی شده اید و چه اندازه از حقیقت دور افتادهاید (و در واقع علم شما جهل مرکب بود) با این حال چگونه در چیزی که از آن اطلاع ندارید بحث و گفتگو می کنید و در نتیجه سخنی میگوئید که با هیچ تاریخی سازگار نیست .
سپس برای تاکید مطالب گذشته و آماده ساختن برای بحث آینده می گوید: ((خدا می داند و شما نمیدانید)) (و الله یعلم و انتم لا تعلمون).
آری او می داند که در چه تاریخی آئین خود را بر ابراهیم نازل کرده ، نه شما که در زمانهای بعد به وجود آمدهاید و بدون اطلاع و مدرک ، در این باره قضاوت می کنید.
سپس با صراحت تمام به این مدعیان پاسخ می گوید که : ((ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی ، بلکه موحد خالص و مسلمان (پاک نهادی) بود)) (ما کان ابرهیم یهودیا و لا نصرانیا و لکن کان حنیفا مسلما).
باید توجه داشت که واژه ((حنیفا)) از ماده ((حنف)) (بر وزن انف) به معنی شخصی یا چیزی است که تمایل به سوئی پیدا کرده و در زبان قرآن به کسی گفته می شود که از آئینهای باطل به سوی آئین حق متمایل شده است .
در اینجا خداوند ابراهیم (علیه السلام) را به عنوان حنیف توصیف نموده ،

زیرا او بود که پردههای تقلید و تعصب را درید، و در زمان و محیطی که غرق بت پرستی بود هرگز در برابر بت سجده نکرد.
ولی از آنجا که بت پرستان زمان جاهلیت عرب ، نیز خود را بر دین حنیف ابراهیم (علیه السلام) معرفی می کردند، و این سخن به قدری شایع شده بود که یهود و نصاری آنها را حنفاء میگفتند (به این ترتیب حنیف درست معنایی بر ضد معنای اصلیش پیدا کرده بود، و با بت پرستی مرادف شده بود) خداوند پس از توصیف تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 606
ابراهیم (علیه السلام) به عنوان حنیف و مسلم ، می فرماید: ((او هرگز از مشرکان نبود)) (و ما کان من المشرکین).
تا هر گونه ارتباطی میان ابراهیم و بت پرستان عرب را نفی کند.
سؤ ال :
در اینجا ممکن است گفته شود: اگر ابراهیم را نتوانیم پیرو آئین موسی (علیه السلام) و مسیح (علیه السلام) معرفی کنیم به طریق اولی نمیتوانیم او را مسلمان بدانیم ، زیرا او هزاران سال قبل از ظهور اسلام و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بوده است ؟ پس چرا قرآن او را به عنوان مسلم معرفی کرده است ؟
پاسخ :
پاسخ این سؤ ال از نکتهای که قبلا نیز به آن اشاره کردهایم روشن می شود که ((مسلم)) در اصطلاح قرآن به معنی خصوص پیروان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست بلکه اسلام به معنی وسیع کلمه ، همان تسلیم در برابر فرمان حق و توحید کامل و خالی از هر گونه شرک و بت پرستی است ، که ابراهیم (علیه السلام) پرچمدار آن بود.
بنابر آنچه گفته شد معلوم شد که ابراهیم پیرو هیچ یک از این آئینها نبوده ، تنها چیزی که در اینجا باقی میماند این است که چه کسانی می توانند رابطه و پیوند خود را با مکتب ابراهیم (علیه السلام) - به عنوان یک سند افتخار - اثبات کنند، و به تعبیر دیگر چگونه می توان خود را پیرو این پیامبر بزرگ که همه پیروان ادیان الهی برای او عظمت قائل هستند دانست .
در آخرین آیه مورد بحث ، به این معنی پرداخته و می گوید: ((سزاوارترین مردم به ابراهیم آنها هستند که از او پیروی کردند و این پیامبر (پیامبر اسلام) و کسانی که به او ایمان آورده اند می باشند)) (ان اولی الناس بابرهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا).
بنابراین مساءله قرابت و خویشاوندی و یا مساءله نژاد که پیروان ادیان مختلف تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 607
برای اثبات پیوند خود با ابراهیم ذکر می کردند، هیچگونه ارزشی ندارد و ولایت و ارتباط با پیامبران تنها از طریق ایمان خالص به خداوند و پیروی از مکتب آنها است و به این طریق ثابت می شود که پیوند واقعی پیوند

مکتبی است چه کسانی که در زمان او زندگی داشتند و از او پیروی کردند (للذین اتبعوه).
و چه کسانی که بعد از او به مکتب و برنامه او وفاداری نشان دادند، مانند ((این پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و پیروان او)) (و هذا النبی و الذین آمنوا).
اهل کتاب با عقائد شرک آمیز خود که اساسیترین اصل دعوت ابراهیم (علیه السلام) یعنی توحید را زیر پا گذارده اند، و یا بت پرستان عرب که درست در نقطه مقابل آئین ابراهیم (علیه السلام) قرار گرفته اند، چگونه می توانند خود را پیرو ابراهیم و در خط او بدانند، آری باید اعتراف کنیم که نزدیک ترین افراد به ابراهیم پیامبر اسلام و پیروان او هستند که در اصول و فروع اسلام به او وفادار ماندند.
و در پایان آیه به آنها که پیرو واقعی مکتب پیامبران بزرگ خدا بودند بشارت می دهد که ((خداوند ولی و سرپرست مؤ منان است)) (و الله ولی المؤ منین).
نکته :
مهمترین پیوند، پیوند مکتبی است
در آیه فوق ضمنا این حقیقت بیان شده است که هیچ رابطهای بالاتر از رابطه مکتبی نیست ، بلکه ارتباط با مردان خدا و اولیاء الله تنها از همین طریق است .
بنابراین هیچ کس نمی تواند، ادعای ارتباط با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان معصوم (علیهمالسلام) کند مگر از همین طریق .
در روایات اسلامی نیز روی این موضوع ، با صراحت تکیه شده است از جمله در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم : ان اولی الناس بالانبیاء اعملهم بما جاؤ ا به ثم تلا هذه الایة (ان اولی الناس بابرهیم ..
.) و قال ان ولی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) من اطاع تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 608
الله و ان بعدت لحمته و ان عدو محمد من عصی الله و ان قربت قرابته :
((سزاوارترین مردم به پیامبران آنها هستند که به دستورهای آنها بیش از هر کس عمل می کنند - سپس آیه فوق را تلاوت فرمود - و افزود: دوست محمد کسی است که اطاعت از فرمان خدا کند هر چند نسبش از او دور باشد و دشمن محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) کسی است که نافرمانی او کند هر چند قرابت و خویشاوندیش با او نزدیک باشد)). آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 609
آیه 69
آیه و ترجمه

وَدَّت طائفَةٌ مِّنْ أهْلِ الْكِتَبِ لَوْ يُضِلّونَكمْ وَ مَا يُضِلّونَ إِلا أنفُسهُمْ وَ مَا يَشعُرُونَ(69)
ترجمه :
69 - جمعی از اهل کتاب (از یهود)، دوست داشتند (و آرزو می کردند) شما را گمراه کنند، (اما آنها باید بدانند که نمیتوانند شما را گمراه سازند،) آنها گمراه نمی کنند مگر خودشان را، و نمیفهمند!
شان نزول :
بعضی از مفسران نقل کرده اند که جمعی از یهود کوشش داشتند افراد سرشناس و مبارزی از مسلمانان پاکدل چون معاذ و عمار و بعضی دیگر را به سوی آئین خود دعوت کنند و با وسوسه های شیطانی از اسلام بازگردانند آیه فوق نازل شد و به همه مسلمانان در این زمینه اخطار کرد!
تفسیر:
همانگونه که در شان نزول گفته شد، دشمنان اسلام مخصوصا یهود برای دور ساختن تازه مسلمانان از اسلام ، از هیچگونه کوشش فروگذار نبودند، و حتی در یاران مخصوص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین طمعی داشتند که بتوانند آنها را از اسلام بازگردانند، و بیشک اگر میتوانستند در یک یا چند نفر از یاران نزدیک آن حضرت نفوذ کنند ضربه بزرگی بر اسلام وارد می شد و زمینه برای تزلزل دیگران نیز فراهم میگشت .
آیه فوق ضمن افشای این نقشه دشمنان ، به آنها یادآور می شود که دست از کوشش بیهوده خود بر دارند، می فرماید: جمعی از اهل کتاب دوست داشتند شما تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 610
را گمراه کنند)) (ودت طائفة من اهل الکتاب لو یضلونکم).
غافل از اینکه تربیت مسلمانان در مکتب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به اندازهای حساب شده و آگاهانه بود که احتمال بازگشت وجود نداشت ، آنها اسلام را با تمام هستی خود دریافته بودند و به آن عشق میورزیدند، بنابراین دشمنان نمیتوانستند آنها را گمراه سازند.
بلکه به گفته قرآن در ادامه این آیه ((آنها تنها خودشان را گمراه می کنند و نمی فهمند)) (و ما یضلون الا انفسهم و ما یشعرون).
زیرا آنها با القاء شبهات و نسبت دادن خلافها به اسلام و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روح بدبینی را در روح خود پرورش میدادند زیرا کسی که در صدد عیبجویی و خردهگیری است ، نقطه های قوت را نمیبیند و گاه بر اثر تعصب و لجاجت نقاط نورانی و قوت در نظرش تاریک و منفی جلوه می کند و به همین دلیل روز به روز بیشتر از حق فاصله می گیرد.
جمله ((و ما یشعرون)) (آنها متوجه نیستند و نمیفهمند) گویا اشاره به همین نکته روانی است که انسان ناخودآگاه تحت تاثیر سخنان خویش

است . و به هنگامی که سعی دارد دیگران را با سفسطه و دروغ و تهمت گمراه کند خودش از آثار آن بر کنار نخواهد بود و این خلافگوئیها کم کم در روح و جان او چنان اثر میگذارد که به صورت یک عقیده راسخ در می آید، و آنها را باور می کند و برای همیشه گمراه می شود. آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 611
آیه 70-71
آیه و ترجمه
يَأَهْلَ الْكِتَبِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِئَايَتِ اللَّهِ وَ أَنتُمْ تَشهَدُونَ(70)
يَأَهْلَ الْكِتَبِ لِمَ تَلْبِسونَ الْحَقَّ بِالْبَطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنتُمْ تَعْلَمُونَ(71)
تفسیر:
چراکتمان حق می کنید؟
در ادامه گفتگو درباره فعالیتهای تخریبی اهل کتاب که در آیه سابق به آن اشاره شد، در این دو آیه روی سخن را به آنان کرده ، و به خاطر کتمان حق و عدم تسلیم در برابر آن آنها را شدیدا مورد سرزنش قرار می دهد:
نخست می فرماید: ((ای اهل کتاب ! چرا به آیات خدا کافر می شوید در حالی که (به صحت و صدق آن) گواهی می دهید)) (یا اهل الکتاب لم تکفرون بایات الله و انتم تشهدون).
شما نشانه های پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را در تورات و انجیل خواندهاید و نسبت تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 612
آن آگاهی دارید، چرا راه انکار را در پیش می گیرید؟
در آیه دوم بار دیگر آنها را مخاطب ساخته ، می گوید: ((ای اهل کتاب ! چرا حق را با باطل می آمیزید و مشتبه می کنید؟ (تا مردم را به گمراهی بکشانید و خودتان نیز گمراه شوید) و چرا حق را پنهان میدارید در حالی که می دانید؟)) (یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق بالباطل و تکتمون الحق و انتم تعلمون).
در حقیقت در آیه قبل آنها را به انحراف از راه حق که با علم و آگاهی صورت میگرفته مؤ اخذه می کند، و در آیه دوم به منحرف ساختن دیگران .
در ذیل آیه 42 سوره بقره که همین مضمون را در بر داشت ، بحثهای دیگری در این زمینه گذشت . آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 613
آیه 72-74
آیه و ترجمه
وَ قَالَت طائفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَبِ ءَامِنُوا بِالَّذِى أُنزِلَ عَلى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَجْهَ النَّهَارِ وَ اكْفُرُوا ءَاخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ(72)
وَ لا تُؤْمِنُوا إِلا لِمَن تَبِعَ دِينَكمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَى هُدَى اللَّهِ أَن يُؤْتى أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكمْ عِندَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشاءُ وَ اللَّهُ

وَسِعٌ عَلِيمٌ(73)
يَخْتَص بِرَحْمَتِهِ مَن يَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضلِ الْعَظِيمِ(74)
ترجمه :
72 - و جمعی از اهل کتاب (از یهود) گفتند: (بروید در ظاهر) به آنچه بر مؤ منان نازل شده ، در آغاز روز ایمان بیاورید، و در پایان روز، کافر شوید (و باز گردید)! شاید آنها (از آیین خود) باز گردند! (زیرا شما را، اهل کتاب و آگاه از بشارات آسمانی پیشین می دانند، و این توطئه کافی است که آنها را متزلزل سازد).
73 - و جز به کسی که از آیین شما پیروی می کند، (واقعا) ایمان نیاورید! بگو: هدایت ، هدایت الهی است ! (و این توطئه شما، در برابر آن بی اثر است)! (سپس اضافه کردند: تصور نکنید) به کسی همانند شما (کتاب آسمانی) داده می شود، یا اینکه می توانند در پیشگاه پروردگارتان ، با شما بحث و گفتگو کنند، (بلکه نبوت و منطق ، هر دو نزد شماست !) بگو: فضل (و موهبت نبوت و عقل و منطق ، در انحصار کسی نیست ، بلکه) به دست خداست ، و به هر کس بخواهد (و شایسته بداند،) می دهد، و خداوند، واسع (دارای مواهب گسترده) و آگاه (از موارد شایسته آن) است .
74 - هر کس را بخواهد، ویژه رحمت خود می کند، و خداوند، دارای مواهب عظیم است .
شان نزول :
بعضی از مفسران پیشین نقل کرده اند که دوازده نفر از دانشمندان یه

و نقاط دیگر نقشهای ماهرانه برای متزلزل ساختن بعضی از مؤ منان طرح نموده و با یکدیگر تبانی کردند که صبحگاهان خدمت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) برسند و ظاهرا ایمان بیاورند و مسلمان شوند، ولی در آخر روز از این آئین برگردند و هنگامی که از آنها سؤ ال شود چرا چنین کرده اند بگویند: ما صفات محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را از نزدیک مشاهده کردیم و هنگامی که به کتب دینی خود مراجعه نموده و یا با دانشمندان دینی خود مشورت کردیم دیدیم صفات و روش او با آنچه در کتب ما است تطبیق نمیکند و لذا برگشتیم ، تا این موضوع سبب شود که عدهای بگویند اینها به کتب آسمانی از ما آگاهترند، لابد آنچه را می گویند راست گفته اند و به این وسیله متزلزل می گردند.
شاءن نزول دیگری نیز درباره آیه نقل شده اما آنچه در بالا گفته شد به معنی آیه نزدیک تر است .
تفسیر:
یک توطئه خطرناک !

آیات فوق ، پرده از روی یکی دیگر از نقشه های ویرانگر یهود بر می دارد و نشان می دهد که آنها برای متزلزل ساختن ایمان مسلمانان از هر وسیلهای استفاده می کردند، تهاجم نظامی ، سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و آیات فوق ، اشاره به بخشی از تهاجم فرهنگی آنها دارد.
می فرماید: ((گروهی از اهل کتاب گفتند: (بروید و ظاهرا) به آنچه بر مؤ منان نازل شده در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز کافر شوید (و کفر خود را آشکار سازید) شاید آنها - مؤ منان - نیز متزلزل شده ، باز گردند)) (و قالت طائفة من اهل الکتاب آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا وجه النهار و اکفروا آخره لعلهم یرجعون).
شاید منظور از آغاز و پایان روز این باشد که فاصله میان ایمان و کفر شما

کوتاه باشد، این کوتاهی فاصله سبب خواهد شد که بگویند آنها اسلام را چیز مهمی خیال می کردند، ولی از نزدیک چیز دیگری یافتند و لذا به سرعت از آن بازگشتند.
این توطئه در افراد ضعیف النفس اثر قابل ملاحظهای خواهد داشت به خصوص اینکه عده مزبور از دانشمندان یهود بودند، و همه میدانستند که آنها نسبت به کتب آسمانی و نشانه های آخرین پیامبر، آشنایی کامل دارند، و این امر لااقل پایه های ایمان تازه مسلمانان را متزلزل می سازد، جمله ((لعلهم یرجعون)) نشان می دهد که آنها امیدوار به تاثیر این نقشه بودند.
ولی برای اینکه پیروان خود را از دست ندهند تاکید کردند که ایمان شما باید تنها جنبه صوری داشته باشد ((شما جز به کسی که از آئینتان پیروی می کند (واقعا) ایمان نیاورید)) (و لا تؤ منوا الا لمن تبع دینکم).
از بعضی از تفاسیر بر می آید که ((یهود خیبر)) به ((یهود مدینه)) این توصیه را کردند مبادا آنها که نزدیک تر به پیامبرند، تحت تاثیر او قرار گرفته ایمان بیاورند، زیرا گروهی از آنها عقیده داشتند نبوت تنها در نژاد یهود خواهد بود، و اگر پیامبری ظهور کند باید از یهود باشد.
بعضی از مفسران ، جمله ((لا تؤ منوا)) را از ماده ((ایمان)) به معنی اطمینان و اعتماد گرفته اند (این ماده به این معنی نیز آمده است) بنابراین منظور از جمله بالا این است که این توطئه باید کاملا محرمانه باشد و آن را جز به افراد یهود به دیگران - حتی مشرکان - بازگو نکنید، مبادا این سر فاش گردد و نقشه نقش بر آب شود، ولی خداوند عالم و آگاه پرده از رازشان برداشت و آنها را رسوا ساخت ، تا درس عبرتی برای مؤ منان باشد و وسیله هدایتی برای کافران .
سپس در یک جمله معترضه که از کلام خداوند است ، می فرماید: به آنها بگو: هدایت تنها هدایت الهی است و این توطئه های شما در برابر آن بی اثر است

(قل ان الهدی هدی الله).
در این جمله به اصطلاح معترضه که در لابلای سخنان یهود قرار گرفته ، خداوند پاسخ پر معنی و کوتاهی به آنها می دهد که اولا هدایت از ناحیه خدا است و در انحصار نژاد و قوم خاصی نیست و هیچ لزومی ندارد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تنها از یهود باشد، و ثانیا آنها که مشمول هدایت الهی شده اند با این توطئه ها متزلزل نخواهند شد.
بار دیگر به ادامه سخنان یهود باز می گردد، و می فرماید، آنها گفتند: ((هرگز باور نکنید به کسی همانند شما (کتاب آسمانی) داده شود، (بلکه نبوت مخصوص شما است) و همچنین تصور نکنید آنها می توانند در پیشگاه پروردگارتان با شما بحث و گفتگو کنند)) (ان یؤ تی احد مثل ما اوتیتم او یحاجوکم عند ربکم).
به این ترتیب روشن می شود که آنها گرفتار خود برتربینی عجیبی بودند خود را بهترین نژادهای جهان میپنداشتند و نبوت و همچنین عقل و درایت و منطق و استدلال را از آن خود فکر می کردند و با این منطق واهی میخواستند در هر دو جنبه برای خود مزیتی بر دیگران قائل شوند.
در پایان آیه خداوند جواب محکمی به آنها می دهد و با بی اعتنایی به آنها روی سخن را به پیامبر کرده ، می فرماید: ((بگو: فضل و موهبت به دست خدا است و به هر کس بخواهد و شایسته ببیند می دهد و خداوند واسع (دارای مواهب گسترده) و آگاه (از موارد شایسته) می باشد)) (قل ان الفضل بید الله یؤ تیه من یشاء و الله واسع علیم).
یعنی ، بگو: مواهب الهی اعم از مقام والای نبوت و همچنین موهبت عقل و منطق و افتخارات دیگر همه از ناحیه او است ، و به شایستگان می بخشد.

عهد و پیمانی از او نگرفته و هیچ کس قرابت و خویشاوندی با او ندارد و هرگز مواهب خویش را در انحصار گروهی قرار نداده است .
و در آخرین آیه برای تاکید بیشتر می افزاید: ((خداوند هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) ویژه رحمت خود می کند و خداوند دارای فضل عظیم است)) و هیچ کس نمی تواند مواهب او را محدود سازد (یختص برحمته من یشاء و الله ذو الفضل العظیم).
ضمنا از این جمله استفاده می شود که اگر فضل و موهبت الهی شامل بعضی می شود نه بعضی دیگر، به خاطر محدود بودن آن نیست بلکه به خاطر تفاوت شایستگیها است .
نکته :
توطئه های قدیمی !
آیات فوق که در حقیقت از آیات اعجاز آمیز قرآن بود و پرده از روی اسرار یهود و دشمنان اسلام بر میداشت ، نقشه ماهرانه آنها را برای متزلزل

ساختن مسلمانان صدر اول فاش کرد آنها در پرتو آن بیدار شدند و از وسوسه های اغواگر دشمن بر حذر گردیدند ولی اگر دقت کنیم می بینیم که در عصر و زمان ما نیز همان طرحها به اشکال دیگری اجرا می شود وسائل تبلیغاتی دشمن که از مجهزترین و نیرومندترین وسائل تبلیغاتی جهان است در این قسمت به کار گرفته شده و کوشش می کنند که پایه های عقائد اسلامی را در افکار مسلمین ، مخصوصا نسل جوان تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 618
ویران سازند آنها در این راه از هر گونه وسیله و هر کس در لباسهای دانشمند، خاورشناس ، مورخ ، عالم علوم طبیعی ، روزنامهنگار و حتی بازیگران سینما استفاده می کنند.
آنها این حقیقت را مکتوم نمیدارند که هدفشان از این تبلیغات این نیست که مسلمانان به آئین مسیح یا یهود در آیند بلکه هدف آنها متزلزل ساختن پایه های عقائد اسلامی در افکار جوانان و بیعلاقه ساختن آنها نسبت به مفاخر آئین و سنتشان است ، قرآن امروز هم به مسلمانان در برابر این جریان هشدار می دهد. آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 619
آیه 75-76
آیه و ترجمه
وَ مِنْ أَهْلِ الْکِتَبِ مَنْ إِن تَأْمَنْهُ بِقِنطَارٍ یُؤَدِّهِ إِلَیْک وَ مِنْهُم مَّنْ إِن تَأْمَنْهُ بِدِینَارٍ لا یُؤَدِّهِ إِلَیْک إِلا مَا دُمْت عَلَیْهِ قَائماً ذَلِک بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَیْس عَلَیْنَا فی الأُمِّیِّینَ سبِیلٌ وَ یَقُولُونَ عَلی اللَّهِ الْکَذِب وَ هُمْ یَعْلَمُونَ(75)
بَلی مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ وَ اتَّقَی فَإِنَّ اللَّهَ یُحِب الْمُتَّقِینَ(76)
ترجمه :
75 - و در میان اهل کتاب ، کسانی هستند که اگر ثروت زیادی به رسم امانت به آنها بسپاری ، به تو باز میگردانند، و کسانی هستند که اگر یک دینار هم به آنان بسپاری ، به تو بازنمیگردانند، مگر تا زمانی که بالای سر آنها ایستاده (و بر آنها مسلط) باشی ! این به خاطر آن است که می گویند: ما در برابر امیین (غیر یهود)، مسؤ ول نیستیم .
و بر خدا دروغ میبندند، در حالی که می دانند (این سخن دروغ است).
76 - آری ، کسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزگاری پیشه نماید، (خدا او را دوست می دارد، زیرا) خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.
شان نزول :
این آیه درباره دو نفر از یهود نازل گردیده که یکی امین و درستکار و دیگری خائن و پست بود نفر اول ((عبد الله بن سلام)) بود که مرد ثروتمندی 1200 اوقیه طلا نزد او به امانت گذارد عبد الله همه آن را به موقع به صاحبش رد کرد و به واسطه امانت داری خداوند او را در آیه فوق

میستاید نفر دوم ((فنحاص بن عازورا)) است که مردی از قریش یک دینار به او امانت سپرد ((فنحاص)) در آن خیانت کرد خدا تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 620
او را به واسطه خیانت در امانت نکوهش می کند.
بعضی گفته اند که منظور در جمله اول جمعی از نصاری بودند و اما کسانی که خیانت در امانت نمودند یهود می باشند اگر هر دو هم مراد باشد مانعی ندارد زیرا میدانیم گرچه غالب آیات قرآن در مورد خاص نازل شده اما جنبه عمومی دارد و به اصطلاح مورد مخصص نخواهد بود.
تفسیر:
خائنان و امینان اهل کتاب
آیات فوق چهره دیگری از اهل کتاب را مشخص می کند، زیرا جمعی از یهود عقیده داشتند که مسؤ ول حفظ امانتهای دیگران نیستند حتی حق دارند امانات آنها را تملک کنند منطق آنها این بود که میگفتند ما اهلکتابیم ، و پیامبر الهی و کتاب آسمانی او در میان ما بوده است ، بنابراین اموال دیگران برای ما احترامی ندارد، ولی همه اهل کتاب با این طرز تفکر غیر انسانی موافق نبودند، بلکه گروهی از آنان خود را موظف به پرداخت حقوق دیگران می دانستند.
در نخستین آیه مورد بحث ، قرآن به هر دو گروه اشاره کرده ، حق هر کدام را ادا می کند، می فرماید: ((در میان اهل کتاب کسانی هستند که اگر ثروت زیادی به رسم امانت به آنها بسپاری به تو باز میگردانند (و به عکس) کسانی هستند که اگر یک دینار به عنوان امانت به آنها بسپاری به تو باز نمیگردانند مگر تا زمانی که بالای سر آنها ایستاده (و بر آنها مسلط) باشی)) (و من اهل الکتاب من ان تامنه بقنطار یؤ ده الیک و منهم من ان تامنه بدینار لا یؤ ده الیک الا ما دمت علیه قائما).
((قنطار)) همان گونه که در تفسیر آیه 14 همین سوره گفته شد در اصل به معنی چیز محکم است سپس به مال زیاد نیز گفته شده ، پل را به خاطر استحکامش قنطره ، و اشخاص با هوش را ((قنطر)) می گویند چون دارای تفکر محکمی هستند، تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 621
منظور از ((قنطار)) در این آیه همان مال فراوان است ، و منظور از دینار، مال اندک .
به هر حال قرآن مجید به خاطر غلط کاری گروهی از آنها، همه آنها را محکوم نمیکند، و این یک درس مهم اخلاقی به همه مسلمین است .
ضمنا نشان می دهد آن گروهی که خود را در تصرف و غصب اموال دیگران مجاز و ماذون میدانستند هیچ منطقی جز منطق زور، و سلطه را پذیرا نیستند، و نمونه آن را به طور گسترده در دنیای امروز در صهیونیستها مشاهده میکنیم ، آری این گروه از یهود چنان هستند که در پرداخت حقوق

دیگران هیچ اصلی را جز اصل قدرت به رسمیت نمی شناسند، تصویب نامه های جهانی ، افکار عمومی مردم دنیا، و مفاهیمی از قبیل حق و عدالت برای آنها معنی ندارد و این در حقیقت از مسائل جالبی است که در قرآن مجید در آیه فوق پیشگویی شده ، و به همین دلیل مسلمانان برای استیفای حقوق خود از آنان هیچ راهی جز کسب قدرت ندارند.
سپس در ادامه همین آیه منطق این گروه را در مورد غصب اموال دیگران بیان می کند، می فرماید: این به خاطر آن است که آنها می گویند ما در برابر امیین (غیر اهل کتاب مسؤ ول نیستیم (ذلک بانهم قالوا لیس علینا فی الامیین سبیل).
((امیین)) به معنی افراد درس نخوانده و بی سواد است ، ولی منظور آنها مشرکان عرب و اعراب بود که معمولا از خواندن و نوشتن آگاهی نداشتند و یا اینکه منظور آنها تمام کسانی بود که از خواندن تورات و انجیل بی بهره بودند.
آری آنها با این خود برتربینی و امتیاز دروغین به خود حق میدادند که اموال دیگران را به هر اسم و عنوان ، تملک کنند.
بی شک این منطق از اصل خیانت آنها در امانت ، به مراتب بدتر و خطرناک تر بود، زیرا اگر افراد خائن ، کار خود را غلط بدانند لااقل مرتکب یک گناه اند اما اگر در این کار خود را صاحب حق بدانند گناه بزرگتری مرتکب شده اند.
قرآن مجید در پاسخ آنها در پایان همین آیه با صراحت می گوید: ((آنها بر

دروغ میبندند در حالی که می دانند)) (و یقولون علی الله الکذب و هم یعلمون).
آنها به خوبی میدانستند که در کتب آسمانیشان به هیچ وجه اجازه خیانت در امانتهای دیگران به آنان داده نشده ، در حالی که آنها برای توجیه اعمال ننگین خویش چنین دروغهایی را میساختند و به خدا نسبت می دادند.
آیه بعد ضمن نفی کلام اهل کتاب که میگفتند: ((لیس علینا فی الامیین سبیل)) (خوردن اموال غیر اهل کتاب برای ما حرام نیست) و به همین دلیل برای خود آزادی عمل قائل بودند همان آزادی که امروز هم در اعمال بسیاری از آنها می بینیم که هر گونه تعدی و تجاوز به حقوق دیگران را برای خود مجاز می دانند، می فرماید: ((آری کسی که به پیمان خود وفا کند و پرهیزکاری پیشه نماید (خدا او را دوست دارد زیرا) خداوند پرهیزکاران را دوست می دارد)) (بلی من اوفی بعهده و اتقی فان الله یحب المتقین).
یعنی معیار برتری انسان و مقیاس شخصیت و ارزش آدمی ، وفای به عهد و عدم خیانت در امانت و تقوا و پرهیزکاری به طور عام است ، آری

خداوند چنین کسانی را دوست دارد، نه دروغگویان خائنی که هر گونه غصب حقوق دیگران را برای خود مجاز می دانند بلکه آن را به خدا نسبت می دهند.
نکته ها
1-سؤ ال :
در اینجا ممکن است ایراد شود که در اسلام نیز همین حکم نسبت به اموال بیگانگان دیده می شود، زیرا اسلام اجازه می دهد که مسلمانان اموال آنها را تملک کنند. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 623
پاسخ :
چنین نسبتی به اسلام دادن بدون تردید تهمت است زیرا از جمله احکام قطعی اسلام که در روایات متعددی به آن اشاره شده این است که خیانت در امانت جایز نیست خواه این امانت مربوط به مسلمانان باشد یا غیر آنها و حتی مشرکان و بت پرستان ، در حدیث معروفی از امام سجاد (علیه السلام) نقل شده که فرمود:
((علیکم باداء الامانة فو الذی بعث محمدا بالحق نبیا لو ان قاتل ابی الحسین بن علی بن ابی طالب ائتمننی علی السیف الذی قتله به لادیته الیه)).
((ادای امانت بر همه شما لازم است سوگند به خدائی که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به حق مبعوث کرده است اگر قاتل پدرم حسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) همان شمشیری را که با آن مرتکب قتل او شد به رسم امانت به من میسپرد (و من از او میپذیرفتم) امانت او را ادا می کردم)).
در روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود:
((ان الله لم یبعث نبیا قط الا بصدق الحدیث و اداء الامانة مؤ داة الی البر و الفاجر))؛ ((خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه (راستگوئی) و (ادای امانت) جزء برنامه های او بود که هم درباره نیکان و هم بدان باید رعایت گردد)).
بنابراین آنچه در آیه فوق در مورد اقدام یهود بر خیانت در امانت و منطق آنها برای توجیه این خیانت گفته شد به هیچ وجه درباره مسلمانان اجازه داده نشده است و آنها موظفاند که در امانات مردم - بدون هیچگونه استثناء - خیانت نکنند.
2 - کلمه ((بلی)) در لغت عرب برای اثبات مطلبی است ولی معمولا در مواردی ذکر می گردد که سؤ ال به صورت منفی طرح شود، مانند اینکه خداوند تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 624
می فرماید: ا لست بربکم ((آیا من پروردگار شما نیستم)) قالوا بلی ((گفتند: آری)).

همچنانکه کلمه ((نعم)) در جواب سؤ ال اثباتی ذکر می گردد مانند: فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا قالوا نعم ((آیا آنچه را پروردگار شما وعده داده بوده به حقیقت یافتید؟ گفتند: آری)). آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 625
آیه 77
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ یَشترُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَیْمَنهِمْ ثَمَناً قَلِیلاً أُولَئک لا خَلَقَ لَهُمْ فی الاَخِرَةِ وَ لا یُکلِّمُهُمُ اللَّهُ وَ لا یَنظرُ إِلَیهِمْ یَوْمَ الْقِیَمَةِ وَ لا یُزَکیهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ(77)
ترجمه :
77 - کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود (به نام مقدس او) را به بهای ناچیزی میفروشند، آنها بهرهای در آخرت نخواهند داشت ، و خداوند با آنها سخن نمیگوید و به آنان در قیامت نمینگرد و آنها را (از گناه) پاک نمیسازد، و عذاب دردناکی برای آنهاست .
شان نزول :
جمعی از دانشمندان یهود مانند ((ابی رافع)) و ((حی بن اخطب)) و ((کعب بن اشرف)) به هنگامی که موقعیت اجتماعی خود را در میان یهود در خطر دیدند کوشش کردند که نشانه هائی که در تورات درباره آخرین پیامبر وجود داشت و شخصا در نسخی از تورات با دست خود نگاشته بودند تحریف نمایند و حتی سوگند یاد کنند آن جمله های تحریف شده از ناحیه خدا است ! به همین جهت آیه فوق نازل گردید و شدیدا به آنها اخطار کرد.
جمعی از مفسران نیز گفته اند که این آیه درباره ((اشعث بن قیس)) نازل گردید که به دروغ می خواست زمین دیگری را تملک کند، هنگامی که آماده ادای سوگند برای ادعای خود شد آیه فوق نازل گردید و در این هنگام اشعث بن قیس ترسید و اعتراف به حق کرد و زمین را به صاحبش بازگرد
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 626
تفسیر:
تحریف کنندگان حقایق
در ادامه بحثهای مربوط به خلافکاریهای یهود و اهل کتاب در این آیه به بخش دیگری از کارهای خلاف آنها اشاره کرده ، می فرماید: ((کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود را (به نام مقدس او) با بهای کمی معامله می کنند بهرهای در آخرت نخواهند داشت)) (ان الذین یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لا خلاق لهم فی الاخرة).
البته آیه به صورت کلی ذکر شده هر چند شان نزول آن گروهی از علمای اهل کتاب است که پیمانهای الهی و سوگندهای خود را با درآمد مادی ناچیزی مبادله می کردند و قرآن در این آیه پنج مجازات برای آنها ذکر می

کند، نخست همان است که در قسمت بالا ذکر شد و آن اینکه آنها از مواهب بی پایان عالم دیگر بهرهای نخواهند داشت .
دیگر اینکه ((خداوند در قیامت با آنها سخن نخواهد گفت)) (و لا یکلمهم الله).
و نیز ((نظر لطف خود را در آن روز از آنها بر می گیرد و نگاهی به آنها نمی کند)) (و لا ینظر الیهم یوم القیمة) از این تعبیرات روشن می شود که خداوند در آن روز (به طور مستقیم یا به وسیله فرشتگان) با بندگان مؤ من خود سخن می گوید، سخنانی که مایه سرور و خوشحالی آنها است و دلیل بر اعتنا و توجه به آنان است و همچنین نظر کردن خداوند به آنان اشاره به توجه و عنایت خاص او است نه نگاه با چشم جسمانی تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 627
آن چنان که بعضی از ناآگاهان پنداشته اند.
ولی آنها که آیات الهی را به بهای مادی مبادله می کنند نه مشمول این عنایت اند و نه مخاطب به آن سخنان .
و نیز روشن است که منظور از سخن گفتن خداوند سخن گفتن با زبان نیست زیرا خداوند از جسم و جسمانیات پاک و منزه است بلکه منظور سخن گفتن از طریق الهام قلبی و یا ایجاد امواج صوتی در فضا است همانند سخنانی که موسی (علیه السلام) از شجره طور شنید.
تعبیر به ((ثمنا قلیلا)) (بهای کم) مفهومش این نیست که اگر عهد الهی را با قیمت زیادی مبادله کنند کار خوبی است بلکه منظور این است که هر گونه بهای مادی در برابر این گناهان بزرگ به دست آید قلیل و ناچیز است حتی اگر سلطنت و حکومت گسترده ای باشد.
و بالاخره مجازات چهارم و پنجم آنان این است خداوند آنان را (از گناه) پاک نمی کند و برای آنها عذاب دردناکی است (و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم).
و از اینجا روشن می شود که گناه پنهان ساختن آیات الهی و شکستن عهد و پیمان او و استفاده از سوگندهای دروغین تا چه حد سنگین است که تهدید به این همه مجازاتهای روحانی و جسمانی و محرومیت کامل از الطاف و عنایات الهی شده است .
نکته :
نکته ای که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که عواقب شوم پنجگانه ای که در برابر پیمان شکنی و سوگندهای دروغ در این آیه ذکر شده گویا اشاره به مراحل تدریجی قرب و بعد از خدا است .
کسی که به خداوند نزدیک می شود و بر بساط قرب او گام می نهد نخست مشمول یک سلسله مواهب معنوی می گردد و هنگامی که نزدیک تر شد خدا با او تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 628

سخن می گوید، باز نزدیک تر می شود خدا بر او نظر رحمت می افکند و هنگامی که از آن هم نزدیک تر شد او را از آثار لغزشهای گناه پاک می سازد و در نتیجه از عذاب دردناک نجات می یابد و غرق در نعمتهای او می شود ولی کسانی که در مسیر پیمان شکنی و استفاده های نادرست از نام پروردگار قرار گرفتند از همه این مواهب و برکات محروم می شوند و مرحله به مرحله عقب نشینی می کنند در ذیل آیه 174 سوره بقره که از جهاتی شبیه به این آیه بود نیز توضیحاتی درباره معنی آیه آمده است . آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 629
آیه 78
آیه و ترجمه
وَ إِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقاً يَلْوُنَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَبِ لِتَحْسبُوهُ مِنَ الْكتَبِ وَ مَا هُوَ مِنَ الْكِتَبِ وَ يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ وَ مَا هُوَ مِنْ عِندِ اللَّهِ وَ يَقُولُونَ عَلى اللَّهِ الْكَذِب وَ هُمْ يَعْلَمُونَ(78)
ترجمه :
78 - در میان آنها (یهود) کسانی هستند که به هنگام تلاوت کتاب (خدا)، زبان خود را چنان می گردانند که گمان کنید (آنچه را می خوانند،) از کتاب (خدا) است ، در حالی که از کتاب (خدا) نیست ! (و با صراحت) می گویند: آن از طرف خداست ! با اینکه از طرف خدا نیست ، و به خدا دروغ می بندند در حالی که می دانند!
شان نزول :
مرحوم طبرسی در مجمع البیان از بعضی نقل می کند که این آیه نیز درباره گروهی از علماء یهود نازل شده که با دست خود چیزهائی بر خلاف آنچه در تورات آمده بود درباره صفات پیامبر اسلام می نوشتند و آن را به خدا نسبت می دادند (و با زبان خود حقائق تورات را تحریف می کردند) ابو الفتوح رازی نام کعب بن اشرف و حی بن اخطب و بعضی دیگر از علمای آنها را در اینجا به خصوص ذکر می کند.
تفسیر:
رسوائی تحریف گران
باز در این آیه سخن از بخش دیگری از خلافکاریهای بعضی از علمای اهل کتاب است ، می فرماید: بعضی از آنها زبان خود را به هنگام تلاوت کتاب خدا چنان می پیچند و منحرف می کنند که گمان کنید آنچه را می خوانند از کتاب خدا است در حالی که از کتاب الهی نیست (و ان منهم لفریقا یلون السنتهم بالکتاب لتحسبوه من الکتاب و ما هو من الکتاب). تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 630
یلون از ماده لی (بر وزن حی) به معنی پیچیدن و کج کردن است و این

تعبیر در اینجا کنایه جالبی از تحریف سخنان الهی است گویا آنها هنگام تلاوت تورات وقتی به صفات پیامبر اسلام که بشارت ظهورش در آیات تورات آمده بود می رسیدند در همان حال آن را تغییر می دادند و چنان ماهرانه این عمل انجام می گرفت که شنونده گمان می کرد آنچه را می شنود متن آیات الهی است .
آنها به این کار نیز قناعت نمی کردند بلکه صریحا می گفتند: این از سوی خدا نازل شده در حالی که از سوی خدا نبود (و یقولون هو من عند الله و ما هو من عند الله).
سپس قرآن بر این امر تاکید می کند که این کار به خاطر این نبود که گرفتار اشتباهی شده باشند بلکه به خدا دروغ می بندند در حالی که عالم و آگاهند (و یقولون علی الله الکذب و هم یعلمون).
تمام اینها به خاطر این بود که منافع مادی خود را در خطر می دیدند و به خاطر آن دست به هر گناهی می زدند در حالی که اگر افق فکر خود را بالا می گرفتند و خلوص نیتی نشان می دادند خداوند قادر متعال هم زندگی معنوی آنها را تامین می کرد و هم جنبه های مادی آنها را.
ضمنا از این آیه و آیات قبل خطر مهم علما، و دانشمندان منحرف برای یک امت و ملت روشن می شود زیرا این تشدید مجازاتها دلیل بر اهمیت موقعیت علما و خطراتی است که از ناحیه انحراف آنها حاصل می شود.
آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 631
آیه 79 - 80
آیه و ترجمه
مَا کَانَ لِبَشرٍ أَن یُؤْتِیَهُ اللَّهُ الْکِتَبَ وَ الْحُکْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ یَقُولَ لِلنَّاسِ کُونُوا عِبَاداً لی مِن دُونِ اللَّهِ وَ لَکِن کُونُوا رَبَّنِیِّینَ بِمَا کُنتُمْ تُعَلِّمُونَ الْکِتَبَ وَ بِمَا کُنتُمْ تَدْرُسونَ(79)
وَ لا یَأْمُرَکُمْ أَن تَتَّخِذُوا الْمَلَئکَةَ وَ النَّبِیِّینَ أَرْبَاباً أَ یَأْمُرُکُم بِالْکُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنتُم مُّسلِمُونَ(80)
ترجمه :
79 - برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند، کتاب آسمانی و حکم و نبوت به او دهد سپس او به مردم بگوید: غیر از خدا، مرا پرستش کنید! بلکه (سزاوار مقام او، این است که بگوید:) مردمی الهی باشید، آن گونه که کتاب خدا را می آموختید و درس می خواندید! (و غیر از خدا را پرستش نکنید!)
80 - و نه اینکه به شما دستور دهد که فرشتگان و پیامبران را، پروردگار خود انتخاب کنید.
آیا شما را، پس از آنکه مسلمان شدید، به کفر دعوت می کند؟!

شان نزول :
درباره این دو آیه دو شان نزول ذکر کرده اند:
نخست این که کسی نزد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و اظهار داشت ما به تو همانند دیگران سلام می کنیم در حالی که به نظر ما چنین احترامی کافی نیست تقاضا داریم به ما اجازه دهی امتیازی برایت قائل شویم و تو را سجده کنیم ! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: سجده برای غیر خدا جایز نیست ، پیامبر خود را تنها به عنوان یک بشر احترام کنید ولی حق او را بشناسید و از او پیروی نمائید!
دوم اینکه یکی از یهودیان بنام ابو رافع به اتفاق سرپرست هیئت اعزامی نجران در مدینه روزی خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و اظهار داشتند آیا مایل هستی تو را تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 632
پرستش کنیم و مقام الوهیت برای تو قائل شویم ؟!
(شاید آنها می پنداشتند که مخالفت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با الوهیت مسیح به خاطر این است که خود او سهمی از این موضوع ندارد بنابراین اگر او را به مقام الوهیت همچون مسیح بپذیرند از مخالفت خود دست بر می دارد و شاید این پیشنهاد توطئه ای برای بد نام کردن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و منحرف ساختن افکار عمومی از او بود) اما پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: معاذ الله (پناه بر خدا) که من اجازه دهم کسی جز پروردگار یگانه مورد پرستش قرار گیرد، خداوند هرگز مرا برای چنین امری مبعوث نکرده است !
تفسیر:
دعوت به پرستش غیر خدا ممکن نیست
این آیات همچنان افکار باطل گروهی از اهل کتاب را نفی و اصلاح می کند مخصوصا به مسیحیان گوشزد می نماید که هرگز مسیح (علیه السلام) ادعای الوهیت نکرد و آنچه درباره او در این زمینه گفته شده همه نسبتهای ناروائی است که بعدا به او داده اند و نیز به درخواست کسانی که می خواستند این گونه ادعاها را درباره پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) (به عللی که در شان نزول آمد) تکرار کنند صریحا پاسخ می گوید می فرماید: برای هیچ بشری سزاوار نیست که خداوند کتاب آسمانی و حکم و نبوت به او دهد سپس او به مردم بگوید غیر از خدا مرا پرستش کنید (ما کان لبشر ان یوتیه الله الکتاب و الحکم و النبوة ثم یقول للناس کونوا عبادا لی من دون الله).
نه پیامبر اسلام و نه هیچ پیغمبر دیگری حق ندارد چنین سخنی را بگوید و این گونه نسبتها که به انبیاء داده شده همه ساخته و پرداخته افراد ناآگاه و دور از تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 633
تعلیمات آنها است چگونه ممکن است این مقامات بزرگ را از سوی خدا

پیدا کنند و در عین حال به سوی شرک دعوت نمایند.
سپس می افزاید: بلکه (سزاوار مقام او این است که بگوید) افرادی باشید الهی آنگونه که تعلیم کتاب الهی به شما داده شده و درس خوانده اید و هرگز غیر خدا را پرستش نکنید (و لکن کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب و بما کنتم تدرسون).
آری فرستادگان الهی هیچگاه از مرحله بندگی و عبودیت تجاوز نکردند و همیشه بیش از هر کسی در برابر خداوند خاضع بودند بنابراین امکان ندارد از جاده توحید خارج شوند و مردم را به شرک دعوت کنند.
((ربانیین)) جمع ((ربانی)) به کسی گفته می شود که ارتباط او با رب (پروردگار) قوی باشد و از آنجا که واژه ((رب)) به کسی گفته می شود که به اصلاح و تربیت دیگران پردازد مفهوم این واژه در آیه بالا آن است که هرگز سزاوار پیامبران نیست که مردم را به پرستش خویش دعوت کنند آنچه برای آنها سزاوار است این است که مردم را در پرتو تعلیم آیات الهی و تدریس حقایق دینی به صورت دانشمندان الهی و ربانی در آورند افرادی که جز خدا نپرستند و جز به سوی علم و دانش دعوت نکنند.
از جمله مزبور استفاده می شود که هدف انبیاء تنها پرورش افراد نبوده بلکه هدف تربیت معلمان و مربیان و رهبران مردم بوده است یعنی کسانی که بتوانند محیطی را با علم و ایمان خود روشن سازند.
در آیه فوق نخست به مساله تعلیم (یاد دادن) و سپس به مساله تعلم و درس خواندن اشاره شده تفاوت این دو کلمه از این نظر است که ((تعلیم)) معنی تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 634
وسیع و گسترده ای دارد که هر گونه یاد دادن از طریق گفتار و کردار نسبت به افراد با سواد و بیسواد را شامل می شود ولی درس خواندن به فراگیریهائی گفته می شود که از روی کتاب و دفتری باشد و به اصطلاح نسبت میان این دو عموم و خصوص مطلق است .
و به این ترتیب هدف انبیاء پرورش عالمان ربانی و مصلحان اجتماعی و افراد دانشمند و آگاه و مدیر و مدبر بوده است .
آیه بعد تکمیلی است نسبت به آنچه در آیه قبل آمد می گوید: همانطور که پیامبران مردم را به پرستش خویش دعوت نمی کردند، به پرستش فرشتگان و سایر پیامبران هم دعوت نمی نمودند می فرماید: و سزاوار نیست اینکه به شما دستور دهد فرشتگان و پیامبران را پروردگار خود انتخاب کنید (و لا یامرکم ان تتخذوا الملائکة و النبیین اربابا).
این جمله از یک سو پاسخی است به مشرکان عرب که فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند و نوعی ربوبیت برای آنها قایل بودند و با این حال خود را پیرو آیین ابراهیم (علیه السلام) معرفی می کردند.
و از سوی دیگر پاسخی است به صائبان که خود را پیرو یحیی (علیه السلام

) می دانستند ولی مقام فرشتگان را تا سر حد پرستش بالا می بردند.
و نیز پاسخی است به یهود و نصارا که عزیر (علیه السلام) یا مسیح (علیه السلام) را فرزند خدا معرفی می کردند و سهمی از ربوبیت را برای آنها قایل بودند.
آیه در پاسخ همه آنها می گوید: هرگز ممکن نیست پیامبری با آن علم و آگاهی الهی مردم را به ربوبیت غیر خدا دعوت کند.
و در پایان آیه برای تاکید بیشتر می افزاید: آیا شما را به کفر دعوت می کند پس از آنکه مسلمان شدید (ایامرکم بالکفر بعد اذ انتم مسلمون).
آیا ممکن است پیامبر خدا به کفر دعوت کند و به شما اجازه دهد او را

پرستش کنید. ناگفته پیدا است که اسلام در اینجا مانند بسیاری از موارد دیگر به معنی وسیع کلمه یعنی تسلیم در برابر فرمان خدا و ایمان و توحید به کار رفته است ، یعنی چگونه ممکن است پیامبری پیدا شود و نخست مردم را به ایمان و توحید دعوت کند سپس راه شرک را به آنها نشان دهد و یا اینکه چگونه ممکن است پیامبری نتایج زحمات پیامبران دیگر را که به اسلام دعوت کرده اند بر باد دهد و آنها را متوجه کفر و شرک سازد؟!
آیه ضمنا اشاره سربسته ای به معصوم بودن پیامبران و عدم انحراف آنها از مسیر فرمان خدا می کند.
نکته :
بشر پرستی ممنوع است .
آیات فوق با صراحت تمام هر گونه پرستش غیر خدا و مخصوصا بشر پرستی را محکوم می سازد و روح آزادگی و استقلال شخصیت را در انسان پرورش می دهد همان روحی که بدون آن شایسته نام انسان نخواهد بود.
در طول تاریخ افراد زیادی را می شناسیم که پیش از آنکه به قدرت برسند چهرهای معصومانه داشتند و مردم را به حق و عدالت و حریت ، آزادگی و ایمان دعوت می کردند اما هنگامی که پایه های قدرت آنها در اجتماع محکم شد کم کم مسیر خود را تغییر داده و گرایش به فرد پرستی و دعوت به سوی خویش کردند.
در حقیقت یکی از طرق شناسائی داعیان حق و داعیان باطل همین است که داعیان حق که در رأ س آنها پیامبران و امامان قرار داشتند در آن روز

بزرگترین قدرتها را در اختیار می گرفتند همانند نخستین روزهای دعوت خود، مردم را دعوت به سوی اهداف مقدس دینی و انسانی از جمله توحید و یگانه پرستی و آزادگی می نمودند ولی داعیان باطل به هنگام قدرت و پیروزی نخستین مطلبی که در مغز آنها جوانه می زند دعوت به سوی

خویش و تشویق مردم به یک نوع عبودیت بوده است تملقها و چاپلوسیهای افراد بی مایه ای که معمولا اطراف آنها را می گرفتند، با غرور و کم ظرفیتی آنها توام شده چنین پدیدهای را به بار می آورد.
حدیث جالبی که از علی (علیه السلام) نقل شده روشنگر چهره واقعی و روحانی آن حضرت و شاهدی برای این بحث است :
روزی که امام (علیه السلام) به سرزمین انبار (یکی از شهرهای مرزی عراق) رسید جمعی از دهقانان در برابر آن حضرت طبق سنتی که به آن خو گرفته بودند از مرکبهایشان پیاده شدند و به سرعت به سوی او شتافتند (و شاید سجده کردند) امام (علیه السلام) نه تنها به این کار رضایت نداد بلکه شدیدا برآشفت و بر آنها فریاد زده : ((ما هذا الذی صنعتموه ؟ فقالوا: خلق منا نعظم به امراءنا فقال : و الله ما ینتفع بهذا امراؤ کم و انکم لتشقون علی انفسکم فی دنیاکم و تشقون به فی آخرتکم و ما اخسر المشقة و راءها العقاب و اربح الدعة معها الامان من النار)).
امام فرمود: ((این چه کاری بود که شما انجام دادید؟ عرض کردند: این آدابی است که ما امیران خود را با آن بزرگ می داریم . امام فرمود: به خدا سوگند! زمامداران شما از این کار بهره ای نمی گیرند و شما خود را در دنیا به رنج و در آخرت به بدبختی گرفتار می سازید! چه زیانبار است رنجی که به دنبال آن کیفر خدا باشد و چه سودمند است آرامش و آزادگی که در پی آن ایمنی از آتش دوزخ قرار گیرد!. آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 637
آیه 81 - 82
آیه و ترجمه
وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِیثَقَ النَّبِیِّینَ لَمَا ءَاتَیْتُکم مِّن کتَبٍ وَ حِکْمَةٍ ثُمَّ جَاءَکمْ رَسولٌ مُّصدِّقٌ لِّمَا مَعَکُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَ لَتَنصرُنَّهُ قَالَ ءَ أَقْرَرْتُمْ وَ أَخَذْتُمْ عَلی ذَلِکُمْ إِصرِی قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشهَدُوا وَ أَنَا مَعَکُم مِّنَ الشهِدِینَ(81)
فَمَن تَوَلی بَعْدَ ذَلِک فَأُولَئک هُمُ الْفَسِقُونَ(82)
ترجمه :
81 - و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند، از پیامبران (و پیروان آنها)، پیمان موکد گرفت ، که هر گاه کتاب و دانش به شما دادم ، سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می کند، به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید! سپس (خداوند) به آنها گفت : آیا به این موضوع ، اقرار دارید؟ و بر آن ، پیمان موکد بستید؟ گفتند: (آری) اقرار داریم ! (خداوند به آنها) گفت : پس گواه باشید! و من نیز با شما از گواهانم .
82 - پس کسی که بعد از این (پیمان محکم)، روی گرداند، فاسق است .
تفسیر:

پیمان مقدس
به دنبال اشاراتی که در آیات پیشین درباره وجود نشانه های روشن پیامبر اسلام در کتب انبیاء قبل آمده بود در این آیات اشاره به یک اصل کلی در این رابطه می کند و آن اینکه پیامبران پیشین (و به دنبال آنها پیروانشان) با خدا پیمان بسته بودند که در برابر پیامبرانی که بعد از آنها می آیند سر تعظیم و تسلیم فرود آورند می فرماید: و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند پیمان موکد از پیامبران (و پیروان آنها) گرفت که هر گاه کتاب و دانش به شما دادم سپس پیامبری به سوی شما تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 638
آمد که آنچه را با شما است تصدیق می کند (و نشانه های او موافق چیزی است که با شما است) حتما به او ایمان بیاورید و او را یاری کند (و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤ منن به و لتنصرنه).
در حقیقت همانطور که پیامبران و امتهای بعد موظف اند نسبت به پیامبران گذشته و آیین آنها احترام بگذارند و اصول آنها را محترم بشمرند پیامبران و امتهای پیشین نیز نسبت به پیامبران بعد از خود چنین وظیفه ای داشته اند، در آیات قرآن کرارا اشاره به وحدت هدف پیغمبران خدا شده است و این آیه نمونه زندهای از آن است .
فراموش نکنیم که ((میثاق)) در اصل از ماده ((وثوق)) به بعضی اطمینان و اعتماد گرفته شده به همین دلیل به پیمانهای موکد که مایه اطمینان است میثاق گفته می شود البته گرفتن پیمان از پیامبران همراه با گرفتن پیمان از پیروان آنها است و موضوع پیمان این بود که اگر پیامبری بیاید که دعوت او هماهنگ با دعوت آنان باشد و نشانه های او با آنچه در کتب آسمانی آنها آمده موافق باشد (و به این ترتیب حقانیت او ثابت گردد) باید نه تنها به او ایمان بیاورند بلکه به یاری اش برخیزند.
سپس برای تاکید می افزاید: خداوند به آنها فرمود: آیا اقرار به این موضوع دارید؟ و پیمان موکد مرا بر آن گرفتید؟ گفتند: آری اقرار داریم فرمود: بر این پیمان گواه باشید و من هم با شما گواهم (قال ءاقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 639
اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین).
در آیه بعد قرآن مجید پیمان شکنان را مورد مذمت و تهدید قرار می دهد و می گوید: سپس هر کس (بعد از این همه پیمانهای موکد و میثاقهای محکم) سرپیچی کند و روی گرداند (و به پیامبری همچون پیامبر اسلام که بشارت ظهورش همراه نشانه های او در کتب پیشین آمده ایمان نیاورد) فاسق و خارج از اطاعت فرمان خداست (فمن تولی بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون).

و میدانیم که خداوند اینگونه فاسقان لجوج و متعصب را هدایت نمی کند همانگونه که در آیه 80 سوره توبه آمده است : و الله لا یهدی القوم الفاسقین
و کسی که مشمول هدایت الهی نشد سرنوشتش دوزخ و عذاب شدید الهی است .
نکته ها
1 - آیا آیه فوق تنها درباره بشارت انبیاء پیشین و پیمان آنها نسبت به پیامبر اسلام است ؟ یا هر پیامبری را که بعد از پیامبر دیگری مبعوث شده در بر می گیرد؟ ظاهر تعبیرات آیه یک مساله کلی و عمومی است ، اگر چه خاتم پیامبران مصداق بارز آن است و با روح مفاهیم قرآن نیز همین معنی وسیع و گسترده مناسب است بنابراین اگر می بینیم در اخباری تصریح شده که منظور از آن پیغمبر گرامی اسلام است از قبیل تفسیر آیه و تطبیق آن بر یک مصداق روشن محسوب می گردد نه این تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 640
که معنی آن انحصار بوده باشد.
فخر رازی در تفسیر خود از امام علی (علیه السلام) نقل می کند که : هنگامی که خداوند آدم و سایر انبیاء را آفرید از آنها عهد و پیمان گرفت که هر گاه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) مبعوث شد به او ایمان آورند و یاری اش کنند.
2 - با توجه به مضمون آیه این سؤ ال پیش می آید که مگر ممکن است پیامبر اولو العزمی در زمان پیامبر الوا العزم دیگر مبعوث گردد تا موظف به پیروی از او باشد؟ در پاسخ این سؤ ال باید گفت : همانطور که در تفسیر آیه اشاره شد پیمان تنها از خود پیامبران گرفته نشد بلکه از پیروان آنها نیز گرفته شد و در حقیقت منظور از پیمان گرفتن از انبیاء، پیمان گرفتن از امتهای آنان و نسلهائی که بعد از آنها به وجود می آیند و عصر پیغمبر بعد را درک می کنند می باشد به علاوه خود پیامبران نیز اگر (فرضا) پیامبران آینده را درک کنند ایمان خواهند آورد یعنی هرگز پیغمبران خدا در هدفها و دعوتهای خود از یکدیگر جدا نیستند و با هم جنگ و ستیزی ندارند.
3 - سخن دیگر درباره آیه این است که آیه مزبور گرچه درباره پیامبران است ولی بدیهی است که در مورد جانشینان آنها نیز صادق می باشد زیرا جانشینان راستین آنها از آنان جدا نیستند و همه یک هدف را تعقیب می کنند و همیشه پیامبران جانشینان خود را معرفی کرده و نسبت به آنها بشارت داده و مردم را به ایمان آوردن و یاری آنها دعوت نموده اند و اگر می بینیم در روایاتی که در ذیل آیه در کتب تفسیر یا حدیث ما نقل شده جمله ((و لتنصرنه)) درباره علی (علیه السلام) تفسیر شده و مساله

ولایت را مشمول آن دانسته اند در حقیقت اشاره به همین معنی است .
ناگفته نماند که آیه فوق از نظر چگونگی ترکیب نحوی در میان مفسران و اهل ادب مورد بحث و گفتگو واقع شده است . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 641

4 - تعصبهای مزاحم

تاریخ نشان داده که پیروان یک آیین به آسانی حاضر نیستند دست از آیین خود بردارند و در برابر پیامبران تازه که از طرف خداوند مبعوث می شوند تسلیم گردند بلکه با جمود و سرسختی خاصی روی آیین قدیم ایستاده و از آن دفاع می کنند گویا آن را از خود و خود را از آن می دانند و رها ساختن آن را فنای ملیت خویش می پندارند.
لذا به زحمت به قبول آیین نو، تن در می دهند و سرچشمه بسیاری از جنگهای مذهبی که در طول تاریخ واقع شده و از دردناک ترین حوادث تلخ تاریخ است همین تعصب خشک و جمود بر آیینهای کهن بوده است .
در حالی که قانون تکامل می گوید: باید آیینها یکی پس از دیگری بیایند و بشر را در مسیر خداشناسی و حق و عدالت و ایمان و اخلاق و انسانیت و فضیلت پیش ببرند تا به آخرین آیین که خاتم ادیان است برسند و همچون طفلی که مدارج تحصیلی را یکی پس از دیگری پیموده تا فارغ التحصیل شده این راه را بپیماید.
بدیهی است اگر شاگردان دبستانی آنچنان نسبت به محیط دبستان علاقه و تعصب پیدا کنند که از حضور در دبیرستان خودداری نمایند جز رکود و عقب ماندگی از قافله ترقی نتیجه ای نخواهند داشت ، اصرار و تاکیدی که در آیه بالا درباره گرفتن عهد و پیمان موکد از انبیاء و امتهای پیشین نسبت به انبیای آینده شده است گویا برای اجتناب و احتراز از همین تعصبها و جمودها و لجاجتها بوده که با نهایت تاسف پس از این همه تاکید باز می بینیم پیروان آیینهای کهن به آسانی در برابر حقایق جدید تسلیم نمی شوند - ضمنا درباره اینکه چرا و چگونه اسلام خاتم مذاهب و آخرین ادیان است در ذیل آیه 40 سوره احزاب به خواست خدا مشروحا سخن خواهیم گفت .
آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 642
آیه 83 - 85
آیه و ترجمه
الاَرْضِ طوْعاً وَ کرْهاً وَ إِلَیْهِ یُرْجَعُونَ(83)
قُلْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ عَلَیْنَا وَ مَا أُنزِلَ عَلی إِبْرَهِیمَ وَ إِسمَعِیلَ وَ إِسحَقَ وَ یَعْقُوب وَ الاَسبَاطِ وَ مَا أُوتیَ مُوسی وَ عِیسی وَ النَّبِیُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لا نُفَرِّقُ بَینَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُسلِمُونَ(84)
وَ مَن یَبْتَغ غَیرَ الاسلَم دِیناً فَلَن یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فی الاَخِرَةِ مِنَ الْخَسِرینَ(85)

ترجمه :
83 - آیا آنها غیر از آیین خدا می طلبند؟! (آیین او همین اسلام است ،) و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، از روی اختیار یا از روی اجبار، در برابر (فرمان) او تسلیم اند، و همه به سوی او باز گردانده می شوند.
84 - بگو: به خدا ایمان آوردیم ، و (همچنین) به آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل گردیده ، و آنچه به موسی و عیسی و (دیگر) پیامبران ، از طرف پروردگارشان داده شده است ، ما در میان هیچ یک از آنان فرقی نمی گذاریم ، و در برابر (فرمان) او تسلیم هستیم .
85 - و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق ،) آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد، و او در آخرت ، از زیانکاران است .
تفسیر:
برترین آیین الهی ، اسلام است
تاکنون بحثهای مشروحی در آیات گذشته درباره مذاهب پیشین آمده در این تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 643
آیات بحث درباره اسلام آغاز می شود و توجه اهل کتاب و پیروان ادیان گذشته را به آن جلب می کند.
در آیه نخست می فرماید: آیا آنها غیر از آیین خدا می طلبند؟ آیین او همین اسلام است (افغیر دین الله یبغون).
سپس می افزاید: تمام کسانی که در آسمانها و زمین اند چه از روی اختیار یا اجبار اسلام آورده اند (و در برابر فرمان او تسلیم اند) و همه به سوی او باز گردانده می شوند بنابراین اسلام آیین همه جهان هستی و عالم آفرینش است (و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها و الیه یرجعون).
در اینجا قرآن مجید اسلام را به معنی وسیعی تفسیر کرده و می گوید: تمام کسانی که در آسمان و زمین اند و تمام موجوداتی که در آنها وجود دارند مسلمان اند یعنی در برابر فرمان او تسلیم اند زیرا روح اسلام همان تسلیم در برابر حق است منتها گروهی از روی اختیار (طوعا) در برابر ((قوانین تشریعی)) او تسلیم اند و گروهی بی اختیار (کرها) در برابر ((قوانین تکوینی)) او.
توضیح اینکه : خداوند دو گونه فرمان در عالم هستی دارد یک سلسله از فرمانهای او به صورت قوانین طبیعی و ما فوق طبیعی است که بر موجودات مختلف این جهان حکومت می کند و همه آنها مجبورند در برابر آن زانو زنند و لحظه ای از این قوانین سرپیچی نکنند و اگر فرضا سرپیچی کنند ممکن است محو و نابود گردند یک نوع ((اسلام و تسلیم)) در برابر فرمان خدا است ، بنابراین اشعه آفتاب که به دریاها می تابد و بخار آب که

از دریا بر می خیزد و قطعات ابر که به هم می پیوندند دانه های باران که از آسمان فرو می ریزد، درختانی که بر اثر آن نمو می کنند و گلها که در پرتو آن شکفته می شوند همه مسلمان اند زیرا هر کدام در برابر قانونی که آفرینش برای او تعیین کرده است تسلیم اند.
نوع دیگری از فرمان خدا هست که فرمان تشریعی نامیده می شود یعنی تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 644
قوانینی که در تشریع آسمانی و تعلیمات انبیاء وجود داشته است تسلیم در برابر آنها جنبه ((اختیاری)) دارد و تنها افراد با ایمان هستند که به خاطر تسلیم در مقابل آنها شایسته نام ((مسلمان)) می باشند البته سرپیچی از این قوانین نیز بالمال دست کمی از سرپیچی از قوانین آفرینش ندارد که این هم باعث انحطاط و عقب ماندگی و یا نابودی است .
و از آنجا که جمله ((اسلم)) در آیه فوق اشاره به معنی وسیع اسلام است که هر دو قسمت را در بر می گیرد و لذا می فرماید: جمعی از روی اختیار تسلیم می شوند (طوعا) مانند مومنان و جمعی از روی اجبار (کرها) مانند کافران نسبت به قوانین تکوینی ، بنابراین معنی آیه این است که کافران با این که از قبول اسلام در برابر بخشی از فرمانهای خدا سرباز زده اند ناچار به قبول بخش دیگر شده اند، پس چرا آنها در برابر همه قوانین الهی و دین و آیین حق یک باره تسلیم نمی شوند.
احتمال دیگری که در تفسیر آیه می باشد و بسیاری از مفسران آن را ذکر کرده اند و در عین حال منافاتی با آنچه در بالا گفتیم ندارد این است که افراد با ایمان در حال رفاه و آرامش از روی رغبت و اختیار به سوی خدا می روند، اما افراد بی ایمان تنها به هنگام گرفتاری و مشکلات طاقت فرسا به سوی او می شتابند و او را میخوانند و با این که در حال معمولی شریکهائی برای او قایل می شوند در آن لحظات سخت و حساس جز او کسی را نمی شناسند و نمی خوانند.
از آنچه گفته شد معلوم شد که من در جمله من فی السموات و الارض هم شامل موجودات عاقل می شود و هم غیر عاقل (و به اصطلاح این واژه که مخصوص موجودات عاقل است به عنوان تغلیب به معنی گسترده تری اطلاق شده است) و طوعا اشاره به موجودات عاقل و مومن است و کرها اشاره به کافران و موجودات غیر عاقل . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 645
در آیه بعد خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (و همه پیروان او) دستور می دهد که نسبت به همه تعلیمات انبیاء و پیامبران پیشین ، علاوه بر آنچه را پیغمبر اسلام نازل شده ایمان داشته باشند.
می فرماید: بگو: ایمان به خدا آوردیم و به آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (پیامبران تیرههای بنی اسرائیل)

نازل شده و آنچه به موسی و عیسی و همه پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده است نیز ایمان آوردیم ما در میان آنها فرقی نمی گذاریم و ما در برابر او تسلیم هستیم (قل آمنا بالله و ما انزل علینا و ما انزل علی ابرهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون).
آری ما هیچ فرقی میان آنها از نظر حقانیت قایل نیستیم ، همه را به رسمیت میشناسیم ، همه رهبران الهی بوده اند و همگی برای هدایت خلق مبعوث شده اند و ما در برابر فرمان خدا از هر نظر تسلیم هستیم و بنابراین دست تفرقه اندازان را به این وسیله کوتاه می کنیم .
و بالاخره در آخرین آیه به عنوان یک نتیجه گیری کلی می فرماید: هر کس غیر از اسلام آیینی برای خود انتخاب کند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران است (و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخرة من الخاسرین).
جمله ((یبتغ)) از ماده ((ابتغاء)) به معنی تلاش و کوشش است که هم در موارد شایسته و هم ناشایسته به کار میرود و در هر مورد تابع قرائنی است که در آن مورد وجود دارد.
به این ترتیب از مفهوم عام اسلام به عنوان یک اصل کلی که همان تسلیم در مقابل حق است به مفهوم خاص آن یعنی آیین اسلام منتقل می شود که نمونه کامل و اکمل آن است و می گوید: امروز جز آیین اسلام از هیچ کس پذیرفته نیست و در تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 646
عین احترام به همه ادیان الهی برنامه امروز، اسلام است . همانگونه که دانشجویان دوره دکترا در عین احترام به تمام دروسی که در مقاطع مختلف تحصیلی مانند ابتدائی ، راهنمائی و دبیرستان و دوره لیسانس خوانده اند تنها درسی را که باید دنبال کنند همان دروس سطح بالای مقطع نهایی خودشان است و پرداختن به غیر از آن جز زیان و خسران چیزی نخواهد داشت و آنها که با تقلید نا بجا و تعصب جاهلی و مسائل نژادی و خرافات خود ساخته پشت به این آیین کنند بدون شک گرفتار زیان و خسران خواهند شد و جز تاسف و ندامت از سرمایه های عمر و حیات که بر باد داده اند نتیجه ای نخواهند گرفت .
جمعی از مفسران گفته اند که این آیه درباره دوازده نفر از منافقان نازل شده که اظهار ایمان کرده بودند و سپس مرتد شدند و از مدینه به مکه بازگشتند آیه نازل شد و به آنها اعلام کرد که هر کس جز اسلام را بپذیرد زیانکار است .
در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که فرمود: روز قیامت اعمال را یک به یک (در دادگاه الهی) می آورند هر کدام خود

را معرفی می کند یکی می گوید من نمازم ، دیگری می گوید من روزه ام و ... و سپس اسلام را می آورند و می گوید: پروردگارا! تو سلامی و من اسلام ، خداوند می فرماید:... امروز به واسطه (مخالفت با) تو مواخذه می کنم و به تو پاداش میدهم . خداوند در کتابش می فرماید: و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخرة من الخاسرین .
درباره تفاوت میان اسلام و ایمان و ویژگیهای هر کدام و جمع میان این آیه و آیات مربوط به ایمان در سوره حجرات ذیل آیه 14 به خواست خدا بحث خواهد شد. آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 647
آیه 86-89
آیه و ترجمه
كَيْف يَهْدِى اللَّهُ قَوْماً كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَنهِمْ وَ شهِدُوا أَنَّ الرَّسولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَت وَ اللَّهُ لا يَهْدِى الْقَوْمَ الظلِمِينَ(86)
أُولَئک جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَ الْمَلَئكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ(87)
خَلِدِينَ فِيهَا لا يخَفَّف عَنْهُمُ الْعَذَاب وَ لا هُمْ يُنظرُونَ(88)
إِلا الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَلِک وَ أَصلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(89)
ترجمه :
86 - چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول و آمدن نشانه های روشن برای آنها، کافر شدند؟! و خدا، جمعیت ستمکاران را هدایت نخواهد کرد!
87 - کیفر آنها، این است که لعن (و طرد) خداوند و فرشتگان و مردم همگی بر آنهاست .
88 - همواره در این لعن (و طرد و نفرین) میمانند، مجازاتشان تخفیف نمییابد، و به آنها مهلت داده نمی شود.
89 - مگر کسانی که پس از آن ، توبه کنند و اصلاح نمایند، (و در مقام جبران گناهان گذشته برآیند، که توبه آنها پذیرفته خواهد شد،) زیرا خداوند، آمرزنده و بخشنده است .
شان نزول :
یکی از انصار (مسلمانان مدینه) به نام حارث بن سوید دستش به خون بی گناهی به نام محذر بن زیاد آلوده گشت و از ترس مجازات از اسلام برگشت و به مکه فرار کرد (و یازده نفر از پیروان او که مسلمان شده بودند نیز مرتد شدند) پس از ورود به مکه از کار خود سخت پشیمان گشت و در اندیشه فرو رفت که در برابر این جریان چه کند. بالاخره فکرش به اینجا رسید که یک نفر را به سوی خود به تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 648
مدینه بفرستد تا از پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤ ال کنند آیا

برای او راه بازگشتی وجود دارد یا نه ؟
آیات فوق نازل شد و قبولی توبه او را با شرایط خاصی اعلام داشت ، حارث بن سوید خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و مجددا اسلام آورد و تا آخرین نفس به اسلام وفادار ماند (ولی یازده نفر دیگر از پیروان او که از اسلام برگشته بودند به حال خود باقی ماندند).
در تفسیر الدر المنثور و بعضی تفاسیر دیگر شان نزولهای دیگری برای آیات فوق نقل شده که تفاوتهای زیادی با آنچه نقل کردیم ندارد.
تفسیر:
کیفر ارتداد
در آیات گذشته سخن از آیین اسلام بود که تنها آیین مقبول الهی است در این آیات سخن از کسانی است که اسلام را پذیرفته و سپس از آن برگشته اند که در اصطلاح ((مرتد)) نامیده می شوند.
می فرماید: ((چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول ، و آمدن نشانه های روشن برای آنها کافر شدند و خدا جمعیت ستمکاران را هدایت نمی کند))؟ (کیف یهدی الله قوما کفروا بعد ایمانهم و شهدوا ان الرسول حق و جاءهم البینات و الله لا یهدی القوم الظالمین).
چرا خداوند آنها را هدایت نمیکند؟ دلیل آن روشن است آنها پیامبر را با نشانه های روشن شناخته اند و به رسالت او گواهی داده اند بنابراین در بازگشت و عدول از اسلام در واقع ظالم و ستمگرند و کسی که آگاهانه ظلم و ستم می کند لایق هدایت الهی نیست او زمینه های هدایت را در وجود خود از میان برده است .
منظور از ((بینات)) در آیه فوق ، قرآن مجید و سایر معجزات پیامبر اسلام است تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 649
و منظور از ((ظالم)) در اینجا کسی است که در درجه اول به خود ظلم کرده و راه ارتداد پیش گرفته و در درجه بعد سبب گمراهی دیگران شده است .
سپس می افزاید: ((آنها کیفرشان این است که لعن خداوند و فرشتگان و همه مردم بر آنها است)) (اولئک جزاؤ هم ان علیهم لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین).
((لعن)) در اصل به معنی طرد و دور ساختن آمیخته با خشم و غضب است و در مورد خداوند به معنی دور ساختن از رحمت خویش می باشد و اما در مورد فرشتگان و مردم به معنی خشم و تنفر و طرد معنوی یا تقاضای از خداوند درباره دور ساختن این گونه افراد از رحمت است .
آری این مرتدان ظالم و ستمگر که آگاهانه این راه را پیموده اند چنان در فساد و گناه فرو می روند که مورد نفرت همه افراد عاقل و با هدف عالم

اعم از انسان و فرشتگان بلکه از آن بالاتر مورد خشم و غضب پروردگار قرار میگیرند.
در آیه بعد می افزاید: ((این در حالی است که آنها همواره در این لعن و طرد و نفرت میمانند و مجازات آنها تخفیف نمییابد و به آنها مهلت داده نمی شود)) (خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب و لا هم ینظرون).
در واقع اگر این لعن و طرد جاودانی نبود و یا جاودانی بود و تدریجا تخفیف می یافت و یا حد اقل مهلتی به آنها داده می شد تحملش آسانتر بود ولی هیچ یک از اینها درباره آنها نیست عذابشان دردناک و جاودانی و غیر قابل تخفیف و بدون هیچگونه مهلت است در واقع نه از آغاز بریده می شود، نه از پایان و نه از شدت آن کاهش می یابد. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 650
در آخرین آیه راه بازگشت را به روی این افراد می گشاید و به آنان اجازه توبه می دهد چرا که هدف قرآن در همه جا اصلاح و تربیت است و یکی از مهمترین اسباب اصلاح و تربیت گشودن راه بازگشت به روی بدکاران و آلودگان است می فرماید: مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و اصلاح نمایند و در مقام جبران بر آیند (که توبه آنان پذیرفته می شود) زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است (الا الذین تابوا من بعد ذلک و اصلحوا فان الله غفور رحیم).
این آیه مانند بسیاری از آیات دیگر قرآن پس از طرح مساله توبه با جمله ((و اصلحوا)) این حقیقت را می فهماند که توبه تنها ندامت از گذشته و تصمیم بر ترک گناه در آینده نیست . بلکه شرط قبولی توبه آن است که با اعمال نیک خود در آینده اعمال زشت پیشین را جبران کند و لذا در بعضی از آیات قرآن بعد از ذکر توبه اشاره به ایمان و عمل صالح شده است مانند آیه فوق و آیه 60 سوره مریم می فرماید: الا من تاب و آمن و عمل صالحا: ((مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد)) در غیر این صورت توبه یک توبه کامل نیست .
بلکه از این تعبیر استفاده می شود که گناه نقصی در ایمان انسان ایجاد می کند که بعد از توبه باید تجدید ایمان کند تا این نقص بر طرف گردد.
نکته :
آیا توبه ((مرتد)) پذیرفته می شود؟
((مرتد)) یعنی کسی که اسلام را پذیرفته و سپس از آن باز گشته ، بر دو قسم است ((مرتد فطری)) و ((مرتد ملی)) مرتد فطری به کسی گفته می شود که از پدر و یا مادر مسلمان تولد یافته و یا به قول بعضی در حالی که نطفه او منعقد شده پدر و یا مادرش مسلمان بوده اند و سپس او اسلام را پذیرفته و بعدا از آن برگشته است ولی مرتد ملی به کسی گفته می شود که از پدر و مادر مسلمان تولد نیافته بلکه خود بعد از بلوغ اسلام را پذیرفته و سپس از آن باز گشته است . تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 651

توبه مرتد ملی پذیرفته می شود و در حقیقت مجازات او خفیف است زیرا او مسلمان زاده نیست ولی در مورد ((مرتد فطری)) حکم از این شدیدتر و سختتر است گرچه توبه او در واقع و در پیشگاه خداوند پذیرفته می شود ولی اگر وضع او در دادگاه اسلام ثابت شود محکوم به اعدام خواهد شد و اموال او به عنوان ارث به ورثه مسلمان او می رسد و همسر او از او جدا خواهد شد و حتی توبه کردن او نمی تواند جلو این احکام شدید را بگیرد!
ولی همانطور که گفتیم این سختگیری تنها در مورد مرتد فطری آن هم در صورتی است که مرد باشد.
ممکن است کسانی از این سختگیری تعجب کنند و آن را یک نوع خشونت شدید غیر قابل انعطاف بدانند که با روح اسلام سازگار نیست .
ولی در حقیقت این حکم یک فلسفه اساسی دارد و آن حفظ جبهه داخلی کشور اسلامی و جلوگیری از متلاشی شدن آن و نفوذ بیگانگان و منافقان است زیرا ارتداد در واقع یک نوع قیام بر ضد رژیم کشور اسلامی است که در بسیاری از قوانین دنیای امروز نیز مجازات آن اعدام است اگر به افراد اجازه داده شود هر روز مایل بودند خود را مسلمان معرفی کنند و هر روز مایل نبودند استعفا دهند به زودی جبهه داخلی اسلام از هم متلاشی خواهد شد و راه نفوذ دشمنان و عوامل و ایادی آنها باز خواهد شد و هرج و مرج شدیدی در سراسر جامعه اسلامی پدید خواهد آمد، بنابراین حکم مزبور در واقع یک حکم سیاسی است که برای حفظ حکومت و جامعه اسلامی و مبارزه با ایادی و عوامل بیگانه ضروری است .
از این گذشته کسی که آیینی همچون اسلام را بعد از تحقیق و پذیرش رها کند و به سوی آیینهای دیگری برود معمولا انگیزه صحیح و موجهی ندارد، و بنابراین درخور مجازاتهای سنگین است و اگر می بینیم این حکم درباره زنان خفیفتر است به خاطر این است که همه مجازاتها در مورد آنها تخفیف می یابد. آل عمران
تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 652

آیه 90-91
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بَعْدَ إِیمَنِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا کُفْراً لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَ أُولَئک هُمُ الضالُّونَ(90)
إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ مَاتُوا وَ هُمْ کُفَّارٌ فَلَن یُقْبَلَ مِنْ أَحَدِهِم مِّلْءُ الاَرْضِ ذَهَباً وَ لَوِ افْتَدَى بِهِ أُولَئک لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ وَ مَا لَهُم مِّن نَّصِرِینَ(91)
ترجمه :
90 - کسانی که پس از ایمان کافر شدند و سپس بر کفر (خود) افزودند، (و در این راه اصرار ورزیدند،) هیچگاه توبه آنان ، (که از روی ناچاری یا در آستانه مرگ صورت می گیرد،) قبول نمی شود، و آنها گمراهان (واقعی)اند (چرا که هم راه خدا را گم کرده اند، و هم راه توبه را!).
91 - کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند، اگر چه در روی زمین پر از طلا باشد، و آن را به عنوان فدیه (و کفاره اعمال بد خویش) بپردازند، هرگز از هیچ یک آنها قبول نخواهد شد، و برای آنان ، مجازات دردناک است ، و یاورانی ندارند.
شان نزول :
بعضی گفته اند آیه اول در مورد اهل کتاب که قبل از بعثت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به او ایمان آورده بودند اما پس از مبعث به او کفر ورزیدند نازل شده ، و بعضی دیگر گفته اند در مورد ((حارث بن سوید)) و یازده نفر از یاران او که از اسلام برگشته بودند نازل شده ولی حارث پشیمان شد و توبه کرد و چنانکه در شاءن نزول آیه قبل نیز اشاره شد یازده نفر از همراهان او به حال خود باقی ماندند و باز نگشتند و در پاسخ دعوت حارث به او گفتند: ما در مکه می مانیم و به کار خود بر ضد محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ادامه می دهیم و انتظار شکست او را داریم اگر مقصود ما حاصل شد چه بهتر و در غیر این صورت راه توبه باز است و هر گاه برگردیم (او ما را می پذیرد و) درباره ما همان تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 653
چیزی که درباره حارث نازل شد نازل می گردد. هنگامی که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) مکه را فتح کرد بعضی از آنها وارد اسلام شدند و توبه آنها پذیرفته شد و اما در مورد کسانی که در حال کفر از دنیا رفته بودند آیه دوم نازل گردید.
تفسیر:
توبه بی فایده
در آیات قبل سخن از کسانی در میان بود که از راه انحرافی خود پشیمان شده و توبه حقیقی نموده بودند و لذا توبه آنها قبول شد ولی در این آیه

سخن از کسانی است که توبه آنها پذیرفته نیست اینها کسانی هستند که نخست ایمان آورده سپس کافر شده و در کفر پافشاری و اصرار دارند و به همین دلیل هیچگاه حاضر به پیروی از دستورات حق نیستند مگر اینکه کار بر آنها مشکل شود و راهی جز اطاعت و توبه و تسلیم نبینند یقینا خداوند توبه این گونه افراد را قبول نخواهد کرد.
می فرماید: ((کسانی که بعد از ایمان آوردن کافر شدند سپس بر کفر خود افزودند (و در این راه اصرار ورزیدند) هیچگاه توبه آنان قبول نمی شود (چرا که از روی ناچاری صورت می گیرد) و آنها گمراهان اند)) چرا که هم راه خدا را گم کرده اند و هم راه توبه را (ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفرا لن تقبل توبتهم و اولئک هم الضالون).
توبه آنها ظاهری است چرا که وقتی پیروزی طرفداران حق را ببینند از روی ناچاری اظهار پشیمانی و توبه می کنند و طبیعی است که چنین توبه ای پذیرفته نشود.
احتمال دیگری که در تفسیر این آیه داده شده این است که اینگونه اشخاص زمانی پشیمان می شوند و توبه می کنند که خود را در آستانه مرگ و پایان عمر ببینند تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 654
و میدانیم که در آن ساعت درهای توبه بسته می شود و چنان توبه ای پذیرفته نخواهد شد. در واقع این آیه شبیه همان چیزی است که در سوره نساء آیه 18 آمده که می فرماید: ((کسانی که اعمال بد انجام می دهند و به هنگامی که مرگشان فرا می رسد توبه می کنند توبه آنها پذیرفته نیست)).
تفسیر سومی برای آیه ذکر شده که منظور از آن توبه از گناهان معمولی در حال کفر است . مثلا کسی در کفر خود اصرار داشته باشد ولی از گناهانی مانند ظلم و غیبت و فحشاء توبه کند توبه او بیفایده است چرا که شستن آلودگیهای سطحی از جان و دل با وجود آلودگیهای شدید و عمیق مؤ ثر نخواهد بود.
لازم به یادآوری است که تفسیرهای سه گانه فوق منافاتی با هم ندارد و ممکن است آیه ناظر به تمام این توبه های بیهوده باشد هر چند تفسیر اول با آیات گذشته و شان نزول این آیات سازگارتر است .
در آیه بعد به دنبال اشاره ای که در آیه گذشته به توبه های بیهوده شد سخن از کفاره بیهوده می گوید: می فرماید: کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند اگر تمام روی زمین پر از طلا باشد و آن را به عنوان فدیه (و کفاره اعمال زشت خویش) بپردازند هرگز از آنها پذیرفته نخواهد شد (ان الذین کفروا و ماتوا و هم کفار فلن یقبل من احدهم مل ء الارض ذهبا و لو افتدی به).
روشن است کفر تمام اعمال نیک انسان را بر باد می دهد و اگر تمام روی

زمین پر از طلا باشد و در راه خدا انفاق کنند پذیرفته نخواهد شد و صد البته اگر چنین چیزی در قیامت در اختیار آنها باشد و بدهند پذیرفته نیست .
بدیهی است منظور از این تعبیر (تمام روی زمین پر از طلا باشد و انفاق کنند) این است که انفاق آنها هر قدر زیاد هم باشد با وجود آلودگی روح و جان و دشمنی با حق بی فایده است و گرنه معلوم است که اگر مجموع زمین پر از طلا گردد در آن تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 655
موقع ارزش طلا با خاک یکسان خواهد بود. بنابراین جمله بالا کنایهای برای بیان وسعت دایره انفاق و بخشش است .
در اینکه منظور از این انفاق در این جهان یا جهان دیگر است مفسران دو احتمال داده اند ولی ممکن است آیه ناظر به هر دو باشد چه تمام دنیا را در حال حیات خود انفاق کنند و چه در قیامت به عنوان فدیه بدهند پذیرفته نیست هر چند ظاهر آیه نشان می دهد که مربوط به جهان دیگر است .
زیرا می گوید: کسانی که کافر شدند و در حال کفر از دنیا رفتند یعنی پس از مرگ در حال کفر اگر فرضا بزرگترین ثروتهای جهان در اختیارشان باشد و تصور کنند همانند این جهان می توانند با استفاده از ثروت مجازات الهی را از خود دور سازند سخت در اشتباه اند و این جریمه مالی و فدیه به هیچ وجه در مجازات آنها اثر نخواهد داشت . در واقع مضمون آیه شبیه چیزی است که در آیه 15 سوره حدید آمده است که می گوید: فالیوم لا یوخذ منکم فدیة و لا من الذین کفروا: ((امروز نه از شما (منافقان) و نه از کافران فدیه و غرامتی گرفته (و پذیرفته) نمی شود)).
و در پایان آیه به نکته دیگری اشاره فرموده ، می گوید: آنها کسانی هستند که مجازات دردناک دارند و یاوری ندارند (اولئک لهم عذاب الیم و ما لهم من ناصرین).
یعنی نه تنها فدیه و انفاق به حال آنها سودی ندارد بلکه شفاعت ، شفاعت کنندگان نیز شامل حال آنها نمی شود زیرا شفاعت شرایطی دارد که یکی از مهمترین آنها ایمان به خدا است و به همین دلیل اگر تمام شافعان روز قیامت جمع شوند تا برای فرد بیایمانی شفاعت کنند پذیرفته نخواهد شد.
و اصولا چون شفاعت به اذن خدا است آنها هرگز از چنین افراد نالایقی شفاعت نمی کنند که شفاعت نیز لیاقتی لازم دارد، چرا که اذن الهی شامل افراد نالایق نمی شود. تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 656
پروردگارا! توفیقی مرحمت فرما که پیش از بسته شدن درهای توبه ، توبه کنیم و به سوی تو باز گردیم .
خداوندا! لیاقتی مرحمت کن که مشمول شفاعت پاکان و نیکان شویم .
خداوندا! حسن عاقبت که از برترین نعمتهای تو است از ما دریغ مدار.
آمین یا رب العالمین
آل عمران

تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 11
آیه 92
آیه و ترجمه
لَن تَنَالُوا الْبرَّ حَتی تُنفِقُوا مِمَّا تحِبُّونَ وَ مَا تُنفِقُوا مِن شیْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِیمٌ(92)
ترجمه :
92 - هرگز به (حقیقت) نیکوکاری نمی رسید مگر اینکه از آنچه دوست می دارید (در راه خدا) انفاق کنید، و آنچه انفاق می کنید خداوند از آن با خبر است .
تفسیر :
یک نشانه ایمان
در آیات گذشته بحثهایی درباره ایمان و کفر و نشانه ها و آثار آن و بخشی از سرگذشت انبیاء آمده بود، و در این آیه به یکی از طرق وصول به حقیقت ایمان و مقام بر و نیکوکاری اشاره می کند؛ همان چیزی که بهترین نشانه شخصیت و عواطف انسانی ، و تقوا به اسلام است . آیه می گوید: ((شما هرگز به حقیقت ((بر)) و ((نیکی)) نمی رسید مگر اینکه از آنچه دوست می دارید در راه خدا انفاق کنید)) (لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون)
واژه ((بر)) در اصل به معنی ((وسعت)) است ، و لذا صحراهای وسیع را ((بر)) (بفتح ب) می گویند، و به همین جهت به کارهای نیک که نتیجه آن گسترده است و به دیگران می رسد ((بر)) (بکسر ب) گفته می شود، و تفاوت میان ((بر)) و ((خیر)) از نظر لغت عرب این است که بر نیکوکاری تواءم با توجه و از روی قصد و اختیار است ، ولی ((خیر)) به هر نوع نیکی که به دیگری بشود اگر چه بدون توجه باشد، اطلاق می گردد. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 12
در این که مقصود در اینجا از کلمه ((بر)) چیست ؟ مفسران گفتگوی بسیار دارند، بعضی آن را به معنی بهشت ، و بعضی به معنی پرهیزکاری و تقوی ، و بعضی به معنی پاداش نیک گرفته اند، ولی آنچه از آیات قرآن استفاده می شود این است که بر معنی وسیعی دارد و به تمام نیکیها اعم از ایمان و اعمال پاک گفته می شود، چنانکه از آیه 177 سوره بقره استفاده می شود که ایمان به خدا، و روز جزا، و پیامبران ، و کمک به نیازمندان ، و نماز و روزه ، و وفای به عهد، و استقامت در برابر مشکلات و حوادث همه از شعب بر محسوب می شوند.
بنابراین رسیدن به مقام نیکوکاران واقعی ، شرایط زیادی دارد که یکی از آنها انفاق کردن از اموالی است که مورد علاقه انسان است ، زیرا عشق و علاقه واقعی به خدا، و احترام به اصول انسانیت و اخلاق ، آنگاه روشن

می شود که انسان بر سر دو راهی قرار گیرد، در یک طرف مال و ثروت یا مقام و منصبی قرار داشته باشد که مورد علاقه شدید او است ، و در طرف مقابل خدا و حقیقت و عواطف انسانیت و نیکوکاری ، اگر از اولی بخاطر دومی صرف نظر کرد معلوم می شود که در عشق و علاقه خود صادق است ، و اگر تنها در این راه از موضوعات جزئی حاضر بود صرف نظر کند، معلوم می شود عشق و علاقه معنوی او نیز به همان پایه است و این مقیاسی است برای سنجش ایمان و شخصیت .
در پایان آیه برای جلب توجه انفاق کنندگان می فرماید: ((آنچه در راه خدا انفاق می کنید (کم یا زیاد از اموال مورد علاقه یا غیر مورد علاقه) از همه آنها آگاه است)) (و ما تنفقوا من شی فان الله به علیم).
و بنابراین هرگز گم نخواهد شد و نیز چگونگی آن بر او مخفی نخواهد ماند.
نفوذ آیات قرآن در دلهای مسلمانان
نفوذ آیات قرآن در دلهای مسلمانان بقدری سریع و عمیق بود که بلافاصله
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 13
بعد از نزول آیات اثر آن ظاهر می گشت ، به عنوان نمونه در مورد آیه فوق در تواریخ و تفاسیر اسلامی چنین می خوانیم :
1 - یکی از یاران پیامبر صلی اللّه علیه و آله بنام ابوطلحه انصاری در مدینه نخلستان و باغی داشت بسیار مصفا و زیبا، که همه در مدینه از آن سخن می گفتند، در آن چشمه آب صافی بود که هر موقع پیامبر صلی اللّه علیه و آله به آن باغ می رفت از آن آب میل می کرد و وضو می ساخت ، و علاوه بر همه اینها آن باغ درآمد خوبی برای ابو طلحه داشت ، پس از نزول آیه فوق به خدمت پیامبر صلی اللّه علیه و آله آمد و عرض کرد:
می دانی که محبوبترین اموال من همین باغ است ، و من می خواهم آن را در راه خدا انفاق کنم تا ذخیره ه ای برای رستاخیز من باشد، پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: ((بخ بخ ذلک مال رابح لک ؛ آفرین بر تو، آفرین بر تو، این ثروتی است که برای تو سودمند خواهد بود)) سپس فرمود: من صلاح می دانم که آن را به خویشاوندان نیازمند خود بدهی ، ابو طلحه دستور پیامبر صلی اللّه علیه و آله را عمل کرد و آن را در میان بستگان خود تقسیم کرد.
2 - روزی میهمانی بر ابوذر وارد شد، او که زندگی ساده ای داشت از میهمان معذرت خواست که من بر اثر گرفتاری نمی توانم شخصا از تو پذیرایی کنم ، من چند شتر در فلان نقطه دارم ، قبول زحمت کن بهترین آنها را بیاور (تا برای تو قربانی کنم) میهمان رفت و شتر لاغری با خود آورد، ابوذر به او گفت به من خیانت کردی ، چرا چنین شتری آوردی ؟ او در جواب گفت : من فکر کردم روزی به شترهای دیگر نیازمند خواهی شد، ابوذر گفت : روز نیاز من زمانی است که از این جهان چشم می بندم (چه

بهتر که برای آن روز ذخیره کنم) خداوند می فرماید:(لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 14
3 - زبیده همسر هارون الرشید قرآنی بسیار گرانقیمت داشت که آن را با زر و زیور و جواهرات تزیین کرده بود و علاقه فراوانی به آن داشت ، یک روز هنگامی که از همان قرآن تلاوت می کرد به آیه ((لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون)) رسید، با خواندن آیه در فکر فرو رفت و با خود گفت هیچ چیز مثل این قرآن نزد من محبوب نیست و باید آن را در راه خدا انفاق کنم ، کسی را به دنبال جواهر فروشان فرستاد و تزیینات و جواهرات آن را بفروخت و بهای آن را در بیابانهای حجاز برای تهیه آب مورد نیاز بادیه نشینان مصرف کرد که می گویند امروز هم بقایای آن چاهها وجود دارد و به نام او نامیده می شود. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 15
آیه 93 - 95
آیه و ترجمه
كُلُّ الطعَامِ كانَ حِلاًّ لِّبَنى إسرءِيلَ إِلا مَا حَرَّمَ إِسرءِيلُ عَلى نَفْسِهِ مِن قَبْلِ أَن تُنزَّلَ التَّوْرَاةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَاةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صدِقِينَ(93)
فَمَنِ افْتَرَى عَلى اللَّهِ الكَذِب مِن بَعْدِ ذَلِک فَأُولَئک هُمُ الظلِمُونَ(94)
قُلْ صدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَهِيمَ حَنِيفاً وَ مَا كانَ مِنَ المُشرِكِينَ(95)
ترجمه :
93 - همه غذاها(ی پاک) بر بنی اسرائیل حلال بود جز آنچه اسرائیل (یعقوب)، پیش از نزول تورات بر خود تحریم کرده بود (مانند گوشت شتر که برای او ضرر داشت) بگو اگر راست می گوئید تورات را بیاورید و بخوانید (این نسبتهائی که به - پیامبران پیشین می دهید حتی در تورات تحریف شده شما نیست).
94 - بنابراین آنها که بعد از این به خدا دروغ می بندند ستمگرند (و از روی علم و عمد چنین می کنند).
95 - بگو ((خدا راست گفته (و اینها در آئین پاک ابراهیم نبوده) بنابراین از آئین ابراهیم پیروی کنید که به حق گرایش داشت و از مشرکان نبود!))
شان نزول :
از روایات و نقل مفسران استفاده می شود که یهود، دو ایراد دیگر در گفتگوهای خود به پیامبر صلی اللّه علیه و آله کردند، نخست این که چگونه پیامبر اسلام گوشت و شیر شتر را حلال می داند با این که در آئین ابراهیم (علیه السلام) حرام بوده ، و به همین دلیل تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 16
یهود هم به پیروی از ابراهیم آنها را بر خود حرام می دانند، نه تنها ابراهیم بلکه نوح هم اینها را تحریم کرده بود با این حال چگونه کسی که آنها را

حرام نمی داند دم از آئین ابراهیم می زند؟!
دیگر این که چگونه پیامبر اسلام خود را وفادار به آئین پیامبران بزرگ خدا مخصوصا ابراهیم (علیه السلام) می داند در حالی که تمام پیامبرانی که از دودمان اسحاق فرزند ابراهیم بودند بیت المقدس را محترم می شمردند، و بسوی آن نماز می خواندند، ولی پیامبر اسلام از آن قبله روی گردانده و کعبه را قبله گاه خود انتخاب کرده است ؟!
آیات فوق به ایراد اول پاسخ گفته و دروغ آنها را روشن می سازد، و آیات آینده بر ایراد دوم پاسخ می گوید.
تفسیر :
تهمت یهود بر پیغمبر خدا
همانگونه که در شاءن نزول آیات فوق خواندیم یهود حلال بودن گوشت و شیر شتر را از طرف پیامبر اسلام منکر شده بودند.
قرآن در نخستین آیه مورد بحث ، با صراحت تمام تهمتهای یهود را در مورد تحریم پاره ای از غذاهای پاک (مانند شیر و گوشت شتر) رد می کند و می گوید: ((در آغاز، تمام این غذاها برای بنی اسرائیل حلال بود، مگر آنچه اسرائیل (یعقوب) بر خود تحریم کرده بود)) (کل الطعام کان حلا لبنی اسرائیل الا ما حرم اسرائیل علی نفسه من قبل ان تنزل التوراة)
درباره این که اسرائیل (اسرائیل نام دیگر یعقوب است) چه نوع غذائی را بر خود تحریم کرده بود؟ و علت آن تحریم چه بود؟ توضیحی در آیه ذکر نشده است ، ولی از روایات اسلامی چنین بر می آید: تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 17
هنگامی که یعقوب گوشت شتر می خورد بیماری عرق النسا بر او شدت می گرفت . و لذا تصمیم گرفت که از خوردن آن برای همیشه خودداری کند، پیروان او هم در این قسمت به او اقتدا کردند، و تدریجا امر بر بعضی مشتبه شد، و تصور کردند این یک تحریم الهی است ، و آن را بعنوان یک دستور دینی بخدا نسبت دادند. قرآن در آیه بالا علت اشتباه آنها را تشریح می کند و روشن می سازد که نسبت دادن این موضوع به خدا یک تهمت است .
بنابراین قبل از نزول تورات هیچ یک از غذاهای پاکیزه بر بنی اسرائیل حرام نبوده که با جمله ((من قبل ان تنزل التورية)) در آیه فوق به آن اشاره شده است ، اگر چه بعد از نزول تورات و آمدن موسی بن عمران بر اثر ظلم و ستم یهود پاره ای از غذاهای پاکیزه به عنوان مجازات ، بر آنها تحریم شد.
در جمله بعد خداوند به پیامبرش دستور می دهد که از یهود دعوت کند همان تورات موجود نزد آنها را بیاورند و آن را بخوانند تا معلوم شود که ادعای آنها در مورد تحریم غذاها نادرست است . قرآن می فرماید: ((بگو:

اگر راست می گویید تورات را بیاورید و بخوانید)) این نسبتهایی که به پیامبران پیشین می دهید حتی در تورات تحریف شده شما نیست . (قل فاتوا بالتورية فاتلوها ان کنتم صادقین).
ولی آنها حاضر به انجام این کار نشدند چون می دانستند در تورات چنین چیزی وجود ندارد.
در آیه بعد می گوید، اکنون که آنها حاضر به آوردن تورات نشدند و افترا بستن آنها بر خدا مسلم شد، باید بدانند: ((آنها که بعد از این به خدا دروغ می بندند تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 18
ستمگرند و از روی علم و عهد چنین می کنند)). (فمن افتری علی الله الکذب من بعد ذلک فاولئک هم الظالمون).
در حقیقت هم بر خود ستم می کنند که خویش را گرفتار مجازات و کیفر الهی می سازند، و هم به دیگران که آنها را با دروغ و نیرنگ از راه راست منحرف می سازند.
تورات کنونی و تحریم پاره ای از گوشتها :
در تورات کنونی در سفر ((لاویان)) فصل یازدهم ضمن بیان گوشتهای حرام و حلال چنین می خوانیم : ((از نوشخوار کنندگان و سم چاکان اینها را نخورید، شتر را با وجودی که نوشخوار می کند اما تمام سم چاک نیست آن برای شما ناپاک است)).
از جمله های فوق استفاده می شود که یهود گوشت شتر و سایر سم چاکان را حرام می دانستند، ولی هیچگونه دلالتی بر تحریم آنها در آئین ابراهیم و نوح ندارد ممکن است این قسمت از آنها باشد که بعنوان مجازات بر یهود تحریم شده بود.
در آخرین آیه مورد بحث روی سخن را به پیامبر کرده ، می گوید: ((بگو: خدا راست گفته (و اینها در آئین پاک ابراهیم نبود)) (قل صدق الله فاتبعوا ملة ابراهیم حنیفا و ما کان من المشرکین)
اکنون که می بینید من در دعوت خود صادق و راستگویم ، پس از آئین من که همان آئین پاک و بی آلایش ابراهیم است پیروی نمائید زیرا او ((حنیف)) بود یعنی از ادیان باطل متمایل به حق شده بود و در دستورات او حتی در مورد غذاهای پاک یک حکم انحرافی و تحریم بی دلیل وجود نداشت . او هرگز از مشرکان نبود و این که مشرکان عرب خود را بر آئین او می دانند کاملا بی معنی است ، ((بت پرست)) کجا و ((بت شکن)) کجا؟ تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 19
قابل توجه این که در قرآن کرارا روی این جمله تکیه شده است که ابراهیم از مشرکان نبود.
زیرا همانطور که قبلا هم اشاره کردیم بت پرستان جاهلیت مدعی بودند که بر آئین ابراهیم هستند و آنقدر در این ادعا پیش رفته بودند که دیگران ،

آنها را ((حنفا)) (پیروان ابراهیم)! معرفی می کردند، لذا قرآن مکرر این موضوع را نفی می کند. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 20
آیه 96 - 97
آیه و ترجمه
إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِى بِبَكَّةَ مُبَارَكاً وَ هُدًى لِّلْعَلَمِينَ(96)
فِيهِ ءَايَت بَيِّنَتٌ مَّقَامُ إِبْرَهِيمَ وَ مَن دَخَلَهُ كانَ ءَامِناً وَ للَّهِ عَلى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ استَطاعَ إِلَيْهِ سبِيلاً وَ مَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنىٌّ عَنِ الْعَلَمِينَ(97)
ترجمه :
96 - نخستین خانه ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شد در سرزمین مکه است که پر برکت و مایه هدایت جهانیان است .
97 - در آن نشانه های روشن ، (از جمله) مقام ابراهیم است ، و هر کس داخل آن (خانه خدا) شود در امان خواهد بود؛ و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه (او) کنند، آنها که توانائی رفتن به سوی آن دارند، و هر کس کفر بورزد (و حج را ترک کند به خود زیان رسانده)، خداوند از همه جهانیان ، بی نیاز است .
تفسیر :
نخستین خانه مردم
همانطور که در ذیل آیات سابق گفتیم یهود به پیامبر اسلام دو ایراد داشتند که پاسخ نخستین ایرادشان در آیات سابق آمد، و پاسخ دومین ایراد که درباره فضیلت بیت المقدس و برتری آن بر کعبه بود در این آیات آمده است .
نخست می گوید: ((نخستین خانه ای که برای مردم (و نیایش خداوند) قرار داده شد در سرزمین مکه است که پر برکت و مایه هدایت جهانیان است)).
(ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا و هدی للعالمین).
به این ترتیب اگر کعبه به عنوان قبله مسلمانان انتخاب شده است ، جای
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 21
تعجب نیست ، زیرا این نخستین خانه توحید است ، و با سابقه ترین معبدی است که در روی زمین وجود دارد، هیچ مرکزی پیش از آن مرکز نیایش و پرستش پروردگار نبوده ، خانه ای است که برای مردم و به سود جامعه بشریت در نقطه ای که مرکز اجتماع و محلی پربرکت است ساخته شده است .
تاریخ و منابع اسلامی هم به ما می گوید که خانه کعبه بدست آدم (علیه السلام) ساخته شد و سپس در طوفان نوح آسیب دید و به وسیله ابراهیم خلیل تجدید بنا شد.

بنابراین انتخاب پرسابقه ترین خانه توحید برای قبله از هر نقطه دیگری شایسته تر است .
جالب توجه اینکه در این آیه خانه کعبه که نام دیگرش ((بیت الله)) هست به عنوان خانه مردم معرفی شده ، و این تعبیر بیان کننده این حقیقت است که آنچه بنام خدا و برای خدا است باید در خدمت مردم و بندگان او باشد، و آنچه در خدمت مردم و بندگان خدا است برای خدا محسوب می شود.
ضمنا از این آیه اهمیت سابقه داشتن در مسیرهای الهی و سازنده ، روشن می شود، و لذا در آیه فوق نخستین فضیلتی که برای خانه کعبه ذکر شده همان سابقه ممتد و طولانی آن است و از اینجا پاسخ ایرادی که در مورد احترام ((حجرالاسود)) می شود نیز روشن می گردد، زیرا عده ای می گویند یک قطعه سنگ چه ارزش و اهمیتی دارد که همه سال میلیونها مردم برای استلام آن (دست گذاشتن بر آن) بر یکدیگر پیشی گیرند و بعنوان یک مستحب مؤ کد در برنامه زائران خانه خدا گنجانیده شود؟
ولی توجه به تاریخچه این سنگ مخصوص نشان می دهد که امتیازی در آن است که در هیچ سنگ دیگری در جهان نمی توان پیدا کرد و آن این که

چیزی است که به عنوان مصالح ساختمان ، در یک مرکز عبادت و پرستش خداوند، بکار رفته ، زیرا می دانیم تمام معابد روی زمین و حتی کعبه که نخستین پرستشگاه است بارها تجدید بنا شده و مصالحی که در ساختمان آنها بکار رفته ، تغییر یافته است تنها همین قطعه سنگ است که با مرور هزاران سال هنوز بعنوان مصالح ثابت در این معبد پر سابقه پا برجا مانده است ، بنابراین اهمیت آن در واقع همان سابقه داشتن در مسیر خدا و خدمت به مردم است .
به علاوه این سنگ تاریخ خاموشی از نسلهای فراوان مؤ منان در قرون و اعصار مختلف است ، این سنگ زنده کننده خاطره استلام انبیای بزرگ و بندگان خاص خدا است که در کنار آن به نیایش پروردگار برخاستند.
موضوع دیگری که توجه به آن در اینجا لازم است این است که آیه فوق می گوید: این نخستین خانه ای بوده است که برای مردم ساخته شده است ، روشن است که منظور نخستین خانه عبادت و پرستش است ، بنابراین هیچ مانعی ندارد که قبل از آن خانه های مسکونی دیگر در روی زمین وجود داشته است ، و این تعبیر پاسخ روشنی است به آنها (مانند نویسنده تفسیر المنار) که می گویند خانه کعبه نخستین بار بدست ابراهیم ساخته شد و ساخته شدن آن را بدست آدم در ردیف افسانه ها قلمداد می کنند.
در حالی که بطور مسلم قبل از ابراهیم معبد و پرستشگاه در جهان وجود

داشته و انبیای پیشین همچون نوح از آن استفاده می کردند بنابراین چگونه ممکن است خانه کعبه که نخستین معبد جهان است به دست ابراهیم ساخته شده باشد.
در حالی که بطور مسلم قبل از ابراهیم معبد و پرستشگاه در جهان وجود داشته و انبیای پیشین همچون نوح از آن استفاده می کردند بنابراین چگونه ممکن است خانه کعبه که نخستین معبد جهان است به دست ابراهیم ساخته شده باشد.
به هر حال در این آیه برای کعبه علاوه بر امتیاز ((نخستین پرستشگاه بودن)) به دو امتیاز ((مبارک)) و ((مایه هدایت جهانیان)) بودن آن نیز اشاره شده است . تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 23
سپس در آیه بعد دو امتیاز دیگر آن را ذکر می کند، می فرماید: ((در آن نشانه های روشن است (از جمله) مقام ابراهیم)) (فیه ایات بینات مقام ابراهیم).
و نشانه دیگر آن آرامش و امنیت حاکم بر این شهر است چنانکه قرآن می گوید: ((و هر کس که داخل آن شود در امان خواهد بود)).(و من دخله کان امنا).
در جمله بعد دستور حج به همه مردم داده ، می گوید: ((و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه (او) کنند آنها که توانائی رفتن به سوی آن دارند)) (و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا).
از این دستور تعبیر به یک بدهی و دین الهی شده است که بر ذمه عموم مردم می باشد زیرا فرموده است ((و لله علی الناس ؛ برای خدا بر مردم است)).
واژه ((حج)) در اصل به معنی قصد است و به همین جهت به جاده و راه ((محجة)) (بر وزن مودة) گفته می شود، زیرا انسان را به مقصد می رساند، و به دلیل و برهان ((حجت)) می گویند، زیرا مقصود را در بحث روشن می سازد، و اما این که این مراسم مخصوص را حج نامیده اند برای این است که به هنگام حرکت برای شرکت در این مراسم ((قصد زیارت خانه خدا)) می کنند و به همین دلیل در آیه فوق اضافه به بیت (خانه کعبه) شده است .
همانطور که سابقا اشاره کرده ایم مراسم زیارت خانه کعبه نخستین بار در زمان ابراهیم رسمیت یافت ، و سپس بصورت یک سنت حتی در زمان عرب جاهلی ادامه یافت ، و در اسلام به صورت کاملتر و خالی از هر گونه خرافه دوران جاهلی تشریع گردید. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 24
البته از نهج البلاغه (خطبه قاصعه) و بعضی از روایات بخوبی استفاده می شود که فریضه حج از زمان آدم (علیه السلام) تشریع شده بود، ولی رسمیت یافتن آن بیشتر مربوط به زمان ابراهیم (علیه السلام) است .

حج بر هر انسانی که توانایی داشته باشد در عمر فقط یک بار واجب می شود و از آیه فوق نیز بیش از این استفاده نمی گردد زیرا حکم مطلق است و با یک بار انجام دادن امتثال حاصل می شود.
تنها شرطی که در آیه برای وجوب حج ذکر شده مساءله استطاعت است که با تعبیر ((من استطاع الیه سبیلا؛ کسی که توانایی راه پیمایی به سوی خانه کعبه داشته باشد)) بیان شده است .
البته در روایات اسلامی و کتب فقهی ، استطاعت ، به معنی ((داشتن زاد و توشه ، و مرکب ، و توانایی جسمی ، و باز بودن راه ، و توانایی بر اداره زندگی به هنگام بازگشت از حج)) تفسیر شده است ، ولی در حقیقت همه اینها در آیه فوق مندرج است ، زیرا استطاعت در اصل به معنی توانایی است که شامل تمام این امور می شود.
ضمنا از آیه فوق استفاده می شود که این قانون مانند سایر قوانین اسلامی اختصاص به مسلمانان ندارد بلکه همه موظفند آن را انجام بدهند و با قاعده معروف ((الکفار مکلفون بالفروع کما انهم مکلفون بالاصول ؛ (کافران همانطور که به اصول دین موظفند به انجام فروع نیز مکلف می باشند)) با آیه فوق و مانند آن تاءیید می شود، گرچه شرط صحیح بودن این گونه اعمال و عبادات این است که نخست اسلام را بپذیرند و سپس آنها را انجام بدهند ولی باید توجه داشت که عدم قبول اسلام ، مسؤ ولیت آنها را در برابر اینگونه وظائف از بین نمی برد.
درباره اهمیت این مراسم بزرگ ، و فلسفه حج ، و آثار فردی و اجتماعی آن در تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 25
ذیل آیه 196 تا 203 در سوره بقره مشروحا بحث شد.
اهمیت حج
در پایان آیه ، برای تاءکید و بیان اهمیت مساءله حج ، می فرماید: ((و هر کس کفر بورزد (و حج را ترک کند به خود زیان رسانیده زیرا) خداوند از همه جهانیان بی نیاز است))(و من کفر فان الله غنی عن العالمین).
واژه ((کفر)) در اصل به معنی پوشانیدن است و از نظر اصطلاح دینی معنی وسیعی دارد و هر گونه مخالفتی را با حق ، چه در مرحله عقاید، و چه در مرحله دستورات فرعی باشد، شامل می شود، و اگر مشاهده می کنیم که ((کفر)) غالبا در مخالفت با اصول استعمال می شود دلیل بر این نیست که منحصرا به همان معنی بوده باشد، به همین دلیل در آیه بالا در مورد ((ترک حج)) بکار رفته است ، و لذا در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که ((کفر)) را در آیه به معنی ((ترک)) تفسیر فرموده است .
و به عبارت دیگر کفر و فاصله گرفتن از حق - همانند ایمان و توجه به حق - مراحل و درجاتی دارد که هر کدام برای خود دارای احکام مخصوصی

است ، و با توجه به این حقیقت بسیاری از مشکلات که در معنی آیات و روایات مربوط به کفر و ایمان پیش می آید، حل می شود، بنابراین اگر در مورد رباخواران در (سوره بقره - 275) و همچنین در مورد ساحران (بقره - 102) تعبیر به کفر شده است به همین منظور است .
در هر حال از آیه فوق دو مطلب استفاده می شود:
نخست اهمیت فوق العاده حج است که از ترک آن تعبیر به کفر شده است ، مرحوم صدوق در کتاب ((من لا یحضر)) از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله نقل می کند که : به علی (علیه السلام) تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 26
فرمود: ((یا علی تارک الحج و هو مستطیع کافر یقول الله تبارک و تعالی و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله غنی عن العالمین ، یا علی ! من سوف الحج حتی یموت بعثه الله یوم القیمة یهودیا او نصرانیا؛ ای علی ! کسی که حج را ترک کند با این که توانایی دارد کافر محسوب می شود، زیرا خداوند می فرماید: بر مردمی که استطاعت دارند به سوی خانه خدا بروند لازم است حج به جا بیاورند، و کسی که کفر بورزد (آن را ترک کند) به خود زیان رسانیده است ، و خداوند از آنان بی نیاز است ، ای علی کسی که حج را به تاءخیر بیندازد تا این که از دنیا برود خداوند او را در قیامت یهودی یا نصرانی محشور می کند.))
دیگر این که : انجام این فریضه مهم الهی مانند همه فرائض و برنامه های دینی به سود مردم و برای تربیت آنها است و هیچ گونه تاءثیری برای خداوند که از همگان بی نیاز است نخواهد داشت .
نکته ها :
1 - منظور از بکه چیست ؟
((بکه)) در اصل از ماده ((بک)) (بر وزن فک) به معنی ازدحام و اجتماع است ، و این که به خانه کعبه ، یا زمینی که خانه کعبه در آن ساخته شده است ((بکه)) گفته اند به خاطر ازدحام و اجتماع مردم در آنجا است و بعید نیست که این اسم از آغاز روی آن نبوده و پس از رسمیت یافتن برای عبادت روی آن گذاشته شده باشد.
در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که ((مکه)) نام مجموع شهر است و بکه نام محلی است که خانه کعبه در آنجا بنا شده است .
بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که بکه همان مکه بوده باشد که ((م)) در آن تبدیل به ((ب)) شده است نظیر ((لازم)) و ((لازب)) که هر دو در لغت عرب به یک معنی است . تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 27
برای نامگذاری خانه کعبه و محل آن به ((بکه)) وجه دیگری نیز گفته اند و آن این که ماده مزبور به معنی از بین بردن نخوت و غرور آمده است ، و چون در این مرکز بزرگ ، همه تبعیضات برچیده می شود و گردنکشان و

مغروران همانند مردم عادی باید به نیایش برخیزند و غرور آنها به این وسیله درهم شکسته می شود به آن بکه گفته شده است .
2 - توسعه مسجد الحرام
از زمان پیامبر صلی اللّه علیه و آله به بعد هر قدر مسلمانان فزونی می یافتند و طبعا زائران خانه خدا بیشتر می شدند، مسجد الحرام از طرف خلفای وقت توسعه داده می شد.
در تفسیر ((عیاشی)) نقل شده که در زمان منصور، خلیفه عباسی ، بر اثر کثرت حجاج می خواستند مسجد الحرام را بار دیگر توسعه دهند، منصور مردمی را که در اطراف مسجد خانه داشتند طلبید، تا خانه آنها را خریداری کند، ولی آنها به هیچ قیمتی حاضر به فروش نشدند، منصور در بن بست سختی قرار گرفته بود (زیرا از یک طرف نمی خواست با اعمال زور خانه های آنها را خراب کند چون انعکاس خوبی نداشت و از طرف دیگر آنها هم حاضر به واگذاری خانه خود نبودند) در این باره از امام صادق (علیه السلام) سؤ ال کرد، امام فرمود: غمناک مباش در این باره دلیل روشنی است که می توانی با آن استدلال کنی ، پرسید کدام دلیل ؟ فرمود: به کتاب خدا، پرسید به کجای کلام الهی ؟ فرمود: به این آیه : ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا زیرا خداوند می گوید: ((نخستین خانه ای که برای مردمان ساخته شد، خانه کعبه بود بنابراین اگر آنها پیش از بنای کعبه خانه ساخته بودند اطراف خانه کعبه مال آنها بود، ولی اگر خانه کعبه مقدم بوده ، این حریم (تا آنجا که مورد نیاز زائران خانه خداست) متعلق به کعبه است !
من
صور دستور داد آنها را حاضر ساختند و به همین سخن در برابر آنها تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 28
استدلال کرد آنان در پاسخ فرو ماندند و گفتند: هر طور مایل باشی موافق خواهیم بود.
باز در همان تفسیر نقل شده ، که نظیر این حادثه در زمان مهدی عباسی تکرار شد، مهدی از فقهای وقت سؤ ال کرد همه گفتند: اگر مالکان خانه ها راضی نباشند ملک غصبی را نمی توان داخل مسجدالحرام کرد، علی بن یقطین اجازه خواست تا این مساءله را از موسی بن جعفر (علیه السلام) سؤ ال کند، مهدی به والی مدینه نوشت تا حل این مشکل را از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) بخواهد حضرت فرمود: بنویس ((بسم الله الرحمن الرحیم اگر خانه کعبه اول بنا شده و مردم سپس در کنار آن فرود آمده اند فضای اطراف آن متعلق به خانه کعبه است ، و اگر سکونت مردم در آنجا مقدم بر خانه کعبه بوده آنها سزاوارترند)).
چون پاسخ به ((مهدی عباسی)) رسید به قدری خوشحال شد که نامه را

گرفت و بوسید، سپس دستور داد خانه ها را خراب کردند، صاحبان خانه به خدمت امام موسی بن جعفر (علیه السلام) رفتند و تقاضا کردند نامه ای در این باب به مهدی بنویسد تا قیمت خانه های آنها را رد کند. حضرت در نامه نوشت : ((چیزی به آنان عطا کن)). او هم آنها را راضی کرد.
این دو روایت ((استدلال لطیفی)) در بردارد که با موازین متداول حقوقی نیز کاملا قابل تطبیق است ، و آن اینکه معبدی همچون خانه کعبه به هنگامی که در زمین بکری ساخته شود تا شعاع احتیاجات خود نسبت به آن زمین اولویت دارد، البته تا آن روز که این احتیاج جنبه ضرورت پیدا نکرده دیگران هم می توانند از حریم آن استفاده کنند، اما آن روز که نیاز مبرم پیدا شد از حق اولویت نخستین می توان استفاده کرد. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 29
3 - امتیازات خانه کعبه :
در این دو آیه برای کعبه علاوه بر امتیاز ((نخستین پرستشگاه بودن)) چهار امتیاز دیگر ذکر شده است :
1 - (مبارکا)
((مبارک)) به معنی پر برکت و پر فایده است ، و کعبه از این جهت مبارک است که هم از نظر معنوی و هم از نظر مادی در یکی از پر برکت ترین سرزمینهای جهان است ، برکات معنوی این سرزمین و جذبه های الهی و تحرک و جنبش و وحدتی که در پرتو آن مخصوصا در مراسم حج به وجود می آید بر هیچکس پوشیده نیست ، و اگر تنها به جنبه های صوری مراسم حج اکتفاء نشود و روح و فلسفه آن زنده گردد آنگاه برکت واقعی آن آشکارتر خواهد بود.
از نظر مادی : با اینکه سرزمین خشک و بی آب و علفی است و به هیچ وجه از نظر طبیعی مناسب شرائط زندگی نیست این شهر در طول تاریخ همواره یکی از شهرهای آباد و پر تحرک و یک مرکز آماده برای زندگی و حتی برای تجارت بوده است .
2 - (هدی للعالمین)
کعبه مایه هدایت جهانیان است و مردم از نقاط دور و نزدیک ، صفحات خشکی و دریا را زیر پا می گذارند و به این عبادتگاه بزرگ جلب می شوند و در مراسم با شکوه حج که از زمان ابراهیم همچنان رایج بوده شرکت می کنند، حتی عرب جاهلی نیز کعبه را گرامی می داشت ، و مراسم حج را به عنوان اینکه آئین ابراهیم است با اینکه با خرافات آمیخته شده بود انجام می داد، و در پرتو همان مراسم ناقص خود تا حدود زیادی از کارهای نادرست خود موقتا دست برمی داشت و به این ترتیب همگان حتی بت پرستان از هدایت این خانه بزرگ بهره مند می شدند، جاذبه معنوی این سرزمین و این خانه مقدس چنان است که تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه

همه را بی اختیار تحت تاءثیر خود قرار می دهد.
3 - (فیه آیات بینات مقام ابراهیم)
در این خانه نشانه های روشنی از خداپرستی و توحید و معنویت به چشم می خورد، و دوام و بقای آن در طول تاریخ در برابر دشمنان نیرومندی که قصد نابود ساختن آن را داشتند یکی از این نشانه ها است ، آثاری که از پیامبر بزرگی همچون ابراهیم (علیه السلام) در کنار آن باقی مانده مانند زمزم ، صفا، مروه ، رکن حطیم حجر الاسود، حجر اسماعیل که هر کدام تاریخ مجسمی از قرون و اعصار گذشته است و روشنگر خاطره های عظیم و جاویدان می باشد، از دیگر نشانه ها است .
از میان این نشانه های روشن ، مقام ابراهیم به خصوص ذکر شده ، زیرا محلی است که در آن ابراهیم ایستاد، به خاطر بنای کعبه ، و یا به خاطر انجام مراسم حج و یا برای دعوت عمومی مردم برای انجام این مراسم بزرگ ، و در هر حال از مهمترین آیات مزبور است و خاطرات بی نظیری از فداکاریها، اخلاصها، و اجتماعها را زنده می کند.
در این که منظور از ((مقام ابراهیم)) خصوص آن نقطه ای است که هم اکنون سنگ مخصوصی که اثر پای ابراهیم بر آن نمایان است در آنجا است ، یا منظور از آن تمام ((حرم مکه)) و یا ((تمام مواقف حج)) است ، در میان مفسران گفتگو است ولی در روایتی که از امام صادق (علیه السلام) در کتاب کافی نقل شده اشاره به همان احتمال اول شده است . تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 31
4 - (و من دخله کان آمنا)
ابراهیم (علیه السلام) بعد از بنای خانه کعبه امنیت شهر مکه را از خداوند درخواست نمود و گفت : ((رب اجعل هذا بلدا آمنا؛ خداوندا! این سرزمین را سرزمین امن و امانی قرار بده)) (ابراهیم - 35) خداوند دعای ابراهیم را اجابت کرد و آن را یک مرکز امن قرار داد که هم مایه آرامش روح و امنیت اجتماع مردمی است که به آن می آیند و از آن الهام می گیرند و هم از نظر قوانین مذهبی ، امنیت آن آنچنان محترم شمرده شده که هر گونه جنگ و مبارزه در آن ممنوع است .
مخصوصا در اسلام ((کعبه)) بعنوان یک ماءمن و پناهگاه شناخته شده ، و حتی حیوانات این سرزمین از هر نظر باید در امنیت باشند و کسی مزاحم آنها نشود، افراد انسانی که به آن پناه می برند نیز در امان هستند حتی اگر قاتل و جانی باشند نمی توان متعرض آنها شد، ولی برای این که این احترام خاص خانه کعبه مورد سوء استفاده قرار نگیرد، و حق مظلومان پایمال نگردد اگر افراد جنایتکار و مجرمی به آن پناهنده شوند دستور داده شده آنها را از نظر آب و غذا در مضیقه قرار دهند، تا مجبور گردند آنجا را

ترک گویند، و آنها را به کیفر برسانند. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 32
آیه 98 - 101
آیه و ترجمه
قُلْ يَأَهْلَ الْكِتَبِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِئَايَتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ شهِيدٌ عَلى مَا تَعْمَلُونَ(98)
قُلْ يَأَهْلَ الْكِتَبِ لِمَ تَصدُّونَ عَن سبِيلِ اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ تَبْغُونهَا عِوَجاً وَ أَنتُمْ شهَدَاءُ وَ مَا اللَّهُ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ(99)
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تُطِيعُوا فَرِيقاً مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَب يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَنِكُمْ كَفِرِينَ(100)
وَ كَيْف تَكْفُرُونَ وَ أَنتُمْ تُتْلى عَلَيْكُمْ ءَايَت اللَّهِ وَ فِيكمْ رَسولُهُ وَ مَن يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِى إِلى صرَطٍ مُّستَقِيمٍ(101)
ترجمه :
98 - بگو: ((ای اهل کتاب ! چرا به آیات خدا کفر می ورزید؟! و خدا گواه بر اعمالی که انجام می دهید!)).
99 - بگو: ((ای اهل کتاب ! چرا افرادی را که ایمان آورده اند، از راه خدا باز می دارید، و می خواهید این راه را کج سازید؟! در حالی که شما (به درستی این راه) گواه هستید؛ و خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست .
100 - ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از گروهی از اهل کتاب (که کارشان نفاق افکنی و شعله ور ساختن آتش کینه و عداوت است) اطاعت کنید شما را پس از ایمان به کفر باز می گردانند.
101 - و چگونه ممکن است شما کافر شوید با اینکه (در دامان وحی قرار گرفته اید و) آیات خدا بر شما خوانده می شود، و پیامبر او در میان شماست ؟! (بنابراین ، به خدا تمسک جویید!) و هر کس به خدا تمسک جوید، به راه راست ، هدایت شده است . تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 33
شان نزول :
از مجموع آنچه در کتب شیعه و اهل تسنن درباره شاءن نزول این آیات نقل شده چنین استفاده می شود که : یکی از یهودیان به نام ((شاس بن قیس)) که پیرمردی تاریک دل و در کفر و عناد کم نظیر بود روزی از کنار مجمع مسلمانان می گذشت ، دید جمعی از طایفه ((اوس)) و ((خزرج)) که سالها با هم جنگهای خونینی داشتند، در نهایت صفا و صمیمیت گرد هم نشسته ، مجلس انسی به وجود آورده اند، و آتش اختلافات شدیدی که در جاهلیت در میان آنها شعله ور بود به کلی خاموش شده است .
او از دیدن این صحنه بسیار ناراحت شد و با خود گفت اگر اینها تحت رهبری محمد صلی اللّه علیه و آله از همین راه پیش روند موجودیت یهود به کلی در خطر است ، در این حال نقشه ای به نظر او رسید، و یکی از

جوانان یهودی را دستور داد که به جمع آنها بپیوندد، و حوادث خونین ((بغاث)) (محلی که جنگ شدید اوس و خزرج در آن نقطه واقع شد) به یاد آنها بیاورد، و آن حوادث را پیش چشم آنها مجسم سازد.
اتفاقا این نقشه که با مهارت به وسیله آن جوان یهودی پیاده شد، مؤ ثر واقع گردید و جمعی از مسلمانان از شنیدن این جریان به گفتگو پرداختند، و حتی بعضی از افراد طایفه ((اوس)) و ((خزرج)) یکدیگر را به تجدید آن صحنه ها تهدید کردند، چیزی نمانده بود که آتش خاموش شده دیرین بار دیگر شعله ور گردد.
خبر به پیامبر صلی اللّه علیه و آله رسید، فورا با جمعی از مهاجرین به سراغ آنها آمد، و با اندرزهای مؤ ثر و سخنان تکان دهنده خود آنها را بیدار ساخت .
جمعیت چون سخنان آرام بخش پیامبر را شنیدند از تصمیم خود برگشتند، و سلاحها را بر زمین گذاشته ، دست در گردن هم افکنده ، به شدت گریه کردند، و دانستند این از نقشه های دشمنان اسلام بوده است ، و صلح و صفا و آشتی بار دیگر کینه هایی را که می خواست زنده شود شستشو داد.
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 34
در این هنگام چهار آیه فوق نازل شد که در دو آیه نخست ، یهودیان اغوا کننده را نکوهش می کنند، و در دو آیه بعد به مسلمانان هشدار می دهد.
تفسیر :
نفاق افکنان
در نخستین آیه مورد بحث روی سخن به اهل کتاب که منظور در اینجا یهود است می باشد، و خداوند به پیغمبرش فرمان می دهد که با زبان ملامت و سرزنش از آنها بپرسد انگیزه آنها در کفر ورزیدن به آیات خدا چیست ؟ در حالی که می دانند خداوند از اعمال آنان آگاه است .
قرآن می گوید: ((بگو: ای اهل کتاب ! چرا به آیات خدا کفر می ورزید با آنکه خدا گواه بر اعمال شماست))(قل یا اهل الکتاب لم تکفرون بایات الله و الله شهید علی ما تعملون).
منظور از ((آیات خدا)) در اینجا یا آیاتی است که در تورات درباره نشانه های پیامبر اسلام وارد شده بود، و یا مجموعه آیات و معجزاتی است که به پیامبر اسلام نازل گردید و حکایت از حقانیت او می کرد.
سپس در آیه بعد آنها را ملامت می کند که اگر خود شما حاضر به پذیرفتن حق نیستید چه اصراری دارید که دیگران را نیز از راه خدا منحرف سازید و راه مستقیم الهی را در نظر آنها کج و نادرست جلوه دهید؟ قرآن می گوید: ((بگو: ای اهل کتاب ! چرا افرادی را که ایمان آورده اند از راه خدا باز می دارید و می خواهید این راه را کج سازید در حالی که شما (به درستی این راه) گواه هستید)).(قل یا اهل الکتاب لم تصدون عن سبیل الله من آمن

تبغونها عوجا و انتم شهداء).
در حالی که شما باید نخستین دسته ای باشید که این منادی الهی را ((لبیک)) تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 35
گوئید، زیرا بشارات ظهور این پیامبر قبلا در کتب شما داده شده و شما گواه بر آنید.
بنابراین چرا با سمپاشیها و وسوسه ها و القای شبهات و روشن ساختن آتش کینه های فراموش شده ، مردم را از راه مستقیم الهی دور می سازید، و علاوه بر انحراف خود بار سنگین مسئولیت انحراف دیگران را نیز بر دوش می کشید؟! چرا؟
در پایان آیه آنها را تهدید می کند که : ((خدا هرگز از اعمال شما غافل نیست)) (و ما الله بغافل عما تعملون).
شاید تعبیر به ((عدم غفلت خداوند)) در اینجا بخاطر این باشد، که : یهود برای پیشبرد مقاصد شوم خود غالبا دست به نقشه های مخفیانه و توطئه های پنهانی می زدند، که در افراد غافل و بی اطلاع زود مؤ ثر واقع می شد، و لذا می فرماید: اگر بعضی از مردم بخاطر غفلت تحت تاءثیر توطئه های شوم شما قرار گیرند، خداوندی که از اسرار نهان و آشکار آنها آگاه است ، غافل نخواهد بود، و مجازات او در انتظار شما است !.
سپس در آیه بعد روی سخن را به مسلمانان اغفال شده کرده ، می گوید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از جمعی از اهل کتاب (که کارشان نفاق افکنی و شعله ور ساختن آتش کینه و عداوت در میان شماست) اطاعت کنید شما را پس از ایمان به کفر باز می گردانند)) (یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا فریقا من الذین اوتوا الکتاب یردوکم بعد ایمانکم کافرین).
به این ترتیب به آنها هشدار می دهد که اگر تحت تاءثیر سخنان مسموم دشمن واقع شوند، و به آنها اجازه دهند که در میان افرادشان نفوذ کنند، و به وسوسه های آنها ترتیب اثر دهند، چیزی نخواهد گذشت که رشته ایمان را به کلی خواهند گسست و به سوی کفر باز می گردند، زیرا دشمن ، نخست می کوشد آتش عداوت را تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 36
در میان آنها شعله ور سازد و آنها را به جان هم بیفکند و مسلما به این مقدار قناعت نخواهد کرد، و به وسوسه های خود همچنان ادامه می دهد تا به کلی آنها را از اسلام بیگانه سازد.
از آنچه گفته شد، روشن می شود که منظور از بازگشت به کفر که در آیه فوق به آن اشاره شده ، ((کفر حقیقی و بیگانگی مطلق)) از اسلام است و نیز ممکن است منظور از ((کفر)) همان عداوتها و دشمنیهای دوران جاهلیت باشد، که آن خود یکی از شعبه ها و نشانه های کفر محسوب می شود، چه اینکه ایمان سرچشمه محبت و برادری است ، و کفر سرچشمه پراکندگی و عداوت است .

در آخرین آیه مورد بحث به صورت تعجب از مؤ منان سؤ ال می کند: ((و چگونه ممکن است شما کافر شوید با اینکه (در دامان وحی قرار گرفته اید) و آیات خدا بر شما خوانده می شود و پیامبر او در میان شماست)) (و کیف تکفرون و انتم تتلی علیکم آیات الله و فیکم رسوله) این جمله در حقیقت اشاره به این است که اگر دیگران گمراه شوند، زیاد جای تعجب نیست ، تعجب در این است که افرادی که پیامبر را در میان خود می بینند، و دائما با عالم وحی در تماس هستند چگونه ممکن است گمراه گردند، و مسلما اگر چنین اشخاصی گمراه شوند، مقصر اصلی خود آنها هستند و مجازاتشان بسیار دردناک خواهد بود.
در پایان این آیات به مسلمانان توصیه می کند، که برای نجات خود از وسوسه های دشمنان ، و برای هدایت یافتن به صراط مستقیم ، دست به دامن لطف پروردگار بزنند، و به ذات پاک او و آیات قرآن مجید متمسک شوند، و قرآن می گوید: ((و هر کس به خدا تمسک جوید به راه مستقیم هدایت شده است)) (و من یعتصم بالله فقد تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 37
هدی الی صراط مستقیم).
از نکته هایی که در این آیات جلب توجه می کند این است که در دو آیه اول که روی سخن در آن به یهود است به صورت خطاب بالواسطه است ، زیرا به پیامبر دستور می دهد که این مطالب را به آنها بگوید، لذا با کلمه قل (بگو) شروع شده است ، اما در دو آیه اخیر که روی سخن به مؤ منان است ، خطاب بدون واسطه صورت گرفته ، و بدون کلمه ((قل)) شروع شده است ، و این نشانه نهایت لطف و توجه خاص خداوند به بندگان با ایمان است . آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 38
آیه 102-103
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَ لا تمُوتُنَّ إِلا وَ أَنتُم مُّسلِمُونَ(102)
وَ اعْتَصِمُوا بحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُواْ نِعْمَت اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّف بَينَ قُلُوبِكُمْ فَأَصبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَ كُنتُمْ عَلى شفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنهَا كَذَلِک يُبَينُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَتِهِ لَعَلَّكمْ تهْتَدُونَ(103)
ترجمه :
102 - ای کسانی که ایمان آورده اید! آنچنان که حق تقوی و پرهیزکاری است ، از خدا بپرهیزید! و از دنیا نروید، مگر اینکه مسلمان باشید! (باید گوهر ایمان را تا پایان عمر حفظ کنید!)
103 - و همگی به ریسمان خدا (قرآن و اسلام و هر گونه وسیله ارتباط دیگر) چنگ زنید، و پراکنده نشوید! و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود، به یاد

آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید، و او میان دلهای شما، الفت ایجاد کرد، و به برکت نعمت او، برادر شدید! و شما بر لب حفره ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد؛ این چنین ، خداوند آیات خود را برای شما آشکار می سازد، شاید هدایت شوید.
شان نزول :
می دانیم که در دوران جاهلیت دو قبیله بزرگ در مدینه به نام ((اوس)) و ((خزرج)) وجود داشتند که بیش از یکصد سال ! جنگ و خونریزی و اختلاف در میان آن دو جریان داشت ، و هر چند وقت ناگهان به جان یکدیگر می افتادند و خسارات جانی و مالی فراوانی به یکدیگر وارد می کردند.
یکی از موفقیتهای بزرگ پیغمبر صلی اللّه علیه و آله پس از هجرت به مدینه ، این بود که به وسیله اسلام صلح و صفا در میان آن دو ایجاد کرد، و با اتحاد آنها جبهه نیرومندی تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 39
در مدینه به وجود آمد.
اما از آنجا که ریشه های اختلاف فوق العاده زیاد و نیرومند، و اتحاد تازه و جوان بود گاه بیگاه ، بر اثر عواملی ، اختلافات فراموش شده شعله ور می شد، که به زودی در پرتو تعلیمات اسلام و تدبیر پیامبر صلی اللّه علیه و آله خاموش می گشت .
در آیات پیش نمونه ای از بروز اختلافات را بر اثر تحریکات دشمنان دانا مشاهده کردیم ، ولی این آیات اشاره به نوع دیگری از این اختلافات است که بر اثر دوستان نادان و تعصبهای جاهلانه به وجود آمد.
می گویند روزی دو نفر از قبیله ((اوس)) و ((خزرج)) به نام ((ثعلبة بن غنم)) و ((اسعد بن زراره)) در برابر یکدیگر قرار گرفتند، و هر کدام افتخاراتی را که بعد از اسلام نصیب قبیله او شده بود بر می شمرد، ((ثعلبه)) گفت : خزیمة بن ثابت (ذوالشهادتین) و حنظله (غسیل الملائکه) که هر کدام از افتخارات مسلمانانند، از ما هستند، و همچنین عاصم بن ثابت ، و سعد بن معاذ از ما می باشند.
در برابر او ((اسعد بن زراره)) که از طایفه خزرج بود گفت : چهار نفر از قبیله ما در راه نشر و تعلیم قرآن خدمت بزرگی انجام دادند: ابی بن کعب ، و معاذ بن جبل ، و زید بن ثابت ، و ابو زید، به علاوه ((سعد بن عباده)) رئیس و خطیب مردم مدینه از ما است .
کم کم کار به جای باریک کشید، و قبیله دو طرف از جریان آگاه شدند، و دست به اسلحه کرده ، در برابر یکدیگر قرار گرفتند، بیم آن می رفت که بار دیگر آتش جنگ بین آنها شعله ور گردد و زمین از خون آنها رنگین شود!
خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، حضرت فورا به محل حادثه آمد، و با بیان و تدبیر خاص خود به آن وضع خطرناک پایان داد، و صلح و صفا را در میان آنها بر قرار نمود. آیات فوق در اینجا نازل گردید و به صورت یک

حکم عمومی همه مسلمانان را با بیان مؤ ثر و مؤ کدی دعوت به اتحاد نمود. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 40
تفسیر :
دعوت به تقوی
در این آیه نخست دعوت به تقوی شده است تا مقدمه ای برای دعوت به سوی اتحاد باشد، در حقیقت دعوت به اتحاد بدون استمداد از یک ریشه اخلاقی و عقیده ای بی اثر و یا بسیار کم اثر است ، به همین دلیل در این آیه کوشش شده است تا عوامل ایجاد کننده اختلاف و پراکندگی در پرتو ایمان و تقوی تضعیف گردند، لذا افراد با ایمان را مخاطب ساخته و می گوید ((همگی از خدا بپرهیزید، و حق تقوی و پرهیزگاری را انجام دهید)). (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته)
در اینکه منظور از ((حق تقوی)) چیست ؟ در میان مفسران سخن بسیار است اما شک نیست که حق تقوی آخرین و عالیترین درجه پرهیزگاری است ، که پرهیز از هرگونه گناه و عصیان و تعدی و انحراف از حق را شامل می گردد، و لذا در تفسیر ((الدر المنثور)) از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و در تفسیر ((عیاشی)) و ((معانی الاخبار)) از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که در تفسیر ((حق تقوی)) فرمودند: ((ان یطاع فلا یعصی و یذکر فلا ینسی و یشکر فلا یکفر) یعنی ؛ ((حق تقوی)) و پرهیزگاری این است که پیوسته اطاعت فرمان او کنی ، و هیچگاه معصیت ننمایی ، همواره به یاد او باشی ، و او را فراموش نکنی ، و در برابر نعمتهای او شکرگزار باشی و کفران نعمت او ننمایی)).
بدیهی است انجام این دستور همانند همه دستورات الهی بستگی به میزان توانایی انسان دارد بنابراین آیه فوق با آیه 16 سوره تغابن که می گوید: ((فاتقوا الله ما استطعتم ؛ ((تا آنجا که توانایی دارید پرهیزگاری پیشه کنید)) هیچگونه منافاتی ندارد و گفتگو درباره تضاد این دو آیه و نسخ یکی به وسیله دیگری به کلی بی اساس است .
البته آیه دوم در حقیقت بیان قید و به اصطلاح تخصیص در آیه اول است و آن را مقید به مقدار توانایی انسان می کند و از آنجا که ظاهرا در میان قدما گاهی کلمه ((نسخ)) بر ((تخصیص)) اطلاق می شده ممکن است منظور کسانی که آیه دوم را ناسخ تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 41
آیه اول دانسته اند همان ((تخصیص)) بوده باشد.
به هر حال در پایان آیه هشدار می دهد به طایفه اوس و خزرج و همه مسلمانان جهان که به هوش باشند، تنها اسلام آوردن کافی نیست ، مهم آن است که ایمان و اسلام خود را تا واپسین ساعات عمر حفظ کنند، و با روشن ساختن آتشهای خاموش شده کینه های دوران جاهلی و پیروی از تعصبهای نابخردانه ، ایمان و اعمال پاک خود را بر باد ندهند، تا عاقبت و

پایان کار آنها به بدبختی نگراید، لذا با تاءکید می فرماید: ((مراقب باشید که از دنیا جز با ایمان و اسلام بیرون نروید. (و لا تموتن الا و انتم مسلمون).

دعوت به سوی اتحاد

در آیه بحث نهایی که همان ((مساءله اتحاد و مبارزه با هر گونه تفرقه)) باشد مطرح شده و می فرماید: ((همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید، و از هم پراکنده نشوید)) (و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا)

درباره اینکه منظور از ((حبل الله)) (ریسمان الهی) چیست ؟ مفسران احتمالات مختلفی ذکر کرده اند، بعضی می گویند منظور از آن قرآن است ، و بعضی می گویند اسلام ، و بعضی دیگر گفته اند منظور خاندان پیامبر و ائمه معصومین هستند.

در روایاتی که از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و ائمه اهل بیت نقل شده نیز همین تعبیرات گوناگون دیده می شود، مثلا در تفسیر در ((الدر المنثور)) از پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و در کتاب ((معانی الاخبار)) از امام سجاد (علیه السلام) نقل شده که فرمودند: ((حبل الله قرآن است))، و در تفسیر ((عیاشی)) از امام باقر (علیه السلام) که فرمود: ((ریسمان الهی آل محمد صلی اللّه علیه و آله می باشند، که مردم ماءمور به تمسک به آن هستند.)) تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 42

ولی نه این احادیث و نه آن تفسیرها، هیچ کدام با یکدیگر اختلاف ندارند، زیرا منظور از ریسمان الهی هر گونه وسیله ارتباط با ذات پاک خداوند است ، خواه این وسیله ، اسلام باشد، یا قرآن ، یا پیامبر و اهل بیت او، و به عبارت دیگر تمام آنچه گفته شد، در مفهوم وسیع ((ارتباط با خدا)) که از معنی ((حبل الله)) استفاده می شود، جمع است .

تعبیر به (حبل الله) برای چیست ؟

نکته جالب اینکه تعبیر از این امور به ((حبل الله)) در واقع اشاره به یک حقیقت است ، که انسان در شرائط عادی و بدون داشتن مربی و راهنما، در قعر دره طبیعت ، و چاه تاریک غرائز سرکش ، و جهل و نادانی باقی خواهد ماند. و برای نجات از این دره و بر آمدن از این چاه نیاز به رشته و ریسمان محکمی دارد که به آن چنگ بزند و بیرون آید، این رشته محکم همان ارتباط با خدا از طریق قرآن و آورنده قرآن و جانشینان واقعی او می باشد، که مردم را از سطوح پائین و پست بالا برده و به آسمان تکامل معنوی و مادی می رسانند.

دشمنان دیروز و برادران امروز

سپس قرآن به نعمت بزرگ اتحاد و برادری اشاره کرده و مسلمانان را به تفکر در وضع اندوه بار گذشته ، و مقایسه آن ((پراکندگی)) با این ((وحدت)) دعوت می کند، و می گوید: ((فراموش نکنید که در گذشته

چگونه با هم دشمن بودید ولی خداوند در پرتو اسلام و ایمان دلهای شما را به هم مربوط ساخت ، و شما دشمنان دیروز، برادران امروز شدید)) (و اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا)
و جالب توجه اینکه کلمه نعمت را دو بار در این جمله تکرار کرده و به این طریق اهمیت موهبت اتفاق و برادری را گوش زد می کند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 43
نکته دیگر اینکه مساءله تاءلیف قلوب مؤ منان را به خود نسبت داده ، می گوید: ((خدا در میان دلهای شما الفت ایجاد کرد)) و با این تعبیر، اشاره به یک معجزه اجتماعی اسلام شده ، زیرا اگر سابقه دشمنی و عداوت پیشین عرب را درست دقت کنیم که چگونه کینه های ریشه دار در طول سالهای متمادی در دلهای آنها انباشته شده بود، و چگونه یک موضوع جزئی و ساده کافی بود آتش جنگ خونینی در میان آنها بیفروزد مخصوصا با توجه به اینکه مردم نادان و بی سواد و نیمه وحشی معمولا افرادی لجوج و انعطاف ناپذیرند، و به آسانی حاضر به فراموش کردن کوچکترین مسائل گذشته نیستند، در این صورت اهمیت این ((معجزه بزرگ اجتماعی)) اسلام آشکار می شود، و ثابت می گردد که از طرق عادی و معمولی امکان پذیر نبود که در طی چند سال ، از چنان ملت پراکنده و کینه توز و نادان و بی خبر، ملتی واحد و متحد و برادر بسازند.
اعتراف مورخان و دانشمندان
اهمیت موضوع فوق (وحدت و برادری در میان قبائل کینه توز عرب) از نظر دانشمندان و مورخان حتی دانشمندان و مورخان غیر مسلمان مخفی نمانده و همگی با اعجاب فراوان از آن یاد کرده اند، به عنوان نمونه :
((جان دیون پورت)) دانشمند معروف انگلیسی می نویسد:((... محمد یک نفر عرب ساده ، قبائل پراکنده کوچک و برهنه و گرسنه کشور خودش را مبدل به - یک جامعه فشرده و با انضباط نمود و در میان ملل روی زمین آنها را با صفات و اخلاق تازه ای معرفی کرد، و در کمتر از سی سال ، این طرز و روش امپراطور قسطنطنیه را مغلوب کرد، و سلاطین ایران را از بین برد. سوریه و بین النهرین و مصر را تسخیر کرد و دامنه فتوحاتش را از اقیانوس اطلس تا کرانه دریای خزر و تا رود سیحون بسط داد. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 44
((توماس کارل)) می گوید: ((خداوند عرب را بوسیله اسلام از تاریکیها بسوی روشنائیها هدایت فرمود، از ملت خموش و راکدی که نه صدائی از آن می آمد و نه حرکتی محسوس بود، ملتی بوجود آورد که از گمنامی بسوی شهرت ، از سستی بسوی بیداری ، از پستی بسوی فراز، و از عجز و ناتوانی بسوی نیرومندی سوق داده شده ، نورشان از چهار سوی جهان

می تابید. از اعلان اسلام یک قرن بیشتر نگذشته بود که مسلمانان یک پا در هندوستان و پای دیگری در اندلس نهادند و بالاخره در همین مدت کوتاه اسلام بر نصف دنیا نورافشانی می کرد)).
((دکتر گوستاولوبون)) به این حقیقت این چنین اعتراف کرده است :((... تا زمان این حادثه حیرت انگیز یعنی ((اسلام)) که دفعتا نژاد عرب را به لباس جهانگیری و خلاق معانی بما نشان داد، هیچیک از قسمتهای عربستان نه جزء تاریخ تمدن شمرده می شد و نه از حیث علم یا مذهب نشانی از آن بود.
((نهرو)) دانشمند و سیاستمدار فقید هندی در این باره می نویسد:((... سرگذشت عرب و داستان اینکه چگونه به سرعت در آسیا و اروپا و افریقا توسعه یافتند و فرهنگ و تمدن عالی و بزرگی را بوجود آوردند یکی از شگفتیهای تاریخ بشری می باشد، نیرو و فکر تازه ای که عربها را بیدار ساخت و ایشان را از اعتماد بنفس و قدرت سرشار ساخت ((اسلام)) بود...)). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 45
سپس قرآن می گوید:((شما در گذشته در لبه گودالی از آتش بودید که هر آن ممکن بود در آن سقوط کنید و همه چیز شما خاکستر گردد))، اما خداوند شما را نجات داد و از این پرتگاه به نقطه امن و امانی که همان نقطه برادری و محبت بود رهنمون ساخت . (و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها)
((شفا)) در اصل لغت به کناره چاه و یا خندق و مانند آن گویند، و شاید اطلاق ((شفه)) بر لب نیز بهمین مناسبت باشد، و همچنین استعمال این کلمه در بهبودی از بیماری نیز بخاطر آن است که انسان در کناره ((سلامت و تندرستی)) قرار می گیرد.
در اینکه منظور از ((نار)) در آیه آتش دوزخ است یا آتش های این جهان در میان مفسران گفتگو شده است ، ولی با توجه به مجموع آیه چنین بنظر می رسد که نار کنایه از جنگها و نزاعهائی بوده که هر لحظه در دوران جاهلیت به بهانه ای در میان اعراب شعله ور می شد، قرآن مجید باین جمله اوضاع خطرناک عصر جاهلیت را منعکس می سازد که هر لحظه خطر جنگ و خونریزی آنها را تهدید می کرد و خداوند در پرتو نور اسلام آنها را از آن وضع نجات داد و مسلما با نجات یافتن از وضع خطرناک گذشته از آتش سوزان دوزخ نیز نجات یافتند.
در پایان آیه برای تاءکید بیشتر می گوید: ((خداوند این چنین آیات خود را روشن می سازد تا هدایت شوید)) (کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تهتدون).
بنابراین هدف نهایی هدایت و نجات شما است و چون پای منافع و سرنوشت شما در میان است باید به آنچه گفته شد اهمیت فراوان دهید.

نقش اتحاد در بقای ملتها
با تمام گفتگوهایی که درباره اثر اعجاز آمیز اتحاد در پیشرفت اهداف اجتماعی و سربلندی اجتماعات گفته شده است ، می توان گفت هنوز اثر واقعی آن شناخته نشده است . تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 46
امروز سدهای عظیمی در نقاط مختلف جهان برپا شده که مبداء تولید بزرگترین نیروهای صنعتی است و سرزمینهای وسیعی را زیر پوشش آبیاری و روشنائی خود قرار داده است ، اگر درست فکر کنیم می بینیم این قدرت عظیم چیزی جز نتیجه بهم پیوستن قدرتهای ناچیز دانه های باران نیست و آنگاه به اهمیت اتحاد و کوششهای دسته جمعی انسانها واقف می شویم .
در احادیث فراوانی که از پیامبر و پیشوایان بزرگ اسلام به ما رسیده به لزوم و اهمیت این موضوع با عبارات مختلفی اشاره شده است :
در یک مورد پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله می فرماید: ((المؤ من للمؤ من کالبنیان یشید بعضه بعضا؛ افراد با ایمان نسبت به یکدیگر همانند اجزای یک ساختمانند که هر جزئی از آن جزء دیگر را محکم نگاه می دارد)).
و نیز فرمود: ((المؤ منون کالنفس الواحدة ؛ ((مؤ منان همچون یک روحند)).
و نیز می فرماید: ((مثل المؤ منین فی توادهم و تراحمهم کمثل الجسد الواحد اذا اشتکی بعضه تداعی سائره بالسهر و الحمی ؛ مثل افراد با ایمان در دوستی و نیکی به یکدیگر همچون اعضای یک پیکر است که چون بعضی از آن رنجور شود و به درد آید اعضای دیگر را قرار و آرامش نخواهد بود)).
آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 47
آیه 104
آیه و ترجمه
وَ لْتَکُن مِّنکُمْ أُمَّةٌ یَدْعُونَ إِلی الخْیرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالمْعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ أُولَئک هُمُ الْمُفْلِحُونَ(104)
ترجمه :
104 - باید از میان شما جمعی دعوت به نیکی ، و امر به معروف و نهی از منکر کنند! و آنها همان رستگارانند.
تفسیر :
دعوت به حق و مبارزه با فساد
به دنبال آیات پیشین که مساءله اخوت و اتحاد را توصیف می کرد در این آیه اشاره به مساءله ((امر به معروف)) و ((نهی از منکر)) شده که در حقیقت یک پوشش اجتماعی برای محافظت جمعیت است ، زیرا اگر

مساءله امر به معروف و نهی از منکر در میان نباشد عوامل مختلفی که دشمن بقای ((وحدت اجتماعی)) هستند، همچون موریانه از درون ، ریشه های اجتماع را می خورند، و آن را از هم متلاشی می سازند، بنابراین حفظ وحدت اجتماعی بدون نظارت عمومی ممکن نیست !.
در آیه فوق دستور داده شده که همواره در میان مسلمانان باید امتی باشند که این دو وظیفه بزرگ اجتماعی را انجام دهند: مردم را به نیکی ها دعوت کنند، و از بدیها باز دارند.(و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر).
((امت)) در اصل از ماده ((ام)) به معنی هر چیزی است که اشیاء دیگری به آن بضمیمه گردد و به همین جهت ((امت)) به جماعتی که جنبه وحدتی در میان آنها باشد گفته می شود خواه وحدت از نظر زمان یا از نظر مکان و یا از نظر هدف و مرام باشد، بنابراین به اشخاص متفرق و پراکنده ((امت)) گفته نمی شود. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 48
و در پایان آیه تصریح می کند که فلاح و رستگاری تنها از این راه ممکن است . (و اولئک هم المفلحون).
سؤ ال :
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که ظاهر ((منکم امة)) این است که این امت بعضی از جمعیت مسلمانان را تشکیل می دهد، نه همه آنها را، و به این ترتیب وظیفه امر به معروف و نهی از منکر جنبه عمومی نخواهد داشت ، بلکه وظیفه طایفه خاصی است ، اگر چه انتخاب و تربیت این جمعیت ، وظیفه همه مردم است ، و به عبارت دیگر این دو وظیفه واجب کفائی است نه عینی ، با اینکه از دیگر آیات قرآن بر می آید که این دو وظیفه جنبه عمومی دارد، و به عبارت دیگر واجب عینی است نه واجب کفائی ، مثلا در چند آیه بعد از این آیه می خوانیم : ((کنتم خیر امة اخرجت للناس تاءمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر؛ شما بهترین امتی بودید که بسود مردم مبعوث شدید، چه اینکه امر به معروف و نهی از منکر می کنید)) و در سوره ((والعصر)) می فرماید: ((همه مردم در زیانند جز آنان که ایمان و عمل صالح دارند و دعوت به حق و توصیه به صبر و استقامت می کنند)) طبق این آیات و مانند آنها این دو وظیفه اختصاص به دسته معینی ندارد.
پاسخ:
دقت در مجموع این آیات پاسخ سؤ ال را روشن می سازد، زیرا چنین استفاده می شود که ((امر به معروف و نهی از منکر)) دو مرحله دارد: یکی ((مرحله فردی)) که هر کس موظف است به تنهائی ناظر اعمال دیگران باشد، و دیگری ((مرحله دسته جمعی)) که امتی مؤ ظفند برای پایان دادن به نابسامانیهای اجتماع دست به دست هم بدهند و با یکدیگر

تشریک مساعی کنند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 48
قسمت اول وظیفه عموم مردم است ، و چون جنبه فردی دارد طبعا شعاع آن محدود بتوانایی فرد است ، اما قسمت دوم شکل واجب کفائی به خود می گیرد و چون جنبه دسته جمعی دارد و شعاع قدرت آن وسیع و طبعا از شئون حکومت اسلامی محسوب می شود. این دو شکل از مبارزه با فساد و دعوت به سوی حق ، از شاهکارهای قوانین اسلامی محسوب می گردد، و مساءله تقسیم کار را در سازمان حکومت اسلامی و لزوم تشکیل یک گروه نظارت بر وضع اجتماعی و سازمانهای حکومت مشخص می سازد.
سابق بر این در ممالک اسلامی (و امروز در پاره ای از کشورهای اسلامی ، مانند حجاز) با الهام از آیه فوق تشکیلاتی مخصوص مبارزه با فساد و دعوت به انجام مسئولیتهای اجتماعی به نام اداره حسبه و ماءموران آن به نام ((محتسب)) و یا آمرین به معروف وجود داشته است که ماءمور بودند با همکاری یکدیگر با هر گونه فساد و زشتکاری در میان مردم ، و یا هر گونه ظلم و فساد در دستگاه حکومت مبارزه کنند، و هم چنین مردم را به کارهای نیک و پسندیده تشویق نمایند.
بنابراین وجود این جمعیت با آن قدرت وسیع ، هیچ گونه منافاتی با عمومی بودن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر در شعاع فرد و با قدرت محدود ندارد.
از آنجا که این بحث از مباحث مهم قرآن مجید است ، و در آیات فراوانی به آن اشاره شده ، لازم است نکاتی را در اینجا یادآور شویم : تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 50
1 - ((معروف)) و ((منکر)) چیست ؟
((معروف)) در لغت به معنی شناخته شده (از ماده عرف) و ((منکر)) به معنی ن ((ناشناس)) (از ماده انکار) است . و به این ترتیب کارهای نیک ، اموری شناخته شده ، و کارهای زشت و ناپسند، اموری ناشناس معرفی شده اند. چه اینکه فطرت پاک انسانی با دسته اول آشنا و با دوم ناآشنا است !
2 - آیا امر به معروف یک وظیفه عقلی است یا تعبدی ؟
جمعی از دانشمندان اسلامی معتقدند که وجوب این دو وظیفه تنها با دلیل نقلی ثابت شده ، و عقل فرمان نمی دهد که انسان دیگری را از کار بدی که زیانش تنها متوجه خود او است باز دارد.
ولی با توجه به پیوندهای اجتماعی و اینکه هیچ کار بدی در اجتماع انسانی در نقطه خاصی محدود نمی شود، بلکه هر چه باشد همانند آتشی ممکن است به نقاط دیگر سرایت کند، عقلی بودن این دو وظیفه مشخص می شود.
به عبارت دیگر: در اجتماع چیزی به عنوان ضرر فردی وجود ندارد، و هر

زیان فردی امکان این را دارد که به صورت یک زیان اجتماعی در آید، و به همین دلیل منطق و عقل به افراد اجتماع اجازه می دهد که در پاک نگه داشتن محیط زیست خود از هر گونه تلاش و کوششی خودداری نکنند.
اتفاقا در بعضی از احادیث به این موضوع اشاره شده است . از پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله چنین نقل شده که فرمود: ((یک فرد گنهکار، در میان مردم همانند کسی است که با جمعی سوار کشتی شود، و به هنگامی که در وسط دریا قرار گیرد تبری برداشته و به سوراخ کردن موضعی که در آن نشسته است بپردازد، و هر گاه به او اعتراض کنند، در جواب بگوید من در سهم خود تصرف می کنم !، اگر دیگران او را از این عمل خطرناک باز ندارند، طولی نمی کشد که آب دریا به داخل کشتی نفوذ کرده و یکباره همگی در دریا غرق می شوند)).
پیامبر صلی اللّه علیه و آله با این مثال جالب منطقی بودن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را مجسم ساخته ، و حق نظارت فرد بر اجتماع را یک حق طبیعی که ناشی از پیوند سرنوشتهاست ، می داند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 51
3 - اهمیت امر به معروف و نهی از منکر
علاوه بر آیات فراوان قرآن مجید احادیث زیادی در منابع معتبر اسلامی نیز درباره اهمیت این دو وظیفه بزرگ اجتماعی وارد شده است که در آنها به خطرات و عواقب شومی که بر اثر ترک این دو وظیفه در جامعه بوجود می آید اشاره گردیده ، به عنوان نمونه :
1 - امام باقر (علیه السلام) می فرماید: ((ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فریضة عظیمة بها تقام الفرائض و تامن المذاهب و تحل المکاسب و ترد المظالم و تعمر الارض و ینتصف من الاعداء و یستقیم الامر؛ امر به معروف و نهی از منکر دو فریضه بزرگ الهی است که بقیه فرائض با آنها برپا می شوند، و بوسیله این دو، راهها امن می گردد، و کسب و کار مردم حلال می شود، حقوق افراد تاءمین می گردد، و در سایه آن زمینها آباد، و از دشمنان انتقام گرفته می شود، و در پرتو آن همه کارها روبراه می گردد)).
2 - پیغمبر اکرم می فرماید: ((من امر بالمعروف و نهی عن المنکر فهو خلیفة الله فی ارضه و خلیفة رسول الله و خلیفة کتابه ؛ کسی که امر به معروف و نهی از منکر کند جانشین خداوند در زمین ، و جانشین پیامبر و کتاب او است)).
از این حدیث بخوبی استفاده می شود که این فریضه بزرگ قبل از هر چیز یک برنامه الهی است و بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی همه جزء این برنامه است .
3 - مردی خدمت پیامبر آمد - در حالی که حضرت بر فراز منبر نشسته بود

- پرسید. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 52
من خیر الناس ؛ از همه مردم بهتر کیست ؟
پیامبر فرمود: ((آمرهم بالمعروف و انهاهم عن المنکر و اتقاهم لله و ارضاهم ؛ آن کس که از همه بیشتر امر به معروف و نهی از منکر کند و آن کس که از همه پرهیزگارتر باشد و در راه خشنودی خدا از همه بیشتر گام بردارد)).
4 - در حدیث دیگری از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله نقل شده که فرمود: ((باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و گرنه خداوند ستمگری را بر شما مسلط می کند که نه به پیران احترام می گذارد، و نه به خوردسالان رحم می کند، نیکان و صالحان شما دعا می کنند ولی مستجاب نمی شود و از خداوند یاری می طلبند اما خدا به آنها کمک نمی کند و حتی توبه می کنند و خدا از گناهانشان در نمی گذرد)).
اینها همه واکنش طبیعی اعمال جمعیتی است که این وظیفه بزرگ اجتماعی را تعطیل کنند زیرا بدون نظارت عمومی ، جریان امور از دست نیکان خارج می شود، و بدان میدان اجتماع را تسخیر می کنند، و اینکه در حدیث فوق می فرماید حتی توبه آنها قبول نمی شود به خاطر آن است که توبه با ادامه سکوت آنها در برابر مفاسد مفهوم صحیحی ندارد مگر اینکه در برنامه خود تجدید نظر کنند.
5 - علی (علیه السلام) می فرماید: ((و ما اعمال البر کلها و الجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف و النهی عن المنکر الا کنفثة فی بحر لجی ؛ تمام کارهای نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر چون آب دهان است در برابر دریای پهناور! تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 53
این همه تاءکیدات به خاطر آن است که این دو وظیفه بزرگ در حقیقت ضامن اجرای بقیه وظائف فردی و اجتماعی است ، و در حکم روح و جان آنها محسوب می شود، و با تعطیل آنها تمام احکام و اصول اخلاقی ارزش خود را از دست خواهد داد.
4 - آیا امر به معروف موجب سلب آزادی است ؟
در پاسخ این سؤ ال باید گفت با اینکه به طور مسلم زندگانی دسته جمعی برای افراد بشر فوائد و برکات فراوانی دارد و حتی این نوع مزایا انسان را وادار به زندگانی اجتماعی کرده است ، ولی در مقابل آن محدودیتهائی نیز برای او ببار می آورد، و چون در برابر فوائد بیشمار زندگی دسته جمعی ضرر این نوع محدودیتها جزئی و ناچیز است لذا بشر از روز اول تن به زندگی اجتماعی داده و محدودیتها را پذیرفته است ، و از آنجا که در زندگی اجتماعی سرنوشت افراد بهم مربوط است ، و به اصطلاح افراد اجتماع در سرنوشت یکدیگر اثر دارند حق نظارت در اعمال دیگران حق

طبیعی و خاصیت زندگی دسته جمعی است ، چنانچه این مطلب به طرز جالبی در حدیثی که سابقا از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله نقل کردیم آمده است . بنابراین انجام این فریضه نه تنها با آزادیهای فردی مخالف نیست ، بلکه وظیفه ای است که افراد در مقابل یکدیگر دارند.
5 - آیا امر به معروف تولید هرج و مرج نمی کند؟
سؤ ال دیگری که در اینجا مطرح می شود این است که : هر گاه بنا شود که همه مردم در وضع اجتماع دخالت کرده و بر اعمال یکدیگر نظارت کنند، تولید هرج و مرج و برخوردهای مختلف در جامعه می گردد، و با مساءله تقسیم وظائف و مسئولیتها در اجتماع مخالف است . تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 54
در پاسخ این سؤ ال باید گفت : از بحثهای گذشته این حقیقت روشن شد که امر به معروف و نهی از منکر دارای دو مرحله است ، مرحله نخست که جنبه عمومی دارد، شعاع آن محدود است ، و از تذکر و اندرز دادن و اعتراض و انتقاد نمودن و مانند آن تجاوز نمی کند، مسلما یک اجتماع زنده باید تمام نفراتش در برابر مفاسد دارای چنین مسئولیتی باشند.
ولی مرحله دوم که مخصوص جمعیت معینی است و از شؤ ون حکومت اسلامی محسوب می شود، قدرت بسیار وسیعی دارد، به این معنی که اگر نیاز به شدت عمل و حتی قصاص و اجرای حدود باشد این جمعیت اختیار دارند که زیر نظر حاکم شرع و متصدیان حکومت اسلامی انجام وظیفه کنند.
بنابراین با توجه به مراحل مختلف امر به معروف و نهی از منکر، و حدود و مقررات هر یک ، نه تنها هرج و مرجی در اجتماع تولید نمی شود، بلکه اجتماع از صورت یک جامعه مرده و فاقد تحرک بیرون آمده به یک جامعه زنده تبدیل می گردد.
6 - امر به معروف از خشونت جدا است ؟
در پایان این بحث تذکر این نکته نیز لازم است که باید در انجام این فریضه الهی و دعوت به سوی حق و مبارزه با فساد، دلسوزی و حسن نیت و پاکی هدف را فراموش نکرد، و جز در موارد ضرورت از راههای مسالمت آمیز وارد شد، نباید انجام این وظیفه را مساوی با خشونت گرفت .
ولی متاءسفانه بعضی افراد به هنگام انجام این وظیفه ، در غیر مورد ضرورت ، از راه خشونت آمیز وارد می شوند، و گاهی متوسل به الفاظ زشت و زننده می گردند، و لذا می بینیم این نوع امر به معروف ها نه تنها اثر خوبی از خود نمی گذارد، بلکه گاهی نتیجه معکوس هم می دهد، در حالی که روش پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سیره ائمه هدی (علیهمالسلام) تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 55
نشان می دهد که آنها به هنگام اجرای این دو وظیفه آنها را با نهایت لطف

و محبت می آمیختند، و به همین دلیل سرسخت ترین افراد به زودی در برابر آنها تسلیم می شدند.
در تفسیر ((المنار)) در ذیل آیه چنین می خوانیم : جوانی به خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا آیا به من اجازه می دهی زنا کنم ؟! با گفتن این سخن فریاد مردم بلند شد و از گوشه و کنار به او اعتراض کردند، ولی پیامبر با خونسردی و ملایمت فرمود: نزدیک بیا،
جوان نزدیک آمد، و در برابر پیامبر نشست ، حضرت با محبت از او پرسید آیا دوست داری با مادر تو چنین کنند؟
گفت : نه فدایت شوم ،
فرمود: همینطور مردم راضی نیستند با مادرانشان چنین شود، آیا دوست داری با دختر تو چنین کنند؟
گفت نه فدایت شوم ،
فرمود: همینطور مردم درباره دخترانشان راضی نیستند، بگو ببینم آیا برای خواهرت می پسندی ؟!
جوان مجددا انکار کرد (و از سؤ ال خود به کلی پشیمان شد) پیامبر سپس دست بر سینه او گذاشت و در حق او دعا کرد و فرمود: ((خدایا قلب او را پاک گردان و گناه او را ببخش و دامان او را از آلودگی به بی عفتی نگاه دار)). از آن به بعد منفورترین کار در نزد این جوان زنا بود!... این بود نتیجه ملایمت و محبت در نهی از منکر. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 56
آیه 105
آیه و ترجمه
وَ لا تَکُونُوا کالَّذِینَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَیِّنَت وَ أُولَئک لَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ(105)
ترجمه :
105 - و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند، (آن هم) پس از آنکه نشانه های روشن (پروردگار) به آنان رسید! و آنها عذاب عظیمی دارند.
تفسیر :
در این آیه مجددا بحث در پیرامون مساءله اتحاد و پرهیز از تفرقه و نفاق است ، این آیه مسلمانان را از اینکه همانند اقوام پیشین ، همچون یهود و نصاری ، راه تفرقه و اختلاف را پیش گیرند و عذاب عظیم برای خود بخرند برحذر می دارد، و در حقیقت آنها را به مطالعه تاریخ پیشینیان ، و سرنوشت دردناک آنها پس از اختلاف و تفرقه دعوت می کند.
می فرماید: ((و مانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و اختلاف کردند (آن هم) پس از آنکه نشانه های روشن (پروردگار) به آنان رسید! و آنها عذاب

عظیمی دارند)) (و لا تکونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءهم البینات و اولئک لهم عذاب عظیم).
اصرار و تاءکید قرآن مجید در این آیات ، درباره اجتناب از تفرقه و نفاق ، اشاره به این است که این حادثه در آینده در اجتماع آنها وقوع خواهد یافت زیرا هر کجا قرآن در ترساندن از چیزی زیاد اصرار نموده اشاره به وقوع و پیدایش آن می باشد.
پیامبر اسلام نیز این پیش بینی را قبلا کرد و صریحا به مسلمانان خبر داد که : ((قوم یهود بعد از موسی 71 فرقه شدند و مسیحیان 72 فرقه و امت من بعد از من 73 فرقه خواهند شد)). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 57
ظاهرا عدد 70 اشاره به کثرت است و به اصطلاح ((عدد تکثیری)) است نه ((شمارشی)) یعنی در میان یهود یک طایفه بر حق بودند و ((طوائف زیادی)) بر باطل ، در میان مسیحیان طوائف باطل فزونی گرفتند و حق همچنان در یک طایفه بود، و در میان مسلمانان اختلافات باز هم فزونی خواهد گرفت .
و طبق آنچه قرآن مجید اشاره کرده و پیغمبر اکرم نیز خبر داده بود مسلمانان بعد از وفات او از طریق مستقیم که یک راه بیش نبود منحرف شدند در عقاید مذهبی و حتی در خود دین پراکنده گشتند و به تکفیر یکدیگر پرداختند، تا آنجا که در میان آنان گاه شمشیر، و گاه سب و لعن حکومت می کرد، کار بجائی کشید که بعضی از مسلمانان جان و مال همدیگر را حلال می دانستند و حتی بقدری میان مسلمانان عداوت و دشمنی ایجاد شده بود که بعضی حاضر می شدند به کفار بپیوندند و با برادران دینی خود جنگ کنند!
بدین ترتیب اتحاد و وحدت که رمز موفقیت مسلمانان پیشین بود به نفاق و اختلاف مبدل گشت ، در نتیجه زندگی سعادتمندانه آنان به یک زندگی شقاوت بار تبدیل شد، و عظمت دیرین خود را از دست دادند.
اما عذاب آخرت آن چنان که خدا در قرآن بیان کرده است فوق العاده از این عذاب هم شدیدتر خواهد بود و در انتظار تفرقه اندازان و اختلاف گرایان است .
لذا در پایان آیه می فرماید ((کسانی که با بودن ادله روشن در دین چنان اختلاف کنند به عذاب عظیم و دردناکی گرفتار می گردند)). (اولئک لهم عذاب).
بی شک نتیجه فوری اختلاف و نفاق ذلت و خواری است و سر ذلت و تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 58
خواری هر ملت را در اختلاف و نفاق آنان باید جستجو کرد، جامه ای که اساس قدرت و ارکان همبستگی های آن با تیشه های تفرقه در هم کوبیده

شود، سرزمین آنان برای همیشه جولانگاه بیگانگان و قلمرو حکومت استعمارگران خواهد بود، راستی چه عذاب بزرگی است ! آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 59
آیه 106 - 107
آیه و ترجمه
يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسوَدَّت وُجُوهُهُمْ أَ كَفَرْتُم بَعْدَ إِيمَنِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَاب بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ(106)
وَ أَمَّا الَّذِينَ ابْيَضت وُجُوهُهُمْ فَفِى رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَلِدُونَ(107)
ترجمه :
106 (آن عذاب عظیم) روزی خواهد بود که چهره هایی سفید، و چهره هایی سیاه می گردد، اما آنها که صورتهایشان سیاه شده ، (به آنها گفته می شود:) آیا بعد از ایمان (و اخوت و برادری در سایه آن) کافر شدید؟ پس بچشید عذاب را، به سبب آنچه کفر می ورزیدید!
107 - و اما آنها که چهره هایشان سفید شده ، در رحمت خداوند خواهند بود، و جاودانه در آن می مانند
تفسیر
چهره های نورانی و تاریک
به دنبال هشداری که در آیات سابق درباره تفرقه و نفاق و بازگشت به آثار دوران کفر و جاهلیت داده شد، در این دو آیه به نتایج نهائی آنها اشاره می شود که چگونه کفر و تفرقه و نفاق و بازگشت به جاهلیت ، موجب رو سیاهی است و چگونه اسلام و ایمان و اتحاد و صمیمیت موجب رو سفیدی است .
نخست می گوید: ((در روز رستاخیز چهره هایی نورانی و چهره هایی تاریک و سیاه خواهد بود)). (یوم تبیض وجوه و تسود وجوه)
سپس می فرماید: به آنها که چهره های سیاه و تاریک دارند گفته می شود: ((چرا بعد از ایمان ، راه کفر را پیمودید و چرا بعد از اتحاد در پرتو اسلام ، راه نفاق و تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 60
جاهلیت را پیش گرفتید؟ پس اکنون بچشید عذاب را در برابر آنچه کفر ورزیدید)). (فاما الذین اسودت و جوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون .)
ولی در مقابل آنها مؤ منان متحد، غرق در دریای رحمت الهی خواهند بود و جاودانه در آن زندگی آرام بخش بسر می برند.
بارها یادآور شده ایم که حالت و کیفیات زندگی انسان و پاداش و کیفرهای او در جهان دیگر تجسمی از اعمال و روحیات و افکار او در این جهان است ، و به تعبیر دیگر: هر کاری که از انسان در این جهان سر می زند آثار وسیع و گسترده ای در روح انسان باقی می گذارد که در این دنیا ممکن

است به آسانی درک نشود، ولی در رستاخیز، پس از دگرگونیها و تکاملهایی که در آن رخ می دهد. با واقعیت حقیقی خود جلوه می کند و چون در آنجا حاکمیت و تجلی روح بیشتر است آثار آن حتی در جسم منعکس خواهد شد.
همانطور که ایمان و اتحاد در این جهان مایه رو سفیدی است ، و به عکس ، ملت پراکنده و بی ایمان مردمی رو سیاهند، در جهان دیگر این رو سیاهی و رو سفیدی مجازی دنیا شکل ((حقیقی)) به خود می گیرد، و صاحبان آنها با چهره ه ای سفید و درخشان ، و یا سیاه و تاریک محشور می گردند.
در آیات دیگر قرآن نیز به این حقیقت اشاره شده از جمله درباره کسانی که پشت سر هم مرتکب گناه می شوند می خوانیم : ((کانما اغشیت وجوههم قطعا من اللیل مظلما؛ گوئی صورت آنها را پاره ه ای تاریک شب پوشانیده است (سوره یونس آیه 27).
و درباره آنهائی که بر خدا دروغ می بندند می فرماید: ((و یوم القیامة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة ؛ در روز رستاخیز کسانی را که بر خدا دروغ بستند می بینی که چهره هایشان سیاه است ! (سوره زمر آیه 60) - و همه اینها بازتابی است تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 61
از اعمال آنها در دنیا.
سپس به نقطه مقابل این گروه در آیه بعد اشاره کرده ، می فرماید: ((اما آنها که چهرهایشان سفید و نورانی است در رحمت خداوند جاودانه می مانند (و اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله هم فیها خالدون).
آری ایمان مایه روسفیدی در دنیا و آخرت و سبب آرمیدن در رحمت الهی در هر دو جهان است . آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 62
آیه 108 - 109
آیه و ترجمه
تِلْکَ ءَایَت اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَیْک بِالْحَقِّ وَ مَا اللَّهُ یُرِیدُ ظلْماً لِّلْعَلَمِینَ(108)
وَ للَّهِ مَا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الاَرْضِ وَ إِلی اَللَّهِ تُرْجَعُ الاُمُورُ(109)
ترجمه :
108 - اینها آیات خدا است که به حق بر تو می خوانیم و خداوند (هیچگاه) ستمی برای جهانیان نمی خواهد.
109 - و (چگونه ممکن است خدا ستم کند در حالی که) آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است مال او است و همه کارها به سوی او باز می گردد (و به فرمان او است).
تفسیر
این آیه اشاره به بحثهای مختلف گذشته درباره اتحاد و اتفاق و ایمان و کفر و امر به معروف و نهی از منکر و نتایج و عواقب آنها کرده ، می فرماید:

((اینها آیات خدا است که بحق بر تو می خوانیم)) تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق).
سپس می افزاید: آنچه بر اثر تخلف از این دستورات دامن گیر افراد می شود، نتیجه اعمال خود آنها است ((و خداوند به هیچ کس ستم نمی کند))، (و ما الله یرید ظلما للعالمین)
بلکه این آثار شوم همان است که با دست خود برای خود فراهم ساختند.
آیه بعد در حقیقت مشتمل بر دو دلیل بر عدم صدور ظلم و ستم از ناحیه خدا است نخست اینکه خدائی که مالک تمام هستی و موجودات این جهان می باشد ظلم و ستم درباره او مفهومی ندارد، کسی تعدی بدیگری می کند که فاقد چیزی باشد که دیگران دارند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 63
به علاوه ظلم و ستم درباره کسی مفهوم دارد که ممکن است بدون جلب رضایت او کاری صورت گیرد اما آن کس که تمام امور هستی از آغاز تا پایان به او باز می گردد و هیچکس بدون اذن او نمی تواند کاری انجام دهد ظلم و ستم از ناحیه او ممکن نیست .
قرآن می گوید: ((و (چگونه ممکن است خدا ستمکند در حالی که) آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است مال اوست و همه کارها به سوی او باز می گردد))) و به فرمان اوست (و لله ما فی السموات و ما فی الارض و الی الله ترجع الامور). آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 64
آیه 110
آیه و ترجمه
كُنتُمْ خَيرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَت لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْكتَبِ لَكانَ خَيراً لَّهُم مِّنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكثرُهُمُ الْفَسِقُونَ(110)
ترجمه :
110 - شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شدید (چه اینکه) امر به معروف می کنید و نهی از منکر، و به خدا ایمان دارید، و اگر اهل کتاب (به چنین برنامه و آئین درخشانی) ایمان آورند به سود آنها است (ولی تنها) عده کمی از آنها با ایمانند و اکثر آنها فاسق (و خارج از اطاعت پروردگار) می باشند
تفسیر :
باز هم مبارزه با فساد و دعوت بحق
در این آیه بار دیگر مساءله امر به معروف و نهی از منکر و ایمان بخدا مطرح شده است ، و همانطور که در تفسیر آیه 104 گفته شد این آیه امر به معروف و نهی از منکر را به عنوان یک وظیفه عمومی و همگانی ذکر می کند، در حالیکه آیه گذشته یک مرحله خاص از آنرا به عنوان یک وظیفه

خصوصی و واجب کفائی بیان کرده است ، که شرح آن را مبسوطا ذکر کردیم .
می فرماید: ((شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شده اند (چه اینکه) امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان دارید)) (کنتم خیر امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤ منون بالله).
نکته جالب توجه اینکه در این آیه مسلمانان به عنوان بهترین ((امتی)) معرفی شده که برای خدمت به جامعه انسانی بسیج گردیده است ، و دلیل بهترین امت بودن آنها این ذکر شده که ((امر به معروف و نهی از منکر می کنند و ایمان بخدا دارند)) تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 65
و این خود می رساند که اصلاح جامعه بشری بدون ایمان و دعوت بحق و مبارزه با فساد ممکن نیست ، و ضمنا از آن استفاده می شود که این دو وظیفه بزرگ با وسعتی که در اسلام دارد در آئینهای پیشین نبوده است .
اما چرا این امت بهترین امتها باید باشد آن نیز روشن است زیرا آنها دارای آخرین ادیان آسمانی هستند و آخرین دین روی حساب تکامل کامل ترین آنها است .
در آیه فوق به دو نکته دیگر باید توجه نمود، نخست اینکه ((کنتم)) (بودید) به صورت فعل ماضی ذکر شده یعنی شما در گذشته بهترین امت بودید، درباره مفهوم این جمله گرچه مفسران احتمالات زیادی داده اند ولی بیشتر بنظر می رسد که تعبیر به فعل ماضی برای تاءکید است ، و نظیر آن در قرآن مجید فراوان است که موضوعات مسلم در شکل فعل ماضی ذکر می شود و آنرا یک واقعیت انجام یافته معرفی می کند.
دیگر اینکه در اینجا امر به معروف و نهی از منکر بر ایمان بخدا مقدم داشته شده و این نشانه اهمیت و عظمت این دو فریضه بزرگ الهی است ، به علاوه انجام این دو فریضه ضامن گسترش ایمان و اجرای همه قوانین فردی و اجتماعی می باشد و ضامن اجرا عملا بر خود قانون مقدم است .
از همه گذشته اگر این دو وظیفه اجرا نگردد ریشه های ایمان در دلها نیز سست می گردد، و پایه های آن فرو می ریزد، و بهمین جهات بر ایمان مقدم داشته شده است .
از این بیان نیز روشن می شود مسلمانان تا زمانی یک ((امت ممتاز)) محسوب می گردند که دعوت به سوی نیکیها و مبارزه با فساد را فراموش نکنند، و آن روز که این دو وظیفه فراموش شد نه بهترین امتند و نه به سود جامعه بشریت خواهند بود. ضمنا باید توجه داشت که مخاطب در این آیه عموم مسلمانان هستند، همانطور که سایر خطابات قرآن چنین است ، و اینکه بعضی احتمال داده اند تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 66
که مخصوص مهاجران یا مسلمانان نخستین باشد هیچگونه دلیلی ندارد.

سپس اشاره می کند که مذهبی به این روشنی و قوانینی با این عظمت منافعش برای هیچ کس قابل انکار نیست ، بنابراین ((اگر اهل کتاب (یهود و نصاری) ایمان بیاورند بسود خودشان است ، اما متاءسفانه تنها اقلیتی از آنها پشت پا به تعصبهای جاهلانه زده اند و اسلام را با آغوش باز پذیرفته اند در حالیکه اکثریت آنها از تحت فرمان پروردگار خارج شده و حتی بشاراتی که درباره پیامبر در کتب آنها بوده نا دیده انگاشته و بر کفر و عصبیت خود همچنان باقی مانده اند.و لو آمن اهل الکتاب لکان خیرا لهم منهم المؤ منون و اکثرهم الفاسقون . آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 67
آیه 111-112
آیه و ترجمه
لَن یَضرُّوکمْ إلا أَذًی وَ إِن یُقَتِلُوکُمْ یُوَلُّوکُمُ الاَدْبَارَ ثُمَّ لا یُنصرُونَ(111)
ضرِبَت عَلَیهِمُ الذِّلَّةُ أَیْنَ مَا ثُقِفُوا إِلا بحَبْلٍ مِّنَ اللَّهِ وَ حَبْلٍ مِّنَ النَّاسِ وَ بَاءُو بِغَضبٍ مِّنَ اللَّهِ وَ ضرِبَت عَلَیهِمُ الْمَسکَنَةُ ذَلِک بِأَنَّهُمْ کانُوا یَکْفُرُونَ بِئَایَتِ اللَّهِ وَ یَقْتُلُونَ الاَنبِیَاءَ بِغَیرِ حَقٍّ ذَلِک بِمَا عَصوا وَّ کانُوا یَعْتَدُونَ(112)
ترجمه :
111 - آنها (اهل کتاب مخصوصا یهود) هرگز نمی توانند به شما زیان برسانند، جز آزارهای مختصر، و اگر با شما پیکار کنند به شما پشت خواهند کرد (و شکست می خورند) سپس کسی آنها را یاری نمی کند.
112 - آنها هر کجا یافت شوند مهر ذلت بر آنان خورده است ، مگر با ارتباط به خدا (و تجدید نظر در روش ناپسند خود) و (یا) با ارتباط به مردم (و وابستگی به این و آن) و در خشم خدا مسکن گزیده اند، و مهر بیچارگی بر آنها زده شده ، چرا که آنها به آیات خدا کفر می ورزند و پیامبران را به ناحق می کشند اینها به خاطر آن است که گناه می کنند و (به حقوق دگران) تجاوز می نمودند.
شان نزول :
هنگامی که بعضی از بزرگان روشن ضمیر یهود همچون عبد الله بن سلام با یاران خود آئین پیشین را ترک گفته و به آئین اسلام گرویدند، جمعی از رؤ سای یهود به نزد آنها آمدند و زبان به سرزنش و ملامت آنان گشودند و حتی آنها را تهدید کردند که چرا آئین پدران و نیاکان خود را ترک گفته و اسلام آورده اند؟آیات فوق به عنوان دلداری و بشارت به آنها و سایر مسلمانان نازل گردید. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 68
تفسیر :
این آیه به مسلمانانی که از طرف قوم کافر خود تحت فشار قرار گرفته بودند و آنها را به خاطر پذیرفتن اسلام نکوهش و احیانا تهدید می کردند بشارت می دهد که مخالفان هرگز نمی توانند زیانی به آنان برسانند، و

زیان آنها بسیار جزئی و کم اثر خواهد بود، و از بدگوئی زبانی و مانند آن تجاوز نمی کند.
این دو آیه در حقیقت متضمن چند پیشگوئی و بشارت مهم به مسلمانان است که همه آنها در زمان پیامبر اکرم عملی گردید:
1 - ((اهل کتاب هیچگاه نمی توانند ضرر مهمی به مسلمانان برسانند، و زیانهای آنها جزئی و زودگذر است (لن یضروکم الا اذی)
2 - ((هر گاه در جنگ با آنها روبرو شوند سرانجام شکست خواهند خورد و پیروزی نهائی از آن مسلمانان است و کسی به حمایت از آنان بر نخواهد خاست (و ان یقاتلوکم یولوکم الادبار ثم لا ینصرون)
3 - آنها هیچگاه روی پای خود نمی ایستند، و همواره ذلیل و بیچاره خواهند بود، مگر اینکه در برنامه خود تجدید نظر کنند و راه خدا پیش گیرند یا بدیگران متوسل شوند و موقتا از نیروی آنها استفاده کنند. (و ضربت علیهم الذلة اینما ثقفوا).
طولی نکشید که این سه وعده و بشارت آسمانی در زمان خود پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله تحقق یافت ، و مخصوصا یهود حجاز (بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع و یهود خیبر و بنی المصطلق) پس از تحریکات فراوان بر ضد اسلام ، در میدانهای مختلف جنگ با آنها روبرو شدند، و سرانجام همگی شکست خورده و متواری گشتند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 69
((ثقفوا)) در اصل از ماده ((ثقف)) بر وزن ((سقف)) و ((ثقافت)) به معنی یافتن چیزی با مهارت است ، و به هر چیزی که انسان با دقت و مهارت به آن دست یابد گفته می شود. در جمله بالا قرآن مجید می گوید آنها در هر کجا یافت شوند مهر ذلت بر پیشانی آنها زده شده است !
گرچه در آیات فوق تصریحی به نام یهود نشده اما با قرائنی که در آیه و آیات سابق است و همچنین بقرینه آیه 61 سوره بقره وارد شده و مشابه این آیه است و در آن تصریح به نام یهود گردیده ، استفاده می شود که این جمله در اینجا نیز درباره یهود است .
سپس در ذیل این جمله می فرماید: تنها در دو صورت است که می توانند این مهر ذلت را از پیشانی خود پاک کنند نخست : ((بازگشت و پیوند با خدا، و ایمان به آئین راستین او)) (الا بحبل من الله)
((و یا وابستگی به مردم و اتکاء به دیگران)) (و حبل من الناس).
گرچه درباره این دو تعبیر ((حبل من الله)) و ((حبل من الناس)) مفسران احتمالات متعددی داده اند اما آنچه گفته شد با معنی آیه از همه سازگارتر است زیرا هنگامی که ((حبل من الله)) (ارتباط با خدا) در برابر ((حبل من الناس)) (ارتباط با مردم) قرار گیرد معلوم می شود منظور از آنها دو معنی متفاوت است ، نه اینکه یکی از آنها به معنی ایمان آوردن و دومی به

معنی امان و ذمه از طرف مسلمین باشد.
بنابراین خلاصه مفهوم آیه چنین می شود یا باید در برنامه زندگی خود تجدید نظر کنند، و به سوی خدا بازگردند و خاطره ای که از شیطنت و نفاق و کینه توزی ، از خود در افکار دارند بشویند، و یا از طریق وابستگی به این و آن به زندگی نفاق - آلود خود ادامه دهند.
سپس قرآن به ذلتی که یهود بدان گرفتار شده اشاره کرده ، می گوید: ((و در خشم خدا مسکن گزیده اند، و مهر بیچارگی بر آنها زده شده)) (و باؤ ا بغضب من الله و ضربت علیهم المسکنة) تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 70
((باؤ ا)) در اصل به معنی ((مراجعت کردند، و منزل گرفتند)) می باشد، و در اینجا کنایه از استحقاق پیدا کردن است ، یعنی قوم یهود بر اثر خلافکاری خود مستحق مجازات الهی شدند و خشم پروردگار را همچون منزل و مکانی برای خود انتخاب کردند.
((مسکنت)) به معنی بیچارگی است ، مخصوصا بیچارگی شدید که راه نجات از آن مشکل باشد، و در اصل از ماده سکونت گرفته شده زیرا افراد مسکین کسانی هستند که بر اثر ضعف و نیاز قادر بر حرکت و جنبشی از خود نمی باشند.
ضمنا باید توجه داشت که مسکین تنها به معنی نیازمند از نظر مال و ثروت نیست ، بلکه هر نوع بیچارگی آمیخته با ضعف و ناتوانی در مفهوم آن داخل است . بعضی معتقدند که تفاوت ((مسکنت)) با ((ذلت)) این است که ذلت جنبه تحمیلی از طرف دیگران دارد در حالی که مسکنت حالت ((خود کم بینی درونی)) خود شخص را می رساند.
به این ترتیب جمله فوق می گوید: یهود بر اثر خلافکاریها نخست از طرف دیگران مطرود شدند و به خشم خداوند گرفتار آمدند و سپس تدریجا این موضوع به صورت یک صفت ذاتی در آمد بطوری که با تمام امکاناتی که دارند باز در خود یک نوع احساس حقارت می کنند و به همین دلیل در ذیل این جمله در آیه استثنائی دیده نمی شود.
در پایان آیه ، دلیل این سرنوشت شوم یهود بیان شده ، می فرماید اگر آنها به چنین سرنوشتی گرفتار شدند، نه بخاطر نژاد و یا خصوصیات دیگر آنها است ، بلکه بخاطر اعمالی است که مرتکب می شدند، زیرا اولا ((آیات خدا را انکار می کردند)) (ذلک بانهم کانوا یکفرون بایات الله) و ثانیا اصرار در کشتن رهبران الهی و پیشوایان خلق و نجات دهندگان بشر، تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 71
یعنی انبیای پروردگار داشتند و ((پیامبران را به نا حق می کشتند)) (و یقتلون الانبیاء بغیر حق)
و ثالثا آلوده انواع گناهان مخصوصا ظلم و ستم و تعدی بحقوق دیگران و تجاوز به منافع سایر مردم بوده اند و اگر چنین ذلیل شدند ((به خاطر آن

است که گناه می کنند و به حقوق دیگران تجاوز می کنند)) (ذلک بما عصموا و کانوا یعتدون).
و مسلما هر قوم و ملتی دارای چنین اعمالی باشند سرنوشتی مشابه آنها خواهند داشت .
سرنوشت خطرناک یهود
تاریخ پر ماجرای یهود، آنچه را در آیات فوق گفته شد، کاملا تاءیید می کند، وضع کنونی آنها نیز گواه بر این حقیقت است ، و اینکه در آیات فوق خواندیم ((ضربت علیهم الذلة ؛ مهر ذلت بر آنها زده شده است یک حکم تشریعی نیست آنچنانکه بعضی از مفسران گفته اند، بلکه یک فرمان تکوینی و حکم قاطع تاریخ است ، که هر قومی غرق در گناه شوند، و تعدی به حقوق دیگران جزو برنامه آنها باشد، و در از بین بردن رهبران نجات بشریت کوشش داشته باشند، دارای چنین سرنوشتی خواهند بود، مگر اینکه در وضع خود تجدید نظر کنند، و از این راه بازگردند و یا با وابستگیهائی که به دیگران پیدا می کنند چند روزی به حیات خود، ادامه دهند. حوادثی که این روزها در کشورهای اسلامی می گذرد، و موضع گیری خاص صهیونیسم در برابر مسلمین و قرار گرفتن آنها در زیر چتر حمایت دیگران و عوامل گوناگونی که موجودیت آنها را تهدید می کند، همگی شاهد گویای واقعیتی است که از این آیات استفاده می شود. شاید تجربیات تلخ گذشته ، و حوادثی که اخیرا مسیر تاریخ آنها را عوض کرده سبب شود که در برنامه های دیرین خود تجدید نظر کنند، و از در صلح و دوستی با اقوام دیگر در آیند، و زندگی مسالمت آمیزی با دیگران بر اساس احترام به حقوق آنها، و رفع تجاوز از آنان داشته باشند. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 72
آیه 113 - 115
آیه و ترجمه
لَیْسوا سوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْکِتَبِ أُمَّةٌ قَائمَةٌ یَتْلُونَ ءَایَتِ اللَّهِ ءَانَاءَ الَّیْلِ وَ هُمْ یَسجُدُونَ(113)
یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الاَخِرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُسرِعُونَ فی الْخَیرَتِ وَ أُولَئک مِنَ الصلِحِینَ(114)
وَ مَا یَفْعَلُوا مِنْ خَیرٍ فَلَن یُکفَرُوهُ وَ اللَّهُ عَلِیمُ بِالْمُتَّقِینَ(115)
ترجمه :
113 - آنها همه یکسان نیستند، از اهل کتاب جمعیتی هستند که قیام (به حق و ایمان) می کنند و پیوسته در اوقات شب آیات خدا را می خوانند در حالی که سجده می نمایند.
114 - به خدا و روز دیگر ایمان می آورند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند و در انجام کارهای نیک بر یکدیگر سبقت می گیرند و آنها از

صالحانند.
115 - و آنچه از اعمال نیک انجام می دهند هرگز کفران نخواهد شد (و پاداش شایسته می بینند) و خدا از پرهیزکاران آگاه است .
شان نزول :
گویند هنگامی که عبد الله بن سلام که از دانشمندان یهود بود با جمع دیگری از آنها اسلام آوردند یهودیان و مخصوصا بزرگان آنها از این حادثه بسیار ناراحت شدند، و در صدد بر آمدند که آنها را متهم به شرارت سازند تا در انظار یهودیان ، پست جلوه کنند، و عمل آنها سرمشقی برای دیگران نشود، لذا علمای یهود این شعار را در میان آنها پخش کردند که تنها جمعی از اشرار ما به اسلام گرویده اند! اگر آنها افراد درستی بودند آئین نیاکان خود را ترک نمی گفتن ملت یهود خیانت نمی کردند، آیات فوق نازل شد و از این دسته دفاع کرد. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 73
تفسیر :
روح حق جوئی اسلام
به دنبال مذمتهای شدیدی که در آیات گذشته از قوم یهود بعمل آمد، قرآن در این آیه برای رعایت عدالت و احترام به حقوق افراد شایسته ، و اعلام این حقیقت که همه آنها را نمی توان با یک چشم نگاه کرد می گوید: اهل کتاب همه یکسان نیستند، و در برابر افراد تبهکار، کسانی در میان آنها یافت می شوند که در اطاعت خداوند و قیام بر ایمان ثابت قدمند لیسوا سواء من اهل الکتاب امة قائمة
صفت دیگر آنها این است که : و پیوسته در دل شب آیات خدا را تلاوت می کنند، یتلون آیات الله آناء اللیل ...
و در پایان آیه از خضوع آنها یاد می کند و می فرماید: و در برابر عظمت پروردگار به سجده می افتند، بخدا و روز رستاخیز ایمان دارند، و بوظیفه امر به معروف و نهی از منکر قیام می کنند، و در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت می گیرند، و بالاخره آنها از افراد صالح و با ایمان هستند. و به این ترتیب قرآن از اینکه نژاد یهود را به کلی محکوم کند، و یا خون آنها را کثیف بشمرد، خودداری کرده ، و تنها روی اعمال آنها انگشت می گذارد، و با تجلیل و احترام از افرادی که به اکثریت فاسد نپیوستند و در برابر ایمان و حق تسلیم شدند تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 74

به نیکی یاد می کند، و این روش اسلام است که در هیچ مورد مبارزه او، رنگ نژادی و قبیلهای ندارد، و تنها بر محور عقائد و اعمال و رفتار افراد دور می زند.
ضمنا از پارهای از روایات استفاده می شود که ستایش شدگان در این آیات منحصر به عبد الله بن سلام و همراهان او از قوم یهود نبودند، بلکه چهل تن از مسیحیان نجران و 32 تن از مردم مسیحی حبشه ، و 8 تن از مردم روم که تا آن روز اسلام را پذیرفته بودند، مشمول این آیه می باشند و تعبیر اهل کتاب که تعبیر وسیعی است نیز گواه بر این مطلب است .
و ما یفعلوا من خیر فلن یکفروه این آیه در حقیقت مکمل آیات قبل است ، و می فرماید: این دسته از اهل کتاب در برابر اعمال نیکی که انجام می دهند پاداش شایسته خواهند داشت ، یعنی هر چند در گذشته مرتکب خلافهائی شده باشند اکنون که در روش خود تجدید نظر به عمل آورده اند و در صف متقین و پرهیزگاران قرار گرفته اند، نتیجه اعمال نیک خود را خواهند دید و هرگز از خدا، ناسپاسی نمی بینند!.
به کار بردن کلمه کفر در اینجا در برابر شکر است ، زیرا شکر در اصل به معنی اعتراف به نعمت است و کفر و کفران به معنی انکار آن است یعنی خداوند هیچگاه اعمال نیک آنها را نادیده نخواهد گرفت .
و الله علیم بالمتقین با اینکه خداوند بهمه چیز آگاهی دارد. در این جمله فرموده است : خداوند از پرهیزکاران آگاه است گویا این تعبیر اشاره به آن است که افراد پرهیزگار با اینکه غالبا در اقلیت هستند، و مخصوصا در میان یهودیان معاصر پیامبر اقلیت ضعیفی را تشکیل می دادند و طبعا باید چنین افراد قلیلی به چشم نیایند اما از دیده تیزبین علم و دانش بی پایان پروردگار هرگز مخفی نمی مانند، و خداوند از آنها آگاه است ، و اعمال نیک آنها، کم باشد یا زیاد، هرگز ضایع نمی شود. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 75
آیه 116-117
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَن تُغْنیَ عَنْهُمْ أَمْوَلُهُمْ وَ لا أَوْلَدُهُم مِّنَ اللَّهِ شیْئاً وَ أُولَئک أَصحَب النَّارِ هُمْ فِیهَا خَلِدُونَ(116)
مَثَلُ مَا یُنفِقُونَ فِی هَذِهِ الْحَیَوةِ الدُّنْیَا کَمَثَلِ رِیحٍ فِیهَا صرٌّ أَصابَت حَرْث قَوْمٍ ظلَمُوا أَنفُسهُمْ فَأَهْلَکتْهُ وَ مَا ظلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَکِنْ أَنفُسهُمْ یَظلِمُونَ(117)
ترجمه :
116 - کسانی که کافر شدند هرگز نمیتوانند در پناه اموال و فرزندانشان از مجازات خدا در امان بمانند و آنها اصحاب دوزخند و جاودانه در آن خواهند ماند.

117 - آنچه آنها در این زندگی دنیا انفاق می کنند همانند باد سوزانی است که به زراعت قومی که بر خود ستم کرده اند (و در غیر محل یا وقت مناسب کشت نموده اند) بوزد و آنرا نابود سازد، خدا به آنها ستم نکرده بلکه آنها خودشان ستم به - خویشتن کرده اند.
تفسیر :
نقطه مقابل افراد با ایمان و حق جوئی که وصف آنها در آیه قبل آمد افراد بی ایمان و ستمگری هستند که در این دو آیه توصیف شده اند: نخست می فرماید: آنها که راه کفر را پیش گرفتند هرگز نمی توانند در پناه ثروت و فرزندان متعدد خویش از مجازات خدا در امان بمانند ان الذین کفروا لن تغنی عنهم اموالهم و لا اولادهم من الله شیئا...
زیرا در روز رستاخیز تنها اعمال پاک و نیات خالص و ایمان صادق بدرد می خورد، نه امتیازات مادی این جهان ... یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 76
در آن روز نه ثروت سودی می دهد و نه فرزندان مگر آنها که با قلب سلیم در پیشگاه خدا حاضر شوند (شعراء آیه 89).
اما چرا در آیه از امکانات مادی تنها اشاره به ثروت و فرزندان شده است این بخاطر آن است که مهمترین سرمایه های مادی یکی نیروی انسانی است که به عنوان فرزندان ذکر شده است ، و دیگری سرمایه های اقتصادی می باشد. و بقیه امکانات مادی از این دو سرچشمه می گیرند.
قرآن با صراحت می گوید: امتیازهای مالی ، و قدرت جمعی ، به تنهائی نمی تواند در برابر خداوند، امتیازی محسوب شود، و تکیه کردن بر آنها اشتباه است ، مگر هنگامی که در پرتو ایمان و نیت پاک در مسیرهای صحیح بکار گرفته شوند در غیر این صورت سرنوشت صاحبان آنها عذاب جاویدان خواهد بود، (اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون).
در آیه بعد اشاره به وضع بذل و بخشش ها و انفاق های ریاکارانه آنها شده و ضمن یک مثال جالب سرنوشت آن را تشریح کرده ، می گوید: ((آنچه آنها در این زندگی دنیا انفاق می کنند همانند باد سوزانی است که به زراعت قومی که بر خود ستم کرده اند (و در غیر محل یا وقت مناسب کشت نموده اند) بوزد و آن را نابود سازد)) (مثل ما ینفقون فی هذه الحیات الدنیا کمثل ریح فیها صر اصابت حرث قوم ظلموا انفسهم فاهکته).
((صر)) و ((اصرار)) از یک ریشه هستند و به معنی بستن چیزی توام با شدت می آید و در اینجا به معنی شدتی است که در باد باشد، خواه بشکل یک باد سوزان و یا سرد و خشک کننده .
قرآن انفاق کردن کفار را به باد شدید و سوزان و یا فوق العاده سرد و خشک کنندهای تشبیه نموده که به کشت و زرعی بوزد و آنرا خشک کند،

البته طبع باد و تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 77
نسیم ، احیا کننده است ، نسیم بهاران شکوفه های را نوازش می دهد و غنچه ها را باز می کند، و روح در کالبد درختان می دمد، و آنها را بارور می سازد. انفاق نیز اگر از سرچشمه اخلاص و ایمان بوجود آید بسیار مفید و سود بخش است ، هم مشکلات اجتماعی را حل می کند، و هم اثر اخلاقی عمیقی در نهاد احسان کننده باقی می گذارد و ملکات و فضائل اخلاقی را در قلب او بارور می سازد.
اما اگر باد و نسیم ملایم و احیا کننده تبدیل به طوفان مرگبار و سوزنده و یا فوق العاده سرد گردید به هر گل و گیاهی که بوزد آنرا می سوزاند و خشک می کند. افراد بی ایمان و آلوده نیز چون انگیزه صحیحی در انفاق خود ندارند روح خودنمائی و ریاکاری همچون باد سوزان و خشک کننده ای بر مزرعه انفاق آنها می وزد و آن را بی اثر می سازد، اینگونه انفاقها نه از نظر اجتماعی مشکلی را حل می کند (چون غالبا در غیر مورد مصرف می شود) و نه نتیجه اخلاقی برای انفاق کننده خواهد داشت .
جالب توجه اینکه قرآن در آیه بالا می گوید حرث قوم ظلموا انفسهم یعنی مرکز وزش این باد سوزان و خشک کننده زراعت کسانی است که به خود ستم کردند، اشاره به اینکه این زراعت کنندگان در انتخاب زمان و مکان زراعت ، دقت لازم را به عمل نیاورده و بذر خود را یا در سرزمینی پاشیده اند که در معرض وزش چنین طوفانهائی بوده است ، یا از نظر زمان ، وقتی را انتخاب کرده اند که فصل وزش باد سموم بوده است ، و به این ترتیب بخود ستم کرده اند. افراد بی ایمان نیز در انتخاب زمان و محل انفاق بخود ستم می کنند و سرمایه های خود را بی مورد بر باد می دهند.
از آنچه در بالا اشاره شد، با توجه به قرائنی که در آیه وجود دارد معلوم می شود که این تشبیه در حقیقت در میان دو چیز است یکی تشبیه انفاق آنها بزراعت بی موقع و در غیر محل مناسب ، و دیگری تشبیه انگیزه های انفاق به تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 78
بادهای سرد و سوزان ، و بنابر این آیه خالی از تقدیر نیست و معنی جمله مثل ما ینفقون این است که مثال انگیزه انفاقهای آنها همچون باد خشک و سرد یا سوزانی است (دقت کنید).
جمعی از مفسران گفته اند که این آیه اشاره به اموالی می کند که دشمنان اسلام در راه کوبیدن این آئین صرف می کردند، و بوسیله آن دشمنان را بر ضد پیامبر اسلام تحریک می نمودند، و یا اموالی که یهودیان به دانشمندان خود در برابر تحریف آیات کتب آسمانی می دادند.
ولی روشن است که آیه یک معنی وسیع دارد که اینها و غیر اینها را شامل می شود.
در پایان می فرماید خداوند به آنها ستمی نکرده ، این خود آنها هستند که

بر خویش ستم می کنند، و سرمایه های خود را، بیهوده از بین می برند، زیرا عمل فاسد جز اثر فاسد چه نتیجه ای می تواند داشته باشد؟ و ما ظلمهم الله و لکن انفسهم یظلمون آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 79
آیه 118-120
آیه و ترجمه
یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِّن دُونِکُمْ لا یَأْلُونَکُمْ خَبَالاً وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضاءُ مِنْ أَفْوَهِهِمْ وَ مَا تُخْفِی صدُورُهُمْ أَکْبرُ قَدْ بَیَّنَّا لَکُمُ الاَیَتِ إِن کُنتُمْ تَعْقِلُونَ(118)
هَأَنتُمْ أُولاءِ تحِبُّونهُمْ وَ لا یحِبُّونَکُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْکِتَبِ کلِّهِ وَ إِذَا لَقُوکُمْ قَالُوا ءَامَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا عَضوا عَلَیْکُمُ الاَنَامِلَ مِنَ الغَیْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَیْظِکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمُ بِذَاتِ الصدُورِ(119)
إِن تمْسسکُمْ حَسنَةٌ تَسؤْهُمْ وَ إِن تُصِبْکُمْ سیِّئَةٌ یَفْرَحُوا بِهَا وَ إِن تَصبرُوا وَ تَتَّقُوا لا یَضرُّکمْ کَیْدُهُمْ شیْئاً إِنَّ اللَّهَ بِمَا یَعْمَلُونَ محِیطٌ(120)
ترجمه :
118 - ای کسانی که ایمان آورده اید محرم اسراری از غیر خود انتخاب نکنید، آنها از هر گونه شر و فسادی درباره شما کوتاهی نمی کنند، آنها دوست دارند شما در زحمت و رنج باشید (نشانه های) دشمنی از دهان آنها آشکار است و آنچه در دل پنهان دارند از آن هم مهمتر است ، ما آیات (و راههای پیشگیری از شر آنها) را برای شما بیان کردیم اگر اندیشه کنید.
119 - شما کسانی هستید که آنها را دوست می دارید، اما آنها شما را دوست ندارند، در حالی که شما به همه کتابهای آسمانی ایمان دارید (اما آنها به کتاب آسمانی شما ایمان ندارند) و هنگامی که شما را ملاقات می کنند (به دروغ) می گویند ایمان آورده ایم ، اما هنگامی که تنها می شوند از شدت خشم بر شما سر انگشتان خود را به دندان می گزند، بگو: بمیرید با همین خشمی که دارید، خدا از (اسرار) درون سینه ها آگاه است .
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 80
120 - اگر نیکی به شما برسد ناراحت می شوند، و اگر حادثه ناگواری برای شما رخ دهد خوشحال می گردند، (اما) اگر (در برابر آنها) استقامت و پرهیزگاری پیشه کنید نقشه های (خائنانه) آنها به شما زیانی نمی رساند خداوند به آنچه آنها انجام می دهد
شان نزول
از ابن عباس نقل شده این آیات هنگامی نازل شده که عده ای از مسلمانان با یهودیان ، به سبب قرابت ، یا همسایگی ، یا حق رضاع ، و یا پیمانی که پیش از اسلام بسته بودند، دوستی داشتند و بقدری با آنها صمیمی بودند که اسرار مسلمانان را به آنان می گفتند، بدینوسیله قوم

یهود که دشمن سرسخت اسلام و مسلمین بودند و به ظاهر خود را دوست مسلمانان قلمداد می کردند، از اسرار مسلمانان مطلع می شدند، آیه نازل شد و به آن عده از مسلمانان هشدار داد که چون آنان در دین شما نیستند، نباید آنها را محرم اسرار خود قرار دهید، زیرا آنان درباره شما از هیچ شر و فسادی کوتاهی نمی کنند، آنان می خواهند شما همیشه در رنج و عذاب باشید.

تفسیر

بیگانگان را محرم اسرار خود نسازید

این آیه به دنبال آیاتی که مناسبات مسلمانان را با کفار بیان کرد، به یکی از مسائل حساس اشاره کرده و ضمن تشبیه لطیفی به مؤ منان هشدار می دهد، می گوید: غیر از هم مسلکان خود برای خود، دوست و همرازی انتخاب نکنید و بیگانگان را از اسرار و رازهای درونی خود با خبر نسازید یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا بطانة من دونکم ...

بطانة در لغت به معنی لباس زیرین است ، و مقابل آن ظهارة به - معنی تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 81

لباس روئین می باشد. و در اینجا کنایه از محرم اسرار است .

و خبال در اصل به معنی از بین رفتن چیزی است ، غالبا به زیانهائی که در عقل انسان اثر می گذارد، گفته می شود. یعنی کفار شایستگی دوستی شما را ندارند، و نباید آنان دوست و محرم اسرار شما باشند. کفار در رساندن شر و فساد نسبت به مسلمانان کوتاهی نمی کنند (لا یالونکم خبالا). هرگز سوابق دوستی و رفاقت آنها با شما مانع از آن نیست که به خاطر جدائی در مذهب و مسلک آرزوی زحمت و زیان شما را در دل خود نپرورانند، بلکه پیوسته علاقه آنها این است که شما در رنج و زحمت باشید. (ودوا ما عنتم)

آنها برای اینکه شما از مکنونات ضمیرشان آگاه نشوید، و رازشان فاش نگردد، معمولا در سخنان و رفتار خود مراقبت می کنند، و با احتیاط و دقت حرف می زنند، ولی با وجود این ، آثار عداوت و دشمنی از لابلای سخنان آنها آشکار است و گاه بطور نا خودآگاه سخنانی بر زبان می آورند، که می توان گفت همانند جرقه ایست از آتش پنهانی دلهای آنها، و می توانید از آن ، به ضمیر باطن آنان پی ببرید (قد بدت البغضاء من افواههم).

این آیه به دنبال آیاتی که مناسبات مسلمانان را با کفار بیان کرد، به یکی از مسائل حساس اشاره کرده و ضمن تشبیه لطیفی به مؤ منان هشدار داده است ، که غیر از هم مسلکان خود برای خود، دوست و همرازی انتخاب نکنند، و بیگانگان را از اسرار و رازهای درونی خود با خبر نسازند.

این آیه حقیقتی را بیان می کند که امیر مؤ منان (علیه السلام) در سخنان خود توضیح فرموده است ، آنجا که می فرماید: ما اضمر احد شیئا الا ظهر

فی صفحات وجهه او فلتات لسانه . هیچ کس در ضمیر باطن ، رازی را پنهان نمی دارد، مگر اینکه از رنگ چهره و لابلای سخنان پراکنده و خالی از توجه او آشکار می شود. خلاصه اینکه خداوند بدین وسیله طریقه شناسائی باطن دشمنان را نشان داده ، و از ضمیر باطن و راز درونیشان خبر می دهد و می فرماید: آنچه از عداوت و دشمنی در دل خود پنهان کرده اند، بمراتب از آنچه بر زبان می آورند بزرگتر است . (و ما تخفی صدورهم اکبر).
سپس اضافه نموده : ما برای شما این آیات را بیان کردیم ، که اگر در آن

کنید، بوسیله آن می توانید دوست خود را از دشمن تمیز دهید، و راه نجات را از شر دشمنان پیدا کنید (قد بینا لکم الایات ان کنتم تعقلون).
در این آیه می فرماید: ((شما ای جمعیت مسلمانان آنان را روی خویشاوندی و یا همجواری و یا به علل دیگر دوست می دارید، غافل از اینکه آنها شما را دوست نمی دارند، در حالیکه شما به تمام کتابهایی که از طرف خداوند نازل شده (اعم از کتاب خودتان و کتابهای آسمانی آنها) ایمان دارید، ولی آنان به کتاب آسمانی شما ایمان ندارند)) (ها انتم اولاء تحبونهم و لا یحبونکم و تؤ منون بالکتاب کله).
سپس قرآن چهره اصلی آنها را معرفی کرده ، می گوید: ((این دسته از اهل کتاب منافق هستند، چون با شما ملاقات کنند، می گویند ما ایمان داریم و آئین شما را تصدیق می کنیم ، ولی چون تنها شوند، از شدت کینه و عداوت و خشم سر انگشتان خود را به دندان می گیرند)) (و اذا لقوکم قالوا آمنا و اذا خلوا عضوا علیکم الانامل من الغیظ).
ای پیامبر! ((بگو با همین خشمی که دارید، بمیرید)) و این غصه تا روز مرگ دست از شما بر نخواهد داشت . (قل موتوا بغیظکم).
شما از وضع آنها آگاه نبودید، و خدا آگاه است ((زیرا خداوند از اسرار درون سینه ها با خبر است)).(ان الله علیم بذات الصدور).
در آخرین آیه مورد بحث ، یکی از نشانه های کینه و عداوت آنها بازگو شده است که ((اگر فتح و پیروزی و پیش آمد خوبی برای شما رخ دهد، آنها ناراحت می شوند، و چنانچه حادثه ناگواری برای شما رخ دهد خوشحال می شوند)) (ان تمسسکم حسنة تسؤ هم و ان تصبکم سیئة یفرحوا بها).

((اما اگر در برابر کینه توزیهای آنها استقامت کنید، و پرهیزگار و خویشتن - دار باشید، آنان نمی توانند بوسیله نقشه های خائنانه خود به شما لطمهای وارد کنند، زیرا خداوند به آنچه می کنید کاملا احاطه دارد.
بنابراین از ذیل آیه استفاده می شود که در امنیت بودن مسلمانان در برابر نقشه های شوم دشمنان مشروط به استقامت و هوشیاری و داشتن تقوی

است ، و تنها در این صورت است که امنیت آنها تضمین گردیده است .
هشدار به مسلمانان
خداوند در این آیه به مؤ منان هشدار داده است ، تا دشمنان خود را جزء خاصان خویش قرار ندهند و رازهای مسلمانان و نیک و بد ایشان را، در برابر این گروه آشکار نسازند، این اعلام خطر به صورت کلی و عمومی است و باید در هر زمان و در هر حال مسلمانان به این هشدار توجه کنند.
ولی متاءسفانه بسیاری از پیروان قرآن از این هشدار غفلت ورزیده اند، و در نتیجه گرفتار نابسامانیهای فراوان شده اند، هم اکنون در اطراف مسلمانان دشمنانی هستند که خود را به دوستی می زنند، و به ظاهر از مسلمانان طرفداری می کنند، ولی با کارهائی که از خود نشان می دهند، معلوم می شود که دروغ می گویند، مسلمانان فریب ظاهر آنها را خورده به آنان اعتماد می کنند، در صورتی که آنان برای مسلمانان جز پریشانی و بیچارگی و تباهی چیزی نمی خواهند، و از ریختن خار بر سر راه آنها و به دشواری افکندن کار آنان کوتاهی ندارند.
راه دور نرویم ، در سالهای اخیر مسلمانان در دو جنگ بزرگ با دشمنان خود درگیر شدند در جنگ نخست شکست بسیار دردناکی خوردند، در
حالیکه تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 84
در جنگ اخیر پیروزی درخشانی نصیب آنها شد، و تقریبا همه حوادث جهانی به نفع آنها تغییر یافت ، افسانه وحشتناک و رعب آور شکست ناپذیری دشمن در همان روز نخست جنگ در صحرای سینا و ارتفاعات جولان برای همیشه مدفون گشت ، و مسلمانان طعم پیروزی را برای نخستین بار در سالهای اخیر چشیدند.
چه شد که در این مدت کوتاه این دگرگونی روی داد؟ پاسخ این سؤ ال نیازمند یک بحث طولانی است ، ولی بطور قطع یکی از عوامل مؤ ثر آن شکست و این پیروزی این بود که در جنگ نخست بیگانگان که حتی بعضی از آنها دم از دوستی می زدند، از نقشه های آنان با خبر بودند، ولی در جنگ اخیر هیچ کس جز دو سه نفر از سران کشورهای اسلامی از نقشه های آنها آگاهی نداشتند، و این خود یک رمز بزرگ پیروزی آنها و شاهد زنده ای بر عظمت این دستور آسمانی قرآن بود!. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 85
آیه 121-122
آیه و ترجمه
وَ إِذْ غَدَوْت مِنْ أَهْلِک تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِینَ مَقَعِدَ لِلْقِتَالِ وَ اللَّهُ سمِیعٌ عَلِیمٌ(121)
إِذْ هَمَّت طائفَتَانِ مِنکمْ أَن تَفْشلا وَ اللَّهُ وَلِیهُمَا وَ عَلی اللَّهِ فَلْیتَوَکلِ الْمُؤْمِنُونَ(122)
ترجمه :

121 - و (به یادآور) زمانی را که صبحگاهان از میان خانواده خود برای انتخاب اردوگاه جنگ برای مؤ منان ، بیرون رفتی ، و خداوند شنوا و دانا است (گفتگوهای مختلفی را که درباره طرح جنگ گفته می شد می شنید و اندیشه هائی را که بعضی در سر می پرورانیدند می دانست).
122 - (و نیز به یادآور) زمانی را که دو طایفه از شما تصمیم گرفتند سستی نشان دهند (و از وسط راه باز گردند) و خداوند پشتیبان آنها بود (و به آنها کمک کرد که از این فکر باز گردند) و افراد با ایمان باید تنها بر خدا توکل کنند
تفسیر:
از اینجا آیاتی شروع می شود که درباره یک حادثه مهم و پر دامنه اسلامی یعنی جنگ احد نازل شده است زیرا از قرائنی که در آیات فوق وجود دارد استفاده می شود که این دو آیه بعد از جنگ احد نازل شده و اشاره به گوشهای از جریانات این جنگ وحشتناک می کند و بیشتر مفسران نیز بر همین عقیده اند.
در آغاز اشاره به بیرون آمدن پیامبر از مدینه برای انتخاب لشکرگاه در دامنه احد کرده و می گوید: بخاطر بیاور ای پیامبر آن روز را که صبحگاهان از مدینه از میان بستگان و اهل خود بیرون آمدی تا برای مؤ منان پایگاههائی برای نبرد با دشمن آماده سازی . و اذ غدوت من اهلک تبوی ء المؤ منین مقاعد للقتال و الله سمیع علیم تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 86
در آن روز گفتگوهای زیادی در میان مسلمانان بود و همانطور که در شرح حادثه احد بزودی اشاره خواهیم کرد درباره انتخاب محل جنگ و اینکه داخل مدینه یا بیرون مدینه بوده باشد، در میان مسلمانان اختلاف نظر شدید بود، و پیامبر پس از مشورت کافی نظر اکثریت مسلمانان را که جمع زیادی از آنان را جوانان تشکیل می دادند انتخاب کرد و لشکرگاه را به بیرون شهر و دامنه کوه احد منتقل ساخت ، و طبعا در این میان افرادی بودند که در دل مطالبی پنهان می داشتند و به جهاتی حاضر باظهار آن نبودند جمله و الله سمیع علیم گویا اشاره به همه اینها است یعنی خداوند هم سخنان شما را می شنید و هم از اسرار درون شما آگاه بود.
سپس به گوشه دیگری از این ماجرا اشاره کرده می فرماید: در آن هنگام دو طایفه از مسلمانان (که طبق نقل تواریخ بنو سلمه از قبیله اوس و بنو حارثه از قبیله خزرج بودند) تصمیم گرفتند که سستی بخرج دهند و از وسط راه به مدینه بازگردند. اذ همت طائفتان منکم ان تفشلا...
علت این تصمیم شاید این بود که آنها از طرفداران نظریه جنگ در شهر بودند و پیامبر با نظر آنها مخالفت کرده بود، به علاوه چنانکه خواهیم گفت : عبد الله بن ابی سلول با سیصد نفر از یهودیانی که به لشکر اسلام پیوسته بودند بر اثر مخالفت پیامبر به ماندن آنها در اردوگاه اسلام ، به مدینه

بازگشتند، و همین موضوع تصمیم آن دو طایفه مسلمان را بر ادامه راهی که در پیش گرفته بودند سست کرد. اما چنانکه از ذیل آیه استفاده می شود آن دو طایفه به زودی از تصمیم خود بازگشتند، و به همکاری با مسلمانان ادامه دادند، لذا قرآن می گوید: خداوند یاور و پشتیبان این دو طایفه بود و افراد با ایمان باید بر خدا تکیه کنند. و الله ولیهما و علی الله فلیتوکل المؤ منون : تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 87
ضمنا باید توجه داشت که ذکر ماجرای احد به دنبال آیاتی که قبلا درباره عدم اعتماد به کفار بود اشاره به یک نمونه زنده از این واقعیت است زیرا همانطور که گفتیم و نیز بعدا مشروحا خواهیم گفت پیغمبر اجازه نداد یهودیانی که به ظاهر به حمایت او برخاسته بودند، در لشکرگاه اسلام بمانند، زیرا هر چه بود آنها بیگانه بودند و بیگانگان نباید محرم اسرار و تکیه گاه مسلمانان در آن شرایط حساس شوند.
غزوه احد
سرچشمه وقوع جنگ
در اینجا لازم است قبلا اشارهای به مجموع حوادث احد گردد: از روایات و تواریخ اسلامی چنین استفاده می شود، هنگامی که قریش در جنگ بدر شکست خوردند و با دادن هفتاد کشته ، و هفتاد اسیر به مکه مراجعت کردند، ابو سفیان به مردم مکه اخطار کرد نگذارند زنان بر کشته های بدر گریه کنند، زیرا اشک چشم ، اندوه را از بین می برد، و عداوت و دشمنی را نسبت به محمد از قلبهای آنان زایل می کند، ابو سفیان خود عهد کرده بود ما دام که از قاتلان جنگ بدر انتقام نگیرد، با همسر خود همبستر نشود!
به هر حال طایفه قریش با هر وسیلهای که در اختیار داشتند، مردم را به - جنگ با مسلمانان تحریک می کردند و فریاد انتقام ، انتقام در شهر مکه طنیناناز بود.
در سال سوم هجرت ، قریش به عزم جنگ با پیامبر، با سه هزار سوار و دو هزار پیاده ، با تجهیزات کافی از مکه خارج شدند، و برای اینکه در میدان جنگ تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 88
بیشتر استقامت کنند، بتهای بزرگ و زنان خود را نیز با خود حرکت دادند.
گزارش به موقع عباس
عباس عموی پیامبر هنوز اسلام نیاورده بود، و در میان قریش به کیش و آئین آنان باقی بود، ولی از آنجا که به برادرزاده خود، زیاد علاقمند بود، هنگامی که دید لشکر نیرومند قریش به قصد جنگ با پیامبر از مکه بیرون آمد، بی درنگ نامهای نوشت ، و به وسیله مردی از قبیله بنی غفار به مدینه فرستاد. پیک عباس به سرعت بسوی مدینه روان شد، هنگامی که پیامبر از جریان مطلع شد با سعد بن ابی ملاقات کرد و گزارش عباس را به او رساند، و حتی المقدور سعی می شد این موضوع مدتی پنهان بماند.

پیغمبر صلی اللّه علیه و آله با مسلمانان مشورت می کند
در همان روز که نامه عباس به پیامبر صلی اللّه علیه و آله رسیده بود، چند نفر از مسلمانان را دستور داد که براه مکه و مدینه بروند و از اوضاع لشکر قریش اطلاعاتی بدست آورند.
دو بازرس محمد صلی اللّه علیه و آله که برای کسب اطلاع رفته بودند، طولی نکشید برگشتند، و چگونگی قوای قریش را به پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله رساندند، و گفتند که این سپاه نیرومند تحت فرماندهی خود ابو سفیان است .
پیامبر صلی اللّه علیه و آله پس از چند روز، همه اصحاب و اهل مدینه را دعوت کرد و برای رسیدگی به این وضع جلسهای تشکیل داد، و موضوع دفاع را آشکارا با آنها در میان گذاشت ، سپس در اینکه در داخل مدینه به پیکار دست زنند، و یا اینکه از شهر خارج شوند، با مسلمانان به مذاکره پرداخت ، عدهای گفتند که از مدینه خارج نشویم ، و در کوچه های تنگ شهر با دشمن بجنگیم ، زیرا در این صورت حتی مردان تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 89
ضعیف و زنان و کنیزان نیز به لشکر می توانند کمک کنند.
عبد الله بن ابی بعد از گفتن این سخنان اضافه کرد: ای رسول خدا! تا کنون هیچ دیده نشده است ما داخل حصارها و درون خانه خود باشیم ، و دشمن بر ما پیروز شود!.
این رای بخاطر وضع خاص مدینه در آن روز مورد توجه پیغمبر صلی اللّه علیه و آله هم بود، او نیز می خواست در مدینه توقف کنند و در داخل شهر با قریش به مقابله پردازند، ولی گروهی از جوانان و جنگجویان با این رای مخالف بودند، سعد بن معاذ و چند نفر از قبیله اوس ، برخاسته گفتند: ای پیامبر! در گذشته کسی از عرب قدرت اینکه در ما طمع کند نداشته است ، با اینکه در آن موقع ما مشرک و بتپرست بودیم ، و هم اکنون که تو در میان ما هستی ، چگونه می توانند در ما طمع کنند، نه ، حتما باید از شهر خارج شده با دشمن بجنگیم ، اگر کسی از ما کشته شود شربت شهادت نوشیده است ، و اگر هم کسی نجات یافت به افتخار جهاد در راه خدا نائل شده است .
اینگونه سخنان و حماسه ها طرفداران خروج از مدینه را بیشتر کرد بطوری که طرح عبد الله بن ابی در اقلیت افتاد.
خود پیغمبر صلی اللّه علیه و آله با اینکه تمایل بخروج از مدینه نداشت به این مشورت احترام گذاشت و نظریه طرفداران خروج از مدینه را انتخاب کرد و با یک نفر از اصحاب برای مهیا کردن اردوگاه از شهر خارج شد و محلی را که در دامنه کوه احد از جهت شرائط نظامی موقعیت حساسی داشت برای اردوگاه انتخاب فرمود.

مسلمانان برای دفاع آماده می شوند
آن روز، روز جمعه بود که پیامبر صلی اللّه علیه و آله این مشورت را به عمل آورد، پس از آن برای ادای خطبه نماز جمعه ایستاد، بعد از حمد و ثنای خداوند یکتا، مسلمانان را تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 90
از نزدیک شدن سپاه قریش آگاه ساخت و فرمود:
اگر شما با جان و دل برای جنگ آماده باشید و با چنین روحیهای با دشمنان بجنگید خداوند بطور یقین پیروزی را نصیبتان می کند و در همان روز با هزار نفر از مهاجر و انصار رهسپار اردوگاه شدند.
پیغمبر صلی اللّه علیه و آله شخصا فرماندهی لشکر را به عهده داشت ، و قبل از آنکه از مدینه خارج شوند دستور داد سه پرچم ترتیب دهند، یکی را به مهاجران و دو تا را به انصار اختصاص داد.
پیامبر فاصله میان مدینه و احد را پیاده پیمود، و در طول راه از صفوف لشکر سان می دید و به دست خود صفوف لشکر را مرتب و منظم می ساخت ، تا در یک صف راست و مستقیم حرکت کنند.
مورخ معروف حلبی در کتاب خود می نویسد: پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله هنوز به احد نرسیده بود که ضمن بازدید لشکر گروهی را در میان آنها دید که هرگز ندیده بود، پرسید اینها کیستند؟ عرض کردند عدهای از یهودند که با عبد الله ابن ابی هم پیمان بوده اند، و بدین مناسبت به یاری مسلمانان آمده اند، حضرت تاملی کرد و فرمود: برای جنگ با مشرکان از مشرکان نتوان یاری گرفت ، مگر اینکه مسلمان شوند یهود این پیشنهاد را قبول نکردند، و همگی به مدینه باز گشتند، و به این ترتیب از قوای یکهزار نفری پیامبر صلی اللّه علیه و آله سیصد تن کم شد.
ولی مفسران نوشته اند چون با پیشنهاد عبد الله ابن ابی موافقت نشد، او در اثنای راه از همراهی پیامبر خودداری نمود، و با جمعی که تعدادشان بالغ بر سیصد نفر بود به مدینه بازگشتند.
بهر حال پیامبر پس از تصفیه لازم ، با قوای خود که هفتصد نفر بودند به تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 91
پای کوه احد رسید، بعد از ادای نماز صبح صفوف مسلمانان را آراست .
عبد الله ابن جبیر را با پنجاه نفر از تیراندازان ماهر، مامور ساخت در دهانه شکاف کوه قرار گیرند، و به آنها اکیدا توصیه کرد که در هر حال از جای خود تکان نخورند و پشت سر سپاه را حفظ کنند، و فرمود حتی اگر ما دشمن را تا مکه تعقیب کنیم و یا اگر دشمن ما را شکست داد و ما را تا مدینه مجبور به عقب - نشینی کرد، باز هم از سنگرگاه خود دور نشوید.
از آنطرف ابو سفیان ، خالد بن ولید را با دویست سرباز زبده ، مراقب این گردنه کرد و دستور داد در کمین باشید تا وقتی که سربازان اسلام از این دره کنار بکشند، آنگاه بلافاصله لشکر اسلام را از پشت سر مورد حمله

قرار دهید.
جنگ شروع شد
دو لشکر در مقابل یکدیگر صف آرائی کرده ، مهیای جنگ شدند. این دو سپاه هر کدام به نوعی مردان خود را بجنگ تشویق می کردند.
ابو سفیان ، بنام بتهای کعبه و جلب توجه زنان زیبا، جنگجویان خود را بر سر ذوق و شوق می آورد!
اما پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله بنام خدا و مواهب الهی مسلمانان را بجنگ تشویق مینمود.
اینک ، صدای الله اکبر الله اکبر مسلمانان تمام جلگه و دامنه احد را پر کرده است . و در طرف دیگر میدان ، زنان و دختران قریش ، برای تحریک عواطف و احساسات جنگجویان قریش ، اشعاری را گویا با دف و نی میخوانند.
پس از شروع جنگ ، مسلمانان با یک حمله شدید توانستند، لشگر قریش را در هم بشکنند، آنها پا به فرار گذاردند، و سربازان اسلام به تعقیب آنها پرداختند.
خالد بن ولید که شکست قریش را قطعی دانست خواست از راه دره
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 92
خارج شود و مسلمانان را از پشت سر مورد حمله قرار دهد ولی تیراندازان آنها را مجبور بعقبنشینی کردند.
این عقبنشینی قریش باعث شد جمعی از تازه مسلمانان بخیال اینکه دشمن شکستخورده است برای جمع آوری غنائم یکمرتبه پستهای خود را ترک کنند، و حتی تیراندازانیکه در بالای کوه ایستاده بودند، سنگر خود را ترک گفتند و به - میدان جنگ ریختند، و هر قدر عبد الله بن جبیر دستور پیغمبر صلی اللّه علیه و آله را متذکر شد به جز عده کمی که عددشان حدود ده نفر بود، در جایگاه حساس خود نایستادند.
نتیجه مخالفت دستور پیامبر صلی اللّه علیه و آله این شد که خالد بن ولید با دویست نفر دیگر که در کمین بودند چون شکاف کوه را از پاسداران خالی دیدند، به سرعت بر سر عبد الله ابن جبیر تاختند و او را با یارانش کشتند، و از پشت سر به لشکر اسلام حمله آوردند.
ناگهان مسلمانان از هر طرف خود را زیر شمشیر دشمن دیدند، نظم و هماهنگی آنها از میان رفت ، فراریان لشکر قریش همینکه اوضاع را چنین دیدند، برگشتند و مسلمانان را دایرهوار در میان گرفتند. در همین موقع افسر شجاع اسلام حمزه سید الشهداء با بعضی دیگر از یاران شجاع پیامبر شربت شهادت نوشیدند، و جز عده معدودی که پروانهوار اطراف رهبر خود را گرفته بودند بقیه از وحشت پا بفرار گذاشتند.
در این جنگ خطرناک آنکه بیش از همه فداکاری می کرد و هر حملهای که

از جانب دشمن به پیغمبر می شد دفع مینمود، علی ابن ابی طالب (علیه السلام) بود.
علی (علیه السلام) با کمال رشادت میجنگید، تا اینکه شمشیرش شکست ، پیغمبر صلی اللّه علیه و آله شمشیر خود را که موسوم به ذو الفقار بود، به علی (علیه السلام) داد. سرانجام پیغمبر صلی اللّه علیه و آله در جائی سنگر گرفت ، و علی (علیه السلام) همچنان از او دفاع می کرد، تا آنکه طبق نقل بعضی از تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 93
مورخان بیش از شصت زخم به سر، صورت و بدن او وارد آمد، و در همین موقع بود که پیک وحی به پیامبر عرضه داشت : ای محمد صلی اللّه علیه و آله ! معنای مواسات همین است ، پیغمبر فرمود: علی علیه السلام) از من است و من از اویم و جبرئیل افزود: و منهم از هر دوتای شما!
امام صادق (علیه السلام) می فرماید: پیامبر صلی اللّه علیه و آله پیک وحی را میان زمین و آسمان مشاهده کرد که می گوید: لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی . در این اثنا فریادی برخاست که محمد کشته شد!
چه کسی با صدای بلند گفت محمد صلی اللّه علیه و آله کشته شد؟
بعضی از سیره نویسان می گویند: ابن قمعه که مصعب سرباز اسلامی را بگمان اینکه پیغمبر است با ضربه سختی از پای در آورد و سپس با صدای بلند فریاد زد به - لات و عزی سوگند که محمد کشته شد!
این شایعه خواه از طرف مسلمانان بوده ، یا از طرف دشمن ، بی گمان بنفع اسلام و مسلمین بود، زیرا دشمن به گمان اینکه محمد صلی اللّه علیه و آله کشته شد احد را بقصد مکه ترک گفت ، و گر نه قشون فاتح قریش که شدیدترین کینه و دشمنی را نسبت به پیامبر صلی اللّه علیه و آله داشتند و بدین قصد هم آمده بودند که این دفعه از او انتقام بگیرند بدون کشتن آن حضرت احد را ترک نمی کردند.
نیروی پنج هزار نفری قریش حتی یکشب هم نخواست پس از پیروزی در میدان جنگ بصبح برساند هماندم راه مکه را پیش گرفت و حرکت کرد!
خبر کشته شدن پیامبر صلی اللّه علیه و آله تزلزل بیشتری در جمعی از مسلمانان بوجود آورد، و آن عده از مسلمانان که در میدان جنگ بودند برای اینکه بقیه پراکنده تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 94
نگردند و تزلزل و اضطراب آنان بر طرف شود پیغمبر صلی اللّه علیه و آله را بالای کوه بردند تا به - مسلمانان نشان دهند که پیغمبر زنده است ، فراریان برگشتند و بدور حضرت جمع شدند. پیغمبر صلی اللّه علیه و آله فراریان را ملامت می کرد که چرا در چنان وضع خطرناک فرار کردید، مسلمانان با اینکه شرمنده بودند زبان عذر گشودند و گفتند: ای پیغمبر خدا، ما آوازه قتل تو را شنیدیم و از شدت ترس فرار کردیم .
بدین ترتیب در جنگ احد نسبت به مسلمانان خسارات مالی و جانی

فراوانی وارد شد و هفتاد تن از مسلمانان در میدان جنگ کشته شدند و عدهی زیادی مجروح افتادند، اما مسلمانان از شکست درس بزرگی آموختند که ضامن پیروزی آنها در میدانهای آینده شد، و در آیات آینده بررسی وسیعی روی اثرات گوناگون این حادثه بزرگ - بخواست خدا - انجام خواهد شد. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 95
آیه 123-127
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ نَصرَکُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَ أَنتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تَشکُرُونَ(123)
إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِینَ أَ لَن یَکْفِیَکُمْ أَن یُمِدَّکُمْ رَبُّکُم بِثَلَثَةِ ءَالَفٍ مِّنَ الْمَلَئکَةِ مُنزَلِینَ(124)
بَلی إِن تَصبرُوا وَ تَتَّقُوا وَ یَأْتُوکُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا یُمْدِدْکُمْ رَبُّکُم بخَمْسةِ ءَالَفٍ مِّنَ الْمَلَئکَةِ مُسوِّمِینَ(125)
وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلا بُشرَی لَکُمْ وَ لِتَطمَئنَّ قُلُوبُکُم بِهِ وَ مَا النَّصرُ إِلا مِنْ عِندِ اللَّهِ الْعَزِیزِ الحْکِیمِ(126)
لِیَقْطعَ طَرَفاً مِّنَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَوْ یَکْبِتهُمْ فَیَنقَلِبُوا خَائبِینَ(127)
ترجمه :
123 - خداوند شما را در بدر یاری کرد (و بر دشمنان خطرناک پیروز شدید) در حالی که شما (نسبت به آنها) ناتوان بودید پس از خدا بپرهیزید (و در برابر دشمن مخالفت فرمان پیامبر نکنید) تا شکر نعمت او را بجا آورده باشید.
124 - در آن هنگام که تو، به مؤ منان میگفتی آیا کافی نیست پروردگارتان شما را به - سه هزار نفر از فرشتگان که (از آسمان) فرود آیند یاری کند ؟!.
125 - آری (امروز هم) اگر استقامت و تقوا پیشه کنید - و دشمن به همین زودی به سراغ شما بیاید - خداوند شما را به پنجهزار نفر از فرشتگان که نشانه های مخصوصی دارند مدد خواهد داد.
126 - ولی اینها (همه) فقط برای بشارت و اطمینان خاطر شماست و گر نه پیروزی تنها از جانب خداوند توانای حکیم است . تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 96
127 - (این وعده را که خدا به شما داده) برای این است که قسمتی از پیکر لشکر کافران را قطع کند، یا آنها را با زور ذلت باز گرداند، تا مایوس و نا امید (به وطن خود بازگردند
تفسیر :
مرحله خطرناک جنگ
پس از پایان جنگ احد لشکر پیروز مشرکان به سرعت بسوی مکه

بازگشت . ولی در اثنای راه این فکر برای آنها پیدا شد که چرا پیروزی خود را ناقص گذاردند؟ چه بهتر که به مدینه بازگردند و شهر را غارت کنند، و مسلمانان را در هم بکوبند، و اگر محمد صلی اللّه علیه و آله هم زنده باشد بقتل برسانند، و برای همیشه فکر آنها از ناحیه اسلام و مسلمین راحت شود، به همین جهت فرمان بازگشت صادر شد و در حقیقت این خطرناکترین مرحله جنگ احد بود، زیرا مسلمانان بقدر کافی کشته و زخمی داده بودند، و طبعا هیچگونه آمادگی در آن حال برای تجدید جنگ در آنها نبود، و بعکس دشمن با روحیه نیرومندی میتوانست این بار جنگ را از سر گیرد و نتیجه نهائی آنرا پیشبینی کند.
این خبر بزودی به پیامبر رسید و اگر شهامت فوق العاده و ابتکار بینظیر او که از وحی آسمانی مایه میگرفت نبود شاید تاریخ اسلام در همانجا پایان مییافت .
آیات فوق درباره این مرحله حساس نازل گردیده است ، و بتقویت روحیه مسلمانان پرداخته ، و به دنبال آن یک فرمان عمومی از ناحیه پیامبر برای حرکت به سوی مشرکان داده شد، و حتی مجروحان جنگ (و در میان آنها علی (علیه السلام) را که بیش از شصت زخم بر تن داشت) آماده پیکار با دشمن شدند و از مدینه حرکت کردند.
این خبر بگوش سران قریش رسید و از این روحیه عجیب مسلمانان سخت بوحشت افتادند! آنها فکر می کردند شاید جمعیت تازه نفسی از مدینه به

مسلمانان پیوستهاند، و ممکن است برخورد جدید نتیجه نهائی جنگ را بزیان آنها تغییر دهد، لذا فکر کردند برای حفظ پیروزی خود بهتر این است که به مکه باز گردند همین کار انجام شد و بسرعت راه مکه را پیش گرفتند.
گفتیم این آیات در حقیقت برای تقویت روحیه ، شکستخورده مسلمانان نازل گردید، و نخست در آن اشاره به پیروزی چشمگیر مسلمانان در میدان بدر شده تا با یادآوری آن خاطره ، به آینده خویش دلگرم شوند و لذا می فرماید: خداوند شما را در بدر پیروزی داد در حالیکه نسبت به دشمن ضعیف ، و از نظر عده و تجهیزات قابل مقایسه با آنها نبودید (عدد شما 313 نفر با تجهیزات کم ، و مشرکان بیش از هزار نفر و با تجهیزات فراوان بودند). و لقد نصرکم الله ببدر و انتم اذلة
حال که چنین است ، از خدا بپرهیزید، و از تکرار مخالفت فرمان پیشوای خود، یعنی پیامبر اجتناب کنید تا شکر نعمتهای گوناگون او را بجای آورده باشید. (فاتقوا الله لعلکم تشکرون)
سپس خاطره یاری مسلمانان را در میدان بدر بوسیله فرشتگان یادآوری کرده و می گوید: فراموش نکنید که در آن روز پیغمبر به شما گفت آیا

کافی نیست که سه هزار نفر از فرشتگان به یاری شما بشتابند. اذ تقول للمؤ منین ا لن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلثة آلاف من الملائکة ... تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 98
آری امروز هم اگر استقامت بخرج دهید و به استقبال سپاه قریش بشتابید، و تقوی را پیشه کنید، و مانند روز گذشته ، با فرمان پیمبر مخالفت ننمائید، اگر در این حال مشرکان به سرعت بسوی شما برگردند، خداوند بوسیله پنج هزار نفر از فرشتگان که همگی دارای نشانه های مخصوصی هستند شما را یاری خواهد کرد. بلی ان تصبروا و تتقوا و یاتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین .
اما توجه داشته باشید که آمدن فرشتگان به یاری شما، تنها برای تشویق و بشارت و اطمینان خاطر و تقویت روحیه شما است ، و گرنه پیروزی تنها از ناحیه خداوندی است که بر همه چیز قادر و در همه کار حکیم است هم راه پیروزی را می داند و هم قدرت بر اجرای آن دارد. و ما جعله الله الا بشری لکم و لتطمئن قلوبکم به و ما النصر الا من عند الله ...
گر چه مفسران در تفسیر این آیه گفته های گوناگونی دارند، ولی با مسیری که ما در تفسیر آیات گذشته بکمک خود آیات و تواریخ موجود پیمودیم ، تفسیر این آیه نیز روشن است ، خداوند می فرماید: اینکه به شما وعده داده شده است که فرشتگان را در برخورد جدید با دشمن بیاری شما بفرستد، برای این است که قسمتی از پیکر لشکر مشرکان را قطع کند، و آنها را با ذلت و رسوائی باز گرداند. لیقطع طرفا من الذین کفروا او یکبتهم فینقلبوا خائبین : تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 99
باید توجه داشت که طرف در آیه به معنی قطعه و یکبتهم از ماده کبت به معنی بازگرداندن به زور و توام با ذلت است .
در اینجا سؤ الاتی در زمینه چگونگی یاری فرشتگان و حمایت آنها از مسلمانان و چگونگی این یاری پیش می آید، که بخواست خداوند پاسخ مشروح آن را در سوره انفال ذیل آیات 7 - تا 12 خواهیم داد. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 100
آیه 128
آیه و ترجمه
لَیْس لَک مِنَ الاَمْرِ شیْءٌ أَوْ یَتُوب عَلَیهِمْ أَوْ یُعَذِّبَهُمْ فَإِنَّهُمْ ظلِمُونَ(128)
ترجمه :
128 - هیچ گونه اختیاری (درباره عفو کافران ، یا مؤ منان فراری از جنگ ،) برای تو نیست مگر اینکه (خدا) بخواهد آنها را ببخشد، یا مجازات کند؛ زیرا آنها ستمگرند.
تفسیر
در تفسیر این آیه در میان مفسران سخن بسیار زیاد است ولی این

موضوع تقریبا مسلم است که آیه فوق پس از جنگ احد نازل شده ، و مربوط به - حوادث آن است ، آیات سابق نیز این حقیقت را تاءیید می کند.
آیه می فرماید: ((هیچ گونه اختیاری (درباره عفو کافران ، یا مؤ منان فراری از جنگ ،) برای تو نیست مگر اینکه (خدا) بخواهد آنها را ببخشد، یا مجازات کند؛ زیرا آنها ستمگرند.(لیس لک من الا مر شی ء اءو یتوب علیهم اءو یعذبهم فإ نهم ظالمون)
و اما در مورد تفسیر آیه دو معنی بیش از همه جلب توجه می کند:
نخست اینکه این آیه جمله مستقلی را تشکیل می دهد و بنابراین جمله ((او یتوب علیهم)) به معنی ((الا ان یتوب علیهم)) است و معنی آیه روی هم رفته چنین می شود: درباره سرنوشت آنها کاری از دست تو ساخته نیست مگر اینکه خدا بخواهد آنها را ببخشد یا بخاطر ستمی که کرده اند مجازاتشان کند و منظور از آنها یا کفاری می باشند که در این جنگ ضربه های سخت به مسلمانان وارد ساختند و حتی دندان و پیشانی پیغمبر صلی اللّه علیه و آله را شکستند، و یا مسلمانانی می باشند که از میدان جنگ فرار کردند، و پس از پایان جنگ پشیمان شدند و از پیغمبر تقاضای عفو کردند، آیه می گوید: ((عفو بخشش یا مجازات و عذاب آنها به دست خدا است و پیامبر هم تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 101
بدون اذن پروردگار کاری انجام نمی دهد.))
تفسیر دیگر اینکه لیس لک من الامر شی ء جمله معترضه است و جمله ((او یتوب علیهم)) عطف به جمله ((او یکبتهم)) می باشد، و این آیه دنباله آیه قبل محسوب می شود، و در این صورت مجموع معنی دو آیه چنین خواهد بود: ((خداوند وسائل پیروزی را در اختیار شما قرار خواهد داد، و یکی از چهار سرنوشت را برای کافران مقرر می سازد: یا قسمتی از پیکر لشکر مشرکان را از بین می برد، یا آنها را به این وسیله مجبور به بازگشت می کند، و یا آنها را در صورت شایستگی و توبه می بخشد، و یا آنها را بخاطر ظلمشان مجازات می کند، و خلاصه با هر دستهای از آنها بر طبق حکمت و عدالت رفتار خواهد نمود، و تو درباره آنها پیش خود هیچ گونه تصمیمی نمی توانی بگیری)).
درباره علت نزول این آیه نیز روایات متعددی نقل شده است از جمله پس از آنکه دندان و پیشانی پیامبر در جنگ احد شکست ، و آنهمه ضربات سخت بر پیکر مسلمین وارد شد، پیامبر از آینده مشرکان نگران گردید و پیش خود فکر می کرد چگونه این جمعیت قابل هدایت خواهند بود و فرمود: ((کیف یفلح قوم فعلوا هذا بنبیهم و هو یدعوهم الی ربهم ؛ چگونه چنین جمعیتی رستگار خواهند شد که با پیامبر خود چنین رفتار می کنند در حالی که وی آنها را به سوی خدا دعوت می کند.))
در اینجا آیه فوق نازل شد و به پیامبر صلی اللّه علیه و آله دلداری داد که

تو مسؤ ول هدایت آنها نیستی بلکه تنها موظف به تبلیغ آنها می باشی .
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 102
رفع اشتباه در اینجا لازم است به دو نکته توجه شود:
1 - مفسر معروف نویسنده ((المنار)) معتقد است که این آیه درس بزرگی در زمینه استفاده از وسایل طبیعی برای پیروزی ، به مسلمانان ، می آموزد، و آن اینکه اگر خدا به آنها وعده پیروزی می دهد به این معنی نیست که مسلمانان وسائل طبیعی و تجهیزات نظامی و نقشه های جنگی و مانند آن را فراموش کنند و دست روی هم گذاشته همیشه در انتظار دعای پیغمبر برای پیروزی باشند، لذا به پیغمبر صلی اللّه علیه و آله خطاب کرده می گوید: ((لیس لک من الامر شی ء)) یعنی پیروزی به دست تو واگذار نشده ، بلکه به فرمان خدا است ، و خداوند برای آن سننی قرار داده است که باید از آنها استفاده کرد، (و دعا کردن پیغمبر اگر چه مؤ ثر و مفید است ، ولی جنبه استثنائی دارد و مخصوص موارد معینی است).
گفتار این نویسنده در این قسمت اگر چه منطقی است ، ولی با ذیل آیه که از توبه یا مجازات کفار بحث می کند به هیچ وجه سازگار نیست ، و بنابراین نمی توان آن را تفسیر آیه دانست .
2 - این آیه که هر گونه اختیاری را از پیامبر صلی اللّه علیه و آله درباره عفو و بخشش یا مجازات مخالفان سلب می کند هیچ گونه منافاتی با مؤ ثر بودن دعای پیامبر صلی اللّه علیه و آله و عفو و گذشت او، و شفاعت و مانند آن که از آیات دیگر قرآن استفاده می شود، ندارد، زیرا منظور از آیه فوق این است که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله مستقلا هیچ کاری را نمی تواند انجام دهد، ولی به فرمان خدا و به اجازه او، می تواند ببخشد، و هم در جای خود مجازات کند، و هم عوامل پیروزی را فراهم سازد، و حتی به اجازه پروردگار و اذن او می تواند هم چون مسیح (علیه السلام) مردگان را زنده کند.
کسانی که جمله ((لیس لک من الامر شی ء)) را گرفته ، و خواسته اند توانائی پیامبر را بر این امر انکار کنند، در حقیقت آیات دیگر قرآن را فراموش کرده اند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 103
قرآن مجید در سوره نساء آیه 64 می گوید: ((و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جائوک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما؛ اگر آنها هنگامی که به خود ستم می کردند به سراغ تو می آمدند و استغفار می کردند و پیامبر نیز برای آنها از خدا طلب آمرزش می کرد خدا را توبه کننده (بخشنده) و مهربان می یافتند.))
طبق این آیه استغفار پیامبر صلی اللّه علیه و آله یکی از عوامل بخشش گناه شمرده شده ، و در بحثهای آینده در ذیل آیات مناسب باز هم در این زمینه توضیح خواهیم داد. آل عمران

تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 104
آیه 129
آیه و ترجمه
وَ لِلَّهِ مَا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الاَرْضِ یَغْفِرُ لِمَن یَشاءُ وَ یُعَذِّب مَن یَشاءُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ(129)
ترجمه :
129 - و آنچه در آسمانها و زمین است از آن خدا است ، هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد؛ و هر کس را بخواهد، مجازات می کند؛ و خداوند آمرزنده مهربان است .
تفسیر
این آیه در حقیقت تاءکیدی است برای آیه قبل ، و می گوید: ((آمرزش و مجازات به دست پیامبر نیست ، بلکه به فرمان خداوندی است که حکومت آنچه در آسمانها و زمین است ، به دست او است ، آفرینش از او است ، مالکیت ، و تدبیر آنها نیز از آن او است .))(و لله ما فی السموت و ما فی الا رض یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و الله غفور رحیم)
بنابراین ، او است که می تواند گناهکاران را هر گاه صلاح ببیند ببخشد، و یا مجازات کند.
در پایان آیه به رحمت واسعه خداوند اشاره کرده ، می گوید: در عین حال که مجازات او شدید است ((او آمرزنده و مهربان است)) و رحمت او بر غضب او پیشی می گیرد.(و الله غفور رحیم)
بد نیست در اینجا به گفتار یکی از دانشمندان اسلامی که در عین فشرده بودن پاسخی است برای بعضی از سؤ الها، اشاره کنیم . مفسر عالیقدر، طبرسی در ذیل آیه نقل می کند که از یکی از دانشمندان پرسیدند: خداوند با آن رحمت واسعه و بی پایانش چگونه بندگان را بخاطر گناهان مجازات می کند؟
او در پاسخ گفت : ((رحمت)) خداوند، ((حکمت)) او را از بین نمی برد، زیرا رحمت او هم چون حس ترحم ما از احساسات و رقت قلب سرچشمه نمی گیرد، تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 105
بلکه رحمت او همیشه آمیخته با حکمت است ، و حکمت ایجاب می کند، که گنهکاران (جز در موارد خاصی) به مجازات برسند. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 106
آیه 130-132
آیه و ترجمه
یَأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا لا تَأْکلُوا الرِّبَوا أَضعَفاً مُّضعَفَةً وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ(130)
وَ اِتَّقُوا النَّارَ الَّتی أُعِدَّت لِلْکَفِرینَ(131)

وَ أَطِيعُوا اللّهَ وَ الرَّسولَ لَعَلّكَمْ تُرْحَمُونَ(132)
ترجمه :
130 - ای کسانی که ایمان آورده اید! ربا (و سود پول) را چند برابر نخورید! از خدا بپرهیزید تا رستگار شوید!
131 - و از آتشی بپرهیزید که برای کافران آماده شده است !
132 - و خدا و پیامبر را اطاعت کنید، تا مشمول رحمت شوید!
تفسیر :
تحریم رباخواری
آیات گذشته - چنانکه دانستیم - درباره غزوه احد و حوادث مربوط به آن ، و درسهای گوناگونی است که مسلمانان از آن حادثه فرا گرفتند، ولی این سه آیه و شش آیه بعد از آن محتوی یک سلسله برنامه های اقتصادی ، اجتماعی و تربیتی است .
در نخستین آیه روی سخن را به مؤ منان کرده و می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید! ربا (و سود پول) را چند برابر نخورید)).(یا ایها الذین آمنوا لا تاءکلوا الربوا اضعافا مضافة).
می دانیم روش قرآن در مبارزه با انحرافات ریشه دار اجتماعی این است که تدریجا زمینه سازی می کند، و افکار عموم را تدریجا به مفاسد آنها آشنا می سازد، و آنگاه که آمادگی برای پذیرفتن تحریم نهائی حاصل شد قانون را به صورت صریح تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 107
اعلام می کند (مخصوصا در مواردی که آلودگی به گناه زیاد و وسیع باشد).
و نیز می دانیم : عرب ، در زمان جاهلیت آلودگی شدیدی به رباخواری داشت و مخصوصا محیط مکه محیط رباخواران بود، و سرچشمه بسیاری از بدبختیهای اجتماعی آنها نیز همین کار زشت و ظالمانه بود، به همین دلیل قرآن برای ریشه کن ساختن رباخواری حکم تحریم را در چهار مرحله بیان کرده است :
1 - در آیه 39 سوره روم نخست درباره (ربا) به یک پند اخلاقی قناعت شده آنجا که می فرماید: ((و ما آتیتم من ربا لیربو فی اموال الناس فلا یربو عند الله و ما آتیتم من زکوة تریدون وجه الله فاولئک هم المضعفون ؛ آنچه به عنوان ربا می پردازید تا در اموال مردم فزونی یابد، نزد خدا فزونی نخواهد یافت ، و آنچه را به عنوان زکات می پردازید و تنها رضای خدا را می طلبد (مایه برکت است و) کسانی که چنین کنند دارای پاداش مضاعفند)).
و بدین طریق اعلام می کند که تنها از دیدگاه افراد کوته بین است که ثروت رباخواران از راه سود گرفتن افزایش می یابد، اما در پیشگاه خدا چیزی بر آنها افزوده نمی شود بلکه زکات و انفاق در راه خدا است که ثروتها را افزایش می دهد.

2 - در سوره نساء آیه 161 ضمن انتقاد از عادات و رسوم غلط یهود به عادت زشت رباخواری آنها اشاره کرده و می فرماید: ((و اخذهم الربا و قد نهوا عنه ؛ یکی دیگر از عادات بد آنها این بود که ربا می خوردند با اینکه از آن نهی شده بودند)).
3 - در سوره بقره آیات 275 تا 279 هر گونه رباخواری به شدت ممنوع اعلام شده و در حکم جنگ با خدا ذکر گردیده است .
4 - و بالاخره در آیه مورد بحث چنانکه ضمن تفسیر آن خواهیم گفت ، حکم تحریم ربا صریحا ذکر شده ، اما تنها به یک نوع از انواع ربا و نوع شدید و فاحش آن اشاره شده است .
در این آیه اشاره به تحریم ربای فاحش شده و با تعبیر ((اضعافا مضاعفة)) تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 108
بیان گردیده است . منظور از ربای فاحش این است که سرمایه به شکل تصاعدی در مسیر ربا سیر کند یعنی سود در مرحله نخستین با اصل سرمایه ضمیمه شود و مجموعا مورد ربا قرار گیرند، و به همین ترتیب در هر مرحله ، سود به اضافه سرمایه ، سرمایه جدیدی را تشکیل دهد، و به این ترتیب در مدت کمی از راه تراکم سود مجموع بدهی بدهکار به چندین برابر اصل بدهی افزایش یابد و به کلی از زندگی ساقط گردد.
بطوری که از روایات و تواریخ استفاده می شود در زمان جاهلیت معمول بود که اگر بدهکار در راءس مدت نمی توانست بدهی خود را بپردازد از طلبکار تقاضا می کرد که مجموع سود و اصل بدهی را به شکل سرمایه جدیدی به او قرض بدهد و سود آن را بگیرد! در عصر ما نیز در میان رباخواران این رباخواری بسیار ظالمانه فراوان است .
در پایان آیه می فرماید: ((اگر می خواهید رستگار شوید باید تقوا را پیشه کنید و از این گناه بپرهیزید))(و اتقوا الله لعلکم تفلحون).
در آیه بعد مجددا روی حکم تقوا را تاءکید کرده ، می گوید: ((و از آتشی بپرهیزید که در انتظار کافران آماده شده است))، (و اتقوا النار التی اعدت للکافرین).
از تعبیر ((کافران)) استفاده می شود که اصولا رباخواری با روح ایمان سازگار نیست و رباخواران از آتشی که در انتظار کافران است سهمی دارند!
و نیز استفاده می شود که آتش دوزخ اصولا برای کافران آماده شده و گناهکاران و عاصیان به همان مقدار که شباهت و هماهنگی با کافران دارند سهمی از آن خواهند داشت . تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 109
تهدید آیه سابق با تشویقی که در این آیه برای مطیعان و فرمانبرداران ذکر شده تکمیل می گردد و می فرماید: ((فرمان خدا و پیامبر را اطاعت کنید و رباخواری را ترک گوئید تا مشمول رحمت الهی شوید)).(و اطیعوا الله و

الرسول لعلکم ترحمون).
چگونگی پیوند ایات قرآن
آیات گذشته - چنانکه دانستیم - درباره غزوه ((احد)) و حوادث مربوط به آن ، و درسهای گوناگونی است که مسلمانان از آن حادثه فرا گرفتند، ولی سه آیه ای که تفسیر آن گذشت و شش آیه بعد محتوی یک سلسله برنامه های اقتصادی ، اجتماعی و تربیتی است ، و پس از این نه آیه ، مجددا حوادث مربوط به جنگ احد عنوان می گردد.
این طرز بیان ممکن است برای بعضی مایه تعجب گردد، ولی با توجه به یک اصل اساسی حقیقت امر روشن می شود، و آن اینکه :
قرآن یک کتاب کلاسیک نیست که دارای فصول و ابوابی باشد و نظام تاءلیفی خاصی در میان ابواب و فصول آن در نظر گرفته شده باشد، بلکه قرآن کتابی است که در مدت بیست و سه سال ((نجوما)) (تدریجا) طبق نیازمندیهای گوناگون تربیتی در زمانها و اماکن مختلف نازل شده : یک روز داستان احد پیش می آمد و برنامه های مختلف جنگی در ضمن آیات متعدد اعلام می گشت ، روز دیگر احساس نیاز به یک مساءله اقتصادی همچون ربا یا یک مساءله حقوقی مانند احکام ازدواج ، یا یک مساءله تربیتی و اخلاقی مانند توبه ، می شد و آیات متعددی طبق آن نازل می گشت .
از این سخن چنین نتیجه گرفته می شود که ممکن است در بسیاری از موارد پیوند خاصی در میان آیات قبل و بعد نبوده باشد، و نباید مانند بعضی از مفسران در تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 110
این گونه موارد اصراری در یافتن رابطه در میان آنها داشت ، نباید خود را به زحمت بیاندازیم و در میان قضایائی که خداوند اتصال و ارتباطی نخواسته با تکلف وجه ارتباطی درست کنیم ، زیرا این کار با روح قرآن و چگونگی نزول آن در حوادث مختلف و طبق نیازمندیهای گوناگون در شرایط و ظروف جداگانه ، سازش ندارد.
البته تمام سوره ها و آیات قرآن از یک نظر به هم مربوطند و آن اینکه همگی یک برنامه انسان سازی و تربیتی را در یک سطح عالی تعقیب می کنند و برای ساختن یک جامعه آباد، آگاه ، امن و امان و پیشرفته از نظر مادی و معنوی نازل شده اند.
بنابراین اگر آیات نهگانه فوق رابطه خاصی با آیات قبل و بعد ندارد به همین دلیل است . آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 111
آیه 133
آیه و ترجمه
وَ سارِعُوا إِلی مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّکمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضهَا السمَوَت وَ الاَرْض أُعِدَّت لِلْمُتَّقِینَ(133)

ترجمه :
133 - شتاب کنید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان ؛ و بهشتی که وسعت آن ، آسمانها و زمین است ؛ و برای پرهیزگاران آماده شده است .
تفسیر :
مسابقه در مسیر سعادت
به دنبال آیات گذشته که بدکاران را تهدید به مجازات آتش و نیکوکاران را تشویق به رحمت الهی می کرد، در این آیه کوشش و تلاش نیکوکاران را تشبیه به یک مسابقه معنوی کرده که هدف نهائی آن آمرزش الهی بر یکدیگر سبقت بگیرید))(و سارعوا الی مغفرة من ربکم)
((سارعوا)) از ((مسارعت)) به معنی کوشش و تلاش دو یا چند نفر برای پیشی گرفتن از یکدیگر در رسیدن به یک هدف است ، و در کارهای نیک ، قابل ستایش ، و در کارهای بد، نکوهیده است .
در حقیقت قرآن در اینجا از یک نکته روانی استفاده کرده که انسان برای انجام دادن یک کار اگر تنها باشد معمولا کار را بدون سرعت و به طور عادی انجام می دهد، ولی اگر جنبه مسابقه به خود بگیرد، آنهم مسابقه ای که جایزه باارزشی برای آن تعیین شده ، تمام نیرو و انرژی خود را به کار می گیرد و با سرعت هر چه بیشتر به سوی هدف پیش می تازد.
و اگر می بینیم هدف این مسابقه در درجه اول مغفرت قرار داده شده برای این است که رسیدن به هر مقام معنوی بدون آمرزش و شستشوی از گناه ممکن تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 112
نیست ، نخست باید خود را از گناه شست و سپس به مقام قرب پروردگار گام نهاد!.
دومین هدف این مسابقه معنوی بهشت قرار داده شده ، بهشتی که وسعت آن ، پهنه آسمانها و زمین است (و جنة عرضها السموات و الارض).
باید توجه داشت که مراد از ((عرض)) در آیه فوق اصطلاح هندسی آن که در مقابل طول است ، نیست ، بلکه به معنی لغوی که وسعت است ، می باشد.
در آیه 21 سوره حدید همین تعبیر با تفاوت مختصری دیده می شود: ((سابقوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها کعرض السماء و الارض ؛ به پیش تازید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است)).
در این آیه به جای ((مسارعت)) صریحا کلمه ((مسابقه)) ذکر شده و ((سماء)) به صورت مفرد با الف و لام جنس آمده که در اینجا معنی عموم می دهد، و از ((کاف تشبیه)) استفاده شده است . به این معنی که در آیه مورد بحث صریحا می گوید: ((وسعت بهشت همان وسعت آسمانها و زمین است)) ولی در آیه سوره حدید می گوید: ((وسعت آن مانند وسعت

آسمان و زمین می باشد))، و هر دو تعبیر یک معنی را می رساند.
در پایان آیه تصریح می کند که : ((این بهشت ، با آن عظمت ، برای پرهیزگاران آماده شده است))(اعدت للمتقین).
اکنون این سؤ ال پیش می آید که :
اولا: آیا بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده و وجود خارجی دارند یا بعدا در پرتو اعمال مردم ایجاد می شوند؟
ثانیا: اگر آنها آفریده شده اند جای آنها کجا است ، (با توجه به اینکه قرآن می گوید وسعت بهشت به اندازه آسمانها و زمین است). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 113
آیا بهشت و دوزخ الان موجودند؟
اکثر دانشمندان اسلامی معتقدند که این دو هم اکنون وجود خارجی دارند و ظواهر آیات قرآن نیز این نظر را تاءیید می کند، به عنوان نمونه :
1 - در آیه مورد بحث و در آیات فراوان دیگری تعبیر به ((اعدت)) (مهیا شده) یا تعبیرات دیگری از همین ماده ، گاهی در مورد بهشت و گاهی درباره دوزخ ، آمده است .
از این آیات استفاده می شود که بهشت و دوزخ هم اکنون آماده شده اند اگر چه بر اثر اعمال نیک و بد انسانها توسعه می یابند (دقت کنید).
2 - در آیات مربوط به معراج در آیه 13 تا 15 سوره ((و النجم)) می خوانیم : ((و لقد رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی عندها جنة الماوی ؛ بار دیگر پیامبر جبرئیل را نزد (سدرة المنتهی) در آنجا که بهشت جاویدان قرار داشت مشاهده کرد)) - این تعبیر گواه دیگری بر وجود فعلی بهشت است .
3 - در سوره تکاثر آیه 5 و 6 و 7 می فرماید: ((کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین ؛ اگر علم الیقین داشتید دوزخ را مشاهده می کردید سپس به عین الیقین آن را می دیدید)).
در روایات مربوط به معراج و روایات دیگر نیز نشانه های روشنی بر این مساءله دیده می شود.
بهشت و دوزخ در کجا هستند؟
به دنبال بحث فوق این بحث پیش می آید که اگر این دو هم اکنون موجودند تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 114
در کجا هستند؟
پاسخ این سؤ ال را از دو راه می توان داد:
نخست اینکه : بهشت و دوزخ در باطن و درون این جهانند. ما این آسمان و زمین و کرات مختلف را با چشم خود می بینیم اما عوالمی که در درون این جهان قرار دارند نمی بینیم و اگر دید و درک دیگری داشتیم هم اکنون می توانستیم آنها را ببینیم ، در این عالم موجودات بسیاری هستند که امواج آنها

با چشم ما قابل درک نیستند، آیه ((کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ؛ که در بالا اشاره شد نیز گواه این حقیقت است .
از پاره ای از احادیث نیز استفاده می شود که بعضی از مردان خدا درک و دیدی در این جهان داشتند که ، بهشت و دوزخ را نیز با چشم حقیقت بین خود می دیدند.
برای این موضوع می توان مثالی ذکر کرد:
فرض کنید فرستنده نیرومندی در یک نقطه زمین وجود داشته باشد که به کمک ماهواره های فضائی امواج آن به سراسر زمین پخش شود و به وسیله آن نغمه دل انگیز تلاوت قرآن با صدائی فوق العاده دلنشین و روحپرور در همه جا پخش گردد، و در نقطه دیگری از زمین فرستنده دیگری با همان قدرت وجود داشته باشد که صدائی فوق العاده گوش خراش و ناراحت کننده روی امواج دیگری در همه جا پراکنده شود.
هنگامی که ما در یک مجلس عادی نشسته ایم صدای گفتگوی اطرافیان خود را می شنویم اما از آن دو دسته امواج ((روحپرور)) و ((آزاردهنده)) که در درون محیط ما است و همه جا را پر کرده است هیچ خبری نداریم ، ولی اگر دستگاه گیرنده ای می داشتیم که موج آن با یکی از این دو فرستنده تطبیق می کرد فورا در برابر ما آشکار می شدند اما دستگاه شنوائی ما در حال عادی از درک آنها عاجز است .
این مثال گرچه از جهاتی رسانیست ولی برای مجسم ساختن چگونگی

وجود بهشت و دوزخ در باطن این جهان مؤ ثر به نظر می رسد.
دیگر اینکه : عالم آخرت و بهشت و دوزخ ، محیط بر این عالم است ، و به اصطلاح این جهان در شکم و درون آن جهان قرار گرفته ، درست همانند عالم جنین که در درون عالم دنیا است ، زیرا می دانیم عالم جنین برای خود عالم مستقلی است ، اما جدای از این عالمی که در آن هستیم نیست ، بلکه در درون آن واقع شده است ، عالم دنیا نیز نسبت به عالم آخرت ، همین حال را دارد، یعنی در درون آن قرار گرفته است .
و اگر می بینیم قرآن می گوید: وسعت بهشت به اندازه وسعت آسمانها و زمین است به خاطر آن است که انسان چیزی وسیعتر از آسمان و زمین نمی شناسد تا مقیاس سنجش قرار داده شود، لذا قرآن برای اینکه وسعت و عظمت بهشت را ترسیم کند آن را به پهنه آسمانها و زمین تشبیه کرده است ، و چاره ای غیر از این نبوده ، همانطور که اگر کودکی که در شکم مادر قرار دارد عقل می داشت و می خواستیم با او سخن بگوئیم باید با منطقی صحبت کنیم که برای او در آن محیط قابل درک باشد.
از آنچه گفتیم پاسخ این سؤ ال نیز روشن شد که اگر وسعت بهشت به اندازه زمین و آسمانها است پس دوزخ کجا است ؟

زیرا طبق پاسخ اول ، دوزخ نیز در درون همین جهان قرار گرفته و وجود آن در درون این جهان منافاتی با وجود بهشت در درون آن ندارد (همانطور که در مثال امواج فرستنده صوتی ذکر شد)
و اما طبق پاسخ دوم که بهشت و دوزخ محیط بر این جهان باشند جواب باز هم روشنتر است زیرا دوزخ می تواند محیط بر این جهان باشد و بهشت محیط بر آن ، و از آن هم وسیعتر. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 116
آیه 134-136
آیه و ترجمه
الَّذِینَ یُنفِقُونَ فی السرَّاءِ وَ الضرَّاءِ وَ الْکظِمِینَ الْغَیْظ وَ الْعَافِینَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ یحِب الْمُحْسِنِینَ(134)
وَ الَّذِینَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشةً أَوْ ظلَمُوا أَنفُسهُمْ ذَکرُوا اللَّهَ فَاستَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَن یَغْفِرُ الذُّنُوب إِلا اللَّهُ وَ لَمْ یُصرُّوا عَلی مَا فَعَلُوا وَ هُمْ یَعْلَمُونَ(135)
أُولَئک جَزَاؤُهُم مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ جَنَّتٌ تجْرِی مِن تحْتِهَا الاَنهَرُ خَلِدِینَ فِیهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَمِلِینَ(136)
ترجمه :
134 - همانها که در توانگری و تنگدستی انفاق می کنند؛ و خشم خود را فرو می برند؛ و از خطای مردم می گذرند، و خدا نیکوکاران را دوست دارد.
135 - و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند، یا به خود ستم کنند به یاد خدا می افتند، و برای گناهان خود طلب آمرزش می کنند - و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد؟ - و بر گناه ، اصرار نمی ورزند، با اینکه می دانند.
136 - آنها پاداششان آمرزش پروردگار، و بهشتهایی است که از زیر (درختان) آنها نهرها جاری است ، جاودانه در آن می مانند؛ چه نیکو است پاداش اهل عمل !
تفسیر :
سیمای پرهیزگاران
از آنجا که در آیه قبل وعده بهشت جاویدان به پرهیزگاران داده شده در این آیه پرهیزگاران را معرفی می کند و پنج صفت از اوصاف عالی و انسانی برای آنها ذکر نموده است : تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 117
1 - ((آنها در همه حال انفاق می کنند چه موقعی که در راحتی و وسعتند و چه زمانی که در پریشانی و محرومیتند)).(الذین ینفقون فی السراء و الضراء)
آنها با این عمل ثابت می کنند که روح کمک به دیگران و نیکوکاری در جان آنها نفوذ کرده است و به همین دلیل تحت هر شرائطی اقدام به اینکار می

کنند، روشن است که انفاق در حال وسعت به تنهائی نشانه نفوذ کامل صفت عالی سخاوت در اعماق روح انسان نیست ، اما آنها که در همه حال اقدام به کمک و بخشش می کنند نشان می دهند که این صفت در آنها ریشه دار است .
ممکن است گفته شود انسان در حال تنگدستی چگونه می تواند انفاق کند؟ پاسخ این سؤ ال روشن است : زیرا اولا افراد تنگدست نیز به مقدار توانائی می توانند در راه کمک به دیگران انفاق کنند، و ثانیا انفاق منحصر به مال و ثروت نیست بلکه هر گونه موهبت خدادادی را شامل می شود خواه مال و ثروت باشد یا علم و دانش یا مواهب دیگر، و به این ترتیب خداوند می خواهد روح گذشت و فداکاری و سخاوت را حتی در نفوس مستمندان جای دهد تا از رذائل اخلاقی فراوانی که از ((بخل)) سرچشمه می گیرد بر کنار بمانند.
آنها که انفاقهای کوچک را در راه خدا ناچیز می شمارند برای این است که هر یک از آنها را جداگانه مورد مطالعه قرار می دهند، وگرنه اگر همین کمکهای جزئی را در کنار هم قرار دهیم و مثلا اهل یک مملکت اعم از فقیر و غنی هر کدام مبلغ ناچیزی برای کمک به بندگان خدا انفاق کنند و برای پیشبرد اهداف اجتماعی مصرف نمایند کارهای بزرگی به وسیله آن می توانند انجام دهند، علاوه بر این اثر معنوی و اخلاقی انفاق بستگی به حجم انفاق و زیادی آن ندارد و در هر حال عاید انفاق کننده می شود.
جالب توجه اینکه در اینجا نخستین صفت برجسته پرهیزکاران ((انفاق)) ذکر شده ، زیرا این آیات نقطه مقابل صفاتی را که درباره رباخواران و استثمارگران در تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 118
آیات قبل ذکر شد، بیان می کند، به علاوه گذشت از مال و ثروت آن هم در حال خوشی و تنگدستی روشنترین نشانه مقام تقوا است .
2 - ((آنها بر خشم خود مسلطند))(و الکاظمین الغیظ).
((کظم)) در لغت به معنی بستن سر مشکی است که از آب پر شده باشد، و بطور کنایه در مورد کسانی که از خشم و غضب پر می شوند و از اعمال آن خودداری می نمایند بکار می رود.
((غیظ)) به معنی شدت غضب و حالت برافروختگی و هیجان فوق العاده روحی است ، که بعد از مشاهده ناملایمات به انسان دست می دهد.
حالت خشم و غضب از خطرناک ترین حالات است و اگر جلوی آن رها شود، در شکل یک نوع جنون و دیوانگی و از دست دادن هر نوع کنترل اعصاب خودنمائی می کند، و بسیاری از جنایات و تصمیمهای خطرناکی که انسان یک عمر باید کفاره و جریمه آن را بپردازد در چنین حالی انجام می شود، و لذا در آیه فوق دومین صفت برجسته پرهیزگاران را فرو بردن خشم معرفی کرده است .

پیغمبر اکرم فرمود: ((من کظم غیظا و هو قادر علی انفاذه ملا ه الله امنا و ایمانا؛ آن کس که خشم خود را فرو ببرد با اینکه قدرت بر اعمال آن دارد خداوند دل او را از آرامش و ایمان پر می کند)).
این حدیث می رساند که فرو بردن خشم اثر فوق العاده ای در تکامل معنوی انسان و تقویت روح ایمان دارد.
3 - ((آنها از خطای مردم می گذرند)) (و العافین عن الناس).
فرو بردن خشم بسیار خوب است اما به تنهائی کافی نیست زیرا ممکن است کینه و عداوت را از قلب انسان ریشه کن نکند، در این حال برای پایان دادن به حالت عداوت باید ((کظم غیظ)) تواءم با ((عفو و بخشش)) گردد، لذا به دنبال صفت عالی خویشتنداری و فرو بردن خشم ، مساءله عفو و گذشت را بیان نموده ، البته تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 119
منظور گذشت و عفو از کسانی است که شایسته آنند نه دشمنان خون آشامی که گذشت و عفو باعث جراءت و جسارت بیشتر آنها می شود.
4 - ((آنها نیکوکارند)) (و الله یحب المحسنین).
در اینجا اشاره به مرحله ای عالیتر از عفو شده که همچون یک سلسله مراتب تکاملی پشت سر هم قرار گرفته اند و آن این است که انسان نه تنها باید خشم خود را فرو برد و با عفو و گذشت کینه را از دل خود بشوید بلکه با نیکی کردن در برابر بدی (آنجا که شایسته است) ریشه دشمنی را در دل طرف نیز بسوزاند و قلب او را نسبت به خویش مهربان گرداند بطوری که در آینده چنان صحنه ای تکرار نشود، بطور خلاصه نخست دستور به خویشتن داری در برابر خشم ، و پس از آن دستور به شستن قلب خود، و سپس دستور به شستن قلب طرف می دهد.
در حدیثی که در کتب شیعه و اهل تسنن در ذیل آیه فوق نقل شده چنین می خوانیم که یکی از کنیزان امام علی بن الحسین (علیه السلام) به هنگامی که آب روی دست امام می ریخت ، ظرف آب از دستش افتاد و بدن امام را مجروح ساخت ، امام (علیه السلام) از روی خشم سر بلند کرد کنیز بلافاصله گفت خداوند در قرآن می فرماید: ((و الکاظمین الغیظ)) امام علیه السلام فرمود: خشم خود را فرو بردم ، عرض کرد: ((و العافین عن الناس)) فرمود: تو را بخشیدم خدا تو را ببخشد، او مجددا گفت : ((و الله یحب المحسنین)) امام فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم .
این حدیث شاهد زنده ای است بر اینکه سه مرحله مزبور هر کدام مرحله ای عالیتر از مرحله قبل است . تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 120
سپس در آیه بعد اشاره به یکی دیگر از صفات رهیزکاران کرده ، می گوید: ((و هنگامی که مرتکب عمل زشتی شوند یا به خود ستم کنند (هر چه زودتر) به اید خدا می افتند و برای گناهان خود آمرزش می طلبند)) ((و

الذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا)).
((فاحشة)) از ماده فحش و فحشاء به معنی هر عمل بسیار زشت است و انحصار به اعمال منافی عفت ندارد زیرا در اصل به معنی ((تجاوز از حد)) است که هر گناهی را شامل می شود.
در آیه فوق اشاره به یکی دیگر از صفات پرهیزکاران شده که ((آنها علاوه بر اوصاف مثبت گذشته اگر مرتکب گناهی شوند به زودی به یاد خدا می افتند و توبه می کنند و هیچگاه اصرار بر گناه نمی ورزند)).
از تعبیری که در این آیه شده چنین استفاده می شود که انسان تا به یاد خدا است مرتکب گناه نمی شود آنگاه مرتکب گناه می شود که به کلی خدا را فراموش کند و غفلت تمام وجود او را فرا گیرد، اما این فراموشکاری و غفلت در افراد پرهیزگار دیری نمی پاید، به زودی به یاد خدا می افتند و گذشته را جبران می کنند، آنها احساس می کنند که هیچ پناهگاهی جز خدا ندارند و تنها باید آمرزش گناهان خویش را از او بخواهند ((کیست جز خدا که گناهان را ببخشد)) (و من یغفر الذنوب الا الله).
باید توجه داشت که در آیه علاوه بر عنوان فاحشه ، ظلم بر خویشتن نیز ذکر شده ((او ظلموا انفسهم)) و فرق میان این دو ممکن است این باشد که فاحشه اشاره به گناهان کبیره است و ظلم بر خویشتن اشاره به گناهان صغیره است .
در پایان آیه برای تاءکید می گوید: ((آنها هرگز با علم و آگاهی بر گناه خویش اصرار نمی ورزند و تکرار گناه نمی کنند)) (و لم یصروا علی ما فعلوا و هم یعلمون).
در ذیل این آیه از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: ((الاصرار ان یذنب الذنب تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 121
فلا یستغفر الله و لا یحدث نفسه بتوبة فذلک الاصرار؛ اصرار بر گناه این است که انسان گناهی کند و دنبال آن استغفار ننماید و در فکر توبه نباشد این است اصرار بر گناه)).
در کتاب ((امالی صدوق)) از امام صادق علیه السلام حدیثی پر معنی نقل شده که خلاصه آن چنین است : ((هنگامی که آیه فوق نازل شد و گناهکاران توبه کار را به آمرزش الهی نوید داد ابلیس سخت ناراحت شد، و تمام یاران خود را با صدای بلند به تشکیل انجمنی دعوت کرد آنها از وی علت این دعوت را پرسیدند، او از نزول این آیه اظهار نگرانی کرد، یکی از یاران او گفت : من با دعوت انسانها به این گناه و آن گناه تاءثیر این آیه را خنثی می کنم ، ابلیس پیشنهاد او را نپذیرفت ، دیگری نیز پیشنهادی شبیه آن کرد که آن هم پذیرفته نشد، در این میان شیطانی کهنه کار به نام ((وسواس خناس)) گفت : من مشکل را حل می کنم ! ابلیس پرسید: از چه راه ؟ گفت : فرزندان آدم را با وعده ها و آرزوها آلوده به گناه می کنم

، و هنگامی که مرتکب گناهی شدند یاد خدا و بازگشت به سوی او را از خاطر آنها می برم ، ابلیس گفت راه همین است ، و این ماءموریت را تا پایان دنیا بر عهده او گذاشت)).
روشن است که فراموشکاری نتیجه سهل انگاری و وسوسه های شیطانی است و تنها کسانی گرفتار آن می شوند که خود را در برابر او تسلیم کنند، و به اصطلاح با وسواس خناس همکاری نزدیک نمایند! ولی مردان بیدار و با ایمان کاملا مراقبند که هرگاه خطائی از آنها سرزد در نخستین فرصت آثار آن را با آب توبه و استغفار از دل و جان خود بشویند و دریچه های قلب خود را به روی شیطان و لشکر او ببندند که آنها از درهای بسته قلب وارد نمی شوند؟ تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 122
در آیه بعد پاداش پرهیزگارانی که صفات آنها در دو آیه گذشته آمده توضیح داده است و آن عبارت است از ((آمرزش پروردگار و بعشتی که نهرها از زیر درختان آن جاری است (و لحظه ای آب از آنها قطع نمی شوند) بهشتی که بطور جاودان در آن خواهند بود)).(اولئک جزاؤ هم مغفرة من ربهم و جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها).
در حقیقت در اینجا نخست اشاره به مواهب معنوی و ((مغفرت)) و شستشوی دل و جان و تکامل روحانی شده ، سپس اشاره به مواهب مادی نموده ، و در پایان می گوید: ((این چه پاداش نیکی است برای آنها که اهل عمل هستند))(و نعم اجر العاملین).
نه افراد وادادە و تنبل که همیشه از تعهدات و مسؤ ولیتهای خویش می گریزند. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 123
آیه 137 - 138
آیه و ترجمه
قَدْ خَلَت مِن قَبْلِکُمْ سنَنٌ فَسِیرُوا فی الاَرْضِ فَانظرُوا کَیْف کانَ عَقِبَةُ الْمُکَذِّبِینَ(137)
هَذَا بَیَانٌ لِّلنَّاسِ وَ هُدًی وَ مَوْعِظةٌ لِّلْمُتَّقِینَ(138)
ترجمه :
137 - پیش از شما، سنتهایی وجود داشت (و هر قوم ، طبق اعمال و صفات خود سرنوشتهایی داشتند؛ که شما نیز؛ همانند آنرا دارید) پس در روی زمین ، گردش کنید و ببینید سرانجام تکذیب کنندگان (آیات خدا) چگونه بود؟!
138 - این بیانی است برای عموم مردم ؛ و هدایت و اندرزی است برای پرهیزکاران !
تفسیر :
بررسی تاریخ گذشتگان

قرآن مجید دورانهای گذشته را با زمان حاضر و زمان حاضر را با تاریخ گذشته پیوند می دهد، و پیوند فکری و فرهنگی نسل حاضر را با گذشتگان برای درک حقایق لازم و ضروری می داند، زیرا از ارتباط و گره خوردن این دو زمان (گذشته و حاضر) وظیفه و مسئولیت آیندگان روشن می شود.
آیه می گوید: ((خداوند سنتهایی در اقوام گذشته)) داشته که این سنن هرگز جنبه اختصاصی ندارد و به صورت یک سلسله قوانین حیاتی درباره همگان ، گذشتگان و آیندگان ، اجرا می شود. (قد خلت من قبلکم سنن).
در این سنن پیشرفت و تعالی افراد با ایمان و مجاهد و متحد و بیدار پیش بینی شده ، و شکست و نابودی ملتهای پراکنده و بی ایمان و آلوده به گناه نیز پیش بینی گردیده که در تاریخ بشریت ثبت است .
آری تاریخ برای هر قومی اهمیت حیاتی دارد، تاریخ خصوصیات اخلاقی و

کارهای نیک و بد و تفکرات گذشتگان را برای ما بازگو می کند، و علل سقوط و سعادت ، کامیابی و ناکامی جامعه ها را در اعصار و قرون مختلف نشان می دهد، و در حقیقت تاریخ گذشتگان آینه زندگی روحی و معنوی جامعه های بشری و هشداری است برای آیندگان .
روی این جهت قرآن مجید به مسلمانان دستور می دهد: ((بروید در روی زمین بگردید و در آثار پیشینیان و ملتهای گذشته و زمامداران و فراعنه گردنکش و جبار دقت کنید، و بنگرید پایان کار آنها که کافر شدند، و پیامبران خدا را تکذیب کردند و بنیان ظلم و فساد را در زمین گذاردند، چگونه بود، و سرانجام کار آنها به کجا رسید))؟ (فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین).
آثار گذشتگان ، حوادث پند دهنده ای برای آیندگان است و مردم می توانند با بهره برداری از آنها از مسیر حیات و زندگی صحیح آگاه شوند.
جهان گردی (سیر در ارض)
آثاری که در نقاط مختلف روی زمین از دورانهای قدیم باقی مانده اسناد زنده و گویای تاریخ هستند، و حتی ما از آنها بیش از تاریخ مدون بهره مند می شویم ، آثار باقیمانده از دورانهای گذشته ، اشکال و صور و نقوش روح و دل و تفکرات و قدرت و عظمت و حقارت اقوام را به ما نشان می دهد، در صورتی که تاریخ فقط حوادث وقوع یافته و عکسهای خشک و بی روح آنها را مجسم می سازد.
آری ویرانه کاخهای ستمگران ، و بناهای شگفت انگیز اهرام مصر و برج بابل و کاخهای کسری و آثار تمدن قوم سباء و صدها نظائر آن که در گوشه و کنار جهان پراکنده اند، هر یک در عین خاموشی هزار زبان دارند و سخنها می گویند، و اینجا است که شاعران نکته سنج به هنگامی که در برابر خرابه های این کاخها قرار

می گرفتند، تکان شدیدی در روح خود احساس کرده و اشعار شورانگیزی می سرودند، چنانکه ((خاقانی)) و شعرای معروف دیگری این آوازها را از درون ذرات کاخ شکست خورده کسری و مانند آن با گوش جان شنیده ، و آنها را در شاهکارهای ادبی سرودند.
مطالعه یک سطر از این تاریخهای زنده معادل مطالعه یک کتاب قطور تاریخی است و اثری که این مطالعه در بیداری روح و جان بشر دارد با هیچ چیز دیگری برابری نمی کند، زیرا هنگامی که در برابر آثار گذشتگان قرار می گیریم گویا یک مرتبه ویرانه ها جان می گیرند و استخوانهای پوسیده از زیر خاک زنده می شوند، و جنب و جوش پیشین خود را آغاز می کنند، بار دیگر نگاه می کنیم همه را خاموش و فراموش شده می بینیم و مقایسه این دو حالت نشان می دهد افراد خودکامه چه کوتاه فکرند که برای رسیدن به هوسهای بسیار زودگذر آلوده هزاران جنایت می شوند.
و لذا قرآن مجید دستور می دهد که مسلمانان در روی زمین به سیر و سیاحت بپردازند و آثار گذشتگان را در دل زمین و یا در روی خاک با چشم خود ببینند و از مشاهده آن عبرت گیرند.
آری در اسلام نیز جهانگردی وجود دارد، و به آن اهمیت زیادی داده شده اما نه بسان توریستهای هوسران و هوسباز امروز بلکه برای تحقیق و بررسی آثار و سرنوشت پیشینیان و مشاهده آثار عظمت خداوند در نقاط مختلف جهان ، و این همان چیزی است که قرآن نام آن را ((سیر فی الارض)) گذارده و طی آیات متعددی تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 126
به آن دستور داده است از جمله :
1 - ((قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المجرمین ؛ بگو: بروید در روی زمین گردش کنید سپس بنگرید عاقبت و سرانجام گناهکاران چگونه بوده است (سوره نمل آیه 71)
2 - ((قل سیروا فی الارض فانظروا کیف بداء الخلق ؛ بگو: در زمین سیر کنید و بنگرید خداوند چگونه آفرینش را بوجود آورده است (سوره عنکبوت آیه 20).
3 - ((افلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها؛ آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دلهایی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند)). (سوره حج آیه 46) و آیات دیگر.
این آیه می گوید: این جهانگردی معنوی و سیر در ارض قلب انسان را دانا و چشم انسان را بینا و گوش او را شنوا می گرداند، و از خمودی و جمود، رهائی می بخشد.
متاءسفانه این دستور زنده اسلامی نیز مانند بسیاری از دستورات فراموش شده دیگر، از طرف مسلمانان توجهی به آن نمی شود، حتی جمعی از علماء و دانشمندان اسلامی گویا در محیط فکر خود، زمان و

مکان را متوقف ساخته اند، و در عالمی غیر از این عالم زندگی می کنند، از تحولات اجتماعی دنیا بیخبرند و به کارهای جزئی و کم اثر که در مقابل کارهای اصولی و اساسی ارزش چندانی ندارد خود را مشغول ساخته اند.
در دنیائی که حتی پاپها و کاردینالهای مسیحی که بعد از قرنها انزوا و گوشه گیری و قطع ارتباط با دنیای خارج ، به سیر در ارض می پردازند تا نیازمندیهای زمان را درک کنند، آیا نباید مسلمانان به این دستور صریح قرآن عمل کنند و خود را از تنگنای محیط محدود فکری بدر آورند تا تحول و جنبشی در عالم اسلام و مسلمین پدید آید؟ تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 127
در آیه بعد می گوید: ((آنچه در آیات فوق گفته شد بیانیه روشنی است برای همه انسانها و وسیله هدایت و اندرزی است برای همه پرهیزگاران)) (هذا بیان للناس و هدی و موعظة للمتقین).
یعنی در عین اینکه این بیانات جنبه همگانی و مردمی دارد تنها پرهیزگاران و افراد با هدف از آن الهام می گیرند و هدایت می شوند. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 128
آیه 139-143
آیه و ترجمه
وَ لا تَهِنُوا وَ لا تحْزَنُوا وَ أَنتُمُ الاَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ(139)
إِن يَمْسسكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَس الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَ تِلْك الاَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَينَ النَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنكُمْ شهَدَاءَ وَ اللَّهُ لا يحِب الظلِمِينَ(140)
وَ لِيُمَحِّص اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ يَمْحَقَ الْكَفِرِينَ(141)
أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَهَدُوا مِنكُمْ وَ يَعْلَمَ الصبرِينَ(142)
وَ لَقَدْ كُنتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْت مِن قَبْلِ أَن تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنتُمْ تَنظرُونَ(143)
ترجمه :
139 - و سست نشوید! و غمگین نگردید! و شما برترید اگر ایمان داشته باشید!
140 - اگر به شما (در میدان احد،) جراحتی رسید (و ضربهای وارد شد)، به آن جمعیت نیز (در میدان بدر)، جراحتی همانند آن وارد گردید. و ما این روزها(ی پیروزی و شکست) را در میان مردم می گردانیم ؛ (- و این خاصیت زندگی جهان است -) تا افرادی که ایمان آورده اند شناخته شوند و خداوند از میان شما قربانیانی بگیرد، و خداوند ظالمان را دوست نمی دارد.
141 - و تا خداوند افراد با ایمان را خالص گرداند (و ورزیده شوند) و کافران را تدریجا نابود سازد.

142 - آیا چنین پنداشتید که شما (تنها با ادعای ایمان) وارد بهشت خواهید شد در حالی که هنوز خداوند مجاهدان از شما و صابران را مشخص نساخته است ؟!
143 - و شما تمنای مرگ (و شهادت در راه خدا) را پیش از آنکه با آن روبرو شوید می کردید سپس آن را با چشم خود دیدید در حالی که به آن نگاه می کردید (و حاضر نبودید به آن تن در دهید، چقدر میان گفتار و کردار شما فاصل است ؟!) تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 129
شان نزول :
درباره شاءن نزول این آیات ، روایات متعددی وارد شده است و از مجموع آنها استفاده می شود که این آیات دنباله آیاتی است که قبلا درباره جنگ احد داشتیم ، و در حقیقت این آیات تجزیه و تحلیلی است روی نتایج جنگ احد و عوامل پیدایش آن به عنوان یک سرمشق بزرگ برای مسلمانان ، و در ضمن وسیله ای است برای تسلی و دلداری و تقویت روحی آنها، زیرا همانطور که گفتیم جنگ احد بر اثر نافرمانی و عدم انضباط نظامی جمعی از سربازان اسلام ، در پایان به - شکست انجامید و جمعی از شخصیتها و چهره های برجسته اسلام از جمله ((حمزه)) عموی پیامبر صلی الله علیه و آله ، در این میدان شربت شهادت نوشیدند. پیامبر صلی الله علیه و آله همان شب با یاران خود به میان کشتگان رفت و برای بزرگداشت ارواح شهداء بر سر جنازه یکایک آنها می نشست و اشک می ریخت و طلب آمرزش می نمود، و سپس اجساد همه آنها در دامنه کوه احد در میان اندوه فراوان به خاک سپرده شد، در این لحظات حساس که مسلمانان نیاز شدید به تقویت روحی و هم استفاده معنوی از نتایج شکست داشتند آیات فوق نازل گردید.
تفسیر :
نتایج جنگ احد
در آیه اول از آیات فوق نخست به مسلمانان هشدار داده شده که مبادا از باختن یک جنگ سستی به خود راه دهند و غمگین گردند و از پیروزی نهائی ماءیوس شوند، زیرا افراد بیدار همانطور که از پیروزیها استفاده می کنند از شکستها تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 130
نیز درس می آموزند و در پرتو آن نقاط ضعفی را که سرچشمه شکست شده ، پیدا می کنند و با بر طرف ساختن آن برای پیروزی نهائی آماده می شوند.
(و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤ منین).
((تهنوا)) از ماده وهن گرفته شده و وهن در لغت به معنی هر نوع سستی است ، خواه در جسم و تن باشد، و یا در اراده و ایمان .
جمله و ((انتم الاعلون ان کنتم مؤ منین ؛ شما برترید اگر ایمان داشته

باشید، یک جمله بسیار پر معنی است یعنی شکست شما در حقیقت برای از دست دادن روح ایمان و آثار آن بوده ، شما اگر فرمان خدا و پیامبر را در این میدان زیر پا نمی گذاشتید گرفتار چنین سرنوشتی نمی شدید، و باز هم غمگین نباشید اگر بر مسیر ایمان ثابت بمانید پیروزی نهائی از آن شما است ، و شکست در یک میدان ، به معنی شکست نهائی در جنگ نیست .
قرح به معنی جراحتی است که در بدن بر اثر برخورد با یک عامل خارجی پیدا می شود. در این آیه درس دیگری برای رسیدن به پیروزی نهائی به مسلمانان داده شده است که شما نباید از دشمنان کمتر باشید، آنها در میدان بدر شکستی سخت و سنگین از شما خوردند و هفتاد نفر کشته ، و تعداد زیادی مجروح و اسیر دادند و با آن همه از پای ننشستند، و در این میدان شکست خود را بر اثر غفلت شما جبران کردند، اگر شما در این میدان گرفتار شکست شدید باید از پای ننشینید تا آن را جبران کنید، و لذا می فرماید: اگر به شما جراحتی رسید به آنها هم جراحتی همانند آن رسید بنابراین سستی و اندوه شما برای چیست ؟(ان یمسسکم قرح فقد مس القوم قرح مثله).
((قرح)) به معنی جراحتی است که در بدن بر اثر برخورد با یک عامل خارجی پیدا می شود. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 131
بعضی از مفسران آیه را اشاره به جراحاتی که بر کفار در میدان احد نشست میدانند، ولی اولا این جراحات مانند جراحات مسلمین نبود بنابراین با کلمه ((مثله)) سازگار نیست .و ثانیا با جمله بعد که تفسیر آن خواهد آمد تناسب ندارد.
در قسمت بعد نخست اشاره به یکی از سنن الهی شده است که در زندگی بشر حوادث تلخ و شیرینی رخ می دهد که هیچکدام پایدار نیست ، شکستها، پیروزیها، قدرتها، عظمتها و ناتوانیها همه در حال دگرگونی هستند بنابراین نباید شکست در یک میدان و آثار آن را پایدار فرض کرد، بلکه باید با بررسی عوامل و انگیزه های شکست از سنت تحول استفاده نمود، و آن را به پیروزی تبدیل کرد دنیا فراز و نشیب دارد و زندگی در حال دگرگونی است و خداوند این ایام را در میان مردم بطور مداوم گردش می دهد تا سنت تکامل از لابه لای این حوادث آشکار شود.(و تلک الایام نداولها بین الناس).
سپس اشاره به نتیجه این حوادث ناگوار کرده و می فرماید: ((اینها بخاطر آن است که افراد با ایمان ، از مدعیان ایمان ، شناخته شوند)) (و لیعلم الله الذین آمنوا).
و به عبارت دیگر تا حوادث دردناک در تاریخ ملتی روی ندهد صفوف از هم مشخص نخواهند شد، زیرا پیروزیها خواب آور و اغفال کننده است در حالیکه شکستها برای افراد آماده بیدار کننده و نشان دهنده ارزشها است .

در جمله می فرماید: ((یکی از نتایج این شکست دردناک این بود که شما شهیدان و قربانیانی در راه اسلام بدهید))، و بدانید این آئین پاک را ارزان بدست نیاورده اید تا در آینده ارزان از دست بدهید.(و یتخذ منکم شهداء)
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 132
اصولا ملتی که قربانی در راه اهداف مقدس خود ندهد همیشه آنها را کوچک میشمرد اما به هنگامی که قربانی داد هم خود او، و هم نسلهای آینده او، بدیده عظمت به آن می نگرند.
ممکن است منظور از ((شهداء)) در اینجا گواهان باشد، یعنی خدا می خواست با این حادثه گواهانی از شما بگیرد که چگونه نافرمانیها به شکستهای دردناکی می انجامد، و این گواهان در آینده معلمانی خواهند بود برای مردم در برابر حوادث مشابهی که در پیش دارند.
در پایان آیه می فرماید ((خداوند ستمگران را دوست نمی دارد، (و الله لا یحب الظالمین). و بنابراین از آنها حمایت نخواهد کرد.
در آیه بعد به یکی دیگر از نتایج طبیعی شکست جنگ احد شده است ، و آن اینکه این گونه شکستها نقاط ضعف و عیوب جمعیتها را آشکار می سازد و وسیله مؤ ثری است برای شستشوی از این عیوب ، قرآن می گوید خدا می خواست در این میدان جنگ ، افراد با ایمان را خالص گرداند و نقاط ضعفشان را به آنها نشان بدهد)) (و لیمحص الله الذین آمنوا).
((لیمحص)) از ماده تمحیص به معنی پاک نمودن چیزی است از هر گونه عیب .
آنها می بایست برای پیروزیهای آینده در چنین بوته آزمایشی قرار گیرند و عیار شخصیت خود را بسنجند و همانطور که علی (علیه السلام) می فرماید: ((فی تقلب الاحوال یعلم جواهر الرجال ؛ دگرگونیهای روزگار و حوادث سخت زندگی حقیقت اشخاص را روشن می سازد آنها به عیار شخصیت خود واقف گردند.
اینجا است که گاهی پاره ای از شکستها آنچنان سازنده است که به مراتب اثر آن در سرنوشت جوامع انسانی از پیروزیهای خواب کننده ظاهری بیشتر است . تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 133
جالب اینکه نویسنده تفسیر ((المنار)) از استادش ((محمد عبده)) مفتی بزرگ مصر نقل می کند که پیامبر را در خواب دید و به او فرمود: ((اگر مرا در میان پیروزی و شکست در میدان احد مخیر ساخته بودند من در خصوص آن میدان ، شکست را ترجیح می دادم زیرا این شکست عامل سازندهای در تاریخ اسلام شد)).
جمله در حقیقت نتیجه ایست برای جمله قبل ، زیرا هنگامی که مؤ منان در کوره حوادث پاک شدند آمادگی کافی برای از بین بردن تدریجی شرک و کفر و پاک ساختن جامعه خود از این آلودگیها پیدا می کنند، یعنی نخست

باید پاک شد و سپس پاک کرد. (و یمحق الکافرین).
((یمحق)) از ماده ((محق)) (بر وزن مرد) به معنی کم شدن تدریجی چیزی است و به همین مناسبت شب پایان ماه را (محاق) می گویند زیرا روشنی ماه کم کم کاسته شده و از بین می رود.
در حقیقت همانطور که ماه با آن جلوهگری و فریبندگی مخصوص خود تدریجا کم نور شده ، در محاق فرو می رود همچنین شکوه و عظمت کفر و شرک و حامیان آنها با تصفیه و پاک شدن مسلمانان به زوال و نیستی می گراید.
در آیه بعد قرآن با استفاده از حادثه احد برای تصحیح یک اشتباه فکری مسلمانان اقدام می کند و می گوید: شما چنین پنداشتید که بدون جهاد و استقامت در راه خدا می توانید در بهشت برین جای گیرید، آیا شما گمان کردید داخل شدن در عمق آن سعادت معنوی تنها با انتخاب نام مسلمان و یا عقیده بدون عمل ممکن است ؟ اگر چنین بود مساءله بسیار ساده بود، ولی هرگز چنین نبوده است و تا اعتقادات واقعی در میدان عمل پیاده نشود کسی بهره ای از آن سعادتها نخواهد برد، در اینجا است که باید صفوف از هم مشخص شود، و مجاهدان و صابران از افراد بی ارزش شناخته شوند.)) (ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما یعلم الله الذین جاهدوا منکم و یعلم الصابرین). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 134
بعد از جنگ بدر و شهادت پر افتخار جمعی از مسلمانان عده ای در جلسات ، می نشستند و پیوسته آرزوی شهادت می کردند که ای کاش این افتخار در میدان بدر نصیب ما نیز شده بود، مطابق معمول در میان آنها جمعی صادق بودند و عده ای متظاهر و دروغگو، و یا در شناسائی خود در اشتباه بودند، اما چیزی طول نکشید که جنگ وحشتناک احد پیش آمد، مجاهدان راستین با شهامت فوق العاده جنگیدند و شربت شهادت نوشیدند و به آرزوی خود رسیدند اما جمعی از دروغگویان هنگامی که آثار شکست را در ارتش اسلام مشاهده کردند از ترس کشته شدن ، فرار کردند، این آیه آنها را سرزنش می کند می گوید شما کسانی بودید که آرزوی مرگ و شهادت در راه خدا را در دل می پروراندید پس چرا آن موقع که با چشم خود محبوب خویش را در برابر خود دیدید فرار کردید؟)) (و لقد کنتم تمنون الموت من قبل ان تلقوه فقد راءیتموه و انتم تنظرون).
بررسی کوتاهی در علل شکست احد
در آیات فوق تعبیرات جالبی به چشم می خورد، که هر کدام از آنها پرده از روی یکی از اسرار شکست احد بر می دارد، به طور خلاصه ، چند عامل مهم دست به دست هم دادند و این حادثه غمانگیز و در عین حال عبرت آور را به وجود آوردند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 135
1 - اشتباه محاسبه ای که برای بعضی از تازه مسلمانان در درک مفاهیم

اسلام پیدا شده بود سبب شد که آنها خیال کنند تنها ابراز ایمان برای پیروزی کافی است و بنابراین است که خداوند در تمام میدانهای جنگ به وسیله امدادهای غیبی از آنها حمایت کند، و به این ترتیب سنت الهی را در عوامل پیروزی طبیعی و انتخاب نقشه های صحیح و تهیه وسائل لازم به دست فراموشی سپردند.
2 - عدم انضباط نظامی و مخالفت با فرمان مؤ کد پیغمبر صلی اللّه علیه و آله دائر به ماندن تیراندازان در سنگر حساس خود عامل مهم دیگری برای این شکست بود.
3 - دنیا پرستی جمعی از مسلمانان تازه کار که جمع آوری غنائم جنگی را بر تعقیب دشمن ترجیح دادند، و اسلحه بر زمین گذاشته برای اینکه از دیگران عقب نیافتند به تلاش پرداختند، سومین عامل شکست بود، تا بدانند در راه خدا و به هنگام جهاد مقدس باید این مسائل بکلی فراموش شود.
4 - غرور ناشی از پیروزی درخشان میدان ((بدر)) تا آنجا که فکر قدرت دشمن را از سر بیرون کرده بودند و تجهیزات او را ناچیز می پنداشتند چهارمین عامل شکست بود.
اینها نقاط ضعفی بود که می بایست در آب جوشان این شکست شستشو شود. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 136
آیه 144-145
آیه و ترجمه
وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلا رَسولٌ قَدْ خَلَت مِن قَبْلِهِ الرُّسلُ أَ فَإِین مَّاتِ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقَابِکُمْ وَ مَن یَنقَلِب عَلی عَقِبَیْهِ فَلَن یَضرَّ اللَّهَ شیْئاً وَ سیَجْزِی اللَّهُ الشکرِینَ(144)
وَ مَا کَانَ لِنَفْسٍ أَن تَمُوت إِلا بِإِذْنِ اللَّهِ کِتَباً مُّؤَجَّلاً وَ مَن یُرِدْ ثَوَاب الدُّنْیَا نُؤْتِهِ مِنهَا وَ مَن یُرِدْ ثَوَاب الاَخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنهَا وَ سنَجْزِی الشکِرِینَ(145)
ترجمه :
144 - محمد صلی اللّه علیه و آله فقط فرستاده خدا بود و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به عقب بر می گردید؟ (و با مرگ او اسلام را رها کرده به دوران کفر و بت پرستی بازگشت خواهید کرد) و هر کس به عقب بازگردد هرگز ضرری به خدا نمی زند و به زودی خداوند شاکران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد.
145 - و هیچکس جز به فرمان خدا نمی میرد، سرنوشتی است تعیین شده (بنابراین مرگ پیامبر با دیگران یک سنت الهی است) هر کس پاداش دنیا را بخواهد (و در زندگی خود در این راه گام بردارد) چیزی از آن به او خواهیم داد و هر کس پاداش آخرت بخواهد از آن به او می دهیم ، و به

زودی شاکران را پاداش خواهیم داد.
شان نزول
این آیه نیز ناظر به یکی دیگر از حوادث جنگ احد است و آن اینکه در همان حال که آتش جنگ میان مسلمانان و بت پرستان به شدت شعله ور بود ناگهان صدائی بلند شد و کسی گفت : محمد را کشتم ... تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 137
محمد را کشتم ...
این درست همان دم بود که مردی بنام ((عمرو بن قمیئه حارثی)) سنگ پیامبر پرتاب کرد، پیشانی و دندان آن حضرت شکست و لب پائین وی شکافت و خون صورت وی را پوشانید.
در این موقع دشمن می خواست پیامبر را به قتل برساند که مصعب بن عمیر یکی از پرچمداران ارتش اسلام جلو حملات آنها را گرفت ولی خودش در این میان کشته شد، و چون او شباهت زیادی به پیامبر داشت دشمن چنین پنداشت که پیغمبر در خاک و خون غلطیده است و لذا این خبر را با صدای بلند به همه لشگرگاه رسانید.
انتشار این خبر به همان اندازه که در روحیه بت پرستان اثر مثبت داشت در میان مسلمانان تزلزل عجیبی ایجاد کرد، جمعی که اکثریت را تشکیل می دادند به دست و پا افتاده و از میدان جنگ به سرعت خارج می شدند، حتی بعضی در این فکر بودند که با کشته شدن پیامبر از آئین اسلام برگردند و از سران بت پرستان امان بخواهند، اما در مقابل آنها اقلیتی فداکار و پایدار همچون علی (علیه السلام) و ابو دجانه و طلحة و بعضی دیگر بودند که بقیه را به استقامت دعوت می کردند از جمله انس بن نضر به میان آنها آمد و گفت : ای مردم اگر محمد صلی اللّه علیه و آله کشته شد، خدای محمد کشته نشده ، بروید و پیکار کنید و در راه همان هدفی که پیامبر کشته شد، شربت شهادت بنوشید، پس از ایراد این سخنان به دشمن حمله نمود تا کشته شد، ولی به زودی روشن گردید که پیامبر زنده است و این خبر اشتباه بوده است یا دروغ ، آیه فوق در این مورد نازل گردید و دسته اول را سخت نکوهش کرد.
تفسیر :
فرد پرستی ممنوع تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 138
با استفاده از حوادث جنگ احد آیه حقیقت دیگری را به مسلمانان می آموزد و آن اینکه اسلام آئین فرد پرستی نیست و به فرض که پیامبر در این میدان شربت شهادت می نوشید وظیفه مسلمانان بدون تردید ادامه مبارزه بود، زیرا با مرگ یا شهادت پیامبر، اسلام پایان نمی یابد بلکه آئین حقی است که تا ابد جاویدان خواهد ماند.
مساءله فرد پرستی یکی از بزرگترین خطراتی است که مبارزات هدفی را

تهدید می کند، وابستگی به شخص معین اگر چه پیامبر خاتم باشد مفهومش پایان یافتن کوشش و تلاش برای پیشرفت ، به هنگام از دست رفتن آن شخص است و این وابستگی یکی از نشانه های بارز عدم رشد اجتماعی است .
مبارزه پیامبر صلی اللّه علیه و آله با فرد پرستی یکی دیگر از نشانه های حقانیت و عظمت او است زیرا اگر او به خاطر شخص خویش قیام کرده بود لازم بود این فکر را در مردم تقویت کند که همه چیز به وجود او بستگی دارد و اگر او از میان برود همه چیز پایان خواهد یافت ، ولی رهبران راستین همانند پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله هیچگاه مردم را به چنین افکاری تشویق نمی کنند، بلکه به شدت با آن مبارزه می کنند، و به آنها می گویند: هدف ما، از خود ما بالاتر است و هرگز با نابودی ما نابود نخواهد شد و لذا قرآن با صراحت در آیه فوق می گوید: ((محمد تنها فرستاده خدا است ، پیش از او هم فرستادگانی بودند که از دنیا رفتند آیا اگر او بمیرد یا کشته شود باید شما سیر قهقرائی کنید؟ و به آئین بت پرستی بازگردید؟)) (و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم)).
جالب توجه اینکه در آیه برای بیان سیر قهقرائی جمله ((انقلبتم علی اعقابکم)) به کار رفته است ، زیرا ((اعقاب)) جمع ((عقب)) (بر وزن خشن) به - معنی پاشنه پا است بنابراین ((انقلبتم علی اعقابکم)) به معنی عقب گرد می کنید می باشد و آن تصویر روشنی است از سیر قهقرائی و ارتجاع به معنی واقعی است منتها از کلمه ارتجاع صریح تر و روشن تر است . تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 139
سپس می فرماید: ((آنها که عقب گرد کنند و به دوران کفر و بت پرستی باز گردند تنها به خود زیان می رسانند نه به خدا)) (و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا).
زیرا با این عمل نه تنها چرخهای سعادت خود را متوقف می سازند بلکه آنچه را بدست آورده اند نیز به سرعت از دست خواهند داد.
در پایان آیه به اقلیتی که در جنگ احد علی رغم همه مشکلات و انتشار خبر شهادت پیغمبر، دست از جهاد برنداشتند اشاره کرده و کوششهای آنها را می ستاید و آنها را به عنوان شاکران و کسانی که از نعمتها در راه خدا استفاده کردند معرفی می کند و می گوید: خداوند این شاکران را پاداش نیک می دهد)) (و سیجزی الله الشاکرین).
درسی را که این آیه درباره مبارزه با فردپرستی می دهد درسی است برای همه مسلمانان در همه قرون و اعصار، آنها باید از قرآن بیاموزند که مسائل هدفی هرگز نباید قائم به شخص یا اشخاص باشد بلکه باید بر محور یک سلسله اصول و تشکیلات ابدی دور بزنند که با تغییر افراد یا فوت

آنان حتی اگر پیامبر بزرگ خدا باشد آن کار تعطیل نگردد، اصولا رمز بقای یک مذهب و یا یک تشکیلات همین است ، بنابراین برنامه ها و تشکیلاتی که قائم به شخص هستند تشکیلاتی نا سالم و غیر طبیعی محسوب می شوند که به زودی متلاشی خواهند شد.
اما متاءسفانه و روی هم رفته غالب تشکیلات جوامع اسلامی هنوز قائم به اشخاص است و به همین دلیل بسیار زود از هم می پاشد، مسلمانان باید با الهام از آیه فوق مؤ سسات گوناگون خود را آنچنان پی ریزی کنند که از اشخاص لایق کاملا بهره گیری شود اما در عین حال وابسته به شخص آنها نباشد. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 140
همان طور که گفتیم شایعه بی اساس شهادت پیامبر در احد عده زیادی از مسلمانان را به وحشت افکند تا آنجا که از میدان جنگ فرار کردند و حتی بعضی می خواستند از اسلام هم برگردند، در آیه فوق مجددا برای تنبیه و بیداری این دسته می فرماید: ((مرگ بدست خدا و فرمان او است و برای هر کس اجلی مقرر شده است که نمی تواند از آن فرار کند)) (و ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله کتابا مؤ جلا).
بنابراین اگر پیامبر در این میدان شربت شهادت می نوشید چیزی جز انجام یافتن یک سنت الهی نبود با این حال نباید مسلمانان از آن وحشت کنند و دست از ادامه مبارزه بردارند.
از سوی دیگر فرار از میدان جنگ نیز نمی تواند از فرا رسیدن اجل جلوگیری کند همان طور که شرکت در میدان جهاد نیز اجل انسان را جلو نمی اندازد بنابراین فرار از میدان جهاد برای حفظ جان بیهوده است .
درباره معنی ((اجل)) و همچنین اجل ((حتمی)) و ((معلق)) و فرق میان آنها در ذیل آیه دوم از سوره انعام به خواست خدا مشروحا بحث خواهیم کرد.
در پایان آیه می فرماید: سعی و کوشش انسان هیچگاه ضایع نمی شود، اگر هدف کسی تنها نتیجه های مادی و دنیوی باشد و همانند بعضی از رزمندگان احد تنها بخاطر غنیمت تلاش کند، بالاخره بهره ای از آن بدست می آورد اما اگر هدف عالیتر بود، و کوششها در مسیر حیات جاویدان و فضائل انسانی به کار افتاد، باز به هدف خود خواهد رسید))(و من یرد ثواب الدنیا نؤ ته منها و من یرد ثواب الاخرة نؤ ته منها).
بنابراین حالا که رسیدن به دنیا یا آخرت هر دو نیازمند به کوشش است ، پس چرا انسان سرمایه های وجودی خود را در مسیر دوم که یک مسیر عالی و پایدار است به کار نیندازد؟
سپس بار دیگر تاکید می کند که پاداش شاکران را بزودی خواهیم داد. (و سنجزی الشاکرین). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 141
قابل توجه اینکه در آیه سابق این جمله به صورت فعل غائب ذکر شده بود

و در اینجا به صورت فعل متکلم ، و این نهایت تاکید وعده الهی را به دادن پاداش به آنها بیان می کند، و به تعبیر ساده خداوند می گوید: ضامن پاداش آنها منم .
در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه ، از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده که : علی (علیه السلام) در روز احد شصت و یک زخم برداشت و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله ((ام سلیم)) و ((ام عطیه)) را دستور داد که به معالجه جراحات آن حضرت بپردازند.

چیزی نگذشت که آنها با نگرانی به خدمت پیغمبر عرضه داشتند وضع بدن علی (علیه السلام) طوری است که ما هر زخمی را می بندیم دیگری گشوده می شود، و زخمهای تن او آنچنان زیاد و خطرناک است که ما از حیات او نگرانیم ، پیغمبر و جمعی از مسلمانان به عنوان عیادت به منزل علی وارد شدند در حالیکه بدن او یک پارچه زخم و جراحت بود پیامبر با دست مبارک خود بدن او را مسح می کرد و می فرمود: کسی که در راه خدا این چنین ببیند آخرین درجه مسئولیت خود را انجام داده است ! و زخم هائیکه پیامبر دست بر آن می کشید بزودی التیام می یافت ، علی (علیه السلام) در این هنگام گفت الحمد لله که با این همه ، فرار نکردم و پشت به دشمن ننمودم .
خداوند از کوششهای او قدردانی کرد و در دو آیه از قرآن به آن (و به فداکاریهای افراد نمونه دیگر از مجاهدان احد) اشاره کرده است ، در یک مورد می فرماید: ((و سیجزی الله الشاکرین)) و در مورد دیگر می فرماید: ((و سنجزی الشاکرین)). آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 142
آیه 146-148
آیه و ترجمه
وَ کَأَیِّن مِّن نَّبیٍّ قَتَلَ مَعَهُ رِبِّیُّونَ کَثِیرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصابهُمْ فی سبِیلِ اللَّهِ وَ مَا ضعُفُوا وَ مَا استَکانُوا وَ اللَّهُ یحِب الصبرِینَ(146)
وَ مَا کانَ قَوْلَهُمْ إِلا أَن قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ إِسرَافَنَا فی أَمْرِنَا وَ ثَبِّت أَقْدَامَنَا وَ انْصرْنَا عَلی الْقَوْمِ الْکفِرِینَ(147)
فَئَاتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَاب الدُّنْیَا وَ حُسنَ ثَوَابِ الاَخِرَةِ وَ اللَّهُ یحِب المُْحْسِنِینَ(148)
ترجمه :
146 - چه بسیار پیامبرانی که مردان الهی فراوانی به همراه آنها جنگ کردند، آنها هیچگاه در برابر آنچه در راه خدا به آنها می رسید سست نشدند، و ناتوان نگردیدند و تن به تسلیم ندادند و خداوند استقامت کنندگان را دوست دارد.
147 - سخنشان تنها این بود که : (پروردگارا گناهان ما را ببخش ! و از تندرویهای ما در کارها صرفنظر کن ، قدمهای ما را ثابت بدار، و ما را بر جمعیت کافران پیروز بگردان !
148 - از این رو خداوند پاداش این جهان و پاداش نیک آن جهان را به آنها داد، و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.
تفسیر :
مجاهدان پیشین تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 143
به دنبال حوادث احد آیه فوق با یادآوری شجاعت و ایمان و استقامت

مجاهدان و یاران پیامبران گذشته مسلمانان را به شجاعت و فداکاری و پایداری تشویق می کند و ضمنا آن دستهای را که از میدان احد فرار کردند سرزنش می نماید و می گوید: پیامبران بسیاری بودند که خدا پرستان مبارزی در صف یاران آنها قرار داشتند)) (و کاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما و هنوا لما اصابهم فی سبیل الله).
((کاین)) به معنی چه بسیار است و می گویند در اصل مرکب از ((کاف تشبیه)) و ((ای)) استفهامیه است که به صورت یک کلمه در آمده و معنی سابق متروک شده ، و معنی تازهای مساوی ((چه بسیار)) پیدا کرده است .
((ربیون)) جمع ربی (بر وزن ملی) است و به کسی گفته می شود که ارتباط و پیوند او با خدا محکم باشد، با ایمان ، دانشمند و با استقامت و با اخلاص باشد.
سپس رفتار و گفتار آنها را چنین شرح می دهد: آنان به یاری پیامبران خود برخاستند و از تلفات سنگین و جراحات سخت و مشکلات طاقت فرسائی که در راه خدا دیدند هرگز سست و ناتوان نشدند، آنها در مقابل دشمن هیچگاه تضرع و زاری و خضوع و کرنش نکردند و تسلیم نشدند (ما ضعفوا و ما استکانوا)
بدیهی است خداوند هم چنین افرادی را دوست دارد که دست از مقاومت بر نمی دارند (و الله یحب الصابرین).
آنها به هنگامی که احیانا بر اثر اشتباهات یا سستیها، یا لغزشهائی گرفتار مشکلاتی در برابر دشمن می شدند به جای اینکه میدان را به او بسپارند و یا تسلیم شوند و یا فکر ارتداد و بازگشت به کفر در مغز آنها پیدا شود، روی به درگاه خدا می آوردند و ضمن تقاضای عفو و بخشش از گناهان خود از پیشگاه خداوند تقاضای صبر و استقامت و پایمردی می کردند و می گفتند: ((بار پروردگارا گناهان ما را بیامرز و از تندرویهای ما درگذر، و ما را ثابت قدم بدار و بر کافران پیروز بگردان)) (و ما کان قولهم الا ان قالوا ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 144
آنها با این طرز تفکر و عمل به زودی پاداش خود را از خدا می گرفتند هم پاداش این جهان که فتح و پیروزی بر دشمن بود و هم پاداش جهان دیگر، (فاتاهم الله ثواب الدنیا و حسن ثواب الاخرة).
و در پایان آیه آنها را جزء نیکوکاران شمرده و می فرماید: ((خدا نیکوکاران را دوست دارد)) (و الله یحب المحسنین)
و به این ترتیب یک درس زنده از برنامه مجاهدان امتهای پیشین و سرانجام کار آنها و چگونگی برخورد آنها با مشکلات و پیروزی بر آنها برای تازه مسلمانان بیان می کند، و آنها را برای میدانهای آینده پرورش می

دهد.
در آیات فوق علاوه بر آنچه گفته شد نکات دیگری جلب توجه می کند
1 - ((صبر)) همانطور که سابقا هم اشاره کرده ایم به معنی استقامت است و لذا در برابر ((ضعف)) و ((تسلیم)) در این آیه قرار گرفته و ضمنا صابران و نیکوکاران در یک ردیف قرار گرفته اند زیرا در آخر یک آیه می فرماید: ((و الله یحب الصابرین)) و در آیه دیگر می فرماید اشاره به اینکه نیکوکاری بدون استقامت ممکن نیست ، زیرا در برابر هر شخص نیکوکار، هزاران مشکل وجود دارد که اگر فاقد استقامت باشد به زودی کار خود را رها خواهد ساخت .
2 - ((مجاهدان حقیقی)) به جای اینکه شکست خود را به دیگران نسبت دهند و یا به عوامل موهوم و مرموز مربوط بدانند، سرچشمه آن را در خودشان جستجو می کنند و به فکر جبران اشتباهات خویش هستند، حتی آنها کلمه شکست را بر زبان نمی آورند و به جای آن اسراف و تند روی بیجا ذکر می کنند، بعکس ما که امروز سعی می کنیم نقاط ضعفی که سرچشمه ناکامیها و شکستها است نادیده بگیریم و همه آنها را به عوامل خارجی و بیگانه مربوط بدانیم و در نتیجه به هیچوجه به فکر جبران اشتباهات و بر طرف ساختن نقاط ضعف خود نباشیم . تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 145
3 - در آیات فوق از ((پاداش دنیا)) تعبیر به ((ثواب الدنیا)) شده اما از پاداش آخرت تعبیر به ((حسن ثواب الاخره)) شده ، اشاره به اینکه : پاداش آخرت با پاداش دنیا فرق بسیار دارد، زیرا پاداش دنیا هر چه باشد بالاخره آمیخته با فنا و پارهای نا ملایمات که طبع زندگی این دنیا است می باشد در حالی که پاداش آخرت سراسر حسن است و از هر نظر خالص و دور از ناراحتیها. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 146
آیه 149-151
آیه و ترجمه
يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكمْ عَلى أَعْقَبِكُمْ فَتَنقَلِبُوا خَسرِينَ(149)
بَلِ اللَّهُ مَوْلَامْ وَ هُوَ خَيرُ النَّصرِينَ(150)
سنُلْقِي فى قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْب بِمَا أَشرَكوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنزِّلْ بِهِ سلْطناً وَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ وَ بِئْس مَثْوَى الظلِمِينَ(151)
ترجمه :
149 - ای کسانی که ایمان آورده اید اگر از کسانی که کافر شده اند اطاعت کنید شما را به عقب باز می گردانند و سرانجام زیانکار خواهید شد.

150 - (آنها تکیه گاه شما نیستند) بلکه تکیه گاه و سرپرست شما خدا است و او بهترین یاوران است .
151 - به زودی در دلهای کافران به خاطر اینکه بدون دلیل چیزهائی را برای خدا شریک قرار دادند، رعب و ترس می افکنیم و جایگاه آنها آتش است و چه بد جایگاهی است جایگاه ستمکاران .
تفسیر :
اخطارهای مکرر
این آیات همانند آیات گذشته بعد از جنگ احد و برای تجزیه و تحلیل روی حوادث جنگ نازل گردیده است ، وضع آیات گذشته و این آیات نیز گواه بر این حقیقت است . تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 147
چنین به نظر می رسد که بعد از پایان جنگ احد دشمنان اسلام با یک سلسله تبلیغات مسموم کننده در لباس نصیحت و دلسوزی تخم تفرقه در میان مسلمانان میپاشیدند و با استفاده از وضع نامساعد روانی عده ای از مسلمانان تلاش می کردند که آنها را نسبت به اسلام بد بین کنند، شاید یهود و مسیحیان نیز در این قسمت با منافقان همکاری داشتند، همانطور که در میدان احد نیز با دامن زدن به شایعه بی اساس کشته شدن پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله برای تضعیف روحیه مسلمانان کوشش می کردند.
آیه نخست به مسلمانان اخطار می کند و از پیروی آنها بر حذر می دارد و می گوید: ((اگر از کفار پیروی کنید شما را به عقب بر می گردانند و پس از پیمودن راه پر افتخار تکامل معنوی و مادی در پرتو تعلیمات اسلام ، به نقطه اول که نقطه کفر و فساد بود سقوط می دهند و در این موقع بزرگترین زیانکاری دامنگیر شما خواهد شد)) (یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا الذین کفروا یردوکم علی اعقابکم فتنقلبوا خاسرین).
چه زیانی از این بالاتر که انسان اسلام را با کفر و سعادت را با شقاوت و حقیقت را با باطل معاوضه کند.
سپس در آیه بعد تاءکید می کند که شما بالاترین پشتیبان و بهترین یاور را دارید می گوید ((خدا پشتیبان و سرپرست شما است و او بهترین یاوران است)) (بل الله مولاکم و هو خیر الناصرین).
یاوری است که هرگز مغلوب نمی شود و هیچ قدرتی با قدرت او برابری ندارد در حالیکه یاوران دیگر ممکن است گرفتار شکست و نابودی شوند.
در آیه بعد اشاره به نجات معجزآسای مسلمانان بعد از جنگ احد می کند و یکی از موارد حمایت و نفرت خود را از آنان بازگو می نماید و آنها را نسبت به آینده دلگرم می سازد و وعده پیروزی می دهد، تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 148
((ما به زودی در دل کفار رعب و وحشت می افکنیم)) (یعنی همانطور که در پایان جنگ احد افکندیم و نمونه آن را با چشم خود دیدید) بنابراین به

آینده خویش امیدوار باشید.(سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب).
همانطور که در داستان احد گفتیم بت پرستان مکه با اینکه در جنگ احد پیروزی چشمگیری پیدا کرده بودند
و لشکر اسلام ظاهرا از هم متلاشی شده بود می بایست در بازگشت به سوی میدان و از بین بردن باقیمانده قدرت مسلمین و حتی غارت کردن مدینه و کشتن شخص پیامبر که از بی اساس بودن شایعه شهادت او آگاه شده بودند کمترین تردیدی به خود راه ندهند.
اما خداوند ترس و وحشت عجیبی در دلهای آنها افکند، ترس و وحشت بی دلیلی که خاصیت کفر و بتپرستی و خرافه پرستی بود، سراسر وجود آنان را فرا گرفت به طوری که در روایات می خوانیم : آنها هنگامی که از احد بازگشتند و به نزدیکی مکه رسیدند درست شکل و قیافه یک لشکر شکست خورده را داشتند.
جالب اینکه علت افکندن رعب و ترس را در دلهای آنها چنین بیان می کند: ((به این جهت که آنها چیزهائی را بدون دلیل شریک خدا قرار داده بودند)) (بما اشرکوا بالله ما لم ینزل به سلطانا).
در حقیقت مردمی که خرافی هستند و تابع دلیل و برهان نمی باشند و کاهی را در نظر خود کوه می کنند و سنگ و چوبی را معبود و پروردگار خویش میدانند در برابر حوادث بسیار نا توانند زیرا خیلی زود گرفتار اشتباه محاسبه می شوند و اگر یک حادثه جزئی در زندگی آنها رخ دهد و مثلا بشنوند مسلمانان مدینه همراه مجروحان میدان جنگ بار دیگر به میدان احد برمی گردند این موضوع بسیار بزرگ در نظرشان جلوه می کند و سخت از آن به وحشت می افتند، همانطور که در دنیای امروز نیز افراد قدرتمندی را مشاهده می کنیم که از کوچکترین حادثه وحشت دارند و از کاه کوهی می سازند زیرا تکیه گاه محکمی در زندگی برای خود انتخاب نکرده اند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 149
در پایان آیه به سرنوشت این افراد اشاره کرده و می گوید: ((این افراد به خود واجتماع خود ستم کرده اند و بنابراین جایگاهی جز آتش نخواهند داشت و چه بد جایگاهی است . (و ماءویهم النار و بس مثوی الظالمین).
پیروزی از طریق ترس دشمن
در پایان آیه به سرنوشت این افراد اشاره کرده و می گوید: ((این افراد به خود و اجتماع خود ستم کرده اند و نبابراین جایگاهی جز آتش نخواهند داشت و چه بد جایگاهی است)) (و ماویهم النار و بئس مثوی الظالمین).
در روایات متعددی می خوانیم که پیغمبر می فرمود: یکی از امتیازاتی که خداوند به من داده است این است که مرا به وسیله انداختن ترس در دل دشمن پیروزی داده است .
این موضوع اشاره به یکی از عوامل مهم پیروزی در جنگها می کند که

مخصوصا امروز بسیار مورد توجه است که یکی از مهمترین عوامل پیروزی ، روحیه سرباز است و آن قدر که روحیه عالی سربازان در پیروزی تاءثیر دارد کم و کیف آنها و چگونگی سلاح آنها اثر ندارد، اسلام با تقویت روح ایمان و عشق به جهاد و افتخار به شهادت و اتکای به خداوند قادر منان این روح را در مجاهدان خود به عالیترین وجهی پرورش داد در حالی که بت پرستان خرافی که تکیه گاهشان بتهای بی اراده و بی جان بود و عقیده به معاد و زندگی پس از مرگ نداشتند و خرافات افکار آنها را آلوده کرده بود روحیهای ضعیف و ناتوان داشتند و یکی از عوامل مؤ ثر پیروزی مسلمانان بر آنها همین تفاوت روحیه بود. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 150
آیه 152-154
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ صدَقَکمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسونَهُم بِإِذْنِهِ حَتی إِذَا فَشِلْتُمْ وَ تَنَزَعْتُمْ فی الاَمْرِ وَ عَصیْتُم مِّن بَعْدِ مَا أَرَاکُم مَّا تُحِبُّونَ مِنکم مَّن یُرِیدُ الدُّنْیَا وَ مِنکم مَّن یُرِیدُ الاَخِرَةَ ثُمَّ صرَفَکمْ عَنهُمْ لِیَبْتَلِیَکُمْ وَ لَقَدْ عَفَا عَنکمْ وَ اللَّهُ ذُو فَضلٍ عَلی الْمُؤْمِنِینَ(152)
* إِذْ تُصعِدُونَ وَ لا تَلْوُنَ عَلی أَحَدٍ وَ الرَّسولُ یَدْعُوکمْ فی أُخْرَاکُمْ فَأَثَبَکمْ غَمَّا بِغَمٍّ لِّکیْلا تَحْزَنُوا عَلی مَا فَاتَکمْ وَ لا مَا أَصبَکمْ وَ اللَّهُ خَبِیرُ بِمَا تَعْمَلُونَ(153) ثُمَّ أَنزَلَ عَلَیْکُم مِّن بَعْدِ الْغَمِّ أَمَنَةً نُّعَاساً یَغْشی طائفَةً مِّنکُمْ وَ طائفَةٌ قَدْ أَهَمَّتهُمْ أَنفُسهُمْ یَظنُّونَ بِاللَّهِ غَیرَ الْحَقِّ ظنَّ الْجَهِلِیَّةِ یَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الاَمْرِ مِن شیْءٍ قُلْ إِنَّ الاَمْرَ کلَّهُ لِلَّهِ یخْفُونَ فی أَنفُسِهِم مَّا لا یُبْدُونَ لَک یَقُولُونَ لَوْ کانَ لَنَا مِنَ الاَمْرِ شیْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَهُنَا قُل لَّوْ کُنتُمْ فی بُیُوتِکُمْ لَبرَزَ الَّذِینَ کُتِب عَلَیْهِمُ الْقَتْلُ إِلی مَضاجِعِهِمْ وَ لِیَبْتَلیَ اللَّهُ مَا فی صدُورِکمْ وَ لِیُمَحِّص مَا فی قُلُوبِکُمْ وَ اللَّهُ عَلِیمُ بِذَاتِ الصدُورِ(154) تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 151
ترجمه :
152 - خداوند وعده خود را به شما (درباره پیروزی بر دشمن در احد) راست گفت ، در آن هنگام (در آغاز جنگ احد) دشمنان را به فرمان او به قتل می رساندید (و این پیروزی ادامه داشت) تا اینکه سست شدید و (بر سر رها کردن سنگرها) و در کار خود به نزاع پرداختید، و بعد از آن که آنچه را دوست می داشتید (از غلبه بر دشمن) به شما نشان داد نافرمانی کردید، بعضی از شما خواهان دنیا بودند و بعضی خواهان آخرت ، سپس خداوند شما را از آنان منصرف ساخت ؛ (و پیروزی شما به شکست انجامید) تا شما را آزمایش کند و او شما را بخشید و خداوند نسبت به مؤ منان فضل و بخشش دارد.
153 - (به خاطر بیاورید) هنگامی که از کوه بالا می رفتید و (جمعی در

وسط بیابان پراکنده می شدید و) به عقب ماندگان نگاه نمی کردید، و پیامبر از پشت سر شما را صدا میزد، سپس اندوهها یکی پس از دیگری به سوی شما روی آورد این به خاطر آن بود که دیگر برای از دست رفتن (غنائم جنگی) غمگین نشوید و نه به خاطر مصیبتهائی که بر شما وارد می گردد، و خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است .
154 - سپس به دنبال این غم و اندوه آرامشی بر شما فرستاد، این آرامش به صورت خواب سبکی بود (که در شب بعد از حادثه احد) جمعی از شما را فرو گرفت اما جمع دیگری در فکر جان خویش بودند (و خواب چشمان آنها را فرا نگرفت) آنها گمانهای نادرستی درباره خدا همچون گمانهای دوران جاهلیت داشتند، و می گفتند: ((آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می شود؟)) بگو ((همه کارها (و پیروزیها) بدست خدا است ، آنها در دل خود اموری را پنهان می دارند که برای تو آشکار نمی سازند می گویند: ((اگر سهمی از پیروزی داشتیم در اینجا کشته نمی شدیم !)) بگو ((اگر هم در خانه های خود بودید آنهائی که کشته شدن در سرنوشت آنها بود به بسترشان می ریختند (و آنها را به قتل می رساندند) و اینها برای این است که خداوند آنچه در سینه شما پنهان است بیازماید و آنچه در دلهای شما (از ایمان) می باشد خالص گرداند و خداوند از آنچه در درون سینه ها است با خبر است . تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 152
تفسیر :
شکست پس از پیروزی
در ماجرای جنگ احد گفتیم مسلمانان در آغاز جنگ با اتحاد و شجاعت خاصی جنگیدند، و بزودی پیروز شدند و لشکر دشمن از هم پراکنده شد و موجی از شادی سراسر لشکر اسلام را فرا گرفت ، ولی نافرمانی جمعی از تیراندازان که در شکاف کوه ((عینین)) به سرکردگی ((عبد الله بن جبیر)) می جنگیدند و رها کردن آن سنگر حساس و مشغول شدن آنها و دیگران به جمع آوری غنائم ، سبب شد که ورق برگردد و شکست سختی به لشکر اسلام وارد گردد.
هنگامی که مسلمانان با دادن تلفات و خسارات سنگین به مدینه بازگشتند با یکدیگر می گفتند مگر خداوند به ما وعده فتح و پیروزی نداده بود؟ پس چرا در این جنگ شکست خوردی ؟ آیات فوق به آنها پاسخ می گوید و علل شکست را توضیح می دهد. اکنون به تفسیر جزئیات آیات باز می گردیم :
در نخستین آیه قرآن می گوید: ((وعده خدا درباره پیروزی شما کاملا درست بود و به همین دلیل در آغاز جنگ پیروز شدید و به فرمان خدا دشمن را پراکنده ساختید و این وعده پیروزی تا زمانی که دست از استقامت و پیروزی فرمان پیغمبر برنداشته بودید ادامه داشت ، شکست از آن زمان شروع شد که سستی و نافرمانی شما را فرا گرفت)) (و لقد

صدقکم الله وعده اذ تحسونهم باذنه حتی اذا فشلتم).
یعنی اگر تصور کردید که وعده پیروزی بدون قید و شرط بوده سخت در اشتباه بوده اید، تمام وعده های پیروزی مشروط به پیروی از فرمان خدا است . تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 153
درباره اینکه خداوند در کجا به مسلمانان وعده پیروزی در این جنگ داده بود دو احتمال است نخست اینکه منظور وعده های عمومی است که بطور مکرر از خدا به مؤ منان درباره پیروزی بر دشمنان داده شده بود، دیگر اینکه پیامبر خدا که وعده او وعده الهی است صریحا قبل از شروع جنگ احد به مسلمانان وعده پیروزی در این میدان داده بود.
سپس قرآن می گوید: پس از مشاهده آن پیروزی چشمگیر که مورد علاقه شما بود راه عصیان پیش گرفتید، و در حقیقت برای بدست آوردن پیروزی کوشش لازم را به خرج دادید، اما برای نگاهداشتن آن استقامت نکردید و همیشه نگاهداری پیروزیها از بدست آوردن آن مشکلتر است (و تنازعتم فی الامر و عصیتم من بعد ما اریکم ما تحبون).
از این جمله که اشاره به وضع تیراندازان کوه عینین است به خوبی استفاده می شود که تیراندازانی که در شکاف کوه بودند درباره رها کردن سنگر خود اختلاف کردند و جمع زیادی دست به عصیان و مخالفت زدند
ضمنا تعبیر به ((عصیتم)) به معنی نافرمانی کردید نشان می دهد که اکثریت دست به مخالفت زده بودند.
سپس قرآن می افزاید: ((در این موقع جمعی از شما خواستار دنیا و جمع غنائم بودید در حالیکه جمعی دیگر (همچون خود عبدالله بن جبیر و چند نفر از تیراندازان ثابت قدم) خواستار آخرت و پاداشهای الهی بودند)) (منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الاخرة).
در اینجا ورق برگشت و خداوند پیروزی شما را به شکست تبدیل کرد تا شما را بیازماید و تنبیه کند و پرورش دهد)) (ثم صرفکم عنهم لیبتلیکم).
((سپس خداوند همه این نافرمانیها و گناهان شما را بخشید در حالی که سزاوار مجازات بودید زیرا خداوند نسبت به مؤ منان از هر گونه نعمتی فروگذار نمی کند)) (و لقد عفا عنکم و الله ذو فضل علی المؤ منین).
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 154
در آیه خداوند صحنه پایان احد را به مسلمانان یادآوری می کند و می فرماید ((بخاطر بیاورید هنگامی را که بهر طرف پراکنده می شدید و فرار می کردید و هیچ نگاه به عقب سر نمی کردید که سایر برادران شما در چه حالند در حالی که پیامبر از پشت سر فریاد می زد)) (اذ تصعدون و لاتلوون علی احد و الرسول یدعوکم فی اخریکم).
پیامبر فریاد می زد که : ((بندگان خدا به سوی من بازگردید به سوی من بازگردید من رسول خدایم)) (الی عباد الله الی عباد الله فانی رسول الله

).
ولی هیچ یک از شما به سخنان او توجه نداشتید.
((در این هنگام غم و اندوه یکی پس از دیگری به سوی شما روی آورد)) (فاثابکم غما بغم).
اندوه بخاطر شکست ، بخاطر از دست دادن جمعی از افسران و سربازان شجاع ، بخاطر مجروحان و بخاطر شایعه شهادت پیامبر و واقعیت جراحات او، اینها همه نتیجه آن مخالفتها بود.
هجوم سیل غم و اندوه به سوی شما ((برای این بود که دیگر بخاطر از دست رفتن غنائم جنگی غمگین نشوید و از جراحاتی که در میدان جنگ در راه پیروزی به شما می رسد نگران نباشید)) (لکیلا تحزنوا علی ما فاتکم و لا ما اصابکم).
((خدا از اعمال شما آگاه بود)) (و الله خبیر بما تعملون). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 155
و به خوبی وضع اطاعت کنندگان و مجاهدان واقعی و همچنین فراریان را می داند، بنابراین هیچ یک از شما نباید خود را فریب دهد و چیزی بر خلاف آنچه در میدان احد واقع شده ادعا کند اگر براستی جزء دسته اول هستید خدا را شکر گویید و در غیر این صورت از گناهان خود توبه کنید.
وسوسه های جاهلیت
شب بعد از جنگ احد شب دردناک و پر اضطرابی بود مسلمانان پیش بینی می کردند که سربازان فاتح قریش بار دیگر به مدینه بازگردند و آخرین مقاومت مسلمانان را در هم بشکنند و شاید جسته گریخته خبر تصمیم بتپرستان به بازگشت ، نیز به آنها رسیده بود و مسلما اگر باز می گشتند خطرناکترین مرحله جنگ رخ میداد.
در این میان مجاهدان راستین و توبه کنندگانی که از فرار احد پشیمان شده بودند و به لطف پروردگار اعتماد داشتند و به وعدهای پیغمبر نسبت به آینده دلگرم و مطمئن بودند در میان این اضطراب و وحشت عمومی خواب آسوده و آرام بخشی داشتند در حالی که لباس جنگ در تن آنها بود و سلاح در کنار آنها، اما منافقان و افراد ضعیف الایمان و ترسو در میان انبوهی از افکار ناراحت کننده تمام شب را بیدار ماندند و بدون اینکه بخواهند، برای مؤ منان حقیقی پاسداری کردند، آیه فوق ماجرای آن شب را تشریح می کند و می گوید: سپس بعد از آنهمه غم و اندوه روز احد، آرامش را بر شما نازل کرد)) (ثم انزل علیکم من بعد الغم امنة). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 156
((این آرامش همان خواب سبکی بود که جمعی از شما را فرا گرفت ، اما جمع دیگری بودند که تنها به فکر جان خود بودند و به چیزی جز نجات خویش نمی اندیشیدند و به همین جهت آرامش را بکلی از دست داده

بودند)) (نعاسا یغشی طائفة منکم و طائفة قد اهمتهم انفسهم).
این یکی از آثار مهم ایمان است که مؤ من حتی در زندگی این جهان آرامش لذت بخشی دارد که افراد بی ایمان یا منافق و یا ضعیف الایمان هیچگاه طعم آن را نمی چشند.
سپس قرآن مجید به تشریح گفتگوها و افکار منافقان و افراد سست ایمان که در آن شب بیدار ماندند پرداخته می گوید: ((آنها درباره خدا گمانهای نادرست همانند گمانهای دوران جاهلیت و قبل از اسلام داشتند و در افکار خود احتمال دروغ بودن وعده های پیامبر را می دادند)) (یظنون بالله غیر الحق ظن الجاهلیة).
و به یکدیگر و یا به خویشتن می گفتند: ((آیا ممکن است با این وضع دلخراشی که می بینیم پیروزی نصیب ما بشود؟ (هل لنا من الامر من شی ء) یعنی بسیار بعید و یا غیر ممکن است .
قرآن در جواب آنها می گوید: ((بگو: آری پیروزی بدست خدا است و اگر او بخواهد و شما را شایسته ببیند نصیب شما خواهد شد)) (قل ان الامر کله لله).
((آنها حاضر نبودند همه آنچه را در دل داشتند اظهار کنند زیرا می ترسیدند در صف کافران قرار گیرند)) (یخفون فی انفسهم ما لا یبدون لک).
گویا آنها چنین می پنداشتند که شکست احد نشانه نادرست بودن آئین اسلام است و لذا می گفتند: ((اگر ما بر حق بودیم و سهمی از پیروزی داشتیم در اینجا اینهمه کشته نمی دادیم . (یقولون لو کان لنا من الامر شی ء ما قتلنا هیهنا). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 157
خداوند در پاسخ آنها به دو مطلب اشاره می کند: نخست اینکه : تصور نکنید کسی با فرار از میدان جنگ و از حوادث سختی که باید به استقبال آن بشتابد می تواند از مرگ فرار کند، آنها که اجلشان رسیده حتی اگر در خانه های خود بمانند به بستر آنها می تازند و آنها را در بستر خواهند کشت (قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الدین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم).
اصولا ملتی که بر اثر سستی اکثریتش محکوم به شکست است بالاخره طعم مرگ را خواهد چشید چه بهتر که آن را در میدان جهاد و در زیر ضربات شمشیر دشمن در حال مبارزه افتخارآمیز ببیند نه اینکه در خانهاش بر سر او بریزند و او را با ذلت در میان بستر از بین ببرند.
دیگر اینکه باید این حوادث پیش بیاید و هر کس آنچه در دل دارد آشکار کند و صفوف مشخص گردد، و به علاوه افراد تدریجا پرورش یابند و نیات آنها خالص و ایمان آنها محکم و قلوب آنها پاک شود (و لیبتلی الله ما فی صدورکم و لیمحص ما فی قلوبکم).
در پایان آیه می گوید: ((خداوند اسرار درون سینه ها را می داند)) (و الله علیم بذات الصدورو)

و به همین دلیل تنها به اعمال مردم نگاه نمی کند بلکه می خواهد قلوب آنها را نیز بیازماید و از هر گونه آلودگی به شرک و نفاق و شک و تردید پاک سازد. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 158
آیه 155
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الجُمْعَانِ إِنَّمَا استزَلَّهُمُ الشيْطنُ بِبَعْضِ مَا كَسبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ(155)
ترجمه :
155 - کسانی که در روز روبرو شدن دو جمعیت با یکدیگر (روز جنگ احد) فرار کردند شیطان آنها را بر اثر پاره ای از گناهانی که قبلا مرتکب شده بودند به لغزش انداخت و خداوند آنها را بخشید، خداوند آمرزنده و بردبار است .
تفسیر :
گناه سرچشمه گناه دیگر است
این آیه که باز ناظر به حوادث جنگ احد است حقیقت دیگری را برای مسلمانان بازگو می کند و آن اینکه : لغزشهائی که بر اثر وسوسه های شیطانی به انسان دست می دهد و او را به گناهانی می کشاند نتیجه زمینه های نامناسب روحی است که بر اثر گناهان پیشین در انسان فراهم شده و راه را برای گناهان دیگر هموار ساخته است و گرنه وسوسه های شیطانی در دلهای پاک که آثار گناهان سابق در آن نیست اثری در آن نمی گذارد و لذا می فرماید: ((آنهایی که در میدان احد فرار کردند شیطان آنان را به سبب پارهای از اعمالشان به لغزش انداخت ، اما خدا آنها را بخشید، خداوند آمرزنده و حلیم است)) (ان الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا و لقد عفا الله عنهم ان الله غفور حلیم).
و به این ترتیب به آنها می آموزد که برای کسب پیروزی در آینده باید بکوشند نخست خود را تربیت کنند و دل را از گناه بشویند.
ممکن است منظور از گناهی که سابقا مرتکب شده اند همان گناه دنیاپرستی تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 159
و جمع آوری غنائم و مخالفت فرمان پیامبر در بحبوحه جنگ بوده باشد و یا گناهان دیگری که قبل از حادثه احد مرتکب شده بودند و نیروی ایمان را در آنها تضعیف کرده بود.
مفسر بزرگ مرحوم طبرسی در ذیل این آیه از ابو القاسم بلخی نقل می کند که در روز احد همه مهاجرین و انصار جز 13 نفر (که با پیامبر 14 نفر می شدند) فرار کردند از این 13 نفر 8 نفر از انصار و 5 نفر از مهاجرین

بودند که در شخص این افراد اختلاف شده به جز علی (علیه السلام) و طلحه که همه بالاتفاق گفته اند آنها فرار نکردند. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 160
آیه 156 - 158
آیه و ترجمه
یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا لا تَکُونُوا کالَّذِینَ کَفَرُوا وَ قَالُوا لاخْوَنِهِمْ إِذَا ضرَبُوا فی الاَرْضِ أَوْ کانُوا غُزًّی لَّوْ کانُوا عِندَنَا مَا مَاتُوا وَ مَا قُتِلُوا لِیَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِک حَسرَةً فی قُلُوبهِمْ وَ اللَّهُ یحْیِ وَ یمِیت وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ(156)
وَ لَئن قُتِلْتُمْ فی سبِیلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رَحْمَةٌ خَیرٌ مِّمَّا یجْمَعُونَ(157)
وَ لَئن مُّتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لالی اللَّهِ تحْشرُونَ(158)
ترجمه :
156 - ای کسانیکه ایمان آورده اید شما همانند کافران نباشید که هنگامی که برادرانشان به مسافرتی می روند، یا در جنگ شرکت می کنند (و از دنیا می روند و یا کشته می شوند) می گویند: ((اگر آنها نزد ما بودند نمی مردند و کشته نمی شدند!)) (شما این گونه سخنان نگوئید) تا خدا این حسرت را بر دل آنها(کافران) بگذارد و خداوند، زنده می کند و می میراند؛ (و حیات و مرگ بدست اوست ؛) و خدا به آنچه انجام می دهید بیناست .
157 - (تازه) اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید (زیان نکرده اید؛ زیرا) آمرزش و رحمت خدا، از تمام آنچه آنها (در طول عمر خود) جمع آوری می کنند، بهتر است !
158 - و اگر بمیرید، و یا کشته شوید، به سوی خدا محشور می شوید. (بنابراین ، فانی نمی شوید که از فنا، وحشت داشته باشید.)
تفسیر :
بهره برداری منافقان
حادثه احد از دو نظر برای مسلمانان فوق العاده اهمیت داشت : نخست
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 161
اینکه آئینه تمام نمائی بود که می توانست چهره واقعی مسلمانان آن زمان را منعکس سازد، و آنها را وادار به اصلاح وضع خود و بر طرف ساختن نقاط ضعف بنماید و به همین جهت قرآن فوق العاده روی آن تکیه کرده ، و در آیات بسیاری که در گذشته خواندیم و در آینده نیز خواهیم خواند از آن استفاده تربیتی می کند.
از سوی دیگر این حادثه زمینه را برای سمپاشی دشمنان و منافقان آماده ساخت و به همین دلیل آیات زیادی برای خنثی کردن این سمپاشی ها نازل گردید که آیات فوق از آنهاست .

این آیات به منظور در هم کوبیدن فعالیتهای تخریبی منافقان و هشدار به مسلمانان ، نخست به افراد با ایمان خطاب کرده و می گوید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید! شما همانند کافران نباشید که هنگامی که برادرانشان به مسافرتی می روند و یا در صف مجاهدان قرار می گیرند و کشته می شوند می گویند: افسوس اگر نزد ما بودند نمی مردند و کشته نمی شدند)) (یا ایهاالذین آمنوا لا تکونوا کالذین کفرو و قالوا لاخوانهم اذا ضربوا فی الارض او کانوا غزی لو کانوا عندنا ما ماتوا و ما قتلوا).
گرچه آنها این سخنان را در لباس دلسوزی ایراد می کنند اما نظری جز مسموم ساختن روحیه شما ندارند و نباید شما تحت تاثیر این سخنان مسموم قرار گیرید و چنین جمله هائی بر زبان آرید.
اگر شما مؤ منان تحت تاثیر سخنان گمراه کننده آنان قرار گیرید و همان حرفها را تکرار کنید طبعا روحیه شما ضعیف گشته و از رفتن به میدان جهاد و سفر در راه خدا خودداری خواهید کرد و آنها به هدف خود نائل می شوند، ولی شما این کار را نکنید و با روحیه قوی به میدان جهاد بروید. ((تا این حسرت بر دل منافقان برای همیشه بماند)). (لیجعل الله ذلک حسرة فی قلوبهم).
سپس قرآن به سمپاشی آنها سه پاسخ منطقی می دهد: تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 162
1 - ((مرگ و حیات در هر حال بدست خدا است (و مسافرت و یا حضور در میدان جنگ نمی تواند مسیر قطعی آن را تغییر دهد) و خدا از همه اعمال بندگان با خبر است . (و الله یحیی و یمیت و الله بما تعملون بصیر).
2 - ((تازه اگر در راه خدا بمیرید یا کشته شوید (و به گمان منافقان مرگی زودرس دامن شما را بگیرد چیزی از دست نداده اید) زیرا آمرزش و رحمت پروردگار از تمام اموالی که شما یا منافقان با ادامه حیات برای خود جمع آوری می کنید بالاتر است)) (و لئن قتلتم فی سبیل الله او متم لمغفرة من الله و رحمة خیر مما یجمعون).
اصولا نباید این دو را با هم مقایسه کرد ولی در برابر افکار پستی که ؛ چند روز زندگی و ثروت اندوزی را بر افتخار جهاد و شهادت مقدم می داشتند راهی جز این نبود که بگوید: آنچه را شما از طریق شهادت یا مردن در راه خدا بدست می آورید بهتر است از آنچه کافران از راه زندگی نکبت بار و آمیخته با شهوات و دنیاپرستی خویش جمع آوری می کنند.
3 - از همه گذشته مرگ به معنی فنا و نابودی نیست که این قدر از آن وحشت دارید بلکه دریچه ای است به سوی زندگانی دیگری در سطحی بسیار وسیعتر و آمیخته با ابدیت چنانکه قرآن می گوید: ((اگر بمیرید و یا کشته شوید به سوی خدا باز می گردید)) (و لئن متم او قتلتم لالی الله تحشرون)

قابل توجه اینکه در آیات فوق مردن در مسافرت در ردیف شهادت در راه خدا ذکر شده است زیرا منظور از آن مسافرتهائی بوده که در راه خدا و برای خدا انجام می دادند، مانند سفر به سوی میدان جنگ و یا سفرهای تبلیغی و مانند آن و تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 163
چون مسافرت در آن زمان آمیخته با مشکلات و خطرات و بیماریهای فراوان بوده لذا مرگ و میر در آن گاهی کمتر از مرگ و میر در میدان جنگ نبود.
و اما اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور از مسافرت در اینجا مسافرتهای تجارتی است بسیار از معنی آیه دور است ، زیرا کافران هرگز از چنین چیزی تاسف نمی خوردند بلکه این خود راه جمع آوری اموال بود، بعلاوه این موضوع تاءثیری در تضعیف روحیه مسلمانان بعد از جنگ احد نداشت و نیز عدم هماهنگی مسلمانان با کفار در این مورد حسرتی برای آنها ایجاد نمی کرد، بنابراین ظاهرا منظور، مردن در اثناء سفر به سوی میدان جهاد و یا سایر برنامه های اسلامی بوده است . آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 164
آیه 159 - 160
آیه و ترجمه
فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنت لَهُمْ وَ لَوْ كُنت فَظاًّ غَلِيظ الْقَلْبِ لانفَضوا مِنْ حَوْلِك فَاعْف عَنهُمْ وَ استَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فى الاَمْرِ فَإِذَا عَزَمْت فَتَوَكَّلْ عَلى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يحِب الْمُتَوَكلِينَ(159)
إِن يَنصرْكُمُ اللَّهُ فَلا غَالِب لَكُمْ وَ إِن يخْذُلْكُمْ فَمَن ذَا الَّذِى يَنصرُكُم مِّن بَعْدِهِ وَ عَلى اللَّهِ فَلْيَتَوَكلِ الْمُؤْمِنُونَ(160)
ترجمه :
159 - به (برکت) رحمت الهی ، در برابر آنها (مردم) نرم (و مهربان شدی)! و اگر خشن و سنگدل بودی ، از اطراف تو، پراکنده می شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب ! و در کارها، با آنها مشورت کن ! اما هنگامی که تصمیم گرفتی ، (قاطع باش ! و) بر خدا توکل کن ! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.
160 - اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد! و اگر دست از یاری شما بردارد! کیست که بعد از او، شما را یاری کند؟! و مؤ منان تنها بر خداوند باید توکل کنند!
تفسیر :
فرمان عفو عمومی
گرچه در این آیه یک سلسله دستورهای کلی به پیامبر صلی اللّه علیه و آله داده شده و از نظر محتوی مشتمل بر برنامه های کلی و اصولی است ولی از نظر نزول درباره حادثه ((احد)) است زیرا بعد از مراجعت مسلمانان از

احد کسانی که از فرار کرده بودند، اطراف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله را گرفته و ضمن اظهار ندامت تقاضای عفو و بخشش کردند.
خداوند در این آیه به پیامبر صلی اللّه علیه و آله دستور عفو عمومی آنها را صادر کرد و پیامبر صلی اللّه علیه و آله با آغوش باز، خطاکاران توبه کار را پذیرفت . تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 165
در آیه فوق ، نخست اشاره به یکی از مزایای فوق العاده اخلاقی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله شده و می فرماید: ((در پرتو رحمت و لطف پروردگار، تو با مردم مهربان شدی در حالی که اگر خشن و تندخو و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند)) (فبما رحمة من الله لنت لهم ولو کنت فظا غلیظ القلب لا انفضوا من حولک).
((فظ)) در لغت به معنی کسی است که سخنانش تند و خشن است ، و ((غلیظ القلب)) به کسی می گویند که سنگدل می باشد و عملا انعطاف و محبتی نشان نمی دهد بنابراین ، این دو کلمه گرچه هر دو بمعنی خشونت است اما یکی غالبا در مورد خشونت در سخن و دیگری در مورد خشونت در عمل به کار می رود و به این ترتیب خداوند اشاره به نرمش کامل پیامبر صلی اللّه علیه و آله و انعطاف او در برابر افراد نادان و گنهکار می کند.
سپس دستور می دهد که : ((از تقصیر آنان بگذر، و آنها را مشمول عفو خود گردان و برای آنها طلب آمرزش کن)) (فاعف عنهم و استغفر لهم)
یعنی نسبت به بی وفائی هائی که با تو کردند و مصائبی که در این جنگ برای تو فراهم نمودند از حق خود درگذر و من برای آنها نزد تو شفاعت می کنم ، و در مورد مخالفت هائی که نسبت به فرمان من کردند، تو شفیع آنها باش و آمرزش آنها را از من بطلب !
به عبارت دیگر آنچه مربوط به حق تو است عفو کن و آنچه مربوط بحق من است من می بخشم پیامبر صلی اللّه علیه و آله به فرمان خدا عمل کرد و آنها را بطور عموم مشمول عفو خود ساخت .
روشن است که اینجا یکی از موارد روشن عفو و نرمش و انعطاف بود و اگر پیامبر صلی اللّه علیه و آله غیر از این می کرد زمینه برای پراکندگی مردم کاملا فراهم بود، مردمی که گرفتار آن شکست فاحش شده بودند و آن همه کشته و مجروح داده بودند (اگر چه عامل اصلی همه اینها خودشان محسوب می شدند) چنین مردمی نیاز شدید به تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 166
محبت و دلجوئی و مرهم گذاشتن بر جراحات قلبی و جسمی داشتند، تا به سرعت همه این جراحات ، التیام پذیرد و آماده برای حوادث آینده شوند.
موضوع مهم دیگر اینکه آیه فوق به یکی از صفات مهم که در هر رهبری لازم است شده و آن ، مساءله گذشت ، و نرمش و انعطاف ، در برابر

کسانی است که تخلفی از آنها سرزده و بعدا پشیمان شده اند، بدیهی است شخصی که در مقام رهبری قرار گرفته اگر خشن و تندخو و غیر قابل انعطاف و فاقد روح گذشت باشد بزودی در برنامه های خود مواجه با شکست خواهد شد و مردم از دور او پراکنده می شوند و از وظیفه رهبری باز می ماند و بهمین دلیل علی (علیه السلام) در یکی از کلمات قصار خود می فرماید: ((آلة الریاسة سعة الصدر؛ وسیله رهبری گشادگی سینه است)).
بعد از فرمان عفو عمومی ، برای زنده کردن شخصیت آنها و تجدید حیات فکری و روحی آنان دستور می دهد که : ((در کارها با آنها مشورت کن و راءی و نظر آنها را بخواه)) (و شاورهم فی الامر).
این دستور بخاطر آن است که پیامبر صلی اللّه علیه و آله همانطور که اشاره کردیم قبل از آغاز جنگ ((احد)) در چگونگی مواجهه با دشمن با یاران خود مشورت کرد و نظر اکثریت بر این شد که اردوگاه ، دامنه احد باشد و دیدیم که این نظر، محصول رضایت بخشی نداشت . در اینجا این فکر به نظر بسیاری می رسید که در آینده پیامبر صلی اللّه علیه و آله نباید با کسی مشورت کند. قرآن به این طرز تفکر پاسخ می گوید و دستور می دهد که باز هم با آنها مشورت کن هر چند نتیجه مشورت در پاره ای از موارد، سودمند نباشد زیرا از نظر کلی که بررسی کنیم منافع آن روی هم رفته بمراتب بیش از زیانهای آن است و اثری که در آن برای پرورش فرد و اجتماع و بالا بردن شخصیت آنها وجود دارد از همه اینها بالاتر است .
اکنون ببینیم پیامبر صلی اللّه علیه و آله در چه موضوعاتی با مردم مشورت می کرد. گرچه تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 167
کلمه ((الامر)) در ((شاورهم فی الامر)) مفهوم وسیعی دارد و همه کارها را شامل می شود ولی مسلم است که پیامبر صلی اللّه علیه و آله هرگز در احکام الهی با مردم مشورت نمی کرد بلکه در آنها صرفا تابع وحی بود.
بنابراین مورد مشورت ، تنها طرز اجرای دستورات و نحوه پیاده کردن احکام الهی بود و بعبارت دیگر پیامبر صلی اللّه علیه و آله در قانونگزاری ، هیچ وقت مشورت نمی کرد و تنها در طرز اجرای قانون نظر مسلمانان را می خواست و لذا گاهی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله پیشنهادی را طرح می کرد مسلمانان نخست سؤ ال می کردند که آیا این یک حکم الهی است ؟ و یک قانون است که قابل اظهار نظر نباشد و یا مربوط به چگونگی تطبیق قوانین می باشد اگر از قبیل دوم بود اظهار نظر می کردند و اگر از قبیل اول بود تسلیم می شدند.
چنانکه در جنگ بدر لشکر اسلام طبق فرمان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله می خواستند در نقطه ای اردو بزنند یکی از یاران بنام ((حباب بن منذر)) عرض کرد: ای رسول خدا صلی اللّه علیه و آله این محلی را که برای

لشگرگاه انتخاب کرده اید طبق فرمان خدا است که تغییر آن جایز نباشد و یا صلاحدید خود شما می باشد.
پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: فرمان خاصی در آن نیست ، عرض کرد: اینجا به این دلیل و آن دلیل جای مناسبی برای اردوگاه نیست دستور دهید لشکر از این محل حرکت کند و در نزدیکی آب برای خود محلی انتخاب نماید پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله نظر او را پسندید و مطابق راءی او عمل کرد.
اهمیت مشاوره در اسلام
موضوع مشاوره در اسلام با اهمیت خاصی تلقی شده ، پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله با این تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 168
که قطع نظر از وحی آسمانی آنچنان فکر نیرومندی داشت که نیازی به مشاوره نداشت برای اینکه از یکسو مسلمانان را به اهمیت مشورت متوجه سازد تا آن را جزء برنامه های اساسی زندگی خود قرار دهند، و از سوی دیگر، نیروی فکر و اندیشه را در افراد پرورش دهد، در امور عمومی مسلمانان که جنبه اجرای قوانین الهی داشت (نه قانونگزاری) جلسه مشاوره تشکیل می داد، و مخصوصا برای راءی افراد صاحب نظر ارزش خاصی قائل بود، تا آنجا که گاهی از راءی خود برای احترام آنها، صرفنظر می نمود چنانکه نمونه آنرا در جنگ ((احد)) مشاهده کردیم و می توان گفت : یکی از عوامل موفقیت پیامبر صلی اللّه علیه و آله در پیشبرد اهداف اسلامی همین موضوع بود.
اصولا مردمی که کارهای مهم خود را با مشورت و صلاح اندیشی یکدیگر انجام می دهند و صاحبنظران آنها به مشورت می نشینند، کمتر گرفتار لغزش می شوند.
به عکس افرادی که : گرفتار استبداد راءی هستند و خود را بی نیاز از افکار دیگران می دانند - هر چند از نظر فکری فوق العاده باشند - غالبا گرفتار اشتباهات خطرناک و دردناکی می شوند.
از این گذشته استبداد راءی ، شخصیت را در توده مردم می کشد و افکار را متوقف می سازد، و استعدادهای آماده را نابود می کند، و به این ترتیب بزرگترین سرمایه های انسانی یک ملت از دست می رود.
به علاوه کسی که در انجام کارهای خود با دیگران مشورت می کند، اگر مواجه با پیروزی شود کمتر مورد حسد واقع می گردد، زیرا دیگران پیروزی وی را از خودشان می دانند و معمولا انسان نسبت به کاری که خودش انجام داده حسد نمی ورزد و اگر احیانا مواجه با شکست گردد زبان اعتراض و ملامت و شماتت مردم بر او بسته است ، زیرا کسی به نتیجه کار خودش اعتراض نمی کند، نه تنها اعتراض نخواهد کرد بلکه دلسوزی و غمخواری نیز می کند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 169

یکی دیگر از فوائد مشورت این است که انسان ارزش شخصیت افراد و میزان دوستی و دشمنی آنها را با خود درک خواهد کرد و این شناسائی راه را برای پیروزی او هموار می کند و شاید مشورتهای پیامبر صلی اللّه علیه و آله با آن قدرت فکری و فوقالعاده ای که در حضرتش وجود داشت ، بخاطر مجموع این جهات بوده است .
در اخبار اسلامی تاءکید زیادی روی مشاوره شده است : در حدیثی از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله نقل شده که فرمود: ((ما شقی عبد قط بمشورة و لا سعد باستغناء راءی ؛ هیچ کس هرگز با مشورت بدبخت و با استبداد راءی ، خوشبخت نشده است)).
در سخنان علی (علیه السلام) می خوانیم : ((من استبد براءیه هلک و من شاور الرجال شارکها فی عقولهم ؛ کسی که استبداد به رای داشته باشد هلاک می شود و کسی که با افراد بزرگ مشورت کند در عقل آنها شریک شده است)).
و نیز از پیامبر صلی اللّه علیه و آله نقل شده که فرمود: ((اذا کان امرائکم خیارکم و اغنیائکم سمحائکم و امرکم شوری بینکم فظهر الارض خیر لکم من بطنها و اذا کان امرائکم شرارکم و اغنیائکم بخلائکم و لم یکن امرکم شوری بینکم فبطن الارض خیر لکم من ظهرها؛ هنگامی که زمامداران شما، نیکان شما باشند و توانگران شما سخاوتمندان و کارهایتان به مشورت انجام گیرد، در این موقع روی زمین از زیر زمین برای شما بهتر است (یعنی شایسته حیات و زندگی هستید) ولی اگر زمامدارانتان ، بدان ، و ثروتمندان ، افراد بخیل باشند و در کارها مشورت نکنید در این صورت ، زیر زمین از روی آن برای شما بهتر است)). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 170
با چه اشخاصی مشورت کنیم ؟
مسلم است که هر کس نمی تواند طرف مشورت قرار گیرد، زیرا گاه آنها نقاط ضعفی دارند که مشورت با آنها مایه بدبختی و عقب افتادگی است چنانکه علی (علیه السلام) می فرماید: با سه طایفه مشورت نکن :
1 - ((لا تدخلن فی مشورتک بخیلا یعدل بک عن الفضل و یعدک الفقر؛ با افراد بخیل مشورت نکن زیرا ترا از بخشش و کمک به دیگران باز می دارند و از فقر می ترسانند)).
2 - ((و لا جبانا یضعفک عن الامور؛ همچنین با افراد ترسو مشورت نکن زیرا آنها ترا از انجام کارهای مهم باز می دارند)).
3 - ((و لا حریصا یزین لک الشره بالجور؛ و نیز با افراد حریص مشورت نکن که آنها برای جمع آوری ثروت و یا کسب و مقام ، ستمگری را در نظر تو جلوه می دهند)).
وظیفه مشاور

همانطور که در اسلام دستور مؤ کد درباره مشورت کردن داده شده به افرادی که مورد مشورت قرار می گیرند نیز تاکید شده که از هیچ گونه خیرخواهی فروگذار نکنند و خیانت در مشورت ، یکی از گناهان بزرگ محسوب می شود، حتی این حکم درباره غیر مسلمانان نیز ثابت است ، یعنی اگر انسان ، پیشنهاد مشورت را از غیر مسلمانی بپذیرد، حق ندارد در مشورت ، نسبت به او خیانت کند و غیر از آنچه تشخیص می دهد به او اظهار نماید.
در رساله حقوق که از امام سجاد علی بن الحسین (علیهماالسلام) نقل شده ، می فرماید: تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 171
((و حق المستشیران علمت له راءیا اشرت علیه و ان لم تعلم ارشدته الی من یعلم و حق المشیر علیک ان لا تتهمه فیما لا یوافقک من راءیه ؛ حق کسی که از تو مشورت می خواهد این است که اگر عقیده و نظری داری در اختیار او بگذاری و اگر درباره آن کار، چیزی نمی دانی ، او را به کسی راهنمائی کنی که می داند و اما حق کسی که مشاور تو است این است که در آنچه با تو موافق نیست او را متهم نسازی)).
شورای عمر
جمعی از مفسران و دانشمندان اهل تسنن هنگامی که به آیه فوق رسیده اند اشاره به شورای شش نفری عمر، برای انتخاب خلیفه سوم کرده و ضمن بیانات مشروحی آنرا منطبق بر آیه فوق و روایات مشورت دانسته اند.
گرچه تشریح کامل این بحث در عهده کتب عقائد است ولی در اینجا لازم است بطور فشرده بچند نکته اشاره شود:
اولا: انتخاب امام و جانشین پیامبر صلی اللّه علیه و آله تنها باید از طرف پروردگار باشد زیرا او همانند پیامبر صلی اللّه علیه و آله باید واجد صفاتی همچون عصمت و مانند آن باشد که تشخیص آن تنها بدست خدا است ، و به عبارت دیگر همانطور که نمی توان پیامبر را با مشورت تعیین کرد، انتخاب امام هم با مشورت ممکن نیست .
ثانیا: شورای شش نفری مزبور، هرگز منطبق بر موازین مشورت نبود، زیرا اگر منظور، مشورت با عموم مسلمانان بوده ، منحصر به این شش نفر نبودند و افراد پر مایه ای همچون سلمان که مشاور شخص پیغمبر صلی اللّه علیه و آله بود و ابوذر و مقداد و ابن عباس و مانند آنها از دایره این مشورت بیرون بودند، بنابراین ، منحصر تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 172
ساختن مشاوران به آن شش نفر به یک دسته بندی سیاسی شبیه تر است از یک هیئت مشورتی ، و اگر منظور انتخاب افراد صاحب نفوذ برای مشورت بوده تا راءی آنها مورد قبول دیگران واقع شود، باز درست نبوده

است زیرا شخصیتهائی مانند سعد بن عباده که رئیس مطلق طایفه انصار بود و ابو ذر غفاری که شخصیت بزرگ طایفه بنی غفار بود و مانند آنها از این مشورت بر کنار شده بودند.
ثالثا: می دانیم برای این مشورت شرائط سخت و سنگینی قرار داده شده بود و مخالفان تهدید به مرگ شده بودند در حالی که در برنامه های مشورتی اسلام چنین چیزی وجود ندارد.
سپس قرآن در ادامه می افزاید: ((به هنگام تصمیم نهائی باید توکل بر خدا داشته باشی)). (فاذا عزمت فتوکل علی الله)
همان اندازه که به هنگام مشورت باید، نرمش و انعطاف بخرج داد، در موقع اتخاذ تصمیم نهائی باید قاطع بود، بنابراین پس از برگزاری مشاوره و روشن شدن نتیجه مشورت ، باید هرگونه تردید و دودلی و آراء پراکنده را کنار زد و با قاطعیت تصمیم گرفت و این همان چیزی است که در آیه فوق از آن تعبیر به عزم شده است و آن تصمیم قاطع می باشد.
قابل توجه اینکه در جمله بالا مساءله مشاوره بصورت جمع ذکر شده (و شاورهم) ولی تصمیم نهائی تنها به عهده پیامبر صلی اللّه علیه و آله و بصورت مفرد ذکر شده (عزمت).
این اختلاف تعبیر، اشاره بیک نکته مهم می کند و آن اینکه : بررسی و مطالعه جوانب مختلف مسائل اجتماعی ، باید بصورت دسته جمعی انجام گیرد، اما هنگامی که طرحی تصویب شد باید برای اجرای آن ، اراده واحدی بکار افتد. در غیر این صورت هرج و مرج پدید خواهد آمد، زیرا اگر اجرای یک برنامه بوسیله رهبران متعدد، بدون الهام گرفتن از یک سرپرست صورت گیرد، قطعا مواجه تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 173
با اختلاف و شکست خواهد شد و به همین جهت در دنیای امروز نیز مشورت را بصورت دسته جمعی انجام می دهند، اما اجرای آن را بدست دولتهائی می سپارند که تشکیلات آنها زیر نظر یک نفر اداره می شود.
موضوع مهم دیگر اینکه جمله فوق می گوید: ((به هنگام تصمیم نهائی باید توکل بر خدا داشته باشید)) یعنی در عین فراهم نمودن اسباب و وسائل عادی ، استمداد از قدرت بی پایان پروردگار را فراموش مکن .
البته معنای توکل این نیست که انسان از وسائل و اسباب پیروزی که خداوند در جهان ماده در اختیار او گذاشته است ، صرفنظر کند چنانکه در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله نقل شده است که هنگامی که یک نفر عرب ، پای شتر خود را نبسته بود و آن را بدون محافظ رها ساخته بود و این کار را نشانه توکل بر خدا می دانست به او فرمود: ((اعقلها و توکل ؛ یعنی پایش را ببند و سپس توکل کن .
بلکه منظور این است که انسان در چهار دیوار عالم ماده ، و محدوده قدرت و توانائی خود محاصره نگردد و چشم خود را به حمایت و لطف

پروردگار بدوزد، این توجه مخصوص ، آرامش و اطمینان و نیروی فوق العاده روحی و معنوی به انسان می بخشد که در مواجهه با مشکلات اثر عظیمی خواهد داشت شرح بیشتر درباره مساءله توکل و چگونگی ارتباط آن با موضوع استفاده از وسائل جهان طبیعت را بخواست خدا در ذیل آیه ((و من یتق الله یجعل له مخرجا)) (سوره طلاق آیه 3 خواهید خواند.
در پایان آیه بعد دستور می دهد که افراد با ایمان باید تنها بر خدا تکیه کنند زیرا ((خداوند متوکلان را دوست دارد)) (ان الله یحب المتوکلین).
و ضمن از این آیه استفاده می شود که توکل باید حتما بعد از مشورت و استفاده از همه امکاناتی که انسان در اختیار دارد قرار گیرد. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 174
نتیجه توکل
در این آیه که مکمل آیه گذشته است ، نکته توکل بر خداوند بیان شده است و آن اینکه : قدرت او بالاترین قدرتهاست ، به حمایت هر کس اقدام کند هیچ کس نمی تواند بر او پیروز گردد، همانطور که اگر حمایت خود را از کسی برگیرد هیچ کس قادر بحمایت او نیست ، کسی که این چنین همه پیروزی ها از او سرچشمه می گیرد، باید به او تکیه کرد، و از او کمک خواست . (ان ینصرکم الله فلا غالب لکم و ان یخذلکم فمن ذا الذی ینصرکم من بعده).
این آیه افراد با ایمان را ترغیب می کند، که علاوه بر تهیه همه گونه وسائل ظاهری باز به قدرت شکست ناپذیر خدا تکیه کنند.
و در حقیقت روی سخن در آیه پیش ، به پیامبر اکرم بود، و به او دستور می داد. و اما در این آیه روی سخن به همه مؤ منان است و به آنها می گوید: همانند پیامبر، باید بر ذات پاک خدا تکیه کنند، و لذا در پایان آیه می خوانیم : ((مؤ منان تنها بر ذات خداوند، باید توکل کنند)) (و علی الله فلیتوکل المؤ منون).
نا گفته پیداست که حمایت خداوند، یا ترک حمایت او نسبت به مؤ منان بی حساب نیست ، و روی شایستگی ها و لیاقت ها صورت می گیرد. آنها که فرمان خدا را زیر پا بگذارند، و از فراهم ساختن نیروهای مادی و معنوی غفلت کنند هرگز مشمول یاری او نخواهند بود، و بر عکس آنها که با صفوف فشرده و نیات خالص و عزمهای راسخ و تهیه همه گونه وسائل ، به مبارزه با دشمن برمی خیزند دست حمایت پروردگار پشت سر آنها خواهد بود. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 175
آیه 161
آیه و ترجمه
وَ مَا کانَ لِنَبیِ أَن یَغُلَّ وَ مَن یَغْلُلْ یَأْتِ بِمَا غَلَّ یَوْمَ الْقِیَمَةِ ثُمَّ تُوَفی کلُّ نَفْس

مَّا کَسبَت وَ هُمْ لا یُظلَمُونَ(161)
ترجمه :
161 - (گمان کردید ممکن است پیامبر به شما خیانت کند؟! در حالی که) ممکن نیست هیچ پیامبری خیانت کند! و هر کس خیانت کند، در روز رستاخیز، آنچه را در آن خیانت کرده ، با خود (به صحنه محشر) می آورد؛ سپس به هرکس ، آنچه را فراهم کرده (و انجام داده) است بطور کامل داده می شود؛ و (به همین دلیل) به آنها ستم نخواهد شد (چرا که محصول اعمال خود را خواهند دید).
تفسیر :
هر گونه خیانتی ممنوع
با توجه به این که آیه فوق به دنبال آیات ((احد)) نازل شده و با توجه بروایتی که جمعی از مفسران صدر اول ، نقل کرده اند، این آیه به عذرتراشیهای بی اساس بعضی از جنگجویان ((احد)) پاسخ می گوید، توضیح اینکه : هنگامی که بعضی از تیراندازان احد می خواستند سنگر حساس خود را برای جمع آوری غنیمت تخلیه کنند، امیر آنان ، دستور داد، از جای خود حرکت نکنید، رسول خدا شما را از غنیمت محروم نخواهد کرد. ولی آن دنیاپرستان برای پنهان ساختن چهره واقعی خود، گفتند: ما می ترسیم پیغمبر در تقسیم غنائم ما را از نظر دور دارد، و لذا باید برای خود دست و پا کنیم ، این را گفتند و سنگرها را تخلیه کرده و به جمع آوری غنائم پرداختند، و آن حوادث دردناک پیش آمد.
قرآن در پاسخ می گوید: آیا شما چنین پنداشتید که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله به شما خیانت خواهد کرد ((در حالی که هیچ پیغمبری ممکن نیست ، خیانت کند)) (و ما کان لنبی ان یغل). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 176
خداوند در این آیه ساحت مقدس پیامبران را بطور کلی از خیانت منزه داشته و می گوید: اساسا چنین چیزی شایسته مقام ثبوت نیست ، یعنی خیانت با نبوت سازگار نمی باشد، اگر پیامبری خائن باشد دیگر نمی توان در ادای رسالت الهی و تبلیغ احکام به او اطمینان کرد.
نا گفته پیداست ، که آیه هرگونه خیانت را، اعم از خیانت در تقسیم غنائم و یا حفظ امانت مردم ، و یا در گرفتن وحی و رسانیدن آن به بندگان خدا از پیامبران نفی می کند.
عجیب است از کسی که پیامبر را امین وحی خدا می داند، چگونه احتمال می دهد که مثلا پیامبر، خدای نکرده در غنایم جنگی حکم ناروائی دهد، و او را از حق خود محروم سازد.
البته روشن است خیانت برای هیچکس مجاز نیست خواه پیامبر باشد یا غیر پیامبر ولی از آنجا که گفتگوی عذرتراشان جنگ ((احد)) درباره پیامبر صلی اللّه علیه و آله بود آیه نیز نخست سخن از پیامبران می گوید و سپس

اضافه می نماید: ((هر کس خیانت کند، روز رستاخیز آنچه را در آن خیانت کرده ، به عنوان مدرک جنایت بر دوش خویش حمل می کند و یا همراه خود به صحنه محشر می آورد)) و به این ترتیب ، در برابر همگان رسوا می شود (و من یغلل یات بما غل یوم القیامة) بعضی از مفسران گفته اند: منظور از حمل کردن بر دوش ، یا همراه خود آوردن این نیست که عین چیزی را که در آن خیانت کرده بر دوش کشد، بلکه منظور، حمل مسئولیت آنها است ولی با توجه به مساءله تجسم اعمال آدمی در قیامت ،
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 177
هیچ لزومی برای این تفسیر نیست ، بلکه همانطور که ظاهر آیه فوق گواهی می دهد، عین چیزهائی که در آن خیانت شده به عنوان سند جنایت بر دوش خیانت کنندگان و یا به همراه آنها خواهد بود.
((سپس بهر کس آنچه انجام داده و بدست آورده ، داده می شود)) (ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون)
یعنی ، مردم اعمال خود را عینا در آنجا خواهند یافت و به همین دلیل ، ظلم و ستمی درباره هیچ کس نمی شود، چرا که به هرکس آن می رسد که خود، تحصیل کرده است ، چه خوب باشد یا بد.
آیه فوق و احادیثی که در نکوهش خیانت از پیامبر صلی اللّه علیه و آله صادر شده بود اثر عجیبی در تربیت مسلمانان گذاشت و آنچنان پرورش یافتند که غالبا کمترین خیانت ، مخصوصا در غنائم جنگی و اموال عمومی از آنها سر نمی زد و چنان بود که غنائم گرانبها و در عین حال کم حجم را که خیانت در آن ، چندان مشکل نبود کاملا دست نخورده به خدمت پیامبر صلی اللّه علیه و آله و یا زمامدارانی که بعد از آنحضرت روی کار آمدند، می آوردند بطوری که مایه اعجاب هر بیننده ای بود، اینها همان عرب وحشی و غارتگر زمان جاهلیت بودند که در پرتو تعلیمات اسلام به این درجه از تربیت انسانی رسیده بودند.
گویا صحنه قیامت را در برابر چشم خود می دیدند در حالی که مردم خیانتگر اموالی را که در آن خیانت کرده اند در برابر چشم همگان بر دوش می کشند و همین ایمان به آنها هشدار می داد که از فکر خیانت نیز، صرفنظر کنند.
طبری در تاریخ خود، نقل می کند هنگامی که مسلمانان وارد مدائن شدند، و به جمع آوری غنائم پرداختند یکی از مسلمانان ، غنیمت بسیار گران قیمتی نزد مسئول جمع غنائم آورد آنها از مشاهده آن تعجب کردند و گفتند: ما هرگز چیزی این چنین گرانبها ندیدیم ، سپس از وی پرسیدند آیا چیزی از آن تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 178
برگرفته ای ؟ گفت : به خدا قسم اگر بخاطر ((الله)) نبود هرگز آن را نزد شما نمی آوردم ، آنها فهمیدند که این مرد، شخصیت معنوی خاصی دارد و

از او خواستند که خود را معرفی کند، او در پاسخ گفت : نه به خدا سوگند هرگز خود را معرفی نمی کنم که مرا ستایش کنید و برای دیگری نمی گویم که مرا تمجید کند ولی خدا را شکر می کنم و به پاداش او راضیم .
آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 179
آیه 162 - 163
آیه و ترجمه
أَ فَمَنِ اتَّبَعَ رِضوَانَ اللَّهِ کَمَن بَاءَ بِسخَطٍ مِّنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْس المْصِیرُ(162)
هُمْ دَرَجَتٌ عِندَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِیرُ بِمَا یَعْمَلُونَ(163)
ترجمه :
162 - آیا کسی که از رضایت خدا پیروی کرده ، همانند کسی است که به سوی خشم و غضب خدا بازگشته ؟! و جایگاه او جهنم ، و پایان کار او بسیار بد است .
163 - هر یک از آنان برای خود درجه و مقامی در پیشگاه خدا دارند؛ و خداوند به آنچه انجام می دهند، بیناست .
تفسیر :
آنها که در جهاد شرکت نکردند
در آیات گذشته در جوانب مختلف جنگ ((احد)) و نتایج آن بحث شد، اکنون نوبت منافقان و مؤ منان سست ایمانی است که به پیروی از آنها در میدان جنگ حضور نیافتند زیرا در روایات می خوانیم ، هنگامی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمان حرکت بسوی ((احد)) را صادر کرد جمعی از منافقان به بهانه اینکه یقین به وقوع جنگ ندارند از حضور در میدان ، خودداری کردند و بعضی از مسلمانان ضعیف الایمان نیز به آنها ملحق شدند، آیه مورد بحث ، سرنوشت آنها را تشریح می کند و می گوید: ((آیا کسانی که فرمان خدا را اطاعت کردند، و از خشنودی او پیروی نمودند، همانند کسانی هستند که بسوی خشم خدا بازگشتند و جایگاه آنها جهنم و بازگشت و پایان کار آنها، زشت و ناراحت کننده است)) (افمن اتبع رضوان الله کمن رضوان الله کمن بآء بسخط من الله و ماویه جهنم و بئس المصیر). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 180
سپس در آیه بعد می فرماید ((هر یک از آنها برای خود درجه و موقعیتی در پیشگاه خدا دارند)) (هم درجات عند الله).
اشاره به اینکه نه تنها منافقان تن پرور و مجاهدان با هم فرق دارند، بلکه هر یک از کسانی که در این دو صف قرار دارند به تفاوت درجه فداکاری و جانبازی و یا نفاق و دشمنی با حق در پیشگاه خدا درجه خاصی خواهند داشت که از صفر شروع می شود و تا ما فوق آنچه تصور شود ادامه می

یابد.
جالب توجه اینکه : در روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) نقل شده که فرمود: هر درجه ای به اندازه فاصله میان آسمان و زمین است .
و در حدیث دیگری وارد شده که بهشتیان ، کسانی را که در درجات علیین (بالا) قرار دارند آنچنان می بینند که ستاره ای در آسمان دیده می شود منتها باید توجه داشت که درجه معمولا به پله هائی گفته می شود که انسان به وسیله آنها به نقطه مرتفعی صعود می کند و اما پله هائی که از آن برای پائین رفتن به نقطه گودی استفاده می شود ((درک)) (بر وزن مرگ) می گویند و لذا درباره پیامبران در سوره بقره آیه 253 می خوانیم : ((و رفع بعضهم درجات)) و درباره منافقان در سوره نساء آیه 145 می خوانیم : ((ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار)) ولی در آیه مورد بحث ، چون سخن از هر دو طایفه در میان بوده ، جانب طایفه مؤ منان ، گرفته شده و تعبیر به درجه شده است . (این طرز بیان را در اصطلاح ادبی تغلیب می گویند)
و در پایان آیه می فرماید: ((و الله بصیر بما یعملون)) و بخوبی می داند هر کسی طبق نیت و ایمان و عمل خود شایسته کدامین درجه است .
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 181
در قرآن مجید بسیاری از حقایق مربوط به معارف دینی و اخلاقی و اجتماعی در قالب سؤ ال ، طرح می گردد و طرفین مساءله در اختیار شنونده گذارده می شود تا او با فکر خود یکی را انتخاب کند، و این روش که باید آنرا روش غیر مستقیم نامید، اثر فوقالعاده ای در تاثیر برنامه های تربیتی دارد زیرا انسان ، معمولا به افکار و برداشتهای خود از مسائل مختلف بیش از هر چیز اهمیت می دهد، هنگامی که مساءله بصورت یک مطلب قطعی و جزمی طرح شود، گاهی در مقابل آن ، مقاومت به خرج می دهد و همچون یک فکر بیگانه به آن می نگرد، ولی هنگامی که بصورت سؤ ال طرح شود و پاسخ را از درون وجدان و قلب خود بشنود آنرا فکر و تشخیص خود می داند و به عنوان ((یک فکر و طرح آشنا)) به آن می نگرد و لذا در مقابل آن مقاومت بخرج نمی دهد، این طرز تعلیم مخصوصا در برابر افراد لجوج و همچنین در برابر کودکان مؤ ثر است .
در قرآن از این روش استفاده فراوان شده که به چند نمونه از آن در اینجا اشاره می کنیم .
1 - ((هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون ؛ آیا دانایان با نادانان مساویند))؟
2 - ((قل هل یستوی الاعمی و البصیر ا فلا تتفکرون ؛ بگو: آیا نابینا با شخص بینا مساوی است آیا فکر نمی کنید؟

3 - ((قل هل یستوی الاعمی و البصیر ام هل تستوی الظلمات و النور؛ بگو: آیا شخص بینا با شخص نابینا مساوی است آیا تاریکی با روشنائی یکسان است . آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 182
آیه 164
آیه و ترجمه
لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلی الْمُؤْمِنِینَ إِذْ بَعَث فِیهِمْ رَسولاً مِّنْ أَنفُسِهِمْ یَتْلُوا عَلَیهِمْ ءَایَتِهِ وَ یُزَکیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَب وَ الْحِکمَةَ وَ إِن کانُوا مِن قَبْلُ لَفِی ضلَلٍ مُّبِینٍ(164)
ترجمه :
164 - خداوند بر مؤ منان منت نهاد (نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آنها، پیامبری از جنس خودشان برانگیخت ؛ که آیات او را بر آنها بخواند، و کتاب و حکمت به آنها بیاموزد؛ اگر چه پیش از آن ، در گمراهی آشکار بودند.
تفسیر :
بزرگترین نعمت خداوند
در این آیه ، سخن از بزرگترین نعمت الهی یعنی نعمت ((بعثت پیامبر اسلام)) به میان آمده است و در حقیقت ، پاسخی است به سؤ الاتی که در ذهن بعضی از تازه مسلمانان ، بعد از جنگ احد خطور می کرد، که چرا ما این همه گرفتار مشکلات و مصائب شویم ؟ قرآن به آنها می گوید: ((خداوند بر مؤ منان منت گذارد (نعمت بزرگی بخشید) هنگامی که در میان آنها پیامبری برانگیخت)) (لقد من الله علی المؤ منین اذ بعث فیهم رسولا)
بنابراین اگر در این راه ، متحمل خسارتهائی شده اید، فراموش نکنید که خداوند، بزرگترین نعمت را در اختیار شما گذاشته ، پیامبری مبعوث کرده که شما را تربیت می کند، و از گمراهیهای آشکار باز می دارد. هر اندازه برای حفظ این نعمت بزرگ ، تلاش کنید و هر بهائی بپردازید باز هم ناچیز است .
جالب توجه اینکه ذکر این نعمت با جمله ((لقد من الله علی المؤ منین ؛ شروع شده است که شاید در بدو نظر تصور شود تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 183
نا زیبا است ، ولی هنگامی که به ریشه اصلی لغت ((منت)) باز می گردیم مطلب کاملا روشن می شود، توضیح اینکه همانطور که راغب در کتاب مفردات می گوید: این کلمه در اصل از ((من)) به معنی سنگهائی است که با آن وزن می کنند و به همین دلیل هر نعمت سنگین و گرانبهائی را ((منت)) می گویند که اگر جنبه عملی داشته باشد یعنی کسی عملا نعمت

بزرگی به دیگری بدهد کاملا زیبا و ارزنده است و اما اگر کسی کار کوچک خود را با سخن ، بزرگ کند و برخ افراد بکشد کاری است بسیار زشت ، بنابراین منتی که نکوهیده است به معنی بزرگ شمردن نعمتها در گفتار است اما منتی که زیبنده است همان بخشیدن نعمتهای بزرگ است .
خداوند در آیه فوق می گوید: پروردگار بر مؤ منان منت گذارد یعنی نعمت بزرگی عملا در اختیار آنها نهاد.
اما اینکه چرا تنها نام مؤ منان برده شده در حالی که بعثت پیامبر صلی اللّه علیه و آله برای هدایت عموم بشر است ، بخاطر این است که از نظر نتیجه و تاثیر، تنها مؤ منان هستند که از این نعمت بزرگ استفاده می کنند و آن را عملا بخود اختصاص می دهند.
سپس می فرماید: یکی از مزایای این پیامبر صلی اللّه علیه و آله این است که ((او از جنس خود آنها و از نوع بشر است)) (من انفسهم).
نه از جنس فرشتگان و مانند آنها تا احتیاجات و نیازمندیهای بشر را دقیقا درک کنند و دردها و مشکلات و مصائب و مسائل زندگی آنها را لمس نمایند و با توجه به آن به تربیت آنها اقدام کنند، بعلاوه مهمترین قسمت برنامه تربیتی انبیاء تبلیغات عملی آنها است به این معنی که اعمال آنها بهترین سرمشق و وسیله تربیت است زیرا با ((زبان عمل)) بهتر از هر زبانی می توان تبلیغ کرد و این در صورتی امکان پذیر است که تبلیغ کننده از جنس تبلیغ شونده باشد با همان خصائص جسمی و با همان غرائز و ساختمان روحی اگر پیامبران مثلا از جنس فرشتگان بودند این سؤ ال
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 184
برای مردم باقی می ماند که اگر آنها گناه نمی کنند آیا بخاطر این نیست که شهوت و غضب و نیازها و غرائز گوناگون بشری ندارند و به این ترتیب برنامه تبلیغات عملی آنها تعطیل می شد لذا پیامبران از جنس بشر انتخاب شدند با همان نیازها و غرائز تا بتوانند سرمشقی برای همگان باشند.
سپس می گوید: این پیامبر صلی اللّه علیه و آله سه برنامه مهم را درباره آنها اجرا می کند نخست ((خواندن آیات پروردگار بر آنها و آشنا ساختن گوشها و افکار با این آیات)) (یتلو علیهم آیاته).
و دیگر تعلیم ، یعنی وارد ساختن این حقایق در درون جان آنها و به دنبال آن ، تزکیه نفوس و تربیت ملکات اخلاقی و انسانی (و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة).
از آنجا که هدف اصلی و نهائی تربیت است ، در آیه ، قبل از تعلیم ذکر شده ، در حالی که از نظر تربیت طبیعی ، تعلیم بر تربیت مقدم است .
جمعیتی که از حقایق انسانی بکلی دورند به آسانی تحت تربیت قرار نمی گیرند بلکه باید مدتی گوشهای آنها را با سخنان الهی آشنا ساخت و وحشتی را که قبلا از آن داشتند از آنها دور کرد، سپس وارد مرحله تعلیم

اصولی شد و به دنبال آن محصول تربیتی آن را گرفت .
این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور از تزکیه ، پاک ساختن آنها از پلیدیهای شرک و عقائد باطل و خرافی و خوهای زشت حیوانی بوده ، زیرا مادام که نهاد آدمی از این آلودگیها پاک نشود، ممکن نیست که آماده تعلیم کتاب الهی و حکمت و دانش واقعی شود، همانطور که اگر لوحی را از نقوش زشت ، پاک نکنی هرگز آماده پذیرش نقوش زیبا نخواهد شد و به همین جهت تزکیه در آیه فوق بر تعلیم کتاب و حکمت یعنی معارف بلند و عالی اسلامی ، مقدم شده است .
اهمیت یک نعمت بزرگ آنگاه روشن می شود که زمان برخورداری از آن را با تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 185
زمانهای قبل مقایسه کنیم ، و فاصله آن دو را بیابیم ، قرآن در جمله فوق می گوید نگاهی به دوران قبل از اسلام بکنید و ببینید در چه حال و چه روزی بودید و از کجا به کجا رسیدید (و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین).
جالب توجه اینکه قرآن از وضع دوران جاهلیت به ((ضلال مبین ؛ گمراهی آشکار)) تعبیر کرده است زیرا: ضلال و گمراهی انواع و اقسامی دارد، بعضی از وسائل گمراهی طوری است که انسان به آسانی نمی تواند باطل بودن آنها را بفهمد و گاهی چنان است که هر کس مختصر عقل و شعوری داشته باشد، فوری پی به آن می برد.
مردم دنیا به ویژه مردم جزیرة العرب در زمان بعثت پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله در ضلالت و گمراهی روشنی بودند، سیه روزی و بدبختی ، جهل و نادانی ، و آلودگیهای گوناگون معنوی در آن عصر، تمام نقاط جهان را فرا گرفته بود، و این وضع نا بسامان بر کسی پوشیده نبود. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 186
آیه 165
آیه و ترجمه
أَ وَ لَمَّا أَصَبَتْكُم مُّصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُم مِّثْلَيهَا قُلْتُمْ أَنى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِندِ أَنفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلى كلِّ شىْءٍ قَدِيرٌ(165)
ترجمه :
165 - آیا هنگامی که مصیبتی به شما (در میدان جنگ احد) رسید در حالیکه دو برابر آن را ((بر دشمن در میدان جنگ بدر)) وارد ساخته بودید گفتید((این مصیبت از کجاست))؟! بگو:((از ناحیه خود شماست (که در میدان جنگ احد،) با دستور پیامبر مخالفت کردید)! خداوند بر هر چیزی قادر است (و چنانچه روش خود را اصلاح کنید در آینده به شما پیروزی می کند.)
تفسیر :
بررسی دیگری روی جنگ احد
این آیه بررسی دیگری روی حادثه احد است ، توضیح اینکه : جمعی از

مسلمانان از نتایج دردناک جنگ ، غمگین و نگران بودند و این مطلب را مکرر بر زبان می آوردند خداوند در آیه فوق سه نکته را به آنها گوشزد می کند:
1 - شما نباید از نتیجه یک جنگ نگران باشید بلکه همه برخوردهای خود را با دشمن روی هم محاسبه کنید، اگر به شما در این میدان ، مصیبتی رسید در میدان دیگر (میدان جنگ بدر) دو برابر آن را به دشمن وارد ساختید، (اولما اصابتکم مصیبة قد اصبتم مثلیها)
زیرا آنها در احد هفتاد نفر از شما را شهید کردند، در حالی که هیچ اسیر نگرفتند ولی شما در بدر هفتاد نفر از آنها را بقتل رسانیدید و هفتاد نفر را اسیر کردید. در حقیقت ، جمله (قد اصبتم مثلیها).
یعنی دو برابر آن بر دشمن ضربه زدید در حکم جوابی است که بر سؤ ال ، مقدم شده است .
2 -((شما میگوئید: این مصیبت از کجا دامنگیرتان شد)) (قلتم انی هذا) ولی ای پیامبر! به آنها بگو: این مصیبت از وجود خود شما سرچشمه گرفته
و تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 187
عوامل شکست را باید در خودتان جستجو کنید (قل هو من عند انفسکم). شما بودید که با مخالفت فرمان پیامبر صلی اللّه علیه و آله سنگر حساس کوه عینین را رها ساختید و شما بودید که جنگ را به پایان نرسانیده و سرنوشت آن را یکسره نکرده به جمع آوری غنائم پرداختید و نیز شما بودید که بهنگام حمله مجدد دشمن میدان را رها ساخته و از جنگ فرار کردید، همین گناهان و سستیهای شما بود که باعث آن شکست و آنهمه کشته گردید.
3 - شما نباید از آینده ، نگران باشید((زیرا خداوند بر همه چیز قادر و توانا است))و اگر نقاط ضعف خود را جبران کنید، مشمول حمایت او خواهید شد (ان الله علی کل شی ء قدیر). آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 188
آیه 166-167
آیه و ترجمه
وَ مَا أَصبَکُمْ یَوْمَ الْتَقَی الجُمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِیَعْلَمَ الْمُؤْمِنِینَ(166)
وَ لِیَعْلَمَ الَّذِینَ نَافَقُوا وَ قِیلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَتِلُوا فی سبِیلِ اللَّهِ أَوِ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالاً لاَتَّبَعْنَکُمْ هُمْ لِلْکفْرِ یَوْمَئذٍ أَقْرَب مِنهُمْ لِلاِیمَنِ یَقُولُونَ بِأَفْوَهِهِم مَّا لَیْس فی قُلُوبهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بمَا یَکْتُمُونَ(167)
ترجمه :
166 - و آنچه (در روز احد) در روزی که دو دسته (مؤ منان و کافران) با هم نبرد کردند به شما رسید به فرمان خدا (و بر طبق قانون علیت) بود و برای این بود که مؤ منان شناخته شوند.

167 - و نیز برای این بود که کسانی که راه نفاق پیش گرفتند شناخته شوند آنها که به ایشان گفته شد:((بیائید و در راه خدا نبرد کنید یا (لا اقل) از حریم خود دفاع نمائید گفتند اگر ما میدانستیم جنگی واقع خواهد داد، از شما پیروی می کردیم (اما می دانیم جنگی نمی شود) آنها در آن هنگام ، به کفر نزدیکتر بودند تابه ایمان ؛به زبان خود چیزی می گویند که در دل هایشان نیست ! و خداوند از آنچه کتمان می کنند،آگاهتر است .
تفسیر :
باید صفوف مشخص شود
آیه مورد بحث ، این نکته را تذکر می دهد که هر مصیبتی (مانند مصیبت احد) که پیش می آید علاوه بر اینکه بدون علت نیست وسیله آزمایشی است برای جدا شدن صفوف مجاهدان راستین از منافقان و یا افراد سست ایمان ، لذا در قسمت اول آیه می فرماید: آنچه در روز احد آن روز که جمعیت مسلمانان با بت پرستان به تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 189
هم درآویختند بر شما وارد شد بفرمان خدا بود و طبق خواست و اراده او صورت گرفت ،))(و ما اصابکم یوم التقی الجمعان فباذن الله)
زیرا هر حادثه ای طبق قانون عمومی آفرینش علت و سبب مخصوصی دارد و اساسا عالم روی یک سلسله علل و اسباب پیریزی شده است و این یک اصل ثابت و همیشگی است ، و روی این اصل ، هر لشگری که در میدان جنگ سستی کند و بمال و ثروت و غنیمت دل ببندد و دستور فرمانده دلسوز خود را فراموش نماید محکوم به شکست خواهد بود، بنابراین منظور از ((اذن الله)) (فرمان خدا) همان اراده و مشیت او است که بصورت قانون علیت در عالم هستی منعکس شده است .
و در پایان آیه می فرماید: یکی دیگر از آثار این جنگ ، این بود که : ((صفوف مؤ منان و منافقان از هم مشخص شود و افراد با ایمان ، از سست ایمان شناخته گردند. و لیعلم المؤ منین).
در آیه بعد به اثر دیگر اشاره کرده ، می فرماید: ((و تا کسانی که نفاق ورزیدند شناخته شوند)) و لیعلم المؤ منین و لیعلم الذین نافقوا)
بطور کلی در حادثه احد، سه گروه مشخص در میان مسلمانان ، پیدا شدند:
گروه اول افراد معدودی بودند که تا آخرین لحظات ، پایداری نمودند و در برابر انبوه دشمنان ، تا آخرین نفس ایستادگی بخرج دادند، بعضی شربت شهادت نوشیدند و بعضی جراحات سنگین برداشتند.
گروه دیگر تزلزل و اضطراب در دلهای آنها پدید آمد و نتوانستند تا آخرین لحظه ، استقامت کنند و راه فرار را پیش گرفتند.
گروه سوم ، منافقان بودند که در اثناء راه ، به بهانه هائی که اشاره خواهد شد از تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 190

شرکت در جنگ ، خودداری کرده و به مدینه بازگشتند، که آنها((عبد الله بن ابی سلول)) و سیصد نفر از یارانش بودند. اگر حادثه سخت احد نبود هیچگاه صفوف به این روشنی مشخص نمی شد و افراد هر کدام با صفات ویژه خود در صف معینی قرار نمی گرفتند و هر کس ممکن بود، هنگام ادعا، خود را بهترین فرد با ایمان بداند.
در حقیقت در آیه ، اشاره به دو چیز شده : نخست علت فاعلی شکست احد و دیگر علت غائی و نتیجه نهائی آن .
تذکر این نکته نیز لازم است که در آیه فوق می فرماید: لیعلم الذین نافقوا (تا کسانی که نفاق ورزیدند شناخته شوند) و نمی فرماید لیعلم المنافقین (تا منافقان شناخته شوند) و بعبارت دیگر، نفاق بصورت فعل ذکر شده نه بصورت وصف این تعبیر گویا بدان جهت است که نفاق ، هنوز در همه آنان بصورت صفت ثابتی در نیامده بود و لذا در تاریخ اسلام می خوانیم که بعضی از آنان ، بعدها موفق به توبه شدند و به صف مؤ منان پیوستند.
سپس قرآن گفتگوئی که میان بعضی از مسلمانان و منافقین ، قبل از جنگ رد و بدل شد به این صورت بیان می کند: بعضی از مسلمانان که طبق نقل ابن عباس ((عبد الله بن عمر بن جزام)) بوده است هنگامی که دید ((عبدالله بن ابی سلول)) با یارانش خود را از لشگر اسلام کنار کشیده و تصمیم بازگشت به مدینه دارند ((به آنها گفت : بیایید یا بخاطر خدا و در راه او پیکار کنید و یا لااقل در برابر خطری که وطن و خویشان شما را تهدید می کند دفاع نمائید)).و قیل لهم تعالوا قاتلوا فی سبیل الله او ادفعوا.
ولی آنها به یک بهانه واهی دست زدند و گفتند: ما اگر می دانستیم جنگ می شود بیگمان از شما پیروی می کردیم ،(قالوا لو نعلم قتالا لاتبعناکم).
و بنا به تفسیر دیگر منافقان گفتند: اگر ما این را، جنگ می دانستیم با شما همکاری می کردیم ، ولی بنظر ما این جنگ نیست بلکه یکنوع انتحار و خودکشی تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 191
است زیرا با عدم توازنی که میان لشگر اسلام و کفار دیده می شود، جنگ کردن با آنها عاقلانه نیست . بخصوص اینکه لشکرگاه اسلام در نقطه نامناسبی قرار گرفته است .
به هر ترتیب اینها بهانه ای بیش نبود، هم وقوع جنگ حتمی بود و هم مسلمانان در آغاز پیروز شدند و اگر شکستی دامنگیرشان شد، بر اثر اشتباهات و خلافکاری های خودشان بود، خداوند می گوید: آنها دروغ می گفتند: ((آن ها در آن روز به کفر نزدیکتر از ایمان بودند))
هم للکفر یومئذ اقرب منهم للایمان
در ضمن از این جمله استفاده می شود که کفر و ایمان دارای درجاتی است که بعقیده و طرز عمل انسان بستگی دارد.

آنها به زبان چیزی می گویند که در دل ندارند یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم :
آنها بخاطر لجاجت روی پیشنهاد خود، دائر بجنگ کردن در خود مدینه ، و یا ترس از ضربات دشمن و یا بی علاقگی به اسلام از شرکت در میدان ، خودداری کردند
ولی خداوند به آنچه منافقان کتمان می کنند کاملا آگاه تر است ، و الله اعلم بما یکتمون :
هم در این جهان پرده از چهره آنان برداشته و قیافه آنها را به مسلمانان نشان می دهد و هم در آخرت به حساب آنها رسیدگی خواهد کرد. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 192
آیه 168
آیه و ترجمه
الَّذِینَ قَالُوا لاِخْوَنِهِمْ وَ قَعَدُوا لَوْ أَطاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنفُسِکُمُ الْمَوْت إِن کُنتُمْ صدِقِینَ(168)
ترجمه :
168 - (منافقان) آنها هستند که به برادران خود گفتند - در حالیکه از حمایت آنها دست کشیده بودند - اگر آنها از ما پیروی می کردند کشته نمی شدند، بگو (مگر شما می توانید مرگ افراد را پیش بینی کنید) پس مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می گوئید.
تفسیر :
گفته های بی اساس منافقان
منافقان علاوه بر اینکه خودشان از جنگ احد کناره گیری کردند و سعی در تضعیف روحیه دیگران نیز نمودند، بهنگام بازگشت مجاهدان زبان به سرزنش آنها گشودند و گفتند: اگر آنها از فرمان ما پیروی کرده بودند کشته نمی دادند.
قرآن در آیه فوق ، به گفتار بی اساس آنها پاسخ می دهد و می گوید: آنها که از جنگ کناره گیری کردند و به برادران خود گفتند: اگر از ما اطاعت کرده بودند هیچگاه کشته نمی شدند به آنها بگو اگر قادر به پیش بینی حوادث آینده هستید مرگ را از خودتان دور سازید اگر راست می گوئید.
الذین قالوا لاخوانهم و قعدوا لو اطاعونا ما قتلوا قل فادروا عن انفسکم الموت ان کنتم صادقین)
یعنی ؛ در حقیقت شما با این ادعا، خود را عالم به غیب و با خبر از حوادث آینده می دانید کسی که چنین است باید علل و عوامل مرگ خود را بتواند پیش بینی کرده و خنثی سازد آیا شما چنین قدرتی دارید؟!
وانگهی اگر شما در میدان جهاد و در راه سربلندی و افتخار کشته نشوید

آیا عمر جاویدان خواهید داشت ؟ آیا می توانید مرگ را برای همیشه از خود دور سازید؟ بنابراین شما که نمی توانید قانون مسلم مرگ را از میان ببرید پس چرا در تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 193
میان بستر با ذلت بمیرید چرا با افتخار در میدان جهاد در برابر دشمن شربت شهادت ننوشید؟.
در آیه فوق ، نکته دیگری وجود دارد که باید به آن توجه کرد:
و آن اینکه از مؤ منان تعبیر به برادر شده در حالی که هرگز مؤ منان برادر منافقان نیستند، این یک نوع سرزنش به آنها است که شما مؤ منان را برادر خود می دانستید چرا در این لحظات حساس ، دست از حمایت آنها برداشتید و لذا بلافاصله بعد از تعبیر اخوانهم جمله قعدوا یعنی از جنگ بازنشستند ذکر شده آیا انسان ادعای برادری می کند و بلافاصله از حمایت برادر خود باز می نشیند؟! آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 194
آیه 169 -171
آیه و ترجمه
وَ لا تحْسبنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فی سبِیلِ اللَّهِ أَمْوَتا بَلْ أَحْیَاءٌ عِندَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ(169)
فَرِحِینَ بِمَا ءَاتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضلِهِ وَ یَستَبْشرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بهِم مِّنْ خَلْفِهِمْ أَلا خَوْفٌ عَلَیهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ(170)
یَستَبْشرُونَ بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَ فَضلٍ وَ أَنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِینَ(171)
ترجمه :
169 - (ای پیامبر) هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده اند مردگانند، بلکه آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.
170 - آنها بخاطر نعمتهای فراوانی که خداوند از فضل خود به آنها بخشیده است خوشحالند و بخاطر کسانی که (مجاهدانی که) بعد از آنها به آنان ملحق نشدند (نیز) خوش وقتند (زیرا مقامات برجسته آنها را در آن جهان می بینند و میدانند) که نه ترسی بر آنها است و نه غمی خواهند داشت .
171 - و از نعمت خدا و فضل او (نسبت به خودشان نیز) مسرورند؛ و (می بینند که) خداوند پاداش مؤ منان را ضایع نمی کند (نه پاداش شهیدان و نه پاداش مجاهدانی که شهید نشدند).
تفسیر :
زندگان جاوید
بعضی از مفسران معتقدند که آیات فوق درباره شهدای احد نازل شده و بعضی دیگر درباره شهدای بدر می دانند، ولی حق این است که پیوند این آیات با آیات گذشته نشان می دهد، بعد از حادثه احد نازل شده است . اما
مضمون و تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 195

محتوای آیات تعمیم دارد و همه شهدا حتی شهدای بدر را که چهارده نفر بودند شامل می شود و لذا در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: آیات درباره شهدای احد و بدر هر دو نازل شده است .
ابن مسعود از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله نقل می کند که خداوند به ارواح شهیدان احد خطاب کرد و از آنها پرسید: چه آرزوئی دارید؟ آنها گفتند: پروردگارا! ما بالاتر از این چه آرزوئی می توانیم داشته باشیم ، که غرق نعمتهای جاویدان توایم و در سایه عرش تو مسکن داریم ، تنها تقاضای ما این است که بار دیگر بجهان برگردیم و مجددا در راه تو شهید شویم ، خداوند فرمود: فرمان تخلف ناپذیر من این است که کسی دوباره به دنیا بازنگردد، عرض کردند: حالا که چنین است تقاضای ما این است که سلام ما را به پیامبر صلی اللّه علیه و آله برسانی و به بازماندگانمان ، حال ما را بگوئی و از وضع ما به آنها بشارت دهی که هیچگونه نگران نباشند در این هنگام آیات فوق نازل شد.
بهر حال چنین بنظر میرسد که جمعی از افراد سست ایمان بعد از حادثه احد می نشستند و بر دوستان و بستگان خود که در احد شهید شده بودند، تاسف میخوردند که چرا آنها مردند و نابود شدند، مخصوصا هنگامی که به نعمتی می رسیدند و جای آنها را خالی می دیدند بیشتر ناراحت می شدند، با خود می گفتند ما این چنین در ناز و نعمتیم اما برادران و فرزندان ما در قبرها خوابیده اند و دستشان از همه جا کوتاه است .
اینگونه افکار و اینگونه سخنان علاوه بر این که نادرست بود و با واقعیت تطبیق نمی کرد، در تضعیف روحیه بازماندگان بی اثر نبود.
آیات فوق ، خط بطلان بر این گونه افکار کشیده و مقام ، شامخ و بلند شهیدان را یاد کرده است و می گوید: ای پیامبر! هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شدند تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 196
مرده اند (لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا)، در اینجا روی سخن فقط به پیامبر صلی اللّه علیه و آله است تا دیگران حساب خود را بکنند
بلکه آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.بل احیاء عند ربهم یرزقون :
منظور از حیات و زندگی در اینجا همان حیات و زندگی برزخی است که ارواح در عالم پس از مرگ دارند، نه زندگی جسمانی و مادی ، گرچه زندگی برزخی ، اختصاصی به شهیدان ندارد، بسیاری دیگر از مردم نیز دارای حیات برزخی هستند ولی از آنجا که حیات شهیدان یک حیات فوق العاده عالی و آمیخته با انواع نعمتهای معنوی است - و بعلاوه موضوع سخن ، در آیه آنها هستند - تنها نام از آنها برده شده است . آنها بقدری غرق مواهب حیات معنوی هستند که گویا زندگی سایر برزخیان در مقابل آنها چیزی نیست .

در آیه بعد به گوشه ای از مزایا و برکات فراوان زندگی برزخی شهیدان اشاره کرده و می فرماید: آنها بخاطر نعمتهای فراوانی که خداوند از فضل خود به آنها بخشیده است خوشحالند.فرحین بما اتیهم الله من فضله :
خوشحالی دیگر آنها بخاطر برادران مجاهد آنها است که در میدان جنگ شربت شهادت ننوشیده اند و به آنها ملحق نشده اند زیرا مقامات و پاداشهای آنها را در آن جهان به خوبی می بینند و از این رو مستبشر و شاد می شوند، همانطور که قرآن می گوید: و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم .
و به دنبال آن می افزاید: شهیدان احساس می کنند که برادران مجاهد آنها،
پس از مرگ ، هیچگونه اندوهی نسبت به آنچه در دنیا گذارده اند ندارند و نه هیچگونه ترسی از روز رستاخیز، و حوادث وحشتناک آن الا خوف علیهم و لا هم یحزنون ، تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 197
این جمله ، تفسیر دیگری هم ممکن است داشته باشد و آن اینکه شهیدان علاوه بر این که با مشاهده مقامات برادران مجاهدی که به آنها ملحق نشده اند خوشحال می شوند، خودشان هم هیچگونه ترسی از آینده و غمی از گذشته ندارند.
آیه بعد در حقیقت تاکید و توضیح بیشتری درباره بشارتهائی است که شهیدان بعد از کشته شدن دریافت می کنند آنها از دو جهت خوشحال و مسرور می شوند: نخست از این جهت که نعمتهای خداوند را دریافت میدارند، نه تنها نعمتهای او بلکه فضل او که همان افزایش و تکرار نعمت است نیز شامل حال آنها می شود.(یستبشرون بنعمة من الله و فضل)
دیگر این که آنها می بینند که خدا پاداش مؤ منان را ضایع نمیکند، نه پاداش شهیدان و نه پاداش مجاهدان راستینی که شربت شهادت ننوشیدند (و ان الله لا یضیع اجر المؤ منین)
در حقیقت آنچه را قبلا شنیده بودند در آنجا آشکار می بینند.
شاهدی بر بقای روح
از جمله آیات قرآن که با صراحت ، دلالت بر بقای روح دارد آیات فوق است که درباره حیات شهیدان بعد از مرگ می باشد، و اینکه بعضی احتمال داده اند که مراد از حیات ، معنی مجازی آن است و منظور باقی ماندن آثار زحمات و نام و نشان تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 198
آنها است ، بسیار از معنی آیه دور است و با هیچ یک از جمله های آیات فوق ، اعم از روزی گرفتن شهیدان و سرور آنها از جهات مختلف ، سازگار نمی باشد بعلاوه آیات فوق ، دلیل روشنی بر مساءله برزخ و نعمتهای برزخی است که شرح آن در ذیل آیه شریفه و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون (سوره مؤ منون آیه 23) بخواست خدا خواهد آمد.

پاداش شهیدان
درباره اهمیت مقام شهیدان ، سخن بسیار گفته شده و هر قوم و ملتی برای شهدای خود احترام خاصی قائل است ولی بدون اغراق ، آن احترامی که اسلام برای شهدای راه خدا قائل شده است بی نظیر است ، روایت زیر نمونه روشنی از احترامی است که اسلام برای شهداء قائل شده و در پرتو همین تعلیمات بود که یک جمعیت محدود عقب افتاده آنچنان قدرت و نیرو گرفتند که بزرگترین امپراطوریهای جهان را بزانو در آوردند.
امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) چنین نقل می کند که هنگامی که حضرت ، مشغول خطبه بود و مردم را تشویق به جهاد می کرد، جوانی برخاست و عرض کرد: ای امیر مؤ منان ! فضیلت جنگجویان در راه خدا را برای من تشریح کن امام در پاسخ فرمود: من بر مرکب پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و پشت سر آنحضرت سوار بودم و از غزوه ذات السلاسل برمی گشتیم همین سؤ الی را که تو از من نمودی من از پیامبر صلی اللّه علیه و آله کردم .
پیامبر صلی اللّه علیه و آله فرمود: هنگامی که جنگجویان ، تصمیم بر شرکت در میدان جهاد می گیرند خداوند آزادی از آتش دوزخ را برای آنها مقرر میدارد.
و هنگامی که سلاح بر میدارند و آماده میدان می شوند فرشتگان بوجود آنها افتخار می کنند.
و هنگامی که همسر و فرزند و بستگان آنها با آنها خداحافظی می کنند، از تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 199
گناهان خود خارج می شوند... از این موقع آنها هیچ کاری نمیکنند مگر اینکه پاداش آن ، مضاعف می گردد و در برابر هر روز پاداش عبادت هزار عابد برای آنها نوشته می شود...
و هنگامی که با دشمنان روبرو می شوند، مردم جهان ، نمیتوانند میزان ثواب آنها را درک کنند.
و هنگامی که گام به میدان برای نبرد بگذارند و نیزه ها و تیرها رد و بدل شود، و جنگ تن بتن شروع گردد، فرشتگان با پر و بال خود اطراف آنها را می گیرند و از خدا تقاضا می کنند که در میدان ، ثابت قدم باشند، در این هنگام منادی صدا میزند الجنة تحت ظلال السیوف : بهشت در سایه شمشیرها است ، در این هنگام ضربات دشمن بر پیکر شهید، ساده تر و گواراتر از نوشیدن آب خنک در روز گرم تابستان است .
و هنگامی که شهید از مرکب فرو می غلطد، هنوز به زمین نرسیده ، حوریان بهشتی به استقبال او می شتابند و نعمتهای بزرگ معنوی و مادی که خدا برای او فراهم ساخته است ، برای او شرح می دهند.
و هنگامی که شهید بروی زمین قرار می گیرد، زمین می گوید: آفرین بر

روح پاکیزه ای که از بدن پاکیزه پرواز می کند، بشارت باد بر تو، ان لک ما لا عین راءت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر: نعمتهائی در انتظار تو است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ انسانی خطور نکرده است و خداوند می فرماید: من سرپرست بازماندگان اویم ، هر کس آنها را خشنود کند مرا خشنود کرده است و هر کس آنها را بخشم آورد مرا بخشم آورده است ... آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 201
آیه 172-174
آیه و ترجمه
الَّذِينَ اسْتَجَابُوا للَّهِ وَ الرَّسولِ مِن بَعْدِ مَا أَصابهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسنُوا مِنهُمْ وَ اتَّقَوْا أَجْرٌ عَظِيمٌ(172)
الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاس إِنَّ النَّاس قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَناً وَ قَالُوا حَسبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكيلُ(173)
فَانقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَ فَضلٍ لَّمْ يَمْسسهُمْ سوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضوَنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو فَضلٍ عَظِيمٍ(174)
ترجمه :
172 - آنها که دعوت خدا و پیامبر صلی اللّه علیه و آله را پس از آن همه جراحاتی که به آنها رسید، اجابت کردند (و هنوز زخمهای میدان احد التیام نیافته بود، به سوی میدان ((حمراء الاسد)) حرکت نمودند؛) برای کسانی از آنها، که نیکی کردند و تقوی پیش گرفتند، پاداش بزرگی است .
173 - اینها کسانی بودند که (بعضی از) مردم ، به آنها گفتند: ((مردم (لشکر دشمن) برای (حمله به) شما اجتماع کرده اند؛ از آنها بترسید!)) اما این سخن بر ایمانشان افزود؛ و گفتند: ((خدا ما را کافی است و بهترین حامی ما است .))
174 - به همین جهت ، آنها (از این میدان ،) با نعمت و فضل پروردگار بازگشتند، در حالی که هیچ ناراحتی به آنها نرسید، و از رضای خدا پیروی کردند، و خداوند دارای فضل و بخشش بزرگی است .
تفسیر :
غزوه حمراء الاسد
گفتیم در پایان جنگ احد، لشگر فاتح ابو سفیان ، پس از پیروزی به سرعت راه مکه را پیش گرفتند، هنگامی که به سرزمین ((روحاء)) رسیدند از کار خود سخت پشیمان شدند و تصمیم به مراجعت به مدینه و نابود کردن باقیمانده مسلمانان تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 202
گرفتند. این خبر به پیامبر صلی اللّه علیه و آله رسید فورا دستور داد که لشکر احد خود را برای شرکت در جنگ دیگری آماده کنند، مخصوصا فرمان داد که مجروحان جنگ احد به صفوف لشگر بپیوندند، یکی از یاران پیامبر

صلی اللّه علیه و آله می گوید: من از جمله مجروحان بودم ولی زخمهای برادرم از من سخت تر و شدیدتر بود، تصمیم گرفتیم هر طور که هست خود را به پیامبر صلی اللّه علیه و آله برسانیم ، چون حال من از برادرم کمی بهتر بود هر کجا برادرم باز می ماند او را به دوش می کشیدم ، و با زحمت ، خود را به لشکر رسانیدیم و به این ترتیب پیامبر صلی اللّه علیه و آله و ارتش اسلام در محلی بنام ((حمراء الاسد)) که از آنجا به مدینه هشت میل فاصله بود رسیدند و اردو زدند)).
این خبر به لشکر قریش رسید و مخصوصا از این مقاومت عجیب و شرکت مجروحان در میدان نبرد وحشت کردند و شاید فکر می کردند ارتش تازه نفسی نیز از مدینه به آنها پیوسته است .
در این موقع جریانی پیش آمد که روحیه آنها را ضعیف تر ساخت و مقاومت آنها را در هم کوبید، و آن این که یکی از مشرکان بنام ((معبد الخزاعی)) از مدینه به سوی مکه می رفت و مشاهده وضع پیامبر صلی اللّه علیه و آله و یارانش او را به سختی تکان داد، عواطف انسانی او تحریک شد و به پیامبر صلی اللّه علیه و آله گفت : مشاهده وضع شما برای ما بسیار ناگوار است ، اگر استراحت می کردید برای ما بهتر بود، این سخن را گفت و از آنجا گذشت و در سرزمین ((روحاء)) به لشکر ابوسفیان رسید، ابوسفیان از او درباره پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله سؤ ال کرد، او در جواب گفت : محمد را دیدم با لشکری انبوه که تا کنون همانند آن را ندیده بودم ، در تعقیب شما هستند و به سرعت پیش می آیند!
ابوسفیان با نگرانی و اضطراب گفت : چه می گوئی ؟ ما آنها را کشتیم و مجروح ساختیم و پراکنده نمودیم ، معبد الخزاعی گفت : من نمی دانم شما چه کردید؟ همین می دانم که لشکری عظیم و انبوه ، هم اکنون در تعقیب شما است !.
ابوسفیان و یاران او تصمیم قطعی گرفتند که به سرعت ، عقب نشینی کرده و تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 203
به مکه بازگردند و برای اینکه مسلمانان آنها را تعقیب نکنند، و آنها فرصت کافی برای عقب نشینی داشته باشند از جمعی از قبیله عبدالقیس که از آنجا می گذشتند و قصد رفتن به مدینه برای خرید گندم داشتند خواهش کردند که به پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و مسلمانان این خبر را برسانند که ابوسفیان و بت پرستان قریش با لشکر انبوهی به سرعت به سوی مدینه می آیند تا بقیه یاران پیامبر صلی اللّه علیه و آله را از پای در آورند.
هنگامی که این خبر، به پیامبر و مسلمانان رسید، گفتند: ((حسبنا الله و نعم الوکیل ؛ خدا ما را کافی است و او بهترین مدافع ما است)) اما هر چه

انتظار کشیدند خبری از لشکر دشمن نشد، لذا پس از سه روز توقف به مدینه بازگشتند آیات فوق ، اشاره به این ماجرا می کند.
در نخستین آیه می گوید: ((آنها که دعوت خدا و پیامبر صلی اللّه علیه و آله را اجابت کردند و بعد از آن همه جراحاتی که روز احد پیدا نمودند (آماده شرکت در جنگ دیگری با دشمن شدند) از میان این افراد برای آنها که نیکی کردند و تقوا پیش گرفتند (یعنی با نیت پاک و اخلاص کامل در میدان شرکت کردند) پاداش بزرگی خواهد بود.)) (الذین استجابوا لله و الرسول من بعد ما اصابهم القرح للذین احسنوا منهم و اتقوا اجر عظیم).
از اینکه در آیه فوق پاداش عظیم را اختصاص به جمعی داده است ، معلوم می شود که در میان آنها نیز افرادی یافت می شدند که خلوص کامل نداشتند، و نیز ممکن است تعبیر ((منهم)) (بعضی از ایشان) اشاره به این باشد که بعضی از جنگجویان احد، به بهانه ای از شرکت در این میدان ، خودداری کرده بودند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 204
سپس قرآن یکی از نشانه های زنده پایمردی و استقامت آنها را به این صورت بیان می کند: ((اینها همان کسانی بودند که جمعی از مردم (اشاره به کاروان عبدالقیس و به روایتی اشاره به نعیم بن مسعود است که آورنده این خبر بودند) به آنها گفتند: لشکر دشمن ، اجتماع کرده و آماده حمله اند، از آنها بترسید اما آنها نه تنها نترسیدند، بلکه به عکس بر ایمان آنها افزوده شد و گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین حامی است)) (الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم
ایمانا و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل).
و به دنبال این استقامت و ایمان و پایمردی آشکار، قرآن ، نتیجه عمل آنها را بیان کرده ، می گوید: ((آنها از این میدان ، با نعمت و فضل پروردگار برگشتند))(فانقلبوا بنعمة من الله و فضل).
چه نعمت و فضلی از این بالاتر که بدون وارد شدن در یک برخورد خطرناک با دشمن ، دشمن از آنها گریخت و سالم و بدون دردسر به مدینه مراجعت نمودند، (فرق میان نعمت و فضل ممکن است از این نظر باشد، که نعمت پاداشی است به اندازه استحقاق ، و فضل اضافه بر استحقاق است).
سپس به عنوان تاءکید می فرماید: ((آنها در این جریان ، کوچکترین ناراحتی ندیدند))(لم یمسسهم سوء).
با اینکه ((خشنودی خدا را بدست آوردند و از فرمان او متابعت کردند))(و اتبعوا رضوان الله)
((و خداوند، فضل و انعام بزرگی دارد که در انتظار مؤ منان واقعی و مجاهدان راستین است))(و الله ذو فضل عظیم). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 205
تاءثیر سریع تربیت الهی

مقایسه روحیه مسلمانان در میدان جنگ ((بدر)) با روحیه آنها در حادثه ((حمراء الاسد)) که شرح آن گذشت ، اعجاب انسان را برمی انگیزد که چگونه یک جمعیت شکست خورده فاقد روحیه عالی و نفرات کافی با آن همه مجروحان در مدتی به این کوتاهی که شاید به یک شبانه روز کامل نمی رسید، چنین تغییر قیافه دادند و با عزمی راسخ و روحیه ای بسیار خوب ، آماده تعقیب دشمن شدند تا آنجا که قرآن درباره آنها می گوید: هنگامی که خبر اجتماع دشمن برای حمله ، به آنها رسید آنها نه تنها نهراسیدند بلکه ایمانشان و به دنبال آن استقامتشان افزوده شد. و این خاصیت ایمان به هدف است که هر قدر انسان مشکلات و مصائب را بیشتر و نزدیکتر ببیند، پایمردی و استقامت او بیشتر می شود و در حقیقت تمام نیروهای معنوی و مادی او برای مقابله با خطر، بسیج می گردد. این دگرگونی عجیب در این فاصله کوتاه ، انسان را به سرعت و عمق تاءثیر تربیتی آیات قرآن و بیانات گیرا و مؤ ثر پیغمبر اسلام صلی اللّه علیه و آله آشنا می سازد که این خود در سر حد یک اعجاز است . آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 206
آیه 175
آیه و ترجمه
إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشيْطنُ يخَوِّف أَوْلِيَاءَهُ فَلا تخَافُوهُمْ وَ خَافُونِ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ(175)
ترجمه :
175 - این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی اساس ،) می ترساند، از آنها نترسید! و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید.!
تفسیر :
این آیه دنباله آیاتی است که درباره غزوه ((حمراء الاسد)) نازل گردید.
می فرماید: ((این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی اساس) می ترساند از آنها نترسید و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید))(انما ذلکم الشیطان یخوف اولیاءه فلا تخافوهم و خافون ان کنتم مؤ منین).
((ذلکم)) اشاره به کسانی است که مسلمانان را از قدرت لشکر قریش می ترسانیدند تا روحیه آنها را تضعیف کنند.
بنابراین معنی آیه چنین است : عمل نعیم بن مسعود و یا کاروان عبدالقیس فقط یک عمل شیطانی است که برای ترساندن دوستان شیطان صورت گرفته ، یعنی این گونه وسوسه ها تنها در کسانی اثر می گذارد که از اولیاء و دوستان شیطان باشند و اما افراد با ایمان و ثابت قدم هیچگاه تحت تاءثیر این وسوسه ها واقع نمی شوند، بنابراین شما که از

پیروان شیطان نیستید، نباید از این وسوسه ها متزلزل شوید.
تعبیر از نعیم بن مسعود و یا کاروان عبدالقیس به شیطان ، یا بخاطر این است که عمل آنها به راستی عمل شیطانی بود و با الهام او صورت گرفت ، زیرا در قرآن و اخبار، معمولا هر عمل زشت و خلافی ، عمل شیطانی نامیده شده ، چون با وسوسه های شیطان انجام می گیرد.
و یا منظور از شیطان ، خود این اشخاص می باشند و این از مواردی است
که تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 207
شیطان بر مصداق انسانی آن گفته شده ، زیرا شیطان معنی وسیعی دارد و همه اغواگران را اعم از انسان و غیر انسان شامل می شود، چنانکه در سوره انعام آیه 112 می خوانیم : ((و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس و الجن ؛ این چنین برای هر پیامبری دشمنانی از شیاطین انسانی و جن قرار دادیم)).
در پایان آیه می فرماید: ((اگر ایمان دارید، از من و مخالفت فرمان من بترسید))(و خافون ان کنتم مؤ منین). یعنی ایمان با ترس از غیر خدا سازگار نیست .
همانطور در جای دیگر می خوانیم : ((فمن یؤ من بربه فلا یخاف بخسا و لا رهقا؛ کسی که به پروردگار خود ایمان بیاورد از هیچ نقصان و طغیانی ترس نخواهد داشت (سوره جن آیه 14).
بنابراین اگر در قلبی ترس از غیر خدا پیدا شود، نشانه عدم تکامل ایمان و نفوذ وسوسه های شیطانی است ، زیرا می دانیم در عالم بیکران هستی تنها پناهگاه خدا است و مؤ ثر بالذات فقط او است و دیگران در برابر قدرت او قدرتی ندارند.
اصولا مؤ منان اگر ولی خود را که خدا است با ولی مشرکان و منافقان که شیطان است مقایسه کنند، می دانند که آنها در برابر خداوند هیچگونه قدرتی ندارند و به همین دلیل نباید از آنها، کمترین وحشتی داشته باشند، نتیجه این سخن آن است که هر کجا ایمان نفوذ کرد شهامت و شجاعت نیز به همراه آن نفوذ خواهد کرد. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 208
آیه 176 - 177
آیه و ترجمه
وَ لا یحْزُنک الَّذِینَ یُسرِعُونَ فی الْکُفْرِ إِنَّهُمْ لَن یَضرُّوا اللَّهَ شیْئاً یُرِیدُ اللَّهُ أَلا یجْعَلَ لَهُمْ حَظّاً فی الاَخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ(176)
إِنَّ الَّذِینَ اشترَوُا الْکُفْرَ بِالایمَنِ لَن یَضرُّوا اللَّهَ شیْئاً وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ(177)

ترجمه :
176 - کسانی که در راه کفر، شتاب می کنند، تو را غمگین نسازند! به یقین ، آنها هرگز زیانی به خداوند نمی رسانند. (بعلاوه) خدا می خواهد (آنها را به حال خود واگذارد و در نتیجه ،) بهره ای برای آنها در آخرت قرار ندهد. و برای آنها مجازات بزرگی است .
177 - (آری ،) کسانی که ایمان را دادند و کفر را خریداری کردند، هرگز به خدا زیانی نمی رسانند، و برای آنها، مجازات دردناکی است !
تفسیر :
تسلیت به پیامبر صلی اللّه علیه و آله
در نخستین آیه مورد بحث روی سخن به پیامبر صلی اللّه علیه و آله است و به دنبال حادثه دردناک احد، خداوند او را تسلیت می گوید که : ((ای پیامبر! از این که می بینی جمعی در راه کفر، بر یکدیگر پیشی می گیرند، و گویا با هم مسابقه گذاشته اند، هیچ گاه غمگین مباش))(و لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر).
((زیرا: آنها هرگز هیچ گونه زیانی به خداوند نمی رسانند))(انهم لن یضروا الله شیئا).
بلکه خودشان در این راه زیان می بینند، اصولا نفع و ضرر و سود و زیان برای موجوداتی است که وجودشان از خودشان نیست ، اما خداوند ازلی و ابدی که از هر تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 209
جهت بی نیاز است و وجودش نامحدود، کفر و ایمان مردم و کوششها و تلاشهای آنها در این راه چه اثری برای خداوند می تواند داشته باشد، آنها هستند که در پناه ایمان ، تکامل می یابند و به خاطر کفر و تنزل و سقوط می کنند.
به علاوه خلافکاریهای آنها فراموش نخواهد شد و به نتیجه اعمال خود خواهند رسید. ((خدا می خواهد (آنها را در این راه ، آزاد بگذارد و چنان به سرعت راه کفر را بپویند) که کمترین بهره ای در آخرت نداشته باشند، بلکه عذاب عظیم در انتظار آنها باشد))(یرید الله الا یجعل لهم حظا فی الاخرة و لهم عذاب عظیم).
در حقیقت آیه می گوید: اگر آنها در راه کفر بر یکدیگر پیشی می گیرند، نه به خاطر این است که خدا نمی تواند جلو آنها را بگیرد بلکه خدا آزادی عمل به آنها داده تا هر چه می توانند انجام دهند و نتیجه اش محرومیت کامل آنها از مواهب جهان دیگر است بنابراین ، آیه نه تنها دلالت بر جبر ندارد بلکه یکی از دلائل آزادی اراده است .
سپس در آیه بعد، مطلب را بطور وسیعتر عنوان کرده ، می فرماید: نه تنها افرادی که به سرعت در راه کفر پیش می روند چنین هستند ((بلکه تمام

کسانی که به نوعی راه کفر را پیش گرفته اند و ایمان را از دست داده و در مقابل آن ، کفر خریداری نموده اند، هرگز به خدا زیان نمی رسانند)) و زیان آن ، دامنگیر خودشان می شود (ان الذین اشتروا الکفر بالایمان لن یضروا الله شیئا).
و در پایان آیه می فرماید: ((آنها عذاب دردناک دارند))(و لهم عذاب الیم).
این تفاوت در تعبیر که در اینجا ((عذاب الیم)) و در آیه قبل ((عذاب عظیم)) ذکر شده بود به خاطر آن است که آنها در مسیر کفر با سرعت بیشتری پیش می رفتند. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 210
آیه 178
آیه و ترجمه
وَ لا یحْسبنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلی لَهُمْ خَیرٌ لاَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلی لَهُمْ لِیزْدَادُوا إِثْماً وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِینٌ(178)
ترجمه :
178 - آنها که کافر شدند، (و راه طغیان پیش گرفتند،) تصور نکنند اگر به آنان مهلت می دهیم ، به سودشان است ! ما به آنان مهلت می دهیم فقط برای اینکه بر گناهان خود بیفزایند؛ و برای آنها، عذاب خوارکننده ای (آماده شده) است !
تفسیر :
سنگین بارها
این آیه نیز در حقیقت بحثهای مربوط به حادثه احد و حوادث بعد از آن را تکمیل می کند زیرا یک جا روی سخن به پیامبر صلی الله علیه و آله بود و یک جا به مؤ منان و در این جا روی سخن به مشرکان است و به دنبال تسلیت و دلداری به پیامبر صلی اللّه علیه و آله نسبت به تلاش و کوشش بی حساب دشمنان حق ، در آیات گذشته ، خداوند در این آیه روی سخن را متوجه آنها کرده و درباره سرنوشت شومی که در پیش دارند، سخن می گوید و می فرماید: ((گمان نکنند آنهایی که کافر شدند، مهلتی که به ایشان می دهیم برای آنها خوب است)) (و لا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم).
سپس می فرممایید: ((بلکه مهلت می دهیم تا به گناه و طغیان خود بیفزایند)) (انما نملی لهم لیزدادوا اثما).
و در پایان آیه به سرنوشت آنها اشاره کرده ، می فرماید: ((و برای آنها عزاب خوار کننده است)) (ولهم عذاب مهین). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 211
آیه فوق به آنها اخطار می کند که هرگز نباید آنها امکاناتی را که خدا در اختیارشان گذاشته و پیروزیهایی که گاهگاه نصیبشان می شود و آزادی

عملی که دارند دلیل بر این بگیرند که افرادی صالح و درستکار هستند و یا نشانه ای از خشنودی خدا نسبت به خودشان فکر کنند.
توضیح اینکه : از آیات قرآن مجید استفاده می شود که خداوند افراد گنهکار را در صورتی که زیاد آلوده گناه نشده باشند به وسیله زنگهای بیدار باش و عکس العملهای اعمالشان ، و یا گاهی به وسیله مجازاتهای متناسب با اعمالی که از آنها سرزده است ، بیدار می سازد و به راه حق بازمی گرداند. اینها کسانی هستند که هنوز شایستگی هدایت را دارند و مشمول لطف خداوند می باشند و در حقیقت مجازات و ناراحتیهای آنها، نعمتی برای آنها محسوب می شود. چنانکه در قرآن می خوانیم : ((ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون ؛ در خشکی ها و دریاها، فساد و تباهی بر اثر اعمال مردم ، ظاهر شد تا خداوند نتیجه قسمتی از اعمال آنها را به آنها بچشاند، شاید که ایشان برگردند)).
ولی آنها که در گناه و عصیان ، غرق شوند و طغیان و نافرمانی را به مرحله نهایی برسانند، خداوند آنها را به حال خود وا می گذارد و به اصطلاح به آنها میدان می دهد تا پشتشان از بار گناه سنگین شود و استحقاق حداکثر مجازات را پیدا کنند.
اینها کسانی هستند که تمام پلها را در پشت سر خود ویران کرده اند، و راهی برای بازگشت نگذاشته اند و پرده حیا و شرم را دریده و لیاقت و شایستگی هدایت الهی را کاملا از دست داده اند.
در خطبه ای که بانوی شجاع اسلام زینب کبری (علیهاالسلام) در شام در برابر حکومت خودکامه جبار، ایراد کرد، استدلال به این آیه را در برابر یزید طغیانگر که از مصادیق تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 212
روشن گنهکار غیر قابل بازگشت بود، می خوانیم ، آنجا که می فرماید:
((تو امروز شادی می کنی و چنین می پنداری که چون فراخنای جهان را بر ما تنگ کرده ای و کرانه های آسمان را بر ما بسته ای و ما را همچون اسیران از این دیار به آن دیار می بری ، نشانه قدرت تو است ، و یا در پیشگاه خدا قدرت و منزلتی داری و ما را در درگاه او راهی نیست ! اشتباه می کنی ، این فرصت و آزادی را خداوند به خاطر این به تو داده تا پشتت از بار گناه ، سنگین گردد و عذاب دردناک در انتظار تو است ...
به خدا سوگند، اگر مسیر حوادث زندگی ، مرا همچون زن اسیر، در پای تخت تو آورد، تصور نکنی که در نظر من کمترین شخصیت و ارزش داری ، من تو را کوچک و پست و درخور هرگونه تحقیر و ملامت و توبیخ می شمرم ... هر کار از دستت ساخته است انجام ده ، به خدا سوگند هرگز نور ما را خاموش نتوانی ساخت و وحی جاودانه و آئین حق ما را محو نخواهی کرد، تو نابود می شوی ، و این اختر تابناک همچنان خواهد درخشید.))

پاسخ به یک سؤ ال
آیه فوق ، ضمنا به این سؤ ال که در ذهن بسیاری وجود دارد، پاسخ می گوید که چرا جمعی از ستمگران و افراد گنهکار و آلوده اینهمه غرق نعمتند و مجازات نمی بینند.؟
قرآن می گوید: اینها افراد غیر قابل اصلاحی هستند که طبق سنت آفرینش و اصل آزادی اراده و اختیار به حال خود واگذار شده اند، تا به آخرین مرحله سقوط برسند و مستحق حداکثر مجازات شوند.
بعلاوه از بعضی از آیات قرآن ، استفاده می شود که خداوند گاهی به اینگونه افراد، نعمت فراوانی می دهد و هنگامی که غرق لذت پیروزی و سرور شدند ناگهان همه چیز را از آنان می گیرد، تا حداکثر شکنجه را در زندگی همین دنیا ببینند زیرا جدا تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 213
شدن از چنین زندگی مرفهی ، بسیار ناراحت کننده است چنانکه می خوانیم : ((فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شی ء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون ؛ هنگامی که پندهایی را که به آنها داده شده بود، فراموش کردند درهای هر خیری به روی آنان گشودیم تا شاد شوند، ناگهان هر آنچه داده بودیم از آنها بازگرفتیم ، لذا فوق العاده ناراحت و غمگین شدند)).
در حقیقت اینگونه اشخاص ، همانند کسی هستند که از درختی ، ظالمانه بالا می روند، هر قدر بالاتر می رود خوشحالتر می شود تا آن هنگام که به قله درخت می رسد، ناگهان طوفانی می وزد و از آن بالا چنان سقوط می کند که تمام استخوانهای او در هم می شکند.
یک نکته ادبی
از آنچه در تفسیر آیه گفتیم روشن می شود که ((لام)) در ((لیزدادوا اثما))؛ ((لام عاقبت)) است نه ((لام غایت)) توضیح اینکه : گاهی لام در لغت عرب در موردی به کار می رود که محبوب و مطلوب انسان است مانند: ((لتخرج الناس من الظلمات الی النور؛ قرآن را برای این به سوی تو فرستادیم که مردم را از تاریکی به روشنائی دعوت کنی)).
بدیهی است هدایت مردم مطلوب و محبوب خدا است .
ولی گاهی کلمه لام در جایی به کار می رود که هدف شخص و محبوب او نیست ، اما نتیجه عمل او است مانند: ((لیکون لهم عدوا و حزنا؛ فرعونیان موسی را از آب گرفتند، تا سرانجام ، دشمن آنها گردد)). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 214
مسلما آنها برای این هدف او را از آب نگرفتند، اما این موضوع ، نتیجه کارشان بود.
این دو تعبیر مختلف نه تنها در ادبیات عرب ، بلکه در ادبیات سایر زبانها نیز دیده می شود و از اینجا پاسخ سؤ ال دیگری روشن می گردد که چرا

خداوند فرموده : ((لیزدادوا اثما؛ ما می خواهیم گناهان آنها زیاد گردد)) زیرا این اشکال در صورتی است که ((لام)) لام علت و هدف باشد، نه لام عاقبت و نتیجه ، بنابراین معنی آیه چنین می شود: ((ما به آنها مهلت می دهیم که سرانجام و عاقبت آن این است که پشتشان از بار گناه ، سنگین می گردد، پس آیه فوق ، نه تنها دلیل بر جبر نیست بلکه دلیل بر آزادی اراده است .)) آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 215
آیه 179
آیه و ترجمه
مَّا كانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلى مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتى يَمِيزَ الْخَبِيث مِنَ الطيِّبِ وَ مَا كانَ اللَّهُ لِيُطلِعَكُمْ عَلى الْغَيْبِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يجْتَبى مِن رُّسلِهِ مَن يَشاءُ فَئَامِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسلِهِ وَ إِن تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ(179)
ترجمه :
179 - چنین نبود که خداوند، مؤ منان را به همان گونه که شما هستید واگذارد؛ مگر آنکه ناپاک را از پاک جدا سازد. و (نیز) ممکن نبود که خداوند شما را از اسرار غیب ، آگاه کند (تا مؤ منان و منافقان را از این این راه بشناسید؛ این بر خلاف سنت الهی است ؛) ولی خداوند از میان رسولان خود، هر کس را بخواهد برمی گزیند؛ (و قسمتی از اسرار نهان را که برای مقام رهبری او لازم است ، در اختیار او می گذارد) پس (اکنون که این جهان ، بوته آزمایش پاک و ناپاک است ،) به خدا و رسولان او ایمان بیاورید! و اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، پاداش بزرگی برای شماست
تفسیر :
مسلمانان تصفیه می شوند
قبل از حادثه احد موضوع ((منافقان)) در میان مسلمانان ، زیاد مطرح نبود به همین دلیل آنها بیشتر، ((کفار)) را دشمن خود می دانستند، اما بعد از شکست احد و تضعیف موقتی مسلمانان راستین و آماده شدن زمینه برای فعالیت منافقان ، فهمیدند دشمنانی خطرناکتر دارند که باید کاملا مراقب آنها باشند و آنها منافقانند و این یکی از مهمترین نتائج حادثه احد بود.
آیه فوق ، که آخرین آیه ای است که در اینجا از حادثه احد بحث می کند، این حقیقت را به صورت یک قانون کلی بیان نموده و می گوید: ((چنین چیزی ممکن نیست که خداوند مؤ منان را به همان شکل که شما هستید بگذارد و آنها را تصفیه تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 216
نکند و ((طیب)) (و پاک) را از ((خبیث)) (و ناپاک) متمایز نسازد)) (ما کان الله لیذر المؤ منین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب).
این یک حکم عمومی و همگانی است و یک سنت جاودانی پروردگار

محسوب می شود که هر کس ادعای ایمان کند و در میان صفوف مسلمین برای خود جایی باز کند به حال خود رها نمی شود، بلکه با آزمایشهای پی در پی خداوند، بالاخره اسرار درون او فاش می گردد.
در اینجا ممکن بود سؤ الی مطرح شود (و طبق پاره ای از روایات چنین سؤ الی در میان مسلمانان نیز مطرح بود) و آن اینکه خدا که از اسرار درون همه کس آگاه است چه مانعی دارد که مردم را از وضع آنها آگاه کند و از طریق علم غیب ، مؤ من از منافق شناخته شود.
قسمت دوم آیه به این سؤ ال پاسخ می گوید که : ((هیچ گاه خداوند اسرار پنهانی و علم غیب را در اختیار شما نخواهد گذارد)) (و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب).
زیرا آگاهی بر اسرار نهانی - به عکس آنچه بسیاری خیال می کنند - مشکلی را برای مردم ، حل نمی کند، بلکه در بسیاری از موارد باعث هرج و مرج و از هم پاشیدن پیوندهای اجتماعی و خاموش شدن شعله های امید و از بین رفتن تلاش و کوشش در میان توده مردم می گردد.
و از همه مهمتر اینکه باید ارزش اشخاص از طریق اعمال آنها روشن گردد نه از راه دیگر و مساءله آزمایش و امتحان پروردگار نیز، چیزی جز این نیست ، بنابراین راه شناسایی افراد، تنها اعمال آنها است .
سپس پیامبران خدا را، از این حکم استثناء کرده و می فرماید: ((خداوند

زمان بخواهد از میان پیامبرانش ، کسانی را انتخاب می کند و گوشه ای از ((علم غیب)) بی پایان خود و اسرار درون مردم را که شناخت آن برای تکمیل رهبری آنها لازم است در اختیار آنان قرار می دهد)) (و لکن الله یجتبی من رسله من یشاء).
ولی در هر حال قانون کلی و عمومی و جاودانی برای شناخت اشخاص ، اعمال آنها است .
از این جمله استفاده می شود که پیامبران ذاتا عالم به غیب نیستند و نیز استفاده می شود که آنها بر اثر تعلیم الهی قسمتی از اسرار غیب را می دانند بنابراین افرادی هستند که از غیب آگاه می شوند و همچنین مقدار آگاهی آنها بسته به مشیت خداوند است .
ناگفته پیدا است که منظور از مشیت ، و خواست خدا در این آیه ، همانند آیات دیگر، همان ((اراده آمیخته با حکمت)) است یعنی خدا هر کس را شایسته ببیند و حکمتش اقتضا کند، به اسرار غیب آگاه می سازد.
در پایان آیه ، خاطر نشان می سازد، اکنون که میدان زندگی میدان آزمایش و جدا سازی پاک از ناپاک و مؤ من از منافق است ، پس شما برای اینکه از این بوته آزمایش ، خوب به در آیید ((به خدا و پیامبران او ایمان آورید)) (فامنوا بالله و رسله).

اما تنها به ایمان آوردن اکتفا نمی کند و می فرماید اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید، اجر و پاداش بزرگ در انتظار شما است .))(و ان تؤ منوا و تتقوا فلکم اجر عظیم).
این نکته ، در آیه قابل توجه است که از مؤ من ، تعبیر به ((طیب)) (پاکیزه) شده است و می دانیم پاکیزه ، چیزی است که بر همان آفرینش نخست باقی بماند، و اشیاء خارجی و بیگانه ، آن را ((خبیث و ناپاک)) نسازد، آب پاکیزه ، جامه پاکیزه و مانند آن ، چیزی است که عوامل آلوده خارجی به آن نرسیده باشد و از این استفاده می شود که ایمان داشتن ، فطرت و آفرینش نخستین انسان است . آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 218
آیه 180
آیه و ترجمه
وَ لا یحْسبنَّ الَّذِینَ یَبْخَلُونَ بِمَا ءَاتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضلِهِ هُوَ خَیراً لَّهُم بَلْ هُوَ شرٌّ لَّهُمْ سیُطوَّقُونَ مَا بخِلُوا بِهِ یَوْمَ الْقِیَمَةِ وَ للَّهِ مِیرَث السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ اللَّهُ بمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ(180)
ترجمه :
180 - آنها که بخل می ورزند، و آنچه را خدا از فضل خویش به آنان داده ، انفاق نمی کنند، گمان نکنند این کار به سود آنها است ؛ بلکه برای آنها شر است ؛ بزودی در روز قیامت آنچه را درباره آنان بخل ورزیدند همانند طوقی به گردن آنها می افکنند. و میراث آسمانها و زمین ، از آن خداست ؛ و خداوند، از آنچه انجام می دهید، آگاه است .
تفسیر :
طوق سنگین اسارت
آیه فوق ، سرنوشت بخیلان را در روز رستاخیز، توضیح می دهد، همانها که در جمع آوری و حفظ ثروت می کوشند و از انفاق کردن در راه بندگان خدا، خودداری می کنند.
گرچه در آیه ، نامی از زکات و حقوق واجب مالی برده نشده ، ولی در روایات اهلبیت علیهم السلام و همچنین در گفتار مفسران ، آیه به مانعان زکات تخصیص داده شده است و تشدیدهایی که در آیه به چشم می خورد، نیز دلیل بر این است که منظور انفاق مستحبی نیست .
آیه می گوید: ((افرادی که بخل می ورزند و از آنچه خداوند از فضل خود به آنها داده در راه او نمی دهند، تصور نکنند بسود آنها است)) (و لا یحسبن الذین یبخلون بما اتیهم الله من فضله هو خیرا لهم).
((بلکه (برخلاف تصور آنها) این کار به زیان آنها تمام می شود)) (بل هو شر لهم). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 219
سپس سرنوشت آنها را در رستاخیز، چنین توصیف می کند: ((به زودی

اموالی را که در مورد آن بخل ورزیدند، همانند طوقی در گردنشان می افکنند)) (سیطوقون ما بخلوا به یوم القیامه).
از این جمله استفاده می شود اموالی که حقوق واجب آن ، پرداخته نشده ، و اجتماع ، از آن بهره ای نگرفته است و تنها در مسیر هوسهای فردی و گاهی مصارف جنون آمیز به کار گرفته شده و یا بی دلیل روی هم انباشته گردیده و هیچ کس از آن استفاده نکرده ، همانند سایر اعمال زشت انسان ، در روز رستاخیز طبق قانون ((تجسم اعمال)) تجسم می یابد و به صورت وسیله عذاب دردناکی در خواهد آمد.
تجسم اینگونه اموال به طوقی که بر گردن می افتد اشاره به این حقیقت است که انسان تمام سنگینی مسئولیت آنها را تحمل خواهد کرد بدون اینکه از آثار آنها بهره مند گردد، اموال سرشاری که بطور جنون آمیز جمع آوری و نگاهداری گردد و در خدمت اجتماع نباشد جز زنجیر و زندان ، برای صاحب آن چیزی نیست زیرا می دانیم بهره گیری شخصی از مال و ثروت ، حدود معینی دارد و از آنکه بگذرد جز یکنوع اسارت و سنگینی بیهوده نتیجه ای نخواهد داشت مگر این که از برکات معنوی آن برخوردار و در مسیر کارهای مثبت قرار گیرد.
اینگونه اموال نه تنها در قیامت طوق سنگینی بر گردن صاحبانش خواهد بود بلکه در این دنیا نیز چنین است ، منتها در رستاخیز آشکارا و در اینجا به صورت مخفی تر می باشد، چه جنون و حماقتی از این بالاتر که انسان مسئولیتهای فراوان تحصیل ثروت را به اضافه مسئولیتها و زحمات فراوان که برای حفظ و محاسبه و نگهداری و دفاع از آن لازم است بر دوش کشد، در حالی که هیچ گونه از آن منتفع نگردد آیا طوق اسارت چیزی جز این است ؟!
در تفسیر عیاشی از امام باقر (علیه السلام) روایت شده که ((هر کس زکات مال خود را نپردازد خدا آن مال را به طوقهایی از آتش مبدل می کند، سپس به او گفته می شود که تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 220
همانطور که در دنیا به هیچ قیمت ، این اموال را از خود دور نمی کردی اکنون آنها را بردار و به گردن خود بیفکن !))
قابل توجه اینکه : در آیه ، از مال ، تعبیر به ((ما آتاهم الله من فضله)) شده که مفهوم آن این است مالک حقیقی ، اموال و منابع در آمد، خدا است ، و آنچه به هر کس داده شده از فضل و کرم او است ، بنابراین جای این نیست که کسی از انفاق در راه مالک حقیقی ، بخل بورزد!
بعضی از مفسران ، معتقدند که مفهوم این جمله عمومیت دارد و همه مواهب الهی حتی علم و دانش را شامل می شود، ولی این احتمال با ظاهر تعبیرات آیه تطبیق نمی کند.
سپس آیه اشاره به یک نکته دیگر می کند و می گوید: این اموال ، چه در

راه خدا و بندگان او انفاق شود یا نشود، بالاخره از صاحبان آن جدا خواهد شد ((و خداوند وارث همه میراثهای زمین و آسمان خواهد بود)) (و لله میراث السموات و الارض).
اکنون که چنین است چه بهتر که پیش از جدا شدن از آنها، از برکات معنوی آن بهره مند گردند، نه تنها از حسرت و مسئولیت آن .
و در پایان آیه می فرماید: ((خدا از اعمال شما آگاه است)) (و الله بما تعلمون خبیر).
بنابراین اگر بخل بورزید می داند و اگر در راه کمک به جامعه انسانی از آن استفاده کنید آن را نیز می داند و به هر کس پاداش مناسبی خواهد داد.
آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 221
آیه 181 - 182
آیه و ترجمه
لَّقَدْ سمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِینَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِیرٌ وَ نحْنُ أَغْنِیَاءُ سنَکْتُب مَا قَالُوا وَ قَتْلَهُمُ الاَنبِیَاءَ بِغَیرِ حَقٍّ وَ نَقُولُ ذُوقُوا عَذَاب الْحَرِیقِ(181)
ذَلِک بِمَا قَدَّمَت أَیْدِیکُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَیْس بِظلامٍ لِّلْعَبِیدِ(182)
ترجمه :
181 - خداوند، سخن آنها را که گفتند: ((خدا فقیر است ، و ما بی نیازیم))، شنید! به زودی آنچه را گفتند، خواهیم نوشت ؛ و (همچنین) کشتن پیامبران را به ناحق (می نویسیم ؛) و به آنها می گوییم : ((بچشید عذاب سوزان را (در برابر کارهایتان !).
182 - این دو به خاطر چیزی است که دستهای شما از پیش فرستاده (و نتیجه کار شماست) و خداوند، به بندگان (خود)، ستم نمی کند.
شان نزول :
در شاءن نزول این آیه درباره توبیخ و سرزنش یهود نازل شده است ، ابن عباس می گوید: پیامبر صلی اللّه علیه و آله نامه ای به یهود ((بنی قینقاع)) نوشت و در طی آن ، آنها را به انجام نماز و پرداخت زکات ، و دادن قرض به خدا (منظور از این جمله انفاق در راه است که برای تحریک حداکثر عواطف مردم از آن چنین تعبیر شده است) دعوت نمود.
فرستاده پیامبر صلی اللّه علیه و آله به خانه ای که مرکز تدریس مذهبی یهودیان بود و بیت المدارس نام داشت وارد شد، و نامه را بدست فنحاص دانشمند بزرگ یهود داد، او پس از مطالعه نامه ، با لحن استهزاآمیزی گفت : اگر سخنان شما راست باشد، باید گفت : خدا فقیر است و ما غنی و بی نیاز! زیرا اگر او فقیر نبود، از ما قرض تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 222
نمی خواست ! (اشاره به آیه ((من یقرض الله قرضا حسنا))).
به علاوه محمد صلی اللّه علیه و آله معتقد است ، خدا شما را از رباخواری

نهی کرده ، در حالی که خود او در برابر انفاقها به شما وعده ربا و فزونی می دهد! (اشاره به آیه ((یربوا الصدقات))).
ولی بعدا ((فنحاص)) انکار کرد که چنین سخنانی را گفته باشد در این موقع آیات فوق نازل گشت .
تفسیر :
آیه نخست می گوید: ((خدا سخن کفر آمیز آنان (یهود) را که می گفتند: خداوند فقیر است و ما غنی هستیم شنید)) (لقد سمع الله قول الذین قالوا ان الله فقیر و نحن اغنیاء).
اگر در برابر مردم آن را انکار کنند، در پیشگاه خدا که همه سخنان را می شنود قابل انکار نیست ، او حتی امواج صوتی فوق العاده ضعیف یا بسیار نیرومندی که گوشهای آدمی از درک آن عاجز است را می شنود.
بنابراین انکار آنها بیهوده است ، سپس می گوید: نه تنها سخنان آنها را می شنویم ((بلکه همه آنها را می نویسیم)) (سنکتب ما قالوا).
بدیهی است منظور از نوشتن همانند نوشتن ما در صفحه کاغذ نیست ، بلکه منظور نگاهداری آثار عمل است که طبق قانون بقای ((انرژی - ماده)) همواره در جهان باقی خواهد ماند، و حتی کتابت و نوشتن فرشتگان خداوند نیز نوعی نگاهداری عمل است که از هر کتابتی بالاتر می باشد.
سپس می گوید: نه تنها این سخن کفر آمیز آنها را می نویسیم ((پیامبرانی

که به نا حق کشتند ثبت می کنیم)) (و قتلهم الانبیاء بغیر حق)
یعنی مبارزه جمعیت یهود و صف بندی آنها در برابر پیامبران ، تازه نیست این نخستین بار نیست که یهود، پیامبری را استهزا می کنند، آنها در طول تاریخ خود از این نوع جنایات فراوان دارند، جمعیتی که جرئت و جسارت را به جائی برساند که جمعی از پیامبران خدا را به قتل برسانند چه جای تعجب که چنین سخنان کفرآمیزی به زبان جاری کنند!
ممکن است گفته شود کشتن پیامبران ، مربوط به یهودیان عصر پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله نبود، ولی همانطور که سابقا هم گفته ایم ، این نسبت به خاطر آن است که آنها به اعمال نیاکان خود راضی بودند، و به همین جهت در مسئولیت آن ، سهیم و شریک بوده اند.
اما ثبت و حفظ اعمال آنها بی جهت نیست ، برای این است که روز رستاخیز آن را در برابر آنها قرار دهیم و ((بگوییم اکنون نتیجه اعمال خود را به صورت عذاب سوزان بچشید)) (و نقول ذوقوا عذاب الحریق).
سپس در آیه بعد می افزاید: ((این عذاب دردناک که هم اکنون ، تلخی آن را می چشید) نتیجه اعمال خود شما است ، این شما بودید که به خود ستم کردید، خدا هرگز به کسی ستم نخواهد کرد)) (ذلک بما کسبت ایدیکم و ان الله لیس بظلام للعبید).

اصولا اگر امثال شما جنایتکاران ، مجازات اعمال خود را نبینید و در ردیف نیکوکاران قرار گیرید، این نهایت ظلم است و اگر خدا، چنین نکند ((ظلام)) (بسیار ظلم کننده) خواهد بود.
در نهج البلاغه از علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ((و ایم الله ما کان قوم قط فی تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 224
غض نعمة من عیش فزال عنهم الا بذنوب اجترحوها لان الله لیس بظلام للعبید؛ به خدا سوگند، هیچ جمعیتی غرق نعمت نشدند سپس آن نعمت از آنها سلب نگردید مگر به خاطر گناهانی که مرتکب شده بودند)).
سپس امام (علیه السلام) به همین جمله استناد کرده می فرماید: ((لان الله لیس بظلام للعبید؛ زیرا خداوند به بندگان خود ستم نمی کند و از افراد شایسته سلب نعمت نمی نماید))!
این آیه از جمله آیاتی است که ، از یک سو مذهب جبریون را نفی می کند و از سوی دیگر، اصل عدالت را، در مورد افعال خداوند تعمیم می دهد.
توضیح اینکه : آیه فوق تصریح می کند، که هر گونه کیفر و پاداش از طرف خداوند به خاطر اعمالی است که مردم با اراده خودشان آن را انجام داده اند. ((ذلک بما قدمت ایدیکم ؛ این بخاطر کارهایی است که دستهای شما آن را از پیش فرستاده است)).
از سوی دیگر، آیه فوق با صراحت می گوید: ((خداوند هیچ گاه ظلم نمی کند و قانون پاداش او بر محور عدالت مطلق دور می زند)) این همان چیزی است که عدلیه (قائلین به عدل یعنی شیعه و جمعی از اهل تسنن که ((معتزله)) نام دارند) به آن معتقد هستند.
اما در برابر آنها جمعی از اهل تسنن که ((اشاعره)) نامیده می شوند، عقیده شگفت انگیزی دارند. آنها می گویند: ((اصولا ظلم درباره خدا تصور نمی شود، و هر کار که او انجام دهد عین عدالت است ، حتی اگر تمام صالحان را به دوزخ و تمام ستمگران را به بهشت ببرد ظلمی نکرده است و هیچ کس نمی تواند، چون و چرا تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 225
کند)).!
آیه فوق ، این گونه عقائد را به کلی طرد می کند و می گوید: اگر خداوند، افراد را بدون انجام کار خلاف ، مجازات کند، ((ظالم)) بلکه ((ظلام)) خواهد بود.
واژه ظلام ، صیغه مبالغه و به معنی بسیار ظلم کننده است ، انتخاب این کلمه در اینجا با آنکه خداوند کمترین ظلمی روا نمی دارد، شاید به خاطر این باشد که اگر او مردم را مجبور به کفر و گناه کند و انگیزه های کارهای زشت را در آنان بیافریند و سپس آنها را به جرم اعمالی که جبرا انجام داده اند کیفر دهد ظلم کوچکی انجام نداده بلکه ((ظلام)) خواهد بود! آل عمران

آیه 183 - 184
آیه و ترجمه
الَّذِینَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَیْنَا أَلا نُؤْمِنَ لِرَسولٍ حَتی یَأْتِیَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْکلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَکُمْ رُسلٌ مِّن قَبْلی بِالْبَیِّنَتِ وَ بِالَّذِی قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن کُنتُمْ صدِقِینَ(183)
فَإِن کذَّبُوک فَقَدْ کُذِّب رُسلٌ مِّن قَبْلِک جَاءُو بِالْبَیِّنَتِ وَ الزُّبُرِ وَ الْکِتَبِ الْمُنِیرِ(184)
ترجمه :
183 - (اینها) همان کسانی (هستند که گفتند: ((خداوند از ما پیمان گرفته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم تا (این معجزه را انجام دهد:) قربانی بیاورد، که آتش (صاعقه آسمانی) آن را بخورد!)) بگو: ((پیامبرانی پیش از من ،برای شما آمدند؛ و دلایل روشن ، و آنچه را گفتید آوردند؛ پس چرا آنها را به قتل رساندید اگر راست می گویید؟!))
184 - پس اگر (این بهانه جویان) تو را تکذیب کنند، (چیز تازه ای نیست ؛) رسولان پیش از تو را (نیز) تکذیب شدند؛ پیامبرانی که دلایل آشکار، و نوشته های متین و محکم ، و کتاب روشنی بخش آورده بودند.
شان نزول :
جمعی از بزرگان یهود به حضور پیامبر صلی اللّه علیه و آله رسیدند و گفتند: تو ادعا می کنی که خداوند ترا به سوی ما فرستاده و کتابی هم بر تو نازل کرده است ، در حالی که خداوند در تورات از ما پیمان گرفته است به کسی که ادعای نبوت کند، ایمان نیاوریم مگر این که برای ما حیوانی را قربانی کند و آتش (صاعقه ای) از آسمان بیاید و آن را بسوزاند اگر تو نیز چنین کنی ما به تو ایمان خواهیم آورد.
آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت .
تفسیر :
بهانه جوئی یهود
یهود، برای این که از قبول اسلام ، سرباز زنند، بهانه های عجیبی می آوردند از جمله همان است که در آیه فوق ، به آن اشاره شد، آنها می گفتند: ((خداوند از ما پیمان گرفته که دعوت هیچ پیامبری را نپذیریم ، تا برای ما قربانی بیاورد که آتش ، آن را بخورد)) (الذین قالوا ان الله عهد الینا الا نؤ من لرسول حتی یأ تینا بقربان تأ کله النار).
مفسران گفته اند: یهود ادعا می کردند که پیامبران الهی برای اثبات حقانیت خود باید حتما دارای این معجزه مخصوص باشند و حیوانی را قربانی کنند و به وسیله صاعقه آسمانی در برابر مردم سوخته شود.

اگر به راستی یهود، این کار را به عنوان یک معجزه می خواستند، نه لجاجت و بهانه جویی ، مطلبی بود، ولی تاریخ گذشته آنها و همچنین برخوردهای مختلفی که با پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله داشتند، این حقیقت را به خوبی ثابت می کرد که منظور آنها هرگز، تحقیق حق نبود بلکه آنها هر روز برای فرار از پذیرش اسلام ، در برابر فشار محیط و استدلالات روشن قرآن ، پیشنهاد جدیدی می کردند و اگر هم انجام می شد باز ایمان نمی آوردند، به دلیل اینکه آنها در کتابهای خود تمام نشانه های پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله را خوانده بودند و با این حال از قبول حق ، سرباز می زدند.
قرآن به پیامبران می گوید: در پاسخ این بهانه جویی ها به آنها ((بگو: گروهی از پیامبران بنی اسرائیل پیش از من آمدند و نشانه های روشنی با خود آوردند و حتی چنین قربانی برای شما آوردند اگر راست میگویید چرا به آنها ایمان نیاوردید و چرا آنها را کشتید)) (قل قد جائکم رسل من قبلی بالبینات و بالذی قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین).
اشاره به زکریا و یحیی و جمع دیگری از پیامبران بنی اسرائیل است که به

دست خود آنان به قتل رسیدند.
بعضی از مفسران اخیر (مانند نویسنده تفسیر المنار) احتمال دیگری درباره مساءله قربانی داده است که خلاصه آن این است : منظور آنها این نبوده که حیوانی ذبح شود و آتشی به طرز اعجازآمیز از آسمان فرود آید و آن را بسوزاند بلکه منظور این بوده که در دستورات مذهبی آنها یک نوع قربانی بنام قربانی سوختنی بوده ، حیوانی را سر می بریدند، و با مراسم مخصوصی آن را آتش می زدند که شرح این مراسم در فصل اول سفر لاویان از تورات آمده است .
آنها مدعی بودند که خدا با ما عهد کرده که این دستور ((قربانی سوختنی)) در هر آئین آسمانی خواهد بود، و چون در آئین اسلام نیست ما به تو ایمان نمی آوریم !
ولی این احتمال در تفسیر آیه بسیار بعید است ، زیرا اولا این جمله در آیه فوق عطف بر ((بینات)) شده که گواهی می دهد منظور از آن یک کار اعجازآمیز است که با این تفسیر تطبیق نمی کند ثانیا کشتن یک حیوان و سپس سوزاندن آن یک عمل خرافی است و نمی تواند جزء دستورات آسمانی انبیاء باشد.
در آیه بعد خداوند پیامبر خود را دلداری می دهد که اگر این جمعیت سخنان تو را نپذیرند نگران نباش ، زیرا این موضوع سابقه بسیار دارد، پیامبرانی پیش از تو آمدند و آنها را تکذیب کردند (فان کذبوک فقد کذب رسل من قبلک).

((در حالی که آن پیامبران هم نشانه های روشن و معجزات آشکار با خود داشتند)) (و جائوا بالبینات).
((و هم کتب محکم و عالی)) (الزبر).
((و هم کتابهای روشنی بخش)) (الکتاب المنیر).
باید توجه داشت که ((زبر)) جمع ((زبور)) به معنی کتابی است که با استحکام تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 229
نوشته شده است زیرا این ماده در اصل به معنای نوشتن است ، اما نه هر گونه نوشتن بلکه نوشتنی که با استحکام تواءم باشد.
و اما تفاوت ((الزبر)) و ((الکتاب المنیر)) با اینکه هر دو از جنس کتاب می باشد ممکن است از این جهت باشد که اولی اشاره به کتب پیامبران قبل از موسی (علیه السلام) است و دومی به تورات و انجیل ، زیرا قرآن در سوره مائده آیه 44 و 46 از آنها به عنوان ((نور)) یاد کرده است : ((انا انزلنا التوراة فیها هدی و نور؛ ما تورات را نازل کردیم در حالی که در آن ، هدایت و نور بود)). ((و آتیناه الانجیل فیه هدی و نور؛ و انجیل را به او دادیم که در آن هدایت و نور بود)).
بعضی از مفسران احتمال داده اند که زبور، تنها به آن قسمت از کتب آسمانی گفته می شود که محتوی پند و اندرز و نصیحت است (همانطور که زبور منسوب به داود که اکنون در دست است سراسر پند و اندرز می باشد) ولی کتاب آسمانی یا کتاب منیر به آن قسمت گفته می شود که دارای احکام و قوانین و دستورات فردی و اجتماعی می باشد. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 230
آیه 185
آیه و ترجمه
كلُّ نَفْسٍ ذَائقَةُ المَوْتِ وَ إِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَمَن زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَ مَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلا مَتَعُ الْغُرُورِ(185)
ترجمه :
185 - هر کس مرگ را می چشد و شما پاداش خود را بطور کامل در روز قیامت خواهید گرفت ، پس آنها که از تحت جاذبه آتش (دوزخ) دور شدند و به بهشت وارد گشتند نجات یافته و به سعادت نائل شده اند، و زندگی دنیا چیزی جز سرمایه فریب نیست !.
تفسیر :
قانون عمومی مرگ
به دنبال بحث درباره لجاجت مخالفان و افراد بی ایمان ، این آیه ، اشاره به قانون عمومی مرگ و سرنوشت مردم در رستاخیز می کند، تا هم دلداری برای پیامبر صلی اللّه علیه و آله و مؤ منان باشد و هم هشداری به مخالفان گناهکار!.

این آیه نخست اشاره به قانونی می کند که حاکم بر تمام موجودات زنده جهان است و می گوید: ((تمام زندگان خواه و ناخواه روزی مرگ را خواهند چشید)) (کل نفس ذائقة الموت).
گرچه بسیاری از مردم مایلند، که فناپذیر بودن خود را فراموش کنند ولی این واقعیتی است ، که اگر ما آن را فراموش کنیم ، آن هرگز ما را فراموش نخواهد کرد، حیات و زندگی این جهان ، بالاخره پایانی دارد، و روزی می رسد که مرگ به سراغ هر کس خواهد آمد و ناچار است از این جهان رخت بربندد.
منظور از ((نفس)) در آیه مجموعه جسم و جان است ، اگر چه گاهی نفس تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 231
در قرآن ، تنها به روح نیز اطلاق می شود، و تعبیر به ((چشیدن)) اشاره به احساس کامل است ، زیرا گاه می شود انسان غذائی را با چشم می بیند و یا با دست لمس می کند، ولی اینها هیچکدام احساس کامل نیست ، مگر زمانی که بوسیله ذائقه خود آن را بچشد، و گویا در سازمان خلقت بالاخره مرگ نیز یک نوع غذا برای آدمی و موجودات زنده است .
سپس می گوید: بعد از زندگی این جهان ، مرحله پاداش و کیفر اعمال شروع می شود، در اینجا عمل است بدون جزا و آنجا جزا است بدون عمل . (و انما توفون اجورکم یوم القیامة).
جمله ((توفون)) که به معنی پرداخت کامل است نشان می دهد که اجر و پاداش انسان بطور کامل در روز قیامت پرداخت می گردد، بنابراین مانعی ندارد که در عالم برزخ (جهانی که واسطه میان دنیا و آخرت است) قسمتی از نتایج اعمال خود و پاداش و کیفر را ببیند، زیرا این پاداش و کیفر برزخی کامل نیست .
سپس اضافه می کند: ((کسانی که از تحت تاءثیر جاذبه آتش دوزخ دور شوند و داخل در بهشت گردند، نجات یافته ، و محبوب و مطلوب خود را پیدا کرده اند)). (فمن زحزح عن النار و ادخل الجنة فقد فاز).
کلمه ((زحزح)) در اصل به معنی این است که انسان خود را از تحت تاءثیر جاذبه و کشش چیزی تدریجا خارج و دور سازد و ((فاز)) در اصل به معنی نجات از هلاکت و رسیدن به محبوب است .
گویا دوزخ با تمام قدرتش انسانها را به سوی خود جذب می کند، و راستی عواملی که انسان را به سوی آن می کشاند جاذبه عجیبی دارند. آیا هوسهای زودگذر، لذات جنسی نامشروع ، مقامها و ثروتهای غیر مباح ، برای هر انسانی جاذبه ندارد؟!
ضمنا از این تعبیر استفاده می شود که اگر مردم نکوشند و خود را از تحت جاذبه این عوامل فریبنده ، دور ندارند، تدریجا به سوی آن جذب خواهند شد. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 231

اما آنها که با تربیت و تمرین و آموزش و پرورش خود را تدریجا کنترل می نمایند و به مقام نفس مطمئنه (روح آرام شده) می رسند نجات یافتگان واقعی محسوب می شوند، و احساس امنیت و آرامش می کنند.
در جمله بعد ، بحث گذشته را تکمیل می کند و می گوید: ((زندگی دنیا تنها یک تمتع و بهره برداری غرورآمیز است)) (و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور).
این زندگی و عوامل سرگرم کننده آن از دور فریبندگی خاصی دارد، اما بهنگامی که انسان به آن نائل می گردد، و از نزدیک آن را لمس می کند، معمولا چیزی تو خالی بنظر میرسد، و معنی ((متاع غرور)) نیز چیزی جز این نیست .
به علاوه لذات مادی از دور، خالص بنظر می رسند، اما به هنگامی که انسان به آن نزدیک می شود می بیند آلوده با انواع ناراحتی هاست و این یکی دیگر از فریبندگی های جهان ماده است .
همچنین انسان غالبا به فناپذیری آنها توجه ندارد اما به زودی متوجه می شود که چقدر آنها سریع الزوال و فناپذیرند.
البته این تعبیرات در قرآن و اخبار، مکرر آمده است و هدف همه آنها یک چیز است و آن این است که انسان ، جهان ماده و لذات آن را، هدف نهائی خود قرار ندهد که نتیجه اش غرق شدن در انواع جنایات و دور شدن از حقیقت و تکامل انسانی است ، ولی استفاده از جهان ماده و مواهب آن بعنوان یک وسیله برای نیل به تکامل انسانی ، نه تنها نکوهیده نیست بلکه لازم و ضروری می باشد. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 233
آیه 186
آیه و ترجمه
لَتُبْلَوُنَّ فی أَمْوَلِکمْ وَ أَنفُسِکمْ وَ لَتَسمَعُنَّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَب مِن قَبْلِکُمْ وَ مِنَ الَّذِینَ أَشرَکُوا أَذًی کَثِیراً وَ إِن تَصبرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِک مِنْ عَزْمِ الاُمُورِ(186)
ترجمه :
186 - بطور مسلم در اموال و نفوس خود آزمایش می شوید و از آنها که پیش از شما کتاب (آسمانی) داده شدند (یعنی یهود و همچنین) از آنها که راه شرک پیش گرفتند سخنان آزار دهنده فراوان خواهید شنید، و اگر استقامت کنید و تقوی پیشه سازید (شایسته تر است) زیرا اینها از کارهای محکم و قابل اطمینان است .
شان نزول :
هنگامی که مسلمانان ، از مکه به مدینه مهاجرت نمودند و از خانه و زندگی خود دور شدند مشرکان دست تجاوز به اموال آنها دراز کرده به

تصرف خود در - آوردند و به هر کس دست می یافتند، از اذیت و آزار زبانی و بدنی فروگذار نمی کردند. و به هنگامی که به مدینه آمدند، در آنجا گرفتار بدگوئی و آزار یهودیان مدینه شدند، مخصوصا یکی از آنان بنام کعب بن اشرف شاعری بد زبان و کینه توز بود، که پیوسته پیامبر و مسلمانان را به وسیله اشعار خود، هجو می کرد و مشرکان را بر ضد آنها تشویق می نمود، حتی زنان و دختران مسلمان را موضوع غزلسرائی و عشقبازی خود قرار می داد. خلاصه کار وقاحت را بجائی رسانید که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله ناچار دستور قتل او را صادر کرد و بدست مسلمانان کشته شد.
آیه فوق طبق روایاتی که از مفسران نقل شده اشاره به این موضوعات می کند و مسلمانان را به ادامه مقاومت تشویق می نماید. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 234
تفسیر :
از مقاومت خسته نشوید
با توجه به آنچه در شاءن نزول آمد، مسلمانان به هنگام مراجعت به مدینه سخت از سوی دشمنان تحت فشار بودند، و مورد انواع آزارها قرار می گرفتند، آیه فوق آنها را دعوت به استقامت می کند و از آینده درخشانی اجمالا خبر می دهد.
نخست می فرماید:((شما در جان و مال ، مورد آزمایش قرار خواهید گرفت)) (لتبلون فی اموالکم و انفسکم).
اصولا این جهان صحنه آزمایش است و ناگزیر باید خود را آماده مقابله با حوادث و رویدادهای سخت و ناگوار کنید، و این در حقیقت هشدار و آماده باشی است به همه مسلمانان که گمان نکنند حوادث سخت زندگی آنها، پایان یافته و یا مثلا با کشته شدن کعب بن اشرف ، شاعر بد زبان پرخاشگر و آشوب طلب ، دیگر ناراحتی و زخم زبان از دشمن نخواهند دید.
به همین جهت در جمله بعد می گوید: ((بطور مسلم در آینده از اهل کتاب (یهود و نصاری) و مشرکان سخنان ناراحت کننده فراوانی خواهید شنید)) (و لتسمعن من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و من الذین اشرکوا اذی کثیرا).
مساءله شنیدن سخنان ناسزا از دشمن با اینکه جزء آزمایشهایی است که در آغاز آیه آمده ، ولی بخصوص در اینجا به آن تصریح شده ، و این بخاطر اهمیت فوقالعاده ای است که این موضوع ، در روح انسانهای حساس و با شرف دارد چه اینکه طبق جمله مشهور ((زخمهای شمشیر التیام پذیرند اما زخم زبان التیام نمی یابد))!
سپس قرآن به وظیفه ای را که مسلمانان در برابر اینگونه حوادث سخت و دردناک دارند بیان می کند و می گوید: ((اگر استقامت بخرج دهید، شکیبا

باشید، و تقوی و پرهیزکاری پیشه کنید، (این از کارهایی است که نتیجه آن روشن است و لذا هر انسان عاقلی باید تصمیم انجام آن را بگیرد.)) (و ان تصبروا و تتقوا فان ذلک من عزم الامور). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 235
((عزم)) در لغت ، به معنی ((تصمیم محکم)) است و گاهی به هر چیز محکم نیز گفته می شود، بنابراین ((من عزم الامور)) به معنی کارهای شایسته ای است که انسان باید روی آن تصمیم بگیرد یا به معنی هر گونه کار محکم و قابل اطمینانی است .
تقارن ((صبر)) و ((تقوی)) در آیه گویا اشاره به این است که بعضی افراد در عین استقامت و شکیبائی ، زبان به ناشکری و شکایت باز می کنند، ولی مؤ منان واقعی صبر و استقامت را همواره با تقوی می آمیزند، و از این امور دورند. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 236
آیه 187
آیه و ترجمه
وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَب لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظهُورِهِمْ وَ اشترَوْا بِهِ ثمَناً قَلِيلاً فَبِئْس مَا يَشترُونَ(187)
ترجمه :
187 - و (بخاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند از اهل کتاب پیمان گرفت که حتما آنرا برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید، اما آنها آنرا پشت سر افکندند، و به بهای کمی مبادله کردند، چه بد متاعی خرند؟
تفسیر :
به دنبال ذکر پاره ای از خلافکاریهای اهل کتاب ، این آیه به یکی دیگر از اعمال زشت آنها که مکتوم ساختن حقایق بوده اشاره می کند، و می گوید: ((فراموش نکنید زمانی را که خداوند از اهل کتاب پیمان گرفت که آیات کتاب را برای مردم آشکار سازند، و هرگز آن را کتمان نکنند)) (و اذ اخذ الله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس و لا تکتمونه).
جالب توجه این که جمله ((لتبیننه)) با اینکه با لام قسم و نون تاءکید ثقیله همراه است و نهایت تاءکید را می رساند، باز با جمله ((و لا تکتمونه)) بدرقه شده است که آن هم دستور بعدم کتمان می دهد. از مجموع این تعبیرات برمی آید که خداوند بوسیله پیامبران پیشین ، مؤ کدترین پیمان را از آنها برای بیان حقایق گرفته بوده ، اما با این همه ، در این پیمان محکم الهی خیانت کردند و حقایق کتب آسمانی را کتمان نمودند و لذا می گوید: ((آنها کتاب خدا را پشت سر انداختند)) (فنبذوه وراء ظهورهم).
این جمله کنایه جالبی است از عمل نکردن و بدست فراموشی سپردن ، زیرا انسان هر برنامه ای را می خواهد ملاک عمل قرار دهد پیش روی خود

می گذارد و پی در پی به آن نگاه می کند، ولی هر گاه نخواهد به آن عمل کند، و بکلی بدست فراموشی بسپارد آن را از پیش رو برداشته پشت سر می افکند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 237
این جمله اشاره به دنیاپرستی شدید و انحطاط فکری آنها می کند و می گوید: ((آنها با این کار تنها بهای ناچیزی بدست آوردند و چه بد متاعی خریدند)) (و اشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون).
اگر آنها در برابر این جنایت بزرگ (کتمان حقایق) ثروت عظیمی گرفته بودند جای این بود که گفته شود، عظمت آن مال و ثروت ، چشم و گوش آنها را کور و کر ساخته ، ولی تعجب در این است که همه اینها را به متاع قلیلی فروختند (البته منظور از این جمله کار دانشمندان دون همت آنها است).
وظیفه بزرگ دانشمندان
آیه فوق گرچه درباره دانشمندان اهل کتاب (یهود و نصاری) وارد شده ولی در حقیقت اخطاری به تمام دانشمندان و علمای مذهبی است که آنها موظفند در تبیین و روشن ساختن فرمانهای الهی و معارف دینی بکوشند و خداوند از همه آنها پیمان مؤ کدی در این زمینه گرفته است . توجه به ماده تبیین که در آیه فوق به کار رفته نشان می دهد که منظور تنها تلاوت آیات خدا و یا نشر کتب آسمانی نیست ، بلکه منظور این است ، حقایق آنها را عریان و آشکار در اختیار مردم بگذارند تا به روشنی همه توده ها از آن آگاه گردند، و به روح و جان آنها برسند، و آنها که در تبیین و توضیح و تفسیر و روشن ساختن مسلمانان کوتاهی کنند، مشمول همان سرنوشتی هستند که خداوند در این آیه و مانند آن برای علمای یهود بیان کرده است .
از پیغمبر گرامی اسلام صلی اللّه علیه و آله نقل شده که فرمود: ((من کتم علما عن اهله الجم یوم القیامة بلجام من نار))؛ هر کس که علم و دانشی را از آنها که اهل آن هستند (و نیاز به آن دارند) کتمان کند خداوند در روز رستاخیز، دهنه ای از آتش به دهان او می زند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 238
حسن بن عمار می گوید: روزی نزد ((زهری)) رفتم ، بعد از آنکه نقل حدیث را برای مردم ترک گفته بود، و به او گفتم : احادیثی که شنیده ای برای من بازگو، به من گفت : مگر تو نمی دانی که من دیگر برای کسی حدیث نقل نمی کنم ! گفتم بهر حال یا تو برای من حدیث بگو یا من برای تو حدیث نقل می کنم ، گفت : تو حدیث بگو! گفتم : از علی (علیه السلام) نقل شده که می فرمود: ((ما اخذ الله علی اهل الجهل ان یتعلموا حتی اخذ علی اهل العلم ان یعلموا))؛ خداوند پیش از آنکه از افراد نادان پیمان بگیرد که دنبال علم و دانش بروند از علماء و دانشمندان پیمان گرفته است که به آنها علم بیاموزند))!

هنگامی که این حدیث تکان دهنده را برای او خواندم ، سکوت خود را شکست و گفت : اکنون بشنو تا برای تو بگویم و در همان مجلس ، چهل حدیث برای من روایت کرد!
برای اطلاع بیشتر از خیانت دانشمندان اهل کتاب ، به آیات 79 و 174 سوره بقره و آیات 71 تا 77 سوره آل عمران مراجعه شود. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 239
آیه 188 - 189
آیه و ترجمه
لا تحْسبنَّ الَّذِینَ یَفْرَحُونَ بِمَا أَتَوا وَّ یحِبُّونَ أَن یحْمَدُوا بمَا لَمْ یَفْعَلُوا فَلا تحْسبَنهُم بِمَفَازَةٍ مِّنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ(188)
وَ للَّهِ مُلْک السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ اللَّهُ عَلی کلِّ شىْءٍ قَدِیرٌ(189)
ترجمه :
188 - گمان مبر آنها که از اعمال (زشت) خود خوشحال می شوند و دوست دارند در برابر کار (نیکی) که انجام نداده اند مورد ستایش قرار گیرند از عذاب (الهی) برکنارند، (بلکه) برای آنها عذاب دردناکی است .
189 - و حکومت آسمانها و زمین از آن خدا است و خدا بر همه چیز توانا است .
شان نزول :
محدثان و مفسران شاءن نزولهای متعددی برای آیه فوق نقل کرده اند، از جمله اینکه جمعی از یهود به هنگامی که آیات کتب آسمانی خویش را تحریف و کتمان می کردند و به گمان خود، از این رهگذر نتیجه می گرفتند، از این عمل خود بسیار شاد و مسرور بودند، و در عین حال دوست می داشتند که مردم آنها را عالم و دانشمند و حامی دین و وظیفه شناس بدانند، آیه فوق نازل شد، و به پندار غلط آنها پاسخ گفت .
بعضی دیگر گفته اند: آیه درباره منافقان است ، هنگامی که یکی از جنگهای اسلامی پیش می آمد، آنها با انواع بهانه ها، از شرکت در میدان جنگ خودداری می کردند، و به هنگامی که جنگجویان ، از جهاد بر می گشتند، قسم یاد می کردند، که اگر عذر نمی داشتند، هرگز جهاد را ترک نمی گفتند، و با اینحال انتظار داشتند که در برابر ((کار ناکرده)) مانند مجاهدان فداکار، مورد تحسین قرار گیرند!! آیه نازل شد و به این توقع نابجا پاسخ گفت . تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 240
تفسیر :
از خود راضی ها
افراد زشتکار دو دسته اند: دسته ای براستی از عمل خود شرمنده اند، و روی طغیان غرائز، مرتکب زشتی ها و گناهان می شوند. نجات این دسته ، بسیار آسان است ، زیرا همیشه بعد از انجام گناه پشیمان شده ، مورد

سرزنش وجدان بیدارشان قرار می گیرند.
ولی دسته دیگری هستند، نه تنها احساس شرمندگی نمی کنند، بلکه به قدری مغرور و از خود راضی هستند، که از اعمال زشت و ننگینشان خوشحالند و حتی بان مباهات می کنند، و از آن بالاتر، مایل هستند، که مردم ، آنها را نسبت باعمال نیکی که هرگز انجام نداده اند، مدح و تمجید، کنند. آیه فوق می گوید: ((گمان مبرید، که این گونه اشخاص که از اعمال زشت خود خوشحالند، و دوست می دارند، در برابر آنچه انجام نداده اند، از آنها تقدیر شود از عذاب پروردگار بدورند، و نجات خواهند یافت)) (لا تحسبن الذین یفرحون بما اتوا و یحبون ان یحمدوا بما لم یفعلوا فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب).
بلکه نجات برای کسانی است ، که حداقل ، از کار بد خود شرمنده اند و از اینکه کار نیکی نکرده اند، پشیمانند.
در پایان آیه می گوید: ((نه تنها این گونه اشخاص از خود راضی و مغرور اهل نجات نیستند، بلکه ((عذاب دردناکی در انتظار آنها است)) (و لهم عذاب الیم). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 241
از این آیه ممکن است ، استفاده شود که فرح و سرور در برابر کار نیکی که انسان توفیق انجام آنرا یافته (اگر به صورت معتدل باشد، و مایه غرور و خودپسندی نگردد) نکوهیده نیست . و همچنین علاقه به تشویق و تقدیر، در برابر کارهای نیکی که انجام شده ، آنهم اگر در حد اعتدال باشد و انگیزه اعمال او نباشد مذموم نخواهد بود، زیرا اینها غریزی انسان است .
اما با اینحال ، دوستان خدا و افرادی که در سطوح عالی ایمان قرار دارند، حتی از چنان سرور و چنین تقدیری خود را بدور می دارند.
آنها همواره ، اعمال خود را ناچیز و کمتر از میزان لازم می بینند، و خود را مقصر در برابر عظمت پروردگار، احساس می کنند.
ضمنا تصور نشود، که آیه فوق مخصوص به منافقانی است که در صدر اسلام بوده اند، و یا مانند آنها، بلکه ، همه افرادی که ، در عصر و زمان ما، در شرائط مختلف اجتماعی قرار دارند و از اعمال زشت خود شادند، و یا مردم را تحریک می کنند که آنها را، با قلم ، یا سخن ، در برابر اعمالی که انجام نداده اند، تقدیر کنند، همگی مشمول این آیه اند.
این چنین افراد، نه تنها عذاب دردناک جهان دیگر، در انتظارشان است ، بلکه ، در زندگی این جهان نیز، گرفتار خشم مردم ، و جدائی از خلق خدا، و انواع نابسامانیها، خواهند شد.
در آیه بشارتی است ، برای مؤ منان و تهدیدی است ، برای کافران ، می فرماید:((خداوند، مالک آسمانها و زمین است ، و او بر همه چیز قادر است)) (و لله ملک السموات و الارض و الله علی کل شی ء قدیر). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 242

یعنی دلیلی ندارد که مؤ منان برای پیشرفت خود از راههای انحرافی وارد شوند، و بکاری که انجام نداده اند تشویق گردند، آنها می توانند در پرتو قدرت خداوند آسمان و زمین ، با استفاده کردن از طرق مشروع و صحیح به پیشروی خود ادامه دهند، و نیز افراد بدکار و منافق که می خواهند با استفاده از این طرق انحرافی بجائی برسند، تصور نکنند، که از مجازات پروردگاری که بر تمام هستی حکومت می کند، نجات خواهند یافت . آل عمران

تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 243

آیه 190 - 194

آیه و ترجمه

إِنَّ فی خَلْقِ السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ اخْتِلَفِ الَّیْلِ وَ النهَارِ لاَیَتٍ لاُولی اَلاَلْبَبِ(190)

الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللَّهَ قِیَماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ وَ یَتَفَکرُونَ فی خَلْقِ السمَوَتِ وَ الاَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْت هَذَا بَطِلاً سبْحَنَک فَقِنَا عَذَاب النَّارِ(191)

رَبَّنَا إِنَّک مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَیْتَهُ وَ مَا لِلظلِمِینَ مِنْ أَنصارٍ(192)

رَّبَّنَا إِنَّنَا سمِعْنَا مُنَادِیاً یُنَادِی لِلایمَنِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّکُمْ فَئَامَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَ کفِّرْ عَنَّا سیِّئَاتِنَا وَ تَوَفَّنَا مَعَ اَلاَبْرَارِ(193)

رَبَّنَا وَ ءَاتِنَا مَا وَعَدتَّنَا عَلی رُسلِک وَ لا تخْزِنَا یَوْمَ الْقِیَمَةِ إِنَّک لا تخْلِف الْمِیعَادَ(194)

ترجمه :

190 - مسلما در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و رفت شب و روز، نشانه های (روشنی) برای صاحبان خرد و عقل است .

191 - همانها که خدا را در حال ایستادن و نشستن و آنگاه که بر پهلو خوابیده اند، یاد می کنند، و در اسرار آفرینش آسمانها و زمین می اندیشند، (و می گویند) بار الها این را بیهوده نیافریدهای ، منزهی تو، ما را از عذاب آتش نگاه دار.

192 - پروردگارا، هر که را تو (به خاطر اعمالش) به آتش افکنی ، او را خوار و رسوا ساخته ای ، و این چنین افراد ستمگر هیچ یاوری نیست .

تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 244

193 - پروردگارا، ما صدای منادی توحید را شنیدیم ، که دعوت می کرد به پروردگار خود ایمان بیاورید و ما ایمان آوردیم ، (اکنون که چنین است) پروردگارا، گناهان ما را ببخش ، و ما را با نیکان (و در مسیر آنها) بمیران !

194 - پروردگارا، آنچه را به وسیله پیامبران ما را وعده فرمودی ، به ما مرحمت کن ، و ما را در روز رستاخیز رسوا مگردان ، زیرا تو هیچگاه از وعده خود تخلف نمی کنی .

تفسیر :

روشن ترین راه خداشناسی
آیات قرآن تنها برای خواندن نیست ، بلکه برای فهم و درک مردم نازل شده و تلاوت و خواندن آیات مقدمه ای است ، برای اندیشیدن ، لذا در آیه فوق نخست اشاره به عظمت آفرینش آسمان و زمین کرده و می گوید: ((در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز نشانه های روشنی برای صاحبان خرد و اندیشمندان است (ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لایات لاولی الالباب).
و به این ترتیب مردم را به اندیشه در این آفرینش بزرگ جلب و جذب می کند، تا هر کس به اندازه پیمانه استعداد و تفکرش از این اقیانوس بیکران . سهمی ببرد و از سرچشمه صاف اسرار آفرینش سیراب گردد. و براستی ، جهان آفرینش ، و نقشه ای بدیع و طرحهای زیبا و دل انگیز آن و نظامات خیره کننده ای که بر آنها حکومت می کند کتاب فوق العاده بزرگی است که هر حرف و کلمه آن دلیل بسیار روشن ، بر وجود و یکتائی آفریدگار جهان است . تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 245
(الذین یذکرون الله قیاما و قعودا نقشه و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض).
نقشه دلربا و شگفت انگیزی که ، در گوشه و کنار این جهان و در پهنه هستی به چشم می خورد آنچنان قلوب صاحبان خرد را بخود جذب می کند، که در جمیع حالات خود، چه ایستاده و چه نشسته و یا در حالی که در بستر آرمیده ، و به پهلو خوابیده اند بیاد پدید آورنده این نظام و اسرار شگرف آن می باشند، و لذا در آیه فوق می فرماید: ((خردمندان آنها هستند که خدا را در حال قیام و قعود و آنگاه که بر پهلو خوابیده اند یاد می کنند و در اسرار آسمانها و زمین می اندیشند)) (ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار لایات لاولی الالباب).
یعنی همیشه و در همه حال غرق این تفکر حیات بخشند.
در این آیه نخست اشاره به ذکر و سپس اشاره به فکر شده است یعنی تنها یادآوری خدا کافی نیست ، آنگاه این یادآوری ثمرات ارزنده ای خواهد داشت که آمیخته با تفکر باشد همانطور که تفکر در خلقت آسمان و زمین اگر آمیخته ، با یاد خدا نباشد، نیز بجائی نمی رسد چه بسیارند دانشمندانی که در مطالعات فلکی خود و تفکر مربوط به خلقت کرات آسمانی این نظام شگفت انگیز را می بینند اما چون بیاد خدا نیستند، و عینک توحید بر چشم ندارند و از زاویه شناسائی مبداء هستی به آنها نگاه نمی کنند، از آن نتیجه لازم تربیتی و انسانی را نمی گیرند.
همانند کسی که غذائی می خورد که تنها جسم او را قوی می کند، و در تقویت اندیشه و فکر و روح او اثری ندارد. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 246

تفکر و اندیشه ، در اسرار آفرینش و زمین به انسان آگاهی خاصی می دهد، و نخستین اثر آن توجه به بیهوده نبودن خلقت است ، زیرا جائی که انسان در هر موجود کوچکی ، از این جهان بزرگ هدفی می بیند، آیا می تواند باور کند، که مجموعه جهان ، بی هدف باشد، در ساختمان مخصوص اعضای پیکر یک گیاه ، هدفهای روشنی می بینیم ، قلب انسان و حفره ها و دریچه های آن هر کدام برنامه و هدفی دارند، ساختمان طبقات چشم هر کدام بخاطر منظوری است ، حتی مژه ها و ناخنها هر یک ، نقشی معین بر عهده دارند. آیا ممکن است ذرات یک موجود، هر کدام دارای هدف خاصی باشد، اما مجموعه آن ، مطلقا، هدفی نداشته باشد؟!
لذا خردمندان ، با توجه به این حقیقت ، این زمزمه را سر می دهند که : ((خداوندا! این دستگاه با عظمت را بیهوده ، نیافریدی)) (ربنا ما خلقت هذا باطلا).
بار الها! این جهان بی نهایت بزرگ و این نظام شگفت انگیز همه روی حکمت و مصلحت و هدف صحیح آفریده شده اند، همگی نشانه وحدانیت تو است و تو از کردار عبث و بیهوده منزهی .
صاحبان عقل و خرد پس از اعتراف به وجود هدف در آفرینش بلافاصله ، بیاد آفرینش خود می افتند و می فهمند انسان که میوه این جهان هستی می باشد، بیهوده آفریده نشده است و هدفی جز تربیت و پرورش و تکامل وی در کار نبوده او تنها برای زندگی زودگذر و کم ارزش این جهان آفریده نشده است بلکه سرای دیگر در پیش دارد که در آنجا پاداش و کیفر اعمال در برابر او قرار می گیرد، در این موقع متوجه مسئولیتهای خود می شوند، و از خدا تقاضای توفیق انجام آنها را می طلبند، تا از کیفر او در امان باشند و لذا می گویند خداوندا! ((تو منزه و پاکی ما را از عذاب آتش نگاهدار)) (سبحانک فقنا عذاب النار). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 247
بار الها هر که را تو (بر اثر اعمالش) بدوزخ افکنی او را خوار و رسوا ساخته ای ، و این گونه افراد ستمگر، یاوری ندارند)) (سبحانک فقنا عذاب النار).(ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته).
از این جمله استفاده می شود، که خردمندان بیش از آنچه از آتش دوزخ می ترسند از رسوائی وحشت دارند، و همین است حال افراد با شخصیت ، آنها حاضرند همه گونه رنج و ناراحتی را تحمل کنند اما حیثیت و آبروی آنها محفوظ بماند. بنابراین دردناک ترین عذاب رستاخیز، برای این دسته همان رسوائی در پیشگاه خدا، و بندگان خدا است .
نکته ای که در جمله ((ما للظالمین من انصار)) نهفته است این است که : خردمندان ، پس از آشنائی با اهداف تربیتی انسان به این حقیقت می رسند که تنها وسیله پیروزی و نجات انسان اعمال و کردار اوست ، و بنابراین افراد ستمگر نمی توانند یاوری داشته باشند. زیرا یاور اصلی را

که عمل پاک است از دست داده اند و تکیه روی کلمه ظلم یا بخاطر اهمیت این گناه از میان گناهان است و یا به خاطر آنست که تمام گناهان بازگشت به ظلم و ستم بر خویشتن می کند.
البته این آیه منافاتی با مساءله شفاعت (به معنی صحیح) ندارد، زیرا همانطور که در بحث شفاعت گفتیم ، شفاعت ، نیاز به آمادگی خاصی در شفاعت شونده دارد، و این آمادگی ، در پرتو پارهای از اعمال نیک پیدا می شود.
صاحبان عقل و خرد، پس از دریافت هدف آفرینش ، به این نکته نیز متوجه می شوند، که این راه پر فراز و نشیب را بدون رهبران الهی ، هرگز نمی توانند بپیمایند. به همین دلیل همواره مترصد شنیدن صدای منادیان ایمان و راستین هستند و تا نخستین ندای آنها را بشنوند به سرعت به سوی آنها می شتابند، تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 248
پس از کنجکاوی و بررسی لازم دعوت آنها را پاسخ می گویند، و با تمام وجود خود، ایمان می آورند. و لذا به پیشگاه پروردگار خود، عرض می کنند: ((بار الها! ما صدای ، منادی توحید
را شنیدیم که ما را دعوت به سوی ایمان می کرد، و به دنبال آن ایمان آوردیم)) (ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فامنا).
بار الها اکنون که چنین است و ما با تمام وجود خود ایمان آوردیم ، اما از آنجا که در معرض وزش طوفان های شدید غرائز گوناگون قرار داریم ، گاهی لغزشهائی از ما سر می زند و مرتکب گناهانی می شویم ، ((خداوندا! ما را ببخش و گناهان ما را بیامرز و لغزشهای ما را پوشیده دار و ما را با نیکان و در راه و رسم آنان ، بمیران . (ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا و توفنا مع الابرار).
آنها آنچنان به اجتماع انسانی پیوسته اند و از تکروی و فردپرستی ، بیزارند که از خدا می خواهند نه تنها حیات و زندگی آنها با نیکان و پاکان باشد، بلکه مرگ آنها، اعم از مرگ طبیعی یا شهادت در راه خدا در جمع نیکان و با راه و رسم آنها صورت گیرد، که مردن در میان جمع بدان مرگی مضاعف است .
در اینجا سؤ الی پیش می اید که با تقاضای آمرزش گناهان ، پوشیدن سیئات و بخشش آنها چه معنی دارد؟
با توجه به سایر آیات قرآن پاسخ این سؤ ال روشن می شود، زیرا از آیه 31 سوره نساء ((ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم ؛ اگر از گناهان کبیره دوری کنید ما سیئات شما را می پوشانیم و از بین می بریم چنین استفاده می شود که سیئات به گناهان صغیره گفته می شود بنابراین خردمندان نخست از خدا تقاضای عفو از لغزشهای بزرگ می کنند و به دنبال آن تقاضای از بین رفتن آثار گناهان صغیره دارند. تفسیر نمونه ،

جلد 3، صفحه 249
آنها در آخرین مرحله و پس از پیمودن راه توحید و ایمان به رستاخیز و اجابت دعوت پیامبران و انجام وظائف و مسئولیتهای خویش از خدای خود تقاضا می کنند و می گویند اکنون که ما به پیمان خویش وفا کردیم ((بار الها آنچه را تو به وسیله پیامبران وعده فرمودی و مژده دادی به ما مرحمت کن ، و ما را در روز رستاخیز رسوا مگردان زیرا تو هر چه را وعده دهی تخلف ناپذیر است)) (ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسلک و لا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد).
المیعاد).
تکیه کردن روی عنوان ((رسوا نشدن)) بار دیگر این حقیقت را تاءکید می کند که آنها به خاطر اهمیتی که برای شخصیت خویش قائلند، رسوائی را از دردناکترین مجازاتها می دانند و لذا انگشت روی آن می گذارند.
از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: هر کسی را کار مهمی پیش آید پنج بار بگوید ((ربنا)) خداوند او را از آنچه می ترسد رهائی می بخشد و به آنچه امید دارد نائل می گرداند عرض کردند چگونه پنج بار ((ربنا)) بگوید فرمود این آیات را که مشتمل بر پنج ((ربنا)) است بخواند و به دنبال آن اجابت پروردگار است زیرا می فرماید: ((فاستجاب لهم ربهم ...))
ناگفته پیداست که تاءثیر واقعی و عمیق این آیات در صورتی است که زبان انسان در آن هماهنگ با دل و عمل انسان باشد، و مضمون آیات که طرز تفکر خردمندان و عشق و علاقه آنها را به خدا و توجه آنها را به مسئولیتها و انجام اعمال نیک می رساند در جان آنها جایگزین شود، و همان حال خضوع و خشوع را پیدا کنند که خردمندان با ایمان ، به هنگام مناجات با خدای خود، پیدا می کردند.
اهمیت آیات تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 250
تمام آیات قرآن دارای اهمیت است ، زیرا همگی کلام خداست ، و برای تربیت و نجات بشریت نازل شده است ، ولی در میان آنها بعضی درخشندگی خاصی دارد، از جمله پنج آیه فوق از فرازهای تکان دهنده قرآن است ، که مجموعهای از معارف دینی آمیخته با لحن لطیف مناجات و نیایش ، در شکل یک نغمه آسمانی می باشد، و لذا در احادیث و روایات اهمیت خاصی باین آیات داده شده است .
عطاء بن ابی ریاح می گوید: روزی نزد عایشه رفتم ، از او پرسیدم ، شگفت انگیزترین چیزی که در عمرت از پیامبر اسلام ، دیدی چه بود او گفت کار پیامبر همه اش شگفت انگیز بود. ولی از همه عجیب تر اینکه : شبی از شبها که پیامبر در منزل من بود باستراحت پرداخت ، هنوز آرام نگرفته بود، از جا برخاست و لباس پوشید و وضو گرفت و بنماز ایستاد. و

آنقدر در حال نماز و در جذبه خاص الهی اشک ریخت ، که جلو لباسش از اشک چشمش تر شد، سپس سر به سجده نهاد، و چندان گریست که زمین از اشک چشمش تر شد. و همچنان تا طلوع صبح منقلب و گریان بود، هنگامیکه ((بلال)) او را به نماز صبح خواند، پیامبر را گریان دید. عرض کرد چرا چنین گریانید؟ شما که مشمول لطف خدا هستید؟ فرمود: ((افلا اکون لله عبدا شکورا؛ آیا نباید بنده شکرگزار خدا باشم چرا نگریم ؟ خداوند در شبی که گذشت ، آیات تکان دهنده ای بر من نازل کرده است . و سپس شروع بخواندن پنج آیه فوق کرد. و در پایان فرمود: ((ویل لمن قرئها و لم یتفکر فیها؛ وای به حال آنکس که آنها را بخواند و در آنها نیندیشد)).
جمله اخیر که افراد را با تاءکید فراوان به تفکر هنگام تلاوت این آیات امر می کند، در روایات متعددی به عبارات گوناگون نقل شده است .
در روایتی از علی (علیه السلام) نقل شده که پیامبر خدا هر گاه ، برای نماز شب بر می خاست نخست مسواک می کرد، و سپس نظری به آسمان می افکند، و این آیات را زمزمه می نمود. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 251
در روایات اهل بیت نیز دستور داده شده که هر کس برای نماز شب برمی خیزد این آیات را تلاوت کند.
نوف بکالی ، که از یاران خاص علی (علیه السلام) بود، می گوید: شبی در خدمتش بودم ، هنوز چشم مرا خواب فرا نگرفته بود، دیدم امام برخاست ، و شروع به - خواندن این آیات کرده ، سپس مرا صدا زد و گفت : ای نوف ! خوابی ، یا بیدار؟ عرض کردم بیدارم و صحنه آسمان را تماشا می کنم فرمود: خوشا آنان که آلودگی های زمین را نپذیرفتند و به این راه آسمان ، پیش رفتند (از چهار دیوار عالم ماده بیرون پریدند و روح بلند آنها ملکوت آسمانها را سیر می کند). آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 252
آیه 195
آیه و ترجمه
فَاستَجَاب لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنی لا أُضِیعُ عَمَلَ عَمِلٍ مِّنکُم مِّن ذَکَرٍ أَوْ أُنثی بَعْضکُم مِّن بَعْضٍ فَالَّذِینَ هَاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِن دِیَرِهِمْ وَ أُوذُوا فی سَبِیلی وَ قَتَلُوا وَ قُتِلُوا لاُکَفِّرَنَّ عَنهُمْ سیِّئَاتهِمْ وَ لاَدْخِلَنَّهُمْ جَنَّتٍ تجْرِی مِن تحْتهَا الاَنْهَرُ ثَوَاباً مِّنْ عِندِ اللَّهِ وَ اللَّهُ عِندَهُ حُسنُ الثَّوَابِ(195)
ترجمه :
195 - خداوند درخواست آنها (صاحبان خرد که درخواستهای آنها در آیات سابق گذشت) را پذیرفت (و فرمود) من عمل هیچ عمل کننده ای از شما را، خواه زن باشد یا مرد ضایع نخواهم کرد، شما همگی همنوعید و از

جنس یکدیگر، آنها که در راه خدا هجرت کردند، و از خانه های خود بیرون رانده شدند، و در راه من آزار دیدند، و جنگ کردند و کشته شدند سوگند یاد می کنم ، که گناهان آنها را می بخشم ، و آنها را در بهشتهائی که از زیر درختان آن نهرها جاری است ، وارد می کنم ، این پاداشی است از طرف خداوند، و بهترین پاداشها نزد پروردگار است .
شان نزول :
آیات پیشین درباره صاحبان عقل و خرد، و نتیجه اعمال آنها می باشد و شروع آیه با فاء تفریع روشنترین دلیل این پیوند است ، با این حال شاءن نزولهایی برای آیه در روایات و کلمات مفسران آمده است که البته منافاتی با پیوستگی آیه با آیات قبل ندارد.
از جمله نقل شده است که ام سلمه (یکی از همسران رسول خدا) خدمت پیامبر صلی اللّه علیه و آله عرض کرد: در قرآن از جهاد و هجرت و فداکاری مردان ، فراوان بحث شده ،
شده ، آیا زنان هم در این قسمت سهمی دارند؟
آیه فوق نازل شد و به این سؤ ال پاسخ گفت . تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 253
و نیز نقل شده که علی (علیه السلام) هنگامی که با فواطم (فاطمه بنت اسد و فاطمه دختر پیامبر و فاطمه دختر زبیر) از مکه بمدینه هجرت کرد، و ام ایمن یکی دیگر از زنان با ایمان در بین راه نیز به آنها پیوست ، آیه فوق نازل گردید.
همانطور که اشاره کردیم وجود این شاءن نزولها برای آیه فوق منافاتی با پیوستگی آن با آیات قبل ندارد همانطور که بین این دو شاءن نزول نیز منافاتی نیست .
تفسیر :
نتیجه برنامه خردمندان
در پنج آیه گذشته ، فشردهای از ایمان و برنامه های عملی و درخواست های صاحبان فکر و خرد و نیایشهای آنها بیان شد، در این آیه می فرماید: ((پروردگارشان ، بلا فاصله درخواست های آنها را اجابت می کند)) (فاستجاب لهم ربهم).
تعبیر به ((ربهم)) (پروردگارشان) حکایت از نهایت لطف و مرحمت پروردگار نسبت به آنان دارد.
سپس برای اینکه اشتباه نشود و ارتباط پیروزی و نجات آدمی با اعمال و کردار او قطع نگردد بلافاصله می فرماید: ((من هرگز عمل هیچ عمل کننده ای از شما را ضایع نمی کنم)) (انی لا اضیع عمل عامل منکم).
که در این جمله هم اشاره به اصل عمل شده و هم اشاره به عامل و کننده کار، تا معلوم شود که محور اصلی پذیرش و استجابت دعا، اعمال صالح

ناشی از ایمان است و درخواست هایی فورا به اجابت می رسد که بدرقه آن عمل صالح بوده باشد. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 254
سپس برای اینکه تصور نشود که این وعده الهی اختصاص به دسته معینی دارد صریحا می فرماید: ((این عمل کننده خواه مرد باشد یا زن تفاوتی نمی کند (من ذکر او انثی).
زیرا همه شما در آفرینش به یکدگر بستگی دارید ((بعضی از شما از بعض دیگر تولد یافته اید)) زنان از مردان و مردان از زنان . (بعضکم من بعض).
جمله ((بعضکم من بعض)) ممکن است اشاره به این باشد که شما همه پیروان یک آئین و طرفدار یک حقیقت هستید و با یکدگر همکاری دارید بنابراین دلیلی ندارد که خداوند، در میان شما تبعیض قائل شود.
سپس نتیجه گیری می شود که بنابراین تمام کسانی که در راه خدا هجرت کرده اند و از خانه و وطن خود بیرون رانده شده اند و در راه خدا آزار دیده اند و جهاد کردند و کشته دادند نخستین احسانی که از طرف خداوند در حق آنان خواهد شد این است که خداوند، قسم یاد کرده که گناهان آنها را خواهد بخشید و تحمل این شدائد و رنجها را کفاره گناهانشان قرار می دهد تا بکلی از گناه پاک شوند)) (فالذین هاجروا و اخرجوا من دیارهم و اوذوا فی سبیلی و قاتلوا و قتلوا لاکفرن عنهم سیئاتهم).
سپس می فرماید: علاوه بر اینکه گناهان آنها را می بخشم بطور مسلم ((آنها را در بهشتی جای می دهم که از زیر درختان آن ، نهرها در جریان است و مملو از انواع نعمتها است)) (و لادخلنهم جنات تجری من تحتها الانهار).
((این پاداشی است که به پاس فداکاری آنها از ناحیه خداوند، به آنها داده می شود و بهترین پاداشها و اجرها در نزد پروردگار است)) (ثوابا من عند الله و الله عنده حسن الثواب).
اشاره به اینکه پاداشهای الهی برای مردم این جهان بطور کامل قابل توصیف نیست همین اندازه باید بدانند که از هر پاداشی بالاتر است .
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 255
از آیه فوق بخوبی استفاده می شود که نخست باید در پرتو اعمال صالح از گناهان پاک شد سپس وارد بساط قرب پروردگار و بهشت و نعمتهای او گردید، زیرا در آغاز می فرماید: ((لاکفرن عنهم سیئاتهم)) و سپس ((و لادخلنهم جنات ...)) به عبارت دیگر بهشت جای پاکان است و تا کسی پاک نشود در آن راه نخواهد یافت .
ارزش معنوی مرد و زن
آیه فوق همانند آیات بسیار دیگر از قرآن مجید، زن و مرد را در پیشگاه خدا و در وصول به مقامات معنوی در شرائط مشابه یکسان می شمارد و هرگز اختلاف جنسیت و تفاوت ساختمان جسمانی و بدنبال آن پاره ای از

تفاوتها در مسئولیتهای اجتماعی را دلیل بر تفاوت میان این دو از نظر بدست آوردن تکامل انسانی نمی شمارد بلکه هر دو را از این نظر کاملا در یک سطح قرار می دهد و لذا آنها را با هم ذکر کرده است این موضوع درست به آن میماند که از نظر انضباط اداری یک نفر را بعنوان رئیس ، انتخاب می کنند و دیگری را بعنوان معاون و یا عضو، رئیس باید توانائی بیشتر و یا تجربه و اطلاعات وسیعتری در کار خود داشته باشد، ولی این تفاوت و سلسله مراتب هرگز دلیل بر این نیست که شخصیت انسانی و ارزش وجودی رئیس از معاون یا کارمندانش بیشتر است .
قرآن مجید با صراحت می گوید: ((و من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤ من فاولئک یدخلون الجنة یرزقون فیها بغیر حساب ؛ هر کس از مرد و زن عمل شایسته انجام دهد و ایمان داشته باشد داخل بهشت خواهد شد و بدون حساب ، روزی داده می شود (و از مواهب روحانی و جسمانی آن جهان برخوردار می گردد.
و در آیه دیگر می خوانیم ((من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤ من فلنحیینه حیوة طیبة و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون ؛ هر کس از مرد و زن عمل صالح انجام دهد و مؤ من باشد تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 256
به او حیات و زندگی پاکیزه ای می بخشیم و پاداش آنها را به نحو احسن خواهیم داد))
این آیات و آیات فراوان دیگر در عصر و زمانی نازل گردید که بسیاری از ملل دنیا در انسان بودن جنس زن تردید داشتند و آن را یک موجود نفرین شده ، و سرچشمه گناه و انحراف و مرگ می دانستند!
بسیاری از ملل پیشین حتی معتقد بودند که عبادات زن در پیشگاه خدا مقبول نیست . بسیاری از یونانیها زن را یک موجود پلید و از عمل شیطان می دانستند، رومیها و بعضی از یونانیها معتقد بودند که اصولا زن دارای روح انسانی نیست و بنابراین روح انسانی منحصرا در اختیار مردان است .
جالب اینکه تا همین اواخر علمای مسیحی در اسپانیا در این باره بحث می کردند که آیا زن مثل مرد، روح انسانی دارد و روح او بعد از مرگ جاودان خواهد ماند یا نه ؟ و پس از مباحثاتی به اینجا رسیدند که چون روح زن برزخی است میان روح انسان و حیوان ، جاویدان نیست بجز روح مریم !
از اینجا روشن می شود اینکه پاره ای از افراد بی اطلاع گاهی اسلام را متهم می کنند که اسلام دین مردها است نه زنها، چه اندازه از حقیقت دور است ، به طور کلی اگر در پارهای از قوانین اسلام به خاطر تفاوتهای جسمی و عاطفی که میان زن و مرد وجود دارد تفاوتهائی از نظر مسئولیتهای اجتماعی دیده می شود به هیچ وجه به ارزش معنوی زن لطمه نمی زند، و از این لحاظ زن و مرد با یکدیگر تفاوتی ندارند و درهای

سعادت به طور یکسان بروی هر دو باز است ، چنانکه در آیه مورد بحث خواندیم ((بعضکم من بعض)) همه از یک جنس و یک جامعه هستید. آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 257
آیه 196 - 197
آیه و ترجمه
لا یَغُرَّنَّکَ تَقَلُّبُ الَّذِینَ کَفَرُوا فی الْبِلَدِ(196)
مَتَعٌ قَلِیلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْس اَلْمِهَادُ(197)
ترجمه :
196 - رفت و آمد (پیروزمندانه) کافران در شهرها تو را نفریبد!
197 - این متاع ناچیزی است ، و سپس جایگاهشان دوزخ ، و چه بد جایگاهی است ؟!
شان نزول :
بسیاری از مشرکان مکه تجار پیشه بودند، و از این راه ثروت قابل ملاحظه ای به دست می آوردند، و در ناز و نعمت به سر می بردند، و نیز یهودیان مدینه در تجارت مهارت داشتند، و از سفرهای تجاری خود غالبا با دست پر باز می گشتند، در حالی که مسلمانان در آن زمان به خاطر شرائط خاص زندگی و از جمله مساءله مهاجرت از مکه به مدینه و محاصره اقتصادی از ناحیه دشمنان نیرومند، از نظر وضع مادی بسیار در زحمت بودند، و به عسرت زندگی می کردند، مقایسه این دو حالت این سؤ ال را برای بعضی طرح کرده بود که چرا افراد بی ایمان این چنین
در ناز و نعمتند، اما افراد با ایمان در رنج و عذاب ، و فقر و پریشانی زندگی می کنند؟ آیات فوق نازل شد و به این سؤ ال پاسخ گفت .
تفسیر :
یک سؤ ال ناراحت کننده
سؤ الی که در شان نزول بالا برای جمعی از مسلمانان عصر پیامبر، مطرح بود یک سؤ ال عمومی و همگانی برای بسیاری از مردم در هر عصر و زمان است ، تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 258
آنها غالبا زندگی مرفه و پر ناز و نعمت گردنکشان و طغیانگران و فراعنه و افراد بیبند و بار را، با زندگی پر مشقت جمعی از افراد با ایمان مقایسه می کنند و می گویند چرا آنها با آن همه جنایت و آلودگی زندگی مرفهای دارند، و اما اینها با داشتن ایمان و تقوی در سختی به سر می برند و گاهی این موضوع در افراد سست ایمان ایجاد شک و تردید می کند.
این سؤ ال اگر به دقت بررسی شود و عوامل مطلب در دو طرف تجزیه و تحلیل گردد، پاسخهای روشنی دارد، که آیه فوق به بعضی از آنها اشاره کرده است و با دقت و مطالعه ، به بعضی دیگر می توانیم دست یابیم .

آیه می گوید: ((رفت و آمد پیروزمندانه کافران در شهرهای مختلف هرگز تو را نفریبد)) (لا یغرنک تقلب الذین کفروا فی البلاد).
گرچه مخاطب در آیه شخص پیامبر است ولی روشن است که منظور عموم مسلمانان می باشند.
در آیه بعد می فرماید ((این پیروزیها و درآمدهای مادی بی قید و شرط، پیروزیهای زودگذر و اندک اند)) (متاع قلیل).
به دنبال این پیروزیها عواقب شوم و مسئولیتهای آن ، دامان آنها را خواهد گرفت و جایگاهشان دوزخ است چه جایگاه بد و آرامگاه نامناسبی . (ثم ماواهم جهنم و بئس المهاد).
آیه فوق در حقیقت اشاره به دو نکته می کند:
نخست ، اینکه بسیاری از پیروزیهای طغیانگران و ستمکاران ابعاد محدودی دارد، همانطور که محرومیتها و ناراحتیهای بسیاری از افراد با ایمان نیز محدود است ، نمونه زنده این موضوع را در وضع مسلمانان آغاز اسلام و دشمنان آنها می توانیم مشاهده کنیم ، حکومت اسلام چون در آن زمان به شکل نهالی نوخاسته بود، و از طرف دشمنان نیرومندی که همچون طوفان بر او می تاختند تهدید می شد تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 259
بسیار پر و بال بسته بود به خصوص اینکه مهاجرت مسلمانان مکه آنها را که در اقلیت بودند، به کلی از هستی ساقط کرده بود، و این وضع ، مخصوص آنها نبود، بلکه تمام طرفداران یک انقلاب بنیادی و روحانی در یک جامعه فاسد، یک دوران محرومیت شدید در پیش خواهند داشت .
ولی می دانیم که این وضع زیاد طولانی نشد، حکومت اسلام ریشه های محکمی پیدا کرد و شاخه های آن نیرومند و قوی شد، سیل ثروت به کشور اسلام سرازیر شد و دشمنان سرسخت که در ناز و نعمت بودند به خاک سیاه نشستند، این همان چیزی است که با جمله ((متاع قلیل)) در آیه به آن اشاره شده است .
دیگر اینکه موفقیتهای مادی جمعی از افراد بی ایمان بر اثر این است که در جمع آوری ثروت هیچ گونه قید و شرطی برای خود قائل نیستند، و از هر طریقی خواه مشروع یا نا مشروع و حتی با مکیدن خون بینوایان برای خود ثروت اندوزی می کنند، در حالیکه مؤ منان برای رعایت اصول حق و عدالت محدودیتهائی دارند و باید هم داشته باشند، بنابراین نمی توان حال این دو را با هم مقایسه کرد، اینها احساس مسئولیت می کنند در حالیکه آنها هیچگونه مسئولیتی برای خود احساس نمی کنند، و از آنجا که عالم ، عالم اختیار و آزادی اراده است ، خداوند هر دو دسته را آزاد گذاشته تا سرانجام ، هر یک به نتیجه اعمال خود برسند. و این همان است که در آیه فوق به آن اشاره شده : ((ثم ماءیهم جهنم و بئس المهاد)).
نقاط ضعف و قوت

یکی دیگر از علل پیشرفت بعضی از افراد بی ایمان و عقب ماندگی جمعی از مؤ منان این است که دسته اول در عین نداشتن ایمان گاهی نقاط قوتی دارند که در پرتو آن پیروزیهای چشمگیری بدست می آورند، و دسته دوم در عین داشتن ایمان نقاط ضعفی دارند که همان موجب عقب افتادگی آنان می شود.
مثلا: افرادی را می شناسیم که در عین بیگانگی از خدا در کارهای زندگی
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 260
جدی ، مصمم و دارای پشتکار و استقامت و هماهنگی با یکدیگر و آگاهی از وضع زمان هستند.
این افراد، در زندگی مادی مسلما پیروزیهایی به دست می آورند، و در حقیقت یک سلسله از برنامه های اصیل دینی را بدون استناد به دین پیاده می کنند. در مقابل افرادی هستند که پایبند به عقاید مذهبی هستند، ولی بسیاری از دستورات عملی آنرا فراموش کرده اند آنها افرادی بی حال ، کم شهامت ، فاقد استقامت و پشتکار و کاملا پراکنده و از هم جدا می باشند، مسلما آنها در زندگی مواجه با شکستهای پی در پی می شوند. ولی این شکستها نه به خاطر ایمان آنهاست ، بلکه به خاطر نقاط ضعفی است که دارند، آنها گاهی چنین تصور می کنند که تنها با خواندن نماز و گرفتن روزه باید در همه کارها پیروز شوند در حالیکه دین یک سلسله برنامه های عملی برای پیشرفت در زندگی آورده که فراموش کردن آنها با شکست و ناکامی همراه است .
خلاصه هر یک از این دو دسته دارای نقاط ضعف و نقاط قوتی هستند، که هر کدام از اینها آثاری دارد منتهی هنگام محاسبه گاهی این آثار به یکدیگر اشتباه می شوند.
مثلا: فرد بی ایمانی دارای جدیت و پشتکار است ، چون بی ایمان است آرامش دل و جان و هدف عالی انسانی و عواطف پاک مردمی ندارد، اما چون جدی و با استقامت است در زندگی مادی پیش می رود.
در اینجا بعضی سؤ ال می کنند که چرا این فرد بی ایمان در زندگی پیروز شده ؟ مثل اینکه خیال می کنند عامل پیروزی چیز دیگری بوده است . این موضوع ، هم درباره یک فرد صادق است ، و هم می توان آنرا در سطح یک کشور نیز پیاده کرد.
ضمنا عوامل سه گانه ای که برای پیروزی افراد بی ایمان و شکست بعضی از افراد با ایمان گفته شد، همه در یک جا صدق نمی کند بلکه هر کدام مخصوص به موردی است . آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 261
آیه 198
آیه و ترجمه

لَكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّتٌ تجْرِى مِن تحْتِهَا الاَنْهَرُ خَلِدِينَ فِيهَا نُزُلاً مِّنْ عِندِ اللَّهِ وَ مَا عِندَ اللَّهِ خَيرٌ لِّلاَبْرَارِ(198)
ترجمه :
198 - ولی آنها که (ایمان دارند، و) از پروردگارشان می پرهیزند، برای آنها باغهایی از بهشت است ، که از زیر درختان آن نهرها جریان دارد، و همیشه در آن خواهند بود، این ، نخستین ، پذیرایی است که از خداوند به آنها می رسد، و آنچه در نزد خدا است ، برای نیکان بهتر است .
تفسیر :
در آیه قبل سرانجام افراد بی ایمان تشریح شده بود، و در این آیه پایان کار پرهیزکاران بیان می گردد، می فرماید: ((ولی آنها که پرهیزکاری پیشه کردند (و برای رسیدن به سرمایه های مادی موازین حق و عدالت را در نظر گرفتند، و یا به خاطر ایمان به خدا از وطنهای خود آواره شدند و در محاصره اجتماعی و اقتصادی قرار گرفتند) در برابر این مشکلات ، خداوند باغهایی از بهشت در اختیار آنان می گذارد که نهرهای آب از زیر درختان آن جاری است و جاودانه در آن می مانند)) (لکن الذین اتقوا ربهم لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها).
سپس می افزاید: ((باغهای بهشت با آن همه مواهب مادی نخستین وسیله پذیرایی از پرهیزکاران می باشد))(نزلا من عند الله).
((نزل)) در لغت به معنای چیزی است که برای پذیرایی میهمان آماده می شود و بعضی گفته اند نخستین چیزی است که به وسیله آن از مهمان پذیرایی می شود - همانند شربت یا میوه ای است که در آغاز ورود برای میهمان می آورند.
و اما پذیرایی مهمتر و عالیتر همان نعمتهای روحانی و معنوی است که در پایان آیه به آن اشاره شده ، می فرماید: ((آنچه در نزد خداست برای نیکان بهتر است)) (و ما عند الله خیر للابرار). آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 262
آیه 199
آیه و ترجمه
وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكتَبِ لَمَن يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيهِمْ خَشِعِينَ للَّهِ لا يَشترُونَ بِئَايَتِ اللَّهِ ثَمَناً قَلِيلاً أُولَئک لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سرِيعُ الْحِسابِ(199)
ترجمه :
199 - و از اهل کتاب ، کسانی هستند که به خدا، و آنچه بر شما نازل شده ، و آنچه بر خود آنان نازل گردیده ، ایمان دارند؛ در برابر (فرمان) خدا خاضعند؛ و آیات خدا را به بهای ناچیزی نمی فروشند. پاداش آنها، نزد پروردگارشان است . خداوند، سریع الحساب است . (تمام اعمال نیک آنها

را به سرعت حساب می کند، و پاداش می دهد.)
شان نزول :
این آیه به گفته بیشتر مفسران درباره مؤ منان اهل کتاب است ، آنهایی که دست از تعصبهای ناروا برداشتند و به صفوف مسلمانان پیوستند، که تعداد قابل ملاحظه ای از مسیحیان و یهود را تشکیل می دادند. ولی به عقیده جمعی از مفسران ، آیه در مورد نجاشی زمامدار رعیت پرور حبشه نازل گردید، اگر چه مفهوم آن یک مفهوم وسیع است .
در سال نهم هجری در ماه رجب نجاشی وفات یافت ، خبر درگذشت او با یک الهام الهی در همان روز به پیامبر رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله به مسلمانان فرمود: یکی از برادران شما در خارج از سرزمین حجاز از دنیا رفته است ، حاضر شوید تا به پاس خدماتی که در حق مسلمانان کرده است بر او نماز گذاریم ، بعضی سؤ ال کردند او کیست ؟ فرمود: نجاشی ، آنگاه به اتفاق مسلمانان به قبرستان بقیع آمد، و از دور بر او نمازگذاشت و برای او طلب آمرزش کرد و به یاران خود دستور داد آنها نیز چنین کنند. بعضی از منافقان گفتند محمد صلی اللّه علیه و آله بر مرد کافری که هرگز او را ندیده است نماز می گذارد، و حال آنکه آئین او را نپذیرفته است ، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 263
گفت .
از این روایت استفاده می شود که نجاشی اسلام را بطور کامل پذیرفته بود اگر چه به آن تظاهر نمی کرد.
تفسیر :
اهل کتاب همه یکسان نیستند
سابقا گفتیم قرآن در بحثهایی که پیرامون مذاهب دیگر می کند، هیچ گه همه را به یک چشم نمی نگرد و رنگ ضدیت با نژاد و جمعیتی به خود نمی گیرد، بلکه داوری او بر اساس برنامه های آنهاست ، و لذا سهم اقلیتهای باایمان و درستکاری را که در میان یک اکثریت گمراه هستند فراموش نمی کند. در اینجا نیز بعد از سرزنش بسیاری از اهل کتاب به خاطر کتمان آیات خداوند و طغیان و سرکشی آنها، که در آیات سابق به آن اشاره شد، سخن از اقلیتی به میان می آورد که دعوت پیغمبر را اجابت کردند، و برای آنها پنج صفت ممتاز بیان می کند:
1 - ((آنها کسانی هستند که از جان و دل به خدا ایمان می آورند)) (و ان من اهل الکتاب لمن یؤ من باللّه).
2 - ((آنها به قرآن و آنچه بر شما مسلمانان نازل شده است ، ایمان می آورند))(و ما انزل الیکم).
3 - ایمان آنها به پیامبر اسلام در حقیقت از ایمان واقعی به کتاب آسمانی

خودشان و بشاراتی که در آن آمده است سرچشمه می گیرد بنابراین : ((آنها به آنچه بر خودشان نازل شده ایمان دارند)) (و ما انزل الیهم).
4 - ((آنها در برابر فرمان خدا تسلیم و خاضعند (خاشعین لله).
و همین خضوع آنهاست که انگیزه ایمان واقعی شده و میان آنها و تعصبهای
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 264
جاهلانه ، جدایی افکنده است .
5 - ((آنها هرگز آیات الهی را به بهای ناچیز نمی فروشند)) (لا یشترون بایات الله ثمنا قلیلا).
آنها همانند بعضی از دانشمندان یهود که به خاطر حفظ موقعیت خود و ادامه حکومت بر آن جمعیت و گرفتن رشوه ها آیات خدا را تحریف می کردند نیستند، بدیهی است نه تنها به بهای ناچیز نمی فروشند، بلکه به هیچ بهایی نخواهند فروخت ، و اگر تنها اشاره به بهای ناچیز شده ، منظور این است که همانند آن دسته از دانشمندان دنیاپرست دون همت نیستند.
به علاوه اصولا در برابر آیات خدا انسان هر چیز دریافت کند بی ارزش است .
اینها با داشتن آن برنامه روشن و زنده و صفات عالی انسانی ((پاداش خود را در نزد پروردگار خواهند داشت)) (اولئک لهم اجرهم عند ربهم).
تعبیر به ((ربهم)) (پروردگارشان) اشاره به نهایت لطف و مرحمت پروردگار نسبت به آنها است ، و نیز اشاره به این است که خداوند آنها را در مسیر هدایت پرورش می دهد و یاری می کند.
در پایان آیه می فرماید: ((خداوند با سرعت حساب بندگان را رسیدگی می کند)) (ان الله سریع الحساب).
بنابراین نه نیکوکاران برای دریافت پاداش خود گرفتار مشکلی می شوند، و نه مجازات بدکاران به تاءخیر می افتد. این جمله ، هم بشارتی است به نیکوکاران و هم تهدیدی است برای بدکاران . آل عمران
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 265
آیه 200
آیه و ترجمه
یَأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا اصبرُوا وَ صابِرُوا وَ رَابِطوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ(200)
ترجمه :
200 - ای کسانی که ایمان آورده اید! (در برابر مشکلات و هوسها) استقامت کنید و در برابر دشمنان (نیز،) پایدار باشید و از مرزهای خود، مراقبت کنید و از خدا بپرهیزید، شاید رستگار شوید!
تفسیر :
این آیه آخرین آیه سوره آل عمران ، و محتوی یک برنامه جامع چهار ماده

ای برای عموم مسلمین است می باشد.
1 - نخست روی سخن را به همه مؤ منان کرده و به اولین ماده این برنامه اشاره می کند و می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید در برابر حوادث ایستادگی کنید)) (یا ایها الذین آمنوا اصبروا).
صبر و استقامت در برابر مشکلات و هوسها و حوادث ، در حقیقت ریشه اصلی هر گونه پیروزی مادی و معنوی را تشکیل می دهد، و هر چه درباره نقش و اهمیت آن در پیشرفتهای فردی و اجتماعی گفته شود کم است ، این همان چیزی است که علی (علیه السلام) در کلمات قصارش آنرا به منزله سر در برابر بدن معرفی کرده : ((ان الصبر من الایمان کالراءس من الجسد)).
2 - در مرحله دوم قرآن به افراد با ایمان دستور به استقامت در برابر دشمن می دهد و می فرماید: ((و در برابر دشمنان نیز استقامت به خرج دهید)) (و صابروا).
((صابروا)) از ((مصابره)) (از باب مفاعله) به معنی صبر و استقامت در برابر صبر تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 266
و استقامت دیگران است . بنابراین قرآن نخست به افراد با ایمان دستور استقامت می دهد (که هر گونه جهاد با نفس و مشکلات زندگی را شامل می شود) و در مرحله دوم دستور به استقامت در برابر دشمن می دهد، و این خود می رساند که تا ملتی در جهاد با نفس و اصلاح نقاط ضعف درونی پیروز نشود، پیروزی او بر دشمن ممکن نیست و بیشتر شکستهای ما در برابر دشمنان بخاطر شکست است که در جهاد با نفس و اصلاح نقاط ضعف خود دامنگیر ما شده است .
ضمنا از دستور ((صابروا)) استفاده می شود که هر قدر دشمن بر استقامت خود بیافزاید ما نیز باید بر پایداری و استقامت خود بیفزاییم .
3 - در جمله بعد به مسلمانان دستور آماده باش در برابر دشمن و مراقبت دائم از مرزها و سرحدات کشورهای اسلامی می دهد و می فرماید: ((از مرزهای خود، مراقبت به عمل آورید)) (و رابطوا).
این دستور به خاطر آن است که مسلمانان هرگز گرفتار حملات غافلگیرانه دشمن نشوند، و نیز به آنها دستور آماده باش و مراقبت همیشگی در برابر حملات شیطان و هوسهای سرکش می دهد، تا غافلگیر نگردند، و لذا در بعضی از روایات از علی علیه السلام این جمله به مواظبت و انتظار نمازها یکی بعد از دیگری تفسیر شده است ، زیرا کسی که با عبادت مستمر و پی در پی دل و جان خود را بیدار می دارد همچون سربازی است که در برابر دشمن حالت آماده باش به خود گرفته است .
جمله ((رابطوا)) از ماده ((رباط)) گرفته شده ، و آن در اصل به معنی بستن چیزی در مکانی است (مانند بستن اسب در یک محل) و به همین

جهت به کاروانسرا ((رباط)) می گویند و ((ربط قلب)) به معنی آرامش دل و سکون خاطر است ، گویا به محلی بسته شده است و ((مرابطه)) به معنی مراقبت از مرزها آمده است ، زیرا سربازان و مرکبها و وسایل جنگی را در آن محل نگاهداری می کنند.
خلاصه اینکه ((مرابطه)) معنی وسیعی دارد که هر گونه آمادگی برای دفاع

خود و جامعه اسلامی را شامل می شود.
در فقه اسلامی نیز در باب جهاد بحثی تحت عنوان ((مرابطه)) یعنی آمادگی برای حفظ مرزها در برابر هجوم احتمالی دشمن دیده می شود که احکام خاصی برای آن بیان شده است . (برای کسب اطلاع بیشتر به کتب فقهی مراجعه شود).
در بعضی از روایات به علماء و دانشمندان نیز ((مرابط)) گفته شده است امام صادق (علیه السلام) طبق روایتی می فرماید: ((علماء شیعتنا مرابطون فی الثغر الذی یلی ابلیس و عفاریته و یمنعونه عن الخروج علی ضعفاء شیعتنا و عن ان یتسلط علیهم ابلیس ؛ دانشمندان پیروان ما همانند مرزدارانی هستند که در برابر لشکر ابلیس صف کشیده اند و از حمله کردن آنها به افرادی که قدرت دفاع از خود ندارند جلوگیری می کنند)).
در ذیل این حدیث مقام و موقعیت آنها برتر و بالاتر از افسران و مرزدارانی که در برابر هجوم دشمنان اسلام پیکار می کنند شمرده شده است و این به خاطر آن است که آنها نگهبانان عقاید و فرهنگ اسلامند در حالی که اینها حافظ مرزهای جغرافیایی هستند، مسلما ملتی که مرزهای عقیده ای و فرهنگی او، مورد حملات دشمن قرار گیرد و نتواند به خوبی از آن دفاع کند در مدت کوتاهی از نظر سیاسی و نظامی نیز شکست خواهد خورد.
4 - بالاخره آخرین دستور که همچون چتری بر همه دستورات سابق سایه می افکند دستور به پرهیزکاری است (و اتقوا الله).
((استقامت)) و ((مصابره)) و ((مرابطه)) باید آمیخته با تقوی و پرهیزکاری باشد و از هر گونه خودخواهی و ریاکاری و اغراض شخصی به دور گردد.
در پایان آیه می فرماید: ((شما در سایه به کار بستن این چهار دستور، می

رستگار شوید و با تخلف از آنها راهی به سوی رستگاری نخواهید داشت)) (لعلکم تفلحون).
سؤ ال :
گاهی سؤ ال می شود چرا در قرآن جمله هایی با کلمه ((لعل)) شروع شده است مانند جمله ((لعلکم تفلحون ؛ شاید رستگار شوید)) ((و لعلکم

تتقون ؛ شاید پرهیزکار شوید)) ((و لعلکم ترحمون ؛ شاید مشمول رحمت شوید)) در حالی که کلمه ((لعل)) نوعی تردید را می رساند که از مقام خداوند دانای به همه چیز، دور است ، این جمله اتفاقا دست آویزی برای پاره ای از دشمنان اسلام شده و می گویند اسلام به کسی وعده نجات قطعی نمی دهد و وعده آن آمیخته با تردید است زیرا بسیاری از این وعده ها با کلمه ((لعل)) شروع شده است .
پاسخ:
اتفاقا این تعبیر یکی از نشانه های عظمت و واقع بینی و واقع گویی قرآن مجید است زیرا قرآن این کلمه را در جایی به کار می برد که گرفتن نتیجه احتیاج به شرایطی دارد که به وسیله کلمه ((لعل)) اشاره اجمالی به آن شرایط شده است مثلا سکوت کردن به هنگام شنیدن آیات قرآن و گوش فرا دادن به مضمون آیات به تنهایی کافی نیست که انسان مشمول رحمت الهی شود بلکه علاوه بر آن ، درک و فهم آیات و به کار بستن آنها نیز لازم است و لذا قرآن می گوید: ((و اذا قرء القرآن فاستمعوا له و انصتوا لعلکم ترحمون ؛ هنگامی که قرآن خوانده می شود گوش فرا دهید و خاموش باشید شاید مشمول رحمت شوید)).
اگر قرآن می گفت حتما مشمول رحمت خواهید شد دور از واقع بینی بود زیرا همانطور که گفتیم این موضوع شرایط دیگری هم دارد ولی هنگامی که می گوید ((شاید)) سهم سایر شرایط محفوظ مانده است ، ولی عدم
توجه به این حقیقت تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 269
موجب خرده گیری بر این آیات شده و حتی بعضی از دانشمندان ما نیز معتقد شده اند که ((لعل)) در این گونه موارد معنی ((شاید)) نمی دهد در حالی که این سخن نیز یک نوع خلاف ظاهر بدون دلیل است (دقت کنید).
در آیه مورد بحث با اینکه اشاره به چهار ماده مهم از عالیترین دستورهای اسلامی شده باز برای اینکه از بقیه برنامه های سازنده اسلامی غفلت نشود کلمه ((لعل)) را به کار برده است .
به هر حال اگر مسلمانان امروز، آیه فوق را به عنوان یک شعار اسلامی در برنامه زندگی خود پیاده کنند، بسیاری از مشکلات را که اکنون با آن مواجه هستند حل خواهند نمود، امروز ضرباتی بر پیکر اسلام و مسلمین بر اثر زیر پا گذاشتن و یا فراموش کردن همه یا بعضی از این دستورهای چهارگانه وارد می شود که بسیار دردناک است .
اگر روح استقامت و پایمردی در مسلمانان زنده شود، اگر در برابر افزایش تلاش و کوشش دشمنان ، مسلمانان تلاش و کوشش بیشتری از خود نشان دهند، و اگر طبق فرمان مرابطه مراقبت کافی از مرزهای جغرافیایی و فرهنگی و عقیده ای بنمایند و هماره در برابر نقشه های دشمنان ، حالت آماده باش داشته باشند و علاوه بر همه اینها با تقوای

فردی و اجتماعی ، گناه و فساد را از جامعه خود دور کنند پیروزی آنها تضمین خواهد شد.
بارالها! به همه ما توفیق مرحمت کن که این دستورهای حیات بخش کتاب آسمانیت را در زندگی به کار بریم و ما را مشمول رحمت و الطاف بی انتهای خود گردان !

تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 271
سوره نساء (4)
مقدمه
این سوره در ((مدینه)) نازل شده و دارای 177 آیه است . تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 273
سوره نساء
قبل از ورود در تفسیر آیات این سوره یادآوری چند نکته لازم است :
1 - محل نزول سوره نساء
تمام آیات این سوره (به استثنای آیه 58 طبق نقل بعضی از مفسران) در مدینه نازل شده است و از نظر ترتیب نزول بعد از سوره ((ممتحنه)) قرار دارد.
زیرا می دانیم ترتیب کنونی سوره های قرآن مطابق ترتیب نزول سوره ها نیست یعنی بسیاری از سوره هایی که در مکه نازل شده در آخر قرآن قرار دارد و بسیاری از سوره هایی که در مدینه نازل شده است در اوائل قرآن قرار گرفته . البته همانطور که در آغاز جلد اول گفتیم مدارکی در دست است که جمع آوری سوره های قرآن به شکل کنونی در زمان خود پیامبر صلی اللّه علیه و آله واقع شده بنابراین به هنگام جمع آوری قرآن شخص پیامبر صلی اللّه علیه و آله به دلائل مختلفی از جمله اهمیت مطالب ، و ترتیب طبیعی آنها، دستور داده است که سوره ها را بر طبق وضعی که الان می بینیم ترتیب دهند، که نخستین آنها سوره ((حمد)) و آخرین آنها سوره ((الناس)) است بدون اینکه کلمه و یا حتی حرفی از آیات و یا سوره ها کم و یا زیاد شود.
این سوره از نظر تعداد کلمات و حروف ، طولانی ترین سوره های قرآن بعد از سوره ((البقره)) است و دارای 177 آیه می باشد و نظر به اینکه بحثهای فراوانی در مورد احکام و حقوق زنان در آن طرح شده به سوره ((نساء)) نامیده شده است .
2 - محتویات این سوره
همانطور که گفتیم این سوره در مدینه نازل شده ، یعنی به هنگامی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله دست در کار تاءسیس حکومت اسلامی و ایجاد یک جامعه سالم انسانی تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 274
بود، به همین دلیل بسیاری از قوانینی که در سالم سازی جامعه مؤ ثر است در این سوره نازل شده است .
از طرفی چون افرادی که تار و پود این جامعه نو پا را تشکیل می دادند،

افراد بت پرست دیروز با آن همه آلودگیهای دوران جاهلیت بوده اند، لذا باید قبل از هر چیز رسوبات گذشته را از مغز و روح آنها بیرون ساخت و به جای آن قوانین و برنامه هایی که برای نوسازی یک جامعه فرسوده لازم است قرار داد.
بطور کلی بحثهای مختلفی که در این سوره می خوانیم عبارتند از:
1 - دعوت به ایمان و عدالت و قطع رابطه دوستانه با دشمنان سرسخت .
2 - قسمتی از سرگذشت پیشینیان برای آشنایی هر چه بیشتر به سرنوشت جامعه های ناسالم .
3 - حمایت از کسانی که نیازمند به کمک هستند، مانند یتیمان ، و دستورهای لازم برای نگاهداری و مراقبت از حقوق آنها.
4 - قانون ارث بر اساس یک روش طبیعی و عادلانه در برابر شکل بسیار زننده ای که در آن زمان داشت و به بهانه های مختلفی افراد ضعیف را محروم می ساختند.
5 - قوانین مربوط به ازدواج و برنامه هایی برای حفظ عفت عمومی .
6 - قوانین کلی برای حفظ اموال عمومی .
7 - کنترل و نگهداری و بهسازی نخستین واحد اجتماع یعنی محیط خانواده .
8 - حقوق و وظایف متقابل افراد جامعه در برابر یکدیگر.
9 - معرفی دشمنان جامعه اسلامی و بیدار باش به مسلمانان در برابر آنها.
10 - حکومت اسلامی و لزوم اطاعت از رهبر چنین حکومتی .
11 - تشویق مسلمانان به مبارزه با دشمنان شناخته شده .
12 - معرفی دشمنانی که احیانا فعالیتهای زیرزمینی داشتند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 275
13 - اهمیت هجرت و لزوم آن به هنگام روبرو شدن با یک جامعه فاسد و غیر قابل نفوذ.
14 - مجددا بحثهایی درباره ارث و لزوم تقسیم ثروتهای متراکم شده در میان وارثان .
3 - فضیلت تلاوت این سوره
پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله طبق روایتی فرمود: ((هر کس سوره نساء را بخواند گویا به اندازه هر مسلمانی که طبق مفاد این سوره ارث می برد، در راه خدا انفاق کرده است و همچنین پاداش کسی را که برده ای را آزاد کرده به او می دهند)).
بدیهی است در این روایت و در تمام روایات مشابه آن ، منظور تنها خواندن آیات نیست بلکه خواندن ، مقدمه ای است برای فهم و درک ، و آن نیز به نوبه خود مقدمه ای است برای پیاده ساختن آن در زندگی فردی و اجتماعی ، و مسلم است که اگر مسلمانان از مفاد آیات این سوره در زندگی خود الهام بگیرند همه این پاداشها را علاوه بر نتایج دنیوی آن

خواهند داشت . تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 277
آیه 1
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
یَأَیهَا النَّاس اتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکم مِّن نَّفْسٍ وَحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنهَا زَوْجَهَا وَ بَث مِنهُمَا رِجَالاً کَثِیراً وَ نِساءً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی تَساءَلُونَ بِهِ وَ الاَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلَیْکُمْ رَقِیباً(1)
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده بخشایشگر.
1 - ای مردم ! از (مخالفت) پروردگارتان بپرهیزید! که همه شما را از یک انسان آفرید؛ و همسر او را (نیز) از جنس خلق کرد؛ و از آن دو، مردان و زنان فراوانی (در روی زمین) منتشر ساخت . و از خدایی بپرهیزید که (همگی به عظمت او معترفید و) هنگامی که چیزی از یکدیگر می خواهید نام او را میبرید، (و نیز) از خویشاوندان خود (یعنی قطع ارتباط با آنها) پرهیز کنید، زیرا خداوند مراقب شما است .
تفسیر :
مبارزه با تبعیض ها
روی سخن در نخستین آیه این سوره به تمام افراد انسان است زیرا
محتویات تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 278
این سوره در حقیقت همان مسائلی است که تمام افراد بشر در زندگی خود به آن نیازمند هستند.
سپس دعوت به تقوی و پرهیزکاری می کند که ریشه اصلی برنامه های سالم سازی اجتماع می باشد، ادای حقوق یکدیگر، تقسیم عادلانه ارث ، حمایت از یتیمان و رعایت حقوق خانوادگی و مانند اینها همه از اموری است که بدون پشتوانه تقوی و پرهیزکاری به جایی نمی رسد، لذا این سوره را - که محتوی همه این مسایل است - با دعوت به تقوی آغاز می کند، می فرماید: ((ای مردم ! از پروردگارتان بپرهیزید)) (یا ایها الناس اتقوا ربکم).
سپس برای معرفی خدایی که نظارت بر تمام اعمال انسان دارد به یکی از صفات او اشاره می کند که ریشه وحدت اجتماعی بشر است ((آن خدایی که همه شما را از یک انسان پدید آورد)) (الذی خلقکم من نفس واحدة).
بنابراین امتیازات و افتخارات موهومی که هر دسته ای برای خود درست کرده اند از قبیل امتیازات نژادی ، زبانی ، منطقه ای ، قبیله ای و مانند آن که امروز منشاء هزار گونه گرفتاری در جامعه هاست ، در یک جامعه اسلامی نباید وجود داشته باشد چه اینکه همه از یک اصل سرچشمه گرفته

و فرزندان یک پدر و مادرند و در آفرینش از یک گوهرند.
توجه به اینکه جامعه عصر پیامبر یک جامعه به تمام معنی قبیله ای بود اهمیت این مبارزه را روشنتر می سازد و نظیر این تعبیر در موارد دیگری از قرآن مجید نیز هست که در جای خود به آن اشاره خواهد شد.
اکنون ببینیم منظور از ((نفس واحدة)) کیست ؟
آیا منظور از نفس واحده یک فرد شخصی است یا یک واحد نوعی (یعنی جنس مذکر) شکی نیست که ظاهر این تعبیر همان واحد شخصی را می رساند و اشاره به نخستین انسانی است که قرآن او را به نام آدم پدر انسانهای امروز معرفی تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 279
کرده و تعبیر ((بنی آدم)) که در آیات فراوانی از قرآن وارد شده نیز اشاره به همین است و احتمال اینکه منظور وحدت نوعی بوده باشد از ظاهر آیه بسیار دور است .
سپس در جمله بعد می گوید: ((همسر آدم از او آفریده شد)) (و خلق منها زوجها).
بعضی از مفسران از این تعبیر، چنین فهمیده اند که همسر آدم ، ((حوا)) از بدن آدم آفریده شده و پاره ای از روایات غیر معتبر را که می گوید: ((حوا از یکی از دنده های آدم آفریده شده)) را شاهد بر آن گرفته اند - در فصل دوم از سفر تکوین تورات نیز به این معنی تصریح شده است .
ولی با توجه به سایر آیات قرآن هر گونه ابهامی از تفسیر این آیه برداشته می شود و معلوم می شود که منظور از آن این است که خداوند همسر او را از جنس او (جنس بشر) آفرید.
در آیه 21 سوره روم می خوانیم : ((و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها؛ از نشانه های قدرت خدا این است که همسران شما را از جنس شما قرار داد تا به وسیله آنها آرامش یابید)).
و در آیه 72 سوره نحل می فرماید: ((و الله جعل لکم من انفسکم ازواجا؛ خداوند همسران شما را از جنس شما قرار داد)).
روشن است این که در این آیات می خوانیم ((همسران شما را از شما قرار داد)) معنی آن این است که از جنس شما قرار داد نه از اعضای بدن شما.
و طبق روایتی که از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر عیاشی نقل شده ، خلقت حوا از یکی از دنده های آدم شدیدا تکذیب شده و تصریح گردیده که حوا از باقی مانده خاک آدم آفریده شده است .
سپس در جمله بعد می فرماید: ((خداوند از آدم و همسرش ، مردان و زنان فراوانی به وجود آورد)) (و بث منهما رجالا کثیرا و نساء). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 280
از این تعبیر استفاده می شود که تکثیر نسل فرزندان آدم تنها از طریق آدم

و همسرش صورت گرفته است و موجود ثالثی در آن دخالت نداشته است .
سپس به خاطر اهمیتی که تقوا در ساختن زیربنای یک جامعه سالم دارد مجددا در ذیل آیه ، مردم را به پرهیزکاری و تقوا دعوت می کند منتها در اینجا جمله ای به آن اضافه کرده و می فرماید: ((از خدایی بپرهیزید که در نظر شما عظمت دارد و به هنگامی که می خواهید چیزی از دیگری طلب کنید نام او را می برید)) (و اتقوا الله الذی تسائلون به).
قابل ذکر است که کلمه ((و الارحام)) عطف بر ((الله)) است ، و لذا در قرائت معروف ، منصوب خوانده شده است و بنابراین معنی آیه چنین می شود ((واتقوا الارحام))
به هر حال ذکر این موضوع در اینجا اولا نشانه اهمیت فوق العاده ای است که قرآن برای صله رحم قایل شده تا آنجا که نام ارحام بعد از نام خدا آمده است ، و ثانیا اشاره به مطلبی است که در آغاز آیه ذکر شده و آن اینکه شما همه از یک پدر و مادرید و در حقیقت تمام فرزندان آدم خویشاوندان یکدیگرند و این پیوند و ارتباط ایجاب می کند که شما نسبت به همه انسانها هر نژاد و هر قبیله ای همانند بستگان فامیلی خود محبت بورزید.
در پایان آیه می افزاید: ((خداوند مراقب شما است)) (ان الله کان علیکم رقیبا). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 281
و تمام اعمال و نیات شما را می بینید و می داند و در ضمن ، نگهبان شما در برابر حوادث است .
((رقیب)) در اصل به کسی می گویند که از محل مرتفعی به اوضاع نظارت کند و سپس ، به معنی حافظ و نگهبان چیزی آمده است زیرا نگهبانی از لوازم نظارت است . بلندی محل رقیب ممکن است از نظر ظاهری بوده باشد که بر مکان مرتفعی قرار گیرد و نظارت کند و ممکن است از نظر معنوی بوده باشد.
ضمنا تعبیر به فعل ماضی ((کان)) در جمله فوق برای تاءکید است .
ازدواج فرزندان آدم چگونه بوده است ؟
در آیه فوق خواندیم : ((و بث منهما رجالا کثیرا و نساء؛ خداوند از آدم و همسرش مردان و زنان فراوانی به وجود آورد)).
لازمه این سخن آن است که فرزندان آدم (برادر و خواهر) با هم ازدواج کرده باشند زیرا اگر آنها با نژاد دیگری ازدواج کرده باشند ((منهما)) (از آن دو) صادق نخواهد بود.
این موضوع در احادیث متعددی نیز وارد شده است و زیاد هم جای تعجب نیست چه اینکه طبق استدلالی که در بعضی از احادیث از ائمه اهل بیت نقل شده این ازدواجها مباح بوده زیرا هنوز حکم تحریم ازدواج خواهر و

برادر نازل نشده بود، بدیهی است ممنوعیت یک کار، بسته به این است که از طرف خداوند تحریم شده باشد چه مانعی دارد که ضرورت ها و مصالحی ایجاب کند که در پاره ای از زمانها مطلبی جائز باشد و بعدا تحریم گردد.
ولی در احادیث دیگری تصریح شده که فرزندان آدم هرگز با هم ازدواج نکرده اند و شدیدا به کسانی که معتقد به ازدواج آنها با یکدیگرند حمله شده است .
و اگر بنا باشد که در احادیث متعارض آنچه موافق ظاهر قرآن است ترجیح

دهیم باید احادیث دسته اول را انتخاب نمود زیرا موافق آیه فوق است .
در اینجا احتمال دیگری نیز هست که گفته شود: فرزندان آدم با بازماندگان انسانهای پیشین ازدواج کرده اند زیرا طبق روایاتی آدم اولین انسان روی زمین نبوده ، مطالعات علمی امروز نیز نشان می دهد که نوع انسان احتمالا از چند ملیون سال قبل در کره زمین زندگی می کرده ، در حالی که از تاریخ پیدایش آدم تاکنون زمان زیادی نمی گذرد، بنابراین باید قبول کنیم که قبل از آدم انسانهای دیگری در زمین می زیسته اند که به هنگام پیدایش آدم در حال انقراض بوده اند، چه مانعی دارد که فرزندان آدم با باقیمانده یکی از نسلهای پیشین ازدواج کرده باشد ولی همانطور که گفتیم این احتمال با ظاهر آیه فوق چندان سازگار نیست . - این بحث احتیاج به گفتگوی بیشتری دارد که از حوصله بحث تفسیری خارج است . النساء

آیه 2
آیه و ترجمه
وَ ءَاتُوا الْيَتَمَى أَمْوَلهُمْ وَ لا تَتَبَدَّلُوا الخْبِيث بِالطيِّبِ وَ لا تَأْكلُوا أَمْوَلَهُمْ إِلى أَمْوَلِكُمْ إِنَّهُ كانَ حُوباً كَبِيراً(2)
ترجمه :
2 - و اموال را (هنگامی که به حد رشد رسیدند) به آنها بدهید! و اموال بد (خود) را با اموال خوب (آنها) عوض نکنید! و اموال آنها را با اموال خودتان (با مخلوط کردن یا تبدیل نمودن) نخورید، زیرا این گناه بزرگی است .
شان نزول :
شخصی از قبیله ((بنی غطفان)) برادر ثروتمندی داشت که از دنیا رفت ، و او به عنوان سرپرستی از یتیمان برادر اموال او را به تصرف درآورد، و هنگامی که برادرزاده به حد رشد رسید، از دادن حق او امتناع ورزید، موضوع را به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله عرض کردند، آیه نخست نازل گردید، و مرد غاصب بر اثر شنیدن آن توبه کرد و اموال را به صاحبش بازگرداند و گفت : ((اعوذ بالله من الحوب الکبیر؛ به خدا پناه می

برم از اینکه آلوده به گناه بزرگی شوم)).
تفسیر :
خیانت در اموال یتیمان ممنوع
در هر اجتماعی بر اثر حوادث گوناگون پدرانی از دنیا می روند و فرزندان صغیری از آنها باقی می مانند منتها در جوامع ناسالم که گرفتار جنگهای داخلی هستند، مانند جامعه عرب در زمان جاهلیت ، تعداد اینگونه کودکان یتیم بسیار زیادتر است ، که باید از طرف حکومت اسلامی و فرد فرد مسلمانان ، تحت حمایت قرار گیرند، در آیه فوق سه دستور مهم درباره اموال یتیمان داده شده است .
1 - نخست دستور می دهد که : ((اموال یتیمان را (به هنگامی که رشد پیدا کنند) به آنها بدهید)) (و اتوا الیتامی اموالهم). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 284
یعنی تصرف شما در این اموال تنها به عنوان امین و ناظر و وکیل است نه به عنوان یک مالک .
2 - دستور بعد برای جلوگیری از حیف و میلهایی است ، که گاهی سرپرست های یتیمان به بهانه اینکه تبدیل کردن مال به نفع یتیم است یا تفاوتی با هم ندارد، و یا اگر بماند ضایع می شود، اموال خوب و زبده یتیمان را برمی داشتند و اموال بد و نامرغوب خود را به جای آن می گذاشتند. قرآن می گوید: ((و هیچ گاه اموال پاکیزه آنها را با اموال ناپاک و پست خود تبدیل نکنید)) (و لا تتبدلوا الخبیث بالطیب).
3 - ((و اموال آنها را با اموال خود نخورید)) (و لا تاکلوا اموالهم الی اموالکم).
یعنی اموال یتیمان را با اموال خود مخلوط نکنید بطوری که نتیجه اش تملک همه باشد، و یا اینکه اموال بد خود را با اموال خوب آنها مخلوط نسازید که نتیجه اش پایمال شدن حق یتیمان باشد.
در پایان آیه ، برای تاءکید و اثبات اهمیت موضوع می فرماید: ((اینگونه تعدی و تجاوز به اموال یتیمان گناه بزرگی است)) (انه کان حوبا کبیرا).
((الحوبة)) در اصل به معنی احتیاج و نیازی است که انسان را به گناه می کشاند، و از آنجا که تجاوزهای سرپرستان به اموال یتیمان ، غالبا بر اثر نیاز و یا به بهانه احتیاج صورت می گیرد در آیه فوق به جای کلمه ((اثم)) (گناه) کلمه ((حوب)) به کار رفته است ، تا اشاره ای به این حقیقت بوده باشد.
بررسی آیات مختلف قرآن نشان می دهد که اسلام اهمیت فوق العاده ای برای این موضوع قائل شده و با شدت تمام خیانت کنندگان در اموال یتیمان را به تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 285
مجازاتهای شدید تهدید می کند و با عباراتی محکم و قاطع سرپرستان را

به مراقبت کامل از اموال یتیمان دعوت می کند، که شرح آن در همین سوره در چند آیه بعد و در ذیل آیات 152 سوره انعام و 34 سوره اسری خواهد آمد.
لحن شدید این آیات به قدری در قلوب مسلمانان مؤ ثر واقع شد که حتی می ترسیدند غذای مشترکی برای خودشان و یتیمان درست کنند، به همین جهت غذای آنها را از غذای خود و فرزندان خویش جدا می ساختند، و این امر موجب ناراحتی هر دو طرف می شد لذا در آیه 220 سوره بقره به آنها دستور داده شد که اگر هدفشان از مخلوط ساختن اموال یا غذای یتیمان با اموال یا غذای خود، خیرخواهی و اصلاح بوده باشد مانعی ندارد.
النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 286
آیه 3
آیه و ترجمه
وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلا تُقْسِطوا فِی الْیَتَمَی فَانکِحُوا مَا طاب لَکُم مِّنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلَثَ وَ رُبَعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلا تَعْدِلُوا فَوَحِدَةً أَوْ مَا مَلَکَت أَیْمَنُکُمْ ذَلِک أَدْنی أَلا تَعُولُوا(3)
ترجمه :
3 - و اگر می ترسید از اینکه (به هنگام ازدواج با دختران یتیم ،) عدالت را رعایت نکنید، (از ازدواج با آنان ، چشم پوشی کنید و) با زنان پاک (دیگر) ازدواج نمایید، دو یا سه یا چهار همسر، و اگر می ترسید عدالت را (درباره همسران متعدد) رعایت نکنید تنها یک همسر بگیرید، و یا از زنانی که مالک آنهایید هستید استفاده کنید. این کار، بهتر از ظلم و ستم جلوگیری میکند.
شان نزول :
برای این آیه شاءن نزول خاصی نقل شده و آن اینکه قبل از اسلام معمول بود که بسیاری از مردم حجاز، دختران یتیم را به عنوان تکفل و سرپرستی به خانه خود می بردند، و بعد با آنها ازدواج کرده و اموال آنها را هم تملک می کردند، و چون همه کار دست آنها بود حتی مهریه آنها را کمتر از معمول قرار می دادند، و هنگامی که کمترین ناراحتی از آنها پیدا می کردند به آسانی آنها را رها می ساختند و در حقیقت حاضر نبودند حتی به شکل یک همسر معمولی با آنها رفتار نمایند.
در این هنگام آیه فوق نازل شد و به سرپرستان ایتام دستور داد در صورتی با دختران یتیم ازدواج کنند که عدالت را بطور کامل درباره آنها رعایت نمایند و در غیر این صورت از آنها چشم پوشی کرده و همسران خود را از زنان دیگر انتخاب نمایند.
تفسیر :
به دنبال دستوری که در آیه سابق برای حفظ اموال یتیمان داده شد در این

آیه اشاره به یکی دیگر از حقوق آنها می شود و آن اینکه : ((اگر می ترسید به هنگام تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 287
ازدواج با دختران یتیم رعایت حق و عدالت را درباره حقوق زوجیت و اموال آنان ننمایید از ازدواج با آنها چشم بپوشید و به سراغ زنان دیگر بروید)) (و ان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء).
با توجه با آنچه گفته شد تفسیر آیه کاملا روشن است و پاسخ این سؤ ال که چرا آغاز آیه درباره یتیمان و پایان آن درباره ازدواج است و این دو ظاهرا با هم سازگار نیست روشن می گردد، زیرا صدر و ذیل آیه هر دو درباره ازدواج است منتها در آغاز آیه می گوید: اگر نمی توانید ازدواج با یتیمان را با اصول عدالت بیامیزید چه بهتر که از آن صرف نظر کنید سپس به سراغ زنان غیر یتیم بروید.
گرچه مفسران در این زمینه ، سخن بسیار گفته اند، ولی آنچه از خود آیه به دست می آید همان است که در بالا اشاره شد یعنی خطاب در آیه متوجه به سرپرستان ایتام است که در آیه قبل برای حفظ اموال یتیمان دستورهای مختلفی به آنها داده شده بود و در این آیه درباره ازدواج با یتیمان سخن می گوید که همانگونه که باید مراعات عدالت را درباره اموال آنها بنمایید در مورد ازدواج با دختران یتیم نیز با نهایت دقت رعایت مصلحت آنها را بکنید، در غیر این صورت از ازدواج با آنها چشم بپوشید و زنان دیگری انتخاب کنید.
از جمله شواهدی که تفسیر فوق را درباره آیه روشن می سازد آیه 127 از همین سوره است که در آن صریحا مساءله رعایت عدالت را درباره ازدواج با دختران یتیم ذکر کرده است و توضیح آن در ذیل همان آیه خواهد آمد.
روایاتی که در ذیل آیه در کتب مختلف نقل شده نیز گواه این تفسیر است .
و اما روایتی که از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نقل شده که میان اول و آخر این آیه مقدار زیادی از قرآن بوده و حذف شده است به هیچ وجه از نظر سند اعتبار ندارد و تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 288
اینگونه احادیث که دلالت بر تحریف یا اسقاط قسمتهایی از قرآن می کند یا از مجعولات دشمنان اسلام و منافقان برای بی اعتبار جلوه دادن قرآن است و یا بعضی از افراد چون نتوانسته اند ارتباط آغاز و انجام آیه را درک کنند چنین پنداشته اند که در اینجا حذف یا اسقاطی در کار بوده و تدریجا آن را به شکل روایتی جلوه داده اند، در حالی که دانستیم جمله های آیه کاملا با یکدیگر ارتباط و پیوند دارد.
سپس می فرماید: ((از آنها دو نفر یا سه نفر یا چهار نفر به همسری خود

انتخاب کنید)) (مثنی و ثلاث و رباع).
((مثنی)) در لغت به معنی ((دوتا دوتا)) و ((ثلاث)) به معنی ((سه تا سه تا)) و ((رباع)) به معنی ((چهارتا چهارتا)) می باشد.
از آنجا که روی سخن در آیه به همه مسلمانان است معنی آیه چنین می شود که شما برای دوری از ستم کردن در حق دختران یتیم می توانید از ازدواج آنها خودداری کنید و با زنانی ازدواج نمایید که موقعیت اجتماعی و فامیلی آنها به شما اجازه ستم کردن را نمی دهد و می توانید از آنها دو نفر یا سه نفر یا چهار نفر به همسری خود انتخاب کنید. منتها چون مخاطب ، همه مسلمانان بوده است تعبیر به دوتا دوتا و مانند آن شده است .
و گرنه جای تردید نیست که حداکثر تعدد زوجات (آن هم با فراهم شدن شرائط خاصش) بیش از چهار نفر نیست .
ذکر این نکته نیز لازم است که ((واو)) در جمله بالا به معنی ((او)) (یا) می باشد نه اینکه منظور این باشد که شما می توانید دو همسر به اضافه سه همسر به اضافه چهار همسر که مجموع آنها نه نفر می شود انتخاب کنید زیرا اگر منظور این بود باید صریحا عدد نه ذکر شود نه به این صورت از هم گسسته و پیچیده بعلاوه از نظر فقه اسلام این مساءله جزو ضروریات است که زائد بر چهار همسر مطلقا ممنوع است . تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 289
به هر حال آیه فوق دلیل صریحی است بر مساءله جواز تعدد زوجات منتها با شرایطی که به زودی به آن اشاره خواهد شد.
سپس بلافاصله می گوید: این در صورت حفظ عدالت کامل است ((اما اگر نمی توانید عدالت را رعایت کنید به همان یک همسر اکتفا نمایید)) تا از ظلم و ستم بر دیگران بر کنار باشید. (فان خفتم الا تعدلوا فواحدة).
((و یا (به جای انتخاب همسر دوم) از کنیزی که مال شما است استفاده کنید)) زیرا شرائط آنها سبکتر است (اگر چه آنها نیز باید از حقوق حقه خود برخوردار باشند) (او ما ملکت ایمانکم).
((این کار (انتخاب یک همسر و یا انتخاب کنیز) از ظلم و ستم و انحراف از عدالت ، بهتر جلوگیری می کند)) (ذلک ادنی الا تعولوا).
درباره مساءله بردگی و نظر اسلام در این زمینه در آیات مناسب بحث کافی خواهیم کرد.
منظور از عدالت درباره همسران چیست ؟
اکنون پیش از آن که فلسفه حکم تعدد زوجات را در اسلام بدانیم لازم است این موضوع بررسی شود که منظور از عدالت که جزء شرایط تعدد همسر ذکر شده است چیست ؟
آیا این عدالت مربوط به امور زندگی از قبیل هم خوابگی و وسایل زندگی و رفاه و آسایش است یا منظور عدالت در حریم قلب و عواطف انسانی

نیز هست ؟ شک نیست که عدالت در محبتهای قلبی خارج از قدرت انسان است چه کسی می تواند محبت خود را که عواملش در بیرون وجود اوست از هر نظر تحت کنترل درآورد؟ به همین دلیل رعایت این نوع عدالت را خداوند واجب نشمرده و در آیه 129 همین سوره نساء می فرماید: ((و لن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء و لو تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 290
حرصتم ؛ شما هر قدر کوشش کنید نمی توانید در میان همسران خود (از نظر تمایلات قلبی) عدالت و مساوات برقرار سازید)). بنابراین محبت های درونی مادامی که موجب ترجیح بعضی از همسران بر بعضی دیگر از جنبه های عملی نشود ممنوع نیست ، آنچه مرد موظف به آن است رعایت عدالت در جنبه های عملی و خارجی است .
از این بیان روشن می شود: کسانی که خواسته اند از ضمیمه کردن آیه فوق ((و ان خفتم الا تعدلوا فواحدة)) به آیه 129 ((و لن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء و لو حرصتم)) چنین نتیجه بگیرند که تعدد زوجات در اسلام مطلقا ممنوع است ، زیرا در آیه نخست آنرا مشروط به عدالت کرده ، و در آیه دوم عدالت را برای مردان در این مورد امری محال دانسته است ، سخت در اشتباهند. زیرا همانطور که اشاره شد عدالتی که مراعات آن از قدرت انسان بیرون است عدالت در تمایلات قلبی است ، و این از شرائط تعدد زوجات نیست و آنچه از شرائط است عدالت در جنبه های عملی است .
گواه بر این موضوع ذیل آیه 129 همین سوره می باشد آنجا که می گوید: ((فلا تمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقه)) یعنی : ((اکنون که نمی توانید مساوات کامل در محبت میان همسران خود رعایت کنید لااقل تمام تمایل قلبی خود را متوجه یک نفر از آنان نسازید که دیگری را به صورت بلا تکلیف در آورید)).
نتیجه اینکه کسانی که قسمتی از این آیه را گرفته و قسمت دیگر را فراموش کرده اند گرفتار چنان اشتباهی در مساءله تعدد زوجات شده اند که برای هر محققی جای تعجب است .
از این گذشته از نظر فقه اسلامی و منابع مختلف آن در میان شیعه و اهل تسنن مساءله تعدد زوجات با شرائط آن جای گفتگو و چانه زدن نیست و از ضروریات فقه اسلام محسوب می شود. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 291
اکنون برگردیم به فلسفه این حکم اسلامی (تعدد زوجات).
تعدد زوجات یک ضرورت اجتماعی است
آیه فوق مساءله تعدد زوجات را (با شرائط سنگینی و در حدود معینی) مجاز شمرده است و در اینجا با ایرادها و حملات مخالفان آن روبرو می شویم که با مطالعات زودگذر، و تحت احساسات حساب نشده به مخالفت

با این قانون اسلامی برخاسته اند مخصوصا غربیها در این زمینه بما بیشتر ایراد می کنند که اسلام به - مردان اجازه داده برای خود ((حرمسرا)) بسازند و بطور نا محدود همسر بگیرند.
در حالی که نه اسلام اجازه تشکیل حرمسرا به آن معنی که آنها می پندارند داده ، و نه تعدد زوجات را بدون قید و شرط و نا محدود قرار داده است .
توضیح اینکه : با مطالعه وضع محیطهای مختلف قبل از اسلام ، به این نتیجه می رسیم که تعدد زوجات بطور نامحدود امری عادی بوده و حتی بعضی از مواقع بت پرستان به هنگام مسلمان شدن ، بیش از ده زن و یا کمتر داشته اند، بنابراین تعدد زوجات از پیشنهادها و ابتکارات اسلام نیست بلکه اسلام آن را در چهارچوبه ضرورتهای زندگی انسانی محدود ساخته و برای آن قیود و شرائط سنگینی قائل شده است .
قوانین اسلام بر اساس نیازهای واقعی بشر دور می زند نه تبلیغات ظاهری و احساسات رهبری نشده ، مساءله تعدد زوجات نیز از همین زاویه در اسلام مورد بررسی قرار گرفته ، زیرا هیچ کس نمی تواند انکار کند که مردان در حوادث گوناگون زندگی بیش از زنان در خطر نابودی قرار دارند و در جنگها و حوادث دیگر قربانیان اصلی را آنها تشکیل می دهند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 292
و نیز نمی توان انکار کرد که عمر زندگی جنسی مردان ، از زنان طولانی تر است زیرا زنان در سنین معینی آمادگی جنسی خود را از دست می دهند در حالی که در مردان چنین نیست .
و نیز زنان به هنگام عادت ماهانه و قسمتی از دوران حمل ، عملا ممنوعیت جنسی دارند در حالی که در مردان این ممنوعیتها وجود ندارد. از همه گذشته زنانی هستند که همسران خود را به علل گوناگونی از دست می دهند و معمولا نمی توانند به عنوان همسر اول ، مورد توجه مردان قرار گیرند و اگر مساءله تعدد زوجات در کار نباشد آنها باید برای همیشه بدون همسر باقی بمانند همانطور که در مطبوعات مختلف می خوانیم که این دسته از زنان بیوه با محدود شدن مساءله تعدد زوجات از نابسامانی زندگی خود شکایت دارند و جلوگیری از تعدد را یک نوع احساسات ظالمانه درباره خود تلقی می کنند.
با در نظر گرفتن این واقعیتها در این گونه موارد که تعادل میان مرد و زن به عللی بهم می خورد ناچاریم یکی از سه راه را انتخاب کنیم :
1 - مردان تنها به یک همسر در همه موارد قناعت کنند و زنان اضافی تا پایان عمر بدون همسر باقی بمانند و تمام نیازهای فطری و خواسته های درونی خود را سرکوب کنند.
2 - مردان فقط دارای یک همسر قانونی باشند ولی روابط آزاد و

نامشروع جنسی را با زنانی که بی شوهر مانده اند به شکل معشوقه برقرار سازند.
3 - کسانی که قدرت دارند بیش از یک همسر را اداره کنند و از نظر ((جسمی)) و ((مالی)) و ((اخلاقی)) مشکلی برای آنها ایجاد نمی شود و قدرت بر اجراء عدالت کامل در میان همسران و فرزندان خود دارند به آنها اجازه داده شود که بیش از یک همسر برای خود انتخاب کنند. مسلما غیر از این سه راه ، راه دیگری وجود ندارد. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 293
اگر بخواهیم راه اول را انتخاب کنیم باید با فطرت و غرائز و نیازهای روحی و جسمی بشر به مبارزه برخیزیم و عواطف و احساسات اینگونه زنان را نادیده بگیریم ، این مبارزهای است که پیروزی در آن نیست و به فرض که این طرح عملی شود جنبه های غیر انسانی آن بر هیچ کس مخفی نیست .
به تعبیر دیگر مساءله تعدد همسر را در موارد ضرورت نباید تنها از دریچه چشم همسر اول ، مورد بررسی قرار داد، بلکه از دریچه چشم همسر دوم نیز باید مورد مطالعه قرار گیرد، و آنها که مشکلات همسر اول را در صورت تعدد زوجات عنوان می کنند کسانی هستند که یک مساءله سه زاویه ای را تنها از یک زاویه نگاه می کنند زیرا مساءله تعدد همسر، هم از زاویه دید مرد و هم از زاویه دید همسر اول و هم از زاویه دید همسر دوم باید مطالعه شود و با توجه به مصلحت مجموع ، در این باره قضاوت کنیم .
و اگر راه دوم را انتخاب کنیم باید فحشاء را به رسمیت بشناسیم و تازه زنانی که به عنوان معشوقه مورد بهره برداری جنسی قرار می گیرند نه تاءمینی دارند و نه آیندهای ، و شخصیت آنها در حقیقت لگدمال شده است و اینها اموری نیست که هیچ انسان عاقلی آنرا تجویز کند.
بنابراین تنها راه سوم باقی می ماند که هم بخواسته های فطری و نیازهای غریزی زنان پاسخ مثبت می دهد و هم از عواقب شوم فحشاء و نابسامانی زندگی این دسته از زنان بر کنار است و جامعه را از گرداب گناه بیرون می برد. البته باید توجه داشت که جواز تعدد زوجات با اینکه در بعضی از موارد یک ضرورت اجتماعی است و از احکام مسلم اسلام محسوب می شود اما تحصیل شرائط آن در امروز با گذشته تفاوت بسیار پیدا کرده است ، زیرا زندگی در سابق یک شکل ساده و بسیط داشت و لذا رعایت کامل مساوات بین زنان آسان بود و از عهده غالب افراد برمی آمد ولی در عصر و زمان ما باید کسانی که می خواهند از این قانون استفاده کنند مراقب عدالت همه جانبه باشند و اگر قدرت بر این کار دارند چنین اقدامی بنمایند. اساسا اقدام به این کار نباید از روی هوی و هوس باشد. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 294

جالب توجه اینکه همان کسانی که با تعدد همسر مخالفند (مانند غربیها) در طول تاریخ خود، به حوادثی برخورده اند که نیازشان را به این مساءله کاملا آشکار ساخته است ، مثلا بعد از جنگ جهانی دوم احتیاج و نیاز شدیدی در ممالک جنگزده ، و مخصوصا کشور آلمان ، به این موضوع احساس شد و جمعی از متفکران آنها را وادار ساخت که برای چارهجوئی و حل مشکل در مساءله ممنوعیت تعدد همسر، تجدید نظر کنند، و حتی برنامه تعدد زوجات اسلام را از دانشگاه ((الازهر)) خواستند و تحت مطالعه قرار دادند، ولی در برابر حملات سخت کلیسا مجبور به متوقف ساختن این برنامه شدند، و نتیجه آن همان فحشاء وحشتناک و بیبند و باری جنسی وسیعی بود که سراسر کشورهای جنگ زده را فرا گرفت .
از همه اینها گذشته تمایل پارهای از مردان را به تعدد همسر نمی توان انکار کرد، این تمایل اگر جنبه هوس داشته باشد قابل ملاحظه نیست اما گاه می شود که بر اثر عقیم بودن زن ، و علاقه شدید مرد به داشتن فرزند، این تمایل را منطقی می کند، و یا گاهی بر اثر تمایلات شدید جنسی و عدم توانائی همسر اول برای انجام این خواسته غریزی ، مرد، خود را ناچار به ازدواج دوم می بیند، حتی اگر از طریق مشروع انجام نشود از طرق نامشروع ، اقدام می کند در اینگونه موارد نیز نمی توان منطقی بودن خواسته مرد را انکار کرد، و لذا حتی در کشورهائی که تعدد همسر قانونا ممنوع است ، عملا در بسیاری از موارد ارتباط با زنان متعدد رواج کامل دارد، و یک مرد در آن واحد با زنان متعددی ارتباط نامشروع دارد.
مورخ مشهور فرانسوی گوستاولوبون قانون تعدد زوجات اسلام را که به صورت محدود و مشروط است یکی از مزایای این آئین می شمارد و بهنگام مقایسه آن را روابط آزاد و نامشروع مردان ، با چند زن ، در اروپا چنین می نویسد: تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 295
((در غرب هم با وجود اینکه آب و هوا و وضع طبیعت هیچکدام ایجاب چنین رسمی (تعدد زوجات) نمی کند با این حال وحدت همسر چیزی است که ما آن را فقط در کتابهای قانون می بینیم ! و الا گمان نمی کنم که بشود انکار کرد که در معاشرت واقعی ما اثری از این رسم نیست ! راستی من متحیرم و نمی دانم که تعدد زوجات مشروع و محدود شرق ، از تعدد زوجات سالوسانه غرب چه چیز کم دارد؟ بلکه من می گویم که اولی از هر حیث از دومی بهتر و شایسته تر است . البته نمی توان انکار کرد که بعضی از مسلمان نماها بدون رعایت روح اسلامی این قانون ، از آن سوء استفاده کرده و برای خود حرم سراهای ننگینی بر پا نموده و به حقوق زنان و همسران خود تجاوز کرده اند، ولی این عیب از قانون نیست و اعمال آنها را نباید به حساب دستورهای اسلام گذاشت ، کدام قانون خوبی است

که افراد سودجو از آن ، بهره برداری نامشروع نکرده اند؟
سؤ ال :
در اینجا بعضی سؤ ال می کنند که ممکن است شرائط و کیفیاتی که در بالا گفته شد برای زن یا زنانی پیدا شود آیا در این صورت می توان به او اجازه داد که دو شوهر برای خود انتخاب کنند؟
پاسخ:
جواب این سؤ ال چندان مشکل نیست .
اولا (بر خلاف آنچه در میان عوام معروف است) میل جنسی در مردان به مراتب بیش از زنان است و از جمله ناراحتیهائی که در کتب علمی مربوط به مسائل جنسی درباره غالب زنان ذکر می کنند مساءله ((سرد مزاجی)) است در حالی که در مردان ، موضوع بر عکس است ، و حتی در میان جانداران دیگر نیز همواره دیده می شود که تظاهرات جنسی ، معمولا از جنس نر شروع می شود. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 296
ثانیا تعدد همسر در مورد مردان هیچ گونه مشکل اجتماعی و حقوقی ایجاد نمی کند در حالی که درباره زنان اگر فرضا دو همسر انتخاب کنند، مشکلات فراوانی به وجود خواهد آمد که ساده ترین آنها مساءله مجهول بودن نسب فرزند است که معلوم نیست مربوط به کدام یک از دو همسر می باشد و مسلما چنین فرزندی مورد حمایت هیچ یک از مردان قرار نخواهد گرفت و حتی بعضی از دانشمندان معتقدند: فرزندی که پدر او مجهول باشد کمتر مورد علاقه مادر قرار خواهد گرفت ، و با این ترتیب چنین فرزندانی از نظر عاطفی در محرومیت مطلق قرار می گیرند، و از نظر حقوقی نیز وضعشان کاملا مبهم است .
و شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که توسل به وسائل پیشگیری از انعقاد نطفه بوسیله قرص یا مانند آن ، هیچگاه اطمینان بخش نیست و نمی تواند، دلیل قاطعی بر نیاوردن فرزند بوده باشد زیرا بسیارند زنانی که از این وسائل استفاده کرده و یا در طرز استفاده ، گرفتار اشتباه شده و فرزند پیدا کرده اند، بنابراین هیچ زنی نمی تواند به اعتماد آن ، تن به تعدد همسر بدهد.
روی این جهات ، تعدد همسر برای زنان نمی تواند منطقی بوده باشد، در حالی که در مورد مردان ، با توجه به شرائط آن ، هم منطقی است و هم عملی است . النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 297
آیه 4
آیه و ترجمه
وَ ءَاتُوا النِّساءَ صدُقَتهِنَّ نحْلَةً فَإِن طِبْنَ لَكُمْ عَن شىْءٍ مِّنْهُ نَفْساً فَكلُوهُ هَنِيئاً مَّرِيئاً(4)

ترَجمه :
4 - و مهر زنان را (به طور کامل) به عنوان یک بدهی (یا یک عطیه) به آنها بپردازید، و اگر آنها با رضایت خاطر چیزی از آنرا به شما ببخشند آنرا حلال و گوارا مصرف کنید.
تفسیر :
مهرزنان
به دنبال بحثی که در آیه گذشته درباره انتخاب همسر بود، اشاره به یکی از حقوق مسلم زنان می کند و تاکید می نماید که : ((مهر زنان را بطور کامل همانند یک بدهی بپردازید)) (و اتوا النساء صدقاتهن نحلة).
((صدقاتهن)) جمع ((صداق)) به معنی مهر است .
((نحلة)) در لغت به معنی بخشش و عطیه عطیه آمده است ، ((راغب)) در کتاب مفردات می گوید: به عقیده من این کلمه از ریشه ((نحل)) (به معنی زنبور عسل) آمده است زیرا بخشش و عطیه شباهتی بکار زنبوران عسل در دادن عسل دارد. ((مهر را که یک عطیه الهی است و خدا بخاطر اینکه زن حقوق بیشتری در اجتماع داشته باشد و ضعف نسبی جسمی او از این راه جبران گردد بطور کامل ادا کنید)).
سپس در ذیل آیه برای احترام گذاردن به احساسات طرفین و محکم شدن پیوندهای قلبی و جلب عواطف می گوید((اگر زنان با رضایت کامل خواستند مقداری از مهر خود را ببخشند برای شما حلال و گوارا است)) (فان طبن لکم عن شی ء منه نفسا فکلوه هنیئا مریئا). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 298
سپس در ذیل آیه برای احترام گذاردن به احساسات طرفین و محکم شدن پیوندهای قلبی و جلب عواطف می گوید: ((اگر زنان با رضایت کامل خواستند مقداری از مهر خود را ببخشند برای شما حلال و گوارا است)) (فان طبن لکم عن شی ء منه نفسا فکلوه هنیئا مریئا).
تا در محیط زندگی زناشویی تنها قانون و مقررات خشک حکومت نکند بلکه بموازات آن عاطفه و محبت نیز حکمفرما باشد.
مهر یک پشتوانه اجتماعی برای زن
در عصر جاهلیت نظر به اینکه برای زنان ارزشی قائل نبودند، غالبا مهر را که حق مسلم زن بود در اختیار اولیای آنها قرار می دادند، و آن را ملک مسلم آنها می دانستند گاهی نیز مهر یک زن را ازدواج زن دیگری قرار می دادند به این گونه که مثلا برادری ، خواهر خود را به ازدواج دیگری در می آورد که او هم در مقابل ، خواهر خود را به ازدواج وی درآورد، و مهر این دو زن همین بود.
اسلام بر تمام این رسوم ظالمانه خط بطلان کشید، و مهر را به عنوان یک حق مسلم به زن اختصاص داد، و در آیات قرآن کرارا مردان را به رعایت

کامل این حق توصیه کرده است .
در اسلام برای مهر مقدار معینی تعیین نشده است و بسته به توافق دو همسر است اگر چه در روایات فراوانی تاءکید شده که مهر را سنگین قرار ندهند ولی این یک حکم الزامی نیست بلکه مستحب است .
اکنون این سؤ ال پیش می آید که مرد و زن هر دو از ازدواج و زناشویی بطور یکسان بهره می گیرند، و پیوند زناشویی پیوندی است بر اساس منافع متقابل طرفین ، با این حال چه دلیلی دارد که مرد مبلغ کم یا زیادی به عنوان مهر به زن بپردازد؟ وانگهی آیا این موضوع به شخصیت زن لطمه نمی زند، و شکل خرید و فروش به ازدواج نمی دهد؟
روی همین جهات است که بعضی بشدت با مساءله مهر مخالفت می کنند، مخصوصا معمول نبودن مهر در میان غربیها برای غربزده ها به این فکر دامن می زند، در حالی که نه تنها حذف مهر، به شخصیت زن نمی افزاید بلکه وضع او را به مخاطره می افکند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 299
توضیح اینکه درست است که مرد و زن هر دو از زندگی زناشویی بطور یکسان سود می برند، ولی نمی توان انکار کرد که در صورت جدائی زن و مرد زن متحمل خسارت بیشتری خواهد شد زیرا:
اولا مرد طبق استعداد خاص بدنی معمولا در اجتماع نفوذ و تسلط بیشتری دارد، و هر چند بعضی می خواهند به هنگام سخن گفتن این حقیقت روشن را انکار کنند اما وضع زندگی اجتماعی بشر که با چشم می بینیم حتی در جوامع اروپائی که زنان به اصطلاح از آزادی کامل برخوردارند نشان می دهد که ابتکار اعمال پر درآمد بیشتر در دست مردان است .
به علاوه مردان برای انتخاب همسر مجدد امکانات بیشتری دارند ولی زنان بیوه مخصوصا با گذشت قسمتی از عمر آنها، و از دست رفتن سرمایه جوانی و زیبائی ، امکاناتشان برای انتخاب همسر جدید کمتر است .
با توجه به این جهات روشن می شود که امکانات و سرمایه ای را که زن با ازدواج از دست می دهد بیش از امکاناتی است که مرد از دست می دهد، و در حقیقت مهر چیزی است به عنوان جبران خسارت برای زن و وسیله ای برای تاءمین زندگی آینده او، و علاوه مساءله مهر معمولا به شکل ترمزی در برابر تمایلات مرد نسبت به جدائی و طلاق محسوب می شود.
درست است که مهر از نظر قوانین اسلام با برقرار شدن پیمان ازدواج به ذمه مرد تعلق می گیرد و زن فورا حق مطالبه آن را دارد، ولی چون معمولا به صورت بدهی بر ذمه مرد می ماند، هم اندوخته ای برای آینده زن محسوب می شود، و هم پشتوانه ای برای حفظ حقوق او و از هم نپاشیدن پیمان زناشوئی (البته این موضوع استثنائاتی دارد ولی آنچه گفتیم در غالب موارد صادق است). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 300
و اگر بعضی برای مهر تفسیر غلطی کرده اند و آن را یک نوع ((بهای زن))

پنداشته اند ارتباط به قوانین اسلام ندارد، زیرا در اسلام مهر به هیچ وجه جنبه بها و قیمت کالا ندارد، و بهترین دلیل آن همان صیغه عقد ازدواج است که در آن رسما مرد و زن به عنوان دو رکن اساسی پیمان ازدواج به حساب آمده اند، و مهر یک چیز اضافی و در حاشیه قرار گرفته است ، بهمین دلیل اگر در صیغه عقد، اسمی از مهر نبرند عقد باطل نیست ، در حالی که اگر در خرید و فروش و معاملات اسمی از قیمت برده نشود مسلما باطل خواهد بود، (البته باید توجه داشت اگر در عقد ازدواج نامی از مهر برده نشود شوهر موظف است که در صورت آمیزش جنسی ، مهر المثل یعنی مهری همانند زنانی که هم طراز او هستند بپردازد).
از آنچه گفته شد نتیجه می گیریم که مهر جنبه ((جبران خسارت)) و ((پشتوانه برای احترام به حقوق زن)) دارد، نه قیمت و بها و شاید تعبیر به ((نحله)) به معنی ((عطیه)) در آیه اشاره به این قسمت باشد. النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 301
آیه 5 - 6
آیه و ترجمه
وَ لا تُؤْتُوا السفَهَاءَ أَمْوَلَكُمُ الَّتي جَعَلَ اللَّهُ لَكمْ قِيَماً وَ ارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَ اكْسوهُمْ وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَّعْرُوفاً(5)
وَ ابْتَلُوا الْيَتَمَى حَتى إِذَا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِنْ ءَانَستُم مِّنْهُمْ رُشداً فَادْفَعُوا إِلَيهِمْ أَمْوَلَهُمْ وَ لا تَأْكلُوهَا إِسرَافاً وَ بِدَاراً أَن يَكْبرُوا وَ مَن كانَ غَنِيًّا فَلْيَستَعْفِف وَ مَن كانَ فَقِيراً فَلْيَأْكلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيهِمْ أَمْوَلَهُمْ فَأَشهِدُوا عَلَيهِمْ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيباً(6)
ترجمه :
5 - و اموال خود را که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده به دست سفیهان ندهید و از آن ، به آنها روزی دهید، و لباس بر آنها بپوشانید و سخن شایسته به آنها بگوئید.
6 - و یتیمان را چون به حد بلوغ برسند، بیازمائید! اگر در آنها رشد (کافی) یافتید اموالشان را به آنها بدهید، و پیش از آنکه بزرگ شوند اموال آنها را از روی اسراف نخورید، و هر کس (از سرپرستان) بی نیاز است (از برداشت حق الزحمه) خودداری کند و آن کس که نیازمند است به طرز شایسته (و مطابق زحمتی که می کشد) از آن بخورد، و هنگامی که اموال آنها را به آنها می دهید شاهد بر آنها بگیرید (اگر چه) خداوند برای محاسبه کافی است .
تفسیر :
سفیه کیست ؟
به دنبال بحثی که در آیات پیش درباره یتیمان گذشت ، آیات فوق آن را تکمیل می کند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 302

نخست می فرماید: ((اموال و ثروتهای خود را به دست افراد سفیه نسپارید و بگذارید در مسائل اقتصادی رشد پیدا کنند تا اموال شما در معرض مخاطره و تلف قرار نگیرد)) (و لا تؤ توا السفهاء اموالکم).
((راغب)) در کتاب مفردات می گوید: سفه (بر وزن تبه) در اصل یک نوع کم وزنی و سبکی بدن است بطوری که به هنگام راه رفتن تعادل حفظ نشود، و به - همین جهت به افسار که ناموزون است و دائما در حال حرکت است ((سفیه)) گفته می شود، و سپس به همین تناسب در افرادی که رشد فکری ندارند بکار رفته است خواه سبکی عقل آنها در امور مادی باشد یا در امور معنوی .
ولی روشن است که منظور از سفاهت در آیه فوق عدم رشد کافی در خصوص امور مالی است به طوری که شخص نتواند سرپرستی اموال خود را به عهده گیرد، و در مبادلات مالی منافع خود را تاءمین نماید، و به اصطلاح کلاه سرش برود، شاهد بر این سخن آیه دوم است که می گوید: ((فان آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم ؛ اگر آنها را رشید یافتید اموالشان را به دست آنها بسپارید.
بنابراین آیه فوق با اینکه درباره یتیمان بحث می کند، یک حکم کلی و عمومی برای همه موارد در بر دارد، که انسان نباید در هیچ حال و در هیچ اموالی که تحت سرپرستی او است و یا زندگی او به نوعی به آن بستگی دارد به دست افراد کم عقل و غیر رشید بسپارد، و در این موضوع فرقی در میان اموال عمومی (اموال حکومت اسلامی) نیست ، گواه بر این موضوع علاوه بر وسعت مفهوم آیه ، و مخصوصا کلمه ((سفیه)) روایاتی است که از پیشوایان اسلام در این زمینه نقل شده است . تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 303
مثلا: در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که : ((شخصی بنام ابراهیم بن عبد الحمید می گوید: از امام تفسیر آیه ((و لا تؤ توا السفهاء اموالکم)) را پرسیدم فرمود: شرابخواران سفیهند و نباید اموالتان را به آنها بسپارید))!
در روایت دیگری نیز از انتخاب ((شارب الخمر)) به عنوان امین امور مالی نهی شده است ، خلاصه توصیف شرابخوار به سفاهت کرارا در روایات دیده می شود، و این تعبیر شاید به خاطر آن باشد که شخص شرابخوار هم سرمایه مادی خود را از دست می دهد، و هم سرمایه معنوی را، چه سفاهتی از این بالاتر که انسان پول بدهد و عقل و هوش خود را نیز بدهد و دیوانگی خریداری کند، قوای مختلف بدنی را نیز بر سر این کار بگذارد و زیانهای اجتماعی فراوانی ببار آورد؟!
در روایت دیگری تمام افرادی که به جهتی از جهات قابل اعتماد نیستند ((سفیه)) نامیده شده اند، و از سپردن اموال (شخصی و عمومی) به آنها

نهی شده است : ((یونس بن یعقوب)) می گوید: از امام جعفر صادق (علیه السلام) تفسیر آیه ((و لا تؤ توا السفهاء اموالکم)) را پرسیدم فرمود: ((من لا تثق به)) سفیه کسی است که مورد اعتماد نباشد)).
از این روایات بر می آید که ((سفیه)) معنی وسیعی دارد و از سپردن اموال عمومی و خصوصی به آنها نهی شده است ، منتها این نهی در بعضی از موارد به عنوان تحریم است و در پاره ای از موارد که درجه سفاهت شدید نیست به معنی کراهت است .
در اینجا یک سؤ ال پیش می آید و آن اینکه اگر آیه در مورد اموال یتیمان است چرا ((اموالکم)) (ثروتهای شما) می گوید: نه ، ((اموالهم)) (ثروتهای آنها)؟ تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 304
ولی ممکن است نکته این تعبیر بیان این مساءله مهم اجتماعی و اقتصادی باشد که اسلام همه افراد جامعه را یکی می داند، بطوریکه مصلحت و منفعت یک فرد نمی تواند از منافع جدا باشد، همچنین زیان یک فرد عین زیان یک جامعه است . بنابراین به خاطر همین موضوع به جای ضمیر غائب ضمیر مخاطب قرار داده شده ، یعنی این اموال در حقیقت فقط متعلق به ایتام نیست ، بلکه به شما هم مربوط است ، و اگر زیانی به آن متوجه شود بطور غیر مستقیم متوجه شما شده است ، لذا در نگهداری آن باید مراقبت کامل داشته باشید.
درباره این تعبیر تفسیر دیگری هم هست و آن اینکه مقصود از ((اموالکم)) اموال خود سرپرستان است نه اموال یتیمان ، یعنی اگر شما می خواهید به افراد یتیم که هنوز رشد کافی نیافته اند کمک کنید شاید تحت تاءثیر عواطف حساب نشده اموالی بدست آنها بسپارید و آنها را به کارهایی بگمارید که از آنها ساخته نیست ، بلکه به جای این کار غیر عاقلانه بهتر این است که غذا و لباس و مسکن آنها را تاءمین کنید تا بالغ و رشید شوند.
و در واقع این یک درس بزرگ اجتماعی است که قرآن به ما می دهد که افراد ((قاصر و ناتوان)) را به خاطر کمک به شخص آنها به کارهائی که قدرت انجام آن را ندارند نگمارید زیرا اگر این کار منفعت جزئی برای آنها داشته باشد ممکن است زیانهای کلی برای اجتماع به بار آورد. بلکه باید از طریق کمکهای بلاعوض و کارهای سبک و کوچک آنها را اداره کرد.
از اینجا روشن می شود اینکه بعضی از کوته فکران افراد ضعیف و ناتوان را به پستهای تبلیغی و مذهبی برای کمک و ارفاق به آنها انتخاب می کنند یکی از زیان بارترین و نابخردانه ترین کارها است .
در جمله قرآن تعبیر جالبی درباره اموال و ثروتها کرده و می گوید: ((این سرمایه های شما که قوام زندگانی و اجتماع شما به آن است و بدون آن نمی توانید کمر راست کنید)) به دست سفیهان و اسراف کاران نسپارید

(التی جعل الله لکم قیاما). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 305
از این تعبیر به خوبی اهمیتی را که اسلام برای مسائل مالی و اقتصادی قائل است روشن می شود، و به عکس آنچه در انجیل کنونی می خوانیم که ((شخص پولدار هرگز وارد ملکوت آسمانها نمی شود)) اسلام می گوید ملتی که فقیر باشد هرگز نمی تواند کمر راست کند و عجب این است که آنها با آن تعلیمات غلط به کجا رسیده اند، و ما با این تعلیمات عالی در چه مرحله ای سیر می کنیم ، در حقیقت آنها از آن خرافات فاصله گرفته اند و به جائی رسیده اند و ما هم از این تعلیمات عالی دور ماندیم و چنین سرگردان شدیم .
در پایان آیه دو دستور مهم درباره یتیمان می دهد:
نخست اینکه ((خوراک و پوشاک آنها را از طریق اموالشان تاءمین کنید)) (و ارزقوهم فیها و اکسوهم).
تا با آبرومندی بزرگ شوند و به حد بلوغ برسند
جالب اینکه در این آیه تعبیر به ((فیها)) (در اموالشان) شده است نه ((منها)) (از اموالشان) و مفهوم این تعبیر این است که زندگی یتیمان را از درآمد اموال و سرمایه های آنها تاءمین نمائید، زیرا اگر گفته بود زندگی آنها را از سرمایه هایشان تاءمین کنید مفهومش این بود که از اصل سرمایه تدریجا برداشته شود، و طبعا هنگامی که به بلوغ می رسیدند شاید قسمت مهم سرمایه خود را از دست داده بودند ولی قرآن با همین عوض کردن تعبیر، به سرپرستان توصیه کرده که کوشش کنند برای اموال یتیمان ، منافع و درآمدی حد اقل به اندازه نیازمندیهای آنها درست کنند تا سرمایه اصلی آنها حفظ گردد.
دیگر اینکه آیه می گوید: ((با یتیمان بطور شایسته سخن گویید (و قولوا لهم قولا معروفا). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 306
یعنی با عبارات و سخنان دلنشین و شایسته هم کمبود روانی آنها را برطرف سازید و هم به ((رشد عقلی)) آنها کمک کنید تا به موقع بلوغ از رشد عقلی کافی برخوردار باشند، و به این ترتیب برنامه سازندگی شخصیت آنها نیز جزء وظائف سرپرستان خواهد بود.
سپس در آیه بعد دستور دیگری درباره یتیمان و سرنوشت اموال آنها داده و می فرماید: ((یتیمان را بیازمایید تا هنگامی که به حد بلوغ برسند)) (و ابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح).
((و اگر در این موقع در آنها رشد کافی برای اداره اموال خود یافتید، ثروت آنها را به آنها بازگردانید)) (فان آنستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم).
در این آیه چند نکته است که باید به آن توجه داشت :
1 - از تعبیر به ((حتی)) استفاده می شود که باید آزمایش یتیمان ، پیش از رسیدن به حد بلوغ و به صورت مکرر و مستمر انجام شود، تا هنگامی که

در آستانه بلوغ قرار گرفتند وضع آنها کاملا از نظر رشد عقلی برای اداره امور مالی خود روشن گردد.
ضمنا چنین استفاده می شود که منظور از آزمایش ، پرورش تدریجی یتیمان است ، یعنی نگذارید آنها به حد بلوغ برسند و سپس اقدام به سپردن اموالشان به آنها بکنید بلکه آنها را قبل از بلوغ با برنامه های عملی ، برای زندگی مستقل آماده کنید.
و اما اینکه چگونه باید یتیمان آزمایش شوند راه آن این است که مقداری مال در اختیار آنها گذارده شود، و به خرید و فروش و تجارت بپردازند، اما اعمال آنها با نظارت ولی بطوری که استقلال عمل را از آنها سلب نکند انجام شود هنگامی که معلوم شد از عهده این کار بر می آیند و در معامله گول نمی خورند، باید اموالشان را بدستشان سپرد و گرنه با تربیت و پرورشهای مستمر باید آنها را چنان آماده کرد که بتوانند در آینده زمام زندگی خود را بدست گیرند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 307
2 - تعبیر به ((اذا بلغوا النکاح)) اشاره به این است که آنها به سر حدی که قدرت بر ازدواج داشته باشند و روشن است کسی که قدرت بر ازدواج دارد قدرت بر تشکیل خانواده خواهد داشت ، و چنان کسی بدون سرمایه نمی تواند به اهداف خود برسد، بنابراین آغاز زندگی زناشوئی با آغاز زندگی اقتصادی مستقل همراه است ، و به عبارت دیگر ثروت آنها موقعی بدستشان داده می شود که هم به بلوغ جسمی برسند و نیاز آنها به مال شدید شود، و هم بلوغ فکری پیدا کنند و توانائی برای حفظ مال داشته باشند.
3 - تعبیر به ((آنستم منهم رشدا)) اشاره به این است که رشد آنها کاملا مسلم شود زیرا ((آنستم)) از ماده ((ایناس)) به معنی مشاهده و رؤ یت می باشد، و این ماده از ماده انسان که یکی از معانی آن مردمک چشم است گرفته شده (در حقیقت هنگام رؤ یت و مشاهده از انسان یعنی مردمک چشم مدد گرفته می شود و به همین جهت از مشاهده کردن تعبیر به ایناس شده است).
سپس بار دیگر به سرپرستان تاکید می کند که به هیچ عنوانی اموال یتیمان را حیف و میل نکنند، و پیش از آنکه بزرگ شوند سرمایه آنها را از بین نبرند. (و لا تاکلوها اسرافا و بدارا ان یکبروا).
و دیگر اینکه : ((سرپرستان ایتام اگر متمکن و ثروتمندند نباید به هیچ عنوانی از اموال ایتام استفاده کنند و اگر فقیر و نادار باشند تنها می توانند در برابر زحماتی که بخاطر حفظ اموال یتیم متحمل می شوند با رعایت عدالت و انصاف ، حق الزحمة خود را از اموال آنها بردارند)). (و من کان غنیا فلیستعفف و من کان فقیرا فلیاکل بالمعروف). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 308

در این زمینه روایاتی نیز وارد شده و مضمون آیه را چنان که گفته شد توضیح داده است ، از جمله در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ((فذلک رجل یحبس نفسه عن المعیشة فلا باس ان یاکل بالمعروف اذا کان یصلح لهم فان کان المال قلیلا فلا یاکل منه شیئا))؛ منظور کسی است که سرپرستی مال یتیم ، او را از رسیدگی به زندگی خویش باز داشته ، در این صورت می تواند به اندازه مناسب و شایسته از مال یتیم استفاده کند، و این در صورتی است که به صلاح یتیم باشد، اما اگر ثروت یتیم کم باشد (و طبعا سرپرستی آن ، نیز وقت زیادی را اشغال نمی کند) در این صورت چیزی از مال یتیم برندارد)).
سپس به آخرین حکم در باره اولیاء ایتام اشاره کرده و می فرماید: ((هنگامی که می خواهید اموال آنها را به دست آنها بسپارید گواه بگیرید)) تا جای اتهام و نزاع و گفتگو باقی نماند (فاذا دفعتم الیهم اموالهم فاشهدوا علیهم).
در پایان آیه می فرماید:اما بدانید که حساب کننده واقعی خدا است و مهمتر از هر چیز این است که حساب شما نزد او روشن باشد، او است که اگر خیانتی از شما سرزند و بر گواهان مخفی ماند به حساب آن رسیدگی خواهد کرد. (و کفی بالله حسیبا). النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 309
آیه 7
آیه و ترجمه
لِّلرِّجَالِ نَصِیبٌ مِّمَّا تَرَکَ الْوَلِدَانِ وَ الاَقْرَبُونَ وَ لِلنِّساءِ نَصِیبٌ مِّمَّا تَرَکَ الْوَلِدَانِ وَ الاَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ کَثرَ نَصِیباً مَّفْرُوضاً(7)
ترجمه :
7 - برای مردان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان از خود می گذارند سهمی است و برای زنان نیز از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان می گذارند سهمی ، خواه آن مال کم باشد یا زیاد، این سهمی است تعیین شده و پرداختنی .
شان نزول :
در عصر جاهلیت عرب ، رسم چنین بود که تنها مردان را وارث می شناختند و معتقد بودند آن کس که قدرت حمل سلاح و جنگ و دفاع از حریم زندگی احیانا غارتگری ندارد ارث به او نمی رسد، به همین دلیل زنان و کودکان را از ارث محروم می ساختند و ثروت میت را در میان مردان دورتر قسمت می کردند.
تا اینکه یکی از انصار بنام ((اوس بن ثابت)) از دنیا رفت در حالی که دختران و پسران خردسالی به جای گذارد، عموزاده های او بنام ((خالد)) و ((ارفطه)) آمدند و اموال او را میان خود تقسیم کردند، و به همسر و

فرزندان خردسال او چیزی ندادند، همسر او شکایت به پیامبر صلی اللّه علیه و آله کرد، و تا آن زمان حکمی در این زمینه در اسلام نازل نشده بود، در این موقع آیه فوق نازل شد و پیامبر صلی اللّه علیه و آله آن دو نفر را خواست و به آنها دستور داد که در اموال مزبور، هیچ گونه دخالت نکنند و آن را برای بازماندگان درجه اول یعنی فرزندان و همچنین همسر او بگذارند تا طرز تقسیم آن در میان آنها در پرتو آیات بعد روشن گردد.
تفسیر :
گام دیگری برای حفظ حقوق زن تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 310
این آیه در حقیقت گام دیگری برای مبارزه با عادات و رسوم غلطی است که زنان و کودکان را از حق مسلم خود محروم می ساخت ، و بنابراین مکمل بحثهائی است که در آیات سابق گذشت ، زیرا اعراب با رسم غلط و ظالمانه ای که داشتند زنان و فرزندان خردسال را از حق ارث محروم می ساختند، آیه روی این قانون غلط خط بطلان کشیده و گفت : ((مردان سهمی از اموالی که پدر و مادر و نزدیکان بجای می گذارند دارند و زنان هم سهمی خواه کم باشد یا زیاد)) (للرجال نصیب مما ترک الوالدان و الاقربون و للنساء نصیب مما ترک الوالدان و الاقربون مما قل منه او کثر).
بنابراین هیچ یک حق ندارد که سهم دیگری را غصب کند .
سپس در پایان آیه برای تاکید مطلب می فرماید: ((این سهمی است تعیین شده و لازم الاداء)) تا هیچ گونه تردید در این بحث باقی نماند (نصیبث مفروضث).
ضمنا همانطور که می بینیم آیه فوق یک حکم عمومی برای همه موارد ذکر می کند، بنابراین آنهایی که فکر می کنند پیامبران اگر ثروتی داشته باشند به - عنوان ارث به بستگان آنها نمی رسد بر خلاف آیه فوق است (البته منظور اموال شخصی پیغمبر است و گرنه اموال بیت المال که متعلق به مسلمین است طبق قانون بیت المال در موارد خود مصرف خواهد شد).
همچنین از عموم آیه فوق و آیات دیگری که بعدا درباره ارث می خوانیم روشن می شود که قائل شدن به تعصیب یعنی ((اختصاص دادن قسمتی از مال به مردانی که از طرف پدر به میت ارتباط دارند در پاره ای از موارد - همانطور که دانشمندان اهل تسنن قائل هستند نیز بر خلاف تعلیمات قرآن است زیرا لازمه آن محروم ساختن زنان از ارث در بعضی از موارد می شود و این یک نوع تبعیض جاهلی است که اسلام با آیه فوق و مانند آن ، آن را نفی کرده است (دقت کنید!). النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 311
آیه 8
آیه و ترجمه
وَ إِذَا حَضرَ الْقِسمَةَ اِولُوا الْقُرْبی وَ الْیَتَمَی وَ الْمَسکینُ فَارْزُقُوهُم مِّنْهُ وَ

قُولَوا لَهُمْ قَوْلاً مَّعْرُوفاً(8)
ترجمه :
8 - و اگر به هنگام تقسیم (ارث) خویشاوندان (و طبقه ای که ارث نمی برند) و یتیمان و مستمندان حضور داشته باشند، چیزی از آن اموال را به آنها بدهید و با آنها به طرز شایسته سخن بگویید!
تفسیر :
یک حکم اخلاقی
این آیه مسلما بعد از قانون تقسیم ارث نازل شده زیرا می گوید: ((هر گاه در مجلس تقسیم ارث ، خویشاوندان و یتیمان و مستمندان حاضر شدند چیزی از آن به آنها بدهید)) (و اذا حضر القسمة اولوا القربی و الیتامی و المساکین فارزقوهم منه).
بنابراین محتوای آیه یک حکم اخلاقی و استحبابی درباره طبقاتی است که با وجود طبقات نزدیکتر، از ارث بردن محرومند، آیه می گوید: اگر در مجلس تقسیم ارث ، جمعی از خویشاوندان درجه 2 یا 3 و همچنین بعضی از یتیمان و مستمندان حضور داشته باشند چیزی از مال به آنها بدهید، و به این ترتیب جلو تحریک حس حسادت و کینه توزی آنها را که ممکن است بر اثر محروم بودن از ارث شعله ور گردد بگیرید و پیوند خویشاوندی انسانی خود را به این وسیله محکم کنید.
گرچه کلمه ((یتامی)) و ((مساکین)) بطور مطلق ذکر شده ولی ظاهرا منظور از آن ایتام و نیازمندان فامیل است زیرا طبق قانون ارث ، با بودن طبقات نزدیکتر طبقات دورتر، از ارث بردن محرومند، بنابراین اگر آنها در چنان جلسه ای حاضر باشند سزاوار است هدیه مناسبی (که تعیین مقدار آن فقط بستگی به اراده وارثان دارد و از مال وارثان کبیر خواهد بود) به آنها داده شود. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 312
جمعی از مفسران احتمال داده اند که منظور از ایتام و مساکین در آیه هر گونه یتیم و نیازمندی است خواه از خویشاوندان میت باشد یا غیر آنها ولی این احتمال بعید به نظر می رسد زیرا افراد بیگانه معمولا راهی در این جلسات فامیلی ندارند. بعضی از مفسران نیز معتقدند که آیه ، یک حکم وجوبی را بیان می کند نه استحبابی ولی آنهم نیز بعید است زیرا اگر آنها حق واجبی داشتند لازم بود مقدار و حدود آن تعیین گردد در حالی که به اختیار وارثان حقیقی واگذار شده است .
در پایان آیه دستور می دهد که ((با این دسته از محرومان ، با زبان خوب و طرز شایسته صحبت کنید (و قولوا لهم قولا معروفا).
یعنی علاوه بر جنبه کمک مادی از سرمایه های اخلاقی خود نیز برای جلب محبت آنها استفاده کنید تا هیچگونه ناراحتی در دل آنها باقی نماند، و این دستور نشانه دیگری بر استحبابی بودن حکم فوق است .

از آنچه گفتیم این مطلب نیز روشن شد که هیچ دلیلی ندارد که بگوئیم حکم آیه فوق بوسیله آیاتی که سهام ارث را تعیین می کند نسخ شده است زیرا هیچ گونه تضادی میان آن آیات و این آیه نیست . النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 313
آیه 9
آیه و ترجمه
وَ لْيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعَفاً خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْيَقُولُوا قَوْلاً سدِيداً(9)
ترجمه :
9 - آنها که اگر فرزندان ناتوانی از خود به یادگار بگذارند از آینده آنان می ترسند باید (از ستم درباره یتیمان مردم) بترسند، پس از (مخالفت) خدا بپرهیزند و (با یتیمان مردم) با نرمی و محبت سخن بگویند.
تفسیر :
جلب عواطف به سوی یتیمان
قرآن برای برانگیختن عواطف مردم در برابر وضع یتیمان اشاره به حقیقتی می کند که گاهی مردم از آن غافل می شوند، و آن اینکه : شما با یتیمان مردم همانگونه رفتار کنید که دوست می دارید با یتیمان شما در آینده رفتار نمایند، منظره کودکان بی پناه ، و اطفال بی سرپرست خود را که تحت سرپرستی انسانی سنگدل و خائن قرار گرفته که نه به احساسات آنها پاسخ مثبت می دهد، و نه در اموال آنها رعایت عدالت می کند در نظر بگیرید، این منظره دردناک چه اندازه شما را ناراحت می کند، و چه قدر به آینده فرزندان خود علاقهمندید؟ همان اندازه نسبت به فرزندان و یتیمان دیگران علاقه مند باشید، و از ناراحتی آنها ناراحت شوید، بنابراین ، مفهوم آیه چنین است : آنها که از وضع آینده فرزندان خود می ترسند، باید از خیانت درباره یتیمان و آزار آنها بترسند))(و لیخش الذین لو تراکوا من خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم).
اصولا مسائل اجتماعی همواره به شکل یک سنت از امروز به فردا، و از فردا به آینده دور دست سرایت می کند، آنها که سنت ظالمانه ای در اجتماع می گذارند و مثلا رسم ((آزار به یتیمان)) را در جامعه رواج می دهند، در حقیقت خود عاملی هستند که در آینده با فرزندانشان نیز چنین شود، بنابراین نه تنها به فرزندان دیگران ستم می کنند، بلکه راه ستمگری را به فرزندان خود نیز هموار می سازند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 314
در پایان آیه می فرماید: ((اکنون که چنین است باید سرپرستان ایتام ، از مخالفت با احکام خدا بپرهیزند و با یتیمان ، با زبان ملایم و عباراتی سرشار از عواطف انسانی سخن بگویند (فلیتقوا الله و لیقولوا قولا سدیدا).

تا ناراحتی درونی و زخمهای قلب آنها به این وسیله التیام یابد.
این دستور عالی اسلامی که در جمله فوق بیان شد، اشاره به یک نکته روانی در مورد پرورش یتیمان می کند که درخور نهایت دقت است و آن اینکه : نیازمندی کودک یتیم ، منحصر به خوراک و پوشاک نیست ، بلکه پاسخ گفتن به عواطف و احساسات قلبی او مهمتر است و در ساختمان آینده او فوق العاده مؤ ثر می باشد زیرا طفل یتیم بسان دیگران ، انسان است ، و باید از نظر نیازهای عاطفی نیز تغذیه شود، باید از محبتها و نوازشهای یک کودک که در دامان پدر و مادر است بهره مند گردد، او مانند یک بچه گوسفند نیست که صبح همراه گله به چراگاه رود و غروب برگردد، بلکه باید علاوه بر مراقبتهای جسمی از نظر تمایلات روانی نیز اشباع شود و گرنه کودکی سنگدل ، شکست خورده ، فاقد شخصیت و خطرناک به عمل خواهد آمد.
توضیح لازم
یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که روزی امام ششم (علیه السلام) فرمود هر کس ظلمی به کسی کند خداوند فردی را مسلط می کند که نسبت به او و بر فرزندان او همان ظلم و ستم را انجام دهد، من در دل با خود گفتم عجبا پدر ظالم است ، ولی فرزند باید نتیجه ظلم او را ببیند؟! قبل از اینکه من سخن خود را بیان کنم امام فرمودند: ((قرآن می گوید: و لیخش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعافا خافوا علیهم
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 315
همان سؤ ال که برای راوی حدیث پیدا شده ، برای بسیاری پیدا می شود که چگونه خداوند مجازات عمل کسی را بر دیگری روا می دارد، و اصولا کودکان شخص ستمگر چه گناهی کرده اند که گرفتار ستم شوند؟!
پاسخ این سؤ ال را توضیحی که در بالا بیان کردیم می توان دریافت ، و آن اینکه کارهائی که افراد در اجتماع مرتکب می شوند تدریجا شکل یک سنت به خود می گیرد، و به نسلهای آینده منتقل می شود، بنابراین آنها که اساس ظلم و ستم بر ایتام را در اجتماع می گذارند بالاخره ، روزی این بدعت غلط، دامان فرزندان خود آنها را خواهد گرفت ، و در حقیقت این موضوع یکی از آثار وضعی و تکوینی اعمال آنها است و اگر به خداوند نسبت داده می شود بخاطر آن است که تمام آثار تکوینی و خواص علت و معلول به او منسوب است ، و به هیچ وجه ظلم و ستمی از ناحیه خداوند بر کسی نخواهد شد، خلاصه هنگامی که پای ظلم و ستم در اجتماع باز شد پای ظالم و فرزندان او را هم خواهد گرفت . النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 316
آیه 10
آیه و ترجمه

إِنَّ الّذِینَ یَأکلَونَ أمْوَلَ الْیَتَمَی ظلْماً إِنَّمَا یَأکلَونَ فی بُطونِهِمْ نَاراً وَ سیَصلَوْنَ سعِیراً(10)
ترجمه :
10 - کسانی که اموال یتیمان را از روی ظلم و ستم می خورند، تنها آتش می خورند و به زودی در شعله های آتش (دوزخ) می سوزند.
تفسیر :
چهره باطنی اعمال ما
در آغاز سوره گفتیم که آیات این سوره به منظور پی ریزی یک اجتماع سالم نازل شده ، و به همین دلیل قبلا رسوبات دوران جاهلیت و خلافکاریهای آن زمان را که در دل بعضی از تازه مسلمانها وجود داشت از میان می برد تا زمینه برای یک اجتماع سالم فراهم آورد.
و چه عمل زشتی بدتر از خوردن مال یتیمان است و لذا در آغاز این سوره ، تعبیرات شدیدی پیرامون تصرفهای ناروا در اموال یتیمان دیده می شود که صریحترین آنها آیه فوق است .
این آیه می گوید: ((کسانی که اموال یتیمان را به نا حق تصرف می کنند در حقیقت آتش خورده اند)) (ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم نارا).
نظیر این تعبیر در سراسر قرآن مجید، تنها در یک مورد دیگر دیده می شود. و آن درباره کسانی است که با کتمان حقایق و تحریف آیات الهی ، منافعی به دست می آورند که درباره آنها نیز می فرماید: ((ان الذین یکتمون ما انزل الله من الکتاب و یشترون به ثمنا قلیلا اولئک ما یاکلون فی بطونهم الا النار؛ کسانی که آیات خدا را کتمان می کنند و به وسیله آن درآمد نا چیزی فراهم می نمایند آنها جز آتش چیزی نمی خورند)). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 317
سپس در پایان آیه قرآن می گوید: علاوه بر اینکه آنها در همین جهان در واقع آتش می خورند، بزودی در جهان دیگر داخل در آتش برافروخته ای می شوند)) که آنها را بشدت می سوزاند. (و سیصلون سعیرا).
((سیصلی)) در اصل از ماده ((صلی)) (بر وزن درد) به معنی داخل شدن در آتش و سوختن است و ((سعیر)) به معنی آتش شعله ور است . از این آیه استفاده می شود که اعمال ما علاوه بر چهره ظاهری خود، یک چهره واقعی نیز دارد که در این جهان از نظر ما پنهان است ، اما این چهرههای درونی ، در جهان دیگر ظاهر می شوند و مساءله تجسم اعمال را تشکیل می دهند.
قرآن در این آیه می گوید: آنها که مال یتیم می خورند گرچه چهره ظاهری عملشان بهره گیری از غذاهای لذیذ و رنگین است ، اما چهره واقعی این غذاها آتش سوزان است ، و همین چهره است که در قیامت آشکار می

شود.
چهره واقعی عمل همیشه تناسب خاصی با کیفیت ظاهری این عمل دارد، همان گونه که خوردن مال یتیم و غصب حقوق او، قلب او را می سوزاند و روح او را آزار می دهد چهره واقعی این عمل آتش سوزان است .
توجه به این موضوع (چهره های واقعی اعمال) برای کسانی که ایمان به این حقایق دارند بهترین مانع از انجام کارهای خلاف است ، آیا کسی پیدا می شود که با دست خود پاره های آتش را برداشته و در میان دهان بگذارد و ببلعد؟ همچنین افراد با ایمان ممکن نیست مال یتیم را به ناحق بخورند و اگر می بینیم مردان خدا حتی فکر معصیت به خود راه نمی داند یک دلیل آن ، همین بوده که آنها بر اثر قدرت علم و ایمان و پرورشهای اخلاقی چهره های واقعی اعمال را می دیدند و هرگز فکر انجام کار بد را نمی کردند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 318
یک کودک نادان و بی اطلاع ممکن است مجذوب جلوه زیبای یک شعله آتش سوزان شود و دست در آن فرو برد، اما یک انسان فهمیده که سوزندگی آتش را بارها آزموده است کجا ممکن است حتی چنین خیالی بکند؟
احادیث و روایات در نکوهش تجاوز به اموال یتیمان بسیار زیاد و تکان دهنده است و حتی کمترین تعدی به اموال یتیمان مشمول این حکم معرفی شده : در حدیثی از امام باقر یا امام صادق (علیه السلام) نقل شده که کسی سؤ ال کرد این مجازات آتش درباره چه مقدار از غصب مال یتیم است ؟ فرمود: در برابر دو درهم ! النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 319
آیه 11 - 12
آیه و ترجمه
يُوصِيكمُ اللَّهُ فى أَوْلَدِكمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظ الأُنثَيَينِ فَإِن كُنَّ نِساءً فَوْقَ اثْنَتَينِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَک وَ إِن كانَت وَحِدَةً فَلَهَا النِّصفُ وَ لاَبَوَيْهِ لِكلِّ وَحِدٍ مِّنهُمَا السدُس مِمَّا تَرَک إِن كانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِن لَّمْ يَكُن لَّهُ وَلَدٌ وَ وَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلاُمِّهِ الثُّلُث فَإِن كانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلاُمِّهِ السدُس مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصى بهَا أَوْ دَيْنٍ ءَابَاؤُكُمْ وَ أَبْنَاؤُكُمْ لا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَب لَكمْ نَفْعاً فَرِيضةً مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيماً حَكِيماً(11)
* وَ لَكمْ نِصف مَا تَرَک أَزْوَجُكمْ إِن لَّمْ يَكُن لَّهُنَّ وَلَدٌ فَإِن كانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكنَ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِينَ بهَا أَوْ دَيْنٍ وَ لَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكْتُمْ إِن لَّمْ يَكن لَّكُمْ وَلَدٌ فَإِن كانَ لَكمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكتُم مِّن بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصونَ بهَا أَوْ دَيْنٍ وَ إِن كانَ رَجُلٌ يُورَث كلالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَ لَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكلِّ وَحِدٍ مِّنْهُمَا السدُس فَإِن كانُوا أَكثَرَ مِن ذَلِک فَهُمْ شرَكاءُ فى الثُّلُثِ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصى بهَا أَوْ دَيْن غَيرَ مُضارٍّ وَصِيَّةً مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ(12)

تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 320
ترجمه :
11 - خداوند به شما درباره فرزندانتان سفارش می کند که (از میراث) برای پسر به اندازه سهم دو دختر باشد و اگر فرزندان شما (دو دختر و) بیش از دو دختر بوده باشد دو سوم میراث از آن آنها است و اگر یکی بوده باشد نیمی (از میراث) از آن او است ، و برای پدر و مادر او (کسی که از دنیا رفته) هر کدام یک ششم میراث است اگر فرزندی داشته باشد و اگر فرزندی نداشته باشد و (تنها) پدر و مادر از او ارث برند برای مادر او یک سوم است و اگر او برادرانی داشته باشد، مادرش یک ششم می برد (و پنج ششم باقیمانده برای پدر است) (همه اینها) بعد از انجام وصیتی است که او کرده است و بعد از ادای دین است - شما نمی دانید پدران و مادران و فرزندانتان کدامیک برای شما سودمندترند این فریضه الهی است و خداوند دانا و حکیم است .
12 - و برای شما نصف میراث زنانتان است اگر آنها فرزندی نداشته باشند و اگر فرزندی برای آنها باشد یک چهارم از آن شماست پس از انجام وصیتی که کرده اند و ادای دین (آنها)، و برای زنان شما یک چهارم میراث شما است اگر فرزندی نداشته باشید و اگر برای شما فرزندی باشد یک هشتم از آن آنها است ، بعد از انجام وصیتی که کرده اید و ادای دین ، و اگر مردی بوده باشد که کلاله (خواهر یا برادر) از او ارث می برد یا زنی که برادر یا خواهری دارد سهم هر کدام یک ششم است (اگر برادران و خواهران مادری باشند) و اگر بیش از یک نفر باشند آنها شریک در یک سوم هستند پس از انجام وصیتی که شده و ادای دین ، بشرط آنکه (از طریق وصیت و اقرار به دین) به آنها ضرر نزند این سفارش خدا است و خدا دانا و بردبار است .
شاءن نزول :
عبد الرحمن بن ثابت انصاری برادر حسان بن ثابت شاعر معروف صدر اسلام از دنیا رفت در حالی که یک همسر و پنج برادر از او به یادگار مانده بود، برادران میراث عبد الرحمن را در میان خود قسمت کردند و به همسر او چیزی ندادند، او جریان را به خدمت پیامبر صلی اللّه علیه و آله عرض کرد، و از آنها شکایت نمود، تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 321
در این هنگام آیات فوق نازل شد و در آن ، میراث همسران دقیقا تعیین گردید.
و نیز از جابر بن عبد الله نقل شده که می گوید: بیمار شده بودم ، پیامبر صلی اللّه علیه و آله از من عیادت کرد، من بی هوش شده بودم ، پیامبر صلی اللّه علیه و آله آبی خواست و با مقداری از آن وضو گرفت ، و بقیه را بر من پاشید، من به هوش آمدم ، عرض کردم اي رسول خدا! تکلیف

اموال من بعد از من چه خواهد شد؟ پیامبر صلی اللّه علیه و آله خاموش گشت ، چیزی نگذشت که آیات فوق نازل گردید و سهم وراث در آن تعیین شد.
تفسیر :
سهام ارث
همانگونه که در شاءن نزول خواندیم این دو آیه سهم وارث را تعیین می کند.
در آیه اول حکم طبقه اول وارثان (فرزندان و پدران و مادران) بیان شده است ، و بدیهی است که هیچ رابطه خویشاوندی نزدیکتر از رابطه فرزند و پدر نمی باشد و لذا قرآن آنها را بر طبقات دیگر ارث مقدم داشته است .
در جمله نخست می گوید: ((خداوند به شما درباره فرزندانتان سفارش می کند که برای پسران دو برابر سهم دختران قایل شوید)) یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین
قابل توجه اینکه از نظر جمله بندی و طرز بیان ارث دختران اصل قرار داده شده و ارث پسران به صورت فرع و با مقایسه به آن تعیین گردیده ، زیرا می گوید: پسران دو برابر سهم دختران می برند و این یک نوع تاکید روی ارث بردن دختران و مبارزه با سنتهای جاهلی است که آنها را به کلی محروم می کردند (اما فلسفه تفاوت ارث این دو به زودی تشریح خواهد شد.
سپس می فرماید: اگر فرزندان میت ، منحصرا دو دختر یا بیشتر باشند دو ثلث مال از آن آنهاست . فان کن نساء فوق اثنتین فلهن ثلثا ما ترک تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 322
ولی اگر تنهای یک دختر بوده باشد نصف مجموع مال از آن اوست)) (و ان کانت واحدة فلها النصف).
سؤ ال :
در اینجا سؤ الی پیش می آید که قرآن در این آیه می گوید فوق اثنتین یعنی اگر دختران بیش از دو نفر باشند دو سوم مال متعلق به آنهاست ، بنابراین آیه از حکم دو دختر ساکت است ، بلکه تنها حکم یک دختر و چند دختر را گفته است .
پاسخ:
با توجه به جمله اول آیه ، جواب این سؤ ال روشن می شود، و آن این است که سهم دو دختر از جمله للذکر مثل حظ الانثیین : پسر دو برابر سهم دختر دارد اجمالا معلوم می گردد، زیرا اگر بازماندگان شخص مرده فقط یک پسر و یک دختر باشند سهم دختر یک سوم و سهم پسر دو سوم می گردد بنابراین سهم دو دختر طبق این جمله دو سوم خواهد بود و شاید بخاطر همین بوده که در جمله بعد از سهم دو دختر خودداری شده و تنها

اشاره به سهم چند دختر گردیده که آنهم از دو سوم تجاوز نمی کند. (دقت کنید)
از مراجعه به آخرین آیه سوره نساء نیز این مساءله روشن می شود زیرا در آن آیه سهم یک خواهر نصف قرار داده شده (همانند سهم یک دختر) سپس می فرماید: اگر دو خواهر بوده باشند دو سوم مال را می برند از این حکم می فهمیم که در مورد دو دختر نیز دو سوم مال در نظر گرفته شده است .
به علاوه این تعبیر در ادبیات عرب دیده می شود که گاهی می گویند فوق اثنتین و منظور اثنتان و ما فوق است یعنی دو و بیشتر.
از همه اینها گذشته حکم مزبور از نظر فقه اسلامی و منابع حدیث مسلم است و اگر فرضا ابهامی در جمله بالا باشد با توجه به سنت (منابع حدیث) برطرف می گردد. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 323
اما میراث پدران و مادران که آنها نیز جزء طبقه اول و همردیف فرزندان می باشند همان است که در آیه فوق بیان شده است و در آن سه حالت است :
حالت اول : شخص متوفی ، فرزند یا فرزندانی داشته باشد که در این صورت به پدر و مادر او هر کدام یک ششم میرسد (و لابویه لکل واحد منهما السدس مما ترک ان کان له ولد).
حالت دوم : فرزندی در میان نباشد و وارث تنها پدر و مادر باشند در این صورت سهم مادر یک سوم مجموع مال است (فان لم یکن له ولد و ورثه ابواه فلامه الثلث)
و اگر می بینیم در اینجا سخنی از سهم پدر به میان نیامده بخاطر این است که سهم او روشن است یعنی دو سوم به علاوه گاهی شخص میت ممکن است همسری داشته باشد در این صورت سهم همسر از سهم پدر کم می شود، و بنابراین سهم پدر در حالت دوم متغیر است .
حالت سوم : این است که وارث تنها پدر و مادر باشند و فرزندی در کار نباشد، ولی شخص متوفی برادرانی از طرف پدر و مادر، یا تنها از طرف پدر، داشته باشد، در این صورت سهم مادر از یک سوم به یک ششم تنزل می یابد و در واقع ، برادران ، با اینکه ارث نمی برند، مانع مقدار اضافی ارث مادر می شوند و به همین جهت آنها را حاجب می نامند (فان کان له اخوة فلامه السدس).
فلسفه این حکم روشن است ، زیرا وجود برادران متعدد موجب سنگینی بار زندگی پدر است ، چون پدر باید هزینه آنها را بپردازد تا بزرگ شوند، و حتی پس از بزرگ شدن نیز هزینه هائی برای پدر دارند، و به همین جهت برادرانی موجب تنزل سهم مادر می شوند که از ناحیه پدر و مادر و یا تنها از ناحیه پدر باشند و اما برادرانی که تنها از ناحیه مادر هستند و هیچگونه

سنگینی بر دوش پدر ندارد، حاجب نمی گردند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 324
سؤ ال :
در اینجا سؤ الی مطرح است که قرآن در این آیه در مورد برادران لفظ جمع بکار برده و می گوید فان کان له اخوة (اگر آن شخص متوفی برادرانی داشته باشد) و می دانیم که حداقل جمع سه نفر است ، در حالی که تمام فقهای اسلام معتقدند که دو برادر هم می توانند مانع و موجب تنزل ارث مادر شوند.
پاسخ:
جواب این سؤ ال با مراجعه به آیات دیگر قرآن روشن می شود، و آن اینکه لازم نیست در همه جا لفظ جمع در سه نفر و بیشتر بکار رود بلکه در پارهای از موارد بر دو نفر هم اطلاق می شود مانند آیه 78 سوره انبیاء: و کنا لحکمهم شاهدین (ما گواه حکم آنها بودیم).
آیه مربوط به قضاوت داود و سلیمان است ، و قرآن درباره این دو نفر ضمیر جمع (هم) بکار برده است ، از اینجا روشن می شود که ممکن است گاهی لفظ جمع در دو نفر بکار رود، ولی البته این موضوع نیاز به شاهد و قرینه دارد و در آیه مورد بحث شاهد همان اتفاق مسلمانان و ورود دلیل از پیشوایان اسلام است ، زیرا در این مساءله همه دانشمندان اسلام اعم از شیعه و سنی (به جز ابن عباس) دو برادر را مشمول حکم آیه دانسته اند.
سپس قرآن می گوید: وارثان هنگامی می توانند مال را در میان خود تقسیم کنند که شخص میت وصیتی نکرده باشد، و یا بدهی بر عهده او نباشد، بنابراین اگر وصیتی کرده یا دیونی دارد باید نخست به آنها عمل کرد من بعد وصیه یوصی بها اودین .
(البته همانطور که در باب وصیت گفته شده انسان فقط می تواند درباره یک سوم از مال خود وصیت کند و اگر بیش از آن وصیت کند صحیح نیست مگر اینکه تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 325
ورثه اجازه دهند).
در این جمله می فرماید شما نمیدانید پدران و فرزندانتان کدامیک بیشتر به نفع شما هستند (آباؤ کم و ابناؤ کم لا تدرون ایهم اقرب لکم نفعا:)
یعنی قانون ارث بر اساس مصالح واقعی بشر استوار شده ، و تشخیص این مصالح به دست خداست ، زیرا انسان آنچه را مربوط به خیر و صلاح اوست در همه جا نمی تواند تشخیص دهد، ممکن است بعضی گمان کنند پدران و مادران بیشتر به نیازمندیهای او پاسخ می گویند، و بنابراین باید در ارث بر فرزندان مقدم باشند، و ممکن است جمعی عکس این را فکر کنند و اگر قانون ارث بدست مردم میبود هزار گونه هرج و مرج و نزاع و

اختلاف در آن واقع می شد، اما خدا که حقایق امور را آنچنان که هست می داند قانون ارث را بر نظام ثابتی که خیر بشر در آن است قرار داده .
و در پایان آیه می فرماید: ((این قانونی است که از طرف خدا فرض و واجب شده و او دانا و حکیم است فریضة من الله ان الله کان علیما حکیما: این جمله برای تاکید مطالب گذشته است ، تا جای هیچ گونه چانه زدن برای مردم درباره قوانین مربوط به سهام ارث باقی نماند.
نکته ها :
1- ارث یک حق طبیعی است
شاید بسیاری تصور کنند که بهتر این است که به هنگام فوت کسی ، اموال او جزو اموال عمومی گردد و در اختیار بیت المال قرار گیرد، ولی به دقت روشن می شود که این کار کاملا دور از عدالت است ، زیرا مساءله ((وراثت)) یک امر کاملا تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 326
طبیعی و منطقی است ، همان طور که پدر و مادر قسمتی از صفات جسمی و روحی خود را طبق قانون وراثت طبیعی ، به نسلهای بعد منتقل می کنند، چرا اموال آنها را این قانون مستثنا باشد و به نسل آینده منتقل نشود؟
به علاوه اموال مشروع هر کس نتیجه زحمات و کوششها و تلاشهای اوست ، و در حقیقت نیروهای متراکم شده او را نشان می دهد، و به همین جهت ما، هر کس را مالک طبیعی دسترنج خودش می شناسیم ، این یک حکم فطری است .
بنابراین به هنگام مرگ که دست انسان از اموالش کوتاه می گردد عادلانه ترین راه این این است که این اموال به کسانی تعلق گیرند که نزدیکترین افراد به او هستند و در واقع هستی آن اشخاص ادامه هستی آن شخص محسوب می شود.
روی همین جهت ، بسیاری از مردم با اینکه سرمایه کافی برای زندگی خود تا پایان عمر دارند دست از تلاش و کوشش برای کار و تولید بیشتر، بر نمی دارد، و هدفشان تاءمین آینده فرزندانشان است ، یعنی قانون ارث می تواند تحرک و جنبش بیشتری به چرخ های اقتصادی یک کشور بدهد، و اگر اموال هر کس بعد از مرگ او به کلی از او بریده شود، و جزو اموال عمومی گردد، ممکن است قسمت مهمی از فعالیتهای اقتصادی خاموش شود.
شاهد این سخن جریانی است که در فرانسه واقع شد، می گویند: چندی قبل نمایندگان پارلمان فرانسه قانون ارث را الغاء کردند، و به جای آن تصویب نمودند که آنچه از کسی باقی می ماند به عنوان اموال عمومی ضبط گردد و به مصارف عموم برسد، بطوری که هیچ یک از بستگان شخص سهمی نداشته باشند، ولی باگذشت مدتی اثرات نامطلوب

اقتصادی این قانون آشکار گردید، و مشاهده شد که در وضع صادرات و واردات کشور اثر عمیقی گذارده و از تلاش اقتصادی به مقدار زیادی کاسته شده ، این موضوع مقامات اقتصادی را دچار نگرانی کرد و عامل اصلی آن را همان ((الغای قانون ارث)) دانستند و ناچار در آن تجدید نظر کردند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 327
بنابراین نمی توان انکار کرد که قانون ارث علاوه بر اینکه یک امر طبیعی و فطری است در گسترش تلاشهای اقتصادی نیز اثر عمیق دارد.
2- ارث در میان ملل گذشته
قانون ارث چون ریشه فطری دارد به اشکال گوناگون در میان ملل گذشته دیده می شود.
در میان یهود گرچه بعضی مدعی هستند که قانون ارثی وجود نداشته ، ولی با مراجعه به تورات می بینیم این قانون صریحا در سفر ((اعداد)) آمده است آنجا که می گوید:
((و با بنی اسرائیل متکلم شده بگو که اگر کسی بمیرد و پسری ندارد میراث وی را به دخترش انتقال نمایید، و اگر دختری ندارد میراثش را به برادرانش بدهید، و اگر برادری ندارد میراث او را به بازماندگان او از نزدیکترین خویشاوندانش بدهید تا وارث آن باشد، و این امر برای بنی اسرائیل حکم واجبی باشد به نوعی که خداوند به موسی امر فرموده است)).
از جمله های فوق استفاده می شود که ارث در میان بنی اسرائیل فقط روی مساءله نسب دور می زده است ، زیرا نامی از همسر در آن برده نشده است .
و در آیین مسیح (علیه السلام) نیز باید همین قانون تورات معتبر باشد، زیرا در اناجیل موجود نقل شده که مسیح گفته است من نیامده ام که چیزی از احکام تورات را تغییر دهم ، و لذا در کتب و رسائل مذهبی موجود آنها بحثی درباره ارث نمی بینیم ، فقط در چند مورد از مشتقات کلمه ((ارث)) سخن گفته شده که همگی درباره ارث معنوی یا اخروی است .
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 328
اما در میان عربها پیش از اسلام ، ارث از یکی از سه راه بوده است :
1- نسب : منظور از نسب نزد آنها تنها پسران و مردان بوده است و کودکان و زنان از بردن ارث محروم بودند.
2- تبنی : یعنی فرزندی که از خانواده ای طرد شده خانواده دیگری او را به خود نسبت دهد و به شکل ((پسر خوانده)) درآید در این صورت میان این پسر خوانده ، و پدر خوانده اش ، ارث برقرار می شد.
3- عهد و پیمان : یعنی دو نفر با هم پیمان می بستند که در دوران حیات و زندگی از یکدیگر دفاع کنند و بعد از مرگ از یکدیگر ارث ببرند.

اسلام قانون فطری و طبیعی ارث را از خرافاتی که به آن آمیخته شده بود پاک کرد و تبعیضات ظالمانه ای را که در میان زن و مرد از یک سو، و بزرگسال و کودک ، از سوی دیگر قائل بودند از بین برد، و سرچشمه های ارث را در سه چیز خلاصه کرد که تا زمان به این شکل سابقه نداشت :
1- نسب : به مفهوم وسیع آن یعنی هر گونه ارتباطی که از طریق تولد در میان دو نفر در سطوح مختلف ایجاد می شود، اعم از مرد و زن و بزرگسال و کودک .
2- سبب : یعنی ارتباطهای دیگری که از طریق ازدواج در میان افراد ایجاد می شود.
3- ولاء: یعنی ارتباطهای دیگری که از غیر طریق خویشاوندی (سبب و نسب) در میان دو نفر پیدا می شود: ((ولاء عتق))یعنی اگر کسی برده خود را آزاد کند، و آن برده پس از مرگ هیچ گونه خویشاوند نسبی و سببی از خود به یادگار نگذارد، اموال او به آزاد کننده او می رسد (و این خود یک نوع تشویق و پاداش برای آزاد کردن بردگان است) و ((ولاء ضمان جریرة)) و آن پیمان خاصی بوده که در میان دو نفر به خواست و اراده خودشان برقرار می شده ، و طرفین متعهد می شدند که از تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 329
یکدیگر در موارد مختلفی دفاع کنند و پس از مرگ (در صورتی که هیچ گونه خویشاوند نسبی و سببی نداشته باشند) از یکدیگر ارث ببرند، و دیگر ((ولاء امامت))، یعنی اگر کسی از دنیا برود و هیچ گونه وارث نسبی و سببی و غیر اینها نداشته باشد، میراث او به امام (علیه السلام) و به عبارت دیگر به بیت المال مسلمین می رسد.
البته هر یک از طبقات فوق شرایط و احکامی دارند که در کتب فقهی مشروحا آمده است .
3- چرا ارث مرد دو برابر زن می باشد؟
با اینکه ظاهرا ارث مرد دو برابر زن است ، اما با دقت بیشتر روشن می شود که از یک نظر ارث زنان دو برابر مردان می باشد! و این بخاطر حمایتی است که اسلام از حقوق زن کرده است .
توضیح اینکه اسلام وظایفی بر عهده مردان گذارده که با توجه به آن نیمی از درآمد مردان عملا خرج زنان می شود، در حالی که بر عهده زنان چیزی گذارده نشده است ، مرد باید هزینه زندگی همسر خود را طبق نیازمندی او، از مسکن و پوشاک و خوراک و سایر لوازم بپردازد، و هزینه زندگی فرزندان خردسال نیز بر عهده اوست ، در حالی که زنان از هرگونه پرداخت هزینه ای حتی برای خودشان معاف هستند، بنابراین یک زن می تواند تمام ارث خود را پس انداز کند، در حالی که مرد ناچار است آن را برای خود همسر و فرزندان خرج کند، و نتیجه آن عملا چنین می شود که

نیمی از درآمد مرد برای زن خرج می شود، و نیمی از خودش ، در حالی که سهم زن همچنان به حال خود باقی می ماند.
برای توضیح بیشتر به این مثال توجه کنید: فرض کنید مجموع ثروتهای موجود در دنیا معادل 30 میلیارد تومان باشد که از طریق ارث تدریجا در میان زنان و مردان جهان (دختران و پسران) تقسیم می گردد، اکنون مجموع درآمد مردان را با تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 330
مجموع درآمد زنان جهان از راه ارث حساب کنیم ، می بینیم از این مبلغ 20 میلیارد سهم مردان ، و 10 میلیارد سهم زنان است ، اما مطابق معمول ، زنان ازدواج می کنند و هزینه زندگی آنها بر دوش مردان خواهد بود و به همین دلیل زنان می توانند 10 میلیارد خود را پس انداز کنند، و در بیست میلیارد سهم مردان ، عملا شریک خواهند بود، زیرا در مورد آنها و فرزندان آنها نیز مصرف می شود.
بنابراین در واقع نیمی از سهم مردان که 10 میلیارد می شود صرف زنان خواهد شد، و با اضافه کردن این مبلغ به 10 میلیارد که پس انداز کرده بودند، مجموعا صاحب اختیار 20 میلیارد - دو سوم مجموع پول دنیا- خواهند بود، در حالی که مردان بیش از 10 میلیارد عملا برای خود مصرف نمی کنند.
نتیجه اینکه سهم واقعی زنان ، از نظر مصرف و بهره برداری دو برابر سهم واقعی مردان است ، و این تفاوت به خاطر آن است که معمولا قدرت آنها برای تولید ثروت کمتر است ، و این یک نوع حمایت منطقی و عادلانه است که اسلام از زنان به عمل آورده است و سهم حقیقی آنها را بیشتر قرار داده اگر چه در ظاهر سهم آنها نصف است .
اتفاقا با مراجعه به آثار اسلامی به این نکته پی می بریم که سوال بالا از همان آغاز اسلام در اذهان مردم بوده و گاه بیگاه از پیشوایان اسلام در این زمینه پرسشهایی می کردند، و پاسخهایی که از طرف این پیشوایان بزرگ (ائمه اهل بیت علیه السلام) به این سوال داده شده غالبا به یک مضمون است ، و آن اینکه : ((خداوند مخارج زندگی و پرداخت مهر را بر عهده مردان گذارده است به همین جهت سهم آنها را بیشتر قرار داده))
در کتاب ((معانی الاخبار)) از امام علی بن موسی الرضا(علیه السلام) نقل شده که در پاسخ این سوال فرمود: ((اینکه سهم زنان از میراث نصف سهم مردان است به خاطر آن است که زن هنگامی که ازدواج می کند چیزی می گیرد و مرد ناچار است چیزی تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 331 بدهد، به علاوه هزینه زندگی زنان بر دوش مردان است ، در حالی که زن در برابر هزینه زندگی مرد و خودش مسولیتی ندارد)).
سهم ارث همسران از یکدیگر
در آیه بعد چگونگی ارث زن و شوهر از یکدیگر توضیح داده می شود. قرآن

می گوید: ((مرد نیمی از اموال همسر خود را در صورتی که او فرزندی نداشته باشد به ارث می برد)) (و لکم نصف ما ترک ازواجکم ان لم یکم لهن ولد)
ولی اگر فرزند و یا فرزندانی داشته باشد (حتی اگر از شوهر دیگری باشد) شوهر تنها یک چهارم مال را به ارث می برد (فان کان لهن ولد فلکم الربع مما ترکن).
البته این تقسیم نیز ((بعد از پرداخت بدهی های همسر و انجام وصیتهای مالی اوست)) (من بعد وصیة یوصین بها او دین).
((اما ارث زنان از ثروت شوهران در صورتی که شوهر فرزندی نداشته باشد یک چهارم اصل مال است)) (و لهن الربع مما ترکتم ان لم یکن لکم ولد).
((ولی اگر شوهران فرزندی داشته باشند (اگر چه این فرزند از همسر دیگری باشد) سهم زنان به یک هشتم می رسد)) (فان کان لکم ولد فلهم الثمن مما ترکتم).
این تقسیم نیز همانند تقسیم سابق ((بعد از پرداخت بدهکاریهای شوهر و انجام وصیت مالی اوست)). (من بعد وصیة توصون بها او دین).
قابل توجه آنکه سهام شوهران و زنان در صورتی که شخص میت فرزند داشته باشد به نصف قلیل می یابد، و آن برای رعایت حال فرزندان است .
و علت اینکه سهم شوهران دو برابر سهم زنان قرار داده شده همان است که مشروحا در بحث سابق درباره ارث پسر و دختر گفته شد. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 332
توجه به این نکته نیز لازم است که سهمی که برای زنان تعیین شده (اعم از یک چهارم یا یک هشتم) اختصاص به یک همسر ندراد بلکه اگر مردان همسران متعدد داشته باشد سهم مذکور بین همه آنها بطور مساوی تقسیم خواهد شد و ظاهر آیه فوق نیز همین است .
سپس حکم ارث برادران و خواهران را بیان می کند و می گوید: ((اگر مردی از دنیا برود و برادران و خواهران از او ارث ببرند، یا زنی از دنیا برود و برادر و یا خواهری داشته باشد هر یک از آنها یک ششم مال را به ارث می برند)) (و ان کان رجل یورث کلالة او امراءة و له اخ او اخت فلکل واحد منهم السدس).
این در صورتی است که از شخص متوفی یک برادر و یک خواهر باقی بماند.
((اما اگر بیش از یکی باشد مجموعا یک ثلث می برند)) یعنی باید ثلث مال را در میان خودشان تقسیم کنند (فان کانوا اکثر من ذلک فهم شرکاء فی الثلث).
سپس اضافه می کند: ((این در صورتی است که وصیت قبلا انجام گیرد و

دیون از آن خارج شود)) (منبعد وصیة یوصی بها او دین).
((در حالی که وصیت و همچنین دین جنبه زیان رسانیدن به ورثه نداشته باشد)) (غیر مضار).
به این معنی که بیش از ثلث وصیت نکند، زیرا طبق روایاتی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت (علیه السلام) وارد شده وصیت بیش از ثلث اضرار به ورثه است و نفوذ آن مشروط به رضایت آنها می باشد، و یا اینکه برای محروم ساختن ورثه و زیان رسانیدن به آنها اعتراف به دیون و بدهیهایی کند، در حالی که بدهکار نباشد.
در پایان برای تاءکید می فرماید: ((این توصیه ای است الهی که باید محترم شمرده شود، زیرا خداوند به منافع و مصالح شما آگاه است که این احکام را مقرر داشته و نیز از نیات وصیت کنندگان آگاه می باشد، در عین حال حلیم است و کسانی را که بر خلاف فرمان او را رفتار می کنند، فورا مجازات نمی نماید)) (وصیة من الله و الله علیم حلیم). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 333
ارث برادران و خواهران
در جمله ((و ان کان رجل یورث کلالة))به واژه تازه ای برخورد می کنیم که فقط در دو مورد از قرآن دیده می شود: یکی در آیه مورد بحث و دیگری در آخرین آیه از همین سوره نساء و آن کلمه کلالة است .
آنچه از کتب لغت استفاده می شود، این است که ((کلالة))در اصل معنی مصدری دارد و به معنی کلال یعنی از بین رفتن قوت و توانایی است . ولی بعدا به خواهران و برادرانی که از شخص متوفی ارث می برند گفته شده است و شاید تناسب آن این باشد که برادران و خواهران جزو طبقه دوم ارث هستند، و تنها با نبودن پدر و مادر و فرزند ارث می برند، و چنین کسی که پدر و مادر و فرزندی ندارد مسلما در رنج است و قدرت و توانایی خویش را از دست داده ، و لذا به آنها ((کلاله)) گفته می شود و ((راغب)) در کتاب مفردات می گوید، کلالة به کسانی گفته می شود که از متوفی ارث می برند، در حالی که پدر و مادر یا فرزند و فرزندزاده او نیستند.
ولی از روایتی که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده چنین استفاده می شود که کلالة عنوانی است برای شخصی که از دنیا رفته در حالی که نه پدری و مادری دارد و نه فرزند و هیچ مانعی ندارد که عنوان کلاله هم بر شخص متوفی اطلاق شود و هم بر این دسته از خویشاوندان (چنانکه در کتاب خود به این موضوع تصریح کرده است .) تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 334
و اما اینکه چرا قرآن به جای بردن نام برادر و خواهر این تعبیر (کلالة) را انتخاب کرده ؟ شاید به خاطر این است که این گونه افراد که نه پدر و

مادر دارند و نه فرزندی مراقب باشند که اموال آنها به دست کسانی خواهد رسید که نشانه ناتوانی او هستند و بنابراین پیش از آنکه دیگران از آن استفاده کنند خودشان آنها را در موارد ضروری تر، و لازمتر، در راه کمک ، به نیازمندان ، و حفظ مصالح اجتماعی صرف کنند.
در اینجا اشاره به چند موضوع لازم است :
1- آنچه از آیه فوق درباره ارث برادران و خواهران آمده است گر چه ظاهرا بطور مطلق است و برادران و خواهران پدر و مادری ، و پدری تنها، و مادری تنها، را شامل می شود، ولی با توجه به آخرین آیه همین سوره (نساء) که تفسیر آن به زودی خواهد آمد روشن می شود که منظور از این آیه تنها برادران و خواهران مادری متوفی هستند (آنها که فقط از طرف مادر با او ارتباط دارند) در حالی که آیه آخر سوره نساء درباره برادران و خواهران پدر و مادری یا پدری تنها می باشد (شواهد این موضوع را به خواست خدا در ذیل همان آیه بیان خواهیم داشت) بنابراین گر چه هر دو آیه بحث از ارث کلالة (برادران و خواهران) می کند و ظاهرا با هم سازگار نیستند اما با دقت در مضمون دوآیه روشن می شود که هر کدام درباره یک ، دسته خاص از برادران و خواهران سخن می گوید و هیچ گونه تضادی در میان آنها نیست .
2- روشن است که ارث بردن این طبقه در صورتی است که وارثی از طبقه اول یعنی پدر و مادر و فرزندان ، در کار نباشد، گواه این موضوع آیه ((و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله)) (خویشاوندان بعضی بر بعض دیگر در تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 335
مقررات ارث ترجیح دارند آنها که به شخص میت نزدیکترند مقدم هستند) و همچنین اخبار فراوانی که در این زمینه وارد شده گواه دیگری بر تعیین طبقات ارث و ترجیح بعضی بر بعض دیگر می باشد.
3- از تعبیر ((هم شرکاء فی الثلث)) (برادران و خواهران مادری اگر بیش از یک نفر باشند در ثلث مال شریکند) استفاده می شود که آنها یک ثلث را در میان خود بطور مساوی تقسیم می کنند و زن و مرد در اینجا هیچ گونه تفاوتی ندارند زیرا مفهوم شرکت مطلق مساوی بودن سهام است .
4- از آیه فوق به خوبی اسفاده می شود که انسان حق ندارد از طریق وصیت یا اعتراف به بدهی که بر ذمه او نیست صحنه سازی بر ضد وارثان کند و حقوق آنها را تضییع نماید، او تنها موظف است دیون واقعی خود را در آخرین فرصت گوشزد نماید و حق دارد وصیتی عادلانه که در اخبار حد آن مقدار ثلث تعیین شده بنماید.
در روایات پیشوایان اسلام در این زمینه تعبیرات شدیدی دیده می شود از جمله در حدیثی می خوانیم : ((ان الضرار فی الوصیة من الکبائر)) زیان رسانیدن به ورثه و محروم ساختن آنها از حق مشروعشان به وسیله

وصیتهای نابجا از گناهان کبیره است)).
اسلام در حقیقت با این دستور می خواهد هم شخص را از قسمتی از اموال خود حتی بعد از وفات بهره مند سازد، و هم وارثان را، مبادا کینه و عقده ای در دل آنها به وجود بیاید و پیوند محبت که باید بعد از مرگ هم باقی باشد سست گردد. النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 336
آیه 13-14
آیه و ترجمه
تِلْک حُدُودُ اللَّهِ وَ مَن یُطِعِ اللَّهَ وَ رَسولَهُ یُدْخِلْهُ جَنَّتٍ تَجْرِی مِن تَحْتِهَا الاَنْهَرُ خَلِدِینَ فِیهَا وَ ذَلِک الْفَوْزُ الْعَظِیمُ(13)
وَ مَن یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسولَهُ وَ یَتَعَدَّ حُدُودَهُ یُدْخِلْهُ نَاراً خَلِداً فِیهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُّهِینٌ(14)
ترجمه :
13- اینها مرزهای الهی است ، و هر کس خداوند و پیامبرش را اطاعت کند، (و قوانین او را محترم بشمرد) خداوند وی را در باغهایی از بهشت وارد می کند که همواره ، آب از زیر درختانش جاری است ، جاودانه در آن می ماند، و این ، پیروزی بزرگی است !
14- و آن کس که نافرمانی خدا و پیامبرش را کند و از مرزهای او تجاوز نماید، او رادر آتشی وارد می کند که جاودانه در آن خواهد ماند، و برای او مجازات خوار کننده ای است .
تفسیر :
به دنبال بحثی که در آیات گذشته درباره قوانین ارث گذشت در این آیات از این قوانین به عنوان حدود و مرزهای الهی یاد کرده و می فرماید، ((اینها حدود و مرزهای الهی است که عبور و تجاوز از آنها ممنوع است ، و آنها که از حریم آن بگذرند، و تجاوز کنند، گناهکار و مجرم شناخته می شوند (تلک حدود الله).
حدود جمع حد در اصل به معنی جلوگیری و منع کردن است ، و سپس به هر چیزی که فاصله میان دو شی ء باشد، و آنها را از هم متمایز سازد، گفته می شود، مثلا حد خانه و حد باغ و حد شهر و کشور، به نقاطی گفته می شود، که آنها را از نقاط دیگر جدا می سازد.
تعبیر ((تلک حدود الله)) در چندین مورد از آیات قرآن مجید آمده است ،
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 337
و
همه آنها بعد از بیان یک سلسله از احکام و مقررات اجتماعی است ، مثلا در آیه 187 سوره بقره بعد از اعلام ممنوعیت آمیزش جنسی در اعتکاف و احکامی درباره روزه ، و در آیات 229 و 230 سوره بقره و

آیه 10 سوره طلاق بعد از بیان قسمتی از احکام طلاق و در آیه 4 سوره مجادله بعد از بیان کفار ((ظهار)) آمده است . در تمام این موارد احکام و قوانینی وجود دارد، که تجاوز از آنها ممنوع است ، و به همین جهت به عنوان مرز الهی شناخته شده اند.
پس از اشاره به این قسمت از حدود و مرزهای الهی ، می فرماید: ((کسانی که خداوند و پیامبر را اطاعت کنند، و این مرزها را محترم شمارند، بطور جاودان در باغهایی از بهشت خواهند بود، که آب از پای درختان آنها قطع نمی گردد))(و من یطع الله و رسوله یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها).
در پایان آیه می فرماید: ((این رستگاری و پیروزی بزرگی است)) (و ذلک الفوز العظیم)
در آیه بعد به نقطه مقابل کسانی که در آیه قبل بیان شد اشاره کرده ، می فرماید: ((آنهایی که نافرمانی خدا و پیامبر کنند واز مرزها تجاوز نمایند جاودانه در آتش خواهند بود)) (و من یعض الله و رسوله و یتعد حدوده یدخله نارا خالدا فیها)
البته می دانیم تنها معصیت خداوند (هر چند گناه کبیره باشد) موجب خلود و عذاب جاودانی ، نیست ، بنابراین منظور از آیه فوق کسانی هستند که از روی طغیان و سرکشی و دشمنی و انکار آیات الهی ، حکم خدا را زیر پا می گذارند، و در حقیقت ایمان به خدا و روز باز پسین ندارند، و با توجه به اینکه حدود جمع تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 338
است ، و تمام قوانین الهی را شامل می شود، این معنی بعید به نظر نمی رسد، زیرا کسی که تمام قوانین الهی را بشکند، معمولا، به خدا ایمان ندارد، والا گوشهای از آن را لااقل محترم می شمرد.
قابل توجه اینکه در آیه قبل ، درباره بهشتیان ((خالدین فیها)) (بطور جاودان در بهشت خواهند بود) به صورت جمع آمده ، و در این آیه که درباره دوزخیان است (خالدا فیها) به صورت مفرد آمده است ، این تفاوت تعبیر در دو آیه پشت سر هم گویا اشاره به این است ، که بهشتیان برای خود اجتماعاتی دارند، که خود یکی از نعمتهای بهشتی برای آنها محسوب می شود، در حالی که دوزخیان آنچنان به خود مشغولند و در خویش فرو رفته اند، که به دیگری نمی پردازند، و عملا تنها هستند.
این موضوع حتی در این دنیا هم درباره افراد تک رو و مستبد، در برابر افراد متحد و مجتمع نیز صدق می کند، که اینها در این جهان بهشتی هستند، و آنها دوزخی .
و در پایان آیه به سرانجام آنها اشاره کرده و می فرماید: ((آنها عذاب خوار کننده و آمیخته با توهینی دارند))(و له عذاب مهین)
در واقع در جمله قبل جنبه جسمانی مجازات الهی منعکس شده بود، و

در این جمله که مساءله اهانت به میان آمده به جنبه روحانی آن اشاره می کند.
امتیازات قانون ارث اسلامی :

در قانون ارث عموما و در قانون ارث اسلام به خصوص مزایایی وجود دارد که ذیلا به قسمتی از آنها اشاره می شود:
1- در نظام ارث اسلامی هیچ یک از بستگان متوفی با توجه به سلسله مراتب از ارث محروم نمی شوند، و آنچه در میان اعراب جاهلی یا پاره ای از کشورها معمول بود که زنان و یا کودکان را به خاطر عدم توانایی بر حمل اسلحه و شرکت در میدان جنگ از ارث محروم می کردند، و ثروت متوفی را به افراد دورتر می دادند در اسلام وجود ندارد، و تمام افراد به نسبت ارتباطی که با متوفی دارند مشمول قانون ارث هستند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 339
2- این قانون به نیازهای فطری و مشروع انسان پاسخ مثبت می دهد زیرا افراد بشر همواره مایلند که حاصل دسترنج خود را در دست کسانی ببینند که پاره تن آنها محسوب می شود، و حیات آنها در حقیقت ادامه حیات و زندگی خود آنان می باشد، لذا می بینیم که در این قانون سهم فرزندان از همه بیشتر است ، و در عین حال پدر و مادر و سایر بستگان نیز به نوبه خود سهم قابل ملاحظه دارند.
3- این قانون افراد را به تلاش و کوشش بیشتر در راه تولید ثروت و گردش چرخهای اقتصادی تشویق می کند زیرا وقتی انسان حاصل زحمات عمر خود را نصیب افراد مورد علاقه خویش می بیند، در هر سن و شرایطی که باشد به کار تشویق می گردد و وقفه و رکودی در فعالیتهای او ایجاد نمی شود.
چنانکه اشاره کردیم قانون ارث در پاره ای از کشورها لغو شد و اموال کسانی که از دنیا می رفتند، در اختیار دولت قرار گرفت ، ولی به زودی آثار منفی این قانون در محیط اقتصادی آن کشور به صورت یک رکود آشکار گشت و به همین دلیل ناچار قانون مذکور را لغو کردند.
4- قانون ارث اسلامی از تراکم ثروت جلوگیری می کند زیرا در این نظام بعد از هر نسل ثروت بطور عادلانه در میان افراد متعددی تقسیم می گردد و از این راه به توزیع عادلانه ثروت کمک می کند.
قابل توجه اینکه این تقسیم همانند پاره ای از اشکال تقسیم ثروت که در دنیای امروز وجود دارد و غالبا با ناراحتیهای اجتماعی همراه است نمی باشد، و طوری است که همه با آغوش باز آن را می پذیرد.
5- قانون ارث اسلامی تنها بر اساس چگونگی ارتباط متوفی تنظیم نشده بلکه نیاز واقعی وارثان نیز در نظر گرفته شده است ، مثلا اگر می بینیم ارث پسران در ظاهر دو برابر دختران است و یا ارث پدر در پاره

ای از موارد بیش از ارث مادر است ، به خاطر این است که مردان در قوانین اسلامی مسوولیتهای مالی فراوانی دارند و هزینه زندگی زنان بر دوش آنها است ، و لذا نیاز مالی آنها بیش از زنان می باشد. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 340

((عول))و ((تعصیب)) چیست ؟

در کتاب ارث اسلامی به دو بحث مهم برخورد می کنیم که درباره مساءله ((عول)) و ((تعصیب)) سخن می گوید، سرچشمه این بحث از آنجا شروع می شود که سهام ارث به شکلی که در آیات گذشته بیان شد گاهی از مجموع مال کمتر، و گاهی بیشتر است .

مثلا: اگر ورثه ، فقط دو خواهر (پدری و مادری) و شوهر بوده باشند، ارث دو خواهر، دو سوم مال وارث شوهر، نصف مال است که مجموع آن دو، 76 می شود یعنی 16 از مجموع مال بیشتر می گردد، در اینجا این بحث پیش می آید که آیا 16 باید بطور عادلانه و به نسبت سهام از همه ورثه کم شود؟ و یا اینکه از افراد معینی کم گردد؟

معروف در میان دانشمندان اهل تسنن این است که باید از همه کم شود و این را فقها ((عول)) می نامند (زیرا عول در لغت به معنی زیادی و ارتفاع و بلندی است).

و در مثال فوق می گویند: 16 اضافی باید از هر دو به نسبت سهام آنها کم شود و همچنین در موارد دیگر، در حقیقت سهامداران ارث را در اینجا همانند طلبکارانی فرض می کنند که بدهکار قادر به پرداختن مطالبات همه آنها نیست و به اصطلاح ورشکست شده است ، و می دانیم در چنین جایی مقدار کمبود را به نسبت از همه طلبکاران کسر می کنند.

ولی به عقیده ((فقهای شیعه)) همیشه کمبود به افراد خاصی متوجه می شود و در مثال فوق ، کمبود را فقط به دو خواهر می زنند، و می گویند: همانطور که در تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 341

حدیث وارد شده ((ممکن نیست خداوندی که حساب همه چیز، حتی ریگهای بیابان را دارد، سهام ارث را طوری قرار دهد که کسری داشته باشد)) حتما خداوند در اینگونه موارد، قانونی وضع کرده که با توجه به آن قانون ، کمبودی متصور نیست و آن قانون ، ایناست که در میان وارثان ، بعضی در قرآن سهم ثابتی از نظر ((حداقل)) و ((حداکثر)) برای آنها ذکر شده ، مانند سهم شوهر و زن و پدر و مادر ولی بغضی دیگر چنین نیستند، مانند ((دو خواهر)) و ((دو دختر)) از این می فهمیم که همیشه کمبود و کسری باید به آنها بخورد که حداقل و حداکثر سهم آنها، مشخص نشده یعنی قابل تغییر و در نوسان است ، لذا در مثال فوق ، کمبودی متوجه شوهر نمی شود و تنها باید16 اضافی را از سهم دو خواهر کم کرد(دقت کنید).

و گـاهـی بـه عـکـس ، مجموع سهام ، از مجموع مال ، کمتر است ، و چیزی اضافه باقی می مـانـد، مثلا اگر مردی از دنیا برود و تنها یک دختر و مادر از او باقی بماند، می دانیم که سـهـم مادر در این صورت 16 و دختر 36 مال می باشد که مجموع آنها 46 می شود، یعنی 26 اضـافـه مـی مـانـد، دانشمندان و فقهای اهل تسنن می گویند: این اضافی را باید به ((عـصـبـه)) (بـر وزن کـسـبـه) یـعـنـی مـردان طـبـقـه بـعـد (مـثل بردارهای متوفی در این مثال) داد و این اصطلاحا ((تعصیب)) می نامند، ولی فقهای شـیـعـه معتقدند که همه آن را باید در میان آن دو به نسبت 1 و 3 تقسیم کرد زیرا با وجود طـبـقـه قـبـل ، نـوبـت به طبقه بعد نمی رسد به علاوه دادن مقدار اضافی به مردان طبقه بـعـد، شـبـیـه قـوانـیـن دوران جـاهـلـیـت اسـت کـه زنـان را بـدون دلیـل از ارث مـحـروم مـی سـاخـتند (بحث فوق یک بحث پیچیده علمی است که خلاصه آن در اینجا آمد و شرح بیشتر آن را از کتب فقهی بخوانید). النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 342
آیه 15 - 16
آیه و ترجمه
وَ الَّتـی یـَأْتـِیـنَ الْفـَحـِشـَةَ مـِن نِّسـائکـمْ فـَاسـتَشهِدُوا عَلَیْهِنَّ أَرْبَعَةً مِّنکمْ فَإِن شهِدُوا فَأَمْسِکُوهُنَّ فی الْبُیُوتِ حَتی یَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْت أَوْ یجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِیلاً(15)
وَ الَّذَانِ یَأْتِیَانِهَا مِنکمْ فَئَاذُوهُمَا فَإِن تَابَا وَ أَصلَحَا فَأَعْرِضوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ کانَ تَوَّاباً رَّحِیماً(16)
ترجمه :
15 - و کـسـانـی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را بعنوان شاهد بـر آنـهـا بطلبید! اگر گواهی دادند، آنان (زنان) را در خانه ها(ی خود) نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد؛ یا اینکه خداوند، راهی برای آنها قرار دهد.
16 - و از مـیـان شـمـا، آن مـردان و زنـانـی کـه (همسر ندارند، و) مرتکب آن کار (زشت) می شـونـد، آنـهـا را آزار دهـیـد (و حـد بـر آنـان جاری نمایید)! و اگر توبه کنند، و (خود را) اصلاح نمایند، (و به جبران گذشته بپردازند،) از آنها درگذرید! زیرا خداوند، توبه پذیر و مهربان است .
تفسیر :
ایـن آیـه بـطـوری کـه غالب مفسران از آن فهمیده اند، اشاره به مجازات زنان شوهرداری اسـت کـه آلوده ((فـحـشـاء)) می شوند، نخست می فرماید: ((اگر همسران شما آلوده به زنـا شـدند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شهود بر این کار دعوت کنید)) (و اللاتی یاءتین الفاحشة من نسائکم فاستشهدوا علیهن اربعة منکم).

واژه ((فاحشة)) چنانکه قبلا هم اشاره کرده ایم ، در اصل به معنی کار و یا گفتار بسیار زشت است و اگر در مورد ((زنا)) و عمل منافی عفت به کار می رود، نیز به همین مناسبت است . و این کلمه در 13 مورد در قرآن مجید آمده است ، که گاهی در مورد ((زنا)) است و گاهی در مورد ((لواط)) و گاهی در اعمال زشت ننگین بطور کلی استعمال شده تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 343
است .
سپس می فرماید: ((اگر این چهار نفر، به موضوع (زنا) گواهی دادند، آنها را در خانه های (خود) محبوس سازید، تا مرگ آنها فرا رسد)) (فان شهدوا فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفیهن الموت).
دلیل بر اینکه آیه فوق اشاره به ((زنای محصنه)) می کند، علاوه بر قرینه ای که در آیه بعد است ، تعبیر به ((من نسائکم)) (از همسرانتان) می باشد، زیرا این تعبیر در مورد همسران در قرآن مکرر وارد شده است ، بنابراین مجازات عمل منافی عفت برای زنان شوهردار در این آیه ((حبس ابد)) تعیین شده است .
ولی بلافاصله می گوید: ((و یا اینکه خداوند راهی برای آنها قرار بدهد)) (او یجعل الله لهن سبیلا).
از این تعبیر استفاده می شود که این حکم ، یک حکم موقت بوده ، و از همان آغاز اعلام شده است که در آینده (پس از آماده شدن محیط و افکار) حکم جدیدی در باره آنها نازل خواهد شد، و در آن موقع زنانی که مشمول این قانون شده اند، و هنوز در قید حیات هستند، طبعا از زندان آزاد خواهند شد، و مجازات دیگری نیز در مورد آنها عملی نخواهد گردید، آزادی آنها از زندان به خاطر الغای حکم سابق است ، و اما عدم اجرای مجازات جدید درباره آنها به خاطر این است که قانون مجازات شامل مواردی که قبل از آمدن قانون انجام یافته نمی گردد، و به این ترتیب قانون آینده هر چه باشد راهی برای نجات این زندانیان است ، ولی البته این قانون جدید شامل حال تمام کسانی که در آینده مرتکب می شوند خواهد بود (دقت کنید).
و اما اینکه بعضی احتمال داده اند که منظور از جمله ((او یجعل الله لهن تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 344
سبیلا)) این است که خداوند به وسیله دستور آینده درباره سنگسار کردن این گونه افراد، راهی برای آزادی آنها گشوده است درست نیست ، زیرا هیچ گاه با تعبیر ((لهن سبیلا)) (راهی به سود آنان) سازگار نمی باشد چه اینکه اعدام راه نجات نمی باشد.
زیرا می دانیم قانونی که بعدا در اسلام برای مرتکبین زنای محصنه ، مقرر گردید، قانون ((رجم)) (سنگسار کردن) بود. (این قانون در احادیث

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بطور مسلم وارد شده است ، اگر چه در قرآن به آن اشاره ای نگردیده است).
از آنچه در بالا گفتیم ، روشن می شود، که آیه فوق هرگز نسخ نشده ، زیرا نسخ در مورد احکامی است که از آغاز به صورت مطلق گفته شود ، نه به صورت موقت و محدود، در حالی که آیه فوق حکم ((حبس ابد)) را به عنوان یک حکم محدود و موقت ذکر کرده است . و اگر مشاهده می کنیم که در پاره ای از روایات تصریح شده ، که آیه فوق به وسیله احکامی که درباره مجازات عمل منافی عفت دارد شده ، نسخ گردیده است ، منظور از آن نسخ اصطلاحی نیست ، زیرا نسخ در زبان روایات به هر گونه تقیید و تخصیص حکم گفته میشود. (دقت کنید).
ضمنا باید توجه داشت که دستور محبوس ساختن اینگونه زنان در خانه ها حکمی است که از یک سو به نفع آنهاست زیرا از محبوس ساختن در زندانهای عمومی به مراتب بهتر است ، و از سوی دیگر تجربه نشان داده که زندانهای عمومی اثر عمیقی در آلوده شدن اجتماع دارد زیرا این مراکز معمولا به صورت آموزشگاه بزرگ مفاسد در می آید که افراد مجرم در آنجا تجربیات خود را در معاشرت دائمی تواءم با وقت وسیع در اختیار یکدیگر می گذارند.
سپس در این آیه حکم زنا و عمل منافی عفت ((غیر محصنه)) را بیان می کند، و می فرماید: ((مرد و زنی که (همسر ندارند و) اقدام به ارتکاب این عمل زشت تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 345
می کنند، آنها را آزار (و مجازات) کنید. (واللذان یاتیانها منکم فاذوهما)
گرچه در این آیه تصریحی به زنای غیر محصنه نشده ، ولی از آنجا که این آیه دنبال آیه گذشته آمده ، و مجازاتی که برای زنا در این آیه ذکر شده با مجازات آیه گذشته تفاوت دارد، و از آن خفیفتر است استفاده می شود که این حکم درباره آن دسته از مرتکبین زنا است ، که در آیه قبل داخل نبوده اند، و از آنجا که آیه قبل با قرینه ای که اشاره شد، مخصوص زنای محصنه است نتیجه می گیریم ، که این آیه حکم زنای غیر محصنه را بیان می کند.
این نکته نیز روشن است که مجازات مذکور در این آیه یک مجازات کلی است ، و آیه 2 سوره نور که حد زنا را یک صد تازیانه برای هر یک از طرفین بیان کرده ، می تواند، تفسیر و توضیحی برای این آیه بوده باشد، و به همین دلیل این حکم نیز نسخ نشده است .
در تفسیر ((عیاشی)) از امام صادق (علیه السلام) نیز در ذیل این آیه نقل شده ، که فرمود: ((یعنی البکر اذا اتت الفاحشة التی اتتها هذه الثیب فاذوهما)) یعنی : منظور از این آیه مرد و زن بی همسر است ، که اگر مرتکب عمل منافی عفت شوند، آنها را باید

آزار داد (و مجازات کرد).
بنا بر آنچه گفتیم کلمه ((اللذان)) اگر چه تثنیه مذکر است ، منظور از آن ، زن و مرد هر دو می باشد، و به اصطلاح از باب ((تغلیب)) است .
جمعی از مفسران احتمال داده اند که این آیه در باره عمل زشت ((لواط)) بوده باشد، و آیه قبل را مربوط به ((مساحقه)) (هم جنس گرایی زنان) دانسته اند، ولی با توجه به رجوع ضمیر ((یاءتیانها)) به کلمه ((فاحشة)) که در آیه قبل آمده است ، استفاده می شود که نوع عمل منافی عفت که در این آیه آمده ، همانند نوعی است که در آیه قبل می باشد، بنابراین یکی را درباره لواط و دیگری را درباره مساحقه دانستن ، خلاف ظاهر است (اگر چه هر دو نوع در یک جنس کلی یعنی همجنس گرایی تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 346
مشترکند) بنابراین هر دو آیه در باره زنا است . از این گذشته می دانیم که مجازات لواط در اسلام اعدام است ، نه آزار رساندن و یا تازیانه زدن ، و هیچ دلیلی نداریم که حکم آیه مورد بحث نسخ شده باشد.
در پایان آیه اشاره به مساءله توبه و عفو و بخشش از این گونه گناهکاران کرده ، و می فرماید: اگر آنها به راستی توبه کنند و خود را اصلاح نمایند و به جبران گذشته بپردازند، از مجازات آنها صرف نظر کنید، زیرا خداوند توبه پذیر و مهربان است . (فان تابا و اصلحا فاءعرضوا عنهما ان الله کان توابا رحیما).
این دستور در حقیقت راه بازگشت را به روی این گونه خطاکاران گشوده است که در صورت توبه و اصلاح ، جامعه اسلامی آنها را با آغوش باز می پذیرد و به صورت یک عنصر طرد شده اجتماع نخواهند بود.
ولی البته (همانطور که در کتب فقهی آمده) توبه در صورتی صحیح است که قبل از ثبوت جرم در دادگاه اسلامی ، و اقامه شهود، و صدور حکم دادگاه اسلام ، انجام یافته باشد، و الا توبه ای که بعد از صدور حکم باشد هیچ گونه تاءثیری نخواهد داشت .
از این حکم ضمنا استفاده می شود که هرگز نباید افرادی را که توبه کرده اند در برابر گناهان سابق مورد ملامت قرار داد، جایی که حکم مجازات و حد شرعی ، با توبه ساقط بشود به طریق اولی باید مردم از گذشته آنها چشم بپوشند، همچنین کسانی که این حد در باره آنها جاری می شود و بعد از آن توبه می کنند باید مشمول گذشت مسلمانان بوده باشند.
روش سهل و ممتنع قوانین کیفری اسلام
گاه و بی گاه به مناسبتهایی می پرسند: چرا اسلام قوانین جزایی و کیفری سخت و طاقت فرسایی مقرر نموده ، مثلا در برابر یک بار آلوده شدن به زنای تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 347

محصنه در آغاز مجازات حبس ابد مقرر گردید و سپس مجازات اعدام تعیین شد، آیا بهتر نبود مجازاتهای ملایمتری در برابر اینگونه اعمال تعیین گردد تا تعادلی در میان جرم و کیفر برقرار شده باشد؟!
ولی باید توجه داشت که قوانین کیفری اسلام گرچه ظاهرا سخت و شدید هستند، ولی در مقابل ، راه اثبات جرم در اسلام به این آسانی نیست ، و برای آن شرایطی تعیین شده که غالبا تا گناه علنی نشود آن شرائط حاصل نمی گردد.
مثلا: افزایش دادن تعداد شهود را به چهار نفر که در آیه فوق به آن اشاره شد بقدری سنگین است که فقط افراد بی باک و بی پروا ممکن است مجرم شناخته شوند و بدیهی است این چنین اشخاص باید به اشد مجازات گرفتار شوند تا عبرت دیگران گردند و محیط از آلودگی گناه پاک گردد، همچنین برای شهادت شهود شرایطی تعیین شده از قبیل رؤیت و عدم قناعت به قرائن ، و هماهنگی در شهادت ، و مانند آن ، که اثبات جرم را سخت تر می کند.
به این ترتیب ، اسلام ، احتمال یک مجازات فوق العاده شدید را در برابر این گونه گناهکاران قرار داده ، و همین احتمال اگر چه ضعیف هم باشد می تواند در روحیه غالب افراد اثر بگذارد، اما راه اثبات آن را مشکل قرار داده تا عملا در این گونه موارد اعمال خشونت بطور وسیع انجام نگیرد، در حقیقت اسلام خواسته اثر تهدیدی این قانون کیفری را حفظ کند بدون این که افراد زیادی مشمول اعدام شوند.
نتیجه این که روش اسلام در تعیین مجازات و راه اثبات جرم روشی است که حداکثر تاءثیر را در نجات جامعه از آلودگی به گناه دارد در حالی که افراد مشمول این مجازاتها عملا زیاد نیستند و به همین جهت ما از این روش به عنوان روش ((سهل و ممتنع)) تعبیر کردیم . النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 348
آیه 17-18
آیه و ترجمه
إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٍ فَأُولَئک يَتُوب اللَّهُ عَلَيهِمْ وَ كانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكيماً(17)
وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السيِّئَاتِ حَتى إِذَا حَضرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْت قَالَ إِنى تُبْت الْئَنَ وَ لا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَ هُمْ كفَّارٌ أُولَئک أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَاباً أَلِيماً(18)
ترجمه :
17 - پذیرش توبه از سوی خدا، تنها برای کسانی است که کار بدی

را از روی جهالت انجام می دهند و سپس به زودی توبه می کنند ، خداوند توبه چنین اشخاصی را می پذیرد و خدا دانا و حکیم است .
18 - و برای کسانی که کارهای بد را انجام می دهند، و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا برسد می گوید الان توبه کردم ، توبه نیست و نه برای کسانی که در حال کفر از دنیا می روند ، اینها کسانی هستند که عذاب دردناکی برای آنها فراهم کرده ایم .
تفسیر :
شرائط پذیرش توبه
در آیه گذشته مسئله سقوط حد و مجازات مرتکبین اعمال منافی عفت ، در پرتو توبه صریحا بیان شد و در ذیل آن با جمله ((ان الله کان توابا رحیما؛ خداوند توبه بندگان را بسیار می پذیرد و نسبت به آنها رحیم است اشاره به پذیرش توبه از طرف پروردگار نیز شده ، در این آیه صریحا مساءله توبه و پاره ای از شرایط آن را بیان می کند و می فرماید: ((توبه تنها برای آنها است که گناهی را از روی تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 349
جهالت انجام می دهند.)) (انما التوبة علی الله للذین یعلمون السوء بجهالة).
اکنون ببینیم منظور از ((جهالت)) چیست ؟ آیا همان جهل و نادانی و بی خبری از گناه است ، و یا عدم آگاهی از اثرات شوم و عواقب دردناک آن می باشد؟
کلمه ((جهل)) و مشتقات آن گرچه به معانی گوناگونی آمده است ولی از قراین استفاده می شود که منظور از آن در آیه مورد بحث طغیان غرایز و تسلط هوسهای سرکش و چیره شدن آنها بر نیروی عقل و ایمان است ، و در این حالت ، علم و دانش انسان به گناه گرچه از بین نمی رود، اما تحت تاءثیر آن غرائز سرکش قرار گرفته و عملا بی اثر می گردد، و هنگامی که علم اثر خود را از دست داد، عملا با جهل و نادانی برابر خواهد بود.
ولی اگر گناه بر اثر چنین جهالتی نباشد بلکه از روی انکار حکم پروردگار و عناد و دشمنی انجام گیرد، چنین گناهی حکایت از کفر می کند و به همین جهت توبه آن قبول نیست ، مگر این که از این حالت بازگردد و دست از عناد و انکار بشوید.
در واقع این آیه همان حقیقتی را بیان می کند که امام سجاد (علیه السلام) در دعای ابو حمزه با توضیح بیشتری بیان فرموده است آنجا که می گوید: ((الهی لم اعصک حین عصیتک و انا بربوبیتک جاحد و لا بامرک مستخف و لا لعقوبتک متعرض و لا لوعیدک متهاون لکن خطیئة عرضت و سولت لی نفسی و غلبنی هوای ...))

((خدای من ! هنگامی که به معصیت تو پرداختم اقدام به گناه از راه انکار خداوندیت نکردم و نـه بـه خاطر خفیف شمردن امر تو بود و نه مجازات تو را کم اهمیت گرفتم و نسبت به آن بـی اعـتـنـا بـودم و نه وعده کیفرت را سبک شمردم بلکه خطایی بود که در برابر من قرار گرفت و نفس اماره ، حق را بر من مشتبه کرد و هوی و هوس بر من چیره شد)).
سپس قرآن به یکی دیگر از شرایط توبه اشاره کرده و می فرماید:
((سپس به تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 350
زودی توبه کنند)) (ثم یتوبون من قریب).
در بـاره ایـن کـه مـنـظـور از قریب (زمان نزدیک) چیست ؟ در میان مفسران گفتگو است ، جمع زیادی آن را به معنی قبل از آشکار شدن نشانه های مرگ می گیرند، و آیه بعد را که می گوید پس از ظهور علائم مرگ توبه پذیرفته نمی شود، شاهد بر آن می دانند بنابر ایـن تـعبیر به ((قریب)) شاید به خاطر این است که اصولا زندگی دنیا هر چه باشد کوتاه و پایان آن نزدیک است .
اما بعضی دیگر آن را به معنی زمان نزدیک به گناه گرفته اند، یعنی به زودی از کار خـود پـشـیـمـان شـود و بـه سـوی خـدا بـازگـردد، زیـرا تـوبـه کـامـل آن اسـت کـه آثـار و رسـوبات گناه را به طور کلی از روح و جان انسان بشوید، و کـمـتـریـن اثـری از آن در دل بـاقـی نـمـانـد، و ایـن در صـورتی ممکن است که در فاصله نـزدیـکـی قـبـل از آنـکـه گـنـاه در وجـود انـسـان ریـشـه بـدوانـد و بـه شـکـل طـبـیـعت ثانوی در آید از آن پشیمان شود، در غیر این صورت غالبا اثرات گناه در زوایـای قـلب و جـان انـسـانـی بـاقـی خـواهـد مـانـد، پـس تـوبـه کـامـل تـوبـه ای اسـت کـه بـه زودی انـجام پذیرد و کلمه ((قریب)) از نظر لغت و فهم عرف ، نیز با این معنی مناسبتر است .
درسـت اسـت کـه تـوبـه بـعـد از زمـان طـولانـی نـیـز پـذیـرفـتـه مـی شـود، امـا تـوبه کـامـل نـیـسـت و شـایـد تـعـبـیـر بـه ((علی الله)): (توبه ای که بر خدا لازم است آن را بپذیرد) نیز اشاره به همین معنی باشد زیرا این تعبیر تنها در این آیه از قرآن آمده است و مـفهوم آن این است که پذیرش این گونه توبه ها از حقوق بندگان می باشد در حالی کـه پـذیـرش تـوبـه هـای دور دسـت از طـرف خـداونـد یـک نـوع تفضل است نه حق .
پـس از ذکـر شـرایـط تـوبـه مـی فرماید: خداوند توبه چنین اشخاصی را می پذیرد و خداوند دانا و حکیم است)) (فاولئک یتوب الله علیهم و کان الله علیما حکیما). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 351
در آیـه بـعـد اشـاره به کسانی که توبه آنها پذیرفته نمی شود نموده ، می فرماید: ((کـسـانـی کـه در آسـتانه مرگ قرار می گیرند و می گویند اکنون از گناه خود توبه کـردیـم تـوبـه آنـان پـذیـرفـتـه نـخـواهـد شـد. دلیـل آن

هم روشن است زیرا در حال احتضار و در آستانه مرگ ، پرده ها از برابر چشم انسان کنار می رود، و دید دیگری برای او پیدا می شود، و قسمتی از حقایق مربوط به جهان دیگر و نتیجه اعمالی را که در این زندگی انجام داده با چشم خود می بیند و مسایل جنبه حسی پیدا می کند واضح است که در این صورت هر گناهکاری از اعمال بد خود پشیمان می گردد، و همانند کسی که شعله آتشی را نزدیک خود ببیند از آن فرار می کند.
مسلم است که اساس تکلیف و آزمایش پروردگار بر این گونه مشاهده ها نیست ، بلکه بر ایمان به غیب و مشاهده با چشم عقل و خرد است .
به همین دلیل در قرآن مجید می خوانیم : هنگامی که نخستین نشانه های عذاب دنیا بر بعضی از اقوام پیشین آشکار می گشت باب توبه به روی آنها بسته می شد، در سرگذشت فرعون می خوانیم : ((حتی اذا ادرکه الغرق قال آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل و انا من المسلمین الان و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین ؛ تا آن زمان که غرقاب دامن او را گرفت ، صدا زد: الان ایمان آوردم که معبودی جز معبود بنی اسرائیل نیست و من از تسلیم شدگانم اما به او گفته می شود الان این سخن را می گویی ؟ و پیش از این نافرمانی کرده و از مفسدان بودی ! به همین دلیل توبه تو پذیرفته نخواهد شد.
از بعضی از آیات قرآن (مانند آیه 12 سوره سجده) استفاده می شود که تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 352
گناهکاران در قیامت با مشاهده عذاب الهی از کار خود پشیمان می شوند ولی پشیمانی آنها سودی نخواهد داشت . چنین کسانی درست مانند مجرمانی هستند که وقتی چشمشان به چوبه دار افتاد و طناب دار را بر گلوی خود احساس کردند، از کار خود پشیمان می شوند، روشن است که این پشیمانی نه فضیلت است و نه افتخار و نه تکامل ، و به همین جهت چنان توبه ای بی اثر است .
البته این آیه با روایاتی که می گوید: توبه تا آخرین نفس پذیرفته می شود هیچگونه منافاتی ندارد، زیرا منظور از آن روایات لحظاتی است که هنوز نشانه های قطعی مرگ را مشاهده نکرده و به اصطلاح دید برزخی پیدا ننموده است .
دسته دوم : از کسانی که توبه آنها پذیرفته نمی شود آنها هستند که در حال کفر از جهان می روند، در آیه فوق درباره آنها چنین می فرماید: آنها که در حال کفر می میرند توبه برای آنان نیست)) (و لا الذین یموتون و هم کفار).
این حقیقت در آیات متعدد دیگری از قرآن مجید نیز بازگو شده است .

اکنون این سؤ ال پیش می آید که چنین کسانی که در حال کفر از دنیا می روند چه موقع توبه می کنند که توبه آنها پذیرفته نخواهد شد؟
بعضی احتمال داده اند که توبه آنها در عالم دیگر پذیرفته نمی شود و بعضی احتمال داده اند که منظور از توبه در اینجا توبه بندگان نیست ، بلکه توبه خداوند یعنی بازگشت او به عفو و رحمت می باشد، ولی ظاهر این است که آیه هدف دیگری را تعقیب می کند و می گوید: ((کسانی که از گناهان خود در حال صحت و سلامت و ایمان توبه کرده اند ولی در حال مرگ با ایمان از دنیا نرفتند توبه های گذشته آنها نیز بی اثر است)).
توضیح اینکه : می دانیم یکی از شرائط قبولی اعمال نیک انسان

ایمان)) است . یعنی با ایمان از دنیا رفتن ، و کسانی که در لحظه پایان زندگی کافر باشند، اعمال گذشته آنها (حتی اعمال نیکی که در حال ایمان انجام داده اند) طبق صریح آیات قرآن حبط و نابود می گردد، توبه های آنان از گناه اگر چه در حال ایمان انجام شده نیز در چنین صورتی نابود خواهد شد.
بطور خلاصه شرط قبولی توبه دو چیز است : نخست این که قبل از مشاهده نشانه های مرگ باشد و دیگر این که انسان ، با ایمان از دنیا برود.
ضمنا از این آیه استفاده می شود که انسان نباید توبه را به تاءخیر اندازد، زیرا ممکن است بطور ناگهان مرگ او فرا رسد و درهای توبه به روی او بسته شود و جالب توجه این که تاءخیر توبه که از آن به تسویف تعبیر می کنند در آیه فوق هم ردیف مرگ در حال کفر قرار داده شده است و این نشانه اهمیتی است که قرآن به این موضوع می دهد.
در پایان آیه می فرماید: ((برای این هر دو دسته ، عذاب دردناکی مهیا کرده ایم)) (اولئک اعتدنا لهم عذابا الیما).
احتیاج به تذکر ندارد که توبه علاوه بر آنچه گفته شد شرایط دیگری نیز دارد که در آیات مناسب به آن اشاره خواهد شد. النساء

آیه 19
آیه و ترجمه
يَـأَيُّهَـا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا يحِلُّ لَكُمْ أَن تَرِثُوا النِّسـاءَ كَرْهـاً وَ لا تَعْضلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا ءَاتَيْتُمُوهُنَّ إِلا أَن يَـأْتِينَ بِفَحِشةٍ مُّبَيِّنَةٍ وَ عَاشرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِن كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسى أَن تَكْرَهُوا شيْئاً وَ يجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيراً كثِيراً(19)
ترجمه :

19 - ای کسانی که ایمان آورده اید! برای شما حلال نیست که از زنان ، از روی اکراه (و ایجاد ناراحتی برای آنها) ارث ببرید! و آنان را تحت فشار قرار ندهید که قسمتی از آنچه به آنها پرداخته اید (از مهر)، تملک کنید! مگر اینکه آنها عمل زشت آشکاری انجام دهند و با آنان ، به طور شایسته رفتار کنید! و اگر از آنها (بجهتی) کراهت داشتید، (فورا تصمیم به جدایی نگیرید!) چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد، و خداوند خیر فراوانی در آن قرار می دهد.
شان نزول :
در تفسیر مجمع البیان از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که این آیه در باره کسانی نازل گردیده که همسران خود را بدون این که همچون یک همسر با آنها رفتار کنند، نگه می داشتند، به انتظار این که آنها بمیرند و اموالشان را تملک کنند. و از ابن عباس نقل شده که آیه فوق در باره افرادی نازل شده که همسرانشان مهر سنگین داشتند و در عین این که تمایل به ادامه زناشویی با آنها نداشتند به خاطر سنگین بودن مهر حاضر به طلاق آنها نمی شدند، و آنها را تحت فشار قرار می دادند تا مهرشان را ببخشند و طلاق بگیرند.
جمعی از مفسران برای آیه فوق شاءن نزول دیگری نقل کرده که متناسب با این آیه نیست ، بلکه متناسب با آیه 22 است که ما آن را به خواست خدا در ذیل همان آیه خواهیم آورد. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 355
تفسیر :
باز هم دفاع از حقوق زنان
در آغاز سوره گفتیم که آیات این سوره با بسیاری از اعمال ناروای دوران جاهلیت مبارزه می کند، در آیه مورد بحث به چند عادت ناپسند آن دوران اشاره گردیده است و به مسلمانان هشدار داده شده که آلوده آنها نشوند:
1 - زنان را به خاطر اموالشان زندانی نکنید - همانطور که در شاءن نزول گفته شد یکی از رفتارهای ظالمانه مردان ، در دوران جاهلیت این بود که با زنان ثروتمندی که از زیبایی بهره ای نداشتند ازدواج می کردند، سپس آنها را به حال خود وامی گذاردند نه آنها را طلاق می دادند و نه همچون یک همسر با آنها رفتار می نمودند، به امید این که مرگشان فرا رسد و اموالشان را تملک کنند، آیه فوق می گوید: ((ای افراد با ایمان برای شما حلال نیست که از زنان از روی اکراه و ایجاد ناراحتی ، ارث ببرید)) (یا ایها الذین آمنوا لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها).
و به این ترتیب عمل فوق را محکوم ساخته است .

2 - زنان را برای حلال کردن مهر خود تحت فشار قرار ندهید - یکی دیگر از عادات نکوهیده آنها این بود که زنان را با وسایل گوناگون ، تحت فشار می گذاشتند تا مهر خود را ببخشند و طلاق گیرند، این کار مخصوصا بیشتر در موقعی بود که زن مهریه سنگینی داشت ، آیه فوق این کار را ممنوع ساخته و می فرماید: آنها را تحت فشار قرار ندهید، به خاطر این که قسمتی از آنچه را به آنها پرداخته اید تملک کنید)) (و لا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن).
ولی این حکم استثنایی دارد که در جمله بعد به آن اشاره شده است و آن این که اگر آنها مرتکب عمل زشت و ننگینی گردند شوهران می توانند آنها را تحت فشار قرار دهند، تا مهر خود را حلال کرده و طلاق بگیرند)) (الا ان یاتین بفاحشة مبینة).
در حقیقت این کار یک نوع مجازات و شبیه به گرفتن غرامت در برابر

ناروای این دسته از زنان است .
آیا منظور از ((فاحشة مبینة)) (عمل زشت آشکار) در آیه فوق ، خصوص اعمال منافی عفت است یا هر گونه ناسازگاری شدید؟ در میان مفسران گفتگو است ، ولی در حدیثی که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده تصریح گردیده که هر گونه مخالفت شدید زن و نافرمانی و ناسازگاری او را شامل می شود (البته منظور هر مخالفت جزئی نیست زیرا در مفهوم کلمه ((فاحشه)) اهمیت و فوق العادگی افتاده است و ذکر کلمه ((مبینة)) نیز آن را تاءکید می کند).
3 - سپس دستور معاشرت شایسته و رفتار انسانی با زنان را صادر می کند و می فرماید: ((با آنها شایسته معاشرت کنید)) (وعاشروهن بالمعروف).
و به دنبال آن اضافه می کند: ((حتی اگر به جهاتی از همسران خود رضایت کامل نداشته باشید و بر اثر اموری آنها در نظر شما ناخوشایند باشند (فورا تصمیم به جدایی نگیرید و تا آنجا که در قدرت دارید مدارا کنید). زیرا ممکن است شما در تشخیص خود گرفتار اشتباه شده باشید، و آنچه را نمی پسندید خداوند در آن خیر و برکت و سود فراوانی قرار داده باشد)) (فان کرهتموهن فعسی ان تکرهوا شیئا و یجعل الله فیه خیرا کثیرا).
بنابر این تا کارد به استخوان شما نرسد سزاوار است معاشرت به معروف و رفتار شایسته را ترک نکنید بخصوص اینکه بسیار می شود که همسران درباره یکدیگر گرفتار سوءظنهای بی دلیل و حب و بغضهای بی جهت می گردند و قضاوتهای آنها در این حال غالبا نادرست می باشد، تا آنجا که خوبیها در نظرشان بدی و بدیها در نظرشان

خـوبی جلوه می کند، ولی با گذشت زمان و مدارا کردن ، تدریجا حقایق آشکار می شود. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 357
ضـمـنـا باید توجه داشت تعبیر به ((خیرا کثیرا)) که در آیه به همسرانی که مدارا می کـنند نوید داده شده مفهوم وسیعی دارد که یکی از مصادیق روشن آن فرزندان صالح و با لیاقت و ارزشمند است . النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 358
آیه 20-21
آیه و ترجمه
وَ إِنْ أَرَدتُّمُ اسـتِـبْـدَالَ زَوْجٍ مَّکـانَ زَوْجٍ وَ ءَاتَـیْـتُـمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطاراً فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شیْئاً أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَناً وَ إِثْماً مُّبِیناً(20)
وَ کَیْف تَأْخُذُونَهُ وَ قَدْ أَفْضی بَعْضکمْ إِلی بَعْضٍ وَ أَخَذْنَ مِنکم مِّیثَقاً غَلِیظاً(21)
ترجمه :
20 - و اگـر تـصـمـیـم گـرفـتـیـد کـه هـمـسـر دیـگـری به جای همسر خود انتخاب کنید و مـال فـراوانی (به عنوان مهر) به او پرداخته اید ، چیزی از آن را نگیرید آیا برای باز پـس گـرفـتـن مـهر زنان ، متوسل به تهمت و گناه آشکار می شوید؟ 21 - و چگونه آن را بـاز پـس مـی گـیـریـد در حـالی کـه شـمـا بـا یـکـدیـگـر تـمـاس و آمـیـزش کامل داشته اید و (از این گذشته) آنها پیمان محکمی (هنگام ازدواج) از شما گرفته اند.
شـان نـزول :
پـیـش از اسـلام رسـم بـر ایـن بـود کـه اگـر مـی خواستند همسر سابق را طلاق گویند و ازدواج جـدیـدی کـنـنـد بـرای فـرار از پـرداخـت مـهـر، هـمـسـر خـود را بـه اعـمال منافی عفت متهم می کردند، و بر او سخت می گرفتند، تا حاضر شود مهر خویش را که معمولا قبلا دریافت می شد بپردازد، و طلاق گیرد، و همان مهر را برای همسر دوم قرار می دادند.
آیه فوق به شدت از این کار زشت جلوگیری کرده و آن را مورد نکوهش قرار می دهد.
تفسیر :
ایـن آیـه نـیـز بـرای حـمـایـت قـسـمـت دیـگـری از حـقـوق زنـان نازل گردیده و به عموم تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 359
مـسـلـمـانان دستور می دهد که به هنگام تصمیم بر جدایی از همسر و انتخاب همسر جدید حق نـدارنـد چـیزی از مهر همسر اول خود را کم بگذارند، و یا اگر پرداخته اند پس بگیرند، هـر قـدر هـم مـهر زیاد باشد (و ان اردتم استبدال زوج و اتیتم احدیهن قنطارا فلا تاءخذوا منه شیئا).
هـمـانـطـور کـه در سـابـق گـفـتـیـم ((قـنـطـار)) بـه مـعـنـی مـال و ثـروت زیـاد اسـت . راغـب در کـتـاب مـفـردان مـی گـویـد اصـل

((قنطار)) از ((قنطره)) به معنی پل است و چون اموال زیاد همچون پلی هستند که انسان در زندگی می تواند از آنها استفاده کند، از این جهت به آن قنطار گفته اند.
زیرا فرض این است که طلاق در اینجا به خاطر منافع شوهر صورت می گیرد نه بخاطر انحراف زن از جاده عفت ، بنا بر این دلیلی ندارد که حق مسلم آنها پایمال شود.
سپس اشاره به طرز عمل دوران جاهلیت در این باره که همسر خود را متهم به اعمال منافی عفت می کردند نموده و می فرماید: ((آیا برای باز پس گرفتن مهر زنان متوسل به تهمت و گناه آشکار می شوید)) (اتاءخذونه بهتانا و اثما مبینا).
یعنی اصل عمل ، ظلم است و گناه ، و متوسل شدن به یک وسیله ناجوانمردانه و غلط، گناه آشکار دیگری است .
در آیه بعد مجددا با استفهام انکاری ، برای تحریک عواطف انسانی مردان اضافه می کند که شما و همسرانتان مدتها در خلوت و تنهایی با هم بوده اید همانند یک روح در دو بدن ، ارتباط و آمیزش کامل داشته اید، چگونه بعد از این همه نزدیکی و ارتباط، همچون بیگانه ها و دشمنان با یکدیگر رفتار می کنید، و حقوق مسلم آنها را پایمال می نمایید؟! (و کیف تاخذونه و قد افضی بعضکم الی تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 360
بعض).
این درست همانند تعبیری است که ما در فارسی امروز داریم که اگر دو نفر دوست صمیمی با هم به نزاع برخیزند به آنها می گوییم شما سالها با یکدیگر نان و نمک خورده اید چرا نزاع می کنید؟ در حقیقت ستم کردن در این گونه موارد به شریک زندگی ، ستم بر خویشتن است .
سپس می فرماید: از این گذشته همسران شما پیمان محکمی به هنگام عقد ازدواج از شما گرفته اند چگونه این پیمان مقدس و محکم را نادیده می گیرید و اقدام به پیمان شکنی آشکار می کنید؟ (و اخذن منکم میثاقا غلیظا).
ضمنا باید توجه داشت که این آیه گرچه در مورد طلاق دادن همسر سابق برای انتخاب همسر جدید وارد شده ولی اختصاص به آن ندارد، بلکه منظور این است در هر مورد که طلاق و جدایی به پیشنهاد مرد صورت گیرد، و زن تمایلی به جدایی ندارد باید تمام مهر پرداخته شود، و یا اگر پرداخته شده چیزی از آن باز پس نگیرند، خواه تصمیم بر ازدواج مجدد داشته باشند یا نه ، بنابر این جمله ((ان اردتم استبدال زوج ؛ اگر بخواهید همسر دیگری انتخاب کنید)) در حقیقت ناظر به وضع دوران جاهلیت بوده است و دخالتی در اصل حکم ندارد.

ذکر این نکته نیز لازم است که ((استبدال)) به معنی طلب تبدیل کردن است بنابر این معنی طلب و اراده در آن افتاده است و اگر مشاهده می کنیم که با ((اردتم)) (بخواهید) ضمیمه شده بخاطر این است که می خواهد این نکته را گوشزد کند که به هنگام مقدمه چینی و تصمیم بر تبدیل کردن همسر خود نباید از مقدمات نامشروع و ناجوانمردانه شروع کنید. النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 361
آیه 22
آیه و ترجمه
وَ لا تَنکِحُوا مَا نَکَحَ ءَابَاؤُکم مِّنَ النِّساءِ إِلا مَا قَدْ سلَف إِنَّهُ کانَ فَحِشةً وَ مَقْتاً وَ ساءَ سبِیلاً(22)
ترجمه :
22 - با زنانی که پدران شما با آنها ازدواج کرده اند ، هرگز ازدواج نکنید! مگر آنها که در گذشته (قبل از نزول این حکم) انجام شده است ؛ زیرا این کار، عمل زشت و تنفر آور است و روش نادرستی می باشد.
شان نزول :
در زمان جاهلیت معمول بود که هر گاه کسی از دنیا می رفت و همسر و فرزندان از خود به یادگار می گذاشت ، در صورتی که آن همسر، نامادری فرزندان او بود، فرزندانش نامادری را همانند اموال او به ارث می بردند، به این ترتیب که آنها حق داشتند با نامادری خود ازدواج کنند و یا او را به ازدواج شخص دیگری در آورند، پس از اسلام ، حادثه ای برای یکی از مسلمانان پیش آمد و آن این که : یکی از انصار بنام ((ابو قیس)) از دنیا رفت فرزندش به نامادری خود پیشنهاد ازدواج نمود، آن زن گفت : من تو را فرزند خود می دانم و چنین کاری را شایسته نمی بینم . ولی با این حال از پیغمبر (صلی الله علیه وآله) کسب تکلیف می کنم ، سپس موضوع را خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله) عرض کرد، و کسب تکلیف نمود، آیه فوق نازل شد و از این کار به شدت نهی کرد.
تفسیر :
همانطور که در شاءن نزول نیز اشاره شد، آیه خط بطلان به یکی از اعمال ناپسند دوران جاهلیت می کشد و می گوید: ((با زنانی که پدران شما با آنها ازدواج کرده اند ازدواج نکنید)) (و لا تنکحوا ما نکح آبائکم من النساء).
اما از آنجا که هیچ قانونی معمولا شامل گذشته نمی شود، اضافه می فرماید: مگر ازدواجهایی که پیش از این انجام شده است)) (الا ما قد

سلف). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 362
سپس برای تاءکید مطلب ، سه تعبیر شدید درباره این نوع ازدواج بیان می فرماید: نخست این که می گوید: ((این عمل ، کار بسیار زشتی است)) (انه کان فاحشة).
و بعد اضافه می کند: ((عملی است که موجب تنفر)) در افکار مردم است یعنی طبع بشر آن را نمی پسندد (و مقتا).
و در پایان می فرماید: ((روش نادرستی است)) (و ساء سبیلا).
حتی در تاریخ می خوانیم که مردم جاهلی نیز این نوع ازدواج را ((مقت)) (تنفرآمیز) و فرزندانی که ثمره آن بودند ((مقیت)) (فرزندان مورد تنفر) می نامیدند.
روشن است که این حکم به خاطر مصالح و فلسفه های مختلفی مقرر شده ، زیرا ازدواج با نامادری از یک سو همانند ازدواج با مادر است چون نامادری در حکم مادر دوم محسوب می شود. و از سوی دیگر تجاوز به حریم پدر و هتک احترام او است .
و از همه گذشته ، این عمل ، تخم نفاق را در میان فرزندان یک شخص می پاشد زیرا ممکن است بر سر تصاحب نامادری میان آنها اختلاف واقع شود حتی میان پدر و فرزند ایجاد رقابت می کند زیرا معمولا میان همسر دوم و همسر اول رقابت و حسادت وجود دارد، اگر این کار (ازدواج با نامادری) در حیات پدر او صورت گیرد نیز ممکن است یک نوع حسادت ، نسبت به پدر از دست رفته خود پیدا کند.
تعبیرات سه گانه ای که درباره نکوهش این عمل در آیه فوق آمده بعید نیست به ترتیب اشاره به سه فلسفه بالا باشد. النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 363
آیه 23
آیه و ترجمه
حُرِّمَت عَلَیْکمْ أُمَّهَتُکُمْ وَ بَنَاتُکُمْ وَ أَخَوَتُکمْ وَ عَمَّتُکُمْ وَ خَلَتُکُمْ وَ بَنَات الاَخ وَ بَنَات الاُخْتِ وَ أُمَّهَتُکمُ الَّتی أَرْضعْنَکُمْ وَ أَخَوَتُکم مِّنَ الرَّضعَةِ وَ أُمَّهَت نِسائکمْ وَ رَبَئبُکمُ الَّتی فی حُجُورِکم مِّن نِّسائکُمُ الَّتی دَخَلْتُم بِهِنَّ فَإِن لَّمْ تَکُونُوا دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلا جُنَاحَ عَلَیْکَمْ وَ حَلَئلُ أَبْنَائکمُ الَّذِینَ مِنْ أَصلَبِکمْ وَ أَن تَجْمَعُوا بَینَ الاُخْتَینِ إِلا مَا قَدْ سلَف إِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَّحِیماً(23)
ترجمه :
23 - حرام شده است بر شما، مادرانتان ، و دختران ، و خواهران ، و عمه ها، و خاله ها، و دختران برادر، و دختران خواهر شما، و مادرانی که شما را شیر داده اند، و خواهران رضاعی شما، و مادران همسرانتان ، و دختران همسرتان که در دامان شما پرورش یافته اند از همسرانی که با آنها آمیزش جنسی داشته اید - و چنانچه با آنها

آمیزش جنسی نـداشته اید، (دختران آنها) برای شما مانعی ندارد - و (همچنین) همسرهای پسرانتان که از نـسل شما هستند (- نه پسر خوانده ها -) و (نیز حرام است بر شما) جمع میان دو خواهر کنید؛ مگر آنچه در گذشته واقع شده ؛ چرا که خداوند، آمرزنده و مهربان است .
تفسیر :
تحریم ازدواج با محارم
در ایـن آیـه بـه مـحـارم یـعـنی زنانی که ازدواج با آنها ممنوع است اشاره شده است و بر اساس آن محرمیت از سه راه ممکن است پیدا شود.
1 - ولادت که از آن تعبیر به ((ارتباط نسبی)) می شود. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 364
2 - از طریق ازدواج که به آن ((ارتباط سببی)) می گویند
3 - از طریق شیرخوارگی که به آن ((ارتباط رضاعی)) گفته می شود.
نخست اشاره به محارم نسبی که هفت دسته هستند کرده و می فرماید:
((مادران شما و دخترانتان و عمه ها و خاله هایتان و دختران برادر و دختران خواهرانتان بر شـمـا حـرام شـده انـد)) (حـرمـت عـلیـکم امهاتکم و بناتکم و اخواتکم و عماتکم و خالاتکم و بنات الاخ و بنات الاخت).
باید توجه داشت که منظور از مادر فقط آن زنی که انسان بلا واسطه از او تولد شده ، نـیـسـت بـلکـه جـده و مـادر جـده و مـادر پـدر و مـانـنـد آنـهـا را شـامـل می شود همانطور که منظور از دختر، تنها دختر بلا واسطه نیست بلکه دختر و دختر پـسـر و دخـتـر دخـتـر و فرزندان آنها را نیز در بر می گیرد و همچنین در مورد پنج دسته دیگر.
نـاگـفـتـه پـیـدا اسـت کـه هـمـه افـراد طـبـعـا از این گونه ازدواجها تنفر دارند و به همین دلیل همه اقوام و ملل (جز افراد کمی) ازدواج با محارم را ممنوع می دانند و حتی مجوسی ها کـه در مـنـابـع اصلی خود قایل به جواز این گونه ازدواج ها بوده اند، امروز آن را انکار می کنند.
گرچه بعضی کوشش دارند که این موضوع را ناشی از یک عادت و رسم کهن بدانند ولی مـی دانـیـم عـمـومیت یک قانون در میان تمام افراد بشر، در قرون و اعصار طولانی ، معمولا حکایت از فطری بودن آن می کند، زیرا رسم و عادت نمی تواند عمومی و دائمی گردد.
از ایـن گـذشـتـه امـروز ایـن حـقیقت ثابت شده که ازدواج افراد همخون با یکدیگر خطرات فـراوانـی دارد یعنی بیماری نهفته و ارثی را آشکار و تشدید می کند (نه این که خود آن تـولیـد بـیـمـاری کند) حتی بعضی ، گذشته از محارم ، ازدواج با اقوام نسبتا دورتر را مانند عموزاده ها را با یکدیگر خوب نمی دانند، و معتقدند خطرات تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 365
بـیـمـاریـهـای ارثـی را تشدید می نماید ولی این مساءله اگر در

خویشاوندان دور مشکلی ایجاد نکند (همانطور که غالبا نمی کند) در خویشان نزدیک که ((همخونی)) شدیدتر است مسلما تولید اشکال خواهد کرد.
به علاوه در میان محارم جاذبه و کشش جنسی معمولا وجود ندارد زیرا محارم غالاا با هم بزرگ می شوند و برای یکدیگر یک موجود عادی و معمولی هستند و موارد نادر و استثنایی نمی تواند مقیاس قوانین عمومی و کلی گردد و می دانیم که جاذبه جنسی ، شرط استحکام پیوند زناشویی است ، بنابر این اگر ازدواجی در میان محارم صورت گیرد، ناپایدار و سست خواهد بود.
سپس به محارم رضاعی اشاره کرده و می فرماید: ((و مادرانی که شما را شیر می دهند و خواهران رضاعی شما بر شما حرامند)) (و امهاتکم اللاتی ارضعنکم و اخواتکم من الرضاعه).
گرچه قرآن در این قسمت از آیه تنها به دو دسته یعنی خواهران و مادران رضاعی اشاره کرده ولی طبق روایات فراوانی که در دست است ، محارم رضاعی منحصر به اینها نیستند، بلکه طبق حدیث معروف که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده : ((یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب ؛ تمام کسانی که از نظر ارتباط نسبی حرامند از نظر شیرخوارگی نیز حرام می شوند)).
البته مقدار شیرخوارگی که تاءثیر در محرمیت می کند و همچنین شرایط و کیفیت آن ، ریزه کاریهای فراوانی دارد که در کتابهای فقهی آمده است .
فلسفه تحریم محارم رضاعی این است که با پرورش گوشت و استخوان آنها با شیر شخص معینی شباهت به فرزندان او پیدا می کند، مثلا زنی که کودکی را به تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 366
اندازه ای شیر می دهد که بدن او با آن شیر نمو مخصوصی می کند یک نوع شباهت در میان آن کودک و سایر فرزندان آن زن پیدا می شود و در حقیقت هر کدام جزیی از بدن آن مادر محسوب می گردند و همانند دو برادر نسبی هستند.
و در آخرین مرحله اشاره به دسته سوم از محارم کرده و آنها را تحت چند عنوان بیان می کند:
1 - ((و مادران همسرانتان)) (و امهات نسائکم).
یعنی به مجرد اینکه زنی به ازدواج مردی در آمد و صیغه عقد جاری گشت مادر او و مادر مادر او هر چه بالاتر روند بر او حرام ابدی می شوند.
2 - ((دختران همسرانتان که در دامان شما قرار دارند به شرط اینکه با آن همسر آمیزش جنسی پیدا کرده باشید)) (و ربائبکم اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن).
یعنی تنها با عقد شرعی یک زن ((دختران او)) که از شوهر دیگری بوده

اند بر شوهر حرام نمی شوند، بلکه مشروط بر این است که علاوه بر عقد شرعی با آن زن هم بستر هم شده باشد. وجود این قید در این مورد تاءیید می کند که حکم مادر همسر که در جمله سابق گذشت مشروط به چنین شرطی نیست ، و به اصطلاح اطلاق حکم را تقویت می کند.
گرچه ظاهر قید ((فی حجورکم))؛ در دامان شما باشند)) چنین می فهماند که اگر دختر همسر از شوهر دیگر در دامان انسان پرورش نیابد بر او حرام نیست ولی به قرینه روایات و مسلم بودن حکم ، این قید به اصطلاح قید احترازی نیست بلکه در واقع اشاره به نکته تحریم است زیرا اینگونه دختران که مادرانشان اقدام به ازدواج مجدد می کنند معمولا در سنین پائین هستند و غالبا در دامان شوهر جدید همانند دختر او پرورش می یابند، آیه می گوید اینها در واقع همچون دختران خود شما هستند، آیا کسی با دختر خود ازدواج می کند؟ و انتخاب عنوان ((ربائب)) که جمع تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 367
((ربیبه)) به معنی تربیت شده است نیز به همین جهت می باشد.
به دنبال این قسمت برای تاءکید مطلب اضافه می کند که : ((اگر با آنها آمیزش جنسی نداشتید دخترانشان بر شما حرام نیستند)) (فان لم تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم).
3 - ((و همسران فرزندانتان که از نسل شما هستند.)) (و حلائل ابنائکم الذین من اصلابکم).
در حقیقت تعبیر ((من اصلابکم)) (فرزندانی که از نسل شما باشند) برای این است که روی یکی از رسوم غلط دوران جاهلیت خط بطلان کشیده شود، زیرا در آن زمان معمول بود افرادی را به عنوان فرزند خود انتخاب می کردند، یعنی کسی که فرزند شخص دیگری بود به نام فرزند خود می خواندند و فرزند خوانده مشمول تمام احکام فرزند حقیقی بود، و به همین دلیل با همسران فرزند خوانده خود ازدواج نمی کردند فرزند خواندگی و احکام آن در اسلام به کلی بی اساس است .
4 - ((و برای شما جمع در میان دو خواهر ممنوع است)) (و ان تجمعوا بین الاختین).
یعنی ازدواج با دو خواهر در زمان واحد مجاز نیست ، بنابر این اگر با دو خواهر یا بیشتر در زمانهای مختلف و بعد از جدایی از خواهر قبلی انجام گیرد، مانعی ندارد.
و از آنجا که در زمان جاهلیت جمع میان دو خواهر رایج بود، و افرادی مرتکب چنین ازدواجهایی شده بودند قرآن بعد از جمله فوق می گوید: ((مگر آنچه درگذشته واقع شده)) (الا ما قد سلف).
یعنی این حکم (همانند احکام دیگر) عطف به گذشته نمی شود، و کسانی

که تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 368
قبل از نزول این قانون ، چنین ازدواجی انجام داده اند کیفر و مجازاتی ندارند، اگر چه اکنون باید یکی از آن دو را انتخاب کرد، و دیگری را رها کنند.
در پایان آیه می فرماید: ((خداوند آمرزنده و مهربان است)) (ان الله کان غفورا رحیما).
رمز اینکه اسلام از چنین ازدواجی جلوگیری کرده شاید این باشد، که دو خواهر به حکم نسب و پیوند طبیعی نسبت به یکدیگر علاقه شدید دارند، ولی به هنگامی که رقیب هم شوند طبعا نمی توانند آن علاقه سابق را حفظ کنند، و به این ترتیب یک نوع تضاد عاطفی در وجود آنها پیدا می شود، که برای زندگی آنها زیانبار است ، زیرا دائما انگیزه ((محبت)) و انگیزه ((رقابت)) در وجود آنها در حال کشمکش و مبارزه اند.
بعضی از مفسران احتمال داده اند که جمله ((الا ما قد سلف)) به تمام محارمی که در آیه به آن اشاره شده برگردد یعنی اگر قبل از نزول این آیه اقدام به ازدواج با یکی از محارم فوق طبق قوانین متداول آن زمان کرده باشید، حکم تحریم شامل آن ازدواجها نمی شود، و فرزندان آنها فرزندان مشروع خواهند بود، البته پس از نزول این آیه لازم بوده فورا جدا شوند.
پایان آیه یعنی جمله ((ان الله کان غفورا رحیما)) نیز متناسب با این معنی می باشد. النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 369
آیه 24
آیه و ترجمه
وَ الْمُحْصَنَت مِنَ النِّسَاءِ إِلا مَا مَلَکَت أَیْمَنُکمْ کِتَب اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ أُحِلَّ لَکُم مَّا وَرَاءَ ذَلِکمْ أَن تَبْتَغُوا بِأَمْوَلِکُم محْصِنِینَ غَیرَ مُسفِحِینَ فَمَا استَمْتَعْتُم بِهِ مِنهُنَّ فَئَاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِیضَةً وَ لا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ فِیمَا تَرَضیْتُم بِهِ مِن بَعْدِ الْفَرِیضةِ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیماً حَکِیماً(24)
ترجمه :
24 - و زنان شوهردار (بر شما حرام است ؛) مگر آنها را که مالک شده اید، اینها احکامی است که خداوند بر شما مقرر داشته و زنان دیگر غیر از اینها (که گفته شد) برای شما حلال است ، که با اموال خود آنها را اختیار کنید در حالی که پاکدامن باشید و از زنا خودداری نمایید، و زنانی را که متعه می کنید مهر آنها را، واجب است بپردازید و گناهی بر شما نیست نسبت به آنچه با یکدیگر توافق کرده اید بعد از تعیین مهر، خداوند دانا و حکیم است .

تفسیر :
این آیه ، بحث آیه گذشته را درباره زنانی که ازدواج با آنها حرام است دنبال می کند و اضافه می نماید که : ((ازدواج و آمیزش جنسی با زنان شوهردار نیز حرام است)) (و المحصنات من النساء).
((محصنات)) جمع ((محصنة)) از ماده ((حصن)) به معنی قلعه و دژ است و به همین مناسبت به زنان شوهردار و همچنین زنان عفیف و پاکدامن که از آمیزش جنسی با دیگران خود را حفظ می کنند و یا در تحت حمایت و سرپرستی مردان قرار دارند گفته میشود. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 370
گاهی به زنان آزاد در مقابل کنیزان نیز گفته شده ، زیرا آزادی آنها در حقیقت به منزله حریمی است که به دور آنها کشیده شده است و دیگری حق نفوذ در حریم آنان بدون اجازه آنها ندارد، ولی روشن است که منظور از آن در آیه فوق همان زنان شوهردار است .
این حکم اختصاصی به زنان مسلمان ندارد بلکه زنان شوهردار از هر مذهب و ملتی همین حکم را دارند یعنی ازدواج با آنها ممنوع است .
تنها استثنایی که به این حکم خورده است در مورد زنان غیر مسلمانی است که به اسارت مسلمانان در جنگها درمی آیند، اسلام اسارت آنها را به منزله طلاق از شوهران سابق تلقی کرده ، و اجازه می دهد بعد از تمام شدن عده آنها با آنان ازدواج کنند و یا همچون یک کنیز با آنان رفتار شود (الا ما ملکت ایمانکم).
ولی این استثناء، به اصطلاح ، استثنای منقطع است ، یعنی چنین زنان شوهرداری که در اسارت مسلمانان قرار می گیرند رابطه آنها به مجرد اسارت با شوهرانشان قطع خواهد شد، درست همانند زن غیر مسلمانی که با اسلام آوردن رابطه او با شوهر سابقش (در صورت ادامه کفر) قطع می گردد، و در ردیف زنان بدون شوهر قرار خواهد گرفت .
از اینجا روشن می شود که اسلام به هیچ وجه اجازه نداده است که مسلمانان با زنان شوهردار حتی از ملل و مذاهب دیگر ازدواج کنند، و به همین جهت ، عده برای آنها مقرر ساخته و در دوران عده از ارتباط زناشویی با آنها جلوگیری نموده است .
فلسفه این حکم در حقیقت این است که این گونه زنان یا باید به محیط ((کفر)) بازگشت داده شوند، و یا بدون ((شوهر)) همچنان در میان مسلمانان بمانند و یا رابطه تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 371
آنها با شوهران سابق قطع شود و از نو ازدواج دیگری نمایند، صورت اول بر خلاف اصول تربیتی اسلام و صورت دوم ظالمانه است ، بنابر این تنها راه همان راه سوم است .
از پاره ای از روایات که سند آن به ابو سعید خدری صحابی معروف می

رسد برمی آید که آیه فوق درباره اسرای غزوه اوطاس نازل گردیده و پیامبر (صلی الله علیه وآله) بعد از اطمینان به اینکه زنان اسیر باردار نیستند به آنها اجازه داد که با مسلمانان ازدواج کنند و یا همچون یک کنیز در اختیار آنها قرار گیرند - این حدیث تفسیر بالا را نیز تاءیید می کند.
در این جمله برای تاءکید احکام گذشته که در مورد محارم و مانند آن وارد شده می فرماید: ((اینها اموری است که خداوند برای شما مقرر داشته و نوشته است)) (کتاب الله علیکم).
بنابر این به هیچ وجه قابل تغییر و عدول نیست .
سپس می گوید: غیر از این چند طایفه که در این آیه و آیات پیش گفته شد می توانید با سایر زنان ، ازدواج کنید مشروط بر این که طبق قوانین اسلام باشد و تواءم با عفت و پاکدامنی و دور از بی عفتی و ناپاکی صورت گیرد.
((اما زنان دیگر غیر از اینها (که گفته شد،) برای شما حلال است که با اموال خود، آنان را اختیار کنید؛ در حالی که پاکدامن باشید و از زنا، خودداری نمایید)) (و احل لکم ماوراء ذلکم ان تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین).
بنا بر این ((محصنین)) در آیه فوق که اشاره به حال مردان است به معنی ((عفیفان)) و ((غیر مسافحین)) تاءکید آن است زیرا ماده سفاح (بر وزن کتاب) به معنی زنا می باشد و در اصل از ((سفح)) به معنی ریزش آب و یا اعمال بیهوده و بی رویه گرفته تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 372
شده است و چون قرآن ، در این گونه امور همیشه از الفاظ کنائی استفاده می کند آن را کنایه از آمیزش نامشروع گرفته است .
جمله این ((تبتغوا باموالکم)) اشاره به این است که رابطه زناشوئی یا باید به شکل ازدواج با پرداخت مهر باشد و یا به شکل مالک شدن کنیز با پرداخت قیمت .
ضمنا تعبیر ((غیر مسافحین)) در آیه فوق ، شاید اشاره به این حقیقت نیز باشد که نباید هدف شما در مسئله ازدواج ، تنها هوسرانی و ارضای غریزه جنسی باشد بلکه این امر حیاتی برای هدف عالی تری می باشد که غریزه نیز در خدمت آن قرار گرفته ، و آن بقای نسل انسان و نیز حفظ او از آلودگیها است .
در قسمت بعد، اشاره به مساءله ازدواج موقت و به اصطلاح ((متعه)) است و می گوید: ((زنانی را که متعه می کنید مهر آنها را به عنوان یک واجب باید بپردازید))(فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة).

از جمله فوق استفاده می شود که اصل تشریع ازدواج موقت ، قبل از نزول این آیه برای مسلمانان مسلم بوده که در این آیه نسبت به پرداخت مهر آنها توصیه می کند
بعد از ذکر لزوم پرداخت مهر اشاره به این مطلب می فرماید که : ((اگر طرفین عقد، با رضایت خود مقدار مهر را بعدا کم یا زیاد کنند مانعی ندارد)) (و لا جناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضة)اء.
بنابراین مهر یک نوع بدهکاری است که با رضایت طرفین قابل تغییر است . (در این موضوع تفاوتی میان عقد موقت و دایم نیست اگر چه آیه همانطور که مشروحا گفتیم درباره ازدواج موقت بحث می کند). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 373
احتمال دیگری در تفسیر آیه فوق نیز هست و آن اینکه : مانعی ندارد که پس از انجام ازدواج موقت ، طرفین درباره اضافه کردن مدت ازدواج ، و همچنین مبلغ مهر با هم توافق کنند، یعنی ازدواج موقت حتی قبل از پایان مدت ، قابل تمدید است به این ترتیب که زن و مرد با هم توافق می کنند که مدت را به مقدار معینی در برابر اضافه کردن مهر به مبلغ مشخصی بیفزایند. (در روایات اهل بیت - علیهم السلام - نیز به این تفسیر اشاره شده است).
احکامی که در آیه به آن اشاره شد، احکامی است که متضمن خیر و سعادت افراد بشر است زیرا: ((خداوند از مصالح بندگان آگاه و در قانونگذاری خود حکیم است)) (ان الله کان علیما حکیما).
نکته ها :
ازدواج موقت در اسلام
1 - قرائنی که در آیه فوق وجود دارد دلالت آن را بر ازدواج موقت تاءکید می کند.
2 - ازدواج موقت در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) بوده و بعدا نسخ نشده است .
3 - ضرورت اجتماعی این نوع ازدواج .
4 - پاسخ به پاره ای از اشکالات .
درباره قسمت اول باید توجه داشت که :
اولا: کلمه ((متعه)) که ((استمتعتم)) از آن گرفته شده است در اسلام به معنی تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 374
ازدواج موقت است ، و به اصطلاح در این باره حقیقت شرعیه می باشد، گواه بر آن این است که این کلمه (متعه) با همین معنی در روایات پیامبر (صلی الله علیه وآله) و کلمات صحابه مکرر به کار برده شده است .
ثانیا: اگر این کلمه به معنی مزبور نباشد باید به معنی لغوی آن یعنی

((بهره گیری)) تفسیر شود در نتیجه معنی آیه چنین خواهد شد: ((اگر از زنان دایم بهره گرفتید مهر آنها را بپردازید)). در حالی که می دانیم پرداختن مهر مشروط به بهره گیری از زنان نیست بلکه تمام مهر بنا بر مشهور یا حداقل نیمی از مهر به مجرد عقد ازدواج دائم ، واجب می شود.
ثالثا: بزرگان ((اصحاب)) و ((تابعین)) مانند ابن عباس دانشمند و مفسر معروف اسلام و ابن ابی کعب و جابر بن عبدالله و عمران حصین و سعید بن جبیر و مجاهد و قتاده و سدی و گروه زیادی از مفسران اهل تسنن و تمام مفسران اهل بیت (علیهم السلام) همگی از آیه فوق ، حکم ازدواج موقت را فهمیده اند تا آنجا که فخر رازی با تمام شهرتی که در موضوع اشکال تراشی در مسائل مربوط به شیعه دارد بعد از بحث مشروحی درباره آیه می گوید: ما بحث نداریم که از آیه فوق حکم جواز متعه استفاده می شود بلکه ما می گوییم حکم مزبور بعد از مدتی نسخ شده است .
رابعا: ائمه اهل بیت علیهم السلام که به اسرار وحی از همه آگاهتر بودند، متفقا آیه را به همین معنی تفسیر فرموده اند، و روایات فراوانی در این زمینه نقل شده از جمله :
از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: ((المتعة نزل بها القرآن و جرت بها السنة من رسول الله ؛ حکم متعه در قرآن نازل شده و سنت پیغمبر (صلی الله علیه وآله) بر طبق تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 375
آن جاری گردیده است)).
و از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که در پاسخ سؤ ال ابو بصیر راجع به متعه فرمود: ((نزلت فی القرآن فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضة ..))؛ ((قرآن مجید در این باره سخن گفته آنجا که می فرماید: ((فما استمتعتم ...)).
و نیز از امام باقر (علیه السلام) نیز نقل شده که در پاسخ شخصی بنام عبدالله بن عمیر لیثی در مورد متعه فرمود: ((احلها الله فی کتابه و علی لسان نبیه فهی حلال الی یوم القیامة ؛ خداوند آن را در قرآن و بر زبان پیامبرش حلال کرده است و آن تا روز قیامت حلال می باشد)).
آیا این حکم ، نسخ شده است ؟!
اتفاق عموم علمای اسلام بلکه ضرورت دین بر این است که ازدواج موقت در آغاز اسلام مشروع بوده (و گفتگو درباره دلالت آیه فوق بر مشروعیت متعه هیچ گونه منافاتی با مسلم بودن اصل حکم ندارد زیرا مخالفان معتقدند که مشروعیت حکم از سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله

) ثابت شده است) و حتی مسلمانان در آغاز اسلام به آن عمل کرده اند و جمله معروفی که از عمر نقل شده : ((متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا محرمهما و معاقب علیهما متعة النساء و متعة الحج))؛ دو متعه در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود که من آنها را حرام کردم ، و بر آنها مجازات می کنم ، ((متعه زنان و حج تمتع)) (که نوع خاصی از حج است) دلیل روشنی بر وجود این حکم در عصر تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 376
پیامبر (صلی الله علیه وآله) است منتها مخالفان این حکم ، مدعی هستند که بعدا نسخ و تحریم شده است .
اما جالب توجه اینکه روایاتی که درباره نسخ حکم مزبور ادعا می کنند کاملا مختلف و پریشان است ، بعضی می گویند خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) این حکم را نسخ کرده و بنابر این ناسخ آن ، سنت و حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و بعضی می گویند ناسخ آن آیه طلاق است ((اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن ؛ هنگامی که زنان را طلاق دادید باید طلاق در زمان مناسب عده باشد)) در حالی که این آیه ارتباطی با مساءله مورد بحث ندارد زیرا این آیه در باره طلاق بحث می کند در حالی که ازدواج موقت طلاق ندارد و جدایی آن به هنگام پایان مدت آن است .
قدر مسلم این است که اصل مشروع بودن این نوع ازدواج در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) قطعی است و هیچ گونه دلیل قابل اعتمادی درباره نسخ شدن آن در دست نیست بنابراین طبق قانون مسلمی که در علم اصول به ثبوت رسیده باید حکم به بقاء این قانون کرد.
جمله مشهوری که از عمر نقل شده نیز گواه روشنی بر این حقیقت است که این حکم در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) هرگز نسخ نشده است .
بدیهی است هیچ کس جز پیامبر (صلی الله علیه و آله) حق نسخ احکام را ندارد، و تنها او است که می تواند به فرمان خدا پاره ای از احکام را نسخ کند، و بعد از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) باب نسخ به کلی مسدود می شود و گرنه هر کسی می تواند به اجتهاد خود قسمتی از احکام الهی را نسخ نماید و دیگر چیزی به نام شریعت جاودان و ابدی باقی نخواهد ماند. و اصولا اجتهاد در برابر سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) اجتهاد در مقابل نص است که فاقد هر گونه اعتبار می باشد.
جالب اینکه در صحیح ترمذی که از کتب صحاح معروف اهل تسنن است و تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 377
همچنین از ((دارقطنی)) چنین می خوانیم : کسی از اهل شام از عبدالله بن عمر درباره حج تمتع سؤ ال کرد او در جواب

صـریـحا گفت این کار، حلال و خوب است مرد شامی گفت : پدر تو از ایـن عمل نهی کرده است عبدالله بن عمر برآشفت و گفت : اگر پدرم از چنین کاری نهی کند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را اجازه دهد آیا سنت مقدس پیامبر (صلی الله علیه و آله) را رها کنم و از گفته پدرم پیروی کنم ؟ برخیز و از نزد من دور شو!
نـظـیـر ایـن روایـت دربـاره ازدواج مـوقـت از عـبـد الله بـن عـمر از صحیح ترمذی به همان صورت که در بالا خواندیم نقل شده است .
و نـیز از ((محاضرات)) راغب نقل شده که یکی از مسلمانان اقدام به ازدواج موقت می کرد از او پـرسـیـدنـد: حـلال بـودن ایـن کار را از چه کسی گرفتی ؟ گفت : از ((عمر))! با تـعـجـب گفتند: چگونه چنین چیزی ممکن است با اینکه عمر از آن نهی کرد و حتی تهدید به مـجـازات نـمـود؟ گـفـت : بـسـیـار خوب ، من هم به همین جهت می گویم ، زیرا عمر می گفت : پـیـامـبـر (صـلی الله عـلیه و آله) آن را حلال کرده و من حرام می کنم ، من مشروعیت آن را از پـیـغـمـبـر اکـرم (صـلی الله علیه و آله) می پذیرم ، اما تحریم آن را از هیچ کس نخواهم پذیرفت .
مـطلب دیگری که در اینجا یادآوری آن لازم است این است که ادعا کنندگان نسخ این حکم با مشکلات مهمی روبرو هستند: تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 378
نـخست اینکه در روایات متعددی از منابع اهل تسنن تصریح شده که این حکم در زمان پیامبر (صـلی الله علیه و آله) هرگز نسخ نشد، بلکه در زمان عمر از آن نهی گردید، بنابر این طرفداران نسخ باید پاسخی برای این همه روایات پیدا کنند، این روایات بالغ بر بـیـسـت و چـهـار روایت است ، که علامه امینی در ((الغدیر)) جلد ششم آنها را مشروحا بیان کرده است و به دو نمونه آن ذیلا اشاره می شود:
1 - در صـحـیـح مـسـلم از جـابـر بـن عـبـدالله انـصـاری نـقـل شده که می گفت : ما در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) به طور ساده اقدام به ازدواج موقت می کردیم و این وضع ادامه داشت تا اینکه ((عمر)) در مورد ((عمرو بن حریث)) از این کار (بطور کلی) جلوگیری کرد.
و در حـدیـث دیـگـری در کـتـاب ((مـوطـاء)) مـالک و ((سنن کبرا))ی بیهقی از ((عروة بن زبیر)) نقل شده که : زنی به نام ((خوله)) بنت حکیم در زمان ((عمر)) بر او وارد شد و خبر داد که یکی از مسلمانان به نام ((ربیعة بن امیه)) اقدام به متعه کرده است او گفت : اگـر قـبـلا از ایـن کـار نـهـی کـرده بودم او را سنگسار می کردم (ولی از هم اکنون از آن جلوگیری می کنم !)
در کـتـاب بـدایـة المـجـتهد تاءلیف ((ابن رشد اندلسی)) نیز می خوانیم که جابر ابن عبدالله انصاری می گفت : ((ازدواج موقت در میان ما در عهد

پیامبر (صلی الله علیه و آله) و در خلافت ابوبکر و نیمی از خلافت عمر، معمول بود سپس عمر از آن نهی کرد.))
مشکل دیگر اینکه : روایاتی که حکایت از نسخ این حکم در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) مـی کند بسیار پریشان و ضد و نقیضند، بعضی می گوید: در جنگ خیبر نسخ شده ، و بعضی دیگر در روز فتح مکه ، و بعضی در جنگ تبوک ، و بعضی در جنگ اوطاس ، تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 379
و مـانـنـد آن . بـنـابـر ایـن بـه نـظـر مـی رسـد کـه روایـات نـسـخ ، هـمـه مجعول بوده باشد که این همه با یکدیگر تناقض دارند.
از آنچه گفتیم روشن می شود اینکه نویسنده تفسیر ((المنار)) می گوید: ((ما سابقا در جـلد سـوم و چـهـارم مجله المنار، تصریح کرده بودیم که عمر از متعه نهی کرد ولی بعدا به اخباری دست یافتیم که نشان می دهد در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسخ شده نه در زمان عمر، و لذا گفته سابق خود را اصلاح کرده و از آن استغفار می کنیم)).
سـخـنـی تعصب آمیز است ، زیرا در برابر روایات ضد و نقیضی که نسخ حکم را در زمان پـیـامـبـر (صلی الله علیه و آله) اعلام می کند روایاتی داریم که صراحت در ادامه آن تا زمـان عـمر دارد، بنابر این نه جای عذر خواهی است ، و نه استغفار، و شواهدی که در بالا ذکر کردیم نشان می دهد که گفتار اول او مقرون به حقیقت بوده است نه گفتار دوم !
و نـاگـفـتـه پـیـدا اسـت نـه ((عـمـر)) و نـه هـیـچ شـخـص دیـگـر و حـتـی ائمـه اهـل بـیت (علیهم السلام) که جانشینان اصلی پیامبرند نمی توانند احکامی را که در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده نسخ کنند و اصولا نسخ بعد از رحلت پیامبر (صلی الله عـلیـه و آله) و بـسته شدن باب وحی مفهوم ندارد، و اینکه بعضی کلام ((عمر)) را حمل بر اجتهاد کرده اند جای تعجب است زیرا اجتهاد در برابر ((نص)) ممکن نیست .
و عـجیبتر اینکه جمعی از فقهای اهل تسنن آیات مربوط به احکام ازدواج (مانند آیه 6 سوره مـؤ مـنـون) را نـاسـخ آیـه فوق که در باره متعه است دانسته اند، گویا تصور کرده اند ازدواج موقت اصلا ازدواج نیست . در حالی که بطور مسلم یکی از اقسام ازدواج است .
ازدواج موقت یک ضرورت اجتماعی
این یک قانون کلی و عمومی است که اگر به غرایز طبیعی انسان به
صورت تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 380
صـحـیحی پاسخ گفته نشود برای اشباع آنها متوجه طرق انحرافی خواهد شد، زیرا این حقیقت قابل انکار نیست که غرائز طبیعی را نمی توان از بین برد، و فرضا هم بتوانیم از بـیـن بـبـریـم ، چنین اقدامی عاقلانه نیست زیرا این کار یک نوع مبارزه با قانون آفرینش است .
بـنـابـر ایـن راه صـحـیـح آن اسـت کـه آنـهـا را از طـریـق مـعـقولی اشباع

و از آنها در مسیر سازندگی بهره برداری کنیم .
این موضوع را نیز نمی توان انکار کرد که غریزه جنسی یکی از نیرومندترین غرایز انسانی است ، تا آنجا که پاره ای از روانکاوان آن را تنها غریزه اصیل انسان می دانند و تمام غرایز دیگر را به آن باز می گردانند.
اکنون این سؤ ال پیش می آید که در بسیاری از شرایط و محیطها، افراد فراوانی در سنین خاصی قادر به ازدواج دایم نیستند، یا افراد متاءهل در مسافرتهای طولانی و یا ماءموریتها با مشکل عدم ارضای غریزه جنسی روبرو می شوند.
این موضوع مخصوصا در عصر ما که سن ازدواج بر اثر طولانی شدن دوره تحصیل و مسایل پیچیده اجتماعی بالا رفته ، و کمتر جوانی می تواند در سنین پائین یعنی در داغترین دوران غریزه جنسی اقدام به ازدواج کند، شکل حادتری به خود گرفته است .
با این وضع چه باید کرد؟
آیا باید مردم را به سرکوب کردن این غریزه (همانند رهبانها و راهبه ها) تشویق نمود؟
یا اینکه آنها را در برابر بی بندوباری جنسی آزاد گذاشت ، و همان صحنه های زننده و ننگین کنونی را مجاز دانست ؟
و یا اینکه راه سومی را در پیش بگیریم که نه مشکلات ازدواج دایم را به بار آورد و نه آن بی بندوباری جنسی را؟ تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 381
خلاصه اینکه ((ازدواج دائم)) نه در گذشته و نه در امروز به تنهایی جوابگوی نیازمندیهای جنسی همه طبقات مردم نبوده و نیست ، و ما بر سر دو راهی قرار داریم یا باید فحشاء را مجاز بدانیم (همانطور که دنیای مادی امروز عملا بر آن صحه گذارده و آنرا به رسمیت شناخته)، و یا طرح ازدواج موقت را بپذیریم ، معلوم نیست آنها که با ازدواج موقت و فحشاء مخالفند چه جوابی برای این سؤ ال فکر کرده اند؟!
طرح ازدواج موقت ، نه شرایط سنگین ازدواج دایم را دارد که با عدم تمکن مالی یا اشتغالات تحصیلی و مانند آن نسازد و نه زیانهای فجایع جنسی و فحشاء را در بر دارد.
ایرادهایی که بر ازدواج موقت می شود
منتها در اینجا اشکالاتی می شود که باید بطور فشرده به آنها پاسخ گفت :
1 - گاهی می گویند چه تفاوتی میان ازدواج موقت و فحشاء وجود دارد؟ هر دو ((خودفروشی)) در برابر پرداختن مبلغی محسوب می شوند و در حقیقت این نوع ازدواج نقابی است بر چهره فحشاء و آلودگیهای جنسی ! تنها تفاوت آن دو در ذکر دو جمله ساده یعنی اجرای صیغه است .

پاسخ : آنها که چنین می گویند گویا اصلا از مفهوم ازدواج موقت آگاهی ندارند، زیرا ازدواج موقت تنها با گفتن دو جمله تمام نمی شود بلکه مقرراتی همانند ازدواج دایم دارد، یعنی چنان زنی در تمام مدت ازدواج موقت ، منحصرا در اختیار این مرد باید باشد، و به هنگامی که مدت پایان یافت باید عده نگاه دارد، یعنی حداقل چهل و پنج روز باید از اقدام به هر گونه ازدواج با شخص دیگری خودداری کند، تا اگر از مرد اول باردار شده وضع او روشن گردد، حتی اگر با وسایل جلوگیری اقدام به جلوگیری از انعقاد نطفه کرده باز هم رعایت این مدت واجب است ، و اگر از تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 382
او صاحب فرزندی شد باید همانند فرزند ازدواج دایم مورد حمایت او قرار گیرد و تمام احکام فرزند بر او جاری خواهد شد. در حالی که در فحشاء هیچ یک از این شرایط و قیود وجود ندارد. آیا این دو را با یکدیگر هرگز می توان مقایسه نمود؟
البته ازدواج موقت از نظر مساءله ارث (در میان زن و شوهر) و نفقه و پاره ای از احکام دیگر تفاوتهائی با ازدواج دایم دارد ولی این تفاوتها هرگز آن را در ردیف فحشاء قرار نخواهد داد، و در هر حال شکلی از ازدواج است با مقررات ازدواج .
2 - ((ازدواج موقت)) سبب می شود که بعضی از افراد هوسباز از این قانون سوء استفاده کرده و هر نوع فحشاء را در پشت این پرده انجام دهند تا آنجا که افراد محترم هرگز تن به ازدواج موقت نمی دهند، و زنان با شخصیت از آن ابا دارند.
پاسخ : سوء استفاده از کدام قانون در دنیا نشده است ؟ آیا باید جلو یک قانون فطری و ضرورت اجتماعی را به خاطر سوء استفاده گرفت ؟ یا باید جلو سوء استفاده کنندگان را بگیریم ؟
اگر فرضا عده ای از زیارت خانه خدا سوء استفاده کردند و در این سفر اقدام به فروش مواد مخدر کردند آیا باید جلو مردم را از شرکت در این کنگره عظیم اسلامی بگیریم یا جلو سوء استفاده کنندگان را؟!
و اگر ملاحظه می کنیم که امروز افراد محترم از این قانون اسلامی کراهت دارند، عیب قانون نیست ، بلکه عیب عمل کنندگان به قانون ، و یا صحیحتر، سوء استفاده کنندگان از آن است ، اگر در جامعه امروز هم ازدواج موقت به صورت سالم در آید و حکومت اسلامی تحت ضوابط و مقررات خاص ، این موضوع را به طور صحیح پیاده کند هم جلو سوء استفاده ها گرفته خواهد شد و هم افراد محترم (به تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 383
هنگام ضرورتهای اجتماعی) از آن کراهت نخواهند داشت .

3 - مـی گـویـنـد ازدواج مـوقـت سـبـب مـی شـود که افراد بی سرپرست همچون فرزندان نامشروع تحویل به جامعه داده شود.
پـاسخ : از آنچه گفتیم جواب این ایراد کاملا روشن شد، زیرا فرزندان نامشروع از نظر قـانـونـی نه وابسته به پدرند و نه مادر، در حالی که فرزندان ازدواج موقت کمترین و کوچکترین تفاوتی با فرزندان ازدواج دایم حتی در میراث و سایر حقوق اجتماعی ندارند و گویا عدم توجه به این حقیقت سرچشمه اشکال فوق شده است .
((راسل)) و ازدواج موقت
در پـایـان این سخن یادآوری مطلبی که برتراندراسل دانشمند معروف انگلیسی در کتاب زناشویی و اخلاق تحت عنوان زناشویی آزمایشی آورده است مفید به نظر می رسد.
او پـس از ذکـر طرح یکی از قضات محاکم جوانان به نام ((بن بی لیندسی)) در مورد ((زنـاشـویـی دوسـتـانـه)) یـا ((زنـاشـویـی آزمایشی)) چنین می نویسد: ((طبق طرح ((لیـنـدسی)) جوانان باید قادر باشند در یک نوع زناشویی جدید وارد شوند که با زنـاشویی های معمولی (دایم) از سه جهت تفاوت دارد: نخست اینکه طرفین قصد بچه دار شـدن نـداشـتـه بـاشـنـد، از ایـن رو باید بهترین طرق پیشگیری از بارداری را به آنها بـیاموزند، دیگر اینکه جدایی آنها به آسانی صورت پذیرد، و سوم اینکه پس از طلاق ، زن هیچ گونه حق نفقه نداشته باشد)).
((راسـل)) بـعد از ذکر پیشنهاد ((لیندسی)) که خلاصه آن در بالا بیان شد چنین می گوید: ((من تصور می کنم که اگر چنین امری به تصویب قانونی برسد گروه کثیری تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 384
از جوانان از جمله دانشجویان دانشگاهها تن به ازدواج موقت بدهند و در یک زندگی مشترک مـوقـتـی پـای بـگـذارنـد، زنـدگـی کـه متضمن آزادی است و رها از بسیاری نابسامانیها و روابط جنسی پر هرج و مرج فعلی می باشد)).
هـمـانـطور که ملاحظه می کنید طرح فوق در باره ازدواج موقت از جهات زیادی همانند طرح اسلام است منتها شرایط و خصوصیاتی که اسلام برای ازدواج موقت آورده از جهات زیادی روشـنـتـر و کـامـلتر است . در ازدواج موقت اسلامی هم جلوگیری از فرزند کاملا بی مانع است و هم جدا شدن آسان و هم نفقه واجب نیست . النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 385
آیه 25
آیه و ترجمه
وَ مَـن لَّمْ يَـسـتَـطِـعْ مِـنـكُـمْ طَـوْلاً أَن يَـنـكِـحَ الْـمُـحْـصَنَتِ الْمُؤْمِنَتِ فَمِن مَّا مَلَكَت أَيْمَنُكُم مِّن فَـتَـيَتِكُمُ الْمُؤْمِنَتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَنِكُم بَعْضكُم مِّن بَعْض

فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَ هْلِهِنَّ وَ ءَاتُوهُنَّ أجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ محْصنَتٍ غَيرَ مُسفِحَتٍ وَ لَا مُتَّخِذَتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَينَ بِفَحِشةٍ فَعَلَيهِنَّ نِصف مَا عَلى الْمُحْصنَتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِکَ لِمَنْ خَشىَ الْعَنَت مِنكُمْ وَ أَن تَصبرُوا خَيرٌ لَّكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(25)

ترجمه :

25 - و آنها که توانایی ازدواج با زنان (آزاد) پاکدامن با ایمان ندارند می توانند با زنان پاکدامن از بردگانی با ایمان که در اختیار دارید ازدواج کنند، خدا آگاه به ایمان شماست ، و همگی اعضای یک پیکرید، و آنها را به اجازه صاحبان آنان ازدواج نمایید و مهر آنها را به خودشان بدهید، مشروط بر اینکه پاکدامن باشند نه مرتکب زنا بطور آشکار شوند و نه دوست پنهانی بگیرند، و در صورتی که محصنه باشند و مرتکب عمل منافی عفت شوند نصف مجازات زنان آزاد را خواهند داشت ، این اجازه (ازدواج با کنیزان) برای آنها است که (از نظر غریزه جنسی) شدیدا در زحمت باشند و اگر خودداری کنید (از ازدواج با آنان) برای شما بهتر است و خداوند آمرزنده و مهربان است . تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 386

تفسیر :

ازدواج با کنیزان

در تعقیب بحثهای مربوط به ازدواج ، این آیه ، شرایط ازدواج با کنیزان را بیان می کند، نخست می گوید کسانی که قدرت ندارند که با زنان آزاد، ازدواج کنند می توانند با کنیزانی ازدواج نمایند که مهر و سایر مخارج آنها معمولا سبکتر و سهلتر است)) (و من لم یستطع منکم طولا أ ن ینکح المحصنات المؤ منات فمن ما ملکت أ یمانکم من فتیاتکم المؤ منات).

البته منظور از ازدواج با کنیزان این نیست که صاحب کنیز با کنیز ازدواج کند، بلکه با شرایط خاصی که در کتب فقهی ذکر شده می تواند همانند همسر با او رفتار نماید، بنابر این منظور ازدواج افراد غیر مالک با کنیز است .

ضمنا از تعبیر به ((مؤ منات)) استفاده می شود که باید حتما کنیز مسلمان باشد تا بتوان با او ازدواج کرد و بنابر این با کنیزان اهل کتاب ازدواج صحیح نیست .

جالب اینکه قرآن در این آیه از کنیزان تعبیر به ((فتیات)) کرده است که جمع ((فتات)) می باشد و معمولا این تعبیر آمیخته با احترام خاصی در مورد زنان است و غالبا در مورد دختران جوان به کار می رود.

در جمله بعد می گوید: شما برای تشخیص ایمان آنها ماءمور به ظاهر اظهارات آنان هستید، و اما درباره باطن و اسرار درونی آنان خداوند به ایمان و عقیده شما آگاهتر است)) (و الله اعلم بایمانکم).

از آنجا که بعضی در مورد ازدواج با کنیزان کراهت داشتند، قرآن می

گوید: شما همه از یک پدر و مادر به وجود آمده اید. ((و بعضی از بعض دیگرید)) (بعضکم تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 387
من بعض).
بنابر این نباید از ازدواج با کنیزان که از نظر انسانی با شما هیچ گونه تفاوتی ندارند و از نظر ارزش معنوی ، ارزش آنها مانند دیگران بسته به تقوی و پرهیزگاری آنان است ، کراهت داشته باشید، که همه اعضای یک پیکر محسوب می شوید.
سپس به یکی از شرایط این ازدواج اشاره کرده و می فرماید: ((این ازدواج باید به اجازه مالک صورت گیرد)) و بدون اجازه او باطل است (فانکحوهن باذن اهلهن).
از تعبیر ((مالک)) به ((اهل)) اشاره به این است که نباید آنها با کنیزان خود همچون یک متاع رفتار کنند بلکه باید همچون سرپرست یک خانواده نسبت به فرزندان و اهل خود، رفتاری کاملا انسانی داشته باشند.
در جمله بعد می فرماید: ((مهر آنان را به خودشان بدهید)) (و آتوهن اجورهن بالمعروف).
از جمله فوق استفاده می شود که باید مهر متناسب و شایسته ای برای آنها قرار داد، و آن را به خود آنان داد، یعنی مالک مهر خود کنیزان خواهند بود، اگر چه جمعی از مفسران معتقدند که آیه محذوفی دارد و در اصل ((آتوا مالکهن اجورهن))؛ ((مهر آنها را به مالکان آنها بپردازید)) بوده است ، ولی این تفسیر با ظاهر آیه موافق نیست اگر چه بعضی از روایات آنرا تاءیید می کند.
ضمنا از ظاهر آیه استفاده می شود که بردگان نیز می توانند مالک اموالی گردند که از طرق مشروع به آن دست یافته اند.
و از تعبیر ((بالمعروف)) (بطور شایسته) بر می آید که نباید در تعیین مهر آنها ظلم و ستمی بر آنان شود بلکه حق واقعی آنها طبق معمول باید ادا گردد.
یکی دیگر از شرایط این ازدواج آن است که کنیزانی انتخاب شوند که ((مرتکب عمل منافی عفت ، نگردند)) (محصنات).
خواه به صورت آشکار بوده باشد (غیر مسافحات). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 388
و یا به صورت انتخاب دوست پنهانی (و لا متخذات اخدان).
در اینجا ممکن است این سؤ ال پیش آید که با نهی از زنا با تعبیر ((غیر مسافحات)) نیازی به نهی از گرفتن دوست پنهانی (اخدان) نبوده است .
ولی با توجه به اینکه جمعی در جاهلیت عقیده داشتند که تنها زنای آشکار ناپسند است اما انتخاب دوست پنهانی مانعی ندارد! روشن می شود که چرا قرآن مجید به هر دو قسمت تصریح کرده است .

در جـمـله بـعد به تناسب احکامی که در باره ازدواج با کنیزان و حمایت از حقوق آنها گفته شـد بـحـثـی در بـاره مـجـازات آنها به هنگام انحراف از جاده عفت به میان آمده ، و آن اینکه ((اگر آنها در این حال مرتکب عمل منافی عفت شوند، نصف مجازات زنان آزاد در باره آنان ، جـاری مـی شـود)) یـعـنـی تـنـهـا پـنجاه تازیانه باید به آنها زد (فاذا احصن فان اتین بفاحشة فعلیهن نصف ما علی المحصنات من العذاب).
نـکـتـه دیـگـری کـه در ایـنجا باید به آن توجه داشت این است که قرآن می گوید: ((اذا احـصـن)) یـعنی ((اگر آنها محصنه بودند چنین مجازاتی درباره آنها جاری می گردد در اینکه منظور از ((محصنه بودن)) در اینجا چیست ؟ مفسران احتمالاتی داده اند بعضی آن را بـه مـعـنـی شـوهـردار (طـبـق اصـطلاح معروف فقهی و طبق آیه سابق) و بعضی به معنی ((مـسـلمان)) گرفته اند، ولی با توجه به اینکه کلمه ((محصن)) در این جمله دو بار ذکـر شـده و بـایـد هـر دو به یک معنی باشد، و از طرفی زنان آزاد شوهردار مجازاتشان سـنـگـسـار کـردن اسـت نـه تـازیـانـه خـوردن ، روشـن مـی شـود کـه تـفـسـیـر اول یـعـنـی مـحـصـن بـه مـعـنـی شـوهـردار بـودن ، قـابـل قبول نیست ، همانطور که تفسیر دوم یعنی مسلمان بودن نیز شاهدی ندارد. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 389
حـق ایـن اسـت کـه بـا تـوجه به اینکه کلمه ((محصنات)) در قرآن مجید، غالبا به معنی زنـان عفیف و پاکدامن آمده است چنین به نظر می رسد که آیه فوق نیز اشاره به همین معنی اسـت ، یـعـنـی کـنـیـزانی که بر اثر فشار صاحبان خود تن به خودفروشی می دادند از مجازات معاف هستند، اما کنیزانی که تحت چنین فشاری نیستند و می توانند پاکدامن زندگی کـنـنـد اگـر مـرتکب عمل منافی عفت شدند همانند زنان آزاد مجازات می شوند اما مجازات آنها نصف مجازات زنان آزاد است .
سـپـس مـی گـویـد: ((ایـن ازدواج بـا کـنـیـزان برای کسانی است که از نظر غریزه جنسی شـدیـدا در فـشار قرار گرفته اند، و قادر به ازدواج با زنان آزاد نیستند)) بنابر این برای غیر آنها مجاز نیست (ذلک لمن خشی العنت منکم).
((عـنـت)) (بـر وزن سـنـد) در اصل به معنی بازشکستن استخوانی است ، که قبلا شکسته شده ، یعنی پس از بهبودی و التیام مجددا بر اثر حادثه ای بشکند، بدیهی است این نوع شـکـسـتـگـی بـسـیـار دردنـاک و رنـج آور اسـت ، و بـه هـمـیـن دلیـل ((عـنـت)) در مـشـکـلات طـاقـت فـرسـا و کـارهـای رنـج آور استعمال شده است .
فلسفه این حکم ممکن است این باشد، که کنیزان مخصوصا در آن زمان در شرائط تربیتی نـامـطـلوبـی بـه بار می آمدند و طبعا دارای کمبودهایی از نظر اخلاقی و روانی و عاطفی بوده اند، و مسلما فرزندانی که ثمره

ازدواج با آنها بود، رنگ اخلاقی مادر را کم و بیش داشت ، و به همین جهت اسلام طرح دقیقی برای آزادی تدریجی بردگان تنظیم کرده است تا به این سرنوشت گرفتار نشوند، و ضمنا به خود بردگان امکان داده شود، تا با یکدیگر ازدواج کنند. البته این موضوع منافات با آن ندارد که بعضی از کنیزان وضع استثنایی خاصی از نظر اخلاقی و تربیتی داشته باشند، زیرا آنچه در بالا اشاره شد مربوط به وضع اکثریت آنها بوده است و اگر می بینیم مادر بعضی از بزرگان اسلام کنیز بوده اند از همین نظر است ولی باید توجه داشت که آنچه در مورد کنیزان در غیر مورد ضرورت ممنوع است ازدواج با تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 390
آنهاست نه آمیزش جنسی از راه مالکیت .
اما بعد می فرماید: ((خودداری کردن از ازدواج با کنیزان تا آنجا که توانایی داشته باشید و دامان شما آلوده گناه نگردد، به سود شماست)) (و ان تصبروا خیر لکم).
در پایان آیه می فرماید: ((و خداوند نسبت به آنچه در گذشته بر اثر بی خبری انجام داده اید آمرزنده و مهربان است . (و الله غفور رحیم).
النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 391
آیه 26 - 28
آیه و ترجمه
يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَينَ لَكُمْ وَ يهْدِيَكمْ سنَنَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكمْ وَ يَتُوب عَلَيْكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ(26)
وَ اللَّهُ يُرِيدُ أَن يَتُوب عَلَيْكمْ وَ يُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشهَوَتِ أَن تمِيلُوا مَيْلاً عَظِيماً(27)
يُرِيدُ اللَّهُ أَن يخَفِّف عَنكُمْ وَ خُلِقَ الانسنُ ضعِيفاً(28)
ترجمه :
26 - خداوند می خواهد (با این دستورها راههای خوشبختی و سعادت را) برای شما آشکار سازد، و به سنتهای (صحیح) پیشینیان رهبری کند، و شما را از گناه پاک سازد و خداوند دانا و حکیم است .
27 - و خدا می خواهد شما را ببخشد (و از آلودگی پاک نماید) اما آنها که پیرو شهواتند می خواهند شما به کلی منحرف شوید.
28 - خدا می خواهد (با دستورهای مربوط به ازدواج با کنیزان و مانند آن) کار را بر شما سبک کند، و انسان ، ضعیف آفریده شده (و در برابر طوفان غرایز، مقاومت او کم است)
تفسیر :
این محدودیتها برای چیست ؟
به دنبال احکام مختلف گذشته در زمینه ازدواج و قیود و شروطی که

پیش بیان شد ممکن است ، این سؤ ال در ذهن جمعی منعکس شود، که منظور از این همه محدودیتها و قید و بندهای قانونی چیست ؟ آیا بهتر نبود که آزادی عمل در این مسایل به افراد داده می شد و همانطور که بعضی از دنیاپرستان از هر وسیله لذت بهره می گیرند، دیگران هم بهره برداری کنند؟
آیات فوق در حقیقت پاسخ به این سؤ الات می دهد، و می گوید: ((خداوند می خواهد به وسیله این مقررات حقایق را برای شما آشکار سازد، و به راههایی که تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 392
مصالح و منافع شما در آن است ، شما را رهبری کند)) (یرید الله لیبین لکم).
وانگهی شما در این برنامه تنها نیستید، اقوام پاک گذشته نیز این گونه سنتها داشته اند (و یهدیکم سنن الذین من قبلکم).
((علاوه بر این خدا می خواهد شما را ببخشد)) (و یتوب علیکم).
و نعمتهای خود را که بر اثر انحرافات شما قطع شده بار دیگر به شما بازگرداند، و این در صورتی است که شما از آن راههای انحرافی که در زمان جاهلیت و قبل از اسلام داشتید، بازگردید.
در پایان آیه می فرماید: ((خداوند از اسرار احکام خود آگاه است ، و روی حکمت خود آنها را برای شما تشریع کرده است)) (و الله علیم حکیم).
در آیه بعد مجددا تاءکید می کند که ((خدا به وسیله این احکام می خواهد، نعمت ها و برکاتی که بر اثر آلودگی به شهوات از شما قطع شده ، به شما بازگردد)) (و الله یرید ان یتوب علیکم).
((ولی شهوت پرستانی که در امواج گناهان غرق هستند، می خواهند شما از طریق سعادت به کلی منحرف شوید و همانند آنها از فرق تا قدم آلوده انواع گناهان گردید)) (و یرید الذین یتبعون الشهوات ان تمیلوا میلا عظیما).
اکنون شما فکر کنید، آیا آن محدودیت آمیخته با سعادت و افتخار برای شما بهتر است ، یا این آزادی و بی بندوباری تواءم با آلودگی و نکبت و انحطاط؟!.
این آیات در حقیقت به افرادی که در عصر و زمان ما نیز به قوانین مذهبی مخصوصا در زمینه مسایل جنسی ایراد می کنند، پاسخ می گوید، که این آزادیهای بی قید و شرط سرابی بیش نیست ، و نتیجه آن انحراف عظیم از مسیر خوشبختی و تکامل انسانی و گرفتار شدن در بیراهه ها و پرتگاه ها است که نمونه های زیادی از آن تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 393
را با چشم خودمان به شکل متلاشی شدن خانواده ها، انواع جنایات جنسی ، فرزندان نامشروع جنایت پیشه و انواع بیماریهای آمیزشی و

ناراحتیهای روانی ، مشاهده می کنیم .
سپس در آیه بعد می گوید: ((حکم سابق در باره آزادی ازدواج با کنیزان تحت شرایط معین ، در حقیقت یک نوع تخفیف و توسعه محسوب می شود)) (یرید الله ان یخفف عنکم).
و در بیان علت آن می فرماید: ((زیرا انسان اصولا موجود ضعیفی است)) (و خلق الانسان ضعیفا).
و در برابر طوفان غرایز گوناگون که از هر سو به او حمله ور می شود باید طرق مشروعی برای ارضای غرایز به او ارائه شود تا بتواند خود را از انحراف حفظ کند. النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 394
آیه 29 - 30
آیه و ترجمه
يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا تَأْكُلُوا أَمْوَلَكُم بَيْنَكم بِالْبَطِلِ إِلا أَن تَكُونَ تجَرَةً عَن تَرَاضٍ مِّنكُمْ وَ لا تَقْتُلُوا أَنفُسكُمْ إِنَّ اللَّهَ كانَ بِكُمْ رَحِيماً(29)
وَ مَن يَفْعَلْ ذَلِک عُدْوَناً وَ ظلْماً فَسوْف نُصلِيهِ نَاراً وَ كانَ ذَلِک عَلى اللَّهِ يَسِيراً(30)
ترجمه :
29 - ای کسانی که ایمان آورده اید! اموال یکدیگر را به باطل (و از طرق نامشروع) نخورید مگر اینکه تجارتی باشد که با رضایت شما انجام گیرد، و خودکشی نکنید! خداوند نسبت به شما مهربان است .
30 - و هر کس این عمل را از روی تجاوز و ستم انجام دهد، بزودی او را در آتشی وارد خواهیم ساخت و این کار برای خدا آسان است .
تفسیر :
بستگی سلامت اجتماع به سلامت اقتصاد
این آیه در واقع زیر بنای قوانین اسلامی را در مسایل مربوط به معاملات و مبادلات مالی تشکیل می دهد، و به همین دلیل فقهای اسلام در تمام ابواب معاملات به آن استدلال می کنند، آیه خطاب به افراد باایمان کرده و می گوید: ((اموال یکدیگر را از طرق نابه جا و غلط و باطل نخورید)) (یا ایها الذین آمنوا لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل).
به این گونه هر گونه تصرف در مال دیگری که بدون حق و بدون یک مجوز منطقی و عقلانی بوده باشد ممنوع شناخته شده و همه را تحت عنوان ((باطل)) که مفهوم وسیعی دارد قرار داده است .
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 395
می دانیم ((باطل)) در مقابل ((حق)) است و هر چیزی را که ناحق و بی هدف و بی پایه باشد در برمی گیرد.

در آیات دیگری از قرآن نیز با عباراتی شبیه عبارت فوق ، این موضوع تاءکید شده ، مثلا: به هنگام نکوهش از قوم یهود و ذکر اعمال زشت آنها می فرماید: ((و اکلهم اموال الناس بالباطل ؛ آنها در اموال مردم بدون مجوز و به ناحق تصرف می کردند)) .
و در آیه 188 سوره بقره ، جمله ((لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل)) را به عنوان مقدمه ای برای نهی از کشاندن مردم به وسیله ادعاهای پوچ و بی اساس به سوی دادگاهها و خوردن اموال آنها ذکر فرموده است .
بنابر این هر گونه تجاوز، تقلب ، غش ، معاملات ربوی ، معاملاتی که حد و حدود آن کاملا نامشخص باشد، خرید و فروش اجناسی که فایده منطقی و عقلائی در آن نباشد، خرید و فروش وسایل فساد و گناه ، همه در تحت این قانون کلی قرار دارند، و اگر در روایات متعددی ، کلمه باطل به قمار و ربا و مانند آن تفسیر شده در حقیقت معرفی مصداقهای روشن این کلمه است نه آنکه منحصر به آنها باشد.
شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که تعبیر به ((اکل)) (خوردن) کنایه از هر گونه تصرف است خواه به صورت خوردن معمولی باشد یا پوشیدن یا سکونت و یا غیر آن و این تعبیر علاوه بر زبان عربی در فارسی امروز نیز کاملا رایج است .
در جمله بعد به عنوان یک استثناء می فرماید: ((مگر اینکه تصرف شما در اموال دیگران از طریق داد و ستد باشد که از رضایت باطنی دو طرف سرچشمه بگیرد)) (الا ان تکون تجارة عن تراض منکم).
این جمله ، استثنایی است از قانون کلی سابق ، ولی به اصطلاح ((استثناء

منقطع)) است یعنی آنچه در این جمله آمده مشمول قانون سابق ، از آغاز نبوده است و تنها به عنوان یک تاءکید و یادآوری ذکر شده ، آن هم به نوبه خود یک قانون کلی است .
طبق این بیان ، تمام مبادلات مالی و انواع تجارتها که در میان مردم رایج است چنانچه از روی رضایت طرفین صورت گیرد و جنبه معقول و منطقی داشته باشد از نظر اسلام مجاز است (مگر در مواردی که به خاطر مصالح معینی ، نهی صریح از آن شده است).
سپس در پایان آیه ، مردم را از قتل نفس بازمی دارد و ظاهر آن به قرینه آخرین آیه نهی از خودکشی و انتحار کرده و می فرماید: ((و خودکشی نکنید، خداوند نسبت به شما مهربان است)) (و لا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیما).
یعنی خداوند مهربان نه تنها راضی نمی شود دیگری شما را به قتل برساند بلکه به خود شما هم اجازه نمیدهد که با رضایت خود

خویشتن را به دست نابودی بسپارید.
در روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز آیه فوق به همین معنی ((انتحار)) تفسیر شده است .
اکنون این سؤ ال پیش می آید که چه ارتباطی میان مساءله ((قتل نفس)) و ((تصرف باطل و ناحق در اموال مردم)) وجود دارد؟!
پاسخ این سؤ ال روشن است و در حقیقت قرآن با ذکر این دو حکم پشت سر هم اشاره به یک نکته مهم اجتماعی کرده است و آن اینکه اگر روابط مالی مردم بر تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 397
اساس صحیح استوار نباشد و اقتصاد جامعه به صورت سالم پیش نرود و در اموال یکدیگر به ناحق تصرف کنند، جامعه گرفتار یک نوع خودکشی و انتحار خواهد شد، و علاوه بر اینکه انتحارهای شخصی افزایش خواهد یافت ، انتحار اجتماعی هم از آثار ضمنی آن است .
حوادث و انقلاب هایی که در جوامع مختلف دنیای معاصر روی داده ، شاهد گویای این حقیقت می باشد، و از آنجا که خداوند نسبت به بندگان خود، مهربان است به آنها هشدار می دهد و اعلام خطر می کند که مراقب باشند مبادا مبادلات مالی نادرست و اقتصاد ناسالم ، اجتماع آنها را به نابودی و سقوط بکشاند.
در آیه بعد به مجازات کسانی که از قوانین الهی سرپیچی کنند اشاره کرده و می فرماید: ((و هر کس از این فرمان سرپیچی کند، و خود را آلوده خوردن اموال دیگران به ناحق سازد و یا دست به انتحار و خودکشی زند، نه تنها به آتش این جهان می سوزد بلکه در آتش قهر و غضب پروردگار نیز خواهد سوخت)) (و من یفعل ذلک عدوانا و ظلما فسوف نصلیه نارا)
و در پایان می فرماید: ((این کار برای خدا آسان است)) (و کان ذلک علی الله یسیرا). النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 398
آیه 31
آیه و ترجمه :
إِن تجْتَنِبُوا كبَائرَ مَا تُنهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سيِّئَاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكم مُّدْخَلاً كَرِيماً(31)
ترجمه :
31 - اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی شده اید اجتناب کنید گناهان کوچک شما را می پوشانیم و در جایگاه خوبی شما را وارد می سازیم .
تفسیر :
گناهان کبیره و صغیره
این آیه به کسانی که از گناهان کبیره پرهیز می کنند، بشارت می دهد که

خداوند گناهان صغیره آنان را می بخشد و این پاداشی است که به این گونه افراد داده شده است ، می فرماید: ((اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می شوید پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می پوشانیم ، و شما را در جایگاه خوبی وارد می سازیم)) (ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریما).
از تعبیر ((کبائر)) و ((سیئات)) استفاده می شود که گناهان بر دو دسته اند، دستهای که قرآن نام آنها را ((کبیره)) و دسته ای که نام آنها را ((سیئة)) گذاشته است ، و در آیه 32 سوره نجم به جای ((سیئة)) تعبیر به ((لمم)) نموده است ، و در آیه 49 سوره کهف در برابر کبیره ((صغیره)) را ذکر فرموده است آنجا که می گوید: ((لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها؛ این نامه عمل هیچ گناه کوچک و بزرگی را فروگذار نکرده مگر اینکه به شماره در آورده است)).
از تعبیرات فوق به روشنی ثابت می شود که گناهان بر دو دسته مشخص تقسیم می شوند که گاهی از آن دو به ((کبیره)) و ((صغیره)) و گاهی ((کبیره)) و ((سیئه)) و تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 399
گاهی ((کبیره)) و ((لمم)) تعبیر می شود.
سؤ ال :
اکنون باید دید که ضابطه و میزان در تعیین صغیره و کبیره چیست ؟
بعضی می گویند: این دو از امور نسبی هستند، یعنی به هنگام مقایسه کردن دو گناه به یکدیگر آن یک که اهمیتش بیشتر است کبیره و آنکه کمتر است صغیره می باشد، و بنابر این هر گناهی نسبت به گناه بزرگتر، صغیره ، و نسبت به گناه کوچکتر، کبیره است .
ولی روشن است که این معنی به هیچ وجه با آیه فوق نمی سازد زیرا آیه فوق این دو دسته را از یکدیگر جدا کرده و در برابر هم قرار داده است و پرهیز از یکی را موجب بخشودگی دیگری می شمارد (دقت کنید).
ولی اگر به معنی لغوی ((کبیره)) بازگردیم ، کبیره هر گناهی است که از نظر اسلام بزرگ و پر اهمیت است ، و نشانه اهمیت آن می تواند این باشد که در قرآن مجید، تنها به نهی از آن قناعت نشده ، بلکه به دنبال آن تهدید به عذاب دوزخ گردیده است ، مانند قتل نفس و زنا و رباخواری و امثال آنها، و لذا در روایات اهل بیت (علیهم السلام) می خوانیم : ((الکبائر اللتی اوجب الله عزوجل علیها النار؛ گناهان کبیره گناهانی است که خداوند مجازات آتش برای آنها مقرر داشته است)) مضمون این حدیث از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) و امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل شده است .
و بنابر این به دست آوردن گناهان کبیره و شناخت آنها با توجه به ضابطه

فوق کار آسانی است ، و اگر ملاحظه می کنیم ، در پاره ای از روایات تعداد کبائر، هفت و در بعضی بیست و در بعضی هفتاد، ذکر شده منافات با آنچه در بالا گفته شد ندارد، تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 400
زیرا در حقیقت بعضی از این روایات اشاره به گناهان کبیره درجه اول و بعضی به گناهان کبیره درجه دو و بعضی به همه گناهان کبیره اشاره می کند.
اشکال :
ممکن است گفته شود که این آیه مردم را به گناهان صغیره تشویق می نماید و می گوید: با ترک گناهان کبیره ، ارتکاب گناهان کوچک مانعی ندارد!
پاسخ:
از تعبیری که در آیه ذکر شده پاسخ این ایراد روشن می شود زیرا قرآن می گوید: ((نکفر عنکم سیئاتکم))؛ گناهان کوچک شما را می پوشانیم یعنی پرهیز از گناهان بزرگ خصوصا با فراهم بودن زمینه های آنها، یک نوع حالت تقوای روحانی در انسان ایجاد می کند که می تواند آثار گناهان کوچک را از وجود او بشوید و در حقیقت آیه فوق همانند آیه ((ان الحسنات یذهبن السیئات ؛ حسنات ، سیئات را از بین می برند)) می باشد، و در واقع اشاره به یکی از آثار واقعی اعمال نیک است و این درست به این می ماند که می گوییم اگر انسان از مواد سمی خطرناک پرهیز کند و مزاج سالمی داشته باشد می تواند آثار نامطلوب بعضی از غذاهای نامناسب را بواسطه سلامت مزاج از بین ببرد.
و یا به تعبیر دیگر: بخشش گناهان صغیره یک نوع پاداش معنوی برای تارکان گناهان کبیره است ، و این خود اثر تشویق کننده ای برای ترک کبائر دارد.
کجا صغیره تبدیل به کبیره می شود؟
ولی نکته مهمی که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که گناهان صغیره ، در صورتی صغیره هستند که تکرار نشوند و علاوه بر آن به عنوان بی تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 401
اعتنایی و یا غرور و طغیان انجام نگیرند زیرا صغایر طبق آنچه از قرآن و روایات اسلامی استفاده می شود در چند مورد تبدیل به کبیره می گردد:
1 - در صورتی که تکرار گردد، همانطور که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ((لا صغیرة مع الاصرار؛ هیچ گناهی با تکرار صغیره نیست)).
2 - ((در صورتی که گناه را کوچک بشمرد و تحقیر کند)) در نهج البلاغه می خوانیم : ((اشد الذنوب ما استهان به صاحبه ؛ شدیدترین گناهان آن است

که مرتکبش آن را کوچک بشمرد)).
3 - ((در صورتی که از روی طغیان و تکبر و گردنکشی در برابر فرمان پروردگار انجام شود)) این موضوع را از آیات مختلفی اجمالا می توان استفاده کرد از جمله آیه 37 نازعات : ((اما آنها که طغیان کنند و زندگی دنیا را مقدم بشمرند جایگاهشان دوزخ است .))
4 - در صورتی که از افرادی سر بزند که موقعیت خاصی در اجتماع دارند و لغزشهای آنها با دیگران برابر محسوب نمی شود، چنانکه قرآن درباره همسران پیامبر (صلی الله علیه وآله) در سوره احزاب آیه 30 می گوید: ((اگر شما کار زشتی انجام دهید مجازات آن را دو برابر خواهید دید)).
و از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده که فرمود: ((من سن سنة سیئة فعلیه وزرها و وزر من عمل بها لا ینقص من اوزارهم شیئا؛ هر کس سنت بدی بگذارد گناه آن بر او است و همچنین گناه تمام کسانی که به آن عمل کنند، بدون اینکه از گناه آنها چیزی کاسته شود)).!
5 - در صورتی که از انجام گناه خوشحال و مسرور باشد و به آن افتخار کند تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 402
کند چنانکه از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نقل شده که فرمود: ((من اذنب ذنبا و هو ضاحک دخل النار و هو باک ؛ هر کس گناهی کند درحالی که خندان باشد در آتش وارد می شود در حالی که گریان است)).
6 - در صورتی که عدم مجازات سریع خداوند را در برابر گناه خود دلیل بر رضایت خدا بشمرد و خود را مصون از مجازات و یا محبوب در نزد خدا بداند، چنانکه قرآن در آیه 8 سوره ((مجادله)) از زبان بعضی از گناهکاران مغرور نقل می کند که آنها در پیش خود می گویند: ((چرا خداوند ما را مجازات نمی کند)) و سپس قرآن اضافه می کند که : ((آتش دوزخ برای آنها کافی است)). النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 403

آیه 32
آیه و ترجمه
وَ لا تَتَمَنَّوْا مَا فَضلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضكُمْ عَلى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكتَسبُوا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ ممَّا اكْتَسبنَ وَ سئَلُوا اللَّهَ مِن فَضلِهِ إِنَّ اللَّهَ كانَ بِكلِّ شىْءٍ عَلِيماً(32)
ترجمه :
32 - برتریهایی را که خداوند نسبت به بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده آرزو نکنید (این تفاوتهای طبیعی و حقوقی برای حفظ نظام اجتماع شما و طبق اصل عدالت است ولی با این حال) مردان نصیبی از آنچه به دست می آورند دارند و زنان نصیبی ؛ (و نباید حقوق هیچیک پایمال گردد) و از فضل (و رحمت و برکت) خدا بخواهید و خداوند به هر چیز دانا است .
شان نزول :
مفسر معروف ((طبرسی)) در مجمع البیان نقل می کند که : ام سلمه (یکی از همسران پیامبر) به پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرض کرد: چرا مردان به جهاد می روند و زنان جهاد نمی کنند؟ و چرا برای ما نصف میراث آنها مقرر شده ؟ ای کاش ما هم مرد بودیم و همانند آنها به جهاد می رفتیم ، و موقعیت اجتماعی آنها را داشتیم .
آیه فوق نازل گردید و به این سؤ الات و مانند آن پاسخ گفت .
و در تفسیر ((المنار)) می خوانیم : جمعی از مردان مسلمان هنگامی که آیه ارث نازل شد و سهم مردان را دو برابر زنان ذکر کرد، گفتند: ای کاش اجر و پاداش معنوی ما نسبت به آنها نیز چنین بود و جمعی از زنان نیز گفتند: ای کاش مجازات و کیفرهای ما نصف مجازات مردان بود همانطور که سهم ارث ما نیمی از ارث آنها است !
آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت .
همین شاءن نزول در تفسیر ((فی ظلال)) و ((روح المعانی)) با تفاوت مختصری ذکر شده است . تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 404
تفسیر :
همانطور که در شاءن نزول آمده است تفاوت سهم ارث مردان و زنان برای جمعی از مسلمانان به صورت یک سؤ ال در آمده بود، آنها گویا توجه نداشتند که این تفاوت به خاطر آن است که هزینه زندگی ، عموما بر دوش مردان می باشد، و زنان از آن معافند، به علاوه هزینه خود آنها نیز بر دوش مردان است ، و همانطور که سابقا اشاره شد سهمیه زنان عملا دو برابر مردان خواهد بود، لذا آیه فوق می گوید: ((تفاوتهایی را که خداوند برای بعضی از شما نسبت به بعض دیگر قایل

شده هرگز آرزو نکنید)) (و لا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض).
زیرا این تفاوتها هر کدام اسراری دارد که از شما پوشیده و پنهان است چه تفاوتهایی که از نظر آفرینش و جنسیت و صفات جسمی و روحی دارید و پایه نظام اجتماعی شما است ، و چه تفاوتهایی که از نظر حقوقی به خاطر موقعیت های مختلف همانند ارث قرار داده شده است ، تمام این تفاوتها بر طبق عدالت و قانون الهی می باشد و اگر غیر از آن مصلحت بود برای شما قایل می شد، بنابر این آرزوی تغییر آنها یک نوع مخالفت با مشیت پروردگار که عین حق و عدالت است می باشد.
البته نباید اشتباه کرد که آیه اشاره به تفاوتهای واقعی و طبیعی می کند نه تفاوتهای ساختگی که بر اثر ((استعمار)) و ((استثمار)) طبقاتی به وجود می آید، چه اینکه آنها نه خواست خدا است ، و نه چیزی است که آرزوی دگرگون کردن آن نادرست باشد، بلکه تفاوتهایی است ظالمانه و غیر منطقی که باید در رفع آن کوشید، فی المثل زنان نمی توانند آرزو کنند که ای کاش مرد بودند، و مردان نیز نباید آرزو کنند که ای کاش زن می شدند، زیرا این دو جنس اساس نظام اجتماع انسانی است ، اما در عین حال نباید این تفاوت جنسیت سبب شود که یکی از این دو جنس حقوق دیگری را پایمال کند، و آنها که آیه را دستاویز برای ادامه تبعیضات ناروای اجتماعی پنداشته اند سخت در اشتباهند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 405
لذا بلافاصله می فرماید: ((مردان و زنان هر کدام بهره ای از کوششها و تلاشها و موقعیت خود دارند)) (للرجال نصیب مما اکتسبوا و للنساء نصیب مما اکتسبن)
خواه موقعیت طبیعی باشد (مانند تفاوت دو جنس مرد و زن با یکدیگر) و یا تفاوت به خاطر تلاشها و کوششهای اختیاری .
قابل توجه اینکه کلمه ((اکتساب)) که به معنی تحصیل کردن و به دست آوردن است ، مفهوم وسیعی دارد، هم کوششهای اختیاری را شامل می شود و هم آنچه را که انسان به وسیله ساختمان طبیعی خود می تواند به دست بیاورد.
سپس می فرماید: ((به جای آرزو کردن این گونه تفاوتها، از فضل خدا و لطف و کرم او تمنا کنید که به شما از نعمتهای مختلف و موفقیت ها و پاداشهای نیک ارزانی دارد)) (و اسئلوا الله من فضله).
و در نتیجه افرادی خوشبخت و سعادتمند باشید خواه مرد باشید یا زن ، و خواه از این نژاد باشید یا نژاد دیگر، و در هر حال آنچه را خیر واقعی و سعادت شما در آن است بخواهید نه آنچه شما خیال می کنید - و تعبیر به ((من فضله)) اشاره به همین معنی می باشد.

البته روشن است که تقاضای فضل و عنایت پروردگار به این نیست که انسان به دنبال اسباب و عوامل هر چیز نرود بلکه باید فضل و رحمت او را در لابلای اسبابی که او مقرر داشته است جستجو کرد.
((چون خداوند به همه چیز دانا است)) (ان الله کان بکل شی ء علیما).
و می داند برای نظام اجتماع چه تفاوتهایی از نظر طبیعی و یا حقوقی لازم است ، و بنابر این در کار او هیچ گونه تبعیض ناروا، و بی عدالتی نیست ، و نیز از اسرار درون مردم با خبر است و می داند چه افرادی آرزوهای نادرست در دل می پرورانند و چه افرادی به آنچه مثبت و سازنده است می اندیشند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 406
این تفاوتها برای چیست ؟
بسیاری از خود می پرسند چرا بعضی از افراد استعدادشان بیشتر و بعضی کمتر، بعضی زیبا و بعضی دیگر از زیبایی ، کم بهره اند، بعضی از نظر جسمی فوق العاده نیرومند و بعضی معمولی هستند، آیا این ((تفاوتهای طبیعی)) با اصل عدالت پروردگار سازگار است ؟
در پاسخ باید به چند نکته توجه داشت :
1 - قسمتی از تفاوتهای جسمی و روحی و مردم با یکدیگر معلول اختلافات طبقاتی و مظالم اجتماعی و یا سهل انگاریهای مردم است که هیچ گونه ارتباطی به دستگاه آفرینش ندارد، مثلا بسیاری از فرزندان ثروتمندان از فرزندان مردم فقیر هم از نظر جسمی قویتر و زیباتر و هم از نظر استعداد پیشرفته ترند، به دلیل اینکه آنها از تغذیه و بهداشت کافی بهره مندند در حالی که اینها در محرومیت قرار دارند، و یا افرادی هستند که بر اثر تنبلی و سهل انگاری نیروهای جسمی و روحی خود را از دست می دهند. این گونه اختلافها را باید ((اختلافهای ساختگی و بی دلیل)) دانست که با از بین رفتن نظام طبقاتی و تعمیم عدالت اجتماعی از میان خواهد رفت ، و هیچ گاه اسلام و قرآن بر این گونه تفاوتها صحه نگذاشته است .
2 - قسمتی دیگر از این تفاوتها، طبیعی و لازمه آفرینش انسان است یعنی یک جامعه اگر هم از عدالت اجتماعی کامل برخوردار باشد تمام افرادش همانند مصنوعات یک کارخانه یک شکل و یک جور نخواهند بود و طبعا با هم تفاوتهایی خواهند داشت ، ولی باید دانست که معمولا مواهب الهی و استعدادهای جسمی و روحی انسانها آنچنان تقسیم شده که هر کسی قسمتی از آن را دارد، یعنی کمتر کسی پیدا می شود که این مواهب را یکجا داشته باشد، یکی از نیروی بدنی کافی برخوردار است ، و دیگری استعداد ریاضی خوبی دارد، یکی ذوق شعر، و دیگری عشق به تجارت ، و بعضی هوش سرشاری برای کشاورزی ، و

بعضی از استعدادهای تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 407
ویژه دیگری برخوردارند، مهم این است که جامعه یا خود اشخاص ، استعدادها را کشف کنند، و آنها را در محیط سالمی پرورش دهند، تا هر انسانی بتواند نقطه قوت خویش را آشکار سازد و از آن بهره برداری کند.
3 - ایـن موضوع را نیز باید یادآوری کرد که یک جامعه همانند یک پیکر انسان ، نیاز به بافتها و عضلات و سلولهای گوناگون دارد، یعنی همانطور که اگر یک بدن ، تمام از سـلولهـای ظریف همانند سلولهای چشم و مغز ساخته شده باشد دوام ندارد، و یا اگر تمام سـلولهـای آن خـشـن و غیر قابل انعطاف همانند سلولهای استخوانی باشند کارایی کافی بـرای وظـایـف مختلف نخواهد داشت ، بلکه باید از سلولهای گوناگونی که یکی وظیفه تـفـکـر و دیـگـری مـشـاهـده و دیـگـری شـنـیـدن و دیـگـری سـخـن گـفـتـن را عـهده دار شوند تـشـکـیـل شـده بـاشـد، هـمـچـنـیـن بـرای بـه وجـود آمـدن یـک ((جـامـعـه کـامـل)) نیاز به استعدادها و ذوقها و ساختمانهای مختلف بدنی و فکری است ، اما نه به ایـن مـعـنـی کـه بـعـضـی از اعضاء پیکر اجتماع در محرومیت به سر برند و یا خدمات آنها کـوچک شمرده شود و یا تحقیر گردند، همانطور که سلولهای بدن با تمام تفاوتی که دارند همگی از غذا و هوا و سایر نیازمندیها به مقدار لازم بهره می گیرند.
و بـه عـبـارت دیـگـر تـفاوت ساختمان روحی و جسمی در آن قسمتهایی که طبیعی است (نه ظـالمانه و تحمیلی) مقتضای ((حکمت)) پروردگار است و عدالت هیچ گاه نمی تواند از حکمت جدا باشد، فی المثل اگر تمام سلولهای بدن انسان یکنواخت آفریده می شد، دور از حـکـمـت بـود، و عـدالت بـه مـعـنـی قـرار دادن هـر چـیـز در مـحـل مـنـاسـب خـود نـیـز در آن وجـود نـداشـت ، هـمـچـنـیـن اگـر یـک روز تـمـام مـردم جـامـعـه مثل هم فکر کنند و استعداد همانندی داشته باشند در همان یک روز وضع جامعه به کلی درهم می ریزد.
بنابر این آنچه در آیه فوق درباره اختلاف ساختمان زن و مرد آمده در واقع اشاره ای به همین موضوع است زیرا بدیهی است که اگر تمام افراد بشر، مرد و یا همه زن بـاشـنـد، نـسـل بـشـر به زودی منقرض می شود و علاوه بر اینکه قسمت مهمی از لذات مـشـروع بـشر از میان می رود، حال اگر جمعی ایراد کنند که چرا بعضی زن و بعضی مرد آفـریـده شـده انـد و ایـن چـگـونه با عدالت پروردگار می سازد، مسلم است که این ایراد منطقی نخواهد بود، زیرا آنها به حکمت آن نیندیشیده اند. النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 409
آیه 33
آیه و ترجمه

وَ لِكلٍّ جَعَلْنَا مَوَلىَ مِمَّا تَرَک الْوَلِدَانِ وَ الاَقْرَبُونَ وَ الّذِينَ عَقَدَت أَيْمَنُكمْ فَئَاتُوهُمْ نَصِيبهُمْ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلى كلِّ شىْءٍ شهِيداً(33)
ترجمه :
33 - برای هر کس وارثانی قرار دادیم ، که از میراث پدر و مادر و نزدیکان ارث ببرند و (نیز) کسانی که با آنها پیمان بسته اید نصیبشان را بپردازید! خداوند بر هر چیز شاهد و ناظر است .
تفسیر :
بار دیگر قرآن به مسایل ارث بازگشته و خلاصه ای از احکام آن را که در آیات سابق در مورد خویشاوندان و نزدیکان بیان شد ذکر کرده و می گوید: ((برای هر کس اعم از زن و مرد، وارثانی قرار دادیم که از او ارث می برند و آنچه پدران و مادران و نزدیکان از خود به یادگار می گذارند طبق برنامه خاصی در میان آنها تقسیم می گردد)) (و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان و الاقربون).
این جمله در حقیقت مقدمه ای است برای حکمی که به دنبال آن بیان گردیده است . قرآن می گوید: ((کسانی که با آنها پیمان بسته اید، نصیب و سهم آنها را از ارث بپردازید)) (والذین عقدت ایمانکم فآتوهم نصیبهم).
اینکه در آیه از پیمان ، تعبیر به عقد یمین (گره زدن با دست راست) شده به خاطر آن است که انسان معمولا برای هر کار بیشتر از دست راست استفاده می کند و پیمان نیز شبیه به یکنوع گره زدن است .
اکنون ببینیم ((هم پیمانها))یی که باید سهم ارث آنها را پرداخت چه اشخاصی تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 410
هستند؟
بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور ((زن و شوهر)) است ، زیرا آنها با یکدیگر پیمان زناشویی بسته اند، ولی این احتمال بعید به نظر می رسد چون تعبیر ازدواج به ((عقد یمین)) و مانند آن در قرآن بسیار کم است ، به علاوه تکرار مطالب گذشته محسوب می شود.
آنچه به مفهوم آیه نزدیکتر است همان پیمان ((ضمان جریره)) می باشد که قبل از اسلام وجود داشت ، و اسلام آن را اصلاح کرد، و چون جنبه سازنده داشت بر آن صحه گذاشت ، و آن چنین بود که : ((دو نفر با هم قرار می گذاشتند که در کارها ((برادروار)) به یکدیگر کمک کنند، و در برابر مشکلات یکدیگر را یاری نمایند، و به هنگامی که یکی از آنها از دنیا برود، شخصی که بازمانده است از وی ارث ببرد اسلام این پیمان دوستی و برادری را به رسمیت شناخت ، ولی تاءکید کرد که ارث بردن چنین هم پیمانی منحصرا در زمینه عدم وجود طبقات خویشاوندان خواهد بود، یعنی اگر خویشاوندی باقی نماند

شخصی که با او ((ولاء ضمان جریره)) پیدا کرده و چنان مـعـاهـده ای را بـسـتـه اسـت از وی ارث مـی برد، شرح بیشتر این موضوع در کتب فقهی در کتاب ارث آمده است .
سـپـس در پـایان آیه می فرماید: اگر در دادن سهام ، صاحبان ارث کوتاهی کنید و یا حق آنها را کاملا ادا نمایید در هر حال خدا آگاه است ((زیرا او شاهد و ناظر هر کار و هر چیزی می باشد)) (ان الله کان علی کل شی ء شهیدا). النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 411
آیه 34
آیه و ترجمه
الرِّجَالُ قَوَّمُونَ عَلی النِّساءِ بِمَا فَضلَ اللَّهُ بَعْضهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ بِمَا أَنفَقُوا مِنْ أَمْوَلِهِمْ فـَالصلِحَت قَنِتَتٌ حَفِظتٌ لِّلْغَیْبِ بِمَا حَفِظ اللَّهُ وَ الَّتی تخَافُونَ نُشوزَهُنَّ فَعِظوهُنَّ وَ اهْـجـُرُوهُنَّ فی الْمَضاجِع وَ اضرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطعْنَکمْ فَلا تَبْغُوا عَلَیهِنَّ سبِیلاً إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیًّا کبِیراً(34)
ترجمه :
34 - مردان ، سرپرست و خدمتگزار زنانند، بخاطر برتریهایی که (از نظر نظام اجتماع) خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار داده است و به خاطر انفاقهایی که از امـوالشـان (در مـورد زنـان) مـی کـنـند، و زنان صالح آنها هستند که متواضعند، و در غیاب (همسر خود) اسرار و حقوق او را، در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده ، می کنند. و (امـا) آن دسـته از زنان را که از طغیان و مخالفتشان بیم دارید، پند و اندرز دهید! و (اگر مـؤ ثـر واقـع نـشـد،) در بـسـتـر از آنها دوری نمایید! و (اگر آنهم مؤ ثر نشد و هیچ راهی بـرای وادار کـردن آنـهـا بـه انـجـام وظـایـفـشـان جـز شـدت عـمـل ، برای وادار کردن آنها به انجام وظایفشان نبود،) آنها را تنبیه کنید! و اگر از شما پیروی کردند به آنها تعدی نکنید و (بدانید) خداوند بلند مرتبه و بزرگ است (و قدرت او بالاترین قدرتهاست .)
تفسیر :
سرپرستی در نظام خانواده
خـانـواده یـک واحـد کـوچـک اجـتماعی است و همانند یک اجتماع بزرگ باید رهبر و سرپرست واحدی داشته باشد، زیرا رهبری و سرپرستی دسته جمعی که زن و مرد مشترکا آن را به عـهـده بـگـیـرنـد مـفـهـومـی نـدارد و در نتیجه مرد یا زن ، یکی باید ((رئیس)) خانواده و دیـگـری ((مـعـاون)) و تـحـت نـظـارت او بـاشد، قرآن در اینجا تصریح می کند که مقام سرپرستی باید به مرد داده شود. ((مردان سرپرست و نگهبان تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 412
زنان هستند)) (الرجال قوامون علی النساء).

البته مقصود از این تعبیر استبداد و اجحاف و تعدی نیست بلکه منظور رهبری واحد منظم با توجه به مسؤ ولیتها و مشورتهای لازم است .
ایـن مـسـاءله در دنـیـای امـروز بیش از هر زمان روشن است که اگر هیاءتی (حتی یک هیئت دو نـفری) ماءمور انجام کاری شود حتما باید یکی از آن دو ((رئیس)) و دیگری ((معاون یا عضو)) باشد وگرنه هرج و مرج در کار آنها پیدا می شود - سرپرستی مرد در خانواده نیز از همین قبیل است .
و ایـن مـوقـعـیـت بـه خاطر وجود خصوصیاتی در مرد است مانند ترجیح قدرت تفکر او بر نیروی عاطفه و احساسات (به عکس زن که از نیروی سرشار عواطف بیشتری بهره مند است) و دیـگری داشتن بنیه و نیروی جسمی بیشتر که با اولی بتواند بیندیشد و نقشه طرح کند و با دومی بتواند از حریم خانواده خود دفاع نماید.
بـه عـلاوه تـعـهـد او در بـرابر زن و فرزندان نسبت به پرداختن هزینه های زندگی ، و پـرداخـت مـهـر و تـاءمـیـن زنـدگی آبرومندانه همسر و فرزند، این حق را به او می دهد که وظیفه سرپرستی به عهده او باشد.
البـتـه مـمـکـن است زنانی در جهات فوق بر شوهران خود امتیاز داشته باشند ولی شاید کرارا گفته ایم که قوانین به تک تک افراد و نفرات نظر ندارد بلکه نوع و کلی را در نظر می گیرد، و شکی نیست که از نظر کلی ، مردان نسبت به زنان برای این کار آمادگی بـیـشتری دارند، اگر چه زنان نیز وظایفی می توانند به عهده بگیرند که اهمیت آن مورد تردید نیست .
جـمـله بـعـد اشـاره بـه هـمـیـن حـقـیـقـت اسـت زیـرا در قـسـمـت اول می فرماید: ((این سرپرستی به خاطر تفاوتهایی است که خداوند از نظر آفرینش ، روی مـصـلـحـت نـوع بـشـر مـیـان آنـهـا قـرار داده)) (بـمـا فضل الله بعضهم علی بعض).
در قسمت دیگر می فرماید: ((و نیز این سرپرستی به خاطر تعهداتی است که تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 413
مـردان در مـورد انفاق کردن و پرداختهای مالی در برابر زنان و خانواده به عهده دارند)) (و بما انفقوا من اموالهم).
ولی نـاگـفـتـه پـیـدا اسـت کـه سـپـردن ایـن وظـیـفـه بـه مـردان نـه دلیل بالاتر بودن شخصیت انسانی آنها است و نه سبب امتیاز آنها در جهان دیگر، زیرا آن صرفا بستگی به تقوی و پرهیزگاری دارد، همانطور که شخصیت انسانی یک معاون از یک رئیس ممکن است در جنبه های مختلفی بیشتر باشد اما رئیس برای سرپرستی کاری که به او محول شده از معاون خود شایسته تر است .
سـپـس اضـافـه مـی کند که زنان در برابر وظایفی که در خانواده بر عهده دارند به دو دسته اند:

دسته اول : ((صالحان و درستکاران ، و آنها کسانی هستند که خاضع و متعهد در برابر نظام خانواده می باشند و نه تنها در حضور شوهر بلکه در غیاب او، حفظ الغیب می کنند)) (فالصالحات قانتات حافظات للغیب بما حفظ الله).
یعنی مرتکب خیانت چه از نظر مال و چه از نظر ناموس و چه از نظر حفظ شخصیت شوهر و اسرار خانواده در غیاب او نمی شوند، و در برابر حقوقی که خداوند برای آنها قایل شده و با جمله ((بما حفظ الله)) به آن اشاره گردیده وظایف و مسؤ ولیتهای خود را به خوبی انجام می دهند.
بدیهی است مردان موظفند در برابر این گونه زنان نهایت احترام و حق شناسی را انجام دهند.
زنان متخلف
دسته دوم : زنانی هستند که از وظایف خود سرپیچی می کنند و نشانه های ناسازگاری در آنها دیده می شود، مردان در برابر این گونه زنان وظایف و مسؤ ولیتهایی دارند که باید مرحله به مرحله انجام گردد. و در هر صورت مراقب تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 414
باشند که از حریم عدالت ، تجاوز نکنند، این وظایف به ترتیب زیر در آیه بیان شده است :
مرحله اول در مورد زنانی است که نشانه های سرکشی و عداوت و دشمنی در آنها آشکار می گردد که قرآن در جمله فوق از آنها چنین تعبیر می کند: ((زنانی را که از طغیان و سرکشی آنها می ترسید موعظه کنید و پند و اندرز دهید)) (و اللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن).
و به این ترتیب آنها که پا از حریم نظام خانوادگی فراتر می گذارند قبل از هر چیز باید به وسیله اندرزهای دوستانه و بیان نتایج سوء این گونه کارها آنان را به راه آورد و متوجه مسؤ ولیت خود نمود.
سپس می فرماید: ((در صورتی که اندرزهای شما سودی نداد، در بستر از آنها دوری کنید)) (و اهجروهن فی المضاجع).
و با این عکس العمل و بی اعتنایی و به اصطلاح قهر کردن ، عدم رضایت خود را از رفتار آنها آشکار سازید شاید همین ((واکنش خفیف)) در روح آنان مؤ ثر گردد.
در صورتی که سرکشی و پشت پا زدن به وظایف و مسؤ ولیتها از حد بگذرد و همچنان در راه قانون شکنی با لجاجت و سرسختی گام بردارند، نه اندرزها تاءثیر کند، و نه جدا شدن در بستر و کم اعتنایی نفعی ببخشد و راهی جز ((شدت عمل)) باقی نماند ((آنها را تنبیه کنید)) (و اضربوهن).
در اینجا اجازه داده شده که از طریق ((تنبیه بدنی)) آنها را به انجام وظایف خویش وادار کنند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 415

اشکال :
ممکن است ایراد کنند که چگونه اسلام به مردان اجازه داده که در مورد زنان متوسل به تنبیه بدنی شوند؟!
پاسخ :
جواب این ایراد با توجه به معنی آیه و روایاتی که در بیان آن وارد شده و توضیح آن در کتب فقهی آمده است و همچنین با توضیحاتی که روانشناسان امروز می دهند چندان پیچیده نیست زیرا:
اولا: آیه ، مساءله تنبیه بدنی را در مورد افراد وظیفه نشناسی مجاز شمرده که هیچ وسیله دیگری درباره آنان مفید واقع نشود، و اتفاقا این موضوع تازه ای نیست که منحصر به اسلام باشد، در تمام قوانین دنیا هنگامی که طرق مسالمت آمیز برای وادار کردن افراد به انجام وظیفه ، مؤ ثر واقع نشود، متوسل به خشونت می شوند، نه تنها از طریق ضرب بلکه گاهی در موارد خاصی مجازاتهایی شدیدتر از آن نیز قایل می شوند که تا سرحد اعدام پیش می رود.
ثانیا: ((تنبیه بدنی)) در اینجا - همانطور که در کتب فقهی نیز آمده است - باید ملایم و خفیف باشد بطوری که نه موجب شکستگی و نه مجروح شدن گردد و نه باعث کبودی بدن .
ثالثا: روانکاوان امروز معتقدند که جمعی از زنان دارای حالتی بنام تفسیر ((مازوشیسم)) (آزارطلبی) هستند و گاه که این حالت در آنها تشدید می شود تنها راه آرامش آنان تنبیه مختصر بدنی است ، بنابر این ممکن است ناظر به چنین افرادی باشد که تنبیه خفیف بدنی در موارد آنان جنبه آرام بخشی دارد و یک نوع درمان روانی است .
مسلم است که اگر یکی از این مراحل مؤ ثر واقع شود و زن به انجام وظیفه خود اقدام کند مرد حق ندارد بهانه گیری کرده ، در صدد آزار زن برآید، لذا به دنبال تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 416
این جمله می فرماید: ((اگر آنها اطاعت کنند به آنها تعدی نکنید)) (فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلا).
و اگر گفته شود که نظیر این طغیان و سرکشی و تجاوز در مردان نیز ممکن است پدید آید، آیا مردان نیز مشمول چنین مجازاتهایی خواهند شد؟
در پاسخ می گوییم آری مردان هم درست همانند زنان در صورت تخلف از وظایف مجازات می گردند حتی مجازات بدنی ، منتها چون این کار غالبا از عهده زنان خارج است حاکم شرع موظف است که مردان متخلف را از طرق مختلف و حتی از طریق تعزیر (مجازات بدنی) به وظایف خود آشنا سازد.
داستان مردی که به همسر خود اجحاف کرده بود و به هیچ قیمت حاضر به تسلیم در برابر حق نبود و علی (علیه السلام) او را با

شـدت عمل و حتی با تهدید به شمشیر وادار به تسلیم کرد معروف است .
و در پـایـان مـجـددا بـه مـردان هـشـدار مـی دهـد کـه از مـوقـعیت سرپرستی خود در خانواده سـوءاسـتـفـاده نـکـنـنـد و بـه قدرت خدا که بالاتر از همه قدرتها است بیندیشند ((زیرا خداوند بلند مرتبه و بزرگ است)) (ان الله کان علیا کبیرا). النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 417
آیه 35
آیه و ترجمه
وَ إِنْ خِـفْـتُـمْ شِـقَـاقَ بَـیْـنـهِـمَـا فَابْعَثُوا حَکَماً مِّنْ أَهْلِهِ وَ حَکَماً مِّنْ أَهْلِهَا إِن یُرِیدَا إِصلَحاً یُوَفِّقِ اللَّهُ بَیْنهُمَا إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیماً خَبِیراً(35)
ترجمه :
35 - و اگـر از جـدایـی و شـکـاف میان آنها بیم داشته باشید، داوری از خانواده شوهر، و داوری از خـانـواده زن انـتـخـاب کـنـیـد (تـا بـه کار آنان رسیدگی کنند) اگر این دو داور تصمیم به اصلاح داشته باشند خداوند کمک به توافق آنها می کند، زیرا خداوند دانا و آگاه است (و از نیات همه با خبر است .)
تفسیر :
محکمه صلح خانوادگی
در این آیه اشاره به مساءله بروز اختلاف و نزاع میان دو همسر کرده ، می گوید: ((اگر نـشـانـه هـای شـکـاف و جـدائی در مـیـان دو هـمـسـر پـیـدا شـد بـرای بـررسـی عـلل و جـهـات نـاسـازگـاری و فـراهـم نمودن مقدمات صلح و سازش یک نفر داور و حکم از فـامـیـل مـرد و یـک داور و حـکم از فامیل زن انتخاب کنید)) (و ان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهله).
و از آنجا که قضاوت نباید یک طرفه باشد می افزاید: ((و یک داور و حکم از خانواده زن انتخاب کنید)) (و حکما من اهلها).
سـپـس مـی فـرمـایـد: ((اگر این دو حکم با حسن نیت و دلسوزی وارد کار شوند و هدفشان اصـلاح میان دو همسر بوده باشد، خداوند کمک می کند و به وسیله آنان میان دو همسر الفت می دهد)) (ان یریدا اصلاحا یوفق الله بینهما).
و بـرای ایـنـکـه بـه ((حـکـمـیـن)) هـشدار دهد که حسن نیت به خرج دهند در پایان آیه می فرماید: ((خداوند از نیت آنها با خبر و آگاه است)) (ان الله کان علیما خبیرا). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 418
محکمه صلح خانوادگی که در آیه فوق به آن اشاره شد یکی از شاهکارهای اسلام است . این محکمه امتیازاتی دارد که سایر محاکم فاقد آن هستند، از جمله :

1 - محیط خانواده کانون احساسات و عواطف است و طبعا مقیاسی که در این محیط باید به کار رود با مقیاس سایر محیطها متفاوت است ، یعنی همانگونه که در ((دادگاههای جنایی)) نمی توان با مقیاس محبت و عاطفه کارکرد، در محیط خانواده نیز نمی توان تنها با مقیاس خشک قانون و مقررات بی روح گام برداشت ، در اینجا باید حتی الامکان اختلافات را از طرق عاطفی حل کرد، لذا دستور می دهد که داوران این محکمه کسانی باشند که پیوند خویشاوندی به دو همسر دارند و می توانند عواطف آنها را در مسیر اصلاح تحریک کنند، بدیهی است این امتیاز تنها در این محکمه است و سایر محاکم فاقد آن هستند.
2 - در محاکم عادی قضایی طرفین دعوا مجبورند برای دفاع از خود، هرگونه اسراری که دارند فاش سازند. مسلم است که اگر زن و مرد در برابر افراد بیگانه و اجنبی اسرار زناشویی خود را فاش سازند احساسات یکدیگر را آن چنان جریحه دار می کنند که اگر به اجبار دادگاه به منزل و خانه بازگردند، دیگر از آن صمیمیت و محبت سابق خبری نخواهد بود، و همانند دو فرد بیگانه می شوند که به حکم اجبار باید وظایفی را انجام دهند، اصولا تجربه نشان داده است که زن و شوهری که راهی آن گونه محاکم می شوند دیگر زن و شوهر سابق نیستند.
ولی در محکمه صلح فامیلی یا این گونه مطالب به خاطر شرم حضور مطرح نمی شود و یا اگر بشود چون در برابر آشنایان و محرمان است ، آن اثر سوء را نخواهد داشت .
3 - داوران در محاکم معمولی ، در جریان اختلافات غالبا بی تفاوتند، و قضیه به هر شکل خاتمه یابد برای آنها تاءثیری ندارد، دو همسر به خانه بازگردند، یا برای همیشه از یکدیگر جدا شوند، برای آنها فرق نمی کند.
در حالی که در محکمه صلح فامیلی مطلب کاملا به عکس است زیرا داوران این تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 419
محکمه از بستگان نزدیک مرد و زن هستند، و جدایی یا صلح آن دو، در زندگی این عده هم از نظر عاطفی و هم از نظر مسؤ ولیتهای ناشی از آن تاءثیر دارد، و لذا آنها نهایت کوشش را به خرج می دهند که صلح و صمیمیت در میان این دو برقرار شود و به اصطلاح آب رفته به جوی بازگردد!
4 - از همه اینها گذشته چنین محکمه ای هیچ یک از مشکلات و هزینه های سرسام آور و سرگردانی های محاکم معمولی را ندارد و بدون هیچ گونه تشریفاتی طرفین می توانند در کمترین مدت به مقصود خود نائل شوند.
ناگفته روشن است که حکمین باید از میان افراد پخته و با تدبیر و آگاه دو فامیل انتخاب شوند.

بـا ایـن امتیازات که شمردیم معلوم می شود که شانس موفقیت این محکمه در اصلاح میان دو همسر به مراتب بیشتر از محاکم دیگر است .
مساءله حکمین و شرایط آنها و دایره نفوذ حکم و داوری آنها درباره دو همسر در فقه اسلامی مـشـروحـا بـیـان شـده اسـت از جـمـله ایـنـکـه : دو حـکـم بـایـد بـالغ و عاقل و عادل و نسبت به کار خود بصیر و بینا باشند.
امـا در مـورد نـفـوذ حـکـم و داوری آنـهـا در مورد دو همسر بعضی از فقها حکم آن دو را هر چه باشد لازم الاجرا دانسته اند و ظاهر تعبیر به ((حکم)) در آیه فوق نیز همین معنی را می رساند، زیرا مفهوم حکمیت و داوری ، نفوذ حکم است ، ولی بیشتر فقها نظر حکمین را تنها در مـورد سـازش و رفع اختلاف میان دو همسر، لازم الاجرا دانسته اند و حتی معتقدند اگر حکمین شـرایـطـی بـر زن یـا شـوهـر بـکـنـنـد، لازم الاجـرا است اما در مورد جدایی ، حکم آنها به تـنـهـایـی نـافـذ نـیـسـت ، و ذیـل آیـه کـه اشـاره بـه مـسـاءله اصلاح می کند با این نظر سازگارتر است . توضیح بیشتر را در این زمینه در کتب فقهی بخوانید. النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 420
آیه 36
آیه و ترجمه
وَ اعْـبُـدُوا اللَّهَ وَ لا تُشرِکُوا بِهِ شیْئاً وَ بِالْوَلِدَیْنِ إِحْساناً وَ بِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتَمَی وَ الْمَـسـکِـیـنِ وَ الْجَارِ ذِی الْقُرْبی وَ الْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصاحِبِ بِالْجَنبِ وَ ابْنِ السبِیلِ وَ مَا مَلَکَت أَیْمَنُکُمْ إِنَّ اللَّهَ لا یحِب مَن کانَ مخْتَالاً فَخُوراً(36)
ترجمه :
36 - و خدا را بپرستید! و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید! و به پدر و مادر، نیکی کنید؛ و هـمچنین به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان ، و همسایه نزدیک ، و همسایه دور، و دوست و هـمـنـشـین و واماندگان در سفر و بردگانی که مالک آنها هستید، زیرا خداوند، کسی را که متکبر و فخرفروش است ، (و از ادای حقوق دیگران سرباز می زند،) دوست نمی دارد.
تفسیر :
آیه فوق یک سلسله از حقوق اسلامی را اعم از حق خدا و حقوق بندگان و آداب معاشرت با مردم را بیان داشته است ، و روی هم رفته ، ده دستور از آن استفاده می شود:
1 - نخست مردم را دعوت به عبادت و بندگی پروردگار و ترک شرک و بت پرستی که ریـشـه اصـلی تمام برنامه های اسلامی است می کند، دعوت به توحید و یگانه پرستی روح را پاک ، و نیت را خالص ، و اراده را قوی ، و تصمیم را برای انجام هر برنامه مفیدی مـحـکـم مـی سـازد، و از آنـجـا کـه آیـه بـیـان یـک رشـتـه از حـقـوق اسـلامـی اسـت ، قـبـل از هـر چـیز

اشاره به حق خداوند بر مردم کرده است و می گوید: ((خدا را بپرستید و هیچ چیز را شریک او قرار ندهید)) (و اعبدوا الله و لا تشرکوا به شیئا).
2 - سپس اشاره به حق پدر و مادر کرده و توصیه می کند که نسبت به آنها نیکی کنید)) (و بالوالدین احسانا). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 421
حق پدر و مادر از مسایلی است که در قرآن مجید زیاد روی آن تکیه شده و کمتر موضوعی است که این قدر مورد تاءکید واقع شده باشد، و در چهار مورد از قرآن ، بعد از توحید قرار گرفته است .
از این تعبیرهای مکرر استفاده می شود که میان این دو ارتباط و پیوندی است و در حقیقت چنین است چون بزرگترین نعمت ، نعمت هستی و حیات است که در درجه اول از ناحیه خدا است ، و در مراحل بعد به پدر و مادر ارتباط دارد، زیرا که فرزند، بخشی از وجود پدر و مادر است ، بنابر این ترک حقوق پدر و مادر، هم دوش شرک به خدا است .
درباره حقوق پدر و مادر بحثهای مشروحی داریم که در ذیل آیات مناسب در سوره اسراء و لقمان به خواست خدا خواهد آمد.
3 - سپس دستور به نیکی کردن ((نسبت به همه خویشاوندان می دهد)) (و بذی القربی).
این موضوع نیز از مسایلی است که در قرآن تاءکید فراوان درباره آن شده است ، گاهی به عنوان ((صله رحم)) و گاهی به عنوان ((احسان و نیکی)) به آنها، در واقع اسلام می خواهد به این وسیله علاوه بر پیوند وسیعی که در میان تمام افراد بشر به وجود آورده ، پیوندهای محکمتری در میان واحدهای کوچکتر و متشکلتر، بنام ((فامیل)) و ((خانواده)) به وجود آورد تا در برابر مشکلات و حوادث یکدیگر را یاری دهند و از حقوق هم دفاع کنند.
4 - سپس اشاره به حقوق ((ایتام)) کرده ، و افراد با ایمان را توصیه به نیکی در حق آنها می کند (و الیتامی).
زیرا در هر اجتماعی بر اثر حوادث گوناگون همیشه کودکان یتیمی وجود تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 422
دارند که فراموش کردن آنها نه فقط وضع آنها را به خطر می افکند، بلکه وضع اجتماع را نیز به خطر می اندازد، چون کودکان یتیم اگر بی سرپرست بمانند و یا به اندازه کافی از محبت اشباع نشوند، افرادی هرزه ، خطرناک و جنایتکار بار می آیند، بنابر این نیکی در حق یتیمان هم نیکی به فرد است هم نیکی به اجتماع !
5 - بعد از آن حقوق مستمندان را یادآوری می کند (و المساکین).
زیرا در یک اجتماع سالم که عدالت در آن برقرار است نیز افرادی معلول و از کار افتاده و مانند آن وجود خواهند داشت که

فراموش کردن آنها بر خلاف تمام اصول انسانی است ، و اگر فقر و محرومیت به خاطر انحراف از اصول عدالت اجتماعی دامنگیر افراد سالم گردد نیز باید با آن به مبارزه برخاست .
6 - سپس توصیه به ((نیکی در حق همسایگان نزدیک می کند)) (و الجار ذی القربی).
در اینکه منظور از همسایه نزدیک چیست مفسران احتمالات مختلفی داده اند بعضی معنی آن را همسایگانی که جنبه خویشاوندی دارند دانسته اند ولی این تفسیر با توجه به اینکه در جمله های سابق از همین آیه اشاره به حقوق خویشاوندان شده بعید به نظر می رسد، بلکه منظور همان نزدیکی مکانی است زیرا همسایگان نزدیکتر حقوق و احترام بیشتری دارند، و یا اینکه منظور همسایگانی است که از نظر مذهبی و دینی با انسان نزدیک باشند.
7 - سپس درباره ((همسایگان دور سفارش می نماید)) (و الجار الجنب).
و منظور از آن دوری مکانی است - زیرا طبق پاره ای از روایات تا چهل خانه از چهار طرف همسایه محسوب می شوند که در شهرهای کوچک تقریبا تمام شهر را در بر می گیرد. (چون اگر خانه هر انسانی را مرکز دایره ای فرض کنیم که شعاع آن از تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 423
هر طرف چهل خانه باشد، با یک محاسبه ساده در باره مساحت چنین دایره ای روشن می شود که مجموع خانه های اطراف آن را تقریبا پنج هزار خانه تشکیل می دهد که مسلما شهرهای کوچک بیش از آن خانه ندارند).
جالب توجه اینکه قرآن در آیه فوق علاوه بر ذکر ((همسایگان نزدیک))، تصریح به حق ((همسایگان دور)) کرده است زیرا کلمه همسایه معمولا مفهوم محدودی دارد، و تنها همسایگان نزدیک را در برمی گیرد لذا برای توجه دادن به وسعت مفهوم آن از نظر اسلام راهی جز این نبوده که نامی از همسایگان دور نیز صریحا برده شود.
و نیز ممکن است منظور از همسایگان دور، همسایگان غیر مسلمان باشد، زیرا حق جوار (همسایگی) در اسلام منحصر به همسایگان مسلمان نیست و غیر مسلمانان را نیز شامل می شود. (مگر آنهایی که با مسلمانان سر جنگ داشته باشند).
((حق جوار)) در اسلام به قدری اهمیت دارد که در وصایای معروف امیر مؤ منان (علیه السلام) می خوانیم : ((ما زال (رسول الله) یوصی بهم حتی ظننا انه سیورثهم ؛ آنقدر پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره آنها سفارش کرد، که ما فکر کردیم شاید دستور دهد همسایگان از یکدیگر ارث ببرند)).

این حدیث در منابع معروف اهل تسنن نیز آمده است ، در تفسیر المنار و تفسیر قرطبی از بخاری نیز همین مضمون از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده است .
در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شده که در یکی از روزها سه بار فرمود: ((و الله لا یؤ من ؛ به خدا سوگند چنین کسی ایمان ندارد...)) یکی پرسید: چه کسی ؟! پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: ((الذی لا یاءمن جاره بوائقه ؛ کسی که همسایه او از مزاحمت او در امان نیست))! تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 424
و باز در حدیث دیگری می خوانیم که پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: ((من کان یؤ من بالله و الیوم الاخر فلیحسن الی جاره ؛ کسی که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارد باید به همسایگان خود نیکی کند)).
و از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ((حسن الجوار یعمر الدیار و یزید فی الاعمار؛ نیکی کردن همسایگان به یکدیگر، خانه ها را آباد و عمرها را طولانی می کند)).
در جهان ماشینی که همسایگان کوچکترین خبری از هم ندارند و گاه می شود دو همسایه حتی پس از گذشتن بیست سال نام یکدیگر را نمی دانند این دستور بزرگ اسلامی درخشندگی خاصی دارد، اسلام اهمیت فوق العاده ای برای مسایل عاطفی و تعاون انسانی قایل شده در حالی که در زندگی ماشینی عواطف روز به روز تحلیل می روند و جای خود را به سنگدلی می دهند.
8 - سپس در باره ((کسانی که با انسان دوستی و مصاحبت دارند، توصیه می کند)) (و الصاحب بالجنب).
ولی باید توجه داشت که ((صاحب بالجنب)) معنای وسیعتر از دوست و رفیق دارد و در واقع هر کسی را که به نوعی با انسان نشست و برخاست داشته باشد، در بر می گیرد خواه دوست دایمی باشد یا یک دوست موقت (همانند کسی که در اثناء سفر با انسان همنشین می گردد، و اگر می بینیم در پاره ای از روایات ((صاحب بالجنب)) به رفیق سفر (رفیقک فی السفر) و یا کسی که به امید نفعی سراغ انسان می آید (المنقطع الیک یرجو نفعک) تفسیر شده ، منظور اختصاص به آنها نیست ، بلکه بیان توسعه مفهوم این تعبیر است که همه این موارد را نیز در برمی گیرد، و به این ترتیب آیه یک دستور جامع و کلی برای حسن معاشرت نسبت تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 425
به تمام کسانی که با انسان ارتباط دارند می باشد، اعم از دوستان واقعی ، و همکاران ، و همسفران ، و مراجعان ، و شاگردان ، و مشاوران ، و خدمتگزاران .
و در پاره ای از روایات ((صاحب بالجنب)) به ((همسر)) تفسیر شده

است ، چنانکه نویسندگان المنار و تفسیر روح المعانی و قرطبی در ذیل آیه از علی (علیه السلام) همین معنی را نقل کرده اند، ولی بعید نیست که آن نیز بیان یکی از مصادیق آیه باشد.
9 - دسته دیگری که در اینجا درباره آنها سفارش شده ، کسانی هستند که در سفر و بلاد غربت احتیاج پیدا می کنند (و ابن السبیل).
با اینکه ممکن است در شهر خود افراد متمکنی باشند، در سفر به علتی وا می مانند و تعبیر جالب ((ابن السبیل)) (فرزند راه) نیز از این نظر است که ما نسبت به آنها هیچ گونه آشنایی نداریم تا بتوانیم آنها را به قبیله یا فامیل یا شخصی نسبت دهیم ، تنها به حکم اینکه مسافرانی هستند نیازمند، باید مورد حمایت قرار گیرند.
10 - در آخرین مرحله توصیه به نیکی کردن نسبت به بردگان شده است (و ما ملکت ایمانکم).
در حقیقت آیه با حق خدا شروع شده و با حقوق بردگان ختم می گردد، زیرا این حقوق از یکدیگر جدا نیستند، و تنها این آیه نیست که در آن درباره بردگان توصیه شده ، بلکه در آیات مختلف دیگر نیز در این زمینه بحث شده است .
ضمنا اسلام برنامه دقیقی برای آزادی تدریجی بردگان تنظیم کرده که به ((آزادی مطلق)) آنها می انجامد، و به خواست خدا در ذیل آیات مناسب ، مشروحا از آن سخن خواهیم گفت .
در پایان آیه هشدار می دهد و می گوید: ((خداوند افراد متکبر و فخرفروش را تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 426
دوست نمی دارد)) (ان الله لا یحب من کان مختالا فخورا).
به این ترتیب هر کس از فرمان خدا سرپیچی کند و به خاطر تکبر از رعایت حقوق خویشاوندان و پدر و مادر، یتیمان ، مسکینان ، ابن السبیل و دوستان سرباز زند محبوب خدا و مورد لطف او نیست و آن کس که مشمول لطف او نباشد، از هر خیر و سعادتی محروم است .
گواه بر این معنی روایتی است که در ذیل این آیه وارد شده : یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله) می گوید: ((در محضرش این آیه را خواندم ، پیامبر (صلی الله علیه وآله) زشتی تکبر و نتایج سوء آن را برشمرد به حدی که من گریه کردم ، فرمود: چرا گریه می کنی ؟ گفتم : من دوست دارم لباسم ، جالب و زیبا باشد و می ترسم با همین عمل جزء متکبران باشم فرمود: نه تو اهل بهشتی ، و اینها علامت تکبر نیست ، تکبر آن است که انسان در مقابل حق ، خاضع نباشد و خود را بالاتر از مردم بداند و آنها را تحقیر کند (و از ادای حقوق آنها سرباز زند))).
خلاصه اینکه از جمله اخیر آیه برمی آید که سرچشمه اصلی

شـرک و پـایـمـال کـردن حـقـوق مردم غالبا خودخواهی و تکبر است و ادای حقوق فوق مخصوصا در مورد بردگان و یتیمان و مستمندان و مانند آنها نیاز به روح تواضع و فروتنی دارد. النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 427
آیه 37 - 39
آیه و ترجمه
الَّذِیـنَ یَـبْخَلُونَ وَ یَأْمُرُونَ النَّاس بِالْبُخْلِ وَ یَکتُمُونَ مَا ءَاتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضلِهِ وَ أَعْتَدْنَا لِلْکفِرِینَ عَذَاباً مُّهِیناً(37)
وَ الَّذِیـنَ یُـنـفِـقُـونَ أَمْـوَلَهُـمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْیَوْمِ الاَخِرِ وَ مَن یَکُنِ الشیْطنُ لَهُ قَرِیناً فَسَاءَ قَرِیناً(38)
وَ مَـا ذَا عَـلَیـهِـمْ لَوْ ءَامَـنُـوا بِـاللَّهِ وَ الْیَـوْمِ الاَخِرِ وَ أَنفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَ کانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِیماً(39)
ترجمه :
37 - آنـهـا کـسـانـی هـسـتـنـد کـه بـخـل مـی ورزنـد، و مـردم را نـیـز بـه بـخـل دعـوت مـی کـنـنـد و آنچه را که خداوند از فضل (و رحمت) خود به آنها داده کتمان می نـمـایـند (این عمل آنها در حقیقت از کفرشان سرچشمه گرفته ؛) و ما برای کافران ، عذاب خوار کننده ای آماده کرده ایم .
38 - و آنها کسانی هستند که اموال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کنند و ایمان بـه خـداونـد و روز بازپسین ندارند (چرا که شیطان رفیق و همنشین آنها است) و کسی که شیطان قرین او است بدقرینی انتخاب کرده است .
39 - چـه مـی شـد اگـر بـه خـدا و روز بـازپسین ایمان می آوردند و از آنچه خدا به آنها روزی داده ، (در راه او) انـفـاق مـی نـمـودنـد!؟ و خـداونـد از (اعمال و نیات) آنها آگاه است .
تفسیر :
انفاقهای ریایی و الهی
ایـن آیـه در حـقـیقت دنباله آیات پیش و اشاره به افراد متکبر و خود خواه است . می فرماید: ((آنـهـا کـسـانـی هـسـتـنـد کـه نـه تـنـهـا خـودشـان از نـیـکـی کـردن بـه مـردم) بخل می ورزند، بلکه دیگران را نیز به آن دعوت می کنند)) (الذین یبخلون و یاءمرون تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 428
الناس بالبخل).
عـلاوه بـر ایـن سـعـی دارنـد ((آنـچـه را کـه خـداونـد از فـضـل و (رحمت) خود به آنان داده کتمان کنند)) مبادا که افراد اجتماع از آنها توقعی پیدا کنند (و یکتمون ما آتاهم الله من فضله).
سـپـس سـرانجام و عاقبت کار آنها را چنین بیان می کند که : ((ما برای

کافران عذاب خوار کننده ای مهیا ساخته ایم)) (و اعتدنا للکافرین عذابا مهینا).
شاید سر این تعبیر آن باشد که بخل غالبا از کفر سرچشمه می گیرد، زیرا افراد بخیل ، در واقع ایمان کامل به مواهب بی پایان پروردگار و وعده های او نسبت به نیکوکاران ندارند، فکر می کنند کمک به دیگران آنها را بیچاره خواهد کرد.
و اینکه می گوید: عذاب آنها خوارکننده است برای این است که جزای ((تکبر)) و ((خود برتربینی)) را از این راه ببینند.
ضمنا باید توجه داشت که بخل منحصر به امور مالی نیست ، بلکه گرفتگی در هر نوع موهبت الهی را شامل می شود، بسیارند کسانی که در امور مالی بخیل نیستند ولی در علم و دانش و مسایل دیگری از این قبیل بخل می ورزند.!
در آیه دوم به یکی دیگر از صفات متکبران خود خواه اشاره کرده ، می فرماید: ((آنها کسانی هستند که اگر انفاقی می کنند به خاطر تظاهر و نشان دادن به مردم (و کسب شهرت و مقام است زیرا) آنها ایمان به خدا و روز رستاخیز ندارند))(و الذین ینفقون اموالهم رئاء الناس و لا یؤ منون بالله و لا بالیوم الآخر).
و از آنجا که هدف آنها جلب رضایت خالق نیست بلکه خدمت به خلق است ، و دائما در این فکرند که چگونه انفاق کنند تا بیشتر بتوانند از آن بهره برداری به سود خود نموده ، و موقعیت خود را تثبیت کنند، زیرا آنها ایمان به خدا و روز تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 429
رستاخیز ندارند، و به همین جهت در انفاقهایشان انگیزه معنوی نیست ، بلکه انگیزه آنها همان نام و شهرت و کسب شخصیت کاذب از این طریق است که آنان نیز از آثار تکبر و خودخواهی آنها است .
آنها شیطان را دوست و رفیق خود انتخاب کردند و کسی که چنین باشد بسیار بد رفیقی برای خود انتخاب کرده و سرنوشتی بهتر از این نخواهد داشت (و من یکن الشیطان له قرینا فساء قرینا).
چون منطق و برنامه آنها همان منطق و برنامه رفیقشان شیطان است ، او است که به آنها می گوید: ((انفاق خالصانه موجب فقر می شود و بنابر این یا انفاق نمی کنند و بخل می ورزند (چنانکه در آیه قبل اشاره شد) و یا اگر انفاق کنند در مواردی است که از آن بهره برداری شخصی خواهند کرد (چنانکه در این آیه اشاره شده است).
از این آیه ضمنا استفاده می شود که یک همنشین بد تا چه اندازه می تواند در سرنوشت انسان مؤ ثر باشد، تا آنجا که او را به آخرین درجه سقوط بکشاند.
و نیز از آن استفاده می شود که رابطه متکبران با شیطان و

اعـمـال شـیطانی یک رابطه مستمر است نه موقت و گاهگاهی ، چرا که شیطان را به عنوان رفیق و ((قرین)) و همنشین خود انتخاب کرده اند.
در آیـه بـعـد به عنوان اظهار تاءسف به حال این عده می فرماید: چه می شد اگر آنها از ایـن بـیراهه ها بازمی گشتند و ایمان به خدا و روز رستاخیز پیدا می کردند، و از مواهبی که خداوند در اختیار آنها گذاشته با اخلاص نیت و فکر پاک به بندگان خدا می دادند)) و از این راه برای خود کسب سعادت و خوشبختی دنیا و آخرت تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 430
می کردند (و ماذا علیهم لو آمنوا بالله و الیوم الاخر و انفقوا مما رزقهم الله).
با اینکه این راه ، صافتر و روشنتر و پرفایده تر است و راهی را که آنها انتخاب کرده اند جز زیان و بدبختی نتیجه ای ندارد چرا در کار خود تجدید نظر نمی کنند؟!
((و در هـر حـال خـداونـد از نـیـات و اعمال آنها با خبر است)) و بر طبق آن به آنها جزا و کیفر می دهد (و کان الله بهم علیما).
قـابـل تـوجـه ایـنـکـه در آیـه سـابـق کـه سـخـن از انـفـاقـهـای ریاکارانه بود انفاق به ((اموال)) نسبت داده شده ، و در این آیه به ((مما رزقهم الله)) نسبت می دهد، این تفاوت تعبیر ممکن است اشاره به سه نکته باشد:
نـخـسـت ایـنـکـه در انـفـاقـهـای ریـایـی تـوجـه بـه حـلال و حـرام بـودن مـال نـمـی شـود، در حـالی کـه در انـفـاقـهـای الهـی حلال بودن و مصداق ((ما رزقهم الله)) بودن مورد توجه است .
دیـگـر ایـنـکـه در انـفـاقـهـای ریـایـی افـراد انـفـاق کـنـنـده چـون مـال را متعلق به خودشان می دانند از کبرفروشی و منت گذاردن ابا ندارند، در حالی که در انـفـاقـهـای الهـی چـون تـوجـه بـه ایـن دارنـد کـه امـوال را خدا به آنها داده و اگر گوشهای از آن را در راه او خرج می کنند، جای منت نیست از هرگونه کبرفروشی و منت خودداری می کنند.
از طـرف دیـگـر انـفـاقـهـای ریـایـی غـالبـا مـنـحـصـر بـه مـال اسـت زیرا چنین اشخاص از سرمایه های معنوی بی بهره اند تا از آنها انفاق کنند، اما انـفـاقـهـای الهـی دامـنـه وسـیـعـی دارد و تـمـام مـواهـب مـادی و مـعـنـوی اعـم از مال و علم و موقعیت اجتماعی و مانند آن را در برمی گیرد. النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 431
آیه 40
آیه و ترجمه
إِنَّ اللَّهَ لا یَظلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَ إِن تَک حَسنَةً یُضعِفْهَا وَ یُؤْتِ مِن لَّدُنْهُ أَجْراً عَظِیماً(40)

ترجمه :
40 - خداوند (حتی) به اندازه سنگینی ذره ای ستم نمی کند و اگر کار نیکی باشد، آن را دو چندان می سازد، و از نزد خود پاداش عظیمی (در برابر آن) می دهد.
تفسیر :
این آیه به افراد بی ایمان و بخیل که حال آنها در آیات قبل گذشت می گوید: ((خداوند حتی به اندازه سنگینی ذره ای ستم نمی کند)) (ان الله لایظلم مثقال ذرة).
((ذرة)) در اصل به معنی مورچه های بسیار کوچکی است که به زحمت دیده می شود و بعضی گفته اند در اصل اجزای فوق العاده کوچکی از غبار است که در هوا معلق است ، و به هنگام تابش آفتاب از روزنه کوچکی به نقاط تاریک ، آشکار می شود، و نیز گفته اند اگر انسان دست خود را روی خاک و مانند آن بگذارد و سپس به دست خود بدمد، اجزایی که در هوا پراکنده می شود هر یک ذره نامیده می شود.
ولی تدریجا به هر چیز کوچکی ذره گفته شده است ، و امروز به ((اتم)) که کوچکترین جزء اجسام است نیز ذره گفته می شود - زیرا اگر در سابق آن را به ذرات غبار اطلاق می کردند به خاطر این بود که آن را کوچکترین اجزاء جسم تصور می نمودند ولی امروز که ثابت شده کوچکترین اجزای یک ((جسم مرکب)) مولکول و کوچکترین اجزای یک ((جسم بسیط))، اتمها است که به مراتب از مولکولها کوچکترند، این نام را در اصطلاح علمی برای ((اتم)) انتخاب کرده اند که نه تنها با چشم دیده نمی شود، بلکه با قویترین میکروسکوپهای الکترونیکی نیز قابل مشاهده نیست ، و وجود آن تنها از طریق فورمولهای علمی و از طریق عکسبرداری های خاصی که با وسایل فوق العاده مجهز انجام می شود اثبات شده است ، و از آنجا که ((مثقال)) به معنی ((سنگینی)) است ، تعبیر ((مثقال ذرة)) به معنی سنگینی یک جسم تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 432
فوق العاده کوچک می باشد...
سپس اضافه می کند: خداوند نه تنها ستم نمی کند، بلکه ((اگر کار نیکی انجام شود آن را مضاعف می نماید، و پاداش عظیم از طرف خود در برابر آن می دهد)) (و ان تک حسنة یضاعفها و یؤ ت من لدنه اجرا عظیما).
بنابراین مجازاتهایی که دامنگیر شما می شود و از ناحیه خدا هیچ ستمی نخواهد شد و به عکس اگر به جای بخل و کفر، راه خدا را پیش می گرفتید و انتخاب می کردید، از پاداشهای مضاعف و عظیم او برخوردار می شدید.
ضمنا باید توجه داشت که ((ضعف)) و ((مضاعف)) در لغت عرب به

معنای چیزی است کـه مـعـادل آن یا چند برابر آن را، بر آن بیفزایند و بنابر این آیه فوق با آیاتی که مـی گـویـد: پـاداش انفاق گاهی به ده برابر و گاهی به هفتصد برابر یا بیشتر می رسد، هیچ گونه منافاتی ندارد، و در هر صورت حکایت از لطف خداوند نسبت به بندگان اسـت کـه گـنـاهانشان را بیش از مقداری که انجام داده اند کیفر نمی دهد، اما به حسنات آنها به مراتب بیش از آنچه انجام داده اند پاداش می دهد.
چرا خداوند ظلم نمی کند؟!
از آنجا که ظلم و ستم معمولا یا بر اثر جهل است و یا احتیاج و یا کمبودهای روانی ، کسی که نسبت به همه چیز و همه کس عالم و از همه بی نیاز و هیچ کمبودی در ذات مقدس او نیست ، ظـلم کـردن دربـاره او مـمـکـن نیست نه اینکه نمی تواند ظلم کند و نه اینکه ظلم و ستم در مـورد او مـتـصـور نباشد (آن چنان که طایفه عرب تصور کرده اند) بلکه در عین توانایی به خاطر اینکه حکیم و عالم است از ظلم کردن ، خودداری می نماید و هر چیز را در جای خود در ایـن جـهـان پـهـناور هستی قرار می دهد، و با هر کس طبق شایستگی و اعمالش رفتار می کند. النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 433
آیه 41-42
آیه و ترجمه
فَكَيْف إِذَا جِئْنَا مِن كلِّ أُمَّةٍ بِشهِيدٍ وَ جِئْنَا بِک عَلى هَؤُلاءِ شهِيداً(41)
يَوْمَئذٍ يَوَدُّ الَّذِيـنَ كَـفَـرُوا وَ عَصوُا الرَّسولَ لَوْ تُسوَّى بهِمُ الاَرْض وَ لا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثاً(42)
ترجمه :
41 - حال آنها چگونه است ، آن روزی که از هر امتی ،و گواهی (بر اعمالشان) می آوریم ، و تو را نیز بر آنان گواه خواهیم آورد؟
42 - در آن روز، آنـهـا کـه کافر شدند و با پیامبر (ص) بمخالفت برخاستند، آرزو می کـنـند که ای کاش (خاک بودند، و) خاک آنها نیز با زمینهای اطراف یکسان می شد (و بکلی محو و فراموش می شدند). در آن روز، (با آن همه گواهان)، سخنی را نمی توانند از خدا پنهان کنند.
تفسیر :
در تـعـقـیب آیات گذشته که در مورد مجازاتها و پاداشهای بدکاران و نیکوکاران بود این آیـه اشـاره بـه مـسـاءله شـهـود و گـواهـان رسـتـاخـیـز کـرده و مـی گـویـد: ((حـال ایـن افـراد چـگـونـه خـواهـد بـود آن روز کـه بـرای هـر امـتـی گـواهـی بـر اعـمـال آنـهـا مـی آوریـم و تـرا گـواه ایـنـهـا قـرار خـواهـیـم داد)) (فـکـیـف اذا جـئنـا مـن کل امة بشهید و جئنابک علی هؤ لاء شهیدا).
و بـه ایـن ترتیب علاوه بر گواهی اعضای پیکر آدمی ، و گواهی زمینی که

بر آن زیست کرده ، و گواهی فرشتگان خدا بر اعمال او، هر پیامبری نیز گواه اعمال امت خویش است ، و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) که آخرین و بزرگترین پیامبر الهی است نیز گواه بر امت خود می باشد و بدکاران با وجود این همه گواه چگونه می توانند حقیقتی را انکار کنند و خود را از کیفر اعمال خویش دور دارند.
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 434
نظیر این مضمون در چند آیه دیگر قرآن نیز هست از جمله آیه 143 سوره بقره و آیه 89 سوره نحل ، و آیه 78 حج .
اکنون این سؤ ال پیش می آید که گواهی پیامبران نسبت به اعمال امت خویش چگونه خواهد بود؟
اگر کلمه ((هؤ لاء)) اشاره به مسلمانان بوده باشد همانطور که در تفسیر مجمع البیان آمده است ، پاسخ این سؤ ال روشن خواهد بود زیرا هر پیامبری مادامی که در میان امت خویش می باشد شاهد و ناظر اعمال آنها است و بعد از آنها اوصیاء و جانشینان معصومشان ، شاهد و ناظر اعمال امت خواهند بود، و لذا درباره حضرت عیسی (علیه السلام) چنین می خوانیم که : در روز قیامت ، مسیح (علیه السلام) در پاسخ سؤ ال پروردگار عرض می کند:
((ما قلت لهم الا ما امرتنی به ان اعبدوا الله ربی و ربکم و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم و انت علی کل شی ء شهید؛ پروردگارا! من به آنها جز آنچه دستور دادی نگفتم ، به آنها گفتم خداوند را که پروردگار من و شما است عبادت کنید، و تا آن زمان که در میان آنها بودم شاهد و گواه اعمال آنها بودم ولی هنگامی که مرا از میان آنها بازگرفتی خودت مراقب آنان بودی و تو بر هر چیز گواهی)).
ولی جمعی از مفسران احتمال داده اند که کلمه ((هؤ لاء)) اشاره به گواهان امتهای پیشین است یعنی ای پیامبر اسلام ! ترا گواه همه گواهان و انبیای گذشته قرار خواهیم داد و در پاره ای از روایات نیز به همین تفسیر اشاره شده است و بنابر این مفهوم آیه چنین خواهد شد که هر پیامبری در حال حیات و ممات از طریق مشاهده باطنی و روحانی ناظر احوال تمام امت خویش خواهد بود. و روح پاک تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 435
پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نیز از همین راه ناظر همه امم پیشین و امت خویش می باشد، و به این طریق آنها می توانند نسبت به اعمال آنها گواهی دهند و حتی صلحای امت و افراد نمونه پرهیزکار نیز ممکن است از چنین آگاهی برخوردار باشند، و مفهوم آن چنین می شود که روح پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) از آغاز خلقت

آدم وجـود داشته است ، زیرا معنی شهود، آگاهی تواءم با حضور است ولی ایـن تـفـسـیـر بـا آیـه ای کـه دربـاره حـضـرت مـسـیـح نقل شد چندان سازگار نیست چون آیه مزبور می گوید: مسیح شاهد بر تمام امت خود نبود بلکه شاهد بر آنها مادام الحیات بود (دقت کنید).
امـا اگـر شـهـادت را بـه مـعـنـی شـهـادت عـمـلی بـگـیـریـم یـعـنـی مـقـیـاس سـنـجش بودن اعـمـال یـک فـرد نـمـونـه بـرای اعـمـال سـایـریـن ، در ایـن صورت تفسیر فوق خالی از اشـکـال خـواهـد بـود زیـرا هر پیامبری با صفات ممتازی که داشته مقیاس سنجش برای امت خـویـش مـحـسوب می شده ، و خوبان و بدان امت را با شباهت و عدم شباهت به آنان می توان شـنـاخـت ، و از آنـجـا که پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) بزرگترین پیامبران الهی است ، صفات و اعمال او مقیاس سنجش برای شخصیت تمام انبیاء خواهد شد.
تـنها سؤ الی که در اینجا باقی می ماند این است که شهادت به این معنی آمده است یا نه ؟ ولی بـا تـوجه به اینکه اعمال و رفتار و افکار انسانهای نمونه نیز عملا گواهی می دهـد کـه یـک انـسـان ممکن است تا این حد مقامات معنوی را طی کند چنین معنایی زیاد بعید به نظر نمی رسد (دقت کنید).
در آیـه بـعـد، به نتیجه اعمال آنها اشاره کرده ، می گوید: ((در این هنگام که کافران و آنـهـا کـه بـا فـرسـتـاده پـروردگـار بـه مـخـالفـت بـرخـاسـتـنـد (دادگـاه عـدل خـدا را مـی بینند و شهود و گواهان غیر قابل انکاری در این دادگاه مشاهده می کنند، آن چـنـان از کـار خـود پـشیمان می شوند که آرزو می کنند کاش خاک بودند و با خاکهای زمین یـکـسـان مـی شـدنـد)) (یـومـئذ یـود الذیـن کـفـروا و عـصـوا الرسول لو تسوی بهم الارض). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 436
ایـن تـعـبـیـر هـمـانـنـد تـعـبـیـری اسـت کـه در آخـریـن آیـه سـوره نـبـاء مـی خـوانـیـم : ((ویقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا؛ در این هنگام کافر می گوید: ای کاش خاک بودم))!
ولی تـعـبـیـر بـه ((تـسـوی)) اشـاره به مطلب دیگری نیز می کند و آن اینکه کافران عـلاوه بـر اینکه آرزو می کنند خاک شوند، علاقه دارند که خاکها و قبرهای آنها هم در زمین گم شود و با زمینهای اطراف یکسان گردد، و به کلی فراموش شوند!
((در ایـن مـوقـع آنـهـا هـیچ واقعیتی را نمی توانند کتمان کنند)) (و لا یکتمون الله حدیثا) زیرا با آن همه شهود و گواهان ، راهی برای انکار نیست .
البته این سخن منافات با آیات دیگر که می گوید: بعضی از کافران در روز قیامت نیز حـقـایـق را کـتـمـان مـی کـنـنـد و دروغ مـی گـویـنـد نـدارد

چون دروغ گفتن آنها قبل از اقامه شهود و گواهان است ، ولی بعد از آن که هیچ جای انکار نمی ماند ناچار می شوند به همه حقایق اقرار کنند.
در یکی از خطبه های امیرمؤ منان (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ((روز رستاخیز خداوند بر دهان افراد، مهر خاموشی می نهد، تا سخن نگویند و در این هنگام دستها به سخن در می آیند و پاها گواهی می دهند و پوستهای تن ، اعمال خود را باز می گویند و در این هنگام هیچ کس نمی تواند واقعیتی را کتمان کند)).
بعضی از مفسران احتمال داده اند منظور از ((لا یکتمون الله)) حدیثا این است که آنها آرزو می کنند: ای کاش در دنیا که بودند واقعیات را مخصوصا درباره پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) کتمان نمی کردند و بنابر این جمله مزبور عطف بر جمله ((لو تسوی بهم الارض)) می شود، ولی این تفسیر با ظاهر ((لا یکتمون)) که فعل مضارع است سازگار نیست و اگر این معنی مراد بود باید گفته شود ((و لم یکتموا)). النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 437
آیه 43
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا تَقْرَبُوا الصلَوةَ وَ أَنتُمْ سكَرَى حَتى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَ لا جُنُباً إِلا عَابِرِى سبِيلٍ حَتى تَغْتَسِلُوا وَ إِن كُنتُم مَّرْضى أَوْ عَلى سفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنكُم مِّنَ الْغَائَطِ أَوْ لَمَستُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صعِيداً طيِّباً فَامْسحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كانَ عَفُواً غَفُوراً(43)
ترجمه :
43 - ای کسانی که ایمان آورده اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه میگویید! و همچنین هنگامی که جنب هستید - مگر اینکه مسافر باشید - تا غسل کنید. و اگر بیمارید، یا مسافر، و یا ((قضای حاجت)) کرده اید، و یا با زنان آمیزش جنسی داشته اید، و در این حال ، آب (برای وضو و غسل) نیافتید، با خاک پاکی تیمم کنید! (به این طریق که) صورتها و دستهایتان را با آن مسح نمایید. خداوند بخشنده و آمرزنده است .
تفسیر :
چند حکم فقهی
از آیه فوق چند حکم اسلامی استفاده می شود:
1 - تحریم نماز در حال مستی ، یعنی افراد مست نمی توانند مشغول ادای فریضه نماز شوند و نماز آنها در این حال باطل است ، فلسفه آن هم روشن است ، زیرا نماز گفتگوی بنده و راز و

نیاز او با خدا است و باید در نهایت هوشیاری انجام گردد و افراد مست از این مرحله دور و بیگانه اند قرآن می گوید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه می گویید!)) (یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری حتی تعلموا ما تفعلون).
ممکن است در اینجا کسانی سؤ ال کنند که آیا مفهوم آیه فوق این نیست

نوشیدن مشروبات الکلی فقط در صورتی ممنوع است که مستی تا حال نماز باقی بماند و دلیل ضمنی بر جواز آن در سایر حالات می باشد؟!
پاسخ این سؤ ال - به خواست خدا - به طور تفصیل در تفسیر آیه 90 سوره مائده خواهد آمد اما بطور اجمال این است که اسلام برای پیاده کردن بسیاری از احکام خود، از روش ((تدریجی)) استفاده کرده مثلا همین مساءله تحریم مشروبات الکلی را در چند مرحله پیاده نموده است ، نخست آن را به عنوان یک نوشیدنی نامطلوب و نقطه مقابل ((رزقا حسنا)) (نحل - 67) سپس در صورتی که مستی آن در حال نماز باشد جلوگیری کرده (آیه فوق) و بعد منافع و مضار آن را با هم مقایسه نموده و غلبه زیانهای آن ، بیان شده است . (بقره - 219) و در مرحله آخر نهی قاطع و صریح از آن نموده است . (مائده - 90).
اصولا برای ریشه کن ساختن یک مفسده اجتماعی و اخلاقی که محیط به طور عمیق به آن آلوده شده است راهی بهتر از این روش نیست که افراد را تدریجا آماده کنند و سپس حکم نهائی اعلام گردد، ضمنا باید توجه داشت ، آیه فوق به هیچ وجه دلالت بر اجازه نوشیدن خمر ندارد بلکه تنها در باره مستی در حال نماز سخن گفته ، و در مورد غیر نماز سکوت اختیار کرده تا مرحله نهایی حکم فرا رسد.
البته با توجه به اینکه اوقات پنجگانه نماز مخصوصا در آن زمان که معمولا در پنج وقت انجام می شد فاصله چندانی با هم ندارند، خواندن نماز در حال هشیاری ، لازمه اش این است که در فاصله این اوقات از نوشیدن مایعات مست کننده به کلی صرف نظر شود، زیرا غالبا مستی آن تا موقع نماز ادامه می یابد، و حالت هشیاری پیدا نمی شود، بنابر این حکم آیه فوق شبیه یک تحریم همیشگی و مستمر است .
این موضوع نیز لازم به یادآوری است که در روایات متعددی که در کتب شیعه و اهل تسنن وارد شده آیه فوق به ((مستی خواب)) تفسیر شده یعنی در حالی

که هنوز کاملا بیدار نشده اید، شروع به نماز نکنید تا بدانید چه می گویید.

ولی چنین به نظر می رسد که این تفسیر از مفهوم ((حتی تعلموا ما تقولون)) استفاده شده است اگر چه در معنی ((سکاری)) داخل نباشد.
به عبارت دیگر از جمله ((تا بدانید چه می گویید)) استفاده می شود، نماز خواندن در هر حالی که انسان از هشیاری کامل برخوردار نباشد، ممنوع است ، خواه حالت مستی باشد یا باقیمانده حالت خواب .
ضمنا از این جمله نیز می توان استفاده کرد که بهتر است در حال کسالت و کمی توجه نیز انسان نماز نخواند، زیرا حالت فوق به صورت ضعیف در او وجود دارد و شاید به همین جهت است که در روایتی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود:
((در حالتی که کسل هستید یا چرت آلود یا سنگین ، مشغول نماز نشوید زیرا خداوند مؤ منان را از نماز خواندن در حال مستی نهی کرده است)).
2 - باطل بودن نماز در حال جنابت ، که با جمله (و لا جنبا) به آن اشاره شده است .
سپس استثنایی برای این حکم بیان فرموده و می گوید: ((مگر اینکه مسافر باشید)) (الا عابری سبیل).
و در مسافرت گرفتار بی آبی شوید که در این حال نماز خواندن به شرط تیمم که در ذیل آیه خواهد آمد جایز است .
ولی در روایات و اخبار تفسیر دیگری برای آیه نیز آمده است و آن اینکه منظور از ((صلوة)) در آیه محل نماز گذاردن و مسجد است یعنی در حال جنابت وارد مساجد نشوید، سپس کسانی را که عبورا از مسجد می گذرند استثناء فرموده و تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 440
می گوید: ((الا عابری سبیل)) یعنی می توانید در حال جنابت عبورا از مسجد بگذرید و از بعضی روایات استفاده می شود که جمعی از مسلمانان و صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) خانه هایی در اطراف مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله) ساخته بودند که درهای آن به مسجد گشوده می شد و به آنها اجازه داده شد که در حال جنابت از مسجد بگذرند بدون اینکه در آن توقف کنند.
ولی باید توجه داشت که لازمه تفسیر فوق این خواهد بود که کلمه ((صلوة)) در آیه به دو معنی آمده باشد یکی به معنی خود نماز و دیگر به معنی محل نماز زیرا دو حکم مختلف در آیه فوق بیان شده ، یکی خودداری از نماز در حال مستی و دیگری خودداری کردن جنب از ورود در مساجد (البته استعمال یک لفظ در دو معنی یا بیشتر چنانکه در اصول گفته ایم مانعی ندارد ولی خلاف ظاهر است و بدون قرینه جایز نیست اما روایات فوق می تواند قرینه آن باشد).

3 - جـواز نـمـاز خـوانـدن یـا عـبـور از مـسـجـد بـعـد از غسل کردن که با جمله (حتی تغتسلوا). بیان شده است .
4 - تـیـمـم بـرای مـعذورین ، در جمله بعد که در حقیقت تمام موارد تشریع تیمم جمع است ، نخست به موردی که آب برای بدن ضرر داشته باشد اشاره کرده و می فرماید: ((اگر بیمار باشید و یا در سفر)) (و ان کنتم مرضی او علی سفر).
سـپـس بـه مـواردی کـه انـسـان دسـتـرس بـه آب (یـا اسـتـعـمال آب) ندارد اشاره کرده می فرماید: ((هنگامی که از قضای حاجت برگشتید و یا با زنان آمیزش جنسی داشتید)) (او جاء احد منکم من الغائط او لمستم النساء).
((و دسترسی به آب نداشته باشد)) (فلم تجدوا ماء).
((در این موقع با خاک پاکیزه ای تیمم کنید)) (فیتمموا صعیدا طیبا).
سـپـس طـرز تـیـمـم را بـیـان فـرمـوده ، می گوید: ((سپس صورت و دستهای خود را مسح کنید)) (فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم). تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 441
و در پـایـان آیـه اشـاره بـه ایـن حـقـیـقـت مـی کـنـد کـه دسـتـور مـزبـور، یـک نـوع تـسـهـیـل و تـخفیف برای شما است ، چون ((خداوند بخشنده و آمرزنده است)) (ان الله کان عفوا غفورا).
نکته ها :
1 - جـمـله ((فـلم تـجـدوا مـاء)) که به اصطلاح با فاء تفریع شروع شده مربوط به جمله ((او علی سفر)) است یعنی هنگامی که در مسافرت باشید ممکن است ، آب پیدا نکنید و نیازمند به تیمم شوید - زیرا هنگامی که انسان در شهر است کمتر چنین اتفاق می افتد. و از ایـنجا روشن می شود، سخن را که بعضی از مفسران مانند نویسنده المنار گفته است که ((مسافرت به تنهایی برای تیمم کردن بجای وضو کافی است حتی اگر انسان آب در اختیار داشته باشد)) سخن بی اساسی است ، زیرا کلمه فاء تفریع در ((فلم تجدوا)) ایـن سـخـن را ابطال می کند، چون مفهوم آن این است که مسافرت گاهی موجب عدم دسترسی بـه آب مـی گردد و در اینجا باید تیمم کرد، نه اینکه مسافرت به تنهایی مجوز تیمم است ، و عجب این است که نویسنده مزبور به فقهای اسلام در این زمینه حمله کرده در حالی که حمله مزبور هیچ موردی ندارد.
2 - کـلمـه ((او)) در ((او جـاء احـد مـنـکـم من الغائط)) به معنی واو است زیرا تنها بیمار بـودن یـا مـسـافـر بودن سبب تیمم نمی شود، بلکه در چنین حالی اگر موجبات وضو یا غسل حاصل شود، آنگاه تیمم واجب می گردد.
3 - عـفت بیان قرآن در این آیه همانند بسیاری از آیات دیگر کاملا مشهود است زیرا هنگامی کـه مـی خـواهـد از قـضـای حـاجـت سـخـن بـگـوید

تعبیری را انتخاب می کند که هم مطلب را بفهماند و هم واژه صریح و نامناسبی به کار نبرده باشد و می گوید: ((او جاء احد منکم من الغائط)) توضیح اینکه ((غائط)) بر خلاف مفهومی تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 442 کـه امـروز از آن می فهمند در اصل به معنی زمین گودی است که انسان را از انظار دور می دارد و افـراد بـیـابـان گرد و مسافر در آن زمان برای ((قضای حاجت)) آنجا می رفتند، تا از دیدگاه مردم دور باشند، بنابر این معنی جمله چنین می شود: ((اگر یکی از شما از مکان گودی آمده باشد...)) که روی هم رفته کنایه از قضای حاجت است و جالب اینکه به جای ((شما)) یکی از ((شما)) به کار رفته تا عفت بیان آن بیشتر باشد (دقت کنید).
و همچنین آنجا که از آمیزش جنسی سخن می گوید با تعبیر ((او لمستم النساء)) ((یا با زنان تماس گرفته باشید...)) مطلب را می فهماند، و واژه ((لمس)) کنایه زیبایی از آمیزش جنسی است .
4 - دربـاره سـایـر خـصـوصـیـات تـیـمـم از جـمـله ((صـعـیـدا طـیـبـا)) در ذیل آیه 6 سوره مائده به خواست خدا مشروحا بحث خواهیم کرد.
فلسفه تیمم
بـسیاری می پرسند دست زدن به روی خاک و به پیشانی و پشت دستها کشیدن چه فایده ای مـی تـوانـد داشـتـه بـاشـد؟ بـه خصوص اینکه می دانیم بسیاری از خاکها آلوده اند و ناقل میکربها.
در پاسخ این گونه ایرادها باید به دو نکته توجه داشت :
الف - فایده اخلاقی : تیمم یکی از عبادات است ، و روح عبادت به معنی واقعی کلمه در آن مـنـعـکس می باشد، زیرا انسان پیشانی خود را که شریفترین عضو بدن او است با دستی کـه بـر خاک زده ، لمس می کند تا فروتنی و تواضع خود را در پیشگاه او آشکار سازد، یـعـنـی پـیشانی من و همچنین دستهای من در برابر تو تا آخرین حد، خاضع و متواضعند، و به دنبال این کار متوجه نماز و یا سایر عباداتی که تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 443
مشروط به وضو و غسل است می شود، و به این ترتیب در پرورش روح تواضع و عبودیت و شکرگزاری در بندگان اثر می گذارد.
ب - فـایـده بـهداشتی : امروز ثابت شده که خاک به خاطر داشتن باکتریهای فراوان می تـوانـد آلودگـیها را از بین ببرد، این باکتریها که کار آنها تجزیه کردن مواد آلی و از بین بردن انواع عفونتها است معمولا در سطح زمین و اعماق کم که از هوا و نور آفتاب بهتر مـی تـوانـند استفاده کنند فراوانند، به همین دلیل هنگامی که لاشه های حیوانات و یا بدن انـسـان پس از مردن زیر خاک دفن شود و همچنین مواد آلوده گوناگونی که روی زمینها می بـاشـد، در مـدت نسبتا کوتاهی تجزیه شده و بر اثر

حمله باکتریها کانون عفونت از هم متلاشی می گردد، مسلم است اگر این خاصیت در خاک نبود کره زمین در مدت کوتاهی مبدل به یک کانون عفونت می شد، اصولا خاک خاصیتی شبیه مواد ((آنتی بیوتیک)) دارد و تاءثیر آن در کشتن میکربها فوق العاده زیاد است .
بنابر این خاک پاک نه تنها آلوده نیست بلکه از بین برنده آلودگیها است و می تواند از این نظر تا حدودی جانشین آب شود، با این تفاوت که آب حلال است ، یعنی میکربها را حل کرده و با خود می برد، ولی خاک میکرب کش است .
اما باید توجه داشت که خاک تیمم کاملا پاک باشد همانطور که قرآن در تعبیر جالب خود می گوید: طیبا.
قابل توجه اینکه تعبیر به ((صعید)) که از ماده ((صعود)) گرفته شده اشاره به این است که بهتر است خاکهای سطح زمین برای این کار انتخاب شود، همان خاکهایی که در معرض تابش آفتاب و مملو از هوا و باکتریهای میکرب کش است ، اگر چنین خاکی طیب و پاکیزه نیز بود، تیمم با آن اثرات فوق را دارد بدون اینکه کمترین زیانی داشته باشد (در ذیل آیه 6 سوره مائده نیز در این باره سخن خواهیم گفت). النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 444
آیه 44-45
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَرَ إِلی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِّنَ الْکِتَبِ یَشترُونَ الضلَلَةَ وَ یُرِیدُونَ أَن تَضِلُّوا السبِیلَ(44)
وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائکُمْ وَ کَفَی بِاللَّهِ وَلِیًّا وَ کَفَی بِاللَّهِ نَصِیراً(45)
ترجمه :
44 - آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب (خدا) به آنها داده شده بود، (به جای اینکه از آن ، برای هدایت خود و دیگران استفاده کنند، برای خویش) گمراهی می خرند، و می خواهند شما نیز گمراه شوید.
45 - خدا از دشمنان شما آگاه است ؛ (ولی آنها به شما زیانی نمی رسانند.) و کافی است که خدا ولی شما باشد؛ و کافی است که خدا یاور شما باشد.
تفسیر :
در نخستین آیه از آیات فوق اشاره به گروهی از کفار اهل کتاب می کند، که خریدار ضلالت و گمراهی بودند و با تعبیری که حاکی از تعجب است پیامبر را مخاطب ساخته ، می فرماید: ((آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب (خدا) به آنها داده شده بود (به جای اینکه از آن ، برای هدایت خود و دیگران استفاده کنند، برای خویش) گمراهی می خرند، و می خواهند شما نیز گمراه شوید))؟ (الم تر الی الذین اوتوا نصیبا

من الکتاب یشترون الضلالة و یریدون ان تضلوا السبیل).
و به این ترتیب آنچه وسیله هدایت خود و دیگران بود بر اثر سوء نیاتشان تبدیل به وسیله گمراه شدن و گمراه کردن گشت ، چرا که آنها هیچ گاه دنبال حقیقت نبودند، بلکه به همه چیز با عینک سیاه نفاق و حسد و مادیگری می نگریستند.
ضمنا از جمله ((اوتوا نصیبا من الکتاب))؛ بخشی از کتاب در اختیار آنها قرار داده شد)) استفاده می شود که آنچه در اختیار داشتند، تمام کتاب آسمانی تورات نبود، بلکه تنها بخشی از آن بوده است و این حقایق مسلم تاریخی نیز کاملا تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 445
سازگار است که قسمتهایی از تورات و انجیل واقعی با گذشت زمان تحریف شده و یا از بین رفته است .
در آیه بعد می فرماید: ((اینها اگر چه در لباس دوست خود را جلوه می دهند، دشمنان واقعی شما هستند، و خداوند از دشمنان شما آگاهتر است)) (والله اعلم باعدائکم).
ولی شما هرگز از عداوت آنها وحشت نکنید، شما تنها نیستید ((همین قدر کافی است که خداوند رهبر و ولی شما و یار و یاور شما باشد)) (و کفی بالله ولیا و کفی بالله نصیرا).
زیرا از آنها کاری ساخته نیست و اگر گفته های آنها را زیر پا بگذارید جای ترس و نگرانی نخواهد بود. النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 446
آیه 46
آیه و ترجمه
مِّنَ الَّذِینَ هَادُوا یحَرِّفُونَ الْکلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَ یَقُولُونَ سمِعْنَا وَ عَصیْنَا وَ اسمَعْ غَیرَ مُسمَعٍ وَ رَعِنَا لَیَّا بِأَلْسِنَتهِمْ وَ طعْناً فی الدِّینِ وَ لَوْ أَنهُمْ قَالُوا سمِعْنَا وَ أَطعْنَا وَ اسمَعْ وَ انظرْنَا لَکانَ خَیراً لهَّمْ وَ أَقْوَمَ وَ لَکِن لَّعَنهُمُ اللَّهُ بِکُفْرِهِمْ فَلا یُؤْمِنُونَ إِلا قَلِیلاً(46)
ترجمه :
46 - بعضی از یهود، سخنان را از محل خود تحریف می کنند؛ و (به جای اینکه بگویند: ((شنیدیم و اطاعت کردیم)، می گویند: ((شنیدیم و مخالفت کردیم و (نیز می گویند:) بشنو! که هرگز نشنوی ! و (از روی تمسخر می گویند:) راعنا (ما را تحمیق کن !) تا با زبان خود، حقایق را بگردانند و در آئین خدا، طعنه زنند ولی اگر آنها (به جای این همه لجاجت) می گفتند: ((شنیدیم و اطاعت کردیم ؛ و سخنان ما را بشنو و به ما مهلت ده (تا حقایق را درک کنیم))، برای آنها بهتر، و با واقعیت سازگارتر بود. ولی خداوند، آنها را بخاطر کفرشان ، از رحمت خود دور ساخته است ؛ از این رو جز عده کمی ایمان نمی آورند.

تفسیر :
گوشه دیگری از اعمال یهود
این آیه به دنبال آیات قبل ، صفات جمعی از دشمنان اسلام را تشریح می کند و به گوشه ای از اعمال آنها اشاره می نماید.
یکی از کارهای آنها، تحریف حقایق و تغییر چهره دستورهای خداوند بوده است چنانکه قرآن می فرماید: ((جمعی از یهودیانن سخنان را از محل خود تحریف می نمایند)) (من الذین هادوا یحرفون الکلم عن مواضعه).
این تحریف ممکن است جنبه لفظی داشته باشد و یا جنبه معنوی و عملی ، تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 447
اما جمله های بعدی می رساند که منظور از تحریف در این جا همان تحریف لفظی و تغییر عبارت است زیرا آنها می گویند: ((ما شنیدیم و مخالفت کردیم))! (و یقولون سمعنا و عصینا).
یعنی بجای اینکه بگویند: سمعنا و اطعنا ((شنیدیم و فرمانبرداریم)) می گویند: شنیدیم و مخالفیم ، و این درست به سخن کسانی می ماند که گاهی از روی مسخره و استهزاء می گویند: ((از شما گفتن و از ما گوش نکردن ! جمله های دیگر آیه نیز شاهد این گفتار است .
و بعد اشاره به قسمت دیگر از سخنان عداوت آمیز و آمیخته با جسارت و بی ادبی آنها کرده ، می گوید آنها می گویند: ((بشنو که هرگز نشنوی)) (و اسمع غیر مسمع).
و به این ترتیب آنها برای نگهداری یک عده از همه جا بی خبر علاوه بر تحریف حقایق و خیانت در ابلاغ کتب آسمانی که سرمایه اصلی نجات قوم و ملت آنها را از چنگال ستمگرانی همچون فرعون تشکیل می داد، به حربه ناجوانمردانه استهزا و سخریه که حربه افراد خودخواه و مغرور و لجوج است متوسل می شدند، و گاهی علاوه بر همه اینها از جمله هایی که مسلمانان پاکدل در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گفتند سوء استفاده کرده و آن جمله ها را با معانی دیگری به عنوان تکمیل سخریه های خود، به کار می بردند، مانند جمله ((راعنا)) که به معنی ((ما را مراعات کن و به ما مهلت بده)) بود و مسلمانان راستین در آغاز دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای اینکه خوبتر و بهتر سخنان او را بشنوند و به دل بسپارند در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله) این جمله را می گفتند، ولی این دسته از یهود این جمله را دستاویزی قرار داده و آن را مقابل آن حضرت ، تکرار می کردند، و منظورشان معنی عبری این جمله که ((بشنو که هرگز نشنوی)) بود و یا معنی دیگر عربی آن را یعنی ((ما را تحمیق کن))! اراده می کردند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 448

اشاره به اینکه کار پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) - العیاذ بالله - تحمیق و اغفال کردن مردم بوده است .
تمام اینها به منظور آن بود که با زبان خود حقایق را از محور اصلی بگردانند و در آیین حق طعن زنند (لیا بالسنتهم و طعنا فی الدین).
((لی)) بر وزن ((حی)) به معنی تابیدن طناب و مانند آن و به معنی تغییر و تحریف نیز آمده است .
اما اگر آنها به جای این همه لجاجت و دشمنی با حق و جسارت و بی ادبی ، راه راست را پیش می گرفتند، و می گفتند: ((ما کلام خدا را شنیدیم و از در اطاعت درآمدیم ، سخنان ما را بشنو و ما را مراعات کن و به ما مهلت بده (تا حقایق را کاملا درک کنیم) به نفع آنها بود و با عدالت و منطق و ادب کاملا تطبیق داشت)) (و لو انهم قالوا سمعنا و اطعنا و اسمع وانظرنا لکان خیرا لهم و اقوم).
((اما آنها بر اثر کفر و سرکشی و طغیان از رحمت خدا به دور افتاده اند (و دلهای آنها آن چنان مرده است که به این زودی در برابر حق زنده و بیدار نمی گردد) فقط دسته کوچکی از آنها افراد پاکدلی هستند که آمادگی پذیرش حقایق را دارند و سخنان حق را می شنوند و ایمان می آورند)) (و لکن لعنهم الله بکفرهم فلا یؤ منون الا قلیلا).
بعضی این جمله را جزو خبرهای غیبی قرآن دانسته اند، زیرا همانطور که قرآن در این جمله خبر داده است در طول تاریخ اسلام تنها عده کمی از یهود ایمان آوردند و به اسلام پیوستند و بقیه آنها از آن روز تاکنون ، با اسلام سر جنگ داشته و دارند. النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 449
آیه 47
آیه و ترجمه
یَـأَیهَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَب ءَامِنُوا بمَا نَزَّلْنَا مُصدِّقاً لِّمَا مَعَکُم مِّن قَبْلِ أَن نَّطمِس وُجُوهاً فَنرُدَّهَا عَلی أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنهُمْ کَمَا لَعَنَّا أَصحَب السبْتِ وَ کانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولاً(47)
ترجمه :
47 - ای کسانی که کتاب (خدا) به شما داده شده ! به آنچه (بر پیامبر خود) نازل کردیم - و هماهنگ با نشانه هایی است که با شماست - ایمان بیاورید، پیش از آنکه صورتهایی را محو کنیم ، و سپس به پشت سر بازگردانیم ، یا آنها را از رحمت خود دور سازیم ، همان گونه که ((اصحاب سبت)) (گروهی از تبهکاران بنی اسرائیل) را دور ساختیم ، و فرمان خدا، در هر حال انجام شدنی است .
تفسیر :
سرنوشت افراد لجوج

بـه دنـبـال بحثی که در آیات سابق درباره اهل کتاب بود، در اینجا روی سخن را به خود آنها کرده ، می فرماید: ((ای کسانی که کتاب آسمانی به شما داده شده ، ایمان بیاورید بـه آیـات قـرآن مـجـید که هماهنگ است با نشانه هایی که در کتب شما درباره آن وارد شده است)) (یا ایها الذین اوتوا الکتاب آمنوا بما نزلنا مصدقا لما معکم).
و مـسـلمـا شـمـا بـا داشـتـن این همه نشانه ها از دیگران سزاوارترید که به این آیین پاک بگروید.
سـپـس آنها را تهدید می کند که سعی کنید پیش از آنکه گرفتار یکی از دو عقوبت شوید در بـرابـر حـق تسلیم گردید، نخست اینکه : ((صورتهای شما را به کلی محو کرده (و تمام اعضایی که به وسیله آن حقایق را می بینید و می شنوید و درک می کنید از میان برده) سـپـس صـورتـهـای شـمـا را بـه پـشـت سـر بـازگـردانـیـم)) (مـن قبل ان تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 450
نطمس وجوها فنردها علی ادبارها).
شـایـد نـیـاز بـه یـادآوری نـداشـتـه بـاشـد کـه مـنـظـور از ایـن جـمـله از کـار افـتـادن عـقـل و هـوش و چـشـم و گـوش آنـهـا از نظر عدم درک واقعیات زندگی و انحراف از صراط مـسـتـقـیـم اسـت ، هـمـانـطـور کـه در حـدیـثـی از امـام بـاقـر (عـلـیـه السـلام) نقل شده که فرمود: ((منظور از آن محو کردن وجوه آنها در مسیر هدایت و بازگرداندن آنها به عقب در مسیر گمراهی و ضلالت است)).
تـوضـیـح ایـنـکـه : اهـل کتاب ، مخصوصا یهود هنگامی که با آن همه نشانه های روشن در بـرابـر حق تسلیم نشدند و آگاهانه به لجاجت و عناد برخاستند، و در صحنه های مختلف ایـن خـلاف گـویـی و خلافکاری آگاهانه را تکرار کردند تدریجا به صورت یک طبیعت ثانوی برای آنها شد، گویی به کلی افکارشان مسخ و چشم و گوششان کور و کر شد و چـنین کسانی به جای اینکه در زندگی به پیش بروند به قهقرا و عقب بازمی گردند و این است جزای آنهایی که حق را دانسته انکار می کنند. و این در حقیقت شبیه همان چیزی است که در آغاز سوره بقره آیه 6 به آن اشاره شده است .
بـنـابـر ایـن مـنـظـور از ((طـمـس و مـحو و بازگرداندن به عقب)) در آیه فوق همان محو فکری و روحی و عقب گرد معنوی است .
و اما مجازات دوم که به آن تهدید شده اند این است که : ((آنها را از رحمت خود دور سازیم ، همانطور که اصحاب سبت را دور ساختیم)) (او نلعنهم کما لعنا تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 451
اصحاب السبت).
در ایـنـجـا سـؤ الی پـیـش مـی آیـد کـه این دو تهدید چه تفاوتی با هم دارد که با لفظ ((او)) به معنی ((یا)) عطف به یکدیگر شده اند؟

بـعـضـی از مـفـسران معتقدند که تهدید نخست ، جنبه معنوی دارد و تهدید دوم جنبه ظاهری و مـسـخ جـسـمانی ، به قرینه اینکه خداوند در این آیه می فرماید: ((همانطور که اصحاب سـبـت را از رحـمـت خود دور ساختیم اینها را نیز از رحمت خود دور خواهیم ساخت)) و می دانیم کـه اصـحـاب سـبـت (چـنانکه به خواست خدا در سوره اعراف خواهد آمد) از نظر ظاهری مسخ شدند.
بـعـضی دیگر معتقدند که این لعن و دوری از رحمت خدا نیز جنبه معنوی داشت با این تفاوت کـه تهدید اول اشاره به انحراف و گمراهی و عقب گرد آنها است ، و تهدید دوم به معنی نابودی و هلاکت (یکی از معانی لعن همان هلاکت است).
خلاصه اینکه اهل کتاب با اصرار و پافشاری در مخالفت با حق عقب گرد و سقوط می کنند و یا نابود می شوند.
سـؤ ال دیـگـری در ایـنـجـا پیش می آید و آن اینکه آیا این تهدید درباره آنها عملی شد یا نشد؟
شک نیست که تهدید اول در مورد بسیاری از آنها و تهدید دوم درباره بعضی از آنها عملی گردید و حداقل جمع زیادی از آنها در جنگهای اسلامی درهم کوبیده شدند و قدرتشان بر بـاد رفـت ، تـاریـخ دنـیـا نـشـان می دهد که آنها بعد از آن نیز در کشورهای مختلفی تحت فشار شدید قرار گرفتند و نفرات زیادی را از دست دادند، تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 452
و هم اکنون نیز در شرایط بسیار نامساعد و خطرناکی زندگی می کنند.
در پـایـان آیـه بـرای تـاءکـیـد ایـن تـهـدیـدهـا مـی فـرمـایـد: ((فـرمـان خـدا در هـر حال انجام می شود)) و هیچ قدرتی مانع از آن نخواهد بود (و کان امر الله مفعولا). النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 453
آیه 48
آیه و ترجمه
إِنَّ اللَّهَ لا يَـغْـفِرُ أَن يُشرَکَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِک لِمَن يَشاءُ وَ مَن يُشرِک بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَى إِثْماً عَظِيماً(48)
ترجمه :
48 - خـداونـد (هرگز) شرک را نمی بخشد! و پائین تر از آن را برای هر کس بخواهد (و شـایـسـتـه بـدانـد) مـی بخشد، و آن کس که برای خدا، شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است .
تفسیر :
امید بخش ترین آیات قرآن
آیـه فـوق صـریحا اعلام می کند که همه گناهان ممکن است مورد عفو و بخشش واقع شوند، ولی ((شرک)) به هیچ وجه بخشوده نمی شود، مگر

اینکه از آن دست بردارند و توبه کـنـند و موحد شوند، و به عبارت دیگر هیچ گناهی به تنهایی ایمان را از بین نمی برد هـمـانـطـور که هیچ عمل صالحی با شرک ، انسان را نجات نمی بخشد (ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء).
ارتباط این آیه با آیات سابق از این نظر است که یهود و نصاری هر یک به نوعی مشرک بودند، و قرآن به وسیله این آیه به آنها اعلام خطر می کند که این عقیده را ترک گویند که گناهی است غیر قابل بخشش .
سـپـس در پـایـان آیـه دلیـل این موضوع را بیان کرده می فرماید: ((کسی که برای خدا شریکی قایل شود گناه بزرگی مرتکب شده است)) (و من یشرک بالله فقد افتری اثما عظیما).
ایـن آیـه از آیـاتـی است که افراد موحد را به لطف و رحمت پروردگار دلگرم می سازد، زیرا در این آیه خداوند امکان بخشش گناهان را غیر از شرک بیان تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 454
کـرده اسـت ، و طـبـق روایـتـی که مرحوم طبرسی در مجمع البیان از امیر مؤ منان علی (علیه السـلام) نقل کرده ، این آیه امید بخش ترین آیات قرآن است : ((ما فی القرآن آیة ارجی عندی من هذه الایة)).
و بـه گفته ابن عباس ((این آیه از جمله آیاتی است که خداوند در سوره نساء بیان کرده و برای افراد باایمان بهتر است از آنچه خورشید بر آن می تابد)).
زیـرا افـراد بـسـیاری هستند که مرتکب گناهان عظیمی می شوند و برای همیشه از رحمت و آمـرزش الهـی مـاءیـوس می گردند، و همان سبب می شود که در باقیمانده عمر، راه گناه و خطا را با همان شدت بپیمایند، ولی امید به آمرزش و عفو خداوند وسیله مؤ ثر باز دارنده ای نـسـبـت به آنان در برابر گناه و طغیان می گردد، بنابر این آیه در واقع یک مساءله تربیتی را تعقیب می کند.
هـنـگـامـی کـه مـی بـیـنـیـم (طـبـق گـفـتـه بـعـضـی مـفـسـران و پـاره ای از روایـات کـه در ذیـل آیـه نـقـل شـده) افـراد جـنـایـتـکـاری هـمـچـون ((وحـشـی)) قـاتـل افـسـر رشـیـد اسلام حمزة بن عبد المطلب عموی پیامبر (صلی الله علیه وآله) با نـزول ایـن آیـه ایـمـان مـی آورد و دسـت از جـنـایات خود می کشد، این امیدواری برای دیگر گـنـاهـکـاران پـیدا می شود، که از رحمت پروردگار ماءیوس نشوند و بیش از آنچه گناه کرده اند خود را آلوده نسازند.
مـمـکـن اسـت گـفته شود که این آیه در عین حال مردم را به گناه تشویق می کند، زیرا وعده آمرزش ((همه گناهان غیر از شرک)) در آن داده شده است .
ولی شـک نـیـست که منظور از این وعده آمرزش ، وعده بدون قید و

شرط نیست بلکه افرادی را شامل می شود که یک نوع شایستگی از خود نشان بدهند، و همانطور که سابقا هم اشاره کرده ایم ، ((مشیت)) و خواست خداوند که در این آیه و آیات مشابه آن ، ذکر شده به معنی ((حـکـمت)) الهی است ، زیرا هرگز خواست خدا از حکمت او جدا نیست ، و مسلما حکمت او اقتضا نـمـی کـنـد کـه بدون شایستگی ، کسی را مورد عفو قرار دهد، بنابر این جنبه تربیتی و سازندگی آیه به مراتب بیش
از تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 455
سوء استفاده هایی است که ممکن است از آن بشود.
اسباب بخشودگی گناهان
نـکـتـه قـابـل تـوجـه ایـنکه آیه فوق ، ارتباطی با مساءله توبه ندارد، زیرا توبه و بـازگـشـت از گـنـاه ، هـمـه گـنـاهـان حـتـی شـرک را مـی شـویـد، بلکه منظور از آن امکان شـمـول عـفـو الهـی نـسـبـت بـه کـسـانـی اسـت کـه تـوفـیـق تـوبـه نـیـافـتـه انـد، یعنی قـبـل از آنـکـه از کـرده هـای خـود پـشـیـمـان شـونـد، و یـا بـعـد از پـشـیـمـانـی و قبل از جبران اعمال بد خویش از دنیا بروند.
تـوضـیـح ایـنـکـه : از آیـات مـتـعـدد قـرآن مـجـیـد اسـتـفـاده مـی شـود کـه وسایل آمرزش و بخشودگی گناه متعدد است که آنها را می توان در پنج موضوع خلاصه کرد:
1 - توبه و بازگشت به سوی خدا که تواءم با پشیمانی از گناهان گذشته و تصمیم بـر اجـتـنـاب از گـنـاه در آیـنـده و جـبـران عـمـلی اعـمـال بـد بـه وسـیـله اعمال نیک بوده باشد (آیاتی که بر این معنی دلالت دارد فراوان است) از جمله آیه : ((و هـو الذی یـقـبل التوبة عن عباده و یعفو عن السیئات ؛ او است که توبه را از بندگان خود می پذیرد و گناهان را می بخشد.)) .
2 - کـارهـای نـیـک فـوق العـاده ای کـه سـبـب آمـرزش اعمال زشت می گردد، چنانکه می فرماید: ((ان الحسنات یذهبن السیئات ؛ کارهای نیک آثار پاره ای از گناهان را از بین می برد)).
3 - شفاعت که شرح آن در جلد اول تفسیر نمونه صفحه 223 گذشت .
4 - پرهیز از گناهان ((کبیره)) که موجب بخشش گناهان ((صغیره)) می گردد همانطور که شرح آن در ذیل آیات 31 و 32 از همین سوره گذشت .
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 456
5 - عـفـو الهـی کـه شـامـل افرادی می شود که شایستگی آن را دارند، همانطور که در آیه مورد بحث بیان گردید.
مـجـددا یـادآوری مـی کنیم که عفو الهی مشروط به مشیت او است و به این ترتیب یک مساءله عمومی و بدون قید و شرط نیست ، و مشیت و اراده او تنها در مورد افرادی است که شایستگی خـود را عـمـلا بـه نـوعـی

اثبات کرده اند، و از اینجا روشن می شود که چرا شرک قابل عفو نیست ، زیرا مشرک ارتباط خود را از خداوند به کلی بریده است و مرتکب کاری شده که بر خلاف تمام اساس ادیان و نوامیس آفرینش است .
النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 457
آیه 49-50
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَرَ إِلی الَّذِینَ یُزَکُّونَ أَنفُسهُم بَلِ اللَّهُ یُزَکی مَن یَشاءُ وَ لا یُظلَمُونَ فَتِیلاً(49)
انظرْ کَیْف یَفْترُونَ عَلی اللَّهِ الْکَذِب وَ کَفَی بِهِ إِثْماً مُّبِیناً(50)
ترجمه :
49 - آیا ندیدی کسانی را که خودستایی می کنند؟! (این خودستاییها، بی ارزش است ؛) ولی خدا هر کس را بخواهد ستایش می کند؛ و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد.
50 - ببین چگونه به خدا دروغ می بندند! و همین گناه آشکار، (برای مجازات آنان) کافی است .
شان نزول :
در بسیاری از تفاسیر اسلامی در ذیل آیه چنین نقل شده : که یهود و نصاری برای خود امتیازاتی قائل بودند و همانطور که در آیات قرآن نقل شده گاهی می گفتند ما ((فرزندان خداییم)) و گاهی می گفتند: ((بهشت مخصوص ما است و غیر از ما، در آن راهی ندارد)) آیات فوق نازل شد و به این پندارهای باطل پاسخ گفت .
تفسیر :
خودستایی
در این آیه اشاره به یکی از صفات نکوهیده شده که گریبانگیر بسیاری از افراد و ملتها می شود و آن خودستایی و خویشتن را پاک نشان دادن و فضیلت برای خود ساختن است ، آیه می گوید: ((آیا ندیدی کسانی را که خودستایی می کنند)) (الم تر
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 458
الی الذین یزکون انفسهم).
سپس می فرماید: ((خداوند هر که را بخواهد می ستاید)) (بل الله یزکی من یشاء).
و تنها اوست که از روی حکمت و مشیت بالغه بدون کم و زیاد، افراد را طبق شایستگیهایی که دارند، مدح و ستایش می کنند ((و هرگز به هیچ کس ، سر سوزنی ستم نخواهد کرد)) (و لا یظلمون فتیلا).
در حقیقت فضیلت چیزی است که خداوند آن را فضیلت بداند نه آنچه خودستایان برای خود از روی خودخواهی قایل می شوند و به خویشتن و

دیگران ستم می کنند.
گرچه روی سخن به قوم یهود و نصاری است که برای خود امتیازات بی دلیل و نادرستی قایل بودند و خود را برگزیده ملتها معرفی می کردند، گاهی می گفتند: ((لن تمسنا النار الا ایاما معدودة ؛ آتش دوزخ جز چند روزی ما را فرا نخواهد گرفت)). و گاهی می گفتند: ((نحن ابناء الله و احبائه ؛ ما فرزندان و دوستان خداییم)) ولی مفهوم آن اختصاصی به قوم و جمعیتی ندارد بلکه تمام افراد و ملتهایی را که به این صفت نکوهیده گرفتارند شامل می شود.
قرآن در سوره نجم آیه 32 خطاب به همه مسلمانان کرده ، می گوید: ((فلا تزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی ؛ خودستایی مکنید، خداوند پرهیزکاران را بهتر تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 459
می شناسد)).
سرچشمه این کار همان عجب و غرور و خودبینی است که تدریجا به صورت خودستایی جلوه کرده و در مرحله نهایی سر از تکبر و برتری جویی در می آورد. این عادت غلط که با نهایت تاءسف در میان بسیاری از ملل و طبقات و افراد وجود دارد سرچشمه قسمت مهمی از نابسامانیهای اجتماعی ، جنگها و استعمارها و تفوق طلبی ها است ، تاریخ گذشته نشان می دهد که بعضی از ملل دنیا بر اثر همین احساس کاذب خود را برتر از ملل دیگر می دانستند و به همین جهت به خود حق می دادند که آنها را بنده و برده خویش سازند. عربهای جاهلی با تمام عقب افتادگی و فقر همه جانبه ای که داشتند خود را نژاد برتر! می شمردند و در میان قبایل آنها، هر یک خود را ((قبیله برتر)) می دانست .
در عصر اخیر مساءله تفوق طلبی نژاد آلمان و یا نژاد اسرائیل سرچشمه جنگهای جهانی و یا جنگهای منطقه ای شد.
در صدر اسلام نیز قوم یهود و نصاری نسبت به دیگران گرفتار چنین توهمی بودند و لذا به زحمت حاضر می شدند که در برابر حقایق اسلام تسلیم گردند.
به همین جهت در آیه بعد، قرآن با شدت ، این گونه توهمات و برتری طلبی ها را می کوبد. و آن را یک نوع افترا و دروغ به خدا بستن و گناه بزرگ و آشکار معرفی می کند، و می فرماید: ((ببین این جمعیت چگونه با ساختن فضایل دروغین و نسبت دادن آنها به خدا، به پروردگار خویش دروغ می بندند، آنها اگر گناهی جز همین گناه نداشته باشند، برای مجازات آنان کافی است)) (انظر کیف یفترون علی الله الکذب و کفی به اثما مبینا).
علی (علیه السلام) در خطبه معروف ((همام)) در باره صفات ممتاز پرهیزکاران چنین تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 460

می فرماید:
((لا یرضون من اعمالهم القلیل و لا یستکثرون الکثیر فهم لانفسهم متهمون و من اعمالهم مشفقون اذا زکی احد منهم خاف مما یقال له فیقول انا اعلم بنفسی من غیری و ربی اعلم بی من نفسی اللهم لا تؤ اخذنی بما یقولون و اجعلنی افضل مما یظنون و اغفرلی مالا یعلمون))
((آنها هرگز از اعمال کم خود راضی نیستند، و هیچ گاه اعمال زیاد خود را بزرگ نمی شمرند، آنها در همه حال خود را در برابر انجام وظایف متهم می شمرند و از اعمال خویش بیمناکند، هنگامی که کسی یکی از آنان را بستاید از آنچه در حق آنها می گوید: وحشت می کند و چنین می گوید: من به حال خود از دیگران آگاهترم ، و خدا نسبت به من از من آگاهتر است ، پروردگارا! به این ستایشی که ستایشگران در حق من می کنند مرا مؤ اخذه مکن و مرا از آنچه گمان می برند، نیز برتر قرار ده و آنچه را که آنها از خطاهای من نمی دانند بر من ببخش))! النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 461
آیه 51-52
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَرَ إِلی الَّذِینَ أُوتُوا نَصِیباً مِّنَ الْکتَبِ یُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطغُوتِ وَ یَقُولُونَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا هَؤُلاءِ أَهْدَی مِنَ الَّذِینَ ءَامَنُوا سبِیلاً(51)
أُولَئک الَّذِینَ لَعَنهُمُ اللَّهُ وَ مَن یَلْعَنِ اللَّهُ فَلَن تجِدَ لَهُ نَصِیراً(52)
ترجمه :
51 - آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب (خدا) به آنان داده شده ، (با این حال ،) به ((جبت)) و ((طاغوت)) (بت و بت پرستان) ایمان می آورند، و به مشرکان می گویند: ((آنها، از کسانی که ایمان آورده اند، هدایت یافته ترند؟!))
52 - آنها کسانی هستند که خداوند، ایشان را از رحمت خود دور ساخته است ؛ و هر کس را خدا از رحمتش دور کند، یاوری برای او نخواهی یافت .
شان نزول :
بسیاری از مفسران در شاءن نزول آیات فوق چنین گفته اند که بعد از حادثه احد یکی از بزرگان یهود بنام ((کعب بن اشرف)) به اتفاق هفتاد نفر از یهودیان به سوی مکه آمد، تا با مشرکان مکه بر ضد پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) هم پیمان شوند و پیمانی را که با پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) داشتند بشکنند، ((کعب)) به منزل ابوسفیان وارد شد و ابوسفیان او را گرامی داشت و یهود در خانه های قریش به

طور پراکنده میهمان شدند، یکی از اهل مکه به کعب گفت : شما اهل کتابید و محمد نیز دارای کتاب است ، حقیقت این است که ما احتمال می دهیم این کار توطئه ای باشد که برای از بین بردن ما چیده شده است ، اگر می خواهید با شما هم پیمان شویم نخستین شرط آن این است که در برابر این دو بت (اشاره به دو بت بزرگ کردند)، سجده کنید و به آنها تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 462
ایمان بیاورید، آنان چنین کردند.
پس ((کعب)) به اهل مکه پیشنهاد کرد که سی نفر از شما و سی نفر از ما به کنار خانه کعبه برویم و شکمهای خود را بر دیوار خانه کعبه بگذاریم و با پروردگار کعبه عهد کنیم که در نبرد با محمد کوتاهی نکنیم ، این برنامه نیز انجام شد، و پس از پایان آن ، ابوسفیان رو به کعب کرده ، گفت : تو مرد دانشمندی هستی و ما بیسواد و درس نخوانده !، به عقیده تو، ما و محمد کدام به حق نزدیکتریم ، کعب گفت : آئین خود را برای من کاملا تشریح کن ابوسفیان گفت : ما برای حاجیان ، شتران بزرگ قربانی می کنیم ، و به آنها آب می دهیم ، میهمان را گرامی می داریم ، و اسیران را آزاد کرده ، و صله رحم به جا می آوریم ، و خانه پروردگار خود را آباد نگه می داریم ، و بر گرد آن طواف می کنیم ، و ما اهل حرم خدا سرزمین مکه ایم ، ولی محمد از دین نیاکان خود دست برداشته ، و قطع پیوند خویشاوندی کرده ، و از حرم خدا و آئین کهن ما بیرون رفته ، و آئین محمد آئینی است تازه و نوپا - کعب گفت : به خدا سوگند آئین شما از آئین محمد بهتر است !،
در این هنگام آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت .
تفسیر :
سازشکاران
این آیه با توجه به شاءن نزولی که در بالا گفته شد، یکی دیگر از صفات ناپسند یهود را منعکس می کند که آنها برای پیشبرد اهدافشان آنچنان سازشکاری با هر جمعیتی نشان می دادند که حتی برای جلب نظر بت پرستان در برابر بتهای آنها سجده می کردند و آنچه را که درباره عظمت اسلام و صفات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دیده یا خوانده بودند زیر پا می گذاشتند، و حتی برای خوش آیند بتپرستان آئین خرافی و مملو از ننگ آنها را بر اسلام ترجیح می دادند، با اینکه اهل کتاب بودند و قدر مشترکشان با اسلام به مراتب بیش از بت پرستان بود، لذا آیه فوق به عنوان تعجب تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 463
می گوید: ((آیا ندیدی کسانی را که سهمی از کتاب خدا داشتند، اما در برابر بت سجده کردند و به طغیانگران اظهار ایمان نمودند)) (الم تر الی

الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یؤ منون بالجبت و الطاغوت).
بـه ایـن هـم قـنـاعت نکردند، بلکه به کفار گفتند: راه شما از مسلمانان به هدایت نزدیکتر است (و یقولون للذین کفروا هؤ لاء اهدی من الذین آمنوا سبیلا).
جبت و طاغوت
واژه ((جـبـت)) تـنها در همین آیه از قرآن مجید به کار رفته ، و اسم جامد است و هیچگونه مشتقاتی ندارد و می گویند در اصل یک لغت حبشی بوده که به معنی سحر یا ساحر و یا شـیـطان به کار می رفته ، سپس در لغت عرب وارد شده و به همین معنی یا به معنی بت و هـر مـعـبـودی غـیـر از خـدا اسـتـعـمـال مـی شـود، و گـفـتـه مـی شـود کـه در اصل ((جبس)) بوده و سپس ((س)) آن تبدیل به ((ت)) شده است . واژه ((طاغوت)) در هـشـت مـورد از قـرآن مـجـیـد بـه کـار رفـتـه و هـمـانـطـور کـه در جـلد اول ایـن تـفـسـیـر ذیـل آیـه 256 سوره بقره گفتیم ، صیغه مبالغه از ماده طغیان به معنی تـعدی و تجاوز از حد و مرز است و به هر چیزی که موجب تجاوز از حد شود (از جمله بتها) گـفـته می شود، به همین جهت شیطان ، بت ، حاکم جبار و متکبر و هر معبودی غیر از خدا و هر مـسـیری که به غیر حق منتهی شود، طاغوت نامیده می شود، این بود معنی دو واژه فوق به طور کلی .
اما در اینکه منظور از این دو کلمه در آیه مورد بحث چیست ؟ مفسران تفسیرهای مختلفی دارند، بـعـضـی گفته اند اینها نام دو بت بوده اند که جمعیت یهود در داستان فوق در برابر آن سـجـده کردند، و بعضی گفته اند: ((جبت)) در اینجا به معنی بت و طاغوت به معنی بت پرستان و یا حامیان بت است که به عنوان سخنگوی تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 464
بـتـهـا مـطـالبی را از قول بتها نقل کرده و به دروغ به آنها می بستند تا مردم را فریب دهـنـد و ایـن مـعـنی با آنچه در شاءن نزول و تفسیر آیه گفته شد سازگارتر است زیرا یهود هم در برابر بتها سجده کردند و هم در برابر بت پرستان تسلیم شدند. سپس در آیـه بـعـد، سرنوشت این گونه سازشکاران را بیان کرده می فرماید: آنها کسانی هستند کـه خـدا آنـان را از رحـمـت خود دور ساخته و کسی که خدا او را از رحمت خویش دور کند، هیچ یـاوری بـرای او نـخـواهـی یـافـت (اولئک الذیـن لعـنـهم الله و من یلعن الله فلن تجد له نصیرا).
و هـمـانـطـور کـه ایـن آیـه مـی گـویـد، یـهود از سازشکاریهای ننگین نتیجه ای نبردند و سـرانـجـام بـا نـاکـامـی گـرفـتـار شکست شدند و پیش بینی قرآن درباره آنها به حقیقت پـیـوسـت . آیـات فـوق گـرچـه دربـاره جـمـعـیـت خـاصـی نـازل شـده ولی مـسـلمـا اخـتـصـاصـی بـه آنها ندارد و تمام افراد سازشکار را که برای نیل به مقاصد پست ، شخصیت و حیثیت

خود و حتی ایمان و اعتقاد خویش را قربانی می کنند، شامل می شود، این گونه سازشکاران در دنیا و آخرت از رحمت خداوند دورند و غالبا با شکست مواجه می شوند. جالب توجه اینکه روحیه ناپسند فوق در این قوم هنوز هم به شدت باقی است ، و می بینیم برای رسیدن به اهداف خود، از هیچ گونه سازشکاری در تحت هر شرائطی رویگردان نیستند، و به همین دلیل گرفتار شکستها در طول تاریخ گذشته و امروز خود شده اند. النساء

تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 465

آیه 53 ـ 55

آیه و ترجمه
أَمْ لهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذاً لا يُؤْتُونَ النَّاس نَقِيراً(53)
أَمْ يحْسدُونَ النَّاس عَلى مَا ءَاتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضلِهِ فَقَدْ ءَاتَيْنَا ءَالَ إِبْرَهِيمَ الْكِتَب وَ الْحِكْمَةَ وَ ءَاتَيْنَهُم مُّلْكاً عَظِيماً(54)
فَمِنهُم مَّنْ ءَامَنَ بِهِ وَ مِنهُم مَّن صدَّ عَنْهُ وَ كَفَى بجَهَنَّمَ سعِيراً(55)
ترجمه :
53 - آیا آنها (یهود) سهمی در حکومت دارند (که بخواهند چنین قضاوتی کنند؟) در حالی که اگر چنین بود به مردم هیچ حقی نمیدادند (و همه چیز را در انحصار خود میگرفتند).
54 - با اینکه به مردم (پیامبر و خاندانش) در برابر آنچه خدا از فضلش به آنها بخشیده ، حسد میورزند (چرا حسد میورزند) با اینکه به آل ابراهیم (که یهود از خاندان او هستند) کتاب و حکمت دادیم و حکومت عظیمی در اختیار آنها قرار دادیم .
55 - ولی جمعی از آنها به آن ایمان آوردند و جمعی ایجاد مانع در راه آن نمودند و شعله فروزان آتش دوزخ برای آنها کافی است !
تفسیر :
در تفسیر دو آیه گذشته گفته شد که یهود به خاطر جلب توجه بت پرستان مکه گواهی دادند که بت پرستی قریش از خدا پرستی مسلمانان بهتر است ! و حتی خود آنان در مقابل بتها سجده کردند!، در این آیات این نکته یادآوری شده که قضاوت آنان به دو دلیل فاقد ارزش و اعتبار است :
1 - آنها (یهود) از نظر موقعیت اجتماعی ، آن ارزش را ندارند که بتوانند بین افراد قضاوت و حکومت کنند و هرگز مردم حق حکومت و قضاوت در میان خود را به آنها واگذار نکرده اند تا آنها بتوانند دست به چنین کاری بزنند (ام لهم نصیب من الملک).
به علاوه آنها هیچگاه شایستگی حکومت مادی و معنوی بر مردم را ندارند،

زیرا آنچنان روح انحصار طلبی بر آنان چیره شده که اگر چنان موقعیتی را پیدا کنند به هیچکس ، هیچ حقی ، نخواهند داد، و همه امتیازات را در بست به خودشان تخصیص میدهند! (فاذا لا یؤ تون الناس نقیرا).
بنابراین با توجه به اینکه قضاوت یهود از چنین روحیهای سرچشمه گرفته که همواره حق را به خود یا به کسانی میدهند که در مسیر منافع آنها باشند مسلمانان هرگز نباید از این گونه سخنان ، نگرانی بخود راه دهند.
2 - این گونه قضاوتهای نادرست از حسادت آنها نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و خاندانش سرچشمه می گیرد و به همین

دلیل بی ارزش است ، آنها بر اثر ظلم و ستم و کفران نعمت ، مقام نبوت و حکومت را از دست دادند، و به همین جهت مایل نیستند این موقعیت الهی به دست هیچکس سپرده شود، و لذا نسبت به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و خاندانش که مشمول این موهبت الهی شده اند حسد میورزند، و با آنگونه قضاوتهای بی اساس میخواهند آبی بر شعله های آتش حسد خویش بپاشند (ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله).
سپس میفرماید: چرا از اعطای چنین منصبی به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و خاندان بنی هاشم تعجب و وحشت میکنید و حسد میورزید در حالی که خداوند به شما و دودمان آل ابراهیم ، کتاب آسمانی و حکمت و دانش و حکومت پهناوری (همچون حکومت موسی و سلیمان و داود) داد، اما متاءسفانه شما مردم ناخلف آن سرمایه های معنوی و مادی پر ارزش را بر اثر شرارت و قساوت از دست دادید (فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة و آتیناهم ملکا عظیما) . تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 467
از آنچه گفتیم روشن شد که منظور از ((ناس)) در ((ام یحسدون الناس)) پیامبر اسلام و خاندان او است ، زیرا ناس به معنی جمعی از مردم است ، و اطلاق آن بر یک نفر (تنها شخص پیامبر) ما دامی که قرینهای در کار نباشد جایز نیست به علاوه کلمه ((آل ابراهیم)) (خاندان ابراهیم) قرینه دیگری است که منظور از ناس ، پیامبر اسلام و خاندان او است ، زیرا از قرینه مقابله ، چنین استفاده میشود که ما اگر به خاندان بنی هاشم چنین موقعیتی را دادیم تعجب ندارد، زیرا به خاندان ابراهیم نیز بر اثر شایستگی ، آن همه موقعیت معنوی و مادی بخشیدیم .
در روایات متعددی که در منابع اهل تسنن و شیعه آمده است تصریح شده که منظور از ((ناس)) خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) میباشد:
از امام باقر (علیهالسلام) در ذیل این آیه چنین نقل شده است که فرمود: خداوند در خاندان ابراهیم پیامبران و انبیاء و پیشوایان قرار داد (سپس به یهود خطاب میکند) چگونه حاضرید در برابر آن اعتراف کنید، اما درباره آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) انکار مینمائید. و در روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) میخوانیم که درباره این آیه سؤ ال کردند فرمود: ((نحن المحسودون : یعنی مائیم که در مورد حسد دشمنان قرار گرفتهایم))
و در تفسیر ((درالمنثور)) از ابن منذر، و طبرانی از ابن عباس ، نقل شده است که درباره این آیه میگفت : منظور از ((ناس)) در این آیه

مائیم نه دیگران . تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 468
سپس در آخرین آیه می گوید: ((جمعی از مردم آن زمان به کتاب آسمانی که بر آل ابراهیم نازل شده بود ایمان آوردند و بعضی دیگر (نه تنها ایمان نیاوردند بلکه) در راه پیشرفت آن ایجاد مانع کردند و شعله فروزان آتش دوزخ برای آنها کافی است (فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه و کفی بجهنم سعیرا).
همچنین کسانی که به این کتاب آسمانی که بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل گردیده کفر میورزند نیز به همان سرنوشت گرفتار خواهند شد.
حسدها، در جنایات
((حسد)) که در فارسی از آن تعبیر به ((رشک)) میکنیم به معنی آرزوی زوال نعمت از دیگران است ، خواه آن نعمت به حسود برسد یا نرسد، بنابراین کار حسود در ویران کردن و آرزوی ویران شدن متمرکز میشود، نه اینکه آن سرمایه و نعمت حتما به او منتقل گردد.
حسد سرچشمه بسیاری از نابسامانیهای اجتماعی است از جمله اینکه :
1 - حسود تمام یا بیشتر نیروها و انرژیهای بدنی و فکری خود را که باید در راه پیشبرد اهداف اجتماعی به کار برد در مسیر نابودی و ویران کردن آنچه هست صرف میکند، و از این رو هم سرمایههای وجودی خود را از بین برده و هم سرمایه های اجتماعی را.
2 - حسد انگیزه قسمتی از جنایات دنیا است و اگر عوامل و علل اصلی قتلها، دزدیها، تجاوزها و مانند آن را بررسی کنیم خواهیم دید که قسمت قابل توجهی از آنها از عامل حسد مایه میگیرد، و شاید بخاطر همین است که آن را به شرارهای از آتش تشبیه کرده اند که میتواند موجودیت حسود و یا جامعه ای را که در آن زندگی میکند به خطر بیندازد. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 469
یکی از دانشمندان میگوید حسد و بدخواهی از خطرناکترین صفات است و باید آن را به منزله موحشترین دشمن سعادت تلقی کرد و در دفع آن کوشید. جوامعی که افراد آن را اشخاص حسود و تنگ نظر تشکیل میدهند جوامعی عقب افتاده هستند، زیرا همانطور که گفتیم حسود همیشه میکوشد تا دیگران را به عقب بکشد و این درست بر خلاف روح تکامل و ترقی است .
3 - از همه اینها گذشته حسد اثرات بسیار نامطلوبی روی جسم و سلامت انسان میگذارد، و افراد حسود معمولا افرادی رنجور و از نظر اعصاب و دستگاههای مختلف بدن غالبا ناراحت و بیمارند، زیرا امروز این حقیقت مسلم شده که بیماریهای جسمانی در بسیاری از موارد عامل روانی دارند، و در طب امروز بحثهای مشروحی تحت عنوان بیماریهای

روان تنی دیده میشود که به این قسمت از بیماریها اختصاص دارد.
جالب اینکه در روایات پیشوایان اسلام روی این موضوع تکیه شده است : در روایتی از علی (علیهالسلام) میخوانیم ((صحة الجسد من قلة الحسد)) تندرستی از کمی حسد است .))
و در جای دیگر میفرماید: ((العجب لغفلة الحساد عن سلامة الاجساد: عجیب است که حسودان از سلامت جسم خود بکلی غافلند)) و حتی در پاره ای از احادیث می خوانیم که حسد پیش از آنکه به محسود زیان برساند از حسود شروع میکند، و تدریجا او را به قتل میرساند!
4 - از نظر معنوی حسد نشانه کمبود شخصیت و نادانی و کوتاه فکری و ضعف و نقص ایمان است ، زیرا حسود در واقع خود را ناتوانتر از آن میبیند که به مقام محسود و بالاتر از آن برسد و لذا سعی میکند محسود را به عقب برگرداند، به علاوه او عملا به حکمت خداوند که بخشنده اصلی این نعمتها است معترض است و نسبت به اعطای نعمت به افراد از طرف خداوند ایراد دارد، و لذا تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 470
در حدیثی از امام صادق (علیهم السلام) میخوانیم ((الحسد اصله من عمی القلب و الجحود لفضل الله تعالی و هما جناحان للکفر و بالحسد وقع ابن آدم فی حسرة الابد و هلک مهلکا لا ینجو منه ابدا: حسد و بدخواهی از تاریکی قلب و کوردلی است و از انکار نعمتهای خدا به افراد سرچشمه میگیرد، و این دو (کوردلی و ایراد بر بخشش خدا) دو بال کفر هستند، به سبب حسد بود که فرزند آدم در یک حسرت جاودانی فرو رفت و به هلاکتی افتاد که هرگز از آن رهائی نمی یابد.
قرآن مجید میگوید: نخستین قتل و کشتاری که در روی زمین واقع شد عامل آن حسد بود.
و در نهج البلاغه از علی (علیهالسلام)، نقل شده که فرمود ((ان الحسد یاکل الایمان کما تاکل النار الحطب حسد تدریجا ایمان را میخورد همانطور که آتش هیزم را تدریجا از بین میبرد.
چه اینکه شخص حسود تدریجا سوء ظنش به خدا و حکمت و عدالت او بیشتر میشود و همین سوء ظن است که او را از وادی ایمان بیرون میکشد.
زیانهای معنوی و مادی ، فردی ، اجتماعی حسد فوق العاده زیاد است و آنچه گفتیم در حقیقت فهرستی از آن به شمار میرود. النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 471
آیه 56-57
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِئَایَتِنَا سَوْفَ نُصلِیهِمْ نَاراً کلَّمَا نَضِجَت جُلُودُهُم بَدَّلْنَهُمْ جُلُوداً غَیرَهَا لِیَذُوقُوا الْعَذَاب إِنَّ اللَّهَ کانَ عَزِیزاً حَکِیماً(56)

وَ الّذِيـنَ ءَامـَنـُوا وَ عـَمِلَوا الَصلِحَتِ سنُدْخِلَهُمْ جَنَّتٍ تجْرِى مِن تحْتهَا الاَنهَرُ خَلِدِينَ فِيهَا أَبَداً لهَّمْ فِيهَا أَزْوَجٌ مُّطهَّرَةٌ وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلاًّ ظلِيلاً(57)
ترجمه :
56 - کـسانی که به آیات ما کافر شدند بزودی آنها را در آتشی وارد میکنیم که هر گاه پـوسـتهای تن آنها (در آن) بریان گردد (و بسوزد) پوستهای دیگری به جای آن قرار میدهیم تا کیفر را بچشند، خداوند توانا و حکیم است (و روی حساب کیفر میدهد).
57 - و آنـهـا کـه ایـمـان آوردنـد و عمل صالح انجام دادند به زودی آنها را در باغهائی از بـهـشـت وارد مـیـکـنـیـم که نهرها از زیر درختان آن جاری است ، و همیشه در آن خواهند ماند، و هـمـسـرانـی پـاکـیـزه بـرای آنـهـا خـواهـد بـود، و آنـها را در سایه هائی که قطع نمیشود داخل میکنیم .
تفسیر :
در تـعـقـیـب آیـات گذشته ، در این دو آیه سرنوشت افراد با ایمان و بی ایمان تشریح شـده است ، آیه نخست میگوید: کافران را به آتش می افکنیم و هر زمان پوستهای تن آنها سـوخـتـه شود پوستهای دیگری بر آنها میرویانیم تا به حد کافی مجازات پروردگار را بچشند. (ان الذین کفروا بایاتنا سوف نصلیهم نارا کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذواقوا العذاب) تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 472
علت این تبدیل پوستها ظاهرا این است که به هنگام سوخته شدن پوست ممکن است درد کمتر احـسـاس شـود امـا بـرای ایـنـکه مجازات آنها تخفیف نیاید و درد و الم را کاملا احساس کنند پـوسـتـهـای تـازهـای بـر بـدن آنها میروید و این نتیجه اصرار در زیر پا گذاشتن حق و عدالت و انحراف از فرمان خدا است .
و در پـایـان آیه می فرماید: خداوند نسبت به انجام این گونه مجازاتها هم قادر و توانا است و هم حکیم است و روی حساب کیفر میدهد (ان الله کان عزیزا حکیما).
و در آیـه بـعد به افرادی که ایمان و عمل صالح دارند وعده میدهد که بزودی در باغهای بهشت که نهرها از پای درختانش جریان دارد زندگی خواهند داشت ، یک زندگی جاویدان و ابدی علاوه بر این ، همسران پاکیزهای به آنها میدهد که مایه آرامش روح و جسم آنها است و در زیـر سـایـه درختانی زندگی خواهند کرد که بر خلاف سایه های ناپایدار این جهان هـمـیـشـگـی است و هیچگاه بادهای داغ ، و سوز سرما، به آن راه ندارد (و الذین آمنوا و عملوا الصالحات سندخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا لهم فیها ازواج مطهرة و ندخلهم ظلا ظلیلا).
نکته :
از مطالب قابل توجهی که از مقایسه این دو آیه با هم استفاده میشود،

گسترش رحمت الهی و پیشی گرفتن رحمت او بر غضب او است ، زیرا در آیه نخست وعده مجازات کافران را با کلمه ((سوف)) ذکر کرده در حالی که وعده پاداش افراد با ایمان را در آیه دوم با کلمه ((س)) (سندخلهم) بیان نموده است و همانطور که در ادبیات تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 473
عرب گفته شده است ((سوف)) معمولا برای آینده دور و ((س)) برای آینده نزدیک به کار میرود، با اینکه می دانیم هر دو آیه مربوط به عالم رستاخیز است ، و مجازات بدکاران و پاداش نیکوکاران در آن جهان از نظر فاصله زمانی نسبت به ما یکسان است .
این تفاوت تعبیر برای این است که اشاره ای به سرعت و وسعت رحمت خدا و دوری و محدودیت خشم پروردگار بوده باشد، و این مانند همان تعبیری است که در دعاها میخوانیم : یا من سبقت رحمته غضبه : ای کسی که رحمت تو بر غضبت پیشی گرفته است .
سؤ ال :
ممکن است بعضی ایراد کنند که آیات فوق میگوید هنگامی که پوست تن بدکاران میسوزد ما پوستهای تازهای بجای آن قرار میدهیم تا کیفر الهی را بچشند در حالی که پوستهای اصلی گناهکارند و مجازات پوستهای تازه با اصل عدالت سازگار نیست ؟
پاسخ:
عین همین پرسش را ((ابن ابی العوجاء)) مرد مادی معروف معاصر امام صادق (علیهالسلام) از آن حضرت پرسید و پس از تلاوت آیه فوق گفت : ((ما ذنب الغیر؟)) یعنی گناه آن پوستهای دیگر چیست ؟
امام پاسخی کوتاه و پر معنی به او داد و گفت : ((هی هی و هی غیرها)) یعنی پوستهای نو همان پوستهای سابق و در عین حال غیر آن است !.
ابن ابی العوجاء که میدانست در این عبارت کوتاه سری نهفته شده است ، گفت : ((مثل لی فی ذلک شیئا من امر الدنیا)) در این زمینه مثالی برای من بزن امام گفت : ((ءرایت لو ان رجلا اخذ لبنة فکسرها، ثم ردها فی ملبنها، فهی تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 474
هی ، و هی غیرها: این همانند آن است که کسی خشتی را بشکند و خرد کند ، دو مرتبه آن را در قالب بریزد و به صورت خشت تازهای در آورد، این خشت دوم همان خشت اول است و در عین حال خشت نوی میباشد (ماده اصلی محفوظ است و تنها صورت آن تغییر کرده است). از این روایت استفاده میشود که پوستهای جدید از همان مواد پوستهای پیشین تشکیل میگردد.
ضمنا باید توجه داشت که پاداش و کیفر در حقیقت ارتباط با روح و قوه درک انسان دارد، و جسم همواره وسیلهای است برای انتقال پاداش و

کیفر به روح انسان . النساء
آیه 58
آیه و ترجمه
إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّوا الاَمَنَتِ إِلى أَهْلِهَا وَ إِذَا حَكَمْتُم بَينَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظكم بِهِ إِنَّ اللَّهَ كانَ سمِيعَا بَصِيراً(58)
ترجمه :
58 - خداوند به شما فرمان میدهد که امانتها را به صاحبان آن برسانید و هنگامی که میان مردم داوری میکنید از روی عدالت داوری کنید، خداوند پند و اندرزهای خوبی به شما میدهد، خداوند شنوا و بیناست .
شان نزول :
در تفسیر مجمع البیان و بعضی دیگر از تفاسیر اسلامی نقل شده که این آیه زمانی نازل گردید که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با پیروزی کامل وارد شهر مکه گردید، عثمان بن طلحه را که کلیددار خانه کعبه بود احضار کرد و کلید را از او گرفت ، تا درون خانه کعبه را از وجود بتها پاک سازد، عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از انجام این مقصود تقاضا کرد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با تحویل کلید خانه خدا به او، مقام کلیدداری بیت الله که در میان عرب یک مقام برجسته و شامخ بود، به او سپرده شود (گویا عباس میل داشت از نفوذ اجتماعی و سیاسی برادرزاده خود به نفع شخص خویش استفاده کند) ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر خلاف این تقاضا پس از تطهیر خانه کعبه از لوث بتها در خانه را بست و کلید را به عثمان بن طلحه تحویل داد، در حالی که آیه مورد بحث را تلاوت مینمود ان الله یامرکم ان تؤ دوا الامانات الی اهلها... تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 476
تفسیر :
دو قانون مهم اسلامی
آیه فوق گرچه همانند بسیاری از آیات در مورد خاصی نازل شده ولی بدیهی است یک حکم عمومی و همگانی از آن استفاده میشود، و صریحا میگوید : خداوند به شما فرمان میدهد که امانتها را به صاحبان آنها بدهید. (ان الله یاءمرکم ان تؤ دوا الامانات الی اهلها.)
روشن است امانت معنی وسیعی دارد و هر گونه سرمایه مادی و معنوی را شامل میشود و هر مسلمانی طبق صریح این آیه وظیفه دارد که در هیچ امانتی نسبت به هیچکس (بدون استثناء) خیانت نکند، خواه صاحب امانت ، مسلمان باشد یا غیر مسلمان ، و این در واقع یکی از مواد اعلامیه حقوق بشر در اسلام است که تمام انسانها در برابر آن یکسانند، قابل توجه اینکه در شان نزول فوق ، امانت تنها یک

امانت مادی نبود و طرف آن هم یکنفر مشرک بود.
در قسمت دوم آیه ، اشاره به دستور مهم دیگری شده و آن مسئله عدالت در حکومت است .
آیـه مـیگوید خداوند نیز به شما فرمان داده که به هنگامی که میان مردم قضاوت و حکومت مـیکـنـیـد، از روی عـدالت حـکـم کـنـیـد (و اذا حـکـمـتـم بـیـن الـناس ان تـحـکـمـوا بالعدل).
سپس برای تاکید این دو فرمان مهم میگوید: خداوند پند و اندرزهای خوبی بشما میدهد (ان الله نعما یعظکم به)
بـاز تـاءکـیـد مـی کـنـد و مـیـگـویـد: در هـر حـال خـدا مـراقـب اعـمال شما است ، هم سخنان شما را می شنود و هم کارهای شما را میبیند (ان الله کان سمیعا بـصـیـرا) ایـن قانون نیز، یک قانون کلی و عمومی است و هر نوع داوری و حکومت را چه در امـور بـزرگ و چـه در امـور کـوچـک بـوده بـاشـد شامل میشود، تا آنجا که در احادیث اسلامی میخوانیم : تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 477
روزی دو کودک خردسال ، هر کدام خطی نوشته بود، و برای داوری در میان آنها و انتخاب بـهـتـریـن خط به حضور امام حسن (علیه السلام) رسیدند، علی (علیه السلام) که ناظر این صحنه بود فورا به فرزندش گفت : ((یا بنی انظر کیف تحکم فان هذا حکم و الله سالک عنه یوم القیامة !)) فرزندم ! درست دقت کن ، چگونه داوری می کنی ، زیرا این خود یـک نـوع قـضـاوت اسـت و خـداونـد در روز قـیـامـت دربـاره آن از تـو سـؤ ال می کند!
این دو قانون مهم اسلامی (حفظ امانت و عدالت در حکومت) زیربنای یک جامعه سالم انسانی اسـت و هـیـچ جـامـعـه ای خـواه مـادی یـا الهـی بـدون اجـرای ایـن دو اصل ، سامان نمی یابد.
اصـل اول مـیـگـوید: اموال ، ثروتها، پستها، مسئولیتها، سرمایه های انسانی ، فرهنگها و مـیراثهای تاریخی همه امانتهای الهی است که بدست افراد مختلف در اجتماع سپرده میشود، و همه موظفند که در حفظ این امانات و تسلیم کردن آن به - صاحبان اصلی آن بکوشند، و به هیچ وجه در این امانتها خیانت نشود.
از طـرفی همیشه در اجتماعات ، برخوردها و تضادها و اصطکاک منافع وجود دارد که باید بـا حـکـومـت عـادلانه ، حل و فصل شود تا هر گونه تبعیض و امتیاز نابجا و ظلم و ستم از جامعه برچیده شود.
هـمـانـطـور کـه در بـالا گفته شد، امانت منحصر به اموالی که مردم به یکدیگر میسپارند نیست ، بلکه دانشمندان نیز در جامعه امانتدارانی هستند که موظفند حقایق را کتمان نکنند، حتی فـرزنـدان انـسـان امـانـتـهای الهی هستند که اگر در تعلیم و تربیت آنان کوتاهی شود، خیانت در امانت شده ،

و از آن بالاتر وجود و هستی خود انسان و تمام نیروهائی که خدا به او داده است امانت پروردگارند که انسان موظف است تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 478
در حـفـظ آنـها بکوشد، در حفظ سلامت جسم و سلامت روح و نیروی سرشار جوانی و فکر و اندیشه کوتاهی نکند و لذا نمیتواند دست به انتحار و یا ضرر به - خویشتن بزند، حتی از بعضی از احادیث اسلامی استفاده میشود که علوم و اسرار و ودایع امامت که هر امامی باید به امام بعد بسپارد در آیه فوق داخل است .
قـابـل تـوجـه ایـنـکـه در آیـه فـوق ، مـسئله ادای امانت ، بر عدالت ، مقدم داشته شده ، این مـوضـوع شـایـد به خاطر آن است که مسئله عدالت در داوری ، همیشه در برابر خیانت لازم مـیـشود، زیرا اصل و اساس این است که همه مردم امین باشند، ولی اگر فرد یا افرادی از این اصل منحرف شدند نوبت به عدالت میرسد که آنها را به وظیفه خود آشنا سازد.
اهمیت امانت و عدالت در اسلام
در مـنابع اسلامی به قدری درباره این موضوع تاکید شده که در مورد سایر احکام کمتر دیده می شود، احادیث کوتاه زیر روشنگر این واقعیت است :
1 - از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود:
((لا تنظروا الی طول رکوع الرجل و سجوده فان ذلک شی ء اعتاده فلو ترکه استوحش و لکـن انـظـروا الی صـدق حـدیـثه و اداء امانته :)) (تنها) نگاه به رکوع و سجود طولانی افـراد نـکـنـیـد، زیرا ممکن است عادتی برای آنها شده باشد که از ترک آن ناراحت شوند، ولی نگاه به راستگوئی در سخن و اداء امانت آنها کنید.
2 - در حـدیـث دیـگـری از امـام صـادق (عـلیـه السـلام) نقل شده که فرمود: اگر علی (علیه السلام) آن همه مقام در نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیدا کرد به خاطر راستگوئی در سخن و اداء امانت بود. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 479
3 - در حـدیـث دیـگـری از امـام صـادق (عـلیـه السـلام) نـیـز نـقـل شـده کـه بـه یـکـی از دوسـتـان خود فرمود: ((ان ضارب علی بالسیف و قاتله ، لو ائتـمـنـنـی و اسـتـنـصـحـنـی و اسـتـشـارنـی ثـم قـبلت ذلک منه لادیت الیه الامانة :)) اگر قـاتـل عـلی (علیه السلام) امانتی پیش من میگذاشت و یا از من نصیحتی میخواست و یا با من مشورتی می کرد و من آمادگی خود را برای این امور اعلام میداشتم ، قطعا حق امانت را ادا می نمودم .
4 - در روایاتی که در منابع شیعه و اهل تسنن از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده این گفتار بزرگ می درخشد:
((آیة المنافق ثلاث اذا حدث کذب و اذا وعد اخلف و اذا ائتمن خان :))

نشانه منافق سه چیز است دروغگوئی ، پیمانشکنی ، و خیانت در امانت .
5 - پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: هنگامی که طرفین نزاع نزد تو می آیند حتی در نگاه کردن به آن دو، و مقدار و چگونگی سخنان که به آنها می گویی ، مساوات و عدالت را رعایت کن (سو بین الخصمین فی لحظک و لفظک). هنگامی که طرفین نزاع تو می آیند در نگاه کردن به آن دو، و مقدار و چگونگی سخنان که به آنها می گویی ، مساوات و عدالت را رعایت کن)) النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 480
آیه 59
آیه و ترجمه
یَـأَیـهـَا الَّذِینَ ءَامَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسولَ وَ أُولی الاَمْرِ مِنکمْ فَإِن تَنَزَعْتُمْ فی شىْءٍ فَرُدُّوهُ إِلی اللَّهِ وَ الرَّسولِ إِن کُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاَللَّهِ وَ الْیَوْمِ الاَخِرِ ذَلِک خَیرٌ وَ أَحْسنُ تَأْوِیلاً(59)
ترجمه :
59 - ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را، و هر گاه در چیزی نزاع کردید آنرا به خدا و پیامبر ارجاع دهید اگر ایمان به خدا و روز رستاخیز دارید، این برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است .
تفسیر :
این آیه و چند آیه بعد، درباره یکی از مهمترین مسائل اسلامی ، یعنی مساءله رهبری بحث می کند و مراجع واقعی مسلمین را در مسائل مختلف دینی و اجتماعی مشخص می سازد.
نخست به مردم با ایمان دستور می دهد که از خداوند اطاعت کنند، بدیهی است برای یک فرد با ایمان همه اطاعتها باید به اطاعت پروردگار منتهی شود، و هر گونه رهبری باید از ذات پاک او سرچشمه گیرد، و طبق فرمان او باشد، زیرا حاکم و مالک تکوینی جهان هستی او است ، و هر گونه حاکمیت و مالکیت باید به فرمان او باشد (یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله).
در مرحله بعد، فرمان به پیروی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می دهد، پیامبری که معصوم است و هرگز از روی هوی و هوس ، سخن نمی گوید، پیامبری که نماینده خدا در میان مردم است و سخن او سخن خدا است ، و این منصب و موقعیت را خداوند به او داده است ، بنابراین اطاعت از خداوند، مقتضای خالقیت و حاکمیت ذات او
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 481
ولی اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مولود فرمان پروردگار است و به تعبیر دیگر خداوند واجب الاطاعة بالذات است ، و

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) واجب الاطاعه بالغیر و شاید تکرار اطیعوا در آیه اشاره به همین موضوع یعنی تفاوت دو اطاعت دارد (و اطیعوا الرسول)
و مرحله سوم فرمان به اطاعت از ((اولواالامر)) می دهد که از متن جامعه اسلامی برخاسته و حافظ دین و دنیای مردم است .
اولواالامر چه کسانی هستند؟!
درباره اینکه منظور از اولواالامر چیست در میان مفسران اسلام سخن بسیار است که می توان آن را در چند جمله خلاصه کرد:
1 - جمعی از مفسران اهل تسنن معتقدند که منظور از اولواالامر زمامداران و حکام و مصادر در امورند، در هر زمان و در هر محیط، و هیچ گونه استثنایی برای آن قایل نشده اند و نتیجه آن این است که مسلمانان موظف باشند از هر حکومتی به هر شکل پیروی کنند، حتی اگر حکومت مغول باشد.
2 - بعضی دیگر از مفسران مانند نویسنده تفسیر المنار و تفسیر فی ظلال القرآن و بعضی دیگر معتقدند که منظور از اولوا الامر نمایندگان عموم طبقات ، حکام و زمامداران و علما و صاحب منصبان در تمام شئون زندگی مردم هستند، اما نه بطور مطلق و بدون قید و شرط بلکه اطاعت آنها مشروط به این است که بر خلاف احکام و مقررات اسلام نبوده باشد.
3 - به عقیده بعضی دیگر منظور از اولی الامر زمامداران معنوی و فکری یعنی علما و دانشمندانند، دانشمندانی که عادل باشند و به محتویات کتاب و سنت آگاهی کامل داشته باشند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 482
4 - بعضی از مفسران اهل تسنن معتقدند که منظور از این کلمه منحصرا خلفای چهارگانه نخستینند، و غیر آنها را شامل نمی شود، و بنابر این در اعصار دیگر ولی الامر وجود خارجی نخواهد داشت .
5 - بعضی دیگر از مفسران ، اولواالامر را به معنی صحابه و یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می دانند.
6 - احتمال دیگری که در تفسیر اولواالامر گفته شده این است که منظور فرماندهان لشکر اسلامند.
7 - همه مفسران شیعه در این زمینه اتفاق نظر دارند که منظور از اولوا الامر، امامان معصوم میباشند که رهبری مادی و معنوی جامعه اسلامی ، در تمام شئون زندگی از طرف خداوند و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنها سپرده شده است ، و غیر آنها را شامل نمی شود، و البته کسانی که از طرف آنها به مقامی منصوب شوند و پستی را در جامعه اسلامی به عهده بگیرند، با شروط معینی اطاعت آنها لازم

است نه به خاطر اینکه اولواالامرند، بلکه به خاطر اینکه نمایندگان اولواالامر می باشند.
اکنون به بررسی تفاسیر فوق به طور فشرده می پردازیم :
شک نیست که تفسیر اول به هیچ وجه با مفهوم آیه و روح تعلیمات اسلام سازگار نیست و ممکن نیست که پیروی از هر حکومتی بدون قید و شرط در ردیف اطاعت خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد، و به همین دلیل علاوه بر مفسران شیعه ، مفسران بزرگ اهل تسنن نیز آن را نفی کرده اند.
و اما تفسیر دوم نیز با اطلاق آیه شریفه سازگار نیست ، زیرا آیه اطاعت اولواالامر را بدون قید و شرط لازم و واجب شمرده است .
تفسیر سوم یعنی تفسیر اولواالامر به علما و دانشمندان عادل و آگاه از کتاب و سنت نیز با اطلاق آیه سازگار نیست ، زیرا پیروی از علما و دانشمندان ، شرائطی دارد از جمله اینکه گفتار آنها بر خلاف کتاب و سنت نباشد، بنابراین اگر آنها مرتکب تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 483
اشتباهی شوند (چون معصوم نیستند و اشتباه می کنند) و یا به هر علت دیگر از حق منحرف شوند، اطاعت آنها لازم نیست ، در صورتی که آیه اطاعت اولواالامر را به طور مطلق ، همانند اطاعت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، لازم شمرده است ، به علاوه اطاعت از دانشمندان در احکامی است که از کتاب و سنت استفاده کرده اند بنا بر این چیزی جز اطاعت خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نخواهد بود، و نیازی به ذکر ندارد.
تفسیر چهارم (منحصر ساختن به خلفای چهارگانه نخستین) مفهومش این است که امروز مصداقی برای اولوا الامر در میان مسلمانان وجود نداشته باشد، به علاوه هیچگونه دلیلی برای این تخصیص در دست نیست .
تفسیر پنجم و ششم یعنی اختصاص دادن به صحابه و یا فرماندهان لشکر نیز همین اشکال را دارد یعنی هیچگونه دلیلی بر این تخصیص نیز در دست نیست .
جمعی از مفسران اهل تسنن مانند محمد عبده دانشمند معروف مصری به پیروی از بعضی از کلمات مفسر معروف فخر رازی خواسته اند، احتمال دوم (اولواالامر همه نمایندگان طبقات مختلف جامعه اسلامی اعم از علماء، حکام و نمایندگان طبقات دیگر است) را با چند قید و شرط بپذیرند، از جمله اینکه مسلمان باشند (آنچنان که از کلمه ((منکم)) در آیه استفاده می شود) و حکم آنها بر خلاف کتاب و سنت نباشد، و از روی اختیار حکم کنند نه اجبار، و موافق با مصالح مسلمین حکم نمایند، و از مسائلی سخن گویند که حق دخالت در آن داشته باشند (نه

مانند عبادات که مقررات ثابت و معینی در اسلام دارند) و در مساءلهای که حکم مـی کـنـنـد، نص خاصی از شرع نرسیده باشد و علاوه بر همه اینها به طور اتفاق نظر بدهند .
و از آنـجـا که آنها معتقدند مجموع امت یا مجموع نمایندگان آنها گرفتار اشتباه و خطا نمی شوند و به عبارت دیگر مجموع امت معصومند، نتیجه این شروط آن می شود که اطاعت از چنین حکمی به طور مطلق و بدون
هیچگونه قید و تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 484
شرط همانند اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) لازم باشد، (و نتیجه این سخن حـجـت بـودن اجـمـاع اسـت) ولی باید توجه داشت که این تفسیر نیز اشکالات متعددی دارد، زیرا:
اولا - اتـفـاق نـظـر در مـسـائل اجـتـماعی در موارد بسیار کمی روی می دهد، و بنابر این یک بلاتکلیفی و نابسامانی در غالب شئون مسلمین بطور دائم وجود خواهد داشت ، و اگر آنها نـظریه اکثریت را بخواهند بپذیرند، این اشکال پیش می آید اکثریت هیچگاه معصوم نیست ، و بنابراین اطاعت از آن به طور مطلق لازم نمیباشد .
ثانیا - در علم اصول ثابت شده ، که هیچگونه دلیلی بر معصوم بودن مجموع امت ، منهای وجود امام معصوم ، در دست نیست .
ثـالثـا - یـکـی از شـرائطی که طرفداران این تفسیر ذکر کرده بودند این بود که حکم آنـهـا بـر خـلاف کـتـاب و سنت نباشد، باید دید تشخیص این موضوع که حکم مخالف سنت اسـت یـا نیست با چه اشخاصی است ، حتما با مجتهدان و علمای آگاه از کتاب و سنت است ، و نـتـیـجـه ایـن سـخـن آن خـواهد بود که اطاعت از اولوا الامر بدون اجازه مجتهدان و علماء جایز نـبـاشـد، بـلکـه اطـاعـت آنها بالاتر از اطاعت اولوا الامر باشد و این با ظاهر آیه شریفه سازگار نیست .
درست است که آنها علما و دانشمندان را نیز جزء اولوا الامر گرفتهاند، ولی در حقیقت مطابق ایـن تـفـسـیـر عـلمـا و مـجـتهدان به عنوان ناظر و مرجع عالیتر از سایر نمایندگان طبقات شـنـاخـته شده اند نه مرجعی در ردیف آنها، زیرا علما و دانشمندان باید بر کار دیگران از نظر موافقت با کتاب و سنت نظارت داشته باشند و به این ترتیب مرجع عالی آنها خواهند بود و این با تفسیر فوق سازگار نیست .
بـنـابـرایـن تـفـسـیـر فـوق از جـهـات مـتـعـددی مـواجـه بـا اشکال است :
و تنها تفسیری که از اشکالات گذشته سالم میماند تفسیر هفتم یعنی
تفسیر تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 485
اولوا الامـر بـه رهـبران و امامان معصوم است ، زیرا این تفسیر با اطلاق وجوب اطاعت که از آیه فوق استفاده میشود کاملا سازگار است ، چون مقام عصمت امام ، او را از هر گونه خطا و اشـتـبـاه و گـنـاه حـفـظ

میکند، و به این ترتیب فرمان او همانند فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بدون هیچگونه قید و شرطی واجب الاطاعه است ، و سزاوار است که در ردیف اطاعت او قرار گیرد و حتی بدون تکرار اطیعوا عطف بر رسول شود. جالب توجه اینکه بعضی از دانشمندان معروف اهل تسنن از جمله مفسر معروف فخر رازی در آغاز سخنش در ذیل این آیه ، به این حقیقت اعتراف کرده ، میگوید:
((کسی که خدا اطاعت او را به طور قطع و بدون چون و چرا لازم بشمرد حتما باید معصوم باشد، زیرا اگر معصوم از خطا نباشد به هنگامی که مرتکب اشتباهی میشود خداوند اطاعت او را لازم شمرده ، و پیروی از او را در انجام خطا لازم دانسته ، و این خود یک نوع تضاد در حکم الهی ایجاد میکند، زیرا از یک طرف انجام آن عمل ممنوع است ، و از طرف دیگر پیروی از اولوا الامر لازم است ، و این موجب اجتماع امر و نهی میشود.
بنابراین از یک طرف میبینیم خداوند اطاعت فرمان اولوا الامر را بدون هیچ قید و شرط لازم دانسته و از طرف دیگر اگر اولوا الامر معصوم از خطا نباشند چنین فرمانی صحیح نیست ، از این مقدمه چنین استفاده میکنیم که اولوا الامر که در آیه فوق به آنها اشاره شده حتما باید معصوم بوده باشند .
فخر رازی سپس چنین ادامه میدهد که این معصوم یا مجموع امت است و یا بعضی از امت اسلام ، احتمال دوم قابل قبول نیست ، زیرا ما باید این بعض را بشناسیم و به او دسترس داشته باشیم ، در حالی که چنین نیست و چون این تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 486
احتمال از بین برود، تنها احتمال اول باقی میماند که معصوم مجموع این امت است ، و این خود دلیلی است بر اینکه اجماع و اتفاق امت حجت و قابل قبول است ، و از دلائل معتبر محسوب میشود.
همانطور که می بینیم فخر رازی با اینکه معروف به اشکالتراشی در مسائل مختلف علمی است دلالت آیه را بر اینکه اولوا الامر باید افراد معصومی باشند پذیرفته است ، منتها از آنجا که آشنائی به مکتب اهل بیت (علیهمالسلام) و امامان و رهبران این مکتب نداشته این احتمال را که اولوا الامر اشخاص معینی از امت بوده باشند نادیده گرفته است ، و ناچار شده که اولوا الامر را به معنی مجموع امت (یا نمایندگان عموم طبقات مسلمانان) تفسیر کند، در حالی که این احتمال قابل قبول نیست ، زیرا همانطور که گفتیم اولوا الامر باید رهبر جامعه اسلامی باشد و حکومت اسلامی و حل و فصل مشکلات مسلمین به وسیله او انجام

شود و میدانیم حکومت دستجمعی عموم و حتی نمایندگان آنها به صورت اتفاق آراء عملا امکانپذیر نیست ، زیرا در مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اخلاقی و اقتصادی که مسلمانان با آن روبرو هستند، به دست آوردن اتفاق آراء همه امت یا نمایندگان آنها غالبا ممکن نیست ، و پیروی از اکثریت نیز پیروی از اولوا الامر محسوب نمیشود، بنا بر این لازمه سخن فخر رازی و کسانی که از دانشمندان معاصر عقیده او را تعقیب کرده اند این میشود که عملا اطاعت از اولوا الامر تعطیل گردد، و یا به - صورت یک موضوع بسیار نادر و استثنائی درآید. از مجموع بیانات فوق نتیجه میگیریم که آیه شریفه تنها رهبری پیشوایان معصوم که جمعی از امت را تشکیل میدهند اثبات میکند . (دقت کنید)

پاسخ چند سؤ ال

در اینجا ایرادهائی به تفسیر فوق شده که از نظر رعایت بی طرفی در بحث باید مطرح گردد: تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 487

1 - اگر منظور از اولوا الامر، امامان معصوم باشند با کلمه اولی که به معنی جمع است سازگار نیست ، زیرا امام معصوم در هر زمان یک نفر بیش نمی باشد.

پاسخ این سؤ ال چنین است زیرا امام معصوم در هر زمان اگر چه یک نفر بیش نیست ولی در مجموع زمانها افراد متعددی را تشکیل میدهند و میدانیم آیه تنها وظیفه مردم یک زمان را تعیین نمیکند.

2 - اولوا الامر مطابق این معنی در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود نداشته ، و در این صورت چگونه فرمان به اطاعت از وی داده شده است ؟

پاسخ این سؤ ال از گفته بالا نیز روشن میشود، زیرا آیه منحصر به زمان معینی نیست و وظیفه مسلمانان را در تمام اعصار و قرون روشن میسازد، و به عبارت دیگر میتوانیم چنین بگوئیم که اولوا الامر در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود زیرا پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) دو منصب داشت یکی منصب رسالت که در آیه به عنوان اطیعوا الرسول از او یاد شده و دیگر منصب رهبری و زمامداری امت اسلامی که قرآن به عنوان اولوا الامر از آن یاد کرده ، بنابراین پیشوا و رهبر معصوم در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که علاوه بر منصب رسالت و ابلاغ احکام اسلام ، این منصب را نیز به عهده داشت ، و شاید تکرار نشدن اطیعوا در بین رسول و اولوا الامر خالی از اشاره به این معنی نباشد، و به عبارت دیگر منصب رسالت و منصب اولوا الامری دو منصب مختلف است که در

وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) یکجا جمع شده ولی در امام از هم جدا شده است و امام تنها منصب دوم را دارد.
3 - اگـر مـنـظـور از اولوا الامـر امـامـان و رهـبـران مـعـصـوم اسـت ، پـس چـرا در ذیل آیه که مسئله تنازع و اختلاف مسلمانان را بیان میکند میگوید: ((فان تنازعتم فی شی ء فـردوه الی الله و الرسـول ان کـنـتـم تـومـنـون بـالله و الیـوم الاخـر ذلک خیر و احسن تاویلا: اگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ارجـاع دهـیـد اگـر ایـمـان به پروردگار و روز بازپسین دارید، این برای شما بهتر و پایان و عاقبتش نیکوتر است - تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 488
هـمـانـطـور کـه مـیـبـیـنـیـم در ایـنـجـا سـخـنـی از اولوا الامـر بـه مـیـان نـیـامـده و مـرجـع حل اختلاف تنها خدا (کتاب الله ، قرآن) و پیامبر (سنت) معرفی شده است .
در پاسخ این ایراد باید گفت : ((اولا)) این ایراد مخصوص تفسیر دانشمندان شیعه نیست بـلکـه بـه سـایر تفسیرها نیز با کمی دقت متوجه میشود و ثانیا شکی نیست که منظور از اخـتـلاف و تـنـازع در جـمـله فـوق ، اخـتـلاف و تـنـازع در احـکـام اسـت نـه در مـسـائل مـربـوط بـه جـزئیـات حـکـومـت و رهـبـری مـسـلمـیـن ، زیـرا در ایـن مـسـائل مـسـلمـا بـایـد از اولوا الامـر اطـاعـت کـرد (هـمـانـطـور کـه در جـمـله اول آیـه تـصـریـح شده) بنابراین منظور از آن اختلاف در احکام و قوانین کلی اسلام است که تشریع آن با خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است زیرا میدانیم امام فقط مـجـری احـکـام است ، نه قانونی وضع میکند، و نه نسخ میکند، بلکه همواره در مسیر اجرای احـکـام خـدا و سـنـت پـیـامـبـر (صـلی الله عـلیـه و آله و سـلم) است ، و لذا در احادیث اهلبیت (عـلیـهمالسلام) میخوانیم که اگر از ما سخنی بر خلاف کتاب الله و سخن پیامبر (صلی الله عـلیـه و آله و سـلم) نـقـل کـردنـد هـرگـز نـپـذیـریـد، مـحـال اسـت مـا چـیـزی بـر خـلاف کـتاب الله و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بگوئیم ، بنا بر این نخستین مرجع حل اختلاف مردم در احکام و قوانین اسلامی خدا و پیامبر (صـلی الله عـلیـه و آله و سلم) است که بر او وحی میشود و اگر امامان معصوم بیان حکم مـیـکـنـنـد، آن نـیـز از خودشان نیست بلکه از کتاب الله و یا علم و دانشی است که از پیامبر (صـلی الله عـلیـه و آله و سلم) به آنها رسیده است و به این ترتیب علت عدم ذکر اولوا الامر در ردیف مراجع حل اختلاف در احکام روشن میگردد. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 489
گواهی احادیث
در مـنـابـع اسـلامی نیز احادیثی وارد شده که تفسیر اولوا الامر را به امامان اهلبیت تایید میکند از جمله :

مفسر مشهور اسلامی ابو حیان اندلسی مغربی (متوفی سال 756) در تفسیر بحر المحیط مینویسد که این آیه در حق علی (علیهالسلام) و ائمه اهلبیت (علیهمالسلام) نازل گردیده است .
1 - دانشمند اهل تسنن ابو بکر بن مؤ من الشیرازی در رساله اعتقاد (طبق نقل مناقب کاشی) از ابن عباس نقل میکند که آیه فوق درباره علی (علیه السلام) نازل شد، هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او را (در غزوه تبوک) در مدینه بجای خود گذارد، علی (علیه السلام) عرض کرد: ای پیامبر ! آیا مرا همانند زنان و کودکان در شهر قرار میدهی ؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:
((اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی حین قال اخلفنی فی قومی و اصلح فقال عزوجل و اولی الامر منکم :)) آیا دوست نداری نسبت به من همانند هارون (برادر موسی) نسبت به موسی (علیه السلام) بوده باشی ، آن زمانی که موسی به او گفت : در میان بنی اسرائیل جانشین من باش و اصلاح کن ، سپس خداوند عزوجل فرمود: و اولی الامر منکم .
شیخ سلیمان حنفی قندوزی که از دانشمندان معروف اهل تسنن است در کتاب ینابیع المودة از کتاب مناقب از ((سلیم بن قیس هلالی)) نقل می کند که روزی مردی به خدمت علی (علیه السلام) آمد و پرسید: کمترین چیزی که انسان در پرتو آن جزء مومنان خواهد شد چه چیز است ؟ و نیز کمترین چیزی که با آن جزء کافران و یا گمراهان میگردد کدام است ؟ تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 490
امام فرمود : اما کمترین چیزی که انسان به سبب آن در زمره گمراهان درمی آید این است که حجت و نماینده خدا و شاهد و گواه او را که اطاعت و ولایت او لازم است نشناسد،
آن مرد گفت : ((یا امیرالمؤ منین)) آنها را برای من معرفی کن ،
علی (علیهالسلام) فرمود : همانها که خداوند در ردیف خود و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار داده و فرموده ((یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم .))
آن مرد گفت فدایت شوم باز هم روشنتر بفرما
علی (علیه السلام) فرمود: همانهائی که رسول خدا در موارد مختلف و در خطبه روز آخر عمرش از آنها یاد کرده و فرمود : ((انی ترکت فیکم امرین لن تضلوا بعدی ان تمسکتم بهما کتاب الله و عترتی اهلبیتی ؛ من در میان شما دو چیز بیادگار گذاشتم که اگر دست به دامن آنها بزنید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد کتاب خدا و خاندانم)).
2 - و نیز همان دانشمند در کتاب ((ینابیع المودة)) می نویسد که

صاحب کتاب مناقب از تـفـسـیـر مـجـاهـد نـقـل کـرده کـه ایـن آیـه در بـاره عـلی (عـلیـه السـلام) نازل شده است .
3 - روایـات متعددی در منابع شیعه مانند کتاب کافی و تفسیر عیاشی و کتب صدوق و غیر آن نقل شده که همگی گواهی می دهند که منظور از ((اولواالامر)) ائمه معصومین می باشند و حتی در بعضی از آنها نام امامان یک یک صریحا ذکر شده است . النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 491
آیه 60
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَـرَ إِلی الَّذِیـنَ یَـزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَیْکَ وَ مَا أُنزِلَ مِن قَبْلِک یُرِیدُونَ أَن یَـتَـحَـاکَـمُـوا إِلی الطـغـُوتِ وَ قـَدْ أُمِرُوا أَن یَکْفُرُوا بِهِ وَ یُرِیدُ الشَیْطنُ أَن یُضِلَّهُمْ ضلَلا بَعِیداً(60)
ترجمه :
60 - آیـا نـدیـدی کـسانی را که گمان می کنند به آنچه (از کتب آسمانی) بر تو و بر پـیـشـیـنـیـان نـازل شـده ایـمـان آورده انـد ولی مـیـخـواهـنـد طـاغـوت و حـکـام باطل را به داوری بطلبند با اینکه به آنها دستور داده شده به طاغوت کافر شوند، و شیطان می خواهد آنها را شدیدا گمراه کند، و به بیراهه های دور دستی بیفکند.
شان نزول :
یکی از یهودیان مدینه با یکی از مسلمانان منافق اختلافی داشت ، بنا گذاشتند یک نفر را بـه عـنـوان داور در میان خود انتخاب کنند، مرد یهودی چون به عدالت و بی نظری پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) اطمینان داشت گفت : من به داوری پیامبر شما راضیم ولی مرد منافق یکی از بزرگان یهود بنام ((کعب بن اشرف)) را انتخاب کرد، زیرا می دانـسـت کـه مـی تـوانـد بـا هـدیه نظر او را به سوی خود جلب کند، و به این ترتیب با داوری پـیـامـبـر اسـلام (صـلی الله عـلیـه و آله و سـلم) مـخـالفـت کـرد، آیـه شـریـفـه نازل شد و چنین افرادی را شدیدا سرزنش کرد.
بـعـضـی از مـفـسـران شـاءن نـزولهـای دیـگـری نـیـز در ذیل این آیه نقل کرده اند که نشان می دهد بعضی از تازه مسلمانها، طبق عادت زمان جاهلیت ، در آغـاز اسـلام داوریـهـای خـود را نـزد دانـشـمندان یهود، و یا کاهنان می بردند، آیه فوق نازل شد و تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 492
شدیدا آنها را نهی کرد.
تفسیر :
حکومت طاغوت
آیه فوق در واقع مکمل آیه گذشته است ، زیرا آیه پیش ، مؤ منان را به

اطاعت فرمان خدا و پیامبر و اولواالامر و به داوری طلبیدن کتاب و سنت دعوت نمود و این آیه از اطاعت و پیروی و داوری طاغوت ، نهی می نماید.
آیه فوق مسلمانانی را که برای داوری به نزد حکام می رفتند ملامت می کند، و می گوید: ((ای پیامبر! آیا نمی بینی کسانی را که خود را مسلمان می پندارند و می گویند به تمام کتب آسمانی که بر تو و انبیاء پیشین نازل شده است ایمان آوردیم ، در عین حال داوریهای خود را به نزد طاغوت می برند، در حالی که به آنها دستور داده شده که هرگز فرمان طاغوت را نبرند))؟! (الم تر الی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلک یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به).
همانطور که سابقا هم اشاره کرده ایم ، ((طاغوت)) از ماده طغیان است و این کلمه با همه مشتقاتش به معنی سرکشی و شکستن حدود و قیود، و یا هر چیزی که وسیله طغیانگری و یا سرکشی است می باشد، بنابر این آنها که داوری به باطل می کنند ((طاغوت)) هستند، زیرا حدود و مرزهای الهی و حق و عدالت را شکسته اند، در حدیثی نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ((الطاغوت کل من یتحاکم الیه ممن یحکم بغیر الحق ؛ هر کس به غیر حق حکم کند و مردم او را به داوری بطلبند، طاغوت است .
سپس قرآن اضافه می کند: ((مراجعه به طاغوت یک دام شیطانی است

می خواهد انسانها را از راه راست به بیراهه های دوردستی بیفکند)) (و یرید الشیطان ان یضلهم ضلالا بعیدا).
ناگفته پیدا است که آیه فوق همچون سایر آیات قرآن یک حکم عمومی و جاودانی را برای همه مسلمانان در سراسر اعصار و قرون بیان می نماید، و به آنان اخطار می کند که مراجعه کردن به حکام باطل ، و داوری خواستن از طاغوت ، با ایمان به خدا و کتب آسمانی سازگار نیست ، به علاوه انسان را از مسیر حق به بیراهه هایی پرتاب می کند که فاصله آن از حق ، بسیار زیاد است ، مفاسد چنین داوریها در به هم ریختن سازمان اجتماعی بشر بر هیچکس پوشیده نیست ، و یکی از عوامل عقب گرد اجتماعات محسوب می شود.
النساء

آیه 61-63
آیه و ترجمه
وَ إِذَا قِیلَ لهُمْ تَعِالَوْا إلی مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَ إلی الرَّسول رَأَیْت الْمُنَفِقِینَ

يَصَدُّونَ عَنک صدُوداَ(61)
فَکَیْف إذَا أَصبَتْهُم مُّصِیبَةُ بِمَا قَدَّمَت أَیْدِیهِمْ ثُمَّ جَاءُوک یحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنَا إِلا إِحْساناً وَ تَوْفِیقاً(62)
أُولَئک الَّذِینَ یَعْلَمُ اللَّهُ مَا فی قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِض عَنهُمْ وَ عِظهُمْ وَ قُل لَّهُمْ فی أَنفُسِهِمْ قَوْلا بَلِیغاً(63)
ترجمه :
61 - و هنگامی که به آنها گفته می شود: ((به سوی آنچه خدا نازل کرده ، و به سوی پیامبر بیایید، منافقان را می بینی که از قبول دعوت تو اعراض می کنند.
62 - پس چگونه موقعی که بر اثر اعمالشان گرفتار مصیبتی می شوند به سراغ تو می آیند و سوگند یاد می کنند که منظور ما (از بردن داوری به نزد دیگران) جز نیکی کردن و توافق (میان طرفین نزاع) نبوده است ؟!
63 - آنها کسانی هستند که خدا، آنچه را در دل دارند می داند. از (مجازات) آنها صرف نظر کن ! و آنها را اندرز ده ! و با بیانی رسا، نتایج اعمالشان را به آنها گوشزد نما!
تفسیر :
نتیجه داوری طاغوت
به دنبال نهی شدید از مراجعه به طاغوت ، و داوران جور، که در آیه سابق آمد، در این سه آیه نتایج این گونه داوریها و دستاویزهایی که منافقان برای توجیه کار خود به آن متشبث می شدند، مورد بررسی قرار گرفته است .
در آیه نخست می فرماید: ((این گونه مسلمان نماها نه تنها برای داوری به

سراغ طاغوت می روند، بلکه هنگامی که به آنها تذکر داده می شود که به سوی حکم خدا بیایید و داوری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را بپذیرید، مقاومت به خرج داده و از قبول دعوت تو اعراض و امتناع می ورزند و با اصرار روی این کار می ایستند)) (و اذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله و الی الرسول راءیت المنافقین یصدون عنک صدودا)
در حقیقت قرآن می گوید: مراجعه آنها به طاغوت یک اشتباه زودگذر نبوده که با یادآوری اصلاح گردد، بلکه مقاومت و اصرار آنها در این کار نشان دهنده روح نفاق و ضعف ایمان آنها است ، و الا با دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بیدار می شدند و به اشتباه خود معترف می گشتند.
و در آیه بعد این حقیقت را بیان می کند که : ((همین افراد منافق هنگامی که در نتیجه اعمالشان گرفتار مصیبتی می شوند، و در بن بست قرار می گیرند، به حکم اجبار به سوی تو می آیند)) (فکیف اذا اصابتهم

مصیبة بما قدمت ایدیهم ثم جاؤ ک).
و در این موقع ((سوگند یاد می کنند که منظور و هدف ما از بردن داوری به نزد دیگران جـز نـیـکـی کـردن و ایـجـاد توافق در میان طرفین دعوی نبوده است)) (یحلفون بالله ان اردنا الا احسانا و توفیقا).
در ایـنـجـا باید به دو نکته توجه داشت : نخست اینکه ببینیم منظور از مصیبتی که دامنگیر آنـهـا مـی شـود چـیـسـت ؟ بـعـید نیست که منظور از آن نابسامانیها و بدبختیها و مصیبتهایی بـاشـد، کـه بر اثر داوری طاغوت دامنگیر آنها می شود، زیرا جای تردید نیست که اگر بر اثر داوری افراد ناصالح و ستمگر، منفعت آنی عائد یکی از طرفین دعوی شود، چیزی نمی گذرد که ادامه این داوریها باعث توسعه ظلم و فساد و هرج و مرج ، و از هم پاشیدن سازمان اجتماع می گردد، بنابر این چنین افرادی به زودی نتایج کار خود را خواهند دید و از کرده خود پشیمان می شوند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 496
بـعـضـی از مـفسران احتمال داده اند که منظور از ((مصیبت)) همان رسوایی منافقان در میان جـمـعـیـت و یـا مـصـایـبـی بـاشـد کـه بـه فرمان خدا، دامن آنها را می گیرد (همانند بلاها و شکستهای غیر منتظره).
نکته دیگر اینکه آیا منظور منافقان از کلمه احسان و نیکی کردن ، احسان به طرفین دعوی بـوده ، و یـا نـسـبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)؟ ممکن است منظورشان هر دو بـاشـد، آنها بهانه های مضحکی برای ارجاع داوری به بیگانگان درست کرده بودند، از جـمـله ایـنـکـه مـی گـفتند آوردن داوری به نزد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دون شـاءن او اسـت ! زیـرا غـالبـا طـرفـیـن دعـوی جـار و جـنـجـال بـه راه مـی اندازند و این با مقام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سازگار نیست !
بـه عـلاوه قـضـاوت و داوری هـمـیشه به زیان یک طرف تمام می شود و طبعا دشمن تراش اسـت ، گـویـا آنـها با چنین بهانه هایی می خواستند خود را تبرئه کنند که منظور ما خدمت به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و طرفین دعوی بوده است .
و یا اینکه اصولا نظر ما داوری نبوده ، بلکه نظر ما آشتی دادن و ایجاد توفیق و توافق در میان طرفین نزاع بوده است .
ولی خـداوند در آیه سوم نقاب از چهره آنها کنار می زند و این گونه تظاهرات دروغین را ابـطـال می کند، و می فرماید: ((اینها کسانی هستند که خداوند اسرار درون دلهای آنها را می داند)) (اولئک الذین یعلم الله ما فی قلوبهم).
ولی در عـین حال به پیامبر خود دستور می دهد که از مجازات آنها صرفنظر کن (فاعرض عـنـهـم) و پـیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

همواره با منافقان به خاطر اظهار اسلام کردن تا آنجا که ممکن بود مدارا می کرد، زیرا ماءمور به ظاهر بود و جز در موارد استثنائی آنها را مجازات نمی کرد، چه اینکه ظاهرا در صفوف مسلمانان بود و ممکن بود مجازات آنها به یک نوع تصفیه حساب شخصی تفسیر شود. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 497
سپس دستور می دهد: ((که آنها را موعظه کن و اندرز ده و با بیانی رسا که در دل و جان آنها نفوذ کند، و نتائج اعمالشان را به آنها گوشزد کن)) (و عظهم و قل لهم فی انفسهم قولا بلیغا). النساء تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 498
آیه 64
آیه و ترجمه
وَ مَا أَرْسلْنَا مِن رَّسولٍ إِلا لِیُطاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذ ظلَمُوا أَنفُسهُمْ جَاءُوک فَاستَغْفَرُوا اللَّهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَّحِیماً(64)
ترجمه :
64 - ما هیچ پیامبری را نفرستادیم ، مگر به این منظور که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود، و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمانهای خدا را زیر پا می گذاردند) به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند.
تفسیر :
قرآن در آیات گذشته مراجعه به داوران جور را شدیدا محکوم نمود، در این آیه به عنوان تاءکید این سخن می گوید: ((پیامبرانی را که ما می فرستادیم همه برای این بوده اند که به فرمان خدا از آنها اطاعت شود)). و هیچ گونه مخالفتی نسبت به آنها انجام نگردد (و ما ارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله).
زیرا آنها هم رسول و فرستاده خدا بوده اند و هم رئیس حکومت الهی ، بنابر این مردم موظف بوده اند هم از نظر بیان احکام خداوند و هم از نظر چگونگی اجرای آن از آنها پیروی کنند، و تنها به ادعای ایمان قناعت نکنند.
از این جمله به خوبی استفاده می شود که هدف از فرستادن پیامبران ، اطاعت و فرمانبرداری کردن همه مردم بوده است ، حال اگر بعضی از مردم از آزادی خود سوءاستفاده کردند و اطاعت ننمودند، تقصیر متوجه خود آنها است ، بنابر این آیه فوق عقیده جبریون را که می گویند بعضی از مردم از آغاز موظف به اطاعت ، و بعضی محکوم به عصیان و مخالفت هستند را نفی می کند.
ضمنا از تعبیر ((باذن الله)) استفاده می شود که پیامبران الهی هر چه دارند از تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 499

نـاحیه خدا است و به عبارت دیگر وجوب اطاعت آنها بالذات نیست ، بلکه آن هم به فرمان پروردگار و از ناحیه اوست .
سـپـس در دنـبـاله آیـه راه بـازگـشـت را بـه روی گناهکاران و آنها که به طاغوت مراجعه کـردنـد، و یا به نحوی از انحاء مرتکب گناهی شدند، گشوده و می فرماید: ((اگر آنها هنگامی که به خویش ستم کردند، به سوی تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می نمودند و پـیامبر هم برای آنها طلب آمرزش می نمود، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند)) (و لو انـهـم اذ ظـلـمـوا انـفـسـهـم جـاؤ ک فـاسـتـغـفـروا الله و اسـتـغـفـر لهـم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما).
قابل توجه اینکه قرآن به جای اینکه بگوید: نافرمانی خدا کردند و مراجعه به داوران جـور نـمـودنـد می گوید: ((اذ ظلموا انفسهم)) (هنگامی که به خویش ستم کردند)! اشاره به اینکه فایده اطاعت فرمان خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) متوجه خود شما می شود، و مخالفت با آن در واقع یک نوع ستم به خویشتن است ، زیرا زندگی مادی شما را به هم می ریزد و از نظر معنوی مایه عقب گرد شما است .
از ایـن آیـه ضمنا پاسخ کسانی که توسل جستن به پیامبر و یا امام را یک نوع شرک می پـندارند، روشن می شود، زیرا این آیه صریحا می گوید: آمدن به سراغ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و او را بر در درگاه خدا شفیع قرار دادن ، و وساطت و استغفار او برای گنهکاران مؤ ثر است ، و موجب پذیرش توبه ، و رحمت الهی است .
اگـر وسـاطـت و دعـا و اسـتـغفار و شفاعت خواستن از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شرک بود چگونه ممکن بود که قرآن چنین دستوری را به گنهکاران بدهد!
مـنـتـهـا افـراد خـطـاکـار بـاید نخست خود توبه کنند و از راه خطا برگردند، سپس برای قبول توبه خود از استغفار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز استفاده کنند.
بدیهی است پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمرزنده گناه نیست ، او تنها می تواند از خدا طلب آمرزش کند و این آیه پاسخ دندان شکنی است به آنها که این گونه وساطت را انکار تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 500 می کنند (دقت کنید).
جـالب تـوجـه ایـنـکـه قـرآن نـمـی گـویـد: تـو بـرای آنها استغفار کن بلکه می گوید: ((رسول)) برای آنها استغفار کند، این تعبیر گویا اشاره به آن است که پیامبر (صلی الله عـلیـه و آله و سـلم) از مـقـام و مـوقـعـیـتش استفاده کند و برای خطاکاران توبه کننده استغفار نماید.
این معنی (تاءثیر استغفار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای مؤ منان) در آیات دیگری از قرآن نیز آمده است مانند آیه 19 سوره محمد و

آیه 5 سوره منافقون و آیه 114 سوره توبه که درباره استغفار ابراهیم نسبت به پدرش (عمویش) اشاره می کند، و آیات دیگری که نهی از استغفار برای مشرکان می کند و مفهومش این است که استغفار برای مؤ منان بی مانع است ، و نیز از بعضی از آیات استفاده می شود که فرشتگان برای جمعی از مؤ منان خطاکار در پیشگاه خداوند استغفار می کنند (سوره غافر آیه 7 و سوره شوری آیه 5).
خلاصه اینکه آیات زیادی از قرآن مجید حکایت از این معنی می کند که پیامبران یا فرشتگان و یا مؤ منان پاکدل می توانند برای بعضی از خطاکاران استغفار کنند، و استغفار آنها در پیشگاه خدا اثر دارد، این خود یکی از معانی شفاعت کردن پیامبر و یا فرشتگان و یا مؤ منان پاکدل برای خطاکاران است ، ولی همانطور که گفتیم چنین شفاعتی نیازمند به وجود زمینه و شایستگی و آمادگی در خود خطاکاران است .
شگفت انگیز اینکه از پاره ای از کلمات بعضی از مفسران استفاده می شود که خواسته اند استغفار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در آیه فوق مربوط به تجاوز به حقوق شخصی خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بدانند و بگویند چون نسبت به خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ستم کرده بودند، لازم بود رضایت او را بدست آورند تا خداوند از خطای آنها بگذرد!
ولی روشن است که ارجاع داوری به غیر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ستمی به شخص پیغمبر نیست بلکه مخالفت با منصب خاص او و یا به عبارت دیگر مخالفت با فرمان تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 501
خداست و به فرض که ستمی بر شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد قرآن روی آن تکیه نکرده است بلکه تکیه قرآن روی این مطلب است که آنها برخلاف فرمان خدا رفتار کردند.
به علاوه اگر ما به کسی ستم کنیم رضایت او کافی است چه نیازی به استغفار او در پیشگاه خدا است ؟ و از همه گذشته به فرض که چنین تفسیری برای آیه فوق کنیم در مورد آن همه آیات دیگر که استغفار پیامبران و فرشتگان و مؤ منان را در حق خطاکاران مؤ ثر می داند چه خواهیم گفت ؟ آیا در مورد آنها نیز پای حقوق شخصی در میان بوده است ؟!. النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 502
آیه 65
آیه و ترجمه
فَلا وَ رَبِّک لا یُؤْمِنُونَ حَتی یُحَکِّمُوک فِیمَا شجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یجِدُوا فی أَنفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمَّا قَضیْت وَ یُسلِّمُوا تَسلِیماً(65)

ترجمه :
65 - به پروردگارت سوگند که آنها مؤ من نخواهند بود، مگر اینکه تو را در اختلافات خـود بـه داوری طـلبـنـد؛ و سـپـس در دل خـود از داوری تـو احـساس ناراحتی نکنند، و کاملا تسلیم باشند.
شان نزول :
((زبـیـر بـن عـوام)) کـه از مـهـاجـران بود با یکی از انصار (مسلمانان مدینه) بر سر آبـیـاری نـخـلسـتانهای خود که در کنار هم قرار داشتند، اختلافی پیدا کرده بودند، هر دو برای حل اختلاف خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدند، از آنجا که باغستان زبـیـر در قـسـمـت بـالای نـهـر و بـاغـستان انصاری در قسمت پائین نهر قرار داشت پیامبر (صـلی الله عـلیـه و آله و سـلم) بـه زبـیـر دسـتـور داد کـه اول او بـاغهایش را آبیاری کند و بعد مسلمان انصاری (و این مطابق همان سنتی بود که در بـاغـهـای مـجـاور هـم جـریـان داشـت) اما این مرد انصاری به ظاهر مسلمان از داوری عادلانه پـیـامـبـر (صـلی الله علیه و آله و سلم) ناراحت شد و گفت : آیا این قضاوت به خاطر آن بـود کـه زبـیـر، عـمـه زاده تو است ؟! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از این سخن بـسـیـار ناراحت شد به حدی که رنگ رخسار او دگرگون گردید، در این موقع آیه فوق نازل شد و به مسلمانان هشدار داد
در بـعـضـی از تـفاسیر اسلامی شاءن نزولهای دیگری ذکر شده که کم و بیش با شاءن نزول فوق شباهت دارد (تفسیر تبیان ، طبرسی و المنار).
تفسیر :
تسلیم در برابر حق
گـرچـه شـاءن نـزول خـاصـی در بـالا بـرای آیـه فـوق نقل شد ولی همانطور که بارها تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 503
گـفـتـه ایـم شـاءن نـزولهای خاص هیچ گاه با عمومیت مفهوم آیه منافات ندارد، و به همین دلیل این آیه می تواند مکمل بحث آیات قبل نیز بوده باشد.
در ایـن آیـه ((خـداوند سوگند یاد کرده که افراد، ایمان واقعی در صورتی خواهند داشت کـه پـیـامـبـر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در اختلافات خود به داوری بطلبند)) و به بیگانگان مراجعه ننمایند (فلا و ربک لا یؤ منون حتی یحکموک فیما شجر بینهم).
سـپـس مـی فرماید: نه فقط به داوری را به نزد تو آورند بلکه هنگامی که تو در میان آنـهـا حـکـمـی کردی ، خواه به سود آنها باشد یا به زیان آنها، علاوه بر اینکه اعتراض نکنند ((در دل خود نیز احساس ناراحتی ننمایند و کاملا تسلیم باشند)) (ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما).

گرچه ناراحتی درونی از قضاوتهایی که احیانا به زیان انسان است غالبا اختیاری نیست ، ولی با تربیتهای اخلاقی و پرورش روح تسلیم در برابر حق و عدالت و توجه به موقعیت واقعی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حالتی در انسان پیدا می شود که هیچگاه از داوری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و حتی دانشمندانی که جانشینان او هستند هرگز ناراحت نخواهد شد، و به هر حال مسلمانان واقعی موظفند روح تسلیم در برابر حق را در خود پرورش دهند.
در آیه فوق نشانه های ایمان واقعی و راسخ در سه مرحله بیان شده است :
1 - در تمامی موارد اختلاف خواه بزرگ باشد یا کوچک ، به قضاوت و داوری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که از حکم الهی سرچشمه می گیرد مراجعه کنند، نه به طاغوت و داوران باطل .
2 - هیچ گاه در برابر قضاوتها و فرمانهای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که همان فرمان خدا است حتی در دل خود احساس ناراحتی نکنند، و به داوریها و احکام او بدبین نباشند. تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 504
3 - در مقام عمل نیز آن را دقیقا اجرا کنند و به طور کامل تسلیم حق باشند.
روشن است قبول یک مکتب و فرمانهای آن در مواردی که به سود انسان تمام می شود دلیل بر ایمان به آن مکتب نیست بلکه آنجا که ظاهرا به زیان انسان است اما در واقع مطابق با حق و عدالت است اگر پذیرفته شود، نشانه ایمان است .
در حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) در کتاب کافی در تفسیر این آیه نقل شده چنین می خوانیم : ((اگر جمعیتی خدا را بپرستند، نماز را بپا دارند، زکات را بپردازند، روزه ماه رمضان و حج را بجا آورند، ولی نسبت به کارهایی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) انجام داده با سوء ظن بنگرند و یا بگویند: اگر او فلان کار را انجام نداده بود بهتر بود، آنها در حقیقت مؤ منان واقعی نیستند)) سپس آیه فوق را امام (علیه السلام) تلاوت فرمود، بعد فرمود: ((بر شما باد که در مقابل خدا و حق همیشه تسلیم باشید.))
از آیه فوق در ضمن دو مطلب مهم استفاده می شود:
1 - آیه یکی از دلایل معصوم بودن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است زیرا دستور به تسلیم مطلق از نظر گفتار و کردار در برابر همه فرمانهای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و حتی تسلیم قلبی در برابر او، نشانه روشنی بر این است که او در احکام و فرمانها و داوریهایش نه اشتباه می کند و نه عمدا چیزی برخلاف حق می گوید، معصوم از خطاست و هم معصوم از گناه .

2 - آیـه فوق هر گونه اجتهاد در مقام نص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اظهار عقیده را در مواردی که حکم صریح از طرف خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در باره آن رسیده باشد نفی میکند، بنا بر این اگر در تواریخ اسلامی می بینیم که گاهی بـعـضـی از افراد در برابر حکم خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اجتهاد و یا اظـهـار نـظـر مـی کـردنـد و مـثـلا مـی گـفتند پیامبر چنین گفته و ما چنین می گوییم ، باید قبول کنیم که عمل آنها بر خلاف صریح آیه فوق است . النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 505
آیه 66-68
آیه و ترجمه
وَ لَوْ أَنَّا کَتَبْنَا عَلَیهِمْ أَنِ اقْتُلُوا أَنفُسکُمْ أَوِ اخْرُجُوا مِن دِیَرِکُم مَّا فَعَلُوهُ إِلا قَلِیلٌ مِّنهُمْ وَ لَوْ أَنهُمْ فَعَلُوا مَا یُوعَظونَ بِهِ لَکانَ خَیراً لهَّمْ وَ أَشدَّ تَثْبِیتاً(66)
وَ إِذاً لاَتَیْنَهُم مِّن لَّدُنَّا أَجْراً عَظِیماً(67)
وَ لَهَدَیْنَهُمْ صرَطاً مُّستَقِیماً(68)
ترجمه :
66 - (ما تکلیف مشکلی بر دوش آنها ننهادیم) اگر (همانند بعضی از امم پیشین) به آنها دستور می دادیم یکدیگر را به قتل برسانند و یا: ((از وطن و خانه خود بیرون روید))، تـنـها عده کمی از آنها عمل می کردند! و اگر اندرزهایی را که به آنان داده می شد، انجام می دادند، به سود آنها بود و موجب تقویت ایمان آنها می گردید.
67 - و در این صورت ، پاداش بزرگی از ناحیه خود به آنها می دادیم .
68 - و آنها را به راه راست ، هدایت می کردیم .
تفسیر :
در ایـنجا برای تکمیل بحث گذشته درباره کسانی که از داوریهای عادلانه پیامبر (صلی الله عـلیـه و آله و سـلم) گاهی احساس ناراحتی می کردند اشاره به پاره ای از تکالیف طاقت فرسای امم پیشین کرده و می گوید:
مـا تـکـلیف شاق و مشکلی بر دوش اینها نگذاشتیم ، اگر همانند بعضی از امم پیشین (مانند یـهـود که پس از بت پرستی و گوساله پرستی به آنها دستور داده شد که یکدیگر را بـه کـفـاره ایـن گناه بزرگ به قتل برسانند و یا از وطن مورد علاقه خود بیرون روند) بـه ایـنـها نیز چنین دستور سنگین و سختی را می دادیم ، چگونه در برابر انجام آن طاقت می آوردند، اینها که درباره آبیاری کردن یک نخلستان و داوری تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 506
پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به آن ، تسلیم نیستند، چگونه می توانند از عهده آزمایشهای دیگر در آیند ((مسلما اگر چنان دستوری به آنها می دادیم که یکدیگر را بـکـشید یا از وطن خود خارج شوید، تنها عده

کمی از آنها آن را انجام می دادند)) (و لو انا کتبنا علیهم ان اقتلوا انفسکم او اخرجوا من دیارکم ما فعلوه الا قلیل منهم).
به گفته بعضی از مفسران ، مساءله ((تن در دادن به کشته شدن)) و ((خارج شدن از وطن)) از جهاتی شبیه به یکدیگرند، زیرا بدن ، وطن روح آدمی است ، همانطور که وطن همانند جسم انسان است ، هم ترک وطن جسم ، کار مشکلی است و هم چشمپوشی از وطنی که زادگاه و جایگاه انسان است .
سپس می فرماید: اگر آنها اندرزهای خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را بپذیرند هم به سودشان است ، و هم باعث تقویت ایمان آنها است ، (و لو انهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیرا لهم و اشد تثبیتا).
جالب توجه اینکه در این آیه ، از فرمانها و احکام الهی تعبیر به موعظه و اندرز شده است ، اشاره به اینکه احکام مزبور چیزی نیست که به سود فرمان دهنده (خداوند) بوده باشد، بلکه در حقیقت اندرزهایی است که به سود خود شما است ، و لذا بلافاصله می فرماید: اطاعت اینها هم به سود شما است و هم موجب تقویت ایمان شما می گردد.
به این نکته نیز باید توجه داشت که آخر آیه می گوید: ((هر قدر انسان در مسیر اطاعت فرمان خدا گام بردارد ثبات و استقامت او بیشتر می شود،)) در واقع اطاعت فرمان یک نوع ورزش روحی برای انسان است که ادامه و تکرار آن همانند ورزشهای جسمانی روز به روز قوت و قدرت و ثبات و استحکام بیشتری می آفریند، و تدریجا انسان به جایی می رسد که هیچ قدرتی نمی تواند بر نیروی ایمان او غلبه کند و او را بفریبد.
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 507
در آیه بعد سومین فایده تسلیم و اطاعت در برابر خدا را بیان کرده ، می گوید: ((در این هنگام (علاوه بر آنچه گفته شد) پاداش عظیمی نیز به آنها خواهیم داد)) (و اذا لاتیناهم من لدنا اجرا عظیما).
و در آخرین آیه از آیات فوق به چهارمین نتیجه اشاره کرده می فرماید: ((ما آنها را به راه راست هدایت می کنیم)) (و لهدیناهم صراطا مستقیما).
روشن است که منظور از این هدایت ، راهنمایی به اصل دین و آیین نیست بلکه الطاف تازه ای است که از طرف خداوند به صورت هدایت ثانوی و به عنوان پاداشی به این گونه افراد شایسته داده می شود، و مانند چیزی است که در آیه 17 سوره محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) به آن اشاره شده است : ((و الذین اهتدوا زادهم هدی ؛ کسانی که در راه هدایت گام بردارند، خداوند هدایت آنها را بیشتر می کند)).
در روایتی نقل شده ، که هنگامی که آیه ((و لو انا کتبنا علیهم ان اقتلوا انفسکم ...)) نازل گردید، یکی از مسلمانان با ایمان گفت :

به خدا سوگند اگر چنین دستورهای سنگینی از طرف خدا به ما داده می شد، حتما انجام می دادیم ، ولی شکر خدا را که از چنین دستوری معاف شده ایم ، این سخن به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید فرمود: ((ان من امتی لرجالا الایمان اثبت فی قلوبهم من الجبال الرواسی ؛ بعضی از پیروان من چنانند که ایمان در دلهای آنها پابرجاتر است از کوههای محکم)). النساء
تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 508
آیه 69-70
آیه و ترجمه
وَ مَن یُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسولَ فَأُولَئک مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیهِم مِّنَ النَّبِیِّینَ وَ الصدِّیقِینَ وَ الشهَدَاءِ وَ الصلِحِینَ وَ حَسنَ أُولَئک رَفِیقاً(69)
ذَلِک الْفَضلُ مِنَ اللَّهِ وَ کَفَی بِاللَّهِ عَلِیماً(70)
ترجمه :
69 - و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز،) همنشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنها تمام کرده ؛ از پیامبران و صدیقان و شهداء و صالحان ، و آنها رفیقهای خوبی هستند!
70 - این موهبتی از ناحیه خداست . و کافی است که او، (از حال بندگان و نیات و اعمال آنها) آگاه است .
شان نزول :
یکی از صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به نام ((ثوبان)) که نسبت به حضرت محبت و علاقه شدیدی داشت ، روزی با حال پریشان خدمتش رسید، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از سبب ناراحتی او سؤ ال نمود، در جواب عرض کرد: زمانی که از شما دور می شوم و شما را نمی بینم ناراحت می شوم ، امروز در این فکر فرو رفته بودم که فردای قیامت اگر من اهل بهشت باشم ، مسلما در مقام و جایگاه شما نخواهم بود، و بنابر این شما را هرگز نخواهم دید، و اگر اهل بهشت نباشم که تکلیفم روشن است ، و بنابر این در هر حال از درک حضور شما محروم خواهم شد، با این حال چرا افسرده نباشم ؟!
دو آیه فوق نازل شد و به اینگونه اشخاص بشارت داد که افراد مطیع پروردگار در بهشت نیز همنشین پیامبران و برگزیدگان خدا خواهند بود، سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: به خدا سوگند، ایمان مسلمانی کامل نمی شود مگر اینکه مرا از تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 509
خود و پدر و مادر و همه بستگان بیشتر دوست دارد، و در برابر گفتار من تسلیم باشد.

تفسیر :
دوستان بهشتی
در این آیه یکی دیگر از افتخارات کسانی که مطیع فرمان خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشند بیان شده ، و در حقیقت ، امتیازاتی را که در آیات قبل گذشت ، تکمیل می کند، و آن همنشینی با کسانی است که خداوند، نعمت خود را بر آنها تمام کرده است (و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم).
و همانطور که در سوره حمد، بیان شده است کسانی که مشمول این نعمتند، همواره در جاده مستقیم گام برمی دارند و کوچکترین انحراف و گمراهی ندارند.
سپس در توضیح این جمله و بیان کسانی که خداوند نعمت خویش را بر آنها اتمام کرده است اشاره به چهار طایفه می کند که در واقع ارکان چهارگانه این موضوع هستند:
1 - ((انبیا)) و فرستادگان مخصوص پروردگار که نخستین گام را برای هدایت و رهبری مردم و دعوت به صراط مستقیم برمی دارند (من النبیین).
2 - ((راستگویان))، کسانی که هم در سخن راست می گویند و هم با عمل و کردار صدق گفتار خود را اثبات می کنند و نشان می دهند که مدعی ایمان نیستند بلکه به راستی به فرمانهای الهی ایمان دارند (و الصدیقین).
از این تعبیر روشن می شود که بعد از مقام نبوت ، مقامی بالاتر از مقام صدق و راستی نیست ، نه تنها راستی در گفتار بلکه راستی در عمل و کردار که شامل امانت و اخلاص نیز می گردد، زیرا امانت همان صداقت در عمل است همانطور که ((راستگویی)) امانت در گفتار است ، و در مقابل آن ، هیچ صفت زشتی بعد از کفر بدتر از دروغ و نفاق و خیانت در سخن و عمل نیست (باید توجه داشت که صدیق صیغه تفسیر نمونه ، جلد 3، صفحه 510
مبالغه است و به معنی کسی است که سر تا پا راستی و درستی است).
در بعضی از روایات ((صدیق)) به علی (علیه السلام) و امامان اهل البیت (علیهم السلام) تفسیر شده است و همان طور که بارها گفته ایم این گونه تفسیرها بیان مصداق روشن و عالی آیات است و معنی انحصار را نمی رساند.
3 - ((شهدا)) و کشته شدگان در راه هدف و عقیده پاک الهی ، و یا افراد برجسته ای که روز قیامت شاهد و گواه اعمال انسانها هستند (و الشهداء).
4 - ((صالحان)) و افراد شایسته و برجسته ای که با انجام کارهای مثبت

و سازنده و مفید و پیروی از اوامر انبیاء به مقامات برجستهای نایل شده اند (و الصالحین).
و به همین جهت در روایات ما ((صالحین)) تفسیر به یاران برگزیده ائمه شده است ، و این نیز همانند آنچه در باره ((صدیقین)) گذشت از قبیل بیان فرد شاخص است .
نکته ای که در اینجا یادآوری آن لازم است این است که ذکر این مراحل چهارگانه ممکن است اشاره به این معنی باشد که برای ساختن یک جامعه انسانی سالم و شایسته نخست باید رهبران به حق و انبیاء وارد میدان شوند، و به دنبال آنها مبلغان صدیق که قول و عمل آنها با یکدیگر هماهنگ است و اهداف آنها را در همه جا پخش کنند، و به دنبال این دوران سازندگی فکری ، جمعی در برابر عناصر آلوده و آنهایی که موانع راه حقند وارد شوند و قربانی دهند و شهید گردند و محصول این کوششها و تلاشها به وجود آمدن ((صالحان)) و ((اجتماعی پاک و شایسته)) است ، و روشن است که صالحان نیز برای روشن نگاه داشتن مشعل حق نسبت به نسلهای آینده همین وظایف سه گانه را انجام خواهند داد، رهبری می کنند، تبلیغ می نمایند،

و قربانی می دهند.
ضمنا از آیات فوق این حقیقت به روشنی استفاده می شود که موضوع معاشران خوب ، و همنشینهای با ارزش به قدری اهمیت دارد که حتی در عالم آخرت برای تکمیل نعمتهای بهشتی این نعمت بزرگ به مطیعان ارزانی می گردد، و آنها علاوه بر همه افتخارات ، همنشینانی همچون پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان خواهند داشت .
شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که معاشرت مطیعان با این طوایف چهارگانه مفهومش این نیست که آنها در مقام و مرتبه از هر جهت برابر و مساویند بلکه در عین معاشرت با یکدیگر هر کدام سهم خاصی (طبق مقام خود) از مواهب و الطاف خداوند دارند، همانطور که فی المثل درختان و گلها و گیاهان یک باغ در عین اینکه گرد هم هستند و از نور آفتاب و باران بهره می برند، بهره های آنها همانند ارزش های آنها یکسان نیست .
سپس در آیه بعد برای بیان اهمیت این امتیاز بزرگ (همنشینی با برگزیدگان) می فرماید: ((این موهبتی است از ناحیه خدا، و او از حال بندگان و نیات و شایستگیهای آنها آگاه است)) (ذلک الفضل من الله و کفی بالله علیما).
البته ((ذلک)) که اسم اشاره بعید است در این گونه موارد برای اهمیت و علو مقام به کار می رود.

و ما هم از آیه فوق الهام گرفته و می گوییم سپاس پروردگار را که با آن همه عوائقی که در راه انجام کارهای مثبت وجود دارد، به فضل الهی جلد سوم تفسیر نمونه در اینجا به طرز شایسته ای پایان یافت ذلک الفضل من الله و کفی بالله علیما!
بارالها! نیات ما را پاک و اعمال ما را پرثمر و خالص برای ذات پاکت گردان . ((پایان جلد سوم تفسیر نمونه))
النساء
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 2
بسم الله الرحمن الرحیم
آیه 71
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا خُذُوا حِذْرَكمْ فَانفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انفِرُوا جَمِيعاً(71)
ترجمه : 71 - ای کسانی که ایمان آورده اید آمادگی خود را (در برابر دشمن) حفظ کنید و در دسته های متعدد یا به صورت دسته واحد (طبق شرایط موجود) به سوی دشمن حرکت نمائید.
تفسیر :
آماده باش دائمی
((حذر)) بر وزن ((خضر)) به معنی بیداری و آماده باش و مراقبت در برابر خطر است و گاهی به معنی وسیله ای که بکمک آن با خطر مبارزه می شود نیز آمده است .
((ثبات)) جمع ((ثبة)) بر وزن ((گنه)) به معنی دسته جات پراکنده است و در اصل از ماده ((ثبی)) به معنی جمع گرفته شده . در آیه فوق قرآن خطاب به عموم مسلمانان کرده و دو دستور مهم ، برای حفظ موجودیت اجتماعشان به آنها می دهد.
نخست می گوید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید با کمال دقت مراقب دشمن باشید مبادا غافلگیر شوید و از ناحیه آنها خطری به شما برسد.))
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 3
(یا ایها الذین آمنوا خذوا حذرکم)
سپس دستور می دهد که برای مقابله با دشمن از روشها و تاکتیکهای مختلف استفاده کنید و ((در دسته های متعدد یا به صورت اجتماع ، برای دفع دشمن حرکت کنید.))
(فانفروا ثبات او انفروا جمیعا).
آنجا که لازم است در دسته های مختلف و پراکنده حرکت کنید از این طریق وارد شوید و آنجا که ایجاب می کند همگی به صورت یک ارتش بهم پیوسته به میدان دشمن بشتابید، اجتماع را فراموش نکنید.
بعضی از مفسران ((حذر)) را در آیه فوق تنها به معنی اسلحه تفسیر کرده

اند، در حالیکه ((حذر)) معنی وسیعی دارد و مخصوص ((اسلحه)) نیست به علاوه در آیه 102 همین سوره دلیل روشنی است که حذر با اسلحه تفاوت دارد آنجا که می فرماید:...
ان تضعوا اسلحتکم و خذوا حذرکم .
((مانعی ندارد که به هنگام ضرورت ، در موقع نماز در میدان جنگ سلاح خود را به زمین بگذارید، ولی حذر یعنی مراقبت و آماده باش را از دست ندهید!))
این آیه دستور جامع و همه جانبه ای به تمام مسلمانان ، در همه قرون و اعصار، می دهد که برای حفظ امنیت خود و دفاع از مرزهای خویش ، دائما مراقب باشند، و یکنوع آماده باش مادی و معنوی به طور دائم بر اجتماع آنها حکومت کند.
جالب اینکه معنی ((حذر)) بقدری وسیع است که هر گونه وسیله مادی و معنوی را در بر می گیرد، از جمله اینکه مسلمانان باید در هر زمان از موقعیت دشمن ، و نوع سلاح ، و روشهای جنگی ، و میزان آمادگی ، و تعداد اسلحه و کارائی آنها با خبر باشند، زیرا تمام این موضوعات در پیش گیری از خطر تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 4
من و حاصل شدن مفهوم ((حذر)) مؤ ثر است .
و از طرف دیگر برای دفاع از خویشتن نیز هرگونه آمادگی از نظر روانی و معنوی ، و از نظر بسیج منابع فرهنگی ، اقتصادی و انسانی ، و همچنین استفاده از کاملترین نوع سلاح زمان و طرز بکار گرفتن آن را فراهم سازند.
مسلما اگر مسلمانان همین یک آیه را در زندگی خود پیاده کرده بودند در طول تاریخ پر ماجرای خویش هرگز گرفتار شکست و ناکامی نمی شدند.
و همانطور که آیه فوق اشاره می کند نباید در استفاده کردن از روشهای مختلف مبارزه جمود به خرج داد، بلکه باید با توجه به مقتضیات زمان و مکان ، و چگونگی موقعیت دشمن اقدام نمایند، آنجا که وضع دشمن طوری است که باید در دسته جات مختلف به سوی او بروند از این روش استفاده کنند و هر کدام برنامه مخصوص به خود در مقابله با او داشته باشند، و آنجا که ایجاب می کند همه با برنامه واحد، تهاجم را شروع کنند در یک صف به ایستند.
از اینجا روشن می شود اینکه بعضی از افراد اصرار دارند که مسلمانان در مبارزات اجتماعی خود همه روش واحدی را انتخاب کنند و هیچگونه تفاوتی در تاکتیکها نداشته باشند علاوه بر اینکه با منطق و تجربه ، سازگار نیست با روح تعلیمات اسلام نیز موافق نمی باشد.
و شاید آیه فوق اشاره ای به این معنی نیز در بر داشته باشد که مسئله مهم پیشبرد اهداف واقعی است ، خواه موقعیت ایجاب کند که همه از یک

روش استفاده کنند و یا از روشهای گوناگون .
ضمنا از کلمه ((جمیعا)) استفاده می شود که برای مقابله با دشمن همه مسلمانان بدون استثناء باید شرکت جویند و این حکم اختصاص به دسته معینی ندارد. النساء
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 5
آیه 72-73
آیه و ترجمه
وَ إِنَّ مِنكمْ لَمَن لَّيُبَطئنَّ فَإِنْ أَصبَتْكم مُّصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلىَّ إِذْ لَمْ أَكُن مَّعَهُمْ شهِيداً(72)
وَ لَئنْ أَصبَكُمْ فَضلٌ مِّنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَن لَّمْ تَكُن بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَلَيْتَنى كُنت مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً(73)
ترجمه : 72 - در میان شما افرادی (منافق) هستند که هم خودشان سستند و هم دیگران را سست می نمایند. اگر مصیبتی به شما برسد می گویند: خدا به ما نعمت داد که با مجاهدان نبودیم تا شاهد (آن مصیبت) باشیم !
73 - و اگر غنیمتی به شما برسد، درست مثل اینکه هرگز میان شما و آنها مودت و دوستی نبوده ، می گویند: ای کاش ما هم با آنها بودیم و به رستگاری و پیروزی بزرگی نائل میشدیم !
تفسیر :
به دنبال فرمان عمومی جهاد و آماده باش در برابر دشمن که در آیه سابق بیان شد در این آیه اشاره به حال جمعی از منافقان کرده می فرماید: ((این افراد دو چهره که در میان شما هستند با اصرار می کوشند از شرکت در صفوف مجاهدان راه خدا خودداری کنند.))
(و ان منکم (1) لمن لیبطئن)(2). تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 6
((ولی هنگامی که مجاهدان از میدان جنگ باز می گردند و یا اخبار میدان جنگ به آنها می رسد، در صورتی که شکست و یا شهادتی نصیب آنها شده باشد، اینها با خوشحالی می گویند چه نعمت بزرگی خداوند به ما داد که همراه آنها نبودیم تا شاهد چنان صحنه های دلخراشی بشویم)).
(فان اصابتکم مصیبة قال قد انعم الله علی اذلم اکن معهم شهیدا)
ولی اگر باخبر شوند که مومنان واقعی پیروز شده اند، و طبعا به غنائمی دست یافته اند، اینها همانند افراد بیگانه ای که گویا هیچ ارتباطی در میان آنها و مومنان برقرار نبوده از روی تاسف و حسرت می گویند: ای کاش ما هم با مجاهدان بودیم و سهم بزرگی عائد ما می شد!
(و لئن اصابکم فضل من الله لیقولن کان لم تکن بینکم و بینه مودة یالیتنی کنت معهم فافوز فوزاعظیما).
گرچه در آیه فوق سخنی از غنیمت به میان نیامده ولی روشن است کسی

که شهادت در راه خدا را یک نوع بلا می شمرد، و عدم درک شهادت را یک نعمت الهی می پندارد، پیروزی و فوز عظیم و رستگاری بزرگ از نظر او چیزی جز پیروزی مادی و غنائم جنگی نخواهد بود.
این افراد دو چهره که متاسفانه در هر اجتماعی بوده و هستند در برابر پیروزی و شکستهای مومنان واقعی فورا قیافه خود را عوض می کنند، هرگز در غمها با آنها شریک نیستند و در مشکلات و گرفتاریها همکاری نمی کنند، ولی انتظار دارند در پیروزیهای آنان سهم بزرگی داشته باشند و همانند مومنان و مجاهدان واقعی امتیازاتی پیدا کنند. النساء
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 7
آیه 74
آیه و ترجمه
فَلْيُقَتِلْ فی سبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشرُونَ الْحَيَوةَ الدُّنْيَا بِالاَخِرَةِ وَ مَن يُقَتِلْ فی سبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِب فَسوْف نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً(74)
ترجمه : 74 - آنها که زندگی دنیا را به آخرت فروختهاند باید در راه خدا پیکار کنند، و آن کس که در راه خدا پیکار کند و کشته شود یا پیروز گردد پاداش بزرگی به او خواهیم داد.
تفسیر :
آماده ساختن مؤ منان برای جهاد
به دنبال بحثی که در آیات قبل درباره خودداری منافقان از شرکت در صفوف مجاهدان بود، در این آیه و چند آیه دیگر که به دنبال آن می آید افراد با ایمان با منطق موثر و هیجان انگیزی دعوت به جهاد در راه خدا شده اند، و با توجه به اینکه این آیات در زمانی نازل شد که دشمنان گوناگونی از داخل و خارج ، اسلام را تهدید می کردند، اهمیت این آیات در پرورش روح جهاد در مسلمانان روشنتر میگردد.
در آغاز آیه میفرماید: ((آنهائی باید در راه خدا پیکار کنند که آماده اند زندگی پست جهان ماده را با زندگی ابدی و جاویدان سرای دیگر مبادله نمایند.))
(فلیقاتل فی سبیل الله الذین یشرون الحیاة الدنیا بالاخرة)
یعنی تنها کسانی می توانند جزء مجاهدان واقعی باشند که آماده چنین معاملهای گردند، و به راستی دریافته باشند که زندگی جهان ماده آن چنان که از کلمه دنیا (به معنی پست تر و پائین تر) بر می آید در برابر مرگ افتخارآمیز در مسیر زندگی جاویدان اهمیتی ندارد، ولی آنها که حیات مادی را اصیل و تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 8
گرانبها و بالاتر از اهداف مقدس الهی و انسانی می دانند هیچگاه مجاهدان خوبی نخواهند بود.
سپس در ذیل آیه می فرماید: ((سرنوشت چنین مجاهدانی کاملا روشن

است ، زیرا از دو حال خارج نیست یا شهید می شوند و یا دشمن را در هم می کوبند و بر او پیروز می گردند، در هر صورت پاداش بزرگی به آنها خواهیم داد)).
(و من یقاتل فی سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤ تیه اجرا عظیما)
مسلما چنین سربازانی شکست در قاموسشان وجود ندارد و در هر دو صورت خود را پیروز می بینند، چنین روحیه ای به تنهائی کافی است که وسائل پیروزی آنها را بر دشمن فراهم سازد، تاریخ نیز گواهی می دهد که یکی از عوامل پیروزی سریع مسلمانان بر دشمنانی که از نظر تعداد و تجهیزات و آمادگی رزمی ، به مراتب بر آنها برتری داشتند، همین روحیه شکست ناپذیری آنها بوده است .
حتی دانشمندان بیگانه ای که درباره اسلام و پیروزیهای سریع مسلمین ، در زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و بعد از آن ، بحث کرده اند، این منطق را یکی از عوامل مؤ ثر پیشرفت آنها دانسته اند.
یکی از مورخان معروف غرب در کتاب خود چنین می گوید: مسلمانان از برکت مذهب جدید و مواهبی که در آخرت به آنها وعده داده شده بود اصلا از مرگ نمی ترسیدند و دوام و اصالتی برای این زندگی (منهای جهان دیگر) قائل نبودند و لذا از آن در راه هدف و عقیده چشم می پوشیدند.
قابل توجه اینکه در آیه فوق همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن ، جهادی مقدس شمرده شده است که ((فی سبیل الله))، در راه خدا و نجات بندگان خدا تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 9
و زنده کردن اصول حق و عدالت و پاکی و تقوی باشد، نه جنگهائی که به خاطر توسعه طلبی ، تعصب ، توحش ، استعمار و استثمار صورت گیرد.
النساء
آیه 75
آیه و ترجمه
وَ مَا لَکمْ لا تُقَتِلُونَ فی سبِیلِ اللَّهِ وَ الْمُستَضعَفِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدَنِ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْیَةِ الظالِمِ أَهْلُهَا وَ اجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنک وَلِیًّا وَ اجْعَل لَّنَا مِن لَّدُنک نَصِیراً(75)
ترجمه : 75 - چرا در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده اند پیکار نمی کنید؟، همان افراد (ستمدیده ای) که می گویند خدایا ما را از این شهر (مکه) که اهلش ستمگرند بیرون ببر و برای ما از طرف خود سرپرست قرار بده . و از برای ما از طرف خود یار و یاوری تعیین فرما.
تفسیر :
استمداد از عواطف انسانی
در آیه گذشته از مومنان دعوت به جهاد شده ، ولی روی ایمان به خدا و

رستاخیز. و استدلال سود و زیان تکیه شده است ، اما این آیه دعوت به سوی جهاد بر اساس تحریک عواطف انسانی می کند و می گوید: ((چرا شما در راه خدا و در راه مردان و زنان و کودکان مظلوم و بی دفاعی که در چنگال ستمگران گرفتار شده اند مبارزه نمی کنید آیا عواطف انسانی شما اجازه می دهد که خاموش باشید و این صحنه های رقت بار را تماشا کنید.))
(و ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین (1) من الرجال والنساء

و الولدان) :
سپس برای شعله ور ساختن عواطف انسانی مومنان می گوید: ((این مستضعفان همانها هستند که در محیطهائی خفقان بار گرفتار شده و امید آنها از همه جا بریده است ، لذا دست به دعا برداشته و از خدای خود می خواهند که از آن محیط ظلم و ستم بیرون روند.))
(الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القریة الظالم اهلها).
و نیز از خدای خود تقاضا می کنند که ولی و سرپرستی برای حمایت آنها بفرستد.
(و اجعل لنا من لدنک ولیا).
و یار و یاوری برای نجات آنها برانگیزد.
(و اجعل لنا من لدنک نصیرا).
در حقیقت آیه فوق اشاره به این است که خداوند دعای آنها را مستجاب کرده و این رسالت بزرگ انسانی را بر عهده شما گذاشته ، شما ((ولی)) و ((نصیری)) هستید که از طرف خداوند برای حمایت و نجات آنها تعیین شده اید بنابراین نباید این فرصت بزرگ و موقعیت عالی را به آسانی از دست دهید.
ضمنا از این آیه چند نکته دیگر استفاده می شود:
1 - جهاد اسلامی همانطور که قبلا هم اشاره شد برای بدست آوردن مال و مقام و یا منابع طبیعی و مواد خام کشورهای دیگر نیست ، برای تحصیل بازار مصرف ، و یا تحمیل عقیده و سیاست نمی باشد، بلکه تنها برای نشر اصول فضیلت و ایمان و دفاع از ستم دیدگان و زنان و مردان بال و پرشکسته و کودکان محروم و ستم دیده است و به این ترتیب جهاد دو هدف جامع دارد که در آیه فوق به آن اشاره شده یکی ((هدف الهی)) و دیگری ((هدف انسانی)) و این دو در حقیقت از یکدیگر جدا نیستند و به یک واقعیت باز می گردند.
2 - از نظر اسلام محیطی قابل زیست است که بتوان در آن آزادانه به

عقیده صحیح خود عمل نمود، اما محیطی که خفقان آن را فرا گرفته و

حتی انسان آزاد نیست بگوید مسلمانم ، قابل زیست نمی باشد، و افراد با ایمان آرزو می کنند که از چنین محیطی خارج شوند، زیرا چنین محیطی مرکز فعالیت ستمگران است .
قابل توجه اینکه ((مکه)) هم شهر بسیار مقدس و هم وطن اصلی مهاجران بود در عین حال وضع خفقان بار آن سبب شد که از خدای خود بخواهند از آنجا بیرون روند.
3 - در ذیل آیه فوق چنین می خوانیم مسلمانانی که در چنگال دشمن گرفتار بوده اند برای نجات خویش نخست تقاضای ولی از جانب خداوند کرده اند و سپس نصیر برای نجات از چنگال ظالمان قبل از هر چیز وجود ((رهبر)) و سرپرست لایق و دلسوز لازم است و سپس یار و یاور و نفرات کافی ، بنابراین وجود یار و یاور هر چند فراوان باشد بدون استفاده از یک رهبری صحیح بی نتیجه است .
4 - افراد با ایمان همه چیز را از خدا می خواهند و دست نیاز به سوی غیر او دراز نمی کنند و حتی اگر تقاضای ولی و یاور می نمایند از او می خواهند. النساء
آیه 76
آیه و ترجمه
الَّذِینَ ءَامَنُوا یُقَتِلُونَ فی سبِیلِ اللَّهِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا یُقَتِلُونَ فی سبِیلِ الطغُوتِ فَقَتِلُوا أَوْلِیَاءَ الشیْطنِ إِنَّ کَیْدَ الشیْطنِ کانَ ضعِیفاً(76)
ترجمه : 76 - آنها که ایمان دارند در راه خدا پیکار می کنند و آنها که کافرند در راه طاغوت (و افراد طغیانگر) پس شما با یاران شیطان پیکار کنید (و از آنها نهراسید) زیرا نقشه شیطان (همانند قدرتش) ضعیف است .
تفسیر :
سپس در این آیه برای تشجیع مجاهدان و ترغیب آنها به مبارزه با دشمن

و مشخص ساختن صفوف و اهداف مجاهدان ، چنین می فرماید: ((افراد با ایمان در راه خدا و آنچه به سود بندگان خدا است پیکار می کنند، ولی افراد بی ایمان در راه طاغوت یعنی قدرتهای ویرانگر.
(الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله و الذین کفروا یقاتلون فی سبیل الطاغوت).
یعنی در هر حال زندگی خالی از مبارزه نیست منتها جمعی در مسیر حق و جمعی در مسیر باطل و شیطان پیکار دارند. و به دنبال آن می گوید : ((با یاران شیطان پیکار کنید و از آنها وحشت نداشته باشید.))
(فقاتلوا اولیاء الشیطان).
طاغوت و قدرتهای طغیانگر و ظالم هر چند به ظاهر بزرگ و قوی جلوه

کنند، اما از درون ، زبون و ناتوانند، از ظاهر مجهز و آراسته آنها نهراسید، زیرا درون آنها خالی است و نقشه های آنها همانند قدرتهایشان سست و ضعیف است ، چون متکی به نیروی لایزال الهی نیست . بلکه متکی به نیروهای شیطانی می باشد.
(ان کید الشیطان کان ضعیفا)
دلیل این ضعف و ناتوانی روشن است ، زیرا از یک سو افراد با ایمان در مسیر اهداف و حقایقی گام بر می دارند که با قانون آفرینش هماهنگ و هم صدا است و رنگ ابدی و جاودانی دارد آنها در راه آزاد ساختن انسانها و از بین بردن مظاهر ظلم و ستم پیکار می کنند، در حالی که طرفداران طاغوت در مسیر استعمار و استثمار بشر و شهوات زودگذری که اثر آن ویرانی اجتماع و بر خلاف قانون آفرینش است تلاش و کوشش می نمایند و از سوی دیگر افراد با ایمان به اتکای نیروهای معنوی آرامشی دارند که پیروزی آنها را تضمین می کند و به آنها قوت می بخشد در حالی که افراد بی ایمان تکیه گاه محکمی ندارند. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 13
قابل توجه اینکه در این آیه ارتباط کامل طاغوت با شیطان بیان شده که چگونه طاغوت از نیروهای مختلف اهریمنی مدد می گیرد، تا آنجا که می گوید یاران طاغوت همان یاران شیطانند، در آیه 27 سوره اعراف نیز همین مضمون آمده است .
(انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لایؤ منون) :
((ما شیاطین را سرپرست افراد بی ایمان قرار دادیم .)) النساء
آیه 77
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَرَ إِلی الَّذِینَ قِیلَ لهُمْ کُفُّوا أَیْدِیَکُمْ وَ أَقِیمُوا الصلَوةَ وَ ءَاتُوا الزَّکَوةَ فَلَمَّا کُتِب عَلَیهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِیقٌ مِّنهُمْ یخْشوْنَ النَّاس کَخَشیَةِ اللَّهِ أَوْ أَشدَّ خَشیَةً وَ قَالُوا رَبَّنَا لِمَ کَتَبْت عَلَیْنَا الْقِتَالَ لَوْ لا أَخَّرْتَنَا إِلی أَجَلٍ قَرِیبٍ قُلْ مَتَعُ الدُّنْیَا قَلِیلٌ وَ الاَخِرَةُ خَیرٌ لِّمَنِ اتَّقَی وَ لا تُظلَمُونَ فَتِیلاً(77)
ترجمه : 77 - آیا ندیدی کسانی را که (در مکه) به آنها گفته شد (فعلا) دست از جهاد بدارید و نماز را برپا کنید و زکات بپردازید، (اما آنها از این دستور ناراحت بودند) ولی هنگامی که (در مدینه) فرمان جهاد به آنها داده شد جمعی از آنان از مردم می ترسیدند همانگونه که از خدا می ترسند، بلکه بیشتر و گفتند پروردگارا چرا جهاد را بر ما مقرر داشتی ؟ چرا این فرمان را کمی تاخیر نینداختی ؟ به آنها بگو سرمایه زندگی دنیا ناچیز است و سرای آخرت برای کسی که پرهیزکار باشد بهتر است و کوچکترین ستمی به شما نخواهد شد.
شان نزول :
جمعی از مفسران مانند مفسر بزرگ شیخ طوسی نویسنده ((تبیان)) و

نویسندگان تفسیر ((قرطبی)) و ((المنار)) از ابن عباس چنین نقل کرده اند که تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 14
جمعی از مسلمانان هنگامی که در مکه بودند، و تحت فشار و آزار شدید مشرکان قرار داشتند، خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیدند و گفتند: ما قبل از اسلام عزیز و محترم بودیم ، اما پس از اسلام وضع ما دگرگون شد، آن عزت و احترام را از دست دادیم ، و همواره مورد آزار دشمنان قرار داریم ، اگر اجازه دهید با دشمن می جنگیم تا عزت خود را بازیابیم آن روز پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: من فعلا مامور به مبارزه نیستم - ولی هنگامی که مسلمانان به مدینه آمدند و زمینه آماده برای مبارزه مسلحانه شد و دستور جهاد نازل گردید بعضی از آن افراد داغ و آتشین از شرکت در میدان جهاد مسامحه می کردند، و از آن جوش و حرارت خبری نبود، آیه فوق نازل شد و به عنوان تشجیع مسلمانان و ملامت از افراد مسامحه کار حقایقی را بیان نمود.
تفسیر :
آنها که مرد سخنند
قرآن در اینجا می گوید: ((راستی شگفت انگیز است حال جمعیتی که در یک موقعیت نامناسب با حرارت و شور عجیبی تقاضا می کردند که به آنها اجازه جهاد داده شود، و به آنها دستور داده شد که فعلا خودداری کنید و به خودسازی و انجام نماز و تقویت نفرات خود و ادای زکات بپردازید، اما هنگامی که زمینه از هر جهت آماده شد و دستور جهاد نازل گردید، ترس و وحشت یکباره وجود آنها را فرا گرفت ، و زبان به اعتراض در برابر این دستور گشودند))
(الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم و اقیموا الصلوة و آتواالزکوة فلما کتب علیهم القتال اذا فریق منهم یخشون الناس کخشیة الله او اشد خشیة).
آنها در اعتراض خود ((صریحا می گفتند، خدایا به این زودی دستور تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 15
جهاد را نازل کردی ! چه خوب بود این دستور مدتی به تاخیر می افتاد! و یا اینکه این رسالت به عهده نسلهای آینده واگذار می شد!.
(و قالوا ربنالم کتبت علینا القتال لولا اخرتنا الی اجل قریب).
قرآن به این گونه افراد دو جواب می دهد: نخست جوابی است که لابلای عبارت : یخشون الناس کخشیة الله او اشد خشیة . گذشت یعنی آنها به جای اینکه از خدای قادر قاهر بترسند از بشر ضعیف و ناتوان وحشت دارند، بلکه وحشتشان از چنین بشری بیش از خدا است !
دیگر اینکه به چنین افراد باید گفته شود به فرض اینکه با ترک جهاد چند روزی آرام زندگی کنید، بالاخره ((این زندگی فانی و بی ارزش است ، ولی

جهان ابدی برای پرهیزکاران باارزشتر است ، به خصوص اینکه پاداش خود را بطور کامل خواهند یافت و کمترین ستمی به آنها نمی شود.))
(قل متاع الدنیا قلیل و الاخرة خیر لمن اتقی و لا تظلمون فتیلا)
در تفسیر این آیه باید به چند نکته توجه داشت :
1 - نخستین سؤ الی که پیش می آید این است که چرا از میان تمام دستورهای اسلامی تنها مسئله نماز و زکات ذکر شده است ، در حالی که دستورهای اسلام منحصر به اینها نیست .
پاسخ سؤ ال این است که ((نماز)) رمز پیوند با خدا و زکات ((رمز)) پیوند با خلق خدا است ، بنابراین منظور این است که به مسلمانان دستور داده شد با برقراری پیوند محکم با خداوند و پیوند محکم با بندگان خدا، جسم و
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 16
جان خود و اجتماع خویش را آماده برای جهاد کنند، و به اصطلاح خودسازی نمایند، و مسلما هر گونه جهادی بدون آمادگیهای روحی و جسمی افراد و بدون پیوندهای محکم اجتماعی محکوم به شکست خواهد بود، مسلمان در پرتو نماز و نیایش با خدا ایمان خود را محکم و روحیه خویش را پرورش می دهد و آماده هرگونه فداکاری و از خودگذشتگی می شود، و بوسیله زکات شکافهای اجتماعی پر می گردد، و از نظر تهیه نفرات آزموده و ابزار جنگی که زکات یک پشتوانه اقتصادی برای تهیه آنها می باشد بهبود می یابد، و به هنگام صدور فرمان جهاد آمادگی کافی برای مبارزه با دشمن خواهند داشت .
2 - می دانیم که قانون زکات در مدینه نازل شد و در مکه زکات بر مسلمانان واجب نشده بود، با این حال چگونه می تواند آیه فوق اشاره به وضع مسلمانان در مکه بوده باشد؟

مرحوم شیخ طوسی در تفسیر تبیان در پاسخ این سوال می گوید که منظور از زکات در آیه فوق (زکاة مستحب) بوده که در مکه وجود داشته است ، یعنی قرآن ، مسلمانان را (حتی در مکه) تشویق به کمکهای مالی به مستمندان و سر و سامان دادن بوضع تازه مسلمانها می نمود.
3 - آیه فوق ضمنا اشاره به حقیقت مهمی می کند و آن اینکه مسلمانان در مکه برنامه ای داشتند، و در مدینه برنامه ای دیگر، دوران سیزده ساله مکه دوران سازندگی انسانی مسلمانان بود و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کوشید با تعلیمات پی در پی و شبانه روزی خود از همان عناصر بت پرست و خرافی عصر جاهلیت ، آنچنان انسانهائی بسازد که در برابر بزرگترین حوادث زندگی ، از هیچگونه مقاومت و فداکاری مضایقه نکنند، اگر دوران مکه وجود نداشت هیچگاه آن پیروزیهای چشمگیر و پیاپی در مدینه نصیب مسلمانان نمی شد.
دوران مکه دوران دانشگاه و ورزیدگی و آمادگی مسلمانان بود و به همین دلیل حدود نود سوره از یکصد و چهارده سوره قرآن در مکه نازل شد که
بیشتر تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 17
جنبه عقیده ای و مکتبی داشت ، ولی دوران مدینه دوران تشکیل حکومت و پایه ریزی یک اجتماع سالم بود، و به همین دلیل نه جهاد در مکه واجب بود و نه زکات ، زیرا جهاد از وظائف حکومت اسلامی است همانطور که تشکیل بیت المال نیز از شئون حکومت می باشد. النساء
آیه 78-79
آیه و ترجمه
أَیْنَمَا تَکُونُوا یُدْرِککُّمُ الْمَوْت وَ لَوْ کُنتُمْ فی بُرُوجٍ مُّشیَّدَةٍ وَ إِن تُصِبْهُمْ حَسنَةٌ یَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِندِ اللَّهِ وَ إِن تُصِبْهُمْ سیِّئَةٌ یَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِندِک قُلْ کلٌّ مِّنْ عِندِ اللَّهِ فَمَا لِ هَؤُلاءِ الْقَوْمِ لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ حَدِیثاً(78)
مَا أَصابَک مِنْ حَسنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ مَا أَصابَک مِن سیِّئَةٍ فَمِن نَّفْسِک وَ أَرْسلْنَک لِلنَّاسِ رَسولاً وَ کَفَی بِاللَّهِ شهِیداً(79)
ترجمه : 78 - هر کجا باشید مرگ شما را می گیرد اگر چه در برجهای محکم باشید، و اگر به آنها (منافقان) حسنة (و پیروزی) برسد می گویند از ناحیه خدا است و اگر سیئة (و شکستی) برسد می گویند از ناحیه تو است بگو همه اینها از ناحیه خدا است پس چرا این جمعیت حاضر نیستند حقایق را درک کنند.
79 - آنچه از نیکیها به تو می رسد از ناحیه خدا است و آنچه از بدی به تو میرسد از ناحیه خود تو است و ما تو را بعنوان رسول برای مردم فرستادیم و گواهی خدا در این باره کافی است .
تفسیر :

با توجه به آیات قبل و آیات بعد چنین استفاده می شود که این دو آیه نیز مربوط به جمعیتی از منافقان است که در صفوف مسلمانان جای گرفته بودند، همانطور که در آیات قبل خواندیم ، آنها از شرکت در میدان جهاد وحشت داشتند و هنگامی که دستور جهاد صادر گردید ناراحت شدند، تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 18
به آنها در برابر این طرز تفکر دو پاسخ می گوید:
پاسخ اول همان بود که در آخر آیه قبل گذشت .
قل متاع الدنیا قلیل و الاخرة خیر لمن اتقی :
((بگو زندگی دنیا زودگذر است و پاداشهای جهان دیگر برای پرهیزکاران بهتر)).
پاسخ دوم همان است که در آیه مورد بحث می خوانیم و آن اینکه فرار از مرگ چه سودی می تواند برای شما داشته باشد، ((در حالی که در هر کجا باشید مرگ به دنبال شما می شتابد و بالاخره روزی شما را در کام خود فرو خواهد برد حتی اگر در برجهای محکم باشید)) پس چه بهتر که این مرگ حتمی و اجتناب ناپذیر در یک مسیر سازنده و صحیح همچون جهاد صورت گیرد، نه بیهوده و بی اثر.
(اینما تکونوا یدرککم الموت ولوکنتم فی بروج مشیدة)
جالب توجه اینکه در آیات متعددی از قرآن مجید همانند آیه 99 سوره حجر و آیه 48 مدثر از مرگ تعبیر به ((یقین)) شده است ، اشاره به اینکه هر قوم و جمعیتی ، هر عقیده ای داشته باشند و هر چیز را بتوانند انکار کنند، این واقعیت را نمی توانند منکر شوند که زندگی بالاخره پایانی دارد، و از آنجا که افراد انسان به خاطر عشق به حیات ، و یا به گمان اینکه مرگ را با فنا و نابودی مطلق مساوی می دانند همواره از نام آن و مظاهر آن گریزانند این آیات هشداری به آنها می دهد و در آیه مورد بحث با تعبیر ((یدرککم)) به آنها گوشزد می کند که فرار کردن از این واقعیت قطعی عالم هستی بیهوده است ، زیرا معنی ماده ((یدرککم)) این است که کسی از چیزی فرار کند و آن به دنبالش بدود.
در آیه 8 سوره جمعه نیز این حقیقت به صورت آشکارتری بیان شده :
قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم : تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 19
((بگو مرگی که از آن فرار می کنید بالاخره به شما میرسد.))
آیا با توجه به این واقعیت عاقلانه است که انسان خود را از صحنه جهاد و نیل به افتخار شهادت کنار بکشد و در خانه در میان بستر بمیرد! به فرض که با عدم شرکت در جهاد چند روز بیشتری عمر کند و مکررات را تکرار نماید و از پاداشهای مجاهدان راه خدا بی بهره شود، به عقل و منطق نزدیک است ؟! اصولا مرگ یک واقعیت بزرگ است و باید برای استقبال از

مرگ توام با افتخار آماده شد.
نکته دیگری که باید به آن توجه داشت این است که آیه فوق می گوید: هیچ چیز حتی برجهای محکم (بروج مشیدة) نمی تواند جلو مرگ را بگیرد، سر آن نیز روشن است ، زیرا مرگ بر خلاف آنچه تصور می کنند از بیرون وجود انسان نفوذ نمی کند بلکه معمولا از درون انسان سرچشمه می گیرد، چون استعدادهای دستگاههای مختلف بدن خواه و ناخواه محدود است ، و روزی به پایان می رسد، البته مرگهای غیر طبیعی از بیرون به سراغ انسان می آیند، ولی مرگ طبیعی از درون ، و لذا برجهای محکم و قلعه های استوار نیز نمی تواند اثری روی آن داشته باشد.
درست است که قلعه های محکم گاهی جلو مرگهای غیر طبیعی را می گیرند ولی بالاخره چه سود! مرگ را به طور کلی نمی توانند از بین ببرند، چند روز دیگر مرگ طبیعی به سراغ آدمی خواهد آمد. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 20
سرچشمه پیروزیها و شکستها :
قرآن در ذیل همین آیه بیکی دیگر از سخنان بی اساس و پندارهای باطل منافقان اشاره کرده می گوید: ((آنها هر گاه به پیروزی برسند و نیکیها و حسناتی به دست آورند می گویند از طرف خدا است)) یعنی ما شایسته آن بوده ایم که خدا چنین مواهبی را به ما داده .
(و ان تصبهم حسنة یقولوا هذه من عندالله)
ولی هنگامی که شکستی دامنگیر آنها شود و یا در میدان جنگ آسیبی ببینند می گویند: ((اینها بر اثر سوء تدبیر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و عدم کفایت نقشه های نظامی او بوده است)) و مثلا شکست جنگ احد را معلول همین موضوع می پنداشتند.
(و ان تصبهم سیئة یقولوا هذه من عندک)
بعضی از مفسران احتمال داده اند که آیه فوق درباره یهود است ، و منظور از ((حسنة)) و ((سیئة)) همه حوادث خوب و حوادث بد است ، زیرا یهود به هنگام ظهور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) حوادث خوب زندگانی خود را به خدا نسبت می دادند و حوادث بد را از قدم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می پنداشتند، ولی ارتباط آیه با آیات قبل و بعد که درباره منافقان است نشان می دهد که این آیه بیشتر مربوط به آنها است .
در هر حال قرآن به آنها پاسخ می گوید که از نظر یک موحد و خداپرست تیزبین همه این حوادث و پیروزیها و شکستها از ناحیه خدا است که بر طبق لیاقتها و ارزشهای وجودی مردم به آنها داده می شود (قل کل من عند الله).
و در پایان آیه به عنوان اعتراض به عدم تفکر و تعمق آنها در موضوعات

مختلف زندگی می گوید: ((پس چرا اینها حاضر نیستند حقایق را درک کنند.))
(فمال هولاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثا).
سپس در آیه بعد چنین می فرماید: ((تمام نیکیها و پیروزی ها و حسناتی

که به تو می رسد از ناحیه خدا است و اگر آنچه از بدیها و ناراحتیها و شکستها دامنگیر تو میشود از ناحیه خود تو است))!
(ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک).
و در پایان آیه به آنها که شکستها و ناکامیهای خود را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نسبت می دادند و به اصطلاح اثر قدم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می دانستند پاسخ می گوید که ما تو را فرستاده خود به سوی مردم قرار دادیم و خداوند گواه بر این مطلب است و گواهی او کافی است آیا ممکن است فرستاده خدا سبب شکست و ناکامی و بدی برای مردم باشد.
(و ارسلناک للناس رسولا و کفی بالله شهیدا).
پاسخ به یک سوال مهم
مطالعه این دو آیه که در قرآن پشت سر هم قرار گرفته است سوالی را در ذهن ترسیم می کند که چرا در آیه اول ، همه نیکیها و بدیها (حسنات و سیئات) به خدا نسبت داده شده ، در حالی که آیه دوم فقط نیکیها را به خدا نسبت می دهد و بدیها و سیئات را به مردم ؟!
قطعا در اینجا نکته ای نهفته است و گرنه چگونه ممکن است دو آیه پشت سر همدیگر اختلاف به این روشنی داشته باشد؟
با مطالعه و دقت در مضمون دو آیه به چند نکته برخورد می کنیم که هر کدام می تواند پاسخ جداگانه ای به این سوال بوده باشد:
1 - اگر سیئات و بدیها را تجزیه و تحلیل کنیم دارای دو جنبه هستند یکی جنبه مثبت ، دیگری جنبه منفی ، و همین جنبه منفی آن است که قیافه سیئه به آن می دهد و به شکل زیان نسبی در می آورد.
برای مثال :
انسانی که بوسیله سلاح گرم یا سرد بی گناهی را به قتل می رساند

مرتکب سیئه ای شده است ، اکنون عوامل وجود این کار بد را بررسی می کنیم در میان این عوامل قدرت انسان ، فکر انسان ، قدرت یک اسلحه سرد یا گرم ، نشانه گیری صحیح ، استفاده از فرصت مناسب ، تاثیر و قدرت گلوله دیده می شود که تمام اینها جنبه های مثبت قضیه است ، زیرا همه آنها می توانند مفید و سودمند واقع شوند و اگر در مورد خود به کار گرفته شوند مشکلات بزرگی را حل می کنند، تنها جنبه منفی قضیه آن

است که تمام این قدرتها و نیروها در غیر مورد خود بکار گرفته شده است مثلا به جای اینکه به وسیله آنها دفع خطر حیوان درنده و یا یک قاتل جانی و خطرناک شده باشد در مورد انسان بیگناهی به کار رفته است ، همین جنبه منفی اخیر است که آن را به صورت سیئة در می آورد، و الا نه قدرت نشانه گیری انسان چیز بدی است و نه نیروی باروت و نفوذ گلوله ، همه اینها منابع قدرتند و در مورد خود قابل استفاده فراوان .
بنابراین اگر ملاحظه می کنیم در آیه اول تمام حسنات و سیئات به خداوند نسبت داده شده است به خاطر آن است که تمام منابع قدرت حتی قدرتهائی که از آن سوء استفاده می شود، از ناحیه خدا است و سرچشمه قسمتهای سازنده و مثبت او است ، و اگر در آیه دوم سیئات به مردم نسبت داده شده است اشاره به همان جنبه های منفی قضیه و سوء استفاده از مواهب و قدرتهای خدادادی است ، و این درست به آن می ماند که پدری سرمایه ای به فرزند خود برای ساختن خانه خوبی بدهد، ولی او آن را در راه مواد مخدر و فساد و تبهکاری و یا دائر کردن خانه و مرکز فساد به کار اندازد، شکی نیست که او از نظر اصل سرمایه مدیون پدر است ولی از نظر سوء استفاده ، مستند به خود او است .
2 - ممکن است آیه شریفه اشاره به مسئله ((الامر بین الامرین)) بوده باشد که در بحث جبر و تفویض به آن اشاره شده است و خلاصه آن این است که همه حوادث جهان حتی اعمال و افعال ما خواه حسنه باشد یا سیئه ، خوب باشد یا بد از یک نظر مربوط به خدا است زیرا او است که به ما قدرت داده و تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 23
اختیار و آزادی اراده بخشیده است ، بنابراین آنچه ما اختیار می کنیم و با آزادی اراده انتخاب می نمائیم بر خلاف خواست خدا نیست ، ولی در عین حال اعمال ما به ما نسبت دارد و از وجود ما سرچشمه می گیرد زیرا عامل تعیین کننده عمل ، اراده و اختیار ما است ، و به همین دلیل ما در برابر اعمالمان مسئولیم ، و استناد اعمال ما به خدا آنچنان که اشاره شد از ما سلب مسئولیت نمی کند و موجب عقیده جبر نیست .
بنابراین آنجا که می فرماید: حسنات و سیئات از خدا است ، اشاره می کند به همان فاعلیت خداوند نسبت به همه چیز، و آنجا که می فرماید : سیئات از شما است ، اشاره به فاعلیت ما و مسئله اراده و اختیار ما می کند و در واقع مجموع دو آیه ، مسئله ((امر بین الامرین)) را ثابت می کند (دقت کنید).
3 - تفسیر دیگری که برای این دو آیه وجود دارد و در اخبار اهلبیت (علیهم السلام) نیز به آن اشاره شده است این است که : منظور از سیئات ، کیفرهای اعمال و مجازات و عقوبات معاصی است ، شکی نیست که این کیفرها از ناحیه خداوند است ، ولی چون نتیجه اعمال و افعال بندگان می

باشد از این جهت گاهی به بندگان نسبت داده میشود و گاهی به خداوند، و هر دو صحیح است ، مثلا صحیح است گفته شود قاضی دست دزد را قطع می کند، و نیز صحیح است که گفته شود این خود دزد است که دست خود را قطع می نماید!. النساء
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 24
آیه 80-81
آیه و ترجمه
مَّن یُطِعِ الرَّسولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ وَ مَن تَوَلی فَمَا أَرْسلْنَک عَلَیْهِمْ حَفِیظاً(80) وَ یَقُولُونَ طاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِندِک بَیَّت طائِفَةٌ مِّنهُمْ غَیرَ الَّذِی تَقُولُ وَ اللَّهُ یَکْتُب مَا یُبَیِّتُونَ فَأَعْرِض عَنهُمْ وَ تَوَکلْ عَلی اللَّهِ وَ کَفَی بِاللَّهِ وَکِیلاً(81)
ترجمه : 80 - کسی که از پیامبر اطاعت کند اطاعت خدا کرده و کسی که سرباز زند تو در برابر او مسئول نیستی .
81 - آنها در حضور تو می گویند فرمانبرداریم اما هنگامی که از نزد تو بیرون می روند جمعی از آنها جلسات سری شبانه بر ضد گفته های تو تشکیل می دهند، خداوند آنچه را در این جلسات می گویند می نویسد، اعتنائی به آنها مکن (و از نقشه های آنها وحشت نداشته باش) و توکل بر خدا کن و کافی است که او یار و مدافع تو باشد.
تفسیر :
سنت پیامبر همچون وحی الهی است
در این آیه موقعیت رسول (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در برابر مردم و حسنات و سیئات آنان ، بیان شده است ، نخست می فرماید: ((هر کس اطاعت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کند اطاعت خدا کرده است)).
(من یطع الرسول فقد اطاع الله).
بنابراین اطاعت خدا از اطاعت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نمی تواند جدا باشد، زیرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هیچ گامی بر خلاف خواست خداوند بر نمی دارد، سخنان و کردار و رفتار او همه مطابق فرمان خدا است . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 25
سپس می فرماید: ((اگر کسانی سرپیچی کنند و با دستورات تو به مخالفت برخیزند مسئولیتی در برابر اعمال آنها نداری و موظف نیستی که به حکم اجبار آنها را از هر خلافکاری باز داری ، وظیفه تو تبلیغ رسالت و امر بمعروف و نهی از منکر و راهنمائی افراد گمراه و بی خبر است .))
(و من تولی فما ارسلناک علیهم حفیظا)
باید توجه داشت که حفیظ از نظر اینکه صفت مشبهه است و معنی ثبات و دوام را می رساند با حافظ که اسم فاعل است تفاوت دارد بنابراین حفیظ به معنی کسی است که به طور مداوم مراقب حفظ چیزي می باشد، در

نتیجه مفهوم آیه چنین می شود مسئولیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مسئولیت رهبری و هدایت و دعوت به سوی حق و مبارزه با فساد است ولی اگر افرادی اصرار در پیمودن راه خلاف داشته باشند، نه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مقابل انحرافهای آنها مسئولیتی دارد که در همه جا حاضر و ناظر باشد، و جلو هر گونه گناه و معصیتی را با زور و اجبار بگیرد، نه او از طرق عادی قدرت بر چنین چیزی را می تواند داشته باشد.
بنابراین در حوادثی مانند جنگ احد که شاید آیه ناظر به آن هم باشد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) وظیفه داشته است که از نظر فنون جنگی حد اکثر دقت و مراقبت را در طرح نقشه جنگ و حفاظت مسلمانان از شر دشمن به خرج دهد، و مسلما اطاعت از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در این دستورات اطاعت خدا بوده ، ولی اگر کسانی دستور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را زیر پا گذاشتند و به همان دلیل گرفتار شکست شدند، مسئولیت آن متوجه خود آنها است نه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم).
باید توجه داشت که این آیه یکی از روشنترین آیات قرآن است که دلیل بر حجیت سنت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و قبول احادیث او می باشد، بنابر این کسی نمی تواند بگوید قرآن را قبول دارم ولی حدیث و سنت پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را قبول ندارم، زیرا آیه فوق صریحا می گوید: اطاعت از حدیث و سنت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اطاعت تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 26
فرمان خدا است .))
و هنگامی که می بینیم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) طبق حدیث ثقلین که در منابع معروف اسلامی اعم از منابع اهل تسنن و شیعه آمده است ، صریحا احادیث اهلبیت (علیهمالسلام) را سند و حجت شمرده است استفاده می کنیم که اطاعت از فرمان اهل بیت نیز از اطاعت فرمان خدا جدا نیست ، و کسی نمی تواند بگوید من قرآن را می پذیرم ولی احادیث اهلبیت (علیهمالسلام) را نمی پذیرم ، زیرا این سخن بر ضد آیه فوق و آیات مشابه آن است .
و لذا در روایات متعددی که در تفسیر برهان در ذیل آیه وارد شده آمده است می خوانیم :
خداوند طبق آیه فوق حق امر و نهی به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خود داده و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز چنین حقی را به علی (علیه السلام) و ائمه اهلبیت (علیهمالسلام) داده است ، بنابراین مردم موظفند که از امر و نهی آنها سرباز نزنند زیرا امر و نهی آنها همواره از طرف خدا است نه از خودشان سپس در آیه دوم اشاره به وضع جمعی از

منافقان و یا افراد ضعیف الایمان کرده و می گوید: آنها به هنگامی که در صف مسلمانان در کنار پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قرار می گیرند برای حفظ منافع و یا دفع ضرر از خویش با دیگران هم صدا شده و اظهار اطاعت فرمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می کنند، و می گویند با جان و دل حاضریم از او پیروی کنیم
(و یقولون طاعة).
اما هنگامی که مردم از خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خارج شدند، آن دسته از منافقان و افراد ضعیف الایمان گفته ها و پیمانهای خویش را به دست فراموشی می سپارند و در جلسات شبانه تصمیم هائی بر ضد سخنان پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می گیرند.
(فاذا برزوا من عندک بیت طائفة منهم غیر الذی تقول).
از این جمله استفاده می شود که منافقان در زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بیکار نمی نشستند تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 27
و با اجتماعات شبانه خود و مشورت با یکدیگر نقشه هائی برای کار شکنی در برنامه های پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) طرح می نمودند.
ولی خداوند به پیغمبرش دستور می دهد که از آنها روی بگرداند و از نقشه های آنها وحشت نکند و هیچگاه آنها را تکیه گاه در برنامه های خود قرار ندهد، تنها بر خدا تکیه کند خدائی که بهترین یار و مددکار و مدافع است .
(فاعرض عنهم و توکل علی الله و کفی بالله وکیلا). النساء
آیه 82
آیه و ترجمه
أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْءَانَ وَ لَوْ کانَ مِنْ عِندِ غَیرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلَفاً کثِیراً(82)
ترجمه : 82 - آیا درباره قرآن نمی اندیشند که اگر از ناحیه غیر خدا بود اختلافات فراوانی در آن می یافتند.
تفسیر :
سند زنده ای بر اعجاز قرآن
به دنبال نکوهشهائی که در آیات قبل از منافقان به عمل آمد، در اینجا به آنها و همه کسانی که در حقانیت قرآن مجید شک و تردید دارند اشاره کرده می فرماید: آیا آنها درباره وضع خاص این قرآن اندیشه نمی کنند و نتایج آن را بررسی نمی نمایند این قرآن اگر از ناحیه غیر خدا نازل شده بود حتما تناقضها و اختلافهای فراوانی در آن می یافتند، اکنون که در آن هیچگونه اختلاف و تناقض نیست باید بدانند که از طرف خداوند نازل شده است .
(افلا یتدبرون القرآن و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا).
تدبر در اصل از ماده ((دبر)) (بر وزن ابر) به معنی پشت سر و عاقبت

تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 28
چیزی است ، بنابراین تدبر یعنی بررسی نتائج و عواقب و پشت و روی چیزی می باشد، و تفاوت آن با تفکر، این است که تفکر مربوط به بررسی علل و خصوصیات یک موجود است ، اما ((تدبر)) مربوط به بررسی عواقب و نتائج آن است ، از آیه فوق چند مطلب استفاده می شود:
1 - مردم موظفند که درباره اصول دین و مسائلی همانند صدق دعوی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و حقانیت قرآن مطالعه و بررسی کنند و از تقلید و قضاوتهای کور کورانه بپرهیزند.
2 - قرآن - بر خلاف آنچه بعضی می پندارند - برای همه قابل درک و فهم است زیرا اگر قابل درک و فهم نبود دستور به تدبر در آن داده نمی شد.
3 - یکی از دلائل حقانیت قرآن و اینکه از طرف خدا نازل شده این است که در سراسر آن تضاد و اختلاف نیست برای روشن شدن این حقیقت به توضیح زیر توجه فرمائید.
((روحیات هر انسانی دائما در تغییر است قانون تکامل در شرائط عادی در صورتی که وضع استثنائی بوجود نیاید انسان و روحیات افکار او را هم در بر می گیرد و دائما با گذشت روز و ماه و سال ، زبان و فکر و سخنان انسانها را دگرگون می سازد، اگر با دقت نگاه کنیم هرگز نوشته های یکنفر نویسنده یکسان نیست بلکه آغاز و انجام یک کتاب نیز تفاوت دارد، مخصوصا اگر کسی در کوران حوادث بزرگ قرار گرفته باشد حوادثی که پایه یک انقلاب فکری و اجتماعی و عقیده ای همه جانبه را پی ریزی کند او هر قدر بخواهد سخنان خود را یکسان و یکنواخت و عطف به سابق تحویل دهد قادر نیست ، بخصوص اگر او درس نخوانده و پرورش یافته یک محیط کاملا عقب افتاده ای باشد.
اما قرآن که در مدت 23 سال بر طبق احتیاجات و نیازمندیهای تربیتی مردم در شرائط و ظروف کاملا مختلف نازل شده ، کتابی است که درباره موضوعات کاملا متنوع سخن می گوید و مانند کتابهای معمولی که تنها یک
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 29
بحث اجتماعی یا سیاسی یا فلسفی یا حقوقی یا تاریخی را تعقیب می کند نیست ، بلکه گاهی درباره توحید و اسرار آفرینش ، و زمانی درباره احکام و قوانین و آداب و سنن ، وقت دیگر درباره امتهای پیشین و سرگذشت تکان دهنده آنان ، و زمانی درباره مواعظ و نصایح و عبادات و رابطه بندگان با خدا سخن می گوید، و بگفته دکتر گوستاولبون قرآن کتاب آسمانی مسلمانان منحصر به تعالیم و دستورهای مذهبی تنها نیست بلکه دستورهای سیاسی و اجتماعی مسلمانان نیز در آن درج است .
چنین کتاب با این مشخصات عادتا ممکن نیست خالی از تضاد و تناقض و مختلف گوئی و نوسانهای زیاد باشد، اما هنگامیکه می بینیم باتمام این

جهات همه آیات آن هماهنگ ، خالی از هر گونه تضاد و اختلاف و ناموزونی است ، بخوبی می توانیم حدس بزنیم که این کتاب زائیده افکار انسانها نیست بلکه از ناحیه خداوند است چنانکه خود قرآن این حقیقت را در آیه فوق بیان کرده است . النساء
آیه 83
آیه و ترجمه
وَ إِذا جاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الاَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذاعُوا بِهِ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلى الرَّسولِ وَ إِلى أُولى الاَمْرِ مِنهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَستَنبِطونَهُ مِنهُمْ وَ لَوْ لا فَضلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لاتَّبَعْتُمُ الشيْطنَ إِلا قَلِيلاً(83)
ترجمه : 83 - و هنگامی که خبری از پیروزی و شکست به آنها برسد، (بدون تحقیق) آنرا شایع می سازند، و اگر آنرا به پیامبر و پیشوایان (که قدرت تشخیص کافی دارند) ارجاع کنند، از ریشه های مسائل آگاه خواهند شد و اگر فضل و رحمت خدا نبود همگی ، جز عده کمی ، از شیطان پیروی میکردید. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 30
تفسیر :
پخش شایعات
در این آیه به یکی دیگر از اعمال نادرست منافقان و یا افراد ضعیف الایمان اشاره کرده می فرماید: ((آنها کسانی هستند که هنگامی که اخباری مربوط به پیروزی و یا شکست مسلمانان به آنان برسد، بدون تحقیق ، آن را همه جا پخش می کنند و بسیار می شود که این اخبار، بی اساس بوده و از طرف دشمنان به منظورهای خاصی جعل شده و اشاعه آن به زیان مسلمانان تمام میگردد.
(و اذا جائهم امر من الامن او الخوف اذاعوا به)
((در حالی که وظیفه دارند اینگونه اخبار را قبل از هر کس با رهبران و پیشوایانشان در میان بگذارند و از اطلاعات وسیع و فکر عمیق آنها استفاده کنند)) و بدون جهت نه مسلمانان را گرفتار عواقب غرور ناشی از پیروزیهائی خیالی کنند، و نه روحیه آنها را به خاطر شایعات دروغین مربوط به شکست تضعیف نمایند.
(و لوردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم).
((یستنبطونه)) در اصل از ماده ((نبط)) (بر وزن فقط) است و به معنی نخستین آبی است که از چاه می کشند و از ریشه های زمین استخراج می گردد، و به همین جهت استفاده کردن هر حقیقتی از دلائل و شواهد مختلف و استخراج کردن آن از مدارک موجود، ((استنباط)) نامیده می شود، خواه در مسائل فقهی باشد یا در مسائل فلسفی و سیاسی و علمی .
منظور از اولی الامر (صاحبان فرمان) در اینجا کسانی هستند که قدرت

تشخیص و احاطه کافی به مسائل مختلف دارند، و می توانند حقایق را از ((شایعات بی اساس)) و مطالب راستین را از نادرست برای مردم روشن سازند، که در درجه اول پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ائمه اهلبیت (علیهمالسلام) جانشینان او و در درجه بعد دانشمندانی هستند که در این گونه مسائل صاحبنظرند.
چنانکه در تفسیر نور الثقلین از امام باقر (علیه السلام) در ذیل این آیه نقل شده که فرمود: هم الائمه یعنی منظور از این آیه ائمه اهلبیتند.
و به این مضمون روایات دیگری نیز نقل شده است .
ممکن است به اینگونه روایات ایراد کنند، که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در زمان نزول آیه بوده است ، ولی امامان اهلبیت ، مخصوصا با منصب امامت ، وجود نداشتند، پاسخ این ایراد روشن است زیرا این آیه مخصوص به زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیست بلکه یک قانون کلی برای تمام قرون و اعصار در برابر شایعاتی که دشمنان یا مسلمانان نادان در میان مسلمانان پخش می کنند بیان می دارد.
زیانهای شایعه سازی و نشر شایعات
از بلاهای بزرگی که دامنگیر جوامع مختلف می شود و روح اجتماعی و تفاهم و همکاری را در میان آنها میکشد، مسئله شایعه سازی و نشر شایعات است ، بطوری که گاه یک نفر منافق مطلب نادرستی جعل می کند و آن را به چند نفر می گوید، و افرادی بدون تحقیق در نشر آن میکوشند، و شاید شاخ و برگهائی هم از خودشان به آن می افزایند، و بر اثر آن مقدار قابل توجهی از نیرو و فکر و وقت مردم را مشغول ساخته و اضطراب و نگرانی در مردم ایجاد می کنند، بسیار می شود که شایعات اعتماد عمومی را متزلزل می سازد و افراد جامعه را در انجام کارهای لازم سست و مردد می نماید.
گرچه اجتماعاتی که در فشار و خفقان قرار دارند گاهی شایعه سازی و

نشر شایعات را به عنوان یکنوع مبارزه و یا انتقام جوئی تعقیب میکنند ولی برای اجتماعات سالم نشر شایعات زیانهای فراوانی به بار می آورد و اگر این شایعات پیرامون افراد لایق و مثبت و مفید باشد، آنها را در خدمات خود دلسرد می نماید، و گاهی حیثیت چندین ساله آنها را بر باد میدهد و مردم را از فوائد وجود آنان محروم میسازد.
به همین دلیل اسلام صریحا هم با شایعه سازی مبارزه کرده و جعل و دروغ و تهمت را ممنوع می شمارد و هم با نشر شایعات ، و آیه فوق نمونه ای از آن است .
سپس در پایان آیه اشاره به این حقیقت میکند که اگر فضل و رحمت الهی

شامل حال شما نمیشد و بوسیله راهنمائیهای پروردگار از چنگال اینگونه شایعات و عواقب وخیم آن نجات نمی یافتید، بسیاری از شما در راههای شیطانی گام می نهادید و تنها عده کمی بودند که می توانستند خود را از پیروی شیطان بر کنار دارند. (و لو لا فضل الله علیکم و رحمته لاتبعتم الشیطان)
یعنی تنها پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و صاحبنظران و دانشمندان موشکاف و باریک بینند که می توانند خود را از وساوس شایعات و شایعه سازان برکنار دارند، و اما اکثریت اجتماع اگر از رهبری صحیحی محروم بمانند گرفتار عواقب دردناک شایعه سازیها و نشر شایعات خواهند شد.
النساء
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 33
آیه 84
آیه و ترجمه
فَقَتِلْ فی سَبِیلِ اللَّهِ لا تُکلَّفُ إلا نَفْسک وَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ عَسی اللَّهُ أَن یَکُف بَأس الَّذِینَ کَفَرُوا وَ اللَّهُ أَشَدُّ بَأساً وَ أَشدُّ تَنکِیلاً(84)
ترجمه : 84 - در راه خدا پیکار کن ، تنها مسئول وظیفه خود هستی ، و مومنان را (بر این کار) تشویق نما، امید است خداوند از قدرت کافران جلوگیری کند (حتی اگر تنها خودت به میدان بروی) و خداوند قدرتش بیشتر و مجازاتش دردناکتر است .
شان نزول
در تفسیر مجمع البیان و قرطبی و روح المعانی درباره شان نزول آیه چنین آمده است : هنگامی که ابو سفیان و لشکر قریش پیروزمندانه از میدان احد بازگشتند ابو سفیان با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قرار گذاشت که در موسم بدر صغری (یعنی بازاری که در ماه ذی القعده در سرزمین بدر تشکیل میشد) بار دیگر رو برو شوند، هنگامی که موعد مقرر فرا رسید، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مسلمانان را دعوت به حرکت به محل مزبور کرد، ولی جمعی از مسلمانان که خاطره تلخ شکست احد را فراموش نکرده بودند شدیدا از حرکت خودداری می نمودند، آیه فوق نازل شد و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مسلمانان را مجددا دعوت به حرکت کرد، در این موقع تنها هفتاد نفر در رکاب پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در محل مزبور حاضر شدند، ولی ابو سفیان (بر اثر وحشتی که از روبرو شدن با سپاه اسلام داشت از حضور در آنجا خودداری کرد و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با همراهان سالم به مدینه بازگشتند تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 34
تفسیر :
هر کس مسئول وظیفه خویش است

به دنبال آیات مربوط به جهاد، دستور فوق العادهای در این آیه به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داده شده است که او موظف است به تنهائی در برابر دشمن بایستد، حتی اگر هیچکس همراه او گام به میدان نگذارد! زیرا او تنها مسئول وظیفه خویش است ، و در برابر سایر مردم تکلیفی جز تشویق و دعوت به جهاد ندارد.
(فقاتل فی سبیل الله لا تکلف الا نفسک و حرض المؤ منین)
در حقیقت آیه یک دستور مهم اجتماعی را مخصوصا درباره رهبران در بر دارد، و آن اینکه آنها باید آنقدر در کار خود مصمم و ثابت قدم و قاطع باشند که حتی اگر هیچکس دعوت آنها را لبیک نگوید، دست از تعقیب هدف مقدس خویش بر ندارد و در عین دعوت دیگران به انجام وظیفه ، برنامه های خود را منوط به اجابت دیگران نشمرند، و هیچ رهبری تا چنین آمادگی نداشته باشد قادر به انجام رهبری و پیشبرد اهداف خود نیست مخصوصا رهبران الهی که تکیه گاه اصلی آنها خدا است خدائی که سرچشمه تمام نیروها و قدرتها است .
و لذا به دنبال این دستور می فرماید: امید است خداوند با کوششها و تلاشهای تو حتی اگر تنها بوده باشی ، قدرت و نیروی دشمنان را در هم بشکند، زیرا قدرت او ما فوق قدرتها و مجازات او مافوق مجازاتها است .
(عسی الله ان یکف باس الذین کفروا و الله اشد باسا و اشد تنکیلا) تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 35
معنی عسی و لعل در کلام خدا
کلمه عسی در لغت عرب به معنی شاید و آمیخته با معنی تردید است و لعل به معنی امیدواری و انتظار در مورد اموری است که اطمینان به وجود آن در آینده نمی باشد ولی احتمال وجود دارد.
اکنون این سوال پیش می آید که بکار بردن اینگونه کلمات در لابلای سخنان انسانها کاملا طبیعی است ، زیرا انسان از همه مسائل آگاه نیست ، بعلاوه قدرت او محدود است و قادر به انجام هر چه می خواهد نمی باشد، اما خداوندی که از گذشته و آینده و حال کاملا با خبر است و قدرت بر انجام آنچه میخواهد دارد، به کار بردن اینگونه کلمات که دلیل بر جهل و یا عدم قدرت است درباره او چگونه تصور میشود.
به همین جهت بسیاری از دانشمندان معتقدند که اینگونه کلمات ، هنگامی که در کلام خداوند بکار رود، معنی اصلی خود را از دست میدهد، و معانی جدیدی پیدا می کند، مثلا عسی به معنی وعده و لعل به معنی طلب است .
ولی حق این است که این کلمات در کلام خداوند نیز همان معنی اصلی خود را دارد و لازمه آن جهل و عدم قدرت نیست ، بلکه این کلمات معمولا در جائی بکار میرود که برای رسیدن به هدف ، مقدمات متعددی لازم است ، به هنگامی که یک یا چند قسمت از این مقدمات حاصل شود هرگز نمی

توان حکم قطعی به وجود آن هدف کرد بلکه باید به صورت یک حکم احتمالی بیان شود مثلا قرآن مجید می گوید:
و اذا قرء القرآن فاستمعوا له و انصتوا لعلکم ترحمون :
هنگامی که قرآن خوانده شود گوش کنید و خاموش باشید امید است
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 36
مشمول رحمت خداوند شوید (اعراف - 204).
روشن است که تنها با گوش دادن آیات قرآن انسان مشمول رحمت خداوند نمی شود، بلکه این یکی از مقدمات است و مقدمات دیگر آن فهم و درک آیات ، و سپس به کار بردن دستوراتی است که در آنها آمده ، لذا در اینگونه موارد نمی توان تنها با وجود یک مقدمه ، حکم قطعی به حصول نتیجه کرد، بلکه باید به صورت یک حکم احتمالی بیان گردد، و به عبارت دیگر اینگونه تعبیرات در کلام الهی یکنوع بیدار باش و توجه دادن شنونده به این است که غیر از این مقدمه شرائط و مقدمات دیگری نیز برای رسیدن به مقصد لازم است ، فی المثل برای درک رحمت خدا غیر از گوش فرا دادن به قرآن ، عمل به آنهم لازم است .
درباره آیه مورد بحث این سخن نیز کاملا مصداق دارد زیرا از بین رفتن قدرت کافران تنها با دعوت مومنان و تشویق آنها به جهاد نیست ، بلکه به دنبال آن ، اجرای برنامه های دیگر جهاد لازم است تا هدف نهائی را تحقق بخشد.
بنابراین هیچ لزومی ندارد که اینگونه کلمات را هنگامی که در کلام خدا بکار میرود از معنی حقیقی منصرف نمائیم . النساء
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 37
آیه 85
آیه و ترجمه
مَّن یَشفَعْ شفَعَةً حَسنَةً یَکُن لَّهُ نَصِیبٌ مِّنهَا وَ مَن یَشفَعْ شفَعَةً سیِّئَةً یَکُن لَّهُ کِفْلٌ مِّنْهَا وَ کانَ اللَّهُ عَلی کلِّ شیْءٍ مُّقِیتاً(85)
ترجمه : 85 - کسی که تشویق به کار نیکی کند نصیبی از آن برای او خواهد بود، و کسی که تشویق به کار بدی کند سهمی از آن خواهد داشت ، و خداوند حساب هر چیز را دارد و آنرا حفظ می کند.
تفسیر :
نتیجه تشویق کار نیک یا بد
همانطور که در تفسیر آیه قبل اشاره شد، قرآن می گوید: هر کسی در درجه اول مسئول کار خویش است ، نه مسئول کار دیگران ، اما برای اینکه از این مطلب سوء استفاده نشود در این آیه می گوید: درست است که هر کسی مسئول کارهای خود می باشد ولی هر انسانی که دیگری را به کار نیک وادارد سهمی از آن خواهد داشت ، و هر کسی دیگری را به کار

بدی دعوت کند بهره ای از آن خواهد داشت .
(من یشفع شفاعة حسنة یکن له نصیب منها و من یشفع شفاعة سیئة یکن له کفل منها).
بنابراین مسئولیت هر کس در برابر اعمال خویش به آن معنی نیست که از دعوت دیگران به سوی حق و مبارزه با فساد چشم بپوشد و روح اجتماعی اسلام را تبدیل به فردگرائی و بیگانگی از اجتماع کند، و در لاک خود فرو رود تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 38
کلمه شفاعت در اصل از ماده شفع (بر وزن نفع) به معنی جفت است بنابراین ضمیمه شدن هر چیز به چیز دیگر شفاعت نامیده می شود منتها گاهی این ضمیمه شدن در مسئله راهنمائی و ارشاد و هدایت است (مانند آیه فوق) که در این حال معنی امر بمعروف و نهی از منکر را میدهد (و شفاعت سیئه به معنی امر به منکر و نهی از معروف است).
ولی اگر در مورد نجات گنهکاران از عواقب اعمالشان باشد به معنی کمک به افراد گنهکاری است که شایستگی و لیاقت شفاعت را دارا هستند.
و به عبارت دیگر شفاعت گاهی قبل از انجام عمل است که به معنی راهنمائی است و گاهی بعد از انجام عمل است که به معنی نجات از عواقب عمل می باشد و هر دو مصداق ضمیمه شدن چیزی به چیز دیگر است .
ضمنا باید توجه داشت که آیه اگر چه یک مفهوم کلی را در بر دارد و هر گونه دعوت به کار نیک و بد را شامل می شود چون در زمینه آیات جهاد وارد شده شفاعت حسنه اشاره به تشویق پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به جهاد و شفاعت سیئه اشاره به تشویق منافقان به عدم جهاد است که هر کدام سهمی از نتیجه این کار خواهند برد.
در ضمن تعبیر به کلمه شفاعت در این مورد که سخن از رهبری (رهبری به سوی نیکیها یا بدیها) در میان می باشد ممکن است اشاره به این نکته بوده باشد که سخنان رهبر (اعم از رهبران خیر و شر) در صورتی نفوذ در دیگران خواهد کرد که آنها برای خود امتیازی بر دیگران قائل نباشند بلکه خود را همدوش و همردیف و جفت آنها قرار دهند و این مساله ای است که در پیشبرد هدفهای اجتماعی فوق العاده موثر است .
و اگر در چندین مورد از آیات قرآن در سوره شعراء و اعراف و هود و نمل و عنکبوت می بینیم که به هنگام تعبیر از پیامبران و رسولان الهی که برای هدایت و رهبری امتها فرستاده شدند تعبیر به اخوهم یا اخاهم (برادر تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 39
آن جمعیت) شده نیز اشاره به همین نکته می باشد.
نکته دیگر این که قرآن در مورد تشویق به کار نیک (شفاعت حسنه) میگوید نصیبی از آن به تشویق کننده می رسد، در حالی که در مورد

شفاعت سیئه می گوید: کفلی از آن به آنها می رسد. و این اختلاف تعبیر به خاطر آن است که نصیب به معنی بهره وافر از امور مفید و سودمند است و کفل به معنی سهم از چیزهای پست و بد است .
آیه فوق یکی از منطقهای اصیل اسلام را در مسائل اجتماع روشن می سازد و تصریح می کند که مردم در سرنوشت اعمال یکدیگر از طریق شفاعت و تشویق و راهنمائی شریکند، بنابراین هر گاه سخن یا عمل و یا حتی سکوت انسان سبب تشویق جمعیتی به کار نیک یابد شود، تشویق کننده سهم قابل توجهی از نتائج آن کار خواهد داشت بدون اینکه چیزی از سهم فاعل اصلی کاسته شود.
در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل شده :
من امر بمعروف او نهی عن منکر او دل علی خیر او اشار به فهو شریک و من امر بسوء او دل علیه او اشار به فهو شریک :
هر کس به کار نیکی یا نهی از منکری کند و یا مردم را راهنمائی به عمل خیر نماید، و یا به نحوی موجبات تشویق آنها را فراهم سازد، در آن عمل سهیم و شریک است ، و همچنین هر کس دعوت به کار بد یا راهنمائی و تشویق نماید او نیز شریک است .
در این حدیث سه مرحله برای دعوت اشخاص به کار خوب و بد ذکر شده ، مرحله امر، مرحله دلالت و مرحله اشاره که به ترتیب مرحله قوی و متوسط و ضعیف است ، به این ترتیب هر گونه دخالت در وادار کردن دیگری به کار تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 40
نیک و بد سبب می شود که به همان نسبت در محصول و برداشت آن سهیم باشد.
مطابق این منطق اسلامی تنها عاملان گناه ، گناهکار نیستند بلکه تمام کسانی که با استفاده کردن از وسائل مختلف تبلیغاتی ، و یا آماده ساختن زمینه ها، و حتی گفتن یک کلمه کوچک تشویق آمیز، عاملان گناه را به کار خود ترغیب کنند در آن سهیمند، همچنین کسانی که در مسیر خیرات و نیکیها از چنین برنامه هائی استفاده می نمایند از آن سهم دارند.
از پارهای از روایات که در تفسیر آیه وارد شده است چنین بر می آید که یکی از معانی شفاعت حسنه یا سیئه ، دعای نیک یا بد در حق کسی کردن است که یکنوع شفاعت در پیشگاه خدا محسوب میشود. از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود:
من دعا لاخیه المسلم بظهر الغیب استجیب له و قال له الملک فلک مثلاه فذلک النصیب :
کسی که برای برادر مسلمانش در پشت سر او دعا کند به اجابت می رسد و فرشته پروردگار به او می گوید دو برابر آن برای تو نیز خواهد بود، و منظور از نصیب در آیه همین است .

و این تفسیر، منافاتی با تفسیر سابق ندارد بلکه توسعه ای در معنی شفاعت است ، یعنی هر مسلمانی به هر نوع کمک به دیگری کند خواه از طریق دعوت و تشویق به نیکی یا از راه دعا در پیشگاه خدا و یا به هر وسیله دیگری باشد در نتیجه آن سهیم خواهد بود.
این برنامه اسلامی روح اجتماعی بودن و عدم توقف در مرحله فردیت را در مسلمانان زنده نگه می دارد و این حقیقت را اثبات می کند که انسان با توجه به دیگران و گام برداشتن در مسیر منافع آنان هرگز عقب نمی ماند و منافع فردی او به خطر نخواهد افتاد، بلکه در نتایج آنها سهیم خواهد بود.
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 41
در پایان آیه می فرماید: خداوند توانا است و اعمال شما را حفظ و محاسبه کرده و در برابر حسنات و سیئات پاداش مناسب خواهد داد.
(و کان الله علی کل شیی ء مقیتا).
باید توجه داشت که مقیت در اصل از ماده قوت به معنی غذائی است که جان انسان را حفظ می کند، بنابراین مقیت که اسم فاعل از باب افعال است به معنی کسی است که قوت دیگری را می پردازد و از آنجا که چنین کسی حافظ حیات او است ، کلمه مقیت به معنی حافظ نیز به کار رفته و نیز شخصی که قوت می دهد حتما توانائی بر این کار دارد به همین جهت این کلمه به معنی مقتدر نیز آمده و چنین کسی مسلما حساب زیردستان خود را دارد، به همین دلیل به معنی حسیب آمده است و در آیه فوق تمام این معانی ممکن است از کلمه مقیت اراده شود. النساء
آیه 86
آیه و ترجمه
وَ إِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسنَ مِنهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلى كلِّ شىْءٍ حَسِيباً(86)
ترجمه : 86 - و هنگامی که کسی به شما تحیت گوید پاسخ آنرا به طور بهتر دهید یا (لا اقل) به همان گونه پاسخ گوئید، خداوند حساب همه چیز را دارد.
تفسیر :
هر گونه محبتی را پاسخ گوئید
گرچه بعضی از مفسران معتقدند که پیوند و ارتباط این آیه با آیات قبل ، از این نظر است که در آیات گذشته بحثهائی پیرامون جهاد بود و در این آیه
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 42
دستور می دهد که اگر دشمنان از در دوستی و صلح در آیند شما نیز پاسخ مناسب دهید، ولی روشن است که این پیوند، مانع از آن نیست که یک حکم کلی و عمومی در زمینه تمام تحیتها و اظهار محبتهائی که از طرف افراد مختلف می شود، بوده باشد.

آیه در آغاز می گوید: هنگامی که کسی به شما تحیت گوید پاسخ آن را به طرز بهتر بدهید و یا لااقل به طور مساوی پاسخ گوئید.
(و اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها)
تحیت در لغت از ماده حیات و به معنی دعا برای حیات دیگری کردن است خواه این دعا به صورت سلام علیک (خداوند تو را به سلامت دارد) و یا حیاک الله (خداوند تو را زنده بدارد) و یا مانند آن ، باشد ولی معمولا از این کلمه هر نوع اظهار محبتی را که افراد بوسیله سخن ، با یکدیگر می کنند شامل می شود که روشنترین مصداق آن همان موضوع سلام کردن است .
ولی از پارهای از روایات ، همچنین تفاسیر، استفاده میشود که اظهار محبتهای عملی نیز در مفهوم تحیت داخل است ، در تفسیر علی بن ابراهیم از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده که :
المراد بالتحیة فی الایه السلام و غیره من البر: منظور از تحیت در آیه ، سلام و هر گونه نیکی کردن است و نیز در روایتی در کتاب مناقب چنین می خوانیم کنیزی یک شاخه گل خدمت امام حسن (علیه السلام) هدیه کرد، امام در مقابل آن وی را آزاد ساخت ، و هنگامی که از علت این کار سوال کردند، فرمود: خداوند این ادب را به ما آموخته آنجا که می فرماید : و اذا حییتم بتحیة فحیوا با حسن منها و سپس اضافه فرمود: تحیت بهتر، همان آزاد کردن او است ! و به این ترتیب آیه یک حکم کلی درباره پاسخ گوئی به هر نوع اظهار محبتی اعم از لفظی و عملی می باشد. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 43
و در پایان آیه برای اینکه مردم بدانند چگونگی تحیتها و پاسخها و برتری یا مساوات آنها، در هر حد و مرحله ای ، بر خداوند پوشیده و پنهان نیست می فرماید: خداوند حساب همه چیز را دارد.
(ان الله کان علی کل شیی ء حسیبا)
سلام تحیت بزرگ اسلامی
تا آنجا که می دانیم تمام اقوام جهان هنگامی که به هم میرسند برای اظهار محبت به یکدیگر نوعی تحیت دارند که گاهی جنبه لفظی دارد و گاهی به صورت عملی است که رمز تحیت می باشد، در اسلام نیز سلام یکی از روشنترین تحیتها است ، و آیه فوق همانطور که اشاره شد گرچه معنی وسیعی دارد اما یک مصداق روشن آن سلام کردن است ، بنابراین طبق این آیه همه مسلمانان موظفند که سلام را به طور عالیتر و یا لااقل مساوی جواب گویند.
از آیات قرآن نیز استفاده می شود که سلام یکنوع تحیت است .
در سوره نور آیه 61 می خوانیم :
فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیة من عند الله مبارکة طیبة :
هنگامی که وارد خانه ای شدید بر یکدیگر تحیت الهی بفرستید تحیتی پر

برکت و پاکیزه .
در این آیه سلام به عنوان تحیت الهی که هم مبارک است و هم پاکیزه معرفی شده است و ضمنا می توان از آن استفاده کرد که معنی سلام علیکم در اصل سلام الله علیکم است ، یعنی درود پروردگار بر تو باد، یا خداوند تو را به سلامت دارد، و در امن و امان باشی به همین جهت سلام کردن یکنوع اعلام دوستی و صلح و ترک مخاصمه و جنگ محسوب می شود.
از پاره ای از آیات قرآن نیز استفاده می شود که تحیت اهل بهشت نیز سلام است .
اولئک یجزون الغرفة بما صبروا و یلقون فیها تحیة و سلاما.
اهل بهشت در برابر استقامتشان از غرفه های بهشتی بهرهمند می شوند و تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 44
تحیت و سلام به آنها نثار میشود (فرقان - 75) و در آیه 23 سوره ابراهیم و آیه 10 سوره یونس درباره بهشتیان نیز می خوانیم تحیتهم فیها سلام : تحیت آنها در بهشت سلام است .
و نیز از آیات قرآن استفاده می شود که تحیت به معنی سلام (یا چیزی معادل آن) در اقوام پیشین بوده است چنانکه در سوره ذاریات آیه 25 در داستان ابراهیم می گوید هنگامی که فرشتگان مامور مجازات قوم لوط به صورت ناشناس بر او وارد شدند به او سلام کردند و او هم پاسخ آنها را به سلام داد:
اذ دخلوا علیه فقالوا سلاما قال سلام قوم منکرون .
از اشعار عرب جاهلی نیز استفاده می شود که تحیت به وسیله سلام در آن ایام بوده است .
هرگاه بیطرفانه این تحیت اسلامی را که محتوی توجه به خدا و دعا برای سلامت طرف و اعلام صلح و امنیت است با تحیتهای دیگری که در میان اقوام مختلف معمول است مقایسه کنیم ارزش آن برای ما روشنتر می گردد.
در روایات اسلامی تاکید زیادی روی سلام شده تا آنجا که از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده :
من بدء بالکلام قبل السلام فلا تجیبوه : کسی که پیش از سلام آغاز به سخن کند پاسخ او را نگوئید.
و نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که خداوند می فرماید: تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 45
البخیل من یبخل بالسلام : بخیل کسی است که حتی از سلام کردن بخل ورزد.
و در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) میخوانیم :

ان الله عز و جل یحب افشاء السلام :
خداوند افشاء سلام را دوست دارد منظور از افشای سلام ، سلام کردن به افراد مختلف است .
در احادیث ، آداب فراوانی درباره سلام وارد شده از جمله اینکه : سلام تنها مخصوص کسانی نیست که انسان با آنها آشنائی خاصی دارد، چنانکه در حدیثی داریم که از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سوال شد ای العمل خیر!: کدام عمل بهتر است ! فرمود:
تطعم الطعام و تقرء السلام علی من عرفت و من لم تعرف :
اطعام طعام کن و سلام به کسانی که می شناسی و نمی شناسی بنما و نیز در احادیث وارد شده که سواره بر پیاده ، و آنها که مرکب گرانقیمت تری دارند به کسانی که مرکب ارزانتر دارند، سلام کنند، و گویا این دستور یک نوع مبارزه با تکبر ناشی از ثروت و موقعیتهای خاص مادی است ، و این درست نقطه مقابل چیزی است که امروز دیده می شود که تحیت و سلام را وظیفه افراد پائین تر می دانند و شکلی از استعمار و استعباد و بت پرستی به آن می دهند، و لذا در حالات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که او به همه حتی به کودکان سلام می کرد.
البته این سخن منافات با دستوری که در بعضی از روایات وارد شده که افراد کوچکتر از نظر سن بر بزرگتر سلام کنند ندارد، زیرا این یکنوع ادب و تواضع انسانی است و ارتباطی با مسئله اختلاف طبقاتی و تفاوت در ثروت

موقعیتهای مادی ندارد.
در پاره ای از روایات دستور داده شده است که به افراد رباخوار، فاسق ، منحرف و مانند آنها سلام نکنید و این خود یکنوع مبارزه با فساد است ، مگر اینکه سلام کردن به آنها وسیله ای باشد برای آشنائی و دعوت به ترک منکر.
ضمنا باید توجه داشت که منظور از تحیت به احسن آن است که سلام را با عبارات دیگری مانند و رحمة الله و مانند و رحمة الله و برکاته تعقیب کنند.
در تفسیر در المنثور می خوانیم شخصی به پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرض کرد السلام علیک پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: السلام علیک و رحمة الله ، دیگری عرض کرد السلام علیک و رحمة الله پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود و علیک السلام و رحمة الله و برکاته نفر دیگری گفت : السلام علیک و رحمة الله و برکاته پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: و علیک و هنگامی که سوال کرد که چرا جواب مرا کوتاه بیان کردید فرمود: قرآن می گوید: تحیت را به طرز نیکوتری پاسخ گوئید اما تو چیزی باقی نگذاشتی ! در حقیقت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مورد نفر اول و دوم تحیت به نحو احسن گفت

اما در مورد شخص سوم به مساوی زیرا جمله علیک مفهومش این است که تمام آنچه گفتی بر تو نیز باشد. النساء
آیه 87
آیه و ترجمه
اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ إِلى يَوْمِ الْقِيَمَةِ لا رَيْبَ فِيهِ وَ مَنْ أَصدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثاً(87)
ترجمه : 87 - خداوند معبودی جز او نیست ، و به طور قطع همه شما را در روز رستاخیز که شک در آن نمی باشد جمع می کند، و کیست که از خداوند راستگوتر باشد. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 47
تفسیر :
آیه فوق تکمیلی برای آیات قبل و مقدمه برای آیات بعد است ، زیرا در آیه گذشته پس از دستور به رد تحیت فرمود: خداوند حساب همه اعمال شما را دارد، در این آیه اشاره به مسئله رستاخیز و دادگاه عمومی بندگان در روز قیامت کرده و آن را با مسئله توحید و یگانگی خدا که رکن دیگری از ایمان است می آمیزد، و می فرماید: معبودی جز او نیست و بطور قطع در روز قیامت شما را دسته جمعی مبعوث میکند، همان روز قیامتی که هیچ شک و تردیدی در آن نیست .
(الله لا اله الا هو لیجمعنکم الی یوم القیامة لا ریب فیه).
تعبیر به یجمعنکم اشاره به این است که قیامت همه افراد بشر در یک روز واقع خواهد شد، همانطور که در آخر سوره مریم آیه 93 تا 95 نیز اشاره به این حقیقت شده که تمام بندگان خدا اعم از ساکنان زمین و ساکنان کرات دیگر همه در یکروز مبعوث می شوند.
تعبیر به لاریب فیه (هیچ تردیدی در آن نیست) در مورد روز قیامت در این آیه و چندین مورد دیگر از آیات قرآن در حقیقت اشاره به دلائل قطعی و مسلمی است که از وجود چنین روزی خبر می دهد مانند قانون تکامل و حکمت و فلسفه آفرینش و قانون عدالت پروردگار که در بحث معاد، مشروحا ذکر شده است .
و در پایان برای تاکید مطلب می فرماید: کیست که راستگوتر از خدا باشد (و من اصدق من الله حدیثا).
بنابراین هر گونه وعده ای درباره روز قیامت و غیر آن می دهد نباید جای تردید باشد، زیرا دروغ یا از جهل سرچشمه می گیرد یا از ضعف و نیاز، اما خداوندی تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 48
که از همه آگاهتر و از همگان بینیاز است ، از هر کس راستگوتر است و اصولا دروغ برای او مفهومی ندارد. النساء
آیه 88
آیه و ترجمه

فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَفِقِينَ فِئَتَينِ وَ اللّهُ أَرْكَسهُم بِمَا كَسبُوا أ تُرِيدُونَ أن تَهْدُوا مَنْ أَضلَّ اللَّهُ وَ مَن يُضلِلِ اللَّهُ فَلَن تجِدَ لَهُ سبِيلاً(88)
ترجمه : 88 - چرا درباره منافقین دو دسته شده اید! (بعضی جنگ با آنها را ممنوع و بعضی مجاز می دانید) در حالی که خداوند به خاطر اعمالشان (افکار) آنها را به کلی وارونه کرده است ، آیا شما می خواهید کسانی را که خداوند (بر اثر اعمال زشتشان) گمراه کرده هدایت کنید!! در حالی که هر کس را خداوند گمراه کند راهی برای او نخواهی یافت .
شان نزول :
مطابق نقل جمعی از مفسران از ابن عباس ، عده ای از مردم مکه ظاهرا مسلمان شده بودند، ولی در واقع در صف منافقان قرار داشتند، به همین دلیل حاضر به مهاجرت به مدینه نشدند، و عملا هوادار و پشتیبان بت پرستان بودند، اما سرانجام مجبور شدند از مکه خارج شوند (و تا نزدیکی مدینه بیایند و شاید هم به خاطر موقعیت ویژه ای که داشتند برای هدف جاسوسی این عمل را انجام دادند) و خوشحال بودند که مسلمانان آنها را از خود می دانند و ورود به مدینه طبعا برای آنها مشکلی ایجاد نخواهد کرد.
مسلمانان از جریان آگاه شدند، ولی بزودی درباره چگونگی برخورد با این جمع در میان مسلمین اختلاف افتاد، عده ای معتقد بودند که باید این عده را طرد کرد، زیرا در واقع پشتیبان دشمنان اسلامند، ولی بعضی از افراد

ظاهر بین و ساده دل با این طرح مخالفت کردند و گفتند: عجبا! ما چگونه با کسانی که گواهی به توحید و نبوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داده اند بجنگیم ! و تنها به جرم اینکه هجرت ننمودند خون آنها را حلال بشمریم ! آیه فوق نازل شد و دسته دوم را در برابر این اشتباه ملامت و سپس راهنمائی کرد.
تفسیر :
با توجه به شان نزول بالا پیوند این آیه و آیات بعد از آن با آیاتی که قبلا درباره منافقان بود کاملا روشن است .
در آغاز آیه می فرماید: چرا در مورد منافقان دو دسته شده اید و هر کدام طوری قضاوت می کنید (فما لکم فی المنافقین فئتین).
یعنی این افراد که با ترک مهاجرت و همکاری عملی با مشرکان و عدم شرکت در صف مجاهدان اسلام نفاق خود را آشکار ساخته اند نباید درباره سرنوشت آنها کسی تردید کند، اینها به طور مسلم از منافقان دست اولند، و عملشان گواه زنده عدم ایمانشان است ، پس چرا بعضی فریب اظهار توحید و ایمان آنها را می خورند! و در مقام شفاعت از آنها بر می آیند با اینکه در آیات قبل اشاره شد که من یشفع شفاعة سیئة یکن له کفل منها و به این ترتیب خود را در سرنوشت شوم آنها سهیم می نمایند.

سپس می فرماید: این عده از منافقان به خاطر اعمال زشت و ننگینی که انجام داده اند خداوند توفیق و حمایت خویش را از آنها برداشته و افکارشان را به کلی واژگونه کرده ، همانند کسی که به جای ایستادن به روی پا، با سر تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 50
بایستد (و الله ارکسهم بما کسبوا).
ضمنا از جمله بما کسبوا استفاده می شود که بازگشتها از جاده هدایت و سعادت و نجات معلول اعمال خود انسان است و اگر این عمل به خداوند نسبت داده می شود به خاطر آن است که خداوند حکیم و هر کس را مطابق اعمال خویش کیفر می دهد و به مقدار لیاقت و شایستگی پاداش خواهد داد.
و در پایان آیه خطاب به افراد ساده دلی که حمایت از این دسته منافقان می نمودند کرده ، می فرماید: آیا شما می خواهید کسانی را که خدا بر اثر اعمال زشتشان از هدایت محروم ساخته هدایت کنید در حالی که چنین افراد هیچ راهی به سوی هدایت ندارند. (اتریدون ان تهدوا من اضل الله و من یضلل الله فلن تجد له سبیلا)
زیرا این یک سنت فناناپذیر الهی است که اثر اعمال هیچکس از او جدا نمی شود چگونه می توانید انتظار داشته باشید افرادی که فکرشان آلوده و قلبشان مملو از نفاق و عملشان حمایت از دشمنان خدا است مشمول هدایت شوند این یک انتظار بی دلیل و نابجا است . النساء
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 51
آیه 89
آیه و ترجمه
وَدُّوا لَوْ تَکْفُرُونَ کَمَا کَفَرُوا فَتَکُونُونَ سوَاءً فَلا تَتَّخِذُوا مِنهُمْ أَوْلِیَاءَ حَتی یهَاجِرُوا فی سبِیلِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَیْث وَجَدتُّمُوهُمْ وَ لا تَتَّخِذُوا مِنهُمْ وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً(89)
ترجمه : 89 - آنان دوست دارند که شما هم مانند آنها کافر شوید و مساوی یکدیگر گردید، بنابراین از آنها دوستانی انتخاب نکنید مگر اینکه (توبه کنند و) مهاجرت در راه خدا نمایند، اما آنها که از کار سرباز زنند (و به اقدامات بر ضد شما ادامه دهند) آنها را هر کجا بیابید اسیر کنید و (یا در صورت لزوم) به قتل برسانید و از میان آنها دوست و یار و یاوری اختیار نکنید.
تفسیر :
در تعقیب آیه قبل درباره منافقانی که بعضی از مسلمانان ساده دل به حمایت از آنها برخاسته و از آنها شفاعت می کردند و قرآن بیگانگی آنها را از اسلام بیان داشت در این آیه می فرماید: تاریکی درون آنها بقدری است که نه تنها خودشان کافرند بلکه دوست می دارند که شما هم همانند آنان

کافر شوید و مساوی یکدیگر گردید.
(ودوا لو تکفرون کما کفروا فتکونون سواء)
بنابراین آنها از کافران عادی نیز بدترند، زیرا کفار معمولی دزد و غارتگر عقائد دیگران نیستند، اما اینها هستند، فعالیتهای پیگیری برای تخریب عقاید دیگران دارند.
اکنون که آنها چنین هستند هرگز نباید شما مسلمانان دوستانی از میان آنها انتخاب کنید (فلا تتخذوا منهم اولیاء) تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 52
مگر اینکه در کار خود تجدید نظر کنند و دست از نفاق و تخریب بردارند و نشانه آن این است که از مرکز کفر و نفاق به مرکز اسلام (از مکه به مدینه) مهاجرت نمایند.
(حتی یهاجروا فی سبیل الله).
اما اگر آنها حاضر به مهاجرت نشدند بدانید که دست از کفر و نفاق خود بر نداشتند و اظهار اسلام آنها فقط به خاطر اغراض جاسوسی و تخریبی است و در این صورت می توانید هر جا بر آنها دست یافتید، آنها را اسیر کنید و یا در صورت لزوم به قتل برسانید.
(فان تولوا فخذوهم و اقتلوهم حیث وجدتموهم)
و در پایان آیه بار دیگر تاکید میکند که هیچگاه دوست و یار و یاوری از میان آنها انتخاب نکنید.
(و لا تتخذوا منهم ولیا و لا نصیرا)
این شدت عمل که در آیه فوق نسبت به این دسته از منافقان نشان داده شده به خاطر آن است که نجات یک جامعه زنده که در مسیر یک انقلاب اصلاحی گام بر می دارد، از چنگال دشمنان دوست نما و جاسوسان خطرناک ، راهی جز این ندارد.
قابل توجه اینکه در حالی که اسلام افراد غیر مسلمانی همانند یهود و نصاری را با شرائطی تحت حمایت خود قرار داده ، و اجازه هیچگونه مزاحمت نسبت به آنها نمی دهد در مورد این دسته از منافقان این چنین شدت عمل به خرج داده است ، و با اینکه آنان تظاهر به اسلام می نمودند دستور اسارت و حتی اعدام آنان را در صورت لزوم صادر کرده است ، و این نیست مگر به خاطر آنکه این گونه افراد زیر پوشش اسلام می توانند ضربه هائی بزنند که هیچ دشمنی قادر بر آن نیست ! تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 53
سوال :
ممکن است گفته شود سیره پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) درباره منافقان این بوده که هیچگاه دستور قتل آنها را صادر نمی کرد مبادا دشمنان او را متهم به کشتن یارانش کنند و یا بعضی از این مسئله سوء استفاده کرده ، با افرادی که خرده حساب داشتند به عنوان منافق بودن

درآویزند و آنها را به قتل برسانند.
پاسخ :
باید توجه داشت که سیره پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تنها در مورد منافقان مدینه و مانند آنها بوده است که به ظواهر اسلام عمل می کردند و مبارزه صریحی با اسلام و مسلمین نداشتند اما کسانی که مانند منافقان مکه همکاری روشنی با دشمنان اسلام داشتند مشمول این حکم نبودند. النساء
آیه 90
آیه و ترجمه
إِلا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنهُم مِّيثَقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَت صدُورُهُمْ أَن يُقَتِلُوكُمْ أَوْ يُقَتِلُوا قَوْمَهُمْ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَسلَّطهُمْ عَلَيْكمْ فَلَقَتَلُوكُمْ فَإِنِ اعْتزَلُوكُمْ فَلَمْ يُقَتِلُوكُمْ وَ أَلْقَوْا إِلَيْكُمُ السلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكمْ عَلَيهِمْ سبِيلاً(90)
ترجمه : 90 - مگر آنها که با کسانی که با شما هم پیمانند، پیمان بسته ، یا آنها که به سوی شما می آیند و از پیکار با شما یا پیکار با قوم خود ناتوان شده اند (نه سر جنگ با شما دارند و نه توانائی مبارزه با قوم خود) و اگر خداوند بخواهد آنها را بر شما مسلط می کند تا با شما پیکار کنند، بنابراین اگر از شما کناره گیری کردند و با شما پیکار ننمودند (بلکه) پیشنهاد صلح کردند خداوند به شما اجازه نمی دهد که متعرض آنان شوی تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 54
شان نزول :
از روایات مختلفی که در شان نزول آیه وارد شده و مفسران در تفاسیر گوناگون آورده اند چنین استفاده می شود که دو قبیله در میان قبائل عرب به نام بنی ضمره و اشجع وجود داشتند که قبیله اول با مسلمانان پیمان ترک تعرض بسته بودند و طایفه اشجع با بنی ضمره نیز هم پیمان بودند.
بعضی از مسلمانان از قدرت طایفه بنی ضمره و پیمان شکنی آنها بیمناک بودند، لذا به پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پیشنهاد کردند که پیش از آنکه آنها حمله را آغاز کنند مسلمانان به آنها حمله ور شوند، پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود:
کلا فانهم ابر العرب بالوالدین و اوصلهم للرحم و اوفاهم بالعهد :
نه ، هرگز چنین کاری نکنید، زیرا آنها در میان تمام طوائف عرب نسبت به پدر و مادر خود نیکوکارترند، و از همه نسبت به اقوام و بستگان مهربانتر، و به عهد و پیمان خود از همه پایبندترند!
پس از مدتی مسلمانان با خبر شدند که طایفه اشجع به سرکردگی مسعود بن رجیله که هفتصد نفر بودند به نزدیکی مدینه آمده اند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نمایندگانی نزد آنها فرستاد تا از هدف مسافرتشان

مطلع گردد آنها اظهار داشتند آمده ایم قرار داد ترک مخاصمه با محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ببندیم ، هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین دید دستور داد مقدار زیادی خرما به عنوان هدیه برای آنها بردند، و سپس با آنها تماس گرفت و آنها اظهار داشتند ما از یک طرف توانائی مبارزه با دشمنان شما را نداریم ، چون عدد ما کم است ، و نه قدرت و تمایل به مبارزه با شما را داریم ، زیرا محل ما به شما نزدیک است لذا آمده ایم که با شما پیمان ترک تعرض ببندیم ، در این هنگام آیات فوق نازل شد و دستورهای لازم در این زمینه به مسلمانان داد.
از پاره ای از روایات استفاده می شود که قسمتی از آیه درباره طایفه

بنی مدلج نازل شده است که خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیدند و اظهار داشتند که ما نه با شما هم صدا هستیم و نه بر ضد شما گام بر می داریم و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پیمان ترک مخاصمه با آنها بست .
تفسیر :
استقبال از پیشنهاد صلح
به دنبال دستور به شدت عمل در برابر منافقانی که با دشمنان اسلام همکاری نزدیک داشتند، در این آیه دستور می دهد که دو دسته از این قانون مستثنی هستند:
1 - آنها که با یکی از هم پیمانان شما ارتباط دارند و پیمان بسته اند.
(الا الذین یصلون الی قوم بینکم و بینهم میثاق)
2 - کسانی که از نظر موقعیت خاص خود در شرائطی قرار دارند که نه قدرت مبارزه با شما را در خود می بینند، و نه توانائی همکاری با شما و مبارزه با قبیله خود دارند.
(او جاؤ کم حصرت صدورهم ان یقاتلوکم او یقاتلوا قومهم).
روشن است که دسته اول به خاطر احترام به پیمان باید از این قانون مستثنی باشند و دسته دوم نیز اگر چه معذور نیستند و باید پس از تشخیص حق به حق بپیوندند ولی چون اعلان بیطرفی کرده اند تعرض نسبت به آنها بر خلاف اصول عدالت و جوانمردی است .
سپس برای اینکه مسلمانان در برابر این پیروزیهای چشمگیر مغرور نشوند و آنرا مرهون قدرت نظامی و ابتکار خود ندانند و نیز برای اینکه احساسات انسانی آنها در برابر این دسته از بی طرفان تحریک شود می فرماید: اگر

بخواهد می تواند آن (جمعیت ضعیفان) را بر شما مسلط گرداند تا با شما پیکار کنند.
(و لو شاء الله لسلطهم علیکم فلقاتلوکم)

بنابراین همواره در پیروزیها به یاد خدا باشید و هیچگاه به نیروی خود مغرور نشوید و نیز گذشت از ضعیفان را برای خود خسارتی نشمرید.
در پایان آیه بار دیگر نسبت به دسته اخیر تاکید کرده و با توضیح بیشتری چنین می فرماید: اگر آنها از پیکار با شما کناره گیری کنند و پیشنهاد صلح نمایند خداوند به شما اجازه تعرض نسبت به آنها را نمی دهد و موظفید دستی را که به منظور صلح به سوی شما دراز شده بفشارید.
(فان اعتزلوکم فلم یقاتلوکم و القوا الیکم السلم فما جعل الله لکم علیهم سبیلا).
نکته قابل توجه اینکه قرآن در این آیه و چندین آیه دیگر پیشنهاد صلح را با تعبیر القاء سلام (افکندن صلح) ذکر کرده است که ممکن است اشاره به این مطلب باشد که طرفین نزاع ، پیش از آنکه صلح کنند، معمولا از هم فاصله می گیرند و حتی پیشنهاد صلح را با احتیاط طرح می کنند، گوئی دور از هم ایستاده اند و این پیشنهاد را بسوی هم پرتاب می نمایند. النساء
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 57
آیه 91
آیه و ترجمه
سَتَجِدُونَ ءَاخَرِينَ يُرِيدُونَ أَن يَأْمَنُوكُمْ وَ يَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كلَّ مَا رُدُّوا إِلى الْفِتْنَةِ أُرْكِسوا فِيهَا فَإِن لَّمْ يَعْتزِلُوكمْ وَ يُلْقُوا إِلَيْكمُ السلَمَ وَ يَكُفُّوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْث ثَقِفْتُمُوهُمْ وَ أولَئكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيهِمْ سلْطناً مُّبِيناً(91)
ترجمه : 91 - به زودی جمعیت دیگری را می یابید که می خواهند هم از ناحیه شما در امان باشند، و هم از ناحیه قوم خودشان (که مشرکند، لذا در پیش شما ادعای ایمان می کنند ولی) هر زمانی به سوی فتنه (و بت پرستی) باز گردند با سر در آن فرو می روند!، اگر آنها از درگیری با شما کنار نرفتند و پیشنهاد صلح نکردند و دست از شما بر نداشتند، آنها را هر کجا یافتید اسیر کنید، و (یا) به قتل برسانید و آنها کسانی هستند که برای شما تسلط آشکاری نسبت به آنان قرار داده ایم .
شان نزول :
برای آیه فوق شان نزولهای مختلفی نقل شده که یکی از مشهورترین آنها این است :
جمعی از مردم مکه به خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می آمدند و از روی خدعه و نیرنگ اظهار اسلام می کردند، اما همین که در برابر قریش و بتهای آنها قرار می گرفتند به نیایش و عبادت بتها می پرداختند، و به این ترتیب می خواستند از ناحیه اسلام و قریش هر دو آسوده خاطر باشند، از هر دو طرف سود ببرند و از هیچیک زیان نبینند، و به اصطلاح در میان این دو دسته دو دوزه بازی کنند، آیه فوق نازل شد و دستور داد مسلمانان در برابر این دسته شدت عمل بخرج دهند. تفسیر

تفسیر :
سزای آنها که دودوزهبازی میکنند!
در اینجا با دسته دیگری روبرو می شویم که درست در مقابل دستهای قرار دارند که در آیه پیش دستور صلح نسبت به آنها داده شده بود. آنها کسانی هستند که می خواهند برای حفظ منافع خود در میان مسلمانان و مشرکان آزادی عمل داشته باشند و برای تامین این نظر راه خیانت و نیرنگ پیش گرفته ، با هر دو دسته اظهار همکاری و همفکری می کنند.
(ستجدون آخرین یریدون ان یامنوکم و یامنوا قومهم).
و به همین دلیل هنگامی که میدان فتنه جوئی و بت پرستی پیش آید همه برنامه های آنها وارونه می شود و با سر در آن فرو می روند!
(کلما ردوا الی الفتنة ارکسوا فیها).
اینها درست بر ضد دسته سابقند زیرا آنها کوشش داشتند از درگیر شدن با مسلمانان دوری کنند اما اینها نغمه دارند که با مسلمانان درگیر شوند.
آنها پیشنهاد صلح با مسلمانان داشتند در حالی که اینها سر جنگ دارند.
آنها از اذیت و آزار مسلمانان پرهیز داشتند ولی اینها پرهیز ندارند.
این سه تفاوت که در جمله فان لم یعتزلوکم و یلقوا الیکم السلم و یکفوا ایدیهم به آن اشاره شده است موجب گردیده که حکم اینها از دسته سابق به کلی جدا شود و به مسلمانان دستور داده شده که هر کجا آنان را بیابند اسیر کنند و در صورت مقاومت به قتل رسانند.
(فخذوهم و اقتلوهم حیث ثقفتموهم).
و لذا آنجا که به اندازه کافی نسبت به آنها اتمام حجت شده در پایان آیه می فرماید: آنان کسانی هستند که ما تسلط آشکاری برای شما نسبت به آنها تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 59
قرار دادیم .
(و اولئکم جعلنا لکم علیهم سلطانا مبینا).
این تسلط می تواند از نظر منطقی بوده باشد، چه اینکه منطق مسلمانان بر مشرکان کاملا پیروز بود و یا از نظر ظاهری و خارجی ، زیرا در زمانی این آیات نازل شد که مسلمین به قدر کافی نیرومند شده بودند.
تعبیر به ثقفتموهم در آیه فوق ممکن است اشاره به نکته دقیقی باشد زیرا این جمله از ماده ثقافت به معنی دست یافتن بر چیزی با دقت و مهارت است ، و با وجدتموهم که از ماده وجدان و به معنی مطلق دست یافتن است ، تفاوت دارد، گویا این دسته از منافقان دو دوزه باز که خطرناکترین دسته های منافقان هستند، به آسانی ممکن نیست شناخته شوند و به تله بیفتند لذا می فرماید: اگر با مهارت و دقت به آنها دست یافتید حکم خداوند را در مورد آنها اجرا کنید اشاره به اینکه دست یافتن بر آنها نیاز به

دقت و مراقبت کافی دارد. النساء
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 60
آیه 92
آیه و ترجمه
وَ مَا كانَ لِمُؤْمِنٍ أَن يَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلا خَطئاً وَ مَن قَتَلَ مُؤْمِناً خَطئاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُّسلَّمَةٌ إِلى أَهْلِهِ إِلَا أَن يَصدَّقُوا فَإِن كانَ مِن قَوْمٍ عَدُوٍّ لَّكُمْ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ وَ إِن كانَ مِن قَوْمٍ بَيْنَكمْ وَ بَيْنَهُم مِّيثَقٌ فَدِيَةٌ مُّسلَّمَةٌ إِلى أَهْلِهِ وَ تحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُّؤْمِنَةٍ فَمَن لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شهْرَيْنِ مُتَتَابِعَينِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ وَ كانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكيماً(92)
ترجمه : 92 - برای هیچ فرد با ایمانی مجاز نیست که فرد با ایمانی را به قتل برساند، مگر اینکه این کار از روی خطا و اشتباه از او سر زند و (در عین حال) کسی که فرد با ایمانی را از روی خطا به قتل برساند باید یک برده آزاد کند و خونبهائی به کسان او بپردازد مگر اینکه آنها خونبها را ببخشند - و اگر مقتول از جمعیتی باشد که دشمنان شما هستند (و کافرند) ولی مقتول با ایمان بوده باید (تنها) یک برده آزاد کند (و پرداختن خونبها لازم نیست) و اگر از جمعیتی باشد که میان شما و آنها پیمانی برقرار است باید خونبهای او را به کسان او بپردازد و یک برده (نیز) آزاد کند، و آن کس که دسترسی (به آزاد کردن برده) ندارد دو ماه پی در پی روزه می گیرد - این (یکنوع تخفیف و) توبه الهی است و خداوند دانا و حکیم است .
شان نزول :
یکی از بت پرستان مکه به نام حارث بن یزید با دستیاری ابوجهل مسلمانی را به نام عیاش بن ابی ربیعه به جرم گرایش به اسلام مدتها شکنجه می داد، پس از هجرت مسلمانان به مدینه ، عیاش نیز به مدینه هجرت کرد و در شمار مسلمانان قرار گرفت .
اتفاقا روزی در یکی از محله های اطراف مدینه با شکنجه دهنده خود
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 61
حارث بن یزید روبرو شد، و از فرصت استفاده کرده ، او را به قتل رسانید، به گمان اینکه دشمنی را از پای در آورده است ، در حالی که توجه نداشت که حارث توبه کرده و مسلمان شده است و به سوی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می رود جریان را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرض کردند آیه نازل شد و حکم قتلی را که از روی اشتباه و خطا واقع شده بیان کرد.
تفسیر :
احکام قتل خطا
چون در آیات گذشته به مسلمانان آزادی عمل برای در هم کوبیدن منافقان و دشمنان خطرناک داخلی داده شده ، برای اینکه مبادا کسانی از این

قانون سوء استفاده کنند و با افرادی که دشمنی دارند به نام منافق بودن تصفیه حساب خصوصی نمایند، و یا بر اثر بی مبالاتی خون بی گناهی را بریزند، در این آیه و آیه بعد احکام قتل خطا و قتل عمد بیان شده است ، تا در مسئله ریختن خون که از نظر اسلام موضوع فوق العاده مهم و پر مسئولیتی است رعایت تمام جهات لازم را بکنند.
در آغاز این آیه که حکم قتل خطا در آن بیان شده می فرماید: برای هیچ مؤ منی مجاز نیست که فرد با ایمانی را جز از روی خطا بقتل برساند.
(و ما کان لمؤ من ان یقتل مؤ منا الا خطا)
این تعبیر در حقیقت اشاره به آن است که اصولا هرگز مؤ من به خود اجازه نمی دهد که دست خویش را به خون فرد بیگناهی بیالاید، چه اینکه در حریم ایمان همه افراد مانند اعضای یک پیکرند، آیا هیچگاه ممکن است عضوی از بدن انسان ، عضو دیگر را جز از روی اشتباه از بین ببرد یا آزار دهد بنا بر این آنها که در صدد چنین کاری بر آیند ایمان درستی ندارند و از حقیقت

- بی خبرند.
جمله الاخطاء (مگر از روی اشتباه) به این معنی نیست که آنها مجازند از روی اشتباه این عمل را انجام دهند، زیرا اشتباه قابل پیش بینی نیست ، و شخص به هنگام اشتباه متوجه اشتباه خود نمی باشد، منظور این است که مؤ منان جز در مورد اشتباه آلوده چنین گناه بزرگی نخواهند شد.
سپس جریمه و کفاره قتل خطا را در سه مرحله بیان می کند: صورت نخست اینکه فرد بیگناهی که از روی اشتباه کشته شده متعلق به خانواده مسلمانی باشد که در این صورت ، قاتل باید دو کار کند، یکی اینکه برده مسلمانی را آزاد نماید و دیگر اینکه خونبهای مقتول را به صاحبان خون بپردازد.
(و من قتل مؤ منا خطا فتحریر رقبة مؤ منة و دیة مسلمة الی اهله).
مگر اینکه خاندان مقتول با رضایت خاطر از دیه بگذرند (الا ان یصدقوا) صورت دوم اینکه مقتول وابسته به خاندانی باشد که با مسلمانان خصومت و دشمنی دارند((در این صورت کفاره قتل خطا تنها آزاد نمودن برده است)) و پرداخت دیه بر جمعیتی که تقویت بنیه مالی آنان خطری برای مسلمانان محسوب خواهد شد ضرورت ندارد، به علاوه اسلام ارتباط این فرد را با خانواده خود که همگی از دشمنان اسلامند بریده است و بنا بر این جائی برای جبران خسارت نیست .
(فان کان من قوم عدو لکم و هو مؤ من فتحریر رقبة مؤ منة).
صورت سوم اینکه ((خاندان مقتول از کفاری باشند که با مسلمانان هم پیمانند، در این صورت برای احترام به پیمان باید علاوه بر آزاد کردن یک برده مسلمان خونبهای او را به بازماندگانش بپردازند.))

(و ان کان من قوم بینکم و بینهم میثاق فدیة مسلمة الی اهله و تحریر رقبة مؤ منة).
در اینکه آیا مقتول در این صورت مانند دو صورت سابق یک فرد مؤ من

است یا اعم از مؤ من و کافر ذمی ، در میان مفسران گفتگو است ، ولی ظاهر آیه و روایاتی که در تفسیر آن وارد شده این است که منظور از آن نیز ((مقتول مؤ من)) است و آیا میتوان دیه چنین مقتول مسلمانی را به ورثه کافر داد در صورتی که کافر از مسلمان ارث نمی برد.
از ظاهر آیه چنین استفاده می شود که باید دیه مزبور را به ورثه او داد هر چند کافر هستند، و این به خاطر پیمان و عهدی است که با مسلمانان دارند، ولی از آنجا که کافر از مسلمان هیچگاه ارث نمی برد جمعی از مفسران بر این عقیده اند که منظور از جمله فوق این است که دیه او را فقط به ورثه مسلمان او بدهند، نه ورثه کفار، در بعضی از روایات نیز اشاره به این موضوع شده است ولی ظاهر جمله من قوم بینکم و بینهم میثاق (از جمعیتی که با شما پیمان دارند) این است که ورثه مقتول جزء مسلمانان نیستند، زیرا مسلمانان با یکدیگر پیمان خاصی ندارند (دقت کنید).
و در پایان آیه در مورد کسانی که دسترسی به آزاد کردن بردهای ندارند (یعنی قدرت مالی ندارند و یا بردهای برای آزاد کردن نمی یابند) می فرماید:((چنین اشخاصی باید دو ماه پی در پی روزه بگیرند)).
(فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین).
و در پایان می گوید:((این تبدیل شدن آزاد کردن برده به دو ماه روزه گرفتن یکنوع تخفیف و توبه الهی است ، یا اینکه تمام آنچه در آیه به عنوان کفاره قتل خطا گفته شد همگی برای انجام یک توبه الهی است و خداوند همواره از هر چیز با خبر و همه دستوراتش بر طبق حکمت است)).
(توبة من الله و کان الله علیما حکیما).
در آیه فوق نکات متعددی است که باید به آن توجه نمود:
1 - در اینجا برای جبران قتل خطا، سه موضوع بیان شده است که هر کدام از آن برای جبران یکنوع خسارت است که از این عمل به وجود می آید،

آزاد کردن برده است که در واقع یکنوع جبران خسارت اجتماعی کشته شدن یکفرد با ایمان محسوب می شود.
و دیگر پرداختن دیه است که در واقع یکنوع جبران خسارت اقتصادی است که از کشته شدن یک نفر به خانواده او وارد می شود، و الا سابقا هم گفتهایم ((دیه)) هیچگاه قیمت واقعی خون یک انسان نیست ، زیرا خون یک انسان بی گناه ما فوق هر قیمت است بلکه یکنوع جبران خسارت

اقتصادی خانواده می باشد.
و دیگر مسئله دو ماه روزه پی در پی است که جبران خسارت اخلاقی و معنوی می باشد که دامنگیر قاتل خطائی می شود.
البته باید توجه داشت که روزه دو ماه پی در پی وظیفه کسانی است که دسترسی به آزاد کردن یک برده با ایمان ندارند یعنی در درجه اول فقط آزاد کردن برده کافی است و درجه بعد اگر نتوانست باید روزه بگیرد، ولی باید توجه داشت که آزاد کردن برده یکنوع عبادت نیز محسوب می شود و بنا بر این اثر معنوی عبادت را در روح آزاد کننده خواهد داشت .
2 - در موردی که بازماندگان مقتول مسلمان باشند جمله الا ان یصدقوا (مگر آنکه آنها از دیه صرفنظر کنند) ذکر شده ، ولی در مورد کسانی که مسلمان نباشند این جمله ذکر نشده است ، دلیل آن نیز روشن است زیرا در مورد اول زمینه برای چنین کاری وجود دارد اما در مورد دوم چنان زمینه ای نیست ، به علاوه مسلمانان حتی الامکان نباید زیر بار منت غیر مسلمانان در این موارد بروند.
3 - جالب توجه اینکه در صورت اول که بازماندگان مسلمانند، نخست اشاره به ((آزادی)) یک برده و سپس اشاره به ((دیه)) شده است ، در حالی که در صورت سوم که مسلمان نیستند نخست ((دیه)) آمده است ، شاید این تفاوت تعبیر اشاره تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 65
به آن باشد که در مورد مسلمانان تاءخیر در دیه عکس العمل نامطلوبی غالبا ندارد، در حالی که در مورد غیر مسلمانان باید قبل از هر چیز دیه پرداخته شود تا آتش نزاع خاموش گردد، و دشمنان آن را بر پیمان شکنی حمل نکنند.
4 - در آیه شریفه اشارهای به مقدار دیه نشده است و شرح آن به سنت موکول گردیده که مطابق آن دیه کامل هزار مثقال طلا یا یکصد شتر و یا دویست گاو و در صورت توافق قیمت این حیوانات است (البته تعیین طلا و یا بعضی از حیوانات به عنوان دیه طبق یک سنت اسلامی است که مقیاسهای خود را از امور طبیعی انتخاب می کند نه مصنوعی و قرار دادی تا با گذشت زمان دگرگون نشوند).
5 - بعضی ممکن است اشکال کنند که خطا مجازات ندارد، چرا اسلام درباره آن این همه اهمیت قائل شده است ، در حالی که مرتکب این کار هیچگونه گناهی مرتکب نشده پاسخ ایراد روشن است ، زیرا مسئله خون ، مسئله سادهای نیست و با این حکم شدید اسلام خواسته است مردم نهایت دقت و احتیاط را به کار بندند تا هیچگونه قتلی حتی از روی اشتباه از آنها سر نزند زیرا بسیاری از خطاها قابل پیشگیری است ، به علاوه مردم بدانند با ادعای خطا در قتل هرگز نمی توانند خود را تبرئه نمایند، جمله آخر آیه (توبة من الله ...) ممکن است اشاره به همین موضوع باشد

که اشتباهات معمولا از عدم دقت سرچشمه می گیرد و لذا در مورد موضوعات مهمی همانند قتل نفس باید به نحوی جبران گردد، تا توبه الهی شامل حال مرتکبان شود. النساء
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 66
آیه 93
آیه و ترجمه
وَ مَن یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُّتَعَمِّداً فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَلِداً فِیهَا وَ غَضِب اللَّهُ عَلَیْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَاباً عَظِیماً(93)
ترجمه : 93 - و هر کسی فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند مجازات او دوزخ است که جاودانه در آن می ماند و خداوند بر او غضب می کند و از رحمتش او را دور می سازد و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است .
شان نزول
((مقیس بن صبابه کنانی)) که یکی از مسلمانان بود، کشته برادر خود ((هشام)) را در محله ((بنی النجار)) پیدا کرد، جریان را به عرض پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسانید، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) او را به اتفاق ((قیس بن هلال فهزی)) نزد بزرگان بنی النجار فرستاد و دستور داد که اگر قاتل هشام را می شناسند، او را تسلیم برادرش ((مقیس)) نمایند و اگر نمی شناسند، خونبها و دیه او را بپردازند آنان هم چون قاتل را نمی شناختند، دیه را به صاحب خون پرداختند و او هم تحویل گرفت و به اتفاق ((قیس بن هلال)) به طرف مدینه حرکت کردند در بین راه بقایای افکار جاهلیت مقیس را تحریک نمود و با خود گفت : قبول دیه موجب سرشکستگی و ذلت است ، لذا هم سفر خود را که از قبیله ((بنی النجار)) بود به انتقام خون برادر کشت و به طرف مکه فرار نمود و از اسلام نیز کناره گیری کرد.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هم در مقابل این خیانت خون او را مباح نمود، و آیه فوق به همین مناسبت نازل شد که مجازات قتل عمد در آن بیان شده است . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 67
تفسیر :
مجازات قتل عمد
بعد از بیان حکم قتل خطا در این آیه به مجازات کسی که فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند اشاره می کند.
از آنجا که آدم کشی یکی از بزرگترین جنایات و گناهان خطرناک است و اگر با آن مبارزه نشود، امنیت که یکی از مهمترین شرائط یک اجتماع سالم است به کلی از بین می رود، قرآن در آیات مختلف آن را با اهمیت فوقالعادهای ذکر کرده است ، تا آنجا که قتل بیدلیل یک انسان را همانند

کشتن تمام مردم روی زمین معرفی می کند.
(من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا)
آنکس که انسانی را بدون اینکه قاتل باشد و یا در زمین فساد کند بکشد، گویا همه مردم را کشته است .
به همین دلیل در آیه مورد بحث نیز برای کسانی که فرد با ایمانی را عمدا به قتل برسانند چهار مجازات و کیفر شدید اخروی (علاوه بر مسئله قصاص که مجازات دنیوی است) ذکر شده است :
1 - خلود یعنی جاودانه در آتش دوزخ ماندن .
(و من یقتل مؤ منا متعمدا فجزائه جهنم خالدا فیها).
2 - خشم و غضب الهی (و غضب الله علیه).
3 - دوری از رحمت خدا (و لعنه).
4 - مهیا ساختن عذاب عظیمی برای او (و اعد له عذابا عظیما). تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 68
و به این ترتیب از نظر مجازات اخروی حد اکثر تشدید در مورد قتل عمدی شده است ، به طوری که در هیچ مورد از قرآن اینچنین مجازات شدیدی بیان نگردیده و اما کیفر دنیوی قتل عمد همان قصاص است که شرح آن در ذیل آیه 179 سوره بقره در جلد اول صفحه 442 گذشت).
آیا قتل نفس موجب مجازات جاودانی است
در اینجا سوالی پیش می آید که ((خلود)) یعنی مجازات جاودانی مخصوص کسانی است که بیایمان از دنیا بروند در حالی که قاتل عمدی ممکن است ایمان داشته باشد و حتی پشیمان گردد و از گناه بزرگی که انجام داده جدا توبه کند و گذشته را تا آنجا که قدرت دارد جبران نماید.
در پاسخ این سوال می توان گفت :
منظور از قتل مؤ من در آیه این است که انسانی را به خاطر ایمان داشتن بقتل برساند و یا کشتن او را مباح بشمرد، روشن است که چنین قتل نشانه کفر قاتل است و لازمه آن خلود در عذاب می باشد.
حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نیز به این مضمون نقل شده است .
2 - این احتمال نیز هست که قتل افراد با ایمان و بی گناه سبب شود که انسان بی ایمان از دنیا برود و توفیق توبه نصیب او نگردد و به خاطر همین موضوع گرفتار عذاب جاویدان شود.
3 - این هم ممکن است که منظور از خلود، در این آیه عذاب بسیار طولانی باشد، نه عذاب جاویدان . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 69
سؤ ال دیگری نیز در اینجا مطرح می شود که اصولا قتل عمد آیا قابل توبه می باشد؟!
جمعی از مفسران ، صریحا پاسخ منفی به این سوال می دهند و می گویند: قتل نفس طبق آیه فوق اصلا قابل توبه نیست ، و در پارهای از

روایات که در ذیل آیه وارد شده است نیز اشاره به این معنی گردیده که لا توبة له .
ولی آنچه از روح تعلیمات اسلام و روایات پیشوایان بزرگ دینی و فلسفه توبه که پایه تربیت و حفظ از گناه در آینده زندگی است استفاده می شود این است که هیچ گناهی نیست که قابل توبه نباشد، اگر چه توبه پارهای از گناهان ، بسیار سخت و شرائط سنگین دارد، قرآن مجید می گوید:
ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء (نساء - 47)
((خداوند تنها گناه شرک را نمی بخشد اما غیر آن را برای هر کس بخواهد و صلاح ببیند خواهد بخشید)) حتی سابقا ذیل همین آیه اشاره کردیم که این آیه درباره آمرزش گناهان از طریق شفاعت و مانند آن سخن میگوید و الا گناه شرک نیز با توبه کردن و بازگشت به سوی توحید و اسلام قابل بخشش است ، همانطور که بیشتر مسلمانان صدر اسلام ، در آغاز مشرک بودند و سپس توبه کردند، و خداوند گناه آنها را بخشید، بنا بر این شرک تنها گناهی است که بدون توبه بخشیده نمی شود و اما با توبه کردن همه گناهان حتی شرک قابل بخشش است چنانکه در سوره زمر آیه 53 و 54 میخوانیم :
ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم و اءنیبوا الی ربکم و اسلمو اله :
((... خداوند همه گناهان را می بخشد، زیرا او بخشنده مهربان است و بازگشت به سوی خدا کنید و توبه نمائید و تسلیم فرمان او باشید.
و اینکه بعضی از مفسران گفته اند: آیات مربوط آمرزش همه گناهان در پرتو توبه به اصطلاح از قبیل ((عام)) است و قابل ((تخصیص)) می باشد،
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 70
صحیح نیست زیرا لسان این آیات که در مقام امتنان بر گنهکاران می باشد و با تاکیدات مختلف همراه است قابل تخصیص نیست (به اصطلاح ابا از تخصیص دارد).
از این گذشته اگر براستی کسی که قتل عمدی از او سرزده به کلی از آمرزش خداوند مایوس گردد و برای همیشه (حتی پس از توبه موکد و جبران عمل زشت خود با اعمال نیک فراوان) در لعن و عذاب جاویدان بماند هیچگونه دلیلی ندارد که در باقیمانده عمر اطاعت فراوان خدا کند و دست از اعمال خلاف و حتی قتل نفسهای مکرر بر دارد و این با روح تعلیمات انبیاء که برای تربیت بشر در هر مرحله آمده اند چگونه سازگار است ؟!
در تواریخ اسلام نیز می بینیم که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از گنهکاران خطرناکی همچون ((وحشی)) قاتل حمزة بن عبد المطلب گذشت نمود و توبه او را پذیرفت و نمیتوان گفت که قتل نفس در حال

شرک و ایمان آنقدر تفاوت دارد که در یکحال بخشوده شود و در حال دیگر به هیچوجه قابل بخشش نباشد.
اصولا همانطور که گفتیم ما هیچ گناهی بالاتر از شرک نداریم و می دانیم که این گناه نیز با توبه و پذیرش اسلام بخشوده میشود چگونه میتوان باور کرد گناه قتل حتی با توبه واقعی قابل بخشش نباشد.
ولی اشتباه نشود آنچه در بالا گفتیم به این معنی نیست که قتل عمد کار کوچک و کم اهمیتی است یا به این سادگی میتوان از آن توبه کرد، بلکه به عکس توبه واقعی از این گناه کبیره بسیار مشکل است و نیاز به جبران این عمل دارد و جبران کردن آن کار آسانی نیست بنا بر این منظور ما فقط این است که تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 71
راه توبه به روی چنین افرادی بطور کلی بسته نمی باشد.
انواع قتل
((فقها)) در کتاب قصاص و دیات از کتب فقهی با الهامی که از آیات و روایات اسلامی گرفتهاند قتل را به سه نوع تقسیم کرده اند: ((قتل عمد))، ((قتل شبه عمد)) و ((قتل خطا)).
قتل عمد قتلی است که با تصمیم قبلی و با استفاده از وسائل قتل صورتگیرد (مثل اینکه انسان به قصد کشتن دیگری از حربه یا چوب یا سنگ یا دست استفاده کند).
قتل شبه عمد آن است که تصمیمی بر کشتن نباشد اما تصمیم بر کاری در مورد مقتول داشته باشد که بدون توجه منجر به قتل گردد مثل این که کسی را عمدا کتک می زند بدون اینکه تصمیم کشتن او را داشته باشد ولی این ضرب اتفاقا منجر به قتل گردد.
قتل خطا آن است که هیچگونه تصمیمی نه به قتل داشته باشد نه انجام عملی در مورد مقتول ، مثل اینکه میخواهد حیوانی را شکار کند اما تیر خطا می رود و به انسانی می خورد و او را به قتل می رساند.
هر یک از این سه نوع احکام مشروحی دارد که در کتب فقهی آمده است .
النساء
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 72
آیه 94
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا ضرَبْتُمْ فى سبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكمُ السلَمَ لَست مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَض الْحَيَوةِ الدُّنْيَا فَعِندَ اللَّهِ مَغَانِمُ كثِيرَةٌ كَذَلِك كنتُم مِّن قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً(94)
ترجمه : 94 - ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که در راه خدا گام بر می دارید (و به سفری برای جهاد می روید) تحقیق کنید و به کسی که

اظهار صلح و اسلام می کند نگوئید مسلمان نیستی بخاطر اینکه سرمایه ناپایدار دنیا (و غنائمی) بدست آورید، زیرا غنیمتهای بزرگی در نزد خدا (برای شما) است ، شما قبلا چنین بودید و خداوند بر شما منت گذارد (و هدایت نمود) بنا بر این (بشکرانه این نعمت بزرگ) تحقیق کنید، خداوند به آنچه عمل می کنید آگاه است .

شان نزول :

در روایات و تفاسیر اسلامی شان نزولهائی درباره آیه فوق آمده است که کم و بیش با هم شباهت دارند از جمله اینکه : پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعد از بازگشت از جنگ خیبر، اسامة بن زید را با جمعی از مسلمانان به سوی یهودیانی که در یکی از روستاهای ((فدک)) زندگی می کردند فرستاد، تا آنها را به سوی اسلام و یا قبول شرائط ذمه دعوت کنند.

یکی از یهودیان به نام ((مرداس)) که از آمدن سپاه اسلام با خبر شده بود اموال و فرزندان خود را در پناه کوهی قرار داد و به استقبال مسلمانان شتافت ، در حالی که به یگانگی خدا و نبوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گواهی می داد تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 73

اسامة بن زید به گمان اینکه مرد یهودی از ترس جان و برای حفظ مال اظهار اسلام می کند و در باطن مسلمان نیست به او حمله کرد و او را کشت و گوسفندان او را به غنیمت گرفت هنگامی که خبر به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسید پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سخت از این جریان ناراحت شد و فرمود: تو مسلمانی را کشتی ، اسامة ناراحت شد و عرض کرد این مرد از ترس جان و برای حفظ مالش اظهار اسلام کرد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: تو که از درون او آگاه نبودی ، چه میدانی ! شاید به راستی مسلمان شده است ، در این موقع آیه فوق نازل شد و به مسلمانان هشدار داد که به خاطر غنائم جنگی و مانند آن هیچگاه انکار سخن کسانی را که اظهار اسلام می کنند ننمایند بلکه هر کس اظهار اسلام کرد باید سخن او را پذیرفت .

تفسیر :

بعد از آنکه در آیات گذشته تاکیدات لازم نسبت به حفظ جان افراد بی گناه شد، در این آیه یک دستور احتیاطی برای حفظ جان افراد بی گناهی که ممکن است مورد اتهام قرار گیرند بیان می کند و می فرماید : ((ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که در راه جهاد گام بر می دارید، تحقیق و جستجو کنید و به کسانی که اظهار اسلام می کنند نگوئید مسلمان نیستید.

(یا ایها الذین آمنوا اذا ضربتم فی سبیل الله فتبینوا و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤ منا).

و به این ترتیب دستور می دهد آنهائی را که اظهار ایمان می کنند با آغوش

باز بپذیرند و هر گونه بد گمانی و سوء ظن را نسبت به اظهار ایمان آنها کنار بگذارند.
سپس اضافه می کند که مبادا به خاطر نعمتهای ناپایدار این جهان افرادی را که تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 74
اظهار اسلام می کنند متهم کرده و آنها را به عنوان یک دشمن به قتل برسانید و اموال آنها را به غنیمت بگیرید (تبتغون عرض الحیوة الدنیا).
در حالی که غنیمتهای جاودانی و ارزنده در پیشگاه خدا است (فعند الله مغانم کثیرة).
گرچه در گذشته چنین بودید و در دوران جاهلیت جنگهای شما انگیزه غارتگری داشت (کذالک کنتم من قبل).
ولی اکنون در پرتو اسلام و منتی که خداوند بر شما نهاده است ، از آن وضع نجات یافته اید، بنابراین به شکرانه این نعمت بزرگ لازم است که در کارها تحقیق کنید (فمن الله علیکم فتبینوا).
و این را بدانید که خداوند از اعمال و نیات شما آگاه است .

(ان الله کان بما تعملون خبیرا).
جهاد اسلامی جنبه مادی ندارد
آیه فوق به خوبی این حقیقت را روشن می سازد که هیچ مسلمانی نباید برای هدف مادی گام در میدان جهاد بگذارد و به همین دلیل باید نخستین اظهار ایمان را از طرف دشمن بپذیرد، و به ندای صلح او پاسخ گوید اگر چه از غنائم مادی فراوان محروم گردد زیرا هدف از جهاد اسلامی توسعه طلبی و جمع غنائم نیست ، تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 75
بلکه هدف آزاد شدن انسانها از قید بندگی بندگان و خداوند زور و زر است و هر زمان که روزنه امیدی به سوی این حقیقت گشوده شد باید به سوی آن شتافت ، آیه فوق می گوید: ((شما یک روز چنین افکار منحطی داشتید و به خاطر سرمایه های مادی خونهائی را می ریختید، اما امروز آن برنامه به کلی دگرگون شده است ، به علاوه مگر خود شما به هنگام ورود در اسلام غیر از اظهار ایمان چه برنامه دیگری داشتید، چرا از قانونی که خود از آن استفاده کردهاید درباره دیگران دریغ مینمائید))؟!
سوال :
ممکن است با توجه به مضمون آیه چنین ایراد شود که اسلام با قبول ادعاهای ظاهری مردم در مورد پیوستن به این آئین زمینه را برای پرورش ((منافق)) در محیط اسلامی آماده می کند و با این برنامه ، ممکن است عده زیادی از آن سوء استفاده کرده و با استتار در زیر نام اسلام دست به اعمال جاسوسی و ضد اسلامی بزنند.
پاسخ :
شاید هیچ قانونی در جهان نیست که راه سوء استفاده در آن وجود نداشته باشد، مهم این است که قانون دارای مصالح قابل ملاحظهای باشد، اگر بنا شود اظهار اسلام به بهانه عدم آگاهی از مکنون قلب طرف ، قبول نگردد، مفاسد بسیاری به بار می آید که زیان آن به مراتب بیشتر است ، و اصول عواطف انسانی را از بین خواهد برد، زیرا هر کس با دیگری کینه و خرده حسابی داشته باشد می تواند او را متهم کند که اسلام او ظاهری است و با مکنون دل او هماهنگ نیست تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 76
و به این ترتیب خونهای بسیاری از بی گناهان ریخته شود.
از این گذشته در آغاز گرایش به هر آئین افرادی هستند که گرایشهای ساده و تشریفاتی و ظاهری دارند اما با گذشت زمان و تماس مداوم با آن آئین محکم و ریشه دار می شوند، این دسته را نیز نمی توان طرد کرد.
النساء
آیه 95-96
آیه و ترجمه

لا يَستَوِی الْقَعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيرُ أولی الضرَرِ وَ الْمُجَهِدُونَ فی سبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَلِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ فَضلَ اللَّهُ الْمُجَهِدِينَ بِأَمْوَلِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ عَلی الْقَعِدِينَ دَرَجَةً وُكلاً وَعَدَ اللَّهُ الحُسنی وَ فَضلَ اللَّهُ الْمُجَهِدِينَ عَلی الْقَعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً(95)
دَرَجَتٍ مِّنْهُ وَ مَغْفِرَةً وَ رَحْمَةً وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً(96)
ترجمه : 95 - افراد با ایمانی که بدون بیماری و ناراحتی از جهاد باز نشستند یا مجاهدانی که در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند یکسان نیستند، خداوند مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند بر قاعدان برتری بخشیده و به هر یک از این دو دسته (به نسبت اعمال نیکشان) خداوند وعده پاداش نیک داده و مجاهدان را بر قاعدان برتری و پاداش عظیمی بخشیده است .
96 - درجات (مهمی) از ناحیه خداوند و آمرزش و رحمت (نصیب آنان می گردد) و (اگر لغزشهائی داشته اند) خداوند آمرزنده و مهربان است .
تفسیر :
در آیات گذشته سخن از جهاد در میان بود، این دو آیه مقایسه ای در میان مجاهدان و غیر مجاهدان به عمل آورده ، می گوید: ((افراد با ایمانی

که از شرکت در میدان جهاد خودداری می کنند، و بیماری خاصی که آنها را از شرکت در این میدان مانع شود ندارند، هرگز با مجاهدانی که در راه خدا و اعلای کلمه حق با مال و جان خود جهاد می کنند یکسان نیستند.))
(لا یستوی القاعدون من المؤ منین غیر اولی الضرر و المجاهدون فی سبیل الله باموالهم و انفسهم).
روشن است که منظور از قاعدون در اینجا افرادی هستند که با داشتن ایمان به اصول اسلام ، بر اثر نداشتن همت کافی ، در جهاد شرکت نکرده اند، در صورتی که جهاد بر آنها واجب عینی نبوده ، زیرا اگر واجب عینی بود، قرآن با این لحن ملایم درباره آنها سخن نمی گفت و در آخر آیه به آنها وعده پاداش نمی داد، بنا بر این حتی در صورتی که جهاد واجب عینی نباشد برتری روشن ((مجاهدان)) بر ((قاعدان)) قابل انکار نیست .
و به هر حال آیه کسانی را که از روی نفاق و دشمنی از شرکت در جهاد خودداری کرده اند شامل نمی شود، ضمنا باید توجه داشت تعبیر ((غیر اولی الضرر)) مفهوم وسیعی دارد که تمام کسانی را که به خاطر نقص عضو، یا بیماری و یا ضعف فوق العاده و مانند آنها قادر به شرکت در جهاد نیستند، استثناء می کند.
سپس برتری مجاهدان را بار دیگر به صورت صریحتر و آشکارتر بیان کرده و می فرماید: ((خداوند مجاهدانی را که با مال و جان خود در راهش پیکار می کنند بر خودداری کنندگان از شرکت در میدان جهاد برتری عظیمی

بخشیده)).
(فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین درجة . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 78
ولی در عین حال چون همانطور که گفتیم نقطه مقابل این دسته از مجاهدان افرادی هستند که جهاد برای آنها واجب عینی نبوده و یا اینکه به خاطر بیماری و ناتوانی و علل دیگر قادر به شرکت در میدان جهاد نبوده اند لذا برای اینکه پاداش نیت صالح و ایمان و سایر اعمال نیک آنها نادیده گرفته نشود به آنها نیز وعده نیک داده و می فرماید: ((به هر دو دسته (مجاهدان و غیر مجاهدان) وعده نیک داده است)) (و کلا وعد الله الحسنی).
ولی بدیهی است میان وعده نیکی که به این دو دسته داده شده است فاصله بسیار است - در حقیقت قرآن با این بیان نشان می دهد که سهم هر کار نیکی در جای خود محفوظ و فراموش نشدنی است ، بخصوص اینکه سخن از قاعدانی است که علاقمند به شرکت در جهاد بوده اند و آن را یک هدف عالی و مقدس می دانستند ولی واجب عینی نبودن آن مانع از تحقیق بخشیدن به این هدف عالی شده است ، آنها نیز به اندازه علاقهای که به این کار داشته اند پاداش خواهند داشت ، همچنین افراد اولی الضرر (کسانی که به خاطر بیماری و یا نقص عضو در میدان جهاد شرکت نکرده اند) در حالی که با تمام وجود خود به آن علاقه داشته و عشق می ورزیده اند نیز سهم قابل ملاحظهای از پاداش مجاهدان خواهند داشت ، چنانکه در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که به سربازان اسلام فرمود:
لقد خلفتم فی المدینة اقواما ما سرتم مسیرا و لا قطعتم وادیا الا کانوا معکم و هم الذین صحت نیاتهم و نصحت جیوبهم و هوت افئدتهم الی الجهاد و قد منعهم عن المسیر ضرر او غیره :
افرادی را در مدینه پشت سر گذاشتید که در هر گام در این مسیر با شما بودند (و در پاداشهای الهی شرکت داشتند) آنها کسانی بودند که نیتی پاک داشتند و به اندازه کافی خیر خواهی کردند و قلبهای آنها مشتاق به جهاد بود ولی تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 79
موانعی همچون بیماری و زیان و غیر آن آنها را از این کار باز داشت .
ولی از آنجا که اهمیت جهاد در منطق اسلام از این هم بیشتر است بار دیگر به سراغ مجاهدان رفته و تاکید می کند که ((خداوند مجاهدان را بر قاعدان اجر عظیمی بخشیده است)).
(و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما).
این اجر عظیم در آیه بعد چنین تفسیر شده : درجات مهمی از طرف خداوند و آمرزش و رحمت او (درجات منه و مغفرة و رحمة).

و اگر در این میان افرادی ضمن انجام وظیفه خویش مرتکب لغزشهائی شده اند و از کرده خویش پشیمانند خدا به آنها نیز وعده آمرزش داده و در پایان آیه می فرماید: و کان الله غفورا رحیما.
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد: 1 - در آیه فوق سه بار نام ((مجاهدان)) به میان آمده ، در نخستین بار مجاهدان همراه با ((هدف)) و ((وسیله)) جهاد ذکر شده اند (المجاهدون فی سبیل الله باموالهم) و در مرتبه دوم نام مجاهدان فقط با وسیله جهاد، ذکر شده اما سخنی از هدف به میان نیامده است (المجاهدین باموالهم و انفسهم) و در مرحله آخر تنها نام مجاهدان به میان آمده است (المجاهدین ...) و این یکی از نکات بارز بلاغت در کلام است که چون شنونده مرحله به مرحله به موضوع آشناتر می شود از قیود و مشخصات آن می کاهند و کار آشنائی بجائی می رسد که تنها با یک اشاره همه چیز معلوم می شود.
2 - در آیه نخست برتری مجاهدان را بر قاعدان به صورت مفرد (درجه) ذکر شده در حالی که در آیه دوم به صورت جمع (درجات) آمده است ،
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 80
روشن است که میان این دو تعبیر منافاتی نیست زیرا در تعبیر اول منظور بیان اصل برتری مجاهدان بر غیر آنها است ، ولی در تعبیر دوم این برتری را شرح میدهد، و لذا با ذکر ((مغفرت)) و ((رحمت)) نیز توام شده است ، و به عبارت دیگر تفاوت میان این دو تفاوت میان ((اجمال)) و ((تفصیل)) است .
ضمنا از تعبیر به ((درجات)) نیز می توان این معنی را استفاده کرد که مجاهدان همه در یک حد و پایه نیستند و به اختلاف درجه اخلاص و فداکاری و تحمل ناراحتیها، مقامات معنوی آنها مختلف است ، زیرا مسلم است همه مجاهدانی که در یک صف در برابر دشمن می ایستند به یک اندازه ، جهاد نمی کنند و به یک اندازه اخلاص ندارند، بنابراین هر یک ، به تناسب کار و نیت خود پاداش می گیرند.
اهمیت فوق العاده جهاد :
جهاد یک قانون عمومی در عالم آفرینش است ، و همه موجودات زنده جهان اعم از نباتات و حیوانات به وسیله جهاد موانع را از سر راه خود بر می دارند، تا بتوانند به کمالات مطلوب خود برسند.
و به عنوان مثال ، ریشه درختی را می بینیم که برای بدست آوردن غذا و نیرو، بطور دائم در حال فعالیت و حرکت است ، و اگر روزی این فعالیت و کوشش را ترک گوید، ادامه زندگی برای او غیر ممکن است .
بهمین دلیل در هنگامی که در حرکت خود در اعماق زمین با موانعی برخورد کند، اگر بتواند آنها را سوراخ کرده و از آنان می گذرد، عجیب این است که ریشه های لطیف گاهی همانند مته های فولادی با موانع به نبرد بر می

خیزند، و اگر احیانا این توانائی را نداشت ، راه خود را کج کرده و با تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 81
دور زدن از آن مانع می گذرد.
در وجود خود ما در تمام شبانه روز حتی در ساعاتی که در خوابیم نبرد عجیبی میان گلبولهای سفید خون ما و دشمنان مهاجم وجود دارد، که اگر یکساعت این جهاد خاموش گردد و مدافعان کشور تن دست از پیکار بکشند، انواع میکربهای موذی در دستگاههای مختلف رخنه کرده ، و سلامت ما را به مخاطره خواهند افکند.
و عین همین مطلب در میان جوامع انسانی و اقوام و ملل عالم وجود دارد، آنانی که همیشه در حال ((جهاد)) و ((مراقبت)) به سر می برند، همواره زنده و پیروزند، و دیگرانی که به فکر خوشگذرانی و ادامه زندگی فردی هستند، دیر یا زود از بین رفته و ملتی زنده و مجاهد جای آنها را خواهند گرفت . و همین است که رسول گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می فرماید:
فمن ترک الجهاد البسه الله ذلا و فقرا فی معیشته و محقا فی دینه ان الله اعز امتی بسنابک خیلها و مراکز رماحها.
((آن کس که جهاد را ترک گوید، خدا بر اندام او لباس ذلت می پوشاند، و فقر و احتیاج بر زندگی ، و تاریکی بر دین او سایه شوم می افکند، خداوند پیروان مرا به وسیله سم ستورانی که به میدان جهاد پیش می روند و به وسیله پیکانهای نیزهها، عزت می بخشد.))
و به مناسبت دیگری می فرماید: ((اغزوا تورثوا ابنائکم مجدا.))
((جهاد کنید تا مجد و عظمت را برای فرزندانتان به میراث بگذارید))!
و امیر مومنان علی (علیه السلام) در ابتدای خطبه جهاد چنین می فرماید:
((... فان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصة اولیائه و هو لباس التقوی و درع الله الحصینة و جنته الوثیقة ، فمن ترکه رغبة عنه البسه الله ثوب الذل و شمله البلاء و دیث بالصغار و القماءة ...)) تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 82
((جهاد دری است از دربهای بهشت ، که خداوند آن را به روی دوستان خاص خود گشوده است ، جهاد، لباس پر فضیلت ((تقوی)) است جهاد، زره نفوذناپذیر الهی است ، جهاد، سپر محکم پروردگار است ، آن کس که جهاد را ترک گوید، خداوند بر اندام او لباس ذلت و بلا می پوشاند، و او را در مقابل دیدگاه مردم خوار و ذلیل جلوه می دهد...))
ضمنا باید توجه داشت که جهاد، تنها به معنی جنگ و نبرد مسلحانه نیست بلکه هر نوع تلاش و کوششی را که برای پیشبرد اهداف مقدس الهی انجام گیرد، شامل می شود، و به این ترتیب علاوه بر نبردهای دفاعی و گاهی تهاجمی ، مبارزات علمی ، منطقی ، اقتصادی ، فرهنگی و سیاسی را

نیز در بر می گیرد. النساء
آیه 97-99
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَئکَةُ ظالِمِی أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِیمَ کُنتُمْ قَالُوا کُنَّا مُستَضعَفِینَ فی الاَرْضِ قَالُوا أَ لَمْ تَکُنْ أَرْض اللَّهِ وَسِعَةً فَتهَاجِرُوا فِیهَا فَأُولَئک مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ ساءَت مَصِیراً(97)
إِلا الْمُستَضعَفِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدَنِ لا یَستَطِیعُونَ حِیلَةً وَ لا یهْتَدُونَ سبِیلاً(98)
فَأُولَئک عَسی اللَّهُ أَن یَعْفُوَ عَنهُمْ وَ کانَ اللَّهُ عَفُواًّ غَفُوراً(99)
ترجمه : 97 - کسانی که فرشتگان (قبض ارواح) روح آنها را گرفتند در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند و به آنها گفتند شما در چه حالی بودید (و چرا با اینکه مسلمان بودید در صف کفار جای داشتید!) گفتند ما در سرزمین خود تحت فشار بودیم ، آنها (فرشتگان) گفتند مگر سرزمین خدا پهناور نبود که مهاجرت کنید! پس آنها (عذری نداشتند و) جایگاهشان دوزخ و سرانجام بدی دارند.
98 - مگر آن دسته از مردان و زنان و کودکانی که به راستی تحت فشار قرار گرفته اند، نه چاره ای دارند و نه راهی (برای نجات از آن محیط آلوده) می یابند.
99 - آنها ممکن است خداوند مورد عفوشان قرار دهد و خداوند عفو کننده و آمرزنده است . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 83
شان نزول : قبل از آغاز جنگ بدر سران قریش اخطار کردند که همه افراد ساکن مکه که آمادگی برای شرکت در میدان جنگ دارند، باید برای نبرد با مسلمانان حرکت کنند و هر کس مخالفت کند خانه او ویران و اموالش مصادره می شود، به دنبال این تهدید، عده ای از افرادی که ظاهرا اسلام آورده بودند ولی به خاطر علاقه شدید به خانه و زندگی و اموال خود حاضر به مهاجرت نشده بودند، نیز با بت پرستان به سوی میدان جنگ حرکت کردند، و در میدان در صفوف مشرکان ایستادند و از کمی نفرات مسلمانان به شک و تردید افتادند و سرانجام در این میدان کشته شدند، آیه فوق نازل گردید و سرنوشت شوم آنها را شرح داد.
تفسیر :
در تعقیب بحثهای مربوط به جهاد، در این آیات اشاره به سرنوشت شوم کسانی می شود که دم از اسلام می زدند ولی برنامه مهم اسلامی یعنی هجرت را عملی نساختند در نتیجه به وادیهای خطرناکی کشیده شدند و در صفوف مشرکان جان سپردند، قرآن می گوید: کسانی که فرشتگان قبض روح ، روح آنها را گرفتند در حالی که به خود ستم کرده بودند، و از آنها پرسیدند، شما اگر مسلمان بودید، پس چرا در صفوف کفار قرار داشتید و

با مسلمانان جنگیدید!))
(ان الذین تو فاهم الملائکة ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم).
آنها در پاسخ به عنوان عذرخواهی می گویند: ما در محیط خود تحت تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 84
فشار بودیم و به همین جهت توانائی بر اجرای فرمان خدا نداشتیم .
(قالوا کنا مستضعفین فی الارض).
اما این اعتذار از آنان پذیرفته نمی شود و بزودی از فرشتگان خدا پاسخ می شنوند که : ((مگر سرزمین پروردگار وسیع و پهناور نبود که مهاجرت کنید و خود را از آن محیط آلوده و خفقان بار برهانید.))
(قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها).
و در پایان به سرنوشت آنان اشاره کرده ، می فرماید: ((این گونه اشخاص که با عذرهای واهی و مصلحت اندیشی های شخصی شانه از زیر بار هجرت خالی کردند و زندگی در محیط آلوده و خفقان بار را بر آن ترجیح دادند، جایگاهشان دوزخ و بد سرانجامی دارند.
(فاولئک ماویهم جهنم و ساءت مصیرا).
در آیه بعد مستضعفان و ناتوانهای واقعی (نه مستضعفان دروغین) را استثناء کرده و می فرماید:
((مردان و زنان و کودکانی که هیچ راه چاره ای برای هجرت و هیچ طریقی برای نجات از آن محیط آلوده نمی یابند، از این حکم مستثنی هستند، زیرا واقعا این دسته معذورند و خداوند ممکن نیست تکلیف ما لا یطاق کند.
(الا المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان لا یستطیعون حیلة و لا یهتدون سبیلا).
و در آخرین آیه می فرماید: ممکن است اینها مشمول عفو خداوند شوند و خداوند همواره بخشنده و آمرزنده بوده است .
(فاولئک عسی الله ان یعفو عنهم و کان الله عفوا غفورا).
ممکن است این سوال پیش آید اگر این افراد براستی معذورند چرا نمی فرماید حتما خداوند، آنها را می بخشد بلکه میگوید عسی (شاید). پاسخ این سوال همان است که در ذیل آیه 84 از همین سوره بیان شد تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 85
که : منظور از این گونه تعبیرات آن است که حکم مذکور در این آیه دارای شرائطی است ، که باید به آنها توجه داشت ، یعنی اینگونه اشخاص هنگامی مشمول عفو الهی می شوند که در انجام هجرت به هنگام فرصت کمترین قصوری نورزیده اند و به اصطلاح تقصیر در مقدمات کار ندارند و هم اکنون نیز در نخستین فرصت ممکن آماده هجرت اند.
نکته ها 1 - استقلال روح .
تعبیر به توفی در آیه شریفه به جای مرگ ، در حقیقت اشاره به این نکته

است که مرگ به معنی نابودی و فنا نیست بلکه یکنوع ((دریافت فرشتگان نسبت به روح انسان)) است ، یعنی روح او را که اساسی ترین قسمت وجود او است می گیرند و با خود به جهان دیگری می برند، این گونه تعبیر که در قرآن کرارا آمده یکی از روشنترین اشارات قرآن به مسئله وجود روح و بقای آن بعد از مرگ است ، که شرح آن در ذیل آیات مناسب خواهد آمد، و پاسخی است به کسانی که می گویند: قرآن هیچگونه اشاره ای به مسئله روح نکرده است .

2 - فرشته قبض روح یا فرشتگان ؟

از بررسی موارد متعددی از قرآن مجید (12 مورد) که درباره ((توفی)) و مرگ سخن به میان آمده استفاده می شود که گرفتن ارواح به دست یک فرشته معین نیست ، بلکه فرشتگانی هستند که این وظیفه را بعهده دارند و مامور انتقال ارواح آدمیان از این جهان به جهان دیگرند، آیه فوق که

جمع آمده اند (الملائکه) نیز یکی از شواهد این موضوع است .

در آیه 61 سوره انعام می خوانیم :

حتی اذا جاء احدکم الموت توفته رسلنا :

((هنگامی که زمان مرگ یکی از شما برسد، فرستادگان ما روح او را قبض می کنند.))

و اگر می بینیم که در بعض از آیات این موضوع به ملک الموت (فرشته مرگ) نسبت داده شده از این نظر است که او بزرگ فرشتگان مامور قبض ارواح است ، و او همان کسی است که در احادیث به نام ((عزرائیل)) از او یاد شده است .

بنابراین اینکه بعضی می پرسند چگونه یک فرشته می تواند در آن واحد همه جا حضور یابد و قبض روح انسانها کند، پاسخ آن با بیانی که گفته شد روشن می گردد از این گذشته به فرض اینکه فرشتگان نبودند و تنها یک فرشته بود باز مشکلی ایجاد نمی شد زیرا تجرد وجودی او ایجاب می کند که دائره نفوذ عملش فوق العاده وسیع باشد زیرا یک وجود مجرد از ماده می تواند احاطه وسیعی نسبت به جهان ماده داشته باشد، همانطور که در حدیثی درباره فرشته مرگ (ملک الموت) از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از احاطه او نسبت به جهان سوال کرد در جواب چنین گفت :

ما الدنیا کلها عندی فیما سخرها الله لی و مکننی علیها الا کالدرهم فی کف الرجل یقلبه کیف یشاء :

((این جهان و آنچه در آن است با تسلط و احاطهای که خداوند به من بخشیده در نزد من همچون سکهای است که در دست انسانی باشد که هر گونه بخواهد آن را می چرخاند.)) تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 87

ضمنا اگر می بینیم در بعضی از آیات قرآن قبض روح به خدا نسبت داده شده است مانند:
الله یتوفی الانفس حین موتها :
((خداوند جانها را در موقع مرگ می گیرد)) (سوره زمر - 42) منافاتی با آیات گذشته ندارد زیرا در مواردی که کار با وسائطی انجام می گیرد، گاهی کار را به وسائط نسبت می دهند و گاهی به آن کسی که اسباب و وسائط را برانگیخته است ، و هر دو نسبت ، صحیح است .
جالب اینکه در قرآن بسیاری از حوادث جهان به فرشتگانی که مامور خدا در عالم هستی هستند نسبت داده شده است ، و همانطور که می دانیم فرشته معنی وسیعی دارد که از موجودات مجرد عاقل گرفته تا نیروها و قوای طبیعی را شامل می شود.
3 - مستضعف کیست !
از بررسی آیات قرآن و روایات استفاده می شود افرادی که از نظر فکری یا بدنی یا اقتصادی آنچنان ضعیف باشند که قادر به شناسائی حق از باطل نشوند، و یا اینکه با تشخیص عقیده صحیح بر اثر ناتوانی جسمی یا ضعف مالی و یا محدودیتهائی که محیط بر آنها تحمیل کرده قادر به انجام وظائف خود به طور کامل نباشند و نتوانند مهاجرت کنند آنها را مستضعف می گویند.
از علی (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود:
و لا یقع اسم الاستضعاف علی من بلغته الحجة فسمعتها اذنه و وعاهاقلبه :
((مستضعف کسی نیست که حجت بر او تمام شده و حق را شنیده و فکرش آن را درک کرده است .))
و از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) پرسیدند که مستضعفان چه کسانی هستند؟ تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 88
امام در پاسخ این سؤ ال نوشتند:
الضعیف من لم ترفع له حجة ولم یعرف الاختلاف فاذا عرف الاختلاف فلیس بضعیف :
((مستضعف کسی است که حجت و دلیل به او نرسیده باشد و بوجود اختلاف (در مذاهب و عقاید که محرک بر تحقیق است) پی نبرده باشد، اما هنگامی که به این مطلب پی برد، دیگر مستضعف نیست .))
روشن است که مستضعف در دو روایت فوق ، همان مستضعف فکری و عقیده ای است ولی در آیه مورد بحث و آیه 75 همین سوره که گذشت منظور از مستضعف همان مستضعف عملی است یعنی کسی که حق را تشخیص داده اما خفقان محیط به او اجازه عمل نمی دهد. النساء
آیه 100
آیه و ترجمه

وَ مَن یهَاجِرْ فی سبِیلِ اللّهِ یجِدْ فی الاَرْضِ مُرَغَماً کَثِیراً وَ سعَةً وَ مَن یخْرُجْ مِن بَیْتِهِ مُهَاجِراً إِلی اللَّهِ وَ رَسولِهِ ثُمَّ یُدْرِکْهُ الْمَوْت فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلی اللَّهِ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِیماً(100)
ترجمه : 100 - و کسی که در راه خدا هجرت کند نقاط امن فراوان و گسترده ای در زمین می یابد، و کسی که از خانه اش به عنوان مهاجرت به سوی خدا و پیامبر او بیرون رود سپس مرگش فرا رسد پاداش او بر خدا است و خداوند آمرزنده و مهربان است . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 89
تفسیر :
هجرت یک دستور سازنده اسلامی
به دنبال بحث درباره افرادی که بر اثر کوتاهی در انجام فریضه مهاجرت ، به انواع ذلتها و بدبختیها تن در می دهند، در این آیه با قاطعیت تمام درباره اهمیت هجرت در دو قسمت بحث شده است :
نخست اشاره به آثار و برکات هجرت در زندگی این جهان کرده ، می فرماید: ((کسانی که در راه خدا و برای خدا مهاجرت کنند، در این جهان پهناور خدا، نقاط امن فراوان و وسیع پیدا می کنند که می توانند حق را در آنجا اجرا کنند و بینی مخالفان را به خاک بمالند.))
(و من یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغما کثیرا و سعة).
باید توجه داشت که ((مراغم)) از ماده رغام (بر وزن کلام) به معنی خاک گرفته شده و ارغام به معنی بخاک مالیدن و ذلیل کردن است و مراغم هم صیغه اسم مفعول است و هم اسم مکان و در آیه فوق به معنی اسم مکان آمده یعنی مکانی که می توانند در آن حق را اجرا کنند و اگر کسی با حق از روی عناد مخالفت کند، او را محکوم سازند و بینی او را به خاک بمالند!
سپس به جنبه معنوی و اخروی مهاجرت اشاره کرده می فرماید: اگر کسانی از خانه و وطن خود به قصد مهاجرت به سوی خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خارج شوند و پیش از رسیدن به هجرتگاه ، مرگ آنها را فرا گیرد، اجر و پاداششان بر خدا است ، و خداوند گناهان آنها را می بخشد.
(و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله و کان الله غفورا رحیما). تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 90
بنابراین مهاجران در هر صورت به پیروزی بزرگی نائل می گردند، چه بتوانند خود را به مقصد برسانند و از آزادی و حریت در انجام وظائف بهره گیرند، و چه نتوانند و جان خود را در این راه از دست بدهند، و با اینکه تمام پاداشهای نیکوکاران بر خدا است ، ولی در اینجا به خصوص تصریح به این موضوع شده است که فقد وقع اجره علی الله : ((پاداش او بر خدا لازم شده است و این نهایت عظمت و اهمیت پاداش مهاجران را روشن می سازد.))

اسلام و مهاجرت
طبق این آیه و آیات فراوان دیگر قرآن ، اسلام با صراحت دستور می دهد که اگر در محیطی بخاطر عواملی نتوانستید آنچه وظیفه دارید انجام دهید، به محیط و منطقه امن دیگری ((هجرت)) نمائید، زیرا با وسعت جهان هستی
((نتوان مرد به ذلت که در اینجا زادم !.))
و علت این دستور روشن است ، زیرا اسلام جنبه منطقه ای ندارد، و وابسته و محدود به مکان و محیط معینی نیست .
و به این ترتیب علاقه های افراطی به محیط تولد و زادگاه و دیگر علائق مختلف از نظر اسلام نمی تواند مانع از هجرت مسلمان باشد.
و لذا می بینیم در صدر اسلام ، همه این علاقه ها بخاطر حفظ و پیشرفت اسلام بریده شد، و به گفته یکی از مورخان غرب ((قبیله و خانواده تنها شجره و درختی است که در صحرا می روید و هیچ فردی جز در پناه آن نمی تواند زندگی کند، و محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با هجرت خویش شجره ای را که از گوشت و خون خانواده اش پرورده شده بود برای پروردگارش قطع کرد.)) (و با قریش رابطه خود را برید). تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 91
از اینها گذشته در میان همه موجودات زنده به هنگامی که موجودیت خود را در خطر می بینند، هجرت وجود دارد. بسیاری از انسانهای گذشته ، پس از تغییر شرائط جغرافیائی زمین ، از زادگاه خود برای ادامه حیات به نقاط دیگر کوچ کردند. نه تنها انسانها، بلکه در میان جانداران دیگر انواع بسیاری به عنوان مهاجر شناخته شده اند مانند پرندگان مهاجر که برای ادامه حیات گاهی تقریبا سرتاسر کره زمین را سیر می کنند، و بعضی از آنها از منطقه قطب شمال تا منطقه قطب جنوب را طی می نمایند، و به این ترتیب گاهی برای حفظ حیات خود در سال حدود 18 هزار کیلومتر پرواز می نمایند و این خود می رساند که هجرت یکی از قوانین جاودانه حیات و زندگی است .
آیا انسان ممکن است از یک پرنده کمتر باشد؟!
و آیا هنگامی که حیات معنوی و حیثیت و اهداف مقدسی که از حیات مادی انسان ارزشمندتر است ، به خطر افتاد، می تواند به عذر اینکه اینجا زادگاه من است تن به انواع تحقیرها و ذلتها و محرومیت ها و سلب آزادیها و از میان رفتن اهداف خود، بدهد!! و یا اینکه طبق همان قانون عمومی حیات باید از چنین نقطهای مهاجرت کند، و به محلی که آمادگی برای نمو و رشد مادی و معنوی او است ، انتقال یابد؟.
جالب این است که هجرت - آن هم نه برای حفظ خود بلکه برای حفظ آئین اسلام - مبدا تاریخ مسلمانان می باشد، و زیر بنای همه حوادث سیاسی ،

تبلیغی و اجتماعی ما را تشکیل می دهد.
اما چرا سال هجرت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عنوان مبدا تاریخ اسلام انتخاب شد!
این موضوع جالب توجهی است ، زیرا می دانیم که هر قوم و ملتی برای خود مبدا تاریخی دارند مثلا مسیحیان مبدا تاریخ خود را سال میلاد مسیح
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 92
قرار داده اند، و در اسلام با اینکه حوادث مهم فراوانی مانند ولادت پیغمبر اسلام ، بعثت او، فتح مکه و رحلت پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بوده ، ولی هیچ کدام انتخاب نشده ، و تنها زمان هجرت رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عنوان مبدا تاریخ انتخاب شده است .
تاریخ می گوید: مسلمانان در زمان خلیفه دوم که اسلام طبعا توسعه یافته بود، به فکر تعیین مبدا تاریخی که جنبه عمومی و همگانی داشته باشد، افتادند، و پس از گفتگوی فراوان نظر علی (علیه السلام) را دائر بر انتخاب هجرت به عنوان مبدا تاریخ پذیرفتند.
در واقع می بایست چنین هم باشد، زیرا هجرت درخشنده ترین برنامه ای بود که در اسلام پیاده شد، و سر آغاز فصل نوینی از تاریخ اسلام گشت . مسلمانان تا در مکه بودند و دوران آموزش خود را می دیدند، در ظاهر هیچ گونه قدرت اجتماعی و سیاسی نداشتند، اما پس از هجرت بلافاصله دولت اسلامی تشکیل شد، و با سرعت فراوانی در همه زمینه ها پیشرفت کرد، و اگر مسلمانان به فرمان پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دست به چنین هجرتی نمی زدند، نه تنها اسلام از محیط مکه فراتر نمی رفت ، بلکه ممکن بود در همان جا دفن و فراموش می شد.
روشن است که ((هجرت)) یک حکم مخصوص به زمان پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نبوده است ، بلکه در هر عصر و زمان و مکانی اگر همان شرائط پیش آید، مسلمانان موظف به هجرتند.
اساسا قرآن هجرت را مایه پیدایش آزادی و آسایش می داند همانطور که در آیه مورد بحث صریحا آمده است و در سوره نحل آیه 41 نیز به بیان دیگری این حقیقت ذکر شده : تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 93
و الذین هاجروا فی الله من بعد ما ظلموا لنبوءنهم فی الدنیا حسنة :
و آنها که مورد ستم واقع شدند و به دنبال آن در راه خدا مهاجرت اختیار کردند جایگاه پاکیزه ای در دنیا خواهند داشت .
این نکته نیز لازم به تذکر است ، که هجرت از نظر اسلام تنها هجرت مکانی و خارجی نیست ، بلکه باید قبل از این هجرت هجرتی از درون آغاز شود، و آن هجرت و دوری از چیزهائی است که منافات با اصالت و افتخارات انسانی دارد، تا در سایه آن برای هجرت خارجی و مکانی آماده شود. و این هجرت لازم است ، تا اگر نیازی به هجرت مکانی نداشت ، در

پرتو این هجرت درونی در صف مهاجران راه خدا در آید.
اصولا روح هجرت همان فرار از ظلمت به نور و از کفر به ایمان ، از گناه و نافرمانی به اطاعت فرمان خدا است ، و لذا در احادیث می خوانیم : مهاجرانی که جسمشان هجرت کرده اما در درون و روح خود هجرتی نداشته اند، در صف مهاجران نیستند، و به عکس آنها که نیازی به هجرت مکانی نداشته اند، اما دست به هجرت در درون وجود خود زده اند، در زمره مهاجرانند. امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می فرماید:
و یقول الرجل هاجرت ، و لم یهاجر، انما المهاجرون الذین یهجرون السیئات و لم یاتوابها :
((بعضی می گویند مهاجرت کرده ایم در حالی که مهاجرت واقعی نکرده اند مهاجران واقعی آنها هستند که از گناهان هجرت می کنند و مرتکب آن نمی شوند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود:
من فر بدینه من ارض الی ارض و ان کان شبرا من الارض استوجب الجنة و کان رفیق محمد وابراهیم علیهماالسلام : تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 94
کسی که برای حفظ آئین خود از سرزمینی به سرزمین دیگر حتی به اندازه یک وجب مهاجرت کند استحقاق بهشت می یابد و یار و همنشین محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ابراهیم (علیه السلام) خواهد بود (زیرا این دو پیامبر بزرگ پیشوای مهاجران جهان بودند). النساء
آیه 101
آیه و ترجمه
وَ إِذَا ضرَبْتُمْ فی الاَرْضِ فَلَیْس عَلَیْکمْ جُنَاحٌ أَن تَقْصرُوا مِنَ الصلَوةِ إِنْ خِفْتُمْ أَن یَفْتِنَکمُ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنَّ الْکَفِرِینَ کانُوا لَکمْ عَدُوًّا مُّبِیناً(101)
ترجمه : 101 - و هنگامی که سفر کنید گناهی بر شما نیست که نماز را کوتاه کنید اگر از فتنه (و خطر) کافران بترسید، زیرا کافران برای شما دشمن آشکاری هستند.
تفسیر :
نماز مسافر
در تعقیب آیات گذشته که درباره جهاد و هجرت بحث می کرد در این آیه به مسئله ((نماز مسافر)) اشاره کرده ، می فرماید: ((هنگامی که مسافرت کنید مانعی ندارد که نماز را کوتاه کنید اگر از خطرات کافران بترسید، زیرا کافران دشمن آشکار شما هستند.))
(و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا ان الکافرین کانوا لکم عدوا مبینا).
در این آیه از سفر تعبیر به ضرب فی الارض شده است ، زیرا مسافر تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 95
زمین را به هنگام سفر با پای خود می کوبد.

در اینجا سوالی پیش می آید و آن اینکه در آیه فوق مسئله نماز قصر، مشروط به ترس از خطر دشمن شده است ، در حالی که در مباحث فقهی می خوانیم نماز قصر یک حکم عمومی است و تفاوتی در آن میان سفرهای خوفناک یا امن و امان نمی باشد، روایات متعددی که از طرق شیعه و اهل تسنن در زمینه نماز قصر وارد شده است نیز این عمومیت را تایید می کند.
در پاسخ باید گفت : ممکن است مقید ساختن حکم قصر به مسئله خوف به خاطر یکی از چند جهت باشد:
الف - این قید ناظر به وضع مسلمانان آغاز اسلام است و به اصطلاح قید غالبی است ، یعنی غالبا سفرهای آنها توام با خوف بوده و همانطور که در علم اصول گفته شده قیود غالبی مفهوم ندارند، چنانکه در آیه و ربائبکم اللاتی فی حجورکم (دختران همسرانتان که در دامانتان بزرگ می شوند بر شما حرامند).
نیز با همین مسئله روبرو می شویم زیرا ((دختران همسر)) مطلقا جزء محارمند، خواه در دامان انسان بزرگ شده باشند یا نه ، ولی چون غالبا زنان مطلقه ای که شوهر می کنند جوانند و فرزندان خرد سالی دارند که در دامان شوهر دوم بزرگ می شوند قید فی حجورکم (در دامانتان) در آیه مزبور ذکر شده است .
ب - بعضی از مفسران معتقدند که مسئله نماز قصر نخست به هنگام خوف (طبق آیه فوق) تشریع شده است ، سپس این حکم توسعه پیدا کرده و به همه تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 96
موارد عمومیت یافته است .
ج - ممکن است این قید، جنبه تاکید داشته باشد یعنی نماز قصر برای مسافر همه جا لازم است اما به هنگام خوف از دشمن تاکید بیشتری دارد.
و در هر حال شک نیست که با توجه به تفسیر آیه در روایات فراوان اسلامی نماز مسافر اختصاصی به حالت ترس ندارد و به همین دلیل پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز در مسافرتهای خود و حتی در مراسم حج (در سرزمین منی) نماز شکسته می خواند.
سوال دیگری که پیش می آید این است که آیه فوق می گوید: لا جناح علیکم (گناهی بر شما نیست) و نمی گوید حتما نماز را شکسته بخوانید، پس چگونه می توان گفت نماز قصر واجب عینی است نه واجب تخییری .
در پاسخ باید گفت :
عین این سوال از پیشوایان اسلام شده است و در جواب اشاره به دو نکته کرده اند:
نخست اینکه : تعبیر به لا جناح (گناهی بر شما نیست ...) در خود قرآن مجید در بعضی موارد در معنی وجوب به کار رفته است مانند:

ان الصفا و المروة من شعائر الله فمن حج البیت اواعتمر فلا جناح علیه ان یطوف بهما. (بقره : 158)
صفا و مروه از شعائر الهی است بنابراین هر کس حج یا عمره بجا آورد مانعی ندارد که به این ، دو طواف کند (سعی صفا و مروه بجا آورد) در حالیکه می دانیم سعی صفا و مروه هم در حج واجب است و هم در عمره .
و لذا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و همه مسلمانان آن را بجا می آورند - عین این مضمون در روایتی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 97
به عبارت دیگر: تعبیر به لا جناح در آیه مورد بحث و هم در آیه حج برای نفی تو هم تحریم است ، زیرا در آغاز اسلام بتهائی روی صفا و مروه قرار داشت و به خاطر آنها بعضی از مسلمانان فکر می کردند سعی بین صفا و مروه از آداب بتپرستان است ، در حالی که چنین نبود، لذا برای نفی این توهم می فرماید: مانعی ندارد که سعی صفا و مروه کنید و همچنین در مورد مسافر جای این توهم هست که بعضی چنین تصور کنند کوتاه کردن نماز در سفر یک نوع گناه است لذا قرآن با تعبیر لا جناح این توهم را از بین می برد.
نکته دیگر اینکه در بعضی از روایات نیز به این موضوع اشاره شده است که کوتاه خواندن نماز در سفر یک نوع تخفیف الهی است ، و ادب ایجاب می کند که انسان این تخفیف را رد نکند و نسبت به آن بی اعتنائی به خرج ندهد در روایات اهل تسنن از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که درباره نماز قصر فرمود:
صدقة تصدق الله بها علیکم فاقبلوا صدقته
((این هدیه ای است که خداوند به شما داده است آنرا بپذیرید.))
نظیر این حدیث در منابع شیعه نیز وارد شده است ، امام صادق (علیه السلام) از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل می کند که می فرمود: افطار در سفر و نماز قصر از هدایای الهی است ، کسی که از این کار صرفنظر کند هدیه الهی را رد کرده است .
نکته دیگری که باید به آن توجه داشت این است که بعضی چنین تصور کرده اند که آیه فوق حکم نماز خوف (نماز در می دان جنگ و مانند آن) را بیان می کند و تعبیر به ان خفتم (اگر بترسید...) را گواه بر این مطلب گرفته اند.
ولی جمله اذا ضربتم فی الارض (هر گاه مسافرت کنید) مفهوم تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 98
عامی دارد که هر گونه مسافرتی را شامل می شود خواه مسافرت عادی باشد یا مسافرت برای جهاد، به علاوه حکم نماز خوف به طور جداگانه و مستقل در آیه بعد آمده است ، و تعبیر به ان خفتم همانطور که گفتیم یک

نوع قید غالبی است که در غالب مسافرتهای آن زمان برای مسلمانان وجود داشته است بنا بر این دلالتی بر نماز خوف ندارد، به علاوه در میدان جنگ همیشه خوف از حملات دشمن وجود دارد و جای این نیست که گفته شود اگر بترسید که دشمن به شما حمله کند و این خود گواه دیگری است که آیه اشاره به تمام سفرهائی می کند که ممکن است که خطراتی در آن وجود داشته باشد. ضمنا باید توجه داشت که شرائط نماز مسافر، مانند شرائط و خصوصیات سایر احکام اسلامی در قرآن نیامده است بلکه در سنت به آن اشاره شده است .
از جمله اینکه نماز قصر در سفرهای کمتر از هشت فرسخ نیست ، زیرا در آن زمان مسافر در یک روز معمولا هشت فرسخ راه را طی می کرد.
و نیز افرادی که همیشه در سفرند و یا سفر جزء برنامه زندگانی آنها شده است از این حکم مستثنی هستند زیرا مسافرت برای آنها جنبه عادی دارد نه جنبه فوق العاده .
و نیز کسانی که سفرشان سفر معصیت است مشمول این قانون نمی باشند زیرا این حکم یک نوع تخفیف الهی است و کسانی که در راه گناه ، راه می سپرند نمی توانند مشمول آن باشند.
و نیز مسافر تا به حد ترخص نرسد (نقطه ای که صدای اذان شهر را نشنود و یا دیوارهای شهر را نبیند) نباید نماز قصر بخواند، زیرا هنوز از قلمرو شهر بیرون نرفته و عنوان مسافر به خود نگرفته است و همچنین احکام دیگری که در کتب فقهی مشروحا آمده و احادیث مربوط به آن را محدثان در کتب حدیث ذکر کرده اند. النساء
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 99
آیه 102
آیه و ترجمه
وَ إِذَا كُنت فِيهِمْ فَأَقَمْت لَهُمُ الصلَوةَ فَلْتَقُمْ طائفَةٌ مِّنهُم مَّعَک وَ لْيَأْخُذُوا أَسلِحَتهُمْ فَإِذَا سجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِن وَرَائكمْ وَ لْتَأْتِ طائفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصلُّوا فَلْيُصلُّوا مَعَک وَ لْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسلِحَتهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسلِحَتِكُمْ وَ أَمْتِعَتِكمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُم مَّيْلَةً وَحِدَةً وَ لا جُنَاحَ عَلَيْكمْ إِن كانَ بِكُمْ أَذًى مِّن مَّطرٍ أَوْ كُنتُم مَّرْضى أَن تَضعُوا أَسلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَفِرِينَ عَذَاباً مُّهِيناً(102)
ترجمه : 102 - و هنگامی که در میان آنها باشی و (در میدان جنگ برای آنها نماز برپا کنی باید دسته ای از آنها با تو (به نماز) برخیزند و باید سلاحهای خود را با خود برگیرند و هنگامی که سجده کردند (و نماز را به پایان رسانیدند) باید به پشت سر شما (به میدان نبرد) بروند و آن دسته دیگر که نماز نخوانده اند (و مشغول پیکار بوده اند) بیایند و با تو نماز بخوانند و باید آنها وسایل دفاعی و سلاحهای خود را با خود (در حال نماز)

حمل کنند (زیرا) کافران دوست دارند که شما از سلاحها و متاعهای خود غافل شوید و یک مرتبه به شما هجوم کنند - و اگر از باران ناراحت هستید و یا بیمار (و مجروح) باشید مانعی ندارد که سلاحهای خود را بر زمین بگذارید ولی وسایل دفاعی (مانند زره و خود) را با خود بردارید، خداوند برای کافران عذاب خوار کننده ای فراهم ساخته است .
شان نزول :
هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با عده ای از مسلمانان به عزم مکه وارد سرزمین حدیبیه شدند و جریان به گوش قریش رسید، خالد بن ولید به سرپرستی تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 100
یک گروه دویست نفری برای جلوگیری از پیشروی مسلمانان به سوی مکه در کوههای نزدیک مکه مستقر شد، هنگام ظهر بلال اذان گفت و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با مسلمانان نماز ظهر را به جماعت ادا کردند، خالد از مشاهده این صحنه در فکر فرو رفت و به نفرات خود گفت در موقع نماز عصر که در نظر آنها بسیار پرارزش است و حتی از نور چشمان خود آن را گرامی تر می دارند باید از فرصت استفاده کرد و با یک حمله برق آسا و غافلگیرانه در حال نماز کار مسلمانان را یکسره ساخت در این هنگام آیه فوق نازل شد و دستور نماز خوف را که از هر حمله غافلگیرانهای جلوگیری می کند به مسلمانان داد، و این خود یکی از نکات اعجاز قرآن است که قبل از اقدام دشمن ، نقشه های آنها را نقش بر آب کرد، و لذا گفته می شود خالد بن ولید با مشاهده این صحنه ایمان آورد و مسلمان شد.
تفسیر :
در تعقیب آیات مربوط به جهاد، این آیه کیفیت نماز خوف را که به هنگام جنگ باید خوانده شود به مسلمانان تعلیم می دهد، آیه خطاب به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده ، می فرماید: هنگامی که در میان آنها هستی و برای آنها نماز جماعت بر پا می داری باید مسلمانان به دو گروه تقسیم شوند، نخست عده ای با حمل اسلحه با تو به نماز بایستند.
(و اذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة منهم معک و لیاخذواسلحتهم).
سپس هنگامی که این گروه سجده کردند (و رکعت اول نماز آنها تمام شد، تو در جای خود توقف می کنی) و آنها با سرعت رکعت دوم را تمام تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 101
نموده و به میدان نبرد باز می گردند و در برابر دشمن می ایستند) و گروه دوم که نماز نخوانده اند، جای گروه اول را می گیرند و با تو نماز می گزارند.
(فاذا سجدوا فلیکونوا من ورائکم و لتات طائفة اخری لم یصلوا فلیصلوا

معک).
گروه دوم نیز باید وسائل دفاعی و اسلحه را با خود داشته باشند و بر زمین نگذارند.
(و لیاخذوا حذرهم و اسلحتهم).
این طرز نماز گزاردن برای این است که دشمن شما را غافلگیر نکند، زیرا دشمن همواره در کمین است که از فرصت استفاده کند و دوست می دارد که شما از سلاح و متاع خود غافل شوید و یکباره به شما حمله ور شود.
(ود الذین کفروا لو تغفلون عن اسلحتکم و امتعتکم فیمیلون علیکم میلة واحدة).
ولی از آنجا که ممکن است ضرورتهائی پیش بیاید که حمل سلاح و وسائل دفاعی هر دو با هم به هنگام نماز مشکل باشد، و یا به خاطر ضعف و بیماری و جراحاتی که در میدان جنگ بر افراد وارد می شود، حمل سلاح و وسائل دفاعی تولید زحمت کند، در پایان آیه چنین دستور می دهد:
((و گناهی بر شما نیست اگر از باران ناراحت باشید و یا بیمار شوید که در این حال سلاح خود را بر زمین بگذارید.))
(و لا جناح علیکم ان کان بکم اذی من مطر او کنتم مرضی ان تضعوا اسلحتکم).
ولی در هر صورت از همراه داشتن وسائل محافظتی و ایمنی (مانند زره و خود و امثال آن) غفلت نکنید و حتی در حال عذر حتما آنها را با خود داشته باشید که اگر احیانا دشمن حمله کند بتوانید تا رسیدن کمک خود را حفظ کنید (و خذوا حذرکم). تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 102
شما این دستورات را به کار بندید و مطمئن باشید پیروزی با شما است ((زیرا خداوند برای کافران مجازات خوار کننده ای آماده کرده است .))
(ان الله اعد للکافرین عذابا مهینا).
در اینجا به چند نکته باید توجه داشت :
1 - روشن است که منظور از بودن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در میان مسلمانان برای بپا داشتن نماز خوف این نیست که انجام این نماز مشروط به وجود شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، بلکه منظور وجود امام و پیشوائی برای انجام جماعت در میان سربازان و مجاهدان است ، و لذا علی (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) نیز نماز خوف بجای آوردند و حتی جمعی از فرماندهان لشگرهای اسلامی همانند حذیفه این برنامه اسلامی را به هنگام لزوم انجام دادند.
2 - در آیه به گروه اول دستور می دهد که اسلحه را به هنگام نماز خوف داشته باشند ولی به گروه دوم می گوید وسائل دفاعی (مانند زره) و اسلحه را هیچ کدام بزمین نگذارند.
ممکن است تفاوت این دو گروه بخاطر آن باشد که بهنگام انجام نماز

توسط دسته اول دشمن هنوز کاملا آگاه از برنامه نیست و لذا احتمال حمله ضعیف تر است ولی در مورد دسته دوم که دشمن متوجه انجام مراسم نماز می شود، احتمال هجوم بیشتر است .
3 - منظور از حفظ امتعه این است که علاوه بر حفظ خویش باید مراقب حفظ وسائل دیگر جنگی و وسائل سفر و مواد غذائی و حیواناتی که برای تغذیه همراه دارید نیز باشید.
4 - می دانیم که نماز جماعت در اسلام واجب نیست ولی از مستحبات فوق العاده مؤ کد است و آیه فوق یکی از نشانه های زنده تاکید این برنامه اسلامی است که حتی در میدان جنگ برای انجام آن از روش نماز خوف استفاده تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 103
می شود، این موضوع هم اهمیت اصل نماز و هم اهمیت جماعت را می رساند و مطمئنا تاثیر روانی خاصی هم در مجاهدان از نظر هماهنگی در هدف ، و هم در دشمنان از نظر مشاهده اهتمام مسلمانان به وظائف خود حتی در میدان جنگ ، دارد.
کیفیت نماز خوف
در آیه فوق درباره کیفیت نماز خوف ، توضیح زیادی به چشم نمی خورد، و این روش قرآن است که کلیات را بیان کرده و شرح آن را به سنت واگذار می کند.
طریقه نماز خوف آنچنان که از سنت استفاده می شود این است که نمازهای چهار رکعتی تبدیل به دور رکعت می شود، گروه اول ، یک رکعت را با امام می خوانند و امام پس از اتمام یک رکعت توقف می کند، و آن گروه یک رکعت دیگر را به تنهائی انجام می دهند، و به جبهه جنگ باز می گردند، سپس گروه دوم جای آنها را می گیرند و یک رکعت نماز خود را با امام و رکعت دوم را به طور فرادی انجام می دهند (درباره کیفیت نماز خوف نظرهای دیگری نیز هست اما آنچه در بالا گفتیم مشهورترین نظر است). النساء
آیه 103
آیه و ترجمه
فَإِذَا قَضيْتُمُ الصلَوةَ فَاذْكرُوا اللَّهَ قِيَماً وَ قُعُوداً وَ عَلى جُنُوبِكمْ فَإِذَا اطمَأْنَنتُمْ فَأَقِيمُوا الصلَوةَ إِنَّ الصلَوةَ كانَت عَلى الْمُؤْمِنِينَ كِتَباً مَّوْقُوتاً(103)
ترجمه : 103 - و هنگامی که نماز را به پایان رسانیدید خدا را یاد کنید در حال ایستادن و نشستن و به هنگامی که به پهلو خوابیده اید، و هر گاه آرامش یافتید (و حالت خوف زایل گشت) نماز را (به صورت معمول) انجام دهید، زیرا نماز وظیفه ثابت و معینی برای مؤ منان است . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 104
تفسیر :

اهمیت فریضه نماز
بدنبال دستور نماز خوف در آیه گذشته و لزوم بپاداشتن نماز حتی در حال جنگ در این آیه می فرماید: پس از اتمام نماز یاد خدا را فراموش نکنید، و در حال ایستادن و نشستن و زمانیکه بر پهلو خوابیده اید به یاد خدا باشید و از او کمک بجوئید.
(فاذا قضیتم الصلوة فاذکروا الله قیاما و قعودا(1) و علی جنوبکم)
منظور از یاد خدا در حال قیام و قعود و بر پهلو خوابیدن ، ممکن است همان حالات استراحت در فاصله هائی که در میدان جنگ واقع می شود باشد و نیز ممکن است به معنی حالات مختلف جنگی که سربازان گاهی در حال ایستادن و زمانی نشستن و زمانی به پهلو خوابیدن ، سلاحهای مختلف جنگی از جمله وسیله تیراندازی را بکار می برند، بوده باشد.
آیه فوق در حقیقت اشاره به یک دستور مهم اسلامی است ، که معنی نماز خواندن در اوقات معین این نیست که در سایر حالات انسان از خدا غافل بماند بلکه ، نماز یک دستور انضباطی است که روح توجه به پروردگار را در انسان زنده می کند و می تواند در فواصل نمازها خدا را به خاطر داشته باشد خواه در میدان جنگ باشد و خواه در غیر میدان جنگ .
آیه فوق در روایات متعددی به کیفیت نماز گزاردن بیماران تفسیر شده که اگر بتوانند ایستاده و اگر نتوانند نشسته و اگر باز نتوانند به پهلو بخوابند و
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 105
نماز را بجا آورند، این تفسیر در حقیقت یکنوع تعمیم و توسعه در معنی آیه است اگر چه آیه مخصوص به این مورد نیست .
سپس قرآن می گوید: دستور نماز خوف یک دستور استثنائی است و به مجرد اینکه حالت خوف زائل گشت ، باید نماز را به همان طرز عادی انجام دهید.
(فاذا اطمانئتم فاقیموا الصلوة).
و در پایان سر این همه سفارش و دقت را درباره نماز چنین بیان می دارد: زیرا نماز وظیفه ثابت و لایتغیری برای مؤ منان است .
(ان الصلوة کانت علی المؤ منین کتابا موقوتا).
کلمه موقوت از ماده وقت است بنابراین معنی آیه چنین است که اگر ملاحظه می کنید حتی در میدان جنگ مسلمانان باید این وظیفه اسلامی را انجام دهند به خاطر آن است که نماز اوقات معینی دارد که نمی توان از آنها تخلف کرد.
ولی در روایات متعدی که در ذیل آیه وارد شده است موقوتا به معنی ثابتا و واجبا تفسیر شده است که البته آن هم با مفهوم آیه سازگار است ، و نتیجه آن با معنی اول تقریبا یکی است .
سؤ ال :

بعضی می گویند ما منکر فلسفه و اهمیت نماز و اثرات تربیتی آن نیستیم اما چه لزومی دارد که در اوقات معینی انجام شود آیا بهتر نیست که مردم آزاد تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 106
گذارده شوند و هر کس به هنگام فرصت و آمادگی روحی این وظیفه را انجام دهد.
پاسخ :
تجربه نشان داده که اگر مسائل تربیتی تحت انضباط و شرائط معین قرار نگیرد عده ای آن را به دست فراموشی می سپارند، و اساس آن به کلی متزلزل می گردد، این گونه مسائل حتما باید در اوقات معین و تحت انضباط دقیق قرار گیرد تا هیچکس عذر و بهانه ای برای ترک کردن آن نداشته باشد به خصوص اینکه انجام این عبادات در وقت معین مخصوصا به صورت دسته جمعی دارای شکوه و تاثیر و عظمت خاصی است که قابل انکار نمی باشد و در حقیقت یک کلاس بزرگ انسان سازی تشکیل می دهد. النساء
آیه 104
آیه و ترجمه
وَ لا تَهِنُوا فی ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِن تَکُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ یَأْلَمُونَ کَمَا تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لا یَرْجُونَ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً(104)
ترجمه : 104 - و از تعقیب دشمن سست نشوید (چه اینکه) اگر شما درد و رنج می بینید آنها نیز همانند شما درد و رنج می بینند، ولی شما امیدی از خدا دارید که آنها ندارند و خداوند دانا و حکیم است .
شان نزول :
در برابر هر سلاحی سلاح مشابهی
از ابن عباس و بعضی دیگر از مفسران چنین نقل شده که پس از حوادث دردناک جنگ احد پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر فراز کوه احد رفت و ابو سفیان نیز بر تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 107
کوه احد قرار گرفت و با لحنی فاتحانه فریاد زد: ای محمد! یک روز پیروز شدیم و روز دیگر شما یعنی این پیروزی ما در برابر شکستی که در بدر داشتیم) پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به مسلمانان فرمود: فورا به او پاسخ گوئید (گویا می خواهد به ابوسفیان اثبات کند که پرورش یافتگان مکتب من همه آگاهی دارند) مسلمانان گفتند:
((هرگز وضع ما با شما یکسان نیست شهیدان ما در بهشتند و کشتگان شما در دوزخ)) ابو سفیان فریاد زد و این جمله را به صورت یک شعار افتخار آمیز گفت :
لنا العزی و لا عزی لکم .
(ما دارای بت بزرگ عزی هستیم و شما ندارید) پیامبر (صلی اللّه علیه و

آله و سلّم) فرمود شما هم در برابر شعار آنها بگوئید:
الله مولینا و لا مولی لکم
((سرپرست و تکیه گاه ما خدا است و شما سرپرست و تکیه گاهی ندارید)) ابو سفیان که خود را در مقابل این شعار زنده اسلامی ناتوان می دید، دست از بت ((عزی)) برداشت و به دامن بت ((هبل)) در آویخت و فریاد زد اعل هبل ! ((سربلند باد هبل .))
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور داد که این شعار جاهلی را نیز با شعاری نیرومندتر و محکمتر بکوبند و بگویند الله اعلی و اجل !:
((خداوند برتر و بالاتر است)) ابو سفیان که از این شعارهای گوناگون خود بهره ای نگرفت فریاد زد: میعادگاه ما سرزمین بدر صغری است .
مسلمانان از میدان جنگ با زخمها و جراحات فراوان بازگشتند در حالی که از حوادث دردناک احد سخت ناراحت بودند در این هنگام آیه بالا نازل شد و به آنها هشدار داد که در تعقیب مشرکان کوتاهی نکنند و از این حوادث دردناک ناراحت نشوند، مسلمانان با همان حال به تعقیب دشمن برخاستند و تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 108
هنگامی که خبر به مشرکان رسید با سرعت از مدینه دور شدند و به مکه بازگشتند.
این شان نزول به ما می آموزد که مسلمانان باید هیچیک از تاکتیکهای دشمن را از نظر دور ندارند و در برابر هر وسیله مبارزه اعم از مبارزه جسمی و روانی وسیله ای محکمتر و کوبنده تر فراهم سازند، در برابر منطق دشمنان ، منطقهای نیرومندتر، و در برابر سلاحهای آنها سلاحهای برتر و، حتی در برابر شعارهای آنها شعارهای کوبنده تر فراهم سازند و گرنه حوادث به نفع دشمن تغییر شکل خواهد داد.
و بنابراین در عصری همچون عصر ما باید به جای تاسف خوردن در برابر حوادث دردناک و مفاسد وحشتناکی که مسلمانان را از هر سو احاطه کرده به طور فعالانه دست به کار شوند، در برابر کتابها و مطبوعات ناسالم ، کتب و مطبوعات سالم فراهم کنند، و در مقابل وسائل تبلیغاتی مجهز دشمنان از مجهزترین وسائل تبلیغاتی روز استفاده کنند، در مقابل مراکز ناسالم ، وسائل تفریح سالم برای جوانان خود فراهم سازند و در مقابل طرحها و تزها و دکترین هائی که مکتبهای مختلف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ارائه می دهند طرحهای جامع اسلامی را به شکل روز در اختیار همگان قرار دهند، تنها با استفاده از این روش است که می توانند موجودیت خود را حفظ کرده و به صورت یک گروه پیشرو در جهان در آیند.
تفسیر :
به دنبال آیات مربوط به جهاد و هجرت ، آیه فوق برای زنده کردن روح فداکاری در مسلمانان چنین می گوید:((هرگز از تعقیب دشمن سست

نشوید.))
(و لا تهنوا فی ابتغاء القوم). تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 109
اشاره به اینکه هرگز در برابر دشمنان سرسخت حالت دفاعی به خود نگیرید، بلکه همیشه در مقابل چنین افرادی روح تهاجم را در خود حفظ کنید، زیرا از نظر روانی اثر فوق العادهای در کوبیدن روحیه دشمن دارد، همانطور که در حادثه احد بعد از آن شکست سخت ، استفاده کردن از این روش سبب شد که دشمنان اسلام که با پیروزی میدان نبود را ترک گفته بودند فکر بازگشت به میدان را که در وسط راه برای آنها پیدا شده بود از سر بدر کنند و با سرعت از مدینه دور شوند.
سپس استدلال زنده و روشنی برای این حکم بیان می کند و می گوید: چرا شما سستی به خرج دهید در حالی که اگر شما در جهاد گرفتار درد و رنج می شوید دشمنان شما نیز از این ناراحتیها سهمی دارند، با این تفاوت که شما امید به کمک و رحمت وسیع پروردگار عالم دارید و آنها فاقد چنین امیدی هستند.
(ان تکونوا تالمون فانهم یالمون کما تالمون و ترجون من الله ما لایرجون).
و در پایان برای تاکید بیشتر می فرماید فراموش نکنید که تمام این ناراحتیها و رنجها و تلاشها و کوششها و احیانا سستیها و مسامحه کاریهای شما از دیدگاه علم خدا مخفی نیست (و کان الله علیما حکیما) و بنابراین نتیجه همه آنها را خواهید دید. النساء
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 110
آیه 105-106
آیه و ترجمه
إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ الْکِتَب بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَینَ النَّاسِ بمَا أَرَاک اللَّهُ وَ لا تَکُن لِّلْخَائنِینَ خَصِیماً(105)
وَ استَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَّحِیماً(106)
ترجمه : 105 - ما این کتاب را به حق بر تو فرستادیم تا به آنچه خداوند به تو آموخته ، در میان مردم قضاوت کنی و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمائی .
106 - و از خداوند طلب آمرزش نما، که خداوند آمرزنده و مهربان است .
شان نزول :
در شان نزول آیات فوق جریان مفصلی نقل شده که خلاصه اش این است : طایفه بنی ابیرق طایفه ای نسبتا معروف بودند، سه برادر از این طایفه بنام بشر و بشیر و مبشر نام داشتند، بشیر به خانه مسلمانی به نام رفاعه دستبرد زد و شمشیر و زره و مقداری از مواد غذائی را به سرقت برد، فرزند برادر او به نام ((قتاده)) که از مجاهدان بدر بود جریان را به خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرض کرد، ولی آن سه برادر یکی از

مسلمانان با ایمان را به نام لبید که در آن خانه با آنها زندگی می کرد در این جریان متهم ساختند.
((لبید)) از این تهمت ناروا سخت برآشفت ، شمشیر کشید و به سوی آنها آمد و فریاد زد که مرا متهم به سرقت می کنید! در حالی که شما به این کار سزاوارترید شما همان منافقانی هستید که پیامبر خدا را هجو می کردید و اشعار هجو خود را به قریش نسبت می دادید، یا باید این تهمت را که بمن زده اید ثابت کنید یا شمشیر خود را بر شما فرود می آورم .
برادران سارق که چنین دیدند با او مدار کردند، اما چون با خبر شدند که جریان به وسیله قتاده به گوش پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیده یکی از سخنوران قبیله تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 111
را دیدند که با جمعی به خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بروند و با قیافه حق بجانب سارقان را تبرئه کنند، و قتاده را به تهمت ناروا زدن متهم سازند.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) طبق وظیفه عمل به ظاهر شهادت این جمعیت را پذیرفت و قتاده را مورد سرزنش قرار داد، قتاده که بیگناه بود از این جریان بسیار ناراحت شد و به سوی عموی خود بازگشت و جریان را با اظهار تاسف فراوان بیان کرد، عمویش او را دلداری داد و گفت : نگران مباش خداوند پشتیبان ما است .
آیات فوق نازل شد و این مرد بیگناه را تبرئه کرد و خائنان واقعی را مورد سرزنش شدید قرار داد.
شان نزول دیگری برای آیه نقل شده که زرهی از یکی از انصار در یکی از جنگها به سرقت رفت ، آنها به یک نفر از طایفه بنی ابیرق ظنین شدند، سارق هنگامی که متوجه خطر شد، زره را به خانه یکنفر یهودی انداخت و از قبیله خود خواست که نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گواهی به پاکی او بدهند و وجود زره را در خانه یهودی دلیل بر برائت او بگیرند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که چنین دید طبق ظاهر او را تبرئه فرمود مرد یهودی محکوم شد، آیات فوق نازل گشت و حقیقت را روشن ساخت .
تفسیر :
از خائنان حمایت نکنید
در این آیات خداوند نخست به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) توصیه می کند که هدف از فرستادن این کتاب آسمانی این است که اصول حق و عدالت در میان مردم اجرا شود، ما این کتاب را به حق بر تو فرستادیم تا به آنچه خداوند به تو آموخته است در میان مردم قضاوت کنی .))
(انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم بین الناس بما اراک الله). تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 112

سپس به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هشدار می دهد که هرگز از خائنان حمایت نکند
(و لا تکن للخائنین خصیما).
گرچه روی سخن در این آیه به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ولی شک نیست که این حکم یک حکم عمومی نسبت به تمام قضات و داوران می باشد، و به همین دلیل چنین خطابی مفهومش این نیست که ممکن است چنین کاری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سر بزند، چه اینکه حکم مزبور ناظر به همه افراد است .
در آیه بعد به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد که از پیشگاه خدا طلب آمرزش کند (و استغفر الله) زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است .
(ان الله کان غفورا رحیما).
در اینکه استغفار در اینجا برای چیست ، احتمالاتی وجود دارد:
نخست اینکه ((استغفار)) برای آن ترک اولی است که به خاطر عجله در قضاوت در مورد شان نزول آیات صورت گرفت ، یعنی گرچه آن مقدار از اعتراف و گواهی طرفین برای قضاوت تو کافی بود، ولی بهتر این بود که باز هم تحقیق بیشتری در این مورد بشود.
دیگر اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مورد این شان نزول طبق قوانین قضائی اسلام داوری کرد، و از آنجا که مدارک خائنان از نظر ظاهر محکمتر بود، حق به جانب آنها داده شد، پس از آشکار شدن واقع و رسیدن حق به حقدار دستور می دهد که از خداوند طلب آمرزش کند، نه بخاطر اینکه گناهی صورت گرفته است بلکه بخاطر اینکه بر اثر صحنه سازیهای بعضی ، حق مسلمانی در معرض نابودی قرار گرفته است (یعنی به اصطلاح استغفار بخاطر حکم واقعی است نه حکم ظاهری).
این احتمال را نیز داده اند که استغفار در اینجا برای طرفین دعوا بوده است که در طرح و تعقیب دعوا خلافگوئی هائی انجام دادند. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 113
در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود:
انما انا بشر و انکم تختصمون الی و لعل بعضکم یکون الحن بحجته من بعض فاقضی بنحو ما اسمع فمن قضیت له من حق اخیه شیئا فلا یاخذه فانما اقطع له قطعة من النار!
((من بشری همانند شما هستم (و مامور به ظاهرم) شاید بعضی از شما به هنگام بیان دلیل خود قویتر از بعضی دیگر باشید، و من هم بر طبق همان دلیل قضاوت می کنم ، در عین حال بدانید داوری من که بر طبق ظاهر دلیل طرفین صورت می گیرد، حق واقعی را تغییر نمی دهد، بنابراین

اگر من به سود کسی (طبق ظاهر) قضاوت کنم و حق دیگری را به او بدهم پاره ای از آتش جهنم در اختیار او قرار داده ام و باید از آن بپرهیزد.))
از این حدیث به خوبی روشن می شود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) وظیفه دارد مطابق ظاهر و بر طبق دلیل طرفین دعوا قضاوت کند، البته در چنین داوری معمولا حق به حقدار می رسد، ولی گاهی هم ممکن است ظاهر دلیل و گواهی گواهان با واقع تطبیق نکند، اینجا است که باید توجه داشت که حکم داور بهیچوجه واقع را تغییر نمی دهد، و حق ، باطل ، و باطل حق نمی شود. النساء
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 114
آیه 107 - 109
آیه و ترجمه
وَ لا تجَدِلْ عَنِ الَّذِینَ یخْتَانُونَ أَنفُسهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا یحِب مَن کانَ خَوَّاناً أَثِیماً(107)
یَستَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَ لا یَستَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَ هُوَ مَعَهُمْ إِذْ یُبَیِّتُونَ مَا لا یَرْضی مِنَ الْقَوْلِ وَ کانَ اللَّهُ بِمَا یَعْمَلُونَ محِیطاً(108)
هَأَنتُمْ هَؤُلاءِ جَدَلْتُمْ عَنهُمْ فی الْحَیَوةِ الدُّنْیَا فَمَن یُجَدِلُ اللَّهَ عَنهُمْ یَوْمَ الْقِیَمَةِ أَم مَّن یَکُونُ عَلَیهِمْ وَکیلاً(109)
ترجمه : 107 - و از آنها که به خود خیانت کردند دفاع مکن زیرا خداوند افراد خیانت پیشه گنهکار را دوست ندارد.
108 - اعمال زشت خود را از مردم پنهان می دارند اما از خدا پنهان نمی دارند، و به هنگامی که در مجالس شبانه سخنانی که خدا راضی نبود می گفتند، خدا با آنها بود و خدا به آنچه عمل می کنند احاطه دارد.
109 - آری شما همانها هستید که در زندگی این جهان از آنها دفاع کردید، اما کیست که در برابر خداوند در روز رستاخیز از آنها دفاع کند و یا چه کسی است که وکیل و حامی آنها باشد؟!
تفسیر :
بدنبال دستورهای گذشته درباره عدم حمایت از خائنان در این آیات چنین ادامه می دهد که : هیچگاه از خائنان و آنها که به خود خیانت کردند، حمایت نکنید.
(و لا تجادل عن الذین یختانون انفسهم).
چرا که خداوند، خیانت کنندگان گنهکار را دوست نمی دارد. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 115
(ان الله لا یحب من کان خوانا اثیما).
قابل توجه اینکه : در این آیه می فرماید: کسانی که بخود خیانت کردند در حالی که می دانیم طبق شان نزول آیه ، خیانت نسبت به دیگران انجام

شده بود، و این اشاره به همان معنی لطیفی است که قرآن بارها آن را تذکر داده که هر عملی از انسان سر بزند، آثار خوب و بد آن اعم از معنوی و مادی ، قبل از هر کس متوجه خود او می شود، همانطور که در جای دیگر فرموده :
ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها :
اگر نیکی کنید بخود نموده اید و اگر بدی کنید نیز به خودتان بد کرده اید و یا اینکه اشاره به مطلب دیگری است که باز هم قرآن آن را تایید کرده و آن اینکه همه افراد بشر بسان اعضاء یک پیکرند و اگر کسی زیانی به دیگری برساند همانند آن است که بخود زیان رسانده باشد، درست مثل کسی که با دست خود سیلی به صورت خود می زند. نکته دیگر اینکه آیه در مورد کسانی نیست که مثلا یکبار مرتکب خیانت شده اند و از آن پشیمان گشته اند زیرا در مورد چنین کسانی نباید شدت عمل بخرج داد بلکه باید ارفاق نمود، آیه در مورد کسانی است که خیانت جزء برنامه زندگی آنان شده است ، به قرینه یختانون که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد و به قرینه خوان که صیغه مبالغه است به معنی بسیار خیانت کننده و اثیم که بمعنی گناهکار است و به عنوان تاکید برای خوان ذکر شده ، و در آیه گذشته نیز از آنها تعبیر بخائن که اسم فاعل است و معنی وصفی دارد و نشانه تکرار عمل است شده است .
سپس این گونه خائنان را مورد سرزنش قرار داده ، می گوید: آنها شرم دارند که باطن اعمالشان برای مردم روشن شود ولی از خدا، شرم ندارند!
(یستخفون من الناس و لا یستخفون من الله) تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 116
خداوندی که همه جا با آنها است ، و در آن هنگام که در دل شب ، نقشه های خیانت را طرح می کردند و سخنانی که خدا از آن راضی نبود می گفتند، با آنها بود به همه اعمال آنها احاطه دارد.
(و هو معهم اذ یبیتون ما لا یرضی من القول و کان الله بما یعملون محیطا).
سپس روی سخن را به طایفه شخص سارق که از او دفاع کردند، نموده ، می گوید: گیرم که شما در زندگی این جهان از آنها دفاع کنید ولی کیست که در روز قیامت بتواند از آنها دفاع نماید و یا به عنوان وکیل کارهای آنها را سامان بخشد، و گرفتاریهای آنها را بر طرف سازد؟!
(ها انتم هؤ لاء جادلتم عنهم فی الحیوة الدنیا فمن یجادل الله عنهم یوم القیامة ام من یکون علیهم وکیلا).
بنابراین دفاع شما از آنها بسیار کم اثر است ، زیرا در زندگی جاویدان آن هم در برابر خداوند، هیچگونه مدافعی برای آنها نیست .
در حقیقت در سه آیه فوق ، نخست به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و

سلّم) و همه قاضیان به حق توصیه شده که کاملا مراقب باشند، افرادی با صحنه سازی و شاهدهای دروغین حقوق دیگران را پایمال نکنند.
سپس به افراد خیانتکار، و بعد به مدافعان آنها هشدار داده شده است که مراقب نتائج سوء اعمال خود در این جهان و جهان دیگر باشند.
و این یکی از اسرار بلاغت قرآن است که در یک حادثه هر چند به ظاهر کوچک باشد و بر محور یک زره و مقداری مواد غذائی دور بزند و یا پای یک نفر یهودی و دشمن اسلام در میان باشد تمام جوانب مطلب را بررسی کرده و یادآوری و اخطار لازم را در هر مورد می کند از پیامبر بزرگ خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که به حکم عصمت دامنش از هر گونه آلودگی به گناه پاک است گرفته ، تا به افراد خیانت پیشه گنهکار و کسانی که به حکم تعصبهای خویشاوندی از این تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 117
گونه افراد دفاع می کنند، هر کدام به تناسب خود، مورد بحث قرار گرفتهاند. النساء
آیه 110 - 112
آیه و ترجمه
وَ مَن یَعْمَلْ سوءاً أَوْ یَظلِمْ نَفْسهُ ثُمَّ یَستَغْفِرِ اللَّهَ یَجِدِ اللَّهَ غَفُوراً رَّحِیماً(110)
وَ مَن یَکْسِب إِثْماً فَإِنَّمَا یَکْسِبُهُ عَلی نَفْسِهِ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً(111)
وَ مَن یَکْسِب خَطِیَئَةً أَوْ إِثماً ثُمَّ یَرْمِ بِهِ بَرِیئاً فَقَدِ احْتَمَلَ بهْتَاناً وَ إِثْماً مُّبِیناً(112)
ترجمه : 110 - کسی که کار بدی انجام دهد یا به خود ستم کند سپس از خداوند طلب آمرزش نماید خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت .
111 - و کسی که گناهی مرتکب شود به زیان خود کار کرده و خداوند دانا و حکیم است .
112 - و کسی که خطا یا گناهی مرتکب شود سپس بیگناهی را متهم سازد بار بهتان و گناه آشکاری بر دوش گرفته است .
تفسیر :
در این سه آیه در تعقیب بحثهای مربوط به خیانت و تهمت که در آیات قبل گذشت سه حکم کلی بیان شده است :
1 - نخست اشاره به این حقیقت شده که راه توبه ، به روی افراد بدکار به هر حال باز است و کسی که به خود یا دیگری ستم کند و بعد حقیقتا پشیمان شود و از خداوند طلب آمرزش کند و در مقام جبران بر آید، خدا را آمرزنده و مهربان خواهد یافت .
(و من یعمل سوء او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما.)
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 118
باید توجه داشت که در آیه دو چیز عنوان شده یکی سوء و دیگری ظلم به

نفس ، و با توجه به قرینه مقابله و همچنین ریشه لغوی سوء که به معنی زیان رسانیدن به دیگری است ، چنین استفاده می شود که هر نوع گناه اعم از اینکه انسان به دیگری زیان برساند یا به خود، به هنگام توبه حقیقی و جبران ، قابل آمرزش است .
ضمنا از تعبیر به یجد الله غفورا رحیما:
خدا را آمرزنده و مهربان می یابد استفاده می شود که توبه حقیقی آنچنان اثر دارد که انسان در درون جان خود نتیجه آنرا می یابد، از یکسو اثر ناراحت کننده گناه با توجه به غفور بودن خداوند از بین میرود، و از طرف دیگر دوری خود را از رحمت و الطاف خداوند که نتیجه معصیت بود، به مقتضای رحیمیت او، مبدل به نزدیکی احساس می کند.
2 - آیه دوم توضیح همان حقیقتی است که اجمال آن در آیات قبل گذشت و آن اینکه : هر گناهی که انسان مرتکب می شود بالمآل و در نتیجه به خود ضرر زده و به زیان خود گام برداشته است .
(و من یکسب اثما فانما یکسبه علی نفسه).
و در پایان آیه می فرماید: خداوند عالم است و از اعمال بندگان با خبر، و هم حکیم است و هر کس را طبق استحقاق خود مجازات میکند.
(و کان الله علیما حکیما).
و به این ترتیب گناهان اگر چه در ظاهر مختلفند، گاهی زیان آن به دیگری میرسد و گاهی زیان آن به خویشتن است ، اما پس از تحلیل نهائی همه به خود انسان باز میگردد و آثار سوء گناه قبل از همه در روح و جان خود شخص ظاهر میشود.
3 - و در آخرین آیه اشاره به اهمیت گناه تهمت زدن نسبت به افراد تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 119
بی گناه کرده ، می فرماید: هر کس خطا یا گناهی مرتکب شود و آن را به گردن بی گناهی بیفکند، بهتان و گناه آشکاری انجام داده است .
(و من یکسب خطیئة او اثما ثم یرم به بریئا فقد احتمل بهتانا و اثما مبینا).
در این آیه گناهانی را که انسان مرتکب میشود و به گردن دیگری می افکند به دو قسم تقسیم شده یکی خطیئة و دیگر اثم - درباره تفاوت میان این دو ، مفسران و اهل لغت سخن بسیار گفته اند، اما آنچه نزدیکتر به نظر میرسد این است که خطیئة از خطا در اصل به معنی لغزشها و گناهانی است که بدون قصد از انسان سر میزند و گاهی دارای کفاره و غرامت است ، ولی تدریجا در معنی خطیئه توسعه ای داده شده و هر گناه اعم از عمد و غیر عمد را در بر می گیرد، زیرا هیچگونه گناهی (اعم از عمد و غیر عمد) با روح سلیم انسان سازگار نیست و اگر از او سر بزند در حقیقت یکنوع لغزش و خطا است که شایسته مقام او نیست ، نتیجه اینکه خطیئة معنی وسیعی دارد که هم گناه عمدی و هم غیر عمدی را شامل

میشود، ولی اثم معمولا به گناهان عمدی و اختیاری گفته میشود - و در اصل اثم به معنی چیزی است که انسان را از کاری باز میدارد و از آنجا که گناهان آدمی را از خیرات ، باز میدارند به آنها اثم گفته شده است .
ضمنا باید توجه داشت که در آیه در مورد تهمت ، تعبیر لطیفی به کار برده شده و آن اینکه گناه را بمنزله تیر قرار داده و انتساب آن را به دیگری به منزله پرتاب بسوی هدف اشاره به اینکه همانطور که تیراندازی به سوی دیگری ممکن است باعث از بین رفتن او شود پرتاب تیر گناه هم به کسی که مرتکب نشده ممکن است آبروی او را که بمنزله خون او است از بین ببرد، بدیهی است وزر و وبال این کار برای همیشه بر دوش فردی که تهمت زده است باقی خواهد ماند، و تعبیر به احتمل (بر دوش می گیرد) نیز اشاره به سنگینی تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 120
و دوام این مسئولیت است !.
جنایت تهمت
تهمت زدن به بیگناه از زشتترین کارهائی است که اسلام آن را به شدت محکوم ساخته است ، آیه فوق و روایات متعدد اسلامی که درباره این موضوع وارد شده نظر اسلام را در این زمینه روشن می سازد، امام صادق (علیه السلام) از حکیمی چنین نقل میکند:
البهتان علی البری ء اثقل من جبال راسیات :
تهمت زدن به بیگناه از کوههای عظیم نیز سنگینتر است !
تهمت زدن به افراد بیگناه با روح ایمان سازگار نیست چنانکه از امام صادق (علیه السلام) نقل شده :
(اذا اتهم المؤ من اخاه انماث الایمان فی قلبه کما ینماث الملح فی الماء)
کسی که برادر مسلمانش را متهم کند، ایمان در قلب او ذوب میشود همانند ذوب شدن نمک در آب !
در حقیقت بهتان و تهمت ، بدترین انواع دروغ و کذب است ، زیرا هم مفاسد عظیم کذب را دارد، و هم زیانهای غیبت ، و هم بدترین نوع ظلم و ستم است ، و لذا از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود:
من بهت مؤ منا او مؤ منة او قال فیهما ما لیس فیه اقامه الله تعالی یوم القیامة علی تل من نار حتی یخرج مما قاله :
کسی که به مرد یا زن با ایمان تهمت بزند و یا درباره او چیزی بگوید.
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 121
که در او نیست ، خداوند در روز قیامت او را بر تلی از آتش قرار می دهد تا از مسئولیت آنچه گفته است در آید.
در حقیقت رواج این کار ناجوانمردانه در یک محیط، سبب به هم ریختن نظام و عدالت اجتماعی و آلوده شدن حق به باطل و گرفتار شدن بیگناه و

تبرئه گنهکار و از میان رفتن اعتماد عمومی می شود. النساء
آیه 113
آیه و ترجمه
وَ لَوْ لا فَضلُ اللَّهِ عَلَیْک وَ رَحْمَتُهُ لهَمَّت طائفَةٌ مِّنْهُمْ أَن یُضِلُّوک وَ مَا یُضِلُّونَ إِلا أَنفُسهُمْ وَ مَا یَضرُّونَک مِن شىْءٍ وَ أَنزَلَ اللَّهُ عَلَیْک الْکِتَب وَ الْحِکْمَةَ وَ عَلَّمَک مَا لَمْ تَکُن تَعْلَمُ وَ کانَ فَضلُ اللَّهِ عَلَیْک عَظِیماً(113)
ترجمه : 113 - اگر فضل و رحمت خدا شامل حال تو نبود طایفه ای از آنان تصمیم داشتند تو را گمراه کنند اما جز خودشان را گمراه نمی کنند و هیچگونه زیانی به تو نمی رسانند و خداوند کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آنچه را نمی دانستی به تو آموخت و فضل خدا بر تو بزرگ بود.
تفسیر :
این آیه اشاره به گوشه دیگری از حادثه بنی ابیرق است که در چند آیه قبل تحت عنوان شان نزول اشاره شد، آیه چنین می گوید: اگر فضل و رحمت پروردگار شامل حال تو نبود جمعی از منافقان یا مانند آنها تصمیم داشتند ترا از مسیر حق و عدالت ، منحرف سازند، ولی لطف الهی شامل حال تو شد تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 122
و تو را حفظ کرد.
(و لو لا فضل الله علیک و رحمته لهمت طائفة منهم ان یضلوک).
آنها می خواستند با متهم ساختن یک فرد بیگناه و سپس کشیدن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به این ماجرا، هم ضربه ای به شخصیت اجتماعی و معنوی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بزنند و هم اغراض سوء خود را درباره یک مسلمان بیگناه عملی سازند، ولی خداوندی که حافظ پیامبر خویش است ، نقشه های آنها را نقش بر آب کرد. بعضی برای این آیه شان نزول دیگری ذکر کرده اند و آن اینکه هیئتی از طایفه بنی ثقیف خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده و گفتند ما با دو شرط با تو بیعت می کنیم نخست اینکه بتهای خود را با دست خود نشکنیم و دیگر اینکه بر ما مهلت دهی تا یک سال دیگر بت عزی را پرستش کنیم !، خداوند به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خود دستور داد که در برابر پیشنهادهای آنها به هیچوجه انعطافی نشان ندهد، آیه فوق نازل شد و به پیامبر اعلام کرد که لطف خدا او را در برابر این وسوسه ها حفظ می کند.
سپس قرآن می گوید: اینها فقط خود را گمراه می کنند و هیچگونه زیان به تو نمیرسانند.
(و ما یضلون الا انفسهم و ما یضرونک من شی ء)
سرانجام علت مصونیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را از گمراهی و خطا و گناه ، چنین بیان می کند که خدا، کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آنچه را نمی دانستی به تو آموخت .

(و انزل الله علیک الکتاب و الحکمة و علمک ما لم تکن تعلم).
و در پایان آیه میفرماید: فضل خداوند بر تو بسیار بزرگ بوده است
(و کان فضل الله علیک عظیما). تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 123
سرچشمه معصوم بودن پیامبران
آیه فوق ، از آیاتی است که اشاره بمسئله مصونیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از خطا و اشتباه و گناه میکند و می گوید: اگر امدادهای الهی شامل حال تو نبود تو را گمراه می ساختند ولی با وجود این امدادها قادر به این کار نخواهند بود و هیچگونه زیانی در این راه به تو نمی رسانند.
به این ترتیب خداوند برای اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بتواند در هر چیز سرمشقی برای امت باشد و الگوئی برای نیکیها و خیرات گردد، و از عواقب دردناک لغزشهائی که ممکن است دامن یک رهبر بزرگ را بگیرد، برکنار باشد و امت از سرگردانی در مسئله اطاعت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در امان باشند و گرفتار تضاد در میان اطاعت و عدم اطاعت نشوند پیامبر خود را در برابر خطا و گناه بیمه میکند تا اعتماد کامل مردم را که از نخستین شرطهای رهبری الهی است بخود جلب نماید.
و در ذیل آیه یکی از دلائل اساسی مسئله عصمت بطور اجمال آمده است و آن اینکه : خداوند علوم و دانشهائی به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آموخته که در پرتو آن در برابر گناه و خطا بیمه می شود، زیرا علم و دانش (در مرحله نهائی) موجب عصمت است مثلا پزشکی که آب آلودهای را که به انواع میکربهای : وبا، مالاریا، و دهها بیماری خطرناک دیگر آلوده است و آن را در آزمایشگاه در زیر میکروسکوپ مطالعه کرده و اثر کشنده آن را به روشنی دریافته است ، ممکن نیست از آن آب بنوشد، یعنی این علم به او مصونیت در برابر ارتکاب این عمل میدهد، در حالی که جهل به آن ممکن است موجب ارتکاب گردد.
همچنین سرچشمه بسیاری از اشتباهات جهل به مقدمات یا لوازم و عواقب یک کار است ، بنابراین کسی که از طریق وحی الهی و تعلیم پروردگار آگاهی تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 124
کامل از مسائل مختلف دارد، نه گرفتار لغزش میشود، نه گمراهی و نه گناه .
ولی اشتباه نشود با اینکه چنان علمی برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از ناحیه خدا است ولی باز جنبه اجباری بخود نمی گیرد، یعنی هیچگاه پیامبر مجبور نیست به علم خود عمل کند بلکه از روی اختیار به آن عمل میکند، همانطور که طبیب مزبور با داشتن آگاهی از وضع آن آب آلوده اجباری به ننوشیدن آن ندارد بلکه از روی اراده از شرب آن خودداری میکند.
و اگر گفته شود چرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مشمول چنین

فضل الهی شده است نه دیگران ، باید گفت این به خاطر مسئولیت سنگین رهبری است که بر دوش او گذاشته شده است و بر دوش دیگران نیست زیرا خداوند به همان مقدار که مسئولیت میدهد، توان و نیرو می بخشد. (دقت کنید). النساء
آیه 114
آیه و ترجمه
لا خَیرَ فی کَثِیرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلا مَنْ أَمَرَ بِصدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصلَح بَینَ النَّاسِ وَ مَن یَفْعَلْ ذَلِک ابْتِغَاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ فَسوْف نُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً(114)
ترجمه : 114 - در بسیاری از سخنان در گوشی (و جلسات محرمانه) آنها خیر و سودی نیست مگر کسی که (به این وسیله) امر به کمک به دیگران یا کار نیک یا اصطلاح در میان مردم کند، و هر کس برای خشنودی پروردگار چنین کند پاداش بزرگی به او خواهیم داد. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 125
تفسیر :
سخنان در گوشی
در آیات گذشته اشاره ای به جلسات مخفیانه شبانه و شیطنت آمیز بعضی از منافقان یا مانند آنها شده بود، در این آیه بطور مشروحتر از آن تحت عنوان نجوا بحث می شود.
نجوا تنها بمعنی سخنان در گوشی نیست بلکه هر گونه جلسات سری و مخفیانه را نیز شامل می شود، زیرا در اصل از ماده نجوة (بر وزن دفعة) بمعنی سرزمین مرتفع گرفته شده است ، چون سرزمینهای مرتفع از اطراف خود جدا هستند، و از آنجا که جلسات سری و سخنان در گوشی از اطرافیان جدا می شود، به آن نجوی گفته اند و بعضی معتقدند که همه اینها از ماده نجات بمعنی رهائی گرفته شده است ، زیرا یک نقطه مرتفع از هجوم سیلاب در امان است ، و یک مجلس سری یا سخن در گوشی از اطلاع دیگران برکنار می باشد.
به هر حال آیه می گوید: در غالب جلسات محرمانه و مخفیانه آنها که بر اساس نقشه های شیطنت آمیز بنا شده خیر و سودی نیست .
(لا خیر فی کثیر من نجویهم)
سپس برای اینکه گمان نشود هر گونه نجوا و سخن در گوشی یا جلسات سری مذموم و ممنوع است ، چند مورد به عنوان مقدمه بیان یک قانون کلی ، به صورت استثناء در ذیل آیه ذکر کرده می فرماید:
مگر اینکه کسی در نجوای خود، توصیه به صدقه و کمک به دیگران ، یا انجام کار نیک ، و یا اصلاح در میان مردم می نماید. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 126
(الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس)

و این گونه نجویها اگر به خاطر تظاهر و ریاکاری نباشد بلکه منظور از آن کسب رضای پروردگار بوده باشد، خداوند پاداش بزرگی برای آن مقرر خواهد فرمود.
(و من یفعل ذلک ابتغاء مرضات الله فسوف نؤ تیه اجرا عظیما)
اصولا نجوا و سخنان درگوشی و تشکیل جلسات سری در قرآن به عنوان یک عمل شیطانی معرفی شده است .
انما النجوی من الشیطان :
نجوی از شیطان است زیرا این کار غالبا برای اعمال نادرست صورت می گیرد، چون انجام کار خیر و مفید و مثبت معمولا چیز محرمانه و مخفیانه ای نیست که مردم بخواهند با سخنان در گوشی آن را انجام دهند.
ولی از آنجا که گاهی شرائط فوق العادهای پیش می آید که انسان مجبور میشود در کارهای نیک از روش نجوا استفاده کند این استثناء مکرر در قرآن آمده است .
یا ایها الذین آمنوا اذا تناجیتم فلا تتناجوا بالاثم و العدوان و معصیة الرسول و تناجوا بالبر و التقوی :
ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که نجوا می کنید برای گناه و ستم و نافرمانی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نجوا نکنید و تنها برای کار نیک و پرهیز کاری نجوا داشته باشید.
اساسا نجوا اگر در حضور جمعیت انجام پذیرد سوء ظن افراد را بر می انگیزد، و گاهی حتی در میان دوستان ایجاد بدبینی میکند، به همین دلیل بهتر است تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 127
که جز در موارد ضرورت از این موضوع استفاده نشود و فلسفه حکم مزبور در قرآن نیز همین است .
البته گاهی حفظ آبروی انسانی ایجاب میکند که از نجوا استفاده شود، و از جمله آن کمکهای مالی است که در آیه فوق به عنوان صدقه از آن یاد شده است .
و یا امر به معروف کردن که گاهی اگر آشکارا گفته شود، طرف ، در برابر جمعیت شرمنده می شود، و شاید به همین علت از پذیرش آن امتناع ورزد و مقاومت کند، که در آیه فوق از آن تعبیر به معروف شده است .
و یا در موارد اصلاح بین مردم که گاهی آشکارا گفتن مسائل جلو اصلاح را می گیرد، و باید با هر کدام از طرفین دعوا جداگانه و به صورت نجوا صحبت شود تا نقشه اصلاحی پیاده گردد.
در این سه مورد و آنچه مانند آنست ، ضرورت اقتضا می کند که کار مثبت در زیر چتر نجوا قرار گیرد.
قابل توجه اینکه موارد سه گانه فوق همه در عنوان صدقه مندرج است زیرا آنکس که امر به معروف می کند، زکات علم می پردازد و آن کس که

اصلاح ذات البین می نماید زکات نفوذ و حیثیت خود را در میان مردم ادا میکند چنانکه از علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود:
ان الله فرض علیکم زکاة جاهکم کما فرض علیکم زکاة ما ملکت ایدیکم :
خداوند بر شما واجب کرده است زکات نفوذ و حیثیت اجتماعی بپردازید همانطور که بر شما واجب کرده که زکات مال بدهید.
و از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که به ابو ایوب فرمود:
الا ادلک علی صدقة یحبها الله و رسوله تصلح بین الناس اذا تفاسدوا و تقرب بینهم اذا تباعدوا : تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 128
آیا تو را از صدقه ای آگاه کنم که خدا و پیامبرش آن را دوست دارند:
هنگامی که مردم با یکدیگر دشمن شوند آنها را اصلاح ده و زمانی که از هم دور گردند آنها را به هم نزدیک کن . النساء
آیه 115
آیه و ترجمه
وَ مَن یُشاقِقِ الرَّسولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَینَ لَهُ الْهُدَی وَ یَتَّبِعْ غَیرَ سبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلی وَ نُصلِهِ جَهَنَّمَ وَ ساءَت مَصِیراً(115)
ترجمه : 115 - کسی که بعد از آشکار شدن حق از در مخالفت با پیامبر در آید و از راهی جز راه مومنان پیروی کند ما او را به همان راه که می رود می بریم و به دوزخ داخل می کنیم و جایگاه بدی دارد.
شان نزول :
در شان نزول آیات سابق گفتیم که بشیر بن ابیرق ، پس از سرقت از مسلمانی ، شخص بیگناهی را متهم ساخت و با صحنه سازی در حضور پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خود را تبرئه کرد ولی با نزول آیات گذشته رسوا شد، و بدنبال این رسوائی بجای اینکه توبه کند و به راه باز گردد، راه کفر را پیش گرفت و رسما از زمره مسلمانان خارج گردید، آیه فوق نازل شد و ضمن اشاره به این موضوع ، یک حکم کلی و عمومی اسلامی را بیان ساخت .
تفسیر :
هنگامی که انسان مرتکب خلافی میشود، پس از آگاهی دو راه در تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 129
پیش دارد راه بازگشت و توبه که اثر آن در شستشوی گناه در چند آیه پیش بیان گردید، راه دیگر، راه لجاجت و عناد است که به نتیجه شوم آن در این آیه اشاره شده و می فرماید:
((کسی که بعد از آشکار شدن حق از در مخالفت و عناد در برابر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در آید و راهی جز راه مؤ منان انتخاب نماید، ما او را به همان راه که میرود می کشانیم و در قیامت به دوزخ می

فرستیم و چه جایگاه بدی در انتظار او است .))
(و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤ منین نوله ما تولی و نصله جهنم و سائت مصیرا).
باید توجه داشت که یشاقق از ماده شقاق بمعنی مخالفت آگاهانه توام با عداوت و دشمنی است ، و جمله من بعد ما تبین له الهدی :
پس از روشن شدن هدایت و راه راست نیز این معنی را تاکید می کند و در واقع چنین افرادی سرنوشتی بهتر از این نمیتوانند داشته باشند، سرنوشتی که هم عاقبت شوم در این جهان و هم عاقبت دردناک در آن جهان دارد.
اما در این جهان همانطور که قرآن می گوید: روز به روز در مسیر غلط خود راسختر می شوند و زاویه انحراف آنها از جاده حق ، با پیشروی در بیراهه بیشتر می شود و این سرنوشتی است که خود آنها برای خویشتن انتخاب کرده اند، و بنائی است که پایه گذاری آن به دست خودشان شده است و بنابراین هیچگونه ستمی درباره آنها به عمل نیامده ، و این که می فرماید: نوله ما تولی : ما او را به همان راه که می رود می کشانیم اشاره بهمین سلب توفیق معنوی ، و عدم تشخیص حق و پیشروی در بیراهه است (شرح این موضوع را در تفسیر هدایت و ضلالت در جلد اول صفحه 50 بیان کرده ایم).
و آنجا که می گوید نصله جهنم اشاره به سرنوشت آنها در رستاخیز است .
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 130
درباره جمله نوله ما تولی تفسیر دیگری نیز هست و آن اینکه : ما چنین افراد را تحت سرپرستی معبودهای ساختگی که برای خود انتخاب کرده اند، قرار می دهیم .

حجیت اجماع
یکی از دلائل چهارگانه فقه ، اجماع بمعنی اتفاق علماء و دانشمندان اسلامی در یک مسئله فقهی است ، در اصول فقه برای اثبات حجیت اجماع دلائل مختلفی ذکر کرده اند، از جمله آیه فوق است که جمعی آن را دلیل بر حجیت اجماع می دانند، زیرا می گوید:
هر کس طریقی غیر از طریق مؤ منان انتخاب کند، سرنوشت شومی در دنیا و آخرت دارد و بنابراین هنگامی که مؤ منان راهی را در مسئله ای برگزیدند همه باید از آن پیروی کنند.
ولی حق این است که آیه فوق هیچگونه ارتباطی با مسئله حجیت اجماع ندارد (البته ما اجماع را حجت می دانیم مشروط به اینکه از آن کشف قول معصوم کنیم و یا معصوم شخصا، ولو بطور ناشناس ، در ضمن اصحاب اجماع باشد، ولی دلیل حجت چنین اجماعی همان حجیت سنت و قول معصوم است نه آیه فوق) زیرا:
اولا مجازاتهائی که در آیه تعیین شده برای کسانی است که آگاهانه ، مخالفت با پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کنند و راهی غیر راه مؤ منان را انتخاب نمایند، یعنی این دو باید دست به دست هم بدهند تا چنان ثمره شومی داشته باشد وانگهی باید از روی علم و آگاهی صورت گیرد، و این موضوع هیچگونه ارتباطی با مسئله حجیت اجماع ندارد و اجماع را به تنهائی حجت نمی کند.
ثانیا منظور از سبیل المؤ منین ، راه توحید و خدا پرستی و اصل اسلام
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 131
است نه فتاوای فقهی و احکام فرعی ، همانطور که ظاهر آیه علاوه بر شان نزول آن به این حقیقت گواهی میدهد.
و در حقیقت ، پیروی از غیر طریق مؤ منان چیزی جز مخالفت با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیست و هر دو بازگشت به یک مطلب می کند.
لذا در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم :
هنگامی که امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در کوفه بود، جمعی خدمت او آمدند، و تقاضا کردند که برای آنها امام جماعتی انتخاب کند (تا در ماه رمضان نمازهای مستحبی معروف به تراویح را که در زمان عمر به جماعت می خواندند با او بخوانند) امام از این کار امتناع ورزید و از چنین جماعتی نهی کرد (زیرا جماعت در نافله مشروع نیست) این جمعیت با اینکه این حکم قاطع را از امام و پیشوای خود شنیده بودند لجاجت بخرج داده و جار و جنجال بلند کردند که بیائید و در این ماه رمضان ، اشک بریزید!، جمعی از دوستان علی (علیه السلام) به خدمتش رسیدند و عرض

کردند: عده ای در برابر این دستور شما تسلیم نیستند، فرمود: آنها را به حال خود وابگذارید هر کس را می خواهند انتخاب کنند تا این جماعت (نامشروع) را بجا آورد و سپس آیه فوق را تلاوت فرمود.
این حدیث نیز آنچه را که در مورد تفسیر آیه گفتیم تایید می کند. النساء
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 132
آیه 116
آیه و ترجمه
إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَن یُشرَک بِهِ وَ یَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِک لِمَن یَشاءُ وَ مَن یُشرِک بِاللَّهِ فَقَدْ ضلَّ ضلَلا بَعِیداً(116)
ترجمه : 116 - خداوند شرک به او را نمی آمرزد (ولی) کمتر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته بیند) می آمرزد و هر کس برای خدا شریکی قائل شود در گمراهی دوری افتاده است .
تفسیر :
شرک گناه نابخشودنی
در اینجا بار دیگر بدنبال بحثهای مربوط به منافقان و مرتدان یعنی کسانی که بعد از قبول اسلام به سوی کفر باز می گردند، اشاره به اهمیت گناه شرک می کند که گناهی است غیر قابل عفو و بخشش و هیچ گناهی بالاتر از آن متصور نیست .
مضمون این آیه با تفاوت در همین سوره گذشت (آیه 48).
البته اینگونه تکرار در مسائل تربیتی لازمه بلاغت است زیرا مسائل اساسی و مهم باید در فواصل مختلفی تکرار شود تا در نفوس و افکار، راسخ گردد.
در حقیقت گناهان همانند بیماریهای گوناگونند، مادام که بیماری به مراکز اصلی بدن حمله ور نشده و آنها را از کار نینداخته است نیروی دفاعی تن امید بهبودی را همراه دارد اما اگر فی المثل بیماری ، مرکز اصلی بدن یعنی مغز را مورد هجوم قرار داد و فلج ساخت درهای امید بسته خواهد شد تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 133
مرگ حتمی بدنبال آن فرا می رسد، شرک چیزی است که مرکز حساس روح آدمی را از کار می اندازد، و تاریکی و ظلمت در جان او می پاشد و با وجود آن هیچگونه امید نجات نیست ، اما اگر حقیقت توحید و یکتاپرستی که سرچشمه هر گونه فضیلت و جنبش و حرکت است ، زنده باشد امید بخشش در مورد بقیه گناهان وجود دارد.
(ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء)
همانطور که گفتیم در همین سوره دو بار این آیه تکرار شده است تا آثار شرک و بت پرستی که سالیان دراز در اعماق نفوس آن مردم لانه کرده بود، برای همیشه شستشو گردد، و آثار معنوی و مادی توحید بر شاخسار

وجود آنها آشکار شود، منتها ذیل دو آیه با هم تفاوت مختصری دارد در اینجا می فرماید: هر کس برای خدا شریکی قائل شود در گمراهی دوری گرفتار شده .
(و من یشرک بالله فقد ضل ضلالا بعیدا)
ولی در گذشته فرمود: کسی که برای خدا شریک قائل شود دروغ و افترای بزرگی زده است .
(و من یشرک بالله فقد افتری اثما عظیما).
در حقیقت در آنجا اشاره به مفسده بزرگ شرک از جنبه الهی و شناسائی خدا شده و در اینجا زیانهای غیر قابل جبران آن برای خود مردم بیان گردیده است ، آنجا جنبه علمی مساله را بررسی می کند و اینجا جنبه عملی و نتائج خارجی آن را، و روشن است که این هر دو به اصطلاح لازم و ملزوم یکدیگرند (توضیحات دیگری در زمینه این آیه در جلد سوم همین تفسیر صفحه 409 داده ایم). النساء
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 134
آیه 117 - 121
آیه و ترجمه
إِن یَدْعُونَ مِن دُونِهِ إِلا إِنَثاً وَ إِن یَدْعُونَ إِلا شیْطناً مَّرِیداً(117)
لَّعَنَهُ اللَّهُ وَ قَالَ لاَتخِذَنَّ مِنْ عِبَادِک نَصِیباً مَّفْرُوضاً(118)
وَ لاُضِلَّنَّهُمْ وَ لاُمَنِّیَنَّهُمْ وَ لاَمُرَنَّهُمْ فَلَیُبَتِّکنَّ ءَاذَانَ الاَنْعَمِ وَ لاَمُرَنهُمْ فَلَیُغَیرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَ مَن یَتَّخِذِ الشیْطنَ وَلِیًّا مِّن دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسرَاناً مُّبِیناً(119)
یَعِدُهُمْ وَ یُمَنِّیهِمْ وَ مَا یَعِدُهُمُ الشیْطنُ إِلا غُرُوراً(120)
أُولَئک مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ لا یجِدُونَ عَنهَا محِیصاً(121)
ترجمه : 117 - آنها غیر از خدا تنها بتهائی را میخوانند که اثری ندارند و (یا) فقط شیطان سرکش و ویرانگر را می خوانند.
118 - خداوند او را از رحمت خویش بدور ساخته و او گفته است که از بندگان تو سهم معینی خواهم گرفت .
119 - و آنها را گمراه میکنم و به آرزوها سرگرم می سازم و به آنها دستور می دهم که (اعمال خرافی انجام دهند و) گوش چهارپایان را بشکافند و آفرینش (پاک) خدائی را تغییر دهند، (فطرت توحید را به شرک بیالایند) و آنها که شیطان را به جای خدا ولی خود برگزینند زیان آشکاری کرده اند.
120 - شیطان به آنها وعدها(ی دروغین) میدهد و به آرزوها سرگرم میسازد و جز فریب و نیرنگ به آنها وعده نمی دهد.
121 - آنها (پیروان شیطان) جایگاهشان جهنم است و هیچ راه فراری ندارند. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 135

تفسیر :
نقشه های شیطان
آیه نخست توضیحی است برای حال مشرکان ، که در آیه قبل به سرنوشت شوم آنها اشاره شد و در حقیقت علت گمراهی شدید آنها را بیان می کند و می گوید: آنها بقدری کوتاه فکرند که خالق و آفریدگار جهان پهناور هستی را رها کرده و در برابر موجوداتی سر تعظیم فرود می آورند که کمترین اثر مثبتی ندارند بلکه گاهی همانند شیطان ، ویرانگر و گمراه کننده نیز می باشند.
(ان یدعون من دونه الا اناثا و ان یدعون الا شیطانا مریدا)
قابل توجه اینکه : معبودهای مشرکان در این آیه منحصر بدو چیز شناخته شده اناث و شیطان مرید.
اناث جمع انثی از ماده انث (بر وزن ادب) به معنی موجود نرم و قابل انعطاف است ، و لذا هنگامی که آهن در آتش نرم شود، عرب می گوید انث الحدید و اگر به جنس زن اناث و مؤ نث گفته میشود به خاطر آن است که جنس لطیفتر و انعطاف پذیرتری است .
ولی در اینجا بعضی از مفسران معتقدند که قرآن اشاره به بتهای معروف قبائل عرب می کند که هر کدام برای خود بتی انتخاب کرده ، اسم مؤ نثی را بر آن نهاده بودند:
اللات بمعنی الهه مؤ نث الله ، عزی مؤ نث اعز، و همچنین منات و اساف و نائله و مانند آنها - ولی بعضی دیگر از مفسران بزرگ عقیده دارند که منظور از اناث در اینجا معنی معروف مؤ نث نیست بلکه منظور همان ریشه لغوی آن است ، یعنی آنها معبودهائی را می پرستیدند که مخلوق ضعیفی

بیش نبودند و به آسانی در دست آدمی به هر شکل در می آمدند، تمام وجودشان تاثر و انعطاف پذیری و تسلیم در برابر حوادث بود، و به عبارت روشنتر، موجودهائی که هیچگونه اراده و اختیاری از خود نداشتند و سرچشمه سود و زیان نبودند.
و اما کلمه مرید از نظر ریشه لغت از ماده مرد (بر وزن زرد) بمعنی ریختن شاخ و برگ درخت است و بهمین مناسبت به نوجوانی که هنوز مو در صورتش نروئیده امرد گفته میشود.
بنابراین شیطان مرید، یعنی شیطانی که تمام صفات فضیلت از شاخسار وجودش فرو ریخته و چیزی از نقاط قوت در او باقی نمانده است .
و یا از ماده مرود (بر وزن سرود) بمعنی طغیان و سرکشی است یعنی معبود آنها شیطان طغیانگر و ویرانگر است .
در حقیقت قرآن معبودهای آنها را چنین دسته بندی کرده که یک دسته بیاثرند و بی خاصیت و دسته دیگر طغیانگرند و ویرانگر و کسی که در برابر

چنین معبودهائی سر تسلیم فرود می آورد در گمراهی آشکار است !.
سپس در آیات بعد اشاره به صفات شیطان و اهداف او و عداوت خاصی که با فرزندان آدم دارد کرده و قسمتهای مختلفی از برنامه های او را شرح میدهد و قبل از هر چیز می فرماید: خداوند او را از رحمت خویش دور ساخته (لعنه الله) و در حقیقت ریشه تمام بدبختیها و ویرانگریهای او همین دوری از رحمت خدا است که بر اثر کبر و نخوت دامنش را گرفت ، بدیهی است چنین موجودی که بر اثر دوری از خدا از هر گونه خیر و خوبی خالی است نمی تواند اثر مفیدی در زندگی دگران داشته باشد و ذات نایافته از هستی بخش چگونه ممکن است هستی آفرین گردد، نه تنها مفید نخواهد بود، زیانبخش نیز خواهد بود.
سپس میفرماید: شیطان سوگند یاد کرده که چند برنامه را اجرا میکند:
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 137
1 - از بندگان تو نصیب معینی خواهم گرفت :
(و قال لاتخذن من عبادک نصیبا مفروضا).
او میداند قدرت بر گمراه ساختن همه بندگان خدا ندارد، و تنها افراد هوسباز و ضعیف الایمان و ضعیف الاراده هستند که در برابر او تسلیم میشوند.
2 - آنها را گمراه میکنم (و لاضلنهم).
3 - با آرزوهای دور و دراز و رنگارنگ آنها را سرگرم میسازم (و لامنینهم)،
4 - آنها را به اعمال خرافی دعوت می کنم ، از جمله فرمان میدهم که گوشهای چهار پایان را بشکافند و یا قطع کنند.
(و لامرنهم فلیبتکن اذان الانعام).
و این اشاره به یکی از اعمال زشت جاهلی است که در میان بت پرستان رائج بود که گوش بعضی از چهارپایان را می شکافتند و یا بکلی قطع می کردند و سوار شدن بر آن را ممنوع می دانستند و هیچگونه از آن استفاده نمی نمودند.
5 - آنها را وادار میسازم که آفرینش پاک خدائی را تغییر دهند.
(و لامرنهم فلیغیرن خلق الله)
این جمله اشاره به آن است که خداوند در نهاد اولی انسان توحید و یکتاپرستی و هر گونه صفت و خوی پسندیده ای را قرار داده است ولی وسوسه های شیطانی و هوی و هوسها انسان را از این مسیر صحیح منحرف می سازد و به بیراهه ها می کشاند، شاهد این سخن آیه 30 سوره روم است .
فاقم وجهک للدین حنیفا فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 138
لخلق الله ذلک الدین القیم :

روی خود را متوجه آئین خالص توحید کن همان سرشتی که خداوند از آغاز، مردم را بر آن قرار داده و این آفرینشی است که نباید تبدیل گردد این است دین صاف و مستقیم .
از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده که منظور از آن تغییر فطرت توحید و فرمان خدا است .
و این ضرر غیر قابل جبرانی است که شیطان بر پایه سعادت انسان میزند زیرا حقایق و واقعیات را با یک سلسله اوهام و وساوس قلب میکند و بدنبال آن سعادت بشقاوت تبدیل میگردد.
و در پایان یک اصل کلی را بیان کرده ، می فرماید: هر کس شیطان را بجای خداوند بعنوان ولی و سرپرست خود انتخاب کند زیان آشکاری کرده .
(و من یتخذ الشیطان ولیا من دون الله فقد خسر خسرانا مبینا).
در آیه بعد چند نکته که به منزله دلیل برای مطلب سابق است بیان شده : شیطان پیوسته به آنها وعده های دروغین می دهد، و به آرزوهای دور و دراز سرگرم میکند ولی جز فریب و خدعه کاری برای آنها انجام نمیدهد.
(یعدهم و یمنیهم و ما یعدهم الشیطان الا غرورا).
و در آخرین آیه از آیات مورد بحث ، سرنوشت نهائی پیروان شیطان چنین بیان شده : آنها جایگاهشان دوزخ است و هیچ راه فراری از آن ندارند.
(اولئک ماویهم جهنم و لا یجدون عنها محیصا). النساء
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 139
آیه 122
آیه و ترجمه
وَ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّتٍ تجْرِی مِن تحْتِهَا الاَنْهَرُ خَلِدِینَ فِیهَا أَبَداً وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَ مَنْ أَصدَقُ مِنَ اللَّهِ قِیلاً(122)
ترجمه : 122 - و کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند بزودی آنها را در باغهائی از بهشت وارد می کنیم که نهرها از زیر درختان آن جاری است ، جاودانه در آن خواهند ماند، خدا وعده حق به شما میدهد و کیست که در گفتار و وعده هایش از خدا صادقتر باشد؟!.
تفسیر :
در آیات گذشته چنین خواندیم : کسانی که شیطان را ولی خود انتخاب کنند، در زیان آشکاری هستند، شیطان به آنها وعده دروغین میدهد و با آرزوها سرگرم میسازد، و وعده شیطان جز فریب و مکر نیست ، در برابر آنها در این آیه سرانجام کار افراد با ایمان بیان شده که : آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند به زودی در باغهائی از بهشت وارد میشوند که نهرها از زیر درختان آن می گذرد.
(و الذین آمنوا و عملوا الصالحات سندخلهم جنات تجری من تحتها الانهار).
این نعمت همانند نعمتهای این دنیا زودگذر و ناپایدار نیست ، بلکه مؤ منان

برای همیشه آن را خواهند داشت (خالدین فیها ابدا).
این وعده همانند وعده های دروغین شیطان نیست ، بلکه وعده ای است حقیقی و از ناحیه خدا(وعد الله حقا) تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 140
بدیهی است هیچ کس نمیتواند صادقتر از خدا در وعده ها و سخنانش باشد.
(و من اصدق من الله قیلا)
زیرا تخلف از وعده ، یا به خاطر ناتوانی است ، یا جهل و نیاز، که تمام اینها از ساحت مقدس او دور است . النساء
آیه 123 - 124
آیه و ترجمه
لَّیْس بِأَمَانِیِّکُمْ وَ لا أَمَانِیِّ أَهْلِ الْکتَبِ مَن یَعْمَلْ سوءاً یجْزَ بِهِ وَ لا یجِدْ لَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً(123)
وَ مَن یَعْمَلْ مِنَ الصلِحَتِ مِن ذَکرٍ أَوْ أُنثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئک یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لا یُظلَمُونَ نَقِیراً(124)
ترجمه : 123 - (فضیلت و برتری) به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست ، هر کس که عمل بد کند کیفر داده میشود، و کسی را جز خدا، ولی و یاور خود نخواهد یافت
124 - و کسی که چیزی از اعمال صالح انجام دهد خواه مرد باشد یا زن ، اما ایمان داشته باشد، چنان کسانی داخل در بهشت میشوند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد.
شان نزول :
در تفسیر مجمع البیان و تفاسیر دیگر چنین آمده است که مسلمانان و اهل کتاب هر کدام بر دیگری افتخار می کردند، اهل کتاب می گفتند پیامبر ما قبل از پیامبر شما بوده است ، کتاب ما از کتاب شما سابقه دارتر است ، و مسلمانان می گفتند پیامبر ما خاتم پیامبران است ، و کتابش آخرین و کاملترین کتب آسمانی است ، بنابراین ما بر شما امتیاز داریم . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 141
و طبق روایت دیگری یهود می گفتند: ما ملت برگزیده ایم ، و آتش دوزخ جز روزهای معدودی به ما نخواهد رسید.
(و قالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودة).
و مسلمانان می گفتند ما بهترین امتها هستیم ، زیرا خداوند درباره ما گفته است .
(کنتم خیر امة اخرجت للناس)
آیه فوق نازل شد و بر این ادعاها قلم بطلان کشید، و ارزش هر کس را به اعمالش معرفی کرد.
تفسیر :

امتیازات واقعی و دروغین
در این دو آیه یکی از اساسی ترین پایه های اسلام بیان شده است ، که ارزش وجودی اشخاص و پاداش و کیفر آنها هیچ گونه ربطی به ادعاها و آرزوهای آنها ندارد، بلکه تنها بستگی به عمل و ایمان دارد، این اصلی است ثابت و سنتی است تغییرناپذیر، و قانونی است که تمام ملتها در برابر آن یکسانند لذا در آیه نخست می فرماید: فضیلت و برتری به آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست .
(لیس بامانیکم و لا امانی اهل الکتاب).
سپس اضافه می کند: هر کس عمل بدی انجام دهد کیفر خود را در برابر آن خواهد گرفت و هیچ کس را جز خدا ولی و یاور خویش نمی یابد. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 142
(من یعمل سوءا یجز به و لا یجد له من دون الله ولیا و لا نصیرا).
و هم چنین کسانی که عمل صالح بجا آورند و با ایمان باشند اعم از مرد و زن آنها وارد بهشت خواهند شد و کمترین ستمی به آنها نمی شود.
(و من یعمل من الصالحات من ذکر او انثی و هو مؤ من فاولئک یدخلون الجنة و لا یظلمون نقیرا).
و به این ترتیب قرآن به تعبیر ساده معمولی به اصطلاح آب پاک به روی دست همه ریخته است و وابستگیهای ادعائی و خیالی و اجتماعی و نژادی و مانند آن را نسبت به یک مذهب به تنهائی بیفایده میشمرد، و اساس را ایمان به مبانی آن مکتب و عمل به برنامه های آن معرفی می کند.
در ذیل آیه اول حدیثی در منابع شیعه و اهل تسنن وارد شده که پس از نزول این آیه بعضی از مسلمانان آنچنان در وحشت فرو رفتند که از ترس به گریه افتادند زیرا میدانستند انسان خطا کار است و بالاخره ممکن است گناهانی از او سرزند، اگر بنا باشد هیچگونه عفو و بخششی در کار نباشد، کیفر همه اعمال بد خود را ببیند کار، بسیار مشکل خواهد شد و لذا به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرض کردند که این آیه چیزی برای ما باقی نگذارده است ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: قسم به آن کس که جانم به دست او است مطلب همان است که در این آیه نازل شده ، ولی این بشارت را به شما بدهم که موجب نزدیکی شما به خدا و تشویق به انجام کارهای نیک گردد، مصائبی که به شما میرسد کفاره گناهان شما است حتی خاری که در پای شما میخلد!. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 143
سؤ ال :
ممکن است کسانی از جمله و لا یجد له من دون الله ولیا و لا نصیرا:
هیچکس را سرپرست و یاور در برابر گناهان نمی بیند چنین استدلال کنند که با وجود این جمله مساله شفاعت و مانند آن به کلی منتفی خواهد بود و

آیه را دلیل نفی مطلق شفاعت بگیرند.
پاسخ :
همانطور که سابقا هم اشاره کرده ایم ، معنی شفاعت این نیست که شفیعان همانند پیامبران و امامان و صالحان دستگاه مستقلی در برابر خداوند دارند، بلکه شفاعت آنها نیز به فرمان خدا است و بدون اجازه او، و شایستگی و لیاقت شفاعت شوندگان ، هیچگاه اقدام به شفاعت نخواهند کرد، بنابراین چنین شفاعتی سرانجام به خدا باز می گردد، و شعبهای از ولایت و نصرت و کمک و یاری خداوند محسوب میشود. النساء
آیه 125 - 126
آیه و ترجمه
وَ مَنْ أَحْسنُ دِیناً مِّمَّنْ أَسلَمَ وَجْهَهُ للَّهِ وَ هُوَ محْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَهِیمَ حَنِیفاً وَ اتخَذَ اللَّهُ إِبْرَهِیمَ خَلِیلاً(125)
وَ للَّهِ مَا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الاَرْضِ وَ کانَ اللَّهُ بِکلِّ شیْءٍ محِیطاً(126)
ترجمه : 125 - و دین و آئین چه کسی بهتر است از آن کس که خود را تسلیم خدا کند، و نیکوکار باشد و پیرو آئین خالص و پاک ابراهیم گردد و خدا ابراهیم را بدوستی خود انتخاب کرد.
126 - و آنچه در آسمانها و زمین است از آن خدا است و خداوند به هر چیزی احاطه دارد. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 144
تفسیر :
در آیات قبل ، سخن از تاثیر ایمان و عمل بود و اینکه انتساب به هیچ مذهب و آئینی ، به تنهائی اثری ندارد، در عین حال در آیه مورد بحث برای اینکه سوء تفاهمی از بحث گذشته پیدا نشود، ((برتری آئین اسلام را بر تمام آئینها به این تعبیر بیان کرده است : چه آئینی بهتر است از آئین کسی که با تمام وجود خود، در برابر خدا تسلیم شده ، و دست از نیکوکاری بر نمی دارد و پیرو آئین پاک خالص ابراهیم است)).
(و من احسن دینا ممن اسلم وجهه لله و هو محسن و اتبع ملة ابراهیم حنیفا).
البته آیه به صورت استفهام بیان شده ، ولی منظور از آن گرفتن اقرار از شنونده ، نسبت به این واقعیت است .
در این آیه سه چیز مقیاس بهترین آئین شمرده شده :
نخست تسلیم مطلق در برابر خدا ((اسلم وجهه لله)).
دیگر نیکوکاری (و هو محسن) منظور از نیکو کاری در اینجا هر گونه نیکی با قلب و زبان و عمل است ، و در حدیثی که در تفسیر نور الثقلین در ذیل این آیه از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده در پاسخ این سؤ ال که منظور از احسان چیست ! چنین می خوانیم :
ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک : تفسیر نمونه جلد 4

((احسان (در این آیه) به این است که هر عملی در مسیر بندگی خدا انجام می دهی آنچنان باشد که گویا خدا را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند و شاهد و ناظر تو است .
و دیگر پیروی از آئین پاک ابراهیم است .
(و اتبع ملة ابراهیم حنیفا).
در پایان آیه دلیل تکیه کردن روی آئین ابراهیم را چنین بیان می کند که خداوند ابراهیم را به عنوان خلیل خود انتخاب کرد.
(و اتخذ الله ابراهیم خلیلا).
خلیل یعنی چه !
((خلیل)) ممکن است از ماده ((خلت)) (بر وزن حجت) به معنی ((دوستی)) بوده باشد و یا از ماده ((خلت)) (بر وزن ضربت) به معنی ((نیاز و احتیاج)) و در اینکه کدامیک از این دو معنی به مفهوم آیه فوق نزدیکتر است در میان مفسران گفتگو است ، جمعی معتقدند که معنی دوم نزدیکتر به حقیقت آیه می باشد، زیرا ابراهیم به خوبی احساس می کرد که در همه چیز بدون استثنا نیازمند بپروردگار است .
ولی از آنجا که آیه فوق می گوید: خداوند این مقام را به ابراهیم داد استفاده می شود که منظور همان معنی دوستی است ، زیرا اگر بگوئیم

ابراهیم را بعنوان دوست خود انتخاب کرد بسیار مناسب به نظر می رسد، تا اینکه بگوئیم خداوند ابراهیم را نیازمند خود انتخاب کرد، به علاوه نیازمندی مخلوقات خدا اختصاصی به ابراهیم ندارد.
(یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله - فاطر - 15)
به خلاف دوستی خداوند که همگی در آن یکسان نیستند.
در روایتی از امام صادق (علیه السلام) چنین می خوانیم : که خداوند اگر ابراهیم را به عنوان خلیل (دوست) انتخاب کرد نه به خاطر نیاز به دوستی او بود، بلکه به خاطر این بود که ابراهیم بنده مفید پروردگار و کوشا در راه رضای او بود این روایت نیز شاهد بر این است که خلیل در اینجا به معنی دوست می باشد.
و اما اینکه ابراهیم چه امتیازاتی داشت که خداوند این مقام را به او بخشید، در روایات علل مختلفی برای آن ذکر شده که همه آنها میتواند دلیل این انتخاب بوده باشد.
از جمله اینکه : در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده
انما اتخذ الله ابراهیم خلیلا لانه لم یرد احدا و لم یسئل احدا قط غیر الله :
((خداوند ابراهیم را به عنوان خلیل خود انتخاب کرد زیرا هرگز تقاضا کننده ای را محروم نساخت و هیچگاه از کسی نیز تقاضا نکرد)) و از بعضی از

روایات دیگر استفاده می شود که این مقام بر اثر کثرت سجود و اطعام گرسنگان و نماز در دل شب و یا بخاطر کوشا بودن در راه اطاعت پروردگار بوده است .
سپس در آیه بعد اشاره به مالکیت مطلقه پروردگار و احاطه او به همه اشیاء می کند و می فرماید: ((آنچه در آسمانها و زمین است ملک خدا است زیرا خداوند به همه چیز احاطه دارد)). تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 147
(و لله ما فی السموات و ما فی الارض و کان الله بکل شی ء محیطا).
اشاره به اینکه اگر خداوند ابراهیم را دوست خود انتخاب کرد نه بخاطر نیاز به او بود زیرا خدا از همگان بی نیاز است بلکه به خاطر سجایا و صفات فوق العاده و برجسته ابراهیم بود. النساء
آیه 127
آیه و ترجمه
وَ یَستَفْتُونَک فی النِّساءِ قُلِ اللَّهُ یُفْتِیکمْ فِیهِنَّ وَ مَا یُتْلی عَلَیْکمْ فی الْکِتَبِ فی یَتَمَی النِّساءِ الَّتی لا تُؤْتُونَهُنَّ مَا کُتِب لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَن تَنکِحُوهُنَّ وَ الْمُستَضعَفِینَ مِنَ الْوِلْدَنِ وَ أَن تَقُومُوا لِلْیَتَمَی بِالْقِسطِ وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَیرٍ فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِهِ عَلِیماً(127)
ترجمه : 127 - از تو درباره زنان سؤ ال می کنند، بگو خداوند در این زمینه به شما پاسخ می دهد و آنچه در قرآن درباره زنان یتیمی که حقوق آنها را به آنها نمی دهید و می خواهید با آنها ازدواج کنید و همچنین درباره کودکان صغیر و ناتوان برای شما بیان شده است (قسمتی از سفارشهای خداوند در این زمینه می باشد، و نیز به شما سفارش می کند که) با یتیمان به عدالت رفتار کنید و آنچه از نیکیها انجام می دهید خداوند از آن آگاه است (و به شما پاداش مناسب می دهد).
تفسیر :
باز هم حقوق زنان
آیه فوق به پارهای از سؤ الات و پرسشهائی که درباره زنان (مخصوصا دختران یتیم) از طرف مردم می شده است پاسخ می گوید و می فرماید:
((ای تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 148
پیامبر از تو درباره احکام مربوط به حقوق زنان ، سؤ الاتی میکنند بگو خداوند در این زمینه به شما فتوا و پاسخ میدهد)).
(و یستفتونک فی النساء قل الله یفتیکم فیهن).
سپس اضافه می کند: ((آنچه در قرآن مجید درباره دختران یتیمی که اموال آنها را در اختیار میگرفتید، نه با آنها ازدواج می کردید و نه اموالشان را به آنها می سپردید که با دیگران ازدواج کنند، به قسمتی دیگر از سؤ الات شما پاسخ می دهد و زشتی این عمل ظالمانه را آشکار می سازد.

و ما یتلی علیکم فی الکتاب فی یتامی النساء اللاتی لا تؤ تونهن ما کتب لهن و ترغبون ان تنکحوهن).
سپس درباره پسران صغیر که طبق رسم جاهلیت از ارث ممنوع بودند توصیه کرده و می فرماید: ((خداوند به شما توصیه می کند که حقوق کودکان ضعیف را رعایت کنید)).
(و المستضعفین من الولدان).
بار دیگر درباره حقوق یتیمان به طور کلی تاکید کرده و می گوید: ((و خدا به شما توصیه میکند که در مورد یتیمان به عدالت رفتار کنید)).
(و ان تقوموا للیتامی بالقسط).
و در پایان به این مسئله توجه می دهد که ((هر گونه عمل نیکی مخصوصا درباره یتیمان و افراد ضعیف ، از شما سر زند از دیدگاه علم خداوند

نمی ماند، و پاداش مناسب آن خواهید یافت)).
(و ما تفعلوا من خیر فان الله کان به علیما).
ضمنا باید توجه داشت که جمله یستفتونک در اصل از ماده ((فتوی))و ((فتیا)) گرفته شده که بمعنی پاسخ به مسائل مشکل است و از آنجا که ریشه اصلی این لغت ((فتی)) بمعنی جوان نورس می باشد ممکن است نخست در مسائلی که انسان پاسخهای جالب و تازه و نورسی برای آن انتخاب کرده به کار رفته باشد و سپس در مورد پاسخ به تمام مسائل انتخاب شده است . النساء
آیه 128
آیه و ترجمه
وَ إِنِ امْرَأَةٌ خَافَت مِن بَعْلِهَا نُشوزاً أَوْ إِعْرَاضاً فَلا جُنَاحَ عَلَیهِمَا أَن یُصلِحَا بَیْنَهُمَا صلْحاً وَ الصلْحُ خَیرٌ وَ أُحْضرَتِ الاَنفُس الشحَّ وَ إِن تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیراً(128)
ترجمه : 128 - و اگر زنی از طغیان و سرکشی یا اعراض شوهرش ، بیم داشته باشد، مانعی ندارد با هم صلح کنند (و زن یا مرد از پارهای از حقوق به خاطر صلح صرفنظر کنند) و صلح بهتر است ، اگر چه مردم (طبق غریزه حب ذات در اینگونه موارد) بخل میورزند، و اگر نیکی کنید و پرهیزگاری پیشه سازید (و بخاطر صلح ، گذشت نمائید) خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است (و پاداش شایسته به شما خواهد داد).
شان نزول :
در بسیاری از تفاسیر اسلامی و کتب حدیث ، در شان نزول آیه چنین نقل شده : که رافع بن خدیج دو همسر داشت یکی مسن و دیگری جوان (بر

اختلافاتی) همسر مسن خود را طلاق داد، و هنوز مدت عده ، تمام نشده

بود به او گفت : اگر مایل باشی با تو آشتی می کنم ، ولی باید اگر همسر دیگرم را بر تو مقدم داشتم صبر کنی و اگر مایل باشی صبر میکنم ، مدت عده تمام شود و از هم جدا شویم ، زن پیشنهاد اول را قبول کرد و با هم آشتی کردند، آیه شریفه نازل شد و حکم این کار را بیان داشت .
تفسیر :
صلح بهتر است
همانطور که در ذیل آیات 34 و 35 همین سوره گفتیم نشوز در اصل از ماده ((نشز)) به معنی ((زمین مرتفع)) می باشد و هنگامی که در مورد زن و مرد به کار می رود به معنی سرکشی و طغیان است ، در آیات مزبور احکام مربوط به نشوز زن بیان شده بود، ولی در اینجا اشارهای به مسئله نشوز مرد کرده و می فرماید: ((هر گاه زنی احساس کند که شوهرش بنای سرکشی و اعراض دارد، مانعی ندارد که برای حفظ حریم زوجیت ، از پارهای از حقوق خود صرفنظر کند، و با هم صلح نمایند)).
(و ان امراة خافت من بعلها نشوزا او اعراضا فلا جناح علیهما ان یصلحا بینهما صلحا).
از آنجا که گذشت کردن زن از قسمتی از حقوق خود، روی رضایت و طیب خاطر انجام شده ، و اکراهی در میان نبوده است ، گناهی ندارد و تعبیر به لا جناح (گناهی ندارد) نیز اشاره به همین حقیقت است . ضمنا از آیه با توجه به شان نزول دو مساله فقهی استفاده می شود: نخست تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 151
اینکه احکامی مانند تقسیم ایام هفته در میان دو همسر، جنبه حق دارد نه حکم ، و لذا زن می تواند با اختیار خود از این حق به طور کلی یا به طور جزئی صرفنظر کند، دیگر اینکه عوض صلح ، لازم نیست مال بوده باشد، بلکه می تواند اسقاط حقی عوض صلح واقع شود.
سپس برای تاکید موضوع می فرماید: ((به هر حال صلح کردن بهتر است))
(و الصلح خیر).
این جمله کوتاه و پر معنی گرچه در مورد اختلافات خانوادگی در آیه فوق ذکر شده ولی بدیهی است یک قانون کلی و عمومی و همگانی را بیان می کند که در همه جا اصل نخستین ، صلح و صفا و دوستی و سازش است ، و نزاع و کشمکش و جدائی بر خلاف طبع سلیم انسان و زندگی آرام بخش او است ، و لذا جز در موارد ضرورت و استثنائی نباید به آن متوسل شد، بر خلاف آنچه بعضی از مادیها می پندارند که اصل نخستین در زندگی بشر همانند سایر جانداران ، تنازع بقاء و کشمکش است و تکامل از این راه صورت میگیرد، و همین طرز تفکر شاید سرچشمه بسیاری از جنگها و خونریزیهای قرون اخیر شده است ، در حالی که انسان بخاطر داشتن عقل

و هوش ، حسابش از حیوانات درنده جدا است ، و تکامل او در سایه تعاون صورت میگیرد نه تنازع ، و اصولا تنازع بقاء حتی در میان حیوانات ، یک اصل قابل قبول برای تکامل نیست .
و بدنبال آن اشاره به سرچشمه بسیاری از نزاعها و عدم گذشتها کرده و میفرماید: ((مردم ذاتا و طبق غریزه حب ذات ، در امواج بخل قرار دارند، و هر کسی سعی میکند تمام حقوق خود را بیکم و کاست دریافت دارد، و همین سرچشمه نزاعها و کشمکشها است)). تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 152
(و احضرت الانفس الشح)
بنابراین اگر زن و مرد به این حقیقت توجه کنند که سرچشمه بسیاری از اختلافات بخل است ، بخل یکی از صفات مذموم است ، سپس در اصلاح خود بکوشند و گذشت پیشه کنند، نه تنها ریشه اختلافات خانوادگی از بین می رود، بلکه بسیاری از کشمکشهای اجتماعی نیز پایان میگیرد.
ولی در عین حال برای اینکه مردان از حکم فوق سوء استفاده نکنند، در پایان آیه روی سخن را به آنها کرده و توصیه به نیکوکاری و پرهیزکاری نموده و به آنان گوشزد میکند که مراقب اعمال و کارهای خود باشند و از مسیر حق و عدالت منحرف نشوند، زیرا خداوند از همه اعمال آنها آگاه است .
(و ان تحسنوا و تتقوا فان الله کان بما تعملون خبیرا). النساء
آیه 129-130
آیه و ترجمه
وَ لَن تَستَطِیعُوا أَن تَعْدِلُوا بَینَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصتُمْ فَلا تَمِیلُوا کلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوهَا کَالْمُعَلَّقَةِ وَ إِن تُصلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَّحِیماً(129)
وَ إِن یَتَفَرَّقَا یُغْنِ اللَّهُ کلاًّ مِّن سعَتِهِ وَ کانَ اللَّهُ وَسِعاً حَکِیماً(130)
ترجمه : 129 - و هرگز نمیتوانید (از نظر محبت قلبی) در میان زنان ، عدالت کنید، هر چند کوشش نمائید، ولی به کلی تمایل خود را متوجه یکطرف نسازید که دیگری را به صورت بلا تکلیف در آورید، و اگر راه اصلاح و پرهیزگاری پیش گیرید، خداوند آمرزنده و مهربان است .
130 - و اگر (راهی برای اصلاح در میان خود نیابند و) از هم جدا شوند، خداوند هر کدام از آنها را از فضل و کرم خود، بی نیاز می کند و خداوند صاحب فضل و کرم و حکیم است . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 153
تفسیر :
عدالت شرط تعدد همسر
از جمله ای که در پایان آیه قبل گذشت و در آن دستور به احسان و تقوی و پرهیزگاری داده شده بود، یک نوع تهدید در مورد شوهران استفاده می شود، که آنها باید مراقب باشند کمترین انحرافی از مسیر عدالت در مورد

همسران خود پیدا نکنند، اینجا است که این توهم پیش میاید که مراعات عدالت حتی در مورد محبت و علاقه قلبی امکانپذیر نیست ، بنابراین در برابر همسران متعدد چه باید کرد؟.
آیه مورد بحث به این سؤ ال پاسخ میگوید که ((عدالت از نظر محبت ، در میان همسران امکانپذیر نیست ، هر چند در این زمینه کوشش شود.))
(و لن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء و لو حرصتم).
از جمله و لو حرصتم استفاده میشود که در میان مسلمانان ، افرادی بودند که در این زمینه سخت کوشش می کردند و شاید علت کوشش آنها دستور مطلق به عدالت در آیه 3 همین سوره بوده است ، آنجا که میفرماید:
فان خفتم الا تعدلوا فواحدة .
بدیهی است یک قانون آسمانی نمیتواند بر خلاف فطرت باشد، و یا تکلیف به ((ما لا یطاق)) کند، و از آنجا که محبتهای قلبی ، عوامل مختلفی دارد که بعضا از اختیار انسان بیرون است ، دستور به رعایت عدالت در مورد آن داده نشده است ، ولی نسبت به اعمال و رفتار و رعایت حقوق در میان همسران که برای انسان ، امکانپذیر است روی عدالت تاکید شده است .
در عین حال برای اینکه مردان از این حکم ، سوء استفاده نکنند بدنبال
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 154
این جمله میفرماید: ((اکنون که نمیتوانید مساوات کامل را از نظر محبت ، میان همسران خود، رعایت کنید لا اقل تمام تمایل قلبی خود را متوجه یکی از آنان نسازید، که دیگری بصورت بلا تکلیف در آید و حقوق او نیز عملا ضایع شود)).
(فلا تمیلوا کل المیل فتذروها کالمعلقة).
و در پایان آیه به کسانی که پیش از نزول این حکم ، در رعایت عدالت میان همسران خود کوتاهی کرده اند هشدار میدهد که ((اگر راه اصلاح و تقوا پیش گیرند و گذشته را جبران کنند خداوند آنها را مشمول رحمت و بخشش خود قرار خواهد داد)).
(و ان تصلحوا و تتقوا فان الله کان غفورا رحیما).
در روایات اسلامی مطالبی درباره رعایت عدالت در میان همسران نقل شده که عظمت این قانون را مشخص می سازد، از جمله اینکه : در حدیثی میخوانیم علی (علیه السلام) در آن روزی که متعلق به یکی از دو همسرش بود، حتی وضوی خود را در خانه دیگری نمی گرفت و درباره پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) میخوانیم که حتی به هنگام بیماری در خانه یکی از همسران خود، توقف نمیکرد و درباره معاذ بن جبل نقل شده که دو همسر داشت و هر دو در بیماری طاعون با هم از دنیا رفتند، او حتی برای مقدم داشتن دفن یکی بر دیگری از قرعه استفاده کرد، تا کاری بر

خلاف عدالت انجام نداده باشد.
پاسخ به یک سؤ ال لازم
همانطور که در ذیل آیه 3 همین سوره یادآور شدیم بعضی از بی خبران از ضمیمه کردن آن آیه با آیه مورد بحث چنین نتیجه میگیرند که تعدد زوجات
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 155
مشروط به عدالت است ، و عدالت هم ممکن نیست ، بنابراین تعدد زوجات در اسلام ممنوع است .
اتفاقا از روایات اسلامی بر میاید که نخستین کسی که این ایراد را مطرح کرد ابن ابی العوجاء از مادیین معاصر امام صادق (علیه السلام) بود که این ایراد را با هشام بن حکم دانشمند مجاهد اسلامی در میان گذاشت ، او که جوابی برای این سؤ ال نیافته بود از شهر خود که ظاهرا کوفه بود بسوی مدینه (برای یافتن پاسخ همین سؤ ال) حرکت کرد، و به خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید ، امام صادق (علیه السلام) از آمدن او در غیر وقت حج و عمره به مدینه تعجب کرد، ولی او عرض کرد که چنین سوالی پیش آمده است ، امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: منظور از عدالت در آیه سوم سوره نساء عدالت در نفقه (و رعایت حقوق همسری و طرز رفتار و کردار) است و اما منظور از عدالت در آیه 129 (آیه مورد بحث) که امری محال شمرده شده ، عدالت در تمایلات قلبی است (بنابراین تعدد زوجات با حفظ شرائط اسلامی نه ممنوع است و نه محال) هنگامی که هشام از سفر، بازگشت ، و این پاسخ را در اختیار ابن ابی العوجاء گذاشت ، او سوگند یاد کرد که این پاسخ از خود تو نیست .
معلوم است که اگر کلمه عدالت را در دو آیه به دو معنی تفسیر می کنیم به خاطر قرینه روشنی است که در هر دو آیه وجود دارد، زیرا در ذیل آیه مورد بحث ، صریحا می گوید: تمام تمایل قلبی خود را متوجه به یک همسر نکنید، و به این ترتیب انتخاب دو همسر مجاز شمرده شده منتها به شرط اینکه عملا درباره یکی از آن دو ظلم نشود اگر چه از نظر تمایل قلبی نسبت به آنها تفاوت داشته باشد، و در آغاز آیه 3 همین سوره صریحا اجازه تعدد را نیز داده است . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 156
سپس در آیه بعد اشاره به این حقیقت میکند: اگر ادامه همسری برای طرفین طاقت فرسا است ، و جهاتی پیش آمده که افق زندگی برای آنها تیره و تار است و به هیچوجه اصلاحپذیر نیست ، آنها مجبور نیستند چنان ازدواجی را ادامه دهند، و تا پایان عمر با تلخکامی در چنین زندگی خانوادگی زندانی باشند بلکه میتوانند از هم جدا شوند و در این موقع باید شجاعانه تصمیم بگیرند و از آینده وحشت نکنند، زیرا ((اگر با چنین شرائطی از هم جدا شوند خداوند بزرگ هر دو را با فضل و رحمت خود بی نیاز خواهد کرد و امید است همسران بهتر و زندگانی روشنتری در انتظار

آنها باشد.
(و ان یتفرقا یغن الله کلا من سعته).
زیرا خداوند فضل و رحمت وسیع آمیخته با حکمت دارد.
(و کان الله واسعا حکیما) النساء
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 157
آیه 131-134
آیه و ترجمه
وَ للَّهِ مَا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الاَرْضِ وَ لَقَدْ وَصیْنَا الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَب مِن قَبْلِکمْ وَ إِیَّاکُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ وَ إِن تَکْفُرُوا فَإِنَّ للَّهِ مَا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الاَرْضِ وَ کَانَ اللَّهُ غَنِیاً حَمِیداً(131)
وَ للَّهِ مَا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الاَرْضِ وَ کَفَی بِاللَّهِ وَکِیلاً(132)
إِن یَشأْ یُذْهِبْکمْ أَیهَا النَّاس وَ یَأْتِ بِئَاخَرِینَ وَ کانَ اللَّهُ عَلی ذَلِک قَدِیراً(133)
مَّن کانَ یُرِیدُ ثَوَاب الدُّنْیَا فَعِندَ اللَّهِ ثَوَاب الدُّنْیَا وَ الاَخِرَةِ وَ کانَ اللَّهُ سمِیعَا بَصِیراً(134)
ترجمه : 131 - آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خدا است و ما سفارش کردیم به کسانی که پیش از شما دارای کتاب آسمانی بودند و همچنین به شما که از (نافرمانی) خدا بپرهیزید و اگر کافر شوید (به خدا زیانی نمی رسد زیرا) برای خدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است ، و خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است .
132 - و برای خدا است آنچه در آسمانها و زمین است و خداوند برای حفظ و نگاهبانی آنها کافی است .
133 - ای مردم اگر او بخواهد شما را از میان می برد و افراد دیگری را (به جای شما) می آورد و خداوند توانائی بر این کار دارد.
134 - کسانی که پاداش دنیوی بخواهند (و در قید نتائج معنوی و اخروی نباشند در اشتباهند زیرا) در نزد خدا پاداش دنیا و آخرت است و خداوند شنوا و بینا است . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 158
تفسیر :
در آیه قبل به این حقیقت اشاره شد که اگر ضرورتی ایجاب کند که دو همسر از هم جدا شوند، و چارهای از آن نباشد، اقدام بر این کار بیمانع است و از آینده نترسند، زیرا خداوند آنها را از فضل و کرم خود بی نیاز خواهد کرد، در این آیه اضافه میکند: ما قدرت بینیاز نمودن آنها را داریم زیرا ((آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است ملک خدا است .))
(و لله ما فی السموات و ما فی الارض)
کسی که چنین ملک بی انتها و قدرت بی پایان دارد از بی نیاز ساختن بندگان خود عاجز نخواهد بود، سپس برای تاکید درباره پرهیزگاری در این مورد و هر مورد دیگر، میفرماید: ((به یهود و نصارا و کسانی که قبل از

شما دارای کتاب آسمانی بودند و همچنین به شما سفارش کرده ایم که پرهیزگاری را پیشه کنید.))
(و لقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و ایاکم ان اتقوا الله).
بعد روی سخن را بمسلمانان کرده ، می گوید: اجرای دستور تقوا به سود خود شما است ، و خدا نیازی به آن ندارد ((و اگر سرپیچی کنید و راه طغیان و نافرمانی پیش گیرید، زیانی به خدا نمی رسد، آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن او است ، و او بی نیاز و درخور ستایش است)).
(و ان تکفروا فان لله ما فی السموات و ما فی الارض و کان الله غنیا حمیدا).
در حقیقت غنی و بی نیاز بمعنی واقعی ، خدا است ، زیرا او ((غنی بالذات)) است و بی نیازی غیر او به کمک او است و گرنه ذاتا همه محتاج و نیازمندند، تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 159
همچنین او است که بالذات شایسته ((ستایش)) است ، چه اینکه کمالاتش که شایستگی ستایش به او میدهد، درون ذات او است نه همانند کمالات دیگران که عاریتی است ، و از ناحیه دیگری میباشد.
در آیه بعد برای سومین بار، روی این جمله تکیه میکند که ((آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است ملک خدا است و خدا آنها را محافظت و نگهبانی و اداره میکند)).
(و لله ما فی السموات و ما فی الارض و کفی بالله وکیلا).
در اینجا این سئوال پیش میاید که چرا در این فاصله کوتاه ، یک مطلب ، سه بار تکرار شده است ، آیا تنها برای تاکید است یا اشارات دیگری در آن نهفته شده دقت در مضمون آیات نشان میدهد که هر بار، نکتهای داشته ، نخستین بار که به دو همسر وعده میدهد که پس از متارکه کردن خداوند آنها را بی نیاز میکند، برای اثبات توانائی بر وفای به این عهد، مالکیت خود را بر پهنه زمین و آسمان متذکر میشود.
بار دیگر پس از توصیه به تقوا و پرهیزگاری برای اینکه توهم نشود که اطاعت این فرمان سودی برای خداوند دارد، و یا مخالفت با آن زیانی به او میرساند، این جمله را تکرار میکند.
و در حقیقت این سخن شبیه همان است که امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه در آغاز خطبه ((همام)) فرموده است :
(ان الله سبحانه و تعالی خلق الخلق حین خلقهم غنیا عن طاعتهم آمنا من معصیتهم لانه لا تضره معصیة من عصاه و لا تنفعه طاعة من اطاعه :
((خداوند متعال انسانها را آفرید در حالی که از اطاعت آنها بی نیاز و از نافرمانی آنها در امان بود، زیرا نه معصیت گنهکاران به او زیانی میرساند ، و نه طاعت مطیعان به او سودی میدهد)) و سومین بار به عنوان مقدمهای برای تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 160

بحثی که در آیه 133 بیان شده مالکیت خود را بر سراسر جهان هستی یادآور میشود.
سپس میفرماید:((برای خدا هیچ مانعی ندارد که شما را از بین ببرد، و جمعیتی آماده تر و مصمم تر جانشین شما کند، که در راه اطاعت او کوشاتر باشند و خداوند توانائی بر این کار را دارد)).
(ان یشا یذهبکم ایها الناس و یات باخرین و کان الله علی ذلک قدیرا)
در تفسیر ((تبیان)) و ((مجمع البیان)) از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل شده است که وقتی این آیه نازل شد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دست خود را به پشت ((سلمان)) زد و فرمود: ((آن جمعیت اینها مردم عجم و فارس ، هستند)) ، این سخن در حقیقت پیشگوئی از خدمات بزرگی میکند که ایرانیان مسلمان ، به اسلام کردند.
و در آخرین آیه و سخن از کسانی به میان آمده که دم از ایمان به خدا میزنند، و در میدانهای جهاد شرکت میکنند و دستورات اسلام را به کار می بندند، بدون اینکه هدف الهی داشته باشند، بلکه منظورشان بدست آوردن نتائج مادی همانند غنائم جنگی و مانند آن است و میفرماید: ((کسانی که تنها پاداش دنیا می طلبند، در اشتباهند زیرا در نزد پروردگار پاداش دنیا و آخرت ، هر دو میباشد)).
(من کان یرید ثواب الدنیا فعند الله ثواب الدنیا و الاخرة).
پس چرا به دنبال هر دو نمی روند.
((و خداوند از نیات همگان آگاه است و هر صدائی را می شنود، و هر صحنهای را می بیند و از اعمال منافق صفتان اطلاع دارد)).
(و کان الله سمیعا بصیرا)
این آیه بار دیگر این حقیقت را بازگو میکند که اسلام تنها ناظر به جنبه های

معنوی و اخروی نیست ، بلکه برای پیروان خود هم سعادت مادی می خواهد و هم معنوی . النساء
آیه 135
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّمِينَ بِالْقِسطِ شهَدَاءَ للَّهِ وَ لَوْ عَلى أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَلِدَيْنِ وَ الاَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِياً أَوْ فَقِيراً فَاللَّهُ أَوْلى بهِمَا فَلا تَتَّبِعُوا الهْوَى أَن تَعْدِلُوا وَ إِن تَلْوُا أَوْ تُعْرِضوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً(135)
ترجمه : 135 - ای کسانی که ایمان آوردهاید کاملا قیام به عدالت کنید، برای خدا گواهی دهید اگر چه (این گواهی) به زیان خود شما یا پدر و مادر یا نزدیکان شما بوده باشد، چه اینکه اگر آنها غنی یا فقیر باشند خداوند سزاوارتر است که از آنها حمایت کند، بنا بر این از هوی و هوس پیروی نکنید که از حق منحرف خواهید شد، و اگر حق را تحریف کنید و یا از

اظهار آن اعراض نمائید خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است .
تفسیر :
عدالت اجتماعی
به تناسب دستورهائی که در آیات گذشته درباره اجرای عدالت در خصوص مورد یتیمان ، و همسران داده شده ، در این آیه یک اصل اساسی و یک قانون کلی درباره اجرای عدالت در همه موارد بدون استثناء ذکر می کند و به تمام افراد با ایمان فرمان میدهد که قیام به عدالت کنند. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 162
(یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط).
باید توجه داشت که قوامین جمع قوام ((صیغه مبالغه)) به معنی ((بسیار قیام کننده)) است ، یعنی باید در هر حال و در هر کار و در هر عصر و زمان قیام به عدالت کنید که این عمل خلق و خوی شما شود، و انحراف از آن بر خلاف طبع و روح شما گردد.
تعبیر به ((قیام)) در اینجا ممکن است به خاطر آن باشد که انسان برای انجام کارها معمولا باید بپاخیزد، و به دنبال آنها برود، بنابراین ((قیام)) به کار کنایه از تصمیم و عزم راسخ و اقدام جدی درباره آن است اگر چه آن کار همانند حکم قاضی احتیاج به قیام و حرکتی نداشته باشد، و نیز ممکن است تعبیر به قیام از این نظر باشد که قائم معمولا به چیزی میگویند که عمود بر زمین بوده باشد و کمترین میل و انحرافی به هیچ طرف نداشته باشد، یعنی باید آنچنان عدالت را اجرا کنید که کمترین انحرافی به هیچ طرف پیدا نکند.
سپس برای تاکید مطلب مساله شهادت را عنوان کرده ، میفرماید: ((به خصوص در مورد شهادت باید همه ملاحظات را کنار بگذارید و فقط به خاطر خدا شهادت به حق دهید، اگر چه به زیان شخص شما یا پدر و مادر و یا نزدیکان تمام شود)).
(شهداء لله و لو علی انفسکم او الوالدین و الاقربین).
این موضوع در همه اجتماعات و مخصوصا در اجتماعات جاهلی وجود داشته و دارد که معمولا در شهادت دادن ، مقیاس راحب و بغضها و چگونگی ارتباط اشخاص با شهادت دهنده قرار می دهند اما حق و عدالت برای آنها مطرح نیست ، مخصوصا از حدیثی که از ابن عباس نقل شده استفاده میشود که افراد تازه مسلمان حتی بعد از ورود به مدینه به خاطر ملاحظات خویشاوندی از ادای شهادتهائی که به ضرر بستگانشان میشد خودداری میکردند، آیه فوق تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 163
نازل شد و در این زمینه به آنها هشدار دارد.
ولی - همانطور که آیه اشاره میکند - این کار با روح ایمان سازگار نیست ، مؤ من واقعی کسی است که در برابر حق و عدالت ، هیچگونه ملاحظهای

نداشته باشد و حتی منافع خویش و بستگان خویش را به خاطر اجرای آن نادیده بگیرد.
ضمنا از این جمله استفاده میشود که بستگان می توانند با حفظ اصول عدالت به سود یا به زیان یکدیگر شهادت دهند (مگر اینکه قرائن اتهام بطرفداری و اعمال تعصب در کار بوده باشد).
سپس به قسمت دیگری از عوامل انحراف از اصل عدالت اشاره کرده میفرماید: ((نه ملاحظه ثروت ثروتمندان باید مانع شهادت به حق گردد و نه عواطف ناشی از ملاحظه فقر فقیران ، زیرا اگر آن کس که شهادت به حق به زیان او تمام میشود، ثروتمند یا فقیر باشد، خداوند نسبت به حال آنها آگاهتر است ، نه صاحبان زر و زور میتوانند در برابر حمایت پروردگار، زیانی به شاهدان بر حق برسانند، و نه فقیر با اجرای عدالت گرسنه می ماند)).
(ان یکن غنیا او فقیرا فالله اولی بهما).
باز برای تاکید دستور می دهد که ((از هوای و هوس پیروی نکنید تا مانعی در راه اجرای عدالت ایجاد گردد)).
(فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا) تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 164
و از این جمله به خوبی استفاده میشود که سرچشمه مظالم و ستمها، هواپرستی است و اگر اجتماعی هواپرست نباشد، ظلم و ستم در آن راه نخواهد داشت !
بار دیگر به خاطر اهمیتی که موضوع اجرای عدالت دارد، روی این دستور تکیه کرده میفرماید: ((اگر مانع رسیدن حق به حقدار شوید و یا حق را تحریف نمائید و یا پس از آشکار شدن حق از آن اعراض کنید، خداوند از اعمال شما آگاه است)).
(و ان تلووا او تعرضوا فان الله کان بما تعملون خبیرا).
در حقیقت جمله ان تلووا اشاره به تحریف حق و تغییر آن است ، در حالی که جمله تعرضوا اشاره به خودداری کردن از حکم به حق میباشد و این همان چیزی است که در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است .
جالب توجه اینکه در ذیل آیه تعبیر به خبیر شده است نه علیم ، زیرا خبیر معمولا به کسی میگویند که از جزئیات و ریزهکاریهای یک موضوع آگاه است ، اشاره به اینکه خداوند کوچکترین انحراف شما را از حق و عدالت به هر بهانه و دستاویزی که باشد حتی در آنجا که لباس حق بجانب بر آن می پوشانید میداند و کیفر آن را خواهد داد!
آیه فوق توجه فوق العاده اسلام را به مساله عدالت اجتماعی در هر شکل و هر صورت کاملا روشن میسازد و انواع تاءکیداتی که در این چند جمله بکار رفته است نشان میدهد که اسلام تا چه اندازه در این مساله مهم

انسانی و اجتماعی ، حساسیت دارد، اگر چه با نهایت تاسف میان عمل مسلمانان ، و این دستور عالی اسلامی ، فاصله از زمین تا آسمان است !، و همین یکی از اسرار عقب ماندگی آنها است . النساء
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 165
آیه 136
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسولِهِ وَ الْكِتَبِ الَّذِى نَزَّلَ عَلى رَسولِهِ وَ الْكِتَبِ الَّذِى أَنزَلَ مِن قَبْلُ وَ مَن يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلَئكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسلِهِ وَ الْيَوْمِ الاَخِرِ فَقَدْ ضلَّ ضلَلا بَعِيداً(136)
ترجمه : 136 - ای کسانی که ایمان آوردهاید، ایمان (واقعی) به خدا و پیامبرش و کتابی که بر او نازل کرده ، و کتب (آسمانی) که قبلا فرستاده است بیاورید. و کسی که خدا و فرشتگان او و کتابها و پیامبرانش ، و روز بازپسین را انکار کند در گمراهی دور و درازی افتاده است .
شان نزول :
از ((ابن عباس)) نقل شده که این آیه درباره جمعی از بزرگان اهل کتاب نازل گردید مانند عبد الله بن سلام و اسد بن کعب و برادرش اسید بن کعب و جمعی دیگر، زیرا آنها در آغاز خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیدند و گفتند: ما به تو و کتاب آسمانی تو و موسی و تورات و عزیر ایمان می آوریم ولی به سایر کتابهای آسمانی و همچنین سایر انبیاء ایمان نداریم آیه نازل شد و به آنها تعلیم داد که باید به همه ایمان داشته باشند.
تفسیر :
با توجه به شان نزول ، روی سخن در آیه به جمعی از مومنان اهل کتاب
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 166
است که آنها پس از قبول اسلام روی تعصبهای خاصی تنها اظهار ایمان به مذهب سابق خود و آئین اسلام می کردند و بقیه پیامبران و کتب آسمانی را قبول نداشتند اما قرآن به آنها توصیه می کند که تمام پیامبران و کتب آسمانی را به رسمیت بشناسند، زیرا همه یک حقیقت را تعقیب می کنند، و بدنبال یک هدف هستند و از طرف یک مبدا مبعوث شده اند (اگر چه همانند کلاسهای مختلف تعلیم و تربیت سلسله مراتب داشته اند و هر کدام آئینی کاملتر از آئین پیشین آورده اند). بنابراین معنی ندارد که بعضی از آنها را بپذیرند و بعضی را نپذیرند، مگر یک حقیقت واحد تبعیض بردار است ! و مگر تعصبها می تواند جلو واقعیات را بگیرد!، لذا آیه فوق می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا و پیامبرش (پیامبر اسلام) و کتابی که بر او نازل شده ، و کتب آسمانی پیشین ، همگی ایمان بیاورید.
(یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله و رسوله و الکتاب الذی نزل علی رسوله و

الکتاب الذی انزل من قبل).
قطع نظر از شان نزول فوق ، این احتمال نیز در تفسیر آیه هست که روی سخن به تمام مومنان باشد، مؤ منانی که ظاهرا اسلام را پذیرفته اند اما هنوز در اعماق جان آنها نفوذ نکرده است ، اینجا است که از آنها دعوت می شود که از صمیم دل و در درون جان مؤ من شوند، و نیز این احتمال وجود دارد که روی سخن به همه مؤ منانی باشد که اجمالا به خدا و پیامبر ایمان آورده اند اما به جزئیات و تفاصیل معتقدات اسلامی آشنا نشده اند، اینجا است که قرآن دستور می دهد: مومنان واقعی باید به تمام انبیاء و کتب پیشین و فرشتگان الهی ایمان داشته باشند، زیرا عدم ایمان به اینها مفهومش انکار حکمت خداوند است آیا ممکن است خداوند حکیم انسانهای پیشین را بدون رهبر و راهنما گذاشته باشد تا در میدان زندگی سرگردان شوند!!
آیا منظور از ایمان بفرشتگان تنها فرشتگان وحی است ، که ایمان به آنها از ایمان به انبیاء و کتب آسمانی غیر قابل تفکیک است و یا همه فرشتگان ؟ تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 167
زیرا همانطور که بعضی از آنان در امر وحی و تشریع دست در کارند، جمعی هم مامور تدبیر عالم تکوین هستند، و ایمان به آنها در حقیقت گوشه ای از ایمان به حکمت خدا است .
و در پایان آیه سرنوشت کسانی را که از این واقعیتها غافل بشوند بیان کرده ، چنین می فرماید: کسی که به خدا و فرشتگان ، و کتب الهی ، و فرستادگان او، و روز بازپسین ، کافر شود، در گمراهی دور و درازی افتاده است .
(و من یکفر بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الاخر فقد ضل ضلالا بعیدا).
در حقیقت ایمان به پنج اصل در این آیه لازم شمرده شده ، یعنی علاوه بر ایمان به مبدء و معاد ایمان به کتب آسمانی و انبیاء و فرشتگان نیز لازم است .
تعبیر به ضلال بعید (گمراهی دور) تعبیر لطیفی است یعنی چنین اشخاص آنچنان از جاده اصلی پرت شده اند که بازگشتشان بشاهراه اصلی به آسانی ممکن نیست . النساء
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 168
آیه 137 - 139
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ ءَامَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا کُفْراً لَّمْ یَکُنِ اللَّهُ لِیَغْفِرَ لهُمْ وَ لا لِیهْدِیهُمْ سبِیلا(137)
بَشرِ الْمُنَفِقِینَ بِأَنَّ لهُمْ عَذَاباً أَلِیماً(138)

الّذِينَ يَتَّخِذُونَ اَلْكَفِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أ يَبْتَغُونَ عِندَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ للَّهِ جَمِيعاً(139)
ترجمه : 137 - آنها که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز هم ایمان آوردند، و دگر بار کافر شدند سپس بر کفر خود افزودند هرگز خدا آنها را نخواهد بخشید و نه آنها را به راه (راست) هدایت می کند.
138 - به منافقان بشارت ده که مجازات دردناکی در انتظار آنها است .
139 - همانها که کافران را، بجای مومنان ، دوست خود بر می گزینند، آیا اینها می خواهند از آنان کسب عزت و آبرو کنند با اینکه همه عزتها مخصوص خدا است !!
تفسیر :
سرنوشت منافقان لجوج
به تناسب بحثی که در آیه گذشته درباره کافران و گمراهی دور و دراز آنها بود در این آیات اشاره به حالت جمعی از آنان کرده که هر روز شکل تازه ای به خود می گیرند، روزی در صف مومنان ، و روز دیگر در صف کفار، و باز در صف مومنان ، و سپس در صفوف کفار متعصب و خطرناک قرار می گیرند، خلاصه همچون بت عیار هر لمحه به شکلی و هر روز به رنگی در می آیند تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 169
و سرانجام در حال کفر و بی ایمانی جان می دهند!
نخستین آیه از آیات فوق درباره سرنوشت چنین کسانی می گوید: آنها که ایمان آوردند سپس کافر شدند باز ایمان آوردند و بار دیگر راه کفر پیش گرفتند و سپس بر کفر خود افزودند، هرگز خداوند آنها را نمیامرزد و به راه راست هدایت نمی کند.
(ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم سبیلا).
این تغییر روشهای پی در پی ، و هر روز به رنگی در آمدن ، یا مولود تلون و عدم تحقیق کافی در مبانی اسلام بود، و یا نقشه ای بود که افراد منافق و کفار متعصب اهل کتاب برای متزلزل ساختن مومنان واقعی ، طرح و اجرا می کردند که با این رفت و آمدهای پی در پی ، مؤ منان واقعی را در ایمان خود متزلزل سازند چنانکه در آیه 72 سوره آل عمران شرح آن گذشت .
البته آیه فوق هیچگونه دلالتی بر عدم قبول توبه این گونه اشخاص ندارد، بلکه موضوع سخن در آیه تنها آن دسته ای هستند که در حال شدت کفر، سرانجام چشم از جهان می پوشند، چنین افرادی به مقتضای ایمانی و عملشان نه شایسته آمرزشند و نه هدایت ، مگر اینکه در کار خود تجدید نظر کنند.
سپس در آیه بعد می گوید: به این دسته از منافقان بشارت بده که عذاب

دردناکی برای آنها است .
(بشر المنافقین بان لهم عذابا الیما).
تعبیر به عنوان بشارت در موردی که سخن از عذاب الیم است یا بعنوان استهزاء نسبت به افکار پوچ و بی اساس آنها است ، و یا به خاطر آن است که کلمه بشارت که در اصل از بشر به معنی صورت گرفته شده ، معنی وسیعی دارد، و هر گونه خبری را که در صورت انسان اثر بگذارد و آن را مسرور یا غم آلود کند، شامل می شود. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 170
و در آیه اخیر، این دسته از منافقان چنین توصیف شده اند: آنها کافران را به جای مومنان دوست خود انتخاب می کنند.
(الذین یتخذون الکافرین اولیاء من دون المؤ منین).
سپس می گوید: هدف آنها از این انتخاب چیست ! آیا راستی می خواهند آبرو و حیثیتی از طریق این دوستی برای خود کسب کنند؟!
(اءیبتغون عندهم العزة).
در حالی که تمام عزتها مخصوص خدا است .
(فان العزة لله جمیعا).
زیرا عزت همواره از علم و قدرت سرچشمه می گیرد و اینها که قدرتشان ناچیز و علمشان نیز همانند قدرتشان ناچیز است ، کاری از دستشان ساخته نیست که بتوانند منشا عزتی باشند.
این آیه به همه مسلمانان هشدار می دهد که عزت خود را در همه شئون زندگی اعم از شئون اقتصادی و فرهنگی و سیاسی و مانند آن ، در دوستی با دشمنان اسلام نجویند، بلکه تکیه گاه خود را ذات پاک خداوندی قرار دهند که سرچشمه همه عزتها است ، و غیر خدا از دشمنان اسلام نه عزتی دارند که به کسی ببخشند و نه اگر می داشتند قابل اعتماد بودند، زیرا هر روز که منافع آنها اقتضا کند فورا صمیمی ترین متحدان خود را رها کرده و به سراغ کار خویش میروند که گوئی هرگز با هم آشنائی نداشتند، چنانکه تاریخ معاصر شاهد بسیار گویای این واقعیت است !. النساء
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 171
آیه 140
آیه و ترجمه
وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَیْکمْ فی الْکِتَبِ أَنْ إِذَا سمِعْتُمْ ءَایَتِ اللَّهِ یُکْفَرُ بهَا وَ یُستهْزَأُ بهَا فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتی یخُوضوا فی حَدِیثٍ غَیرِهِ إِنَّکمْ إِذاً مِّثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَفِقِینَ وَ الْکفِرِینَ فی جَهَنَّمَ جَمِیعاً(140)
ترجمه : 140 - خداوند در قرآن (این حکم را) بر شما فرستاده که هنگامی که بشنوید افرادی آیات خدا را انکار و استهزا می نمایند با آنها ننشینید تا به سخن دگری بپردازند، زیرا در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود، خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می کند.

شان نزول :
از ابن عباس درباره نزول این آیه چنین نقل شده که جمعی از منافقان در جلسات دانشمندان یهود می نشستند، جلساتی که در آن نسبت به آیات قرآن استهزاء می شد، آیه فوق نازل گشت و عاقبت شوم این عمل را روشن ساخت .
تفسیر :
در مجلس گناه ننشینید
در سوره انعام که از سوره های مکی قرآن است در آیه 68 صریحا تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 172
به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور داده شده است که اگر مشاهده کنی کسانی نسبت به آیات قرآن استهزاء می کنند و سخنان ناروا می گویند، از آنها اعراض کن مسلم است که این حکم اختصاصی به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ندارد بلکه یک دستور عمومی است که در شکل خطاب بپیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بیان شده ، و فلسفه آن هم کاملا روشن است ، زیرا این یکنوع مبارزه عملی به شکل منفی در برابر این گونه کارها است .
آیه مورد بحث بار دیگر این حکم اسلامی را تاکید می کند و به مسلمانان هشدار می دهد که : در قرآن به شما قبلا دستور داده شده که هنگامی بشنوید افرادی نسبت به آیات قرآن کفر می ورزند و استهزاء می کنند با آنها ننشینید تا از این کار صرفنظر کرده ، به مسائل دیگری بپردازند.
(و قد نزل علیکم فی الکتاب ان اذا سمعتم آیات الله یکفر بها و یستهزء بها فلا تقعدوا معهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره).
سپس نتیجه این کار را چنین بیان می کند که اگر شما در اینگونه مجالس شرکت کردید همانند آنها خواهید بود و سرنوشتتان سرنوشت آنها است (انکم اذا مثلهم).
باز برای تاکید این مطلب اضافه می کند شرکت در این گونه جلسات نشانه روح نفاق است و خداوند منافقان و کافران را در دوزخ جمع می کند.
(ان الله جامع المنافقین و الکافرین فی جهنم جمیعا).
از این آیه چند نکته استفاده می شود:
1 - شرکت در این گونه جلسات گناه به منزله شرکت در گناه است ، اگر چه شرکت کننده ساکت باشد، زیرا این گونه سکوتها یکنوع رضایت و امضای عملی است .
2 - نهی از منکر اگر به صورت مثبت امکان پذیر نباشد لااقل باید به صورت منفی انجام گیرد به این طریق که از محیط گناه و مجلس گناه انسان دور شود. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 173

3 - کسانی که با سکوت خود و شرکت در اینگونه جلسات عملا گناهکاران را تشویق می کنند مجازاتی همانند مرتکبین گناه دارند.
4 - نشست و برخاست با کافران در صورتی که نسبت به آیات الهی توهین نکنند و خطر دیگری نداشته باشد مانعی ندارد، زیرا جمله حتی یخوضوا فی حدیث غیره این کار را مباح شمرده است .
5 - مجامله با این گونه گناهکاران نشانه روح نفاق است زیرا یک مسلمان واقعی هرگز نمی تواند در مجلسی شرکت کند که در آن نسبت به آیات و احکام الهی توهین می شود، و اعتراض ننماید، یا لااقل عدم رضایت خود را با ترک آن مجلس آشکار نسازد. النساء
آیه 141
آیه و ترجمه
الَّذِينَ يَتَرَبَّصونَ بِكُمْ فَإِن كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِّنَ اللَّهِ قَالُوا أَ لَمْ نَكُن مَّعَكُمْ وَ إِن كَانَ لِلْكَفِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَ لَمْ نَستَحْوِذْ عَلَيْكُمْ وَ نَمْنَعْكُم مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يحْكُمُ بَيْنَكمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ لَن يجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَفِرِينَ عَلى المُؤْمِنِينَ سبِيلاً(141)
ترجمه : 141 - منافقان همانها هستند که پیوسته انتظار می کشند و مراقب شما هستند اگر فتح و پیروزی نصیب شما گردد می گویند آیا ما با شما نبودیم (پس ما نیز سهیم در افتخارات و غنائم هستیم !) و اگر بهره ای نصیب کافران گردد می گویند آیا ما شما را تشویق به مبارزه و عدم تسلیم در برابر مومنان نمی کردیم ! (پس با شما سهیم خواهیم بود!) خداوند در میان شما در روز رستاخیز داوری می کند و هرگز برای کافران نسبت به مومنان راه تسلطی قرار نداده است تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 174
تفسیر :
صفات منافقان
این آیه و آیات بعد قسمتی دیگر از صفات منافقان و اندیشه های پریشان آنها را بازگو می کند، و می گوید: منافقان کسانی هستند که همیشه می خواهند از هر پیش آمدی به نفع خود بهره برداری کنند، اگر پیروزی نصیب شما شود فورا خود را در صف مومنان جا زده ، می گویند آیا ما با شما نبودیم و آیا کمکهای ارزنده ما موثر در غلبه و پیروزی شما نبود! بنابراین ما هم در تمام این موفقیتها و نتائج معنوی و مادی آن شریک و سهیمیم .
(الذین یتربصون بکم فان کان لکم فتح من الله قالوا ا لم نکن معکم).
اما اگر بهره ای از این پیروزی نصیب دشمنان اسلام شود، فورا خود را به آنها نزدیک کرده ، مراتب رضامندی خویش را به آنها اعلام می دارند و می گویند: این ما بودیم که شما را تشویق به مبارزه با مسلمانان و عدم تسلیم در برابر آنها کردیم بنابراین ما هم در این پیروزیها سهمی داریم !
(و ان کان للکافرین نصیب قالوا ا لم نستحوذ علیکم و نمنعکم من المؤ

منین).
به این ترتیب این دسته با فرصت طلبی مخصوص خود می خواهند در صورت پیروزی مومنان در افتخارات و حتی در غنائم آنان شرکت جویند و منتی هم تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 175
بر آنها بگذارند، و در صورت پیروزی کفار خوشحالند و با مصمم ساختن آنها در کفرشان و جاسوسی به نفع آنان ، مقدمات این پیروزی را فراهم می سازند، گاهی رفیق قافله اند و گاهی شریک دزد و عمری را با این دو دوزه بازی کردن می گذرانند!.
ولی قرآن سرانجام آنها را با یک جمله کوتاه بیان می کند و می گوید: بالاخره روزی فرا می رسد که پرده ها بالا میرود و نقاب از چهره زشت آنان برداشته می شود، آری در روز قیامت خداوند در میان شما قضاوت می کند.
(فالله یحکم بینکم یوم القیامة)
و برای اینکه مومنان واقعی مرعوب آنان نشوند در پایان آیه اضافه می کند: هیچگاه خداوند راهی برای پیروزی و تسلط کافران بر مسلمانان قرار نداده است .
(و لن یجعل الله للکافرین علی المؤ منین سبیلا).
آیا هدف از این جمله تنها عدم پیروزی کفار از نظر منطق بر افراد با ایمان است و یا پیروزیهای نظامی و مانند آن را شامل می شود!.
از آنجا که کلمه سبیل به اصطلاح از قبیل نکره در سیاق نفی است و معنی عموم را می رساند از آیه استفاده می شود که کافران نه تنها از نظر منطق بلکه از نظر نظامی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و خلاصه از هیچ نظر بر افراد با ایمان ، چیره نخواهند شد.
و اگر پیروزی آنها را بر مسلمانان در میدانهای مختلف با چشم خود می بینیم به خاطر آن است که بسیاری از مسلمانان مومنان واقعی نیستند و راه و رسم ایمان و وظائف و مسئولیتها و رسالتهای خویش را به کلی فراموش کرده اند، نه خبری از اتحاد و اخوت اسلامی در میان آنانست و نه جهاد به معنی واقعی کلمه انجام می دهند، و نه علم و آگاهی لازم را که اسلام آن را تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 176
از لحظه تولد تا لحظه مرگ بر همه لازم شمرده است دارند، و چون چنانند طبعا چنینند!
جمعی از فقهاء در مسائل مختلف به این آیه برای عدم تسلط کفار بر مومنان از نظر حقوقی و حکمی استدلال کرده اند و با توجه به عمومیتی که در آیه دیده می شود این توسعه زیاد بعید بنظر نمی رسد (دقت کنید).
قابل توجه اینکه در این آیه پیروزی مسلمانان بعنوان فتح بیان شده در حالی که از پیروزی کفار تعبیر به نصیب شده است اشاره به اینکه اگر

پیروزیهائی نصیب آنان گردد محدود و موقت و ناپایدار است و فتح و پیروزی نهائی با افراد با ایمان می باشد. النساء
آیه 142 - 143
آیه و ترجمه
إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يخَدِعُونَ اللَّهَ وَ هُوَ خَدِعُهُمْ وَ إِذَا قَامُوا إِلى الصلَوةِ قَامُوا كُسالى يُرَاءُونَ النَّاس وَ لا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلا قَلِيلاً(142)
مُّذَبْذَبِينَ بَينَ ذَلِک لا إِلى هَؤُلاءِ وَ لا إِلى هَؤُلاءِ وَ مَن يُضلِلِ اللَّهُ فَلَن تجِدَ لَهُ سبِيلاً(143)
ترجمه : 142 - منافقان می خواهند خدا را فریب دهند در حالی که او آنها را فریب می دهد و هنگامی که به نماز ایستند از روی کسالت می ایستند، در برابر مردم ریا می کنند و خدا را جز اندکی یاد نمی نمایند.
143 - آنها افراد بی هدفی هستند، نه متمایل به اینها هستند و نه به آنها (نه در صف مومنان و نه در صف کافران) و هر کس را خداوند گمراه کند راهی برای او نخواهی یافت تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 177
تفسیر :
در این دو آیه پنج صفت دیگر از صفات منافقان در عبارات کوتاهی آمده است :
1 - آنها برای رسیدن به اهداف شوم خود از راه خدعه و نیرنگ وارد می شوند و حتی می خواهند: به خدا خدعه و نیرنگ زنند در حالی که در همان لحظات که در صدد چنین کاری هستند در یک نوع خدعه واقع شده اند، زیرا برای بدست آوردن سرمایه های ناچیزی سرمایه های بزرگ وجود خود را از دست می دهند.
(ان المنافقین یخادعون الله و هو خادعهم).
تفسیر فوق از واو و هو خادعهم که واو حالیه است استفاده می شود و این درست شبیه داستان معروفی است که از بعضی بزرگان نقل شده است که به جمعی از پیشهوران می گفت : از این بترسید که مسافران غریب بر سر شما کلاه بگذارند، کسی گفت اتفاقا آنها افراد بی خبر و ساده دلی هستند ما بر سر آنها می توانیم کلاه بگذاریم ، مرد بزرگ گفت : منظور من هم همانست ، شما سرمایه ناچیزی از این راه فراهم می سازید و سرمایه بزرگ ایمان را از دست می دهید!
2 - آنها از خدا دورند و از راز و نیاز با او لذت نمی برند و به همین دلیل : هنگامی که بنماز برخیزند سرتاپای آنها غرق کسالت و بی حالی است
(و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی).
3 - آنها چون به خدا و وعده های بزرگ او ایمان ندارند، اگر عبادت یا عمل نیکی انجام دهند آن نیز از روی ریا است نه به خاطر خدا! (یراؤ ن الناس)
4 - آنها اگر ذکری هم بگویند و یادی از خدا کنند از صمیم دل و از تفسیر

روی آگاهی و بیداری نیست و اگر هم باشد بسیار کم است .
(و لا یذکرون الله الا قلیلا).
5 - آنها افراد سرگردان و بی هدف و فاقد برنامه و مسیر مشخص اند، نه جزء مؤ منانند و نه در صف کافران !
(مذبذبین بین ذلک لا الی هؤ لاء و لا الی هؤ لاء).
باید توجه داشت که کلمه مذبذب اسم مفعول از ماده ذبذب است و در اصل به معنی صدای مخصوصی که به هنگام حرکت دادن یک شیی آویزان بر اثر برخورد با امواج هوا بگوش می رسد و سپس به اشیاء متحرک و اشخاص سرگردان و متحیر و فاقد برنامه مذبذب گفته شده است و این یکی از لطیف ترین تعبیراتی است که در قرآن درباره منافقین وارد شده است و یک اشاره ضمنی به این مطلب دارد که چنان نیست که نتوان منافقان را شناخت بلکه این تذبذب آنها آمیخته با آهنگ مخصوصی است که با توجه به آن شناخته می شوند، و نیز این حقیقت را می توان از این تعبیر استفاده کرد که اینها همانند یک جسم معلق و آویزان ذاتا فاقد جهت حرکتند، بلکه این بادها است که آنها را به هر سو حرکت می دهد و به هر سمت بوزد با خود می برد!
و در پایان آیه سرنوشت آنها را چنین بیان می کند آنها افرادی هستند که بر اثر اعمالشان خدا حمایتش را از آنان برداشته و در بیراهه ها گمراهشان ساخته و هر کس را خدا گمراه کند هیچگاه راه نجاتی برای آنان نخواهی یافت .
(و من یضلل الله فلن تجد له سبیلا).
(درباره معنی اضلال خداوند و عدم منافات آن با آزادی اراده و اختیار در جلد اول همین تفسیر در ذیل آیه 26 سوره بقره بحث کردیم). النساء

آیه 144 - 146
آیه و ترجمه
یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْکَفِرِینَ أَوْلِیَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِینَ أَ تُرِیدُونَ أَن تجْعَلُوا للَّهِ عَلَیْکمْ سلْطناً مُّبِیناً(144)
إِنَّ الْمُنَفِقِینَ فی الدَّرْکِ الاَسفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَن تجِدَ لَهُمْ نَصِیراً(145)
إِلا الَّذِینَ تَابُوا وَ أَصلَحُوا وَ اعْتَصمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصوا دِینَهُمْ للَّهِ فَأُولَئک مَعَ الْمُؤْمِنِینَ وَ سوْف یُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ أَجْراً عَظِیماً(146)
ترجمه : 144 - ای کسانی که ایمان آورده اید کافران را بجای مومنان ولی و تکیه گاه خود قرار ندهید آیا می خواهید (با این عمل) دلیل آشکاری بر ضرر خود در پیشگاه خدا قرار دهید؟!
145 - (زیرا) منافقان در پائین ترین مرحله دوزخ قرار دارند و هرگز یاوری

برای آنها نخواهی یافت (بنابراین از طرح دوستی با دشمنان خدا که نشانه نفاق است بپرهیزید).
146 - مگر آنها که توبه کنند و جبران و اصلاح نمایند و به (دامن لطف) خدا چنگ زنند و دین خود را باری خدا خالص کنند، آنها با مومنان خواهند بود و خداوند به افراد با ایمان پاداش عظیمی خواهد داد.
تفسیر :
در آیات گذشته اشاره به گوشه ای از صفات منافقان و کافران شد و در این آیات نخست به مومنان هشدار داده می شود که کافران (و منافقان) را به جای مومنان تکیه گاه و ولی خود انتخاب نکنند.
(یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الکافرین اولیاء من دون المؤ منین). تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 180
چرا که این عمل یک جرم و قانون شکنی آشکار و شرک به خداوند است و با توجه بقانون عدالت پروردگار موجب استحقاق مجازات شدیدی است لذا به دنبال آن می فرماید: آیا می خواهید دلیل روشنی بر ضد خود در پیشگاه پروردگار درست کنید.
(ا تریدون ان تجعلوا لله علیکم سلطانا مبینا).
در آیه بعد برای روشن ساختن حال منافقانی که این دسته از مسلمانان غافل ، طوق دوستی آنان را بر گردن می نهند، و یا حال خود اینها که در عین اظهار اسلام راه نفاق را پیموده و از در دوستی با منافقان در میایند، می فرماید: منافقان در پائین ترین و نازلترین مراحل دوزخ قرار دارند و هیچگونه یاوری برای آنها نخواهی یافت .
(ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و لن تجد لهم نصیرا)
از این آیه به خوبی استفاده می شود که از نظر اسلام نفاق بدترین انواع کفر، و منافقان دورترین مردم از خدا هستند و به همین دلیل جایگاه آنها بدترین و پست ترین نقطه دوزخ است ، و باید هم چنین باشد، زیرا خطراتی که از ناحیه منافقان به جوامع انسانی می رسد با هیچ خطری قابل مقایسه نیست ، تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 181
آنها با استفاده از مصونیتی که در پناه اظهار ایمان پیدا می کنند، ناجوانمردانه ، و آزادانه به افراد بی دفاع حملهور شده ، از پشت به آنها خنجر می زنند، مسلما حال چنین دشمنان ناجوانمرد و خطرناک که در قیافه دوست آشکار می شوند از حال دشمنانی که با صراحت اعلان عداوت کرده و وضع خود را مشخص ساخته اند بمراتب بدتر است ، در حقیقت نفاق راه و رسم افراد بی شخصیت و پست ، و مرموز و ترسو، و بتمام معنی آلوده است .
اما برای اینکه روشن شود حتی این افراد فوق العاده آلوده راه بازگشت بسوی خدا و اصلاح موقعیت خویشتن دارند، اضافه می کند: مگر آنها توبه

کرده و اعمال خود را اصلاح نمایند (و گذشته را جبران کنند) و به دامن لطف پروردگار چنگ بزنند و دین و ایمان خود را برای خدا خالص گردانند.
(الا الذین تابوا و اصلحوا و اعتصموا بالله و اخلصوا دینهم لله).
چنین کسانی سرانجام اهل نجات خواهند شد و با مومنان قرین می گردند
(فاولئک مع المؤ منین).
و خداوند پاداش عظیمی به همه افراد با ایمان خواهد داد.
(و سوف یؤ ت الله المؤ منین اجرا عظیما).
قابل توجه اینکه در ذیل آیه می فرماید: اینها همراه مومنان خواهند بود، اشاره به اینکه مقام مومنان ثابت قدم از آنها برتر و بالاتر است ، آنها اصلند و اینها فرع ، و از پرتو وجود مومنان راستین نور و صفائی می یابند.
موضوع دیگری که باید به آن توجه داشت این است که سرنوشت منافقان را بطور مشخص بیان کرده و پائین ترین مرحله دوزخ شمرده است در حالی که درباره مومنان به اجر عظیم که هیچگونه حد و مرزی در آن نیست و وابسته به عظمت لطف پروردگار است اکتفا شده . النساء
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 182
آیه 147
آیه و ترجمه
مَّا یَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِکمْ إِن شکَرْتُمْ وَ ءَامَنتُمْ وَ کانَ اللَّهُ شاکراً عَلِیماً(147)
ترجمه : 147 - خدا چه نیازی به مجازات شما دارد اگر شکرگزاری کنید (و نعمتها را بجا مصرفنمائید) و ایمان آورید، خدا شکرگزار و آگاه است(اعمال و نیات آنها را می داند و به آنچه نیک است پاداش نیک می دهد).
تفسیر:
مجازاتهای خدا انتقامی نیست
در تعقیب آیات گذشته که مجازات شدید کافران و منافقان در آن منعکس بود، در این آیه به یک واقعیت مهم اشاره می شود و آن اینکه مجازاتهای دردناک الهی نه بخاطر آن است که خداوند بخواهد از بندگان عاصی انتقام بگیرد و یا قدرتنمائی کند، و یا زیانی که از رهگذر عصیان آنها بدو رسیده است جبران نماید، زیرا همه اینها لازمه نقائص و کمبودها است که ذات پاک خدا از آنها مبرا است ، بلکه این مجازاتها همگی بازتابها و نتایج سوء اعمال و عقائد خود انسانها است و لذا می فرماید: خدا چه نیازی به مجازات شما دارد اگر شما شکرگزاری کنید و ایمان بیاورید!
(ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم و آمنتم).
با توجه به اینکه حقیقت شکر به کار بردن هر نعمتی است در راهی که برای آن آفریده شده ، روشن می شود که منظور از جمله بالا این است : اگر شما ایمان و عمل صالحی داشته باشید و مواهب الهی را در مورد

بکار گیرید و از آن سوء استفاده نکنید، بدون شک کمترین مجازاتی دامن شما را نخواهد گرفت .
و برای تاکید این موضوع اضافه می کند: خداوند هم از اعمال و نیات شما آگاه است و هم در برابر اعمال نیک شما شاکر و پاداش دهنده است .
(و کان الله شاکرا علیما).
در آیه فوق موضوع شکرگزاری مقدم بر ایمان داشته شده است و این به خاطر آن است که تا انسان نعمتها و مواهب او را نشناسد و به مقام شکرگزاری نرسد، نمی تواند خود او را بشناسد چه اینکه نعمتهای او وسیله ای هستند برای شناسائی - در کتب عقائد اسلامی نیز در بحث لزوم شناسائی خدا (وجوب معرفة الله) جمعی از محققان از طریق وجوب شکر منعم استدلال می کنند و مساله وجوب فطری شکرگزاری را در برابر نعمت بخش طریقی برای لزوم شناسائی او قرار می دهند (دقت کنید). النساء
آیه 148 - 149
آیه و ترجمه
لا یحِب اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلا مَن ظلِمَ وَ کانَ اللَّهُ سمِیعاً عَلِیماً(148)
إِن تُبْدُوا خَیراً أَوْ تخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَن سوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ کانَ عَفُوًّا قَدِیراً(149)
ترجمه : 148 - خداوند دوست ندارد کسی با سخنان خود بدیها را اظهار کند مگر آن کسی که مورد ستم واقع شده باشد، خداوند شنوا و دانا است .
149 - (اما) اگر نیکیها را آشکار یا مخفی سازید و یا از بدیها گذشت نمائید (مجاز خواهید بود) خداوند بخشنده و توانا است (و با اینکه قادر بر انتقام است . عفو و گذشت می کند) تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 184
تفسیر :
در این دو آیه اشاره به بخشی از دستورات اخلاقی اسلام شده ، نخست می فرماید: خدا دوست نمی دارد که بدگوئی شود و یا عیوب و اعمال زشت اشخاص با سخن بر ملا شود.
لا یحب الله الجهر بالسوء من القول) زیرا همانگونه که خداوند ستار العیوب است دوست ندارد که افراد بشر پرده دری کنند و عیوب مردم را فاش سازند و آبروی آنها را ببرند - بعلاوه می دانیم هر انسانی معمولا نقاط ضعف پنهانی دارد که اگر بنا شود این عیوب اظهار گردد یک روح بدبینی عجیب بر سراسر جامعه سایه می افکند، و همکاری آنها را با یکدیگر مشکل می سازد، بنابراین بخاطر استحکام پیوندهای اجتماعی و هم بخاطر رعایت جهات انسانی ، لازم است بدون در نظر گرفتن یک هدف

صحیح پرده دری نشود.
ضمنا باید توجه داشت که منظور از کلمه سوء هر گونه بدی و زشتی است و منظور از جهر... من القول هر گونه ابراز و اظهار لفظی است ، خواه به صورت شکایت باشد یا حکایت ، یا نفرین ، یا مذمت ، و یا غیبت ، و به همین جهت از جمله آیاتی که در بحث تحریم غیبت به آن استدلال شده همین آیه است ، ولی مفهوم آیه منحصر به غیبت نیست و هر نوع بدگوئی را شامل می شود.
سپس به بعضی از امور که مجوز اینگونه بدگوئیها و پرده دریها می شود اشاره کرده ، می فرماید: مگر کسی که مظلوم واقع شده (الا من ظلم).
چنین افراد برای دفاع از خویشتن در برابر ظلم ظالم حق دارند اقدام به شکایت کنند و یا از مظالم و ستمگریها آشکارا مذمت و انتقاد و غیبت نمایند تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 185
و تا حق خود را نگیرند و دفع ستم ننمایند از پای ننشینند.
در حقیقت ذکر این استثناء بخاطر آن است که حکم اخلاقی فوق مورد سوء استفاده ظالمان و ستمگران واقع نشود، و یا بهانه ای برای تن در دادن به ستم نگردد.
روشن است در این گونه موارد نیز تنها به آن قسمت که مربوط به ظلم ظالم و دفاع از مظلوم است باید قناعت کرد.
و در پایان آیه - همانطور که روش قرآن است - برای اینکه افرادی از این استثناء نیز سوء استفاده نکنند و به بهانه اینکه مظلوم واقع شده اند عیوب مردم را بدون جهت آشکار نسازند می فرماید: خداوند سخنان را می شنود و از نیات آگاه است .
(و کان الله سمیعا علیما).
در آیه بعد، به نقطه مقابل این حکم اشاره کرده ، می فرماید: اگر نیکیهای افراد را اظهار کنید و یا مخفی نمائید مانعی ندارد (به خلاف بدیها که مطلقا جز در موارد استثنائی باید کتمان شود) و نیز اگر در برابر بدیهائی که افراد به شما کرده اند راه عفو و بخشش را پیش گیرید بهتر است ، زیرا این کار در حقیقت یک نوع کار الهی است که با داشتن قدرت بر هر گونه انتقام ، بندگان شایسته خود را مورد عفو قرار می دهد.
(ان تبدوا خیرا او تخفوه او تعفوا عن سوء فان الله کان عفوا قدیرا).
در حقیقت آیه دوم از دو جهت در نقطه مقابل آیه اول قرار گرفته ، نخست اظهار نیکیها در برابر اظهار بدیها و سپس عفو و بخشش در برابر کسانی که به آنها ستم شده است . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 186
آیا گذشت از ستمگر موجب تقویت او نیست ؟!
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که آیا عفو و گذشت از ستمگر در حقیقت موجب امضای ظلم او نخواهد بود و آیا این کار او را تشویق به ادامه ستم

نمی کند!! و آیا این دستور یک نوع واکنش منفی تخدیری در مظلومان ایجاد نخواهد کرد!
پاسخ سوال این است که مورد عفو و گذشت از مورد احقاق حق و مبارزه با ظالم جدا است ، به همین دلیل در دستورهای اسلامی از یک طرف می خوانیم نه ظلم کنید و نه تن به ظلم دهید (لا تظلمون و لا تظلمون) و دشمن ظالم و یا مظلوم باشید.
(کونا للظالم خصما و للمظلوم عونا.
با ظالمان پیکار کنید تا به حکم خدا گردن نهند.
(فقاتلوا التی تبغی حتی تفی ء الی امر الله).
و از سوی دیگر دستور به عفو و بخشش و گذشت داده شده است همانطور که می فرماید:
(و ان تعفوا اقرب للتقوی).
(و لیعفوا و لیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم).
گر چه ممکن است بعضی از افراد کم اطلاع میان این دو حکم در بدو

نظر تضادی ببینند، ولی با توجه به آنچه در منابع اسلامی وارد شده روشن می شود که مورد عفو و گذشت جای معینی است که از آن سوء استفاده نشود و مورد مبارزه و کوبیدن ظلم ، جای دیگر.
توضیح اینکه عفو و گذشت مخصوص موارد قدرت و پیروزی بر دشمن و شکست نهائی او است ، یعنی در موردی که احساس خطر جدیدی از ناحیه دشمن نشود، بلکه عفو و گذشت از او یکنوع اصلاح و تربیت در مورد او محسوب شود و او را به تجدید نظر در مسیر خود وادارد چنانکه در موارد زیادی از تاریخ اسلام به چنین افرادی برخورد می کنیم و حدیث معروف اذا قدرت علی عدوک فاجعل العفو عنه شکرا للقدرة علیه .
هنگامی که بر دشمن پیروز شدی گذشت را زکاة این پیروزی قرار ده .
شاهدی بر این مدعا است .
اما در مواردی که خطر دشمن هنوز بر طرف نگشته و احتمالا گذشت ، او را جسورتر و آماده تر می کند، یا اینکه عفو و گذشت یکنوع تسلیم و رضایت به ظلم محسوب می شود، هیچگاه اسلام اجازه چنین عفوی را نمی دهد و هرگز پیشوایان اسلام در چنین مواردی راه عفو و گذشت را انتخاب نکردند. النساء

آیه 150 - 152
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ یَکْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ رُسلِهِ وَ یُرِیدُونَ أَن یُفَرِّقُوا بَینَ اللَّهِ وَ رُسلِهِ وَ یَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْض وَ نَکفُرُ بِبَعْض وَ یُرِیدُونَ أَن یَتَّخِذُوا بَینَ ذَلِک

سبیلاً(150)
أُولَئک هُمُ الْکَفِرُونَ حَقًّا وَ أَعْتَدْنَا لِلْکَفِرِینَ عَذَاباً مُّهِیناً(151)
وَ الَّذِینَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسلِهِ وَ لَمْ یُفَرِّقُوا بَینَ أَحَدٍ مِّنهُمْ أُولَئک سوْف یُؤْتِیهِمْ أُجُورَهُمْ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِیماً(152)
ترجمه : 150 - کسانی که خدا و پیامبران او را انکار می کنند و می خواهند در میان آنها تبعیض قائل شوند، و می گویند به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می کنیم و می خواهند در میان این دو، راهی برای خود انتخاب کنند...
151 - آنها کافران حقیقی اند و برای کافران مجازات توهین آمیزی فراهم ساخته ایم .
152 - (ولی) کسانی که به خدا و رسولان او ایمان آورده و میان احدی از آنها فرق نمی گذارند پاداش آنها را خواهیم داد، خداوند آمرزنده و مهربان است .
تفسیر :
میان پیامبران تبعیض نیست
در این چند آیه توصیفی از حال جمعی از کافران و مؤ منان و سرنوشت آنها آمده است و آیات گذشته را که درباره منافقان بود تکمیل می کند.
نخست بحال کسانی که میان پیامبران الهی فرق گذاشته ، بعضی را بر حق و بعضی را بر باطل می دانند اشاره کرده ، می فرماید: آنها که به خدا

پیامبرانش کافر می شوند و می خواهند میان خدا و پیامبران تفرقه بیندازند و اظهار می دارند که ما نسبت به بعضی از آنها ایمان داریم اگر چه بعضی دیگر را به رسمیت نمی شناسیم ، و به گمان خود می خواهند در این میان راهی پیدا کنند، آنها کافران واقعی هستند.
(ان الذین یکفرون بالله و رسله و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤ من ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون حقا).
در حقیقت این جمله حال یهود و مسیحیان را روشن می سازد و یهود، مسیح را به رسمیت نمی شناختند، و هر دو، پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را، در حالی که طبق کتب آسمانی آنها نبوت این پیامبران بر ایشان ثابت شده بود، این تبعیض در قبول واقعیتها، که از هوا و هوس و تعصبات جاهلانه و احیانا حسادت و تنگ نظریهای بی دلیل سرچشمه می گیرد، نشانه عدم ایمان به پیامبران و خدا است ، زیرا ایمان آن نیست که آنچه مطابق میل انسان است بپذیرد، و آنچه بر خلاف میل و هوای او است رد کند، این یکنوع هوا پرستی است نه ایمان ، ایمان واقعی آن است که انسان حقیقت را بپذیرد خواه مطابق میل او باشد یا بر خلاف میل او، و لذا

قرآن در آیات فوق این گونه افراد را با اینکه دم از ایمان به خدا و بعضی از انبیاء می زدند، بطور کلی کافر دانسته و می گوید :
ان الذین یکفرون بالله و رسله ...
بنابراین ایمان آنها حتی در مواردی که نسبت به آن اظهار ایمان می کنند، بی ارزش قلمداد شده است ، چرا که از روح حقجوئی سرچشمه نمی گیرد.
و در پایان آنها را تهدید کرده ، می گوید: ما برای کافران عذاب توهین آمیز و خوار کننده ای فراهم ساخته ایم .
(و اعتدنا للکافرین عذابا مهینا).
توصیف عذاب در این آیه به مهین (توهین آمیز) ممکن است از تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 190
این جهت باشد که آنها با تفرقه انداختن میان پیامبران خدا در واقع به جمعی از آنان توهین کرده اند و باید عذاب آنان متناسب با عمل آنها باشد.
تناسب گناه و کیفر
توضیح اینکه : مجازات گاهی دردناک است (عذاب الیم) مانند شلاق زدن و آزار بدنی و گاهی توهین آمیز است (عذاب مهین) مانند پاشیدن لجن بر لباس کسی و مانند آن و گاهی پر سر و صدا است (عذاب عظیم) مانند مجازات در حضور جمعیت ، و نیز گاهی اثر آن در وجود انسان عمیق است و تا مدتی باقی می ماند (عذاب شدید)، مانند زندانهای طویل المدة با اعمال شاقه ... و امثال آن .
روشن است که توصیف عذاب به یکی از صفات تناسبی با نوع گناه دارد و لذا در بسیاری از آیات قرآن ، مجازات ظالمان به عنوان عذاب الیم آمده است ، زیرا متناسب با دردناک بودن ظلم نسبت به بندگان خدا است ، و آنها که گناهشان توهین آمیز است و همچنین آنها که دست به گناهان شدید و یا پر سر و صدا می زنند کیفری همانند آن دارند ولی منظور از ذکر مثالهای فوق نزدیک ساختن مطلب بذهن است و گرنه مجازاتهای آن جهان قابل مقایسه با مجازاتهای این عالم نیست .
سپس به وضع مؤ منان و سرنوشت آنها اشاره کرده و می گوید: کسانی که ایمان به خدا و همه پیامبران او آورده اند و در میان هیچیک از آنها تفرقه نینداختند و با این کار، تسلیم و اخلاص خود در برابر حق ، و مبارزه با هر گونه تعصب نابجا را اثبات نمودند، بزودی خداوند پاداشهای آنها را به آنها خواهد داد. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 191
(و الذین آمنوا بالله و رسله و لم یفرقوا بین احد منهم اولئک سوف یؤ تیهم اجورهم).
البته ایمان به پیامبران و به رسمیت شناختن آنها منافات با این ندارد که بعضی را از بعضی برتر بدانیم ، زیرا تفاوت در میان آنها همانند تفاوت

ماموریتهای آنان قطعی است ، منظور این است که در میان پیامبران راستین ، تفرقه ای از نظر ایمان و به رسمیت شناختن نیندازیم .
و در پایان آیه به این مطلب اشاره می شود که اگر این دسته از مومنان در گذشته مرتکب چنان تعصبها و تفرقه ها و گناهان دیگر شدند اگر ایمان خود را خالص کرده و به سوی خدا باز گردند خداوند آنها را می بخشد و خداوند همواره آمرزنده و مهربان بوده و هست .
(و کان الله غفورا رحیما).
قابل توجه اینکه در آیات فوق افرادی که در میان پیامبران تفرقه می اندازند به عنوان کافران حقیقی معرفی شده اند، ولی آنها که به همه ایمان دارند به عنوان مومنان حقیقی معرفی نشده اند، تنها به عنوان مؤ من توصیف شده اند، شاید این تفاوت به خاطر آن باشد که مؤ منان حقیقی آنها هستند که علاوه بر ایمان از نظر عمل نیز کاملا پاک و صالح باشند، شاهد این سخن آیاتی است که در آغاز سوره انفال آمده است که مؤ منان را پس از ایمان به خدا با یک سلسله اعمال مثبت و زنده مانند نمو و رشد اخلاقی و اجتماعی و ایمانی ، و نماز و زکات ، و توکل بر خدا، توصیف کرده و به دنبال آن می گوید:
اولئک هم المؤ منون حقا (انفال - 4) النساء
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 192
آیه 153 - 154
آیه و ترجمه
يَسئَلُک أَهْلُ الْكِتَبِ أَن تُنزِّلَ عَلَيهِمْ كِتَباً مِّنَ السمَاءِ فَقَدْ سأَلُوا مُوسى أَكْبرَ مِن ذَلِک فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصعِقَةُ بِظلْمِهِمْ ثُمَّ اتخَذُوا الْعِجْلَ مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَت فَعَفَوْنَا عَن ذَلِک وَ ءَاتَيْنَا مُوسى سلْطناً مُّبِيناً(153)
وَ رَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطورَ بِمِيثَقِهِمْ وَ قُلْنَا لهُمُ ادْخُلُوا الْبَاب سجَّداً وَ قُلْنَا لهُمْ لا تَعْدُوا فى السبْتِ وَ أَخَذْنَا مِنهُم مِّيثَقاً غَلِيظاً(154)
ترجمه : 153 - اهل کتاب از تو تقاضا می کنند کتابی از آسمان (یکجا) بر آنها نازل کنی (در حالی که این بهانه ای بیش نیست) آنها از موسی بزرگتر از این را خواستند و گفتند خدا را آشکارا بما نشان بده ، و به خاطر این ستم صاعقه آنها را فرو گرفت ، سپس گوساله (سامری) را پس از آنهمه دلایل روشن که برای آنها آمد (به خدائی) انتخاب کردند ولی ما آنها را عفو کردیم و به موسی برتری آشکاری دادیم .
154 - و کوه طور را بر فراز آنها برافراشتیم و در همان حال از آنها پیمان گرفتیم و به آنها گفتیم (بعنوان توبه) از در (بیت المقدس) با خضوع در آئید و (نیز) به آنها گفتیم روز شنبه تعدی نکنید (و دست از کار بکشید) و از آنها (در برابر همه اینها) پیمان محکمی گرفتیم .
شان نزول :

در تفسیر تبیان و مجمع البیان و روح المعانی در شان نزول این آیات چنین آمده که جمعی از یهود نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمدند و گفتند اگر تو پیغمبر خدائی تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 193
کتاب آسمانی خود را یکجا به ما عرضه کن ، همانطور که موسی تورات را یکجا آورد، آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت .
تفسیر :
بهانه جوئی یهود
این آیات نخست اشاره به درخواست اهل کتاب (یهود) می کند و می گوید: اهل کتاب از تو تقاضا می کنند که کتابی از آسمان (یکجا) بر آنها نازل کنی .
(یسئلک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابا من السماء).
شک نیست که آنها در این تقاضای خود حسن نیت نداشتند، زیرا هدف از نزول کتب آسمانی همان ارشاد و هدایت و تربیت است ، گاهی این هدف با نزول کتاب آسمانی یکجا تامین می شود، و گاهی تدریجی بودن آن به این هدف بیشتر کمک می کند، بنابراین آنها می بایست از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دلیل بخواهند، و تعلیمات عالی و ارزنده ، نه اینکه چگونگی نزول کتب آسمانی را تعیین کنند.
لذا به دنبال این تقاضا خداوند به عدم حسن نیت آنها اشاره کرده ، و ضمن دلداری به پیامبرش ، سابقه لجاجت و عناد و بهانه جوئی یهود را در برابر پیامبر بزرگشان موسی بن عمران بازگو می کند.
نخست می گوید: اینها از موسی چیزهائی بزرگتر و عجیب تر از این خواستند و گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده !
(فقد سالوا موسی اکبر من ذلک فقالوا ارنا الله جهرة).
این درخواست عجیب و غیر منطقی که نوعی از عقیده بت پرستان را منعکس میساخت و خدا را جسم و محدود معرفی می کرد و بدون شک از لجاجت و تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 194
عناد سرچشمه گرفته بود، سبب شد که صاعقه آسمانی به خاطر این ظلم و ستم آنها را فرا گیرد.
(فاخذتهم الصاعقة بظلمهم)
سپس به یکی دیگر از اعمال زشت آنها که مساله گوساله پرستی بود، اشاره می کند و می گوید: آنها پس از مشاهده آنهمه معجزات و دلائل روشن ، گوساله را به عنوان معبود خود انتخاب کردند!
(ثم اتخذوا العجل من بعد ما جائتهم البینات).
ولی با اینهمه برای اینکه آنها به راه باز گردند و از مرکب لجاجت و عناد فرود آیند، ما آنها را بخشیدیم و به موسی برتری و حکومت آشکاری دادیم ، و بساط رسوای سامری و گوساله پرستان را برچیدیم .

(فعفونا عن ذلک و آتینا موسی سلطانا مبینا).
باز آنها از خواب غفلت بیدار نشدند و از مرکب غرور پائین نیامدند، به همین جهت ما کوه طور را بر بالای سر آنها به حرکت در آوردیم ، و در همان حال از آنها پیمان گرفتیم و به آنها گفتیم که به عنوان توبه از گناهانتان از در بیت المقدس با خضوع و خشوع وارد شوید، و نیز به آنها تاکید کردیم که در روز شنبه دست از کسب و کار بکشید و راه تعدی و تجاوز را پیش نگیرید و از ماهیان دریا که در آن روز صیدش حرام بود استفاده نکنید و در برابر همه اینها پیمان شدید از آنان گرفتیم اما آنها به هیچیک از این پیمانهای مؤ کد وفا نکردند!
(و رفعنا فوقهم الطور بمیثاقهم و قلنا لهم ادخلوا الباب سجدا و قلنا لهم لا تعدوا فی السبت و اخذنا منهم میثاقا غلیظا). تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 195
آیا این جمعیت با این سوابق تاریک در این تقاضائی که از تو دارند صادق و راستگو هستند!! اگر آنها راست می گویند چرا صریح کتب آسمانی خود را درباره نشانه های آخرین پیامبر عمل نمی کنند و چرا این همه نشانه های روشن تو را نادیده می گیرند.
در اینجا ذکر دو نکته لازم به نظر می رسد: نخست اینکه اگر گفته شود این اعمال مربوط به پیشینیان یهود بوده است چه ارتباطی به یهودیان معاصر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دارد!
در پاسخ باید گفت آنها هیچگاه نسبت به اعمال نیاکان خود معترض نبودند، بلکه نسبت به آن نظر موافق نشان می دادند، و لذا همگی در یک صف قرار گرفتند.
دیگر اینکه آنچه در شان نزول آیات فوق آمده که یهودیان مدعی بودند تورات یکجا نازل شده است مطلب مسلمی نیست شاید چیزی که باعث این توهم شده این است که فرمانهای دهگانه (وصایای عشر) یکجا بر موسی در الواحی نازل شد و اما در مورد سایر دستورهای تورات دلیلی بر اینکه یکجا نازل شده باشد در دست نداریم . النساء
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 196
آیه 155-158
آیه و ترجمه
فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَقَهُمْ وَ كُفْرِهِم بِئَايَتِ اللَّهِ وَ قَتْلِهِمُ الاَنبِيَاءَ بِغَيرِ حَقٍّ وَ قَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْف بَلْ طبَعَ اللَّهُ عَلَيهَا بِكُفْرِهِمْ فَلا يُؤْمِنُونَ إِلا قَلِيلاً(155)
وَ بِكُفْرِهِمْ وَ قَوْلِهِمْ عَلى مَرْيَمَ بهْتَناً عَظِيماً(156)
وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسى ابْنَ مَرْيَمَ رَسولَ اللَّهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صلَبُوهُ وَ لَكِن شبِّهَ لهُمْ وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِى شكٍ مِّنْهُ مَا لهُم بِهِ مِنْ عِلْم إلا اتِّبَاعَ الظنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينَا(157)ِ

بَل رَّفَعَهُ اللّهُ إِلَيْهِ وَ كانَ اللّهُ عَزِيزاً حَكِيماً(158)
ترجمه : 155 - آنها بخاطر اینکه پیمانشان را شکستند و آیات خدا را انکار کردند و پیامبران را به ناحق کشتند و بخاطر اینکه (از روی استهزاء) می گفتند بر دلهای ما پرده افکنده شده (و سخنان پیامبران را درک نمی کنیم مطرود درگاه خدا شدند) آری خداوند به علت کفرشان بر دلهای آنها مهر زده و لذا جز عده کمی ایمان نمی آورند (آنها که راه حق می پویند و سر لجاج ندارند).
156 - و (نیز) بخاطر کفرشان و تهمت بزرگی که بر مریم زدند.
157 - و گفتارشان که ما مسیح عیسی بن مریم پیامبر خدا را کشتیم در حالی که نه او را کشتند و نه بدار آویختند لکن امر بر آنها مشتبه شد و کسانی که در مورد (قتل) او اختلاف کردند از آن در شک هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می کنند و قطعا او را نکشتند.
158 - بلکه خدا او را به سوی خود برد و خداوند توانا و حکیم است .
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 197
تفسیر :
گوشه دیگری از خلافکاریهای یهود
در این آیات به قسمتهای دیگری از خلافکاریهای بنی اسرائیل و کارشکنیها و عداوتها و دشمنیهای آنها با پیامبران خدا اشاره شده است .
در آیه نخست ، به پیمان شکنی و کفر جمعی از آنها و قتل پیامبران بدست آنان اشاره کرده چنین می فرماید: ((ما آنها را به خاطر پیمان - شکنی ، از رحمت خود دور ساختیم یا قسمتی از نعمتهای پاکیزه را بر آنان تحریم نمودیم .))
(فبما نقضهم میثاقهم ...)
آنها بدنبال این پیمان شکنی ، آیات پروردگار را انکار کردند و راه مخالفت پیش گرفتند (و کفرهم بایات الله).
و به این نیز قناعت نکردند، بلکه دست به جنایت بزرگ دیگری که قتل و کشتن راهنمایان و هادیان راه حق یعنی پیامبران بوده باشد، زدند و بدون هیچ مجوزی آنها را از بین بردند.
(و قتلهم الانبیاء بغیر حق).
آنها بقدری در اعمال خلاف جسور و بی باک بودند که گفتار پیامبران را بباد استهزاء می گرفتند و صریحا به آنها می گفتند: ((بر دلهای ما پرده افکنده شده که مانع شنیدن و پذیرش دعوت شما است !)) تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 198
(و قولهم قلوبنا غلف).
در اینجا قرآن اضافه می کند ((آری دلهای آنها به کلی مهر شده و هیچگونه حقی در آن نفوذ نمی کند ولی عامل آن کفر و بی ایمانی ، خود آنها هستند

و به همین دلیل جز افراد کمی که خود را از این گونه لجاجتها بر کنار داشته اند ایمان نمی آورند.
(بل طبع الله علیها بکفر هم فلا یؤ منون الا قلیلا).
خلافکاریهای آنان منحصر به اینها نیست ، آنها در راه کفر آنچنان سریع تاختند که به مریم پاکدامن ، مادر پیامبر بزرگ خدا که بفرمان الهی بدون همسر باردار شده بود تهمت بزرگی زدند.
(و بکفرهم و قولهم علی مریم بهتانا عظیما)
حتی آنها به کشتن پیامبران افتخار می کردند ((و می گفتند ما مسیح عیسی بن مریم رسول خدا را کشته ایم)).
(و قولهم انا قتلنا المسیح عیسی ابن مریم رسول الله).
و شاید تعبیر به رسول الله را در مورد مسیح از روی استهزاء و سخریه می گفتند.
در حالی که در این ادعای خود نیز کاذب بودند، ((آنها هرگز مسیح را نکشتند و نه بدار آویختند، بلکه دیگری را که شباهت به او داشت اشتباها به دار زدند)).
(و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم)
سپس قرآن می گوید: ((آنها که درباره مسیح اختلاف کردند، خودشان در شک بودند و هیچ یک به گفته خود ایمان نداشتند و تنها از تخمین و گمان پیروی می کردند.))
(و ان الذین اختلفوا فیه لفی شک منه مالهم به من علم الا اتباع الظن)
درباره اینکه آنها در مورد چه چیز اختلاف کردند در میان مفسران گفتگو

است احتمال دارد که این اختلاف مربوط به اصل موقعیت و مقام مسیح (علیه السلام) بوده که جمعی از مسیحیان او را فرزند خدا و بعضی به عکس همانند یهود او را اصلا پیامبر نمی دانستند و همگی در اشتباه بودند.
و نیز ممکن است اختلاف در چگونگی قتل او باشد که بعضی مدعی کشتن او بودند و بعضی می گفتند کشته نشده ، و هیچیک به گفته خود اطمینان نداشتند.
یا اینکه مدعیان قتل مسیح (علیه السلام) به خاطر عدم آشنائی به او، در شک بودند که آنکس را که کشتند خود مسیح بوده یا دیگری به جای او.
آنگاه قرآن به عنوان تاکید مطلب می گوید: ((قطعا او را نکشتند بلکه خداوند او را بسوی خود برد و خداوند قادر و حکیم است .))
(و ما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه و کان الله عزیزا حکیما)
مسیح کشته نشد - افسانه صلیب
قرآن در آیه فوق می گوید: ((مسیح نه کشته شد و نه بدار رفت بلکه امر بر آنها مشتبه گردید و پنداشتند او را بدار زده اند و یقینا او را نکشتند))!

ولی اناجیل چهارگانه کنونی همگی مساله مصلوب شدن (بدار آویخته شدن) مسیح (علیه السلام) و کشته شدن او را ذکر کرده اند، و این موضوع در فصول آخر هر چهار انجیل .
(متی - لوقا - مرقص - یوحنا)
مشروحا بیان گردیده ، و اعتقاد عمومی مسیحیان امروز نیز بر این مساله استوار است .
بلکه به یک معنی مساله قتل و مصلوب شدن مسیح ، یکی از مهمترین مسائل زیربنای آئین مسیحیت کنونی را تشکیل می دهد، چه اینکه می دانیم مسیحیان تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 200
کنونی مسیح (علیه السلام) را پیامبری که برای هدایت و تربیت و ارشاد خلق آمده باشد نمی دانند، بلکه او را ((فرزند خدا))! و ((یکی از خدایان سه گانه))! می دانند که هدف اصلی آمدن او به این جهان فدا شدن و باز خرید گناهان بشر بوده است ، می گویند: او آمده تا قربانی گناهان ما شود، او بدار آویخته و کشته شد، تا گناهان بشر را بشوید و جهانیان را از مجازات نجات دهد، بنابراین راه نجات را منحصرا در پیوند با مسیح و اعتقاد به این موضوع می دانند!
به همین دلیل گاهی مسیحیت را مذهب ((نجات)) یا ((فداء)) می نامند و مسیح را ((ناجی)) و ((فادی)) لقب می دهند، و اینکه می بینیم مسیحیان روی مساله صلیب فوق العاده تکیه می کنند و شعارشان ((صلیب)) است از همین نقطه نظر می باشد.
این بود خلاصه ای از عقیده مسیحیان درباره سرنوشت حضرت مسیح (علیه السلام).
ولی هیچیک از مسلمانان در بطلان این عقیده تردید ندارند، زیرا:
اولا: مسیح (علیه السلام) پیامبری همچون سایر پیامبران خدا بود، نه خدا بود و نه فرزند خدا، خداوند یکتا و یگانه است و شبیه و نظیر و مثل و مانند و همسر و فرزند ندارد.
ثانیا: ((فداء)) و قربانی گناهان دیگران شدن مطلبی کاملا غیرمنطقی است هر کس در گرو اعمال خویش است و راه نجات نیز تنها ایمان و عمل صالح خود انسان است .
ثالثا: عقیده ((فدا)) گناهکار پرور و تشویق کننده به فساد و تباهی و آلودگی است .
و اگر می بینیم قرآن مخصوصا روی مساله مصلوب نشدن مسیح (علیه السلام) تکیه کرده است ، با اینکه ظاهرا موضوع ساده ای بنظر می رسد به خاطر همین است که عقیده خرافی فداء و بازخرید گناهان امت را به شدت بکوبد مسیحیان را از این عقیده خرافی باز دارد تا نجات را در گرو اعمال خویش ببینند، نه در تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 201

پناه بردن بصلیب .
رابعا: قرائنی در دست است که مساله مصلوب شدن عیسی (علیه السلام) را تضعیف می کند.
1 - می دانیم اناجیل چهارگانه کنونی که گواهی به مصلوب شدن عیسی (علیه السلام) می دهند همگی سالها بعد از مسیح (علیه السلام) بوسیله شاگردان و یا شاگردان شاگردان او نوشته شده اند و این سخنی است که مورخان مسیحی به آن معترفند. و نیز می دانیم که شاگردان مسیح (علیه السلام) به هنگام حمله دشمنان به او فرار کردند، و اناجیل نیز گواه بر این مطلب می باشد بنا بر این مساله مصلوب شدن عیسی (علیه السلام) را از افواه مردم گرفته اند و همانطور که بعدا اشاره خواهیم کرد، اوضاع و احوال چنان پیش آمد که موقعیت برای اشتباه کردن شخص دیگری بجای مسیح (علیه السلام) آماده گشت .
2 - عامل دیگر که اشتباه شدن عیسی را به شخص دیگر امکان پذیر می کند این است که کسانی که برای دستگیر ساختن حضرت عیسی به باغ ((جستیمانی)) در خارج شهر رفته بودند، گروهی از لشکریان رومی بودند که در اردوگاهها مشغول وظائف لشکری بودند، این گروه نه یهودیان را می شناختند و نه آداب و زبان و رسوم آنها را می دانستند و نه شاگردان عیسی را از استادشان تشخیص می دادند.
3 - اناجیل می گوید: حمله بمحل عیسی (علیه السلام) شبانه انجام یافت و چه آسان است که در این گیر و دار شخص مورد نظر فرار کند و دیگری بجای او گرفتار شود.
4 - از نوشته همه اناجیل استفاده می شود که شخص گرفتار در حضور ((پیلاطس)) (حاکم رومی در بیت المقدس) سکوت اختیار کرد و کمتر در

برابر سخنان آنها سخن گفت ، و از خود دفاع کرد، بسیار بعید به نظر می رسد که عیسی (علیه السلام) خود را در خطر ببیند و با آن بیان رسا و گویای خود و با شجاعت و شهامت خاصی که داشت از خود دفاع نکرده باشد آیا جای این احتمال نیست که دیگری (به احتمال قوی یهودای اسخریوطی که به مسیح (علیه السلام) خیانت کرد و نقش جاسوس را ایفا نمود و می گویند شباهت کاملی به مسیح (علیه السلام) داشت) بجای او دستگیر شده و چنان در وحشت و اضطراب فرو رفته که حتی نتوانسته است از خود دفاع کند و سخنی بگوید - بخصوص اینکه در اناجیل می خوانیم ((یهودای اسخریوطی)) بعد از این واقعه دیگر دیده نشد و طبق گفته اناجیل انتحار کرد!
5 - همانطور که گفتیم : شاگردان مسیح (علیه السلام) بهنگام احساس خطر، طبق شهادت اناجیل ، فرار کردند، و طبعا دوستان دیگر هم در آن

روز مخفی شدند و از دور بر اوضاع نظر داشتند، بنابراین شخص دستگیر شده در حلقه محاصره نظامیان رومی بوده و هیچیک از دوستان او اطراف او نبودند، به این ترتیب چه جای تعجب که اشتباهی واقع شده باشد.
6 - در اناجیل می خوانیم که شخص محکوم بر چوبه دار از خدا شکایت کرد که چرا او را تنها گذارده و به دست دشمن برای قتل سپرده است ! اگر مسیح (علیه السلام) برای این به دنیا آمده که بدار آویخته شود و قربانی گناهان بشر گردد چنین سخن ناروائی از او به هیچ وجه درست نبوده است ، این جمله بخوبی نشان می دهد که شخص مصلوب آدم ضعیف و ترسو و ناتوانی بوده است که صدور چنین سخنی از او امکانپذیر بوده است ، و او نمی تواند مسیح باشد. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 203
7 - بعضی از اناجیل موجود (غیر از اناجیل چهارگانه مورد قبول مسیحیان) مانند انجیل برنابا رسما مصلوب شدن عیسی (علیه السلام) را نفی کرده و نیز بعضی از فرق مسیحی در مصلوب شدن عیسی (علیه السلام) تردید کرده اند و حتی بعضی از محققان معتقد بوجود دو عیسی در تاریخ شده اند: یکی عیسای مصلوب و دیگری عیسای غیر مصلوب که میان آن دو پانصد سال فاصله بوده است !.
مجموع آنچه در بالا گفته شد قرائنی است که گفته قرآن را در مورد اشتباه در قتل و صلب مسیح روشن می سازد. النساء
آیه 159
آیه و ترجمه
وَ إِن مِّنْ أَهْلِ الْكِتَبِ إِلا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكُونُ عَلَيهِمْ شهِيداً(159)
ترجمه : 159 - و هیچیک از اهل کتاب نیست مگر اینکه به او قبل از مرگش ایمان می آورد و روز قیامت گواه بر آنها خواهد بود.
تفسیر :
در تفسیر آیه فوق دو احتمال است که هر یک به جهاتی قابل ملاحظه است :
1 - آیه می فرماید: ((هیچکس از اهل کتاب نیست مگر اینکه به مسیح (علیه السلام) پیش از ((مرگ خود)) ایمان می آورد.))
(و ان من اهل الکتاب الا لیؤ منن به قبل موته)
و آن در هنگامی است که انسان در آستانه مرگ قرار می گیرد و ارتباط او با تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 204
این جهان ضعیف و با جهان بعد از مرگ قوی می گردد، پرده ها از برابر چشم او کنار می رود، و بسیاری از حقایق را می بیند، نسبت به آن آگاهی می یابد، در این موقع است که چشم حقیقت بین او مقام مسیح (علیه السلام) را مشاهده می کند و در برابر او تسلیم می گردد آنها که منکر او

شدند به او مؤ من می شوند و آنها که او را خدا دانستند به اشتباه خود پی می برند.
در حالی که این ایمان همانند ایمان فرعون و اقوام دیگر و اقوامی که گرفتار عذاب می شدند و در لحظه مشاهده عذاب و مقدمات نابودی و مرگ ایمان می آوردند هیچگونه سودی برای آنها ندارد - پس چه بهتر که بجای اینکه در آن لحظه حساس که ایمان سودی ندارد ایمان بیاورند، اکنون که ایمان مفید است مؤ من شوند (طبق این تفسیر ضمیر قبل موته به اهل کتاب بر می گردد).
2 - منظور این است که تمام اهل کتاب بحضرت مسیح (علیه السلام) پیش از ((مرگ او)) ایمان می آورند یهودیان او را به نبوت می پذیرند و مسیحیان دست از الوهیت او می کشند و این به هنگامی است که مسیح (علیه السلام) طبق روایات اسلامی در موقع ظهور مهدی (عج) از آسمان فرود می آید، و پشت سر او نماز می گزارد و یهود و نصارا نیز او را می بینند و به او و مهدی (علیه السلام) ایمان می آورند، و روشن است که مسیح (علیه السلام) به حکم اینکه آئینش مربوط به گذشته بوده وظیفه دارد در این زمان از آئین موجود یعنی آئین اسلام که مهدی (علیه السلام) مجری آن است پیروی کند (طبق این تفسیر ضمیر قبل موته به مسیح بر می گردد نه به اهل کتاب).
در بسیاری از کتب اسلامی این حدیث از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است که فرمود:
کیف انتم اذا نزل فیکم ابن مریم و امامکم منکم :
((چگونه خواهید بود هنگامی که فرزند مریم در میان شما نازل گردد تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 205
در حالی که پیشوای شما از خود شما است)).
البته مطابق این تفسیر منظور از اهل کتاب جمعیت یهود و مسیحیانی هستند که در آن زمان وجود دارند.
در تفسیر ((علی بن ابراهیم)) از ((شهر بن حوشب)) چنین نقل شده که روزی حجاج به او گفت آیه ای در قرآن است که مرا خسته کرده و در معنی آن فرو مانده ام ، ((شهر)) می گوید کدام آیه است ای امیر! حجاج گفت : آیه و ان من اهل الکتاب ... زیرا من یهودیان و نصرانیانی را اعدام می کنم که هیچگونه نشانه ای از چنین ایمانی در آنها مشاهده نمی کنم ، شهر می گوید آیه را درست تفسیر نکردی ، حجاج می پرسد چرا! تفسیر آیه چیست ! شهر می گوید: منظور این است که عیسی (علیه السلام) قبل از پایان جهان فرود میآید و هیچ یهودی و نه غیر یهودی باقی نمیماند مگر اینکه قبل از مرگ عیسی (علیه السلام) به او ایمان میآورد او پشت سر مهدی (علیه السلام) نماز می خواند، هنگامی که حجاج این سخن را

شنید گفت : وای بر تو این تفسیر را از کجا آوردی ! می گوید از محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) شنیدم ، حجاج گفت و الله جئت بها من عین صافیه !:
((به خدا سوگند آن را از سرچشمه ذلال و صافی گرفتی))!
و در پایان آیه میفرماید: ((در روز رستاخیز، مسیح (علیه السلام) گواه بر آنها خواهد بود.))
(و یوم القیامة یکون علیهم شهیدا).
منظور از گواهی مسیح (علیه السلام) بر ضد آنها این است که او گواهی میدهد تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 206
که تبلیغ رسالت کرده و آنها را هیچگاه به خدائی و الوهیت خود دعوت ننموده بلکه به ربوبیت پروردگار دعوت کرده است .
سؤ ال :
در اینجا این سؤ ال پیش میاید که طبق آیه 117 سوره مائده ، مسیح (علیه السلام) گواهی و شهادت خود را در روز قیامت منحصر به زمانی میکند که در میان امت خویش می زیسته است و اما نسبت به بعد از آن این گواهی را از خود سلب می نماید.
و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم و انت علی کل شی ء شهید :
((من تا هنگامی که در میان آنها بودم ، شاهد و ناظر بر ایشان بودم ولی زمانی که مرا از میان آنها گرفتی تو مراقب آنها بودی و تو بر هر چیز شاهد و گواهی)).
در حالی که در آیه مورد بحث میخوانیم مسیح (علیه السلام) در روز قیامت نسبت به همه آنان ، اعم از کسانی که در عصر او بودند یا نبودند گواهی می دهد.
پاسخ :
دقت در مضمون دو آیه نشان میدهد که آیه مورد بحث درباره گواهی بر تبلیغ رسالت و نفی الوهیت از مسیح است ولی آیه 117 مائده مربوط به گواهی بر عمل می باشد: توضیح اینکه : آیه مورد بحث میگوید: عیسی (علیه السلام) بر ضد تمام کسانی که او را به الوهیت پذیرفتند، اعم از کسانی که در عهد او بودند یا بعدا بوجود آمدند گواهی میدهد که من هرگز آنها را به چنین چیزی تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 207
دعوت ننمودم ولی آیه 117 سوره مائده میگوید: علاوه بر اینکه من تبلیغ رسالت به طرز صحیح و کافی کردم ، تا زمانی که در میان آنها بودم عملا از انحراف آنان جلوگیری کردم و بعد از من بود که موضوع الوهیت من را مطرح کردند و راه انحراف را پیمودند و من آن روز در میان آنها نبودم تا گواه اعمال آنها باشم و از آن جلوگیری کنم . النساء

آیه 160-162
آیه و ترجمه
فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِینَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَیهِمْ طیِّبَتٍ أُحِلَّت لهُمْ وَ بِصدِّهِمْ عَن سبِیلِ اللَّهِ کَثِیراً(160)
وَ أَخْذِهِمُ الرِّبَوا وَ قَدْ نهُوا عَنْهُ وَ أَکلِهِمْ أَمْوَلَ النَّاسِ بِالْبَطِلِ وَ أَعْتَدْنَا لِلْکَفِرِینَ مِنهُمْ عَذَاباً أَلِیماً(161)
لَّکِنِ الرَّسِخُونَ فی الْعِلْمِ مِنهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ یُؤْمِنُونَ بمَا أُنزِلَ إِلَیْک وَ مَا أُنزِلَ مِن قَبْلِک وَ الْمُقِیمِینَ الصلَوةَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّکوةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الاَخِرِ أُولَئک سنُؤْتِیهِمْ أَجْراً عَظِیماً(162)
ترجمه : 160 - بخاطر ظلمی که از یهود صادر شد و (نیز) بخاطر جلوگیری کردن بسیار، از راه خدا قسمتی از چیزهای پاکیزه را که بر آنها حلال بود تحریم کردیم .
161 - و (همچنین) به خاطر رباخواری در حالی که از آن نهی شده بودند و خوردن اموال مردم به باطل ، و برای کافران آنها عذاب دردناکی آماده کرده ایم .
162 - ولی آن دسته از آنها که راسخ در علمند و آنها که ایمان دارند به تمام آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل گردیده ایمان می آورند و آنها که نماز را بر پا می دارند و آنان که زکاة می دهند و آنها که به خدا و روز قیامت ایمان آورده اند به زودی به همه آنان پاداش عظیمی خواهیم داد. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 208
تفسیر :
سرنوشت صالحان و ناصالحان یهود
در آیات گذشته به چند نمونه از خلافکاری های یهود اشاره شد، در آیات فوق نیز پس از ذکر چند قسمت دیگر از اعمال ناشایست آنها، کیفرهائی را که بر اثر این اعمال در دنیا و آخرت دامان آنها را گرفته و می گیرد، بیان میدارد:
نخست می فرماید: ((به خاطر ظلم و ستمی که یهود کردند، و به خاطر باز داشتن مردم از راه خدا، قسمتی از چیزهائی که پاک و پاکیزه بود، بر آنها تحریم کردیم ، و آنان را از استفاده کردن از آن محروم ساختیم)): (فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم و بصدهم عن سبیل الله کثیرا).
و نیز بخاطر اینکه ((رباخواری میکردند با اینکه از آن نهی شده بودند، و همچنین اموال مردم را بنا حق میخوردند، همه اینها سبب شد که گرفتار آن محرومیت شوند.))
(و اخذهم الربوا و قد نهوا عنه و اکلهم اموال الناس بالباطل).
گذشته از این کیفر دنیوی ، ما آنها را به کیفرهای اخروی گرفتار خواهیم

ساخت و برای کافران آنها عذاب دردناکی آماده کرده ایم :
(و اعتدنا للکافرین منهم عذابا الیما)
در اینجا به چند نکته باید توجه داشت :
1 - منظور از تحریم طیبات همان است که در آیه 146 سوره انعام به آن اشاره شده آنجا که میفرماید: ((ما به خاطر ظلم و ستم یهود هر حیوانی
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 209
که ((سم چاک)) نباشد (مانند شتر) را بر آنها حرام کردیم و پیه و چربی گاو و گوسفند را که مورد علاقه آنها بود نیز بر آنها تحریم نمودیم مگر آن قسمتی که در پشت حیوان و یا در اطراف امعاء و روده ها و یا مخلوط به استخوان بود.
بنابراین تحریم مزبور یکنوع تحریم تشریعی و قانونی بود نه تحریم تکوینی ، یعنی این مواهب در دست آنها به طور طبیعی قرار داشت اما شرعا از خوردن آن ممنوع بودند.
البته در تورات کنونی سفر لاویان فصل یازدهم اشاره به تحریم قسمتی از آنچه در بالا آوردیم شده است ولی این معنی در آن منعکس نیست که این تحریم جنبه کیفری داشته .
2 - آیا این تحریم جنبه عمومی داشته و غیر ظالمان را شامل می شده یا مخصوص ظالمان بوده ! در ظاهر آیه فوق و آیه 146 انعام تحریم جنبه عمومی داشته (زیرا تعبیر به ((لهم)) می کند، به خلاف مساله مجازات اخروی که در آن تعبیر به ((للکافرین منهم)) شده است) بنابراین نسبت به آنها که ستمگر بوده اند این محرومیت جنبه مجازات داشته ، و نسبت به نیکان که در اقلیت بوده اند جنبه آزمایش و انضباط داشته است .
ولی بعضی از مفسران معتقدند که این تحریم مخصوص ستمگران بوده و در بعضی از روایات نیز اشاره ای به آن دیده می شود، در تفسیر برهان ذیل آیه 146 سوره انعام از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: زمامداران بنی اسرائیل افراد فقیر و کم درآمد را از خوردن گوشت پرندگان و چربی حیوانات منع می کردند، خداوند بخاطر این ظلم و ستم اینها را بر آنان تحریم کرد.
3 - از این آیه نیز استفاده می شود که تحریم ربا مخصوص به اسلام تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 210
نبوده و در اقوام پیشین هم حرام بوده است ، اگر چه در تورات تحریف یافته کنونی تحریم آن مخصوص به برادران دینی شمرده شده است .
در آخرین آیه از آیات سه گانه فوق به واقعیت مهمی اشاره شده که قرآن کرارا به آن تکیه کرده است و آن اینکه مذمت و نکوهش قرآن از یهود به هیچ وجه جنبه مبارزه نژادی وظائفی ندارد، اسلام هیچ نژادی را به عنوان نژاد مذمت نمی کند بلکه نکوهشها و حملات آن تنها متوجه آلودگان و

منحرفان است ، لذا در این آیه افراد با ایمان و پاکدامن یهود را استثناء کرده ، و مورد ستایش قرار داده و پاداش بزرگی به آنها نوید می دهد، و می گوید: ((ولی آن دسته از یهود که در علم و دانش راسخند و ایمان به خدا دارند به آنچه بر تو نازل شده و آنچه بر پیامبران پیشین نازل گردیده ایمان می آورند ما بزودی پاداش بزرگی به آنها خواهیم داد.))
(لکن الراسخون فی العلم منهم و المؤ منون یؤ منون بما انزل الیک و ماانزل من قبلک و المقیمین الصلوة و المؤ تون الزکوة و المؤ منون بالله و الیوم الاخر اولئک سنؤ تیهم اجرا عظیما)
بهمین دلیل می بینیم که جمعی از بزرگان یهود به هنگام ظهور پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مشاهده دلائل حقانیت او به اسلام گرویدند و با جان و دل از آن حمایت کردند و مورد احترام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و سایر مسلمانان بودند. النساء
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 211
آیه 163-166
آیه و ترجمه
إِنَّا أَوْحَیْنَا إِلَیْک کَمَا أَوْحَیْنَا إِلی نُوحٍ وَ النَّبِیِّینَ مِن بَعْدِهِ وَ أَوْحَیْنَا إِلی إِبْرَهِیمَ وَ إِسمَعِیلَ وَ إِسحَقَ وَ یَعْقُوب وَ الاَسبَاطِ وَ عِیسی وَ أَیُّوب وَ یُونُس وَ هَرُونَ وَ سلَیْمَنَ وَ ءَاتَیْنَا دَاوُدَ زَبُوراً(163)
وَ رُسلاً قَدْ قَصصنَهُمْ عَلَیْک مِن قَبْلُ وَ رُسلاً لَّمْ نَقْصصهُمْ عَلَیْک وَ کلَّمَ اللَّهُ مُوسی تَکلِیماً(164)
رُّسلاً مُّبَشرِینَ وَ مُنذِرِینَ لِئَلا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلی اللَّهِ حُجَّةُ بَعْدَ الرُّسلِ وَ کانَ اللَّهُ عَزِیزاً حَکِیماً(165)
لَّکِنِ اللَّهُ یَشهَدُ بِمَا أَنزَلَ إِلَیْک أَنزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَ الْمَلَئکَةُ یَشهَدُونَ وَ کَفَی بِاللَّهِ شهِیداً(166)
ترجمه : 163 - ما به تو وحی فرستادیم همانگونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم و (نیز) به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (بنی اسرائیل) و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم و به داود زبور دادیم .
164 - و پیامبرانی که سرگذشت آنها را قبلا برای تو بیان کرده ایم و پیامبرانی که سرگذشت آنها را بیان نکرده ایم و خداوند با موسی سخن گفت .
165 - پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند، تا برای مردم بعد از این پیامبران بر خدا حجتی باقی نماند (و بر همه اتمام حجت شود) و خداوند توانا و حکیم است .
166 - ولی خداوند گواهی میدهد به آنچه بر تو نازل کرده ، که از روی علمش نازل کرده است ، و فرشتگان (نیز) گواهی می دهند، گرچه گواهی

خدا کافی است . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 212
تفسیر :
در آیات گذشته خواندیم که یهود در میان پیامبران خدا تفرقه می افکندند بعضی را تصدیق و بعضی را انکار میکردند، آیات مورد بحث ، بار دیگر به آنها پاسخ میگوید که : ((ما بر تو وحی فرستادیم همانطور که بر نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم و همانطور که بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبرانی که از فرزندان یعقوب بودند و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم و به داود کتاب زبور دادیم .))
(انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح و النبیین من بعده و اوحینا الی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان و آتینا داود زبورا).
پس چرا در میان این پیامبران بزرگ تفرقه می افکنید در حالی که همگی در یک مسیر گام بر می داشتند.
و ممکن است آیه فوق ناظر به گفتار مشرکان و بت پرستان عرب باشد که از نزول وحی بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تعجب می کردند، آیه می گوید چه جای تعجب است مگر وحی بر پیامبران پیشین نازل نشد!! سپس اضافه می کند پیامبرانی که وحی بر آنان نازل گردید منحصر به اینها نبودند بلکه پیامبران دیگری که قبلا سرگذشت آنها را برای تو بیان کرده ایم و پیامبرانی را که هنوز سرگذشت آنها را شرح نداده ایم همگی همین ماموریت را داشتند و وحی الهی بر آنها نازل گردید:
(و رسلا قد قصصناهم علیک من قبل و رسلا لم نقصصهم علیک).
و از این بالاتر خداوند رسما با موسی سخن گفت :
(و کلم الله موسی تکلیما). تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 213
بنابراین رشته وحی همیشه در میان بشر بوده است و چگونه ممکن است ما افراد انسان را بدون راهنما و رهبر بگذاریم و در عین حال برای آنها مسئولیت و تکلیف قائل شویم ! لذا ((ما این پیامبران را بشارت دهنده و انذار کننده قرار دادیم تا به رحمت و پاداش الهی ، مردم را امیدوار سازند و از کیفرهای او بیم دهند تا اتمام حجت بر آنها شود و بهانه ای نداشته باشند.))
(رسلا مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل).
خداوند برنامه ارسال این رهبران را دقیقا تنظیم و اجرا نموده ، چرا چنین نباشد با اینکه : ((او بر همه چیز توانا و حکیم است .))
(و کان الله عزیزا حکیما)
((حکمت او)) ایجاب می کند که این کار عملی شود و قدرت او، راه را هموار می سازد، زیرا عدم انجام یک برنامه صحیح یا به علت عدم حکمت و دانائی است یا به خاطر عدم قدرت ، در حالی که هیچیک از این نقائص

در ذات پاک او وجود ندارد.
و در آیه آخر به پیامبر دلداری و قوت قلب می بخشد که اگر این جمعیت نبوت و رسالت تو را انکار کردند اهمیتی ندارد، زیرا: ((خداوند گواه چیزی است که بر تو نازل کرده است .))
(لکن الله یشهد بما انزل الیک)
و البته انتخاب تو برای این منصب بی حساب نبوده بلکه این آیات را از روی علم به لیاقت و شایستگی تو برای این ماموریت ، نازل کرده است (انزله بعلمه).
این جمله ممکن است ناظر به معنی دیگری نیز باشد که آنچه بر تو نازل شده از دریای بی پایان علم الهی سرچشمه می گیرد و محتوای آنها گواه روشنی بر این است که از علم او سرچشمه گرفته ، بنابراین شاهد صدق دعوی تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 214
تو در متن این آیات ثبت است و نیازی به دلیل دیگر نیست ، چگونه ممکن است یک فرد درس نخوانده بدون اتکا به علم الهی کتابی بیاورد که مشتمل بر عالیترین تعلیمها و فلسفه ها و قانونها و دستورهای اخلاقی و برنامه های اجتماعی باشد!!
و در پایان اضافه می کند که نه تنها خداوند گواهی بر حقانیت تو می دهد بلکه فرشتگان پروردگار نیز گواهی می دهند اگر چه گواهی خدا کافی است .
(و الملائکة یشهدون و کفی بالله شهیدا).
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - بعضی از مفسران از جمله انا اوحینا الیک کما اوحینا... چنین استفاده کرده اند که قرآن می خواهد این نکته را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اعلام کند که در آئین تو تمام امتیازاتی که در آئینهای گذشته بوده جمع است ، و آنچه ((خوبان همه دارند تو تنها داری)) در بعضی از روایات اهلبیت (علیهمالسلام) نیز اشاره به این معنی شده است و الهام مفسران در این قسمت در حقیقت به کمک اینگونه روایات بوده .
2 - در آیات فوق می خوانیم که زبور از کتب آسمانی است که خداوند به داود داده است این سخن با آنچه معروف و مسلم است که پیامبران ((اولوا العزم)) که دارای کتاب آسمانی و آئین جدید بوده اند پنج نفر بیشتر نیستند منافات ندارد، زیرا همانطور که از آیات قرآن و روایات اسلامی استفاده می شود کتب آسمانی که بر پیامبران نازل گردید دو گونه بود: نخست کتابهائی که احکام تشریعی در آن بود و اعلام آئین جدید میکرد اینها پنج کتاب بیشتر نبود که بر پنج پیامبر اولوا العزم نازل گردید و دیگر کتابهائی بود که احکام تازه در بر نداشت بلکه مشتمل بر نصایح و اندرزها و راهنمائیها و توصیه و دعاها تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 215

بود و کتاب ((زبور)) از این دسته بود - هم اکنون کتاب ((مزا میرداود)) یا زبور داود که ضمن کتب ((عهد قدیم)) مذکور است ، نیز گواه این حقیقت میباشد ، گرچه این کتاب همانند سایر کتب عهد جدید و قدیم از تحریف ، مصون نمانده ، ولی می توان گفت : تا حدودی شکل خود را حفظ کرده است ، این کتاب مشتمل بر صد و پنجاه فصل است که هر کدام مزمور نامیده می شود، و سراسر شکل اندرز و دعا و مناجات دارد.
در روایتی از ابوذر نقل شده که از رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پرسیدم عدد پیامبران چند نفر بودند فرمود: یکصد و بیست و چهار هزار نفر، پرسیدم رسولان از میان آنها چند نفر بودند! فرمود: سیصد و سیزده نفر و بقیه تنها پیامبر بودند... ابوذر می گوید پرسیدم کتابهای آسمانی که بر آنها نازل شد چند کتاب بود! پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: صد و چهار کتاب که ده کتاب بر آدم و پنجاه کتاب بر شیث و سی کتاب بر ادریس و ده کتاب بر ابراهیم (که مجموعا یکصد کتاب میشود) و تورات و انجیل و زبور و قرآن .
3 - اسباط جمع سبط (بر وزن سبد) به معنی طوائف بنی اسرائیل است ولی در اینجا منظور پیامبرانی است که از آن قبائل مبعوث شده اند.
4 - چگونگی نزول وحی بر پیامبران مختلف بوده : گاهی از طریق نزول فرشته وحی ، و گاهی از طریق الهام به قلب ، و گاهی از طریق شنیدن صدا، به این ترتیب که خداوند امواج صوتی را در فضا و اجسام می آفریده و از این طریق با پیامبرش صحبت می کرده از کسانی که این امتیاز را به روشنی داشته ، موسی بن عمران (علیهماالسلام) بود که گاهی امواج صوتی را از لابلای شجره وادی ایمن و گاهی در کوه طور می شنید، و لذا لقب کلیم الله به موسی داده شده تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 216
است و شاید ذکر موسی در آیات فوق به صورت جداگانه بخاطر همین امتیاز بوده باشد. النساء
آیه 167-169
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صدُّوا عَن سبِیلِ اللَّهِ قَدْ ضلُّوا ضلَلا بَعِیداً(167)
إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ ظلَمُوا لَمْ یَکُنِ اللَّهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَ لا لِیهْدِیَهُمْ طرِیقاً(168)
إِلا طرِیقَ جَهَنَّمَ خَلِدِینَ فِیهَا أَبَداً وَ کانَ ذَلِک عَلی اللَّهِ یَسِیراً(169)
ترجمه : 167 - کسانی که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا باز داشتند در گمراهی دور و درازی گرفتار شده اند.
168 - کسانی که کافر شدند و ستم (به خود و دیگران) کردند هرگز خدا آنها را نخواهد بخشید و آنها را به راه هدایت نخواهد کرد.
169 - مگر به سوی راه دوزخ ! که جاودانه در آن خواهند ماند و این کار برای خدا آسان است !

تفسیر :
در آیات گذشته بحثهائی درباره افراد بی ایمان و با ایمان ذکر شده بود، در این آیات اشاره به دستهای دیگر می کند که بدترین نوع کفر را انتخاب کردند، آنها کسانی هستند که علاوه بر گمراهی خود، کوشش برای گمراه ساختن دیگران می کنند، آنها کسانی هستند که هم بر خود ستم روا می دارند و هم بر دیگران ، زیرا نه خود راه هدایت را پیموده اند و نه می گذارند دیگران این راه را بپیمایند. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 217
لذا در نخستین آیه می فرماید: ((کسانی که کافر شدند و مردم را از گام گذاشتن در راه خدا مانع گشتند، در گمراهی دور و درازی گرفتار شده اند.))
(ان الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله قد ضلوا ضلالا بعیدا).
چرا این دسته دورترین افراد از جاده حقند! زیرا افرادی که مبلغان ضلالتند، بسیار بعید به نظر می رسد که دست از راهی که خود دعوت بسوی آن می کنند بردارند، آنها کفر را با لجاجت و عناد آمیخته و در بیراهه ای گام گذاشته اند که از راه حق بسیار فاصله دارد.
در آیه بعد اضافه می فرماید: آنها که کافر شدند و ستم کردند (هم ستم به حق کردند که آنچه شایسته آن بود انجام ندادند و هم ستم به خویش که خود را از سعادت محروم ساختند و در دره ضلالت سقوط کردند و هم بدیگران ستم کردند که آنها را از راه حق باز داشتند) چنین افرادی هرگز مشمول آمرزش پروردگار نخواهند شد و خداوند آنها را به هیچ راهی جز راه جهنم هدایت نمی کند.
(ان الذین کفروا و ظلموا لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم طریقا الا طریق جهنم).
و ((آنها برای همیشه در دوزخ می مانند)) (خالدین فیها ابدا).
آنها باید بدانند که این تهدید الهی صورت می پذیرد، زیرا: ((این کار برای خدا آسان است و قدرت بر آن دارد)).
(و کان ذلک علی الله یسیرا).
همانطور که مشاهد می کنیم آیات فوق درباره این دسته از کفار و مجازات آنها، تاکید خاصی دارد، از یکسو ضلال آنها را ضلال بعید و از سوی دیگر با جمله لم یکن الله ... چنین می فهماند که آمرزش آنها هرگز شایسته مقام خدا نیست و باز از سوی دیگر تعبیر به خلود و تاکید آن با کلمه ابدا همه به خاطر این است که آنها علاوه بر گمراه بودن ، کوشش در گمراهی دیگران دارند و این مسئولیت عظیمی است . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 218 النساء
آیه 170
آیه و ترجمه

يَأيُهَا النَّاس قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسولُ بِالْحَقِّ مِن رَّبِّكُمْ فَئَامِنُوا خَيراً لّكُمْ وَ إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ للَّهِ مَا فى السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ كانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً(170)
ترجمه : 170 - ای مردم ! پیامبری ((که انتظارش را می کشیدید)) با (برنامه) حق از طرف پروردگارتان آمد، باو ایمان بیاورید که به سود شما است و اگر کافر شوید (به خدا زیانی نمیرسد زیرا) برای خدا است آنچه در آسمانها و زمین است و خداوند دانا و حکیم است .
تفسیر :
در آیات گذشته سرنوشت افراد بی ایمان بیان شد، و این دعوت به سوی ایمان آمیخته با ذکر نتیجه آن می کند، و با تعبیرات مختلفی که شوق و علاقه انسان را بر می انگیزد همه مردم را به این هدف عالی تشویق می نماید.
نخست میگوید ((ای مردم همان پیامبری که در انتظار او بودید و در کتب آسمانی پیشین به او اشاره شده بود با آئین حق به سوی شما آمده است .)).
(یا ایها الناس قد جائکم الرسول بالحق .) تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 219
سپس میفرماید: ((این پیامبر از طرف آن کس که پرورش و تربیت شما را بر عهده گرفته آمده است)) (من ربکم).
بعد اضافه می کند: ((اگر ایمان بیاورید به سود شما است به دیگری خدمت نکرده اید بلکه بخودتان خدمت نموده اید)) (فامنوا خیرا لکم).
و در پایان می فرماید: فکر نکنید اگر شما راه کفر پیش گیرید به خدا زیانی میرسد چنین نیست زیرا خداوند مالک آنچه در آسمانها و زمین است می باشد.
(و ان تکفروا فان لله ما فی السماوات و الارض).
به علاوه چون خداوند، عالم و حکیم است دستورهائی را که به شما داده و برنامه هائی را که تنظیم کرده همگی روی فلسفه و مصالحی بوده و به سود شما است .
(و کان الله علیما حکیما).
بنابراین اگر پیامبران و برنامه هائی فرستاده نه بخاطر نیاز خود بوده بلکه به خاطر علم و حکمتش بوده است . با توجه به تمام این جهات ، آیا سزاوار است که راه ایمان را رها کرده و به راه کفر گام نهید! النساء
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 220
آیه 171
آیه و ترجمه
يَأَهْلَ الْكتَبِ لا تَغْلُوا فى دِينِكمْ وَ لا تَقُولُوا عَلى اللَّهِ إِلا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسى ابْنُ مَرْيَمَ رَسولُ اللَّهِ وَ كلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِّنْهُ فَئَامِنُوا بِاللَّهِ وَ رُسلِهِ وَ لا تَقُولُوا ثَلَثَةٌ انتَهُوا خَيراً لَّكمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَحِدٌ سبْحَنَهُ أَن

يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لّهُ مَا فى السمَوَتِ وَ مَا فى الاَرْضِ وَ كَفَى بِاَللّهِ وَكيلاً(171)
ترجمه : 171 - ای اهل کتاب در دین خود غلو (و زیاده روی) نکنید و درباره خدا غیر از حق نگوئید مسیح عیسی بن مریم فقط فرستاده خدا و کلمه (و مخلوق) او است ، که او را به مریم القا نمود و روحی (شایسته) از طرف او بود، بنابراین ایمان به خدا و پیامبران او بیاورید و نگوئید (خداوند) سه گانه است (از این سخن) خودداری کنید که به سود شما نیست ، خدا تنها معبود یگانه است ، او منزه است که فرزندی داشته باشد (بلکه) از آن او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و برای تدبیر و سرپرستی آنها خداوند کافی است .
تفسیر :
تثلیث موهوم است
در این آیه و آیه بعد به تناسب بحثهائی که درباره اهل کتاب و کفار بود به یکی از مهمترین انحرافات جامعه مسیحیت یعنی ((مساله تثلیث و خدایان سه گانه)) اشاره کرده و با جمله های کوتاه و مستدل آنها را از این انحراف بزرگ بر حذر می دارد.
نخست به آنان اخطار می کند که در دین خود راه غلو را نپویند و جز تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 221
حق درباره خدا نگویند:
(یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم و لا تقولوا علی الله الا الحق).
مساله ((غلو)) درباره پیشوایان یکی از مهمترین سرچشمه های انحراف در ادیان آسمانی بوده است ، از آنجا که انسان علاقه به خود دارد، میل دارد که رهبران و پیشوایان خویش را هم بیش از آنچه هستند بزرگ نشان دهد تا بر عظمت خود افزوده باشد - گاهی نیز این تصور که غلو درباره پیشوایان ، نشانه ایمان به آنان و عشق و علاقه به آنها است سبب گام نهادن در این ورطه هولناک می شود ((غلو)) همواره یک عیب بزرگ را همراه دارد و آن اینکه ریشه اصلی مذهب یعنی خداپرستی و توحید را خراب میکند، به همین جهت اسلام درباره غلات سختگیری شدیدی کرده و در کتب ((عقائد)) و ((فقه)) غلات از بدترین کفار معرفی شده اند.
سپس به چند نکته که هر کدام در حکم دلیلی بر ابطال تثلیث و الوهیت مسیح (علیه السلام) است اشاره می کند:
1 - عیسی (علیه السلام) فقط فرزند مریم (علیهاالسلام) بود (انما المسیح عیسی ابن مریم).
این تعبیر (ذکر نام مادر عیسی در کنار نام او) که در شانزده مورد از قرآن مجید آمده است ، خاطرنشان می سازد که مسیح (علیه السلام) همچون سایر افراد انسان در رحم مادر قرار داشت و دوران جنینی را گذراند و همانند سایر افراد بشر متولد شد، شیر خورد و در آغوش مادر پرورش

یافت ، یعنی تمام صفات بشری در او بود چگونه ممکن است چنین کسی که مشمول و محکوم قوانین طبیعت و تغییرات جهان ماده است خداوندی ازلی و ابدی باشد - مخصوصا کلمه انما که در آیه مورد بحث آمده است به این توهم نیز پاسخ میگوید که اگر عیسی (علیه السلام) پدر نداشت مفهومش این نیست که فرزند خدا بود بلکه فقط فرزند مریم بود!. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 222
2 - عیسی (علیه السلام) فرستاده خدا بود (رسول الله) - این موقعیت نیز تناسبی با الوهیت او ندارد، قابل توجه اینکه سخنان مختلف مسیح (علیه السلام) که در اناجیل کنونی نیز قسمتی از آن موجود است همگی حاکی از نبوت و رسالت او برای هدایت انسانها است ، نه الوهیت و خدائی او.
3 - عیسی (علیه السلام) ((کلمه)) خدا بود که به مریم القا شد (و کلمته القاها الی مریم) - در چند آیه قرآن از عیسی (علیه السلام) تعبیر به ((کلمه)) شده است و این تعبیر به خاطر آن است که اشاره به مخلوق بودن مسیح (علیه السلام) کند، همانطور که کلمات مخلوق ما است ، موجودات عالم آفرینش هم مخلوق خدا هستند، و نیز همانطور که کلمات اسرار درون ما را بیان می کند و نشانه ای از صفات و روحیات ما است ، مخلوقات این عالم نیز روشنگر صفات جمال و جلال خدایند، به همین جهت در چند مورد از آیات قرآن به تمام مخلوقات اطلاق کلمه شده است (مانند آیات 109 کهف و 29 لقمان) منتها این کلمات با هم تفاوت دارند بعضی بسیار برجسته و بعضی نسبتا ساده و کوچکند، و عیسی (علیه السلام) مخصوصا از نظر آفرینش (علاوه بر مقام رسالت) برجستگی خاصی داشت زیرا بدون پدر آفریده شد.
4 - عیسی روحی است که از طرف خدا آفریده شد (و روح منه) - این تعبیر که در مورد آفرینش آدم و به یک معنی آفرینش تمام بشر نیز در قرآن آمده است اشاره به عظمت آن روحی است که خدا آفرید و در وجود انسانها عموما و مسیح و پیامبران خصوصا قرار داد.
گرچه بعضی خواسته اند از این تعبیر سوء استفاده کنند که عیسی (علیه السلام) جزئی از خداوند بود و تعبیر ((منه)) را گواه بر این پنداشته اند، ولی می دانیم که ((من)) در این گونه موارد برای تبعیض نیست بلکه به اصطلاح ((من)) نشویه است که بیان سرچشمه و منشا پیدایش چیزی می باشد.
جالب توجه اینکه در تواریخ می خوانیم : ((هارون الرشید)) طبیبی نصرانی تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 223
داشت که روزی با ((علی بن حسین واقدی)) که از دانشمندان اسلام بود مناظره کرد و گفت : در کتاب آسمانی شما آیه ای وجود دارد که مسیح

(علیه السلام) را جزئی از خداوند معرفی کرده سپس آیه فوق را تلاوت کرد، ((واقدی)) بلافاصله در پاسخ او این آیه از قرآن را تلاوت نمود.
و سخر لکم ما فی السماوات و ما فی الارض جمیعا منه :
((آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است مسخر شما کرده و همه از ناحیه اوست)) و اضافه کرد که اگر کلمه ((من)) جزئیت را برساند باید تمام موجودات زمین و آسمان طبق این آیه جزئی از خدا باشند، طبیب نصرانی با شنیدن این سخن مسلمان شد هارون الرشید از این جریان خوشحال گشت و به واقدی جایزه قابل ملاحظه ای داد.
به علاوه شگفت انگیز است که مسیحیان تولد عیسی (علیه السلام) را از مادر بدون وجود پدر دلیلی بر الوهیت او می گیرند در حالی که فراموش کرده اند که آدم (علیه السلام) بدون پدر و مادر وجود یافت و این خلقت خاص را هیچکس دلیل بر الوهیت او نمی داند!
سپس قرآن به دنبال این بیان می گوید: ((اکنون که چنین است به خدای یگانه و پیامبران او ایمان بیاورید و نگوئید خدایان سه گانه اند و اگر از این سخن بپرهیزید، به سود شما است .))
(فامنوا بالله و رسله و لا تقولوا ثلاثة انتهوا خیرا لکم).
بار دیگر تاکید می کند که تنها خداوند معبود یگانه است (انما الله اله واحد) یعنی شما قبول دارید که در عین تثلیث خدا یگانه است در حالی که اگر فرزندی داشته باشد شبیه او خواهد بود و با این حال یگانگی معنی ندارد.

چگونه ممکن است خداوند فرزندی داشته باشد در حالی که او از نقیصه احتیاج به همسر و فرزند و نقیصه جسمانیت و عوارض جسم بودن مبرا است .
(سبحانه ان یکون له ولد).
به علاوه او مالک آنچه در آسمانها و زمین است می باشد، همگی مخلوق اویند و او خالق آنها است ، و مسیح (علیه السلام) نیز یکی از این مخلوقات او است ، چگونه می توان یک حالت استثنائی برای وی قائل شد، آیا مملوک و مخلوق می تواند فرزند مالک و خالق خود باشد.
(له ما فی السماوات و ما فی الارض).
خداوند نه تنها خالق و مالک آنها است بلکه مدبر و حافظ و رازق و سرپرست آنها نیز می باشد، (و کفی بالله وکیلا).
اصولا خدائی که ازلی و ابدی است ، و سرپرستی همه موجودات را از ازل تا ابد بر عهده دارد چه نیازی به فرزند دارد، مگر او همانند ما است که فرزندی برای جانشینی بعد از مرگ خود بخواهد؟!
تثلیث بزرگترین انحراف مسیحیت
در میان انحرافاتی که جهان مسیحیت بان گرفتار شده هیچیک بدتر از

انحراف تثلیث نیست ، زیرا آنها با صراحت می گویند: خداوند سه گانه است و نیز با صراحت می گویند در عین حال یگانه است !، یعنی هم وحدت را حقیقی می دانند و هم سه گانگی را واقعی می شمرند، و این موضوع مشکل بزرگی برای پژوهشگران مسیحی بوجود آورده است .
اگر حاضر بودند یگانگی خدا را ((مجازی)) بدانند و تثلیث را ((حقیقی)) مطلبی بود، و اگر حاضر بودند تثلیث را ((مجازی)) و توحید را ((حقیقی)) بدانند باز هم مساله ، ساده بود، ولی عجیب این است که هر دو را حقیقی و تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 225
واقعی میدانند! و اگر می بینیم در پاره ای از نوشته های تبلیغاتی اخیر که به دست افراد غیر مطلع داده می شود، دم از سه گانگی مجازی می زنند، سخن ریاکارانه ای است که بهیچوجه با منابع اصلی مسیحیت و اعتقاد واقعی دانشمندان آنها نمی سازند.
اینجا است که مسیحیان خود را با یک مطلب غیر معقول مواجه می بینند، زیرا معادله ((3 مساوی 1)) را هیچ کودک دبستانی هم نمی تواند بپذیرد، به همین دلیل معمولا می گویند این مساله را نباید با مقیاس عقل پذیرفت بلکه با مقیاس تعبد و دل ! باید پذیرفته شود، و از اینجا است که مساله بیگانگی ((مذهب)) از منطق عقل شروع می شود و مسیحیت را به این وادی خطرناک می کشاند که مذهب جنبه عقلانی ندارد بلکه صرفا جنبه قلبی و تعبدی دارد و نیز از اینجا است که بیگانگی علم و مذهب و تضاد این دو با هم از نظر منطق مسیحیت کنونی آشکار میشود زیرا علم می گوید: عدد 3 هرگز مساوی با یک نیست اما مسیحیت کنونی میگوید هست !
در مورد این عقیده به چند نکته باید توجه کرد:
1 - در هیچیک از اناجیل کنونی اشاره ای به مساله تثلیث نشده است به همین دلیل محققان مسیحی عقیده دارند که سرچشمه تثلیث در اناجیل ، مخفی و ناپیدا است مسترهاکس آمریکائی میگوید: ((ولی مسئله تثلیث در عهد عتیق و عهد جدید مخفی و غیر واضح است)) (قاموس مقدس صفحه 345 طبع بیروت).
و همانطور که بعضی از مورخان نوشته اند، مساله تثلیث از حدود قرن سوم به بعد در میان مسیحیان آشکار گشت و این بدعتی بود که بر اثر غلو از یک سو و آمیزش مسیحیان با اقوام دیگر از سوی دیگر، در مسیحیت واقعی وارد شد، بعضی احتمال می دهند که اصولا ((تثلیث نصاری)) از ثالوث هندی (سه گانه پرستی هندوها) گرفته شده است . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 226
2 - تثلیث مخصوصا به صورت تثلیث در وحدت (سه گانگی در عین یگانگی) مطلبی است کاملا نامعقول و بر خلاف بداهت عقل ، و می دانیم که

مذهب هرگز نمی تواند از عقل و علم جدا شود، علم حقیقی با مذهب واقعی ، همیشه هماهنگ است و دوش بدوش یکدیگر سیر می کنند، این سخن که مذهب را باید تعبدا پذیرفت ، سخن بسیار نادرستی است ، زیرا اگر در قبول اصول یک مذهب ، عقل کنار برود و مساله ((تعبد کور و کر)) پیش بیاید، هیچ تفاوتی میان مذاهب باقی نخواهد ماند، در این موقع چه دلیلی دارد که انسان خداپرست باشد نه بت پرست ! و چه دلیلی دارد که مسیحیان روی مذهب خود تبلیغ کنند نه مذاهب دیگر!!، بنا بر این امتیازاتی که آنها برای مسیحیت فکر می کنند و اصرار دارند مردم را به سوی آن بکشانند خود دلیلی است بر اینکه مذهب را باید با منطق عقل شناخت ، و این درست بر خلاف ادعائی است که آنها در مساله تثلیث دارند یعنی ((مذهب)) را از ((عقل)) جدا می کنند.
به هر حال هیچ سخنی برای درهم کوبیدن بنیان مذهب بدتر از این سخن نیست که بگوئیم مذهب جنبه عقلانی و منطقی ندارد بلکه جنبه تعبدی دارد!
3 - دلائل متعددی که در بحث توحید برای یگانگی ذات خدا آورده شده است هر گونه دوگانگی و سه گانگی و تعدد را از او نفی می کند، خداوند یک وجود بی نهایت از تمام جهات است ، ازلی ، ابدی و نامحدود از نظر علم و قدرت و توانائی است و می دانیم که در بی نهایت ، تعدد و دوگانگی تصور نمی شود، زیرا اگر دو بی نهایت فرض کنیم هر دو متناهی و محدود می شوند چون وجود اول فاقد قدرت و توانائی و هستی وجود دوم است ، و همچنین وجود دوم فاقد وجود اول و امتیازات او است ، بنابراین هم وجود اول محدود است و هم وجود دوم ، به عبارت روشنتر اگر دو ((بی نهایت)) از تمام جهات فرض کنیم ، حتما ((بی نهایت اول)) بمرز ((بی نهایت دوم)) که میرسد تمام می گردد، و بی نهایت دوم که بمرز بی نهایت اول میرسد ، آن هم تمام می گردد، بنابراین تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 227 هر دو محدود هستند و متناهی .
نتیجه اینکه : ذات خداوند که یک وجود غیر متناهی است هرگز نمی تواند تعدد داشته باشد.
همچنین اگر معتقد باشیم ذات خدا مرکب از ((سه اقنوم)) (سه اصل یا سه ذات) است لازم میآید که هر سه محدود باشند، نه نامحدود و نامتناهی .
به علاوه هر ((مرکبی)) نیازمند به ((اجزای)) خویش است ، و وجودش معلول وجود آنها است و لازمه ترکیب در ذات خدا این است که او نیازمند و معلول باشد در حالی که میدانیم او بینیاز است و علت نخستین عالم هستی است .
4 - از همه اینها گذشته چگونه ممکن است ، ذات خدا در قالب انسانی

آشکار شود و نیاز به جسم و مکان و غذا و لباس و مانند آن پیدا کند؟
محدود ساختن خدای ازلی و ابدی در جسم یک انسان ، و قرار دادن او در جنین مادر، از بدترین تهمتهائی است که ممکن است بذات مقدس او بسته شود، همچنین نسبت دادن فرزند به خدا که مستلزم عوارض مختلف جسمانی است یک نسبت غیر منطقی و کاملا نامعقول محسوب می شود، بدلیل اینکه هر کس در محیط مسیحیت پرورش نیافته و از آغاز طفولیت با این تعلیمات موهوم و غلط خو نگرفته است از شنیدن این تعبیرات که بر خلاف الهام فطرت و عقل است مشمئز میشود، و اگر خود مسیحیان از تعبیراتی مانند ((خدای پدر)) و ((خدای پسر)) ناراحت نمی شوند بخاطر آن است که از طفولیت با این مفاهیم غلط انس گرفته اند!.
5 - اخیرا دیده میشود که جمعی از مبلغان مسیحی برای اغفال افراد کم اطلاع در مورد مساله تثلیث ، متشبث به مثالهای سفسطه آمیزی شده اند، از جمله اینکه : وحدت در تثلیث (یگانگی در عین سه گانگی) را میتوان تشبیه به ((جرم خورشید)) و ((نور)) و ((حرارت)) آن کرد که سه چیز هستند و در عین تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 228
حال یک حقیقتند، و یا تشبیه به موجودی کرد که عکس آن در سه آینه بیفتد با اینکه یک موجود بیشتر نیست ، سه موجود به نظر میرسد! و یا آنرا تشبیه بمثلثی می کنند که از بیرون سه زاویه دارد و اما اگر زوایا را از درون امتداد دهیم بیک نقطه می رسند.
با کمی دقت روشن می شود که این مثالها ارتباطی با مساله مورد بحث ندارد، زیرا ((جرم خورشید)) مسلما با ((نور آن)) دو تا است ، و ((نور)) که امواج مافوق قرمز است با ((حرارت)) که امواج مادون قرمز است از نظر علمی کاملا تفاوت دارند، و اگر احیانا گفته شود این سه چیز یک واحد شخصی هستند مسامحه و مجازی بیش نیست .
و از آن روشنتر مثال ((جسم)) و ((آینه ها)) است زیرا عکسی که در آینه است چیزی جز انعکاس نور نیست ، انعکاس نور مسلما غیر از خود جسم است بنابراین اتحاد حقیقی و شخصی در میان آنها وجود ندارد و این مطلبی است که هر کس که فیزیک کلاسهای اول دبیرستان را خوانده باشد میداند.
در مثال مثلث نیز مطلب همینطور است : زوایای مثلث قطعا متعددند، و امتداد منصف الزاویه ها و رسیدن به یک نقطه در داخل مثلث ربطی به زوایا ندارد.
شگفت انگیز اینکه بعضی از مسیحیان شرقی با الهام از ((وحدت وجود صوفیه)) خواسته اند توحید در تثلیث را با منطق ((وحدت وجود)) تطبیق دهند، ولی ناگفته پیدا است که اگر کسی عقیده نادرست و انحرافی وحدت وجود را بپذیرد باید همه موجودات این عالم را جزئی از ذات خدا بداند بلکه

عین او تصور کند در این موقع سه گانگی معنی ندارد، بلکه تمام موجودات از کوچک و بزرگ ، جزء یا مظهری برای او می شوند، بنابراین تثلیث مسیحیت تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 229
هیچگونه ارتباطی با وحدت وجود نمی تواند داشته باشد اگر چه در جای خود وحدت وجود صوفیه نیز ابطال شده است .
6 - گاهی بعضی از مسیحیان می گویند اگر ما مسیح (علیه السلام) را ابن الله می گوئیم درست مانند آن است که شما به امام حسین (علیه السلام) ثار الله و ابن ثاره (خون خدا و فرزند خون خدا) می گوئید و یا در پاره ای از روایات به علی (علیه السلام) یدالله اطلاق شده است .
ولی باید گفت : اولا این اشتباه بزرگی است که بعضی ثار را معنی به خون کرده اند، زیرا ثار هیچگاه در لغت عرب بمعنی خون نیامده است بلکه بمعنی ((خونبها)) است ، (در لغت عرب بخون ، ((دم)) اطلاق می شود) بنابراین ((ثارالله)) یعنی ای کسی که خونبهای تو متعلق به خدا است و او خونبهای تو را می گیرد، یعنی تو متعلق به یک خانواده نیستی که خونبهای تو را رئیس خانواده بگیرد، و نیز متعلق به یک قبیله نیستی که خونبهای ترا رئیس قبیله بگیرد تو متعلق به جهان انسانیت و بشریت می باشی ، تو متعلق به عالم هستی و ذات پاک خدائی ، بنابراین خونبهای تو را او باید بگیرد، و همچنین تو فرزند علی بن ابی طالب هستی که شهید راه خدا بود و خونبهای او را نیز خدا باید بگیرد.
ثانیا اگر در عبارتی در مورد مردان خدا تعبیر مثلا به یدالله شود قطعا یکنوع تشبیه و کنایه و مجاز است ، ولی آیا هیچ مسیحی واقعی حاضر است ابن الله بودن مسیح را یکنوع مجاز و کنایه بداند مسلما چنین نیست زیرا منابع اصیل مسیحیت ابن را بعنوان فرزند حقیقی می شمرند و می گویند: این صفت مخصوص مسیح (علیه السلام) است نه غیر او، و اینکه در بعضی از نوشته های سطحی تبلیغاتی مسیحی دیده می شود که ابن الله را بصورت کنایه و تشبیه گرفته اند بیشتر جنبه عوام فریبی دارد، برای روشن شدن این مطلب عبارت زیر را که نویسنده کتاب قاموس مقدس در واژه خدا آورده با دقت توجه کنید: و لفظ پسر خدا یکی از القاب منجی و فادی ما است که بر شخص دیگر اطلاق نمی شود تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 230
مگر در جائیکه که از قرائن معلوم شود که قصد از پسر حقیقی خدا نیست .
النساء
آیه 172-173
آیه و ترجمه
لَّن یَستَنکِفَ الْمَسِیحُ أَن یَکُونَ عَبْداً لِّلَّهِ وَ لا الْمَلَئکَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ مَن یَستَنکِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ یَستَکبرْ فَسیَحْشرُهُمْ إِلَیْهِ جَمِیعاً(172)

فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلَوا الصلِحَتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدُهُم مِّن فَضلِهِ وَ أَمَّا الَّذِينَ استَنكَفُوا وَ استَكْبرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً أَلِيماً وَ لا يجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لا نَصِيراً(173)
ترجمه : 172 - هرگز مسیح از این استنکاف نداشت که بنده خدا باشد و نه فرشتگان مقرب او (از این استنکاف داشتند) و آنها که از عبودیت و بندگی او استنکاف ورزند و تکبر کنند به زودی همه آنها را به سوی خود محشور خواهد کرد (و در رستاخیز بر می انگیزد).
173 - اما آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند پاداش آنها را بطور کامل خواهد داد و از فضل و بخشش خود بر آنها خواهد افزود و اما آنها را که استنکاف کردند و تکبر ورزیدند، مجازات دردناکی خواهد کرد و برای خود غیر از خدا سرپرست و یاوری نخواهند یافت .
شان نزول :
جمعی از مفسران در شان نزول این آیه چنین روایت کرده اند که طایفه ای از مسیحیان نجران خدمت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیدند و عرض کردند: چرا نسبت به پیشوای ما خورده می گیری ! پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: من چه عیبی بر او تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 231
گذاشتم ! گفتند: تو می گوئی او بنده خدا و پیامبر او بوده است . آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت .
تفسیر :
مسیح بنده خدا بود
گرچه آیات فوق شان نزول خاصی دارد با این حال پیوند و ارتباط آن با آیات گذشته که درباره نفی الوهیت مسیح (علیه السلام) و ابطال مساله تثلیث بود آشکار است .
نخست با بیان دیگری مساله الوهیت مسیح (علیه السلام) را ابطال می کند و می گوید شما چگونه معتقد به الوهیت عیسی (علیه السلام) هستید در حالی که نه مسیح استنکاف از عبودیت و بندگی پروردگار داشت و نه فرشتگان مقرب پروردگار استنکاف دارند.
(لن یستنکف المسیح ان یکون عبدا لله و لا الملائکة المقربون).
و مسلم است کسی که خود عبادت کننده است معنی ندارد که معبود باشد مگر ممکن است کسی خود را عبادت کند! یا اینکه عابد و معبود و بنده و خدا یکی باشد!! جالب این است که در حدیثی می خوانیم که امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) برای محکوم ساختن مسیحیان منحرف که مدعی الوهیت او بودند به جاثلیق بزرگ مسیحیان فرمود: عیسی (علیه السلام) همه چیزش خوب بود تنها یک عیب داشت و آن اینکه عبادت چندانی نداشت ، مرد مسیحی بر آشفت و به امام گفت چه اشتباه بزرگی

می کنی ! اتفاقا او از عابدترین مردم بود، امام فورا فرمود: او چه کسی را عبادت می کرد! آیا کسی جز خدا را می پرستید! بنابراین تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 232
به اعتراف خودت مسیح بنده و مخلوق و عبادت کننده خدا بود، نه معبود و خدا، مرد مسیحی خاموش شد و پاسخی نداشت .
سپس قرآن اضافه می کند: کسانی که از عبادت و بندگی پروردگار امتناع ورزند و این امتناع از تکبر و خودبینی سرچشمه بگیرد، خداوند همه آنها را در روز رستاخیز حاضر خواهد ساخت و به هر کدام کیفر مناسب خواهد داد.
(و من یستنکف عن عبادته و یستکبر فسیحشر هم الیه جمیعا).
در آن روز آنها که دارای ایمان و عمل صالح بوده اند پاداششان را بطور کامل خواهد داد، و از فضل و رحمت خدا بر آن خواهد افزود، آنها که از بندگی خدا امتناع ورزیدند و راه تکبر را پیش گرفتند به عذاب دردناکی گرفتار خواهد کرد و غیر از خدا هیچ سرپرست و حامی و یاوری نخواهند یافت .
(فاما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فیوفیهم اجورهم و یزیدهم من فضله و اما الذین استنکفوا و استکبروا فیعذبهم عذابا الیما و لا یجدون لهم من دون الله ولیا و لا نصیرا).
در اینجا به دو نکته باید توجه داشت :
1 - استنکاف بمعنی امتناع و انزجار از چیزی است و بنابراین مفهوم وسیعی دارد که با ذکر جمله استکبروا بدنبال آن محدود میشود، زیرا امتناع از بندگی خدا گاهی سرچشمه آن جهل و نادانی است و گاهی به خاطر تکبر و خودبینی و سرکشی است گرچه هر دو کار خلافی است ولی دومی بمراتب بدتر است .
2 - ذکر عدم استنکاف ملائکه از عبودیت پروردگار یا به خاطر آن است که مسیحیان قائل به سه معبود بودند (اب و ابن و روح القدس و یا به تعبیر دیگر خدای پدر و خدای پسر و واسطه میان آن دو) بنابراین در این آیه می خواهد تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 233
معبود دیگر یعنی مسیح و فرشته روح القدس هر دو را نفی کند تا توحید ذات پروردگار ثابت شود.
و یا بخاطر آن است که آیه ضمن پاسخگوئی به شرک مسیحیان اشاره به شرک بت پرستان عرب کرده که فرشتگان را فرزندان خدا می دانستند و جزئی از پروردگار و به آنها نیز پاسخ می گوید.
با توجه به این دو بیان دیگر جائی برای این بحث باقی نمی ماند که آیا آیه فوق دلیل بر افضلیت فرشتگان بر انبیاء هست یا نه ! زیرا آیه فقط در مقام نفی اقنوم سوم و یا معبودهای مشرکان عرب است ، نه در صدد بیان

افضلیت فرشتگان نسبت به مسیح (علیه السلام). النساء
آیه 174 - 175
آیه و ترجمه
یَأَیهَا النَّاس قَدْ جَاءَکُم بُرْهَنٌ مِّن رَّبِّکُمْ وَ أَنزَلْنَا إِلَیْکُمْ نُوراً مُّبِیناً(174)
فَأَمَّا الَّذِینَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ اعْتَصمُوا بِهِ فَسیُدْخِلُهُمْ فی رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَ فَضلٍ وَ یهْدِیهِمْ إِلَیْهِ صرَطاً مُّستَقِیماً(175)
ترجمه : 174 - ای مردم ! دلیل آشکاری از طرف پروردگارتان برای شما آمد و نور واضحی بسوی شما فرستادیم .
175 - اما آنها که ایمان به خدا آوردند و به آن (کتاب آسمانی) چنگ زدند به زودی همه را در رحمت و فضل خود وارد خواهد ساخت و در راه راستی به سوی خودش هدایت می کند. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 234
تفسیر :
نور آشکار
در تعقیب بحثهائی که درباره انحرافات اهل کتاب از اصل توحید و اصول تعلیمات انبیاء در آیات سابق گردید در این دو آیه سخن نهائی گفته شده و راه نجات مشخص گردیده است ، نخست عموم مردم جهان را مخاطب ساخته ، می گوید: ای مردم از طرف پروردگار شما پیامبری آمده است که براهین و دلائل آشکاری دارد و همچنین نور آشکاری بنام قرآن با او فرستاده شده که روشنگر راه سعادت شما است .
(یا ایها الناس قد جائکم برهان من ربکم و انزلنا الیکم نورا مبینا)
برهان به عقیده بعضی از دانشمندان از ماده بره (بر وزن فرح) بمعنی سفید شدن است و از آنجا که استدلالات روشن چهره حق را برای شنونده نورانی و آشکار و سفید می کند به آن ، برهان گفته می شود.
منظور از برهان در آیه فوق چنانکه جمعی از مفسران گفته اند و قرائن گواهی می دهد، شخص پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است و منظور از نور، قرآن مجید است که در آیات دیگر نیز از آن تعبیر بنور شده است .
در احادیث متعددی که از طرق اهلبیت (علیهمالسلام) در تفسیر نور الثقلین و علی بن ابراهیم و مجمع البیان بما رسیده برهان بپیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تفسیر شده و نور به علی (علیه السلام)، این تفسیر با تفسیری که در بالا گفتیم منافات ندارد، زیرا ممکن است از نور، معنی وسیعی اراده شود که هم قرآن و هم امیر مؤ منان علی (علیه السلام) را که حافظ قرآن و مفسر و مدافع آن بود در برگیرد.
در آیه بعد نتیجه پیروی از این برهان و نور را چنین شرح میدهد: اما تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 235
آنها که بخدا ایمان آوردند و به این کتاب آسمانی چنگ زدند بزودی در

رحمت واسعه خود وارد خواهد کرد، و از فضل و رحمت خویش بر پاداش آنها خواهد افزود و بصراط مستقیم و راه راست هدایتشان می کند.
(فاما الذین آمنوا بالله و اعتصموا به فسیدخلهم فی رحمة منه و فضل و یهدیهم الیه صراطا مستقیما). النساء
آیه 176
آیه و ترجمه
یَستَفْتُونَک قُلِ اللَّهُ یُفْتِیکمْ فی الْکَلَلَةِ إِنِ امْرُؤٌا هَلَک لَیْس لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصف مَا تَرَک وَ هُوَ یَرِثُهَا إِن لَّمْ یَکُن لهَّا وَلَدٌ فَإِن کانَتَا اثْنَتَینِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ ممَّا تَرَک وَ إِن کانُوا إِخْوَةً رِّجَالاً وَ نِساءً فَلِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظ الأُنثَیَینِ یُبَینُ اللَّهُ لَکمْ أَن تَضِلُّوا وَ اللَّهُ بِکلِّ شىْءٍ عَلِیمُ(176)
ترجمه : 176 - از تو (درباره ارث خواهران و برادران) سوال می کنند، بگو خداوند حکم کلاله (خواهر و برادر) را برای شما بیان می کند: اگر مردی از دنیا برود که فرزند نداشته باشد و برای او خواهری باشد نصف اموالی را که به جا گذاشته از او (به ارث) می برد و (اگر خواهری از دنیا برود و وارث او یک برادر باشد) او تمام مال را از آن خواهر به ارث می برد، در صورتی که (شخص متوفی) فرزند نداشته باشد، و اگر دو خواهر (از متوفی) باقی بماند دو ثلث اموال را می برند و اگر برادر و خواهر با هم باشند (تمام اموال را میان خود تقسیم می کنند به این ترتیب که) برای هر مذکر دو برابر سهم مؤ نث خواهد بود - خداوند (احکام خود را) برای شما بیان می کند تا گمراه نشوید و خداوند به همه چیز دانا است .
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 236
شان نزول :
بسیاری از مفسران در شان نزول آیه فوق از جابر بن عبد الله انصاری چنین نقل کرده اند که میگوید: من شدیدا بیمار بودم ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عیادت من آمد و در آنجا وضو گرفت و از آب وضوی خود بر من پاشید، من که در اندیشه مرگ بودم به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرض کردم : وارث من فقط خواهران منند، میراث آنها چگونه است ، این آیه که آیه فرائض نام دارد نازل شد و میراث آنها را روشن ساخت . (روایت فوق با تفاوت مختصری در تفسیر مجمع البیان و تبیان و المنار و در المنثور و غیر آنها آمده است).
و به عقیده بعضی این آخرین آیهای است که درباره احکام اسلام بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده .
تفسیر:
آیه فوق مقدار ارث برادران و خواهران را بیان می کند، و همانطور که در اوائل این سوره در تفسیر آیه 12 گفتیم درباره ارث خواهران و برادران ، دو آیه در قرآن نازل شده است یکی همان آیه 12، و دیگر آیه مورد بحث

که آخرین آیه سوره نساء است ، و این دو آیه اگر چه در بیان مقدار ارث آنها با هم تفاوت دارد اما همانطور که در آغاز سوره نیز بیان کردیم هر کدام به یک دسته از خواهران و برادران ناظر است آیه 12، ناظر به برادران و خواهران مادری است ، ولی آیه مورد بحث درباره خواهران و برادران پدر و مادری یا پدری تنها سخن می گوید. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 237
گواه بر این مطلب این است که معمولا کسانی که بالواسطه با شخص متوفی مربوط می شوند، مقدار ارثشان به اندازه همان واسطه است ، یعنی برادران و خواهران مادری به اندازه سهم مادر می برند که یک سوم است ، و برادران و خواهران پدری ، یا پدر و مادری ، سهم ارث پدر را می برند که دو سوم است و چون آیه 12 درباره ارث برادران و خواهران روی یک سوم دور می زند و آیه مورد بحث روی دو سوم ، روشن می شود که آیه سابق درباره آن دسته از برادران و خواهران است که تنها از طریق مادر با متوفی مربوطند، ولی آیه مورد بحث درباره برادران و خواهرانی است که از طریق پدر، یا پدر و مادر مربوط می شوند به علاوه روایاتی که از ائمه اهلبیت (علیهمالسلام) در این زمینه وارد شده نیز این حقیقت را اثبات میکند و در هر حال چنانچه یک ثلث یا دو ثلث ارث به برادر یا خواهر تعلق گرفت باقی مانده طبق قانون اسلام میان سایر ورثه تقسیم می شود اکنون که عدم منافات میان دو آیه روشن شد به تفسیر احکامی که در آیه وارد شده است می پردازیم :
قبلا باید توجه داشت که آیه بعنوان پاسخ سؤ ال درباره کلاله (برادران و خواهران) نازل شده است .
لذا می فرماید: از تو در این باره سؤ ال می کنند، بگو خداوند حکم کلاله (برادران و خواهران را) برای شما بیان می کند.
(یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلاله).
سپس به چندین حکم اشاره می نماید:
1 - هر گاه مردی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و یک خواهر داشته باشد نصف میراث او به آن یک خواهر میرسد. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 238
(ان امرؤ ا هلک لیس له ولد و له اخت فلها نصف ما ترک).
2 - و اگر زنی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و یک برادر (برادر پدر و مادری یا پدری تنها) از خود به یادگار بگذارد تمام ارث او به یک برادر میرسد.
(و هو یرثها ان لم یکن لها ولد).
3 - اگر کسی از دنیا برود و دو خواهر از او به یادگار بماند دو ثلث از میراث او را می برند.

فان کانتا اثنتین فلهما الثلثان مما ترک)
4 - اگر ورثه شخص متوفی ، چند برادر و خواهر باشند (از دو نفر بیشتر) تمام میراث او را در میان خود تقسیم می کنند بطوری که سهم هر برادر دو برابر سهم یک خواهر شود.
(و ان کانوا اخوة رجالا و نساء فللذکر مثل حظ الانثیین).
در پایان آیه می فرماید: خداوند این حقایق را برای شما بیان می کند تا گمراه نشوید و راه سعادت را بیابید (و حتما راهی را که خدا نشان میدهد راه صحیح و واقعی است) زیرا به هر چیزی دانا است .
(یبین الله لکم ان تضلوا و الله بکل شی ء علیم .
ناگفته نماند که آیه فوق ، ارث خواهران و برادران را در صورتی که فرزند در میان نباشد بیان میکند و سخنی از وجود و عدم پدر و مادر در آن نیامده است ، ولی با توجه به اینکه طبق آیات آغاز همین سوره ، پدر و مادر همواره در ردیف فرزندان یعنی در طبقه اول ارث قرار دارند روشن می شود که منظور از آیه فوق جائی است که نه فرزند در میان باشد و نه پدر و مادر.
(پایان تفسیر سوره نساء)

تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 239
سوره مائده
مقدمه
مدنی - 120 آیه تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 240 تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 241
محتویات این سوره این سوره از سوره های مدنی است و 120 آیه دارد و گفته اند پس از سوره فتح نازل شده است ، و طبق روایتی تمام این سوره در حجة الوداع و بین مکه و مدینه نازل شده است .
این سوره محتوی یک سلسله از معارف و عقائد اسلامی و یک سلسله از احکام و وظائف دینی است .
در قسمت اول به مساله ولایت و رهبری بعد از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مساله تثلیث مسیحیان و قسمتهائی از مسائل مربوط بقیامت و رستاخیز و بازخواست از انبیاء در مورد امتهایشان اشاره شده است .
و در قسمت دوم ، مساله وفای به پیمانها، عدالت اجتماعی ، شهادت به عدل و تحریم قتل نفس (و به تناسب آن داستان فرزندان آدم و قتل هابیل بوسیله قابیل) و همچنین توضیح قسمتهائی از غذاهای حلال و حرام و قسمتی از احکام وضو و تیمم آمده است .
و نامگذاری آن به سوره مائده بخاطر این است که داستان نزول مائده برای یاران مسیح - در آیه 114 - این سوره ذکر شده است . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 242
آیه 1
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
یَأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّت لَکُم بهِیمَةُ الاَنْعَمِ إِلا مَا یُتْلی عَلَیْکُمْ غَیرَ محِلی الصیْدِ وَ أَنتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ یحْکُمُ مَا یُرِیدُ(1)
ترجمه : به نام خداوند بخشنده مهربان
1 - ای کسانی که ایمان آورده اید به پیمانها و قراردادها وفا کنید، چهار پایان (و جنین چهار پایان) برای شما حلال شده است مگر آنچه بر شما خوانده میشود (به جز آنها که استثناء خواهد شد) و صید را به هنگام احرام حلال نشمرید خداوند هر چه بخواهد (و صلاح ببیند) حکم میکند.
تفسیر :
لزوم وفا به عهد و پیمان

بطوری که از روایات اسلامی و سخنان مفسران بزرگ استفاده می شود، این سوره آخرین سوره (و یا از آخرین سوره هائی) است که بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده است ، در تفسیر عیاشی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود: سوره مائده دو ماه یا سه ماه پیش از رحلت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 243
نازل گردید.
و اینکه در بعضی از روایات وارد شده که این سوره ناسخ است و منسوخ نیست ، نیز اشاره بهمین موضوع است .
این سخن با مطلبی که در جلد دوم همین تفسیر در ذیل آیه 281 سوره بقره گفته ایم که طبق روایات آیه مزبور آخرین آیه ای است که بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده منافات ندارد، زیرا اینجا سخن از سوره است و در آنجا سخن درباره یک آیه بود!
در این سوره - بخاطر همین موقعیت خاص - تاکید روی یک سلسله مفاهیم اسلامی و آخرین برنامه های دینی و مساله رهبری امت و جانشینی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شده است و شاید بهمین جهت است که با مساله لزوم وفا به عهد و پیمان ، شروع شده ، و در نخستین جمله می فرماید: ای افراد با ایمان به عهد و پیمان خود وفا کنید.
(یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود).
تا به این وسیله افراد با ایمان را ملزم به پیمانهائی که در گذشته با خدا بسته اند و یا در این سوره به آن اشاره شده است بنماید، درست همانند این است که شخص مسافر در آخرین لحظات وداع به نزدیکان و پیروان خود تاکید می کند توصیه ها و سفارشهای او را فراموش نکنند و به قول و قراردادهائی که با آنها گذاشته است ، وفادار باشند.
باید توجه داشت که عقود جمع عقد در اصل بمعنی جمع کردن اطراف یک چیز محکم است ، و بهمین مناسبت گره زدن دو سر طناب یا دو طناب تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 244
را با هم عقد می گویند، سپس از این معنی حسی به مفهوم معنوی انتقال یافته و به هر گونه عهد و پیمان ، عقد گفته می شود، منتها طبق تصریح جمعی از فقهاء و مفسران ، عقد مفهومی محدودتر از عهد دارد، زیرا عقد به پیمانهائی گفته میشود که استحکام کافی دارد، نه به هر پیمان و اگر در بعضی از روایات و عبارات مفسران ، عقد و عهد به یک معنی آمده است منافات با آنچه گفتیم ندارد زیرا منظور تفسیر اجمالی این دو کلمه بوده نه بیان جزئیات آن .
و با توجه به اینکه العقود - به اصطلاح - جمع محلی به الف و لام است و مفید عموم می باشد، و جمله نیز کاملا مطلق است ، آیه فوق دلیل بر

وجوب وفا به تمام پیمانهائی است که میان افراد انسان با یکدیگر، و یا افراد انسان با خدا، بطور محکم بسته می شود، و به این ترتیب تمام پیمانهای الهی و انسانی و پیمانهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و تجاری و زناشوئی و مانند آن را در بر میگیرد و یک مفهوم کاملا وسیع دارد که به تمام جنبه های زندگی انسان اعم از عقیده و عمل ناظر است . از پیمانهای فطری و توحیدی گرفته تا پیمانهائی که مردم بر سر مسائل مختلف زندگی با هم می بندند.
در تفسیر روح المعانی از راغب چنین نقل شده که عقد با توجه بوضع طرفین ، سه نوع است گاهی عقد در میان خدا و بنده ، و گاهی در میان انسان و خودش ، و گاهی در میان او و سایر افراد بشر بسته میشود (البته تمام این سه نوع عقد دارای دو طرف است منتها در آنجا که خودش با خودش پیمان می بندد، خویشتن را بمنزله دو شخص که طرفین پیمانند فرض می کند).
بهر حال مفهوم آیه بقدری وسیع است که عهد و پیمانهائی را که مسلمانان با غیر مسلمانان می بندند نیز شامل می شود.
در آیه نکاتی است که باید به آن توجه کرد: تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 245
1 - این آیه از جمله آیاتی است که در مباحث حقوق اسلامی در سرتاسر فقه به آن استدلال می کنند، و یک قاعده مهم فقهی که اصالة اللزوم فی العقود است از آن استفاده میگردد، یعنی هر گونه پیمان و معاهده ای درباره اشیاء و یا کارها میان دو نفر منعقد گردد لازم الاجرا می باشد، و حتی - همانطور که جمعی از محققان نیز عقیده دارند - انواع معاملات و شرکتها و قراردادهائی که در عصر ما وجود دارد و در سابق وجود نداشته ، و یا اینکه بعدا در میان عقلا بوجود میاید، و بر موازین صحیحی قرار دارد، شامل میشود، و این آیه پای همه آنها صحه می گذارد (البته با در نظر گرفتن ضوابط کلی که اسلام برای قراردادها قائل شده است).
ولی استدلال به این آیه بعنوان یک قاعده فقهی دلیل بر آن نیست که پیمانهای الهی را که میان بندگان و خدا بسته شده است و یا مسائل مربوط به رهبری و زعامت امت که وسیله پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از مردم گرفته شد، شامل نشود، بلکه آیه مفهوم وسیعی دارد که همه این امور را در بر می گیرد.
یادآوری این نکته نیز لازم است که لزوم وفاء به پیمانهای دو جانبه مادامی است که از یک طرف نقض نشده باشد، اما اگر از یک طرف نقض شود، طرف مقابل ملزم به وفاداری نیست ، و این از ماهیت عقد و پیمان افتاده است .
2 - اهمیت وفای به عهد و پیمان مساله وفای به عهد و پیمان که در آیه

مورد بحث مطرح است از اساسی ترین شرائط زندگی دست جمعی است و بدون آن هیچگونه همکاری اجتماعی ممکن نیست ، و بشر با از دست دادن آن زندگی اجتماعی و اثرات آن را عملا از دست خواهد داد، به همین دلیل در منابع اسلامی تاکید فوق العادهای روی این مساله شده است و شاید کمتر چیزی باشد که این قدر گسترش داشته باشد، زیرا بدون آن هرج و مرج و سلب اطمینان عمومی که بزرگترین بلای اجتماعی است در میان بشر پیدا می شود. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 246
در نهج البلاغه در فرمان مالک اشتر چنین می خوانیم :
فانه لیس من فرائض الله شی ء الناس اشد علیه اجتماعا مع تفرق اهوائهم و تشتت آرائهم من تعظیم الوفاء بالعهود، و قد لزم ذلک المشرکون فیما بینهم دون المسلمین لما استوبلوا من عواقب الغدر :
در میان واجبات الهی هیچ موضوعی همانند وفای به عهد در میان مردم جهان - با تمام اختلافاتی که دارند - مورد اتفاق نیست بهمین جهت بت پرستان زمان جاهلیت نیز پیمانها را در میان خود محترم می شمردند زیرا عواقب دردناک پیمان شکنی را دریافته بودند.
و نیز از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود:
ان الله لا یقبل الا العمل الصالح و لا یقبل الله الا الوفاء بالشروط و العهود :
خداوند چیزی جز عمل صالح از بندگان خود نمی پذیرد و جز وفای به شروط و پیمانها را قبول نمی کند.
و از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود: لا دین لمن لا عهد له : آن کس که به پیمان خود وفادار نیست دین ندارد.
و روی همین جهت ، موضوع وفای به عهد از موضوعاتی است که هیچگونه تفاوتی در میان انسانها درباره آن نیست خواه طرف پیمان مسلمان باشد یا غیر مسلمان و به اصطلاح از حقوق انسان است نه از حقوق برادران دینی :
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم :
ثلاث لم یجعل الله عز و جل لاحد فیهن رخصة : اداء الامانة الی البر و الفاجر، و الوفاء بالعهد للبر و الفاجر، و بر الوالدین برین کانا او فاجرین !: تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 247
سه چیز است که خداوند به هیچ کس اجازه مخالفت با آن را نداده است : ادای امانت در مورد هر کس خواه نیکوکار باشد یا بدکار، و وفای به عهد درباره هر کس خواه نیکوکار باشد یا بدکار، و نیکی به پدر و مادر خواه نیکوکار باشند یا بدکار.
حتی در روایتی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نقل شده که اگر کسی با اشاره پیمانی را به عهده بگیرد باید به آن وفا کند:
اذا اومی احد من المسلمین او اشار الی احد من المشرکین فنزل علی

ذلک فهو فی امان .
سپس به دنبال دستور وفای به پیمانها که تمام احکام و پیمانهای الهی را شامل می شود یک سلسله از احکام اسلام را بیان کرده ، که نخستین آن حلال بودن گوشت پاره ای از حیوانات است ، و می فرماید: چهار پایان (یا جنین آنها) برای شما حلال شده است (احلت لکم بهیمة الانعام).
انعام جمع نعم به معنی شتر و گاو و گوسفند است .
بهیمة از ماده بهمة (بر وزن تهمه) در اصل به معنی سنگ محکم است و به هر چیز که درک آن مشکل باشد مبهم گفته می شود، و بتمام حیوانات که دارای نطق و سخن نیستند، بهیمه اطلاق میشود، زیرا صدای آنها دارای ابهام است اما معمولا این کلمه را فقط در مورد چهار پایان بکار می برند، و درندگان و پرندگان را شامل نمی شود.
و از آنجا که جنین حیوانات نیز دارای یکنوع ابهام است بهیمة نیز تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 248
نامیده میشود.
بنابراین حلال بودن بهیمه انعام یا بمعنی حلیت تمام چهار پایان است (به استثنای آنچه بعدا در آیه ذکر میشود) و یا بمعنی حلیت بچه هائی است که در شکم حیوانات حلال گوشت وجود دارد (بچه هائی که خلقت آنها کامل شده و مو و پشم بر بدن آنها روئیده است).
و از آنجا که حلیت حیواناتی مانند شتر و گاو و گوسفند قبل از این آیه برای مردم مشخص بوده ممکن است آیه اشاره به حلیت جنین های آنها باشد.
ولی آنچه در معنی آیه به نظر نزدیکتر میرسد این است که آیه معنی وسیعی دارد هم حلال بودن این گونه حیوانات را بیان میکند، و هم جنین آنها را، و اگر حکم این گونه حیوانات در سابق نیز معلوم بوده در اینجا به عنوان مقدمه ای برای استثنائات بعد تکرار شده است .
از آنچه در تفسیر این جمله گفتیم روشن شد که ارتباط این حکم با اصل کلی لزوم وفای به عهد از این نظر است که این اصل کلی ، احکام الهی را که یکنوع پیمان خدا با بندگان است مورد تاکید قرار میدهد، سپس بدنبال آن تعدادی از احکام بیان شده که حلال بودن گوشت پارهای از حیوانات و حرام بودن گوشت پاره ای دیگر یکی از آنها محسوب می شود.
سپس در ذیل آیه دو مورد را از حکم حلال بودن گوشت چهار پایان استثناء کرده ، می فرماید: به استثنای گوشتهائی که تحریم آن بزودی برای شما بیان می شود (الا ما یتلی علیکم).
و به استثنای حال احرام (برای انجام مناسک حج یا انجام مناسک عمره تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 249
که در این حال صید کردن حرام است) (غیر محلی الصید و انتم حرم).
و در پایان می فرماید: خداوند هر حکمی را بخواهد صادر میکند یعنی چون

آگاه از همه چیز و مالک همه چیز می باشد هر حکمی را که بصلاح و مصلحت بندگان باشد و حکمت اقتضا کند تشریع می نماید (ان الله یحکم ما یرید). المائدة
آیه 2
آیه و ترجمه
یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا لا تحِلُّوا شعَئرَ اللَّهِ وَ لا الشهْرَ الحْرَامَ وَ لا الهْدْی وَ لا الْقَلَئدَ وَ لا ءَامِّینَ الْبَیْت الحْرَامَ یَبْتَغُونَ فَضلاً مِّن رَّبهِمْ وَ رِضوَناً وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصطادُوا وَ لا یجْرِمَنَّکُمْ شنَئَانُ قَوْمٍ أَن صدُّوکمْ عَنِ الْمَسجِدِ الحْرَامِ أَن تَعْتَدُوا وَ تَعَاوَنُوا عَلَی الْبرِّ وَ التَّقْوَی وَ لا تَعَاوَنُوا عَلَی الاثْمِ وَ الْعُدْوَنِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شدِیدُ الْعِقَابِ(2)
ترجمه : 2 - ای کسانی که ایمان آورده اید شعایر الهی (و مراسم حج را محترم بشمرید و مخالفت با آنها) را حلال ندانید و نه ماه حرام را، و نه قربانیهای بینشان ، و نشاندار، و نه آنها که به قصد خانه خدا برای بدست آوردن فضل پروردگار و خشنودی او می آیند، اما هنگامی که از احرام بیرون آمدید صید کردن برای شما مانعی ندارد، و خصومت به جمعیتی که شما را از آمدن به مسجد الحرام (در سال حدیبیه) مانع شدند نباید شما را وادار به تعدی و تجاوز کند و (همواره) در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمائید و از خدا بپرهیزید که مجازاتش شدید است . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 250
تفسیر :
هشت دستور در یک آیه
در این آیه چند دستور مهم اسلامی از آخرین دستوراتی که بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده است بیان گردیده که همه یا اغلب آنها مربوط به حج و زیارت خانه خدا است :
1 - نخست خطاب به افراد با ایمان کرده می فرماید: شعائر الهی را نقض نکنید و حریم آنها را حلال نشمرید.
(یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله).
در اینکه منظور از شعائر الهی چیست در میان مفسران گفتگوی بسیار است ، ولی به تناسب قسمتهای دیگر این آیه ، و با توجه به سال نزول آن (سال دهم هجری) که سال حجة الوداع پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود، چنین به نظر میرسد که منظور از شعائر مناسک و برنامه های حج باشد که مسلمانان موظفند احترام همه آنها را نگاه دارند، شاهد این تفسیر اینکه در قرآن کلمه شعائر معمولا در مورد مراسم حج بکار رفته است .
2 - احترام ماههای حرام را نگاه دارید و از جنگ کردن در این ماهها خودداری کنید (و لا الشهر الحرام).

3 - قربانیانی را که برای حج می آورند، اعم از اینکه بی نشان باشند (هدی) و یا نشان داشته باشند (قلائد) حلال نشمرید و بگذارید که تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 251
به قربانگاه برسند و در آنجا قربانی شوند (و لا الهدی و لا القلائد).
4 - تمام زائران خانه خدا باید از آزادی کامل در این مراسم بزرگ اسلامی بهرهمند باشند و هیچگونه امتیازی در این قسمت در میان قبائل و افراد و نژادها و زبانها نیست بنابراین نباید کسانی را که برای خشنودی پروردگار و جلب رضای او و حتی بدست آوردن سود تجاری به قصد زیارت بیت الله حرکت میکنند مزاحمت کنید خواه با شما دوست باشند یا دشمن همین اندازه که مسلمانند و زائر خانه خدا مصونیت دارند.
(و لا امین البیت الحرام یبتغون فضلا من ربهم و رضوانا).
بعضی از مفسران و فقها معتقدند که جمله فوق عام است و حتی غیر مسلمانان را نیز شامل میشود، یعنی اگر مشرکان هم به قصد زیارت خانه خدا بیایند نباید مورد مزاحمت قرار گیرند، ولی با توجه به اینکه در سوره توبه که معروف است در سال نهم هجرت نازل شده در آیه 28 دستور جلوگیری از آمدن مشرکان بمسجد الحرام داده شده ، و با توجه به اینکه سوره مائده در اواخر عمر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در سال دهم هجرت نازل گردیده است و طبق روایات شیعه و اهل تسنن هیچ حکمی از آن نسخ نشده ، چنین تفسیری صحیح نیست ، و حق آن است که حکم بالا مخصوص به مسلمانان است .
5 - تحریم صید محدود بزمان احرام است ، بنابراین هنگامی که از احرام حج یا عمره بیرون آمدید، صید کردن برای شما مجاز است .
(و اذا حللتم فاصطادوا).
6 - اگر جمعی از بتپرستان در دوران جاهلیت (در جریان حدیبیه) مزاحم زیارت شما از خانه خدا شدند و نگذاشتند مناسک زیارت خانه خدا را انجام دهید، نباید این جریان سبب شود که بعد از اسلام آنها، کینه های دیرینه را زنده کنید و مانع آنها از زیارت خانه خدا شوید. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 252
(و لا یجرمنکم شنئان قوم ان صدوکم عن المسجد الحرام ان تعتدوا)
این حکم گرچه در مورد زیارت خانه خدا نازل شده است ، ولی در حقیقت یک قانون کلی از آن استفاده میشود که مسلمان نباید کینه توز باشد و حوادثی را که در زمانهای گذشته واقع شده بار دیگر در فکر خود زنده کند و در صدد انتقام بر آید، و با توجه به اینکه یکی از علل نفاق و تفرقه در هر اجتماعی همین مساله است ، اهمیت این دستور اسلامی برای جلوگیری از شعله ور شدن آتش نفاق در میان مسلمانان آن هم در آستانه غروب آفتاب عمر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آشکارتر میشود.

7 - سپس برای تکمیل بحث گذشته می فرماید: شما بجای اینکه دست به هم بدهید تا از دشمنان سابق و دوستان امروز خود انتقام بگیرید باید دست اتحاد در راه نیکیها و تقوا به یکدیگر بدهید نه اینکه تعاون و همکاری بر گناه و تعدی نمائید.
(و تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان).
8 - در پایان آیه برای تحکیم و تاکید احکام گذشته می فرماید: پرهیزکاری را پیشه کنید و از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید که مجازات و کیفرهای خدا شدید است .
(و اتقوا الله ان الله شدید العقاب). تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 253
لزوم تعاون و همکاری در نیکی ها
آنچه در آیه فوق در زمینه تعاون آمده یک اصل کلی اسلامی است که سراسر مسائل اجتماعی و حقوقی و اخلاقی و سیاسی را در بر می گیرد، طبق این اصل مسلمانان موظفند در کارهای نیک تعاون و همکاری کنند ولی همکاری در اهداف باطل و اعمال نادرست و ظلم و ستم ، مطلقا ممنوع است ، هر چند مرتکب آن دوست نزدیک یا برادر انسان باشد.
این قانون اسلامی درست بر ضد قانونی است که در جاهلیت عرب - و حتی در جاهلیت امروز - نیز حکومت می کند که انصر اخاک ظالما او مظلوما: برادر (یا دوست و هم پیمانت) را حمایت کن خواه ظالم باشد یا مظلوم !.
در آن روز اگر افرادی از قبیلهای حمله به افراد قبیله دیگر می کردند، بقیه افراد قبیله به حمایت آنها بر می خواستند بدون اینکه تحقیق کنند حمله عادلانه بوده است یا ظالمانه ، این اصل در مناسبات بین المللی امروز نیز حکومت می کند و غالبا کشورهای هم پیمان ، و یا آنها که منافع مشترکی دارند، در مسائل مهم جهانی به حمایت یکدیگر بر می خیزند، بدون اینکه اصل عدالت را رعایت کنند و ظالم و مظلوم را از هم تفکیک نمایند!.
اسلام خط بطلان بر این قانون جاهلی کشیده است و دستور میدهد تعاون و همکاری مسلمین با یکدیگر باید تنها در کارهای نیک و برنامه های مفید و سازنده بوده باشد نه در گناه و ظلم و تعدی .
جالب توجه اینکه بر و تقوا هر دو در آیه فوق با هم ذکر شده اند، که یکی جنبه اثباتی دارد و اشاره به اعمال مفید است ، و دیگری جنبه نفی دارد و اشاره به جلوگیری از اعمال خلاف می باشد.و به این ترتیب تعاون و همکاری باید هم در دعوت به نیکیها و هم در مبارزه با بدیها انجام گیرد.
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 254
در فقه اسلامی از این قانون در مسائل حقوقی استفاده شده و پاره ای از معاملات و قراردادهای تجاری که جنبه کمک به گناه دارد، تحریم گردیده ، همانند فروختن انگور به کارخانه های شرابسازی و یا فروختن اسلحه به

دشمنان حق و عدالت و یا اجاره دادن محل کسب و کار برای معاملات نامشروع و اعمال خلاف شرع (البته این احکام شرائطی دارد که در کتب فقهی بیان شده است).
اگر این اصل در اجتماعات اسلامی زنده شود و مردم بدون در نظر گرفتن مناسبات شخصی و نژادی و خویشاوندی با کسانی که در کارهای مثبت و سازنده گام بر می دارند همکاری کنند، و از همکاری کردن با افراد ستمگر و متعدی در هر گروه و طبقه ای که باشند، خودداری نمایند، بسیاری از نابسامانیهای اجتماعی سامان می یابد.
همچنین اگر در مقیاس بین المللی دولتهای دنیا، با متجاوز - هر کس و هر دولتی بوده باشد - همکاری نکنند، تعدی و تجاوز و استعمار و استثمار از جهان برچیده خواهد شد.
اما هنگامی که می بینیم پاره ای از آنها به حمایت متجاوزان و ستمگران بر می خیزند و با صراحت اعتراف می کنند که اشتراک منافع آنها را دعوت به این حمایت کرده ، نباید انتظار وضعی بهتر از این داشته باشیم .
در روایات اسلامی درباره این مساله تاکیدهای فراوانی وارد شده که به عنوان نمونه به چند قسمت اشاره می کنیم :
1 - از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود:
اذا کان یوم القیامة نادی مناد این الظلمة ! و اعوان الظلمة ! و اشباه الظلمة ! حتی من برء لهم قلما و لاق لهم دواتا، قال : فیجتمعون فی تابوت من حدید ثم یرمی بهم فی جهنم :
هنگامی که روز قیامت بر پا شود منادی ندا در میدهد کجا هستند تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 255
ستمکاران و کجا هستند یاوران آنها و کسانی که خود را به شبیه آنها ساختهاند؟ - حتی کسانی که برای آنها قلمی تراشیده اند و یا دواتی را لیقه کرده اند - همه آنها را در تابوتی از آهن قرار می دهند سپس در میان جهنم پرتاب می شوند
2 - در روایتی از صفوان جمال که از یاران امام کاظم (علیه السلام) بود نقل شده که می گوید:
خدمت امام رسیدم فرمود: ای صفوان ! همه کارهای تو خوبست جز یک کار! عرض کردم : فدایت شوم ، چکار! فرمود: اینکه شتران خود را به این مرد یعنی هارون کرایه می دهی !، گفتم : بخدا سوگند در مسیرهای عیاشی و هوس بازی و صید حرام به او کرایه نمی دهم ، تنها در این راه ، یعنی راه مکه ، در اختیار آنها می گذارم ، تازه خودم همراه شتران نمی روم ، بعضی از فرزندان و کسانم را با آنها می فرستم ، فرمود ای صفوان ! آیا از آنها کرایه می گیری ؟! عرض کردم بله ، فرمود آیا دوست داری که زنده بمانند و بر سر کار باشند تا کرایه ترا بپردازند گفتم بلی ، فرمود:

کسی که بقای آنها را دوست بدارد از آنها است و هر کسی از آنها باشد در آتش دوزخ خواهد بود، صفوان می گوید من بلافاصله رفتم و تمام شترانم را فروختم ، این موضوع بگوش هارون رسید بدنبال من فرستاد و گفت : صفوان ! شنیده ام شترانت را فروخته ای ! گفتم آری گفت : چرا! گفتم : پیر شده ام و فرزندان و کسانم نمی توانند از عهده اداره آنها بر آیند، گفت : چنین نیست ، چنین نیست ! من میدانم چه کسی این دستور را به تو داده است آری موسی بن جعفر (علیه السلام) به تو چنین دستوری داده است گفتم : مرا با موسی بن جعفر چکار! هارون گفت ، این سخن بگذار! بخدا سوگند اگر سوابق نیک تو نبود دستور می دادم گردنت را تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 256
بزنند!
در حدیث دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که به علی (علیه السلام) فرمود:
یا علی کفر بالله العلی العظیم من هذه الامة عشرة ... و بایع السلاح من اهل الحرب :
ده طایفه از این امت به خدا کافر شده اند که یکی از آنها کسی است که اسلحه به دشمنان اسلام که با آنها در حال جنگند بفروشد. المائدة
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 257
آیه 3
آیه و ترجمه
حُرِّمَت عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لحْمُ الخِْنزِيرِ وَ مَا أُهِلَّ لِغَيرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السبُعُ إِلا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلى النُّصبِ وَ أَن تَستَقْسِمُوا بِالاَزْلَمِ ذَلِكُمْ فِسقٌ الْيَوْمَ يَئِس الَّذِينَ كَفَرُوا مِن دِينِكُمْ فَلا تخْشوْهُمْ وَ اخْشوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْت لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتمَمْت عَلَيْكُمْ نِعْمَتى وَ رَضِيت لَكُمُ الاسلَمَ دِيناً فَمَنِ اضطرَّ فى مخْمَصةٍ غَيرَ مُتَجَانِفٍ لاثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(3)
ترجمه : 3 - گوشت مردار و خون و گوشت خوک و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند و حیوانات خفه شده ، و به زجر کشته شده ، و آنها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند، و آنها که به ضرب شاخ حیوان دیگری مرده باشند، و باقیمانده صید حیوان درنده ، مگر آنکه (به موقع بر آن حیوان برسید و) آنرا سر ببرید و حیواناتی که روی بتها (یا در برابر آنها) ذبح شوند (همگی) بر شما حرام است و (همچنین) قسمت کردن گوشت حیوان بوسیله چوبه های تیر مخصوص بخت آزمائی ، تمام این اعمال فسق و گناه است - امروز کافران از (زوال) آئین شما مایوس شدند، بنابراین از آنها نترسید و از (مخالفت) من بترسید، امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین (جاودان) شما

پذیرفتم - اما آنها که در حال گرسنگی دستشان بغذای دیگری نرسد و متمایل به گناه نباشند (مانعی ندارد که از گوشتهای ممنوع بخورند) خداوند آمرزنده و مهربان است . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 258
تفسیر :
در آغاز این سوره اشاره به حلال بودن گوشت چهار پایان به استثنای آنچه بعدا خواهد آمد، شده ، آیه مورد بحث در حقیقت همان استثناهائی است که وعده داده شده ، و در این آیه حکم به تحریم یازده چیز شده است که بعضی از آنها در آیات دیگر قرآن نیز بیان گردیده و تکرار آن جنبه تاکید دارد.
نخست می فرماید: مردار بر شما حرام شده است (حرمت علیکم المیتة).
و همچنین خون (والدم).
و گوشت خوک (و لحم الخنزیر).
و حیواناتی که طبق سنت جاهلیت بنام بتها و اصولا به غیر نام خدا ذبح شوند (و ما اهل لغیر الله به).
درباره تحریم این چهار چیز و فلسفه آن در جلد اول تفسیر نمونه صفحه 427 به بعد توضیح کافی داده ایم .
و نیز حیواناتی که خفه شده باشند حرامند خواه بخودی خود و یا بوسیله دام و خواه بوسیله انسان این کار انجام گردد (چنانکه در زمان جاهلیت معمول بوده گاهی حیوان را در میان دو چوب یا در میان دو شاخه درخت سخت می فشردند تا بمیرد و از گوشتش استفاده کنند) (و المنخنقة).
در بعضی از روایات نقل شده که مجوس مخصوصا مقید بودند که حیوانات را از طریق خفه کردن آنها را بکشند سپس از گوشتشان استفاده کنند بنابراین ممکن است آیه ناظر به وضع آنها نیز باشد.
و حیواناتی که با شکنجه و ضرب ، جان بسپارند و یا به بیماری از دنیا تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 259
بروند (و الموقوذة).
در تفسیر قرطبی نقل شده که در میان عرب معمول بود که بعضی از حیوانات را بخاطر بتها آنقدر می زدند تا بمیرد و آن را یکنوع عبادت می دانستند!.
و حیواناتی که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند (و المتردیة) و حیواناتی که به ضرب شاخ مرده باشند (و النطیحة).
و حیواناتی که بوسیله حمله درندگان کشته شوند (و ما اکل السبع).
ممکن است یک فلسفه تحریم این پنج نوع از گوشتهای حیوانات بخاطر آن باشد که خون به قدر کافی از آنها بیرون نمی رود، زیرا تا زمانی که رگهای اصلی گردن بریده نشود، خون بقدر کافی بیرون نخواهد ریخت و می دانیم

که خون مرکز انواع میکربها است و با مردن حیوان قبل از هر چیز خون عفونت پیدا می کند، و به تعبیر دیگر این چنین گوشتها یکنوع مسمومیت دارند و جزء گوشتهای سالم محسوب نخواهد شد مخصوصا اگر حیوان بر اثر شکنجه یا بیماری و یا تعقیب حیوان درنده ای بمیرد مسمومیت بیشتری خواهد داشت . به علاوه جنبه معنوی ذبح که با ذکر نام خدا و رو بقبله بودن حاصل میشود در هیچ یک از اینها نیست .
ولی اگر قبل از آنکه این حیوانات جان بسپرند به آنها برسند و با آداب اسلامی آنها را سر ببرند و خون بقدر کافی از آنها بیرون بریزد، حلال خواهد بود و لذا بدنبال تحریم موارد فوق می فرماید: (الا ما ذکیتم).
بعضی از مفسران احتمال داده اند که این استثناء تنها به قسم اخیر یعنی و ما اکل تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 260
السبع بر می گردد، ولی اکثر مفسران معتقدند به تمام اقسام بر میگردد، و این نظر به حقیقت نزدیکتر است .
ممکن است سؤ ال شود چرا با وجود ((میتة 9 در آغاز آیه ، این موارد ذکر گردیده است مگر تمام آنها داخل در مفهوم ((میتة)) نیست ؟
در پاسخ می گوئیم : ((میتة)) از نظر فقهی و شرعی مفهوم وسیعی دارد و هر حیوانی که با طریق شرعی ذبح نشده باشد در مفهوم ((میتة)) داخل است ، ولی در لغت ، میتة معمولا بحیوانی گفته میشود که خود به خود بمیرد، بنابراین موارد فوق در مفهوم لغوی میتة داخل نیست و لااقل احتمال این را دارد که داخل نباشد و لذا نیازمند به بیان است .
در زمان جاهلیت بت پرستان سنگهائی در اطراف کعبه نصب کرده بودند که شکل و صورت خاصی نداشت ، آنها را ((نصب)) می نامیدند در مقابل آنها قربانی می کردند و خون قربانی را به آنها می مالیدند، و فرق آنها با بت همان بود که بتها همواره دارای اشکال و صور خاصی بودند اما ((نصب)) چنین نبودند، اسلام در آیه فوق اینگونه گوشتها را تحریم کرده و می گوید: (و ما ذبح علی النصب).
روشن است که تحریم این نوع گوشت جنبه اخلاقی و معنوی دارد نه جنبه مادی و جسمانی ، و در واقع یکی از اقسام ((ما اهل لغیر الله به)) می باشد، که بخاطر رواجش در میان عرب جاهلی به آن تصریح شده است .
نوع دیگری از حیواناتی که تحریم آن در آیه فوق آمده آنها است که بصورت ((بخت آزمائی)) ذبح و تقسیم می گردیده و آن چنین بوده که : ده نفر با هم شرطبندی می کردند و حیوانی را خریداری و ذبح نموده سپس ده چوبه تیر که روی هفت عدد از آنها عنوان ((برنده)) و سه عدد عنوان ((بازنده)) ثبت شده بود در کیسه مخصوصی می ریختند و به صورت قرعه کشی آنها را بنام یک یک از آن ده نفر بیرون می آوردند، هفت چوبه برنده بنام هر کس می افتاد تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 261

سهمی از گوشت بر میداشت ، و چیزی در برابر آن نمی پرداخت ، ولی آن سه نفر که تیرهای بازنده را دریافت داشته بودند، باید هر کدام یک سوم قیمت حیوان را بپردازند، بدون اینکه سهمی از گوشت داشته باشند، این چوبه های تیر را ((ازلام)) جمع ((زلم)) (بر وزن قلم) مینامیدند، اسلام خوردن این گوشتها را تحریم کرد، نه بخاطر اینکه اصل گوشت حرام بوده باشد بلکه بخاطر اینکه جنبه قمار و بخت آزمائی دارد و می فرماید: (و ان تستقسموا بالا زلام).
روشن است که تحریم قمار و مانند آن اختصاص به گوشت حیوانات ندارد، بلکه در هر چیز انجام گیرد ممنوع است و تمام زیانهای ((فعالیتهای حساب نشده اجتماعی)) و برنامه های خرافی در آن جمع می باشد.
و در پایان برای تاکید بیشتر روی تحریم آنها می فرماید: تمام این اعمال فسق است و خروج از اطاعت پروردگار (ذلکم فسق).
اعتدال در استفاده از گوشت
آنچه از مجموع بحثهای فوق و سایر منابع اسلامی استفاده می شود این است که روش اسلام در مورد بهره برداری از گوشتها - همانند سایر دستورهایش یک روش کاملا اعتدالی را در پیش گرفته ، یعنی نه همانند مردم زمان جاهلیت که از گوشت سوسمار و مردار و خون و امثال آن می خوردند، و یا همانند بسیاری از غربیهای امروز که حتی از خوردن گوشت خرچنگ و کرمها چشم پوشی نمی کنند، و نه مانند هندوها که مطلقا خوردن گوشت را ممنوع میدانند، بلکه گوشت حیواناتی که دارای تغذیه پاک بوده و

نباشند حلال کرده و روی روشهای افراطی و تفریطی خط بطلان کشیده و برای استفاده از گوشتها شرائطی مقرر داشته است به این ترتیب که :
1 - حیواناتی که از گوشت آنها استفاده می شود باید از حیوانات علف خوار باشند، زیرا گوشت حیوانات گوشتخوار بر اثر خوردن گوشتهای مردار و آلوده غالبا ناسالم و مایه انواع بیماریها است ، به خلاف چهارپایان علفخوار که معمولا از غذاهای سالم و پاک استفاده میکنند.
به علاوه همانطور که در گذشته ذیل آیه 72 سوره بقره گفتیم هر حیوانی صفات خویش را از طریق گوشت خود به کسانی که از آن میخورند منتقل می کند، بنابراین تغذیه از گوشت حیوانات درنده صفت قساوت و درندگی را در انسان تقویت می نماید، و نیز بهمین دلیل است که در اسلام حیوانات جلال یعنی حیواناتی که از نجاست تغذیه میکنند تحریم شده است .
2 - حیواناتی که از گوشتشان استفاده میشود باید مورد تنفر نبوده باشند.
3 - و نیز باید زیانی برای جسم یا روح انسان تولید نکنند.
4 - حیواناتی که در مسیر شرک و بت پرستی قربانی میشوند و مانند آنها چون از نظر معنوی ناپاکند تحریم شده اند.

5 - یک سلسله دستورها در اسلام برای طرز ذبح حیوانات وارد شده که هر کدام به نوبه خود، دارای اثر بهداشتی یا اخلاقی میباشد.
بعد از بیان احکام فوق دو جمله پرمعنی در آیه مورد بحث به چشم میخورد نخست میگوید: ((امروز کافران از دین شما مایوس شدند بنابراین از آنها نترسید و تنها از (مخالفت) من بترسید)).
(الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون).
و سپس میگوید: امروز دین و آئین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آئین شما پذیرفتم . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 263
(الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا).
روز اکمال دین کدام روز است در اینجا بحث مهمی پیش می آید که منظور از ((الیوم)) (امروز) که در دو جمله بالا تکرار شده چیست ؟ یعنی کدام روز است که این ((چهار جهت)) در آن جمع شده هم کافران در آن مایوس شده اند، و هم دین کامل شده ، و هم نعمت خدا تکامل یافته ، و هم خداوند آئین اسلام را به عنوان آئین نهائی مردم جهان پذیرفته است .
در میان مفسران در اینجا سخن بسیار است ولی آنچه جای شک نیست این است که چنین روزی باید روز بسیار مهمی در تاریخ زندگی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باشد، نه یک روز ساده و عادی و معمولی ، زیرا اینهمه اهمیت برای یک روز عادی معنی ندارد، و لذا در پاره ای از روایات آمده است که بعضی از یهود و نصاری با شنیدن این آیه گفتند اگر چنین آیه ای در کتب آسمانی ما نقل شده بود، ما آن روز را روز عید قرار می دادیم .
اکنون باید از روی قرائن و نشانه ها و تاریخ نزول این آیه و این سوره و تاریخ زندگانی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و روایاتی که از منابع مختلف اسلامی بدست ما رسیده این روز مهم را پیدا کنیم .
آیا منظور روزی است که احکام بالا درباره گوشتهای حلال و حرام نازل شده ! قطعا چنین نیست ، زیرا نزول این احکام واجد این همه اهمیت نیست نه باعث تکمیل دین است زیرا آخرین احکامی نبوده که بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده ، بدلیل اینکه در دنباله این سوره به احکام دیگری نیز برخورد میکنیم ، و تازه تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 264
نزول این احکام سبب یاس کفار نمیشود، چیزی که سبب یاس کفار می شود، فراهم ساختن پشتوانه محکمی برای آینده اسلام است ، و به عبارت دیگر نزول این احکام و مانند آن تاثیر چندانی در روحیه کافران ندارد و اینکه گوشتهائی حلال یا حرام باشد آنها حساسیتی روی آن ندارند.
آیا منظور از آن روز عرفه در آخرین حج پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و

سلّم) است !! (همانطور که جمعی از مفسران احتمال داده اند).
پاسخ این سؤ ال نیز منفی است ، زیرا نشانه های فوق بر آن روز نیز تطبیق نمی کند، چون حادثه خاصی که باعث یاس کفار بشود در آن روز واقع نشد، اگر منظور انبوه اجتماع مسلمانان است که قبل از روز عرفه نیز در خدمت پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مکه بودند و اگر منظور نزول احکام فوق در آن روز است که آن نیز همانطور که گفتیم چیز وحشتناکی برای کفار نبود.
و آیا مراد روز فتح مکه است (چنانکه بعضی احتمال داده اند) با اینکه تاریخ نزول این سوره مدتها بعد از فتح مکه بوده است ؟!
و یا منظور روز نزول آیات سوره برائت است که آنهم مدتها قبل از نزول این سوره بوده است ؟!
و از همه عجیبتر احتمالی است که بعضی داده اند که این روز، روز ظهور اسلام و یا بعثت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باشد با اینکه آنها هیچگونه ارتباطی با روز نزول این آیه ندارند و سالهای متمادی در میان آنها فاصله بوده است .
بنابراین هیچیک از احتمالات ششگانه فوق با محتویات آیه سازگار نیست .
در اینجا احتمال دیگری هست که تمام مفسران شیعه آن را در کتب خود آورده اند و روایات متعددی آن را تایید میکند و با محتویات آیه کاملا سازگار است و آن اینکه :
منظور روز غدیرخم است ، روزی که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) امیر مؤ منان تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 265
علی (علیه السلام) را رسما برای جانشینی خود تعیین کرد، آن روز بود که کفار در میان امواج یاس فرو رفتند، زیرا انتظار داشتند که آئین اسلام قائم به شخص باشد، و با از میان رفتن پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اوضاع به حال سابق برگردد، و اسلام تدریجا برچیده شود، اما هنگامی که مشاهده کردند مردی که از نظر علم و تقوا و قدرت و عدالت بعد از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در میان مسلمانان بی نظیر بود بعنوان جانشینی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) انتخاب شد و از مردم برای او بیعت گرفت یاس و نومیدی نسبت به آینده اسلام آنها را فرا گرفت و فهمیدند که آئینی است ریشه دار و پایدار.
در این روز بود که آئین اسلام به تکامل نهائی خود رسید، زیرا بدون تعیین جانشین برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و بدون روشن شدن وضع آینده مسلمانان ، این آئین به تکامل نهائی نمی رسید.
آن روز بود که نعمت خدا با تعیین رهبر لایقی همچون علی (علیه السلام) برای آینده مردم تکامل یافت .
و نیز آن روز بود که اسلام با تکمیل برنامه هایش بعنوان آئین نهائی از

طرف خداوند پذیرفته شد (بنابراین جهات چهارگانه در آن جمع بوده).
علاوه بر این ، قرائن زیر نیز این تفسیر را تایید می کند:
الف - جالب توجه اینکه در تفسیر فخر رازی و تفسیر روح المعانی و تفسیر المنار در ذیل این آیه نقل شده است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعد از نزول این آیه بیش از هشتاد و یک روز عمر نکرد.
و با توجه به اینکه وفات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در روایات اهل تسنن و حتی در بعضی از روایات شیعه (مانند آنچه کلینی در کتاب معروف کافی نقل کرده است) روز دوازدهم ماه ربیع الاول بوده چنین نتیجه می گیریم که روز نزول آیه درست روز هیجدهم ذی الحجه بوده است . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 266
ب - در روایات فراوانی که از طرق معروف اهل تسنن و شیعه نقل شده صریحا این مطلب آمده است که آیه شریفه فوق در روز غدیر خم و به دنبال ابلاغ ولایت علی (علیه السلام) نازل گردید، از جمله اینکه :
1 - دانشمند معروف سنی ابن جریر طبری در کتاب ولایت از زید بن ارقم صحابی معروف نقل می کند که این آیه در روز غدیر خم درباره علی (علیه السلام) نازل گردید.
2 - حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب ((ما نزل من القرآن فی علی (علیه السلام))) از ابو سعید خدری (صحابی معروف) نقل کرده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در غدیر خم ، علی (علیه السلام) را به عنوان ولایت به مردم معرفی کرد و مردم متفرق نشده بودند تا اینکه آیه الیوم اکملت لکم ... نازل شد، در این موقع پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود:
الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی وبالولایة لعلی (علیه السلام) من بعدی ، ثم قال من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله :
((الله اکبر بر تکمیل دین و اتمام نعمت پروردگار و خشنودی خداوند از رسالت من و ولایت علی (علیه السلام) بعد از من ، سپس فرمود: هر کس من مولای اویم علی (علیه السلام) مولای او است ، خداوندا! آن کس که او را دوست بدارد دوست بدار، و آن کس که او را دشمن دارد، دشمن بدار، هر کس او را یاری کند یاری کن و هر کس دست از یاریش بر دارد دست از او بردار.))
3 - خطیب بغدادی در تاریخ خود از ابو هریره از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل کرده که بعد از جریان غدیر خم و پیمان ولایت علی (علیه السلام) و گفتار عمر تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 267
بن خطاب .
بخ بخ یا بن ابی طالب اصبحت مولای و مولا کل مسلم .

آیه الیوم اکملت لکم دینکم نازل گردید.
در کتاب نفیس الغدیر علاوه بر روایات سه گانه فوق سیزده روایت دیگر نیز در این زمینه نقل شده است .
در کتاب ((احقاق الحق)) از جلد دوم تفسیر ((ابن کثیر)) صفحه 14 و از ((مقتل خوارزمی)) صفحه 47 نزول این آیه را درباره داستان غدیر از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل کرده است .
در تفسیر برهان و نور الثقلین نیز ده روایت از طرق مختلف نقل شده که این آیه درباره علی (علیه السلام) یا روز غدیر خم نازل گردیده ، که نقل همه آنها نیازمند به رساله جداگانه است .
مرحوم علامه سید شرف الدین در کتاب المراجعات چنین میگوید:
((که نزول این آیه را در روز غدیر در روایات صحیحی که از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده ذکر گردیده و اهل سنت ، شش حدیث با اسناد مختلف از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در این زمینه نقل کرده اند که صراحت در نزول آیه در این جریان دارد)).
از آنچه در بالا گفتیم روشن میشود که : اخباری که نزول آیه فوق را در جریان غدیر بیان کرده در ردیف خبر واحد نیست که بتوان با تضعیف بعضی

اسناد آن ، آنها را نادیده گرفت بلکه اخباری است که اگر متواتر نباشد لااقل مستفیض است ، و در منابع معروف اسلامی نقل شده ، اگر چه بعضی از دانشمندان متعصب اهل تسنن ، مانند ((آلوسی در تفسیر روح المعانی)) تنها با تضعیف سند یکی از این اخبار کوشیده اند بقیه را به دست فراموشی بسپارند و چون روایت را بر خلاف مذاق خویش دیده اند مجعول و نادرست قلمداد کنند، و یا مانند نویسنده تفسیر ((المنار)) با تفسیر ساده ای از آیه گذشته ، بدون اینکه کمترین اشاره ای به این روایات کند، شاید خود را در بن بست دیده که اگر بخواهد روایات را ذکر کرده و تضعیف کند بر خلاف انصاف است و اگر بخواهد قبول کند بر خلاف مذاق او است !
نکته جالبی که باید در اینجا به آن توجه کرد این است که قرآن در سوره نور آیه 55 چنین می گوید:
وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا...
((خداوند به آنهائی که از شما ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده اند وعده داده است که آنها را خلیفه در روی زمین قرار دهد همانطور که پیشینیان آنانرا چنین کرد، و نیز وعده داده آئینی را که برای آن پسندیده است مستقر و مستحکم گرداند و بعد از ترس به آنها آرامش بخشد.))

در این آیه خداوند میفرماید: آئینی را که برای آنها ((پسندیده)) در روی زمین مستقر می سازد، با توجه به اینکه سوره نور قبل از سوره مائده نازل شده است و با توجه به جمله ((رضیت)) لکم الاسلام دینا که در آیه مورد بحث ، درباره ولایت علی (علیه السلام) نازل شده ، چنین نتیجه می گیریم که اسلام در صورتی در روی زمین مستحکم و ریشه دار خواهد شد که با ((ولایت)) توام باشد، زیرا این همان اسلامی است که خدا ((پسندیده)) و وعده استقرار و تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 269
استحکامش را داده است ، و به عبارت روشنتر اسلام در صورتی عالمگیر می شود که از مساله ولایت اهل بیت جدا نگردد.
مطلب دیگری که از ضمیمه کردن ((آیه سوره نور)) با ((آیه مورد بحث)) استفاده می شود این است که در آیه سوره نور سه وعده به افراد با ایمان داده شده است نخست خلافت در روی زمین ، و دیگر امنیت و آرامش برای پرستش پروردگار، و سوم استقرار آئینی که مورد رضایت خدا است .
این سه وعده در روز غدیر خم با نزول آیه ((الیوم اکملت لکم دینکم ...)) جامه عمل بخود پوشید زیرا نمونه کامل فرد با ایمان و عمل صالح ، یعنی علی (علیه السلام) به جانشینی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نصب شد و به مضمون جمله الیوم یئس الذین کفروا من دینکم مسلمانان در آرامش و امنیت نسبی قرار گرفتند و نیز به مضمون و رضیت لکم الاسلام دینا آئین مورد رضایت پروردگار در میان مسلمانان استقرار یافت .
البته این تفسیر منافات با روایاتی که میگوید آیه سوره نور در شان مهدی (علیه السلام) نازل شده ندارد زیرا آمنوا منکم ... دارای معنی وسیعی است که یک نمونه آن در روز غدیر خم انجام یافت و سپس در یک مقیاس وسیعتر و عمومی تر در زمان قیام مهدی (علیه السلام) انجام خواهد یافت (بنابراین کلمه الارض در آیه به معنی همه کره زمین نیست بلکه معنی وسیعی دارد که هم ممکن است بر تمام کرده زمین گفته شود، و هم به قسمتی از آن ، چنانکه از موارد استعمال آن در قرآن نیز استفاده میشود که گاهی بر قسمتی از زمین اطلاق شده و گاهی بر تمام زمین) (دقت کنید).
یک سؤ ال لازم
تنها سؤ الی که در مورد آیه باقی میماند این است که اولا طبق اسناد تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 270
فوق و اسنادی که در ذیل آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک خواهد آمد هر دو مربوط به جریان ((غدیر)) است ، پس چرا در قرآن میان آن دو فاصله افتاده ؟! یکی آیه 3 سوره مائده و دیگری آیه 67 همین سوره است
.

ثانیا این قسمت از آیه که مربوط به جریان غدیر است ضمیمه به مطالبی شده که درباره گوشتهای حلال و حرام است و در میان این دو تناسب چندانی به نظر نمی رسد.
در پاسخ باید گفت :
اولا میدانیم آیات قرآن ، و همچنین سوره های آن ، بر طبق تاریخ نزول جمع آوری نشده است بلکه بسیاری از سوره هائی که در مدینه نازل شده مشتمل بر آیاتی است که در مکه نازل گردیده و بعکس آیات مدنی را در لابلای سوره های مکی مشاهده می کنیم .
با توجه به این حقیقت جدا شدن این دو آیه از یکدیگر در قرآن جای تعجب نخواهد بود (البته طرز قرار گرفتن آیات هر سوره تنها به فرمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بوده است) آری ، اگر آیات بر طبق تاریخ نزول جمع آوری شده بود جای این ایراد بود.
ثانیا ممکن است قرار دادن آیه مربوط به ((غدیر)) در لابلای احکام مربوط به غذاهای حلال و حرام برای محافظت از تحریف و حذف و تغییر بوده باشد، زیرا بسیار میشود که برای محفوظ ماندن یک شی ء نفیس آن را با مطالب ساده ای می آمیزند تا کمتر جلب توجه کند (دقت کنید).
حوادثی که در آخرین ساعات عمر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) واقع شد، و مخالفت صریحی که از طرف بعضی افراد برای نوشتن وصیتنامه از طرف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 271
به عمل آمد تا آنجا که حتی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را (العیاذ بالله) متهم به هذیان و بیماری ! و گفتن سخنان ناموزون کردند، و شرح آن در کتب معروف اسلامی اعم از کتب اهل تسنن و شیعه نقل شده شاهد گویائی است بر اینکه بعضی از افراد حساسیت خاصی در مساله خلافت و جانشینی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داشتند و برای انکار آن حد و مرزی قائل نبودند!.
آیا چنین شرائطی ایجاب نمی کرد که برای حفظ اسناد مربوط به خلافت و رساندن آن به دست آیندگان چنین پیش بینی هائی بشود و با مطالب ساده ای آمیخته گردد که کمتر جلب توجه مخالفان سر سخت را کند؟!.
از این گذشته - همانطور که دانستیم - اسناد مربوط به نزول آیه ((الیوم اکملت لکم)) درباره ((غدیر)) و مساله جانشینی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تنها در کتب شیعه نقل نشده است که چنین ایرادی متوجه شیعه شود، بلکه در بسیاری از کتب اهل تسنن نیز آمده است ، و به طرق متعددی این حدیث از سه نفر از صحابه معروف نقل شده است .
در پایان آیه بار دیگر به مسائل مربوط به گوشتهای حرام بر گشته ، و حکم صورت اضطرار را بیان می کند و می گوید: ((کسانی که به هنگام

گرسنگی ناگزیر از خوردن گوشتهای حرام شوند در حالی که تمایل به گناه نداشته باشند خوردن آن برای آنها حلال است ، زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است و به هنگام ضرورت بندگان خود را به مشقت نمی افکند و آنها را کیفر نمی دهد.)) تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 272
(فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لا ثم فان الله غفور رحیم).
مخمصه از ماده خمص (بر وزن لمس) به معنی ((فرورفتگی)) است ، و به معنی گرسنگی شدید که باعث فرورفتگی شکم می شود نیز آمده است خواه به هنگام قحطی باشد یا بهنگام گرفتاری شخصی .
غیر متجانف لا ثم به معنی آن است که تمایل به گناه نداشته باشد، و آن یا به عنوان تاکید مفهوم اضطرار آمده ، و یا به منظور آن است که به هنگام ضرورت زیاده روی در خوردن گوشت حرام نکند، و آن را حلال نشمرد، و یا آنکه مقدمات اضطرار را خودش فراهم نساخته باشد، و یا آنکه در سفری که برای انجام کار حرامی در پیش گرفته ، گرفتار چنان ضرورتی نشود، ممکن است همه این معانی از این عبارت منظور باشد. (برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد اول تفسیر نمونه صفحه 430 و 431 مراجعه کنید). المائدة
آیه 4
آیه و ترجمه
یَسئَلُونَک مَا ذَا أُحِلَّ لهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَکُمُ الطیِّبَت وَ مَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِح مُکَلِّبِینَ تُعَلِّمُونهُنَّ مِمَّا عَلَّمَکُمُ اللَّهُ فَکلُوا ممَّا أَمْسکْنَ عَلَیْکُمْ وَ اذْکُرُوا اسمَ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سرِیعُ الْحِسابِ(4)
ترجمه : 4 - از تو سوال می کنند چه چیزها برای آنها حلال شده است بگو آنچه پاکیزه است برای شما حلال گردیده و (نیز صید) حیوانات شکاری که از آنچه خداوند به شما تعلیم داده به آنها یاد داده اید (برای شما حلال است) پس از آنچه این حیوانات برای شما (صید می کنند و) نگاه می دارند بخورید و نام خدا را (به هنگام فرستادن حیوان برای شکار) بر آن برید و از خدا بپرهیزید که خداوند سریع الحساب است . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 273
شان نزول :
درباره آیه فوق شان نزولهائی ذکر کرده اند که مناسبتر از همه این است : زید الخیر و ((عدی بن حاتم)) که دو نفر از یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بودند خدمتش رسیدند و عرض کردند: ما جمعیتی هستیم که با سگها و بازهای شکاری صید می کنیم ، و سگهای شکاری ما حیوانات وحشی حلال گوشت را می گیرند، بعضی از آنها را زنده به دست ما میرسد و آن را سر می بریم ، ولی بعضی از آنها بوسیله سگها کشته می شوند، و ما فرصت ذبح آنها را پیدا نمی کنیم و با اینکه می دانیم خدا

گوشت مردار را بر ما حرام کرده ، تکلیف ما چیست ! آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت .
تفسیر :
صید حلال
به دنبال احکامی که درباره گوشتهای حلال و حرام در دو آیه گذشته بیان شد در این آیه نیز به قسمتی دیگر از آنها اشاره کرده و به عنوان پاسخ سؤ الی که در این زمینه شده است ، چنین میفرماید: ((از تو درباره غذاهای حلال سؤ ال می کنند (یسئلونک ما ذا احل لهم).
سپس به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد که نخست به آنها بگوید هر چیز پاکیزه ای برای شما حلال است (قل احل لکم الطیبات).
یعنی تمام آنچه را اسلام تحریم کرده در زمره خبائث و ناپاکها است تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 274
و هیچگاه قوانین الهی ، موجود پاکیزه ای که طبعا برای استفاده و انتفاع بشر آفریده شده است تحریم نمی کند و دستگاه ((تشریع)) در همه جا هم آهنگ دستگاه تکوین است .
سپس به سراغ صیدها رفته ، می گوید: ((صید حیوانات صیاد که تحت تعلیم شما قرار گرفته اند، یعنی از آنچه خداوند به شما تعلیم داده به آنها آموخته اید، برای شما حلال است)) (و ما علمتم من الجوارح مکلبین تعلمونهن مما علمکم الله)
جوارح در اصل از ماده ((جرح)) گرفته شده که گاهی به معنی کسب و گاهی به معنی زخم است ، و به همین دلیل به حیوانات صیاد اعم از پرندگان و غیر پرندگان ((جارحه)) می گویند، و جمع آن ((جوارح)) است یعنی حیوانی که به صید خود زخم وارد می کند، و یا حیوانی که برای صاحب خود کسب می نماید.
و اگر به اعضای بدن جوارح گفته میشود به خاطر آن است که انسان بوسیله آنها کاری انجام می دهد و اکتسابی می کند.
و به این ترتیب جمله و ما علمتم من الجوارح تمام حیواناتی را که برای شکار کردن تربیت می شوند شامل می شود، ولی قید ((مکلبین)) که به معنی تربیت کنندگان سگهای شکاری است و از ماده کلب به معنی سگ گرفته شده است ، آن را اختصاص به سگهای شکاری می دهد و به همین دلیل صید کردن با غیر سگهای شکاری مانند صید بوسیله بازهای شکاری و امثال آن را شامل نمی شود، به همین جهت در فقه شیعه ((تنها)) صید به وسیله سگهای شکاری مجاز است اگر چه جمعی از مفسران دانشمندان اهل تسنن ، همه را مجاز تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 275
می دانند و قید ((مکلبین)) را بمعنی وسیعی تفسیر کرده اند که

اختصاصی به سگها ندارد، ولی همانطور که گفتیم ماده اصلی این لغت مفهوم آن را مخصوص به تربیت سگهای شکاری می کند.
البته اگر حیوانات شکاری دیگر صیدی را از پای در آورند ولی قبل از آنکه بمیرد با آداب شرعی ذبح کنیم حلال است .
ضمنا جمله تعلمونهن مما علمکم الله اشاره به چند مطلب میکند: نخست اینکه باید تعلیم این گونه حیوانات استمرار یابد و اگر تعلیم خود را فراموش کنند و همانند یک سگ ولگرد حیوانی را بدرند، گوشت آن صید حلال نخواهد بود (چون فعل تعلمونهن مضارع است و مضارع دلالت بر استمرار دارد).
دیگر اینکه باید تعلیم و تربیت سگ مطابق اصول صحیحی باشد که با مفهوم ((مما علمکم الله)) سازگار باشد، و دیگر اینکه سرچشمه همه علوم هر چند ساده و کوچک باشد از ناحیه خدا است و ما بدون تعلیم او علمی نداریم .
ضمنا باید توجه داشت منظور از تعلیم سگهای شکاری آنست که آنچنان تربیت شوند که به فرمان صاحبان آنها حرکت کنند و به فرمانشان باز گردند ذکر این نکته نیز لازم است حیوانی را که سگها شکار می کنند اگر زنده بدست آید، باید طبق آداب اسلامی ذبح شود ولی اگر پیش از آنکه به آن برسند جان دهد، حلال است ، اگر چه ذبح نشده است .
سپس در ذیل آیه اشاره به دو شرط دیگر از شرائط حلیت چنین صیدی کرده ، می فرماید: از صیدی که سگهای شکاری برای شما نگاه داشته اند بخورید.
(فکلوا مما امسکن علیکم).
بنابراین اگر سگهای شکاری عادت داشته باشند قسمتی از صید خود را بخورند و قسمتی را وا گذارند، چنان صیدی حلال نیست و داخل در جمله و ما اکل السبع که در آیه قبل گذشت می باشد و در حقیقت چنین سگی نه تعلیم یافته است و نه آنچه را که نگاه داشته مصداق ((علیکم)) (برای شما) می باشد تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 276
بلکه برای خود صید کرده است (ولی بعضی از فقهاء این موضوع را به استناد روایاتی که در منابع حدیث آمده شرط ندانسته اند که تفصیل آن در فقه آمده است) خلاصه اینکه باید آنها آنچنان تربیت شوند که صید خود را نخورند.
دیگر اینکه به هنگامی که سگ شکاری رها می شود، نام خدا را ببرید
(و اذکروا اسم الله علیه).
و در پایان برای رعایت تمام این دستورات ، میفرماید: از خدا بپرهیزید زیرا خداوند، سریع الحساب است .
(و اتقوا الله ان الله سریع الحساب). المائدة

آیه 5
آیه و ترجمه
الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطيِّبَت وَ طعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَب حِلٌّ لَّكمْ وَ طعَامُكُمْ حِلٌّ لهَّمْ وَ الْمُحْصنَت مِنَ الْمُؤْمِنَتِ وَ الْمُحْصنَت مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَب مِن قَبْلِكُمْ إِذَا ءَاتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ محْصِنِينَ غَيرَ مُسفِحِينَ وَ لا مُتَّخِذِى أَخْدَانٍ وَ مَن يَكْفُرْ بِالايمَنِ فَقَدْ حَبِط عَمَلُهُ وَ هُوَ فى الاَخِرَةِ مِنَ الخْسِرِينَ(5)
ترجمه : 5 - امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شد و (همچنین) غذای اهل کتاب برای شما حلال است و غذای شما برای آنها حلال می باشد و (نیز) زنان پاکدامن از مسلمانان و زنان پاکدامن از اهل کتاب حلال هستند هنگامی که مهر آنها را بپردازید و پاکدامن باشید نه زناکار و نه دوست پنهانی و نامشروع گیرید، و کسی که انکار کند آنچه را باید به آن ایمان بیاورد اعمال او باطل و بی اثر میگردد و در سرای دیگر از زیانکاران خواهد بود. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 277
تفسیر :
خوردن غذای اهل کتاب و ازدواج با آنان
در این آیه که مکمل آیات قبل است ، نخست میفرماید:((امروز آنچه پاکیزه است برای شما حلال شده و غذاهای اهل کتاب برای شما حلال و غذاهای شما برای آنها حلال است .))
(الیوم احل لکم الطیبات و طعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم وطعامکم حل لهم).
در اینجا چند مطلب است که باید مورد توجه قرار گیرد:
1 - منظور از الیوم (امروز) به عقیده جمعی از مفسران روز عرفه و به عقیده بعضی بعد از فتح خیبر است ولی بعید نیست که همان روز غدیرخم و پیروزی کامل اسلام بر کفار بوده باشد (توضیح این سخن را بزودی خواهیم گفت).
2 - ذکر حلال بودن ((طیبات)) با اینکه قبل از این روز هم حلال بوده ، به خاطر این است که مقدمه ای برای ذکر حکم طعام اهل کتاب باشد.
3 - منظور از ((طعام اهل کتاب)) که در این آیه حلال شمرده شده است چیست ؟
بیشتر مفسران و دانشمندان اهل سنت ، معتقدند که هر نوع طعامی را شامل می شود، خواه گوشت حیواناتی باشد که به دست خود آنها ذبح شده و یا غیر آن ، ولی اکثریت قاطع مفسران و فقهای شیعه بر این عقیده اند که منظور از آن غیر از گوشتهائی است که ذبیحه آنها باشد، تنها عده کمی از دانشمندان شیعه پیرو نظریه اولند.
روایات متعددی که از ائمه اهلبیت (علیهمالسلام) نقل شده این مطلب را تاکید می کند که منظور از طعام در این آیه ، غیر ذبیحه های اهل کتاب

است . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 278
در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که درباره آیه فوق چنین فرمود:
عنی بطعا مهم هاهنا الحبوب و الفاکهة غیر الذبائح التی یذبحون فانهم لا یذکرون اسم الله علیها:
((منظور از طعام اهل کتاب حبوبات و میوه ها است ، نه ذبیحه های آنها زیرا آنها هنگام ذبح کردن نام خدا را نمی برند.))
و روایات متعدد دیگری که در جلد 16 وسائل الشیعه در باب 51 از ابواب اطعمه و اشربه صفحه 371 مذکور است دقت در آیات گذشته نشان می دهد که تفسیر دوم (تفسیر طعام به غیر ذبیحه) به حقیقت نزدیکتر است ، زیرا همانطور که امام صادق (علیه السلام) هم در روایت فوق اشاره فرموده ، اهل کتاب غالب شرائط ذبح اسلامی را رعایت نمی کنند، نه نام خدا را می برند و نه رو به سوی قبله حیوان را ذبح می کنند و هم چنین پایبند به رعایت سایر شرائط نیستند چگونه ممکن است در آیات قبل چنین حیوانی صریحا تحریم شده باشد و در این آیه حلال شمرده شود.
در اینجا چند سؤ ال پیش می آید:
نخست اینکه اگر منظور از طعام غذاهائی غیر از گوشت است اینها که قبلا حلال بوده است ، آیا قبل از نزول آیه خریدن گندم و یا حبوبات دیگر از اهل کتاب مانعی داشته ! در حالی که همواره داد و ستد در میان مسلمانان و آنها وجود داشته است !
پاسخ این سؤ ال با توجه به یک نکته اساسی در تفسیر آیه روشن می شود و آن اینکه آیه در زمانی نازل شد که اسلام بر شبه جزیره عربستان مسلط شده بود و موجودیت و حضور خود را در سراسر شبه جزیره اثبات کرده بود، بطوری که دشمنان اسلام از شکست مسلمین مایوس بودند، در اینجا

را که در معاشرت مسلمانان با کفار قبلا وجود داشت و بخاطر همانها، رفت و آمد با آنان ، میهمانی کردن آنها و یا میهمان شدن نزد آنان ممنوع بود، می بایست بر طرف گردد، لذا آیه نازل شد و اعلام داشت امروز که شما موقعیت خود را تثبیت کرده اید و از خطر آنها بیم ندارید محدودیتهای مربوط به معاشرت با آنان کم شده است می توانید به میهمانی آنها بروید و نیز می توانید آنها را میهمان کنید و همچنین میتوانید از آنها زن بگیرید (هر کدام با شرائطی که اشاره خواهد شد).
ناگفته نماند کسانی که اهل کتاب را پاک نمی دانند می گویند در صورتی می توان با آنها هم غذا شد که غذای آنها از قبیل غذاهای غیر مرطوب باشد و یا در صورت مرطوب بودن با دست آنها تماس نگرفته باشد و اما آن دسته از محققان که معتقد به طهارت اهل کتاب هستند، می گویند هم

غذا شدن با آنها در صورتی که غذایشان از گوشتهای ذبیحه خودشان تهیه نشده باشد و یقین به نجاست عرضی (نجس شدن با مثل شراب یا آبجو و مانند آنها) نداشته باشیم می توان با آنها هم غذا شد.
خلاصه اینکه آیه فوق در اصل ناظر به رفع محدودیتهای پیشین درباره معاشرت با اهل کتاب است ، گواه بر آن این است که می فرماید: ((غذای شما هم برای آنها حلال است)) یعنی میهمانی کردن آنها بی مانع می باشد، و نیز بلا فاصله در آیه بعد حکم ازدواج با زنان اهل کتابرا بیان کرده ، بدیهی است حکومتی می تواند چنین توسعه ای به اتباع خود بدهد که بر اوضاع محیط کاملا مسلط گردد، و بیمی از دشمن نداشته باشد، چنین شرائطی در واقع در روز غدیر خم و به عقیده بعضی در روز عرفه در حجة الوداع یا بعد از فتح خیبر حاصل گشت ، اگر چه روز غدیر خم از هر جهت برای این موضوع مناسبتر بنظر میرسد.
اشکال دیگری که در تفسیر ((المنار)) درباره تفسیر آیه فوق آمده است این است که می گوید: کلمه طعام در بسیاری از آیات قرآن به معنی هر گونه تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 280
غذائی است و حتی گوشتها را هم شامل می شود، چگونه ممکن است در آیه فوق ، محدود به حبوبات و میوه ها و مانند آن باشد، سپس می نویسد: من این ایراد را در مجلسی که جمعی از شیعیان بودند مطرح کردم (و کسی پاسخ آن را نداشت).
به عقیده ما پاسخ ایراد فوق نیز روشن است ، ما انکار نمی کنیم که طعام یک مفهوم وسیع دارد، ولی آیات سابق که درباره گوشتها بحث نموده و مخصوصا گوشت حیواناتی را که بهنگام ذبح نام خدا بر آن نبرند تحریم کرده ، این مفهوم وسیع را تخصیص میزند و محدود بغیر گوشت می کند، و می دانیم هر عامی یا مطلقی قابل تخصیص و تقیید است . و این را نیز میدانیم که اهل کتاب مقید به ذکر نام خدا بر ذبیحه نیستند، از آن گذشته سایر شرائطی را هم که در سنت آمده است ، مسلما رعایت نمی کنند.
در کتاب کنز العرفان در تفسیر این آیه اشاره به اشکال دیگری شده است که خلاصه اش این است : ((طیبات)) مفهوم وسیعی دارد و به اصطلاح عام است اما ((طعام الذین اوتوا الکتاب)) خاص است و معمولا ذکر خاص بعد از عام نکته ای باید داشته باشد که در اینجا نکته آن روشن نیست ، سپس اظهار امیدواری می کند خداوند این مشکل علمی را برای او حل کند. با توجه به آنچه در بالا ذکر شد، پاسخ این اشکال نیز معلوم میشود که ذکر حلیت طیبات در واقع مقدمه ای است برای بیان رفع محدودیت آمیزش با اهل کتاب ، و در واقع آیه می گوید: هر چیز پاکیزه ای برای شما حلال شمرده شده ، به همین جهت طعام اهل کتاب نیز (آنجا که پاکیزه باشد) برای شما حلال است و محدودیتهائی که سابقا در معاشرت با آنها

داشته اید در پرتو پیروزیهائی که امروز پیدا کرده اید تقلیل یافته است .
(دقت کنید) تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 281
ازدواج با زنان غیر مسلمان
آیه فوق بعد از بیان حلیت طعام اهل کتاب ، درباره ازدواج با زنان پاکدامن از مسلمانان و اهل کتاب سخن می گوید و می فرماید: ((زنان پاک دامن از مسلمانان و از اهل کتاب برای شما حلال هستند و می توانید با آنها ازدواج کنید به شرط اینکه مهر آنها را بپردازید.))
(و المحصنات من المؤ منات و المحصنات من الذین اوتواالکتاب من قبلکم اذا آتیتموهن اجورهن).
به شرط اینکه از طریق ازدواج مشروع باشد نه به صورت زنای آشکار، و نه بصورت دوست پنهانی انتخاب کردن .
(محصنین غیر مسافحین و لا متخذی اخدان).
در حقیقت این قسمت از آیه نیز محدودیتهائی را که در مورد ازدواج مسلمانان با غیر مسلمانان بوده تقلیل میدهد و ازدواج آنها را با زنان اهل کتاب با شرائطی تجویز می نماید.
اما اینکه آیا ازدواج با اهل کتاب به هر صورت ، خواه ازدواج دائم باشد یا موقت ، مجاز است و یا منحصرا ازدواج موقت جائز است در میان فقهای اسلام اختلاف نظر است .
دانشمندان اهل تسنن فرقی میان این دو نوع ازدواج نمی گذارند و معتقدند آیه فوق تعمیم دارد، ولی در میان فقهای شیعه جمعی معتقدند که آیه منحصرا ازدواج موقت را بیان می کند و بعضی از روایات که از ائمه اهلبیت (علیهمالسلام) در تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 282
این زمینه وارد شده ، این نظر را تایید می نماید.
قرائنی در آیه موجود است که ممکن است شاهد این قول باشد، نخست اینکه می فرماید: اذا آتیتموهن اجورهن (بشرط اینکه اجر آنها را بپردازید) درست است که کلمه ((اجر))، هم در مورد ((مهر عقد دائم)) و هم در مورد ((مهر ازدواج موقت گفته می شود))، ولی بیشتر در مورد ازدواج موقت ذکر میگردد یعنی با آن تناسب بیشتری دارد، و دیگر اینکه تعبیر به ((غیر مسافحین و لا متخذی اخدان)) (به شرط اینکه از راه زنا و گرفتن دوست پنهانی نامشروع وارد نشوید) نیز با ازدواج موقت متناسبتر است ، چه اینکه ازدواج دائم هیچگونه شباهتی با مساله زنا یا انتخاب دوست پنهانی نامشروع ندارد، که از آن نهی شود، ولی گاهی افراد نادان و بی خبر ازدواج موقت را با زنا یا انتخاب دوست پنهانی اشتباه می کنند، و از همه گذشته این تعبیرات عینا در آیه 25 سوره نساء دیده می شود و می دانیم آن آیه درباره ازدواج موقت است .
ولی با این همه جمعی دیگر از فقهاء ازدواج با اهل کتاب را مطلقا مجاز

می دانند و قرائن فوق را برای تخصیص آیه کافی نمی بینند و به بعضی از روایات نیز در این زمینه استدلال می کنند (شرح بیشتر در این باره باید از کتاب فقهی مطالعه شود).
ناگفته نماند که در دنیای امروز که بسیاری از رسوم جاهلی در اشکال مختلف زنده شده است نیز این تفکر بوجود آمده که انتخاب دوست زن یا مرد برای افراد مجرد بیمانع است نه تنها به شکل پنهانی ، آن گونه که در زمان جاهلیت قبل از اسلام وجود داشت ، بلکه بشکل آشکار نیز هم !
در حقیقت دنیای امروز در آلودگی و بی بند و باری جنسی از زمان جاهلیت پا را فراتر نهاده ، زیرا اگر در آن زمان تنها انتخاب دوست پنهانی را مجاز می دانستند، اینها آشکارش را نیز بی مانع می دانند و حتی با نهایت وقاحت به آن افتخار می کنند، این رسم ننگین که یک فحشای آشکار و رسوا محسوب تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 283
میشود از سوغاتهای شومی است که از غرب به شرق انتقال یافته و سرچشمه بسیاری از بدبختیها و جنایات شده است .
ذکر این نکته نیز لازم است که در مورد طعام اهل کتاب ، هم اجازه داده شده که از طعام آنها خورده شود (به شرائطی که ذکر شد) و هم به آنها اطعام شود اما در مورد ازدواج تنها گرفتن زن از آنان تجویز شده ولی زنان مسلمان به هیچوجه مجاز نیستند که با مردان اهل کتاب ازدواج کنند، و فلسفه آن ناگفته پیدا است زیرا زنان بخاطر آنکه عواطف رقیقتری دارند زودتر ممکن است عقیده همسران خود را بپذیرند تا مردان !.
و از آنجا که تسهیلات فوق درباره معاشرت با اهل کتاب و ازدواج با زنان آنها ممکن است مورد سوء استفاده بعضی قرار گیرد، و آگاهانه یا غیر آگاهانه بسوی آنها کشیده شوند در پایان آیه به مسلمانان هشدار داده ، میگوید: ((کسی که نسبت به آنچه باید به آن ایمان بیاورد کفر بورزد و راه مؤ منان را رها کرده ، در راه کافران قرار گیرد، اعمال او بر باد می رود و در آخرت در زمره زیانکاران خواهد بود.))
(و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله و هو فی الاخرة من الخاسرین).
اشاره به اینکه تسهیلات مزبور علاوه بر اینکه گشایشی در زندگی شما ایجاد میکند باید سبب نفوذ و توسعه اسلام در میان بیگانگان گردد، نه اینکه شما تحت تاثیر آنها قرار گیرید، و دست از آئین خود بر دارید که در این صورت مجازات شما بسیار سخت و سنگین خواهد بود.
در تفسیر این قسمت از آیه با توجه به پارهای از روایات و شان نزولی که نقل شده احتمال دیگری نیز هست و آن اینکه بعضی از مسلمانان پس از نزول آیه فوق و حکم حلیت طعام اهل کتاب و زنان آنها از قبول چنین حکمی تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 284
اکراه داشتند، قرآن به آنها هشدار میدهد که اگر نسبت به چنین حکمی که

از طرف خدا نازل شده اعتراضی داشته باشند و انکار کنند، اعمال آنها بر باد خواهد رفت و زیانکار خواهند بود. المائدة
آیه 6
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلى الصلَوةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلى الْمَرَافِقِ وَ امْسحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَ أَرْجُلَكمْ إِلى الْكَعْبَينِ وَ إِن كُنتُمْ جُنُباً فَاطهَّرُوا وَ إِن كُنتُم مَّرْضى أَوْ عَلى سفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنكُم مِّنَ الْغَائطِ أَوْ لَمَستُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صعِيداً طيِّباً فَامْسحُوا بِوُجُوهِكمْ وَ أَيْدِيكُم مِّنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكم مِّنْ حَرَجٍ وَ لَكِن يُرِيدُ لِيُطهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشكُرُونَ(6)
ترجمه : 6 - ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که برای نماز بپاخاستید صورت و دستها را تا آرنج بشوئید و سر و پاها را تا مفصل (یا برآمدگی پشت پا) مسح کنید و اگر جنب باشید خود را بشوئید (غسل کنید) و اگر بیمار یا مسافر باشید یا یکی از شما از محل پستی آمده (قضای حاجت کرده) یا با زنان تماس گرفته باشید (آمیزش جنسی کرده اید) و آب (برای غسل یا وضو) نیابید با خاک پاکی تیمم کنید و از آن بر صورت (پیشانی) و دستها بکشید، خداوند نمی خواهد مشکلی برای شما ایجاد کند بلکه می خواهد شما را پاک سازد و نعمتش را بر شما تمام نماید شاید شکر او را بجا آورید. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 285
تفسیر :
پاک سازی جسم و جان
در آیات سابق ، بحثهای گوناگونی درباره ((طیبات جسمی و مواهب مادی)) مطرح شد، در این آیه به ((طیبات روح)) و آنچه باعث پاکیزگی جان انسان می گردد، اشاره شده است و قسمت قابل ملاحظهای از احکام وضو و غسل و تیمم که موجب صفای روح است ، تشریح گردیده ، نخست خطاب به افراد با ایمان کرده ، احکام وضو را به این ترتیب بیان می کند:
((ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که برای نماز بپاخاستید صورت و دستهای خود را تا آرنج بشوئید و قسمتی از سر و همچنین پا را تا مفصل (یا برآمدگی پشت پا) مسح کنید.
(یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤ وسکم و ارجلکم الی الکعبین). تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 286
در آیه حدود صورت ، که باید در وضو شسته شود توضیح داده نشده ولی در روایات ائمه اهلبیت (علیهمالسلام) که وضوی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مشروحا بیان کرده اند.
1 - حد صورت از طرف طول از رستانگاه مو تا چانه و از طرف عرض

آنچه در میان انگشت وسط و ابهام (انگشت شست) قرار می گیرد، ذکر شده و این در حقیقت توضیح همان معنائی است که از کلمه ((وجه)) در عرف فهمیده می شود، زیرا وجه همان قسمتی است که انسان به هنگام برخورد بر دیگری با آن مواجه می شود.
2 - حد دست که باید در وضو شسته شود، تا آرنج ذکر شده ، زیرا مرافق جمع ((مرفق)) به معنی ((آرنج)) است ، و چون هنگامی گفته شود دست را بشوئید ممکن است به ذهن چنین برسد که دستها را تا مچ بشوئید، زیرا غالبا این مقدار شسته میشود، برای رفع این توهم می فرماید: تا آرنج بشوئید
(الی المرافق).
و با این توضیح روشن می شود، کلمه ((الی)) در آیه فوق تنها برای بیان حد شستن است نه کیفیت شستن ، که بعضی توهم کرده اند و چنین پنداشته اند که آیه می گوید: باید دستها را از سر انگشتان به طرف آرنج بشوئید (آنچنانکه در میان جمعی از اهل تسنن رائج است).
توضیح اینکه این درست به آن میماند که انسان به کارگری سفارش میکند دیوار اطاق را از کف تا یک متر، رنگ کند، بدیهی است منظور این نیست که دیوار از پائین به بالا رنگ شود، بلکه منظور این است که این مقدار باید رنگ شود نه بیشتر و نه کمتر.
بنابراین فقط مقداری از دست که باید شسته شود در آیه ذکر شده ، و اما کیفیت آن در سنت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که بوسیله اهلبیت به ما رسیده است آمده است و آن شستن آرنج است به طرف سر انگشتان .
باید توجه داشت که ((مرفق)) هم باید در وضو شسته شود، زیرا در

موارد به اصطلاح غایت داخل در مغیا است یعنی حد نیز داخل در حکم ((محدود)) است .
3 - کلمه ((ب)) که در ((برؤ وسکم)) می باشد طبق صریح بعضی از روایات و تصریح بعضی از اهل لغت به معنی ((تبعیض)) می باشد، یعنی قسمتی از سر را مسح کنید که در روایات ما محل آن به یکچهارم پیش سر، محدود شده و باید قسمتی از این یکچهارم هر چند کم باشد با دست مسح کرد - بنابراین آنچه در میان بعضی از طوائف اهل تسنن معمول است که تمام سر و حتی گوشها را مسح می کنند، با مفهوم آیه سازگار نمی باشد.
4 - قرار گرفتن ((ارجلکم)) در کنار ((رؤ وسکم)) گواه بر این است که پاها نیز باید مسح شود نه اینکه آن را بشویند (و اگر ملاحظه می کنیم ((ارجلکم)) بفتح لام قرائت شده بخاطر آن است که عطف بر محل ((برؤ

وسکم)) است نه عطف بر ((وجوهکم))).
5 - کعب در لغت بمعنی برآمدگی پشت پاها و هم بمعنی مفصل یعنی نقطه ای که استخوان ساق پا با استخوان کف پا مربوط میشود آمده است . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 288
سپس به توضیح حکم غسل پرداخته و چنین می فرماید: ((و اگر جنب باشید غسل کنید)).
(و ان کنتم جنبا فاطهروا).
روشن است که مراد از جمله ((فاطهروا)) شستن تمام بدن می باشد، زیرا اگر شستن عضو خاصی لازم بود می بایست نام آن برده شود، بنابراین هنگامی که می گوید خود را شستشو دهید، مفهومش شستشوی تمام بدن است ، نظیر این در سوره نساء آیه 43 نیز آمده است که میگوید: حتی تغتسلوا.
((جنب)) - همانطور که در جلد سوم تفسیر نمونه ذیل آیه 43 سوره نساء اشاره کرده ایم - مصدری است که بمعنی ((اسم فاعل)) آمده ، و در اصل بمعنی ((دور شونده)) است زیرا ریشه اصلی آن که ((جنابت)) بمعنی ((بعد)) و دوری است ، و اگر شخص ((جنب)) به این عنوان نامیده می شود بخاطر آن است که باید در آن حال ، از نماز و توقف در مسجد و مانند آن دوری کند، و این کلمه (جنب) هم بر مفرد، هم بر جمع و هم بر مذکر و هم بر مؤ نث اطلاق میشود، اطلاق ((جار جنب)) بر همسایه دور بهمین مناسبت است . ممکن است ضمنا از اینکه قرآن در آیه فوق می گوید بهنگام نماز اگر جنب هستید غسل کنید استفاده شود که غسل جنابت جانشین وضو نیز می شود.
سپس به بیان حکم تیمم پرداخته و میگوید: ((و اگر از خواب برخاسته اید و قصد نماز دارید و بیمار یا مسافر باشید و یا اگر از قضای حاجت برگشته اید و یا آمیزش جنسی با زنان کرده اید و دسترسی به آب ندارید با خاک پاکی تیمم کنید)).
(و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا).
نکته ای که باید به آن توجه داشت آن است که جمله - او جاء احد منکم تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 289
من الغائط و جمله او لامستم النساء - همانطور که قبلا هم اشاره کردیم - عطف بر آغاز آیه یعنی جمله اذا قمتم الی الصلوة است ، در حقیقت در آغاز آیه اشاره به مساله خواب شده و در ذیل آیه اشاره به دو قسمت دیگر از موجبات وضو یا غسل گردیده است .
و اگر این دو جمله را عطف به ((علی سفر)) بگیریم دو اشکال در آیه تولید خواهد شد، نخست اینکه از قضای حاجت برگشتن نمی تواند نقطه

مقابل مرض یا مسافرت باشد و لذا مجبوریم ((او)) را به معنی ((واو)) بگیریم (همانطور که جمعی از مفسرین گفته اند) و این کاملا بر خلاف ظاهر است ، به علاوه ذکر خصوص قضاء حاجت از میان موجبات وضو، بدون دلیل خواهد بود - اما اگر آنطور که گفتیم آیه را تفسیر کنیم هیچیک از این دو اشکال متوجه نخواهد شد (دقت کنید) (اگر چه ما هم مانند بسیاری از مفسران در جلد سوم ذیل آیه 43 نساء ((او)) را به معنی ((واو)) ذکر کردیم ولی آنچه در اینجا گفته شد به نظر نزدیکتر می باشد).
موضوع دیگر اینکه در این آیه مساله جنابت دو بار ذکر شده و ممکن است برای تاکید باشد و نیز ممکن است کلمه جنب بمعنی جنابت و احتلام در خواب و او لامستم النساء کنایه از جنابت بوسیله آمیزش جنسی باشد، و اگر قیام در آیه را بمعنی برخاستن از خواب تفسیر کنیم (همانطور که در روایات ائمه اهلبیت (علیهمالسلام) وارد شده و در خود آیه نیز قرینه ای بر آن وجود دارد) گواهی بر این معنی خواهد بود (دقت کنید).
سپس طرز تیمم را اجمالا بیان کرده ، میگوید: ((بوسیله آن صورت و دستهای خود را مسح کنید)).
(فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم منه).
روشن است که منظور این نیست که چیزی از خاک بر دارند و به صورت و دست بکشند، بلکه منظور این است پس از زدن دست بر خاک پاک ، صورت و دستها را مسح کنند، ولی بعضی از فقها بخاطر همین کلمه ((منه)) گفته اند تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 290
باید حداقل غباری هر چند مختصر باشد بدست بچسبد.
تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند معنی صعیدا طیبا است : بسیاری از دانشمندان لغت برای صعید دو معنی ذکر کرده اند، یکی خاک و دیگری تمام چیزهائی که سطح کره زمین را پوشانیده ، اعم از خاک ، ریگ ، سنگ و غیره ، و همین موضوع باعث اختلاف نظر فقهاء در چیزی که تیمم بر آن جایز است شده که آیا فقط تیمم بر خاک جایز است و یا سنگ و شن و مانند آن نیز کفایت می کند، ولی با توجه به ریشه لغوی کلمه ((صعید)) که همان ((صعود و بالا قرار گرفتن)) می باشد، معنی دوم به ذهن نزدیکتر است .
طیب به چیزهائی گفته می شود که با طبع آدمی موافق باشد و در قرآن به بسیاری از موضوعات اطلاق شده است (البلد الطیب - مساکن طیبة - ریح طیب - حیاة طیبة و...) و هر چیز پاکیزه را نیز ((طیب)) می گویند زیرا طبع آدمی ذاتا از اشیاء ناپاک متنفر است . و از اینجا روشن میشود که خاک تیمم باید کاملا پاک و پاکیزه باشد.
مخصوصا در روایاتی که از پیشوایان اسلام به ما رسیده روی این موضوع کرارا تکیه شده است ، در روایتی چنین می خوانیم :

نهی امیر المؤ منین ان یتیمم الرجل بتراب من اثر الطریق :
علی (علیه السلام) از تیمم کردن به روی خاکهای آلوده که در جاده ها است نهی فرمود قابل توجه اینکه تیمم اگر چه در قرآن و حدیث بمعنی همین وظیفه مخصوص اسلامی است ولی در لغت بمعنی قصد کردن است ، در حقیقت قرآن می گوید: به هنگامی که می خواهید تیمم کنید باید تصمیم بگیرید قطعه زمین پاکی را از تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 291
میان قطعات مختلف زمین انتخاب نموده و بر آن تیمم کنید، قطعه ای که طبق مفهوم ((صعید)) که از ماده صعود است روی زمین قرار گرفته ، و در معرض ریزش بارانها و تابش آفتاب و وزش باد باشد، روشن است چنین خاکی که زیر دست و پا نبوده و دارای این صفات است نه تنها استفاده از آن بر خلاف بهداشت نیست بلکه همانطور که در جلد سوم ذیل آیه 43 سوره نساء شرح دادیم طبق گواهی دانشمندان اثر میکرب کشی قابل ملاحظه ای دارد!.
فلسفه وضو و تیمم
درباره فلسفه ((تیمم)) در جلد سوم به اندازه کافی بحث شد، اما درباره فلسفه ((وضو))، شک نیست که وضو دارای دو فایده روشن است : فایده بهداشتی و فایده اخلاقی و معنوی ، از نظر بهداشتی شستن صورت و دستها آن هم پنج بار و یا لااقل سه بار در شبانه روز، اثر قابل ملاحظه ای در نظافت بدن دارد، مسح کردن بر سر و پشت پاها که شرط آن رسیدن آب به موها یا پوست تن است ، سبب میشود که این اعضا را نیز پاکیزه بداریم ، و همانطور که در فلسفه غسل اشاره خواهیم کرد تماس آب با پوست بدن اثر خاصی در تعادل اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک دارد.
و از نظر اخلاقی و معنوی چون با قصد قربت و برای خدا انجام می شود اثر تربیتی دارد مخصوصا چون مفهوم کنائی آن این است که از فرق تا قدم در راه اطاعت تو گام بر می دارم مؤ ید این فلسفه اخلاقی و معنوی است .
در روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) میخوانیم :
انما امر بالوضوء و بدء به لان یکون العبد طاهرا اذا قام بین یدی الجبار، عند مناجاته ایاه ، مطیعا له فیماامره ، نقیا من الادناس و النجاسة ، مع ما فیه من ذهاب الکسل ، و طرد النعاس و تزکیة الفؤ اد للقیام بین یدی تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 292
الجبار :
((برای این دستور وضو داده شده و آغاز عبادت با آن است که بندگان هنگامی که در پیشگاه خدا می ایستند و با او مناجات می کنند پاک باشند، و دستورات او را بکار بندند، از آلودگیها و نجاستها بر کنار شوند، علاوه بر این وضو سبب می شود که آثار خواب و کسالت از انسان برچیده شود و قلب

برای قیام در پیشگاه خدا نور و صفا یابد.))
از توضیحاتی که درباره فلسفه غسل خواهیم گفت نیز فلسفه وضو روشنتر می شود.
فلسفه غسل
بعضی می پرسند: چرا اسلام دستور می دهد که به هنگام جنب شدن تمام بدن را بشویند در حالی که فقط عضو معینی آلوده می شود، و آیا میان بول کردن و خارج شدن منی تفاوتی هست که در یکی فقط محل را باید شست و در دیگری تمام بدن را؟
این سؤ ال یک پاسخ اجمالی دارد و یک پاسخ مشروح :
پاسخ اجمالی آن این است که خارج شدن منی از انسان ، یک عمل موضعی نیست (مانند بول و سایر زوائد) بدلیل اینکه اثر آن در تمام بدن آشکار می گردد، و تمام سلولهای تن بدنبال خروج آن در یک حالت سستی مخصوص فرو میروند و این خود نشانه تاثیر آن روی تمام اجزاء بدن است
توضیح اینکه : طبق تحقیقات دانشمندان در بدن انسان دو سلسله اعصاب نباتی وجود دارد که تمام فعالیتهای بدن را کنترل می کنند ((اعصاب سمپاتیک)) و ((اعصاب پاراسمپاتیک)) این دو رشته اعصاب در سراسر بدن انسان و در اطراف تمام دستگاهها و جهازات تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 293
داخلی و خارجی گسترده اند، وظیفه اعصاب سمپاتیک ((تند کردن)) و به فعالیت واداشتن دستگاههای مختلف بدن است ، و وظیفه اعصاب ((پاراسمپاتیک)) ((کند کردن)) فعالیت آنهاست ، در واقع یکی نقش ((گاز)) اتومبیل و دیگری نقش ((ترمز)) را دارد، و از تعادل فعالیت این دو دسته اعصاب نباتی ، دستگاههای بدن بطور متعادل کار می کند.
گاهی جریانهائی در بدن رخ میدهد که این تعادل را بهم میزند، از جمله این جریانها مسئله ((ارگاسم)) (اوج لذت جنسی) است که معمولا مقارن خروج منی صورت می گیرد.
در این موقع سلسله اعصاب پاراسمپاتیک (اعصاب ترمز کننده) بر اعصاب سمپاتیک (اعصاب محرک) پیشی می گیرد و تعادل به شکل منفی بهم می خورد.
این موضوع نیز ثابت شده است که از جمله اموری که می تواند اعصاب سمپاتیک را بکار وادارد و تعادل از دست رفته را تامین کند تماس آب با بدن است و از آن جا که تاثیر ((ارگاسم)) روی تمام اعضای بدن بطور محسوس دیده می شود و تعادل این دو دسته اعصاب در سراسر بدن بهم می خورد دستور داده شده است که پس از آمیزش جنسی ، یا خروج منی ، تمام بدن با آب شسته شود و در پرتو اثر حیات بخش آن تعادل کامل در میان این دو دسته اعصاب در سراسر بدن برقرار گردد.

البته فایده غسل منحصر به این نیست بلکه غسل کردن علاوه بر این یک نوع عبادت و پرستش نیز می باشد که اثرات اخلاقی آن قابل انکار نیست و به همین دلیل اگر بدن را بدون نیت و قصد قربت و اطاعت فرمان خدا بشویند غسل صحیح تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 294
نیست در حقیقت به هنگام خروج منی یا آمیزش جنسی ، هم روح متاثر می شود و هم جسم ، روح به سوی شهوات مادی کشیده می شود، و جسم به سوی سستی و رکود، غسل جنابت که هم شستشوی جسم است و هم به علت اینکه به قصد قربت انجام می یابد شستشوی جان است ، اثر دوگانه ای در آن واحد روی جسم و روح می گذارد تا روح را به سوی خدا و معنویت سوق می دهد، و جسم را بسوی پاکی و نشاط و فعالیت .
از همه اینها گذشته ، وجوب غسل جنابت یک الزام اسلامی برای پاک نگه داشتن بدن و رعایت بهداشت ، در طول زندگی است زیرا بسیارند کسانی که از نظافت خود غافل می شوند ولی این حکم اسلامی آنها را وادار می کند که در فواصل مختلفی خود را شستشو دهند و بدن را پاک نگاهدارند، این موضوع اختصاصی به مردم اعصار گذشته ندارد، در عصر و زمان ما نیز بسیارند کسانی که به علل مختلفی از نظافت و بهداشت تن غافلند. (البته این حکم بصورت یک قانون کلی و عمومی است حتی کسی را که تازه بدن خود را شسته شامل می شود).
مجموع جهات سه گانه فوق روشن می سازد که چرا باید به هنگام خروج منی (در خواب یا بیداری) و همچنین آمیزش جنسی (اگر چه منی خارج نشود) غسل کرد و تمام بدن را شست .
در پایان آیه ، برای اینکه روشن شود هیچگونه سختگیری در دستورات گذشته در کار نبوده بلکه همه آنها بخاطر مصالح قابل توجهی تشریع شده است ، می فرماید: خداوند نمی خواهد شما را به زحمت بیفکند، بلکه می خواهد شما را پاکیزه سازد و نعمت خود را بر شما تمام کند تا سپاس نعمتهای او را بگوئید.
(ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و لکن یرید لیطهرکم و لیتم نعمته علیکم لعلکم تشکرون).
در حقیقت جمله های فوق بار دیگر این واقعیت را تاکید می کند که تمام تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 295
دستورهای الهی و برنامه های اسلامی بخاطر مردم و برای حفظ منافع آنها قرار داده شده و به هیچوجه هدف دیگری در کار نبوده است ، خداوند می خواهد با این دستورها هم طهارت معنوی و هم جسمانی برای مردم فراهم شود.
ضمنا باید توجه داشت که جمله ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج : خداوند نمی خواهد تکلیف طاقت فرسائی بر دوش شما بگذارد گرچه در

ذیل احکام مربوط به غسل و وضو و تیمم ذکر شده ، اما یک قانون کلی را بیان می کند، که احکام الهی در هیچ مورد به صورت تکلیف شاق و طاقت فرسا نیست بنابراین اگر مشاهده کنیم که پاره ای از تکالیف در مورد بعضی از اشخاص صورت مشقت باری بخود بگیرد و غیر قابل تحمل می شود آن حکم در مورد آنها - بدلیل همین آیه - استثناء می خورد و ساقط می شود، مثلا اگر روزه برای افرادی همچون پیرمردان و پیره زنان ناتوان و امثال آنها مشقت بار گردد، بدلیل همین آیه روزه بر آنها واجب نیست .
البته نباید فراموش کرد که پاره ای از دستورات که ذاتا مشکل است ، و باید بخاطر مصالح مهمی که در کار است آن مشکلات را تحمل کرد همانند حکم جهاد با دشمنان حق .
این قانون کلی در فقه اسلامی تحت عنوان قاعده لا حرج بعنوان یک اصل اساسی در ابواب مختلف مورد استناد فقها می باشد و احکام زیادی را از آن استنباط کرده اند. المائدة
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 296
آیه 7
آیه و ترجمه
وَ اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ مِیثَقَهُ الَّذِی وَاثَقَکُم بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سمِعْنَا وَ أَطعْنَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمُ بِذَاتِ الصدُورِ(7)
ترجمه : 7 - و بیاد بیاورید نعمت خدا را بر شما و پیمانی را که موکدا از شما گرفت ، آن زمان که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم ، و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید که خدا از درون سینه ها آگاه است .
تفسیر :
پیمانهای الهی
بتناسب بحثی که در آیه گذشته درباره قسمتی از احکام اسلام و تکمیل نعمتهای الهی گذشت در این آیه بار دیگر مسلمانان را به اهمیت نعمتهای بی پایان خداوند که مهمترین آنها نعمت ایمان و اسلام و هدایت است ، توجه داده می فرماید: نعمتهای خدا را بیاد بیاورید.
(و اذکروا نعمة الله علیکم).
گرچه نعمت در اینجا مفرد است ولی معنی جنس دارد و جنس در اینجا در معنی عموم استعمال شده و به این ترتیب همه نعمتها را شامل می شود.
البته این احتمال نیز در آیه هست که منظور خصوص نعمت اسلام باشد که در آیه قبل اجمالا به آن اشاره شده است آنجا که می گوید: ولیتم نعمته علیکم .
و چه نعمتی از آن بالاتر که در سایه اسلام ، همه گونه مواهب و افتخارات و امکانات نصیب مسلمانان شد و جمعیتی که قبلا کاملا پراکنده و جاهل و گمراه تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 297

و خونخوار و فاسد و مفسد بودند به صورت جمعیتی متشکل و متحد و دانا با امکانات مادی و معنوی فراوان در آمدند.
سپس پیمانی را که با خدا بسته اند، یادآور شده می گوید: پیمانی را که بطور محکم خدا با شما بست فراموش نکنید، آن زمان که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم .
(و میثاقه الذی واثقکم به اذ قلتم سمعنا و اطعنا).
در اینکه منظور از این پیمان کدام پیمان است ، دو احتمال وجود دارد، نخست پیمانی که مسلمانان در آغاز اسلام در حدیبیه و یا حجة الوداع و یا عقبه و یا همه مسلمانان به مجرد قبول اسلام بطور ضمنی با خدا بسته اند و دیگر پیمانی که به حکم فطرت و آفرینش ، هر کسی با خدای خود بسته است و همان است که گاهی از آن بنام ((عالم ذر)) تعبیر می شود.
توضیح اینکه : خداوند به هنگام آفرینش انسان ، استعدادهای قابل ملاحظه ای به او دارد و مواهب بیشماری در اختیار او گذاشت ، از جمله استعداد مطالعه اسرار آفرینش و شناخت پروردگار بوسیله آنها و همچنین عقل و هوش و ادراکی که بوسیله آن پیامبرانش را بشناسد و دستورهای آنها را بکار بندد - خداوند با دادن این استعدادها عملا از آنها پیمان گرفته که این استعدادها را عاطل و باطل نگذارند و از آن در مسیر صحیح بهره گیرند و افراد انسان نیز به زبان حال و استعداد فریاد بر آورده اند که سمعنا و اطعنا: شنیدیم و به کار بستیم .
این پیمان وسیعترین و محکمترین و عمومیترین پیمانی است که خداوند از بندگان خود گرفته است و همان است که علی (علیه السلام) در خطبه اول نهج البلاغه به آن اشاره کرده می فرماید: لیستادوهم میثاق فطرته : پیامبران برای این برانگیخته شدند که مردم را دعوت به وفا کردن به پیمان فطرت کنند.
بدیهی است این پیمان وسیع ، همه مسائل دینی را نیز در بر می گیرد.

و هیچ مانعی ندارد که آیه اشاره به تمام پیمانهای تکوینی و تشریعی (پیمانهائی که خدا به حکم فطرت گرفته و یا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مراحل مختلف از مسلمانان گرفت) باشد، و از اینجا روشن می شود حدیثی که می گوید: منظور از میثاق همان پیمانی بود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در حجة الوداع در موضوع ولایت علی (علیه السلام) گرفت با آنچه در بالا ذکر کردیم سازگار است زیرا بارها گفته ایم که تفسیرهائی که در ذیل آیات در این گونه موارد می آید اشاره به یکی از مصداقهای روشن است نه بمعنی انحصار.
ضمنا باید توجه داشت که میثاق در اصل از ماده وثاقة یا وثوق بمعنی بستن و محکم کردن چیزی با طناب و مانند آن است ، و بعدا به هر کاری

که موجب آرامش خاطر می شود گفته شده و از آنجا که عهد و پیمان شبیه گرهی است که میان دو نفر یا دو گروه می خورد و موجب آرامش فکر آنها است ، به آن میثاق می گویند.
و در پایان آیه برای تاکید این معنی میفرماید: پرهیزگاری پیشه کنید خداوند از اسرار درون سینه ها آگاه است .
(و اتقوا الله ان الله علیم بذات الصدور).
تعبیر به بذات الصدور که ترکیبی از ذات بمعنی عین و حقیقت و صدور به معنی سینه ها است ، اشاره به این است که خداوند از دقیقترین اسراری که در اعماق روح آدمی نهفته است و هیچکس جز خودش از آن آگاهی ندارد با خبر است . اما اینکه چگونه عواطف و احساسات و نیات و تصمیمات به قلب و درون سینه ها نسبت داده شده در صفحه 54 جلد اول مشروحا بحث کرده ایم . المائدة
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 299
آیه 8 - 10
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّمِينَ للَّهِ شهَدَاءَ بِالْقِسطِ وَ لا يَجْرِمَنَّكمْ شنَئَانُ قَوْمٍ عَلىَ أَلا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَب لِلتَّقْوَى وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرُ بِمَا تَعْمَلُونَ(8)
وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ لهُم مَّغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ(9)
وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِئَايَتِنَا أُولَئک أَصحَب الجَْحِيمِ(10)
ترجمه : 8 - ای کسانی که ایمان آورده اید همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت گواهی دهید، دشمنی با جمعیتی شما را به گناه ترک عدالت نکشاند، عدالت کنید که به پرهیزکاری نزدیکتر است و از خدا بپرهیزید که از آنچه انجام می دهید آگاه است .
9 - خداوند به آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند وعده آمرزش و پاداش عظیمی داده است .
10 - و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند اهل دوزخند.
تفسیر :
دعوت اکید به عدالت
این آیه دعوت به قیام به عدالت می کند و نظیر آن با تفاوت مختصری در سوره نساء آیه 135 گذشت ، نخست خطاب به افراد با ایمان کرده و می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید همواره قیام برای خدا کنید و به حق و عدالت گوهی دهید. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 300
(یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله شهداء بالقسط).
سپس به یکی از عوامل انحراف از عدالت اشاره نموده ، به مسلمانان چنین هشدار می دهد که : نباید کینه ها و عداوتهای قومی و تصفیه

حسابهای شخصی مانع از اجرای عدالت و موجب تجاوز به حقوق دیگران گردد، زیرا عدالت از همه اینها بالاتر است .
(و لا یجرمنکم شنان قوم علی الا تعدلوا).
بار دیگر بخاطر اهمیت موضوع روی مساله عدالت تکیه کرده ، می فرماید: عدالت پیشه کنید که بپرهیزگاری نزدیکتر است .
(اعدلوا هو اقرب للتقوی).
و از آنجا که عدالت مهمترین رکن تقوا و پرهیزگاری است ، برای سومین بار بعنوان تاکید اضافه می کند از خدا بپرهیزید زیرا خداوند از تمام اعمال شما آگاه است .
(و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون).
تفاوتی که میان این آیه و آیه ای که در سوره نساء آمده است از چند جهت می باشد:
نخست اینکه در آیه نساء، دعوت به قیام به عدالت و گواهی دادن برای خدا شده ، اما در اینجا دعوت به قیام برای خدا شده و گواهی دادن به حق و عدالت ، و شاید این تفاوت بخاطر آن باشد که در آیه نساء، هدف این بوده که گواهیها برای خدا باشد نه برای بستگان و خویشاوندان و نزدیکان ، اما در اینجا چون سخن از دشمنان در میان بوده تعبیر به گواهی به عدالت و قسط شده یعنی نه به ظلم و ستم .
دیگر اینکه در سوره نساء اشاره به یکی از عوامل انحراف از عدالت شده و در اینجا اشاره به عامل دیگری ، در آنجا حب افراطی بیدلیل ، و در

اینجا بغض افراطی بی جهت ، ولی هر دو در موضوع پیروی از هوا و هوس که در سوره نساء با جمله فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا آمده است جمعند بلکه پیروی از هوا سرچشمه وسیعتری برای ظلم و ستم است زیرا گاهی ظلم و ستم بخاطر هوا پرستی و حفظ منافع شخصی است نه به خاطر حب و بغض دیگران ، بنابراین ریشه واقعی انحراف از عدالت همان پیروی از هوا است که در گفتار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و امیر مؤ منان (علیه السلام) چنین آمده است :
اما اتباع الهوی فیسد عن الحق :
هوا پرستی شما را از حق باز می دارد.
عدالت یک رکن مهم اسلام
کمتر مسالهای است که در اسلام به اهمیت عدالت باشد، زیرا مساله عدل همانند مساله توحید در تمام اصول و فروع اسلام ریشه دوانده ، یعنی همانطور که هیچیک از مسائل عقیدهای و عملی ، فردی و اجتماعی ، اخلاقی و حقوقی ، از حقیقت توحید و یگانگی جدا نیست ، همچنین هیچیک از آنها را خالی از روح عدل نخواهیم یافت .

بنابراین جای تعجب نیست که عدل بعنوان یکی از اصول مذهب و یکی از زیر بناهای فکری مسلمانان شناخته شود، گر چه عدالتی که جزء اصول مذهب است یکی از صفات خدا است و در اصل خداشناسی که نخستین اصل از اصول دین است مندرج می باشد ولی ممتاز ساختن آن بسیار پر معنی است تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 302
و به همین دلیل در مباحث اجتماعی اسلام روی هیچ اصلی به اندازه عدالت تکیه نشده است .
ملاحظه احادیث زیر بعنوان نمونه برای درک اهمیت این موضوع کافی است .
پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می فرماید:
ایاکم و الظلم فان الظلم عند الله هو الظلمات یوم القیامة .
از ظلم بپرهیزید زیرا در روز رستاخیز که هر عملی بشکل مناسبی مجسم میشود ظلم در شکل ظلمت تجسم خواهد یافت و پرده ای از تاریکی ، اطراف ظالمان را فرا خواهد گرفت و می دانیم هر خیر و برکتی هست در نور است و ظلمت منبع ، هر گونه عدم و فقدان میباشد.
2 - بالعدل قامت السموات و الارض :
آسمانها و زمین بر اساس عدل استوارند.
این تعبیر رساترین تعبیری است که درباره عدالت ممکن است بشود یعنی نه تنها زندگی محدود بشر در این کره خاکی بدون عدالت برپا نمی شود بلکه سرتاسر جهان هستی و آسمانها و زمین همه در پرتو عدالت و تعادل نیروها و قرار گرفتن هر چیزی در مورد مناسب خود برقرار هستند و اگر لحظه ای ، و بمقدار سر سوزنی ، از این اصول منحرف شوند رو به نیستی خواهند گذارد.
شبیه همین مضمون را در حدیث معروف دیگری می خوانیم که می فرماید:
(الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم) :
حکومتها ممکن است کافر باشند و دوام یابند اما اگر ظالم باشند دوام تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 303
نخواهند یافت ، زیرا ستم چیزی است که اثر آن در همین زندگی سریع و فوری است توجه به جنگها، اضطرابها، ناراحتیها، هرج و مرجهای سیاسی ، اجتماعی ، اخلاقی ، بحرانهای اقتصادی در دنیای امروز نیز بخوبی این حقیقت را ثابت می کند.
اما آنچه باید کاملا به آن توجه داشت این است که اسلام تنها توصیه بعدالت نمی کند بلکه مهمتر از آن اجرای عدالت است ، خواندن این آیات و روایات تنها بر فراز منابر و یا نوشتن در کتب ، و یا گفتن آنها در لابلای سخنرانیها به تنهائی درد بی عدالتی و تبعیض و فساد اجتماعی را در جامعه

اسلامی درمان نمی کند، بلکه آن روز عظمت این دستورها آشکار می گردد که در متن زندگی مسلمانان پیاده شود.
سپس در آیه بعد - طبق سنت قرآن - که پس از احکام خاصی برای تاکید و تکمیل آن اشاره بقوانین و اصول کلی می کند در اینجا نیز برای تاکید مساله اجرای عدالت و گواهی بحق چنین می فرماید: خداوند به کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند وعده آمرزش و پاداش عظیم داده است .
(وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و اجر عظیم).
و در مقابل : کسانی که خدا را انکار کنند و آیات او را تکذیب نمایند از اصحاب دوزخند.
(و الذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئک اصحاب الجحیم).
قابل توجه اینکه آمرزش و اجر عظیم بعنوان یک وعده الهی در آیه ذکر شده و فرموده : وعد الله ... ولی کیفر دوزخ به صورت نتیجه عمل بیان شده و می فرماید:
کسانی که دارای چنین اعمالی باشند، چنان سرنوشتی خواهند داشت و این در حقیقت اشاره به مساله فضل و رحمت خدا در مورد پاداش های سرای

دیگر است ، که به هیچوجه برابری با اعمال ناچیز انسان ندارد، همانطور که مجازاتهای آن جهان جنبه انتقامی نداشته بلکه نتیجه خود اعمال آدمی است .
ضمنا تعبیر به اصحاب الجحیم با توجه به اینکه اصحاب به معنی یاران و ملازمان می باشد دلیل بر آنست که آنها ملازم دوزخ خواهند بود، ولی این آیه به تنهائی نمی تواند دلیل بر مساله خلود باشد آن چنانکه در تفسیر تبیان و مجمع البیان و تفسیر فخر رازی آمده است ، زیرا ملازمت ممکن است دائمی باشد و ممکن است مدتی بطول بیانجامد و سپس قطع شود، چنانکه تعبیر به اصحاب السفینه (یاران کشتی) که درباره سرنشینان کشتی نوح در قرآن آمده است دائمی نبوده البته شک نیست که کفار خلود در دوزخ دارند ولی در آیه فوق از آن سخنی نرفته بلکه از آیات دیگری استفاده می شود. المائدة
آیه 11
آیه و ترجمه
یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَت اللَّهِ عَلَیْکمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَن یَبْسطوا إِلَیْکُمْ أَیْدِیَهُمْ فَکَف أَیْدِیَهُمْ عَنکمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلی اللَّهِ فَلْیَتَوَکلِ الْمُؤْمِنُونَ(11)
ترجمه : 11 - ای کسانی که ایمان آورده اید نعمتی را که خدا به شما بخشیده بیاد آورید، آن زمان که جمعی (از دشمنان) قصد داشتند دست به سوی شما دراز کنند (و شما را از میان بر دارند) اما خدا دست آنها را از

شما باز داشت ، از خدا بپرهیزید، و مومنان باید تنها بر خدا توکل (و تکیه) کنند. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 305
تفسیر :
بدنبال یادآوری نعمتهای الهی در چند آیه قبل ، در این آیه روی سخن را بار دیگر به مسلمانان کرده و قسمتی دیگر از نعمتهای خود را به یاد آنها می آورد تا به شکرانه آن در اطاعت فرمان خدا و اجرای اصول عدالت بکوشند، می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید، نعمت خدا را بیاد آورید در آن زمان که جمعیتی تصمیم گرفته بودند، دست به سوی شما دراز کنند و شما را از میان ببرند، ولی خداوند شر آنها را از شما دفع کرد.
(یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمت الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم فکف ایدیهم عنکم).
خداوند کرارا در آیات قرآن مسلمانان را به یاد نعمتهای گوناگون و الطاف خود به آنها می اندازد، تا به این وسیله روح ایمان را در آنها تقویت و حس شکرگزاری و ثبات در برابر مشکلات را در آنها برانگیزد، و آیه فوق یکی از این آیات است .
اما در اینکه این آیه اشاره به کدام داستان می کند، در میان مفسران گفتگو بسیار است ، بعضی آن را اشاره به دفع خطر یهودیان بنی النضیر که طرح نابودی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مسلمانان را در مدینه کشیده بودند می دانند، و بعضی دیگر اشاره به داستان بطن نخل که در ماجرای حدیبیه در سال ششم هجرت واقع شد، دانسته اند آنجا که جمعی از مشرکان مکه تصمیم گرفتند به سرکردگی خالد بن ولید در نماز عصر به مسلمانان حمله ور شوند و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از این توطئه آگاه گشت و با خواندن نماز کوتاه خوف ، نقشه آنها نقش بر آب شد، و بعضی اشاره به حوادث دیگری از زندگی پرحادثه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مسلمانان می دانند. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 306
بعضی از مفسران نیز عقیده دارند که اشاره به تمام حوادثی است که در طول تاریخ اسلام واقع شده ، این تفسیر، اگر از کلمه قوم که نکره است و دلیل بر وحدت می باشد صرفنظر کنیم ، از همه تفاسیر بهتر است ، و در هر حال این آیه مسلمانان را متوجه خطراتی که ممکن بود برای همیشه نامشان را از صفحه روزگار براندازد می کند، و به آنها هشدار می دهد که به پاس این نعمتها، تقوا را پیشه کنند و بر خدا تکیه نمایند و بدانند اگر پرهیزگار باشند، در زندگی تنها نخواهند ماند، و آن دست غیبی که همیشه حافظ آنها بوده باز هم از آنها حمایت خواهد کرد.
(و اتقوا الله و علی الله فلیتوکل المؤ منون).
روشن است که منظور از توکل این نیست که انسان به بهانه واگذاری

کارش بخدا، شانه از زیر بار مسئولیتها خالی کند و یا تسلیم حوادث گردد، بلکه منظور این است که در عین بکار گرفتن تمام قدرت و نیرو، اولا توجه داشته باشد که آنچه دارد از خود او نیست ، و از ناحیه دیگری است و به این وسیله روح غرور و خودبینی را در خود بکشد، و ثانیا هرگز از بزرگی حوادث و مشکلات نهراسد و مایوس نشود و بداند تکیه گاهی دارد که قدرتش بالاترین قدرتها است .
ضمنا با توجه به اینکه در این آیه نخست دستور به تقوا می دهد، سپس اشاره به مساله توکل می کند، استفاده می شود که حمایت خدا شامل حال پرهیزگاران است .
باید توجه داشت که تقوا از ماده وقایه به معنی خویشتن داری و جلوگیری کردن از عوامل سوء و فساد است . المائدة
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 307
آیه 12
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَقَ بَنى إِسرءِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنىْ عَشرَ نَقِيباً وَ قَالَ اللَّهُ إِنى مَعَكمْ لَئنْ أَقَمْتُمُ الصلَوةَ وَ ءَاتَيْتُمُ الزَّكوةَ وَ ءَامَنتُم بِرُسلى وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ وَ أَقْرَضتُمُ اللَّهَ قَرْضاً حَسناً لأُكفِّرَنَّ عَنكُمْ سيِّئَاتِكُمْ وَ لأُدْخِلَنَّكمْ جَنَّتٍ تجْرِى مِن تحْتِهَا الاَنْهَرُ فَمَن كفَرَ بَعْدَ ذَلِک مِنكمْ فَقَدْ ضلَّ سوَاءَ السبِيلِ(12)
ترجمه : 12 - خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت ، و از آنها دوازده رهبر و سرپرست برانگیختیم و خداوند (به آنها) گفت من با شما هستم ، اگر نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و به رسولان من ایمان بیاورید و آنها را یاری کنید و بخدا قرض الحسن بدهید (در راه او به نیازمندان کمک کنید) گناهان شما را می پوشانم (می بخشم) و شما را در باغهای بهشت که نهرها از زیر درختان آن جاری است وارد می کنم ، اما هر کس بعد از این کافر شود از راه راست منحرف گردیده است .
تفسیر :
در این سوره از آغاز اشاره به مساله وفای به عهد شده ، و این معنی بمناسبتهای مختلف تکرار گردیده است ، از جمله در آیه فوق است ، و شاید یک فلسفه این همه تاکید پی در پی روی مساله وفای به عهد و مذمت از پیمان شکنی ، برای اهمیت دادن به مساله پیمان غدیر است که در آیه 67 خواهد آمد.
در آغاز آیه مورد بحث می فرماید: ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که بدستورات ما عمل کنند و بدنبال این پیمان دوازده رهبر و سرپرست برای آنها تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 308
برگزیدیم ، تا هر یک سرپرستی یکی از طوائف دوازده گانه بنی اسرائیل را بر عهده گیرد.

(و لقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا).
نقیب در اصل از ماده نقب (بر وزن نقد) گرفته شده که بمعنی روزنه های وسیع ، مخصوصا راههای زیر زمینی می باشد، و به رئیس و رهبر یک جمعیت از آن جهت نقیب می گویند که از اسرار جمعیت آگاه است ، گوئی در میان آنها نقبی ایجاد کرده و از وضع آنها آگاه شده ، و گاهی نقیب به کسی گفته می شود که رئیس جمعیت نیست و تنها معرف و وسیله شناسائی آنها است ، و اگر به فضائل اشخاص عنوان مناقب اطلاق می شود، بخاطر آن است که با فحص و کنجکاوی باید از آنها آگاه گشت .
بعضی از مفسران نقیب را در آیه فوق تنها بمعنی آگاه و مطلع از اسرار گرفته اند، ولی این معنی بسیار بعید بنظر می رسد، زیرا آنچه از تاریخ و حدیث استفاده می شود، آن است که نقبای بنی اسرائیل هر یک سرپرست طایفه خود بودند، در تفسیر روح المعانی از ابن عباس چنین نقل شده که :
انهم کانوا وزراء و صاروا انبیاء بعد ذلک :
نقبای بنی اسرائیل ، وزیران موسی بودند و بعد به مقام نبوت رسیدند در حالات پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که در شب عقبه که مردم مدینه برای دعوت آن حضرت به محل عقبه آمده بودند دستور داد که دوازده نفر نقیب از میان خودشان به تعداد نقبای بنی اسرائیل انتخاب کنند که مسلما وظیفه آنها نیز مساله رهبری جمعیت بود نه تنها خبرگزاری .
جالب توجه اینکه در روایات متعددی که از طرق اهل تسنن وارد شده
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 309
اشاره به خلفا و جانشینان دوازده گانه پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گردیده و تعداد آنها به تعداد نقبای بنی اسرائیل معرفی شده است که ما در اینجا به قسمتی از آنها اشاره می کنیم :
1 - پیشوای معروف اهل تسنن احمد حنبل در مسند خود از مسروق نقل میکند که می گوید: از عبد الله بن مسعود پرسیدم چند نفر بر این امت حکومت خواهند کرد ابن مسعود در پاسخ گفت :
لقد سئلنا رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فقال اثنی عشر کعدة نقباء بنی اسرائیل :
ما از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) همین سؤ ال را کردیم و او در پاسخ فرمود: دوازده نفر به تعداد نقبای بنی اسرائیل
2 - در تاریخ ابن عساکر از ابن مسعود چنین نقل شده که می گوید از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سؤ ال کردیم چند خلیفه بر این امت حکومت خواهند کرد، فرمود:
ان عدة الخلفاء بعدی عدة نقباء موسی :
عده خلفای بعد از من عده نقبای موسی خواهد بود.

3 - در منتخب کنز العمال از جابر بن سمره چنین نقل شده که بر این امت دوازده خلیفه حکومت خواهند کرد به عدد نقباء بنی اسرائیل .
نظیر این حدیث در ینابیع الموده صفحه 445 و در کتاب البدایة و النهایه جلد 6 صفحه 247 نیز نقل شده است .
سپس وعده خدا را به بنی اسرائیل چنین تشریح می کند که خداوند به آنها گفت : من با شما خواهم بود و از شما حمایت می کنم (و قال الله انی معکم). تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 310
اما به چند شرط:
1 - به شرط اینکه نماز را برپا دارید (لئن اقمتم الصلوة).
2 - و زکات خود را بپردازید (و آتیتم الزکاة).
3 - به پیامبران من ایمان بیاورید و آنها را یاری کنید (و آمنتم برسلی و عزرتموهم).
4 - علاوه بر این ، از انفاق های مستحب که یکنوع قرض الحسنه با خدا است خودداری ننمائید (و اقرضتم الله قرضا حسنا).
اگر به این پیمان عمل کنید، من سیئات و گناهان گذشته شما را می بخشم (لاکفرن عنکم سیئاتکم).
و شما را در باغهای بهشت که از زیر درختان آن نهرها جاری است داخل میکنم .
(و لادخلنکم جنات تجری من تحتها الانهار).
ولی آنها که راه کفر و انکار و عصیانرا پیش گیرند مسلما از طریق مستقیم گمراه شده اند.
(فمن کفر بعد ذلک منکم فقد ضل سوآء السبیل).
درباره اینکه چرا انفاق در قرآن مجید به عنوان قرض دادن بخدا نامیده شده توضیح لازم را در تفسیر نمونه در جلد 2 صفحه 160 داده ایم .
در اینجا سؤ الی باقی می ماند که چرا مساله نماز و زکات بر ایمان بموسی (علیه السلام) مقدم داشته شده است با اینکه ایمان به او قبل از عمل بوده است تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 311
جمعی از مفسران پاسخ سؤ ال را چنین داده اند که منظور از رسل در آیه فوق پیامبرانی است که بعد از موسی آمده اند، نه خود موسی بنابراین ، دستوری نسبت به آینده می باشد که می تواند بعد از نماز و زکاة قرار گیرد و این احتمال نیز هست که رسل اشاره به همان نقبای بنی اسرائیل باشد که پیمان وفاداری نسبت به آنها از بنی اسرائیل گرفته شده است (در تفسیر مجمع البیان می خوانیم که بعضی از مفسران پیشین احتمال داده اند که نقبای بنی اسرائیل رسولان خدا بودند و این احتمال آنچه را در بالا گفتیم تایید می کند). المائدة
آیه 13

آیه و ترجمه
فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَقَهُمْ لَعَنَّهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَسِيَةً يحَرِّفُونَ الْكلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَ نَسوا حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَ لا تَزَالُ تَطلِعُ عَلى خَائنَةٍ مِّنهُمْ إِلا قَلِيلاً مِّنهُمْ فَاعْف عَنهُمْ وَ اصفَحْ إِنَّ اللَّهَ يحِب الْمُحْسِنِينَ(13)
ترجمه : 13 - اما بخاطر پیمان شکنی ، آنها را از رحمت خویش دور ساختیم و دلهای آنها را سخت و سنگین نمودیم (تا آنجا که) سخنان (خدا) را از مورد خود تحریف می کنند و بخشی از آنچه را به آنها گوشزد شده بود فراموش کردند و هر زمان به خیانتی (تازه) از آنها آگاه می شوی ، مگر عده کمی از آنها، ولی از آنها در گذر و صرف نظر کن که خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.
تفسیر:
در تعقیب بحثی که درباره پیمان خدا با بنی اسرائیل در آیه قبل گذشت ، در این آیه اشاره به پیمان شکنی آنها و عواقب این پیمان شکنی میکند و می فرماید: چون آنها پیمان خود را نقض کردند ما آنها را طرد کردیم و از

رحمت خود دور ساختیم و دلهای آنها را سخت و سنگین نمودیم .
(فبما نقضهم میثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسیة).
در حقیقت آنها به جرم پیمان شکنی با این دو مجازات ، کیفر دیدند، هم از رحمت خدا دور شدند، و هم افکار و قلوب آنها متحجر و غیر قابل انعطاف شد.
سپس آثار این قساوت را چنین شرح می دهد: آنها کلمات را تحریف می کنند و از محل و مسیر آن بیرون می برند.
(یحرفون الکلم عن مواضعه).
و نیز قسمتهای قابل ملاحظهای از آنچه به آنها گفته شده بود به دست فراموشی می سپارند.
(و نسوا حظا مما ذکروا به).
بعید نیست قسمتی را که آنها بدست فراموشی سپردند، همان نشانه ها و آثار پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باشد که در آیات دیگر قرآن به آن اشاره شده است ، و نیز ممکن است این جمله اشاره به آن باشد که می دانیم تورات در طول تاریخ مفقود شده ، سپس جمعی از دانشمندان یهود به نوشتن آن مبادرت کردند و طبعا قسمتهای فراوانی از میان رفت و قسمتی تحریف یا بدست فراموشی سپرده شد، و آنچه بدست آنها آمد بخشی از کتاب واقعی موسی (علیه السلام) بود که با خرافات زیادی آمیخته شده بود و آنها همین بخش را نیز گاهی بدست فراموشی سپردند. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 313
سپس اضافه می فرماید: هر روز به خیانت تازه ای از آنها پی می بریم

مگر دسته ای از آنها که از این جنایتها برکنارند و در اقلیتند.
(و لا تزال تطلع علی خائنة منهم الا قلیلا منهم).
و در پایان به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور میدهد که از آنها صرف نظر کند و چشم بپوشد، زیرا خداوند نیکوکاران را دوست دارد.
(فاعف عنهم و اصفح ان الله یحب المحسنین).
آیا منظور آن است که از گناهان پیشین این اقلیت صالح صرفنظر کند! و یا از اکثریت ناصالح ، ظاهر آیه ، احتمال دوم را تقویت میکند، زیرا اقلیت صالح خیانتی نکرده اند که مشمول عفو شوند، ولی بطور مسلم این گذشت و عفو در مورد آزارهائی است که به شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسانیدند نه در مسائل هدفی و اصولی اسلام که در آنها گذشت معنی ندارد.
تحریفات یهود
از مجموع آیاتی که در قرآن مجید درباره تحریف یهود آمده است ، استفاده می شود که آنها به انواعی از تحریف در کتاب آسمانی خود دست می زدند، گاهی تحریف آنها تحریف معنوی بود، یعنی عباراتی که در کتاب آسمانی آنها نازل شده بود، بر خلاف معنی واقعی آن تفسیر می کردند، الفاظ را بصورت اصلی حفظ می نمودند و معانی آن را دگرگون می ساختند، و گاهی دست به تحریف لفظی میزدند، و از روی استهزاء بجای اینکه بگویند سمعنا تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 314
و اطعنا (شنیدیم و اطاعت کردیم) میگفتند: سمعنا و عصینا! (شنیدیم و مخالفت کردیم !) و گاهی دست به مخفی ساختن قسمتی از آیات الهی می زدند، آنچه را موافق میلشان آشکار، و آنچه بر خلاف میلشان بود کتمان میکردند، حتی گاهی با وجود حاضر بودن کتاب آسمانی برای اغفال مردم دست روی قسمتی از آن می گذاشتند، که طرف نتواند آن را بخواند چنانکه در ذیل آیه 41 سوره مائده در داستان ابن صوریا خواهد آمد.
آیا خدا کسی را سنگدل میکند!
در آیه مورد بحث می خوانیم که خداوند سنگدلی جمعی از یهود را بخود نسبت می دهد و می دانیم که این سنگدلی و عدم انعطاف در مقابل حق سرچشمه انحرافات و گناهانی میشود، در اینجا این سؤ ال پیش می آید با اینکه فاعل این کار خدا است چگونه این اشخاص در برابر اعمال خود مسئولند و آیا این یکنوع جبر نیست !
با دقت در آیات مختلف قرآن و حتی در آیه مورد بحث روشن می شود که در موارد بسیاری افراد بر اثر اعمال خلافشان از لطف خداوند و هدایت او محروم می شوند و در حقیقت عملشان سرچشمه یک سلسله انحرافات فکری و اخلاقی می گردد، که گاه نمی توانند خود را بهیچوجه از عواقب آن بر کنار دارند، اما از آنجا که هر سببی اثرش به فرمان خدا است اینگونه

آثار در قرآن بخداوند نسبت داده شده است ، مثلا در آیه مورد بحث می فرماید: چون پیمان شکنی کردند دلهای آنها را سخت و غیر قابل انعطاف ساختیم و در آیه 27 سوره ابراهیم می فرماید: و یضل الله الظالمین (خداوند ستمگران را گمراه میکند) و در آیه 77 سوره توبه درباره بعضی از پیمان شکنان می فرماید:
فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 315
و بما کانوا یکذبون :
بخاطر پیمان شکنی و دروغشان خداوند نفاق را در دلهای آنها قرار داد - و نظیر این تعبیرات در قرآن فراوان است .
روشن است که این آثار سوء که از عمل خود انسان سرچشمه می گیرد هیچگونه منافاتی با روح اختیار و آزادی اراده ندارد، زیرا مقدمات آن بوسیله خود آنان فراهم شده است و آگاهانه در این وادی گام نهاده اند و اینها محصولات قهری اعمال خود آنها است و این درست به آن می ماند که کسی از روی عمد مشروبات الکلی بخورد و بهنگامی که مست شد دست بجنایاتی بزند، درست است که در حال مستی از خود اختیاری ندارد ولی چون آگاهانه مقدمات آن را فراهم ساخته و می دانسته که در حال مستی ممکن است چنین اعمالی از او سرزند مسئول اعمال خود خواهد بود، آیا اگر در اینجا گفته شود چون آنها شراب خوردند ما عقلشان را گرفتیم و آنها را بر اثر اعمالشان بجنایات افکندیم ، آیا این تعبیر اشکالی دارد و یا مفهومش جبر است ؟
خلاصه اینکه : تمام هدایتها و ضلالتها و مانند آن که در قرآن بخداوند نسبت داده شده است حتما بخاطر مقدمات و اعمالی است که قبلا از بندگان سرزده است و به دنبال آن استحقاق هدایت و یا ضلالت پیدا کرده اند، و گر نه هیچگاه عدالت و حکمت خدا اجازه نخواهد داد که بدون جهت یکی را به راه راست هدایت کنند و دیگری را در گمراهی سرگردان سازند.
المائدة
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 316
آیه 14
آیه و ترجمه
وَ مِنَ الَّذِینَ قَالُوا إِنَّا نَصرَی أَخَذْنَا مِینثَقَهُمْ فَنَسوا حَظًّا مِّمَّا ذُکرُوا بِهِ فَأَغْرَیْنَا بَیْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضاءَ إِلی یَوْمِ الْقِیَمَةِ وَ سوْف یُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا کانُوا یَصنَعُونَ(14)
ترجمه : 14 - و از کسانی که ادعای نصرانیت (و یاری مسیح) داشتند (نیز) پیمان گرفتیم ولی آنها قسمت قابل ملاحظه ای از آنچه به آنان تذکر داده شده بود بدست فراموشی سپردند، لذا در میان آنها تا دامنه قیامت

عداوت و دشمنی افکندیم و خداوند در آینده آنها را از آنچه انجام داده اند (و از نتایج آن) آگاه خواهد ساخت .
تفسیر :
دشمنان جاویدان
در آیه قبل سخن از پیمان شکنی بنی اسرائیل در میان بود و در این آیه به پیمان شکنی نصاری اشاره کرده می فرماید: جمعی از کسانی که ادعای نصرانیت می کنند، با اینکه از آنها پیمان وفاداری گرفته بودیم ، دست به پیمان شکنی زدند و قسمتی از دستوراتی را که به آنها داده شده بود بدست فراموشی سپردند.
(و من الذین قالوا انا نصاری اخذنا میثاقهم فنسوا حظا مما ذکروا به).
آری آنها نیز با خدا پیمان بسته بودند که از حقیقت توحید منحرف نشوند و دستورات الهی را بدست فراموشی نسپارند و نشانه های آخرین پیامبر را کتمان نکنند، ولی آنها نیز به همان سرنوشت یهود گرفتار شدند، با این

قرآن در مورد یهود می گوید: تنها عده کمی از آنان پاک و حقشناس بودند ولی درباره نصاری می گوید: جمعی از آنان منحرف شدند، از این تعبیر روشن میشود که منحرفان یهود بیشتر از منحرفان نصاری بوده اند.
تاریخ اناجیل کنونی میگوید که تمام آنها سالیان دراز بعد از مسیح و بدست بعضی از مسیحیان نگاشته شده است و بهمین دلیل دارای تناقضهای آشکاری است و این نشان می دهد که آنها قسمتهای قابل ملاحظه ای از آیات انجیل را بکلی فراموش کرده بودند، وجود خرافات آشکار در اناجیل کنونی مانند داستان شرابسازی مسیح که بر خلاف حکم عقل و حتی پاره ای از آیات تورات و انجیل کنونی است و داستان مریم مجدلیه و امثال آن نیز روشنگر این واقعیت است .
ضمنا باید توجه داشت نصاری جمع نصرانی است و در اینکه علت نامگذاری مسیحیان باین اسم چیست ، احتمالات مختلفی داده اند نخست اینکه بخاطر آن است که عیسی (علیه السلام) در شهر ناصره در دوران کودکی پرورش یافت ، و نیز احتمال داده اند از نصران گرفته شده که آن هم نام قریه ای است که نصاری به آن علاقه خاصی داشته اند و نیز ممکن است انتخاب این نام بخاطر آن باشد که هنگامی که مسیح (علیه السلام) ناصران و یارانی از مردم طلبید، آنها دعوت او را اجابت کردند همانطور که قرآن می گوید:
کما قال عیسی ابن مریم للحواریین من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله .
و از آنجا که جمعی از آنها به گفته خود عمل نمی کردند و تنها مدعی یاری

مسیح (علیه السلام) بودند قرآن در آیه مورد بحث می گوید: و من الذین قالوا انا نصاری : از کسانی که ادعا می کردند ما یاوران عیسی (علیه السلام) هستیم ولی در این ادعا، صادق نبودند.
سپس قرآن نتیجه اعمال مسیحیان را چنین شرح میدهد که به جرم اعمالشان تا دامنه قیامت در میان آنها عداوت و دشمنی افکندیم .
(فاغرینا بینهم العداوة و البغضاء الی یوم القیامة).
و مجازات دیگر آنها که در آخرین جمله آیه به آن اشاره شده این است که در آینده خداوند نتائج اعمال آنها را بانها خبر خواهد داد و عملا با چشم خود خواهند دید.
(و سوف ینبئهم الله بما کانوا یصنعون).
در اینجا بچند نکته باید توجه داشت .
1 - جمله اغرینا در اصل از ماده اغراء بمعنی چسبانیدن چیزی است و سپس بمعنی تشویق و وادار ساختن بکاری استعمال شده است زیرا سبب ارتباط افراد بهدفهای معینی می شود، بنابراین مفهوم آیه فوق چنین است که پیمان شکنی نصاری و خلافکاریهای آنها سبب شد که عوامل عداوت و دشمنی و بذر نفاق و اختلاف در میان آنها پاشیده شود (زیرا میدانیم آثار اسباب تکوینی و طبیعی بخدا نسبت داده میشود) و هم اکنون کشمکشهای فراوانی که بین دول مسیحی وجود دارد و تاکنون سرچشمه دو جنگ جهانی شده و همچنان دسته بندیهای توام با عداوت و دشمنی در میان آنها ادامه دارد، علاوه بر این ، اختلافات و عداوتهای مذهبی در بین فرق مذهبی مسیحیت بقدری زیاد است که هم اکنون نیز به کشتار یکدیگر ادامه می دهند.
بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که منظور ادامه عداوت و دشمنی بین یهود و نصاری تا پایان جهان می باشد ولی ظاهر آیه همان بروز عداوت

در میان مسیحیان است .
و شاید نیاز بتذکر نداشته باشد که این عاقبت دردناک منحصر بمسیحیان نیست اگر مسلمانان هم راه آنها را به پویند بهمان سرنوشت گرفتار خواهند شد.
2 - عداوت در اصل از ماده عدو بمعنی تجاوز می آید و بغضاء از ماده بغض بمعنی تنفر از چیزی است و ممکن است فرق میان این دو کلمه این باشد که بغض بیشتر جنبه قلبی دارد و عداوت جنبه عملی و یا لااقل اعم از عملی و قلبی است .
3 - از آیه فوق چنین بر می آید که طائفه نصاری بعنوان پیروان یک مذهب (و یا یهود و نصاری هر دو) تا پایان جهان در دنیا وجود خواهند داشت . در اینجا این سؤ ال پیش میاید که از اخبار اسلامی چنین استفاده میشود که

پس از ظهور مهدی (علیه السلام) در سرتاسر جهان یک آئین بیشتر نخواهد بود و آن آئین اسلام است ، و این دو را چگونه می توان با هم جمع کرد؟
ولی ممکن است که مسیحیت (و یا مسیحیت و آئین یهود) بصورت یک اقلیت بسیار ضعیف در جهان حتی در عصر مهدی باقی بماند، زیرا می دانیم در آن عصر نیز آزادی اراده انسانها از بین نمی رود و دین جنبه اجباری پیدا نمی کند اگر چه اکثریت قاطع مردم جهان راه حق را میابند و به آن می گروند و مهمتر از همه اینکه حکومت روی زمین یک حکومت اسلامی خواهد بود. المائدة
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 320
آیه 15-16
آیه و ترجمه
يَأَهْلَ الْكتَبِ قَدْ جَاءَكمْ رَسولُنَا يُبَينُ لَكُمْ كثِيراً مِّمَّا كنتُمْ تخْفُونَ مِنَ الْكتَبِ وَ يَعْفُوا عَن كثِيرٍ قَدْ جَاءَكم مِّنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كتَبٌ مُّبِينٌ(15)
يَهْدِى بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضوَنَهُ سبُلَ السلَمِ وَ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظلُمَتِ إِلى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صرَطٍ مُّستَقِيمٍ(16)
ترجمه : 15 - ای اهل کتاب پیامبر ما بسوی شما آمد و بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که شما کتمان کردید روشن می سازد و از بسیاری از آن (که فعلا مورد نیاز نبوده) صرف نظر می نماید، از طرف خدا نور و کتاب آشکاری بسوی شما آمد.
16 - خداوند به برکت آن ، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند به راههای سلامت هدایت می کند، و از تاریکیها - به فرمان خود - به سوی روشنائی می برد، و آنها را به راه راست رهبری می نماید.
تفسیر :
در تعقیب آیاتی که درباره یهود و نصاری و پیمان شکنی های آنها بحث می کرد، این آیه اهل کتاب را بطور کلی مخاطب قرار داده و از آنها دعوت بسوی اسلام می کند، اسلامی که آئین آسمانی آنها را از خرافات پاک کرده و آنها را براه راست ، راهی که از هر گونه انحراف و کجی دور است ، هدایت می نماید.
نخست می گوید: ((ای اهل کتاب فرستاده ما بسوی شما آمد، تا بسیاری از حقایق کتب آسمانی را که شما کتمان کرده بودید آشکار سازد، و در عین حال از بسیاری از آنها که نیازی بذکر نبوده و مربوط به دورانهای گذشته است تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 321
صرف نظر میکند.))
(یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب و یعفوا عن کثیر).

از این جمله چنین استفاده می شود که اهل کتاب حقایق زیادی را کتمان کردند ولی پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آنچه مورد نیاز کنونی مردم جهان بود (مانند بیان حقیقت توحید و پاکی انبیاء از نسبتهای ناروائی که در کتب عهدین به آنها داده شده و حکم تحریم ربا و شراب و امثال آن را) بیان نموده است ولی پاره ای از حقایقی که مربوط به امتهای پیشین و زمانهای گذشته بوده و بیان آنها اثر قابل ملاحظه ای در تربیت اقوام کنونی نداشته از ذکر آنها صرف نظر شده است .
سپس اشاره به اهمیت و عظمت قرآن مجید و اثرات عمیق آن در هدایت و تربیت بشر کرده می گوید: ((از طرف خداوند نور و کتاب آشکاری بسوی شما آمد.))
(قد جائکم من الله نور و کتاب مبین).
((همان نوری که خداوند بوسیله آن کسانی را که در پی کسب خشنودی او باشند بطرق سلامت هدایت می کند.))
(یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام).
و علاوه بر این آنها را از انواع ظلمتها و تاریکیها (ظلمت شرک ، ظلمت جهل ، ظلمت پراکندگی و نفاق و...) بسوی نور توحید، علم ، اتحاد رهبری می کند.
(و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه).
و از همه گذشته ((آنها را بجاده مستقیم که هیچگونه کجی در آن از نظر اعتقاد و برنامه عملی نیست هدایت می نماید.))
(و یهدیهم الی صراط مستقیم). تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 322
در اینکه منظور از نور در آیه نخست شخص پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است یا قرآن مجید در میان مفسران دو قول دیده می شود، ولی ملاحظه آیات مختلفی که در قرآن مجید وارد شده و قرآن را تشبیه به نور کرده ، نشان می دهد که نور در آیه فوق بمعنی قرآن است و بنابراین عطف کتاب مبین بر آن از قبیل عطف توضیحی است ، در سوره اعراف آیه 157 می خوانیم .
فالذین آمنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون :
((کسانی که بپیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ایمان آوردند و او را بزرگ داشتند و یاری کردند و از نوری که همراه او نازل گردیده پیروی نمودند، اهل نجات و رستگاری هستند.))
و در سوره تغابن آیه 8 میخوانیم .
فامنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا :
بخدا و پیامبرش و نوری که نازل کردیم ایمان بیاورید و همچنین آیات متعدد دیگر، در حالی که اطلاق کلمه نور در قرآن بر شخص پیامبر (صلی اللّه

علیه و آله و سلّم) دیده نمی شود.
علاوه به این مفرد بودن ضمیر ((به)) در آیه بعد نیز این موضوع را تایید می کند که نور و کتاب مبین اشاره به یک حقیقت است .
البته در روایات متعددی می خوانیم که نور بشخص امیر مؤ منان علی (علیه السلام) یا همه ائمه تفسیر شده است ، ولی روشن است که این تفسیر از قبیل ذکر بطون آیات است ، چون میدانیم قرآن علاوه بر معنی ظاهر معانی باطنی دارد که از آن به بطون قرآن تعبیر میشود، اینکه گفتیم روشن است که این تفسیرها مربوط به بطون قرآن است دلیلش این است که در آن زمان ائمه وجود نداشتند که اهل کتاب دعوت به ایمان به آنها شده باشند.
نکته دیگر اینکه : آیه دوم به کسانی که در راه تحصیل رضای خدا گام

برمی دارند نوید می دهد که در پرتو قرآن سه نعمت بزرگ بانها داده می شود نخست هدایت بجاده های سلامت ، سلامت فرد، سلامت اجتماع ، سلامت روح و جان ، سلامت خانواده ، و سلامت اخلاق می باشد (و اینها همه جنبه عملی دارد).
و دیگر خارج ساختن از ظلمت های کفر و بی دینی بسوی نور ایمان که جنبه اعتقادی دارد.
تمام اینها را در کوتاهترین و نزدیکترین راه که صراط مستقیم است و در جمله سوم بان اشاره شده انجام میدهد.
ولی همه این نعمتها نصیب کسانی می شود که از در تسلیم و حقجوئی در آیند و مصداق من اتبع رضوانه باشند و اما منافقان و افراد لجوج و آنها که با حق دشمنی دارند، هیچگونه بهره ای نخواهند برد همانطور که سایر آیات قرآن گواهی می دهند.
و نیز همه این آثار از اراده حتمی خداوند سرچشمه می گیرد که با کلمه ((باذنه)) بان اشاره شده است . المائدة

آیه 17
آیه و ترجمه
لَّقَدْ کفَرَ الَّذِینَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ قُلْ فَمَن یَمْلِک مِنَ اللَّهِ شیْئاً إِنْ أَرَادَ أَن یُهْلِک الْمَسِیحَ ابْنَ مَرْیَمَ وَ أُمَّهُ وَ مَن فی الاَرْضِ جَمِیعاً وَ للَّهِ مُلْک السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ مَا بَیْنَهُمَا یخْلُقُ مَا یَشاءُ وَ اللَّهُ عَلَی کلِّ شىْءٍ قَدِیرٌ(17)
ترجمه : 17 - بطور مسلم آنها که گفتند خدا مسیح بن مریم است کافر شدند، بگو اگر خدا بخواهد مسیح بن مریم و مادرش و همه کسانی را که در روی زمین هستند هلاک کند چه کسی میتواند جلوگیری کند! (آری)

برای خدا است حکومت آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو قرار دارد، هر چه بخواهد می آفریند (حتی انسانی از مادر و بدون پدر مانند مسیح) و او بر هر چیزی قدرت دارد.
تفسیر :
چگونه ممکن است مسیح ، خدا باشد؟!
برای تکمیل بحثهای گذشته در این آیه شدیدا به ادعای الوهیت مسیح (علیه السلام) حمله شده و آن را یک کفر آشکار شمرده و می گوید: بطور مسلم کسانی که گفتند: مسیح بن مریم خدا است کافر شدند و در حقیقت خدا را انکار کرده اند.
(لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم).
برای روشن شدن مفهوم این جمله باید بدانیم که مسیحیان چند ادعای بی اساس در مورد خدا دارند نخست اینکه : عقیده به خدایان سه گانه دارند
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 325
آیه 170 نساء به آن اشاره کرده و آن را ابطال میکند.
لا تقولوا ثلاثة انتهوا خیرا لکم انما الله اله واحد.
دیگر اینکه : آنها خدای آفریننده عالم هستی را یکی از خدایان سه گانه می شمرند و به او خدای پدر می گویند، قرآن این عقیده را نیز در آیه 73 سوره مائده ابطال می کند (لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلاثة و ما من اله الا اله واحد) که تفسیر آن بخواست خدا بزودی خواهد آمد.
دیگر اینکه خدایان سه گانه در عین تعدد حقیقی ، یکی هستند که گاهی از آن تعبیر به وحدت در تثلیث می شود، و این همان چیزی است که در آیه فوق به آن اشاره شده که آنها می گویند خدا همان مسیح بن مریم و مسیح بن مریم همان خدا است ! و این دو با روح القدس یک واحد حقیقی و در عین حال سه ذات متعدد! را تشکیل میدهند!!
بنابراین هر یک از جوانب سه گانه تثلیث که بزرگترین انحراف مسیحیت است در یکی از آیات قرآن مورد بحث قرار گرفته ، و شدیدا ابطال شده است (توضیح بیشتر درباره بطلان عقیده تثلیث را در ذیل آیه 171 سوره نساء در همین جلد مطالعه فرمائید).
از آنچه در بالا گفتیم روشن می شود اینکه بعضی از مفسران مانند فخر رازی در فهم آیه فوق گرفتار اشکال شده اند و چنین پنداشته اند که هیچیک از نصاری با صراحت عقیده اتحاد خدا و مسیح را ابراز نمی کنند بخاطر عدم احاطه کافی تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 326
او به کتب مسیحیت بوده است و گر نه منابع موجود مسیحیت با صراحت ، مساله ((وحدت در تثلیث)) را بیان داشته است ولی شاید این گونه کتابها در آن زمان به دست امثال فخر رازی نرسیده بوده است .
سپس برای ابطال عقیده الوهیت مسیح (علیه السلام) قرآن چنین می

گوید: ((اگر خدا بخواهد مسیح و مادرش مریم و تمام کسانی را که در زمین زندگی می کنند هلاک کند چه کسی می تواند جلو آن را بگیرد.))
(قل فمن یملک من الله شیئا ان اراد ان یهلک المسیح ابن مریم و امه و من فی الارض جمیعا).
اشاره به اینکه مسیح (علیه السلام) مانند مادرش مریم و مانند همه افراد بشر انسانی بیش نبود و بنابراین از نظر مخلوق بودن در ردیف سایر مخلوقات است و بهمین دلیل فنا و نیستی در ذات او راه دارد و چنین چیزی که نیستی برای او تصور میشود چگونه ممکن است خداوند ازلی و ابدی باشد؟!.
و یا به تعبیر دیگر اگر مسیح (علیه السلام) خدا باشد آفریدگار جهان نمی تواند او را هلاک کند و به این ترتیب قدرتش محدود خواهد بود و چنین کسی نمی تواند خدا باشد زیرا قدرت خدا مانند ذاتش نامحدود است (دقت کنید).
تکرار کلمه مسیح ابن مریم در این آیه شاید برای اشاره باین حقیقت است که خود شما معترفید که مسیح (علیه السلام) فرزند مریم بود و از مادری متولد شد، روزی جنین بود و روزی دیگری طفل نوزاد و تدریجا پرورش یافت و بزرگ شد، آیا خدا ممکن است در محیط کوچکی همچون رحم مادر جای گیرد و اینهمه تغییرات و تحولات پیدا کند و نیاز بمادر در دوران جنینی و در دوران شیرخوارگی داشته باشد؟!.
قابل توجه اینکه آیه فوق غیر از ذکر عیسی (علیه السلام) نام مادر او را هم بالخصوص با کلمه ((وامه)) می برد و به این ترتیب مادر مسیح (علیه السلام) را از میان سایر مردم روی زمین مشخص میکند، ممکن است این تعبیر بخاطر آن باشد که مسیحیان تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 327
بهنگام پرستش ، مادر او را هم می پرستند، و هم اکنون در کلیساها از جمله مجسمه هائی که در برابر آن تعظیم و پرستش می کنند مجسمه مریم است و در آیه 116 سوره مائده نیز به این مطلب اشاره شده :
و اذ قال الله یا عیسی ابن مریم أ انت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله :
در روز رستاخیز خداوند میگوید: ای عیسی ابن مریم آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را علاوه بر خدا پرستش کنید؟!.
و در پایان آیه پاسخی به گفتار آنهائی که تولد مسیح را بدون پدر دلیلی بر الوهیت او می گیرند داده و می گوید: خداوند حکومت آسمانها و زمین و آنچه را میان این دو است در اختیار دارد هر گونه مخلوقی بخواهد می آفریند (خواه انسانی بدون پدر و مادر مانند آدم ، و خواه انسانی از پدر و مادر مانند انسانهای معمولی ، و خواه فقط از مادر مانند مسیح ، این تنوع خلقت دلیل بر قدرت او است و دلیل بر هیچ چیز دیگر نیست) و خداوند بر

هر چیزی توانا است .
(و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما یخلق ما یشاء و الله علی کل شی ء قدیر). المائدة
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 328
آیه 18
آیه و ترجمه
وَ قَالَتِ الْیَهُودُ وَ النَّصرَی نحْنُ أَبْنَؤُا اللَّهِ وَ أَحِبَّؤُهُ قُلْ فَلِمَ یُعَذِّبُکُم بِذُنُوبِکُم بَلْ أَنتُم بَشرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ یَغْفِرُ لِمَن یَشاءُ وَ یُعَذِّب مَن یَشاءُ وَ للَّهِ مُلْک السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ مَا بَیْنَهُمَا وَ إِلَیْهِ الْمَصِیرُ(18)
ترجمه : 18 - یهود و نصاری می گفتند ما فرزندان خدا و دوستان (خاص) او هستیم ، بگو: پس چرا شما را در برابر گناهانتان مجازات می کند؟، بلکه شما انسانی هستید از مخلوقات او، هر کس را بخواهد (و شایسته ببیند) می بخشد، و هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) مجازات می کند، و حکومت آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است از آن او است ، و بازگشت همه موجودات به سوی اوست .
تفسیر :
در تکمیل بحثهای گذشته درباره یهود و نصاری در این آیه به یکی از ادعاهای بی اساس و امتیازات موهومی که آنها داشتند اشاره کرده می گوید: یهود و نصاری گفتند: ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم !
(و قالت الیهود و النصاری نحن ابناء الله و احبائه)!
این تنها امتیاز موهومی نیست که آنها برای خود قائل شدند، بلکه در آیات قرآن بارها باین گونه ادعاهای آنان اشاره شده است ، در آیه 111 سوره بقره ادعای آنها را درباره اینکه غیر از آنان کسی داخل بهشت نمیشود و بهشت مخصوص یهود و نصاری است بیان کرده و ابطال می نماید و در آیه 80 سوره تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 329
بقره ادعای یهود را دائر بر اینکه آتش دوزخ جز ایام معدودی به آنان نمی رسد ذکر نموده و آنها را سرزنش می کند و در آیه فوق به ادعای موهوم فرزندی خدا و دوستی خاص او اشاره شده است .
شک نیست که آنها خود را حقیقتا فرزند خدا نمی دانستند تنها مسیحیان ، عیسی را فرزند حقیقی خدا می دانند و به آن تصریح می کنند.
ولی منظورشان از انتخاب این نام و عنوان برای خود این بوده که بگویند رابطه خاصی با خدا دارند و گویا هر کس در نژاد آنها و یا جزء جمعیت آنها می شد بدون اینکه انجام اعمال صالحی داده باشد، خود به خود، از دوستان و گروه فرزندان خدا می شد!
اما می دانیم که قرآن با تمام این امتیازات موهوم مبارزه می کند و امتیاز هر انسانی را تنها در ایمان و عمل صالح و پرهیزگاری او می شمرد، لذا در

آیه فوق برای ابطال این ادعا چنین می گوید: بگو پس چرا شما را در مقابل گناهانتان مجازات می کند!)) (قل فلم یعذبکم بذنوبکم).
یعنی شما خودتان اعتراف دارید که لااقل مدتی کوتاه مجازات خواهید شد، این مجازات گناهکاران نشانه آن است که شما ادعای ارتباط فوق العاده با خدا می کنید تا آنجا که خود را دوستان بلکه فرزندان خدا می شمارید، این ادعائی بی اساس است . بعلاوه تاریخ شما نشان می دهد که گرفتار یک سلسله مجازاتها و کیفرهای الهی در همین دنیا نیز شده اید و این دلیل دیگری بر بطلان ادعای شما است . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 330
سپس برای تاکید مطلب اضافه می کند: شما بشری هستید از مخلوقات خدا، همانند سایر انسانها (بل انتم بشر ممن خلق).

و این یک قانون عمومی است که خدا هر که را بخواهد (و شایسته ببیند) می بخشد و هر که را بخواهد (و مستحق ببیند) کیفر می دهد.
(یغفر من یشاء و یعذب من یشاء).
از این گذشته همه مخلوق خدا هستند و بنده و مملوک او، بنابراین نام فرزند خدا بر کسی گذاشتن منطقی نیست .
(و لله ملک السموات و الارض و ما بینهما).
و سرانجام هم تمام مخلوقات بسوی او باز می گردند (و الیه المصیر). در اینجا سؤ الی پیش می آید که در کجا یهود و نصاری دعوی فرزندی خدا کردند (هر چند فرزند در اینجا بمعنی مجازی باشد نه معنی حقیقی).
در پاسخ این سؤ ال باید توجه داشت که در اناجیل کنونی این تعبیر مکرر دیده میشود از جمله در انجیل یوحنا باب 8 جمله 41 به بعد از زبان عیسی خطاب به یهود می خوانیم : شما کارهای پدر خود را می کنید (یهودیان) به او گفتند: ما از زنا متولد نشده ایم یک پدر داریم که خدا است !، عیسی ایشان را گفت که اگر خدا پدر شما می بود مرا دوست می داشتید در روایات اسلامی نیز در حدیثی از ابن عباس می خوانیم که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) جمعی از یهود را بدین اسلام دعوت کرد و آنها را از مجازات خدا بیم داد گفتند: چگونه ما را از کیفر خدا میترسانی در حالی که ما فرزندان خدا و دوستهای او هستیم !.
در تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه مورد بحث ، نیز حدیثی شبیه حدیث فوق نقل شده که جمعی از یهود در برابر تهدید پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به مجازات الهی گفتند: ما را تهدید مکن زیرا ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم ، اگر خشم تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 331
بر ما کند همانند خشمی است که انسان نسبت به فرزند خود دارد یعنی بزودی این خشم فرو می نشیند!. المائدة
آیه 19
آیه و ترجمه
یَأَهْلَ الْکِتَبِ قَدْ جَاءَکُمْ رَسولُنَا یُبَینُ لَکُمْ عَلی فَتْرَةٍ مِّنَ الرُّسلِ أَن تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِیرٍ وَ لا نَذِیرٍ فَقَدْ جَاءَکُم بَشِیرٌ وَ نَذِیرٌ وَ اللَّهُ عَلی کلِّ شىْءٍ قَدِیرٌ(19)
ترجمه : 19 - ای اهل کتاب ! رسول ما به سوی شما آمد در حالی که بدنبال فترت میان پیامبران ، حقایق را برای شما بیان می کند مبادا (روز قیامت بگوئید نه بشارت دهنده ای به سوی ما آمد، و نه بیم دهنده ای ، (هم اکنون پیامبر) بشارت دهنده و بیم دهنده به سوی شما آمد و خداوند بر همه چیز توانا است .
تفسیر :

باز در این آیه روی سخن به اهل کتاب است : ای اهل کتاب و ای یهود و نصاری پیامبر ما بسوی شما آمد و در عصری که میان پیامبران الهی فترت و فاصله ای واقع شده بود حقایق را برای شما بیان کرد، مبادا بگوئید از طرف خدا بشارت دهنده و بیم دهنده بسوی ما نیامد.
(یا اهل الکتاب قد جائکم رسولنا یبین لکم علی فترة من الرسل ان تقولوا ما جائنا من بشیر و لا نذیر).
آری ((بشیر)) و ((نذیر)) یعنی پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که افراد با ایمان و نیکوکار را به رحمت و پاداش الهی بشارت داده و افراد بی ایمان و گنهکار و آلوده را از کیفرهای الهی بیم می دهد بسوی شما آمد (فقد جائکم بشیر و نذیر). تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 332
فترت در اصل بمعنی سکون و آرامش است و به فاصله میان دو جنبش و حرکت یا دو کوشش و نهضت و انقلاب نیز گفته می شود.
و از آنجا که در فاصله میان موسی (علیه السلام) و مسیح (علیه السلام) پیامبران و رسولانی وجود داشتند، اما در میان حضرت مسیح و پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به این شکل نبود، قرآن این دوران را دوران فترت رسل نامیده است ، و میدانیم که در میان دوران مسیح و بعثت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) حدود ششصد سال فاصله بود.
ولی طبق آنچه در قرآن به آن اشاره شده (در سوره یس آیه 14) و طبق آنچه مفسران اسلامی گفته اند حد اقل در میان این دو پیامبر، سه نفر از رسولان آمده اند و بعضی عدد آنها را چهار نفر می دانند، اما در هر حال میان وفات آن رسولان و پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فاصلهای وجود داشت و بهمین دلیل در قرآن از آن به عنوان دوران فترت یاد شده است .
سؤ ال :
در اینجا ممکن است گفته شود، طبق عقیده ما، جامعه انسانیت لحظه ای از نماینده خدا و فرستادگان او خالی نخواهد شد چگونه ممکن است چنین فترتی وجود داشته باشد!
پاسخ :
باید توجه داشت که قرآن می گوید علی فترة الرسل یعنی رسولانی در این تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 333
دوران نبودند اما هیچ مانعی ندارد که اوصیای آنها وجود داشته باشند.
به تعبیر بهتر ((رسولان))، آنهائی بودند که دست به تبلیغات وسیع و دامنه داری می زدند، مردم را بشارت و انذار می دادند، سکوت و خاموشی اجتماعات را در هم می شکستند، و صدای خود را به گوش همگان می رساندند، ولی اوصیای آنها همگی چنین ماموریتی را نداشتند و حتی گاهی ممکن است آنها بخاطر یک سلسله عوامل اجتماعی در میان مردم بطور

پنهان زندگی داشته باشند. علی (علیه السلام) در یکی از بیاناتش در نهج البلاغه می فرماید:
اللهم بلی لا تخلوا الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا او خائفا مغمورا لئلا تبطل حجج الله و بیناته یحفظ الله بهم حججه و بیناته حتی یودعوها نظرائهم و یزرعوها فی قلوب اشباههم .
آری روی زمین هرگز از کسی که قیام به حجت الهی کند خالی نخواهد ماند خواه آشکار و مشهور باشد یا پنهان و ناشناخته ، برای اینکه احکام و دستورات و دلائل و نشانه های خداوند از میان نرود (و آنها را از تحریف و دستبرد مصون دارند)... خداوند بوسیله آنها دلائل و نشانه های خود را حفظ می کند تا به افرادی همانند خود بسپارند و بذر آن را در دلهای کسانی شبیه خود بیفشانند...
روشن است هنگامی که رسولان انقلابی و مبلغان موج افکن در میان جامعه نباشند تدریجا خرافات و وسوسه های شیطانی و تحریفها و بیخبری از تعلیمات الهی گسترش می یابد، اینجا است که ممکن است جمعی وضع موجود را عذر و بهانه ای برای فرار از زیر بار مسئولیتها بپندارند، در این موقع خداوند بوسیله مردان آسمانی این عذر و بهانه ها را قطع می نماید.
و در پایان آیه می فرماید: خداوند بر هر چیز توانا است (و الله علی کل شی ء قدیر).
یعنی مبعوث ساختن پیامبران و برانگیختن جانشینان آنها برای نشر دعوت حق در برابر قدرت او ساده و آسان است . المائدة
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 334
آیه 20-26
آیه و ترجمه
وَ إِذْ قَالَ مُوسی لِقَوْمِهِ یَقَوْمِ اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جَعَلَ فِیکُمْ أَنبِیَاءَ وَ جَعَلَکُم مُّلُوکاً وَ ءَاتَاکُم مَّا لَمْ یُؤْتِ أَحَداً مِّنَ الْعَلَمِینَ(20)
یَقَوْمِ ادْخُلُوا الاَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتی کَتَبَ اللَّهُ لَکُمْ وَ لا تَرْتَدُّوا عَلی أَدْبَارِکمْ فَتَنقَلِبُوا خَسِرِینَ(21)
قَالُوا یَمُوسی إِنَّ فِیهَا قَوْماً جَبَّارِینَ وَ إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتی یخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن یخْرُجُوا مِنهَا فَإِنَّا دَخِلُونَ(22)
قَالَ رَجُلانِ مِنَ الَّذِینَ یخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیهِمَا ادْخُلُوا عَلَیهِمُ الْبَاب فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّکُمْ غَلِبُونَ وَ عَلی اللَّهِ فَتَوَکلُوا إِن کُنتُم مُّؤْمِنِینَ(23)
قَالُوا یَمُوسی إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَداً مَّا دَامُوا فِیهَا فَاذْهَب أَنت وَ رَبُّک فَقَتِلا إِنَّا هَهُنَا قَعِدُونَ(24)
قَالَ رَب إِنی لا أَمْلِک إِلا نَفْسی وَ أَخِی فَافْرُقْ بَیْنَنَا وَ بَینَ الْقَوْمِ الْفَسِقِینَ(25)
قَالَ فَإِنَّهَا محَرَّمَةٌ عَلَیهِمْ أَرْبَعِینَ سنَةً یَتِیهُونَ فی الاَرْض فَلا تَأْس عَلی الْقَوْم

الْفَسِقِيَنَ(26)
ترجمه : 20 - (بیاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت ای قوم ! نعمت خدا را بر خود متذکر شوید هنگامی که در میان شما پیامبرانی قرار داد (و زنجیر استعمار فرعونی را شکست) و شما را صاحب اختیار خود قرار داد و به شما چیزهائی بخشید که به هیچیک از جهانیان نداده بود.
21 - ای قوم ! به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته وارد شوید و به پشت سر خود باز نگردید (و عقب نشینی نکنید) که زیانکار خواهید شد.
22 - گفتند ای موسی در آن (سرزمین) جمعیتی ستمگرند و ما هرگز وارد آن نمی شویم تا آنها خارج شوند، اگر آنها از آن خارج شوند ما وارد خواهیم شد!
23 - دو نفر از مردانی که از خدا می ترسیدند و خداوند به آنها نعمت

شهامت) داده بود گفتند شما وارد دروازه شهر آنان شوید هنگامی که وارد شدید پیروز خواهید شد و بر خدا توکل کنید اگر ایمان دارید.
24 - (بنی اسرائیل) گفتند ای موسی تا آنها در آنجا هستند ما هرگز وارد آن نخواهیم شد، تو و پروردگارت بروید و (با آنان) جنگ کنید، ما همینجا نشسته ایم !!.
25 - (موسی) گفت پروردگارا! من تنها اختیار خودم و برادرم را دارم ، میان من و این جمعیت گنهکار جدائی بیفکن !.
26 - خداوند (به موسی) فرمود: این سرزمین تا چهل سال بر آنها ممنوع است (و به آن نخواهند رسید) پیوسته در زمین سرگردان خواهند بود و درباره (سرنوشت) این جمعیت گنهکار غمگین مباش .
تفسیر :
بنی اسرائیل و سرزمین مقدس
در این آیات برای زنده کردن روح حق شناسی در یهود، و بیدار کردن وجدان آنها در برابر خطاهائی که در گذشته مرتکب شدند، تا به فکر جبران بیفتند، نخست چنین میگوید، به خاطر بیاورید زمانی را که موسی به پیروان خود گفت : ای بنی اسرائیل نعمتهائی را که خدا به شما ارزانی داشته است فراموش نکنید.
(و اذ قال موسی لقومه یا قوم اذکروا نعمة الله علیکم).
روشن است که کلمه نعمة الله همه مواهب و نعمتهای پروردگار را شامل میشود ولی بدنبال آن اشاره به سه قسمت مهم از آنها کرده است .
نخست نعمت وجود پیامبران و رهبران فراوان در میان آنها است که بزرگترین موهبت الهی درباره آنان بود (اذ جعل فیکم انبیاء) تا آنجا که میگویند تنها در زمان موسی بن عمران بالغ بر هفتاد پیامبر وجود داشت و

هفتاد نفری که با او به کوه طور رفتند در زمره پیامبران قرار گرفتند.
در پرتو این نعمت بود که از دره هولناک شرک و بت پرستی و گوساله پرستی رهائی یافتند و از انواع خرافات و موهومات و زشتیها و پلیدیها نجات پیدا کردند، و این بزرگترین نعمت معنوی در حق آنها بود.
سپس به بزرگترین موهبت مادی که بنوبه خود مقدمه مواهب معنوی نیز میباشد اشاره کرده میفرماید: شما را صاحب اختیار جان و مال و زندگی خود قرار داد (و جعلکم ملوکا).
زیرا بنی اسرائیل سالیان دراز در زنجیر اسارت و بردگی فرعون و فرعونیان بودند و هیچگونه اختیاری از خود نداشتند، و با آنها همچون حیوانات اسیر معامله می شد، خداوند به برکت قیام موسی بن عمران زنجیرهای بردگی و استعمار را از دست و پای آنها گشود و آنها را صاحب اختیار هستی و زندگی خود ساخت .
بعضی چنین پنداشته اند که منظور از ملوک در اینجا سلاطین و پادشاهانی است که از بنی اسرائیل برخاستند.
در حالی که می دانیم بنی اسرائیل تنها در دوران کوتاهی دارای حکومت و سلطنت بودند و به علاوه تنها بعضی از آنها به چنین مقامی رسیدند، در حالیکه آیه فوق میگوید: و جعلکم ملوکا: خداوند همه شما را این مقام داد، از این روشن میشود که منظور از آیه همان است که در بالا گفتیم .
گذشته از این ((ملک)) (بر وزن الف) در لغت هم به معنی سلطان و زمامدار آمده و هم به معنی کسی که مالک و صاحب اختیار چیزی است .
در حدیثی در تفسیر در المنثور از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل شده است : تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 337
کانت بنو اسرائیل اذاکان لاحدهم خادم و دابة و امراة کتب ملکا :
((هنگامی که کسی از بنی اسرائیل دارای همسر و خدمتکار و مرکب بود، به او ملک می گفتند.))
و در آخر آیه بطور کلی بنعمتهای مهم و برجستهای که در آن زمان به احدی داده نشده بود اشاره فرموده میگوید: ((به شما چیزهائی داد که به احدی از عالمیان نداد.))
(و آتاکم ما لم یؤ ت احدا من العالمین)
این نعمتهای متنوع ، فراوان بودند، از جمله نجات معجز آسا از چنگال فرعونیان و شکافته شدن دریا برای آنها و استفاده کردن از غذای مخصوصی بنام من و سلوی که شرح آن در جلد اول ذیل آیه 57 سوره بقره گذشت و مانند آنها.
سپس در آیه بعد جریان ورود بنی اسرائیل را به سرزمین مقدس چنین بیان میکند: ((موسی به قوم خود چنین گفت که شما بسرزمین مقدسی که

خداوند برایتان مقرر داشته است وارد شوید، و برای ورود به آن از مشکلات نترسید و از فداکاری مضایقه نکنید، اگر به این فرمان پشت کنید زیان خواهید دید.))
(یا قوم ادخلوا الارض المقدسة التی کتب الله لکم و لا ترتدوا علی ادبارکم فتنقلبوا خاسرین).
در اینکه ((ارض مقدسة)) که در آیه فوق به آن اشاره شده چه نقطه ای است ، مفسران گفتگو بسیار کرده اند بعضی آن را سرزمین بیت المقدس و بعضی شام و بعضی دیگر اردن یا فلسطین یا سرزمین طور، می دانند، اما بعید نیست که منظور از سرزمین مقدس تمام منطقه شامات باشد که با همه این احتمالات سازگار است ، زیرا این منطقه به گواهی تاریخ مهد پیامبران الهی تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 338
و سرزمین ظهور ادیان بزرگ ، و در طول تاریخ مدتها مرکز توحید و خداپرستی و نشر تعلیمات انبیاء بوده و بهمین جهت نام سرزمین مقدس برای آن انتخاب شده است اگر چه گاهی به خصوص منطقه بیت المقدس نیز این نام اطلاق میشود (همانطور که در جلد اول صفحه 183 توضیح داده شد).
و از جمله کتب الله علیکم استفاده میشود که خداوند چنین مقرر داشته بود که بنی اسرائیل در این سرزمین مقدس به آرامش و رفاه زندگی کنند (مشروط به اینکه آن را از لوث شرک و بت پرستی پاک سازند و خودشان نیز از تعلیمات انبیا منحرف نشوند) اما اگر این دستور را بکار نبندند زیانهای سنگینی دامان آنها را خواهد گرفت .
بنابراین اگر ملاحظه می کنیم که نسلی از بنی اسرائیل که این آیه خطاب به آنها بود بالاخره موفق به ورود در این سرزمین مقدس نشدند بلکه چهل سال در بیابان سرگردان ماندند و نسل آینده آنها این توفیق را یافت منافاتی با جمله کتب الله لکم (خداوند برای شما مقرر داشته) ندارد، زیرا این تقدیر مشروط بشرائطی بود که آنها انجام ندادند همانطور که در آیات بعد استفاده میشود.
اما بنی اسرائیل در برابر این پیشنهاد موسی - همانطور که روش افراد ضعیف و ترسو و بی اطلاع است که مایلند همه پیروزیها در سایه تصادفها و یا معجزات برای آنها فراهم شود و به اصطلاح لقمه را بگیرند و در دهانشان بگذارند به او گفتند: ای موسی ! تو که میدانی در این سرزمین جمعیتی جبار و زورمند زندگی می کنند و ما هرگز در آن گام نخواهیم گذاشت تا آنها این سرزمین را تخلیه کرده و بیرون روند، هنگامی که آنها خارج شوند ما فرمان تو را اطاعت خواهیم کرد و گام در این سرزمین مقدس خواهیم گذاشت)).
(قالوا یا موسی ان فیها قوما جبارین و انا لن ندخلها حتی یخرجوا تفسیر

منها فان یخرجوا منها فانادا‌خلون).
این پاسخ بنی اسرائیل بخوبی نشان میدهد که استعمار فرعونی در طول سالیان دراز چه اثر شومی روی نسل آنها گذارده بود، و کلمه لن که معمولا بمعنی ((نفی ابد)) است نشان دهنده وحشت عمیق این جمعیت از دست زدن بمبارزه برای آزاد کردن و پاک ساختن سرزمین مقدس است .
ولی بنی اسرائیل می بایست ، سرزمین مقدس را با فداکاری و تلاش و کوشش و جهاد بدست آورند و اگر فرضا بر خلاف سنت الهی با یک معجزه تمام دشمنان بدون هیچگونه اقدامی محو و نابود می شدند و بنی اسرائیل بدون رنج و زحمت و ارث این منطقه آباد و وسیع میشدند تازه از اداره کردن آن عاجز می ماندند و علاقهای به حفظ چیزی که برای آن زحمتی نکشیده بودند، نشان نمی دادند و آمادگی و شایستگی چنان کاری را نداشتند.
ضمنا منظور از قوم جبار در این آیه - آن گونه که از تواریخ استفاده میشود - جمعیت عمالقه بوده اند که اندامهای درشت و بلند داشتند و گاهی درباره طول قد آنها مبالغه ها شده و افسانه ها ساخته اند و مطالب مضحکی که با هیچ دلیل عملی همراه نیست پیرامون آنها مخصوصا پیرامون عوج در تواریخ ساختگی و آمیخته به خرافات دیده میشود. و چنین به نظر میرسد که این گونه افسانه ها که به پاره ای از کتب اسلامی نیز راه یافته از ساخته های بنی اسرائیل تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 340
است که معمولا از آنها به عنوان ((اسرائیلیات)) نام می برند، شاهد این سخن این است که در متن تورات فعلی نیز نمونهای از این افسانه ها بچشم میخورد، در سفر اعداد اواخر فصل سیزدهم چنین میخوانیم : درباره زمینی که (جاسوسان بنی اسرائیلی) تجسس نموده بودند خبر بد از آن بنی اسرائیل رسانیده گفتند: زمینی که از آن ، جهت تجسس نمودنش ، گذر کردیم زمینی است که ساکنانش را تلف می نماید و تمامی قومی که در آن دیدیم مردمان بلندقدند و هم در آنجا بلندقدان یعنی اولاد عناق که بلندقدانند دیدیم ، و مادر نظر خود مثل ملخ نمودار بودیم و همچنین در نظر ایشان نیز مینمودیم !
سپس قرآن می گوید در این هنگام دو نفر از مردان با ایمان که ترس از خدا در دل آنها جای داشت و بهمین دلیل مشمول نعمتهای بزرگ او شده بودند و روح استقامت و شهامت را با دوراندیشی و آگاهی اجتماعی و نظامی آمیخته بودند برای دفاع از پیشنهاد موسی (علیه السلام) بپاخاستند و به بنی اسرائیل گفتند: شما از دروازه شهر وارد بشوید هنگامی که وارد شدید (و آنها را در برابر عمل انجام شده قرار دادید) پیروز خواهید شد.
(قال رجلان من الذین یخافون انعم الله علیهما ادخلوا علیهم الباب فاذا

دخلتموه فانکم غالبون)
((ولی باید در هر صورت از روح ایمان استمداد کنید و بر خدا تکیه نمائید تا به این هدف برسید.))
(و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤ منین).
درباره اینکه این دو نفر چه کسانی بوده اند غالب مفسران نوشته اند که آنها یوشع بن نون و کالب بن یوفنا (یفنه) بوده اند که از نقبای دوازده گانه بنی اسرائیل محسوب میشدند که سابقا به آنها اشاره کردیم . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 341
در تفسیر جمله من الذین یخافون گرچه احتمالات متعددی داده شده ولی روشن است که مفهوم ظاهر جمله این است که آن دو مرد از افرادی بودند که از خدا می ترسیدند و بهمین دلیل از غیر خدا وحشتی نداشتند، جمله انعم الله علیهما: خداوند نعمتش را بر آنها ارزانی داشته بود نیز شاهد این معنی است ، چه نعمتی بالاتر از این که انسان تنها از خدا بترسد، نه از غیر او.
در اینجا این سؤ ال پیش میاید که این دو نفر از کجا می دانستند که اگر بنی اسرائیل با یک حمله غافلگیرانه وارد شهر بشوند عمالقه عقب نشینی خواهند کرد!.
شاید از این نظر بوده که آنها علاوه بر اطمینانی که به وعده موسی بن عمران دائر بر فتح و پیروزی داشتند می دانستند یک قاعده کلی در تمام جنگها وجود دارد که اگر جمعیت مهاجم بتوانند خود را بمرکز اصلی دشمن برسانند یعنی در خانه او با او بجنگند معمولا پیروز خواهند شد به علاوه جمعیت عمالقه همانطور که دانستیم دارای اندامهای درشت بودند (اگر چه جنبه های افسانه ای این مطلب را انکار کردیم) معلوم است چنین جمعیتی در میدانهای جنگ بیابانی بهتر می توانند هنرنمائی کنند اما در پیچ و خم کوچه های شهر آمادگی برای جنگ تن به تن کمتر دارند، از همه گذشته بطوری که می گویند آنها بر خلاف درشتی قامتشان افرادی ترسو بودند که با حمله غافلگیرانه زود مرعوب میشدند، مجموع این جهات سبب شد که آن دو نفر پیروزی بنی اسرائیل را در چنین حملهای تضمین کنند.
ولی بنی اسرائیل هیچیک از این پیشنهادها را نپذیرفتند و بخاطر ضعف و زبونی که در روح و جان آنها لانه کرده بود، صریحا بموسی خطاب کرده ، تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 342
گفتند: ما تا آنها در این سرزمینند هرگز و ابدا وارد آن نخواهیم شد تو و پروردگارت که به تو وعده پیروزی داده است بروید و با عمالقه بجنگید هنگامی که پیروز شدید به ما خبر کنید ما در اینجا نشسته ایم !
(قالوا یا موسی انا لن ندخلها ابدا ما داموا فیها فاذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون).

این آیه نشان میدهد که بنی اسرائیل جسارت را در مقابل پیامبر خود به حداکثر رسانیده بودند، زیرا اولا با کلمه لن و ابدا مخالفت صریح خود را اظهار داشتند و ثانیا با این جمله که تو و پروردگارت بروید و جنگ کنید، ما در اینجا نشسته ایم ، موسی (علیه السلام) و وعده های او را در واقع تحقیر کردند، و حتی به پیشنهاد آن دو مرد الهی نیز اعتنا نکردند و شاید کمترین جوابی نگفتند.
جالب اینکه تورات کنونی نیز قسمتهای مهمی از این داستان را در باب چهاردهم از سفر اعداد آورده است آنجا که می گوید: و تمامی بنی اسرائیل بر موسی و هارون گله جو (اعتراض کننده) شدند و همگی جماعت به ایشان گفتند: ای کاش در زمین مصر می مردیم و یا اینکه در بیابان وفات می کردیم که خداوند چرا ما را به این مرز بوم آورده است تا آنکه بشمشیر افتاده ، زنان ما و اطفال ما به یغما برده شوند... پس موسی و هارون در حضور جمهور جماعت بنی اسرائیل بر رو افتادند و یوشع بن نون و کالیب بن یفنه که از جمله متجسسان زمین بودند لباس خود را دریدند ...
در آیه بعد می خوانیم که موسی بکلی از جمعیت مایوس گشت و دست بدعا برداشت و جدائی خود را از آنها با این عبارت تقاضا کرد: پروردگارا! من تنها اختیار دار خود و برادرم هستم ، خداوندا! میان ما و جمعیت فاسقان و متمردان جدائی بیفکن تا نتیجه اعمال خود را ببینند و اصلاح شوند.
(قال رب انی لا املک الا نفسی و اخی فافرق بیننا و بین القوم الفاسقین).
البته کاری که بنی اسرائیل کردند یعنی رد صریح فرمان پیامبرشان در سر
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 343
حد کفر بود و اگر می بینیم قرآن لقب فاسق به آنها داده است بخاطر آن است که فاسق معنی وسیعی دارد و هر نوع خروج از رسم عبودیت و بندگی خدا را شامل می شود و لذا درباره شیطان نیز می خوانیم : ففسق عن امر ربه : در برابر فرمان خدا فاسق گردید و مخالفت کرد.
ذکر این نکته نیز لازم است که از جمله من الذین یخافون در آیات گذشته چنین استفاده می شود که اقلیتی در میان بنی اسرائیل بودند که از خدا می ترسیدند و یوشع و کالیب جزء آنها محسوب می شدند، ولی در اینجا می بینیم موسی تنها از خودش و برادرش هارون اسم می برد و اشاره ای به آنها نمی کند شاید این موضوع بخاطر آن باشد که هارون هم جانشین موسی بود و هم شاخص ترین فرد بنی اسرائیل بعد از موسی ، و لذا نام او را بخصوص برد.
سرانجام دعای موسی (علیه السلام) به اجابت رسید و بنی اسرائیل نتیجه شوم اعمال خود را گرفتند، زیرا از طرف خداوند بموسی چنین وحی

فرستاده شد که : این جمعیت از ورود در این سرزمین مقدس که مملو از انواع مواهب مادی و معنوی بود تا چهل سال محروم خواهند ماند.
(قال فانها محرمة علیهم اربعین سنة).
به علاوه در این چهل سال باید در بیابانها سرگردان باشند (یتیهون فی الارض).
سپس بموسی می گوید: هر چه بر سر این جمعیت در این مدت بیاید بجا است هیچگاه درباره آنها از این سرنوشت غمگین مباش . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 344
(فلا تاس علی القوم الفاسقین).
جمله اخیر شاید برای این باشد که پس از صدور فرمان مجازات سرگردانی بنی اسرائیل به مدت چهل سال در بیابانها، عواطف موسی تحریک شد و شاید - همانطور که در تورات کنونی آمده است - درخواست عفو و گذشت از درگاه خداوند درباره آنها نمود، ولی به زودی به او پاسخ داده شد که آنها چنین استحقاقی را دارند، نه استحقاق عفو و گذشت ، زیرا آنها همانطور که قرآن میگوید: افراد فاسق و متمرد و سرکشی بودند و هر کس چنین باشد چنین سرنوشتی برای او حتمی است .
باید توجه داشت که این محرومیت چهل ساله که هرگز جنبه انتقامی نداشت (همانطور که هیچیک از مجازاتهای الهی چنین نیست بلکه یا سازنده است و یا نتیجه عمل است) و در حقیقت فلسفه ای داشت و آن اینکه بنی اسرائیل سالیان دراز در زیر ضربات استعمار فرعون به سر برده بودند و رسوبات این دوران به صورت عقده های حقارت و خود کم بینی و احساس ذلت و کمبود در روح آنها لانه کرده بود و حاضر نشدند در مدتی کوتاه زیر نظر رهبری بزرگ همانند موسی (علیه السلام) روح و جان خود را شستشو دهند و با یک جهش سریع برای زندگی نوینی که توام با افتخار و قدرت و سربلندی باشد آماده شوند، و آنچه را به موسی (علیه السلام) در مورد عدم اقدام به یک جهاد آزادیبخش در سرزمینهای مقدس گفتند، دلیل روشن این حقیقت بود.
لذا میبایست سالیان دراز در بیابانها سرگردان بمانند و نسل موجود که نسل ضعیف و ناتوان بود تدریجا از میان برود، نسلی نو در محیط صحرا، در محیط آزادی و حریت ، در آغوش تعلیمات الهی ، و در عین حال در میان مشکلات و سختیها که به روح و جسم انسان توان و نیرو می بخشد پرورش یابد تا بتواند دست به چنان جهادی بزنند و حکومت حق را در سرزمینهای مقدس برپا دارد!. المائدة
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 345
آیه 27-29
آیه و ترجمه

وَ اتْلُ عَلَيهِمْ نَبَأَ ابْنىْ ءَادَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَاناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الاَخَرِ قَالَ لاَقْتُلَنَّک قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ(27)
لَئن بَسطْت إِلىَّ يَدَک لِتَقْتُلَنى مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِى إِلَيْک لاَقْتُلَک إِنى أَخَاف اللَّهَ رَب الْعَلَمِينَ(28)
إِنى أُرِيدُ أَن تَبُوأَ بِإِثْمِى وَ إِثمِک فَتَكُونَ مِنْ أَصحَبِ النَّارِ وَ ذَلِک جَزؤُا الظلِمِينَ(29)
ترجمه : 27 - داستان دو فرزند آدم را به حق بر آنها بخوان ، هنگامی که هر کدام عملی برای تقرب (به پروردگار) انجام دادند، اما از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد (برادری که عملش مردود شده بود به برادر دیگر) گفت : بخدا سوگند تو را خواهم کشت (برادر دیگر) گفت (من چه گناهی دارم زیرا) خدا تنها از پرهیزکاران میپذیرد!
28 - اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی من دست به قتل تو نمیگشایم ، چون از پروردگار جهانیان میترسم !.
29 - من می خواهم با گناه من و خودت (از این عمل) بازگردی (و بار هر دو را بدوش کشی) و از دوزخیان گردی و همین است سزای ستمکاران !.
تفسیر :
نخستین قتل در روی زمین !
در این آیات داستان فرزندان آدم ، و قتل یکی به وسیله دیگری ، شرح داده شده است و شاید ارتباط آن با آیات سابق که درباره بنی اسرائیل بود تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 346
این باشد که انگیزه بسیاری از خلافکاریهای بنی اسرائیل مسئله حسد بود، و خداوند در این آیات به آنها گوشزد می کند که سرانجام حسد چگونه ناگوار و مرگبار می باشد که حتی بخاطر آن برادر دست به خون برادر خود می آلاید!
نخست می فرماید: ای پیامبر! داستان دو فرزند آدم را به حق بر آنها بخوان .
(و اتل علیهم نبا ابنی آدم بالحق).
ذکر کلمه بالحق ممکن است اشاره به این باشد که سرگذشت مزبور در عهد قدیم (تورات) با خرافاتی آمیخته شده است ، اما آنچه در قرآن آمده عین واقعیتی است که روی داده است ، شک نیست که منظور از کلمه آدم در اینجا همان آدم معروف پدر نخستین نسلهای کنونی است و اینکه بعضی احتمال داده اند منظور از آن مردمی به نام آدم از قبیله بنی اسرائیل بوده بی اساس است ، زیرا این کلمه کرارا در قرآن مجید به همین معنی آمده است و اگر در اینجا معنی دیگری داشت لازم بود قرینه ای ذکر شود، اما آیه من اجل ذلک ... که تفسیر آن بزودی خواهد آمد، هرگز نمی تواند قرینهای بر این معنی بوده باشد چنانکه خواهیم گفت .

سپس بشرح داستان می پردازد و میگوید: در آن هنگام که هر کدام کاری برای تقرب به پروردگار انجام دادند، اما از یکی پذیرفته شد و از دیگر پذیرفته نشد.))
(اذ قربا قربانا فتقبل من احدهما و لم یتقبل من الاخر).
و همین موضوع سبب شد برادری که عملش قبول نشده بود دیگری را تهدید بقتل کند، و سوگند یاد نماید که تو را خواهم کشت ! (قال لاقتلنک) اما برادر دوم او را نصیحت کرد و گفت اگر چنین جریانی پیش آمده گناه من نیست بلکه ایراد متوجه خود تو است که عملت با تقوا و پرهیزگاری

نبوده است و ((خدا تنها از پرهیزگاران میپذیرد)).
(قال انما یتقبل الله من المتقین).
پس اضافه کرد: حتی اگر تو به تهدیدت جامه عمل بپوشانی و دست به کشتن من دراز کنی ، من هرگز مقابله به مثل نخواهم کرد و دست به کشتن تو دراز نمی کنم .
(لئن بسطت الی یدک لتقتلنی ما انا بباسط یدی لاقتلک).
چرا که من از خدا میترسم و هرگز دست به چنین گناهی نمی آلایم
(انی اخاف الله رب العالمین).
به علاوه من نمی خواهم بار گناه دیگری را بدوش بکشم بلکه میخواهم تو بار گناه من و خویش را بدوش بکشی (زیرا اگر براستی این تهدید را عملی سازی بار گناهان گذشته من نیز بر دوش تو خواهد افتاد چرا که حق حیات را از من سلب نمودی باید غرامت آن را بپردازی و چون عمل صالحی نداری باید گناهان مرا بدوش بگیری !)
(انی ارید ان تبوء باثمی و اثمک).
و مسلما با قبول این مسئولیت بزرگ از دوزخیان خواهی بود و همین است جزای ستمکاران .
(فتکون من اصحاب النار و ذلک جزاء الظالمین).
چند نکته
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد :
1 - در قرآن مجید نامی از فرزندان آدم نه در اینجا و نه در جای دیگر

برده نشده ، ولی طبق آنچه در روایات اسلامی آمده است نام یکی هابیل و دیگری قابیل بود، اما در سفر تکوین تورات باب چهارم نام یکی قائن و دیگری هابیل ذکر شده ، و به طوری که مفسر معروف ابو الفتوح رازی می گوید: در نام هر کدام چندین لغت است نام اولی هابیل یا هابل یا هابن بوده ، و نام دیگری قابیل یا قابین یا قابل یا قابن و یا قبن بوده است ، و در هر صورت تفاوت میان روایات اسلامی و متن تورات در مورد نام قابیل

بازگشت به اختلاف لغت می کند و مطلب مهمی نیست .
ولی شگفت آور اینکه یکی از دانشمندان مسیحی این موضوع را بعنوان یک ایراد بر قرآن ذکر کرده که چرا قرآن بجای قائن ، قابیل گفته است !! در حالی که اولا - اینگونه اختلاف در لغت و حتی در ذکر نامها فراوان است مثلا تورات ابراهیم را ابراهام و قرآن او را ابراهیم نامیده .
و ثانیا - اساسا اسم هابیل و قابیل در قرآن نیست و تنها در روایات اسلامی آمده است .
2 - می دانیم که قربان بمعنی چیزی است که باعث تقرب به پروردگار می شود، اما درباره کاری که آن دو برادر انجام داده اند در قرآن ذکری به میان نیامده ولی طبق بعضی از روایات اسلامی و آنچه در تورات سفر تکوین باب چهار آمده است هابیل چون دامداری داشت یکی از بهترین گوسفندان و فراورده های آن را برای این کار انتخاب نمود، و قابیل که مردی کشاورز بود از بدترین قسمت زراعت خود خوشه ها یا آردی برای این منظور تهیه کرد.
3 - در اینکه فرزندان آدم از کجا فهمیدند که عمل یکی در پیشگاه پروردگار پذیرفته شده و عمل دیگری مردود، باز در قرآن توضیحی داده نشده ، تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 349
تنها در بعضی از روایات اسلامی می خوانیم که آن دو فراورده های خود را به بالای کوهی بردند، صاعقه ای به نشانه قبولی به فراورده هابیل خورد و آن را سوزاند اما دیگری به حال خود باقی ماند و این نشانه سابقه نیز داشته است .
اما بعضی از مفسران معتقدند که قبولی عمل یکی ، و رد عمل دیگری ، از طریق وحی به آدم به آنها اعلام گشت و علت آن هم چیزی جز این نبود که هابیل مردی با صفا و فداکار و با گذشت در راه خدا بود ولی قابیل مردی تاریکدل و حسود و لجوج بود، و سخنانی که قرآن در همین آیات بعد از این دو برادر نقل می کند بخوبی روشنگر چگونگی روحیه آنها است .
4 - از این آیات بخوبی استفاده می شود که سرچشمه نخستین اختلافات و قتل و تعدی و تجاوز در جهان انسانیت مسئله حسد بوده ، و این موضوع ما را به اهمیت این رذیله اخلاقی و اثر فوق العاده آن در رویداده های اجتماعی آشنا می سازد. المائدة
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 350
آیه 30-31
آیه و ترجمه
فَطوَّعَت لَهُ نَفْسهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصبَحَ مِنَ الخْسِرِينَ(30)
فَبَعَث اللَّهُ غُرَاباً يَبْحَث فى الاَرْضِ لِيرِيَهُ كَيْف يُوَرِى سوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَوَيْلَتى أَ عَجَزْت أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَرى سوْءَةَ أَخِى فَأَصبَحَ مِنَ

النَّدِمِينَ(31)
ترجمه : 30 - نفس سرکش تدریجا او را مصمم به کشتن برادر کرد، و او را کشت ، و از زیانکاران شد.
31 - سپس خداوند زاغی را فرستاد که در زمین جستجو (و کند و کاو) میکرد تا به او نشان دهد چگونه جسد برادر خود را دفن کند، او گفت : وای بر من ! آیا من نمیتوانم مثل این زاغ باشم و جسد برادر خود را دفن کنم ، و سرانجام (از ترس رسوائی و بر اثر فشار وجدان از کار خود) پشیمان شد.
تفسیر :
پرده پوشی بر جنایت
در این آیات دنباله ماجرای فرزندان آدم تعقیب شده است نخست میگوید: نفس سرکش قابیل او را مصمم به کشتن برادر کرد و او را کشت .
(فطوعت له نفسه قتل اخیه فقتله).
با توجه به اینکه طوع در اصل بمعنی رام شدن چیزی است ، از این جمله چنین استفاده می شود که بعد از قبولی عمل هابیل ، طوفانی در دل قابیل به وجود آمد از یکسو آتش حسد هر دم در دل او زبانه می کشید، و او را

انتقامجوئی دعوت می کرد، و از سوی دیگر عاطفه برادری و عاطفه انسانی و تنفر ذاتی از گناه و ظلم و بیدادگری و قتل نفس ، او را از این جنایت باز می داشت ، ولی سرانجام نفس سرکش آهسته آهسته بر عوامل باز دارنده چیره شد، و وجدان بیدار و آگاه او را رام کرد و به زنجیر کشید و برای کشتن برادر آماده ساخت ، جمله طوعت در عین کوتاهی اشاره ای پر معنی به همه اینها است ، زیرا میدانیم رام کردن چیزی در یک لحظه صورت نمی گیرد، بلکه بطور تدریجی و پس از کشمکشهائی صورت می گیرد.
سپس می گوید: و بر اثر این عمل زیانکار شد (فاصبح من الخاسرین). چه زیانی از این بالاتر که عذاب وجدان و مجازات الهی و نام ننگین را تا دامنه قیامت برای خود خرید.
بعضی از کلمه اصبح خواسته اند استفاده کنند که این قتل در شب واقع شده در حالی که این کلمه در لغت عرب مخصوص به شب یا روز نیست ، بلکه دلیل بر وقوع چیزی است مانند آیه 103 آل عمران فاصبحتم بنعمته اخوانا: به برکت نعمت خداوند همه شما برادر شدید.
بطوری که از بعضی از روایات که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده استفاده می شود هنگامی که قابیل برادر خود را کشت او را در بیابان افکنده بود و نمی دانست چه کند! چیزی نگذشت که درندگان بسوی جسد هابیل روی آوردند و او (که گویا تحت فشار شدید وجدان قرار گرفته بود)

برای نجات جسد برادر خود مدتی آن را بر دوش کشید، ولی باز پرندگان اطراف او را گرفته بودند، و در این انتظار بودند که چه موقع جسد را به خاک می افکند تا به آن حمله ور شوند!.
در این موقع همانطور که قرآن می گوید، خداوند زاغی را فرستاد که خاکهای زمین را کنار بزند و با پنهان کردن جسد بیجان زاغ دیگر، و یا با پنهان کردن قسمتی از طعمه خود، آنچنان که عادت زاغ است ، به قابیل
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 352
نشان دهد که چگونه جسد برادر خویش را به خاک بسپارد.
(فبعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف یواری سواة اخیه)
البته این موضوع جای تعجب نیست که انسان مطلبی را از پرنده ای بیاموزد زیرا تاریخ و تجربه هر دو نشان داده اند که بسیاری از حیوانات دارای یک سلسله معلومات غریزی هستند که بشر در طول تاریخ خود آنها را از آنان آموخته و دانش خود را با آن تکمیل کرده است ، حتی در بعضی از کتب طبی می نویسند که انسان در قسمتی از معلومات طبی خود مدیون حیوانات است !.
سپس قرآن اضافه می کند در این موقع قابیل از غفلت و بیخبری خود ناراحت شد و فریاد بر آورد که ای وای بر من ! آیا من باید از این زاغ هم ناتوانتر باشم و نتوانم همانند او جسد برادرم را دفن کنم .
(قال یا ویلتی اعجزت ان اکون مثل هذا الغراب فاواری سواة اخی).
اما به هر حال سرانجام از کرده خود نادم و پشیمان شد همانطور که قرآن می گوید: (فاصبح من النادمین).
آیا پشیمانی او به خاطر این بود که عمل زشت و ننگینش سرانجام بر پدر و مادر و احتمالا بر برادران دیگر آشکار خواهد شد! و او را شدیدا سرزنش خواهند کرد! و یا به خاطر این بود که چرا مدتی جسد برادر را بر دوش می کشید و آن را دفن نمی کرد! و یا به خاطر این بوده که اصولا انسان بعد از
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 353
انجام هر کار زشتی یک نوع حالت ناراحتی و ندامت در دل خویش احساس میکند، ولی روشن است که انگیزه ندامت او هر یک از احتمالات سه گانه فوق باشد دلیل بر توبه او از گناه نخواهد بود، توبه آن است که از ترس خدا و به خاطر زشتی عمل انجام گیرد، و او را وادار کند که در آینده هرگز به سراغ چنین کارهائی نرود، اما هیچگونه نشانهای در قرآن از صدور چنین توبه ای از قابیل به چشم نمی خورد، بلکه در آیه بعد شاید اشاره به عدم چنین توبه ای نیز باشد.
در حدیثی از پیامبر اسلام نقل شده که فرمود:
لا تقتل نفس ظلما الا کان علی ابن آدم الاول کفل من دمها لانه کان اول من سن القتل .

خون هیچ انسانی به ناحق ریخته نمیشود مگر اینکه سهمی از مسؤ لیت آن بر عهده قابیل است که این سنت شوم آدمکشی را در دنیا بنا نهاد. ضمنا از این حدیث به خوبی بر می آید که هر سنت زشت و شومی مادام که در دنیا باقی است سهمی از مجازات آن بر دوش نخستین پایه گذار آن می باشد!
شک نیست که سرگذشت فرزندان آدم یک سرگذشت واقعی است و علاوه بر اینکه ظاهر آیات قرآن و اخبار اسلامی این واقعیت را اثبات میکند تعبیر بالحق که در نخستین آیه از این آیات وارد شده نیز شاهدی برای این موضوع است ، بنابراین کسانی که به این آیات جنبه تشبیه و کنایه و داستان فرضی و به اصطلاح سمبولیک داده اند گفتاری بدون دلیل دارند.
ولی در عین حال هیچ مانعی ندارد که این سرگذشت واقعی نمونه ای باشد از نزاع و جنگ مستمری که همیشه در زندگانی بشر بوده است : در یکسو مردان پاک و با ایمان ، با اعمال صالح و مقبول درگاه خدا و در سوی دیگر افراد آلوده تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 354
و منحرف با یک مشت کینه توزی و حسادت و تهدید و قلدری ، قرار داشته اند، و چه بسیار از افراد پاک که به دست آنها شربت شهادت نوشیده اند.
ولی سرانجام آنها از عاقبت زشت اعمال ننگینشان آگاه میشوند، و برای پرده پوشی و دفن آن بهر سو می دوند، و در این موقع آرزوهای دور و دراز که زاغ سمبل و مظهر آن است به سراغشان می شتابد، و آنها را به پرده پوشی بر آثار جنایاتشان دعوت میکند اما در پایان جز خسران و زیان و حسرت چیزی عائدشان نخواهد شد!. المائدة
آیه 32
آیه و ترجمه
مِنْ أَجْلِ ذَلِک کَتَبْنَا عَلی بَنی إِسرءِیلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسا بِغَیرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فی الاَرْضِ فَکَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاس جَمِیعاً وَ مَنْ أَحْیَاهَا فَکَأَنَّمَا أَحْیَا النَّاسَ جَمِیعاً وَ لَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسلُنَا بِالْبَیِّنَتِ ثُمَّ إِنَّ کَثِیراً مِّنْهُم بَعْدَ ذَلِک فی الاَرْضِ لَمُسرِفُونَ(32)
ترجمه : 32 - بهمین جهت بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد چنان است که گوئی همه انسانها را کشته و هر کس انسانی را از مرگ رهائی بخشد چنان است که گوئی همه مردم را زنده کرده است ، و رسولان ما با دلایل روشن بسوی بنی اسرائیل آمدند، اما بسیاری از آنها، تعدی و اسراف ، در روی زمین کردند.
تفسیر :
پیوند انسانها
پس از ذکر داستان فرزندان آدم یک نتیجه گیری کلی و انسانی در این آیه

است نخست می فرماید: بخاطر همین موضوع بر بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر گاه کسی انسانی را بدون ارتکاب قتل ، و بدون فساد در روی زمین به قتل برساند، چنان است که گویا همه انسانها را کشته است و کسی که انسانی را از مرگ نجات دهد گویا همه انسانها را از مرگ نجات داده است .
من اجل ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا)
در اینجا سؤ ال مهمی پیش می آید که چگونه قتل یک انسان مساوی است با قتل همه انسانها و نجات یک نفر مساوی با نجات همه انسانها می باشد!
مفسران در اینجا پاسخهای زیادی داده اند . در تفسیر تبیان شش پاسخ و در مجمع البیان پنج پاسخ و در کنز العرفان چهار پاسخ به آن داده شده است ولی پاره ای از آنها از معنی آیه بسیار دور است .
آنچه می توان در پاسخ سؤ ال فوق گفت این است که : قرآن در این آیه یک حقیقت اجتماعی و تربیتی را بازگو میکند زیرا:
اولا - کسی که دست به خون انسان بیگناهی می آلاید در حقیقت چنین آمادگی را دارد که انسانهای بیگناه دیگری را که با آن مقتول از نظر انسانی و بیگناهی برابرند مورد حمله قرار دهد و بقتل برساند، او در حقیقت یک قاتل است و طعمه او انسان بیگناه ، و می دانیم تفاوتی در میان انسانهای بیگناه از این نظر نیست ، همچنین کسی که بخاطر نوع دوستی و عاطفه انسانی ، دیگری را از مرگ نجات بخشد این آمادگی را دارد که این برنامه انسانی را در مورد هر بشر دیگری انجام دهد، او علاقمند به نجات انسانهای بیگناه است و از این نظر برای او این انسان و آن انسان تفاوت نمی کند و با توجه به اینکه قرآن تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 356
می گوید فکانما... استفاده میشود که مرگ و حیات یک نفر اگر چه مساوی با مرگ و حیات اجتماع نیست اما شباهتی به آن دارد.
ثانیا - جامعه انسانی در حقیقت یک واحد بیش نیست و افراد آن همانند اعضای یک پیکرند، هر لطمه ای به عضوی از اعضای این پیکر برسد اثر آن کم و بیش در سائر اعضاء آشکار می گردد زیرا یک جامعه بزرگ از افراد تشکیل شده و فقدان یک فرد خواه ناخواه ضربهای به همه جامعه بزرگ انسانی است . فقدان او سبب میشود که به تناسب شعاع تاثیر وجودش در اجتماع محلی خالی بماند، و زیانی از این رهگذر دامن همه را بگیرد، همچنین احیای یک نفس سبب احیای سائر اعضای این پیکر است ، زیرا هر کس به اندازه وجود خود در ساختمان مجتمع بزرگ انسانی و رفع نیازمندیهای آن اثر دارد بعضی بیشتر و بعضی کمتر.

و اگر در بعضی از روایات می خوانیم که مجازات چنین انسانی در قیامت مجازات کسی است که همه انسانها را کشته اشاره بهمین است نه اینکه از هر جهت مساوی یکدیگر باشند و لذا در ذیل همین روایات می خوانیم اگر تعداد بیشتری را بکشد مجازات او همان نسبت مضاعف شود!
از این آیه اهمیت مرگ و حیات یک انسان از نظر قرآن کاملا آشکار میشود، و با توجه به اینکه این آیات در محیطی نازل گردید که خون بشر مطلقا در آن ارزشی نداشت عظمت آن آشکارتر میگردد.
قابل توجه اینکه در روایات متعددی وارد شده است که آیه اگر چه مفهوم ظاهرش مرگ و حیات مادی است اما از آن مهمتر مرگ و حیات معنوی یعنی گمراه ساختن یک نفر یا نجات او از گمراهی است . کسی از امام صادق (علیه السلام) تفسیر این آیه را پرسید، امام فرمود:
من حرق او غرق - ثم سکت - ثم قال تاویلها الاعظم ان دعاها فاستجاب له
: تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 357
یعنی منظور از کشتن و نجات از مرگ که در آیه آمده نجات از آتشسوزی یا غرقاب و مانند آن است ، سپس امام سکوت کرد و بعد فرمود: تاویل اعظم و مفهوم بزرگتر آیه این است که دیگری را دعوت به سوی راه حق یا باطل کند و او دعوتش را بپذیرد.
سؤ ال دیگری که در آیه باقی می ماند این است که چرا نام بنی اسرائیل بخصوص در این آیه آمده ! با اینکه می دانیم حکم مزبور اختصاصی به آنها ندارد.
در پاسخ میتوان گفت ذکر نام بنی اسرائیل به خاطر آن است که مسئله قتل و خونریزی مخصوصا قتلهائی که از حسد و تفوقطلبی سرچشمه میگیرد در میان آنها فراوان بوده است ، و هم اکنون نیز قربانیان بیگناهی که به دست آنها کشته میشوند رقم بزرگی را تشکیل میدهند، به همین جهت نخستین بار این حکم الهی در برنامه های آنها گنجانیده شد!
و در پایان آیه : اشاره به قانون شکنی بنی اسرائیل کرده میفرماید: پیامبران ما با دلائل روشن برای ارشاد آنها آمدند ولی بسیاری از آنها قوانین الهی را در هم شکستند و راه اسراف را در پیش گرفتند.
(و لقد جائتهم رسلنا بالبینات ثم ان کثیرا منهم بعد ذلک فی الارض لمسرفون).
باید توجه داشت که : اسراف در لغت ، معنی وسیعی دارد که هر گونه تجاوز و تعدی از حد را شامل میشود اگر چه غالبا در مورد بخششها و هزینه ها و مخارج به کار میرود. المائدة
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 358
آیه 33 - 34
آیه و ترجمه

إِنَّمَا جَزؤُا الّذِينَ يحَارِبُونَ اللّهَ وَ رَسولَهُ وَ يَسعَوْنَ فى الاَرْضِ فَساداَ أن يُقَتَّلُوا أَوْ يُصلَّبُوا أَوْ تُقَطعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُم مِّنْ خِلَفٍ أَوْ يُنفَوْا مِنَ الاَرْضِ ذَلِک لَهُمْ خِزْىٌ فى الدُّنْيَا وَ لَهُمْ فى الاَخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ(33)
إِلا الَّذِينَ تَابُوا مِن قَبْلِ أن تَقْدِرُوا عَلَيهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(34)
ترجمه : 33 - کیفر آنها که با خدا و پیامبر به جنگ بر می خیزند و در روی زمین دست به فساد می زنند. (و با تهدید به اسلحه به جان و مال و ناموس مردم حمله می برند) این است که اعدام شوند یا به دار آویخته گردند یا (چهار انگشت از) دست راست و پای چپ آنها بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند، این رسوائی آنها در دنیاست و در آخرت مجازات بزرگی دارند.
34 - مگر آنها که قبل از دست یافتن شما بر آنان توبه کنند، بدانید (خدا توبه آنها را میپذیرد) خداوند آمرزنده و مهربان است . شان نزول در شان نزول این آیه چنین نقل کرده اند که : جمعی از مشرکان خدمت پیامبر آمدند و مسلمان شدند اما آب و هوای مدینه به آنها نساخت ، رنگ آنها زرد و بدنشان بیمار شد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای بهبودی آنها دستور داد به خارج مدینه در نقطه خوش آب و هوائی از صحرا که شتران زکات را در آنجا به چرا می بردند بروند و ضمن استفاده از آب و هوای آنجا از شیر تازه شتران به حد کافی استفاده کنند، آنها چنین کردند و بهبودی یافتند اما به جای تشکر از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چوپانهای مسلمان را دست و پا بریده و چشمان آنها را تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 359
و سپس دست به کشتار آنها زدند و شتران زکوة را غارت کرده و از اسلام بیرون رفتند. پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور داد آنها را دستگیر کردند و همان کاری که با چوپانها انجام داده بودند به عنوان مجازات درباره آنها انجام یافت ، یعنی چشم آنها را کور کردند و دست و پای آنها را بریدند و کشتند تا دیگران عبرت بگیرند و مرتکب این اعمال ضد انسانی نشوند، آیه فوق درباره این گونه اشخاص نازل گردید و قانون اسلام را در مورد آنها شرح داد.
تفسیر :
کیفر آنها که به جان و مال مردم حمله میبرند
این آیه در حقیقت بحثی را که در مورد قتل نفس در آیات سابق بیان شد تکمیل میکند و جزای افراد متجاوزی را که اسلحه بروی مسلمانان میکشند و با تهدید به مرگ و حتی کشتن ، اموالشان را به غارت میبرند، با شدت هر چه تمامتر بیان میکند، و میگوید: کیفر کسانی که با خدا و پیامبر به جنگ بر میخیزند و در روی زمین دست به فساد میزنند این است که یکی از چهار مجازات در مورد آنها اجراء شود: نخست اینکه کشته شوند، دیگر

اینکه به دار آویخته شوند، سوم این که دست و پای آنها به طور مخالف (دست راست با پای چپ) بریده شود چهارم اینکه از زمینی که در آن زندگی دارند تبعید گردند.
(انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض).
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد: تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 360
1 - منظور از محاربه با خدا و پیامبر آنچنان که در احادیث اهل بیت وارد شده و شان نزول آیه نیز کم و بیش به آن گواهی میدهد این است که : کسی با تهدید به اسلحه به جان یا مال مردم تجاوز کند، اعم از اینکه به صورت دزدان گردنه ها در بیرون شهرها چنین کاری کند و یا در داخل شهر، بنا بر این افراد چاقوکشی که حمله به جان و مال و نوامیس مردم میکنند نیز مشمول آن هستند.
ضمنا جالب توجه است که محاربه و ستیز با بندگان خدا در این آیه به عنوان محاربه با خدا معرفی شده و این تاکید فوق العاده اسلام را درباره حقوق انسانها و رعایت امنیت آنان ثابت می کند.
2 - منظور از قطع دست و پا طبق آنچه در کتب فقهی اشاره شده همان مقداری است که در مورد سرقت بیان گردیده یعنی تنها بریدن چهار انگشت از دست یا پا می باشد.
3 - آیا مجازاتهای چهارگانه فوق جنبه تخییری دارد یعنی حکومت اسلام هر کدام از آنها را درباره هر کسی صلاح ببیند اجراء میکند، و یا متناسب با چگونگی جرم و جنایتی است که از آنها انجام گرفته ! یعنی اگر افراد محارب دست به کشتن انسانهای بیگناهی زده اند مجازات قتل برای آنها انتخاب میشود و اگر اموال مردم را با تهدید به اسلحه ببرند انگشتان دست و پای آنها قطع میشود و اگر هم دست به آدمکشی و هم سرقت اموال زده باشند اعدام میشوند و جسد آنها برای عبرت مردم مقداری به دار آویخته میشود و اگر تنها اسلحه به روی مردم کشیده اند بدون اینکه خونی ریخته شود و یا سرقتی انجام گیرد به شهر دیگری تبعید خواهند شد، شک نیست که معنی دوم به حقیقت نزدیکتر است ، و این مضمون در چند حدیث که از ائمه اهل بیت (علیهمالسلام) نقل شده وارد تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 361
گردیده است .
درست است که در پاره ای از احادیث اشاره به مخیر بودن حکومت اسلامی در این زمینه شده است ولی با توجه به احادیث سابق منظور از تخییر این نیست که حکومت اسلامی پیش خود یکی از این چهار مجازات را انتخاب نماید و چگونگی جنایت را در نظر نگیرد زیرا بسیار بعید به نظر میرسد که مسئله کشتن و به دار آویختن همردیف تبعید بوده باشد، و همه

در یک سطح .
اتفاقا در بسیاری از قوانین جنائی و جزائی دنیای امروز نیز این مطلب به وضوح دیده میشود که برای یک نوع جنایت چند مجازات را در نظر می گیرند، مثلا در پاره ای از جرائم ، در قانون مجازات مجرم ، حبس از سه سال تا 10 سال تعیین شده و دست قاضی را در این باره باز گذاشته اند مفهوم آن این نیست که قاضی مطابق میل خود سالهای زندان را تعیین نماید بلکه منظور این است چگونگی وقوع مجازات را که گاهی با جهات مخففه و گاهی با جهات تشدید همراه است در نظر بگیرد و کیفر مناسبی انتخاب نماید.
در این قانون مهم اسلامی که درباره محاربان وارد شده ، چون نحوه این جرم و جنایت بسیار متفاوت است و همه محاربان مسلما یکسان نیستند طرز مجازات آنها نیز متفاوت ذکر شده است .
ناگفته پیدا است شدت عمل فوقالعاده ای که اسلام در مورد محاربان به خرج داده برای حفظ خونهای بیگناهان و جلوگیری از حملات و تجاوزهای افراد قلدر و زورمند و جانی و چاقوکش و آدمکش به جان و مال و نوامیس مردم بیگناه است .
در پایان آیه میفرماید: تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 362
این مجازات و رسوائی آنها در دنیا است و تنها به این مجازات قناعت نخواهد شد بلکه در آخرت نیز کیفر سخت و عظیمی خواهند داشت .
(ذلک لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الاخرة عذاب عظیم).
از این جمله استفاده میشود که حتی اجرای حدود و مجازاتهای اسلامی مانع از کیفرهای آخرت نخواهد گردید.
سپس برای اینکه راه بازگشت را حتی به روی اینگونه جانیان خطرناک نبندد و در صورتی که در صدد اصلاح بر آیند راه جبران و تجدید نظر به روی آنها گشوده باشد میگوید: مگر کسانی که پیش از دسترسی به آنها توبه و بازگشت کنند که مشمول عفو خداوند خواهند شد و بدانید خداوند غفور و رحیم است .
(الا الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم).
از این جمله استفاده میشود که تنها در صورتی مجازات و حد از آنها برداشته میشود که پیش از دستگیر شدن به میل و اراده خود از این جنایت صرفنظر کنند و پشیمان گردند - البته نیاز به تذکر ندارد که توبه آنها سبب نمیشود که اگر قتلی از آنها صادر شده یا مالی را به سرقت برده اند مجازات آن را نبینند، تنها مجازات تهدید مردم با اسلحه برداشته خواهد شد.
و به عبارت دیگر توبه او تنها تاثیر در ساقط شدن حق الله دارد و اما حق الناس بدون رضایت صاحبان حق ، ساقط نخواهد شد (دقت کنید). و نیز به

تعبیر دیگر: مجازات محارب از مجازات قاتل یا سارق معمولی شدیدتر است و با توبه کردن مجازات محارب از او برداشته میشود اما مجازات سارق و غاصب یا قاتل معمولی را خواهد داشت . ممکن است سؤ ال شود: توبه یک امر باطنی است از کجا میتوان آن را اثبات کرد؟
در پاسخ می گوئیم : طریق اثبات برای این موضوع فراوان است از جمله
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 363
اینکه دو شاهد عادل گواهی بدهند که در مجلسی توبه او را شنیده اند و بدون اینکه کسی آنها را اجبار کند به میل خود توبه نموده اند و یا اینکه برنامه و روش زندگی خود را چنان تغییر دهند که آثار توبه از آن آشکار باشد. المائدة
آیه 35
آیه و ترجمه
يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جَهِدُوا فى سبِيلِهِ لَعَلَّكمْ تُفْلِحُونَ(35)
ترجمه : 35 - ای کسانی که ایمان آورده اید پرهیزگاری پیشه کنید و وسیله ای برای تقرب به خدا انتخاب نمائید و در راه او جهاد کنید باشد که رستگار شوید.
تفسیر :
حقیقت توسل
در این آیه روی سخن به افراد با ایمان است و به آنها سه دستور برای رستگار شدن داده شده :
نخست میگوید: ای کسانی که ایمان آورده اید: تقوا و پرهیزگاری پیشه کنید.
(یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله).
سپس دستور میدهد که وسیله ای برای تقرب به خدا انتخاب نمائید
(و ابتغوا الیه الوسیلة).
و سرانجام دستور به جهاد در راه خدا میدهند تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 364
(و جاهدوا فی سبیله).
و نتیجه همه آنها این است که در مسیر رستگاری قرار گیرید.
(لعلکم تفلحون).
موضوع مهمی که در این آیه باید مورد بحث قرار گیرد دستوری است که درباره انتخاب وسیله در این آیه به افراد با ایمان داده شده است .
وسیله در اصل به معنی تقرب جستن و یا چیزی که باعث تقرب به دیگری از روی علاقه و رغبت میشود می باشد.
بنابراین وسیله در آیه فوق معنی بسیار وسیعی دارد و هر کار و هر چیزی

را که باعث نزدیک شدن به پیشگاه مقدس پروردگار میشود شامل میگردد که مهمترین آنها ایمان به خدا و پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و جهاد و عبادات همچون نماز و زکات و روزه و زیارت خانه خدا و همچنین صله رحم و انفاق در راه خدا اعم از انفاقهای پنهانی و آشکار و همچنین هر کار نیک و خیر میباشد. همانطور که علی (علیه السلام) در نهج البلاغه فرموده است :
ل ما توسل به المتوسلون الی الله سبحانه و تعالی الایمان به و برسوله و الجهاد فی سبیله فانه ذروة الاسلام ، و کلمة الاخلاص فانها الفطرة و اقام الصلاة فانها الملة ، و ایتاء الزکاة فانها فریضة واجبة و صوم شهر رمضان فانه جنة من العقاب و حج البیت و اعتماره فانهما ینفیان ال
فقر
و یرحضان الذنب ، و صلة الرحم فانها مثراة فی المال و منساة فی الاجل ، و صدقة السر فانها تکفر الخطیئة و صدقة العلانیة فانها تدفع میتة السوء و صنائع المعروف فانها تقی مصارع الهوان ...
یعنی : بهترین چیزی که به وسیله آن میتوان به خدا نزدیک شد ایمان به خدا و پیامبر او و جهاد در راه خدا است که قله کوهسار اسلام است ، و همچنین جمله اخلاص (لا اله الا الله) که همان فطرت توحید است ، و بر پا داشتن نماز که آئین اسلام است ، و زکوة که فریضه واجبه است ، و روزه ماه تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 365
رمضان که سپری است در برابر گناه و کیفرهای الهی ، و حج و عمره که فقر و پریشانی را دور میکند و گناهان را میشوید، و صله رحم که ثروت را زیاد و عمر را طولانی می کند، انفاقهای پنهانی که جبران گناهان مینماید و انفاق آشکار که مرگهای ناگوار و بد را دور میسازد و کارهای نیک که انسان را از سقوط نجات می دهد.
و نیز شفاعت پیامبران و امامان و بندگان صالح خدا که طبق صریح قرآن باعث تقرب به پروردگار میگردد، در مفهوم وسیع توسل داخل است ، و همچنین پیروی از پیامبر و امام و گام نهادن در جای گام آنها زیرا همه اینها موجب نزدیکی به ساحت قدس پروردگار میباشد حتی سوگند دادن خدا به مقام پیامبران و امامان و صالحان که نشانه علاقه به آنها و اهمیت دادن به مقام و مکتب آنان میباشد جزء این مفهوم وسیع است .
و آنها که آیه فوق را به بعضی از این مفاهیم اختصاص داده اند در حقیقت هیچگونه دلیلی بر این تخصیص ندارند، زیرا همانطور که گفتیم وسیله در مفهوم لغویش به معنی هر چیزی است که باعث تقرب میگردد.
لازم به تذکر است که هرگز منظور این نیست چیزی را از شخص پیامبر یا امام مستقلا تقاضا کنند، بلکه منظور این است با اعمال صالح یا پیروی از پیامبر و امام ، یا شفاعت آنان و یا سوگند دادن خداوند به مقام و مکتب

آنها (که خود یکنوع احترام و اهتمام به موقعیت آنها و یک نوع عبادت است) از خداوند چیزی را بخواهند این معنی نه بوی شرک می دهد و نه بر خلاف آیات دیگر قرآن است و نه از عموم آیه فوق بیرون می باشد. (دقت کنید) تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 366

قرآن و توسل

از آیات دیگر قرآن نیز به خوبی استفاده میشود که وسیله قرار دادن مقام انسان صالحی در پیشگاه خدا و طلب چیزی از خداوند به خاطر او، به هیچوجه ممنوع نیست و منافات با توحید ندارد، در آیه 64 سوره نساء می خوانیم :

و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جائوک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما :

اگر آنها هنگامی که به خویشتن ستم کردند (و مرتکب گناهی شدند) به سراغ تو می آمدند و از خداوند طلب عفو و بخشش میکردند و تو نیز برای آنها طلب عفو می کردی ، خدا را توبه پذیر و رحیم می یافتند.

و نیز در آیه 97 سوره یوسف می خوانیم که : برادران یوسف از پدر تقاضا کردند که در پیشگاه خداوند برای آنها استغفار کند و یعقوب نیز این تقاضا را پذیرفت .

در آیه 114 سوره توبه نیز موضوع استغفار ابراهیم در مورد پدرش آمده که تاثیر دعای پیامبران را درباره دیگران تایید میکند و همچنین در آیات متعدد دیگر قرآن این موضوع منعکس است .

روایات اسلامی و توسل

از روایات متعددی که از طرق شیعه و اهل تسنن در دست داریم ، نیز به خوبی استفاده میشود که توسل به آن معنی که در بالا گفتیم هیچگونه اشکالی ندارد، بلکه کار خوبی محسوب میشود، این روایات بسیار فراوان است و در کتب زیادی نقل شده و ما به عنوان نمونه به چند قسمت از آنها که در کتب تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 367

معروف اهل تسنن می باشد اشاره می کنیم :

1 - در کتاب وفاء الوفاء تالیف دانشمند معروف سنی سمهودی چنین میخوانیم که : مدد گرفتن و شفاعت خواستن در پیشگاه خداوند از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و از مقام و شخصیت او، هم پیش از خلقت او مجاز است و هم بعد از تولد و هم بعد از رحلتش ، هم در عالم برزخ ، و هم در روز رستاخیز، سپس روایت معروف توسل آدم را به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از عمر بن خطاب نقل کرده که : آدم روی اطلاعی که از آفرینش پیامبر اسلام در آینده داشت به پیشگاه خداوند چنین عرض کرد:

یا رب اسئلک بحق محمد لما غفرت لی .

خداوندا به حق محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از تو تقاضا میکنم که مرا ببخشی . سپس حدیث دیگری از جماعتی از راویان حدیث از جمله نسائی و ترمذی دانشمندان معروف اهل تسنن به عنوان شاهد برای جواز توسل به پیامبر در حال حیات نقل میکند که خلاصه اش این است : مرد نابینائی تقاضای دعا از پیامبر برای شفای بیماریش کرد، پیغمبر به او دستور داد که چنین دعا کند:
اللهم انی اسئلک و اتوجه الیک بنبیک محمد نبی الرحمة یا محمد انی توجهت بک الی ربی فی حاجتی لتقضی لی اللهم شفعه فی .
خداوندا من از تو به خاطر پیامبرت پیامبر رحمت تقاضا میکنم و به تو روی می آورم ای محمد! بوسیله تو به سوی پروردگارم برای انجام حاجتم متوجه می شوم خداوندا او را شفیع من ساز. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 368
سپس در مورد جواز توسل به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعد از وفات چنین نقل میکند که مرد حاجتمندی در زمان عثمان کنار قبر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و نماز خواند و چنین دعا کرد.
اللهم انی اسئلک و اتوجه الیک بنبینا محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نبی الرحمة ، یا محمد انی اتوجه بک الی ربک ان تقضی حاجتی .
خداوندا من از تو تقاضا میکنم و بوسیله پیامبر ما محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پیغمبر رحمت به سوی تو متوجه می شوم ، ای محمد من بوسیله تو متوجه پروردگار تو می شوم تا مشکلم حل شود.
بعدا اضافه میکند چیزی نگذشت که مشکل او حل شد.
2 - نویسنده کتاب التوصل الی حقیقة التوسل که در موضوع توسل بسیار سختگیر است 26 حدیث از کتب و منابع مختلف نقل کرده که جواز این موضوع در لابلای آنها منعکس است ، اگر چه نامبرده سعی دارد که در اسناد این احادیث خدشه وارد کند، ولی واضح است که روایات هنگامی که فراوان باشند و به حد تواتر برسند جائی برای خدشه در سند حدیث باقی نمیماند و روایاتی که در زمینه توسل در منابع اسلامی وارد شده است ما فوق حد تواتر است و از جمله روایاتی که نقل می کند این است که :
ابن حجر مکی در کتاب صواعق از امام شافعی پیشوای معروف اهل تسنن نقل میکند که به اهل بیت پیامبر توسل میجست و چنین میگفت :
آل النبی ذریعتی و هم الیه وسیلتی ارجو بهم اعطی غدا بید الیمین صحیفتی
خاندان پیامبر وسیله منند آنها در پیشگاه او سبب تقرب من می باشند امیدوارم به سبب آنها فردای قیامت نامه عمل من به دست راست تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 369
من سپرده شود.

و نیز از بیهقی نقل میکند که در زمان خلافت خلیفه دوم سالی قحطی شد بلال به همراهی عده ای از صحابه بر سر قبر پیامبر آمد و چنین گفت :
یا رسول الله استسق لامتک ... فانهم قد هلکوا...
ای رسول خدا! از خدایت برای امتت باران بخواه ... که ممکن است هلاک شوند.
حتی از ابن حجر در کتاب الخیرات الحسان نقل میکند که امام شافعی در ایامی که در بغداد بود به زیارت ابو حنیفه میرفت و در حاجاتش به او متوسل می شد!
و نیز در صحیح دارمی از ابی الجوزاء نقل میکند که سالی در مدینه قحطی شدیدی واقع شد، بعضی شکایت به عایشه بردند، او سفارش کرد که بر فراز قبر پیامبر روزنهای در سقف ایجاد کنند تا به برکت قبر پیامبر از طرف خدا باران نازل شود، چنین کردند و باران فراوانی آمد!.
در تفسیر آلوسی قسمتهای زیادی از احادیث فوق را نقل کرده و پس از تجزیه و تحلیل طولانی و حتی سختگیری درباره احادیث فوق در پایان ناگزیر به اعتراف شده و چنین می گوید:
بعد از تمام این گفتگوها من مانعی در توسل به پیشگاه خداوند به مقام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نمی بینم چه در حال حیات پیامبر و چه پس از رحلت او، و بعد از بحث نسبتا مشروحی در این زمینه ، اضافه میکند توسل جستن به مقام غیر پیامبر در پیشگاه خدا نیز مانعی ندارد به شرط اینکه او حقیقتا در پیشگاه خدا مقامی داشته باشد. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 370
و اما در منابع شیعه موضوع به قدری روشن است که نیاز به نقل حدیث ندارد.
چند یادآوری لازم
در اینجا لازم است به چند نکته اشاره کنیم :
1 - همانطور که گفتیم منظور از توسل این نیست که کسی حاجت را از پیامبر یا امامان بخواهد بلکه منظور این است که به مقام او در پیشگاه خدا متوسل شود، و این در حقیقت توجه به خدا است ، زیرا احترام پیامبر نیز به خاطر این است که فرستاده او بوده و در راه او گام بر داشته و ما تعجب میکنیم از کسانی که این گونه توسل را یک نوع شرک می پندارند در حالی که شرک این است که برای خدا شریکی در صفات و اعمال او قائل شوند و این گونه توسل به هیچوجه شباهتی با شرک ندارد.
2 - بعضی اصرار دارند که میان حیات و وفات پیامبر و امامان فرق بگذارند ، در حالی که گذشته از روایات فوق که بسیاری از آنها مربوط به بعد از وفات است ، از نظر یک مسلمان ، پیامبران و صلحاء بعد از مرگ حیات برزخی دارند، حیاتی وسیعتر از عالم دنیا همانطور که قرآن درباره

شهداء به آن تصریح کرده است و میگوید آنها را مردگان فرض نکنید آنها زندگانند
3 - بعضی نیز اصرار دارند که میان تقاضای دعاء از پیامبر، و بیان سوگند دادن خدا به مقام او، فرق بگذارند، تقاضای دعا را مجاز و غیر آن را ممنوع بشمارند در حالی که هیچگونه فرق منطقی میان این دو دیده نمی شود.
4 - بعضی از نویسندگان و دانشمندان اهل تسنن مخصوصا وهابیها تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 371
با لجاجت خاصی کوشش دارند تمام احادیثی که در زمینه توسل وارد شده است تضعیف کنند و یا با اشکالات واهی و بی اساس آنها را به دست فراموشی بسپارند، آنها در این زمینه چنان بحث می کنند که هر ناظر بیطرفی احساس میکند که قبلا عقیده ای برای خود انتخاب کرده ، سپس می خواهند عقیده خود را به روایات اسلامی تحمیل کنند، و هر چه مخالف آن بود به نوعی از سر راه خود کنار بزنند، در حالی که یک محقق هرگز نمی تواند چنین بحثهای غیر منطقی و تعصب آمیزی را بپذیرد.
5 - همانطور که گفتیم روایات توسل به حد تواتر رسیده یعنی به قدری زیاد است که ما را از بررسی اسناد آن بی نیاز می سازد، علاوه بر این در میان آنها روایت صحیح نیز فراوان است با این حال جائی برای خرده گیری در پاره ای از اسناد آنها باقی نمی ماند.
6 - از آنچه گفتیم روشن میشود که روایاتی که در ذیل این آیه وارد شده و میگوید: پیغمبر به مردم میفرمود: از خداوند برای من وسیله بخواهید و یا آنچه در کافی از علی (علیه السلام) نقل شده که وسیله بالاترین مقامی است که در بهشت قرار دارد، با آنچه در تفسیر آیه گفتیم هیچگونه منافاتی ندارد زیرا همانطور که مکرر اشاره کردیم وسیله هر گونه تقرب به پروردگار را شامل میشود و تقرب پیامبر به خدا و بالاترین درجهای که در بهشت وجود دارد یکی از مصداقهای آن است . المائدة
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 372
آیه 36 - 37
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ کفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُم مَّا فی الاَرْضِ جَمِیعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لِیَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ یَوْمِ الْقِیَمَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَ لهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ(36)
یُرِیدُونَ أَن یخْرُجُوا مِنَ النَّارِ وَ مَا هُم بخَرِجِینَ مِنهَا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِیمٌ(37)
ترجمه : 36 - کسانی که کافر شدند اگر تمام آنچه که روی زمین قرار دارد و همانند آن ، مال آنها باشد و آنها را برای نجات از مجازات روز قیامت بدهند، از آنان پذیرفته نخواهد شد، و مجازات دردناکی خواهند داشت .
37 - آنها پیوسته میخواهند از آتش خارج شوند ولی نمی توانند خارج شوند

و برای آنها مجازات پایداری است .
تفسیر :
در تعقیب آیه گذشته که به مؤ منان دستور تقوا و جهاد و تهیه وسیله می داد در این دو آیه به عنوان بیان علت دستور سابق به سرنوشت افراد بیایمان و آلوده اشاره کرده ، می فرماید: افرادی که کافر شدند اگر تمام آنچه روی زمین است و همانند آن را داشته باشند تا برای نجات از مجازات روز قیامت بدهند از آنها پذیرفته نخواهد شد و عذاب دردناکی خواهند داشت .
(ان الذین کفروا لوان لهم ما فی الارض جمیعا و مثله معه لیفتدوا به من عذاب یوم القیامة ما تقبل منهم و لهم عذاب الیم .
مضمون این آیه در سوره رعد آیه 47 نیز آمده است و این نهایت تاکید را در مسئله مجازاتهای الهی می رساند که با هیچ سرمایه و قدرتی از سرمایه ها و قدرتها نمی توان از آن رهائی جست هر چند تمام سرمایه های روی زمین یا تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 373
بیش از آن باشد، تنها در پرتو ایمان و تقوا و جهاد و عمل می توان رهائی یافت .
سپس به دوام این کیفر اشاره کرده ، می گوید: آنها پیوسته می خواهند از آتش دوزخ خارج شوند ولی توانائی بر آن را ندارند و کیفر آنها ثابت و برقرار خواهد بود.
(یریدون ان یخرجوا من النار و ما هم بخارجین منها و لهم عذاب مقیم).
درباره مجازات دائمی و خلود کفار در دوزخ در ذیل آیه 108 سوره هود به خواست خدا بحث خواهد شد. المائدة
آیه 38 - 40
آیه و ترجمه
وَ السارِقُ وَ السارِقَةُ فَاقْطعُوا أَیْدِیَهُمَا جَزَاءَ بِمَا کَسبَا نَکَلاً مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ(38)
فَمَن تَاب مِن بَعْدِ ظلْمِهِ وَ أَصلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ یَتُوب عَلَیْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ(39)
أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْک السمَوَتِ وَ الاَرْضِ یُعَذِّب مَن یَشاءُ وَ یَغْفِرُ لِمَن یَشاءُ وَ اللَّهُ عَلی کلِّ شىْءٍ قَدِیرٌ(40)
ترجمه : 38 - دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده اند به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید، و خداوند توانا و حکیم است .
39 - اما آن کس که پس از ستم کردن ، توبه و جبران نماید خداوند توبه او را می پذیرد زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است .
40 - آیا نمی دانی که خداوند مالک و حکمران آسمانها و زمین است ! هر کس را بخواهد (و شایسته ببیند) مجازات می کند و هر کس را بخواهد (و

شایسته بداند) می بخشد و خداوند بر هر چیزی قادر است . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 374
تفسیر :
مجازات دزدان
در چند آیه قبل احکام محارب یعنی کسی که با تهدید به اسلحه آشکارا متعرض جان و مال و نوامیس مردم می شود بیان شد، در این آیات ، به همین تناسب ، حکم دزد یعنی کسی که بطور پنهانی و مخفیانه اموال مردم را می برد بیان گردیده است :
نخست می فرماید: دست مرد و زن سارق را قطع کنید.
(و السارق و السارقة فاقطعوا ایدیهما).
در اینجا مرد دزد بر زن دزد مقدم داشته شده در حالی که در آیه حد زنا کار، زن زاینه بر مرد زانی مقدم ذکر شده است ، این تفاوت شاید به خاطر آن باشد که در مورد دزدی عامل اصلی بیشتر مردانند و در مورد ارتکاب زنا عامل و محرک مهمتر زنان بیبند و بار!.
سپس می گوید: این کیفری است در برابر اعمالی که انجام داده اند و مجازاتی است از طرف خداوند.
(جزاء بما کسبا نکالا من الله).
در حقیقت در این جمله اشاره به آن است که اولا - این کیفر نتیجه کار خودشان است و چیزی است که برای خود خریده اند و ثانیا - هدف از آن پیشگیری و بازگشت به حق و عدالت است (زیرا نکال به معنی مجازاتی است که به منظور پیشگیری و ترک گناه انجام می شود - این کلمه در اصل به معنی لجام و افسار است و سپس به هر کاری که جلوگیری از انحراف کند گفته شده است) و در پایان آیه برای رفع این توهم که مجازات مزبور عادلانه تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 375
نیست می فرماید: خداوند هم توانا و قدرتمند است ، بنابراین دلیلی ندارد که از کسی انتقام بگیرد و هم حکیم است بنابراین دلیلی ندارد که کسی را بی حساب مجازات کند (و الله عزیز حکیم).
در آیه بعد راه بازگشت را به روی آنها گشوده و می فرماید: کسی که بعد از این ستم توبه کند و در مقام اصلاح و جبران برآید خداوند او را خواهد بخشید زیرا خداوند آمرزنده مهربان است .
(فمن تاب من بعد ظلمه و اصلح فان الله یتوب علیه ان الله غفور رحیم).
آیا به وسیله توبه تنها گناه او بخشوده می شود و یا اینکه حد سرقت (بریدن دست) نیز ساقط خواهد شد! معروف در میان فقهای ما این است که : اگر قبل از ثبوت سرقت در دادگاه اسلامی توبه کند حد سرقت نیز از او برداشته می شود، ولی هنگامی که از طریق دو شاهد عادل ، جرم او ثابت شد با توبه از بین نمی رود. در حقیقت توبه حقیقی که در آیه به آن

اشاره شده آن است که قبل از ثبوت حکم در محکمه انجام گیرد، و گرنه هر سارقی هنگامی که خود را در معرض مجازات دید اظهار توبه خواهد نمود و موردی برای اجرای حق باقی نخواهد ماند و به تعبیر دیگر توبه اختیاری آن است که قبل از ثبوت جرم در دادگاه انجام گیرد، و گرنه توبه اضطراری همانند توبه ای که به هنگام مشاهده عذاب الهی و یا آثار مرگ صورت می گیرد ارزشی ندارد، و به دنبال حکم توبه سارقان روی سخن را به پیامبر بزرگ اسلام کرده ، می فرماید: آیا نمی دانی که خداوند مالک آسمان و زمین است و هر گونه صلاح بداند در آنها تصرف می کند، هر کس را که شایسته مجازات بداند مجازات ، و هر کس را که شایسته بخشش ببیند می بخشد و او بر هر چیز توانا است .
(ا لم تعلم ان الله له ملک السموات و الارض یعذب من یشاء و یغفر لمن یشاء و الله علی کل شی قدیر). تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 376
در اینجا به چند نکته مهم باید توجه داشت :
الف - شرائط مجازات سارق .
قرآن در این حکم همانند سائر احکام ریشه مطلب را بیان کرده و شرح آن به سنت پیامبر واگذار شده است ، آنچه از مجموع روایات اسلامی استفاده می شود این است که اجرای این حد اسلامی (بریدن دست) شرائط زیادی دارد که بدون آن اقدام به این کار جائز نیست از جمله اینکه :
1 - متاعی که سرقت شده باید حداقل یک ربع دینار باشد.
2 - از جای محفوظی مانند خانه و مغازه و جیبهای داخلی سرقت شود.
3 - در قحط سالی که مردم گرسنه اند و راه به جائی ندارند نباشد.
4 - سارق عاقل و بالغ باشد، و در حال اختیار دست به این کار بزند.
5 - سرقت پدر از مال فرزند، یا سرقت شریک از مال مورد شرکت این حکم را ندارد.
6 - سرقت میوه از درختان باغ را نیز از این حکم استثناء کرده اند.
7 - کلیه مواردی که احتمال اشتباهی برای سارق در میان باشد که مال خود را به مال دیگری احتمالا اشتباه کرده است از این حکم مستثنی است .
و پاره ای از شرائط دیگر که شرح آن در کتب فقهی آمده است . اشتباه نشود منظور از ذکر شرائط بالا این نیست که سرقت تنها در صورت اجتماع این شرائط حرام است ، بلکه منظور این است که اجرای حد مزبور، مخصوص اینجا است و گرنه سرقت به هر شکل به هر صورت ، و به هر اندازه و هر کیفیت در اسلام حرام است .
ب - اندازه قطع دست سارق .
معروف در میان فقهای ما با استفاده از روایات اهل بیت (علیهمالسلام)

این است تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 377
که تنها چهار انگشت از دست راست بریده می شود، نه بیشتر، اگر چه فقهای اهل تسنن بیش از آن گفته اند.
ج - آیا این مجازات اسلامی خشونت آمیز است !
بارها این ایراد از طرف مخالفان اسلام و یا پاره ای از مسلمانان کم اطلاع شده است که این مجازات اسلامی بسیار شدید به نظر می رسد و اگر بنا بشود این حکم در دنیای امروز عمل شود باید بسیاری از دستها را ببرند، به علاوه اجرای این حکم سبب می شود که یک نفر گذشته از اینکه عضو حساسی از بدن خود را از دست دهد تا پایان عمر انگشت نما باشد.
در پاسخ این ایراد باید به این حقیقت توجه داشت که :
اولا - همانطور که در شرائط این حکم گفتیم هر سارقی مشمول آن نخواهد شد بلکه تنها یک دسته از سارقان خطرناک هستند که رسما مشمول آن می شوند.
ثانیا - با توجه به اینکه راه اثبات جرم در اسلام شرائط خاصی دارد این موضوع باز هم تقلیل پیدا می کند.
ثالثا - بسیاری از ایرادهائی که افراد کم اطلاع بر قوانین اسلام می کنند به خاطر آن است که یک حکم را به طور مستقل و منهای تمام احکام دیگر مورد بررسی قرار می دهند، یعنی به عبارت دیگر آن حکم را در یک جامعه صددرصد غیر اسلامی فرض می کنند، ولی اگر توجه داشته باشیم که اسلام تنها این یک حکم نیست بلکه مجموعه احکامی است که پیاده شدن آن در یک اجتماع سبب اجرای عدالت اجتماعی ، و مبارزه با فقر، و تعلیم و تربیت صحیح ، و آموزش و پرورش کافی ، آگاهی و بیداری و تقوا می گردد، روشن می شود که مشمولان این حکم چه اندازه کم خواهند بود اشتباه نشود، منظور این نیست که در جوامع امروز این حکم نباید اجراء شود بلکه منظور این است که هنگام داوری و قضاوت باید تمام این جوانب را در نظر گرفت . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 378
خلاصه حکومت اسلامی موظف است که برای تمام افراد ملت خود نیازمندیهای اولی زندگی را فراهم سازد، و به آنها آموزش لازم دهد، و از نظر اخلاقی نیز تربیت کند، بدیهی است در چنان محیطی افراد مختلف بسیار کم خواهند شد.
رابعا- اگر ملاحظه می کنیم امروز دزدی فراوان است به خاطر آن است که چنین حکمی اجراء نمی شود و لذا در محیطهائی که این حکم اسلامی اجراء می گردد (مانند محیط عربستان سعودی که تا سالهای اخیر این حکم در آن اجراء می شد) امنیت فوق العاده ای از نظر مالی در همه جا حکمفرما بود. بسیاری از زائران خانه خدا با چشم خود چمدانها یا کیفهای پول را در کوچه و خیابانهای حجاز دیده اند که هیچکس جرئت دست زدن به

آن را ندارد تا اینکه مامورین اداره جمع آوری گمشدهها بیایند و آن را به اداره مزبور ببرند و صاحبش بیاید و نشانه دهد و بگیرد. غالب مغازهها در شبها در و پیکری ندارند و در عین حال کسی هم دست به سرقت نمی زند. جالب اینکه این حکم اسلامی با اینکه قرنها اجراء می شد و در پناه آن مسلمانان آغاز اسلام در امنیت و رفاه می زیستند در مورد تعداد بسیار کمی از افراد که از چند نفر تجاوز نمی کرد این حکم در طی چند قرن اجراء گردید.
آیا بریدن چند دست خطا کار برای امنیت چند قرن یک ملت قیمت گزافی است
که پرداخت می شود!
د - بعضی اشکال می کنند.
که اجرای این حد در مورد سارق به خاطر یک ربع دینار منافات با آنهمه احترامی که اسلام برای جان مسلمان و حفظ او از هر گونه گزند قائل

ندارد، تا آنجا که دیه بریدن چهار انگشت یک انسان مبلغ گزافی تعیین شده است .
اتفاقا همین سؤ ال - به طوری که از بعضی از تواریخ بر می آید - از عالم بزرگ اسلام ، علم الهدی مرحوم سید مرتضی ، در حدود یک هزار سال قبل شد، سؤ ال کننده موضوع سؤ ال خود را طی شعری به شرح ذیل مطرح کرد:
ید بخمس مئین عسجد ودیت ما بالها قطعت فی ربع دینار!
یعنی : دستی که دیه آن پانصد دینار است .
چرا به خاطر یک ربع دینار بریده می شود!
سید مرتضی در جواب او این شعر را سرود:
عز الامانة اغلاها و ارخصها ذل الخیانة فافهم حکمة الباری
یعنی عزت امانت آن دست را گرانقیمت کرد.
و ذلت خیانت بهای آن را پائین آورد، فلسفه حکم خدا را بدان . المائدة

آیه 41 - 42
آیه و ترجمه
يَأَيُّهَا الرَّسولُ لا يحْزُنک الَّذِينَ يُسرِعُونَ فى الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا ءَامَنَّا بِأَفْوَهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا سمَّعُونَ لِلْكذِبِ سمَّعُونَ لِقَوْمٍ ءَاخَرِينَ لَمْ يَأْتُوک يحَرِّفُونَ الْكلِمَ مِن بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَ إِن لَّمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَ مَن يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَن تَمْلِک لَهُ مِنَ اللَّهِ شيْئاً أُولَئک الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَن يُطهِّرَ قُلُوبَهُمْ لهُمْ فى الدُّنْيَا خِزْىٌ وَ لَهُمْ فى الاَخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ(41)

سمَّعُونَ لِلْكَذِبِ أكلُونَ لِلسحْتِ فَإِن جَاءُوک فَاحْكُم بَيْنهُمْ أوْ أعْرِض عَنهُمْ وَ إِن تُعْرِض عَنْهُمْ فَلَن يَضرُّوک شيْئاً وَ إِنْ حَكَمْت فَاحْكُم بَيْنهُم بِالْقِسطِ إِنَّ اللَّهَ يحِب الْمُقْسِطِينَ(42)
ترجمه : 41 - ای فرستاده (خدا) آنها که با زبان می گویند ایمان آورده ایم و قلب آنها ایمان نیاورده و در مسیر کفر بر یکدیگر سبقت می جویند تو را اندوهگین نکنند و (همچنین) از یهودیان (که این راه را می پیمایند) آنها زیاد به سخنان تو گوش می دهند تا دستاویزی برای تکذیب تو بیابند، آنها جاسوسان جمعیت دیگری هستند که خود آنها نزد تو نیامده اند، آنها سخنان را از محل خود تحریف می کنند، و می گویند اگر این را (که ما می خواهیم) به شما دادند (و محمد بر طبق خواسته شما داوری کرد) بپذیرید و الا دوری کنید (و عمل ننمائید) و کسی را که خدا (بر اثر گناهان پی در پی) بخواهد مجازات کند قادر به دفاع از او نیستی ، آنها کسانی هستند که خدا نخواسته دلهایشان را پاک کند، در دنیا رسوائی و در آخرت مجازات بزرگ نصیب آنان خواهد شد.
42 - آنها بسیار به سخنان تو گوش می دهند تا آنرا تکذیب کنند، مال حرام فراوان می خورند اگر نزد تو آمدند در میان آنان داوری کن یا (اگر صلاح بود) آنها را بحال خود واگذار و اگر از آنها صرف نظر کنی به تو زیان نمی رسانند و اگر میان آنها داوری کنی با عدالت داوری کن که خدا عادلان را دوست دارد تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 381
شان نزول :
در شان نزول این آیه ، روایات متعددی وارد شده که از همه روشنتر، روایتی است که از امام باقر (علیه السلام) در این زمینه نقل گردیده که خلاصه اش چنین است :
یکی از اشراف یهود خیبر که دارای همسر بود، با زن شوهرداری که او هم از خانواده های سرشناس خیبر محسوب می شد عمل منافی عفت انجام داد، یهودیان از اجرای حکم تورات (سنگسار کردن) در مورد آنها ناراحت بودند، و به دنبال راه حلی می گشتند که آن دو را از حکم مزبور معاف سازد در عین حال پایبند بودن خود را به احکام الهی نشان دهند، این بود که به هم مسلکان خود در مدینه پیغام فرستادند که حکم این حادثه را از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بپرسند (تا اگر در اسلام حکم سبکتری بود آن را انتخاب کنند و در غیر این صورت آنرا نیز بدست فراموشی بسپارند و شاید از این طریق می خواستند توجه پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را نیز به خود جلب کنند و خود را دوست مسلمانان معرفی نمایند) به همین جهت جمعی از بزرگان یهود مدینه به خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شتافتند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: آیا هر چه حکم کنم می پذیرید! آنها گفتند:

بخاطر همین نزد تو آمده ایم !
در این موقع حکم سنگباران کردن کسانی که مرتکب زنای محصنه می شوند نازل گردید ولی آنها از پذیرفتن این حکم (به عذر اینکه در مذهب آنها چنین حکمی نیامده شانه خالی کردند!) پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اضافه کرد، این همان حکمی است که در تورات شما نیز آمده آیا موافقید که یکی از شما را به داوری بطلبم و هر چه او از زبان تورات نقل کرد بپذیرید، گفتند: آری .
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گفت : ابن صوریا که در فدک زندگی

است ! گفتند: او از همه یهود به تورات آشناتر است ، به دنبال او فرستادند و هنگامی که نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد به او فرمود: ترا به خداوند یکتائی که تورات را بر موسی (علیه السلام) نازل کرد و دریا را برای نجات شما شکافت و دشمن شما فرعون را غرق نمود و در بیابان شما را از مواهب خود بهرهمند ساخت سوگند می دهم بگو آیا حکم سنگباران کردن در چنین موردی در تورات بر شما نازل شده است یا نه !
او در پاسخ گفت : سوگندی به من دادی که ناچارم بگویم آری چنین حکمی در تورات آمده است .
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گفت : چرا از اجرای این حکم سرپیچی می کنید!
او در جواب گفت : حقیقت این است که ما در گذشته این حد را درباره افراد عادی اجرا می کردیم ولی در مورد ثروتمندان و اشراف خودداری می نمودیم ، این بود که گناه مزبور در طبقات مرفه جامعه ما رواج یافت تا اینکه پسر عموی یکی از روسای ما مرتکب این عمل زشت شد، و طبق معمول از مجازات او صرفنظر کردند، در همین اثنا یک فرد عادی مرتکب این کار گردید، هنگامی که می خواستند او را سنگباران کنند، خویشان او اعتراض کردند و گفتند: اگر بنا هست این حکم اجرا بشود باید در مورد هر دو اجرا بشود به همین جهت ما نشستیم و قانونی سبکتر از قانون سنگسار کردن تصویب نمودیم و آن این بود که به هر یک چهل تازیانه بزنیم و روی آنها را سیاه کرده و وارونه سوار مرکب کنیم و در کوچه و بازار بگردانیم !
در این هنگام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور داد که آن مرد و زن را در مقابل مسجد سنگسار کنند.
و فرمود: خدایا من نخستین کسی هستم که حکم ترا زنده نمودم بعد از

آنکه یهود آن را از بین بردند.
در این هنگام آیات فوق نازل شد و جریان مزبور را به طور فشرده بیان

کرد.
تفسیر :
داوری میان دوست و دشمن
از این آیه و چند آیه بعد از آن استفاده می شود که قضات اسلام حق دارند با شرایط خاصی درباره جرائم و جنایات غیر مسلمانان نیز قضاوت کنند که شرح آن طی این آیات بیان خواهد شد.
آیه فوق با خطاب یا ایها الرسول (ای فرستاده !) آغاز شده این تعبیر تنها در دو جای قرآن دیده می شود یکی در اینجا و دیگری در آیه 67 همین سوره که مساله ولایت و خلافت مطرح است می باشد، گویا به خاطر اهمیت موضوع و ترس و واهمه ای که از دشمن در کار بوده می خواهد حس مسئولیت را در پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بیشتر تحریک کند و اراده او را تقویت نماید که تو صاحب رسالتی آنهم رسالتی از طرف ما، بنابراین باید در بیان حکم استقامت بخرج دهی.
سپس به دلداری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عنوان مقدمه ای برای حکم بعد پرداخته و می فرماید: آنها که با زبان ، مدعی ایمانند و قلب آنها هرگز ایمان نیاورده و در کفر بر یکدیگر سبقت می جویند هرگز نباید مایه اندوه تو شوند (زیرا این وضع تازگی ندارد).
(لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر من الذین قالوا آمنا بافواههم و لم تؤ من قلوبهم).
بعضی معتقدند تعبیر یسارعون فی الکفر با تعبیر یسارعون الی الکفر
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 384
تفاوت دارد زیرا جمله اول درباره کسانی گفته می شود که کافرند و در درون کفر غوطه ور، و برای رسیدن به مرحله نهائی کفر بر یکدیگر سبقت می جویند، ولی جمله دوم درباره کسانی گفته می شود که در خارج از محدوده کفر به سوی آن در حرکتند و بر یکدیگر سبقت می گیرند.
بعد از ذکر کارشکنیهای منافقان و دشمنان داخلی به وضع دشمنان خارجی و یهود پرداخته و می گوید: همچنین کسانی که از یهود نیز این مسیر را می پیمایند نباید مایه اندوه تو شوند (و من الذین هادوا).
بعد اشاره به پاره ای از اعمال نفاق آلود آنان کرده ، می گوید: آنها زیاد به سخنان تو گوش می دهند اما این گوش دادن برای درک اطاعت نیست بلکه برای این است که دستاویزی برای تکذیب و افترا بر تو پیدا کنند (سماعون للکذب).
این جمله تفسیر دیگری نیز دارد، آنها به دروغهای پیشوایان خود فراوان گوش می دهند. ولی حاضر به پذیرش سخن حق نیستند.
صفت دیگر آنها این است که نه تنها برای دروغ بستن به مجلس شما حاضر می شوند بلکه در عین حال جاسوسهای دیگران که نزد تو نیامده اند نیز

می باشند.
(سماعون لقوم آخرین لم یاتوک).
و به تفسیر دیگر آنها گوش بر فرمان جمعیت خودشان دارند و دستورشان این است که اگر از تو حکمی موافق میل خود بشنوند بپذیرند و اگر بر خلاف میلشان بود مخالفت کنند، بنابراین اینها مطیع و شنوای فرمان بزرگان خود هستند نه فرمان تو، در چنین حالی مخالفت آنها نباید مایه اندوه تو گردد، تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 385
زیرا از آغاز به قصد پذیرش حق نزد تو نیامدند.
دیگر از صفات آنها این است که سخنان خدا را تحریف می کنند (خواه تحریف لفظی و یا تحریف معنوی) هر حکمی را بر خلاف منافع و هوسهای خود تشخیص دهند آن را توجیه و تفسیر و یا بکلی رد می کنند.
(یحرفون الکلم من بعد مواضعه).
عجبتر اینکه آنها پیش از آنکه نزد تو بیایند تصمیم خود را گرفته اند، بزرگان آنها به آنان دستور داده اند که اگر محمد حکمی موافق خواست ما گفت بپذیرید و اگر بر خلاف خواست ما بود از آن دوری کنید.
(یقولون ان اوتیتم هذا فخذوه و ان لم تؤ توه فاحذروا).
اینها چنان در گمراهی فرو رفته اند و افکارشان بقدری متحجر شده که بدون هر گونه اندیشه و مطالعه آنچه را که بر خلاف مطالب تحریف شده آنان باشد رد می کنند، و به این ترتیب امیدی به هدایت آنها نیست ، و خدا می خواهد به این وسیله آنها را مجازات کرده و رسوا کند ((و کسی که خدا اراده مجازات و رسوائی او را کرده است هرگز تو قادر بر دفاع از او نیستی)).
(و من یرد الله فتنته فلن تملک له من الله شیئا).
آنها بقدری آلوده اند که قابل شستشو نمی باشند بهمین دلیل ((آنها کسانی هستند که خدا نمی خواهد قلب آنها را شستشو دهد)).
(اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم).
زیرا کار خدا همیشه آمیخته با حکمت است و آنها که با اراده و خواست خود یک عمر کجروی کرده اند و به نفاق و دروغ و مخالفت با حق و حقیقت و تحریف قوانین الهی آلوده بوده اند، بازگشت آنها عادتا ممکن نیست ، و در پایان آیه می فرماید: ((آنها هم در این دنیا رسوا و خوار خواهند شد و هم تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 386
در آخرت کیفر عظیمی خواهند داشت .
(لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الاخرة عذاب عظیم).
در آیه دوم بار دیگر قرآن تاکید میکند که آنها گوش شنوا برای شنیدن سخنان تو و تکذیب آن دارند (و یا گوش شنوائی برای شنیدن دروغهای بزرگانشان دارند).

(سماعون للکذب).
این جمله به عنوان تاکید و اثبات این صفت زشت برای آنها تکرار شده است .
علاوه بر این آنها زیاد اموال حرام و ناحق و رشوه می خورند.
(اکالون للسحت).
سپس به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اختیار میدهد که هرگاه این گونه اشخاص برای داوری به او مراجعه کردند می تواند در میان آنها داوری به احکام اسلام کند و می تواند از آنها روی گرداند.
(فان جاؤ ک فاحکم بینهم او اعرض عنهم).
البته منظور این نیست که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تمایلات شخصی را در انتخاب یکی از این دو راه دخالت دهد بلکه منظور این است شرائط و اوضاع را در نظر بگیرد اگر مصلحت بود دخالت و حکم کند و اگر مصلحت نبود صرفنظر نماید.
و برای تقویت روح پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اضافه می کند اگر صلاح بود که از آنها روی بگردانی هیچ زیانی نمی توانند بتو برسانند.
صحیفه نور ج 4 صفحه 387
(و ان تعرض عنهم فلن یضروک شیئا).
و اگر خواستی در میان آنها داوری کنی حتما باید اصول عدالت را رعایت نمائی زیرا خداوند افراد دادگر و عدالت پیشه را دوست دارد.
(و ان حکمت فاحکم بینهم بالقسط ان الله یحب المقسطین)
در اینکه این حکم یعنی تخییر حکومت اسلامی میان داوری کردن به احکام اسلام درباره غیر مسلمانان و یا صرفنظر کردن از داوری ، نسخ شده و یا به قوت خود باقی است در میان مفسران گفتگو است .
بعضی معتقدند که در محیط حکومت اسلامی هر کس زندگی می کند، خواه مسلمان باشد یا غیر مسلمان از نظر حقوقی و جزائی مشمول مقررات اسلام هست ، بنابراین حکم آیه فوق یا نسخ شده و یا مخصوص به غیر کفار ذمی است (یعنی کفاری که به عنوان یک اقلیت در کشور اسلامی زندگی ندارند بلکه با مسلمانان پیمانهائی برقرار ساخته و با آنان رفت و آمد دارند).
ولی بعضی دیگر معتقدند که حکومت اسلامی هم اکنون نیز درباره غیر مسلمانان این اختیار را دارد که شرائط و اوضاع را در نظر گرفته چنانچه مصلحت ببیند طبق احکام اسلام درباره آنها رفتار کند و یا آنها را به قوانین خودشان رها سازد (تحقیق و توضیح بیشتر درباره این حکم را در بحث قضاء در کتب فقهی بخوانید). المائدة
آیه 43
آیه و ترجمه

وَ كَيْف يحَكِّمُونَک وَ عِندَهُمُ التَّوْرَاةُ فِيهَا حُكْمُ اللّهِ ثُمَّ يَتَوَلّوْنَ مِن بَعْدِ ذَلِک وَ مَا أُولَئک بِالْمُؤْمِنِينَ(43)
ترجمه : 43 - آنها چگونه تو را به داوری می طلبند در حالی که تورات نزد ایشان است و در آن حکم خدا هست (وانگهی) پس از داوری خواستن از حکم تو روی می گردانند، و آنها مؤ من نیستند تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 388
تفسیر :
این آیه بحث درباره یهود را در مورد داوری خواستن از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که در آیه قبل آمده بود تعقیب می کند و از روی تعجب می گوید: چگونه اینها ترا به داوری می طلبند در حالی که تورات نزد آنها است و حکم خدا در آن آمده است .
(و کیف یحکمونک و عندهم التوریة فیها حکم الله).
باید دانست که حکم مزبور یعنی (حکم سنگسار کردن زن و مردی که زنای محصنه کرده اند) در تورات کنونی در فصل بیست و دوم از سفر تثنیه آمده است .
تعجب از این است که آنها تورات را یک کتاب منسوخ نمی دانند، و آئین اسلام را باطل می شمرند با این حال چون احکام تورات موافق امیالشان نیست آن را رها کرده و به سراغ حکمی می روند که از نظر اصولی با آن موافق نیستند. و از آن عجبتر اینکه بعد از انتخاب تو برای داوری ، حکم تو را که موافق حکم تورات است چون بر خلاف میل آنها است نمی پذیرند.
(ثم یتولون من بعد ذلک).
حقیقت این است که آنها اصولا ایمان ندارند و گر نه با احکام خدا چنین بازی نمی کردند.
(و ما اولئک بالمؤ منین).
ممکن است ایراد شود که چگونه آیه فوق می گوید: حکم خدا در تورات ذکر شده است در حالی که ما با الهام گرفتن از آیات قرآن و اسناد تاریخی تورات را تحریف یافته می دانیم و همین تورات تحریف یافته در زمان پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بوده است ؟ تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 389
ولی باید توجه داشت که اولا - ما تمام تورات را تحریف یافته نمی دانیم بلکه قسمتی از آن را مطابق واقع می دانیم و اتفاقا حکم فوق از این احکام تحریف نایافته می باشد ثانیا - تورات هر چه بوده نزد یهودیان یک کتاب آسمانی و تحریف نایافته محسوب می شده با این حال آیا جای تعجب نیست که آنها به آن عمل نکنند؟!. المائدة
آیه 44
آیه ِو ترجمه

إِنَّا أنزَلْنَا التَّوْرَاةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يحْكُمُ بهَا النَّبِيُّونَ الّذِينَ أسلَمُوا لِلّذِينَ هَادُوا وَ الرَّبَّنِيُّونَ وَ الاَحْبَارُ بِمَا استُحْفِظوا مِن كِتَبِ اللَّهِ وَ كانُوا عَلَيْهِ شهَدَاءَ فَلا تَخْشوُا النَّاسِ وَ اخْشوْنِ وَ لا تَشترُوا بِئَايَتى ثَمَناً قَلِيلاً وَ مَن لَّمْ يحْكُم بِمَا أنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئک هُمُ الْكَفِرُونَ(44)

ترجمه : 44 - ما تورات را نازل كرديم كه در آن هدايت و نور بود و پيامبران كه تسليم در برابر فرمان خدا بودند، با آن ، براى يهوديان حكم مى كردند و (همچنين) علماء و دانشمندان به اين كتاب الهى كه به آنها سپرده شده بود و بر آن گواه بودند، داورى مى نمودند، بنابراين (از داورى كردن بر طبق آيات الهى) از مردم نهراسيد و از من بترسيد و آيات مرا به بهاى ناچيز نفروشيد و آنها كه به احكامى كه خدا نازل كرده حكم نمى كنند كافرند.

تفسير:

اين آيه و آيه بعد، بحث گذشته را تكميل كرده ، و اهميت كتاب آسمانى موسى (عليه السلام) يعنى تورات را چنين شرح مى دهد: ما تورات را نازل كرديم كه در آن هدايت و نور بود هدايت به سوى حق و نور و

ساختن تاريكيهاى جهل و نادانى .

(انا انزلنا التوراة فيها هدى و نور).

به همين جهت پيامبران الهى كه در برابر فرمان خدا تسليم بودند و بعد از نزول تورات روى كار آمدند همگى بر طبق آن براى يهود، حكم مى كردند.

(يحكم بها النبيون الذين اسلموا للذين هادوا).

نه تنها آنها چنين مى كردند بلكه علماى بزرگ يهود و دانشمندان با ايمان و پاک آنها، بر طبق اين كتاب آسمانى كه به آنها سپرده شده بود، و بر آن گواه بودند داورى مى كردند.

(و الربانيون و الاحبار بما استحفظوا من كتاب الله و كانوا عليه شهداء).

در اينجا روى سخن را به آن دسته از دانشمندان اهل كتاب كه در آن عصر مى زيستند كرده و مى گويد: از مردم نترسيد و احكام واقعى خدا را بيان كنيد، بلكه از مخالفت من بترسيد كه اگر حق را كتمان كنيد مجازات خواهيد شد.

(فلا تخشوا الناس و اخشون).

و همچنين آيات خدا را به بهاى كمى نفروشيد.

(و لا تشتروا بایاتى ثمنا قليلا).

در حقيقت سرچشمه كتمان حق و احكام خدايا ترس از مردم و عوامزدگى است و يا جلب منافع شخصى و هر كدام باشد نشانه ضعف ايمان و سقوط شخصيت است ، و در جمله هاى بالا به هر دو اشاره شده است .

و در پایان آیه ، حکم قاطعی درباره اینگونه افراد که بر خلاف حکم خدا داوری می کنند صادر کرده ، می فرماید: آنها که بر طبق احکام خدا داوری نمی کنند، کافرند.
(و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون).
روشن است عدم داوری بر طبق حکم خدا اعم از این است که سکوت کنند و اصلا داوری نکنند و با سکوت خود مردم را به گمراهی بیفکنند، و یا سخن بگویند و بر خلاف حکم خدا بگویند، این موضوع نیز روشن است که کفر دارای مراتب و درجات مختلفی است که از انکار اصل وجود خداوند شروع می شود و مخالفت و نافرمانی و معصیت او را نیز در بر می گیرد، زیرا ایمان کامل انسانرا به عمل بر طبق آن دعوت می کند و آنها که عمل ندارند ایمانشان کامل نیست این آیه مسئولیت شدید دانشمندان و علمای هر امت را در برابر طوفانهای اجتماعی و حوادثی که در محیطشان می گذرد روشن می سازد، و با بیانی قاطع آنها را به مبارزه بر ضد کجرویها و عدم ترس از هیچکس دعوت می نماید. المائدة
آیه 45
آیه و ترجمه
وَ کَتَبْنَا عَلَیهِمْ فِیهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ الْعَینَ بِالْعَینِ وَ الاَنف بِالاَنفِ وَ الأُذُنَ بِالأُذُنِ وَ السِنَّ بِالسِنِّ وَالْجُرُوحَ قِصاصٌ فَمَن تَصدَّقَ بِهِ فَهُوَ کَفَّارَةٌ لَّهُ وَ مَن لَّمْ یحْکم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئک هُمُ الظلِمُونَ(45)
ترجمه : 45 - و بر آنها (بنی اسرائیل) در آن (تورات) مقرر داشتیم که جان در مقابل جان و چشم در مقابل چشم و بینی در برابر بینی و گوش در مقابل گوش و دندان در برابر دندان ، می باشد، و هر زخمی قصاص دارد و اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص صرف نظر کند) کفاره (گناهان) او محسوب می شود، و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند ستمگر است تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 392
تفسیر :
قصاص و گذشت
این آیه قسمت دیگری از احکام جنائی و حدود الهی تورات را شرح می دهد، و می فرماید: ما در تورات قانون قصاص را مقرر داشتیم که اگر کسی عمدا بیگناهی را به قتل برساند اولیای مقتول می توانند قاتل را در مقابل اعدام نمایند.
(و کتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس).
و اگر کسی آسیب به چشم دیگری برساند و آن را از بین ببرد او نیز می تواند، چشم او را از بین ببرد (و العین بالعین).
و همچنین در مقابل بریدن بینی ، جایز است بینی جانی بریده شود (و الانف بالانف).

و نیز در مقابل بریدن گوش ، بریدن گوش طرف مجاز است (و الاذن بالاذن).
و اگر کسی دندان دیگری را بشکند او می تواند دندان جانی را در مقابل بشکند (و السن بالسن).
و به طور کلی هر کس جراحتی و زخمی به دیگری بزند، در مقابل می توان قصاص کرد (و الجروح قصاص).
بنابراین حکم قصاص بطور عادلانه و بدون هیچگونه تفاوت از نظر نژاد و طبقه اجتماعی و طایفه و شخصیت اجرا می گردد، و هیچگونه تبعیضی در آن از این جهات راه ندارد (البته این حکم مانند سایر احکام اسلامی دارای

و مقرراتی است که در کتب فقهی آمده است زیرا این حکم اختصاصی به بنی اسرائیل نداشته ، در اسلام نیز نظیر آن وجود دارد چنانکه در آیه قصاص در سوره بقره آیه 178 ذکر شد).
این آیه به تبعیضهای ناروائی که در آن عصر وجود داشت پایان می دهد، و به طوری که از بعضی تفاسیر استفاده می شود، در میان دو طایفه یهود مدینه در آن عصر نابرابری عجیبی وجود داشت : اگر فردی از طایفه بنی النضیر فردی از طایفه بنی قریظه را می کشت قصاص نمی شد، ولی به عکس اگر کسی از طایفه بنی قریظه فردی از طایفه بنی النضیر را به قتل می رساند، کشته می شد، هنگامی که اسلام به مدینه آمد، بنی قریظه در این باره از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سؤ ال کردند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود خونها با هم فرق ندارد، طایفه بنی النضیر زبان به اعتراض گشودند که مقام ما را پائین آوردی ، آیه فوق نازل شد و به آنها اعلام کرد که نه تنها در اسلام ، در آئین یهود نیز این قانون بطور مساوی وجود داشته است .
ولی برای آنکه این توهم پیش نیاید که خداوند قصاص کردن را الزامی شمرده و دعوت به مقابله به مثل نموده است ، به دنبال این حکم می فرماید: اگر کسی از حق خود بگذرد و عفو و بخشش کند، کفاره ای برای گناهان او محسوب می شود، و به همان نسبت که گذشت به خرج داده خداوند از او گذشت می کند.
(فمن تصدق به فهو کفارة له). تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 394
باید توجه داشت که ضمیر به به قصاص بر می گردد، گویا این قصاص را عطیه ای قرار داده که به شخص جانی بخشیده است . و تعبیر به تصدق و همچنین وعده عفوی که خداوند به چنین کسی داده همگی برای تشویق به عفو و گذشت است ، زیرا شک نیست که قصاص هرگز نمی تواند آنچه را انسان از دست داده به او باز گرداند، تنها یکنوع آرامش موقت به او می دهد، ولی وعده عفو خدا می تواند به طور کلی آنچه را او از دست داده به

صورت دیگری جبران کند و به این ترتیب باقیمانده ناراحتی از قلب و جان او برچیده شود و این رساترین تشویق برای چنین اشخاص است .
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: کسی که عفو کند، خداوند به همان اندازه از گناهان او می بخشد.
این جمله در حقیقت پاسخ دندانشکنی است به کسانی که قانون قصاص را یک قانون غیر عادلانه شمرده اند که مشوق روح آدمکشی و مثله کردن است ، زیرا از مجموع آیه استفاده می شود که اجازه قصاص برای ایجاد ترس و وحشت جانیان و در نتیجه تامین امنیت جانی برای مردم بیگناه است ، و در عین حال راه عفو و بازگشت نیز در آن گشوده شده است ، با ایجاد این حالت ترس و امید، اسلام می خواهد، هم جلو جنایت را بگیرد و هم تا آنجا که ممکن است و شایستگی دارد جلو شستن خون را با خون .
و در پایان آیه می فرماید: کسانی که بر طبق حکم خداوند، داوری نکنند ستمگرند.
(و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون).
چه ظلمی از این بالاتر که ما گرفتار احساسات و عواطف کاذبی شده و از شخص قاتل به بهانه اینکه خون را با خون نباید شست بکلی صرفنظر کنیم
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 395
و دست قاتلان را برای قتلهای دیگر باز گذاریم و به افراد بیگناه از این رهگذر ظلم و ستم کنیم .
باید توجه داشت که در تورات کنونی نیز در فصل 21 سفر خروج این حکم آمده است ، آنجا که می گوید: و اگر اذیت دیگر رسیده باشد آن گاه ، جان عوض جان باید داده شود، چشم عوض چشم ، دندان به عوض دندان ، دست به عوض دست ، پا به عوض پا، سوختن به عوض سوختن ، زخم به عوض زخم ، لطمه به عوض لطمه (سفر خروج جمله های 23 - 24 - 25).
المائدة
آیه 46
آیه و ترجمه
وَ قَفَّیْنَا عَلی ءَاثَرِهِم بِعِیسی ابْنِ مَرْیَمَ مُصدِّقاً لِّمَا بَینَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَ ءَاتَیْنَهُ الانجِیلَ فِیهِ هُدًی وَ نُورٌ وَ مُصدِّقاً لِّمَا بَینَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ وَ هُدًی وَ مَوْعِظةً لِّلْمُتَّقِینَ(46)
ترجمه : 46 - و به دنبال آنها (یعنی پیامبران پیشین) عیسی بن مریم را قرار دادیم که به آنچهپیش از او فرستاده شده بود از تورات تصدیق داشت وانجیل را به او دادیم که در آن هدایت و نور بود و (کتاب آسمانی او نیز) تورات را کهقبل از او بود تصدیق می کرد و هدایت و موعظه برای پرهیزکاران بود.
تفسیر:

در تعقیب آیات مربوط به تورات ، در این دو آیه اشاره به وضع انجیل کرده ، می گوید: پس از رهبران و پیامبران پیشین ، مسیح (علیه السلام) را مبعوث کردیم ، در حالی که نشانه های او کاملا با نشانه هائی که تورات داده بود تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 396
تطبیق می کرد
(و قفینا علی آثارهم بعیسی ابن مریم مصدقا لما بین یدیه من التوریة)
این جمله تفسیر دیگری نیز دارد و آن اینکه مسیح (علیه السلام) به حقانیت تورات که بر موسی بن عمران نازل شده بود، اعتراف کرد، همانطور که تمام پیامبران آسمانی به حقانیت پیامبران پیشین ، معترف بودند.
سپس می گوید: انجیل را در اختیار او گذاشتیم که در آن هدایت و نور بود (و آتیناه الانجیل فیه هدی و نور).
در قرآن مجید به تورات و انجیل و قرآن هر سه نور گفته شده است : درباره تورات می خوانیم :
(انا انزلنا التوریة فیها هدی و نور) (مائدة - 44).
و درباره انجیل در آیه فوق ، اطلاق نور شده بود، و درباره قرآن می خوانیم :
(قد جائکم من الله نور و کتاب مبین) (مائدة - 15).
در حقیقت همانطور که تمام موجودات جهان برای ادامه حیات و زندگی خود احتیاج شدید به نور دارند، همچنین آئینه ای الهی و دستورهای کتب آسمانی برای رشد و تکامل انسانها ضرورت قطعی دارد.
اصولا ثابت شده که تمام انرژیها، نیروها، حرکات ، و زیبائیها، همه از نور سرچشمه می گیرند و اگر نور نباشد، سکوت و مرگ ، همه جا را فرا خواهد گرفت ، همچنین اگر تعلیمات پیامبران نباشد همه ارزشهای انسانی ، اعم از فردی و اجتماعی به خاموشی می گراید که نمونه های آنرا در جوامع مادی به روشنی می بینیم .
قرآن در موارد متعددی از تورات و انجیل به عنوان یک کتاب آسمانی تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 397
یاد می کند، در اینکه این دو کتاب در اصل از طرف خدا نازل شده جای هیچگونه شک و تردید نیست ، ولی این نیز مسلم است که این دو کتاب آسمانی بعد از زمان پیامبران دستخوش تحریف شدند، حقایقی از آن کم شد و خرافاتی بر آن افزوده گردید و آنها را از ارزش انداخت و یا کتب اصلی فراموش گردید و کتابهای دیگری که تنها بخشی از حقایق آنها را در برداشت جای آنها نشست .
بنابراین اطلاق نور به این دو کتاب ، ناظر به تورات و انجیل اصلی است .
بار دیگر به عنوان تاکید، روی این مطلب تکیه میکند که نه تنها عیسی بن

مریم ، تورات را تصدیق می کرد، بلکه انجیل کتاب آسمانی او نیز گواه صدق تورات بود.
(مصدقا لما بین یدیه من التوراة).
و در پایان میفرماید: این کتاب آسمانی مایه هدایت و اندرز پرهیزکاران بود.
(و هدی و موعظة للمتقین).
این تعبیر همانند تعبیری است که در آغاز سوره بقره درباره قرآن آمده است آنجا که می گوید: هدی للمتقین : قرآن وسیله هدایت پرهیزکاران است نه تنها قرآن ، تمام کتابهای آسمانی چنینند که وسیله هدایت پرهیزکاران می باشند، منظور از پرهیزکاران کسانی هستند که در جستجوی حقند، و آماده پذیرش آن می باشند و بدیهی است ، آنها که از سر لجاج و دشمنی دریچه های قلب خود را به روی حق می بندند، از هیچ حقیقتی بهره نخواهند برد.
قابل توجه اینکه در آیه فوق در مورد انجیل نخست فیه هدی گفته شده سپس هدی بطور مطلق آمده است ، این تفاوت تعبیر ممکن است بخاطر

آن باشد که در انجیل و کتابهای آسمانی دلائل هدایت بر هر کس بدون استثناء هست ولی برای پرهیزکاران که در آن به دقت می اندیشند، باعث هدایت و تربیت و تکامل است . المائدة
آیه 47
آیه و ترجمه
وَ لْیَحْکمْ أَهْلُ الانجِیلِ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فِیهِ وَ مَن لَّمْ یحْکم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئک هُمُ الْفَسِقُونَ(47)
ترجمه : 47 - به اهل انجیل (پیروان مسیح) گفتیم باید به آنچه خداوند در آن نازل کرده حکم کنند و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نمی کنند فاسق هستند.
تفسیر :
آنها که به قانون خدا حکم نمی کنند
پس از اشاره به نزول انجیل در آیات گذشته ، در این آیه می فرماید: ما به اهل انجیل دستور دادیم که به آنچه خدا در آن نازل کرده است ، داوری کنند.
(و لیحکم اهل الانجیل بما انزل الله فیه).
شک نیست که منظور از جمله بالا این نیست که قرآن به پیروان مسیح (علیه السلام) دستور می دهد که هم اکنون باید به احکام انجیل عمل کنند، زیرا این سخن با سایر آیات قرآن و با اصل وجود قرآن که اعلام آئین جدید و نسخ آئین قدیم می کند، سازگار نیست بلکه منظور این است ، که ما

پس از نزول انجیل بر عیسی (علیه السلام) به پیروان او دستور دادیم که به آن عمل کنند و طبق آن داوری تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 399
نمایند.
و در پایان آیه ، بار دیگر تاکید می کند: کسانی که بر طبق حکم خدا داوری نکنند فاسقند.
(و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون).
قابل توجه اینکه در آیات اخیر، در یک مورد به چنین افراد اطلاق کافر و در مورد دیگر ظالم و در اینجا فاسق ، شده است ، ممکن است این تفاوت تعبیر به خاطر آن باشد که هر حکم دارای سه جنبه است ، از یک سو به قانونگزار (خداوند) منتهی می شود، از سوی دیگر به مجریان قانون (شخص حاکم و قاضی) و از سوی سوم به کسی که این حکم در حق او اجرا می گردد (شخص محکوم).
گویا هر یک از تعبیرات سه گانه فوق ، اشاره به یکی از این سه جنبه است ، زیرا کسی که بر خلاف حکم خداوند داوری می کند، از یک طرف ، قانون الهی را زیر پا گذاشته و کفر ورزیده و از طرف دیگر به انسان بی گناهی ، ستم و ظلم کرده ، و از طرف سوم از مرز وظیفه و مسئولیت خود خارج شده و فاسق گردیده است (زیرا همانطور که در سابق گفتیم فسق به معنی بیرون رفتن از مرز بندگی و وظیفه است). المائدة
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 400
آیه 48
آیه و ترجمه
وَ أَنزَلْنَا إِلَیْک الْکِتَب بِالْحَقِّ مُصدِّقاً لِّمَا بَینَ یَدَیْهِ مِنَ الْکتَبِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ فَاحْکم بَیْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَک مِنَ الْحَقِّ لِکلٍّ جَعَلْنَا مِنکُمْ شرْعَةً وَ مِنْهَاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکمْ أُمَّةً وَحِدَةً وَ لَکِن لِّیَبْلُوَکُمْ فی مَا ءَاتَاکُمْ فَاستَبِقُوا الْخَیرَتِ إِلی اللَّهِ مَرْجِعُکمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ فِیهِ تخْتَلِفُونَ(48)
ترجمه : 48 - و این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم ، در حالی که کتب پیشین را تصدیق می کند و حافظ و نگاهبان آنها است ، بنابراین بر طبق احکامی که خدا نازل کرده در میان آنها حکم کن ، و از هوا و هوسهای آنها پیروی مکن ، و از احکام الهی روی مگردان ، ما برای هر کدام از شما آئین و طریقه روشنی قرار دادیم و اگر خدا می خواست ، همه شما را امت واحدی قرار می داد ولی خدا می خواهد شما را در آنچه به شما بخشیده بیازماید (و استعدادهای شما را پرورش دهد) بنابراین بکوشید و در نیکیها به یکدیگر سبقت جوئید، بازگشت همه شما به سوی خدا است و از آنچه در آن اختلاف کرده اید به شما خبر خواهد داد!
تفسیر:

در این آیه اشاره به موقعیت قرآن بعد از ذکر کتب پیشین انبیاء شده است . مهیمن در اصل به معنی چیزی که حافظ و شاهد و مراقب و امین و نگاهداری کننده چیزی بوده باشد، و از آنجا که قرآن در حفظ و نگهداری اصول کتابهای آسمانی پیشین ، مراقبت کامل دارد و آنها را تکمیل میکند، تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 401
لفظ مهیمن بر آن اطلاق کرده و می فرماید: ما این کتاب آسمانی را به حق بر تو نازل کردیم در حالی که کتب پیشین را تصدیق کرده (و نشانه های آن ، بر آنچه در کتب پیشین آمده تطبیق می کند) و حافظ و نگاهبان آنها است .
(و انزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب و مهیمنا علیه).
اساسا تمام کتابهای آسمانی ، در اصول مسائل هماهنگی دارند، و هدف واحد یعنی تربیت و تکامل انسان را تعقیب می کنند، اگر چه در مسائل فرعی به مقتضای قانون تکامل تدریجی با هم ، تفاوتهائی دارند، و هر آئین تازه ، مرحله بالاتری را می پیماید، و برنامه جامعتری دارد.
ذکر مهیمنا علیه بعد از مصدقا لما بین یدیه اشاره به همین حقیقت است یعنی اصول کتب پیشین را تصدیق و در عین حال برنامه جامعتری پیشنهاد می کند.
سپس دستور می دهد که چون چنین است طبق احکامی که بر تو نازل شده است در میان آنها داوری کن .
(فاحکم بینهم بما انزل الله).
این جمله با فاء تفریع ذکر شده و نتیجه جامعیت احکام اسلام نسبت به احکام آئینهای پیشین است ، این دستور منافاتی با آنچه در آیات قبل گذشت که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مخیر بین داوری کردن میان آنها و یا رها کردن آنان به حال خود می نمود، ندارد زیرا این آیه می گوید: چنانچه خواستی میان اهل کتاب داوری کنی بر طبق احکام قرآن داوری کن . بعد اضافه می کند از هوا و هوسهای آنها که مایلند احکام الهی را بر امیال و هوسهای خود تطبیق دهند پیروی مکن و از آنچه به حق بر تو نازل شده است روی مگردان .
(و لا تتبع اهوائهم عما جاءک من الحق). تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 402
و برای تکمیل این بحث میگوید: ((برای هر کدام از شما آئین و شریعت و طریقه و راه روشنی قرار دادیم)).
(لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا)
شرع و شریعه راهی را می گویند که بسوی آب می رود و به آن منتهی میشود، و اینکه دین را شریعت می گویند از آن نظر است که به حقایق و تعلیماتی منتهی میگردد که مایه پاکیزگی و طهارت و حیات انسانی است ،

کلمه نهج و منهاج به راه روشن می گویند.
راغب در کتاب مفردات از ابن عباس نقل می کند که می گوید: فرق میان شرعة و منهاج آن است که شرعة به آنچه در قرآن وارد شده گفته می شود و منهاج به اموری که در سنت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) وارد گردیده (این تفاوت گرچه جالب به نظر میرسد اما دلیل قاطعی بر آن در دست نیست).
سپس میفرماید: ((خداوند می توانست همه مردم را امت واحدی قرار دهد و همه را پیرو یک آئین سازد، ولی این با قانون تکامل تدریجی و سیر مراحل مختلف تربیتی سازگار نبود.
(و لو شاء الله لجعلکم امة واحدة و لکن لیبلوکم فیما آتاکم).
جمله ((لیبلوکم فیما آتاکم)) (تا شما را بیازماید در آنچه به شما بخشیده) اشاره به همان است که سابقا گفتیم : خداوند استعدادها و شایستگیهائی در وجود بشر آفریده و در سایه ((آزمایشها)) در پرتو تعلیمات پیامبران آنها را پرورش می دهد، و به همین دلیل پس از پیمودن یک مرحله ، آنها را در مرحله بالاتری تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 403
قرار میدهد، و بعد از پایان یک دوران تربیتی ، دوران عالیتری را وسیله پیامبر دیگر به وجود می آورد، درست همانند مراحل تحصیلی یک نوجوان در مدرسه .
سرانجام ، همه اقوام و ملل را مخاطب ساخته و آنها را دعوت می کند که بجای صرف نیروهای خود در اختلاف و مشاجره ، در نیکیها بر یکدیگر پیشی بگیرند.
(فاستبقوا الخیرات).
زیرا بازگشت همه شما به سوی خدا است و او است که شما را از آنچه در آن اختلاف می کنید در روز رستاخیز آگاه خواهد ساخت .
(الی الله مرجعکم جمیعا فینبئکم بما کنتم فیه تختلفون). المائدة
آیه 49 - 50
آیه و ترجمه
وَ أَنِ احْکُم بَیْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ احْذَرْهُمْ أَن یَفْتِنُوک عَن بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللَّهُ إِلَیْک فَإِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ أَن یُصِیبَهُم بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَ إِنَّ کَثِیراً مِّنَ النَّاسِ لَفَسِقُونَ(49)
أَ فَحُکْمَ الْجَهِلِیَّةِ یَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسنُ مِنَ اللَّهِ حُکْماً لِّقَوْمٍ یُوقِنُونَ(50)
ترجمه : 49 - و باید در میان آنها (اهل کتاب) طبق آنچه خداوند نازل کرده حکم کنی و از هوسهای آنان پیروی مکن و بر حذر باش که مبادا تو را از بعض احکامی که خدا بر تو نازل کرده منحرف سازند، و اگر آنها (از حکم و داوری تو) روی گردانند بدان خداوند می خواهد آنها را بخاطر پاره ای از گناهانشان مجازات کند و بسیاری از مردم فاسقند.

50 - آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می خواهند، و چه کسی برای افراد با ایمان بهتر از خدا حکم می کند؟ تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 404
شان نزول
بعضی از مفسران در شان نزول این آیه از ابن عباس چنین نقل کرده اند: جمعی از بزرگان یهود توطئه کردند و گفتند نزد محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) میرویم شاید بتوانیم او را از آئین خود منحرف سازیم ، پس از این تبانی ، نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمدند و گفتند: ما دانشمندان و اشراف یهودیم و اگر ما از تو پیروی کنیم مطمئنا سایر یهودیان به ما اقتدا می کنند ولی در میان ما و جمعیتی ، نزاعی است (در مورد یک قتل یا چیز دیگر) اگر در این نزاع به نفع ما داوری کنی ما به تو ایمان خواهیم آورد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از چنین قضاوتی (که عادلانه نبود) خودداری کرد و آیه فوق نازل شد.
تفسیر :
در این آیه بار دیگر خداوند به پیامبر خود تاکید می کند که در میان اهل کتاب بر طبق حکم خداوند داوری کند و تسلیم هوا و هوسهای آنها نشود.
(و ان احکم بینهم بما انزل الله و لا تتبع اهوائهم).
تکرار این دستور یا به خاطر مطالبی است که در ذیل آیه آمده ، یا به خاطر آن است که موضوع این داوری با موضوع داوری آیات گذشته تفاوت داشته است ، در آیات پیش ، موضوع زنای محصنه بود و در اینجا موضوع ، قتل یا نزاع دیگر بوده است .
سپس به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هشدار میدهد که ((اینها تبانی کرده اند تو را از آئین حق و عدالت منحرف سازند مراقب آنها باش .)) تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 405
(و احذرهم ان یفتنوک عن بعض ما انزل الله الیک).
((و اگر اهل کتاب در برابر داوری عادلانه تو تسلیم نشوند، بدان این نشانه آن است که گناهان آنها دامانشان را گرفته است و توفیق را از آنها سلب کرده و خدا می خواهد آنها را به خاطر بعضی از گناهانشان مجازات کند.))
(فان تولوا فاعلم انما یرید الله ان یصیبهم ببعض ذنوبهم).
ذکر بعض گناهان (نه همه آنها) ممکن است به خاطر آن باشد که مجازات همه گناهان در زندگی دنیا انجام نمی شود و تنها قسمتی از آن دامن انسانرا می گیرد و بقیه به جهان دیگر موکول می شود.
در اینکه کدام کیفر دامن آنها را گرفت ، در آیه صریحا ذکری از آن به میان نیامده ، ولی احتمال دارد اشاره به همان سرنوشتی باشد که دامان یهود مدینه را گرفت و به خاطر خیانتهای پی در پی مجبور شدند، خانه های خود را رها کرده و از مدینه بیرون روند و یا اینکه عدم توفیق آنها خود یکنوع مجازات برای گناهان پیشین آنها بود ، زیرا سلب موفقیت خود یکنوع

مجازات محسوب می شود، به عبارت دیگر گناهان پی در پی و لجاجت ، کیفرش محروم ماندن از احکام عادلانه و سرگردان شدن در بیراهه های زندگی است .
و در پایان آیه میفرماید: اگر آنها در راه باطل اینهمه پافشاری می کنند، نگران مباش زیرا بسیاری از مردم فاسقند.
(و ان کثیرا من الناس لفاسقون).
سؤ ال :
ممکن است ایراد شود که آیه فوق دلیل بر این است که امکان انحراف از حق درباره پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تصور می شود و لذا خداوند به او هشدار می دهد، آیا این تعبیر با مقام معصوم بودن پیامبران سازگار است ! تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 406
پاسخ :
معصوم بودن هرگز به این معنی نیست که گناه برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و امام محال میگردد، و گرنه فضیلتی برای آنها محسوب نمی شود بلکه منظور این است که آنها با توانائی بر گناه مرتکب گناه نمی شوند، هر چند این عدم ارتکاب به خاطر تذکرات الهی بوده باشد و به عبارت دیگر یادآوریهای خداوند جزئی از عامل مصونیت پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از گناه میباشد.
توضیح بیشتر درباره مقام عصمت پیامبران و امامان به خواست خدا در ذیل آیه تطهیر (آیه 33 احزاب) خواهد آمد.
در آیه بعد به عنوان استفهام انکاری میفرماید ((آیا اینها که مدعی پیروی از کتب آسمانی هستند انتظار دارند با احکام جاهلی و قضاوتهای آمیخته انواع تبعیضات در میان آنها داوری کنی)).
(افحکم الجاهلیة یبغون).
در حالی که هیچ داوری برای افراد با ایمان بالاتر و بهتر از حکم خدا نیست .
(و من احسن من الله حکما لقوم یوقنون).
همانطور که در ذیل آیات سابق گفتیم در میان طوائف یهود نیز تبعیضات عجیبی بود مثلا اگر کسی از طایفه بنی قریظه فردی از طایفه بنی نضیر را به قتل می رساند قصاص می شد، و در صورت عکس ، قصاص نمی کردند، و یا به هنگام گرفتن دیه دو برابر دیه می گرفتند، قرآن میگوید این گونه تبعیضات نشانه احکام جاهلیت است ، و در میان احکام الهی هیچگونه تبعیض در میان بندگان خدا نیست .
در کتاب کافی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود:
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 407
(الحکم حکمان حکم الله و حکم الجاهلیة فمن اخطا حکم الله حکم بحکم

الجاهلية :
((حکم دو گونه بیشتر نیست یا حکم خدا است یا حکم جاهلیت و هر کس حکم خدا را رها کند به حکم جاهلیت تن در داده است .))
و از اینجا روشن میشود، مسلمانانی که با داشتن احکام آسمانی به دنبال قوانین ساختگی ملل دیگری افتاده اند، در حقیقت در مسیر جاهلیت گام نهاده اند. المائدة
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 408
آیه 51-53
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْيهُودَ وَ النَّصرَى أَوْلِيَاءَ بَعْضهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَن يَتَوَلهُّم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِى الْقَوْمَ الظلِمِينَ(51)
فَترَى الَّذِينَ فى قُلُوبهِم مَّرَضٌ يُسرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نخْشى أَن تُصِيبَنَا دَائرَةٌ فَعَسى اللَّهُ أَن يَأْتىَ بِالْفَتْح أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِندِهِ فَيُصبِحُوا عَلى مَا أَسرُّوا فى أَنفُسِهِمْ نَدِمِينَ(52)
وَ يَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَ هَؤُلاءِ الَّذِينَ أَقْسمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَنهِمْ إِنهُمْ لمَعَكُمْ حَبِطت أَعْمَلُهُمْ فَأَصبَحُوا خَسرِينَ(53)
ترجمه : 51 - ای کسانی که ایمان آورده اید یهود و نصاری را تکیه گاه خود قرار ندهید، آنها تکیه گاه یکدیگرند و کسانی که از شما بانها تکیه کنند از آنها هستند خداوند جمعیت ستمکار را هدایت نمی کند.
52 - مشاهد می کنی افرادی را که در دلهایشان بیماری است در (دوستی با) آنان بر یکدیگر پیشی می گیرند، و می گویند می ترسیم حادثه ای برای ما اتفاق بیفتد (و نیاز به کمک آنها داشته باشیم) شاید خداوند پیروزی یا حادثه دیگری از ناحیه خود (به نفع مسلمانان) پیش بیاورد و این دسته از آنچه در دل پنهان داشتند پشیمان گردند.
53 - و آنها که ایمان آورده اند می گویند آیا این (منافقان) همانها هستند که با نهایت تاکید سوگند یاد کردند که با شما هستیم ! (چرا سرانجام کارشان به اینجا رسید) اعمالشان نابود گشت و زیانکار شدند. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 409
شان نزول :
بسیاری از مفسران نقل کرده اند که بعد از جنگ بدر، عبادة بن صامت خزرجی خدمت پیامبر رسید و گفت : من هم پیمانانی از یهود دارم که از نظر عدد زیاد و از نظر قدرت نیرومندند، اکنون که آنها ما را تهدید به جنگ می کنند و حساب مسلمانان از غیر مسلمانان جدا شده است من از دوستی و هم پیمانی با آنان برائت میجویم ، هم پیمان من تنها خدا و پیامبر او است ، عبد الله بن ابی گفت : ولی من از هم پیمانی با یهود برائت نمی جویم ، زیرا از حوادث مشگل می ترسم و به آنها نیازمندم ، پیامبر (صلی

اللّه علیه و آله و سلّم) به او فرمود: آنچه در مورد دوستی با یهود بر عباده می ترسیدم ، بر تو نیز می ترسم (و خطر این دوستی و هم پیمانی برای تو از او بیشتر است) عبد الله گفت : چون چنین است من هم می پذیرم و با آنها قطع رابطه می کنم ، آیات فوق نازل شد و مسلمانان را از هم پیمانی با یهود و نصاری بر حذر داشت .
تفسیر :
آیات فوق مسلمانانرا از همکاری با یهود و نصاری به شدت بر حذر می دارد، نخست میگوید: ای کسانی که ایمان آورده اید، یهود و نصاری را تکیه گاه و هم پیمان خود قرار ندهید (یعنی ایمان به خدا ایجاب می کند که به خاطر جلب منافع مادی با آنها همکاری نکنید).
(یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود و النصاری اولیاء).
اولیاء جمع ولی از ماده ولایت بمعنی نزدیکی فوق العاده میان دو چیز است که به معنی دوستی و نیز به معنی هم پیمانی و سرپرستی آمده است تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 410
ولی با توجه به شان نزول آیه و سایر قرائنی که در دست است ، منظور از آن در اینجا این نیست که مسلمانان هیچگونه رابطه تجاری و اجتماعی با یهود و مسیحیان نداشته باشند بلکه منظور این است که با آنها هم پیمان نگردند و در برابر دشمنان روی دوستی آنها تکیه نکنند.
مساله هم پیمانی در میان عرب در آن زمان رواج کامل داشت و از آن به ولاء تعبیر می شد.
جالب اینکه در اینجا روی عنوان اهل کتاب تکیه نشده بلکه به عنوان یهود و نصاری از آنها نام برده شده است ، شاید اشاره به این است که آنها اگر به کتب آسمانی خود عمل می کردند هم پیمانان خوبی برای شما بودند، ولی اتحاد آنها به یکدیگر روی دستور کتابهای آسمانی نیست بلکه روی اغراض سیاسی و دسته بندی های نژادی و مانند آن است .
سپس با یک جمله کوتاه ، دلیل این نهی را بیان کرده میگوید: هر یک از آن دو طایفه دوست و هم پیمان هم مسلکان خود هستند.
(بعضهم اولیاء بعض).

یعنی تا زمانی که منافع خودشان و دوستانشان مطرح است ، هرگز به شما نمی پردازند.
روی این جهت ، هر کس از شما طرح دوستی و پیمان با آنها بریزد، از نظر تقسیم بندی اجتماعی و مذهبی جزء آنها محسوب خواهد شد.
(و من یتولهم منکم فانه منهم).
و شک نیست که خداوند چنین افراد ستمگری را که به خود و برادران و خواهران مسلمان خود خیانت کرده و بر دشمنانشان تکیه می کنند، هدایت نخواهد کرد.
(ان الله لا یهدی القوم الظالمین). تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 411
در آیه بعد اشاره به عذرتراشی هائی می کند که افراد بیمار گونه برای توجیه ارتباطهای نامشروع خود با بیگانگان ، انتخاب می کنند، و می گوید: آنهائی که در دلهایشان بیماری است ، اصرار دارند که آنان را تکیه گاه و هم پیمان خود انتخاب کنند، و عذرشان این است که میگویند : ما می ترسیم قدرت به دست آنها بیفتد و گرفتار شویم .
(فتری الذین فی قلوبهم مرض یسارعون فیهم یقولون نخشی ان تصیبنا دائرة).
قرآن در پاسخ آنها میگوید: همانطور که آنها احتمال می دهند روزی قدرت به دست یهود و نصاری بیفتد این احتمال را نیز باید بدهند که ممکن است سرانجام ، خداوند مسلمانان را پیروز کند و قدرت به دست آنها بیفتد و این منافقان ، از آنچه در دل خود پنهان ساختند، پشیمان گردند.
(فعسی الله ان یاتی بالفتح اوامر من عنده فیصبحوا علی ما اسروا فی انفسهم نادمین).
در حقیقت ، در این آیه از دو راه به آنها پاسخ گفته شده است : نخست اینکه این گونه افکار از قلبهای بیمار بر می خیزد و از کسانی که ایمانشان متزلزل و نسبت به خدا سوء ظن دارند و گرنه یک فرد با ایمان این گونه فکر به خود راه نمی دهد، و دیگر اینکه بفرض که چنین احتمالی باشد آیا احتمال پیروزی مسلمین در کار نیست ؟
بنابر آنچه ما گفتیم کلمه ((عسی)) که مفهوم آن احتمال و امید است ، به همان معنی اصلی که در همه جا دارد باقی می ماند، ولی مفسران معمولا تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 412
آن را بعنوان یک وعده قطعی در اینجا از طرف خداوند به مسلمانان گرفتهاند که با ظاهر کلمه عسی سازگار نیست .
منظور از جمله اوامر من عنده که بعد از کلمه فتح ذکر شده این است که ممکن است در آینده مسلمانان بر دشمنان خود یا از طریق جنگ و پیروزی غلبه کنند و یا بدون جنگ آنقدر قدرت بیابند که دشمن بدون جنگ تسلیم

گردد و به عبارت دیگر کلمه فتح اشاره به پیروزیهای نظامی مسلمانان است و امر من عنده اشاره به پیروزیهای اجتماعی و اقتصادی و مانند آن می باشد.
ولی با توجه به اینکه خداوند بیان چنین احتمالی میکند و او عالم و آگاه از وضع آینده است ، این آیه اشاره به پیروزیهای نظامی و اجتماعی و اقتصادی مسلمانان خواهد بود.
و در آخرین آیه به سرانجام کار منافقان اشاره کرده میگوید: در آن هنگام که فتح و پیروزی نصیب مسلمانان راستین شود، و کار منافقان بر ملا گردد مؤ منان از روی تعجب می گویند آیا این افراد منافق همانها هستند که این همه ادعا داشتند و با نهایت تاکید قسم یاد میکردند که با ما هستند، چرا سرانجام کارشان به اینجا رسید.
(و یقول الذین آمنوا ا هؤ لاء الذین اقسموا بالله جهد ایمانهم انهم لمعکم)
و به خاطر همین نفاق ، همه اعمال نیک آنها بر باد رفت زیرا از نیت پاک و خالص سرچشمه نگرفته بود، و به همین دلیل زیانکار شدند ، هم در این جهان و هم در جهان دیگر.
(حبطت اعمالهم فاصبحوا خاسرین). تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 413
در حقیقت جمله اخیر، شبیه پاسخ سؤ ال مقدری است ، گویا کسی می پرسد بالاخره پایان کار آنها به کجا خواهد رسید! در جوابشان گفته می شود، اعمالشان به کلی بر باد رفت و خسران و زیان دامنگیرشان شد.
یعنی آنها اگر اعمال نیکی هم از روی اخلاص انجام داده باشند، چون سرانجام به سوی نفاق و شرک روی آوردند، نتائج آن اعمال نیز بر باد می رود همانطور که در جلد دوم صفحه 69 ذیل آیه 217 سوره بقره بیان کردیم .
تکیه بر بیگانه
گرچه در شان نزول آیات فوق سخن از دو نفر یعنی عبادة بن صامت و عبد الله بن ابی در میان آمده ولی جای تردید نیست که اینها فقط به عنوان دو شخص تاریخی مورد نظر نیستند، بلکه نماینده دو مکتب فکری و اجتماعی می باشند، یک مکتب می گوید از بیگانه باید برید و زمام کار خود را به دست او نداد و به کمکهای او اطمینان نکرد.
دیگری می گوید: در این دنیای پرغوغا، هر شخص و ملتی تکیه گاهی می خواهد، و گاهی مصلحت ایجاب می کند که این تکیه گاه از میان بیگانگان انتخاب شود، دوستی آنها با ارزش است و روزی ثمر بخش خواهد بود.
قرآن مکتب دوم را به شدت می کوبد و مسلمانان را از این طرز تفکر با صراحت و تاکید برحذر می دارد، اما متاسفانه بعضی از مسلمانان ، این فرمان بزرگ قرآن را به دست فراموشی سپردند و تکیه گاه هائی از میان بیگانگان برای خود انتخاب نمودند، و تاریخ نشان می دهد که بسیاری از

بدبختیهای مسلمین از همین جا سرچشمه گرفته است !
اندلس تابلو زندهای برای این موضوع است و نشان می دهد که چگونه مسلمانان به نیروی خود درخشانترین تمدنها را در اندلس دیروز و اسپانیای
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 414
امروز به وجود آوردند، اما به خاطر تکیه کردن بر بیگانه چه آسان آنرا از دست دادند.
امپراطور عظیم عثمانی که در مدت کوتاهی همانند برف در فصل تابستان به کلی آب شد، شاهد دیگری بر این مدعا است ، در تاریخ معاصر نیز ضربه هائی که مسلمانان به خاطر انحراف از این مکتب خورده اند کم نیست ، اما تعجب در این است که چگونه هنوز بیدار نشده ایم !
در هر حال بیگانه ، بیگانه است و اگر یک روز منافع مشترکی با ما داشته باشد و در گامهای محدودی همکاری کند سرانجام در لحظات حساس نه تنها حساب خود را جدا می کند، بلکه ضربه های کاری نیز به ما می زند، امروز مسلمانان باید بیش از هر وقت به این ندای قرآن گوش دهند و جز به نیروی خود تکیه نکنند. پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به قدری مراقب این موضوع بود که در جنگ احد هنگامی که سیصد نفر از یهودیان برای همکاری با مسلمانان در برابر مشرکان اعلام آمادگی کردند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آنها را از نیمه راه باز گرداند و کمک آنها را نپذیرفت ، در حالی که این عدد در نبرد احد می توانست نقش مؤ ثری داشته باشد، چرا! زیرا هیچ بعدی نداشت که آنها در لحظات حساس جنگ با دشمن همکاری کنند و باقیمانده ارتش اسلام را نیز از بین ببرند.
المائدة
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 415
آیه 54
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسوْف يَأْتى اللَّهُ بِقَوْمٍ يحِبهُمْ وَ يحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلى الْكَفِرِينَ يجَهِدُونَ فى سبِيلِ اللَّهِ وَ لا يخَافُونَ لَوْمَةَ لائمٍ ذَلِک فَضلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشاءُ وَ اللَّهُ وَسِعٌ عَلِيمٌ(54)
ترجمه : 54 - ای کسانی که ایمان آورده اید هر کس از شما از آئین خود باز گردد (به خدا زیانی نمی رساند) خداوند در آینده جمعیتی را می آورد ، که آنها را دوست دارد و آنها (نیز) او را دوست دارند، در برابر مؤ منان متواضع و در برابر کافران نیرومندند، آنها در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش کنندگان هراسی ندارند. این فضل خدا است که بهر کس بخواهد (و شایسته ببیند) می دهد و (فضل) خدا وسیع و خداوند داناست .
تفسیر :
پس از بحث درباره منافقان ، سخن از مرتدانی که طبق پیش بینی قرآن

بعدها از این آئین مقدس روی بر می گرداندند به میان می آورد و به عنوان یک قانون کلی به همه مسلمانان اخطار می کند: اگر کسانی از شما از دین خود بیرون روند، زیانی به خدا و آئین او و جامعه مسلمین و آهنگ سریع پیشرفت آنها نمی رسانند، زیرا خداوند در آینده جمعیتی را برای حمایت این آئین برمی انگیزد.
(یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم)
سپس صفات کسانی که باید این رسالت بزرگ را انجام دهند، تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 416
شرح می دهد:
1 - آنها به خدا عشق می ورزند و جز به خشنودی او نمی اندیشند هم خدا آنها را دوست دارد و هم آنها خدا را دوست دارند.
(یحبهم و یحبونه).
2 و 3 - در برابر مؤ منان خاضع و مهربان و در برابر دشمنان و ستمکاران ، سرسخت و خشن و پرقدرتند.
(اذلة علی المؤ منین اعزة علی الکافرین).
4 - جهاد در راه خدا به طور مستمر از برنامه های آنها است .
(یجاهدون فی سبیل الله).
5 - آخرین امتیازی که برای آنان ذکر می کند این است که در راه انجام فرمان خدا و دفاع از حق ، از ملامت هیچ ملامت کننده ای نمی هراسند.
(و لا یخافون لومة لائم).
در حقیقت علاوه بر قدرت جسمانی ، چنان شهامتی دارند که از شکستن سنتهای غلط و مخالفت با اکثریتهائی که راه انحراف را پیش گرفته اند، و با تکیه بر کثرت عددی خود دیگران را به باد استهزاء می گیرند، پروائی ندارند.
بسیاری از افراد را می شناسیم که دارای صفات ممتازی هستند، اما در مقابل غوغای محیط و هجوم افکار عوام و اکثریتهای منحرف بسیار محافظه کار، ترسو، و کم جرئتند، و زود در برابر آنها میدان را خالی می کنند، در حالی که برای یک رهبر سازنده و افرادی که برای پیاده کردن افکار او وارد میدان می شوند، قبل از هر چیز چنین شهامتی لازم است ، عوام زدگی ، محیط زدگی ، و امثال آن که همگی نقطه مقابل این امتیاز عالی روحی هستند، سد راه بیشتر اصلاحات محسوب می گردند.
و در پایان می گوید: بدست آوردن این امتیازات ، (علاوه بر کوشش تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 417
انسان) مرهون فضل الهی است که به هر کس بخواهد و شایسته ببیند می دهد.
(ذلک فضل الله یؤ تیه من یشاء).

او است که دایره فضل و کرمش ، وسیع و به آنها که شایستگی دارند آگاه است .
(و الله واسع علیم).
درباره اینکه آیه فوق اشاره به چه اشخاصی می کند و منظور از این یاوران اسلام کیانند که خدا آنها را به این صفات ستوده است !
در روایات اسلامی و سخنان مفسران بحث بسیار دیده می شود. در روایات زیادی که از طرق شیعه و اهل تسنن وارد شده می خوانیم که این آیه در مورد علی (علیه السلام) در فتح خیبر، یا مبارزه با ناکثین و قاسطین و مارقین (آتش افروزان جنگ جمل ، و سپاه معاویه ، و خوارج) نازل شده است و لذا می بینیم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعد از عدم توانائی عده ای از فرماندهان لشگر اسلام برای فتح خیبر، یک شب در مرکز سپاه اسلام رو به آنها کرد و فرمود:
لا عطین الرایة غدا رجلا، یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله ، کرارا غیر فرار، لا یرجع حتی یفتح الله علی یده :
به خدا سوگند پرچم را فردا به دست کسی می سپارم که خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند، پی در پی به دشمن حمله می کند و هیچگاه از برابر آنها نمی گریزد و از این میدان باز نخواهد گشت ، مگر اینکه خدا به دست او پیروزی را نصیب مسلمانان می کند.
در روایت دیگری می خوانیم هنگامی که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) درباره این آیه تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 418
سؤ ال کردند دست خود را بر شانه سلمان زد و فرمود: این و یاران او و هموطنان او هستند.
و به این ترتیب از اسلام آوردن ایرانیان و کوششها و تلاشهای پرثمر آنان برای پیشرفت اسلام در زمینه های مختلف ، پیشگوئی کرد.
سپس فرمود:
لو کان الدین معلقا بالثریا لتناوله رجال من ابناء الفارس :
اگر دین (و در روایت دیگری اگر علم) به ستاره ثریا بسته باشد و در آسمانها قرار گیرد، مردانی از فارس آن را در اختیار خواهند گرفت . و در روایات دیگری می خوانیم این آیه درباره یاران مهدی (علیه السلام) نازل شده است که با تمام قدرت در برابر آنها که از آئین حق و عدالت مرتد شده اند می ایستند و جهان را پر از ایمان و عدل و داد می کنند.
شکی نیست که این روایات که در تفسیر آیه وارد شده با هم تضاد ندارد، زیرا این آیه همانطور که سیره قرآن است یک مفهوم کلی و جامع را بیان می کند که علی (علیه السلام) یا سلمان فارسی مصداقهای مهم آن می باشند و کسان دیگری که این برنامه ها را تعقیب می کنند نیز شامل می شود، هر چند در روایات از آنها ذکری نشده باشد.

ولی متاسفانه تعصبهای قومی در مورد این آیه به کار افتاده و افرادی را که هیچگونه شایستگی ندارند و هیچیک از صفات فوق در آنها وجود نداشته به عنوان مصداق و شان نزول آیه شمرده اند، تا آنجا که ابو موسی اشعری که تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 419
با حماقت کم نظیر و تاریخی خود، اسلام را به سوی پرتگاه کشانید، و پرچمدار اسلام ، علی (علیه السلام) را در تنگنای سختی قرار داد از مصادیق این آیه شمرده اند!
اصلاح قسمت اخیر این جلد، در جوار خانه خدا، در مکه مکرمه هنگام تشرف برای مراسم پرشکوه عمره انجام گرفت در حالی که قلم را به زحمت می توانستم بدست بگیرم و دستم ناراحت بود.
جالب اینکه همان تعصبها را که در کتب علمی می بینیم به طرز شدید - تری در میان افراد عامی و حتی دانشمندان آنها در اینجا مشاهده می کنیم گویا دستی در کار است که مسلمانان هیچگاه متحد نشوند، این تعصب حتی به تاریخ پیش از اسلام نیز سرایت کرده و خیابانی که نزدیک خانه کعبه به عنوان شارع ابو سفیان جلب توجه می کند در حال حاضر از شارع ابراهیم الخلیل بنیانگزار مکه شکوهمندتر است !
نسبت شرک دادن به بسیاری از مسلمانان ، برای یک دسته از متعصبین این سامان مساوی با آب خوردن است ، تکان بخوری فریاد مشرک مشرک بلند می شود گویا اسلام دربست از آنها است و آنها متولیان قرآنند و بس ، و اسلام و کفر دگران به میل آنها واگذار شده که با یک کلمه هر کس را بخواهند مشرک و هر کس را بخواهند مسلمان بگویند!
در حالی که در آیات فوق خواندیم خداوند به هنگام غربت اسلام سلمان و امثال او را برای عظمت این آئین بزرگ بر می انگیزد، و این بشارتی است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داده است . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 420
شگفت انگیز این است که مساله توحید که باید رمز وحدت مسلمین گردد دستاویزی شده برای تشتت صفوف مسلمین و نسبت دادن مسلمانان به شرک و بت پرستی .
تا آنجا که یکی از افراد مطلع به بعضی از متعصبان آنها گفته بود ببینید کار ما و شما به کجا رسیده که اگر اسرائیل بر سر ما مسلط شود جمعی از شما خوشحال می شوند و اگر شما را بکوبد جمعی از ما! آیا این همان چیزی نیست که آنها می خواهند!!
ولی از انصاف نباید گذشت با تماسهای مکرری که با عده ای از علمای آنها داشتم روشن شد که فهمیده ها غالبا از این وضع ناراحتند مخصوصا یکی از علمای یمن در مسجد الحرام در بحثی که در زمینه حد و حدود شرک بود در حضور بعضی از بزرگان مدرسین حرم می گفت مساله نسبت دادن اهل

قبله به شرک گناه بسیار بزرگی است که پیشینیان آنرا بسیار مهم می شمردند، این چه کاری است که افراد غیر وارد مرتبا مردم را متهم به شرک می کنند آیا آنها نمی دانند چه مسؤ لیت بزرگی را بر عهده می گیرند. المائدة
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 421
آیه 55
آیه و ترجمه
إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسولُهُ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصلَوةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَوةَ وَ هُمْ رَكِعُونَ(55)
ترجمه : 55 - سرپرست و رهبر شما تنها خدا است ، و پیامبر او، و آنها که ایمان آورده اند و نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می پردازند.
شان نزول آیه ولایت
در تفسیر مجمع البیان و کتب دیگر از عبد الله بن عباس چنین نقل شده : که روزی در کنار چاه زمزم نشسته بود و برای مردم از قول پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) حدیث نقل می کرد ناگهان مردی که عمامه ای بر سر داشت و صورت خود را پوشانیده بود نزدیک آمد و هر مرتبه که ابن عباس از پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) حدیث نقل می کرد او نیز با جمله قال رسول الله حدیث دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل می نمود.
ابن عباس او را قسم داد تا خود را معرفی کند، او صورت خود را گشود و صدا زد ای مردم ! هر کس مرا نمی شناسد بداند من ابوذر غفاری هستم با این گوشهای خودم از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شنیدم ، و اگر دروغ می گویم هر دو گوشم کر باد، و با این چشمان خود این جریان را دیدم و اگر دروغ می گویم هر دو کور باد، که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود:
علی قائد البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله .
علی (علیه السلام) پیشوای نیکان است ، و کشنده کافران ، هر کس او را یاری تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 422
کند، خدا یاریش خواهد کرد، و هر کس دست از یاریش بردارد، خدا دست از یاری او برخواهد داشت .
سپس ابوذر اضافه کرد: ای مردم روزی از روزها با رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مسجد نماز می خواندم ، سائلی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد، ولی کسی چیزی به او نداد، او دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت : خدایا تو شاهد باش که من در مسجد رسول تو تقاضای کمک کردم ولی کسی جواب مساعد به من نداد، در همین حال علی (علیه السلام) که در حال رکوع بود با انگشت کوچک دست راست

خود اشاره کرد. سائل نزدیک آمد و انگشتر را از دست آنحضرت بیرون آورد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که در حال نماز بود این جریان را مشاهده کرد، هنگامی که از نماز فارغ شد، سر به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت :
خداوندا برادرم موسی از تو تقاضا کرد که روح او را وسیع گردانی و کارها را بر او آسان سازی و گره از زبان او بگشائی تا مردم گفتارش را درک کنند، و نیز موسی درخواست کرد هارون را که برادرش بود وزیر و یاورش قرار دهی و بوسیله او نیرویش را زیاد کنی و در کارهایش شریک سازی .
خداوندا! من محمد پیامبر و برگزیده توام ، سینه مرا گشاده کن و کارها را بر من آسان ساز، از خاندانم علی (علیه السلام) را وزیر من گردان تا بوسیله او، پشتم قوی و محکم گردد.
ابوذر می گوید: هنوز دعای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پایان نیافته بود که جبرئیل نازل شد و به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گفت : بخوان ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: چه بخوانم ، گفت بخوان
انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا...
البته این شان نزول از طرق مختلف (چنانکه خواهد آمد) نقل شده که گاهی در جزئیات و خصوصیات مطلب با هم تفاوتهائی دارند ولی اساس و عصاره همه یکی است . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 423
تفسیر :
این آیه با کلمه انما که در لغت عرب به معنی انحصار می آید شروع شده و می گوید: ولی و سرپرست و متصرف در امور شما سه کس است : خدا و پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند، و نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.
(انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤ تون الزکاة و هم راکعون).
شک نیست که رکوع در این آیه به معنی رکوع نماز است ، نه به معنی خضوع ، زیرا در عرف شرع و اصطلاح قرآن ، هنگامی که رکوع گفته می شود به همان معنی معروف آن یعنی رکوع نماز است ، و علاوه بر شان نزول آیه و روایات متعددی که در زمینه انگشتر بخشیدن علی (علیه السلام) در حال رکوع وارد شده و مشروحا بیان خواهیم کرد، ذکر جمله یقیمون الصلاة نیز شاهد بر این موضوع است ، و ما در هیچ مورد در قرآن نداریم که تعبیر شده باشد زکات را با خضوع بدهید، بلکه باید با اخلاص نیت و عدم منت داد. همچنین شک نیست که کلمه ولی در آیه به معنی دوست و یا ناصر و یاور نیست زیرا ولایت به معنی دوستی و یاری کردن مخصوص کسانی نیست که نماز می خوانند، و در حال رکوع زکات می

دهند، بلکه یک حکم عمومی است که همه مسلمانان را در بر می گیرد، همه مسلمین باید یکدیگر را دوست بدارند و یاری کنند حتی آنهائی که زکات بر آنها واجب نیست ، و اصولا چیزی ندارند که زکات بدهند، تا چه رسد به اینکه بخواهند در حال رکوع زکاتی بپردازند، آنها هم باید دوست و یار و یاور یکدیگر باشند.
از اینجا روشن می شود که منظور از ولی در آیه فوق ولایت به معنی

سرپرستی و تصرف و رهبری مادی و معنوی است ، بخصوص اینکه این ولایت در ردیف ولایت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ولایت خدا قرار گرفته و هر سه با یک جمله ادا شده است .
و به این ترتیب ، آیه از آیاتی است که به عنوان یک نص قرآنی دلالت بر ولایت و امامت علی (علیه السلام) می کند.
ولی در اینجا بحثهای مهمی است که باید به طور جداگانه ، مورد بررسی قرار گیرد:
شهادت احادیث و مفسران و مورخان
همانطور که اشاره کردیم در بسیاری از کتب اسلامی و منابع اهل تسنن ، روایات متعددی دائر بر اینکه آیه فوق در شان علی (علیه السلام) نازل شده نقل گردیده که در بعضی از آنها اشاره به مساله بخشیدن انگشتر در حال رکوع نیز شده و در بعضی نشده ، و تنها به نزول آیه درباره علی (علیه السلام) قناعت گردیده است .
این روایت را ابن عباس و عمار یاسر و عبد الله بن سلام و سلمة بن کهیل و انس بن مالک و عتبة بن حکیم و عبد الله ابی و عبد الله بن غالب و جابر بن عبد الله انصاری و ابوذر غفاری نقل کرده اند.
و علاوه بر ده نفر که در بالا ذکر شده از خود علی (علیه السلام) نیز این روایت در کتب اهل تسنن نقل شده است .
جالب اینکه در کتاب غایة المرام تعداد 24 حدیث در این باره از طرق

اهل تسنن و 19 حدیث از طرق شیعه نقل کرده است .
کتابهای معروفی که این حدیث در آن نقل شده از سی کتاب تجاوز می کند که همه از منابع اهل تسنن است ، از جمله محب الدین طبری در ذخائر العقبی صفحه 88 و علامه قاضی شوکانی در تفسیر فتح القدیر جلد دوم صفحه 50 و در جامع الاصول جلد نهم صفحه 478 و در اسباب النزول واحدی صفحه 148 و در لباب النقول سیوطی صفحه 90 و در تذکرة سبط بن جوزی صفحه 18 و در نور الابصار شبلنجی صفحه 105 و در تفسیر طبری صفحه 165 و در کتاب الکافی الشاف ابن حجر عسقلانی صفحه 56 و در مفاتیح الغیب رازی جلد سوم صفحه 431 و در تفسیر در المنصور جلد

2 صفحه 393 و در کتاب کنز العمال جلد 6 صفحه 391 و مسند ابن مردویه و مسند ابن الشیخ و علاوه بر اینها در صحیح نسائی و کتاب الجمع بین الصحاح الستة و کتابهای متعدد دیگری این احادیث آمده است .
با اینحال چگونه می توان اینهمه احادیث را نادیده گرفت ، در حالی که در شان نزول آیات دیگر به یک یا دو روایت قناعت می کنند، اما گویا تعصب اجازه نمی دهد که اینهمه روایات و اینهمه گواهی دانشمندان درباره شان نزول آیه فوق مورد توجه قرار گیرد.
و اگر بنا شود در تفسیر آیه ای از قرآن این همه روایات نادیده گرفته شود ما باید در تفسیر آیات قرآنی اصولا به هیچ روایتی توجه نکنیم ، زیرا درباره شان نزول کمتر آیه ای از آیات قرآن اینهمه روایت وارد شده است .
این مساله بقدری روشن و آشکار بوده که حسان بن ثابت شاعر معروف
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 426
عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مضمون روایت فوقرا در اشعار خود که درباره علی (علیه السلام) سروده چنین آورده است :
فانت الذی اعطیت اذ کنت راکعا زکاتا فدتک النفس یا خیر راکع فانزل فیک الله خیر ولایة و بینها فی محکمات الشرایع
یعنی : تو بودی که در حال رکوع زکات بخشیدی ، جان بفدای تو باد ای بهترین رکوع کنندگان .
و به دنبال آن خداوند بهترین ولایت را درباره تو نازل کرد و در ضمن قرآن مجید آنرا ثبت نمود.
پاسخ به هشت ایراد مخالفان بر آیه ولایت
جمعی از متعصبان اهل تسنن اصرار دارند که ایرادهای متعددی به نزول این آیه در مورد علی (علیه السلام) و همچنین به تفسیر ولایت به عنوان سرپرستی و تصرف و امامت بنمایند که ما ذیلا مهمترین آنها را عنوان کرده و مورد بررسی قرار می دهیم :
1 - از جمله اشکالاتی که نسبت به نزول آیه فوق در مورد علی (علیه السلام) گرفتهاند این است که آیه با توجه به کلمه الذین که برای جمع است ، قابل تطبیق بر یکفرد نیست ، و به عبارت دیگر آیه می گوید: ولی شما آنهائی هستند که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند، این عبارت چگونه بر یک شخص مانند علی (علیه السلام) قابل تطبیق است !.
پاسخ
در ادبیات عرب مکرر دیده می شود که از مفرد به لفظ جمع ، تعبیر تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 427
آورده شده است از جمله در آیه مباهله می بینیم که کلمه نسائنا به صورت جمع آمده در صورتی که منظور از آن طبق شان نزولهای متعددی که وارد

شده فاطمه زهرا (علیهاالسلام) است ، و همچنین انفسنا جمع است در صورتی که از مردان غیر از پیغمبر کسی جز علی (علیه السلام) در آن جریان نبود و در آیه 172 سوره آل عمران در داستان جنگ احد می خوانیم .
الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا.
و همانطور که در تفسیر این آیه در جلد سوم ذکر کردیم بعضی از مفسران شان نزول آنرا درباره نعیم بن مسعود که یکفرد بیشتر نبود می دانند.
و همچنین در آیه 52 سوره مائده می خوانیم یقولون نخشی ان تصیبنا دائرة در حالی که آیه در مورد عبد الله ابی وارد شده است که تفسیر آن گذشت و همچنین در آیه اول سوره ممتحنه و آیه 8 سوره منافقون و 215 و 274 سوره بقره تعبیراتی دیده می شود که عموما به صورت جمع است ، ولی طبق آنچه در شان نزول آنها آمده منظور از آن یکفرد بوده است .
این تعبیر یا بخاطر این است که اهمیت موقعیت آن فرد و نقش مؤ ثری که در این کار داشته روشن شود و یا بخاطر آن است که حکم در شکل کلی عرضه شود، اگر چه مصداق آن منحصر به یکفرد بوده باشد، در بسیاری از آیات قرآن ضمیر جمع به خداوند که احد و واحد است به عنوان تعظیم گفته شده است .
البته انکار نمی توان کرد که استعمال لفظ جمع در مفرد به اصطلاح ، خلاف ظاهر است و بدون قرینه جایز نیست ، ولی با وجود آنهمه روایاتی که در شان نزول آیه وارد شده است ، قرینه روشنی بر چنین تفسیری خواهیم داشت ، و حتی در موارد دیگر به کمتر از این قرینه نیز قناعت می شود. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 428
2 - فخر رازی و بعضی دیگر از متعصبان ایراد کرده اند که علی (علیه السلام) با آن توجه خاصی که در حال نماز داشت و غرق در مناجات پروردگار بود (تا آنجا که معروف است پیکان تیر از پایش بیرون آوردند و توجه پیدا نکرد) چگونه ممکن است صدای سائلی را شنیده و به او توجه پیدا کند!
پاسخ - آنها که این ایراد را می کنند از این نکته غفلت دارند که شنیدن صدای سائل و به کمک او پرداختن توجه به خویشتن نیست ، بلکه عین توجه بخدا است ، علی (علیه السلام) در حال نماز از خود بیگانه بود نه از خدا، و می دانیم بیگانگی از خلق خدا بیگانگی از خدا است و به تعبیر روشن تر: پرداختن زکات در نماز انجام عبادت در ضمن عبادت است . نه انجام یک عمل مباح در ضمن عبادت و باز به تعبیر دیگر آنچه با روح عبادت سازگار نیست ، توجه به مسائل مربوط به زندگی مادی و شخصی است و اما توجه به آنچه در مسیر رضای خدا است ، کاملا با روح عبادت سازگار است و آن را تاکید می کند، ذکر این نکته نیز لازم است که معنی غرق

شدن در توجه به خدا این نیست که انسان بی اختیار احساس خود را از دست بدهد بلکه با اراده خویش توجه خود را از آنچه در راه خدا و برای خدا نیست بر می گیرد.
جالب اینکه فخر رازی کار تعصب را بجائی رسانیده که اشاره علی (علیه السلام) را به سائل برای اینکه بیاید و خودش انگشتر را از انگشت حضرت بیرون کند، مصداق فعل کثیر که منافات با نماز دارد، دانسته است در حالی که در نماز کارهائی جایز است انسان انجام بدهد که به مراتب از این اشاره بیشتر است و در عین حال ضرری برای نماز ندارد تا آنجا که کشتن حشراتی مانند مار و عقرب و یا برداشتن و گذاشتن کودک و حتی شیر دادن بچه شیر خوار را جزء فعل کثیر ندانسته اند، چگونه یک اشاره جزء فعل کثیر شد، ولی هنگامیکه دانشمندی گرفتار طوفان تعصب می شود اینگونه اشتباهات برای او جای تعجب نیست !. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 429
3 - اشکال دیگری که به آیه کرده اند در مورد معنی کلمه ولی است که آنرا به معنی دوست و یاری کننده و امثال آن گرفتهاند نه بمعنی متصرف و سرپرست و صاحب اختیار.
پاسخ - همانطور که در تفسیر آیه در بالا ذکر کردیم کلمه ولی در اینجا نمی تواند به معنی دوست و یاری کننده بوده باشد، زیرا این صفت برای همه مؤ منان ثابت است نه مؤ منان خاصی که در آیه ذکر شده که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند، و به عبارت دیگر دوستی و یاری کردن ، یک حکم عمومی است ، در حالی که آیه ناظر به بیان یک حکم خصوصی می باشد و لذا بعد از ذکر ایمان ، صفات خاصی را بیان کرده است که مخصوص به یک فرد می شود.
4 - می گویند علی (علیه السلام) چه زکات واجبی بر ذمه داشت با اینکه از مال دنیا چیزی برای خود فراهم نساخته بود و اگر منظور صدقه مستحب است که به آن زکات گفته نمی شود!!
پاسخ - اولا به گواهی تواریخ علی (علیه السلام) از دسترنج خود اموال فراوانی تحصیل کرد و در راه خدا داد تا آنجا که می نویسند هزار برده را از دسترنج خود آزاد نمود، بعلاوه سهم او از غنائم جنگی نیز قابل ملاحظه بود، بنابراین اندوخته مختصری که زکات به آن تعلق گیرد و یا نخلستان کوچکی که واجب باشد زکات آنرا بپردازد چیز مهمی نبوده است که علی (علیه السلام) فاقد آن باشد، و اینرا نیز می دانیم که فوریت وجوب پرداخت زکات فوریت عرفی است که با خواندن یک نماز منافات ندارد.
ثانیا اطلاق زکات بر زکات مستحب در قرآن مجید فراوان است ، در بسیاری از سوره های مکی کلمه زکات آمده که منظور از آن همان تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 430

زکات مستحب است ، زیرا وجوب زکات مسلما بعد از هجرت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به مدینه ، بوده است (آیه 3 سوره نمل و آیه 39 سوره روم و 4 سوره لقمان و 7 سوره فصلت و غیر اینها).
5 - می گویند: ما اگر ایمان به خلافت بلا فصل علی (علیه السلام) داشته باشیم بالاخره باید قبول کنیم که مربوط به زمان بعد از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بوده ، بنابراین علی (علیه السلام) در آنروز ولی نبود، و به عبارت دیگر ولایت در آن روز برای او بالقوه بود نه بالفعل در حالی که ظاهر آیه ولایت بالفعل را می رساند.
پاسخ - در سخنان روز مرده در تعبیرات ادبی بسیار دیده می شود که اسم یا عنوانی به افرادی گفته می شود که آنرا بالقوه دارند مثلا انسان در حال حیات خود وصیت می کند و کسی را به عنوان وصی خود و قیم اطفال خویش تعیین می نماید و از همان وقت عنوان وصی و قیم به آن شخص گفته می شود، در حالی که طرف هنوز در حیات است و نمرده است ، در روایاتی که در مورد علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در طرق شیعه و سنی نقل شده می خوانیم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) او را وصی و خلیفه خود خطاب کرده در حالی که هیچیک از این عناوین در زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نبود - در قرآن مجید نیز اینگونه تعبیرات دیده می شود از جمله در مورد زکریا می خوانیم که از خداوند چنین تقاضا کرد.
هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب .
در حالی که مسلم است منظور از ولی در اینجا سرپرستی برای بعد از مرگ او منظور بوده است ، بسیاری از افراد جانشین خود را در حیات خود تعیین می کنند و از همان زمان نام جانشین بر او می گذارند با اینکه جنبه

بالقوه دارد.
6 - می گویند: چرا علی (علیه السلام) با این دلیل روشن شخصا استدلال نکرد!
پاسخ - همانطور که در ضمن بحث پیرامون روایات وارده در شان نزول آیه خواندیم این حدیث در کتب متعدد از خود علی (علیه السلام) نیز نقل شده است از جمله در مسند ابن مردویه و ابی الشیخ و کنز العمال - و این در حقیقت بمنزله استدلال حضرت است به این آیه شریفه . در کتاب نفیس (الغدیر) از کتاب سلیم بن قیس هلالی حدیث مفصلی نقل می کند که علی (علیه السلام) در میدان صفین در حضور جمعیت برای اثبات حقانیت خود دلائل متعددی آورد از جمله استدلال بهمین آیه بود. و در کتاب غایة المرام از ابوذر چنین نقل شده که علی (علیه السلام) روز شوری نیز به همین آیه استدلال کرد.

7 - می گویند: این تفسیر با آیات قبل و بعد سازگار نیست ، زیرا در آنها ولایت به معنی دوستی آمده است .
پاسخ - بارها گفته ایم آیات قرآن چون تدریجا، و در وقایع مختلف نازل گردیده همیشه پیوند با حوادثی دارد که در زمینه آن نازل شده است ، و چنان نیست که آیات یک سوره یا آیاتی که پشت سر هم قرار دارند همواره پیوند نزدیک از نظر مفهوم و مفاد داشته باشد لذا بسیار می شود که دو آیه پشت سر هم نازل شده اما در دو حادثه مختلف بوده و مسیر آنها بخاطر پیوند با آن حوادث از یکدیگر جدا می شود. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 432
با توجه به اینکه آیه انما ولیکم الله بگواهی شان نزولش در زمینه زکات دادن علی (علیه السلام) در حال رکوع نازل شده و آیات گذشته و آینده همانطور که خواندیم و خواهیم خواند در حوادث دیگری نازل شده است نمی توانیم روی پیوند آنها زیاد تکیه کنیم .
به علاوه آیه مورد بحث اتفاقا تناسب با آیات گذشته و آینده نیز دارد زیرا در آنها سخن از ولایت به معنی یاری و نصرت و در آیه مورد بحث سخن از ولایت به معنی رهبری و تصرف می باشد و شک نیست که شخص ولی و سرپرست و متصرف ، یار و یاور پیروان خویش نیز خواهد بود. بعبارت دیگر یار و یاور بودن یکی از شئون ولایت مطلقه است .
8 - می گویند: انگشتری با آن قیمت گزاف که در تاریخ نوشته اند، علی (علیه السلام) از کجا آورده بود!! بعلاوه پوشیدن انگشتری با این قیمت فوق العاده سنگین اسراف محسوب نمی شود! آیا اینها دلیل بر عدم صحت تفسیر فوق نیست !
پاسخ - مبالغه هائی که درباره قیمت آن انگشتر کرده اند بکلی بی اساس است و هیچگونه دلیل قابل قبولی بر گرانقیمت بودن آن انگشتر نداریم و اینکه در روایت ضعیفی قیمت آن معادل خراج شام ذکر شده به افسانه شبیه تر است تا واقعیت و شاید برای بی ارزش نشان دادن اصل مساله جعل شده است ، و در روایات صحیح و معتبر که در زمینه شان نزول آیه ذکر کرده اند اثری از این افسانه نیست ، بنابراین نمی توان یک واقعیت تاریخی را با اینگونه سخنان پرده پوشی کرد. المائدة
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 433
آیه 56
آیه و ترجمه
وَ مَن یَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسولَهُ وَ الَّذِینَ ءَامَنُوا فَإِنَّ حِزْب اللَّهِ هُمُ الْغَلِبُونَ(56)
ترجمه : 56 - و کسانی که ولایت خدا و پیامبر او و افراد با ایمان را بپذیرند (پیروزند زیرا) حزب و جمعیت خدا پیروز می باشد!.
تفسیر :

این آیه تکمیلی برای مضمون آیه پیش است و هدف آنرا تاکید و تعقیب می کند، و به مسلمانان اعلام می دارد که : کسانی که ولایت و سرپرستی و رهبری خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و افراد با ایمانی را که در آیه قبل به آنها اشاره شد بپذیرند پیروز خواهند شد، زیرا آنها در حزب خدا خواهند بود و حزب خدا پیروز است .
(و من یتول الله و رسوله و الذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون).
در این آیه قرینه دیگری بر معنی ولایت که در آیه پیش اشاره شد یعنی سرپرستی و رهبری و تصرف دیده می شود، زیرا تعبیر به حزب الله و غلبه آن مربوط به حکومت اسلامی است ، نه یک دوستی ساده و عادی و این خود می رساند که ولایت در آیه به معنی سرپرستی و حکومت و زمامداری اسلام و مسلمین است ، زیرا در معنی حزب یک نوع تشکل و هم بستگی و اجتماع برای تامین اهداف مشترک افتاده است .
باید توجه داشت که مراد از الذین آمنوا در این آیه ، همه افراد با ایمان نیستند بلکه کسی است که در آیه قبل با اوصاف معینی به او اشاره شد.
آیا منظور از پیروزی حزب الله که در این آیه به آن اشاره شده ، تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 434
تنها پیروزی معنوی است یا هر گونه پیروزی مادی و معنوی را شامل می شود؟
شک نیست که اطلاق آیه دلیل بر پیروزی مطلق آنها در تمام جبهه ها است و براستی اگر جمعیتی جزء حزب الله باشند یعنی ایمان محکم و تقوا و عمل صالح و اتحاد و همبستگی کامل و آگاهی و آمادگی کافی داشته باشند بدون تردید در تمام زمینه ها پیروز خواهند بود، و اگر می بینیم مسلمانان امروز به چنان پیروزی دست نیافته اند، دلیل آن روشن است ، زیرا شرایط عضویت در حزب الله که در بالا اشاره شد در بسیاری از آنها دیده نمی شود، و به همین دلیل قدرتها و نیروهائی را که برای عقب نشاندن دشمن و حل مشکلات اجتماعی باید مصرف کنند غالبا برای تضعیف یکدیگر بکار می برند.
در آیه 22 سوره مجادله نیز به قسمتی از صفات حزب الله اشاره شده است ، که به خواست خدا در تفسیر آن سوره خواهد آمد. المائدة
آیه 57 - 58
آیه و ترجمه
یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا لا تَتَّخِذُوا الَّذِینَ اتخَذُوا دِینَکمْ هُزُواً وَ لَعِباً مِّنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَب مِن قَبْلِکمْ وَ الْکُفَّارَ أَوْلِیَاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِن کُنتُم مُّؤْمِنِینَ(57)
وَ إِذَا نَادَیْتُمْ إِلی الصلَوةِ اتخَذُوهَا هُزُواً وَ لَعِباً ذَلِک بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَعْقِلُونَ(58)
ترجمه : 57 - ای کسانیکه ایمان آورده اید، افرادی که آئین شما را بباد استهزاء و بازی می گیرند از اهل کتاب و مشرکان ، دوست و تکیه گاه خود

انتخاب نکنید، و از خدا بپرهیزید اگر ایمان دارید.
58 - آنها هنگامی که (اذان می گوئید و مردم را) به نماز می خوانید آنرا به مسخره و بازی می گیرند، این بخاطر آن است که آنها جمعی هستند که درک نمی کنند. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 435
شان نزول
در تفسیر مجمع البیان و ابوالفتوح رازی و فخر رازی نقل شده که دو نفر از مشرکان به نام رفاعه و سوید، اظهار اسلام کردند و سپس جزء دار و دسته منافقان شدند، بعضی از مسلمانان با این دو نفر رفت و آمد داشتند و اظهار دوستی می کردند، آیات فوق نازل شد و به آنها اخطار کرد که از این عمل بپرهیزید (و در اینجا روشن می شود که اگر در این آیه سخن از ولایت به معنی دوستی به میان آمده ، - نه بمعنی سرپرستی و تصرف که در آیات قبل بود - به خاطر آن است که این آیات شان نزولی جدای از آن آیات دارد و نمی توان یکی را بر دیگری قرینه گرفت) و در شاءن نزول آیه دوم که دنباله آیه اول است ، نقل شده که جمعی از یهود و بعضی از نصاری صدای مؤ ذن را که می شنیدند و یا قیام مسلمانان را به نماز می دیدند شروع به مسخره و استهزاء می کردند، قرآن مسلمانان را از طرح دوستی با اینگونه افراد برحذر داشت .
تفسیر:
در این آیه بار دیگر خداوند به مؤ منان دستور می دهد که از انتخاب منافقان و دشمنان به عنوان دوست بپرهیزید، منتها برای تحریک عواطف آنها و توجه دادن به فلسفه این حکم ، چنین می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید آنها که آئین شما را به باد استهزاء و یا به بازی می گیرند، چه آنها که از اهل کتابند و چه آنها که از مشرکان و منافقانند، هیچیک از آنان را به عنوان دوست انتخاب نکنید.
(یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا و لعبا تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 436
من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و الکفار اولیاء).
و در پایان آیه با جمله و اتقوا الله ان کنتم مؤ منین ، موضوع را تاکید کرده که طرح دوستی با آنان با تقوا و ایمان سازگار نیست .
باید توجه داشت که هزو (بر وزن قفل) به معنی سخنان یا حرکات مسخره آمیزی است که برای بی ارزش نشان دادن موضوعی انجام می شود. و به طوری که راغب در کتاب مفردات می گوید: بیشتر به شوخی و استهزائی گفته می شود که در غیاب و پشت سر دیگری انجام می گیرد، اگر چه گاهی هم به شوخیها و مسخرههائی که در حضور انجام می گیرد به طور نادر اطلاق می شود.
لعب معمولا به کارهائی گفته می شود که غرض صحیحی در انجام آن

نیست و یا اصلا بیهدف انجام می گیرد و بازی کودکان را که لعب می نامند نیز از همین نظر است .
در آیه دوم در تعقیب بحث گذشته در مورد نهی از دوستی با منافقان و جمعی از اهل کتاب که احکام اسلام را بباد استهزاء می گرفتند، اشاره به یکی از اعمال آنها به عنوان شاهد و گواه کرده و می گوید: هنگامی که شما مسلمانان را به سوی نماز دعوت می کنید، آنرا بباد استهزاء و بازی می گیرند
(و اذا ناديتم الى الصلوة اتخذوها هزوا و لعبا).
سپس علت عمل آنها را چنین بیان می کند: این بخاطر آن است که تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 437
آنها جمعیت نادانی می باشند و از درک حقایق بدورند (ذلک بانهم قوم لا یعقلون).
اذان شعار بزرگ اسلام
هر ملتی در هر عصر و زمانی برای برانگیختن عواطف و احساسات افراد خود و دعوت آنها به وظائف فردی و اجتماعی شعاری داشته است و این موضوع در دنیای امروز به صورت گستردهتری دیده می شود.
مسیحیان در گذشته و امروز با نواختن صدای ناموزون ناقوس پیروان خود را به کلیسا دعوت می کنند، ولی در اسلام برای این دعوت از شعار اذان استفاده می شود، که به مراتب رساتر و مؤ ثرتر است ، جذابیت و کشش این شعار اسلامی به قدری است که بقول نویسنده تفسیر المنار، بعضی از مسیحیان متعصب هنگامی که اذان اسلامی را می شنوند، به عمق و عظمت تاثیر آن در روحیه شنوندگان اعتراف می کنند.
سپس نامبرده نقل می کند که در یکی از شهرهای مصر جمعی از نصاری را دیده اند که به هنگام اذان مسلمین اجتماع کرده تا این نغمه آسمانی را بشنوند.
چه شعاری از این رساتر که با نام خدای بزرگ آغاز می گردد و به وحدانیت و یگانگی آفریدگار جهان و گواهی به رسالت پیامبر او اوج می گیرد و با دعوت به رستگاری و فلاح و عمل نیک و نماز و یاد خدا پایان می پذیرد، از نام خدا الله شروع می شود و با نام خدا الله پایان می پذیرد، جمله ها موزون ، عبارات کوتاه ، محتویات روشن ، مضمون سازنده و آگاه کننده است . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 438
و لذا در روایات اسلامی روی مساله اذان گفتن تاکید زیادی شده است در حدیث معروفی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که اذانگویان در روز رستاخیز از دیگران به اندازه یک سر و گردن بلندترند!
این بلندی در حقیقت همان بلندی مقام رهبری و دعوت کردن دیگران به سوی خدا و به سوی عبادتی همچون نماز است .

صدای اذان که به هنگام نماز در مواقع مختلف از ماذنه شهرهای اسلامی طنین افکن می شود، مانند ندای آزادی و نسیم حیات بخش استقلال و عظمت گوشهای مسلمانان راستین را نوازش می دهد و بر جان بدخواهان رعشه و اضطراب می افکند، و یکی از رموز بقای اسلام است ، شاهد این گفتار اعتراف صریح یکی از رجال معروف انگلستان است که در برابر جمعی از مسیحیان چنین اظهار می داشت : تا هنگامی که نام محمد در ماذنه ها بلند است و کعبه پابرجا است و قرآن رهنما و پیشوای مسلمانان است امکان ندارد پایه های سیاست ما در سرزمینهای اسلامی استوار و برقرار گردد!
اما بیچاره و بینوا بعضی از مسلمانان که گفته می شود اخیرا این شعار بزرگ اسلامی را که سندی است بر ایستادگی آئین و فرهنگ آنان در برابر گذشت قرون و اعصار، از دستگاههای فرستنده خود برداشته و بجای آن برنامه های مبتذلی گذاشته اند، خداوند آنها را هدایت کند و به صفوف مسلمانان باز گرداند.
بدیهی است همانطور که باطن اذان و محتویات آن زیبا است ، باید کاری کرد که به صورتی زیبا و صدای خوب ادا شود، نه اینکه حسن باطن به خاطر نامطلوبی ظاهر آن پایمال گردد. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 439
اذان از طریق وحی به پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسید.
در پاره ای از روایات که از طرق اهل تسنن نقل شده مطالب شگفت - انگیزی در مورد تشریع اذان دیده می شود که با منطقهای اسلامی سازگار نیست از جمله اینکه نقل کرده اند که : پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بدنبال درخواست اصحاب که نشانه ای برای اعلام وقت نماز قرار داده شود با دوستان خود مشورت کرد، و هر کدام پیشنهادی از قبیل برافراشتن یک پرچم مخصوص ، یا روشن کردن آتش ، یا زدن ناقوس مطرح کردند، ولی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هیچکدام را نپذیرفت ، تا اینکه عبد الله بن زید و عمر بن خطاب در خواب دیدند که شخصی به آنها دستور می دهد برای اعلام وقت نماز اذان بگویند و اذان را به آنها یاد داد و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آنرا پذیرفت .
ولی این روایت ساختگی و توهینی به مقام شامخ پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) محسوب می شود، که بجای تکیه بر وحی کردن ، روی خوابهای افراد تکیه کند و مبانی دستورات دین خود را بر خواب افراد قرار دهد، بلکه همانطور که در روایات اهل بیت (علیهمالسلام) وارد شده است اذان از طریق وحی به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تعلیم داده شد.
امام صادق (علیه السلام) می فرماید: هنگامی که جبرئیل اذان را آورد، سر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر دامان علی (علیه السلام) بود،

جبرئیل اذان و اقامه را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تعلیم داد، هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سر خود را برداشت ، از علی (علیه السلام) سؤ ال کرد آیا صدای اذان جبرئیل را شنیدی ! عرض کرد: آری . پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بار دیگر پرسید آیا آنرا به خاطر سپردی ! گفت : آری ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: بلال را (که صدای رسائی داشت) حاضر کن ، و اذان و اقامه را به او تعلیم ده ، علی (علیه السلام) بلال را حاضر کرد و اذان را به او تعلیم داد.
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 440
برای توضیح بیشتر در این زمینه می توانید به کتاب النص و الاجتهاد صفحه 128 مراجعه کنید. المائدة
آیه 59 - 60
آیه و ترجمه
قُلْ يَأَهْلَ الْكِتَبِ هَلْ تَنقِمُونَ مِنَّا إِلا أَنْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَ أَنَّ أَكْثَرَكمْ فَسِقُونَ(59)
قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُم بِشرٍّ مِّن ذَلِک مَثُوبَةً عِندَ اللَّهِ مَن لَّعَنَهُ اللَّهُ وَ غَضِبَ عَلَيْهِ وَ جَعَلَ مِنهُمُ الْقِرَدَةَ وَ الْخَنَازِيرَ وَ عَبَدَ الطغُوت أُولَئک شرٌّ مَّكاناً وَ أَضلُّ عَن سوَاءِ السبِيلِ(60)
ترجمه : 59 - بگو ای اهل کتاب آیا به ما خرده می گیرید! (مگر ما چه کرده ایم) جز اینکه به خداوند یگانه ، و به آنچه بر ما نازل شده ، و به آنچه پیش از این نازل گردیده است ایمان آورده ایم و این بخاطر آن است که بیشتر شما از راه حق بدر رفته اید (و لذا حق در نظر شما نازیباست).
60 - بگو: آیا شما را از کسانی که جایگاه و پاداششان بدتر از این است با خبر کنم !! کسانی که خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته و مورد خشم قرار داده (و مسخ کرده) و از آنها میمونها و خوکهائی قرار داده و پرستش بت کرده اند موقعیت و محل آنها بدتر است و از راه راست گمراهترند.
شان نزول :
از عبد الله بن عباس نقل شده که جمعی از یهود نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمدند و درخواست کردند: عقائد خود را برای آنها شرح دهد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گفت : من به خدای بزرگ و یگانه ایمان دارم و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و موسی و عیسی و همه پیامبران الهی نازل شده حق می دانم ، تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 441
میان آنها جدائی نمی افکنم ، آنها گفتند: ما عیسی را نمی شناسیم و به پیامبری نمی پذیریم ، سپس افزودند: ما هیچ آئینی را بدتر از آئین شما سراغ نداریم ! آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت .

تفسیر:
در آیه نخست ، خداوند به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد که از اهل کتاب سؤ ال کن و بگو چه کار خلافی از ما سر زده که شما از ما عیب می گیرید و انتقاد می کنید جز اینکه ما به خدای یگانه ایمان آورده ایم و در برابر آنچه بر ما و بر انبیاء پیشین نازل شده تسلیم هستیم .
(قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منا الا ان آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل من قبل).
این آیه در حقیقت اشاره به گوشهای دیگر از لجاجتها و تعصبهای بی مورد یهود می کند که برای غیر خود و غیر آئین تحریف شده خویش هیچگونه ارزشی قائل نبودند و به خاطر همین تعصب شدید، حق در نظر آنها باطل و باطل در نظر آنان حق جلوه می کرد.
و در پایان آیه جمله ای می بینیم که در حقیقت بیان علت جمله قبل است این جمله می گوید: اگر شما توحید خالص و تسلیم در برابر تمام کتب آسمانی را بر ما ایراد می گیرید به خاطر آن است که بیشتر شما فاسق و آلوده به گناه شده اید، چون خود شما آلوده و منحرفید اگر کسانی پاک و بر جاده حق باشند در نظر شما عیب است .
(و ان اکثر کم فاسقون). تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 442
اصولا در محیطهای آلوده که اکثریت آنرا افراد فاسق و آلوده به گناه تشکیل می دهند گاهی مقیاس حق و باطل آنچنان دگرگون می شود که عقیده پاک و عمل صالح ، زشت و قابل انتقاد می گردد، و عقائد و اعمال نادرست ، زیبا و شایسته تحسین جلوه می کند، این خاصیت همان مسخ فکری است که بر اثر فرو رفتن در گناه و خو گرفتن به آن به انسان دست می دهد.
ولی باید توجه داشت که آیه همانطور که سابقا هم اشاره کرده ایم همه اهل کتاب را مورد انتقاد قرار نمی دهد، بلکه حساب اقلیت صالح را با کلمه اکثر در اینجا نیز بدقت جدا کرده است .
در آیه دوم ، عقائد تحریف شده و اعمال نادرست اهل کتاب و کیفرهائی که دامنگیر آنها گردیده است با وضع مؤ منان راستین و مسلمان مقایسه گردیده ، تا معلوم شود کدامیک از این دو دسته درخور انتقاد و سرزنش هستند و این یک پاسخ منطقی است که برای متوجه ساختن افراد لجوج و متعصب به کار می رود در این مقایسه چنین می گوید: ای پیامبر به آنها بگو آیا ایمان به خدای یگانه و کتب آسمانی داشتن درخور سرزنش و ایراد است ، یا اعمال ناروای کسانی که گرفتار آنهمه مجازات الهی شدند به آنها بگو آیا شما را آگاه کنم از کسانی که پاداش کارشان در پیشگاه خدا از این بدتر است .
(قل هل انبئکم بشر من ذلک مثوبة عند الله)

شک نیست که ایمان به خدا و کتب آسمانی ، چیز بدی نیست ، و اینکه
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 443
در آیه فوق آنرا با اعمال و افکار اهل کتاب مقایسه کرده و می گوید: کدامیک بدتر است در حقیقت یکنوع کنایه می باشد، همانطور که گاهی می بینیم فرد ناپاکی از فرد پاکی انتقاد می کند، او در جواب می گوید: آیا پاکدامنان بدترند یا آلودگان ؟.
سپس به تشریح این مطلب پرداخته و می گوید: آنها که بر اثر اعمالشان مورد لعن و غضب پروردگار واقع شدند و آنانرا به صورت میمون و خوک مسخ کرد، و آنها که پرستش طاغوت و بت نمودند، مسلما این چنین افراد، موقعیتشان در این دنیا و محل و جایگاهشان در روز قیامت بدتر خواهد بود، و از راه راست و جاده مستقیم گمراهترند.
(من لعنه الله و غضب علیه و جعل منهم القردة و الخنازیر و عبد الطاغوت اولئک شر مکانا و اضل عن سواء السبیل).
درباره معنی مسخ و تغییر چهره دادن بعضی از انسانها و اینکه آیا منظور از آن مسخ و دگرگون شدن چهره جسمانی است یا دگرگونی چهره فکری و اخلاقی ، به خواست خدا به طور مشروح در ذیل آیه 163 سوره اعراف سخن خواهیم گفت . المائدة
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 444
آیه 61 - 63
آیه و ترجمه
وَ إِذَا جَاءُوکُمْ قَالُوا ءَامَنَّا وَ قَد دَّخَلُوا بِالْکُفْرِ وَ هُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا کانُوا یَکْتُمُونَ(61)
وَ تَرَی کَثِیراً مِّنهُمْ یُسرِعُونَ فی الاثْمِ وَ الْعُدْوَنِ وَ أَکلِهِمُ السحْت لَبِئْس مَا کانُوا یَعْمَلُونَ(62)
لَوْ لا یَنْهَاهُمُ الرَّبَّنِیُّونَ وَ الاَحْبَارُ عَن قَوْلِهِمُ الاثْمَ وَ أَکلِهِمُ السحْت لَبِئْس مَا کانُوا یَصنَعُونَ(63)
ترجمه : 61 - و هنگامی که نزد شما می آیند می گویند ایمان آورده ایم (اما) با کفر وارد می شوند و با کفر خارج می گردند و خداوند از آنچه کتمان می کردند آگاهتر است .
62 - بسیاری از آنها را می بینی که در گناه و تعدی و خوردن مال حرام بر یکدیگر سبقت می جویند، چه زشت است کاری که انجام می دهند.
63 - چرا دانشمندان نصاری و علمای یهود آنها را از سخنان گناه آمیز و خوردن مال حرام نهی نمی کنند! چه زشت است عملی که انجام می دهند.
تفسیر :
در آیه نخست - برای تکمیل بحث درباره منافقان اهل کتاب - پرده از روی

نفاق درونی آنها برداشته و به مسلمانان چنین اعلام می کند: هنگامی که نزد شما می آیند می گویند ایمان آوردیم در حالی که با قلبی مملو از کفر داخل می شوند و به همان حال نیز از نزد شما بیرون می روند و منطق و استدلال و سخنان شما در قلب آنها کمترین اثری نمی بخشد.
(و اذا جاؤ کم قالوا آمنا و قد دخلوا بالکفر و هم قد خرجوا به).
بنابراین چهره های حق بجانب و اظهار ایمان و همچنین پذیرش ظاهری

و ریاکارانهای که در برابر سخنان شما نشان می دهند، نباید شما را فریب دهد.
و در پایان آیه به آنها اخطار می کند که با تمام این پرده پوشیها خداوند از آنچه آنها کتمان می کنند، آگاه و با خبر است .
و در آیه بعد نشانه های دیگری از نفاق آنها را بازگو می کند، از جمله اینکه می گوید: بسیاری از آنها را می بینی که در مسیر گناه و ستم و خوردن اموال حرام بر یکدیگر سبقت می جویند.
(و تری کثیرا منهم یسارعون فی الاثم و العدوان و اکلهم السحت).
یعنی آنچنان آنها در راه گناه و ستم گام بر می دارند که گویا به سوی اهداف افتخارآمیزی پیش می روند، و بدون هیچگونه شرم و حیا، سعی می کنند از یکدیگر پیشی گیرند.
باید توجه داشت که کلمه اثم هم به معنی کفر آمده است و هم به معنی هر گونه گناه ، ولی چون در اینجا در مقابل عدوان قرار گرفته است ، بعضی از مفسران آنرا به معنی گناهانی که زیان آن تنها متوجه خود انسان می شود تفسیر کرده اند بر خلاف عدوان که زیان آن به دیگران می رسد، این احتمال نیز هست که ذکر عدوان بعد از ذکر اثم به اصطلاح از قبیل ذکر عام بعد از خاص و ذکر اکل سحت بعد از آنها از قبیل ذکر اخص بوده باشد.
به این ترتیب قبلا آنها را به خاطر هر گونه گناه مذمت می کند، و سپس روی دو گناه بزرگ به خاطر اهمیتی که داشته اند، انگشت می گذارد، یکی ستمگری و دیگری خوردن اموال حرام ، اعم از رشوه و غیر آن . تفسیر

کوتاه سخن اینکه : قرآن این دسته از منافقان اهل کتاب را، به خاطر پرده دری و جرئت و بی پروائی در برابر هر گونه گناه و به خصوص ستمگری و بالاخص خوردن اموال نامشروع همانند رشوه ، و ربا و مانند آن مذمت می کند.
و در پایان آیه برای تاکید زشتی اعمال آنها می گوید: چه عمل زشت و ننگینی آنها انجام می دهند.
(لبئس ما کانوا یعملون)

از تعبیر کانوا یعملون چنین استفاده می شود که انجام این اعمال برای آنها جنبه اتفاقی نداشته بلکه بر آن مداومت داشته و مکرر مرتکب آن شده اند.
سپس در آیه سوم حمله را متوجه دانشمندان آنها کرده که با سکوت خود آنانرا به گناه تشویق می نمودند و می گوید: چرا دانشمندان مسیحی و علمای یهود، آنها را از سخنان گناه آلود و خوردن اموال نامشروع باز نمی دارند.
(لو لا ینهاهم الربانیون و الاحبار عن قولهم الاثم و اکلهم السحت)
همانطور که در سابق اشاره کرده ایم ربانیون جمع ربانی و در اصل از کلمه رب گرفته شده ، و به معنی دانشمندانی است که مردم را به سوی خدا دعوت می کنند، ولی در بسیاری از موارد این کلمه به علمای مذهبی مسیحی اطلاق می شده است .
و احبار جمع حبر (بر وزن ابر) به معنی دانشمندانی است که اثر نیکی از خود در جامعه می گذارند، ولی در بسیاری از موارد به علمای یهود گفته می شود.
ضمنا از اینکه در این آیه ذکری از عدوان که در آیه قبل بود دیده نمی شود، بعضی استفاده کرده اند که اثم به همان معنای وسیع کلمه است که عدوان در آن درج است . تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 447
در این آیه بر خلاف آیه گذشته تعبیر به قولهم الاثم شده است ، و این تعبیر ممکن است ، اشاره به این بوده باشد که دانشمندان موظفند مردم را هم از سخنان گناه آلود باز دارند و هم از اعمال گناه ، و یا اینکه قول در اینجا به معنی اعتقاد است یعنی دانشمندان برای اصلاح یک اجتماع فاسد، نخست باید افکار و اعتقادات نادرست آنها را تغییر دهند، زیرا تا انقلابی در افکار پیدا نشود، نمیتوان انتظار اصلاحات عمیق در جنبه های عملی داشت و به این ترتیب آیه ، راه اصلاح جامعه فاسد را که باید از انقلاب فکری شروع شود به دانشمندان نشان می دهد.
و در پایان آیه ، قرآن به همان شکل که گناهکاران اصلی را مذمت نمود، دانشمندان ساکت و ترک کننده امر به معروف و نهی از منکر را مورد مذمت قرار داده ، میگوید: چه زشت است کاری که آنها انجام می دهند.
(لبئس ما کانوا یصنعون)
و به این ترتیب روشن میشود که سرنوشت کسانی که وظیفه بزرگ امر بمعروف و نهی از منکر را ترک میکنند - بخصوص اگر از دانشمندان و علما باشند - سرنوشت همان گناهکاران است و در حقیقت شریک جرم آنها محسوب می شوند.
از ابن عباس مفسر معروف نقل شده که می گفت : این آیه شدیدترین آیهای است که دانشمندان وظیفه نشناس و ساکت را توبیخ و مذمت می

کند. بدیهی است این حکم اختصاصی به علمای خاموش و ساکت یهود و نصاری ندارد و تمام رهبران فکری و دانشمندانی که به هنگام آلوده شدن مردم به گناه و سرعت گرفتن در راه ظلم و فساد، خاموش می نشینند در بر می گیرد، زیرا حکم خدا درباره همگان یکسان است !
در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : که در خطبه ای فرمود: تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 448
اقوام گذشته به این جهت هلاک و نابود گشتند که مرتکب گناهان می شدند و دانشمندانشان سکوت می کردند، و نهی از منکر نمی نمودند، در این هنگام بلاها و کیفرهای الهی بر آنها فرود می آمد، پس شما ای مردم ! امر به معروف کنید و نهی از منکر نمائید، تا به سرنوشت آنها دچار نشوید.
و همین مضمون در نهج البلاغه در اواخر خطبه قاصعه (خطبه 192) نیز آمده است :
فان الله سبحانه لم یلعن القرن الماضی بین ایدیکم الا لترکهم الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فلعن السفهاء لرکوب المعاصی و الحکماء لترک التناهی
خداوند متعال مردم قرون پیشین را از رحمت خود دور نساخت مگر بخاطر اینکه امر به معروف و نهی از منکر را ترک گفتند، عوام را به خاطر ارتکاب گناه و دانشمندان را به خاطر ترک نهی از منکر مورد لعن خود قرار داد و از رحمت خویش دور ساخت .
قابل توجه اینکه درباره توده مردم در آیه سابق تعبیر به یفعلون شده و در این آیه در مورد دانشمندان تعبیر به یصنعون و می دانیم که یصنعون از ماده صنع به معنی کارهائی است که از روی دقت و مهارت انجام می گیرد ولی یعملون از ماده عمل به هر گونه کار گفته می شود اگر چه دقتی در آن نباشد و این خود متضمن مذمت بیشتری است زیرا اگر مردم نادان و عوام کارهای بدی انجام می دهند، قسمتی از آن به خاطر نادانی و بی اطلاعی است ، ولی دانشمندی که وظیفه خود را عمل نکند حساب شده ، آگاهانه و ماهرانه مرتکب خلاف شده است ، و به همین دلیل مجازات عالم از جاهل سنگینتر و سختتر است !. المائدة
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 449
آیه 64
آیه و ترجمه
وَ قَالَتِ الْیهُودُ یَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّت أَیْدِیهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ یَدَاهُ مَبْسوطتَانِ یُنفِقُ کَیْف یَشاءُ وَ لَیزِیدَنَّ کَثِیراً مِّنهُم مَّا أُنزِلَ إِلَیْک مِن رَّبِّک طغْیَناً وَ کُفْراً وَ أَلْقَیْنَا بَیْنهُمُ الْعَدَوَةَ وَ الْبَغْضاءَ إِلی یَوْمِ الْقِیَمَةِ کلَّمَا أَوْقَدُوا نَاراً لِّلْحَرْبِ أَطفَأَهَا اللَّهُ وَ یَسعَوْنَ فی الاَرْضِ فَسَاداً وَ اللَّهُ لا یحِب الْمُفْسِدِینَ(64)

ترجمه : 64 - و یهود گفتند دست خدا به زنجیر بسته است !، دستهایشان بسته باد و بخاطر این سخن از رحمت (الهی) دور شوند! بلکه هر دو دست (قدرت) او گشاده است هر گونه بخواهد می بخشد، و این آیات که بر تو از طرف پروردگارت نازل شده بر طغیان و کفر بسیاری از آنها می افزاید، و در میان آنها عداوت و دشمنی تا روز قیامت افکندیم ، و هر زمان آتش جنگی افروختند آنرا خداوند خاموش ساخت و برای فساد در زمین تلاش می کنند و خداوند مفسدان را دوست ندارد.
تفسیر:
در این آیه یکی از مصداقهای روشن سخنان ناروا و گفتار گناه آلود یهود که در آیه قبل به طور کلی به آن اشاره شد آمده است ، توضیح اینکه : تاریخ نشان می دهد که یهود زمانی در اوج قدرت می زیستند، و بر قسمت مهمی از دنیای آباد آن زمان حکومت داشتند، که زمان داود و سلیمان بن داود را به عنوان نمونه می توان یادآور شد، و در اعصار بعد نیز، قدرت آنها با نوسانهائی ادامه داشت ، ولی با ظهور اسلام مخصوصا در محیط حجاز ستاره قدرت آنها افول کرد مبارزه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با یهود بنی النضیر و بنی قریظه و یهود خیبر موجب نهایت تضعیف آنها گردید، در این موقع بعضی از آنها با در نظر گرفتن قدرت و عظمت پیشین از روی استهزاء گفتند: دست خدا به زنجیر بسته شده و به ما بخششی نمی کند.
(گوینده این سخن طبق تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 450
نقل بعضی از مفسران فنحاس بن عاذورا رئیس بنی قینقاع یا نباش بن قیس طبق نقل بعضی دیگر بوده است).
و از آنجا که بقیه نیز به گفتار او راضی بودند، قرآن این سخن را به همه آنها نسبت داده ، می گوید: یهود گفتند دست خدا به زنجیر بسته شده !
(قالت الیهود ید الله مغلولة)
باید توجه داشت که ید در لغت عرب به معانی زیادی اطلاق میشود که یکی دست است و دیگری نعمت و قدرت و زمامداری و حکومت و تسلط می باشد. البته معنی اصلی همان دست می باشد.
و از آنجا که انسان بیشتر کارهای مهم را با دست خود انجام می دهد، به عنوان کنایه در معانی دیگر به کار رفته است ، همانطور که کلمه دست در زبان فارسی نیز چنین است .
از بسیاری از روایاتی که از طریق اهلبیت (علیهمالسلام) به ما رسیده استفاده می شود که این آیه اشاره به اعتقادی است که یهود درباره مساله قضا و قدر و سرنوشت و تفویض داشتند و معتقد بودند که در آغاز خلقت خداوند همه چیز را معین کرده و آنچه باید انجام بگیرد، انجام گرفته است و حتی خود او هم عملا نمی تواند تغییری در آن ایجاد کند!
البته ذیل آیه (بل یداه مبسوطتان) بطوری که خواهد آمد همان معنی اول

را تایید می کند ولی معنی دوم نیز می تواند با معنی اول در یک مسیر قرار گیرد، زیرا هنگامیکه زندگی یهود بهم خورد و ستاره اقبالشان غروب کرد معتقد بودند این یک سرنوشت است و سرنوشت را نمی توان تغییر داد، زیرا از آغاز همه این سرنوشتها تعیین شده و عملا دست خدا بسته است !!
خداوند در پاسخ آنها نخست به عنوان نکوهش و مذمت از این عقیده ناروا می گوید: دست آنها در زنجیر باد، و به خاطر این سخن ناروا از رحمت

خدا بدور گردند. (غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا)
سپس برای ابطال این عقیده ناروا می گوید: هر دو دست خدا گشاده است ، و هر گونه بخواهد و بهر کس بخواهد می بخشد. (بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء)
نه اجباری در کار او هست ، نه محکوم جبر عوامل طبیعی و جبر تاریخ می باشد، بلکه اراده او بالاتر از هر چیز و نافذ در همه چیز است .
قابل توجه اینکه یهود ید را به عنوان مفرد آورده بودند، اما خداوند در پاسخ آنها ید را به صورت تثنیه می آورد و می گوید: دو دست خدا گشاده است و این علاوه بر تاکید مطلب کنایه لطیفی از نهایت جود و بخشش خدا است ، زیرا کسانی که زیاد سخاوتمند باشند، با هر دو دست می بخشند، به علاوه ذکر دو دست کنایه از قدرت کامل و شاید اشاره ای به نعمتهای مادی و معنوی ، یا دنیوی و اخروی نیز بوده باشد.
بعد می گوید: حتی این آیات که پرده از روی گفتار و عقائد آنان بر میدارد به جای اینکه اثر مثبت در آنها بگذارد و از راه غلط باز گردند، بسیاری از آنها را روی دنده لجاجت می افکند و طغیان و کفر آنها بیشتر می شود.
(و لیزیدن کثیرا منهم ما انزل الیک من ربک طغیانا و کفرا)
اما در مقابل این گفته ها و اعتقادات ناروا و لجاجت و یکدندگی در طریق طغیان و کفر، خداوند مجازات سنگینی در این جهان برای آنها قائل شده و آن این است که عداوت و دشمنی در میان آنها تا دامنه قیامت افکنده است . (و القینا بینهم العداوة و البغضاء الی یوم القیامة).
در اینکه منظور از این عداوت و بغضاء چیست در میان مفسران گفتگو است ، ولی اگر ما از وضع استثنائی و ناپایدار کنونی یهود صرفنظر کنیم و تاریخچه زندگی پراکنده و توام با دربدری آنها را در نظر بگیریم خواهیم دید که یک عامل مهم برای این وضع خاص تاریخی عدم وجود اتحاد و صمیمیت

آنها در سطح جهانی بوده است ، زیرا اگر اتحاد و صمیمیتی در میان آنها وجود می داشت در طول تاریخ این همه شاهد پراکندگی و بدبختی و در بدری نبودند.

در ذیل آیه 14 همین سوره توضیح بیشتری درباره مسئله عداوت و دشمنی مداوم در میان اهل کتاب ذکر کردیم .
و در قسمت اخیر آیه اشاره به کوششها و تلاشهای یهود برای برافروختن آتش جنگها و لطف خدا در مورد رهائی مسلمانان از این آتشهای نابود کننده کرده ، می فرماید: هر زمان آتشی برای جنگ افروختند، خداوند آنرا خاموش ساخت و شما را حفظ از آن کرد. (کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله)
و این در حقیقت یکی از نکات اعجاز آمیز زندگی پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است زیرا یهودیان از تمام مردم حجاز نیرومندتر، و به مسائل جنگی آشناتر، و دارای محکمترین قلعه ها و سنگرها بودند، علاوه بر این قدرت مالی فراوانی داشتند که در پیکارها به آنها کمک می کرد، تا آنجا که قریش برای جلب کمک آنها کوشش میکردند و اوس و خزرج هر کدام سعی داشتند که پیمان دوستی و همکاری نظامی با آنها ببندند، ولی با اینهمه ، چنان طومار قدرت آنها در هم پیچیده شد که بهیچوجه قابل پیشبینی نبود، یهود بنی نضیر و بنی قریظه و بنی قینقاع تحت شرائط خاصی مجبور به جلای وطن شدند، و ساکنان قلعه های خیبر و سرزمین فدک تسلیم گردیدند، و حتی یهودیانی که در پاره ای از بیابانهای حجاز سکونت داشتند، آنها نیز در برابر عظمت اسلام زانو زدند نه تنها نتوانستند مشرکان را یاری دهند بلکه خودشان نیز از صحنه مبارزه کنار رفتند.
قرآن اضافه میکند: آنها برای پاشیدن بذر فساد در روی زمین تلاش و کوشش پیگیر و مداومی دارند. (و یسعون فی الارض فسادا)
در حالی که خداوند مفسدان را دوست نمیدارد. (و الله لا یحب المفسدین) تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 453
بنابراین قرآن هیچگاه به آنها از نظر نژادی ایراد ندارد، بلکه مقیاس انتقادات قرآن و الگوی سرزنشهای آن اعمالی است که از هر کس و هر جمعیتی صادر می شود و در آیات بعد خواهیم دید که با اینهمه ، قرآن راه بازگشت را بروی آنها باز گذاشته است . المائدة
آیه 65 - 66
وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْکتَبِ ءَامَنُوا وَ اتَّقَوْا لَکفَّرْنَا عَنهُمْ سيِّئَاتهِمْ وَ لاَدْخَلْنَهُمْ جَنَّتِ النَّعِيمِ(65)
وَ لَوْ أَنهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَ الانجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيهِم مِّن رَّبهِمْ لاَکلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَ مِن تحْتِ أَرْجُلِهِم مِّنهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَ کثِيرٌ مِّنهُمْ ساءَ مَا يَعْمَلُونَ(66)
ترجمه : 65 - و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند گناهان آنها را می بخشیم و در باغهای پر نعمت بهشت وارد می سازیم .
66- و اگر آنها تورات و انجیل و آنچه بر آنها از طرف پروردگارشان نازل

شده (قرآن) را برپا دارند از آسمان و زمین روزی خواهند خورد، جمعی از آنها میانه رو هستند ولی اکثرشان اعمال بدی انجام می دهند.
تفسیر:
به دنبال انتقادات گذشته از برنامه و روش اهل کتاب ، در این دو آیه آنچنان که اصول تربیتی اقتضا می کند، قرآن برای بازگرداندن منحرفان اهل کتاب به راه راست ، و نشان دادن مسیر واقعی به آنها، و تقدیر از اقلیتی که در میان آنان وجود داشت و با اعمال خلاف آنها همگام نبود
تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 454
چنین می گوید: اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و پرهیزکاری پیشه کنند، گناهان گذشته آنها را می پوشانیم و از آن صرفنظر می کنیم . (و لو ان اهل الکتاب آمنوا و اتقوا لکفرنا عنهم سیئاتهم)
نه تنها گناهان آنها را می بخشیم بلکه در باغهای بهشت که کانون انواع نعمتها است آنها را وارد می کنیم . (و لا دخلنا هم جنات النعیم) این در زمینه نعمتهای معنوی و اخروی است .
سپس به اثر عمیق ایمان و تقوا حتی در زندگی مادی انسانها، اشاره کرده ، می گوید اگر آنها تورات و انجیل را برپا دارند و آنرا به عنوان یک دستور العمل زندگی در برابر چشم خود قرار دهند، و به طور کلی به همه آنچه از طرف پروردگارشان بر آنها نازل شده اعم از کتب آسمانی پیشین و قرآن بدون هیچگونه تبعیض و تعصب عمل کنند، از آسمان و زمین ، نعمتهای الهی آنها را فرا خواهد گرفت . (و لو انهم اقاموا التوراة و الانجیل و ما انزل الیهم من ربهم لاکلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم).
شک نیست که منظور از برپا داشتن تورات و انجیل ، آن قسمت از تورات و انجیل واقعی است که در آن زمان در دست آنها بود، نه قسمتهای تحریف یافته که کم و بیش از روی قرائن شناخته میشد، و منظور از ما انزل الیهم من ربهم همه کتابهای آسمانی و دستورات الهی است ، زیرا این جمله مطلق است ، و در حقیقت اشاره به این است که نباید تعصبهای قومی را با مسائل دینی و الهی آمیخت ، کتابهای آسمانی عرب و یهود مطرح نیست ، آنچه مطرح است دستورهای الهی است و به این بیان قرآن می خواهد تا آنجا که ممکن است از تعصب آنها بکاهد و راه را برای نفوذ در اعماق جانشان هموار سازد، و لذا تمام ضمیرها در این آیه بخود آنها بازگشت می کند (الیهم ، من ربهم ، من فوقهم ، من تحت ارجلهم) همه بخاطر این است که از مرکب لجاجت فرود آیند و تصور نکنند تسلیم در برابر قرآن به معنی تسلیم یهود در تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 455
برابر عرب است ، بلکه تنها تسلیم در برابر خدای بزرگشان است .
شک نیست که منظور از بر پا داشتن مقررات تورات و انجیل ، عمل به اصول آنها است ، زیرا همانطور که بارها گفته ایم ، اصول تعلیمات انبیاء

در همه جا یکسان است و تفاوت در میان آنها تفاوت کامل و اکمل است و این منافات با آن ندارد که بعضی از احکام آئین قبل را، بوسیله بعضی از احکام آئین بعد نسخ کند.
خلاصه اینکه آیه فوق یکبار دیگر، این اصل اساسی را مورد تاکید قرار می دهد که پیروی از تعلیمات آسمانی انبیاء تنها برای سر و سامان دادن به زندگی پس از مرگ نیست ، بلکه بازتاب گستردهای در سرتاسر زندگی مادی انسانها نیز دارد، جمعیتها را قوی ، و صفوف را فشرده ، و نیروها را متراکم ، و نعمتها را پر برکت ، و امکانات را وسیع ، و زندگی را مرفه ، و امن و امان می سازد.
نظری به ثروتهای عظیم مادی و نیروهای فراوان انسانی که امروز در دنیای بشریت بر اثر انحراف از این تعلیمات به صورت سلاحهای مرگبار و کشمکشهای بیدلیل و کوششهای ویرانگر، نابود می گردد، دلیل زنده این حقیقت است ، امروز حجم ثروتهائی که در جهت تخریب دنیا - اگر درست بیندیشیم - به کار میرود، هر گاه بیشتر از ثروتهائی که در مسیرهای سازنده مصرف می شود نباشد از آن هم کمتر نیست .
امروز مغزهای متفکری که برای تکمیل و توسعه و تولید سلاحهای جنگی و کشمکشهای استعماری کار میکند، قسمت مهمی از نیروهای ارزنده انسانی را تشکیل میدهد، و چقدر نوع بشر به این سرمایه ها و این مغزهائی که بیهوده از بین می رود، برای رفع نیازمندیهایش محتاج است ، و چقدر چهره دنیا زیبا و خواستنی و جالب بود اگر همه اینها در راه آبادی به کار گرفته می شدند. تفسیر نمونه جلد 4 صفحه 456
ضمنا باید توجه داشت که منظور از جمله : من فوقهم و من تحت ارجلهم آن است که تمام نعمتهای آسمان و زمین ، آنها را فرا خواهد گرفت ، و این احتمال نیز هست که این جمله ، کنایه ای بوده باشد از عمومیت نعمتها همانطور که در ادبیات عرب و غیر عرب ، گاهی گفته می شود: فلانکس از فرق تا قدم غرق نعمت شد یعنی در تمام جنبه ها.
و نیز این آیه ، پاسخی است به گفتاری که از یهود در آیات گذشته خواندیم که اگر می بینید نعمتهای الهی از شما قطع شده ، به خاطر این نیست که بخل در ذات مقدس خداوند راه یافته و دست او بسته باشد، بلکه این اعمال شما است که در زندگی مادی و معنوی شما منعکس شده و هر دو را تیره ساخته است و تا شما باز نگردید، اینها نیز باز نگردند.
در پایان آیه ، اشاره به اقلیت صالح این جمعیت کرده ، می گوید: با اینکه بسیاری از آنها بدکارند ولی جمعیتی معتدل و میانه رو در میان آنها وجود دارند (که حسابشان با حساب دیگران در پیشگاه خدا و در نظر خلق خدا جدا است). (منهم امة مقتصدة و کثیر منهم ساء ما یعملون).
نظیر این تعبیر درباره اقلیت صالح اهل کتاب ، در آیات 159 و 181 سوره

اعراف و 75 آل عمران نیز دیده می شود.
المائدة
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 2
آیه 67
آیه و ترجمه
يَأَيُّهَا الرَّسولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْک مِن رَّبِّک وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْت رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُک مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لا يهْدِى الْقَوْمَ الْكَفِرِينَ(67)
ترجمه :67 - ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملا (به مردم) برسان و اگر نکنی ، رسالت او را انجام نداده ای و خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه میدارد، و خداوند جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمیکند.
تفسیر:انتخاب جانشین نقطه پایان رسالت
این آیه لحن خاصی بخود گرفته که آنرا از آیات قبل و بعد، مشخص میسازد، در این آیه روی سخن ، فقط به پیامبر است ، و تنها وظیفه او را بیان میکند، با خطاب ای پیامبر
(یا ایها الرسول)
شروع شده و با صراحت و تاءکید دستور میدهد، که آنچه را از طرف پروردگار بر او نازل شده است به مردم برساند.
(بلغ ما انزل الیک من ربک). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 3
سپس برای تاءکید بیشتر به او اخطار می کند که اگر از این کار خودداری کنی (که هرگز خودداری نمیکرد) رسالت خدا را تبلیغ نکرده ای !
و ان لم تفعل فما بلغت رسالته
سپس به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که گویا از واقعه خاصی اضطراب و نگرانی داشته ، دلداری و تامین می دهد و به او می گوید: از مردم در ادای این رسالت وحشتی نداشته باش ، زیرا خداوند تو را از خطرات آنها نگاه خواهد داشت
و الله یعصمک من الناس
و در پایان آیه به عنوان یک تهدید و مجازات ، به آنهائی که این رسالت مخصوص را انکار کنند و در برابر آن از روی لجاجت کفر بورزند، میگوید:
خداوند کافران لجوج را هدایت نمیکند
ان الله لا یهدی القوم الکافرین
جمله بندی های آیه و لحن خاص و تاکیدهای پی در پی آن و همچنین شروع شدن با خطاب یا ایها الرسول که تنها در دو مورد از قرآن مجید آمده و تهدید پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عدم تبلیغ رسالت در صورت کوتاهی کردن که منحصرا در این آیه از قرآن آمده است ، نشان میدهد که سخن از حادثه مهمی در میان بوده است که عدم تبلیغ آن مساوی بوده

است با عدم تبلیغ رسالت .
بعلاوه این موضوع مخالفان سرسختی داشته که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از مخالفت آنها که ممکن بوده است مشکلاتی برای اسلام و مسلمین داشته باشد، نگران بوده و به همین جهت خداوند به او تاءمین میدهد.
اکنون این سؤ ال پیش می آید که با توجه به تاریخ نزول سوره که مسلما در اواخر عمر پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده است ، چه مطلب مهمی بوده که خداوند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را با این تاءکید ماءمور ابلاغ آن میکند.
آیا مسائل مربوط به توحید و شرک و بتشکنی بوده که از سالها قبل برای پیامبر و مسلمانان حل شده بود؟ تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 4
آیا مربوط به احکام و قوانین اسلامی بوده با اینکه مهمترین آنها تا آن زمان بیان شده بود؟
و آیا مربوط به مبارزه با اهل کتاب و یهود و نصاری بوده با اینکه میدانیم مساءله اهل کتاب بعد از ماجرای ((بنی النضیر)) و بنی قریظه و بنی قینقاع و خیبر و فدک و نجران مشکلی برای مسلمانان محسوب نمیشد.
و آیا مربوط به منافقان بوده در حالی که میدانیم پس از فتح مکه و سیطره و نفوذ اسلام در سراسر جزیره عربستان منافقان از صحنه اجتماع طرد شدند، و نیروهای آنها در هم شکسته شد، و هر چه داشتند در باطن بود.
راستی چه مساءله مهمی در این آخرین ماه های عمر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مطرح بوده که آیه فوق این چنین درباره آن تاءکید میکند؟!
این نیز جای تردید نیست که وحشت و نگرانی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای شخص خود و جان خود نبوده بلکه برای کارشکنیها و مخالفتهای احتمالی منافقان بوده که نتیجه آن برای مسلمانان خطرات یا زیانهائی به بار می آورد.
آیا مساءله ای جز تعیین جانشین برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و سرنوشت آینده اسلام و مسلمین می تواند واجد این صفات بوده باشد.
اکنون به روایات مختلفی که در کتابهای متعدد اهل تسنن و شیعه در زمینه آیه فوق وارد شده باز میگردیم تا ببینیم از آنها در زمینه اثبات احتمال فوق چه استفاده میشود؟ سپس اشکالات و ایرادهائی را که در زمینه این تفسیر از طرف جمعی از مفسران اهل تسنن اظهار شده است مورد بررسی قرار میدهیم :
شان نزول :گرچه متاسفانه پیشداوریها و تعصبهای مذهبی مانع از آن شده است که تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 5

حقایق مربوط به این آیه بدون پردهپوشی در اختیار همه مسلمین قرار گیرد، ولی در عین حال در کتابهای مختلفی که دانشمندان اهل تسنن ، اعم از تفسیر و حدیث و تاریخ نوشته اند، روایات زیادی دیده که با صراحت می گوید: آیه فوق درباره علی (علیه السلام) نازل شده است .
این روایات را جمع زیادی از صحابه از جمله زید بن ارقم و ابو سعید خدری و ابن عباس و جابر بن عبد الله انصاری و ابو هریره و براء بن عازب و حذیفه و عامر بن لیلی بن ضمره و ابن مسعود نقل کرده اند و گفته اند که آیه فوق درباره علی (علیه السلام) و داستان روز غدیر نازل گردید.
بعضی از احادیث فوق مانند حدیث زید بن ارقم به یک طریق .
و بعضی از احادیث مانند حدیث ابو سعید خدری به یازده طریق !
و بعضی از این احادیث مانند حدیث ابن عباس نیز به یازده طریق !
و بعضی دیگر مانند حدیث براء بن عازب به سه طریق نقل شده است .
دانشمندانی که به این احادیث در کتب خود تصریح کرده اند، عده کثیری هستند که به عنوان نمونه از جمعی از آنها نام می بریم :
حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب ما نزل من القرآن فی علی (بنقل از خصائص صفحه 29).
و ابو الحسن واحدی نیشابوری در اسباب النزول صفحه 150.
و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولایه (بنقل از کتاب طرائف).
و ابن عساکر شافعی (بنا بنقل در المنثور جلد 2 صفحه 298)
و فخر رازی در تفسیر کبیر خود جلد 3 صفحه 636.
و ابو اسحاق حموینی در فرائد المسطین .
و ابن صباغ مالکی در فصول المهمة صفحه 27.
و جلال الدین سیوطی در در المنثور جلد 2 صفحه 298. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 6
و قاضی شوکانی در فتح القدیر جلد سوم صفحه 57.
و شهاب الدین آلوسی شافعی در روح المعانی جلد 6 صفحه 172.
و شیخ سلیمان قندوزی حنفی در ینابیع المودة صفحه 120.
و بدر الدین حنفی در عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری جلد 8 صفحه 584.
و شیخ محمد عبده مصری در تفسیر المنار جلد 6 صفحه 463.
و حافظ ابن مردویه (متوفای 416) (بنا به نقل سیوطی در در المنثور)
و جمع کثیری دیگر این شاءن نزول را برای آیه فوق نقل کرده اند.
اشتباه نشود منظور این نیست که دانشمندان و مفسران فوق نزول این آیه را درباره علی (علیه السلام) پذیرفته اند بلکه منظور این است که روایات مربوط به این مطلب را در کتب خود نقل کرده اند، اگر چه پس از نقل این روایت معروف آنها به خاطر ترس از شرائط خاص محیط خود، و

یا به خاطر پیشداوریهای نادرستی که جلو قضاوت صحیح را در اینگونه مباحث میگیرد، از پذیرفتن آن خودداری کرده اند، بلکه گاهی کوشیده اند تا آنجا که ممکن است آن را کم رنگ و کم اهمیت جلوه دهند، مثلا فخر رازی که تعصب او در مسائل خاص مذهبی معروف و مشهور است برای کم اهمیت دادن این شان نزول آن را دهمین احتمال آیه قرار داده و 9 احتمال دیگر که غالبا بسیار سست و واهی و بی ارزش است قبل از آن آورده است !.
از فخر رازی زیاد تعجب نمیکنیم ، زیرا روش او در همه جا چنین است ، تعجب از نویسندگان روشنفکری همچون سید قطب در تفسیر فی ظلال و محمد رشید رضا در تفسیر المنار داریم که یا اصلا سخنی از این شان نزول که انواع کتابها را پرکرده است به میان نیاورده اند، یا بسیار کم اهمیت جلوه داده اند به طوری که بهیچوجه جلب توجه نکند، آیا محیط آنها اجازه بیان حقیقت را نمیداده و یا پوششهای فکری تعصب آمیز بیش از آن بوده است که برق روشنفکری در اعماق آن نفوذ کند و پردهها را کنار زند؟! نمیدانیم . تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 7
ولی جمعی دیگر نزول آیه را در مورد علی (علیه السلام) مسلم دانسته اند، اما در اینکه دلالت بر مساءله ولایت و خلافت دارد تردید نموده اند که اشکال و پاسخ آنها را بزودی بخواست خدا خواهیم شنید.
به هر حال همانطور که در بالا گفتیم روایاتی که در این زمینه در کتب معروف اهل تسنن - تا چه رسد به کتب شیعه - نقل شده ، بیش از آن است که بتوان آنها را انکار کرد، و یا به سادگی از آن گذشت نمی دانیم چرا درباره شان نزول سایر آیات قرآن به یک یا دو حدیث قناعت می شود اما درباره شان نزول این آیه اینهمه روایت کافی نیست ، آیا این آیه خصوصیتی دارد که در سایر آیات نیست ؟ و آیا برای اینهمه سختگیری در مورد این آیه دلیل منطقی میتوان یافت ؟
موضوع دیگری که در اینجا یادآوری آن ضرورت دارد این است که روایاتی که در بالا ذکر کردیم تنها روایاتی بود که در زمینه نزول آیه درباره علی (علیه السلام) وارد شده است (یعنی روایاتی مربوط به شاءن نزول آیه بود) و گرنه روایاتی که درباره جریان غدیر خم و خطبه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و معرفی علی به عنوان وصی و ولی نقل شده به مراتب بیش از آن است ، تا آنجا که نویسنده محقق علامه امینی در الغدیر حدیث غدیر را از 110 نفر از صحابه و یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و با اسناد و مدارک و از 84 نفر از تابعین و از 360 دانشمند و کتاب معروف اسلامی نقل کرده است که نشان می دهد حدیث مزبور یکی از قطعیترین روایات متواتر است و اگر کسی در تواتر این روایت شک و تردید کند.

باید گفت که او هیچ روایت متواتری را نمیتواند بپذیرد.
چون بحث درباره همه روایاتی که در شان نزول آیه وارد شده و همچنین درباره تمام روایاتی که در مورد حدیث غدیر نقل شده نیاز به نوشتن کتاب قطوری دارد و ما را از طرز نوشتن تفسیر خارج میسازد بهمین اندازه قناعت کرده ، و کسانی را که میخواهند مطالعه بیشتری در این زمینه کنند به کتابهای ((الدر المنثور)) تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 8
سیوطی و ((الغدیر)) علامه امینی و ((احقاق الحق)) قاضی نور الله شوشتری و ((المراجعات)) شرف الدین و ((دلائل الصدق)) محمد حسن مظفر ارجاع میدهیم .
خلاصه جریان غدیر
در روایات فراوانی که در این زمینه نقل شده در عین اینکه همه یک حادثه را تعقیب میکند، تعبیرات گوناگونی وجود دارد، بعضی از روایات بسیار مفصل و طولانی و بعضی مختصر و فشرده است ، بعضی از روایات گوشهای از حادثه را نقل می کند و بعضی گوشه دیگر را ولی از مجموع این روایات و همچنین تواریخ اسلامی و ملاحظه قرائن و شرائط و محیط و محل چنین استفاده می شود که :
در آخرین سال عمر پیامبر مراسم حجة الوداع ، با شکوه هر چه تمامتر در حضور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به پایان رسید، قلبها در هاله ای از روحانیت فرو رفته بود، و لذت معنوی این عبادت بزرگ هنوز در ذائقه جانها انعکاس داشت .
یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که عدد آنها فوق العاده زیاد بود، از خوشحالی درک این فیض و سعادت بزرگ در پوست نمیگنجیدند.
نه تنها مردم به مدینه در این سفر، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را همراهی می کردند بلکه مسلمانان نقاط مختلف جزیره عربستان نیز برای کسب یک افتخار تاریخی بزرگ به همراه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بودند.
آفتاب حجاز آتش بر کوهها و درهها میپاشید، اما شیرینی این سفر روحانی بی نظیر، همه چیز را آسان میکرد، ظهر نزدیک شده بود، کم کم سرزمین جحفه تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 9
و سپس بیابانهای خشک و سوزان غدیرخم از دور نمایان می شد.
اینجا در حقیقت چهارراهی است که مردم سرزمین حجاز را از هم جدا میکند، راهی به سوی مدینه در شمال ، و راهی به سوی عراق در شرق ، و راهی به سوی غرب و سرزمین مصر و راهی به سوی سرزمین یمن در جنوب پیش میرود و در همین جا باید آخرین خاطره و مهمترین فصل این سفر بزرگ انجام پذیرد، و مسلمانان با دریافت آخرین دستور که در حقیقت نقطه پایانی در ماموریتهای موفقیت آمیز پیامبر (صلی اللّه علیه و

آله و سلّم) بود از هم جدا شوند.
روز پنجشنبه سال دهم هجرت بود، و درست هشت روز از عید قربان می گذشت ، ناگهان دستور توقف از طرف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به همراهان داده شد، مسلمانان با صدای بلند، آنهائی را که در پیشاپیش قافله در حرکت بودند به بازگشت دعوت کردند، و مهلت دادند تا عقب افتادگان نیز برسند، خورشید از خط نصف النهار گذشت ، موذن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با صدای الله اکبر مردم را به نماز ظهر دعوت کرد، مردم به سرعت آماده نماز میشدند، اما هوا بقدری داغ بود که بعضی مجبور بودند، قسمتی از عبای خود را به زیر پا و طرف دیگر آن را به روی سر بیفکنند، در غیر این صورت ریگهای داغ بیابان و اشعه آفتاب ، پا و سر آنها را ناراحت میکرد.
نه سایبانی در صحرا به چشم میخورد و نه سبزه و گیاه و درختی ، جز تعدادی درخت لخت و عریان بیابانی که با گرما، با سرسختی مبارزه میکردند.
جمعی به همین چند درخت پناه برده بودند، پارچه ای بر یکی از این درختان برهنه افکندند و سایبانی برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ترتیب دادند، ولی بادهای داغ به زیر این سایبان میخزید و گرمای سوزان آفتاب را در زیر آن پخش میکرد.
نماز ظهر تمام شد.
مسلمانان تصمیم داشتند فورا به خیمه های کوچکی که با خود حمل میکردند تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 10
پناهنده شوند، ولی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آنها اطلاع داد که همه باید برای شنیدن یک پیام تازه الهی که در ضمن خطبه مفصلی بیان می شد خود را آماده کنند. کسانی که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فاصله داشتند قیافه ملکوتی او را در لابلای جمعیت نمی توانستند مشاهده کنند.
لذا منبری از جهاز شتران ترتیب داده شد و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر فراز آن قرار گرفت و نخست حمد و سپاس پروردگار بجا آورد و خود را به خدا سپرد، سپس مردم را مخاطب ساخت و چنین فرمود:
من به همین زودی دعوت خدا را اجابت کرده ، از میان شما میروم .
من مسئولم شما هم مسئولید.
شما درباره من چگونه شهادت میدهید؟
مردم صدا بلند کردند و گفتند:
نشهد انک قد بلغت و نصحت و جهدت فجزاک الله خیرا:
((ما گواهی میدهیم تو وظیفه رسالت را ابلاغ کردی و شرط خیرخواهی را انجام دادی و آخرین تلاش و کوشش را در راه هدایت ما نمودی ، خداوند

ترا جزای خیر دهد.))
سپس فرمود: آیا شما گواهی به یگانگی خدا و رسالت من و حقانیت روز رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان در آن روز نمیدهید؟! همه گفتند: آری ، گواهی میدهیم فرمود: خداوندا گواه باش !...
بار دیگر فرمود: ای مردم ! آیا صدای مرا میشنوید؟... گفتند: آری و به دنبال آن ، سکوت سراسر بیابان را فرا گرفت و جز صدای زمزمه باد چیزی شنیده نمیشد. پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود:...
اکنون بنگرید با این دو چیز گرانمایه و گرانقدر که در میان شما به یادگار میگذارم چه خواهید کرد؟
یکی از میان جمعیت صدا زد، کدام دو چیز گرانمایه یا رسول الله ؟!.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بلافاصله گفت : اول ثقل اکبر، کتاب خدا است که یک سوی تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 11
آن به دست پروردگار و سوی دیگرش در دست شما است ، دست از دامن آن برندارید تا گمراه نشوید، و اما دومین یادگار گرانقدر من خاندان منند و خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که این دو هرگز از هم جدا نشوند، تا در بهشت به من بپیوندند، از این دو پیشی نگیرید که هلاک میشوید و عقب نیفتید که باز هلاک خواهید شد.
ناگهان مردم دیدند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به اطراف خود نگاه کرد گویا کسی را جستجو می کند و همینکه چشمش به علی (علیه السلام) افتاد، خم شد و دست او را گرفت و بلند کرد، آنچنان که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و همه مردم او را دیدند و شناختند که او همان افسر شکست ناپذیر اسلام است ، در اینجا صدای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رساتر و بلندتر شد و فرمود:
ایها الناس من اولی الناس بالمومنین من انفسهم :
چه کسی از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است ؟!.
گفتند: خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داناترند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گفت : خدا، مولی و رهبر من است ، و من مولی و رهبر مومنانم و نسبت به آنها از خودشان سزاوارترم (و اراده من بر اراده آنها مقدم) سپس فرمود:
فمن کنت مولاه فعلی مولاه :
هر کس من مولا و رهبر او هستم ، علی ، مولا و رهبر او است - و این سخن را سه بار و به گفته بعضی از راویان حدیث ، چهار بار تکرار کرد و به دنبال آن سر به سوی آسمان برداشت و عرض کرد:
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادرالحق معه حیث دار:
خداوندا! دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار، محبوب

بدار آن کس که او را محبوب دارد، و مبغوض بدار آن کس که او را مبغوض دارد، یارانش را یاری کن ، و آنها را که ترک یاریش کنند، از یاری خویش محروم ساز، و حق را همراه او بدار و او را از حق جدا مکن .
سپس فرمود:
الا فلیبلغ الشاهد الغائب :
آگاه باشید، همه حاضران وظیفه دارند این خبر را به غائبان برسانند. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 12
خطبه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بپایان رسید، عرق از سر و روی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و علی (علیه السلام) و مردم فرو می ریخت ، و هنوز صفوف جمعیت از هم متفرق نشده بود که امین وحی خدا نازل شد و این آیه را بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خواند:
الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی ...:
امروز آئین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود:
الله اکبر، الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و الولایة لعلی من بعدی :
خداوند بزرگ است ، همان خدائی که آئین خود را کامل و نعمت خود را بر ما تمام کرد، و از نبوت و رسالت من و ولایت علی (علیه السلام) پس از من راضی و خشنود گشت .
در این هنگام شور و غوغائی در میان مردم افتاد و علی (علیه السلام) را به این موقعیت تبریک می گفتند و از افراد سرشناسی که به او تبریک گفتند، ابوبکر و عمر بودند، که این جمله را در حضور جمعیت بر زبان جاری ساختند:
بخ بخ لک یا بن ابی طالب اصبحت و امسیت مولای و مولا کل مؤ من و مؤ منه :
آفرین بر تو باد، آفرین بر تو باد، ای فرزند ابوطالب ! تو مولا و رهبر من و تمام مردان و زنان با ایمان شدی .
در این هنگام ابن عباس گفت : به خدا این پیمان در گردن همه خواهد ماند.
و حسان بن ثابت شاعر معروف ، از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اجازه خواست که به این مناسبت اشعاری بسراید، سپس اشعار معروف خود را چنین آغاز کرد:
ینادیهم یوم الغدیر نبیهم
بخم و اسمع بالرسول منادیا
فقال فمن مولاکم و نبیکم ؟
فقالوا و لم یبدوا هناک التعامیا:

الهک مولانا و انت نبینا
و لم تلق منافی الولایة عاصیا
فقال له قم یا علی فاننی
رضیتک من بعدی اماما و هادیا
فمن کنت مولاه فهذا ولیه
فکونوا له اتباع صدق موالیا
هناک دعا اللهم وال ولیه
و کن للذی عادا علیا معادیایعنی : پیامبر آنها در روز غدیر در سرزمین خم به آنها ندا داد، و چه ندا دهنده گرانقدری !.
فرمود: مولای شما و پیامبر شما کیست ؟ و آنها بدون چشم پوشی و اغماض صریحا پاسخ گفتند:
خدای تو مولای ما است و تو پیامبر مائی و ما از پذیرش ولایت تو سرپیچی نخواهیم کرد.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به علی (علیه السلام) گفت : برخیز زیرا من ترا بعد از خودم امام و رهبر انتخاب کردم .
و سپس فرمود: هر کس من مولا و رهبر اویم این مرد مولا و رهبر او است پس شما همه از سر صدق و راستی از او پیروی کنید.
در این هنگام ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرض کرد: بارالها دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار...
این بود خلاصهای از حدیث معروف غدیر که در کتب دانشمندان اهل تسنن و شیعه آمده است . تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 14
گفتگوها و ایرادها
شک نیست اگر این آیه در غیر مورد خلافت علی (علیه السلام) بود - همانطور که گفتیم - به کمتر از این مقدار از روایات و قرائن موجود در خود آیه قناعت می شد، همانطور که مفسران بزرگ اسلامی در تفسیر سایر آیات قرآن گاهی به یک دهم مدارک موجود در این آیه و یا کمتر قناعت کرده اند، ولی متاسفانه حجاب تعصب در اینجا مانع از قبول بسیاری از واقعیات شده است .
کسانی که پرچم مخالفت در برابر تفسیر این آیه و روایات متعددی که در شاءن نزول آن و روایات مافوق تواتری که درباره اصل حادثه غدیر وارد شده برافراشته اند، دو دسته اند:
آنهائی که از آغاز با روح عناد و لجاجت و حتی با هتک و توهین و بدگوئی و دشنام به شیعه ، وارد این بحث شده اند و دسته دیگری که روح تحقیق و بررسی حقیقت را تا حدودی در خود حفظ کرده و به صورت استدلالی مساءله را تعقیب کرده اند، و به همین دلیل به قسمتی از حقایق اعتراف

کرده ولی به دنبال ذکر پاره ای از اشکالات که شاید نتیجه شرائط خاص محیط فکریشان بوده است ، از آیه و روایات مربوط به آن گذشته اند.
نمونه بارز دسته اول ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه است که درست مانند کسی است که در روز روشن چشم خود را بر هم گذارد و انگشتها را محکم در گوش کند و فریاد بزند خورشید کجا است ؟ نه حاضر است گوشه چشم را بگشاید و کمی از حقایق را ببیند و نه انگشت از گوش بردارد و کمی از غوغای محدثان و مفسران اسلامی را بشنود پی در پی دشنام می دهد و هتاکی میکند، عذر این افراد جهل و بیخبری و تعصبهای آمیخته با لجاجت و خشونت آنها است که تا تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 15
انکار بدیهیات و مسائل واضحی که هر کس آن را درک می کند پیش میرود، لذا ما هرگز زحمت نقل سخنان آنها را بخود و زحمت شنیدن پاسخ آنرا به خوانندگان نمیدهیم ، کسی که در برابر اینهمه دانشمندان و مفسران بزرگ اسلامی که اکثریت آنها از علمای اهل تسنند و به نزول آیه در شاءن علی (علیه السلام) تصریح کرده اند، با کمال وقاحت می گویند: ((احدی از دانشمندان در کتاب خود چنین چیزی را نقل نکرده ! در مقابل او چه میتوانیم بگوئیم و سخن او چه ارزشی دارد که روی آن بحث کنیم .))
جالب اینکه ابن تیمیه برای تبرئه خود در برابر کتابهای معتبر فراوانی که به نزول آیه درباره علی (علیه السلام) تصریح میکند، با این جمله مضحک که احدی از دانشمندانی که میدانند چه می گویند، این آیه را در شاءن علی (علیه السلام) نمیداند! اکتفا کرده است .
گویا تنها دانشمندانی ((می فهمند چه می گویند)) که با تمایلات افراطی عناد آلود و لجوجانه ابن تیمیه هم صدا باشند و گر نه هر کس هم صدا نشد، دانشمندی است که نمی فهمد چه میگوید! این منطق کسی است که خودخواهی و لجاج بر فکر او سایه شوم افکنده است ...
از این دسته بگذریم .
ولی از میان ایراداتی که دسته دوم ذکر کرده اند چند موضوع قابل بحث است که ذیلا از نظر میگذرانیم :
1 - آیا مولی به معنی اولی به تصرف است ؟
مهمترین ایرادی که در مورد روایت غدیر میشود، این است که مولی از جمله به معنی دوست و یار و یاور آمده است ، و معلوم نیست در اینجا به این معنی نباشد. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 16
پاسخ این سخن ، پیچیده نیست ، زیرا هر ناظر بیطرفی میداند تذکر و یادآوری دوستی علی (علیه السلام) نیاز به اینهمه مقدمات و تشکیلات و خطبه خوانی در وسط بیابان خشک و سوزان و متوقف ساختن جمعیت و گرفتن اعترافهای پی در پی از جمعیت ، ندارد، دوستی مسلمانان با یکدیگر یکی از بدیهی ترین مسائل اسلامی است که از آغاز اسلام وجود داشته

است .
وآنگهی این مطلبی نبود که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تا آن زمان آن را تبلیغ نکرده باشد، بارها آن را تبلیغ کرده بود.
چیزی نبود که از ابراز آن وحشت داشته باشد تا خدا به او دلداری تاءمین دهد.
مساءلهای نبود که خداوند با این لحن که اگر ابلاغ آن را نکنی تبلیغ رسالت نکردهای با پیامبرش سخن بگوید.
همه اینها گواهی میدهد، مساله مافوق یک دوستی ساده و عادی بوده که جزء الفبای اخوت اسلامی از روز اول اسلام محسوب می شده است .
به علاوه اگر منظور بیان یک دوستی ساده بود، چرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قبلا از مردم اقرار می گیرد الست اولی بکم من انفسکم : آیا من نسبت به شما از خود شما سزاوارتر و صاحب اختیارتر نیستم ؟ آیا این جمله هیچ تناسبی با بیان یک دوستی ساده دارد؟
و نیز یک دوستی ساده جای این نداشت که مردم حتی شخص عمر به علی (علیه السلام) با این جمله اصبحت مولای و مولا کل مؤ من و مؤ منه : ای علی تو مولای من و مولای هر مرد و زن مسلمان شدی تبریک و تهنیت بگویند و آنرا یک موفقیت تازه بشمرند. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 17
مگر علی (علیه السلام) تا آن روز به عنوان یک مسلمان عادی که دوستیش بر همه لازم است شناخته نشده بود، مگر دوستی مسلمانان با یکدیگر چیز تازهای بود که نیاز به تبریک داشته باشد آن هم در سال آخر عمر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم).
به علاوه رابطه ای میان حدیث ثقلین و تعبیرات آمیخته با وداع پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با مساءله دوستی علی (علیه السلام) می تواند وجود داشته باشد، دوستی ساده علی (علیه السلام) با مؤ منان ایجاب نمیکند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) او را در ردیف قرآن قرار دهد.
آیا هر ناظر بی طرفی از این تعبیر نمیفهمد که در اینجا مساءله رهبری مطرح است ، زیرا قرآن بعد از رحلت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نخستین رهبر مسلمانان و بنابر این اهل بیت (علیهمالسلام) دومین رهبر بوده اند
2 - ارتباط آیات
گاهی گفته می شود آیات قبل و بعد درباره اهل کتاب و خلافکاریهای آنها است ، مخصوصا نویسنده تفسیر المنار در جلد 6 صفحه 466 روی این مساءله ، پا فشاری زیادی کرده است .
ولی همانطور که در تفسیر خود آیه گفتیم این موضوع اهمیت ندارد، زیرا تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 18

اولا : لحن آیه و تفاوت آن با آیات قبل و بعد، کاملا نشان می دهد که موضوع سخن در این آیه ، موضوعی است که با آیات قبل و بعد تفاوت دارد و ثانیا همانطور که بارها گفتهایم ، قرآن یک کتاب کلاسیک نیست که مطالب آن در فصول و ابواب معینی دستهبندی شده باشد، بلکه طبق نیازها و حوادث مختلف و رویدادها نازل گردیده است ، لذا مشاهده می کنیم قرآن در حالی که درباره یکی از غزوات بحث می کند فی المثل یک حکم فرعی را به میان می آورد، و در حالی که درباره یهود و نصاری سخن میگوید، روی سخن را به مسلمانان کرده و یکی از دستورهای اسلامی را برای آنها بازگو می کند (برای توضیح بیشتر مجددا به بحثی که در آغاز تفسیر آیه داشتیم مراجعه فرمائید).
عجیب اینکه بعضی از متعصبان اسرار دارند که بگویند این آیه در آغاز بعثت نازل شده است ، با اینکه سوره مائده در اواخر عمر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده و اگر بگویند: این یک آیه در مکه در آغاز بعثت نازل شده و سپس به تناسب در لابلای آیات این سوره قرار داده شده میگوئیم : این درست ضد آن است که شما آن را میجوئید و میطلبید، زیرا میدانیم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در آغاز بعثت نه مبارزه با یهود داشت و نه با نصاری ، بنابر این پیوند این آیه و آیات قبل و بعد بریده خواهد شد (دقت کنید)
اینها همه نشان می دهد که این آیه در معرض وزش طوفان تعصب قرار گرفته و به همین دلیل احتمالاتی در آن مطرح می شود که در آیات مشابه آن به هیچوجه از آن سخنی نیست ، هر یک میکوشد با بهانه و یا دستاویز بیاساسی آن را از مسیرش منحرف سازد!
3 - آیا این حدیث در همه کتب صحاح نقل شده ؟!
بعضی میگویند: چگونه می توانیم این حدیث را بپذیریم ، در حالی که بخاری و مسلم آن را در دو کتاب خود نقل نکرده اند.
این ایراد نیز از عجائب است زیرا اولا بسیار است احادیث معتبری که

دانشمندان اهل تسنن آنها را پذیرفته اند و در صحیح بخاری و مسلم نیست و این نخستین حدیثی نیست که این وضع را بخود گرفته ، ثانیا مگر کتاب معتبر نزد آنها منحصر به این دو کتاب است ، با اینکه در سایر منابع مورد اعتماد آنها حتی بعضی از صحاح سته (شش کتاب معروف و مورد اعتماد اهل سنت) مانند سنن ابن ماجه و مسند احمد حنبل این حدیث آمده است و دانشمندانی مانند حاکم و ذهبی و ابن حجر با تمام شهرت و تعصبی که دارند به صحیح بودن بسیاری از طرق این حدیث ، اعتراف کرده اند، بنابر این هیچ بعید نیست بخاری و مسلم در آن جو خاص و خفقان آلود محیط خود نتوانسته و یا نخواسته اند چیزی را که بر خلاف مذاق زمامداران

وقتشان بوده است ، صریحا در کتاب خود بیاورند.
4 - چرا علی (علیه السلام) و اهل بیت به این حدیث استدلال نکردند؟!
بعضی میگویند: اگر حدیث غدیر با این عظمت وجود داشت ، چرا خود علی (علیه السلام) و اهل بیت او و یاران و علاقمندانش در موارد لزوم به آن استدلال نکردند؟! آیا بهتر نبود که آنها به چنین مدرک مهمی برای اثبات حقانیت علی (علیه السلام) استناد بجویند؟
این ایراد نیز از عدم احاطه به کتب اسلامی ، اعم از حدیث و تاریخ و تفسیر، سرچشمه گرفته است ، زیرا در کتب دانشمندان اهل تسنن موارد زیادی نقل شده که خود علی (علیه السلام) و یا ائمه اهل بیت (علیهمالسلام) و یا علاقمندان به این مکتب با حدیث غدیر استدلال کرده اند:
از جمله خود علی (علیه السلام) در روز شوری طبق نقل خطیب خوارزمی حنفی در تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 20
مناقب از عامر بن واصله چنین نقل می کند: در روز شوری با علی (علیه السلام) در آن خانه بودم و شنیدم که با اعضای شوری چنین میگفت : دلیل محکمی برای شما اقامه میکنم که عرب و عجم توانائی تغییر آن را نداشته باشند: شما را بخدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که قبل از من خدا را به یگانگی خوانده باشد (و سپس مفاخر معنوی خاندان رسالت را برشمرد تا رسید به اینجا) شما را بخدا سوگند آیا در میان شما احدی جز من هست که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در حق او گفته باشد. من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و انصر من نصره لیبلغ الشاهد الغائب همه گفتند: نه
این روایت را حموینی در فرائد السمطین در باب 58 و همچنین ابن حاتم در دار النظیم و دارقطنی و ابن عقده و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده اند.
و نیز می خوانیم که علی (علیه السلام) بنا به نقل فرائد السمطین در باب 58 در ایام عثمان در مسجد در حضور جمعیت به جریان غدیر استدلال کرد، و همچنین در کوفه در برابر کسانی که نص بر خلافت بلافصل او را از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) انکارصریحا به این روایت استدلال کرد.
این حدیث را طبق نقل الغدیر چهار نفر از صحابه ، و چهارده نفر از تابعین طبق نقل منابع معروف اهل تسنن روایت کرده اند.
و نیز در روز جنگ جمل طبق نقل حاکم در کتاب مستدرک جلد سوم صفحه 371 در برابر طلحه با آن استدلال فرمود.
و نیز در روز جنگ صفین طبق نقل سلیم بن قیس هلالی علی (علیه السلام) در لشگرگاه خود در برابر جمعی از مهاجرین و انصار و مردمی که از

اطراف گرد آمده بودند، به این حدیث استدلال کرد، و دوازده نفر از بدریین (کسانی که تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 21
جنگ بدر را در خدمت پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) درک کرده بودند) برخاستند و گواهی دادند که این حدیث را از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شنیده اند!
بعد از علی (علیه السلام) بانوی اسلام فاطمه زهرا علیهاالسلام و امام حسن و امام حسین و عبد الله بن جعفر و عمار یاسر و قیس بن سعد و عمر بن عبد العزیز و ماءمون خلیفه عباسی به آن استناد جستند و حتی عمرو بن عاص در نامهای که به معاویه نوشت برای اینکه به او اثبات کند بخوبی از حقایق مربوط به موقعیت علی (علیه السلام) و وضع معاویه آگاه است صریحا مساءله غدیر را یادآوری کرده و خطیب خوارزمی حنفی در کتاب مناقب صفحه 124 آن را نقل کرده است (کسانی که مایل به توضیحات بیشتر و آگاهی از منابع مختلف این روایات در زمینه استدلال علی (علیه السلام) و اهل بیت و جمعی از صحابه و غیر صحابه به حدیث غدیر هستند میتوانند به کتاب الغدیر جلد اول صفحات 159 تا 213 مراجعه کنند، مرحوم علامه امینی استدلال به این حدیث را از 22 تن از صحابه و غیر صحابه در موارد مختلف نقل کرده است).
5 - جمله آخر آیه چه مفهومی دارد؟
می گویند: اگر این آیه مربوط به نصب علی (علیه السلام) به خلافت و ولایت و داستان غدیر خم است پس این جمله آخر که می گوید: ان الله لا یهدی القوم الکافرین : خداوند قوم کافر را هدایت نمی کند چه ارتباطی با این مساءله میتواند داشته باشد؟
برای پاسخ به این ایراد کافی است بدانیم که کفر در لغت و همچنین در لسان قرآن به معنی انکار و مخالفت و ترک است ، گاهی به انکار خدا و یا نبوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اطلاق می شود و گاهی به انکار و یا مخالفت در برابر دستورات دیگر، در سوره آل عمران آیه 97 در مورد حج می خوانیم : و من کفر فان الله غنی عن العالمین : کسانی که دستور حج را زیر پا بگذارند و با آن مخالفت نمایند به خدا زیانی نمی رسانند خداوند از همه جهانیان بی نیاز است و در سوره بقره آیه 102 درباره
تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 22
ساحران و آنها که آلوده به سحر شدند اطلاق کلمه کفر شده است (و ما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة فلا تکفر) و نیز در آیه 22 سوره ابراهیم می بینیم که شیطان در برابر کسانی که از او پیروی و اطاعت کردند در روز رستاخیز صریحا اظهار تنفر کرده و به آنها می گوید: شما در اطاعت او امر الهی مرا شریک او ساختید و من امروز نسبت به این کار شما کفر می ورزم (انی کفرت بما اشرکتمونی من قبل) بنابر این اطلاق

کفر بر مخالفان مساءله ولایت و رهبری جای تعجب نیست .
6 - آیا دو ولی در یک زمان ممکن است ؟
بهانه دیگری که برای سرباز زدن از این حدیث متواتر و همچنین آیه مورد بحث ذکر کرده اند این است که اگر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) علی (علیه السلام) را در غدیر خم به ولایت و رهبری و خلافت نصب کرده باشد، لازمهاش وجود دو رهبر و دو پیشوا در زمان واحد خواهد بود!
ولی توجه به شرائط و اوضاع خاص زمان نزول آیه و ورود حدیث و همچنین قرائنی که در گفتار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) وجود دارد این بهانه را به کلی برطرف می کند، زیرا می دانیم که این جریان در ماههای آخر عمر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) واقع شد، در حالی که او آخرین دستورات را به مردم ابلاغ می کرد به خصوص اینکه صریحا فرمود: من بزودی از میان شما می روم و دو چیز گرانمایه را در میان شما می گذارم .
کسی که این سخن را می گوید پیدا است در صدد تعیین جانشین خویش است و برای آینده برنامه ریزی می کند نه برای زمان حاضر، بنابراین روشن است که منظورش وجود دو رهبر و دو پیشوا در زمان واحد نیست .
موضوع جالب توجه اینکه در حالی که بعضی از دانشمندان اهل تسنن این ایراد را مطرح میکنند بعضی دیگر ایرادی درست در نقطه مقابل آن مطرح کرده اند و آن اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ولایت و خلافت علی (علیه السلام) را تعیین کرد ولی تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 23
تاریخ آن را روشن نساخت چه مانعی دارد که این ولایت و خلافت بعد از سه خلیفه دیگر باشد؟!
راستی حیرت آور است ، بعضی از این طرف بام میافتند و بعضی از آن طرف ، و تعصبها مانع می شود که روی متن قضیه تکیه کنند، باید کسی از آنها سؤ ال کند که اگر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خواست چهارمین خلیفه خود را تعیین کند و در فکر آینده مسلمانان بود پس چرا خلیفه اول و دوم و سوم خود را که مقدم بر او بودند و تعیین آن لازمتر بود در مراسم غدیر بیان نکرد؟!
بار دیگر گفته سابق خود را تکرار می کنیم و این بحث را پایان می دهیم که اگر نظرهای خاصی در کار نبود این همه اشکالتراشی در زمینه این آیه و این حدیث نمیشد، همانطور که در موارد دیگر نشده است . المائدة
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 24
آیه 68 - 69
آیه و ترجمه
قُلْ يَأَهْلَ الْكِتَبِ لَستُمْ عَلى شىْءٍ حَتى تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَ الانجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَ لَيزِيدَنَّ كَثِيراً مِّنهُم مَّا أُنزلَ إِلَيْک مِن رَّبِّک طغْيَناً وَ كُفْراً فَلا

تَأْس عَلی الْقَوْمِ الْکَفِرِینَ(68)
إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ الَّذِینَ هَادُواْ وَ الصبِئُونَ وَ النَّصرَی مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الاَخِرِ وَ عَمِلَ صلِحاً فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یحْزَنُونَ(69)
ترجمه :68 - ای اهل کتاب ! شما هیچ موقعیتی ندارید مگر اینکه تورات و انجیل و آنچه بر شما از طرف پروردگارتان نازل شده است بر پا دارید ولی آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده (نه تنها مایه بیداری آنها نمیگردد بلکه) بر طغیان و کفر بسیاری از آنها میافزاید بنابر این از این قوم کافر (و مخالفت آنها) غمگین مباش .
69 - آنها که ایمان آورده اند و یهودیان و صابئان و مسیحیان هر گاه ایمان به خداوند یگانه و روز جزا بیاورند و عمل صالح انجام دهند نه ترسی بر آنها است و نه غمگین خواهند شد.
شان نزول :در تفسیر مجمع البیان و تفسیر قرطبی از ابن عباس چنین نقل شده که جمعی از یهود خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمدند، نخست پرسیدند آیا تو اقرار نداری که تورات از طرف خدا است ؟
پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) جواب مثبت داد.
آنها گفتند: ما هم تورات را قبول داریم ، ولی به غیر آن ایمان نداریم (در تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 25
حقیقت تورات قدر مشترک میان ما و شما است اما قرآن کتابی است که تنها شما به آن عقیده دارید پس چه بهتر که تورات را بپذیریم و غیر آنرا نفی کنیم !)
آیه نخست نازل شد و به آنها پاسخ گفت .
تفسیر:همانطور که در تفسیر آیات این سوره تاکنون خوانده ایم ، قسمت قابل ملاحظهای از آن پیرامون کارشکنیها، گفتگوها، سؤ الها و ایرادهای اهل کتاب (یهود و نصاری) بود، این آیه نیز به گوشه دیگری از این مباحث اشاره میکند، و به منطق سست آنها که میخواستند تورات را به عنوان یک کتاب مورد اتفاق میان مسلمانان و یهود بپذیرند و قرآن را به عنوان یک کتاب مورد اختلاف کنار بگذارند، پاسخ می گوید.
به این ترتیب آنها را مخاطب ساخته و می گوید: ای اهل کتاب شما هیچ موقعیتی نخواهید داشت مگر آن زمانی که تورات و انجیل و تمام کتب آسمانی را که بر شما نازل شده بدون تبعیض و تفاوت بر پا دارید (قل یا اهل الکتاب لستم علی شیئی حتی تقیموا التوراة و الانجیل و ما انزل الیکم من ربکم).
زیرا همانطور که گفتیم این کتابها همه از یک مبدء صادر شده و اصول اساسی آنها یکی است ، اگر چه آخرین کتاب آسمانی ، کاملترین و جامعترین آنها است و بهمین دلیل لازم العمل است به علاوه در کتب پیشین بشارتهای متعددی درباره آخرین کتاب یعنی قرآن آمده است ، آنها

مدعیند تورات و انجیل را قبول دارند، اگر در این ادعا صادق هستند باید این بشارتها را نیز بپذیرند، و هنگامی که آن نشانه ها را در قرآن یافتند، در برابر آن سر تعظیم فرود آورند.
آیه فوق می گوید: ادعا کافی نیست باید عملا این کتابهای آسمانی را بر پا

دارید به علاوه کتاب ما و شما مطرح نیست ، آنچه مطرح است کتابهای آسمانی است و آنچه از ناحیه خدا آمده ، پس چگونه میتوانید با این منطق سست ، آخرین کتاب را نادیده بگیرید.
ولی قرآن بار دیگر اشاره به وضع اکثریت آنها کرده ، می گوید: بسیاری از آنها نه تنها از این آیات پند نمیگیرند و هدایت نمیشوند بلکه به خاطر روح لجاجت بر طغیان و کفرشان افزوده می شود (و لیزیدن کثیرا منهم ما انزل الیک من ربک طغیانا و کفرا)
و این چنین است ، تاثیر معکوس آیات حق و سخنان موزون در افکار بیمار و قلوب مملو از لجاج !
و در پایان آیه پیامبر خود را در برابر سرسختی این اکثریت منحرف دلداری می دهد و می گوید: از مخالفتهای این جمعیت کافر غمگین مباش زیرا زیان آن متوجه خود آنها خواهد شد و به تو ضرری نمیرساند
(فلا تاس علی القوم الکافرین).
بدیهی است محتویات این آیه اختصاص به قوم یهود ندارد، مسلمانان نیز اگر تنها به ادعای اسلام قناعت کنند، و اصول تعلیمات انبیاء و مخصوصا کتاب آسمانی خود را بر پا ندارند، هیچ گونه موقعیت و ارزشی نه در پیشگاه خدا، و نه در زندگی فردی و اجتماعی نخواهند داشت ، و همیشه زبون و زیر دست و شکست خورده خواهند بود.
در آیه بعد مجددا این حقیقت را مورد تاءکید قرار داده ، می گوید: تمام اقوام و ملتها و پیروان همه مذاهب بدون استثناء اعم از مسلمانان و یهودیان و صابئان

و مسیحیان در صورتی اهل نجات خواهند بود، و از آینده خود وحشتی و از گذشته غمی نخواهند داشت که ایمان به خدا و روز جزا داشته باشند و عمل صالح انجام دهند (ان الذین آمنوا و الذین هادوا و الصابئون و النصاری من آمن بالله و الیوم الاخر و عمل صالحا فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون).
این آیه در واقع پاسخ دندانشکنی است به کسانی که نجات را در پناه ملیت خاصی می دانند و میل دارند میان دستورات انبیاء تبعیض قائل شوند، و دعوتهای مذهبی را با تعصب قومی بیامیزند، آیه می گوید: راه نجات منحصرا در کنار گذاشتن اینگونه سخنان است .
همانطور که در ذیل آیه 62 سوره بقره که مضمون آن با آیه فوق تقریبا یکی است یادآور شدیم ، بعضی از افراد با یک بیان سفسطه آمیز خواسته

اند آیه فوق را دلیل بر مسلک صلح کل بگیرند، و تمام پیروان مذاهب را اهل نجات بدانند و در حقیقت فلسفه نزول کتب آسمانی را یکی پس از دیگری که ناظر به پیشبرد جهان انسانیت در مسیر تکامل تدریجی است نادیده بگیرند.
ولی همانطور که گفتیم آیه با تعبیر عمل صالحا این حقیقت را مشخص می سازد که باید در مورد تفاوت مذاهب به آخرین قانون عمل کنند، زیرا عمل به قوانین نسخ شده ، عمل صالح نیست بلکه عمل صالح به قوانین موجود و آخرین قانون است ، (توضیح بیشتر و مشروحتر در زمینه این آیه را در جلد اول صفحه 191 تا صفحه 200 مطالعه فرمائید).
بعلاوه این احتمال نیز در تفسیر آیه قابل قبول است که جمله من آمن بالله و الیوم الاخر و عمل صالحا تنها به یهود و نصاری و صابئان میخورد، زیرا الذین آمنوا که در آغاز آیه ذکر شده نیازی به این قید ندارد، و به این ترتیب معنی آیه چنین می شود:
افراد با ایمان و مسلمان - و همچنین یهود و نصاری و صابئان بشرط اینکه

ایمان بیاورند و اسلام را بپذیرند و عمل صالح کنند - همگی اهل نجات و رستگاری خواهند بود و سوابق مذهبی افراد هیچگونه اثری در این قسمت نخواهد داشت و راه به روی همگی باز است (دقت کنید). المائدة
آیه 70 - 71
آیه و ترجمه
لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَقَ بَنِي إِسرءِيلَ وَ أَرْسلْنَا إِلَيهِمْ رُسلاً كلَّمَا جَاءَهُمْ رَسولُ بِمَا لا تَهْوَى أَنفُسهُمْ فَرِيقاً كَذَّبُوا وَ فَرِيقاً يَقْتُلُونَ(70)
وَ حَسِبُوا أَلا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَ صمُّوا ثُمَّ تَاب اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَ صمُّوا كثِيرٌ مِّنهُمْ وَ اللَّهُ بَصِيرُ بِمَا يَعْمَلُونَ(71)
ترجمه :70 - ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و رسولانی به سوی آنها فرستادیم (ولی) هر زمان پیامبری بر خلاف هوسها و تمایلات آنها می آمد عدهای را تکذیب می کردند و جمعی را می کشتند.
71 - و گمان کردند مجازاتی در کار نخواهد بود لذا (از دیدن حقایق و شنیدن سخنان حق) نابینا و کر شدند سپس (بیدار گشتند و) خداوند توبه آنها را پذیرفت دگر بار (بخواب غفلت فرو رفتند و) بسیاری از آنها کور و کر شدند و خداوند به آنچه انجام میدهند داناست .
تفسیر:در آیات گذشته در سوره بقره و اوائل همین سوره اشاره به پیمان مؤ کدی که خداوند از بنی اسرائیل گرفته بود شده است ، در این آیه بار دیگر این پیمان را یادآوری کرده می فرماید: ما پیمان از بنی اسرائیل گرفتیم و پیامبرانی برای هدایت

آنها و مطالبه وفای به این پیمان ، به سوی آنان فرستادیم

(لقد اخذنا میثاق بنی اسرائیل و ارسلنا الیهم رسلا).
همانطور که در جلد اول گفته شد به نظر می رسد که این پیمان همان است که در آیه 93 سوره بقره به آن اشاره شده ، یعنی پیمان عمل به آنچه خدا بر آنها نازل کرده بود.
سپس اضافه می کند که آنها نه تنها به این پیمان عمل نکردند، بلکه هر زمان پیامبری دستوری بر خلاف تمایلات و هوی و هوسهای آنها می آورد، به شدیدترین مبارزه بر ضد او دست میزدند، جمعی را تکذیب می کردند و جمعی را که با تکذیب نمی توانستند از نفوذشان جلوگیری کنند به قتل میرساندند
(کلما جاء هم رسول بما لا تهوی انفسهم فریقا کذبوا و فریقا یقتلون).
و این است راه و رسم افراد منحرف خود خواه ، که بجای پیروی از رهبرانشان ، اصرار دارند رهبران ، تابع تمایلات و خواسته هایشان باشند، و در غیر این صورت رهبری و حتی حق حیات برای آنان قائل نیستند.
در جمله فوق کذبوا به صورت ماضی و یقتلون به صورت مضارع آمده است ، ممکن است علت آن علاوه بر ملاحظه تناسب لفظی آخر آیات قبل و بعد، که همگی به صورت مضارع آمده است ، این باشد که به حکم دلالت فعل مضارع بر استمرار، می خواهد ادامه این روح را در آنها بیان کند که تکذیب و قتل پیامبران یک حادثه اتفاقی در زندگی آنها نبود، بلکه به صورت یک برنامه و مکتب درآمده بود.
در آیه بعد اشاره به غرور نابجای آنها در برابر اینهمه طغیان و جنایات کرده

می فرماید: با این حال آنها گمان می کردند که بلا و مجازاتی دامانشان را نخواهد گرفت و همانطور که در آیات دیگر تصریح شده ، خود را یک نژاد برتر می پنداشتند و به عنوان فرزندان خدا از خود یاد میکردند!
(و حسبوا ان لا تکون فتنة).
سرانجام این غرور خطرناک و خود برتربینی همانند پردهای بر چشم و گوش آنها افتاد و به خاطر آن از دیدن آیات خدا نابینا و از شنیدن کلمات حق ، کر شدند! (فعموا و صموا)
اما به هنگامی که نمونههائی از مجازاتهای الهی و سرانجام شوم اعمال خود را مشاهده کردند، پشیمان گشتند و توبه کردند و متوجه شدند که تهدیدهای الهی جدی است و آنها هرگز یک نژاد برتر نیستند، خداوند نیز توبه آنها را پذیرفت (ثم تاب الله علیهم).
ولی این بیداری و ندامت و پشیمانی دیری نپائید باز طغیان و سرکشی و پشت پا زدن به حق و عدالت شروع شد، و دیگر با پرده های غفلت که از آثار فرو رفتن در گناه است بر چشم و گوش آنها افکنده شد و باز از دیدن آیات حق نابینا و از شنیدن سخنان حق کر شدند و این حالت ، بسیاری از

آنها را فرا گفت (ثم عموا و صموا کثیر منهم).
شاید مقدم داشتن جمله عموا (نابینا شدند) بر صموا (کر شدند) اشاره به این باشد که نخستین بار باید آیات خدا و معجزات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را ببینند و سپس به دستورات او گوش فرا دهند.
ذکر کثیر منهم (بسیاری از آنها) بعد از تکرار جمله عموا و صموا در حقیقت بمنزله توضیحی است برای هر دو جمله ، یعنی حالت غفلت و بی خبری و کری و کوری در برابر حقایق ، جنبه عمومی نداشت بلکه همواره اقلیت صالحی در میان آنها وجود داشت ، و این دلیل روشنی است که جملات
قرآن به یهود به تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 31
هیچوجه جنبه نژادی و طایفهای ندارد بلکه صرفا متوجه اعمال آنها است .
آیا تکرار جمله عموا و صموا جنبه کلی و تاکید دارد؟ و یا اشاره به دو واقعه مختلف است ؟ بعضی از مفسران عقیده دارند این دو جمله اشاره به دو سرگذشت مختلف میباشد که برای بنی اسرائیل واقع شد، یکی به هنگام حمله مردم بابل و دیگر به هنگام حمله ایرانیان و رومیان ، که قرآن در آغاز سوره بنی اسرائیل اشاره کوتاهی به آن کرده است .
این احتمال نیز هست که آنها مکرر بر مکرر گرفتار این حالت شدند و نتائج شوم کارهای خود را که میدیدند توبه می کردند و باز هم توبه را می شکستند، نه اینکه فقط دو بار تکرار شد.
و در پایان آیه ، با یک جمله کوتاه و پر معنی می گوید: خداوند هیچگاه از اعمال آنها غافل نبوده و تمام کارهائی را که انجام می دهد میبیند (و الله بصیر بما یعملون). المائدة
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 32
آیه 72 - 74
آیه و ترجمه
لَقَدْ کفَرَ الَّذِینَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ وَ قَالَ الْمَسِیحُ یَبَنی إِسرءِیلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبی وَ رَبَّکمْ إِنَّهُ مَن یُشرِک بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَیْهِ الْجَنَّةَ وَ مَأْوَاهُ النَّارُ وَ مَا لِلظلِمِینَ مِنْ أَنصارٍ(72)
لَّقَدْ کفَرَ الَّذِینَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِث ثَلَثَةٍ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلا إِلَهٌ وَحِدٌ وَ إِن لَّمْ یَنتَهُوا عَمَّا یَقُولُونَ لَیَمَسنَّ الَّذِینَ کفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ(73)
أَ فَلا یَتُوبُونَ إِلی اللَّهِ وَ یَستَغْفِرُونَهُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ(74)
ترجمه :72 - آنها که گفتند خداوند همان مسیح بن مریم است بطور مسلم کافر شدند (با اینکه خود) مسیح گفت ای بنی اسرائیل خداوند یگانه ای را که پروردگار من و شماست پرستش کنید چه اینکه هر کس شریکی برای خدا قرار دهد، خداوند بهشت را بر او حرام کرده است و جایگاه او دوزخ است و ستمکاران یار و یاوری ندارند.
73 - آنها که گفتند خداوند یکی از سه خدا است (نیز) بطور مسلم کافر

شدند با اینکه معبودی جز معبود یگانه نیست و اگر از آنچه می گویند دست برندارند عذاب دردناکی به کافران آنها (که روی این عقیده ایستادگی کنند) خواهد رسید.
74 - آیا توبه نمی کنند و به سوی خدا باز نمی گردند و از او طلب آمرزش نمی نمایند و خداوند آمرزنده مهربان است . تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 33
تفسیر:در تعقیب بحثهائی که در مورد انحرافات یهود، در آیات قبل ، گذشت ، این آیات و آیات بعد از انحرافات مسیحیان سخن می گوید نخست از مهمترین انحراف مسیحیت یعنی مساءله الوهیت مسیح و تثلیث معبود بحث کرده می گوید: بطور مسلم آنها که گفته اند خدا همان مسیح بن مریم است ، کافر شدند (لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم).
چه کفری از این بالاتر که خداوند نامحدود از هر جهت را، با مخلوقی که از هر جهت محدود است یگانه و متحد بدانند، و صفات مخلوق را برای خالق قرار دهند؟!
در حالی که خود مسیح (علیه السلام) با صراحت به بنی اسرائیل گفت : خداوند یگانهای را پرستش کنید که پروردگار من و شما است (و قال المسیح یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ربی و ربکم).
و به این ترتیب بیزاری خود را از هر گونه شرک و غلو در مورد خویش نفی کرد و خود را همانند دیگران مخلوقی از مخلوقات خدا معرفی نمود.
و نیز مسیح برای تاءکید این مطلب و رفع هر گونه ابهام و اشتباه اضافه کرد: هر کس شریکی برای خدا قرار دهد خداوند بهشت را بر او حرام کرده و جایگاه او آتش است (انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة و ماویه النار).
و باز برای تاءکید بیشتر و اثبات این حقیقت که شرک و غلو یک نوع ظلم آشکار است به آنها گفت : برای ستمگران و ظالمان هیچگونه یار و یاوری وجود نخواهد داشت (و ما للظالمین من انصار).
همانطور که در سابق هم اشاره کردهایم تاریخ مسیحیت می گوید: تثلیث تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 34
در قرون نخستین و مخصوصا در عصر مسیح (علیه السلام) وجود نداشت و حتی در اناجیل کنونی با تمام تحریفهائی که در آن به عمل آمده است کمترین سخنی از تثلیث دیده نمیشود، و خود محققان مسیحیت به این امر معترفند، بنا بر این آنچه در آیه فوق در مورد پافشاری مسیح (علیه السلام) و روی مساءله توحید دیده می شود مطلبی است که با منابع موجود مسیحیت نیز هماهنگ است و از دلائل عظمت قرآن محسوب می شود.
ضمنا باید توجه داشت که آنچه در این آیه مورد بحث واقع شده مساءله

غلو و وحدت مسیح با خدا و به عبارت دیگر توحید در تثلیث است ، ولی در آیه بعد اشاره به مساءله تعدد خدایان از نظر مسیحیان یعنی تثلیث در توحید کرده می گوید: آنها که گفته اند خداوند سومین اقنوم از اقانیم سهگانه است به طور مسلم کافر شده اند
(لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة)
بسیاری از مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان و شیخ طوسی در تبیان و فخر رازی و قرطبی در تفسیر خود چنین تصور کرده اند که آیه قبل درباره فرقهای از مسیحیان به نام یعقوبیه است که خدا را با مسیح (علیه السلام) متحد می دانند، ولی این آیه در باره فرقه دیگری به نام ملکانیه و نسطوریه است که قائل به خدایان سه گانه اند، اما همانطور که سابقا هم گفتیم این برداشت از مسیحیت با حقیقت تطبیق نمی کند زیرا اعتقاد به تثلیث در میان همه مسیحیان عمومیت دارد، همانطور که اعتقاد به توحید و یگانگی خدا در میان ما مسلمانان قطعی و مسلم است ، منتها آنها در عین اینکه خدایان را حقیقتا سه گانه می دانند، یگانه حقیقی نیز می دانند و به اعتقاد آنها سه واحد حقیقی یک واحد حقیقی را تشکیل میدهند!، تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 35
دو آیه فوق ظاهرا به دو جنبه مختلف این دو قضیه اشاره می کند: در آیه اول اشاره به وحدت خدایان سه گانه ، و در آیه دوم اشاره به تعدد آنها است ، و قرار گرفتن این دو بیان پشت سر هم در حقیقت اشاره به یکی از دلائل روشن ابطال عقیده آنها می باشد که چگونه خداوند گاهی با مسیح (و روح القدس) حقیقتا یکی و گاهی حقیقتا سه چیز می شود مگر مساوی بودن سه با یک معقول است ؟
آنچه این حقیقت را تاءیید می کند این است که ما در میان مسیحیان هیچ طایفهای را نمی یابیم که به خدایان سه گانه قائل نباشند.
سپس قرآن به طور قاطع در پاسخ آنها می گوید: هیچ معبودی جز معبود یگانه نیست (و ما من اله الا اله واحد)
مخصوصا ذکر کلمه من قبل از اله تاءکید بیشتری را در نفی معبودهای دیگر میرساند.
دگر بار با لحن شدید و مؤ کد به آنها اخطار می کند که اگر دست از این عقیده برندارند عذاب دردناکی در انتظار کسانی که بر این کفر باقی بمانند خواهد بود
(و ان لم ینتهوا عما یقولون لیمسن الذین کفروا منهم عذاب الیم).
کلمه من در منهم به عقیده بعضی بیانیه است ولی ظاهر این است که برای تبعیض بوده باشد و در حقیقت اشاره به کسانی است که بر کفر و شرک خود باقی می مانند و بعد از دعوت قرآن به توحید باز نگشتند، نه آنها که توبه کردند و بازگشت نمودند.

در تفسیر المنار از کتاب اظهار الحق داستانی نقل شده که ذکر آن در اینجا
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 36
بی تناسب نیست و نشان می دهد که چگونه تثلیث و توحید نصاری غیر قابل درک میباشند، نویسنده آن کتاب می گوید: سه نفر به آئین مسیحیت در آمدند، کشیش ، عقائد ضروری مسیحیت از جمله عقیده تثلیث را به آنها تعلیم کرد.
روزی یکی از علاقمندان مسیحیت نزد کشیش آمد و از کسانی که تازه به آئین مسیحیت در آمده بودند سؤ ال کرد، کشیش با کمال خوش وقتی اشاره به آن سه نفر نمود، او بلافاصله پرسید: آیا از عقائد ضروریه ما چیزی یاد گرفته اند، کشیش با شجاعت و تاکید گفت : آری سپس به عنوان نمونه یکی از آنها را صدا زد تا او را در حضور میهمان بیازماید، کشیش گفت : درباره تثلیث چه میدانی ؟ او در جواب گفت : شما به من چنین یاد دادید که خدایان سه گانه اند یکی در آسمان است و دیگری در زمین از شکم مریم متولد شد و سومین نفر به صورت کبوتری بر خدای دوم در سن سی سالگی نازل گردید! کشیش عصبانی شد و او را بیرون کرد و گفت چیزی نمی فهمد، و نفر دوم را صدا زد، او در جواب این سؤ ال در مورد تثلیث ، گفت : شما به من چنین تعلیم دادید که خدایان سه بودند، اما یکی از آنها بدار آویخته شد بنا بر این اکنون دو خدا بیشتر نداریم !
خشم کشیش بیشتر شد و او را نیز بیرون کرد و سومی را که باهوشتر و جدیتر در حفظ عقائد دینی بود، صدا زد و همان مساءله را از او پرسید او با احترام گفت : پیشوای من ! آنچه را به من آموختید کاملا حفظ کرده ام و از برکت مسیح به خوبی فهمیده ام شما گفتید: خداوند یگانه سه گانه است و خداوندان سه گانه یگانه اند، یکی از آنها را بدار زدند و مرد و بنا بر این همه مردند زیرا او با بقیه یگانه بود و به این ترتیب الان هیچ خدائی وجود ندارد!
در آیه سوم از آنها دعوت می کند که از این عقیده کفر آمیز توبه کنند تا خداوند آنها را مشمول عفو و بخشش خود قرار دهد لذا می گوید: آیا بعد
از تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 37
اینهمه ، آنها بسوی خدای یگانه باز نمی گردند و از این شرک و کفر طلب آمرزش نمی کنند با اینکه خداوند غفور و رحیم است ؟ (افلا یتوبون الی الله و یستغفرونه و الله غفور رحیم). المائدة
آیه 75 - 77
آیه و ترجمه
مَّا الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ إِلا رَسولٌ قَدْ خَلَت مِن قَبْلِهِ الرُّسلُ وَ أُمُّهُ صِدِّیقَةٌ کانَا یَأکلانِ الطعَامَ انظرْ کیْف نُبَینُ لَهُمُ الاَیَتِ ثُمَّ انظرْ أَنی یُؤْفَکُونَ(75)
قُلْ أَ تَعْبُدُونَ مِن دُون اللَّهِ مَا لا یَمْلِک لَکمْ ضرًّا وَ لا نَفْعاً وَ اللَّهُ هُوَ السمِیعُ

الْعَلِيمُ(76)
قُلْ يَأَهْلَ الْكِتَبِ لا تَغْلُوا فى دِينِكمْ غَيرَ الْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضلُّوا مِن قَبْلُ وَ أَضلُّوا كثِيراً وَ ضلُّوا عَن سوَاءِ السبِيلِ(77)
ترجمه :75 - مسیح فرزند مریم فقط فرستاده (خدا) بود پیش از وی نیز فرستادگان دیگری بودند مادرش نیز زن بسیار راستگوئی بود هر دو غذا می خوردند (با این حال چگونه دعوی الوهیت مسیح و عبادت مادرش مریم می کنید؟) بنگر چگونه نشانه ها را برای آنها آشکار می سازیم سپس بنگر چگونه آنها از حق باز داشته میشوند؟
76 - بگو آیا جز خدا چیزی را می رستید که نه مالک زیان شماست و نه سود شما، و خداوند شنوا و دانا است .
77 - بگو ای اهل کتاب در دین خود غلو (و زیاده روی) نکنید و غیر از حق نگوئید و از هوسهای جمعیتی که پیشتر از این گمراه شدند و دگران را گمراه کردند و از راه راست منحرف گشتند پیروی ننمائید. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 38
تفسیر:به دنبال بحثی که در آیات گذشته درباره غلو مسیحیان درباره حضرت مسیح (علیه السلام) و اعتقاد به الوهیت او گذشت ، در این آیات با دلائل روشنی در چند جمله کوتاه این اعتقاد آنها را ابطال می کند، نخست می گوید: چه تفاوتی در میان مسیح و سایر پیامبران بود که عقیده به الوهیت او پیدا کرده اید، مسیح بن مریم نیز فرستاده خدا بود و پیش از آن رسولان و فرستادگان دیگری از طرف خدا آمدند
(ما المسیح ابن مریم الا رسول قد خلت من قبله الرسل).
اگر رسالت از ناحیه خدا دلیل بر الوهیت و شرک است پس چرا درباره سایر پیامبران این مطلب را قائل نمی شوید؟.
ولی می دانیم که مسیحیان منحرف هرگز قانع نیستند که عیسی (علیه السلام) را یک فرستاده خدا بدانند بلکه عقیده عمومی آنها فعلا بر این است که او را فرزند خدا و به یک معنی خود خدا می دانند که برای بازخرید گناهان بشریت (نه برای هدایت و رهبری آنها) آمده است و لذا به او لقب فادی (فدا شونده در برابر گناهان بشر) می دهند.
سپس برای تاءیید این سخن می گوید: مادر او، زن بسیار راستگوئی بود (و امه صدیقه).
اشاره به اینکه اولا کسی که دارای مادر است و در رحم زنی پرورش پیدا می کند و اینهمه نیاز دارد چگونه میتواند خدا باشد؟ و ثانیا اگر مادر او محترم است به خاطر این است که او هم در مسیر رسالت مسیح (علیه السلام) با او هماهنگ بود و از رسالتش پشتیبانی میکرد و به این ترتیب بنده خاص خدا بود و نباید او را همچون یک معبود همانطور که در میان مسیحیان رائج است که در برابر مجسمه او تا سرحد پرستش خضوع می

کنند، عبادت کرد. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 39
بعد به یکی دیگر از دلائل نفی ربوبیت مسیح (علیه السلام) اشاره کرده ، می گوید: او و مادرش هر دو غذا میخوردند
(کانا یاکلان الطعام).
کسی که این چنین نیازمند است که اگر چند روز غذا به او نرسد قادر بر حرکت نیست چگونه می تواند خدا یا در ردیف خدا باشد.
و در پایان آیه اشاره به روشنی این دلائل از یک طرف و لجاجت و سرسختی و نادانی آنها در برابر این دلائل آشکار از طرف دیگر کرده و می گوید: بنگر چگونه دلائل را به روشنی برای آنها شرح می دهیم و سپس بنگر چگونه اینها از قبول حق سرباز میزنند
(انظر کیف نبین لهم الایات ثم انظر انی یؤ فکون)
بنابراین تکرار انظر در این دو جمله اشاره به این است که از یک سوء در این دلائل روشن بنگر که برای توجه هر کس کافی است و از یک سوء به عکس - العملهای منفی و حیرتانگیز آنها بنگر که برای هر کس تعجب آور است .
در آیه بعد برای تکمیل استدلال گذشته می گوید: شما می دانید که مسیح (علیه السلام) خود سر تا پا نیازهای بشری داشت و مالک سود و زیان خویش هم نبود تا چه رسد به اینکه مالک سود و زیان شما باشد آیا چیزی را پرستش می کنید که نه مالک زیان شما است ، نه مالک سود شما است
(قل اتعبدون من دون الله ما لا یملک لکم ضرا و لا نفعا).
و به همین دلیل بارها در دست دشمنان گرفتار شد و یا دوستانش گرفتار شدند و اگر لطف خدا شامل حال او نبود هیچ گامی نمی توانست بردارد.
و در پایان به آنها اخطار می کند که گمان نکنید خداوند سخنان ناروای شما را نمی شنود و یا از درون شما آگاه نیست خداوند هم شنوا است و هم دانا تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 40
(و الله هو السمیع العلیم)
جالب اینکه مساله بشر بودن مسیح و نیازهای مادی و جسمانی او که قرآن در این آیات و آیات دیگر روی آن تکیه کرده است یکی از بزرگترین مشکلات برای مسیحیان مدعی خدائی او شده که برای توجیه آن بسیار دست و پا می کنند و گاهی ناچار می شوند برای مسیح دو جنبه قائل شوند جنبه لاهوت و جنبه ناسوت ، از نظر لاهوت فرزند خدا و خود خداست و از نظر ناسوت جسم است و مخلوق خدا و امثال این توجیهات که بهترین نشانه ضعف و نادرستی منطق آنها است .
به این نکته نیز باید توجه کرد که در آیه بجای کلمه من ما به کار برده شده که معمولا برای موجودات غیر عاقل ذکر می شود، این تعبیر شاید به خاطر آن باشد که سایر معبودها و بتها از قبیل سنگ و چوب را در عمومیت جمله

داخل کند و بگوید: اگر پرستش مخلوقی جایز باشد باید بت پرستی بت پرستان نیز مجاز شمرده شود زیرا در مخلوق بودن همه برابر و مساویند و در حقیقت ایمان به الوهیت مسیح (علیه السلام) یکنوع بت پرستی است نه خدا پرستی .
و در آیه بعد به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد که به دنبال روشن شدن اشتباه اهل کتاب در زمینه غلو درباره پیامبران الهی با استدلالات روشن از آنها دعوت کند که از این راه رسما باز گردند و می گوید، ((بگو ای اهل کتاب در دین خود، غلو و تجاوز از حد نکنید و غیر از حق چیزی مگوئید))
(قل یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم غیر الحق). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 41
البته غلو نصاری روشن است و اما در مورد غلو یهود که خطاب یا اهل الکتاب شامل آنها نیز می شود بعید نیست که اشاره به سخنی باشد که درباره عزیر می گفتند و او را فرزند خدا می دانستند.
و از آنجا که سرچشمه غلو غالبا پیروی از هوا و هوس گمراهان است ، برای تکمیل این سخن می گوید: از هوسهای اقوامی که پیش از شما گمراه شدند و بسیاری را نیز گمراه کردند و از راه مستقیم منحرف گشتند، پیروی نکنید
(و لا تتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیرا و ضلوا عن سواء السبیل)
این جمله در حقیقت اشاره به چیزی است که در تاریخ مسیحیت نیز منعکس است که مساله تثلیث و غلو درباره مسیح (علیه السلام) در قرون نخستین مسیحیت در میان آنها وجود نداشت بلکه هنگامی که بت پرستان هندی و مانند آنها به آئین مسیح (علیه السلام) پیوستند، چیزی از بقایای آئین سابق را که تثلیث و شرک بود به مسیحیت افزودند و لذا میبینیم که ثالوث هندی (ایمان به خدایان سهگانه برهما، فیشنو، سیفا) از نظر تاریخی قبل از تثلیث مسیحیت بوده است و در حقیقت این انعکاسی از آن است ، در آیه 30 سوره توبه نیز پس از ذکر غلو یهود و نصاری درباره عزیر و مسیح (علیه السلام) می خوانیم یضاهئون قول الذین کفروا من قبل : ((گفتار آنها شبیه سخنان کافران پیشین است .))
در این عبارت دو بار جمله ضلوا درباره کفاری که اهل کتاب ، غلو را از آنها اقتباس کردند تکرار شده است ، این تکرار ممکن است به خاطر تاکید بوده باشد و یا به خاطر اینکه آنها قبلا گمراه بودند و بعد که با تبلیغات خود دیگران را نیز گمراه کردند به گمراهی جدیدی افتادند، زیرا کسی که سعی می کند دیگران را هم به گمراهی بکشاند در حقیقت از همه کس گمراهتر است ، چرا که نیروهای خود را در مسیر بدبختی خویش و دیگران تلف

کرده و بار مسئولیت گناهان دیگران را نیز بر دوش کشیده است .
آیا کسی که در جاده مستقیم قرار تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 42
گرفته هرگز حاضر می شود که علاوه بر بار گناه خویش بار گناه دیگران را نیز بر دوش بکشد. المائدة
آیه 78 - 80
آیه و ترجمه
لُعِنَ الَّذِینَ کفَرُوا مِن بَنی إسرءِیلَ عَلی لِسانِ دَاوُدَ وَ عِیسی ابْنِ مَرْیَمَ ذَلِک بِمَا عَصوا وَّ کانُوا یَعْتَدُونَ(78)
کانُوا لا یَتَنَاهَوْنَ عَن مُّنکرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْس مَا کانُوا یَفْعَلُونَ(79)

تَرَی کثِیراً مِّنْهُمْ یَتَوَلَّوْنَ الَّذِینَ کفَرُوا لَبِئْس مَا قَدَّمَت لهُمْ أَنفُسهُمْ أَن سخِط اللَّهُ عَلَیْهِمْ وَ فی الْعَذَابِ هُمْ خَلِدُونَ(80)
ترجمه :78 - آنها که از بنی اسرائیل کافر شدند بر زبان داود و عیسی بن مریم لعن (و نفرین) شدند، این بخاطر آن بود که گناه می کردند و تجاوز می نمودند.
79 - آنها از اعمال زشتی که انجام می دادند یکدیگر را نهی نمی کردند چه بدکاری انجام می دادند.
80 - بسیاری از آنها را میبینی که کافران (و بت پرستان) را دوست می دارند (و با آنها طرح دوستی می ریزند) چه بد اعمالی از پیش برای (معاد) خود فرستادند که نتیجه آن خشم خداوند بود و در عذاب (الهی) جاودانه خواهند ماند.
تفسیر:در این آیات برای اینکه از تقلیدهای کورکورانه اهل کتاب از پیشینیانشان جلوگیری کند اشاره به سرنوشت شوم آنها کرده و می گوید: کافران از بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی بن مریم ، لعن شدند و این دو پیامبر بزرگ از تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 43
خدا خواستند که آنها را از رحمت خویش دور سازد
(لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و عیسی ابن مریم)
در اینکه چرا تنها نام این دو پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برده شده است مفسران احتمالاتی داده اند گاهی گفته می شود، علت آن این است که سرشناسترین پیامبران بعد از موسی (علیه السلام) این دو پیامبر بودند، و گاهی گفته می شود که بسیاری از اهل کتاب افتخار می کردند که فرزندان داودند، قرآن با این جمله اعلام می کند که داود از کسانی که راه کفر و طغیان پیش گرفتند، متنفر بود، و بعضی گفته اند که این آیه اشاره به دو واقعه تاریخی است که خشم این دو پیامبر بزرگ را برانگیخت و جمعی از بنی اسرائیل را نفرین کردند، داود در مورد ساکنان شهر ساحلی ایله که به اصحاب سبت معروفند و سرگذشت آنها در سوره اعراف خواهد آمد، و حضرت مسیح درباره جمعی از پیروان خود که بعد از نزول مائده آسمانی باز هم راه انکار و مخالفت را پیش گرفتند لعن و نفرین نمود.
در هر حال آیه اشاره به این است که بودن جزء نژاد بنی اسرائیل و یا جزء اتباع مسیح ، مادام که هماهنگی با برنامه های آنها نبوده باشد باعث نجات کسی نخواهد شد بلکه خود این پیامبران از اینگونه افراد ابراز تنفر و انزجار کردند.
جمله آخر آیه نیز این مطلب را تاکید می کند و می گوید: این اعلام تنفر و بیزاری بخاطر آن بود که آنها گناهکار و متجاوز بودند
(ذلک بما عصوا و کانوا یعبدون)

به علاوه آنها بهیچوجه مسولیت اجتماعی برای خود قائل نبودند، و یکدیگر را از کار خلاف نهی نمی کردند، و حتی جمعی از نیکان آنها با سکوت و سازشکاری ، افراد گناهکار را عملا تشویق می کردند
(کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه)
و به این ترتیب برنامه اعمال آنها بسیار زشت و ناپسند بود
(لبئس ما کانوا یفعلون) تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 44
در تفسیر این آیه روایاتی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده که بسیار آموزنده است .
در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم لتامرن بالمعروف و لتنهون عن المنکر و لتاخذن علی ید السفیه و لتاطرنه علی الحق اطرا، او لیضربن الله قلوب بعضکم علی بعض و یلعنکم کما لعنهم : ((حتما باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و دست افراد نادان را بگیرید و به سوی حق دعوت نمائید و الا خداوند قلوب شما را همانند یکدیگر می کند و شما را از رحمت خود دور می سازد همانطور که آنها را از رحمت خویش دور ساخت !))
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه چنین نقل شده است : اما انهم لم یکونوا یدخلون مداخلهم و لا یجلسون مجالسهم و لکن کانوا اذا لقوهم ضحکوا فی وجوههم و انسوابهم : ((این دسته که خداوند از آنها مذمت کرده هرگز در کارها و مجالس گناهکاران شرکت نداشتند، بلکه فقط هنگامی که آنها را ملاقات می کردند، در صورت آنان می خندیدند و با آنها مانوس بودند)).
و در آیه بعد به یکی دیگر از اعمال خلاف آنها اشاره کرده ،بسیاری از آنان را میبینی که طرح دوستی و محبت با کافران میریزند (تری کثیرا منهم یتولون الذین کفروا) بدیهی است که دوستی آنها ساده نبود، بلکه دوستی آمیخته با انواع گناه و تشویق آنان به اعمال و افکار غلط بود، و لذا در آخر آیه می فرماید: ((چه بد. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 45
اعمالی از پیش برای معاد خود فرستادند، اعمالی که نتیجه آن ، خشم و غضب الهی بود و در عذاب الهی جاودانه خواهند ماند)) (لبئس ما قدمت لهم انفسهم ان سخط الله علیهم و فی العذاب هم خالدون)
درباره اینکه منظور از الذین کفروا در این آیه چه اشخاصی هستند بعضی احتمال داده اند منظور مشرکان مکه اند که یهود با آنها طرح دوستی ریخته بودند، و بعضی احتمال داده اند که منظور جباران و ستمگرانی بوده اند که یهود در اعصار گذشته طرح دوستی با آنها می ریختند حدیثی که از امام باقر (علیه السلام) در این زمینه نقل شده نیز این معنی را تایید می کند آنجا که می فرماید: یتولون الملوک الجبارین و یزینون لهم اهوائهم لیصیبوا من دنیاهم : ((این دسته کسانی بودند که جباران را دوست می

داشتند و اعمال هوس آلود آنان را در نظرشان خوب جلوه می دادند تا به آنها نزدیک شوند و از دنیاشان بهره گیرند!))
هیچ مانعی ندارد که آیه اشاره به هر دو معنی بلکه اعم از آنها باشد.
المائدة
آیه 81
آیه و ترجمه
وَ لَوْ كانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ النَّبيِّ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَ لَكِنَّ كثِيراً مِّنهُمْ فَسِقُونَ(81)
ترجمه :81 - و اگر ایمان به خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و آنچه بر او نازل شده می آوردند (هرگز) آنها را بدوستی اختیار نمی کردند، ولی بسیاری از آنها فاسقند.
تفسیر:در این آیه راه نجات از این برنامه غلط و نادرست را به آنها نشان میدهد تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 46
که اگر راستی ایمان به خدا و پیامبر و آنچه بر او نازل شده است می داشتند هیچگاه تن به دوستی بیگانگان و دشمنان خدا در نمی دادند و آنان را به عنوان تکیه گاه خود انتخاب نمی کردند (و لو کانوا یؤ منون باللله و النبی و ما انزل الیه ما اتخذوهم اولیاء)
ولی متاسفانه در میان آنها کسانی که مطیع فرمان الهی باشند کمند و بسیاری از آنها از دایره فرمان خدا خارج شده ، راه فسق را پیش گرفته اند (و لکن کثیرا منهم فاسقون)
روشن است که منظور از ((النبی)) در اینجا پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است زیرا در قرآن مجید در آیات مختلف این کلمه به همین معنی به کار رفته است ، و این موضوع در دهها آیه از قرآن دیده می شود.
احتمال دیگری در تفسیر آیه نیز هست که ضمیر کانوا به مشرکان و بت پرستان برگردد، یعنی اگر این مشرکان که مورد علاقه و اعتماد یهودند به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و قرآن ایمان می آوردند، هیچگاه یهود آنها را دوست خود انتخاب نمی کردند و این نشانه روشن گمراهی و فسق آنها است زیرا با ادعای پیروی از کتب آسمانی بت پرستان را تا زمانی که مشرکند به دوستی بر می گزینند و همینکه به سوی خدا و کتب آسمانی آمدند از آنها فاصله می گیرند!
ولی تفسیر اول با ظاهر آیات سازگارتر است و طبق آن تمام ضمائر به یک مرجع (یعنی یهود) باز می گردد. المائدة
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 49
آیه 82 - 86
آیه و ترجمه
لَتَجِدَنَّ أَشدَّ النَّاسِ عَدَوَةً لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَ الَّذِينَ أَشرَكُوا وَ لَتَجِدَنَّ

أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لَّلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالَوا إِنَّا نَصرَى ذَلِک بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسيسِينَ وَ رُهْبَاناً وَ أَنَّهُمْ لا يَستَكبرُونَ(82)
وَ إِذَا سمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلى الرَّسولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيض مِنَ الدَّمْع مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَامَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشهدِينَ(83)
وَ مَا لَنَا لا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ مَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطمَعُ أَن يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصلِحِينَ(4)
فَأَثَبَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّتٍ تجْرِى مِن تحْتِهَا الاَنْهَرُ خَلِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِک جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ(85)
وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كذَّبُوا بِئَايَتِنَا أُولَئک أَصحَب الجَحِيمِ(86)
ترجمه :82 - بطور مسلم يهود و مشركان را دشمنترين مردم نسبت به مؤ منان خواهى يافت ، ولى تفسير نمونه جلد 5 صفحه 50
آنها را كه مى گويند مسيحى هستيم نزديكترين دوستان به مومنان مييابى ، اين به خاطر آن است كه در ميان آنها افرادى دانشمند و تارک دنيا هستند و آنها (در برابر حق) تكبر نمى ورزند.
83 - و هر زمان آياتى را كه بر پيامبر نازل شده بشنوند چشمهاى آنها را مى بينى كه (از شوق) اشک مى ريزد بخاطر حقيقتى را كه دريافته اند، آنها مى گويند: پروردگارا ايمان آورديم ، ما را با گواهان (و شاهدان حق) بنويس .
84 - چرا ما ايمان به خدا و آنچه از حق به ما رسيده نياوريم در حالى كه آرزو داريم ما را در زمره جمعيت صالحان قرار دهد؟!
85 - خداوند آنها را به خاطر اين سخن باغهائى از بهشت پاداش داد كه از زير درختان آن نهرها جارى است ، جاودانه در آن خواهند ماند و اين جزاى نيكوكاران است .
86 - و كسانى كه كافر شدند و آيات ما را تكذيب كردند آنها اهل دوزخند.
شان نزول :نخستين مهاجران اسلام
بسيارى از مفسران از جمله طبرسى در مجمع البيان و فخر رازى و نويسنده المنار در تفسيرهاى خود از مفسران پيشين نقل كرده اند كه اين آيات درباره نجاشى زمامدار حبشه در عصر پيامبر (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) و ياران او نازل شده است و در حديثى كه در تفسير برهان نقل شده اين موضوع مشروحا آمده است .
آنچه از روايات اسلامى و تواريخ و گفتار مفسران در اين زمينه استفاده مى شود چنين است :
در سالهاى نخستين بعثت پيامبر (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) و دعوت عمومى او، مسلمانان در اقليت شديدى قرار داشتند، قريش به قبائل عرب توصيه كرده بود كه هر كدام ، تفسير نمونه جلد 5 صفحه 51
افراد وابسته خود را كه به پيامبر (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) ايمان

آورده است تحت فشار شدید قرار دهند و به این ترتیب هر یک از مسلمانان از طرف قوم و قبیله خود سخت تحت فشار قرار داشت .
آن روز تعداد مسلمانان برای دست زدن به یک جهاد آزادیبخش کافی نبود، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای حفظ این دسته کوچک ، و تهیه پایگاهی برای مسلمانان در بیرون حجاز، به آنها دستور مهاجرت داد، و حبشه را برای این مقصد انتخاب فرمود و گفت : در آنجا زمامدار صالحی است که از ستم و ستمگری جلوگیری می کند، شما آنجا بروید تا خداوند فرصت مناسبی در اختیار ما بگذارد.
منظور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نجاشی بود (نجاشی اسم عامی بود همانند کسری که به تمام سلاطین حبشه گفته می شد، اما اسم نجاشی معاصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اصحمه که در زبان حبشی به معنی عطیه و بخشش است بود).
یازده مرد و چهار زن از مسلمانان عازم حبشه شدند و از طریق دریا با کرایه کردن کشتی کوچکی راه حبشه را پیش گرفتند، و این در ماه رجب سال پنجم بعثت بود، و این مهاجرت ، مهاجرت اول نام گرفت .
چیزی نگذشت که ((جعفر بن ابوطالب)) و جمعی دیگر از مسلمانان به حبشه رفتند و هسته اصلی یک جمعیت متشکل اسلامی را که از 82 نفر مرد و عده قابل ملاحظهای زن و کودک تشکیل میشد به وجود آوردند.
طرح این مهاجرت برای بت پرستان سخت دردناک بود، زیرا بخوبی میدیدند چیزی نخواهد گذشت که با یک جمعیت متشکل نیرومند از مسلمانان که تدریجا اسلام را پذیرفته و به سرزمین امن و امان حبشه رفته اند روبرو خواهند شد، برای بهم زدن این موقعیت دست به کار شدند، و دو نفر از جوانان باهوش و فعال و حیلهگر و پشت هم انداز یعنی عمرو بن عاص و عمارة بن ولید را برای بهم زدن موقعیت مسلمانان حبشه انتخاب کردند و با هدایای فراوانی به حبشه فرستادند، تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 52
این دو نفر در کشتی شراب نوشیدند و بجان هم افتادند ولی بهر حال برای پیاده کردن نقشه خود وارد سرزمین حبشه شدند، و با مقدماتی به حضور نجاشی بار یافتند، و قبلا با دادن هدایای گرانبهائی به اطرافیان نجاشی موافقت آنها را جلب کرده و قول تایید و طرفداری از آنان گرفته بودند.
عمرو عاص سخنان خود را از اینجا شروع کرد، و با نجاشی چنین گفت : ما فرستادگان بزرگان مکهایم تعدادی از جوانان سبک مغز در میان ما پرچم مخالفت برافراشته اند و از آئین نیاکان خود برگشته و به بدگوئی از خدایان ما پرداخته و آشوب و فتنه بپا کرده و در میان مردم تخم نفاق پاشیده اند، و از موقعیت سرزمین شما سوء استفاده کرده و به اینجا پناه آوردند، ما از آن می ترسیم که در اینجا نیز دست به اخلالگری زنند، بهتر

این است که آنها را به ما بسپارید و به محل خود باز گردانیم ...
این را گفتند و هدایائی را که با خود آورده بودند تقدیم داشتند.
نجاشی گفت :
تا من با نمایندگان این پناهندگان به کشورم تماس نگیرم نمی توانم در این زمینه سخن بگویم ، و از آنجا که این بحث یک بحث مذهبی است باید از نمایندگان مذهبی نیز در جلسهای در حضور شما دعوت شود.
روز دیگری در یک جلسه مهم که اطرافیان نجاشی و جمعی از دانشمندان مسیحی و جعفر بن ابی طالب به عنوان نمایندگی مسلمانان ، و نمایندگان قریش ، حضور داشتند، نجاشی پس از استماع سخنان نمایندگان قریش رو به جعفر کرد و از او خواست که نظر خود را در این زمینه بیان کند.
((جعفر)) پس از ادای احترام چنین گفت : نخست از اینها بپرسید آیا ما جزء بردگان فراری این جمعیتیم ؟! عمرو گفت : نه شما آزادید.
جعفر - و نیز سؤ ال کنید آیا آنها دینی بر ذمه ما دارند که آن را از ما تفسیر

میطلبند؟! عمرو - نه ما هیچگونه مطالبهای از شما نداریم .
جعفر - آیا خونی از شما ریختهایم ؟ که آنرا از ما میطلبید؟! عمرو - نه چنین چیزی در کار نیست .
جعفر - پس از ما چه می خواهید که اینهمه ما را شکنجه و آزار دادید و ما از سرزمین شما که مرکز ظلم و بیدادگری بود بیرون آمدیم ؟!
سپس جعفر رو به نجاشی کرد و گفت : ما جمعی نادان بودیم ، بت پرستی می کردیم ، گوشت مردار می خوردیم ، انواع کارهای زشت و ننگین انجام می دادیم ، قطع رحم می کردیم و نسبت به همسایگان خویش بدرفتاری داشتیم ، و نیرومندان ما ضعیفان را میخوردند! ولی خداوند پیامبری در میان ما مبعوث کرد که به ما دستور داده است هر گونه شبیه و شریک را از خدا دور سازیم و فحشاء و منکرات و ظلم و ستم و قمار را ترک گوئیم ، به ما دستور داده نماز بخوانیم ، زکات بدهیم ، عدالت و احسان پیشه کنیم و بستگان خود را کمک نمائیم .
نجاشی گفت : عیسای مسیح نیز برای همین مبعوث شده بود! سپس از جعفر پرسید آیا چیزی از آیاتی که بر پیامبر شما نازل شده است حفظ داری ؟ جعفر گفت : آری و سپس شروع به خواندن سوره مریم کرد.
حسن انتخاب جعفر، در مورد آیات تکان دهنده این سوره که مسیح و مادرش را از هر گونه تهمتهای ناروا پاک می سازد، اثر عجیبی گذاشت تا آنجا که قطره های اشک شوق ، از دیدگان دانشمندان مسیحی سرازیر گشت ، و نجاشی صدا زد به خدا سوگند نشانه های حقیقت در این آیات نمایان است !
هنگامی که عمرو خواست در اینجا سخنی بگوید و تقاضای سپردن تفسیر

مسلمانان را بدست وی کند، نجاشی دست بلند کرد، و محکم بر صورت عمرو کوبید و گفت : خاموش باش بخدا سوگند اگر بیش از این سخنی در مذمت این جمعیت بگوئی ترا مجازات خواهم کرد! این جمله را گفت و رو به مامورین کرد و صدا زد هدایای آنها را به آنان برگردانید و آنها را از حبشه بیرون نمائید، و به جعفر و یارانش گفت آسوده خاطر در کشور من زندگی کنید! این پیش آمد علاوه بر اثر تبلیغی عمیقی که در زمینه شناساندن اسلام به جمعی از مردم حبشه داشت ، سبب شد که مسلمانان مکه جدا روی این پایگاه مطمئن حساب کنند، و مسلمانان تازه وارد را برای آن روز که قدرت کافی بیابند به آنجا روانه سازند.
سالها گذشت ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هجرت کرد و کار اسلام بالا گرفت ، و عهدنامه حدیبیه امضا شد و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) متوجه فتح خیبر گشت ، در آن روز که مسلمانان از فرط شادی به خاطر در هم شکستن بزرگترین کانون خطر یهود در پوست نمی گنجیدند، از دور شاهد حرکت دستجمعی عدهای بسوی سپاه اسلام بودند، چیزی نگذشت که معلوم شد این جمعیت همان مهاجران حبشه اند که به آغوش وطن باز می گردند در حالی که قدرتهای اهریمنی دشمنان در هم شکسته شده و نهال اسلام به قدر کافی ریشه دوانیده است .
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با مشاهده جعفر و مهاجران حبشه ، این جمله تاریخی را فرمود: لا ادری انا بفتح خیبر اسر ام بقدوم جعفر؟!: نمی دانم از پیروزی خیبر خوشحالتر باشم یا از بازگشت جعفر؟
می گویند علاوه بر مسلمانان ، هشت نفر از شامیان که در میان آنها یک راهب مسیحی بود و تمایل شدید به اسلام پیدا کرده بودند، خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیدند و پس از شنیدن آیات سوره یس بگریه افتادند و مسلمان شدند و گفتند چقدر این آیات به تعلیمات راستین مسیح شباهت دارد.
و طبق روایتی که در تفسیر المنار از سعید بن جبیر نقل شده نجاشی سی نفر

از بهترین یاران خود را به عنوان اظهار علاقه به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و آئین اسلام به مدینه فرستاد، و همانها بودند که با شنیدن آیات سوره یس گریستند و اسلام را پذیرفتند، آیات فوق نازل شد و از این مومنان تجلیل کرد.
(این شان نزول منافات با آن ندارد که سوره مائده در اواخر عمر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده باشد، زیرا این سخن مربوط به اکثریت آیات سوره است ، هیچ مانعی ندارد که بعضی از آیات در حوادث قبل نازل شده باشد و بدستور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به

مناسبتهائی در این سوره قرار گیرد).
تفسیر:کینه توزی یهود و نرمش نصاری
در این آیات مقایسهای میان یهودیان و مسیحیانی که معاصر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بوده اند شده است .
در نخستین آیه یهود و مشرکان در یک صف قرار داده شده اند و مسیحیان در صف دیگر، در آغاز می گوید: سرسختترین دشمنان مومنان ، یهود و مشرکان هستند، و با محبتترین آنها نسبت به مومنان مدعیان مسیحیتند (لتجدن اشد الناس عداوة للذین آمنوا الیهود و الذین اشرکوا و لتجدن اقربهم مودة للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری).
تاریخ اسلام بخوبی گواه این حقیقت است ، زیرا در بسیاری از صحنه های نبردهای ضد اسلامی ، یهود بطور مستقیم یا غیر مستقیم دخالت داشتند و از هر گونه کار شکنی و دشمنی خود داری نمی کردند، افراد بسیار کمی از آنها به اسلام گرویدند، در حالی که در غزوات اسلامی ، کمتر مسلمانان را مواجه با مسیحیان میبینیم و نیز افراد زیادی از آنها را مشاهده می کنیم که به صفوف مسلمین پیوستند.
سپس قرآن دلیل این تفاوت روحیه و خط مشی اجتماعی را طی چند جمله

بیان کرده ، می گوید: مسیحیان معاصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) امتیازاتی داشتند که در یهود نبود.
نخست اینکه : در میان آنها جمعی دانشمند بودند که به اندازه دانشمندان دنیاپرست یهود در کتمان حقیقت کوشش نداشتند (ذلک بان منهم قسیسین) و نیز در میان آنها جمعی تاریک دنیا بودند که درست در نقطه مقابل حریصان یهود گام برمی داشتند، هر چند گرفتار انحرافاتی بودند ولی باز در سطحی بالاتر از یهود قرار داشتند (و رهبانا).
بسیاری از آنها در برابر پذیرش حق خاضع بودند و تکبری از خود نشان نمی دادند، در حالی که اکثریت یهود به خاطر اینکه خود را نژاد برتر می دانستند، از قبول آئین اسلام که از نژاد یهود برنخاسته بود سر باز میزدند (و انهم لا یستکبرون).
به علاوه جمعی از آنان (همانند همراهان جعفر و جمعی از مسیحیان حبشه) هنگامی که آیات قرآن را می شنیدند، اشک شوق از دیدگانشان بخاطر دست یافتن به حق سرازیر می شد (و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق).
و با صراحت و شهامت و بینظری صدا می زدند: پروردگارا! ما ایمان آوردیم ، ما را از گواهان حق و همراهان محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و یاران او قرار ده (یقولون ربنا آمنا فاکتبنا مع الشاهدین).
آنها بقدری تحت تاثیر آیات تکان دهنده این کتاب آسمانی قرار می گرفتند

که می گفتند: چگونه ممکن است ما به خداوند یگانه و حقایقی که از طرف او آمده است ایمان نیاوریم در حالی که انتظار داریم ما را در زمره جمعیت صالحان قرار دهد. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 57
(و ما لنا لا نؤ من بالله و ما جائنا من الحق و نطمع ان یدخلنا ربنا مع القوم الصالحین).
البته همانطور که در بالا اشاره کردیم ، این مقایسه بیشتر درباره یهود و مسیحیان معاصر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، زیرا یهود با اینکه دارای کتاب آسمانی بودند، بخاطر دلبستگی بیش از اندازه به مادیات ، در صف مشرکانی قرار گرفته بودند که از نظر مذهبی با آنها هیچ وجه اشتراکی نداشتند، در حالی که در ابتدا، یهودیان مبشران اسلام محسوب می شدند و انحرافاتی همانند تثلیث و غلو مسیحیت را نداشتند، اما دنیا پرستی شدید آنها را به کلی از حق بیگانه کرد، در حالی که مسیحیان آن عصر چنین نبودند.
ولی تاریخ گذشته و معاصر به ما می گوید: مسیحیان قرون بعد درباره اسلام و مسلمین ، مرتکب جنایاتی شدند که دست کمی از یهود نداشت .
جنگهای طولانی و خونین صلیبی در گذشته و تحریکات فراوانی که امروز از ناحیه استعمار کشورهای مسیحی بر ضد اسلام و مسلمین می شود چیزی نیست که بر کسی پنهان باشد، بنابر این نباید آیات فوق را به عنوان یک قانون کلی در باره همه مسیحیان دانست جمله های اذا سمعوا ما انزل الی الرسول ... و ما بعد آن ، گواه بر این است که این آیات درباره جمعی از مسیحیان معاصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده است .
در دو آیه بعد به سرنوشت این دو طایفه و پاداش و کیفر آنها اشاره شد، نخست می گوید: آنها که در برابر افراد با ایمان ، محبت نشان دادند، و در مقابل آیات الهی سر تسلیم فرود آوردند، و با صراحت ایمان خود را اظهار داشتند، خداوند در برابر این به آنها باغهای بهشت را پاداش می دهد که از زیر درختان آن نهرها جاری است و جاودانه در آن میمانند و این است جزای نیکوکاران تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 58
(فاثابهم الله بما قالوا جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و ذالک جزاء المحسنین)(1)
و در مقابل ، آنها که راه دشمنی را پیمودند و کافر شدند و آیات خدا را تکذیب کردند اهل دوزخند (و الذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئک اصحاب الجحیم). المائدة
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 59
آیه 87 - 89
آیه و ترجمه
یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا لا تحَرِّمُوا طیِّبَتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَکُمْ وَ لا تَعْتَدُوا إنَّ اللَّهَ لا

يحِب الّمُعْتَدِينَ(87)
وَ كلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَلاً طيِّباً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِى أَنتُم بِهِ مُؤْمِنُونَ(88)
لا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فى أَيْمَنِكُمْ وَ لَكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ الاَيْمَنَ فَكَفَّرَتُهُ إِطعَامُ عَشرَةِ مَسكِينَ مِنْ أَوْسطِ مَا تُطعِمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسوَتُهُمْ أَوْ تحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَن لَّمْ يجِدْ فَصِيَامُ ثَلَثَةِ أَيَّامٍ ذَلِک كَفَّرَةُ أَيْمَنِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَ احْفَظوا أَيْمَنَكُمْ كَذَلِک يُبَينُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَتِهِ لَعَلَّكمْ تَشكُرُونَ(89)
ترجمه :87 - ای کسانی که ایمان آوردهاید چیزهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده بر خود حرام نکنید، و از حد تجاوز ننمائید، زیرا خداوند متجاوزان را دوست نمی دارد.
88 - و از نعمتهای حلال و پاکیزهای که خداوند به شما روزی داده بخورید و از (مخالفت) خداوندی که به او ایمان دارید بپرهیزید.
89 - خداوند شما را به خاطر سوگندهای بیهوده (و خالی از اراده) مواخذه نمی کند ولی در برابر سوگندهائی که (از روی اراده) محکم کرده اید مواخذه می کند، کفاره این گونه قسمها اطعام ده نفر مستمند، از غذاهای معمولی است که به خانواده خود می دهید، یا لباس پوشانیدن بر آن ده نفر و یا آزاد کردن یک برده ، و کسی که هیچکدام از اینها را نیابد سه روز روزه میگیرد، این کفاره سوگندهای شماست به هنگامی که سوگند یاد می کنید (و مخالفت مینمائید) و سوگندهای خود را حفظ کنید و نشکنید، این چنین خداوند آیات خود را برای شما بیان می کند تا شکر او را بجا آورید. تفسیر نمونه ج : 5 صفحه 60
شان نزول :از حد تجاوز نکنید!
در مورد نزول آیات فوق روایات متعددی نقل شده است ، از جمله اینکه : روزی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) درباره رستاخیز و وضع مردم در آن دادگاه بزرگ الهی بیاناتی فرمود، این بیانات مردم را تکان داد و جمعی گریستند به دنبال آن جمعی از یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تصمیم گرفتند، پارهای از لذائذ و راحتیها را بر خود تحریم کرده و به جای آن به عبادت پردازند، امیر مؤ منان علی (علیه السلام) سوگند یاد کرد که شبها کمتر بخوابد و مشغول عبادت باشد، بلال سوگند یاد کرد که همه روز روزه باشد، عثمان بن مظعون قسم یاد کرد که آمیزش جنسی را با همسر خویش ترک گوید و به عبادت پردازد.
روزی همسر عثمان بن مظعون نزد عایشه آمد، او زن جوان و صاحب جمالی بود، عایشه از وضع او متعجب شد و گفت : چرا به خودت نمی رسی ، و زینت نمی کنی ؟!
در پاسخ گفت : برای چه کسی زینت کنم ؟ همسرم مدتی است که مرا ترک گفته و رهبانیت پیش گرفته است ، این سخن به گوش پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسید، فرمان داد همه مسلمانان به مسجد آیند،

هنگامی که مردم در مسجد اجتماع کردند، بالای منبر قرار گرفت ، پس از حمد و ثنای پروردگار گفت : چرا بعضی از شما چیزهای پاکیزه را بر خود حرام کرده اید؟ من سنت خود را برای شما بازگو می کنم هر کس از آن روی گرداند از من نیست ، من قسمتی از شب را می خوابم و با همسرانم آمیزش دارم و همه روزها را روزه نمی گیرم . تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 61
آگاه باشید من هرگز به شما دستور نمی دهم که مانند کشیشان مسیحی و رهبانها ترک دنیا گوئید زیرا این گونه مسائل و همچنین دیرنشینی در آئین من نیست ، رهبانیت امت من در جهاد است (اگر می خواهید ترک دنیا گوئید چه بهتر که در راه سازندهای همچون جهاد باشد...) بر خود سخت نگیرید زیرا جمعی از پیشینیان شما بر اثر سخت گرفتن بر خود هلاک شدند.
آنها که سوگند یاد کرده بودند این امور را ترک کنند، برخاستند و گفتند: ای پیامبر! ما در این راه سوگند یاد کرده ایم وظیفه ما در برابر سوگندمان چیست ؟ آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت .
لازم به تذکر است که بعضی سوگندهای فوق مانند سوگندی که از عثمان بن مظعون نقل شده چون منافات با حق همسرش داشته است مشروع نبوده ، ولی در مورد سوگند علی (علیه السلام) درباره بیدار ماندن شب و اشتغال به عبادت ، امر مباح و مجازی بوده است اگر چه از آیات استفاده می شود که اولی و بهتر این بود که چنین کاری به طور مستمر ادامه پیدا نکند و این موضوع هیچگونه منافاتی با مقام عصمت علی (علیه السلام) ندارد چنانکه نظیر آن را در باره پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز در سوره تحریم آیه یک می خوانیم یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضاة ازواجک : ای پیغمبر! چرا پارهای از اموری که بر تو حلال است به خاطر رضایت همسرانت بر خود حرام میکنی
تفسیر:سوگند و کفاره سوگند
در این آیه و آیات بعد یک سلسله احکام مهم اسلامی مطرح شده است ، بعضی برای نخستین بار، و قسمت مهمی نیز به عنوان تاکید و توضیح احکامی که قبلا در. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 62
آیات دیگر قرآن بیان شده است ، زیرا همانطور که گفتیم این سوره در اواخر عمر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل گردید و میبایست در آن در باره احکام مختلف اسلامی تاکید بیشتری بشود.
در آیه نخست ، اشاره به تحریم قسمتی از مواهب الهی وسیله بعضی از مسلمین شده ، و آنها را از تکرار این کار نهی میکند، و می گوید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید ((طیبات)) و امور پاکیزهای را که خداوند برای شما حلال کرده بر خود حرام مکنید، (یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما

احل الله لکم)
ذکر این حکم علاوه بر ملاحظه شان نزول ممکن است اشاره به این باشد که اگر در آیات گذشته مدح و تمجیدی از جمعی از دانشمندان و رهبانان مسیحی شد به خاطر انعطاف و تسلیم آنها در برابر حق بود، نه به خاطر برنامه ترک دنیا و تحریم طیبات ، و مسلمانان نمی توانند در این قسمت از آنها اقتباس کنند با بیان این حکم ، اسلام صریحا بیگانگی خود را از مساله رهبانیت و ترک دنیا آنچنان که مسیحیان و مرتاضان دارند اعلام داشته است ، شرح بیشتر درباره این موضوع را در ذیل آیه 27 سوره حدید و رهبانیة ابتدعوها مطالعه خواهید فرمود.
سپس برای تاکید این موضوع می گوید: از حد و مرزها فراتر نروید، زیرا خداوند تجاوز کنندگان را دوست ندارد (و لا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین).
در آیه بعد مجددا روی مطلب تاکید کرده ، منتها در آیه گذشته نهی از تحریم بود و در این آیه امر به بهره گرفتن مشروع از مواهب الهی کرده می فرماید: از آنچه خداوند به شما روزی داده است حلال و پاکیزه بخورید)) (و کلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا).
تنها شرط آن این است که رعایت اعتدال و تقوا و پرهیزگاری در بهره گیری . تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 63
از این مواهب را فراموش نکنید، لذا می گوید: (و اتقوا الله الذی انتم به مومنون) یعنی ایمان شما به خدا ایجاب میکند که همه دستورات او را محترم بشمرید، هم بهره گرفتن و هم رعایت اعتدال و تقوی .
در تفسیر این جمله احتمال دیگری نیز هست ، که منظور از امر به تقوا این است که تحریم مباحات و طیبات با درجه عالی و کامل تقوا متناسب نیست ، تقوا ایجاب می کند که انسان از حد اعتدال در هیچ طرف خارج نشود.
در آیه بعد درباره سوگندهائی که در زمینه تحریم حلال و غیر آن خورده می شود، به طور کلی بحث کرده و قسمها را به دو قسمت تقسیم می کند: ((نخست می گوید: خداوند شما را در برابر ((قسمهای لغو)) مواخذه و مجازات نمی کند)) (لا یؤ اخذکم الله باللغو فی ایمانکم).
همانطور که در تفسیر آیه 225 سوره بقره که در آن نیز پیرامون عدم مجازات در مقابل قسمهای لغو بحث شده بود گفتیم : منظور از سوگند لغو چنانکه مفسران و فقهاء گفته اند، سوگندهائی است که دارای هدف مشخص نیست و از روی اراده و تصمیم سر نمی زند، بلکه بدون توجه به عنوان تکیه سخن و الله و بالله یا اینکه لا و الله و بلی و الله می گویند و یا در حال شدت هیجان یا غضب بدون اراده و تصمیم گفته می شود.
بعضی گفته اند اگر انسان به چیزی یقین داشته باشد و بر اساس آن

سوگند یاد کند سپس معلوم شود که اشتباه کرده است ، آن نیز جزء قسم لغو است ، مثل اینکه کسی بر اثر سعایت افراد سخن چنین یقین به انحراف همسر خود پیدا کند و سوگند به طلاق او یاد نماید، بعدا معلوم شود دروغ بوده است ، این سوگند اعتبار ندارد.
این را نیز می دانیم که علاوه بر لزوم قصد و اراده و تصمیم در سوگندهای جدی لازم است که محتوای قسم نیز کار نامشروع و یا مکروهی نباشد، بنابر این اگر انسان در حال اختیار از روی اراده و تصمیم سوگند یاد کند که
عمل حرام یا مکروهی تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 64
را انجام دهد آن قسم نیز بی ارزش است ، و وفای به آن لازم نیست - احتمال دارد که مفهوم لغو در آیه فوق مفهوم وسیعی باشد و حتی این گونه قسم را نیز شامل شود -
قسم دوم از سوگندها، سوگندهائی است که از روی اراده و تصمیم و به طور جدی یاد می شود، در باره این نوع قسمها، قرآن در آیه فوق چنین می گوید: خداوند شما را در برابر چنین سوگندهائی که گره آنرا محکم کردهاید مؤ اخذه می کند و شما را موظف به عمل کردن به آن میسازد (و لکن یؤ اخذ کم بما عقدتم الایمان)
کلمه ((عقد)) همانطور که در آغاز سوره مائده گفتیم در اصل به معنی جمع کردن اطراف یک چیز محکم است و به همین جهت گره زدن دو سر طناب را عقد می گویند، و گاهی به همین مناسبت در امور معنوی نیز بکار می رود و هر گونه پیمان محکمی را عقد نیز می گویند، در آیه فوق منظور از عقد ایمان (بستن سوگندها) همان تصمیم جدی بر کاری است که بر طبق سوگند انجام می گیرد.
البته جدی بودن سوگند بتنهائی برای صحت آن کافی نیست بلکه همانطور که در بالا اشاره شد باید محتوای سوگند لااقل یک امر مباح بوده باشد و باید دانست که سوگند جز بنام خدا معتبر نیست .
بنا بر این اگر کسی بنام خدا سوگند یاد کند که عمل نیک یا لااقل عمل مباحی را انجام دهد، واجب است به سوگند خود عمل کند و اگر آن را شکست کفاره دارد.
و کفاره قسم همان است که در ذیل آیه مورد بحث بیان شده :
((کفاره چنین سوگندی یکی از سه چیز است :
نخست اطعام ده نفر مسکین (فکفارته اطعام عشرة مساکین) منتها برای اینکه بعضی از اطلاق این حکم چنین استفاده نکنند که میتوان از هر نوع غذای تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 65
پست و کم ارزشی برای کفاره استفاده کرد، تصریح می کند که این غذا باید لااقل یک غذای حد وسط بوده باشد که معمولا در خانواده خود از آن تغذیه می کنید (من اوسط ما تطعمون اهلیکم).

البته ظاهر این تعبیر، حد متوسط از نظر کیفیت است ولی ممکن است هم اشاره به کیفیت و هم مقدار و کمیت بوده باشد، چنانکه در روایتی از امام صادق (علیه السلام) حد وسط در کیفیت و در روایتی از امام باقر (علیه السلام) حد وسط در کمیت نقل شده که مفهوم آنها بازگشت به حد وسط در هر دو قسمت می کند.
ناگفته پیدا است که مساله حد وسط در دو قسمت به اختلاف شهرها و آبادیها و زمانها متفاوت خواهد بود.
این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که اوسط به معنی خوب و عالی است ، زیرا یکی از معانی اوسط عالی است ، چنانکه در آیه 28 سوره قلم می خوانیم : قال اوسطهم ا لم اقل لکم لو لا تسبحون (بهترین آنها چنین گفت : آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی گوئید)
دوم - پوشاندن لباس بر ده نفر نیازمند (او کسوتهم).
البته ظاهر آیه این است که لباسی بوده باشد که بطور معمول تن را بپوشاند و لذا در بعضی از روایات می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) فرمود منظور از کسوة در آیه فوق دو قطعه لباس است (پیراهن و شلوار) و اگر در بعضی از روایات مانند روایتی که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده می خوانیم که به یک جامه نیز می توان قناعت کرد، شاید بخاطر آن باشد که پیراهنهای بلند عربی بتنهائی می تواند همه بدن را بپوشاند - البته در مورد زنان تنها یک پیراهن هر چند بلند باشد کافی نیست بلکه روسری برای پوشاندن سر و گردن نیز لازم است ، زیرا حد اقل لباس مورد نیاز یک زن کمتر از این نیست - و با این حال بعید نیست که لباسی که به عنوان . تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 66
کفاره داده می شود بر حسب فصول و مکانها و زمانها تفاوت پیدا کند.
در اینکه آیا از نظر کیفیت حد اقل کافی است و یا در اینجا نیز باید حد وسط مراعات شود در میان مفسران دو نظر وجود دارد: نخست اینکه به مقتضای اطلاق آیه هر گونه لباس کافی است و دیگر اینکه با توجه به قیدی که در اطعام بود در اینجا نیز باید رعایت حد وسط گردد، ولی البته احتمال اول باطلاق آیه سازگارتر است .
سوم - آزاد کردن یک برده (او تحریر رقبة).
در اینکه آیا بردهای که آزاد می شود باید ایمان و اسلام داشته باشد یا آزاد کردن هر گونه برده کافی است در میان فقهاء گفتگو است و توضیح آن را باید در کتب فقهی خواند، اگر چه ظاهر آیه مطلق است .
و این خود می رساند که اسلام برای آزاد ساختن بردگان از وسائل گوناگون استفاده کرده است ، و در عصر و زمانی همچون زمان ما که ظاهرا بردهای وجود ندارد، باید یکی از دو کفاره دیگر را انتخاب نمود.
شک نیست که این سه موضوع از نظر قیمت بسیار متفاوت است ، و شاید

این تفاوت بخاطر آن است که هر کس آزاد باشد و بتواند به اندازه توانائی خود یکی را انتخاب کند.
اما ممکن است کسانی باشند که قدرت بر هیچیک از اینها نداشته باشند و لذا بعد از بیان این دستور می فرماید: آنهائی که دسترسی به هیچیک ندارند باید سه روز روزه بگیرند (فمن لم یجد فصیام ثلاثة ایام).
بنابر این گرفتن سه روز روزه منحصرا مربوط به کسانی است که قدرت بر انجام یکی از سه موضوع فوق را نداشته باشند. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 67
سپس برای تاکید می گوید: کفاره سوگندهای شما این است که گفته شد (ذلک کفارة ایمانکم اذا حلفتم).
ولی برای اینکه کسی تصور نکند با دادن کفاره ، شکستن سوگندهای صحیح حرام نیست می گوید: سوگندهای خود را حفظ کنید (و احفظوا ایمانکم).
و به تعبیر دیگر عمل به سوگند وجوب تکلیفی دارد و شکستن آن حرام است ، اما پس از شکستن باید کفاره داد.
و در پایان آیه می فرماید: این چنین خداوند آیاتش را برای شما بیان می کند، تا شکر او را بگزارید و در برابر این احکام و دستوراتی که ضامن سعادت و سلامت فرد و اجتماع است ، او را سپاس گوئید (کذلک یبین الله لکم آیاته لعلکم تشکرون). المائدة
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 68
آیه 90 - 92
آیه و ترجمه
یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الخَْمْرُ وَ الْمَیْسرُ وَ الاَنصاب وَ الاَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشیْطنِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ(90)
إِنَّمَا یُرِیدُ الشیْطنُ أَن یُوقِعَ بَیْنَکُمُ الْعَدَوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فی الخَْمْرِ وَ الْمَیْسرِ وَ یَصدَّکُمْ عَن ذِکْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصلَوةِ فَهَلْ أَنتُم مُّنتهُونَ(91)
وَ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسولَ وَ احْذَرُوا فَإِن تَوَلَّیْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلی رَسولِنَا الْبَلَغُ الْمُبِینُ(92)
ترجمه :90 - ای کسانی که ایمان آورده اید شراب و قمار و بتها و از لام (که یکنوع بخت آزمائی بوده) پلیدند و از عمل شیطانند از آنها دوری کنید تا رستگار شوید.
91 - شیطان می خواهد در میان شما بوسیله شراب و قمار عداوت ایجاد کند، و شما را از ذکر خدا و از نماز باز دارد آیا (با اینهمه زیان و فساد و با این نهی اکید) خودداری خواهید کرد؟!
92 - و اطاعت خدا و اطاعت پیامبر کنید و (از مخالفت فرمان او) بترسید، و اگر روی برگردانید (و مخالفت نمائید مستحق مجازات خواهید بود) و

بدانید بر پیامبر ما جز ابلاغ آشکار چیز دیگری نیست (و این وظیفه را در برابر شما انجام داده است).
شان نزول :در تفاسیر شیعه و اهل تسنن شان نزولهای مختلفی درباره آیه نخست ذکر شده است ، تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 69
شده است ، که تقریبا با یکدیگر شباهت دارند از جمله اینکه در تفسیر در المنثور از سعد بن وقاص چنین نقل شده که می گوید: این آیه درباره من نازل گردید، مردی از انصار غذائی تهیه کرده بود و ما را دعوت کرد، جمعی در مجلس میهمانی او شرکت کردند، و علاوه بر صرف غذا شراب نوشیدند و این قبل از تحریم شراب در اسلام بود، هنگامی که مغز آنها از شراب گرم شد شروع به ذکر افتخارات خود کردند، کم کم کار بالا گرفت و به اینجا رسید که یکی از آنها استخوان شتری را برداشت و بر بینی من کوبید و آن را شکافت ، من خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیدم و این جریان را عرض کردم در این موقع آیه فوق نازل شد.
از ((مسند احمد)) و ((سنن ابی داود)) و نسائی و ((ترمذی)) چنین نقل شده است که عمر (که طبق تصریح تفسیر فی ظلال جلد سوم صفحه 33 علاقه شدید به نوشیدن شراب داشت) دعا می کرد، و می گفت : خدایا بیان روشنی در مورد خمر برای ما بفرما، هنگامی که آیه سوره بقره (یسئلونک عن الخمر و المیسر...) (بقره - 219) نازل شد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آیه را برای او قرائت کرد ولی او باز به دعای خود ادامه می داد، و می گفت : خدایا بیان روشنتری در این زمینه بفرما، تا اینکه آیه سوره نساء (یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری) (نساء 43) نازل شد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آن را نیز بر او خواند، باز به دعای خود ادامه می داد!، تا اینکه سوره مائده (آیه مورد بحث) که صراحت فوقالعادهای در این موضوع دارد، نازل گردید، هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آیه را بر او خواند، گفت : انتهینا انتهینا! از نوشیدن شراب خودداری میکنیم ، خودداری می کنیم !. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 70
تفسیر:حکم قطعی درباره شراب و مراحل تدریجی آن
همانطور که در جلد سوم این تفسیر صفحه 396 ذیل آیه 43 سوره نساء اشاره کردیم ، شرابخواری و میگساری در زمان جاهلیت و قبل از ظهور اسلام فوق العاده رواج داشت و به صورت یک بلای عمومی در آمده بود، تا آنجا که بعضی از مورخان می گویند عشق عرب جاهلی در سه چیز خلاصه می شد: شعر و شراب و جنگ !، و نیز از روایات استفاده می شود که حتی بعد از تحریم شراب مساله ممنوعیت آن برای بعضی از مسلمانان فوق العاده سنگین و مشکل بود، تا آنجا که می گفتند: ما حرم علینا شی ء اشد من الخمر: هیچ حکمی بر ما سنگینتر از تحریم شراب نبود .

روشن است که اگر اسلام می خواست بدون رعایت اصول روانی و اجتماعی با این بلای بزرگ عمومی به مبارزه برخیزد ممکن نبود، و لذا از روش تحریم تدریجی و آماده ساختن افکار و اذهان برای ریشه کن کردن میگساری که به صورت یک عادت ثانوی در رگ و پوست آنها نفوذ کرده بود، استفاده کرد، به این ترتیب که نخست در بعضی از سورههای مکی اشاراتی به زشتی این کار نمود، چنانکه در آیه 67 سوره نحل می خوانیم و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرا و رزقا حسنا ((از میوه های درخت نخل و انگور، مسکرات و روزیهای پاکیزه فراهم می کنید)).
در اینجا سکر یعنی مسکر و شرابی را که از انگور و خرما می گرفتند، تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 71
درست در مقابل رزق حسن قرار داده است ، و آن را یک نوشیدنی ناپاک و آلوده شمرده است .
ولی عادت زشت شرابخوری از آن ریشه دارتر بود، که با این اشاره ها ریشه کن شود، بعلاوه شراب بخشی از در آمدهای اقتصادی آنها را نیز تامین می کرد لذا هنگامی که مسلمانان به مدینه منتقل شدند و نخستین حکومت اسلامی تشکیل شد، دومین دستور در زمینه منع شرابخواری به صورت قاطعتری نازل گشت ، تا افکار را برای تحریم نهائی آماده تر سازد، در این موقع بود که آیه 219 سوره بقره نازل گردید یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما- در این آیه ضمن اشاره به منافع اقتصادی مشروبات الکلی برای بعضی از جوامع همانند جامعه جاهلیت ، اهمیت خطرات و زیانهای بزرگ آن را که به درجات از منافع اقتصادی آن بیشتر است یادآور می شود.
به دنبال آن در آیه 43 سوره نساء یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون به مسلمانان صریحا دستور داده شد که در حال مستی هرگز نماز نخوانند تا بدانند با خدای خود چه می گویند.
البته مفهوم این آیه آن نبود که در غیر حال نماز، نوشیدن شراب مجاز بود، بلکه برنامه همان برنامه تحریم تدریجی و مرحله به مرحله بود، و به عبارت دیگر این آیه نسبت به غیر حال سکوت داشت و صریحا چیزی نمی گفت .
آشنائی مسلمانان به احکام اسلام و آمادگی فکری آنها برای ریشه کن ساختن این مفسده بزرگ اجتماعی که در اعماق وجود آنها نفوذ کرده بود، سبب شد که دستور نهائی با صراحت کامل و بیان قاطع که حتی بهانه جویان نیز نتوانند به آن ایراد گیرند نازل گردید، که همین آیه مورد بحث بوده باشد.
جالب توجه اینکه در این آیه با تعبیرات گوناگون ممنوعیت این کار مورد تاکید قرار گرفته است : تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 72

1 - آیه با خطاب یا ایها الذین آمنوا شروع شده اشاره به اینکه مخالفت با این حکم با روح ایمان سازگار نیست .
2 - بعد از آن کلمه ((انما)) که برای حصر و تاکید است به کار رفته .
3 - شراب و قمار همردیف انصاب (بتهائی که شکل مخصوصی نداشتند و تنها قطعه سنگی بودند) ذکر شده است و نشان می دهد، خطر شراب و قمار به قدری زیاد است که در ردیف بت پرستی قرار گرفته ، به همین دلیل در روایتی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم شارب الخمر کعابد الوثن : ((شرابخوار همانند بت پرست است)) :
4 - شراب و قمار و همچنین بت پرستی و از لام (یک نوع بخت آزمائی) همگی به عنوان رجس و پلیدی شمرده شده اند (انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس).
5 - تمام این اعمال جزء اعمال شیطانی قلمداد شده است (من عمل الشیطان).
6 - سرانجام فرمان قاطع برای اجتناب از آنها را صادر کرده و می فرماید (فاجتنبوه).
ضمنا باید توجه داشت که اجتناب مفهومی رساتر از نهی دارد، زیرا معنی اجتناب فاصله گرفتن و دوری کردن و نزدیک نشدن است که بمراتب از جمله ((ننوشید)) رساتر می باشد.
7 - در پایان این آیه می گوید: این دستور به خاطر آن است که شما رستگار شوید (لعلکم تفلحون). تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 73
یعنی بدون آن رستگاری ممکن نیست .
8 - در آیه بعد به پارهای از زیانهای آشکار شراب و قمار پرداخته نخست می گوید: شیطان می خواهد از طریق شراب و قمار در میان شما تخم عداوت و دشمنی بپاشد و از نماز و ذکر خدا باز دارد (انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی الخمر و المیسر و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوة)
9 - در پایان این آیه به عنوان یک استفهام تقریری ، می گوید: آیا شما خود داری خواهید کرد؟ (فهل انتم منتهون).
یعنی پس از اینهمه تاکید باز جای بهانه جوئی یا شک و تردید در مورد ترک این دو گناه بزرگ باقی مانده است ؟! و لذا می بینیم که حتی عمر که تعبیرات آیات گذشته را بخاطر علاقهای که (طبق تصریح مفسران عامه) به شراب داشت وافی نمی دانست پس از نزول این آیه ، گفت که این تعبیر کافی و قانع کننده است .
10 - و در آیه سوم به عنوان تاکید این حکم نخست به مسلمانان دستور می دهد که خدا و پیامبرش را اطاعت کنند و از مخالفت او بپرهیزند (و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و احذروا).

و سپس مخالفان را تهدید می کند که اگر از اطاعت فرمان پروردگار سر باز زنند، مستحق کیفر و مجازات خواهند بود و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) وظیفه ای جز ابلاغ آشکار ندارد (فان تولیتم فاعلموا انما علی رسولنا البلاغ المبین).
اثرات مرگبار شراب و قمار
گر چه در ذیل آیه 219 بقره جلد دوم تفسیر نمونه صفحه 74 تا 79 بحثهای فشرده ای پیرامون ضررهای این دو بلای اجتماعی ذکر شده است ، ولی در اینجا نیز برای تاکید مطلب - به عنوان اقتدا به قرآن مجید - لازم است نکات دیگری را یاد آور شویم ، این نکات مجموعه ای است از آمارهای مختلف که هر کدام به تنهائی به اندازه تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 74
یک بحث مشروح برای بیان عمق و عظمت این زیانها گویا است :
1 - به موجب آماری که در انگلستان درباره جنون الکلی انتشار یافت ، و این جنون با جنونهای دیگر در آن مقایسه شده بود، چنین بدست آمده که در برابر 2249 دیوانه الکلی فقط 53 دیوانه به علل دیگر وجود داشته است !
2 - به موجب آمار دیگری که از تیمارستانهای آمریکا بدست آمده 85 در صد از بیماران روانی آنها را بیماران الکلی تشکیل می دهد!
3 - یکی از دانشمندان انگلیسی به نام بنتام می نویسد: مشروبات الکلی در کشورهای شمالی انسان را کودن و ابله ، و در کشورهای جنوبی دیوانه می کند، سپس می افزاید: آئین اسلام تمام انواع نوشابه های الکلی را تحریم کرده است و این یکی از امتیازات اسلام می باشد.
4 - اگر از کسانی که در حال مستی دست به انتحار یا جنایت زده و خانه هائی را ویران ساخته و خانمانهائی را بر باد داده اند آماری تهیه شود، رقم سرسام آوری را تشکیل می دهد.
5 - در فرانسه ، هر روز 440 نفر جان خود را فدای الکل می کنند!
6 - طبق آمار دیگری تلفات بیماریهای روانی آمریکا در یکسال دو برابر تلفات آن کشور در جنگ جهانی دوم بوده است و به عقیده دانشمندان در بیماریهای روانی آمریکا مشروبات الکلی و سیگار نقش اساسی داشته اند!
7 - به موجب آماری که توسط یکی از دانشمندان به نام ((هوگر)) به .
تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 75
مناسبت بیستمین سالگرد مجله علوم ابراز شد 60 در صد قتلهای عمدی ، 75 در صد ضرب و جرح ، 30 در صد جرائم ضد اخلاقی (از جمله زنا با محارم !) 20 در صد جرائم سرقت مربوط به الکل و مشروبات الکلی بوده است و به موجب آماری از همین دانشمند 40 در صد از اطفال مجرم دارای سابقه اثر الکلیت هستند.
8 - از نظر اقتصادی تنها در انگلستان زیانهای ناشی از طریق غیبت کارگران از کار به خاطر الکلیسم به 50 ملیون دلار در سال (تقریبا 1750

ملیون تومان) برآورد شده است ، که این مبلغ بتنهائی می تواند هزینه ایجاد هزاران کودکستان و دبستان و دبیرستان را تامین کند
9 - به موجب آماری که در باره زیانهای مشروبات الکلی در فرانسه انتشار یافته : الکل 137 میلیارد فرانک در سال بر بودجه فرانسه غیر از خسارات شخصی به شرح زیر تحمیل می کند:
60 میلیارد فرانک خرج دادگستری و زندانها.
40 میلیارد فرانک خرج تعاون عمومی و خیریه .
10 میلیارد فرانک مخارج بیمارستانها برای الکلیکها.
70 میلیارد فرانک هزینه امنیت اجتماعی !
و به این ترتیب روشن می شود که تعداد بیماران روانی و بیمارستانها و قتلها و نزاعهای خونین و سرقتها و تجاوزها و تصادفها با تعداد میخانه ها تناسب مستقیم دارد.
10 - بزرگترین مؤ سسات آمارگیری آمریکا ثابت کرده است که قمار در 30 در صد جنایتها دخالت مستقیم دارد.
و به موجب آمار دیگری که در زمینه جرائم قماربازان منتشر شده با نهایت تاسف می بینیم که 90 در صد جیب بری . تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 76
50 درصد جرائم جنسی .
10 درصد فساد اخلاق .
30 درصد از طلاقها.
40 در صد از ضرب و جرحها.
و 5 درصد از خودکشیها بخاطر قمار صورت گرفته است . المائدة
آیه 93
آیه و ترجمه
لَيْس عَلى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَّ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ ثُمَّ اتَّقَوا وَّ ءَامَنُوا ثُمَّ اتَّقَوا وَّ أَحْسنُواَ وَ اللَّهُ يحِب الْمُحْسِنِينَ(93)
ترجمه :93 - بر کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند گناهی در آنچه خورده اند نیست (و نسبت به نوشیدن شراب قبل از نزول حکم تحریم مجازات نمی شوند) مشروط بر اینکه تقوا پیشه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، سپس تقوا پیشه کنند و ایمان آورند، سپس تقوا پیشه کنند و نیکی نمایند، و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.
شان نزول :در تفسیر ((مجمع البیان)) و تفسیر ((طبری)) و تفسیر ((قرطبی)) و بعضی دیگر از تفاسیر چنین آمده است که پس از نزول آیه تحریم شراب و قمار، بعضی از یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گفتند: اگر این دو کار اینهمه گناه دارد پس تکلیف برادران مسلمان ما که پیش از نزول این آیه از دنیا رفته اند و هنوز این دو کار را ترک نکرده بودند

چه می شود؟ آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت : تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 77
تفسیر:در این آیه در پاسخ کسانی که نسبت به وضع گذشتگان قبل از نزول تحریم شراب و قمار و یا نسبت به وضع کسانی که این حکم هنوز به گوش آنها نرسیده ، و در نقاط دور دست زندگی داشتند می گوید: ((آنهائی که ایمان و عمل صالح داشته اند و این حکم به آنها نرسیده بوده ، اگر شرابی نوشیده اند و یا از درآمد قمار خورده اند گناهی بر آنها نیست)) (لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا).
سپس این حکم را مشروط به این می کند که آنها تقوا را پیشه کنند و ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند (اذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات)
بار دیگر همین موضوع را تکرار کرده ، می گوید: سپس تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند (ثم اتقوا و آمنوا).
و برای سومین بار با کمی تفاوت همین موضوع را تکرار نموده ، می گوید: سپس تقوا پیشه کنند و نیکی نمایند (ثم اتقوا و احسنوا).
و در پایان آیه می فرماید: خداوند نیکوکاران را دوست می دارد (و الله یحب المحسنین .
درباره تکرار این سه جمله میان مفسران قدیم و جدید گفتگو بسیار است بعضی آنها را حمل بر تاکید کرده اند، زیرا اهمیت موضوع تقوا و ایمان و عمل صالح ایجاب می کند که روی آن بطور جدی و مکرر تکیه و تاکید شود.
ولی جمعی از مفسرین معتقدند که هر یک از این سه جمله ناظر به حقیقت تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 78
جداگانه ای است و در زمینه تفاوت آنها احتمالات متعددی داده اند که بسیاری از آنها دلیل و شاهدی ندارد.
شاید بهترین سخن در این زمینه این است که گفته شود:
منظور از تقوا که نخستین بار ذکر شده همان احساس مسئولیت درونی است که انسان را به سوی تحقیق و بررسی درباره دین و نگاه کردن در معجزه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و جستجو درباره حق می کند و نتیجه آن ایمان و عمل صالح است ، و به تعبیر دیگر تا مرحله ای از تقوا در وجود انسان نبوده باشد به فکر تحقیق و جستجوی حق نمی افتد، و بنابراین نخستین بار که در آیه فوق سخن از تقوا به میان آمده اشاره به این مرحله از تقوا است و این منافات با آغاز آیه که می گوید ((لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات ...)) ندارد، زیرا ایمان در آغاز آیه ممکن است به معنی تسلیم ظاهری بوده باشد ولی ایمانی که بعد از تقوا به وجود آید ایمان واقعی است .

و دومین بار که سخن از تقوا به میان آمده اشاره به تقوائی است که در درون جان انسان نفوذ می کند و اثر آن عمیقتر می گردد و نتیجه آن ایمان مستقر و ثابتی است که عمل صالح جزء آن است ، لذا در جمله دوم پس از ذکر ایمان سخنی از عمل صالح به میان نیامده تنها می فرماید: ثم اتقوا و آمنوا... یعنی این ایمان بقدری نافذ و ثابت است که نیازی به ذکر عمل صالح در تعقیب آن نیست .
و در مرحله سوم که گفتگو از تقوا می کند منظور تقوائی است که به مرحله عالی خود رسیده بطوری که علاوه بر دعوت به انجام وظائف حتمی ، دعوت به احسان یعنی کارهای نیک نیز می کند حتی کارهائی که از واجبات نیست .
خلاصه اینکه هر یک از این سه تقوا اشاره به مرحله ای از احساس مسئولیت و پرهیزگاری است ، مرحله ابتدائی ، مرحله متوسط، و مرحله نهائی و هر یک قرینه ای در خود آیه دارد که به اتکای آن می توان مقصود را دریافت . بر خلاف احتمالاتی که بعضی از مفسرین در تفاوت این سه تقوا و سه ایمان داده اند که فاقد قرینه و شاهد است . المائدة
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 79
آیه 94 - 96
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشىْءٍ مِّنَ الصيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَ رِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَى بَعْدَ ذَلِک فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ(94)
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا تَقْتُلُوا الصيْدَ وَ أَنتُمْ حُرُمٌ وَ مَن قَتَلَهُ مِنكُم مُّتَعَمِّداً فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ هَدْيَا بَلِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّرَةٌ طعَامُ مَسكِينَ أَوْ عَدْلُ ذَلِک صِيَاماً لِّيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سلَف وَ مَنْ عَادَ فَيَنتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ(95)
أُحِلَّ لَكُمْ صيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعَامُهُ مَتَعاً لَّكُمْ وَ لِلسيَّارَةِ وَ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صيْدُ الْبرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُماً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِى إِلَيْهِ تحْشرُونَ(96)
ترجمه :94 - ای کسانی که ایمان آورده اید خداوند شما را به مقداری شکار که (به نزدیکی شما می آیند و) دستها و نیزه های شما به آنها می رسد، می آزماید، تا معلوم شود چه کسی از خدا به وسیله ایمان به غیب می ترسد، و هر کس بعد از آن تجاوز کند مجازات دردناکی خواهد داشت .
95 - ای کسانی که ایمان آورده اید شکار را در حال احرام به قتل نرسانید و هر کس از شما عمدا آنرا به قتل برساند باید کفاره ای معادل آن از چهار پایان بدهد، کفارهای که دو نفر عادل از شما معادل بودن آنرا تصدیق کنند، و به صورت قربانی به (حریم) کعبه برسد، یا (بجای قربانی) اطعام مستمندان کند یا معادل آن روزه بگیرد تا کیفر کار خود را بچشد، خداوند از آنچه در گذشته واقع شده عفو کرده است و هر کس تکرار کند خداوند

از او انتقام می گیرد و خداوند توانا و صاحب تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 80
انتقام است .
96 - صید دریا و طعام آن برای شما حلال است تا شما و مسافران از آن بهره مند شوید، ولی مادام که محرم هستید صید صحرا برای شما حرام است و از (نافرمانی) خدائی که به سوی او محشور می شوید بترسید.
شان نزول :بطوریکه در کتاب کافی و بسیاری از تفاسیر نقل شده ، هنگامی که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مسلمانان در سال حدیبیه برای عمره با حال احرام حرکت کردند. در وسط راه با حیوانات وحشی فراوانی روبرو شدند، بطوری که می توانستند آنها را با دست و نیزه ها صید کنند!. این شکارها بقدری زیاد بودند که بعضی نوشته اند دوش بدوش مرکبها و از نزدیک خیمه ها رفت و آمد می کردند، نخستین آیات فوق در این هنگام نازل شد و مسلمانان را از صید آنها بر حذر داشت ، و به آنها اخطار کرد که این یک نوع امتحان برای آنها محسوب می شود.
تفسیر:احکام صید در حال احرام
این آیات ناظر به یکی از احکام عمره و حج یعنی مساله شکار حیوانات صحرائی و دریائی در حال احرام می باشد.
نخست اشاره به جریانی که مسلمانان در سال حدیبیه با آن روبرو بودند، کرده ، می گوید: ای کسانیکه ایمان آورده اید، خداوند شما را با چیزی از شکار می آزماید، شکارهائی که بقدری به شما نزدیک می شوند که حتی با نیزه و دست می توانید آنها را شکار کنید (یا ایها الذین آمنوا لیبلونکم الله بشی من الصید تناله ایدیکم و رماحکم) تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 81
از تعبیر آیه چنین استفاده می شود که می خواسته به عنوان یک پیش بینی مردم را از جریانی که در پیش داشتند آگاه سازد، و نیز معلوم می شود که وجود این همه شکار در دسترس مردم آنجا یک امر بی سابقه بوده است ، و این یک نوع آزمایش الهی برای مسلمانان محسوب می شده ، مخصوصا با توجه به نیازی که آنها به تهیه غذا از گوشت حیوانات داشته اند، و با توجه به اینکه این حیوانات به شکل وسوسه انگیزی در اطراف خیمه ها و در گرداگرد آنها رفت و آمد داشته اند، تحمل محرومیت از چنین غذای آماده آنهم در آن عصر و زمان و برای آن مردم می توانست یک آزمایش بزرگ بوده باشد.
بعضی گفته اند منظور از این جمله : که با دست شما قابل صید خواهند بود، این است که با دام و تور می توانستند آنها را بگیرند، ولی ظاهر آیه این است که حقیقتا ممکن بوده آنها را با خود دست شکار کنند.
سپس به عنوان تاکید می فرماید: این جریان برای آن بوده است که

افرادی که از خدا با ایمان به غیب می ترسند، از دیگران شناخته شوند. (لیعلم الله من یخافه بالغیب)
همانطور که در جلد اول صفحه 356 ذیل آیه 143 سوره بقره گفتیم ، منظور از تعبیر به لنعلم (تا بدانیم) یا لیعلم (تا خدا بداند) و امثال آن ، این نیست که خداوند چیزی را نمی دانسته ، و می خواهد بوسیله آزمایش و امتحان و امثال آن بداند، بلکه منظور این است که می خواهیم به واقعیت علمی خود جامه عمل و تحقق خارجی بپوشانیم ، زیرا نیت های درونی و آمادگی های اشخاص به تنهائی کافی برای تکامل و پاداش و کیفر نیست ، بلکه باید به صورت افعال خارجی پیاده شوند تا این آثار را داشته باشد، (برای توضیح بیشتر به ذیل همان آیه مراجعه فرمائید). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 82
و در پایان آیه کسانی را که با این حکم الهی مخالفت ورزند، تهدید به عذاب دردناک کرده است . (فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم).
گر چه جمله اخیر از آیه اجمالا دلالت بر تحریم صید در حال احرام دارد، ولی در آیه بعد با صراحت و قاطعیت بیشتر و بطور عموم فرمان تحریم صید را در حال احرام صادر کرده ، می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید در حال احرام شکار نکنید (یا ایها الذین آمنوا لا تقتلوا الصید و انتم حرم).
آیا تحریم صید (که به قرینه آیه بعد شکار صحرائی است) تمام انواع حیوانات صحرائی را شامل می شود اعم از حلال گوشت و حرام گوشت یا اختصاص به حلال گوشت دارد؟
در میان مفسران و فقها در این زمینه اتفاق نظر نیست ، ولی مشهور در میان فقهاء و مفسرین امامیه عمومیت حکم است ، و روایاتی که از طریق اهل بیت (علیهمالسلام) وارد شده است این مطلب را تایید می کند، و اما فقهای اهل تسنن بعضی مانند ابوحنیفه با ما در این زمینه موافقند، ولی بعضی دیگر مانند شافعی آنرا مخصوص حیوانات حلال گوشت دانسته اند، اما در هر حال حیوانات اهلی را شامل نمی شود، زیرا به حیوانات اهلی صید و شکار گفته نمی شود. قابل توجه اینکه در روایات ما نه تنها صید کردن در حال احرام تحریم شده ، بلکه حتی کمک کردن و اشاره کردن و نشان دادن صید در حال احرام تحریم گردیده است .
ممکن است بعضی تصور کنند که صید و شکار شامل حیوانات حرام گوشت نمی شود، در حالیکه چنین نیست ، زیرا شکار حیوانات به منظورهای مختلف انجام می گردد، گاهی به منظور استفاده از گوشت و گاهی پوست و گاهی برای رفع مزاحمت آنها انجام می گردد، شعر معروفی که از علی (علیه السلام) نقل شده است ، نیز می تواند شاهدی برای تعمیم باشد، آنجا که فرمود:

صید الملوک ارانب و ثعالب و اذا رکبت فصیدی الابطال ! تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 83
شکار سلاطین خرگوش و روباه است ولی شکار من به هنگامی که وارد میدان نبرد می شوم ، قهرمانانند! (برای توضیح بیشتر در زمینه اقسام و احکام صیدهای حرام در حال احرام به کتب فقهی مراجعه شود).
سپس به کفاره صید در حال احرام اشاره کرده ، می گوید: کسی که عمدا صیدی را به قتل برساند، باید کفاره ای همانند آن از چهار پایان بدهد (یعنی آن را قربانی کرده و گوشت آن را به مستمندان بدهد). (و من قتله منکم متعمدا فجزاء مثل ما قتل من النعم).
در اینجا منظور از مثل آیا همانندی در شکل و اندازه حیوان است ، به این معنی که مثلا اگر کسی حیوان وحشی بزرگی را همانند شتر مرغ صید کند، باید کفاره آنرا شتر انتخاب نماید، و یا اگر آهو صید کند، برای کفاره ، گوسفند که تقریبا به اندازه آن است ، قربانی نماید، و یا اینکه منظور از (مثل) همانندی در قیمت است ؟
مشهور و معروف میان فقهاء و مفسران ، همان معنی اول است ، و ظاهر آیه نیز با آن سازگارتر می باشد، چه اینکه با توجه به تعمیم حکم نسبت به حیوانات حلال گوشت و حرام گوشت بسیاری از این حیوانات ، قیمت ثابت و مشخصی ندارند، که بتوان همانند آنرا از حیوانات اهلی انتخاب کرد.
و در هر حال این در صورتی است که همانندی از نظر شکل و اندازه برای آن پیدا بشود، و در غیر این صورت چاره ای جز این نیست که به نوعی تعیین قیمت برای آن شکار نموده ، و همانند آنرا از نظر قیمت از حیوانات اهلی حلال گوشت انتخاب کنند.
و از آنجا که ممکن است مساله همانندی برای بعضی مورد شک و تردید واقع شود، قرآن در این زمینه دستور داده است که باید این موضوع زیر نظر دو نفر از افراد مطلع و عادل انجام پذیرد (یحکم به ذوا عدل منکم).
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 84
و درباره اینکه این کفاره در کجا باید ذبح شود، دستور می دهد که به صورت قربانی و هدی اهداء به کعبه شود و به سرزمین کعبه برسد (هدیا بالغ الکعبة).
ضمنا باید توجه داشت که مشهور میان فقهای ما این است که باید کفاره صید حال احرام عمره در مکه ذبح شود و صید حال احرام حج در منی و قربانگاه ، و این با آیه فوق منافات ندارد، زیرا همانطور که گفتیم آیه در مورد احرام عمره نازل شده است .
سپس اضافه می کند که لازم نیست حتما کفاره به صورت قربانی باشد، بلکه دو چیز دیگر نیز هر یک می توانند جانشین آن شوند، نخست اینکه معادل پول آن را در راه اطعام مساکین مصرف کند (او کفارة طعام

مساکین).
و یا معادل آن روزه بگیرد (او عدل ذلک صیاما).
گر چه در آیه سخنی از تعداد مساکین که باید اطعام شوند و تعداد روزهای روزه به میان نیامده است ، ولی قرار گرفتن اینها در کنار یکدیگر از یکسو، و تصریح به لزوم موازنه میان روزه از سوی دیگر، نشان می دهد که منظور آن نیست که هر چند نفر مسکین را می خواهد اطعام کند، بلکه منظور آن است به مقدار قیمت قربانی باید بوده باشد، و اما اینکه معادله میان روزه و اطعام مسکین چگونه برقرار می شود از بعضی از روایات استفاده می شود که در مقابل هر یک مد طعام (یعنی تقریبا معادل 750 گرم گندم و مانند آن) یک روز روزه بگیرد، و از پاره ای دیگر از روایات استفاده می شود در مقابل هر دو مد یک روز روزه بگیرد، و این در حقیقت به خاطر آن است که در ماه مبارک رمضان اشخاصی که قادر بر روزه نیستند بجای هر روز یک یا دو مد طعام به مستمندان می دهند (توضیح بیشتر درباره این موضوع را در کتب فقهی مطالعه فرمائید).
درباره اینکه آیا شخصی که مرتکب صید در حال احرام شده مخیر در میان
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 85
این سه چیز است یا باید ترتیب را در آن رعایت کند، نخست قربانی نماید و اگر نتوانست ، اطعام مسکین ، و اگر آن هم میسر نشد روزه بگیرد، در میان مفسران و فقهاء گفتگو است ، اما ظاهر آیه تخییر است .
این کفارات به خاطر آن است که کیفر کار خلاف خود را ببیند (لیذوق و بال امره).
اما از آنجائی که هیچ حکمی معمولا شامل گذشته نمی شود، تصریح می کند که خدا از تخلفاتی که در این زمینه در گذشته انجام داده اید، عفو فرموده است (عفی الله عما سلف).
و هر گاه کسی به این اخطارهای مکرر و حکم کفاره اعتنا نکند و باز هم مرتکب صید در حال احرام شود، خداوند از چنین کسی انتقام خواهد گرفت و خداوند توانا است ، و به موقع انتقام می گیرد (و من عاد فینتقم الله منه و الله عزیز ذو انتقام).
در میان مفسران گفتگو است که آیا کفاره صید با تکرار آن تکرار می شود یا نه ؟
ظاهر آیه این است که در صورت تکرار تنها تهدید به انتقام الهی شده و اگر کفاره نیز تکرار می شد می بایست تنها به ذکر انتقام الهی قناعت نشود و تکرار کفاره نیز تصریح گردد، در روایاتی که از طریق اهلبیت (علیهم السلام) به ما رسیده این موضوع آمده است .
در آیه بعد پیرامون صیدهای دریا سخن به میان آورده ، می گوید: صید دریا و طعام آن برای شما (در حال احرام) حلال است (احل لکم صید البحر و

طعامه). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 86
در اینکه منظور از طعام چیست ؟ بعضی از مفسران احتمال داده اند که مراد ماهیانی است که بدون صید میمیرند و بروی آب میمانند، در حالی که میدانیم این سخن درست نیست ، زیرا ماهی مرده خوردنش حرام است ، اگر چه در بعضی از روایات اهل تسنن تصریح به حلیت آن شده است .
آنچه بیشتر از ظاهر آیه استفاده می شود این است که منظور از طعام همان خوراکی است که از ماهیان صید شده ترتیب داده شود، زیرا آیه میخواهد دو چیز را مجاز کند نخست صید کردن و دیگر غذای صید شده خوردن .
ضمنا از مفهوم این تعبیر فتوای معروفی که در میان فقهای ما وجود دارد، نیز اجمالا استفاده می شود که در مورد حیوانات صحرائی نه تنها اقدام به صید کردن حرام است بلکه خوردن گوشت حیوانات صید شده نیز مجاز نیست .
سپس به فلسفه این حکم اشاره کرده می گوید: این بخاطر این است که شما و مسافران بتوانید بهره ببرید (متاعا لکم و للسیارة).
یعنی بخاطر اینکه در حال احرام برای تغذیه به زحمت نیفتید و بتوانید از یکنوع صید بهره مند شوید، این اجازه در مورد صید دریا به شما داده شده است .
و از آنجا که معمولا مسافران اگر بخواهند ماهی صید شده را با خود ببرند آن را با نمک آمیخته و به صورت ماهی شور در می آورند، بعضی از مفسران جمله فوق را به اینگونه تفسیر کرده اند که افراد مقیم میتوانند از ماهی تازه و مسافران از ماهی شور استفاده کنند.
اشتباه نشود اینکه در آیه فوق می خوانیم صید دریا برای شما حلال شده مفهومش یک حکم کلی و عمومی درباره صیدهای دریا نیست ، آنچنانکه بعضی پنداشته اند، زیرا آیه نمیخواهد اصل حکم صیدهای دریا را بیان کند، بلکه هدف آیه این است که به محرم اجازه دهد صیدهای دریا که قبل از احرام برای او حلال بوده در حال احرام از آن استفاده کند، و به تعبیر دیگر
آیه اصل تشریع تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 87
قانون را بیان نمیکند، بلکه ناظر به خصوصیات قانونی است که قبلا تشریع شده است ، و به اصطلاح در مقام بیان از نظر عمومیت حکم نیست ، بلکه فقط احکام محرم را بیان میکند.
ولی بار دیگر به عنوان تاکید به حکم سابق بازگشته ، می گوید: مادام که در حال احرام هستید صیدهای صحرائی بر شما حرام است (و حرم علیکم صید البر ما دمتم حرما).
و در پایان آیه برای تاکید تمام احکامی که ذکر شد می فرماید: از خداوندی که در قیامت در پیشگاه او محشور خواهید شد بپرهیزید و با فرمان او

مخالفت ننمائید (و اتقوا الله الذی الیه تحشرون).
فلسفه تحریم صید در حال احرام
میدانیم حج و عمره از عباداتی است که انسان را از جهان ماده جدا کرده و در محیطی مملو از معنویت فرو میبرد.
تعینات زندگی مادی ، جنگ و جدالها، خصومتها، هوسهای جنسی ، لذات مادی ، در مراسم حج و عمره به کلی کنار میروند و انسان به یکنوع ریاضت مشروع الهی دست میزند، و به نظر میرسد که تحریم صید در حال احرام نیز به همین منظور است .
از این گذشته اگر صید کردن برای زوار خانه خدا کار مشروعی بود، با توجه به اینهمه رفت و آمدی که هر سال در این سرزمینهای مقدس میشود، نسل بسیاری از حیوانات در آن منطقه که به حکم خشکی و کم آبی ، حیواناتش نیز کم است ، بر چیده میشد، و این دستور یکنوع حفاظت و ضمانت برای بقای نسل حیوانات آن منطقه است .
مخصوصا با توجه به اینکه در غیر حال احرام نیز صید حرم ، و همچنین کندن درختان و گیاهان آن ممنوع است ، روشن می شود که این دستور

با مساله حفظ محیط زیست و نگهداری گیاهان و حیوانات آن منطقه از فنا و نابودی دارد.
این حکم بقدری دقیق تشریع شده که نه تنها صید حیوانات ، بلکه کمک کردن حتی نشان دادن و ارائه صید به صیاد نیز تحریم گردیده چنانکه در روایات وارده از طریق اهل بیت (علیهم السلام) می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) به یکی از یارانش فرمود: لا تستحلن شیئا من الصید و انت حرام و لا و انت حلال فی الحرم و لا تدلن علیه محلا و لا محرما فیصطاده و لا تشر الیه فیستحل من اجلک فان فیه فداء لمن تعمده :
((هرگز چیزی از صید را در حال احرام حلال مشمر، و همچنین صید حرم را در غیر حال احرام ، و نیز صید را به شخص محرم و غیر محرم نشان مده که آن را شکار کند و حتی اشاره به آن مکن (و دستور مده) تا به خاطر تو صید را حلال بشمرد زیرا این کار موجب کفاره برای شخص متعمد می شود.)) المائدة

آیه 97 - 99
آیه و ترجمه
جَعَلَ اللَّهُ الْکَعْبَةَ الْبَیْتَ الْحَرَامَ قِیَماً لِّلنَّاسِ وَ الشهْرَ الْحَرَامَ وَ الهْدْیَ وَ الْقَلَئدَ ذَلِک لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الاَرْضِ وَ أَنَّ اللَّهَ بِکلِّ شىْءٍ عَلِیمٌ(97)
اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شدِیدُ الْعِقَابِ وَ أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ(98)

مَّا عَلی الرَّسولِ إِلا الْبَلَغُ وَ اَللّهُ یَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَکْتُمُونَ(99)
ترجمه :97 - خداوند، کعبه ، بیت الحرام ، را وسیله ای برای سامان بخشیدن به کار مردم قرار داده و همچنین ماه حرام و قربانیهای بینشان و قربانیهای نشاندار، اینگونه احکام (حساب شده و دقیق) به خاطر آن است که بدانید خداوند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است میداند و خداوند به هر چیزی دانا است .
98 - بدانید خدا دارای مجازات شدید و (در عین حال) آمرزنده و مهربان است .
99 - پیامبر وظیفه ای جز ابلاغ رسالت (و دستورهای الهی) ندارد (و مسئول اعمال شما نیست) و خدا میداند چه چیزها را آشکار، و چه چیزها را پنهان میدارید.
تفسیر:در تعقیب آیات گذشته که در زمینه تحریم صید در حال احرام ، بحث میکرد، در این آیه به اهمیت مکه و اثر آن در سازمان زندگی اجتماعی مسلمانها اشاره کرده ، نخست می فرماید: خداوند کعبه ، بیت الحرام را وسیله ای برای اقامه امر مردم قرار داده است (جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاما تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 90
این خانه مقدس رمز وحدت مردم و مرکزی برای اجتماع دلها، و کنگره عظیم برای استحکام پیوندهای گوناگون میباشد، و در پرتو این خانه مقدس و مرکزیت و معنویت آن که از ریشه های عمیق تاریخی مایه میگیرد میتوانند بسیاری از نابسامانیهای خود را سامان بخشند و کاخ سعادت خود را بر پایه آن استوار سازند، و لذا در سوره آل عمران ، خانه کعبه را نخستین خانه ای که به سود مردم ساخته شده معرفی مینماید.
حقیقت این است که با توجه به وسعت معنی قیاما للناس مسلمانان میتوانند در پناه این خانه و دستور سازنده حج ، همه کار خود را سامان بخشند.
و از آنجا که این مراسم باید در محیطی امن و امان از جنگ و کشمکش و نزاع صورت گیرد اشاره به اثر ماههای حرام (ماههائی که جنگ مطلقا در آن ممنوع است) در این موضوع کرده ، می فرماید: (و الشهر الحرام).
و نیز نظر به اینکه وجود قربانیهای بینشان (هدی) و قربانیهای نشاندار (قلائد) که تغذیه مردم را در ایامی که اشتغال به مراسم حج و عمره دارند تامین کرده و فکر آنها را از این جهت آسوده میکند، تاثیری در تکمیل این برنامه دارد به آنها نیز اشاره کرده ، میگوید (و الهدی و القلائد).
و از آنجا که مجموع این برنامه ها و قوانین و مقررات حساب شده درباره صید و همچنین حرم مکه و ماه حرام و غیر اینها حکایت از عمق تدبیر و وسعت علم چنین قانونگزاری می کند، در پایان آیه چنین می گوید: ((خداوند این برنامه های منظم را به خاطر این قرار داد تا بدانید علم او به

اندازهای وسیع است که آنچه در آسمانها و زمین است میداند و از همه چیز - مخصوصا نیازمندیهای روحی و جسمی بندگانش - با خبر است)) (ذلک لتعلموا ان الله یعلم ما فی السماوات و ما فی تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 91
الارض و ان الله بکل شیی ء علیم).
با توجه به آنچه در بالا گفتیم ، پیوند آغاز و انجام آیه روشن میشود، زیرا این دستورات عمیق تشریعی را کسی میتواند، تنظیم کند که از عمق قوانین تکوینی آگاه و با خبر باشد، تا کسی از تمام جزئیات زمین و آسمان و آنچه به حکم آفرینش در روح و جسم انسان قرار دارد آگاه نباشد نمیتواند چنین احکامی را پیش بینی کند، زیرا قانونی صحیح و سازنده است که هماهنگ با قانون خلقت و فطرت باشد.
سپس در آیه بعد برای تاکید دستورات گذشته و تشویق مردم به انجام آنها و تهدید مخالفان و معصیت کاران می فرماید: بدانید خدا شدیدالعقاب و نیز غفور و رحیم است (اعلموا ان الله شدید العقاب و ان الله غفور رحیم).
و اینکه می بینیم در آیه فوق ، شدید العقاب بر غفور رحیم مقدم داشته شده شاید اشاره به این است که مجازات خداوند را با تمام شدتی که دارد میتوان با آب توبه شست و مشمول مغفرت و رحمت خدا گشت .
و باز برای تاکید بیشتر می گوید: مسئول اعمال شما خودتان هستید و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مسئولیتی جز ابلاغ رسالت و رساندن دستورات خدا ندارد (و ما علی الرسول الا البلاغ).
و در عین حال خداوند از نیات شما، و از کارهای آشکار و پنهانی همگی آگاه و با خبر است (و الله یعلم ما تبدون و ما تکتمون).
اهمیت کعبه
کعبه که در این آیات و آیات گذشته دو بار ذکر شده در اصل از ماده کعب به معنی برآمدگی پشت پا است ، سپس به هر نوع بلندی و برآمدگی اطلاق شده . و اگر به مکعب نیز مکعب گفته می شود به خاطر آن است که از چهار طرف دارای برآمدگی است و اینکه به زنانی که تازه سینه آنها برجستگی تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 92
پیدا کرده کاعب (جمع آن کواعب) گفته می شود نیز به همین جهت است .
بهر حال این کلمه (کعبه) هم اشاره به بلندی ظاهری خانه خدا است و هم رمزی از عظمت و بلندی مقام آن میباشد.
کعبه تاریخچه بسیار طولانی و پر حادثه ای دارد و در هر حال تمام این حوادث از عظمت و اهمیت آن سرچشمه میگیرد.
اهمیت کعبه به اندازه ای است که ویران کردن آن در روایات اسلامی در

ردیف قتل پیامبر و امام قرار گرفته ، نگاه کردن به آن ، عبادت ، و طواف گرد آن از بهترین اعمال است ، حتی در روایتی از امام باقر (علیه السلام) میخوانیم که فرمود: لا ینبغی لاحد ان یرفع بنائه فوق الکعبه : شایسته نیست کسی خانه خود را برتر از کعبه بسازد.
ولی باید توجه داشت که اهمیت و احترام کعبه هرگز به خاطر ساختمان آن نیست ، زیرا به گفته امیر مومنان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه در خطبه قاصعه خداوند خانه خود را در یکی از سرزمینهای خشک و سوزان و میان کوههای خشن قرار داده است و دستور داده از مصالح بسیار ساده ای آن را بنا کنند، از سنگهای عادی و معمولی ولی از آنجا که خانه کعبه قدیمی ترین و پرسابقه ترین مرکز توحید و پرستش خدا است و نقطه تمرکزی برای توجه ملتها و اقوام مختلف است ، اینهمه اهمیت در پیشگاه خدا یافته است . المائدة
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 93
آیه 100
آیه و ترجمه
قُل لا یَستَوِی الْخَبِیث وَ الطیِّب وَ لَوْ أَعْجَبَک کَثرَةُ الْخَبِیثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ یَأُولی الاَلْبَبِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ(100)
ترجمه :100 - بگو (هیچگاه) ناپاک و پاک مساوی نیستند اگر چه کثرت ناپاکها تو را به شگفتی بیندازد، از (مخالفت) خدا بپرهیزید ای صاحبان خرد، تا رستگار شوید.
تفسیر:اکثریت دلیل پاکی نیست
در آیات گذشته سخن از تحریم مشروبات الکلی و قمار و انصاب و از لام و صید کردن در حال احرام بود، از آنجا که بعضی از افراد ممکن است برای ارتکاب اینگونه گناهان عمل اکثریت را در پاره ای از محیطها دستاویز قرار دهند و به بهانه اینکه مثلا اکثریت مردم فلان شهر شراب می نوشند و یا آلوده قمارند، و یا اینکه اکثریت مردم در فلان شرائط به تحریم صید و مانند آن اعتنا نمی کنند، از انجام این دستورها سر باز زنند و آنها را به دست فراموشی بسپارند، برای اینکه این بهانه در این مورد و در تمام موارد از اینگونه افراد به کلی گرفته شود خداوند یک قاعده کلی و اساسی را در یک عبارت کوتاه بیان کرده ، می فرماید: بگو ای پیامبر! هیچگاه ناپاک و پاک یکسان نخواهد بود، اگر چه فزونی ناپاک و کثرت آلوده ها ترا به شگفتی فرو برد! (قل لا یستوی الخبیث و الطیب و لو اعجبک کثرة الخبیث)
بنابراین خبیث و طیب در آیه فوق به معنی هر گونه موجود ناپاک و پاک است اعم از غذاهای پاک و ناپاک ، افکار پاک و ناپاک است تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 94

و در پایان آیه اندیشمندان و صاحبان عقل و هوش را مخاطب ساخته و تاکید می کند که از خدا بپرهیزید تا رستگار شوید.(فاتقوا الله یا اولی الالباب لعلکم تفلحون).
اما اینکه در آیه ظاهرا توضیح واضحی بیان شده از این نظر است که ممکن است ، کسی خیال کند عوارضی از قبیل فزونی طرفداران پلیدی و به اصطلاح اکثریت باعث آن شود، که چیز ناپاک در ردیف پاک قرار گیرد، چنانکه ملاحظه کرده اید، گاهی بعضی از مردم تحت تاثیر انبوه جمعیت و تمایلات اکثریت قرار گرفته و تصور می کنند، اگر اکثریت بهر مطلبی تمایل پیدا کرد، این نشانه قطعی و بدون چون و چرای درستی آن مطلب است ، در حالی که چنین نیست و مواردی که اکثریت اجتماعات گرفتار اشتباهات روشن شده اند بسیار زیاد است ، در واقع آنچه برای شناسائی خوب از بد (خبیث از طیب) لازم است اکثریت کیفی است نه اکثریت کمی ، یعنی افکار قویتر و والاتر و عالیتر و اندیشه های تواناتر و پاکتر لازم است نه کثرت نفرات طرفدار.
این مساله شاید با مذاق بعضی از مردم امروز سازگار نباشد که بر اثر تلقینات و تبلیغاتی کوشش شده ، همیشه تمایلات اکثریت را به عنوان یک مقیاس سنجش نیک از بد بخورد آنها بدهند، تا آنجا که باور کرده اند، حق یعنی چیزی که اکثریت بپسندد، و خوب چیزی است که اکثریت به آن مایل باشد در حالی که چنین نیست .
و بسیاری از گرفتاریهای مردم دنیا بر اثر همین طرز تفکر است .
آری اگر اکثریت از رهبری صحیح و تعلیمات درستی بهره مند گردد و به اصطلاح یک اکثریت بتمام معنی رشید شود، آنگاه ممکن است تمایلات او مقیاسی برای سنجش خوب و بد باشد، نه اکثریتهای رهبری نشده و غیر رشید.
در هر حال قرآن در آیه مورد بحث ، اشاره ای به این واقعیت کرده و میفرماید: تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 95
هرگز زیادی بدان و ناپاکان شما را بشگفتی در نیاورد و در موارد دیگر بیش از ده بار فرموده : و لکن اکثر الناس لا یعلمون : کار اکثر مردم از روی علم و دانش نیست !.
ضمنا باید توجه داشت که اگر در آیه کلمه خبیث بر طیب مقدم داشته شده است به خاطر آن است که در آیه مورد بحث روی سخن با کسانی است که فزونی خبیث را دلیل بر اهمیت آن میگیرند و باید به آنها پاسخ گفته شود، و به آنها گوشزد میکند، که ملاک خوبی و بدی در هیچ مورد کثرت و قلت و اکثریت و اقلیت نیست ، بلکه در همه جا و همه وقت پاکی بهتر از ناپاکی است ، و صاحبان عقل و اندیشه هیچگاه فریب کثرت را نمی خورند، همواره از پلیدی دوری می کنند، اگر چه تمام افراد محیطشان

آلوده باشند، و به سراغ پاکیها میروند اگر چه تمام افراد محیط با آن مخالفت ورزند. المائدة
آیه 101 - 102
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا تَسئَلُوا عَنْ أَشيَاءَ إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسؤْكُمْ وَ إِن تَسئَلُوا عَنهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْءَانُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنهَا وَ اللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ(101)
قَدْ سأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكمْ ثُمَّ أَصبَحُوا بهَا كَفِرِينَ(102)
ترجمه :101 - ای کسانی که ایمان آورده اید از مسائلی سوال نکنید که اگر برای شما آشکار گردد شما را ناراحت می کند، و اگر به هنگام نزول قرآن از آنها سوال کنید برای شما آشکار میشود، خداوند آنها را بخشیده (و از آن صرف نظر کرده) است و خداوند آمرزنده و حلیم است .
102 - جمعی از پیشینیان از آنها سوال کردند و سپس به مخالفت با آن برخاستند، (ممکن است شما هم چنان سرنوشتی پیدا کنید). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 96
شان نزول :در شان نزول آیات فوق در منابع حدیث و تفسیر اقوال مختلفی دیده میشود، ولی آنچه با آیات فوق و تعبیرات آن سازگارتر است شان نزولی است که در تفسیر مجمع البیان از علی بن ابیطالب (علیه السلام) نقل شده است که روزی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خطبه ای خواند و دستور خدا را درباره حج بیان کرد شخصی بنام عکاشه - و بروایتی سراقه - گفت آیا این دستور برای هر سال است ، و همه سال باید حج بجا بیاوریم ؟ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به سوال او پاسخ نگفت ، ولی او لجاجت کرد، و دو بار، و یا سه بار، سوال خود را تکرار نمود، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: وای بر تو چرا اینهمه اصرار میکنی اگر در جواب تو بگویم بلی ، حج در همه سال بر همه شما واجب میشود و اگر در همه سال واجب باشد توانائی انجام آن را نخواهید داشت و اگر با آن مخالفت کنید گناهکار خواهید بود، بنابراین مادام که چیزی به شما نگفته ام روی آن اصرار نورزید زیرا (یکی از) اموری که باعث هلاکت (بعضی از) اقوام گذشته شد این بود که لجاجت و پرحرفی می کردند و از پیامبرشان زیاد سوال می نمودند، بنابراین هنگامی که به شما دستوری میدهم به اندازه توانائی خود آنرا انجام دهید (اذا امرتکم من شی ء فاتوا منه ما استطعتم) و هنگامی که شما را از چیزی نهی می کنم خودداری کنید آیات فوق نازل شد و آنها را از این کار باز داشت .
اشتباه نشود منظور از این شان نزول - همانطور که در تفسیر آیه خواهیم گفت - این نیست که راه سؤ ال و پرسش و فراگیری مطالب را بروی مردم ببندد زیرا تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 97
قرآن در آیات خود صریحا دستور می دهد که مردم آنچه را نمیدانند از اهل

اطلاع بپرسند ((فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون)).
بلکه منظور سوالهای نابجا و بهانه گیریها و لجاجتهائی است که غالبا سبب مشوب شدن اذهان مردم ، و موجب مزاحمت گوینده ، و پراکندگی رشته سخن و برنامه او میگردد.
تفسیر:سؤ الات بیجا!
شک نیست که سوال کردن کلید فهم حقائق است ، و به همین دلیل کسانی که کمتر می پرسند کمتر می دانند، و در آیات و روایات اسلامی نیز به مسلمانان دستور اکید داده شده است که هر چه را نمی دانند بپرسند، ولی از آنجا که هر قانونی معمولا استثنائی دارد، این اصل اساسی تعلیم و تربیت نیز استثنائی دارد و آن اینکه گاهی پاره ای از مسائل پنهان بودنش برای حفظ نظام اجتماع و تامین مصالح افراد بهتر است در اینگونه موارد جستجوها و پرسشهای پی در پی ، برای پرده برداشتن ، از روی واقعیت ، نه تنها فضیلتی نیست بلکه مذموم و ناپسند نیز می باشد، مثلا غالب پزشکان صلاح این می دانند که بیماریهای سخت و وحشتناک را از شخص بیمار مکتوم دارند، گاهی تنها اطرافیان را در جریان می گذارند، با این قید که از بیمار پنهان دارند، زیرا تجربه نشان داده ، بیشتر مردم اگر از عمق بیماری خود آگاه شوند گرفتار وحشتی می گردند که اگر کشنده نباشد لااقل بهبودی را به تاخیر می اندازد.
در اینگونه موارد بیمار هرگز نباید در برابر طبیب دلسوز خود به سوال و اصرار بپردازد. زیرا اصرارهای مکرر او گاهی چنان میدان را بر طبیب تنگ

می کند که برای آسودگی خود و رسیدگی به سایر بیماران جز این نمی بیند که حقیقت را برای این بیمار لجوج آشکار سازد اگر چه او از این رهگذر زیانهائی ببیند.
همچنین مردم در همکاریهای خود نیاز به خوشبینی دارند و برای حفظ این سرمایه بزرگ صلاح این است که از تمام جزئیات حال یکدیگر با خبر نباشند، زیرا بالاخره هر کس نقطه ضعفی دارد، و فاش شدن تمام نقطه های ضعف ، همکاریهای افراد را مواجه با اشکال میکند، مثلا ممکن است یک فرد با شخصیت و موثر تصادفا در یک خانواده پست و پائین متولد شده باشد، اکنون اگر سابقه او فاش شود، ممکن است آثار وجودی او در جامعه متزلزل گردد در این گونه موارد به هیچوجه نباید افراد، اصراری داشته باشند و به جستجو برخیزند.
و یا اینکه بسیاری از نقشه ها و طرحهای مبارزات اجتماعی باید تا هنگام عمل مکتوم باشد و اصرار در افشای آنها ضربهای بر موفقیت و پیروزی اجتماع است .
اینها و امثال آن مواردی است که سؤ ال کردن در آن صحیح نیست و

رهبران تا در فشار زیاد قرار نگیرند، نباید آنها را پاسخ گویند.
قرآن در آیه فوق به این موضوع اشاره کرده ، صریحا می گوید: ای کسانی که ایمان آوردهاید از اموری که افشای آنها باعث ناراحتی و دردسر شما میشود پرسش نکنید (یا ایها الذین آمنوا لا تسالوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤ کم).
ولی از آنجا که سؤ الات پی در پی از ناحیه افراد و پاسخ نگفتن به آنها ممکن است موجب شک و تردید برای دیگران گردد و مفاسد بیشتری به بار آورد اضافه می کند اگر در اینگونه موارد زیاد اصرار کنید بوسیله آیات قرآن بر شما افشاء می شود و به زحمت خواهید افتاد (و ان تسالوا عنها

تبدلکم).
و اینکه افشا کردن اینها را به زمان نزول قرآن اختصاص می دهد به خاطر آن است که سؤ الات مربوط به مسائلی بوده که می بایست از طریق وحی روشن گردد.
سپس اضافه میکند: تصور نکنید اگر خداوند از بیان پارهای از مسائل سکوت کرده است از آن غفلت داشته بلکه میخواسته است شما را در توسعه قرار دهد و آنها را بخشوده است ، و خداوند بخشنده حلیم است (عفا الله عنها و الله غفور حلیم).
در حدیثی از علی (علیه السلام) میخوانیم : (ان الله افترض علیکم فرائض فلا تضیعوها و حد لکم حدودا فلا تعتدوها و نهی عن اشیاء فلا تنتهکوها و سکت لکم عن اشیاء و لم یدعها نسیانا فلا تتکلفوها:) خداوند واجباتی برای شما قرار داده آنها را ضایع میکنید، و حدود و مرزهائی تعیین کرده از آنها تجاوز ننمائید و از اموری نهی کرده در برابر آنها پردهدری نکنید، و از اموری ساکت شده و صلاح در کتمان آن دیده و هیچگاه این کتمان از روی نسیان نبوده ، در برابر اینگونه امور، اصراری در افشاء نداشته باشید.
سؤ ال :
ممکن است گفته شود اگر افشای این امور بر خلاف مصلحت مردم است چرا با اصرار افشا میشود؟
پاسخ :
دلیل آن همان است که در بالا اشاره کردیم که گاهی اگر رهبر در مقابل

سؤ الات پی در پی و مصرانه سکوت کند، مفاسد دیگری ببار می آورد، سوظنهائی بر میانگیزد و باعث مشوب شدن اذهان مردم میشود، همانطور که اگر طبیب در برابر سؤ الات پی در پی مریض ، سکوت اختیار کند گاهی ممکن است بیمار را، در اصل تشخیص بیماری بوسیله طبیب ، به تردید اندازد، و تصور کند که اصولا بیماری او ناشناخته مانده و دستورات او را به

کار نبندد، در اینجا طبیب چارهای جز از افشای بیماری ندارد، اگر چه بیمار از این رهگذر دردسرهائی پیدا کند.
در آیه بعد برای تاکید این مطلب می گوید: بعضی از اقوام پیشین ، این گونه سؤ الات را داشتند و به دنبال پاسخ آنها به مخالفت و عصیان برخاستند
(قد سالها قوم من قبلکم ثم اصبحوا بها کافرین).
در اینکه این اشاره کلی درباره اقوام پیشین مربوط به کدامیک از آنها است میان مفسران بحث است :
بعضی احتمال داده اند مربوط به درخواست مائده آسمانی از مسیح (علیه السلام) وسیله شاگردان بوده که بعد از تحقق یافتن آن بعضی به مخالفت برخاستند، و بعضی احتمال داده اند مربوط به تقاضای معجزه از حضرت صالح (علیه السلام) بوده است ، ولی ظاهرا تمام این احتمالات اشتباه است ، زیرا آیه درباره سؤ ال به معنی پرسش و کشف مجهول سخن میگوید، نه سؤ ال به معنی تقاضا و درخواست چیزی گویا استعمال کلمه سؤ ال در هر دو معنی باعث چنین اشتباهی شده است .
ولی ممکن است مراد، جمعیت بنی اسرائیل بوده باشد که چون مامور به ذبح گاوی برای تحقیق درباره جنایتی شدند (که شرح آن در جلد اول صفحه 209 گذشت) موسی را سؤ الپیچ کرده و از جزئیات گاو که هرگز دستور خاصی در مورد آن نداشتند پیدرپی پرسش کردند، به همین جهت کار را بر خود آن چنان سخت کردند که بدست آوردن چنان گاوی آنقدر مشکل و پر هزینه شد که نزدیک بود از آن صرفنظر کنند. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 101
در معنی جمله اصبحوا بها کافرین دو احتمال وجود دارد نخست اینکه مراد از کفر، عصیان و مخالفت بوده باشد همانطور که در بالا اشاره کردیم ، و دیگر اینکه کفر به معنی معروف آن بوده باشد، زیرا گاهی شنیدن پاسخهای ناراحت کننده که بر ذهن شنونده سنگین آید، سبب میشود که به انکار اصل موضوع و صلاحیت گوینده بپاخیزد مثل اینکه گاهی شنیدن یک پاسخ ناراحت کننده از ناحیه طبیب ، سبب می شود که بیمار عکس العمل از خود نشان دهد و صلاحیت او را انکار کند و این تشخیص را فی المثل ناشی از پیری و خرفت شدن پزشک معرفی کند در پایان این بحث تکرار نکتهای را که در آغاز گفتیم لازم میدانیم که آیه های فوق به هیچوجه راه سؤ الات منطقی و آموزنده و سازنده را به روی مردم نمی بندد، بلکه منحصرا مربوط به سؤ الات نابجا و جستجو از اموری است که نه تنها مورد نیاز نیست بلکه مکتوم ماندن آن بهتر و حتی گاهی لازم است . المائدة
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 102
آیه 103 - 104

آیه و ترجمه
مَا جَعَلَ اللَّهُ مِن بَحِيرَةٍ وَ لا سائبَةٍ وَ لا وَصِيلَةٍ وَ لا حَامٍ وَ لَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ(103)
وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلى مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَ إِلى الرَّسولِ قَالُوا حَسبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا أَ وَ لَوْ كانَ ءَابَاؤُهُمْ لا يَعْلَمُونَ شيْئاً وَ لا يهْتَدُونَ(104)
ترجمه :103 - خداوند هیچگونه بحیره و سائبه و وصیله و حام قرار نداده است (اشاره به چهار نوع از حیوانات اهلی که در زمان جاهلیت استفاده از آنها را ممنوع می دانستند و این بدعت در اسلام ممنوع شد) ولی کسانی که کافر شدند بر خدا دروغ میبندند و بیشتر آنها نمیفهمند.
104 - و هنگامی که به آنها گفته شود، به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر بیائید می گویند آنچه را از پدران خود یافته ایم ما را بس است !، آیا نه چنین است که پدران آنها چیزی نمی دانستند و هدایت نیافته بودند؟ !
تفسیر:در آیه نخست ، اشاره به چهار بدعت نابجا شده که در میان عرب جاهلی معمول بود، آنها بر پارهای از حیوانات به جهتی از جهات علامت و نامی گذارده و خوردن گوشت آن را ممنوع میساختند و یا حتی خوردن شیر و چیدن پشم و سوار شدن بر پشت آنها را مجاز نمی شمردند، گاهی این حیوانات را آزاد می گذاشتند که هر راهی میخواهند بروند و کسی متعرض آنها نمیشد یعنی عملا حیوان را بلا استفاده و بیهوده رها می ساختند.
لذا قرآن مجید می گوید: خداوند هیچیک از این احکام را به رسمیت تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 103
نمی شناسد، نه ((بحیره)) ای قرار داده و نه ((سائبه)) و نه ((وصیله)) و نه ((حام)) (ما جعل الله من بحیرة و لا سائبة و لا وصیلة و لا حام) و اما توضیح این چهار نوع حیوان :
1 - بحیره به حیوانی میگفتند که پنج بار زائیده بود و پنجمین آنها ماده - و به روایتی نر - بود، گوش چنین حیوانی را شکاف وسیعی میدادند، و آن را بحال خود آزاد میگذاشتند و از کشتن آن صرف نظر میکردند.
بحیره از ماده بحر به معنی وسعت و گسترش است ، و اینکه عرب دریا را بحر میگوید به خاطر وسعت آن است ، و اینکه بحیره را به این نام می نامیدند به خاطر شکاف وسیعی بود که در گوش آن ایجاد میکردند.
2 - سائبه شتری بوده که دوازده - و به روایتی ده - بچه می آورد، آن را آزاد میساختند و حتی کسی سوار بر آن نمیشد و بهر چراگاهی وارد میشد آزاد بود و از هر آبگاه و چشمهای آب مینوشید کسی حق مزاحمت آن را نداشت ، تنها گاهی از شیر آن میدوشیدند و به مهمان میدادند (از ماده سیب به معنی جریان آب و آزادی در راه رفتن است).
3 - وصیله به گوسفندی میگفتند که هفت بار فرزند می آورد و به روایتی

به گوسفندی می گفتند: که دوقلو میزائید (از ماده وصل به معنی بهم پیوستگی است) کشتن چنان گوسفندی را نیز حرام میدانستند.
4 - حام که اسم فاعل از ماده حمایت میباشد و به معنی حمایت کننده است به حیوان نری میگفتند که از وجود آن برای تلقیح حیوانات ماده استفاده میشد، هنگامی که ده بار از آن برای تلقیح استفاده میکردند، و هر بار فرزندی از نطفه آن به وجود می آمد، می گفتند: این حیوان پشت خود را حمایت کرده یعنی کسی حق سوار شدن بر آن را ندارد (یکی از معانی حمی ، نگاهداری و جلوگیری و ممنوعیت است). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 104
در معنی عناوین چهارگانه بالا در میان مفسران و در احادیث احتمالات دیگری نیز دیده می شود اما قدر مشترک همه آنها، آن است که منظور حیواناتی بوده که در واقع خدمات فراوان و مکرری به صاحبان خود از طریق انتاج میکردند، و آنها هم در مقابل یکنوع احترام و آزادی برای این حیوانات قائل میشدند.
درست است که در تمام این موارد، جلوه هائی از روح شکرگزاری و قدردانی حتی در برابر خدمت حیوانات به چشم میخورد، و از این نظر عمل آنها قابل تقدیس بوده ، ولی از آنجا که اجرای چنین احترامی در مورد این حیوانات علاوه بر اینکه با عدم درک آنها مفهومی پیدا نمیکرد، یکنوع اتلاف مال و از بین بردن نعمتهای الهی و معطل ساختن آنها محسوب میشد و از همه گذشته این حیوانات به خاطر این احترام ، گرفتار زجرها و شکنجه های جانکاهی میشدند، زیرا عملا کمتر کسی حاضر میشد غذای درستی به آنها بدهد و از آنها مراقبت و نگاهداری کند، و با توجه به اینکه این حیوانات معمولا دارای سن زیادی بودند، به حالت دردناکی در میان انبوهی از محرومیتها به سر میبردند تا بمیرند، روی این جهات اسلام از این کار جدا جلوگیری کرده است !.
از همه گذشته از پارهای از روایات و تفاسیر استفاده می شود که آنها همه یا قسمتی از این برنامه را به خاطر بتها انجام می دادند و در واقع آنها را نذر بت می کردند در این صورت مبارزه اسلام با این کار شکل مبارزه با بت پرستی نیز به خود میگیرد.
و عجیب این است که طبق پارهای از روایات هنگامی که بعضی از این حیوانات به مرگ طبیعی میمردند، گاهی از گوشت آن (گویا به عنوان تبرک و تیمن) استفاده می کردند که این خود یکنوع عمل زشت دیگر بود! تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 105
سپس می فرماید: افراد کافر و بتپرست اینها را به خدا نسبت می دادند و می گفتند: قانون الهی است (و لکن الذین کفروا یفترون علی الله الکذب).

و اکثر آنها در این باره کمترین فکر و اندیشهای نمی کردند و عقل خود را به کار نمیگرفتند، بلکه کورکورانه از دیگران تقلید مینمودند (و اکثر هم لا یعقلون).
در آیه بعد اشاره به دلیل و منطق آنها در این تحریمهای نابجا و بیمورد کرده ، می گوید: هنگامی که به آنها گفته شود به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بیائید، آنها از این کار سرباز زده ، می گویند همان رسوم و آداب نیاکان ما، ما را بس است ! (و اذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله و الی الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا علیه آبائنا).
در حقیقت خلافکاریها و بت پرستیهای آنها از یکنوع بت پرستی دیگر به نام تسلیم بدون قید و شرط در برابر آداب و رسوم خرافی نیاکان سرچشمه میگرفت ، گویا آنها تنها عنوان نیاکان و پدران را برای ، صحت و درستی عقیده و عادات و رسوم خود کافی می پنداشتند.
قرآن صریحا به آنها پاسخ می گوید: که مگر نه این است که پدران آنها دانشی نداشتند و هدایت نیافته بودند (ا و لو کان آبائهم لا یعلمون شیئا و لا یهتدون)
یعنی اگر نیاکانی که شما در عقیده و اعمالتان به آنها متکی هستید، دانشمندان و هدایت یافتگانی بودند، اقتباس و پیروی شما از آنان از قبیل تقلید جاهل از عالم بود، اما با اینکه خودتان میدانید آنها چیزی بیشتر از شما نمیدانستند و شاید عقبتر هم بودند، با این حال کار شما مصداق روشن تقلید جاهل از جاهل است که در میزان عقل و خرد بسیار ناپسند میباشد؟
از اینکه در جمله بالا قرآن روی کلمه اکثر تکیه کرده چنین بر می آید
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 106
در آن محیط جهل و تاریکی نیز، اقلیتی هر چند ضعیف ، فهمیده وجود داشتند که به اینگونه اعمال بچشم حقارت و تنفر نگاه میکردند.
بتی به نام نیاکان !
از موضوعاتی که در زمان جاهلیت به شدت رائج بود و به همین دلیل در آیات مختلفی از قرآن منعکس است مساله افتخار به نیاکان و احترام بیقید و شرط و تا سرحد پرستش ، در برابر آنان و افکار و عادات و رسوم آنها بود، این موضوع اختصاصی به عصر جاهلیت نداشت ، امروز هم در میان بسیاری از ملتها وجود دارد، و شاید یکی از عوامل اصلی اشاعه و انتقال خرافات از نسلی به نسل دیگر محسوب میشود، گویا مرگ یکنوع مصونیت و قداست برای گذشتگان ایجاد می کند و آنها را در هالهای از احترام و تقوا فرو میبرد!
شک نیست که روح قدردانی و رعایت اصول انسانی ایجاب می کند که

پدران و اجداد و نیاکان محترم شمرده شوند، اما نه به این معنی که آنها را معصوم از خطا و اشتباه بدانیم ، و از نقد و بررسی افکار و آداب آنها خودداری کنیم ، و از خرافات آنها کورکورانه تبعیت نمائیم .
زیرا این عمل در واقع یکنوع بت پرستی و منطق جاهلی است ، بلکه باید در عین احترام به حقوق و افکار و سنتهای مفیدشان ، سنن غلط آنها را بشدت درهم شکست ، به خصوص اینکه نسلهای آینده بر اثر گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش و تجربیات بیشتر معمولا از نسلهای پیشین داناتر و باهوشترند، و هیچ عقل و خردی اجازه تقلید کورکورانه از گذشتگان را نمیدهد.
عجب این است که بعضی از دانشمندان و حتی اساتید دانشگاه را می بینیم که از این نقطه ضعف بر کنار نمانده و گاهی با کمال شگفتی به خرافات مضحکی همچون پریدن از روی آتش در روزهای آخر سال تن در میدهند و میل دارند تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 107
آتش پرستی نیاکان را به نوعی زنده کنند و در حقیقت منطقی جز منطق اعراب زمان جاهلیت ندارند.
تضاد بی دلیل
در تفسیر ((المیزان)) از تفسیر ((در المنثور)) از جمعی از دانشمندان عامه نقل شده : که شخصی به نام ابو الاحوص میگوید خدمت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیدم در حالی که لباس کهنه و مندرسی بر تن داشتم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: مال و ثروتی داری ، گفتم : آری فرمود: چه نوع مال ؟
گفتم : همه گونه مال در اختیار دارم ، شتر، گوسفند، اسب ، و مانند اینها پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: هنگامی که خدا به تو چیزی داد باید آثار آن را در تو ببیند (نه اینکه ثروت خود را کنار بگذاری و همانند مسکینان زندگی کنی).
سپس فرمود: آیا بچه شترهای تو گوش دریده متولد می شوند یا با گوشهای سالم ، گفتم : مسلما با گوش سالم ، مگر ممکن است شتر، نوزاد گوش دریده بیاورد؟! فرمود: پس لابد خودت تیغ به دست گرفته گوشهای یکعده از آنها را شکاف میدهی و میگوئی این ((بحر)) است و گوشهای بعضی دیگر را پاره کرده و میگوئی این ((صرم)) است ؟ گفتم آری چنین کار را میکنم ، فرمود: هرگز چنین کاری مکن هر چه خدا به تو داده است برای تو حلال است ، سپس تلاوت فرمود: ما جعل الله من بحیرة و لا سائبة و لا وصیلة و لا حام .
از این روایت استفاده می شود که آنها قسمتی از اموال خود را معطل و بی مصرف نگاه میداشتند، ولی بجای آن صرفه جوئی کرده ، لباسهای کهنه و مندرس در تن می پوشیدند و این یک تضاد بیدلیل بود. المائدة

آیه 105
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسكُمْ لا يَضرُّكُم مَّن ضلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ(105)
ترجمه :105 - ای کسانی که ایمان آوردهاید مراقب خود باشید، هنگامی که شما هدایت یافتید گمراهی کسانی که گمراه شده اند به شما زیانی نمی رساند، بازگشت همه شما به سوی خدا است و شما را از آنچه عمل میکردید آگاه میسازد.
تفسیر:هر کس مسئول کار خویش است
در آیه قبل سخن از تقلید کورکورانه مردم عصر جاهلیت از نیاکان گمراه ، به میان آمد و قرآن به آنها صریحا اخطار کرد که چنین تقلیدی ، با عقل و منطق سازگار نیست ، به دنبال این موضوع طبعا این سوال در ذهن آنها می آمد که اگر ما حسابمان را از نیاکانمان در این گونه مسائل جدا کنیم ، پس سرنوشت آنها چه خواهد شد، به علاوه اگر ما دست از چنان تقلیدی برداریم سرنوشت بسیاری مردم که تحت تاثیر چنین تقالیدی هستند، چه میشود، آیه فوق در پاسخ اینگونه سؤ الات می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید شما مسئول خویشتنید، اگر شما هدایت یافتید گمراهی دیگران (اعم از نیاکان و یا دوستان و بستگان هم عصر شما) لطمه ای به شما نخواهد زد (یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم).
سپس اشاره به موضوع رستاخیز و حساب و رسیدگی به اعمال هر کس کرده ، میگوید بازگشت همه شما به سوی خدا است ، و به حساب هر یک

رسیدگی میکند، و شما را از آنچه انجام میدادید آگاه میسازد.
(الی الله مرجعکم جمیعا فینبئکم بما کنتم تعملون).
پاسخ به یک ایراد
در پیرامون این آیه سر و صدای زیادی براه انداخته اند و بعضی چنین پنداشته اند که میان این آیه و دستور امر به معروف و نهی از منکر که از دستورات قاطع و مسلم اسلامی است یکنوع تضاد وجود دارد، زیرا این آیه می گوید شما مراقب حال خویشتن باشید، انحراف دیگران اثری در وضع شما نمی گذارد.
اتفاقا از روایات چنین بر می آید که این نوع سوء تفاهم و اشتباه حتی در عصر نزول آیه برای بعضی از افراد کم اطلاع وجود داشته است ، جبیر بن نفیل میگوید در حلقه جمعی از یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نشسته بودم و از همه کم سنتر بودم آنها سخن از امر به معروف و نهی از

منکر به میان آوردند، من به میان سخنان آنها پریدم و گفتم مگر خداوند در قرآن نمیگوید: یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم (بنابراین امر به معروف و نهی از منکر چه لزومی دارد !) ناگاه همگی یکزبان مرا مورد سرزنش و اعتراض قرار دادند و گفتند: آیه ای از قرآن را جدا میکنی ، بدون اینکه معنی تفسیر آن را بدانی ؟! من از گفتار خود سخت پشیمان شدم ، و آنها به مباحثه در میان خود ادامه دادند، هنگامی که میخواستند برخیزند و مجلس را ترک گویند، رو به من کرده و گفتند: تو جوان کم سن و سالی هستی و آیهای از قرآن را بدون اینکه معنی آن را بدانی از بقیه جدا کرده ای ولی شاید به چنین زمانی که میگوئیم برسی که ببینی بخل مردم را فرا گرفته و بر آنها حکومت ، هوی و هوس پیشوای مردم است ، و هر کس تنها رای خود را میپسندد، در چنان زمانی مراقب خویش باش ، گمراهی دیگران به تو زیانی نمیرساند (یعنی آیه مربوط به چنان زمانی است). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 110
بعضی از راحت طلبان عصر ما نیز هنگامی که سخن از انجام دو فریضه بزرگ الهی امر به معروف و نهی از منکر به میان می آید برای شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت به این آیه میچسبند و معنی آن را تحریف میکنند.
در حالی که با کمی دقت میتوان دریافت که تضادی در میان این دو دستور نیست ، زیرا:
اولا: آیه مورد بحث میگوید حساب هر کس جدا است و گمراهی دیگران مانند نیاکان و غیر نیاکان لطمه ای به هدایت افراد هدایت یافته نمیزند حتی اگر برادر هم باشند و یا پدر و فرزند، بنا بر این شما از آنها پیروی نکنید و خود را نجات دهید (دقت کنید).
ثانیا: این آیه اشاره به موقعی می کند که امر به معروف و نهی از منکر کارگر نمیشود، و یا شرائط تاثیر آن جمع نیست گاهی بعضی از افراد در چنین موقعی ناراحت می شوند که با این حال ، تکلیف ما چیست ؟ قرآن به آنها پاسخ می دهد که برای شما هیچ جای نگرانی وجود ندارد زیرا وظیفه خود را انجام دادهاید، و آنها نپذیرفته اند و یا زمینه پذیرشی در آنها وجود نداشته است ، بنابراین زیانی از این ناحیه به شما نخواهد رسید.
این معنی در حدیثی که در بالا نقل کردیم و همچنین در بعضی از احادیث دیگر نقل شده است که از پیامبر (صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم) درباره این آیه سؤ ال کردند فرمودند: ایتمروا بالمعروف و تناهوا عن المنکر فاذا رایت دنیا مؤ ثرة و شحا مطاعا و هوی متبعا و اعجاب کل ذی رای برایه فعلیک بخویصة نفسک و ذر عوامهم !: امر به معروف کنید و نهی از منکر، اما هنگامی که ببینید، مردم دنیا را مقدم داشته و بخل و هوی بر آنها حکومت می کند و هر کس تنها رای خود را میپسندد (و گوشش بدهکار

سخن دیگری نیست) به خویشتن بپردازید و عوام را رها کنید. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 111
روایات دیگری نیز به این مضمون نقل شده که همگی همین حقیقت را تعقیب میکند.
فخر رازی چنانکه عادت او است برای پاسخ به سؤ ال فوق چندین وجه ذکر می کند که تقریبا همه بازگشت به یک چیز یعنی آنچه در بالا آوردیم میکند و گویا او برای تکثیر عدد آنها را از هم جدا کرده است !.
در هر حال شک نیست ، که مساله امر به معروف و نهی از منکر از مهمترین ارکان اسلام است که بهیچ وجه نمیتوان شانه از زیر بار مسؤ لیت آن خالی کرد، تنها در موردی این دو وظیفه ساقط می شود که امیدی به تاثیر آن نباشد و شرایط لازم در آن جمع نگردد. المائدة
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 112
آیه 106 - 108
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا شهَدَةُ بَيْنِكُمْ إِذَا حَضرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْت حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ أَوْ ءَاخَرَانِ مِنْ غَيرِكُمْ إِنْ أَنتُمْ ضرَبْتُمْ فى الاَرْضِ فَأَصبَتْكُم مُّصِيبَةُ الْمَوْتِ تحْبِسونَهُمَا مِن بَعْدِ الصلَوةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ لا نَشترِى بِهِ ثَمَناً وَ لَوْ كانَ ذَا قُرْبى وَ لا نَكْتُمُ شهَدَةَ اللَّهِ إِنَّآ إِذاً لَّمِنَ الاَثِمِينَ(106)
فَإِنْ عُثرَ عَلى أَنَّهُمَا استَحَقَّا إِثْماً فَئَاخَرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ استَحَقَّ عَلَيهِمُ الاَوْلَيَنِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشهَدَتُنَا أَحَقُّ مِن شهَدَتِهِمَا وَ مَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذاً لَّمِنَ الظلِمِينَ(107)
ذَلِک أَدْنى أَن يَأْتُوا بِالشهَدَةِ عَلى وَجْهِهَا أَوْ يخَافُوا أَن تُرَدَّ أَيمَنُ بَعْدَ أَيْمَنِهِمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اسمَعُوا وَ اللَّهُ لا يهْدِى الْقَوْمَ الْفَسِقِينَ(108)
ترجمه :106 - ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد در موقع وصیت باید دو نفر عادل را از میان شما به شهادت بطلبد، یا اگر مسافرت کردید و مرگ شما را فرا رسد (و در راه مسلمانی نیافتید) دو نفر از غیر شما، و اگر به هنگام ادای شهادت در صدق آنها شک کردید آنها را بعد از نماز نگاه می دارید تا سوگند یاد کنند که ما حاضر نیستیم حق را به چیزی بفروشیم اگر چه در مورد خویشاوندان ما باشد و شهادت الهی را کتمان نمیکنیم که از گناهکاران خواهیم بود. تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 113
107 - و اگر اطلاعی حاصل شود که آن دو مرتکب گناهی شده اند (و حق را کتمان کرده اند) دو نفر از کسانی که گواهان نخست بر آنها ستم کرده اند به جای آنها قرار میگیرند و به خدا سوگند یاد میکنند که گواهی ما از گواهی آن دو به حق نزدیکتر است و ما مرتکب تجاوزی نشدهایم که اگر چنین کرده باشیم از ظالمان خواهیم بود.

108 - این کار بیشتر سبب می شود که به حق گواهی دهند (و از خدا بترسند) و یا (از مردم) بترسند که (دروغشان فاش گردد و) سوگندهائی جای سوگندهای آنها را بگیرد، و از (مخالفت) خدا بپرهیزید و گوش فرا دهید و خداوند جمعیت فاسقان را هدایت نمیکند.
شان نزول :در مجمع البیان و بعضی تفاسیر دیگر در شان نزول آیات فوق نقل شده است که یک نفر از مسلمانان به نام ((ابن ابی ماریه)) به اتفاق دو نفر از مسیحیان عرب به نام ((تمیم)) و ((عدی)) که دو برادر بودند به قصد تجارت از مدینه خارج شدند در اثنای راه ابن ماریه که مسلمان بود بیمار شد، وصیتنامهای نوشت و آن را در میان اثاث خود مخفی کرد، و اموال خویش را بدست دو همسفر نصرانی سپرد وصیت کرد که آنها را به خانواده او برسانند، و از دنیا رفت ، همسفران متاع او را گشودند و چیزهای گرانقیمت و جالب آنرا برداشتند و بقیه را به ورثه باز گرداندند، ورثه هنگامی که متاع را گشودند، قسمتی از اموالی که ابن ابی ماریه با خود برده بود در آن نیافتند، ناگاه چشمان آنها به وصیتنامه افتاد، دیدند، صورت تمام اموال مسروقه در آن ثبت است ، مطلب را با آن دو نفر مسیحی همسفر در میان گذاشتند آنها انکار کرده و گفتند: هر چه به ما داده بود به شما تحویل دادهایم ! ناچار به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شکایت کردند، آیات فوق نازل شد و حکم آن را بیان کرد. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 114
ولی از شان نزولی که در کتاب کافی آمده است چنین بر می آید که آنها نخست انکار وجود متاع دیگری کردند و جریان به خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کشیده شد، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چون دلیلی بر ضد آن دو نفر وجود نداشت ، آنها را وادار به سوگند کرد، سپس آنها را تبرئه نمود، اما چیزی نگذشت که بعضی از اموال مورد بحث نزد آن دو نفر پیدا شد و به این وسیله دروغشان اثبات گردید، جریان به عرض پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسید پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در انتظار ماند تا آیات فوق نازل شد، سپس دستور داد، اولیاء میت سوگند یاد کنند، و اموال را گرفت و به آنها تحویل داد.
تفسیر:از مهمترین مسائلی که اسلام روی آن تکیه میکند، مساله حفظ حقوق و اموال مردم و به طور کلی اجرای عدالت اجتماعی است ، آیات فوق گوشهای از دستورات مربوط به این قسمت است ، نخست برای اینکه حقوق ورثه در اموال میت از میان نرود و حق بازماندگان و ایتام و صفار پایمال نشود، به افراد با ایمان دستور می دهد و می گوید: ای کسانی که ایمان آوردهاید، هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد باید به هنگام وصیت کردن دو نفر از افراد عادل را به گواهی بطلبید و اموال خود را به عنوان امانت برای تحویل دادن به ورثه به آنها بسپارید (یا ایها الذین

آمنوا شهادة بینکم اذا حضر احدکم الموت حین الوصیة اثنان ذوا عدل منکم).
منظور از عدل در اینجا همان عدالت به معنی پرهیز از گناه کبیره و مانند آن است ، ولی این احتمال در معنی آیه نیز هست که مراد از عدالت ، امانت در امور مالی و عدم خیانت باشد، مگر اینکه با دلائل دیگر ثابت شود که شرائط بیشتری در چنین شاهدی لازم است .
و منظور از منکم یعنی از شما مسلمانان ، در مقابل افراد غیر مسلمان تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 115
است که در جمله بعد به آنها اشاره شده است .
البته باید توجه داشت که در اینجا بحث از شهادت معمولی و عادی نیست ، بلکه شهادتی است توام با وصایت ، یعنی این دو نفر هم وصیند و هم گواه و اما این احتمال که علاوه بر دو نفر شاهد انتخاب شخص سومی به عنوان وصی در اینجا لازم است بر خلاف ظاهر آیه و مخالف شان نزول است ، زیرا در شان نزول خواندیم که ابن ابی ماریه تنها دو نفر همسفر داشت که آنها را به عنوان وصی و گواه بر میراث خود انتخاب کرد.
سپس اضافه میکند: اگر در مسافرتی باشید و مصیبت مرگ برای شما فرا رسد (و از مسلمانان وصی و شاهدی پیدا نکنید) دو نفر از غیر مسلمانها را برای این منظور انتخاب نمائید (او آخر ان من غیر کم ان انتم ضربتم فی الارض فاصابتکم مصیبة الموت).
گرچه در آیه سخنی از این موضوع که انتخاب وصی و شاهد از غیر مسلمانها مشروط به عدم دسترسی به مسلمانان است دیده نمیشود ولی روشن است که منظور در صورتی است که دسترسی به مسلمان نباشد و ذکر قید مسافرت نیز به همین جهت است ، همچنین کلمه او گرچه معمولا برای تخییر است ولی در اینجا - مانند بسیاری از موارد دیگر - منظور ترتیب میباشد، یعنی نخست از مسلمانان و اگر ممکن نشد از غیر مسلمانان انتخاب کنید.
ذکر این نکته نیز لازم است که منظور از غیر مسلمانان تنها اهل کتاب یعنی یهود و نصاری میباشد زیرا اسلام برای مشرکان و بت پرستان در هیچ مورد اهمیتی قائل نشده است .
سپس دستور می دهد که به هنگام ادای شهادت باید آن دو نفر را بعد از نماز - در زمینه تردید و شک - وادار کنند که به نام خدا سوگند یاد کنند (تحبسونهما من بعد الصلوة فیقسمان بالله ان ارتبتم). تفسیر نمونه ج : 5 صفحه 116
و باید شهادت آنها به اینگونه بوده باشد که بگویند ما حاضر نیستیم حق را به منافع مادی بفروشیم و بنا حق گواهی دهیم ، هر چند در مورد خویشاوندان ما باشد (لا نشتری به ثمنا و لو کان ذاقربی).

و ما هیچگاه شهادت الهی را کتمان نمیکنیم که در این صورت از گناهکاران خواهیم بود (و لا نکتم شهادة الله انا اذا لمن الاثمین).
باید توجه داشت که :
اولا این تشریفات برای ادای شهادت در زمینه شک و تردید و اتهام است .
ثانیا به مقتضای ظاهر آیه فرقی در میان مسلمان و غیر مسلمان از این نظر نیست و در حقیقت یکنوع محکم کاری برای حفظ اموال ، در زمینه اتهام میباشد و این هیچگونه منافاتی با قبول شهادت عدلین بدون سوگند ندارد، زیرا این حکم مربوط به مورد عدم اتهام است بنابراین نه حکم آیه نسخ شده است و نه اختصاص به غیر مسلمانان دارد (دقت کنید).
ثالثا منظور از نماز در مورد غیر مسلمانان قاعدتا نمازهای خود آنها است ؟ که در آنها ایجاد توجه و ترس از خدا می کند و اما در مورد مسلمانان جمعی معتقدند که منظور خصوص نماز عصر است و در بعضی از روایات اهل بیت (علیهمالسلام) نیز به آن اشاره شده است اما ظاهر آیه مطلق است و هر نمازی را شامل می شود و ممکن است ذکر خصوص نماز عصر در روایات ما جنبه استحبابی داشته باشد زیرا در نماز عصر، اجتماع بیشتری شرکت می کردند و به علاوه وقت داوری و قضاوت در میان مسلمین بیشتر آن موقع بود.
و رابعا انتخاب وقت نماز برای شهادت به خاطر آن است که روح خدا ترسی به مقتضای الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر در انسان بیدار می شود، و موقعیت زمانی و مکانی توجهی در او به سوی حق ایجاد میکند و حتی بعضی از تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 117
فقها گفته اند که خوبست برای ادای شهادت اگر در مکه باشند در کنار کعبه در میان رکن و مقام که جایگاه بسیار مقدسی است و اگر در مدینه باشند در کنار منبر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این شهادت ادا شود.
و در آیه بعد سخن از موردی به میان آمده که ثابت شود، دو شاهد مرتکب خیانت و گواهی بر ضد حق شده اند - همانطور که در شان نزول آیه آمده بود - در چنین موردی دستور می دهد که : اگر اطلاعی حاصل شود که آن دو نفر مرتکب گناه و جرم و تعدی شده اند و حق را پایمال کرده اند، دو نفر دیگر از کسانی که گواهان نخست به آنها ستم کرده اند (یعنی ورثه میت) بجای آنها قرار گرفته و برای احقاق حق خود شهادت و گواهی میدهند (فان عثر علی انهما استحقا اثما فاخران یقومان مقامهما من الذین استحق علیهم الاولیان).
مرحوم طبرسی در مجمع البیان معتقد است که این آیه از نظر معنی و اعراب از پیچیده ترین و مشکلترین آیات قرآن است ولی با توجه به دو نکته معلوم می شود که این آیه آنقدر هم پیچیده نیست .

اولا منظور از استحق در اینجا به قرینه کلمه اثم (گناه) همان جرم و تجاوز به حق دیگری است .
و ثانیا ((اولیان)) در اینجا به معنی اولان است یعنی آن دو شاهدی که در آغاز میبایست شهادت بدهند و از راه راست منحرف شده اند.
بنابراین معنی آیه چنین می شود که اگر اطلاعی حاصل شد که دو شاهد نخستین ، مرتکب خلافی شده اند، دو نفر دیگر جای آنها را میگیرند از همان کسانی که دو شاهد نخست بر آنها تجاوز کرده اند. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 118
و در ذیل آیه وظیفه دو شاهد دوم را چنین بیان می کند که آنها باید به خدا سوگند یاد کنند که گواهی ما از گواهی دو نفر اول شایسته تر و به حق نزدیکتر است و ما مرتکب تجاوز و ستمی نشده ایم و اگر چنین کرده باشیم از ظالمان و ستمگران خواهیم بود (فیقسمان بالله لشهادتنا احق من شهادتهما و ما اعتدینا انا اذا لمن الظالمین).
در حقیقت اولیای میت روی اطلاعاتی که از جلوتر درباره اموال و متاع او بهنگام مسافرت یا غیر مسافرت داشته اند گواهی میدهند که دو شاهد نخست مرتکب ظلم و خیانت شده اند و این شهادت جنبه حسی پیدا میکند نه حدسی و از روی قرائن .
در آخرین آیه مورد بحث در حقیقت فلسفه احکامی را که در زمینه شهادت در آیات قبل گذشت بیان می کند که : اگر طبق دستور بالا عمل شود یعنی دو شاهد را بعد از نماز و در حضور جمع به گواهی بطلبند، و در صورت بروز خیانت آنها، افراد دیگری از ورثه جای آنها را بگیرند و حق را آشکار سازند، این برنامه سبب می شود که شهود در امر شهادت دقت به خرج دهند و آن را بر طبق واقع - به خاطر ترس از خدا یا به خاطر ترس از خلق خدا - انجام دهند (ذلک ادنی ان یاتوا بالشهادة علی وجه ها او یخافوا ان ترد ایمان بعد ایمانهم).
در حقیقت این کار سبب می شود که حد اکثر ترس از مسئولیت در برابر خدا و یا بندگان خدا در آنها بیدار گردد و از محور حق منحرف نشوند.
و در آخر آیه برای تاکید روی تمام احکام گذشته دستور میدهد: پرهیزگاری پیشه کنید و گوش به فرمان خدا فرا دهید و بدانید خداوند جمعیت فاسقان را هدایت نخواهد کرد (و اتقوا الله و اسمعوا و الله لا یهدی القوم الفاسقین) المائدة
تفسیر نمونه ج : 5 صفحه 119
آیه 109
آیه و ترجمه
يَوْمَ يجْمَعُ اللَّهُ الرُّسلَ فَيَقُولُ مَا ذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لا عِلْمَ لَنَا إِنَّک أَنت عَلَّمُ الْغُيُوبِ(109)

ترجمهَ :109 - از آن روز بترسید که خداوند پیامبران را جمع می کند و به آنها میگوید مردم در برابر دعوت شما چه پاسخی دادند؟ می گویند ما چیزی نمی دانیم تو خود از تمام پنهانیها آگاهی .
تفسیر:این آیه در حقیقت مکملی برای آیات قبل است ، زیرا در ذیل آیات گذشته که مربوط به مساله شهادت حق و باطل بود، دستور به تقوا و ترس از مخالفت فرمان خدا داده شد، در این آیه می گوید: از آن روز بترسید که خداوند پیامبران را جمع می کند و از آنها درباره رسالت و ماموریتشان سؤ ال می کند و میگوید مردم در برابر دعوت شما چه پاسخی گفتند (یوم یجمع الله الرسل فیقول ما ذا اجبتم).
آنها از خود نفی علم کرده و همه حقایق را موکول به علم پروردگار کرده میگویند: خداوندا! ما علم و دانشی نداریم ، تو آگاه بر تمام غیوب و پنهانیها هستی (قالوا لا علم لنا انک انت علام الغیوب).
و به این ترتیب سر و کار شما با چنین خداوند علام الغیوب و با چنین دادگاهی است ، بنابراین در گواهیهای خود مراقب حق و عدالت باشید.
در اینجا دو سؤ ال پیش می آید نخست اینکه از آیات دیگر قرآن استفاده میشود که پیامبران شاهدان و گواهان بر امت خویشند در حالی که از آیه فوق تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 120
بر می آید که آنها از خود نفی علم میکنند و همه چیز را به خدا وامی گذارند.
ولی میان این دو تضاد و اختلافی نیست ، بلکه مربوط به دو مرحله است ، در نخستین مرحله که آیه مورد بحث اشاره به آنست ، انبیاء در پاسخ سؤ ال پروردگار اظهار ادب کرده ، و از خود نفی علم نموده ، و همه چیز را موکول به علم خدا میکنند، ولی در مراحل بعد آنچه را میدانند در مورد امت خود بازگو میکنند و گواهی میدهند، این درست به آن میماند که گاهی استاد به شاگرد خود میگوید که پاسخ فلان شخص را بده ، شاگرد نخست اظهار ادب کرده و علم خود را در برابر علم او هیچ توصیف میکند و پس از آن آنچه را میداند میگوید.
دیگر اینکه چگونه انبیا از خود نفی علم میکنند با اینکه آنها علاوه بر علم عادی بسیاری از حقایق پنهانی را از طریق تعلیم پروردگار میدانند؟ گرچه در پاسخ این سؤ ال مفسران بحثهای گوناگونی دارند، ولی به عقیده ما روشن است که منظور انبیاء آن است که علم خود را در برابر علم خدا هیچ بشمرند و در حقیقت چنین است ، هستی ما در برابر هستی بی پایان او چیزی نیست و علم ما در برابر علم او علم محسوب نمیشود، و خلاصه ((ممکن)) هر چه باشد در برابر ((واجب)) چیزی ندارد و به تعبیر دیگر: دانش انبیاء اگر چه در حد خود دانش قابل ملاحظهای است ولی با مقایسه به دانش پروردگار چیزی محسوب نمی شود.

و در حقیقت عالم واقعی کسی است که در همه جا و هر زمان حاضر و ناظر و از پیوند تمام ذرات عالم با خبر و از تمام خصوصیات این جهان که یک واحد بهم پیوسته است آگاه باشد، و این صفت مخصوص ذات پاک خدا است .
از آنچه گفتیم روشن می شود که این آیه دلیل بر نفی هر گونه علم غیب از پیامبران و امامان نمی شود، آنچنانکه بعضی پنداشته اند، زیرا علم غیب بالذات مربوط به کسی است که همه جا و هر زمان حاضر است ، و غیر او بالذات چنین علمی را ندارد بلکه آنچه را خدا از غیب به او تعلیم داده است میداند، شاهد این تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 121
سخن آیات متعددی از قرآن است ، از جمله در سوره جن آیه 26 میخوانیم عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول : خداوند عالم الغیب است و هیچکس را از علم غیب خود آگاه نمیکند مگر رسولانی را که برگزیده است و در سوره هود آیه 49 میخوانیم : تلک من انباء الغیب نوحیها الیک : اینها از خبرهای غیبی است که ما به تو وحی می فرستیم .
از این آیات و مانند آن استفاده می شود که علم غیب مخصوص ذات خدا است ولی به هر کس آنچه صلاح ببیند تعلیم می دهد و کمیت و کیفیت آن مربوط به خواست و مشیت او است . المائدة
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 122
آیه 110
آیه و ترجمه
إِذْ قَالَ اللَّهُ یَعِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ اذْکرْ نِعْمَتِی عَلَیْک وَ عَلی وَلِدَتِک إِذْ أَیَّدتُّک بِرُوح الْقُدُسِ تُکلِّمُ النَّاس فی الْمَهْدِ وَ کهْلاً وَ إِذْ عَلَّمْتُک الْکتَب الْحِکْمَةَ وَ التَّوْرَاةَ وَ الانجِیلَ وَ إِذْ تخْلُقُ مِنَ الطینِ کهَیْئَةِ الطیرِ بِإِذْنی فَتَنفُخُ فِیهَا فَتَکُونُ طیرَا بِإِذْنی وَ تُبرِئُ الاَکمَهَ وَ الاَبْرَص بِإِذْنی وَ إِذْ تخْرِجُ الْمَوْتی بِإِذْنی وَ إِذْ کفَفْت بَنی إِسرءِیلَ عَنک إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَیِّنَتِ فَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنهُمْ إِنْ هَذَا إِلا سِحْرٌ مُّبِینٌ(110)
ترجمه :110 - بیاد آور هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت متذکر نعمتی که بر تو و مادرت دادم باش ، زمانی که تو را بوسیله روح القدس تقویت کردم که در گاهواره و به هنگام بزرگی با مردم سخن میگفتی ، و هنگامی که کتاب و حکمت و تورات و انجیل بر تو آموختم ، و هنگامی که به فرمان من از گل چیزی بصورت پرنده می ساختی و در آن می دمیدی و به فرمان من پرندهای می شد و کور مادرزاد و مبتلا به بیماری پیسی را به فرمان من شفا میدادی ، و مردگان را (نیز) به فرمان من زنده میکردی ، و هنگامی که بنی اسرائیل را از آسیب رسانیدن به تو باز داشتم در آن موقع که دلایل روشن برای آنها آوردی ولی جمعی از کافران آنها گفتند اینها جز سحر آشکار نیست .

تفسیر:مواهب الهی بر مسیح
این آیه و آیات بعد تا آخر سوره مائده مربوط به سرگذشت حضرت مسیح (علیه السلام) تفسیر نمونه ج : 5 صفحه 123
و مواهبی است که به او و امتش ارزانی داشته که برای بیداری و آگاهی مسلمانان در اینجا بیان شده است .
نخست می گوید: بیاد بیاور هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم فرمود: نعمتی را که بر تو و بر مادرت ارزانی داشتم متذکر باش (اذ قال الله یا عیسی ابن مریم اذکر نعمتی علیک و علی والدتک).
طبق این تفسیر، آیات فوق بحث مستقلی را شروع می کند که برای مسلمانان جنبه تربیتی دارد و مربوط به همین دنیا است ، ولی جمعی از مفسران مانند طبرسی و بیضاوی و ابو الفتوح رازی این احتمال را داده اند که آیه دنباله آیه قبل و مربوط به سؤ الات و سخنانی باشد که خداوند با پیامبران در روز قیامت خواهد داشت ، و بنابراین قال که فعل ماضی است در اینجا به معنی یقول که فعل مضارع است میباشد، ولی این احتمال مخالف ظاهر آیه است ، بخصوص اینکه معمولا شمردن نعمتها برای کسی به منظور زنده کردن روح شکرگزاری در او است ، در حالی که در قیامت این مساله مطرح نیست .
سپس به ذکر مواهب خود پرداخته ، نخست میگوید تو را با روح القدس تقویت کردم (اذ ایدتک بروح القدس).
درباره معنی روح القدس در جلد اول صفحه 236 مشروحا بحث شد و خلاصه یک احتمال این است که مراد از آن فرشته وحی جبرئیل می باشد و احتمال دیگر اینکه منظور همان نیروی غیبی است که عیسی را برای انجام معجزات و تحقق بخشیدن به رسالت مهمش تقویت میکرد، این معنی در غیر انبیاء نیز به درجه ضعیفتر وجود دارد.
دیگر از مواهب الهی بر تو این است که به تایید روح القدس با مردم در گهواره و به هنگام بزرگی و پختگی سخن میگفتی (تکلم الناس فی المهد و کهلا). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 124
اشاره به اینکه سخنان تو در گاهواره همانند سخنان تو در بزرگی ، پخته و حساب شده بود، نه سخنان کودکانه و بی ارزش .
دیگر اینکه کتاب و حکمت و تورات و انجیل را به تو تعلیم دادم (و اذ علمتک الکتاب و الحکمة و التوریة و الانجیل).
ذکر تورات و انجیل بعد از ذکر کتاب با اینکه از کتب آسمانی است ، در حقیقت از قبیل تفصیل بعد از اجمال است .
دیگر از مواهب اینکه از گل به فرمان من چیزی شبیه پرنده می ساختی سپس در آن می دمیدی و به اذن من پرنده زندهای می شد (و اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر باذنی فتنفخ فیها فتکون طیرا باذنی).

دیگر اینکه : کور مادرزاد و کسی که مبتلا به بیماری پیسی بود به اذن من شفا میدادی (و تبرء الاکمه و الابرص باذنی).
و نیز مردگان را به اذن من زنده میکردی (و اذ تخرج الموتی باذنی).
و بالاخره یکی دیگر از مواهب من بر تو این بود که بنی اسرائیل را از آسیب رساندن به تو باز داشتم در آن هنگام که کافران آنها در برابر دلائل روشن تو بپاخاستند و آنها را سحر آشکاری معرفی کردند من در برابر این همه هیاهو و دشمنان سر سخت و لجوج تو را حفظ کردم تا دعوت خود را پیش ببری (و اذ کففت بنی اسرائیل عنک اذ جئتهم بالبینات فقال الذین کفروا منهم ان هذا الا سحر مبین).
قابل توجه اینکه در این آیه چهار بار کلمه باذنی (به فرمان من) تکرار شده است ، تا جائی برای غلو و ادعای الوهیت در مورد حضرت مسیح (علیه السلام) باقی نماند، یعنی آنچه او انجام میداد گرچه بسیار عجیب و شگفت انگیز بود، و به کارهای خدائی شباهت داشت ولی هیچیک از ناحیه او نبود بلکه همه از ناحیه خدا انجام میگرفت ، او بندهای بود سر بر فرمان خدا و هر چه داشت از طریق استمداد تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 125
از نیروی لا یزال الهی بود.
ممکن است گفته شود تمام این مواهب مربوط به مسیح (علیه السلام) بوده است چرا در این آیه برای مادرش مریم نیز موهبت شمرده است ؟
پاسخ اینکه مسلم است هر موهبتی به فرزند برسد در حقیقت به مادر او هم رسیده است زیرا هر دو از یک اصلند و ساقه و ریشه یک درخت .
ضمنا همانطور که در ذیل آیه 49 سوره آل عمران یادآور شدیم این آیه و مانند آن از دلائل روشن ولایت تکوینی اولیای خدا است ، زیرا در سرگذشت مسیح زنده کردن مردگان ، و شفای کور مادرزاد، و بیمار غیر قابل علاج ، به شخص مسیح (علیه السلام) نسبت داده شده ، منتها به اذن و فرمان خدا.
از این تعبیر استفاده می شود که ممکن است خداوند چنین قدرتی را برای تصرف در عالم تکوین در اختیار کسی بگذارد که گاه گاه چنین اعمالی را انجام دهد، و تفسیر این آیه به دعا کردن انبیاء، و اجابت دعای آنها از ناحیه خدا کاملا بر خلاف ظواهر آیات است . و منظور ما از ولایت تکوینی اولیای خدا چیزی جز آنکه در بالا ذکر شد نمی باشد، زیرا دلیلی بر بیش از این مقدار نداریم ، (برای توضیح بیشتر به جلد دوم صفحه 422 مراجعه نمائید). المائدة
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 126
آیه 111 -115
آیه و ترجمه
وَ إِذْ أَوْحَیْت إلی الْحَوَارِیِّینَ أَنْ ءَامِنُوا بی وَ بِرَسولی قَالُوا ءَامَنَّا وَ اشهَدْ بِأَنَّنَا

مُسَلِمُونَ(111)
إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَعِيسى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَستَطِيعُ رَبُّک أَن يُنزِّلَ عَلَيْنَا مَائدَةً مِّنَ السمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِن كنتُم مُّؤْمِنِينَ(112)
قَالُوا نُرِيدُ أَن نَّأْكلَ مِنهَا وَ تَطمَئنَّ قُلُوبُنَا وَ نَعْلَمَ أَن قَدْ صدَقْتَنَا وَ نَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشهِدِينَ(113)
قَالَ عِيسى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنزِلْ عَلَيْنَا مَائدَةً مِّنَ السمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيداً لاَوَّلِنَا وَ ءَاخِرِنَا وَ ءَايَةً مِّنک وَ ارْزُقْنَا وَ أَنت خَيرُ الرَّزِقِينَ(114)
قَالَ اللَّهُ إِنى مُنزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَن يَكْفُرْ بَعْدُ مِنكُمْ فَإِنى أُعَذِّبُهُ عَذَاباً لا أُعَذِّبُهُ أَحَداً مِّنَ الْعَلَمِينَ(115)
ترجمه :111 - و بیاد آور زمانی را که به حواریون وحی فرستادم که به من و فرستاده من ایمان بیاورید، آنها گفتند ایمان آوردیم و گواه باش که ما مسلمانیم .
112 - در آن هنگام که حواریون گفتند: ای عیسی بن مریم آیا پروردگار تو میتواند مائدهای از آسمان نازل کند؟ او (در پاسخ) گفت از خدا بپرهیزید اگر با ایمان هستید !.
113 - گفتند (ما نظر سوئی نداریم) میخواهیم از آن بخوریم و دلهای ما (به رسالت تو) مطمئن گردد و بدانیم به ما راست گفتهای و بر آن گواه باشیم .
114 - عیسی عرض کرد: خداوندا، پروردگارا! مائدهای از آسمان بر ما بفرست تاعیدی تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 127
برای اول و آخر ما باشد و نشانهای از تو، و به ما روزی ده ، تو بهترین روزی دهندگانی
115 - خداوند (دعای او را مستجاب کرد و) گفت من آنرا بر شما نازل میکنم ولی هر کس از شما بعد از آن کافر گردد (و راه انکار پوید) او را چنان مجازاتی میکنم که احدی از جهانیان را نکرده باشم !.
تفسیر:داستان نزول مائده بر حواریون
به دنبال بحثی که درباره مواهب الهی درباره مسیح (علیه السلام) و مادرش در آیات قبل بیان شد در این آیات به موهبتهائی که به حواریین یعنی یاران نزدیک مسیح (علیه السلام) بخشیده اشاره میکند:
نخست میفرماید: بخاطر بیاور زمانی را که به حواریین وحی فرستادم که به من و فرستادهام مسیح (علیه السلام) ایمان بیاورید و آنها دعوت مرا اجابت کردند و گفتند: ایمان آوردیم ، خداوندا گواه باش که ما مسلمان و در برابر فرمان تو تسلیم هستیم (و اذ اوحیت الی الحواریین ان آمنوا بی و برسولی قالوا آمنا و اشهد باننا مسلمون).
البته میدانیم که ((وحی)) در قرآن معنی وسیعی دارد و منحصر به وحیهائی که بر پیامبران نازل میشد نیست ، بلکه الهاماتی که به قلب افراد

می شود نیز از مصداقهای آن است و لذا درباره مادر موسی (سوره قصص آیه 7) نیز تعبیر به وحی شده و حتی به غرائز و الهامات تکوینی حیواناتی همچون زنبور عسل نیز در قرآن کلمه وحی گفته شده است .
تفسیر نمونه ج : 5 صفحه 128
این احتمال نیز وجود دارد که منظور روحی هائی باشد که بواسطه مسیح (علیه السلام) و با پشتوانه معجزات برای آنها فرستاده می شد.
درباره حواریین یعنی شاگردان و یاران مخصوص مسیح (علیه السلام) در جلد دوم صفحه 426 بحث کرده ایم .
سپس اشاره به جریان معروف نزول مائده آسمانی کرده ، می گوید: یاران خاص مسیح به عیسی (علیه السلام) گفتند: آیا پروردگار تو می تواند غذائی از آسمان برای ما بفرستد؟ (اذ قال الحواریون یا عیسی ابن مریم هل یستطیع ربک ان ینزل علینا مائدة من السماء).
مائده در لغت هم به خوان و سفره و طبق گفته می شود و هم به غذائی که در آن قرار می دهند. و در اصل از ماده مید به معنی حرکت و تکان خوردن است شاید اطلاق مائده بر سفره و غذا به خاطر نقل و انتقالی است که در آن صورت می گیرد.
مسیح (علیه السلام) از این تقاضا که بوی شک و تردید می داد پس از آوردن آنهمه آیات و نشانه های دیگر نگران شد و به آنها هشدار داد و گفت : از خدا بترسید اگر ایمان دارید (قال اتقوا الله ان کنتم مؤ منین).
ولی به زودی به اطلاع عیسی (علیه السلام) رسانیدند که ما هدف نادرستی از این پیشنهاد نداریم ، و غرض ما لجاجت ورزی نیست بلکه می خواهیم از این مائده بخوریم (و علاوه بر نورانیتی که بر اثر تغذیه از غذای آسمانی در قلب ما پیدا می شود، زیرا تغذیه به طور مسلم در روح انسان مؤ ثر است) قلب ما اطمینان و آرامش پیدا کند و با مشاهده این معجزه بزرگ به سر حد عین الیقین برسیم و بدانیم آنچه به ما گفتهای راست بوده و بتوانیم بر آن گواهی دهیم (قالوا نریدان ناکل منها و تطمئن قلوبنا و نعلم ان قد صدقتنا و نکون علیها من الشاهدین). هنگامی که عیسی (علیه السلام) از حسن نیت آنها در این تقاضا آگاه شد، خواسته آنها را به پیشگاه پروردگار به این صورت منعکس کرد: خداوندا مائدهای از تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 129
آسمان برای ما بفرست که عیدی برای اول و آخر ما باشد، و نشانه ای از ناحیه تو محسوب شود و به ما روزی ده ، تو بهترین روزی دهندگان هستی (قال عیسی ابن مریم اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا لاولنا و آخرنا و آیة منک و ارزقنا و انت خیر الرازقین).
قابل توجه اینکه مسیح تقاضای آنها را بطرزی شایسته تر در پیشگاه خدا بیان کرد که حاکی از روح حق طلبی و ملاحظه مصالح جمعی و عمومی

بوده باشد.
خداوند این دعائی را که از روی حسن نیت و اخلاص صادر شده بود اجابت کرد، و به آنها فرمود: من چنین مائدهای را بر شما نازل می کنم ، ولی توجه داشته باشید، بعد از نزول این مائده مسئولیت شما بسیار سنگینتر می شود و با مشاهده چنین معجزه آشکاری هر کس بعد از آن ، راه کفر را بپوید او را چنان مجازاتی خواهم کرد که احدی از جهانیان را چنین مجازاتی نکرده باشم ! (قال الله انی منزلها علیکم فمن یکفر بعد منکم فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین).
نکته ها
در این آیات نکاتی است که باید مورد بررسی قرار گیرد:
1 - منظور از تقاضای مائده چه بود؟
شک نیست که حواریون در این تقاضا نظر سوئی نداشتند و هدفشان لجاجت در برابر مسیح (علیه السلام) نبود، بلکه در جستجوی آرامش بیشتر و زدودن باقیمانده تردیدها و وسوسه های اعماق قلبشان بوده است زیرا بسیار می شود که انسان با استدلال و حتی گاهی با تجربه ، مطلبی را اثبات می کند اما چون مساله ، مساله مهمی است بقایائی از وسوسه و شک در زوایای قلب او می ماند، لذا میل دارد با تجربه و آزمایش مکرر، و یا با تبدیل کردن استدلالات علمی به مشاهدات عینی آنها را نیز از اعماق قلب خود ریشه کن سازد، لذا می بینیم حتی ابراهیم (علیه السلام) با آن مقام والای ایمان و یقینش از خداوند تقاضا می کند که تفسیر نمونه ج : 5 صفحه 130
مساله معاد را با چشم خود ببیند تا ایمان علمیش به عین الیقین و شهود، تبدیل شود.
ولی از آنجا که تعبیر تقاضای حواریون ظاهرا زننده بود، حضرت مسیح (علیه السلام) آن را حمل بر بهانه جوئی کرد و به آنها اعتراض نمود اما هنگامی که با توضیح بیشتر مقصد خود را روشن ساختند، عیسی (علیه السلام) در برابر آنها تسلیم شد.
2 - منظور از هل یستطیع ربک چیست
مسلما این جمله در ابتدا چنین معنی می دهد که حواریون در قدرت خدا در نزول مائده شک داشتند، ولی در تفسیر آن مفسران اسلامی بیاناتی دارند، که چند قسمت آن از همه بهتر به نظر می رسد نخست اینکه این در خواست در آغاز کار آنها بود، که به تمام صفات خدا کاملا آشنا نبودند، دیگر اینکه منظورشان این بوده آیا خداوند مصلحت می بیند چنین مائدهای را بر ما نازل کند، همانطور که فی المثل کسی به دیگری می گوید من نمی توانم تمام ثروتم را بدست فلان کس بدهم ، یعنی صلاح نمی بینم نه اینکه قدرت ندارم ، سوم اینکه یستطیع به معنی یستجیب بوده باشد زیرا ماده

طوع به معنی انقیاد است و هنگامی که به باب استفعال برود چنین معنی را می توان از آن استفاده کرد، بنابراین معنی جمله چنین می شود آیا پروردگار تو از ما می پذیرد که مائده آسمانی بر ما نازل کند؟
3 - این مائده آسمانی چه بود؟
درباره محتویات این مائده در قرآن ذکری به میان نیامده ، ولی از احادیث از جمله از حدیثی که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده چنین استفاده می شود که طعام مزبور چند قرص نان و چند ماهی بود و شاید علت مطالبه چنین اعجازی آن بوده ، که شنیده بودند مائده آسمانی بر بنی اسرائیل به اعجاز موسی نازل شد، آنها هم چنین تقاضائی را از عیسی کردند.
4 - آیا مائدهای بر آنها نازل شد؟
با اینکه آیات فوق تقریبا صراحت در نزول مائده دارد زیرا وعده خداوند تخلف ناپذیر است ، اما عجیب این است که بعضی از مفسران در نزول مائده تردید کرده اند و گفته اند هنگامی که حواریون تفسیر نمونه ج : 5 صفحه 131
شدت مسئولیت را پس از نزول مائده احساس کردند از تقاضای خود صرفنظر نمودند! ولی حق این است که مائده بر آنها نازل گردید.
5 - عید چیست ؟
عید در لغت از ماده عود به معنی بازگشت است ، و لذا به روزهائی که مشکلات از قوم و جمعیتی بر طرف می شود و بازگشت به پیروزیها و راحتیهای نخستین می کند عید گفته می شود، و در اعیاد اسلامی به مناسبت اینکه در پرتو اطاعت یک ماه مبارک رمضان و یا انجام فریضه بزرگ حج ، صفا و پاکی فطری نخستین به روح و جان باز می گردد، و آلودگیها که بر خلاف فطرت است ، از میان می رود، عید گفته شده است ، و از آنجا که روز نزول مائده روز بازگشت به پیروزی و پاکی و ایمان به خدا بوده است حضرت مسیح (علیه السلام) آن را عید نامیده ، و همانطور که در روایات وارد شده نزول مائده در روز یکشنبه بود و شاید یکی از علل احترام روز یکشنبه در نظر مسیحیان نیز همین بوده است .
و اگر در روایتی که از علی (علیه السلام) نقل شده می خوانیم و کل یوم لا یعصی الله فیه فهو یوم عید: هر روز که در آن معصیت خدا نشود روز عید است نیز اشاره به همین موضوع است ، زیرا روز ترک گناه روز پیروزی و پاکی و بازگشت به فطرت نخستین است .
6 - مجازات شدید برای چه بود؟
در اینجا نکته مهمی است که باید به آن توجه داشت و آن اینکه هنگامی که ایمان به مرحله شهود و عین الیقین برسد یعنی حقیقت را با چشم مشاهده کند و جای هیچگونه تردید و وسوسه باقی نماند مسئولیت او بسیار

سنگینتر خواهد شد زیرا چنین کسی آن انسان سابق که ایمانش بر پایه شهود نبود، و احیانا وسوسه هائی در آن وجود داشت نیست ، او وارد مرحله جدیدی از ایمان و مسئولیت شده است و کمترین تقصیر و غفلت و کوتاهی او موجب مجازات شدیدی خواهد شد به همین دلیل مسئولیت انبیاء و اولیای خدا، سخت تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 132
سنگین بود بطوری که همیشه از آن وحشت داشتند، در زندگی روزانه نیز به نمونه هائی از این مطلب برخورد می کنیم مثلا هر کس می داند که قاعدتا در شهر و دیار او گرسنگانی وجود دارند که در برابر آنها مسئولیت دارد، اما هنگامی که با چشم خود ببیند که انسان بیگناهی از شدت گرسنگی ناله می کند، مسلما شکل مسئولیت او عوض می گردد.
7 - عهد جدید و مائده
در اناجیل چهارگانه کنونی سخنی از مائده به شکلی که در قرآن است نمی یابیم گرچه در انجیل یوحنا باب 21 بحثی درباره اطعام و پذیرائی اعجاز آمیز مسیح از جمعی از مردم با نان و ماهی به میان آمده اما با اندک توجهی روشن می شود که ارتباطی با مساله مائده آسمانی و حواریون ندارد در کتاب اعمال رسولان که از کتب عهد جدید است نیز درباره نزول مائده بر یکی از حواریون به نام پطرس بحثی به میان آمده اما آنهم غیر از آن است که ما درباره آن بحث می کنیم ، ولی از آنجا که می دانیم بسیاری از حقایقی که بر عیسی (علیه السلام) نازل گشت در اناجیل کنونی نیست همانطور که بسیاری از مطالبی که در اناجیل است بر مسیح (علیه السلام) نازل نشده مشکلی از این نظر در جریان نزول مائده به وجود نخواهد آمد. المائدة
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 133
آیه 116-118
آیه و ترجمه
وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ یَعِیسی ابْنَ مَرْیَمَ ءَ أَنتِ قُلْت لِلنَّاسِ اتخِذُونی وَ أُمِّیَ إِلَهَینِ مِن دُونِ اللَّهِ قَالَ سبْحَنَک مَا یَکُونُ لی أَنْ أَقُولَ مَا لَیْس لی بِحَقٍ إِن کُنت قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ مَا فی نَفْسی وَ لا أَعْلَمُ مَا فی نَفْسِک إِنَّک أَنت عَلَّمُ الْغُیُوبِ(116)
مَا قُلْت لهُمْ إِلا مَا أَمَرْتَنی بِهِ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبی وَ رَبَّکُمْ وَ کُنت عَلَیهِمْ شهِیداً مَّا دُمْت فِیهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّیْتَنی کُنت أَنت الرَّقِیب عَلَیهِمْ وَ أَنت عَلی کَلِّ شىْءٍ شهِیدٌ(117)
إِن تُعَذِّبهُمْ فَإِنهُمْ عِبَادُک وَ إِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّک أَنت الْعَزِیزُ الحْکِیمُ(118)
ترجمه :116 - به یادآور زمانی را که خداوند به عیسی بن مریم می گوید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را دو معبود، غیر از خدا، انتخاب کنید؟ او می گوید: منزهی تو، من حق ندارم آنچه را که شایسته من نیست بگویم

، اگر چنین سخنی را گفته باشم تو می دانی ، تو از آنچه در روح و جان من است آگاهی و من از آنچه در ذات (پاک) تو است آگاه نیستم ، زیرا تو با خبر از تمام اسرار و پنهانیها هستی .
117 - من به آنها چیزی جز آنچه مرا مامور به آن ساختی نگفتم ، به آنها گفتم : خداوندی را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شما است ، و تا آن زمان که میان آنها بودم مراقب و گواه آنان بودم ، و هنگامی که مرا از میانشان برگرفتی تو خود مراقب آنها بودی ، و تو گواه بر هر چیز هستی .
118 - (با این حال) اگر آنها را مجازات کنی بندگان تواند (و قادر به فرار از مجازات نیستند) و اگر آنها را ببخشی توانا و حکیمی (نه مجازات تو نشانه عدم حکمت و نه بخشش تو نشانه ضعف است). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 134
تفسیر:بیزاری مسیح از شرک پیروانش
این آیات پیرامون گفتگوی خداوند با حضرت مسیح (علیه السلام) در روز رستاخیز بحث می کند، به دلیل اینکه در چند آیه بعد می خوانیم : هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم : امروز روزی است که راستگوئی راستگویان به آنها سود می دهد و مسلما منظور از آن روز قیامت است .
به علاوه جمله فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم دلیل دیگری بر این است که این گفتگو بعد از دوران نبوت مسیح (علیه السلام) واقع شده است و شروع آیه با جمله قال که برای زمان ماضی است مشکلی ایجاد نمی کند، زیرا در قرآن بسیار دیده می شود که مسائل مربوط به قیامت به صورت زمان ماضی ذکر شده و این اشاره به قطعی بودن قیامت است ، یعنی وقوع آن در آینده چنان مسلم است که گوئی در گذشته واقع شده ، و با صیغه فعل ماضی از آن یاد می شود.
به هر حال آیه نخست می گوید: خداوند در روز قیامت به عیسی آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را علاوه بر خداوند معبود خویش قرار دهید، و پرستش کنید؟ (و اذ قال الله یا عیسی ابن مریم اء انت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله).
شک نیست که مسیح (علیه السلام) چنین چیزی را نگفته است و تنها دعوت به توحید و عبادت خدا نموده ، ولی منظور از این استفهام اقرار گرفتن از او در برابر امتش ، و بیان محکومیت آنها است .
مسیح (علیه السلام) با نهایت احترام در برابر این سؤ ال چند جمله در پاسخ می گوید:
1 - نخست زبان به تسبیح خداوند از هر گونه شریک و شبیه گشوده و می گوید: تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 135
خداوندا! پاک و منزهی از هر گونه شریک (قال سبحانک).
2 - چگونه ممکن است چیزی را که شایسته من نیست بگویم (ما یکون لی

ان اقول ما لیس لی بحق).
در حقیقت نه تنها گفتن این سخن را از خود نفی میکند، بلکه میگوید اساسا من چنین حقی را ندارم و چنین گفتاری با مقام و موقعیت من هرگز سازگار نیست .
3 - سپس استناد به علم بی پایان پروردگار کرده ، می گوید: گواه من این است که اگر چنین می گفتم می دانستی ، زیرا تو از آنچه در درون روح و جان من است آگاهی ، در حالی که من از آنچه در ذات پاک تو است بی خبرم ، زیرا تو علام الغیوب و با خبر از تمام رازها و پنهانی ها هستی (ان کنت قلته فقد علمته تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک انک انت علام الغیوب)
4 - تنها چیزی که من به آنها گفتم همان بوده است که به من ماموریت دادی که آنها را دعوت به عبادت تو کنم و بگویم خداوند یگانه ای را که پروردگار من و شما است پرستش کنید (ما قلت لهم الا ما امرتنی به ان اعبدوا الله ربی و ربکم).
5 - و تا آن زمان که در میانشان بودم مراقب و گواه آنها بودم و نگذاشتم راه شرک را پیش گیرند، اما به هنگامی که مرا از میان آنها برگرفتی تو مراقب و نگاهبان آنها بودی ، و تو گواه بر هر چیزی هستی (و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم و انت علی کل شی ء شهید)
6 - و با اینهمه باز امر، امر تو و خواست ، خواست تو است ، اگر آنها را در برابر این انحراف بزرگ مجازات کنی بندگان تواند و قادر به فرار از تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 136
زیر بار این مجازات نخواهند بود، و این حق برای تو در برابر بندگان نافرمانت ثابت است ، و اگر آنها را ببخشی و از گناهانشان صرف نظر کنی توانا و حکیم هستی ، نه بخشش تو نشانه ضعف است ، و نه مجازاتت خالی از حکمت و حساب (ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم).
در اینجا دو سؤ ال پیش می آید:
1 - آیا در تاریخ مسیحیان هیچ دیده شده است که مریم را معبود خود قرار دهند؟ یا اینکه آنها تنها قائل به تثلیث و خدایان سه گانه یعنی خدای پدر و خدای پسر و روح القدس بوده اند، و شکی نیست که روح القدس به پندار آنها، واسطه میان خدای پدر و خدای پسر، می باشد و او غیر از مریم است ، در پاسخ این سؤ ال باید گفت : درست است که مسیحیان مریم را خدا نمی دانستند. ولی در عین حال در برابر او و مجسمه اش مراسم عبادت را انجام می داده اند، همانطور که بت پرستان بت را خدا نمی دانستند ولی شریک خدا در عبادت تصور می کردند، و به عبارت روشنتر فرق است

میان الله به معنی خدا واله به معنی معبود، مسیحیان مریم را اله یعنی معبود می دانستند نه خدا.
به تعبیر یکی از مفسران گر چه هیچیک از فرق مسیحیت کلمه اله و معبود را بر مریم اطلاق نمی کنند، بلکه او را تنها مادر خداوند میدانند ولی ، عملا مراسم نیایش و پرستش را در برابر او دارند، خواه این نام را بر او بگذارند یا نه سپس اضافه می کند: چندی قبل در بیروت در شماره نهم سال هفتم مجله مشرق که متعلق به مسیحیان است ، مطالب قابل ملاحظهای به عنوان یاد بود پنجاهمین سال اعلان پاپ بیوس نهم درباره شخصیت مریم منتشر گردید و در همین شماره تصریح شده بود که کلیساهای شرقی همانند کلیساهای غربی مریم را عبادت می کنند، و در شماره چهاردهم سال پنجم همان مجله مقاله ای به قلم انستاس تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 137
کرملی درج شده که خواسته است در آن برای مساله عبادت مریم حتی ریشه ای از کتب عهد عتیق و تورات پیدا کند، داستان دشمنی مار (شیطان) و زن (حوا) را به عنوان مریم تفسیر می نماید.
بنابراین پرستش و عبادت مریم در میان آنها وجود دارد.
2 - سؤ ال دیگر این است که چگونه حضرت مسیح (علیه السلام) با عبارتی که بوی شفاعت می دهد درباره مشرکان امت خود سخن می گوید و عرض می کند: اگر آنها را ببخشی تو عزیز و حکیمی .
مگر مشرک قابل شفاعت و قابل بخشش است ؟!
در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که اگر هدف عیسی (علیه السلام) شفاعت بود می باید گفته باشد انک انت الغفور الرحیم زیرا غفور و رحیم بودن خداوند متناسب با مقام شفاعت است در حالی که می بینیم او خدا را به عزیز و حکیم بودن توصیف می کند، از این استفاده می شود که منظور شفاعت و تقاضای بخشش برای آنها نیست ، بلکه هدف سلب هر گونه اختیار از خود و واگذار کردن امر به اختیار پروردگار است یعنی کار به دست تو است ، اگر بخواهی می بخشی و اگر بخواهی مجازات می کنی ، هر چند نه مجازات تو بدون دلیل و نه بخشش تو بدون علت است و در هر حال از قدرت و توانائی من بیرون است .
به علاوه ممکن است در میان آنها جمعی به اشتباه خود توجه کرده و راه توبه را پیش گرفته باشند، و این جمله درباره آن جمعیت بوده باشد.
المائدة
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 138
آیه 119-120
آیه و ترجمه
قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنفَعُ الصدِقِينَ صِدْقُهُمْ لهُمْ جَنَّتٌ تجْرِى مِن تحْتِهَا الاَنْهَرُ

خَلِدِينَ فِيهَا أَبَداً رَّضىَ اللّهُ عَنهُمْ وَ رَضوا عَنْهُ ذَلِک الْفَوْزُ الْعَظِيمُ(119)
للَّهِ مُلْک السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ هُوَ عَلى کلِّ شىْءٍ قَدِيرُ(120)
ترجمه :119 - خداوند می گوید: امروز روزی است که راستی راستگویان به آنها سود می بخشد، برای آنها باغهائی از بهشت است که آب از زیر (درختان) آن جریان دارد و جاودانه و برای همیشه در آن می مانند، خداوند از آنها خشنود و آنها از او خشنود خواهند بود و این رستگاری بزرگی است .
120 - حکومت آسمانها و زمین و آنچه در آنها است از آن خدا است و او بر هر چیزی توانا است .
تفسیر:رستگاری بزرگ
در تعقیب ذکر گفتگوی خداوند با حضرت مسیح (علیه السلام) در روز رستاخیز که شرح آن در آیات قبل گذشت در این آیه می خوانیم : خداوند پس از این گفتگو چنین می فرماید: امروز روزی است که راستی راستگویان به آنها سود می بخشد (قال الله هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم).
البته منظور از این جمله صدق و راستی در گفتار و کردار در دنیا است ، که در آخرت مفید واقع می شود و گر نه صدق و راستی در آخرت که محل تکلیف نیست فایدهای نخواهد داشت ، به علاوه اوضاع آن روز چنان است که هیچکس تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 139
جز راست نمی تواند بگوید، و حتی گناهکاران و خطاکاران همگی به اعمال بد خویش اعتراف می کنند و به این ترتیب در آن روز دروغگوئی وجود ندارد.
بنابراین آنها که مسئولیت و رسالت خود را انجام دادند و جز راه صدق و درستی نپیمودند، مانند مسیح (علیه السلام) و پیروان راستین او یا پیروان راستین سایر پیامبران که در این دنیا از در صدق وارد شدند، از کار خود بهره کافی خواهند برد.
ضمنا از این جمله اجمالا استفاده می شود که تمام نیکی ها را می توان در عنوان صدق و راستی خلاصه کرد صدق و راستی در گفتار، و صدق و راستی در عمل ، و در روز رستاخیز تنها سرمایه صدق و راستی است که به کار می آید، نه غیر آن .
سپس پاداش صادقان را چنین بیان می کند: برای آنها باغهائی از بهشت است که از زیر درختان آن نهرها جاری است ، و جاودانه در آن خواهند ماند (لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا).
و از این نعمت مادی مهمتر این است که هم خداوند از آنها راضی است و هم آنها از خداوند راضی و خشنودند (رضی الله عنهم و رضوا عنه).
و شک نیست که این موهبت بزرگ که جامع میان موهبت مادی و معنوی است رستگاری بزرگ محسوب می شود.(ذلک الفوز العظیم).

قابل توجه اینکه در این آیه پس از ذکر باغهای بهشت با آنهمه نعمتهایش ، نعمت خشنودی خداوند از بندگان و بندگان از خداوند را ذکر می کند و به دنبال آن ، ذلک الفوز العظیم می گوید و این نشان می دهد تا چه اندازه این رضایت دو جانبه ، واجد اهمیت است (رضایت پروردگار از بندگان و رضایت بندگان از پروردگار) زیرا ممکن است انسان غرق عالیترین نعمتها باشد ولی هنگامی که احساس کند مولی و معبود و محبوب او از او ناراضی است تمام آن نعمتها و مواهب در کام جانش تلخ می گردد.
و نیز ممکن است انسان واجد همه چیز باشد ولی به آنچه دارد راضی و
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 140
قانع نباشد، بدیهی است آنهمه نعمت با این روحیه او را خوشبخت نخواهد کرد، و ناراحتی مرموزی دائما او را آزار و شکنجه می دهد و آرامش روح و روان را که بزرگترین موهبت الهی است از او می گیرد.
علاوه بر این هنگامی که خدا از کسی خشنود باشد هر چه بخواهد به او می دهد و هنگامی که هر چه خواست به او داد او نیز خشنود می شود، نتیجه اینکه بالاترین نعمت این است که خدا از انسان خشنود و او نیز از خدایش راضی باشد.
در آخرین آیه اشاره به مالکیت و حکومت خدا بر آسمانها و زمین و آنچه در آنها است شده و عمومیت قدرت او بر همه چیز بیان می گردد (لله ملک السموات و الارض و ما فیهن و هو علی کل شی ء قدیر).
ذکر این جمله در واقع به عنوان دلیل و علت برای رضایت بندگان از خدا است ، زیرا کسی که بر همه چیز توانا است و بر سراسر عالم هستی حکومت می کند، توانائی دارد که هر چه بندگان از او بخواهند به آنها ببخشد و آنها را خشنود و راضی گرداند.
ضمنا می تواند اشاره ای به نادرستی عمل نصاری در پرستش مریم بوده باشد، زیرا عبادت تنها شایسته کسی است که بر سراسر عالم آفرینش حکومت می کند، نه مریم که مخلوقی بیش نبوده است .
(پایان سوره مائده)

تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 141
َسوره انعام
مقدمه
از سوره های مکی و دارای 165 آیه می باشد تفسیر نمونه ج : 5 صفحه 143
سوره انعام
سوره مبارزه با انواع شرک و بت پرستی
گفته می شود این سوره شصت و نهمین سوره ای است که در مکه بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل گردید، ولی در چند آیه از آن گفتگو است که بعضی معتقدند این چند آیه در مدینه نازل شده است ، اما از روایاتی که از طریق اهل بیت به ما رسیده استفاده می شود که یکی از امتیازات این سوره آن است که تمام آیاتش یکجا نازل شده است و بنابراین همه آن مکی خواهد بود.
هدف اساسی این سوره ، همانند سایر سوره های مکی ، دعوت به اصول سه گانه توحید و نبوت و معاد است ، ولی بیش از همه روی مساله یگانه پرستی و مبارزه با شرک و بت پرستی دور می زند، به طوری که در قسمت مهمی از آیات این سوره روی سخن به مشرکان و بت پرستان است ، و به همین مناسبت گاهی رشته بحث به اعمال و کردار و بدعتهای مشرکان می کشد.
در هر صورت تدبر و اندیشه در آیات این سوره که آمیخته با استدلالات زنده و روشنی است ، روح توحید و خدا پرستی را در انسان زنده کرده ، و پایه های شرک را ویران می سازد، و شاید به خاطر همین بهم پیوستگی معنوی و اولویت مساله توحید بر سایر مسائل بوده که همه آیات آن یکجا نازل گردیده است .
و نیز به خاطر همین موضوع است که در روایاتی که پیرامون فضیلت این سوره نازل شده کرارا می خوانیم سوره انعام را هفتاد هزار فرشته ، به هنگام نزول بدرقه کردند، و کسی که آن را بخواند (و در پرتو آن روح و جانش از سرچشمه توحید سیراب گردد) تمام آن فرشتگان برای او آمرزش می طلبند!.
دقت در آیات این سوره میتواند روح نفاق و پراکندگی را از میان مسلمانان برچیند، تفسیر نمونه ج : 5 صفحه 144
گوشها را شنوا، و چشمها را بینا و دلها را دانا سازد.
ولی عجیب این است که بعضی از این سوره ، تنها به خواندن الفاظ آن

قناعت می کنند، و جلسات عریض و طویلی برای ختم انعام و حل مشکلات شخصی و خصوصی خود با تشریفات ویژهای تشکیل می دهند که بنام جلسات ختم انعام نامیده می شود، مسلما اگر در این جلسات به محتوای سوره دقت شود، نه تنها مشکلات شخصی ، مشکلات عمومی مسلمانان نیز حل خواهد شد، اما افسوس که بسیاری از مردم به قرآن به عنوان یک سلسله اوراد که دارای خواص مرموز و ناشناخته است می نگرند و جز به خواندن الفاظ آن نمی اندیشند، در حالی که قرآن سراسر درس است و مکتب ، برنامه است و بیداری ، رسالت است و آگاهی .
آیه 1-2
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
اَلحَْمْدُ للَّهِ الَّذِی خَلَقَ السَمَوَتِ وَ الاَرْض وَ جَعَلَ الظلُمَتِ وَ النُّورَ ثُمَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبهِمْ یَعْدِلُونَ(1)
هُوَ الَّذِی خَلَقَکُم مِّن طِینٍ ثُمَّ قَضی أَجَلاً وَ أَجَلٌ مُّسمًّی عِندَهُ ثُمَّ أَنتُمْ تَمْترُونَ(2)
ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - ستایش برای خداوندی است که آسمانها و زمین را آفرید و ظلمتها و نور را ایجاد کرد، اما کافران برای پروردگار خود شریک و شبیه قرار می دهند (با اینکه دلایل توحید و یگانگی او در آفرینش جهان آشکار است).
2 - او کسی است که شما را از گل آفرید سپس مدتی مقرر داشت (تا انسان تکامل یابد) تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 145
و اجل حتمی نزد او است (و او از آن آگاه است) با این همه شما (مشرکان در توحید و یگانگی یا قدرت او) تردید می کنید.
تفسیر:این سوره با حمد و ستایش پروردگار آغاز شده است .
نخست از طریق آفرینش عالم کبیر (آسمان و زمین) و نظامات آنها، و سپس از طریق آفرینش عالم صغیر یعنی انسان ، مردم را متوجه اصل توحید می سازد و ابتدا می گوید: حمد و سپاس برای خدائی است که آسمانها و زمین را آفرید (الحمد لله الذی خلق السماوات و الارض).
خداوندی که مبدء نور و ظلمت و بر خلاف عقیده دوگانه پرستان ، آفریننده همه چیز است (و جعل الظلمات و النور).
اما مشرکان و کافران به جای اینکه از این نظام واحد درس توحید بیاموزند برای پروردگار خود شریک و شبیه می سازند (ثم الذین کفروا بربهم یعدلون)
قابل توجه اینکه عقیده مشرکان را با کلمه ثم که در لغت عرب برای ترتیب با فاصله است ذکر کرده و این نشان می دهد که در آغاز، توحید به عنوان یک اصل فطری و عقیده عمومی و همگانی بشر بوده است و شرک

بعدا به صورت یک انحراف از این اصل فطری به وجود آمده .
اما در اینکه چرا درباره آفرینش زمین و آسمان ، کلمه خلق به کار رفته ، و در مورد نور و ظلمت کلمه جعل مفسران ، سخنان گوناگونی دارند، ولی آنچه نزدیکتر به ذهن می رسد این است که خلقت درباره اصل وجود چیزی است و جعل درباره خواص و آثار و کیفیاتی است که به دنبال آنها وجود پیدا می کند و از آنجا که نور و ظلمت جنبه تبعی دارد از آن تعبیر به جعل شده است . تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 146
جالب توجه اینکه در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در تفسیر این آیه چنین نقل شده است که فرمود: این آیه در حقیقت به سه طایفه از منحرفان پاسخ می گوید، اول به مادیها که جهان را ازلی می پنداشتند و منکر خلق و آفرینش بودند، دوم به دوگانه پرستانی که نور و ظلمت را دو مبدء مستقل می دانستند، سوم رد بر مشرکان عرب که برای خدا شریک و شبیه قائل بودند.
آیا ظلمت از مخلوقات است ؟
از آیه بالا استفاده می شود، همانطور که نور مخلوق خداوند است ، ظلمت هم آفریده او است ، در حالی که معروف در میان فلاسفه و دانشمندان علوم طبیعی این است که ظلمت چیزی جز عدم نور نیست ، و این را می دانیم که نام مخلوق بر معدوم نمی توان گذاشت ، بنابراین چگونه آیه مورد بحث ، ظلمت را جزء مخلوقات خداوند بشمار آورده است ؟! در پاسخ این ایراد می توان گفت :
اولا ظلمت همیشه به معنای ظلمت مطلق نیست ، بلکه ظلمت غالبا به معنای نور بسیار کم و ضعیف در برابر نور فراوان و قوی بکار می رود، مثلا همه می گوئیم شب ظلمانی با اینکه مسلم است ، در شب ، ظلمت مطلق نیست ، بلکه همواره ظلمت شب آمیخته با نور کم رنگ ستارگان یا منابع دیگر نور میباشد، بنابراین مفهوم آیه این می شود که خداوند برای شما روشنی روز و تاریکی شب که یکی نور قوی و دیگری نور بسیار ضعیف است ، قرار داد و بدیهی است که ظلمت به این معنی از مخلوقات خدا است .
و ثانیا درست است که ظلمت مطلق یک امر عدمی است ، اما امر عدمی هنگامی که در شرائط خاصی واقع شود، حتما از یک امر وجودی سرچشمه میگیرد یعنی کسی که ظلمت مطلق را در شرائط خاصی برای اهداف معینی بوجود می آورد تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 147
حتما باید از وسائل وجودی استفاده کند، مثلا ما میخواهیم در لحظه معینی اطاق را برای ظاهر کردن عکسی تاریک کنیم ناچاریم جلوی نور را بگیریم تا ظلمت در این لحظه معین بوجود آید، چنین ظلمتی مخلوق است (مخلوق بالتبع).

و به اصطلاح عدم مطلق گرچه مخلوق نیست ، اما عدم خاص سهمی از وجود دارد و مخلوق می باشد.
نور رمز وحدت و ظلمت رمز پراکندگی است
نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که در آیات قرآن ، نور با صیغه مفرد آورده شده و ظلمت به صورت جمع (ظلمات).
ممکن است این تعبیر اشاره لطیفی به این حقیقت باشد که ظلمت (اعم از حسی و معنوی) همواره سرچشمه پراکندگیها و جدائیها و دور افتادنها است ، در صورتی که نور رمز وحدت و اجتماع می باشد.
بسیار با چشم خود دیده ایم که در یک شب تابستانی ، چراغی در وسط حیاط یا بیابان روشن می کنیم ، در مدت کوتاهی همه گونه حشرات گرد آن جمع می شوند و در واقع مجمعی از زندگی را در اشکال متنوع تشکیل میدهند، اما هنگامی که آن را خاموش کنیم هر کدام به طرفی میروند و پراکنده می گردند، در مسائل معنوی و اجتماعی نیز همینگونه است ، نور علم و قرآن و ایمان مایه وحدت ، و ظلمت جهل و کفر و نفاق موجب پراکندگی است .
گفتیم این سوره برای تحکیم پایه های خدا پرستی و توحید در دلها نخست انسان را متوجه عالم کبیر می سازد، و در آیه بعد توجه به عالم صغیر یعنی انسان می دهد و در این مورد به شگفت انگیزترین مساله یعنی آفرینش او از خاک و گل اشاره کرده می فرماید: او است خدائی که شما را از گل

(هو الذی خلقکم من طین).
درست است که آفرینش ما از پدران و مادرانمان بوده است ، نه از خاک ولی چون آفرینش انسان نخستین از خاک و گل بوده است ، درست است که به ما نیز چنین خطابی بشود.
سپس به مراحل تکاملی عمر انسان اشاره کرده می گوید: پس از آن مدتی را مقرر ساخت که در این مدت انسان در روی زمین پرورش و تکامل پیدا کند (ثم قضی اجلا).
اجل در اصل به معنی مدت معین است ، و قضاء اجل به معنی تعیین مدت و یا به آخر رساندن مدت است ، اما بسیار میشود، که به آخرین فرصت نیز اجل گفته می شود، مثلا می گویند اجل دین فرا رسیده است یعنی آخرین موقع پرداخت بدهی رسیده است ، و اینکه به فرا رسیدن مرگ نیز اجل می گویند به خاطر این است که آخرین لحظه عمر انسان در آن موقع است .
سپس برای تکمیل این بحث می گوید: اجل مسمی در نزد خدا است (و اجل مسمی عنده).
و بعد میگوید شما افراد مشرک درباره آفرینندهای که انسان را از این

اصل بی ارزش یعنی گل آفریده و از این مراحل حیرت انگیز و حیرت زا گذرانده است شک و تردید به خود راه میدهید، موجودات بی ارزشی همچون بتها را در ردیف او قرار داده ، یا در قدرت پروردگار بر رستاخیز و زنده کردن مردگان شک و تردید دارید.
(ثم انتم تمترون).
اجل مسمی چیست ؟
شک نیست که کلمه اجل مسمی و اجلا در آیه به دو معنی است و اینکه بعضی هر دو را به یک معنی گرفته اند با تکرار کلمه اجل مخصوصا با ذکر قید تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 149
مسمی در دفعه دوم به هیچوجه سازگار نیست .
لذا مفسران درباره تفاوت این دو، بحثها کرده اند اما از آنچه بقرینه سایر آیات قرآن و همچنین روایاتی که از طریق اهل بیت (علیهمالسلام) به ما رسیده استفاده می شود تفاوت این دو در آن است که اجل به تنهائی به معنی عمر و وقت و مدت غیر حتمی ، و اجل مسمی به معنی عمر و مدت حتمی است ، و به عبارت دیگر اجل مسمی مرگ طبیعی و اجل مرگ زودرس است .
توضیح اینکه :
بسیاری از موجودات از نظر ساختمان طبیعی و ذاتی استعداد و قابلیت بقاء برای مدتی طولانی دارند، ولی در اثناء این مدت ممکن است موانعی ایجاد شود که آنها را از رسیدن به حد اکثر عمر طبیعی باز دارد، مثلا یک چراغ نفت سوز با توجه به مخزن نفت آن ، ممکن است مثلا بیست ساعت استعداد روشنائی داشته باشد، اما وزش یک باد شدید و ریزش باران و یا عدم مراقبت از آن سبب می شود که عمر آن کوتاه گردد.
در اینجا اگر چراغ با هیچ مانعی برخورد نکند و تا آخرین قطره نفت آن بسوزد سپس خاموش شود به اجل حتمی خود رسیده است و اگر موانعی قبل از آن باعث خاموشی چراغ گردد مدت عمر آن را اجل غیر حتمی میگوئیم .
در مورد یک انسان نیز چنین است اگر تمام شرائط برای بقای او جمع گردد و موانع بر طرف شود ساختمان و استعداد او ایجاب می کند که مدتی طولانی - هر چند این مدت بالاخره پایان وحدی دارد - عمر کند، اما ممکن است بر اثر سوء تغذیه یا مبتلا شدن به اعتیادات مختلف و یا دست زدن به خودکشی یا ارتکاب گناهان خیلی زودتر از آن مدت بمیرد، مرگ را در صورت اول اجل حتمی و در صورت دوم اجل غیر حتمی می نامند.
و به تعبیر دیگر اجل حتمی در صورتی است که ما به مجموع علل تامه بنگریم و اجل غیر حتمی در صورتی است که تنها مقتضیات را در نظر بگیریم . تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 150

با توجه به این دو نوع اجل بسیاری از مطالب روشن میشود، از جمله اینکه در روایات می خوانیم صله رحم عمر را زیاد و یا قطع رحم عمر را کم می کند (منظور از عمر و اجل در این موارد اجل غیر حتمی است).
و یا اینکه در آیهای می خوانیم فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون : هنگامی که اجل آنها فرا رسد نه ساعتی به عقب میافتد و نه جلو در اینجا منظور از اجل همان مرگ حتمی است .
بنابراین آیه مزبور تنها مربوط به موردی است که انسان به عمر نهائی خود رسیده است ، و اما مرگهای پیشرس را به هیچ وجه شامل نمی شود.
و در هر صورت باید توجه داشت که هر دو اجل از ناحیه خدا تعیین می شود یکی بطور مطلق و دیگری به عنوان مشروط و یا معلق ، درست مثل اینکه می گوئیم : این چراغ بعد از بیست ساعت بدون هیچ قید و شرط خاموش می شود و نیز می گوئیم اگر طوفانی بوزد بعد از دو ساعت ، خاموش خواهد شد، در مورد انسان و اقوام و ملتها نیز چنین است میگوئیم خداوند اراده کرده است که فلان شخص یا ملت پس از فلان مقدار عمر بطور قطع از میان برود و نیز میگوئیم اگر ظلم و ستم و نفاق و تفرقه و سهل انگاری و تنبلی را پیشه کنند در یک سوم آن مدت از بین خواهند رفت ، هر دو اجل از ناحیه خدا است یکی مطلق و دیگری مشروط.
از امام صادق (علیه السلام) در ذیل آیه فوق چنین نقل شده که فرمود: هما اجلان اجل محتوم و اجل موقوف : این اشاره به دو نوع اجل است ، اجل حتمی و اجل مشروط و در احادیث دیگری که در این زمینه وارد شده تصریح گردیده است که اجل غیر حتمی (مشروط) قابل تقدیم و تاخیر است و اجل حتمی قابل تغییر نیست (نور الثقلین جلد اول صفحه 504).
الأنعام
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 151
آیه 3
آیه و ترجمه
وَ هُوَ اللَّهُ فی السمَوَتِ وَ فی الاَرْضِ یَعْلَمُ سِرَّکُمْ وَ جَهْرَکُمْ وَ یَعْلَمُ مَا تَکْسِبُونَ(3)
ترجمه :3 - او است خداوند در آسمانها و در زمین ، پنهان و آشکار شما را می داند و از آنچه (انجام می دهید و) به دست می آورید با خبر است .
تفسیر:در این آیه برای تکمیل بحث گذشته در زمینه توحید و یگانگی خدا و پاسخ گفتن به کسانی که برای هر دستهای از موجودات خدائی قائلند و می گویند خدای باران ، خدای جنگ ، خدای صلح ، خدای آسمان و مانند آن چنین می گوید: او است خداوندی که الوهیتش بر تمام آسمانها و زمین حکومت می کند (و هو الله فی السماوات و فی الارض) (1).
یعنی با توجه به اینکه خالق همه چیز او است ، مدبر و اداره کننده همه نیز

او میباشد. - زیرا حتی مشرکان جاهلیت خالق و آفریدگار را((الله)) میدانستند ولی تدبیر و تصرف را برای بتها قائل بودند.
آیه به آنها پاسخ میدهد: کسی که خالق است ، تدبیر و تصرف در همه جا نیز به دست او است . این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که خداوند در همه جا حاضر است ، در آسمانها و در زمین و جائی از او خالی نیست ، نه اینکه جسم باشد و مکان داشته تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 152
باشد بلکه احاطه به همه مکانها دارد. بدیهی است کسی که در همه جا حکومت می کند و تدبیر همه چیز بدست او است و در همه جا حضور دارد، تمام اسرار و نهانیها را میداند، و لذا در جمله بعد می گوید: چنین پروردگاری پنهان و آشکار شما را میداند و نیز از آنچه انجام میدهید با خبر است (یعلم سرکم و جهرکم و یعلم ما تکسبون).
ممکن است گفته شود سر و جهر در آیه اعمال انسانها و نیات آنها را نیز شامل میشود، بنابراین نیازی به ذکر ما تکسبون (انجام میدهید) نیست . ولی باید توجه داشت که کسب به معنی نتیجه های عمل و حالات روحی حاصل از اعمال خوب و بد است ، یعنی او هم از اعمال و نیات شما با خبر است ، و هم از اثراتی که این اعمال در روح شما میگذارد، و در هر حال ذکر این جمله برای تاکید در مورد اعمال انسانها است . الأنعام
آیه 4 - 5
آیه و ترجمه
وَ مَا تَأْتِيهِم مِّنْ ءَايَةٍ مِّنْ ءَايَتِ رَبهِمْ إِلا كانُوا عَنهَا مُعْرِضِينَ(4)
فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسوْف يَأْتِيهِمْ أَنبَؤُا مَا كَانُوا بِهِ يَستهْزِءُونَ(5)
ترجمه :4 - هیچ نشانه و آیهای از آیات پروردگارشان به آنها نمیرسد مگر اینکه از آن روی میگردانند !.
5 - آنان حق را هنگامی که سراغشان آمد، انکار کردند ولی به زودی خبر آنچه را به باد مسخره گرفتند به آنان میرسد (و از نتائج کار خود آگاه می شوند).
تفسیر:گفتیم در سوره انعام روی سخن بیشتر با مشرکان است ، و قرآن به انواع تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 153
وسائل برای بیداری و آگاهی آنها متوسل میشود، این آیه و آیات فراوانی که بعد از آن می آید در تعقیب همین موضوع است . در این آیه به روح لجاجت و بیاعتنائی و تکبر مشرکان در برابر حق و نشانه های خدا اشاره کرده ، می گوید: آنها چنان لجوج و بی اعتنا هستند که هر نشانهای از نشانه های پروردگار را میبینند، فورا از آن روی برمی گردانند. (و ما تاتیهم من آیة من آیات ربهم الا کانوا عنها معرضین)
یعنی ابتدائی ترین شرط هدایت و راهیابی که تحقیق و جستجوگری است در آنها وجود ندارد، نه تنها شور و عشق یافتن حق در وجود آنان نیست که

همانند تشنگانی که به دنبال آب میدوند در جستجوی حق باشند، بلکه اگر چشمه آبی زلال بر در خانه آنها بجوشد صورت از آن برگردانده و اصلا به آن نگاه نمی کنند، حتی اگر این آیات از طرف پروردگار آنها باشد (ربهم) و به منظور تربیت و و تکامل خود آنها نازل گردد!
این روحیه منحصر به دوران جاهلیت و مشرکان عرب نبوده ، الان هم بسیاری را میبینیم که در یک عمر شصت ساله حتی ، زحمت یکساعت تحقیق و جستجو در باره خدا و مذهب به خود نمی دهند، سهل است اگر کتاب و نوشتهای در این زمینه به دست آنها بیفتد به آن نگاه نمیکنند، و اگر کسی با آنها در این باره سخن گوید، گوش فرا نمیدهند، اینها جاهلان لجوج و بیخبری هستند که ممکن است گاهی در کسوت دانشمند ظاهر شوند!
سپس به نتیجه این عمل آنها اشاره کرده و می گوید: نتیجه این شد که آنها حق را به هنگامی که به سراغشان آمد تکذیب کردند در حالی که اگر در آیات و نشانه های پروردگار دقت می نمودند، حق را بخوبی میدیدند و می

و باور می کردند (فقد کذبوا بالحق لما جائهم).
((و نتیجه این تکذیب را بزودی دریافت خواهند داشت ، و خبر آنچه را بباد مسخره گرفتند به آنها می رسد)) (فسوف یاتیهم انباء ما کانوا به یستهزئون)
در دو آیه فوق در حقیقت اشاره به سه مرحله از کفر شده که مرحله به مرحله تشدید میگردد، نخست مرحله اعراض و روی گردانیدن ، سپس مرحله تکذیب و بعدا مرحله استهزاء و مسخره کردن حقایق و آیات خدا.
این امر نشان که انسان در طریق کفر در یک مرحله متوقف نمیشود بلکه هر چه پیش میرود بر شدت انکار و عداوت و دشمنی با حق و بیگانگی از خدا می افزاید.
منظور از تهدید که در آخر آیه ذکر شده ، این است که در آینده دور یا نزدیک عواقب شوم بی ایمانی دامن آنها را در دنیا و آخرت خواهد گرفت ، آیات بعد نیز شاهد این تفسیر است . الأنعام
آیه 6
آیه و ترجمه
أَ لَمْ یَرَوْا کَمْ أَهْلَکْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ مَّکَّنَّهُمْ فی الاَرْضِ مَا لَمْ نُمَکِّن لَّکُمْ وَ أَرْسلْنَا السمَاءَ عَلَیهِم مِّدْرَاراً وَ جَعَلْنَا الاَنْهَرَ تجْرِی مِن تحْتِهِمْ فَأَهْلَکْنَهُم بِذُنُوبهِمْ وَ أَنشأنَا مِن بَعْدِهِمْ قَرْناً ءَاخَرِینَ(6)
ترجمه :6 - آیا مشاهده نکردند چقدر از اقوام پیشین را هلاک کردیم ؟! اقوامی که (از شما نیرومندتر بودند و) قدرتهائی به آنها دادیم که به شما ندادیم ، بارانهای پی در پی بر آنها فرستادیم و نهرها از زیر (آبادیهای) آنها جاری ساختیم (اما هنگامی که سرکشی و طغیان کردند) آنها را به خاطر

گناهانشان نابود ساختیم و جمعیت دیگری بعد از آنان بوجود آوردیم تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 155
تفسیر:سرنوشت طغیانگران
از این آیه به بعد، قرآن یک برنامه تربیتی مرحله به مرحله را، برای بیدار ساختن بت پرستان و مشرکان - به تناسب انگیزههای مختلف شرک و بت پرستی - عرضه میکند، نخست برای کوبیدن عامل غرور که یکی از عوامل مهم طغیان و سرکشی و انحراف است ، دست به کار شده و با یادآوری وضع اقوام گذشته و سرانجام دردناک آنها، به این افراد، که پرده غرور بر چشمانشان افتاده است هشدار می دهد و می گوید: آیا اینها مشاهده نکردند چه اقوامی را پیش از آنها هلاک کردیم ، اقوامی که امکاناتی در روی زمین در اختیار آنها گذاشتیم که در اختیار شما نگذاشتیم
(الم یروا کم اهلکنا من قبلهم من قرن مکناهم فی الارض ما لم نمکن لکم).
از جمله اینکه بارانهای پر برکت و پشت سر هم برای آنها فرستادیم (و ارسلنا السماء علیهم مدرارا). (1)
و دیگر اینکه نهرهای آب جاری را از زیر آبادیهای آنها و در دسترس آنها جاری ساختیم (و جعلنا الانهار تجری من تحتهم).
اما به هنگامی که راه طغیان را پیش گرفتند، هیچیک از این امکانات نتوانست آنها را از کیفر الهی بر کنار دارد و ما آنها را به خاطر گناهانشان نابود کردیم (فاهلکناهم بذنوبهم). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 156
و بعد از آنها اقوام دیگری روی کار آوردیم (و انشانا من بعدهم قرنا آخرین).
آیا نباید مطالعه حال گذشتگان برای آنها سرمشقی بشود؟! و از خواب غفلت بیدار، و از مستی غرور هشیار گردند، آیا خداوندی که درباره گذشتگان چنین عمل کرد توانائی ندارد همان برنامه را نیز درباره اینها اجرا کند؟! در اینجا به چند نکته باید توجه داشت :
1 - قرن ، گرچه معمولا به معنی یک زمان طولانی (صد سال یا هفتاد سال یا سی سال) آمده است ، ولی گاهی - همانطور که اهل لغت تصریح کرده اند - به قوم و جمعیتی که در یک زمان قرار دارند گفته (اصولا قرن از ماده اقتران و به معنی نزدیکی است و چون اهل عصر واحد و زمانهای متقارب به هم نزدیکند به آنها، و هم به زمان آنها قرن گفته میشود).
2 - در آیات قرآن مکرر به این موضوع اشاره شده که امکانات فراوان مادی باعث غرور و غفلت افراد کم ظرفیت میشود، زیرا با داشتن اینها خود را بینیاز از پروردگار می پندارند، غافل از اینکه اگر لحظه به لحظه و ثانیه به ثانیه کمک و امداد الهی به آنها نرسد، نابود و خاموش میگردند چنانکه میخوانیم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی : انسان طغیان می کند

هنگامی که خود را بینیاز پندارد.
3 - این هشدار مخصوص بت پرستان نیست ، هم امروز قرآن نیز به دنیای ثروتمند ماشینی که بر اثر فراهم بودن امکانات زندگی از باده غرور سر مست شده ، هشدار می دهد که وضع گذشتگان را فراموش نکنید که چگونه بر اثر عامل گناه ، همه چیز را از دست دادند، شما هم با روشن شدن جرقه آتش یک جنگ جهانی دیگر ممکن است همه چیز را از دست بدهید و به دوران قبل از تمدن تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 157
صنعتی خود باز گردید، توجه داشته باشید که عامل بدبختی آنها چیزی جز گناه و ظلم و ستم و بیدادگری و عدم ایمان نبوده همین عامل در جامعه شما نیز آشکار شده است .
براستی مطالعه تاریخ زندگی فراعنه مصر، و ملوک سبا، و سلاطین کلده و آشور، و قیصرهای روم با آن زندگانی افسانهای و ناز و نعمت بیحساب ، و سپس مطالعه عواقب دردناکی که بر اثر کفر و بیدادگری طومار زندگانی آنها را در هم پیچید برای همه کس و برای همه ما درس عبرتی است بزرگ و آشکار. الأنعام
آیه 7
آیه و ترجمه
وَ لَوْ نَزَّلْنَا عَلَیْک کِتَباً فی قِرْطاسٍ فَلَمَسوهُ بِأَیْدِیهِمْ لَقَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلا سِحْرٌ مُّبِینٌ(7)
ترجمه :7 - و اگر نامهای بر روی صفحهای بر آنها نازل کنیم و (علاوه بر دیدن) آن را با دستهای خود لمس کنند باز کافران می گویند این چیزی جز یک سحر آشکار نیست !
تفسیر:آخرین درجه لجاجت
دیگر از عوامل انحراف آنها تکبر و لجاجت است که در این آیه اشاره به آن شده ، زیرا افراد متکبر معمولا مردم لجوجی هستند، چون تکبر به آنها اجازه تسلیم در برابر حق را نمیدهد و همین سبب می شود که به اصطلاح روی دنده لج بیفتند و هر دلیل روشن و برهان واضحی را به نحوی انکار کنند هر چند تا سر حد انکار بدیهیات پیش رود!، همانطور که بارها با چشم خود این موضوع را در میان افراد متکبر و خود خواه دیده ایم تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 158
قرآن در اینجا اشاره به تقاضای جمعی از بت پرستان (که می گویند این اشخاص نضر بن حارث و عبد الله بن ابی امیه و نوفل بن خویلد بودند که به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گفتند ما تنها در صورتی ایمان می آوریم که نامهای از طرف خداوند با چهار فرشته بر ما نازل کنی ! !) کرده و می گوید: اگر همانطور که آنها تقاضا کردند، نوشتهای بر صفحهای از کاغذ و مانند آن بر تو نازل کنیم ، و علاوه بر مشاهده کردن ، با دست خود

نیز آن را لمس کنند باز می گویند: این یک سحر آشکار است ! (و لو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس فلمسوه بایدیهم لقال الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین). یعنی دائره لجاجت آنها تا حدی توسعه یافته که روشنترین محسوسات را یعنی آنچه با مشاهده و لمس درک میشود، انکار میکنند و به بهانه سحر از تسلیم شدن در برابر آن سر باز می زنند، در حالی که در زندگی روزانه خود برای اثبات واقعیتها به یک دهم از این نشانه ها نیز قناعت میکنند و آن را قطعی و مسلم میدانند! و این نیست مگر به خاطر خود خواهی و تکبر و لجاجت سختی که بر روح آنها سایه افکنده .
ضمنا باید توجه داشت که قرطاس به معنی هر چیزی است که روی آن می نویسند اعم از کاغذ و پوست و الواح ، و اگر امروز قرطاس را فقط به کاغذ می گویند برای این است که کاغذ متداولترین چیزی است که روی آن نوشته می شود. الأنعام
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 159
آیه 8 - 10
آیه و ترجمه
وَ قَالُوا لَوْ لا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَکٌ وَ لَوْ أَنزَلْنَا مَلَکاً لَّقُضىَ الاَمْرُ ثُمَّ لا يُنظرُونَ(8)
وَ لَوْ جَعَلْنَهُ مَلَکاً لَّجَعَلْنَهُ رَجُلاً وَ لَلَبَسنَا عَلَيْهِم مَّا يَلْبِسونَ(9)
وَ لَقَدِ استهْزِىَ بِرُسلٍ مِّن قَبْلِک فَحَاقَ بِالَّذِينَ سخِرُوا مِنْهُم مَّا كانُوا بِهِ يَستهْزِءُونَ(10)
ترجمه :8 - گفتند چرا فرشتهای بر او نازل نشده (تا او را در دعوت مردم به سوی خدا همراهی کند) ولی اگر فرشتهای بفرستیم (و موضوع جنبه حسی و شهود پیدا کند) کار تمام می شود (و اگر مخالفت کنند) دیگر به آنها مهلت داده نخواهد شد (و همگی هلاک می گردند).
9 - و اگر او را فرشته قرار می دادیم حتما وی را به صورت انسانی در می آوردیم باز (به پندار آنان) کار را بر آنها مشتبه می ساختیم همانطور که آنها کار را بر دیگران مشتبه می سازند!
10 - (با این حال نگران نباش) جمعی از پیامبران پیش از تو را به باد استهزا گرفتند اما سرانجام آنچه را مسخره میکردند دامانشان را گرفت (و عذاب الهی بر آنها نازل شد).
تفسیر:بهانه جوئی ها
یکی دیگر از عوامل کفر و انکار بهانهجوئی است ، گرچه بهانهجوئی معلول عوامل دیگر از جمله تکبر و خود خواهی میباشد ولی تدریجا به تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 160
یک روحیه منفی در می آید و خود یک عامل برای عدم تسلیم در برابر حق میگردد.
از جمله بهانه جوئیهائی که مشرکان در برابر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و

سلّم) داشتند و در چندین آیه از قرآن به آن اشاره شده و در آیه مورد بحث نیز آمده است این است که آنها میگفتند چرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به تنهائی به این ماموریت بزرگ دست زده است ؟ چرا موجودی از غیر جنس بشر و از جنس فرشتگان او را در این ماموریت همراهی نمی کند؟ مگر میتواند انسانی که از جنس ما است به تنهائی بار رسالت را بر دوش کشد؟ (و قالوا لو لا انزل علیه ملک).
در حالی که با وجود دلائل روشن و آیات بینات بر نبوت او جائی برای این بهانه جوئیها نیست ، به علاوه فرشته نه قدرتی بالاتر از انسان دارد و نه آمادگی و استعدادی برای رسالت ، بیش از او، بلکه به مراتب انسان از او آماده تر است .
قرآن با دو جمله که هر کدام استدلالی را در بر دارد به آنها پاسخ می گوید: نخست اینکه اگر فرشتهای نازل شود، و سپس آنها ایمان نیاورند، به حیات همه آنان خاتمه داده خواهد شد (و لو انزلنا ملکا لقضی الامر ثم لاینظرون).
اما چرا با آمدن فرشته و همراهی او با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) منکران گرفتار مرگ و هلاکت میشوند؟ دلیل آن همان چیزی است که در چند آیه قبل به آن اشاره شد که اگر نبوت جنبه شهود و حسی پیدا کند، یعنی با آمدن فرشته ، غیب تبدیل به شهود گردد و همه چیز را با چشم ببینند آخرین مرحله اتمام حجت شده است ، چون دلیلی بالاتر از این تصور نمیشود، با این حال اگر کسی مخالفت کند کیفر و مجازات او قطعی خواهد بود، ولی خداوند به خاطر لطف و مرحمت بر بندگان برای اینکه فرصتی برای تجدید نظر داشته باشند این کار را نمیکند مگر در موارد خاصی که میداند طرف ، آمادگی کامل و استعداد پذیرش دارد، یا در مواردی که طرف مستحق نابودی است ، یعنی اعمالی انجام داده است که
استحقاق مجازات تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 161
الهی را دارد، در این موقع به تقاضای او ترتیب اثر داده و به هنگامی که قبول نکرد فرمان نابودی او صادر می گردد.
پاسخ دوم اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به مقتضای مقام رهبری و عهده دار بودن امر تربیت مردم و سرمشق عملی به آنها دادن لازم است از جنس خود مردم و همرنگ و هم صفات آنها و تمام غرائز و صفات انسان در او وجود داشته باشد، زیرا فرشته علاوه بر اینکه برای بشر قابل رؤ یت نیست . نمیتواند سرمشق عملی برای او گردد، چون نه از نیازها و دردهای او آگاه است و نه به وضع غرائز و خواسته های او آشنا است ، و به همین دلیل رهبری او نسبت به موجودی که از هر جهت با وی فرق دارد کاملا نارسا خواهد بود.
لذا قرآن در جواب دوم میگوید اگر ما او را فرشته قرار میدادیم و به

پیشنهاد آنها عمل میکردیم ، باز لازم بود تمام صفات انسان را در او ایجاد کنیم ، و او را به صورت و سیرت مردی قرار دهیم (و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا).(1)
از آنچه گفتیم روشن میشود، که منظور از جمله ((لجعلناه رجلا)) این نیست که فقط شکل انسان به او میدهیم که بعضی از مفسران پنداشته اند، بلکه منظور این است که او را از نظر ظاهر و باطن به صفات انسان قرار میدهیم .
سپس نتیجه میگیرد که با این حال همان ایرادات سابق را بر ما تکرار می کردند که چرا به انسانی ماموریت رهبری دادهای و چهره حقیقت را بر ما پوشانیدهای (و للبسنا علیهم ما یلبسون).
لبس (بر وزن درس) به معنی پردهپوشی و اشتباه کاری است ، و لبس (بر وزن قفل) به معنی پوشیدن لباس است (ماضی اول لبس بر وزن ضرب و ماضی دوم لبس تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 162
بر وزن حسب می باشد) و روشن است که در آیه معنی اول اراده شده است ، یعنی اگر فرشتهای می فرستادیم باید به صورت و سیرت انسانی باشد و در این موقع به عقیده آنها ما مردم را به اشتباه و خطا انداخته بودیم و همان نسبتهای سابق را بر ما تکرار می کردند، همانطور که خود آنها افراد نادان و بیخبر را به اشتباه و خطا می افکنند و چهره حقیقت را بر آنها می پوشانند - بنابراین نسبت لبس و پرده پوشی به خدا از زاویه دید آنها است .
در پایان خداوند به پیامبرش دلداری می دهد و میگوید از مخالفت و لجاجت و سرسختی آنها نگران نباش ، زیرا جمعی از پیامبران پیش از تو را نیز بباد استهزاء و مسخره گرفتند اما سرانجام آنچه را، مسخره میکردند، دامانشان را گرفت و عذاب الهی بر آنها نازل شد (و لقد استهزء برسل من قبلک فحاق بالذین سخروا منهم ما کانوا به یستهزئون).
در حقیقت این آیه هم مایه تسلی خاطری است برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که در راه خود کمترین تزلزلی در ارادهاش واقع نشود و هم تهدیدی است برای مخالفان لجوج که به عواقب شوم و دردناک کار خود بیندیشند. الأنعام
آیه 11
آیه و ترجمه
قُلْ سِیرُوا فی الاَرْضِ ثُمَّ انظرُوا کیْف کانَ عَقِبَةُ الْمُکَذِّبِینَ(11)
ترجمه :11 - بگو روی زمین گردش کنید، سپس بنگرید سرانجام آنها که آیات الهی را تکذیب می کردند چه شد؟ تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 163
تفسیر:قرآن در اینجا برای بیدار ساختن این افراد لجوج و خود خواه از راه دیگری وارد شده و به پیامبر دستور می دهد که به آنها سفارش کند، در

زمین به سیر و سیاحت بپردازند و عواقب کسانی که حقایق را تکذیب کردند با چشم خود ببینند، شاید بیدار شوند (قل سیروا فی الارض ثم انظروا کیف کان عاقبة المکذبین).
شک نیست که مشاهده آثار گذشتگان و اقوامی که بر اثر پشت پا زدن به حقایق راه فنا و نابودی را پیمودند، تاثیرش بسیار بیشتر از مطالعه تاریخ آنها در کتابها است ، زیرا این آثار حقیقت را محسوس و قابل لمس می سازد.
شاید به خاطر همین است که جمله انظروا (نگاه کنید) را به کار برده نه تفکروا (بیندیشید).
ضمنا ذکر کلمه ثم که معمولا در مورد عطف با فاصله زمانی به کار میرود، ممکن است به خاطر توجه دادن به این حقیقت باشد که در این سیر و قضاوت خود عجله نکنند، بلکه هنگامی که آثار گذشتگان را مشاهده کردند، با حوصله و دقت بیندیشند سپس نتیجهگیری کرده ، عاقبت کار آنها را با چشم ببینند
در مورد سیر و سیاحت در زمین و تاثیر فوق العاده آن در بیدار ساختن افکار مشروحا در ذیل آیه 137 سوره آل عمران (جلد سوم صفحه 102) بحث کردیم . الأنعام
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 164
آیه 12 - 13
آیه وترجمه
قُل لِّمَن مَّا فی السمَوَتِ وَ الاَرْضِ قُل لِّلَّهِ کَتَب عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَیَجْمَعَنَّکُمْ إِلی یَوْمِ الْقِیَمَةِ لا رَیْب فِیهِ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسهُمْ فَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ(12)
وَ لَهُ مَا سکَنَ فی الَّیْلِ وَ النهَارِ وَ هُوَ السمِیعُ الْعَلِیمُ(13)
ترجمه :12 - بگو از آن کیست آنچه در آسمانها و زمین است بگو برای خدا است ، رحمت (و بخشش) را بر خود حتم کرده (و به همین دلیل) همه شما را بطور قطع در روز قیامت که در آن شک و تردیدی نیست مجتمع خواهد کرد، تنها کسانی که سرمایه های وجود خویش را از دست دادند و گرفتار خسران شدند ایمان نمی آورند.
13 - و برای او است آنچه در شب و روز قرار دارد و او شنوا و دانا است .
تفسیر:در این آیه بحث با مشرکان همچنان دنبال شده است . در آیات گذشته روی مسئله توحید و یگانه پرستی تکیه شده بود، اما در این آیه روی مسئله معاد تکیه شده و با اشاره به اصل توحید، مسئله رستاخیز و معاد از طریق جالبی تعقیب میگردد، شکل آیه به صورت سؤ ال و جواب است گوینده سؤ ال و جواب هر دو یکی است که این خود یک شیوه زیبا در ادبیات است .

استدلال معاد در اینجا از دو مقدمه تشکیل شده است :
1 - نخست می گوید: بگو آنچه در آسمانها و زمین است برای کیست ؟ (قل لمن ما فی السموات و الارض) و بلافاصله به دنبال آن می گوید : خودت از زبان فطرت و جان آنها پاسخ بده : برای خدا (قل لله) تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 165
طبق این مقدمه همه جهان هستی ملک خدا است و تدبیر آن به دست او است .
2 - پروردگار عالم سرچشمه تمام رحمتها است ، او است که رحمت را بر عهده خویش قرار داده ، و مواهب بیشمار، به همه ارزانی میدارد (کتب علی نفسه الرحمة).
آیا ممکن است که چنین خداوندی اجازه دهد رشته حیات انسانها با مرگ به کلی پاره شود و تکامل و حیات ادامه نیابد؟ آیا این با اصل فیاض بودن و رحمت واسعه او می سازد؟ آیا او در مورد بندگان خود که مالک و مدبر آنها است ممکن است چنان بیمهری کند که بعد از مدتی راه فنا بپویند و تبدیل به هیچ و پوچ شوند؟.
مسلما، نه ، بلکه رحمت واسعه او ایجاب می کند که موجودات مخصوصا انسان را در مسیر تکامل پیش ببرد همانطور که در پرتو رحمت خویش بذر کوچک و بیارزشی را تبدیل به درخت تناور و برومند، یا شاخه گل زیبائی میکند، همانطور که در پرتو فیض خود نطفه بی ارزش را به انسان کاملی مبدل میسازد، همین رحمت ایجاب انسان را که استعداد بقاء و زندگی جاودانی دارد پس از مرگ در لباس حیاتی نوین و در عالمی وسیعتر در آورد و در این سیر ابدی تکامل دست رحمتش پشت سر او باشد.
لذا به دنبال این دو مقدمه می گوید: به طور مسلم همه شما را در روز رستاخیز، روزی که هیچگونه شک و تردیدی در آن نیست جمع خواهد کرد (لیجمعنکم الی یوم القیامة لا ریب فیه).
قابل توجه اینکه آیه با سؤ ال و به اصطلاح استفهام تقریری که به منظور اقرار گرفتن از طرف می باشد شروع شده است ، و چون این مطلب هم از نظر فطرت مسلم بوده و هم خود مشرکان به آن اعتراف داشته اند که مالکیت عالم هستی متعلق به بتها نیست ، بلکه مربوط به خدا است ، بلافاصله خود او پاسخ سؤ ال را میگوید. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 166
و این یک روش زیبا در طرح مسائل مختلف محسوب می شود. موضوع دیگر اینکه برای معاد در جاهای دیگر از طرق مختلف از طریق قانون عدالت ، قانون تکامل ، حکمت پروردگار، استدلال شده است اما استدلال به رحمت ، استدلال تازهای است که در آیه بالا مورد بحث قرار گرفته .
در پایان آیه به سرنوشت و عاقبت کار مشرکان لجوج اشاره کرده می گوید: آنها که در بازار تجارت زندگی ، سرمایه وجود خود را از دست داده

اند به این حقائق ایمان نمی آورند (الذین خسروا انفسهم فهم لا یؤ منون).
چه تعبیر عجیبی ! گاهی انسان مال یا مقام ، یا یکی دیگر از سرمایه های خود را از دست می دهد در این موارد اگر چه زیان کرده است ولی چیزهائی را از دست داده است که جزء وجود او نبوده یعنی بیرون از وجود او است ، اما بزرگترین زیان که می توان نام آن را زیان حقیقی گذاشت زمانی خواهد بود که انسان اصل هستی خود را از کف دهد و وجود خویش را ببازد.
دشمنان حق و افراد لجوج سرمایه عمر و سرمایه فکر و عقل و فطرت و تمام مواهب روحی و جسمی خویش را که می بایست در مسیر حق به کار گیرند و به تکامل شایسته خود برسند بکلی از دست میدهند، نه سرمایهای میماند و نه سرمایه دار !.
این تعبیر در آیات متعددی از قرآن مجید آمده است و تعبیرات تکان دهندهای است که سرانجام دردناک منکران حق و گنهکاران آلوده را روشن می سازد.
سؤ ال :
ممکن است گفته شود زندگانی ابدی تنها برای مؤ منان مصداق رحمت است ولی برای غیر آنها جز زحمت و بدبختی چیز دیگری نخواهد بود.
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 167
پاسخ :
شک نیست که کار خدا فراهم آوردن زمینه های رحمت است او انسان را آفرید، و به او عقل داد، و پیامبران برای رهبری و راهنمائی او فرستاده و انواع مواهب را در اختیار وی گذارد، و راهی به سوی زندگی جاویدان به روی همگان گشود، اینها بدون استثناء رحمت است .
حال اگر در طریق به ثمر رساندن این رحمتها خود انسان راه خویش را کج کند و تمام زمینه های رحمت را برای خود تبدیل به شکنجه و زحمت نماید. این موضوع هیچگونه لطمهای به رحمت بودن آنها نخواهد زد و تمام سرزنشها متوجه انسانی است که زمینه های رحمت را تبدیل به عذاب کرده است .
آیه بعد در حقیقت تکمیلی است برای آیه گذشته زیرا در آیه قبل اشاره به مالکیت خداوند نسبت به همه موجودات از طریق قرار گرفتن آنها در افق مکان بود، لذا فرمود خداوند مالک آنچه در آسمانها و زمین است می باشد.
این آیه اشاره به مالکیت او از طریق قرار گرفتن در افق و پهنه زمان است لذا می گوید: و از آن او است آنچه در شب و روز قرار گرفته است (و له ما سکن فی اللیل و النهار).
در حقیقت جهان ماده از این موضوع یعنی زمان و مکان خالی نیست و

تمام موجوداتی که در ظرف زمان و مکان واقع می شوند یعنی تمامی جهان ماده از آن او هستند، و نباید تصور شود که شب و روز مخصوص منظومه شمسی است بلکه تمام موجودات زمین و آسمان دارای شب و روز و بعضی دائما در روز بدون شب ، و بعضی در شب بدون روز به سر میبرند، مثلا در خورشید دائما روز است زیرا در آنجا روشنائی است و تاریکی وجود ندارد، در حالی که بعضی از کواکب خاموش و بینور آسمان که در مجاورت ستارگان قرار ندارند در تاریکی شب تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 168
جاودانی به سر میبرند. و آیه فوق همه اینها را شامل می شود. ضمنا باید توجه داشت که منظور از سکن سکونت به معنی توقف و قرار گرفتن در چیزی است ، خواه اینکه آن موجود در حال حرکت باشد یا سکون مثلا میگوئیم : ما در فلان شهر ساکن هستیم یعنی در آنجا استقرار یافته و توقف داریم اعم از اینکه در خیابانهای شهر در حال حرکت باشیم یا در حال سکون .
این احتمال نیز در آیه وجود دارد که سکون در اینجا فقط مقابل حرکت باشد و از آنجا که این دو از امور نسبی هستند ذکر یکی ما را از دیگری بی نیاز میکند، بنابراین معنی آیه چنین میشود: آنچه در روز و شب و افق زمان در حال سکون و حرکت است همه از آن خدا است .
و در این صورت آیه میتواند اشاره به یکی از استدلالات توحید باشد زیرا حرکت و سکون دو حالت عارضی هستند که به طور مسلم ، حادثند و نمی توانند قدیم و ازلی باشند چون حرکت عبارت است از بودن چیزی در دو زمان مختلف در دو مکان ، و سکون بودن چیزی است در دو زمان در یک مکان معین ، و بنابراین در ذات حرکت و سکون توجه به حالت سابقه نهفته شده است ، و میدانیم چیزی که قبل از آن حالت دیگری باشد ازلی نمیتواند بوده باشد.
از این سخن چنین نتیجه می گیریم که : اجسام از حرکت و سکون خالی نیستند.
و آنچه از حرکت و سکون خالی نیست نمیتواند ازلی باشد.
بنابراین تمامی اجسام حادثند و چون حادثند نیازمند به آفریدگارند (دقت کنید).
ولی خداوند چون جسم نیست نه حرکت دارد و نه سکون و نه زمان دارد و نه مکان ، و به همین جهت ازلی و ابدی است . و در پایان آیه پس از ذکر توحید اشاره به دو صفت بارز خداوند کرده می گوید: و اوست شنونده دانا تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 169
(و هو السمیع العلیم).
اشاره به اینکه وسعت جهان هستی و موجوداتی که در افق زمان و مکان

قرار گرفته اند هیچگاه مانع از آن نیست که خدا از اسرار آنها آگاه باشد، بلکه سخنان آنها را میشنود و حتی حرکت مورچه ضعیفی را در دل شب تاریک بر سنگ سیاه و ظلمانی در اعماق یک دره خاموش و دور افتاده را درک می کند و از احتیاجات او و سایرین با خبر و آگاه است و از اعمال و کارهای همگی مطلع . الأنعام
آیه 14 - 16
آیه و ترجمه
قُلْ أَ غَیرَ اللَّهِ أَتخِذُ وَلِیًّا فَاطِرِ السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ هُوَ یُطعِمُ وَ لا یُطعَمُ قُلْ إِنی أُمِرْتِ أَنْ أَکونَ أَوَّلَ مَنْ أَسلَمَ وَ لا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشرِکِینَ(14)
قُلْ إِنی أَخَاف إِنْ عَصیْت رَبی عَذَاب یَوْم عَظِیم(15)
مَّن یُصرَف عَنْهُ یَوْمَئذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَ ذَلِک الْفَوْزُ الْمُبِینُ(16)
ترجمه :14 - بگو آیا غیر خدا را ولی خود انتخاب کنم در حالی که او آفریننده آسمانها و زمین است و او است که روزی می دهد و از کسی روزی نمی گیرد، بگو من مامورم که نخستین مسلمان باشم و (خداوند به من دستور داده که) از مشرکان نباش .
15 - بگو من (نیز) اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب آن روز بزرگ (رستاخیز) میترسم .
16 - آن کس که مجازات الهی در آن روز به او نرسد خداوند او را مشمول رحمت خویش ساخته و این پیروزی آشکاری است تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 170
تفسیر:پناهگاهی غیر از خدا نیست
بعضی برای آیات فوق شان نزولی نقل کرده اند که : جمعی از اهل مکه خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمدند و گفتند: ای محمد تو آئین قوم خود را ترک گفتی و میدانیم که این کار عاملی جز فقر ندارد!، ما حاضریم اموال خود را با تو تقسیم کنیم و تو را کاملا ثروتمند نمائیم تا دست از خدایان ما برداری و به آئین اصلی ما بازگردی آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت .
البته همانطور که قبلا گفته شد آیات این سوره طبق روایات وارده ، یکجا در مکه نازل شده بنابراین نمیتواند هر یک شان نزول خاصی داشته باشد، ولی در زمانهای قبل از نزول این سوره گفتگوها و بحثهائی میان پیامبر و مشرکان وجود داشته است و قسمتی از آیات این سوره ناظر به آن گفتگوها است ، بنابراین هیچ مانعی ندارد که چنین سخنی میان پیامبر و مشرکان رد و بدل شده باشد و خداوند در این آیات به آن سخنان اشاره کرده ، و پاسخ میگوید.
به هر حال در این آیات نیز هدف ، اثبات توحید و مبارزه با شرک و بت پرستی است ، مشرکان با اینکه آفرینش جهان را مخصوص ذات خداوند

می دانستند بتها را به عنوان تکیه گاه و پناهگاه برای خود انتخاب کرده بودند و گاه برای هر یک از نیازمندیهای خود به یکی از بتها تکیه می کردند به خدایان متعدد: خدای باران ، خدای نور، خدای ظلمت ، خدای جنگ و صلح ، و خدای رزق و روزی قائل بودند و این همان عقیده ارباب انواع میباشد که در یونان قدیم نیز وجود داشت . تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 171

قرآن برای از بین بردن این پندار غلط به پیامبر چنین دستور میدهد: به آنها بگو آیا غیر خدا را ولی و سرپرست و پناهگاه خود انتخاب کنم ؟ در حالی که او آفریننده آسمانها و زمین ، و روزی دهنده همه موجودات است بدون اینکه خود نیازی به روزی داشته باشد (قل ا غیر الله اتخذ ولیا فاطر السموات و الارض و هو یطعم و لا یطعم).

بنابراین هنگامی که آفریننده همه چیز او است ، و بدون اتکاء به قدرت دیگری سراسر جهان هستی را به وجود آورده ، و روزی همگان به دست او است ، چه دلیل دارد که انسان غیر او را ولی و سرپرست و تکیه گاه قرار دهد، اصولا بقیه همه مخلوقند و در تمام لحظات وجود خود به او نیازمندند، چگونه میتوانند نیاز دیگری را برطرف سازند؟

جالب اینکه در آیه بالا هنگامی که سخن از آفرینش آسمان و زمین به میان آورده خدا را به عنوان فاطر معرفی می کند فاطر از ماده فطور و به معنی شکافتن است . از ابن عباس نقل شده که می گوید: معنی فاطر السموات و الارض را آنگاه فهمیدم که دو عرب بر سر چاه آبی با هم نزاع داشتند یکی از آنها برای اثبات مالکیت خود میگفت : انا فطرتها: من این چاه را شکافته و احداث کرده ام !

ولی ما امروز معنی فاطر را بهتر از ابن عباس می توانیم به کمک علوم روز دریابیم زیرا این تعبیر جالبی است که با دقیقترین نظریات علمی روز با پیدایش جهان هماهنگ است چه اینکه : طبق تحقیقات دانشمندان ، عالم بزرگ (مجموعه جهان) و عالم کوچکتر (منظومه شمسی) همه در آغاز، توده واحدی بودند که بر اثر انفجارهای پی در پی از هم شکافته شدند و کهکشانها و منظومه ها و کرات به وجود آمدند، در آیه (30 سوره انبیاء) این مطلب با صراحت بیشتری بیان شده آنجا که می گوید: اولم یر الذین کفروا ان السموات و الارض کانتا رتقا تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 172 ففتقناهما: آیا کافران نمیدانند آسمان و زمین به هم پیوسته بودند و ما آنها را از هم جدا کردیم .

نکته دیگری که نباید از آن غفلت کرد این است که : در میان صفات خدا در اینجا تنها روی اطعام بندگان و روزی دادن آنها تکیه شده است این تعبیر شاید به خاطر آن است که بیشتر وابستگیها در زندگی مادی بشر بر اثر همین نیاز مادی است ، همین به اصطلاح خوردن یک لقمه نان است که

افراد را به خضوع در برابر اربابان زر و زور وامی دارد، و گاهی تا سر حد پرستش در مقابل آنها کرنش میکنند، قرآن در عبارت بالا می گوید: روزی شما به دست اوست نه به دست این گونه افراد و نه به دست بتها، صاحبان زر و زور خود نیازمندند و احتیاج به اطعام دارند تنها خدا است که اطعام می کند و نیاز به اطعام ندارد.
در آیات دیگر قرآن نیز می بینیم روی مسئله مالکیت خداوند و رازقیت او و فرستادن باران و پرورش گیاهان تکیه شده است تا فکر وابستگی به مخلوقات را از مغز افراد بشر به کلی خارج کند.
سپس برای پاسخ گفتن به پیشنهاد کسانی که از او دعوت می کردند به آئین شرک ، بپیوندد میگوید: علاوه بر اینکه عقل به من فرمان می دهد که تنها تکیه بر کسی کنم که آفریننده آسمان و زمین میباشد وحی الهی نیز به من دستور داده است که نخستین مسلمان باشم و به هیچوجه در صف مشرکان قرار نگیرم (قل انی امرت ان اکون اول من اسلم و لا تکونن من المشرکین)
شک نیست که قبل از پیامبر اسلام نیز پیامبران دیگر و امت صالح آنها

بودند و در برابر اراده خدا تسلیم ، بنابراین هنگامی که می فرماید: من دستور دارم نخستین مسلمان باشم یعنی نخستین مسلمان این امت . و این در حقیقت اشاره به یک مطلب مهم تربیتی نیز میباشد که هر رهبری باید در انجام دستورات مکتب خود از همه افراد پیشقدم تر باشد، او باید اولین مؤ من به آئین خویش و نخستین عمل کننده ، و کوشاترین فرد، و فداکارترین شخص در برابر مکتب خود باشد.
و در آیه بعد برای تاکید بیشتر روی این دستور الهی که از طریق وحی بر پیامبر نازل شده است میگوید:
من نیز به نوبه خود احساس مسؤ لیت میکنم و از قوانین الهی به هیچوجه مستثنی نیستم ، من نیز اگر از دستور پروردگار منحرف شوم و راه سازشکاری با مشرکان را بپیمایم و عصیان و نافرمانی او کنم از مجازات آن روز بزرگ - روز رستاخیز - ترسان و خائفم (قل انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم)
از این آیه نیز به خوبی استفاده می شود که احساس مسؤ لیت پیامبران بیش از احساس مسؤ لیت دیگران است .
و در آخرین آیه برای اینکه ثابت شود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز بدون تکیه بر لطف و رحمت خدا کاری نمیتواند بکند و هر چه هست به دست او است و حتی شخص پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چشم امیدش را به رحمت بیپایان پروردگار دوخته و نجات و پیروزی خود را از او میطلبد می گوید: هر کس در آن روز بزرگ از مجازات پروردگار رهائی

یابد مشمول رحمت خدا شده است و این یک موفقیت و پیروزی آشکار است (من تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 174
یصرف عنه یومئذ فقد رحمه و ذلک الفوز المبین).
این آیات آخرین درجه توحید را بیان می کند و حتی به کسانی که برای پیامبران در برابر خدا دستگاه مستقلی قائل بودند همانند مسیحیان که مسیح را ناجی و نجات دهنده میدانستند، صریحا پاسخ می دهد که حتی پیامبران نیاز به رحمت او دارند !. الأنعام
آیه 17 - 18
آیه و ترجمه
وَ إِن یَمْسسک اللَّهُ بِضرٍّ فَلا کاشِف لَهُ إِلا هُوَ وَ إِن یَمْسسک بخَیرٍ فَهُوَ عَلی کلِّ شیْءٍ قَدِیرٌ(17)
وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْحَکِیمُ الْخَبِیرُ(18)
ترجمه :17 - اگر خداوند زیانی به تو برساند هیچکس جز او نمیتواند آن را برطرف سازد و اگر خیری به تو رساند او بر همه چیز توانا است (و هر نیکی از قدرت او ساخته است)
18 - او است که بر تمام بندگان خود قاهر و مسلط است و او است حکیم و آگاه .
تفسیر:قدرت قاهره پروردگار
گفتیم هدف این سوره در درجه اول ریشه کن ساختن عوامل شرک و بت پرستی است ، در دو آیه فوق نیز همین حقیقت تعقیب شده است .
نخست می گوید: چرا شما به غیر خدا توجه میکنید. و برای حل مشکلات و دفع زیان و ضرر و جلب منفعت به معبودهای ساختگی پناه میبرید با اینکه اگر کمترین زیانی به تو برسد برطرف کننده آن ، کسی جز خدا نخواهد بود، و اگر تفسیر نمونه ج : 5 ص : 175
خیر و برکت و پیروزی و سعادتی نصیب تو شود از پرتو قدرت او است زیرا او است که بر همه چیز توانا است (و ان یمسک الله بضر فلا کاشف له الا هو و ان یمسسک بخیر فهو علی کل شی ء قدیر)
در حقیقت توجه به غیر خدا به خاطر این است که یا آنها را سرچشمه خیرات و یا برطرف کننده مصائب و مشکلات میدانند، همانطور که خضوع تا سر حد پرستش در برابر صاحبان قدرت و زر و زور نیز یکی از این دو انگیزه را دارد، آیه فوق میگوید اراده خداوند بر همه چیز حکومت میکند، اگر نعمتی را از کسی سلب کند و یا نعمتی را به کسی ارزانی دارد هیچ منبع قدرتی در جهان نیست که بتواند آن را دگرگون سازد، پس چرا در برابر غیر خدا سر تعظیم فرود می آورند؟
تعبیر به یمسسک در مورد خیر و شر که از ماده مس گرفته شده اشاره به این است که حتی کوچکترین خیر و شری بدون اراده و قدرت او ممکن

نیست .
این موضوع نیز لازم به تذکر است که : آیه فوق با صراحت کامل عقیده ثنویین (دوگانه پرستان) را که قائل به دو مبداء خیر و شر بودند رد می کند و هر دو را از ناحیه خدا میداند، ولی در جای خود گفتهایم که شر مطلق در جهان وجود ندارد و بنابراین هنگامی که شر به خدا نسبت داده می شود منظور اموری است که به ظاهر سلب نعمت است ولی در واقع و در مورد خود خیر است ، یا برای بیدار باش و یا تعلیم و تربیت و برطرف ساختن غرور و طغیان و خود خواهی و یا به خاطر مصالح دیگر است .
در آیه بعد برای تکمیل این بحث میگوید : او است که بر تمام بندگان قاهر و مسلط است (و هو القاهر فوق عباده). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 176
قهر و غلبه گرچه یک معنی را میرسانند ولی از نظر ریشه لغوی با هم تفاوت دارند، قهر و قاهریت به آن نوع غلبه و پیروزی گفته می شود که طرف هیچ گونه مقاومتی نتواند از خود نشان دهد. ولی در کلمه غلبه این مفهوم وجود ندارد و ممکن است بعد از مقاومتهائی برطرف ، پیروز گردد، به تعبیر دیگر شخص قاهر به کسی می گویند که برطرف مقابل آنچنان تسلط و برتری داشته باشد که مجال مقاومت به او ندهد، درست مانند ظرف آبی که بر شعله کوچک آتشی ریخته شود که در دم آن را خاموش کند.
بعضی از مفسران معتقدند که قاهریت معمولا در جائی به کار برده می شود که طرف مقابل موجود عاقلی باشد ولی غلبه اعم است و پیروزیهای بر موجودات غیر عاقل را نیز شامل می شود.
بنابراین اگر در آیه قبل اشاره به عمومیت قدرت خدا در برابر معبودهای ساختگی و صاحبان قدرت شده ، نه به این معنی است که او ناچار است مدتی با قدرتهای دیگر گلاویز شود تا آنها را به زانو در آورد، بلکه قدرت او قدرت قاهره است و تعبیر فوق عباده نیز برای تکمیل همین معنی است .
با این حال چگونه ممکن است یک انسان آگاه او را رها کند و به دنبال موجودات و اشخاصی بود که از خودشان هیچ قدرتی ندارند و حتی قدرت ناچیزشان نیز از ناحیه خدا است .
اما برای اینکه این توهم پیش نیاید که خداوند مانند بعضی از صاحبان قدرت ممکن است کمترین سوء استفادهای از قدرت نامحدود خود کند در پایان آیه می فرماید: و با این حال او حکیم است و همه کارش روی حساب ، و خبیر و آگاه است و کمترین اشتباه و خطا در اعمال قدرت ندارد (و هو الحکیم الخبیر)
در حالات فرعون می خوانیم که : به هنگام تهدید بنی اسرائیل به کشتن تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 177
فرزندان می گوید: و انا فوقهم قاهرون ما بر سر آنها کاملا مسلطیم یعنی

این قدرت قاهره خود را که در واقع قدرت ناچیزی بیش نبود دلیلی بر ظلم و ستم و عدم اعتناء به حقوق دیگران میگرفت ، ولی خداوند حکیم و خبیر با آن قدرت قاهره منزه تر از آن است که کمترین ستم و خلافی درباره کوچکترین بندگان روا دارد.
این نیز ناگفته پیدا است که منظور از کلمه فوق عباده برتری مقامی است نه مکانی زیرا واضح است خدا مکانی ندارد.
و عجب این است که بعضی از مغزهای معیوب تعبیر آیه فوق را دلیل بر جسم بودن خداوند گرفته اند در حالی که شک نیست که تعبیر به فوق برای بیان برتری معنوی خداوند از نظر قدرت بر بندگان میباشد، حتی در مورد فرعون با اینکه انسانی بود و دارای جسم همین کلمه برای برتری مقامی به کار رفته است نه برتری مکانی (دقت کنید). الأنعام
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 178
آیه 19 - 20
آیه و ترجمه
قُلْ أَی شیْءٍ أَکْبرُ شهَدَةً قُلِ اللَّهُ شهِیدُ بَیْنی وَ بَیْنَکُمْ وَ أُوحِیَ إِلیَّ هَذَا الْقُرْءَانُ لأُنذِرَکُم بِهِ وَ مَن بَلَغَ أَ ئنَّکُمْ لَتَشهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ ءَالِهَةً أُخْرَی قُل لا أَشهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَحِدٌ وَ إِنَّنی بَرِی ءٌ ممَّا تُشرِکُونَ(19)
الَّذِینَ ءَاتَیْنَهُمُ الْکِتَب یَعْرِفُونَهُ کَمَا یَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسهُمْ فَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ(20)
ترجمه :19 - بگو بالاترین گواهی ، گواهی کیست ؟ بگو خداوند گواه میان من و شما است و (بهترین دلیل آن این است که) این قرآن را بر من وحی کرده تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آنها میرسد انذار کنم (و از مخالفت فرمان خدا بترسانم) آیا براستی شما گواهی میدهید که خدایان دیگری با خدا است ؟ بگو من هرگز چنین گواهی نمیدهم او است خداوند یگانه یکتا و من از آنچه برای او شریک قرار دادهاید بیزارم .
20 - آنهائی که کتاب آسمانی به آنان دادهایم بخوبی او را (پیامبر را) میشناسند همانگونه که فرزندان خود را میشناسند، تنها کسانی که سرمایه وجود خود را از دست داده اند ایمان نمی آورند.
تفسیر:بالاترین شاهد
به طوری که جمعی از مفسران نقل کرده اند، عده ای از مشرکان مکه نزد پیامبر آمدند و گفتند: تو چگونه پیامبری هستی که احدی را با تو موافق
نمی بینیم تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 179
حتی از یهود و نصارا درباره تو تحقیق کردیم آنها نیز گواهی و شهادتی به حقانیت تو بر اساس محتویات تورات و انجیل ندادند، لااقل کسی را به ما نشان ده که گواه بر رسالت تو باشد، آیات فوق ناظر به این جریان است .
پیامبر مامور می شود که در مقابل این مخالفان لجوج که چشم بر هم

نهاده ، و این همه نشانه های حقانیت دعوت او را نادیده گرفته بودند و باز هم مطالبه گواه و شاهد می کردند بگوید: به عقیده شما بالاترین شهادت ، شهادت کیست ؟(قل ای شی ء اکبر شهادة).
غیر از این است که بالاترین شهادت ، شهادت پروردگار است ؟ بگو خداوند بزرگ گواه میان من و شما است (قل الله شهید بینی و بینکم).
و بهترین دلیل آن این است که این قرآن را بر من وحی فرستاده (و اوحی الی هذا القرآن).
قرآنی که ممکن نیست ساخته فکر بشری آنهم در آن عصر و زمان و در آن محیط و مکان بوده باشد قرآنی که محتوی انواع شواهد اعجاز میباشد: الفاظ آن اعجاز آمیز و معانی آن اعجازآمیزتر، آیا همین یک شاهد بزرگ ، دلیل بر گواهی خداوند بر حقانیت دعوت من نیست ؟
ضمنا از این جمله استفاده می شود که قرآن بزرگترین معجزه و بالاترین گواه صدق دعوی پیامبر است .
سپس به هدف نزول قرآن پرداخته و میگوید این قرآن به این جهت بر من نازل شده است که شما را و تمام کسانی را که سخنان من در طول تاریخ بشر و پهنه زمان و در تمام نقاط جهان به گوش آنها میرسد از مخالفت فرمان خدا بترسانم و به عواقب دردناک این مخالفت توجه دهم (لانذرکم به و من بلغ).
اگر می بینیم در اینجا فقط سخن از انذار و بیم دادن ، به میان آمده - تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 180
با اینکه معمولا همه جا با بشارت همراه است - به خاطر این است که سخن در برابر افراد لجوجی بوده که اصرار در مخالفت داشته اند.
ضمنا با ذکر کلمه و من بلغ (تمام کسانی که این سخن به آنها میرسد) رسالت جهانی قرآن و دعوت عمومی و همگانی آن را اعلام میدارد، در حقیقت تعبیری از این کوتاهتر و جامعتر برای ادای این منظور تصور نمیشود و دقت در وسعت آن میتواند هر گونه ابهامی را در مورد عدم اختصاص دعوت قرآن به نژاد عرب و یا زمان و منطقه خاصی برطرف سازد. جمعی از دانشمندان از تعبیراتی مانند تعبیر فوق مسئله خاتمیت پیامبر را نیز استفاده کرده اند، زیرا طبق تعبیر بالا پیامبر مبعوث بوده به تمام کسانی که گفتارش به آنها میرسد و این شامل تمام کسانی می شود که تا پایان این جهان به دنیا قدم میگذارند.
از احادیثی که از طرق اهل بیت (علیهمالسلام) وارد شده چنین استفاده می شود که منظور از ابلاغ قرآن تنها به این نیست که عین متن آن به اقوام دیگر برسد حتی وصول ترجمه های آن به زبانهای دیگر نیز در مفهوم آیه وارد است .
در حدیثی از امام صادق نقل شده که درباره آیه فوق سؤ ال شده ،

حضرت فرمود: بکل لسان یعنی به هر زبان که باشد.
ضمنا یکی از قوانین مسلم اصول فقه که قاعده قبح عقاب بلا بیان است نیز از آیه فوق استفاده میشود.
توضیح اینکه در اصول فقه اثبات شده است مادام که حکمی به کسی نرسد در برابر آن مسؤ لیتی ندارد (مگر اینکه در فرا گرفتن حکم کوتاهی کرده باشد) آیه فوق نیز میگوید آنهائی که سخن من به آنها برسد ، در برابر آن مسؤ لیت دارند و به این ترتیب کسانی که بدون تقصیر به آنها ابلاغ نشده باشد مسؤ لیتی ندارند. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 181
در تفسیر المنار از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل شده که یک دسته از اسیران را نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آوردند، حضرت پرسید آیا شما را دعوت به اسلام کرده اند؟ گفتند نه ، دستور داد آنها را رها کردند، سپس آیه بالا را تلاوت کرد و فرمود: بگذارید آنها به جایگاه خود باز گردند زیرا حقیقت اسلام به آنها ابلاغ نشده و به سوی آن دعوت نگردیده اند و نیز از این آیه استفاده می شود که اطلاق کلمه شی ء که معادل کلمه چیز در فارسی بر خدا جائز است و لکن او چیزی است نه مانند اشیاء دیگر که مخلوق و محدود باشد بلکه خالق است و نامحدود.
سپس به دنبال این سخن دستور به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می دهد که از آنها سؤ ال کند آیا براستی شما گواهی میدهید که خدایان دیگری با خدا است ؟ (ا ئنکم لتشهدون ان مع الله آلهة اخری) بعد میگوید با صراحت به آنها بگو من هرگز چنین گواهی نمیدهم ، بگو او است خداوند یگانه و من از آنچه شما برای او شریک قرار دادهاید بیزارم (قل لا اشهد، قل انما هو اله واحد و اننی بری مما تشرکون).
در حقیقت ذکر این چند جمله در پایان آیه به خاطر یک نکته مهم روانی است و آن اینکه ممکن است مشرکان چنین تصور کنند که گفتگوهای آنها شاید تزلزلی در روح پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ایجاد کرده باشد و با امیدواری مجلس را ترک گویند و به دوستان خود بشارت دهند که شاید محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعد از این در دعوت خود تجدید نظر کند، این جمله ها که از صراحت و قاطعیت سرشار است این امید را به کلی مبدل به یاس می کند و به آنها نشان میدهد که مطلب بالاتر از آن است که آنها می پندارند و کمترین تزلزلی در دعوت او پیدا نخواهد شد و تجربه نشان داده که ذکر این گونه کلمات قاطع در پایان یک بحث اثر عمیقی در رسیدن به نتیجه نهائی دارد تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 182
و در آیه بعد به آنها که مدعی بودند اهل کتاب هیچگونه گواهی درباره پیامبر اسلام نمیدهند صریحا پاسخ می دهد و میگوید: آنهائی که کتاب آسمانی بر آنها نازل کردیم به خوبی پیامبر را میشناسند همانگونه که

فرزندان خود را میشناسند! (الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابنائهم).
یعنی نه تنها از اصل ظهور و دعوت او آگاهند بلکه جزئیات و خصوصیات و نشانه های دقیق او را نیز میدانند، بنابراین اگر جمعی از اهل مکه میگفتند ما مراجعه به اهل کتاب کرده ایم و اطلاعاتی از پیامبر نداشته اند یا واقعا دروغ میگفتند و تحقیقی نکرده بودند و یا اهل کتاب حقائق را کتمان کرده و به آنها بازگو نمیکردند، همانطور که آیات دیگر قرآن نیز اشاره به کتمان آنها می کند. (توضیح بیشتر این موضوع در جلد اول تفسیر نمونه صفحه 366 ذیل آیه 146 سوره بقره گذشت).
در پایان آیه به عنوان یک نتیجه نهائی اعلام میدارد: تنها کسانی به این پیامبر (با این همه نشانه های روشن) ایمان نمی آورند که در بازار تجارت زندگی همه چیز خود را از دست داده و سرمایه وجود خود را باخته اند (الذین خسروا انفسهم فهم لایؤ منون). الأنعام
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 183
آیه 21 - 24
آیه و ترجمه
وَ مَنْ أَظلَمُ مِمَّنِ افْتَرَی عَلی اللَّهِ کَذِباً أَوْ کَذَّب بِئَایَتِهِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظلِمُونَ(21)
وَ یَوْمَ نحْشرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِینَ أَشرَکُوا أَیْنَ شرَکاؤُکُمُ الَّذِینَ کُنتُمْ تَزْعُمُونَ(22)
ثُمَّ لَمْ تَکُن فِتْنَتهُمْ إِلا أَن قَالُوا وَ اللَّهِ رَبِّنَا مَا کُنَّا مُشرِکِینَ(23)
انظرْ کَیْف کَذَبُوا عَلی أَنفُسِهِمْ وَ ضلَّ عَنهُم مَّا کانُوا یَفْترُونَ(24)
ترجمه :21 - چه کسی ستمکارتر از کسی است که بر خدا دروغ بسته (و شریک برای او قائل شده است) یا آیات او را تکذیب نموده ، مسلما ظالمان روی رستگاری نخواهند دید.
22 - آن روز که همه آنها را محشور میکنیم ، به مشرکان میگوئیم : معبودهایتان که آنها را شریک خدا می پنداشتید کجا هستند؟ (و چرا به یاری شما نمی شتابند؟).
23 - سپس پاسخ و عذر آنها چیزی جز این نیست که می گویند به خداوندی که پروردگار ما است سوگند که ما مشرک نبودیم .
24 - ببین چگونه به خودشان (نیز) دروغ می گویند و آنچه را به دروغ شریک خدا می پنداشتند از دست میدهند.
تفسیر:بزرگترین ظلم
در تعقیب برنامه کوبیدن همه جانبه ((شرک و بت پرستی)) در نخستین آیه بالا با صراحت به صورت استفهام انکاری می گوید: ((چه کسی ستمکارتر از مشرکانی است که بر خدا دروغ بسته و شریک برای او قرار داده و یا

آیات او را تکذیب نموده اند)). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 184
(و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا او کذب بایاته).
در حقیقت جمله اول اشاره به انکار توحید است ، و جمله دوم اشاره به انکار نبوت ، و به راستی ظلمی از این بالاتر نمی شود که انسان جماد بی ارزش و یا انسان ناتوانی را همتای وجود نامحدودی قرار دهد که بر سراسر جهان هستی حکومت میکند، این کار از سه جهت ظلم محسوب میشود: ظلم نسبت به ذات پاک او که شریکی برای او قائل شده ، و ظلم بر خویشتن که شخصیت و ارزش وجود خود را تا سر حد پرستش یک قطعه سنگ و چوب پائین آورده ، و ظلم بر اجتماع که بر اثر شرک گرفتار تفرقه و پراکندگی و دور شدن از روح وحدت و یگانگی شده است . مسلما هیچ ستمگری - مخصوصا چنین ستمگرانی که ستم آنها همه جانبه است - روی سعادت و رستگاری نخواهند دید (انه لا یفلح الظالمون).
البته در آیه فوق صریحا کلمه شرک ذکر نشده ولی با توجه به آیات قبل و آیات بعد که همگی پیرامون مسئله شرک صحبت می کند روشن می شود که منظور از کلمه افتراء در این آیه همان تهمت شریک قائل شدن برای ذات خدا است .
قابل توجه اینکه : در 15 مورد از قرآن مجید افرادی به عنوان ظالمترین و ستمکارترین مردم معرفی شده اند که همه با جمله استفهامیه و من اظلم یا فمن اظلم (چه کسی ستمکارتر است) شروع شده است ، گر چه بسیاری از این آیات درباره شرک و بت پرستی و انکار آیات الهی سخن می گوید، یعنی ناظر به اصل توحید است ، ولی بعضی از آنها نیز درباره مسائل دیگر میباشد مانند و من اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه چه کسی ستمکارتر است از آنهائی که مانع ذکر نام خدا در مساجد شوند؟ (بقره - 114).
و در مورد دیگر میخوانیم : و من اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله :

چه کسی ستمکارتر است از آنها که کتمان شهادت میکنند؟ (بقره - 140)
در اینجا این سؤ ال پیش می آید: چگونه ممکن است هر یک از این طوائف ستمکارترین مردم باشند؟ در صورتی که ظالمترین تنها بر یک طائفه از آنها صدق می کند.
در پاسخ میتوان گفت : همه این امور در حقیقت از یکجا ریشه میگیرد و آن مسئله شرک و کفر و عناد است زیرا منع مردم از ذکر خدا در مساجد و سعی و کوشش در ویران ساختن آنها نشانه کفر و شرک است ، و همچنین کتمان شهادت که ظاهرا منظور از آن کتمان شهادت بر حقایقی است که موجب سرگردانی مردم در وادی کفر میشود از چهره های گوناگون شرک و انکار خداوند یگانه است .

در آیه بعد پیرامون سرنوشت مشرکان در رستاخیز بحث میشود، تا روشن گردد آنها با اتکاء به مخلوقات ضعیفی همچون بتها نه آرامشی برای خود در این جهان فراهم ساختند و نه در جهان دیگر و می گوید:
آن روز که همه اینها را یکجا مبعوث می کنیم به مشرکان می گوئیم معبودهای ساختگی شما که آنها را شریک خدا می پنداشتید کجا هستند؟ و چرا به یاری شما نمی شتابند؟ چرا هیچگونه اثری از قدرتنمائی آنها در این عرصه وحشتناک دیده نمیشود؟ (و یوم نحشرهم جمیعا ثم نقول للذین اشرکوا این شرکائکم الذین کنتم تزعمون).
مگر بنا نبود آنها در مشکلات شما را یاری کنند؟ و شما به این امید به آنها پناه می بردید؟ پس چرا کمترین اثری از آنها دیده نمی شود؟. آنها در بهت و حیرت و وحشت عجیبی فرو می روند و پاسخی در برابر این سؤ ال ندارند جز اینکه سوگند یاد کنند که به خدا قسم ما هیچگاه مشرک نبودیم به گمان اینکه در آنجا نیز میتوان حقائق را انکار کرد (ثم لم تکن تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 186
فتنتهم الا ان قالوا و الله ربنا ما کنا مشرکین).
در اینکه ((فتنه)) در آیه فوق به چه معنی است ، میان مفسران گفتگو است ، بعضی آن را به معنی پوزش و معذرت و بعضی به معنی پاسخ و بعضی به معنی شرک گرفته اند.
این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور از فتنه و افتنان همان دلباختگی به چیزی است یعنی نتیجه دلباختگی آنها به شرک و بت پرستی که پرده ای بر روی اندیشه و خرد آنها افکنده این شده است ، که در قیامت که پرده ها کنار می رود متوجه خطای بزرگ خود بشوند و از اعمال خود بیزاری جویند و به کلی انکار کنند.
و اصل فتنه در لغت چنانکه ((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: آن است که طلا را در آتش بیفکنند و زیر فشار حرارت قرار دهند تا باطن آن آشکار گردد و معلوم شود خالص است یا ناخالص ؟ این معنی را در آیه فوق می توان به عنوان یک تفسیر دیگر پذیرفت ، زیرا آنها هنگامی که در روز رستاخیز در فشار سخت و وحشتهای آن روز فرو می روند بیدار می شوند و به خطای خود واقف می گردند و برای نجات خود اعمال گذشته را انکار می کنند.
در آیه بعد برای اینکه مردم از سرنوشت رسوای این افراد عبرت گیرند می گوید: درست توجه کن ببین اینها کارشان به کجا می رسد که به کلی از روش و مسلک خویش بیزاری جسته و آن را انکار می کنند و حتی به خودشان نیز دروغ می گویند (انظر کیف کذبوا علی انفسهم). تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 187
و تمام تکیه گاههائی که برای خود انتخاب کرده بودند و آنها را شریک خدا

می پنداشتند همه را از دست می دهند و دستشان به جائی نمی رسد (و ضل عنهم ما کانوا یفترون).
نکته ها
در اینجا به چند نکته باید توجه داشت
1 - منظور از انظر (نگاه کن) مسلما نگاه کردن با دیده عقل است نه دیده حس . زیرا صحنه های قیامت در دنیا قابل مشاهده نیست .
2 - اینکه می گوید: آنها بر خودشان دروغ بستند یا به معنی این است که آنها در دنیا خود را فریب دادند و از راه حق بیرون رفتند، و یا اینکه در جهان دیگر که سوگند یاد می کنند که ما مشرک نبوده ایم در حقیقت به خودشان دروغ می بندند زیرا مسلما آنها مشرک بودند.
3 - در اینجا سؤ الی باقی می ماند و آن اینکه : از آیه فوق استفاده می شود که مشرکان ، سابقه شرک خود را در روز قیامت انکار می کنند، و حال آنکه وضع روز قیامت و مشاهده حسی حقائق طوری است که هیچکس به خود اجازه نمی دهد سخنی بر خلاف حق بگوید، درست مثل اینکه در روز روشن هیچ دروغگوئی را نمی بینیم که در برابر آفتاب بایستد و بگوید هوا تاریک است ، به علاوه از بعضی از آیات دیگر چنین استفاده می شود که آنها روز قیامت صریحا به شرک خود اعتراف می کنند و هیچ حقیقتی را کتمان نمی نمایند و لا یکتمون الله حدیثا (نساء - 42).
در پاسخ این سؤ ال دو جواب می توان گفت :
نخست اینکه در روز قیامت مراحلی وجود دارد، در مراحل نخستین مشرکان خیال می کنند می توانند با دروغ گفتن از کیفرهای دردناک الهی رهائی یابند لذا طبق عادت دیرینه خویش متوسل به دروغ می شوند، ولی در مراحل بعد که می فهمند روزنه ای برای فرار از این طریق وجود ندارد، به اعمال خود اعتراف می نمایند. تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 188
در حقیقت گویا در روز رستاخیز پرده ها تدریجا از مقابل چشم انسان کنار می رود، در آغاز که مشرکان هنوز به دقت پرونده های خود را بررسی نکرده اند متوسل به دروغ می شوند، اما در مراحل بعد که پرده ها بالاتر می رود، و همه چیز را حاضر می بینند، چاره ای جز اعتراف ندارند، درست مانند افراد مجرمی که در آغاز بازجوئی همه چیز، حتی آشنائی با دوستان خود را انکار می کنند، اما هنگامی که اسناد و مدارک زنده جرم به آنها ارائه داده می شود، می بینند مطلب به حدی روشن است که جای انکار نیست ، لذا اعتراف می کنند و همه چیز را می گویند. این پاسخ در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نقل شده است .
دیگر اینکه آیه فوق در مورد کسانی است که واقعا خود را مشرک نمی دیدند همانند مسیحیان که قائل به خدایان سه گانه اند و در عین حال خود را موحد می پندارند، یا کسانی که دم از توحید می زدند ولی عمل آنها بوی

شرک می داد زیرا دستورات پیامبران را زیر پا گذاشته بودند و به غیر خدا تکیه داشتند، و ولایت اولیای الهی را انکار می کردند و در عین حال خود را موحد می پنداشتند، اینها در روز قیامت قسم یاد می کنند که ما موحد بوده ایم ولی به زودی به آنها می فهمانند که آنها در باطن جزء مشرکان بودند - این پاسخ نیز در روایات متعددی از علی (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده است . و هر دو پاسخ قابل قبول است . الأنعام
تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 189
آیه 25 - 26
آیه و ترجمه
وَ مِنهُم مَّن یَستَمِعُ إِلَیْک وَ جَعَلْنَا عَلی قُلُوبهِمْ أَکِنَّةً أَن یَفْقَهُوهُ وَ فی ءَاذَانهِمْ وَقْراً وَ إِن یَرَوْا کلَّ ءَایَةٍ لا یُؤْمِنُوا بهَا حَتی إِذَا جَاءُوک یجَدِلُونَک یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلا أَسطِیرُ الاَوَّلِینَ(25)
وَ هُمْ یَنْهَوْنَ عَنْهُ وَ یَنْئَوْنَ عَنْهُ وَ إِن یُهْلِکُونَ إِلا أَنفُسهُمْ وَ مَا یَشعُرُونَ(26)
ترجمه :25 - پاره ای از آنها به تو گوش فرا می دهند ولی بر دلهای آنان پرده ها افکنده ایم تا آنرا نفهمند و در گوش آنها سنگینی قرار داده ایم و (آنها بقدری لجوجند) که اگر تمام نشانه های حق را ببینند ایمان نمی آورند، تا آنجا که وقتی به سراغ تو می آیند با تو به پرخاشگری برمی خیزند و کافران می گویند اینها افسانه های پیشینیان است .
26 - آنها دیگران را از آن باز می دارند و خود نیز از آن دوری می کنند، آنها جز خود را هلاک نمی کند ولی نمی فهمند.
تفسیر:نفوذ ناپذیران
در این آیه اشاره به وضع روانی بعضی از مشرکان شده که در برابر شنیدن حقائق کمترین انعطاف از خود نشان نمی دهند - سهل است - به دشمنی با آن نیز برمی خیزند و با وصله های تهمت خود و دیگران را از آن دور نگاه می دارند، درباره اینها چنین می گوید: بعضی از آنان به سوی تو گوش می دهند ولی بر دلهای آنها پرده هائی افکنده ایم تا آن را درک نکنند و در گوشهای آنها سنگینی ایجاد کرده ایم تا آن را نشنوند! (و منهم من یستمع الیک و جعلنا علی قلوبه تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 190
ان یفقهوه و فی اذانهم و قرا).
در حقیقت تعصبهای کورکورانه جاهلی ، و فرو رفتن در منافع مادی ، و پیروی از هوا و هوسها، آنچنان بر عقل و هوش آنها چیره شده که گویا در زیر سرپوش و پرده ای قرار گرفته است نه حقیقتی را می شنوند و نه درک صحیح از مسائل دارند.
شاید کرارا گفته ایم که اگر این گونه مسائل نسبت به خدا داده می شود در حقیقت اشاره به قانون علیت و خاصیت عمل است ، یعنی ادامه در کجروی و اصرار در لجاجت و بدبینی ، اثرش این است که روح و روان

آدمی را به شکل خود در می آورند و آن را همانند آئینه کج و معوجی می کنند که قیافه همه چیز را کج و معوج نشان می دهد. تجربه این حقیقت را ثابت کرده است که افراد بدکار و گناهکار در آغاز از کار خود احساس ناراحتی می کنند، اما تدریجا به آن خو گرفته و شاید روزی فرا رسد که اعمال زشت خود را واجب و لازم بشمرند و به تعبیر دیگر این یکی از مجازاتهای اصرار و پافشاری در گناه و مخالفت با حق است که دامان گناهکاران لجوج را می گیرد.
لذا می گوید کار اینها به جائی رسیده است که ((اگر تمام آیات و نشانه های خدا را ببینند باز ایمان نمی آورند)) (و ان یروا کل آیة لا یؤ منوابها).
و از این بالاتر هنگامی که به نزد تو بیایند به جای اینکه گوش جان را به سخنان تو متوجه سازند و حداقل به صورت یک جستجوگر، به احتمال یافتن حقیقتی پیرامون آن بیندیشند، با روح و فکر منفی در برابر تو ظاهر می شوند، و هدفی جز مجادله و پرخاشگری و خرده گیری ندارند (حتی اذا جاؤ ک یجاد لونک). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 191
آنها با شنیدن سخنان تو که از سرچشمه وحی تراوش کرده و بر زبان حقگوی تو جاری شده است متوسل به ضربه تهمت شده ، می گویند: ((اینها چیزی جز افسانه ها و داستانهای ساختگی پیشینیان نیست))! (یقول الذین کفروا ان هذا الا اساطیر الاولین).
در آیه بعد می گوید آنها به این مقدار نیز قناعت نمی کنند و علاوه بر اینکه خود گمراهند پیوسته تلاش می کنند افراد حق طلب را با سمپاشیهای گوناگون از پیمودن این مسیر باز دارند، لذا ((آنها را از نزدیک شدن به پیامبر نهی می کنند)) (و هم ینهون عنه).
((و خودشان نیز از او فاصله می گیرند)) (و یناون عنه).
بی خبر از اینکه هر کس با حق در افتد تیشه بر ریشه خود زده ، و سرانجام طبق سنت ثابت آفرینش ، چهره حق از پشت ابرها نمایان می گردد و با جاذبه ای که دارد پیروز خواهد شد و باطل همانند کفهای بی ارزش روی آب نابود می گردد، بنابراین تلاش و فعالیت آنها به شکست خودشان منتهی خواهد شد و جز خود را هلاک نمی کنند، ولی قدرت بر درک این حقیقت ندارند)) (و ان یهلکون الا انفسهم و ما یشعرون).
تهمتی بزرگ بر ابوطالب مؤ من قریش
از آنچه در تفسیر آیه فوق گفته شد به خوبی روشن می شود که این آیه بحثهای مربوط به مشرکان لجوج و دشمنان سرسخت پیامبر را تعقیب می کند و ضمیر هم طبق قواعد ادبی به کسانی بر می گردد که در آیه مورد بحث قرار گرفته اند، یعنی کافران متعصبی که از هیچگونه آزار به پیامبر و ایجاد مانع در راه دعوت او مضایقه نداشتند.
ولی با نهایت تاسف دیده می شود که بعضی از مفسران اهل تسنن بر

خلاف تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 192
تمام قواعد ادبی آیه دوم را از آیه قبل بریده و آن را در باره ابوطالب پدر امیر مؤ منان علی (علیه السلام) دانسته اند!
آنها آیه را چنین معنی می کنند جمعی هستند، از پیامبر اسلام دفاع می کنند ولی در عین حال از او فاصله می گیرند! (و هم ینهون عنه و ینؤ ن عنه).
پاره دیگری از آیات قرآن را که در جای خود به آن اشاره خواهد شد. مانند آیه 114 توبه و 56 قصص نیز گواه بر مدعای خود قرار می دهند.
ولی تمام علمای شیعه و بعضی از بزرگان اهل تسنن مانند ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه و قسطلانی در ارشاد الساری وزینی دحلان در حاشیه سیره حلبی ابوطالب را از مؤ منان اسلام می دانند، در منابع اصیل اسلام نیز شواهد فراوانی برای این موضوع می یابیم که با بررسی آنها در تعجب و حیرت عمیق فرو میرویم که چرا ابوطالب از طرف جمعی این چنین مورد بی مهری و اتهام قرار گرفته است ؟!
کسی که با تمام وجود خود از پیامبر اسلام دفاع می کرد، و بارها خود و فرزند خویش را در مواقع خطر همچون سپر در برابر وجود پیامبر اسلام قرار داد چگونه ممکن است مورد چنین اتهامی واقع شود؟!
این جا است که محققان باریک بین چنین حدس زده اند که موج مخالفت بر ضد ابوطالب یک موج سیاسی است که از مخالفت شجره خبیثه بنی امیه با موقعیت علی (علیه السلام) سرچشمه گرفته است .
زیرا: این تنها ابوطالب نیست که بخاطر نزدیکیش با علی (علیه السلام) اینچنین مورد تهاجم قرار گرفته ، بلکه می بینیم هر کس در تاریخ اسلام بنحوی از انحاء ارتباط نزدیک با امیر مومنان علی (علیه السلام) داشته از این حملات ناجوانمردانه بر کنار نمانده است ، در حقیقت ابوطالب گناهی نداشت جز اینکه پدر علی بن ابی طالب پیشوای بزرگ اسلام بود!
در اینجا فشرده ای از دلائل گوناگونی که بروشنی ، گواهی بر ایمان ابوطالب تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 193
می دهد فهرست وار می آوریم و شرح بیشتر را به کتابهائی که در این زمینه نوشته شده موکول می کنیم :
1 - ابوطالب قبل از بعثت پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بخوبی می دانست که فرزند برادرش بمقام نبوت خواهد رسید زیرا مورخان نوشته اند در سفری که ابوطالب با کاروان قریش به شام رفت برادرزاده دوازده ساله خود محمد را نیز با خویش همراه برد، در این سفر علاوه بر کرامات گوناگونی که از او دید، همینکه کاروان با راهبی بنام بحیرا که سالیان درازی در صومعه مشغول عبادت بود و آگاهی از کتب عهدین داشت و کاروانهای تجارتی در مسیر خود بزیارت او می رفتند برخورد کردند، در بین کاروانیان ، محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که آن روز

دوازده سال بیش نداشت نظر راهب را بخود جلب کرد.
بحیرا پس از اندکی خیره شدن و نگاههای عمیقانه و پر معنی به او گفت این کودک به کدام یک از شما تعلق دارد؟ جمعیت به ابوطالب اشاره کردند او اظهار داشت برادرزاده من است .
((بحیرا)) گفت این طفل آینده درخشانی دارد این همان پیامبری است که کتابهای آسمانی از رسالت و نبوتش خبر داده اند و من تمام خصوصیات او را در کتب خوانده ام !
ابوطالب پیش از این برخورد و برخوردهای دیگر از قرائن دیگر نیز به نبوت پیامبر اکرم و معنویت او پی برده بود.
طبق نقل دانشمند اهل تسنن شهرستانی (صاحب ملل و نحل) و دیگران در یکی از سالها آسمان مکه برکتش را از اهلش باز داشت و خشکسالی سختی به مردم روی آورد، ابوطالب دستور داد تا برادرزاده اش محمد را که کودکی شیر خوار تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 194
بود حاضر ساختند پس از آنکه کودک را در حالی که در قنداقهای پیچیده شده بود به او دادند در برابر کعبه ایستاد و با تضرع خاصی سه مرتبه طفل شیر خوار را بطرف بالا انداخت و هر مرتبه می گفت : ((پروردگارا! بحق این کودک باران پر برکتی بر ما نازل فرما)) چیزی نگذشت که توده ای ابر از کنار افق پدیدار گشت و آسمان مکه را فرا گرفت ، سیلاب آنچنان جاری شد که بیم آن می رفت مسجد الحرام ویران شود. سپس شهرستانی می نویسد همین جریان که دلالت بر آگاهی ابوطالب از رسالت و نبوت برادرزداه اش از آغاز کودکی دارد ایمان وی را به پیامبر می رساند و اشعار ذیل را بعدها ابوطالب به همین مناسبت سروده است :
و ابیض یستسقی الغمام بوجهه ثمال الیتامی عصمة للارامل
((او روشن چهره ای است که ابرها به خاطر او می بارند، او پناهگاه یتیمان و حافظ بیوه زنان است)).
یلوذ به الهلاک من آل هاشم فهم عنده فی نعمة و فواضل
هلاک شوندگان از بنی هاشم به او پناه می برند، و بوسیله او از نعمتها و احسانها بهره می گیرند.
و میزان عدل لا یخیس شعیرة و وزان صدق وزنه غیر هائل
او میزان عدالتی است که یک جو تخلف نمی کند، و وزن کننده درستکاری است که توزین او بیم اشتباه ندارد.
جریان توجه قریش را در هنگام خشکسالی به ابوطالب و سوگند دادن ابوطالب خدا را بحق او علاوه بر شهرستانی بسیاری از مورخان بزرگ نقل کرده اند، علامه امینی در الغدیر آنرا از کتاب شرح بخاری و المواهب اللدنیه و الخصائص الکبری و شرح بهجة المحافل و سیره حلبی و سیره نبوی و طلبة الطالب نقل کرده است . تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 195

2 - به علاوه در کتب معروف اسلامی اشعاری از ابوطالب در اختیار ما است که مجموعه آنها در دیوانی بنام دیوان ابوطالب گردآوری شده است که تعدادی از آنها را در ذیل می آوریم :
و الله لن یصلوا الیک بجمعهم حتی اوسد فی التراب دفینا
((ای برادرزاده تا ابوطالب در میان خاک نخوابیده و لحد را بستر نساخته هرگز دشمنان به تو دست نخواهند یافت))
فاصدع بامرک ما علیک غضاضة و ابشر بذاک و قرمنک عیونا
((بنابراین از هیچ چیز مترس و ماموریت خود را ابلاغ کن بشارت ده و چشمها را روشن ساز!))
و دعوتنی و علمت انک ناصحی و لقد دعوت و کنت ثم امینا
((مرا بمکتب خود دعوت کردی و خوب می دانم که هدفت تنها پند دادن و بیدار ساختن من بوده است ، تو در دعوت خود امین و درستکاری))
و لقد علمت ان دین محمد(ص) من خیر ادیان البریة دینا
((من هم این را دریافتم که مکتب و دین محمد بهترین دین و مکتبها است ! و نیز گفته است ،))
الم تعلموا انا وجدنا محمدا رسولا کموسی خط فی اول الکتب
((ای قریش آیا نمی دانید که ما محمد را همانند موسی پیامبر و رسول خدا می دانیم و نام و نشان او در کتب آسمانی قید گردیده است (و ما آنرا یافته ایم).))
و ان علیه فی العباد محبة و لا حیف فی من خصه الله فی الحب
((بندگان خدا علاقه ویژه ای بوی دارند و نسبت به کسی که خدا او را بمحبت خود اختصاص داده است این علاقه بی مورد نیست .)) تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 196
ابن ابی الحدید پس از نقل قسمت زیادی از اشعار ابوطالب (که ابن شهر آشوب در متشابهات القرآن آنها را سه هزار بیت می داند) می گوید:
از مطالعه مجموع این اشعار برای ما هیچگونه تردیدی نخواهد ماند که ابوطالب بمکتب برادرزاده اش ایمان داشته است .
3 - احادیثی از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز نقل شده که گواهی آن حضرت را به ایمان عموی فداکارش ابوطالب روشن می سازد از جمله طبق نقل نویسنده کتاب ابوطالب مؤمن قریش : چون ابوطالب در گذشت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پس از تشیع جنازه او ضمن سوگواری که در مصیبت از دست دادن عمویش می کرد، می گفت :
وا ابتاه ! وا ابا طالباه ! وا حزناه علیک ! کیف اسلو علیک یا من ربیتنی صغیرا، واجبتنی کبیرا، و کنت عندک بمنزلة العین من الحدقه و الروح من الجسد.
((وای پدرم ! وای ابوطالب ! چقدر از مرگ تو غمگینم ؟ چگونه مصیبت تو

را فراموش کنم ای کسی که در کودکی مرا پرورش دادی ، و در بزرگی دعوت مرا اجابت نمودی ، و من در نزد تو همچون چشم در حدقه و روح در بدن بودم)).
و نیز پیوسته اظهار می داشت : ما نالت منی قریش شیئا اکرهه حتی مات ابوطالب .
((قریش هیچگاه نتوانست مکروهی بر من وارد کند مگر زمانی که ابوطالب از جهان رفت .))
4 - از طرفی مسلم است که سالها قبل از مرگ ابوطالب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مامور شد هیچگونه رابطه دوستانه با مشرکان نداشته باشد، با این حال اینهمه اظهار علاقه و مهر به ابوطالب نشان می دهد که پیامبر او را معتقد به مکتب توحید می دانسته است و گر نه چگونه ممکن بود دیگران را از دوستی با مشرکان نهی کند و خود با ابوطالب

تا سر حد عشق ، مهر ورزد؟!
5 - در احادیثی که از طرق اهل بیت رسیده است نیز مدارک فراوانی بر ایمان و اخلاص ابوطالب دیده می شود که نقل آنها در اینجا بطول می انجامد این احادیث آمیخته با استدلالات منطقی و عقلی است مانند روایتی که از امام چهارم (علیه السلام) نقل گردیده است که حضرتش پس از این که در پاسخ سؤ الی اظهار می دارد ابوطالب مؤ من بود می فرماید: ان هنا قوما یزعمون انه کافر سپس فرمود ((وا عجبا کل العجب ایطعنون علی ابی طالب او علی رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و قد نهاه الله ان تقر مؤ منة مع کافر غیر آیة من القرآن و لا یشک احد ان فاطمة بنت اسد رضی الله تعالی عنها من المؤ منات السابقات فانها لم تزل تحت ابی طالب حتی مات ابوطالب رضی الله عنه)).
یعنی راستی در شگفتم که چرا برخی می پندارند که ابوطالب کافر بوده است ! آیا نمی دانند که با این عقیده بر پیامبر و ابوطالب طعنه می زنند؟ مگر نه این است که در چندین آیه از آیات قرآن از این موضوع منع شده است که زن بعد از اسلام آوردن در قید زوجیت کافر خود نماند و این مسلم است که فاطمه بنت اسد از پیشگامان در اسلام است و تا پایان عمر ابوطالب همسرش بود.
6 - از همه اینها گذشته اگر در هر چیز تردید کنیم در این حقیقت هیچکس نمی تواند تردید کند که ابوطالب از حامیان درجه اول اسلام و پیامبر بود حمایت او از پیامبر و اسلام بحدی بود که هرگز نمی توان آنرا با علایق و پیوندهای خویشاوندی و تعصبات قبیله ای تفسیر کرد.
نمونه زنده آن داستان شعب ابوطالب است همه مورخان نوشته اند هنگامی که قریش پیامبر و مسلمانها را در یک محاصره اقتصادی و

اجتماعی و سیاسی شدید قرار دادند و روابط خود را با آنها قطع کردند ابوطالب یگانه حامی و مدافع حضرت سه سال از همه کارهای خود دست کشید و بنی هاشم را به دره ای که در میان تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 198
کوههای مکه قرار داشت و به شعب ابوطالب معروف بود برد و آنجا سکنی گزید. فداکاری را بجائی رسانید که اضافه بر ساختن برجهای مخصوصی بخاطر جلوگیری از حمله قریش هر شب پیامبر را از خوابگاه خود بلند می کرد و جایگاه دیگری برای استراحت او تهیه می نمود و فرزند دلبندش علی (علیه السلام) را بجای او می خوابانید و هنگامی که علی (علیه السلام) می گفت پدر جان من با این وضع بالاخره کشته خواهم شد پاسخ می دهد عزیزم بردباری را از دست مده هر زنده بسوی مرگ رهسپار است من ترا فدای فرزند عبدالله نمودم جالب توجه اینکه علی (علیه السلام) در جواب پدر می گوید پدر جان این کلام من نه بخاطر این بود که از کشته شدن در راه محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هراسی دارم بلکه بخاطر این بود که می خواستم بدانی چگونه در برابر تو مطیع و آماده برای یاری احمدم ما معتقدیم هر کس تعصب را کنار گذاشته و بیطرفانه سطور طلائی تاریخ را درباره ابوطالب مطالعه کند با ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه هم صدا شده و می گوید:
و لو لا ابوطالب و ابنه
لما مثل الدین شخصا و قاما
فذاک بمکة آوی و حامی
و هذا بیثرب جس الحماماهر گاه ابوطالب و فرزند برومندش نبود هرگز دین و مکتب اسلام بجای نمی ماند و قد راست نمی کرد ابوطالب در مکه بیاری پیامبر شتافت و علی (علیه السلام) در یثرب (مدینه) در راه حمایت از اسلام در گرداب مرگ فرو رفت ! الأنعام
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 199
آیه 27 - 28
آیه و ترجمه
وَ لَوْ تَرَی إِذْ وُقِفُوا عَلی النَّارِ فَقَالُوا یَلَیْتَنَا نُرَدُّ وَ لا نُکَذِّبَ بِئَایَتِ رَبِّنَا وَ نَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ(27)
بَلْ بَدَا لَهُم مَّا کانُوا یخْفُونَ مِن قَبْلُ وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نهُوا عَنْهُ وَ إِنهُمْ لَکَذِبُونَ(28)
ترجمه :27 - اگر (حال آنها را) ببینی هنگامی که در برابر آتش ایستاده اند که می گویند ای کاش (بار دیگر به دنیا) باز می گشتیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم و از مؤ منان می شدیم .
28 - (آنها در واقع پشیمان نیستند) بلکه اعمال و نیاتی را که قبلا پنهان می

کردند، در برابر آنها آشکار شده (و به وحشت فرو رفته اند) و اگر باز گردند به همان اعمالی که نهی شده اند، باز می گردند و آنها دروغ گویند.
تفسیر:بیداری زودگذر و بی اثر!
در دو آیه گذشته به قسمتی از اعمال لجوجانه مشرکان اشاره شده ، و در این دو آیه صحنه ای از نتائج اعمال آنها مجسم گردیده است تا بدانند چه سرنوشت شومی در پیش دارند و بیدار شوند یا لا اقل وضع آنها عبرتی برای دیگران گردد!
نخست می گوید: ((اگر حال آنها را به هنگامی که در روز رستاخیز در برابر آتش دوزخ قرار گرفته اند ببینی تصدیق خواهی کرد که به چه عاقبت دردناکی گرفتار شده اند)) (و لو تری اذ وقفوا علی النار...) تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 200
آنها در آن حالت چنان منقلب می شوند که فریاد بر می کشند ای کاش برای نجات از این سرنوشت شوم ، و جبران کارهای زشت گذشته بار دیگر به دنیا باز می گشتیم ، و در آنجا آیات پروردگار خود را تکذیب نمی کردیم و در صف مؤ منان قرار می گرفتیم (فقالوا یالیتنا نرد و لا نکذب بایات ربنا و نکون من المؤ منین).
در آیه بعد اضافه می کند که این آرزوی دروغینی بیش نیست ، بلکه به خاطر آن است که در آن جهان ((آنچه را از عقائد و نیات و اعمال شوم خویش مخفی می داشتند همه برای آنها آشکار گردیده)) و موقتا بیدار شده اند (بل بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل).
ولی این بیداری ، بیداری پایدار و پا بر جا نیست ، و به خاطر شرائط و اوضاع خاصی پدید آمده است ، و لذا ((اگر به فرض محال بار دیگر به این جهان برگردند به سراغ همان کارهائی می روند که از آن نهی شده بودند)) (و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه).
بنابراین ((آنها در آرزو و ادعای خویش صادق نیستند و دروغ می گویند)) (و انهم لکاذبون). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 201
نکته ها
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - نخست اینکه از ظاهر جمله بدالهم برای آنها آشکار شد چنین استفاده می شود که آنها یک سلسله از حقائق را نه تنها برای مردم بلکه خود نیز مخفی می کردند که در عرصه قیامت بر آنها آشکار می شود، و این جای تعجب نیست که انسان حقیقتی را حتی از خودش کتمان کند و بر وجدان و فطرت خویش سرپوش بگذارد، تا به آرامش کاذبی دست یابد.
مسئله فریب وجدان و مخفی کردن حقائق از خویش از مسائل قابل ملاحظهای است که در بحثهای مربوط به فعالیت وجدان مورد دقت قرار گرفته است ، مثلا بسیاری از افراد هوسران را می بینیم که به زیان شدید

اعمال هوس آلود خود متوجه شده اند اما برای اینکه با خیال راحت اعمال خویش را ادامه دهند سعی می کنند به نوعی این آگاهی را در خود مستور دارند.
ولی بسیاری از مفسران بدون توجه تعبیر ((لهم)) آیه را طوری تفسیر کرده اند که منطبق بر اعمالی می شود که از مردم مخفی می داشتند. (دقت کنید)
2 - ممکن است گفته شود آرزو کردن چیزی نیست که دروغ و راست در آن باشد، و به اصطلاح از قبیل انشاء است و در انشاء صدق و کذب وجود ندارد، ولی این سخن درست نیست زیرا بسیاری از انشاءها یک مفهوم خبری به همراه دارد که صدق و کذب در آن راه می یابد، مثلا گاه می شود کسی می گوید: آرزو می کنم خداوند به من مال فراوانی دهد و به شما کمک کنم ، البته این یک آرزو است ، ولی مفهوم آن این است که اگر خداوند چنین مالی به من بدهد من به تو کمک خواهم کرد و این یک مفهوم خبری است که ممکن است دروغ بوده باشد و لذا طرف مقابل که از بخل و تنگ نظری او آگاه است می گوید دروغ می گوئی اگر هم به تو بدهد هرگز چنین نخواهی کرد (این موضوع در بسیاری از جمله های انشائیه دیده می شود). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 202
3 - اینکه در آیه می خوانیم اگر آنها به دنیا برگردند باز همان کارها را تکرار می کنند به خاطر این است که بسیاری از مردم هنگامی که با چشم خود نتائج اعمال خویش را ببینند، یعنی به مرحله شهود برسند، موقتا ناراحت و پشیمان شده و آرزو می کنند که بتوانند اعمال خویش را به نوعی جبران نمایند، اما این ندامتها که مربوط به همان حال شهود و مشاهده نتیجه عمل است ندامتهای ناپایداری می باشد که برای همه کس به هنگام روبرو شدن با مجازاتهای عینی پیدا می شود اما هنگامی که مشاهدات عینی کنار رفت این خاصیت نیز زائل می شود، و وضع سابق تکرار می گردد.
همانند بت پرستانی که به هنگام گرفتار شدن در طوفانهای سخت دریا و قرار گرفتن در آستانه مرگ و نابودی ، همه چیز را جز خدا فراموش می کردند اما به محض اینکه طوفان فرو می نشست و به ساحل امن و امان می رسیدند همه چیز به جای خود برمی گشت !
4 - باید توجه داشت که حالات فوق مخصوص جمعی از بت پرستان است که در آیات قبل به آنها اشاره شده است نه همه آنها، لذا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مامور بود به سایرین پند و اندرز بدهد و آنها را بیدار و هدایت کند. الأنعام
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 203
آیه 29 - 32
آیه و ترجمه

وَ قَالَوا إِنْ هِیَ إِلا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا وَ مَا نحْنُ بِمَبْعُوثِینَ(29)
وَ لَوْ تَرَی إِذْ وُقِفُوا عَلی رَبهِمْ قَالَ أَ لَیْس هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلی وَ رَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَاب بِمَا کُنتُمْ تَکْفُرُونَ(30)
قَدْ خَسرَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتی إِذَا جَاءَتهُمُ الساعَةُ بَغْتَةً قَالُوا یَحَسرَتَنَا عَلی مَا فَرَّطنَا فِیهَا وَ هُمْ یحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلی ظهُورِهِمْ أَلا ساءَ مَا یَزِرُونَ(31)
وَ مَا الْحَیَوةُ الدُّنْیَا إِلا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الاَخِرَةُ خَیرٌ لِّلَّذِینَ یَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ(32)
ترجمه :29 - آنها گفتند: چیزی جز این زندگی دنیا نیست و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد.
30 - اگر آنها را به هنگامی که در پیشگاه (دادگاه عدل) پروردگارشان ایستاده اند به بینی که به آنها گفته می شود آیا این حق نیست ؟ می گویند: آری قسم به پروردگار ما (حق است)، می گوید پس مجازات را بچشید در برابر آنچه انکار می کردید!
31 - آنها که لقای پروردگار را انکار کردند مسلما زیان دیدند، (و این انکار ادامه می یابد) تا هنگامی که ناگهان قیامت فرا می رسد می گویند: ای افسوس که درباره آن کوتاهی کردیم ، و آنها (بار سنگین) گناهانشان را بر دوش می کشند، چه بد باری بر دوش خواهند داشت .
32 - و زندگی دنیا چیزی جز بازی و سرگرمی نیست ، و سرای آخرت برای آنها که پرهیزگارند بهتر است آیا نمی اندیشید. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 204
تفسیر:در تفسیر آیه اول دو احتمال وجود دارد، یکی اینکه دنباله سخنان مشرکان لجوج و سخت باشد که به هنگام مشاهده صحنه های رستاخیز آرزو می کنند بار دیگر بدنیا باز گردند و جبران کنند، ولی قرآن می گوید اگر اینها باز گردند نه تنها بفکر جبران نخواهند بود و به کارهای خود ادامه خواهند داد، بلکه اساسا رستاخیز و قیامت را هم انکار خواهند کرد، و با نهایت تعجب خواهند گفت : ((زندگی تنها همین زندگی دنیاست و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد!))
(و قالوا ان هی الا حیاتنا الدنیا و ما نحن بمبعوثین).
احتمال دیگر اینکه آیه بحث جداگانه ای را درباره جمعی از مشرکان که معاد را بکلی انکار می کردند بازگو می کند، زیرا در میان مشرکان عرب جمعی بودند که عقیده به معاد نداشتند، در حالی که بعضی دیگر به نوعی از معاد ایمان داشتند.
در آیه بعد قرآن به سرنوشت آنها در روز رستاخیز اشاره کرده ، و می گوید: ((اگر آنها را مشاهده کنی در آن هنگام که در پیشگاه پروردگارشان ایستاده اند و به آنها گفته می شود، آیا این حق نیست ؟)) (و لو تری اذ

وقفوا على ربهم قال اليس هذا بالحق).
آنها در پاسخ خواهند گفت آری ، سوگند بپروردگار ما، این حق است (قالوا بلی و ربنا). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 205
بار دیگر به آنها گفته می شود پس بچشید مجازات را به خاطر اینکه آنرا انکار می کردید و کفر می ورزیدید! (قال فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون).
مسلما منظور از ((وقوف در برابر پروردگار)) این نیست که خداوند مکانی داشته باشد، بلکه به معنی ایستادن در برابر صحنه های مجازات او است - همانطور که بعضی از مفسران گفته اند - و یا کنایه از حضور در دادگاه الهی است ، همانطور که انسان بهنگام نماز می گوید من در برابر خداوند ایستاده ام .
در آیه بعد اشاره به خسران و زیان منکران معاد و رستاخیز کرده می فرماید: آنها که ملاقات پروردگار را انکار کردند مسلما گرفتار زیان شدند (قد خسر الذین کذبوا بلقاء الله).
منظور از ملاقات پروردگار همانطور که قبلا اشاره شد یا ملاقات معنوی و ایمان شهودی است ، (شهود باطنی) و یا ملاقات صحنه های رستاخیز و پاداش و جزای او است .
سپس می گوید این انکار برای همیشه ادامه نخواهد یافت ، و تا زمانی خواهد بود که ((ناگهان رستاخیز بر پا شود، و آنها در برابر این صحنه های وحشتناک قرار گیرند و نتائج اعمال خود را با چشم خود ببینند، در این موقع فریاد آنها بلند می شود: ای وای بر ما چقدر کوتاهی درباره چنین روزی کردیم ؟!)) (حتی اذا جائتهم الساعة بغتة قالوا یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها).
منظور از ساعة روز قیامت است و بغتة به معنی این است که بطور ناگهانی و جهش آسا که هیچکس جز خدا وقت آنرا نمی داند واقع می شود، و علت انتخاب این نام (ساعة) برای روز قیامت یا بخاطر آن است که با سرعت حساب مردم در آن ساعت انجام می گیرد، و یا اشاره به ناگهانی وقوع آن است که در ساعتی برق آسا مردم از جهان برزخ منتقل به عالم قیامت می شوند. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 206
حسرت به معنی تاسف بر چیزی است ولی عرب هنگامی که زیاد متاثر شود خود ((حسرت)) را مخاطب قرار داده و می گوید: یا حسرتنا: گویا شدت حسرت چنان است که بصورت موجودی در مقابل او مجسم شده است !
سپس قرآن می گوید: ((آنها بار گناهانشان را بر دوش دارند)) (و هم یحملون اوزارهم علی ظهورهم).
((اوزار)) جمع ((وزر)) به معنی بار سنگین است و در اینجا منظور از آن

گناهان است و این آیه می تواند یکی از دلائل تجسم اعمال بوده باشد زیرا می گوید آنها گناهان خود را بر دوش می کشند.
و نیز می تواند کنایه ای از سنگینی بار مسئولیت بوده باشد زیرا مسئولیتها همواره تشبیه به بار سنگین می شود.
و در پایان آیه می فرماید چه بد باری بر دوش می کشند (اءلا ساء ما یزرون) در آیه فوق سخنی از خسران و زیان منکران معاد به میان آمده ، دلیل این موضوع روشن است زیرا ایمان به معاد علاوه بر اینکه انسان را آماده برای زندگی سعادتبخش جاویدان می کند و او را بتحصیل کمالات علمی و عملی دعوت می نماید اثر عمیقی در کنترل انسان در برابر آلودگی و گناهان دارد و در بحثهای مربوط به معاد اثر سازنده آنرا از نظر فردی و اجتماعی به خواست خدا توضیح خواهیم داد.
سپس برای بیان موقعیت زندگی دنیا در برابر زندگی آخرت چنین می گوید: زندگی دنیا چیزی جز بازی و سرگرمی نیست (و ما الحیاة الدنیا الالعب و لهو).
بنابراین آنها که تنها به دنیا دل بسته اند و جز آن نمی جویند و نمی طلبند در واقع کودکان هوسبازی هستند که یک عمر ببازی و سرگرمی پرداخته و

همه چیز بیخبر مانده اند!.
تشبیه زندگی دنیا به بازی و سرگرمی از این نظر است که بازیها و سرگرمیها معمولا کارهای توخالی و بی اساس هستند که از متن زندگی حقیقی دورند، نه آنها که در بازی پیروز میشوند نه آنها که شکست می خورند شکست یافته اند زیرا پس از پایان بازی همه چیز بجای خود بازمی گردد!
بسیار دیده می شود که کودکان دور هم می نشینند و بازی را شروع می کنند یکی را ((امیر)) و دیگری را ((وزیر)) و یکی را ((دزد)) و دیگری را ((قافله)) اما ساعتی نمی گذرد که نه خبری از امیر است و نه وزیر، و نه دزد و نه قافله ، و یا در نمایشنامه هائی که بمنظور سرگرمی انجام می شود صحنه هائی از جنگ یا عشق یا عداوت مجسم می گردند اما پس از ساعتی خبری از هیچکدام نیست .
دنیا به نمایشنامه ای می ماند که بازیگران آن ، مردم این جهانند، و گاه این بازی کودکانه حتی عاقلان و فهمیده ما را بخود مشغول می دارد اما چه زود پایان این سرگرمی و نمایش اعلام می گردد.
لعب (بر وزن لزج) در اصل از ماده لعاب (بر وزن غبار) به معنی آب دهان است که از لبها سرازیر گردد، و اینکه بازی را لعب می گویند، بخاطر آن است که همانند ریزش لعاب از دهان است که بدون هدف انجام می گیرد.
سپس زندگانی سرای دیگر را با آن مقایسه کرده می فرماید: ((سرای

آخرت برای افراد با تقوا بهتر است آیا اندیشه و تعقل نمی کنید)) (و للدار الاخرة خیر للذین یعقون افلا تعقلون).
زیرا حیاتی است جاویدان و فناناپذیر در جهانی وسیعتر و سطح بسیار بالاتر، در عالمی که سر و کار آن با حقیقت است نه مجاز، و با واقعیت است نه خیال ، در جهانی که نعمتهایش با درد و رنج آمیخته نیست ، و سراسر نعمت خالص است تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 208
بیدرد و رنج .
از آنجا که درک این واقعیات ، با توجه به مظاهر فریبنده دنیا، برای غیر اندیشمندان ممکن نیست لذا روی سخن در پایان آیه بچنین افراد شده است . در حدیثی از هشام بن حکم از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل شده که چنین فرمود: ((ای هشام خداوند عاقلان را اندرز داده و نسبت به آخرت علاقمند ساخته و گفته است زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست ، و سرای آخرت برای افراد با تقوا بهتر است آیا فکر و عقل خود را بکار نمی اندازید؟.))
شاید نیاز بتذکر نداشته باشد که هدف از این آیات مبارزه با وابستگی و دلبستگی بمظاهر جهان ماده و فراموش کردن مقصد نهائی آن است ، و گرنه آنها که دنیا را وسیله ای برای سعادت قرار داده اند در حقیقت جستجوگران آخرتند نه دنیا. الأنعام
آیه 33 - 34
آیه و ترجمه
قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَیَحْزُنُک الَّذِی یَقُولُونَ فَإِنهُمْ لا یُکَذِّبُونَک وَ لَکِنَّ الظلِمِینَ بِئَایَتِ اللَّهِ یجْحَدُونَ(33)
وَ لَقَدْ کُذِّبَت رُسلٌ مِّن قَبْلِک فَصبرُوا عَلی مَا کُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتی أَتَاهُمْ نَصرُنَا وَ لا مُبَدِّلَ لِکلِمَتِ اللَّهِ وَ لَقَدْ جَاءَک مِن نَّبَإِی الْمُرْسلِینَ(34)
ترجمه :33 - میدانیم که گفتار آنها تو را غمگین می کند ولی (غم مخور و بدان) آنها تو را تکذیب نمی کنند بلکه ظالمان آیات خدا را انکار می نمایند!. 34 - پیامبرانی پیش از تو نیز تکذیب شدند و در برابر تکذیبها صبر و استقامت کردند، و (در این راه) آزار دیدند تا هنگامی که یاری ما به آنها رسید (تو نیز چنین باش ، و این یکی از سنتهای الهی است) و هیچ چیز نمیتواند سنن خدا را تغییر دهد و اخبار پیامبران به تو رسیده تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 209
تفسیر:همواره در راه مصلحان مشکلات بوده
شک نیست که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در گفتگوهای منطقی و مبارزات فکری که با مشرکان لجوج و سرسخت داشت گاهی از شدت لجاجت آنها و عدم تاثیر سخن در روح آنان و گاهی از نسبتهای ناروائی که به او می دادند غمگین و اندوهناک می شد، خداوند بارها در قرآن مجید

پیامبرش را در این مواقع دلداری می داد، تا با دلگرمی و استقامت بیشتر، برنامه خویش را تعقیب کند، از جمله در نخستین آیه فوق میفرماید ما میدانیم که سخنان آنها تو را محزون و اندوهگین میکند (قد نعلم انه لیحزنک الذی یقولون).
ولی بدان که آنها تو را تکذیب نمی کنند و در حقیقت آیات ما را انکار می کنند و بنابراین طرف آنها در حقیقت ما هستیم نه تو (فانهم لا یکذبونک و لکن الظالمین بایات الله یجحدون).
و نظیر این سخن در گفتگوهای رائج میان ما نیز دیده می شود که گاهی شخص ((برتر)) به هنگام ناراحت شدن نماینده اش به او می گوید: غمگین مباش طرف آنها در واقع منم و اگر مشکلی ایجاد شود برای من است نه برای تو، و به این وسیله مایه تسلی خاطر او را فراهم می سازد.
در تفسیر آیه فوق مفسران احتمالات دیگری نیز داده اند، ولی ظاهر آیه همان است که در بالا گفتیم .
این احتمال نیز از جهتی قابل ملاحظه است که : منظور از آیه این است که ((مخالفان تو در حقیقت به صدق و راستی تو معتقدند، و در حقانیت دعوتت شک ندارند، اگر چه ترس از به خطر افتادن منافعشان مانع از تسلیم در مقابل حق می شود و یا تعصب تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 210
و لجاجت اجازه قبول به آنها نمیدهد.))
از تواریخ اسلامی نیز استفاده می شود که حتی مخالفان سرسخت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در باطن به صدق و راستی او در دعوتش معتقد بودند از جمله اینکه نقل کرده اند که روزی ابوجهل با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ملاقات کرد و با او مصافحه نمود کسی به او اعتراض کرد، چرا با این مرد مصافحه می کنی ؟ گفت به خدا سوگند می دانم که او پیامبر است و لکن ما زمانی تابع عبد مناف بوده ایم ! (یعنی پذیرفتن دعوت او سبب می شود که ما تابع قبیله آنان شویم)، و نیز نقل شده که شبی ابوجهل و ابوسفیان و اخنس بن شریق که از سران سرسخت مشرکان بودند هر کدام به طور مخفیانه که هیچکس متوجه او نشود، و حتی این سه نفر از حال یکدیگر هم با خبر نبودند، برای شنیدن سخنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در گوشه ای خزیده تا صبح تلاوت آیات قرآن را می شنیدند، هنگامی که سپیده صبح دمید، پراکنده شدند، اما در راه بازگشت به هم رسیدند و هر کدام عذر خود را برای دیگری شرح می داد، سپس عهد کردند که این کار را تکرار نکنند زیرا اگر جوانان قریش از آن آگاه گردند سبب گرایش آنها به محمد خواهد شد.
شب دیگر هر کدام به گمان اینکه رفقایش آنشب نخواهد آمد برای شنیدن آیات قرآن به نزدیکی خانه پیامبر و یا مجمعی که مسلمانان داشتند آمد اما هنگام صبح باز سر آنان بر یکدیگر فاش شد و به سرزنش یکدیگر پرداختند

و مجددا عهد و پیمان بستند که این آخرین بار بوده باشد.
ولی اتفاقا این کار در شب سوم باز تکرار شد، صبح ((اخنس بن شریق)) عصای خود را برداشت و به سراغ ابوسفیان آمد و به او گفت : صریحا با من بگو عقیده تو درباره سخنانی که از محمد شنیدی چیست ؟ گفت به خدا سوگند من چیزهائی شنیدم که آنها را به خوبی درک کردم ، و مقصود و مضمون آن را می فهمم ، ولی آیاتی نیز شنیدم که معنی و مقصود آن را نفهمیدم . تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 211
اخنس گفت : من نیز به خدا سوگند چنین احساس میکنم ، سپس برخاست و به سراغ ابوجهل آمد و همین سؤ ال را از او کرد که رای تو درباره سخنانی که از محمد شنیدی چیست ؟ او در جواب گفت چه می خواهی بشنوم ؟ حقیقت این است که ما و فرزندان عبد مناف در به چنگ آوردن ریاست با هم رقابت داریم آنها مردم را اطعام کردند ما نیز برای اینکه عقب نمانیم اطعام کردیم ، آنها مرکب بخشیدند ما نیز مرکب بخشیدیم ، آنها بخششهای دیگر داشتند ما نیز داشتیم و به این ترتیب دوش به دوش یکدیگر پیش می رفتیم .
اکنون آنها می گویند ما پیامبری داریم که وحی آسمانی بر او نازل می شود، اما ما چگونه می توانیم در این موضوع با آنها رقابت کنیم ؟! و الله لا نؤ من به ابدا و لا نصدقه : به خدا سوگند هرگز به او ایمان نخواهیم آورد و نه او را تصدیق خواهیم نمود، اخنس برخاست و مجلس او را ترک گفت .
در روایت دیگری می خواهیم که روزی ((اخنس بن شریق)) با ((ابوجهل)) روبرو شد، در حالی که هیچکس دیگر در آنجا نبود، به او گفت . راستش را بگو محمد صادق است یا کاذب ؟ هیچ کس از قریش در اینجا غیر از من و تو نیست که سخنان ما را بشنود.
ابوجهل گفت وای بر تو والله به عقیده من او راست می گوید و هرگز دروغ نگفته است ولی اگر بنا شود خاندان محمد همه مناصب را به چنگ آورند: پرچم حج ، آب دادن به حجاج ، پرده داری کعبه ، و مقام نبوت ، برای بقیه قریش چه باقی میماند؟!.
از این روایات و مانند آنها استفاده می شود که بسیاری از دشمنان سرسخت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در باطن به صدق گفتار او معترف بودند اما رقابتهای قبیلگی و مانند آن ، به آنها اجازه نمی داد، و یا شهامت آن را نداشتند که رسما ایمان آورند.
البته این را نیز می دانیم که این گونه اعتقاد باطنی مادام که با روح تسلیم تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 212
آمیخته نشود کمترین اثری نخواهد داشت ، و انسان را در سلک مومنان راستین قرار نمی دهد.
در آیه بعد، برای تکمیل این دلداری ، به وضع انبیای پیشین اشاره کرده می

گوید: این موضوع منحصر به تو نبوده است ((رسولان پیش از تو را نیز تکذیب کردند)) (و لقد کذبت رسل من قبلک).
((اما آنها در برابر تکذیبها و آزارها استقامت ورزیدند تا نصرت و یاری ما به سراغشان آمد و سرانجام پیروز شدند)) (فصبروا علی ما کذبوا و اوذواحتی اتاهم نصرنا).
((و این یک سنت الهی است که هیچ چیز نمی تواند آن را دگرگون کند)) (و لا مبدل لکلمات الله).
بنابراین تو هم در برابر تکذیبها و آزارها و حملات دشمنان لجوج و سرسخت روح صبر و استقامت را از دست مده ، و بدان طبق همین سنت امدادهای الهی و الطاف بیکران پروردگار به سراغ تو خواهد آمد، و سرانجام بر تمام آنها پیروز خواهی شد ((و اخباری که از پیامبران پیشین به تو رسیده است که چگونه در برابر مخالفتها و شدائد استقامت کردند و پیروز شدند گواه روشنی برای تو است)) (و لقد جائک من نبا المرسلین).
در حقیقت آیه فوق به یک اصل کلی اشاره می کند و آن اینکه همیشه رهبران صالح اجتماع که برای هدایت توده های مردم به وسیله ارائه مکتب و طرحهای سازنده با افکار منحط و خرافات و سنن غلط جامعه بپا می خاستند با مخالفت سرسختانه جمعی سودجو و زورگو که با پر و بال گرفتن مکتب جدید، منافعشان به خطر می افتاد، روبرو می شدند.
آنها برای پیشرفت مقاصد شوم خود از هیچ کاری ابا نداشتند، و از تمام

حربه ها: حربه تکذیب ، تهمت محاصره اجتماعی ، آزار و شکنجه ، قتل و غارت و هر وسیله دیگر استفاده می کردند، اما حقیقت با جاذبه و کشش و عمقی که دارد سرانجام - طبق یک سنت الهی - کار خود را خواهد کرد، و این خارهای سر راه برچیده خواهند شد، اما شک نیست که شرط اساسی این پیروزی بردباری و مقاومت و استقامت است .
قابل توجه اینکه در آیه فوق از سنن تعبیر به کلمات الله شده است زیرا کلم و کلام در اصل به معنی تاثیری است که با چشم یا گوش درک می شود (((کلم)) به معنی تاثیرات عینی ، و ((کلام)) به معنی تاثیراتی است که با گوش درک می شود) سپس توسعه پیدا کرده است ، و علاوه بر الفاظ به معانی نیز کلمه گفته می شود، و حتی به ((عقیده)) و ((مکتب)) و ((روش و سنت)) نیز اطلاق می گردد. الأنعام
آیه 35- 36
آیه و ترجمه
وَ إِن کانَ کَبرَ عَلَیْکَ إِعْرَاضهُمْ فَإِنِ استَطعْت أَن تَبْتَغِیَ نَفَقاً فی الاَرْضِ أَوْ سلَّماً فی السمَاءِ فَتَأْتِیهُم بِئَایَةٍ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلی الْهُدَی فَلا تَکُونَنَّ مِنَ الْجَهلِینَ(35)

* إِنَّمَا يَسَتَجِيب الّذِينَ يَسمَعُونَ وَ الّمَوْتى يَبْعَثهُمُ اللّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ(36)
ترجمه :35 - و اگر اعراض آنها بر تو سنگين است چنانچه بتوانى نقبى در زمين بزن يا نردبانى به آسمان بگذار (و اعماق زمين و آسمانها را جستجو كن) تا آيه (و نشانه ديگرى) براى آنها بياورى (ولى بدان اين لجوجان ايمان نمى آورند) اما اگر خدا بخواهد آنها را (اجبارا) بر هدايت جمع خواهد كرد (اما هدايت اجبارى چه سود دارد؟) پس هرگز از جاهلان نباش . تفسير نمونه جلد 5 صفحه 214
36 - تنها كسانى اجابت (دعوت تو) مى كنند كه گوش شنوا دارند، اما مردگان (و آنها كه روح انسانى را از دست داده اند ايمان نمى آورند و) خدا آنها را (در قيامت) مبعوث مى كند سپس به سوى او باز ميگردند
تفسير:مردگان زنده نما
اين دو آيه دنباله دلدارى و تسلى دادن به پيامبر است كه در آيات قبل گذشت . از آنجا كه فكر و روح پيامبر (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) از گمراهى و لجاجت مشركان زياد ناراحت و پريشان بود، و علاقه داشت با هر وسيله اى كه شده است آنها را به صف مؤ منان بكشاند، خداوند ميفرمايد: ((اگر اعراض و روگردانى زياد بر تو سخت و سنگين است چنانچه بتوانى اعماق زمين را بشكافى و در آن نقبى بزنى و جستجو كنى و يا نردبانى به آسمان بگذارى و اطراف آسمانها را نيز جستجو كنى و آيه و نشانه ديگرى براى آنها بياورى چنين كن)) (ولى بدان آنان به قدرى لجوجند كه باز ايمان نخواهند آورد) (و ان كان كبر عليک اعراضهم فان استطعت ان تبتغى نفقا فى الارض او سلما فى السماء فتاتيهم باية).
نفق در اصل به معنى ((نقب ، و راههاى زيرزمينى)) است ، و اگر به منافق گفته مى شود نيز به تناسب اين است كه علاوه بر راه و روش ظاهرى ، راه و روش مخفيانه اى نيز براى خود دارد و سلم به معنى نردبان است .
خداوند با اين جمله به پيامبر خود مى فهماند كه هيچگونه نقصى در تعليمات و دعوت و تلاش و كوشش تو نيست ، بلكه نقص از ناحيه آنها است ، آنها تصميم گرفته اند حق را نپذيرند. لذا هيچگونه كوششى اثر نمى بخشد، نگران نباش . ولى براى اينكه كسى توهم نكند كه خداوند قادر نيست آنها را وادار به تفسير نمونه جلد 5 صفحه 215
تسليم كند، بلافاصله مى فرمايد: ((اگر خدا بخواهد مى تواند همه آنها را بر هدايت مجتمع كند يعنى وادار به تسليم در برابر دعوت تو و اعتراف به حق و ايمان كند)) (و لو شاء الله لجمعهم على الهدى).
ولى روشن است كه اين چنين ايمان اجبارى بيهوده است ، آفرينش بشر براى تكامل بر اساس اختيار و آزادى اراده ميباشد، تنها در صورت آزادى اراده است كه ارزش ((مؤ من)) از ((كافر)) و ((نيكان)) از ((بدان)) و

((درستکاران)) از ((خائنان)) و ((راستگویان)) از ((دروغگویان)) شناخته می شود، و گر نه در ایمان و تقوای اجباری هیچگونه تفاوتی میان خوب و بد نخواهد بود، و این مفاهیم در زمینه اجبار ارزش خود را به کلی از دست می دهند.
سپس می گوید: ((اینها را برای این گفتیم که تو از جاهلان نباشی)) یعنی : بیتابی مکن و صبر و استقامت را از دست مده و بیش از اندازه خود را به خاطر کفر و شرک آنها ناراحت مکن و بدان راه همین است که تو می پیمائی (فلا تکونن من الجاهلین).
شک نیست که پیامبر از این حقائق با خبر بود، اما خداوند اینها را به عنوان یادآوری و دلداری برای پیامبرش بازگو می کند، درست مانند این است که ما به کسی که فرزندش را از دست داده میگوئیم :
((غم مخور دنیا دار فنا است ، همه از دنیا خواهند رفت ، و علاوه تو نیز هنوز جوان هستی و فرزندان دیگری خواهی داشت ، بنابراین زیاد بیتابی مکن)).
مسلما فانی بودن دار دنیا، یا جوان بودن طرف ، مطلبی نیست که بر او مخفی باشد تنها به عنوان یادآوری به او گفته می شود.
با اینکه آیه فوق یکی از دلائل نفی جبر است بعضی از مفسران مانند فخر رازی آن را از دلائل مسلک جبر گرفته ! و روی کلمه و لو شاء... تکیه کرده و می گوید: از این آیه معلوم می شود که خداوند نمی خواهد کفار تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 216
ایمان بیاورند!
غافل از اینکه ((مشیت و اراده)) در آیه فوق مشیت و اراده اجباری است ، یعنی خداوند نمی خواهد مردم به زور و اجبار ایمان بیاورند، بلکه می خواهد با اراده و میل خودشان ایمان بیاورند، بنابراین آیه گواه روشنی بر نفی عقیده جبریون است .
در آیه بعد برای تکمیل این موضوع و دلداری بیشتر به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می گوید: ((آنها که گوش شنوا دارند دعوت تو را اجابت می کنند و می پذیرند)) (انما یستجیب الذین یسمعون).
((و اما آنها که عملا در صف مردگانند ایمان نمی آورند، تا زمانی که خداوند آنها را در روز قیامت برانگیزاند و به سوی او بازگشت کنند)) (و الموتی یبعثهم الله ثم الیه یرجعون)
آن روز است که با مشاهده صحنه های رستاخیز ایمان می آورند، ولی ایمانشان هم سودی ندارد، زیرا همه کس با مشاهده آن صحنه عظیم ایمان می آورد، نوعی ایمان اضطراری .
شاید نیاز به شرح نداشته باشد که منظور از موتی (مردگان) در آیه بالا مردگان جسمانی نیست ، بلکه مردگان معنوی است ، زیرا دو نوع حیات و

مرگ داریم : حیات و مرگ مادی ، حیات و مرگ معنوی ، همچنین شنوائی و بینائی نیز دو گونه است : مادی و معنوی به همین دلیل بسیار می شود در مورد کسانی که چشم و گوش دارند و یا زنده و سالمند اما حقائق را درک نمی کنند می گوئیم : آنها کور و کرند و یا اصلا مرده اند، زیرا واکنشی را که باید یک انسان تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 217
شنوا و بینا، یا یک انسان زنده ، در برابر حقائق از خود نشان دهد نمی دهند، در قرآن مجید این گونه تعبیرات فراوان دیده می شود، و شیرینی و جاذبه خاصی دارد، بلکه قرآن به حیات مادی و بیولوژیکی که نشانه آن تنها خور و خواب و نفس کشیدن است چندان اهمیت نمی دهد، همواره روی حیات و زندگی معنوی و انسانی که آمیخته با تکلیف و مسئولیت و احساس و درد و بیداری و آگاهی است تکیه می کند.
ذکر این نکته نیز لازم است که : نابینائی و ناشنوائی و مرگ معنوی از خودشان سرچشمه می گیرد، آنها هستند که بر اثر ادامه گناه ، و اصرار و لجاجت در آن ، به این مرحله می رسند، زیرا همانطور که اگر انسانی مدتها چشم خود را ببندد تدریجا بینائی و دید خود را از دست خواهد داد و شاید روزی به کلی نابینا شود، اشخاصی که چشم جان خود را در برابر حقائق ببندند تدریجا قدرت دید معنوی خود را از دست خواهند داد!. الأنعام آیه 37
آیه و ترجمه
وَ قَالُوا لَوْ لا نُزِّلَ عَلَيْهِ ءَايَةٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلى أَن يُنزِّلَ ءَايَةً وَ لَكِنَّ أَكثرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ(37)
ترجمه :37 - و گفتند چرا نشانه (و معجزه ای) از طرف پروردگارش بر او نازل نمیگردد، بگو خداوند قادر است که نشانه ای نازل کند، ولی بیشتر آنها نمی دانند.
تفسیر:در این آیه یکی از بهانه جوئی های مشرکان مطرح شده است ، به طوری که در بعضی از روایات آمده جمعی از رؤ سای قریش هنگامی که از معارضه و مقابله با قرآن عاجز ماندند به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گفتند اینها فایده ندارد اگر راست می گوئی معجزاتی همانند عصای موسی ، و ناقه صالح ، برای ما بیاور، قرآن در این باره تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 218
می گوید: آنها گفتند: چرا آیه و معجزهای از طرف پروردگار بر این پیامبر نازل نشده است ؟! (و قالوا لو لا نزل علیه آیة من ربه).
روشن است که آنها این پیشنهاد را از روی حقیقت جوئی نمی گفتند، زیرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به اندازه کافی برای آنها معجزه آورده بود، و اگر چیزی جز قرآن با آن محتویات عالی در دست او نبود، همان قرآنی که در چندین آیه آنها را رسما دعوت به مقابله کرده ، و به

اصطلاح تحدی نموده است و آنها در برابر آن عاجز مانده اند، برای اثبات نبوت او کافی بود، اما این بوالهوسان بهانه جو از یکسو می خواستند قرآن را تحقیر کنند، و از سوی دیگر از قبول دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سر باز زنند، لذا پی در پی درخواست معجزه تازه می کردند، و مسلما اگر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تسلیم خواسته های آنها میشد با جمله هذا سحر مبین همه را انکار می کردند همانطور که از آیات دیگر قرآن استفاده می شود.
لذا قرآن در پاسخ آنها می گوید: به آنها بگو خداوند قادر است آیه و معجزهای (که شما پیشنهاد می کنید) بر پیامبر خود نازل کند (قل ان الله قادر علی ان ینزل آیة).
ولی این کار یک اشکال دارد که غالب شما از آن بی خبرید و آن اینکه اگر به اینگونه تقاضاها که از سر لجاجت می کنید ترتیب اثر داده شود سپس ایمان نیاورید همگی گرفتار مجازات الهی شده ، نابود خواهید گشت ، زیرا این نهایت بی حرمتی نسبت به ساحت مقدس پروردگار و فرستاده او و آیات و معجزات او است ، لذا در پایان آیه می فرماید ولی اکثر آنها نمی دانند (و لکن اکثر هم لا یعلمون).
اشکال :
به طوری که از تفسیر مجمع البیان استفاده می شود از قرنها پیش بعضی تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 219
از مخالفان اسلام این آیه را دستاویز کرده و به آن استدلال نموده اند که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هیچ معجزهای نداشته است ، زیرا هنگامی که از او تقاضای اعجاز می کنند او تنها با گفتن اینکه خداوند توانائی بر چنین چیزی دارد و اکثر. شما نمی دانید قناعت ، اتفاقا بعضی از نویسندگان اخیر دنباله این افسانه کهن را گرفته . و در نوشته خود این ایراد را بار دیگر زنده کرده اند.
پاسخ :
اولا - آنها که چنین ایرادی می کنند گویا آیات قبل و بعد را درست مورد بررسی قرار نداده اند که سخن از افراد لجوجی به میان آمده که به هیچوجه حاضر به تسلیم در برابر حق نبودند، و اگر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در برابر خواسته های آنها تسلیم نشده نیز به همین دلیل بوده است و گرنه در کجای قرآن داریم که افراد حق جو و حق طلب از پیامبر تقاضای معجزه کرده باشند و او خواسته آنها را رد کرده باشد در آیه 111 همین سوره انعام در باره اینگونه افراد می خوانیم
و لو اننا نزلنا الیهم الملائکة و کلمهم الموتی و حشرنا علیهم کل شی ء قبلا ما کانوا لیؤ منوا
ثانیا - به طوری که از روایات اسلامی استفاده می شود این پیشنهاد از

طرف جمعی از روسای قریش بود و آنها به خاطر تحقیر و نادیده گرفتن قرآن چنین پیشنهادی را مطرح کرده بودند و مسلم است پیامبر در برابر پیشنهادهائی که از چنین انگیزه هائی سرچشمه بگیرد تسلیم نخواهد شد.
ثالثا - کسانی که این ایراد را میکنند گویا سایر آیات قرآن را از نظر دور داشته اند که چگونه خود قرآن به عنوان یک معجزه جاویدان صریحا معرفی شده و بارها از مخالفان دعوت به مقابله گردیده و ضعف و ناتوانی آنها را آشکار تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 220
ساخته است و نیز آیه اول سوره اسراء را فراموش کرده اند که صریحا می گوید خداوند پیامبرش را از مسجدالحرام به مسجد اقصی در یک شب برد.
رابعا - این باورکردنی نیست که قرآن مملو از معجزات و خارق عادات انبیاء و پیامبران بوده باشد و پیامبر اسلام بگوید من خاتم پیامبرانم و برتر از همه آنها، و آئین من بالاترین آئین است ، اما در برابر خواسته حقجویان کمترین معجزهای از خود نشان ندهد آیا در اینصورت در نظر افراد بیطرف و حقیقت طلب نقطه ابهام مهمی در دعوت او پیدا نمیشد؟!
اگر او معجزه ای نمی داشت می بایست مطلقا سخنی از معجزات انبیای دیگر نگوید تا برنامه خویش را بتواند توجیه نماید و راههای اعتراض را بر خود ببندد، اینکه او با دست و دل باز مرتبا از اعجاز دیگران سخن میگوید و خارق عادات موسی بن عمران و عیسی بن مریم و ابراهیم و صالح و نوح (علیهماالسلام) را بر می شمرد، دلیل روشنی است که او از نظر معجزات خود کاملا مطمئن بوده است .
لذا در تواریخ اسلامی و روایات معتبر و نهج البلاغه خارق عادات مختلفی از پیامبر نقل شده است که مجموع آنها در سر حد تواتر است . الأنعام
آیه 38
آیه و ترجمه
وَ مَا مِن دَابَّةٍ فی الاَرْضِ وَ لا طئرٍ یَطِیرُ بجَنَاحَیْهِ إِلا أُمَمٌ أَمْثَالُکُم مَّا فَرَّطنَا فی الْکِتَبِ مِن شىْءٍ ثُمَّ إِلی رَبهِمْ یحْشرُونَ(38)
ترجمه :38 - هیچ جنبنده ای در زمین و هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز میکند نیست ، مگر اینکه امت هائی همانند شما هستند، ما هیچ چیز را در این کتاب فروگذار نکردیم ، سپس همگی به سوی پروردگارشان محشور می گردند. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 221
تفسیر:از آنجا که این آیه بخشهای وسیعی را بدنبال دارد نخست باید لغات آیه و بعد تفسیر اجمالی آن را ذکر کرده ، سپس به سایر بخشها بپردازیم :
دابه از ماده دیبب بمعنی آهسته راه رفتن و قدمهای کوتاه برداشتن است ، و معمولا به همه جنبندگان روی زمین گفته میشود، و اگر می بینیم که به شخص سخن چین دیبوب گفته می شود و در حدیث وارد شده : لا یدخل

الجنة دیبوب : هیچگاه سخنچین داخل بهشت نمیشود نیز از همین نظر است که او آهسته میان دو نفر رفت آمد می کند تا آنها را نسبت بهم بدبین سازد.
طائر به هر گونه پرنده ای گفته میشود، منتها چون در پاره ای از موارد به امور معنوی که دارای پیشرفت و جهش هستند این کلمه اطلاق می شود در آیه مورد بحث برای اینکه نظر فقط روی پرندگان متمرکز شود جمله : یطیر بجناحیه یعنی با دو بال خود پرواز می کند به آن افزوده شده .
امم جمع امت و امت بمعنی جمعیتی است که دارای قدر مشترکی هستند، مثلا: دین واحد یا زبان واحد، یا صفات و کارهای واحدی دارند.
یحشرون از ماده حشر بمعنی جمع است ، ولی معمولا در قرآن به اجتماع در روز قیامت گفته میشود، مخصوصا هنگامیکه به ضمیمه الی ربهم بوده باشد.
آیه فوق بدنبال آیات گذشته که درباره مشرکان بحث می کرد و آنها را به سرنوشتی که در قیامت دارند متوجه می ساخت ، سخن از حشر و رستاخیز عمومی تمام موجودات زنده ، و تمام انواع حیوانات به میان آورده ، نخست می گوید: تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 222
هیچ جنبنده ای در زمین ، و هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند نیست مگر اینکه امت هائی همانند شما هستند (و ما من دابه فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم).
و به این ترتیب هر یک از انواع حیوانات و پرندگان برای خود امتی هستند همانند انسانها، اما در اینکه این همانندی و شباهت در چه جهت است ؟ در میان مفسران گفتگو است ،
بعضی شباهت آنها را با انسانها از ناحیه اسرار شگفت انگیز خلقت آنها دانسته اند زیرا هر دو نشانه هائی از عظمت آفریدگار و خالق را با خود همراه دارند.
و بعضی از جهت نیازمندیهای مختلف زندگی یا وسایلی را که با آن احتیاجات گوناگون خود را بر طرف می سازند، میدانند.
در حالی که جمعی دیگر معتقدند که منظور شباهت آنها با انسان از نظر درک و فهم و شعور است ، یعنی آنها نیز در عالم خود دارای علم و شعور و ادراک هستند، خدا را می شناسند و به اندازه توانائی خود او را تسبیح و تقدیس می گویند، اگر چه فکر آنها در سطحی پائینتر از فکر و فهم انسانها است ، و ذیل این آیه - چنانکه خواهد آمد - نظر آخر را تقویت می کند.
سپس در جمله بعد می گوید: ما در کتاب هیچ چیز را فروگذار نکردیم (ما فرطنا فی الکتاب من شی ء).
ممکن است منظور از کتاب ، قرآن بوده باشد که همه چیز (یعنی تمام اموری که مربوط به تربیت و هدایت و تکامل انسان است) در آن وجود

دارد، منتها گاهی به صورت کلی بیان شده ، مانند دعوت به هر گونه علم و دانش ، و گاهی به جزئیات هم پرداخته شده است مانند بسیاری از احکام اسلامی و مسائل اخلاقی .
احتمال دیگر اینکه منظور از کتاب عالم هستی است ، زیرا عالم تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 223
آفرینش مانند کتاب بزرگی است که همه چیز در آن آمده است و چیزی در آن فروگذار نشده .
هیچ مانعی ندارد که هر دو تفسیر با هم در آیه منظور باشد زیرا نه در قرآن چیزی از مسائل تربیتی فروگذار شده ، و نه در عالم آفرینش نقصان و کم و کسری وجود دارد.
و در پایان آیه میگوید تمام آنها بسوی خدا در رستاخیز جمع می شوند (ثم الی ربهم یحشرون).
ظاهر این است که ضمیر هم در این جمله به انواع و اصناف جنبندگان و پرندگان برمی گردد، و به این ترتیب قرآن برای آنها نیز قائل به رستاخیز شده است و بیشتر مفسران نیز این مطلب را پذیرفته اند که تمام انواع جانداران دارای رستاخیز و جزاء و کیفرند، تنها بعضی منکر این موضوع شده ، و این آیه و آیات دیگر را طور دیگر توجیه کرده اند مثلا گفته اند منظور از حشر الی الله همان بازگشت به پایان زندگی و مرگ است .
ولی همانطور که اشاره کردیم ظاهر این تعبیر در قرآن مجید همان رستاخیز و برانگیخته شدن در قیامت است .
روی این جهت آیه به مشرکان اخطار می کند خداوندی که تمام اصناف حیوانات را آفریده ، و نیازمندیهای آنها را تامین کرده ، و مراقب تمام افعال آنها است و برای همه رستاخیزی قرار داده ، چگونه ممکن است برای شما حشر و رستاخیزی قرار ندهد و به گفته بعضی از مشرکان چیزی جز زندگی دنیا و حیات و مرگ آن در کار نباشد. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 224
نکته ها
در اینجا به چند موضوع باید دقت کرد
1 - آیا رستاخیز برای حیوانات هم وجود دارد؟
شک نیست که نخستین شرط حساب و جزا مسئله عقل و شعور و بدنبال آن تکلیف و مسئولیت است ، طرفداران این عقیده می گویند مدارکی در دست است که نشان می دهد حیوانات نیز به اندازه خود دارای درک و فهمند، از جمله :
زندگی بسیاری از حیوانات آمیخته با نظام جالب و شگفت انگیزی است که روشنگر سطح عالی فهم و شعور آنها است کیست که درباره مورچگان و زنبور عسل و تمدن عجیب آنها و نظام شگفت انگیز لانه و کندو، سخنانی

نشنیده باشد، و بر درک و شعور تحسین آمیز آنها آفرین نگفته باشد؟ گرچه بعضی میل دارند همه اینها را یک نوع الهام غریزی بدانند، اما هیچ دلیلی بر این موضوع در دست نیست که اعمال آنها به صورت ناآگاه (غریزه بدون عقل) انجام می شود.
چه مانعی دارد که این اعمال همانطور که ظواهرشان نشان می دهد ناشی از عقل و درک باشد؟ بسیار می شود که حیوانات بدون تجربه قبلی در برابر حوادث پیش بینی نشده دست به ابتکار میزنند، مثلا گوسفندی که در عمرش گرگ را ندیده برای نخستین بار که آن را می بیند به خوبی خطرناک بودن این دشمن را تشخیص داده و به هر وسیله که بتواند برای دفاع از خود و نجات از خطر متوسل می شود.
علاقه ای که بسیاری از حیوانات تدریجا به صاحب خود پیدا می کنند شاهد دیگری برای این موضوع است ، بسیاری از سگ های درنده و خطرناک نسبت به صاحبان خود و حتی فرزندان کوچک آنان مانند یک خدمتگزار مهربان رفتار میکنند.
داستانهای زیادی از وفای حیوانات و اینکه آنها چگونه خدمات انسانی را
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 225
جبران می کنند در کتابها و در میان مردم شایع است که همه آنها را نمی توان افسانه دانست .
و مسلم است آنها را به آسانی نمی توان ناشی از غریزه دانست ، زیرا غریزه معمولا سرچشمه کارهای یکنواخت و مستمر است ، اما اعمالی که در شرائط خاصی که قابل پیش بینی نبوده بعنوان عکس العمل انجام میگردد به فهم و شعور شبیه تر است تا به غریزه .
هم امروز بسیاری از حیوانات را برای مقاصد قابل توجهی تربیت می کنند، سگهای پلیس برای گرفتن جنایتکاران ، کبوترها برای رساندن نامه ها، و بعضی از حیوانات برای خرید جنس از مغازه ها، و حیوانات شکاری برای شکار کردن ، آموزش می بینند و وظائف سنگین خود را با دقت عجیبی انجام میدهند، (امروز حتی برای بعضی از حیوانات رسما مدرسه افتتاح کرده اند!)
از همه اینها گذشته ، در آیات متعددی از قرآن ، مطالبی دیده می شود که دلیل قابل ملاحظه ای برای فهم و شعور بعضی از حیوانات محسوب می شود، داستان فرار کردن مورچگان از برابر لشگر سلیمان ، و داستان آمدن هدهد به منطقه سبا و یمن و آوردن خبرهای هیجان انگیز برای سلیمان شاهد این مدعا است .
در روایات اسلامی نیز احادیث متعددی در زمینه رستاخیز حیوانات دیده میشود، از جمله :
از ابوذر نقل شده که می گوید: ما خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و

سلّم) بودیم که در پیش روی ما دو بز به یکدیگر شاخ زدند، پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود، میدانید چرا اینها به یکدیگر شاخ زدند؟ حاضران عرض کردند: نه ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود ولی خدا میداند چرا؟ و به زودی در میان آنها داوری خواهد کرد. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 226
و در روایتی از طرق اهل تسنن از پیامبر نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود ان الله یحشر هذه الامم یوم القیامة و یقتص من بعضها لبعض حتی یقتص للجماء من القرناء: خداوند تمام این جنبندگان را روز قیامت برمی انگیزاند و قصاص بعضی را از بعضی می گیرد، حتی قصاص حیوانی که شاخ نداشته و دیگری بی جهت باو شاخ زده است از او خواهد گرفت .
در آیه 5 سوره تکویر نیز می خوانیم و اذا الوحوش حشرت هنگامیکه وحوش محشور می شوند اگر معنی این آیه را حشر در قیامت بگیریم (نه حشر و جمع بهنگام پایان این دنیا) یکی دیگر از دلائل نقلی بحث فوق خواهد بود.
2 - اگر آنها رستاخیز دارند تکلیف هم دارند
سئوال مهمی که در اینجا پیش می آید و تا آن حل نشود تفسیر آیه فوق روشن نخواهد شد این است که آیا می توانیم قبول کنیم که حیوانات تکالیفی دارند با اینکه یکی از شرائط مسلم تکلیف عقل است و به همین جهت کودک و یا شخص دیوانه از دایره تکلیف بیرون است ؟ آیا حیوانات دارای چنان عقلی هستند که مورد تکلیف واقع شوند؟ و آیا میتوان باور کرد که یک حیوان بیش از یک کودک نابالغ و حتی بیش از دیوانگان درک داشته باشد؟ و اگر قبول کنیم که آنها چنان عقل و درکی ندارند چگونه ممکن است تکلیف متوجه آنها شود.
در پاسخ این سئوال باید گفت که تکلیف مراحلی دارد و هر مرحله ادراک و عقلی متناسب خود میخواهد، تکالیف فراوانی که در قوانین اسلامی برای یک انسان وجود دارد بقدری است که بدون داشتن یک سطح عالی از عقل و درک انجام آنها ممکن نیست و ما هرگز نمیتوانیم چنان تکالیفی را برای حیوانات بپذیریم ، زیرا شرط آن ، در آنها حاصل نیست ، اما مرحله ساده و پائین تری از تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 227
تکلیف تصور می شود که مختصر فهم و شعور برای آن کافی است ، ما نمی توانیم چنان فهم و شعور و چنان تکالیفی را بطور کلی درباره حیوانات انکار کنیم .
حتی در باره کودکان و دیوانگانی که پاره ای از مسائل را میفهمند انکار همه تکالیف مشکل است مثلا اگر نوجوانان 14 ساله که به حد بلوغ نرسیده ولی کاملا مطالب را خوانده و فهمیده اند در نظر بگیریم ، اگر آنها عمدا مرتکب قتل نفس شوند در حالی که تمام زیانهای این عمل را میدانند

آیا میتوان گفت هیچ گناهی از آنها سرنزده است ؟! قوانین کیفری دنیا نیز افراد غیر بالغ را در برابر پاره ای از گناهان مجازات میکند، اگر چه مجازاتهای آنها مسلما خفیفتر است .
بنابراین بلوغ و عقل کامل شرط تکلیف در مرحله عالی و کامل است ، در مراحل پائین تر یعنی در مورد پارهای از گناهانی که قبح و زشتی آن برای افراد پائینتر نیز کاملا قابل درک است بلوغ و عقل کامل را نمیتوان شرط دانست .
با توجه به تفاوت مراتب تکلیف ، و تفاوت مراتب عقل اشکال بالا در مورد حیوانات نیز حل می شود.
3 - آیا این آیه دلیل بر تناسخ است
عجیب اینکه بعضی از طرفداران عقیده خرافی تناسخ به این آیه برای مسلک خود استدلال کرده اند و گفته اند آیه میگوید حیوانات امت هائی همانند شما هستند، در حالیکه میدانیم آنها ذاتا، همانند ما نیستند، بنابراین باید بگوئیم ممکن است روح انسانها پس از جدا شدن از بدن در کالبد حیوانات قرار بگیرند باین وسیله کیفر بعضی از اعمال سوء خود را ببینند!
ولی علاوه بر اینکه عقیده به تناسخ بر خلاف قانون تکامل ، و بر خلاف منطق عقل میباشد، و لازمه آن انکار معاد است (چنانکه مشروحا در جای خود گفته ایم) آیه بالا به هیچ وجه دلالتی بر این مسلک ندارد، زیرا همانطور که گفتیم مجتمعات تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 228
حیوانی از جهاتی ، همانند مجتمعات انسانی هستند، و این شباهت جنبه فعلی دارد، نه بالقوه ، زیرا آنها نیز سهمی از درک و شعور دارند، و سهمی از مسئولیت ، و سهمی از رستاخیز، و از این جهات شباهتی به انسانها دارند.
اشتباه نشود تکلیف و مسئولیت انواع جانداران در یک مرحله خاص مفهومش این نیست که آنها دارای رهبر و پیشوائی برای خود هستند و شریعت و مذهبی دارند آنچنان که از بعضی صوفیه نقل شده است ، بلکه رهبر آنها در اینگونه موارد تنها درک و شعور باطنی آنها است ، یعنی مسائل معینی را درک میکنند و باندازه شعور خود در برابر آن مسئول هستند. الأنعام
آیه 39
آیه و ترجمه
وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِئَایَتِنَا صمُّ وَ بُکْمٌ فی الظلُمَتِ مَن یَشإِ اللَّهُ یُضلِلْهُ وَ مَن یَشأْ یجْعَلْهُ عَلی صرَطٍ مُّستَقِیمٍ(39)
ترجمه :39 - آنها که آیات ما را تکذیب کردند کر و لال در تاریکی ها قرار دارند، هر کس را خدا بخواهد (و مستحق باشد) گمراه می کند و هر کس را بخواهد (و شایسته بیند) بر راه راست قرار خواهد داد.

تفسیر:کر و لالها!
بار دیگر قرآن به بحث از منکران لجوج میپردازد و می گوید: آنها که آیات ما را تکذیب کردند کر و لال هستند، و در ظلمت و تاریکی قرار گرفته اند (و الذین کذبوا بایاتنا صم و بکم فی الظلمات).
نه گوش شنوائی دارند که حقائق را بشنوند، و نه زبان حقگوئی که اگر

حقیقتی را درک کردند برای دگران بازگو کنند. و چون ظلمت خود خواهی و خود پرستی و لجاجت و جهل گرداگرد آنها را فرا گرفته ، نمیتوانند چهره حقایق را ببینند و به این ترتیب از این سه نعمت بزرگ (شنیدن و دیدن و گفتن) که انسان را با دنیای خارج مربوط میسازد محرومند.
بعضی از مفسران معتقدند که منظور از افراد کر مقلدینی هستند که بدون چون و چرا از رهبران گمراهی تبعیت میکنند و گوش خود را بسته اند که صدای رهبران الهی را نمی شنوند، و منظور از افراد گنگ همان رهبران گمراه هستند که حقایق را بخوبی درک میکنند، اما برای حفظ موقعیت و منافع مادی خویش مهر سکوت بر لب زده اند و هر دو دسته در ظلمت جهل و خود پرستی گرفتارند.
و بدنبال آن میفرماید: خداوند هر کس را بخواهد گمراه می کند و هر کس را بخواهد بر جاده مستقیم قرار می دهد (من یشاء الله یظله و من یشاء یجعله علی صراط مستقیم).
سابقا گفته ایم نسبت دادن هدایت و ضلالت به مشیت و اراده خدا موضوعی است که آیات دیگر قرآن آن را بخوبی تفسیر می کنند، در یک جا می خوانیم یضل الله الظالمین خداوند ستمگران را گمراه می کند و در جای دیگر و ما یضل به الا الفاسقین تنها فاسقان را گمراه می کند و در جای دیگر و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا کسانی که در راه ما مجاهده کنند آنها را به راههای مستقیم خود هدایت خواهم کرد از این آیات و آیات دیگر قرآن بخوبی استفاده می شود که هدایتها و ضلالتهائی که در این موارد به اراده خدا نسبت داده شده است در حقیقت پاداش و کیفرهائی است که در مقابل انجام اعمال نیک و بد به بندگان می دهد و به تعبیر روشنتر گاهی اعمال فوق العاده زشتی از انسان سر میزند که بر اثر آن تاریکی وحشتناکی روح او را احاطه خواهد کرد، چشمان حقیقت بین از او گرفته می شود، و گوش او صدای حق را نمی شنود، تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 230
و زبان او از گفتن حق باز می ماند.
اما بعکس گاهی چنان کارهای نیک فراوان از او سر میزند که یک دنیا نور و روشنائی به روح او می پاشد، دید و درک او وسیعتر و فکر او پرفروغتر و زبان او در گفتن ، حق گویاتر میشود، این است معنی هدایت و ضلالت که

به اراده خدا نسبت داده می شود. الأنعام
آیه 40 - 41
آیه و ترجمه
قُلْ أَ رَءَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَاب اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ الساعَةُ أَ غَيرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِن كُنتُمْ صدِقِينَ(40)
بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِف مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِن شاءَ وَ تَنسوْنَ مَا تُشرِكُونَ(41)
ترجمه :40 - بگو آیا هیچ فکر کرده اید اگر عذاب پروردگار به سراغ شما آید یا رستاخیز بر پا شود آیا غیر خدا را (برای حل مشکلات خود) می خوانید، اگر راست میگوئید؟!
41 - (نه) بلکه تنها او را میخوانید و او اگر بخواهد مشکلی را که به خاطر آن او را خوانده اید بر طرف میسازد و آنچه را (امروز) شریک (خدا) قرار می دهید (آنروز) فراموش می کنید.
تفسیر:توحید فطری
بار دیگری روی سخن به مشرکان کرده و از راه دیگری برای توحید و یگانه پرستی ، در برابر آنها، استدلال میکند، به این طریق که لحظات فوق
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 231
العاده سخت و دردناک زندگی را به خاطر آنها می آورد، و از وجدان آنها استمداد می کند که در اینگونه لحظات که همه چیز را به دست فراموشی می سپارند پناهگاهی جز خدا برای خودشان فکر میکنند! ای پیامبر به آنها بگو اگر عذاب دردناک خداوند به سراغ شما بیاید و یا قیامت با آنهمه هول و هیجان و حوادث وحشتناک بر پا شود، راست بگوئید آیا غیر خدا را برای برطرف ساختن شدائد خود می خوانید؟
(قل ا رایتکم ان اتیکم عذاب الله او اتتکم الساعة ا غیر الله تدعون ان کنتم صادقین).
روح معنی این آیه نه تنها برای مشرکان ، برای همه کس به هنگام بروز شدائد و حوادث سخت ، قابل درک است ، ممکن است در حال عادی و در حوادث کوچک انسان به غیر خدا متوسل گردد، اما هنگامی که حادثه فوق العاده شدید باشد انسان همه چیز را فراموش میکند ولی در همین حال در اعماق دل خود یکنوع امیدواری به نجات که از منبع قدرت مرموز و نامشخصی سر چشمه میگیرد احساس میکند این همان توجه به خدا و حقیقت توحید است .
حتی مشرکان و بت پرستان در چنین لحظاتی سخنی از بتها به میان نمی آورند تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 232
و همه را به دست فراموشی می سپرند.
در آیه بعد می فرماید: بلکه تنها او را میخوانید، او هم اگر بخواهد مشکل شما را بر طرف میکند، و شریکهائی که برای خدا درست کرده بودید همه

را فراموش می کنید (بل ایاه تدعون فیکشف ما تدعون الیه ان شاء و تنسون ما تشرکون).
نکته ها
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد.
1 - استدلالی که در دو آیه فوق دیده می شود همان استدلال به توحید فطری است که در دو بحث میتوان از آن استفاده کرد یکی در اصل اثبات وجود خدا، و دیگر در اثبات یگانگی او، لذا در روایات اسلامی ، و همچنین در سخنان دانشمندان ، هم در برابر منکران خدا و هم در برابر مشرکان با آن استدلال شده است .
2 - قابل توجه اینکه در استدلال بالا سخن از قیام ساعة (روز رستاخیز) به میان آمده ، در حالی که ممکن است گفته شود، آنها چنان روزی را اصلا قبول نداشتند، بنابراین چگونه ممکن است در برابر آنها چنین استدلالی شود؟
ولی باید توجه داشت که اولا همه آنها منکر قیامت نبودند بلکه جمعی از آنها به نوعی از رستاخیز اعتقاد داشتند ثانیا ممکن است منظور از ساعة همان ساعت مرگ یا ساعت حوادث وحشتناکی باشد که انسان را در آستانه مرگ قرار میدهد ثالثا ممکن است این تعبیر کنایه از حوادث هولناک بوده باشد زیرا آیات قرآن مکرر میگوید که شروع رستاخیز با یک سلسله حوادث فوق العاده هولناک همراه است : و زلزله ها، طوفانها، صاعقه ها و مانند آن در آن هنگام به وقوع می پیوندند. تفسیر نمونه ج : 5 ص : 233
3 - با اینکه می دانیم روز رستاخیز و حوادث قبل از آن مسائل حتمی است و به هیچ وجه قابل تغییر نیست ، چگونه در آیه فوق می گوید: اگر خدا بخواهد آن را بر طرف خواهد ساخت ؟ آیا فقط منظور بیان قدرت پروردگار است ؟ و یا معنی دیگری منظور بوده است ؟
در پاسخ این سؤ ال باید گفت : منظور این نیست که خداوند اصل قیام ساعت و روز رستاخیز را با دعا از بین ببرد بلکه منظور این است مشرکان - و حتی غیر مشرکان - هنگامی که در آستانه قیامت قرار گیرند از حوادث و مشکلات آن و کیفرهای سختی که در پیش دارند وحشت میکنند و از خدا می خواهند این وضع را بر آنان آسان گرداند و آنها را از خطرات برهاند، در حقیقت دعا برای نجات خویش از حوادث دردناک است نه دعا برای از بین رفتن رستاخیز. الأنعام
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 234
آیه 42 - 45
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ أَرْسلْنَا إِلی أُمَمٍ مِّن قَبْلِک فَأَخَذْنَهُم بِالْبَأْساءِ وَ الضرَّاءِ لَعَلَّهُمْ یَتَضرَّعُونَ(42)

فَلَوْ لا إِذْ جَاءَهُم بَأسنَا تَضرَّعُوا وَ لَكِن قَست قُلُوبهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشيْطنُ مَا كانُوا يَعْمَلُونَ(43)
فَلَمَّا نَسوا مَا ذُكرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَب كلِّ شىْءٍ حَتى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسونَ(44)
فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظلَمُوا وَ الحْمْدُ للَّهِ رَب الْعَلَمِينَ(45)
ترجمه :42 - ما به امتهائی که پیش از تو بودند (پیامبرانی فرستادیم و هنگامی که به مخالفت آنها برخاستند) آنها را به شدت و رنج و ناراحتی مواجه ساختیم شاید (بیدار شوند و در برابر حق) تسلیم گردند.
43 - چرا آنها هنگامی که مجازات ما به آنان رسید (خضوع نکردند و) تسلیم نشدند، ولی دلهای آنها قساوت پیدا کرد و شیطان هر کاری را که می کردند در نظرشان زینت داد.
44 - هنگامی که (اندرزها سودی نبخشید و) آنچه به آنها یادآوری شده بود فراموش کردند درهای همه چیز (از نعمتها) را به روی آنها گشودیم تا (کاملا) خوشحال شدند (و دل به آنها بستند) ناگهان آنها را گرفتیم (و سخت مجازات کردیم) در این هنگام همه مایوس شدند (و درهای امید به روی آنها بسته شد!)
45 - و (به این ترتیب) دنباله (زندگی) جمعیتی که ستم کرده بودند قطع شد و ستایش مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 235
تفسیر:سرانجام زندگی اندرزناپذیران
در این آیات نیز گفتگو با گمراهان و مشرکان ادامه می یابد و قرآن از راه دیگر برای بیدار ساختن آنها موضوع را تعقیب می کند یعنی دست آنها را گرفته و به قرون و زمانهای گذشته می برد و چگونگی حالات امتهای گمراه و ستمگر و مشرک را شرح می دهد که چگونه تمام عوامل تربیت و بیداری در مورد آنها به کار گرفته شد اما جمعی از آنها به هیچیک از اینها توجه نکردند و سرانجام چنان عاقبت شومی دامانشان را گرفت که عبرتی برای آیندگان شدند. نخست میگوید ما پیامبرانی به سوی امم پیشین فرستادیم و چون اعتنا نکردند آنها را به منظور بیداری و تربیت با مشکلات و حوادث سخت : با فقر و خشکسالی و قحطی با بیماری و درد و رنج و باساء و ضراء مواجه ساختیم شاید متوجه شوند و به سوی خدا باز گردند (و لقد ارسلنا الی امم من قبلک فاخذناهم بالباساء و الضراء لعلهم یتضرعون).
در آیه بعد میگوید چرا آنها از این عوامل دردناک و بیدار کننده پند و تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 236
اندرز نگرفتند و بیدار نشدند و به سوی خدا باز نگشتند (فلو لا اذ جائهم باسنا تضرعوا).
در حقیقت علت عدم بیداری آنها دو چیز بود نخست اینکه بر اثر زیادی گناه

و لجاجت در شرک ، قلبهای آنها تیره و سخت و روح آنها انعطاف ناپذیر شده بود (و لکن قست قلوبهم).
دیگر اینکه شیطان (با استفاده از روح هوا پرستی آنها) اعمالشان را در نظرشان زینت داده بود، و هر عمل زشتی را انجام می دادند زیبا و هر کار خلافی را صواب می پنداشتند (وزین لهم الشیطان ما کانوا یعملون).

در آیه بعد اضافه می کند هنگامی که سختگیریها و گوشمالیها در آنها مؤ ثر نیفتاد از راه لطف و محبت وارد شدیم و به هنگامی که درسهای نخست را فراموش کردند درس دوم را برای آنها آغاز کردیم و درهای انواع نعمتها را بر آنها گشودیم ، شاید بیدار شوند و به آفریننده و بخشنده آن نعمتها توجه کنند، و راه راست را باز یابند (فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شی ء).
ولی این همه نعمت در واقع خاصیت دو جانبه داشت هم ابراز محبتی برای بیداری بود و هم مقدمهای برای عذاب دردناک در صورتی که بیدار نشوند، زیرا میدانیم هنگامی که انسان در ناز و نعمت فرو رود، و ناگهان آنهمه نعمت از او گرفته شود سخت بر او دردناک خواهد بود، بخلاف اینکه تدریجا از او گرفته شود که زیاد در او مؤ ثر نخواهد گشت .
لذا می گوید آنقدر به آنها نعمت دادیم تا کاملا خوشحال شدند اما بیدار نشدند، لذا ناگاه آنها را گرفتیم و مجازات کردیم ، و تمام درهای امید به

آنها بسته شد (حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم بغتة فاذا هم مبلسون).
و به این ترتیب جمعیت ستمکاران ریشه کن شدند و نسل دیگری از آنها به پانخاست (فقطع دابر القوم الذین ظلموا).
دابر در اصل به معنی دنباله و آخر چیزی است .
و از آنجا که خداوند در به کار گرفتن عوامل تربیت در مورد آنها هیچگونه کوتاهی نکرده در پایان آیه می فرماید: ستایش و حمد مخصوص خداوندی است که پروردگار و مربی همه جهانیان است (و الحمد لله رب العالمین).
نکته ها
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - گاهی تصور می شود که میان این آیات و آیات گذشته منافاتی وجود دارد، زیرا در آیات گذشته تصریح شده بود که مشرکان به هنگام هجوم مشکلات متوجه خدا میشوند، و غیر او را فراموش میکنند ولی در این آیات میگوید حتی به هنگام هجوم مشکلات نیز بیدار نمی گردند.
توجه به یک نکته این منافات ظاهری را برطرف میسازد و آن اینکه بیداریهای موقت و زودگذر به هنگام بروز شدائد بیداری محسوب نمیگردند، زیرا به زودی به حالت نخستین باز می گردد.
در آیات گذشته چون منظور بیان توحید فطری بود، برای اثبات آن همان بیداریها و توجه های زودگذر و فراموش کردن غیر خدا ولو در لحظه حادثه کافی بود، اما در این آیات سخن از هدایت یافتن و از بیراهه به راه برگشتن است ، تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 238
مسلما بیداری زودگذر و موقت اثری در آن ندارد.

گاهی تصور می شود که تفاوت میان آن دو در این است که آیات گذشته مربوط به مشرکان معاصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، ولی آیات مورد بحث مربوط به اقوام پیشین است بنابراین با هم منافاتی ندارد.
ولی بسیار بعید به نظر میرسد که مشرکان لجوج معاصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بهتر از گمراهان پیشین باشند، بنابراین راه حل همان است که در بالا گفتیم .
2 - در آیات فوق می خوانیم هنگامی که بروز شدائد اثر تربیتی نداشت ، خداوند درهای نعمت را به روی چنین گناهکارانی می گشاید، آیا این کار به خاطر تشویق بعد از تنبیه است یا مقدمه ای است برای دردناک بودن مجازات ؟ یعنی به اصطلاح این گونه نعمتها، نعمت استدراجی است که تدریجا بنده متمرد را در ناز و نعمت و خوشحالی و سرور، و یک نوع غفلت فرو میبرد، سپس یکباره همه چیز را از آنها می گیرد.
پاره ای از قرائن در آیه وجود دارد که احتمال دوم را تقویت میکند، ولی مانعی ندارد که هر دو منظور باشد، یعنی نخست تشویق برای بیداری ، و اگر مؤ ثر نشد مقدمه ای است برای گرفتن نعمت و عذاب دردناک ، در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل شده ، اذا رایت الله یعطی العبد من الدنیا علی معاصیه ما یحب فانما هو استدراج ثم تلا رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فلما نسوا... هنگامی که ببینی خداوند در برابر گناهان نعمت می بخشد بدان که مقدمه مجازات است سپس آیه فوق را تلاوت فرمود. (مجمع البیان و نور الثقلین ذیل آیه).
در حدیثی از علی (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: یا بن آدم اذا رایت ربک سبحانه یتابع علیک نعمه و انت تعصیه فاحذره (نهج البلاغه کلمه 5).
ای فرزند آدم هنگامی که ببینی خداوند پی در پی نعمتها را به تو می بخشد، تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 239
در حالی که تو گناه میکنی ، از مجازات او بترس ، که این مقدمه مجازات است .
در کتاب تلخیص الاقوال از امام حسن عسکری (علیه السلام) چنین نقل شده ، که قنبر غلام امیر مؤ منان را پیش حجاج آوردند حجاج پرسید تو چکار برای علی ابن ابی طالب (علیه السلام) میکردی ، گفت وسایل وضوی او را فراهم می ساختم ! پرسید هنگامی که از وضو فارغ میشد چه میگفت ؟، گفت این آیه را میخواند، فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شی و تا آخر آیه را تلاوت کرد، حجاج گفت گمان میکنم این آیه را بر ما تطبیق می کرد، قنبر با شجاعت گفت آری (نورالثقلین جلد 1 - صفحه 18).

3 - در این آیات می خوانیم که منظور از بسیاری از حوادث رنج آور ایجاد حالت توجه و بیداری است ، و این یکی از فلسفه های آفات و بلاها است که در بحث توحید از آن سخن گفته ایم ، ولی شایان توجه اینکه این موضوع را اولا با کلمه لعل (شاید) ذکر میکند، بخاطر اینکه وجود بلاها به تنهائی کافی برای بیداری نیست ، بلکه زمینهای است برای دلهائی که آمادگی دارند (در سابق نیز گفته ایم لعل در کلام خدا معمولا در مواردی استعمال می شود، که پای شرایط دیگری نیز در میان باشد).
دیگر اینکه در اینجا کلمه تضرع بکار برده شده ، که در اصل به معنی ورود شیر به پستان و خضوع و تسلیم آن در برابر دوشنده است ، سپس به معنی تسلیم آمیخته با تواضع و خضوع آمده است ! یعنی این حوادث دردناک را بخاطر آن ایجاد می کردیم ، که آنها از مرکب غرور و سرکشی و خود خواهی فرود آیند، و در برابر حق تسلیم شوند.
4 - جالب اینکه در پایان آیه ، خداوند جمله الحمد لله رب العالمین را می گوید، و این نشانه آن است که قطع ریشه ظلم و فساد و نابود شدن نسلی تفسیر نمونه ج : 5 ص : 240
که بتواند این کار را ادامه دهد، بقدری اهمیت دارد که جای شکر و سپاس است .
در حدیثی از فضیل بن عیاض از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم ، که فرمود: من احب بقاء الظالمین فقد احب ان یعصی الله ، ان الله تبارک و تعالی حمد بنفسه بهلاک الظلمة فقال : فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین :
هر کس بقای ستمگران را دوست دارد، مفهومش این است که دوست می دارد معصیت خدا شود (موضوع ظلم به اندازهای مهم است که) خداوند تبارک و تعالی در برابر نابود ساختن ظالمان خود را حمد و ستایش کرده است و فرموده دنباله قوم ستمگر بریده شد و سپاس مخصوص خداوند پروردگار جهانیان است . الأنعام
تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 241
آیه 46 - 49
آیه و ترجمه
قُلْ أَ رَءَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سمْعَكُمْ وَ أَبْصرَكُمْ وَ خَتَمَ عَلى قُلُوبِكُم مَّنْ إِلَهٌ غَيرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِهِ انظرْ كَيْف نُصرِّف الاَيَتِ ثُمَّ هُمْ يَصدِفُونَ(46)
قُلْ أَ رَءَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَاب اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلَک إِلا الْقَوْمُ الظلِمُونَ(47)
وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسلِينَ إِلا مُبَشرِينَ وَ مُنذِرِينَ فَمَنْ ءَامَنَ وَ أَصلَحَ فَلا خَوْفٌ عَلَيهِمْ وَ لا هُمْ يحْزَنُونَ(48)
وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِئَايَتِنَا يَمَسهُمُ الْعَذَاب بِمَا كانُوا يَفْسقُونَ(49)

ترجمه :46 - بگو آیا فکر کرده اید اگر خداوند گوش و چشمهای شما را بگیرد و بر دلهای شما مهر نهد (که چیزی را نفهمید) چه کسی جز خدا است که آنها را به شما بدهد؟ ببین چگونه آیات را برای آنها به گونه های مختلف شرح می دهیم سپس آنها روی می گردانند!.
47 - بگو فکر کرده اید اگر عذاب خدا ناگهانی (و پنهانی) یا آشکارا به سراغ شما بیاید آیا جز جمعیت ستمکار هلاک می شوند؟
48 - ما پیامبران را جز برای بشارت و بیم نمی فرستیم آنها که ایمان آورند و (خویشتن را) اصلاح کنند نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند.
49 - و آنها که آیات ما را تکذیب کردند عذاب (پروردگار) بخاطر نافرمانیها به آنان می رسد. تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 242
تفسیر:بخشنده نعمتها را بشناسید
روی سخن همچنان با مشرکان است .
و در این آیات با بیان دیگری برای بیدار ساختن آنها استدلال شده است ، و روی غریزه دفع ضرر تکیه کرده ، نخست می گوید: اگر خداوند نعمتهای گرانبهایش را همچون گوش و چشم از شما بگیرد، و بر دلهایتان مهر بگذارد و بطوری که نتوانید میان خوب و بد و حق و باطل تمیز دهید چه کسی جز خدا می تواند این نعمتها را به شما باز گرداند؟! (قل ا رایتم ان اخذ الله سمعکم و ابصارکم و ختم علی قلوبکم من اله غیر الله یاتیکم به).
در حقیقت مشرکان نیز قبول داشتند که خالق و روزی ده خدا است ، و بتها را بعنوان شفاعت در پیشگاه خدا می پرستیدند قرآن میگوید شما بجای اینکه پرستش بتهای بی ارزش و فاقد همه چیز کنید چرا مستقیما به در خانه خدا نمی روید خدائی که سرچشمه همه نیکیها و برکات است .
علاوه بر اعتقادی که همه بت پرستان درباره خدا داشتند در اینجا نیز عقل آنها به داوری طلبیده می شود، که بتهائی که خود نه چشم و نه گوش و نه عقل و نه هوش دارند چگونه می توانند این گونه نعمتها را به دیگران ببخشند؟!
سپس می گوید ببین چگونه آیات و دلائل را به گونه های مختلف برای آنها شرح می دهیم ، ولی باز آنها از حق روی برمی گردانند (انظر کیف نصرف الایات ثم هم یصدفون).
درباره معنی ختم و همچنین علت اینکه سمع در آیات قرآن معمولا تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 243
بطور مفرد و ابصار بطور جمع می آید در جلد اول همین تفسیر صفحه 50 بحث کردیم .
نصرف از ماده تصریف به معنی تغییر است و در اینجا منظور بیان استدلالات گوناگون و در اشکال مختلف می باشد، و یصدفون از ماده صدف بر وزن هدف به معنی جانب و ناحیه است ، و چون بهنگام روی

گردانیدن و اعراض ، انسان متوجه جانب و ناحیه دیگری این کلمه در معنی اعراض به کار می رود، منتها چنانکه راغب در مفردات این ماده به معنی اعراض و روی گردانیدن شدیداستعمال می شود.
در آیه بعد به دنبال ذکر این سه نعمت بزرگ الهی (چشم و گوش و فهم) که سرچشمه تمام نعمتهای دنیا و آخرت است اشاره به امکان سلب همه نعمتها بطور کلی کرده ، می گوید: به آنها بگو اگر عذاب خداوند ناگهانی و بدون مقدمه ، و یا آشکارا و با مقدمه ، به سراغ شما بیاید آیا جز ستمکاران نابود می شوند؟! (قل ا رایتکم ان اتاکم عذاب الله بغتة او جهرة هل یهلک الا القوم الظالمون)
بغتة به معنی ناگهانی و جهرة به معنی آشکار است ، و قاعدتا باید در مقابل آشکار، پنهان ذکر گردد، نه ناگهانی ، ولی چون امور ناگهانی معمولا مقدمات آنها مخفی و پنهان است ، زیرا اگر پنهان نبود ناگهانی نمیشد، به این جهت در مفهوم کلمه بغتة مفهوم پنهانی افتاده است .
منظور این است تنها کسی که قادر به انواع مجازات و گرفتن نعمتها است خدا است ، و بتها هیچ نقشی در این میان ندارند. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 244
بنابراین دلیلی ندارد که به آنها پناه برید، ولی از آنجا که خداوند حکیم و رحیم است تنها ستمکاران را مجازات میکند.
ضمنا از این تعبیر استفاده می شود که ظلم معنی وسیعی دارد که انواع شرک و گناهان را شامل می شود، بلکه در آیات قرآن شرک به عنوان ظلم عظیم معرفی شده است چنانکه لقمان به فرزند خود میگفت لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم : فرزندم برای خدا شریک قائل مشو که شرک ظلم بزرگی است (سوره لقمان آیه 13).
در آیه بعد بوضع پیامبران الهی اشاره کرده ، میگوید: نه تنها بتهای بیجان کاری از آنها ساخته نیست ، انبیای بزرگ و رهبران الهی نیز کاری جز ابلاغ رسالت ، و بشارت و انذار، و تشویق و تهدید ندارند، و هر نعمتی هست به فرمان خدا و از ناحیه او است و آنها هم هر چه بخواهند از او میخواهند (و ما نرسل المرسلین الا مبشرین و منذرین).
احتمال دیگر در پیوند این آیه با آیات قبل این است که در آیات گذشته سخن از تشویقها و تهدیدها در میان بود، در این آیه میگوید این همان هدفی است که پیامبران بخاطر آن مبعوث شدند، کار آنها نیز بشارت و انذار بود.
سپس می گوید: راه نجات منحصر در دو چیز است آنها که ایمان بیاورند و خویشتن را اصلاح کنند (و عمل صالح انجام دهند) نه ترسی از مجازاتهای الهی دارند، و نه غم و اندوهی از اعمال گذشته خود (فمن آمن و اصلح فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون).

و در مقابل ، کسانی که آیات ما را تکذیب کنند در برابر این فسق و نافرمانی گرفتار مجازات الهی خواهند شد (و الذین کذبوا بایاتنا یمسهم العذاب بما کانوا یفسقون). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 245
قابل توجه اینکه در مورد مجازات تکذیب کنندگان آیات خدا، تعبیر به یمسهم العذاب شده است ، یعنی عذاب پروردگار آنها را لمس می کند گویا مجازات همه جا بدنبال آنها میگردد و سپس به بدترین وجهی آنها را فرا می گیرد، ذکر این نکته نیز لازم است که فسق معنی وسیعی دارد، و هر گونه نافرمانی و خروج از راه و رسم بندگی خدا حتی کفر را شامل میشود: و منظور از آن در آیه فوق نیز همین معنی است ، بنابراین محلی برای بحثهائی که فخر رازی و دیگر مفسران در باره فسق در اینجا کرده اند و آنرا شامل گناهان نیز دانسته اند، و سپس به دفاع برخاسته اند باقی نمی ماند. الأنعام
آیه 50
آیه و ترجمه
قُل لا أَقُولُ لَکمْ عِندِی خَزَائنُ اللَّهِ وَ لا أَعْلَمُ الْغَیْب وَ لا أَقُولُ لَکُمْ إِنی مَلَکٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلا مَا یُوحَی إِلیَّ قُلْ هَلْ یَستَوِی الاَعْمَی وَ الْبَصِیرُ أَ فَلا تَتَفَکَّرُونَ(50)
ترجمه :50 - بگو من نمیگویم خزائن خدا نزد من است و من آگاه از غیب نیستم (جز آنچه خدا به من بیاموزد) و به شما نمی گویم من فرشته ام ، من تنها از آنچه به من وحی می شود پیروی می کنم ، بگو آیا نابینا و بینا مساویند؟ چرا فکر نمیکنید؟!
تفسیر:آگاهی از غیب
آیه فوق دنباله پاسخ گوئی به اعتراضات گوناگون کفار و مشرکان است و به سه قسمت از ایرادهای آنها در جمله های کوتاه پاسخ داده شده است :
نخست اینکه آنها به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پیشنهاد معجزات عجیب و غریبی می کردند، و هر یک به میل خود پیشنهادی داشتند، حتی قانع به مشاهده معجزات مورد تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 246
در خواست دیگران نیز نبوده اند گاهی خانه هائی از طلا، و گاهی نزول فرشتگان و زمانی تبدیل سرزمین خشک و سوزان مکه به یک باغستان پر آب و میوه ، و گاهی موضوعات دیگر از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تقاضا می کردند. چنانکه در سوره اسراء ذیل آیه 90 شرح آن خواهد آمد.
گویا آنها با این تقاضاهای غریب و عجیب یک نوع مقام الوهیت و مالکیت زمین و آسمان برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) انتظار داشتند.
لذا در پاسخ این افراد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مامور می شود بگوید: من هرگز ادعا نمیکنم که خزائن الهی به دست من است ، قل لا اقول لکم عندی خزائن الله).
خزائن جمع خزینة به معنی منبع و مرکز هر چیزی است که برای حفظ آن

و عدم دسترسی دیگران در آنجا جمع آوری شده و با توجه به آیه و ان من شی ء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم (سوره حجر آیه 21): خزائن هر چیزی در نزد ما است و ما جز به اندازه معلوم آن را نازل نمی کنیم ، روشن میشود، که خزائن الله منبع همه چیز را در بر میگیرد، و در حقیقت این منبع از ذات بی انتهای او که سرچشمه جمیع کمالات و قدرتها است ، می باشد.
سپس در برابر افرادی که انتظار داشتند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آنها را از تمام اسرار آینده و گذشته آگاه سازد، و حتی به آنها بگوید در آینده چه حوادثی مربوط به زندگی آنها روی میدهد، تا برای رفع ضرر و جلب منفعت بپاخیزند، می گوید: من هرگز ادعا نمی کنم که از همه امور پنهانی و اسرار غیب آگاهم (و لا اعلم الغیب).
همانطور که سابقا نیز گفته ایم ، کسی از همه چیز با خبر است ، که در هر مکان و هر زمانی حاضر و ناظر باشد و او تنها ذات پاک خدا است ، اما غیر او که وجودش محدود به زمان و مکان معینی است طبعا نمی تواند از همه چیز با خبر باشد، تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 247
ولی هیچ مانعی ندارد که خداوند قسمتی از علم غیب را که مصلحت میداند، و برای تکمیل رهبری رهبران الهی لازم است ، در اختیار آنها بگذارد و البته این را علم غیب بالذات نمی گویند، بلکه علم غیب بالعرض و به تعبیر دیگر یادگیری و تعلم از دانای غیب است .
آیات متعددی از قرآن گواهی می دهد که خداوند چنین علمی را نه تنها در اختیار پیامبران و پیشوایان الهی قرار داده بلکه گاهی در اختیار غیر آنها نیز قرار می داده است ، از جمله در سوره جن آیه 26 و 27 می خوانیم : عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول : خداوند از تمام امور پنهانی آگاه است و هیچ کس را از علم غیب خود آگاه نمی کند، مگر رسولانی که مورد رضایت او هستند.
اصولا تکمیل مقام رهبری ، آنهم یک رهبری جهانی و همگانی ، نیاز به آگاهی بر بسیاری از مسائل که از نظر سایر مردم مکتوم است ، دارد، و اگر خداوند این علم غیب را در اختیار فرستادگان و اولیایش نگذارد، مقام رهبری آنها تکمیل نخواهد شد. (دقت کنید).
این که جای خود دارد، گاهی یک موجود زنده برای ادامه حیات خود نیاز به دانستن گوشه ای از غیب دارد، و خداوند در اختیار آن می گذارد مثلا شنیده ایم که بعضی از حشرات در تابستان پیش بینی وضع هوای زمستان را می کنند یعنی خداوند این غیب را بخصوص در اختیار آنها می گذارد، زیرا زندگی آنها بدون این مطلب چه بسا دستخوش فنا میگردد، شرح بیشتر این موضوع را بخواست خدا در تفسیر آیه 188 سوره اعراف بیان خواهیم کرد.

و در جمله سوم به پاسخ ایراد کسانی که انتظار داشتند خود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرشته باشد، و یا فرشته ای همراه او باشد، و هیچگونه عوارض بشری از خوردن غذا و راه رفتن در کوچه و بازار در او دیده نشود، می گوید: و من هرگز ادعا نمیکنم فرشته ام تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 248
(و لا اقول لکم انی ملک).
بلکه من تنها از دستورات و تعلیماتی پیروی می کنم که از طریق وحی از ناحیه پروردگار به من می رسد (ان اتبع الا ما یوحی الی).
از این جمله به خوبی استفاده می شود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هر چه داشت و هر چه کرد از وحی آسمانی سر چشمه گرفته بود، و آن گونه که بعضی پنداشته اند به اجتهاد خود عمل نمیکرد و نه به قیاس و نه به غیر آن ، بلکه برنامه او در امور دینی تنها پیروی از وحی بود.
و در پایان آیه به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور داده می شود که بگو آیا افراد نابینا و بینا همانندند؟ و آنها که چشم خود و اندیشه و عقلشان بسته است با کسانی که حقایق را به خوبی می بینند و درک می کنند برابرند؟ آیا فکر نمی کنید (قل هل یستوی الاعمی و البصیر افلا تتفکرون).
ذکر این جمله بعد از جمله های سه گانه سابق ممکن است به خاطر این باشد که در جمله های قبل پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: (من نه خزائن الهی را دارم ، و نه عالم به غیبم ، و نه فرشته ام تنها پیرو وحیم ، ولی این سخن نه به آن معنی است که من با شما بت پرستان لجوج همانندم بلکه من انسانی هستم بینا، در حالی که شما همچون نابینایان هستید و این دو مساوی نیستند!
احتمال دیگر در پیوند این جمله با جمله های قبل این است که دلائل توحید و همچنین حقانیت پیامبر آشکار است ولی چشم بینا می خواهد که آنها را ببیند و اگر شما قبول ندارید، نه به خاطر آن است که موضوع مبهم یا پیچیده است بلکه بجهت آنست که بینا نیستید آیا بینا و نابینا یکسانند؟!
الأنعام
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 249
آیه 51
آیه و ترجمه
وَ أَنذِرْ بِهِ الَّذِینَ یخَافُونَ أَن یحْشرُوا إِلی رَبِّهِمْ لَیْس لَهُم مِّن دُونِهِ وَلیٌّ وَ لا شفِیعٌ لَّعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ(51)
ترجمه :51 - به وسیله آن (قرآن) کسانی را که از روز حشر و رستاخیز می ترسند، بیم ده ، (روزی که در آن روز) یاور و سرپرست و شفاعت کنندهای جز او (خدا) ندارند، شاید پرهیزکاری پیشه کنند.

تفسیر:در پایان آیه گذشته فرمود که نابینا و بینا یکسان نیستند، و به دنبال آن در این آیه به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد به وسیله قرآن کسانی را انذار و بیدار کن که از روز رستاخیز بیم دارند یعنی تا این اندازه چشم قلب آنها گشوده است که احتمال می دهند حساب و کتابی در کار باشد، و در پرتو این احتمال ، و ترس از مسؤ لیت ، آمادگی برای پذیرش یافته اند (و انذر به الذین یخافون ان یحشروا الی ربهم).
شاید کرارا گفته ایم که تنها وجود یک رهبر لایق و برنامههای جامع تربیتی برای هدایت افراد کافی نیست ، بلکه یک نوع آمادگی در خود افراد نیز لازم است همانطور که نور آفتاب به تنهائی برای یافتن راه از چاه کفایت نمیکند بلکه چشم بینا هم لازم دارد، و نیز بذر مستعد و آماده مادام که زمین آماده و مستعدی وجود نداشته باشد بارور نمیگردد. از آنچه گفتیم روشن شد که ضمیر به به قرآن بازگشت میکند، اگر چه قرآن در آیات قبل با صراحت ذکر نشده ولی از قرائن روشن می شود. همچنین منظور از یخافون (میترسند) همان احتمال زیان و ضرر است تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 250
که هر عاقلی به هنگام قرار گرفتن در برابر دعوت انبیاء و رهبران الهی در فکرش پیدا می شود که شاید گفتار آنها حق باشد، و مخالفت با آن موجب زیان و خسران گردد، پس چه بهتر که در دعوت آنها مطالعه کنم و دلائل آنها را ببینم .
این یکی از نخستین شرطهای هدایت است و همان است که علمای عقائد آن را به عنوان لزوم دفع ضرر محتمل دلیل وجوب مطالعه در دعوت مدعی نبوت و لزوم مطالعه درباره شناسائی خدا قرار داده اند.
سپس می گوید این گونه افراد بیدار دل از آن روز می ترسند که جز خدا پناهگاه و شفاعت کنندهای وجود ندارد (لیس لهم من دونه ولی و لا شفیع). آری این گونه افراد را انذار کن و دعوت به سوی حق بنما، زیرا امید تقوا و پرهیزگاری درباره آنها هست (لعلهم یعقون).
البته نفی شفاعت و ولایت غیر خدا در این آیه هیچگونه منافاتی با شفاعت و ولایت مردان خدا ندارد، زیرا همانطور که قبلا اشاره کردیم منظور نفی شفاعت و ولایت بالذات است ، یعنی این دو مقام ذاتا مخصوص خدا است ، و اگر غیر او مقام ولایت و شفاعتی دارد به اذن و اجازه و فرمان او است همانطور که قرآن صریحا می گوید: من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه کیست که در پیشگاه او جز به فرمان او شفاعت کند؟ (بقره : 255).
برای توضیح بیشتر در این زمینه و در زمینه بحث شفاعت به طور کلی ، به جلد اول تفسیر نمونه صفحه 160 و جلد دوم صفحه 189 و 196 مراجعه فرمائید. الأنعام
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 251

آیه 52 - 53
آیه و ترجمه
وَ لا تَطرُدِ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَوةِ وَ الْعَشیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَیْک مِنْ حِسابِهِم مِّن شیْءٍ وَ مَا مِنْ حِسابِک عَلَیْهِم مِّن شیْءٍ فَتَطرُدَهُمْ فَتَکُونَ مِنَ الظلِمِینَ(52)
وَ کذَلِک فَتَنَّا بَعْضهُم بِبَعْضٍ لِّیَقُولُوا أَ هَؤُلاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْهِم مِّن بَیْنِنَا أَ لَیْس اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشکرِینَ(53)
ترجمه :52 - آنها را که صبح و شام خدا را میخوانند و جز ذات پاک او نظری ندارند، از خود دور مکن ، نه حساب آنها بر تو است و نه حساب تو بر آنها اگر آنها را طرد کنی از ستمگران خواهی بود.
53 - و این چنین بعضی از آنها را با بعض دیگر آزمودیم (توانگران را به وسیله فقیران) تا بگویند آیا اینها هستند که خداوند از میان ما (برگزیده و) بر آنها منت گذارده (و نعمت ایمان به آنها بخشیده) آیا خداوند شاکران را بهتر نمیشناسد؟!
شان نزول :در شان نزول آیات فوق روایات متعددی نقل شده که با هم شباهت زیاد دارند از جمله اینکه : در تفسیر ((در المنثور)) چنین نقل شده که جمعی از قریش از کنار مجلس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گذشتند در حالی که صهیب و عمار، و بلال و خباب و امثال آنها از مسلمانان کم بضاعت و کارگر، در خدمت پیامبر بودند. آنها از مشاهده این صحنه تعجب کردند (و از آنجا که شخصیت را در مال و ثروت و مقام می دانستند نتوانستند عظمت مقام روحی این مردان بزرگ ، و نقش تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 252
سازنده آنها را در ایجاد مجتمع بزرگ اسلامی و انسانی آینده درک کنند) گفتند ای محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آیا به همین افراد از میان جمعیت قناعت کرده ای ؟ اینها هستند که خداوند از میان ما انتخاب کرده ؟! ما پیرو اینها بوده باشیم ؟ هر چه زودتر آنها را از طرف خود دور کن ، شاید ما به تو نزدیک شویم و از تو پیروی کنیم .
آیات فوق نازل شد و این پیشنهاد را به شدت رد کرد. بعضی از مفسران اهل تسنن مانند نویسنده المنار حدیثی شبیه به این نقل کرده و سپس اضافه می کند عمر بن خطاب در آنجا حاضر بود، و به پیامبر پیشنهاد کرد چه مانعی دارد که پیشنهاد آنها را بپذیریم ؟ و ما ببینیم اینها چه میکنند آیات فوق پیشنهاد او را نیز رد کرد.
اشتباه نشود ذکر شان نزول برای بعضی از آیات این سوره منافاتی با این ندارد که تمام سوره یک جا نازل شده باشد زیرا همانطور که سابقا اشاره کردیم ممکن است حوادث گوناگونی قبل از نزول سوره در فواصل مختلفی روی داده باشد و این سوره ناظر به آن حوادث بوده باشد.

ذکر این نکته در اینجا لازم به نظر می رسد که در پاره‌ای از روایات نقل شده هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پیشنهاد آنها را نپذیرفت از او خواستند که میان اشراف قریش و فقرای یارانش تناوب قائل شود، یعنی روزی را برای اینها و روزی را برای آنها قرار دهد، تا با هم در یک جلسه ننشینند، پیامبر این پیشنهاد را پذیرفت شاید وسیله‌ای برای ایمان آوردن آنها شود، آنها گفتند باید این مطلب به عنوان یک قرار داد نوشته شود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) علی (علیه السلام) را مامور نوشتن قرار داد کرد که آیه فوق نازل شد و از این کار نهی کرد.
ولی این روایت علاوه بر اینکه با روح تعلیمات اسلام سازگار نیست و در هیچ مورد در مقابل اینگونه تبعیضها انعطافی نشان نداده ، بلکه در همه جا سخن از وحدت جامعه اسلامی است ، با آیه قبل که میفرمود((ان اتبع الا ما یوحی تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 253
الی :)) من همواره پیرو وحی الهی هستم سازگار نیست ، چگونه میتوان باور کرد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بدون انتظار وحی تسلیم چنین پیشنهادی شده باشد.
به علاوه جمله و((و لا تطرد)) که در آغاز آیه مورد بحث می خوانیم نشان می دهد که آنها پیشنهاد طرد مطلق آن دسته از یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را داشته اند نه پیشنهاد تناوب ، زیرا تناوب با طرد فرق بسیار دارد و این نشان می دهد که شان نزول همان است که در آغاز آوردیم .
تفسیر:مبارزه با فکر طبقاتی
در این آیه به یکی دیگر از بهانه جوئیهای مشرکان اشاره شده و آن اینکه آنها انتظار داشتند پیامبر امتیازاتی برای ثروتمندان به نسبت طبقه فقیر قائل شود، و معتقد بودند که نشستن آنها در کنار یاران فقیر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای آنها عیب و نقص بزرگی است ، بیخبر از اینکه اسلام آمده تا به اینگونه امتیازات پوچ و بی اساس پایان دهد، لذا آنها روی این پیشنهاد اصرار داشتند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این دسته را از خود براند، اما قرآن صریحا و با ذکر دلائل زنده پیشنهاد آنها را نفی می کند نخست کسانی را که صبح و شام پروردگار خود را میخوانند و جز ذات پاک او نظری ندارند، هرگز از خود دور مکن (و لا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداوة و العشی یریدون وجهه)
قابل توجه اینکه در اینجا بدون اینکه نام یا عنوان این اشخاص را ذکر تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 254
کند، تنها به ذکر این صفت قناعت شده است ، که آنها صبح و شام - و به تعبیر دیگر همیشه - به یاد خدا هستند، و این عبادت و نیایش و توجه به پروردگار نه بخاطر دیگر از روی ریا است ، بلکه تنها بخاطر ذات پاک او

است او را فقط بخاطر خودش می خواهند و می جویند، و هیچ امتیازی با این امتیاز برابری نمی کند.
از آیات مختلف قرآن استفاده می شود که مشرکان ثروتمند و خود خواه این نخستین و آخرین بار نبود که چنین پیشنهادی را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کردند، بلکه کرارا این ایراد را داشتند، که چرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) جمعی از بینوایان را گرد خویش جمع کرده است ، و اصرار داشتند آنها را طرد کند.
در حقیقت آنها روی یک سنت دیرین غلط امتیاز افراد را به ثروت آنها می دانستند، و معتقد بودند باید طبقات اجتماع که بر اساس ثروت به وجود آمده همواره محفوظ بماند، و هر آئین و دعوتی بخواهد زندگی طبقاتی را بر هم زند، و این امتیازات را نادیده بگیرد، در نظر آنها مطرود و غیر قابل قبول است .
در حالات نوح پیامبر (علیه السلام) نیزکه اشراف زمان او به او میگفتند، (و ما نراک اتبعک الا الذین هم اراذلنا بادی الرای): ما نمی بینیم کسانی از تو پیروی کرده باشند، جز جمعی از فرومایگان و افراد خام (هود آیه 26) و این را دلیل بر بطلان رسالت او میدانستند.
یکی از نشانه های عظمت اسلام و قرآن و به طور کلی عظمت مکتب انبیا این است که با سرسختی هر چه بیشتر، در برابر این گونه پیشنهادها مقاومت کردند، و در جوامعی که اختلاف طبقاتی یک مساله جاویدان شمرده می شد، بکوبیدن این امتیاز موهوم پرداختند تا معلوم شود افراد پاکدل و با ایمان و هوشمندی هم چون سلمان و ابی ذر و صهیب و خباب و بلال به خاطر نداشتن مال و ثروت کمترین نقصی ندارند، و ثروتمندان بی مغز و کور دل و خود خواه و متکبر به خاطر ثروتشان نمیتوانند از امتیازات اجتماعی و معنوی برخوردار گردند. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 255
در جمله بعد می فرماید: دلیلی ندارد که اینگونه اشخاص با ایمان را از خود دور سازی ، برای اینکه نه حساب آنها بر تو است و نه حساب تو بر آنها، (ما علیک من حسابهم من شی ء و ما من حسابک علیهم من شی ء).
با اینحال اگر آنها را از خود برانی از ستمگران خواهی بود (فتطردهم فتکون من الظالمین).
در اینکه منظور از حساب در اینجا چه حسابی است ؟ در میان مفسران گفتگو است ، بعضی احتمال داده اند که منظور از حساب ، حساب روزی آنها است ، یعنی اگر دست آنها از مال و ثروت تهی است باری بر دوش تو نمی گذارند، زیرا حساب روزی آنها با خدا است ، همانگونه که تو نیز بار زندگی خود را بر دوش آنها نمی گذاری و حساب روزی تو با آنها نیست .
ولی با توجه به بیانی که خواهیم کرد این احتمال بعید به نظر می رسد.
بلکه ظاهر این است که منظور از حساب ، حساب اعمال است - همانطور

که بسیاری از مفسران گفته اند - اما چگونه خداوند میفرماید حساب اعمال آنها بر تو نیست ، در حالیکه آنها عمل بدی نداشته اند که ذکر چنین جملهای لازم باشد این به خاطر آن است که مشرکان یاران فقیر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به واسطه نداشتن مال و ثروت متهم به دوری از خدا می کردند که اگر اعمال آنها در پیشگاه خدا مورد قبول بود، چرا آنها را از نظر زندگی مرفه قرار نداده است ؟ به علاوه آنها را متهم می کردند که ایمانشان شاید بخاطر تامین زندگی و رسیدن به آب و نان بوده است .
قرآن پاسخ می دهد به فرض اینکه آنها چنین بوده باشند، ولی حسابشان با خدا است ، همین اندازه که ایمان آورده اند و در صف مسلمین قرار گرفته اند، به هیچ قیمتی نباید رانده شوند، و به این ترتیب جلو بهانه جوئیهای اشراف قریش را میگیرد. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 256
شاهد این تفسیر همان است که در داستان نوح پیغمبر که شبیه داستان اشراف قریش است آمده در آنجا که قوم نوح به او میگویند: ا نؤ من لک و اتبعک الارذلون :((ما به تو ایمان بیاوریم در حالیکه افراد بی سر و پا از تو پیروی کرده اند)) نوح در جواب می گوید: و ما علمی بما کانوا یعملون ان حسابهم الا علی ربی لو تشعرون و ما انا بطارد المؤ منین :((من چه اطلاعی از اعمال آنها دارم ؟ حساب اعمال آنها بر خدا است اگر بدانید، و من نمیتوانم آنها را که اظهار ایمان کرده اند از خود برانم .))
نتیجه اینکه وظیفه پیامبر آن است که هر فردی را که اظهار ایمان کند بدون هیچ گونه تفاوت و تبعیض از هر قشر و طبقهای که باشد بپذیرد، چه رسد به افراد پاکدل و با ایمانی که جز خدا نمی جویند و تنها گناهشان این است که دستشان از مال و ثروت تهی است ، و آلوده زندگی نکبتبار اشراف نیستند.
یک امتیاز بزرگ اسلام
می دانیم در مسیحیت کنونی دایره اختیارات روسای مذهبی به طرز مضحکی توسعه یافته تا آنجا که آنها برای خود حق بخشیدن گناه قائل هستند، و به همین جهت میتوانند کسانی را با کوچکترین چیزی طرد و تکفیر کنند، و یا بپذیرند.
قرآن در آیه فوق و آیات دیگر صریحا یادآور میشود که نه تنها علمای مذهبی حتی شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز حق طرد کسی را که اظهار ایمان می کند، و کاری که موجب خروج از اسلام بشود، انجام نداده ندارند. آمرزش گناه و حساب و کتاب بندگان تنها به دست خدا است ، و هیچ کس جز او حق دخالت در چنین کاری ندارد.
ولی اشتباه نشود موضوع بحث در آیه طرد مذهبی است ، نه طرد تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 257

حقوقی ، به این معنی که اگر مثلا مدرسهای وقف بر محصلین خاصی بود، و کسی در آغاز مشمول شرایط بود و بعدا فاقد شرایط شد، اخراج او از آن مدرسه هیچ مانعی ندارد، و هم چنین اگر متولی مدرسه اختیاراتی به خاطر رعایت مصالح مدرسه داشت ، هیچ مانعی ندارد که برای حفظ نظم و موقعیت آن ، از آن اختیارات مشروع استفاده کند (بنابراین مطالبی که در تفسیر المنار در ذیل آیه بر خلاف این مطلب دیده میشود، ناشی از اشتباه طرد مذهبی با طرد حقوقی است).
در آیه بعد به ثروتمندان بی ایمان هشدار می دهد که این جریانات آزمایشهائی است برای آنها، و اگر از کوره این آزمایشها نادرست بیرون آیند، باید عواقب دردناک آنرا تحمل کنند، می گوید: این چنین بعضی از آنها را با بعض دیگر آزمودیم (و کذلک فتنا بعضهم ببعض).
فتنه در اینجا به معنی آزمایش است ، چه آزمایشی از این سنگینتر که اشراف و ثروتمندانی که سالها عادت کرده اند حساب خود را به کلی از طبقات پائین جدا کنند، نه در شادی با آنها شریک باشند، و نه در غم و رنج ، و حتی قبرهایشان هم از یکدیگر فاصله داشته باشد، یک مرتبه تمام این آداب و رسوم را در هم بشکنند، و این زنجیرهای عظیم را از دست و پای خود بردارند و به آئینی به پیوندد که پیشگامان آن به اصطلاح از طبقه فقرا و پائین محسوب می شوند.
سپس اضافه می کند: کار این توانگران به جائی میرسد که با نگاه تحقیر به مؤ منان راستین نگریسته و می گویند: آیا اینها هستند که خداوند از میان ما برگزیده ، و نعمت ایمان و اسلام به آنها ارزانی داشته است ؟ آیا اینها قابل تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 258
چنین حرفهائی هستند؟! (لیقولوا ا هؤ لاء من الله علیهم من بیننا).
و بعد به آنها پاسخ می گوید که این افراد با ایمان مردمی هستند که شکر نعمت عمل و تشخیص را بجا آورده و آنرا بکار بسته اند، و هم چنین شکر نعمت دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را بجا آورده و از او پذیرا شده اند. چه نعمتی از آن بزرگتر و چه شکری از آن بالاتر، و بخاطر همین خداوند، ایمان را در قلوب آنها راسخ گردانیده است آیا خداوند شاکران را بهتر نمیشناسد؟ (ا لیس الله باعلم بالشاکرین)؛. الأنعام
آیه 54 - 55
آیه و ترجمه
وَ إِذَا جَاءَک الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِئَایَتِنَا فَقُلْ سلَمٌ عَلَیْکُمْ کَتَب رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنکُمْ سوءَا بجَهَلَةٍ ثُمَّ تَاب مِن بَعْدِهِ وَ أَصلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ(54)
وَ کَذَلِک نُفَصلُ الاَیَتِ وَ لِتَستَبِینَ سبِیلُ الْمُجْرِمِینَ(55)
ترجمه :54 - هر گاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند به آنها

بگو: سلام بر شما، پروردگارتان رحمت را بر خود فرض کرده ، هر کس از شما کار بدی از روی نادانی کند سپس توبه و اصلاح (و جبران) نماید او آمرزنده مهربان است .
55 - و اینچنین آیات را برمیشمریم (و روشن میسازیم) تا راه گناهکاران آشکار گردد.
تفسیر:بعضی معتقدند آیه نخست درباره کسانی نازل شده که در آیات قبل پیامبر تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 259
(صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مامور شد که از طرد آنها خودداری کند، و آنها را از خود جدا نسازد و بعضی معتقدند درباره جمعی از گناهکاران بوده است که نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمدند و اظهار داشتند ما گناهان زیادی کرده ایم و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سکوت کرد تا آیه فوق نازل شد.
اما شان نزول آن هر چه باشد، شک نیست که مفهوم آیه یک معنی کلی و وسیع است و همه را شامل میشود، زیرا نخست به صورت یک قانون کلی به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد که تمام افراد با ایمان را هر چند گناهکار باشند، نه تنها طرد نکند، بلکه به خود بپذیرد و چنین می گوید:
هر گاه کسانی که به آیات ما ایمان آورده اند به سراغ تو بیایند، به آنها بگو: سلام بر شما (و اذا جائک الذین یؤ منون بایاتنا فقل سلام علیکم).
این سلام ممکن است از ناحیه خدا و بوسیله پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بوده باشد، و یا مستقیما از ناحیه خود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و در هر حال دلیل بر پذیرا شدن و استقبال کردن و تفاهم و دوستی با آنها است .
در جمله دوم اضافه میکند، که پروردگار شما رحمت را بر خود فرض کرده است (کتب ربکم علی نفسه الرحمة).
((کتب))که از ماده ((کتابت)) به معنی نوشتن است ، در بسیاری از موارد کنایه از الزام و ایجاب و تعهد می باشد، زیرا یکی از آثار نوشتن مسلم شدن و ثابت ماندن چیزی است .
و در جمله سوم که در حقیقت توضیح و تفسیر رحمت الهی است ، با تعبیری محبت آمیز چنین می گوید: هر کس از شما کاری از روی جهالت انجام دهد، سپس توبه کند و اصلاح و جبران نماید، خداوند آمرزنده و مهربان است (انه من عمل منکم سوء بجهالة ثم تاب من بعده و اصلح فانه غفور رحیم)
همانطور که سابقا گفته ایم منظور از ((جهالت)) در اینگونه موارد، تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 260
همان غلبه و طغیان شهوت است که انسان نه از روی دشمنی و عداوت با

حق ، بلکه به خاطر غلبه هوی و هوس آنچنان می شود که فروغ عقل و کنترل شهوت را از دست می دهد، چنین کسی با اینکه عالم به گناه و حرام است اما چون علمش تحت الشعاع هوی و هوس واقع شده ، به آن جهل اطلاق گردیده ، مسلما چنین کسی در برابر گناه خود مسؤ ل است ، اما چون از روی عداوت و دشمنی نبوده ، سعی و کوشش می کند اصلاح و جبران کند.
در حقیقت آیه فوق به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد، که هیچ فرد با ایمانی را از هر طبقه و نژاد و در هر شرائطی بوده باشد، نه تنها از خود نراند، بلکه آغوش خویش را یکسان به روی همه بگشاید، حتی اگر کسانی آلوده به گناهان زیاد باشند، آنها را نیز بپذیرد و اصلاح کند.
و در آیه بعد برای تاکید مطلب می فرماید:((ما آیات و نشانهها و دستورات خود را این چنین روشن و مشخص می کنیم ، تا هم راه حقجویان و مطیعان آشکار گردد و هم راه گنهکاران لجوج و دشمنان حق (و کذلک نفصل الایات و لتستبین سبیل المجرمین).
روشن است که منظور از مجرم ، در آیه فوق هر گناهکاری نیست ، زیرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در این آیه ماموریت پیدا می کند گناهکاران را در صورتی که به سوی او بیایند هر چند اعمال خلافی از روی نادانی انجام داده باشند، بپذیرد، بنابراین منظور از مجرم همان گناهکاران لجوج و سرسختی است که با هیچ وسیله تسلیم حق نمی شوند. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 261
یعنی بعد از این دعوت عمومی و همگانی به سوی حق ، حتی دعوت از گناهکارانی که از کار خود پشیمانند، راه و رسم مجرمان لجوج و غیر قابل انعطاف کاملا شناخته خواهد شد. الأنعام
آیه 56-58
آیه و ترجمه
قُلْ إِنی نهِیت أَنْ أَعْبُدَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ قُل لا أَتَّبِعُ أَهْوَاءَکمْ قَدْ ضلَلْت إِذاً وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِینَ(56)
قُلْ إِنی عَلی بَیِّنَةٍ مِّن رَّبی وَ کذَّبْتُم بِهِ مَا عِندِی مَا تَستَعْجِلُونَ بِهِ إِنِ الْحُکْمُ إِلا للَّهِ یَقُص الْحَقَّ وَ هُوَ خَیرُ الْفَصِلِینَ(57)
قُل لَّوْ أَنَّ عِندِی مَا تَستَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضیَ الاَمْرُ بَیْنی وَ بَیْنَکمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِالظلِمِینَ(58)
ترجمه :56 - بگو من از پرستش کسانی که غیر از خدا میخوانید نهی شده ام ، بگو من از هوی و هوسهای شما پیروی نمی کنم اگر چنین کنم گمراه شده ام و از هدایت یافتگان نخواهم بود.
57 - بگو من دلیل روشنی از پروردگارم دارم و شما آنرا تکذیب کرده اید

(و نپذیرفته اید) آنچه شما درباره آن عجله دارید به دست من نیست ، حکم و فرمان تنها از آن خدا است ، حق را از باطل جدا میکند، و او بهترین جدا کننده (حق از باطل) است .
58 - بگو اگر آنچه را که شما در باره آن عجله دارید نزد من بود (و به درخواست شما ترتیب اثر می دادم عذاب الهی بر شما نازل می گشت و) کار من و شما پایان گرفته بود و خداوند ظالمان را بهتر می شناس تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 262
تفسیر:اصرار بیجا
در این آیات همچنان روی سخن به مشرکان و بت پرستان لجوج است - همانطور که بیشتر آیات این سوره نیز همین بحث را دنبال می کند - لحن این آیات چنان است که گویا آنها از پیامبر دعوت کرده بودند به آئینشان گرایش پیدا کند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مامور می شود که صریحا به آنها بگوید: من از پرستش کسانی را که غیر از خدا می پرستید نهی شدهام (قل انی نهیت ان اعبد الذین تدعون من دون الله).
جمله نهیت (ممنوع شده ام) که به صورت فعل ماضی مجهول آورده شده است اشاره به این است که ممنوع بودن پرستش بتها چیز تازهای نیست بلکه همواره چنین بوده و خواهد بود.
سپس با جمله : بگو ای پیامبر من پیروی از هوا و هوسهای شما نمی کنم (قل لا اتبع اهوائکم) پاسخ روشنی به پیشنهاد بی اساس آنها می دهد و آن اینکه بت پرستی هیچ دلیل منطقی ندارد، و هرگز با حکم عقل و خرد جور نمی آید، زیرا عقل به خوبی درک می کند که انسان از جماد اشرف است چگونه ممکن است انسان در برابر مخلوق دیگری و حتی در برابر موجود پست تر سر تعظیم فرود آورد، علاوه بر این بتها غالبا ساخته و پرداخته انسان بودند چگونه ممکن است چیزی که مخلوق خود انسان است معبود او و حلال مشکلاتش گردد، بنابراین سرچشمه بت پرستی چیزی جز تقلید کورکورانه و پیروی از خرافات و هوا تفسیر نمونه ج : 5 صفحه 263
پرستی نیست .
و در آخرین جمله برای تاکید بیشتر می گوید: اگر من چنین کاری را کنم مسلما گمراه شدهام و از هدایت یافتگان نخواهم بود (قد ضللت اذا و ما انا من المهتدین).
در آیه بعد پاسخ دیگری به آنهاو آن اینکه من بینه و دلیل روشنی از طرف پروردگارم دارم اگر چه شما آن را نپذیرفته و تکذیب کرده اید (قل انی علی بینة من ربی و کذبتم به).
بینة در اصل به چیزی می گویند که میان دو شی ء فاصله و جدائی می افکند به گونهای که دیگر هیچگونه اتصال و آمیزش با هم نداشته باشند، سپس به دلیل روشن و آشکار نیز گفته شده ، از این نظر که حق و باطل

را کاملا از هم جدا می کند.
در اصطلاح فقهی اگر چه ((بینة)) به شهادت دو نفر عادل گفته می شود ولی معنی لغوی آن کاملا وسیع است و شهادت دو عادل یکی از مصداقهای آن می باشد و اگر به معجزات بینة گفته می شود باز از همین نظر است که حق را از باطل جدا می کند و اگر به آیات و احکام الهی بینة گفته می شود باز به عنوان مصداق این معنی وسیع است.
خلاصه در این آیه نیز پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مامور است روی این نکته تکیه کند که مدرک من در مسئله خدا پرستی و مبارزه با بت کاملا روشن و آشکار میباشد و انکار و تکذیب شما چیزی از اهمیت آن نمی کاهد.
سپس به یکی دیگر از بهانه جوئیهای آنها اشاره می کند و آن اینکه آنها می گفتند اگر تو بر حق هستی کیفرهائی که ما را به آن تهدید میکنی زودتر بیاور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در پاسخ آنها میگوید آنچه را

دست من نیست)) (ما عندی ما تستعجلون به).
تمام کارها و فرمانها همه به دست خدا است (ان الحکم الا لله).
و بعد به عنوان تاکید می گوید: او است که حق را از باطل جدا می کند و او بهترین جدا کنندگان حق از باطل است (یقص الحق و هو خیر الفاصلین).
بدیهی است کسی میتواند به خوبی حق را از باطل جدا کند که علمش از همه بیشتر باشد و شناخت حق و باطل برای او کاملا روشن است ، به علاوه قدرت کافی برای اعمال علم و دانش خود نیز داشته باشد و این دو صفت (علم و قدرت) به طور نامحدود و بی پایان تنها برای ذات پاک خدا است ، بنابراین او بهترین جدا کنندگان حق از باطل است .
در آیه بعد به پیامبر دستور می دهد که در برابر مطالبه عذاب و کیفر از ناحیه این جمعیت لجوج و نادان به آنها بگو : اگر آنچه را که شما با عجله از من می طلبید در قبضه قدرت من بود و من به درخواست شما ترتیب اثر میدادم کار من و شما پایان گرفته بود (قل لو ان عندی ما تستعجلون به لقضی الامر بینی و بینکم).
اما برای اینکه تصور نکنند مجازات آنها به دست فراموشی سپرده شده در پایان خداوند از همه کس بهتر ستمکاران و ظالمان را می شناسد و به موقع کیفر آنها را خواهد داد (و الله اعلم بالظالمین).
نکته ها
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - از آیات قرآن استفاده می شود که بسیاری از اقوام گذشته همین درخواست را از پیامبران خود داشتند، که اگر راست می گوئی پس چرا

مجازاتی را که برای ما انتظار داری به سراغ ما نمی فرستی ؟! تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 265
قوم نوح (علیه السلام) چنین درخواستی را از او کردند و گفتند ای نوح ! چرا این همه با ما سخن می گوئی و مجادله می کنی ؟ اگر راست می گوئی عذابی را که به عنوان تهدید می گوئی زودتر بیاور قالوا یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا فاتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین (هود - 32) نظیر این تقاضا را قوم صالح نیز از او کردند (اعراف - 77).
و همچنین قوم عاد به پیامبرشان هود چنین پیشنهادی داشتند (اعراف - 70) از سوره اسراء نیز استفاده می شود که این درخواست از پیامبر اسلام مکرر واقع شد، حتی گفتند ما به تو ایمان نمی آوریم مگر زمانی که یکی از چند کار انجام دهی از جمله اینکه سنگهای آسمانی را قطعه قطعه بر سر ما بیفکنی ! (او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفا) (اسراء - 92).
این درخواستهای نامعقول یا به عنوان استهزاء و مسخره کردن صورت می گرفته و یا به راستی به عنوان طلب اعجاز و در هر دو صورت کار احمقانهای بود، زیرا در صورت دوم موجب نابودی آنها می شده و جائی برای استفاده از معجزه باقی نمی مانده و در صورت اول نیز با دلائل و نشانه های روشنی که پیامبران با خود داشتند حداقل احتمال صدق آنها در نظر هر بیننده مجسم میشده است ، چطور ممکن است با چنین احتمالی انسان تقاضای نابودی خودش را بکند، یا آن را به شوخی بگیرد ، ولی تعصب و لجاجت بلای بزرگی است که جلو هر گونه فکر و منطق را می گیرد.
2 - جمله ((ان الحکم الا لله)) معنی روشنی دارد و آن اینکه : هر گونه فرمان در عالم آفرینش و تکوین و در عالم احکام دینی و تشریع به دست خدا است ، و بنابراین اگر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ماموریتی پیدا می کند آنهم به فرمان او است .
و اگر حضرت مسیح مثلا مردهای را زنده می کند آنهم به اذن او است ، همچنین هر منصبی اعم از رهبری الهی و قضاوت و حکمیت به کسی سپرده شده است تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 266
آنهم از ناحیه پروردگار است . اما متاسفانه جمله به این روشنی در طول تاریخ کرارا مورد سوء استفاده واقع شده است ، گاهی خوارج برای ایراد به مسئله تعیین حکمین در جریان جنگ صفین که به پیشنهاد آنها و امثال آنها صورت گرفته بود به این جمله چسبیده و به گفته علی (علیه السلام) کلمه حقی را گرفته و در معنی باطلی به کار میبردند، و تدریجا جمله لا حکم الا لله شعاری برای آنها شد.
آنها آن قدر نادان و ابله بودند که تصور می کردند اگر کسی به فرمان خدا و به دستور اسلام در موضوعی حکمیت پیدا کرد با جمله ان الحکم الا لله

مخالف است ، با اینکه قرآن زیاد میخواندند اما کمتر می فهمیدند، زیرا حتی قرآن در موضوع دادگاه خانوادگی اسلام تصریح به انتخاب حکم از طرف زن و مرد می کند (فابعثوا حکما من اهله و حکما من اهلها) (نساء - 35)
بعضی دیگر - همانطور که فخر رازی در تفسیر خود نقل می کند - این جمله را دلیلی بر مسلک جبر گرفته اند، زیرا وقتی قبول کنیم همه فرمانها در جهان آفرینش به دست خدا است اختیاری برای کسی باقی نمی ماند.
در حالی که می دانیم آزادی اراده بندگان و اختیار آنها نیز به فرمان پروردگار است ، این خدا است که می خواهد آنها مختار و آزاد در کار خود باشند تا در پرتو اختیار و آزادی ، تکلیف و مسئولیت بر دوش آنها نهد و تربیت شوند.
3 - جمله یقص در لغت به معنی قطع کردن و بریدن چیزی است و اینکه در آیه فوق می خوانیم یقص الحق : خداوند حق را میبرد یعنی کاملا آنرا از باطل جدا و تفکیک مینماید، بنابراین جمله بعد و هو خیر الفاصلین تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 267
او بهترین جدا کنندگان است تاکید برای این موضوع محسوب می شود.
و باید توجه داشت که جمله ((یقص)) از ماده ((قصه)) به معنی بیان سرگذشت و داستان نیست آنچنان که بعضی از مفسران پنداشته اند.
الأنعام
آیه 59-62
آیه و ترجمه
وَ عِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَیْبِ لا یَعْلَمُهَا إِلا هُوَ وَ یَعْلَمُ مَا فی الْبرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَا تَسقُط مِن وَرَقَةٍ إِلا یَعْلَمُهَا وَ لا حَبَّةٍ فی ظلُمَتِ الاَرْضِ وَ لا رَطبٍ وَ لا یَابِسٍ إِلا فی کِتَبٍ مُّبِینٍ(59)
وَ هُوَ الَّذِی یَتَوَفَّام بِالَّیْلِ وَ یَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنهَارِ ثُمَّ یَبْعَثُکمْ فِیهِ لِیُقْضی أَجَلٌ مُّسمًّی ثُمَّ إِلَیْهِ مَرْجِعُکمْ ثُمَّ یُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ(60)
وَ هُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَ یُرْسِلُ عَلَیْکُمْ حَفَظةً حَتی إِذَا جَاءَ أَحَدَکُمُ الْمَوْت تَوَفَّتْهُ رُسلُنَا وَ هُمْ لا یُفَرِّطونَ(61)
ثُمَّ رُدُّوا إِلی اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ أَلا لَهُ الحُکْمُ وَ هُوَ أَسرَعُ الحْسِبِینَ(62)
ترجمه :59 - کلیدهای غیب تنها نزد او است و جز او کسی آنرا نمی داند، آنچه در خشکی و دریاست میداند، هیچ برگی (از درختی) نمی افتد مگر اینکه از آن آگاه است ، و نه هیچ دانهای در مخفیگاه زمین ، و نه هیچ تر و خشکی وجود دارد جز اینکه در کتاب آشکار (در کتاب علم خدا) ثبت است .
60 - او کسی است که (روح) شما را در شب (به هنگام خواب) می گیرد، و از آنچه در روز کسب کرده اید (و انجام داده اید) با خبر است سپس شما را در روز (از خواب) برمی انگیزد (و این وضع همچنان ادامه

می یابد) تا مدت و سر آمد تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 268
معینی فرا رسد سپس بازگشت شما به سوی او است ، و شما را به آنچه عمل میکردید آگاه میسازد.
61 - او تسلط کامل بر بندگان خود دارد و مراقبانی بر شما می فرستد، تا زمانی که یکی از شما را مرگ فرا رسد فرستادگان ما جان او را می گیرند و آنها (در نگاهداری حساب اعمال بندگان) کوتاهی نمی کنند.
62 - سپس (تمام بندگان) به سوی خدا که مولای حقیقی آنها است باز میگردند، بدانید داوری مخصوص او است و او سریعترین حسابگران است .
تفسیر:اسرار غیب !
در آیات گذشته سخن از علم و قدرت خدا و وسعت دایره حکم و فرمان او در میان بود، در این آیات آنچه در آیات قبل اجمالا بیان شده ، مشروحا توضیح داده می شود.
نخست به موضوع علم خدا پرداخته ، می گوید:
((خزانه های غیب (یا کلیدهای غیب) همه در نزد خدا است ، و جز او کسی آنها را نمیداند (و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو)
مفاتح جمع مفتح (بر وزن بهتر) به معنی کلید است ، و نیز ممکن است جمع مفتح (بر وزن دفتر) به معنی خزینه و مرکز نگاهداری چیزی بوده باشد.
در صورت اول معنی آیه چنین می شود که تمام کلیدهای غیب به دست او است ، و در صورت دوم تمام خزانههای غیب .
این احتمال نیز وجود دارد که هر دو معنی در یک عبارت مراد باشد، و همانطور که در علم اصول اثبات کرده ایم مانعی از استعمال یک لفظ در
چند معنی وجود تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 269
ندارد، و در هر صورت این دو لازم و ملزوم یکدیگرند، زیرا هر کجا خزانهای است ، کلیدی وجود دارد.
ولی بیشتر به نظر میرسد که مفاتح به معنی کلیدها باشد، نه خزائن ، زیرا هدف در اینجا بیان علم خدا است و آن با مساله کلید که وسیله آگاهی از ذخایر مختلف است ، متناسبتر می باشد، در دو مورد دیگر که کلمه مفاتح در قرآن بکار رفته ، نیز منظور از آن کلید است .
سپس برای توضیح و تاکید بیشتر می گوید: آنچه در بر و بحر است خدا میداند (و یعلم ما فی البر و البحر).
بر به معنی مکان وسیع است ، و معمولا به خشکیها گفته میشود، و بحر در اصل نیز به معنی محل وسیعی است که آب زیاد در آن مجتمع باشد، و معمولا به دریاها و گاهی به نهرهای عظیم نیز گفته می شود.
در هر حال آگاهی خدا از آنچه در خشکیها و دریاها است ، به معنی احاطه علم او بر همه چیز است . و توجه به وسعت معنی جمله بالا (آنچه در

خشکیها و دریاها است خدا میداند) در حقیقت روشنگر گوشهای از علم وسیع او است .
یعنی او از جنبش میلیاردها موجود زنده ، کوچک و بزرگ ، در اعماق دریاها.
از لرزش برگهای درختان در تمام جنگلها و کوهها.
از تاریخچه قطعی شگفتن هر غنچه و باز شدن گلبرگها.
از جریان امواج نسیم در بیابانها و خمیدگی درهها.
از شماره واقعی سلولهای بدن هر انسان و گلبولهای خونها.
از حرکات مرموز تمام الکترونها در دل اتمها.
و بالاخره از تمام اندیشه هائی که از لابلای پردههای مغز ما میگذرد، و تا
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 270
اعماق روح ما نفوذ می کند... آری از همه اینها به طور یکسان با خبر است .
باز در جمله بعد برای تاکید احاطه علمی خداوند، اشاره به خصوص در این مورد کرده و می فرماید: هیچ برگی از درختی جدا نمیشود، مگر اینکه آنرا میداند (و ما تسقط من ورقة الا یعلمها).
یعنی تعداد این برگها و لحظه جداشدنشان از شاخه ها و گردش آنها در وسط هوا و لحظه قرار گرفتنشان روی زمین ، همه اینها در پیشگاه علم او روشن است . هم چنین هیچ دانهای در مخفیگاه زمین قرار نمیگیرد، مگر اینکه تمام خصوصیات آن را میداند (و لا حبة فی ظلمات الارض).
در حقیقت دست روی دو نقطه حساس گذارده شده است ، که برای هیچ انسانی هر چند میلیونها سال از عمر او بگذرد، و دستگاههای صنعتی و تکامل حیرت انگیز پیدا کند، احاطه بر آن ممکن نیست .
چه کسی میداند بادها در هر شبانه روز در سرتاسر کره زمین چه بذرهائی را از گیاهان جدا کرده و به چه نقطهای می پاشد، بذرهائی که ممکن است گاهی سالیان دراز در اعماق زمین مخفی بمانند، تا آب کافی برای رشد و نمو به دست آورند؟. چه کسی می داند که در هر ساعت به وسیله حشرات و یا به وسیله انسانها چند دانه از چه نوع بذر و در کدام نقطه زمین افشانده می شوند؟.
کدام مغز الکترونیکی میتواند، تعداد برگهائی که در یک روز از شاخه درختان جنگلها جدا می شوند حساب کند؟.
نگاه به منظره یک جنگل مخصوصا در فصل پائیز، و به ویژه به دنبال یک رگبار یا یک تند باد، و منظره بدیعی که سقوط پی در پی برگها پیدا می کند، بخوبی این حقیقت را ثابت می کند، که اینگونه علوم هیچ گاه ممکن نیست در دسترس انسان قرار گیرد.
در واقع سقوط برگها لحظه مرگ آنها است ، و سقوط دانهها در مخفیگاه
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 271

زمین گامهای نخستین حیات و زندگی آنها است ، او است که از نظام این مرگ و زندگی با خبر است ، حتی گامهای مختلفی را که یک دانه به سوی زندگی کامل و شکوفان شدن برمی دارد در هر لحظه و هر ساعت در پیشگاه علم او آشکار است .
بیان این موضوع یک اثر فلسفی دارد و یک اثر تربیتی .
اما اثر فلسفی آن این است که پندار کسانی را که علم خدا را منحصر به کلیات می دانند، و معتقدند که خدا از جزئیات این جهان آگاهی ندارد، نفی می کند، و صریحا می گوید که خدا از همه کلیات و جزئیات آگاهی کامل دارد.
و اما اثر تربیتی آن روشن است ، زیرا ایمان به این علم وسیع پهناور به انسان می گوید تمام اسرار وجود تو، اعمال و گفتار تو، نیات و افکار تو، همگی برای ذات پاک او آشکار است با چنین ایمانی چگونه ممکن است انسان مراقب حال خویش نباشد و اعمال و گفتار و نیات خود را کنترل نکند.
و در پایان آیه می فرماید هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب مبین ثبت است (و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین).
این جمله با عبارتی کوتاه وسعت بیانتهای علم خدا را به همه موجودات بیان میکند. و هیچ چیز از آن مستثنی نخواهد بود، زیرا منظور از تر و خشک معنی لغوی آن نیست بلکه این تعبیر معمولا کنایه از عمومیت می باشد.
در مورد کتاب مبین احتمالات مختلفی از ناحیه مفسران داده شده است ولی بیشتر به نظر می رسد که منظور از کتاب مبین همان مقام علم پروردگار است یعنی همه موجودات در علم بی پایان او ثبت می باشند، و تفسیر آن به لوح محفوظ نیز قابل تطبیق بر همین معنی است ، چه اینکه بعید نیست که لوح محفوظ نیز همان صفحه علم خدا باشد. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 272
این احتمال نیز در معنی کتاب مبین وجود دارد که منظور از آن عالم آفرینش و خلقت و سلسله علت و معلولها است ، که همه چیز در آن نوشته شده است .
در روایات متعددی که از طرق اهل بیت رسیده است ، ورقة به معنی جنین سقط شده و حبة به معنی فرزند و ظلمات الارض به معنی رحم مادران و رطب به معنی آنچه از نطفهها زنده میمانند، و یابس به معنی آنچه از بین می رود، تفسیر شده است .
شک نیست که این تفسیر با جمود روی معانی لغوی این کلمات تطبیق نمی کند، زیرا ورقه به معنی برگ و حبه به معنی دانه ، و ظلمات الارض به معنی تاریکهای زمین و رطب به معنی تر و یابس به معنی خشکی است ولی ائمه اهل بیت در حقیقت با این تفسیر خواسته اند، مسلمانان را

متوجه کنند، که باید با یک دید وسیع و گسترده به آیات قرآن بنگرند، و در فهم معنی آنها تنها روی لفظ جمود نکنند، بلکه به هنگامی که قرائن دلیل بر توسعه معنی هستند، به وسعت معنی بنگرند.
روایت فوق در حقیقت اشاره به این است که مفهوم آیه بالا منحصر به دانه های گیاهان نیست ، بلکه حتی بذرهای نطفه های انسانی را نیز شامل می شود.
در آیه بعد بحث را به احاطه علم خداوند به اعمال انسان که هدف اصلی است ، کشانیده و قدرت قاهره خدا را نیز مشخص می سازد، تا مردم از مجموع این بحث نتایج تربیتی لازم را بگیرند.
نخست می گوید او کسی است که روح شما را در شب قبض می کند، و از آنچه در روز انجام می دهید و به دست می آورید آگاه است (و هو الذی یتوفیکم باللیل و یعلم ما جرحتم بالنهار) تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 273
توفی در لغت به معنی باز گرفتن است ، و اینکه خواب را یک نوع باز گرفتن روح معرفی کرده ، بخاطر آن است که خواب - همانطور که معروف است - برادر مرگ است ، مرگ تعطیل کامل دستگاه مغز آدمی و قطع مطلق پیوند روح و جسم است ، در حالیکه خواب تنها تعطیل بخشی از دستگاه مغز و ضعیف شدن این پیوند است ، بنابراین خواب مرحله کوچکی از مرگ حساب می شود.
جرحتم از ماده جرح و در اینجا به معنی اکتساب و به دست آوردن چیزی است . یعنی شما شب و روز در زیر چتر قدرت و علم خداوند قرار دارید ، آن کس که از پرورش دانه های نباتات در دل خاک ، و از سقوط و مرگ برگها در هر مکان و هر زمان آگاه است ، از اعمال شما نیز آگاهی دارد.
سپس می گوید: این نظام خواب و بیداری تکرار میشود، شب میخوابید و روز شما را بیدار می کند و این وضع هم چنان ادامه دارد تا پایان زندگی شما فرا رسد (ثم یبعثکم فیه لیقضی اجل مسمی).
سرانجام نتیجه نهائی بحث را چنین بیان می کند سپس بازگشت همه به سوی خدا است و شما را از آنچه انجام دادهاید آگاه میسازد (ثم الیه مرجعکم ثم ینبئکم بما کنتم تعملون).
در آیه بعد باز برای توضیح بیشتر روی احاطه علمی خداوند نسبت به اعمال بندگان ، و نگاهداری دقیق حساب آنها برای روز رستاخیز چنین می گوید: او تسلط کامل بر بندگان خود دارد و همواست که حافظان و مراقبانی بر شما تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 274
می فرستد که حساب اعمالتان را دقیقا نگاهداری کنند (و هو القاهر فوق عباده و یرسل علیکم حفظة).
همانطور که سابقا نیز اشاره کردیم قاهریت به معنی غلبه و تسلط کامل بر چیزی است به طوری که هیچگونه توانائی مقاومت در طرف مقابل

نباشد، و به عقیده بعضی این کلمه معمولا در جائی بکار برده می شود که طرف مقابل دارای عقل باشد، در حالیکه لفظ غلبه هیچ یک از این دو خصوصیت را ندارد، بلکه معنی آن کاملا وسیع است .
حفظة جمع حافظ و در اینجا به معنی فرشتگانی است که مامور نگاهداری حساب اعمال انسانها هستند، همانطور که در سوره انفطار آیه 10 تا 13 می خوانیم (ان علیکم لحافظین . کراما کاتبین . یعلمون ما تفعلون): مراقبان و حافظانی بر شما گمارده شده ، آنها نویسندگان بزرگواری هستند که از هر کار شما آگاهند.
بعضی از مفسران معتقدند که آنها حافظ اعمال انسان نیستند، بلکه ماموریت آنها حفظ خود انسان از حوادث و بلاها تا رسیدن اجل معین می باشد، و جمله (حتی اذا جاء احدکم الموت) را که بعد از حفظة ذکر شده ، قرینه آن میدانند، و آیه 11 سوره رعد را نیز ممکن است ، گواه بر این سخن گرفت .
ولی دقت در مجموع آیه مورد بحث نشان می دهد که منظور از حفظ در اینجا همان حفظ اعمال است و در مورد فرشتگانی که مامور حفظ انسانها هستند، به خواست خدا در تفسیر سوره رعد بحث خواهیم کرد. سپس می فرماید: نگاهداری این حساب تا لحظه پایان زندگی و فرا رسیدن مرگ ادامه دارد (حتی اذا جاء احدکم الموت).
و در این هنگام فرستادگان ما که مامور قبض ارواحند روح او را می گیرند
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 275
(توفته رسلنا).
و در پایان اضافه می کند که این فرشتگان به هیچ وجه در انجام ماموریت خود کوتاهی و قصور و تفریط ندارند، نه لحظهای گرفتن روح را مقدم میدارند، و نه لحظهای مؤ خر (و هم لا یفرطون).
این احتمال نیز وجود دارد که این صفت مربوط به فرشتگان حافظان حساب اعمال انسانها بوده باشند، که آنها در حفظ و نگاهداری حساب اعمال کمترین کوتاهی و قصور ندارند و تکیه سخن در آیه مورد بحث نیز روی همین قسمت است
در آیه بعد اشاره به آخرین مرحله کار انسان کرده ، می گوید: افراد بشر پس از طی دوران خود با این پرونده های تنظیم شده که همه چیز در آنها ثبت است ، در روز رستاخیز به سوی پروردگاری که مولای حقیقی آنها است باز می گردند (ثم ردوا الی الله مولاهم الحق).
و در آن دادگاه ، دادرسی و حکم و قضاوت مخصوص ذات پاک خدا است (الا له الحکم).
و با آنهمه اعمال و پرونده هائی که افراد بشر در طول تاریخ پرغوغای خود داشته اند به سرعت به تمام حسابهای آنها رسیدگی میکند، (و هو اسرع

الحاسبین).
تا آنجا که در بعضی از روایات وارد شده ، انه سبحانه یحاسب جمیع عباده علی مقدار حلب شاة !: خداوند حساب تمام بندگان را در زمان کوتاهی به اندازه دوشیدن یک گوسفند رسیدگی می کند !. تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 276
همانطور که در تفسیر سوره بقره آیه 202 گفتیم ، سرعت حساب بندگان به قدری است که حتی در یک لحظه همه حساب آنها را میتواند مشخص کند، حتی ذکر زمان دوشیدن یک گوسفند و روایت بالا برای نشان دادن کوتاهی زمان است ، و لذا در روایت دیگری می خوانیم : ان الله تعالی یحاسب الخلائق کلهم فی مقدار لمح البصر: خداوند حساب همه بندگان را در یک لحظه میرسد! و دلیل آن همان است که در تفسیر آیه فوق گذشت ، و آن اینکه اعمال آدمی در وجود او و در موجودات اطراف او اثر میگذارد، یعنی درست همانند ماشین هائی است که مقدار حرکت و کارکرد خود را روی دستگاههائی با نمره نشان می دهند!
و به تعبیر روشنتر اگر دستگاههائی دقیقی باشد، می تواند در چشم انسان تعداد نگاههای خیانت آمیزی که کرده است ، بخواند، و روی زبان انسان تعداد دروغها و تهمتها و زخم زبانها و سخنان نادرست را مطالعه کند، خلاصه هر یک از اعضاء بدن انسان علاوه بر روح او دستگاه حساب و شمارشی در درون خود دارد و با یک لحظه بررسی حساب آن روشن می گردد.
و اگر در پارهای از روایات می خوانیم که افراد پرمسؤ لیت و پر ثروت محاسباتشان در آن روز طولانی می شود، در حقیقت نه بخاطر آن است که معطل رسیدگی به اصل حساب شو ند بلکه آنها باید در برابر سؤ الاتی که نسبت به اعمال آنها می شود، جوابگوئی کنند، یعنی سنگینی بار مسؤ لیت و لزوم جواب گوئی و اتمام حجت زمان دادگاه آنها را طولانی می کند.
مجموع این آیات یک درس کامل تربیتی برای بندگان خدا است ، آگاهی خداوند از کوچکترین ذرات این جهان ، احاطه علمی او بر همه چیز، قدرت و قهاریت او نسبت به بندگان ، اطلاع او از تمام اعمال بشر، نگاهداری حساب تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 277
اعمال به وسیله کاتبان دقیق ، گرفتن جان او در لحظه معین ، برانگیخته شدن او در رستاخیز و سپس رسیدگی دقیق و سریع به تمام کارهای این انسان .
کیست که ایمان به مجموع این مسائل داشته باشد، و مراقب اعمال خویش نگردد؟ بیحساب ظلم و ستم کند، بیدلیل دروغ بگوید، و بی جهت به دیگران تجاوز کند، آیا این اعمال با ایمان و اعتقاد و توجه به اصول فوق هرگز جمع می شود؟! الأنعام

تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 278
آیه 63 - 64
آیه و ترجمه
قُلْ مَن يُنَجِّيكم مِّن ظلُمَتِ الْبرِّ وَ الْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضرُّعاً وَ خُفْيَةً لَّئنْ أَنجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشكِرِينَ(63)
قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُم مِّنهَا وَ مِن كلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنتُمْ تُشرِكُونَ(64)
ترجمه :63 بگو چه کسی شما را از تاریکیهای خشکی و دریا رهائی می بخشد؟ در حالی که او را آشکارا و در پنهانی می خوانید (و می گوئید): اگر از این (خطرات و ظلمتها) ما را رهائی بخشیدی از شکرگزاران خواهیم بود.
64 - بگو خداوند شما را از اینها و از هر مشکل و ناراحتی نجات می بخشد باز هم شما برای او شریک می سازید! (و راه کفر می پوئید).
تفسیر:نوری که در تاریکی می درخشد
بار دیگر قرآن دست مشرکان را گرفته و به درون فطرتشان می برد و در آن مخفیگاه اسرار آمیز نور توحید و یکتاپرستی را به آنها نشان می دهد و به پیامبر دستور می دهد به آنها این چنین بگوید: چه کسی شما را از تاریکیهای بر و بحر رهائی می بخشد؟! (قل من ینجیکم من ظلمات البر و البحر؟) لازم به یادآوری است که ظلمت و تاریکی گاهی جنبه حسی دارد و گاهی جنبه معنوی : ظلمت حسی آن است که نور به کلی قطع شود یا آنچنان ضعیف شود که انسان جائی را نبیند یا به زحمت ببیند، و ظلمت معنوی همان مشکلات و گرفتاریها و پریشانیهائی است که عاقبت آنها تاریک و ناپیدا است . جهل ظلمت است ، هرج و مرج اجتماعی و اقتصادی و نابسامانیهای فکری و انحرافات تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 279
آلودگیهای اخلاقی که عواقب شوم آنها قابل پیش بینی نیست و یا چیزی جز بدبختی و پریشانی نمی باشد همگی ظلمتند.
ظلمت و تاریکی ذاتا هولناک و توهمانگیز است ، زیرا حمله بسیاری از جانوران خطرناک و دزدان و جانیان در پرده تاریکی صورت می گیرد و هر کس خاطراتی در این زمینه دارد، لذا به هنگام گرفتار شدن در میان تاریکی ، اوهام و خیالات جان می گیرند، اشباح و هیولاهای وحشتناک از زوایای خیال بیرون می دوند، و افراد عادی را در خوف و ترس فرو می برند.
ظلمت و تاریکی شعبهای از عدم است و انسان ذاتا از عدم می گریزد و وحشت دارد، و به همین جهت معمولا از تاریکی می ترسد.
اگر این تاریکی با حوادث وحشتناک واقعی آمیخته شود و مثلا انسان در یک سفر دریائی شب تاریک و بیم موج و گردابی حائل محاصره شود وحشت آن به درجات بیش از مشکلاتی است که به هنگام روز پدید می آید، زیرا

معمولا راههای چاره در چنان شرائطی به روی انسان بسته می شود، همینطور اگر در شبی تاریک در میان بیابانی راه را گم کند و صدای وحشتناک حیوانات درنده که در دل شب طعمهای برای خود می جویند از دور و نزدیک به گوش او رسد، در چنین لحظاتی است که انسان همه چیز را به دست فراموشی می سپارد و جز خودش و نور تابناکی که در اعماق جانش می درخشد و او را به سوی مبدئی می خواند که تنها او است که می تواند چنان مشکلاتی را حل کند، از یاد می برد. اینگونه حالات دریچه هائی هستند به جهان توحید و خداشناسی .
لذا در جمله بعد می گوید: در چنین حالی شما از لطف بی پایان او استمداد می کنید گاهی آشکارا و با تضرع و خضوع و گاهی پنهانی در درون دل و جان او را می خوانید (تدعونه تضرعا و خفية).
و در چنین حالی فورا با آن مبدا بزرگ عهد و پیمان میبندید که اگر تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 280
ما را از کام خطر بره اند به طور قطع شکر نعمتهای او را انجام خواهیم داد و جز به او دل نخواهیم بست (لئن انجينا من هذه لنكونن من الشاكرين).
ولی ای پیامبر به آنها بگو: خداوند شما را از این تاریکیها و از هر گونه غم و اندوه دیگر نجات می دهد (و بارها نجات داده است) ولی پس از رهائی باز همان راه شرک و کفر را می پوئید (قل الله ينجيكم منها و من كل كرب ثم انتم تشركون).
نکته ها
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - ذکر تضرع که به معنی دعای آشکار و خفية که دعای پنهانی است شاید به خاطر این باشد که مشکلات با هم متفاوتند گاهی به مرحله شدت نرسیده انسان را به دعای پنهانی دعوت می کند و گاهی که به مرحله شدید می رسد آشکارا دست به دعا برمیدارد، و گاهی ناله ها و فریادها سر می دهد منظور این است که خداوند هم مشکلات شدید و هم مشکلات ضعیف شما را حل می کند.
2 - بعضی معتقدند که در آیه به چهار حالت روانی انسان که هر کدام یکنوع عکس العمل به هنگام بروز مشکلات است اشاره شده است : حالت دعا و نیاز و حالت تضرع و خضوع و حالت اخلاص و حالت التزام به شکرگزاری به هنگام نجات از مشکلات .
اما متاسفانه برای بسیاری از این افراد این حالات پر ارزش همانند برقی زودگذر و تقریبا به شکل اضطراری در برابر شدائد و مشکلات پیدا می شود اما چون با آگاهی آمیخته نیست پس از برطرف شدن شدائد به خاموشی می گراید.

بنابراین این حالات اگر چه زودگذر باشد، می تواند دلیلی برای افراد دور افتاده در زمینه خداشناسی گردد.
3 - کرب (بر وزن حرب) در اصل به معنی زیر و رو کردن زمین و حفر
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 281
آن است و نیز به معنی گره محکمی که در طناب دلو می زنند آمده است سپس در غم و اندوه هائی که قلب انسان را زیر و رو می کند و همچون گرهی بر دل انسان می نشیند گفته شده است .
بنابراین ذکر کلمه کرب در آیه بالا که معنی وسیع و گسترده ای دارد و هر گونه مشکل مهمی را شامل می شود بعد از ذکر ظلمات برو بحر که به قسمت خاصی از شدائد گفته می شود از قبیل ذکر یک مفهوم عام بعد از بیان مفهوم خاص است (دقت کنید).
در اینجا یادآوری حدیثی که در ذیل این آیه در بعضی از تفاسیر اسلامی آمده است بی مناسبت نیست .
از پیغمبر اکرم نقل شده که فرمود خیر الدعاء الخفی و خیر الرزق ما یکفی بهترین دعا آن است که پنهانی (و از روی نهایت اخلاص) صورت گیرد و بهترین روزی آن است که بقدر کافی بوده باشد (نه ثروت اندوزی هائی که مایه محرومیت دیگران و بار سنگینی بر دوش انسان باشد).
و در ذیل همین حدیث میخوانیم : مر بقوم رفعوا اصواتهم بالدعا فقال انکم لا تدعون الاصم و لا غائبا و انما تدعون سمیعا قریبا: پیامبر از کنار جمعیتی گذشت که صدای خود را بدعا بلند کرده بودند فرمود شما شخص کری را نمی خوانید و نه شخصی را که پنهان و دور از شما باشد بلکه شما کسی را می خوانید که هم شنوا و هم نزدیک است !. از این حدیث استفاده می شود که اگر دعا آهسته و آمیخته با توجه و اخلاص بیشتر باشد بهتر است .
الأنعام
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 282
آیه 65
آیه و ترجمه
قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلی أَن یَبْعَث عَلَیْکُمْ عَذَاباً مِّن فَوْقِکُمْ أَوْ مِن تحْتِ أَرْجُلِکُمْ أَوْ یَلْبِسکُمْ شِیَعاً وَ یُذِیقَ بَعْضکم بَأْس بَعْضٍ انظرْ کَیْف نُصرِّف الاَیَتِ لَعَلَّهُمْ یَفْقَهُونَ(65)
ترجمه :65 - بگو او قادر است که عذابی از طرف فوق یا از زیر پای شما بر شما بفرستد یا به صورت دسته های پراکنده شما را با هم بیامیزد، و طعم جنگ (و ناراحتی) را به هر یک از شما به وسیله دیگری بچشاند، ببین چگونه آیات گوناگون را برای آنها بازگو می کنیم شاید بفهمند (و باز گردند).
تفسیر:عذابهای رنگارنگ

در آیات قبل ضمن بیان توحید فطری در حقیقت یکنوع تشویق و اظهار محبت به بندگان شده بود که چگونه خداوند بهنگام شدائد و مشکلات آنها را در پناه خود می پذیرد، و به خواسته های آنها ترتیب اثر میدهد.
در این آیه برای تکمیل طرق مختلف تربیتی ، تکیه روی مسئله تهدید به عذاب و مجازات الهی شده ، یعنی همانطور که خداوند ارحم الراحمین و پناه دهنده بی پناهان است همچنین در برابر طغیانگران و سرکشان ، قهار و منتقم نیز می باشد. در این آیه به پیامبر دستور داده شده است که مجرمان را به سه نوع مجازات تهدید کند: عذابهائی از طرف بالا و عذابهائی از طرف پائین و مجازات اختلاف کلمه و بروز جنگ و خونریزی ، لذا می گوید:
بگو خداوند قادر است که مجازاتی از طرف بالا یا از طرف پائین برشما

بفرستد (قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم او من تحت ارجلکم).
و یا اینکه شما را به صورت دسته های پراکنده به یکدیگر مخلوط کند و طعم جنگ و خونریزی را به بعضی به وسیله بعضی دیگر بچشاند (او یلبسکم شیعا و یذیق بعضکم باس بعض).
و در پایان آیه اضافه می کند: بنگر که چگونه نشانه ها و دلائل مختلف را برای آنها بازگو می کنیم شاید درک کنند و بسوی حق بازگردند (انظر کیف نصرف الایات لعلهم یفقهون).
نکته ها
در اینجا باید به چند نکته توجه کرد
1 - در اینکه منظور از عذاب از طرف بالا و پائین چیست در میان مفسران گفتگو است ، ولی ظاهر این است که این دو کلمه (فوق و تحت) معنی بسیار وسیعی دارند هم طرف بالا و پائین حسی را شامل می شوند، یعنی مجازاتهائی مانند صاعقه ها و رگبارهای خطرناک و طوفانها از طرف بالا، و زلزله ها و شکافهای ویرانگر زمینی و طغیان رودها و دریاها از طرف پائین ، را در بر می گیرد.
و نیز عذابهای دردناکی را که از طرف طبقه حکام و قشرهای بالای اجتماع بر سر بعضی از ملتها فرومی ریزد، و ناراحتیها و شکنجه هائی که از طرف بعضی از کارگران وظیفه نشناس دامنگیر مردم می شود که گاهی کمتر از عذابهای دسته اول نیست ، شامل می گردد.
همچنین ممکن است سلاحهای جنگی مخوف عصر ما که از هوا و زمین زندگانی بشر را به صورت وحشتناکی در هم می کوبد و در مدت کوتاهی آبادترین شهرها را از طریق بمبارانهای هوائی و حمله های زمینی و می نگذاریها و زیر دریائی ها تبدیل به تل خاکستری می کند در مفهوم وسیع

آیه داخل باشد. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 284
2 - یلبسکم از ماده لبس (بر وزن حبس) به معنی اختلاط و بهم آمیختن است نه از ماده لبس بر وزن قرص به معنی لباس پوشیدن ، بنابراین معنی جمله چنین میشود: او می تواند شما را به صورت گروهها و دسته های مختلف به هم بیامیزد.
و این تعبیر نشان می دهد که مسئله اختلاف کلمه و پراکندگی در میان جمعیت به قدری خطرناک است که در ردیف عذابهای آسمانی و صاعقه ها و زلزله ها قرار گرفته است ، و راستی چنین است ، بلکه گاهی ویرانیهای ناشی از اختلاف و پراکندگی به درجات بیشتر از ویرانیهای ناشی از صاعقه ها و زلزله ها است ، کرارا دیده شده است کشورهای آباد در سایه شوم نفاق و تفرقه بنابودی مطلق کشیده شده است و این جمله هشداری است به همه مسلمانان جهان !.
این احتمال نیز در تفسیر این جمله وجود دارد که : خداوند در برابر عذابهای آسمانی و زمینی دو عذاب دیگر را بیان کرده یکی اختلاف عقیده و فکر (که در حقیقت همانند مجازاتهای از طرف بالا است) و دیگر اختلافهای در ناحیه عمل و روشهای اجتماعی که منجر به جنگ و خونریزی می شود (که شبیه مجازاتهای از طرف پائین است) بنابراین به چهار نوع مجازات طبیعی و دو نوع مجازات اجتماعی در آیه اشاره شده است .
3 - اشتباه نشود اینکه آیه مورد بحث می گوید: خداوند تفرقه در میان شما بیفکند نه به این معنی است که خداوند بی جهت مردم را گرفتار نفاق و اختلاف می کند بلکه این نتیجه اعمال سوء مردم و خودخواهیها و خود پرستیها و سود جوئیهای شخصی است که نتیجه آن به صورت نفاق و تفرقه بروز می کند، و نسبت دادن آن به خدا به خاطر آن است که او چنین اثری را در این اعمال زشت قرار داده است . تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 285
4 - با توجه به اینکه روی سخن در این آیات به مشرکان و بت پرستان است چنین نتیجه می گیریم : یک جامعه مشرک که از مسیر توحید و یکتا پرستی منحرف شده است هم گرفتار ظلم و ستم طبقات بالا، و هم وظیفه نشناسی طبقات پائین ، هم اختلاف عقیده و هم کشمکشهای خونین اجتماعی می شود، همانطور که جوامع مادی دنیای امروز که تنها در برابر بت صنعت و ثروت سجده می کنند گرفتار تمام این بلاهای بزرگ هستند و در میان آن دست و پا می زنند.
ملتهائی نیز سراغ داریم که دم از توحید و خدا پرستی می زنند ولی عملا مشرک و بت پرست می باشند، چنین ملتهائی نیز به همان سرنوشت مشرکان گرفتار خواهند شد و اینکه در بعضی از اخبار می خوانیم که امام باقر (علیه السلام) فرمود: کل هذا فی اهل القبلة : همه این کیفرها در مسلمانان واقع می شود ممکن است اشاره به همین باشد، یعنی هر گاه

مسلمانان از مسیر توحید انحراف یابند، خود خواهی و خودپرستی جای اخوت اسلامی را گرفت ، منافع شخصی بر منافع عمومی مقدم داشته شد و هر کس به فکر خویشتن بود و دستورات خداوند به دست فراموشی سپرده شد، آنها نیز گرفتار چنین سرنوشتی خواهند شد !. الأنعام
آیه 66 - 67
آیه و ترجمه
وَ کَذَّب بِهِ قَوْمُک وَ هُوَ الْحَقُّ قُل لَّست عَلَیْکُم بِوَکِیلٍ(66)
لِّکُلِّ نَبَإٍ مُّستَقَرٌّ وَ سوْف تَعْلَمُونَ(67)
ترجمه :66- قوم و جمعیت تو آن را تکذیب و انکار کردند در حالی که حق است ، (به آنها) بگو من مسئول (قبول و ایمان آوردن) شما نیستم (وظیفه من تنها ابلاغ رسالت است نه اجبار شما بر ایمان).
67 - هر خبری (که خداوند به شما داده سرانجام) قرار گاهی دارد (و در موعد خود انجام می گیرد) و به زودی خواهید دانست . تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 286
تفسیر:این دو آیه در حقیقت تکمیل بحثی است که در پیرامون دعوت به سوی خدا و معاد و حقایق اسلام و ترس از مجازات الهی در آیات پیشین گذشت . نخست می گوید: قوم و جمعیت تو یعنی قریش و مردم مکه تعلیمات تو را تکذیب کردند در حالی که همه حق است ، و دلائل گوناگونی از طریق عقل و فطرت و حس آنها را تایید می کند (و کذب به قومک و هو الحق).
بنابراین تکذیب و انکار آنان از اهمیت این حقایق نمی کاهد، هر چند مخالفان و منکران زیاد باشند.
سپس دستور می دهد که به آنها بگو وظیفه من تنها ابلاغ رسالت است ، و من ضامن قبول شما نیستم (قل لست علیکم بوکیل).
از آیات متعددی که این تعبیر و مانند آن در آنها آمده است (مانند 107 - انعام و 108 - یونس و 41 - زمر و 6 - شوری) استفاده می شود که منظور از وکیل در این موارد کسی است که مسؤ ل هدایت عملی و ضامن دیگران بوده باشد، به این ترتیب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آنها اعلام می کند که این شما هستید که باید تصمیم نهائی را در مورد قبول و یا رد حقیقت بگیرید، و هدایت را بپذیرید من تنها مامور ابلاغ رسالت و دعوت الهی هستم .
در آیه بعد با یک جمله کوتاه و پر معنی آنها را هشدار می دهد، و به دقت کردن در انتخاب راه صحیح دعوت میکند، و می گوید: هر خبری که خدا و تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 287
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به شما داده سرانجام در این جهان یا جهان دیگر قرار گاهی دارد، و بالاخره در موعد مقرر انجام خواهد یافت ، و

به زودی با خبر خواهید شد (لکل نبا مستقر و سوف تعلمون). الأنعام آیه 68 - 69
آیه و ترجمه
وَ إِذَا رَأَیْت الَّذِینَ یخُوضونَ فی ءَایَتِنَا فَأَعْرِض عَنهُمْ حَتی یخُوضوا فی حَدِیثٍ غَیرِهِ وَ إِمَّا یُنسِیَنَّک الشیْطنُ فَلا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکرَی مَعَ الْقَوْمِ الظلِمِینَ(68)
وَ مَا عَلی الَّذِینَ یَتَّقُونَ مِنْ حِسابِهِم مِّن شیْءٍ وَ لَکن ذِکرَی لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ(69)
ترجمه :68 - هر وقت کسانی را که آیات ما را استهزاء می کنند مشاهده نمائی از آنها روی بگردان تا به سخن دیگری بپردازند و اگر شیطان از یاد تو ببرد، به محض توجه پیدا کردن با (این) جمعیت ستمگر منشین .
69 - و اگر افراد با تقوی (برای ارشاد و اندرز با آنها بنشینند) چیزی از حساب (و گناه) آنها برایشان نیست ، ولی (این کار تنها باید) برای متذکر ساختن آنها باشد شاید (بشنوند و) پرهیز کاری پیشه کنند.
شان نزول :در تفسیر مجمع البیان از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که چون آیه نخست نازل گردید و مسلمانان از مجالست با کفار و استهزا کنندگان آیات الهی نهی شدند تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 288
جمعی از مسلمانان گفتند: اگر بخواهیم در همه جا به این دستور عمل کنیم باید هرگز به مسجد الحرام نرویم طواف خانه خدا نکنیم (زیرا آنها در گوشه و کنار مسجد پراکنده اند و به سخنان باطل پیرامون آیات الهی مشغولند و در هر - گوشهای از مسجد الحرام ما مختصر توقفی کنیم ممکن است سخنان آنها به گوش ما برسد) در این موقع آیه دوم نازل شد و به مسلمانان دستور داد که در این گونه مواقع آنها را نصیحت کنند و تا آنجا که در قدرت دارند به ارشاد و راهنمائی آنها را بپردازند.
ذکر شان نزول برای آیه فوق - همانطور که سابقا نیز اشاره کردیم - منافات با نازل شدن تمام سوره با هم ندارد، زیرا ممکن است حوادث مختلفی در زندگی مسلمانان رخ دهد، سپس سورهای یکجا نازل شود و هر چند آیهای از آن ناظر به قسمتی از آن حوادث بوده باشد.
تفسیر:دوری از مجالس اهل باطل
از آنجا که بحثهای این سوره بیشتر ناظر به وضع مشرکان و بت پرستان است در این دو آیه به یکی دیگر از مسائل مربوط به آنها اشاره نخست به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می گوید: هنگامی که مخالفان لجوج و بی منطق را مشاهده کنی که آیات خدا را استهزاء می کنند، از آنها روی بگردان تا از این کار صرف نظر کرده به سخنان دیگر بپردازند (و اذا رایت الذین یخوضون فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره) تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 289
گرچه در این جمله روی سخن به پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)

است ولی مسلما این حکم اختصاصی به او ندارد و تمام مؤ منان را شامل می شود، فلسفه این حکم نیز روشن است زیرا اگر مسلمانان در مجالس آنها شرکت می کردند، آنها برای انتقام گرفتن و ناراحت ساختن ایشان به سخنان باطل و ناروای خود ادامه می دادند، اما هنگامی که با بیاعتنائی از کنار آنها بگذرند طبعا سکوت خواهند کرد و به مسائل دیگر خواهند پرداخت ، زیرا تمام هدف آنها ناراحت ساختن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مسلمین بود.
سپس اضافه می کند این موضوع به اندازهای اهمیت دارد که اگر شیطان ترا به فراموشی افکند و با این گونه اشخاص سهوا همنشین شدی به مجرد اینکه متوجه موضوع گشتی فورا از آن مجلس برخیز و با این ستمکاران منشین (و اما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین)
دو سؤ ال
در اینجا دو سؤ ال پیش می آید نخست اینکه : مگر ممکن است شیطان بر پیامبر مسلط گردد و باعث فراموشی او شود، و به تعبیر دیگر آیا با وجود مقام عصمت و مصونیت از خطا حتی در موضوعات ، ممکن است پیامبر گرفتار اشتباه و فراموشی شود؟!
در پاسخ این سؤ ال می توان گفت که روی سخن در آیه گرچه به پیامبر است تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 290
اما در حقیقت منظور پیروان او هستند که اگر گرفتار فراموشکاری شدند و در جلسات آمیخته به گناه کفار شرکت کردند به محض اینکه متوجه شوند باید از آنجا برخیزند و بیرون روند، و نظیر این بحث در گفتگوهای روزانه ما و در ادبیات زبانهای مختلف دیده می شود که انسان روی سخن را به کسی می کند اما هدفش این است که دیگران بشنوند، مطابق ضرب المثل معروف عرب که می گوید: ایاک اعنی و اسمعی یا جاره .
بعضی از مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان و ابو الفتوح در تفسیر معروف خود، پاسخ دیگری داده اند که حاصلش این است سهو و فراموشی در احکام و در مقام رسالت از طرف خداوند در مورد انبیاء جایز نیست و اما در موضوعات در صورتی که موجب گمراهی مردم نشود مانعی ندارد ولی این پاسخ با آنچه در میان متکلمین ما مشهور است که انبیاء و ائمه علاوه بر احکام ، در موضوعات عادی نیز معصوم و مصون از اشتباه هستند سازش ندارد.
سؤ ال دیگر
اینکه بعضی از دانشمندان اهل تسنن این آیه را دلیلی بر عدم جواز تقیه بر رهبران دینی گرفته اند زیرا آیه صریحا می گوید: در برابر دشمنان تقیه نکن و حتی اگر در مجلس آنها باشی از مجلس آنها برخیز.

پاسخ :
این ایراد نیز روشن است ، زیرا شیعه هرگز نمی گوید در همه جا باید تقیه کرد بلکه تقیه در پارهای از موارد قطعا حرام است ، و وجوب آن منحصر به مواردی است که تقیه و ترک اظهار حق منافعی داشته باشد که از اظهار آن بیشتر باشد، و یا موجب دفع ضرر و خطر کلی گردد. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 291
در آیه بعد یک مورد را استثناء کرده و می گوید: اگر افراد با تقوا برای نهی از منکر در جلسات آنها شرکت کنند و به امید پرهیزکاری و بازگشت آنها از گناه ، آنان را متذکر سازند مانعی ندارد و گناهان آنها را بر چنین اشخاصی نخواهند نوشت ، زیرا در هر حال قصد آنها خدمت و انجام وظیفه بوده است (و ما علی الذین یتقون من حسابهم من شی ء و لکن ذکری لعلهم یتقون)
برای این آیه تفسیر دیگری نیز ذکر شده ولی آنچه گفتیم با ظاهر آیه و همچنین با شان نزول آن سازگارتر است .
ضمنا باید توجه داشت تنها کسانی می توانند از این استثناء استفاده کنند که طبق تعبیر آیه دارای مقام تقوا و پرهیزگاری باشند و نه تنها تحت تاثیر آنها واقع نشوند بلکه بتوانند آنها را تحت تاثیر خود قرار دهند.
در ذیل آیه 140 سوره نساء نیز مضمونی شبیه آیه فوق داشتیم و مطالب دیگری در این زمینه بیان شد. الأنعام
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 292
آیه 70
آیه و ترجمه
وَ ذَرِ الَّذِینَ اتخَذُوا دِینهُمْ لَعِباً وَ لَهْواً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیَوةُ الدُّنْیَا وَ ذَکرْ بِهِ أَن تُبْسلَ نَفْس بِمَا کَسبَت لَیْس لهَا مِن دُونِ اللَّهِ وَلىٌّ وَ لا شفِیعٌ وَ إِن تَعْدِلْ کلَّ عَدْلٍ لا یُؤْخَذْ مِنهَا أُولَئک الَّذِینَ أُبْسِلُوا بِمَا کَسبُوا لَهُمْ شرَابٌ مِّنْ حَمِیمٍ وَ عَذَابٌ أَلِیمُ بِمَا کانُوا یَکْفُرُونَ(70)
ترجمه :70 - کسانی را که آئین (فطری) خود را به بازی و سرگرمی (و استهزاء) گرفتند و زندگی دنیا آنها را مغرور ساخته رها کن و به آنها یادآوری نما تا گرفتار (عواقب شوم) اعمال خود نشوند، (در آن روز) جز خدا نه یار و یاوری دارند و نه شفاعت کنندهای و (چنین کسی) اگر هر گونه عوضی بپردازد از او پذیرفته نخواهد شد آنها کسانی هستند که گرفتار اعمالی شده اند که انجام داده اند، نوشابهای از آب سوزان برای آنها است و عذاب دردناکی به خاطر اینکه کفر ورزیدند.
تفسیر:آنها که دین حق را به بازی گرفته اند
این آیه در حقیقت بحث آیه قبل را تکمیل می کند و به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد از کسانی که دین و آئین خود را به

شوخی گرفته اند و یک مشت بازی و سرگرمی را به حساب دین می گذارند و زندگی دنیا و امکانات مادی آنها را مغرور ساخته ، اعراض کند و آنها را به حال خود واگذارد (و ذر الذین اتخذوا دینهم لعبا و لهوا و غرتهم الحیاة الدنیا)
بدیهی است دستور به ترک کردن این گونه اشخاص هیچگونه منافاتی با تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 293
مساله جهاد ندارد زیرا جهاد دارای شرائطی است ، و بی اعتنائی به کفار دارای شرائط و ظروف دیگر، و هر کدام از این دو در جای خود باید انجام گیرد، گاهی لازم است با بی اعتنائی مخالفان را کوبید و گاهی با مبارزه و جهاد و کشیدن اسلحه ، و اینکه بعضی تصور کرده اند آیات جهاد، آیه فوق را نسخ کرده کاملا بی اساس است .
در حقیقت آیه فوق اشاره به این است که آئین آنها از نظر محتوا پوچ و واهی است و نام دین را بر یک مشت اعمالی که به کارهای کودکان و سرگرمیهای بزرگسالان شبیه تر است گذارده اند این چنین افراد قابل بحث و گفتگو نیستند و لذا دستور می دهد از آنها روی بگردان و به آنها و مذهب توخالیشان اعتنا مکن . از آنچه گفتیم معلوم شد که منظور از دینهم همان آئین شرک و بت پرستی است که آنها داشتند و این احتمال که منظور از آن دین حق باشد، و اضافه دین به آنها به خاطر فطری بودن دین بوده باشد بسیار بعید بنظر می رسد.
احتمال دیگری در تفسیر آیه وجود دارد و آن اینکه قرآن اشاره به جمعی از کفار می کند که حتی نسبت به آئین خود به عنوان یک بازی و سرگرمی می نگریستند و هرگز به عنوان یک مطلب جدی روی آن فکر نمی کردند، یعنی در بیایمانی نیز بیایمان بودند و به مبانی مذهب بی اساسشان نیز وفادار نبودند. و در هر حال آیه اختصاصی به کفار ندارد و شامل حال همه کسانی می شود که مقدسات و احکام الهی را بازیچه نیل به هدفهای مادی و شخصی قرار می دهند دین را آلت دنیا و حکم خدا را بازیچه اغراض شخصی می سازند.
سپس به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد که به آنها در برابر این اعمال هشدار دهد که روزی فرا میرسد که هر کس تسلیم اعمال خویش است و راهی برای فرار از چنگال آن ندارد (و ذکر به ان تبسل نفس بما کسبت). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 294
و در آن روز جز خدا نه حامی و یاوری دارد و نه شفاعت کنندهای (لیس لها من دون الله ولی و لا شفیع).
کار آنها در آن روز به قدری سخت و دردناک است و چنان در زنجیر اعمال خود گرفتارند که هر گونه غرامت و جریمه آن را (فرضا داشته باشند و) بپردازند که خود را از مجازات نجات دهند از آنها پذیرفته نخواهد شد (و ان

تعدل کل عدل لا یؤ خذ منها).
چرا که آنها گرفتار اعمال خویش شده اند نه راه جبران در آن روز باز است و نه زمان ، زمان توبه است به همین دلیل راه نجاتی برای آنها تصور نمیشود (اولئک الذین ابسلوا بما کسبوا).
سپس به گوشهای از مجازاتهای دردناک آنها اشاره کرده ،نوشابهای دارند از آب داغ و سوزان به همراه عذاب دردناک در برابر پشت پا زدنشان به حق و حقیقت (لهم شراب من حمیم و عذاب الیم بما کانوا یکفرون).
آنها از درون به وسیله آب سوزان می سوزند و از برون بوسیله آتش !
نکتهای که باید به آن توجه داشت این است که جمله اولئک الذین ابسلوا بما کسبوا (آنها گرفتار اعمال خویش هستند) در حقیقت به منزله دلیل و علت عدم قبول غرامت و عدم وجود ولی و شفیع برای آنها است ، یعنی
مجازات تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 295
آنها بر اثر یک عامل خارجی نیست که بتوان آن را به نوعی دفع کرد بلکه از درون ذات و صفات و اعمال خود آنها سرچشمه می گیرد، آنها اسیر کارهای زشت خویشند، به همین دلیل رهائی برای آنها ممکن نیست ، زیرا جدائی از اعمال و آثار اعمال همچون جدائی از خویشتن است .
اما باید توجه داشت که این شدت و سختی و عدم وجود راه بازگشت و شفاعت مخصوص کسانی است که اصرار بر کفر داشته اند و به آن ادامه می دادند همانطور که از جمله بما کانوا یکفرون استفاده می شود (زیرا فعل مضارع برای بیان استمرار چیزی است). الأنعام
آیه 71 - 72
آیه و ترجمه
قُلْ أَ نَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَا لا یَنفَعُنَا وَ لا یَضرُّنَا وَ نُرَدُّ عَلی أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ کالَّذِی استَهْوَتْهُ الشیَطِینُ فی الاَرْضِ حَیرَانَ لَهُ أَصحَبٌ یَدْعُونَهُ إِلی الْهُدَی ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَی اللَّهِ هُوَ الْهُدَی وَ أُمِرْنَا لِنُسلِمَ لِرَب الْعَلَمِینَ(71)
وَ أَنْ أَقِیمُوا الصلَوةَ وَ اتَّقُوهُ وَ هُوَ الَّذِی إِلَیْهِ تحْشرُونَ(72)
ترجمه :71 - بگو آیا چیزی غیر از خدا بخوانیم که نه سودی به حال ما دارد نه زیانی و (به این ترتیب) بازگشت به عقب کنیم بعد از آنکه خداوند ما را هدایت کرده ، همانند کسی که بر اثر وسوسه های شیاطین راه را گم کرده و سرگردان مانده ، در حالی که یارانی هم دارد که او را به هدایت دعوت می کنند که به سوی ما بیا، بگو تنها هدایت خداوند هدایت است و ما دستور داریم که تسلیم پروردگار عالمیان باشیم .
72 - و اینکه نماز را بر پا دارید و از او بپرهیزید و او است که به سوی او محشور خواهید شد تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 296
تفسیر:این آیه در برابر اصراری که مشرکان برای دعوت مسلمانان به کفر و بت پرستی داشتند به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می

دهد که با یک دلیل دندانشکن به آنها پاسخ گوید و به صورت یک استفهام انکاری از آنها بپرسد که آیا شما می گوئید ما چیزی را شریک خدا قرار دهیم که نه سودی به حال ما دارد که به خاطر سودش به سوی او برویم و نه زیانی دارد که از زیان او بترسیم ؟! (قل ا ندعوا من دون الله ما لا ینفعنا و لا یضرنا).
این جمله در حقیقت اشاره به آن است که معمولا کارهای انسان از یکی از دو سرچشمه ناشی می شود یا به خاطر جلب منفعت است (اعم از اینکه منفعت معنوی یا مادی باشد) و یا به خاطر دفع ضرر است (اعم از اینکه ضرر معنوی یا مادی باشد) چگونه شخصی عاقل کاری انجام میدهد که هیچیک از این دو عامل در آن وجود نداشته باشد؟
سپس به استدلال دیگری در برابر مشرکان دست می زند و می گوید: اگر ما به سوی بت پرستی باز گردیم و پس از هدایت الهی در راه شرک گام نهیم بازگشت به عقب کرده ایم و این بر خلاف قانون تکامل است که قانون عمومی عالم حیات میباشد (و نرد علی اعقابنا بعد اذ هدانا الله). و بعد با یک مثال ، مطلب را روشنتر میسازد و می گوید بازگشت از توحید به شرک همانند آن است که کسی بر اثر وسوسه های شیطان (یا غولهای بیابانی ، به پندار عرب جاهلیت که تصور می کردند در راهها کمین کرده اند و مسافران را تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 297
به بیراهه ها می کشانند !) راه مقصد را گم کرده و حیران و سرگردان در بیابان مانده است (کالذی استهوته الشیاطین فی الارض حیران).
در حالی که یارانی دارد که او را به سوی هدایت و شاهراه دعوت می کنند و فریاد می زنند به سوی ما بیا ولی آن چنان حیران و سرگردان است که گوئی سخنان آنان را نمی شنود و یا قادر بر تصمیم گرفتن نیست (له اصحاب یدعونه الی الهدی ائتنا).
و در پایان آیه به پیامبر دستور می دهد که با صراحت بگوید: هدایت تنها هدایت خدا است و ما ماموریت داریم که فقط در برابر پروردگار عالمیان تسلیم شویم (قل ان هدی الله هو الهدی و امرنا لنسلم لرب العالمین).
این جمله در حقیقت دلیل دیگری بر نفی مذهب مشرکان است زیرا تنها در برابر کسی باید تسلیم شد که مالک و آفریدگار و مربی جهان هستی است نه بتها که هیچ نقشی در ایجاد و اراده این جهان ندارند.
سؤ ال :
در اینجا سؤ الی پیش می آید که مگر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قبل از بعثت پیرو مذهب مشرکان بوده است که می گوید: نرد علی اعقابنا (آیا به حال سابق باز گردیم) در حالی که می دانیم او هیچگاه در برابر بت سجده نکرد و در هیچ تاریخی چنین چیزی ننوشته اند، اصولا مقام عصمت چنین اجازهای را نمی دهد. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 298

پاسخ :
این جمله در حقیقت از زبان جمع مسلمین است ، نه از زبان شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) لذا با صیغه و ضمائر جمع ادا شده است .
در آیه بعد دنباله دعوت الهی را چنین شرح می دهد که ما گذشته از توحید دستور داریم که نماز را برپا دارید و تقوا را پیشه کنید (و ان اقیموا الصلاة و اتقوه).
و سرانجام با توجه به مساله معاد و اینکه حشر و بازگشت شما به سوی خدا است این بحث را پایان می دهد (و هو الذی الیه تحشرون).
در حقیقت در این چند جمله کوتاه برنامهای که پیامبر به سوی آن دعوت می کرده ، و از حکم عقل و فرمان خدا سرچشمه گرفته ، به صورت یک برنامه چهار مادهای که آغازش توحید، و انجامش معاد، و مراحل متوسط آن محکم ساختن پیوندهای الهی و پرهیز از هر گونه گناه می باشد ارائه داده شده است . الأنعام
آیه 73
آیه و ترجمه
وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السمَوَتِ وَ الاَرْض بِالْحَقِّ وَ یَوْمَ یَقُولُ کن فَیَکونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَ لَهُ الْمُلْک یَوْمَ یُنفَخُ فی الصورِ عَلِمُ الْغَیْبِ وَ الشهَدَةِ وَ هُوَ الْحَکیمُ الْخَبِیرُ(73)
ترجمه :73 - او کسی است که آسمانها و زمین را به حق آفرید و آن روز که به آنها می گوید موجود باش ، موجود می شود، سخن او حق است و در آن روز که در صور دمیده می شود حکومت مخصوص او است ، از پنهان و آشکار با خبر است و حکیم و آگاه می باشد. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 299
تفسیر:این آیه در حقیقت دلیلی است بر مطالب آیه قبل و دلیلی است بر لزوم تسلیم در برابر پروردگار، و پیروی از رهبری او، لذا نخست می گوید: او خدائی است که آسمانها و زمین را به حق آفریده است (و هو الذی خلق السموات و الارض بالحق).
تنها چنین کسی که مبدء عالم هستی است ، شایسته رهبری می باشد و باید تنها در برابر فرمان او تسلیم بود، زیرا همه چیز را برای هدف صحیحی آفریده است .
منظور از حق در جمله بالا همان هدف و نتیجه و مصالح و حکمتها است یعنی هر چیزی را برای خاطر هدف و نتیجه و مصلحتی آفرید، در حقیقت این جمله شبیه مطلبی است که در سوره ص آیه 77 آمده آنجا که می فرماید: و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما باطلا: ما آسمان و زمین و آنچه در میان آنها است بیهوده و بیهدف نیافریدیم .
سپس می فرماید: نه تنها مبدء عالم هستی او است ، بلکه رستاخیز و

قیامت نیز به فرمان او صورت می گیرد و آن روز که فرمان می دهد رستاخیز بر پا شود فورا بر پا خواهد شد (و یوم یقول کن فیکون).
بعضی احتمال داده اند که منظور از این جمله همان آغاز آفرینش و مبدء جهان هستی باشد که همه چیز به فرمان او ایجاد شده است ، ولی با توجه به اینکه تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 300
یقول فعل مضارع است ، و اینکه قبل از این جمله اشاره به اصل آفرینش شده و همچنین با توجه به جملههای بعد میتوان گفت که این جمله مربوط به رستاخیز و فرمان الهی در باره آن است همانطور که در جلد اول صفحه 299 (ذیل آیه 117 بقره) گفتیم منظور از جمله کن فیکون این نیست که خداوند یک فرمان لفظی به عنوان موجود باش صادر میکند بلکه منظور این است هر گاه اراده او به آفرینش چیزی تعلق گیرد، بدون نیاز به هیچ عامل دیگری ، ارادهاش جامه عمل به خود میپوشد، اگر اراده کرده است یک دفعه موجود شود، یک دفعه موجود خواهد شد و اگر اراده کرده است تدریجا موجود گردد، برنامه تدریجی آن شروع خواهد شد. بعد اضافه می کند که گفتار خداوند حق است یعنی همان طور که آغاز آفرینش بر اساس هدف و نتیجه و مصلحت بود، رستاخیز نیز همانگونه خواهد بود. (قوله الحق).
و در آن روز که در صور دمیده می شود و قیامت بر پا میگردد، حکومت و مالکیت مخصوص ذات پاک او است (و له الملک یوم ینفخ فی الصور).
درست است که مالکیت و حکومت خداوند بر تمام عالم هستی از آغاز جهان بوده و تا پایان جهان و در عالم قیامت ادامه خواهد داشت و اختصاصی به روز رستاخیز ندارد، ولی از آنجا که در این جهان یک سلسله عوامل و اسباب در پیشبرد هدفها و انجام کارها مؤ ثر است گاهی این عوامل و اسباب انسان را از خداوند که مسبب الاسباب است غافل میکند، اما در آن روز که همه این اسباب از کار میافتد، مالکیت و حکومت او از هر زمان آشکارتر و روشنتر میگردد، درست نظیر آیه دیگری که می گوید: لمن الملک الیوم لله الواحد القهار: حکومت و مالکیت امروز (روز قیامت) برای کی است ؟ تنها برای خداوند یگانه پیروز است (سوره غافر - آیه 16). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 301
در باره اینکه منظور از ((صور)) که در آن دمیده می شود چیست و چگونه اسرافیل در صور میدمد تا جهانیان بمیرند و بار دیگر در صور میدمد تا همگی زنده شوند و قیامت بر پا گردد، در ذیل آیه 68 سوره زمر به خواست خدا مشروحا بحث خواهیم کرد، زیرا تناسب بیشتری با آن آیه دارد. و در پایان آیه اشاره به سه صفت از صفات خدا کرده ،خداوند از پنهان و آشکار با خبر است (عالم الغیب و الشهادة).
و کارهای او همه از روی حکمت میباشد، و از همه چیز آگاه است (و هو

الحکیم الخبیر).
در آیات مربوط به رستاخیز غالبا به این صفات خدا اشاره شده است که او هم آگاه است و هم قادر و حکیم یعنی به مقتضای علم و آگاهیش اعمال بندگان را میداند و به مقتضای قدرت و حکمتش به هر کس جزای مناسب میدهد. الأنعام
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 302
آیه 74
آیه و ترجمه
وَ إِذْ قَالَ إِبْرَهِیمُ لاَبِیهِ ءَازَرَ أَ تَتَّخِذُ أَصنَاماً ءَالِهَةً إِنی أَرَاک وَ قَوْمَک فی ضلَلٍ مُّبِینٍ(74)
ترجمه :74 - (به خاطر بیاورید) هنگامی که ابراهیم به مربیش (عمویش) آزر گفت آیا بتها را خدایان خود انتخاب می کنی ، من تو و جمعیتت را در گمراهی آشکار می بینم !.
تفسیر:از آنجا که این سوره جنبه مبارزه با شرک و بت پرستی دارد و روی سخن بیشتر در آن از بت پرستان است و برای بیدار ساختن آنها از طرق مختلف استفاده شده ، در اینجا به گوشه ای از سرگذشت ابراهیم قهرمان بت شکن اشاره کرده و منطق نیرومند او را در کوبیدن بتها ضمن چند آیه به خاطر آورده است .
قابل توجه اینکه قرآن در بسیاری از بحثهای توحیدی و مبارزه با بت روی این سرگذشت تکیه می کند، زیرا ابراهیم مورد احترام تمام اقوام مخصوصا مشرکان عرب بود.
نخست می گوید: ابراهیم پدر (عموی) خود را مورد سرزنش قرار داد و به آنها چنین گفت : ((آیا این بتهای بی ارزش و موجودات بیجان را خدایان خود انتخاب کرده اید))؟! (و اذ قال ابراهیم لابیه آزر اتتخذ اصناما الهه).
((بدون شک من ، تو و جمعیت پیروان و هم مسلکان ترا در گمراهی آشکاری می بینم)) چه گمراهی از این آشکارتر که انسان مخلوق خود را معبود خود قرار دهد، و موجود بیجان و بی شعوری را پناهگاه خود بپندارد و حل مشکلات خود را از آنها بخواهد (انی اراک و قومک فی ضلال مبین).
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 303
آیا آزر پدر ابراهیم بود؟
کلمه ((اب)) در لغت عرب غالبا بر پدر اطلاق می شود و چنانکه خواهیم دیدگاهی بر جد مادری و عمو و همچنین مربی و معلم و کسانی که برای ترتیب انسان به نوعی زحمت کشیده اند نیز گفته شده است ، ولی شک نیست که به هنگام اطلاق این کلمه اگر قرینه ای در کار نباشد قبل از هر چیز ((پدر)) بنظر می آید.
اکنون این سؤ ال پیش می آید که آیا براستی آیه بالا می گوید: آن مرد بت

پرست (آزر) پدر ابراهیم بوده است ؟ و آیا یک فرد بت پرست و بت ساز می تواند پدر یک پیامبر اولوا العزم بوده باشد؟ و آیا وراثت در روحیات انسان اثر نامطلوبی در فرزند نخواهد گذارد؟
جمعی از مفسران سنی به سؤ ال اول پاسخ مثبت گفته و آزر را پدر واقعی ابراهیم می دانند، در حالی که تمام مفسران و دانشمندان شیعه معتقدند آذر پدر ابراهیم نبود، بعضی او را پدر مادر و بسیاری او را عموی ابراهیم دانسته اند.
قرائنی که نظر دانشمندان شیعه را تایید می کند چند چیز است :
1 - در هیچ یک از منابع تاریخی اسم پدر ابراهیم ، ((آزر)) شمرده نشده است ، بلکه همه ((تارخ)) نوشته اند، در کتب عهدین نیز همین نام آمده است ، جالب اینکه افرادی که اصرار دارند پدر ابراهیم آزر بوده در اینجا به توجیهاتی دست زده اند که بهیچ وجه قابل قبول نیست از جمله اینکه اسم پدر ابراهیم تارخ ، و لقبش آزر بوده ! در حالی که این لقب نیز در منابع تاریخی ذکر نشده است .
و یا اینکه آزر بتی بوده که پدر ابراهیم او را پرستش می کرده است در حالی که این احتمال با ظاهر آیه فوق که می گوید پدرش آزر بود بهیچ وجه سازگار نیست ، مگر اینکه جمله یا کلمه ای در تقدیر بگیریم که آن هم بر خلاف ظاهر است . تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 304
2 - قرآن مجید می گوید: مسلمانان حق ندارند برای مشرکان استغفار کنند اگر چه بستگان و نزدیکان آنها بوده باشند، سپس برای اینکه کسی استغفار ابراهیم را درباره آزر دستاویز قرار ندهد چنین می گوید: و ما کان استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه فلما تبین له انه عدو لله تبرء منه (سوره توبه آیه 114): استغفار ابراهیم برای پدرش (آزر) فقط به خاطر وعده ای بود که به او داده بود (آنجا که گفت ساستغفر لک ربی - مریم آیه 47 یعنی : ((بزودی برای تو استغفار خواهم کرد)) به امید اینکه با این وعده دلگرم شود و از بت پرستی برگردد) اما هنگامی که او را در راه بت پرستی مصمم و لجوج دید دست از استغفار درباره او برداشت .
از این آیه به خوبی استفاده می شود که ابراهیم بعد از ماءیوس شدن از آزر دیگر هیچ گاه برای او طلب آمرزش نکرد و شایسته هم نبود چنین کند، و تمام قرائن نشان می دهد این جریان در دوران جوانی ابراهیم و زمانی بود که در شهر بابل می زیست و با بت پرستان مبارزه داشت . ولی آیات دیگر قرآن نشان می دهد که ابراهیم در اواخر عمر خود و پس از پایان بنای کعبه برای پدرش از خداوند طلب آمرزش کرد (البته در این آیات چنانکه خواهد آمد از پدر تعبیر به ((اب)) نشده بلکه تعبیر به والد که صریحا مفهوم پدر را می رساند، شده است).
آنجا که می فرماید: الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسماعیل و

اسحاق ان ربی لسمیع الدعاء... ربنا اغفر لی و لوالدی و للمؤ منین یوم یقوم الحساب حمد و سپاس برای خدائی است که در پیری به من اسماعیل و اسحاق را بخشیده پروردگار من دعا را اجابت می کند، پروردگارا! من و پدر و مادرم و مؤ منین را در روز رستاخیز بیامرز. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 305
از انضمام این آیه به آیه سوره توبه که مسلمانان را از استغفار برای مشرکان بر حذر می دارد و ابراهیم را از انجام چنین کاری جز برای یک مدت محدود آن هم برای یک هدف مقدس ، برکنار می شمرد، به خوبی استفاده می شود که منظور از ((اب)) در آیه مورد بحث ، پدر نیست ، بلکه عمو یا پدر مادر و یا مانند آن است و به تعبیر دیگر ((والد)) در بیان معنی پدر صراحت دارد، در حالی که ((اب)) صراحت ندارد.
در آیات قرآن کلمه ((اب)) نیز در مورد عمو به کار رفته است مانند آیه 133 سوره بقره قالوا نعبد الهک و اله آبائک ابراهیم و اسماعیل و اسحاق الها واحدا: ((فرزندان یعقوب به او گفتند ما خداوند تو و خداوند پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق ، خداوند یگانه را می پرستیم)) و این را می دانیم که اسماعیل عموی یعقوب بود نه پدر او.
3 - از روایات مختلف اسلامی نیز می توان این موضوع را استفاده کرد زیرا در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است : لم یزل ینقلنی الله من اصلاب الطاهرین الی ارحام المطهرات حتی اخرجنی فی عالمکم هذا لم یدنسنی بدنس الجاهلیة : ((همواره خداوند مرا از صلب پدران پاک به رحم مادران پاک منتقل می ساخت ، و هرگز مرا به آلودگیهای دوران جاهلیت آلوده نساخت)).
شک نیست که روشن ترین آلودگی دوران جاهلیت شرک و بت پرستی است ، و کسانی که آن را منحصر به آلودگی زنا دانسته اند، هیچ دلیلی بر گفته خود ندارند، بخصوص اینکه قرآن می گوید انما المشرکون نجس : ((مشرکان آلوده تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 306
و ناپاکند)).
طبری که از دانشمندان اهل سنت است در تفسیر خود ((جامع البیان)) از مفسر معروف ((مجاهد)) نقل می کند که او صریحا می گوید: آزر پدر ابراهیم نبود.
آلوسی مفسر دیگر اهل تسنن در تفسیر روح المعانی در ذیل همین آیه می گوید: آنها که می گویند: اعتقاد به اینکه آزر پدر ابراهیم نبود مخصوص شیعه هست از کم اطلاعی آنها است زیرا بسیاری از دانشمندان معتقدند که آزر اسم عموی ابراهیم بود.
((سیوطی)) دانشمند معروف سنی در کتاب مسالک الحنفاء از فخر رازی در کتاب ((اسرار التنزیل)) نقل می کند که پدر و مادر و اجداد پیامبر

اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هیچگاه مشرک نبودند و به حدیثی که در بالا از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل کردیم استدلال نموده است ، سپس خود سیوطی اضافه می کند که ما می توانیم این حقیقت را با توجه به دو دسته از روایات اسلامی اثبات کنیم نخست روایاتی که می گوید: پدران و اجداد پیامبر تا آدم هر کدام بهترین فرد زمان خود بوده اند (این احادیث را از ((صحیح بخاری)) و ((دلائل النبوه)) بیهقی و مانند آن نقل نموده است).
و روایاتی که می گوید: در هر عصر و زمانی افراد موحد و خداپرست وجود داشته است با ضمیمه کردن این دو دسته روایات ثابت اجداد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از جمله (پدر ابراهیم) حتما موحد بوده اند. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 307
با توجه به آنچه گفته شد معلوم می شود که تفسیر فوق برای آیه مورد بحث تفسیری است بر اساس قرائن روشنی از خود قرآن و روایات مختلف اسلامی نه تفسیر به راءی آنچنان که بعضی از متعصبین اهل سنت همانند نویسنده ((المنار)) گفته است . الأنعام
آیه 75 - 79
آیه و ترجمه
وَ كَذَلِک نُرِی إِبْرَهِيمَ مَلَكُوت السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ(75)
فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ الَّيْلُ رَءَا كَوْكَباً قَالَ هَذَا رَبى فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لا أُحِب الاَفِلِينَ(76)
فَلَمَّا رَءَا الْقَمَرَ بَازِغاً قَالَ هَذَا رَبى فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئن لَّمْ يهْدِنى رَبى لاَكونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضالِّينَ(77)
فَلَمَّا رَءَا الشمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبى هَذَا أَكبرُ فَلَمَّا أَفَلَت قَالَ يَقَوْمِ إِنى بَرِى ءٌ مِّمَّا تُشرِكُونَ(78)
إِنى وَجَّهْت وَجْهِىَ لِلَّذِى فَطرَ السمَوَتِ وَ الاَرْض حَنِيفاً وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشرِكِينَ(79)
ترجمه :75 - اینچنین ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم ، تا اهل یقین گردد.
76 - هنگامی که (تاریکی) شب او را پوشانید ستاره ای مشاهده کرد گفت : این خدای من است ؟ اما هنگامی که غروب کرد گفت غروب کنندگان را دوست ندارم . تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 308
77 - و هنگامی که ماه را دید (که سینه افق را) می شکافد گفت این خدای من است ؟ اما هنگامی که (آنهم) افول کرد گفت اگر پروردگارم مرا راهنمائی نکند مسلما از جمعیت گمراهان خواهم بود.
78 - و هنگامی که خورشید را دید (که سینه افق را) می شکافت گفت این خدای من است ؟ این (که از همه) بزرگتر است ، اما هنگامی که غروب

کرد گفت ای قوم ! من از شریکهائی که شما (برای خدا) می سازید بیزارم .
79 - من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفریده من در ایمان خود خالصم و از مشرکان نیستم .
تفسیر:دلائل توحید در آسمانها
در تعقیب نکوهشی که ابراهیم از بتها داشت ، و دعوتی که از آزر برای ترک بت پرستی نمود، در این آیات خداوند به مبارزات منطقی ابراهیم با گروههای مختلف بت پرستان اشاره کرده و چگونگی پی بردن او را به اصل توحید از طریق استدلالات روشن عقلی شرح می دهد.
نخست می گوید: ((همانطور که ابراهیم را از زیانهای بت پرستی آگاه ساختیم همچنین مالکیت مطلقه و تسلط پروردگار را بر تمام آسمان و زمین به او نشان دادیم)) (و کذلک نری ابراهیم ملکوت السماوات و الارض).
ملکوت در اصل از ریشه ((ملک)) (بر وزن حکم) به معنی ((حکومت و مالکیت است ، و ((و)) و ((ت)) برای تاءکید و مبالغه به آن اضافه شده بنابراین تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 309
منظور از آن در اینجا حکومت مطلقه خداوند بر سراسر عالم هستی است .
این آیه گویا اجمالی از تفصیلی است که در آیات بعد درباره مشاهده وضع خورشید و ماه و ستارگان و پی بردن از غروب آنها به مخلوق بود نشان آمده است .
یعنی قرآن ابتدا مجملی از مجموع آن قضایا را ذکر کرده ، سپس به شرح آنها پرداخته است ، و به این ترتیب منظور از نشان دادن ملکوت آسمان و زمین به ابراهیم روشن می شود.
و در پایان آیه می فرماید: ((هدف ما این بود که ابراهیم اهل یقین گردد)) (و لیکون من الموقنین).
شک نیست که ابراهیم یقین استدلالی و فطری به یگانگی خدا داشت اما با مطالعه در اسرار آفرینش این یقین به سر حد کمال رسید، همانطور که ایمان به معاد و رستاخیز داشت ولی با مشاهده مرغان سر بریده ای که زنده شدند، ایمان او به مرحله ((عین الیقین)) رسید.
در آیات بعد این موضوع را بطور مشروح بیان کرده و استدلال ابراهیم را از افول و غروب ستاره و خورشید بر عدم الوهیت آنها روشن می سازد.
نخست می گوید: ((هنگامی که پرده تاریک شب جهان را در زیر پوشش خود قرار داد ستاره ای در برابر دیدگان او خودنمائی کرد، ابراهیم صدا زد این خدای من است ؟! اما به هنگامی که غروب کرد با قاطعیت تمام گفت : من هیچگاه غروب کنندگان را دوست نمی دارم)) و آنها را شایسته

عبودیت و ربوبیت نمی دانم (فلما جن علیه اللیل رای کوکبا قال هذا ربی فلما افل قال لا احب الافلین).
بار دیگر چشم بر صفحه آسمان دوخت این بار قرص سیم گون ماه با فروغ و درخشش دلپذیر خود بر صفحه آسمان ظاهر شده بود هنگامی که ماه را دید تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 310
ابراهیم صدا زد این است پروردگار من ؟ اما سرانجام ماه به سرنوشت همان ستاره گرفتار شد و چهره خود را در پرده افق کشید، ابراهیم جستجوگر گفت : ((اگر پروردگار من مرا به سوی خود رهنمون نشود در صف گمراهان قرار خواهم گرفت))! (فلما رای القمر بازغا قال هذا ربی فلما افل قال لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین).
در این هنگام شب به پایان رسیده بود و پرده های تاریک خود را جمع کرده و از صحنه آسمان می گریخت ، خورشید از افق مشرق سر برآورده و نور زیبا و لطیف خود را همچون یک پارچه زربفت بر کوه و دشت و بیابان می گسترد، همین که چشم حقیقت بین ابراهیم بر نور خیره کننده آن افتاد صدا زد خدای من این است ؟! اینکه از همه بزرگتر و پرفروغتر است !، اما با غروب آفتاب و فرو رفتن قرص خورشید در دهان هیولای شب ، ابراهیم آخرین سخن خویش را ادا کرد و گفت : ((ای جمعیت ، من از همه این معبودهای ساختگی که شریک خدا قرار داده اید بیزارم)) (فلما رای الشمس بازغة قال هذا ربی هذا اکبر فلما افلت قال یا قوم انی بری مما تشرکون).
اکنون که فهمیدم در ماورای این مخلوقات متغیر و محدود و اسیر چنگال قوانین طبیعت خدائی است قادر و حاکم بر نظام ((کاینات من روی خود را به سوی کسی می کنم که آسمانها و زمین را آفرید و در این عقیده خود کمترین شرک راه نمی دهم ، من موحد خالصم و از مشرکان نیستم)) (انی وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین).
در تفسیر این آیه و آیات بعد و اینکه چگونه ابراهیم موحد و یکتاپرست تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 311
به ستاره آسمان اشاره کرده و می گوید: ((این خدای من است)) مفسران گفتگو بسیار کرده اند و از میان همه تفاسیر دو تفسیر قابل ملاحظه تر است که هر کدام از آن را بعضی از مفسران بزرگ اختیار کرده و در منابع حدیث نیز شواهدی بر آن وجود دارد:
نخست اینکه ابراهیم شخصا می خواست درباره خداشناسی بیندیشد و معبودی را که با فطرت پاک خویش در اعماق جانش می یافت پیدا کند، او خدا را با نور فطرت و دلیل اجمالی عقل شناخته بود و تمام تعبیراتش نشان می دهد که در وجود او هیچگونه تردیدی نداشت ، اما در جستجوی

مصداق حقیقی او بود، بلکه مصداق حقیقی او را نیز می دانست اما می خواست از طریق استدلالات روشنتر عقلی به مرحله ((حق الیقین)) برسد و این جریان قبل از دوران نبوت و احتمالا در آغاز بلوغ یا قبل از بلوغ بود.
در پاره ای از روایات و تواریخ می خوانیم این نخستین بار بود که ابراهیم چشمش به ستارگان آسمان افتاد و صفحه نیلگون آسمان شب با چراغهای فروزنده و پر فروغش را می دید، زیرا مادرش او را از همان دوران طفولیت به خاطر ترس از دستگاه نمرود جبار در درون غاری پرورش می داد.
اما این بسیار بعید به نظر می رسید که انسانی سالها درون غاری زندگی کند و حتی در یک شب تاریک نیز یک گام از آن بیرون نگذارد، شاید تقویت این احتمال در نظر بعضی به خاطر جمله رای کوکبا باشد که مفهومش این است که تا آن زمان ستاره ای را ندیده بود.
ولی این تعبیر به هیچوجه چنین مفهومی را در بر ندارد، بلکه منظور این است اگر چه تا آن زمان ستاره و ماه و خورشید را بسیار دیده بود ولی به عنوان یک محقق توحید این نخستین بار بود که به آنها نظر می دوخت و در ارتباط افول و غروب آنها با نفی مقام خدائی از آنها اندیشه می کرد، در

آنها را دیده بود اما نه با این چشم .
بنابراین هنگامی که ابراهیم می گوید هذا ربی (این خدای من است) به عنوان یک خبر قطعی نیست ، بلکه به عنوان یک فرض و احتمال ، برای تفکر و اندیشیدن است ، درست مثل اینکه ما می خواهیم در علت حادثه ای پی جوئی کنیم تمام احتمالات و فرضها را یک یک مورد مطالعه قرار می دهیم و لوازم هر یک را بررسی می کنیم تا علت حقیقی را بیابیم و چنین چیزی نه کفر است و نه حتی دلالت بر نفی ایمان می کند، بلکه راهی است برای تحقیق بیشتر و شناسائی بهتر و رسیدن به مراحل بالاتر ایمان ، همانطور که در جریان معاد نیز ابراهیم برای رسیدن به مرحله شهود و اطمینان ناشی از آن در صدد تحقیق بیشتر برآمد. در تفسیر عیاشی از محمد بن مسلم از امام باقر یا صادق (علیهماالسلام) چنین نقل شده است انما کان ابراهیم طالبا لربه و لم یبلغ کفرا و انه من فکر من الناس فی مثل ذلک فانه بمنزلته : ((ابراهیم این سخن را به عنوان تحقیق گفت و هرگز سخن او کفر نبود، و هر کس از مردم به عنوان تفکر و تحقیق این سخن را بگوید همانند ابراهیم خواهد بود)).
در این زمینه دو روایت دیگر نیز در تفسیر نور الثقلین نقل شده است .
تفسیر دوم این است که ابراهیم این سخن را به هنگام گفتگو با ستاره پرستان و خورشیدپرستان بیان کرد، و احتمالا بعد از مبارزات سرسختانه او در بابل با بت پرستان و خروج او از آن سرزمین به سوی شام بود که با

این اقوام برخورد کرد، ابراهیم که لجاجت اقوام نادان را در راه و رسم غلط خود در بابل آزموده بود، برای اینکه نظر عبادت کنندگان خورشید و ماه و ستارگان را به سوی خود جلب کند، نخست با آنها همصدا شد و به ستاره پرستان گفت : شما می گوئید این ستاره زهره پروردگار من است ، بسیار خوب یعنی باشد که سرانجام این عقیده تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 313
را برای شما بازگو کنم ، چیزی نگذشت که چهره پرفروغ ستاره در پشت پرده تاریک افق پنهان گشت اینجا بود که حربه محکم به دست ابراهیم افتاد و گفت : من هرگز چنین معبودی را نمی توانم بپذیرم .
بنابراین جمله ((هذا ربی))، مفهومش این است ((به اعتقاد شما این خدای من است)) و یا اینکه آنرا به عنوان استفهام گفت : آیا این خدای من است ؟
در این زمینه نیز حدیثی در تفسیر نور الثقلین و سایر تفاسیر از عیون اخبار الرضا (علیه السلام) نقل شده است .
چگونگی استدلال ابراهیم بر توحید
اکنون این سؤ ال پیش می آید که ابراهیم چگونه از غروب آفتاب و ماه و ستارگان بر نفی ربوبیت آنها استدلال کرد؟.
این استدلال ممکن است از سه راه باشد.
1 - پروردگار و مربی موجودات (آنچنان که از کلمه ((رب)) استفاده می شود) باید همیشه ارتباط نزدیک با مخلوقات خود داشته باشد، لحظه ای نیز از آنها جدا نگردد، بنابراین چگونه موجودی که غروب می کند و ساعتها نور و برکت خود را بر می چیند و از بسیاری موجودات به کلی بیگانه می شود، می تواند پروردگار و رب آنها بوده باشد؟!.
2 - موجودی که دارای غروب و طلوع است ، اسیر چنگال قوانین است چیزی که خود محکوم این قوانین است چگونه می تواند حاکم بر آنها و مالک آنها بوده باشد. او خود مخلوق ضعیفی است و سر بر فرمان آنها و توانائی کمترین انحراف و تخلف از آنها را ندارد.
3 - موجودی که دارای حرکت است حتما موجود حادثی خواهد بود، زیرا همانطور که مشروحا در فلسفه اثبات شده است ، حرکت همه جا دلیل بر حدوث تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 314
است ، زیرا حرکت خود یکنوع وجود حادث است و چیزی که در معرض حوادث است یعنی دارای حرکت است نمی تواند یک وجود ازلی و ابدی بوده باشد (دقت کنید).
نکته ها
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - در نخستین آیه مورد بحث کلمه ((کذلک)) (اینچنین ...) جلب توجه می

کند و مفهوم آن این است : همانطور که زیانهای بت پرستی را برای عقل و خرد ابراهیم روشن ساختیم ، حکومت و مالکیت خدا را بر آسمان و زمین نیز به او نشان دادیم ، بعضی از مفسران گفته اند: معنی آن این است که همانطور که آثار قدرت و حکومت خود را بر آسمانها به تو نشان دادیم به ابراهیم نیز نشان دادیم تا بوسیله آنها به خدا آشناتر شود.
2 - جن (از ماده جن بر وزن فن) به معنی پوشانیدن چیزی است و در آیه مورد بحث معنی جمله این است هنگامی که شب ، چهره موجودات را از ابراهیم پوشانید... و اینکه به دیوانه مجنون گفته می شود بخاطر این است که گویا پرده ای بر عقل او کشیده شده است و اطلاق جن بر موجود نا پیدا نیز به همین ملاحظه است و جنین نیز به خاطر پوشیده بودن در درون رحم مادر است و اطلاق جنت بر بهشت و بر باغ به خاطر آن است که زمینش زیر درختان پوشیده است ، و قلب را جنان (بر وزن زمان) می گویند چون در میان سینه نهفته است و یا اینکه اسرار انسان را نهفته می دارد.
3 - در اینکه منظور از کوکبا (ستاره ای) کدام ستاره بود است ؟ میان مفسران گفتگو است ، ولی بیشتر مفسران ستاره زهره یا مشتری را ذکر کرده اند، و از پاره ای از تواریخ استفاده می شود که این هر دو ستاره در زمانهای قدیم مورد پرستش بوده ، و جزء آلهه (خدایان) محسوب می شده است ، ولی در حدیثی که از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) در عیون الاخبار نقل شده تصریح گردیده است تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 315
که این ستاره ، ستاره زهره بوده است ، در تفسیر علی بن ابراهیم نیز از امام صادق (علیه السلام) این موضوع ، روایت شده است .
بعضی از مفسران گفته اند که مردم کلده و بابل در آنجا مبارزات خود را با بت پرستان شروع کرده هر یک از سیارات را خالق یا رب النوع موجوداتی می شناختند، ((مریخ)) را رب النوع جنگ و ((مشتری)) را رب النوع عدل و علم و ((عطارد)) را رب النوع وزیران ... و ((آفتاب)) را پادشاه همه می دانستند!.
4 - بازغ از ماده ((بزغ)) (بر وزن نذر) در اصل به معنی شکافتن و جاری ساختن خون است و لذا به جراحی کردن بیطار (دامپزشک) بزغ گفته می شود و اطلاق این کلمه بر طلوع آفتاب یا ماه در حقیقت آمیخته با یکنوع تشبیه زیبا است زیرا آفتاب و ماه به هنگام طلوع خود گویا پرده تاریکی را می شکافند، علاوه بر این در کنار افق سرخی کمرنگی که بی شباهت به رنگ خون نیست در اطراف خود ایجاد می کنند.
5 - فطر از ماده فطور به معنی شکافتن است ، و همانطور که ذیل آیه 14 همین سوره نوشتیم اطلاق این کلمه بر آفرینش آسمان و زمین شاید به خاطر این است که طبق علم امروز، روز اول جهان توده واحدی بوده و بعد

از هم شکافته شده و کرات آسمانی یکی پس از دیگری به وجود آمده اند (برای توضیح بیشتر به تفسیر آیه مزبور مراجعه فرمائید).
6 - حنیف به معنی خالص است چنانکه شرح آن در ذیل آیه 67 سوره آل عمران جلد دوم تفسیر نمونه صفحه 461 بیان گردید. الأنعام
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 316
آیه 80 - 83
آیه و ترجمه
وَ حَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَ تحَجُّونی فی اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانِ وَ لا أَخَاف مَا تُشرِکُونَ بِهِ إِلا أَن یَشاءَ رَبی شیْئاً وَسِعَ رَبی کلَّ شیْءٍ عِلْماً أَ فَلا تَتَذَکرُونَ(80)
وَ کیْف أَخَاف مَا أَشرَکتُمْ وَ لا تخَافُونَ أَنَّکُمْ أَشرَکْتُم بِاللَّهِ مَا لَمْ یُنزِّلْ بِهِ عَلَیْکمْ سلْطناً فَأَی الْفَرِیقَینِ أَحَقُّ بِالاَمْنِ إِن کنتُمْ تَعْلَمُونَ(81)
الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ لَمْ یَلْبِسوا إِیمَنَهُم بِظلْمٍ أُولَئک لهُمُ الاَمْنُ وَ هُم مُّهْتَدُونَ(82)
وَ تِلْک حُجَّتُنَا ءَاتَیْنَهَا إِبْرَهِیمَ عَلی قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَتٍ مَّن نَّشاءُ إِنَّ رَبَّک حَکِیمٌ عَلِیمٌ(83)
ترجمه :80 - قوم او (ابراهیم) با وی به گفتگو پرداختند، گفت چرا درباره خدا با من گفتگو می کنید در حالی که خداوند مرا (با دلایل روشن) هدایت کرده و من از آنچه شما شریک (خدا) قرار می دهید نمی ترسم (و به من زیانی نمی رسد) مگر پروردگارم چیزی را بخواهد، آگاهی پروردگار من آنچنان وسیع است که همه چیز را در بر می گیرد آیا متذکر (و بیدار) نمی شوید؟!
81 - چگونه من از بتهای شما بترسم در حالی که شما از این نمی ترسید که برای خدا شریکی قرار داده اید که هیچگونه دلیلی درباره آن بر شما نازل نکرده ، (راست بگوئید) کدامیک از این دو جمعیت (بت پرستان و خدا پرستان) شایسته تر به امنیت (از مجازات) هستند اگر شما می دانید.
82 - (آری) آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را با شرک نیامیختند امنیت مال آنها است ، تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 317
و آنها هدایت یافتگانند.
83 - اینها دلایل ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم درجات هر کس را بخواهیم (و شایسته باشد) بالا می بریم ، پروردگار تو حکیم و دانا است .
تفسیر:به دنبال بحثی که در آیات گذشته در زمینه استدلالهای توحیدی ابراهیم گذشت در این آیات اشاره به بحث و گفتگوی ابراهیم با قوم و جمعیت بت پرست شده است ، نخست می گوید: ((قوم ابراهیم با او به گفتگو و محاجه پرداختند)) (و حاجه قومه).
ابراهیم در پاسخ آنها گفت ، ((چرا درباره خداوند یگانه با من گفتگو و مخالفت می کنید، در حالی که خداوند مرا در پرتو دلائل منطقی و روشن به راه توحید هدایت کرده است ؟)) (قال ا تحاجونی فی الله و قد هدان).

از این آیه به خوبی استفاده می شود که جمعیت بت پرستان قوم ابراهیم تلاش و کوشش داشتند که به هر قیمتی که ممکن است او را از عقیده خود باز دارند، و به آئین بت پرستی بکشانند ولی او با نهایت شهامت مقاومت کرد و با دلائل منطقی سخنان همه را پاسخ گفت .
در اینکه آنها به چه منطقی در برابر ابراهیم متوسل شدند، در این آیات صریحا چیزی نیامده است ، ولی از پاسخ ابراهیم اجمالا روشن می شود که آنها او را تهدید به کیفر و خشم خدایان و بتها کردند، و او را از مخالفت آنان بیم دادند، زیرا در دنباله آیه از زبان ابراهیم چنین می خوانیم : من هرگز از بتهای شما نمی ترسم زیرا آنها قدرتی ندارند که به کسی زیان برسانند (و لا اخاف ما تشرکون به).
((هیچکس و هیچ چیز نمی تواند به من زیانی برساند مگر اینکه خدا بخواهد)) تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 318
(الا ان یشاء ربی شیئا).
گویا ابراهیم با این جمله می خواهد یک پیشگیری احتمالی کند و بگوید اگر در گیرودار این مبارزه ها فرضا حادثه ای هم برای من پیش بیاید هیچگونه ارتباطی به بتها ندارد، بلکه مربوط به خواست پروردگار است برای اینکه بت بی شعور و بی جان مالک سود و زیان خود نیست تا چه رسد به اینکه مالک سود و زیان دیگری باشد.
سپس می گوید: ((علم و دانش پروردگار من آنچنان گسترده و وسیع است که همه چیز را در بر می گیرد)) (وسع ربی کل شی ء علما).
این جمله در حقیقت دلیلی برای جمله سابق است و آن اینکه بتها هرگز نمی توانند منشاء سود و زیانی باشند، زیرا هیچگونه علم و آگاهی ندارند و نخستین شرط برای رسانیدن سود و زیان ، علم و شعور و آگاهی است ، تنها خدائی که علم و دانشش همه چیز را احاطه کرده است می تواند منشاء سود و زیان باشد، پس چرا از خشم غیر او بترسم ؟.
و سرانجام برای تحریک فکر و اندیشه ، آنان را مخاطب ساخته می گوید: ((آیا با اینهمه باز متذکر و بیدار نمی شوید؟)) (ا فلا تتذکرون).
در آیه بعد منطق و استدلال دیگری را از ابراهیم بیان می کند که به جمعیت بت پرست می گوید ((چگونه ممکن است من از بتها بترسم و در برابر تهدیدهای شما وحشتی به خود راه دهم با اینکه هیچگونه نشانه ای از عقل و شعور و قدرت در این بتها نمی بینم ، اما شما با اینکه به وجود خدا ایمان دارید و قدرت و علم او را می دانید، و هیچگونه دستوری به شما درباره پرستش بتها نازل نکرده است ، تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 319
با این همه از خشم او نمی ترسید من چگونه از خشم بتها بترسم ؟)) (و کیف اخاف ما اشرکتم و لا تخافون انکم اشرکتم بالله ما لم ینزل به علیکم سلطانا).

زیرا می دانیم بت پرستان منکر وجود خداوندی که خالق آسمانها و زمین است نبودند بلکه بتها را شریک در عبادت او می ساختند و آنها را شفیع بر در درگاه او می پنداشتند.
((اکنون انصاف بدهید من باید احساس آرامش کنم یا شما))؟! (فای الفریقین احق بالا من ان کنتم تعلمون).
در واقع منطق ابراهیم در اینجا یک منطق عقلی بر اساس این واقعیت است که شما مرا تهدید به خشم بتها می کنید در حالی که تاءثیر وجودی آنها موهوم است ، ولی از خشم خداوند بزرگ که من و شما هر دو او را پذیرفته ایم و باید پیرو دستور او باشیم و هیچگونه دستوری از طرف او در باره پرستش بتها نرسیده است ترس و وحشتی ندارید، یک موضوع قطعی را رها کرده اید و به یک موضوع موهوم چسبیده اید؟
در آیه بعد پاسخی از زبان ابراهیم به سؤ الی که خودش در آیه قبل مطرح نمود نقل شده است (و این یک شیوه جالب در استدلالات علمی است که گاهی شخص استدلال کننده سؤ الی از طرف مقابل می کند و خودش بلافاصله به پاسخ آن می پردازد اشاره به اینکه مطلب به قدری روشن است که هر کس پاسخ آن را باید بداند). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 320
می گوید: ((آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را با ظلم و ستم نیامیختند امنیت برای آنها است ، و هدایت مخصوص آنان)) (الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون).
در روایتی که از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نقل شده نیز تاءکید گردیده است که این سخن دنباله گفتگوی ابراهیم با بت پرستان است .
بعضی از مفسران احتمال داده اند که این جمله بیان الهی بوده باشد نه گفتار ابراهیم ، ولی احتمال اول علاوه بر اینکه در روایت وارد شده با وضع و ترتیب آیات بهتر تطبیق می کند، اما این احتمال که این جمله گفتار بت پرستان باشد که پس از شنیدن قول ابراهیم بیدار شده باشند بسیار بعید به نظر می رسد.
منظور از ظلم در اینجا چیست ؟
معروف میان مفسران این است که به معنی ((شرک)) است و آنچه در سوره لقمان (آیه 12) وارد شده ان الشرک لظلم عظیم : ((شرک ستم بزرگی است)) شاهد بر این معنی گرفته اند
در روایتی نیز از ابن مسعود نقل شده که هنگامی که این آیه (آیه مورد بحث) نازل شد بر مردم گران آمد، عرض کردند: ای رسول خدا کیست که لااقل به خود ستم نکرده باشد (بنابراین همه مشمول این آیه اند) پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ((منظور آنچه شما فکر می کنید نیست آیا گفته بنده صالح خدا (لقمان) را نشنیده اید که می گوید: فرزندم برای خدا شریک قرار مده زیرا شرک ، ظلم بزرگی است)).

ولی از آنجا که آیات قرآن در بسیاری از موارد دو یا چند معنی را در بر دارد که ممکن است یکی از دیگری گسترده تر و عمومی تر باشد، این احتمال در تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 321
آیه نیز هست ، که ((امنیت)) اعم امنیت از مجازات پروردگار و یا امنیت از حوادث دردناک اجتماعی باشد.
یعنی جنگها، تجاوزها، مفاسد، جنایات ، و حتی امنیت و آرامش روحی تنها موقعی به دست می آید که در جوامع انسانی دو اصل حکومت کند، ایمان و عدالت اجتماعی ، اگر پایه های ایمان به خدا متزلزل گردد و احساس مسئولیت در برابر پروردگار از میان برود و عدالت اجتماعی جای خود را به ظلم و ستم بسپارد، امنیت در چنان جامعه ای وجود نخواهد داشت ، و به همین دلیل با تمام تلاش و کوششی که جمعی از اندیشمندان جهان برای برچیدن بساط ناامنیهای مختلف در دنیا می کنند روز به روز فاصله مردم جهان از آرامش و امنیت واقعی بیشتر می گردد، دلیل این وضع همان است که در آیه فوق به آن اشاره شده : پایه های ایمان لرزان و ظلم جای عدالت را گرفته است .
مخصوصا تاءثیر ایمان در آرامش و امنیت روحی برای هیچکس جای تردید نیست ، همانطور که ناراحتی وجدان و سلب آرامش روانی به خاطر ارتکاب ظلم بر کسی پوشیده نمی باشد.
در بعضی از روایات نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که : ((منظور از آیه فوق این است که آنهائی که به دستور پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در زمینه ولایت و رهبری امت اسلامی بعد از او ایمان بیاورند، و آن را با ولایت و رهبری دیگران مخلوط نکنند امنیت از آن آنها است)).
این تفسیر در حقیقت ناظر به ملاک و روح مطلب در آیه شریفه است زیرا در این آیه سخن از رهبری و ولایت خداوند و آمیخته نکردن آن با رهبری غیر او است و از آنجا که رهبری علی (علیه السلام) به مقتضای انما ولیکم الله و رسوله . پرتوی از رهبری خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است و رهبریهای تعیین نشده از طرف تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 322
خداوند چنین نیست ، آیه فوق با یک دید وسیع همه را شامل می شود، بنابراین منظور از این حدیث این نیست که مفهوم آیه منحصرا این باشد، بلکه این تفسیر پرتوی از مفهوم اصلی آیه است .
و لذا در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که این آیه خوارج را که از ولایت ولی خدا بیرون رفتند و در ولایت و رهبری شیطان قرار گرفتند شامل می شود.
آیه بعد یک اشاره اجمالی به تمام بحثهای گذشته که در زمینه توحید و مبارزه با شرک از ابراهیم نقل شد کرده ، می گوید: ((اینها دلائلی بود که

ما به ابراهیم در برابر قوم و جمعیتش دادیم)) (و تلک حجتنا آتیناها ابراهیم علی قومه).
درست است که این استدلالات جنبه منطقی داشت ، و ابراهیم به نیروی عقل و الهام فطرت به آنها رسیده بود، ولی چون این نیروی عقل و آن الهام فطرت همه از ناحیه خدا است ، خداوند همه این استدلالات را از مواهب خویش می شمرد که در دلهای آماده همچون دل ابراهیم منعکس می شود.
قابل توجه اینکه ((تلک)) در لغت عرب اسم اشاره برای بعید است ولی گاهی اهمیت موضوع و بلند پایه بودن آن سبب می شود که حتی یک موضوع نزدیک با اسم اشاره بعید ذکر شود، مانند آن را در آغاز سوره بقره می خوانیم : ذلک الکتاب لا ریب فیه : ((این کتاب بزرگ شک و تردیدی در آن راه ندارد)).
سپس برای تکمیل این بحث می فرماید: ((درجات هر کس را بخواهیم بلند می کنیم)) (نرفع درجات من نشاء) تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 323
اما برای اینکه اشتباهی پیش نیاید که گمان کنند خداوند در این ترفیع درجه تبعیضی قائل می شود می فرماید: ((پروردگار تو، حکیم و عالم است)) و درجاتی را که می دهد روی آگاهی به شایستگی آنها و موافق موازین حکمت است و تا کسی شایسته نباشد از آن برخوردار نخواهد شد (ان ربک حکیم علیم). الأنعام
آیه 84 - 87
آیه و ترجمه
وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسحَقَ وَ یَعْقُوب کلاًّ هَدَیْنَا وَ نُوحاً هَدَیْنَا مِن قَبْلُ وَ مِن ذُرِّیَّتِهِ دَاوُدَ وَ سلَیْمَنَ وَ أَیُّوب وَ یُوسف وَ مُوسی وَ هَرُونَ وَ کَذَلِک نجْزِی الْمُحْسِنِینَ(84)
وَ زَکَرِیَّا وَ یحْیی وَ عِیسی وَ إِلْیَاس کلٌّ مِّنَ الصلِحِینَ(85)
وَ إِسمَعِیلَ وَ الْیَسعَ وَ یُونُس وَ لُوطاً وَ کلاًّ فَضلْنَا عَلی الْعَلَمِینَ(86)
وَ مِنْ ءَابَائهِمْ وَ ذُرِّیَّتهِمْ وَ إِخْوَنهِمْ وَ اجْتَبَیْنَهُمْ وَ هَدَیْنَهُمْ إِلی صرَطٍ مُّستَقِیم(87)
ترجمه :84 - و اسحاق و یعقوب را به او (ابراهیم) بخشیدیم و هر کدام را هدایت کردیم و نوح را (نیز) قبلا هدایت نمودیم و از فرزندان او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم) و اینچنین نیکوکاران را پاداش می دهیم .
85 - و (همچنین) زکریا و یحیی و عیسی و الیاس هر کدام از صالحان بودند.
86 - و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط و هر یک را بر جهانیان برتری دادیم .
87 - و از پدران آنها و فرزندان آنها و برادران آنها افرادی را برگزیدیم و

هدایت به راه راست نمودیم . تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 324
تفسیر:در این آیات به قسمتی از مواهبی که خداوند به ابراهیم داده است اشاره شده ، و آن موهبت فرزندان صالح و نسل لایق و برومند است که یکی از بزرگترین مواهب الهی محسوب می شود.
نخست می گوید: ((ما به ابراهیم ، اسحاق و یعقوب (فرزند اسحاق) را بخشیدیم)) (و وهبنا له اسحاق و یعقوب).
و اگر در اینجا اشاره به فرزند دیگر ابراهیم ، اسماعیل نشده بلکه در لابلای بحث آمده است شاید به خاطر آن است که تولد اسحاق از مادر عقیمی همچون ((ساره)) آنهم در سن پیری موضوع بسیار عجیب و موهبتی غیر منتظره بود.
سپس برای بیان اینکه افتخار این دو تنها در جنبه پیغمبرزادگی نبود، بلکه شخصا در پرتو فکر صحیح و عمل صالح نور هدایت را در قلب خود جای داده بودند، می گوید: ((هر یک از آنها را هدایت کردیم)) (کلا هدینا).
و به دنبال آن برای اینکه تصور نشود، در دورانهای قبل از ابراهیم ، پرچمدارانی برای توحید نبودند، و این موضوع از زمان او شروع شده اضافه می کند، ((نوح را نیز پیش از آن هدایت و رهبری کردیم)) (و نوحا هدینا من قبل).
و می دانیم نوح نخستین پیامبر اولو العزم است که دارای آئین و شریعت بود و سر سلسله پیامبران اولوا العزم می باشد.
در حقیقت با اشاره به موقعیت نوح که از اجداد ابراهیم است و موقعیت جمعی از پیامبران که از دودمان و فرزندان او هستند، موقعیت ممتاز ابراهیم را از نظر وراثت و ریشه و ثمره وجودی مشخص می سازد. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 325
و در تعقیب آن نام جمع کثیری از پیامبران را که از دودمان ابراهیم بودند می برد، نخست می گوید: ((از دودمان ابراهیم ، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون هستند)) (و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون).
سپس با این جمله که ((این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم)) روشن می کند که مقام و موقعیت آنها در پرتو اعمال و کردار آنها بود (و کذلک نجزی المحسنین).
در اینکه ضمیر من ذریته (از دودمان او) به چه کسی بر می گردد؟ به ابراهیم یا نوح ؟ در میان مفسران گفتگوی زیادی است ، ولی غالب مفسران آن را به ابراهیم باز گردانیده اند و ظاهرا نباید تردید داشت که مرجع ضمیر ابراهیم است ، زیرا بحث آیه درباره مواهب خدا نسبت به ابراهیم می باشد، نه درباره نوح پیغمبر، به علاوه از روایات متعددی که بعدا نقل خواهیم کرد این موضوع نیز استفاده می شود.

تنها مطلبی که سبب شده بعضی از مفسران ضمیر را به نوح باز گردانند ذکر نام ((یونس)) و ((لوط)) در آیات بعد است ، زیرا مشهور در تواریخ آن است که یونس از فرزندان ابراهیم نبوده ، و لوط هم برادرزاده یا خواهرزاده ابراهیم است . ولی در مورد ((یونس))، مورخان اتفاق نظر ندارند، بعضی او را از دودمان ابراهیم دانسته اند و بعضی او را از پیامبران بنی اسرائیل شمرده اند.
به علاوه مورخان معمولا نسب را از طرف پدر حفظ می کنند، چه مانعی دارد که یونس همانند عیسی که نامش را نیز در آیات فوق می خوانیم از طرف مادر، به ابراهیم منتهی شود. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 326
و اما لوط گرچه فرزند ابراهیم نبود ولی از خاندان و دودمان او بود و همانطور که در لغت عرب گاهی به عمو، ((اب)) گفته می شود، به برادرزاده یا خواهرزاده نیز ((ذریه)) و فرزند اطلاق می گردد، و به این ترتیب نمی توانیم دست از ظاهر آیات که درباره ابراهیم است برداریم و ضمیر را به نوح که در اینجا موضوع سخن نیست باز گردانیم .
و در آیه بعد نام ((زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را می برد و اضافه می کند که همه اینها از صالحان بودند))، یعنی مقامات آنها جنبه تشریفاتی و اجباری نداشت ، بلکه در پرتو عمل صالح در پیشگاه خدا شخصیت و عظمت یافتند. (و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین).
در آیه بعد نیز نام چهار نفر دیگر از پیامبران و رهبران الهی آمده و می فرماید: ((و اسماعیل و الیسع و یونس و لوط و هر کدام را بر مردم عصر خود برتری بخشیدیم)) (و اسماعیل و الیسع و یونس و لوطا و کلا فضلنا علی العالمین).
در اینکه ((الیسع)) چگونه نامی است و اشاره به کدام یک از پیامبران است در میان مفسران و ادبای عرب گفتگو است ، بعضی آن را یک نام عبری می دانند که در اصل ((یوشع)) بوده ، سپس الف و لام به آن داخل شده و شین تبدیل به سین گردیده است ، و بعضی معتقدند یک اسم عربی است که از یسع (فعل مضارع از ماده وسعت) گرفته شده است ، این احتمال را نیز داده اند که به همین صورت نام یکی از انبیای پیشین بوده است و در هر حال از پیامبرانی است که از نسل ابراهیم می باشند.
و در آخرین آیه یک اشاره کلی به پدران و فرزندان و برادران صالح پیامبران نامبرده که به طور تفصیل اسم آنها در اینجا نیامده است کرده ، می گوید: ((از میان تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 327
پدران آنها و فرزندانشان و برادرانشان ، افرادی را فضیلت دادیم و برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم)) (و من آبائهم و ذریاتهم و اخوانهم و اجتبیناهم و هدیناهم الی صراط مستقیم).
نکته ها

در اینجا به چند موضوع باید توجه داشت :
1 - فرزندان پیامبر
در آیات فوق ، عیسی از فرزندان ابراهیم (و به احتمالی از فرزندان نوح) شمرده شده ، با اینکه می دانیم تنها از طرف مادر به آنها مربوط می شود، و این دلیل بر آن است که سلسله نسب از طرف پدر و مادر به طور یکسان پیش می رود و به همین دلیل نوه های پسری و دختری هر دو ذریه و فرزندزاده انسان محسوب می شوند.
روی همین جهت امامان اهل بیت که همه از طرف دختر به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می رسند، ابناء رسول الله (فرزندان پیغمبر) خوانده می شوند.
اگر چه در دوران جاهلیت که برای زن هیچگونه اهمیتی قائل نبودند، تنها نسب را از طرف پدر می دانستند، ولی اسلام قلم بطلان بر این فکر جاهلی کشیده اما متاءسفانه بعضی از نویسندگانی که علاقه درستی به ائمه اهل بیت نداشتند کوشش می کردند این موضوع را انکار کنند و از گفتن ابن رسول الله به آنها خود داری نمایند و سنن جاهلی را زنده کنند.
اتفاقا این موضوع در زمان خود ائمه مطرح بوده است ، و آنها با همین آیه که دلیل دندان شکنی محسوب می شود به آنها پاسخ می گفتند.
از جمله در کافی و در تفسیر عیاشی از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود: خداوند متعال در قرآن مجید، نسب عیسی را که از طرف مادر به ابراهیم منتهی می شود، به عنوان ذریه (فرزندزاده) بیان کرده آنگاه آیه و من ذریته داود و سلیمان را تا آخر و آیه بعد را هم تا لفظ عیسی تلاوت کرد. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 328
و نیز در تفسیر عیاشی از ابو الاسود روایت شده که می گوید: روزی حجاج کسی را به نزد یحیی بن معمر که از علاقمندان خاندان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود فرستاد که من شنیدم تو حسن و حسین را فرزندان رسول خدا می دانی و در این باره به آیات قرآن استدلال می کنی ، در حالی که من قرآن را از اول تا به آخر خواندم و به چنین آیه ای برنخوردم ، یحیی بن معمر در پاسخ او گفت : آیا در سوره انعام به این آیه برخورده ای که می گوید: ((و من ذریته داود و سلیمان ... و یحیی و عیسی)) گفت آری خوانده ام ، گفت : مگر نه اینست که در این آیات عیسی ذریه ابراهیم شمرده شده ، با اینکه از طرف پدر به او نمی رسید؟!
در عیون الاخبار در ضمن یک حدیث طولانی در زمینه گفتگوی امام موسی بن جعفر (علیه السلام) با هارون الرشید و موسی بن مهدی ، چنین نقل می کند که او یعنی به امام کاظم (علیه السلام) گفت : چگونه شما می گوئید ما ذریه پیامبریم ، در حالی که پیامبر، پسری نداشت و نسل از طریق پسر است نه دختر و شما فرزندان دختر او هستید؟ امام در پاسخ از او

خواست که از این سؤ ال صرفنظر کند، ولی هارون اصرار کرد و گفت به هیچوجه صرف نظر نمی کنم ، زیرا شما معتقدید به اینکه همه چیز در قرآن مجید است و باید از قرآن آیه ای در این باره بیاورید، امام فرمود: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و کذلک نجزی المحسنین ، و زکریا و یحیی و عیسی ، سپس سؤ ال کرد ای هارون ! پدر عیسی که بود؟ گفت : عیسی پدر نداشت ، فرمود: بنابراین اگر او ملحق به ذریه پیامبران است از طریق مریم می باشد، ما نیز ملحق به ذریه رسول خدا از طریق مادرمان فاطمه هستیم .
جالب توجه اینکه بعضی از متعصبین اهل تسنن نیز، این موضوع را در تفسیر خود ذیل همین آیه آورده اند، از جمله فخر رازی در تفسیر کبیر خود تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 329
می گوید: این آیه دلالت دارد بر اینکه حسن و حسین از ذریه پیامبرند زیرا خداوند عیسی را از ذریه ابراهیم شمرده است با اینکه تنها از طریق مادر به او مربوط می شود.
نویسنده المنار که در تعصب در بعضی از مباحث خاص مذهبی دست کمی از فخر رازی ندارد، بعد از نقل کلام فخر رازی می گوید: در این باب حدیثی از ابوبکر در صحیح بخاری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است که به امام حسن (علیه السلام) اشاره کرد و گفت : ان ابنی هذا سید: این پسرم آقا است (یعنی کلمه پسرم بر امام حسن اطلاق کرد) در حالی که در نزد عرب (جاهلی) لفظ ابن بر دختر زاده اطلاق نمیشد... سپس اضافه می کند به همین جهت مردم اولاد فاطمه (علیهاالسلام) را اولاد رسول و عترت و اهل بیت او می دانستند.
در هر حال شک نیست که فرزندزاده ها از طرف دختر و پسر هر دو فرزند انسان محسوب می شوند و هیچگونه تفاوتی در این زمینه نیست ، و نه این موضوع از مختصات پیغمبر ما میباشد و مخالفت با این مساله سر چشمهای جز تعصب و یا افکار جاهلی ندارد، و لذا در تمام احکام اسلامی از قبیل ازدواج و ارث و مانند آن هیچگونه تفاوتی میان این دو نیست ، تنها استثنائی که به موضوع خورده مساله خمس است که روی عنوان سیادت است و به جهت خاصی که در کتاب خمس در فقه آمده این موضوع استثناء شده است .
2 - چرا نام این پیامبران در سه گروه در سه آیه بیان شده است ؟
بعضی از مفسران احتمال داده اند که گروه اول یعنی داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون ، این شش نفر، از پیامبرانی بودند که علاوه بر مقام نبوت و رسالت دارای حکومت و زمامداری نیز بودند و شاید جمله کذلک نجزی المحسنین که بعد از ذکر نام اینها آمده است به خاطر

نیکیهای فراوانی بوده که در دوران تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 330
حکومت خود بر مردم کردند.
و اما گروه دوم یعنی زکریا و یحیی و عیسی و الیاس از پیامبرانی بودند که در زهد و بی اعتنائی به دنیا - علاوه بر مقام نبوت و رسالت - نمونه بودند جمله کل من الصالحین بعد از ذکر نام آنها میتواند اشاره به همین حقیقت بوده باشد.
درباره گروه سوم یعنی اسماعیل و الیسع و یونس و لوط این امتیاز را داشتند که دست به مهاجرت دامنه داری زدند و برای تحکیم آئین خدا برنامه هجرت را عملی ساختند، و ذکر جمله کلا فضلنا علی العالمین (بنا بر اینکه اشاره به این چهار نفر باشد نه به تمام پیامبرانی که در این سه آیه گفته شده است) نیز میتواند اشاره به همین سیر آنها در جهان و در میان اقوام مختلف بوده باشد.
3 - اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان
موضوع دیگری که از آیات فوق استفاده می شود همین مساله است زیرا خداوند برای معرفی مقام والای ابراهیم قهرمان بتشکن ، شخصیتهای بزرگ انسانی که از دودمان او در اعصار مختلف به وجود آمدند با شرح و تفصیل بیان میکند به طوری که از میان 25 نفر از پیامبران که نامشان در مجموع قرآن آمده است در این آیات نام 16 نفر از فرزندان و بستگان ابراهیم و نام یک نفر از اجداد او آمده است ، و این در حقیقت درس بزرگی برای عموم مسلمانان است که بدانند شخصیت فرزندان و دودمان آنها جزئی از شخصیت آنها محسوب می شود و مسائل تربیتی و انسانی مربوط به آنها فوق العاده اهمیت دارد.
4 - پاسخ به یک ایراد
ممکن است کسانی از آیه اخیر که می گوید: بعضی از پدران و فرزندان و برادران آنها را برگزیدیم و هدایت به راه راست کردیم این چنین استفاده کنند که پدران انبیاء همگی افراد با ایمانی نبوده اند و در میان آنها غیر موحد نیز وجود داشته است - آنچنانکه بعضی از مفسران اهل تسنن در ذیل این آیه گفته اند - ولی با توجه به اینکه منظور از اجتبیناهم تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 331
و هدیناهم به قرینه تعبیری که در همین سلسله آیات وجود دارد، مقام نبوت و رسالت است ، مشکل حل میشود، یعنی مفهوم آیه چنین خواهد بود که بعضی از آنها را به مقام نبوت برگزیدیم و این منافاتی با موحد بودن سایرین ندارد.
در آیه 90 همین سوره (چند آیه بعد از این آیه) نیز هدایت به مقام نبوت اطلاق شده است . الأنعام
آیه 88 - 90

آیه و ترجمه
ذَلِک هُدَی اللَّهِ یهْدِی بِهِ مَن یَشاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ لَوْ أَشرَکُوا لَحَبِط عَنْهُم مَّا کانُوا یَعْمَلُونَ(88)
أُولَئک الَّذِینَ ءَاتَیْنَهُمُ الْکِتَب وَ الحُْکمَ وَ النُّبُوَّةَ فَإِن یَکْفُرْ بهَا هَؤُلاءِ فَقَدْ وَکلْنَا بهَا قَوْماً لَّیْسوا بهَا بِکَفِرِینَ(89)
أُولَئک الَّذِینَ هَدَی اللَّهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ قُل لا أَسئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِنْ هُوَ إِلا ذِکْرَی لِلْعَلَمِینَ(90)
ترجمه :88 - این هدایت خدا است که هر کس از بندگان خود را بخواهد با آن راهنمائی میکند، و اگر آنها مشرک شوند آنچه را عمل می کردند نابود میگردد.
89 - آنها کسانی هستند که کتاب و حکم و نبوت به آنان دادیم و اگر نسبت به آن کفر ورزند (مهم نیست زیرا) کسانی را نگاهبان آن ساخته ایم که نسبت به آن کافر نیستند. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 332
90 - آنها کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده پس به هدایت آنان اقتدا کن (و) بگو در برابر این (رسالت و تبلیغ) پاداشی از شما نمی طلبم . این رسالت چیزی جز یک یادآوری برای جهانیان نیست (و آگاه ساختن و بیدار کردن وظیفه من است و در برابر انجام وظیفه مزد معنی ندارد).
تفسیر:سه امتیاز مهم
به دنبال ذکر نام گروههای مختلفی از پیامبران الهی در آیات گذشته ، در اینجا اشاره به خطوط کلی و اصلی زندگانی آنها شده ، نخست میفرماید: این هدایت خدا است که بوسیله آن هر کس از بندگانش را بخواهد هدایت و رهبری میکند
(ذلک هدی الله یهدی به من یشاء من عباده).
یعنی گرچه آنها مردان صالحی بودند و با نیروی عقل و اندیشه و با تمام وجود خود در طریق هدایت گام بر می داشتند، ولی باز اگر توفیق الهی شامل حال آنها نمی شد و دست پر مهر او، زیر بازوی آنها را نمی گرفت ، امکان لغزش درباره همه آنها و هر کس ، وجود داشته و دارد.
سپس برای اینکه کسی تصور نکند آنها به اجبار در این راه گام گذاشتند و همچنین کسی تصور نکند که خداوند نظر خاص و استثنائی و بی دلیل در مورد آنها داشته است ، می فرماید: اگر فرضا این پیامبران با آنهمه مقام و موقعیتی که داشتند مشرک میشدند، تمام اعمالشان بر باد میرفت (و لو اشرکوا لحبط عنهم ما کانوا یعملون).
یعنی آنها نیز مشمول همان قوانین الهی هستند که درباره دیگران اجرا میگردد و تبعیضی در کار نیست . تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 333
در آیه بعد به سه امتیاز مهم که پایه همه امتیازات انبیاء بوده اشاره کرده اینها کسانی بودند که کتاب آسمانی به آنان داده ایم و هم مقام حکم و هم

نبوت (اولئک الذین آتینا هم الکتاب و الحکم و النبوة).
البته منظور این نیست که همه آنها دارای کتاب آسمانی بودند بلکه چون سخن از مجموع آنها در میان است کتاب به مجموع نسبت داده شده ، درست مثل این است که میگوئیم : در فلان کتاب دانشمندان و کتب آنها معرفی شده است ، یعنی کتب آنهائیکه کتابی تالیف کرده اند.
ضمنا در اینکه منظور از حکم چیست ، سه احتمال وجود دارد:
1 - حکم به معنی عقل و فهم و درک یعنی علاوه بر اینکه کتاب آسمانی در اختیار آنها گذاشتیم قدرت درک و فهم آن را به آنها بخشیدیم زیرا وجود کتاب بدون وجود درک و فهم قوی و کامل ، اثری نخواهد داشت .
2 - مقام داوری ، یعنی آنها در پرتو قوانین آسمانی که از کتاب الهی استفاده می کردند میتوانستند در میان مردم قضاوت کنند و شرائط یک قاضی و دادرس عادل همگی در آنها بطور کامل جمع بود.
3 - حکومت و زمامداری ، زیرا آنها علاوه بر مقام نبوت و رسالت ، دارای مقام حکومت نیز بودند. شاهد بر معانی فوق علاوه بر اینکه معنی لغوی حکم با تمام این معانی تطبیق می کند این است که در آیات مختلف قرآن نیز حکم در این معانی بکار رفته است . و هیچ مانعی ندارد که حکم در آیه فوق در یک معنی جامع که همه مفاهیم سه گانه فوق را شامل شود، استعمال شده باشد، زیرا حکم در اصل - آنچنان که تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 334

راغب در کتاب مفردات میگوید به معنی منع و جلوگیری است ، و از آنجا که عقل جلو اشتباهات و خلافکاریها را میگیرد، همچنین قضاوت صحیح مانع از ظلم و ستم است ، و حکومت عادل جلو حکومتهای ناروای دیگران را میگیرد، در هر یک از این سه معنی استعمال می شود.
البته همان گونه که اشاره کردیم که همه انبیاء دارای این همه مقامات نبودند ولی هنگامی که احکامی به جمعی اسناد داده میشود، لزومی ندارد که همه افراد آن جمع دارای تمام آن احکام باشند، بلکه ممکن است بعضی از آنها فقط دارای بعضی از آن احکام باشند و لذا موضوع کتاب آسمانی که تنها برای عده ای از انبیای نامبرده وجود داشته مشکلی برای ما در فهم آیه فوق ایجاد نمیکند.
سپس می فرماید: اگر این جمعیت ، یعنی مشرکان و اهل مکه و مانند آنها، این حقایق را نپذیرند، دعوت تو بدون پاسخ نمی ماند، زیرا ما جمعیتی را ماموریت داده ایم که نه تنها آن را بپذیرند بلکه آن را محافظت و نگهبانی کنند جمعیتی که در راه کفر گام بر نمیدارند و در برابر حق تسلیمند (فان یکفر بها هؤ لاء فقد وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین).
در تفسیر المنار و تفسیر روح المعانی از بعضی از مفسران نقل شده که منظور از این جمعیت ، ایرانیان هستند، (که به زودی اسلام را پذیرفتند و در پیشرفت آن با تمام قوا کوشیدند و دانشمندان آنها در فنون مختلف اسلامی کتابهای فراوان تالیف کردند). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 335
در آخرین آیه ، برنامه این پیامبران بزرگ را یک سرمشق عالی هدایت به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) معرفی کرده ، و می گوید: اینها کسانی هستند که مشمول هدایت الهی شده اند و به هدایت آنها اقتدا کن (اولئک الذین هدی الله فبهداهم اقتده).
این آیه بار دیگر تاکید می کند که اصول دعوت همه پیامبران الهی یکی است ، اگر چه از نظر ویژگیها و خصوصیات ، به تناسب نیازمندیهای مختلف هر زمان تفاوتهای قابل ملاحظه ای داشته اند، و آئینهای بعدی کاملتر از آئینهای قبلی بوده اند کلاسهای علمی و تربیتی ، تا به آخرین آنها که برنامه نهائی است ، یعنی اسلام ، رسیده است .
در اینکه منظور از این هدایت که باید سرمشق پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قرار گیرد چیست ؟ بعضی از مفسران احتمال داده اند که همان صبر و پایداری در مقابل مشکلات ، و بعضی گفته اند مقصود توحید و تبلیغ رسالت است ، ولی ظاهرا هدایت مفهوم وسیعی دارد که هم توحید و سایر اصول اعتقادی را شامل می شود و هم صبر و استقامت ، و هم سایر اصول اخلاق و تعلیم و تربیت .
از آنچه گفتیم روشن می شود که آیه فوق هیچ منافاتی با این ندارد که

اسلام ناسخ ادیان و شرایع پیشین باشد، زیرا نسخ تنها شامل قسمتی از احکام میشود، تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 336
نه اصول کلی دعوت آنها.
سپس به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور داده می شود که به مردم بگوید: من هیچگونه اجر و پاداشی در برابر رسالت خود از شما تقاضا نمی کنم ، همانطور که پیامبران پیشین چنین درخواستی نکردند، من هم از این سنت همیشگی پیامبران پیروی کرده و به آنها اقتدا میکنم (قل لا اسئلکم علیه اجرا).
نه تنها اقتداء به پیامبران و سنت جاویدان آنها ایجاب می کند که پاداشی مطالبه نکنم بلکه از آنجا که این آئین پاک که برای شما آورده ام یک ودیعه الهی است که در اختیار شما قرار میدهم ، در برابر رساندن ودیعه الهی به شما اجر و پاداش ، مفهومی ندارد.
به علاوه این قرآن و رسالت و هدایت یک بیدار باش و یادآوری به همه جهانیان است (ان هو الا ذکری للعالمین).
و چنین نعمت عمومی و همگانی ، همانند نور آفتاب و امواج هوا و بارش باران است که جنبه عمومی و جهانی دارد، و هیچگاه خرید و فروش نمی شود و کسی در برابر آن اجر و پاداشی نمی گیرد، این هدایت و رسالت نیز جنبه خصوصی و اختصاصی ندارد که بتوان برای آن پاداش قائل شد، (با توجه به آنچه در تفسیر این جمله گفته شد پیوند آنها با یکدیگر و با آیات قبل کاملا روشن میگردد).
ضمنا از جمله اخیر به خوبی استفاده می شود که آئین اسلام جنبه قومی و و منطقهای ندارد و یک آئین جهانی و همگانی است . الأنعام
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 337
آیه 91
آیه و ترجمه
وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلى بَشرٍ مِّن شىْءٍ قُلْ مَنْ أَنزَلَ الْكِتَب الَّذِى جَاءَ بِهِ مُوسى نُوراً وَ هُدًى لِّلنَّاسِ تجْعَلُونَهُ قَرَاطِيس تُبْدُونهَا وَ تخْفُونَ كَثِيراً وَ عُلِّمْتُم مَّا لَمْ تَعْلَمُوا أَنتُمْ وَ لاَ ءَابَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فى خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ(91)
ترجمه :91 - آنها خدا را چنانکه باید نشناختند که گفتند هیچ چیز بر هیچ انسانی نفرستاده بگو چه کسی کتابی را که موسی آورد نازل گردانید کتابی که نور و هدایت برای مردم بود (اما شما) آنرا به صورت پراکنده قرار میدهید قسمتی را آشکار و قسمت زیادی را پنهان می دارید و مطالبی به شما تعلیم داده شده که نه شما و نه پدرانتان از آن با خبر نبودید بگو: خدا... و سپس آنها را در گفتگوهای لجاجت آمیزشان رها کن تا بازی کنند !

شان نزول :خدانشناسان
از ابن عباس چنین نقل شده که جمعی از یهودیان گفتند: ای محمد! آیا راستی خداوند کتابی بر تو فرستاده است ؟! پیامبر گفت : آری ، آنها گفتند: به خدا سوگند که خداوند هیچ کتابی از آسمان فرو نفرستاده است !. در شان نزول این آیه ، روایات دیگری نیز نقل شده و چنانکه بعدا خواهیم دانست آنچه در بالا آوردیم از همه بهتر و مناسبتر است . تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 338
تفسیر:در اینکه این آیه درباره یهود است یا مشرکان در میان مفسران گفتگو است ، ولی از آنجا که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مکه گفتگوئی با یهود نداشته و آنچه بوده در مدینه بوده است و از طرفی سوره انعام که این آیه جزء آن است مکی است ، بعضی معتقدند که این آیه استثنائا در مدینه نازل شده است و به دستور پیامبر به تناسب خاصی در وسط این سوره مکی قرار گرفته و این موضوع در قرآن نمونه های فراوانی دارد.
برای روشن شدن حقیقت مطلب ، نخست باید تفسیر اجمالی آیه را بدانیم و بعد در باره اینکه آیه از چه اشخاصی سخن میگوید و هدفش چیست بحث کنیم نخست میگوید آنها خدا را آنچنانکه شایسته است نشاختند زیرا گفتند: خدا هیچ کتابی بر هیچ انسانی نازل نکرده است ! (و ما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما انزل الله علی بشر من شی ء).
خداوند به پیامبرش دستور می دهد که در جواب آنها بگو چه کسی کتابی را که موسی آورد و نور و هدایت برای مردم بود نازل گردانید؟ (قل من انزل الکتاب الذی جاء به موسی نورا و هدی للناس).
همان کتابی که آن را به صفحات پراکندهای تبدیل کردهاید، بعضی را که به سود شما است آشکار میکنید و بسیاری را که به زیان خود می دانید پنهان می دارید (تجعلونه قراطیس تبدونها و تخفون کثیرا).
و در این کتاب آسمانی مطالبی به شما تعلیم داده شد که نه شما و نه پدرانتان از آن با خبر نبودید و بدون تعلیم الهی نمی توانستید با خبر شوید (و علمتم ما لم تعلموا انتم و لا آبائکم)
در پایان آیه به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد که تنها خدا را یاد کند و آنها تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 339
را در اباطیل و لجاجت و بازیگری خود رها سازد زیرا آنها جمعیتی هستند که کتاب الهی و آیات او را به بازی گرفته اند. (قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون)
اکنون اگر این آیه در مدینه نازل شده باشد، و روی سخن به یهود باشد معنی آن چنین است : که جمعی از یهود منکر نزول کتاب آسمانی بر تمام پیامبران بودند آیا چنین چیزی ممکن است ؟ که یهود و پیروان تورات ،

نزول کتاب آسمانی را انکار کنند؟ اگر تعجب نکنید آری ، و با توجه به یک مطلب نکته این موضوع روشن میشود، زیرا چنانکه کتب عهد جدید (اناجیل) و عهد قدیم (تورات و کتابهای وابسته به آن) را به دقت بررسی کنیم خواهیم دید که این کتابها هیچکدام لحن آسمانی ندارد، یعنی جنبه خطاب خداوند به بشر در آنها نیست ، بلکه به خوبی از آنها استفاده می شود که اینها از زبان شاگردان و غیر شاگردان از پیروان آئین موسی (علیه السلام) و مسیح (علیه السلام) به شکل تاریخ و شرح زندگی نوشته شده است و ظاهرا یهود و مسیحیان کنونی نیز این مطلب را انکار نمی کنند زیرا داستان مرگ موسی و عیسی و حوادث زیادی مربوط به زمانهای بعد از آن در این کتابها آمده است ، نه به عنوان پیش بینی بلکه به عنوان خبری از گذشته ، آیا چنین کتابی امکان دارد بر موسی و عیسی نازل شده باشد.
منتها مسیحیان و یهودیان عقیده دارند که این کتابها چون به دست انسانهائی نوشته شده که از وحی آسمانی با خبر بودند کتاب مقدس و قابل اعتماد و خالی از اشتباه محسوب میشود.
با توجه به این نکته روشن می شود که چرا آنها از لحن قرآن که به شکل خطاب خدا به پیامبر و بندگان است تعجب میکردند، و در شان نزول فوق نیز خواندیم که آنها با تعجب از آن حضرت پرسیدند آیا خداوند کتاب آسمانی نازل کرده ؟ و سپس این موضوع را بطور کلی انکار کردند که هیچ کتابی از ناحیه خدا بر هیچ انسانی حتی موسی نازل نشده است .

ولی خداوند در جواب آنها به این موضوع اشاره می کند که خود شما عقیده دارید الواح و مطالبی بر موسی نازل گردید، یعنی اگر آنچه در دست شما است کتاب آسمانی نیست ، لا اقل قبول دارید که چنین چیزی از طرف خدا نازل شده است که قسمتی از آن را آشکار و قسمت زیادی را پنهان میدارید، و به این ترتیب اشکالی باقی نمی ماند که چگونه ممکن است یهود منکر نزول کتاب آسمانی شده باشند (دقت کنید).
و اگر آیه همانند سایر آیات این سوره درباره مشرکان باشد معنی آن چنین می شود که آنها منکر هر گونه کتاب آسمانی شدند تا دعوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را انکار کنند، ولی خداوند برای آنها استدلال می کند که چگونه ممکن است چنین ادعائی داشته باشند با اینکه خداوند تورات را بر موسی نازل کرد؟ و مشرکان اگر چه آئین یهود را قبول نداشتند ولی انبیاء پیشین و ابراهیم و حتی موسی را احتمالا به عنوان پیامبری برای منطقه و عصر خاصی قبول داشتند، و خود را پیرو آئین ابراهیم میدانستند، و لذا هنگامی که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ظهور کرد و برای جستجوی علائم او به نزد اهل کتاب رفتند و از آنها خواستند که در کتب خود بررسی کنند، آیا خبر از چنین پیامبری می دهد

و اگر آنها این کتب را به هیچوجه قبول نداشتند چگونه ممکن بود چنین درخواستی کنند؟ لذا بعد از سؤ ال از یهود آنچه به سود آنها بود اظهار و آنچه به زیانشان بود مخفی می کردند (مانند نشانه های پیامبر که در کتب پیشین آمده بود) و به این ترتیب آیه قابل تطبیق بر گفتار مشرکان مکه نیز می تواند باشد.
ولی تفسیر اول با لحن آیه و شان نزول ، و ضمائری که در آیه است ظاهرا سازگارتر می باشد.
نکته ها
در اینجا به چند موضوع باید توجه کرد:
1 - قراطیس جمع قرطاس است و اصل آن بطوری که بعضی گفته اند از تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 341
یونانی گرفته شده و معنی آن چنانکه راغب در کتاب مفردات میگوید هر چیزی است که روی آن می نویسند بنابراین کاغذ معمولی و پوست حیوانات و درختان و مانند آن که در قدیم الایام نامه و کتابها را روی آن می نوشتند، نیز شامل میشود، و منحصر به کاغذ معمولی نیست .
2 - ممکن است سؤ ال شود که چرا در آیه مذمت از یهود شده که آنها وحی آسمانی را روی کاغذها و مانند آن نوشته بودند اینکه مذمتی ندارد.
در پاسخ میگوئیم : مذمت از این نظر نیست ، بلکه از این نظر است که آنها مطالب تورات را روی کاغذهای پراکنده و مانند آن نوشته بودند که آنچه را به سود آنها بود به مردم دیگر نشان دهند و آنچه به زیانشان بود مخفی سازند.
3 - جمله و ما قدروا الله حق قدره (خدا را آنچنان که شایسته است نشناختند و اوصاف او را درک نکردند) در حقیقت اشاره به این نکته است که هر کس خدا را درست بشناسد نمی تواند انکار کند که از طرف او رهبران و راهنمایان همراه با کتابهای آسمانی برای بشر فرستاده شده است زیرا حکمت خدا ایجاب می کند که اولا انسان را برای هدفی که آفریده شده است (هدف تکامل) در مسیر پر پیچ و خمی که در پیش دارد کمک کند، و گر نه نقض غرض کرده است ، و این هدف بدون فرستادن وحی و کتاب آسمانی و تعلیمات صحیح و خالی از هر گونه خطا و اشتباه ممکن نیست .
ثانیا چگونه ممکن است مقام رحمت عامه و خاصه خداوند اجازه دهد که انسان را در مسیر سعادت که با هزاران مانع روبرو است و پرتگاه های فراوان بر سر راه او کمین کرده اند تنها بگذارد و رهبرانی با تعلیمات جامع برای دستگیری و راهنمائی آنها نفرستد. (بنابراین هم حکمت او و هم رحمتش فرستادن کتب آسمانی را ایجاب میکند).
شک نیست که معرفت کنه ذات خدا و کنه صفات او برای هیچکس ممکن

نیست و آیه فوق هیچگونه نظر به این مطلب ندارد بلکه می خواهد بگوید آن مقدار معرفتی از خداوند و صفات او که برای انسان امکانپذیر است اگر حاصل شود تردیدی باقی نخواهد ماند که چنین پروردگاری بندگان خود را بدون سرپرست و کتاب آسمانی باقی نخواهد گذاشت . الأنعام
آیه 92
آیه و ترجمه
وَ هَذَا كِتَبٌ أَنزَلْنَهُ مُبَارَكٌ مُّصدِّقُ الَّذِى بَينَ يَدَيْهِ وَ لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَ مَنْ حَوْلهَا وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالاَخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلى صلاتهِمْ يحَافِظونَ(92)
ترجمه :92 - و این کتابی است که آنرا نازل کردیم ، کتابی است پر برکت که آنچه را پیش از آن آمده تصدیق میکند، (آنرا فرستادیم تا مردم را به پاداشهای الهی بشارت دهی) و برای اینکه (مردم) ام القری (مکه) و آنها که گرد آن هستند بترسانی ، آنها که به آخرت ایمان دارند به آن ایمان می آورند و مراقب نمازهای خویش می باشند.
تفسیر:در تعقیب بحثی که در باره کتاب آسمانی یهود در آیه گذشته عنوان شد در اینجا به قرآن که یک کتاب دیگر آسمانی است اشاره میشود، و در حقیقت ذکر تورات مقدمهای است برای ذکر قرآن تا تعجب و وحشتی از نزول یک کتاب آسمانی ، بر یک بشر، نکنند.
نخست می گوید: این کتابی است که ما آن را نازل کردیم (و هذا کتاب انزلناه).
کتابی است بسیار پر برکت ، زیرا سرچشمه انواع خیرات و نیکیها و

است (مبارک).
به علاوه کتبی را که پیش از آن نازل شده اند همگی تصدیق می کند (مصدق الذی بین یدیه).
منظور از اینکه قرآن کتب مقدسه پیشین را تصدیق می کند آن است که تمام نشانه هائی که در آنها آمده است بر آن تطبیق می نماید.
و به این ترتیب دو نشانه بر حقانیت قرآن در دو جمله گذشته بیان گردیده یکی وجود نشانه هائی که در کتب پیشین از آن خبر داده شده ، و دیگر محتوای خود قرآن که هر گونه خیر و برکت و وسیله سعادت در آن آمده است ، بنابراین هم از نظر محتوا و هم از نظر اسناد و مدارک تاریخی نشانه های حقانیت در آن آشکار است . سپس هدف نزول قرآن را چنین توضیح می دهد که آن را فرستادیم تا ام القری (مکه) و تمام آنها که در گرد آن هستند، انذار کنی و به مسؤ لیتها و وظائفشان آگاه سازی (و لتنذر ام القری و من حولها)
و از آنجا که انذار یعنی توجه دادن به مسؤ لیتها و ترساندن از ترک وظائف

مهمترین برنامه قرآن مخصوصا در برابر اشخاص سرکش و طغیانگر است تنها به این قسمت اشاره شده است .
و در پایان آیه می گوید: کسانی که به روز رستاخیز و حساب و پاداش اعمال ایمان دارند به این کتاب ایمان خواهند آورد و مراقب نمازهای خود خواهند بود
(و الذین یؤ منون بالاخرة یؤ منون به و هم علی صلوتهم یحافظون)
نکته ها
در اینجا به چند مطلب باید توجه داشت : تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 344
1 - اسلام یک آئین جهانی است
آیات مختلف قرآن به خوبی گواهی می دهد که اسلام یک آئین جهانی است ، تعبیراتی مانند لانذرکم به و من بلغ (هدف من این است که همه شما و کسانی را که سخنم به آنها میرسد با قرآن انذار کنم) (انعام - 19) و ان هو الا ذکری للعالمین (این قرآن وسیله تذکر جهانیان است) (انعام - 90) و قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا (بگو ای مردم ! من رسول خدا به سوی همه شما هستم) (اعراف 158) و امثال آن که در قرآن فراوان است گواه این حقیقت است و جالب اینکه بسیاری از این آیات در مکه یعنی در آن موقع که هنوز اسلام از محیط این شهر تجاوز نکرده بود نازل گردید.
ولی با توجه به آیه مورد بحث این سؤ ال پیش می آید که چگونه هدف بعثت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) انذار و هدایت مردم مکه و کسانی که پیرامون آن هستند ذکر شده ؟ آیا این با جهانی بودن اسلام منافات ندارد؟
اتفاقا این ایراد از بعضی از یهود و بعضی دیگر از پیروان مذاهب دیگر نقل شده است و به گمان خود حربه محکمی در برابر جهانی بودن اسلام یافته اند که آنرا در منطقه خاصی ، محدود می سازد (یعنی مکه و اطراف مکه).
پاسخ :
این ایراد با توجه به دو نکته کاملا روشن میشود، و نه تنها این آیه منافات با جهانی بودن اسلام ندارد بلکه می توان گفت یکی از دلائل جهانی بودن آن است : تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 345
1 - قریه در زبان قرآن ، به معنی هر گونه آبادی است اعم از اینکه شهر بزرگ باشد و یا کوچک و یا روستا، مثلا در سوره یوسف از زبان برادران و در مقابل پدر چنین میخوانیم : و اسئل القریة التی کنا فیها: از قریهای که در آن بودیم سؤ ال کن و میدانیم که این سخن را پس از بازگشت از پایتخت مصر و ماجرای توقیف برادر آنها بنیامین از طرف دستگاه عزیز مصر بوده است ، و همچنین میخوانیم : و لو ان اهل القری آمنوا و اتقوا

لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض : اگر مردمی که در آبادیهای روی زمین زندگی میکنند، ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند برکات از آسمان و زمین بر آنها خواهیم گشود بدیهی است منظور در اینجا خصوص روستاها نیست بلکه همه نقاط مسکونی جهان را شامل می شود.
از طرف دیگر در روایات متعددی می خوانیم خشکیهای زمین از زیر خانه کعبه گسترده شدند، و از آن بنام دحو الارض (گسترش زمین) یاد شده است . این را نیز میدانیم که در آغاز بر اثر بارانهای سیلابی تمام کره زمین از آب پوشیده بود، آبها تدریجا فرو نشستند و در نقاط پست زمین قرار گرفتند و خشکیها تدریجا از زیر آب ، سر بر آوردند، طبق روایات اسلامی نخستین نقطهای که از زیر آب سر بر آورد، سرزمین مکه بود.
و اگر ارتفاع این سرزمین در حال حاضر بلندترین ارتفاع زمینهای دنیا نیست هیچگونه منافاتی با این سخن ندارد، زیرا از آن روز صدها ملیون سال میگذرد و تاکنون وضع نقاط روی زمین به کلی دگرگون شده ، بعضی از کوهها در اعماق اقیانوسها قرار گرفته و بعضی از اعماق اقیانوسها تبدیل به قله کوه شده است و این تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 346
از مسلمات علم زمین شناسی و جغرافیای طبیعی است .
2 - کلمه ام همانطور که سابق نیز گفتیم به معنی اصل و اساس و ابتداء و آغاز هر چیزی است .
با توجه به آنچه گفته شد روشن می شود که اگر به مکه ام القری می گویند به خاطر این است که اصل و آغاز پیدایش تمام خشکی های روی زمین است و بنابراین و من حولها (کسانی که پیرامون آن هستند) تمام مردم روی زمین را شامل می شود.
آیات گذشته پیرامون جهانی بودن اسلام نیز این تفسیر را تایید میکند، همچنین نامه های فراوانی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای زمامداران بزرگ دنیا مانند کسری و قیصر نوشت و شرح آن در جلد دوم تفسیر نمونه صفحه 452 گذشت گواه دیگری بر این موضوع میباشد.
2 - ارتباط ایمان به قرآن و ایمان به آخرت
در آیه فوق می خوانیم : کسانی که ایمان به آخرت دارند، به قرآن ایمان می آورند، یعنی میدانند این جهان مقدمه ای است برای جهان دیگر، و همانند مزرعه و یا دانشگاه و یا تجارتخانه است ، و در هر حال بدون یک سلسله قوانین و برنامه ها و آئین نامه و فرستادن انبیا رسیدن به آن هدف عالی و آماده شدن برای آن روز ممکن نیست .
و به تعبیر دیگر با اینکه خداوند انسان را برای تکامل در این جهان فرستاده و منزلگاه اصلی او جهان دیگر است ، اگر پیامبران و کتب آسمانی برای او نفرستد نقض غرض کرده است و به این ترتیب از ایمان به خدا و معاد، ایمان به نبوت انبیاء و کتب آسمانی نتیجه گرفته می شود. (دقت کنید)

تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 347
3 - اهمیت نماز
در آیه فوق از میان تمام دستورات دینی تنها اشاره به نماز شده است و همانطور که میدانیم نماز مظهر پیوند با خدا و ارتباط با او است و به همین دلیل از همه عبادات برتر و بالاتر است ، و به عقیده بعضی هنگام نزول این آیات تنها فریضه اسلامی همین نماز بود. الأنعام
آیه 93
آیه و ترجمه
وَ مَنْ أَظلَمُ مِمَّنِ إفْتَرَى عَلى اللَّهِ كَذِباً أَوْ قَالَ أُوحِىَ إِلىَّ وَ لَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شىْءٌ وَ مَن قَالَ سأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَ لَوْ تَرَى إِذِ الظلِمُونَ فى غَمَرَتِ الْمَوْتِ وَ الْمَلَئكَةُ بَاسِطوا أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنفُسكمُ الْيَوْمَ تجْزَوْنَ عَذَاب الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلى اللَّهِ غَيرَ الْحَقِّ وَ كُنتُمْ عَنْ ءَايَتِهِ تَستَكْبرُونَ(93)
ترجمه :93 - چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی به خدا ببندد یا بگوید وحی بمن فرستاده شده در حالی که وحی به او نشده باشد، و کسی که بگوید من هم همانند آنچه خدا نازل کرده نازل میکنم ، و اگر ببینی هنگامی که (این) ظالمان در شداید مرگ فرو رفته اند و فرشتگان دستها را گشوده به آنان می گویند جان خود را خارج سازید امروز مجازات خوار کنندهای در برابر دروغهائی که به خدا بستید و در برابر آیات او تکبر ورزیدید، خواهید دید، (در آن روز به حال آنها تاسف خواهی خورد تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 348
شان نزول :در شان نزول این آیه روایات متعددی در منابع حدیث و کتب تفسیر نقل شده از جمله اینکه آیه در مورد شخصی به نام عبد الله بن سعد که از کاتبان وحی بود و سپس خیانت کرد و پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) او را طرد نمود و پس از آن ادعا کرد که من میتوانم همانند آیات قرآن بیاورم نازل گردیده ، جمعی از مفسران نیز گفته اند که آیه یا قسمتی از آن در باره مسیلمه کذاب که از مدعیان دروغین نبوت بود نازل گردیده است ، ولی با توجه به اینکه داستان مسیلمه در اواخر عمر پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود، و این سوره از سوره های مکی است طرفداران این شان نزول معتقدند که این آیه همانند چند آیه دیگر از این سوره در مدینه نازل شده است و به دستور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در لابلای آیات این سوره قرار داده شده است .
و در هر حال آیه همانند سایر آیات قرآن که در شرائط خاصی نازل شده مضمون و محتوای آن کلی و عمومی است و همه مدعیان نبوت و مانند آنها را شامل می شود.
تفسیر:به دنبال آیات گذشته که اشاره به گفتار یهود در باره نفی نزول کتاب آسمانی بر هیچکس نموده بود، در این آیه سخن از گناهکاران دیگری

است که در نقطه مقابل آنها قرار دارند و ادعای نزول وحی آسمانی بر خود می کنند، در حالی که دروغ میگویند.
و در حقیقت به سه دسته از اینگونه افراد در آیه مورد بحث اشاره شده است .
نخست می گوید: چه کسی ستمکارتر است از کسانی که بر خدا دروغ می بندند و آیهای را تحریف و سخنی از سخنان خدا را تغییر میدهند (و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 349
دسته دوم آنها که ادعای نبوت و وحی میکنند در حالی که نه پیامبرند و نه وحی بر آنها نازل شده است . (او قال اوحی الی و لم یوح الیه شی ء).
دسته سوم آنها که به عنوان انکار نبوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یا از روی استهزاء می گویند ما هم می توانیم همانند این آیات نازل کنیم در حالی که دروغ می گویند و کمترین قدرتی بر این کار ندارند (و من قال سانزل مثل ما انزل الله).
آری همه اینها ستمگرند و کسی ستمکارتر از آنها نیست زیرا راه حق را به روی بندگان خدا می بندند و آنها را در بیراهه سرگردان می سازند و با رهبری رهبران راستین مبارزه میکنند، هم خود گمراهند و هم دیگران را به گمراهی میکشانند، چه ظلمی از این بالاتر که افرادی که صلاحیت رهبری ندارند ادعای رهبری کنند آن هم رهبری الهی و آسمانی .
گرچه آیه مربوط به مدعیان نبوت و وحی است ولی روح آن همه کسانی را که به دروغ ادعای مقامی را میکنند که شایسته آن نیستند شامل می شود. سپس مجازات دردناک این گونه افراد را چنین بیان میکند: اگر تو ای پیامبر! این ستمکاران را به هنگامی که در شدائد مرگ و جان دادن فرو رفته اند مشاهده کنی ، در حالی که فرشتگان قبض ارواح دست گشوده اند به آنها می گویند جان خود را خارج سازید، خواهی دید که وضع آنها بسیار دردناک و اسفبار است (و لو تری اذ الظالمون فی غمرات الموت و الملائکة باسطوا ایدیهم اخرجوا انفسکم).
در این حال فرشتگان عذاب به آنها میگویند: امروز گرفتار مجازات خوار کنندهای خواهید شد به خاطر دو کار: نخست اینکه بر خدا دروغ بستید و دیگر اینکه تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 350
در برابر آیات او سر تسلیم فرود نیاوردید (الیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم تقولون علی الله غیر الحق و کنتم عن آیاته تستکبرون).
نکته ها
در اینجا به چند نکته باید توجه داشت .
1 - مدعیان دروغین نبوت و رهبران قلابی همانطور که می بینیم به عنوان بد ظالمان در آیه معرفی شده اند و در حقیقت ظلمی بالاتر از این نیست که فکر کسی را بدزدند و عقیده او را تخریب کنند و راه سعادت را بر او

ببندند و او را مستعمره فکری خود سازند.
2 - جمله باسطوا ایدیهم ممکن است به این معنی باشد که فرشتگان قبض ارواح با گشودن دستها آماده قبض روح آنها می شوند و ممکن است به معنی دست گشودن برای شروع مجازات آنها بوده باشد .
3 - اخرجوا انفسکم : جان و روح خود را خارج سازید در حقیقت یکنوع تحقیر از ناحیه فرشتگان قبض ارواح نسبت به اینگونه ظالمان است وگر نه دادن روح و جان کار خود ظالمان نیست بلکه کار آن فرشتگان است ، همانند اینکه هنگام اعدام یک قاتل جانی به او می گویند اکنون بمیر! و در هر صورت این تحقیر گویا در برابر تحقیری است که نسبت به آیات خدا و پیامبران و بندگان خدا کرده اند، ضمنا این آیه گواه دیگری بر استقلال روح و جدائی آن از جسم است . ضمنا از این آیه استفاده میشود که مجازات اینگونه از گناهکاران از همان لحظه جان دادن و مرگ آغاز میگردد. الأنعام
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 351
آیه 94
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَدَى كَمَا خَلَقْنَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُم مَّا خَوَّلْنَكُمْ وَرَاءَ ظهُورِكمْ وَ مَا نَرَى مَعَكُمْ شفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنهُمْ فِيكُمْ شرَكَؤُا لَقَد تَّقَطعَ بَيْنَكُمْ وَ ضلَّ عَنكم مَّا كُنتُمْ تَزْعُمُونَ(94)
ترجمه :94 - همه شما به صورت تنها به سوی ما بازگشت نمودید همانگونه که روز اول شما را آفریدیم ، و آنچه را به شما بخشیده بودیم پشت سرگذاردید، و شفیعانی را که شریک در شفاعت خود می پنداشتید با شما نمی بینیم ، پیوندهای شما بریده شد و تمام آنچه را تکیه گاه خود تصور میکردید از شما دور و گم شدند.
شان نزول :در تفسیر مجمع البیان و تفسیر طبری و تفسیر آلوسی چنین نقل شده که یکی از مشرکان به نام نضر بن حارث گفت : لات و عزی (دو بت بزرگ و معروف عرب) در قیامت از من شفاعت خواهند کرد، آیه فوق نازل شد و به او و امثال او پاسخ گفت .
تفسیر:گمشده ها
در آیه گذشته به قسمتی از حالات ظالمان در آستانه مرگ اشاره شد در این آیه گفتاری را که خداوند به هنگام مرگ یا به هنگام ورود در صحنه قیامت به آنها میگوید، منعکس شده است . در آغاز می فرماید: امروز همه به صورت تنها، همانگونه که روز اول شما را تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 352
آفریدیم ، به سوی ما بازگشت نمودید (و لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة).
و اموالی که بشما بخشیده بودیم و تکیه گاه شما در زندگی بود، همه را

پشت سر گذاردید و با دست خالی آمدید (و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم).
همچنین بتهائی که آنها را شفیع خود می پنداشتید، و شریک در تعیین سرنوشت خود تصور میکردید هیچکدام را با شما نمی بینیم (و ما نری معکم شفعائکم الذین زعمتم انهم فیکم شرکاء).
در حقیقت جمع شما به پراکندگی گرائید و تمام پیوندها از شما بریده شد (لقد تقطع بینکم).
تمام پندارها و تکیه گاههائی که فکر میکردید نابود گشتند و گم شدند (و ضل عنکم ما کنتم تزعمون).
مشرکان و بت پرستان عرب روی سه چیز تکیه داشتند: قبیله و عشیره ای که به آن وابسته بودند، و اموال و ثروتهائی که برای خود گرد آورده بودند، و بتهائی که آنها را شریک خدا در تعیین سرنوشت انسان و شفیع در پیشگاه او می پنداشتند، در هر یک از سه جمله آیه ، به یکی از این سه موضوع اشاره شده که چگونه به هنگام مرگ ، همه آنها با انسان وداع میگویند، و او را تک و تنها به خود وا می گذارند.
در اینجا باید به دو نکته توجه داشت :
1 - از قرار گرفتن این آیه به دنبال آیه قبل که گفتگوی فرشتگان قبض
تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 353
ارواح را به هنگام مرگ بیان میکرد و همچنین با توجه به جمله اموال خود را پشت سر گذاشتید چنین استفاده می شود که این خطاب نیز به هنگام مرگ به آنها گفته میشود، ولی از طرف خداوند، اما از بعضی روایات استفاده می شود که این خطاب به هنگام ورود در صحنه رستاخیز خواهد بود و البته در هدف اصلی آیه چندان تفاوتی نخواهد داشت .
2 - این آیه گرچه در باره مشرکان عرب نازل شده ولی مسلما اختصاص به آنها نخواهد داشت .
در آن روز بطور کلی تمام پیوندها و علائق مادی و همه معبودهای خیالی و ساختگی و تمام تکیه گاههائی که انسان در این جهان برای خود ساخته و آنها را یار و یاور روز بدبختی خود می پندارد، از او جدا میشوند، او میماند و اعمالش ، او میماند و خدایش ، و بقیه از میان خواهند رفت ، و به تعبیر قرآن گم می شوند، یعنی آنچنان حقیر و پست و ناشناس خواهند بود که به چشم نمی آیند ! الأنعام
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 354
آیه 95 - 96
آیه و ترجمه
إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الحُب وَ النَّوَی یخْرِجُ الحُیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ مخْرِجُ الْمَیِّتِ مِنَ الْحَیِّ ذَلِکُمُ اللَّهُ فَأَنی تُؤْفَکُونَ(95)

فَالِقُ الاصبَاح وَ جَعَلَ الّيْلَ سكَناَ وَ الشمْس وَ الّقَمَرَ حُسبَاناَ ذَلِک تَقْدِيرُ الّعَزِيزِ الْعَلِيمِ(96)
ترجمه :95 - خداوند شکافنده دانه و هسته است ، زنده را از مرده خارج میسازد و مرده را از زنده ، این است خدای شما پس چگونه از حق منحرف میشوید؟
96 - او شکافنده صبح است و شب را مایه آرامش و خورشید و ماه را وسیله حساب قرار داده است ، این اندازهگیری خداوند توانای دانا است .
تفسیر:شکافنده صبح
بار دیگر روی سخن را به مشرکان کرده و دلائل توحید را در ضمن عبارات جالب و نمونه های زندهای از اسرار کائنات و نظام آفرینش و شگفتیهای خلقت ، شرح میدهد.
در آیه اول ، به سه قسمت از این شگفتیها که در زمین است اشاره شده و در آیه دوم به سه قسمت از پدیده های آسمانی .
نخست می گوید: خداوند شکافنده دانه و هسته است (ان الله فالق الحب و النوی).
فالق از ماده فلق (بر وزن فرق) به معنی شکافتن چیزی و جدا کردن
تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 355
بعضی از بعض دیگر است . حب و حبة به معنی دانه های خوراکی و غذائی است ، مثل گندم و جو و آنچه که قابل درو کردن است ولی گاهی به دانه های دیگر گیاهان نیز گفته میشود.
نوی به معنی هسته است ، و اینکه بعضی گفته اند مخصوص هسته خرما است شاید به خاطر این بوده باشد که عرب بواسطه شرائط خاص محیطش هنگامی که این کلمه را به کار میبرد فکرش متوجه هسته خرما می شد.
اکنون ببینیم چه نکته ای در این تعبیر نهفته شده است .
باید توجه داشت که مهمترین لحظه ، در حیات یک گیاه همان لحظه شکافتن دانه و هسته است که همانند لحظه تولد یک طفل زمان انتقال از یک عالم به عالم دیگر محسوب می شود، و مهمترین تحول در زندگی او در این لحظه رخ میدهد. جالب اینکه دانه و هسته گیاهان غالبا بسیار محکمند ، یک نگاه به هسته خرما و میوههائی مانند هلو و شفتالو و دانههای محکم بعضی از حبوبات نشان می دهد که چگونه آن نطفه حیاتی که در حقیقت نهال و درخت کوچکی است در دژی فوق العاده محکم محاصره شده است ، ولی دستگاه آفرینش آنچنان خاصیت تسلیم و نرمش به این دژ نفوذناپذیر، و آنچنان قدرت و نیرو به آن جوانه بسیار لطیف و ظریفی که در درون هسته و دانه پرورش مییابد، می دهد که بتواند دیواره آن را بشکافد و از میان آن قد برافرازد، براستی این حادثه در جهان گیاهان

حادثه شگرفی است که قرآن به عنوان یک نشانه توحید انگشت روی آن گذاشته است .
سپس می گوید: موجود زنده را از مرده بیرون میفرستد، و موجودات مرده را از زنده (یخرج الحی من المیت و مخرج المیت من الحی). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 356
در حقیقت این جمله که نظیر آن در قرآن کرارا دیده می شود اشاره به نظام مرگ و حیات و تبدیل یکی به دیگری است ، گاهی از مواد آلی بیجان انواع چهره های حیات و زندگی در دل اقیانوسها و اعماق جنگلها و صحراها و بیابانها بیرون می فرستد و از ترکیب موادی که هر کدام به تنهائی سم کشنده ای هستند مواد حیاتبخش می سازد، و گاهی به عکس با دگرگونی مختصری موجودات زنده نیرومند و پر قدرت را به موجود بیجانی تبدیل می کند.
مساله حیات و زندگی موجودات زنده اعم از گیاهی و حیوانی ، از پیچیده ترین مسائلی است که هنوز علم و دانش بشر نتوانسته است پرده از روی اسرار آن بردارد و به مخفیگاه آن گام بگذارد که چگونه عناصر طبیعی و مواد آلی با یک جهش عظیم ، تبدیل به یک موجود زنده می شوند.
ممکن است یک روز بشر بتواند با استفاده از ترکیبات مختلف طبیعی در تحت شرائط بسیار پیچیده ای موجود زنده ای به صورت مونتاژ کردن اجزای یک ماشین که از پیش ساخته شده است ، بسازد، ولی نه عجز و ناتوانی امروز بشر و نه توانائی احتمالی او در آینده بر این کار، هیچیک نمی تواند از اهمیت موضوع حیات و حکایت نظام پیچیده آن از یک مبدء عالم و قادر بکاهد.
لذا می بینیم قرآن برای اثبات وجود خدا بارها روی این مساله تکیه کرده است ، و پیامبران بزرگی همچون ابراهیم و موسی در برابر گردنکشانی همچون نمرود و فرعون ، بوسیله پدیده حیات و حکایت آن از وجود مبدء قادر و حکیم جهان استدلال می کردند.
ابراهیم به نمرود ربی الذی یحیی و یمیت : خدای من کسی است که حیات می بخشد و می میراند (بقره - 358) و موسی در برابر فرعون می گوید: و انزل من السماء ماء فاخرجنا به ازواجا من نبات شتی : ((پروردگار من کسی است که از آسمان آبی فرو فرستاد و زوجهائی از انواع گیاهان به تفسیر نمونه جلد : 5 صفحه : 357
وجود آورد)) (طه - 53).
البته نباید فراموش کرد که پیدایش موجودات زنده از مواد بیجان تنها در آغاز پیدایش حیات در روی زمین نبوده ، هم اکنون نیز با جذب آب و مواد دیگر به سلولهای موجودات زنده در حقیقت لباس حیات در اندام این موجودات بیجان پوشانیده می شود، بنابراین قانونی که در علوم طبیعی

امروز مسلم است که می گوید در شرائط امروز زمین هیچ موجود بیجانی تبدیل به موجود جاندار نمی شود و هر کجا موجود زنده ای پیدا شود حتما از تخم موجود زنده دیگری بوده است ، هیچگونه منافاتی با آنچه گفتیم ندارد (دقت کنید).
از روایاتی که در تفسیر این آیه یا آیات مشابه آن از امامان اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده است استفاده می شود که حیات و مرگ مادی نیست بلکه حیات و مرگ معنوی را نیز در بر می گیرد افراد با ایمانی را می بینیم که از پدرانی بی ایمان به وجود می آیند، و افراد شرور و آلوده و بی ایمانی را مشاهده می کنیم که از نسل افراد پاکند، و قانون وراثت را با اراده و اختیار خود نقض می کنند که این خود یکی دیگر از نشانه های عظمت آفریدگار است که چنین قدرت اراده ای به انسان بخشیده است .
نکته دیگری که توجه به آن در اینجا لازم است این است یخرج که فعل مضارع است همانند مخرج که اسم فاعل است دلالت بر استمرار دارد، یعنی نظام پیدایش حیات از موجودات مرده ، و پیدایش مردگان از موجودات زنده یک نظام دائمی و عمومی در جهان آفرینش است .
و در پایان آیه به عنوان تاکید و تحکیم مطلب می فرماید: این است خدای شما و این است آثار قدرت و علم بی پایان او، با این حال چگونه از حق منحرف می شوید و شما را به راه باطل می کشانند؟ (ذلکم الله فانی تؤ فکون). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 358
در آیه دوم همانطور که گفتیم به سه نعمت از نعمتهای جوی و آسمانی اشاره شده است . نخست می گوید: خداوند شکافنده صبح است (فالق الاصباح).
فلق (بر وزن خلق) در اصل به معنی شکافتن است ، و اینکه صبح را فلق می گویند نیز به همین مناسبت می باشد، اصباح و صبح هر دو به یک معنی است .
تعبیر بالا از تعبیرهای بسیار زیبائی است که در اینجا به کار رفته است ، زیرا تاریکی شب به پرده ضخیمی تشبیه شده که روشنائی سپیده دم آن را چاک زده از هم می شکافد، و این موضوع هم درباره صبح صادق تطبیق می کند و هم صبح کاذب ، زیرا کاذب به روشنائی کم رنگی گفته می شود که در آخر شب به صورت عمودی از مشرق در آسمان پاشیده می شود و همچون شکافی است که از طرف شرق به غرب در خیمه تاریک و سیاه شب پدید می آید، و صبح صادق که بعد از آن طلوع می کند به شکل نوار سفید و درخشان و زیبائی است که در آغاز در پهنه افق مشرق آشکار می شود، گوئی چادر سیاه شب را از طرف پائین در امتداد شمال و جنوب شکافته و پیش می رود و تدریجا بالا آمده و سراسر آسمان را فرا می گیرد.

قرآن علاوه بر اینکه کرارا روی نعمت نور و ظلمت و شب و روز تکیه کرده ، در اینجا روی مساله طلوع صبح تکیه می کند که یکی از نعمتهای بزرگ پروردگار است زیرا می دانیم این پدیده آسمانی نتیجه وجود جو زمین (یعنی قشر ضخیم هوا که دور تا دور این کره را پوشانیده) می باشد، اگر اطراف کره زمین همانند کره ماه جوی وجود نداشت نه بین الطلوعین و فلق وجود داشت و نه سپیدی آغاز شب و شفق ، بلکه آفتاب همانند یک میهمان ناخوانده بدون هیچ مقدمه سر از افق مشرق بر می داشت و نور خیره کننده خود را در چشمهائی که به تاریکی شب عادت کرده بود فورا می پاشید، و به هنگام غروب مانند یک مجرم تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 359
فراری ، یک مرتبه از نظرها پنهان می شد و در یک لحظه تاریکی و ظلمت وحشتناکی همه جا را فرا می گرفت ، اما وجود جو زمین و فاصله ای که در میان تاریکی شب ، و روشنائی روز به هنگام طلوع و غروب آفتاب قرار دارد، انسان را تدریجا برای پذیرا شدن هر یک از این دو پدیده متضاد آماده می سازد، و انتقال از نور به ظلمت و از ظلمت به نور، به صورت تدریجی و ملایم و کاملا مطبوع و قابل تحمل انجام میگردد، بسیار دیده ایم هنگام شب در یک اطاق پر نور که در یک لحظه چراغ خاموش می شود چه حالت ناراحت کننده ای به همه دست می دهد و اگر این خاموشی ساعتی طول بکشد، هنگامی که چراغ بدون مقدمه روشن می شود باز حالت ناراحتی تازه ای به همه دست می دهد، نور خیره کننده چراغ چشم را می آزارد و برای دیدن اشیاء اطراف دچار زحمت می شویم و اگر این موضوع تکرار پیدا کند مسلما برای چشم زیانبخش خواهد بود، شکافنده صبح این شکل را به صورت بسیار عالی برای بشر حل کرده است .
ولی برای اینکه تصور نشود شکافتن صبح دلیل این است که تاریکی و ظلمت شب ، چیز نامطلوب و یا مجازات و سلب نعمت است بلافاصله می فرماید خداوند شب را مایه آرامش قرار داد (و جعل اللیل سکنا).
این موضوع مسلم است که انسان در برابر نور و روشنائی تمایل به تلاش و کوشش دارد، جریان خون متوجه سطح بدن می شود، و تمام سلولها آماده فعالیت می گردند، و به همین دلیل خواب در برابر نور چندان آرامبخش نیست ، ولی هر قدر محیط تاریک بوده باشد خواب عمیقتر و آرامبخش تر است ، زیرا در تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 360
تاریکی خون متوجه درون بدن می گردد و به طور کلی سلولها در یک آرامی و استراحت فرو می روند، به همین دلیل در جهان طبیعت نه تنها حیوانات بلکه گیاهان نیز به هنگام تاریکی شب به خواب فرو می روند و با نخستین اشعه صبحگاهان جنب و جوش و فعالیت را شروع می کنند، به عکس دنیای ماشینی که شب را تا بعد از نیمه بیدار می مانند، و روز را تا

مدت زیادی بعد از طلوع آفتاب در خواب فرو می روند، و نشاط و سلامت خود را از دست می دهند.
در احادیثی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده دستورهائی می خوانیم که همه با روح این مطلب سازگار است ، از جمله در نهج البلاغه از علی (علیه السلام) نقل شده که به یکی از دوستان خود دستور داد در آغاز شب هرگز به سیر خود ادامه مده زیرا خداوند شب را برای آرامش قرار داده است و آن را وقت اقامت نه کوچ کردن قرار داده در شب بدن خود را آرام بدار و استراحت کن .
در حدیثی که در کافی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده می خوانیم : تزوج باللیل فانه جعل اللیل سکنا: ((مراسم ازدواج را در شب قرار ده زیرا شب مایه آرامش است)) (همانطور که ازدواج و آمیزش صحیح جنسی نیز آرامبخش است).
و نیز در کتاب کافی می خوانیم : که امام علی بن الحسین (علیهم السلام) به خدمتکاران دستور می داد که هرگز به هنگام شب و قبل از طلوع فجر حیوانات را ذبح نکنند و می فرمود: ان الله جعل اللیل سکنا لکل شی ء: خداوند شب را برای همه چیز مایه آرامش قرار داده است .
سپس اشاره به سومین نعمت و نشانه عظمت خود کرده : و خورشید و ماه را وسیله حساب در زندگی شما قرار داد (و الشمس و القمر حسبانا).
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 361
حسبان (بر وزن لقمان) مصدر از ماده حساب ، به معنی حساب کردن است ، و در اینجا ممکن است منظور این بوده باشد که گردش منظم و سیر مرتب این دو کره آسمانی (البته منظور از حرکت آن در نظر ما است که ناشی از حرکت زمین است) موجب می شود که شما بتوانید برنامه های مختلف زندگی خود را تحت نظام و حساب در آورید (همانطور که در تفسیر بالا ذکر کردیم).
بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که منظور از جمله بالا این است که خود این دو کره آسمان تحت نظام و حساب و برنامه است .
بنابراین در صورت اول اشاره به یکی از نعمتهای خداوند است برای انسانها، و در صورت دوم اشاره به یکی از نشانه های توحید و دلائل اثبات وجود خدا است ، و ممکن است اشاره به هر دو معنی بوده باشد.
و در هر صورت این موضوع بسیار جالب توجه است که ملیونها سال کره زمین به دور خورشید، و ماه به دور زمین گردش می کند، و بر اثر آن قرص آفتاب در برابر برجهای دوازدهگانه فلکی در نظر ما زمینیان گردش می کند، و قرص ماه با هلال منظم خود و تغییر تدریجی و نوسان مرتب ظاهر می شود، این گردش به قدری حساب شده است که حتی لحظه ای پس و پیش نمی شود، اگر طول مسیر زمین را به دور خورشید در نظر

بگیریم که در یک مدار بیضی شکل که شعاع متوسط آن 150 ملیون کیلومتر است می گردد با آن نیروی عظیم جاذبه آفتاب ، و همچنین کره ماه که در هر ماه مسیر دایره مانند خود را با شعاع متوسط 384 هزار کیلومتر طی می کند و نیروی عظیم جاذبه زمین دائما آن را به سوی خود می کشد، آنگاه متوجه خواهیم شد که چه تعادل دقیقی در میان نیروی جاذبه این کرات از یکسو، و نیروی گریز از مرکز آنها از سوی دیگر، برقرار شده که در سیر منظم آنها لحظه ای وقفه یا کم و زیاد ایجاد نمیکند، و این ممکن نیست مگر تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 362
در سایه یک علم و قدرت بی انتها که هم طرح آن را بریزد و هم آن را دقیقا اجرا کند.
و لذا در پایان آیه می گوید: این اندازه گیری خداوندی است که هم توانا است و هم دانا (ذلک تقدیر العزیز العلیم). الأنعام
تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 363
آیه 97
آیه و ترجمه
وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ النُّجُومَ لِتهْتَدُوا بهَا فی ظلُمَتِ الْبرِّ وَ الْبَحْرِ قَدْ فَصلْنَا الاَیَتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ(97)
ترجمه :97 - او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد تا در تاریکیهای خشکی و دریا بوسیله آنها هدایت شوید، نشانه ها(ی خود) را برای کسانی که می دانند (و اهل فکر و اندیشه اند) بیان داشتیم .
تفسیر:در تعقیب آیه قبل که اشاره به نظام گردش آفتاب و ماه شده بود، در اینجا به یکی دیگر از نعمتهای پروردگار اشاره کرده می گوید: او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد تا در پرتو آنها راه خود را در تاریکی صحرا و دریا، در شبهای ظلمانی ، بیابید (و هو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر و البحر)
و در پایان آیه می فرماید: نشانه ها و دلائل خود را برای افرادی که اهل فکر و فهم و اندیشه اند روشن ساختیم (قد فصلنا الایات لقوم یعلمون)
انسان هزاران سال است که با ستارگان آسمان و نظام آنها آشنا است گر چه هر قدر علم و دانش انسان پیشتر رفته است به عمق این نظام واردتر شده ، ولی در هر حال همیشه کم و بیش به وضع آنها آشنا بوده لذا برای جهت یابی در سفرهای دریائی و خشکی بهترین وسیله او، همین ستارگان بودند.
مخصوصا در اقیانوسهای وسیع که هیچ نشانه ای برای پیدا کردن راه مقصد در دست نیست و در آن زمان دستگاه قطبنما نیز اختراع نشده بود وسیله مطمئنی تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 364
جز ستارگان آسمان وجود نداشتند، همانها بودند که میلیونها بشر را از

گمراهی و غرقاب نجات می دادند و به سر منزل مقصود می رسانیدند.
نگاه پی در پی به صفحه آسمان در چند شب متوالی نشان می دهد که وضع قرار گرفتن ستارگان در همه جا یکنواخت است گوئی ستارگان همانند دانه های مرواریدی هستند که روی یک پارچه سیاه دوخته شده اند، و این پارچه را از آغاز شب از سمت مشرق به سوی مغرب می کشند و همگی با آن در حرکتند و بدور محور زمین می گردند بدون اینکه فاصله آنها تغییر پیدا کند، تنها استثنائی که به این قانون کلی می خورد این است که تعدادی ستارگان هستند که آنها را سیارات می نامند و آنها حرکات مستقل و مخصوص به خود دارند، و مجموع آنها از 8 ستاره تجاوز نمی کند که 5 عدد آنها با چشم دیده می شوند (عطارد، زهره ، زحل ، مریخ و مشتری) ولی تنها با دوربینهای نجومی میتوان سه سیاره دیگر (اورانوس و نپتون و پلوتون) را مشاهده کرد، (البته با توجه به اینکه زمین نیز یکی از سیاراتی است که به دور خورشید می گردد مجموع عدد آنها به 9 می رسد).
شاید انسانهای قبل از تاریخ نیز با وضع ((ثوابت)) و ((سیارات)) آشنا بوده اند، زیرا برای انسان هیچ منظره ای جالبتر و دل انگیزتر از منظره آسمان در یک شب تاریک و پر ستاره نیست ، و به همین دلیل بعید نیست که آنها نیز برای پیدا کردن مسیر خود از ستارگان استفاده میکردند.
از بعضی از روایات که از طرق اهلبیت (علیهم السلام) وارد شده است استفاده می شود که آیه فوق تفسیر دیگری نیز دارد، و آن اینکه منظور از نجوم رهبران الهی و هادیان راه سعادت یعنی امامان هستند که مردم به وسیله آنها در تاریکیهای زندگی از گمراهی نجات می یابند، و همانطور که بارها گفته ایم اینگونه تفاسیر معنوی با تفسیر ظاهری و جسمانی آیه منافاتی ندارد، و ممکن است آیه ناظر به هر دو تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 365
قسمت باشد. الأنعام
آیه 98 - 99
آیه و ترجمه
وَ هُوَ الَّذِی أَنشأَکُم مِّن نَّفْسٍ وَحِدَةٍ فَمُستَقَرٌّ وَ مُستَوْدَعٌ قَدْ فَصلْنَا الاَیَتِ لِقَوْمٍ یَفْقَهُونَ(98)
وَ هُوَ الَّذِی أَنزَلَ مِنَ السمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَات کلِّ شىْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِراً نخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُّترَاکباً وَ مِنَ النَّخْلِ مِن طلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِیَةٌ وَ جَنَّتٍ مِّنْ أَعْنَابٍ وَ الَزَّیْتُونَ وَ الرُّمَّانَ مُشتَبِهاً وَ غَیرَ مُتَشبِهٍ انظرُوا إِلی ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ یَنْعِهِ إِنَّ فی ذَلِکُمْ لاَیَتٍ لِّقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ(99)
ترجمه :98 - او کسی است که شما را از یک نفس آفرید، در حالی که بعضی از انسانها پایدارند (از نظر ایمان یا خلقت کامل) و بعضی ناپایدار،

ما آیات خود را برای کسانی که می فهمند بیان نمودیم .
99 - او کسی است که از آسمان آبی نازل کرد و بوسیله آن گیاهان گوناگون رویانیدیم ، از آن ساقه ها و شاخه های سبز خارج ساختیم و از آنها دانه های متراکم ، و از شکوفه نخل خوشه ها با رشته های باریک بیرون فرستادیم و باغها از انواع انگور و زیتون و انار شبیه به یکدیگر و بی شباهت هنگامی که میوه می کند به میوه آن و طرز رسیدنش بنگرید که در آن نشانه هائی برای افراد با ایمان تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 366
تفسیر:در این آیات نیز دلائل توحید و خداشناسی تعقیب شده است ، زیرا قرآن برای این هدف گاهی انسان را در آفاق و جهانهای دور دست سیر، و گاهی او را به سیر در درون وجود خویش دعوت می نماید و آیات و نشانه های پروردگار را در جسم و جان خودش برای او شرح می دهد، تا خدا را در همه جا و در همه چیز ببیند.
نخست می گوید: او کسی است که شما را از یک انسان آفرید. (و هو الذی انشاکم من نفس واحدة).
یعنی شما با این همه چهره های گوناگون ، ذوقها و افکار متفاوت ، و تنوع وسیع در تمام جنبه های وجودی ، همه از یک فرد آفریده شده اید، و این نهایت عظمت خالق و آفریدگار را می رساند که چگونه از یک مبدء اینهمه چهره های متفاوت آفریده است ؟.
قابل توجه اینکه در این جمله از خلقت انسان تعبیر به انشاء شده است ، و این کلمه چنانکه از متون لغت استفاده می شود به معنی ایجاد و ابداع آمیخته با تربیت و پرورش است ، یعنی نه تنها خداوند شما را بدون هیچ سابقه آفرید، بلکه تربیت و پرورش شما را نیز بر عهده گرفت ، و مسلم است که اگر آفریننده ، چیزی را بیافریند، سپس او را رها سازد زیاد قدرت نمائی نکرده ، اما اگر همواره او را تحت حمایت خویش قرار دهد و لحظه ای از پرورش و تربیت او غافل نگردد، عظمت و رحمت خود را کاملا نشان داده است .
ضمنا نباید از جمله فوق این توهم پیدا شود که حوا مادر نخستین ما از آدم آفریده شده است (آنچنانکه در تورات در فصل دوم از سفر تکوین آمده است) تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 367
بلکه چون آدم و حوا طبق روایات اسلامی هر دو از یک خاک آفریده شده اند و هر دو یک جنس و یک نوع می باشند کلمه نفس واحده به آنها گفته شده است (در آغاز سوره نساء نیز در این باره بحث کردیم).
سپس می فرماید: ((جمعی از افراد بشر مستقر هستند و جمعی مستودع)) (فمستقر و مستودع)
مستقر در اصل از ماده ((قر)) (بر وزن حر) به معنی سرما است و از آنجا که سرمای شدید هوا انسان و موجودات دیگر را خانه نشین می کند، این

کلمه به معنی سکون و توقف و قرار گرفتن آمده است ، و مستقر به معنی ثابت و پایدار می آید.
مستودع از ماده ((ودع)) (بر وزن منع) به معنی ترک کردن است و از آنجا که امور ناپایدار محل خود را به زودی ترک می گوید، این کلمه به معنی ناپایدار نیز به کار می رود، و ودیعه را از این نظر ودیعه می گویند که باید محل خود را ترک گوید و به دست صاحب اصلی باز گردد.
از مجموع آنچه گفته شد چنین نتیجه می گیریم که آیه فوق می گوید بعضی از انسانها پایدارند و بعضی ناپایدار، در اینکه منظور از این دو تعبیر در اینجا چیست در میان مفسران گفتگوی زیادی دیده می شود، ولی از میان آنها چند تفسیر که در عین حال منافاتی با هم ندارند و می توانند همه به عنوان تفسیر آیه پذیرفته شود نزدیکتر به نظر می رسند،
نخست اینکه منظور از ((مستقر)) انسانهائی هستند که آفرینش آنها کامل شده و در قرارگاه رحم مادر یا در روی زمین گام نهاده اند، و مستودع اشاره به افرادی است که هنوز آفرینش آنها پایان نیافته و به صورت نطفه ای در صلب پدران هستند.
دیگر اینکه مستقر اشاره به روح انسان می باشد که موضوعی پایدار و

برقرار است و مستودع اشاره به جسم انسان است که ناپایدار و فانی است .
در بعضی از روایات یک تفسیر معنوی برای این دو تعبیر نیز وارد شده که مستقر اشاره به انسانهائی است که دارای ایمان پایدارند و مستودع اشاره به آنها است که ایمانی ناپایدار دارند.
این احتمال نیز وجود دارد که دو تعبیر فوق اشاره به اجزای اولیه تشکیل دهنده نطفه انسان بوده باشد، زیرا چنانکه میدانیم نطفه انسان از دو جزء یکی اوول (نطفه ماده) و دیگری اسپر (نطفه نر) تشکیل شده است ، نطفه ماده در رحم تقریبا ثابت و مستقر است ، ولی نطفه های نر به صورت جانداران متحرک به سوی او با سرعت حرکت می کنند و نخستین فرد ((اسپر)) که به ((اوول)) میرسد با او می آمیزد و بقیه را عقب میراند و تخمه اولی انسان را تشکیل می دهد.
در پایان آیه بار دیگر می گوید: ((ما نشانه های خود را برشمردیم تا آنها که دارای فهم و درکند بیندیشند)) (قد فصلنا الایات لقوم یفقهون).
با مراجعه به لغت استفاده می شود که فقه هر گونه علم و فهمی نیست بلکه از معلومات حاضر پی به معلومات غائب بردن است بنابراین توجه به آفرینش انسان با این همه چهره های متفاوت و قیافه های جسمی و روحی مختلف درخور این است که افراد نکته سنج در آن بیندیشند و خدای خود را از آن بشناسند.

آیه دوم آخرین آیه ای است که در این سلسله بحثها ما را به شگفتیهای جهان آفرینش ، و شناسائی خداوند از طریق آن دعوت می کند.
در آغاز به یکی از مهمترین و اساسی ترین نعمتهای پروردگار که می توان آن را ریشه و مادر سایر نعمتها دانست اشاره می کند و آن پیدایش و رشد و نمو تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 369
گیاهان و درختان در پرتو آن است ، و می گوید: ((او کسی است که از آسمان آبی (برای شما) فرستاد)) (و هو الذی انزل من السماء ماء)
اینکه می گوید از طرف آسمان (یعنی طرف بالا، زیرا آسمان در لغت عرب به هر چیز گفته می شود که در طرف بالا قرار گرفته باشد) به خاطر آن است که تمام منابع آب روی زمین اعم از چشمه ها و نهرها و قناتها و چاههای عمیق به آب باران منتهی میگردد لذا کمبود باران در همه آنها اثر می گذارد و اگر خشکسالی ادامه یابد همگی خشک می شوند. سپس به اثر بارز نزول باران اشاره کرده ، می گوید: بواسطه آن روئیدنیها را از همه نوع از زمین خارج ساختیم (فاخرجنا به نبات کل شی ء)
مفسران در تفسیر نبات کل شی ء (گیاهان هر چیز) دو احتمال ذکر کرده اند نخست اینکه منظور از آن انواع و اصناف گیاهانی است که همه با یک آب آبیاری و از یک زمین و یکنوع خاک پرورش می یابند، و این از عجائب آفرینش است که چگونه اینهمه انواع گیاهان با آن خواص کاملا متفاوت و گاهی متضاد و اشکال گوناگون و مختلف همه در یک زمین و با یک آب پرورش می یابند .
دیگر اینکه منظور، گیاهان مورد نیاز هر چیزی است ، یعنی هر یک از پرندگان و چهارپایان و حشرات و حیوانات دریا و صحرا بهره ای از این گیاهان دارند و جالب اینکه خداوند از یک زمین و یک آب ، غذای مورد نیاز همه را تامین کرده است و این یک شاهکار بزرگ است که فی المثل از یک ماده معین در آشپزخانه هزاران نوع غذا برای انواع سلیقه ها و مزاجها تهیه کنند.
جالبتر اینکه نه تنها گیاهان صحرا و خشکیها از برکت آب باران پرورش می یابند بلکه گیاهان بسیار کوچکی که در لابلای امواج آب دریاها می رویند و خوراک عمده ماهیان دریا است از پرتو نور آفتاب و دانه های باران رشد می کنند، فراموش نمی کنم یکی از ساکنان جزائر خلیج فارس که از کمبود صید شکایت تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 370
داشت در مورد بیان علت آن می گفت : کمبود صید ماهی به خاطر خشکسالی بوده و او معتقد بود اثر حیاتبخش دانه های باران در دریا حتی بیش از خشکیها است !
سپس به شرح این جمله پرداخته و موارد مهمی را از گیاهان و درختان که بوسیله آب باران پرورش می یابند خاطر نشان می سازد، نخست می

گوید: ((ما به وسیله آن ساقه های سبز گیاهان و نباتات را از زمین خارج ساختیم ، و از دانه کوچک و خشک ساقه ای با طراوت و سرسبز که لطافت و زیبائی آن چشم را خیره می کند آفریدیم)) (فاخرجنا منه خضرا).
((و از آن ساقه سبز، دانه های روی هم چیده شده ، (همانند خوشه گندم و ذرت) بیرون می آوریم)) (نخرج منه حبا متراکبا،
((همچنین به وسیله آن از درختان نخل خوشه سربسته ای بیرون فرستادیم که پس از شکافته شدن رشته های باریک و زیبائی که دانه های خرما را بر دوش خود حمل می کنند و از سنگینی به طرف پائین متمایل میشوند خارج می گردد)) (و من النخل من طلعها قنوان دانیة)
طلع به معنی خوشه سربسته خرما است که در غلاف سبز رنگ زیبائی پیچیده شده و پس از شکافته شدن از وسط آن رشته های باریکی بیرون می آید و و همانها بعدا خوشه های خرما را تشکیل می دهند، و قنوان جمع قنو (بر وزن صنف) اشاره به همین رشته های باریک و لطیف است .
و دانیة به معنی نزدیک است ، و ممکن است اشاره به نزدیکی این رشته ها تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : 371
به یکدیگر بوده باشد یا به متمایل شدن آنها به طرف پائین به خاطر سنگین بار شدن .
((همچنین باغهائی از انگور و زیتون و انار پرورش دادیم)) (و جنات من اعناب و الزیتون و الرمان)
سپس اشاره به یکی دیگر از شاهکارهای آفرینش در این درختان کرده می فرماید: ((هم با یکدیگر شباهت دارند و هم ندارند)) (مشتبها و غیر متشابه)
با توجه به آیه 141 همین سوره که وصف متشابه و غیر متشابه را برای زیتون و انار ذکر کرده استفاده می شود که در آیه مورد بحث نیز وصف مزبور درباره همین دو درخت است .
این دو درخت از نظر شکل ظاهری و ساختمان شاخه ها و برگها شباهت زیادی با هم دارند در حالی که از نظر میوه و طعم و خاصیت آن بسیار با هم متفاوتند، یکی دارای ماده چربی مؤ ثر و نیرومند، و دیگری دارای ماده اسیدی و یا قندی است ، که با یکدیگر کاملا متفاوتند، به علاوه این دو درخت گاهی درست در یک زمین پرورش می یابند و از یک آب مشروب می شوند یعنی هم با یکدیگر تفاوت زیاد دارند و هم شباهت .
این احتمال در تفسیر آیه نیز وجود دارد که عبارت فوق اشاره به انواع و اصناف مختلف درختان و میوه ها است ، بعضی از میوه ها و درختان با یکدیگر شبیهند و بعضی دیگر با هم مختلفند. (یعنی هر کدام از این دو صفتی است برای یکدسته از درختان و میوه ها، اما طبق تفسیر اول هر دو، صفت برای یک چیز بودند).

سپس از میان تمام اعضای پیکر درخت بحث را روی میوه برده می گوید:
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 372
((نگاهی به ساختمان میوه آن به هنگامی که به ثمر می نشیند و همچنین نگاهی به چگونگی رسیدن میوه ها کنید که در اینها نشانه های روشنی از قدرت و حکمت خدا برای افرادی که اهل یقین هستند است .
(انظروا الی ثمره اذا اثمر و ینعه ان فی ذلکم لایات لقوم یؤ منون)
با توجه به آنچه در گیاه شناسی از چگونگی پیدایش میوه ها و رسیدن آنها امروز می خوانیم نکته این اهمیت خاص که قرآن برای میوه قائل شده است روشن می شود، زیرا پیدایش میوه ها درست همانند تولد فرزند در جهان حیوانات است ، نطفه های نر با وسائل مخصوصی (وزش باد یا حشرات و مانند آنها) از کیسه های مخصوص جدا می شوند، و روی قسمت مادگی گیاه قرار می گیرند، پس از انجام عمل لقاح و ترکیب شدن با یکدیگر، نخستین تخم و بذر تشکیل می گردد، و در اطرافش انواع مواد غذائی همانند گوشتی آن را در بر می گیرند. این مواد غذائی از نظر ساختمان بسیار متنوع و همچنین از نظر طعم و خواص غذائی و طبی فوق العاده متفاوتند، گاهی یک میوه (مانند انار و انگور) دارای صدها دانه است که هر دانه ای از آنها خود جنین و بذر درختی محسوب و ساختمانی بسیار پیچیده و تو در تو دارد.
شرح ساختمان همه میوه ها و مواد غذائی و داروئی آنها از حوصله این بحث خارج است ، ولی بد نیست به عنوان نمونه اشاره ای به ساختمان میوه انار که قرآن در آیه فوق مخصوصا اشاره به آن کرده است ، بنمائیم .
اگر یک انار را بشکافیم و یک دانه کوچک آن را به دست گرفته و در مقابل آفتاب یا چراغ قرار دهیم و درست در آن دقت کنیم می بینیم از قسمتهای کوچکتری تشکیل شده که همانند بطریهای بسیار کوچکی با محتوای مخصوص آب انار در کنار هم چیده شده اند، در یک دانه کوچک انار شاید صدها از این بطریهای بسیار ریز قرار دارد، سپس اطراف آنها را با پوسته ظریف که همان پوسته شفاف یکدانه تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 373
انار است گرفته ، بعد برای اینکه این بسته بندی کاملتر و محکمتر و دورتر از خطر باشد تعدادی از دانه های انار را روی یک پایه با نظام مخصوصی چیده و پرده سفید رنگ نسبتا ضخیمی اطراف آن پیچیده ، و بعد پوسته ضخیم و محکمی که از دو طرف دارای لعاب خاصی است به روی همه آنها کشیده ، تا هم از نفوذ هوا و میکربها جلوگیری کند و هم در مقابل ضربات آنها را حفظ نماید، و هم تبخیر آب درون دانه ها را فوق العاده کم کند. این بسته بندی ظریف مخصوص دانه انار نیست بلکه در میوه های دیگر مانند پرتقال و لیمو نیز دیده می شود، اما در انار و انگور بسیار ظریفتر و جالبتر است .

گویا بشر برای فرستادن مایعات از نقطه ای به نقطه دیگر از همین اصل استفاده کرده که نخست شیشه های کوچک را در یک کارتن کوچک چیده و میان آنها را از ماده نرمی پر می کند، سپس کارتنهای کوچکتر را در یک کارتن بزرگتر و مجموع آنها را بصورت یک بار بزرگ به مقصد حمل می کند!
طرز قرار گرفتن دانه های انار روی پایه های داخلی ، و گرفتن سهم خود از آب و مواد غذائی از آنها از این هم عجیبتر و جالبتر است ، تازه اینها چیزهائی است که با چشم می بینیم و اگر ذرات این میوه ها را زیر میکرسکوبها بگذاریم آنگاه جهانی پرغوغا با ساختمانهای عجیب و شگفت انگیز و فوق العاده حساب شده در مقابل چشم ما مجسم می شود، چگونه ممکن است کسی با چشم حقیقت بین به یک میوه نگاه کند و معتقد شود سازنده آن هیچگونه علم و دانشی نداشته است ؟! و اینکه می بینیم قرآن با جمله انظروا (نگاه کنید) دستور به دقت کردن در این قسمت از گیاه داده برای توجه به همین حقایق است .
این از یک سو، از سوی دیگر مراحل مختلفی را که یک میوه از هنگامی که نارس است تا موقعی که کاملا رسیده می شود، می پیماید، بسیار قابل ملاحظه است : زیرا لابراتوارهای درونی میوه دائما مشغول کارند، و مرتبا
ترکیب شیمیائی تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 374
آن را تغییر می دهند، تا هنگامی که به آخرین مرحله برسد و وضع ساختمان شیمیائی آن تثبیت گردد، هر یک از این مراحل خود نشانه ای از عظمت و قدرت آفریننده است .
ولی باید توجه داشت که به تعبیر قرآن تنها افراد با ایمان یعنی افراد حق بین و جستجوگران حقیقت ، این مسائل را می بینند و گر نه با چشم عناد و لجاج و یا با بی اعتنائی و سهل انگاری ممکن نیست هیچیک از این حقایق را ببینیم . الأنعام
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 375
آیه 100 - 103
آیه و ترجمه
وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شرَکاءَ الجِْنَّ وَ خَلَقَهُمْ وَ خَرَقُوا لَهُ بَنِینَ وَ بَنَتِ بِغَیرِ عِلْمٍ سبْحَنَهُ وَ تَعَلی عَمَّا یَصِفُونَ(100)
بَدِیعُ السمَوَتِ وَ الاَرْضِ أَنی یَکُونُ لَهُ وَلَدٌ وَ لَمْ تَکُن لَّهُ صحِبَةٌ وَ خَلَقَ کلَّ شیْءٍ وَ هُوَ بِکلِّ شیْءٍ عَلِیمٌ(101)
ذَلِکمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ لا إِلَهَ إِلا هُوَ خَلِقُ کلِّ شیْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلی کلِّ شیْءٍ وَکیلٌ(102)
لا تُدْرِکهُ الاَبْصرُ وَ هُوَ یُدْرِک الاَبْصرَ وَ هُوَ اللَّطِیف الخْبِیرُ(103)
ترجمه :100 - آنان برای خدا شریکهائی از جن قرار دادند در حالی که

خداوند همه آنها را آفریده است ، و برای خدا پسران و دخترانی به دروغ و از روی جهل ساختند، منزه است خدا، و برتر است از آنچه توصیف می کنند.
101 - ابداع کننده آسمانها و زمین او است چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد و حال آنکه همسری نداشته و همه چیز را آفریده و او به همه چیز دانا است .
102 - (آری) چنان است خداوند پروردگار شما، هیچ معبودی جز او نیست آفریدگار همه چیز است ، او را بپرستید و او حافظ و مدبر همه موجودات است .
103 - چشمها او را درک نمی کند ولی او همه چشمها را درک می کند و او بخشنده (انواع نعمتها و با خبر از ریزهکاریها) و آگاه (از همه چیز) است .
تفسیر نمونه ج : 5 صفحه : : 376
تفسیر:خالق همه اشیاء او است
در این آیات به گوشه ای از عقائد نادرست و خرافات مشرکان و صاحبان مذاهب باطله و جواب منطقی آنها اشاره شده است .
نخست می گوید:((آنها شریکهائی برای خداوند از جن قائل شدند)) (و جعلو الله شرکاء الجن)
در اینکه آیا منظور از جن در اینجا معنی لغوی آن یعنی موجودات ناپیدا و پوشیده از حس انسان است ، یا خصوص طایفه جن که قرآن کرارا درباره آنها سخن گفته و به زودی به آن اشاره خواهیم کرد؟ مفسران دو احتمال داده اند.
بنابر احتمال اول ممکن است آیه اشاره به کسانی باشد که فرشتگان و یا هر موجود ناپیدای دیگر را می پرستیدند، ولی بن بر احتمال دوم ، آیه اشاره به کسانی می کند که طایفه جن را شریکهای خداوند و یا همسران او می دانستند.
کلبی در کتاب الاصنام نقل می کند که یکی از طوائف عرب به نام بنوملیح که شعبه ای از قبیله خزاعه بود، جن را میپرستیدند حتی گفته می شود که پرستش و عبادت جن و عقیده به الوهیت آنها در میان مذاهب خرافی یونان قدیم و هند نیز وجود داشته است .
و به طوری که از آیه 158 سوره صافات و جعلوا بینه و بین الجنة نسبا (میان خداوند و جن خویشاوندی قائل شدند) استفاده می شود در میان عرب کسانی بودند که یک نوع رابطه خویشاوندی برای جن با خدا قائل بودند، تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 377
و به طوری که بسیاری از مفسران نقل کرده اند قریش معتقد بودند که خداوند با جنیان ازدواج کرده و فرشتگان ثمره این ازدواجند!.
سپس به این پندار خرافی پاسخ گفته و می گوید: ((با اینکه خداوند آنها را

(یعنی جن را) آفریده است)) (و خلقهم).
یعنی چگونه ممکن است مخلوق کسی شریک او بوده باشد، زیرا شرکت نشانه سنخیت و هم افق بودن است در حالی که مخلوق هرگز در افق خالق نخواهد بود.
خرافه دیگر اینکه ((آنها برای خدا پسران و دخترانی از روی نادانی قائل شدند)) (و خرقوا له بنین و بنات بغیر علم).
و در حقیقت بهترین دلیل باطل بودن اینگونه عقائد خرافی همان است که از جمله بغیر علم استفاده می شود، یعنی هیچگونه دلیل و نشانه ای برای این موهومات در دست نداشتند.
جالب توجه اینکه خرقوا از ماده ((خرق)) (بر وزن غرق) گرفته شده که در اصل به معنی پاره کردن چیزی است بدون رویه و حساب ، درست نقطه مقابل خلق که ایجاد چیزی از روی حساب است ، این دو کلمه (خلق و خرق) گاهی در مطالب ساختگی و دروغین نیز به کار می رود، منتها دروغهائی که حساب شده است و با مطالعه ساخته می شود، ((خلق و اختلاق)) و دروغهای بی حساب و به اصطلاح شاخدار ((خرق و اختراق)) گفته می شود.
یعنی آنها این دروغها را بدون مطالعه جوانب مطلب و بدون در نظر گرفتن لوازم آن ساختند.
اما اینکه چه طوائفی برای خدا پسرانی قائل بودند، قرآن نام دو طایفه را در تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 378
آیات دیگر برده است یکی مسیحیان که عقیده داشتند عیسی پسر خدا است و دیگر یهود که عزیز را فرزند او می دانستند.
و به طوری که از آیه 30 سوره توبه اجمالا استفاده می شود و جمعی از محققین معاصر نیز با مطالعه ریشه های مشترک مسیحیت و بودائی مخصوصا در مساله تثلیث دریافته اند، اعتقاد به وجود فرزند پسر برای خدا منحصر به مسیحیان و یهود نبوده ، بلکه در میان مذاهب خرافی پیشین نیز وجود داشته است .
اما در مورد اعتقاد به وجود دختران برای خدا، خود قرآن در آیات دیگر مطلب را روشن ساخته و می گوید: و جعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن اناثا: ((آنها فرشتگان را که بندگان خدا هستند، دختران او قرار دادند)) (زخرف آیه 19).
و همانطور که در بالا نیز اشاره کردیم در تفاسیر و تواریخ آمده است که طایفه قریش معتقد بودند فرشتگان ، فرزندانی هستند که از ازدواج خداوند با جن به وجود آمده اند!:
ولی در پایان این آیه قرآن قلم سرخ بر تمام این مطالب خرافی و پندارهای موهوم و بی اساس کشیده و با جمله رسا و بیدار کننده ای همه

این اباطیل را نفی می کند و می گوید: ((منزه است خداوند و برتر و بالاتر است از این اوصافی که برای او می گویند)) (سبحانه و تعالی عما یصفون).
در آیه بعد به پاسخ این عقائد خرافی پرداخته نخست میگوید: ((خداوند کسی است که آسمانها و زمین را ابداع و ایجاد کرد)) (بدیع السماوات و الارض).
آیا هیچکس دیگر چنین کاری را کرده و یا قدرت بر آن را دارد تا شریک او در عبودیت شمرده شود؟ نه ، همه مخلوقند و سر به فرمان او و نیازمند به

پاک او.
به علاوه چگونه ممکن است او فرزندی داشته باشد در حالی که همسری ندارد (انی یکون له ولد و لم تکن له صاحبة).
اصولا چه نیازی به همسر دارد، وانگهی چه کسی ممکن است همسر او باشد با اینکه همه مخلوق او هستند، و از همه گذشته ذات مقدس او از عوارض جسمانی پاک و منزه است و داشتن همسر و فرزند، یکی از عوارض روشن جسمانی و مادی است .
بار دیگر مقام خالقیت او را نسبت به همه چیز و همه کس و احاطه علمی او را نسبت به تمام آنها تاکید کرده ، می گوید: ((همه چیز را آفرید و او به هر چیزی دانا است)) (و خلق کل شی ء و هو بکل شی ء علیم).
در سومین آیه مورد بحث پس از ذکر خالقیت به همه چیز و ابداع و ایجاد آسمانها و زمین و منزه بودن او از عوارض جسم و جسمانی و همسر و فرزند و احاطه علمی او به هر کار و هر چیز، چنین نتیجه می گیرد: ((خداوند و پروردگار شما چنین کسی است و چون هیچکس دارای چنین صفات نیست ، هیچکس غیر او نیز شایسته عبودیت نخواهد بود، پروردگار او است و آفریدگار هم او است ، بنابراین معبود هم تنها او می تواند باشد، پس او را بپرستید)) (ذلکم الله ربکم لا اله الا هو خالق کل شی ء فاعبدوه).
و در پایان آیه برای اینکه هر گونه امیدی را به غیر خدا قطع کند و ریشه هر گونه شرک و به طور کلی تکیه به غیر خدا را بسوزاند می گوید: ((حافظ و نگهبان و مدبر همه چیز او است)) (و هو علی کل شی ء وکیل).
بنابراین کلید حل مشکلات شما فقط در دست او می باشد و هیچکس غیر از او توانائی بر این کار ندارد، زیرا غیر او همه نیازمندند و چشم بر احسان

دوخته اند با اینحال معنی ندارد کسی مشکلات خود را نزد دیگری ببرد و حل آن را از او بخواهد.

قابل توجه اینکه در اینجا علی کل شی ء وکیل گفته شده است نه لکل شی ء وکیل و تفاوت میان این دو آشکار است ، چون ذکر کلمه ((علی)) دلیل بر تسلط و نفوذ امر او است ، در حالی که به کار بردن کلمه لام نشانه تبعیت می باشد.
و به عبارت دیگر تعبیر اول به معنی ولایت و حفظ است و تعبیر دوم به معنی نمایندگی .
در آخرین آیه مورد بحث برای اثبات حاکمیت و نگاهبانی او نسبت به همه چیز و همچنین برای اثبات تفاوت او با همه موجودات می گوید: ((چشمها او را نمی بینند، اما او همه چشمها را ادراک می کند و او بخشنده انواع نعمتها و با خبر از تمام ریزه کاریها و آگاه از همه چیز است)) مصالح بندگان را می داند و از نیازهای آنها با خبر است و به مقتضای لطفش با آنها رفتار می کند (لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر).
در حقیقت کسی که می خواهد حافظ و مربی و پناهگاه همه چیز باشد باید این صفات را دارا باشد.
به علاوه این جمله دلیل بر آن است که او با همه موجودات جهان تفاوت دارد، زیرا پاره ای از آنها هم می بینند و هم دیده می شوند مانند انسانها، پاره ای نه می بینند و نه دیده می شوند، مانند صفات درونی ما، بعضی دیگر دیده می شوند اما کسی را نمی بینند مانند جمادات ، تنها کسی که دیده نمی شود اما همه چیز و همه کس را می بیند ذات پاک او است .
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 381
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد.
1 - چشمها، خدا را نمی بیند.
دلائل عقلی گواهی می دهد که خداوند هرگز با چشم دیده نخواهد شد، زیرا چشم تنها اجسام یا صحیحتر بعضی از کیفیات آنها را می بیند و چیزی که جسم نیست و کیفیت جسم هم نمی باشد، هرگز با چشم مشاهده نخواهد شد و به تعبیر دیگر، اگر چیزی با چشم دیده شود، حتما باید دارای مکان و جهت و ماده باشد، در حالی که او برتر از همه اینها است ، او وجودی است نامحدود و به همین دلیل بالاتر از جهان ماده است ، زیرا در جهان ماده همه چیز محدود است .
در بسیاری از آیات قرآن از جمله آیاتی که در مورد بنی اسرائیل و تقاضای رؤ یت خداوند سخن می گوید با صراحت کامل ، نفی امکان رؤ یت از خداوند شده است (به طوری که شرح آن در تفسیر آیه 143 سوره اعراف بخواست خدا خواهد آمد).
عجیب این است که بسیاری از اهل تسنن معتقدند که خداوند اگر در این جهان دیده نشود در عالم قیامت دیده می شود! و به گفته نویسنده تفسیر

المنار هذا مذاهب اهل السنة و العلم بالحديث : ((این عقیده اهل سنت و دانشمندان حدیث است و عجیبتر اینکه حتی محققان معاصر و به اصطلاح روشنفکران آنها نیز تمایل به این موضوع نشان می دهند و حتی گاهی سرسختانه روی آن ایستادگی می کنند!))
در حالی که بطلان این عقیده به حدی روشن است که نیاز به بحث ندارد، زیرا دنیا و آخرت (با توجه به معاد جسمانی) هیچ تفاوتی در این مساله نخواهد داشت ، آیا خداوند که وجودی ما فوق ماده است در قیامت تبدیل به یک وجود مادی می شود و از آن مقام نامحدودی به محدودی خواهد گرائید، آیا او در آن تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 382
روز تبدیل به جسم و یا عوارض جسم می شود؟ و آیا دلائل عقلی بر عدم امکان رؤ یت خدا هیچگونه تفاوتی میان دنیا و آخرت می گذارد؟ با اینکه داوری عقل در این زمینه تغییرناپذیر است .
و این عذر که بعضی از آنها برای خود آورده اند که ممکن است در جهان دیگر انسان درک و دید دیگری پیدا کند، عذری است کاملا غیر موجه ، زیرا اگر منظور از این درک و دید، درک و دید فکری و عقلانی است که در این جهان نیز وجود دارد، و ما با چشم دل و نیروی عقل جمال خدا را مشاهده می کنیم و اگر منظور، چیزی است که با آن جسم را می توان دید، چنین چیزی در مورد خداوند محال است خواه در این دنیا باشد، خواه در جهانی دیگر، بنابراین گفتار مزبور که انسان در این جهان خدا را نمی بیند ولی مؤ منان در قیامت خدا را می بینند، یک سخن غیر منطقی و غیر قابل قبول است .
تنها چیزی که سبب شده آنها غالبا از این عقیده ، دفاع کنند این است که در پاره ای از احادیث که در کتب معروف آنها نقل شده امکان رؤ یت خداوند در قیامت آمده است ، ولی آیا بهتر این نیست که باطل بودن این موضوع را به حکم عقل دلیل بر مجعول بودن آن روایات و بی اعتبار بودن کتابهائی که این گونه روایات در آنها آمده است ، بدانیم مگر اینکه این روایات را به معنی مشاهده با چشم دل تفسیر کنیم ؟. آیا صحیح است از حکم خرد و عقل به خاطر چنین احادیثی وداع کنیم و اگر در بعضی از آیات قرآن تعبیراتی وجود دارد که در ابتدای نظر مساله رؤ یت خداوند را می رساند مانند (وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة): صورتهائی در آن روز پرطراوت است و به سوی پروردگارش می نگرد این تعبیرات مانند یدالله فوق ایدیهم : ((دست خدا بالای دست آنها است)) می باشد که جنبه کنایه دارد زیرا می دانیم هیچگاه آیه ای از قرآن بر خلاف حکم و فرمان تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 383
خرد نخواهد بود.
جالب اینکه در روایات اهل بیت (علیهم السلام) شدیدا این عقیده خرافی

نفی شده و با تعبیرات کوبنده ای از معتقدین آن انتقاد گردیده است از جمله اینکه یکی از یاران معروف امام صادق (علیه السلام) به نام هشام می گوید: نزد امام صادق (علیه السلام) بودم که معاویه بن وهب (یکی دیگر از دوستان آن حضرت) وارد شد و گفت : ای فرزند پیامبر چه می گوئی در مورد خبری که درباره رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) وارد شده که او خداوند را دید؟ به چه صورت دید؟! و همچنین در خبر دیگری که از آن حضرت نقل شده که مؤ منان در بهشت پروردگار خود را می بینند، به چه شکل خواهند دید؟امام صادق (علیه السلام) تبسم (تلخی) کرد و فرمود: ای معاویة بن وهب ! چقدر زشت است که انسان هفتاد، هشتاد سال عمر کند، در ملک خدا زندگی نماید و نعمت او را بخورد، اما او را درست نشناسد، ای معاویه ! پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هرگز خداوند را با این چشم مشاهد نکرد، مشاهده بر دو گونه است مشاهده با چشم دل و مشاهده با چشم ظاهر، هر کس مشاهده با چشم دل را بگوید درست گفته و هر کس مشاهده با چشم ظاهر را بگوید دروغ گفته و به خدا و آیات او کافر شده است ، زیرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: هر کس خدا را شبیه خلق بداند کافر است .
و در روایت دیگری که در کتاب توحید صدوق از اسماعیل بن فضل نقل شده می گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم آیا خدا در قیامت دیده می شود؟ فرمود: منزه است خداوند از چنین چیزی و بسیار منزه است ... ان الابصار لا تدرک الا ماله لون و الکیفیة والله خالق الالوان و الکیفیات : ((چشمها نمی بیند جز چیزهائی را که رنگ و کیفیتی دارند در حالی که خداوند آفریننده رنگها و کیفیتها است)) تفسیر نمونه جلد 5 صفحه : 384
جالب اینکه در این حدیث مخصوصا روی کلمه ((لون)) (رنگ) تکیه شده و امروز این مطلب بر ما روشن است که خود جسم هرگز دیده نمی شود، بلکه همواره رنگ آن دیده می شود، و اگر جسمی هیچگونه رنگ نداشته باشد هرگز دیده نخواهد شد.
(در جلد اول تفسیر نمونه صفحه 156 ذیل آیه 46 سوره بقره نیز بحثی در این زمینه کرده ایم).
2 - خالقیت خداوند نسبت بهمه چیز
بعضی از مفسران اهل تسنن که از نظر عقیده ، تابع مذهب جبر هستند با آیه فوق که خالقیت خدا را به همه چیز بیان می کند برای مسلک جبر استدلال کرده اند، می گویند: اعمال و افعال ما نیز از اشیاء این جهان است ، زیرا شی ء به هر گونه موجودی گفته می شود، خواه مادی یا غیر مادی ، خواه ذات یا صفات ، بنابراین هنگامی که می گوئیم خداوند آفریننده همه چیز است ، باید بپذیریم که آفریننده افعال ما نیز هست و این جز جبر

نخواهد بود.
ولی طرفداران آزادی اراده و اختیار پاسخ روشنی برای اینگونه استدلالها دارند و آن اینکه خالقیت خداوند حتی نسبت به افعال ما منافاتی با اختیار ما ندارد، زیرا افعال ما را می توان به ما نسبت داد و هم به خدا، اگر به خدا نسبت دهیم به خاطر آن است که همه مقدمات آن را او در اختیار ما گذاشته است ، او است که به ما قدرت و نیرو و اراده و اختیار داده است ، بنابراین چون همه مقدمات از او است می توان اعمال ما را به او نسبت داد و او را خالق آنها دانست ولی از این نظر که تصمیم نهائی با ما است مائیم که از قدرت و اختیار خدا داد استفاده کرده و یکی از دو طرف فعل یا ترک را انتخاب می کنیم ، از این جهت ، افعال به ما نسبت داده می شود و ما در مقابل آنها مسئول هستیم . تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 385
و به تعبیر فلسفی در اینجا دو خالق و دو علت در عرض یکدیگر نیستند بلکه در طول یکدیگرند، وجود دو علت تامه در عرض هم معنی ندارد، اما اگر طولی باشند هیچ مانعی نخواهد داشت ، و از آنجا که افعال ما لازمه مقدماتی است که خدا به ما داده است ، این لوازم را می توان به او نیز نسبت داد و هم به کسی که افعال را انجام داده است .
این سخن درست به آن می ماند که شخصی برای آزمودن کارکنان خود آنها را در کار خویش آزاد بگذارد و اختیار تمام به آنها بدهد و تمام مقدمات کار را فراهم سازد، بدیهی است کارهائی که آنها انجام می دهند از یک نظر کار رئیس آنها محسوب می شود ولی این موضوع سلب آزادی و اختیار را از کارمندان نمی کند، بلکه آنها در برابر کار خویش مسئولند.
درباره عقیده جبر و اختیار به خواست پروردگار مشروحا در ذیل آیات مناسب بحث خواهد شد.
3 - بدیع یعنی چه ؟
همانطور که در بالا اشاره کردیم ، کلمه بدیع به معنی وجود آورنده چیزی بدون سابقه است ، یعنی خداوند آسمان و زمین را بدون هیچ ماده و یا طرح و نقشه قبلی ایجاد کرده است .
در اینجا بعضی ایراد می کنند که چگونه ممکن است چیزی از عدم به وجود آید ما در ذیل آیه 117 سوره بقره (جلد اول تفسیر نمونه صفحه 300) مشروحا در پاسخ این ایراد بحث کرده ایم و خلاصه آن این است : اینکه می گوئیم خداوند موجودات را از عدم به وجود آورد مفهومش این نیست که عدم ماده تشکیل دهنده موجودات جهان است ، مثل اینکه می گوئیم نجار، میز را از چوب ساخته تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 386
است ، چنین چیزی مسلما محال است ، زیرا ((عدم)) نمی تواند ماده وجود باشد.
بلکه منظور این است موجودات این جهان قبلا نبوده اند، سپس به وجود

آمده اند این موضوع هیچگونه اشکالی ندارد و مثالهائی برای آن در جلد اول زده ایم و در اینجا اضافه می کنیم که ما در محیط ذهن و فکر خود می توانیم موجوداتی پدید آوریم که قبلا به هیچوجه در ذهن ما نبوده اند، شک نیست که این موجودات ذهنی برای خود یکنوع وجود و هستی دارند، اگر چه همانند وجود خارجی نیستند، ولی بالاخره در افق ذهن ما وجود دارند، اگر وجود چیزی بعد از عدم محال باشد چه تفاوتی میان وجود ذهنی و وجود خارجی است ، بنابراین همانطور که ما در ذهن خود وجودهائی می آفرینیم که قبلا نبوده است ، خداوند هم در عالم خارج چنین کاری را می کند، کمی دقت درباره این مثال و یا مثالهائی که در جلد اول زده ایم می تواند این مشکل را حل کند.

4 - لطیف ، یعنی چه ؟

در آیات فوق یکی از اوصاف خداوند، لطیف ذکر شده و آن از ماده لطف است هنگامی که درباره اجسام به کار رود به معنی سبکی در مقابل سنگینی و هنگامی در باره حرکات (حرکت لطیفه) به کار رود به معنی یک حرکت کوچک و زودگذر و گاهی در مورد موجودات و کارهای بسیار دقیق و باریک که با حس قابل درک نیستند گفته می شود، و اگر خدا را به عنوان لطیف توصیف می کنیم نیز به همین معنی است ، یعنی او خالق اشیای ناپیدا و دارای افعالی است که از محیط قدرت استماع بیرون است ، بسیار باریک بین و فوق العاده دقیق می باشد.

حدیث جالبی در این زمینه از فتح بن یزید جرجانی از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) نقل شده یک معجزه علمی محسوب می شود، حدیث چنین است که امام می فرماید: اینکه می گوئیم خداوند لطیف است به خاطر آن است تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 387

که مخلوقات لطیف آفریده و به خاطر این است که از اشیاء لطیف و ظریف و ناپیدا آگاه است ، آیا آثار صنع او را در گیاهان لطیف و غیر لطیف نمی بینی ؟ و همچنین در مخلوقات و حیوانات کوچک و حشرات ریز و چیزهائی که از آن هم کوچکتر است ، موجوداتی که به چشم هرگز نمی گنجند، و از بس کوچکند و نر و ماده و تازه و کهنه آنها نیز شناخته نمی شود، هنگامی که این گونه موضوعات را مشاهده می کنیم ... و آنچه در اقیانوسها و درون پوست درختان و بیابانها و صحراها وجود دارد به نظر می آوریم ... و اینکه موجوداتی هستند که هرگز چشم ما آنها را نمی بیند، و با دست خود نیز نمی توانیم آنها را لمس کنیم ، از همه اینها می فهمیم که آفریننده آنها، لطیف است حدیث فوق که اشاره به میکربها و حیوانات ذره بینی است و قرنها قبل از تولد پاستور بیان شده تفسیر لطیف را روشن می سازد این احتمال نیز در تفسیر این کلمه وجود دارد که منظور از لطیف بودن خداوند آن است که ذات پاک او چنان است که هرگز با

احساس کسی درک نمی شود، بنابراین او لطیف است زیرا هیچ کس از ذات او آگاه نیست ، و خبیر است چون از همه چیز آگاه است .
این معنی نیز در بعضی از روایات اهل بیت (علیهم السلام) به آن اشاره شده است و باید توجه داشت که هیچ مانعی ندارد که هر دو معنی از این کلمه اراده شده باشد. الأنعام
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 388
آیه 104 -107
آیه و ترجمه
قَدْ جَاءَکُم بَصائرُ مِن رَّبِّکُمْ فَمَنْ أَبْصرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِیَ فَعَلَیْهَا وَ مَا أَنَا عَلَیْکُم بحَفِیظٍ(104)
وَ کَذَلِکَ نُصرِّفُ الاَیَتِ وَ لِیَقُولُوا دَرَست وَ لِنُبَیِّنَهُ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ(105)
اتَّبِعْ مَا أُوحِیَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ لا إِلَهَ إِلا هُوَ وَ أَعْرِض عَنِ الْمُشرِکِینَ(106)
وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا أَشرَکُوا وَ مَا جَعَلْنَکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً وَ مَا أَنت عَلَیهِمْ بِوَکِیلٍ(107)
ترجمه :104 - دلائل روشن از طرف پروردگارتان برای شما آمد، کسی که (بوسیله آن حق را) ببیند به سود خود اوست و کسی که از دیدن آن چشم بپوشد به زیان خود اوست ، و من شما را اجبار نمیکنم .
105 - و این چنین آیات را در شکلهای گوناگون بیان می داریم بگذار آنها بگویند تو درس خوانده ای (و آنها را از دگری آموخته ای) هدف ما این است که آنرا برای کسانی که علم و آگاهی دارند روشن سازیم .
106 - از آنچه از طرف پروردگارت بر تو وحی شده پیروی کن ، هیچ معبودی جز او نیست ، و از مشرکان روی بگردان .
107 - اگر خدا می خواست (همه به اجبار ایمان می آوردند و هیچ یک) مشرک نمی شدند و ما تو را مسئول (اعمال) آنها قرار ندادیم و وظیفه نداری آنها را مجبور (به ایمان) سازی . تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 389
تفسیر:وظیفه تو اجبار کردن نیست
این آیات در حقیقت یک نوع خلاصه و نتیجه گیری از آیات گذشته است . نخست می گوید: دلائل و نشانه های روشن در زمینه توحید و خداشناسی و نفی هر گونه شرک که مایه بصیرت و بینائی است برای شما آمد (قد جائکم بصائر من ربکم).
بصائر جمع بصیرة از ماده بصر به معنی دیدن است ، ولی معمولا در بینش فکری و عقلانی به کار برده می شود، و گاهی به تمام اموری که باعث درک و فهم مطلب است ، اطلاق می گردد، و در آیه فوق به معنی دلیل و شاهد و گواه آمده است و مجموعه دلائلی را که در آیات گذشته در زمینه خداشناسی گفته شد در بر می گیرد بلکه مجموع قرآن در آن داخل است .
سپس برای اینکه روشن سازد این دلائل به قدر کافی حقیقت را آشکار

می سازد و جنبه منطقی دارد، می گوید: آنهائی که به وسیله این دلائل چهره حقیقت را بنگرند به سود خود گام برداشته اند، و آنها که همچون نابینایان از مشاهده آن خود را محروم سازند به زیان خود عمل کرده اند (فمن ابصر فلنفسه و من عمی فعلیها).
و در پایان آیه از زبان پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می گوید: من نگاهبان و حافظ شما نیستم (و ما انا علیکم بحفیظ).
در اینکه منظور از این جمله چیست ، مفسران دو احتمال داده اند، نخست اینکه من حافظ اعمال و مراقب و مسئول کارهای شما نیستم ، بلکه خداوند همه را نگاهداری می کند و پاداش و کیفر هر کس را خواهد داد، وظیفه من تنها ابلاغ رسالت و تلاش و کوشش هر چه بیشتر در راه هدایت مردم است . تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 390
دیگر اینکه : من مامور و نگاهبان شما نیستیم ، که با جبر و زور شما را به ایمان دعوت کنم ، بلکه تنها وظیفه من بیان منطقی حقایق است و تصمیم نهائی با خود شما است .
و مانعی ندارد که هر دو معنی از این کلمه ، اراده شود.
در آیه بعد برای تاکید این موضوع که تصمیم نهائی در انتخاب راه حق و باطل با خود مردم است ، می گوید: این چنین ما آیات و دلائل را در شکلهای گوناگون و قیافه های مختلف بیان کردیم (و کذلک نصرف الایات).
ولی جمعی به مخالفت برخاستند و بدون مطالعه و هیچگونه دلیل ، گفتند این درسها را از دیگران (از یهود و نصاری و کتابهای آنها) فرا گرفتهای (و لیقولوا درست).
ولی جمع دیگری که آمادگی پذیرش حق را دارند، و صاحب بصیرتند و عالم و آگاهند، بوسیله آن چهره حقیقت را می بینند و می پذیرند (ولنبینه لقوم یعلمون).
تهمت به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از نظر فراگیری تعلیماتش از یهود و نصاری ، مطلبی است که بارها از طرف مشرکان عنوان شد و هنوز هم مخالفان لجوج آن را تعقیب تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 391
می کنند: در حالی که اصولا در محیط جزیره عربستان ، درس و مکتب و علمی نبود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آن را فرا گیرد، و مسافرتهای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به خارج شبه جزیره به قدری کوتاه بود که جای این گونه احتمال ندارد معلومات یهود و مسیحیان ساکن محیط حجاز نیز به قدری ناچیز و آمیخته با خرافات بود که اصلا قابل مقایسه با قرآن و تعلیمات پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نبود، توضیح بیشتر درباره این موضوع را در ذیل آیه 103 سوره نحل به خواست خدا خاطر نشان خواهیم ساخت .

سپس وظیفه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را در برابر لجاجتها و کینه توزیها و تهمتهای مخالفان ، مشخص ساخته ، می گوید: وظیفه تو آن است که از آنچه از طرف پروردگار بر تو وحی می شود، پیروی کنی ، خدائی که هیچ معبودی جز او نیست (اتبع ما اوحی الیک من ربک لا اله الاهو).
و نیز وظیفه تو این است که به مشرکان و نسبتهای ناروا و سخنان بی اساس آنها اعتنا نکنی (و اعرض عن المشرکین).
در حقیقت این آیه یکنوع دلداری و تقویت روحیه نسبت به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، که در برابر اینگونه مخالفان در عزم راسخ و آهنینش کمترین سستی حاصل نشود.
از آنچه گفتیم به خوبی روشن می شود که جمله و اعرض عن المشرکین (از مشرکان روی بگردان و به آنها اعتنا نکن) هیچگونه منافاتی با دستور دعوت آنها به سوی اسلام و یا جهاد در برابر آنان ندارد، بلکه منظور این است که به سخنان بی اساس و تهمتهای آنها، اعتنا نکند و در راه خویش ، ثابت قدم بماند. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 392
در آخرین آیه مورد بحث بار دیگر این حقیقت را تایید می کند که خداوند نمی خواهد آنها را به اجبار وادار به ایمان سازد و اگر می خواست همگی ایمان می آوردند و هیچکس مشرک نمیشد (و لوشاء الله ما اشرکوا)
و نیز تاکید می کند تو مسئول اعمال آنها نیستی و برای اجبار آنها به ایمان ، مبعوث نشده ای (و ما جعلناک علیهم حفیظا).
همانطور که تو وظیفه نداری آنها را به اجبار به کار خیر دعوت کنی (و ما انت علیهم بوکیل).
تفاوت حفیظ و وکیل در این است که حفیظ به کسی می گویند که از شخص یا چیزی مراقبت کرده و او را از زیان و ضرر حفظ می کند، اما وکیل به کسی می گویند که برای جلب منافع برای کسی تلاش و کوشش می نماید.
شاید نیاز به تذکر ندارد که نفی این دو صفت (حفیظ و وکیل) از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به معنی نفی اجبار کردن بر دفع زیان یا جلب منفعت است و گر نه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از طریق تبلیغ و دعوت به کارهای خیر و ترک کارهای شر این دو وظیفه را در مورد آنها به صورت اختیاری انجام می دهد.
لحن این آیات از این نظر بسیار قابل ملاحظه است که ایمان به خدا و مبانی اسلام هیچگونه جنبه تحمیلی نمی تواند داشته باشد، بلکه از طریق منطق و استدلال و نفوذ در فکر و روح افراد باید پیشروی کند، زیرا ایمان اجباری ارزشی ندارد مهم این است که مردم حقایق را درک کنند و با اراده و اختیار خویش آن را بپذیرند.

قرآن بارها در آیات مختلف روی این حقیقت تاکید کرده و بیگانگی اسلام را از اعمال خشونت باری همانند اعمال کلیسا در قرون وسطی و محکمه تفتیش تفسیر نمونه ج : 5 ص : 393
عقائد و امثال آن اعلام می دارد. و بخواست خدا در آغاز سوره برائة علل سخت گیری اسلام در برابر مشرکان مورد بحث قرار می گیرد. الأنعام آیه 108
آیه و ترجمه
وَ لا تَسبُّوا الَّذِینَ یَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَیَسبُّوا اللَّهَ عَدْوَا بِغَیرِ عِلْمٍ کَذَلِک زَیَّنَّا لِکلِّ أُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ إِلی رَبهِم مَّرْجِعُهُمْ فَیُنَبِّئُهُم بِمَا کانُوا یَعْمَلُونَ(108)
ترجمه :108 - (معبود) کسانی را که غیر خدا را می خوانند دشنام ندهید مبادا آنها (نیز) از روی ظلم و جهل خدا را دشنام دهند، این چنین برای هر امتی عملشان را زینت دادیم سپس بازگشت آنها به سوی پروردگارشان است و آنها را از آنچه عمل می کردند آگاه می سازد (و پاداش و کیفر می دهد).
تفسیر:به دنبال بحثی که در باره منطقی بودن تعلیمات اسلام و لزوم دعوت از راه استدلال ، نه از راه اجبار، در آیات قبل گذشت ، در این آیه تاکید می کند که هیچگاه بتها و معبودهای مشرکان را دشنام ندهید، زیرا این عمل سبب می شود که آنها نیز نسبت به ساحت قدس خداوند همین کار را از روی ظلم و ستم و جهل و نادانی انجام دهند (و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 394
الله عدوا بغیر علم).
به طوری که از بعضی روایات استفاده می شود جمعی از مؤ منان بر اثر ناراحتی شدید که از مساله بت پرستی داشتند، گاهی بتهای مشرکان را به باد ناسزا گرفته و به آنها دشنام می دادند، قرآن صریحا از این موضوع ، نهی کرد و رعایت اصول ادب و عفت و نزاکت در بیان را، حتی در برابر خرافی ترین و بدترین ادیان ، لازم می شمارد.
دلیل این موضوع ، روشن است ، زیرا با دشنام و ناسزا نمی توان کسی را از مسیر غلط باز داشت ، بلکه به عکس ، تعصب شدید آمیخته با جهالت که در اینگونه افراد است ، سبب می شود که به اصطلاح روی دنده لجاجت افتاده ، در آئین باطل خود راسختر شوند، سهل است زبان به بدگوئی و توهین نسبت به ساحت قدس پروردگار بگشایند، زیرا هر گروه و ملتی نسبت به عقائد و اعمال خود، تعصب دارد همانطور که قرآن در جمله بعد میگوید ما این چنین برای هر جمعیتی عملشان را زینت دادیم (کذلک زینا لکل امة عملهم).
و در پایان آیه بازگشت همه آنها به سوی خدا است ، و به آنها خبر می دهد که چه اعمالی انجام داده اند (ثم الی ربهم مرجعهم فینبئهم بما کانوا

یعملون).
نکته ها
در اینجا به سه نکته باید توجه کرد:
1 - در آیه فوق ، زینت دادن اعمال نیک و بد هر کس را در نظرش ، به خدا نسبت داده شده ، ممکن است این موضوع برای بعضی مایه تعجب گردد که مگر ممکن است خداوند عمل بد کسی را در نظرش زینت دهد؟!
پاسخ این سؤ ال همان است که بارها گفته ایم که این گونه تعبیرات ، اشاره به خاصیت و اثر عمل است ، یعنی هنگامی که انسان کاری را به طور مکرر انجام دهد، کم کم قبح و زشتی آن در نظرش از بین می رود، و حتی به صورت جالبی تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 395
جلوه گر می شود، و از آنجا که علت العلل و مسبب الاسباب و آفریدگار هر چیز خدا است و همه تاثیرات به خدا منتهی می شود این گونه آثار در زبان قرآن گاهی به او نسبت داده می شود (دقت کنید).
و به تعبیر روشنتر جمله زینا لکل امة عملهم چنین معنی می دهد که آنها را گرفتار نتیجه سوء اعمالشان کردیم ، تا آنجا که زشت در نظرشان زیبا جلوه کرد.
و از اینجا روشن می شود اینکه در بعضی از آیات قرآن زینت دادن عمل به شیطان نسبت داده شده نیز منافاتی با این موضوع ندارد، زیرا شیطان آنها را وسوسه به انجام عمل زشت می کند و آنها در برابر وسوسه های شیطان تسلیم می شوند و سرانجام گرفتار عواقب شوم عمل خود می گردند، و به تعبیر علمی ، سببیت از ناحیه خدا است اما ایجاد سبب بوسیله این افراد و وسوسه های شیطانی است (دقت کنید).
2 - در روایات اسلامی نیز منطق قرآن در باره ترک دشنام به گمراهان و منحرفان ، تعقیب شده و پیشوایان بزرگ اسلام به مسلمانان دستور داده اند همیشه روی منطق و استدلال تکیه کنند و به حربه بی حاصل دشنام نسبت به معتقدات مخالفان ، متوسل نشوند، در نهج البلاغه می خوانیم که علی (علیه السلام) به جمعی از یارانش که پیروان معاویه را در ایام جنگ صفین دشنام می دادند می فرماید: انی اکره لکم ان تکونوا سبابین و لکنکم لو وصفتم اعمالهم و ذکرتم حالهم کان اصوب فی القول و ابلغ فی العذر. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 396
من خوش ندارم که شما فحاش باشید، اگر شما به جای دشنام ، اعمال آنها را برشمرید و حالات آنها را متذکر شوید (و روی اعمالشان تجزیه و تحلیل نمائید) به حق و راستی نزدیکتر است و برای اتمام حجت بهتر.
3 - گاهی ایراد می شود که چگونه ممکن است بت پرستان نسبت به خدا بدگوئی کنند در حالی که آنها غالبا اعتقاد به الله (خدا) داشتند و بت را شفیع بر درگاه او میدانستند؟

ولی اگر ما در وضع عوام لجوج و متعصب دقت کنیم خواهیم دید که این موضوع چندان تعجب نداردابن گونه افراد هنگامی که ناراحت شوند، سعی دارند طرف را به هر قیمتی که شده است ناراحت کنند، حتی اگر از طریق بدگوئی به معتقدات مشترک طرفین باشد آلوسی دانشمند معروف سنی ، در تفسیر روح المعانی نقل می کند که بعضی از عوام جاهل هنگامی مشاهده کرد بعضی از شیعیان ، سب شیخین می کند، ناراحت شد و شروع به اهانت به مقام علی (علیه السلام) کرد، هنگامی که از او سؤ ال کردند چرا به علی (علیه السلام) که مورد احترام تو است اهانت می کنی ؟ گفت : من می خواستم شیعه ها را ناراحت کنم زیرا هیچ چیز را ناراحت کننده تر از این موضوع برای آنها ندیدم !، و بعد او را به توبه از این عمل وادار ساختند. الأنعام
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 397
آیه 109- 110
آیه و ترجمه
وَ أَقْسمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَیْمَنهِمْ لَئنْ جَاءَتهُمْ ءَایَةٌ لَّیُؤْمِننَّ بهَا قُلْ إِنَّمَا الاَیَت عِندَ اللَّهِ وَ مَا یُشعِرُکُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَت لا یُؤْمِنُونَ(109)
وَ نُقَلِّب أَفْئِدَتهُمْ وَ أَبْصرَهُمْ کَمَا لَمْ یُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ نَذَرُهُمْ فى طغْیَنِهِمْ یَعْمَهُونَ(110)
ترجمه :109 - با نهایت اصرار سوگند به خدا یاد کردند که اگر نشانه ای (معجزهای) برای آنها بیاید حتما به آن ایمان می آورند بگو معجزات از ناحیه خدا است (و در اختیار من نیست که به میل شما معجزه بیاورم) و شما نمی دانید که آنها پس از آمدن معجزات (باز) ایمان نمی آورند!.
110 - و ما دلها و چشمهای آنها را واژگونه می سازیم چرا که در آغاز به آن ایمان نیاوردند و آنان را در حال طغیان و سرکشی به حال خود وامی گذاریم تا سرگردان شوند.
شان نزول :جمعی از مفسران در شان نزول این آیه نقل کرده اند که عده ای از قریش خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیدند و گفتند: تو برای موسی و عیسی ، خارق عادات و معجزات مهمی نقل می کنی ، و همچنین درباره انبیای دیگر، تو نیز امثال این کارها را برای ما انجام ده تا ما ایمان آوریم ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: مایلید چه کار برای شما کنم ؟ گفتند: از خدا بخواه کوه صفا را تبدیل به طلا کند، و بعضی از مردگان پیشین ما زنده شوند و از آنها در باره حقانیت دعوت تو سؤ ال کنیم ، و نیز فرشتگان را به ما نشان بده که در باره تو گواهی دهند، و یا خداوند و فرشتگان تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 398
را دستجمعی با خود بیاور!...
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: اگر بعضی از این کارها را بجا

بیاورم ایمان می آورید؟ گفتند: به خدا سوگند چنین خواهیم کرد، مسلمانان که اصرار مشرکان را در این زمینه دیدند از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تقاضا کردند که چنین کند، شاید ایمان بیاورند، همین که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آماده دعا کردن شد، که بعضی از این پیشنهادها را از خدا بخواهد (زیرا بعضی از آنها نامعقول و محال بود) پیک وحی خدا نازل شد، چنین پیام آورد که اگر بخواهی دعوت تو اجابت می شود، ولی در این صورت (چون از هر نظر اتمام حجت خواهد شد و موضوع جنبه حسی و شهود به خود خواهد گرفت) اگر ایمان نیاورند همگی سخت کیفر می بینند (و نابود خواهند شد) اما اگر به خواسته آنها ترتیب اثر داده نشود و آنها را به حال خود واگذاری ممکن است بعضی از آنها در آینده توبه کنند و راه حق را پیش گیرند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پذیرفت و آیات فوق نازل گردید.
تفسیر:در آیات گذشته دلائل منطقی متعددی در زمینه توحید، ذکر شد که برای اثبات یگانگی خدا و نفی شرک و بت پرستی کافی بود، اما با این حال جمعی از مشرکان لجوج متعصب ، تسلیم نشدند و شروع به بهانه جوئی کردند، و از جمله خارق عادات عجیب و غریبی که بعضی از آنها اساسا محال بود از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خواستند و به دروغ ادعا کردند که هدفشان آن است که این گونه معجزات را ببینند و ایمان بیاورند، قرآن در آیه نخست وضع آنها را چنین نقل می کند: با نهایت اصرار سوگند یاد کردند که اگر معجزه ای برای آنها بیاید ایمان خواهند آورد (و اقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جائتهم آیة لیؤ منن تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 399 بها).
قرآن در پاسخ آنها دو حقیقت را بازگو می کند: نخست به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اعلام می کند که به آنها بگوید این کار در اختیار من نیست که هر پیشنهادی آنها بکنند انجام می دهد، بلکه معجزات تنها از ناحیه خدا است و به فرمان او است (قل انما الایات عند الله).
سپس روی سخن را به مسلمانان ساده دلی که تحت تاثیر سوگندهای غلیظ و شدید مشرکان قرار گرفته بودند کرده ، می گوید: شما نمیدانید که اینها دروغ می گویند و اگر این معجزات و نشانه های مورد درخواست آنها انجام شود باز ایمان نخواهند آورد (و ما یشعرکم انها اذا جائت لا یؤ منون).
صحنه های مختلف برخورد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با آنها نیز گواه این حقیقت است که این دسته در جستجوی حق نبودند بلکه هدفشان این بود که با بهانه جوئیها مردم را سرگرم ساخته و بذر شک و تردید در دلها بپاشند.
در آیه بعد علت لجاجت آنها چنین توضیح داده شده است که آنها بر اثر

اصرار در کجروی و تعصبهای جاهلانه و عدم تسلیم در مقابل حق درک و دید سالم را از دست داده اند، و گیج و گمراه در سرگردانی به سر می برند، و چنین می گوید: ما دلها و چشمهای آنها را وارونه و دگرگون می نمائیم آنچنان که در آغاز و ابتدای دعوت ایمان نیاوردند (و نقلب افئدتهم و ابصارهم کما لم یؤ منوا به اول مرة).
در اینجا نیز این کار به خدا نسبت داده شده است نظیر چیزی که در آیات قبل گذشت ، و این در حقیقت عکس العمل و نتیجه اعمال خود آنها است ، و نسبت دادن آن به خدا به عنوان این است که او علت العلل و سرچشمه جهان هستی است ، و هر خاصیتی در هر چیز است به اراده او است ، و به تعبیر دیگر خداوند در لجاجت و کجروی و تعصبهای کورکورانه این اثر را آفریده است که تدریجا درک و دید انسان را از کار می اندازد.
و در پایان آیه می فرماید: ما آنها را در حال طغیان و سرکشی به حال خود وا می گذاریم تا سرگردان شوند (و نذرهم فی طغیانهم یعمهون).
خداوند همه ما را از گرفتار شدن در چنین سرگردانی که زائیده اعمال بی رویه خود ما است حفظ کند، و درک و دید کاملی به ما مرحمت نماید که چهره حقیقت را آنچنان که هست بنگریم . الأنعام
تفسیر نمونه ج : 5 ص : 403
آیه 111
آیه و ترجمه
وَ لَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَیهِمُ الْمَلَئکَةَ وَ کلَّمَهُمُ الْمَوْتی وَ حَشرْنَا عَلَیهِمْ کلَّ شىْءٍ قُبُلاً مَّا کانُوا لِیُؤْمِنُواَ إِلَا أَن یَشاءَ اللَّهُ وَ لَکِنَّ أَکثرَهُمْ یجْهَلُونَ(111)
ترجمه :111 - و اگر ما فرشتگان را بر آنها نازل می کردیم ، و مردگان با آنها سخن می گفتند، و همه چیز را در برابر آنها جمع می نمودیم هرگز ایمان نمی آوردند، مگر آنکه خدا بخواهد ولی بیشتر آنها نمی دانند.
تفسیر:چرا افراد لجوج به راه نمی آیند
این آیه با آیات قبل مربوط است همه یک حقیقت را تعقیب می کنند، هدف این چند آیه این است که جمعی از تقاضاکنندگان معجزات عجیب و غریب در تقاضاهای خود صادق نیستند و هدفشان پذیرش حق نمی باشد، لذا بعضی از خواسته های آنها (مثل آمدن خدا در برابر آنان !) اصولا محال است .
آنها به گمان خود می خواهند با مطرح ساختن این درخواستها و معجزات عجیب و غریب افکار مؤ منان را متزلزل و نظر حق جویان را مشوب و به خود مشغول سازند.
قرآن در آیه فوق با صراحت می گوید: اگر ما (آنطور که درخواست تفسیر

کرده بودند) فرشتگان را بر آنها نازل می کردیم و مردگان می آمدند و با آنها سخن می گفتند و خلاصه هر چه می خواستند در برابر آنها گرد می آوردیم ، باز ایمان نمی آوردند (و لو اننا نزلنا الیهم الملائکة و کلمهم الموتی و حشرنا علیهم کل شی ء قبلا ما کانوا لیؤ منوا). سپس برای تاکید مطلب می فرماید: تنها در یک صورت ممکن است ایمان بیاورند و آن اینکه خداوند با مشیت اجباری خود آنها را وادار به قبول ایمان کند و بدیهی است که اینگونه ایمان هیچ فایده تربیتی و اثر تکاملی نخواهد داشت (الا ان یشاء الله)
و در پایان آیه اضافه می کند که بیشتر آنها جاهل و بیخبرند (و لکن اکثرهم یجهلون).
در اینکه منظور از ضمیر هم در این جمله چه اشخاصی هستند؟ در میان مفسران گفتگو است : ممکن است اشاره به مؤ منانی باشد که اصرار داشتند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به خواسته این دسته از کفار ترتیب اثر دهد و هر معجزه ای را پیشنهاد می کنند بیاورد.
زیرا بیشتر این مؤ منان از این واقعیت بیخبر بودند و توجه نداشتند که آنها در تقاضای خود صادق نیستند، ولی خدا میدانست که این مدعیان دروغ می گویند به همین دلیل به خواسته های آنها ترتیب اثر نداد، اما برای اینکه دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بدون معجزه نمی تواند باشد در موارد خاصی معجزات مختلفی بر دست او آشکار کرد.
این احتمال نیز وجود دارد که ضمیر هم بازگشت به کفار در خواست کننده کند تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 405
یعنی بیشتر آنها از این واقعیت بیخبرند که خدا توانائی بر هر گونه کار خارقالعاده ای دارد ولی گویا آنها قدرتش را محدود می دانند، لذا هر گاه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) معجزه ای نشان می داد آن را حمل بر سحر یا چشمبندی می کردند چنانکه در آیه دیگر می خوانیم : و لو فتحنا علیهم بابا من السماء فظلوا فیه یعرجون لقالوا انما سکرت ابصارنا بل نحن قوم مسحورون : اگر دری از آسمان به روی آنها می گشودیم و از آن بالا می رفتند، می گفتند ما چشمبندی شده ایم و ما را سحر و جادو کرده اند! (سوره حجر آیه 14 و 15) بنابراین آنها جمعیتی نادان و لجوجند که نباید به آنان و سخنانشان اعتنا کرد. الأنعام
آیه 112 -113
آیه و ترجمه
وَ کَذَلِک جَعَلْنَا لِکلِّ نَبی عَدُوًّا شیَطِینَ الانسِ وَ الْجِنِّ یُوحِی بَعْضهُمْ إِلی بَعْضٍ زُخْرُف الْقَوْلِ غُرُوراً وَ لَوْ شاءَ رَبُّک مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ مَا یَفْترُونَ(112)
وَ لِتَصغَی إِلَیْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالاَخِرَةِ وَ لِیرْضوْهُ وَ لِیَقْترِفُوا مَا هُم مُّقْترفُونَ(113)

ترجمَه :112 - اینچنین در برابر هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم که سخنان فریبنده و بی اساس (برای اغفال مردم) به طور سری (و درگوشی) به یکدیگر می گفتند و اگر پروردگار تو می خواست چنین نمی کردند (و اجبارا می توانست جلو آنها را بگیرد ولی اجبار سودی ندارد) بنابراین آنها و تهمت هایشان را به حال خود واگذار!
113 - و نتیجه (وسوسه های شیطان و تبلیغات شیطان صفتان) این خواهد شد که دلهای کسانی که به روز رستاخیز عقیده ندارند به آنها متمایل میگردد و به آن راضی می شوند و هر گناهی بخواهند انجام دهند، انجام می دهند. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 406
تفسیر:وسوسه های شیطانی
در این آیه توضیح داده می شود که وجود اینگونه دشمنان سرسخت و لجوج در برابر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که در آیات قبل به آن اشاره شد، منحصر به او نبوده بلکه در برابر تمام پیامبران دشمنانی از شیاطین جن و انس وجود داشته اند (و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس و الجن).
و کار آنها این بوده که سخنان فریبنده ای برای اغفال یکدیگر به طور اسرار آمیز و احیانا در گوشی به هم می گفتند (یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا).
ولی اشتباه نشود اگر خداوند میخواست میتوانست به اجبار جلو همه آنها را بگیرد تا هیچ شیطان و شیطان صفتی نتواند در راه پیامبران و دعوت آنها کوچکترین سنگی بیندازد (و لو شاء ربک ما فعلوه).
ولی خداوند این کار را نکرد، زیرا میخواست مردم آزاد باشند تا می دانی برای آزمایش و تکامل و پرورش آنها وجود داشته باشد، در حالی که اجبار و سلب آزادی با این هدف نمی ساخت ، به علاوه وجود این گونه دشمنان سرسخت و لجوج (اگر چه اعمالشان به خواست و اراده خودشان بوده) نه تنها ضرری برای مؤ منان راستین ندارد، بلکه به طور غیر مستقیم به تکامل آنها کمک می کند، چون همواره تکاملها در تضادها است ، و وجود یک دشمن نیرومند در بسیج نیروهای انسان و تقویت ارادهها مؤ ثر است .
لذا در پایان آیه به پیامبرش دستور می دهد که به هیچوجه به اینگونه شیطنتها تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 407
اعتنا نکند و آنها و تهمت هایشان را به حال خود واگذارد (فذرهم و ما یفترون).
نکته ها
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - در آیه فوق خداوند وجود شیاطین انس و جن را در برابر انبیاء به خود نسبت می دهد و می گوید و کذلک جعلنا (ما اینچنین قرار دادیم) و در

معنی این جمله در میان مفسران گفتگو است ، ولی همانطور که در سابق نیز اشاره کردیم تمام اعمال انسانها را از یک نظر میتوان به خداوند نسبت داد، زیرا هر کسی هر چه دارد از او دارد، قدرتش از او است ، همچنانکه اختیار و آزادی اراده اش نیز از او میباشد. اما مفهوم اینگونه تعبیرات هرگز، جبر و سلب اختیار نیست ، که خداوند عده ای را آنچنان آفریده که به دشمنی در برابر انبیاء برخیزند.
زیرا اگر چنین بود می بایست آنها در عداوت و دشمنی خود هیچگونه مسئولیتی نداشته باشند، بلکه کار آنها انجام یک رسالت محسوب شود، در حالی که می دانیم چنین نیست .
البته انکار نمی توان کرد که وجود اینگونه دشمنان هر چند به اختیار خودشان بوده باشد میتواند برای مؤ منان به طور غیر مستقیم اثر سازنده داشته باشد، و به تعبیر بهتر مؤ منان راستین میتوانند از وجود هر گونه دشمن اثر مثبت بگیرند و او را وسیله ای برای بالا بردن سطح آگاهی و آمادگی و مقاومت خود قرار دهند، زیرا وجود دشمن باعث بسیج نیروهای انسان است .
2 - شیاطین جمع شیطان معنی وسیعی دارد و به معنی هر موجود سرکش و طغیانگر و موذی است ، و لذا در قرآن به انسانهای پست و خبیث و طغیانگر نیز کلمه شیطان اطلاق شده است ، همانطور که در آیه فوق کلمه شیطان هم به شیطانهای انسانی و هم به شیطانهای غیر انسانی که از نظر ما پنهانند اطلاق تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 408
شده ، اما ابلیس اسم خاص برای شیطانی است که در برابر آدم (علیه السلام) قرار گرفت و در حقیقت رئیس همه شیاطین است !: بنابراین شیطان اسم جنس و ابلیس اسم خاص (علم) است .
3 - زخرف القول به معنی سخنان فریبنده است که ظاهری جالب و باطنی زشت و بد دارد و غرور به معنی اغفال کردن است .
4 - تعبیر به وحی در آیه بالا اشاره لطیفی است به این حقیقت که آنها در گفتار و اعمال شیطانی خود نقشه های اسرار آمیز دارند که محرمانه به یکدیگر القاء می کنند، تا مردم از کار آنها آگاه نشوند، و طرحهای آنها کاملا پیاده شود زیرا یکی از معانی وحی در لغت سخنان آهسته و در گوشی است .
در آیه بعد نتیجه تلقینات و تبلیغات فریبنده شیاطین را چنین بازگو میکند: که سرانجام کار آنها این خواهد شد که افراد بی ایمان یعنی آنها که به روز رستاخیز عقیده ندارند به سخنان آنها گوش فرا دهند و دلهایشان به آن متمایل گردد (و لتصغی الیه افئدة الذین لا یؤ منون بالاخرة). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 409
لتصغی از ماده صغو (بر وزن سرو) به معنی تمایل پیدا کردن به چیزی

است ، ولی بیشتر به تمایلی گفته می شود که از طریق شنیدن و بوسیله گوش حاصل میگردد، و اگر کسی به سخن دیگری با نظر موافق گوش کند به آن صغو و اصغاء گفته می شود.
سپس می فرماید سرانجام این تمایل ، رضایت کامل به برنامه های شیطانی خواهد شد (و لیرضوه).
و پایان همه آنها ارتکاب انواع گناهان و اعمال زشت و ناپسند خواهد بود (و لیقترفوا ما هم مقترفون). الأنعام
آیه 114 -115
آیه و ترجمه
أَ فَغَیرَ اللَّهِ أَبْتَغِی حَکَماً وَ هُوَ الَّذِی أَنزَلَ إِلَیْکمُ الْکِتَب مُفَصلاً وَ الَّذِینَ ءَاتَیْنَهُمُ الْکِتَب یَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنزَّلٌ مِّن رَّبِّک بِالحَْقِّ فَلا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْترِینَ(114)
وَ تَمَّت کلِمَت رَبِّک صِدْقاً وَ عَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِکلِمَتِهِ وَ هُوَ السمِیعُ الْعَلِیمُ(115)
ترجمه :114 - آیا (با این حال) غیر خدا را به داوری بطلبم در حالی که او است که این کتاب آسمانی را که همه چیز در آن آمده فرستاده است و آنها که کتاب آسمانی به آنان داده ایم می دانند که این کتاب به حق از طرف پروردگارت نازل شده بنابراین هرگز از تردید کنندگان مباش .
115 - و کلام پروردگار تو با صدق و عدل به انجام رسید هیچکس نمی تواند کلمات او را دگرگون سازد و او شنونده دانا است .
تفسیر:این آیه در حقیقت نتیجه آیات قبل است ، و می گوید: با اینهمه آیات روشنی که در زمینه توحید گذشت چه کسی را باید به داوری پذیرفت ؟ آیا تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 410
غیر خدا را به داوری بپذیرم (ا فغیر الله ابتغی حکما).
با اینکه او است که این کتاب بزرگ آسمانی را که تمام نیازمندیهای تربیتی انسان در آن آمده و میان حق و باطل ، نور و ظلمت ، کفر و ایمان ، جدائی افکنده ، نازل کرده است (و هو الذی انزل الیکم الکتاب مفصلا).
سپس نه تنها تو و مسلمانان میدانید که این کتاب از طرف خدا است بلکه اهل کتاب (یهود و نصاری) که نشانه های این کتاب آسمانی را در کتب خود دیده اند می دانند از سوی پروردگار تو به حق نازل شده است (و الذین آتیناهم الکتاب یعلمون انه منزل من ربک بالحق).
بنابراین جای هیچگونه شک و تردیدی در آن نیست و تو ای پیامبر هرگز در آن تردید مکن (فلا تکونن من الممترین).
در اینجا این سوال پیش می آید که مگر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تردیدی داشته است ، که چنین خطابی به او می شود.
پاسخ این سؤ ال همان است که در موارد مشابه گفته ایم ، که مخاطب در حقیقت مردم هستند ولی برای تاکید و تحکیم مطلب خداوند پیامبر خود را مخاطب می کند تا دیگران حساب خود را بدانند.

در آیه بعد می فرماید: کلام پروردگار تو با صدق و عدل تکمیل شد و هیچکس قادر نیست کلمات او را دگرگون سازد و او شنونده و دانا است
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 411
(و تمت کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم).
کلمة در لغت به معنی گفتار و هر گونه جمله ای است و حتی به سخنان مفصل و طولانی گفته می شود، و اگر می بینیم گاهی به معنی وعده آمده است مانند و تمت کلمة ربک علی بنی اسرائیل بما صبروا: وعده پروردگارت درباره بنی اسرائیل در مقابل صبر و استقامتی که کردند انجام پذیرفت (سوره اعراف آیه 136) نیز از همین نظر است ، زیرا انسان به هنگام وعده دادن جمله ای میگوید که وعده را در بر دارد.
و نیز گاهی کلمه به معنی دین و آئین و حکم و دستور می آید که آنها نیز به همین ریشه باز می گردد.
در اینکه منظور از کلمه در آیه فوق ، قرآن است یا دین و آئین خدا یا وعده پیروزی که به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داده شده ؟ احتمالات مختلفی داده اند، که در عین حال منافاتی با هم ندارند، و ممکن است آیه ناظر به همه آنها بوده باشد، ولی از آن نظر که در آیات قبل سخن از قرآن در میان بوده با این معنی مناسبتر است .
در حقیقت آیه می گوید: به هیچوجه قرآن جای تردید و شک نیست زیرا از هر نظر کامل و بی عیب است ، تواریخ و اخبار آن ، همه صدق و احکام و قوانین آن همه عدل است .
و نیز ممکن است منظور از کلمه همان وعده ای باشد که در جمله بعد یعنی جمله لا مبدل لکلماته : هیچکس نمی تواند تغییر و دگرگونی در کلمات خدا ایجاد کند آمده است ، زیرا نظیر این جمله در آیات دیگر قرآن دیده می شود، مانند و تمت کلمة ربک لاملئن جهنم من الجنة و الناس اجمعین .
در قیامت وعده پروردگار تو انجام خواهد گرفت و دوزخ از گناهکاران جن و انس پر خواهد شد (سوره هود آیه 119) و یا در آیه دیگر می خوانیم : و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین انهم لهم المنصورون : تفسیر نمونه ج : 5 ص : 412
وعده ما از پیش در باره پیامبران این بود که آنها پیروز خواهند شد (سوره صافات آیه 171 و 172).
در اینگونه آیات جمله بعد توضیح وعده ای است که در جمله قبل با ذکر کلمة به آن اشاره شده است .
بنابراین تفسیر آیه چنین می شود: وعده ما با صدق و عدالت انجام گرفت که هیچکس توانائی تبدیل دستورها و فرمانهای پروردگار را ندارد.
و همانطور که گفتیم آیه میتواند اشاره به تمام این معانی باشد.

ذکر این موضوع نیز لازم است که اگر آیه اشاره به قرآن بوده باشد هیچگونه منافاتی با این موضوع ندارد که در آن موقع همه قرآن نازل نشده بود زیرا منظور از کامل بودن آیات قرآن این است که هر چه نازل شده بود بدون عیب و نقص و از هر نظر کامل بود.
بعضی از مفسران با این آیه استدلال بر عدم امکان راه یافتن تحریف در قرآن کرده اند زیرا جمله لا مبدل لکلماته اشاره به این است که هیچکس نمی تواند تغییر و تبدیلی نه از نظر لفظ و نه از نظر اخبار و نه از نظر احکام در قرآن ایجاد کند، و همیشه این کتاب آسمانی که باید تا آخر دنیا راهنمای جهانیان باشد از دستبرد خائنان و تحریف کنندگان مصون و محفوظ خواهد بود. الأنعام
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 413
آیه 116 -117
آیه و ترجمه
وَ إِن تُطِعْ أَکثرَ مَن فی الاَرْضِ یُضِلُّوک عَن سبِیلِ اللَّهِ إِن یَتَّبِعُونَ إِلا الظنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلا یخْرُصونَ(116)
إِنَّ رَبَّک هُوَ أَعْلَمُ مَن یَضِلُّ عَن سبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ(117)
ترجمه :116 - و اگر اکثر کسانی را که در روی زمین هستند اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه می کنند، آنها تنها از گمان پیروی می کنند و از تخمین و حدس (واهی).
117 - پروردگار تو به کسانی که از راه او گمراه گشته اند آگاهتر است و همچنین به کسانی که هدایت یافته اند.
تفسیر:می دانیم آیات این سوره در مکه نازل شد و در آن زمان مسلمانان شدیدا در اقلیت بودند، گاهی اقلیت آنها و اکثریت قاطع بت پرستان و مخالفان اسلام ، ممکن بود این توهم را برای بعضی ایجاد کند که اگر آئین آنها باطل و بی اساس است چرا اینهمه پیرو دارند و اگر ما بر حقیم چرا اینقدر کم هستیم ؟!
در این آیه برای دفع این توهم که به دنبال ذکر حقانیت قرآن در آیات قبل ممکن است پیدا شود، پیامبر خود را مخاطب ساخته ، می گوید: اگر از اکثر مردمی که در روی زمین هستند پیروی کنی ترا از راه حق گمراه و منحرف خواهند ساخت ! (و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله).
در جمله بعد دلیل این موضوع را بیان می کند و می گوید: علت آن این است که آنها بر اساس منطق و فکر صحیح کار نمی کنند، راهنمای آنها یک مشت گمانهای آلوده به هوی و هوس و یک مشت دروغ و فریب و تخمین است تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 414
(ان یتبعون الا الظن و ان هم الا یخرصون).

از آنجا که مفهوم آیه قبل این است که اکثریت به تنهائی نمی تواند راه حق را نشان دهد نتیجه آن ، این می شود، که راه حق را تنها باید از خداوند گرفت هر چند طرفداران راه حق در اقلیت بوده باشند، لذا در آیه دوم دلیل این موضوع را روشن می سازد که : پروردگارت که از همه چیز با خبر و آگاه است و در علم بی پایان او کمترین اشتباه راه ندارد، بهتر می داند راه ضلالت و هدایت کدام است و گمراهان و هدایت یافتگان را بهتر می شناسد (ان ربک هو اعلم من یضل عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین).
در اینجا سؤ الی پیش می آید که مگر دیگران راه هدایت و ضلالت را بدون راهنمائی خدا میشناسند که آیه می گوید: خداوند از دیگران بهتر می شناسد و بهتر میداند؟!
پاسخ سؤ ال این است که انسان به وسیله عقل خود، بدون شک ، حقایقی را درک می کند، و راه هدایت و ضلالت را تا حدودی می فهمد ولی مسلما فروغ چراغ عقل ، و شعاعش محدود است ، و ممکن است بسیاری از مطالب از دید عقل مخفی بماند، به علاوه انسان در معلوماتش گرفتار اشتباه نیز می شود و به همین دلیل نیاز تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 415
به رهبران و راهنمایان الهی دارد بنابراین جمله خداوند داناتر است صحیح خواهد بود، و هر چند علم انسان با علم خدا قابل مقایسه نیست .
اکثریت عددی اهمیت ندارد
بر خلاف آنچه در نظر بعضی مسلم است که اکثریتهای عددی همواره راه صحیح را می پیمایند قرآن در آیات متعددی این موضوع را نفی کرده و برای اکثریت عددی اهمیتی قائل نیست ، و در حقیقت مقیاس را اکثریت کیفی میداند، نه کمی دلیل این موضوع روشن است ، زیرا اگر چه در جوامع کنونی برای اداره اجتماع راهی جز تکیه کردن روی اکثریت ندیده اند، ولی نباید فراموش کرد که این موضوع همانطور که گفتیم یکنوع اجبار و بن بست است ، زیرا هیچ ضابطه ای در یک جامعه مادی که خالی از اشکال و ایراد باشد برای اتخاذ تصمیمها و تصویب قوانین وجود ندارد، لذا بسیاری از دانشمندان با اعتراف به این حقیقت که نظر اکثریت افراد اجتماع بسیاری از اوقات اشتباه آمیز است مجبور به پذیرش آن شده اند چون راههای دیگر، عیبش بیشتر است .
اما یک جامعه مؤ من به رسالت انبیاء هیچگونه اجباری در خود از پیروی نظر اکثریت در تصویب قوانین نمی بیند، زیرا برنامه ها و قوانین انبیاء راستین خالی از هر گونه عیب و نقص و اشتباه است ، و با آنچه اکثریت جایز الخطا تصویب می کند قابل مقایسه نیست .
یک نگاه در چهره جهان کنونی و حکومتهائی که بر اساس اکثریتها بنا شده و قوانین نادرست و آمیخته با هوسها که گاهی از طرف اکثریتها به تصویب میرسد نشان می دهد که اکثریت عددی دردی را دوا نکرده است ، بسیاری

از جنگها را اکثریتها تصویب کرده اند و بسیاری از مفاسد را آنها خواسته اند.
استعمارها و استثمارها، جنگها و خونریزیها، آزاد شناختن مشروبات الکلی ، قمار، سقط جنین ، فحشاء و حتی پارهای از اعمال شنیع که ذکر آن شرم
تفسیر نمونه ج : 5 ص : 416
آور است از طرف اکثریت نمایندگان بسیاری از کشورهای به اصطلاح پیشرفته که منعکس کننده نظریه اکثریت توده مردم آنها است گواه بر این حقیقت میباشد.
از نظر علمی آیا اکثریت اجتماعات راست می گویند؟ آیا اکثریت امین هستند؟ آیا اکثریت از تجاوز به حقوق دیگران اگر بتوانند خود داری می کنند؟ آیا اکثریت منافع خود و دیگران را به یک چشم می بینند؟
پاسخ این سؤ الات ناگفته پیدا است ، بنابراین باید اعتراف کرد که تکیه کردن دنیای کنونی روی اکثریت در حقیقت یکنوع اجبار و الزام محیط است ، و استخوانی است که در گلوی اجتماعات گیر کرده .
آری اگر مغزهای متفکر و مصلحان دلسوز جوامع بشری و اندیشمندان با هدف که همیشه در اقلیت هستند تلاش و کوشش همه جانبه ای را برای روشن ساختن توده های مردم انجام دهند، و جوامع انسانی به اندازه کافی رشد فکری و اخلاقی و اجتماعی بیابند مسلما نظرات چنان اکثریتی بسیار به حقیقت نزدیک خواهد بود، ولی اکثریت غیر رشید و ناآگاه و یا فاسد و منحرف و گمراه چه مشکلی را می تواند از سر راه خود و دیگران بردارد، بنابراین اکثریت به تنهائی کافی نیست بلکه اکثریت رهبری شده می تواند مشکلات جامعه خود را تا آنجا که در امکان بشر است حل کند.
و اگر قرآن در مورد اکثریت در آیات مختلف ایراد می کند شک نیست که منظورش اکثریت غیر رشید و رهبری نشده است . الأنعام
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 417
آیه 118 - 120
آیه و ترجمه
فَكلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِن كُنتُم بِئَايَتِهِ مُؤْمِنِينَ(118)
وَ مَا لَكُمْ أَلا تَأْكلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصلَ لَكُم مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلا مَا اضطرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَ إِنَّ كَثِيراً لَّيُضِلُّونَ بِأَهْوَائهِم بِغَيرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّک هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ(119)
وَ ذَرُوا ظهرَ الاثْمِ وَ بَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الاثْمَ سيُجْزَوْنَ بِمَا كانُوا يَقْترِفُونَ(120)
ترجمه :118 - و از آنچه نام خدا بر آن گفته شده بخورید (اما از گوشت حیواناتی که به هنگام سر بریدن نام خدا بر آن نمیبرند نخورید) اگر به آیات او ایمان دارید.

119 - چرا از چیزهائی نمیخورید که اسم خدا بر آنها برده شده در حالی که (خداوند) آنچه را بر شما حرام بوده بیان کرده است ، مگر اینکه ناچار باشید (که در این صورت خوردن از گوشت چنان حیواناتی جائز است) و بسیاری از مردم (دیگران را) به خاطر هوی و هوس و بی دانشی گمراه می سازند و پروردگار تو تجاوزکاران را بهتر می شناسد.
120 - گناهان آشکار و پنهان را رها کنید زیرا کسانی که تحصیل گناه می کنند در برابر آن مجازات خواهند شد.
تفسیر:تمام آثار شرک باید بر چیده شود:
این آیات در حقیقت یکی از نتائج بحثهای گذشته در مورد توحید و شرک
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 418
است و لذا آیه اول با ((فاء)) تفریع که معمولا برای ذکر نتیجه است آمده .
توضیح اینکه : در آیات گذشته با بیانات گوناگونی حقیقت توحیداثبات و بطلان شرک و بت پرستی آشکار گردید. یکی از نتائج این مسئله این است که مسلمانان باید از خوردن گوشت حیواناتی که به نام بتها ذبح می شد خودداری کنند، و تنها از گوشت حیواناتی که به نام خدا ذبح می گردید استفاده نمایند، زیرا مشرکان عرب یکی از عبادتهایشان این بود که برای بتها قربانی می کردند و از گوشت آنها به عنوان تبرک می خوردند و این موضوع یک نوع بت پرستی بوده است .
لذا نخست می گوید: از چیزهائی بخورید که نام خدا بر آن برده شده است اگر به آیاتش ایمان دارید (فکلوا مما ذکر اسم الله علیه ان کنتم بایاته مؤ منین).
یعنی ایمان تنها ادعا و گفتار و عقیده نیست بلکه باید در لابلای عمل نیز آشکار گردد کسی که به خدای یکتا ایمان دارد تنها از این گوشتها می خورد. البته امر((کلوا)): بخورید در اینجا به معنی وجوب خوردن از چنین گوشتهائی نیست بلکه در حقیقت منظور از آن مباح بودن اینها و حرام بودن غیر آن است .
ضمنا روشن می شود که تحریم گوشتهائی که نام خدا به هنگام ذبح آنها برده نشده ، نه از نظر جنبه های بهداشتی است تا گفته شود چه اثری در بردن نام است بلکه مربوط به جنبه های معنوی و اخلاقی و تحکیم پایه توحید و یگانه پرستی است .
در آیه بعد همین موضوع به عبارت دیگری که توام با استدلال بیشتری است آمده و میفرماید: چرا از حیواناتی نمیخورید که نام خدا بر آنها گفته شده ؟ در حالی که آنچه را بر شما حرام است خداوند شرح داده است (و ما لکم الا تاکلوا تفسیر نمونه جلد5 صفحه 419
مما ذکر اسم الله علیه و قد فصل لکم ما حرم علیکم).
بار دیگر خاطر نشان می کنیم که : توبیخ و تاکید به خاطر ترک خوردن

گوشتهای حلال نیست بلکه هدف این است که تنها از این گوشتها باید بخورید و از غیر آنها استفاده نکنید و به تعبیر دیگر نظر روی نقطه مقابل و مفهوم جمله است و لذا با جمله ((قد فصل لکم ما حرم علیکم)) (خداوند آنچه را بر شما حرام است شرح داده) استدلال شده است .
در اینکه در چه سوره و کدام آیه این موضوع آمده است و گوشتهای حلال و حرام توضیح داده شده ؟ ممکن است تصور شود منظور سوره مائده است و یا بعضی از آیات آینده همین سوره (آیه 145) می باشد، ولی با توجه به اینکه این سوره در مکه نازل شده و مائده در مدینه ، و آیات آینده این سوره نیز به هنگام نزول این آیات هنوز نازل نشده بوده است روشن می شود که هیچیک از این دو احتمال صحیح نیست بلکه یا منظور آیه 115 سوره نحل است که در آن صریحا قسمتی از گوشتهای حرام و مخصوصا حیواناتی که برای غیر خدا ذبح شده اند آمده است و یا منظور بیان حکم این گوشتها به وسیله پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می باشد زیرا او چیزی جز وحی الهی نمی گفت .
سپس یک صورت را استثناء نموده ، و میگوید: مگر در صورتی که مجبور شوید (الا ما اضطررتم الیه).
خواه این اضطرار بخاطر گرفتاری در بیابان و گرسنگی شدید بوده باشد و یا گرفتار شدن در چنگال مشرکان و اجبار کردن آنها به این موضوع .
بعد اضافه می کند که بسیاری از مردم دیگران را از روی جهل و نادانی و هوی هوسها گمراه می سازند (و ان کثیرا لیضلون باهوائهم بغیر علم).
گرچه هوا پرستی با جهل و نادانی غالبا توام است ولی در عین حال برای تاکید بیشتر آن دو را همراه آورده و می گوید: (باهوائهم بغیر علم). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 420
ضمنا از این تعبیر بخوبی استفاده می شود که علم حقیقی هرگز با هوا پرستی و خیالبافی سازگار نیست و آنجا که سازگار شود جهل است نه علم !.
این نیز لازم به تذکر است که جمله بالا می تواند اشاره به همان پنداری باشد که در میان مشرکان عرب وجود داشت که برای خوردن گوشتهای حیوانات مرده چنین استدلال می کردند: آیا ممکن است حیواناتی را که خودمان می کشیم حلال بدانیم ، اما آنچه را خدای ما کشته است حرام بشمریم ؟!
بدیهی است سفسطه ، یک خیال واهی ،بیش نبود، زیرا خداوند حیوان مرده را ذبح نکرده و سر نبریده تا با حیواناتی که ما سر بریده ایم مقایسه شود و به همین دلیل کانون انواع بیماریهاست و گوشت آن فاسد است لذا خداوند اجازه خوردن آنرا نداده است .
در پایان آیه می فرماید: پروردگار تو نسبت به آنها که تجاوزکارند آگاهتر

است (ان ربک هو اعلم بالمعتدین).
همانها که با دلائل واهی نه تنها از راه حق منحرف می شوند بلکه سعی دارند دیگران را نیز منحرف سازند.
و از آنجا که ممکن است بعضی این کار حرام را در پنهانی مرتکب شوند در تعقیب آن ، در آیه بعد، به عنوان یک قانون کلی می گوید: گناه آشکار و پنهان را رها سازید (و ذروا ظاهر الاثم و باطنه) .
می گویند در زمان جاهلیت عدهای عقیده داشتند که عمل منافی عفت (زنا) اگر در پنهانی باشد عیبی ندارد تنها اگر آشکارا باشد گناه است !هم اکنون نیز عملا عدهای این منطق جاهلی را پذیرفته و تنها از گناهان آشکار وحشت دارند، اما گناهان پنهانی را بدون احساس ناراحتی مرتکب می شوند! تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 421
آیه فوق نه تنها منطق فوق را محکوم میسازد بلکه مفهوم وسیعی دارد که علاوه بر آنچه گفته شد مفاهیم و تفسیرهای دیگری را که در زمینه گناه ظاهر و باطن شده است در بر می گیرد، از جمله اینکه منظور از گناهان ظاهر گناهانی است که با اعضای بدن انجام می گردد و گناه باطن آن است که با قلب و نیت و تصمیم صورت گیرد.
سپس به عنوان یادآوری و تهدید گناهکاران به سرنوشت شومی که در انتظار دارند چنین می گوید: آنها که تحصیل گناه کنند به زودی نتیجه اعمال خود را خواهند دید (ان الذین یکسبون الاثم سیجزون بما کانوا یقترفون).
تعبیر به کسب گناه (یکسبون الاثم) تعبیر جالبی است که نشان می دهد افراد انسان در این جهان همچون سرمایه دارانی هستند که به یک بازار بزرگ گام می نهند، سرمایه آنها هوش و عقل و عمر و جوانی و نیروهای گوناگون خدا داد است ، بیچاره آنها که بجای تحصیل سعادت و کسب افتخار و شخصیت و تقوی و قرب به خدا تحصیل گناه کنند.
تعبیر به ((سیجزون)) (به زودی جزای خود را خواهند دید) ممکن است اشاره به این باشد که قیامت هر چند در نظر بعضی دور است ولی در حقیقت بسیار نزدیک می باشد، و این جهان به سرعت سپری می شود و رستاخیز فرا می رسد. و یا اشاره به این باشد که غالب افراد در همین زندگی دنیا نیز قسمتی از نتائج اعمال زشت خود را به صورت واکنشهای فردی و اجتماعی خواهند دید. الأنعام
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 422
آیه 121
آیه وترجمه
وَ لا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَفِسقٌ وَ إِنَّ الشيَطِينَ لَيُوحُونَ إِلى أَوْلِيَائهِمْ لِيُجَدِلُوكُمْ وَ إِنْ أَطعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لمُشرِكُونَ(121)
ترجمه :121 - و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده نخورید و این کار گناه

است ، و شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القا می کنند تا با شما به مجادله برخیزند و اگر از آنها اطاعت کنید شما هم مشرک خواهید بود !
تفسیر:در آیات گذشته روی جنبه مثبت مساله یعنی خوردن از گوشتهای حلال تکیه شده بود، ولی در این آیه - برای تاکید هر چه بیشتر - روی جنبه منفی و مفهوم آن تکیه نموده و می گوید: از گوشتهائی که نام خدا به هنگام ذبح بر آنها برده نشده است نخورید (و لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه).
سپس با یک جمله کوتاه مجددا این عمل را محکوم کرده می گوید: این کار فسق و گناه و خروج از راه و رسم بندگی و اطاعت فرمان خدا است (و انه لفسق).
و برای اینکه بعضی از مسلمانان ساده دل تحت تاثیر وسوسه های شیطانی آنها قرار نگیرند اضافه می کند: شیاطین مطالب وسوسهانگیزی به طور مخفیانه به دوستان خود القا می کنند، تا با شما به مجادله برخیزند (و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم).
ولی به هوش باشید اگر تسلیم وسوسه های آنها شوید شما هم در صف مشرکان قرار خواهید گرفت (و ان اطعتموهم انکم لمشرکون).
این مجادله و وسوسه شاید اشاره به همان منطقی باشد که مشرکان به یکدیگر القا می کردند (و بعضی گفته اند مشرکان عرب آنرا از مجوسیان آموخته بودند تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 423
که اگر ما گوشت حیوان مرده را می خوریم به خاطر آن است که خدا آنرا کشته و از حیوانی که ما می کشیم بهتر است یعنی نخوردن مردار یکنوع بی اعتنائی به کار خدا است !.
غافل از آنکه آنچه به مرگ طبیعی می میرد علاوه بر اینکه غالبا بیمار است ، سر بریده نیست و خونهای کثیف در لابلای گوشتهای آن می مانند و می میرند و فاسد می شوند و گوشت را هم آلوده و فاسد می کنند، به همین دلیل خداوند دستور داده تنها از گوشت حیواناتی بخورند که با شرایط خاصی ذبح شده و خون آن بیرون ریخته است .
ضمنا از این آیات استفاده می شود که ذبیحه های غیر اسلامی حرام است ، زیرا - علاوه بر جهات دیگر - آنها به هنگام ذبح مقید به بردن نام خدا بر آن نیستند. الأنعام
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 424
آیه 122 - 123
آیه و ترجمه
أَ وَ مَن کانَ مَیْتاً فَأَحْیَیْنَهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُوراً یَمْشی بِهِ فی النَّاسِ کَمَن مَّثَلُهُ فی الظُلُمَتِ لَیْسَ بخَارِجٍ مِّنهَا کَذَلِکَ زُیِّنَ لِلْکَفِرِینَ مَا کانُوا یَعْمَلُونَ(122)
وَ کَذَلِکَ جَعَلْنَا فی کلِّ قَرْیَةٍ أَکبرَ مُجْرِمِیهَا لِیَمْکرُوا فِیهَا وَ مَا یَمْکرُونَ إلا

بِأنفُسِهِمْ وَ مَا يَشعُرُونَ(123)
ترجمه :122 - آيا كسى كه مرده بود سپس او را زنده كرديم و نورى بر او قرار داديم كه با آن در ميان مردم راه برود همانند كسى است كه در ظلمتها باشد و از آن خارج نگردد، اينچنين براى كافران اعمال (زشتى) كه انجام مى دادند تزيين شده است (و زيبا جلوه كرده).
123 - و همچنين در هر شهر و روستائى بزرگان گنهكارى قرار داديم (افرادى كه همه گونه قدرت در اختيارشان گذارديم اما آنها از آن سوء استفاده كرده و راه خطا پيش گرفتند) و سرانجام كارشان اين شد كه به مكر (و فريب مردم) پرداختند ولى تنها خودشان را فريب مى دهند و نمى فهمند.
شان نزول :در شان نزول آيه اول چنين نقل شده است : ابو جهل كه از دشمنان سر سخت اسلام و پيامبر (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) بود روزى سخت آن حضرت را آزار داد، حمزه عموى شجاع پيامبر (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) كه تا آن روز اسلام را نپذيرفته بود و همچنان در باره آئين او مطالعه و انديشه مى كرد، و در آن روز طبق معمول خود براى شكار به بيابان رفته بود هنگامى كه از بيابان برگشت از جريان كار ابو جهل و برادرزاده خويش با خبر شد، سخت برآشفت و يكسر به سراغ ابو جهل رفت و چنان بر سر - يا بينى او - كوفت كه خون جارى شد و با تمام نفوذى كه ابو جهل در ميان قوم تفسير نمونه جلد 5 صفحه 425
و عشيره خود و حتى در ميان مردم مكه داشت ، به ملاحظه شجاعت فوق العاده حمزه از نشان دادن عكس العمل خود دارى كرد.
سپس حمزه به سراغ پيامبر (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) آمد و اسلام را پذيرفت و از آن روز رسمابه عنوان يک افسر رشيد اسلام ، تا واپسين دم عمر، از اين آئين آسمانى دفاع مى كرد.
آيه فوق در باره اين حادثه نازل گرديد و وضع ايمان حمزه و پافشارى ابو جهل را در كفر و فساد مشخص ساخت .
از بعضى روايات نيز استفاده مى شود كه آيه در مورد ايمان آوردن عمار ياسر و اصرار ابو جهل در كفر نازل گرديده است و در هر حال اين آيه همانند آيات ديگر قرآن اختصاص به مورد نزول خود ندارد و دارای مفهوم وسيعى است كه در مورد هر مؤ من راستين ، و هر بى ايمان لجوج ، صادق است .
تفسير:ايمان و روشن بينى :
ارتباط اين آيات با آيات قبل از اين نظر است كه در آيات گذشته اشاره به دو دسته : مؤ من خالص و كافر لجوج كه نه تنها ايمان نمى آورد بلكه براى گمراه ساختن ديگران نيز سخت مى كوشد، شده بود، در اينجا نيز با ذكر دو مثال جالب و روشن وضع اين دو طايفه مجسم گرديده است .

نخست اینکه افرادی را که در گمراهی بوده اند، سپس با پذیرش حق و ایمان تغییر مسیر داده اند تشبیه به مردهای می کند که به اراده و فرمان خدا زنده شده است (او من کان میتا فاحییناه).
کرارا در قرآن مرگ و حیات به معنی مرگ و حیات معنوی ، و کفر و ایمان ، آمده است و این تعبیر به خوبی نشان می دهد که ایمان یک عقیده تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 426
خشک و خالی یا الفاظی تشریفاتی نیست ، بلکه به منزله روحی است که در کالبد بیجان افراد بیایمان دمیده می شود و در تمام وجود آنها اثر می گذارد، چشم آنها دید و روشنائی ، گوش آنها قدرت شنوائی ، زبان توان سخن گفتن و دست و پا قدرت انجام هر گونه کار مثبت پیدا می کند ، ایمان افراد را دگرگون می سازد و در سراسر زندگی آنها اثر می گذارد و آثار حیات را در تمام شئون آنها آشکار می نماید.
از جمله فاحییناه (ما او را زنده کردیم) استفاده می شود که ایمان ، گرچه باید با کوشش از ناحیه خود انسان صورت گیرد اما تا کششی از ناحیه خدا نباشد این کوششها به جائی نمی رسد!
سپس می گوید: ما برای چنین افراد نوری قرار دادیم که با آن در میان مردم راه بروند (و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس).
گرچه مفسران درباره منظور از این نور احتمالاتی داده اند اما ظاهرا منظور از آن تنها قرآن و تعلیمات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیست ، بلکه علاوه بر این ، ایمان به خدا، بینش و درک تازهای به انسان می بخشد، روشن بینی خاصی به او می دهد، افق دید او را از زندگی محدود مادی و چهار دیوار عالم ماده فراتر برده و در عالمی فوق العاده وسیع فرو می برد.
و از آنجا که او را به خود سازی دعوت می کند، پرده های خود خواهی و خودبینی و تعصب و لجاج و هوی و هوس را از مقابل چشم جانش کنار می زند، و حقایقی را می بیند که هرگز قبل از آن قادر به درک آنها نبود.
در پرتو این نور میتواند راه زندگی خود را در میان مردم پیدا کند، و از بسیاری اشتباهات که دیگران به خاطر آز و طمع ، و به علت تفکر محدود مادی ، و یا غلبه خود خواهی و هوی و هوس ، گرفتار آن مصون و محفوظ بماند. تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 427
و اینکه در روایات اسلامی می خوانیم (المؤ من ینظر بنور الله) : انسان با ایمان با نور خدا نگاه می کند اشاره به همین حقیقت است ، گرچه با این همه باز نمی توان روشن بینی خاصی را که انسان با ایمان پیدا می کند با بیان و قلم توصیف کرد، بلکه باید طعم آنرا چشید و وجودش را احساس نمود !.
سپس چنین فرد زنده و فعال و نورانی و موثری را با افراد بی ایمان لجوج

مقایسه کرده می گوید: آیا چنین کسی همانند شخصی است که در امواج ظلمتها و تاریکیها فرو رفته و هرگز از آن خارج نمی گردد؟! (کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها).
قابل توجه اینکه نمی گوید کمن فی الظلمات (همانند کسی که در ظلمتها است) بلکه می گوید کمن مثله فی الظلمات (همانند کسی که مثل او در ظلمات است) بعضی گفته اند هدف از این تعبیر این بوده که اثبات شود چنان افراد به قدری در تاریکی و بدبختی فرو رفته اند که وضع آنها ضرب المثلی شده است که همه افراد فهمیده از آن آگاهند.
ولی ممکن است این تعبیر اشاره به معنی لطیف تری باشد و آن اینکه : از هستی و وجود اینگونه افراد در حقیقت چیزی جز یک شبح ، یک قالب ، یک مثال و یک مجسمه باقی نمانده است هیکلی دارند بیروح و مغز و فکری از کار افتاده ! این نکته نیز لازم به یادآوری است که راهنمای مؤ منان نور (با صیغه مفرد) و محیط کافران ظلمات (با صیغه جمع) ذکر شده ، چرا که ایمان یک حقیقت بیش نیست ، و رمز وحدت و یگانگی است و کفر و بی ایمانی سرچشمه پراکندگی و تفرقه و تشتت است .
و در پایان آیه اشاره به علت این سرنوشت شوم کرده ، می گوید: اینچنین اعمال کافران در نظرشان جلوه داده شده است (کذلک زین للکافرین ما کانوا یعملون). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 428
و همانطور که سابقا اشاره کردیم این خاصیت تکرار یک عمل زشت است که تدریجا از قبح آن در نظر کاسته می شود و حتی به جائی می رسد که به عنوان یک کار خوب در نظر او جلوه می کند و همچون زنجیری بر دست و پای او می افتد و اجازه خروج از این دام به او نمی دهد، یک مطالعه ساده در حال تبهکاران این حقیقت را به خوبی روشن می سازد.
و از آنجا که قهرمان این ماجرا در جهت منفی ابو جهل بود، و او از سردمداران مشرکان مکه و قریش محسوب می شد در آیه دوم اشاره به وضع این رهبران گمراه و زعمای کفر و فساد کرده می فرماید: اینچنین قرار دادیم در هر شهر و آبادی بزرگانی را که طریق گناه پیش گرفتند و با مکر و فریب و نیرنگ مردم را از راه منحرف ساختند (و کذلک جعلنا فی کل قریة اکابر مجرمیها لیمکروا فیها).
کرارا گفته ایم که نسبت اینگونه افعال به خداوند به خاطر آن است که او مسبب الاسباب و سرچشمه تمام قدرتها است و هر کس هر کاری انجام می دهد با استفاده از امکاناتی است که خداوند در اختیار او قرار داده اگر چه جمعی از آن حسن استفاده و بعضی سوء استفاده می کنند.
جمله لیمکروا (تا مکر و نیرنگ به کار زنند) به معنی سرانجام و عاقبت کار آنها است نه هدف از خلقت آنان یعنی سرانجام نافرمانی و گناه فراوان این شد که رهزن راه حق شدند و بندگان خدا را از راه منحرف ساختند،

زیرا مکر در اصل به معنی تابیدن و پیچیدن است سپس به هر کار انحرافی که توام با اخفاء و پنهانکاری باشد گفته شده است . تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 429
و در پایان آیه می گوید: آنها جز به خودشان نیرنگ نمی زنند ولی نمی فهمند و متوجه نیستند (و ما یمکرون الا بانفسهم و ما یشعرون).
چه نیرنگ و فریبی از این بالاتر که سرمایه های وجود خود اعم از فکر و هوش و ابتکار و عمر و وقت و مال خویش را در مسیری به کار می گیرند که نه تنها سودی به حال آنها ندارد بلکه پشتشان را از بار مسئولیت و گناه سنگین می سازد، در حالی که فکر می کنند به پیروزیهائی رسیده اند!
ضمنا از این آیه به خوبی استفاده می شود که مفاسد و بدبختیهائی که دامن اجتماعات را می گیرد از بزرگترها و سردمداران اقوام سرچشمه می گیرد و آنها هستند که با انواع حیله و نیرنگها راه خدا را دگرگون ساخته و چهره حق را بر مردم می پوشانند. الأنعام
آیه 124
آیه و ترجمه
وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ ءَايَةٌ قَالُوا لَن نُّؤْمِنَ حَتى نُؤْتى مِثْلَ مَا أُوتىَ رُسلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْث يجْعَلُ رِسالَتَهُ سيُصِيب الَّذِينَ أَجْرَمُوا صغَارٌ عِندَ اللَّهِ وَ عَذَابٌ شدِيدُ بِمَا كانُوا يَمْكُرُونَ(124)
ترجمه :124 - و هنگامی که آیهای برای آنها بیاید می گویند ما هرگز ایمان نمی آوریم مگر اینکه همانند چیزی که به پیامبران خدا داده شده است به ما هم داده شود، خداوند آگاهتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد به زودی کسانی که مرتکب گناه شدند (و برای حفظ موقعیت خود مردم را از راه حق منحرف ساختند) گرفتار حقارت در پیشگاه خدا و عذاب شدید در مقابل مکر (و فریب و نیرنگی) که داشتندمی شوند تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 430
شان نزول :مرحوم طبرسی در مجمع البیان می نویسد: این آیه در باره ولید بن مغیره (که از سران معروف بت پرستان بود و به اصطلاح مغز متفکر آنها محسوب می شد) نازل گردیده است ، او به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می گفت : اگر نبوت راست باشد من به احراز این مقام از تو سزاوارترم زیرا هم سنم از تو بیشتر است و هم مالم !.
و بعضی گفته اند درباره ابو جهل نازل شده است زیرا او تصور می کرد مساله نبوت هم باید مرکز رقابتها قرار گیرد، او می گفت . ما و قبیله بنی عبد - مناف (طایفه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در همه چیز با هم رقابت داشتیم و همچون دو اسب مسابقه دوش بدوش هم پیش می رفتیم ، تا اینکه آنها ادعا کردند پیامبری از میان ما برخاسته که وحی به او می شود ولی ممکن نیست ما به او ایمان بیاوریم مگر اینکه بر ما نیز وحی

شود همانطور که بر او وحی می شود! !
تفسیر:انتخاب پیامبر به دست خدا است :
در این آیه اشارهای کوتاه و پر معنی به طرز تفکر و ادعاهای مضحک این سردمداران باطل و اکابر مجرمیها کرده می گوید: هنگامی که آیهای از طرف خدا برای هدایت آنها فرستاده شد گفتند: ما هرگز ایمان نمی آوریم مگر اینکه به ما نیز همان مقامات و آیاتی که به فرستادگان خدا اعطا شده است داده شود (و اذا جائتهم آیة قالوا لن نؤ من حتی نؤ تی مثل ما اوتی رسل الله).
مثل اینکه احراز مقام رسالت و رهبری خلق به سن و مال است و یا به رقابتهای کودکانه قبایل ، و خدا نیز موظف است که رعایت این رقابتهای

و بی اساس را بکند و بر آن صحه بگذارد، رقابتهائی که از نهایت انحطاط فکری و عدم درک مفهوم نبوت و رهبری خلق سرچشمه می گیرد.
قرآن پاسخ روشنی به آنها می دهد و می گوید لازم نیست شما به خدا درس بدهید که چگونه پیامبران و رسولان خویش را اعزام دارد و از میان چه افرادی انتخاب کند! زیرا خداوند از همه بهتر میداند رسالت خود را در کجا قرار دهد (الله اعلم حیث یجعل رسالته).
روشن است رسالت نه ارتباطی به سن و مال دارد و نه به موقعیت قبایل ، بلکه شرط آن قبل از هر چیز آمادگی روحی ، پاکی ضمیر، سجایای اصیل انسانی ، فکر بلند و اندیشه قوی ، و بالاخره تقوی و پرهیزگاری فوقالعادهای در مرحله عصمت است ، و وجود این صفات مخصوصا آمادگی برای مقام عصمت چیزی است که جز خدا نمی داند، و چقدر فرق است میان این شرایط و میان آنچه آنها فکر می کردند.
جانشین پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز تمام صفات و برنامه های او را، بجز وحی و تشریع ، دارد یعنی هم حافظ شرع و شریعت است و هم پاسدار مکتب و قوانین او و هم رهبر معنوی و مادی مردم ، لذا باید او هم دارای مقام عصمت و مصونیت از خطا و گناه باشد تا بتواند رسالت خویش را به ثمر برساند و رهبری مطاع و سرمشقی مورد اعتماد گردد.
و به همین دلیل انتخاب او نیز به دست خدا است و خدا میداند این مقام را در چه جائی قرار دهد نه خلق خدا و نه از طریق انتخاب مردم و شوری .
و در آخر آیه سرنوشتی را که در انتظار این گونه مجرمان و رهبران پر ادعای باطل است بیان کرده می گوید: به زودی این گنهکاران به خاطر مکر و فریبی که برای گمراه ساختن مردم به کار زدندگرفتار کوچکی و حقارت در پیشگاه خدا و عذاب شدید خواهند شد (سیصیب الذین اجرموا

عند الله و عذاب شدید بما کانوا یمکرون). این خود خواهان می خواستند

با کارهای خلاف خود موقعیت و بزرگی خویش را حفظ کنند ولی خدا آنها را آنچنان تحقیر خواهد کرد که دردناکترین شکنجه های روحی را احساس کنند، بعلاوه چون سر و صدای آنها در راه باطل زیاد و تلاش آنها شدید بود کیفر و عذاب آنها نیز شدید و پر سر و صدا خواهد بود ، الأنعام
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 433
آیه 125 - 127
آیه و ترجمه
فَمَن یُرِدِ اللَّهُ أَن یَهدِیَهُ یَشرَحْ صدْرَهُ لِلاسلَمِ وَ مَن یُرِدْ أَن یُضِلَّهُ یجْعَلْ صدْرَهُ ضیِّقاً حَرَجاً کَأَنَّمَا یَصعَّدُ فی السمَاءِ کذَلِک یَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْس عَلی الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ(125)
وَ هَذَا صرَط رَبِّک مُستَقِیماً قَدْ فَصلْنَا الاَیَتِ لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ(126)
* لهُمْ دَارُ السلَمِ عِندَ رَبهِمْ وَ هُوَ وَلِیُّهُم بِمَا کانُوا یَعْمَلُونَ(127)
ترجمه :125 - آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند سینهاش را برای (پذیرش) اسلام گشاده می سازد و آن کس را که (بخاطر اعمال خلافش) بخواهد گمراه سازد سینهاش را آنچنان تنگ می سازد که گویا می خواهد به آسمان بالا برود، اینچنین خداوند پلیدی را بر افرادی که ایمان نمی آورند قرار میدهد.
126 - و این راه مستقیم (و سنت جاویدان) پروردگار تو است ، ما آیات خود را برای کسانی که پند می گیرند بیان کردیم .
127 - برای آنها خانه امن و امان نزد پروردگارشان خواهد بود، و او ولی و یار و یاور آنها است بخاطر اعمال (نیکی) که انجام می دادند.
تفسیر:امدادهای الهی :
در تعقیب آیات گذشته که در زمینه مؤ منان راستین ، و کافران لجوج ، بحث می کرد در این آیات مواهب بزرگی را که در انتظار دسته اول ، و بی توفیقیهائی را که دامنگیر دسته دوم می شود شرح می دهد تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 434
نخست می گوید: هر کس را خدا بخواهد هدایت کند سینهاش را برای پذیرش حق گشاده می سازد و آن کس را که بخواهد گمراه سازد سینهاش را آنچنان تنگ و محدود می کند که گویا می خواهد به آسمان بالا رود (فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدرة للاسلام و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء).
و برای تاکید این موضوع اضافه می کند خداوند اینچنین ، پلیدی و رجس را، بر افراد بی ایمان قرار می دهد و سراپای آنها را نکبت و سلب توفیق فرا خواهد گرفت (کذلک یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤ منون)
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - کرارا گفته ایم که منظور از هدایت و اضلال الهی فراهم ساختن یا از

میان بردن مقدمات هدایت در مورد کسانی است که آمادگی و عدم آمادگی خود را برای پذیرش حق با اعمال و کردار خویش اثبات کرده اند.
آنان که پویندگان راه حقند و جویندگان و تشنگان زلال ایمان ، خداوند چراغهای روشنی فرا راه آنها قرار می دهد تا برای بدست آوردن این آب حیات در ظلمات گم نشوند، اما آنها که بی اعتنائی خود را نسبت به این حقایق ثابت کرده اند از این امدادهای الهی محروم و در مسیر خود با انبوهی از مشکلات روبرو می گردند و توفیق هدایت از آنها سلب می شود.
نابراین نه دسته اول در پیمودن این مسیر مجبورند و نه دسته دوم در کار خود، و هدایت و ضلالت الهی در واقع مکمل چیزی است که خودشان خواسته اند و انتخاب کرده اند.
2 - منظور از صدر (سینه) در اینجا روح و فکر است و این کنایه در بسیاری از موارد به کار میرود، و منظور از شرح (گشاده ساختن) همان تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 435
وسعت روح و بلندی فکر و گسترش افق عقل آدمی است ، زیرا پذیرا شدن حق ، احتیاج به گذشتهای فراوانی از منافع شخصی دارد که جز صاحبان ارواح وسیع و افکار بلند آمادگی برای آن نخواهند داشت .
3 - حرج (بر وزن حرم) به معنی تنگی فوق العاده و محدودیت شدید است ، و این حال افراد لجوج و بی ایمان است که فکرشان بسیار کوتاه و روحشان فوق العاده کوچک و ناتوان است ، و کمترین گذشتی در زندگی ندارند.
4 - یک معجزه علمی قرآن :
تشبیه اینگونه افراد به کسی که می خواهد به آسمان بالا رود از این نظر است که صعود به آسمان کار فوق العاده مشکلی است ، و پذیرش حق برای آنها نیز چنین است .
همانطور که در گفتار روزمره گاهی می گوئیم این کار برای فلانکس آنقدر مشکل است که گویا می خواهد به آسمان برود یا می گوئیم : به آسمان بروی از این کار آسانتر است .
البته آنروز پرواز به آسمان برای بشر یک تصور بیش نبود ولی حتی امروز که سیر در فضا عملی شده است باز از کارهای طاقت فرساست و همیشه فضانوردان با انبوهی از مشکلات شدید روبرو هستند.
ولی معنی لطیفتری برای آیه نیز به نظر می رسد که بحث گذشته را تکمیل می کند و آن اینکه : امروز ثابت شده که هوای اطراف کره زمین در نقاط مجاور این کره کاملا فشرده و برای تنفس انسان آماده است ، اما هر قدر به طرف بالا حرکت کنیم هوا رقیقتر و میزان اکسیژن آن کمتر می شود به حدی که اگر چند کیلومتر از سطح زمین به طرف بالا (بدون

ماسک اکسیژن) حرکت کنیم تنفس کردن برای ما هر لحظه مشکل و مشکلتر می شود و اگر به پیشروی ادامه دهیم تنگی نفس و کمبود اکسیژن سبب بیهوشی ما می گردد، بیان تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 436
این تشبیه در آن روز که هنوز این واقعیت علمی به ثبوت نرسیده بود در حقیقت از معجزات علمی قرآن محسوب میگردد.
5 - شرح صدر چیست ؟
در آیه فوق سعه صدر (گشادگی سینه) یکی از مواهب بزرگ و ضیق صدر (تنگی سینه) یکی از کیفرهای الهی شمرده شده است همانطور که خداوند در مقام بیان یک موهبت عظیم به پیامبر خود میگوید، ا لم نشرح لک صدرک : آیا سینه تو را وسیع و گشاده نساختیم .
و این موضوعی است که با مطالعه در حالات افراد به خوبی مشاهد می شود، بعضی روحشان آنچنان باز و گشاده است که آمادگی برای پذیرش هر واقعیتی - هر چند بزرگ باشد - دارند، اما به عکس بعضی روحشان آنچنان تنگ و محدود است که گویا راهی و جائی برای نفوذ هیچ حقیقتی در آن نیست . افق دید فکری آنها محدود به زندگی روزمره و خواب و خور آنها است ، اگر به آنها برسد همه چیز درست است و اگر کمترین تغییری در آن پیدا شود گویا همه چیز پایان یافته و دنیا خراب شده است !.
هنگامی که آیه فوق نازل شد از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پرسیدند شرح صدر چیست ؟ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: نور یقذفه الله فی قلب من یشاء فینشرح له صدره و ینفسح :نوری است که خدا در قلب هر کس بخواهد می افکند و در پرتو آن ، روح او وسیع و گشاده می شود.
پرسیدند: آیا نشانهای دارد که با آن شناخته شود؟
فرمود: نعم ، الانابة الی دار الخلود و التجافی عن دار الغرور و الاستعداد للموت قبل نزول الموت : آری نشانهاش توجه به سرای جاویدان و دامن
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 437
بر چیدن از زرق و برق دنیا و آماده شدن برای مرگ است (با ایمان و عمل صالح و تلاش و کوشش در راه حق) پیش از آنکه مرگ فرا رسد.
در آیه بعد به عنوان تاکید بحث گذشته می گوید:((این مطلب که مددهای الهی شامل حال حق طلبان میگردد و سلب موفقیت به سراغ دشمنان حق میرود یک سنت مستقیم و ثابت و دگرگونیناپذیر الهی است)) (و هذا صراط ربک مستقیما).
این احتمال در تفسیر آیه نیز هست که ((هذا)) اشاره به اسلام و قرآن بوده باشد زیرا صراط مستقیم و راه راست و معتدل است .
در پایان آیه باز تاکید می کند که : ما نشانهها و آیات خود را برای آنها که دلی پذیرا و گوشی شنوا دارند شرح دادیم (قد فصلنا الایات لقوم یذکرون

).
در آیه بعد دو قسمت از بزرگترین موهبتهائی را که به افراد بیدار و حق طلب می دهد بیان می کند نخست اینکه :((برای آنها خانه امن و امان نزد پروردگارشان است)) (لهم دار السلام عند ربهم).
و دیگر اینکه :((ولی و سرپرست و حافظ و ناصر آنها خدا است)) (و هو ولیهم).
((و تمام اینها به خاطر اعمال نیکی است که انجام می دادند)) (بما کانوا یعملون).
چه افتخاری از این بالاتر که سرپرستی و کفالت امور انسان را خداوند بر عهده گیرد و او حافظ و یار و یاورش باشد.
و چه موهبتی از این عظیمتر که ((دار السلام)) یعنی خانه امن و امان ،
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 438
محلی که نه در آن جنگ است نه خونریزی ، نه نزاع است و نه دعوا، نه خشونت است و نه رقابتهای کشنده و طاقت فرسا، نه تصادم منافع است و نه دروغ و افترا و تهمت و حسد و کینه و نه غم و اندوه ، که از هر نظر قرین آرامش است ، در انتظار انسان باشد.
ولی آیه می گوید اینها را با حرف و سخن به کسی نمی دهند بلکه در برابر عمل ، آری در برابر عمل ! الأنعام
آیه 128-129
آیه و ترجمه
وَ یَوْمَ یحْشرُهُمْ جَمِیعاً یَمَعْشرَ الْجِنِّ قَدِ استَکْثرْتُم مِّنَ الانسِ وَ قَالَ أَوْلِیَاؤُهُم مِّنَ الانسِ رَبَّنَا استَمْتَعَ بَعْضنَا بِبَعْضٍ وَ بَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِی أَجَّلْت لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاکُمْ خَلِدِینَ فِیهَا إِلا مَا شاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّک حَکِیمٌ عَلِیمٌ(128)
وَ کَذَلِک نُوَلی بَعْضَ الظلِمِینَ بَعْضا بِمَا کانُوا یَکْسِبُونَ(129)
ترجمه :128 - و آن روز که همه آنها را جمع و محشور می سازد به آنان می گوید ای جمعیت شیاطین و جن شما افراد زیادی از انسانها را گمراه ساختید دوستان و پیروان آنها از میان انسانها می گویند: پروردگارا! هر یک از ما دو دسته (پیشوایان و پیروان گمراه) از دیگری استفاده کردیم (ما به لذات هوس آلود و زودگذر رسیدیم و آنها بر ما حکومت کردند) و به اجلی که برای ما مقرر داشته بودی رسیدیم ، (خداوند) می گوید: آتش جایگاه شماست ، جاودانه در آن خواهید ماند، مگر آنچه خدا بخواهد، پروردگار تو حکیم و دانا است .
129 - و اینچنین بعضی از ستمگران را به بعض دیگر وامی گذاریم به سبب اعمالی که انجام می دادند.

تفسیر:در این آیات مجددا قرآن به سرنوشت مجرمان گمراه و گمراه کننده تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 439
باز می گردد و بحثهای آیات گذشته را با آن تکمیل می کند.
آنها را به یاد روزی می اندازد که رو در روی شیاطینی که از آنها الهام گرفته اند می ایستند و از این پیروان و آن پیشوایان سوال می شود، سوالی که در برابرش پاسخی ندارند و جز حسرت و اندوه نتیجهای نمی گیرند، این هشدارها به خاطر آن است که تنها به این چند روز زندگی ننگرند و به پایان کار نیز بیندیشند.
نخست می گوید: ((آن روز که همه را جمع و محشور می سازد ابتدا می گوید: ای جمعیت جن و شیاطین اغواگر شما افراد زیادی از انسانها را گمراه ساختید (و یوم یحشرهم جمیعا یا معشر الجن قد استکثرتم من الانس).
منظور از کلمه ((جن)) در اینجا همان شیاطین است ، زیرا جن در اصل لغت همانطور که قبلا هم گفته ایم به معنی هر موجود ناپیدا می باشد و در آیه 50 سوره کهف در باره رئیس شیاطین ((ابلیس)) می خوانیم ((کان من الجن)) یعنی او از جن بود.
آیات گذشته که از وسوسه های رمزی شیاطین با جمله ((ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم)) سخن می گفت ، همچنین آیه بعد که از رهبری بعضی از ستمگران از بعضی دیگر سخن می گوید می تواند اشارهای به این موضوع باشد.
اما شیاطین اغواگر گویا در برابر این سخن پاسخی ندارند و سکوت می کنند ،((ولی پیروان آنها از بشر چنین می گویند: پروردگارا آنها از ما بهره گرفتند و ما هم از آنها، تا زمانی که اجل ما پایان گرفت)) (و قال اولیائهم من الانس ربنا استمتع بعضنا ببعض و بلغنا اجلنا الذی اجلت لنا.)) تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 440
آنها دلخوش بودند که پیروان تسلیمی دارند و بر آنها حکومت می کنند و ما نیز از زرق و برقهای دنیا و لذات بی قید و شرط و زودگذر آن که بر اثر وسوسه های شیاطین دلانگیز و دلچسب جلوه می نمود دلخوش بودیم !.
در اینکه منظور از اجل در این آیه چیست ؟ آیا پایان زندگی یا روز رستاخیز است میان مفسران گفتگو است اما ظاهرا پایان زندگی است زیرا اجل به این معنی در بسیاری از آیات قرآن به کار رفته است .
اما خداوند همه این پیشوایان و پیروان مفسد و فاسد را مخاطب ساخته می گوید:((جایگاه همه شما آتش است و جاودانه در آن خواهید ماند مگر آنچه خدا بخواهد)) (قال النار مثواکم خالدین فیها الا ما شاء الله).
استثناء با جمله ((الا ما شاء ربک)) (مگر آنچه خدا بخواهد) یا اشاره به این

است که ابدیت عذاب و کیفر در اینگونه موارد سلب قدرت از پروردگار نمی کند، هر گاه بخواهد می تواند آنرا تغییر دهد اگر چه در مورد عدهای ثابت نگه می دارد.
و یا اشاره به آن افرادی است که استحقاق ابدیت عذاب را ندارند و یا قابلیت شمول عفو الهی را دارند که باید از حکم خلود و جاودانی بودن مجازات استثنا شوند.
و در پایان آیه پروردگار تو حکیم و دانا است (ان ربک حکیم علیم).
هم کیفرش روی حساب است و هم عفو و بخشش ، و به خوبی از موارد آنها آگاه می باشد.
در آیه بعد اشاره به یک قانون همیشگی الهی در مورد اینگونه اشخاص کرده می گوید: همان گونه که ستمگران و طاغیان در این دنیا حامی و

یکدیگر و رهبر و راهنمای هم بودند و در مسیرهای غلط همکاری نزدیک داشتند ((در جهان دیگر نیز آنها را به یکدیگر وامیگذاریم و این به خاطر اعمالی است که در این جهان انجام دادند)) (و کذلک نولی بعض الظالمین بعضا بما کانوا یکسبون).
زیرا همانطور که در بحثهای مربوط به معاد گفته ایم صحنه رستاخیز صحنه عکس العملها و واکنشها در مقیاسهای عظیم است و آنچه در آنجا وجود دارد پرتو و انعکاسی از اعمال ما در این دنیاست .
در تفسیر علی بن ابراهیم قمی نیز از امام (علیه السلام) نقل شده که فرمود: نولی کل من تولی اولیائهم فیکونون معهم یوم القیامه :((هر کس با اولیائش در روز قیامت خواهد بود)).
قابل توجه اینکه همه این گروهها به عنوان ((ظالم)) در آیه معرفی شده اند و شک نیست که ظلم ، به معنی وسیع کلمه ، همه اینها را شامل می گردد، چه ظلمی از این بالاتر که انسان با قبول رهبری شیطان صفتان خود را از تحت ولایت خداوند خارج سازد و در جهان دیگر نیز تحت ولایت همانها قرار گیرد.
و نیز این تعبیر و تعبیر ((بما کانوا یکسبون)) نشان می دهد که این سیه روزی و بدبختی به خاطر اعمال خودشان است و این یک سنت الهی و قانون آفرینش است که رهسپران راههای تاریک جز سقوط در چاه و دره بدبختی فرجامی نخواهند داشت . الأنعام

آیه 130-132
آیه و ترجمه
يَمَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الانسِ أَ لَمْ يَأْتِكُمْ رُسلٌ مِّنكُمْ يَقُصونَ عَلَيْكمْ ءَايَتى وَ يُنذِرُونَكمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شهِدْنَا عَلى أَنفُسِنَا وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا وَ

شهِدُوا عَلی أنفُسِهِمْ أنَّهُمْ کانُوا کفِرِینَ(130)
ذَلِکَ أن لَّمْ یَکُن رَّبُّکَ مُهْلِکَ الْقُرَی بِظُلْمٍ وَ أَهْلُهَا غَفِلُونَ(131)
وَ لِکلٍّ دَرَجَتٌ مِّمَّا عَمِلُوا وَ مَا رَبُّکَ بِغَفِلٍ عَمَّا یَعْمَلُونَ(132)
ترجمه :130 - (در آن روز به آنها می گوید) ای جمعیت جن و انس آیا رسولانی از شما به سوی شما نیامدند که آیات مرا برایتان بازگو می کردند و از ملاقات چنین روزی شما را بیم می دادند ، آنها می گویند گواهی میدهیم بر ضد خودمان (آری ما بد کردیم) و زندگی (پر زرق و برق) دنیا آنها را فریب داد، و بر زیان خود گواهی می دهند که کافر بودند.
131 - این بخاطر آن است که پروردگارت هیچگاه (مردم) شهرها و آبادیها را بخاطر ستمهایشان در حال غفلت و بیخبری هلاک نمی کند (بلکه قبلا رسولانی برای آنها می فرستد).
132 - و برای هر یک (از این دو دسته) درجات (و مراتبی) است از آنچه عمل کردند و پروردگارت غافل از اعمالی که انجام می دهند نیست .
تفسیر:اتمام حجت :
در آیات گذشته سرنوشت شیطان صفتان ستمگر در روز رستاخیز بیان شده ، برای اینکه تصور نشود آنها در حال غفلت دست به چنین اعمالی زدند در تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 443
این آیات روشن می سازد که به اندازه کافی هشدار به آنها داده شده و اتمام حجت گردیده است ، لذا در روز قیامت به آنها می گوید:((ای جمعیت جن و انس آیا رسولانی از شما به سوی شما نیامدند و آیات مرا بازگو نکردند و در باره ملاقات چنین روزی به شما اخطار ننمودند)) (یا معشر الجن و الانس ا لم یاتکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی و ینذرونکم لقاء یومکم هذا)
((معشر)) در اصل از ((عشرة)) به معنی عدد ده گرفته شده است و از آنجا که عدد ده یک عدد کامل است ، کلمه معشر به یک جمعیت کامل که اصناف و طوائف مختلفی را در بر می گیرد گفته می شود . در اینکه آیا فرستادگان جن از جنس خود آنها است ، یا از نوع بشر؟ در میان مفسران گفتگو است . اما آنچه از آیات سوره جن به خوبی استفاده می شود این است که قرآن و اسلام برای همه ، حتی آنها نازل شده ، و پیامبر اسلام مبعوث به همه بوده است ، منتها هیچ مانعی ندارد که رسولان و نمایندگان از خود آنها از طرف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مامور دعوت آنان بوده باشند.
(شرح بیشتر در این زمینه و هم در باره معنی علمی جن در تفسیر همان سوره جن در جزء 29 قرآن مجید بخواست خدا خواهد آمد).
ولی باید توجه داشت که کلمه ((منکم)) (از شما) دلیل بر آن نیست که پیامبران هر دسته از جنس خودشان خواهند بود، زیرا هنگامی که به

گروهی گفته شود ((نفراتی از شما...)) این نفرات ممکن است از یک طایفه یا از همه طوایف باشند.
سپس می گوید: از آنجا که روز رستاخیز روز کتمان نیست و نشانه های همه چیز آشکار است و هیچکس نمی تواند چیزی را پنهان دارد، ((همگی در برابر این پرسش الهی ، اظهار می دارند: ما بر ضد خود گواهی می دهیم و اعتراف می کنیم که چنین رسولانی آمدند و پیامهای تو را به ما رسانیدند اما مخالفت کردیم)) تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 444
(قالوا شهدنا علی انفسنا).
آری دلائل کافی از طرف پروردگار در اختیار آنها بود و آنها راه را از چاه می شناختند ((ولی زندگی فریبنده دنیا، و زرق و برق وسوسه انگیز آن ، آنها را فریب داد)) (و غرتهم الحیاة الدنیا).
این جمله به خوبی می رساند که سد بزرگ راه سعادت انسانها دلبستگی بیحد و حساب و تسلیم بی قید و شرط در برابر مظاهر جهان ماده است دلبستگیهائی که انسان را به زنجیر اسارت می کشاند و او را به هر گونه ظلم و ستم ، تعدی و اجحاف ، خود خواهی و طغیان ، دعوت می کند.
بار دیگر قرآن تاکید می کند که آنها با صراحت به زیان خود گواهی می دهند که راه کفر پوئیدند و در صف منکران حق قرار گرفتند (و شهدوا علی انفسهم انهم کانوا کافرین).
در آیه بعد همان مضمون آیه گذشته را، اما به صورت یک قانون کلی و سنت همیشگی الهی ، بازگو می کند که این به خاطر آن است که پروردگار تو هیچگاه مردم شهرها و آبادیها را به خاطر ستمگریهایشان ، در حالی که غافلند، هلاک نمی کند مگر اینکه رسولانی به سوی آنها بفرستد و آنها را متوجه زشتی اعمالشان سازد و گفتنیها را بگوید (ذلک ان لم یکن ربک مهلک القری بظلم و اهلها غافلون).
کلمه ((بظلم)) می تواند به این معنی باشد که خدا کسی را به خاطر ستمهایش ، و در حال غفلت ، پیش از فرستادن پیامبران مجازات نمی کند، و می تواند به این معنی باشد که خدا افراد غافل را از روی ظلم و ستم کیفر نمی دهد زیرا کیفر دادن آنها در این حال ، ظلم و ستم است و خداوند برتر از این است که درباره کسی تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 445
ستم کند.
و سرانجام آنها را در آیه بعد خلاصه کرده چنین می گوید:((هر یک از این دسته ها: نیکو کار و بدکار، فرمانبردار و قانونشکن ، حق طلب و ستمگر، درجات و مراتبی بر طبق اعمال خود در آنجا دارند و پروردگارت هیچگاه از اعمال آنها غافل نیست ، بلکه همه را می داند و به هر کس آنچه لایق است می دهد (و لکل درجات مما عملوا و ما ربک بغافل عما یعملون).
این آیه بار دیگر این حقیقت را تاکید می کند که تمام مقامها و درجات و

درکات زائیده اعمال خود آدمی است و نه چیز دیگر. الأنعام
تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 446
آیه 133-135
آیه و ترجمه
وَ رَبُّکَ الْغَنىُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِن یَشأْ یُذْهِبْکمْ وَ یَستَخْلِف مِن بَعْدِکم مَّا یَشاءُ کَمَا أَنشأَکم مِّن ذُرِّیَّةِ قَوْمٍ ءَاخَرِینَ(133)
إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لاَتٍ وَ مَا أَنتُم بِمُعْجِزِینَ(134)
قُلْ یَقَوْمِ اعْمَلُوا عَلى مَکانَتِکمْ إِنى عَامِلٌ فَسوْف تَعْلَمُونَ مَن تَکُونُ لَهُ عَقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظلِمُونَ(135)
ترجمه :133 - و پروردگارت بی نیاز و مهربان است (بنابراین درباره کسی ظلم و ستم نمی کند بلکه اینها نتیجه اعمال خود را می گیرند) اگر بخواهد همه شما را می برد و بعد از شما بجای شما هر چه بخواهد (و هر کس را بخواهد) جانشین می سازد همانطور که شما را از نسل اقوام دیگری به وجود آورد.
134 - آنچه به شما وعده داده می شود، می آید و شما نمی توانید (خدا را) ناتوان سازید (و از عدالت و کیفر او فرار کنید).
135 - بگو ای جمعیت ! هر کار در قدرت دارید بکنید! من (هم به وظیفه خود) عمل می کنم ، اما به زودی خواهید دانست چه کسی سرانجام نیک خواهد داشت (و پیروزی با چه کسی است اما) به طور مسلم ظالمان رستگار نخواهند شد.
تفسیر:آیه اول در واقع استدلالی است برای آنچه در آیات پیش در زمینه عدم ظلم پروردگار بیان شد، آیه می گوید پروردگار تو، هم بی نیاز است ، و هم رحیم و مهربان بنابراین دلیلی ندارد که بر کسی کوچکترین ستم روا دارد زیرا کسی ستم می کند که یا نیازمند باشد یا خشن و سنگدل (و ربک الغنی ذو الرحم). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 447
بعلاوه نه نیازی به اطاعت شما دارد و نه بیمی از گناهانتان زیرا((اگر بخواهد همه شما را می برد و به جای شما کسان دیگری را که بخواهد جانشین می سازد همانطور که شما را از دودمان انسانهای دیگری که در بسیاری از صفات با شما متفاوت بودند آفرید)) (ان یشا یذهبکم و یستخلف من بعدکم ما یشاء کما انشاکم من ذریة قوم آخرین).
بنابراین او هم بی نیاز و هم مهربان و هم قادر بر هر چیز است با این حال تصور ظلم درباره او ممکن نیست .
و با توجه به قدرت بی پایان او روشن است که :((آنچه به شما در زمینه رستاخیز و پاداش و کیفر وعده داده ، خواهد آمد و کمترین تخلفی در آن نیست)) (ان ما توعدون لات).
((و شما هرگز نمی توانید از قلمرو حکومت او خارج شوید و از پنجه

عدالت او فرار کنید))(و ما انتم بمعجزین).
سپس به پیامبر دستور می دهد که آنها را تهدید کرده بگوید: ای جمعیت هر کار از دستتان ساخته است انجام دهید من هم آنچه خدا به من دستور داده انجام خواهم داد، اما به زودی خواهید دانست سرانجام نیک و پیروزی نهائی با کیست ، اما به طور مسلم ظالمان و ستمگران پیروز نخواهند شد و روی سعادت را نخواهند دید (قل یا قوم اعملوا علی مکانتکم انی عامل فسوف تعلمون من تکون له عاقبة الدار انه لا یفلح الظالمون). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 448
در اینجا بار دیگر می بینیم که بجای کفر تعبیر به ظلم شده و این نشان می دهد که کفر و انکار حق یکنوع ظلم آشکار است ، ظلمی به خویشتن و ظلمی به جامعه ، و از آنجا که ظلم بر خلاف عدالت عمومی جهان آفرینش است سرانجام محکوم به شکست خواهد بود. الأنعام
آیه 136
آیه و ترجمه
وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الاَنْعَمِ نَصِیباً فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَ هَذَا لِشرَکائنَا فَمَا کانَ لِشرَکائهِمْ فَلا یَصِلُ إِلَی اللَّهِ وَ مَا کانَ لِلَّهِ فَهُوَ یَصِلُ إِلی شرَکائهِمْ ساءَ مَا یَحْکمُونَ(136)
ترجمه :136 - و (مشرکان) سهمی از آنچه خداوند آفریده از زراعت و چهارپایان برای او قرار دادند و گفتند - به گمان آنها - این مال خدا است و این مال شرکای ما (یعنی بتها) است ، آنچه مال شرکای آنها بود به خدا نمی رسید، ولی آنچه مال خدا بود به شرکایشان می رسید (و اگر سهم بتها مواجه با کمبودی می شد مال خدا را به آنها می دادند اما عکس آنرا مجاز نمی دانستند !) چه بد حکم می کنند (که علاوه بر شرک ، حتی خدا را کمتر از بتها می گرفتند) !
تفسیر:بار دیگر برای ریشه کن ساختن افکار بت پرستی از مغزها به ذکر عقائد و رسوم و آداب و عبادات خرافی مشرکان پرداخته و با بیان رسا خرافی بودن آنها را روشن می سازد.
نخست می گوید: ((کفار مکه و سایر مشرکان سهمی از زراعت و چهارپایان خود را برای خدا و سهمی نیز برای بتها قرار می دادند، و می گفتند این قسمت مال خدا است ، و اینهم مال شرکای ما یعنی بتها است (و جعلوا لله مما ذرا من الحرث و الانعام نصیبا فقالوا هذا لله بزعمهم و هذا لشرکائن تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 449
گرچه در آیه تنها اشاره به سهم خداوند شده است ، ولی از جمله های بعد استفاده می شود که سهمی برای خدا و سهمی برای بتها قرار می دادند، در روایات آمده است که : مصرف سهمی که برای خدا قرار داده بودند، کودکان و مهمانان بودند و از آن برای این کار استفاده می کردند و اما

سهمی که از زراعت و چارپایان برای بتها قرار داده بودند مخصوص خدمه و متولیان بت و بتخانه و مراسم قربانی و استفاده خودشان بود.
و تعبیر به ((شرکائنا)) (شریکهای ما) برای بتها به خاطر آن است که آنها را شریک اموال و سرمایه و زندگی خویش می دانستند.
تعبیر به ((مما ذرا)) (از آنچه خدا خلق کرده) در حقیقت اشاره به ابطال عقیده آنها است .
زیرا این اموال همگی مخلوق خدا بودند، چگونه سهمی از آنها برای خدا قرار می دادند و سهمی برای بتها.
سپس اشاره به داوری عجیب آنها در این باره کرده و می گوید((سهمی را که برای بتها قرار داده بودند هرگز به خدا نمی رسید و اما سهمی را که برای خدا قرار داده بودند به بتها می رسید)) (فما کان لشرکائهم فلا یصل الی الله و ما کان لله فهو یصل الی شرکائهم).
در اینکه منظور از این جمله چیست میان مفسران گفتگو است ولی همه آنها تقریبا به یک حقیقت بر می گردند و آن این است : هر گاه بر اثر حادثهای قسمتی از سهمی که برای خدا از زراعت و چهارپایان قرار داده بودند آسیب می دید و نابود می شد می گفتند مهم نیست خداوند بی نیاز است ، اما اگر از سهم بتها از بین میرفت سهم خدا را به جای آن قرار می دادند و می گفتند: بتها نیاز تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 450
بیشتری دارند.
همچنین اگر آب از مزرعهای که سهم خدا بود به مزرعه سهم بتها نفوذ می کرد می گفتند مانعی ندارد خدا بی نیاز است ، اما اگر قضیه به عکس میشد جلو آن را می گرفتند و می گفتند بتها احتیاج بیشتری دارند.
در پایان آیه با یک جمله کوتاه این عقیده خرافی را محکوم می سازد و می گوید:((چه بد حکم می کنند)) (ساء ما یحکمون).
دلیل بر زشتی کار آنها علاوه بر اینکه بت پرستی از ریشه فاسد و بی اساس بود چند موضوع است :
1 - با اینکه همه چیز مخلوق خدا است ، و ملک مسلم او است ، و حاکم و مدبر و حافظ همه موجودات او می باشد، آنها تنها سهمی از آن را به خدا تخصیص می دادند گویا مالک اصلی آنها بودند و فقط حق تقسیم به دست آنها بود! (همانطور که گفتیم جمله ((مما ذرا)) اشاره به این واقعیت است).
2 - آنها در این تقسیم جانب بتها را مقدم می داشتند لذا هر آسیبی متوجه سهم خدا می شد مهم نبود اما آسیبهائی که متوجه سهم بتها می شد به وسیله سهم خدا جبران میکردند و آن را گرفته به بتها می دادند که در آیه اشاره به آن شده است ، و این یکنوع امتیاز و برتری برای بتها نسبت به خداوند بود!!

3 - از بعضی از روایات استفاده می شود که آنها برای سهم بتها اهمیت خاصی قائل بودند و لذا متولیان و خدمه بت و خود بت پرستان از سهم آنها می خوردند و سهم خدا را تنها به بچه ها و میهمانان می دادند. و قرائن نشان می دهد که گوسفندهای چاق و فربه و غلات خوب مال بتها بود تا بتوانند به اصطلاح شکمی از عزا در آورند.
همه اینها نشان می دهد که آنها در تقسیم حتی برای خداوند به اندازه بتها ارزش قائل نبودند چه حکمی از این زشتتر و ننگینتر که انسان قطعه سنگ

و چوب بی ارزشی را بالاتر از آفریننده جهان هستی فکر کند، آیا انحطاط فکری از این بالاتر تصور می شود؟! الأنعام
آیه 137
آیه و ترجمه
وَ كَذَلِک زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَدِهِمْ شرَكاؤُهُمْ لِيرْدُوهُمْ وَ لِيَلْبِسوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَ مَا يَفْترُونَ(137)
ترجمه :137 - و همچنین شرکای آنها (یعنی بتها) قتل فرزندانشان را در نظرشان جلوه داده بودند (کودکان خود را قربانی بتها می کردند و افتخار می نمودند!) و عاقبت این کار چنین شد که آنها را به هلاکت افکندند و آئینشان را دگرگون ساختند و اگر خدا می خواست چنین نمی کردند (زیرا می توانست اجبارا جلو آنان را بگیرد ولی اجبار سودی ندارد) بنابراین آنها و تهمتهایشان را به حال خود واگذار (و به اعمال آنها اعتنا مکن).
تفسیر:قرآن در این آیه اشاره به یکی دیگر از زشتکاریهای بت پرستان و جنایتهای شرم آور آنها کرده می گوید: همانطور که تقسیم آنها در مورد خداوند و بتها در نظرشان جلوه داشت و این عمل زشت و خرافی و حتی مضحک را کاری پسندیده می پنداشتند همچنین شرکای آنها قتل فرزندان را در نظر بسیاری از بت پرستان جلوه داده بود تا آنجا که کشتن بچه های خود را یکنوع ((افتخار)) و یا((عبادت)) محسوب می داشتند (و کذلک زین لکثیر من المشرکین قتل اولادهم شرکائهم).
منظور از ((شرکاء)) در اینجا بتها هستند که به خاطر آنان گاهی فرزندان خود را قربانی می نمودند و یا نذر می کردند که اگر فرزندی نصیب آنها شد آن را برای بت قربانی کنند، همانطور که در تاریخ بت پرستان قدیم گفته شده است ، و بنابراین نسبت تزیین به بتها به خاطر آن است که

بت آنها را وادار به این عمل جنایت بار می کرد، و روی این تفسیر، قتل در آیه فوق با مسئله زنده به گور کردن دختران و یا کشتن پسران به خاطر ترس از فقر، ارتباطی ندارد.
این احتمال نیز وجود دارد که : منظور از تزیین این جنایت به وسیله بتها

این باشد که خدمه و متولیان بتکده ها مردم را به این کار تشویق می کردند و خود را زبان بت می دانستند زیرا نقل می کنند که عربهای زمان جاهلیت برای انجام سفرهای مهم و کارهای دیگر از ((هبل)) (بت بزرگ آنها) اجازه می گرفتند و طرز اجازه گرفتن آنها این بود که چوبهای تیری که در کیسه مخصوصی مجاور هبل قرار داشت و روی بعضی از آنها((افعل)) (انجام بده) و روی بعضی ((لا تفعل)) (انجام مده) نوشته شده بود تکان می داد و چوبه تیری را از میان آنها خارج می ساخت و هر چه روی آن نوشته شده بود به عنوان پیام هبل ! تلقی می شد و این نشان می دهد که از این طریق نظر بتها را کشف ، هیچ بعید نیست که مسئله قربانی برای بت نیز از طریق خدمه ، به عنوان یک پیام بت معرفی شده باشد.
این احتمال نیز وجود دارد که زنده به گور کردن دختران در میان آنها که طبق نقل تواریخ به عنوان بر طرف ساختن لکه ننگ در میان طائفه ((بنی تمیم)) رائج شده بود به عنوان پیام بتها معرفی شده باشد، زیرا در تاریخ می خوانیم که نعمان بن منذر حمله به جمعی از عرب کرد و زنان آنها را اسیر ساخت و در میان آنها دختر قیس بن عاصم بود، سپس صلح در میان آنها برقرار شد، و هر زنی به عشیره خود پیوست ، به جز دختر قیس که او ترجیح داد در میان قوم دشمن بماند، و شاید با یکی از جوانهای آنها ازدواج کند این مطلب بر قیس بسیار گران آمد و سوگند (به عنوان بتها) یاد کرد که هر گاه دختر دیگری برای او متولد شود زنده به گورش کند و چیزی نگذشت که این عمل سنتی در تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 453
بین آنها شد که زیر ماسک دفاع از ناموس دست به بزرگترین جنایت یعنی کشتن فرزندان بی گناه زدند.
بنابراین زنده به گور کردن دختران نیز ممکن است در آیه فوق داخل باشد.
یک احتمال دیگر نیز در تفسیر آیه فوق به نظر می رسد اگر چه مفسران آن را ذکر نکرده اند و آن اینکه : عربهای زمان جاهلیت آنچنان اهمیتی برای بتها قائل بودند که اموال نفیس خود را خرج بتها و متولیان و خدمه زورمند و پر درآمد آنها می کردند و خودشان فقیر و تهیدست می شدند تا آنجا که گاهی بچه های خود را از گرسنگی و فقر سر می بریدند، این عشق به بت چنین عمل زشتی را در نظر آنها تزیین کرده بود.
ولی تفسیر اول یعنی قربانی کردن فرزندان برای بتها با متن آیه از همه مناسبتر است .
سپس قرآن نتیجه این گونه اعمال زشت این بود که بتها و خدمه بت ، مشرکان را به هلاکت بیفکنند و دین و آئین حق را مشتبه سازند و آنها را از رسیدن به یک آئین پاک محروم نمایند (لیردوهم و لیلبسوا علیهم دینهم).
قرآن می گوید:((اما با این همه اگر خدا می خواست می توانست به اجبار جلو آنها را بگیرد)) ولی اجبار بر خلاف سنت خدا است ، خداوند خواسته

بندگان آزاد باشند تا راه تربیت و تکامل هموار گردد زیرا در اجبار نه تربیت است و نه تکامل (و لو شاء الله ما فعلوه). تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 454
و در پایان می فرماید: اکنون که چنین است و آنها در میان یک چنین اعمال خرافی زشت و ننگینی غوطه ورند و حتی قبح آن را درک نمی کنند، و از همه بدتر اینکه گاهی آن را به خدا نیز نسبت می دهند آنها و تهمتهایشان را به حال خود واگذار، و به تربیت دلهای آماده و مستعد بپرداز (فذرهم و ما یفترون). الأنعام
آیه 138-139
آیه و ترجمه
وَ قَالُوا هَذِهِ أَنْعَمٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ لا یَطعَمُهَا إِلا مَن نَّشاءُ بِزَعْمِهِمْ وَ أَنْعَمٌ حُرِّمَت ظهُورُهَا وَ أَنْعَمٌ لا یَذْکُرُونَ اسمَ اللَّهِ عَلَیْهَا افْترَاءً عَلَیْهِ سیَجْزِیهِم بِمَا کانُوا یَفْترُونَ(138)
وَ قَالُوا مَا فی بُطونِ هَذِهِ الانْعَمِ خَالِصةٌ لِّذُکورِنَا وَ محَرَّمٌ عَلی أَزْوَجِنَا وَ إِن یَکُن مَّیْتَةً فَهُمْ فِیهِ شرَکاءُ سیَجْزِیهِمْ وَصفَهُمْ إِنَّهُ حَکیمٌ عَلِیمٌ(139)
ترجمه :138 - و گفتند این قسمت از چهار پایان و زراعت (که مخصوص بتها است برای همه) ممنوع است و جز کسانی که ما بخواهیم - به گمان آنها - از آن نباید بخورد و (می گفتند اینها) چهارپایانی است که سوار شدن بر آنها تحریم شده و چهار پایانی که نام خدا را بر آن نمی بردند و به خدا دروغ می بستند (و می گفتند این احکام از ناحیه او است) به زودی کیفر افتراهای آنها را می دهد.
139 - و گفتند آنچه در شکم این حیوانات (از جنین و بچه) وجود دارد مخصوص مردان ماست و بر همسران ما حرام است اما اگر مرده باشد (یعنی مرده متولد شود) همگی در آن شریکند و به زودی (خدا) کیفر این توصیف (و احکام دروغین) آنها را می دهد او حکیم و دانا است . تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 455
تفسیر:در این آیات به چند قسمت از احکام خرافی بت پرستان که حکایت از کوتاهی سطح فکر آنها می کند اشاره شده است و بحث آیات قبل را تکمیل می نماید.
نخست میگوید بت پرستان می گفتند: این قسمت از چهار پایان و زراعت که مخصوص بتها است و سهم آنها می باشد به طور کلی برای همه ممنوع است ، مگر آنهائی که ما می خواهیم و به پندار آنها تنها بر این دسته حلال بود نه بر دیگران (و قالوا هذه انعام و حرث حجر لا یطعمها الا من نشاء بزعمهم).
و منظورشان همان خدمه و متولیان بت و بتخانه بود تنها این دسته بودند که به پندار آنها حق داشتند از سهم بتها بخورند.

و از این بیان نتیجه می گیریم که این قسمت از آیه در حقیقت اشاره به چگونگی مصرف سهمی است که برای بتها از زراعت و چهار پایان قرار می دادند، که شرح آن در دو آیه قبل گذشت .
کلمه ((حجر)) (بر وزن شعر) در اصل به معنی ممنوع ساختن است و همانطور که راغب در کتاب مفردات گفته است بعید نیست از ماده ((حجاره)) به معنی سنگ گرفته شده باشد زیرا هنگامی که می خواستند محوطهای را ممنوع اعلام کنند، اطراف آن را سنگچین می کردند و اینکه به حجر اسماعیل این کلمه اطلاق شده است به خاطر آن است که به وسیله دیوار سنگی مخصوصی از سایر قسمتهای مسجد الحرام جدا شده است . به همین مناسبت گاهی به عقل حجر گفته می شود زیرا انسان را از کارهای خلاف منع می کند، و هر گاه کسی زیر نظر و تحت حمایت دیگری قرار بگیرد می گویند در حجر

او است ، و محجور به کسی گفته می شود که از تصرف در اموال خویش ممنوع است .
سپس اشاره به دومین چیزی می کند که آنها تحریم کرده بودند و می گوید:((آنها معتقد بودند که قسمتی از چهار پایان هستند که سوار شدن بر آنها حرام است)) (و انعام حرمت ظهورها).
و ظاهرا همان حیواناتی بوده است که در آیه 103 سوره مائده به عنوان سائبه و بحیره و حام شرح آن گذشت (برای اطلاع بیشتر ذیل آیه مزبور را مطالعه فرمائید).
بعد سومین قسمت از احکام ناروای آنها را بیان کرده می گوید)): ((نام خدا را بر قسمتی از چهار پایان نمی بردند)) (و انعام لا یذکرون اسم الله علیها).
این جمله ممکن است اشاره به حیواناتی باشد که به هنگام ذبح تنها نام بت را می بردند و یا حیواناتی بوده است که سوار شدن بر آنها را برای حج تحریم کرده بودند، چنانکه در تفسیر مجمع البیان و تفسیر کبیر و المنار و قرطبی از بعضی از مفسران نقل شده است ، و در هر دو صورت حکمی بود بی دلیل و خرافی .
عجیب این است که به این احکام خرافی قناعت نمی کردند بلکه ((به خدا افترا میبستند و آن را به او نسبت می دادند)) (افتراء علیه).
در پایان آیه پس از ذکر این احکام ساختگی ((خداوند به زودی کیفر آنها را در برابر این افترائات خواهد داد)) (سیجزیهم بما کانوا یفترون).
آری هنگامی که بشر بخواهد به فکر ناقص خود جعل حکم و قانون کند

ممکن است هر طائفهای با هوا و هوسهای خود احکام و مقرراتی بسازند، و نعمتهای خدا را بیجهت بر خود حرام و یا کارهای زشت و خلاف خود را بر

خود حلال کنند، این است که می گوئیم قانونگزار تنها باید خدا باشد که همه چیز را می داند و از مصالح کارها آگاه و از هر گونه هوا و هوس بر کنار است .
در آیه بعد به یکی دیگر از احکام خرافی آنها در مورد گوشت حیوانات اشاره کرده می فرماید: ((آنها گفتند جنین هائی که در شکم این حیوانات است مخصوص مردان ما است و بر همسران ما حرام است ولی اگر مرده متولد شود، همگی در آن شریکند)) (و قالوا ما فی بطون هذه الانعام خالصة لذکورنا و محرم علی ازواجنا و ان یکن میتة فهم فیه شرکاء).
باید توجه داشت منظور از ((هذه الانعام)) همان حیواناتی است که در آیه قبل به آن اشاره شده است .
بعضی از مفسران احتمال داده اند که عبارت ما فی بطون هذه الانعام (آنچه در شکم این حیوانات است) شامل شیر این حیوانات نیز بشود، ولی با توجه به جمله و ان یکن میتة (اگر مرده بوده باشد) روشن می شود که آیه فقط از جنین بحث می کند که اگر زنده متولد شود، آن را مخصوص مردان می دانستند و اگر مرده متولد می شد، که زیاد مورد رغبت و میل آنها نبود همه را در آن مساوی می دانستند!.
این حکم اولا هیچگونه فلسفه و دلیلی نداشت و ثانیا در مورد جنینی که مرده متولد می شد، بسیار زشت و زننده بود، زیرا گوشت چنین حیوانی غالبا فاسد و زیانبخش است و ثالثا یکنوع تبعیض آشکار میان جنس مرد و زن تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 458
بود زیرا آنچه خوب بود، مخصوص مردان ، آنچه بد بود به زنان هم از آن سهمی داده می شد.
قرآن به دنبال این حکم جاهلی ، با این جمله مطلب را تمام کرده و می گوید: ((بزودی خداوند کیفر این گونه توصیفات آنها را می دهد)) (سیجزیهم وصفهم).
تعبیر به وصف اشاره به توصیفی است که آنها از خدا می کردند و تحریم این گونه غذاها را به خدا نسبت اگر چه منظور از آن صفت و حالتی است که بر اثر تکرار گناه به شخص گناهکار دست می دهد و او را مستحق مجازات می کند و در پایان آیه می فرماید:((او حکیم و دانا است)) (انه حکیم علیم .
هم از اعمال و گفتار و تهمتهای ناروای آنان با خبر است و هم روی حساب ، آنها را مجازات می کند. الأنعام
آیه 140
آیه و ترجمه
قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ قَتَلُوا أَوْلَدَهُمْ سفَهَا بِغَیرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلی اللَّهِ قَدْ ضلُّوا وَ مَا کانُوا مُهْتَدِینَ(140)

ترجمه :140 - مسلما آنها که فرزندان خود را از روی سفاهت و نادانی کشتند زیان دیدند و آنچه را خدا به آنها روزی داده بود بر خود تحریم کردند و بر خدا افترا بستند، آنها گمراه شدند و (هرگز) هدایت نیافتند.
تفسیر:در تعقیب چند آیه گذشته که سخن از قسمتی از احکام خرافی و آداب زشت و ننگین عصر جاهلیت عرب ، از جمله کشتن فرزندان به عنوان قربانی بتها، و یا زنده به گور کردن دختران به عنوان حفظ حیثیت قبیله و خانواده ، و همچنین تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 459
تحریم قسمتی از نعمتهای حلال به میان آورد، در این آیه به شدت همه این اعمال و احکام را محکوم کرده و با هفت تعبیر مختلف در جمله هائی کوتاه اما بسیار رسا و جالب ، وضع آنها را روشن می سازد.
نخست می گوید: کسانی که فرزندان خود را از روی سفاهت و جهل کشتند زیان کردند هم از نظر انسانی و اخلاقی ، و هم از نظر عاطفی ، و هم از نظر اجتماعی ، گرفتار خسارت و زیان گشتند و از همه بالاتر خسارت معنوی در جهان دیگر (قد خسر الذین قتلوا اولادهم سفها بغیر علم) در این جمله عمل آنها یکنوع خسران و زیان و سپس سفاهت و سبک مغزی و بعد کار جاهلانه معرفی شده است ، که هر یک از این تعبیرهای سه گانه به تنهائی برای معرفی زشتی عمل آنها کافی است ، کدام عقل اجازه می دهد که انسان فرزند خود را با دست خود به قتل برساند وانگهی آیا این سفاهت و سبک مغزی نیست که از این عمل شرم نکند بلکه آنرا یکنوع افتخار یا عبادت محسوب دارد، کدام علم و دانش اجازه می دهد که انسان چنین عملی را به عنوان یک سنت و یا قانون در جامعه خود بپذیرد؟!
اینجا است که به یاد گفتار ابن عباس می افتیم که می گفت : اگر کسی بخواهد میزان عقب ماندگی اقوام جاهلی را بداند آیات سوره انعام (یعنی آیات فوق) را بخواند.
سپس قرآن میگوید: اینان آنچه را خدا به آنان روزی داده بود و مباح و حلال ساخته بود. بر خود تحریم کردند و بخدا افترا زدند که خدا آنها را حرام کرده است (و حرموا ما رزقهم الله افتراء علی الله).
در این جمله با دو تعبیر دیگر اعمال آنها محکوم شده است زیرا اولا آنها نعمتی را که خدا به آنان روزی داده بود و حتی برای ادامه حیاتشان لازم و ضروری بود بر خود تحریم کردند و قانون خدا را زیر پا گذاشتند و ثانیا تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 460
به خدا افترا بستند که او چنین دستوری داده است ، با آنکه ابدا چنین نبود.
و در پایان آیه با دو تعبیر دیگر آنان را محکوم می سازد نخست می گوید آنها بطور مسلم گمراه شدند (قد ضلوا)
سپس اضافه می کند آنها هیچگاه در مسیر هدایت نبوده اند (و ما کانوا مهتدین).

آیه 141
آیه و ترجمه
وَ هُوَ الَّذِی أَنشأَ جَنَّتٍ مَّعْرُوشتٍ وَ غَیرَ مَعْرُوشتٍ وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ مخْتَلِفاً أُکلُهُ وَ الزَّیْتُونَ وَ الرُّمَّانَ مُتَشبهاً وَ غَیرَ مُتَشبِهٍ کلُوا مِن ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَ ءَاتُوا حَقَّهُ یَوْمَ حَصادِهِ وَ لا تُسرِفُوا إِنَّهُ لا یحِب الْمُسرِفِینَ(141)
ترجمه :141 - او است که باغهای معروش (باغهائی که درختانش روی داربستها قرار می گیرند) و باغهای غیر معروش (درختانی که نیاز به داربست ندارند) آفرید، و همچنین نخل و انواع زراعت را که از نظر میوه و طعم با هم متفاوتند و (نیز) درخت زیتون و انار را که از جهتی با هم شبیه و از جهتی تفاوت دارند (برگ و ساختمان ظاهریشان شبیه یکدیگر است در حالی که طعم میوه آنها فوق العاده متفاوت) از میوه آن به هنگامی که به ثمر می نشیند بخورید و حق آن را به هنگام درو بپردازید، اسراف نکنید که خداوند مسرفین را دوست نمی دارد.
تفسیر :یک درس بزرگ توحید
در این آیه به چند موضوع اشاره شده است که هر کدام در حقیقت نتیجه دیگری است .
نخست می گوید: خداوند همان کسی است که انواع باغها و زراعتها با درختان گوناگون آفریده است که بعضی روی داربستها قرار گرفته ، و بام

بدیع و دل انگیز خود چشمها را متوجه خویش می سازند، و با میوه های لذیذ و پر برکت کام انسان را شیرین می کنند، و بعضی بدون احتیاج به داربست بر سر پا ایستاده و سایه بر سر آدمیان گسترده ، و با میوه های گوناگون به تغذیه انسان خدمت می کنند (و هو الذی انشا جنات معروشات و غیر معروشات).
مفسران در تفسیر کلمه معروش و غیر معروش سه احتمال داده اند:
1 - همان که در بالا به آن اشاره شد، یعنی درختانی که روی پای خود نمی ایستند و نیاز به داربست دارند، و درختانی که بدون نیاز به داربست روی پای خود می ایستند. (زیرا عرش در لغت به معنی برافراشتن و هر موجود برافراشته است و به همین جهت به سقف و یا تخت پایه بلند، عرش گفته می شود)
2 - منظور از معروش درخت اهلی است که به وسیله دیوار و امثال آن در باغها حفاظت می شود و غیر معروش درختان بیابانی و جنگلی و کوهستانی است .
3 - معروش درختی است که بر سر پا ایستاده و یا به روی زمین بلند شده

اما غیر معروش درختی است که به روی زمین می خوابد و پهن می شود.
ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد، و شاید ذکر معروشات در آغاز سخن به خاطر ساختمان عجیب و شگفت انگیز این گونه درختان است ، یک نگاه کوتاه به درخت انگور و ساقه و شاخه پر پیچ و خم آن ، که با قلابهای مخصوصی مجهز است ، و خود را به اشیاء اطراف می چسباند تا کمر راست کند، شاهد این این مدعا است .
سپس اشاره به دو قسمت از باغها و جنات کرده می گوید: و همچنین درختان نخل و زراعت را آفرید (و النخل و الزرع).
ذکر این دو بالخصوص به خاطر آن است که از اهمیت ویژه ای در زندگانی بشر و تغذیه او برخوردارند (توجه داشته باشید که جنت هم به باغ و هم

به زمینهای پوشیده از زراعت گفته می شود).
بعد اضافه می کند که این درختان از نظر میوه و طعم با هم متفاوتند یعنی با اینکه از زمین واحدی می رویند هر کدام طعم و عطر و خاصیتی مخصوص به خود دارند، که در دیگری دیده نمی شود (مختلفا اکله).
سپس اشاره به دو قسمت دیگر از میوه هائی می کند که فوق العاده مفید و دارای ارزش حیاتی هستند، و می گوید: همچنین زیتون و انار (و الزیتون و الرمان)
انتخاب این دو ظاهرا به خاطر آن است که این دو درخت در عین اینکه از نظر ظاهر با هم شباهت دارند، از نظر میوه و خاصیت غذائی بسیار با هم متفاوتند لذا بلافاصله می فرماید هم با یکدیگر شبیهند و هم غیر شبیه (متشابها و غیر متشابه)
پس از ذکر این همه نعمتهای گوناگون ، پروردگار می گوید: از میوه آنها به هنگامی که به ثمر نشست ، بخورید ولی فراموش نکنید که به هنگام چیدن ، حق آن را باید ادا کنید) (کلوا من ثمره اذا اثمر و آتوا حقه یوم حصاده).
و در پایان ، فرمان می دهد که اسراف نکنید، زیرا خداوند مسرفان را دوست نمی دارد (و لا تسرفوا انه لا یحب المسرفین).
اسراف به معنی تجاوز از حد اعتدال است ، و این جمله می تواند اشاره به عدم اسراف در خوردن و یا عدم اسراف در بخشش بوده باشد، زیرا پارهای از اشخاص به قدری دست و دل بازند که هر چه دارند به این و آن می دهند و خود و فرزندانشان معطل می مانند. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 5
نکته هادر اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - پیوند آیه با آیات قبل - در آیات گذشته از این سوره ، سخن از احکام خرافی بت پرستان در میان بود، که از زراعت و چهارپایان نصیبی برای خدا قرار می دادند، و عقیده داشتند که این سهام باید به شکل مخصوصی

مصرف گردد، و سوار شدن بر پشت بعضی از چهارپایان را تحریم می کردند و بچه های خود را برای بعضی از بتها قربانی می نمودند.
آیه فوق و آیه ای که بعد از این می آید در حقیقت پاسخی به تمام این احکام خرافی است ، زیرا صریحا می گوید
خالق تمام این نعمتها خدا است ، او است که همه این درختان و چهارپایان و زراعتها را آفریده است و هم او است که دستور داده از آنها بهره گیرید و اسراف نکنید، بنابراین غیر او نه حق تحریم دارد و نه حق تحلیل .
2 - در اینکه جمله اذا اثمر (هنگامی که میوه دهد) با ذکر کلمه ثمره قبل از آن چه منظوری را تعقیب می کند، در میان مفسران گفتگو است ، ولی ظاهرا هدف از این جمله این است که به مجرد اینکه میوه بر درختان ، و خوشه و دانه در زراعت آشکار شود، بهره گرفتن از آنها مباح و جائز است ، اگر چه حق مستمندان هنوز پرداخته نشده است و این حق را تنها در موقع چیدن میوه و در درو کردن (یوم الحصاد) باید پرداخت (دقت کنید).
3 - منظور از این حق که بهنگام درو باید پرداخت چیست ؟ بعضی معتقدند همان زکات واجب ، یعنی یکدهم و یک بیستم است ، ولی با توجه به اینکه این سوره در مکه نازل شده و حکم زکات در سال دوم هجرت و یا بعد از

نازل گردیده است ، چنین احتمالی بسیار بعید به نظر می رسد.
در روایات فراوانی که از اهلبیت (علیهم الاسلام) به ما رسیده و همچنین در بسیاری از روایات اهل تسنن این حق ، غیر از زکات معرفی شده و منظور از آن چیزی است که بهنگام حضور مستمند در موقع چیدن میوه و یا درو کردن زراعت به او داده می شود، و حد معین و ثابتی ندارد. و در این صورت آیا این حکم واجب است یا مستحب ، بعضی معتقدند که یک حکم وجوبی است که قبل از تشریع حکم زکات بر مسلمانان لازم بوده ولی بعد از نزول آیه زکات ، این حکم منسوخ شد، و حکم زکات با حد و حدود معینش به جای آن نشست .
ولی از روایات اهلبیت (علیهم السلام) استفاده می شود که این حکم نسخ نشده و به عنوان یک حکم استحبابی هم اکنون به قوت خود باقی است .
4 - تعبیر به کلمه یوم ممکن است اشاره به این باشد که چیدن میوه ها و درو کردن زراعتها بهتر است در روز انجام گیرد، اگر چه مستمندان حاضر شوند و قسمتی به آنها داده شود، نه اینکه بعضی از افراد بخیل ، شبانه این کار را بکنند، تا کسی با خبر نشود، در روایاتی که از طرق اهلبیت (علیهم السلام) به ما رسیده نیز روی این موضوع تاکید شده است .
الأنعام

آیه 142 - 144

آیه و ترجمه
وَ مِنَ الاَنْعَمِ حَمُولَةً وَ فَرْشاً کلُوا مِمَّا رَزَقَکُمُ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعُوا خُطوَتِ الشیْطنِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُّبِینٌ(142)
ثَمَنِیَةَ أَزْوَجٍ مِّنَ الضأنِ اثْنَینِ وَ مِنَ الْمَعْزِ اثْنَینِ قُلْ ءَالذَّکرَیْنِ حَرَّمَ أَمِ الأُنثَیَینِ أَمَّا اشتَمَلَت عَلَیْهِ أَرْحَامُ الأُنثَیَینِ نَبِّئُونی بِعِلْمٍ إِن کنتُمْ صدِقِینَ(143)
وَ مِنَ الابِلِ اثْنَینِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَینِ قُلْ ءَالذَّکرَیْنِ حَرَّمَ أَمِ الأُنثَیَینِ أَمَّا اشتَمَلَت عَلَیْهِ أَرْحَامُ الأُنثَیَینِ أَمْ کنتُمْ شهَدَاءَ إِذْ وَصاکُمُ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظلَمُ مِمَّنِ افْترَی عَلی اللَّهِ کذِباً لِّیُضِلَّ النَّاس بِغَیرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لا یهْدِی الْقَوْمَ الظلِمِینَ(144)
ترجمه :142 - (و او کسی است که) از چهارپایان برای شما حیوانات باربر و حیوانات کوچک آفرید، از آنچه او به شما روزی داده است بخورید و از گامهای شیطان پیروی ننمائید که او دشمن آشکار شما است .
143 - هشت جفت از چهارپایان (برای شما آفرید) از میش دو جفت و از بز دو جفت بگو آیا خداوند نرهای آنها را حرام کرده یا مادهها را؟ یا آنچه رحم ماده های آنها در برگرفته ؟ اگر راست می گوئید (و بر تحریم آنها دلیلی دارید) به من خبر دهید.
144 - و از شتر دو زوج ، و از گاو هم دو زوج ، (برای شما آفرید) بگو کدامیک از اینها را خدا حرام کرده است ؟ نرها را یا ماده ها را؟ و یا آنچه رحم ماده ها را در برگرفته ؟ و آیا شما گواه (این تحریم) بودید، هنگامی که خدا به این موضوع توصیه کرد؟ بنابراین چه کسی ستمکارتر است از آنها که بر خدا دروغ می بندند، تا مردم را از روی جهل گمراه سازند، خداوند هیچگاه ستمگران را هدایت نخواهد کرد! . تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 8
تفسیر :این آیات همانطور که اشاره شد در پی نفی احکام خرافی مشرکان در زمینه زراعت و چهارپایان است ، در آیه قبل سخن از انواع زراعتها و میوه های خداداد در میان بود، و در این آیات درباره حیوانات حلال گوشت و خدمات آنها سخن می گوید.
نخست می گوید: خداوند کسی است که از چهارپایان برای شما حیوانات بزرگ و باربر و حیوانات کوچک آفرید (و من الانعام حمولة و فرشا).
حمولة به معنی جمع است ، و چنانکه علمای لغت گفته اند، مفرد از جنس خود ندارد، و به معنی حیوانات بزرگ باربر مانند شتر و اسب و نظایر آنها است .
فرش به همان معنی معروف است ، ولی در اینجا به معنی گوسفند و نظیر آن از حیوانات کوچک تفسیر شده است و ظاهرا نکته اش این است که اینگونه حیوانات بسیار به زمین نزدیک هستند، و در برابر حیوانات بزرگ باربر همانند فرشی محسوب می شوند، هر گاه به بیابانی که گوسفندانی در آن مشغول چرا هستند از دور بنگریم درست به فرشی می مانند که

روی زمین گسترده شده است ، در حالی که گله شتران هیچگاه از دور چنین منظره ای ندارد.
تقابل حمولة با فرش نیز این معنی را تایید می کند.
این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که منظور از این کلمه ، فرشهائی است که مردم از حیوانات درست می کنند، یعنی بسیاری از حیوانات هم برای باربری مورد استفاده قرار می گیرند و هم برای تهیه فرش ، ولی احتمال اول نزدیکتر به معنی آیه است . تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 9
سپس چنین نتیجه می گیرد، اکنون که همه اینها مخلوق خدا است و حکم آن به دست اوست ، به شما فرمان می دهد که از آنچه او به شما روزی داده است بخورید (کلوا مما رزقکم الله).
اینکه نمی گوید از این حیوانات بخورید، بلکه می گوید از آنچه به شما داده است تناول کنید، به خاطر آن است که حیوانات حلال گوشت منحصر به چهارپایان نیستند بلکه حیوانات دیگری نیز حلال گوشتند که در جمله فوق از آنها ذکری نشده است .
و برای تاکید این سخن و ابطال احکام خرافی مشرکان ، می فرماید: از گامهای شیطان پیروی نکنید، که او دشمن آشکار شما است (دشمنی که از آغاز خلقت آدم با شما اعلان جنگ داده است) (و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین).
اشاره به اینکه اینگونه احکام و مقررات بی دلیل که صرفا از پندارهای خام و هوی و هوسها و جهل و نادانی سرچشمه گرفته ، یک سلسله وسوسه های شیطانی بیش نیست ، که شما را گام به گام از حق دور کرده و در بیراهه ها سرگردان می سازد.
در ذیل آیه 168 سوره بقره درباره این جمله توضیح جالبی داده شد.
در آیه بعد به عنوان توضیح ، قسمتی از حیوانات حلال گوشت و قسمتی از حیواناتی را که هم باربرند و هم برای تغذیه انسان قابل استفاده اند، شرح می دهد و می گوید: خداوند هشت جفت از چهارپایان را برای شما آفرید، از گوسفند و میش یک جفت (نر و ماده) و از بز یک جفت (نر و ماده) (ثمانیة ازواج من الضان اثنین و من المعز اثنین). تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 10
پس از ذکر این چهار زوج بلافاصله به پیامبرش دستور می دهد که از آنها صریحا بپرسد: آیا خداوند نرهای آنها را حرام کرده یا ماده ها را (قل آلذکرین حرم ام الانثیین)
یا حیواناتی که در شکم میشها یا بزهای ماده است (اما اشتملت علیه ارحام الانثیین)
بعد اضافه می کند: اگر راست می گوئید و بر تحریم هر یک از این حیوانات

از روی علم و دانش دلیلی دارید به من خبر دهید (نبئونی بعلم ان کنتم صادقین).
در آیه بعد چهار زوج دیگر را بیان می کند و می فرماید: از شتر، دو زوج (نر و ماده) و از گاو هم دو زوج (نر و ماده) قرار دادیم ، بگو کدامیک از اینها را خدا حرام کرده است ، نرها یا ماده ها را و یا حیواناتی که در شکم شترها یا گاوهای ماده است (و من الابل اثنین و من البقر اثنین قل آلذکرین حرم ام الانثیین اما اشتملت علیه ارحام الانثیین).
از آنجا که حکم به حلال بودن یا حرام بودن این حیوانات تنها به دست خداوندی است که آفریننده آنها و آفریدگار بشر و تمام جهان هستی است ، بنابراین کسی که ادعای تحلیل یا تحریم کند، یا باید از طریق گواهی عقل باشد، و یا شخصا وحی بر او نازل گردد، و یا به هنگام صدور این فرمان از ناحیه پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) حضور داشته باشد.
در آیه قبل تصریح شده بود که هیچگونه دلیل علمی و عقلی برای تحریم

این حیوانات در اختیار مشرکان نبود، و چون آنها ادعای نبوت و وحی نیز نداشتند، بنابراین تنها احتمال سوم باقی می ماند که ادعا کنند به هنگام صدور این فرمان ، از پیامبران الهی ، حاضر و گواه بوده اند، لذا می فرماید: آیا شما شاهد و گواه این مطلب بودید، هنگامی که خداوند به این موضوع توصیه کرد (ام کنتم شهداء اذ وصاکم الله بهذا).
و چون جواب این سؤ ال نیز منفی بوده ، ثابت می شود که آنها جز تهمت و افتراء در این باره سرمایه ای نداشتند.
لذا در پایان آیه اضافه می کند: چه کسی ستمکارتر است از آنها که بر خدا دروغ می بندند تا مردم را از روی جهل گمراه سازند، مسلما خداوند هیچگاه ستمگران را هدایت نخواهد کرد (فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا لیضل الناس بغیر علم ، ان الله لا یهدی القوم الظالمین). از آیه فوق استفاده می شود که دروغ بستن به خدا یکی از بزرگترین ستمها است ، ستم به مقام مقدس پروردگار، و ستم به بندگان خدا، و ستم به خویشتن و همانطور که سابقا گفته ایم ، تعبیر به ستمکارترین در اینگونه موارد جنبه نسبی دارد، بنابراین مانعی ندارد که عین این تعبیر در مورد بعضی از گناهان کبیره دیگر ذکر شود.
و نیز از این آیه استفاده می شود که هدایت و اضلال الهی جنبه اجباری ندارد بلکه عوامل و مقدمات آن از خود انسان شروع می شود، هنگامی که کسی دست به ظلم و ستم زد، خداوند حمایت خود را از او دریغ می دارد و در بیراهه ها سرگردان خواهد شد. الأنعام

آیه 145

آیه و ترجمه
قُلْ لا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّماً عَلى طاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلا أَن يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَماً مَّسفُوحاً أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسقاً أُهِلَّ لِغَيرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضطرَّ غَيرَ بَاغٍ وَ لا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّکَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(145)
ترجمه :145 - بگو در آنچه بر من وحی شده ، هیچ حرامی بر کسی که غذائی می خورد نمی یابم بجز اینکه مردار باشد یا خونی که (از بدن حیوان) بیرون ریخته یا گوشت خوک که اینها همه پلیدند، یا حیوانی که در طریق گناه به هنگام سر بریدن ، نام غیر خدا (نام بتها) بر آنها برده شده است ، اما کسانی که ناچار شوند بدون اینکه بخاطر لذت باشد و یا زیاده از حد بخورند (گناهی بر آنها نیست) پروردگار تو آمرزنده مهربان است .
تفسیر :بخشی از حیوانات حرام
سپس برای روشن ساختن محرمات الهی از بدعتهائی که مشرکان در آئین حق گذاشته بودند، در این آیه به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد که صریحا به آنها بگو در آنچه بر من وحی شده هیچ غذای حرامی را برای هیچکس (اعم از زن و مرد، کوچک و بزرگ) نمی یابم (قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه).
مگر چند چیز، نخست اینکه مردار باشد (الا ان یکون میتة).
یا خونی که از بدن حیوان بیرون می ریزد (نه خونهائی که پس از بریدن رگهای حیوان و خارج شدن مقدار زیادی از خون در لابلای رگهای موئین در وسط گوشتها باقی می ماند) (او دما مسفوحا) تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 13
یا گوشت خوک (او لحم خنزیر).
زیرا همه اینها رجس و پلیدی است و مایه تنفر طبع سالم آدمی و منبع انواع آلودگیها و سرچشمه زیانهای مختلف (فانه رجس).
ضمیر انه با اینکه مفرد است ، به عقیده بسیاری از مفسران به هر سه قسمت (گوشت مردار، خون و گوشت خوک) باز می گردد، و معنی جمله چنین است همه آنچه گفته شد پلیدی است و متناسب با ظاهر آیه نیز همین است که ضمیر به تمام آنها باز گردد، زیرا شک نیست که مردار و خون همانند گوشت خوک پلید است .
سپس به نوع چهارم اشاره کرده می گوید: یا حیواناتی که هنگام ذبح نام غیر خدا بر آنها برده شده است (او فسقا اهل لغیر الله به).
جالب اینکه به جای ذکر کلمه حیوان کلمه فسق آمده است و همانطور که در سابق نیز اشاره کرده ایم ، فسق به معنی خارج شدن از راه و رسم بندگی و اطاعت فرمان خدا است ، و لذا به هر گونه گناه فسق گفته می شود، اما ذکر این کلمه در برابر رجس که در مورد سه موضوع حرام سابق گذشت ، ممکن است اشاره به این باشد که گوشتهای حرام ، اصولا بر دو

دسته است گوشتهائی که تحریم آنها به خاطر پلیدی و تنفر طبع و زیانهای جسمانی می باشد، و به آن رجس اطلاق می گردد، و گوشتهائی که نه پلید است و نه از نظر بهداشتی زیان آور، اما از نظر اخلاقی و معنوی نشانه بیگانگی از خدا و دوری از مکتب توحید است ، تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 14
و به همین دلیل نیز تحریم شده است .
بنابراین نباید انتظار داشت که گوشتهای حرام ، همیشه دارای زیانهای بهداشتی باشد، بلکه گاهی به خاطر زیانهای معنوی و اخلاقیش تحریم شده است ، و از اینجا روشن می شود که شرائط ذبح اسلامی نیز بر دو گونه است ، بعضی مانند بریدن رگهای چهارگانه و بیرون ریختن خون حیوان ، جنبه بهداشتی دارد، و بعضی مانند رو به قبله بودن و گفتن بسم الله و ذبح به وسیله مسلمان جنبه معنوی .
در پایان آیه کسانی را که از روی ناچاری و اضطرار، و نیافتن هیچ غذای دیگر برای حفظ جان خویش ، از این گوشتهای حرام استفاده می کنند، استثناء کرده و می گوید: کسانی که اضطرار پیدا کنند، گناهی بر آنها نیست ، مشروط بر اینکه تنها به خاطر حفظ جان باشد نه به خاطر لذت و یا حلال شمردن حرام الهی و نه زیاد از حد، بخورند در این صورت پروردگار آمرزنده مهربان آنها را معاف خواهد ساخت (فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فان ربک غفور رحیم).
در حقیقت این دو شرط برای آن است که افرادی اضطرار را دستاویز برای تجاوز به حریم قوانین الهی نسازند، و به بهانه اضطرار از حدود مقررات خدا پا فراتر ننهند.
ولی در بعضی از روایات اهلبیت (علیهم الاسلام) مانند روایتی که در تفسیر عیاشی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده چنین می خوانیم الباغی الظالم و العادی الغاصب : منظور از باغی ستمگر است و منظور از عادی ، غاصب است ،
و نیز در روایت دیگری از امام (علیه السلام) نقل شده که فرمود: الباغی الخارج تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 15
علی الامام و العادی اللص : منظور از باغی کسی است که بر ضد امام عادل و حکومت اسلامی قیام کند و منظور از عادی دزد است .
این روایات و مانند آنها اشاره به این است که اضطرار به گوشتهای حرام معمولا در سفرها رخ می دهد، اگر کسی در راه ظلم و ستم و یا غصب و دزدی ، اقدام به سفر کند و گرفتار کمبود غذا شود، خوردن گوشتهای حرام برای او جائز نیست ، گر چه موظف است برای حفظ جان خود از آن گوشتها استفاده کند، ولی کیفر این گناه را خواهد داشت چه اینکه مقدمات چنین سفر حرامی را خودش فراهم ساخته است و در هر صورت این

روایات با مفهوم کلی آیه کاملا سازگار است
پاسخ به یک سؤ ال
در اینجا یک سؤ ال پیش می آید که چگونه تمام محرمات الهی در زمینه غذاها منحصر به چهار چیز شمرده شده است با اینکه می دانیم غذاهای حرام منحصر به اینها نیست ، گوشت حیوانات درنده و گوشت حیوانات دریائی (جز ماهی فلس دار) و مانند آنها همگی حرام هستند در حالی که در آیه هیچ نامی از آنها به میان نیامده و محرمات منحصر به چهار چیز شمرده شده است ؟
بعضی در پاسخ این سؤ ال گفته اند که به هنگام نزول این آیات در مکه ، هنوز حکم تحریم سایر غذاهای حرام نازل نشده بود،
ولی این جواب صحیح به نظر نمی رسد، گواه این سخن آنکه عین همین تعبیر یا شبیه آن در بعضی از سوره های مدنی نیز دیده می شود، مانند آیه 173 سوره بقره .
ظاهر این است که این آیه ، تنها نظر به نفی احکام خرافی مشرکان دارد و به اصطلاح ، حصر اضافی است ، و به تعبیر دیگر آیه می گوید: محرمات الهی اینها هستند نه آنچه شما به هم بافته اید. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 16
برای روشن شدن این سخن بد نیست مثالی بزنیم ، کسی از ما سؤ ال می کند آیا حسن و حسین ، هر دو آمدند، ما در جواب می گوئیم نه فقط حسن آمد، در اینجا منظورمان این است که آمدن نفر دوم ، یعنی حسین را نفی کنیم ، اما هیچ مانعی ندارد کسان دیگری که اصلا مورد بحث ما نبوده اند آمده باشند، چنین حصری را حصر اضافی (یا نسبی) می گویند.
اما باید توجه داشت که ظاهر حصر، معمولا حصر حقیقی است مگر در مواردی که قرینه ای در کار باشد مانند آیه مورد بحث . الأنعام
آیه 146 - 147
آیه و ترجمه
وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كلَّ ذِي ظفُرٍ وَ مِنَ الْبَقَرِ وَ الْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شحُومَهُمَا إِلا مَا حَمَلَت ظهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَط بِعَظمٍ ذَلِک جَزَيْنَهُم بِبَغْيِهِمْ وَ إِنَّا لَصدِقُونَ(146)
فَإِن كذَّبُوک فَقُل رَّبُّكمْ ذُو رَحْمَةٍ وَسِعَةٍ وَ لا يُرَدُّ بَأْسهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ(147)
ترجمه :146 - و بر یهودیان ، هر حیوان ناخن دار (حیواناتی که سم یکپارچه دارند) را حرام کردیم و از گاو و گوسفند، پیه و چربیشان را تحریم نمودیم ، مگر چربی هائی که بر پشت اینها قرار دارد، و یا در لابلای امعاء و دو طرف پهلوها و یا آنها که با استخوان آمیخته است این را به خاطر ظلم و ستمی که می کردند، به آنها کیفر دادیم و ما راست می گوئیم .

147 - اگر ترا تکذیب کنند (و این حقایق را نپذیرند) به آنها بگو پروردگار شما رحمت وسیعی دارد، اما در عین حال مجازات او از مجرمان دفع شدنی نیست (راه بازگشت به سوی شما باز است و فورا شما را مجازات نمی کند ولی اگر به کارهای خلاف ادامه دادید، کیفر شما حتمی است)
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 17
تفسیر :محرمات بر یهود
در آیات قبل ، حیوانات حرام ، منحصر به چهار چیز شمرده شده بود اما در این آیات اشاره به قسمتی از محرمات بر یهود می کند تا روشن شود، که احکام مجهول و خرافی بت پرستان نه با آئین اسلام سازگار است و نه با آئین یهود، (و نه با آئین مسیح که معمولا در احکامش از آئین یهود پیروی می کند).
تازه در این آیات تصریح شده که این قسمت از محرمات بر یهود نیز جنبه مجازات و کیفر داشته و اگر مرتکب جنایات و خلافکاریهائی نمی شدند، این امور نیز بر آنها حرام نمی شد، بنابراین جا دارد از بت پرستان سؤ ال شود این احکام ساختگی را از کجا آوردید؟!
لذا نخست می گوید: بر یهودیان ، هر حیوان ناخن داری را حرام کردیم (و علی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر).
ظفر (بر وزن شتر) در اصل به معنی ناخن می باشد، ولی به سم حیوانهای سم دار (آنها که همچون اسب ، سمهائی دارند که شکاف ندارد نه مانند گوسفند و گاو که دارای سم شکافته می باشند) نیز اطلاق شده زیرا سمهای آنها شبیه ناخن است ، و نیز به پای شتر که نوک پای او یکپارچه است و شکافی ندارد گفته اند.
بنابراین از آیه فوق چنین استفاده می شود که تمام حیواناتی که سم چاک نیستند اعم از چهارپایان یا پرندگان ، بر یهود تحریم شده بود.
از سفر لاویان تورات کنونی فصل 11 نیز همین معنی اجمالا استفاده می شود آنجا که می گوید:
از میان بهائم ، هر سم چاک داری که تمام شکاف و نشخوار کننده باشد بخورید، اما از نشخوار کنندگان سم چاکان اینها را نخورید، شتر را با
وجودی تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 18
که نشخوار می کند اما تمام سم چاک نیست ، آن برای شما ناپاک است .
از جمله بعد در آیه فوق که تنها سخن از گاو و گوسفند به میان آورده نیز می توان استفاده کرد که شتر برای یهود به کلی حرام بوده است (دقت کنید).
سپس می فرماید: پیه و چربی موجود در بدن گاو و گوسفند را نیز بر آنها حرام کرده بودیم (و من البقر و الغنم حرمنا علیهم شحومهما).
و به دنبال آن ، سه مورد را استثناء می کند، نخست چربیهائی که در پشت

این دو حیوان قرار دارد (الا ما حملت ظهورهما).
و چربیهائی که در پهلوها و لابلای امعاء قرار گرفته (او الحوایا).
و چربیهائی که با استخوان آمیخته شده است (او ما اختلط بعظم) ولی در پایان آیه تصریح می کند که اینها در حقیقت بر یهود حرام نبود، اما به خاطر ظلم و ستمی که می کردند، از اینگونه گوشتها و چربیها که مورد علاقه آنها بود به حکم خدا محروم شدند (ذلک جزیناهم ببغیهم).
و برای تاکید اضافه می کند: این یک حقیقت است و ما راست می گوئیم (و انا لصادقون).
در اینجا به دو نکته باید توجه کرد
1 - در اینکه بنی اسرائیل چه ظلم و ستمی کرده بودند که خداوند پاره ای از نعمتهائی را که مورد علاقه آنها بود بر آنها تحریم کرد؟ در میان مفسران گفتگو است ، ولی آنچه از آیه 160 و 161 سوره نساء استفاده می شود این است که علت تحریم مزبور چند چیز بوده است :
ظلم و ستم بر ضعفاء و جلوگیری کردن از دعوت انبیاء در مسیر هدایت
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 19
مردم ، و رباخواری ، و اموال مردم را به ناحق خوردن ، آنجا که می فرماید:
فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم و بصدهم عن سبیل الله کثیرا و اخذهم الربا و قدنهوا عنه و اکلهم اموال الناس بالباطل
2 - جمله و انا لصادقون که در آخر آیه آمده است ، ممکن است اشاره به این نکته باشد که صدق و حقیقت مطلب در مورد تحریم این غذاها آن است که ما گفتیم نه آن است که یهود در پاره ای از سخنان خود می گفتند، و آن را به عنوان فرمانی دائر بر تحریم این امور از ناحیه اسرائیل (یعقوب) معرفی می کردند زیرا یعقوب چنانکه در آیه 93 سوره آل عمران آمده است هرگز، حکم به حرام بودن این اموال نکرده بود، و این تهمتی بود که یهود بر او بستند (برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه ذیل آیه فوق جلد سوم صفحه 6 مراجعه فرمائید).
از آنجا که لجاجت یهود و مشرکان روشن بوده و امکان داشته پافشاری کنند و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را تکذیب نمایند، در آیه بعد خداوند به پیامبرش دستور می دهد که اگر ترا تکذیب کنند به آنها بگو پروردگارتان رحمت وسیع و پهناوری دارد و شما را زود مجازات نمی کند بلکه مهلت می دهد، شاید از اشتباهات خود برگردید و از کرده خود پشیمان شوید و به سوی خدا باز آئید (فان کذبوک فقل ربکم ذو رحمة واسعة).
ولی اگر از مهلت الهی باز هم سوء استفاده کنید، و به تهمتهای ناروای خود ادامه دهید، بدانید کیفر خداوند قطعی است ، و سرانجام دامان شما را

خواهد گرفت ، زیرا مجازات او از جمعیت مجرمان دفع شدنی نیست (و لا یرد باسه عن القوم المجرمین).
این آیه به خوبی عظمت تعلیمات قرآن را روشن می سازد که بعد از شرح این همه خلافکاریهای یهود و مشرکان باز آنها را فورا تهدید به عذاب نمی کند تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 20
بلکه نخست با تعبیرهای آکنده از محبت مانند ربکم (پروردگار شما) ذو رحمة (صاحب رحمت است) واسعة (رحمتش پهناور می باشد) راه بازگشت را به سوی آنها گشوده ، تا اگر کمترین آمادگی برای این موضوع در آنها وجود داشته باشد، تشویق شوند و به سوی حق باز گردند، اما برای اینکه رحمت پهناور الهی باعث جرئت و جسارت و طغیان آنان نگردد، و دست از لجاجت بردارند در آخرین جمله آنها را تهدید به مجازات قطعی خدا می کند. الأنعام
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 21
آیه 148 - 150
آیه و ترجمه
سیَقُولُ الَّذِینَ أَشرَکُوا لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا أَشرَکنَا وَ لا ءَابَاؤُنَا وَ لا حَرَّمْنَا مِن شىْءٍ کذَلِک کَذَّب الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ حَتى ذَاقُوا بَأْسنَا قُلْ هَلْ عِندَکم مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِن تَتَّبِعُونَ إِلا الظنَّ وَ إِنْ أَنتُمْ إِلا تخْرُصونَ(148)
قُلْ فَللَّهِ الحُجَّةُ الْبَلِغَةُ فَلَوْ شاءَ لَهَدَاکُمْ أَجْمَعِینَ(149)
قُلْ هَلُمَّ شهَدَاءَکُمُ الَّذِینَ یَشهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِن شهِدُوا فَلا تَشهَدْ مَعَهُمْ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِئَایَتِنَا وَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالاَخِرَةِ وَ هُم بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ(150)
ترجمه :148 - به زودی مشرکان (برای تبرئه خویش) می گویند اگر خدا می خواست نه ما مشرک می شدیم و نه پدران ما، و نه چیزی را تحریم می کردیم ، کسانی که پیش از آنها بودند نیز همین گونه دروغ می گفتند و سرانجام (طعم) کیفر ما را چشیدند، بگو آیا دلیل قاطعی (بر این موضوع) دارید؟ پس به ما ارائه دهید، شما فقط از پندارهای بی اساس پیروی می کنید و تخمینهای نابجا می زنید.
149 - بگو برای خدا دلیل رسا (و قاطع) است (بطوری که بهانه ای برای هیچکس باقی نمی گذارد) اما اگر او بخواهد همه شما را (از طریق اجبار) هدایت می کند (ولی چون هدایت اجباری بی ثمر است این کار را نمی کند)
150 - بگو گواهان خود را که گواهی می دهند خداوند اینها را حرام کرده است ، بیاورید اگر آنها (به دروغ) گواهی دهند تو با آنها (همصدا نشو و) گواهی مده ، و از هوی و هوس کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و کسانی که به آخرت ایمان ندارند تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 22

و برای خدا شریک قائلند پیروی مکن .
تفسیر :فرار از مسئولیت به بهانه جبر
به دنبال سخنانی که از مشرکان در آیات سابق گذشت ، در این آیات اشاره به پاره ای از استدلالات واهی آنان و پاسخ آن شده است :
نخست می گوید: به زودی مشرکان در پاسخ ایرادات تو در زمینه شرک و تحریم روزی های حلال چنین می گویند که اگر خداوند می خواست نه ما مشرک می شدیم و نه نیاکان ما بت پرست بودند، و نه چیزی را تحریم می کردیم ، پس آنچه ما کرده ایم و می گوئیم همه خواست او است (سيَقُولُ الَّذِينَ أَشرَكُوا لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا أَشرَكنَا وَ لا ءَابَاؤُنَا وَ لا حَرَّمْنَا مِن شىْءٍ).
نظیر این تعبیر در دو آیه دیگر قرآن دیده می شود، در سوره نحل آیه 35 و قال الذین اشرکوا لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شی ء نحن و لا آباؤ نا و لا حرمنا من دونه من شی ء و در سوره زخرف آیه 20 و قالوا لو شاء الرحمان ما عبدناهم ، نشان می دهد که مشرکان مانند بسیاری از گناهکارانی که می خواهند با استتار تحت عنوان جبر از مسئولیت خلافکاریهای خود فرار کنند، معتقد به اصل جبر بوده اند، و می گفتند: هر کاری را ما می کنیم خواست خدا و مطابق اراده او است ، و اگر نمی خواست چنین اعمالی از ما سر نمی زد، آنها در حقیقت می خواستند خود را از این همه گناه تبرئه کنند، و گر نه وجدان هر انسان عاقلی گواهی می دهد که بشر در اعمال خویش آزاد است نه مجبور، به همین دلیل اگر کسی ظلمی در حق او کند، ناراحت می شود و او را مؤ اخذه می کند و در صورت توانائی مجازات می نماید، همه اینها نشان می دهد که مجرم را در عمل خویش آزاد می بیند، نه مجبور، و هرگز به این عنوان که عمل او مطابق خواست خدا است ، حاضر تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 23
نمی شود از عکس العمل صرف نظر کند. (دقت کنید)
البته این احتمال در معنی آیه نیز هست که آنها مدعی بوده اند سکوت خدا در برابر بت پرستی و تحریم پاره ای از حیوانات ، دلیل بر رضایت او است زیرا اگر راضی نبود می بایست به نوعی ما را از این کار باز دارد.
و با ذکر جمله و لا آباؤ نا می خواسته اند به عقاید پوچ خود رنگ قدمت و دوام بدهند و بگویند این چیز تازهای نیست که ما می گوئیم ، همواره چنین بوده است .
اما قرآن در پاسخ آنها به طرز قاطعی بحث کرده ، نخست می گوید: تنها اینها نیستند که چنین دروغهائی را بر خدا می بندند بلکه جمعی از اقوام گذشته نیز همین دروغها را می گفتند ولی سرانجام گرفتار عواقب سوء اعمالشان شدند و طعم مجازات ما را چشیدند (كذلک كذب الذين من قبلهم حتى ذاقوا باسنا).
آنها در حقیقت با این گفته های خود، هم دروغ می گفتند و هم انبیاء را

تکذیب می کردند زیرا پیامبران الهی با صراحت بشر را از بت پرستی و شرک و تحریم حلال خداوند باز داشتند نه نیاکانشان گوش دادند و نه اینها، با این حال چگونه ممکن است خدا را راضی به این اعمال دانست ، اگر او به این اعمال راضی بود چگونه پیامبران خود را برای دعوت به توحید می فرستاد، اصولا دعوت انبیاء خود مهمترین دلیل برای آزادی اراده و اختیار انسان است .
سپس می گوید: به آنها بگو آیا راستی دلیل قطعی و مسلمی بر این ادعا دارید اگر دارید چرا نشان نمی دهید (قل هل عندکم من علم فتخرجوه لنا)
و سرانجام اضافه می کند که شما به طور قطع هیچ دلیلی بر این ادعاها
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 24
ندارید، تنها از پندارها و خیالات خام پیروی می کنید (إِن تَتَّبِعُونَ إِلا الظنَّ وَ إِنْ أَنتُمْ إِلا تخْرُصونَ).
در آیه بعد برای ابطال ادعای مشرکان دلیل دیگری ذکر می کند، و می گوید: بگو خداوند دلائل صحیح و روشن در زمینه توحید و یگانگی خویش و همچنین احکام حلال و حرام اقامه کرده است هم به وسیله پیامبران خود و هم از طریق عقل ، به طوری که هیچگونه عذری برای هیچکس باقی نماند (قل فلله الحجة البالغة)
بنابراین آنها هرگز نمی توانند ادعا کنند که خدا با سکوت خویش ، عقائد و اعمال ناروایشان را امضا کرده است ، و نیز نمی توانند ادعا کنند که در اعمالشان مجبورند، زیرا اگر مجبور بودند، اقامه دلیل و فرستادن پیامبران و دعوت و تبلیغ آنان بیهوده بود، اقامه دلیل ، دلیل بر آزادی اراده است .
ضمنا باید توجه داشت که حجت در اصل از ماده حج به معنی قصد می باشد و به جاده و راه که مقصود و منظور انسان است محجه گفته می شود، و به دلیل و برهان نیز حجت ، اطلاق می گردد زیرا گوینده قصد دارد به وسیله آن مطلب خود را برای دیگران ثابت کند.
و با توجه به معنی بالغة (رسا) روشن می شود که دلائل خداوند برای بشر از طریق عقل و نقل و بوسیله دانش و خرد، و همچنین فرستادن پیامبران ، از هر نظر روشن و رسا است ، به طوری که جای هیچگونه تردید برای افراد باقی نماند، و به همین دلیل خدا پیامبران را معصوم از هر گونه خطا و اشتباه قرار داده تا هر گونه تردید و دودلی را از دعوت آنان دور سازد.
و در پایان آیه می فرماید: خداوند اگر بخواهد، همه شما را از طریق اجبار هدایت خواهد کرد (فلو شاء لهداکم اجمعین) تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 25
در حقیقت این جمله اشاره به آن است که برای خدا کاملا امکان دارد همه انسانها را اجبارا هدایت کند، آنچنان که هیچکس را یارای مخالفت نباشد ولی در این صورت نه چنان ایمانی ارزش خواهد داشت و نه اعمالی که در

پرتو این ایمان اجباری انجام می گردد، بلکه فضیلت و تکامل انسان در آن است که راه هدایت و پرهیزکاری را با پای خود و به اراده و اختیار خویش بپیماید.
بنابراین هیچگونه منافاتی بین این جمله و آیه سابق که نفی جبر در آن آمده است نیست ، این جمله می گوید: اجبار کردن بندگان که شما ادعا می کنید، برای خدا امکان دارد، ولی هرگز چنین نخواهد کرد، چون بر خلاف حکمت و مصلحت آدمی است .
در حقیقت آنها قدرت و مشیت خداوند را بهانه ای برای انتخاب مذهب جبر کرده بودند در حالی که قدرت و مشیت خدا حق است ، ولی نتیجه آن جبر نیست او خواسته است که ما آزاد باشیم و راه حق را به اختیار خود بپیمائیم .
در کتاب کافی از امام کاظم (علیه السلام) چنین نقل شده است که فرمود:
ان لله علی الناس حجتین حجة ظاهرة و حجة باطنة فاما الظاهرة فالرسل و الانبیاء و الائمة و اما الباطنة فالعقول
خداوند بر مردم دو حجت دارد، حجت آشکار و حجت پنهان ، حجت آشکار، رسولان و انبیاء و امامانند، و حجت باطنه ، عقول و افکارند.
و در امالی شیخ طوسی از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده است که از تفسیر آیه فوق (فلله الحجة البالغة) از آن حضرت سئوال کردند، حضرت فرمود:
ان الله تعالی یقول للعبد یوم القیامة عبدی اءکنت عالما فان قال نعم ، قال له اءفلا عملت بما علمت ؟ و ان قال کنت جاهلا قال له اءفلا تعلمت حتی تعمل ؟ فیخصمه فتلک الحجة البالغة : تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 26
خداوند در روز رستاخیز به بنده خویش می گوید بنده من ! آیا می دانستی (و گناه کردی) اگر بگوید آری ، می فرماید چرا به آنچه می دانستی عمل نکردی ؟ و اگر بگوید نمی دانستم ، می گوید: چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی ؟ در این موقع فرو می ماند، و این است معنی حجت بالغه . بدیهی است منظور از روایت فوق این نیست که حجت بالغه منحصر در گفتگوی خدا با بندگان در قیامت است ، بلکه خداوند حجتهای بالغه فراوانی دارد که یکی از مصداقهایش همان است که در حدیث فوق آمده است زیرا دامنه حجتهای بالغه خداوند وسیع است هم در دنیا و هم در آخرت .
در آیه بعد برای اینکه بطلان سخنان آنها روشنتر شود، و نیز اصول صحیح قضاوت و داوری رعایت گردد، از آنها دعوت می کند که اگر شهود معتبری دارند، که خداوند حیوانات و زراعتهائی را که آنها مدعی تحریم آن هستند، تحریم کرده ، اقامه کنند، لذا می گوید ای پیامبر! به آنها بگو گواهان خود را که گواهی بر تحریم اینها می دهند بیاورید. (قل هلم شهدائکم الذین

یشهدون ان الله حرم هذا).
سپس اضافه می کند: اگر آنها دسترسی به گواهان معتبری پیدا نکردند (و قطعا پیدا نمی کنند) و تنها به گواهی و ادعای خویش قناعت نمودند، تو هرگز با آنها همصدا نشو و مطابق شهادت و ادعای آنان گواهی مده . (فان شهدوا فلا تشهد معهم)
از آنچه گفته شد، روشن می شود که در مجموع آیه هیچگونه تضادی وجود ندارد، و اینکه در آغاز از آنها مطالبه شاهد می کند و سپس می گوید: شهود آنها را نپذیر، تولید اشکالی نمی کند، زیرا منظور این است که آنها از

اقامه شهود معتبر به طور قطع عاجزند، چه اینکه هیچ سند و مدرکی از انبیای الهی و کتب آسمانی بر تحریم این امور ندارند، بنابراین تنها خودشان که مدعی هستند، شهادت می دهند و بدیهی است چنین شهادتی مردود است .
به علاوه همه قرائن گواهی می دهد که این احکام ساختگی ، صرفا از هوی و هوس و تقلیدهای کورکورانه سرچشمه گرفته و هیچگونه اعتباری ندارد.
لذا در جمله بعد می گوید: از هوی و هوسهای کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و آنها که به آخرت ایمان ندارند و آنها که برای خدا شریک قائل شده اند، پیروی مکن . (و لا تتبع اهواء الذین کذبوا بایاتنا و الذین لا یؤ منون بالاخرة و هم بربهم یعدلون).
یعنی بت پرستی آنها و انکار قیامت و رستاخیز و خرافات و هواپرستی آنان گواه زنده ای است ، که این احکام آنان نیز ساختگی است و ادعایشان در مورد تحریم این موضوعات از طرف خدا، بی اساس و بی ارزش است .

آیه 151 - 153
آیه و ترجمه
قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكمْ أَلا تُشرِكُوا بِهِ شيْئاً وَ بِالْوَلِدَيْنِ إِحْساناً وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلَدَكم مِّنْ إِمْلَقٍ نحْنُ نَرْزُقُكمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لا تَقْرَبُوا الْفَوَحِشَ مَا ظهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطنَ وَ لاَ تَقْتُلُوا النَّفْس الَّتى حَرَّمَ اللَّهُ إِلا بِالْحَقِّ ذَلِكمْ وَصاكُم بِهِ لَعَلَّكمْ تَعْقِلُونَ(151)
وَ لا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلا بِالَّتى هِىَ أَحْسنُ حَتى يَبْلُغَ أَشدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسطِ لا نُكَلِّف نَفْساً إِلا وُسعَهَا وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذَا قُرْبى وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكمْ وَصاكُم بِهِ لَعَلَّكمْ تَذَكَّرُونَ(152)
وَ أَنَّ هَذَا صِرَطِى مُستَقِيماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصاكُم بِهِ لَعَلَّكمْ تَتَّقُونَ(153)
ترجمه :151 - بگو بیائید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است

برایتان بخوانم : اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید، و به پدر و مادر نیکی کنید، و فرزندانتان را از (ترس) فقر نکشید، ما شما و آنها را روزی می دهیم ، و نزدیک کارهای زشت و قبیح نروید چه آشکار باشد چه پنهان ، و نفسی را که خداوند محترم شمرده به قتل نرسانید، مگر به حق (و از روی استحقاق) این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش کرده ، تا درک کنید.
152 - و به مال یتیم جز به نحو احسن (و برای اصلاح) نزدیک نشوید تا به حد رشد برسد، و حق پیمانه و وزن را به عدالت ادا کنید، هیچکس را جز به

توانائی تکلیف نمی کنیم ، و هنگامی که سخنی می گوئید عدالت را رعایت نمائید حتی اگر در مورد نزدیکان بوده باشد، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند تا متذکر شوید.
153 - و اینکه این راه مستقیم من است از آن پیروی کنید و از راههای مختلف (و انحرافی) پیروی نکنید که شما را از راه حق دور می سازد، این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می کند تا پرهیزگار شوید.
تفسیر :فرمانهای دهگانه !
پس از نفی احکام ساختگی مشرکان که در آیات قبل ، گذشت ، این سه آیه اشاره به اصول محرمات در اسلام کرده و گناهان کبیره ردیف اول را ضمن بیان کوتاه و پر مغز و جالبی در ده قسمت بیان می کند، و از آنها دعوت می نماید که بیایند و حرامهای واقعی الهی را بشنوند و تحریمهای دروغین را کنار بگذارند. نخست می گوید به آنها بگو بیائید تا آنچه را خدا بر شما تحریم کرده است بخوانم و برشمرم (قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم):
1 - اینکه هیچ چیز را شریک و همتای خدا قرار ندهید (الا تشرکوا به شیئا).
2 - نسبت به پدر و مادر نیکی کنید (و بالوالدین احسانا).
3 - فرزندان خود را به خاطر تنگدستی و فقر نکشید (و لا تقتلوا اولادکم من املاق).
زیرا روزی شما و آنها همه به دست ما است و ما همه را روزی می دهیم (نحن نرزقکم و ایاهم).
4 - به اعمال زشت و قبیح نزدیک نشوید، خواه آشکار باشد خواه پنهان

یعنی نه تنها انجام ندهید بلکه به آن هم نزدیک نشوید (و لا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن).
5 - دست به خون بیگناهان نیالائید و نفوسی را که خداوند محترم شمرده و ریختن خون آنها مجاز نیست به قتل نرسانید مگر اینکه طبق قانون الهی اجازه قتل آنها داده شده باشد (مثل اینکه قاتل باشند) (و لا تقتلوا النفس

التی حرم الله الا بالحق).
به دنبال این پنج قسمت برای تاکید بیشتر می فرماید: اینها اموری است که خداوند به شما توصیه کرده ، تا دریابید و از ارتکاب آنها خودداری نمائید (ذلکم وصاکم به لعلکم تعقلون).
6 - هیچگاه جز به قصد اصلاح نزدیک مال یتیمان نشوید، تا هنگامی که به حد بلوغ برسند (و لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن حتی یبلغ اشده).
7 - کم فروشی نکنید و حق پیمانه و وزن را با عدالت ادا کنید، (و اوفوا الکیل و المیزان بالقسط).
و از آنجا که هر قدر انسان دقت در پیمانه و وزن کند باز ممکن است ، مختصر کم و زیادی صورت گیرد که سنجش آن با پیمانه ها و ترازوهای معمولی امکان پذیر نیست ، به دنبال این جمله اضافه می کند هیچکس را جز به اندازه توانائی تکلیف نمی کنیم (لا نکلف نفسا الا وسعها).
8 - به هنگام داوری یا شهادت و یا در هر مورد دیگر سخنی می گوئید عدالت را رعایت کنید و از مسیر حق منحرف نشوید، هر چند در مورد خویشاوندان شما باشد و داوری و شهادت به حق به زیان آنها تمام گردد (و اذا قلتم فاعدلوا و لو کان ذا قربی). تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 31
9 - به عهد الهی وفا کنید و آنرا نشکنید (و بعهد الله اوفوا).
در اینکه منظور از عهد الهی در این آیه چیست ، مفسران احتمالاتی داده اند، ولی مفهوم آیه ، همه پیمانهای الهی را اعم از پیمانهای ((تکوینی)) و ((تشریعی)) و تکالیف الهی و هر گونه عهد و نذر و قسم را شامل می شود.
و باز برای تاکید در پایان این چهار قسمت ، می فرماید: ((اینها اموری است که خداوند به شما توصیه می کند، تا متذکر شوید)) (ذلکم وصاکم به لعلکم تذکرون).
10 - ((این راه مستقیم من ، راه توحید، راه حق و عدالت ، راه پاکی و تقوا است از آن پیروی کنید و هرگز در راههای انحرافی و پراکنده گام ننهید که شما را از راه خدا منحرف و پراکنده می کند و تخم نفاق و اختلاف را در میان شما می پاشد (و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله). و در پایان همه اینها برای سومین بار تاکید می کند که اینها اموری است که خداوند به شما توصیه می کند تا پرهیزگار شوید (ذلکم وصاکم به لعلکم تتقون).
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - شروع از توحید و پایان به نفی اختلاف
قابل ملاحظه اینکه در این دستورات دهگانه ، نخست از تحریم شرک شروع شده است که در واقع سرچشمه اصلی همه مفاسد اجتماعی و

محرمات الهی است ، و در پایان نیز به نفی اختلاف تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 32
که یکنوع شرک عملی محسوب میشود، پایان یافته است .
این موضوع اهمیت مساله توحید را در همه اصول و فروع اسلامی روشن میسازد که توحید تنها یک اصل دینی نیست بلکه روح تمام تعلیمات اسلام میباشد،
2 - تاءکیدهای پی در پی
در پایان هر یک از این آیات سه گانه به عنوان تاکید جمله ذلکم وصاکم به ، (این چیزی است که خداوند شما را به آن توصیه میکند) آمده است ، با این تفاوت که در آیه اول با جمله لعلکم تعقلون و در آیه دوم با جمله لعلکم تذکرون و در جمله سوم با جمله لعلکم تتقون ختم شده است .
و این تعبیرات مختلف و حساب شده گویا اشاره به این نکته است که نخستین مرحله به هنگام دریافت یک حکم ، ((تعقل)) و درک آن است ، مرحله بعد، مرحله یادآوری و ((تذکر)) و جذب آن می باشد و مرحله سوم که مرحله نهائی است ، مرحله عمل و پیاده کردن و ((تقوا)) و پرهیزگاری است .
درست است که هر کدام از این جمله های سه گانه بعد از ذکر چند قسمت از ده فرمان فوق آمده است ولی روشن است که این مراحل سه گانه اختصاص به احکام معینی ندارد، زیرا هر حکمی تعقل و تذکر و تقوا و عمل لازم دارد، بلکه در حقیقت رعایت جنبه های فصاحت و بلاغت ایجاب کرده که این تاکیدات در میان آن احکام ده گانه پخش گردد.
3 - فرمانهای جاویدان
شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که این فرمانهای دهگانه اختصاصی به آئین اسلام ندارد بلکه در همه ادیان بوده است ، اگر چه در اسلام به صورت گسترده تری مورد بحث قرار گرفته است ، و در حقیقت همه آنها از فرمانهائی است که عقل و منطق به روشنی ، آنها را درک می کند، و به اصطلاح تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 33
از ((مستقلات عقلیه)) است و لذا در قرآن مجید در آئین انبیای دیگر نیز این احکام کم و بیش دیده می شود.
4 - اهمیت نیکی به پدر و مادر
ذکر نیکی به پدر و مادر، بلافاصله بعد از مبارزه با شرک ، و قبل از دستورهای مهمی همانند تحریم قتل نفس ، و اجرای اصول عدالت ، دلیل بر اهمیت فوق العاده حق پدر و مادر در دستورهای اسلامی است .
این موضوع وقتی روشنتر می شود که توجه کنیم به جای تحریم آزار پدر و مادر که هماهنگ با سایر تحریمهای این آیه است ، موضوع احسان و نیکی کردن ، ذکر شده است یعنی نه تنها ایجاد ناراحتی برای آنها حرام است

بلکه علاوه بر آن ، احسان و نیکی در مورد آنان نیز لازم و ضروری است .
و جالبتر اینکه کلمه ((احسان)) را به وسیله ((ب)) متعدی ساخته و فرموده است ((بالوالدین احسانا))، و میدانیم احسان گاهی با ((الی)) و گاهی با ((ب)) ذکر می شود، در صورتی که با الی ذکر شود، مفهوم آن نیکی کردن است هر چند بطور غیر مستقیم و بالواسطه باشد، اما هنگامی که با ((ب)) ذکر می شود معنی آن نیکی کردن بطور مستقیم و بدون واسطه است ، بنابراین آیه تاکید می کند که موضوع نیکی به پدر و مادر را باید آنقدر اهمیت داد که شخصا و بدون واسطه به آن اقدام نمود.

5 - قتل فرزندان به خاطر گرسنگی

از این آیات بر می آید که عربهای دوران جاهلی نه تنها دختران خویش را به خاطر تعصبهای غلط زنده به گور تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 34
می کردند بلکه پسران را که سرمایه بزرگی در جامعه آن روز محسوب می شد، نیز از ترس فقر و تنگدستی به قتل می رسانیدند خداوند در این آیه آنها را به خوان گسترده نعمت پروردگار که ضعیفترین موجودات نیز از آن روزی می برند توجه داده و از این کار باز می دارد.
با نهایت تاسف این عمل جاهلی در عصر و زمان ما در شکل دیگری تکرار می شود، و به عنوان کمبود احتمالی مواد غذائی روی زمین ، کودکان بی گناه در عالم جنینی از طریق کورتاژ به قتل می رسند.
گر چه امروز برای سقط جنین دلائل بی اساس دیگری نیز ذکر می کنند، ولی مساله فقر و کمبود مواد غذائی یکی از دلائل عمده آن است .
اینها و مسائل دیگری شبیه به آن ، نشان می دهد که عصر جاهلیت در زمان ما به شکل دیگری تکرار می شود و ((جاهلیت قرن بیستم)) حتی در جهانی وحشتناکتر و گسترده تر از جاهلیت قبل از اسلام است .

6 - منظور از فواحش چیست ؟

((فواحش)) جمع ((فاحشه)) به معنی گناهانی است که فوق العاده زشت و تنفرآمیز است ، بنابراین پیمان شکنی و کم فروشی و شرک و مانند اینها اگر چه از گناهان کبیره می باشند، ولی ذکر آنها در مقابل فواحش به خاطر همان تفاوت مفهوم است .

7 - نزدیک این گناهان نشوید

در آیات فوق ، در دو مورد تعبیر به لا تقربوا (نزدیک نشوید) شده است ، این موضوع در مورد بعضی از گناهان دیگر نیز در قرآن تکرار شده است ، به نظر می رسد که این تعبیر در مورد گناهانی است که ((وسوسه انگیز)) است مانند ((زنا و فحشاء)) و ((اموال بی دفاع یتیمان)) و
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 35
امثال اینها، لذا به مردم اخطار می کند که به آنها نزدیک نشوند تا تحت تاثیر وسوسه های شدیدشان قرار نگیرند.

8 - گناهان آشکار و پنهان
شک نیست که جمله ((ما ظهر منها و ما بطن)) هر گونه گناه زشت آشکار و پنهانی را شامل می شود، ولی در بعضی از احادیث از امام باقر (ع) نقل شده که فرمود: ما ظهر هو الزنا و ما بطن هو المحالة : ((منظور از گناه آشکار، زنا و منظور از گناه پنهان ، گرفتن معشوقه های نامشروع پنهانی و مخفیانه است)) اما روشن است که ذکر این مواد به عنوان بیان یک مصداق روشن است ، نه اینکه منحصر به همین مورد بوده باشد.
9 - ده فرمان یهود
در تورات در فصل 20 سفر خروج احکام دهگانه ای دیده میشود که به عنوان ده فرمان در میان یهود معروف شده است که از جمله دوم شروع می شود و به هفدهم از آن فصل ، پایان می یابد.
با مقایسه میان آن ده فرمان و آنچه در آیات فوق می خوانیم روشن می شود که فاصله فوق العاده زیادی میان این دو برنامه است ، البته نمی توان اطمینان یافت که تورات کنونی در این قسمت مانند بسیاری از قسمتهای دیگر دستخوش تحریف نشده باشد، ولی آنچه مسلم است ده فرمان موجود در تورات اگر چه مشتمل بر مسائل لازمی است اما از نظر وسعت و ابعاد اخلاقی و اجتماعی و عقیده ای در سطحی بسیار پائینتر از مفاد آیات فوق است .
10 - چگونه این چند آیه چهره مدینه را تغییر داد ؟!
در بحارالانوار و همچنین در کتاب اعلام الوری داستان جالبی دیده می شود که از تاثیر فوق العاده آیات فوق در نفوس شنوندگان حکایت می کند و ما این تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 36
جریان را طبق نقل بحار الانوار از علی بن ابراهیم به طور خلاصه ذیلا می آوریم :
((اسعد بن زراره)) و ((ذکوان بن عبد قیس)) که از طایفه ((خزرج)) بودند، به مکه آمدند در حالی که میان طایفه ((اوس)) و ((خزرج)) جنگ طولانی بود و مدتها شب و روز سلاح بر زمین نمی گذاشتند، و آخرین جنگ آنها روز ((بعاث)) بود که در آن جنگ طایفه اوس بر خزرج پیشی گرفت ، به همین جهت اسعد و ذکوان به مکه آمدند تا از مردم مکه پیمانی بر ضد طایفه اوس بگیرند، هنگامی که به خانه ((عتبة بن ربیعه)) وارد شدند و جریان را برای او گفتند در پاسخ گفت :
شهر ما از شهر شما دور است ، مخصوصا گرفتاری تازه ای پیدا کرده ایم که ما را سخت به خود مشغول داشته ، ((اسعد)) پرسید چه گرفتاری ؟ شما که در حرم امن زندگی دارید.
((عتبه)) گفت : مردی در میان ما ظهور کرده که می گوید: فرستاده خدا هستم ! عقل ما را ناچیز می شمرد و به خدایان ما بد می گوید، جوانان ما

را فاسد و اجتماع ما را پراکنده نموده است !
((اسعد)) پرسید این مرد چه نسبتی به شما دارد؟ گفت : فرزند عبدالله بن عبدالمطلب و اتفاقا از خانواده های شریف ما است .
((اسعد)) و ((ذکوان)) در فکر فرو رفتند و به خاطرشان آمد که از یهود مدینه می شنیدند به همین زودی پیامبری در مکه ظهور خواهد کرد، و به مدینه هجرت خواهد نمود.
((اسعد)) پیش خود گفت : نکند این همان کسی باشد که یهود از او خبر می دادند.
سپس پرسید او کجاست ؟
((عتبه)) گفت در حجر اسماعیل کنار خانه خدا هم اکنون نشسته است

آنها در دره ای از کوه محاصره هستند و تنها در موسم حج و عمره ماه رجب آزادی می یابند، و وارد جمعیت می شوند ولی من به تو توصیه می کنم به سخنان او گوش مده و یک کلمه با او حرف مزن که او ساحر غریبی است .
- و این در ایامی بود که مسلمانان در شعب ابی طالب محاصره بودند.
اسعد رو به عتبه کرد و گفت پس چه کنم ؟ محرم شده ام و بر من لازم است که طواف خانه کعبه کنم ، تو به من می گوئی به او نزدیک نشوم ؟!
((عتبه)) گفت : مقداری پنبه در گوشهای خود قرار بده تا سخنان او را نشنوی ! اسعد وارد مسجدالحرام شد، در حالی که هر دو گوش خود را با پنبه سخت بسته بود، و مشغول طواف خانه کعبه شد در حالی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با جمعی از بنی هاشم در حجر اسماعیل در کنار خانه کعبه نشسته بودند.
او نگاهی به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرد و به سرعت گذشت ، در دور دوم طواف با خود گفت : هیچکس احمقتر از من نیست !، آیا می شود یک چنین داستان مهمی در مکه بر سر زبانها باشد و من از آن خبری نگیرم و قوم خود را در جریان نگذارم ؟!، به دنبال این فکر، دست کرد پنبه ها را از گوش بیرون آورد و به دور افکند و در جلو پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قرار گرفت و پرسید به چه چیز ما را دعوت می کنی ؟
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: به شهادت به یگانگی خدا و اینکه من فرستاده اویم و شما را به این کارها دعوت می کنم و سپس آیات سه گانه ، فوق که مشتمل بر دستورات دهگانه بود تلاوت کرد.
هنگامی که اسعد این سخنان پرمعنی و روح پرور را که با نهاد و جانش آشنا بود شنید، به کلی منقلب شد و فریاد زد اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله .
ای رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد، من اهل یثربم ، از طایفه خزرجم ،

ارتباط ما با برادرانمان از طایفه اوس بر اثر جنگهای طولانی گسسته ، شاید خداوند تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 38
به کمک تو این پیوند گسسته را برقرار سازد.
ای پیامبر! ما وصف ترا از طایفه یهود شنیده بودیم و همواره ما را از ظهور تو بشارت می دادند و ما امیدواریم که شهر ما هجرتگاه تو گردد، زیرا یهود از کتب آسمانی خود چنین به ما خبر دادند، شکر می کنم که خدا مرا به سوی تو فرستاد، به خدا سوگند جز برای بستن پیمان جنگی بر ضد دشمنان به مکه نیامده بودم ، ولی خداوند مرا به پیروزی بزرگتری نائل کرد.
سپس رفیق او ((ذکوان)) نیز مسلمان شد و هر دو از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تقاضا کردند مبلغی همراه آنها به مدینه بفرستد تا به مردم تعلیم قرآن دهد و به اسلام دعوت نماید و آتش جنگها خاموش گردد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ((مصعب بن عمیر)) را همراه آنها به مدینه فرستاد و از آن زمان پایه های اسلام در مدینه گذاشته شد و چهره مدینه دگرگون گشت . الأنعام
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 39
آیه 154 - 157
آیه و ترجمه
ثُمَّ ءَاتَيْنَا مُوسى الْكِتَب تَمَاماً عَلى الَّذِى أَحْسنَ وَ تَفْصِيلاً لِّكلِّ شىْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لَّعَلَّهُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ(154)
وَ هَذَا كِتَبٌ أَنزَلْنَهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ(155)
أَن تَقُولُوا إِنَّمَا أُنزِلَ الْكِتَب عَلى طائفَتَينِ مِن قَبْلِنَا وَ إِن كُنَّا عَن دِرَاستِهِمْ لَغَفِلِينَ(156)
أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَب لَكُنَّا أَهْدَى مِنهُمْ فَقَدْ جَاءَكم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ فَمَنْ أَظلَمُ مِمَّن كَذَّب بِئَايَتِ اللَّهِ وَ صدَف عَنهَا سنَجْزِى الَّذِينَ يَصدِفُونَ عَنْ ءَايَتِنَا سوءَ الْعَذَابِ بِمَا كانُوا يَصدِفُونَ(157)
ترجمه :154 - سپس به موسی کتاب (آسمانی) دادیم ، (نعمت خود را) بر آنها که نیکوکار بودند تکمیل کردیم ، و همه چیز را (که مورد نیاز آنها بود در آن) روشن ساختیم ، کتابی که مایه هدایت و رحمت بود، تا به لقای پروردگارشان (به روز رستاخیز) ایمان بیاورند.
155 - و این کتابی است پر برکت که ما (بر تو) نازل کردیم ، از آن پیروی نمائید و پرهیزگاری پیشه کنید تا مورد رحمت قرار گیرید.
156 - (ما این کتاب را با اینهمه امتیازات نازل کردیم) تا نگوئید کتاب آسمانی تنها بر دو طایفه پیش از ما (بر یهود و نصاری) نازل شده بود و ما از بحث و بررسی آنها بیخبر بودیم .
157 - یا نگوئید اگر کتاب آسمانی بر ما نازل می شد از آنها هدایت یافته تر بودیم ، اینک آیات و دلایل روشن از جانب پروردگارتان برای شما آمد و

همچنین هدایت تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 40
و رحمت او، با اینحال چه کسی ستمکارتر از آنها که آیات خدا را تکذیب کردند و از آن روی گردانیدند یافت می شود، اما بزودی کسانی را که از آیات ما روی گردانیدند به خاطر همین اغراض بی دلیلشان مجازات شدید خواهیم کرد.
تفسیر :پاسخ قاطع به بهانه جویان :
در آیات قبل ، سخن از ده حکم اساسی و اصولی اسلام در میان بود، که در حقیقت زیر بنای بسیاری از احکام اسلامی محسوب می شود، و از تعبیراتی مانند: ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه (این راه مستقیم من است ، از آن پیروی کنید) و مانند آن بر می آید که این احکام ، مخصوص آئین و مذهب معینی نبوده ، بویژه اینکه تمام آنها از اصولی است که عقل به روشنی ، آنها را تصدیق و تایید می کند، و به این ترتیب مضمون آیات گذشته بیان احکامی است که نه تنها در اسلام بلکه در تمام ادیان بوده است .
به دنبال آن در این آیات ، می گوید: سپس به موسی ، کتاب آسمانی دادیم و نعمت خود را بر افراد نیکوکار و آنها که تسلیم فرمان ما و پیرو حق بودند کامل ساختیم (ثم آتینا موسی الکتاب تماما علی الذی احسن).
از آنچه گفتیم معنی کلمه ((ثم)) که در لغت عرب معمولا برای ((عطف با تاءخیر)) می باشد روشن می گردد، و معنی آیه چنین خواهد بود، نخست به انبیای پیشین ، این فرمانهای همگانی و عمومی را ابلاغ کردیم ، سپس به موسی کتاب آسمانی دادیم ، و این برنامه ها و تمامی برنامه های لازم را در آن شرح دادیم .
به این ترتیب نیازی به توجیهات مختلف و احیانا ضعیف که بعضی از مفسران گفته اند نخواهیم داشت .
ضمنا این نکته نیز روشن شد که ((الذی احسن)) اشاره به تمام کسانی است تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 41
که نیکوکارند و آماده پذیرش حق و قبول فرمان خدا.
((و در آن هر چیز که مورد نیاز بود، و در مسیر تکامل انسان اثر داشت ، بازگو کرده)) (و تفصیلا لکل شی ء).
((و نیز این کتاب ، که بر موسی نازل شد، مایه هدایت و رحمت بود)) (و هدی و رحمة).
((تمام این برنامه ها به خاطر آن بود که در روز رستاخیز و لقای پروردگار ایمان بیاورند، و با ایمان به معاد، افکار و گفتار و رفتارشان پاک شود)) (لعلهم بلقاء ربهم یومنون).
ممکن است گفته شود اگر آئین موسی کامل بوده (آنچنان که کلمه تماما از آن حکایت دارد) آئین مسیح و سپس آئین اسلام ، چه ضرورتی داشته

است ؟!
ولی باید توجه داشت که : هر آئینی برای زمان خود، آئین جامع و کاملی است ، و محال است آئین ناقص از طرف خدا، نازل گردد، ولی همین آئین که برای یکزمان کامل بود، ممکن است برای زمانهای بعد، ناتمام و نارسا باشد، همانطور که یک برنامه جامع و کامل برای دوره دبستان ، نسبت به دوره دبیرستان نارسا است ، و سر فرستادن پیامبران مختلف با کتب آسمانی متعدد، تا به آخرین پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و آخرین دستور منتهی گردد، نیز همین است ، البته هنگامی که بشر آمادگی برای دستور نهائی پیدا کرد و دستور نهائی صادر شد، دیگر نیازی به آئین جدید نیست و درست همانند افراد فارغ التحصیل که می توانند بر اساس معلومات خود به پیشرفتهای علمی از طریق مطالعه پیش بروند، پیروان چنین مذهبی نیاز به آئین جدید نخواهند داشت و تحرک کافی را از همان آئین نهائی خواهند گرفت .
و نیز از این آیه استفاده می شود که مسائل مربوط به قیامت در تورات اصلی به حد کافی بوده است ، و اگر می بینیم در توراتهای کنونی ، و کتابهای وابسته تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 42
به آن جز در موارد نادری اشاره به معاد و رستاخیز نشده است ، به نظر می رسد که بیشتر به خاطر تحریف یهود و دنیاپرستانی بوده که مایل بوده اند درباره قیامت کمتر سخن بگویند و کمتر سخن بشنوند.
البته در توراتهای کنونی اشارات مختصری به مساله قیامت شده است ، ولی به اندازه ای کم است که بعضی می خواهند بگویند یهود، اصولا به رستاخیز معتقد نیست ولی این سخن به مبالغه شبیه تر است تا به یک واقعیت .
ضمنا باید توجه داشت همانطور که در جلد اول تفسیر نمونه (صفحه 156) خاطر نشان ساختیم : منظور از ملاقات پروردگار که در آیات قرآن آمده ، ملاقات حسی و رویت با چشم نیست ، بلکه یکنوع شهود باطنی و ملاقات روحانی است که بر اثر تکامل انسان در رستاخیز صورت می گیرد، و یا مشاهده پاداشها و کیفرهای او در جهان دیگر است .
در آیه بعد، اشاره به نزول قرآن و تعلیمات آن کرده و بحث آیه گذشته را تکمیل می نماید و می گوید: ((این کتابی است که ما نازل کرده ایم ، کتابی است با عظمت و پر برکت و سرچشمه انواع خیرات و نیکیها)) (و هذا کتاب انزلناه مبارک)
و ((چون چنین است به طور کامل از آن پیروی کنید، و پرهیزگاری پیشه نمائید و از مخالفت با آن بپرهیزید شاید مشمول رحمت خدا گردید)) (فاتبعوه و اتقوا لعلکم ترحمون)
در آیه بعد، تمام راههای فرار و بهانه جوئیها را به روی مشرکان بسته ،

نخست به آنها می گوید: ((ما این کتاب آسمانی را با این امتیازات نازل کردیم تا نگوئید که تنها بر دو طایفه پیشین (یهود و نصاری) کتاب آسمانی نازل شده ، و تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 43
ما از بحث و بررسی و مطالعه آنها غافل بوده ایم ، و اگر از فرمان تو سرپیچی کردیم به خاطر این بوده است که فرمان تو در دست دیگران بود و به دست ما نرسید))
(ان تقولوا انما انزل الکتاب علی طائفتین من قبلنا و ان کنا عن دراستهم لغافلین)
در آیه بعد همان بهانه به صورت دامنه دارتر و آمیخته با ادعا و غرور بیشتر از آنها نقل شده است ، و آن اینکه ، اگر قرآن بر آنها نازل نمی شد، ممکن بود ادعا کنند ما بقدری برای انجام فرمان الهی آمادگی داشتیم که هیچ ملتی به اندازه ما آمادگی نداشت : ((و اگر کتاب آسمانی بر ما نازل می شد، ما از همه آنها پذیراتر و هدایت یافته تر بودیم)) (او تقولوا لو انا انزل علینا الکتاب لکنا اهدی منهم)
در حقیقت ، آیه قبل ، منعکس کننده این بهانه بود که اگر ما به راه نیامده ایم بر اثر بیخبری از کتب آسمانی بوده و این بیخبری معلول آن بوده است که این کتب بر دیگران نازل گردیده ، اما این آیه منعکس کننده حس خود برتربینی آنها و ادعای بی اساسی است که در مورد امتیاز نژاد عرب بر دیگران داشته اند.
نظیر همین معنی در سوره فاطر آیه 42 از قول مشرکان به صورت یک مساله قاطع نه به عنوان یک قضیه شرطیه نقل شده است ، آنجا که می گوید: ((مشرکان با نهایت تاکید قسم یاد کردند که اگر پیامبری به سوی آنها بیاید از تمام امتها هدایت یافته تر خواهند بود)).
و به هر حال قرآن در برابر این ادعاها می گوید: خداوند تمام راههای تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 44
بهانه جوئی را بر شما بسته است زیرا آیات و دلائل روشن از طرف پروردگار برای شما آمد، آمیخته با هدایت الهی و رحمت پروردگار)) (فقد جائکم بینة من ربکم و هدی و رحمة).
جالب اینکه به جای تعبیر به کتاب آسمانی ، تعبیر به ((بینه)) شده است ، اشاره به اینکه این کتاب آسمانی از هر نظر روشن و روشنگر و آمیخته با دلائل قاطع است .
((با این حال آیا کسی ستمکارتر از آنها که تکذیب آیات خدا می کنند و از آن اعراض می نمایند پیدا می شود؟)) (فمن اظلم ممن کذب بایات الله و صدف عنها)
((صدف)) از ماده ((صدف)) (بر وزن حذف) به معنی اعراض کردن شدید و بدون تفکر از چیزی است ، اشاره به اینکه آنها نه تنها از آیات خدا

روی گردانیدند بلکه با شدت از آن فاصله گرفتند، بدون اینکه درباره آن کمترین فکر و اندیشه ای به کار برند. گاهی این کلمه به معنی جلوگیری کردن و ممانعت دیگران نیز آمده است .
در پایان آیه ، مجازات دردناک این گونه افراد لجوج و بی فکری که مطالعه نکرده حقایق را به شدت انکار می کنند و از آن می گریزند حتی سد راه دیگران می شوند، در یک جمله کوتاه و رسا بیان کرده می گوید:
((به زودی کسانی را که از آیات ما روی می گردانند، گرفتار مجازاتهای شدید خواهیم کرد، و این به خاطر همان اعراض بی رویه و بی دلیل آنها است))
(سنجزی الذین یصدفون عن آیاتنا سوء العذاب بما کانوا یصدفون)
((سوء العذاب)) اگر چه به معنی ((مجازات بد)) است ، ولی چون مجازات بد، مجازاتی است که در نوع خود شدید و فوق العاده دردناک باشد، بسیاری از مفسران آن را به ((مجازات شدید)) تفسیر کرده اند.
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 45
تکرار جمله ((یصدفون)) در هنگام بیان کیفر اینگونه اشخاص ، به خاطر روشن ساختن این حقیقت است که تمام گرفتاریها و بدبختیهای آنان از اینجا سرچشمه می گیرد که بدون فکر و مطالعه از حقایق ، رویگردان می شوند، و اگر حداقل به عنوان یک شخص جستجوگر و در حال شک به خود اجازه مطالعه می دادند هیچگاه گرفتار چنین عواقب دردناکی نمی شدند.
الأنعام
آیه 158
آیه و ترجمه
هَلْ یَنظرُونَ إِلا أَن تَأْتِیَهُمُ الْمَلَئکَةُ أَوْ یَأْتىَ رَبُّک أَوْ یَأْتىَ بَعْض ءَایَتِ رَبِّک یَوْمَ یَأْتى بَعْض ءَایَتِ رَبِّک لا یَنفَعُ نَفْساً إِیمَنهَا لَمْ تَکُنْ ءَامَنَت مِن قَبْلُ أَوْ کَسبَت فى إِیمَنهَا خَیراً قُلِ انتَظِرُوا إِنَّا مُنتَظِرُونَ(158)
ترجمه :158 - آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان مرگ به سراغشان بیایند، یا خداوند (خودش) به سوی آنها بیاید (چه انتظار محالی ؟!) یا پاره ای از آیات پروردگار (و نشانه های رستاخیز) اما آن روز که این آیات و نشانه ها تحقق پذیرد ایمان آوردن افرادی که قبلا ایمان نیاورده اند و یا عمل نیکی انجام نداده اند سودی به حالشان نخواهد داشت ، بگو (اکنون که شما چنین انتظارات غلطی دارید) انتظار بکشید ما هم انتظار (کیفر شما را) می کشیم !
تفسیر :انتظارات بیجا و محال !
در آیات گذشته این حقیقت بیان شد که ما حجت را بر مشرکان تمام کردیم و کتاب آسمانی یعنی قرآن را برای هدایت همگان فرستادیم تا هیچگونه بهانه ای برای توجیه مخالفتهای خود نداشته باشند.

این آیه می گوید: اما این افراد لجوج به اندازه ای در کار خود سرسختند،

که این برنامه روشن نیز در آنها تاثیر نمی کند، گویا انتظار نابودی خویش ، یا از میان رفتن آخرین فرصت ، و یا انتظار امور محالی را می کشند.
نخست می گوید: آنها جز این انتظار ندارند که فرشتگان مرگ به سراغشان بیایند! (هل ینظرون الا ان تاتیهم الملائکة)
((یا اینکه پروردگارت به سراغ آنها بیاید و او را ببینند، و ایمان بیاورند!! (او یاءتی ربک)
در حقیقت آنها انتظار امر محالی را می کشند، نه اینکه آمدن خداوند یا مشاهده او امکانپذیر باشد، و این درست به آن می ماند، که به شخص قاتل لجوجی که پس از ارائه مدارک کافی ، باز منکر جرم خود می باشد، بگوئیم اگر اینهمه مدارک را قبول نداری لابد انتظار داری شخص مقتول زنده شود و در دادگاه حضور یابد و شهادت بدهد که تو او را کشته ای !
سپس می گوید: ((یا اینکه بعضی از آیات و نشانه های پروردگار که در آستانه رستاخیز و پایان جهان ، واقع می شود، و به دنبال آن درهای توبه بسته خواهد شد، انجام گیرد)) (او یاتی بعض آیات ربک).
بنابراین تعبیر به ((آیات ربک)) اگر چه به صورت کلی و سربسته ذکر شده اما می تواند به قرینه جمله های بعد که تفسیر آن خواهد آمد، به معنی نشانه های رستاخیز بوده باشد، مانند زلزله های وحشتناک ، و بی فروغ شدن خورشید و ماه و ستارگان و امثال اینها.
و یا اینکه منظور از آن درخواستهای نامعقولی بوده است که آنها از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داشتند، از جمله اینکه می گفتند ایمان نمی آوریم مگر اینکه سنگهای آسمانی بر سر ما ببارد و یا بیابان خشک و سوزان حجاز پر از چشمه ها و نخلستانها شود!.
و به دنبال آن اضافه می کند: ((آن روز که چنین آیات صورت پذیرد، ایمان

آوردن افراد بی ایمان و آنها که عمل نیکی انجام نداده اند، پذیرفته نخواهد شد)) و درهای توبه به روی آنان بسته می شود، زیرا توبه و ایمان در آن هنگام ، صورت اجباری و اضطراری به خود می گیرد، و ارزش ایمان و توبه اختیاری را نخواهد داشت (یوم یاءتی بعض آیات ربک لا ینفع نفسا ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیرا).
از آنچه گفتیم روشن شد که جمله ((او کسبت فی ایمانها خیرا)) به این معنی است که در آن روز نه تنها ایمان آوردن سودی نخواهد داشت ، بلکه آنها هم که ایمان آورده اند ولی عمل صالحی انجام نداده اند در آن روز انجام عمل صالح به حال آنها، نفعی ندارد، چه اینکه اوضاع و احوال طوری است که هر کسی بی اختیار دست از کارهای خلاف بر می دارد و به سوی

عمل صالح اجبارا روی می آورد.
در پایان آیه با لحنی تهدیدآمیز به این افراد لجوج می گوید: ((اکنون که شما چنین انتظاری را دارید در انتظار خویش بمانید، ما هم در انتظار (کیفر دردناک شما) خواهیم بود)) (قل انتظروا انا منتظرون).
ایمان بدون عمل سودی ندارد.
از نکات جالبی که از آیه فوق استفاده می شود این است که راه نجات را در ایمان ، آن هم ایمانی که در پرتو آن اکتساب خیری شود و اعمال نیک انجام گیرد، معرفی می کند.
ممکن است این سئوال پیش آید که آیا ایمان به تنهائی کافی نیست هر چند خالی از تمام اعمال نیک باشد؟
در پاسخ می گوئیم درست است که افراد با ایمان ممکن است لغزشهائی داشته باشند و مرتکب گناهانی شوند و از گناهان خود نیز پشیمان گردند، و به اصلاح خویش پردازند، ولی کسی که هیچگونه عمل نیکی در تمام عمرش انجام نداده و فرصت کافی داشته است ، بلکه به عکس هر گونه گناه و زشتکاری از او سر تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 48
زده ، بسیار بعید به نظر می رسد که اهل نجات باشد و ایمان او به تنهائی مفید واقع شود، زیرا اصولا نمی توان باور کرد کسی ایمان به مکتبی داشته باشد ولی در تمام عمرش ، حتی یکبار، به برنامه های آن مکتب عمل نکند، بلکه به عکس همه دستورات آن را زیر پا بگذارد، این خود دلیل روشنی بر عدم ایمان او است ، و به این ترتیب ایمان باید حداقل با قسمتی از اعمال نیک همراه باشد، تا معلوم شود ایمانی وجود دارد.
الأنعام
آیه 159 - 160
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینهُمْ وَ کانُوا شِیَعاً لَّست مِنهُمْ فی شیْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلی اَللَّهِ ثُمَّ یُنَبِّئُهُم بمَا کانُوا یَفْعَلُونَ(159)
مَن جَاءَ بِالحْسنَةِ فَلَهُ عَشرُ أَمْثَالِهَا وَ مَن جَاءَ بِالسیِّئَةِ فَلا یجْزَی إِلا مِثْلَهَا وَ هُمْ لا یُظلَمُونَ(160)
ترجمه :159 - کسانی که آئین خود را پراکنده ساختند و به دسته جات گوناگون (و مذاهب مختلف) تقسیم شدند هیچگونه ارتباطی با آنها نداری ، کار آنها واگذار به خدا است پس خدا آنها را از آنچه انجام می دادند با خبر می کند.
160 - هر کس کار نیکی بیاورد ده برابر آن پاداش خواهد داشت و هر کس کار بدی بیاورد جز به مقدار آن کیفر نخواهد دید و ستمی بر آنها نخواهد شد.
تفسیر :بیگانگی از نفاق افکنان

در تعقیب دستورات دهگانه ای که در آیات قبل گذشت و در آخر آن فرمان به پیروی از ((صراط مستقیم خدا)) و مبارزه با هر گونه نفاق و اختلاف داده شده بود، این آیه در حقیقت تاکید و تفسیر و توضیحی روی همین مطلب است .
نخست می فرماید: ((آنها که آئین و مذهب خود را پراکنده کردند و به
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 49
دسته های مختلف تقسیم شدند، در هیچ چیز با آنها ارتباط نداری و آنها نیز هیچگونه ارتباطی با مکتب تو ندارند)) زیرا مکتب تو مکتب توحید و صراط مستقیم است و صراط مستقیم و راه راست همواره یکی بیش نیست (ان الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا لست منهم فی شی ء).
سپس به عنوان تهدید و توبیخ اینگونه افراد تفرقه انداز، می گوید: ((کار اینها واگذار به خدا است ، و آنها را از اعمالشان آگاه خواهد ساخت)) (انما امرهم الی الله ثم ینبئهم بما کانوا یفعلون).
در اینجا توجه به دو نکته لازم است :
1 - هدف آیه چه اشخاصی هستند؟
جمعی از مفسران معتقدند که آیه درباره یهود و نصاری نازل شده است که به دسته جات مختلف و پراکنده تقسیم شدند، و در برابر یکدیگر صف بندی کردند.
ولی عقیده بعضی دیگر این است که آیه اشاره به تفرقه اندازان این امت است که بر اثر تعصبها و روح تفوق طلبی و عشق به ریاست ، سرچشمه تفرقه و نفاق ، در میان مردم مسلمان می شوند.
ولی محتوای آیه یک حکم عمومی و همگانی درباره تمام افراد تفرقه انداز است ، که با ایجاد انواع بدعتها، میان بندگان خدا، بذر نفاق و اختلاف می پاشند اعم از آنها که در امتهای پیشین بودند، یا آنها که در این امتند. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 50
و اگر مشاهده می کنیم که در روایات اهلبیت و همچنین اهل تسنن نقل شده است که این آیه اشاره به گمراهان و تفرقه اندازان و بدعتگزاران این امت است ، در حقیقت از قبیل بیان مصداق ، می باشد زیرا اگر این مصداق بیان نمی شد، ممکن بود عده ای تصور کنند که منظور از آن منحصرا دیگران هستند و به اصطلاح ضمیر را به دیگران برگردانند و خود را تبرئه کنند!.
در روایتی از امام باقر (ع) که در تفسیر علی بن ابراهیم در ذیل این آیه نقل شده چنین می خوانیم : فارقوا امیرالمومنین علیه السلام و صاروا احزابا: ((یعنی آیه اشاره به کسانی است که از امیر مومنان جدا شدند و به دسته جات مختلف تقسیم گردیدند)).
روایاتی که در زمینه افتراق و پراکندگی این امت - به عنوان پیش بینی - از

پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده ، نیز این حقیقت را تایید می کند.
زشتی تفرقه و نفاق
این آیه بار دیگر، این حقیقت را که اسلام آئین وحدت و یگانگی است و از هر گونه نفاق و تفرقه و پراکندگی بیزار است با تاکید تمام بازگو می کند و به پیامبر می گوید برنامه و کار تو هیچگونه شباهتی با افراد تفرقه انداز ندارد، خداوند منتقم قهار از آنان انتقام خواهد گرفت ، و عاقبت شوم اعمالشان را به آنها نشان می دهد.
توحید نه تنها یکی از اصول اسلام است بلکه تمام اصول و فروع اسلام و همه برنامه های آن بر محور توحید دور می زند، توحید روحی است در کالبد همه تعلیمات اسلام ، توحید جانی است که در پیکر اسلام دمیده شده است .
اما با نهایت تاسف آئینی که سر تا پای آن را وحدت و یگانگی تشکیل می دهد، امروز آنچنان دستخوش تفرقه نفاق افکنان شده است که چهره

را به کلی از دست داده ، هر روز نغمه شومی همانند صدای جغدی که در ویرانه می خواند از گوشه ای بلند می شود، و شخصی ماجراجو یا مبتلا به بیماری روانی و یا کج سلیقه ای پرچم مخالفت با یکی از برنامه های اسلامی بلند می کند و جمعی از افراد ابله و نادان را گرد خود جمع می نماید، و منشا اختلاف تازه ای می شود.
نقش بی اطلاعی و جهل جمعی از توده مردم در این نفاق افکنی ، همانند نقش بیداری و آگاهی دشمنان ، بسیار موثر است .
گاهی مسائلی را که قرنها موضوع بحث آن گذشته است ، از نو علم می کنند و جار و جنجال ابلهانه ای پیرامون آن راه می اندازند تا افکار مردم را به خود مشغول سازند، اما همانطور که آیه فوق می گوید، اسلام از آنها بیگانه است و آنها نیز از اسلام بیگانه اند و سرانجام برنامه های نفاق افکنی شکست خواهد خورد.
حملات ناروای نویسنده المنار به شیعه
نویسنده تفسیر المنار که بدبینی فوق العاده ای نسبت به ((شیعه)) دارد و به همان نسبت از عقائد شیعه و تاریخ آنها بی خبر است ، در ذیل این آیه زیر ماسک دعوت به سوی اتحاد فصلی در زمینه شیعه ، صحبت کرده و آنها را به عنوان تفرقه افکنان و مخالفان اسلام و کسانی که زیر نقاب مذهب به فعالیتهای سیاسی ضد اسلامی پرداخته اند، متهم ساخته است !، گویا وجود کلمه شیعا در آیه فوق که هیچگونه ارتباطی با مساله تشیع و شیعه ندارد او را به یاد این مطالب واهی انداخته است !.
نوشته های او بهترین پاسخ برای گفته های او و روشنترین شاهد برای عدم

اطلاع او از تاریخ و عقاید شیعه است زیرا:
1 - میان ((شیعه)) و ((عبدالله سبا)) یهودی که اصل وجود او از نظر تاریخ مشکوک است و به فرض وجود، کمترین نقشی در تاریخ تشیع و کتب شیعه ندارد پیوند قائل شده و از سوی دیگر میان ((شیعه))) و ((باطنیه)) حتی میان ((شیعه)) و ((فرقه تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 52
ضاله که از بزرگترین دشمنان شیعه هستند ارتباط قائل شده است ، در حالی که مختصر آگاهی از تاریخ شیعه نشان می دهد که اینها سخنان موهومی بیش نیست بلکه افترا و تهمت است و از همه عجیبترجمعیت غلات را (آنها که در حق علی (علیه السلام) غلو کردند و او را به خدائی پذیرفتند) که در فقه شیعه به عنوان یکی از دسته هائی که کفر آنها قطعی و مسلم است ، شناخته شده اند، به شیعه پیوند داده ، و شیعیان را متهم به عبادت اهلبیت و امثال آن کرده است !.
مسلما اگر نویسنده المنار تحت تاثیر پیش داوریهای نادرست و تعصبهای ناروا نبود، و به خود اجازه می داد که عقائد شیعه را از خود شیعه بشنود و در کتابهای خود شیعه بخواند نه در کتب دشمنان آنها، به خوبی می دانست که این نسبتها نه تنها دروغ و افترا است ، بلکه مضحک و خنده آور است .
و از همه عجیبتر اینکه پیدایش شیعه را به ایرانیان نسبت داده اند در حالی که قرنها پیش از آنکه ایرانیها شیعه باشند، تشیع در عراق و حجاز و مصر بوده است و مدارک تاریخی گواه زنده این حقیقت است .
2 - گناه شیعه این است که به گفته قطعی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که در معتبرترین منابع اهل تسنن نیز آمده است عمل کرده ، آنجا که فرمود: من در میان شما دو چیز گرانمایه به یادگاری می گذارم که اگر به آنها متمسک شوید هیچگاه گمراه نخواهید شد، کتاب خدا و عترتم
گناه شیعه این است که اهلبیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را که از همه آگاهتر به مکتب و آئین او بودند، پناهگاه خود در مشکلات اسلامی قرار داده ، و حقایق اسلام را تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 53
از آنها گرفته است .
گناه شیعه این است که به پیروی از منطق و عقل ، و الهام از قرآن و سنت ، باب اجتهاد را مفتوح می داند، و به فقه اسلام تحرک می بخشد و می گوید: چه دلیلی دارد که فهم قرآن و سنت را منحصر به چهارنفر کنیم ، و همه مجبور باشند از آنها پیروی کنند؟!
مگر خطابات قرآن و سنت متوجه عموم افراد با ایمان در همه قرون و و اعصار نیست ؟
و مگر صحابه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در فهم قرآن و سنت ، از افراد معینی پیروی می کردند؟ پس چرا اسلام را در چهار دیواری خشک و کهنه ای به نام مذاهب چهارگانه حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی

محصور سازیم ؟!
گناه شیعه این است که می گوید یاران پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مانند همه افراد دیگر باید با مقیاس ایمان و عملشان مورد بررسی قرار گیرند، آنها که عملشان مطابق کتاب و سنت است خوب ، و آنها که در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و یا بعد از او بر خلاف کتاب و سنت عمل کردند، باید طرد شوند، و نام صحابه بودن نباید سپری برای جنایتکاران شود و افرادی مانند معاویه که تمام ضوابط اسلامی را زیر پا گذاشت و بر امام وقت ، که همه امت اسلامی امامت او را، حد اقل ، در آن زمان قبول دارند، خروج کرد، و آنهمه خونهای بیگناهان را ریخت نباید تقدیس شوند، همچنین پاره ای از صحابه جیره خوار که جزء دار و دسته او بودند.
آری شیعه چنین گناهانی را دارد و به آن معترف است ، ولی آیا هیچ جمعیتی را مظلومتر از شیعه سراغ دارید که نقطه های درخشان و افتخار زندگی و تاریخ او را نقطه های ضعف نشان دهند؟ و یکدنیا دروغ و تهمت به او ببندند و حتی اجازه ندهند عقائد صحیح خود را در میان عموم مسلمانان پخش کند، بلکه همیشه عقائد او را از دشمنان او بگیرند نه از خود او؟! تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 54
آیا اگر جمعیتی به دستور پیامبرش عمل کند در حالی که دیگران عمل نکنند تفرقه انداز و نفاق افکن محسوب می شود؟ آیا اینها را باید از راهی که می روند باز داشت تا اتحاد برقرار شود؟ یا آنها را که از بی راهه می روند؟!
3 - تاریخ علوم اسلامی نشان می دهد که در غالب این علوم شیعه پیشقدم بودند تا آنجا که شیعه را به عنوان پدید آورندگان علوم اسلام می شناسد.
کتابهائی که علمای شیعه در رشته تفسیر و تاریخ و حدیث و فقه و اصول و رجال و فلسفه اسلامی نوشته اند چیزی نیست که بتوان آنها را پنهان ساخت و در تمام کتابخانه های آزاد موجود است (البته به استثنای اکثر کتابخانه های اهل تسنن که معمولا اجازه ورود این کتابها را به کتابخانه های خود نمی دهند در حالی که ما اجازه ورود کتابهای آنها را از قرنها قبل به کتابخانه های خود داده ایم !) و گواه زنده این مدعا است .
آیا آنها که اینهمه کتاب برای عظمت اسلام و پیشبرد تعلیمات اسلام نوشته اند، دشمنان اسلام بودند؟
آیا دشمنی سراغ دارید که اینهمه دوستی و محبت کند؟
آیا کسی جز یک عاشق مخلص نسبت به قرآن و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می تواند منشا اینهمه خدمت باشد؟
در پایان سخن باید بگوئیم اگر می خواهید نفاق و تفرقه برچیده شود بیائید بجای تهمت به یکدیگر، همدیگر را آنچنانکه هستیم بشناسیم ، زیرا این

گونه نسبتهای ناروا نه تنها به وحدت اسلام کمک نمی کند، بلکه ضربه محکمی بر تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 55
پایه های وحدت اسلامی می زند.
پاداش بیشتر، مجازات کمتر
در آیه بعد، اشاره به رحمت و پاداش وسیع خداوند که در انتظار افراد نیکوکار است ، کرده و تهدیدهای آیه گذشته را با این تشویقها تکمیل می کند و می گوید: هر کسی کار نیکی انجام داد، ده برابر به او پاداش داده می شود (و من جاء بالحسنة فله عشر امثالها)
و هر کس کار بدی انجام دهد جز به همان مقدار، کیفر داده نمی شود (و من جاء بالسیئة فلا یجزی الا مثلها)
و برای تاکید این جمله را نیز اضافه می کند که به آنها هیچگونه ستمی نخواهد شد و تنها به مقدار عملشان کیفر می بینند (و هم لا یظلمون).
در اینکه منظور از حسنة و سیئة در آیه فوق چیست ؟ و آیا خصوص توحید و شرک است ، یا معنی وسیعتر دارند؟ میان مفسران گفتگو است ، ولی ظاهر آیه هر گونه کار نیک و فکر نیک و عقیده نیک و یا بد را شامل می شود، زیرا هیچگونه دلیلی بر محدود کردن معنی حسنة و سیئة نیست .
نکته هادر اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - منظور از جاء به آنچنانکه از مفهوم جمله ، استفاده می شود، آن است که کار نیک یا بد را همراه خود بیاورد، یعنی به هنگام ورود در دادگاه عدل الهی ، انسان نمی تواند دست خالی و تنها باشد، یا عقیده و عمل نیکی با خود دارد و یا عقیده و اعمال سوئی ، اینها همواره با او هستند و از او جدا نمی شوند و در زندگانی ابدی ، قرین و همدم او خواهند بود.
در آیات دیگر قرآن نیز این تعبیر به همین معنی به کار رفته است ، در آیه تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 56
33 سوره ق ، می خوانیم من خشی الرحمان بالغیب و جاء بقلب منیب .
بهشت برای آنها است که خدا را از طریق ایمان به غیب بشناسند و از او بترسند، و قلب توبه کار و مملو از احساس مسئولیت با خود در عرصه محشر بیاورند.
2 - در آیه فوق می خوانیم ، پاداش حسنه ده برابر است ، در حالی که در بعضی دیگر از آیات قرآن تنها به عنوان اضعافا کثیره (چندین برابر) اکتفا شده (مانند آیه 245 سوره بقره) و در بعضی دیگر از آیات ، پاداش پاره ای از اعمال مانند انفاق را به هفتصد برابر بلکه بیشتر می رساند، (آیه 261 سوره بقره) و در بعضی دیگر اجر و پاداش بیحساب ذکر کرده و می گوید: انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب آنها که استقامت بورزند پاداشی بی حساب خواهند داشت (زمر آیه 10).
روشن است که این آیات هیچگونه اختلافی با هم ندارند، در حقیقت حداقل

پاداشی که به نیکوکاران داده می شود، ده برابر است و همینطور به نسبت اهمیت عمل ، و درجه اخلاص آن و کوششها و تلاشهائی که در راه آن انجام شده است ، بیشتر می شود، تا به جائی که هر حد و مرزی را درهم می شکند و جز خدا حد آن را نمی داند. مثلا انفاق که فوق العاده در اسلام اهمیت دارد پاداشش از حد معمول پاداش عمل نیک که ده برابر است ، فراتر رفته و به اضعاف کثیره یا هفتصد برابر و بیشتر رسیده است و در مورد استقامت که ریشه تمام موفقیتها و سعادتها و خوشبختیها است و هیچ عقیده و عمل نیکی بدون آن پا بر جا نخواهد بود، پاداش بی حساب ذکر شده است .
از اینجا روشن می شود که اگر در روایات ، پاداشهائی بیش از ده برابر برای بعضی از اعمال نیک ذکر شده نیز هیچگونه منافاتی با آیه فوق ندارد.
و همچنین اگر در آیه 84 سوره قصص می خوانیم من جاء بالحسنة فله خیر منها تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 57
کسی که عمل نیکی انجام دهد پاداشی بهتر از این خواهد داشت مخالفتی با آیه فوق ندارد تا احتمال نسخ در آن برود، زیرا بهتر بودن معنی وسیعی دارد که با ده برابر کاملا سازگار است .
3 - ممکن است بعضی تصور کنند که واجب شدن شصت روز به عنوان کفاره در مقابل خوردن یک روز روزه ماه مبارک رمضان ، و مجازاتهای دیگری در دنیا و آخرت از این قبیل با آیه فوق که می گوید: در برابر کار بد فقط به اندازه آن کیفر داده خواهد شد سازگار نیست .
ولی با توجه به یک نکته پاسخ این ایراد نیز روشن می شود و آن اینکه :
منظور از مساوات میان گناه و کیفر. مساوات عددی نیست ، بلکه کیفیت عمل را نیز باید در نظر گرفت خوردن یک روز روزه ماه رمضان با آنهمه اهمیتی که دارد مجازاتش تنها یک روز کفاره نیست بلکه باید آنقدر روزه بگیرد که به اندازه احترام آن یک روز ماه مبارک بشود. به همین دلیل در بعضی از روایات می خوانیم که کیفر گناهان در ماه رمضان بیش از سایر ایام است همانطور که پاداش اعمال نیک در آن ایام بیشتر است تا آنجا که مثلا یک ختم قرآن در این ماه برابر با هفتاد ختم قرآن در ماههای دیگر است .
4 - نکته جالب دیگر اینکه : آیه فوق نهایت لطف و مرحمت پروردگار را در مورد انسان مجسم می کند، چه کسی را سراغ دارید که تمام ابزار کار را در اختیار انسان بگذارد، و همه گونه آگاهی نیز به او بدهد، رهبران معصومی برای هدایت و راهنمائی او بفرستد، تا با استفاده از نیروی خداداد و رهبری فرستادگانش کار نیکی انجام دهد، و تازه در برابر کار او ده برابر پاداش تعیین نماید، اما برای لغزشها و خطاهایش تنها یک جرم قائل شود تازه راه عذر خواهی و توبه و رسیدن به عفو و بخشش را نیز به

روی او بگشاید.
ابوذر می گوید: صادق مصدق (یعنی پیامبر) فرمود: ان الله تعالی تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 58
قال الحسنة عشرا و ازید و السیئة واحدة او اغفر فالویل لمن غلبت آحاده اعشاره : خداوند می فرماید: کارهای نیک و حسنات را ده برابر پاداش می دهم یا بیشتر، و سیئات را تنها یک برابر کیفر می دهم و یا می بخشم ، وای به حال آن کس که آحادش بر عشراتش پیشی گیرد (یعنی گناهانش از طاعاتش افزون شود). الأنعام
آیه 161 - 163
آیه و ترجمه
قُلْ إِنَّنی هَدَانی رَبی إِلی صرَطٍ مُّستَقِیمٍ دِیناً قِیَماً مِّلَّةَ إِبْرَهِیمَ حَنِیفاً وَ مَا کانَ مِنَ الْمُشرِکِینَ(161)
قُلْ إِنَّ صلَاتی وَ نُسکی وَ محْیَای وَ مَمَاتی للَّهِ رَب الْعَلَمِینَ(162)
لا شرِیک لَهُ وَ بِذَلِک أُمِرْت وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسلِمِینَ(163)
ترجمه :161 - بگو: پروردگارم مرا به راه راست هدایت کرده ، آئینی پا بر جا و ضامن سعادت دین و دنیا، آئین ابراهیم همان کسی که از آئینهای خرافی محیط خود روی گردانید و از مشرکان نبود.
162 - بگو: نماز و تمام عبادات من و زندگی و مرگ من ، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است .
163 - شریکی برای او نیست ، و به همین دستور یافته ام ، و من نخستین مسلمانم !
تفسیر :این است راه مستقیم من
این چند آیه و آیات دیگری که بعد از آن می خوانیم و سوره انعام با آن تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 59
پایان می پذیرد در حقیقت خلاصه ای است از بحثهای این سوره که در زمینه مبارزه با شرک و بت پرستی بیان شده و تکمیل و توضیح بیشتری روی آنها است ، در حقیقت این سوره با دعوت به توحید و مبارزه با شرک شروع و با همان بحث نیز خاتمه می یابد.
نخست در برابر عقائد و ادعاهای دور از منطق مشرکان و بت پرستان ، خداوند به پیامبرش دستور می دهد که بگو پروردگار من مرا به راه راست که نزدیکترین راهها است هدایت کرده است (این راه راست همان جاده توحید و یکتاپرستی و در هم کوبیدن آئین شرک و بت پرستی است) (قل اننی هدانی ربی الی صراط مستقیم).
جالب توجه اینکه : این آیه و تعداد زیادی از آیات قبل و بعد با جمله قل : بگو شروع می شود، و شاید هیچ سوره ای در قرآن ، این اندازه ، این جمله در آن تکرار نشده باشد، و این در حقیقت درگیری شدید پیامبر (صلی اللّه

علیه و آله و سلّم) را در این سوره با منطق مشرکان منعکس می کند.
و نیز راه هر گونه بهانه را بر آنها می بندد زیرا تکرار کلمه قل نشانه این است که تمام این گفتگوها به فرمان خدا و به تعبیر دیگر عین منطق پروردگار است ، نه نظرات شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم).
روشن است ذکر کلمه قل در این آیات و مانند آنها در متن قرآن ، برای حفظ اصالت قرآن و نقل عین کلماتی است که بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) وحی شده و به تعبیر دیگر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هیچگونه تغییری در الفاظی که بر او وحی می شد نمی داد و حتی کلمه قل را که خطاب پروردگار به او است ، عینا ذکر می کرد.
سپس این صراط مستقیم را در این آیه و دو آیه بعد توضیح می دهد: نخست می گوید: آئینی است مستقیم در نهایت راستی و درستی ، ابدی

و جاویدان و قائم به امور دین و دنیا و جسم و جان (دینا قیما).
و از آنجا که عربها علاقه خاصی به ابراهیم نشان می دادند و حتی آئین خود را به عنوان آئین ابراهیم معرفی می کردند، اضافه می کند که آئین واقعی ابراهیم همین است که من به سوی آن دعوت می کنم نه آنچه شما به او بسته اید (ملة ابراهیم).
همان ابراهیم که از آئین خرافی زمان و محیط اعراض کرد، و به حق یعنی آئین یکتاپرستی روی آورد (حنیفا).
حنیف به معنی شخص یا چیزی است که تمایل به سوئی پیدا کند، ولی در اصطلاح قرآن به کسی گفته می شود که از آئین باطل زمان خود روی گرداند و به آئین حق توجه کند.
این تعبیر گویا پاسخی است به گفتار مشرکان که مخالفت پیامبر را با آئین بت پرستی که آئین نیاکان عرب بود نکوهش می کردند، پیامبر در پاسخ آنها می گوید: این سنتشکنی و پشت پا زدن به عقائد خرافی محیط، تنها کار من نیست ، ابراهیم که مورد احترام همه ما است نیز چنین کرد.
سپس برای تاکید می افزاید که او هیچگاه از مشرکان و بت پرستان نبود (و ما کان من المشرکین).
بلکه او قهرمان بت شکن و مبارز پویا و پیگیر با آئین شرک بود.
تکرار جمله حنیفا و ما کان من المشرکین در چند مورد از آیات قرآن با ذکر کلمه مسلما یا بدون آن برای تاکید روی همین مساله است که ساحت مقدس ابراهیم که عرب جاهلی به او افتخار می کرد از این عقائد و اعمال غلط

پاک بود.
در آیه بعد اشاره به این می کند که بگو نه تنها از نظر عقیده من موحد و یکتاپرستم بلکه از نظر عمل ، هر کار نیکی که می کنم ، نماز من و تمام

عبادات من و حتی مرگ و حیات من همه برای پروردگار جهانیان است برای او زنده ام ، به خاطر او می میرم و در راه او هر چه دارم فدا می کنم ، تمام هدف من و تمام عشق من و تمام هستی من او است (قل ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین).
نسک در اصل به معنی عبادت است و لذا به شخص عبادت کننده ناسک گفته می شود ولی این کلمه بیشتر درباره اعمال حج به کار می رود، و می گویند: مناسک حج ، بعضی احتمال داده اند که نسک در اینجا به معنی قربانی بوده باشد ولی ظاهر این است که هر گونه عبادتی را شامل می شود، در واقع نخست اشاره به نماز (صلوة) به عنوان مهمترین عبادت شده ، بعد همه عبادات را به طور کلی بیان کرده است ، یعنی هم نماز من و هم تمام عباداتم و حتی زندگی و مرگم ، همه برای او است .
در آیه بعد برای تاکید و ابطال هر گونه شرک و بت پرستی ، اضافه می کند: پروردگاری که هیچ شریک و شبیهی برای او نیست (لا شریک له).
سرانجام می فرماید: و به این موضوع ، من دستور یافته ام و من اولین مسلمانم (و بذلک امرت و انا اول المسلمین). تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 62

چگونه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اولین مسلمان بود

در آیه فوق پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عنوان اولین مسلمان ذکر شده است ، و در این باره در میان مفسران گفتگو است ، زیرا می دانیم اگر منظور از اسلام معنی وسیع این کلمه بوده باشد تمام ادیان آسمانی را شامل می شود و به همین دلیل این کلمه (مسلم) بر پیامبران دیگر نیز اطلاق شده است ، درباره نوح (علیه السلام) می خوانیم : و امرت ان اکون من المسلمین مامورم که از مسلمانان باشم (یونس - 72) و درباره ابراهیم خلیل (علیه السلام) و فرزندش اسماعیل نیز می خوانیم : ربنا و اجعلنا مسلمین لک : خداوندا ما را برای خودت مسلمان قرار ده (بقره - 128)
و درباره یوسف (علیه السلام) آمده است توفنی مسلما: مرا مسلمان بمیران (یوسف - 101) و همچنین پیامبران دیگر.
البته مسلم به معنی کسی است که در برابر فرمان خدا تسلیم است و این معنی درباره همه پیامبران الهی و امتهای مؤ من آنها صدق می کند، با این حال ، اولین مسلمان بودن پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یا از نظر کیفیت و اهمیت اسلام او است ، زیرا درجه تسلیم و اسلام او بالاتر از همگان بود و یا اولین فرد از این امت بود که آئین قرآن و اسلام را پذیرفت .
در بعضی از روایات نیز وارد شده است : که منظور نخستین کسی است که در عالم ارواح به دعوت پروردگار و سؤ ال او در زمینه الوهیتش پاسخ

مثبت داد.
در هر حال آیات فوق روشنگر روح اسلام و حقیقت تعلیمات قرآن است ، دعوت به صراط مستقیم ، دعوت به آئین خالص ابراهیم بت شکن ، و دعوت به نفی هر گونه شرک و دوگانگی و چندگانگی ، این از نظر عقیده و ایمان . تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 63
و اما از نظر عمل ، دعوت به اخلاص و خلوص نیت و همه چیز را برای خدا بجا آوردن است ، برای او زنده بودن و در راه او جان دادن ، و همه چیز را برای او خواستن ، به او دلبستن و از غیر او گسستن ، به او عشق ورزیدن و از غیر او بیزاری جستن است .
چقدر فاصله است میان این دعوت صریح اسلام و میان اعمال جمعی از مسلمان نماها که چیزی جز تظاهر و خودنمائی نمی فهمند و نمی دانند، و در هر مورد به ظاهر می اندیشند، و نسبت به باطن و مغز، بی اعتنا هستند، و به همین دلیل حیات و زندگی و اجتماع و جمعیت و افتخار و آزادی آنها نیز چیزی جز پوستهای بی مغز نیست !. الأنعام
آیه 164
آیه و ترجمه
قُلْ أَ غَيرَ اللَّهِ أَبْغِى رَبًّا وَ هُوَ رَب كلِّ شىْءٍ وَ لا تَكْسِب كلُّ نَفْس إِلا عَلَيهَا وَ لا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثُمَّ إِلى رَبِّكم مَّرْجِعُكمْ فَيُنَبِّئُكم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تخْتَلِفُونَ(164)
ترجمه :164 - بگو آیا غیر خدا، پروردگاری بطلبم در حالی که او پروردگار همه چیز است ، و هیچکس جز برای خود عملی انجام نمی دهد و هیچ گنهکاری گناه دیگری را متحمل نمی شود سپس بازگشت شما به سوی پروردگارتان است و شما را به آنچه در آن اختلاف داشتید خبر خواهد داد.
تفسیر :تاکیدهای پی درپی و استدلالات گوناگون که در این سوره در زمینه
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 64
توحید و مبارزه با شرک شده است چقدر حائز اهمیت است .
در این آیه از طریق دیگری منطق مشرکان را مورد انتقاد قرار می دهد و می گوید به آنها بگو و از آنها بپرس آیا سزاوار است غیر از خداوند یگانه را پروردگار خود بدانم ، در حالی که او مالک و مربی و پروردگار همه چیز است و حکم و فرمان او در تمام ذرات این جهان جاری است ؟! (قل اغیر الله ابغی ربا و هو رب کل شی ء).
سپس به جمعی از مشرکان کوتاه فکر که خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیدند و گفتند: اتبعنا و علینا وزرک ان کان خطا!: تو از آئین ما پیروی کن ، اگر بر خطا باشد، گناه تو به گردن ما پاسخ می گوید:
هیچکسی جز برای خود عملی انجام نمی دهد و هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد (و لا تکسب کل نفس الا علیها و لا تزر وازرة

وزر اخری).
و سرانجام ، همه شما به سوی خدا باز می گردید، و شما را به آنچه در آن اختلاف داشتید آگاه می سازد (ثم الی ربکم مرجعکم فینبئکم بما کنتم فیه تختلفون).
نکته هادر اینجا به دو نکته باید توجه کرد:
1 - گاهی بار گناه دگران را بر دوش می کشیم !
گاهی ممکن است تو هم شود که آیه فوق که دو اصل مسلم منطقی را که در تمام ادیان وجود داشته است بیان می کند (یعنی هیچکس جز برای خود عملی انجام نمی دهد و هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد) با پاره ای از آیات دیگر قرآن و بعضی از روایات تطبیق نمی کند، زیرا مثلا در سوره نحل تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 65
آیه 25 می خوانیم : لیحملوا أ وزارهم کاملة یوم القیامة و من اوزار الذین یضلونهم بغیر علم آنها در روز رستاخیز بار سنگین گناهان خویش را باید بر دوش بکشند، و همچنین بار گناهان کسانی را که با بی خبری و جهل خود گمراه ساختند.
اگر هیچکس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد، چگونه این گمراه کنندگان بار گناهان گمراه شدگان را نیز بر دوش می کشند؟
احادیث مربوط به سنت حسنه و سنت سیئه که از طرق شیعه و اهل تسنن وارد شده است ، و مضمون آنها این است : اگر کسی سنت خوبی بر جای نهد پاداش تمام کسانی را که به آن عمل می کنند خواهد داشت (بدون آنکه از پاداش خود آنها کاسته شود) و همچنین کسی که سنت بدی را بر جای نهد گناه کسانی که به آن عمل کنند، برای او نوشته می شود (بی آنکه از گناهان آنها چیزی کاسته گردد) قال رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) من سن سنة حسنة کان له اجر من عمل بها من غیر ان ینقص من اجورهم شی ء و من سن سنة سیئة کان علیه وزر من عمل بها من غیر ان ینقص من اوزارهم شی ء) نیز با مفهوم آیه مورد بحث سازگار نیست .
ولی پاسخ این ایراد روشن است ، زیرا آیه مورد بحث می گوید: بی جهت و بدون ارتباط، گناه کسی را بر دیگری نمی نویسند، ولی آیات و روایاتی که اشاره شد می گوید اگر انسان بنیانگزار عمل نیک و بد دیگری باشد، و به اصطلاح از طریق تسبیب در انجام آن عمل دخالت داشته باشد، در نتائج آن شریک خواهد بود و در حقیقت عمل خود او محسوب می شود، زیرا پایه و اساس آن ، به دست وی گذارده شده است . تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 66
2 - آیا اعمال نیک دیگران برای ما مفید است ؟
تو هم دیگری که از آیه مورد بحث ممکن است بشود، این است که آیه می

گوید عمل هر کس تنها بدرد خود او می خورد بنابراین کارهای خیری که به عنوان نیابت یا هدیه کردن ثواب برای اموات و مردگان و حتی گاهی برای افراد زنده انجام می گیرد، نمی تواند مفید به حال آنها بوده باشد، در حالی که در روایات فراوانی که از طرق شیعه و اهل تسنن از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یا امامان اهلبیت به ما رسیده می خوانیم که این گونه اعمال گاهی مفید و سودمند است ، نه تنها عمل فرزند برای پدر و مادر بلکه برای دیگران نیز هم نتیجه بخش است .
به علاوه می دانیم پاداش اعمال بستگی به اثراتی دارد که از انجام کار خیر در روح و جان انسان به جای می ماند و در تکامل و ترقی او مؤ ثر است ، اما کسی که هیچ کار نیکی انجام نداده و حتی در مقدمات آن نیز دخالت نداشته است چگونه ممکن است آن اثر روحی و معنوی را پیدا کند؟
بعضی این ایراد را بسیار با آب و تاب تعقیب می کنند، و نه تنها افراد عادی بلکه پارهای از نویسندگان و مفسران مانند نویسنده المنار نیز تحت تاثیر آن قرار گرفته تا آنجا که بسیاری از احادیث و روایات مسلم را به دست فراموشی سپرده اند، ولی با توجه به دو نکته پاسخ این گونه ایرادها روشن می گردد.
1 - درست است که عمل هر کس باعث تکامل خود اوست ، و فلسفه ها و نتائج و آثار واقعی اعمال نیک تنها عائد انجام دهنده آن عمل می شود، همانطور که ورزش و تعلیم و تربیت هر کس باعث تقویت و تکامل جسم و جان خود او است .
ولی هنگامی که کسی برای دیگری عمل نیکی انجام می دهد، حتما به خاطر امتیاز و صفت نیکی است که در او بوده ، یا مربی خوبی بوده و یا

خوبی ، یا دوست باصفائی بوده و یا همسایه باوفا، و یا عالم خدمتگزار و یا مؤ من با حقیقتی بوده است و به هر حال حد اقل نقطه روشنی در زندگی او وجود داشته که همان یک نقطه ، جلب توجه دیگران را کرده و سبب شده که اعمال خیری برای او انجام دهند، بنابراین او در واقع نتیجه همان امتیاز و صفت برجسته و نقطه درخشان زندگی خود را می گیرد، و به این ترتیب معمولا انجام عمل خیر دیگران برای او نیز پرتوی از عمل یا نیت خیر خود او است .
2 - پاداشهائی که خداوند به افراد می دهد بر دو گونه است : پاداشهائی که متناسب وضع تکامل روحی و شایستگی افراد است یعنی به خاطر انجام اعمال نیک ، روح و جان آنها آنقدر اوج می گیرد و ترقی می کند که شایستگی زندگی در عوالم بهتر و بالاتر را پیدا می کنند، و با بال و پری که از عقیده و اعمال نیک فراهم ساخته اند بر اوج آسمان سعادت پرواز می

نمایند، مسلما اینگونه آثار مخصوص شخص عمل کننده است و قابل واگذاری به دیگری نیست .
ولی از آنجا که هر کار نیکی اطاعت فرمان خدا است ، و شخص مطیع و فرمانبردار در برابر اطاعتی که کرده استحقاق پاداشی دارد می تواند این پاداش را به میل خود به دیگری هدیه کند.
درست مثل اینکه استادی در یک رشته مهم و سازنده علمی در دانشگاه تدریس می کند، شک نیست که او با تدریس خود دو گونه نتیجه می گیرد، هم در پرتو تدریس ، در جنبه های علمی کاملتر و قویتر می شود، و هم حقوقی دریافت می کند، نتیجه اول را بدون شک نمی تواند به دیگری اهداء کند و مخصوص خود اوست اما نتیجه دوم را می تواند به افراد مورد علاقه اش هدیه کند.
هدیه کردن ثواب اعمال در مورد اموات و گاهی در مورد زندگان نیز همین گونه است و به این ترتیب هر گونه ابهام از احادیثی که در این زمینه وارد

شده مرتفع می گردد.
ولی باید توجه داشت که پاداشهائی که از این طریق به افراد می رسد، نمی تواند تمام سعادت آنها را تامین کند، بلکه آثار کمتری خواهند داشت ، و پایه اصلی نجات انسان همان ایمان و عمل خود اوست . الأنعام
آیه 165
آیه و ترجمه
وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَکمْ خَلَئف الاَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَتٍ لِّیَبْلُوَکُمْ فی مَا ءَاتَاشْ إِنَّ رَبَّک سرِیعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِیمُ(165)
ترجمه :165 - و او کسی است که شما را جانشینان (و نمایندگان خود) در زمین قرار داد، و بعضی را بر بعض دیگر، درجاتی برتری داد تا شما را به آنچه در اختیارتان قرار داده بیازماید مسلما پروردگار تو سریع الحساب ، و آمرزنده مهربان است (به حساب آنها که از بوته امتحان نادرست در آیند زود می رسد، و نسبت به آنها که در مسیر حق گام بر می دارند مهربان می باشد).
تفسیر :در این آیه که آخرین آیه سوره انعام است به اهمیت مقام انسان و موقعیت او در جهان هستی اشاره می کند تا بحثهای گذشته در زمینه تقویت پایه های توحید و مبارزه با شرک ، تکمیل گردد، یعنی انسان ارزش خود را به عنوان برترین موجود در جهان آفرینش بشناسد تا در برابر سنگ و چوب و بتهای گوناگون دیگر سجده نکند و اسیر آنها نگردد، بلکه بر آنها امیر باشد و حکومت کند.
لذا در جمله نخست می فرماید: او کسی است که شما را جانشینان (و نمایندگان خود) در روی زمین قرار داد (و هو الذی جعلکم خلائف الارض .

انسانی که نماینده خدا در روی زمین است ، و تمام منابع این جهان در اختیار او گذارده شده ، و فرمان فرمانروائیش بر تمام این موجودات از طرف پروردگار صادر شده است ، نباید آنچنان خود را سقوط دهد که از جمادی هم پست تر گردد و در برابر آن سجده کند.
سپس اشاره به اختلاف استعدادها و تفاوت و مواهب جسمانی و روحی مردم و هدف از این اختلاف و تفاوت کرده ، می گوید: و بعضی از شما را بر بعض دیگر درجاتی برتری داد تا به وسیله این مواهب و امکانات که در اختیارتان قرار داده است شما را بیازماید (و رفع بعضکم فوق بعض درجات لیبلوکم فی ما آتاکم).
و در پایان آیه ضمن اشاره به آزادی انسان در انتخاب راه خوشبختی و بدبختی نتیجه این آزمایشها را چنین بیان می کند: پروردگار تو (در برابر آنها) که از بوته این آزمایشها سیه روی بیرون می آیند سریع العقاب و در برابر آنها که در صدد اصلاح و جبران اشتباهات خویش بر آیند آمرزنده و مهربان است (ان ربک سریع العقاب و انه لغفور رحیم).
تفاوت در میان انسانها و اصل عدالت
شک نیست که در میان افراد بشر یک سلسله تفاوتهای مصنوعی وجود دارد
که نتیجه مظالم و ستمگری بعضی از انسانها نسبت به بعض دیگر است مثلا جمعی مالک ثروتهای بی حسابند، و جمعی بر خاک سیاه نشسته اند، جمعی بر اثر فراهم نبودن وسائل تحصیل ، جاهل و بیسواد مانده اند و جمع دیگری با فراهم شدن همه گونه امکانات به عالیترین مدارج علمی رسیده اند، عدهای به خاطر کمبود تغذیه و فقدان وسائل بهداشتی ، علیل و بیمارند، در حالی که عده دیگری بر اثر فراهم بودن همه گونه امکانات ، در نهایت سلامت به سر می برند.
اینگونه اختلافها ثروت و فقر، علم و جهل ، و سلامت و بیماری ، غالبا زائیده استعمار و استثمار و اشکال مختلف بردگی و ظلمهای آشکار و پنهان است .
مسلما اینها را به حساب دستگاه آفرینش نمی توان گذارد، و دلیلی ندارد که از وجود اینگونه اختلافات بی دلیل دفاع کنیم .
ولی در عین حال نمی توان انکار کرد که هر قدر اصول عدالت در جامعه انسانی نیز رعایت شود باز همه انسانها از نظر استعداد و هوش و فکر و انواع ذوقها و سلیقه ها و حتی از نظر ساختمان جسمانی یکسان نخواهند بود.
ولی آیا وجود این گونه اختلافات مخالف با اصل عدالت است یا به عکس عدالت به معنی واقعی ، یعنی هر چیز را به جای خود قرار دادن ایجاب می

کند که همه یکسان نباشند.
اگر همه افراد جامعه اسلامی مانند پارچه یا ظروفی که از یک کارخانه بیرون می آید، یک شکل ، یکنواخت با استعداد مساوی و همانند بودند، جامعه انسانی یک جامعه مرده بی روح ، خالی از تحرک و فاقد تکامل بود.
درست به اندام یک گیاه نگاه کنید ریشه های محکم و خشن ، با ساقه های ظریفتر اما نسبتا محکم ، و شاخه هائی لطیفتر و بالاخره برگها و شکوفه ها و گلبرگهائی که هر کدام از دیگری ظریفتر است دست به دست هم داده و یک بوته گل زیبا را تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 71
ساخته اند، و سلولهای هر یک به تفاوت ماموریتهایشان کاملا مختلف و استعدادهایشان به تناسب وظائفشان متفاوت است .
عین این موضوع در جهان انسانیت دیده می شود، افراد انسان رویهمرفته نیز یک درخت بزرگ و بارور را تشکیل می دهند که هر دسته بلکه هر فردی رسالت خاصی در این پیکر بزرگ بر عهده دارد، و متناسب آن ساختمان مخصوص به خود، و این است که قرآن می گوید این تفاوتها وسیله آزمایش شما است زیرا همانطور که سابقا هم گفتیم آزمایش در مورد برنامه های الهی به معنی تربیت و پرورش است ، و به این ترتیب پاسخ هر گونه ایرادی که بر اثر برداشت نادرست از مفهوم آیه عنوان می شود روشن خواهد گردید.
خلافت انسان در روی زمین
نکته جالب دیگر اینکه : قرآن کرارا انسان را به عنوان خلیفه و نماینده خدا در روی زمین معرفی کرده است ، این تعبیر ضمن روشن ساختن مقام بشر، این حقیقت را نیز بیان می کند که اموال و ثروتها و استعدادها و تمام مواهبی که خدا به انسان داده ، در حقیقت مالک اصلیش او است ، و انسان تنها نماینده و مجاز و ماذون از طرف او می باشد و بدیهی است که هر نمایندهای در تصرفات خود استقلال ندارد بلکه باید تصرفاتش در حدود اجازه و اذن صاحب اصلی باشد. و از اینجا روشن می شود که مثلا در مساله مالکیت ، اسلام هم از اردوگاه کمونیسم فاصله می گیرد و هم از اردوگاه کاپیتالیسم و سرمایه داری ، زیرا دسته اول مالکیت را مخصوص اجتماع ، و دسته دوم در اختیار فرد می داند، اما اسلام می گوید: مالکیت نه برای فرد است و نه برای اجتماع ، بلکه در واقع برای خدا است و انسانها وکیل و نماینده اویند و به همین دلیل اسلام هم در طرز در آمد افراد، نظارت می کند، و هم در چگونگی مصرف ، و برای هر دو قیود و شروطی تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 72
قائل شده است که اقتصاد اسلامی را به عنوان یک مکتب مشخص در برابر مکاتب دیگر قرار می دهد.
پایان سوره انعام

تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 73
َسوره اعراف
مقدمه
این سوره از سوره های مکی است بجز آیه و اسئلهم عن القریه - تا - بما کان یفسقون که در مدینه نازل شده است .
عدد آیات این سوره 206 آیه و به عقیده بعضی 205 آیه است . تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 74
دورنمائی از مباحث این سوره
همانطور که می دانیم بیشتر سوره های قرآن (80 تا 90 سوره) در مکه نازل شده است ، و با توجه به وضع محیط مکه ، و چگونگی حال مسلمانان در آن 13 سال ، و همچنین با مطالعه تاریخ اسلام بعد از هجرت ، کاملا روشن می شود که چرا لحن سوره های مکی با مدنی فرق دارد.
در سورههای مکی غالبا بحث از مبدء و معاد، اثبات توحید و دادگاه رستاخیز، و مبارزه با شرک و بت پرستی ، و تثبیت مقام و موقعیت انسان در جهان آفرینش به میان آمده است ، زیرا دوران مکه دوران سازندگی مسلمانان از نظر عقیده و تقویت مبانی ایمان به عنوان زیر بنای یک نهضت ریشه دار بود.
در دوران مکه پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) وظیفه داشت ، افکار خرافی بت پرستی را از مغزها بشوید، و به جای آن روح توحید و خداپرستی و احساس مسؤ لیت قرار دهد.
انسانهائی را که در دوران بت پرستی ، تحقیر شده و شکست خورده بودند، به عظمت مقام و موقعیت خویش آشنا سازد، و در نتیجه از آن ملت پست و زبون و خرافی و منفی ، مردمی با شخصیت ، با اراده ، با ایمان و مثبت بسازد، و دلیل پیشرفت سریع و برق آسای اسلام در مدینه نیز همین زیر بنای محکم بود که در دوران مکه به دست پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و در پرتو آیات قرآن ساخته شده بود.
آیات سوره های مکی نیز همه متناسب با همین هدف خاص است .
اما دوران مدینه ، دوران تشکیل حکومت اسلامی ، دوران جهاد در برابر دشمنان ، دوران ساختن یک جامعه سالم بر اساس ارزشهای انسانی و عدالت تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 75
اجتماعی بود. لذا سوره های مدنی در بسیاری از آیاتش به جزئیات مسائل حقوقی ، اخلاقی ، اقتصادی ، جزائی و سایر نیازمندیهای فردی و اجتماعی می پردازد.

اگر مسلمانان امروز نیز بخواهند عظمت دیرین خود را تجدید کنند، باید همین برنامه را عینا اجرا کنند، و این دو دوران را بطور کامل طی نمایند، و تا آن زیربنای عقیدهای محکم بنا نشود مسائل روبنائی ، استقامت و استحکامی نخواهد داشت .
به هر حال چون سوره اعراف از سوره های مکی است ، تمام مشخصات یک سوره مکی در آن منعکس است ، لذا می بینیم :
در آغاز اشاره کوتاه و محکمی به مساله مبدء و معاد کرده .
سپس برای احیای شخصیت انسان ، داستان آفرینش آدم را با اهمیت فراوان شرح می دهد.
بعد پیمانهائی را که خدا از فرزندان آدم در مسیر هدایت و صلاح گرفته یک یک بر می شمرد.
سپس برای نشان دادن شکست و ناکامی اقوامی که از مسیر توحید و عدالت و پرهیزگاری منحرف می شوند، و هم برای نشان دادن پیروزی مومنان راستین ، سرگذشت بسیاری از اقوام پیشین و انبیای گذشته مانند نوح و لوط و شعیب را بیان کرده و با سرگذشت مشروح بنی اسرائیل و مبارزه موسی با فرعون پایان می دهد.
در آخر سوره بار دیگر به مساله مبدء و معاد باز می گردد و انجام و آغاز را بدینوسیله تکمیل می کند.
اهمیت این سوره
در تفسیر عیاشی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: هر کس سوره اعراف را در هر ماه بخواند در روز قیامت ، از کسانی خواهد بود که نه ترسی تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 76
بر آنها است و نه غمی دارند (من الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون) و اگر در هر جمعه بخواند، در روز قیامت از کسانی می باشد که بدون حساب به بهشت می رود
و نیز فرمود: در این سوره آیات محکمه ای است ، قرائت و تلاوت و قیام به آنها را فراموش نکنید، زیرا اینها روز رستاخیز در پیشگاه خدا برای کسانی که آنها را خوانده اند گواهی می دهند! نکته ای که از روایت فوق به خوبی استفاده می شود، این است که روایاتی که درباره فضیلت سوره ها آمده است به این معنی نیست که تنها قرائت این سوره ها دارای آنهمه نتائج و ثمرات بزرگ است ، بلکه آنچه به این خواندن ارزش نهائی می بخشد همان ایمان به مفاد آنها و سپس عمل کردن بر طبق آن است . و لذا در روایت فوق می خوانیم قرائتها و تلاوتها و القیام بها، و نیز در همین روایت می خوانیم که فرمود: کسی که این سوره را بخواند، در قیامت مصداق الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون است و این در حقیقت اشاره لطیفی به آیه 35 همین سوره است که می فرماید: فمن اتقی و اصلح فلا

خوف علیهم و لا هم یحزنون : آنها که تقوا پیشه کنند و (خویش و جامعه را) اصلاح نمایند، نه ترسی خواهند داشت و نه غمی .
همانگونه که ملاحظه می کنید، این مقام مخصوص کسانی است که تقوا داشته باشند و در مسیر اصلاح گام بردارند، به علاوه اصولا قرآن کتاب عقیده و عمل است ، و قرائت و تلاوت مقدمه ای بر این موضوع محسوب می شود.
راغب در کتاب مفردات ، در ذیل ماده تلاوت می گوید مراد از یتلونه حق تلاوته این است که با علم و عمل از آیات قرآن ، پیروی می کنند یعنی تلاوت مفهومی بالاتر از مفهوم قرائت دارد و با یک نوع تدبر و تفکر و عمل همراه است . تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 77
سوره اعراف
آیه 1 - 3
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
المص (1)
کِتَبٌ أُنزِلَ إِلَیْکَ فَلا یَکُن فی صدْرِک حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَ ذِکْرَی لِلْمُؤْمِنِینَ(2)
اتَّبِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَیْکُم مِّن رَّبِّکمْ وَ لَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِیَاءَ قَلِیلاً مَّا تَذَکَّرُونَ(3)
ترجمه :1 - المص .
2 - این کتابی است که بر تو نازل شده و نباید از ناحیه آن ناراحتی در سینه داشته باشی ، و هدف آن است که بوسیله آن (همگان را از عواقب بد عقاید و اعمال نادرستشان) بیم دهی و تذکری است برای مومنان .
3 - (بنابراین) از چیزی که از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید و از سرپرستان و معبودهای دیگر جز او پیروی نکنید، اما کمتر متذکر می شوید.
تفسیر :در آغاز این سوره بار دیگر به حروف مقطعه برخورد می کنیم که در اینجا چهار حرف الف ، لام ، میم و صاد است .
در مورد تفسیر این حروف ، در آغاز سوره البقره و همچنین آل عمران بحثهای مشروحی داشتیم ، در اینجا به یکی دیگر از تفسیرهائی که در این زمینه جلب توجه می کند برای تکمیل بحث اشاره می کنیم و آن اینکه : ممکن است تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 78
یکی از اهداف این حروف ، جلب توجه شنوندگان ، و دعوت آنها به سکوت و استماع بوده باشد، زیرا ذکر این حروف در آغاز سخن ، مطلب عجیب و نوظهوری در نظر عرب بود، و حس کنجکاوی او را برمی انگیخت ، و در نتیجه به دنباله آن نیز گوش فرا می داد و اتفاقا غالب سوره هائی که با حروف مقطعه شروع می شود سوره هائی است که در مکه نازل شده است و می دانیم در آنجا مسلمانان در اقلیت بودند و دشمنان لجوج و

سرسخت ، حتی حاضر نبودند، به سخنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گوش فرا دهند - سهل است - گاهی آنچنان سر و صدا و غوغا به راه می انداختند، که صدای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در میان آنها گم می شد، که در بعضی از آیات قرآن مانند آیه 26 سوره فصلت) اشاره به این مطلب شده است .
و نیز در بعضی از روایات که از طرق اهلبیت (علیهم الاسلام) آمده می خوانیم که این حروف رموز و اشاراتی است به نامهای خداوند، مثلا المص در سوره مورد بحث اشاره به انا الله المقتدر الصادق می باشد. یعنی من خداوند توانای راستگو هستم و به این ترتیب هر یک از حروف چهارگانه شکل اختصاری یکی از نامهای خدا است .
موضوع جانشین ساختن اشکال اختصاری به جای اشکال مفصل کلمات از قدیم رائج بوده ، اگر چه در عصر و زمان ما به صورت بسیار گسترده تری مورد بهره برداری قرار گرفته است و بسیاری از عبارات طولانی و اسامی مؤ سسات یا انجمنها را در یک کلمه کوتاه خلاصه می کنند.
ذکر این نکته نیز لازم است که این تفسیرهای مختلف برای حروف مقطعه هیچگونه منافاتی با یکدیگر ندارند، و ممکن است در آن واحد تمام این تفسیرها به عنوان بطون مختلف قرآن ، اراده شود. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 79
در آیه بعد، می فرماید: این کتابی است که بر تو نازل شده است ، و نباید از ناحیه آن هیچگونه نگرانی و ناراحتی به خود راه دهی (کتاب انزل الیک فلا یکن فی صدرک حرج منه).
حرج در لغت به معنی گرفتگی ، تنگی و هر گونه ناراحتی است ، و در اصل به معنی مرکز اجتماع درختان در هم پیچیده است ، سپس توسعه یافته و به هر نوع گرفتگی و ضیق اطلاق شده است .
جمله فوق به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دلداری می دهد، که چون این آیات از ناحیه خدا است ، نباید هیچگونه نگرانی به خود راه دهد، نه نگرانی از ناحیه بار سنگین رسالتی که بر دوش گرفته ، و نه نگرانی از جهت عکس العملی که دشمنان لجوج و سرسخت در برابر آن نشان خواهند داد، و نه نگرانی از ناحیه نتیجه و برداشتی که از تبلیغ این رسالت انتظار می رود.
با توجه به اینکه سوره از سوره های مکی است ، مشکلاتی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر سر راه داشت کاملا قابل درک است ، گر چه ما امروز به زحمت می توانیم تمام جزئیات زندگانی پیامبر و یارانش را در محیط مکه و در آغاز اسلام در فکر خود مجسم سازیم ، ولی با در نظر گرفتن این حقیقت که او می بایست یک جهش انقلابی در تمام زمینه ها در آن محیط فوق العاده عقب افتاده آنهم در مدتی کوتاه به وجود

آورد، ابعاد مشکلاتی را که در پیش داشت ، می توان اجمالا درک کرد.
بنابراین جای این دارد که خداوند به او دلداری دهد که نگران نباشد و به نتیجه کار خود کاملا امیدوار باشد.
و در جمله بعد اضافه می کند که هدف از نزول این کتاب انذار و بیم دادن مردم از عواقب شوم افکار و اعمالشان است و همچنین تذکر و یادآوری

راستین (لتنذر به و ذکری للمؤ منین).
و اینکه می بینیم در این جمله انذار به عنوان یک فرمان عمومی آمده و تذکر به مؤ منان تخصیص داده شده است ، به خاطر این است که دعوت به سوی حق و مبارزه با انحرافات باید به صورت همگانی انجام گیرد، ولی پیدا است که تنها ایمان آورندگان ، از این دعوت سود می برند، همانها که زمینه های مستعد و آماده برای پذیرش حق دارند، و آنها که لجاج را از خود دور ساخته و در برابر حقایق تسلیمند، عین این تعبیر نیز در آغاز سوره البقره گذشت آنجا که می فرماید: ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین : این کتاب تردیدی در آن نیست و مایه هدایت پرهیزگاران است (برای توضیح بیشتر به جلد اول تفسیر نمونه صفحه 39 مراجعه فرمائید). سپس روی سخن را به عموم مردم کرده و می گوید: از آنچه از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده است ، پیروی کنید (اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم) و به این ترتیب ، سخن از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ماموریت و رسالت او شروع می شود و به وظیفه مردم منتهی می گردد.
و برای تاکید اضافه می کند: از فرمان غیر خداوند پیروی نکنید و از انتخاب ولی و سرپرستی جز او خودداری نمائید (و لا تتبعوا من دونه اولیاء).
اما چون آنها که به تمام معنی در برابر حق تسلیمند و از تذکرات ، متذکر

می گردند کمند، در پایان آیه می گوید: کمتر متذکر می شوید (قلیلا ما تذکرون).
از این آیه ضمنا استفاده می شود که انسان بر سر دو راهی است ، یا پذیرش ولایت و رهبری خداوند، و یا داخل شدن در (ولایت) دیگران ، اگر مسیر اول را قبول کند، (ولی) او تنها خدا است ، اما اگر تحت ولایت دیگران قرار گیرد، هر روز باید بار کسی را بر دوش گیرد و ارباب تازهای انتخاب کند، کلمه اولیاء که جمع ولی است اشاره به همین معنی است .
الأعراف

آیه 4 - 5
آیه و ترجمه
وَ کَم مِّن قَرْیَةٍ أَهْلَکْنَهَا فَجَاءَهَا بَأْسنَا ِبَیَتاً أَوْ هُمْ قَائلُونَ(4)

فَمَا كانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُم بَأْسنَا إِلا أن قَالَوا إِنَّا كُنَّا ظلِمِينَ(5)
ترجمه :4 - چه بسيار شهرها و آبادیها که آنها را (بر اثر گناه فراوان) هلاک کردیم ، و عذاب ما شبهنگام یا در روز هنگامی که استراحت کرده بودند به سراغشان آمد.
5 - و در آن موقع که عذاب ما به سراغ آنها آمد سخنی نداشتند جز اینکه گفتند ما ظالم بودیم (ولی این اعتراف به گناه دیگر دیر شده بود و به حالشان سودی نداشت).
تفسیر :اقوامی که نابود شدند
این دو آیه ، اشاره ای به عواقب دردناک مخالفت با دستوراتی است که در آیات قبل بیان شد، و هم در واقع فهرستی است ، اجمالی در سرگذشت اقوام متعددی همچون قوم نوح و فرعون و عاد و ثمود و لوط که بعدا خواهد آمد.
قرآن در اینجا به آنهائی که از تعلیمات انبیاء سرپیچی می کنند و به جای اصلاح خویش و دیگران بذر فساد می پاشند، شدیدا اخطار می کند که نگاهی به زندگانی اقوام پیشین بیفکنید و ببینید چقدر از شهرها و آبادیها را ویران کردیم و مردم فاسد آنها را به نابودی کشانیدیم (و کم من قرية اهلکناها).
سپس چگونگی هلاکت آنها را چنین تشریح می کند که عذاب دردناک ما، در دل شب ، در ساعاتی که در آرامش فرو رفته بودند، یا در وسط روز، به هنگامی که پس از فعالیتهای روزانه به استراحت پرداخته بودند به سراغ آنها آمد (فجائها باسنا بياتا او هم قائلون). تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 83
در آیه بعد سخن را چنین ادامه می دهد: آنها به هنگامی که در گرداب بلا گرفتار می شدند و طوفان مجازات زندگیشان را درهم می کوبید، از مرکب غرور و نخوت پیاده شده فریاد می زدند: ما ستمگر بودیم و اعتراف می کردند که ظلم و ستمهایشان دامانشان را گرفته است (فما کان دعواهم اذ جائهم باسنا الا ان قالوا انا کنا ظالمين).
نکته هادر اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - قریه در اصل از ماده قری (بر وزن نهی) به معنی جمع شدن آمده ، و چون قریه مرکز اجتماع افراد بشر است ، این نام بر آن اطلاق شده است ، از اینجا روشن می شود که قریه تنها به معنی روستا نیست ، بلکه هر گونه آبادی و مرکز اجتماع انسانها را اعم از روستا و شهر شامل می شود، و در بسیاری از آیات قرآن نیز این کلمه به شهر یا هر گونه آبادی اعم از شهر و روستا اطلاق شده است .
قائلون اسم فاعل از ماده قیلولة به معنی خواب نیمروز و یا به معنی استراحت در نیمروز است ، و در اصل به معنی راحتی است ، و لذا پس گرفتن جنسی که فروخته شده اقاله نامیده می شود، زیرا طرف را از

نگرانی راحت می کند. و بیات به معنی شبانه و شبهنگام است .
2 - این که در آیات فوق می خوانیم که مجازات پروردگار در دل شب یا به هنگام استراحت نیمروز، دامان آنها را می گرفت ، برای این بوده است که طعم تلخ کیفر را بیشتر بچشند، و آرامش و آسایش آنها به کلی درهم ریخته شود، همانطور که آرامش و آسایش دیگران را به هم ریخته بودند!، و به این ترتیب کیفرشان متناسب گناهشان است . تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 84
3 - این موضوع نیز به خوبی از آیه استفاده می شود که عموم اقوام مجرم و گنهکار هنگامی که گرفتار چنگال مجازات می شدند و پرده های غفلت و غرور از مقابل چشمانشان کنار می رفت ، همگی به گناه خود اعتراف می کردند، ولی اعترافی که سودی به حال آنها نداشت ، زیرا یکنوع اعتراف اجباری و اضطراری بود که حتی مغرورترین افراد خود را از آن ناگزیر می بینند، و به تعبیر دیگر این بیداری یکنوع بیداری کاذب و زودگذر و بی اثر است که کمترین نشانه ای از انقلاب روحی در آن نیست و به همین دلیل هیچگونه نتیجه ای برای آنها نخواهد داشت ، البته اگر این واقعیت را در حال اختیار اظهار می داشتند دلیل بر انقلاب روحی آنها و مایه نجاتشان بود.
4 - از بحثهائی که در میان مفسران در آیه فوق مطرح شده ، این است که چرا قرآن نخست می گوید اهلکناها (ما آنها را هلاک کردیم) بعد با کلمه فاء تفریع که معمولا برای ترتیب زمانی است می گوید: فجائها باسنا بیاتا (بعد از آن مجازات ما شبهنگام به سراغ آنان آمد) در حالی که چنین کیفری قبل از هلاکت بوده ، نه بعد از هلاکت .
ولی باید توجه داشت که گاهی جمله بعد از فاء شرح و تفصیل جمله قبل است ، نه بیان حادثه دیگری ، در اینجا نیز نخست موضوع هلاکت را بطور اجمال یادآور شده ، سپس به شرح آن می پردازد و می گوید: به هنگام شب و یا در حال استراحت نیمروز مجازات ما دامن آنها را گرفت و هنگامی که خود را در آستانه نابودی دیدند، به ظلم و ستم خویش اعتراف کردند نظیر این موضوع در ادبیات عرب کم نیست .
5 - این گونه آیات نباید به عنوان شرح ماجرای گذشتگان تلقی شود، و تنها مربوط به زمان ماضی و اقوام پیشین فرض گردد، اینها اخطارهای کوبنده ای تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 85
است برای امروز و برای فردا، برای ما و برای همه اقوام آینده ، زیرا در سنت و قانون الهی تبعیض مفهوم ندارد.
هم اکنون ، انسان صنعتی با تمام قدرتی که پیدا کرده است ، در مقابل یک زلزله ، یک طوفان ، یک باران شدید و مانند اینها به همان اندازه ضعیف و ناتوان است که انسانهای قبل از تاریخ ناتوان بودند، بنابراین همان عواقب

شوم و دردناکی که ستمکاران اقوام گذشته و انسانهای مست غرور و شهوت و افراد سرکش و آلوده پیدا کردند، از انسانهای امروز دور نیست ، بلکه قدرت عجیب انسان امروز خود می تواند بزرگترین بلای او بشود، و او را به دامان جنگهائی بکشاند که محصولش نابودی نسل او است ، آیا نباید از این حوادث پند گیرد و بیدار شود؟! الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 86
آیه 6 - 9
آیه ترجمه
فَلَنَسئَلَنَّ الَّذِینَ أُرْسِلَ إِلَیْهِمْ وَ لَنَسئَلَنَّ الْمُرْسلِینَ(6)
فَلَنَقُصنَّ عَلَیهِم بِعِلْمٍ وَ مَا کُنَّا غَائبِینَ(7)
وَ الْوَزْنُ یَوْمَئذٍ الْحَقُّ فَمَن ثَقُلَت مَوَزِینُهُ فَأُولَئک هُمُ الْمُفْلِحُونَ(8)
وَ مَنْ خَفَّت مَوَزِینُهُ فَأُولَئک الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسهُم بِمَا کانُوا بِئَایَتِنَا یَظلِمُونَ(9)
ترجمه :6 - بطور قطع از کسانی که پیامبران را به سوی آنها فرستادیم سؤ ال خواهیم کرد و از پیامبران (نیز) سؤ ال می کنیم .
7 - و مسلما (اعمال همه را مو به مو) از روی علم (وسیع خود) برای آنان شرح خواهیم داد و ما (اصولا) غائب نبودیم (بلکه همه جا حاضر و ناظر بودیم).
8 - و وزن کردن (اعمال و سنجش ارزش آنها) در آن روز حق است ، کسانی که میزانهای (عمل) آنها سنگین است رستگارانند.
9 - و کسانی که میزانهای (عمل) آنها سبک است افرادی هستند که سرمایه وجود خود را به خاطر ظلم و ستمی که به آیات ما می کردند از دست داده اند.
تفسیر :بازپرسی عمومی
در آیات گذشته اشاره ای به شناسائی خدا و نزول قرآن مجید بود، اما آیات مورد بحث که سخن از معاد می گوید، در واقع مکملی است برای آیات گذشته ، به علاوه در آیه قبل سخن از مجازات دنیوی ستمکاران در میان بود، در تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 87
این آیات بحث از مجازات اخروی آنها می شود و به این ترتیب پیوندی روشن دارند.
نخست به عنوان یک قانون عمومی می فرماید: از تمام کسانی که پیامبران به سوی آنها فرستاده شدند، به طور قطع در روز قیامت سؤ ال می کنیم (فلنسئلن الذین ارسل الیهم).
نه تنها از آنها می کنیم از پیامبرانشان نیز می پرسیم که رسالت خویش را چگونه انجام دادند (و لنسئلن المرسلین).
بنابراین ، هم رهبران مسؤ لند و هم پیروان ، هم پیشوایان و هم تابعان ،

منتها چگونگی مسئولیتهای این دو گروه متفاوت است .
حدیثی که از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در این زمینه نقل شده ، نیز این معنی را تایید می کند، آنجا که می فرماید: فیقام الرسل فیسئلون عن تادیه الرسالات التی حملوها الی اممهم فاخبروا انهم قدادوا ذلک الی اممهم ...
پیامبران را نگه می دارند و از آنها سؤ ال می کنند که آیا رسالت خویش را به امتها رساندند یا نه ؟ آنها پاسخ می گویند که این وظیفه را انجام داده اند.
در روایت دیگری که در تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده نیز به این معنی تصریح شده است .
در آیه بعد برای اینکه کسی تصور نکند که سؤ ال از امتها و پیامبرانشان دلیل بر این است که چیزی از علم خدا مخفی می ماند، با قاطعیت و صراحت و تاکید آمیخته با قسم می گوید: ما با علم و دانش خویش تمام اعمالشان را برای آنها شرح می دهیم ، زیرا ما هرگز از آنها غائب نبودیم ، همه جا با آنها بودیم و در هر حال همراهشان (فلنقصن علیهم بعلم و ما کنا غائبین). تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 88
فلنقصن که از ماده قصه گرفته شده است ، در اصل به معنی پشت سر هم قرار گرفتن است ، و چون در شرح یک ماجرا، مطالب پشت سر هم پیاده می شود، به آن قصه می گویند، و همچنین مجازاتی که پشت سر جنایت انجام می گردد، قصاص گفته می شود و نیز به قیچی مقص (بر وزن پسر) می گویند، چون موها را پشت سر هم قطع می کند، و نیز جستجوی در باره چیزی را قص (بر وزن مس) می گویند، زیرا شخص جستجوگر حوادث را پشت سر هم تعقیب و دنبال می کند از آنجا که در آیه چهار نوع تاکید در این زمینه دیده می شود (لام قسم ، و نون تاکید، و کلمه علم که به صورت نکره ذکر شده و منظور از آن بیان عظمت است ، و جمله ما کنا غائبین هیچگاه غائب نبوده ایم) استفاده می شود که منظور آن است که ما تمام جزئیات کار آنها را مو به مو و پشت سر هم برایشان تشریح می کنیم تا بدانند، کوچکترین نیت یا عملی از علم ما پنهان نمی ماند.
سؤ ال برای چیست ؟
نخستین بحثی که در اینجا پیش می آید این است که ما می دانیم خدا همه چیز را می داند و اصولا در همه جا حاضر و ناظر است با اینحال چه نیازی به سؤ ال دارد که انبیاء و امتها را عموما و بدون استثناء مورد بازپرسی قرار دهد؟!.
جواب این پرسش روشن است ، زیرا اگر سؤ ال برای استعلام و درک واقعیت چیزی باشد در مورد کسی که عالم است معنی ندارد ولی اگر منظور توجه دادن خود شخص و اتمام حجت به او و امثال آن بوده باشد،

هیچ مانعی ندارد، درست مثل اینکه ما به شخص فراموشکاری خدمتهای زیاد کرده ایم ، و او به جای تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 89
خدمت مرتکب خیانتهائی شده و همه این مسائل پیش ما روشن است او را مورد بازپرسی قرار داده و می گوئیم آیا ما اینهمه به تو خدمت نکردیم ؟ و آیا تو حق این خدمات را ادا کردی ؟!
این سؤ ال برای کسب علم نیست بلکه برای تفهیم طرف است ، و یا اینکه برای ابراز قدردانی از یک فرد خدمتگزار و تقدیر و تشویق از او می پرسیم در این سفر ماموریتی که داشتی چه کارها انجام دادی ؟ با اینکه از جزئیات آن قبلا آگاه شده ایم .
آیات سؤ ال در قرآن
ممکن است تصور شود، آیات مورد بحث که با صراحت و تاکید و قسم می گوید از همه در روز قیامت سؤ ال می کنیم ، با بعضی دیگر از آیات قرآن منافات دارد، مثلا در سوره الرحمن می خوانیم فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان ... یعرف المجرمون بسیماهم ...
: در آن روز از هیچکس نه انس و نه جن ، سؤ الی نمی شود... بلکه افراد گناهکار از سیمایشان شناخته می شوند و همچنین آیات دیگر که را نفی می کند با آیه مورد بحث که سؤ ال را اثبات می کند چگونه سازگار است ؟
ولی دقت در این آیات هر گونه ابهامی را برطرف می سازد، زیرا از مجموعه آیات مربوط به سؤ ال و جواب در روز قیامت چنین استفاده می شود، که مردم در آن روز، مراحل مختلفی را می پیمایند، در پاره ای از مراحل هیچگونه سؤ ال و پرسشی از آنها نمی شود، حتی مهر بر دهان آنها می گذارند و تنها اعضای پیکرشان که آثار اعمال را در خود حفظ کرده اند، به عنوان یک گواه گویا و انکار ناپذیر چگونگی اعمالشان را بازگو می کنند.
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 90
در مرحله بعد، مهر از زبان آنها برداشته می شود، و به سخن می آیند و از آنها پرسش می شود، آنها نیز با مشاهده روشن شدن حقایق در پرتو گواهی اعضا، به اعمال خود اعتراف می کنند، درست همانند مجرمی که با مشاهده آثار عینی جرم چاره ای جز اعتراف نمی بیند.
بعضی از مفسران نیز در تفسیر این آیات احتمال داده اند که آیات نفی کننده سؤ ال اشاره به سؤ ال و جواب زبانی است ، و آیات اثبات کننده سؤ ال اشاره به سؤ الاتی است که از اعضای بدن می شود و آنها به زبانحال - همانند رنگ رخسار انسان که خبر از سر درون او می دهد - حقایق را بازگو می کنند.
و در هر صورت اختلافی در میان این دو دسته آیات نیست .
در آیه بعد برای تکمیل بحث رستاخیز، اشاره به مساله سنجش اعمال می

کند که نظیر آن در سوره های دیگر قرآن از جمله در سوره مؤ منون آیه 102 و 103 و سوره قارعه آیه 6 و 8 آمده است .
نخست می گوید: مساله توزین اعمال در آن روز حق است (و الوزن یومئذ الحق).
ترازوی سنجش اعمال در قیامت چیست ؟
درباره چگونگی توزین اعمال در روز رستاخیز، بحث فراوانی در میان مفسران و متکلمان شده است ، و از آنجا که بعضی چنین تصور کرده اند،
وزن تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 91
و ترازو، در آن جهان ، همانند وزن و ترازو در این جهان است ، و از طرفی اعمال انسان سنگینی و وزنی ندارد که بتوان آن را با ترازو سنجید، ناچار شده اند، از طریق تجسم اعمال ، و یا اینکه خود اشخاص را به جای اعمالشان در آن روز وزن می کنند، مشکل را حل نمایند، و حتی عبارتی از عبید بن عمیر نقل شده است که می گوید: یؤ تی بالرجل الطویل العظیم فلا یزن جناح بعوضة : یعنی در آن روز، افراد بزرگ جثه ای را می آورند که در ترازوی سنجش باندازه بال مگسی وزن ندارند! اشاره به اینکه ظاهرا آدمهای با شخصیتی بودند و در باطن هیچ !.
ولی اگر مساله مقایسه زندگی آن جهان را با زندگی دنیا کنار بگذاریم و توجه داشته باشیم که همه چیز در آنجا با اینجا متفاوت است ، درست همانند تفاوتی که میان زندگی جنین در عالم رحم ، با زندگی انسان در این دنیا وجود دارد، و نیز توجه داشته باشیم که در فهم معانی الفاظ نباید همیشه ، به دنبال مصداقهای موجود و معین برویم ، بلکه مفاهیم را از نظر نتیجه بررسی کنیم ، مساله وزن در روز رستاخیز کاملا حل خواهد شد.
توضیح اینکه در گذشته هنگامی که مثلا نام چراغ برده می شد ظرفی به نظر می رسید که مقداری ماده روغنی در آن ریخته شده بود و فتیله ای در میان آن نصب گردیده و احتمالا حبابی نیز روی آن برای تنظیم هوا قرار داده شده بود، در حالی که امروز از کلمه چراغ چیز دیگری می فهمیم ، دستگاهی که نه ظرفی برای روغن دارد، و نه فتیله ای ، و نه حبابی برای تنظیم هوا، اما آنچه چراغ امروز را با دیروز پیوند می دهد همان هدف و نتیجه آن است ، یعنی وسیله ای که تاریکی را از میان می برد. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 92
در مساله میزان نیز چنین است و در همین جهان می بینیم که با گذشت زمان ترازوها چه اندازه دگرگون شده اند، و حتی لفظ میزان به وسائل دیگر سنجش نیز گفته می شود، مانند میزان الحراره (وسیله سنجش گرما) میزان - الهوا (وسیله سنجش هوا) و مانند آن .
بنابراین ، آنچه مسلم است این است که در روز رستاخیز اعمال انسان با وسیله خاصی سنجیده می شود نه با ترازوهائی همانند ترازوهای دنیا، و چه

بسا آن وسیله همان وجود انبیاء و امامان و افراد صالح بوده باشد، و در روایاتی که از طرق اهلبیت (علیهم الاسلام) به ما رسیده این مطلب به خوبی دیده می شود.
در بحار الانوار از امام صادق (علیه السلام) در پاسخ سؤ ال از تفسیر آیه و نضع الموازین القسط چنین می خوانیم : و الموازین الانبیاء و الاوصیاء و من الخلق من یدخل الجنة بغیر حساب !: میزان سنجش در آن روز پیامبران و اوصیای آنها هستند و از مردم کسانی می باشند که بدون حساب وارد بهشت می شوند! (یعنی کسانی که در پرونده اعمال آنها نقطه تاریکی وجود ندارد).
و در روایت دیگری چنین نقل شده است : ان امیر المؤ منین و الائمة من ذریته هم الموازین : یعنی امیر مؤ منان و امامان از فرزندان او ترازوهای سنجشاند.
و در یکی از زیارات مطلقه امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : السلام علی میزان الاعمال : سلام بر میزان سنجش اعمال !
در واقع مردان و زنان نمونه جهان ، مقیاسهای سنجش اعمال انسانها هستند و هر کس به آن اندازه که به آنها شباهت دارد، وزن دارد، و آنها که از ایشان بیگانه اند، کم وزن یا بی وزنند. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 93
حتی در این جهان نیز دوستان خدا مقیاس سنجشند، ولی از آنجا که بسیاری از حقایق در این عالم در پرده ابهام میماند و در روز قیامت که به مقتضای و برزوا لله الواحد القهار (ابراهیم - 48) روز بروز و ظهور است این واقعیتها آشکار می گردد.
و از اینجا روشن می شود که چرا موازین جمع بسته شده است ، زیرا اولیای حق که ترازوهای سنجشند متعددند.
این احتمال نیز وجود دارد که هر کدام از آنها در صفتی ممتاز بوده اند، بنابراین هر یک میزان سنجش یکی از صفات و اعمال آدمی هستند و چون اعمال و صفات انسانها مختلف است الگوها و ترازوهای سنجش نیز باید مختلف باشد.
و نیز از اینجا روشن می شود که آنچه در بعضی از روایات مانند روایتی از امام صادق (علیه السلام) وارد شده که پرسیدند ما معنی المیزان قال العدل : معنی میزان چیست ؟ فرمود عدل است منافاتی با آنچه گفتیم ندارد، زیرا دوستان خداوند و مردان و زنان نمونه جهان ، مظهر عدل می باشند، عدل از نظر فکر و عدل از نظر عقیده و عدل از نظر صفات و اعمال (دقت کنید).
در جمله بعد می فرماید: آنها که میزانهای سنجششان سنگین است رستگارانند و آنها که میزانهای سنجششان سبک است کسانی هستند که سرمایه وجود خود را به خاطر ظلم و ستمی که در برابر آیات ما داشتند از

دست داده اند (فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا بایاتنا یظلمون).
بدیهی است منظور از سبکی و سنگینی میزان اعمال ، سبکی و سنگینی خود میزان نیست بلکه ارزش و وزن چیزهائی است که با میزان سنجیده می شود.
ضمنا تعبیر خسروا انفسهم (سرمایه وجود خود را از دست دادند) اشاره
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 94
لطیفی به این واقعیت است که این گونه اشخاص گرفتار بزرگترین زیان و خسران می شوند، زیرا گاهی انسان زیان می کند و تنها مال یا مقام خود را از دست می دهد، ولی گاهی زیان می کند و اصل وجود هستی او به هدر می رود، بدون اینکه سرمایه ای در برابر آن بدست آورده باشد، و این بزرگترین زیان است .
تعبیر به ظلم به آیات که در آخر آیه ذکر شده اشاره به این است که اینگونه اشخاص نه تنها به خود ستم می کنند، بلکه به برنامه های هدایت الهی نیز ستم کرده اند، زیرا این برنامه ها می بایست وسیله هدایت و نجات گردد، و اگر به آن بی اعتنائی شد و این اثر از آنها بدست نیامد، به آنها ستم شده است .
در بعضی از روایات آمده است که منظور از آیات در اینجا، پیشوایان بزرگ دین و ائمه هدی هستند، البته همانطور که بارها گفته ایم ، معنی اینگونه تفسیرها منحصر ساختن مفهوم آیه در آنها نیست ، بلکه آنها مصداق روشن آیات الهی هستند.
جمعی از مفسران ظلم به آیه را به معنی کفر و انکار آن گرفته اند، و البته این معنی از مفهوم ظلم دور نیست ، و در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز ظلم به همین معنی آمده است . الأعراف
آیه 10
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ مَکَّنَّکمْ فی الاَرْض وَ جَعَلْنَا لَکُمْ فِیهَا مَعَیِش قَلِیلاً مَّا تَشکُرُونَ(10)
ترجمه :10 - و ما تسلّط و مالکیت و حکومت بر زمین را برای شما قرار دادیم و انواع وسایل زندگی را برای شما فراهم ساختیم اما کمتر شکرگزاری می کنید (و اینهمه موهبت را بجا مصرف نمی نمائید). تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 95
تفسیر :مقام با عظمت انسان در جهان هستی
به دنبال آیاتی که اشاره به مبدء و معاد در آنها شده بود در این آیه و آیات بعد، انسان و عظمت و اهمیت مقام او و چگونگی آفرینش این نوع و افتخاراتی که خداوند به او داده ، و پیمانهائی که در برابر اینهمه نعمت از او گرفته است ، مورد بحث قرار می گیرد، تا از این راه پایه های تربیت و

تکامل او محکمتر گردد.
نخست در یک آیه ، همه این مطالب را به گونه خلاصه ذکر کرده سپس در آیات بعد بطور مشروح آورده است .
در آغاز می گوید: ما مالکیت و حکومت ، و تسلط شما را بر زمین ، مقرر داشتیم (و لقد مکناکم فی الارض).
و انواع وسائل زندگی را برای شما در آن قرار دادیم (و جعلنا لکم فیها معایش).
اما با این حال کمتر شکر این همه نعمت و موهبت را بجای می آورید (قلیلا ما تشکرون).
تمکین ، تنها به این معنا نیست که شخصی را در محلی جای دهند، بلکه به این معنی است که تمام وسائل کار را در اختیار او بگذارند، به او قدرت و توانائی بخشند ابزار کار را فراهم کنند و موانع را برطرف سازند، به مجموع اینها کلمه تمکین اطلاق می شود، درباره یوسف در قرآن مجید می خوانیم : و کذلک مکنا لیوسف فی الارض : این چنین یوسف را در سرزمین مصر تمکین بخشیدیم (و همه گونه قدرت در اختیار او قرار دادیم).
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 96
این آیه مانند بعضی دیگر از آیات قرآن ، پس از ذکر نعمتهای پروردگارمردم را دعوت به شکرگزاری می کند، و ناسپاسی آنها را نکوهش می نماید.
بدیهی است ، زنده کردن حس شکرگزاری و قدردانی در مردم در برابر نعمتهای خدا تنها برای این است که طبق فرمان فطرت در برابر بخشنده نعمت ، خضوع کنند، او را بشناسند و فرمانش را به جان و دل بپذیرند و به این وسیله هدایت و تربیت شوند، نه اینکه شکرگزاری کمترین اثری در مقام با عظمت پروردگار داشته باشد، بلکه اثر آن همانند آثار همه عبادتها و فرمانهای او عاید خود انسان می شود. الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 97
آیه 11 - 18
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ خَلَقْنَکمْ ثُمَّ صوَّرْنَکُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَئکَةِ اسجُدُوا لاَدَمَ فَسجَدُوا إِلا إِبْلِیس لَمْ یَکُن مِّنَ السجِدِینَ(11)
قَالَ مَا مَنَعَک أَلاَ تَسجُدَ إِذْ أَمَرْتُک قَالَ أَنَا خَیرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنی مِن نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِن طِینٍ(12)
قَالَ فَاهْبِط مِنهَا فَمَا یَکُونُ لَک أَن تَتَکَبَّرَ فِیهَا فَاخْرُجْ إِنَّک مِنَ الصغِرِینَ(13)
قَالَ أَنظِرْنی إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ(14)
قَالَ إِنَّک مِنَ الْمُنظرِینَ(15)
قَالَ فَبِمَا أَغْوَیْتَنی لاَقْعُدَنَّ لهُمْ صرَطک الْمُستَقِیمَ(16)

ثُمَّ لاَتِيَنَّهُم مِّن بَينِ أيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أيْمَنهِمْ وَ عَن شمَائِلِهِمْ وَ لا تجِدُ أكْثَرَهُمْ شكِرِينَ(17)
قَالَ اخْرُجْ مِنهَا مَذْءُوماً مَّدْحُوراً لَّمَن تَبِعَک مِنهُمْ لاَمْلاَنَّ جَهَنَّمَ مِنکُمْ أجْمَعِينَ(18)
ترجمه :11 - ما شما را آفريديم سپس صورت بندی كرديم سپس به فرشتگان گفتيم برای آدم خضوع كنيد آنها سجده كردند جز ابليس كه از سجده كنندگان نبود. تفسير نمونه جلد 6 صفحه 98
12 - (خداوند به او) فرمود: چه چيز تو را مانع شد كه سجده كنی در آن هنگام كه به تو فرمان دادم ؟ گفت : من از او بهترم ، مرا از آتش آفريده ای و او را از خاک !
13 - گفت : از آن (مقام و مرتبه ات) فرودآی ! تو حق نداری در آن (مقام و رتبه) تكبر بورزی بيرون رو كه تو از افراد پست و كوچكی !
14 - (شيطان) گفت : مرا تا روز رستاخيز مهلت ده (و زنده بگذار).
15 - فرمود: تو از مهلت داده شدگانی !
16 - گفت : اكنون كه مرا گمراه ساختی من بر سر راه مستقيم تو برای آنها كمين می كنم .
17 - سپس از پيشرو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ آنها، به سراغ آنها می روم و اكثر آنها را شكرگزار نخواهی يافت .
18 - فرمود: از آن (مقام) با ننگ و عار و خواری بيرون رو، و سوگند ياد می كنم كه هر كس از آنها از تو پيروی كند جهنم را از شما همگی پر می كنم !
تفسير :ماجرای سركشی و عصيان ابليس
در هفت سوره از سوره های قرآن اشاره به آفرينش انسان و چگونگی خلقت او شده است و همانطور كه در آيه پيش اشاره كرديم ، ذكر اين موضوع برای بيان شخصيت انسان و مقام و رتبه او در ميان موجودات جهان ، و احيای حس شكرگزاری در وجود او است .
در اين سوره ها با تعبيرات مختلف ، آفرينش انسان از خاک و سجود فرشتگان برای او، و سركشی شيطان و سپس موضع گيريش در برابر نوع انسان آمده است .
در نخستين آيه مورد بحث ، خداوند می گويد: ما شما را آفريديم ، و سپس صورت بندی كرديم ، بعد از آن به فرشتگان (و از جمله ابليس كه در صف آنها قرار داشت اگر چه جزء آنها نبود) فرمان داديم ، برای آدم جد نخستين شما تفسير نمونه جلد 6 صفحه 99
سجده كنند (و لقد خلقناكم ثم صورناكم ثم قلنا للملائكة اسجدوا لادم).
همگی اين فرمان را به جان و دل پذيرفتند و برای آدم سجده كردند مگر ابليس كه از سجده كنندگان نبود (فسجدوا الا ابليس لم يكن من الساجدين

).
اینکه در آیه فوق ، خلقت قبل از صورت بندی بیان شده ممکن است اشاره به این باشد که نخست ماده اصلی انسان را آفریدیم و بعد، به آن صورت انسانی بخشیدیم .
ضمنا همانطور که در ذیل آیه 34 سوره بقره گفته ایم : سجده فرشتگان برای آدم به معنی سجده پرستش نبوده است ، زیرا پرستش مخصوص خدا است ، بلکه سجده در اینجا به معنی خضوع و تواضع است (یعنی در برابر عظمت آدم خضوع کردند) و یا به معنی سجده برای خداوندی است که چنین مخلوق موزون و با عظمتی آفریده است .
و نیز همانگونه در ذیل آن آیه گفته ایم ، ابلیس از فرشتگان نبود، بلکه طبق تصریح آیات قرآن ، از قسم دیگری از مخلوقات بنام جن بوده است (برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه جلد اول صفحه 126 مراجعه کنید).
در آیه بعد می گوید: خداوند ابلیس را به خاطر سرکشی و طغیانگری مؤ اخذه کرد، و گفت چه چیز سبب شد که در برابر آدم سجده نکنی و فرمان مرا نادیده بگیری (قال ما منعک ان لا تسجد اذ امرتک).
او در پاسخ به یک عذر ناموجه متوسل گردید و گفت : من از او بهترم ، به دلیل اینکه مرا از آتش آفریده ای و او را از خاک و گل ! (قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین).
گویا چنین می پنداشت که آتش برتر از خاک است ، و این یکی از تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 100
بزرگترین اشتباهات ابلیس بود، شاید هم اشتباه نمی کرد و آگاهانه دروغ می گفت زیرا می دانیم خاک سرچشمه انواع برکات و منبع تمام مواد حیاتی و مهمترین وسیله برای ادامه زندگی موجودات زنده است ، در حالی که آتش چنین نیست .
درست است که آتش یکی از شرایط تجزیه و ترکیب موجودات جهان است ، ولی نقش اصلی را همان مواد موجود در خاک دارند و آتش تنها وسیله ای برای تکمیل آنها محسوب می شود.
و نیز درست است که کره زمین در آغاز که از خورشید جدا شد، به صورت گوی آتشینی بود که تدریجا سرد شد، ولی باید توجه داشت زمین مادام که سوزان و شعله ور بود، مطلقا موجودات زنده ای نداشت از آن زمان حیات و زندگی در این کره پیدا شد، که خاک و گل جای آتش را گرفت .
به علاوه هر آتشی در روی زمین پیدا شود، از موادی سرچشمه می گیرد که از خاک بدست آمده است ، خاک سرچشمه پرورش درختان و درختان سرچشمه پیدایش آتش می باشند، حتی مواد نفتی یا چربی هائی که قابل احتراقند نیز بازگشت به خاک یا حیواناتی که از مواد نباتی تغذیه دارند می کنند.

از همه اینها گذشته امتیاز آدم در این نبود که از خاک است ، بلکه امتیاز اصلی او همان روح انسانیت و مقام خلافت و نمایندگی پروردگار بوده است ، بنابراین به فرض که ماده نخستین شیطان از او برتر باشد، دلیل بر این نمی شود که در برابر آفرینش آدم با آن روح و عظمت خداداد و مقام نمایندگی پروردگار، سجده و خضوع نکند، و ظاهر این است که شیطان همه این مطالب را می دانست تنها تکبر و خودپسندی جلو او را گرفت و همه اینها بهانه بود. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 101

نخستین قیاس ، قیاس شیطان بود

در روایات متعددی که از طرق اهلبیت (علیهم الاسلام) به ما رسیده قیاس کردن احکام و حقایق دینی به شدت محکوم شده است و در این اخبار می خوانیم نخستین کسی که قیاس کرد، شیطان بود، امام صادق (علیه السلام) به ابو حنیفه فرمود: لا تقس فان اول من قاس ابلیس : قیاس مکن که نخستین قیاس کننده شیطان بود.

در منابع اهل تسنن مانند تفسیر المنار و تفسیر طبری از ابن عباس و ابن سیرین و حسن بصری نیز این مطلب نقل شده است .

منظور از قیاس این است که موضوعی را به موضوع دیگر که از بعضی جهات با آن شباهت دارد مقایسه کنیم ، و همان حکمی که درباره موضوع اول است ، درباره موضوع دوم نیز اجرا شود، بدون اینکه فلسفه و اسرار حکم اول را کاملا بدانیم ، مثل اینکه می دانیم بول انسان محکوم به نجاست و ناپاکی است و باید از آن پرهیز کرد، سپس عرق انسان را هم با آن مقایسه کنیم و بگوئیم چون این دو در پاره ای از جهات و اجزای ترکیبی با هم شباهت دارند، هر دو ناپاک و نجس هستند، در حالی که اگر چه در پاره ای از جهات با هم شباهت دارند، ولی از جهاتی هم متفاوتند، یکی رقیقتر و دیگری غلیظتر، پرهیز از یکی کار ساده ای است و پرهیز از دیگری بسیار مشکل و طاقت فرسا، به علاوه تمام فلسفه های حکم اول بر ما روشن نیست ، و این یک مقایسه تخمینی بیش نمی باشد.

به همین جهت پیشوایان ما با الهام از کلام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قیاس را شدیدا تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 102

محکوم کرده و باطل شمرده اند، زیرا گشوده شدن باب قیاس سبب می شود که هر کس با مطالعه محدود و فکر کوتاه خود، به مجرد اینکه دو موضوع را از پاره ای جهات ، مساوی دانست ، حکم یکی را درباره دیگری اجرا کند، و به این ترتیب هرج و مرجی از نظر قوانین و احکام دینی به وجود آید.

ممنوع بودن قیاس از نظر حکم خرد منحصر به قوانین دینی نیست ، پزشکان هم اکیدا توصیه می کنند که هرگز نسخه بیماری را به بیمار دیگر ندهید، هر چند بیماری آنها از نظر شما شبیه باشند، فلسفه آن روشن

است ، زیرا دو بیمار ممکن است در نظر ما با هم شباهت داشته باشند، ولی با این حال از جهات فراوانی ، مثلا از نظر میزان تحمل نسبت به دارو، و گروه خونی و مثلا میزان قند و اوره و چربی خون تفاوت میان این دو بوده باشد که افراد عادی هرگز نمی توانند آنها را تشخیص بدهند، بلکه تشخیص آن منحصرا بوسیله پزشکان ماهر امکان دارد، اگر بدون در نظر گرفتن این خصوصیات ، داروی یکی را به دیگری بدهیم ممکن است نه تنها مفید نباشد بلکه گاهی سرچشمه خطرات جبران ناپذیری گردد.
احکام الهی از این هم دقیقتر و باریکتر است و به همین دلیل در روایات داریم اگر احکام خدا با قیاس سنجیده شود، دین خدا از بین خواهد رفت ، یا فساد آن بیشتر از صلاح آن است .
به علاوه پناه بردن به قیاس برای کشف احکام الهی نشانه نارسائی مذهب است ، زیرا هنگامی که برای هر موضوع در مذهب ، حکمی وارد شده باشد دیگر نیازی به قیاس نیست ، به همین جهت شیعه چون تمام نیازمندیها را از نظر حکم مذهبی از مکتب اهلبیت (علیهمالسلام) که وارثان مکتب پیامبرند (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گرفته ، نیازی نمی بیند که دست به سوی قیاس دراز کند، ولی فقهای اهل تسنن چون تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 103
مکتب اهلبیت (علیهم الاسلام) را که طبق فرمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعد از قرآن باید پناهگاه مسلمانان بوده باشد به دست فراموشی سپرده اند و در احکام اسلامی گرفتار کمبود مدرک گردیده اند، چاره ای جز این نمی بینند که دست به سوی قیاس دراز کنند.
و اما در مورد شیطان که در روایات می خوانیم او نخستین کسی بود که قیاس کرد، نکته اش این است که او آفرینش خود را از نظر مادی با آفرینش آدم ، مقایسه نمود و برتری آتش را در پاره ای از جهات ، بر خاک دلیل بر برتری همه جانبه گرفت ، بدون اینکه به سایر امتیازات خاک و از آن بالاتر به امتیازات روحانی و معنوی آدم توجه کند، و به اصطلاح از طریق قیاس اولویت ، اما قیاسی که بر پایه تخمین و گمان و مطالعه سطحی و نامحدودش قرار داشت ، حکم به برتری خود بر آدم نماید، و حتی فرمان خدا را به خاطر همین قیاس باطل زیر پا بگذارد!
جالب اینکه در بعضی از روایات که از امام صادق (علیه السلام) در کتب شیعه و اهل تسنن هر دو نقل شده است می خوانیم : من قاس امر الدین برأ یه قرنه الله تعالی یوم القیامة بابلیس : کسی که امر دین را با قیاس بسنجد خداوند در روز قیامت او را با ابلیس ، قرین خواهد کرد.
کوتاه سخن اینکه : مقایسه موضوعی بر موضوعی دیگر بدون آگاهی از تمام اسرار آن نمی تواند دلیل بر اتحاد حکم آنها شود، و اگر پای قیاس به مسائل مذهبی کشیده شود، ضابطه ای برای احکام باقی نمی ماند، زیرا

ممکن است ، یک نفر موضوعی را طوری قیاس کند و حکم تحریم آن را صادر نماید و دیگری تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 104
آن را با موضوع دیگر قیاس کرده و حلال بشمرد!
تنها موضوعی که می توان به عنوان استثناء در اینجا روی آن تکیه کرد، این است که خود قانونگزار یا مثلا خود طبیب ، دلیل و فلسفه حکم خود را بیان کند که در این صورت می توان هر کجا که آن دلیل و فلسفه موجود است ، حکم را جاری ساخت ، و اصطلاحا آن را قیاس منصوص العلة می گویند، مثلا اگر طبیب به بیمار بگوید باید از فلان میوه پرهیز کنی ، زیرا ترش است بیمار می فهمد که ترشی برای او ضرر دارد و باید از آن پرهیز کند هر چند در غیر آن میوه باشد، همچنین اگر در قرآن یا سنت ، تصریح شود که از شراب بپرهیزید زیرا مسکر است ، از آن می فهمیم که هر مایع مسکری اگر چه شراب نباشد) حرام است ، این گونه قیاس ممنوع نیست چون دلیل آن ذکر شده و قطعی است ، تنها در موردی ممنوع است که ما فلسفه و دلیل حکم را به طور قطع از تمام جهات ندانیم .
البته بحث قیاس ، بحثی است بسیار پردامنه ، که آنچه در بالا گفته شد، تنها فشرده ای از آن بود، برای توضیح بیشتر به کتب اصول فقه و کتب اخبار باب قیاس مراجعه فرمائید، و ما این بحث را در اینجا با ذکر حدیث زیر به پایان می رسانیم .
در کتاب علل الشرایع چنین نقل شده که ابو حنیفه وارد بر امام صادق (علیه السلام) شد امام به او فرمود به من خبر داده اند که تو در احکام خدا قیاس می کنی ، ابو حنیفه گفت : آری چنین است من قیاس می کنم ، امام (علیه السلام) گفت : این کار را دیگر تکرار نکن ، زیرا نخستین کسی که قیاس کرد ابلیس بود، آنجا که گفت : خلقتنی من نار و خلقته من طین ، او آتش و گل را با هم تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 105
مقایسه کرد، در حالی اگر نورانیت و روحانیت آدم را با نورانیت آتش مقایسه می کرد، تفاوت میان آن دو را در می یافت ، و برتری یکی را بر دیگری تشخیص می داد.
پاسخ یک سئوال
در اینجا یک سؤ ال باقی می ماند، و آن اینکه چگونه شیطان ، با خدا سخن گفت ، مگر وحی بر او نازل می شده است ؟
پاسخ این سؤ ال این است که گفتگوی خدا، همیشه جنبه وحی ندارد، بلکه وحی عبارت از پیام رسالت و نبوت است ، و هیچ مانعی ندارد که خداوند با شخص دیگری نه به عنوان وحی و رسالت ، بلکه از طریق الهام درونی ، یا به وسیله بعضی از فرشتگان سخن بگوید، خواه این شخص از صالحان و پاکان باشد، همانند مریم و مادر موسی یا از ناصالحان باشد مانند شیطان ! - اکنون به تفسیر بقیه آیات باز می گردیم :

از آنجا که امتناع شیطان از سجده کردن ، برای آدم (علیه السلام) یک امتناع ساده و معمولی نبود و نه یک گناه عادی محسوب می شد، بلکه یک سرکشی و تمرد آمیخته به اعتراض و انکار مقام پروردگار بود، زیرا اینکه می گوید: من از او بهترم در واقع به این معنی است که فرمان تو در مورد سجده بر آدم ، بر خلاف حکمت و عدالت است ، و موجب مقدم داشتن مرجوح بر راجح ! به این جهت مخالفت او سر از کفر و انکار علم و حکمت خدا در آورد و به همین جهت ، می بایست تمام مقامها و موقعیتهای خویش را در درگاه الهی از دست بدهد، به همین سبب تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 106

خداوند او را از آن مقام برجسته و موقعیتی که در صفوف فرشتگان پیدا کرده بود بیرون کرد و به او فرمود: از این مقام و مرتبه ، فرود آی (قال فاهبط منها).

در مورد ضمیر منها جمعی از مفسران معتقدند که به آسمان یا بهشت بر می گردد، و بعضی به مقام و درجه باز گردانده اند که از نظر نتیجه ، چندان تفاوتی با هم ندارند.

سپس سرچشمه این سقوط و تنزل را با این جمله ، برای او شرح می دهد که تو حق نداری در این مقام و مرتبه ، راه تکبر، پیش گیری (فما یکون لک ان تتکبر فیها).

و باز به عنوان تاکید بیشتر، اضافه می فرماید: بیرون رو که از افراد پست و ذلیل هستی (یعنی نه تنها با این عمل بزرگ نشدی ، بلکه به عکس به خواری و پستی گرائیدی) (فاخرج انک من الصاغرین).

از این جمله به خوبی روشن می شود که تمام بدبختی شیطان ، مولود تکبر او بود، این خود برتربینی او، که خود را در مقامی بیش از آنچه شایسته آن بود قرار داد، سبب شد که نه تنها بر آدم سجده نکند، بلکه علم و حکمت خدا را انکار نماید و به فرمان او خرده گیرد، و سرانجام تمام مقام و حیثیت خود را از دست بدهد، و به جای بزرگی ، پستی و ذلت را برای خویش بخرد، یعنی نه تنها به هدف نرسید، بلکه درست در جهت عکس آن قرار گرفت .

در نهج البلاغه در خطبه قاصعه از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) به هنگام نکوهش کبر و خود برتربینی چنین می خوانیم : فاعتبروا بما کان من فعل الله بابلیس اذاحبط عمله الطویل وجهده الجهید، و کان قد عبدالله ستة آلاف .. عن کبر ساعة واحدة فمن ذا بعد ابلیس یسلم علی الله بمثل معصیته ؟! کلا ما کان الله سبحانه لیدخل الجنة بشرا بامر اخرج به منها ملکا ان حکمه فی اهل السماء و اهل الارض لواحد: پند و عبرت گیرید به آنچه خداوند با ابلیس تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 107

رفتار کرد، در آن هنگام که اعمال و عبادات طولانی و تلاش و کوششهای

او را که شش هزار سال بندگی خدا کرده بود... به خاطر ساعتی تکبر ورزیدن بر باد داد، با اینحال چه کسی بعد از ابلیس می تواند از کیفر خدا در برابر انجام همان معصیت مصون بماند؟ نه ، هرگزممکن نیست خداوند، انسانی را به بهشت بفرستد، در برابر کاری که به خاطر آن فرشته ای را از بهشت رانده است حکم خداوند در باره اهل آسمان و زمین یکی است .
در حدیثی نیز از امام علی بن الحسین (علیهم الاسلام) چنین نقل شده که فرمود: گناهان شعب و سرچشمه هائی دارد، اولین سرچشمه گناه و معصیت پروردگار، تکبر است که گناه ابلیس بود و به خاطر آن از انجام فرمان خدا امتناع کرد و تکبر ورزید و از کافران شد و سپس حرص بود که سرچشمه گناه (و ترک اولی) از ناحیه آدم و حوا شد ... سپس حسد بود که سرچشمه گناه فرزندش (قابیل) گردید و نسبت به برادرش (هابیل) حسد ورزید و او را به قتل رسانید.
از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده که فرمود: اصول الکفر ثلاثة الحرص و الاستکبار و الحسد فاما الحرص فان آدم حین نهی عن الشجرة ، حمله الحرص علی ان اکل منها و اما الاستکبار فابلیس حیث امر بالسجود لادم فاءبی و اما الحسد فابنا آدم حیث قتل احدهما صاحبه .
اصول و ریشه های کفر و عصیان ، سه چیز است ، حرص و تکبر و حسد، اما حرص سبب شد که آدم از درخت ممنوع بخورد، و اما تکبر سبب شد که ابلیس از فرمان خدا سرپیچی کند، و اما حسد، سبب شد که یکی از فرزندان آدم دیگری را به قتل رساند!. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 108
اما داستان شیطان به همینجا پایان نیافت ، او به هنگامی که خود را مطرود دستگاه خداوند دید، طغیان و لجاجت را بیشتر کرد و به جای توبه و بازگشت به سوی خدا و اعتراف به اشتباه ، تنها چیزی که از خدا تقاضا کرد این بود که گفت : خدایا! مرا تا پایان دنیا مهلت ده ، و زنده بگذار (قال انظرنی الی یوم یبعثون).
این تقاضای او به اجابت رسید و خداوند فرمود: به تو مهلت داده خواهد شد (قال انک من المنظرین)
گر چه در این آیات تصریح نشده است که چه اندازه از تقاضای شیطان پذیرفته گردید، ولی در آیه 38 سوره حجر می خوانیم که به او گفته شد انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم : به تو تا روز معینی مهلت داده خواهد شد یعنی تمام تقاضای او به اجابت نرسید، بلکه به مقداری که خداوند می خواست انجام شد (درباره معنی الی یوم الوقت المعلوم ذیل آیه 38 سوره حجر به خواست خدا بحث خواهیم کرد)
ولی او نمی خواست برای جبران گذشته زنده بماند و عمر طولانی کند، بلکه هدف خود را از این عمر طولانی چنین بیان کرد: اکنون که مرا گمراه ساختی ! بر سر راه مستقیم تو کمین می کنم و آنها را از راه بدر می برم

(قال فبما اغویتنی لاقعدن لهم صراطک المستقیم)
تا همانطور که من گمراه شدم ، آنها نیز به گمراهی بیفتند!.
نخستین پایه گذار مکتب جبر شیطان بود!
از آیه فوق بر می آید که شیطان برای تبرئه خویش ، نسبت جبر به خداوند داد، و گفت : چون تو مرا گمراه ساختی ، من نیز در گمراهی نسل آدم

خواهیم کرد.
گر چه بعضی از مفسران ، اصرار دارند که جمله فبما اغویتنی را طوری تفسیر کنند که مفهوم آن جبر نباشد، ولی ظاهرا هیچ موجبی برای این اصرار نیست ، زیرا ظاهر جمله معنی جبر را می رساند و از شیطان هم ، هیچ بعید به نظر نمی رسد که چنین سخنی را بگوید.
گواه بر این سخن ، حدیثی است که از امیر مؤ منان علی نقل شده که به هنگام مراجعت از صفین ، پیر مردی از قضا و قدرکرد و حضرت در پاسخ فرمود: آنچه انجام دادیم همه قضا و قدر الهی بوده پیر مرد چنین پنداشت که منظور همان مساله جبر است ، حضرت با شدت تمام ، او را از این پندار باطل باز داشت و ضمن سخنان مفصلی به او فرمود: تلک مقالة اخوان عبدة الاوثان و خصماء الرحمان و حزب الشیطان : این گفتار بت پرستان و دشمنان خدا و حزب شیطان است سپس قضا و قدر را به معنی قضا و قدر تشریعی یعنی فرمانها و تکالیف پروردگار تفسیر فرمود. و از اینجا روشن می شود نخستین کسی که دم از مکتب جبر زد شیطان بود.
سپس شیطان ، برای تایید و تکمیل گفتار خود، اضافه کرد که نه تنها بر سر راه آنها کمین می کنم بلکه از پیشرو، و از پشت سر، و از طرف راست ، و از طرف چپ از چهار طرف ، به سراغ آنها می روم ، و اکثر آنها را شکرگزار نخواهی یافت (ثم لاتینهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شمائلهم و لا تجد اکثرهم شاکرین).
ممکن است تعبیر بالا، کنایه از این باشد که شیطان ، انسان را محاصره می کند و سعی دارد به هر وسیله ای که ممکن است برای وسوسه و

بکوشد، و این تعبیر در کلمات روزمره نیز دیده می شود، که می گوئیم فلانکس از چهار طرف گرفتار قرض یا بیماری یا دشمن شده است .
و اینکه سمت بالا و پائین ذکر نشده به خاطر آن است که انسان معمولا در چهار سمت ، حرکت و فعالیت دارد.
اما در روایتی که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده ، تفسیر عمیقتری برای این چهار جهت دیده می شود، آنجا که می فرماید: منظور از آمدن شیطان به سراغ انسان از پیش رو این است که آخرت و جهانی را که در پیش دارد در نظر او سبک و ساده جلوه می دهد، و منظور از پشت سر

این است که آنها را به گردآوری اموال و تجمع ثروت و بخل از پرداخت حقوق واجب به خاطر فرزندان و وارثان دعوت می کند، و منظور از طرف راست این است که امور معنوی را به وسیله شبهات و ایجاد شک و تردید، ضایع می سازد، و منظور از طرف چپ این است که لذات مادی و شهوات را در نظر آنها جلوه می دهد.
در آخرین آیه مورد بحث بار دیگر فرمان بیرون رفتن ابلیس از حریم قرب خدا و مقام و منزلت بالا صادر می شود، با این تفاوت که در اینجا حکم طرد او به صورت تحقیرآمیزتر و شدیدتر صادر شده است و شاید به خاطر لجاجتی بود که شیطان در مورد اصرار در وسوسه افراد انسان به خرج داد، یعنی در آغاز تنها گناه او سرکشی از اطاعت فرمان خدا بود و به همین جهت فرمان خروج او صادر شد، اما بعدا گناه بزرگ دیگری بر گناه خود افزود و آن تصمیم گمراه ساختن دگران بود، به او فرمود: از این مقام با بدترین ننگ و عار بیرون رو و با خواری و ذلت فرودآی ! (قال اخرج منها مذئوما مدحورا). تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 111
و سوگند یاد میکنم که هر کس از تو پیروی کند، جهنم را از تو و آنها پرسازم (لمن تبعک منهم لاملئن جهنم منکم اجمعین).
فلسفه آفرینش و مهلت دادن به شیطان
در این گونه بحثها معمولا سؤ الات مختلفی به ذهن می آید که از همه مهمتر این دو سؤ ال است .
1 - خداوند چرا شیطان را آفرید؟ با اینکه میدانست سرچشمه وسوسه ها و گمراهیها میشود؟.
2 - بعد از آنکه شیطان مرتکب چنان گناه بزرگی شد، چرا خداوند تقاضای او را مبنی بر ادامه حیات او پذیرفت ؟.
درباره سوال اول در جلد اول تفسیر نمونه پاسخ گفتیم ، که اولا خلقت شیطان از آغازخلقت پاک و بیعیبی بود و به همین دلیل ، سالیان دراز در صف مقربان درگاه خدا و فرشتگان بزرگش جای گرفته بود، اگر چه از نظر آفرینش جزء آنها نبود، سپس با سوء استفاده از آزادی خود، بنای طغیان و سرکشی گذاشت و رانده درگاه خداوند گردید و لقب شیطان را به خود اختصاص داد.
ثانیا - وجود شیطان برای پویندگان راه حق نه تنها زیانبخش نیست ، بلکه رمز تکامل نیز محسوب میشود، زیرا وجود یک دشمن قوی در مقابل انسان ، باعث پرورش و ورزیدگی او میگردد، و اصولا همیشه تکاملها در میان تضادها به وجود می آید، و هیچ موجودی راه کمال را نمی پوید مگر اینکه در مقابل ضد نیرومندی قرار گیرد.
نتیجه اینکه شیطان گرچه به حکم آزادی اراده در برابر اعمال خلاف خود مسؤ ل است ، ولی وسوسه های او، زیانی برای بندگان خدا و آنهائی که

میخواهند در راه حق گام بردارند نخواهد داشت ، بلکه به طور غیر مستقیم برای آنها ثمربخش خواهد بود. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 112
پاسخ سؤ ال دوم از آنچه در جواب سؤ ال اول گفتیم نیز روشن می شود زیرا ادامه حیات او به عنوان وجود یک نقطه منفی برای تقویت نقاط مثبت نه تنها ضرر نداشت ، بلکه مؤ ثر نیز بود، حتی قطع نظر از وجود شیطان در درون خود ما، غرائز مختلفی وجود دارد، که چون در برابر نیروهای عقلانی و روحانی قرار گیرند، یک میدان تضاد را تشکیل میدهند که در این میدان پیشرفت و تکامل و پرورش وجود انسان صورت می گیرد، ادامه حیات شیطان نیز تقویت مبانی این تضاد است به تعبیر دیگر همیشه وجود یک راه راست با توجه به خطوط انحرافی پیرامون آن مشخص می شود و تا چنین مقایسه ای در میان نباشد، راه راست بازشناخته نخواهد شد.
از این گذشته همانطور که در بعضی از احادیث میخوانیم ، شیطان بعد از انجام آن گناه ، سعادت و نجات خود را در جهان دیگر به کلی به خطر انداخت ، و لذا در برابر عباداتی که کرده بود، تقاضای عمر طولانی در این دنیا کرد که طبق قانون عدالت پروردگار، این تقاضا پذیرفته شد.
این نکته مهم را نیز باید توجه داشت که خداوند اگر چه شیطان را در انجام وسوسه هایش آزاد گذاشته ولی انسان را در برابر او بی دفاع قرار نداده است ، زیرا اولا نیروی عقل و خرد به او بخشیده که می تواند سد نیرومندی در مقابل وسوسه های شیطان به وجود آورد (مخصوصا اگر پرورش یابد و تربیت شود)
و ثانیا فطرت پاک و عشق به تکامل را در درون وجود انسان به عنوان یک عامل سعادت قرار داده و ثالثا فرشتگانی که الهام بخش نیکیها هستند، به کمک انسانهائی که میخواهند از وسوسه های شیطان برکنار بمانند می فرستد، آنچنانکه قرآن میگوید: ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة :
آنها که می گویند پروردگار ما خداوند یکتا است و سپس استقامت به خرج
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 113
میدهند، فرشتگان بر آنها نازل می شوند (و برای تقویت روحیه آنان انواع بشارتها و دلگرمیها را به آنها الهام می دهند).
و در جای دیگر میخوانیم اذ یوحی ربک الی الملائکة انی معکم فثبتوا الذین آمنوا: پروردگار تو به فرشتگان وحی میکرد که من با شما هستم و به شما کمک می کنم که افراد با ایمان را در مسیر حق کمک کنید و ثابت نگاه دارید.
فرضیه تکامل انواع و آفرینش آدم
در اینکه آیا آفرینش آدم آنچنان که قرآن می گوید با فرضیه تکامل که در مباحث علوم طبیعی امروز مطرح است ، سازگار است یا نه و آیا اصولا

فرضیه تکامل ، از نظر دانشمندان به مرحله قطعی رسیده یا نه ؟ بحثهای لازمی داریم که بخواست خدا در ذیل آیات مناسبتر مانند آیات 26 تا 33 سوره حجر مطرح خواهیم کرد. الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 114
آیه 19 - 22
آیه و ترجمه
وَ يَئَادَمُ اسكُنْ أَنت وَ زَوْجُک الْجَنَّةَ فَكُلا مِنْ حَيْث شِئْتُمَا وَ لا تَقْرَبَا هَذِهِ الشجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظلِمِينَ(19)
فَوَسوَس لهُمَا الشيْطنُ لِيُبْدِى لهُمَا مَا وُرِى عَنهُمَا مِن سوْءَتِهِمَا وَ قَالَ مَا نهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشجَرَةِ إِلا أَن تَكُونَا مَلَكَينِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَلِدِينَ(20)
وَ قَاسمَهُمَا إِنى لَكُمَا لَمِنَ النَّصِحِينَ(21)
فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشجَرَةَ بَدَت لهُمَا سوْءَتهُمَا وَ طفِقَا يخْصِفَانِ عَلَيهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ نَادَاهُمَا رَبهُمَا أَ لَمْ أَنهَكُمَا عَن تِلْكُمَا الشجَرَةِ وَ أَقُل لَّكُمَا إِنَّ الشيْطنَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُّبِينٌ(22)
ترجمه :19 - و ای آدم تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و از هر جا که خواستید بخورید اما به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید شد.
20 - سپس شیطان آنها را وسوسه کرد تا آنچه را از اندامشان پنهان بود آشکار سازد و گفت پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده مگر به خاطر اینکه (اگر از آن بخورید) فرشته خواهید شد یا جاودانه (در بهشت خواهید ماند!.
21 - و برای آنها سوگند یاد کرد که من خیرخواه شما هستم !
22 - و به این ترتیب آنها را با فریب (از مقامشان) فرود آورد، و هنگامی که از آن درخت چشیدند اندامشان (عورتشان) برای آنها آشکار شد و شروع کردند به قرار دادن برگهای (درختان) بهشتی بر یکدیگر تا آنرا بپوشانند و پروردگارشان آنها را ندا داد که آیا شما را از آن درخت نهی نکردم و نگفتم شیطان برای شما دشمن آشکاری است ؟
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 115
تفسیر :وسوسه های شیطانی در لباسهای دلپذیر
این آیات فصل دیگری از سرگذشت آدم را بیان میکند، نخست میگوید: خداوند به آدم و همسرش (حوا) دستور داد که در بهشت سکونت اختیار کنند (و یا آدم اسکن انت و زوجک الجنة).
از این جمله چنین استفاده می شود که آدم و حوا در بدو خلقت در بهشت نبودند، سپس به سوی بهشت راهنمائی شدند، و همانطور که در سوره بقره ذیل آیات مربوط به آفرینش آدم یادآور شدیم ، قرائن نشان می دهد که این بهشت ، بهشت رستاخیز نبوده بلکه همانطور که در احادیث اهلبیت

(علیهم الاسلام) نیز وارد شده است بهشت دنیا یعنی باغ سرسبز و خرمی از باغهای این جهان بوده که انواع نعمتهای پروردگار در آن فراهم بوده است .
در این هنگام ، نخستین تکلیف و امر و نهی پروردگار به این صورت ، صادر شد:
شما از هر نقطه ای و از هر درختی از درختان بهشت که میخواهید تناول کنید، اما به این درخت معین نزدیک نشوید که از ستمگران خواهید بود (فکلا من حیث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین).
سپس شیطان که بر اثر سجده نکردن رانده درگاه خدا شده بود و تصمیم قاطع داشت تا آنجا که می تواند از آدم و فرزندانش انتقام بگیرد و در فریب آنان بکوشد، و نیز به خوبی میدانست که خوردن از درخت ممنوع ، باعث رانده شدن از بهشت خواهد شد، در صدد وسوسه آنان برآمد، و برای رسیدن به این مقصود، تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 116
انواع دامها را بر سر راه آنان گسترد!
نخست همانطور که قرآن می گوید به وسوسه کردن آنان مشغول شد، تا لباسهای اطاعت و بندگی خدا را از تن آنان بیرون کند، و عورت آنها که پنهان بود آشکار سازد (فوسوس لهما الشیطان لیبدی لهما ما وری عنهما من سوآتهما.
و برای رسیدن به این هدف ، بهترین راه را این دید که از عشق و علاقه ذاتی انسان به تکامل و ترقی و زندگی جاویدان ، استفاده کند و هم عذر و بهانه ای برای مخالفت فرمان خدا برای آنان بتراشد، لذا نخست به آدم و همسرش گفت : خداوند شما را از این درخت نهی نکرده جز اینکه اگر از آن بخورید یا فرشته خواهید شد و یا عمر جاویدان پیدا میکنید (و قال مانها کما ربکما عن هذه الشجرة الا ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدین .
و به این ترتیب ، فرمان خدا را در نظر آنان به گونه دیگری جلوه داد، و این طور مجسم کرد که نه تنها خوردن از شجره ممنوعه زیانی ندارد، بلکه موجب عمر جاویدان و یا رسیدن به مقام و درجه فرشتگان خواهد شد.
شاهد این سخن جمله ای است که در سوره طه آیه 120 از قول ابلیس میخوانیم یا آدم هل ادلک علی شجرة الخلد و ملک لا یبلی ای آدم میخواهی ترا به زندگی جاویدان و فرمانروائی کهنگی ناپذیر راهنمائی کنم ؟!
در روایتی که در تفسیر قمی از امام صادق (علیه السلام) و در عیون اخبار الرضا (علیه السلام) از امام علی بن موسی الرضا (علیهم الاسلام) نقل شده چنین میخوانیم که : شیطان به آدم گفت اگر شما از این درخت ممنوع بخورید، هر دو فرشته خواهید شد و برای همیشه در بهشت می مانید، و گرنه شما را از بهشت بیرون می کنند! آدم با شنیدن این سخن در فکر فرو رفت ، اما شیطان برای اینکه پنجه های تفسیر نمونه جلد 6

وسوسه خود را بیشتر و محکمتر در جان آدم و حوا فرو برد، سوگندهای شدیدی یاد کرد، که من خیرخواه شما هستم ! (و قاسمهما انی لکما لمن الناصحین).
آدم که هنوز تجربه کافی در زندگی نداشت ، و گرفتار دامهای شیطان و خدعه و دروغ و نیرنگ نشده بود، و نمی توانست باور کند، کسی این چنین قسم دروغی یاد کند، و چنین دامهائی بر سر راه او بگذارد، سرانجام تسلیم فریب شیطان شد، و با ریسمان پوسیده مکر و خدعه او برای بدست آوردن آب حیات و ملک جاویدان ، به چاه وسوسه های ابلیس فرو رفت و نه تنها آب حیات به دستش نیامد، بلکه در گرداب نافرمانی خدا افتاد، آنچنانکه قرآن آنرا در یک جمله خلاصه کرده ، میگوید: به این ترتیب شیطان ، آنها را فریب داد و با طناب خود آنها را در چاه فرو برد (فدلاهما بغرور).
با اینکه آدم می بایست ، با توجه به سوابق دشمنی شیطان ، و با علم و اطلاع از حکمت و رحمت واسعه خدا و محبت و مهربانی او، تمام وسوسه ها را نقش بر آب کرده ، تسلیم شیطان نشود ولی هر چه بود واقع شد.
همینکه آدم و همسرش از آن درخت ممنوع چشیدند، بلافاصله لباسهایشان از تنشان فرو ریخت و اندامشان آشکار گشت (فلما ذاقا الشجره بدت لهما سوآتهما).
از جمله بالا به خوبی استفاده می شود که به مجرد چشیدن از میوه درخت ممنوع این عاقبت شوم به سراغ آنها آمد، و در حقیقت از لباس بهشتی که لباس کرامت و احترام خدا بود برهنه شدند. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 118
از این آیه به خوبی استفاده می شود که آنها قبل از ارتکاب این خلاف برهنه نبودند بلکه پوششی داشتند که در قرآن ، نامی از چگونگی این پوشش برده نشده است ، اما هر چه بوده است ، نشانه ای برای شخصیت آدم و حوا و احترام آنها محسوب میشده که با نافرمانی از اندامشان فرو ریخته است .
در حالی که تورات ساختگی میگوید: آدم و حوا در آن موقع ، کاملا برهنه بودند ولی زشتی آنرا درک نمی کردند، و هنگامی که از درخت ممنوع که درخت علم و دانش ! بود خوردند چشم خردشان باز شد، و خود را برهنه دیدند و از زشتی این حالت آگاه شدند!
آدمی را که تورات معرفی می کند در واقع ، آدم نبود! بلکه به قدری از علم و دانش دور بود که حتی برهنگی خود را تشخیص نمیداد، ولی آدمی را که قرآن معرفی می کند نه تنها از وضع خود با خبر بود بلکه از اسرار آفرینش (علم اسماء) نیز آگاهی داشت و معلم فرشتگان محسوب میشد و

اگر شیطان توانست در او نفوذ کند نه به خاطر نادانی او بود بلکه از پاکی و صفای او سوء استفاده کرد.
شاهد این سخن آیه 27 همین سوره است که میگوید: یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما:
ای فرزندان آدم ! شیطان شما را فریب ندهد، آنچنانکه پدر و مادرتان را از بهشت ، بیرون کرد، و لباس آنها را از تنشان جدا ساخت .
و اگر بعضی از نویسندگان اسلامی نوشته اند که آدم در آغاز برهنه بود در واقع اشتباهی است آشکار که بر اثر نوشته های تورات پیدا شده است !
به هر حال قرآن سپس میگوید: هنگامی که آدم و حوا چنین دیدند بلافاصله از برگهای درختان بهشتی برای پوشیدن اندام خود، استفاده کردند تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 119
(و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة).
و در این موقع از طرف خداوند ندا رسید که مگر من شما را از آن درخت نهی نکردم ، مگر به شما نگفتم که شیطان دشمن آشکار و سرسخت شما است ، چرا فرمان مرا به دست فراموشی سپردید و در این گرداب سقوط کردید؟
(و ناديهما ربهما ا لم انهکما عن تلکما الشجرة و اقل لکما ان الشیطان لکما عدو مبین).
از مقایسه تعبیر این آیه با نخستین آیهای که به آدم و حوا اجازه سکونت در بهشت را میداد به خوبی استفاده می شود که آنها پس از این نافرمانی ، چه اندازه از مقام قرب پروردگار دور شدند و حتی از درختان بهشتی نیز فاصله گرفتند، زیرا در آیه قبل هذه الشجرة (این درخت) که برای اشاره نزدیک است به کار رفته و در این آیه هم جمله نادی (ندا داد) که برای خطاب از دور است آمده ، و هم کلمه تلکما که برای اشاره به دور میباشد ذکر شده .
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - از جمله وسوس له (با توجه به کلمه لام که معمولا برای نفع و فائده می آید) چنین استفاده می شود که شیطان در وسوسه های خود، چهره خیرخواهی و دوستی آدم را به خود گرفت ، در حالی که در جمله وسواس الیه چنین معنی وجود ندارد، بلکه تنها به معنی نفوذ مخفیانه در قلب کسی است . و در هر حال نباید تصور کرد که وسوسه های شیطان هر چند قوی و نیرومند باشد از انسان سلب اختیار می کند بلکه باز انسان می تواند با نیروی تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 120
خرد و ایمان در مقابل آن ایستادگی کند و به تعبیر دیگر وسوسه های شیطانی انسان را مجبور به کار خلاف نمیکند، بلکه نیروی اختیار همچنان باقی خواهد بود، اگر چه مقاومت در مقابل آن نیاز به پایمردی و ایستادگی

بیشتر و گاهی تحمل درد و رنج دارد، و در هر حال اینگونه وسوسه ها سلب مسئولیت از کسی نمیکند، همانطور که در مورد آدم نکرد، لذا ملاحظه میکنیم ، با تمام عواملی که در برابر آدم به عنوان تشویق به نافرمانی خدا از طرف شیطان وجود داشت ، خداوند او را مسئول عملش دانست و به ترتیبی که بعدا خواهد آمد، او را کیفر داد.

2 - شجره ممنوعه چه درختی بوده است ؟

در شش مورد از قرآن مجید اشاره به شجره ممنوعه شده است ، بدون اینکه درباره کیفیت و یا نام آن سخنی به میان آید، ولی در منابع اسلامی دو نوع تفسیر برای آن آمده است ، یکی تفسیر مادی که طبق معروف در روایات ، گندم بوده است باید توجه داشت که عرب شجرة را تنها به درخت اطلاق نمیکند، بلکه به بوته های گیاهان نیز شجره می گوید و لذا در قرآن مجید به بوته کدو شجره اطلاق شده است و انبتنا علیه شجرة من یقطین (صافات آیه 146).

و دیگری تفسیر معنوی که در روایات از آن تعبیر به شجره حسد شده است ، زیرا طبق این روایات ، آدم پس از ملاحظه مقام و موقعیت خود چنین تصور کرد که مقامی بالاتر از مقام او وجود نخواهد داشت ، ولی خداوند او را به مقام جمعی از اولیاء از فرزندان او (پیامبر اسلام و خاندانش) آشنا ساخت ، او حالتی شبیه به حسد پیدا کرد، و همین شجره ممنوعه بود که آدم مامور بود به آن نزدیک نشود. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 121

در حقیقت طبق این روایات ، آدم از دو درخت تناول کرد که یکی از مقام او پائین تر بود و او را به سوی جهان ماده می کشید و آن گندم بود، و دیگری درخت معنوی مقام جمعی از اولیاء خدا بود که از مقام و موقعیت او بالاتر قرار داشت و چون از دو جنبه از حد خود تجاوز کرد به آن سرنوشت گرفتار شد.

اما باید توجه داشت که این حسد از نوع حسد حرام نبوده و تنها یک احساس نفسانی بوده است ، بی آنکه کمترین گامی بر طبق آن بردارد.

و با توجه به اینکه آیات قرآن چنانکه کرارا گفته ایم ، دارای معانی مختلف است مانعی ندارد که هر دو معنی از آیه اراده شود.

اتفاقا کلمه شجرة در قرآن مجید در هر دو معنی به کار رفته است ، گاهی در معنی درختان معمولی و مادی مثل و شجرة تخرج من طور سیناء تنبت بالدهن (مؤ منون - 20) که اشاره به درخت زیتون است ، و گاهی در شجره معنوی به کار رفته مانند والشجرة الملعونة فی القرآن (اسراء - 60)

که منظور از آن ، جمعی از مشرکان یا یهود و یا اقوام طاغی دیگر همانند بنی امیه میباشد.

البته مفسران احتمالات متعدد دیگری درباره شجره ممنوعه داده اند، ولی آنچه گفتیم از همه روشنتر است .
اما نکته ای که در اینجا باید یادآور شد (اگر چه در جلد اول تفسیر نیز اشاره کرده ایم) این است که در تورات ساختگی که امروز مورد قبول همه مسیحیان دنیا و یهود است ، شجره ممنوعه به عنوان شجره علم و دانش و شجره حیات و زندگی معرفی شده است تورات میگوید: آدم قبل از آنکه از شجره علم و دانش بخورد علم و دانشی نداشت و حتی برهنگی خود را تشخیص نمیداد، و هنگامی که از آن خورد، و به معنی واقعی آدم گردید، از بهشت تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 122
رانده شد، از ترس اینکه مبادا از درخت حیات و زندگی نیز بخورد و همچون خدایان ! حیات جاویدان پیدا کند!.
و این از روشنترین قرائنی است که گواهی میدهد، تورات فعلی کتاب آسمانی نیست بلکه ساخته مغز بشر کم اطلاعی است که علم و دانش را برای آدم عیب می پندارد و آدم را به گناه علم و دانش مستحق رانده شدن از بهشت خدا می شمرد گویا بهشت جای افراد فهمیده نبود!
جالب اینکه دکتر ویلیام میلر که او را به عنوان مفسر برجسته و توانای انجیل (و به طور کلی عهدین) به شمار می آورند، در کتاب خود تحت عنوان مسیحیت چیست چنین می نویسد: شیطان به صورت مار داخل باغ شد و حوا را راضی کرد که از میوه آن درخت بخورد، سپس حوا آن را به آدم داد و آدم هم از آن میوه خورد، این عمل والدین اولیه ما تنها یک اشتباه معمولی ، و یا خطائی از راه بیفکری نبود، بلکه عصیان عمدی بر ضد خالق بود، به عبارت دیگر آنها می خواستند، خدا شوند، آنها مایل نبودند مطیع اراده خدا گردند، بلکه میخواستند امیال خود را انجام دهند، نتیجه چه شد؟ خدا آنها را به شدت سرزنش نمود و از باغ بیرون راند تا در جهان پر درد و رنج ، زندگی کنند.
این مفسر تورات و انجیل در حقیقت ، خواسته است شجره ممنوعه تورات را توجیه کند ولی بالاترین گناه یعنی ضدیت و جنگ با خدا را به آدم نسبت داده است . چه خوب بود به جای این گونه تفسیرها لااقل ، اعتراف به دستکاری در کتب به اصطلاح مقدسه می نمودند.
3 - آیا آدم گناه کرد؟
از آنچه در بالا از کتب مقدس یهود و مسیحیان نقل کردیم ، چنین برمی آید تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 123
که آنها نه تنها معتقدند که آدم مرتکب گناه و معصیت شد، بلکه گناه او یک گناه معمولی نبود، یکنوع گناه سنگین و پرمسئولیت و حتی مبارزه با دستگاه ربوبیت از او سر زد!. ولی مدارک اسلامی اعم از عقل و نقل به ما میگوید:

هیچ پیامبری مرتکب گناه نمی شود، و مقام پیشوائی خلق به شخص گناهکار، واگذار نخواهد شد، و میدانیم که آدم از پیامبران الهی بود، بنابراین آنچه در این آیات ذکر شده مانند پارهای از تعبیرات دیگر که درباره سایر پیامبران در قرآن آمده است که نسبت عصیان به آنها داده شده ، همگی به معنی عصیان نسبی و ترک اولی است ، نه گناه مطلق
توضیح اینکه : گناه بر دو گونه است ، گناه مطلق و گناه نسبی ، گناه مطلق همان مخالفت نهی تحریمی و مخالفت با فرمان قطعی خداوند است و هر گونه ترک واجب و انجام حرام را شامل میشود.
اما گناه نسبی آن است که عمل غیر حرامی از شخص بزرگی سرزند، که با توجه به مقام و موقعیتش شایسته او نباشد، ممکن است گاهی انجام یک عمل مباح و حتی مستحب درخور مقام افراد بزرگ نباشد در این صورت انجام آن عمل ، گناه نسبی محسوب میشود، مثلا اگر شخص با ایمان و ثروتمندی برای نجات فقیری از چنگال فقر، کمک بسیار مختصری کند، شک نیست که این کمک هر چند ناچیز باشد، کار حرامی نیست بلکه مستحب است ، ولی هر کس آن را بشنود مذمت میکند آنچنان که گوئی گناهی مرتکب شده است و این به خاطر آن است که از چنان انسان ثروتمند و با ایمانی انتظار بسیار بیشتری میرود.
به همین نسبت ، اعمالی که از بزرگان درگاه پروردگار سرمیزند، با موقعیت ممتازشان سنجیده میشود، و گاهی با مقایسه به آن کلمه عصیان و ذنب (گناه) بر آن اطلاق میگردد، فی المثل نمازی که ممکن است از
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 124
یک فرد عادی ، نماز ممتازی باشد برای اولیای حق ، گناه محسوب شود ، زیرا یک لحظه غفلت در حال عبادت برای آنها شایسته نیست ، بلکه باید با توجه به علم و تقوی و موقعیتشان به هنگام عبادت غرق در صفات جلال و جمال خدا باشند. سایر اعمال آنها غیر از عبادات نیز چنین است ، و با توجه به موقعیت آنها سنجیده میشود، به همین دلیل اگر یک ترک اولی از آنها سرزند، مورد عتاب و سرزنش پروردگار قرار میگیرند (منظور از ترک اولی این است که انسان کار بهتر را رها کند و سراغ کار خوب یا مباحی برود).
در روایات اسلامی میخوانیم که گرفتاری یعقوب و کشیدن آنهمه زجر فراق فرزند، به خاطر آن بود که نیازمند روزه داری به هنگام غروب آفتاب بر در خانه او آمد و او از کمک کردن به وی غفلت نمود و آن فقیر، گرسنه و دلشکسته بازگشت .
این کار اگر از یک فرد عادی سرزده بود، شاید آنقدر مهم نبود اما از یک پیامبر بزرگ الهی و رهبر امت آنچنان با اهمیت تلقی شد که مجازات بسیار شدیدی از طرف خداوند برای آن تعیین گردید. نهی آدم از شجره

ممنوعه نیز یک نهی تحریمی نبود بلکه یک ترک اولی بود، ولی با توجه به موقعیت آدم با اهمیت تلقی شد و ارتکاب مخالفت با این نهی (هر چند نهی کراهتی بود) موجب چنان مؤ اخذه و مجازاتی از طرف خدا گردید.
این احتمال نیز از طرف بعضی از مفسران داده شده است که نهی آدم از شجره ممنوعه نهی ارشادی بود، نه نهی مولوی توضیح اینکه گاهی خداوند از چیزی نهی می کند به عنوان اینکه صاحب اختیار انسان و مولای او است ، و اطاعت فرمانش بر هر انسانی لازم است چنین نهی را نهی مولوی نامند، اما تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 125
گاهی از چیزی نهی میکند، تنها به خاطر این که به انسان بگوید ارتکاب این عمل اثر نامطلوبی برای او دارد، درست همانند نهی طبیب از غذاهای مضر و زیانبخش ، شک نیست اگر بیمار مخالفت دستور طبیب را کند، نه توهینی به او کرده و نه مخالفتی با شخص او نموده است ، بلکه ارشاد و راهنمائی او را نادیده گرفته و خود را به زحمت انداخته است
در مورد داستان آدم نیز خداوند به او فرموده بود که خوردن از شجره ممنوعه نتیجه اش بیرون رفتن از بهشت و افتادن در زحمت و رنج است ، این یک ارشاد است ، نه فرمان ، و به این ترتیب آدم تنها مخالفت نهی ارشادی کرد، نه عصیان و گناه واقعی .
ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر میرسد زیرا نهی ارشادی ، احتیاج به آمرزش و غفران ندارد، در حالی که آدم - همانطور که در آیه بعد میخوانیم - از خداوند تقاضای غفران و آمرزش کرد، به علاوه دوران بهشت همانطور که در جلد اول در ذیل آیات مربوط به آدم گفتیم ، یک دوران تعلیماتی برای آدم محسوب میشد، دوران آشنائی با تکالیف و امر و نهی پروردگار، دوران شناختن دوست از دشمن و دوران دیدن نتیجه عصیان ، و مخالفت فرمان خدا، و قبول وسوسه های شیطان ، و میدانیم که نهی ارشادی در حقیقت تکلیف نیست و مسئولیت نمی آورد. در پایان این بحث یادآور میشویم که گرچه کلمه نهی و عصیان و غفران و ظلم ، همه در بدو نظر به معنی گناه مطلق و حقیقی و آثار آن است ولی با توجه به مساله عصمت انبیاء که با دلیل عقلی و نقلی ثابت شده ، تمام این تعبیرها، حمل بر گناه نسبی میشود، و این موضوع با توجه به عظمت مقام آدم و سایر انبیاء زیاد دور از ظاهر لفظ نیست . الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 126
آیه 23 - 25
آیه و ترجمه
قَالا رَبَّنَا ظلَمْنَا أَنفُسنَا وَ إِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَسرِينَ(23)
قَالَ اهْبِطوا بَعْضكمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكمْ فى الاَرْضِ مُستَقَرٌّ وَ مَتَعٌ إِلى حِين(24)

قَالَ فِيهَا تحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنهَا تخْرَجُونَ(25)
ترجمه :23 - گفتند: پروردگارا! ما به خویشتن ستم کردیم و اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی از زیانکاران خواهیم بود.
24 - فرمود: (از مقام خویش فرود آئید در حالی که بعضی نسبت به بعض دیگر دشمن خواهید بود (شیطان دشمن شماست و شما دشمن او) و برای شما در زمین قرارگاه و وسیله بهره گیری تا زمانی خواهد بود.
25 - فرمود: در آن (زمین) زنده میشوید، و در آن میمیرید و از آن (در رستاخیز) بیرون خواهید آمد .
تفسیر :بازگشت آدم بسوی خدا
سرانجام هنگامی که آدم و حوا، به نقشه شیطانی ابلیس ، واقف شدند و نتیجه کار خلاف خود را دیدند به فکر جبران گذشته افتادند و نخستین گام را اعتراف به ظلم و ستم بر خویشتن ، در پیشگاه خدا قرار دادند و گفتند: پروردگارا! ما بر خویشتن ستم کردیم (قالا ربنا ظلمنا انفسنا).
و اگر ما را نیامرزی و رحمت خود را شامل حال ما نکنی ، از زیانکاران خواهیم بود (و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 127
و برای توبه و بازگشت به سوی خدا و اصلاح مفاسد نخستین گام این است که انسان از مرکب غرور و لجاجت پائین آید و به خطای خویش اعتراف کند، اعترافی سازنده و در مسیر تکامل .
جالب اینکه به قدری در توبه و تقاضای عفو، ادب نشان میدهند که حتی نمیگویند خدایا ما را ببخش (اغفر لنا) بلکه میگویند اگر ما را نبخشی از زیانکاران خواهیم بود!.
شک نیست که هر گناه و نافرمانی پروردگار، ظلم و ستم بر خویشتن است ، زیرا همه برنامه ها و دستورات او همه در مسیر خیر و سعادت و پیشرفت انسان است ، بنابراین هر گونه مخالفت با آن مخالفت با تکامل خویشتن و سبب عقب ماندگی و سقوط خواهد بود، و آدم و حوا نیز اگر چه گناه نکردند، اما همین ترک اولی ، آنها را از مقام والایشان فرود آورد.
گرچه توبه خالصانه آدم و همسرش در پیشگاه خدا پذیرفته شد و همانطور که در سوره بقره آیه 37 میخوانیم فتاب علیه (خداوند توبه آنها را پذیرفت) ولی به هر حال اثر وضعی آن عمل ، دامانشان را گرفت ، و دستور خارج شدن از بهشت به آنها داده شد، و فرمود: فرود آئید در حالی که شما با یکدیگر (انسان و شیطان) دشمن خواهید بود (قال اهبطوا بعضکم لبعض عدو).
و زمین تا مدت معینی قرارگاه و وسیله بهره گیری شما خواهد بود (و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین).
و نیز به آنها گوشزد کرد، که هم در زمین زندگی میکنید و هم در آن

میمیرید، و از همان برای حساب در روز رستاخیز، برانگیخته خواهید شد (قال فیها تحیون و فیها تموتون و منها تخرجون).
ظاهر این است که مخاطب در آیه قال اهبطوا بعضکم لبعض عدو آدم تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 128
و حوا و شیطان همگی هستند، ولی در آیه بعد بعید نیست مخاطب تنها آدم و حوا باشند، زیرا آنها هستند که از زمین برانگیخته میشوند
ماجرای آدم و دورنمای این جهان
گرچه بعضی از مفسران ، که معمولا تحت تاثیر افکار تند غربی قرار دارند، سعی کرده اند به داستان آدم و همسرش ، از آغاز تا پایان چهره تشبیه و مجاز و کنایه و به اصطلاح روز سمبولیک بدهند و تمام بحثهای مربوط به این ماجرا را حمل بر خلاف ظاهر کرده ، کنایه از مسائل معنوی بگیرند، ولی شک نیست که ظاهر آیات حکایت از یک جریان واقعی و عینی می کند که برای پدر و مادر نخستین ما واقع شد، و چون ، در این داستان نکته ای وجود ندارد که نتوان آن را طبق ظاهر تفسیر کرد، و با موازین عقلی سازگار نباشد، (تا قرینهای برای حمل بر معنی کنائی به دست آید) دلیلی ندارد که ما ظاهر آیات را نپذیریم و بر معنی حقیقی خود حمل نکنیم .
ولی با این حال این جریان حسی و عینی می تواند اشاراتی به زندگی آینده نوع بشر در این جهان ، در برداشته باشد.
یعنی : در صحنه پرغوغای زندگی این جهان ، انسانی که از نیروی خرد و غرائز سرکش ترکیب شده ، و هر کدام او را به سوئی میکشد، در برابر مدعیان دروغین که سوابق سوء آنها همچون شیطان روشن است قرار دارد و آنها سعی دارند با وسوسه های مداوم خود، پرده بر روی عقل و خرد او بیفکنند، و او را به امید آب به دنبال سراب در بیابان زندگی سرگردان سازند.
تسلیم شدن در برابر وسوسه های آنها، نخستین نتیجه اش فرو ریختن لباس تقوا از اندام آدمی و آشکار شدن زشتیهای او است . تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 129
نتیجه دیگرش دوری از مقام قرب پروردگار و سقوط از مقام والای انسانیت و رانده شدن از بهشت آرامش و امنیت و افتادن در سنگلاخهای زندگی و رنجهای حیات مادی میباشد.
در این موقع باز نیروی عقل می تواند به کمک او بشتابد، و به زودی به فکر جبران بیفتد، و او را به درگاه خدا بفرستد تا با شجاعت و صراحت ، به گناه خویش اعتراف کند، اعترافی سازنده و آگاهانه که نقطه عطفی در زندگی او محسوب شود.
در این هنگام بار دیگر دست رحمت الهی به سوی او دراز میگردد و او را از سقوط همیشگی رهائی میبخشد اگر چه کم و بیش ، گرفتار آثار تلخ

وضعی گناه خود خواهد بود، ولی این ماجرا درس عبرتی برای او خواهد شد، و می تواند از این شکست پایه های پیروزی زندگی آینده خود را محکم کند و از این زیان سود سرشاری در آینده ببرد. الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 130
آیه 26 - 28
آیه و ترجمه
يَبَنى ءَادَمَ قَدْ أَنزَلْنَا عَلَيْكمْ لِبَاساً يُوَرِى سوْءَتِكُمْ وَ رِيشاً وَ لِبَاس التَّقْوَى ذَلِک خَيرٌ ذَلِک مِنْ ءَايَتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ(26)
يَبَنى ءَادَمَ لا يَفْتِنَنَّكمُ الشيْطنُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنزِعُ عَنهُمَا لِبَاسهُمَا لِيرِيَهُمَا سوْءَتهِمَا إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْث لا تَرَوْنهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشيَطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ(27)
وَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيهَا ءَابَاءَنَا وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لا يَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ أَ تَقُولُونَ عَلى اللَّهِ مَا لا تَعْلَمُونَ(28)
ترجمه :26 - ای فرزندان آدم ! لباسی برای شما فرو فرستادیم که اندام شما را میپوشاند و مایه زینت شماست و لباس پرهیزگاری بهتر است ، اینها (همه) از آیات خدا است شاید متذکر (نعمتهای او) شوند.
27 - ای فرزندان آدم ! شیطان شما را نفریبد آنچنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و لباسشان را از تنشان بیرون ساخت تا عورتشان را به آنها نشان دهد، چه اینکه او و همکارانش شما را می بینند و شما آنها را نمی بینید (اما بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند.
28 - و هنگامی که کار زشتی انجام میدهند میگویند پدران خود را بر این عمل دیدیم ، و خداوند بما دستور داده است ! بگو خداوند (هرگز) دستور به عمل زشت نمی دهد آیا چیزی بر خدا می بندید که نمی دانی تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 131
تفسیر :اخطار به همه فرزندان آدم
همانطور که در آخرین بحث در آیات گذشته گفتیم ، سرگذشت آدم و درگیری او با شیطان دورنمائی بود از زندگی همه انسانها در روی زمین ، به همین جهت ، خداوند از این آیات به بعد یک سلسله دستورات و برنامه های سازنده ، برای همه فرزندان آدم ، بیان میکند، که در حقیقت دنباله ای است از برنامه های آدم در بهشت .
نخست به همان مساله لباس و پوشانیدن بدن که در سرگذشت آدم نقش مهمی داشت ، اشاره کرده میفرماید: ای فرزندان آدم ، ما لباسی بر شما فرو فرستادیم ، که (اندام شما را میپوشاند و) زشتیهای بدنتان را پنهان میسازد. (یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباسا یواری سوآتکم).
ولی فایده این لباس که برای شما فرستادهایم ، تنها پوشانیدن تن و مستور

ساختن زشتیها نیست بلکه لباس تجمل و زینت که اندام شما را زیباتر از آنچه هست نشان میدهد، برای شما نیز فرستاده ایم (و ریشا).
ریش در اصل واژه عربی ، به معنی پرهای پرندگان است و از آنجا که پرهای پرندگان لباسی طبیعی در اندام آنها است ، به هر گونه لباس ، نیز گفته میشود، ولی چون پرهای پرندگان غالبا به رنگهای مختلف و زیبا است یک نوع مفهوم زینت در معنی کلمه ریش افتاده است ، علاوه بر این به پارچه هائی که روی زین اسب و یا جهاز شتر می اندازند ریش گفته میشود.
بعضی از مفسران و اهل لغت نیز آنرا به معنی وسیعتری اطلاق کرده اند
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 132
و آن هر گونه اثاث و وسائل مورد نیاز انسان است ، اما مناسبتر در آیه فوق همان لباسهای زینتی و جالب است .
به دنبال این جمله که درباره لباس ظاهری سخن گفته است ، قرآن بحث را به لباس معنوی کشانده و آن چنان که سیره قرآن در بسیاری از موارد است ، هر دو جنبه را بهم می آمیزد و میگوید: لباس پرهیزکاری و تقوا از آن هم بهتر است (و لباس التقوی ذلک خیر).
تشبیه تقوی و پرهیزکاری به لباس ، تشبیه بسیار رسا و گویائی است ، زیرا همانطور که لباس هم بدن انسان را از سرما و گرما حفظ میکند، و هم سپری است در برابر بسیاری از خطرها، و هم عیوب جسمانی را می پوشاند و هم زینتی است برای انسان ، روح تقوی و پرهیزکاری نیز علاوه بر پوشانیدن بشر از زشتی گناهان و حفظ از بسیاری از خطرات فردی و اجتماعی ، زینت بسیار بزرگی برای او محسوب میشود. زینتی است چشمگیر که بر شخصیت او می افزاید.
در اینکه منظور از لباس تقوی چیست در میان مفسران گفتگو بسیار شده است ، بعضی آنرا به معنی عمل صالح و بعضی حیاء و بعضی لباس عبادت و بعضی به معنی لباس جنگ مانند زره و خود و حتی سپر گرفته اند، زیرا تقوی از ماده وقایة به معنی نگاهداری و حفظ است ، و به همین معنی در قرآن مجید نیز آمده است چنانکه در سوره نحل آیه 81 میخوانیم : (و جعل لکم سرابیل تقیکم الحر و سرابیل تقیکم باسکم ...) و برای شما پیراهنهائی قرار داد که شما را از گرما حفظ می کند و هم پیراهن هائی که شما را در میدان جنگ محفوظ میدارد.
ولی همانطور که بارها گفته ایم آیات قرآن غالبا معنی وسیعی دارد که مصداقهای مختلف را در بر میگیرد، در آیه مورد بحث نیز میتوان تمام این معانی را از آیه استفاده کرد. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 133
و از آنجا که لباس تقوی در مقابل لباس جسمانی قرار گرفته ، به نظر میرسد که منظور از آن همان روح تقوی و پرهیزکاری است ، که جان

انسان را حفظ می کند و معنی حیاء و عمل صالح و امثال آن در آن جمع است .
در پایان آیه می فرماید: این لباسهائی که خدا برای شما قرار داده اعم از لباس مادی و معنوی ، لباس جسمانی و لباس تقوی ، همگی از آیات و نشانه های خدا است تا بندگان متذکر نعمتهای پروردگار شوند. (ذلک من آیات الله لعلهم یذکرون).
فرود آمدن لباس !
در آیات متعددی از قرآن مجید، به جمله انزلنا (فرو فرستادیم) برخورد می کنیم که ظاهرا، با مفهوم فرستادن از طرف بالا به سمت پائین ، سازش ندارد، مانند آیه مورد بحث ، زیرا خداوند در این آیه میفرماید: لباسی برای شما فرو فرستادیم که اندام شما را میپوشاند در حالی که میدانیم لباس یا از پشم حیوانات گرفته می شود و یا از مواد گیاهی و مانند اینها که همه از زمین است .
در سوره زمر آیه 6 نیز میخوانیم و انزل لکم من الانعام ثمانیة ازواج (برای شما هشت زوج از چهار پایان فرو فرستاد) و در سوره حدید آیه 25 میخوانیم و انزلنا الحدید ... (آهن را فرو فرستادیم ...) بسیاری از مفسران ، اصرار دارند که این گونه آیات را به معنی نزول مکانی ، یعنی از طرف بالا به پائین ، تفسیر کنند مثلا بگویند چون آب باران از بالا به زمین نازل می شود و گیاهان و حیوانات از آن سیراب میگردند، بنابراین مواد لباسها به یک معنی از آسمان به زمین فرستاده شده است ، در مورد آهن نیز سنگهای عظیم آسمانی که ترکیبات آهن در آن وجود داشته به سوی زمین جذب شده است . تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 134
ولی با توجه به اینکه نزول گاهی به معنی نزول مقامی آمده است ، و در استعمالات روزانه نیز زیاد به کار میرود و مثلا میگویند از طرف مقام بالا چنین دستوری صادر شده و یا میگوئیم رفعت شکوای الی القاضی (شکایتم را به سوی قاضی بالا بردم) هیچ لزومی ندارد که ما اصرار بر تفسیر این آیات به نزول مکانی داشته باشیم .
و از آنجا که نعمتهای پروردگار از طرف مقام والای ربوبیت به بندگان ارزانی شده تعبیر به نزول در آن ، کاملا مفهوم و قابل درک است .
نظیر این موضوع ، در الفاظ اشاره به قریب و بعید نیز دیده می شود که گاهی یک موضوع مهم که از نظر مکانی در دسترس ما است ولی از نظر مقامی بسیار بلندپایه است ، با اسم اشاره بعید از آن تعبیر میکنیم ، مثلا در فارسی میگوئیم به آن جناب چنین معروض میدارم (با اینکه طرف نزدیک ما نشسته است) و در قرآن مجید میخوانیم ذلک الکتاب لا ریب فیه : آن کتاب پر عظمت بلند پایه (یعنی قرآن) جای شک و تردیدی ندارد.
لباس در گذشته و حال

تا آنجا که تاریخ نشان می دهد همیشه انسان لباس می پوشیده است ، ولی البته در طول تاریخ و با گذشت زمان و با تفاوت امکنه ، لباسها فوقالعاده متنوع و متفاوت بوده است ، در گذشته بیشتر لباس به عنوان حفظ از سرما و گرما و همچنین زینت و تجمل مورد استفاده قرار میگرفته است ، و جنبه ایمنی و حفاظت آن در درجه بعد بوده ، اما در زندگی صنعتی امروز، نقش ایمنی لباس و جنبه حفاظت آن در بسیاری از رشته ها در درجه اول اهمیت قرار دارد، فضانوردان ، ماموران آتش نشانی ، کارگران معادن ، غواصان ، و بسیاری دیگر، از لباسهای مخصوص برای حفظ خود در برابر انواع خطرها استفاده می کنند.
وسائل تولید لباس در عصر ما بقدری متنوع شده و توسعه یافته است که با
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 135
گذشته اصلا قابل مقایسه نیست .
نویسنده تفسیر المنار در جلد هشتم در ذیل آیه مورد بحث چنین می نویسد: یکی از روسای کشور آلمان روزی از یک کارخانه پارچه بافی دیدن میکرد، هنگام ورود در کارخانه گوسفندانی را به او نشان دادند در حالی که مشغول چیدن پشم از آنها بودند، پس از بازدید به هنگامی که میخواست از کارخانه خارج شود پارچه ای به عنوان هدیه به او دادند و به او گفتند این پارچه از پشم همان گوسفندانی است که به هنگام ورود در برابر شما چیده شد، یعنی یکی دو ساعت بیشتر طول نکشید که پشم از بدن گوسفند فرود آمد و پارچه جالبی برای پوشش رئیس کشور شد!.
اما متاسفانه در عصر ما جنبه های فرعی و حتی نامطلوب و زننده لباس بقدری گسترش یافته که فلسفه اصلی لباس را دارد تحت الشعاع خود قرار می دهد.
لباس عاملی شده برای انواع تجمل پرستیها، توسعه فساد، تحریک شهوات خودنمائی و تکبر و اسراف و تبذیر و امثال آن ، حتی گاه لباسهائی در میان جمعی از مردم به خصوص جوانان غربزده دیده میشود که جنبه جنون آمیز آن بر جنبه عقلانیش برتری دارد و به همه چیز شباهت دارد جز به لباس ، اصولا چنین به نظر میرسد که کمبودهای روانی عاملی برای به نمایش گذاردن اینگونه انواع لباسهای عجیب و غریب است ، افرادی که نمی توانند با کار چشمگیری خود را به جامعه نشان دهند، سعی دارند با لباسهای نامانوس و غریب و عجیب وجود و حضور خود را در جامعه اثبات کنند، و به همین دلیل ملاحظه میکنیم افراد با شخصیت و آنها که دارای عقده حقارتی نیستند، از پوشیدن این گونه لباسها متنفرند.
به هر صورت ثروتهای عظیمی که از طریق لباسهای گوناگون و مدپرستیهای مختلف و چشم هم چشمیها در مساله لباس ، نابود میشود،
رقم بسیار مهمی را تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 136

تشکیل می دهد که اگر صرفه جوئی میشد بسیاری از مشکلات اجتماعی را حل میکرد و مرهمهای مؤ ثری بر زخمهای جانکاه جمعی از محرومان جامعه بشری میگذارد.
مساله مدپرستی در لباس نه تنها ثروتهای زیادی را به کام خود فرو میکشد، بلکه قسمت مهمی از وقتها و نیروهای انسانی را نیز بر باد میدهد.
از تاریخ زندگی پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و سایر پیشوایان بزرگ استفاده می شود که آنها با مساله تجمل پرستی در لباس سخت مخالف بودند، تا آنجا که در روایتی میخوانیم : هیئتی از مسیحیان نجران به خدمت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیدند در حالی که لباسهای ابریشمین بسیار زیبا که تا آن زمان در اندام عربها دیده نشده بود در تن داشتند، هنگامی که به خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیدند و سلام کردند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پاسخ سلام آنها را نگفت حتی حاضر نشد یک کلمه با آنها سخن گوید، از علی (علیه السلام) در این باره چاره خواستند، و علت رویگردانی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را از آنها جویا شدند، علی (علیه السلام) فرمود: من چنین فکر میکنم که اینها باید این لباسهای زیبا و انگشترهای گرانقیمت را از تن بیرون کنند سپس خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برسند آنها چنین کردند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سلام آنها را پاسخ داد و با آنها سخن گفت ، سپس فرمود: و الذی بعثنی بالحق لقد أ تونی المرة الاولی و ان ابلیس لمعهم :
سوگند به خدائی که مرا به حق فرستاده است ، نخستین بار که اینها بر من وارد شدند دیدم شیطان نیز به همراه آنها است .
در آیه بعد خداوند به همه افراد بشر و فرزندان آدم ، هشدار می دهد که مراقب فریبکاری شیطان باشند زیرا شیطان سابقه دشمنی خود را با پدر آنها نشان داده ، همانطور که لباس بهشتی را بر اثر وسوسه ها از اندام او بیرون کرد، ممکن تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 137
است لباس تقوا را از اندام ایشان بیرون نماید، لذا میگوید: ای فرزندان آدم ! شیطان شما را نفریبد، آنچنانکه پدر و مادر شما را از بهشت بیرون ساخت و لباس آنان را از اندامشان بیرون کرد، تا عورت آنها را به آنها نشان دهد (یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیریهما سوآتهما).
در حقیقت چیزی که این آیه را با آیه قبل پیوند می دهد این است که در آنجا سخن از لباس ظاهری و معنوی انسان (لباس تقوا و پرهیزکاری) در میان آمده بود در این آیه هشدار می دهد که مراقب باشید، این لباس تقوا را شیطان از تن شما بیرون نکند.
البته ظاهر عبارت لا یفتننکم الشیطان نهی کردن شیطان از این عمل است

، ولی این گونه عبارتها کنایه لطیفی برای نهی مخاطب محسوب میشود، و به این میماند که به شخص مورد علاقه خود خطاب کنیم و بگوئیم نباید فلان دشمن به تو ضربه بزند، یعنی تو مراقب باش که ضربه نخوری !.
سپس تاکید می کند که حساب شیطان و همکارانش از سایر دشمنان جدا است ، او و همکارانش شما را می بینند در حالی که شما آنها را مشاهده نمی کنید و از چنین دشمنی باید سخت برحذر بود! (انه یراکم هو و قبیله من حیث لا ترونهم).
در حقیقت آنجا که تصور میکنید تنها خودتان هستید و خودتان ، ممکن است آنها حضور داشته باشند، و براستی باید در برابر چنین دشمن ناپیدائی که لحظات حمله او را با دقت نمی توان پیشبینی کرد، همیشه آماده دفاع بود.
و در پایان آیه جمله ای بیان می کند که در حقیقت پاسخی است به یک ایراد مهم و آن اینکه اگر کسی بگوید: چگونه خداوند دادگر و مهربان دشمنی را با این قدرت بر انسان مسلط ساخته ، دشمنی که هیچگونه موازنه قوا تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 138
با او ندارد، به هر کجا بخواهد میرود، بدون اینکه کسی حضورش را احساس کند، حتی طبق بعضی از روایات در درون وجود انسان همچون جریان خون در رگها حرکت میکند! آیا این با عدالت پروردگار سازگار است ؟!
آیه در پاسخ این سؤ ال احتمالی میگوید: ما شیاطین را اولیاء و سرپرستان افراد بیایمان قرار دادیم (انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لا یؤ منون).
یعنی آنها هرگز اجازه ورود به منطقه روح و قلب افرادی که آمادگی خود را برای پذیرش آنان اعلام نداشته اند ندارند، و به تعبیر دیگر گامهای نخستین از طرف خود انسان برداشته می شود و اجازه ورود به کشور تن از طرف او داده میشود، و تنها پس از موافقت خود انسان است که شیطان میتواند از مرزهای روح او بگذرد، بنابراین کسانی که دریچه های روح خود را به روی شیاطین ببندند، آنها قدرت عبور از آن را نخواهند داشت .
آیات دیگر قرآن نیز شاهد این حقیقت است ، در سوره نحل آیه 100 میخوانیم انما سلطانه علی الذین یتولونه و الذین هم به مشرکون : تسلط شیطان بر آنها است که به او عشق میورزند و او را سرپرست خود انتخاب کرده اند و کسانی که او را پرستش میکنند.
و در آیه 47 سوره حجر می خوانیم ان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک من الغاوین : تو بر بندگان من تسلط نخواهی داشت ، مگر بر گمراهانی که از تو پیروی میکنند.
به تعبیر دیگر: درست است که ما شیطان و همکارانش را نمی بینیم ، ولی به اصطلاح ردپای آنها را میتوانیم مشاهده کنیم ، هر جا مجلس گناه است ،

و در هر نقطه ای وسائل معصیت ، آماده است ، و در هر موقع پای زرق و برق دنیا و تجمل پرستی به میان می آید، و به هنگام طغیان غرائز، و در موقع برافروخته شدن آتش خشم و غضب حضور شیطان قطعی است ، و گویا در چنین مواردی انسان صدای وسوسه تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 139
او را با گوش دل میشنود و ردپای او را با چشم خود می بیند.
در این زمینه حدیث جالبی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: لما دعا نوح ربه عز و جل علی قومه اتاه ابلیس لعنه الله فقال یا نوح ان لک عندی یدا! ارید ان اکافیک علیها فقال نوح انه لیبغض الی ان یکون لک عندی ید فما هی ؟ قال بلی دعوت الله علی قومک فاغرقتهم فلم یبق احد اغویه فانا مستریح حتی ینسق قرن آخر و اغویهم ، فقال له نوح ما الذی ترید ان تکافئنی به ؟
قال اذکرنی فی ثلاث مواطن فانی اقرب ما اکون الی العبد، اذا کان فی احداهن .
اذکرنی اذا غضبت ؟
و اذکرنی اذا حکمت بین اثنین !
و اذکرنی اذا کنت مع امرئة خالیا لیس معکما احد!
هنگامی که نوح به قوم خود نفرین کرد و هلاک آنها را از خدا خواست (و طوفان همه را درهم کوبید) ابلیس نزد او آمد و گفت : تو حقی بر گردن من داری که من میخواهم آنرا تلافی کنم !.
نوح (در تعجب فرو رفت) گفت بسیار بر من گران است که حقی بر تو داشته باشم ، چه حقی ؟!
گفت : همان نفرینی که در باره قومت کردی و آنها را غرق نمودی ، و احدی باقی نماند که من او را گمراه سازم ، بنابراین من تا مدتی راحتم تا زمانی که نسل دیگری بپاخیزند و من به گمراه ساختن آنها مشغول شوم .
نوح (با اینکه حد اکثر کوشش را برای هدایت قوم خود کرده بود، در عین حال ناراحت شد و) به ابلیس گفت حالا چه جبرانی میخواهی بکنی ؟. گفت : در سه موقع بیاد من باش ! که من نزدیکترین فاصله را به بندگان تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 140
در این سه موقع دارم :
هنگامی که خشم ترا فرا میگیرد به یاد من باش !.
و هنگامی که میان دو نفر قضاوت میکنی بیاد من باش !.
و هنگامی که با زن بیگانه ای تنها هستی و هیچکس در آنجا نیست باز به یاد من باش !.
نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که جمعی از مفسران از آیه فوق چنین استفاده کرده اند که شیطان برای انسان به هیچ

وجه قابل رؤ یت نیست ، در حالی که از پارهای از روایات استفاده می شود که چنین امری احیانا ممکن است .
ولی ظاهرا این دو با هم منافاتی ندارند، زیرا قاعده اصلی آن است که مشاهده نشود ولی این قاعده مانند بسیاری از قاعده های دیگر موارد استثنائی دارد.
در آیه بعد اشاره به یکی از وسوسه های مهم شیطانی می کند که بر زبان جمعی از انسانهای شیطان صفت نیز جاری می شود و آن اینکه هنگامی که عمل زشت و قبیحی را انجام میدهند، اگر از دلیل آن سؤ ال شود، در پاسخ میگویند این راه و رسمی است که نیاکان خود را بر آن یافتهایم (و اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آبائنا)
سپس اضافه میکنند:
خداوند هم ما را به آن دستور داده است (و الله امرنا بها).
مساله تقلید کورکورانه از نیاکان به اضافه تهمت به ساحت مقدس پروردگار دو عذر ساختگی و ناموجه هستند، که شیطان صفتان در اعمال خود، غالبا به آن متشبث میشوند.
جالب اینکه قرآن در پاسخ آنها اعتنائی به دلیل اول یعنی پیروی کور تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 141
کورانه از نیاکان نمی کند، گویا آن را مستغنی از هر گونه جواب می داند زیرا عقل سلیم آن را درک می کند، به علاوه کرارا در قرآن به پاسخ آن اشاره شده است .
و تنها به پاسخ دوم قناعت کرده ، می گوید: خداوند هرگز به کارهای زشت و قبیح فرمان نمی دهد زیرا حکم او از فرمان عقل جدا نیست (قل ان الله لا یامر بالفحشاء)
دستور به فحشاء طبق صریح آیات قرآن ، کار شیطان است نه کار خداوند، خداوند تنها به نیکیها و خوبیها فرمان می دهد.
سپس با این جمله آیه ختم می شود که آیا به خدا نسبت هائی می دهید که نمی دانید (اتقولون علی الله ما لا تعلمون)
گر چه ظاهرا مناسبتر این بود که گفته شود: چرا چیزی را که دروغ است و واقعیت ندارد به خدا نسبت می دهید؟ ولی به جای آن فرموده است چرا چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟ این در حقیقت برای آن است که حداقل مطالبی که مورد قبول طرف است ، مورد استناد واقع شود و گفته شود و اگر شما یقین به دروغ بودن این سخنان ندارید، لااقل دلیلی هم بر اثبات آن ندارید، پس چرا بی دلیل تهمت میزنید و چیزی را که نمیدانید به خدا نسبت می دهید؟!
منظور از فحشاء چیست ؟
در اینکه منظور از فاحشه (کار زشت و قبیح) در اینجا چیست ؟ بسیاری از

مفسران گفته اند اشاره به رسم جمعی از اعراب در زمان جاهلیت است که لخت و برهنه مادرزاد! زن و مرد در اطراف خانه خدا طواف میکردند، به گمان اینکه در لباسهائی که مرتکب گناه شده اند، شایسته نیست خانه خدا را طواف کنند! البته این تفسیر متناسب با آیات قبل که درباره لباس و پوشش انسان ، سخن تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 142
می گوید، می باشد.
ولی در روایات متعددی می خوانیم که منظور از فاحشه در اینجا گفتار پیشوایان ظالم و ستمگر است که مردم را به پیروی خود دعوت می کنند و معتقدند که خدا اطاعت آنها را بر مردم فرض کرده است .
اما بعضی از مفسران مانند نویسنده المنار و المیزان مفهوم آیه را یک مفهوم وسیع گرفته اند که هر گونه کار زشت و قبیحی را در بر می گیرد و با توجه به وسعت مفهوم کلمه فاحشه مناسبتر همین است که معنی آیه همان معنی وسیع کلمه باشد و مساله طواف عریان و پیروی از پیشوایان ظلم و ستم از مصادیق روشن آن محسوب می گردد و منافاتی هم با روایات ندارد.
درباره تسلیم بی قید و شرط در برابر رسوم نیاکان در ذیل آیه 170 بقره جلد اول صفحه 422 توضیح کافی داده شده است . الأعراف
آیه 29 - 30
آیه و ترجممه
قُلْ أَمَرَ رَبی بِالْقِسطِ وَ أَقِیمُوا وُجُوهَکُمْ عِندَ کلِّ مَسجِدٍ وَ ادْعُوهُ مخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ کَمَا بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ(29)
فَرِیقاً هَدَی وَ فَرِیقاً حَقَّ عَلَیهِمُ الضلَلَةُ إِنَّهُمُ اتخَذُوا الشیَطِینَ أَوْلِیَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَ یحْسبُونَ أَنهُم مُّهْتَدُونَ(30)
ترجمه :29 - بگو پروردگارم به عدالت فرمان داده است ، و توجه خویش را در هر مسجد (و به هنگام عبادت) به سوی او کنید و او را بخوانید و دین (خود) را برای او خالص گردانید (و بدانید) همانگونه که در آغاز شما را آفرید (بار دیگر در رستاخیز) تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 143
بازمی گردید.
30 - جمعی را هدایت کرده و جمعی را (که شایستگی نداشته اند) گمراهی بر آنها مسلم ... آنها (کسانی هستند که) شیاطین را به جای خداوند، اولیای خود انتخاب کردند و چنین گمان می کنند که هدایت یافته اند.
تفسیر :از آنجا که در آیه گذشته ، سخن از فحشاء که مفهوم آن هر گونه کار زشتی را شامل می شود در میان بود، و تاکید شده بود که خداوند هرگز دستور به فحشاء نمی دهد، در این آیه به اصول دستورات پروردگار در زمینه وظائف عملی در یک جمله کوتاه اشاره شده و سپس اصول

عقائد دینی یعنی مبدء و معاد را به طور فشرده بیان می کند.
نخست می گوید: ای پیامبر به آنان بگو پروردگار من به عدالت دستور داده است (قل امر ربی بالقسط).
و می دانیم عدالت مفهوم وسیعی دارد که همه اعمال نیک را در بر می گیرد، زیرا حقیقت عدالت آن است که هر چیز را در مورد خود به کار برند و به جای خود نهند.
گر چه میان عدالت و قسط تفاوتی وجود دارد، عدالت به این گفته می شود که انسان حق هر کس را بپردازد، و نقطه مقابلش ، آن است که ظلم و ستم کند و حقوق افراد را از آنها دریغ دارد ولی قسط مفهومش آن است که حق کسی را به دیگری ندهد، و به تعبیر دیگر تبعیض روا ندارد، و نقطه مقابلش آن است که حق کسی را به دیگری دهد.
ولی مفهوم وسیع این دو کلمه مخصوصا به هنگامی که جدا از یکدیگر استعمال می شوند تقریبا مساوی است و به معنی رعایت اعتدال در همه چیز و همه کار و هر چیز را به جای خویش قرار دادن می باشد.
سپس دستور به یکتاپرستی و مبارزه با هر گونه شرک داده می فرماید:
توجه تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 144
قلب خویش را در هر عبادتی به او کنید و از ذات پاک او به سوی دیگر منحرف نشوید (و اقیموا وجوهکم عند کل مسجد).
او را بخوانید و دین و آئین خود را خالص و مخصوص او قرار دهید (و ادعوه مخلصین له الدین).
پس از تحکیم پایه توحید، توجه به مساله معاد و رستاخیز کرده ، می گوید: همانگونه که شما را در آغاز آفرید، دگربار در قیامت باز می گردید (کما بدأ کم تعودون .
نکته هادر اینجا به دو نکته باید توجه کرد:
1 - مفسران در تفسیر جمله اقیموا وجوهکم عند کل مسجد تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده اند:
گاهی گفته اند منظور از آن توجه به قبله به هنگام نماز است .
و گاهی گفته اند منظور شرکت در مساجد به هنگام نمازهای روزانه است .
و گاهی نیز احتمال داده اند که هدف از آن ، حضور قلب و نیت خالص به هنگام عبادت می باشد.
ولی تفسیری که در بالا ذکر کردیم ، یعنی توجه به خداوند و مبارزه با هر گونه شرک و توجه به غیر خدا مناسبتر با قبل و بعد این جمله به نظر می رسد، اگر چه اراده همه این معانی از مفهوم آیه نیز دور نیست .
2 - کوتاهترین استدلال برای معاد
در مورد معاد و رستاخیز مردگان بحث زیاد شده است و از آیات قرآن به

خوبی استفاده می شود که هضم این مساله برای بسیاری از مردم کوتاه فکر در اعصار پیشین مشکل بوده است تا آنجا که گاهی مطرح شدن مساله رستاخیز و معاد را در گفتار انبیاء، دلیل بر نادرست بودن دعوت آنها و حتی (العیاذ بالله) دلیل بر جنون تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 145
و دیوانگی آنان می گرفتند و می گفتند: افتری علی الله کذبا ام به جنة .
این که پیامبر می گوید بعد از آنکه خاک شدید و پراکنده گشتید باز هم زنده خواهید شد، تهمتی است که بر خدا بسته ، و یا دیوانه است !.
ولی باید توجه داشت چیزی که بیشتر موجب تعجب و شگفتی آنان می شد مساله معاد جسمانی بود، زیرا باور نمی کردند پس از آنکه بدنهای ما خاک گردد، و ذرات خاکش در مسیر باد و طوفان قرار گیرد و به هر گوشه ای از کره زمین افشانده شود بار دیگر این ذرات پراکنده ، از آغوش خاک و از میان امواج دریاها و از لابلای ذرات هوا گردآوری شود، و همان انسان نخستین لباس حیات و زندگی در بر پوشد.
قرآن مجید در آیات مختلف به این پندار نادرست پاسخ گفته و آیه فوق یکی از کوتاهترین و جالبترین تعبیرات را در این زمینه بازگو می کند و می گوید: نگاهی به آغاز آفرینش خود کنید ببینید همین جسم شما که از مقدار زیادی آب و مقدار کمتری مواد مختلف ، فلزات و شبه فلزات ترکیب شده است در آغاز کجا بود؟ آبهائی که در ساختمان جسم شما به کار رفته هر قطره ای از آن ، احتمالا در یکی از اقیانوس های روی زمین سرگردان بود و سپس تبخیر گردید و تبدیل به ابرها و به شکل قطرات باران بر زمین ها فرو ریختند، و ذراتی که هم اکنون از مواد جامد زمین در ساختمان جسم شما به کار رفته ، روزی به صورت دانه گندم یا میوه درخت ، یا سبزی های مختلف بود که از نقاط پراکنده زمین گردآوری شد
بنابراین چه جای تعجب که پس از متلاشی شدن و بازگشت به حال نخستین ، باز همان ذرات جمع آوری گردد و به هم پیوندند و اندام نخستین را تشکیل دهد؟ و اگر چنین چیزی محال بود چرا در آغاز آفرینش انجام شد؟ بنابراین همانگونه که در آغاز، خدا شما را آفریده است در روز رستاخیز نیز باز می گرداند و این تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 146
همان مطلبی است که در جمله کوتاه بالا می خوانیم .
در آیه بعد چگونگی عکس العملهای مردم را در برابر این دعوت (دعوت به سوی نیکیها و توحید و معاد) بیان می کند و می گوید: توفیق خداوند شامل حال گروهی شد و آنها را به راه حق هدایت کرد، در حالی که گروه دیگری گمراهی بر آنان مسلم گردید (فریقا هدی و فریقا حق علیهم الضلالة).
و برای اینکه کسی تصور نکند بدون جهت خداوند، طایفه ای را هدایت می کند و جمع دیگری را گمراه ، در جمله بعد اضافه می کند: گروه گمراهان همانها بودند که شیاطین را اولیای خود انتخاب کرده بودند، و به جای ولایت

پروردگار ولایت شیطان را پذیرفتند (انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء من دون الله).
و عجب اینکه با تمام گمراهی و انحراف چنین می پنداشتند که هدایت یافتگان واقعی آنها هستند (و یحسبون انهم مهتدون)
این حالت مخصوص کسانی است که در طغیان و گناه فرو روند، و آنچنان غرق فساد و تباهی و انحراف و بت پرستی گردند که حس تشخیص آنها به کلی دگرگون شود، زشتی ها را زیبائی ، و گمراهی ها را هدایت ، پندارند، و در این حال درهای هدایت به کلی به روی آنها مسدود خواهد شد، و این همان چیزی است که خودشان برای خویشتن فراهم ساخته اند. الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 147
آیه 31 - 32
آیه و ترجمه
یَبَنی ءَادَمَ خُذُوا زِینَتَکمْ عِندَ کلِّ مَسجِدٍ وَ کلُوا وَ اشرَبُوا وَ لا تُسرِفُوا إِنَّهُ لا یحِب الْمُسرِفِینَ(31)
قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَةَ اللَّهِ الَّتی أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطیِّبَتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ ءَامَنُوا فی الْحَیَوةِ الدُّنْیَا خَالِصةً یَوْمَ الْقِیَمَةِ کَذَلِک نُفَصلُ الاَیَتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ(32)
ترجمه :31 - ای فرزندان آدم ! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد با خود بردارید و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست نمی دارد.
32 - بگو چه کسی زینت های الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است ؟ بگو اینها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند ولی) در قیامت خالص (برای مؤ منان) خواهد بود اینچنین آیات (خود) را برای کسانی که آگاهند شرح می دهیم .
تفسیر :در این آیات به تناسب سرگذشت آدم در بهشت ، همچنان سخن از مساله پوشش تن و سایر مواهب زندگی و چگونگی استفاده صحیح از آنها است .
نخست به همه فرزندان آدم به عنوان یک قانون همیشگی که شامل تمام اعصار و قرون می شود دستور می دهد که زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد با خود داشته باشید (یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد) تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 148
این جمله می تواند هم اشاره به زینتهای جسمانی باشد که شامل پوشیدن لباس های مرتب و پاک و تمیز، و شانه زدن موها، و به کار بردن عطر و مانند آن می شود، و هم شامل زینتهای معنوی ، یعنی صفات انسانی و ملکات اخلاقی و پاکی نیت و اخلاص .

و اگر می بینیم در بعضی از روایات اسلامی تنها اشاره به لباس خوب یا شانه کردن موها شده ، و یا اگر می بینیم تنها سخن از مراسم نماز عید و نماز جمعه به میان آمده است ، دلیل بر انحصار نیست بلکه هدف بیان مصداق های روشن است .
و همچنین اگر می بینیم که در بعضی دیگر از روایات ، زینت به معنی رهبران و پیشوایان شایسته تفسیر شده دلیل بر وسعت مفهوم آیه است که همه زینت های ظاهری و باطنی را در بر می گیرد.
گر چه این حکم مربوط به تمام فرزندان آدم در هر زمان است ، ولی ضمنا نکوهشی است از عمل زشت جمعی از اعراب در زمان جاهلیت که به هنگام آمدن به مسجدالحرام و طواف خانه خدا کاملا عریان و برهنه می شدند، و هم اندرزی است به آنها که به هنگام نماز و یا رفتن به مساجد لباس های کثیف و مندرس و یا لباس های مخصوص منزل را در تن می کنند و در مراسم عبادت خدا به همان هیئت شرکت می نمایند، که متاسفانه هم اکنون نیز در میان جمعی از بی خبران مسلمانان معمول و متداول است ، در حالی که طبق آیه فوق و روایاتی که در این زمینه وارد شده است دستور داریم بهترین لباس های خود را به هنگام شرکت در مساجد بپوشیم .
در جمله بعد اشاره به مواهب دیگر یعنی خوردنیها و آشامیدنیهای پاک و پاکیزه می کند و می گوید از آنها بخورید و بنوشید (و کلوا و اشربوا).
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 149
اما چون طبع زیاده طلب انسان ، ممکن است از این دو دستور سوء استفاده کند و به جای استفاده عاقلانه و اعتدال آمیز از پوشش و تغذیه صحیح ، راه تجمل پرستی و اسراف و تبذیر را پیش گیرد، بلافاصله اضافه می کند ولی اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست نمی دارد (و لا تسرفوا انه لا یحب المسرفین).
کلمه اسراف کلمه بسیار جامعی است که هر گونه زیاده روی در کمیت و کیفیت و بیهوده گرائی و اتلاف و مانند آن را شامل می شود، و این روش قرآن است که به هنگام تشویق به استفاده کردن از مواهب آفرینش ، فورا جلو سوء استفاده را گرفته و به اعتدال توصیه می کند.
در آیه بعد با لحن تندتری به پاسخ آنها که گمان می برند تحریم زینتها و پرهیز از غذاها و روزیهای پاک و حلال ، نشانه زهد و پارسائی و مایه قرب به پروردگار است ، می پردازد و می گوید: ای پیامبر بگو چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگانش آفریده و همچنین مواهب و روزیهای پاکیزه را تحریم کرده است (قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق).
اگر این امور، بد بود، خدا نمی آفرید، و اکنون که برای استفاده بندگانش

آفریده است چگونه ممکن است آنها را تحریم کند؟ مگر میان دستگاه آفرینش و دستورات دینی تضاد ممکن است وجود داشته باشد؟!
سپس برای تاکید اضافه می کند: به آنها بگو این نعمتها و موهبتها برای افراد با ایمان در این زندگی دنیا آفریده شده ، اگر چه دیگران نیز بدون داشتن شایستگی از آن استفاده می کنند ولی در روز قیامت و زندگی عالیتر که صفوف کاملا از هم مشخص می شوند، اینها همه در اختیار افراد با ایمان و درستکار قرار می گیرد، و دیگران به کلی از آن محروم می شوند! (قل هی للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیامة) تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 150
بنابراین چیزی که در دنیا و آخرت مال آنها است و مخصوصا در جهان دیگر اختصاص به آنها دارد چگونه ممکن است تحریم گردد؟ حرام چیزی است که مفسده انگیز باشد، نه نعمت و موهبت .
این احتمال نیز در تفسیر این جمله داده شده است که این مواهب در دنیا اگر چه آمیخته با گرفتاریها و گاهی با غم و رنجها و اندوه ها است ، ولی در سرای دیگر خالص از همه این ناملایمات در اختیار مؤ منان قرار خواهد گرفت (ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد).
در پایان آیه به عنوان تاکید می گوید: این چنین آیات و احکام خود را برای جمعیتی که آگاهند و می فهمند تشریح می کنیم (کذلک نفصل الایات لقوم یعلمون).
زینت و تجمل از نظر اسلام
در مورد استفاده از انواع زینتها، اسلام مانند تمام موارد، حد اعتدال را انتخاب کرده است ، نه مانند بعضی که می پندارند استفاده از زینتها و تجملات هر چند به صورت معتدل بوده باشد مخالف زهد و پارسائی است ، و نه مانند تجمل پرستانی که غرق در زینت و تجمل می شوند، و تن به هر گونه عمل نادرستی برای رسیدن به این هدف نامقدس می دهند.
و اگر ساختمان روح و جسم انسان را در نظر بگیریم می بینیم که تعلیمات اسلام در این زمینه درست هماهنگ ویژگیهای روح انسان و ساختمان جسم او است .
توضیح اینکه :
به گواهی روانشناسان ، حس زیبائی یکی از چهار بعد روح انسانی است که به ضمیمه حس نیکی ، و حس دانائی ، و حس مذهبی ، ابعاد اصلی روان آدمی را تشکیل می دهند، و معتقدند تمام زیبائیهای ادبی ، شعری ، تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 151
صنایع ظریفه ، و هنر به معنی واقعی همه مولود این حس است ، با وجود این چگونه ممکن است ، یک قانون صحیح ، این حس اصیل را در روح انسان خفه کند، و عواقب سوء عدم اشباع صحیح آن را نادیده بگیرد.

لذا در اسلام : استفاده کردن از زیبائیهای طبیعت ، لباسهای زیبا و متناسب ، به کار بردن انواع عطرها، و امثال آن ، نه تنها مجاز شمرده شده بلکه به آن توصیه و سفارش نیز شده است ، و روایات زیادی در این زمینه از پیشوایان مذهبی در کتب معتبر نقل شده است . به عنوان نمونه در تاریخ زندگی امام حسن مجتبی (علیه السلام) می خوانیم هنگامی که به نماز برمی خواست بهترین لباسهای خود را می پوشید سؤ ال کردند چرا بهترین لباس خود را می پوشید؟ فرمود: ان الله جمیل یحب الجمال فاتجمل لربی و هو یقول خذوا زینتکم عند کل مسجد.
خداوند زیبا است و زیبائی را دوست دارد و به همین جهت ، من لباس زیبا برای راز و نیاز با پروردگارم می پوشم و هم او دستور داده است که زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد برگیرید.
در حدیث دیگری می خوانیم که یکی از زاهدان ریائی به نام عباد بن کثیر با امام صادق (علیه السلام) روبرو شد، در حالی که امام (علیه السلام) لباس نسبتا زیبائی بر تن داشت ، به امام گفت : تو از خاندان نبوتی ، و پدرت (علی علیه السلام) لباس بسیار ساده می پوشید چرا چنین لباس جالبی بر تن تو است ؟ آیا بهتر نبود که لباسی کم اهمیت تر از این می پوشیدی ، امام فرمود: وای بر تو ای عباد!، من حرم زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق :
چه کسی حرام کرده است زینتهائی را که خداوند برای بندگانش آفریده و روزیهای پاکیزه را؟ ... و روایات متعدد دیگر. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 152
این تعبیر که خداوند زیبا است و زیبائی را دوست دارد، و یا تعبیر به اینکه خداوند زیبائیها را آفریده ، همگی اشاره به این حقیقت است که اگر استفاده از هر گونه زیبائی ، ممنوع بود، خداوند هرگز اینها را نمی آفرید، آفرینش زیبائیها در جهان هستی خود دلیل بر این است که خالق زیبائیها آن را دوست دارد.
ولی مهم اینجاست که غالبا در این گونه موضوعات ، مردم راه افراط را می پویند، و با بهانه های مختلف رو به تجمل پرستی می آورند، و به همین دلیل قرآن مجید - همانطور که گفتیم - بلافاصله بعد از ذکر این حکم اسلامی از اسراف و زیاده روی و تجاوز از حد، مسلمانان را بر حذر می دارد، در بیش از بیست مورد در قرآن مجید به مساله اسراف اشاره شده و از آن نکوهش گردیده است (درباره اسراف در ذیل آیات متناسب مشروحا سخن خواهیم گفت).
به هر حال روش قرآن و اسلام در این مورد، روش موزون و معتدلی است که نه جمود دارد و تمایلات زیباپسندی روح انسان را در هم می کوبد، و نه بر اعمال مسرفان و تجمل پرستان و شکمخواران صحه می گذارد

مخصوصا در جوامعی که افراد محروم و بینوا وجود داشته باشد حتی از زینتهای معتدل نیز نهی می کند، و لذا می بینیم در بعضی از روایات هنگامی که از بعضی امامان سؤ ال می کردند چرا لباس فاخر پوشیده اید در حالی که جد شما علی (علیه السلام) چنین لباسی در تن نمی کرد؟ در پاسخ می فرمودند مردم آن زمان در شدت و فشار بودند و می بایست چنین شود، اما مردم زمان ما زندگی مرفه تری دارند و در چنین شرائطی استفاده از این زینتها (در حدود معقول) مانعی ندارد.

یک دستور مهم بهداشتی

جمله کلوا و اشربوا و لا تسرفوا: بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید که در آیه فوق آمده است ، گر چه بسیار ساده به نظر می رسد، اما امروز

ثابت شده است که یکی از مهمترین دستورات بهداشتی همین است زیرا تحقیقات دانشمندان به این نتیجه رسیده که سرچشمه بسیاری از بیماریها، غذاهای اضافی است که به صورت جذب نشده در بدن انسان باقی می ماند، این مواد اضافی هم بار سنگینی است برای قلب و سایر دستگاه های بدن ، و هم منبع آماده ای است برای انواع عفونتها و بیماریها، لذا برای درمان بسیاری از بیماریها، نخستین گام همین است که این مواد مزاحم که در حقیقت زباله های تن انسان هستند، سوخته شوند و پاکسازی جسم عملی گردد.

عامل اصلی تشکیل این مواد مزاحم ، اسراف و زیاده روی در تغذیه و به اصطلاح پرخوری است ، و راهی برای جلوگیری از آن جز رعایت اعتدال در غذا نیست مخصوصا در عصر و زمان ما که بیماریهای گوناگونی مانند بیماری قند، چربی خون ، تصلب شرائین ، نارسائیهای کبد و انواع سکته ها، فراوان شده ، افراط در تغذیه با توجه به عدم تحرک جسمانی کافی ، یکی از عوامل اصلی محسوب می شود، و برای از بین بردن اینگونه بیماریها راهی جز حرکت کافی و میانه روی در تغذیه نیست .

مفسر بزرگ ما، مرحوم طبرسی در مجمع البیان مطلب جالبی نقل می کند که هارون الرشید طبیبی مسیحی داشت که مهارت او در طب معروف بود، روزی این طبیب به یکی از دانشمندان اسلامی گفت : من در کتاب آسمانی شما چیزی از طب نمی یابم ، در حالی که دانش مفید بر دو گونه است : علم ادیان و علم ابدان ، او در پاسخش چنین گفت : خداوند همه دستورات طبی را در نصف آیه از کتاب خویش آورده است کلوا و اشربوا و لا تسرفوا: بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید و پیامبر ما نیز طب را در این دستور خویش خلاصه کرده است المعدة بیت الادواء و الحمیة رأ س کل دواء و اعط کل بدن ما عودته : معده خانه همه بیماریها است ، و امساک سرآمد همه داروها است و آنچه بدنت را تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 154

عادت داده ای (از عادات صحیح و مناسب) آن را از او دریغ مدار.
طبیب مسیحی هنگامی که این سخن را شنید گفت : ما ترک کتابکم و لا نبیکم لجالینوس طبا!: قرآن شما و پیامبرتان برای جالینوس (طبیب معروف) طبی باقی نگذارده است .
کسانی که این دستور را ساده فکر می کنند، خوب است در زندگی خود آن را بیازمایند تا به اهمیت و عمق آن آشنا شوند، و معجزه رعایت این دستور را در سلامت جسم و تن خود ببینند. الأعراف
آیه 33
آیه و ترجمه
قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِیَ الْفَوَحِش مَا ظهَرَ مِنهَا وَ مَا بَطنَ وَ الاثْمَ وَ الْبَغْیَ بِغَیرِ الْحَقِّ وَ أَن تُشرِکُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ یُنزِّلْ بِهِ سلْطناً وَ أَن تَقُولُوا عَلی اللَّهِ مَا لاَ تَعْلَمُونَ(33)
ترجمه :33 - بگو خداوند تنها اعمال زشت را، چه آشکار باشد چه پنهان ، حرام کرده است و (همچنین) گناه و ستم بدون حق ، و اینکه چیزی را که خداوند دلیلی برای آن نازل نکرده شریک او قرار دهید، و به خدا مطلبی نسبت دهید که نمی دانید.
تفسیر :محرمات الهی
بارها دیده ایم که قرآن مجید هر گاه سخن از امر مباح یا لازمی به میان می آورد، بلافاصله از نقطه مقابل آن یعنی زشتیها و محرمات سخن می گوید، تا هر دو بحث ، یکدیگر را تکمیل کنند، در اینجا نیز به دنبال اجازه استفاده از مواهب الهی و زینتها و نفی تحریم آنها، سخن از محرمات به میان آورده و به تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 155
طور عموم ، و سپس به طور خصوص انگشت روی چند نقطه مهم می گذارد.
در آغاز از تحریم فواحش سخن می گوید و می فرماید: ای پیامبر بگو: پروردگار من تنها اعمال زشت و قبیح را حرام کرده است اعم از اینکه آشکار باشد یا پنهان (قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن).
فواحش جمع فاحشه به معنی خصوص اعمالی است که فوق العاده زشت و ناپسند است نه همه گناهان ، و شاید تاکید روی این مطلب که خواه پنهان باشد یا آشکار، از این جهت است که عربهای جاهلی ، عمل زشت منافی عفت را اگر پنهانی انجام می شد، مجاز می شمردند، و تنها در صورتی که آشکار باشد ممنوع می دانستند.
سپس موضوع را تعمیم داده و به تمام گناهان اشاره می کند و می گوید (و الاثم)
اثم در اصل به معنی هر گونه کاری است که زیانبخش باشد و موجب انحطاط مقام انسان گردد، و او را از رسیدن به ثواب و پاداش نیک باز

دارد، بنابراین هر نوع گناهی در مفهوم وسیع اثم داخل است .
ولی بعضی از مفسران ، اثم را در اینجا تنها به معنی شراب گرفته اند، و شعر معروف ،
شربت الاثم حتی ضل عقلی
کذاک الاثم یصنع بالعقول آنقدر اثم (شراب) نوشیدم که عقلم گم شد، آری شراب ، با عقل آدمی این چنین می کند.
ولی ظاهر این است که این معنی تمام مفهوم اثم نیست بلکه یکی از افراد روشن آن است .
بار دیگر انگشت روی چند قسمت از بزرگترین گناهان گذارده ، می گوید:
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 156
و هر گونه ستم و تجاوز به ناحق به حقوق دیگران (و البغی بغیر الحق)
بغی به معنی کوشش و تلاش برای بدست آوردن چیزی است ، ولی غالبا به کوششهائی گفته می شود که برای غصب حق دیگران است و لذا مفهوم آن غالبا با مفهوم ظلم و ستم مساوی است .
روشن است توصیف بغی در آیه مورد بحث ، به غیرالحق از قبیل توضیح و تاکید روی معنی بغی است .
سپس اشاره به مساله شرک کرده ، می گوید: و نیز پروردگار من ، حرام کرده که شریکی بی دلیل برای او قائل شوید (و ان تشرکوا بالله ما لم ینزل به سلطانا).
در اینجا نیز روشن است که جمله ما لم ینزل به سلطانا برای تاکید و توجه به این حقیقت است که مشرکان هیچگونه دلیل و گواه منطقی و خردپسندی در کار خود ندارند، و کلمه سلطان به معنی هر گونه دلیل و گواهی است که باعث تسلط و پیروزی انسان بر مخالف می شود.
آخرین چیزی را که به عنوان محرمات روی آن تکیه می کند نسبت دادن چیزی به خدا بدون علم و آگاهی است (و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون).
درباره سخن گفتن بدون علم ، ذیل آیه 28 همین سوره نیز بحث کرده ایم .
در آیات قرآن و روایات اسلامی روی این مساله زیاد تاکید شده و مسلمانان به شدت از گفتن چیزهائی که نمی دانند، ممنوع شده اند، تا آنجا که در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده : من افتی بغیر علم لعنته ملائکة السماوات و الارض : آن کس که بدون علم و آگاهی فتوا دهد، فرشتگان آسمان و زمین او را لعنت می کنند. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 157
و اگر درست در وضع جوامع انسانی و بدبختیهائی که دامن آنها را می گیرد دقت کنیم خواهیم دید که قسمت مهمی از این بدبختیها از شایعه سازی و سخن گفتن بدون اطلاع و گواهی به ناحق و اظهار نظرهای بی مدرک

سرچشمه می گیرد. الأعراف
آیه 34
آیه و ترجمه
وَ لِكلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لا يَستَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَستَقْدِمُونَ(34)
ترجمه :34 - برای هر قوم و جمعیتی زمان و مدت (معینی) است و به هنگامی که مدت آنها فرا رسد نه ساعتی از آن تاخیر می کنند و نه بر آن پیشی می گیرند.
تفسیر :هر جمعیتی سرانجامی دارد
در این آیه خداوند به یکی از قوانین آفرینش یعنی فنا و نیستی ملتها، اشاره می کند و بحثهای مربوط به زندگی فرزندان آدم در روی زمین و سرانجام و سرنوشت گنهکاران که در آیات قبل گفته شد با این بحث روشنتر می شود.
نخست می گوید: برای هر امتی زمان و مدت معینی وجود دارد (و لکل امة اجل).
و به هنگامی که این اجل فرا رسد، نه لحظه ای تاخیر خواهند کرد و نه لحظه ای بر آن پیشی می گیرند (فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون)
یعنی ملتهای جهان همانند افراد، دارای مرگ و حیاتند ملتهائی از صفحه روی زمین برچیده می شوند، و بجای آنها ملتهای دیگری قرار می گیرند، قانون مرگ و حیات مخصوص افراد انسان نیست بلکه اقوام و جمعیتها و جامعه ها را نیز تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 158
در بر می گیرد.
با این تفاوت که مرگ ملتها غالبا بر اثر انحراف از مسیر حق و عدالت و روی آوردن به ظلم و ستم و غرق شدن در دریای شهوات و فرو رفتن در امواج تجمل پرستی و تن پروری می باشد
هنگامی که ملتهای جهان در چنین مسیرهائی گام بگذارند، و از قوانین مسلم آفرینش منحرف گردند، سرمایه های هستی خود را یکی پس از دیگری از دست خواهند داد و سرانجام سقوط می کنند. بررسی فنای تمدنهائی همچون تمدن بابل ، و فراعنه مصر، و قوم سبا، و کلدانیان ، و آشوریان ، و مسلمانان اندلس ، و امثال آنها، این حقیقت را نشان می دهد که در لحظه فرا رسیدن فرمان نابودی که بر اثر اوج گرفتن فساد صادر شده بود، حتی ساعتی نتوانستند پایه های لرزان حکومتهای خویش را نگاه دارند.
باید توجه داشت که ساعت در لغت به معنی کمترین وقت است ، گاهی به معنی لحظه و گاهی به معنی مقدار کمی از زمان می آید اگر چه امروز معنی معروف آن یک بیست و چهارم مدت شبانه روز است .

پاسخ به یک اشتباه
بعضی از مذاهب ساختگی که در قرون اخیر پیدا شده اند برای رسیدن به اهداف خود، لازم دیده اند که قبل از هر چیز پایه های خاتمیت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به گمان خویش متزلزل سازند، لذا بعضی از آیات قرآن را که هیچ دلالتی بر هدف آنها ندارد به کمک تفسیر به راءی ، و سفسطه بر مقصود خود منطبق ساخته اند از جمله آیه مورد بحث است ، آنها می گویند: قرآن گفته است هر امتی پایانی دارد و منظور از امت ، مذهب است بنابراین مذهب اسلام نیز باید پایانی داشته باشد!
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 159
بهترین راه برای درک چگونگی این استدلال این است که معنی واقعی امت را در لغت ، و سپس در قرآن مجید، مورد بررسی قرار دهیم .
از بررسی کتب لغت و همچنین موارد استعمال این کلمه در قرآن که بالغ بر 64 مورد می شود چنین استفاده می گردد که امت در اصل به معنی جمعیت و گروه است .
مثلا در داستان موسی می خوانیم و لما ورد ماء مدین وجد علیه امة من الناس یسقون : هنگامی که به آبگاه شهر مدین رسید، جمعیتی را مشاهده کرد که (برای خود و چهارپایانشان) مشغول آب کشیدن هستند و نیز در مورد امر به معروف و نهی از منکر می خوانیم : و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر: باید جمعیتی از شما باشند که دعوت به نیکیها کنند.
و نیز می خوانیم : و قطعناهم اثنتی عشرة اسباطا امما: ما بنی اسرائیل را به دوازده قبیله و گروه تقسیم کردیم .
و نیز می خوانیم : و اذ قالت امة منهم لم تعظون قوما الله مهلکهم : جمعیتی (از ساکنان شهر ایله از بنی اسرائیل) گفتند: چرا اندرز می دهید افراد گناهکاری را که خداوند آنها را هلاک خواهد کرد ... (اعراف - 164)
از این آیات به خوبی روشن می شود که امت به معنی جمعیت و گروه است ، نه به معنی مذهب و نه به معنی پیروان مذهب ، و اگر می بینیم که به پیروان مذهب امت گفته می شود، به خاطر آن است که آنها نیز برای خود گروهی هستند.
بنابراین معنی آیه مورد بحث این است که هر جمعیت و گروهی ،
سرانجامی تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 160
خواهند داشت ، یعنی نه تنها تک تک مردم ، عمرشان پایان می پذیرد بلکه ملتها هم می میرند و متلاشی می شوند و منقرض می گردند اصولا در هیچ مورد امت ، در معنی مذهب به کار نرفته است ، و به این ترتیب آیه مورد بحث هیچگونه ارتباطی به مساله خاتمیت ندارد. الأعراف
آیه 35 - 36
آیه و ترجمه

يَبَنى ءَادَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسلٌ مِّنكُمْ يَقُصونَ عَلَيْكمْ ءَايَتى فَمَنِ اتَّقَى وَ أصلَحَ فَلا خَوْفٌ عَلَيهِمْ وَ لا هُمْ يحْزَنُونَ(35)
وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِئَايَتِنَا وَ استَكْبرُوا عَنهَا أُولَئک أَصحَب النَّارِ هُمْ فِيهَا خَلِدُونَ(36)
ترجمه :35 - ای فرزندان آدم ! اگر رسولانی از خود شما به سراغتان بیایند که آیات مرا برای شما بازگو کنند (از آنها پیروی کنید) زیرا آنها که پرهیزگاری پیشه کنند و عمل صالح انجام دهند (و در اصلاح خویش و دیگران بکوشند) نه ترسی بر آنها هست و نه غمناک می شوند.
36 - و آنها که آیات ما را تکذیب کنند و در برابر آن تکبر ورزند اهل دوزخند، جاودانه در آن خواهند ماند.
تفسیر :دستور دیگری به همه فرزندان آدم
بار دیگر خداوند فرزندان آدم را مخاطب ساخته ، می گوید: ای فرزندان آدم اگر رسولانی از خودتان (از طرف من) به سویتان آمدند که آیات مرا به شما تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 161
عرضه می دارند از آنها پیروی کنید، زیرا آنها که پرهیزگاری پیشه کنند و در اصلاح خویشتن و دیگران بکوشند نه وحشتی از مجازات الهی خواهند داشت و نه اندوه و غمی (یا بنی آدم اما یاتینکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی فمن اتقی و اصلح فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون).
و در آیه بعد اضافه می کند اما آنها که آیات ما را تکذیب کنند و در برابر آن ، خضوع ننمایند آنها اصحاب دوزخند و جاودانه در آن خواهند ماند (و الذین کذبوا بایاتنا و استکبروا عنها اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون).
پاسخ به یک سفسطه دیگر
همانطور که در آیات گذشته گفتیم جمعی از دین سازان قرون اخیر برای صاف کردن جاده ادعاهای خود پاره ای از آیات قرآن را مستمسک قرار داده و مدعی هستند که دلیل بر نفی خاتمیت است ، در حالی که ارتباطی با آن ندارد.
یکی از آنها آیه فوق است ، آنها بدون اینکه قبل و بعد این آیات را در نظر بگیرند می گویند: این آیه با توجه به جمله یاتینکم که فعل مضارع است دلیل بر این است که امکان دارد در آینده پیامبران دیگری مبعوث شوند.
ولی اگر کمی به عقب برگردیم و آیات گذشته را که از آفرینش آدم و سکونت او در بهشت و سپس رانده شدن او و همسرش از بهشت سخن می گوید در نظر بگیریم و ملاحظه کنیم که مخاطب در این آیات مسلمانان نیستند، بلکه مجموع جامعه انسانی و تمامی فرزندان آدمند پاسخ این سخن روشن می شود زیرا تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 162
شک نیست که برای مجموعه فرزندان آدم رسولان زیادی آمدند که نام عده قابل ملاحظه ای از آنها در قرآن آمده و نام عده دیگری نیز در کتب

تواریخ ثبت است .
منتها این عده از دین سازان برای اغفال مردم ، آیات گذشته را به دست فراموشی می سپارند و مخاطب در این آیه را خصوص مسلمانان می گیرند و از آن نتیجه گیری می کنند که امکان رسولان دیگری در کار است .
اینگونه سفسطه ها سابقه بسیار دارد مخصوصا در میان اینها که آیه یا جمله ای از یک آیه را از بقیه جدا می کنند و قبل و بعد آنرا نادیده می گیرند و بر مفهومی که تمایل دارند تطبیق می دهند هر چند ضد مفهوم واقعی آن باشد. الأعراف
آیه 37
آیه و ترجمه
فَمَنْ أَظلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلى اللَّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِئَايَتِهِ أُولَئِكَ يَنَالهُمْ نَصِيبهُم مِّنَ الْكِتَبِ حَتى إِذَا جَاءَتهُمْ رُسلُنَا يَتَوَفَّوْنهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنتُمْ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضلُّوا عَنَّا وَ شهِدُوا عَلى أَنفُسِهِمْ أَنهُمْ كانُوا كَفِرِينَ(37)
ترجمه :37 - چه کسی ستمکارتر است از آنها که بر خدا دروغ می بندند یا آیات او را تکذیب می نمایند؟ آنها نصیبشان را از آنچه مقدر شده (از نعمتها و مواهب این جهان) می برند تا زمانی که فرستادگان ما (فرشتگان قبض ارواح) به سراغ آنها روند و جانشان را بگیرند از آنها می پرسند: کجا هستند معبودهائی که غیر از خدا می خواندید؟ (چرا به یاری شما نمی آیند؟) می گویند آنها (همه) گم شدند (و از ما دور گشتند) و بر ضد خود گواهی می دهند که کافر بودند! تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 163
تفسیر :از این آیه به بعد قسمتهای مختلفی از سرنوشت شومی که در انتظار افترا گویان و تکذیب کنندگان آیات خدا است ، بیان شده ، نخست به چگونگی حال آنها به هنگام مرگ اشاره کرده می گوید: چه کسی ستمکارتر است از آنها که بر خدا دروغ می بندند و یا آیات او را تکذیب می کنند؟! (فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا او کذب بایاته)
همانطور که در سوره انعام ذیل آیه 21 اشاره کرده ایم ، در چندین آیه از قرآن با تعبیرهای مختلفی ، ستمکارترین مردم معرفی شده اند، ولی صفاتی که برای آنها بیان شده همه به یک ریشه باز می گردد و آن شرک و بت پرستی و تکذیب آیات پروردگار است ، در آیه مورد بحث ، علاوه بر تکذیب آیات الهی ، تهمت و افتراء بر خدا به عنوان صفت بارز آنان ، ذکر شده است .
با توجه به اینکه از دیدگاه قرآن ، ریشه تمام بدبختیها شرک و سرمایه همه سعادتها توحید است ، روشن می شود که چرا این افراد گمراه و گمراه کننده ، ستمکارترین مردمند، اینها هم به خویشتن ظلم می کنند هم به جامعه ای که به آن تعلق دارند، بذر نفاق و پراکندگی را در همه جا می پاشند و مانع بزرگی بر سر راه وحدت صفوف و پیشرفتها و اصلاحات

واقعی هستند.
سپس وضع آنها را به هنگام مرگ چنین توصیف می کند آنان چند روزی بهره خود را از آنچه برایشان مقدر شده است می برند و از نعمتهای مختلف سهم خود را می گیرند، تا پیمانه عمرشان لبریز گردد و به اجل نهائی برسد، در این هنگام فرشتگان ما که مامور گرفتن ارواحند به سراغ آنها می آیند (اولئک ینالهم نصیبهم من الکتاب حتی اذا جائتهم رسلنا یتوفونهم). تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 164
منظور از کتاب در جمله بالا مقدراتی است که خداوند برای بندگان خود از نعمتهای مختلف این جهان قرار داده است ، اگر چه بعضی از مفسران احتمال داده اند منظور از کتاب کیفر الهی و یا اعم از هر دو بوده باشد.
ولی با توجه به کلمه حتی که معمولا اشاره به پایان چیزی است روشن می شود که منظور تنها نعمتهای گوناگون دنیا است که هر کسی اعم از نیکوکار و بدکار سهمی از آن دارد و به هنگام مرگ پایان می گیرد نه کیفرها و مجازاتهای الهی که با مرگ پایان نمی یابد و تعبیر به کتاب از این مقدرات به خاطر آن است که شباهت به مسائلی دارد که سهم بندی و نوشته می شود.
به هر حال از لحظه مرگ مجازاتهای آنها شروع می شود، نخستین بار با توبیخ و سرزنش فرشتگان پروردگار که مامور گرفتن جانشان هستند روبرو می شوند، آنها می پرسند کجا هستند معبودهائی که غیر از خدا می پرستیدید و یک عمر از آنها دم می زدید و همه چیز خود را نابخردانه در پای آنها می ریختید؟! (قالوا این ما کنتم تدعون من دون الله).
آنها چون دست خود را از همه چیز کوتاه می بینند و پندارهائی را که درباره معبودهای ساختگی داشتند همچون نقش بر آب مشاهده می کنند، در پاسخ می گویند: آنها همه گم شدند و از ما دور گشتند اثری از آنها نمی بینیم و هیچگونه قدرتی بر دفاع از ما ندارند، و تمام عبادات ما برای آنها بیهوده بود (قالوا ضلوا عنا).
و به این ترتیب خودشان بر ضد خود گواهی می دهند که کافر بودند (و شهدوا علی انفسهم انهم کانوا کافرین).
گر چه ظاهر مساله این است که فرشتگان سؤ الی می کنند و آنها نیز پاسخ می گویند، ولی در واقع این یکی از مجازاتهای روانی برای آنها است که آنها را متوجه تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 165
وضع ناگواری که بر اثر اعمالشان دامن آنها را گرفته است می نمایند و به آنها نشان می دهند که چگونه یک عمر در بیراهه ها سرگردان بوده و تمام سرمایه های وجود خود را از دست داده اند و هیچ چیز نیندوخته اند، در حالی که راه بازگشت به روی آنها بسته است و این نخستین تازیانه آتشین مجازات الهی است که بر روح آنها نواخته می شود. الأعراف

آیه 38 - 39
آیه و ترجمه
قَالَ ادْخُلُوا فی أُمَمٍ قَدْ خَلَت مِن قَبْلِکم مِّنَ الْجِنِّ وَ الانس فی النَّارِ کلَّمَا دَخَلَت أُمَّةٌ لَّعَنَت أُخْتَهَا حَتی إِذَا ادَّارَکوا فِیهَا جَمِیعاً قَالَت أُخْرَاهُمْ لاُولَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلاءِ أَضلُّونَا فَئَاتهِمْ عَذَاباً ضِعْفاً مِّنَ النَّارِ قَالَ لِکلٍّ ضِعْفٌ وَ لَکِن لا تَعْلَمُونَ(38)
وَ قَالَت أُولَاهُمْ لاُخْرَاهُمْ فَمَا کانَ لَکمْ عَلَیْنَا مِن فَضلٍ فَذُوقُوا الْعَذَاب بِمَا کنتُمْ تَکْسِبُونَ(39)
ترجمه :38 - (خداوند به آنها) می گوید: داخل شوید در صف گروه های مشابه خود از جن و انس در آتش ، هر زمان گروهی وارد می شوند گروه دیگر را لعن می کنند تا همگی با ذلت در آن قرار گیرند (در این هنگام) گروه پیروان درباره پیشوایان خود می گویند: خداوندا! اینها بودند که ما را گمراه ساختند پس کیفر آنها را از آتش دو برابر کن (کیفری برای گمراهیشان و کیفری به خاطر گمراه ساختن ما) می گوید برای هر کدام (از شما) عذاب مضاعف است ولی نمی دانید (زیرا پیروان نیز اگر گرد پیشوایان ستمگر و گمراه را نگرفته بودند آنها قدرتی بر اغوای تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 166
دگران نمی داشتند).
39 - و پیشوایان آنها به پیروان خود می گویند شما امتیازی بر ما ندارید پس بچشید عذاب (الهی) را در برابر آنچه انجام می دادید.
تفسیر :درگیری پیشوایان و پیروان گمراه در دوزخ !
در این آیات همچنان بیان سرنوشت شوم تکذیب کنندگان آیات خدا دنبال می گردد:
در آیات گذشته صحنه ای که به هنگام مرگ و بازپرسی فرشتگان قبض ارواح رخ می دهد ترسیم شده بود و در اینجا صحنه برخورد گروه های اغوا کننده و اغوا شونده را در قیامت شرح می دهد:
در روز رستاخیز خداوند به آنها می گوید در صف گروه های مشابه خود از جن و انس که پیش از شما بودند، قرار گیرید و در آتش داخل شوید (قال ادخلوا فی امم قد خلت من قبلکم من الجن و الانس فی النار).
این فرمان ممکن است به صورت یک فرمان تکوینی باشد یعنی خداوند عملا آنها را در یک جا قرار دهد، و یا اینکه شبیه یک فرمان تشریعی صادر شود که با گوش خود بشنوند و ناچار از اطاعت آن بوده باشند.
هنگامی که همگی در آتش ورود کردند برخوردشان با هم مسلکهایشان شروع می شود، برخوردی عجیب و عبرت انگیز، هر دسته ای که وارد دوزخ می شود به دیگری لعن و نفرین می کند و او را مسئول بدبختی خویش می داند (کلما دخلت امة لعنت اختها) تفسیر نمونه جلد 6 صفحه

شاید بارها گفته ایم صحنه قیامت انعکاس بزرگی از صحنه های این دنیا است ، در این جهان نیز بارها دیده ایم که هر گروه از گروه های منحرف به دسته دیگر بد می گوید و از او متنفر است ، به عکس پیامبران الهی و افراد صالح و مصلح هر کدام آمده اند برنامه دیگری را تایید کرده اند و پیوستگی خود را در هدف با یکدیگر اعلام داشته اند.
مطلب به همین جا پایان نمی پذیرد، هنگامی که همگی با ذلت و خواری در محیط شرر بار دوزخ قرار می گیرند، شکایات آنها به پیشگاه پروردگار از یکدیگر شروع می شود، نخست فریب خوردگان زبان به شکایت می گشایند و چون راه نجاتی برای خود نمی بینند عرضه می دارند پروردگارا این اغواگران بودند که ما را گمراه ساختند، خدایا عذاب و کیفر آنها را مضاعف کن ، کیفری به خاطر گمراه بودن ، و کیفری به خاطر گمراه کردن ما (حتی اذا ادارکوا فیها جمیعا قالت اخریهم لاولیهم ربنا هؤ لاء اضلونا فآتهم عذابا ضعفا من النار).
شک نیست که این درخواست کاملا منطقی و بجا است و حتی بدون درخواست اغواگران چنین کیفری را دارند، زیرا آنها بار مسئولیت انحراف فریب خوردگان را نیز بر دوش می کشند، بدون اینکه از مسئولیت خود آنها کاسته شود، ولی عجیب این است که در پاسخ به آنها گفته می شود، مجازات هر دو دسته از شما مضاعف است ولی نمی دانید چرا؟! (قال لکل ضعف و لکن لا تعلمون).
با دقت روشن می شود که چرا گروه پیروان نیز مجازات مضاعف دارند، زیرا هیچگاه پیشوایان ظلم و ستم و سرکردگان انحراف و گمراهی به تنهائی نمی توانند برنامه های خود را پیاده کنند و این پیروان سرسخت و لجوج هستند که به آنها در رسیدن به این هدف قدرت و توان می بخشند و به اصطلاح تنور آنها را داغ کرده و پای پرچمشان سینه می زنند، بنابراین ،

این دسته نیز باید کیفر مضاعف داشته تفسیر نمونه جلد 6 صفحه باشد، کیفری به خاطر گمراهی خود و کیفری به خاطر حمایت از ظالم و ستمگر و پیشوایان گمراه .
به همین دلیل در حدیث معروفی که از امام کاظم (علیه السلام) درباره یکی از دوستانش بنام صفوان نقل شده می خوانیم که به هنگام نهی او از همکاری با دستگاه هارون الرشید ستمگر فرمود: اگر مردم دستگاه آنها را گرم نکنند و به حمایتشان نشتابند چگونه می توانند حق پیشوایان عادل را غصب کنند.
در آیه بعد پاسخ پیشوایان گمراه را چنین نقل می کند که آنها به پیروان خود می گویند شما هیچ تفاوتی با ما ندارید، یعنی اگر ما گفتیم شما تایید کردید و اگر گام برداشتیم کمک نمودید و اگر ستم نمودیم شما یار و

مددکار ما بودید، بنابراین شما هم در مقابل اعمالتان عذاب دردناک الهی را بچشید (و قالت اولیهم لاخریهم فما کان لکم علینا من فضل فذوقوا العذاب بما کنتم تکسبون).
منظور اولی طایفه نخستین ، یعنی پیشوایان و منظور از اخری گروه پیروان می باشد. الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 169
آیه 40 - 41
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِئَایَتِنَا وَ استَکْبرُوا عَنهَا لا تُفَتَّحُ لهُمْ أَبْوَب السمَاءِ وَ لا یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتی یَلِجَ الْجَمَلُ فی سمِّ الْخِیَاطِ وَ کذَلِک نجْزِی الْمُجْرِمِینَ(40)
لهُم مِّن جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَ مِن فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَ کَذَلِک نجْزِی الظلِمِینَ(41)
ترجمه :40 - آنها که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن تکبر ورزیدند درهای آسمان برویشان گشوده نمی شود و (هیچگاه) داخل بهشت نمی شوند مگر اینکه شتر از سوراخ سوزن خیاطی بگذرد! (یعنی بهیچوجه امکان ندارد) اینچنین گنهکاران را جزا می دهیم .
41 - برای آنها بسترهائی از (آتش) دوزخ و روی آنها پوششهائی (از آن) است و اینچنین ظالمان را جزا می دهیم .
تفسیر :بار دیگر قرآن به سراغ سرنوشت افراد متکبر و لجوج یعنی آنها که زیر بار آیات پروردگار نمی روند و در برابر حق تسلیم نیستند رفته می گوید: کسانی که آیات ما را تکذیب کنند و در برابر آن تکبر ورزند درهای آسمان به روی آنان گشوده نمی شود (ان الذین کذبوا بایاتنا و استکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء). در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) چنین می خوانیم : اما المؤ منون فترفع اعمالهم و ارواحهم الی السماء فتفتح لهم ابوابها و اما الکافر فیصعد بعمله و روحه تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 170
حتی اذا بلغ الی السماء نادی مناد اهبطوا به الی سجین : ((اما مؤ منان ، اعمال و ارواحشان به سوی آسمانها برده می شود و درهای آسمان به روی آنها گشوده خواهد شد، اما کافر روح و عملش را بالا می برند تا به آسمان برسد در این هنگام کسی صدا می زند آن را به سوی سجین (دوزخ) پائین ببرید.
به همین مضمون روایاتی نیز از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در تفسیر طبری و سایر تفاسیر در ذیل آیه مورد بحث نقل شده است .
ممکن است منظور از آسمان در اینجا معنی ظاهر آن باشد، و نیز ممکن است کنایه از مقام قرب خدا بوده باشد همانطور که در آیه 9 سوره فاطر می خوانیم : الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه :((سخنان پاکیزه به سوی او بالا می روند و عمل صالح را ترفیع می دهد)).

سپس اضافه می کند: ((آنها وارد بهشت نخواهند شد، تا زمانی که شتر از سوراخ سوزن بگذرد))! (و لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط).
این تعبیر کنایه لطیفی از محال بودن این امر است ، در واقع برای اینکه عدم امکان دخول این افراد در بهشت به صورت یک مساله حسی در آید، این مثال انتخاب شده است ، تا همانطور که هیچکس تردید ندارد که ممکن نیست شتر با آن جثه بزرگش از سوراخ باریک سوزن عبور کند، همینطور مسلم بدانند راهی برای ورود افراد بی ایمان متکبر در بهشت مطلقا موجود نیست !.
جمل در لغت به معنی شتری است که تازه دندان برآورده ، ولی یکی از معانی جمل طنابهای محکمی که کشتی ها را با آن مهار می کنند، نیز می باشد و از آنجا که طناب و سوزن تناسب بیشتری با هم دارند، بعضی این معنی را در تفسیر تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 171
آیه بهتر دانسته اند، ولی بیشتر مفسران اسلامی معنی اول را ترجیح داده اند، و حق با آنها است زیرا:
اولا - در روایات پیشوایان اسلام نیز تعبیراتی دیده می شود که با تفسیر اول متناسب است .
ثانیا - نظیر این تفسیر در باره ثروتمندان (خودخواه و متکبر) نیز در انجیل دیده ، در انجیل لوقا باب 18 جمله 24 و 25 چنین می خوانیم که عیسی فرمود : چه بسیار مشکل است کسانی را که صاحبان دولتند درآمدن در ملکوت خدا، زیرا آسانتر است شتر را که در چشمه سوزن درآید از اینکه صاحب دولتی در ملکوت خدا داخل شود.
حداقل از این جمله چنین استفاده می شود که این کنایه ، از قدیم در میان اقوام معمول بوده است .
هم امروز نیز در میان ما این ضرب المثل درباره افرادی که گاهی زیاد سختگیرند و گاهی بسیار آسان می گیرند رائج است ، می گویند فلانکس گاهی از دروازه وارد نمی شود، ولی گاهی از چشمه سوزن عبور می کند.
ثالثا - با توجه به اینکه کلمه جمل بیشتر در معنی اول به کار می رود و استعمال این کلمه در معنی طناب ضخیم بسیار کم است تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.
در پایان آیه برای تاکید و توضیح بیشتر اضافه می کند، این چنین گنهکاران را کیفر میدهیم (و کذلک نجزی المجرمین).
در آیه بعد، به قسمتی دیگر از مجازات دردناک آنها اشاره کرده می گوید: برای این گونه افراد، بسترهائی از جهنم و آتش سوزان است و روی آنها پوششهائی تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 172
از همان آتش سوزان قرار دارد (لهم من جهنم مهاد و من فوقهم غواش)

و باز برای تاکید اضافه می کند این چنین ظالمان و ستمگران را کیفر می دهیم (و کذلک نجزی الظالمین).
جالب اینکه گاهی از آنها به عنوان ((مجرم)) و گاهی ((ظالم)) و گاهی ((تکذیب کننده آیات پروردگار)) و گاهی ((متکبر)) تعبیر می کند که همه آنها در واقع به یک حقیقت برمی گردد. الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 173
آیه 42 - 43
آیه و ترجمه
وَ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ لا نُکلِّف نَفْساً إِلا وُسعَهَا أُولَئک أَصحَب الْجَنَّةِ هُمْ فِیهَا خَلِدُونَ(42)
وَ نَزَعْنَا مَا فی صدُورِهِم مِّنْ غِلٍّ تجْرِی مِن تحْتهِمُ الاَنهَرُ وَ قَالُوا الحْمْدُ للَّهِ الَّذِی هَدَانَا لِهَذَا وَ مَا کُنَّا لِنهْتَدِی لَوْ لا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَت رُسلُ رَبِّنَا بِالحْقِّ وَ نُودُوا أَن تِلْکُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوهَا بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ(43)
ترجمه :42 - و کسانی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند - هیچکس را جز به اندازه توانائیش تکلیف نمی کنیم - اهل بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند.
43 - و آنچه در دلها از کینه و حسد دارند برمی کنیم (تا در صفا و صمیمیت با هم زندگی کنند) و از زیر (قصرها و درختان) آنها نهرها جریان دارد و می گویند سپاس مخصوص خداوندی است که ما را به این (همه نعمتها) رهنمون شد و اگر او ما را هدایت نکرده بود ما (به اینها) راه نمی یافتیم مسلما فرستادگان پروردگار ما حق می گفتند، و (در این هنگام) ندا داده می شود که این بهشت را در برابر اعمالی که انجام می دادید به ارث بردید .
تفسیر :آرامش کامل و سعادت جاویدان
همانگونه که سابقا اشاره کردیم ، روش قرآن این است که برای تاکید مطلب ، گروه های مختلف و سرنوشت آنها را در برابر یکدیگر نهاده و با مقایسه تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 174
به یکدیگر چگونگی وضع آنها را تشریح می کند، در آیات گذشته بحث از سرنوشت منکران آیات خدا و متکبران و ظالمان بود، در اینجا آینده روشن افراد با ایمان را چنین شرح می دهد: کسانی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، اهل بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند (و الذین آمنوا و عملوا الصالحات ... اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون).
ولی در میان این جمله (یعنی در میان ((مبتدا)) و ((خبر))) یک جمله معترضه که اشاره به پاسخ بسیاری از سوالات است بیان کرده ، می گوید: ما هیچکس را جز به اندازه توانائیش تکلیف نمی کنیم (لا نکلف نفسا الا وسعها).

اشاره به اینکه کسی تصور نکند که قرار گرفتن در صف افراد با ایمان و انجام عمل صالح در دسترس همه کس نیست و جز افراد معدودی قدرت بر وصول به آن ندارند، زیرا تکالیف پروردگار به اندازه قدرت افراد است و به این وسیله راه را به روی همه کس اعم از عالم و جاهل ، کوچک و بزرگ و در هر سن و سال گشوده و همه را دعوت به پیوستن به این صف می کند، و البته از هر کس به اندازه استعداد فکری و جسمی و امکاناتش انتظار دارد.
این آیه مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن ، وسیله نجات و سعادت جاویدان را منحصرا ایمان و عمل شایسته معرفی می کند و به این ترتیب به عقیده خرافی مسیحیان امروز که وسیله نجات را قربانی شدن مسیح در برابر گناهان بشریت میدانند خط بطلان می کشد، اصرار قرآن روی مساله ایمان و عمل صالح در آیات مختلف برای کوبیدن این طرز تفکر و مانند آن است . تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 175
در آیه بعد اشاره به یکی از مهمترین نعمتهائی که خدا به بهشتیان ارزانی می دارد و مایه آرامش روح و جان آنها است کرده ، و می گوید: کینه ها و حسدها و دشمنیها را از دل آنها برمی کنیم (و نزعنا ما فی صدورهم من غل).
((غل)) در اصل به معنی نفوذ مخفیانه چیزی است ، و به همین جهت به حسد و کینه و دشمنی که به طرز مرموزی در جان انسان نفوذ می کند ((غل)) گفته می شود، و اگر به رشوه نیز غلول می گویند به این مناسبت است که نفوذ مخفیانه برای انجام خیانتی می باشد.
در حقیقت یکی از بزرگترین ناراحتیهای انسانها در زندگی دنیا که سرچشمه پیکارهای وسیع اجتماعی می شود و علاوه بر خسارتهای سنگین جانی و مالی آرامش روح را به کلی بر هم می زند، همین ((کینه توزی)) و((حسد))است .
بسیاری را می شناسیم که در زندگی هیچ چیز کم ندارند، تنها رنج و عذاب الیم آنها حسد نسبت به وضع دیگران ، و کینه توزی است که زندگی مرفه آنها را عرصه تاخت و تاز لشکر اندوه و غم و فعالیتهای خسته کننده بیدلیل می سازد.
بهشتیان به کلی از بدبختیهای ناشی از اینگونه صفات برکنارند، نه کینهای دارند و نه حسدی و نه عواقب شوم این صفات زشت ، آنها با هم در نهایت دوستی و محبت و صفا و صمیمیت و آرامش زندگی می کنند، همه از وضع خود راضیند، حتی آنها که در مقامات پائینتری قرار دارند نسبت به وضع کسانی که مقام آنها بالاتر است رشک و حسد نمی برند، و به این ترتیب بزرگترین مشکل همزیستی سالم آنها حل شده است .
بعضی مفسران روایتی نقل کرده اند که ((هنگامی که بهشتیان به سوی

بهشت روان شوند، بر در بهشت درختی می بینند که از ریشه آن دو چشمه جاری است ، تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 176
از یکی از آن دو چشمه می نوشند، و تمام کینه ها و حسدها از قلب آنها شسته می شود و این همان شراب طهور است ، و در چشمه دیگر خود را شستشو می دهند و طراوت و زیبائی در اندام آنها آشکار می شود، به طوری که بعد از آن هرگز ژولیده و رنگ پریده و دگرگون نخواهند شد)).
این حدیث گر چه سندش به پیامبر و امامان نرسیده است و تنها یکی از مفسران به نام سدی نقل کرده ، اما بعید نیست در اصل از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده باشد زیرا این امور از مسائلی نیست که امثال سدی بتوانند از آن آگاهی یابند، و در هر حال اشاره لطیفی است به این حقیقت که بهشتیان هم از درون شستشو می شوند و هم از برون ، هم زیبائیهای جسمانی دارند و هم زیبائیهای روحانی ، و هیچگونه حسد و کینه آنها را رنج نمی دهد.
خوشا به حال مردمی که در این دنیا نیز بهشتی برای خود بسازند و سینه ها را از کینه ها و حسدها پاک کنند، و از رنجهای ناشی از آن برکنار گردند.
قرآن پس از ذکر این نعمت روحانی ، اشاره به نعمت مادی و جسمانی آنها کرده می گوید: از زیر قصرهای آنها نهرهای آب جریان دارد (تجری من تحتهم الانهار).
سپس رضایت و خشنودی کامل و همه جانبه اهل بهشت را با این جمله منعکس می کند که آنها می گویند: حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که ما را به این همه نعمت رهنمون شد و اگر او ما را راهنمائی نمیکرد، هرگزهدایت نمی یافتیم این توفیق او بود که دست ما را گرفت و از گذرگاه های زندگی عبور داد و به سر منزل سعادت رسانید. (و قالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله).
((مسلما فرستادگان پروردگار ما، راست می گفتند و ما با چشم خود درستی تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 177
گفتار آنها را هم اکنون می بینیم)) (لقد جاءت رسل ربنا بالحق).
((در این هنگام ندائی بر می خیزد، و این جمله را در گوش جان آنها سرمی دهد که این بهشت را به خاطر اعمال پاکتان به ارث بردید)) (و نودوا ان تلکم الجنة اورثتموها بما کنتم تعملون).
بار دیگر به این حقیقت می رسیم که نجات در سایه عمل صالح است ، نه پندارها و خیالات بی اساس .
((ارث)) در اصل به معنی انتقال یافتن مال و ثروتی از کسی به دیگری است بدون اینکه قراردادی در میان آنها باشد (یعنی از مسیر طبیعی نه خرید و فروش و مانند آن) و اگر به انتقال اموال میت به بازماندگانش ارث گفته می شود، نیز از همین نظر است .

تعبیر به ارث چرا؟
در اینجا یک سوال پیش می آید که چگونه به اهل بهشت گفته می شود، این نعمتها را به ((ارث)) در برابر اعمالتان بردید؟
پاسخ این سؤ ال را حدیثی که از طرق شیعه و اهل تسنن از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است می دهد آنجا که می فرماید: ما من احد الا و له منزل فی الجنة و منزل فی النار فاما الکافر فیرث المؤ من منزله من النار و المؤ من یرث الکافر منزله من الجنة فذلک قوله اورثتموها بما کنتم تعملون : ((هر کس - بدون استثناء - جایگاهی در بهشت و جایگاهی در دوزخ دارد، کافران جایگاه دوزخی مومنان را به ارث می برند و مومنان جایگاه بهشتی کافران را، و این است معنی گفتار خداوند ((اورثتموها بما کنتم تعملون)). تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 178
این حدیث در واقع اشاره به آن است که درهای سعادت و شقاوت به روی همگان باز است هیچکس از آغاز بهشتی آفریده نشده و نه هیچکس دوزخی ، بلکه همه کس استعداد رسیدن به هر دو را دارند، و این اراده خود آنها است که سرنوشتشان را تعیین می کند، بدیهی است هنگامی که مومنان با اعمال خود، به بهشت راه یافتند و افراد ناپاک و بی ایمان به دوزخ ، جای خالی هر کدام به طور طبیعی در اختیار دیگری قرار خواهد گرفت .
و به هر حال این آیه و این حدیث یکی از دلائل روشن نفی جبر و طرفداری از اصل آزادی اراده است . الأعراف
آیه 44 - 45
آیه و ترجمه
وَ نَادَی أَصحَبِ الجُنَّةِ أَصحَب النَّارِ أَن قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدتُّم مَّا وَعَدَ رَبُّکُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنُ بَیْنهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللَّهِ عَلی الظلِمِینَ(44)
الَّذِینَ یَصدُّونَ عَن سبِیلِ اللَّهِ وَ یَبْغُونهَا عِوَجاً وَ هُم بِالاَخِرَةِ کَفِرُونَ(45)
ترجمه :44 - و بهشتیان به دوزخیان صدا میزنند که ما آنچه را پروردگارمان به ما وعده داده بود همه را حق یافتیم ، آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافتید؟! در این هنگام ندا دهنده ای در میان آنها ندا می دهد که لعنت خدا بر ستمگران باد!
45 - همانها که (مردم را) از راه خدا باز می دارند و (با القای شبهات) می خواهند آنرا کج و معوج نشان دهند و آنان به آخرت کافر هست تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 179
تفسیر :پس از بحثی که در آیات گذشته پیرامون سرنوشت بهشتیان و دوزخیان بیان شد، در این آیات اشارهای به گفتگوی این دو گروه با هم در آن جهان شده است ، و از آن استفاده می شود که بهشتیان و دوزخیان از

محل خود میتوانند با یکدیگر سخن بگویند.
نخست می گوید: ((بهشتیان ، دوزخیان را مخاطب ساخته و صدا می زنند که ما وعده پروردگار خویش را حق یافتیم ، آیا شما هم به آنچه خدا به وسیله فرستادگانش وعده داده بود، رسیدید؟!)) (و نادی اصحاب الجنة اصحاب النار ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا).
((و آنها در پاسخ می گویند آری ، همه را عین حقیقت دیدیم (قالوا نعم).
باید توجه داشت با اینکه ((نادی)) فعل ماضی است ، در اینجا معنی مضارع را می بخشد، و اینگونه تعبیر در قرآن فراوان است که حوادث قطعی آینده را با فعل ماضی ذکر می کند و این یکنوع تاکید محسوب می شود، یعنی آینده چنان روشن است که گوئی در گذشته روی داده است .
ضمنا تعبیر به ((نادی)) که معمولا برای فاصله دور است ، روشنگر بعد مسافت مقامی یا مکانی میان این دو گروه است .
در اینجا ممکن است سؤ ال شود گفتگوهای این دو گروه چه فایدهای دارد، با اینکه خودشان پاسخ آن را می دانند؟
ولی جواب آن معلوم است ، زیرا سؤ ال همیشه برای افزایش معلومات نیست ، بلکه گاهی جنبه ملامت و سرزنش و توبیخ دارد، و در اینجا چنین است ، در واقع این خود یکی از کیفرهای گنهکاران و ستم پیشگانی است که وقتی دنیا به کامشان تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 180
بود، با ملامتها و سرزنشها، روح افراد با ایمان را می آزردند، در آنجا باید کیفر آن را به عنوان نتیجه عمل ببینند، نظیر این موضوع در سوره های مختلف قرآن از جمله در آخر سوره مطففین آمده است .
سپس اضافه می کند ((در این هنگام گویندهای ، ندا در می دهد (آنچنان که صدای او به گوش همگان می رسد) که لعنت خدا بر ستمگران باد! (فاذن موذن بینهم ان لعنة الله علی الظالمین).
سپس ستمگران را چنین معرفی می کند:
((همانها که مردم را از راه راست باز داشتند و با تبلیغات مسموم و زهرآگین خود، ایجاد شک و تردید در ریشه های عقائد مردم کردند و جاده مستقیم الهی را کج و معوج نشان دادند، و به سرای دیگر نیز ایمان نداشتند)) (الذین یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجا و هم بالاخرة کافرون).
از آیه فوق بار دیگر این حقیقت استفاده می شود که همه انحرافات و مفاسد در مفهوم ظلم و ستم جمع است و ظالم مفهوم وسیعی دارد که تمام گنهکاران ، مخصوصا گمراهان گمراه کننده را در بر می گیرد.
این ندا دهنده کیست ؟
در اینکه این موذن (ندا دهنده) که صدای او را همگان می شنوند و در حقیقت ، سیطره تفوقی بر همه آنها دارد کیست ؟ از آیه چیزی استفاده

نمی شود، تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 181
ولی در روایات اسلامی که در تفسیر و توضیح آیه فوق آمده است ، غالبابه امیر مؤ منان علی (علیه السلام) تفسیر شده است .
حاکم ابوالقاسم حسکانی که از دانشمندان اهل سنت است به سند خود از محمد حنفیه از علی (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: انا ذالک المؤ ذن : آنکه این ندا را در می دهد منم و همچنین به سند خود از ابن عباس نقل می کند که علی (علیه السلام) در قرآن نامهائی دارد که مردم آنها را نمی دانند، از جمله موذن در آیه شریفه فاذن موذن بینهم : ((علی است که این ندا را در می دهد و می گوید)) الا لعنة علی الذین کذبوا بولایتی و استخفوا بحقی :((لعنت خدا بر آنها باد که ولایت مرا تکذیب کردند و حق مرا کوچک شمردند.))
از طرق شیعه نیز روایات متعددی در این زمینه وارد شده است ، از جمله اینکه صدوق با سند خود از امام باقر نقل می کند که امیر مومنان علی (علیه السلام) به هنگام بازگشت از میدان جنگ نهروان ، مطلع شد که معاویه آشکارا او را دشنام می دهد و یارانش را به قتل می رساند، حضرت برخاست و خطابهای ایراد کرد و در ضمن فرمود: ((ندا دهنده در دنیا و آخرت منم همانگونه که خداوند می فرماید: فاذن موذن بینهم ان لعنة الله علی الظالمین ، من آن موذن رستاخیزم ، و نیز می فرماید و اذان من الله و رسوله (به هنگام حج باید از طرف خدا و پیامبر این صدا به گوش همه مردم برسد ...) آن مؤ ذن نیز من بودم .
ما فکر می کنیم علت اینکه امیر مومنان علی (علیه السلام) به عنوان موذن و ندا دهنده در آن روز انتخاب می شود. این است که اولا در دنیا نیز این منصب را از طرف خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داشت زیرا پس از فتح مکه ماموریت پیدا کرد که سوره برائت را در تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 182
موسم حج با صدای رسا برای همه مردم بخواند و اعلام دارد و اذان من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر ان الله بری من المشرکین و رسوله : ((این ندائی است از طرف خداوند و پیامبرش به همه مردم در روز حج اکبر که خدا و رسولش از مشرکان بی زارند)).
ثانیا موقف علی (علیه السلام) در تمام طول زندگی موقف مبارزه با ظلم و ستم و درگیری مداوم با ظالمان و ستمگران بود، آنچنان که حمایت از مظلوم و دشمنی با ظالم در تمام فرازهای تاریخ زندگیش - با توجه به شرائط خاص عصرش - می درخشد، مگر نه این است که زندگی در جهان دیگر یکنوع تجسم بزرگ و تکامل یافته از زندگی انسانها در این جهان است بنابراین چه جای تعجب که موذن آن روز یعنی آن کس که ندای لعن بر ظالمان را در میان بهشت و دوزخ از طرف خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه

و آله و سلّم) سرمی دهد علی (علیه السلام) باشد.
از آنچه گفتیم پاسخ نویسنده المنار روشن می شود، که در فضیلت بودن این مقام برای علی (علیه السلام) تردید می کند و می گوید: ((معلوم نیست که این کار برای او فضیلتی باشد))!
باید گفت همانطور که نمایندگی از سوی پیامبر در مراسم حج و ابلاغ سوره برائت یکی از بزرگترین افتخارات او محسوب می شود، و همانطور که مبارزه با ظالمان و ستمگران از برجستهترین فضائل او است ، تصدی این منصب در قیامت که دنباله همان برنامه است نیز فضیلت آشکاری محسوب می شود.
و نیز از آنچه گفتیم پاسخ ((آلوسی)) نویسنده تفسیر ((روح المعانی)) که می گوید: صدور این احادیث از طرق اهل سنت ثابت نیست روشن گردید، زیرا همانطور که دانستیم این حدیث را دانشمندان اهل تسنن و شیعه هر دو در کتابهای خود آورده اند. الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 183
آیه 46 - 49
آیه و ترجمه
وَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَ عَلى الاَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلا بِسِيمَاهُمْ وَ نَادَوْا أَصحَب الْجَنَّةِ أن سلَمٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطمَعُونَ(46)
وَ إِذَا صرِفَت أَبْصرُهُمْ تِلْقَاءَ أَصحَبِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لا تجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَلِمِينَ(47)
وَ نَادَى أَصحَب الاَعْرَافِ رِجَالاً يَعْرِفُونهُم بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنى عَنكُمْ جَمْعُكمْ وَ مَا كُنتُمْ تَستَكْبرُونَ(48)
أَ هَؤُلاءِ الَّذِينَ أَقْسمْتُمْ لا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الجَنَّةَ لا خَوْفٌ عَلَيْكمْ وَ لا أَنتُمْ تحْزَنُونَ(49)
ترجمه :46 - و در میان آندو (بهشتیان و دوزخیان) حجابی قرار دارد و بر ((اعراف)) مردانی هستند که هر یک از آندو را از سیمایشان می شناسند و به بهشتیان صدا می زنند که درود بر شما باد، اما داخل بهشت نمی شوند در حالی که امید آن را دارند.
47 - و هنگامی که چشمشان به دوزخیان می افتد می گویند: پروردگارا ما را با جمعیت ستمگران قرار مده !
48 - و اصحاب اعراف مردانی (از دوزخیان را) که از سیمایشان آنها را می شناسند صدا می زنند و می گویند دیدید که گردآوری شما (از مال و ثروت و زن و فرزند) و تکبرهای شما به حالتان سودی نداد؟!

49 - آیا اینها (این واماندگانی که بر اعراف هستند) همانها نیستند که سوگند یاد کردید تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 184
رحمت خدا هرگز شامل حالشان نخواهد شد (ولی به خاطر ایمان و بعضی اعمال خیرشان خداوند آنها را مشمول رحمت خود ساخت هم اکنون به آنها گفته می شود) داخل بهشت شوید که نه ترسی دارید و نه غمناک می شوید.
تفسیر :اعراف گذرگاه مهمی به سوی بهشت
در تعقیب آیات گذشته که گوشهای از سرگذشت بهشتیان و دوزخیان را بیان می کرد، در این آیات درباره اعراف که منطقهای است حد فاصل میان بهشت و دوزخ ، با ویژگیهائی که دارد سخن می گوید.
نخست به حجابی که در میان بهشتیان و دوزخیان کشیده شده است اشاره کرده ، می گوید:((میان این دو گروه حجابی قرار دارد)) (و بینهما حجاب).
از آیات بعد چنین استفاده که حجاب مزبور همان ((اعراف)) است که مکان مرتفعی است در میان این دو گروه ، که مانع از مشاهده یکدیگر می شود، ولی وجود چنین حجابی مانع از آن نیست که آواز و صدای یکدیگر را بشنوند چنانکه در آیات قبل گذشت ، بسیار دیده ایم که همسایگان مجاور از پشت دیوار با یکدیگر سخن می گویند و از حال یکدیگر جویا می شوند، در حالی که یکدیگر را نمی بینند، البته کسانی که بر اعراف یعنی قسمتهای بالای این مانع مرتفع قرار دارند، هر دو گروه را می توانند ببینند (دقت کنید).
گر چه از پارهای از آیات قرآن مانند آیه 55 سوره صافات استفاده می شود که اهل بهشت گهگاه می توانند، از مقام خود، سر برآورند و دوزخیان را بنگرند، ولی این گونه استثنائات منافاتی با چگونگی بهشت و دوزخ و وضع اصلی آن دو ندارد، و آنچه در بالا گفته شد، کیفیت اصلی این دو موقف را نشان می دهد، اگر چه این قانون نیز استثناهائی دارد و ممکن است در شرایط خاصی بعضی از بهشتیان ، تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 185
دوزخیان را بنگرند.
آنچه در اینجا باید قبل از بحث درباره چگونگی اعراف موکدا یادآور شویم این است که تعبیراتی که درباره قیامت و زندگی جهان دیگر می شود، هیچگاه نمیتواند از تمام خصوصیات آن زندگی پرده برداری کند، و گاهی این تعبیرات جنبه تشبیه و مثال دارد و گاهی تنها شبحی را نشان می دهد، زیرا زندگی آن جهان در افقی بالاتر و به مراتب از زندگی این جهان وسیعتر است ، درست همانند وسعت زندگی این جهان در برابر دنیای رحم مادر و عالم جنین ، بنابراین اگر الفاظ و مفاهیمی که برای زندگی این

جهان داریم نتواند گویای تمام آن مفاهیم باشد جای تعجب نیست .
سپس قرآن می گوید:((بر اعراف مردانی قرار دارند که هر یک از جهنمیان و دوزخیان را در جایگاه خود می بینند و از سیمایشان آنها را می شناسند (و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم).
((اعراف)) در لغت جمع عرف (بر وزن گفت) به معنی محل مرتفع و بلند است ، و اینکه به یالهای اسب و پرهای بلند پشت گردن خروس ، ((عرف الفرس)) یا ((عرف الدیک)) گفته می شود به همین جهت است که در محل مرتفعی از بدن آنها قرار دارد (درباره خصوصیات سرزمین اعراف که در آیه آمده پس از پایان تفسیر آیات به تفصیل سخن خواهیم گفت).
سپس می گوید: مردانی که بر اعراف قرار دارند بهشتیان را صدا می زنند و می گویند: درود بر شما باد، اما خودشان وارد بهشت نشده اند، اگر چه بسیار تمایل دارند (و نادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم لم یدخلوها و هم

یطمعون).
اما به هنگامی که به سوی دیگر نگاه می کنند و دوزخیان را در دوزخ می بینند، به درگاه خدا راز و نیاز می کنند و می گویند: پروردگارا ما را با جمعیت ستمگران قرار مده (و اذا صرفت ابصارهم تلقاء اصحاب النار قالوا ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین).
قابل توجه اینکه درباره مشاهده دوزخیان در آیه فوق تعبیر به اذا صرفت ابصارهم شده است ، یعنی هنگامی که چشم آنها به سوی دوزخیان برگردانده میشود و این در حقیقت اشاره به آن است که آنها از مشاهده دوزخیان تنفر دارند گویا نگاهشان به آنها نیز آمیخته با اکراه و اجبار است .
در آیه بعد اضافه که اصحاب اعراف ، جمعی از دوزخیان را که از چهره و سیمایشان می شناسند صدا می زنند و مورد ملامت و سرزنش قرار می دهند که دیدید عاقبت گردآوری اموال و نفرات در دنیا و تکبر ورزیدن از قبول حق ، به شما سودی نداد، چه شد آن مالها؟ و کجا رفتند آن نفرات ؟ و چه نتیجهای گرفتید از آنهمه کبر و خودپرستی ؟ (و نادی اصحاب الاعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم قالوا ما اغنی عنکم جمعکم و ما کنتم تستکبرون).
بار دیگر با همان زبان ملامت و سرزنش در حالی که اشاره به جمعی از ضعفای مومنان که بر اعراف قرار گرفتهاند می کنند، می گویند:((آیا اینها

همان کسانی هستند که شما سوگند یاد کردید هیچگاه خداوند آنان را مشمول رحمت خود قرار نخواهد داد)) (اهؤ لاء الذین اقسمتم لا ینالهم الله برحمة).
سرانجام رحمت الهی شامل حال این دسته از ضعفای مومنان شده و به

آنها خطاب می شود که وارد بهشت شوید نه ترسی بر شما است و نه در آنجا غم و اندوهی دارید (ادخلوا الجنة لا خوف علیکم و لا انتم تحزنون).
از آنچه گفتیم روشن شد که منظور از ضعفای مومنان آنها هستند که ایمان دارند و دارای حسنات و کارهای نیکی هستند، ولی بر اثر آلودگیها و پارهای از گناهان همواره مورد تحقیر دشمنان حق قرار داشتند و روی آنها تکیه می کردند چگونه ممکن است چنین افرادی مشمول رحمت الهی واقع شوند، ولی سرانجام روح ایمان و حسناتی که داشتند، در پرتو لطف و رحمت الهی کار خود را می کند و سرنوشت سعادتمندانهای می یابند.
اصحاب اعراف چه کسانی هستند؟
همانطور که گفتیم ((اعراف)) در اصل به معنی زمینهای برجسته است و با قرائنی که در آیات فوق و احادیث پیشوایان اسلام آمده روشن می شود که مکان خاصی است میان دو قطب سعادت و شقاوت یعنی بهشت و دوزخ که همچون حجابی میان این دو کشیده شده و یا همچون زمین مرتفعی در میان این دو فاصله گردیده است به طوری که آنها روی آن قرار دارند، مشرف بر بهشت و دوزخند و هر دو گروه را مشاهده میکنند، و از چهره های تاریک و روشن آنها می توانند آنها را بشناسند اکنون ببینیم چه کسانی بر اعراف قرار دارند و اصحاب اعراف کیانند؟
بررسی آیات چهارگانه فوق نشان می دهد که دو گونه صفات مختلف و متضاد برای این اشخاص ذکر شده است :
در آیه اول و دوم ، افرادی که بر اعراف قرار دارند چنین معرفی شده اند

آرزو دارند وارد بهشت شوند ولی موانعی آنها را جلوگیری کرده است به هنگامی که نگاه به بهشتیان می کنند بر آنها درود می فرستند، و می خواهند با آنها باشند، اما هنوز نمی توانند، و به هنگامی که نظر به دوزخیان می افکنند، از سرنوشت آنها وحشت نموده و به خدا پناه می برند.
ولی از آیه سوم و چهارم استفاده می شود که آنها افرادی با نفوذ و صاحب قدرتند ، دوزخیان را مؤ اخذه و سرزنش می کنند و به و اماندگان در اعراف کمک می نمایند که از آن بگذرند و به سر منزل سعادت برسند.
روایاتی که در زمینه اعراف و اصحاب اعراف نقل شده نیز ترسیمی از دو گروه متضاد می کند، در بسیاری از روایات که از ائمه اهلبیت (علیهم الاسلام) نقل شده می خوانیم : نحن الاعراف : ((مائیم اعراف)) یا ((آل محمد هم الاعراف)):((خاندان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اعرافند)) و مانند این تعبیرات .
و در بعضی دیگر از روایات می خوانیم : هم اکرم الخلق علی الله تبارک و تعالی : ((آنها گرامیترین مردم در پیشگاه خدایند)) و یا هم الشهداء علی الناس و النبیون شهدائهم : ((آنها گواهان بر مردمند و پیامبران گواهان آنها

هستند)) و روایات دیگر که حکایت دارد آنها پیامبران و امامان و صلحاء و بزرگانند. ولی دسته دیگری از روایات می گوید: آنها و اماندگانی هستند که بدیها و نیکی هایشان مساوی بوده است یا گنهکارانی هستند که اعمال نیکی نیز داشته اند، مانند حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: هم قوم استوت حسناتهم و سیئاتهم فان ادخلهم النار فبذنوبهم و ان ادخلهم الجنة فبرحمته : ((آنها گروهی هستند که حسنات و سیئاتشان مساوی است ، اگر خداوند آنها را تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 189
به دوزخ بفرستد بخاطر گناهانشان است و اگر به بهشت بفرستد به برکت رحمت او است)).
روایات متعدد دیگری در تفاسیر اهل تسنن از ((حذیفه)) و ((عبد الله بن عباس)) و((سعید بن جبیر)) و امثال آنها به همین مضمون نقل شده است .
در همین تفاسیر نیز مدارکی بر اینکه اهل اعراف ، صلحاء و فقها و علما و یا فرشتگان هستند دیده می شود.
گرچه ظاهر آیات و ظاهر این روایات در ابتدا متضاد به نظر می رسد، و شاید همین امر سبب شده است که مفسران در این باره اظهار نظرهای متفاوت و گوناگون کنند، اما با دقت روشن می شود که نه در میان آیات و نه در میان روایات تضادی وجود ندارد، بلکه همه یک واقعیت را تعقیب می کنند.
توضیح اینکه همانطور که گفتیم از مجموع آیات و روایات چنین استفاده که اعراف گذرگاه سخت و صعب العبوری بر سر راه بهشت سعادت جاویدان است ، طبیعی است که افراد نیرومند و قوی یعنی صالحان و پاکان با سرعت از این گذرگاه عبور می کنند اما افرادی که خوبی و بدی را به هم آمیختند در این مسیر وامی مانند.
همچنین طبیعی است که سرپرستان جمعیت و پیشوایان قوم در گذرگاه های سخت همانند فرماندهانی که در اینگونه موارد در آخر لشکر راه می روند تا همه سپاهیان بگذرند، در آنجا توقف می کنند تا به کمک ضعفای مومنان بشتابند و آنها که شایستگی نجات را دارند در پرتو امدادشان رهائی یابند.
بنابراین در اعراف ، دو گروه وجود دارند، ضعیفان و آلودگانی که در رحمتند و پیشوایان بزرگی که در همه حال یار و یاور ضعیفانند، بنابراین قسمت تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 190
اول آیات و روایات اشاره به گروه نخستین یعنی ضعفا است و قسمت دوم اشاره به گروه دوم یعنی بزرگان و انبیاء و امامان و صلحا.
در بعضی از روایات نیز شاهد این جمع به خوبی دیده می شود مانند

روایتی که در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود:((الاعراف کثبان بین الجنة و النار و الرجال الائمة یقفون علی الاعراف مع شیعتهم و قد سبق المؤ منون الی الجنة بلا حساب ...)):
((اعراف ، تپهای است میان بهشت و دوزخ ، و امامان آن مردانی هستند که بر اعراف در کنار شیعیان (گنهکارشان) قرار می گیرند، در حالی که مؤ منان (خالص) بدون نیاز به حساب در بهشت جای گرفته اند ...))
بعد اضافه می کند: ((امامان و پیشوایان در این موقع به پیروان گناهکار خود می گویند خوب نگاه کنید، برادران با ایمان خود را چگونه بدون حساب به بهشت شتافته اند، و این همان است که خداوند می گوید: سلام علیکم لم یدخلوها و هم یطمعون (یعنی آنها به بهشتیان درود می فرستند در حالی که خودشان هنوز وارد بهشت نشده اند و آرزو دارند).
سپس به آنها گفته می شود، دشمنان حق را بنگرید که چگونه در آتشند و این همان است که خداوند می فرماید: و اذا صرفت ابصارهم تلقاء اصحاب النار قالوا ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین ... بعد به دوزخیان می گویند اینها (پیروان و شیعیانی که آلوده گناهانی بوده اند) همانها هستند که شما می گفتید هرگز مشمول رحمت الهی نخواهند شد، (سپس رحمت الهی شامل حال آنها شده) و به این دسته از گنهکاران (که بر اثر ایمان و اعمال صالحی شایستگی عفو و آمرزش دارند) از طرف امامان و پیشوایان دستور داده می شود که به سوی بهشت بروید نه ترسی دارید و نه غمی)). تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 191
شبیه همین مضمون در تفاسیر اهل تسنن از حذیفه از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است .
بار دیگر تکرار می کنیم که سخن درباره جزئیات رستاخیز و خصوصیات زندگی در جهان دیگر درست به این می ماند که ما از دور شبحی ببینیم و آنرا توصیف کنیم در حالی که آن شبح با زندگی ما تفاوت بسیاری دارد و ما تنها با الفاظ محدود و نارسای خود می توانیم اشاره کوتاهی به آن کنیم .
نکته قابل توجه اینکه زندگی در جهان دیگر بر اساس الگوهائی است که از این جهان گرفته می شود در مورد اعراف نیز همینگونه است زیرا در این دنیا مردم سه گروهند، مومنان راستین که در پرتو ایمان به آرامش کامل رسیده اند و از هیچگونه مجاهدتی دریغ ندارند، و معاندان و دشمنان لجوج حق که به هیچ وسیله به راه نمی آیند، و گروه سومی که در گذرگاه صعب العبوری میان این دو گروه قرار گرفته اند و بیشتر توجه رهبران راستین و پیشوایان حق نیز به آنها است که در کنارشان بمانند و دستشان را بگیرند و از مرحله اعراف مانند نجاتشان دهند تا در صف مومنان حقیقی قرار گیرند.
و از اینجا نیز روشن می شود که دخالت انبیاء و امامان در وضع این گروه

در قیامت همانند دخالتشان در زمینه رهبری در این دنیا هیچگونه منافاتی با قدرت مطلقه پروردگار و حاکمیت او بر همه چیز ندارد، بلکه هر چه آنها می کنند به اذن و فرمان او است . الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 192
آیه 50 - 51
آیه و ترجمه
وَ نَادَى أَصحَب النَّارِ أَصحَب الجَنَّةِ أَنْ أَفِيضوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلى الْكَفِرِينَ(50)
الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْواً وَ لَعِباً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنساهُمْ كمَا نَسوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَ مَا كانُوا بِئَايَتِنَا يجْحَدُونَ(51)
ترجمه :50 - و دوزخیان ، بهشتیان را صدا می زنند که (محبت کنید) و مقداری آب یا از آنچه خدا به شما روزی داده به ما ببخشید، آنها (در پاسخ) می گویند خداوند اینها را بر کافران تحریم کرده است .
51 - همانها که دین و آئین خود را سرگرمی و بازیچه گرفتند و زندگی دنیا آنها را مغرور ساخت امروز ما آنها را فراموش می کنیم چون لقای چنین روزی را فراموش کردند، و آیات ما را انکار نمودند.
تفسیر :نعمتهای بهشتی بر دوزخیان حرام است
پس از آنکه بهشتیان و دوزخیان هر کدام در محل مناسب خود مستقر شدند گفتگوهائی در میان آنها رد و بدل می شود که نتیجه آن مجازات و کیفری است روحانی و معنوی برای دوزخیان .
نخست دوزخیان که در وضع بسیار ناگواری بسر می برند فریاد می زنند و
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 193
از بهشتیان تمنای آب و ارزاق بهشتی می نمایند تا عطش سوزان خود را تسکین بخشند و از آلام خود بکاهند (و نادی اصحاب النار اصحاب الجنة ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله).
ولی بلافاصله بهشتیان دست رد بر سینه آنها گذارده ، و ((می گویند خداوند اینها را بر کافران تحریم کرده است)) (قالوا ان الله حرمهما علی الکافرین).
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد
1 - قرآن گفتگوی دوزخیان با بهشتیان را با جمله ((نادی)) که معمولا برای سخن گفتن از دور است آورده و این نشان می دهد که در میان این دو گروه فاصله بسیار زیادی است ، و البته این موضوع هیچ بعید نیست که حتی تا میلیونها فرسنگ فاصله سخن یکدیگر را بشنوند و حتی یکدیگر را در پارهای از اوقات ببینند، و اگر این موضوع در گذشته ممکن بود برای بعضی مشکلی ایجاد کند در عصر و زمان ما که انتقال صداها و تصویرها از فاصله های بسیار دور در همین جهان حل شده است جای تعجب نخواهد بود.

2 - نخستین تقاضای دوزخیان در آیه فوق همان آب ذکر شده و این طبیعی است که شخصی که در آتش می سوزد قبل از هر چیز آب می طلبد تا عطش سوزان خود را تسکین بخشد.
3 - جمله مما رزقکم الله (از آنچه خدا بشما روزی داده) که تعبیری است سربسته و توأ م با یک نوع ابهام نشان که حتی دوزخیان نمی توانند از ماهیت و انواع نعمتهای بهشتی آگاه شوند، این موضوع با بعضی از احادیث که می گوید در بهشت نعمتهائی است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به فکر هیچ تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 194
انسانی نگذشته است کاملا تطبیق می کند.
ضمنا از اینکه این جمله با او عطف شده نشان می دهد که نعمتهای دیگر بهشتی مخصوصا میوه ها می تواند جانشین آب گردد، و عطش سوزان انسان را تسکین بخشد.
4 - جمله ((ان الله حرمهما علی الکافرین)) (خداوند آنها را بر کافران حرام کرده) اشاره به این است که بهشتیان مضایقهای از بخشیدن این نعمتها ندارند زیرا نه چیزی از آنها کم می شود و نه در درون سینه ، کینهای نسبت به کسی دارند، حتی نسبت به دشمنانشان ، ولی وضع دوزخیان آنچنان است که نمی توانند از نعمتهای بهشتی بهره گیرند، این تحریم در حقیقت یک نوع تحریم تکوینی است ، همانند محرومیت بسیاری از بیماران از غذاهای لذیذ و رنگارنگ .
در آیه بعد سبب محرومیت آنها را تشریح می کند و با ذکر صفات دوزخیان روشن می سازد که این سرنوشت شوم را خودشان برای خویشتن فراهم ساخته اند نخست می گوید: آنها کسانی هستند که دین و مذهب خود را به سرگرمی و بازی گرفتند (الذین اتخذوا دینهم لهوا و لعبا).
و زندگی دنیا آنها را فریب داد و مغرور ساخت (و غرتهم الحیاة الدنیا).
این امور سبب شد که آنها در لجنزار شهوات فرو روند و همه چیز حتی رستاخیز را به دست فراموشی بسپارند و گفتار پیامبران و آیات الهی را انکار کنند، لذا به دنبال آن اضافه امروز هم ما آنها را فراموش خواهیم کرد همانگونه که آنها لقای چنین روزی را فراموش کردند و همانگونه که آیات ما را انکار نمودند (فالیوم ننساهم کما نسوا لقاء یومهم هذا و ما کانوا بایاتنا یجحدون). تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 195
بدیهی است منظور از نسیان و فراموشی که در اینجا به خدا نسبت داده شده این است که با آنها آنچنان رفتار می کند که شخص فراموشکار رفتار می نماید درست مثل اینکه انسان به دوست فراموشکارش می گوید حالا که تو ما را فراموش کردی ما هم تو را فراموش خواهیم کرد یعنی با تو رفتار فراموشکارانه می کنیم .
ضمنا از این آیه استفاده می شود که نخستین مرحله گمراهی و انحراف

آن است که انسان مسائل سرنوشتساز خود را جدی نگیرد و با آنها به عنوان یک سرگرمی و بازیچه رفتار کند این موضوع سرانجام به کفر مطلق و انکار همه حقایق منتهی می شود. الأعراف
آیه 52 - 53
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ جِئْنَهُم بِكِتَبٍ فَصلْنَهُ عَلى عِلْمٍ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ(52)
هَلْ يَنظرُونَ إِلا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتى تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسوهُ مِن قَبْلُ قَدْ جَاءَت رُسلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَل لَّنَا مِن شفَعَاءَ فَيَشفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيرَ الَّذِى كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنفُسهُمْ وَ ضلَّ عَنهُم مَّا كانُوا يَفْترُونَ(53)
ترجمه :52 - ما کتابی برای آنها آوردیم که با آگاهی (اسرار و رموز) آنرا شرح دادیم (کتابی) که مایه هدایت و رحمت برای جمعیتی است که ایمان می آورند.
53 - آیا آنها انتظار دارند سرانجام تهدیدهای الهی را مشاهده کنند؟ آنروز که این امر انجام گیرد (کار از کار گذشته و بیداری سودی نخواهد داشت و) آنها که آنرا قبلا فراموش کرده بودند می گویند فرستادگان پروردگار ما به حق آمدند، آیا تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 196
(امروز) شفیعانی برای ما وجود دارند که برای ما شفاعت کنند؟ یا (امکان دارد) باز گردیم و اعمالی غیر از آنچه انجام دادیم انجام دهیم ؟! (ولی) آنها سرمایه وجود خود را از دست دادند و معبودهائی را که به دروغ ساخته بودند همگی از نظرشان گم می شوند (نه راه بازگشتی دارند و نه شفیعانی).
تفسیر :آیه نخست اشاره به این است که محرومیت کفار و سرنوشت شومشان نتیجه کوتاهیها و تقصیرات خودشان است و گرنه از ناحیه خداوند هیچ گونه کوتاهی در هدایت و رهبری و ابلاغ آیات و بیان درسهای تربیتی نشده است لذا می گوید ما در هدایت و راهنمائی آنها چیزی فروگذار نکردیم کتابی برای آنها فرستادیم که تمام اسرار و رموز آن را با آگاهی کامل تشریح کردیم (و لقد جئناهم بکتاب فصلناه علی علم).
((کتابی که مایه هدایت و موجب رحمت برای ایمان آورندگان بود اگر چه افراد لجوج و خودخواه از آن بی بهره می مانند (هدی و رحمة لقوم یومنون).
در آیه بعد اشاره به طرز تفکر غلط تبهکاران و منحرفان در زمینه هدایتهای الهی کرده می گوید:((گویا آنها انتظار دارند که سرانجام و نتیجه وعده ها و وعیدهای الهی را با چشم خود ببینند (بهشتیان را در بهشت و دوزخیان را در دوزخ مشاهده کنند) تا ایمان بیاورند))! (هل ینظرون الا تاویله).
اما چه انتظار نابجائی است ، زیرا هنگامی که نتائج و سرانجام این وعده های الهی را مشاهده کنند، کار از کار گذشته است و راهی برای بازگشت

باقی نمانده تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 197
است ((در آن هنگام آنها که کتاب خدا و برنامه های آسمانی او را به دست فراموشی سپردند، اعتراف می کنند، که فرستادگان پروردگار به حق مبعوث شده بودند و گفتار آنها نیز همه حق بود (یوم یاتی تاویله یقول الذین نسوه من قبل قد جائت رسل ربنا بالحق).
اما در این هنگام در وحشت و اضطراب فرو می روند، و به فکر چارهجوئی می افتند و می گویند: آیا شفیعانی یافت می شود که برای ما شفاعت کنند؟! (فهل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا).
و یا اگر شفیعانی برای ما در کار نیست و اصولا شایسته شفاعت نیستیم ((آیا ممکن است به عقب بازگردیم و اعمالی غیر آنچه انجام دادیم انجام دهیم)) و تسلیم حق و حقیقت باشیم (او نرد فنعمل غیر الذی کنا نعمل).
ولی افسوس این بیداری بسیار دیر است ، نه راه بازگشتی وجود دارد و نه شایستگی شفاعت دارند، زیرا آنها سرمایه های وجود خود را از دست داده و گرفتار خسران و زیانی شده اند که تمام وجودشان را در برمی گیرد (قد خسروا انفسهم).
و بر آنها ثابت می شود که بتها و معبودهای ساختگی آنان در آنجا هیچگونه نقشی ندارد و در حقیقت ((همه آنها از نظرشان گم می شوند)) (و ضل عنهم ما کانوا یفترون).
گویا دو جمله آخر آیه پاسخی است به دو درخواست آنان ، یعنی اگر بنا شود دست به دامن شفیعانی بزنند باید دست به دامن همان بتهائی بزنند که در دنیا در برابر آنها سجده می کردند، در حالی که آن بتها در آنجا هیچگونه منشا اثر نیستند.
و اما بازگشت آنها به دنیا در صورتی امکان دارد که سرمایهای در اختیار
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 198
داشته باشند در حالی که آنها همه سرمایه های خود را از دست داده و گرفتار خسرانی شده اند که سراسر وجودشان را در برگرفته است .
از این آیه اولا استفاده می شود که انسان در اعمال خود مختار و آزاد است و الا تقاضای بازگشت به دنیا نمی کرد تا اعمال بد خود را جبران کند ثانیا استفاده می شود که جهان دیگر جای انجام عمل و کسب فضیلت و نجات نیست . الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 199
آیه 54
آیه و ترجمه
إِنَّ رَبَّکُمُ اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السمَوَتِ وَ الاَرْض فی سِتَّةِ أَیَّامٍ ثُمَّ استَوَی عَلی الْعَرْشِ یُغْشی الَّیْلَ النهَارَ یَطلُبُهُ حَثِیثاً وَ الشمْس وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسخَّرَتٍ بِأَمْرِهِ أَلا لَهُ الخَْلْقُ وَ الاَمْرُ تَبَارَک اللَّهُ رَب الْعَلَمِینَ(54)

تَرجَمه :54 - پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز (شش دوران) آفرید، سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت ، با (پرده تاریک) شب ، روز را می پوشاند و شب به دنبال روز به سرعت در حرکت است ، و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید در حالی که مسخر فرمان او هستند، آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان) برای او (و به فرمان او) است . پر برکت (و زوالناپذیر) است خداوندی که پروردگار جهانیان است .
تفسیر :در آیات گذشته خواندیم که مشرکان در قیامت به اشتباه بزرگ خود در انتخاب معبود پی می برند آیه مورد بحث معبود حقیقی و واقعی را با ذکر صفات خاصش معرفی می کند، تا آنها که حقیقتجو هستند قبل از فرا رسیدن رستاخیز در همین جهان او را به روشنی بشناسند، نخست می گوید: ((معبود و پروردگار شما آن کس است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید یعنی معبود کسی جز آفریدگار نمی تواند باشد (ان ربکم الله الذی خلق السماوات و الارض فی ستة ایام) تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 200
آیا جهان در شش روز آفریده شده
بحث از آفرینش جهان در شش روزدر هفت مورد از آیات قرآن مجید آمده است ولی در سه مورد، علاوه بر آسمانها و زمین ،((ما بینهما)) (آنچه در میان زمین و آسمان قرار دارد) نیز به آن اضافه شده است که در حقیقت توضیحی است برای جمله قبل ، زیرا همه اینها در معنی آسمانها و زمین جمع است ، چون می دانیم آسمان شامل تمام چیزهائی می شود که در جهت بالا قرار دارد و زمین نقطه مقابل آن است .
در اینجا فورا این سؤ ال به ذهن می آید که قبل از آفرینش زمین و آسمان شب و روزی وجود نداشت ، که اینها در آن آفریده شود شب و روز از گردش زمین به دور خود و در برابر نور آفتاب به وجود می آید.
به علاوه پیدایش مجموعه جهان در شش روز، یعنی کمتر از یک هفته چیزی است بر خلاف علم ، زیرا علم می گوید: میلیاردها سال طول کشید تا زمین و آسمان به وضع کنونی درآمد.
ولی با توجه به مفهوم وسیع کلمه ((یوم)) (روز) و معادل آن در زبانهای دیگر، پاسخ این سؤ ال روشن است ، زیرا بسیار می شود که یوم به معنی ((یک دوران)) به کار می رود، خواه این دوران یک سال باشد یا صد سال یا یک میلیون سال و یا میلیاردها سال ، شواهدی که این حقیقت را ثابت می کند و نشان یکی از معانی یوم همان دوران است فراوان می باشد:
1 - در قرآن صدها بار کلمه ((یوم)) و ((ایام)) به کار رفته است ، و در بسیاری از موارد به معنی شبانه روزی معمول نیست ، مثلا تعبیر از عالم رستاخیز به ((یوم القیامة)) نشان می دهد که مجموعه رستاخیز که دورانی است بسیار طولانی به عنوان روز قیامت شمرده شده است ، از

پارهای از آیات قرآن استفاده می شود که روز تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 201
رستاخیز و محاسبه اعمال مردم پنجاه هزار سال طول می کشد (سوره معارج آیه 4)
2 - در متن کتب لغت نیز می خوانیم که یوم گاهی به مقدار زمان میان طلوع و غروب آفتاب گفته می شود و گاهی به مدتی از زمان هر مقدار بوده باشد.
3 - در روایات و سخنان پیشوایان دینی نیز کلمه یوم به معنی دوران بسیار آمده است ، چنانکه امیر مومنان علی در نهج البلاغه می فرماید: الدهر یومان یوم لک و یوم علیک : دنیا برای تو دو روز است ، روزی به سود تو است و روزی به زیان تو.
در تفسیر برهان در ذیل همین آیه از تفسیر علی بن ابراهیم نیز میخوانیم که امام فرمود فی ستة ایام یعنی فی ستة اوقات : شش روز یعنی شش وقت و دوران .
4 - در گفتگوهای روزمره و اشعار شعرا در زبانهای مختلف کلمه یوم و معادل آن نیز به معنی دوران زیاد دیده میشود، مثلا میگوئیم کره زمین یک روز گداخته و سوزان بود و روز دیگر سرد شد و آثار حیات در آن آشکار گردید، در حالی که دوران گداختگی زمین به میلیاردها سال بالغ میشود.
یا اینکه میگوئیم یک روز بنی امیه خلافت اسلام را غصب کردند، و روز دیگر بنی عباس ، در حالی که دوران خلافت هر یک به ده ها یا صدها سال بالغ میگردد.
شعر ظریف و پر معنائی از کلیم کاشانی داریم که شاهد روشنی برای بحث ما است آنجا که میگوید: تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 202
بد نامی حیات دو روزی نبود بیش
آن هم کلیم با تو بگویم چسان گذشت
یک روز صرف بستن دل شد به این و آن
روز دگر به کندن دل زین و آن گذشت از مجموع بحث فوق چنین نتیجه می گیریم که خداوند مجموعه زمین و آسمان را در شش دوران متوالی آفریده است ، هر چند این دورانها گاهی به میلیونها یا میلیاردها سال بالغ شده است و علم امروز هیچگونه مطلبی را که مخالف این موضوع باشد بیان نکرده است .
این دورانهای ششگانه محتملا به ترتیب ذیل بوده است :
1 - روزی که همه جهان به صورت توده گازی شکلی بود که با گردش به دور خود از هم جدا گردید و کرات را تشکیل داد.
2 - این کرات تدریجا به صورت توده مذاب و نورانی و یا سرد و قابل سکونت در آمدند.

3 - روز دیگر منظومه شمسی تشکیل یافت و زمین از خورشید جدا شد.
4 - روز دیگر زمین سرد و آماده حیات گردید.
5 - سپس گیاهان و درختان در زمین آشکار شدند.
6 - سرانجام حیوانات و انسان در روی زمین ظاهر گشتند.
آنچه در باره دورانهای ششگانه آفرینش آسمان و زمین در بالا گفتیم با آیات 8 تا 11 سوره فصلت قابل تطبیق است که شرح بیشتر در این زمینه در تفسیر همان آیات به خواست خدا بیان خواهد شد. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 203
چرا جهان را در یک لحظه نیافرید؟
در اینجا سؤ ال دیگری نیز مطرح میشود که خداوند با وجود قدرت بی انتهائی که دارد می توانست همه آسمانها و زمین را در یک لحظه بیافریند، چرا آنها را در این دورانهای طولانی قرار داد؟
پاسخ این سؤ ال را از یک نکته میتوان دریافت و آن اینکه آفرینش اگر در یک لحظه می بود، کمتر میتوانست از عظمت و قدرت و علم آفریدگار حکایت کند، اما هنگامی که در مراحل مختلف و چهره های گوناگون ، طبق برنامه های منظم و حساب شده ، انجام گیرد دلیل روشنتری برای شناسائی آفریدگار خواهد بود، فی المثل اگر نطفه آدمی در یک لحظه تبدیل به نوزاد کامل میشد، آنقدر نمیتوانست عظمت خلقت را بازگو کند، اما هنگامی که در طی 9 ماه ، هر روز در مرحلهای ، و هر ماه به شکلی ، ظهور و بروز کند می تواند به تعداد مراحلی که پیموده است نشانه های تازهای از عظمت آفریدگار بدست دهد
سپس قرآن میگوید: خداوند پس از آفرینش آسمان و زمین ، زمام رهبری آنها را بدست گرفت یعنی نه تنها آفرینش از او است بلکه اداره و رهبری جهان نیز با او میباشد (ثم استوی علی العرش).
و این پاسخی است به آنها که جهان را در آفرینش نیازمند به خدا میدانند نه در بقا و ادامه هستی . تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 204
عرش چیست
عرش در لغت به معنی چیزی است که دارای سقف بوده باشد و گاهی به خود سقف نیز عرش گفته می شود مانند: او کالذی مر علی قریة و هی خاویة علی عروشها (مانند کسی که از کنار قریهای گذشت در حالی که آنچنان ویران شده بود که سقفهایش فرو ریخته و دیوار بر سقفها در غلطیده بود) (بقره آیه 259).
گاهی به معنی تختهای بلند همانند تخت سلاطین نیز آمده است ، چنانکه در داستان سلیمان میخوانیم که میگوید: ایکم یاتینی بعرشها: کدامیک از شما میتوانید تخت او (بلقیس) را برای من حاضر کنید (سوره نمل آیه 38). و نیز به داربستهائی که برای برپا نگهداشتن بعضی از درختان میزنند، عرش

گفته میشود: همانطور که در قرآن میخوانیم و هو الذی انشا جنات معروشات و غیر معروشات : او کسی است که باغهائی از درختان داربستدار و بدون داربست آفرید (انعام آیه 141).
ولی هنگامی که در مورد خداوند به کار میرود و گفته می شود عرش خدا، منظور از آن مجموعه جهان هستی است که در حقیقت تخت حکومت پروردگار محسوب میشود.
اصولا جمله استوی علی العرش کنایه از تسلط یک زمامدار بر امور کشور خویش است ، همانطور که جمله ((ثل عرشه)) (تختش فرو ریخت) به معنی از دست دادن قدرت میباشد، در فارسی نیز این تعبیر کنائی زیاد به کار میرود، مثلا میگوئیم در فلان کشور جمعی شورش کردند و زمامدارشان را از تخت فرو کشیدند، در حالی که ممکن است اصلا تختی نداشته باشد، یا تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 205
جمعی به هواخواهی فلان برخاستند و او را بر تخت نشاندند، همه اینها کنایه از قدرت یافتن یا از قدرت افتادن است .
بنابراین در آیه مورد بحث جمله استوی علی العرش کنایه از احاطه کامل پروردگار و تسلط او بر تدبیر امور آسمانها و زمین بعد از خلقت آنها است .
و از اینجا روشن میشود: آنها که جمله فوق را دلیل بر تجسم خدا گرفته اند گویا توجه به موارد استعمالات فراوان این جمله در این معنی کنائی نکرده اند.
معنی دیگری برای عرش نیز هست ، و آن در مواردی است که در مقابل کرسی قرار گیرد، در این گونه موارد کرسی (که معمولا به تختهای پایه کوتاه گفته میشود) ممکن است کنایه از جهان ماده بوده باشد و عرش کنایه از جهان ما فوق ماده (عالم ارواح و فرشتگان) چنانکه در تفسیر آیه وسع کرسیه السماوات و الارض در سوره بقره مشروحا گذشت .
سپس میفرماید: او است که شب را همچون پوششی بر روز می افکند و روشنائی روز را با پرده های ظلمانی شب می پوشاند (یغشی اللیل النهار).
جالب توجه اینکه تعبیر فوق تنها در مورد شب ذکر شده و نفرموده بوسیله روز تاریکی شب را نیز میپوشاند زیرا پوشش تنها مناسب تاریکی است ، نه روشنائی .
بعد از آن اضافه می کند: شب با سرعت به دنبال روز در حرکت است همانند طلبکاری که با سرعت به دنبال بدهکار میدود (یطلبه حثیثا).
این تعبیر با توجه به موقعیت شب و روز در کره زمین تعبیر جالبی است زیرا تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 206
اگر کسی از بیرون کره زمین ناظر چگونگی حرکت آن به دور خود و

افتادن سایه مخروطی شکل زمین بر روی خودش بوده باشد با توجه به اینکه کره زمین با سرعت سرسام آوری (در حدود 30 کیلومتر در دقیقه) به دور خود میگردد چنین احساس می کند که گویا هیولای سیاه مخروطی شکل با سرعت زیاد در روی این کره به دنبال روشنائی روز در حرکت است ، ولی این موضوع در مورد روشنائی روز صادق نیست زیرا روشنائی آفتاب در نیمی از کره زمین و در تمام فضای اطراف پخش است ، و شکلی به خود نمی گیرد، تنها تاریکی شب است که به صورت سایه مخروطی شکل همانند یک شبح اسرارآمیز غولپیکر روی زمین میدود.
باز اضافه می کند او است که خورشید و ماه و ستارگان را آفریده است ، در حالی که همه سر بر فرمان او هستند (و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بامره).
(درباره تسخیر خورشید و ماه و ستارگان و معانی آن در ذیل آیات مناسب ، به خواست خدا، بحث خواهیم کرد)
پس از ذکر آفرینش جهان هستی و نظام شب و روز و آفرینش ماه و خورشید و ستارگان به عنوان تاکید میگوید: آگاه باشید آفرینش و اداره امور جهان هستی تنها به دست او است (الا له الخلق و الامر).
خلق و امر چیست ؟
در اینکه منظور از خلق و امر چیست ، میان مفسران گفتگو است ، اما با توجه به قرائنی که در این آیه و آیات دیگر قرآن موجود است استفاده می شود که منظور از خلق آفرینش نخستین ، و منظور از امر قوانین و نظاماتی تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 207
است که به فرمان پروردگار در عالم هستی حکومت می کند و آنها را در مسیر خود رهبری می نماید.
این تعبیر در حقیقت پاسخی است به آنها که چنین می پندارند خداوند جهان را آفریده و آن را به حال خود واگذارده و کناری نشسته است ، و به تعبیر دیگر عالم هستی در ایجادش نیازمند به خدا است ، اما در بقا و ادامه حیات نیازی ندارد!.
این جمله میگوید همانطور که جهان در حدوثش نیازمند به او است در تدبیر و ادامه حیات و ادارهاش نیز وابسته به او میباشد، و اگر لحظه ای لطف خدا از آن گرفته شود نظامش به کلی از هم گسسته و نابود میگردد.
بعضی از فلاسفه مایلند که عالم خلق را عالم ماده و عالم امر را عالم ماوراء ماده بدانند، زیرا عالم خلق جنبه تدریجی دارد و این خاصیت جهان ماده است و عالم امر جنبه دفعی و فوری دارد و این خاصیت جهان ماوراء ماده است چنانکه میخوانیم انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون : هنگامی که خداوند چیزی را اراده کند، به او فرمان می دهد موجود باش ، آن هم موجود می شود (سوره یس آیه 82).

ولی با توجه به موارد استعمال امر در آیات قرآن و حتی جمله و الشمس و القمر و النجوم مسخرات بامره که در آیه مورد بحث خواندیم ، استفاده می شود که امر به معنی هر گونه فرمان الهی است ، خواه در جهان ماده باشد یا جهان ماورای ماده (دقت کنید).
و در پایان آیه میفرماید: پربرکت است خداوندی که پروردگار عالمیان است (تبارک الله رب العالمین).
در حقیقت این جمله بعد از ذکر آفرینش آسمان و زمین و شب و روز و خورشید و ماه و ستارگان و تدبیر جهان هستی یکنوع ستایش از مقام مقدس پروردگار تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 208
است که به عنوان تعلیم به بندگان فرموده .
تبارک از ماده برکت است و ریشه آن برک (بر وزن درک) به معنی سینه شتر میباشد، و از آنجا که شتران به هنگامی که در جائی ثابت میمانند سینه خود را به زمین می چسبانند، این کلمه تدریجا معنی ثابت ماندن به خود گرفته است سپس به هر نعمتی که پایدار و با دوام باشد و هر موجودی که دارای عمر طولانی و آثار مستمر و ممتد است ، موجود مبارک یا پربرکت گفته میشود، و نیز اگر می بینیم به استخرها و یا بعضی از مخازن آب برکه گفته میشود به خاطر این است که آب مدتی طولانی در آن باقی میماند. و از اینجا روشن می شود که یک سرمایه پربرکت ، سرمایه ای است که به زودی زوال نپذیرد و یک موجود مبارک موجودی است که آثار آن مدتی طولانی برقرار بماند، بدیهی است لایقترین وجود برای این صفت همان وجود خدا است او وجودی است مبارک ازلی ، ابدی و سرچشمه همه برکات و نیکی ها و خیر مستمر، تبارک الله رب العالمین (در ذیل آیه 92 سوره انعام نیز در این باره سخن گفتیم). الأعراف
آیه 55 - 56
آیه و ترجمه
ادْعُوا رَبَّکُمْ تَضرُّعاً وَ خُفْیَةً إِنَّهُ لا یحِب الْمُعْتَدِینَ(55)
وَ لا تُفْسِدُوا فی الاَرْضِ بَعْدَ إِصلَحِهَا وَ ادْعُوهُ خَوْفاً وَ طمَعاً إِنَّ رَحْمَت اللَّهِ قَرِیبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِینَ(56)
ترجمه :55 - پروردگار خود را از روی تضرع و در پنهانی بخوانید (و از تجاوز دست بردارید که) او متجاوزان را دوست نمیدارد.
56 - و در زمین فساد مکنید بعد از آنکه اصلاح شده است ، و او را با بیم و امید بخوانید (بیم از مسئولیتها و امید به رحمتش ، و نیکی کنید) زیرا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 209
تفسیر :شرایط اجابت دعا
آیه گذشته با ذکر دلائل روشن این حقیقت را اثبات کرد که شایسته عبودیت و بندگی تنها خدا است ، و به دنبال آن در اینجا دستور می دهد که

دعا و نیایش که جان و روح عبادت است باید در برابر خدا انجام گیرد، نخست میگوید: پروردگار خود را از روی تضرع و در پنهانی بخوانید (ادعوا ربکم تضرعا و خفیة).
تضرع در اصل از ماده ضرع (بر وزن فرع) به معنی پستان گرفته شده ، بنابراین فعل تضرع به معنی دوشیدن شیر از پستان می آید، و از آنجا که به هنگام دوشیدن شیر انگشتها بر نوک پستان در جهات مختلف حرکت میکنند، این کلمه در مورد کسی که با حرکات مخصوص خود اظهار خضوع و تواضع می کند به کار میرود.
بنابراین اگر در آیه فوق میخوانیم خدا را از روی تضرع بخوانید یعنی با کمال خضوع و خشوع و تواضع روی به سوی او آرید در حقیقت دعا کننده نباید تنها زبانش چیزی را بخواهد، بلکه باید روح دعا در درون جان او و در تمام وجودش منعکس گردد، و زبان تنها ترجمان آنها باشد و به عنوان نمایندگی همه اعضای او سخن گوید.
و اینکه در آیه فوق دستور داده شده که خدا را به طور خفیه و در پنهانی بخوانید برای این است که از ریا دورتر، و به اخلاص نزدیکتر، و توام با تمرکز فکر و حضور قلب باشد. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 210
در حدیثی میخوانیم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در یکی از غزوات بود، هنگامی که سپاهیان اسلام کنار درهای رسیدند فریاد خود را به لا اله الا الله و الله اکبر بلند کردند، پیامبر فرمود: یا ایها الناس اربعوا علی انفسکم اما انکم لا تدعون اصم و لا غائبا انکم تدعون سمیعا قریبا انه معکم : ای مردم اندکی آرامتر دعا کنید شما شخص کر و غائبی را نمی خوانید شما کسی را میخوانید که شنوا و نزدیک است و با شما است
این احتمال نیز در آیه داده شده است که منظور از تضرع دعای آشکار و منظور از خفیه دعای پنهانی است ، زیرا هر مقامی اقتضائی دارد گاهی باید آشکارا و گاهی پنهانی دعا کرد، روایتی که از علی بن ابراهیم در ذیل آیه نقل شده این موضوع را تایید میکند.
و در پایان آیه میفرماید: خداوند تجاوزکاران را دوست نمیدارد (انه لا یحب المعتدین).
و این جمله معنی وسیعی دارد که هر گونه تجاوز را، اعم از فریاد کشیدن به هنگام دعا، و یا تظاهر و ریاکاری ، و یا توجه به غیر خدا را به هنگام دعا شامل میشود.
در آیه بعد اشاره به حکمی شده است که در واقع یکی از شرائط تاثیر دعا است ، میفرماید: در روی زمین فساد مکنید بعد از آنکه اصلاح شده است (و لا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها).
مسلما هنگامی دعاها در پیشگاه خدا به اجابت نزدیک خواهد بود که شرائط لازم در آن رعایت شود، از جمله اینکه با جنبه های سازنده و عملی در

و قدرت همراه باشد، حقوق مردم رعایت گردد، و حقیقت دعا در سراسر وجود انسان پرتوافکن شود، بنابراین هیچگاه دعای افراد مفسد و تبهکار به جائی نخواهد رسید.
منظور از فساد بعد از اصلاح ، ممکن است اصلاح از ظلم یا کفر یا هر دو بوده باشد، در روایتی از امام باقر (علیه السلام) میخوانیم : ان الارض کانت فاسدة فاصلحها الله بنبیه (صلی اللّه علیه و آله و سلّم): زمین فاسد بود و خداوند بوسیله پیامبر اسلام آنرا اصلاح کرد.
بار دیگر به مساله دعا میپردازد و یکی دیگر از شرائط آن را بازگو می کند و میگوید: خدا را با ترس و امید بخوانید (و ادعوه خوفا و طمعا).
نه آن چنان از اعمال خود راضی باشید که گمان کنید هیچ نقطه تاریکی در زندگی شما نیست که این خود عامل عقبگرد و سقوط است ، و نه آنچنان مایوس باشید که خود را شایسته عفو خدا و اجابت دعا ندانید که این یاس و نومیدی نیز خاموش کننده همه تلاشها و کوششها است ، بلکه با دو بال بیم و امید به سوی او پرواز کنید، امید به رحمتش و بیم از مسئولیتها و لغزشها.
و در پایان آیه برای تاکید بیشتر روی اسباب امیدواری به رحمت خدا، میگوید: رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است (ان رحمة الله قریب من المحسنین).
ممکن است این جمله یکی دیگر از شرائط اجابت دعا باشد، یعنی اگر میخواهید دعای شما یک دعای توخالی و تنها گردش زبان نباشد باید آن را با اعمال نیک خود همراه سازید، تا به کمک آن ، رحمت الهی شامل حال شما گردد و دعایتان به ثمر رسد و به این ترتیب در این دو آیه اشاره به پنج قسمت از تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 212
شرائط قبولی دعا شده است : نخست اینکه از روی تضرع و در پنهانی باشد، دیگر اینکه از حد اعتدال تجاوز نکند، سوم اینکه با تولید فساد و تبهکاری همراه نگردد، چهارم اینکه توأ م با بیم و امید متوازن باشد پنجم اینکه با نیکوکاری توأ م گردد. الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 213
آیه 57 - 58
آیه و ترجمه
وَ هُوَ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَحَ بُشرَا بَینَ یَدَی رَحْمَتِهِ حَتی إِذَا أَقَلَّت سحَاباً ثِقَالاً سقْنَهُ لِبَلَدٍ مَّیِّتٍ فَأَنزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِن کلِّ الثَّمَرَتِ کَذَلِک نخْرِجُ الْمَوْتی لَعَلَّکُمْ تَذَکرُونَ(57)
وَ الْبَلَدُ الطیِّب یخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ الَّذِی خَبُث لا یخْرُجُ إِلا نَکِداً کذَلِک نُصرِّف الاَیَتِ لِقَوْم یَشکُرُونَ(58)

ترجمه :57 - اوً کسی است که بادها را پیشاپیش (باران) رحمتش میفرستد تا زمانی که ابرهای سنگین بار را (بر دوش خود) حمل کنند در این هنگام آنها را به سوی سرزمینهای مرده میفرستیم و به وسیله آن آب (حیاتبخش) نازل میکنیم و با آن از هر گونه میوهای (از خاک تیره) بیرون می آوریم ، و اینگونه (که زمینهای مرده را زنده کردیم) مردگان را (نیز در قیامت) زنده میکنیم تا متذکر شوید.
58 - و سرزمین پاکیزه (و شیرین) گیاهش به فرمان پروردگار میروید اما سرزمینهای بدطینت (و شورهزار) جز گیاه ناچیز و بی ارزش از آن نمیروید، اینگونه ، آیات را برای آنها که شکرگزارند بیان میکنیم .
تفسیر :مربی و قابلیت هر دو لازم است
در آیات گذشته اشاره های مکرر به مساله مبدء یعنی توحید و شناسائی
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 214
پروردگار از روی اسرار جهان آفرینش شد، و در این آیات ضمن شرح قسمتی از نعمتهای خدا، اشاره به مساله معاد و رستاخیز میشود، تا این دو بحث یکدیگر را تکمیل کنند، و این سیره قرآن است که در بسیاری از موارد مبدء و معاد را با هم قرین میسازد، و جالب اینکه هم برای شناسائی خدا و هم برای توجه به امر معاد از طریق اسرار آفرینش موجودات این عالم استدلال میکند.
نخست میگوید: او کسی است که بادها را پیشاپیش باران رحمتش همچون بشارت دهنده ای که از قدوم مسافر عزیزی خبر می دهد میفرستد (و هو الذی یرسل الریاح بشرا بین یدی رحمته).
بادهائی که از اقیانوسها برخاسته و ابرهای سنگین بار و پر آب را با خود حمل می کند (حتی اذا اقلت سحابا ثقالا).
در این موقع آنها را به سوی سرزمینهای مرده و خشک و سوزان می رانیم و ماموریت آبیاری این تشنگان را به عهده آنها می نهیم (سقناه لبلد میت).
و بوسیله آن ، آب حیاتبخش را در همه جا فرو میفرستیم (فانزلنا به الماء).
به کمک این آب انواع میوه ها را از خاک تیره بیرون می آوریم (و اخرجنا به من کل الثمرات).
آری آفتاب بر اقیانوسها می تابد و بخار آب را به بالا میفرستد، بخارها متراکم میشوند و توده های سنگین ابر را تشکیل میدهند، امواج باد توده های کوهپیکر ابر را بر دوش خود حمل میکنند و به سوی سرزمینهائی که ماموریت دارند پیش میروند، قسمتی از این بادها که در پیشاپیش توده های ابر در حرکتند و آمیخته با رطوبت ملایمی هستند، نسیم دلانگیزی ایجاد میکنند که از درون آن بوی باران حیاتبخش به مشام میرسد، اینها در حقیقت مبشران نزول باران هستند سپس توده های عظیم ابر، دانه های باران را از خود بیرون میفرستند، نه تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 215

چندان درشتند که زراعتها را بشویند و زمینها را ویران کنند، و نه چندان کوچکند که در فضا سرگردان بمانند، آرام و ملایم بر زمین می نشینند، و آهسته در آن نفوذ میکنند و محیط را برای رستاخیز بذرها و دانه ها آماده میسازند، زمینی که در خشکی میسوخت و شباهت کامل به منظره یک گورستان خاموش و خشک داشت ، تبدیل به کانون فعالی از حیات و زندگی و باغهای پر گل و پر میوه میشود.
و به دنبال آن اضافه می کند: این چنین مردگان را از زمین بیرون می آوریم و لباس حیات را در اندامشان می پوشانیم (کذلک نخرج الموتی).
این مثال را برای آن آوردیم که نمونه معاد را در این دنیا که همه سال در برابر چشم شما تکرار می شود به شما نشان دهیم تا متذکر گردید (لعلکم تذکرون).
در آیه بعد برای اینکه گمان نشود یکنواخت بودن باران دلیل آن است که همه سرزمینها یکسان زنده شوند، و برای اینکه روشن گردد، استعدادها و آمادگیهای متفاوت سبب استفاده های مختلف از مواهب الهی میگوید سرزمین شیرین و پاکیزه گیاهان پربرکت و مفید و سودمند خود را به اذن پروردگارش بیرون میفرستد (و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه).
اما زمینهای شوره زار و خبیث و زشت ، چیزی جز گیاهان ناچیز و کم

نمی رویاند (و الذی خبث لا یخرج الا نکدا).
همچنین فرمان رستاخیزگر چه سبب تجدید حیات و جان گرفتن انسانها میگردد، ولی همه انسانها یکسان وارد محشر نمیشوند، آنها نیز همانند زمینهای شیرین و شورهزار با هم متفاوتند، تفاوتی که از اعمال و عقائد و نیاتشان سرچشمه میگیرد.
و در پایان آیه میفرماید: این چنین آیات را برای کسانی که شکرگزارند و از آن استفاده میکنند و راه هدایت را میپویند بیان میکنیم (کذلک نصرف الایات لقوم یشکرون).
آیه فوق در حقیقت اشاره به یک مساله مهم است که در زندگی این جهان و جهان دیگر در همه جا تجلی میکند، و آن اینکه تنها فاعلیت فاعل برای به ثمر رسیدن یک موضوع ، کافی نیست بلکه استعداد و قابلیت قابل نیز شرط است ، از دانه های باران حیاتبخشتر و لطیفتر تصور نمیشود، اما همین بارانی که در لطافت طبعش کلامی نیست در یک جا سبزه و گل می رویاند و در جای دیگر خس و خاشاک ! الأعراف

آیه 59 - 64
آیه و ترجمه
لَقَدْ أَرْسلْنَا نُوحاً إلی قَوْمِهِ فَقَالَ یَقَوْم اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَکُم مِّنْ إلَهٍ غَیرُهُ إنی

أخَاف عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ(59)
قَالَ الْمَلأُ مِن قَوْمِهِ إِنَّا لَنرَاک فِی ضلَلٍ مُّبِينٍ(60)
قَالَ يَقَوْمِ لَيْس بی ضلَلَةٌ وَ لَكِنی رَسولٌ مِّن رَّبِ الْعَلَمِينَ(61)
أُبَلِّغُكُمْ رِسلَتِ رَبی وَ أَنصحُ لَكمْ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لا تَعْلَمُونَ(62)
أَ وَ عجِبْتُمْ أَن جَاءَكمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكمْ عَلی رَجُلٍ مِّنكمْ لِيُنذِرَكُمْ وَ لِتَتَّقُوا وَ لَعَلَّكمْ تُرْحَمُونَ(63)
فَكَذَّبُوهُ فَأَنجَيْنَهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ فی الْفُلْكِ وَ أَغْرَقْنَا الَّذِينَ كذَّبُوا بِئَايَتِنَا إِنهُمْ كانُوا قَوْماً عَمِينَ(64)
ترجمه :59 - ما نوح را به سوی قومش فرستادیم ، او به آنها گفت : ای قوم من (تنها) خداوند یگانه را پرستش کنید که معبودی جز او برای شما نیست (و اگر غیر این کنید) من بر شما از عذاب روز بزرگی میترسم .
60 - (ولی) اشراف قومش به او گفتند: ما تو را در گمراهی آشکاری می بینیم !
61 - گفت : ای قوم من ! هیچگونه گمراهی در من نیست ، ولی من فرستاده پروردگار جهانیانم
62 - رسالتهای پروردگارم را به شما ابلاغ میکنم و خیرخواه شما هست
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 218
چیزهائی میدانم که شما نمی دانید.
63 - آیا تعجب کرده اید که دستور آگاه کننده پروردگارتان به وسیله مردی از میان شما به شما برسد تا (از عواقب اعمال خلاف) بیمتان دهد، و (در پرتو این دستور) پرهیزگاری پیشه کنید شاید مشمول رحمت (الهی) گردید.
64 - اما سرانجام او را تکذیب کردند و ما او و کسانی را که با وی در کشتی بودند رهائی بخشیدیم و آنها که آیات ما را تکذیب کردند غرق نمودیم چه اینکه آنها جمعیتی نابینا (و کور دل) بودند.
تفسیر :رسالت نوح نخستین پیامبر اولو العزم
همانطور که در آغاز این سوره گفته شد، در این سوره بعد از ذکر یک سلسله مسائل اساسی و کلی در زمینه خداشناسی و معاد و هدایت بشر و احساس مسئولیت ، اشاره به سرگذشت جمعی از پیامبران بزرگ همانند نوح و هود و صالح و لوط و شعیب و بالاخره موسی بن عمران می کند، تا نمونه های زنده این بحثها را عملا در لابلای تاریخ پر ماجرا و عبرت انگیز آنان نشان دهد.
نخست از سرگذشت نوح پیامبر شروع می کند و قسمتی از گفتگوهای او را با قوم بتپرست و سرکش و ماجراجویش شرح می دهد:
سرگذشت نوح در سوره های مختلفی از قرآن مانند سوره هود، انبیاء، مؤ منون و شعراء آمده است و سوره کوتاهی نیز در قرآن به نام سوره نوح

داریم که هفتاد و یکمین سوره قرآن است .
شرح کوششهای این پیامبر بزرگ و چگونگی ساختن کشتی و طوفان وحشتناک و غرق شدن مردم خودخواه و فاسد و بتپرست زمان او، در سوره های نامبرده مشروحا بحث خواهد شد، در اینجا تنها فهرستی از آن در شش آیه آمده است : تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 219
نخست میفرماید: ما نوح را به سوی قومش فرستادیم (لقد ارسلنا نوحا الی قومه).
نخستین چیزی که او به آنها یادآور شد، همان توجه به حقیقت توحید و نفی هر گونه بتپرستی بود، به آنها گفت : ای قوم من ! خدا را بپرستید که هیچ معبودی جز او برای شما نیست (فقال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره).
شعار توحید نه تنها شعار نوح بلکه نخستین شعار همه پیامبران الهی بوده است لذا در آیات متعددی از همین سوره و سوره های دیگر قرآن در آغاز دعوت بسیاری از پیامبران شعار یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره : ای قوم خداوند یگانه را پرستش کنید که معبودی جز او برای شما نیست دیده می شود (به آیات 65 و 73 و 85 همین سوره مراجعه کنید)
از این جمله ها به خوبی استفاده می شود که بتپرستی مهمترین خار بر سر راه سعادت همه انسانها بوده است و این باغبانهای توحید برای تربیت انواع گلها و درختان پرثمر در سرزمین جوامع انسانی قبل از هر چیز دامن همت به کمر می زدند تا با داس تعلیمات سازنده خود، این خارهای مزاحم را ریشهکن سازند.
مخصوصا از آیه 23 سوره نوح استفاده می شود که مردم زمان نوح بتهای مختلفی به نام ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر داشته اند که شرح آنها به خواست خدا در ذیل همان آیه خواهد آمد
نوح پس از بیدار کردن فطرتهای خفته ، آنان را از سرانجام بتپرستی بر حذر داشته و گفت : من از عذاب روز بزرگی بر شما میترسم (انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم).
منظور از مجازات روز بزرگ ممکن است همان طوفان معروف نوح باشد که کمتر مجازاتی به عظمت و وسعت آن دیده شده است ، و نیز ممکن است اشاره به مجازات الهی در روز رستاخیز باشد، زیرا این تعبیر در قرآن مجید در هر دو تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 220
معنی به کار رفته است ، در سوره شعراء آیه 189 میخوانیم :
فاخذهم عذاب یوم الظلة انه کان عذاب یوم عظیم این آیه درباره مجازاتی است که قوم شعیب بر اثر تبهکاریها در همین جهان گرفتار آن شدند، و در سوره مطففین آیه 5 میخوانیم الا یظن اولئک انهم مبعوثون لیوم عظیم آیا اینها گمان نمی کنند که برای روز بزرگی مبعوث خواهند شد تعبیر به اخاف

(می ترسم گرفتار چنین مجازاتی شوید) بعد از ذکر مساله شرک در آیه مورد بحث ممکن است به خاطر این باشد که نوح میخواهد به آنها بگوید اگر یقین به چنین مجازاتی نداشته باشید لااقل بیم آن هست بنابراین ، عقل اجازه نمیدهد که با چنین احتمالی این راه را بپیمائید، و به استقبال چنین عذاب دردناکی بشتابید.
ولی قوم نوح به جای اینکه از دعوت اصلاحی این پیامبر بزرگ که توأ م با نهایت خیرخواهی بود استقبال کنند، به آئین توحید بپیوندند و دست از ستم و فساد بردارند، جمعی از اشراف و ثروتمندانی که منافع خود را با بیداری مردم در خطر می دیدند، و مذهب او را مانعی بر سر راه هوسرانیها و هوسبازیهای خویش مشاهده میکردند صریحا در جواب نوح گفتند ما ترا در گمراهی آشکار می بینیم (قال الملا من قومه انا لنراک فی ضلال مبین)
ملا معمولا به جمعیتی گفته میشوند که عقیده واحدی برای خود انتخاب کرده اند و اجتماع و شکوه ظاهری آنها چشمها را پر میکند زیرا ماده اصلی این لغت به معنی پر کردن است ، و در قرآن مجید این تعبیر بیشتر در مورد جمعیت های خودخواه و خودکامهای که ظاهری آراسته ، و باطنی آلوده دارند، و تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 221
صحنه های مختلف اجتماع را با وجود خود پر میکنند، اطلاق شده است ،
نوح در برابر توهین و خشونت آنها با همان لحن آرام و متین و محبت آمیز خود در پاسخ آنها گفت : من نه تنها گمراه نیستم بلکه هیچگونه نشانه ای از گمراهی در من وجود ندارد، ولی من فرستاده پروردگار جهانیانم (قال یا قوم لیس بی ضلالة و لکنی رسول من رب العالمین)
اشاره به اینکه خدایان پراکندهای که شما قائل شده اید و برای هر یک قلمرو حکومتی پنداشته اید همانند خدای دریا، خدای آسمان ، خدای صلح و جنگ و مانند اینها همه بی اساس است پروردگار و رب همه جهانیان تنها خداوند یگانه یکتا است که خالق همه آنها میباشد.
هدف من این است که رسالت پروردگار را انجام داده و دستورات او را به شما برسانم (ابلغکم رسالات ربی) و در این راه از هیچگونه خیرخواهی فروگذاری نمیکنم (و انصح لکم).
انصح از ماده نصح (بر وزن قفل) به معنی خلوص و بی غل و غش بودن است لذا ناصح العسل به معنی عسل خالص است ، سپس این تعبیر در مورد سخنانی که از روی نهایت خلوص نیت و خیرخواهی و بدون تقلب و فریب و تزویر گفته می شود به کار رفته است .
و در پایان اضافه می کند: من چیزهائی از خداوند میدانم که شما نمیدانید (و اعلم من الله ما لا تعلمون)
این جمله ممکن است جنبه تهدید در برابر مخالفت های آنها داشته باشد که تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 222

من مجازاتهای دردناکی از خداوند در برابر تبهکاران سراغ دارم که شما هنوز از آن بی خبرید، و یا اشاره به لطف و رحمت پروردگار باشد که اگر در مسیر اطاعتش گام بگذارید برکات و پاداشهائی از او سراغ دارم که شما به عظمت و وسعت آن واقف نیستید، و یا اشاره به این باشد که اگر من عهده دار هدایت شما شده ام مطالبی درباره خداوند بزرگ و دستوراتش میدانم که شما از آن آگاهی ندارید، و به همین جهت باید از من پیروی کنید، و هیچ مانعی ندارد که همه این معانی در مفهوم جمله فوق جمع باشد.
در آیه بعد گفتار دیگری را از نوح میخوانیم که در برابر اظهار تعجب قوم خود از اینکه چگونه ممکن است انسانی عهده دار رسالت پروردگار گردد، بیان کرده است : آیا تعجب کرده اید که انسانی مامور ابلاغ رسالت پروردگار گردد و دستورات بیدار کننده او بر این انسان نازل شود تا شما را از عواقب سوء اعمالتان برحذر دارد و به آئین پرهیزگاری دعوت کند، تا مشمول رحمت الهی شوید (او عجبتم ان جائکم ذکر من ربکم علی رجل منکم لینذرکم و لتتقوا و لعلکم ترحمون).
یعنی این موضوع چه جای تعجب است ؟ زیرا یک انسان شایسته ، استعداد انجام این رسالت را بهتر از هر موجود دیگر دارد، به علاوه انسان است که می تواند رهبر انسانها شود، نه فرشتگان و نه غیر آنها.
ولی به جای اینکه دعوت چنین رهبر دلسوز و خیرخواه و آگاهی را بپذیرند، همه گفته های او را تکذیب کردند، و در برابر دعوتش سر تسلیم فرود نیاوردند، هر چه نوح بیشتر تبلیغ میکرد، آنها بر لجاجت و سرسختی خود میافزودند، و تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 223
همین سبب شد که خداوند، نوح و آنها که با او در کشتی بودند نجات داده و تکذیب کنندگان به آیاتش را گرفتار غرقاب سازد و هلاک کند (فکذبوه فانجیناه و الذین معه فی الفلک و اغرقنا الذین کذبوا بایاتنا).
در پایان آیه ، دلیل این کیفر سخت را چنین بیان می کند که آنها جمعیت نابینائی بودند یعنی مردمی بودند کور دل و کور باطن که از مشاهده چهره حقیقت محروم بودند (انهم کانوا قوما عمین).
و این کوردلی نتیجه اعمال شوم و لجاجتهای مستمر خودشان بود، زیرا تجربه نشان داده هنگامی که انسان مدتها در تاریکی بماند و یا به علل دیگری چشم خود را ببندد و از نگاه کردن خودداری کند، قدرت دید خود را تدریجا از دست خواهد داد و سرانجام نابینا خواهد شد، همچنین سایر اعضاء بدن اگر مدت زیادی کار نکنند می خشکند و برای همیشه از کار می افتند
دید باطن انسان نیز از این قانون مستثنی نیست ، چشمپوشی مستمر از حقایق ، و به کار نگرفتن عقل و خرد در فهم واقعیتها، تدریجا چشم تیزبین

عقل را ضعیف کرده و سرانجام نابینا میکند.
بقیه سرگذشت قوم نوح و چگونگی وقوع طوفان و جزئیات دیگر این سرگذشت در سوره هائی که در بالا اشاره کردیم مشروحا خواهد آمد.
الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 224
آیه 65 - 72
آیه و ترجمه
وَ إِلى عَادٍ أَخَاهُمْ هُوداً قَالَ يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكم مِّنْ إِلَهٍ غَيرُهُ أَ فَلا تَتَّقُونَ(65)
قَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ إِنَّا لَنرَاک فى سفَاهَةٍ وَ إِنَّا لَنَظنُّک مِنَ الْكَذِبِينَ(66)
قَالَ يَقَوْمِ لَيْس بى سفَاهَةٌ وَ لَكِنى رَسولٌ مِّن رَّب الْعَلَمِينَ(67)
أُبَلِّغُكمْ رِسلَتِ رَبى وَ أَنَا لَكمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ(68)
أَ وَ عجِبْتُمْ أَن جَاءَكُمْ ذِكرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلى رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكمْ وَ اذْكرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِن بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَ زَادَكُمْ فى الْخَلْقِ بَصطةً فَاذْكرُوا ءَالاءَ اللَّهِ لَعَلَّكمْ تُفْلِحُونَ(69)
قَالُوا أَ جِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَ نَذَرَ مَا كانَ يَعْبُدُ ءَابَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنت مِنَ الصدِقِينَ(70)
قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكم مِّن رَّبِّكُمْ رِجْسٌ وَ غَضبٌ أَ تُجَدِلُونَنى فى أَسمَاءٍ سمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَ ءَابَاؤُكُم مَّا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِن سلْطنٍ فَانتَظِرُوا إِنى مَعَكم مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ(71)
فَأَنجَيْنَهُ وَ الَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَ قَطعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كذَّبُوا بِئَايَتِنَا وَ مَا كانُوا مُؤْمِنِينَ(72)
ترجمه :65 - و به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم ، گفت ای قوم من ! (تنها) خدا را پرستش کنید که جز او معبودی برای شما نیست ، آیا پرهیزگاری پیشه نمیکنید؟!
66 - اشراف کافر قوم او گفتند ما تو را در سفاهت (و نادانی و سبک مغزی) می بینیم و ما مسلما تو را از دروغگویان میدانیم .
67 - گفت : ای قوم من ! هیچگونه سفاهتی در من نیست ، ولی فرستادهای از طرف پروردگار جهانیانم .
68 - رسالتهای پروردگارم را به شما ابلاغ میکنم و من خیرخواه امینی برای شما هستم .
69 - آیا تعجب کرده اید که دستور آگاه کننده پروردگارتان به وسیله مردی از میان شما به شما برسد تا (از مجازات الهی) بیمتان دهد، و به یاد آورید هنگامی شما را جانشینان قوم نوح قرار داد، و شما را از جهت خلقت گسترش داد (و به نیروی بدنی قوی مجهز ساخت) پس نعمتهای خدا را به

یاد آورید شاید رستگار شوید.
70 - گفتند آیا به سراغ ما آمده ای که تنها خدای یگانه را بپرستیم و آنچه را پدران ما می پرستیدند رها کنیم ، حال که چنین است آنچه (از بلا و عذاب الهی) به ما وعده میدهی بیاور اگر راست میگوئی
71 - گفت : پلیدی و غضب پروردگار شما را فرا گرفته ، آیا با من در مورد نامه ائی مجادله میکنید (که به عنوان معبود و خدا) شما و پدرانتان (بر بتها) گذارده اید، در حالی که خداوند هیچ فرمانی درباره آن نازل نکرده است ، بنابراین شما منتظر باشید من هم با شما انتظار میکشم .
72 - سرانجام او و کسانی را که با او بودند به رحمت خود نجات بخشیدیم و ریشه کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و ایمان نیاوردند قطع کردیم .
تفسیر :گوشهای از سرگذشت قوم هود
در تعقیب ذکر رسالت نوح و درسهای عبرتی که در آن نهفته بود، به تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 226
سرگذشت یکی دیگر از پیامبران بزرگ یعنی هود و درگیریهای او با قوم و ملتش میپردازد.
این جریان در سوره های دیگری از قرآن مجید از جمله سوره شعراء و سورهای که به نام هود در قرآن نامگذاری شده مشروحتر آمده است ، در آیات مورد بحث تنها فشردهای از گفتگوهای هود و مخالفانش و سرانجام زندگی آنها بازگو شده است .
نخست میفرماید: ما به سوی جمعیت عاد، برادرشان هود را فرستادیم (و الی عاد اخاهم هودا).
قوم عاد مردمی بودند که در سرزمین یمن زندگی میکردند، از نظر قدرت جسمانی و ثروت سرشاری که از طریق کشاورزی و دامداری به آنها میرسید، ملتی نیرومند و قوی بودند، ولی انحرافات عقیدهای مخصوصا بتپرستی و مفاسد اخلاقی در میان آنها غوغا میکرد.
هود که از آنان بود و با آنها خویشاوندی داشت ، از طرف پروردگار مامور دعوت آنها به سوی حق و مبارزه با فساد گردید، و شاید تعبیر به اخاهم (برادرشان) اشاره به همین پیوند نسبی باشد که در میان هود و قوم عاد بود.
این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر به برادر در مورد حضرت هود و همچنین در مورد چند نفر دیگر از پیامبران الهی مانند نوح (سوره شعراء - 106) و صالح (سوره شعراء - 142) و لوط (سوره شعراء - 161) و شعیب (سوره اعراف - 85) به خاطر این باشد که آنها در نهایت دلسوزی و مهربانی ، همچون یک برادر، با قوم و جمعیت خود رفتار می کردند، و از هیچ کوشش و تلاشی برای هدایت آنها فروگذار نکردند، این تعبیر در مورد کسانی که نهایت دلسوزی در باره فرد یا جمعیتی به خرج میدهند گفته میشود، به

علاوه این تعبیر حاکی از یک نوع برابری و نفی هر گونه تفوق طلبی و ریاست طلبی است یعنی این مردان تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 227
خدا هیچگونه داعیه ای در زمینه هدایت آنها در سر نداشتند، بلکه صرفا به خاطر نجات آنان از گرداب بدبختی دست و پا میکردند.
در هر حال روشن است که تعبیر اخاهم هرگز اشاره به برادری دینی نیست زیرا این اقوام غالبا به دعوت اصلاح طلبانه پیامبرانشان پاسخ مثبت ندادند سپس میگوید: هود دعوت خود را از مساله توحید و مبارزه با شرک و بت پرستی شروع کرد و به آنها گفت ای قوم من ! خداوند یگانه را بپرستید که هیچ معبودی برای شما غیر او نیست ، آیا پرهیزگاری را پیشه نمی کنید؟ (قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره افلا تتقون).
ولی این جمعیت خودخواه و متکبر، مخصوصا ثروتمندان از خود راضی که قرآن از آنها تعبیر به ملا کرده است ، یعنی ظاهر آنها چشم پرکن بود، به هود همان گفتند که قوم نوح به نوح گفته بودند، بلکه نسبت سفاهت نیز به او دادند، گفتند ما تو را در سفاهت و سبک مغزی می بینیم و گمان میکنیم تو از دروغگویان باشی ! (قال الملا الذین کفروا من قومه انا لنراک فی سفاهة و انا لنظنک من الکاذبین).
سفاهت و سبک مغزی از نظر آنها این بود که انسانی بر خلاف سنتهای محیط هر چند غلط و نادرست باشد بپاخیزد، و حتی جان خود را در این راه به خطر افکند سفاهت در منطق آنان این بود که کسی همرنگ محیط نشود و نان را به نرخ روز نخورد و برای سنتشکنی بپاخیزد و هر گونه ناراحتی و دردسری را برای خود بخرد.
اما هود با وقار و ادبی که مخصوص پیامبران و رهبران راستین و پاک است ، بی آنکه از گفته آنان عصبانی و یا دلسرد و مایوس گردد، گفت : ای جمعیت من ! تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 228
هیچگونه سفاهتی در من نیست و وضع رفتار و گفتار من بهترین دلیل بر سرمایه های عقلانی من است ، من فرستاده پروردگار جهانیانم (قال یا قوم لیس بی سفاهة و لکنی رسول من رب العالمین).
هود اضافه کرد من وظیفه دارم رسالتهای پروردگارم را به شما ابلاغ کنم و دستورهائی را که ضامن سعادت و خوشبختی شما و نجات از گرداب شرک و فساد است در اختیار شما بگذارم ، آن هم در نهایت دلسوزی و خیرخواهی و در نهایت امانت و درستکاری (ابلغکم رسالات ربی و انا لکم ناصح امین). سپس هود در برابر افرادی که از بعثت یک انسان به عنوان پیامبر در تعجب بودند به همان مطلبی اشاره می کند که نوح پیامبر نیز به قوم خود گفته بود و آن اینکه : آیا تعجب میکنید که از طرف پروردگار به فردی از شما وحی شود، تا شما را از کیفرهائی که به خاطر اعمالتان در پیش دارید بیم دهد؟! (او عجبتم ان جائکم ذکر من ربکم علی رجل منکم

لینذرکم).
سپس برای تحریک عواطف خفته آنها و برانگیختن حس شکرگزاری در درون جانشان قسمتی از نعمتهای پروردگار رابرای آنان شرح می دهد و میگوید: به خاطر بیاورید که خداوند شما را جانشینان قوم نوح قرار داد و هنگامی که آنها بر اثر طغیانشان بوسیله طوفان نابود شدند، سرزمینهای وسیع و گسترده آنان را با تمام نعمتهائی که داشتند در اختیار شما قرار داد (و اذکروا اذ جعلکم خلفاء من بعد قوم نوح).
به علاوه به شما قدرت فوق العاده جسمانی و نیروی بدنی عنایت کرد (و زادکم فی الخلق بصطة). تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 229
جمله زادکم فی الخلق بصطة (شما را از نظر آفرینش گسترش داد) ممکن است - همانطور که در بالا اشاره کردیم - اشاره به قدرت جسمانی قوم عاد باشد، زیرا هم از آیات مختلف قرآن و هم از تواریخ برمی آید که آنها مردمی درشت استخوان و قوی پیکر و نیرومند بودند در آیه 15 سوره فصلت از قول آنها می خوانیم من اشد منا قوة : چه کسی از ما نیرومندتر است و در آیه 7 سوره حاقه در مورد بلائی که به جرم اعمالشان بر سر آنها آمد میخوانیم فتری القوم فیها صرعی کانهم اعجاز نخل خاویة : قوم عاد را میدیدی که بر اثر طوفان آنچنان روی زمین افتاده اند که گویا تنه های درختان نخل بود که به روی زمین افتاده بود!
و نیز می تواند اشاره به افزایش ثروت و قدرت مالی و تمدن ظاهری و پیشرفته آنها بوده باشد، آنچنانکه از آیات دیگر قرآن و تواریخ استفاده میشود، ولی احتمال اول با ظاهر آیه متناسبتر است .
و در پایان به آن جمعیت خودخواه خاطرنشان می سازد که نعمتهای گوناگون پروردگار را به خاطر بیاورید تا حس شکرگزاری شما برانگیخته شود و در برابر فرمان او تسلیم شوید شاید رستگار گردید (فاذکروا آلاء الله لعلکم تفلحون).
اما در مقابل این اندرزها و راهنمائیهای منطقی و یادآوری نعمتهای الهی آنها که منافع مادی خود را در خطر می دیدند و قبول دعوت او را مانع هوسبازیهای خویش می دانستند، در مقام مخالفت بر آمده و صریحا اعلام داشتند که آیا تو آمدهای که ما را به سوی خدای یگانه دعوت کنی و تمام معبودهائی را که پدران و نیاکان ما سالیان دراز در برابر آن سر تعظیم فرود آورده اند و به عظمت شناخته اند، تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 230
رها سازیم ؟! نه هرگز چنین چیزی ممکن نیست (قالوا اجئتنا لنعبد الله وحده و نذر ما کان یعبد آبائنا).
همانطور که ملاحظه می کنید سطح افکار آنان به قدری پائین بود که از پرستش خدای یگانه وحشت داشتند و پراکندگی و تعدد خدایان را برای خود، مایه افتخار می پنداشتند، و جالب اینکه تنها منطق آنان در این زمینه

همان تقلید کورکورانه از سنن نیاکان بود وگرنه چگونه ممکن بود بتوانند، تعظیم در برابر قطعات سنگ و چوب را توجیه کنند.
و سرانجام برای اینکه امید هود را به کلی از خود قطع کنند و به اصطلاح حرف آخر را به او زده باشند گفتند: اگر راست میگوئی و عذابها و مجازات هائی را که به ما وعده میدهی حقیقت دارد، هر چه زودتر آنها را به سراغ ما بفرست و ما را محو و نابود کن ! (یعنی ما کمترین واهمه ای از تهدیدهای تو نداریم) (فاتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین).
هنگامی که سخن به اینجا رسید و آخرین حرف خود را که نشانه امتناع کامل از قبول دعوت هود بود زدند و او به کلی از هدایت آنان مایوس شد، به آنها گفت : اکنون که چنین است بدانید عذاب و کیفر و خشم خدا بر شما مسلما واقع خواهد شد (قال قد وقع علیکم من ربکم رجس و غضب).
رجس در اصل به معنی چیز ناپاک است و بعضی از مفسران معتقدند ریشه اصلی آن معنی وسیعتری دارد و به معنی هر چیزی است که باعث دوری و تنفر می شود و لذا به انواع پلیدیها و نجاستها و مجازاتها، رجس گفته میشود، زیرا همه این امور موجب فاصله گرفتن انسان و تنفر او میگردد.
در هر صورت این کلمه در آیه فوق می تواند به معنی مجازات و عذاب الهی باشد و ذکر آن با جمله قد وقع که به صورت فعل ماضی است اشاره به این تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 231
است که به طور قطع شما مستحق عذاب شده اید و دامانتان را خواهد گرفت .
و نیز ممکن است به معنی پلیدی و آلودگی روح باشد یعنی آنچنان در گرداب انحراف و فساد فرو رفتهاید که روح شما در زیر پوششی از آلودگیها قرار گرفته است و به خاطر آن مشمول غضب خدا شده اید.
سپس برای اینکه گفتار آنها درباره بتها بدون پاسخ نماند اضافه می کند: ((آیا شما با من در مورد چیزهائی که از الوهیت جز نامی بی اثر ندارند و نیاکان شما اسم خدا بر آنها گذارده اند و به دروغ آثار و خاصیتی برای آنها قائل شده اند، به مجادله برخاسته اید، در حالی که هیچگونه فرمان و حجتی از ناحیه خدا در این باره نازل نشده است)) (اتجاد لوننی فی اسماء سمیتموها انتم و آبائکم ما نزل الله بها من سلطان).
در حقیقت بتهای شما از الوهیت ، تنها یک اسم بی مسمی دارند، اسمی که زائیده پندارهای خام شما و نیاکانتان است و گر نه با قطعات سنگ و چوب دیگر بیابان و جنگل هیچ تفاوتی ندارد.
سپس گفت : ((اکنون که چنین است شما در انتظار بمانید من هم با شما انتظار می کشم ، شما در این انتظار باشید که بتها یاریتان کنند و من در

انتظارم که عذاب دردناک الهی بر شما فرود آید)) آینده نشان خواهد داد کدامیک از این دو انتظار به حقیقت نزدیکتر خواهد بود (فانتظروا انی معکم من المنتظرین).
در آخرین آیه مورد بحث ، سرانجام کار این قوم لجوج در عبارت کوتاهی چنین بیان شده است : ((ما هود و کسانی را که با او بودند به لطف و رحمت خود، رهائی بخشیدیم ، و ریشه کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و حاضر نبودند در برابر حق تسلیم شوند، قطع و نابود ساختیم)) (فانجیناه و الذین معه برحمة منا و قطعنا دابر الذین کذبوا بایاتنا و ما کانوا مؤ منین). تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 232
((دابر)) در لغت به معنی آخر و پایان چیزی است ، بنابراین مفهوم آیه این است که آنها را تا به آخر نابود ساختیم و ریشه هایشان به کلی قطع شد.
(درباره قوم عاد و بقیه خصوصیات زندگی آنها و چگونگی مجازات و عذابی که بر آنها نازل شد بخواست خدا مشروحا در تفسیر سوره هود بحث خواهیم کرد). الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 233
آیه 73 - 79
آیه و ترجمه
وَ إِلی ثَمُودَ أَخَاهُمْ صلِحاً قَالَ یَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَکم مِّنْ إِلَهٍ غَیرُهُ قَدْ جَاءَتْکم بَیِّنَةٌ مِّن رَّبِّکُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَکمْ ءَایَةً فَذَرُوهَا تَأکلْ فی أَرْضِ اللَّهِ وَ لا تَمَسوهَا بِسوءٍ فَیَأْخُذَکُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ(73)
وَ اذْکرُوا إِذْ جَعَلَکمْ خُلَفَاءَ مِن بَعْدِ عَادٍ وَ بَوَّأَکمْ فی الاَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِن سهُولِهَا قُصوراً وَ تَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُیُوتاً فَاذْکرُوا ءَالاءَ اللَّهِ وَ لا تَعْثَوْا فی الاَرْضِ مُفْسِدِینَ(74)
قَالَ الْمَلأُ الَّذِینَ استَکبرُوا مِن قَوْمِهِ لِلَّذِینَ استُضعِفُوا لِمَنْ ءَامَنَ مِنهُمْ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ صلِحاً مُّرْسلٌ مِّن رَّبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ(75)
قَالَ الَّذِینَ استَکبرُوا إِنَّا بِالَّذِی ءَامَنتُم بِهِ کَفِرُونَ(76)
فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَ عَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَ قَالُوا یَصلِحُ ائْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن کُنت مِنَ الْمُرْسلِینَ(77)
فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصبَحُوا فی دَارِهِمْ جَثِمِینَ(78)
فَتَوَلی عَنهُمْ وَ قَالَ یَقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُکمْ رِسالَةَ رَبی وَ نَصحْت لَکُمْ وَ لَکِن لا تحِبُّونَ النَّصِحِینَ(79) تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 234
ترجمه :73 - و به سوی (قوم) ثمود برادرشان صالح را فرستادیم گفت ای قوم من ! خدا را بپرستید که جز او معبودی برای شما نیست ، دلیل روشنی از طرف پروردگار برای شما آمده : این ((ناقه)) الهی برای شما معجزه ای است ، او را به حال خود واگذارید که در سرزمین خدا (از علفهای بیابان) بخورد و آنرا آزار نرسانید که عذاب دردناکی شما را خواهد

گرفت !
74 - و بخاطر بیاورید که شما را جانشینان قوم عاد قرار داد و در زمین مستقر ساخت ، که در دشتهایش قصرها برای خود بنا می کنید و در کوه ها برای خود خانه ها می تراشید، بنابراین نعمتهای خدا را متذکر شوید و در زمین فساد نکنید.
75 - (ولی) اشراف متکبر قوم او، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند گفتند آیا (راستی) شما یقین دارید صالح از طرف پروردگار خود فرستاده شده است ؟ آنها گفتند: ما به آنچه او بدان ماموریت یافته ایمان آورده ایم .
76 - متکبران گفتند (ولی) ما به آنچه شما به آن ایمان آورده اید کافریم !
77 - سپس ((ناقه)) را پی کردند و از فرمان پروردگارشان سرپیچیدند و گفتند ای صالح اگر تو از فرستادگان (خدا) هستی آنچه ما را با آن تهدید می کنی بیاور!
78 - سرانجام زمین لرزه آنها را فرا گرفت و صبحگاهان (تنها) جسم بیجانشان در خانه هاشان باقی مانده بود!
79 - (صالح) از آنها روی برتافت و گفت ای قوم ! من رسالت پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و شرط خیرخواهی را انجام دادم ولی (چکنم) که شما خیرخواهان را دوست ندارید.
تفسیر :سرگذشت عبرت انگیز قوم ثمود
در این آیات به قیام ((صالح)) پیامبر بزرگ خدا در میان ((قوم)) ثمود
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 235
که در یک منطقه کوهستانی میان حجاز و شام زندگی می کردند اشاره شده و بحثهای عبرت انگیز گذشته را درباره قوم نوح و هود بدینوسیله ادامه می دهد.
البته در سوره های ((هود)) و ((شعراء)) و ((قمر)) و ((شمس)) به این ماجرا نیز اشاره شده ، و از همه جا مشروحتر سرگذشت این جمعیت در سوره هود آمده است ، در این آیات تنها فشرده ای از گفتگوهای صالح با قوم ثمود و سرانجام کار آنها بیان گردیده است .
نخست می گوید: ((ما به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم)) (و الی ثمود اخاهم صالحا).
و علت اطلاق کلمه ((برادر)) به این پیامبران در ذیل آیه 65 همین سوره در داستان هود بیان شد.
پیامبر آنان صالح نیز همانند سایر پیامبران ، نخستین گام را در راه هدایت آنها از مساءله توحید و یکتاپرستی برداشت و به آنها گفت : ((ای قوم من ! خداوند یگانه را پرستش کنید که معبودی جز او ندارید)) (قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره).

سپس اضافه نمود من بدون دلیل چیزی نمی گویم ، ((بینه و دلیل روشن از طرف پروردگارتان برای شما آمده است و این همان شتری است که خداوند برای شما معجزه قرار داده است)) (قد جائتکم بینة من ربکم هذه ناقة الله لکم آیة).
((ناقه)) در اصل به معنی شتر ماده است و در هفت مورد در قرآن مجید اشاره به ناقه صالح شده ، این شتر چگونه شتری بوده و چگونه به عنوان یک تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 236
معجزه و دلیل دندانشکن به قوم صالح معرفی گردیده ؟ شرح آن به خواست خدا در سوره هود ذیل آیات مربوط به قوم ثمود خواهد آمد.
ضمنا باید توجه داشت اضافه ((ناقه)) به ((الله)) در آیات فوق به اصطلاح از قبیل اضافه تشریفی است و اشاره به این است که ناقه مزبور، یک شتر معمولی و عادی نبود، بلکه امتیازاتی داشته است .
سپس به آنها می گوید: ((مزاحم این ناقه نشوید و بگذارید در سرزمین خدا به چرا بپردازد، و به او آزار مرسانید که عذاب دردناکی شما را فرا خواهد گرفت)) (فذروها تاءکل فی ارض الله و لا تمسوها بسوء فیاءخذکم عذاب الیم).
اضافه ((ارض)) به ((الله)) (زمین خدا) اشاره به این است که این شتر مزاحم کسی نیست و تنها از علف بیابان استفاده می کند، بنابراین نمی بایست مزاحم او شوند.
در آیه بعد می گوید: ((به خاطر داشته باشید که خداوند شما را جانشینان در روی زمین بعد از قوم عاد قرار داد، و در آن مستقر ساخت)) یعنی از یکسو نعمتهای فراوان الهی را فراموش نکنید و از سوی دیگر توجه داشته باشید که پیش از شما اقوام طغیانگری مانند قوم عاد بودند که بر اثر مخالفتهایشان به عذاب الهی گرفتار شدند و نابود گردیدند (و اذکروا اذ جعلکم خلفاء من بعد عاد و بواکم فی الارض).
سپس روی بعضی از نعمتها و امکانات خداداد قوم ثمود تکیه کرده می گوید: ((شما در سرزمینی زندگی دارید که هم دشتهای مسطح با خاکهای مساعد و آماده دارد که می توانید قصرهای مجلل و خانه های مرفه در آن بسازید و هم کوهستان های مستعدی دارد که می توانید خانه هائی مستحکم در دل سنگها (برای فصل زمستان و شرائط جوی سخت) ایجاد کنید و بتراشید)) (تتخذون من سهولها قصورا تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 237
و تنحتون الجبال بیوتا).
از این تعبیر چنین به نظر می رسد که آنها محل زندگی خود را در تابستان و زمستان تغییر می دادند، در فصل بهار و تابستان در دشتهای وسیع و پربرکت به زراعت و دامداری می پرداختند و به همین جهت خانه های

مرفه و زیبائی در دشت داشتند، و به هنگام فرا رسیدن فصل سرما و تمام شدن برداشت محصول ، به خانه های مستحکمی که در دل صخره ها تراشیده بودند و در مناطق امن و امانی قرار داشت و از گزند طوفان و سیلاب و حوادث بر کنار بود آسوده خاطر زندگی می کردند.
و در پایان آیه می گوید: ((اینهمه نعمتهای فراوان خدا را یادآور شوید و در زمین فساد نکنید و کفران نعمت ننمائید)) (فاذکروا آلاء الله و لا تعثوا فی الارض مفسدین).
باز ملاحظه می کنیم که جمعیت اشراف و ثروتمندان خوش ظاهر و بد باطن که از آنها تعبیر به ملاء (چشم پر کن) شده است ، سررشته مخالفت با این پیامبر بزرگ الهی را به دست گرفتند، و از آنجا که عده قابل ملاحظه ای از توده های خوشفکر و پاکدل که همواره در بند اسارت اشراف گرفتار بودند، دعوت صالح را پذیرفته و اطراف او جمع شده بودند، مخالفت خود را با این گروه شروع کردند و همانطور که قرآن می گوید این جمعیت اشرافی و متکبر از قوم صالح به افرادی از مستضعفان که ایمان آورده بودند گفتند: ((آیا به راستی شما می دانید که صالح تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 238
از طرف خداوند برای راهنمائی ما فرستاده شده است)) (قال الملاء الذین استکبروا من قومه للذین استضعفوا لمن آمن منهم اءتعلمون ان صالحا مرسل من ربه)
البته هدف آنها از این سؤ ال جستجوی حق نبود، بلکه می خواستند با القای شبهات در دل آنها وسوسه ایجاد کنند و روحیه آنان را تضعیف نمایند، و به گمان اینکه همانند دورانی که در بند بودند مطیع و فرمانبردار آنهایند از حمایت صالح دست بردارند.
ولی بزودی با پاسخ قاطع آنان که حکایت از تصمیم و اراده قوی می کرد روبرو شدند و این پاسخ را از آنان شنیدند که ((ما نه تنها می دانیم صالح فرستاده خدا است بلکه ما به آنچه او ماموریت دارد، و دعوت به سوی آن می کند ایمان آورده ایم)) (قالوا انا بما ارسل به مؤ منون).
این مغروران متکبر دست از کار خود بر نداشتند و مجددا برای تضعیف روحیه جمعیت مومنان گفتند: ((ما به آنچه شما ایمان آورده اید کافریم)) (قال الذین استکبروا انا بالذی آمنتم به کافرون).
و از آنجا که آنها به خاطر قدرت و ثروت ظاهریشان همیشه در جامعه پیشوا و الگوی مردم بودند چنین می پنداشتند که این بار نیز با اظهار کفر و بی ایمانی ، الگو برای دگران خواهند شد و مردم از آنان پیروی خواهند کرد، ولی بزودی به اشتباه خود پی بردند و متوجه شدند که مردم این بار در پرتو ایمان به خدا شخصیت تازه ای یافته و از استقلال فکری و نیروی اراده بهره مند شده اند.

جالب توجه اینکه در آیات فوق از اشراف بی ایمان به عنوان ((مستکبران)) و از توده های زحمتکش با ایمان به عنوان ((مستضعفان)) یاد شده ، و این نشان می دهد که دسته اول با خود برتربینی و غصب حقوق مردم زیر دست و جذب نیروهای آنها به آن موقعیت رسیده بودند که به زبان امروز می توان از آنها به طبقه ((استثمار تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 239 کننده)) و ((استثمار شونده)) تعبیر کرد.
هنگامی که ثروتمندان متکبر و خودخواه از ایجاد تزلزل در پایه های ایمان توده های مردم باایمان مایوس شدند، و از سوی دیگر می دیدند با وجود ((ناقه)) که معجزه صالح محسوب می شد، سمپاشیهای آنها به جائی نمی رسد، تصمیم به نابود کردن ناقه گرفتند، و قبل از هر چیز ((آن را پی کردند و کشتند و از فرمان خدا سر برتافتند)) (فعقروا الناقة و عتوا عن امر ربهم).
و به این نیز قناعت نکردند بلکه به سراغ صالح آمدند و صریحا به او ((گفتند اگر تو فرستاده خدا هستی هر چه زودتر عذاب الهی را به سراغ ما بفرست)) (و قالوا یا صالح ائتنا بما تعدنا ان کنت من المرسلین).
یعنی ما کمترین واهمه ای از تهدیدهای تو نداریم و این تهدیدها همه بی اساس است ، این سخن در حقیقت برپا ساختن یکنوع جنگ اعصاب در مقابل صالح و برای تضعیف کردن روحیه صالح و مومنان بود.
هنگامی که آنها ستیزه جوئی و طغیانگری را به آخر رساندند و آخرین بارقه آمادگی ایمان را در وجود خود خاموش ساختند، مجازات الهی که طبق قانون انتخاب اصلح و از میان بردن موجودات فاسد و مفسد صورت می گیرد، به سراغ آنها آمد و ((آنچنان لرزه ای قصرها و خانه های مستحکمشان را تکان داد و فرو ریخت و زندگی پرزرق و برق آنها را درهم کوبید که صبحگاهان تنها جسم تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 240 بی جان آنها در خانه هایشان باقی مانده بود)) (فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین).
((جاثم)) در اصل از ماده ((جثم)) (بر وزن خشم) به معنی نشستن روی زانو و توقف در یک مکان است ، و بعید نیست این تعبیر اشاره به آن باشد که هنگام وقوع زلزله شدید آنها در خواب خوش فرو رفته بودند، ناگهان بپا خاستند همینکه بر سر زانو نشستند، حادثه به آنها مهلت نداد و بر اثر وحشت و ترس و یا فرو ریختن دیوارها و یا صاعقه ای که با آن زلزله همراه بود جان خود را در همان حالت از دست دادند!
قوم ثمود به چه وسیله نابود شدند؟
در اینجا یک سؤ ال پیش می آید و آن اینکه از آیه فوق استفاده می شود که وسیله نابودی این قوم سرکش ، زلزله بود، اما از آیه 13 سوره فصلت برمی آید که صاعقه آنها را نابود کرد، و در آیه 5 سوره حاقه می خوانیم

اما ثمود فاهلکوا بالطاغیة یعنی قوم ثمود بوسیله یک عامل ویرانگر از میان رفتند، آیا در میان این تعبیرات ، تضادی وجود دارد؟
پاسخ این سؤ ال را می توان در یک جمله خلاصه کرد و آن اینکه این هر سه عامل به یک چیز بازگشت می کنند و یا لازم و ملزوم یکدیگرند، بسیار می شود که زمین لرزه در یک منطقه بر اثر صاعقه های عظیم ایجاد می شود، یعنی نخست صاعقه تولید می شود و به دنبال آن زمین لرزه به وجود می آید، و اما ((طاغیه)) به معنی موجودی است که از حد خود تجاوز کند و این هم با زلزله سازگار است و هم با صاعقه بنابراین تضادی در میان آیات نیست . تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 241
در آخرین آیه مورد بحث می گوید: ((بعد از این جریان صالح از آنها روی برتافت و به آنها گفت : من حق رسالت پروردگارم را ادا کردم و آنچه گفتنی بود به شما گفتم و از نصیحت و خیرخواهی کوتاهی نکردم ، لکن شما نصیحت کنندگان را دوست ندارید)) (فتولی عنهم و قال یا قوم لقد ابلغتکم رسالة ربی و نصحت لکم ولکن لا تحبون الناصحین).
در اینجا سؤ ال دیگری پیش می آید و آن اینکه آیا این گفتگوی صالح بعد از نابودی آن جمعیت صورت گرفته است ، و یا اینکه این گفتگوی نهائی صالح با آنها قبل از مرگشان به عنوان اتمام حجت بوده ، ولی در عبارت قرآن بعد از جریان مرگ آنها ذکر شده است ؟
البته احتمال دوم با ظاهر خطاب سازگارتر است ، زیرا گفتگو با آنها نشان می دهد که آنها زنده بوده اند ولی احتمال نخست نیز چندان بعید نیست ، زیرا بسیار می شود که برای عبرت گرفتن افراد بازمانده چنین گفتگوهائی را با گذشتگان و ارواح آنها انجام می دهند، چنانکه در تاریخ زندگانی علی علیه السلام می خوانیم پس از جنگ جمل در کنار جسد طلحه ایستاد و گفت : ((ای طلحه ! تو در اسلام خدمات قابل ملاحظه ای داشتی ، حیف که آنها را برای خود حفظ نکردی))، و نیز در اواخر نهج البلاغه می خوانیم که علی (علیه السلام) به هنگامی که از جنگ صفین باز می گشت در پشت دروازه کوفه رو به قبرستان کرده ((نخست به ارواح گذشتگان سلام کرد و بعد به آنها گفت : شما پیشرو این قافله بودید و ما هم به دنبال شما خواهیم بود))! الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 242
آیه 80 - 84
آیه و ترجمه
وَ لُوطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفَحِشةَ مَا سبَقَکُم بهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَلَمِینَ(80)
إِنَّکمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شهْوَةً مِّن دُونِ النِّساءِ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسرِفُونَ(81)
وَ مَا کانَ جَوَاب قَوْمِهِ إلا أَن قَالُوا أَخْرِجُوهُم مِّن قَرْیَتِکمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ

يَتَطَهَّرُونَ(82)
فَأَنجَيْنَهُ وَ أَهْلَهُ إِلا امْرَأَتَهُ كانَت مِنَ الْغَبرِينَ(83)
وَ أَمْطرْنَا عَلَيْهِم مَّطراً فَانظرْ كيْف كانَ عَقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ(84)
ترجمه :80 - و (به خاطر بیاورید) لوط را هنگامی که به قوم خود گفت آیا عمل شنیعی انجام می دهید که احدی از جهانیان پیش از شما انجام نداده است ؟!
81 - آیا شما از روی شهوت به سراغ مردان می روید، نه زنان ؟ شما جمعیت تجاوزکاری هستید!
82 - ولی پاسخ قومش چیزی جز این نبود که گفتند اینها را از شهر و آبادی خود بیرون کنید که اینها افراد متظاهری هستند!
83 - (چون کار به اینجا رسید) ما او و خاندانش را رهائی بخشیدیم جز همسرش که با بازماندگان (در شهر) بود.
84 - و (سپس چنان) بارانی بر آنها فرستادیم (بارانی از سنگ که آنها را نابود ساخت) اکنون بنگر سرانجام کار مجرمان به کجا کشید. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 243
تفسیر :سرنوشت دردناک قوم لوط
در این آیات ، قرآن ، صحنه عبرت انگیز دیگری از سرگذشت پیامبران را بازگو می کند و هدف آیات پیشین را تعقیب و تکمیل می نماید، و آن سرگذشت پیامبر بزرگ خدا ((لوط)) و قوم او است .
این ماجرا در چندین سوره قرآن از جمله سوره ((هود)) و ((حجر)) و ((شعراء)) و ((انبیاء)) و ((نمل)) و ((عنکبوت)) آمده است .
در اینجا در ضمن پنج آیه ، به فشرده گفتگوهای لوط و قومش اشاره شده است و چنین بر می آید که در این سوره اعراف تنها هدف این بوده که عصاره ای از درگیریهای این پیامبران و گفتگوهای آنان با جمعیتهای سرکش ، منعکس گردد، ولی شرح کامل سرگذشت آنان به سوره های دیگر قرآن موکول شده است (ما هم به خواست خداوند مشروح سرگذشت این جمعیت را در سوره هود و حجر خواهیم آورد.
اکنون به تفسیر آیات مورد بحث توجه کنید.
در آیه نخست می گوید: ((بخاطر بیاورید لوط پیامبر را هنگامی که به قوم خود گفت : آیا شما عمل زشت و ننگینی انجام می دهید که احدی از جهانیان تا کنون مرتکب آن نشده است))؟! (اءتاءتون الفاحشة ما سبقکم بها من احد من العالمین).
اشاره به اینکه این گناه علاوه بر اینکه خود یک عمل زشت و فوق العاده ننگین است قبل از شما در هیچ قوم و ملتی سابقه نداشته است ، و این زشتی آن را چند برابر می کند، زیرا پایه غلط و سنت شوم و وسیله ای برای گناه دیگران در تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 244

آینده نزدیک و دور خواهد بود.
از آیه فوق به خوبی برمی آید که این عمل زشت ، از نظر تاریخی به قوم لوط منتهی می شود که مردمی بودند ثروتمند و مرفه و شهوتران و هواپرست که شرح آن را در ذیل سوره هائی که در بالا اشاره کردیم به خواست خدا خواهیم داد.
در آیه بعد گناهی را که در آیه قبل به طور سربسته ذکر شده بود، تشریح می کند و می گوید: ((شما از روی شهوت به سراغ مردان می روید، و از زنان صرف نظر می کنید)) (انکم لتاءتون الرجال شهوة من دون النساء).
چه انحرافی از این بدتر و بالاتر که وسیله تولید نسل را که آمیزش زن و مرد است و خداوند آن را به طور غریزی در هر انسانی قرار داده ، رها کنند، و سراغ جنس موافق بروند کاری که اصولا بر خلاف فطرت و ساختمان طبیعی جسم و روح انسان و غریزه تحریف نایافته او است و نتیجه اش عقیم ماندن هدف آمیزش جنسی است ، و به تعبیر دیگر، تنها اثرش یک اشباع کاذب جنسی و از بین بردن هدف اصلی یعنی ادامه نسل بشر می باشد، و در پایان آیه به عنوان تاکید می گوید: ((شما جمعیت اسراف کارید)) یعنی از حدود الهی قدم بیرون گذارده و در سنگلاخ انحراف و تجاوز از مرز فطرت سرگردان شده اید (بل انتم قوم مسرفون).
ممکن است این جمله اشاره به آن باشد که آنها نه تنها در مورد غریزه جنسی راه اسراف را می پیمودند، بلکه در همه چیز و همه کار گرفتار چنین انحراف و زیاده روی بودند.
جالب توجه اینکه آیه نخست ، مطلب را به طور سربسته ، و آیه دوم به وضوح بیان می کند، و این یکی از فنون بلاغت برای بیان مسائل مهم می باشد، هر گاه کسی کار بسیار بدی انجام دهد سرپرست آگاه و بیدارش برای اهمیت موضوع به او می گوید تو گناه بزرگی انجام داده ای ! و هر چه می گوید: چه تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 245
کرده ام ؟ باز می گوید گناه بزرگی انجام داده ای ! سرانجام پرده از روی آن برداشته و آن را تشریح می کند، این طرز بیان فکر طرف را تدریجا آماده می سازد تا به اهمیت عمل خلاف خویش واقف گردد.
در آیه بعد اشاره به جواب لجوجانه و غیر منطقی قوم لوط کرده ، می گوید: آنها هیچگونه جوابی در برابر دعوت این پیامبر خیرخواه و دلسوز و مصلح نداشتند جز اینکه با خشم و عصبانیت : ((گفتند لوط و پیروان او را از شهر خود بیرون کنید، گناهشان چیست ؟ گناهشان این است که مردمی پاکند و گناه نمی کنند))! و نه تنها با ما همصدا نمی شوند، بلکه مزاحم ما نیز هستند! (و ما کان جواب قومه الا ان قالوا اخرجوهم من قریتکم انهم اناس یتطهرون).

و این جای تعجب نیست که یک جمعیت آلوده و گناهکار، افراد پاکدامن را به جرم پاکدامنی از خود برانند، آنها چنین افرادی را مزاحم شهوات خویش می بینند، و نقاط قوت و افتخار چنین پاکدامنانی در نظر آنها نقطه ضعف و عیب بود!.
این احتمال نیز در تفسیر جمله ((انهم اناس یتطهرون)) وجود دارد، که قوم لوط می خواستند این پیامبر و پیروانش را متهم به تظاهر و ریاکاری کنند، همانطور که بسیار شنیده ایم و در اشعار خوانده ایم که افراد شرابخوار آلوده افراد پاک را متهم به ریاکاری می کنند، و ((خرقه آلوده به شراب خویش)) را از ((سجاده زاهد)) برتر می شمارند، و این یکنوع تبرئه کاذب است که این آلودگان بدبخت برای خود دست و پا می کنند.
با توجه به آنچه در سه آیه فوق بیان شد، هر داور منصفی می تواند حکم
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 246
محکومیت چنین قوم و ملتی را صادر کند که در برابر پند و اندرز منطقی و نصیحت و خیرخواهی یک مصلح بزرگ اجتماعی ، تنها متوسل به زور و تهدید و تهمت شوند، لذا در آیه بعد خداوند می فرماید ((چون کار به اینجا رسید ما لوط و پیروان واقعی و خاندانش را که پاکدامن بودند نجات بخشیدیم جز همسرش که او را در میان قوم تبهکار رها ساختیم ، زیرا او هم از نظر عقیده و آئین و مذهب با آنان هماهنگ بود)) (فانجیناه و اهله الا امراءته کانت من الغابرین).
بعضی گفته اند کلمه ((اهل)) گرچه معمولا به خویشاوندان نزدیک گفته می شود، ولی در آیه بالا به پیروان راستین او نیز اطلاق شده یعنی آنها نیز جزء خانواده او محسوب شده اند، ولی بطوری که از آیه 36 سوره ذاریات بر می آید هیچکس از قوم لوط جز خانواده و کسان نزدیک او ایمان نیاوردند، بنابراین ((اهل)) در اینجا به همان معنی اصلی یعنی بستگان نزدیک است .
از آیه 10 سوره تحریم اجمالا استفاده می شود که همسر لوط در آغاز زن سر به راهی بود، سپس راه خیانت را پیش گرفت و دشمنان لوط را جرئت بخشید.
در آخرین آیه اشاره بسیار کوتاه و پر معنی به مجازات شدید و وحشتناک این قوم کرده می گوید: ((ما بارانی بر آنها فرستادیم)) (اما چه بارانی ؟! بارانی از سنگ که آنها را در هم می کوبید و نابود می کرد) (و امطرنا علیهم مطرا) .
گرچه در آیه فوق نوع این باران بیان نشده است اما از ذکر کلمه مطرا (بارانی) به طور سربسته روشن می شود که از بارانهای معمولی نبوده بلکه بارانی از سنگ بوده چنانکه در آیه 83 سوره هود آمده است . تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 247

((اکنون تماشا کن ببین سرانجام کار مجرمان به کجا کشید)) (فانظر کیف کان عاقبة المجرمین).
گر چه روی سخن در اینجا به پیامبر است اما پیدا است که هدف عبرت گرفتن همه افراد باایمان می باشد.
مشروح سرگذشت این جمعیت و همچنین ضررهای گوناگون عمل شنیع ((لواط و همجنس گرائی)) و حکم آن از نظر قوانین اسلام در ذیل آیات سوره هود و حجر بیان خواهد شد. الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 248
آیه 85 - 87
آیه و ترجمه
وَ إِلى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شعَيْباً قَالَ يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكم مِّنْ إِلَهٍ غَيرُهُ قَدْ جَاءَتْكم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكمْ فَأَوْفُوا الْكيْلَ وَ الْمِيزَانَ وَ لا تَبْخَسوا النَّاس أَشيَاءَهُمْ وَ لا تُفْسِدُوا فى الاَرْضِ بَعْدَ إِصلَحِهَا ذَلِكمْ خَيرٌ لَّكُمْ إِن كنتُم مُّؤْمِنِينَ(85)
وَ لا تَقْعُدُوا بِكلِّ صِرَطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصدُّونَ عَن سبِيلِ اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِهِ وَ تَبْغُونَهَا عِوَجاً وَ اذْكرُواْ إِذْ كنتُمْ قَلِيلاً فَكَثرَكمْ وَ انظرُوا كَيْف كانَ عَقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ(86)
وَ إِن كانَ طائفَةٌ مِّنكمْ ءَامَنُوا بِالَّذِى أُرْسِلْت بِهِ وَ طائفَةٌ لَّمْ يُؤْمِنُوا فَاصبرُوا حَتى يحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيرُ الْحَكِمِينَ(87)
ترجمه :85 - و به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم گفت ای قوم من خدا را بپرستید که جز او معبودی ندارید، دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده است ، بنابراین حق پیمانه و وزن را ادا کنید و از اموال مردم چیزی نکاهید و در روی زمین بعد از آنکه (در پرتو ایمان و دعوت انبیاء) اصلاح شده است فساد نکنید، این برای شما بهتر است اگر با ایمان هستید.
86 - و بر سر هر راه ننشینید که (مردم با ایمان را) تهدید کنید و مومنان را از راه خدا باز دارید و (با القای شبهات) آنرا کج و معوج نشان دهید و به خاطر بیاورید زمانی را که افراد کمی بودید و او شما را فزونی داد و بنگرید چگونه سرانجام تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 249
مفسدان بود.
87 - و اگر طایفه ای از شما به آنچه من فرستاده شده ام ایمان آورده اند و طایفه ای ایمان نیاورده اند صبر کنید تا خداوند میان ما داوری کند که او بهترین داوران است .
تفسیر :رسالت شعیب در مدین
در این آیات پنجمین قسمت از سرگذشت اقوام پیشین و درگیری انبیاء بزرگ با آنان یعنی قوم شعیب مطرح شده است .
شعیب که نسبش طبق تواریخ با چندین واسطه به ابراهیم می رسد،

مبعوث به سوی اهل مدین گردید، مدین از شهرهای شام بود و مردمی تجارت پیشه و مرفه داشت ، که در میان آنها بت پرستی و همچنین تقلب و کم فروشی در معامله کاملا رائج بود.
شرح درگیری این پیامبر بزرگ با اهل مدین در سوره های متعددی از قرآن مخصوصا سوره هود و شعرا آمده است ، و ما به پیروی از قرآن مجید در ذیل آیات سوره هود به خواست خدا در این زمینه مشروحا بحث خواهیم کرد، در اینجا تنها فشرده قسمتی از این ماجرا را طبق آیات فوق بیان می کنیم .
در نخستین آیه ، خداوند می فرماید: ما به سوی مردم مدین ، برادر آنها شعیب را فرستادیم (و الی مدین اخاهم شعیبا).
جمعی از مفسران مانند مرحوم طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر معروف خود نقل کرده اند که ((مدین)) در اصل نام یکی از فرزندان ابراهیم خلیل بود، و چون فرزندان و نواده های او در سرزمینی در طریق شام سکونت تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 250
اختیار کردند به نام مدین نامیده شد.
در اینکه چرا تعبیر به ((اخاهم)) (برادرشان) شده است ، در ذیل آیه 65 همین سوره توضیح دادیم .
سپس اضافه می کند که شعیب دعوت خود را همانند پیامبران دیگر از مساءله توحید شروع کرد و ((صدا زد ای قوم من ! خداوند یگانه را بپرستید که هیچ معبودی جز او برای شما نیست)) (قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره).
و گفت این حکم علاوه بر اینکه فرمان عقل است بوسیله ((دلائل روشنی که از طرف خداوند برای شما آمده)) نیز اثبات شده است (قد جائتکم بینة من ربکم).
در اینکه این بینه (دلیل روشن) چگونه چیزی بوده است ، در آیات فوق سخنی از آن به میان نیامده ، ولی ظاهر این است که اشاره به معجزات شعیب است .
پس از دعوت به توحید، به مبارزه با مفاسد اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی آنها برخاسته نخست آنان را که آلوده کم فروشی و تقلب و تزویر در معامله بودند از این کار باز می دارد و می گوید: اکنون که راه خدا برای شما آشکار شده ((حق پیمانه و وزن را ادا کنید و از حقوق مردم چیزی کم نگذارید)) (فاوفوا الکیل و المیزان و لا تبخسوا الناس اشیائهم).
روشن است که نفوذ هر گونه خیانت و تقلب در امر معاملات پایه های اطمینان و اعتماد عمومی را که بزرگترین پشتوانه اقتصادی ملتها است متزلزل و ویران می سازد و ضایعات غیر قابل جبرانی برای جامعه به بار می آورد، به همین دلیل یکی از موضوعات مهمی که شعیب روی آن

انگشت گذاشت همین موضوع بود. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 251
سپس به یکی دیگر از کارهای خلاف آنها اشاره کرده و می گوید: ((در روی زمین بعد از آنکه در پرتو ایمان و کوششهای انبیاء اصلاح شده است ، فساد نکنید)) (و لا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها).
مسلم است که از تولید فساد، اعم از فساد اخلاقی یا بی ایمانی یا ناامنی ، هیچکس بهره ای نمی گیرد، لذا در آخر آیه اضافه می کند، ((این به سود شما است اگر ایمان داشته باشید)) (ذلکم خیر لکم ان کنتم مؤ منین).
گویا اضافه کردن جمله ان کنتم مؤ منین اشاره به این است که این دستورات اجتماعی و اخلاقی هنگامی ریشه دار و ثمربخش خواهد بود که از نور ایمان روشن گردد، اما اگر بدون پشتوانه ایمان باشد و تنها روی یک سلسله مصالح مادی تکیه کند، دوام و بقائی نخواهد داشت .
در آیه بعد به چهارمین نصیحت شعیب ، اشاره شده است ، آنجا که می گوید: ((شما بر سر راه مردم ننشینید و آنها را تهدید نکنید و سد راه خدا نشوید و با القای شبهات راه مستقیم حق را در نظر آنها کج و معوج نشان ندهید)) (و لا تقعدوا بکل صراط توعدون و تصدون عن سبیل الله من آمن به و تبغونها عوجا).
در اینکه آنها چگونه افراد متمایل به ایمان را تهدید می کردند مفسران احتمالات متعددی داده اند، بعضی احتمال داده اند از طریق تهدید به قتل ، و بعضی از طریق راهزنی و گرفتن اموال مردم با ایمان ، ولی متناسب با بقیه جمله های آیه همان معنی اول است .
و در پایان آیه پنجمین نصیحت شعیب که یادآوری نعمتهای پروردگار برای تحریک حس شکرگزاری آنها است آمده : ((به خاطر بیاورید هنگامی که شما افراد کمی بودید خداوند جمعیتتان را زیاد کرد و نیروی انسانی شما را تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 252
فزونتر ساخت)) (و اذکروا اذ کنتم قلیلا فکثرکم).
((و نیز خوب بنگرید که سرانجام کار مفسدان به کجا منتهی شد)) و به دنبال آنها گام برندارید (و انظروا کیف کان عاقبة المفسدین).
ضمنا از جمله فوق استفاده که بر خلاف تبلیغات حساب نشده ای که امروز می کنند در اکثر موارد کثرت نفرات ، می تواند سرچشمه قدرت و عظمت و پیشرفت جامعه باشد، البته به شرطی که با برنامه های منظم ، زندگی آنها از نظر مادی و معنوی تامین گردد.
آخرین آیه مورد بحث در واقع پاسخی است به بعضی از گفته های مومنان و کافران قوم او، زیرا مؤ منان بر اثر فشارهائی که از طرف کافران به آنها وارد میشد طبعا این سؤ ال را از پیامبرشان می کردند، که ما تا کی در شکنجه و فشار خواهیم بود؟
مخالفان او نیز از اینکه مجازات الهی فورا دامانشان را نگرفته بود جرات و

جسارت پیدا کرده ، می گفتند: اگر راستی تو از طرف خدا هستی پس چرا با این مخالفتهای ما هیچ گزندی متوجه ما نمی شود.
شعیب می گوید: ((اگر طایفهای از شما به آنچه من مبعوث شده ام ایمان آورده و جمعیت دیگری ایمان نیاورده اند، نباید موجب غرور کافران و یاس مومنان گردد، شما صبر کنید تا خداوند میان ما حکم کند که او بهترین حاکمان است))یعنی آینده نشان خواهد داد، چه کسانی بر حق بوده اند و چه کسانی بر باطل (و ان کان طائفة منکم آمنوا بالذی ارسلت به و طائفة لم یؤ منوا فاصبروا حتی یحکم الله بیننا و هو خیر الحاکمین). الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 253
آیه 88 - 89
آیه و ترجمه
قَالَ الْمَلأُ الَّذِینَ استَکْبرُوا مِن قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّک یَشعَیْب وَ الَّذِینَ ءَامَنُوا مَعَک مِن قَرْیَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فی مِلَّتِنَا قَالَ أَ وَ لَوْ کُنَّا کَرِهِینَ(88)
قَدِ افْتَرَیْنَا عَلی اللَّهِ کَذِباً إِنْ عُدْنَا فی مِلَّتِکم بَعْدَ إِذْ نجَّانَا اللَّهُ مِنهَا وَ مَا یَکُونُ لَنَا أَن نَّعُودَ فِیهَا إِلا أَن یَشاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا کلَّ شیْءٍ عِلْماً عَلی اللَّهِ تَوَکلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَیْنَنَا وَ بَینَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَ أَنت خَیرُ الْفَتِحِینَ(89)
ترجمه :88 - اشراف زورمند و متکبر از قوم او گفتند: ای شعیب سوگند یاد می کنیم که تو و کسانی را که به تو ایمان آورده اند از شهر و آبادی خود بیرون خواهیم کرد یا به آئین ما باز گردید، گفتند: آیا (می خواهید ما را بازگردانید) اگر چه مایل نباشیم ؟!
89 - اگر ما به آئین شما بازگردیم ، بعد از آنکه خدا ما را از آن نجات بخشیده ، به خدا دروغ بستهایم ، و شایسته نیست که ما به آن بازگردیم مگر اینکه خدائی که پروردگار ماست بخواهد، علم پروردگار ما به همه چیز احاطه دارد، تنها بر خدا توکل کرده ایم ، پروردگارا میان ما و قوم ما به حق داوری کن که تو بهترین داورانی .
تفسیر :در این آیات عکس العمل قوم شعیب در برابر سخنان منطقی این پیامبر بزرگ بیان شده است ، و از آنجا که اشراف متکبر و مغرور زمان او، از نظر تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 254
ظاهر بسیار نیرومند بودند، عکس العمل آنها نیز شدیدتر از دیگران بود آنها نیز مانند همه متکبران مغرور، روی زور و قدرت خویش تکیه کرده ، به تهدید شعیب و یارانش پرداختند، چنانکه قرآن می گویداشراف زورمند و متکبر قوم شعیب به او گفتند سوگند یاد می کنیم که قطعا هم خودت و هم کسانی را که به تو ایمان آورده اند، از محیط خود بیرون خواهیم راند، مگر اینکه هر چه زودتر به آئین ما بازگردید. (قال الملا الذین استکبروا من قومه لنخرجنک یا شعیب و الذین آمنوا معک من قریتنا او لتعودن فی ملتنا).
ممکن است ، از ظاهر این تعبیر (بازگشت به آئین ما) بعضی چنین تصور

کنند که شعیب قبلا در صف بتپرستان بود، در حالی که چنین نیست ، بلکه چون شعیب قبلا ماموریت تبلیغ نداشته و در برابر وضع آنها سکوت می کرد، آنها چنین پنداشته اند که پیرو آئین بت پرستی است ، در حالی که هیچیک از پیامبران بت پرست نبوده اند، حتی قبل از زمان نبوت ، عقل و درایت پیامبران بیش از این است که دست به چنین کار نابخردانه ای بزنند، و به علاوه روی سخن تنها به شعیب نبوده بلکه مومنان و پیروان او را نیز شامل می گردد و ممکن است این تعبیر به خاطر آنها باشد.
البته تهدید مخالفان تنها همین نبوده است ، تهدیدهای دیگری نیز داشته اند که در سایر آیات مربوط به شعیب بحث خواهد شد.
پاسخی که شعیب در برابر این همه تهدید و خشونت به آنها داد خیلی ساده و ملایم و منطقی بود، گفت :((آیا می خواهید ما را به آئین خودتان بازگردانید، اگر چه مایل نباشیم)) (قال ا و لو کنا کارهین).
در حقیقت شعیب می خواهد بگوید: ((آیا سزاوار است شما عقیده خود را
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 255
بر ما تحمیل کنید و آئینی که فساد و بطلان آن بر ما آشکار شده است با زور به ما بقبولانید، به علاوه یک آئین تحمیلی چه سودی برای شما دارد؟!
در آیه بعد شعیب چنین ادامه می دهد: ((اگر ما به آئین بت پرستی شما باز گردیم ، و بعد از آنکه خدا ما را نجات داده خود را به این پرتگاه بی فکنیم ، بر - خدا افترا بسته ایم)) (قد افترینا علی الله کذبا ان عدنا فی ملتکم بعد اذ نجانا الله منها).
این جمله در حقیقت توضیح جملهای است که در آیه قبل به طور سربسته از زبان شعیب گفته شده بود، و مفهومش این است که ما از روی هوی و هوس و یا تقلید کورکورانه پشت پا به آئین بت پرستی نزده ایم ، بلکه بطلان این عقیده را بروشنی دریافته ایم ، و فرمان خدا را در زمینه توحید با گوش جان شنیده ایم ، با این حال اگر از آئین توحید به شرک بازگردیم ، آگاهانه بر خدا دروغ بسته ایم ، و مسلم است خداوند ما را مجازات خواهد کرد.
سپس اضافه می کند ممکن نیست ما به آئین شما بازگردیم مگر اینکه خدا بخواهد (و ما یکون لنا ان نعود فیها الا ان یشاء الله ربنا).
منظور شعیب در حقیقت این است که ما تابع فرمان خدا هستیم و کمترین سرپیچی از دستور او نداریم ، بازگشت ما به هیچوجه ممکن نیست ، مگر اینکه خداوند دستور بازگشت بدهد.
و بلافاصله اضافه می کند که خداوند نیز چنین دستوری نخواهد داد، چرا که او از همه چیز آگاه است و به همه چیز احاطه علمی دارد بنابراین هرگز ممکن نیست او از دستوری که داده باز گردد، زیرا کسی از دستورش برمی گردد، که علمش محدود باشد و اشتباه کند و از دستور خود پشیمان

گردد، اما آنکس که احاطه علمی به همه چیز دارد، تجدید نظر برای او ممکن نیست (وسع ربنا کل شی ء علما). تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 256
سپس برای اینکه به آنها حالی کند از تهدیدهایشان هراسی ندارد و محکم بر جای خود ایستاده است ، می گوید: توکل و تکیه ما تنها به خدا است (علی الله توکلنا).
و سرانجام برای اینکه حسن نیت خود را ثابت کند، و چهره حقیقت طلبی و مسالمتجوئی خویش را آشکار سازد، تا دشمنانش او را متهم به ماجراجوئی و غوغاطلبی نکنند، می گوید ((پروردگارا میان ما و جمعیت ما به حق حکم و داوری کن ، و مشکلات و گرفتاریهای ما را برطرف ساز، و درهای رحمتت را به سوی ما بگشا که بهترین گشایندگانی)) (ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین).
از ابن عباس نقل شده که می گوید: من معنی فتح را در آیه فوق نمی دانستم ، تا اینکه شنیدم زنی به شوهر خود می گفت افاتحک بالقاضی یعنی ترا به داوری پیش قاضی می طلبم ، فهمیدم فتح در اینگونه موارد به معنی داوری و حکومت است ، (زیرا قاضی مشکل کار طرفین دعوا را می گشاید). الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 257
آیه 90 - 93
آیه و ترجمه
وَ قَالَ الْمَلأُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِن قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شعَیْباً إِنَّکمْ إِذاً لَّخَسِرُونَ(90)
فَأَخَذَتهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصبَحُوا فی دَارِهِمْ جَثِمِینَ(91)
الَّذِینَ کَذَّبُوا شعَیْباً کَأَن لَّمْ یَغْنَوْا فِیهَا الَّذِینَ کَذَّبُوا شعَیْباً کانُوا هُمُ الْخَسِرِینَ(92)
فَتَوَلی عَنْهُمْ وَ قَالَ یَقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُکمْ رِسلَتِ رَبی وَ نَصحْت لَکُمْ فَکَیْف ءَاسی عَلی قَوْمٍ کَفِرِینَ(93)
ترجمه :90 - اشراف زورمندی که از قوم او کافر شده بودند گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید زیان خواهید کرد.
91 - سپس زمینلرزه آنها را فرو گرفت و صبحگاهان به صورت اجساد بیجانی در خانه هاشان مانده بودند.
92 - آنها که شعیب را تکذیب کردند (آنچنان نابود شدند که) گویا هرگز در آن (خانه ها) سکنی نداشتند، آنها که شعیب را تکذیب کردند آنها زیانکار بودند.
93 - سپس از آنها روی برتافت و گفت من رسالات پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و خیرخواهی نمودم ، با این حال چگونه بر حال قوم بیایمان تاسف بخورم ؟!
تفسیر :آیه نخست ، از تبلیغاتی که مخالفان شعیب در برابر تابعان او می

کردند سخن به میان آورده ، می گوید: ((اشراف و متکبران خودخواهی که
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 258
راه کفر را پیش گرفته بودند، به کسانی که احتمال می دادند تحت تاثیر دعوت شعیب واقع شوند، می گفتند به طور مسلم اگر از شعیب پیروی کنید از زیانکاران خواهید بود)) (و قال الملا الذین کفروا من قومه لئن اتبعتم شعیبا انکم اذا لخاسرون).
و منظورشان همان خسارتهای مادی بود که دامنگیر مومنان به دعوت شعیب می شد، زیرا آنها مسلما بازگشت به آئین بت پرستی نمی کردند، و بنابراین می بایست به زور از آن شهر و دیار اخراج شوند و املاک و خانه های خود را بگذارند و بروند.
این احتمال در تفسیر آیه نیز هست که منظورشان علاوه بر زیانهای مادی ، زیانهای معنوی بوده است زیرا راه نجات را در بتپرستی می پنداشتند، نه آئین شعیب .
هنگامی که کارشان به اینجا رسید و علاوه بر گمراهی خویش در گمراه ساختن دیگران نیز اصرار ورزیدند، و هیچگونه امیدی به ایمان آوردن آنها نبود، مجازات الهی به حکم قانون قطع ریشه فساد به سراغ آنها آمد، ((زلزله سخت و وحشتناکی آنها را فرا گرفت ، آنچنان که صبحگاهان همگی به صورت اجساد بیجانی در درون خانه هایشان افتاده بودند)) (فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین).
در ذیل آیه 78 همین سوره ، تفسیر ((جاثمین)) گذشت . و نیز گفتیم تعبیرات مختلفی که درباره عامل نابودی این جمعیت آمده است هیچگونه منافاتی با هم ندارند، مثلا در مورد قوم شعیب ، عامل مرگشان در آیه مورد بحث ، ((زلزله)) و در آیه 94 سوره هود ((صیحه آسمانی)) و در
189 سوره شعراء ((سایبانی تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 259
از ابر کشنده)) ذکر شده است ، که همه به یک موضوع بازمی گردد و آن اینکه یک صاعقه وحشتناک آسمانی که از درون ابری تیره و تار برخاسته بود، شهر آنها را هدف خود قرار داد، و به دنبال آن (آنچنان که خاصیت صاعقه های عظیم است) زمینلرزه شدیدی تولید شد و همه چیز آنها را درهم کوبید.
سپس ابعاد وحشتناک این زلزله عجیب را با این جمله در آیه بعد تشریح کرده ، می گوید: ((آنها که شعیب را تکذیب کردند آنچنان نابود شدند که گویا هرگز در این خانه ها سکنی نداشتند))! (الذین کذبوا شعیبا کان لم یغنوا فیها).
و در پایان آیه می فرماید: آنها که شعیب را تکذیب کردند، زیانکار بودند، نه مومنان (الذین کذبوا شعیبا کانوا هم الخاسرین).
گویا این دو جمله پاسخی است به گفته های مخالفان شعیب ، زیرا آنها

تهدید کرده بودند که در صورت عدم بازگشت به آئین سابق ، او و پیروانش را بیرون خواهند کرد، قرآن می گوید خداوند آنچنان آنها را نابود کرد که گوئی هرگز در آنجا سکونت نداشتند، تا چه رسد به اینکه بخواهند دیگران را بیرون کنند.
و نیز در مقابل آنها که می گفتند پیروی شعیب ، باعث خسران است قرآن می گوید سرانجام کار ، نشان داد که مخالفت با شعیب عامل اصلی زیانکاری بود. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 260
و در آخرین آیه مورد بحث ، آخرین گفتار شعیب را می خوانیم که او از قوم گنهکار روی برگردانید و گفت : ((من رسالات پروردگارم را ابلاغ کردم ، و به مقدار کافی نصیحت نمودم و از هیچگونه خیرخواهی فروگذار نکردم)) (فتولی عنهم و قال یا قوم لقد ابلغتکم رسالات ربی و نصحت لکم).
((با این حال تاسفی به حال این جمعیت کافر نمی خورم ، زیرا آخرین تلاش و کوشش برای هدایت آنها به عمل آمد ولی در برابر حق سر تسلیم فرود نیاوردند، و می بایست چنین سرنوشت شومی را داشته باشند (فکیف آسی علی قوم کافرین).
آیا این جمله را شعیب بعد از نابودی آنها گفت یا قبل از آن ، هر دو احتمال امکان دارد، ممکن است قبل از نابودی گفته باشد، ولی به هنگام شرح ماجرا بعد از آن ذکر شده باشد.
ولی با توجه به آخرین جمله که می گوید: سرنوشت دردناک این قوم کافر، هیچ جای تاسف نیست ، بیشتر به نظر می رسد که این جمله را بعد از نزول عذاب گفته باشد، و همانطور که در ذیل آیه 79 همین سوره نیز اشاره کردیم اینگونه تعبیرات در برابر مردگان بسیار گفته (شواهد آن را نیز در همانجا ذکر کردیم). الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 261
آیه 94 - 95
آیه و ترجمه
وَ مَا أَرْسلْنَا فی قَرْیَةٍ مِّن نَّبیٍ إِلا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْساءِ وَ الضرَّاءِ لَعَلَّهُمْ یَضرَّعُونَ(94)
ثُمَّ بَدَّلْنَا مَکانَ السیِّئَةِ الحُسنَةَ حَتی عَفَوا وَّ قَالُوا قَدْ مَس ءَابَاءَنَا الضرَّاءُ وَ السرَّاءُ فَأَخَذْنَهُم بَغْتَةً وَ هُمْ لا یَشعُرُونَ(95)
ترجمه :94 - ما در هیچ شهر و آبادی پیامبری نفرستادیم مگر اینکه اهل آنرا به ناراحتیها و خسارتها گرفتار ساختیم شاید (بخود آیند و به سوی خدا) بازگردند.
95 - سپس (هنگامی که این هشدارها در آنها اثر نگذاشت) نیکی (و فراوانی نعمت و رفاه) به جای بدی (و ناراحتی و گرفتاری) قرار دادیم آن چنان که فزونی گرفتند (و همه گونه نعمت و برکت یافتند و مغرور

شدند) و گفتند (تنها ما نبودیم که گرفتار این مشکلات شدیم) به پدران ما نیز ناراحتیهای جسمی و مالی رسید چون چنین شد آنها را ناگهان به اعمالشان گرفتیم (و مجازات کردیم) .
تفسیر :اگر هشدارها موثر نیفتد
این آیات که بعد از ذکر سرگذشت جمعی از پیامبران بزرگ مانند نوح و هود و صالح و لوط و شعیب ، و پیش از پرداختن به سرگذشت موسی بن عمران آمده ، اشاره به چند اصل کلی است که در همه ماجراها حکومت می کند، اصولی که اگر در آن بیندیشیم پرده از روی حقایقی پر ارزش که تماس با زندگی همه ما دارد برخواهد داشت .
نخست می گوید: ((ما در هیچ شهر و آبادی ، پیامبری نفرستادیم مگر
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 262
اینکه مردمش را گرفتار ناراحتیها و بلاها ساختیم ، تا کمی به خود آیند و دست از طغیان و سرکشی بردارند و به سوی آن کس که همه نعمتها از وجودش سرچشمه می گیرد بازگردند (و ما ارسلنا فی قریة من نبی الا اخذنا اهلها بالباساء و الضراء لعلهم یضرعون).
و این به خاطر آن است که مردم تا در ناز و نعمتند کمتر گوش شنوا و آمادگی برای پذیرش حق دارند اما هنگامی که در تنگنای مشکلات قرار می گیرند و نور فطرت و توحید آشکارتر می گردد، بی اختیار به یاد خدا می افتند و دلهایشان آماده پذیرش می گردد، ولی این بیداری که در همه یکسان است در بسیاری از افراد زودگذر و ناپایدار است و به مجرد برطرف شدن مشکلات بار دیگر در خواب غفلت فرو می روند ولی برای جمعی نقطه عطفی در زندگی محسوب می شود و برای همیشه ، به سوی حق باز می گردند، و اقوامی که در آیات گذشته از آنها سخن گفته شد، جزء دسته اول بودند!
لذا در آیه بعد می گوید: هنگامی که آنها در زیر ضربات حوادث و فشار مشکلات تغییر مسیر ندادند و همچنان در گمراهی خود باقی ماندند، ما مشکلات را از آنها برداشتیم و به جای آن گشایش و نعمت قرار دادیم ، تا آنجا که بار دیگر زندگانی آنها رونق گرفت و کمبودها به فزونی تبدیل شد و مال و نفرات آنها فراوان گردید (ثم بدلنا مکان السیئة الحسنة حتی عفوا).
((عفوا)) از ماده ((عفو)) است که گاهی به معنی کثرت و زیادی آمده و گاهی به معنی ترک کردن و اعراض نمودن و گاهی نیز به معنی محو آثار چیزی کردن ، ولی بعید نیست که ریشه همه آنها همان ترک کردن بوده باشد، منتها گاهی چیزی را به حال خود رها می کنند تا ریشه بدواند و توالد و تناسل کند و افزایش یابد، تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 263
و گاهی رها می کنند تا تدریجا محو و نابود گردد، از این جهت به معنی افزایش و یا نابودی نیز آمده است .

در آیه مورد بحث نیز مفسران سه احتمال داده اند. نخست اینکه ما به آنها امکانات دادیم تا افزایش یابند و آنچه را که در دوران سختی از نفرات و ثروتها از دست داده بودند بیابند.
دیگر اینکه ما آنچنان به آنها نعمت دادیم که مغرور شدند، و خدا را فراموش کردند و شکر او را ترک گفتند.
دیگر اینکه ما به آنها نعمت دادیم تا بوسیله آن آثار دوران نکبت را ((محو)) کردند و از بین بردند.
البته این تفاسیر گرچه مفهومش با هم متفاوت است ولی از نظر نتیجه چندان با هم تفاوت ندارد.
سپس اضافه می کند به هنگام برطرف شدن مشکلات ، به جای اینکه به این حقیقت توجه کنند که نعمت و ((نقمت)) به دست خدا است و رو به سوی او آورند، برای اغفال خود به این منطق متشبث شدند، که اگر برای ما مصائب و گرفتاریهائی پیش آمد، چیز تازهای نیست پدران ما نیز گرفتار چنین مصائب و مشکلاتی شدند دنیا فراز و نشیب دارد و برای هر کس دوران راحتی و سختی بوده است سختیها امواجی ناپایدار و زود گذرند (و قالوا قد مس آبائنا الضراء و السراء).
در پایان ، قرآن می گوید: هنگامی که کار به اینجا رسید و از عوامل تربیت کمترین بهرهای نگرفتند، بلکه بر غرور خود افزودند ((ناگاه آنها را به مجازات خود گرفتیم ، در حالی که آنها هیچ خبر نداشتند و غافلگیر شدند)) و به همین جهت مجازات برای آنها، سخت دردناک بود (فاخذناهم بغتة و هم لا یشعرون). الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 264
آیه 96 - 100
آیه و ترجمه
وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى ءَامَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيهِم بَرَكَتٍ مِّنَ السمَاءِ وَ الاَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَهُم بِمَا كانُوا يَكْسِبُونَ(96)
أَ فَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَن يَأْتِيَهُم بَأْسنَا بَيَتاً وَ هُمْ نَائمُونَ(97)
أَ وَ أَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى أَن يَأْتِيَهُم بَأْسنَا ضحًى وَ هُمْ يَلْعَبُونَ(98)
أَ فَأَمِنُوا مَكرَ اللَّهِ فَلا يَأْمَنُ مَكرَ اللَّهِ إِلا الْقَوْمُ الْخَسِرُونَ(99)
أَ وَ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الاَرْض مِن بَعْدِ أَهْلِهَا أَن لَّوْ نَشاءُ أَصبْنَهُم بِذُنُوبِهِمْ وَ نَطبَعُ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَسمَعُونَ(100)
ترجمه :96 - و اگر مردمی که در شهرها و آبادیها زندگی دارند ایمان بیاورند و تقوی پیشه کنند برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشائیم ولی (آنها حقایق را) تکذیب کردند ما هم آنانرا به کیفر اعمالشان مجازات کردیم .
97 - آیا اهل این آبادیها از این ایمن هستند که عذاب ما شبانه به سراغ آنها

بیاید در حالی که در خواب باشند؟
98 - آیا اهل آبادیها از این ایمنند که عذاب ما، روز به سراغشان بیاید در حالی که سرگرم بازی هستند؟
99 - آیا آنها از مکر الهی غافلند در حالی که از مکر (و مجازات) خدا جز زیانکاران ایمن نخواهند بود.
100 - آیا کسانی که وارث روی زمین بعد از صاحبان قبلی آن می شوند
عبرت نمی گیرند تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 265
که اگر بخواهیم آنها را نیز به گناهانشان هلاک می کنیم و بر دلهایشان مهر می نهیم تا (صدای حق را) نشنوند.
تفسیر :عمران و آبادی در سایه ایمان و تقوی
در آیات گذشته سرگذشت اقوامی همچون قوم هود و صالح و شعیب و نوح و لوط بطور اجمال مورد بحث واقع شد، گرچه خود آن آیات به اندازه کافی برای بیان نتائج عبرت انگیز این سرگذشتها کافی بود، ولی در آیات مورد بحث به صورت گویاتر، نتیجه گیری کرده ، می گوید: اگر مردمی که در این آبادیها و نقاط دیگر روی زمین زندگی داشته و دارند، به جای طغیان و سرکشی و تکذیب آیات پروردگار و ظلم و فساد، ایمان می آوردند، و در پرتو آن تقوا و پرهیزکاری پیشه می کردند، نه تنها مورد خشم پروردگار و مجازات الهی واقع نمی شدند، بلکه درهای برکات آسمان و زمین را به روی آنها می گشودیم (و لو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض).
ولی متاسفانه آنها صراط مستقیم که راه سعادت و خوشبختی و رفاه و امنیت بود رها ساختند، و پیامبران خدا را تکذیب کردند، و برنامه های اصلاحی آنها را زیر پا گذاشتند، ما هم به جرم اعمالشان ، آنها را کیفر دادیم (و لکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون).
در اینجا به چند موضوع باید توجه کرد:
1 - در اینکه منظور از ((برکات)) زمین و آسمان ، چیست در میان مفسران گفتگو است : بعضی آن را به نزول باران و روئیدن گیاهان تفسیر کردهاند، و تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 266
بعضی به اجابت دعا و حل مشکلات زندگی ، ولی این احتمال نیز وجود دارد که منظور از برکات آسمانی ، برکات معنوی و منظور از برکات زمینی برکات مادی بوده باشد ، اما با توجه به آیات گذشته تفسیر اول از همه مناسبتر است ، زیرا: در آیات گذشته که مجازاتهای شدید مجرمان و طغیانگران را شرح میداد ، گاهی اشاره به فرود آمدن سیلاب از آسمان ، و طغیان چشمه ها از زمین (همانند طوفان نوح) و گاهی اشاره به صاعقه ها و صیحه های آسمانی ، و گاهی زلزله های وحشتناک زمینی شده بود، در آیه مورد بحث این حقیقت مطرح است که این مجازاتها واکنش اعمال خود

آنها بود و گرنه اگر انسان پاک و با ایمان باشد به جای اینکه عذاب از آسمان و زمین فرا رسد ، برکات خدا از آسمان و زمین بر او می بارد، این انسان است که برکات را تبدیل به بلاها می کند.
2 - ((برکات)) جمع برکت است و همانطور که سابقا گفتیم ، این کلمه در اصل به معنی ((ثبات)) و استقرار چیزی است و به هر نعمت و موهبتی که پایدار بماند اطلاق می گردد ، در برابر موجودات بی برکت که زود فانی و نابود و بی اثر می شوند.
قابل توجه اینکه ایمان و تقوا نه تنها سبب نزول برکات الهی می شود، بلکه باعث می گردد که آنچه در اختیار انسان قرار گرفته در مصارف مورد نیاز به کار گرفته شود ، فی المثل امروز ملاحظه می کنیم قسمت بسیار مهمی از نیروهای انسانی و منابع اقتصادی در مسیر مسابقه تسلیحاتی و ساختن سلاحهای نابود کننده صرف می گردد ، اینها مواهبی هستند فاقد هر گونه برکت ، بزودی از میان می روند و نه تنها نتیجه ای نخواهند داشت ، ویرانی هم ببار می آورند ، ولی اگر جوامع انسانی ایمان و تقوا داشته باشند این مواهب الهی به شکل دیگری در میان آنها در می آید و طبعا آثار آن باقی و برقرار خواهد ماند و مصداق کلمه برکات

خواهند بود.
3 - در آیه فوق کلمه ((اخذ)) که به معنی گرفتن است در مفهوم مجازات و کیفر دادن به کار رفته ، و این در حقیقت به خاطر آن است که معمولا کسی را که می خواهند مجازات کنند نخست می گیرند و او را با وسائلی می بندند که هیچگونه قدرت فرار نداشته باشد ، سپس او را کیفر می دهند.
4 - گر چه آیه شریفه مورد بحث ، ناظر به وضع اقوام پیشین است ولی مسلما مفهوم آن یک مفهوم وسیع و عمومی و دائمی است و انحصار به هیچ قوم و ملتی ندارد و این یک سنت الهی است که افراد بی ایمان و آلوده و فاسد گرفتار انواع واکنشها در همین زندگی دنیای خود خواهند شد، گاهی بلاهای آسمان و زمین بر سر آنها می بارد، و گاهی آتش جنگهای جهانی یا منطقهای سرمایه های آنها را در کام خود فرو می گیرد، و گاهی ناامنیهای جسمانی و روانی آنها را تحت فشار قرار می دهد ، و به تعبیر قرآن ، این وابسته به ((کسب و اکتساب)) و اعمالی است که خود انسان انجام می دهد ، فیض خدا محدود و ممنوع نیست ، همانطور که مجازات او اختصاص به قوم و ملت معینی ندارد!
چرا ملل فاقد ایمان زندگی مرفه دارند؟
از آنچه در بالا گفتیم پاسخ یک سؤ ال که زیاد در میان جمعی مورد بحث و گفتگو است روشن می گردد و آن اینکه اگر ایمان و تقوا، موجب نزول

انواع برکات الهی است و نقطه مقابل آن باعث سلب برکات است چرا مشاهده می کنیم ملتهای تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 268
بی ایمانی را که غرق ناز و نعمتند ، در حالی که جمعی از افراد با ایمان به سختی روزگار می گذرانند؟!
پاسخ این سؤ ال با توجه به دو نکته روشن می گردد:
1 - اینکه تصور می شود ملتهای فاقد ایمان و پرهیزگاری غرق در ناز و نعمتند ، اشتباه بزرگی است که از اشتباه دیگری یعنی ثروت را دلیل بر خوشبختی گرفتن سرچشمه می گیرد.
معمولا مردم این طور فکر می کنند که هر ملتی صنایعش پیشرفته تر و ثروتش بیشتر باشد خوشبختر است در حالی که اگر به درون این جوامع نفوذ کنیم و دردهای جانکاهی که روح و جسم آنها را درهم می کوبد از نزدیک ببینیم قبول خواهیم کرد که بسیاری از آنها از بیچاره ترین مردم روی زمین هستند ، بگذریم از اینکه همان پیشرفت نسبی ، نتیجه بکار بستن اصولی همانند کوشش و تلاش و نظم و حس مسئولیت است که در متن تعلیمات انبیا قرار دارد.
در همین ایام که این قسمت از تفسیر را می نویسیم ، این خبر در جرائد منتشر شد که در نیویورک یعنی یکی از ثروتمندترین و پیشرفتهترین نقاط دنیای مادی ، بر اثر خاموشی ناگهانی برق صحنه عجیبی به وجود آمد، یعنی بسیاری از مردم به مغازه ها حمله بردند و هستی آنها را غارت کردند، تا آنجا که سه هزار نفر از غارتگران بوسیله پلیس بازداشت شدند.
مسلما تعداد غارتگران واقعی چندین برابر این عدد بوده و تنها این عده بودند که نتوانستند به موقع فرار کنند ، و نیز مسلم است که آنها غارتگران حرفهای نبوده اند که نفرات خود را برای چنان حمله عمومی از قبل آماده کرده باشند ، زیرا حادثه یک حادثه ناگهانی بود.
بنابراین چنین نتیجه می گیریم که با یک خاموشی برق ، ده ها هزار نفر از مردم یک شهر ثروتمند و به اصطلاح پیشرفته تبدیل به غارتگر شدند، این نه تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 269
تنها دلیل بر انحطاط اخلاقی یک ملت است بلکه دلیل بر ناامنی شدید اجتماعی نیز می باشد.
خبر دیگری که در جرائد بود این خبر را تکمیل کرد و آن اینکه یکی از شخصیتهای معروف که در همین ایام در نیویورک در یکی از هتلهای مشهور چندین ده طبقهای نیویورک سکونت داشت می گوید: قطع برق ، سبب شد که راه رفتن در راهروهای هتل به صورت کار خطرناکی درآید ، به طوری که متصدیان هتل اجازه نمی دادند کسی تنها از راهروها بگذرد و به اطاق خود برسد مبادا گرفتار غارتگران گردد ، لذا مسافران را در اکیپهای ده نفری یا بیشتر ، با مامورین مسلح به اطاقهای خود می فرستادند!، شخص

مزبور اضافه می کند که تا گرسنگی شدید به او فشار نمی آورده جرئت نداشته است از اطاق خویش خارج گردد!
اما همین خاموشی برق در کشورهای عقب مانده شرقی هرگز چنین مشکلاتی را به وجود نمی آورده و این نشان می دهد که آنها در عین ثروت و پیشرفت صنایع کمترین امنیت در محیط خودشان ندارند ، از این گذشته ناظران عینی می گویند آدمکشی در آن محیطها همانند نوشیدن یک جرعه آب است ، به همین آسانی .
و می دانیم اگر تمام دنیا را به کسی بدهند و در چنین شرائطی زندگی کند ، از بیچاره ترین مردم جهان خواهد بود ، تازه مشکل امنیت تنها یکی از مشکلات آنها است ، نابسامانیهای فراوان اجتماعی دیگری دارند که آنها نیز به نوبه خود بسیار دردناکند ، با توجه به این حقایق ثروت را نباید با خوشبختی اشتباه کرد.
2 - اما اینکه گفته می شود چرا جوامعی که دارای ایمان و پرهیزگاری هستند عقب ماندهاند اگر منظور از ایمان و پرهیزگاری تنها ادعای اسلام و ادعای پایبند بودن به اصول تعلیمات انبیاء بوده باشد ، قبول داریم چنین افرادی عقب مانده اند ، ولی می دانیم حقیقت ایمان و پرهیزگاری چیزی جز نفوذ آن در تمام اعمال و همه شئون زندگی نیست ، و این امری است که با ادعا تامین نمی گردد. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 270
با نهایت تاسف امروز اصول تعلیمات اسلام و پیامبران خدا در بسیاری از جوامع اسلامی متروک یا نیمه متروک مانده است و چهره این جوامع چهره مسلمانان راستین نیست .
اسلام دعوت به پاکی و درستکاری و امانت و تلاش و کوشش می کند کو آن امانت و تلاش ؟ اسلام دعوت به علم و دانش و آگاهی و بیداری می کند کو آن علم و آگاهی سرشار؟ اسلام دعوت به اتحاد و فشردگی صفوف و فداکاری می کند ، آیا براستی این اصل به طور کامل در جوامع اسلامی امروز حکمفرما است و با این حال عقب مانده اند؟! بنابراین باید اعتراف کرد اسلام چیزی است و ما مسلمانان چیز دیگر.
در آیات بعد به عنوان تاکید بیشتر روی عمومیت این حکم و اینکه قانون فوق مخصوص اقوام پیشین نبوده بلکه امروز و آینده را نیز در بر می گیرد، می گوید: ((آیا مجرمانی که در نقاط مختلف آباد روی زمین زندگی می کنند، خود را از مجازاتهای الهی در امان می دانند که شب هنگام در موقعی که در خواب خوش آرمیده اند (به صورت صاعقه ها و زلزله ها و مانند آن) بر آنها فرو ریزد)) (أ فامن اهل القری ان یاتیهم باسنا بیاتا و هم نائمون).
و یا اینکه به هنگام روز در موقعی که غرق انواع بازیها و سرگرمیها هستند دامان آنها را بگیرد (او أ من اهل القری ان یاتیهم باسنا ضحی و هم یلعبون

).
یعنی آنها در همه حال در روز و شب ، در خواب و بیداری ، در ساعات خوشی و ناخوشی همه در دست قدرت خدا قرار دارند، و با یک فرمان می تواند همه تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 271
زندگانی آنها را درهم بپیچد ، بدون اینکه کمترین نیازی به مقدمه چینی و فراهم ساختن اسباب قبلی و گذشت زمان داشته باشد، آری تنها در یک لحظه و بدون هیچ مقدمه ممکن است انواع بلاها بر سر این انسان بیخبر فرود آید.
عجیب این است با تمام پیشرفتی که بشر امروز در صنایع و تکنولوژی کرده و با وجود اینکه نیروهای مختلف جهان طبیعت را مسخر خویش ساخته ، در برابر این گونه حوادث به همان اندازه ضعیف و ناتوان و بی دفاع است که انسانهای گذشته بودند، یعنی در برابر زلزله ها و صاعقه ها و مانند آن کمترین تفاوتی در حال او حتی نسبت به انسانهای پیش از تاریخ پیدا نشده است ، و این نشانه نهایت ضعف و ناتوانی انسان در عین قدرتمندی و توانائی او است ، این واقعیتی است که باید همیشه مد نظر همه باشد.
در آیه بعد باز به شکل دیگری و به بیان تازهای این حقیقت را تاکید می کند و می گوید: ((آیا این مجرمان از مکر الهی ایمنند؟ در حالی که هیچکس جز زیانکاران خود را از مکر او در امان نمی دانند)) (أ فامنوا مکر الله فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون).
همانطور که در ذیل آیه 54 سوره آل عمران گفتیم مکر در لغت عرب با آنچه که در فارسی امروز از آن می فهمیم تفاوت بسیار دارد، در فارسی امروز مکر به معنی نقشه های شیطانی و زیانبخش به کار می رود، در حالی که در ریشه اصلی لغت عرب ، مکر به معنی هر نوع چاره اندیشی برای بازگرداندن کسی از هدفش می باشد، اعم از اینکه به حق باشد یا به باطل ، و معمولا در مفهوم این لغت یکنوع نفوذ تدریجی افتاده است .
بنابراین منظور از مکر الهی آن است که خداوند، مجرمان را با نقشه های قاطع و شکستناپذیر بدون اختیار خودشان از زندگانی مرفه و هدفهای خوشگذرانی باز می دارد، و این اشاره به همان کیفرها و بلاهای ناگهانی و بیچاره کننده است . تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 272
پاسخ به یک سؤ ال
جملهای که در آخر آیه فوق بود ، می گوید: هیچکس جز زیانکاران خود را از مکر و مجازات الهی در امان نمی بیند ، اکنون این سؤ ال پیش می آید که آیا این جمله پیامبران و پیشوایان بزرگ و ((صالحان)) را نیز شامل می شود؟
بعضی چنین پنداشته اند که آنها از این حکم خارجند و آیه فوق مخصوص به

مجرمان است ، ولی ظاهر این است که این یک حکم عمومی است و همه را فرا می گیرد زیرا حتی پیامبران و امامان نیز همواره مراقب اعمال خویش بوده اند مبادا کمترین لغزشی از آنها سر بزند ، زیرا می دانیم مقام معصوم بودن ، مفهومش این نیست که انجام کار خلاف برای آنها محال است ، بلکه آنها با نیروی اراده و ایمان ، و با استفاده از اختیار خود و مددهای الهی ، در برابر خطاها و لغزشها مصونیت دارند، آنها حتی از ترک اولی می ترسیدند، و از اینکه مسئولیتهای سنگین خود را به انجام نرسانند بیمناک بودند، لذا در سوره انعام آیه 15 درباره پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم قل انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم : ((بگو من می ترسم اگر نافرمانی پروردگارم کنم ، گرفتار عذاب روز بزرگی شوم)).
روایاتی که در تفسیر آیه فوق نقل شده نیز آنچه را گفتیم تایید می کند، صفوان جمال می گوید: پشت سر امام صادق (علیه السلام) نماز می خواندم ، دیدم می فرمود اللهم لا تؤ منی مکرک - ثم جهر - فقال فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون ((پروردگارا مرا از مکر خود ایمن مساز)) سپس آشکارتر این قسمت از آیه را تلاوت فرمود فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون .
در نهج البلاغه نیز می خوانیم لا تامنن علی خیر هذه الامة عذاب الله لقول الله سبحانه فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون : ((حتی بر نیکان این امت از کیفر الهی ایمن مباش زیرا خداوند می فرماید فلا یامن مکر الله الا

الخاسرون)).
در حقیقت ایمن نبودن از مکر الهی به معنی ترس از مسئولیتها و خوف از کوتاهی در انجام وظائف است ، که همواره باید این ((ترس)) با امید به رحمت او به طور مساوی در دلهای افراد با ایمان باشد و موازنه این دو است که سرچشمه هر گونه حرکت و فعالیت مثبت می باشد و همان چیزی است که در تعبیر روایات به عنوان ((خوف)) و ((رجا)) از آنها یاد شده است ، و تصریح شده که افراد با ایمان همواره در میان این دو قرار دارند، ولی مجرمان زیانکار آنچنان کیفرهای الهی را فراموش کرده اند که خود را در نهایت امنیت می بینند.
در آیه بعد بار دیگر برای بیدار ساختن اندیشه های خفته اقوام موجود و توجه دادن آنان به درسهای عبرتی که در زندگی پیشینیان بوده است می گوید: ((آیا کسانی که وارث سرزمین گذشتگان هستند و اقوامی که به جای آنها قرار گرفته اند ، از مطالعه حال پیشینیان متنبه نشدند؟ و اگر ما بخواهیم می توانیم آنها را نیز به خاطر گناهانشان هلاک کنیم ، و به همان سرنوشت مجرمان گذشته گرفتار سازیم (او لم یهد للذین یرثون الارض

من بعد اهلها ان لو نشاء اصبناهم بذنوبهم).
و نیز ((می توانیم آنها را زنده بگذاریم ، و به خاطر غوطه ور شدن در گناه و فساد، درک و شعور و حس تشخیص را از آنها بگیریم ، آنچنان که هیچ حقیقتی را نشنوند و هیچ اندرزی را نپذیرند و در زندگی حیران و سرگردان شوند)) (و نطبع علی قلوبهم فهم لا یسمعون)
در اینکه چگونه خداوند حس تشخیص را از این دسته مجرمان می گیرد

در جلد اول تفسیر نمونه صفحه 53 ذیل آیه 7 سوره بقره توضیح بیشتری مطالعه خواهید کرد. الأعراف
آیه 101 - 102
آیه و ترجمه
تِلْک الْقُرَی نَقُص عَلَیْک مِنْ أَنبَائهَا وَ لَقَدْ جَاءَتهُمْ رُسلُهُم بِالْبَیِّنَتِ فَمَا کانُوا لِیُؤْمِنُوا بِمَا کذَّبُوا مِن قَبْلُ کَذَلِک یَطبَعُ اللَّهُ عَلی قُلُوبِ الْکفِرِینَ(101)
وَ مَا وَجَدْنَا لاَکثرِهِم مِّنْ عَهْدٍ وَ إِن وَجَدْنَا أَکثرَهُمْ لَفَسِقِینَ(102)
ترجمه :101 - اینها آبادیهائی است که اخبار آن را برای تو شرح می دهیم آنها (چنان لجوج بودند که) به آنچه قبلا تکذیب کرده بودند ایمان نمی آوردند اینچنین خداوند بر دلهای کافران مهر می نهد (و بر اثر لجاجت و ادامه گناه حس تشخیص را از آنها سلب می کند).
102 - و اکثر آنها را بر سر پیمان خود ندیدیم و اکثر آنها را فاسق و گنهکار یافتیم .
تفسیر :در این دو آیه باز هم تکیه ، روی عبرتهائی است که از بیان سرگذشتهای اقوام پیشین گرفته می شود ، ولی روی سخن در اینجا به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است اگر چه در واقع هدف همه هستند نخست می گوید: اینها آبادیها و شهرها و اقوامی هستند که اخبار و سرگذشت آنها را برای تو بیان می کنیم (تلک القری نقص علیک من انبائه

سپس می گوید: چنان نبود که آنها بدون اتمام حجت ، هلاک و نابود شوند، بلکه ((به طور مسلم پیامبرانشان با دلائل روشن ، به سراغ آنها آمدند و نهایت تلاش و کوشش را در هدایت آنها کردند)) (و لقد جائتهم رسلهم بالبینات).
اما آنها در برابر تبلیغات مستمر، و دعوت پیگیر انبیاء مقاومت به خرج دادند و روی حرف خود ایستادند ، و حاضر نبودند آنچه را قبلا تکذیب کردند بپذیرند و به آن ایمان بیاورند (فما کانوا لیؤ منوا بما کذبوا من قبل).
و از این جمله استفاده می شود که پیامبران الهی بارها برای دعوت و هدایت آنها قیام کردند ، اما آنها چنان روی دنده لجاجت افتاده بودند که حتی با روشن شدن بسیاری از حقایق حاضر به قبول هیچ حقیقتی نمی

شدند.
در جمله بعد علت این لجاجت و سرسختی را چنین بیان می کند: این چنین خداوند بر دلهای کافران نقش بی ایمانی و انحراف را ترسیم می کند و بر قلوبشان مهر می نهد (کذلک یطبع الله علی قلوب الکافرین).
یعنی کسانی که در مسیرهای غلط گام برمی دارند ، بر اثر تکرار و ادامه عمل ، انحراف و کفر و ناپاکی آنچنان بر دلهای آنها نقش می بندد ، که همچون نقش سکه ثابت می ماند (و اتفاقا معنی طبع در اصل لغت ، نیز همین است که صورتی را بر چیزی همانند سکه نقش کنند) و این در حقیقت از قبیل اثر و خاصیت عمل است که به خداوند نسبت داده شده ، زیرا مسبب تمام اسباب ، و سرچشمه تاثیر هر مؤ ثر بالاخره او است ، او است که به تکرار عمل ، این خاصیت را بخشیده که به صورت ((ملکه)) در می آید.
ولی واضح است که یک چنین گمراهی جنبه اجباری ندارد بلکه ایجاد کننده اسباب ، خود افراد انسان هستند، اگر چه تاثیر سبب به فرمان پروردگار می باشد (دقت کنید). تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 276
در آیه بعد ، دو قسمت دیگر از نقطه های ضعف اخلاقی این جمعیتها که سبب گمراهی و نابودی آنها گردیده ، بیان شده است .
نخست می گوید آنها افرادی پیمانشکن بودند: و ما برای اکثریت آنها عهد و پیمان ثابتی نیافتیم (و ما وجدنا لاکثرهم من عهد).
این عهد و پیمان ممکن است اشاره به عهد و پیمان فطری باشد که خداوند به حکم آفرینش و فطرت از همه بندگان خود گرفته است ، زیرا هنگامی که به آنها عقل و هوش و استعداد داد مفهومش این بود که از آنها پیمان گرفته ، چشم و گوش باز کنند، حقایق را ببینند و بشنوند و در برابر آن تسلیم گردند و این همان است که در آیات آخر همین سوره ذیل آیه 172 به آن اشاره شده و تحت عنوان ((عالم ذر)) معروف است که به خواست خدا شرح آن در ذیل همان آیات خواهد آمد.
و نیز ممکن است اشاره به عهد و پیمانهائی باشد که پیامبران الهی از مردم می گرفتند ، بسیاری از مردم آن را می پذیرفتند و سپس می شکستند.
و یا اشاره به همه پیمانها اعم از ((فطری)) و ((تشریعی)) بوده باشد.
در هر صورت روح پیمانشکنی یکی از عوامل مخالفت با پیامبران و اصرار در پوئیدن راه کفر و نفاق و گرفتار شدن به عواقب شوم آنها است .
سپس به عامل دیگر اشاره کرده ، می گوید: ((اکثر آنها را فاسد و خارج از اطاعت فرمان یافتیم)) (و ان وجدنا اکثرهم لفاسقین).
یعنی روح تمرد و قانونشکنی و خروج از نظامات آفرینش و قوانین الهی یکی دیگر از عوامل ایستادگی و پافشاری آنها در کفر و بی ایمانی بود. باید

توجه داشت که ضمیر اکثر هم به همه اقوام و جمعیتهای پیشین باز می گردد، و اینکه می گوید اکثر آنها پیمانشکن و فاسد بودند برای رعایت حال اقلیتهائی است که به انبیای گذشته ایمان آوردند و وفادار ماندند، هر چند

گاهی مؤ منان بقدری محدود و معدود بودند که از یک خانواده تجاوز نمی کردند، ولی روح حقطلبی که بر سراسر آیات قرآن حکومت دارد ایجاب می کند که حتی حق این یک خانواده و یا افراد معدود رعایت گردد و همه این اقوام را منحرف و گمراه و پیمانشکن و فاسق معرفی نکند، و این موضوع جالبی است که مکرر در آیات قرآن با آن برخورد می کنیم .
الأعراف
آیه 103 - 108
آیه و ترجمه
ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِم مُّوسى بِئَايَتِنَا إِلى فِرْعَوْنَ وَ مَلايهِ فَظلَمُوا بهَا فَانظرْ كَيْف كانَ عَقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ(103)
وَ قَالَ مُوسى يَفِرْعَوْنُ إِنى رَسولٌ مِّن رَّب الْعَلَمِينَ(104)
حَقِيقٌ عَلى أن لا أَقُولَ عَلى اللَّهِ إِلا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكم بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِىَ بَنى إِسرءِيلَ(105)
قَالَ إِن كُنت جِئْت بِئَايَةٍ فَأْتِ بهَا إِن كُنت مِنَ الصدِقِينَ(106)
فَأَلْقَى عَصاهُ فَإِذَا هِىَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ(107)
وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِىَ بَيْضاءُ لِلنَّظِرِينَ(108)
ترجمه :103 - سپس به دنبال آنها (یعنی پیامبران پیشین) موسی را با آیات خویش به سوی فرعون و اطرافیان او فرستادیم اما آنها (با عدم پذیرش این آیات) بر آن ظلم کردند ببین عاقبت مفسدان به کجا کشید؟
104 - و موسی گفت : ای فرعون ! من فرستادهای از پروردگار جهانیانم .
105 - سزاوار است که بر خدا جز حق نگویم ، من دلیل روشنی از

آورده ام ، بنابراین بنی اسرائیل را با من بفرست .
106 - (فرعون) گفت اگر نشانهای آوردهای ارائه بده اگر از راستگویانی .
107 - ناگهان عصای خود را افکند و اژدهای آشکاری شد!
108 - و دست خود را (از گریبان) بیرون آورد سفید (و درخشان) برای بینندگان بود!
تفسیر :خاطره درگیریهای موسی و فرعون
به دنبال سرگذشت جمعی از انبیای بزرگ که در آیات قبل به طور فشرده بیان شده در این آیات و آیات فراوان دیگری که بعد از آن می آید، داستان موسی بن عمران و سرگذشت درگیریهای او با فرعون و فرعونیان و سرانجام کار آنها بیان شده است .

و اینکه می بینیم این سرگذشت مشروحتر از سرگذشت انبیای دیگر در این سوره بیان شده ممکن است به خاطر این باشد که اولا یهود و پیروان موسی بن عمران در محیط نزول قرآن زیاد بوده اند و توجیه آنها به سوی اسلام به مراتب لازمتر بود و ثانیا قیام پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شباهت بیشتری به قیام موسی بن عمران داشت .
در هر حال علاوه بر این سوره ، در سوره های دیگری مانند بقره ، طه ، شعرا، نمل ، قصص و سوره های دیگر به قسمتهای مختلف این سرگذشت عبرت انگیز اشاره شده است و اگر آیات هر سوره را جداگانه مورد بررسی قرار دهیم و سپس کنار هم بچینیم خواهیم دید که بر خلاف آنچه بعضی تصور می کنند جنبه تکرار ندارد بلکه در هر سوره به تناسب بحثی که در آن سوره مطرح بوده به عنوان شاهد به قسمتی از این سرگذشت پرماجرا اشاره شده است . تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 279
ضمنا چون کشور مصر وسیعتر و مردم مصر دارای تمدن پیشرفته تری از قوم نوح و هود و شعیب و مانند آنها بودند، و مقاومت دستگاه فراعنه به همین نسبت بیشتر بود قیام موسی بن عمران از اهمیت بیشتری برخوردار گردید و نکات عبرت انگیز فراوانتری در بر دارد، لذا به تناسبهای مختلف روی فرازهای گوناگون زندگی موسی و بنی اسرائیل تکیه شده است :
به طور کلی زندگی این پیامبر بزرگ یعنی موسی بن عمران را در پنج دوره میتوان خلاصه کرد:
دورانهای پنجگانه زندگی موسی
1 - دوران تولد و حوادثی که بر او گذشت تا هنگام پرورش او در دامان فرعون .
2 - دوران فرار او از مصر و زندگی او در سرزمین مدین در محضر شعیب پیامبر.
3 - دوران بعثت او و سپس درگیریهای فراوانی که با فرعون و دستگاه او داشت .
4 - دوران نجات او و بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان و حوادثی که بر آنها در راه و به هنگام ورود در بیت المقدس گذشت .
5 - دوران درگیریهای موسی با بنی اسرائیل !
و باید توجه داشت که در قرآن مجید در هر سوره از سوره هائی که اشاره شد به یک یا چند قسمت از این دورانهای پنجگانه اشاره شده است از جمله در آیات مورد بحث و ده ها آیه دیگر از همین سوره که خواهد آمد، تنها اشاره به دورانهای بعد از بعثت موسی بن عمران و رسالت او شده است ، به همین دلیل ما بحثهای مربوط به دورانهای قبل را به تفسیر آیات مربوط به همان قسمت در سوره های دیگر مخصوصا سوره قصص واگذار می کنیم . تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 280

در نخستین آیه مورد بحث می فرماید: ((بعد از اقوام گذشته (یعنی قوم نوح ، هود، صالح و مانند آنها) موسی را با آیات خود به سوی فرعون و فرعونیان مبعوث کردیم)) (ثم بعثنا من بعدهم موسی بایاتنا الی فرعون و ملائه).
باید توجه داشت که فرعون ، اسم عام است و به تمام سلاطین مصر در آن زمان گفته می شد ، همانطور که به سلاطین روم ،((قیصر)) و به سلاطین ایران ((کسری)) می گفتند.
کلمه ((ملا)) همانطور که سابقا هم اشاره کردیم به معنی افراد سرشناس و اشراف پر زرق و برق که چشمها را پر می کنند و در صحنه های مهم جامعه حضور دارند، گفته می شود.
و اینکه می بینیم موسی در درجه اول به سوی فرعون و ملا او مبعوث می گردد علاوه بر اینکه یکی از برنامه های موسی نجات بنی اسرائیل از چنگال استعمار فرعونیان و استخلاص آنها از سرزمین مصر بود، و این بدون گفتگو با فرعون امکانپذیر نبود، به خاطر آن است که طبق مثل معروف همیشه آب را باید از سرچشمه صاف کرد، مفاسد اجتماعی و انحرافهای محیط تنها با اصلاحات فردی و موضعی چاره نخواهد شد بلکه باید سردمداران جامعه و آنها که نبض سیاست و اقتصاد و فرهنگ را در دست دارند در درجه اول اصلاح گردند، تا زمینه برای اصلاح بقیه فراهم گردد و این درسی است که قرآن به همه مسلمانان برای اصلاح جوامع اسلامی می دهد.
سپس می فرماید: ((آنها نسبت به آیات الهی ظلم و ستم کردند (فظلموا بها).
و می دانیم حقیقت ظلم به معنی وسیع کلمه آن است که چیزی را در غیر محل آن به کار برند، و شک نیست که آیات الهی ایجاب می کند که همگان

در برابر آن تسلیم شوند و با پذیرا شدن آنها، خود و جامعه خویش را اصلاح نمایند، ولی فرعون و اطرافیانش با انکار این آیات به این آیات ظلم و ستم کردند.
و در پایان اضافه می کند: بنگر سرانجام کار مفسدان چگونه بود؟! (فانظر کیف کان عاقبة المفسدین).
و این جمله در حقیقت یک اشاره اجمالی به نابودی فرعون و قوم سرکش او است که شرح آن بعدا خواهد آمد.
آیه گذشته در حقیقت اشاره بسیار کوتاهی به مجموع برنامه رسالت موسی و درگیریهای او با فرعون و عاقبت کار آنها بود ، اما در آیات بعد همین موضوع بطور مشروحتر مورد بررسی قرار گرفته ، نخست می گوید:

((موسی گفت ای فرعون من فرستاده پروردگار جهانیانم)) (و قال موسی یا فرعون انی رسول من رب العالمین).
و این نخستین برخورد موسی با فرعون و چهرهای از درگیری حق و باطل است ، و جالب اینکه گویا فرعون ، اولین بار بود که با خطاب ای فرعون ! روبرو می شد خطابی که در عین رعایت ادب از هر گونه تملق و چاپلوسی و اظهار عبودیت تهی بود، چه اینکه دیگران معمولا او را به عنوان سرورا! مالکا! پروردگار! و امثال آن خطاب می کردند.
و این تعبیر موسی برای فرعون به منزله زنگ خطری محسوب می شد! به علاوه این جمله که موسی می گوید: ((من فرستاده پروردگار جهانیان هستم))، در حقیقت یکنوع اعلان جنگ به تمام تشکیلات فرعون است ، زیرا این تعبیر اثبات می کند، که فرعون و مدعیان دیگری همانند او همه دروغ می گویند، و تنها پروردگار جهانیان خدا است . تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 282
در آیه بعد می خوانیم که موسی به دنبال دعوی رسالت پروردگار می گوید : ((اکنون که من فرستاده او هستم ، سزاوار است که درباره خداوند جز حق نگویم ، زیرا فرستاده خداوندی که از همه عیوب ، پاک و منزه است ، ممکن نیست دروغگو باشد)) (حقیق علی ان لا اقول علی الله الا الحق)
سپس برای تثبیت دعوی نبوت خویش اضافه می کند: ((چنان نیست که این ادعا را بدون دلیل گفته باشم ، من از پروردگار شما ، دلیل روشن و آشکاری با خود دارم)) (قد جئتکم ببینة من ربکم).
اکنون که چنین است بنی اسرائیل را با من بفرست (فارسل معی بنی اسرائیل).
و این در حقیقت قسمتی از رسالت موسی بن عمران بود که بنی اسرائیل را از چنگال استعمار فرعونیان رهائی بخشد و زنجیر اسارت و بردگی را از دست و پای آنها بردارد، زیرا بنی اسرائیل در آن زمان به صورت بردگانی ذلیل در دست قبطیان (مردم مصر) گرفتار بودند، و از وجود آنها برای انجام کارهای پست و سخت و سنگین استفاده میشد.
از آیات آینده و همچنین آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می شود که موسی مامور دعوت فرعون و دیگر مردمان سرزمین مصر به سوی آئین خویش نیز بود، یعنی رسالت او منحصر به بنی اسرائیل نبود.
فرعون با شنیدن این جمله که من دلیل روشنی با خود دارم ، بلافاصله گفت : اگر راست میگوئی و نشانهای از طرف خداوند با خود داری آن را بیاور
(قال ان کنت جئت بایة فات بها ان کنت من الصادقین).
و با این تعبیر ضمن ابراز تردید در صدق موسی ظاهرا قیافه حقجوئی و حق طلبی به خود گرفت ، آنچنانکه یک جستجوگر به دنبال حق میگردد.

تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 283
بلافاصله موسی دو معجزه بزرگ خود را که یکی مظهر بیم و دیگری مظهر امید بود، و مقام انذار و بشارت او را تکمیل میکرد، نشان داد نخست عصای خود را انداخت و به صورت اژدهای آشکاری درآمد (فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین).
تعبیر به مبین اشاره به این است که راستی تبدیل به اژدها شد و چشمبندی و تردستی و سحر و مانند آنها نبود، به خلافکاری که ساحران بعدا انجام دادند، زیرا در مورد آن میگوید آنها چشمبندی کردند و عملی انجام دادند که تصور میشد مارهائی است که به حرکت در آمده است .
ذکر این نکته نیز لازم است که در آیه 10 سوره نمل و 31 قصص میخوانیم که عصا همانند جان به حرکت در آمد و جان در لغت به معنی مارهای باریک و سریع السیر است ، و این تعبیر با تعبیر ثعبان که به معنی اژدها و مار عظیم است ظاهرا سازگار نمی باشد.
ولی با توجه به اینکه آن دو آیه مربوط به آغاز بعثت موسی ، و آیه مورد بحث مربوط به مقابله او با فرعون است ، مشکل حل می شود، گویا در آغاز کار، خدا موسی را تدریجا با این معجزه عظیم آشنا میسازد، و در صحنه اول کوچکتر و در صحنه بعد عظیمتر ظاهر میگردد. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 284
آیا تبدیل عصا به مار عظیم ممکن است :
در هر حال تبدیل عصا به مار عظیم بدون شک یک معجزه است ، و با تفسیرهای مادی معمولی نمیتوان آن را توجیه کرد، بلکه از نظر یک فرد الهی و خداپرست که همه قوانین جهان ماده را محکوم اراده پروردگار میداند، جای تعجب نیست که قطعه چوبی تبدیل به حیوانی شود و این در پرتو یک قدرت مافوق طبیعی است .
ولی نباید فراموش کرد که در جهان طبیعت تمام حیوانات از خاک به وجود آمده اند و چوبها و گیاهان نیز از خاکند، منتها برای تبدیل خاک به یک مار عظیم طبق معمول شاید میلیونها سال زمان لازم باشد، ولی در پرتو اعجاز این زمان بقدری کوتاه شد که در یک لحظه همه آن تکاملها و تحولها به سرعت و پیدرپی انجام یافت و قطعه چوبی که طبق موازین طبیعی می توانست پس از گذشتن ملیونها سال به چنین شکلی در آید در چند لحظه چنین شکلی به خود گرفت . و آنها که سعی دارند برای همه معجزات انبیاء توجیه های طبیعی و مادی کنند و جنبه اعجاز آنها را نفی نموده ، همه را به شکل یک سلسله مسائل عادی جلوه دهند هر چند بر خلاف صریح کتب آسمانی باشد، باید موقف خود را به درستی روشن کنند که آیا آنها به خدا و قدرت او ایمان دارند و او را حاکم بر قوانین طبیعت میدانند یا نه ، اگر نمی دانند سخن از انبیا و معجزات آنها برای آنان بیهوده است و اگر

میدانند، دلیلی بر اینگونه توجیهات تکلف آمیز و مخالفت با صریح آیات قرآن نیست (گر چه در خصوص آیه مورد بحث هیچیک از مفسرین با اختلاف سلیقه هائی که دارند ندیده ایم دست به توجیه مادی بزنند ولی آنچه گفتیم یک اصل کلی بود). تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 285
آیه بعد اشاره به دومین اعجاز موسی که جنبه امید و بشارت دارد کرده میفرماید: موسی دست خود را از گریبان خارج کرد، ناگهان سفید و درخشنده در برابر بینندگان بود (و نزع یده فاذا هی بیضاء للناظرین)
نزع در اصل به معنی برگرفتن چیزی از مکانی است که در آن قرار گرفته ، مثلا برگرفتن عبا از دوش و لباس از تن در لغت عرب ، از آن تعبیر به نزع میشود، و همچنین جدا شدن روح از تن را نیز نزع میگویند و به همین مناسبت گاهی به معنی خارج کردن نیز آمده است ، که در آیه مورد بحث به همین معنی است .
گرچه در آیه سخنی از محل خارج ساختن دست به میان نیامده است ، ولی از آیه 32 سوره قصص (اسلک یدک فی جیبک تخرج بیضاء) استفاده می شود که موسی دست را در گریبان میکرد و سپس خارج می ساخت ، سفیدی و درخشندگی خاصی داشت ، سپس به حالت نخستین بازمیگشت .
در پارهای از روایات و تفاسیر میخوانیم که دست موسی علاوه بر سفیدی در این حالت به شدت می درخشید، ولی آیات قرآن از این موضوع ساکت است ، اگر چه منافات با آن ندارد.
و همانطور که گفتیم این موضوع و معجزه سابق درباره عصا، مسلما جنبه طبیعی و عادی ندارد بلکه در ردیف خارق عادات پیامبران است که بدون دخالت یک نیروی ماوراء طبیعی امکانپذیر نیست .
و نیز همانطور که اشاره شد، موسی با نشان دادن این معجزه میخواهد این حقیقت را روشن سازد که تنها برنامه من جنبه ارعاب و تهدید ندارد، بلکه ارعاب و تهدید برای مخالفان است و تشویق و اصلاح و سازندگی و نورانیت برای مؤ منان . الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 286
آیه 109 - 112
آیه و ترجمه
قَالَ الْمَلَأُ مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسحِرٌ عَلِيمٌ(109)
يُرِيدُ أَن يخْرِجَكم مِّنْ أَرْضِكُمْ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ(110)
قَالُوا أَرْجِهْ وَ أَخَاهُ وَ أَرْسِلْ فى الْمَدَائنِ حَشِرِينَ(111)
يَأْتُوک بِكلِّ سحِرٍ عَلِيمٍ(112)
ترجمه :109 - اَطرافیان فرعون گفتند: بدون شک این ساحر دانائی است !
110 - میخواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند، نظر شما چیست ؟ (و در

برابر او چه باید کرد).
111 - (سپس به فرعون) گفتند (جریان کار) او و برادرش را به تاخیر انداز و جمع آوری کنندگان را به همه شهرها بفرست .
112 - تا هر ساحر دانا (و کار آزموده) ای را به خدمت تو بیاورند.
تفسیر :مبارزه شروع می شود
در این آیات ، سخن از نخستین واکنشهای فرعون و دستگاه او در برابر دعوت موسی و معجزاتش به میان آمده است .
آیه نخست از قول اطرافیان فرعون چنین نقل می کند که آنها با مشاهده اعمال خارق العاده موسی فورا وصله سحر به او بستند و گفتند این ساحر دانا و کهنه کار و آزموده ای است ! (قال الملا من قوم فرعون ان هذا لساحر علیم).
ولی از آیات سوره شعراء استفاده می شود که این سخن را فرعون درباره موسی گفت قال للملا حوله ان هذا الساحر علیم : فرعون به اطرافیان

گفت این مرد ساحر دانائی است (شعراء - 34).
اما این دو آیه هیچگونه منافاتی با هم ندارند، زیرا بعید نیست که این سخن را نخست فرعون گفته باشد، چون همه چشمها به دهان او دوخته شده بود سپس اطرافیان متملق و چاپلوسش که هیچ هدفی جز ارضای رئیس خود نداشتند، و چشمشان همواره به دهان و قیافه و اشاره او دوخته شده است ، سخن او را تکرار کردند و یک زبان گفتند: صحیح است ، این مرد ساحر آزمودهای است این برنامه اختصاص به فرعون و اطرافیان او ندارد، بلکه درباره همه ستمگران جهان و کارگردانان آنها صادق است
سپس افزودند هدف این مرد این است که شما را از سرزمین و وطنتان بیرون براند (یرید ان یخرجکم من ارضکم).
یعنی او نظری جز استعمار و استثمار و حکومت بر مردم و توسعه طلبی و غصب سرزمین دیگران ندارد و این کارهای خارق العاده و ادعای نبوت همه برای وصول به این هدف است و بعد گفتند با توجه به این اوضاع و احوال عقیده شما در باره او چیست ؟
(فماذا تامرون).
یعنی درباره موسی به مشورت نشستند و به تبادل نظر و شور پرداختند زیرا ماده امر همیشه به معنی فرمان نیست ، بلکه به معنی مشورت نیز می آید. در اینجا باید توجه داشت که این جمله نیز در سوره شعرا آیه 35 از زبان فرعون نقل شده که او به اطرافیان خود خطاب می کند و میگوید درباره موسی چه می اندیشیدید و چه نظر میدهید؟ و گفتیم این دو منافاتی با هم ندارند
این احتمال نیز از طرف بعضی از مفسران داده شده است که جمله فما

ذا تامرون در آیه مورد بحث خطابی باشد که اطرافیان فرعون به فرعون کرده اند تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 288
و صیغه جمع برای رعایت تعظیم است ، ولی احتمال اول نزدیکتر به نظر میرسد.
به هر حال نظر همگی بر این قرار گرفت که به فرعون گفتند درباره او و برادرش (هارون) عجله مکن و هر گونه تصمیمی در این باره را به بعد موکول کن ، ولی مامور جمع آوری به همه شهرها بفرست (قالوا ارجه و اخاه و ارسل فی المدائن حاشرین).
تا همه ساحران ورزیده و آزموده و دانا را به سوی تو فرا خوانند و به محضر تو بیاورند (یاتوک بکل ساحر علیم).
آیا این پیشنهاد از طرف کارگردانان دستگاه فرعون به خاطر آن بود که واقعا احتمال می دادند دعوی موسی دعوی صادقانه باشد، و می خواستند او را بیازمایند، و یا اینکه به عکس او را در دعوی خود، کاذب میدانستند، و برای هر گونه تلاش و جنبش همانند تلاشها و جنبشهای خودشان انگیزه سیاسی قائل بودند که برای یک سلسله مقاصد شخصی انجام گرفته است ، و از آنجا که عجله در کشتن موسی و هارون با توجه به دو معجزه عجیبش باعث گرایش عده زیادی به او میشد و چهره نبوت او با چهره مظلومیت و شهادت آمیخته شده ، جاذبه بیشتری به خود میگرفت ، لذا نخست به این فکر افتادند که عمل او را با اعمال خارق العاده ساحران خنثی کنند و آبرویش را بریزند سپس او را بقتل برسانند تا داستان موسی و هارون برای همیشه از نظرها فراموش گردد! احتمال دوم با قرائن موجود در آیات به نظر نزدیکتر میرسد. الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 289
آیه 113 - 122
آیه و ترجمه
وَ جَاءَ السحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لاَجْراً إِن كنَّا نحْنُ الْغَلِبِينَ(113)
قَالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ(114)
قَالُوا يَمُوسى إِمَّا أَن تُلْقِىَ وَ إِمَّا أَن نَّكُونَ نحْنُ الْمُلْقِينَ(115)
قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سحَرُوا أَعْينَ النَّاسِ وَ استرْهَبُوهُمْ وَ جَاءُو بِسِحْرٍ عَظِيم(116)
وَ أَوْحَيْنَا إِلى مُوسى أَنْ أَلْقِ عَصاک فَإِذَا هِىَ تَلْقَف مَا يَأْفِكُونَ(117)
فَوَقَعَ الحَْقُّ وَ بَطلَ مَا كانُواَ يَعْمَلُونَ(118)
فَغُلِبُوا هُنَالِک وَ انقَلَبُوا صغِرِينَ(119)
وَ أُلْقِىَ السحَرَةُ سجِدِينَ(120)
قَالُوا ءَامَنَّا بِرَب الْعَلَمِينَ(121)
رَب مُوسى وَ هَرُونَ(122)

ترجمه :113 - ساحران نزد فرعون آمدند و گفتند: آیا اگر ما پیروز گردیم اجر و پاداش مهمی خواهیم داشت ؟
114 - گفت : آری ، و شما از مقربان خواهید بود!
115 - (ساحران) گفتند ای موسی یا تو بیفکن یا ما می افکنیم ! تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 290
116 - گفت شما بیفکنید، و هنگامی که (وسایل سحر خود را) افکندند مردم را چشمبندی کردند و ترسانی دند و سحر عظیمی به وجود آوردند!
117 - و به موسی وحی کردیم که عصای خود را بیفکن ، ناگهان (به صورت مار عظیمی درآمد و) وسائل دروغین آنها را به سرعت برگرفت !
118 - (در این موقع) حق آشکار گردید و آنچه آنها ساخته بودند باطل شد.
119 - در آنجا مغلوب شدند و خوار و کوچک گشتند.
120 - و ساحران (همگی) به سجده افتادند.
121 - و گفتند ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم .
122 - پروردگار موسی و هارون .
تفسیر :چگونه سرانجام حق پیروز شد
در این آیات گفتگو از درگیری موسی (علیه السلام) با ساحران و سرانجام کار او در این مبارزه به میان آمده است ، در نخستین آیه میگوید: ساحران به دعوت فرعون به سراغ او شتافتند و نخستین چیزی که با او در میان گذاشتند این بود که آیا ما اجر و پاداش فراوانی در صورت غلبه بر دشمن خواهیم داشت (و جاء السحرة فرعون قالوا ان لنا لاجرا ان کنا نحن الغالبین).
کلمه اجر گرچه به معنی هر گونه پاداش است اما با توجه به اینکه به صورت نکره است و نکره در این گونه موارد برای تعظیم و بزرگداشت یک موضوع می آید، به معنی اجر و پاداش مهم و فوقالعادهای است .
به خصوص اینکه اصل اجر و پاداش جای تردید و گفتگو نبود، آنچه آنها میخواستند قبلا درباره آن از فرعون قول بگیرند مساله اجر و پاداش مهم و برجسته بود . تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 291
فرعون نیز بلافاصله وعده مساعد به آنها داد و گفت : آری نه تنها اجر و پاداش مادی خواهید داشت ، بلکه از مقربان درگاه من نیز خواهید شد! (قال نعم و انکم لمن المقربین).
و به این ترتیب هم وعده مال به آنها داد و هم وعده مقام بزرگ ، و از تعبیر آیه این چنین استفاده می شود که تقرب به فرعون در آن محیط چیزی بالاتر از مال و ثروت بود، و یک موقعیت به اصطلاح معنوی محسوب میشد که میتوانست سرچشمه اموال فراوان دیگری گردد.
سرانجام موعد معینی برای مقابله موسی (علیه السلام) با ساحران تعیین شد و چنانکه در دو سوره طه و شعراء آمده است ، از همه مردم به عنوان

یک دعوت عمومی برای مشاهده این ماجرا دعوت به عمل آمد، و اینها نشان می دهد که فرعون به پیروزی نهائی خود ایمان داشت .
روز موعود فرا رسید و ساحران همه مقدمات کار خود را فراهم ساخته بودند، یک مشت ریسمان و عصا که درون آنها گویا مواد شیمیائی مخصوصی قرار داده شده بود تهیه کردند که در برابر تابش آفتاب به صورت گازهای سبکی در می آمد و آن طنابها و عصاهای توخالی را به حرکت در می آورد.
صحنه عجیبی بود، موسی (علیه السلام) تک و تنها (فقط برادرش با او بود) در برابر انبوه جمعیت ساحران و مردم زیادی که غالبا طرفدار و پشتیبان آنها بودند، قرار گرفت .
ساحران با غرور مخصوصی رو به سوی موسی (علیه السلام) کردند و گفتند: یا تو شروع به کار کن و عصا را بیفکن و یا ما آغاز میکنیم و وسائل خود را می افکنیم (قالوا یا موسی اما ان تلقی و اما ان نکون نحن الملقین). تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 292
موسی با خونسردی مخصوصی در پاسخ گفت : شما قبلا شروع کنید شما وسائل خود را بیفکنید! (قال القوا).
هنگامی که ساحران طنابها و ریسمانها را به وسط میدان افکندند، مردم را چشمبندی کرده و با اعمال و گفتارهای اغراق آمیز خود، هول و وحشتی در دل مردم افکندند و سحر عظیمی در برابر آنها انجام دادند (فلما القوا سحروا اعین الناس و استرهبوهم و جاؤ ا بسحر عظیم).
کلمه سحر همانگونه که در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه 102 گفته ایم در اصل به معنی خدعه و نیرنگ و شعبده و تردستی است ، گاهی نیز به معنی هر چیزی که عامل و انگیزه آن نامرئی و مرموز باشد، آمده است .
بنابراین افرادی که با استفاده از سرعت حرکات دست و مهارت در جابجا کردن اشیاء مطالب را به صورت خارق العاده ، جلوه گر میسازند و همچنین کسانی که با استفاده کردن از خواص شیمیائی و فیزیکی مرموز، مواد و اشیاء مختلف آثار خارقالعادهای به مردم نشان میدهند، همه در عنوان ساحر داخل هستند.
علاوه بر اینها ساحران معمولا از یک سلسله تلقینهای مؤ ثر نسبت به شنوندگان و جمله های اغراق آمیز و گاهی هولانگیز و وحشتناک برای تکمیل کار خود استفاده میکنند که اثر روانی فوقالعاده ای در بینندگان و شنوندگان میگذارد، و از آیات مختلفی که در این سوره و سوره های دیگر قرآن درباره ماجرای ساحران عصر فرعون آمده چنین استفاده می شود که آنها از همه این عوامل و وسائل استفاده کرده اند، جمله سحروا اعین الناس (چشم مردم را سحر کردند) و جمله استرهبوهم (مردم را به وحشت انداختند) و یا تعبیرات دیگری تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 293

که در سوره های طه و شعرا آمده است همه گواه بر این حقیقت است .
در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:
1 - صحنه عجیب سحر ساحران
قرآن با جمله و جاؤ ا بسحر عظیم به طور سربسته اشاره به این واقعیت کرده است که صحنهای را که ساحران به وجود آورده بودند بسیار مهم و حساب شده و هولانگیز بود و گرنه کلمه عظیم در اینجا به کار نمیرفت .
از تواریخ و روایات و سخنان مفسران که در ذیل این آیات و آیات مشابه آن آمده است نیز به خوبی وسعت ابعاد این صحنه آشکار می شود، بنا به گفته بعضی از مفسران ، ساحران به ده ها هزار نفر بالغ میشدند، و تعداد وسائلی که از آن استفاده کردند نیز دهها هزار وسیله بود، و با توجه به اینکه در آن عصر، ساحران آزموده و مجرب در مصر فراوان بودند این موضوع جای تعجب نیست .
به خصوص اینکه قرآن در سوره طه آیه 67 میگوید: فاوجس فی نفسه خیفة موسی یعنی صحنه به اندازهای عظیم و وحشتانگیز بود که حتی موسی در دل کمی ترسید، هر چند طبق صریح نهج البلاغه ترس او به خاطر این بوده است که مردم ممکن است آنچنان تحت تاثیر این صحنه عظیم قرار گیرند که باز گرداندن آنها مشکل باشد، به هر صورت همه آنها حکایت از عظمت این صحنه میکند. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 294
2 - استفاده از سلاح مشابه
از این بحث به خوبی استفاده می شود که فرعون با توجه به حکومت پهناورش در کشور مصر، دارای سیاستهای حساب شده شیطانی بود، برای مبارزه با موسی و هارون تنها از وسیله تهدید و ارعاب استفاده نکرد، بلکه کوشش کرد که به گمان خود از سلاح مشابهی در برابر موسی استفاده کند، و مسلما اگر در کار خود پیروز میشد هیچگونه نام و نشانی از موسی و مکتبش باقی نمی ماند و در آن صورت کشتن موسی (علیه السلام) بسیار ساده و بی دردسر و موافق افکار عمومی بود، بی خبر از اینکه موسی (علیه السلام) متکی به یک نیروی انسانی نیست که قابل مقابله و معارضه بوده باشد، از نیروی لا یزال الهی و قدرت بیانتهای او مدد میگیرد که هر مقاومتی را درهم میکوبد و نابود می کند، و در هر حال استفاده از سلاح مشابه بهترین راه پیروزی در برابر دشمنان سرسخت محسوب میگردد و نیروهای مادی را درهم میشکند.
در این هنگام که همه مردم به جنب و جوش افتاده بودند و غریو شادی از هر سو بلند بود و فرعون و اطرافیانش تبسم رضایتبخشی بر لب داشتند و برق شادی از چشمانشان میدرخشید وحی الهی به سراغ موسی (علیه السلام) آمد و او را فرمان به انداختن عصا داد، ناگهان صحنه به کلی

دگرگون شد و رنگها از چهره ها پرید و تزلزل بر ارکان فرعون و یارانش افتاد، چنانکه قرآن میگوید: ما وحی به موسی کردیم که عصایت را بیفکن ناگهان (به صورت اژدهائی درآمد و) با دقت و سرعت ، مارهای دروغین و وسائل قلابی ساحران را جمع کرد (و اوحینا الی موسی ان الق عصاک فاذا هی تلقف ما یافکون).
تلقف از ماده لقف (بر وزن وقف) به معنی برگرفتن چیزی با قدرت
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 295
و سرعت است ، خواه بوسیله دهان و دندان باشد، یا بوسیله دست ، ولی در پارهای از موارد به معنی بلعیدن نیز آمده است ، و در آیه مورد بحث نیز ظاهرا به همین معنی است .
یافکون از ماده افک (بر وزن کتف) در اصل به معنی منصرف ساختن از چیزی است و از آنجا که دروغ انسان را از حق باز میدارد به آن افک گفته می شود.
بعضی از مفسران در اینجا احتمال دیگری در معنی آیه داده اند و آن اینکه عصای موسی پس از آنکه به صورت مار عظیمی درآمد، وسائل سحر ساحران را نبلعید بلکه آنها را از کار انداخت و به صورت نخست بازگردانید، و چنین تصور کرده اند که این کار، راه هر گونه اشتباه را بر مردم می بست در حالی که بلعیدن آن وسائل نمیتواند، مردم را قانع سازد که موسی ساحری قویتر از آنها نبوده است .
ولی این احتمال نه با جمله تلقف سازگار است و نه با تناسب مطالب آیه ، زیرا تلقف همانطور که گفتیم به معنی برگرفتن چیزی با دقت و سرعت است نه دگرگون ساختن آن .
به علاوه اگر بنا بود اعجاز موسی (علیه السلام) از طریق ابطال سحر ساحران آشکار شود، لزومی نداشت که عصا به شکل مار عظیمی درآید، آنچنان که قرآن در آغاز این سرگذشت بیان کرده است .
از همه اینها گذشته اگر بنابر ایجاد تردید و وسوسه باشد، بازگشتن وسائل ساحران به شکل اول نیز قابل تردید و وسوسه است ، زیرا ممکن است احتمال داده شود که موسی آنچنان در سحر استاد است که توانسته سحر دیگران را ابطال کند و به حال اول برگرداند.
بلکه چیزی که سبب شد مردم بدانند عمل موسی (علیه السلام) یک امر خارق عادت تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 296
الهی است که به اتکای نیروی بیانتهای پروردگار انجام گرفته ، این است که مصر در آن زمان ساحران فراوان و بسیار آزموده داشت ، و اساتید این فن و ساحران پر سابقه چهره های شناخته شده ای در آن محیط بودند در حالی که موسی به هیچیک از این صفات متصف نبود، مردی به ظاهر گمنام از میان بنی اسرائیل برخاست و دست به چنان کاری زد که همه در مقابل

آن عاجز و ناتوان ماندند، از اینجا معلوم شد که یک نیروی غیبی در کار بوده و موسی (علیه السلام) یک فرد عادی و معمولی نیست .
در این هنگام حق آشکار شد و اعمال آنها که بی اساس و نادرست بود، باطل گردید (فوقع الحق و بطل ما کانوا یعملون).
زیرا کار موسی یک واقعیت بود و اعمال آنها یک مشت تقلب و تزویر و چشم بندی و اغفال ، و شک نیست که هیچ باطلی در برابر حق برای همیشه یارای مقاومت ندارد.
و این نخستین ضربتی بود که بر پایه قدرت فرعون جبار فرود آمد.
در آیه بعد میگوید: به این ترتیب آثار شکست در آنها نمایان شد و همگی خوار و کوچک و ناتوان شدند (فغلبوا هنالک و انقلبوا صاغرین).
گرچه در تواریخ در اینجا مطالب فراوانی نوشته اند ولی حتی بدون نقل تواریخ نیز می توان حدس زد که در این هنگام چه ولولهای در میان مردم برپا گردید، جمعی بقدری ترسیدند که پا بفرار گذاشتند و عده ای فریاد میکشیدند، بعضی بیهوش شدند، و فرعون و اطرافیانش که با وحشت و اضطراب به این صحنه می نگریستند، قطرات عرق شرم بر چهره هاشان نمایان شده بود و به آینده مبهم و تاریک خود می اندیشیدند و نمیتوانستند درباره چنین صحنهای که هیچ انتظار تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 297
آن را نداشتند فکری کنند و برای آن راه حلی بیابند.
ضربه مهمتر آنگاه واقع شد که صحنه مبارزه ساحران با موسی (علیه السلام) به کلی تغییر شکل داد، ناگهان همه ساحران به زمین افتادند و برای عظمت خداوند سجده کردند (و أ لقی السحرة ساجدین).
و فریاد زدند ما ایمان به پروردگار جهانیان آوردیم (قالوا آمنا برب العالمین).
همان پروردگار موسی و هارون (رب موسی و هارون).
و با بیان این جمله با صراحت این حقیقت را بیان داشتند که غیر از این خدای ساختگی ، پروردگاری است واقعی که ما به او ایمان آورده ایم ، حتی به کلمه رب العالمین نیز قناعت نکردند زیرا فرعون ادعا میکرد که پروردگار جهانیان منم ! لذا پس از آن اضافه کردند رب موسی و هارون تا راه را به روی هر گونه سوء استفاده ای ببندند.
و این چیزی بود که به هیچوجه برای فرعون و دستگاه او قابل پیشبینی نبود، یعنی عده ای که چشم امید برای کوبیدن موسی (علیه السلام) به آنها دوخته شده بود در صف اول مؤ منان قرار گرفتند و پیش روی عموم مردم برای خدا به خاک افتادند، و اعلام تسلیم مطلق و بیقید و شرط در برابر دعوت موسی (علیه السلام) کردند.
البته این موضوع که انسانهائی اینچنین منقلب گردند نباید جای تعجب باشد، زیرا نور ایمان و توحید در همه دلها وجود دارد، ممکن است پرده ها

و حجابهای اجتماعی ، زمانی کوتاه یا طولانی ، آنرا بپوشاند، اما گهگاه که طوفانها میوزد، تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 298
و حجابها کنار میرود، فروغ خود را چنان آشکار میسازد که چشمها را خیره می کند.
به خصوص اینکه ساحران اساتید کهنه کاری بودند که از همه کس به فوت و فن سحر واردتر بودند، آنها به خوبی میتوانستند میان معجزه و سحر فرق بگذارند، چیزی که برای دیگران تشخیصش شاید احتیاج به دقت و مطالعه داشت برای آنها از آفتاب روشنتر بود، آنها با توجه به فنون سحر که سالها آموخته بودند، دریافتند که کار موسی (علیه السلام) هیچگونه شباهتی با سحر ندارد، از نیروی انسانی سرچشمه نگرفته بلکه زائیده یک قدرت ما فوق طبیعی و مافوق بشری است ، و با توجه به این واقعیت جای تعجب نیست که با آن صراحت و سرعت و بدون واهمه از آینده کار، ایمان خود را اظهار دارند.
جمله القی السحرة که با فعل مجهول ذکر شده شاهد گویائی برای استقبال فوق العاده و تسلیم مطلق ساحران در برابر موسی (علیه السلام) است ، یعنی آنچنان جاذبه معجزه موسی (علیه السلام) در قلب و فکر آنها اثر گذاشت که گوئی همه را بی اختیار به زمین افکند و به اقرار و اعتراف واداشت . الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 299
آیه 123 - 126
آیه و ترجمه
قَالَ فِرْعَوْنُ ءَامَنتُم بِهِ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَّكَرْتُمُوهُ فى الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنهَا أَهْلَهَا فَسوْف تَعْلَمُونَ(123)
لاُقَطِعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَفٍ ثُمَّ لاُصلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ(124)
قَالُوا إِنَّا إِلى رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ(125)
وَ مَا تَنقِمُ مِنَّا إِلا أَنْ ءَامَنَّا بِئَايَتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صبراً وَ تَوَفَّنَا مُسلِمِينَ(126)
ترجمه :123 - فرعون گفت آیا به او ایمان آوردید پیش از آنکه به شما اجازه دهم ، حتما این توطئهای است که در این شهر (و دیار) چیده اید تا اهلش را از آن بیرون کنید ولی به زودی خواهید دانست !
124 - سوگند می خورم که دستها و پاهای شما را به طور مخالف (دست راست با پای چپ یا دست چپ با پای راست) قطع میکنم سپس همگی شما را به دار می آویزم .
125 - (ساحران گفتند (مهم نیست) ما به سوی پروردگارمان باز میگردیم .
126 - تنها ایراد تو، به ما این است که ما به آیات پروردگار خویش -

هنگامی که برای ما آمد - ایمان آورده ایم ، بار الها! پیمانه صبر (و استقامت) را تا آخر بر ما بریز و ما را مسلمان بمیران (و تا پایان عمر با اخلاص و ایمان بدار).
تفسیر :تهدیدهای بیهوده
هنگامی که ضربه تازهای با پیروزی موسی (علیه السلام) بر ساحران و ایمان تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 300
آنها به موسی (علیه السلام) بر ارکان قدرت فرعون فرود آمد، فرعون بسیار متوحش و دستپاچه شد، زیرا میبیند اگر عکس العمل شدیدی در برابر این صحنه نشان ندهد، همه یا بیشتر مردم به موسی ایمان خواهند آورد، و دیگر مسلط شدن بر اوضاع غیر ممکن خواهد بود، لذا بلافاصله دست به دو ابتکار زد:
نخست اتهامی که شاید عوامپسند هم بود، به ساحران بست ، سپس با شدیدترین تهدید آنها را مورد حمله قرار دادولی بر خلاف انتظار فرعون ساحران آنچنان مقاومتی در برابر این دو صحنه از خود نشان دادند که فرعون و دستگاه او را در شگفتی فرو بردند، و نقشه های آنها خنثی گشت و به این ترتیب ضربه سومی بر - پایه های قدرت لرزان او فرود آمد، که در آیات مورد بحث این صحنه بطور جالبی ترسیم شده است :
نخست میگوید: فرعون به ساحران گفت آیا پیش از اینکه به شما اجازه دهم به او (موسی) ایمان آوردید؟! (قال فرعون آمنتم به قبل ان آذن لکم).
و گویا با تعبیر به (به او) نظر دارد موسی (علیه السلام) را فوق العاده تحقیر کند، و با جمله قبل ان آذن لکم شاید میخواهد اظهار دارد که من هم حقیقتجو و حقیقت طلبم ، اگر در کار موسی (علیه السلام) واقعیتی وجود داشت ، خودم به مردم اجازه میدادم ایمان بیاورند، ولی این عجله شما نشان داد که نه تنها حقیقتی در کار نیست بلکه یکنوع توطئه و تبانی بر ضد مردم مصر در جریان است !
بهر حال جمله بالا نشان می دهد که فرعون جبار که جنون قدرتطلبی همه وجود او را فرا گرفته بود، میخواست ادعا کند که نه تنها مردم مصر، حق ندارند بدون اجازه او عملی انجام دهند، یا سخنی بگویند، بلکه بدون فرمان و اذن او حق اندیشیدن و فکر کردن و ایمان آوردن را نیز ندارند.
و این بالاترین نوع استعمار است که ملتی آنچنان برده و اسیر گردند که تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 301
حتی حق فکر کردن و اندیشیدن و ایمان قلبی به کسی یا مکتبی را نداشته باشند.
این همان برنامه ای است که در استعمار نو نیز دنبال میشود، یعنی استعمارگران تنها به استعمار اقتصادی و سیاسی ، و اجتماعی قناعت نمی

کنند، بلکه می کوشند که ریشههای کار خود را با استعمار فکری تقویت نمایند.
در کشورهای کمونیستی با مرزهای بسته و دیوارهای به اصطلاح آهنین و سانسور شدیدی که بر همه چیز مخصوصا بر دستگاههای فرهنگی حکومت می کند مظاهر استعمار فکری به وضوح دیده می شود.
ولی در کشورهای سرمایه داری غرب که بعضی گمان میکنند، حد اقل استعماری از نظر فکر و اندیشه وجود ندارد و هر کس می تواند آزادانه تفکر کند و بیندیشد و انتخاب نماید این موضوع به شکل دیگری انجام می شود، زیرا سرمایه داران بزرگ با تسلط کامل بر مطبوعات مهم ، رادیوها، تلویزیونها و به طور کلی وسائل ارتباط جمعی مقاصد و افکار خویش را در لباس آزادی فکر بر - مردم تحمیل می کنند، و با شستشوی مداوم مغزی مردم آنها را به سوئی که میخواهند می کشانند و این بلای بزرگی است برای دنیای معاصر.
سپس فرعون اضافه کرد این نقشه ای است که شما در این شهر کشیده اید تا بوسیله آن اهل آن را بیرون کنید (ان هذا لمکر مکرتموه فی المدینة لتخرجوا منها اهلها).
با توجه به آیه 71 سوره طه که میگوید انه لکبیرکم الذی علمکم السحر:
موسی استاد بزرگ شما است که به شما سحر آموخته است روشن می شود که منظور فرعون این است که شما یک تبانی توطئه حساب شده از مدتها پیش برای تسلط بر اوضاع مصر و گرفتن زمام قدرت به دست داشته اید، نه اینکه تنها در این چند روز که شاید موسی با ساحران ملاقات مقدماتی داشته است ، ترتیب چنین برنامهای را داده اید. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 302
و از اینجا روشن می شود که منظور از مدینه ، مجموع کشور مصر است و به اصطلاح الف و لام به معنی الف و لام جنس می باشد و منظور از لتخرجوا منها اهلها تسلط موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل بر اوضاع مصر و بیرون کردن اطرافیان فرعون از همه مقامات حساس و یا تبعید عده ای از آنها به نقاط دوردست است ، آیه 110 همین سوره که تفسیر آن گذشت نیز شاهد بر این مدعا است .
و در هر صورت این تهمت به قدری بی اساس و رسوا بود که جز عوام الناس و افراد کاملا بی اطلاع نمیتوانستند آن را بپذیرند، زیرا موسی (علیه السلام) در محیط مصر حضور نداشت و هیچکس او را با ساحران ندیده بود و اگر استاد معروف آنها باشد باید همه جا مشهور گردد و بسیاری از مردم او را بشناسند، و اینها مطالبی نبود که بتوان آنها را به این آسانی مکتوم داشت ، زیرا تبانی با یک یا چند نفر بطور مخفیانه امکان دارد اما با هزاران نفر ساحران مصر، که در شهرهای پراکنده و مختلف زندگی

داشتند آنهم یک چنین تبانی مهمی ، عملا امکانپذیر نبود.
سپس فرعون به طور سربسته اما شدید و محکم آنها را تهدید کرد و گفت : اما بزودی خواهید فهمید! (فسوف تعلمون).
در آیه بعد تهدید سربستهای را که در جمله قبل به آن اشاره شد بطور وضوح بیان می کند و میگوید: سوگند یاد میکنم که دستها و پاهای شما را بطور مخالف (دست راست و پای چپ و دست چپ و پای راست را) قطع میکنم سپس همگی شما را به دار خواهم آویخت (لاقطعن ایدیکم و ارجلکم من خلاف ثم لاصلبنکم اجمعین).
در حقیقت منظور این بوده است که آنها را با زجر و شکنجه به قتل برساند
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 303
و صحنه بسیار هولناک و عبرت انگیزی برای همگان به وجود آورد، زیرا بریدن دست و پا و سپس به دار آویختن سبب میشد که در انظار مردم خون از بدنشان فواره بزند و آنها نیز بر فراز دار دست و پا زنند تا زمانی که مرگشان فرا رسد.
(توجه داشته باشید که دار زدن در آن زمان به صورت امروز نبود که طناب را به گردن افراد بیاویزند بلکه به زیر شانه های آنها قرار میدادند تا بزودی نمیرند).
و شاید بریدن دست و پاها بطور مخالف برای این بوده است که این کار سبب میشده دیرتر بمیرند و زجر و شکنجه بیشتر ببینند.
قابل توجه اینکه برنامهای را که فرعون در اینجا برای مبارزه با ساحرانی که به موسی (علیه السلام) ایمان آورده بودند در پیش گرفت ، یک برنامه عمومی در مبارزات ناجوانمردانه جباران با طرفداران حق است که از یکسو از حربه تهمت استفاده میکنند، تا موقعیت حق طلبان را در افکار عمومی تضعیف کنند و از سوی دیگر تکیه بر زور و قدرت و تهدید به قتل و نابودی مینمایند تا اراده آنها را درهم بشکنند، ولی همانطور که در دنباله داستان موسی میخوانیم هیچیک از این دو حربه در طرفداران راستین حق کارگر نگردید و نباید کارگر شود. ساحران در برابر هیچیک از دو حربه فرعون از میدان در نرفتند، یکدل و یکجان در پاسخ او چنین گفتند: ما به سوی پروردگار خود بازمیگردیم (قالوا انا الی ربنا منقلبون).
یعنی اگر آخرین تهدید تو عملی بشود، سرانجامش این است که ما در راه خدا و در طریق استقامت و پایمردی در دفاع از آئین او، شربت شهادت خواهیم نوشید، و این نه تنها به ما زیانی نمیرساند و از ما چیزی نمی کاهد، بلکه سعادت و افتخار بزرگی برای ما محسوب می شود. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 304
سپس برای اینکه پاسخی به تهمت فرعون داده باشند و حقیقت امر را بر انبوه مردمی که تماشاچی این صحنه بودند، روشن سازند و بیگناهی

خویش را ثابت کنند، چنین گفتند: تنها ایرادی که تو به ما داری این است که ما به آیات پروردگار خود، هنگامی که به سراغ ما آمد، ایمان آورده ایم (و ما تنقم منا الا ان آمنا بایات ربنا لما جاءتنا).
یعنی ما نه اخلالگریم و نه توطئه و تبانی خاصی بر ضد تو کرده ایم ، و نه محرک ما بر ایمان به موسی (علیه السلام) این بوده است که زمام قدرت را بدست بگیریم و نه مردم این کشور را از سرزمین خود بیرون کنیم و خودت نیز میدانی که ما این کاره نیستیم ، بلکه ما هنگامی که حق را دیدیم و نشانه های آن را بخوبی شناختیم به ندای پروردگار خود پاسخ گفتیم و ایمان آوردیم و تنها گناه ما در نظر تو همین است و بس !
در حقیقت آنها با جمله نخست به فرعون نشان دادند که هرگز از تهدید او نمی هراسند و با شهامت به استقبال همه حوادث حتی مرگ و شهادت میشتابند و با جمله دوم به اتهاماتی که فرعون بر آنها وارد کرده بود، با صراحت پاسخ گفتند.
جمله تنقم از ماده نقمت (بر وزن نعمت) در اصل به معنی انکار کردن چیزی است به زبان ، یا بوسیله عمل و مجازات نمودن ، بنابراین آیه بالا هم ممکن است به این معنی باشد که تنها ایراد تو بر ما این است که ایمان آورده ایم ، و یا به این معنی باشد که مجازاتی را که میخواهی انجام دهی به خاطر ایمان ما است .
سپس روی از فرعون برتافتند و متوجه درگاه پروردگار شدند و از او تقاضای صبر و استقامت کردند، زیرا میدانستند بدون حمایت و یاری او، توانائی مقابله با این تهدیدهای سنگین را ندارند، لذا گفتند: پروردگارا پیمانه صبر تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 305
را بر ما فرو ریز و ما را با اخلاص و با ایمان تا پایان عمر بدار (ربنا افرغ علینا صبرا و توفنا مسلمین).
و جالب اینکه آنها با جمله افرغ علینا صبرا چنین اظهار داشتند که چون خطر به آخرین درجه رسیده است تو نیز آخرین درجه صبر و استقامت را به ما مرحمت کن (زیرا افرغ از ماده افراغ به معنی ریختن ماده سیالی از ظرف است بطوری که ظرف از آن خالی شود).
استقامت در سایه آگاهی
ممکن است در نخستین برخورد با ماجرای ساحران زمان موسی (علیه السلام) که در پایان ، مؤ منان راستینی از کار در آمدند، انسان در شگفتی فرو رود که مگر ممکن است در مدتی به این کوتاهی چنین انقلاب و تحولی در فکر و روح انسانی پیدا شود که از صف مخالف کاملا بریده و در صف موافق گام بگذارد، و آنچنان سر سختانه از عقیده تازه خود دفاع کند که به تمام موقعیت و زندگی خویش پشت پا زند و شربت شهادت را شجاعانه و با چهره ای خندان تا آخرین جرعه بنوشد؟!

ولی اگر به این نکته توجه کنیم که آنها با سوابق زیادی که در علم سحر داشتند به خوبی به عظمت معجزه موسی (علیه السلام) و حقانیت او پی بردند و از روی آگاهی کامل در این میدان گام گذاشتند، این آگاهی سرچشمه عشق سوزانی شد که تمام وجود آنها را در برگرفت ، عشقی که هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی شناسد و ما فوق همه خواسته های انسان است .
آنها به خوبی می دانستند در چه راهی گام گذاشته اند؟ و برای چه میجنگند؟ و با چه کسی مبارزه میکنند؟ و چه آینده درخشانی به دنبال این مبارزه در پیش دارند؟
آری اگر ایمان با آگاهی کامل توأ م گردد از چنین عشقی سر برمی آورد که اینگونه فداکاریها در راه آن شگفت انگیز نیست . تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 306
به همین جهت می بینیم آنها با صراحت و شجاعت (چنانکه در آیه 72 سوره طه آمده است) گفتند: سوگند به همان کس که ما را آفریده ما هرگز ترا بر دلائل روشنی که از طرف پروردگار به ما رسیده است ، مقدم نخواهیم داشت ، تو هر چه میخواهی بکن اما بدان که دائره قدرتت محدود به همین زندگی دنیا است !.
و سرانجام چنانکه در روایات و تواریخ آمده است ، آنقدر در این راه ایستادگی به خرج دادند که فرعون تهدید خود را عملی ساخت ، و بدن های مثله شده آنانرا در کنار رود نیل بر شاخه های درختان بلند نخل آویزان نمود، و نام پرافتخار آنها در دفتر آزاد مردان جهان ثبت شد، و به گفته مفسر بزرگ مرحوم طبرسی کانوا اول النهار کفارا سحرة و آخر النهار شهداء بررة : صبحگاهان کافر بودند و ساحر، شامگاهان شهیدان نیکوکار راه خدا!
ولی باید توجه داشت که چنین انقلاب و تحول و استقامتی جز در پناه امدادهای الهی ممکن نیست ، و مسلما آنها که در مسیر حق گام می گذارند، چنین امدادهائی به سراغ آنها خواهد شتافت . الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 307
آیه 127 - 129
آیه و ترجمه
وَ قَالَ الْمَلأُ مِن قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَ تَذَرُ مُوسی وَ قَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فی الاَرْضِ وَ يَذَرَک وَ ءَالِهَتَک قَالَ سنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَ نَستَحْىِ نِساءَهُمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ قَهِرُونَ(127)
قَالَ مُوسی لِقَوْمِهِ استَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصبرُوا إِنَّ الاَرْضَ للَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ(128)
قَالُوا أُوذِينَا مِن قَبْلِ أَن تَأْتِيَنَا وَ مِن بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسی رَبُّكُمْ أَن يُهْلِک

عَدُوَّکمْ وَ یَستَخْلِفَکمْ فی الاَرْضِ فَیَنظرَ کیْف تَعْمَلَونَ(129)
ترجمه :127 - اشراف قوم فرعون (به او) گفتند: آیا موسی و قومش را رها میکنی که در زمین فساد کنند و تو و خدایانت را رها سازند، گفت به زودی پسرانشان را میکشیم و دخترانشان را زنده نگه میداریم (تا خدمت ما کنند) و ما بر آنها کاملا مسلط هستیم .
128 - موسی به قوم خود گفت از خدا یاری جوئید و استقامت پیشه کنید که زمین از آن خدا است و آنرا به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) واگذار می کند و سرانجام (نیک) برای پرهیزکاران است .
129 - گفتند: پیش از آنکه به سوی ما بیائی آزار دیدیم و (هم اکنون پس از آمدنت نیز آزار می بینیم (کی این آزارها سر خواهد آمد؟ گفت امید است پروردگارتان دشمن شما را هلاک کند و شما را در زمین جانشین (آنها) سازد و بنگرد چگونه عمل می کنید؟ تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 308
تفسیر :در این آیات صحنه دیگری را از گفتگوی فرعون و اطرافیانش پیرامون وضع موسی (علیه السلام) بیان می کند، و از قرائنی که در خود آیه است ، چنین برمی آید که محتوای این آیات مربوط به مدتی پس از جریان مبارزه موسی با ساحران است .
در نخستین آیه میگوید جمعیت اشراف و اطرافیان فرعون به عنوان اعتراض به او گفتند، آیا موسی و بنی اسرائیل را به حال خود رها میکنی که در زمین فساد کنند، و تو و خدایانت را رها سازند؟! (و قال الملا من قوم فرعون أ تذر موسی و قومه لیفسدوا فی الارض و یذرک و الهتک).
از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که فرعون بعد از شکست در برابر موسی مدتی او و بنی اسرائیل را آزاد گذارد (البته آزادی نسبی) و آنها نیز بیکار ننشستند و به تبلیغ آئین موسی (علیه السلام) پرداختند تا آنجا که قوم فرعون از نفوذ و پیشرفت آنها بیمناک شدند، و نزد فرعون آمدند و او را تشویق به شدت عمل در برابر موسی و بنی اسرائیل کردند.
آیا این دوران آزادی نسبی بخاطر ترس و وحشتی بود که در دل فرعون از معجزه کوبنده موسی (علیه السلام) به وجود آمد؟ و یا اختلافی بود که میان مردم مصر و حتی قبطیان درباره موسی (علیه السلام) و آئین او پیدا شده بود، و جمعی به او تمایل پیدا کرده بودند، و فرعون مشاهده میکرد، نمیتواند در چنین شرائطی دست به کار شود و شدت عمل به خرج دهد؟
هر دو احتمال به ذهن فرعون نزدیک است و ممکن است هر دو توأ ما چنین اثری در فکر فرعون گذارده باشد. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 309
به هر حال فرعون با اخطار اطرافیان ، تشویق به شدت عمل در برابر بنی اسرائیل شد و در پاسخ هواخواهانش چنین گفت : بزودی پسران آنها را به قتل می رسانیم و نابود میکنیم و زنانشان را (برای خدمت) زنده میگذاریم ، و ما بر آنها تسلط کامل داریم (قال سنقتل ابنائهم و نستحیی نسائهم و انا

فوقهم قاهرون)
در اینکه منظور او الهتک (خدایان تو چیست ؟ در میان مفسران گفتگو است ، آنچه با ظاهر آیه موافقتر است این است که فرعون هم برای خود بتها و معبودها و خدایانی داشت ، اگر چه با توجه به آیه 4 سوره نازعات انا ربکم الاعلی و آیه 38 سوره قصص ما علمت لکم من الله غیری معلوم می شود که مردم مصر بزرگترین خدایشان فرعون بود و یا حد اقل او خود را بزرگ ترین معبود مصر میدانست و معبودی برای آنها در ردیف خودش قائل بود، اما با این حال او برای خویش معبودهائی انتخاب کرده بود که آنها را پرستش میکرد.
نکته دیگر اینکه فرعون در اینجا دست به یک مبارزه ریشه دار و عمیق میزند و تصمیم بر کاری میگیرد که در آینده به کلی قدرت بنی اسرائیل را درهم بشکند و آن اینکه مردان جنگی و مبارز را با کشتن فرزندان بنی اسرائیل ریشه کن سازد و تنها زنان و دختران را برای کنیزی و خدمتکاری باقی بگذارد، و این آئین هر استعمار نو و کهنه ای است ، که افراد مثبت و فعال را از میان برمیدارند، و یا روح مردانگی و شهامت را با وسائل گوناگون در آنها میکشند و افراد غیر فعال را زنده نگه میدارند.
البته این احتمال نیز هست که فرعون میخواسته است این سخن به گوش بنی اسرائیل برسد و از دو جهت روحیه آنها درهم شکسته شود، یکی از نظر کشته شدن پسران و مردان آینده و دیگری از نظر اینکه نوامیسشان به چنگال دشمن خواهد افتاد. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 310
و در هر حال با جمله انا فوقهم قاهرون میخواهد وحشت و اضطراب را از دل پیروان خود بردارد و به آنها اطلاع دهد که کاملا بر اوضاع مسلط است !
سئوال - در اینجا سؤ الی پیش می آید و آن اینکه چرا فرعون تصمیم بر قتل موسی نگرفت و تنها نقشه نابود کردن فرزندان بنی اسرائیل را کشید؟!
پاسخ - از آیات سوره مؤ من به خوبی استفاده می شود که فرعون در آغاز، تصمیم بر قتل موسی داشت ولی اندرزهای توأ م با تهدید مؤ من آل فرعون و اینکه اقدام به قتل موسی ممکن است خطرناک واقع شود و او براستی از طرف خدا باشد و آنچه را از مجازاتهای الهی میگوید، انجام پذیرد، به قدر کافی در فکر و روح فرعون اثر گذاشت .
به علاوه بعد از جریان پیروزی موسی بر ساحران این خبر در همه جا منعکس گردید، و در مورد طرفداری و مخالفت با موسی (علیه السلام) در میان مردم مصر اختلاف افتاد شاید فرعون از این بیم داشت که اگر بخواهد تصمیم حادی بر ضد موسی (علیه السلام) بگیرد با واکنش شدیدی که از طرف مردمی که تحت تاثیر او واقع شده اند روبرو گردد، به این

جهات از تصمیم بر قتل موسی (علیه السلام) منصرف گردید.
آیه بعد در حقیقت ، نقشه و برنامه ای است که موسی (علیه السلام) به بنی اسرائیل برای مقابله با تهدیدهای فرعون ، پیشنهاد می کند، و شرائط پیروزی به دشمن را در آن تشریح می نماید، و به آنها گوشزد می کند که اگر سه برنامه را عملی کنند قطعا به دشمن پیروز خواهند شد نخست اینکه تکیه گاهشان تنها خدا باشد و از او یاری بطلبند (قال موسی لقومه استعینوا بالله)
دیگر اینکه به آنها میگوید: استقامت و پایداری پیشه کنید و از تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 311
تهدیدها و حملات دشمن نهراسید و از میدان بیرون نروید (و اصبرواو)
برای تاکید مطلب و ذکر دلیل ، به آنها گوشزد می کند که سراسر زمین از آن خدا است و مالک و فرمانروای مطلق او است ، و به هر کس از بندگانش بخواهد آنرا منتقل میسازد (ان الارض الله یورثها من یشاء من عباده)
و آخرین شرط این است که تقوا را پیشه کنید، زیرا عاقبت پیروزمندانه از آن پرهیزکاران است (و العاقبة للمتقین)
این سه شرط که یکی از آنها در زمینه عقیده (استعانت جستن از خدا) و دیگری در زمینه اخلاق (صبر و استقامت) و دیگری در زمینه عمل (تقوی و پرهیزکاری) تنها شرط پیروزی قوم بنی اسرائیل به دشمن نبود، بلکه هر قوم و ملتی بخواهند بر دشمنانشان پیروز شوند، بدون داشتن این برنامه سه مادهای امکان ندارد، افراد بی ایمان و مردم سست و ترسو، و ملتهای آلوده و تبهکار، اگر هم پیروز گردند، موقتی و ناپایدار خواهد بود.
قابل توجه اینکه این سه شرط هر کدام فرع بر دیگری است ، پرهیزکاری بدون استقامت در برابر شهوات و زرق و برق جهان ماده ممکن نیست همان طور که صبر و استقامت نیز بدون ایمان به خدا، بقاء و دوام ندارد
و در آخرین آیه مورد بحث شکوه و گله های بنی اسرائیل را از مشکلاتی که بعد از قیام موسی (علیه السلام) با آن دست به گریبان بودند منعکس میسازد و میگوید: آنها به موسی گفتند: پیش از آنکه تو بیائی ما را آزار میدادند، اکنون هم که آمده ای باز آزارها همچنان ادامه دارد پس کی گشایشی در کار پیدا میشود؟ (قالوا اوذینا من قبل ان تاتینا و من بعد ما جئتنا) گویا بنی اسرائیل مثل بسیاری از ما مردم انتظار داشتند که با قیام موسی (علیه السلام) یکشبه همه کارها روبراه شود، فرعون از بین برود، فرعونیان نابود شوند و کشور پهناور تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 312
مصر با تمام ذخائرش در اختیار بنی اسرائیل قرار گیرد، همه اینها از طریق اعجاز، صورت گیرد و گردی هم به صورت بنی اسرائیل ننشیند
ولی موسی (علیه السلام) به آنها فهماند با اینکه سرانجام پیروز خواهند

شد، اما راه درازی در پیش دارند، و این پیروزی طبق سنت الهی در سایه استقامت و کوشش و تلاش بدست خواهد آمد، همانطور که آیه مورد بحث میگوید: موسی گفت امید است پروردگار شما دشمنتان را نابود کند و شما را جانشینان آنها در زمین قرار دهد (قال عسی ربکم ان یهلک عدوکم و یستخلفکم فی الارض).
ذکر کلمه عسی (شاید و امید است) همانند کلمه لعل که در بسیاری از آیات قرآن آمده است ، در حقیقت اشاره به این است که این پیروزی و موفقیت ، شرائطی دارد که بدون آن شرائط، به آن نخواهید رسید (شرح بیشتر در این باره را در ذیل آیه 84 سوره نساء جلد چهارم صفحه 35 مطالعه فرمائید).
و در پایان آیه میفرماید: خداوند این نعمتها را به شما خواهد داد و آزادی از دست رفته را به شما برمی گرداند، تا ببیند چگونه عمل خواهید کرد (فینظر کیف تعملون).
یعنی پس از پیروزی ، دوران آزمایش شما شروع خواهد شد، آزمایش ملتی فاقد همه چیز که در پرتو هدایت الهی همه چیز را پیدا کرده است .
این تعبیر ضمنا اشعاری به این دارد که در آینده از بوته این آزمایش خوب بیرون نخواهید آمد، و شما هم به هنگام قدرت یافتن همچون دیگران دست به ظلم و فساد خواهید زد.
در روایتی که در کتاب کافی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده چنین میخوانیم : قال وجدنا فی کتاب علی صلوات الله علیه ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبة للمتقین انا و اهلبیتی الذین اورثنا الله الارض و نحن المتقون . تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 313
((در کتاب علی (علیه السلام) چنین یافتیم که پس از تلاوت آیه ان الارض لله یورثها ... فرمود: من و اهلبیتم همان کسانی هستیم که خداوند زمین را به ما منتقل ساخته و مائیم پرهیزگاران .))
اشاره به اینکه حکمی که در این آیه ذکر شده است ، یک حکم و یک قانون عمومی است و هم اکنون نیز زمین در واقع از آن پرهیزگاران است .
الأعراف
آیه 130 - 131
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ أَخَذْنَا ءَالَ فِرْعَوْنَ بِالسنِينَ وَ نَقْصٍ مِّنَ الثَّمَرَتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكرُونَ(130)
فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الحْسنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَ إِن تُصِبهُمْ سيِّئَةٌ يَطيرُوا بِمُوسى وَ مَن مَّعَهُ أَلا إِنَّمَا طئرُهُمْ عِندَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ(131)
ترجمه :130 - و ما نزدیکان فرعون (و قوم او) را به خشکسالی و کمبود میوه ها گرفتار کردیم شاید متذکر گردند.
131 - اما (آنها نه تنها پند نگرفتند بلکه هنگامی که نیکی (و نعمت) به آنها

می رسید می گفتند به خاطر خود ماست ! ولی موقعی که بدی (و بلا) به آنها می رسید می گفتند از شومی موسی و کسان او است ! بگو سرچشمه همه این فالهای بد نزد خدا است (و شما را به خاطر اعمال بدتان کیفر می دهد) اما اکثر آنها نمی دانند .
تفسیر :مجازاتهای بیدار کننده
همانطور که در تفسیر آیه 94 از همین سوره گذشت ، یک قانون کلی الهی در مورد تمام پیامبران این بوده است ، که به هنگامی که با مخالفتها روبرو می شدند تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 314
خداوند برای تنبه و بیداری اقوام سرکش ، آنها را گرفتار مشکلات و ناراحتیها می ساخته تا در خود احساس نیاز کنند، و فطرت توحید که به هنگام رفاه و آسایش زیر پوشش غفلت قرار می گیرد، آشکار گردد و به ضعف و ناتوانی خویش پی ببرند و متوجه مبدا قادر و توانائی که تمام نعمتها از ناحیه او است بشوند.
در نخستین آیه مورد بحث ، اشاره به همین مطلب در مورد پیروان فرعون می کند و می گوید: ((ما آل فرعون را به قحطی و خشکسالی و کمبود میوهها گرفتار ساختیم ، شاید متذکر گردند و بیدار شوند)) (و لقد اخذنا آل فرعون بالسنین و نقص من الثمرات لعلهم یذکرون).
((سنین)) جمع ((سنة)) به معنی سال است ، ولی معمولا هنگامی که با کلمه ((اخذ)) (گرفتن) به کار می رود، به معنی گرفتار قحطی و خشکسالی شدن می آید، بنابراین اخذه السنة (سال او را گرفت) یعنی گرفتار خشکسالی شد، و شاید علت آن این باشد که سالهای قحطی در برابر سالهای عادی و معمولی کم است ، بنابراین اگر منظور از سال ، سالهای عادی باشد، چیز تازهای نیست ، و از آن معلوم می شود که منظور سالهای فوق العاده یعنی قحطی است .
کلمه ((آل)) در اصل ، ((اهل)) بوده و سپس به اصطلاح ((قلب شده)) و به این صورت درآمده است ، و اهل به معنی نزدیکان و خاصان انسان است ، اعم از اینکه بستگان نزدیک او باشند و یا همفکران و همگامان و اطرافیان .
با اینکه خشکسالی و قحطی ، دامان همه فرعونیان را گرفت ولی در آیه فوق ، تنها سخن از نزدیکان و خاصان او به میان آمده است ، اشاره به اینکه آنچه مهم است این است که آنها بیدار شوند زیرا نبض سایر مردم به دست آنها است ، آنها هستند که می توانند دیگران را گمراه سازند و یا به راه آورند، و به همین جهت تنها سخن از آنان به میان آمده ، اگر چه دیگران هم گرفتار همین عواقب بودند. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 315
این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که خشکسالی برای مصر بلای بزرگی محسوب می شد، زیرا مصر یک کشور کاملا کشاورزی بود و

خشکسالی همه طبقات آن را تحت فشار شدید قرار می داد، ولی مسلما آل فرعون که صاحبان اصلی زمینها و منافع آن بودند بیش از همه زیان می دیدند.
ضمنا از آیه فوق معلوم می شود که خشکسالی ، چند سال ادامه یافت زیرا کلمه ((سنین)) جمع است ، به خصوص اینکه نقص من الثمرات (کمبود میوهها) نیز به آن اضافه شده ، زیرا خشکسالیهای موقت ممکن است در درختان کمتر اثر بگذارد، اما هنگامی که طولانی گردد، درختان را نیز از بین می برد، این احتمال نیز وجود دارد که علاوه بر خشکسالی ، آفتی میوه های آنها را فرا گرفته باشد.
جمله لعلهم یذکرون گویا اشاره به این نکته است که توجه به حقیقت توحید در روح آدمی از آغاز وجود دارد، سپس به خاطر تربیتهای نادرست و یا مستی نعمت آنرا فراموش می کند، اما به هنگام گرفتاری در چنگال مشکلات مجددا یادآور می شود و ماده تذکر که به مفهوم یادآوری است ، مناسب همین معنی می باشد.
قابل توجه اینکه در ذیل آیه 94 جمله لعلهم یضرعون (شاید در پیشگاه خدا خضوع کنند و تسلیم شوند) آمده ، که در واقع یکی مقدمه دیگری می باشد، زیرا نخست ، انسان ((متذکر)) می شود و بعد در مقام خضوع و تسلیم و یا تقاضا از پروردگار برمی آید.
اما به جای اینکه آل فرعون از این درسهای الهی پند بگیرند، و از خواب خرگوشی بیدار شوند، از این موقعیت سوء استفاده کرده و جریان تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 316
حوادث را به میل خود تفسیر می کردند، هنگامی که اوضاع بر وفق مراد آنها بود، و در آرامش و راحتی بودند می گفتند، این وضع به خاطر نیکی و پاکی و لیاقت ما است !. در حقیقت شایسته چنین موقعیتی بوده ایم (فاذا جائتهم الحسنة قالوا لنا هذه)
((اما هنگامی که گرفتار ناراحتی و مشکلی می شدند، فورا به موسی (علیه السلام) و کسانی که با او بودند می بستند و می گفتند: این از شر قدم اینها است !)) (و ان تصبهم سیئة یطیروا بموسی و من معه).
((یطیروا)) از ماده تطیر به معنی ((فال بد زدن)) است ، و ریشه اصلی آن کلمه ((طیر)) به معنی ((پرنده)) می باشد، و از آنجا که عرب فال بد را غالبا به - وسیله پرندگان می زد، گاهی صدا کردن کلاغ را به فال بد می گرفت و گاهی پریدن پرندهای را از دست چپ نشانه تیرهروزی می پنداشت)) کلمه ((تطیر)) به معنی فال بد زدن بطور مطلق آمده است .
ولی قرآن در پاسخ آنها می گوید: بدانید که سرچشمه شومیها و ناراحتی هائی که دامان آنها را می گرفت ، از ناحیه پروردگار بوده و خدا می خواسته است که آنها را گرفتار نتیجه شوم اعمالشان بکند، ولی اکثر آنها

نمی دانند (الا انما طائرهم عند الله و لکن اکثرهم لا یعلمون)
قابل توجه اینکه این طرز تفکر، مخصوص به فرعونیان نبود، هم اکنون در میان اقوام خودخواه و گمراه نیز این موضوع به وضوح دیده می شود که برای قلب حقائق و گمراه ساختن وجدان خویش یا دیگران ، هر زمان پیروزی نصیبشان شود آنرا مرهون لیاقت و کاردانی خویش می دانند، هر چند لیاقت آنها کمترین اثری در آن پیروزی نداشته باشد، و به عکس هر بدبختی دامنشان را می گیرد فورا به بیگانگان و دستهای مرموز و یا آشکار دشمن نسبت می دهند هر چند خودشان عامل اصلی بدبختی بوده باشند.
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 317
قرآن مجید می گوید: دشمنان پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز در برابر او چنین منطقی داشتند (سوره نساء آیه 78) و در جای دیگر می گوید انسانهای منحرف این چنین هستند (سوره فصلت آیه 50) و این در حقیقت یکی از مظاهر بارز روح خودخواهی و لجاجت است
فال نیک و بد
شاید همیشه در میان انسانها و اقوام مختلف ، فال نیک و بد رواج داشته است ، اموری را به فال نیک می گرفتند و دلیل بر پیروزی و پیشرفت کار می دانستند، و اموری را به فال بد می گرفتند و دلیل بر شکست و ناکامی و عدم پیروزی می پنداشتند، در حالی که هیچگونه رابطه منطقی در میان پیروزی و شکست با اینگونه امور وجود نداشت و مخصوصا در قسمت فال بد، غالبا جنبه خرافی و نامعقول داشته و دارد.
این دو گرچه اثر طبیعی ندارند، ولی بدون تردید اثر روانی می توانند داشته باشند، فال نیک غالبا مایه امیدواری و حرکت است ولی ((فال بد)) موجب یاس و نومیدی و سستی و ناتوانی است .
شاید به خاطر همین موضوع است که در روایات اسلامی از فال نیک نهی نشده ، اما فال بد به شدت محکوم گردیده است ، در حدیث معروفی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده : تفالوا بالخیر تجدوه : ((کارها را به فال نیک بگیرید (و امیدوار باشید) تا به آن برسید)) جنبه اثباتی این موضوع منعکس است و در حالات خود پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و پیشوایان اسلام (علیهم الاسلام) نیز دیده می شود که گاهی مسائلی را به فال نیک می گرفتند، مثلا در جریان برخورد مسلمانان با کفار مکه در سرزمین
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 318
((حدیبیة)) می خوانیم هنگامی که ((سهیل بن عمرو)) به عنوان نماینده کفار مکه به سراغ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از نام او آگاه گردید، فرمود: قد سهل علیکم و امرکم : ((یعنی از نام ((سهیل)) من تفال می زنم که کار بر شما سهل و آسان می گردد.

دانشمند معروف ((دمیری)) که از نویسندگان قرن هشتم هجری است ، در یکی از نوشته های خود اشاره به همین مطلب کرده و می گوید اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فال نیک را دوست میداشت به خاطر آن بود که انسان هر گاه امیدوار به فضل پروردگار باشد در راه خیر گام برمی دارد و هنگامی که امید خود را از پروردگار قطع کند، در راه شر خواهد افتاد و فال بد زدن مایه سوء ظن و موجب انتظار بلا و بدبختی کشیدن است .
اما در مورد فال بد که عرب آنرا تطیر و طیره می نامد، در روایات اسلامی - همانطور که گفتیم - شدیدا مذمت شده ، همانطور که در قرآن مجید نیز کرارا به آن اشاره گردیده و محکوم شده است از جمله در حدیثی می خوانیم که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: الطیرة شرک ((فال بد زدن (و آنرا مؤ ثر در سرنوشت آدمی دانستن) یک نوع شرک به خدا است))
و نیز می خوانیم : که اگر فال بد اثری داشته باشد همان اثر روانی است ، امام صادق فرمودالطیرة علی ما تجعلها ان هونتها تهونت و ان شددتها تشددت و ان لم تجعلها شیئا لم تکن شیئا:((فال بد اثرش به همان اندازه است که آنرا می پذیری ، اگر آن را سبک بگیری کم اثر خواهد بود و اگر

آنرا محکم بگیری پر اثر، و اگر به آن اعتنا نکنی ، هیچ اثری نخواهد داشت .))
در اخبار اسلامی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است که راه مبارزه با فال بد بی اعتنائی است ، از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود: ثلاث لا یسلم منها احد الطیرة و الحسد و الظن قیل فما نصنع قال : اذا تطیرت فامض و اذا حسدت فلا تبغ و اذا ظننت فلا تحقق : ((سه چیز است که هیچکس از آن سالم نمی ماند (و وسوسه های آن در درون قلب غالب اشخاص پیدا می شود) فال بد و حسد و سوء ظن است ، عرض کردند پس چکنیم ؟ فرمود: هنگامی که فال بد زدی اعتنا مکن و بگذر و هنگامی که حسد در دلت پیدا شد عملا کاری بر طبق آن انجام مده و هنگامی که سوء ظن پیدا کردی آنرا نادیده بگیر.
عجیب این است که موضوع فال نیک و بد حتی در کشورهای پیشرفته صنعتی و در میان افراد به اصطلاح روشنفکر و حتی نوابغ معروف وجود داشته و دارد، از جمله در میان غربیها رد شدن از زیر نردبان و افتادن نمکدان و هدیه دادن چاقو به شدت به فال بد گرفته می شود؟
البته وجود فال نیک همانطور که گفتیم مساله مهمی نیست بلکه غالبا اثر مثبت دارد، ولی با عوامل فال بد همیشه باید مبارزه کرد و آنها را از افکار دور ساخت و بهترین راه برای مبارزه با آن تقویت روح توکل و اعتماد بر

خدا در دلها است ، همانطور که در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است . الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 320
آیه 132 - 133
آیه و ترجمه
وَ قَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ ءَايَةٍ لِّتَسحَرَنَا بِهَا فَمَا نحْنُ لَک بِمُؤْمِنِينَ(132)
فَأَرْسلْنَا عَلَيهِمُ الطوفَانَ وَ الجَرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضفَادِعَ وَ الدَّمَ ءَايَتٍ مُّفَصلَتٍ فَاستَكْبرُوا وَ كانُوا قَوْماً مجْرِمِينَ(133)
ترجمه :132 - و گفتند هر زمان آیتی برای ما بیاوری که سحرمان کنی ما به تو ایمان نمی آوریم !
133 - سپس (بلاها را پشت سرهم بر آنها نازل کردیم) طوفان و ملخ و آفت گیاهی و قورباغه ها و خون را که نشانه هائی از هم جدا بودند بر آنها فرستادیم (ولی باز بیدار نشدند) و تکبر ورزیدند و جمعیت گنهکاری بودند.
تفسیر :بلاهای پی درپی و رنگارنگ
در این آیات ، اشاره به مرحله دیگری از درسهای بیدار کنندهای که خدا به قوم فرعون داد، شده است هنگامی که مرحله اول یعنی خشکسالی و زیانهای مالی در آنها، اثر بیدار کننده نگذاشت ، نوبت مرحله دوم که مجازاتهای سخت تر و شدیدتر بود فرا رسید، و خداوند آنها را به بلاهای پیدرپی و کوبنده که به طور متناوب نازل می شد، گرفتار ساخت ، اما متاسفانه باز هم بیدار نشدند!
در نخستین آیه مورد بحث به عنوان مقدمه ای برای نزول این بلاها می گوید: آنها همچنان در انکار دعوت موسی (علیه السلام)، مقاومت به خرج دادند، و ((گفتند هر گاه آیتی برای ما بیاوری که بخواهی ما را با آن سحر کنی ، ما به تو ایمان نخواهیم آورد)) (و قالوا مهما تاتنا به من آیة لتسحرنا بها فما نحن لک بمؤ منین)
تعبیر به آیه ، شاید به عنوان تمسخر بوده ، زیرا موسی (علیه السلام)، معجزات خود را به عنوان آیات و نشانه های خدا معرفی می نمود، ولی آنها به عنوان سحر، آن را تفسیر می کردند.
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 321
لحن آیات و قرائن چنین نشان می دهد که دستگاه تبلیغاتی فرعون که مسلما با تناسب آن زمان ، مجهزترین دستگاه تبلیغاتی بود، و نظام حاکم مصر، کاملا از آن بهره برداری می کرد، در همه جا بسیج شده بود، که تهمت سحر را به عنوان یک شعار عمومی بر ضد موسی (علیه السلام) پخش کند، زیرا هیچ وصله ای مناسبتر از آن برای معجزات موسی (علیه السلام) نیافته بودند، تا بدینوسیله جلو نفوذ او را در قلوب مردم بگیرند.
ولی از آنجا که خداوند بدون اتمام حجت کافی ، هیچ جمعیتی را کیفر نمی

دهد در آیه بعد می فرماید که ما چندین بلا بر آنها نازل کردیم شاید بیدار شوند.
نخست طوفان را بر آنها فرستادیم (فارسلنا علیهم الطوفان)
((طوفان)) از ماده ((طوف)) (بر وزن خوف) به معنی موجود گردنده و طواف کننده است ، سپس به هر حادثهای که انسان را احاطه کند، طوفان گفته شده ، ولی در لغت عرب ، بیشتر به سیلابها و امواج گردنده و کوبندهای گفته می شود که خانه ها را ویران می کند و درختان را از ریشه برمی کند (اگر چه در زبان فارسی امروز، طوفان بیشتر به بادهای شدید و کوبنده اطلاق می گردد)
سپس ملخ را بر زراعتها و درختان آنها، مسلط ساخت (و الجراد)
در روایات وارد شده است آنچنان ملخ به جان درختان و زراعتها افتاد که همه را از شاخ و برگ خالی کرد، حتی بدن آنها را نیز آزار می داد آنچنان که داد و فریاد آنها بلند شده بود.
هر بار که بلائی فرا می رسید، دست به دامن موسی (علیه السلام) می زدند، تا از خدا بخواهد رفع بلا کند، بعد از طوفان و ملخ خوارگی نیز همین تقاضا را کردند، و موسی (علیه السلام) پذیرفت و بلا برطرف شد، ولی باز دست از لجاجت خویش برنداشتند .
بار سوم ((قمل)) را بر آنها مسلط ساخت (و القمل). در اینکه منظور از قمل چیست ؟ میان مفسران گفتگو است ، ولی ظاهر این تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 322
است که یکنوع آفت نباتی بوده که به غلات آنها افتاد، و همه را فاسد کرد.
هنگامی که امواج این بلا فرو نشست و باز ایمان نیاوردند، بار دیگر خداوند، نسل قورباغه را آنچنان افزایش داد که به صورت یک بلا زندگی آنها را فرا گرفت (و الضفادع)
همه جا قورباغه های بزرگ و کوچک حتی در خانه ها و اطاقها و سفره ها و ظروف غذا مزاحم آنان بودند، آنچنان که دنیا بر آنان تنگ شد ولی باز در برابر حق زانو نزدند و تسلیم نشدند.
در این هنگام خداوند خون را بر آنها مسلط ساخت (و الدم) بعضی گفتهاند بیماری رعاف (خون دماغ شدن) به صورت یک بیماری عمومی درآمد و همگی گرفتار آن شدند، ولی بیشتر روات و مفسران گفته اند رودخانه عظیم نیل به رنگ خون درآمد، آنچنان که برای هیچ مصرفی قابل استفاده نبود!
و در پایان می فرماید: ((این آیات و معجزات آشکار و نشانه های حقانیت موسی را به آنها نشان دادیم ، اما آنها در برابر آن تکبر ورزیدند و از قبول حق سرباز زدند و جمعیت مجرم و گنه کاری بودند)) (آیات مفصلات فاستکبروا و کانوا قوما مجرمین)

در بعضی از روایات می خوانیم که هر کدام از این بلاها، در یکسال واقع می شد یعنی یکسال طوفان و سیلاب ، سال دیگر ملخ خوارگی ، و سال بعد آفات نباتی و همچنین ، ولی در بعضی دیگر از روایات می خوانیم که میان هر یک از اینها با دیگری یک ماه بیشتر فاصله نبود، ولی در هر حال شک نیست که در فواصل مختلف و جدا از تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 323 یکدیگر (چنانکه قرآن می گوید مفصلات) صورت گرفت ، تا مهلت کافی برای تفکر و تنبه و بیداری داشته باشند.
قابل توجه اینکه در روایات می خوانیم که این بلاها تنها دامان فرعونیان را می گرفت و بنی اسرائیل از آن برکنار بودند، شک نیست که این یکنوع اعجاز بوده ، اما قسمتی از آن را می توان با توجه به نکته زیر توجیه علمی نمود، زیرا می دانیم در کشوری با مشخصات مصر، بهترین نقطه زیبا و مورد توجه همان دو طرف شط عظیم نیل بوده است که در اختیار فرعونیان و قبطیها قرار داشت ، قصرهای زیبا و خانههای مجلل و باغهای خرم و مزارع آباد را در همین منطقه می ساختند و طبعا به بنی اسرائیل که بردگان آنها بودند از زمینهای دور افتاده و بیابانها و نقاط کم آب ، سهمی می رسید.
طبیعی است هنگامی که طوفان و سیلاب برخاست ، از همه نزدیکتر به کام خطر دو طرف شط عظیم نیل بوده و همچنین قورباغه ها از شط برخاستند و اثر خونابه شدن شط قبل از همه در خانه های فرعونیان نمایان شد، و اما ملخ و آفات نباتی نیز در درجه اول متوجه نقاط سرسبزتر و پربرکتتر می شود.
آنچه در آیات فوق گفته شد، در تورات کنونی ، نیز آمده است ، ولی تفاوتهای قابل ملاحظهای با محتویات قرآن دارد (به سفر خروج فصل هفتم تا دهم تورات مراجعه کنید). الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 324
آیه 134 - 136
آیه و ترجمه
وَ لَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَمُوسى ادْعُ لَنَا رَبَّک بِمَا عَهِدَ عِندَک لَئن كَشفْت عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَک وَ لَنرْسِلَنَّ مَعَک بَنى إِسرءِيلَ(134)
فَلَمَّا كشفْنَا عَنهُمُ الرِّجْزَ إِلى أَجَلٍ هُم بَلِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنكُثُونَ(135)
فَانتَقَمْنَا مِنهُمْ فَأَغْرَقْنَهُمْ فى الْيَمِّ بِأَنهُمْ كَذَّبُوا بِئَايَتِنَا وَ كانُوا عَنهَا غَفِلِينَ(136)
ترجمه :134 - هنگامی که بلا بر آنها مسلط می شد می گفتند: ای موسی از خدایت برای ما بخواه به عهدی که با تو کرده رفتار کند، اگر این بلا را از ما مرتفع سازی قطعا به تو ایمان می آوریم و بنی اسرائیل را با تو خواهیم فرستاد.
135 - اما هنگامی که بلا را پس از مدت معینی که به آن می رسیدند از

آنها برمی داشتیم پیمان خویش را می شکستند!
136 - سرانجام ما از آنها انتقام گرفتیم و آنها را در دریا غرق کردیم زیرا آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند .
تفسیر :پیمانشکنی های مکرر
در این آیات واکنشی را که فرعونیان در برابر بلاهای آموزنده و بیدار کننده پروردگار نشان دادند، بیان شده است ، و از مجموع آنها استفاده می شود که آنان هنگامی که در چنگال بلا گرفتار می شدند - همانند همه تبهکاران - موقتا از خواب تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 325
غفلت بیدار می گشتند، و به دست و پا می افتادند و از موسی (علیه السلام) می خواستند که دست به دعا بردارد و نجات آنها را از خدا بخواهد اما همین که طوفان بلا و امواج حوادث فرو می نشست ، همه چیز را فراموش کرده به حال اول باز می گشتند.
((در آیه نخست می خوانیم هنگامی که بلا بر آنها مسلط میشد، می گفتند ای موسی ، برای ما از خدایت بخواه تا به عهدی که با تو کرده است وفا کند، و دعایت را در حق ما مستجاب نماید)) (و لما وقع علیهم الرجز قالوا یا موسی ادع لنا ربک بما عهد عندک).
اگر تو این بلا را از ما برطرف سازی ، سوگند یاد می کنیم که قطعا هم خودمان به تو ایمان خواهیم آورد و هم بنی اسرائیل را آزاد ساخته و با تو می فرستیم (لئن کشفت عنا الرجز لنؤ منن لک و لنرسلن معک بنی اسرائیل).
((رجز)) در معانی زیادی به کار رفته است ((بلاهای سخت ، طاعون ، بت و بت پرستی ، وسوسه شیطان ، و برف یا تگرگ سخت)).
ولی همه اینها مصداقهای مختلفی است از مفهومی که ریشه اصلی آن را تشکیل می دهد، زیرا ریشه اصلی آن به طوری که راغب در کتاب مفردات گفته ، همان اضطراب است و به گفته ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) مفهوم اصلیش انحراف از حق می باشد، بنابراین اگر به مجازات و کیفر و بلا ((رجز)) گفته می شود، برای این است که بر اثر انحراف از حق و ارتکاب گناه ، دامان انسان را میگیرد، همچنین بت پرستی یکنوع انحراف از حق و اضطراب در عقیده است ، و نیز به همین جهت عربها به یکنوع بیماری که به شتر دست می دهد و سبب لرزش پای او می گردد، تا آنجا که مجبور است گامها را کوتاه بردارد، گاهی راه برود و گاهی توقف کند ((رجز)) (بر وزن مرض) می گویند، و اینکه ملاحظه می کنیم به اشعار جنگی ، رجز اطلاق می شود آن نیز به خاطر آن است که دارای مقطعه ای کوتاه و نزدیک تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 326
به هم می باشد.
به هر حال منظور از رجز در آیات فوق ، ظاهرا همان مجازاتهای بیدار

کننده پنجگانهای است که در آیات قبل به آن اشاره شد، اگر چه بعضی از مفسران احتمال داده اند که اشاره به بلاهای دیگری باشد که خداوند بر آنها نازل کرد، که در آیات گذشته به آن اشاره نشده است ، از جمله بلای طاعون و یا برف و تگرگ شدید و مرگبار که در تورات نیز به قسمت اخیر اشاره شده است .
در مورد جمله ((بما عهد عندک)) و اینکه منظور از آن عهد الهی که نزد موسی بوده چیست مفسران گفتگو کرده اند، آنچه نزدیکتر به نظر میرسد این است که منظور از آن وعدهای است که خدا به موسی داده بود که اگر دعا کند، دعایش به اجابت می رسد، ولی این احتمال را نیز داده اند که منظور از عهد همان عهد نبوت است و با باء قسم می باشد یعنی ((ترا به حق مقام نبوتی که داری سوگند می دهیم)) که برای برطرف شدن این حوادث دردناک دعا کن .
در آیه بعد، اشاره به پیمانشکنی آنها کرده ، و می گوید: ((هنگامی که بلا را پس از مدت تعیین شدهای از آنها برمی داشتیم ، پیمان خود را می شکستند نه خودشان ایمان می آوردند و نه بنی اسرائیل را از زنجیر اسارت رها می ساختند (فلما کشفنا عنهم الرجز الی اجل هم بالغوه اذا هم ینکثون)
جمله ((الی اجل هم بالغوه)) اشاره به این است که موسی ، برای آنها مدتی تعیین می کرد، و می گفت در فلان وقت ، این بلا برطرف خواهد شد، برای اینکه کاملا روشن شود این دگرگونی تصادفی نبوده ، بلکه به برکت درخواست او از خدا بوده است . تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 327
جمله ((اذا هم ینکثون)) با توجه به اینکه ((ینکثون)) فعل مضارع است و دلیل بر استمرار می باشد نشان می دهد که آنها مکرر با موسی پیمان می بستند سپس آنرا می شکستند، بطوری که پیمان شکنی جزء برنامه آنها شده بود.
آخرین آیه ، سرانجام این همه خیره سری و سرکشی و پیمانشکنی را در دو جمله کوتاه بیان می کند، نخست به صورت سربسته می گوید: ما از آنها انتقام گرفتیم (فانتقمنا منهم)
سپس این انتقام را شرح می دهد و می گوید آنها را در دریا غرق کردیم زیرا آنها آیات ما را تکذیب کردند، و از آن غافل بودند (فاغرقناهم فی الیم بانهم کذبوا بایاتنا و کانوا عنها غافلین)
نه اینکه براستی غافل بودند، زیرا بارها با وسائل مختلف موسی (علیه السلام) به آنها گوشزد کرده بود، بلکه عملا همچون غافلان بیخبر کمترین توجهی به آیات خدا نداشتند. شک نیست که منظور از انتقام الهی این نیست که خداوند همانند اشخاص تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 328
کینه توز به مقابله برخیزد و در برابر اعمال دیگران واکنش نشان دهد بلکه

منظور از انتقام الهی آن است که جمعیت فاسد و غیر قابل اصلاح را که در نظام آفرینش حق حیات ندارند، نابود سازند، و انتقام در لغت عرب چنانکه سابقا هم گفته ایم به معنی مجازات و کیفر دادن است ، نه آنچنانکه در فارسی امروز از آن فهمیده می شود. الأعراف
آیه 137
آیه و ترجمه
وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ کانُوا یُستَضعَفُونَ مَشرِقَ الاَرْضِ وَ مَغَرِبَهَا الَّتی بَرَکْنَا فِیهَا وَ تَمَّت کلِمَت رَبِّک الْحُسنی عَلی بَنی إِسرءِیلَ بِمَا صبرُوا وَ دَمَّرْنَا مَا کانَ یَصنَعُ فِرْعَوْنُ وَ قَوْمُهُ وَ مَا کانُوا یَعْرِشونَ(137)
ترجمه :137 - و مشرقها و مغربهای پربرکت زمین را به آن قوم تضعیف شده (زیر زنجیر ظلم و ستم) واگذار کردیم و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل ، بخاطر صبر و استقامتی که نشان دادند، تحقق یافت و آنچه فرعونیان (از کاخهای مجلل می ساختند، و آنچه از باغات داربستدار فراهم ساخته بودند درهم کوبیدیم !
تفسیر :سرانجام دردناک قوم فرعون
پس از نابودی قوم فرعون و درهم شکستن قدرت آنها، بنی اسرائیل که سالیان دراز در زنجیر اسارت و بردگی به سر می بردند، وارث سرزمینهای پهناور آنها شدند، آیه فوق به همین معنی اشاره کرده ، می گوید: ((مشرقها و مغربهای پر برکت زمین را در اختیار جمعیت مستضعف و استعمار شده قرار دادیم)) (و اورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض و مغاربها التی تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 329
بارکنا فیها)
همانطور که سابقا هم اشاره کرده ایم ((ارث)) در لغت به معنی مالی است که بدون تجارت و معامله از کسی به کسی می رسد، اعم از اینکه از مردگان باشد یا از زندگان .
((یستضعفون)) که از ماده استضعاف گرفته شده معادل کلمه استعمار است که در عصر و زمان ما به کار می رود و مفهوم آن این است که قومی ستم پیشه جمعیتی را تضعیف کنند تا بتوانند از آنها در مسیر مقاصدشان بهره کشی نمایند، منتها این تفاوت را با کلمه استعمار دارد، که استعمار ظاهرش به معنی آباد ساختن است و باطنش به معنی ویرانگری ، ولی استضعاف ظاهر و باطنش هر دو یکی است !. و تعبیر به کانوا یستضعفون اشاره به این است که فرعونیان به طور مداوم آنها را در ضعف و ناتوانی نگه می داشتند، ضعف و ناتوانی فکری ، و اخلاقی و اقتصادی از هر نظر و در تمام جهات .
و تعبیر به مشارق الارض و مغاربها (مشرقها و مغربهای زمین) اشاره به سرزمینهای وسیع و پهناوری است که در اختیار فرعونیان بود، زیرا

سرزمینهای کوچک ، مشرقها و مغربهای مختلف و به تعبیر دیگر افقهای متعدد ندارد، اما یک سرزمین پهناور، حتما اختلاف افق و مشرقها و مغربها، به خاطر خاصیت کرویت زمین ، خواهد داشت ، به همین دلیل است که ما این تعبیر را کنایه از وسعت سرزمین فراعنه گرفتیم .
و جمله ((بارکنا فیها)) اشاره به آبادی فوق العاده این منطقه ، یعنی مصر و شام است ، که هم در آن زمان و هم در این زمان از مناطق پر برکت دنیا محسوب ، و بطوری که بعضی از مفسران نوشته اند در آن روز کشور فراعنه بقدری وسعت داشت که سرزمین شامات را هم در بر می گرفت .
بنابراین منظور حکومت بر تمام کره زمین نبوده است ، زیرا این موضوع

مسلما بر خلاف تاریخ است ، بلکه منظور حکومت بنی اسرائیل بر سراسر سرزمین فراعنه می باشد.
سپس می گوید: وعده نیک پروردگار تو در زمینه پیروزی بنی اسرائیل - به خاطر صبر و استقامتی که نشان دادند - تحقق یافت (و تمت کلمة ربک الحسنی علی بنی اسرائیل بما صبروا).
و این همان وعدهای است که در آیات قبل (آیه 128 و 129 همین سوره) به آن اشاره شده است .
گرچه در این آیه تنها سخن از بنی اسرائیل و سرانجام استقامت آنها در برابر فرعونیان به میان آمده ولی بطوری که از آیات دیگر قرآن استفاده می شود، این موضوع اختصاص به قوم و ملتی ندارد، بلکه هر جمعیت مستضعفی بپاخیزند و برای آزادی خود از چنگال اسارت و استعمار کوشش کنند و در این راه استقامت و پایمردی نشان دهند سرانجام پیروز خواهند شد، و سرزمینهائی که بوسیله ظالمان و ستمگران اشغال شده است آزاد می گردد.
و در پایان آیه اضافه می کند که ما قصرهای زیبای فرعون و فرعونیان و کاخهای مجلل و بناهای پر زرق و برق و جالب آنها و همچنان باغات پرشکوهشان را نابود ساختیم (و دمرنا ما کان یصنع فرعون و قومه و ما کانوا یعرشون).
صنع آنچنانکه ((راغب)) در کتاب مفردات گفته (غالبا) به معنی کارهای جالب می آید، و در آیه فوق به معنی معماریهای زیبا و چشمگیر عصر فرعونیان آمده است .
و ما یعرشون در اصل به معنی درختان و باغهائی است که بوسیله نصب داربستها برپا میشوند و منظره زیبا و پرشکوهی دارند.
دمرنا از ماده ((تدمیر)) به معنی هلاک کردن و نابود ساختن است .
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که نابودی این کاخها و آن باغها اولا با

چه وسیله بوده ؟ و ثانیا چه ضرورتی داشته است ؟
در پاسخ می گوئیم :بعید نیست زلزله ها و سیلابهای جدیدی این وضع را ایجاد کرده باشد و ضرورت آن از اینجا روشن می شود که تمام فرعونیان در دریا غرق نشدند بلکه خود فرعون و جمعی از خاصان و لشکریان او که در تعقیب موسی (علیه السلام) بودند از میان رفتند، و مسلما اگر قدرت مالی و اقتصادی باقیماندگان که تعداد نفوس آنها در سراسر مصر بسیار زیاد بود بر جا می ماند باز توانائی این را داشتند که بنی اسرائیل را درهم بکوبند و یا لااقل مزاحمتهای بزرگی برای آنها فراهم سازند، اما تهی شدن دست آنها از این وسائل سبب شد که برای همیشه به طغیانگری آنها خاتمه داده شود. الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 332
آیه 138 - 141
آیه و ترجمه
وَ جَوَزْنَا بِبَنی إِسرءِیلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلی قَوْمٍ یَعْکُفُونَ عَلی أَصنَامٍ لَّهُمْ قَالُوا یَمُوسی اجْعَل لَّنَا إِلَهاً کَمَا لهُمْ ءَالِهَةٌ قَالَ إِنَّکُمْ قَوْمٌ تجْهَلُونَ(138)
إِنَّ هَؤُلاءِ مُتَبرٌ مَّا هُمْ فِیهِ وَ بَطِلٌ مَّا کانُوا یَعْمَلُونَ(139)
قَالَ أَ غَیرَ اللَّهِ أَبْغِیکمْ إِلَهاً وَ هُوَ فَضلَکمْ عَلی الْعَلَمِینَ(140)
وَ إِذْ أَنجَیْنَکم مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ یَسومُونَکمْ سوءَ الْعَذَابِ یُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَکُمْ وَ یَستَحْیُونَ نِساءَکُمْ وَ فی ذَلِکم بَلاءٌ مِّن رَّبِّکمْ عَظِیمٌ(141)
ترجمه :138 - و بنی اسرائیل را از دریا (سالم) عبور دادیم در مسیر خود به جمعیتی رسیدند که اطراف بتهایشان با تواضع و خضوع گرد آمده بودند (در این هنگام بنی اسرائیل) به موسی گفتند توهم برای ما معبودی قرار ده همانگونه که آنها معبودان (و خدایان دارند! گفت : شما جمعیتی جاهل و نادان هستید.
139 - اینها (را که می بینید) سرانجام کارشان نابودی است و آنچه انجام می دهند باطل (و بیهوده) است .
140 - (سپس) گفت آیا غیر از خداوند معبودی برای شما بطلبم ، خدائی که شما را بر جهانیان (و مردم عصرتان) برتری داد
141 - بخاطر بیاورید زمانی را که از (چنگال) کسان فرعون نجاتتان بخشیدیم آنها که مرتبا شما را شکنجه می دادند، پسرانتان را میکشتند و زنانتان را (برای خدمتکاری) زنده می گذاشتند و در این آزمایش بزرگی از ناحیه خدا برای شما بود. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 333
تفسیر :پیشنهاد بتسازی به موسی
در این آیات به قسمت حساس دیگری از سرگذشت بنی اسرائیل که به دنبال پیروزی آنها بر فرعونیان واقع شد، اشاره شده است ، و آن مساله توجه آنها به بت پرستی است که نخستین جوانه آن در این آیات ، مورد

بحث قرار گرفته ، و نتیجه نهائی آن بطور مفصل در سوره طه از آیه 86 تا 97 و بطور مختصر در آیه 148 به بعد از همین سوره آمده است .
در واقع ، با پایان گرفتن جریان فرعون گرفتاری بزرگ داخلی موسی ، یعنی درگیری او با جهال بنی اسرائیل و افراد سرکش و لجوج آغاز گردید، و به طوری که خواهیم گفت این گرفتاری برای موسی (علیه السلام) به درجات ، سختتر و سنگین تر و طاقت فرساتر از درگیری با فرعون و فرعونیان بود! و همین است خاصیت درگیریهای داخلی .
در آیه نخست می گوید: ما بنی اسرائیل را از دریا (رود عظیم نیل) عبور دادیم (و جاوزنا ببنی اسرائیل البحر).
اما در مسیر خود به قومی برخورد کردند که با خضوع و تواضع ، اطراف بتهای خود را گرفته بودند (فاتوا علی قوم یعکفون علی اصنام لهم).
((عاکف)) از ماده عکوف به معنی توجه به چیزی و ملازمت آمیخته با احترام به آن می باشد.
افراد جاهل و بیخبر آنچنان تحت تاثیر این صحنه قرار گرفتند که بلافاصله نزد موسی آمدند و گفتند برای ما هم معبودی قرار بده همانطور که آنها معبودان دارند! (قالوا یا موسی اجعل لنا الها کما لهم آلهة).
موسی (علیه السلام) از این پیشنهاد جاهلانه و نابخردانه ، بسیار ناراحت شد، به آنها تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 334
رو کرد و گفت : ((شما جمعیت جاهل و بی خبری هستید! (قال انکم قوم تجهلون).
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - از این آیه به خوبی استفاده می شود، که سرچشمه بت پرستی ، جهل و نادانی بشر است ، از یکطرف جهل او نسبت به خداوند و عدم شناسائی ذات پاک او و اینکه هیچگونه شبیه و نظیر و مانند برای او تصور نمی شود.
از سوی دیگر جهل انسان نسبت به علل اصلی حوادث جهان که گاهی سبب حوادث را به یک سلسله علل خیالی و خرافی از جمله بت ، نسبت دهد.
از سوی سوم جهل انسان به جهان ماوراء طبیعت و کوتاهی فکر او تا آنجا که جز مسائل حسی را نمی بیند و باور نمی کند، این نادانیها دست به دست هم داده و در طول تاریخ ، سرچشمه بت پرستی شده اند و گر نه چگونه یک انسان آگاه و فهمیده ، آگاه به خدا و صفات او، آگاه از علل حوادث ، آگاه از جهان طبیعت و ماوراء طبیعت ، ممکن است قطعه سنگی را فی المثل از کوه جدا کند، قسمتی از آن را در ساختمان منزل ، و یا پله های خانه مصرف کند، و قسمت دیگری را معبودی بسازد، و در برابر آن سجده نماید و مقدرات خویش را به دست او بسپارد؟!
جالب اینکه در گفتار موسی (علیه السلام) در آیه فوق می خوانیم که به

آنها می گوید شما جمعیتی هستید که در جهالت به طور مستمر غوطه ورید (چون تجهلون فعل مضارع است و غالبا دلالت بر استمرار می کند) به خصوص اینکه متعلق جهل ، در آن بیان نشده و این خود دلیل بر عمومیت و توسعه آن می باشد.
از همه جالبتر اینکه بنی اسرائیل ، با جمله اجعل لنا الها (معبودی برای ما قرار بده) نشان دادند که ممکن است چیزی که هرگز منشا اثری نبوده ، نه تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 335
زیانی داشته و نه سودی دارد، با انتخاب و قرارداد و گذاردن نام بت و معبود بر آن ، ناگهان سرچشمه آثاری گردد، پرستش آن انسان را به خدا نزدیک کند، و بی احترامی به آن دور، عبادتش سرچشمه خیر و برکت ، و تحقیرش منشا ضرر و زیان گردد، و این نهایت جهل و بی خبری است .
درست است که منظور بنی اسرائیل این نبوده برای ما معبودی بساز که خالق جهان باشد، بلکه منظورشان این بوده معبودی بساز که با پرستش آن به خدا نزدیک شویم و مایه خیر و برکت گردد، ولی آیا با یک نامگذاری و یا مجسمه سازی ، ممکن است یک موجود بی روح و بی خاصیت ، ناگهان سرچشمه این خواص و آثار گردد؟ آیا چیزی جز خرافه و جهل و خیالات واهی و پندارهای بی اساس می تواند چنین کاری را توجیه کند؟!
2 - شک نیست که بنی اسرائیل قبل از مشاهده این گروه بت پرستان زمینه فکری مساعدی بر اثر زندگی مداوم در میان مصریان بت پرست برای این موضوع داشتند، ولی مشاهده این صحنه تازه گویا جرقه ای شد که زمینه های قبلی ، خود را نشان دهند، اما در هر حال این جریان نشان می دهد که انسان تا چه اندازه ، تحت تاثیر محیط قرار دارد، محیط است که می تواند او را به خداپرستی سوق دهد، و محیط است که می تواند او را به بت پرستی بکشاند، محیط است که منشا انواع مفاسد و بدبختیها و یا سرچشمه صلاح و پاکی می گردد (اگر چه انتخاب خود او نیز عامل نهائی است) و به همین جهت اصلاح محیط در اسلام فوق العاده مورد توجه قرار دارد. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 336
3 - موضوع دیگری که از آیه به خوبی استفاده می شود این است که در میان بنی اسرائیل به راستی افراد ناسپاس فراوانی بودند، با آنکه آنهمه معجزات موسی را مشاهده کردند و آن همه مواهب الهی شامل حالشان شده بود، چیزی از نابودی دشمن سرسختشان فرعون در میان امواج نگذشته بود، و آنها به لطف پروردگار از دریا گذشتند، اما ناگهان همه این مسائل را به دست فراموشی سپرده ، از موسی تقاضای بتسازی کردند!.
در نهج البلاغه می خوانیم یکی از یهودیان در حضور علی (علیه السلام) به مسلمانان ایراد کرد و گفت : شما هنوز پیامبرتان را به خاک نسپرده بودید که اختلاف کردید؟

علی (علیه السلام) این پاسخ دندانشکن را در جواب یهودی فرمود انما اختلفنا عنه لا فیه و لکنکم ما جفت ارجلکم من البحر حتی قلتم لنبیکم اجعل لنا الها کما لهم آلهة فقال انکم قوم تجهلون : ((ما درباره دستورات و سخنانی که از پیامبرمان رسیده اختلاف کرده ایم ، نه درباره خود پیامبر و نبوتش (تا چه رسد به الوهیت پروردگار) ولی شما پایتان از آب دریا خشک نشده بود که به پیامبرتان پیشنهاد کردید، برای ما معبودی قرار بده آنچنان که این بتپرستان معبودانی دارند، و او در جواب به شما گفت : شما جمعیتی هستید که در جهل غوطه ورید))!
در آیه بعد می خوانیم که موسی (علیه السلام) برای تکمیل سخن خود به بنی اسرائیل گفت : ((این جمعیت بت پرست را که می بینید، کارشان به هلاکت می انجامد و عملشان باطل و بی اساس است)) (ان هؤ لاء متبر ما هم فیه و باطل ما کانوا یعملون).
یعنی هم عملشان بیهوده و رنجهایشان بی نتیجه است و هم سرانجام یک قوم تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 337
بت پرست و مشرک ، به هلاکت و نابودی می کشد (زیرا ((متبر)) از ماده ((تبار)) به معنی هلاکت است). و باز برای تاکید اضافه کرد آیا معبودی غیر از خدا برای شما انتخاب کنم ؟ همان خدائی که شما را بر جهانیان (مردم عصر خود) برتری داد (قال أ غیر الله ابغیکم الها و هو فضلکم علی العالمین).
یعنی اگر انگیزه پرستش خدا، حس شکرگزاری باشد، همه نعمتهای شما از ناحیه خدا است و اگر انگیزه پرستش و عبودیت ، منشا اثر بودن باشد، باز آن هم مربوط به خدا است ، بنابراین به هر حسابی باشد جز خداوند قادر منان شایسته پرستش نیست .
در آیه بعد خداوند یکی از نعمتهای بزرگ خود را به بنی اسرائیل ، یاد آور می شود، تا با توجه به این نعمت بزرگ حس شکرگزاری در آنها تحریک گردد، و بدانند شایسته پرستش و خضوع و عبادت ، تنها ذات پاک او است ، و هیچ دلیلی ندارد که در مقابل بتهائی که کمترین سود و زیانی ندارند، سر تعظیم فرود آورند.
نخست می گوید: ((به خاطر بیاورید هنگامی که شما را از چنگال آل فرعون نجات دادیم آنها مرتبا شما را شکنجه می دادند و مجازات می کردند (و اذ انجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب)
((یسومون)) از ماده ((سوم)) و اصل آن چنانکه راغب در مفردات می گوید دنبال چیزی رفتن است و به طوری که از قاموس استفاده می شود یک نوع معنی استمرار و ادامه نیز در آن افتاده ، بنابراین معنی یسومونکم سوء العذاب تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 338
این است که آنها به طور مستمر به دنبال مجازاتهای دردناک و شکنجه

دادن شما بودند.
سپس - همانطور که روش قرآن در بیان تفصیلی مطالب پس از بیان اجمالی آنها است - این عذاب و شکنجه مستمر را چنین شرح می دهد که آنها پسران شما را به قتل می رسانیدند، و زنان و دخترانتان را (برای خدمتگزاری و بردگی) زنده نگه می داشتند (یقتلون ابنائکم و یستحیون نسائکم).
و در این آزمایش بزرگی از ناحیه خداوند برای شما بود (و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم).
ظاهر آیات قبل و بعد نشان می دهد که این جمله را موسی (علیه السلام) از طرف خداوند برای بنی اسرائیل که پس از عبور از دریای نیل به هوس بت پرستی افتادند بیان کرده است .
اگر چه بعضی از مفسران احتمال داده اند که مخاطب این آیه یهودیان عصر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بوده باشند، زیرا تفسیر اول احتیاج به تقدیر دارد و اینکه آیه در اصل قال موسی قال ربکم ...: ((موسی گفت پروردگار شما چنین گفته است))... بوده است و این بر خلاف ظاهر است .
ولی با توجه به اینکه اگر روی سخن در این آیه به یهودیان معاصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باشد ارتباط آیات قبل و بعد به کلی بریده می شود، این آیه به صورت جمله معترضهای درمی آید، تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.
(ضمنا باید توجه داشت که نظیر این آیه با تفاوت بسیار کمی در سوره بقره آیه 49 گذشت ، برای توضیح بیشتر به جلد اول صفحه 165 تا 167 مراجعه فرمائید). الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 339
آیه 142
آیه و ترجمه
وَ وَعَدْنَا مُوسی ثَلَثِینَ لَیْلَةً وَ أَتْمَمْنَهَا بِعَشرٍ فَتَمَّ مِیقَتُ رَبِّهِ أَرْبَعِینَ لَیْلَةً وَ قَالَ مُوسی لاَخِیهِ هَرُونَ اخْلُفْنی فی قَوْمِی وَ أَصلِحْ وَ لا تَتَّبِعْ سبِیلَ الْمُفْسِدِینَ(142)
ترجمه :142 - و ما به موسی سی شب وعده گذاردیم سپس آنرا با ده شب (دیگر) تکمیل نمودیم به این ترتیب میعاد پروردگارش (با او) چهل شب تمام شد و موسی به برادرش هارون گفت جانشین من در میان قوم من باش و (آنها را) اصلاح کن و از روش مفسدان پیروی منما.
تفسیر :وعده گاه بزرگ
در این آیه اشاره به یکی دیگر از صحنه های زندگی بنی اسرائیل و درگیری موسی با آنها شده است و آن جریان رفتن موسی به میعادگاه پروردگار و

گرفتن احکام تورات از طریق وحی و تکلم با خدا و آوردن جمعی از بزرگان بنی اسرائیل به میعادگاه برای مشاهده این جریان و اثبات اینکه هرگز خداوند را با چشم نمی توان دید می باشد، که به دنبال آن داستان گوساله پرستی بنی اسرائیل و انحراف از مسیر توحید و آن غوغای عجیب سامری ذکر شده است .
نخست می گوید: ((ما به موسی (علیه السلام) سی شب (یک ماه تمام) مواعده کردیم ، سپس با ده روز دیگر آن را کامل ساختیم ، و وعده خدا با او در چهل شب پایان یافت)) (و واعدنا موسی ثلثین لیلة و اتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین لیلة).
((میقات)) از ماده وقت به معنی وقتی است که برای انجام کاری تعیین

شده است ، و معمولا بر زمان اطلاق می شود، اما گاهی به مکانی که باید کاری در آن انجام پذیرد، گفته می شود، مانند ((میقات حج)) یعنی مکانی که هیچکس بدون احرام نمی تواند از آنجا بگذرد.
سپس چنین نقل که ((موسی به برادرش هارون گفت : در میان قوم من جانشین من باش و در راه اصلاح آنها بکوش و هیچگاه از طریق مفسدان پیروی مکن)) (و قال موسی لاخیه هارون اخلفنی فی قومی و اصلح و لا تتبع سبیل المفسدین).
در اینجا به چند موضوع باید توجه داشت
1 - نخستین سؤ الی که در مورد آیه فوق پیش می آید این است که چرا وعده چهل روز یکجا بیان نشده بلکه نخست می فرماید سی روز، سپس ده روز به عنوان متمم بر آن می افزاید در حالی که در آیه 151 بقره این چهل روز به صورت واحد، ذکر شده است ؟
مفسران درباره این تفکیک ، تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده اند، ولی آنچه بیشتر به نظر میرسد و با روایات اهلبیت (علیهم الاسلام) نیز سازگار است این است که گرچه در متن واقع ، بنا بر چهل روز بوده اما خداوند برای آزمودن بنی اسرائیل نخست موسی (علیه السلام) را برای یک مواعده سی روزه دعوت نمود سپس آن را تمدید کرد، تا منافقان بنی اسرائیل صفوف خود را مشخص سازند.
از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: هنگامی که موسی (علیه السلام) به وعدهگاه الهی رفت با قوم خویش قرار گذاشته بود غیبت او سی روز بیشتر طول نکشد، اما هنگامی که خداوند ده روز بر آن افزود، بنی اسرائیل گفتند: موسی (علیه السلام) تخلف کرده است ، و به دنبال آن دست به کارهائی که می دانیم زدند (و تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 341
گوساله پرستی کردند).

در اینکه این چهل روز، موافق چه ایامی از ماه های اسلامی بوده ، از بعضی روایات استفاده می شود از آغاز ذیقعده شروع ، و به دهم ذیحجه (عید قربان) ختم گردیده است ، اگر می بینیم تعبیر به چهل شب (اربعین لیله) در قرآن شده است نه چهل روز، ظاهرا به خاطر این است که مناجات موسی (علیه السلام) و گفتگویش با پروردگار بیشتر در شب انجام می شده است .
2 - سؤ ال دیگری که در اینجا پیش می آید این است که مگر هارون پیامبر نبود که موسی (علیه السلام) او را به جانشینی خود و رهبری و امامت بنی اسرائیل منصوب کرد؟
پاسخ این سؤ ال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه مقام نبوت چیزی است و مقام امامت چیز دیگر، هارون پیامبر بود ولی عهده دار مقام رهبری همه جانبه بنی اسرائیل نبود، بلکه مقام امامت و رهبری همه جانبه مخصوص موسی (علیه السلام) بود، اما به هنگامی که می خواست برای مدتی از قوم خود جدا شود، برادرش را به عنوان امام و پیشوا انتخاب کرد. و از اینجا روشن می شود که مقام امامت مقامی برتر از مقام نبوت است (شرح بیشتر درباره این موضوع را در سرگذشت ابراهیم ذیل آیه 124 سوره بقره جلد اول صفحه 311 بیان کردیم).
3 - باز سؤ ال دیگری که در اینجا مطرح می شود این است که چگونه موسی (علیه السلام) به برادر خود گفت : در اصلاح قوم بکوشد و از پیروی راه مفسدان تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 342
خودداری کند با اینکه هارون ، پیامبر بود و معصوم و هرگز پیرو طریق مفسدان نبود.
در پاسخ می گوئیم : این در حقیقت یکنوع تاکید برای توجه دادن برادر به اهمیت موقعیت خود در میان بنی اسرائیل می باشد و شاید این موضوع را نیز می خواست برای بنی اسرائیل روشن سازد، که در برابر اندرزها و نصایح و رهبریهای خردمندانه هارون ، تسلیم باشند و امر و نهی و اندرز او را بر خود سنگین نشمرند، و دلیل بر کوچکی خود ندانند، همانطور که هارون با آن مقام برجستهاش در برابر نصیحت و اندرز موسی (علیه السلام) کاملا تسلیم بود.
یک میقات یا چند میقات
4 - چهارمین سؤ الی که در اینجا پیش می آید این است که آیا موسی (علیه السلام) تنها یک اربعین به میقات رفت و در همین اربعین بود که احکام تورات و شریعت آسمانی خود را از طریق وحی دریافت داشت و نیز در همین اربعین بود که جمعی از بزرگان بنی اسرائیل را به عنوان نماینده همه قوم با خود برد، تا شاهد نزول احکام تورات باشند و نیز به آنها بفهماند که خداوند به هیچوجه با چشم مشاهده نمیشود؟ و یا اینکه

اربعینهای متعددی بوده ؟ در یکی تنها برای گرفتن احکام و در دیگری همراه بزرگان بنی اسرائیل و احتمالا اربعین دیگری برای مقاصدی غیر از اینها با خداوند میعاد داشته است (چنانکه از سفر خروج تورات کنونی از باب 19 تا 24 نیز چنین استفاده می شود).
باز در اینجا در میان مفسران گفتگو است ، ولی آنچه با توجه به آیه مورد بحث و آیات قبل و بعد آن ، بیشتر به ذهن می رسد، این است که همه مربوط به یک واقعه است ، زیرا گذشته از اینکه تعبیر آیه بعد و لما جاء موسی لمیقاتنا تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 343
(هنگامی که موسی به میقات آمد) کاملا متناسب با وحدت این دو جریان است ، آیه 145 همین سوره به خوبی نشان می دهد که جریان الواح تورات و دریافت احکام این شریعت نیز در همین سفر بوده است .
تنها چیزی که ممکن است دلیل بر تعدد میعادهای موسی با بنی اسرائیل گرفته شود، آیه 155 همین سوره است (و اختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا ...) که به خواست خدا بزودی ضمن بیان تفسیر آن ، عدم منافاتش را روشن خواهیم ساخت .
5 - حدیث منزله
بسیاری از مفسران اهل تسنن و شیعه در ذیل آیه مورد بحث اشاره به حدیث معروف منزله کرده اند، با این تفاوت که مفسران شیعه آن را به عنوان یکی از اسناد زنده خلافت بلا فصل علی (علیه السلام) گرفته ، ولی بعضی از مفسران اهل تسنن ضمن عدم قبول آن ، تاخت و تاز بیرحمانه و تعصب آمیزی به شیعه دارند.
برای روشن شدن این بحث ، نخست لازم است اسناد و متن این حدیث را بطور فشرده بیاوریم ، و سپس درباره دلالت آن ، و بعد در مورد حملاتی که آن دسته از مفسران به ما دارند بحث و بررسی کنیم :
اسناد حدیث منزله
1 - عده زیادی از صحابه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) درباره جریان جنگ تبوک چنین نقل کرده اند: ان رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خرج الی تبوک و استخلف علیا فقال ا تخلفنی فی الصبیان و النساء قال ا لا ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 344
الا انه لیس نبی بعدی : پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به سوی تبوک حرکت کرد و علی (علیه السلام) را به جای خود قرار داد، علی (علیه السلام) عرض کرد آیا مرا در میان کودکان و زنان میگذاری (و اجازه نمی دهی با تو به میدان جهاد بیایم) پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی (علیه السلام) باشی جز اینکه پیامبری بعد از من نخواهد بود عبارت بالا در

معتبرترین کتب حدیث اهل تسنن یعنی صحیح بخاری نیز از سعد بن ابی وقاص نقل شده است .
در صحیح مسلم که آن هم از کتب درجه اول آنان محسوب می شود در باب فضائل الصحابه همین حدیث از سعد نقل شده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به علی (علیه السلام) فرمود: انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی : تو نسبت به من ، به منزله هارون از موسی هستی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست در این حدیث که صحیح مسلم نقل کرده مطلب به صورت کلی اعلام شده و اشاره به جنگ تبوک دیده نمیشود.
و نیز در همان کتاب کمی پس از ذکر حدیث به گونه کلی گفتار پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را در جنگ تبوک ، همانند صحیح بخاری جداگانه آورده است .
در سنن ابن ماجه نیز عین این مطلب آمده است .
در سنن ترمذی مطلبی بر این اضافه دارد که معاویه روزی به سعد گفت چرا ناسزا به ابو تراب (یعنی علی (علیه السلام) نمیگوئی ؟! گفت : من سه مطلب را به خاطر دارم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) درباره علی (علیه السلام) فرمود، هنگامی که به یاد این سه مطلب میافتم نمیتوانم به او ناسزا بگویم ، سپس یکی از این سه مطلب را جریان تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 345
جنگ تبوک و جملهای را که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در حق علی (علیه السلام) فرمود، ذکر می کند. در کتاب مسند احمد در حدود ده مورد اشاره به این حدیث شده است که گاهی در آن از جنگ تبوک سخن به میان آمده و گاهی بدون ذکر جنگ تبوک این جمله بطور کلی بیان گردیده است .
در یکی از این موارد نقل می کند که ابن عباس نشسته بود جمعی نزد او آمدند و به او گفتند یا به همراه ما بیا و یا این عده ای که در مجلس نشسته اند از مجلس بروند (ما با تو سخنی داریم) ابن عباس گفت : من با شما می آیم ، تا آنجا که میگوید: ابن عباس داستان جنگ تبوک و گفتار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را نقل کرد و در آخر آن اضافه نمود: انه لا ینبغی ان اذهب الا و انت خلیفتی : شایسته نیست که من بروم مگر اینکه تو جانشین من باشی .
در کتاب خصائص نسائی نیز عین این حدیث آمده است و همچنین در کتاب مستدرک حاکم و تاریخ الخلفاء سیوطی و صواعق المحرقه ابن حجر و سیره ابن هشام و سیره حلبی و کتب بسیار دیگر.
و میدانیم این کتب از کتابهای معروف و درجه اول اهل تسنن است .
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 346

قابل توجه اینکه حدیث فوق را تنها سعد بن ابی وقاص از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل نکرده است بلکه عده ای از صحابه که تعداد آنها بیش از بیست نفر است آنرا نقل کرده اند: از جمله جابر بن عبد الله و ابو سعید خدری و اسماء بنت عمیس و ابن عباس و ام سلمه و عبد الله بن مسعود و انس بن مالک و زید بن ارقم و ابو ایوب و جالبتر اینکه معاویه و عمر بن خطاب نیز این حدیث را از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل کرده اند.
محب الدین طبری در ذخائر العقبی نقل می کند که مردی نزد معاویه آمد و سؤ الی از او کرد، معاویه در پاسخ گفت : این مساله را از علی (علیه السلام) بپرس او بهتر میداند، مرد گفت ای امیر مؤ منان ! (منظورش معاویه بود) جواب تو در این باره از جواب علی (علیه السلام) نزد من خوشتر است ، معاویه گفت : سخن بدی گفتی و سپس گفت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در حق علی (علیه السلام) این جمله را فرمود: انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی ، سپس افزود هنگامی که عمر مطلبی برایش مشکل میشد از علی (علیه السلام) می پرسید.
ابو بکر بغدادی در تاریخ بغداد از عمر بن خطاب چنین نقل می کند: مردی را دید که به علی ناسزا میگوید، عمر گفت : من گمان میکنم مرد منافقی باشی !، برای اینکه از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شنیدم میفرمود: انما علی منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی .
حدیث منزله در هفت مورد
نکته دیگر اینکه بر خلاف آنچه بعضی تصور میکنند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 347
سخن را تنها در جنگ تبوک نفرموده ، بلکه در چندین مورد دیگر نیز این جمله از او شنیده شده است ، از جمله اینکه :
1 - در یوم المؤ اخاة اول یعنی در نخستین مرتبه که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مکه میان یارانش پیمان برادری بست ، علی (علیه السلام) را برای این پیمان برای خودش انتخاب نمود و فرمود: انت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی .
2 - در یوم المؤ اخاة ثانیه یعنی روز دیگری که در مدینه میان مهاجر و انصار پیمان برادری برقرار ساخت باز در اینجا علی (علیه السلام) را به عنوان برادری خود انتخاب نمود و این جمله را به او فرمود: و انت منی بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی و انت اخی و وارثی .
3 - ام سلیم که از زنان با شخصیت و از دعوت کنندگان به سوی اسلام بود و پدر و برادرش در میدان جهاد در خدمت پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شربت شهادت نوشیدند، و به خاطر اینکه شوهرش ، دعوت اسلام

را نپذیرفت از او جدا شد، گهگاه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای دیدنش به خانه او می آمد (و او را تسلی میداد) روزی به او فرمود: ای ام سلیم ان علیا لحمه من لحمی و دمه من دمی و هی منی بمنزلة هارون من موسی علی گوشتش از گوشت من و خونش از خون من و او نسبت به تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 348
من همانند هارون است نسبت به موسی .
4 - ابن عباس میگوید: روزی عمر بن خطاب گفت : نام علی را به بدی نبرید زیرا من از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سه جمله درباره او شنیدم که اگر یکی از آنها را میداشتم از آنچه آفتاب بر آن میتابد نزد من محبوبتر بود، من و ابوبکر و ابو عبیده و جمعی از اصحاب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نزد او بودیم و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تکیه بر علی کرده بود، دست بر شانه او زد سپس فرمود: انت یا علی اول المؤ منین ایمانا و اولهم اسلاما ثم قال انت منی بمنزلة هارون من موسی : ای علی تو نخستین مردی هستی که به خدا ایمان آوردی و نخستین کسی هستی که اسلام را پذیرفتی ، تو نسبت به من همانند هارون به موسی هستی .
5 - نسائی در کتاب خصائص نقل می کند که علی (علیه السلام) و جعفر و زید درباره سرپرستی فرزند حمزه با هم گفتگو داشتند و هر کدام میخواست ، این خدمت به او سپرده شود، در این موقع پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به علی (علیه السلام) فرمود: انت منی بمنزلة هارون من موسی
6 - در آن روز که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور داد درهای خانه هائی که به مسجد (منظور مسجد پیامبر است) گشوده میشد، بسته شود و تنها در خانه علی (علیه السلام) را باز گذارد، جابر بن عبد الله نقل می کند که به علی (علیه السلام) فرمود: انه یحل لک من المسجد ما یحل لی و انک منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 349
بعدی : آنچه از مسجد برای من مجاز است برای تو نیز مجاز است زیرا تو نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی هستی .
موارد ششگانه بالا که غیر از جریان غزوه تبوک است ، همه را از کتب معروف اهل تسنن آوردیم و گرنه در روایاتی که از طرق شیعه وارد شده ، موارد دیگری نیز از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که این جمله را فرمود.
از مجموع اینها به خوبی استفاده می شود که حدیث منزله ، موضوعی نبوده است که اختصاص به داستان تبوک داشته باشد بلکه یک فرمان عمومی درباره علی (علیه السلام) برای همیشه بوده است .

و از اینجا روشن می شود اینکه بعضی از دانشمندان اهل سنت مانند آمدی تصور کرده اند که این حدیث متضمن حکم خاصی در مورد جانشینی علی (علیه السلام) در غزوه تبوک بوده است و ربطی به سایر موارد ندارد، به کلی بی اساس است ، زیرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به مناسبتهای مختلف و در جریانهای گوناگون این جمله را تکرار فرموده و این نشان می دهد که یک حکم عمومی است .

محتوای حدیث منزله

اگر با بینظری حدیث فوق را بررسی کنیم و از پیشداوریهای تعصب آمیز و بهانه جوئیها، خود را برکنار داریم ، از این حدیث استفاده میکنیم که علی (علیه السلام) تمام مناصبی را که هارون نسبت به موسی (علیه السلام) و در میان بنی اسرائیل داشت - به جز نبوت - داشته است ، زیرا لفظ حدیث عام است و استثناء جمله الا انه لا نبی بعدی نیز این عمومیت را تاکید می کند، و هیچگونه قید و شرطی در تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 350 حدیث وجود ندارد، که آن را تخصیص بزند، بنابراین امور زیر را از حدیث میتوان استفاده کرد:

1 - علی (علیه السلام) بالاترین و افضل امت بعد از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود، همانگونه که هارون چنین مقامی را داشت .

2 - علی (علیه السلام) وزیر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و معاون خاص و پشتیبان او و شریک در برنامه رهبری او بود، زیرا قرآن همه این مناصب را برای هارون ثابت کرده است آنجا که از زبان موسی میگوید:

و اجعل لی وزیرا من اهلی هارون اخی ، اشدد به ازری و اشرکه فی امری (سوره طه آیه 29 تا 32): وزیری از خاندانم برای من قرار ده ، هارون برادرم را، نیروی مرا به او افزایش ده ، و او را در برنامه من شریک ساز.

3 - علی (علیه السلام) علاوه بر برادری عمومی اسلامی مقام خاص اخوت و برادری اختصاصی و معنوی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را دارا بود.

4 - علی جانشین و خلیفه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود و با وجود او هیچکس دیگر چنین شایستگی را نداشت .

پرسشها پیرامون حدیث منزله

جمعی از متعصبان ایرادهائی به حدیث فوق دارند که قسمتی از آن به قدری سست است که به راستی شایسته طرح نیست تنها با شنیدن بعضی از اینگونه ایرادات باید اظهار تاسف کرد که چرا پیشداوریهای حساب نشده به عده ای اجازه نمیدهد حقایق روشن را بپذیرند، ولی قسمتی از آنها که قابل طرح و گفتگو است ذیلا از نظر میگذرانیم : تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 351

ایراد اول - این حدیث تنها یک حکم محدود و خصوصی را بیان میکند، زیرا در غزوه تبوک وارد شده آنهم به هنگامی که علی (علیه السلام) از ماندن در مدینه در میان زنان و کودکان ناراحت بود و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای دلداری او این جمله را بیان کرد، بنابراین منظور این بوده که تنها تو بر این گروه زنان و کودکان حکومت و رهبری داری !!
پاسخ این ایراد از بحثهای گذشته به خوبی روشن شد که بر خلاف تصور این ایراد کنندگان حدیث مزبور، در یک واقعه و تنها در واقعه تبوک صادر نشده بلکه در موارد متعددی ، به عنوان یک قانون کلی ذکر شده است که ما هفت مورد آنرا با ذکر اسنادش از کتب دانشمندان اهل تسنن در بحثهای گذشته آوردیم .
از این گذشته ماندن علی (علیه السلام) در مدینه یک کار ساده به منظور نگهداری زنان و کودکان نبود، بلکه اگر هدف این بود از بسیاری از افراد دیگر این کار ساخته بود و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بزرگترین قهرمان شجاع سپاهش را برای هدف کوچکی آن هم در زمانی که به مبارزه یک امپراطوری بزرگ (امپراطوری روم شرقی) میرفت نمیگذاشت ، پیدا است هدف این بوده که در غیبت طولانی او دشمنان فراوانی که در اطراف مدینه بودند و منافقانی که در خود مدینه وجود داشتند از فرصت برای درهم کوبیدن مدینه ، کانون اسلام ، استفاده نکنند، تنها کسی که میتوانست این مرکز حساس را حفظ و نگهداری کند، علی (علیه السلام) بود.

ایراد دوم - میدانیم - و در تواریخ مشهور آمده است - که هارون در زمان خود موسی (علیه السلام) از دنیا رفت ، بنابراین تشبیه به هارون ، اثبات نمیکند که علی (علیه السلام) بعد از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) جانشین او باشد.
شاید این مهمترین ایرادی است که به این حدیث شده است ، ولی جمله
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 352
الا انه لا نبی بعدی پاسخ این ایراد را به خوبی می دهد، زیرا اگر گفتار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که میگوید تو به منزله هارون نسبت به من هستی ، مخصوص به زمان حیات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود، جمله الا انه لا نبی بعدی هیچ لزومی نداشت ، زیرا وقتی سخن مخصوص به زمان حیات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باشد، درباره بعد از او سخن گفتن کاملا نامناسب است (و به اصطلاح این استثناء جنبه منقطع پیدا می کند که بر خلاف ظاهر کلام میباشد)
بنابراین وجود این استثناء به خوبی نشان می دهد که گفتار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ناظر به زمان بعد از مرگ او نیز بوده است منتها برای اینکه اشتباه نشود و کسانی علی (علیه السلام) را به نبوت بعد از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر نگزینند، میفرماید: تو همه این مقامها را داری ولی بعد از من پیامبر نخواهی بود، بنابراین مفهوم کلام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این می شود که تو تمام مقامات هارون را داری ، نه تنها در حیات من ، بعد از وفات من هم این مقامات ادامه خواهد یافت (جز مقام نبوت).
و به این ترتیب روشن می شود که تشبیه علی (علیه السلام) به هارون از نظر مقامات است نه از نظر مدت ادامه این مقامات ، هارون نیز اگر زنده میماند مسلما هم مقام جانشینی موسی را داشت و هم مقام نبوت را.
و با توجه به اینکه هارون طبق صریح قرآن هم مقام وزارت و معاونت موسی (علیه السلام) را داشت و هم شریک در رهبری (تحت نظر موسی بود، و هم پیامبر بود، تمام این مقامات بجز نبوت برای علی (علیه السلام) ثابت میگردد، حتی بعد از وفات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به گواهی جمله الا انه لا نبی بعدی .
ایراد سوم - ایراد دیگری که در این زمینه شده است این است که لازمه استدلال به این حدیث آن است که علی حتی در زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) منصب ولایت و رهبری امت را داشته است ، در حالی که دو امام و دو رهبر در عصر واحد ممکن نیست ؟ تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 353
ولی با توجه به یک نکته پاسخ این ایراد نیز معلوم می شود و آن اینکه

بدون شک هارون نیز در عصر موسی (علیه السلام) مقام رهبری بنی اسرائیل را داشت ، ولی نه یک رهبر مستقل بلکه رهبری که زیر نظر موسی (علیه السلام) انجام وظیفه میکرد، علی (علیه السلام) نیز در زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) معاون او در مساله رهبری امت اسلام بود و بنابراین بعد از وفات او رهبر مستقل محسوب خواهد گشت .
در هر حال حدیث منزله که از نظر اسناد از محکمترین روایات اسلامی است که در کتب تمام گروههای مسلمین بدون استثنا آمده است از نظر دلالت نیز برای اهل انصاف در زمینه افضلیت علی (علیه السلام) نسبت به تمام امت و همچنین جانشینی بلا فصل او نسبت به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) روشن است ، ولی عجیب این است که بعضی نه تنها دلالت حدیث را بر خلافت نپذیرفتند، بلکه گفته اند کمترین فضیلتی را نیز برای علی (علیه السلام) ثابت نمی نماید و این براستی حیرت آور است ؟!! الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 354
آیه 143
آیه و ترجمه
وَ لَمَّا جَاءَ مُوسی لِمِیقَتِنَا وَ کلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَب أَرِنی أَنظرْ إِلَیْک قَالَ لَن تَرَاخ وَ لَکِنِ انظرْ إِلی الْجَبَلِ فَإِنِ استَقَرَّ مَکانَهُ فَسوْف تَرَاخ فَلَمَّا تجَلی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا وَ خَرَّ مُوسی صعِقاً فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سبْحَنَک تُبْت إِلَیْک وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِینَ(143)
ترجمه :143 - و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت ، عرض کرد پروردگارا خودت را به من نشان ده تا تو را ببینم ! گفت : هرگز مرا نخواهی دید، ولی به کوه بنگر اگر در جای خود ثابت ماند مرا خواهی دید، اما هنگامی که پروردگارش جلوه بر کوه کرد آنرا همسان زمین قرار داد و موسی مدهوش به زمین افتاد، موقعی که به هوش آمد عرض کرد: خداوندا منزهی تو (از اینکه قابل مشاهده باشی) من به سوی تو بازگشتم و من نخستین مؤ منانم .
تفسیر :تقاضای مشاهده پروردگار
در این آیات و آیات بعد صحنه عبرتانگیز دیگری از صحنه های زندگی بنی اسرائیل نشان داده شده است ، و آن اینکه جمعی از بنی اسرائیل با اصرار و تاکید از موسی (علیه السلام) خواستند که خدا را مشاهده کنند و اگر او را مشاهده نکنند، هرگز ایمان نخواهند آورد، موسی (علیه السلام) از میان آنها هفتاد نفر را انتخاب کرد و همراه خود به میعادگاه پروردگار برد، در آنجا تقاضای آنها را به درگاه اله تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 355
عرضه داشت ، پاسخی شنید که همه چیز را برای بنی اسرائیل در این

زمینه روشن کرد، قسمتی از این ماجرا در سوره بقره آیه 55 و 56، و قسمتی از آن در سوره نساء آیه 153، و قسمت دیگری در آیات مورد بحث و قسمتی هم در آیه 155 همین سوره بیان شده است .
در آیات مورد بحث ، نخست میگوید: هنگامی که موسی (علیه السلام) به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت ، عرض کرد: پروردگارا خود را به من نشان ده تا به تو بنگرم (و لما جاء موسی لمیقاتنا و کلمه ربه قال رب ارنی انظر الیک).
ولی به زودی این پاسخ را از پیشگاه پروردگار شنید که هرگز مرا نخواهی دید (قال لن ترانی).
ولی به کوه بنگر، اگر بجای خود ایستاد مرا خواهی دید! (و لکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی).
هنگامی که خداوند بر کوه جلوه کرد آنرا محو و نابود و همسان با زمین نمود! (فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا).
موسی (علیه السلام) از مشاهده این صحنه هولانگیز چنان وحشت زده شده که مدهوش به روی زمین افتاد (و خر موسی صعقا).
و هنگامی که به هوش آمد، عرضه داشت پروردگارا منزهی تو، من به سوی تو باز میگردم و توبه میکنم و من نخستین مؤ منانم (فلما افاق قال سبحانک تبت الیک و انا اول المؤ منین). تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 356
نکته هادر این آیه چند نکته است که باید مورد توجه قرار گیرد:
1 - چرا موسی تقاضای رؤ یت کرد؟
نخستین سؤ الی که پیش می آید این است ، موسی (علیه السلام) که پیامبر بزرگ و اولوا العزم پروردگار بود و به خوبی میدانست ، خداوند نه جسم است و نه مکان دارد و نه قابل مشاهده و رؤ یت است چگونه چنین درخواستی که حتی در شان افراد عادی نیست از پروردگار کرد؟
گرچه مفسران پاسخهای مختلفی گفته اند، ولی روشنترین جواب این است که موسی (علیه السلام) این تقاضا را از زبان قوم کرد، زیرا جمعی از جاهلان بنی اسرائیل اصرار داشتند که باید خدا را ببینند تا ایمان آورند (آیه 153 نساء گواه بر این مطلب است) و او از طرف خدا ماموریت پیدا کرد که این تقاضا را مطرح کند تا همگان پاسخ کافی بشنوند، در حدیثی که در کتاب عیون اخبار الرضا (علیه السلام) از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) نقل شده است نیز به این موضوع تصریح شده است .
از قرائن روشنی که این تفسیر را تایید می کند این است که در همین سوره آیه 155 میخوانیم که موسی (علیه السلام) پس از این ماجرا عرض کرد: اتهلکنا بما فعل السفهاء منا: آیا ما را به خاطر عملی که سفیهان ما انجام دادند، به هلاکت میرسانی ؟ از این جمله روشن می شود که نه تنها موسی چنین تقاضائی را نداشت بلکه شاید هفتاد نفری هم که با او به

میعادگاه رفته بودند چنین منطقی نداشتند، آنها تنها افراد دانشمند و نمایندگان بنی اسرائیل بودند، تا مشاهدات خود را برای توده جاهل و بیخبر که پیشنهاد مشاهده پروردگار داشتند بیان کنند. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 357

2 - آیا مشاهده خدا امکانپذیر است !

در آیه فوق میخوانیم که خداوند به موسی (علیه السلام) میگوید به کوه بنگر اگر در جای خود باقی ماند مرا خواهی دید آیا مفهوم این سخن این است که براستی خداوند قابل مشاهده است ؟

پاسخ این است که این تعبیر در حقیقت کنایه از محال بودن چنین موضوعی است ، همانند جمله حتی یلج الجمل فی سم الخیاط (کافران در بهشت نمیروند مگر آنکه شتر از سوراخ سوزن بگذرد) و از آنجا که معلوم بوده کوه در برابر جلوه خداوند محال است پایدار بماند، چنین تعبیری ذکر شده است .

3 - منظور از جلوه خدا چیست ؟

مفسران در اینجا گفتگوی بسیار کرده اند، ولی آنچه از مجموع آیات به نظر میرسد این است که خداوند، پرتوی از یکی از مخلوقات خود را بر کوه ظاهر ساخت (و آشکار شدن آثار او به منزله آشکار شدن خود او است) آیا این مخلوق یکی از آیات عظیم الهی بوده که برای ما ناشناخته مانده ؟ و یا نمونه ای از نیروی عظیم اتم و یا امواج مرموز و تکاندهنده یا صاعقه ای عظیم و وحشتناک که که بر کوه زد و برقی خیره کننده و صدائی مهیب و وحشتناک و نیروئی عظیم از آن برخاست ، آنچنان که کوه به کلی از هم پاشید. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 358

گویا خداوند با این کار میخواست دو چیز را به موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل نشان دهد:

نخست اینکه آنها قادر نیستند، پدیده کوچکی از پدیده های عظیم جهان خلقت را مشاهده کنند، با این حال چگونه تقاضای مشاهده پروردگار و خالق را میکنند.

دیگر اینکه همانطور که این آیت عظیم الهی با اینکه مخلوقی بیش نبود خودش قابل مشاهده نبود بلکه آثارش یعنی لرزه عظیم ، و صدای مهیب او شنیده میشد، اما اصل آن یعنی آن امواج مرموز یا نیروی عظیم ، نه با چشم دیده میشد و نه با حواس دیگر قابل درک بود، با این حال آیا هیچکس در وجود چنین آیتی میتوانست تردید کند و بگوید چون خودش را نمیبینم و تنها آثارش را میبینم نمیتوانم به آن ایمان بیاورم ؟ جائی که درباره یک مخلوق چنین قضاوت کنیم درباره خداوند بزرگ چگونه میتوانیم بگوئیم چون قابل مشاهده نیست به او ایمان نمی آوریم با اینکه آثارش همه جا را پر کرده است .

احتمال دیگری در زمینه تفسیر آیه داده شده است و آن اینکه موسی (علیه السلام) براستی برای خودش تقاضای مشاهده کرد ولی منظور او مشاهده با چشم نبود که لازمه آن جسمیت بوده باشد و با مقام موسی (علیه السلام) سازگار نباشد، بلکه منظور یک نوع ادراک و مشاهده باطنی بوده است ، یک شهود کامل روحی و فکری ، زیرا بسیار می شود که کلمه رؤ یت در این معنی به کار میرود، مثلا میگوئیم : من در خودمان این قدرت را میبینم که این کار را انجام دهیم در حالی که قدرت ، چیز قابل مشاهده ای نیست ، بلکه منظور این است ما به وضوح این حالت را در خودمان می یابیم .
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 359
موسی (علیه السلام) میخواست به چنین مقامی از شهود و معرفت برسد، در حالی که رسیدن به چنین مقامی در دنیا ممکن نیست ، اگر چه در آخرت که عالم شهود و عالم بروز است ، امکان دارد.
ولی خداوند در پاسخ موسی (علیه السلام) گفت : چنین رؤ یتی هرگز برای تو ممکن نیست و برای اثبات مطلب ، جلوه ای بر کوه کرد و کوه از هم متلاشی شد، و بالاخره موسی (علیه السلام) از این درخواست توبه نمود.
ولی این تفسیر از جهاتی بر خلاف ظاهر آیه مورد بحث است ، و لازمه آن ارتکاب مجاز از چند جهت میباشد به علاوه با بعضی از روایات که در تفسیر آیه نیز وارد شده ، سازگار نیست ، و حق همان تفسیر اول است .
4 - موسی (علیه السلام) از چه چیز توبه کرد؟
آخرین سؤ الی که در این باره ، مطرح می شود این است که موسی (علیه السلام) چرا پس از بهوش آمدن عرضه داشت تبت الیک در حالی که کار خلافی انجام نداده بود چه اینکه اگر این درخواست را از طرف بنی اسرائیل کرده عملی بر طبق ماموریت بوده است و انجام وظیفه نموده ، و اگر برای خودش به منظور شهود باطنی سوال کرده ، این هم کار خلافی محسوب نمیشود ولی از دو جهت میتوان این سؤ ال را پاسخ گفت ،
نخست اینکه موسی (علیه السلام) تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 360
به عنوان نمایندگی از بنی اسرائیل چنین درخواستی را کرد و باز در همین مقام و به همین صورت نمایندگی ، تقاضای توبه و اظهار ایمان نمود.
دیگر اینکه موسی (علیه السلام) اگر چه ماموریت داشت که تقاضای بنی اسرائیل را مطرح کند، ولی به هنگامی که جریان تجلی پروردگار پیش آمد و حقیقت امر آشکار شد، مدت این ماموریت پایان یافته بود، در این موقع باید به حالت نخست ، یعنی قبل از ماموریت بازگردد، و ایمان خویش را ابراز دارد تا اشتباهی برای کسی باقی نماند و آن را به صورت توبه و با جمله انی تبت الیک و انا اول المؤ منین بیان فرمود.

5 - خداوند به هیچوجه قابل رؤ یت نیست
این آیه از آیاتی است که به خوبی گواهی می دهد که به هیچ وجه خدا را نمی توان دید زیرا کلمه لن طبق مشهور در میان ادباء برای نفی ابد است ، بنابراین جمله لن ترانی مفهومش چنین می شود که نه در این جهان و نه در جهان دیگر مرا نخواهی دید.
و اگر (فرضا) کسی در این موضوع تردید کند که لن برای نفی ابد است ، باز اطلاق آیه و اینکه نفی رؤ یت بدون هیچ قید و شرطی ذکر شده ، دلیل بر این است که در هیچ زمان و در هیچ شرائطی خداوند قابل رؤ یت نیست .
دلائل عقلی نیز ما را به همین حقیقت رهنمون میگردد، زیرا رؤ یت مخصوص اجسام است ، بنابراین اگر در روایات اسلامی یا آیات قرآن تعبیر لقای پروردگار آمده است ، منظور همان مشاهده با چشم دل و دیده خرد است زیرا قرینه عقلی و نقلی بهترین شاهد برای این موضوع میباشد (در ذیل آیه 102 سوره انعام نیز در این زمینه بحثهای دیگری داشتیم).
الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 361
آیات 144 - 145
آیه و ترجمه
قَالَ یَمُوسی إِنی اصطفَیْتُک عَلی النَّاسِ بِرِسلَتی وَ بِکلَمِی فَخُذْ مَا ءَاتَیْتُک وَ کُن مِّنَ الشکِرِینَ(144)
وَ کَتَبْنَا لَهُ فی الاَلْوَاحِ مِن کلِّ شیْءٍ مَّوْعِظةً وَ تَفْصِیلاً لِّکلِّ شیْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَ أْمُرْ قَوْمَک یَأْخُذُوا بِأَحْسنهَا سأُورِیکمْ دَارَ الْفَسِقِینَ(145)
ترجمه :144 - (خداوند) گفت : ای موسی من تو را بر مردم با رسالتهای خویش و با سخن گفتنم (با تو) برگزیدم پس آنچه را به تو داده ام بگیر و از شکرگزاران باش .
145 - و برای او در الواح اندرزی از هر موضوعی نوشتیم و بیانی از هر چیز کردیم پس آن را با جدیت بگیر و به قوم خود بگو به نیکوترین آنها عمل کنند (و آنها که به مخالفت برخیزند کیفرشان دوزخ است) و به زودی (این) دار فاسقان را به شما نشان خواهیم داد.
تفسیر :الواح تورات
سرانجام در آن میعادگاه بزرگ ، خداوند، شرایع و قوانین آئین خود را بر موسی (علیه السلام) نازل کرد.
نخست به او فرمود: ای موسی ! من ترا بر مردم برگزیدم ، و رسالات خود را به تو دادم ، و ترا به موهبت سخن گفتن با خودم نائل کردم (قال تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 362
موسی انی اصفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی).

اکنون که چنین است آنچه را به تو دستور داده ام بگیر و در برابر این همه موهبت ، از شکرگزاران باش (فخذ ما آتیتک و کن من الشاکرین).
آیا از این آیه استفاده می شود که تکلم با خدا از امتیازات مخصوص موسی (علیه السلام) در میان پیامبران بود؟ یعنی تو را از میان پیامبران برای این کار برگزیدم ؟. حق این است که آیه فوق در صدد اثبات چنین مطلبی نیست ، بلکه به قرینه ذکر رسالات ، که همه پیامبران دارا بودند، هدف آیه بیان دو امتیاز بزرگ موسی (علیه السلام) بر توده مردم است ، یکی دریافت رسالات خدا، و دیگری گفتگوی با پروردگار که هر دو مقام رهبری او را در میان امت خویش تثبیت میکرد.
سپس اضافه میکند که در الواحی که بر موسی (علیه السلام) نازل کردیم ، از هر موضوعی پند و اندرز کافی و شرح و بیان مسائل مورد نیاز در امور دین و دنیا و فرد و اجتماع برای او نوشتیم (و کتبنا له فی الالواح من کل شی ء موعظة و تفصیلا لکل شی ء).
سپس به او دستور دادیم که با نهایت جدیت و قوت اراده این فرمانها را برگیر (فخذها بقوة).
و به قوم خود نیز فرمان ده که بهترین آنها را انتخاب کنند (و أ مر قومک یاخذوا باحسنها).
و نیز به آنها اخطار کن که مخالفت با این فرمانها و فرار از زیر بار مسئولیتها و وظائف ، نتیجه دردناکی دارد، و پایانش دوزخ است و به زودی جایگاه فاسقان را به شما نشان خواهیم داد (ساریکم دار الفاسقین).

نکته هادر اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - ظاهر آیه این است که خداوندالواحی بر موسی (علیه السلام) نازل کرد که شرایع و قوانین تورات در آن نوشته شده بود، نه اینکه الواحی در دست موسی (علیه السلام) بود و فرمان خدا این دستورات در آن منعکس گردید، اما اینکه این الواح چگونه بوده ؟ و از چه جنس و ماده ای ؟ در قرآن ، بحثی از آن به میان نیامده ، تنها کلمه الواح به طور سربسته آمده است ، و این کلمه جمع لوح است ، که در اصل از ماده لاح یلوح به معنی ظاهر شدن و درخشیدن گرفته شده و چون با نوشتن بر روی یک صفحه ، مطالب آشکار می گردد و می درخشد، به صفحه ای که بر آن چیزی می نویسند لوح می گویند ولی در روایات و گفتار مفسران احتمالات گوناگونی پیرامون کیفیت و جنس این لوح آمده است ، که چون هیچکدام جنبه قطعی نداشت از ذکر آنها خودداری شد.
2 - از آیات مختلف قرآن استفاده می شود که خداوند با موسی (علیه السلام) سخن گفت ، سخن گفتن خدا با موسی (علیه السلام) از این طریق بوده است که امواج صوتی را در فضا یا اجسام می آفرید، گاهی

این امواج صوتی از لابلای شجره وادی ایمن ، و گاهی در کوه طور به گوش موسی میرسید، و اینکه بعضی از افرادی که جمود بر الفاظ دارند پنداشته اند اینگونه آیات دلیل بر تجسم خدا است ، بسیار بی اساس است .
البته شک نیست که این کلام چنان بوده است که موسی (علیه السلام) با شنیدن آن ، شک نداشت که از طرف خداوند و برای سخن گفتن با او است ، این علم برای موسی (علیه السلام) یا از طریق وحی و الهام حاصل شده بود و یا از قرائن دیگر. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 364
3 - از تعبیر من کل شی ء موعظة چنین استفاده می شود که همه مواعظ و اندرزها و مسائل لازم در الواح موسی (علیه السلام) نبود، زیرا میگوید از هر چیزی ، اندرزی برای او نوشتیم ، و این به خاطر آن است که آئین موسی (علیه السلام) آخرین آئین و شخص موسی (علیه السلام) خاتم انبیاء نبود، و مسلما در آن زمان به مقدار استعداد مردم ، احکام الهی نازل گشت ، ولی هنگامی که مردم جهان به آخرین مرحله از تعلیمات انبیاء رسیدند، آخرین دستور که شامل همه نیازمندیهای مادی و معنوی مردم بود نازل گردید.
و از اینجا روشن میشود اینکه در بعضی از روایات در زمینه ترجیح مقام علی (علیه السلام) بر مقام موسی (علیه السلام) آمده است که علی (علیه السلام) آگاه به همه قرآن بود و در قرآن بیان همه چیز آمده است (نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شی ء) در حالی که در تورات بخشی از این مسائل آمده ، طبق همین مطلب است .
4 - اینکه در آیه بالا میخوانیم بهترین این دستورات را بگیرند نه به این معنی است که در میان آنها، بد و خوب بوده است و آنها وظیفه داشته اند خوبها را بگیرند و بدها را رها کنند، و یا خوب و خوبتر داشته ، و موظف بوده اند تنها خوبترها را انتخاب نمایند، بلکه گاهی کلمه افعل تفضیل به معنی صفت مشبهه می آید و آیه مورد بحث ظاهرا از این قبیل است ، یعنی احسن به معنی حسن است ، اشاره به اینکه جمیع این دستورات حسن است و نیک .
این احتمال نیز در آیه فوق وجود دارد که احسن به همان معنی بهتر و تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 365
افعل تفضیل بوده باشد، اشاره به اینکه در میان این دستورات ، اموری مجاز شمرده شده است (همانند قصاص) و اموری از آن بهتر معرفی شده (همانند عفو و گذشت) یعنی به پیروانت بگو که تا میتوانند آنچه بهتر است انتخاب کنند، فی المثل عفو را بر قصاص (جز در موارد خاص) ترجیح دهند.
5 - در مورد جمله ساریکم دار الفاسقین (بزودی خانه فاسقان را به شما

نشان می دهم) ظاهر این است که منظور از آن ، دوزخ میباشد، که قرارگاه کسانی است که از اطاعت فرمان خدا و انجام وظائف خویش خارج شده اند.
این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که منظور این است که اگر با این دستورات مخالفت کنید به همان سرنوشتی گرفتار خواهید شد که قوم فرعون و فاسقان و گنهکاران دیگر، به آن گرفتار شده اند، و سرزمین شما تبدیل به دار فاسقان خواهد شد. الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 366
آیه 146 - 147
آیه و ترجمه
سأَصرِف عَنْ ءَایَتیَ الَّذِینَ یَتَکَبرُونَ فی الاَرْضِ بِغَیرِ الْحَقِّ وَ إِن یَرَوْا کلَّ ءَایَةٍ لا یُؤْمِنُوا بهَا وَ إِن یَرَوْا سبِیلَ الرُّشدِ لا یَتَّخِذُوهُ سبِیلاً وَ إِن یَرَوْا سبِیلَ الْغَىِّ یَتَّخِذُوهُ سبِیلاً ذَلِک بِأَنهُمْ کَذَّبُوا بِئَایَتِنَا وَ کانُوا عَنهَا غَفِلِینَ(146)
وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِئَایَتِنَا وَ لِقَاءِ الاَخِرَةِ حَبِطت أَعْمَلُهُمْ هَلْ یجْزَوْنَ إِلا مَا کانُوا یَعْمَلُونَ(147)
ترجمه :146 - به زودی کسانی را که در روی زمین به ناحق تکبر میورزند از ایمان به آیات خود منصرف میسازیم (بطوری که) اگر هر آیه و نشانه ای را ببینند به آن ایمان نمی آورند و اگر راه هدایت را ببینند راه خود انتخاب نمی کنند و اگر طریق گمراهی را ببینند راه خود انتخاب میکنند (همه اینها) به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند.
147 - و کسانی که آیات ما و لقای رستاخیز را تکذیب (و انکار) کنند اعمالشان نابود میگردد آیا جز آنچه را عمل کرده اند پاداش داده میشوند.
تفسیر :سرنوشت متکبران بحثی که در این دو آیه آمده است در حقیقت یک نوع نتیجه گیری از آیات گذشته در زمینه سرنوشت فرعون و فرعونیان و سرکشان بنی اسرائیل است ، خداوند در این آیات این حقیقت را بیان می کند که اگر فرعونیان و یا سرکشان تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 367
بنی اسرائیل با مشاهده آنهمه معجزات و شنیدن آن همه آیات الهی به راه نیامدند به خاطر آن است که ما افراد متکبر و خودخواه را که در برابر حق جبهه گیری میکنند - به جرم اعمالشان - از قبول حق باز میداریم و به تعبیر دیگر اصرار و ادامه به سرکشی و تکذیب آیات الهی آنچنان در فکر و روح انسان اثر میگذارد که به صورت موجودی انعطاف ناپذیر و غیر قابل نفوذ در برابر حق درمی آید.
لذا نخست می فرماید: بزودی کسانی را که در زمین ، به غیر حق تکبر ورزیدند از آیات خود، منصرف می سازیم (ساصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق).

و از اینجا روشن می شود که آیه فوق ، هیچگونه منافاتی با دلائل عقلی ندارد که برای توجیه آن ، همانند بسیاری از مفسران ، مرتکب خلاف ظاهر شویم ، این یک سنت الهی است که نسبت به آنها که لجاجت و سرکشی را به آخرین حد میرسانند، توفیق هر گونه هدایت و راهیابی را سلب می کند، و به تعبیر دیگر: این خاصیت اعمال زشت خود آنها است که با توجه به انتساب همه اسباب به خدا که مسبب الاسباب نهائی است به او نسبت داده شده است .
این موضوع نه موجب جبر است و نه محذور دیگر، تا بخواهیم دست به توجیه آیه بزنیم .
ضمنا باید توجه داشت که ذکر بغیر الحق بعد از تکبر به عنوان تاکید است ، زیرا همیشه تکبر و خود برتربینی و تحقیر بندگان خدا، بدون حق است این تعبیر همانند آیه 61 از سوره بقره میباشد آنجا که میگوید: و یقتلون النبیین بغیر الحق (آنها که پیامبران را بناحق میکشند). بخصوص اینکه با کلمه فی الارض همراه است ، که به معنی سرکشی و طغیان در روی زمین می آید، و مسلما چنین عملی ، همیشه به غیر حق است .
سپس به سه قسمت از صفات این گونه افراد متکبر و سرکش و چگونگی

سلب توفیق حقپذیری از آنها اشاره کرده میفرماید:
آنها اگر تمام آیات و نشانه های الهی را ببینند، ایمان نمی آورند! (و ان یروا کل آیه لا یؤ منوا بها).
و نیز اگر راه راست و طریق درست را مشاهده کنند، انتخاب نخواهند کرد (و ان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلا).
و به عکس اگر راه منحرف و نادرست را ببینند، راه خود انتخاب میکنند (و ان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلا).
بعد از ذکر این صفات سه گانه که همگی حکایت از انعطاف ناپذیریشان در برابر حق میباشد، اشاره به دلیل آن کرده میگوید: اینها همه به خاطر آن است که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل بودند (ذلک بانهم کذبوا بایاتنا و کانوا عنها غافلین).
شک نیست که تنها با یک یا چند مرتبه ، تکذیب آیات الهی ، انسان استحقاق چنان سلب توفیقی پیدا نخواهد کرد، و راه توبه و بازگشت ، هنوز به روی او باز است ، ولی بدون شک ادامه و اصرار در این راه ، او را به جائی میرساند که حس تشخیص نیک و بد و راه راست و منحرف (رشد و غی) از او سلب میگردد.
آیه بعد کیفر چنین اشخاصی را بیان کرده میگوید: آنها که آیات ما را تکذیب کنند و لقای رستاخیز را منکر شوند اعمالشان به کلی حبط و نابود میگردد (و الذین کذبوا بایاتنا و لقاء الاخرة حبطت اعمالهم

حبط به معنی باطل و بیخاصیت نمودن عمل است ، یعنی این گونه افراد حتی اگر کار خیری انجام دهند، نتیجه ای برای آنها نخواهد داشت (توضیح تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 369
بیشتر درباره این موضوع را در ذیل آیه 217 سوره بقره بیان کرده ایم).
و در پایان آیه چنین اضافه می کند، این سرنوشت برای آنها، جنبه انتقامی ندارد، این نتیجه اعمال خود آنها است ، بلکه عین اعمال آنها است که در برابرشان مجسم شده ، آیا آنها جز اعمالی را که انجام می دادند، جزا داده میشوند؟ (هل یجزون الا ما کانوا یعملون).
این آیه یکی دیگر از آیاتی است که دلیل بر تجسم اعمال ، و حضور خود اعمال نیک و بد در قیامت می باشد. الأعراف
آیه 148 - 149
آیه و ترجمه
وَ اتخَذَ قَوْمُ مُوسی مِن بَعْدِهِ مِنْ حُلِیِّهِمْ عِجْلاً جَسداً لَّهُ خُوَارٌ أَ لَمْ یَرَوْا أَنَّهُ لا یُکلِّمُهُمْ وَ لا یهْدِیهِمْ سبِیلاً اتخَذُوهُ وَ کانُوا ظالِمِینَ(148)
وَ لمَّا سقِط فی أَیْدِیهِمْ وَ رَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضلُّوا قَالُوا لَئن لَّمْ یَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَ یَغْفِرْ لَنَا لَنَکونَنَّ مِنَ الْخَسِرِینَ(149)
ترجمه :148 - قوم موسی بعد از (رفتن) او (به میعادگاه خداوند) از زیور آلات خود گوساله ای ساختند، جسد بیروحی بود که صدای گاو داشت ! آیا آنها نمی دیدند که با آنان سخن نمیگوید و به راه (راست) هدایتشان نمیکند، آنرا (خدای خود انتخاب کردند و ظالم بودند.
149 - و هنگامی که حقیقت به دستشان افتاد و دیدند گمراه شده اند گفتند اگر پروردگار ما، به ما رحم نکند و ما را نیامرزد به طور قطع از زیانکاران خواهیم بود. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 370
تفسیر :آغاز گوساله پرستی یهود
در این آیات ، یکی از حوادث اسفناک و در عین حال تعجب آوری که بعد از رفتن موسی (علیه السلام) به میقات در میان بنی اسرائیل رخ داد، بازگو شده است و آن جریان گوساله پرستی آنها است که به دست شخصی به نام سامری و با استفاده از زیورآلات بنی اسرائیل ، انجام گرفت . اهمیت این داستان به اندازهای است که قرآن در چهار سوره به آن اشاره کرده است ، در سوره بقره آیه 51 و 54 و 92 و 93 و در نساء آیه 153 و در اعراف آیات مورد بحث ، و در طه آیه 88 به بعد.
البته این حادثه ، همانند سایر پدیده های اجتماعی بدون زمینه و بدون مقدمه نبوده است ، زیرا از یکسو بنی اسرائیل سالیان دراز در مصر شاهد گاوپرستی یا گوساله پرستی مصریان بودند، و از سوی دیگر به هنگامی که از رود نیل عبور کردند صحنه بت پرستی (گاوپرستی) قومی که در آن سوی نیل زندگی میکردند، توجه آنها را جلب کرد، و چنانکه در آیات قبل

گذشت ، از موسی (علیه السلام) تقاضای بتی همانند آنها کردند، که موسی شدیدا آنانرا ملامت و سرزنش کرد.
تمدید میقات موسی (علیه السلام) از سی شب به چهل شب ، نیز سبب شد که شایعه مرگ موسی (علیه السلام) آنچنان که در بعضی از تفاسیر آمده بوسیله بعضی از منافقان ، در میان بنی اسرائیل نشر شود.
جهل و نادانی بسیاری از این جمعیت و مهارت و زبردستی سامری در پیاده کردن نقشه خود نیز به این موضوعات کمک کرد و مجموعا سبب شد در
مدت تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 371
کوتاهی اکثریت بنی اسرائیل به بت پرستی روی آورند و غوغائی اطراف گوساله به راه اندازند.
در آیه فوق ، نخست چنین میگوید: قوم موسی (علیه السلام) بعد از رفتن او به میقات ، از زینت آلات خود گوساله ای که تنها جسد بیجانی بود با صدای مخصوص گاو برای خود انتخاب کردند (و اتخذ قوم موسی من بعده من حلیهم عجلا جسدا له خوار).
با این که این کار از سامری سرزد (چنانکه آیات سوره طه گواهی می دهد) ولی این عمل به قوم موسی (علیه السلام) نسبت داده شده است ، به خاطر اینکه عده زیادی از آنها سامری را در این کار یاری کردند، و در واقع شریک جرم او بودند، و عده بیشتری به عمل او راضی شدند
گرچه ظاهر آیه در بدو نظر این است که همه قوم موسی (علیه السلام) در این کار شرکت داشتند، ولی با توجه به آیه 159 همین سوره که میگوید و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون (از قوم موسی ، جمعیتی بودند که به سوی حق هدایت میکردند، و به آن توجه داشتند) استفاده می شود که منظور از آیه مورد بحث همه آنها نیست ، بلکه اکثریت عظیمی از آنها، این راه را تعقیب کردند، به گواهی آیات آینده که ناتوانی هارون را از مقابله با آنها منعکس ساخته است .
چگونه گوساله طلائی صدا کرد
کلمه خوار به معنی صدای مخصوصی است که از گاو یا گوساله برمیخیزد، جمعی از مفسران معتقدند که سامری با اطلاعاتی که داشت ، لوله های مخصوصی در درون سینه گوساله طلائی کار گذاشته بود که هوای تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 372
فشرده از آن خارج میشد و از دهان گوساله ، صدائی شبیه صدای گاو بیرون می آمد!
بعضی دیگر می گویند: گوساله را آنچنان در مسیر باد گذارده بود که بر اثر وزش باد به دهان او که به شکل مخصوصی ساخته شده بود، صدائی به گوش میرسید.
اما اینکه جمعی از مفسران گفته اند گوساله سامری به خاطر مقداری

خاک که از زیر پای جبرئیل برداشت و در آن ریخته بود، به صورت گوساله زنده ای درآمد و صدای طبیعی سرداد، شاهدی در آیات قرآن ندارد، چنانکه به خواست خدا در تفسیر آیات سوره طه خواهد آمد، و کلمه جسدا گواه بر این است که حیوان زنده ای نبود، زیرا در تمام مواردی که این کلمه در قرآن به کار رفته است به معنی جسم بیجان آمده است .
از همه اینها گذشته ، بعید به نظر میرسد که خداوند چنین قدرتی به مرد منافقی همچون سامری بدهد که بتواند کاری همانند معجزه موسی (علیه السلام) انجام دهد و جسم بیجانی را جاندار سازد، کاری که برای توده مردم مسلما گمراه کننده است و دلائل بطلان آن در نظرشان روشن نیست ، ولی اگر گوساله به شکل یک مجسمه طلائی بوده باشد دلائل بطلان آن روشن است و تنها وسیله ای برای آزمایش افراد بوده باشد، نه چیز دیگر.
نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که سامری از آنجا که میدانست قوم موسی (علیه السلام) سالها در محرومیت به سر میبردند و به علاوه روح مادیگری چنانکه در بسیاری از نسلهای امروز آنها نیز می بینیم بر آنها غلبه داشت و برای زر و زیور احترام خاصی قائل بودند، لذا او گوساله خود را از طلا ساخت ، تا توجه شیفتگان و بردگان را به سوی آن جلب کند. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 373
اما اینکه : این ملت فقیر و محروم در آن روز آنهمه زر و زیورها را از کجا آورده بودند؟ در روایات چنین آمده که زنان بنی اسرائیل برای بزرگداشت یکی از اعیاد خود، مقدار قابل ملاحظه ای از زیورآلات فرعونیان را به عاریت گرفته بودند و این جریان مقارن غرق و نابودی آنها واقع شد، و زیورآلات مزبور در دست بنی اسرائیل باقی ماند.
سپس قرآن به عنوان سرزنش آنها میگوید: آیا اینها نمی دیدند که آن گوساله با آنان سخن نمی گوید و راهنمائیشان نمیکند؟! (الم یروا انه لا یکلمهم و لا یهدیهم سبیلا).
یعنی یک معبود واقعی حداقل باید نیک و بد را بفهمد و توانائی بر راهنمائی و هدایت پیروان خود داشته باشد، با عبادت کنندگان خویش ، سخن بگوید و آنها را به راه راست هدایت کند و طریقه عبادت را به آنها بیاموزد.
اصولا چگونه عقل انسان اجازه می دهد که معبود بیجانی را که ساخته و پرداخته خود او است ، بپرستد، حتی اگر فرضا آن زیورآلات تبدیل به گوساله واقعی هم شده باشد به هیچوجه شایسته پرستش نیست ، گوساله ای که هیچ نمی فهمد و در نفهمی ضرب المثل است .
آنها در حقیقت به خودشان ظلم و ستم کردند، لذا در پایان آیه میفرماید: گوساله را معبود خود انتخاب کردند و ظالم و ستمگر بودند (اتخذوه و کانوا ظالمین).

ولی با مراجعت موسی و روشن شدن مسائل ، بنی اسرائیل به اشتباه خود پی بردند، از کار خود نادم و پشیمان گشتند و از خدا تقاضای عفو و بخشش تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 374
کردند و گفتند: اگر پروردگار ما به ما رحم نکند و ما را نبخشد به طور مسلم از زیانکاران خواهیم بود (و لما سقط فی ایدیهم و رأ وا انهم قد ضلوا قالوا لئن لم یرحمنا ربنا و یغفر لنا لنکونن من الخاسرین).
جمله و لما سقط فی ایدیهم (به معنی هنگامی که حقیقت به دستشان افتاد، یا هنگامی که نتیجه شوم اعمالشان به دستشان افتاد، و یا هنگامی که چاره از دست آنها ساقط شد) در ادبیات عرب کنایه از ندامت و پشیمانی است ، زیرا هنگامی که واقعیات به دست انسان بیفتد و از حقیقت امر آگاه گردد، و یا به نتائج نامطلوب برسد، و یا راه چاره بر او بسته شود طبعا پشیمان خواهد شد، بنابراین پشیمانی از لوازم مفهوم این جمله است .
به هر حال بنی اسرائیل از کرده خویش پشیمان گشتند ولی مطلب به همینجا خاتمه نیافت ، چنانکه در آیات بعد خواهیم خواند. الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 375
آیه 150 - 151
آیه و ترجمه
وَ لَمَّا رَجَعَ مُوسی إِلی قَوْمِهِ غَضبَنَ أَسِفاً قَالَ بِئْسمَا خَلَفْتُمُونی مِن بَعْدِی أَ عَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّکُمْ وَ أَلْقَی الاَلْوَاحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِیهِ یجُرُّهُ إِلَیْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ استَضعَفُونی وَ کادُوا یَقْتُلُونَنی فَلا تُشمِت بیَ الاَعْدَاءَ وَ لا تجْعَلْنی مَعَ الْقَوْمِ الظلِمِینَ(150)
قَالَ رَب اغْفِرْ لی وَ لاَخِی وَ أَدْخِلْنَا فی رَحْمَتِک وَ أَنت أَرْحَمُ الرَّحِمِینَ(151)
ترجمه :150 - و هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت گفت پس از من بد جانشینانی برایم بودید (و آئین مرا ضایع کردید) آیا در فرمان پروردگارتان (و تمدید مدت میعاد او در قضاوت) عجله نمودید؟! سپس الواح را افکند و سر برادر خود را گرفت (و با عصبانیت) به سوی خود کشید، او گفت : فرزند مادرم ! این گروه مرا در فشار گذاردند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند بنابراین کاری نکن که دشمنان مرا شماتت کنند و مرا با گروه ستمکاران قرار مده .
151 - (موسی) گفت پروردگارا! من و برادرم را بیامرز و ما را در رحمت خود داخل کن و تو مهربانترین مهربانانی .
تفسیر :عکس العمل شدید در برابر گوساله پرستان
در این دو آیه ماجرای درگیری موسی (علیه السلام) با گوساله پرستان به هنگام بازگشت از میعادگاه ، که در آیه گذشته تنها اشاره ای به آن شده بود تشریح تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 376

گردیده ، و عکس العمل شدید موسی (علیه السلام) که برای بیدار ساختن این جمعیت انجام داد، منعکس گردیده است .
نخست می گوید: ((هنگامی که موسی خشمناک و اندوهگین به سوی قوم خود بازگشت و صحنه زننده و نفرت انگیز گوساله پرستی را مشاهده نمود، به آنها گفت بد جانشینانی برای من بودید و آئین مرا ضایع کردید)). (و لما رجع موسی الی قومه غضبان اسفا قال بئسما خلفتمونی من بعدی). این آیه به خوبی نشان می دهد که موسی (علیه السلام) به هنگام بازگشت از میعادگاه پروردگار و قبل از آنکه با بنی اسرائیل روبرو بشود، خشمناک و اندوهگین بود، و این به خاطر آن است که خداوند در میعادگاه ، جریان را به موسی (علیه السلام) گفته بود که من قوم تو را بعد از تو آزمودم ، و سامری آنها را گمراه ساخت (قال فانا قد فتنا قومک من بعدک فاضلهم السامری) (سوره طه آیه 85).
سپس موسی (علیه السلام) به آنها گفت : ((آیا در فرمان پروردگار خود، عجله نمودید)) (اءعجلتم امر ربکم).
گرچه مفسران در تفسیر این جمله ، سخن بسیار گفته اند و احتمالات گوناگون داده اند، ولی ظاهر آیات نشان می دهد که منظور این است که شما در برابر فرمان خدا به نسبت تمدید مدت سی شب به چهل شب ، عجله به خرج تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 377
دادید و در قضاوت شتاب نمودید، نیامدن مرا دلیل بر مرگ و یا خلف وعده گرفتید، در حالی که لازم بود حداقل کمی تامل کنید تا چند روزی بگذرد و حقیقت امر روشن گردد.
در این هنگام که موسی در برابر لحظاتی بحرانی و طوفانی از زندگی بنی اسرائیل قرار گرفته بود، سر تا پایش از شدت خشم برافروخته و اندوه عمیقی بر روح او سنگینی می کرد، و شدیدا نگران آینده بنی اسرائیل بود، زیرا تخریب و فساد کار آسانی است ، و گاه از دست یک نفر خرابیهای بزرگی ساخته است ، ولی اصلاح و ترمیم کار مشکلی است .
مخصوصا در میان یک ملت نادان و لجوج و متعصب ، اگر نغمه مخالفی سر داده شود، برچیدن آثار شوم آن به این آسانی ممکن نیست .
موسی (علیه السلام) در اینجا باید خشم شدید خود را آشکار سازد و دست به بالاترین عکس العمل ها بزند آنچنان که افکار تخدیر شده بنی اسرائیل را به هم بریزد و انقلابی در آن جامعه منحرف شده از حق ایجاد کند، در غیر این صورت بازگشت آنها به آسانی ممکن نیست .
قرآن عکس العمل شدید موسی (علیه السلام) را در برابر این صحنه و در این لحظات بحرانی و طوفانی چنین بازگو می کند ((موسی بی درنگ الواح تورات را از دست خود بیفکند و به سراغ برادرش هارون رفت و سر و ریش او را گرفت و به سوی خود کشید))! (و القی الالواح و اخذ براءس

اخیه یجره الیه).
چنانکه از آیات دیگر قرآن مخصوصا سوره طه استفاده می شود علاوه بر اینها شدیدا هارون را مورد سرزنش و ملامت قرار داد و بر او بانگ زد که آیا در حفظ عقائد جامعه بنی اسرائیل کوتاهی کردی و با فرمان من مخالفت نمودی ؟ تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 378
در حقیقت این واکنش از یکسو روشنگر حال درونی موسی (علیه السلام) و التهاب و بی قراری و ناراحتی شدید او در برابر بت پرستی و انحراف آنها بود، و از سوی دیگر وسیله مؤ ثری برای تکان دادن مغزهای خفته بنی اسرائیل و توجه دادن آنها به زشتی فوق العاده اعمالشان .
بنابراین اگر فرضا انداختن الواح تورات در اینجا زنندگی داشته باشد و حمله به سوی برادر کار صحیحی به نظر نرسد. اما با توجه به این حقیقت که بدون ابزار این واکنش شدید، و عکس العمل پرهیجان ، هیچگاه بنی اسرائیل به اهمیت و عمق خطای خویش پی نمی بردند و ممکن بود آثار بت پرستی در اعماق ذهنشان باقی بماند، این کار نه تنها نکوهیده نبود بلکه واجب و لازم محسوب می گردید.
و از اینجا روشن می شود که ما هیچ نیازی به توجیهاتی که بعضی از مفسران برای سازش دادن واکنش موسی (علیه السلام) با مقام عصمت انبیاء ذکر کرده اند نمی بینیم .
زیرا می توان گفت در اینجا موسی (علیه السلام) به قدری ناراحت شد که در هیچ لحظه از تاریخ بنی اسرائیل چنین ناراحتی و خشم شدیدی برای او رخ نداد، چون خود را در برابر بدترین صحنه ها یعنی انحراف از خداپرستی به سوی گوساله پرستی می دید و تمام آثار را در خطر مشاهده می کرد. بنابراین انداختن الواح و مؤ اخذه شدید برادر در چنین لحظه ای کاملا طبیعی بود.
این واکنش شدید و اظهار خشم اثر تربیتی فوق العاده ای در بنی اسرائیل گذارد، و صحنه را به کلی منقلب ساخت ، در حالی که اگر موسی (علیه السلام) می خواست با کلمات نرم و ملایم آنها را اندرز دهد شاید کمتر سخنان او را می پذیرفتند.
سپس قرآن می گوید: هارون برای برانگیختن عواطف موسی (علیه السلام) و بیان بی گناهی خود گفت : ((فرزند مادرم ! این جمعیت نادان مرا در ضعف و اقلیت تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 379
قرار دادند آنچنان که نزدیک بود مرا به قتل برسانند بنابراین من بی گناهم بی گناه ، کاری نکن که دشمنان به شماتت من برخیزند و مرا در ردیف این جمعیت ظالم و ستمگر قرار مده)) (قال ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی فلا تشمت بی الاعداء و لا تجعلنی مع القوم الظالمین).
تعبیر به ((ابن ام)) در این آیه و یا ((یا ابن ام)) در آیه 94 سوره طه

(فرزند مادرم) با اینکه موسی و هارون از یک پدر و مادر بودند، به خاطر تحریک عواطف موسی (علیه السلام) در این حال بوده است ، سرانجام این جریان اثر خود را گذارد و بنی اسرائیل به زودی متوجه زشتی اعمال خویش شدند و تقاضای توبه کردند.
آتش خشم موسی کمی فرو نشست و به درگاه پروردگار متوجه شد و عرض کرد ((پروردگارا من و برادرم را بیامرز و ما را در رحمت بی پایانت داخل کن ، تو مهربانترین مهربانانی)) (قال رب اغفرلی و لاخی و ادخلنا فی رحمتک و انت ارحم الراحمین).
تقاضای بخشش و آمرزش برای خود و برادرش نه به خاطر آن است که گناهی از آنها سرزده بلکه یکنوع خضوع به درگاه پروردگار و بازگشت به سوی او و ابراز تنفر از اعمال زشت بت پرستان و همچنین سرمشقی است برای همگان تا فکر کنند جائی که موسی و برادرش که انحرافی پیدا نکرده بودند چنین تقاضائی از پیشگاه خدا کنند، دیگران باید حساب خود را برسند و سرمشق بگیرند و رو به درگاه پروردگار آورده ، از گناهان خود تقاضای عفو و بخشش کنند، و چنانکه دو آیه قبل نشان می دهد بنی اسرائیل نیز چنین کردند.
مقایسه ای میان تواریخ قرآن و تورات کنونی
همانطور که از آیات فوق و آیات سوره طه استفاده می شود، گوساله ای را تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 380
بنی اسرائیل ساخته نه هارون ، و طبق آیات سوره طه ، شخصی از میان بنی اسرائیل بنام سامری اقدام به چنین کاری کرد، اما هارون برادر و معاون و یاور موسی از پای ننشست و حداکثر تلاش و کوشش را بکار برد، آنچنان که نزدیک بود او را به قتل برسانند.
ولی عجیب این است که تورات کنونی گوساله سازی و دعوت به بت پرستی را به هارون ، برادر و جانشین و وزیر موسی (علیه السلام) نسبت می دهد! در فصل 32 از سفر خروج تورات چنین می خوانیم :
((و هنگام دیدن قوم که موسی از فرود آمدن از کوه درنگ می نماید، آن قوم نزد هارون جمع آمده وی را گفتند که برخیز و از برای ما خدایانی بساز که در پیشاپیش ما بروند، زیرا که این موسی مردی که ما را از ملک مصر بیرون آورد نمی دانیم که وی را چه واقع شد - و هارون به ایشان گفت : گوشواره های زرینی که در گوشهای زنان و پسران و دختران شمایند، بیرون کرده نزد من بیاورید - پس تمامی قوم گوشواره های زرینی که در گوشهای ایشان بودند بیرون کرده به هارون آوردند - و آنها را از دست ایشان گرفته ، آنرا به آلت حکاکی تصویر نموده ، از آن گوساله ای ریخته شده ساخت و گفتند که ای اسرائیل اینانند خدایان تو که تو را از زمین مصر بیرون آوردند ...)).

و به دنبال آن مراسمی را که هارون برای قربانی کردن در برابر این بت تعیین کرده بود بیان می کند!
و سپس ضمن شرح مفصلی اشاره به بازگشت موسی (علیه السلام) و خشمناک شدن او و انداختن الواح تورات کرده می گوید:
((و موسی به هارون گفت که این قوم به تو چه کردند که به این گناه عظیم ایشانرا مرتکب گردانیدی ؟!
- و هارون گفت که غضب آقایم افروخته نشود که این قوم را می دانی که

مایل به بدی هستند...))!
آنچه در بالا گفته شد قسمتی از داستان گوساله پرستی بنی اسرائیل در تورات کنونی با عین عبارت بود، در حالی که خود تورات اشاره به مقام برجسته هارون در فصول دیگر کرده از جمله تصریح می کند بعضی از معجزات موسی (علیه السلام) به دست هارون آشکار گشت (فصل هشتم از سفر خروج تورات).
و هارون را به عنوان پیغمبر از طرف موسی (علیه السلام) معرفی می کند (فصل هشتم از سفر خروج).
و در هر صورت برای هارون که رسما جانشین موسی (علیه السلام) بود و عارف به معارف شریعت او، مقام والائی قائل است ، اما خرافه را ببینید که او را بت ساز و عامل بت پرستی معرفی نموده و حتی در برابر اعتراض موسی (علیه السلام) به هارون عذر بدتر از گناه از او نقل کرده است که چون این قوم مایل به بدی بودند من هم به بدی تشویقشان کردم ! در حالی که قرآن دامان این دو رهبر را از هر گونه آلودگی به شرک و بت پرستی پاک می داند.
تنها در اینجا نیست که تاریخ قرآن مظهر پاکی انبیاء و پیامبران ، و تاریخ تورات کنونی مملو از انواع اهانتها و خرافات نسبت به ساحت قدس آنها است و به عقیده ما یکی از طرق شناسائی اصالت قرآن و تحریف تورات و انجیل کنونی همین بررسی و مقایسه میان تواریخی است که در این کتب پیرامون زندگی انبیاء آمده است . الأعراف

آیه 152 - 154
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ اتخَذُوا الْعِجْلَ سیَنَالهُمْ غَضبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ ذِلَّةٌ فی الحْیَوةِ الدُّنْیَا وَ کَذَلِک نجْزِی الْمُفْترِینَ(152)
وَ الَّذِینَ عَمِلُوا السیِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِن بَعْدِهَا وَ ءَامَنُوا إِنَّ رَبَّک مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِیمٌ(153)
وَ لَمَّا سکَت عَن مُّوسی الْغَضب أَخَذَ الاَلْوَاحَ وَ فی نُسخَتهَا هُدًی وَ رَحْمَةٌ

لَلّذِينَ هُمْ لِرَبهِمْ يَرْهَبُونَ(154)
ترجمه :152 - آنها که گوساله را (معبود خود) انتخاب کردند به زودی خشم پروردگار و ذلت در زندگی دنیا به آنها می رسد، و اینچنین کسانی را که (بر خدا) افترا می بندند کیفر می دهیم .
153 - و آنها که گناه کنند و بعد از آن توبه نمایند و ایمان آورند (امید عفو او را دارند زیرا) پروردگار تو در پی آن آمرزنده و مهربان است .
154 - و هنگامی که خشم موسی فرو نشست الواح (تورات) را برگرفت و در نوشته های آن هدایت و رحمت برای آنها که از پروردگار خویش می ترسند (و از مخالفت فرمانش بیم دارند) وجود داشت .
تفسیرهمانطور که گفتیم واکنش شدید موسی (علیه السلام) سرانجام کار خود را کرد، و گوساله پرستان بنی اسرائیل که اکثریت قوم را تشکیل می دادند از کار خود پشیمان شدند، این پشیمانی در چند آیه قبل نیز (آیه 149) منعکس است ، ولی تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 383
برای اینکه تصور نشود تنها این ندامت و پشیمانی برای توبه آنها از چنین گناه عظیمی کافی بوده است ، قرآن چنین اضافه می کند:
((کسانی که گوساله را معبود خود انتخاب کردند به زودی خشم پروردگار و ذلت در زندگی این جهان به آنها خواهد رسید)) (ان الذین اتخذوا العجل سینالهم غضب من ربهم و ذلة فی الحیوة الدنیا).
و نیز برای اینکه تصور نشود این قانون اختصاصی به آنها دارد، اضافه می کند همه کسانی را که افترا (بر خدا) می بندند این چنین کیفر می دهیم (و کذلک نجزی المفترین).
تعبیر به ((اتخذوا)) اشاره به این است که ((بت)) هیچگونه واقعیتی ندارد، تنها انتخاب و قرارداد مردم بت پرست است که به آن شخصیت و ارزش موهومی می دهد و لذا کلمه ((عجل)) را پشت سر این جمله می آورد، یعنی آن گوساله پس از انتخاب برای پرستش باز همان گوساله بود!
اما در اینکه این ((غضب)) و ((ذلت)) چه بوده است ؟ قرآن در آیه فوق صریحا چیزی ذکر نکرده ، و تنها با اشاره سربسته ای گذشته است ، ولی ممکن است اشاره به بدبختیها و گرفتاریها و مشکلاتی بوده باشد که بعد از این ماجرا و قبل از حکومت در بیت المقدس ، دامان اسرائیلیان را گرفت .
یا اشاره به ماموریت عجیب کشتار یکدیگر باشد که به عنوان کیفر و مجازات در برابر چنین گناه سنگینی به آنها داده شد که شرح آن در جلد اول همین تفسیر صفحه 172 گذشت .
در اینجا ممکن است این سؤ ال پیش بیاید که ما شنیده ایم با ندامت و پشیمانی حقیقت توبه تحقق می یابد، چگونه بنی اسرائیل که از کار خود پشیمان شدند مشمول عفو خدا واقع نشدند؟!
پاسخ این سؤ ال این است که ما هیچ دلیلی نداریم که پشیمانی به تنهائی

همه جا کافی بوده باشد، درست است که ندامت یکی از ارکان توبه است ، ولی یکی از ارکان نه همه ارکان .
گناه بت پرستی و سجده در برابر گوساله آن هم در آن مقیاس وسیع و گسترده ، آن هم در آن مدت کوتاه ، آن هم برای ملتی که آنهمه معجزات دیده بودند گناهی نبود که به این آسانی بخشوده شود و مثلا با گفتن یک استغفر الله همه چیز پایان یابد.
بلکه باید این ملت غضب پروردگار را ببیند و طعم ذلت را در این زندگی بچشد و شلاق کیفر کسانی را که به خدا افترا می بندند به پیکر خود احساس کند تا بار دیگر به این آسانی و سادگی به فکر چنین گناه عظیمی نیفتد.
در آیه بعد این موضوع را تکمیل کرده و به صورت یک قانون کلی چنین می گوید: ((اما آنها که اعمال بدی انجام دهند، سپس توبه کنند (و شرائط توبه همگی انجام گیرد) و ایمان خود را به خدا تجدید نمایند و از هر گونه شرک و نافرمانی باز گردند، پروردگار تو بعد از آن ، آنها را می بخشد، او بخشنده و مهربان است)) (و الذین عملوا السیئات ثم تابوا من بعدها و آمنوا ان ربک من بعدها لغفور رحیم).
پاسخ به دو سؤ ال :
1 - آیا دو آیه فوق ، جمله معترضه است که در وسط داستان بنی اسرائیل به عنوان تذکری به پیامبر اسلام و مسلمانان نازل شده است و یا پیام خداوند به موسی (علیه السلام) بعد از ماجرای گوساله پرستی است .
بعضی از مفسران احتمال اول و بعضی احتمال دوم را پذیرفته اند، آنها که احتمال اول را پذیرفته اند، به جمله ان ربک من بعدها لغفور رحیم : ((پروردگار
تو بعد از توبه آمرزنده مهربان است)) استدلال کرده اند زیرا جمله بر صورت خطاب به پیامبر اسلام است ، و آنها که احتمال دوم را پذیرفته اند، به جمله سینالهم غضب ((به زودی خشم خدا دامنشان را خواهد گرفت)) که به صورت فعل مضارع آمده تمسک جسته اند.
ولی ظاهر آیات نشان می دهد که اینها قسمتی از خطاب خداوند به موسی (علیه السلام) به دنبال ماجرای گوساله پرستی است ، و فعل مضارع ((سینالهم)) گواه خوبی برای این موضوع است ، در حالی که هیچ مانعی ندارد ((ان ربک)) خطاب به موسی (علیه السلام) باشد.
2 - چرا ایمان در آیه فوق پس از توبه آمده است ، با اینکه تا ایمان نباشد، توبه تحقق نمی پذیرد؟!
پاسخ این سؤ ال نیز از اینجا روشن می شود که پایه های ایمان به هنگام گناه ، متزلزل می گردد و یکنوع سستی پیدا می کند، تا آنجا که در روایات

اسلامی می خوانیم : ((شرابخوار به هنگامی که شراب می خورد ایمان ندارد، و زناکار نیز به هنگام زنا ایمان ندارد!)) یعنی ایمان فروغ خود را از دست می دهد و کم نور و تاریک و کم اثر می شود.
اما هنگامی که توبه انجام گرفت بار دیگر فروغ اصلی را پیدا خواهد کرد آنچنان که گوئی ایمان بار دیگر تجدید شده است .
ضمنا از اینکه در آیات فوق ، تنها روی ذلت در حیات دنیا تکیه شده ، چنین استفاده می شود که پس از ندامت و پشیمانی از جریان بت پرستی و چشیدن مجازاتهای این جهان ، توبه بنی اسرائیل از این گناه پذیرفته شد آنچنان که کیفر آنها را در آخرت از بین برد، اگر چه بار گناهان دیگرشان که از آن توبه نکردند همچنان بر دوش آنها سنگینی می کند. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 386
آخرین آیه مورد بحث ، می گوید: ((هنگامی که آتش خشم موسی فرو نشست (و آن نتیجه ای را که انتظار داشت گرفت) موسی دست کرد و الواح تورات را از زمین برداشت ، الواحی که نوشته های آن سراسر هدایت و رحمت بود، اما هدایت و رحمت برای کسانی که احساس مسئولیت می کردند و از خدا می ترسیدند و در برابر فرمانش تسلیم بودند)) (و لما سکت عن موسی الغضب اخذ الالواح و فی نسختها هدی و رحمة للذین هم لربهم یرهبون). الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 387
آیه 155 - 156
آیه و ترجمه
وَ اخْتَارَ مُوسی قَوْمَهُ سبْعِینَ رَجُلاً لِّمِیقَتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَب لَوْ شِئْت أَهْلَکْتَهُم مِّن قَبْلُ وَ إِیَّیَ أَ تهْلِکُنَا بمَا فَعَلَ السفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِیَ إِلا فِتْنَتُک تُضِلُّ بهَا مَن تَشاءُ وَ تهْدِی مَن تَشاءُ أَنت وَلِیُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنت خَیرُ الْغَفِرِینَ(155)
وَ اکْتُب لَنَا فی هَذِهِ الدُّنْیَا حَسنَةً وَ فی الاَخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَیْک قَالَ عَذَابی أُصِیب بِهِ مَنْ أَشاءُ وَ رَحْمَتی وَسِعَت کلَّ شیْءٍ فَسأَکْتُبهَا لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکوةَ وَ الَّذِینَ هُم بِئَایَتِنَا یُؤْمِنُونَ(156)
ترجمه :155 - و موسی از قوم خود هفتاد تن از مردان را برای میعادگاه ما برگزید، و هنگامی که زمین لرزه آنها را فرا گرفت (و هلاک شدند) گفت : پروردگارا! اگر می خواستی می توانستی آنها و مرا پیش از این نیز هلاک کنی ، آیا ما را به آنچه سفیهانمان انجام داده اند (مجازات و) هلاک می سازی ، این جز آزمایش تو چیز دیگر نیست که هر کس را بخواهی (و مستحق بدانی) گمراه می سازی و هر کس را بخواهی (و شایسته ببینی هدایت می کنی ، تو ولی مائی ، ما را بیامرز و بر ما رحم کن و تو بهترین آمرزندگانی .

156 - و برای ما در این دنیا و سرای دیگر نیکی مقرر دار، چه اینکه ما به سوی تو بازگشت کرده ایم ، (خداوند در برابر این تقاضا به موسی) گفت : مجازاتم را به هر کس بخواهم می رسانم و رحمتم همه چیز را فرا گرفته و آنرا برای آنها که پرهیزکارند و زکات را می پردازند و آنها که به آیات ما ایمان می آورند، مقرر خواهم داشت . تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 388
تفسیر :نمایندگان بنی اسرائیل در میعاد گاه خدا
در آیات فوق بار دیگر قرآن به جریان رفتن موسی (علیه السلام) به میعادگاه (طور) با جمعی از بنی اسرائیل بازگشت نموده و قسمت دیگری از همان حادثه را بازگو می کند:
در اینکه موسی (علیه السلام) یک میقات و میعاد با پروردگار داشته یا بیشتر در میان مفسران گفتگو است و هر کدام برای اثبات مقصود خود شواهدی از آیات قرآن ذکر کرده اند.
ولی همانطور که ما در ذیل آیه 142 همین سوره یادآور شدیم از مجموع قرائن موجود در آیات قرآن ، و روایات ، بیشتر چنین به نظر می رسد که موسی (علیه السلام) تنها یک میقات داشته ، آنهم به اتفاق جمعی از بنی اسرائیل بوده است .
در همین میقات بود که خداوند الواح تورات را نازل کرد و با موسی (علیه السلام) سخن گفت و نیز در همین میقات بود که بنی اسرائیل به موسی (علیه السلام) پیشنهاد کردند از خدا بخواهد خود را نشان دهد، و نیز در همینجا بود که صاعقه یا زلزله ای در گرفت و موسی (علیه السلام) بیهوش شد و بنی اسرائیل بر زمین افتادند، و در حدیثی که علی بن ابراهیم (ع) در تفسیر خود نقل کرده نیز به این موضوع تصریح شده است .
گر چه ممکن است طرز قرار گرفتن آیات این سوره در نظر بعضی تولید اشکال کند که چگونه خداوند نخست ، اشاره به میعاد موسی (علیه السلام) کرده ، سپس داستان گوساله پرستی را ذکر می کند، بار دیگر به موضوع میعاد باز می گردد، تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 389
آیا این طرز سخن با فصاحت و بلاغتی که در قرآن وجود دارد، سازگار است ؟!. ولی با توجه به اینکه قرآن یک کتاب تاریخی نیست که تسلسل حوادث را حفظ کند، بلکه یک کتاب هدایت و انسانسازی و تربیت است و در چنین کتابی گاه اهمیت موضوع ایجاب می کند که ادامه بحث یک حادثه را موقتا رها کند و به بحث لازم دیگری بپردازد و باز به ذکر حادثه اول ادامه دهد.
بنابراین هیچ لزومی ندارد که ما آیه مورد بحث را اشاره به دنباله بحث گوساله پرستی بدانیم و بگوئیم موسی (علیه السلام) بار دیگر بنی اسرائیل را بعد از این ماجرا برای عذرخواهی و توبه به کوه طور برد آنچنان که بعضی از مفسران گفته اند زیرا این احتمال گذشته از جهات

دیگر از این نظر که به هلاکت این گروه که برای عذرخواهی رفته اند انجامیده ، بعید به نظر می رسد، آیا ممکن است خداوند عده ای را که بنمایندگی قوم خود برای عذرخواهی به پیشگاه او رفته اند در همانجا هلاک کند؟!
به هر حال در آیات فوق نخست می گوید: ((موسی (علیه السلام) هفتاد نفر از قوم خود را برای میعاد ما انتخاب کرد)) (و اختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا).
ولی بنی اسرائیل چون کلام خدا را شنیدند، از موسی (علیه السلام) تقاضا کردند از او بخواهد خود را نشان دهد ((در این هنگام زلزله عظیمی در گرفت ، و جمعیت هلاک شدند و موسی (علیه السلام) مدهوش بر زمین افتاد، هنگامی که به هوش آمد عرض کرد: پروردگارا! اگر تو می خواستی می توانستی آنها و مرا پیش از این هلاک کنی)) یعنی من چگونه پاسخ قوم را بگویم که بر نمایندگان آنها چنین گذشته است (فلما اخذتهم الرجفة قال رب لو شئت اهلکتهم من قبل و ایای).
سپس گفت : پروردگارا این درخواست نابجا تنها کار جمعی از سفهای ما بود تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 390
((آیا ما را به خاطر کار آنها هلاک می کنی ؟)) (اتهلکنا بما فعل السفهاء منا).
بعضی از مفسران وجود کلمه رجفه (لرزه) را در این آیه و وجود کلمه صاعقه در آیه 55 سوره بقره که مربوط به تقاضای رویت پروردگار است دلیل بر تفاوت این دو میقات گرفته اند، ولی چنانکه سابقا هم گفته ایم ، صاعقه در بسیاری از اوقات با لرزه شدید همراه است ، زیرا بر اثر برخورد الکتریسته های مثبت و منفی که اولی در ابر و دومی در زمین است ، جرقه عظیمی به وجود می آید که کوهها و زمینها را به لرزه در می آورد و گاهی از هم متلاشی می کند، در داستان صالح (ع) نیز در مورد بلائی که بر این جمعیت گنهکار نازل شد، گاهی تعبیر به ((صاعقه)) شده (سوره فصلت آیه 17) و گاهی به ((رجفة)) (سوره اعراف آیه 78).
و نیز بعضی از مفسران تعبیر بما فعل السفهاء منا (به کاری که سفهای ما کرده اند) را دلیل بر این گرفته اند که مجازات در اینجا به خاطر عملی بوده که از بنی اسرائیل سرزده (همانند گوساله پرستی) نه بخاطر سخنی که در مورد تقاضای رؤ یت خدا داشتند.
پاسخ این سخن نیز روشن است ، زیرا سخن نیز یکی از افعال انسان است ، و اطلاق ((فعل)) بر ((سخن)) چیز تازه و غیر معمولی نیست ، مثلا هنگامی که می گوئیم خداوند در قیامت به همه کارهای ما پاداش و کیفر می دهد، مسلما این تعبیر، سخنان ما را نیز در بر خواهد گرفت .
سپس موسی (علیه السلام) به دنبال این تضرع و تقاضا از پیشگاه خدا

عرضه می دارد: ((پروردگارا می دانیم این آزمایش تو بود که هر که را بخواهی (و مستحق ببینی) با آن گمراه می کنی و هر کس را بخواهی (و شایسته بدانی) هدایت می نمائی)) (ان هی الا فتنتک).
در اینجا نیز مفسران در زمینه معنی ((فتنه)) سخن بسیار دارند، ولی با توجه تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 391
به اینکه ((فتنه)) در قرآن مجید مکرر به معنی آزمایش و امتحان آمده است ، چنانکه در آیه 28 سوره انفال انما اموالکم و اولادکم فتنه : ((سرمایه ها و فرزندان شما وسیله آزمایش شما هستند)) (و همچنین آیه 2 سوره عنکبوت و آیه 126 سوره توبه) مفهوم آیه مورد بحث چندان پیچیده نیست .
زیرا بدون شک بنی اسرائیل در این صحنه با آزمایش شدیدی روبرو شدند، و خداوند به آنها نشان داد که این تقاضا (تقاضای رؤ یت او) یک تقاضای بی مورد و نابجا و محال است .
و در پایان آیه موسی (علیه السلام) عرض می کند: ((بار الها تنها تو ولی و سرپرست مائی ، ما را ببخش و مشمول رحمت خود قرار ده ، تو بهترین آمرزندگانی)) (انت ولینا فاغفر لنا و ارحمنا و انت خیر الغافرین).
از مجموع آیات و روایات استفاده می شود که سرانجام هلاک شدگان بار دیگر زندگی را از سر گرفتند و به اتفاق موسی (علیه السلام) به سوی بنی اسرائیل بازگشتند، و آنچه را دیده بودند برای آنها بازگو نمودند و به تبلیغ و ارشاد آن مردم بیخبر پرداختند.
در آیه بعد دنباله تقاضای موسی (علیه السلام) از پروردگار و تکمیل مساله توبه که در آیات قبل به آن اشاره شد چنین آمده است ، موسی می گوید:
((خداوندا در این جهان و در سرای دیگر نیکی برای ما مقرر بدار)) (و اکتب لنا فی هذه الدنیا حسنة و فی الاخرة).
((حسنة)) به معنی هر گونه نیکی و زیبائی و خوبی است ، بنابراین همه نعمتها و همچنین توفیق عمل صالح و آمرزش و بهشت و هر گونه سعادت را شامل می شود، و دلیلی ندارد - همانند بعضی از مفسران - آنرا مخصوص به یک قسمت از این مواهب بدانیم . تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 392
سپس دلیل این تقاضا را چنین بیان می کند: ((ما به سوی تو بازگشت کرده ایم و از سخنانی که سفیهان ما گفته اند که شایسته مقام با عظمت تو نبود، پوزش طلبیده ایم)) (انا هدنا الیک).
((هدنا)) از ماده هود (بر وزن صوت) به معنی بازگشت تواءم با نرمی و آرامش است و به طوری که بعضی از لغویین گفته اند، هم بازگشت از خیر به شر را شامل می شود و هم از شر به خیر را ولی در بسیاری از موارد

به معنی توبه و بازگشت به اطاعت فرمان خدا آمده است .
راغب در کتاب مفردات از بعضی نقل می کند: ((که نامگذاری ((قوم یهود)) به این نام ، بخاطر همین سخنی است که با خدا داشتند و در واقع این نام یکنوع مدح و ستایش از آنها بوده و زنده کننده خاطره بازگشت آنها به سوی خدا، سپس معنی اصلی فراموش شده و به عنوان نامی روی این قوم و ملت باقی مانده است)).
ولی با توجه به اینکه بعضی دیگر از لغویین معنی آن را هر گونه بازگشت از شر به خیر و یا از خیر به شر ذکر کرده اند، می توان گفت این کلمه چندان متضمن مدح نیست بلکه ممکن است حکایت از نوسان روحی و ناپایداری اخلاقی این جمعیت کند.
بعضی دیگر از مفسران گفته اند علت نامگذاری این قوم به ((یهود)) ارتباطی با این سخن ندارد بلکه در اصل از ماده ((یهوذا)) که نام یکی از فرزندان یعقوب است گرفته شده و سپس ذال تبدیل به دال گردیده و یهودا شده و منسوب به آن یهودی می باشد.
سرانجام خداوند دعای موسی (علیه السلام) را به اجابت می رساند و توبه او را تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 393
می پذیرد، ولی نه بدون قید و شرط، بلکه با شرائطی که در ذیل آیه آمده است ، می گوید:
((خداوند فرمود عذاب و کیفرم را به هر کس بخواهم (و مستحق ببینم) می رسانم)) (قال عذابی اصیب به من اشاء).
بارها گفته ایم که ((مشیت)) در اینگونه موارد بلکه در همه موارد به معنی خواست مطلق و بدون قید و شرط نیست ، بلکه خواست تواءم با حکمت و شایستگی ها و لیاقتها است و به این ترتیب پاسخ هر گونه اشکالی در این زمینه روشن می شود.
سپس اضافه می کند: ((اما رحمت من همه چیز را در بر گرفته است)) (و رحمتی وسعت کل شی).
این رحمت واسعه پروردگار ممکن است اشاره به نعمتها و برکات دنیوی باشد که همگان را در برگرفته و بر و فاجر و نیک و بد از آن بهره می برند.
و نیز می تواند اشاره به همه رحمت های مادی و معنوی باشد زیرا نعمتهای معنوی اختصاص به قوم و جمعیتی ندارد، هر چند شرائطی دارد که بدون آن ، شامل کسی نمی شود، و به تعبیر دیگر درهای رحمت الهی به روی همگان گشوده است و این خود مردمند که باید تصمیم بگیرند و از این در وارد شوند و اگر کسانی شرائط ورود در آن را فراهم نسازند دلیل بر تقصیر خود آنها است ، نه محدود بودن رحمت خدا (تفسیر دوم با مفهوم آیه و جمله های که بعد می آید سازگارتر و مناسبتر است).
ولی برای اینکه کسانی خیال نکنند پذیرش توبه و یا وسعت رحمت

پروردگار و عمومیت آن ، بی قید و شرط و بدون حساب و کتاب است ، در پایان آیه اضافه می کند ((من بزودی رحمتم را برای کسانی که سه کار را انجام می دهند می نویسم ، آنها که تقوا پیشه می کنند، و آنها که زکات می پردازند، و آنها که به آیات ما ایمان می آورند)) (فساءکتبها للذین یتقون و یوتون الزکاة تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 394
و الذین هم بآیاتنا یؤ منون)
((تقوا)) اشاره به پرهیز از هر گونه گناه و آلودگی است .
و زکات به معنی وسیع کلمه و طبق حدیث معروف لکل شی زکاة : ((برای همه نعمتها و مواهب الهی ، زکاتی هست)) تمام اعمال نیک را شامل می شود.
و جمله و الذین هم بآیاتنا یومنون ، ایمان به مقدسات را فرا می گیرد.
و به این ترتیب آیه مشتمل بر یک برنامه کامل و جامع است .
و اگر زکات را به معنی خصوص زکات مال تفسیر کنیم ، ذکر آن از میان سایر وظائف الهی به خاطر اهمیتی است که در عدالت اجتماعی دارد.
در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل شده است که حضرت مشغول نماز بود، شنید مرد عربی می گوید: اللهم ارحمنی و محمدا و لا ترحم معنا احدا ((خداوندا تنها من و محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مشمول رحمت قرار بده و هیچکس دیگر را در این رحمت وارد مکن))! هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سلام نماز را داد رو به او کرده فرمود: لقد تحجرت واسعا! یعنی ((موضوع نامحدود و وسیعی را محدود ساختی و جنبه اختصاصی به آن دادی))! اشاره به اینکه رحمت بی پایان خدا به هیچ صورت نمی تواند محدود به من و تو باشد.
الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 395
آیه 157
آیه و ترجمه
الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسولَ النَّبیَّ الاُمِّیَّ الَّذِی یجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِندَهُمْ فی التَّوْرَاةِ وَ الانجِیلِ یَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنهَاهُمْ عَنِ الْمُنکرِ وَ یحِلُّ لَهُمُ الطیِّبَتِ وَ یحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبَئث وَ یَضعُ عَنْهُمْ إِصرَهُمْ وَ الاَغْلَلَ الَّتی کانَت عَلَیْهِمْ فَالَّذِینَ ءَامَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئک هُمُ الْمُفْلِحُونَ(157)
ترجمه :157 - آنها که از فرستاده (خدا) پیامبر ((امی)) پیروی می کنند کسی که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است می یابند و آنها را به معروف دستور می دهد و از منکر باز می دارد، پاکیزه ها را برای آنها حلال می شمرد، ناپاکها را تحریم می کند، و بارهای سنگین و زنجیرهائی را که بر آنها بود (از دوش و گردنشان بر می دارد آنها که به او ایمان آوردند

و حمایتش کردند و یاریش نمودند و از نوری که با او نازل شده پیروی کردند آنان رستگارانند.
تفسیر :از چنین پیامبری پیروی کنید
این آیه در حقیقت ، مکمل آیه گذشته درباره صفات کسانی است که مشمول رحمت واسعه پروردگار هستند، یعنی پس از ذکر صفات سه گانه تقوی و اداء زکات و ایمان به آیات پروردگار، در این آیه صفات دیگری به عنوان توضیح برای آنها ذکر می کند و آن پیروی از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، زیرا ایمان به خدا از ایمان به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و پیروی از مکتبش جدائی ناپذیر است ، همچنین تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 396
تقوا و زکات نیز بدون پیروی از رهبری او تکمیل نمی شود.
لذا می گوید: ((کسانی مشمول این رحمت می شوند که از فرستاده پروردگار پیروی کنند)) (الذین یتبعون الرسول).
سپس برای این رسول ، شش صفت علاوه بر مقام رسالت بیان می کند:
1 - او پیامبر خدا است (النبی).
نبی به کسی گفته می شود که پیام خدا را بیان می کند و به او، وحی نازل می شود - هر چند مامور به دعوت و تبلیغ نباشد - اما رسول کسی است که علاوه بر مقام نبوت ، مامور به دعوت و تبلیغ به سوی آئین خدا و ایستادگی در این مسیر می باشد.
در حقیقت رسالت مقامی است بالاتر از نبوت ، بنابراین در معنی رسالت ، نبوت هم افتاده است ، ولی چون آیه در مقام تشریح و توضیح و تفصیل پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، آن دو را مستقلا ذکر کرده . در واقع آنچه به طور سربسته در مفهوم رسول افتاده ، به صورت مستقل و روشن به عنوان تجزیه و تحلیل صفات او ذکر شده است .
2 - پیامبری که درس نخوانده و از میان توده جمعیت برخاسته ، از سرزمین مکه ام القری ، کانون اصلی توحید طلوع کرده است (الامی).
درباره مفهوم ((امی)) که از ماده ((ام)) بمعنی مادر یا ((امت)) به معنی جمعیت گرفته شده است در میان مفسران گفتگو است ، جمعی آنرا به معنی درس نخوانده می دانند، یعنی به همان حالتی که از مادر متولد شده باقی مانده و مکتب استادی را ندیده است ، و بعضی آن را به معنی کسی که از میان امت و توده مردم برخاسته ، نه از میان اشراف ، و مترفین و جباران ، و بعضی به مناسبت اینکه مکه را ((ام القری)) می گویند این کلمه را مرادف ((مکی)) دانسته اند.
روایات اسلامی که در منابع مختلف حدیث وارد شده نیز بعضی آنرا تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 397
به معنی درس نخوانده و بعضی آنرا به معنی مکی تفسیر کرده اند.

ولی هیچ مانعی ندارد که کلمه ((امی)) اشاره به هر سه مفهوم بوده باشد و بارها گفته ایم که استعمال یک لفظ در چند معنی ، هیچگونه مانعی ندارد، و در ادبیات عرب شواهد فراوانی برای این موضوع وجود دارد. (درباره امی بودن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعد از تکمیل تفسیر این آیه مشروحا بحث خواهیم کرد).
3 - ((پیامبری که صفات و علامات و نشانه ها و دلائل حقانیت او را در کتب آسمانی پیشین (تورات و انجیل مشاهده می کنند)) (الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوراة و الانجیل).
در زمینه وجود بشارات مختلف در کتب عهدین (تورات و انجیل) حتی تورات و انجیل تحریف یافته کنونی نیز پس از تکمیل تفسیر این آیه بحث جداگانه خواهیم داشت .
4 - ((پیامبری که محتوای دعوت او با فرمان عقل کاملا سازگار است ، به نیکی ها و آنچه خرد آن را می شناسد و نزدش معروف است ، دعوت می کند، و از بدیها و زشتیها و آنچه خرد ناشناس می شمرد، نهی می نماید)) (یاءمرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر).
5 - محتوای دعوت او با فطرت سلیم هم آهنگ است ، ((طیبات و آنچه را طبع سلیم می پسندد، برای آنها حلال می شمرد، و آنچه خبیث و تنفرآمیز می باشد بر آنها تحریم می کند)) (و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث).
6 - او بسان مدعیان دروغین نبوت و رسالت که هدفشان به زنجیر کشیدن توده های مردم و استعمار و استثمار آنها است ، نیست ، نه تنها بندی بر آنها نمی گذارد، بلکه ((بارها را از دوش آنان بر می دارد، و غل و زنجیرهائی را که تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 398
بر دست و پا و گردنشان سنگینی می کرد، می شکند)) (و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التی کانت علیهم)(1).
و چون این صفات ششگانه به ضمیمه مقام رسالت که مجموعا هفت صفت می شود، رویهمرفته نشانه روشن و دلیل آشکاری بر صدق دعوت او است اضافه می کند: ((کسانی که به او ایمان بیاورند و مقامش را بزرگ بشمرند و او را در ابلاغ رسالتش یاری کنند، و از نور آشکاری که با او نازل شده یعنی قرآن مجید پیروی کنند بدون شک چنین افرادی رستگارانند)) (فالذین آمنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون).
((عزروه)) از ماده ((تعزیر)) به معنی حمایت و یاری کردن آمیخته با احترام و بزرگداشت است ، و بعضی گفته اند که اصل آن به معنی ، ((منع و جلوگیری)) است ، اگر جلوگیری از دشمن باشد، مفهوم آن یاری کردن است ، و اگر جلوگیری از گناه باشد، مفهوم آن مجازات و تنبیه است ، و

لذا به مجازاتهای خفیف تعزیر می گویند.
قابل توجه اینکه در آیه فوق به جای ((انزل الیه)) ((انزل معه)) (با او نازل گردید) آمده است ، در حالی که می دانیم شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نزولی از آسمان نداشت ، ولی چون نبوت و رسالت او همراه قرآن از طرف خدا نازل شد، تعبیر به ((معه)) شده است .
نکته هادر اینجا به چند موضوع مهم باید توجه داشت : تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 399
1 - پنج دلیل برای نبوت در یک آیه
در هیچیک از آیات قرآن دلائل حقانیت دعوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) همانند آیه فوق یکجا بیان نشده است ، اگر درست در صفات هفتگانه ای که خداوند در این آیه برای پیامبرش ذکر کرده دقت کنیم ، پنج دلیل روشن برای اثبات نبوت او خواهیم یافت .
نخست اینکه او ((امی)) بود و درس نخوانده ، اما با اینحال کتابی آورد که نه تنها سرنوشت مردم حجاز را دگرگون ساخت ، بلکه نقطه بازگشت مهمی در تاریخ بشریت بود، حتی آنها که او را به نبوت نپذیرفته اند در عظمت کتاب و تعلیماتش تردید ندارند، آیا از یک انسان درس نخوانده ، و مکتب ندیده ، و پرورش یافته یک محیط جهل و بربریت روی حسابهای عادی ممکن است چنین کاری انجام پذیرد؟.
دوم اینکه دلائل نبوت او با تعبیرات مختلف در کتب آسمانی پیشین وجود دارد آنچنانکه انسان را به حقانیت او مطمئن می سازد، بشاراتی در آنها آمده است که تنها بر او تطبیق می گردد.
سوم اینکه محتویات دعوت او با عقل و خرد سازگار است ، زیرا دعوت به معروف و نهی از منکرات و زشتیها می کند، و این موضوع با مطالعه تعلیماتش به خوبی روشن است .
چهارم محتویات دعوت او با طبع سلیم و فطرت هماهنگ است .
پنجم اگر او از طرف خدا نبود، حتما به خاطر منافع خویش دست به چنین کاری می زد و در این صورت نه تنها نباید غل و زنجیرها را از مردم بگشاید بلکه باید آنها را همچنان در جهل و بیخبری نگهدارد تا بهتر بتواند آنها را استثمار کند، در حالی که می بینیم او زنجیرهای گران را از دست و پای بشریت گشود: تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 400
زنجیر جهل و نادانی از طریق دعوت پیگیر و مستمر به علم و دانش .
زنجیر بت پرستی و خرافات از راه دعوت به توحید.
زنجیر انواع تبعیضات و زندگی طبقاتی از طریق دعوت به اخوت دینی و برادری اسلامی ، و مساوات در برابر قانون .
و زنجیرهای دیگر، هر یک از اینها به تنهائی دلیلی است بر حقانیت دعوت او و مجموع آنها دلیلی روشنتر.

2 - چگونه پیامبر امی بود؟
درباره مفهوم ((امی)) همانطور که در بالا گفته شد، سه احتمال معروف وجود دارد، نخست اینکه به معنی درس نخوانده است ، دوم اینکه به معنی کسی است که در سرزمین مکه تولد یافته و از مکه برخاسته است ، سوم به معنی کسی است که از میان امت و توده مردم قیام کرده است ، ولی معروفتر از همه تفسیر اول است که با موارد استعمال این کلمه نیز سازگارتر می باشد، و همانگونه که گفتیم ممکن است هر سه معنی با هم مراد باشد.
در اینکه پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به مکتب نرفت و خط ننوشت ، در میان مورخان بحثی نیست و قرآن نیز صریحا در آیه 48 سوره عنکبوت درباره وضع پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قبل از بعثت می گوید و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب و لا تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون : ((پیش از این نه کتابی می خواندی و نه با دست خود چیزی می نوشتی تا موجب تردید دشمنانی که می خواهند سخنان ترا ابطال کنند گردد)).
اصولا در محیط حجاز به اندازهای باسواد کم بود که افراد باسواد کاملا معروف و شناخته شده بودند، در مکه که مرکز حجاز محسوب می شد تعداد کسانی که از مردان می توانستند بخوانند و بنویسند از 17 نفر تجاوز نمی کرد تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 401
و از زنان تنها یک زن بود که سواد خواندن و نوشتن داشت .
مسلما در چنین محیطی اگر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نزد معلمی خواندن و نوشتن را آموخته بود کاملا معروف و مشهور می شد. و به فرض اینکه نبوتش را نپذیریم او چگونه می توانست با صراحت در کتاب خویش این موضوع را نفی کند؟ آیا مردم به او اعتراض نمی کردند که درس خواندن تو مسلم است ، این قرینه روشنی بر امی بودن او است .
و در هر حال وجود این صفت در پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تاکیدی در زمینه نبوت او بود تا هر گونه احتمالی جز ارتباط به خداوند و جهان ماوراء طبیعت در زمینه دعوت او منتفی گردد.
این در مورد دوران قبل از نبوت و اما پس از بعثت نیز در هیچیک از تواریخ نقل نشده است که او خواندن و نوشتن را از کسی فرا گرفته باشد، بنابراین به همان حال امی بودن تا پایان عمر باقی ماند.
ولی اشتباه بزرگی که باید در اینجا از آن اجتناب کرد این است که درس نخواندن غیر از بی سواد بودن است و کسانی که کلمه ((امی)) را به معنی ((بی سواد)) تفسیر می کنند، گویا توجه به این تفاوت ندارند.
هیچ مانعی ندارد که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به تعلیم الهی ، خواندن - یا - خواندن و نوشتن را بداند، بی آنکه نزد انسانی فرا گرفته

باشد، زیرا چنین اطلاعی بدون تردید از کمالات انسانی است و مکمل مقام نبوت است .
شاهد این سخن آن است که در روایاتی که از امامان اهلبیت (علیهم السلام) نقل شده می خوانیم : پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می توانست بخواند و یا هم توانائی خواندن داشت و هم توانائی نوشتن .
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 402
اما برای اینکه جائی برای کوچکترین تردید برای دعوت او نماند از این توانائی استفاده نمی کرد.
و اینکه بعضی گفته اند توانائی بر خواندن و نوشتن ، کمالی محسوب نمی شود، بلکه این دو علم کلیدی برای رسیدن به کمالات علمی هستند نه علم واقعی و کمال حقیقی پاسخش در خودش نهفته است ، زیرا آگاهی از وسیله کمالات خود نیز کمالی است روشن .
ممکن است گفته شود در دو روایت که از ائمه اهلبیت (علیه مالسلام) نقل شده ، صریحا تفسیر ((امی)) به درس نخوانده ، نفی گردیده است ، و تنها به معنی کسی که به ((ام القری)) (مکه) منسوب است تفسیر شده .
در پاسخ می گوئیم یکی از این دو روایت به اصطلاح ((مرفوعه)) است و سند آن فاقد ارزش ، و روایت دوم از ((جعفر بن محمد صوفی)) نقل شده که از نظر علم رجال شخص مجهولی است .
و اما اینکه بعضی تصور کرده اند که آیه دوم سوره جمعه یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و آیات دیگری که به این مضمون است دلیل بر آن است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قرآن را از روی نوشته بر مردم می خواند کاملا اشتباه است ، زیرا تلاوت هم به خواندن از روی نوشته گفته می شود و هم به خواندن از حفظ، کسانی که قرآن یا اشعار یا ادعیه را از حفظ می خوانند، تعبیر به تلاوت در مورد آنها بسیار فراوان است . از مجموع آنچه گفتیم چنین نتیجه می گیریم که :
1 - پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به طور قطع ، نزد کسی خواندن و نوشتن را فرا نگرفته بود، و به این ترتیب یکی از صفات او این است که نزد استادی درس نخوانده است . تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 403
2 - هیچگونه دلیل معتبری در دست نداریم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قبل از نبوت یا بعد از آن عملا چیزی را خوانده یا نوشته باشد.
3 - این موضوع منافاتی با آن ندارد که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به تعلیم پروردگار قادر بر خواندن یا نوشتن بوده باشد.
بشارت ظهور پیامبر در کتب عهدین
گرچه شواهد قطعی تاریخی و همچنین محتویات کتب مقدسه یهود و نصاری (تورات و اناجیل) نشان که اینها کتابهای آسمانی نازل شده بر

موسی و عیسی (علیهماالسلام) نیستند و دست تحریف به سوی آنها دراز شده است بلکه بعضی از میان رفته اند و آنچه امروز به نام کتب مقدسه در میان آنها است مخلوطی است از زائیده های افکار بشری و قسمتی از تعلیماتی که بر موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام) نازل گردیده و در دست شاگردان بوده .
بنابراین اگر جملههائی که صراحت کامل درباره بشارت ظهور پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داشته باشد در آنها دیده نشود جای تعجب نخواهد بود.
ولی با این حال در همین کتب تحریف یافته عباراتی دیده می شود که اشاره قابل ملاحظهای به ظهور این پیامبر بزرگ دارد که جمعی از دانشمندان ما آنها را در کتابها یا مقاله هائی که در این موضوع نگاشته اند جمع آوری نموده ، و چون ذکر آنهمه بشارات و بحث و گفتگو پیرامون دلالت آنها بطول می انجامد ما تنها به چند قسمت به عنوان نمونه اشاره می کنیم .
1 - در تورات سفر تکوین فصل 17 شماره 17 تا 20 چنین می خوانیم :
((و ابراهیم به خدا گفت که ای کاش اسماعیل در حضور تو زندگی نماید ...
و در تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 404
حق اسماعیل (دعای) ترا شنیدم اینک به او برکت دادم و او را بارور گردانیده به غایت زیاد خواهم نمود و دوازده سرور تولید خواهد نمود و او را امت عظیمی خواهم نمود)).
2 - در سفر پیدایش باب 49 شماره 10 می خوانیم :
((عصای سلطنت از یهودا و فرمانفرمائی از پیش پایش نهضت خواهد نمود تا وقتی که ((شیلوه)) بیاید که به او امتها جمع خواهد شد.))
قابل توجه اینکه یکی از معانی شیلوه - طبق تصریح مسترها کس در کتاب قاموس مقدس - فرستادن می باشد و با کلمه ((رسول)) یا رسول الله موافق است .
3 - در انجیل یوحنا باب 14 شماره 15 و 16 چنین می خوانیم : ((اگر شما مرا دوست دارید احکام مرا نگاه دارید و من از پدر خواهم خواست و او تسلی دهنده دیگر به شما خواهد داد که تا به ابد با شما خواهد ماند)).
4 - و در همان انجیل یوحنا باب 15 شماره 26 می خوانیم : ((و چون آن تسلی دهنده بیاید که من از جانب پدر به شما خواهم فرستاد یعنی روح راستی که از طرف پدر می آید او درباره من شهادت خواهد داد.))
5 - و نیز در همان انجیل یوحنا باب 16 شماره 7 به بعد می خوانیم :
((لیکن به شما راست می گویم که شما را مفید است که من بروم که اگر من نروم آن تسلی دهنده به نزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم او را به نزد شما خواهم فرستاد ... اما چون او یعنی روح راستی بیاید او شما را به

تمامی راستی ارشاد خواهد نمود، زیرا که او از پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هر آنچه می شنود خواهد گفت و شما را به آینده خبر خواهد داد.)) تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 405
نکته شایان توجه اینکه : در اناجیل فارسی در جمله های بالا که از انجیل یوحنا است کلمه ((تسلی دهنده)) آمده ، ولی در انجیل عربی چاپ لندن (مطبعه ویلیام وطس - سال 1857) به جای آن ((فارقلیطا)) ذکر شده است . الأعراف
آیه 158
آیه و ترجمه
قُلْ یَأَیُّهَا النَّاس إِنی رَسولُ اللَّهِ إِلَیْکمْ جَمِیعاً الَّذِی لَهُ مُلْک السمَوَتِ وَ الاَرْضِ لا إِلَهَ إِلا هُوَ یُحْیِ وَ یُمِیت فَئَامِنُواْ بِاللَّهِ وَ رَسولِهِ النَّبیِّ الاُمِّیِّ الَّذِی یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ کَلِمَتِهِ وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّکمْ تَهْتَدُونَ(158)
ترجمه :158 - بگو: ای مردم ! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم ، همان خدائی که حکومت آسمانها و زمین از آن او است ، معبودی جز او نیست ، زنده می کند و می میراند پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده اش ، آن پیامبر درس نخوانده ای که ایمان به خدا و کلماتش دارد و از او پیروی کنید تا هدایت یابید.
تفسیر :دعوت جهانی پیامبر
در حدیثی از امام مجتبی چنین می خوانیم : عده ای از یهود نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمدند و گفتند: ای محمد توئی که گمان می بری فرستاده خدائی و همانند موسی (علیه السلام) بر تو وحی فرستاده می شود؟!
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کمی سکوت کرد، سپس فرمود: آری منم سید فرزندان آدم و به این افتخار نمی کنم ، من خاتم پیامبران و پیشوای پرهیزکاران و فرستاده پروردگار جهانیانم تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 406
آنها سؤ ال کردند به سوی چه کسی ؟ به سوی عرب یا عجم یا ما؟
((خداوند آیه فوق را نازل کرد، و رسالت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به تمام جهانیان با صراحت در ضمن آن شرح داد)).
ولی با این حال پیوند و ارتباط آیه با آیه قبل در زمینه صفات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و دعوت به پیروی از آئین او جای انکار نیست .
نخست به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد: ((بگو ای مردم من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم)) (قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا).
این آیه همانند آیات بسیاری دیگر از قرآن مجید، دلیل روشنی بر جهانی بودن دعوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است .

در آیه 28 سوره سبا نیز می خوانیم و ما ارسلناک الا کافة للناس : ترا جز به سوی همه مردم نفرستادیم .
و در آیه 19 سوره انعام می خوانیم : و اوحی الی هذا القرآن لانذرکم به و من بلغ : ((این قرآن به من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که قرآن به آنها می رسد انذار کنم)).
و در آغاز سوره فرقان می خوانیم : تبارک الذی انزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا: ((پاینده و برقرار است خداوندی که قرآن را بر بنده اش فرستاد که جهانیان را از مسئولیتهایشان بیم دهد)).
اینها نمونه آیاتی است که گواه جهانی بودن دعوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است و در این باره باز هم به خواست پروردگار ذیل آیه 7 سوره شوری بحث خواهیم کرد، و در ذیل آیه 92 سوره انعام نیز بحث نسبتا مشروحی در این زمینه داشتیم سپس خدائی را که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به سوی او دعوت می کند با سه صفت معرفی می کند: تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 407
((خداوندی که حکومت آسمانها و زمینها از آن او است)) (الذی له ملک السماوات و الارض).
((خداوندی که معبودی شایسته پرستش جز او وجود ندارد)) (لا اله الا هو).
((خداوندی که زنده می کند و می میراند و نظام حیات و مرگ به فرمان او است)) (یحیی و یمیت).
و به این ترتیب ، الوهیت غیر خالق آسمان و زمین ، و هر گونه بت ، و همچنین تثلیث مسیحیت را نفی می کند، و نیز قدرت پروردگار را بر رسالت جهانی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و توانائی او را بر امر معاد تاکید می کند.
و در پایان از همه مردم جهان دعوت می کند که ((به خدا و فرستاده او پیامبر درس نخوانده و قیام کننده از میان توده های جمعیت ایمان بیاورند)) (فامنوا بالله و رسوله النبی الامی).
((پیامبری که تنها دیگران را دعوت به این حقایق نمی کند، بلکه در درجه اول خودش به آنچه می گوید، یعنی به خدا و سخنان او ایمان دارد (الذی یؤ من بالله و کلماته).
نه تنها آیاتی را که بر خودش نازل شده می پذیرد، بلکه تمام کتب راستین انبیاء پیشین را نیز می پذیرد.
ایمان او به آئینش که از خلال اعمال و رفتارش آشکار است ، خود دلیل روشنی بر حقانیت او است ، زیرا عمل یک گوینده ، نشان می دهد که تا چه اندازه به گفته خود مؤ من است ، و ایمان او به گفتارش یکی از نشانه های صدق و راستگوئی او است تمام تاریخ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به این حقیقت گواهی می دهد، که او بیش از همه به تعلیمات

خویش و آیات قرآن پایبند بود و ایمان داشت .
آری ((از چنین پیامبری باید پیروی کنید، تا نور هدایت در قلب شما بتابد و در مسیر سعادت قرار گیرید (و اتبعوه لعلکم تهتدون). تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 408

اشاره به اینکه ایمان به تنهائی کافی نیست ، بلکه در صورتی مفید خواهد بود که با پیروی عملی تکمیل گردد.
جالب توجه اینکه آیه فوق در مکه نازل شده است که در آن روز پیروان اسلام ، در اقلیت شدیدی قرار داشتند، آنچنان که شاید کمتر کسی احتمال می داد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) حتی بر مکه مسلط شود، تا چه رسد به جزیره عرب و یا قسمت مهم دنیا.
بنابراین کسانی که فکر می کنند پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نخست مدعی رسالت بر مکه بود و هنگامی که آئینش بالا گرفت به فکر تسلط بر حجاز افتاد و سپس در فکر کشورهای دیگر فرو رفت و نامه به سلاطین دنیا نوشت و اعلام جهانی بودن آئینش را کرد پاسخ همه آنها را آیه فوق که در مکه نازل شده است می دهد، و می گوید: او از آغاز کار دعوت جهانی خود را آشکار ساخت . الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 409
آیه 159 - 160
آیه و ترجمه
وَ مِن قَوْمِ مُوسی أُمَّةٌ یهْدُونَ بِالحْقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ(159)
وَ قَطعْنَهُمُ اثْنَتىْ عَشرَةَ أَسبَاطًا أُمَماً وَ أَوْحَیْنَا إِلی مُوسی إِذِ استَسقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضرِب بِّعَصاک الحْجَرَ فَانبَجَست مِنْهُ اثْنَتَا عَشرَةَ عَیْناً قَدْ عَلِمَ کلُّ أُنَاسٍ مَّشرَبَهُمْ وَ ظلَّلْنَا عَلَیْهِمُ الْغَمَمَ وَ أَنزَلْنَا عَلَیْهِمُ الْمَنَّ وَ السلْوَی کلُوا مِن طیِّبَتِ مَا رَزَقْنَکمْ وَ مَا ظلَمُونَا وَ لَکِن کانُوا أَنفُسهُمْ یَظلِمُونَ(160)
ترجمه :159 - و از قوم موسی گروهی به سوی حق هدایت می کنند و حاکم به حق و عدالتند.
160 - و آنها را به دوازده گروه که هر یک شاخهای (از دودمان اسرائیل) بودند تقسیم کردیم و هنگامی که موسی تقاضای آب (برای قوم تشنه کامش در بیابان) کرد به او وحی فرستادیم که عصای خود را بر سنگ بزن ناگهان دوازده چشمه از آن بیرون ریخت آنچنان که هر گروه چشمه خود را می شناختند و ابر را بر سر آنها سایبان ساختیم و بر آنها من و سلوی فرستادیم (و به از آنان گفتیم) از روزیهای پاکیزه که به شما داده ایم بخورید (و سپاس خدا را بجا آورید ولی آنها نافرمانی و ستم کردند) اما به ما ستم نکردند لکن به خودشان ستم نمودند.
تفسیرگوشه ای از نعمتهای خدا به بنی اسرائیل
در آیات فوق باز سخن پیرامون بنی اسرائیل و سرنوشت و رویدادهای تاریخ آنها است .
در آیه نخست اشاره به واقعیتی می کند که شبیه آن را در قرآن دیده ایم
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 410

واقعیتی که حکایت از روح حق طلبی قرآن دارد، و آن احترام به موقعیت اقلیتهای صالح است یعنی : چنان نبود که بنی اسرائیل یکپارچه فاسد و مفسد باشند و این نژاد عموما مردمی گمراه و سرکش معرفی شوند بلکه در برابر اکثریت مفسده جو، اقلیتی وجود داشتند صالح و ناهماهنگ با کارهای اکثریت ، قرآن برای این اقلیت صالح اهمیت خاصی قائل شده است و می گوید: از قوم موسی (علیه السلام) گروهی هستند که دعوت به سوی حق می کنند و حاکم به حق و عدالتند (و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون).
این آیه ممکن است اشاره به گروه کوچکی باشد که تسلیم در برابر سامری و دعوت او نشدند و همه جا حامی و طرفدار مکتب موسی (علیه السلام) بودند و یا گروههای صالح دیگری که بعد از موسی (علیه السلام) بروی کار آمدند.
ولی این معنی با ظاهر آیه چندان سازگار نیست ، زیرا ((یهدون)) و ((یعدلون)) فعل مضارع است و حداقل حکایت از زمان حال یعنی عصر نزول قرآن می کند و وجود چنین گروهی را در آن زمان اثبات می نماید، مگر اینکه کلمه ((کان)) در تقدیر بگیریم ، تا آیه اشاره به زمان گذشته بوده باشد و می دانیم تقدیر گرفتن بدون وجود قرینه خلاف ظاهر است .
و نیز می تواند ناظر به اقلیتی از یهود که در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می زیستند بوده باشد همانها که تدریجا و پس از مطالعه کافی روی دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سرانجام اسلام را پذیرفتند و در جمع مسلمانان راستین و حامیان مخلص در آمدند، این تفسیر با ظاهر آیه و فعل مضارع که در آن به کار رفته است هماهنگتر است .
و اینکه در پارهای از روایات شیعه و اهل سنت وارد شده که این آیه اشاره به گروه کوچکی است از بنی اسرائیل که در ماوارء چین زندگی دارند، زندگی عادلانه و تواءم با تقوا و خداشناسی و خداپرستی ، علاوه بر اینکه با آنچه از وضع جهان آگاهیم سازگار نیست و تواریخ موجود این موضوع را تایید نمی کند، تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 411
احادیث مزبور از حیث سند معتبر نمی باشد، و نمی توان به عنوان یک حدیث صحیح طبق قواعد علم رجال روی آنها تکیه کرد.
در آیه بعد اشاره به چند قسمت از نعمتهای خدا بر بنی اسرائیل می کند. نخست می گوید: ((ما آنها را به دوازده گروه تقسیم کردیم)) (تا نظمی عادلانه و دور از برخوردهای خشونت آمیز در میانشان حکومت کند) (و قطعناهم اثنتی عشرة اسباطا امما).
روشن است هنگامی که یک ملت دارای تقسیم بندیهای صحیح و منظم بوده باشد، و هر بخش و یا هر گروه تحت رهبری رهبر لایقی قرار گیرد،

اداره آنها آسانتر و رعایت عدالت در میانشان سهلتر خواهد بود، و به همین دلیل تمام کشورهای جهان می کوشند از این اصل پیروی کنند.
کلمه ((اسباط)) جمع ((سبط)) بر وزن ثبت و همچنین بر وزن سفت) در اصل به معنی توسعه و گسترش چیزی به آسانی و راحتی است ، سپس به فرزندان - مخصوصا نوه ها- و شاخه های یک فامیل ، سبط و اسباط گفته شده است .
در اینجا منظور از اسباط همان تیره های بنی اسرائیل است که هر کدام از یکی از فرزندان یعقوب (علیه السلام) منشعب شده بودند.
نعمت دیگر اینکه هنگامی که بنی اسرائیل در بیابان سوزان ، به سوی بیت المقدس در حرکت بودند و گرفتار عطش سوزان و تشنگی خطرناکی شدند، و از موسی (علیه السلام) تقاضای آب کردند، ((به او وحی فرستادیم که عصایت را بر سنگ بزن و او چنین کرد، ناگهان دوازده چشمه از سنگ جوشید)) (و اوحینا الی موسی اذا ستسقاه قومه ان اضرب بعصاک الحجر فانبجست منه اثنتی عشرة عینا).
و آنچنان این چشمه ها در میان آنها تقسیم شد که هر کدام به خوبی چشمه خود را می شناختند (قد علم کل اناس مشربهم). تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 412
از این جمله استفاده می شود که این دوازده چشمه که از آن صخره عظیم جوشید نشانه ها و تفاوتهائی داشته است ، آنچنان که هر کدام از اسباط بنی اسرائیل چشمه خود را می شناختند و این خود سبب می شد که اختلافی در میان آنها بروز نکند و نظم و انضباط حکمفرما گردد و آسانتر سیراب شوند.
نعمت دیگر اینکه در آن بیابان سوزان که پناهگاهی وجود نداشت ، ابر را بر سر آنها سایه افکن ساختیم (و ظللنا علیهم الغمام).
بالاخره چهارمین نعمت این بود که من و سلوی را به عنوان دو غذای لذیذ و نیرو بخش بر آنها فرستادیم (و انزلنا علیهم المن و السلوی).
درباره ((من)) و ((سلوی)) این دو غذای مطبوع و مفید که خداوند به بنی اسرائیل در آن بیابان ارزانی داشت ، مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند که ما در جلد اول همین تفسیر ذیل آیه 57 سوره بقره بیان کردیم و گفتیم بعید نیست که ((من)) یکنوع عسل طبیعی بوده که در دل کوههای مجاور وجود داشته و یا شیره های مخصوص نباتی بوده که در درختانی که در گوشه و کنار آن بیابان می روئیده ظاهر می شده است ، و ((سلوی)) یکنوع پرنده حلال گوشت شبیه به - کبوتر بوده است .
و به آنها گفتیم از غذاهای پاکیزهای که در اختیار شما گذارده ایم بخورید (و فرمان خدا را به کار بندید) (کلوا من طیبات من رزقناکم).
اما آنها خوردند و کفران و ناسپاسی کردند، آنها ((به ما ستم نکردند بلکه

به خودشان ستم روا داشتند (و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون)
باید توجه داشت که مضمون این آیه با تفاوت مختصری ، در سوره بقره آیات 57 و 60 آمده است منتهی در آنجا به جای ((انبجست))، ((انفجرت)). آمده است ، و به عقیده جمعی از مفسران تفاوت این دو عبارت در این است که تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 413
که ((انفجرت)) به معنی ((بیرون ریختن آب با فشار و کثرت)) است ، ولی ((انبجست)) به معنی ((بیرون ریختن آب بطور مختصر و کم)) است ، و این تفاوت شاید اشاره به آن است که چشمه های آب ناگهانی از آن صخره عظیم بیرون نریخت تا مایه وحشت گردد، و توانائی کنترل آن را نداشته باشند بلکه نخست به آرامی بیرون ریخت و سپس گسترش پیدا کرد و به حد وفور رسید.
بعضی دیگر از مفسران معتقدند که این دو کلمه هر دو به یک مفهوم است .
الأعراف
آیه 161 - 162
آیه و ترجمه
وَ إِذْ قِیلَ لَهُمُ اسکُنُوا هَذِهِ الْقَرْیَةَ وَ کلُوا مِنْهَا حَیْث شِئْتُمْ وَ قُولُوا حِطةٌ وَ ادْخُلُوا الْبَاب سجَّداً نَّغْفِرْ لَکُمْ خَطِیئَتِکمْ سنزِیدُ الْمُحْسِنِینَ(161)
فَبَدَّلَ الَّذِینَ ظلَمُوا مِنهُمْ قَوْلاً غَیرَ الَّذِی قِیلَ لَهُمْ فَأَرْسلْنَا عَلَیْهِمْ رِجْزاً مِّنَ السمَاءِ بِمَا کانُوا یَظلِمُونَ(162)
ترجمه :161 - و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که به آنها گفته شد در این قریه (بیت المقدس) ساکن شوید و از هر جا (و بهر کیفیت) بخواهید از آن بخورید (و بهره گیرید) و بگوئید خداوندا! گناهان ما را بریز، و از در (بیت المقدس) با تواضع وارد شوید، اگر چنین کنید گناهان شما را می بخشیم و نیکوکاران را پاداش بیشتر خواهیم داد.
162- اما کسانی که از آنها ظلم و ستم (بر خویشتن) کردند این سخن (و آن برنامه ها) را دگرگون ساختند و غیر از آنچه به آنها گفته شده بود انجام دادند لذا بخاطر ستمی که روا داشتند بلائی از آسمان بر آنها تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 414
تفسیر :در تعقیب آیات گذشته در این دو آیه اشاره به قسمت دیگری از مواهب پروردگار به بنی اسرائیل و طغیانگری آنان در برابر این مواهب شده است .
نخست می گوید: ((به خاطر بیاورید هنگامی را که به آنها گفته شد در این سرزمین (بیت المقدس) ساکن گردید و از نعمتهای فراوان آن ، در هر نقطه و هر گونه که می خواهید استفاده کنید)) (و اذ قیل لهم اسکنوا هذه القریة و کلوا منها حیث شئتم).
و به آنها گفتیم ((از خداوند تقاضای ریزش گناه و بخشش خطاهایتان کنید،

و از در بیت المقدس با خضوع و تعظیم وارد شوید (و قولوا حطة و ادخلوا الباب سجدا).
که اگر این برنامه ها را انجام دهید، خطاهائی را که مرتکب شده اید می بخشیم ، و به نیکوکاران پاداش بیشتر و بهتر خواهیم داد (نغفر لکم خطیئاتکم سنزید المحسنین). ولی با اینکه درهای رحمت به روی آنها گشوده بود، و اگر از فرصت استفاده می کردند می توانستند، گذشته و آینده خود را اصلاح کنند، اما ستمکاران بنی اسرائیل نه تنها استفاده نکردند بلکه فرمان پروردگار را بر خلاف آنچه به آنها گفته شده بود عمل کردند (فبدل الذین ظلموا منهم قولا غیر الذی قیل لهم).
((سرانجام به خاطر این نافرمانی و طغیان و ظلم و ستم بر خویشتن و بر - دیگران عذابی از آسمان بر آنها نازل کردیم (فارسلنا علیهم رجزا من السماء بما کانوا یظلمون). تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 415
باید توجه داشت که مضمون این دو آیه نیز با تفاوت مختصری در سوره بقره آیه 58 و 59 آمده است و ما تفسیر آن را بطور مشروحتر در جلد اول صفحه 182 و 183 آوردیم .
تنها تفاوت مهمی که میان آیات مورد بحث و آیات سوره بقره است این است که در اینجا در پایان می گوید بما کانوا یظلمون و در آنجا بما کانوا یفسقون و شاید تفاوت این دو به خاطر آن باشد که گناهان دارای دو جنبه است ، یکی جنبه مربوط به پروردگار و دیگری جنبه مربوط به خود انسان ، قرآن در آیه سوره بقره با تعبیر به فسق که مفهومش خروج از اطاعت و فرمان خدا است ، اشاره به جنبه اول کرده و در آیه مورد بحث با تعبیر به ظلم اشاره به جنبه دوم نموده است .
((حطه)) چیست و چه معنی دارد؟
قابل توجه اینکه بنی اسرائیل ماءمور بودند که به هنگام ورود به بیت - المقدس دل و جان و روح خود را با یک توبه خالصانه و واقعی که در کلمه حطه خلاصه می شد، از آلودگی به گناهان گذشته بشویند، و از آنهمه جرائمی که قبل از ورود به بیت المقدس مخصوصا آزارهائی که به پیامبر بزرگشان موسی بن عمران نمودند از خدا تقاضای بخشش کنند.
کلمه حطه که در واقع شعار آنها به هنگام ورود به بیت المقدس بود، صورت اختصاری از جمله ((مسئلتنا حطه)) یعنی تقاضای ما ریزش گناهان ما و یا ریزش باران عفو و رحمتت بر ما است زیرا حطه در اصل به معنی نزول چیزی از طرف بالا است .
اما این شعار مانند همه شعارها به این مفهوم نبود که تنها الفاظی را بر تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 416
-
زبان جاری کنند بلکه می بایست زبانشان ترجمان روح و تمام ذرات

وجودشان باشد اما همانطور که در آیه بعد آمده است بسیاری از آنها حتی این شعار تربیتی را مسخ کردند، و به شکل زننده ای در آوردند و آن را یک وسیله مسخره و تفریح ساختند. الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 417
آیه 163 - 166
آیه و ترجمه
وَ سئَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتى كانَت حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فى السبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سبْتِهِمْ شرَّعاً وَ يَوْمَ لا يَسبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كذَلِک نَبْلُوهُم بِمَا كانُوا يَفْسقُونَ(163)
وَ إِذْ قَالَت أُمَّةٌ مِّنهُمْ لِمَ تَعِظونَ قَوْماً اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً شدِيداً قَالُوا مَعْذِرَةً إِلى رَبِّكُمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ(164)
فَلَمَّا نَسوا مَا ذُكرُوا بِهِ أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنهَوْنَ عَنِ السوءِ وَ أَخَذْنَا الَّذِينَ ظلَمُوا بِعَذَابِ بَئِيسِ بِمَا كانُوا يَفْسقُونَ(165)
فَلَمَّا عَتَوْا عَن مَّا نهُوا عَنْهُ قُلْنَا لهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَسِئِينَ(166)
ترجمه :163 - و از آنها درباره (سرگذشت شهری که در ساحل دریا بود سوال کن ، و (بخاطر بیاور هنگامی را که آنها در روز شنبه تجاوز (و طغیان در برابر قانون خدا) می کردند، همان هنگام که ماهیانشان روز شنبه (که روز تعطیل و استراحت - شان بود) آشکار می شدند اما در غیر روز شنبه به سراغ آنها نمی آمدند، اینگونه آنها را به چیزی آزمایش کردیم که در برابر آن نافرمانی می نمودند.
164 - و هنگامی را که گروهی از آنها (به گروه دیگر) گفتند چرا جمعی (گنهکار) را اندرز می دهید که سرانجام خداوند آنها را هلاک خواهد کرد و یا به عذاب شدیدی گرفتار خواهد ساخت (آنها را به حال خود واگذارید تا نابود شوند) گفتند: (این اندرزها) برای اعتذار (و رفع مسئولیت) در پیشگاه پروردگار شماست ، به علاوه شاید آنها (بپذیرند و از گناه بازایستند و) تقوی پیشه کنند.
165 - اما هنگامی که تذکراتی را که به آنها داده شده بود فراموش کردند، نهی کنندگان از بدی را رهائی بخشیدیم و آنها را که ستم کردند به عذاب شدیدی بخاطر نافرمانی شان تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 418
گرفتار ساختیم .
166 - هنگامی که در برابر فرمانی که به آنها داده شده بود سرکشی نمودند به آنها گفتیم به شکل میمونها در آئید و طرد شوید.
تفسیر :یک سرگذشت عبرت انگیز
در این آیات صحنه دیگری از تاریخ پرماجرای بنی اسرائیل ، که مربوط به جمعی از آنها است که در ساحل دریائی زندگی می کردند، آمده است ، منتها روی سخن در آن به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)

است ، و به او می گوید که از یهود معاصر خویش درباره این جمعیت سوال کند یعنی این خاطره را به وسیله سوال در ذهن آنان مجسم ساز، تا از آن پند گیرند، و از سرکشی و کیفری که در انتظار سرکشان است بپرهیزند.
این سرگذشت ، چنانکه در روایات اسلامی به آن اشاره شده مربوط به جمعی از بنی اسرائیل است که در ساحل یکی از دریاها (ظاهرا دریای احمر بوده که در کنار سرزمین فلسطین قرار دارد) در بندری بنام ایله (که امروز بنام بندر ایلات معروف می باشد) زندگی می کردند و از طرف خداوند به عنوان آزمایش و امتحان دستوری به آنها داده شد و آن اینکه صید ماهی را در آن روز تعطیل کنند اما آنها با آن دستور مخالفت کردند و گرفتار مجازات دردناکی شدند که شرح آنرا در این آیات می خوانیم .
در نخستین آیه می فرماید: ((از قوم یهود معاصر خویش ماجرای شهری را که در کنار دریا قرار داشت سؤ ال کن)) (و اسئلهم عن القریة التی کانت حاضرة البحر).
(و به یاد آنها بیاور زمانی را که در روز شنبه از قانون پروردگار تجاوز

می کردند)) (اذ یعدون فی السبت).
زیرا روز شنبه تعطیل آنها بود و وظیفه داشتند، دست از کار و کسب و صید ماهی بکشند و به مراسم عبادت آن روز بپردازند، اما آنها این دستور را زیر پا گذاردند.
سپس قرآن آنچه را در جمله قبل سربسته بیان کرده بود چنین شرح می دهد به خاطر بیاور ((آن هنگام را که ماهیان در روز شنبه در روی آب آشکار می شدند و در غیر روز شنبه ماهی کمتر به سراغ آنها می آمد)) (اذ تاتیهم حیتانهم یوم سبتهم شرعا).
((سبت)) در لغت به معنی تعطیل عمل برای استراحت است و اینکه در قرآن در سوره ((نبا)) می خوانیم و جعلنا نومکم سباتا ((خواب شما را مایه راحت شما قرار دادیم نیز اشاره به همین موضوع است ، و روز شنبه را از این جهت ((یوم السبت)) نامیده اند که برنامه های کسب و کار معمولی در آن تعطیل می شد، سپس این نام بر این روز باقی ماند.
بدیهی است جمعیتی که در کنار دریا زندگی می کنند، قسمت مهمی از تغذیه و درآمدشان از طریق صید ماهی است ، و گویا به خاطر تعطیل مستمری که قبلا در روز شنبه در میان آنها معمول بود، ماهیان در آن روز احساس امنیت از نظر صیادان می کردند و دسته دسته به روی آب ظاهر می شدند اما در روزهای دیگر که صیادان در تعقیب آنها بودند در اعماق آب فرو می رفتند!
این موضوع خواه جنبه طبیعی داشته ، و یا یک جنبه فوق العاده و الهی ،

وسیلهای بود برای امتحان و آزمایش این جمعیت لذا قرآن می گوید: ما این چنین آنها را به چیزی که در برابر آن مخالفت می کردند آزمایش می کردیم (کذلک نبلوهم بما کانوا یفسقون).
در حقیقت جمله ((بما کانوا یفسقون)) اشاره به آن است که آزمایش آنها

به چیزی بود که آنها را به سوی خود جلب و به نافرمانی دعوت می کرد و همه آزمایشها همین گونه است ، زیرا آزمایش باید میزان مقاومت افراد را در برابر کشش گناهان مشخص کند و اگر گناه کششی به سوی خود نداشت ، آزمایش مفهومی نمی داشت .
هنگامی که این جمعیت از بنی اسرائیل در برابر این آزمایش بزرگ که با زندگی آنان کاملا آمیخته بود قرار گرفتند، به سه گروه تقسیم شدند:
((گروه اول)) که اکثریت را تشکیل می دادند، به مخالفت با این فرمان الهی برخاستند.
((گروه دوم)) که قاعدتا اقلیت کوچکی بودند، در برابر گروه اول به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند.
((گروه سوم))، ساکتان و بی طرفان بودند، که نه همگامی با گناهکاران داشتند و نه وظیفه نهی از منکر را انجام می دادند.
در آیه دوم مورد بحث ، گفتگوی این گروه را با نهی کنندگان شرح می دهد و می گوید: ((بخاطر بیاور هنگامی که جمعی از آنها به جمع دیگری گفتند: چرا قومی را اندرز می دهید که خداوند سرانجام آنها را هلاک می کند و یا به عذاب دردناکی کیفر خواهد داد)) (و اذ قالت امة منهم لم تعظون قوما الله مهلکهم او معذبهم عذابا شدیدا). تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 421
((آنها در پاسخ گفتند: ما به خاطر این نهی از منکر می کنیم که وظیفه خود را در پیشگاه پروردگارتان انجام داده و در برابر او مسئولیتی نداشته باشیم ، بعلاوه شاید سخنان ما در دل آنها مؤ ثر افتد و دست از طغیان و سرکشی بردارند)) (قالوا معذرة الی ربکم و لعلهم یتقون).
از جمله بالا چنین استفاده می شود که اندرز دهندگان برای دو هدف این کار را انجام می دادند یکی به خاطر این که در پیشگاه خدا معذور باشند و دیگر اینکه شاید در دل گنهکاران مؤ ثر افتد، و مفهوم این سخن چنین است که حتی اگر احتمال تاثیر هم ندهند باید از پند و اندرز خودداری ننمایند، در حالی که معروف این است که شرط وجوب امر به معروف و نهی از منکر احتمال تاثیر است .
ولی باید توجه داشت که گاهی بیان حقایق و وظائف الهی بدون احتمال تاثیر نیز واجب می شود و آن در موردی است که اگر حکم خدا گفته نشود و از گناه انتقاد نگردد کم کم بدست فراموشی سپرده می شود و بدعتها جان می گیرند و سکوت دلیل بر رضایت و موافقت محسوب می شود، در

این گونه موارد لازم است حکم پروردگار آشکارا همه جا گفته شود هر چند اثری در گنهکاران نگذارد.
این نکته نیز شایان توجه است که نهی کنندگان می گفتند می خواهیم در پیشگاه ((پروردگارتان)) معذور باشیم ، گویا اشاره به این است که شما هم در پیشگاه خدا مسئولیت دارید و این وظیفه تنها وظیفه ما نیست ، وظیفه شما نیز می باشد.
آیه بعد می گوید: سرانجام دنیاپرستی بر آنان غلبه کرد ((و فرمان خدا را به دست فراموشی سپردند، در این هنگام آنها را که از گناه نهی می کردند رهائی بخشیدیم ولی ستمکاران را به کیفر سختی به خاطر فسق و گناهشان مبتلا ساختیم)) تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 422
(فلما نسوا ما ذکروا به انجینا الذین ینهون عن السوء و اخذنا الذین ظلموا بعذاب بئیس بما کانوا یفسقون).
شک نیست که این فراموشی ، فراموشی حقیقی که موجب عذر است نبود، بلکه آنچنان بی اعتنائی به فرمان خدا کردند که گوئی به کلی آنرا فراموش نموده اند.
سپس مجازات آنها را چنین شرح می دهد: هنگامی که ((در برابر آنچه از آن نهی شده بودند، سرکشی کردند به آنها گفتیم به شکل میمونهای طرد شده در آئید)) (فلما عتوا عما نهوا عنه قلنا لهم کونوا قردة خاسئین)
روشن است که امر ((کونوا)) (بوده باشید) در اینجا یک فرمان تکوینی است ، همانند انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون (سوره یس آیه 28
نکته هادر اینجا به چند موضوع باید توجه کرد:
1 - چگونه دست به گناه زدند؟
در اینکه این جمعیت ، قانونشکنی را از کجا شروع کردند، در میان مفسران گفتگو است ، از بعضی از روایات چنین استفاده می شود که نخست دست به حیله به اصطلاح شرعی زدند، در کنار دریا حوضچه هائی ترتیب دادند و راه آنرا به دریا گشودند، روزهای شنبه راه حوضچه ها را باز می کردند، و ماهیان تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 423
فراوان همراه آب وارد آنها می شدند، اما به هنگام غروب که می خواستند به دریا بازگردند راهشان را محکم می بستند، سپس روز یکشنبه شروع به صید آنها می کردند و می گفتند خداوند به ما دستور داده است صید ماهی نکنید، ما هم صید نکردهایم بلکه تنها آنها را در حوضچه ها محاصره نموده ایم !
بعضی از مفسران گفته اند آنها روز شنبه قلابها را به دریا می افکندند، سپس روز بعد آنرا از دریا بیرون می کشیدند و به این وسیله صید ماهی می نمودند.

و از بعضی از روایات دیگر برمی آید که آنها بدون هیچ حیلهای با بی اعتنائی کامل روزهای شنبه مشغول صید ماهی شدند.
ولی ممکن است همه این روایات صحیح باشد به این ترتیب که در آغاز از طریق حیله به اصطلاح شرعی - به وسیله کندن حوضچه ها و یا انداختن قلابها - کار خود را شروع کردند، این کار، گناه را در نظر آنها کوچک و آنان را در برابر شکستن احترام روز شنبه جسور ساخت ، کم کم روزهای شنبه علنا و بی پروا به صید ماهی مشغول شدند و از این راه مال و ثروت فراوانی فراهم ساختند.
2 - چه کسانی رهائی یافتند؟
ظاهر آیات فوق این است که از آن سه گروه (گنهکاران ، ساکتان و اندرز دهندگان) تنها گروه سوم از مجازات الهی مصون ماندند و به طوری که در روایات آمده است آنها هنگامی که دیدند اندرزه ایشان مؤ ثر واقع نمی شود ناراحت شدند و گفتند ما از شهر بیرون می رویم ، شب هنگام به بیابان رفتند و اتفاقا در همان شب کیفر الهی دامان دو گروه دیگر را گرفت .
و اما اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند که تنها گروه گنهکار گرفتار

عذاب شدند و ساکتان نیز رهائی یافتند با ظاهر آیات فوق به هیچوجه سازگار نیست .
3 - آیا هر دو گروه یک نوع کیفر داشتند؟
از آیات فوق چنین برمی آید که کیفر مسخ شدن ، منحصر به گنهکاران بود زیرا میگوید فلما عتوا عما نهوا عنه ... (هنگامی که در برابر آنچه نهی شده بودند سرکشی کردند...) ولی از طرفی از آیات فوق نیز استفاده که تنها اندرز دهندگان از مجازات رهائی یافتند، زیرا می گوید انجینا الذین ینهون عن السوء (آنها را که نهی از منکر می کردند رهائی بخشیدیم).
از مجموع این دو چنین استفاده می شود که هر دو گروه مجازات شدند ولی مجازات مسخ ، تنها مربوط به گنهکاران بود، و مجازات دیگران احتمالا هلاکت و نابودی بوده است ، هر چند گنهکاران نیز چند روزی پس از مسخ شدن - طبق روایات - هلاک شدند.
4 - آیا مسخ جسمانی بوده یا روحانی ؟
((مسخ)) یا به تعبیر دیگر تغییر شکل انسانی به صورت حیوان مسلما موضوعی بر خلاف جریان عادی طبیعت است ، البته ((موتاسیون)) و جهش و تغییر شکل حیوانات به صورت دیگر در موارد جزئی دیده شده است ، و پایه های فرضیه تکامل در علوم طبیعی امروز بر همان بنا نهاده شده ، ولی مواردی که در آن موتاسیون و جهش دیده شده صفات جزئی حیوانات است ، نه صفات کلی ، یعنی هرگز دیده نشده است که نوع

حیوانی بر اثر ((موتاسیون)) تبدیل به نوع دیگر شود، بلکه تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 425
خصوصیاتی از حیوان ممکن است دگرگون گردد، و تازه جهش در نسلهائی که به وجود می آیند دیده می شود، نه اینکه حیوانی که متولد شده است با جهش تغییر شکل دهد، بنابراین دگرگون شدن صورت انسان یا حیوانی به صورت نوع دیگر امری است خارق العاده .
اما بارها گفته ایم مسائلی بر خلاف جریان عادی طبیعی وجود دارد، گاهی به صورت معجزات پیامبران و زمانی به صورت اعمال خارق العادهای که از پارهای از انسانها سر میزند، هر چند پیامبر نباشند (که البته با معجزات متفاوت است) بنابراین پس از قبول امکان وقوع معجزات و خارق عادات ، مسخ و دگرگون شدن صورت انسانی به انسان دیگر مانعی ندارد.
و همانطور که در بحث اعجاز انبیاء گفته ایم ، وجود چنین خارق عاداتی نه استثناء در قانون علیت است نه بر خلاف عقل و خرد بلکه تنها یک جریان عادی طبیعی در اینگونه موارد شکسته می شود که نظیرش را در انسانهای استثنائی کرارا دیده ایم .
بنابراین هیچ مانعی ندارد که مفهوم ظاهر کلمه ((مسخ)) را که در آیه فوق و بعضی دیگر از آیات قرآن آمده است بپذیریم و بیشتر مفسران هم همین تفسیر را پذیرفته اند.
ولی بعضی از مفسران که در اقلیت هستند معتقدند که مسخ به معنی ((مسخ روحانی)) و دگرگونی صفات اخلاقی است ، به این معنی که صفاتی همانند میمون تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 426
یا خوک در انسانهای سرکش و طغیانگر پیدا شد، رو آوردن به تقلید کورکورانه و توجه شدید به شکم پرستی و شهوترانی که از صفات بارز این دو حیوان بود در آنها آشکار گشت .
این احتمال از یکی از قدمای مفسرین به نام ((مجاهد)) نقل شده است .
و اینکه بعضی ایراد کرده اند که مسخ بر خلاف قانون تکامل و موجب بازگشت و عقبگرد در خلقت است ، درست نیست ، زیرا قانون تکامل مربوط به کسانی است که در مسیر تکاملند، نه آنها که از مسیر انحراف یافته و از محیط شرائط این قانون به کنار رفته اند، فی المثل یک انسان سالم در سنین طفولیت مرتبا رشد و نمو می کند اما اگر نقائصی در وجود او پیدا شود، ممکن است نه تنها رشد و نموش متوقف گردد بلکه رو به عقب برگردد، و نمو فکری و جسمانی خود را تدریجا از دست بدهد.
ولی در هر حال باید توجه داشت که مسخ و دگرگونی جسمانی متناسب با اعمالی است که انجام داده اند، یعنی چون عده ای از جمعیتهای گنهکار بر اثر انگیزه هواپرستی و شهوترانی دست به طغیان و نافرمانی خدا می زدند و جمعی با تقلید کورکورانه کردن از آنها، آلوده به گناه شدند، لذا به

هنگام مسخ هر گروه به شکلی که متناسب با کیفیت اعمال او بوده ظاهر می شده است .
البته در آیات مورد بحث تنها سخن از قرده (میمونها) به میان آمده است و از خنازیر (خوکها) سخنی نیست ، ولی در آیه 60 سوره مائده گفتگو از جمعیتی به میان آمده است که به هنگام مسخ به هر دو صورت فوق (بعضی قرده و بعضی خنازیر) تغییر چهره دادند، که به گفته بعضی از مفسران مانند ابن عباس ، آن آیه نیز در باره همین اصحاب سبت است که پیر مردان سرجنبانان شکم پرست و شهوتپرستشان به خوک و جوانان مقلد چشم و گوش بسته که اکثریت را تشکیل می دادند به میمون تغییر چهره دادند. تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 427
ولی در هر حال ، باید توجه داشت که طبق روایات ، مسخ شدگان تنها چند روزی زنده می ماندند و سپس از دنیا می رفتند، و نسلی از آنها به وجود نمی آمد.
5 - خلافکاری زیر پوشش کلاه شرعی
گرچه در آیات فوق اشارهای به حیلهگری اصحاب سبت در زمینه گناه نشده است ولی همانطور که اشاره کردیم ، بسیاری از مفسران در شرح این آیات اشاره به داستان کندن حوضچه ها و یا نصب قلابها در دریا در روز شنبه کرده اند، و در روایات اسلامی نیز این موضوع دیده می شود بنابراین مجازات و کیفر الهی که با شدت درباره این گروه جاری شد، نشان می دهد که چهره واقعی گناه هرگز با دگرگون ساختن ظاهر آن و به اصطلاح کلاه شرعی درست کردن ، دگرگون نمی گردد، حرام ، حرام است ، خواه صریحا انجام گیرد، یا زیر لفافه های دروغین و عذرهای واهی .
آنها که تصور می کنند، گناه را می توان با تغییر چهره صوری تبدیل به یک عمل مجاز کرد در حقیقت خود را فریب می دهند، و بدبختانه این کار در میان بعضی از بی خبرانی که خود را به دین منتسب می کنند، فراوان دیده می شود، و همانست که چهره مذهب را در نظر افراد دور افتاده سخت بدنما کرده است .
عیب بزرگی که این عمل دارد - علاوه بر زشت نشان دادن چهره مذهب - این است که گناه را در نظرها کوچک می کند و از اهمیت آن می کاهد و افراد را چنان جسور در برابر گناه می سازد که پس از انجام اینگونه کارها کم کم آماده برای انجام گناهان بطور صریح و آشکار می شوند.
در نهج البلاغه می خوانیم که علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل می کند:
((روزی فرا می رسد که مردم به وسیله اموالشان آزمایش می شوند، بر خدا منت تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 428
می گذارند که دیندارند، و در عین حال در انتظار رحمت اویند و از مجازات

او خود را در امان می بینند یستحلون حرامه بالشبهات الکاذبة و الاهواء الساهیة فیستحلون الخمر بالنبیذ و السحت بالهدیة و الربا بالبیع : ((حرام خدا را با شبهات دروغین و خیالات واهی حلال می شمرند، شراب را تحت عنوان نبیذ و رشوه را به عنوان هدیه (و حق و حساب و ربا را به نام بیع ، برای خود حلال می پندارند (نهج البلاغه آخر خطبه 156).
باید توجه داشت که انگیزه اینگونه حیله ها یا پوشیدن چهره زشت باطنی خود در افکار عمومی است ، و یا فریب دادن وجدان و کسب آرامش کاذب درونی .
6 - اءشکال مختلف آزمونهای الهی
درست است که ماهی گرفتن از دریا برای ساحل نشینان کار خلافی نیست گاهی ممکن است خداوند برای امتحان و آزمایش ، جمعیتی را موقتا از این موضوع نهی کند، تا مقدار فداکاری آنها روشن شود، و این یکی از اءشکال امتحان خداوند است به علاوه روز شنبه در آئین یهود، روز مقدسی بود و دستور داشتند برای احترام آن روز و رسیدن به عبادت و برنامه های مذهبی دست از کسب و کار بکشند، ولی ساحلنشینان ایله همه این مسائل را نادیده گرفتند و آنچنان مجازات شدند که زندگینامه آنها درس عبرتی برای آیندگان شد. الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 429
آیه 167 - 168
آیه و ترجمه
وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّکَ لَیَبْعَثَنَّ عَلَیْهِمْ إِلی یَوْمِ الْقِیَمَةِ مَن یَسومُهُمْ سوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّکَ لَسرِیعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِیمٌ(167)
وَ قَطعْنَهُمْ فی الاَرْضِ أُمَماً مِّنْهُمُ الصلِحُونَ وَ مِنهُمْ دُونَ ذَلِک وَ بَلَوْنَهُم بِالحُسنَتِ وَ السیِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ(168)
ترجمه :167 - و (نیز بخاطر بیاور) هنگامی را که پروردگارت اعلام کرد تا دامنه قیامت کسی را بر آنها مسلط خواهد ساخت که آنها را به طور مداوم در عذاب سختی قرار دهد، زیرا پروردگارت مجازاتش سریع (در عین حال در مقابل توبهکاران آمرزنده و مهربان است .
168 - و آنها را در زمین به صورت گروههائی پراکنده ساختیم ، گروهی از آنها صالح و گروهی غیر آن هستند و آنها را به نیکیها و بدیها آزمودیم شاید بازگردند.
تفسیر :پراکندگی یهود
این آیات در حقیقت اشاره به قسمتی از کیفرهای دنیوی آن جمع از یهود است که در برابر فرمانهای الهی قد علم کردند و حق و عدالت و درستی را به زیر پا گذاردند.
نخست می گوید: به خاطر بیاور زمانی که پروردگار تو اعلام داشت که بر

این جمعیت گنهکار عده ای را مسلط می کند، که به طور مداوم تا دامنه قیامت تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 430
آنها را در ناراحتی و عذاب قرار دهند)) (و اذ تاذن ربک لیبعثن علیهم الی یوم القیامة من یسومهم سوء العذاب)
((تاذن)) و ((اذن)) هر دو به معنی اعلام کردن است ، و نیز به معنی سوگند یاد کردن آمده است ، در این صورت معنی آیه چنین می شود که خداوند سوگند یاد کرده است که تا دامنه قیامت چنین اشخاصی در ناراحتی و عذاب باشند.
از این آیه استفاده می شود که این گروه سرکش ، هرگز روی آرامش کامل نخواهند دید، هر چند برای خود حکومت و دولتی تاسیس کنند، باز تحت فشار و ناراحتی مداوم خواهند بود، مگر اینکه براستی ، روش خود را تغییر دهند، و دست از ظلم و فساد بکشند.
و در پایان آیه اضافه می کند که پروردگار تو هم مجازاتش برای مستحقان ، سریع است ، و هم نسبت به خطاکاران توبهکار آمرزنده و مهربان . (ان ربک لسریع العقاب و انه لغفور رحیم)
و این جمله نشان می دهد که خداوند راه بازگشت را به روی آنان باز گذارده ، تا کسی گمان نبرد که سرنوشت اجباری تواءم با بدبختی و کیفر و مجازات برای آنها تعیین شده است .
در آیه بعد به پراکندگی یهود در جهان اشاره کرده میگوید: ما آنها را در زمین متفرق ساختیم و به گروههای مختلفی تقسیم شدند، بعضی از آنها صالح بودند به همین دلیل هنگامی که فرمان حق و دعوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را شنیدند، ایمان آوردند، و جمعی دیگر چنین نبودند و حق را پشت سر انداختند و برای تامین زندگی مادی خود از هیچ کاری فروگذار نکردند (و قطعناهم فی الارض امما منهم الصالحون و منهم دون ذلک). تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 431
باز در این آیه ، این حقیقت تجلی می کند که اسلام هیچگونه خصومتی با نژاد یهود ندارد و به عنوان پیروان یک مکتب و یا وابستگان به یک نژاد، آنها را محکوم نمی نماید بلکه مقیاس و معیار سنجش را اعمال آنها قرار میدهد.
سپس اضافه می کند ما آنها را با وسائل گوناگون ، نیکیها و بدیها آزمودیم شاید بازگردند (و بلوناهم بالحسنات و السیئات لعلهم یرجعون)
گاهی آنها را تشویق کردیم و در رفاه و نعمت قرار دادیم ، تا حس شکر گزاری در آنها برانگیخته شود و به سوی حق باز آیند، و گاهی به عکس آنها را در شدائد و سختیها و مصائب فرو بردیم ، تا از مرکب غرور و خود پرستی و تکبر فرود آیند و به ناتوانی خویش پی برند، شاید بیدار شوند و به سوی خدا بازگردند، و هدف در هر دو حال مساله تربیت و هدایت و

بازگشت به سوی حق بوده است .
بنابراین حسنات هر گونه نعمت و رفاه و آسایشی را شامل می شود همانطور که سیئات هر گونه ناراحتی و شدت را فرا میگیرد، و محدود ساختن مفهوم این دو در دایره معینی هیچگونه دلیل ندارد. الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 432
آیه 169 - 170
آیه و ترجمه
فَخَلَف مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَب يَأْخُذُونَ عَرَض هَذَا الاَدْنى وَ يَقُولُونَ سيُغْفَرُ لَنَا وَ إِن يَأتِهِمْ عَرَضٌ مِّثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَ لَمْ يُؤْخَذْ عَلَيهِم مِّيثَقُ الْكِتَبِ أَن لا يَقُولُوا عَلى اللَّهِ إِلا الْحَقَّ وَ دَرَسوا مَا فِيهِ وَ الدَّارُ الاَخِرَةُ خَيرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ(169)
وَ الَّذِينَ يُمَسكُونَ بِالْكِتَبِ وَ أَقَامُوا الصلَوةَ إِنَّا لا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصلِحِينَ(170)
ترجمه :169 - بعد از آن فرزندانی جانشین آنها شدند که وارث کتاب (آسمانی ، تورات) گشتند (اما با این حال) متاع این دنیای پست را گرفته (بر حکم و فرمان خدا ترجیح دادند) و میگفتند (اگر ما گنه کاریم) خداوند به زودی ما را میبخشد (ما از کرده خود پشیمانیم) اما اگر متاع دیگری همانند آن به دستشان بیفتد آنرا میگیرند (و باز حکم خدا را پشت سر میافکنند) آیا پیمان کتاب (خدا) از آنها گرفته نشده که بر خدا (دروغ نبندند و) جز حق نگویند و آنان بارها آنرا خوانده اند، و سرای آخرت برای آنها که پرهیزگاری پیشه کنند بهتر است آیا نمی فهمید؟!
170 - و آنها که به کتاب (خدا) تمسک جویند و نماز را برپا دارند (پاداش بزرگی خواهند داشت زیرا) ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم کرد.
تفسیر :در آیات گذشته سخن از نیاکان آنها بود، ولی در آیه فوق ، بحث از فرزندان و اخلاف آنها به میان آمده است . نخست یادآور می شود که فرزندانی جانشینشان شدند که کتاب آسمانی تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 433
یعنی تورات را از پیشینیان خود به ارث بردند، اما با این حال فریفته متاع بی ارزش این جهان ماده شدند، حق و هدایت را با منافع مادی خویش معاوضه میکردند (فخلف من بعدهم خلف ورثوا الکتاب یاخذون عرض هذا الادنی).
خلف (بر وزن حرف) چنانکه بعضی از مفسران گفته اند غالبا به معنی فرزندان ناصالح است در حالی که خلف (بر وزن شرف) به معنی فرزند صالح می آید.
سپس اضافه می کند هنگامی که آنها در کشمکش وجدان از یک سو، و منافع مادی از سوی دیگر قرار میگیرند، دست به دامن امیدهای کاذب زده ، میگویند ما این منفعت نقد را مشروع یا نامشروع به چنگ می آوریم ،

خداوند رحیم و مهربان است و بزودی ما را خواهد بخشید (و یقولون سیغفر لنا). این جمله نشان می دهد که آنها بعد از انجام چنین کاری یکنوع پشیمانی زودگذر و حالت توبه ظاهری به خود می گرفتند، ولی بطوری که قرآن میگوید: این ندامت و پشیمانی آنها به هیچوجه ریشه نداشت به همین دلیل اگر سود مادی دیگری همانند آن به دستشان می آمد، آنرا میگرفتند (و ان یاتهم عرض مثله یاخذوه).
عرض (بر وزن غرض) به معنی موجود عارضی و کم دوام و ناپایدار است ، و به متاع جهان ماده از اینرو عرض گفته اند که معمولا ناپایدار است ، روزی به سراغ انسان می آید، آنچنان که حسابش از دست میرود، و روزی آنچنان از دسترس انسان دور می شود که در انتظار ذرهای از آن ، آه میکشد، بعلاوه اصولا همه نعمتهای این جهان ناپایدار و فناپذیر است .
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 434
در هر حال این جمله اشاره به رشوه خواریهای جمعی از یهود، و تحریف آیات آسمانی به خاطر آن ، و فراموش کردن احکام پروردگار به خاطر تضاد با منافع آنها می کند.
لذا به دنبال آن میفرماید: آیا اینها به وسیله کتاب آسمانیشان تورات پیمان نبسته بودند که بر خدا دروغ نبندند و احکام او را تحریف نکنند و جز حق چیزی نگویند؟! (الم یؤ خذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق). سپس میگوید: اگر آنها از آیات الهی آگاهی نداشتند و دست به این اعمال خلاف میزدند ممکن بود برای خودشان عذری بسازند، ولی اشکال کار این است که آنها کرارا محتویات تورات را دیده و فهمیده بودند در عین حال آنرا ضایع ساختند و فرمانش را پشت سر انداختند (و درسوا ما فیه).
درس در لغت به معنی تکرار چیزی است و از آنجا که به هنگام مطالعه و فرا گرفتن چیزی از استاد و معلم ، مطالب تکرار میگردد به آن ، درس گفته شده است ، و نیز اگر می بینیم کهنگی و فرسودگی را درس و اندراس میگویند به خاطر آن است که باد و باران و حوادث دیگر پیدرپی بر بناهای کهنه گذشته و آنها را فرسوده ساخته است .
سرانجام می فرماید: اینها اشتباه میکنند، و این اعمال و متاعها سودی برای آنها نخواهد داشت ، بلکه سرای دیگر برای پرهیزکاران بهتر است (و الدار الاخرة خیر للذین یتقون).
آیا شما حقایقی را به این روشنی درک نمیکنید (ا فلا تعقلون).
در برابر گروه فوق اشاره به گروه دیگر می کند که آنها نه تنها از هر
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 435
گونه تحریف و کتمان آیات الهی بر کنار بودند، بلکه به آن تمسک جسته و مو به مو آنها را اجرا کردند، قرآن این جمعیت را مصلحان جهان نام نهاده و اجر و پاداش مهمی برای آنها قائل شده و در باره آنها چنین میگوید: کسانی

که تمسک به کتاب پروردگار جویند و نماز را برپا دارند پاداش بزرگی خواهند داشت زیرا ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم ساخت (و الذین یمسکون بالکتاب و اقاموا الصلوة انا لا نضیع اجر المصلحین).
در اینکه منظور از این کتاب تورات است یا قرآن مجید مفسران دو گونه تفسیر دارند ولی با توجه به آیات گذشته ، ظاهر این است که اشاره به گروهی از بنی اسرائیل باشد که حساب خودشان را از افراد گمراه جدا ساختند.
البته شک نیست که تمسک جستن به تورات یا انجیل - با توجه به بشاراتی که در آنها راجع به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است - از ایمان به این پیامبر جدا نخواهد بود
تعبیر به یمسکون که به معنی تمسک جستن است ، نکته جالبی را در بر دارد، زیرا تمسک به معنی گرفتن و چسبیدن به چیزی برای حفظ و نگهداری آن میباشد، و این صورت حسی آن است ، و صورت معنوی آن این است که انسان با کمال جدیت پایبند به عقیده و برنامه ای باشد و در حفظ و حراست آن بکوشد، تمسک به کتاب الهی این نیست که انسان صفحات قرآن و تورات و یا کتاب دیگری را محکم در دست بگیرد و در حفظ و حراست جلد و کاغذ آن بکوشد، بلکه تمسک واقعی آن است که اجازه ندهد کمترین مخالفتی با آن از هیچ سو انجام شود و در تحقق یافتن مفاهیم آن از جان و دل بکوشد.
آیات فوق به خوبی نشان می دهد که اصلاح واقعی در روی زمین بدون

تمسک به کتب آسمانی و فرمانهای الهی امکانپذیر نمیباشد، و این تعبیر بار دیگر این حقیقت را تاکید می کند که دین و مذهب تنها یک برنامه مربوط به جهان ماوراء طبیعت و یا سرای آخرت نیست ، بلکه آئینی است در متن زندگی انسانها، و در طریق حفظ منافع تمام افراد بشر و اجرای اصول عدالت و صلح و رفاه و آسایش و بالاخره هر مفهومی که در معنی وسیع اصلاح جمع است .
و اینکه می بینیم از میان فرمانهای خدا مخصوصا روی نماز تکیه شده است به خاطر آن است که نماز واقعی پیوند انسانرا با خدا چنان محکم می کند که در برابر هر کار و هر برنامه او را حاضر و ناظر می بیند و مراقب اعمال خویش و این همان است که در آیات دیگر از آن تعبیر به تاثیر نماز در دعوت به امر به معروف و نهی از منکر شده است ، و ارتباط این موضوع با اصلاح جامعه انسانی روشنتر از آن است که نیاز به بیان داشته باشد.
از آنچه گفته شد روشن می شود که این یک برنامه ویژه قوم یهود نبوده است بلکه اصلی است در زندگی امتها و ملتها، بنابراین آنان که با کتمان

کردن حقایق و تحریف آنها متاعی ناپایدار و منافعی زودگذر برای خود فراهم میسازند و به هنگامی که نتائج شوم کار خود را می بینند، حالت یک توبه دروغین به خود می گیرند توبه ای که در برابر لبخند یک منفعت مادی دیگر همچون برف در آفتاب تابستان آب می شود، در حقیقت مخالفان اصلاح در جوامع انسانی هستند و منافع جمع را فدای منافع شخص خود میکنند، خواه این کار از یک یهودی سر بزند یا یک مسیحی و یا یک مسلمان ! الأعراف
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 437
آیه 171
آیه و ترجمه
وَ إِذْ نَتَقْنَا الجُبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظلَّةٌ وَ ظنُّوا أَنَّهُ وَاقِعُ بِهِمْ خُذُوا مَا ءَاتَيْنَكُم بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكمْ تَتَّقُونَ(171)
ترجمه :171 - و (نیز بخاطر بیاور) هنگامی را که کوه را بر فراز آنها همچون سایبانی بلند کردیم ، آنچنان که گمان کردند بر آنها فرود خواهد آمد (و در این حال از آنها پیمان گرفتیم و گفتیم) آنچه را به شما (از احکام و دستورات) داده ایم با قدرت (و جدیت) بگیرید و آنچه را در آن است به یاد داشته باشید (و عمل کنید) تا پرهیزگار شوید.
تفسیر :آخرین سخن درباره قوم یهود
نتقنا از ماده نتق (بر وزن قلع) در اصل به معنی کندن چیزی از جایش و به سوی دیگری پرتاب کردن است ، به زنانی که زیاد فرزند می آورند نیز ناتق میگویند، زیرا به آسانی فرزند را از محیط رحم جدا کرده و به خارج میگذارند.
این آیه آخرین آیه ای است که در این سوره پیرامون زندگی بنی اسرائیل سخن میگوید و در آن سرگذشت دیگری را به جمعیت یهود یادآوری می کند، سرگذشتی که هم درس عبرت است و هم دلیل بر سپردن یک پیمان میگوید: به خاطر بیاورید هنگامی که کوه را بالای سر آنها قرار دادیم ، آنچنان که گوئی سایبانی بر سر آنها بود (و اذ نتقنا الجبل فوقهم کانه ظلة)
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 438
و آنچنان که آنها گمان می بردند بر سرشان سقوط خواهد کرد وحشت و اضطراب سراسر وجودشان را گرفت ، و به تضرع افتادند (و ظنوا انه واقع بهم).
در همان حال به آنها گفتیم آنچه را از احکام به شما داده ایم با جدیت و قوت بگیرید (خذوا ما آتیناکم بقوة).
و آنچه در آن آمده است به خاطر داشته باشید تا پرهیزگار شوید از کیفر خدا بترسید و به پیمانهائی که در آن از شما گرفته ایم عمل کنید (و اذکروا ما فیه لعلکم تتقون).

این آیه با تفاوت مختصری در سوره بقره آیه 63 گذشت ، و همانطور که در آنجا گفتیم طبق گفته مفسر معروف طبرسی در مجمع البیان از قول ابن زید، این جریان هنگامی بود که موسی (علیه السلام) از کوه طور باز می گشت و احکام تورات را با خود می آورد، موقعی که وظایف واجب و دستورات حلال و حرام را به قوم خود اطلاع داد، آنها تصور کردند عمل به اینهمه وظائف کار مشکلی است و به همین جهت بنای مخالفت و نافرمانی گذاردند، در این هنگام قطعه عظیمی از کوه بالای سر آنها قرار گرفت آنها چنان در وحشت فرو رفتند که دست به دامن موسی (علیه السلام) زدند، موسی (علیه السلام) در همان حال گفت : اگر پیمان وفاداری به این احکام ببندید این خطر برطرف خواهد شد، آنها تسلیم شدند و در پیشگاه خدا سجده کردند و بلا از سر آنها گذشت .
نکته هادر اینجا دو سؤ ال پیش می آید که در سوره بقره به آنها و پاسخ آنها اشاره کرده ایم و فشرده آنرا در اینجا می آوریم .
سؤ ال اول - آیا پیمان گرفتن در این حال جنبه اجباری ندارد؟ تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 439
پاسخ - شک نیست که در آن حال یکنوع اضطرار بر آنها حکومت میکرده ، ولی مسلما بعدا که خطر برطرف شد ادامه راه را با اختیار خود می توانستند انتخاب کنند.
به علاوه اجبار و اکراه در عقیده معنی ندارد ولی در برنامه های عملی که ضامن خیر و سعادت انسان است چه مانعی دارد که با اجبار مردم را به آن وادار کنند، آیا اگر کسی را به اجبار وادار به ترک اعتیاد و یا رفتن از راه امن و امان و خودداری از راه خطرناک کنند عیب دارد؟
سؤ ال دوم - چگونه کوه بالای سر آنها قرار گرفت ؟
پاسخ - بعضی از مفسران معتقدند که به فرمان خدا کوه طور از جا کنده شد و همچون سایبانی بر سر آنها قرار گرفت .
بعضی دیگر می گویند بر اثر یک زلزله شدید چنان کوه تکان خورد که افرادی که پای کوه بودند، سایه قسمت بالای آنرا بر سر خود مشاهده کردند.
این احتمال نیز وجود دارد که قطعه عظیمی از کوه کنده شد و در یک لحظه زودگذر بر فراز سر آنها قرار گرفت ، سپس از آنجا گذشت و به کناری افتاد.
و در هر حال شک نیست که این یک موضوع خارق العاده بوده است نه یک جریان طبیعی .
موضوع دیگری که باید در آیه مورد توجه قرار گیرد این است که نمی گوید کوه بر سر آنها سایبان شد، بلکه میگوید همانند سایبانی گردید (کانه ظلة).

این تعبیر یا به خاطر آن است که سایبان را معمولا برای اظهار محبت بالای سر افراد قرار می دهند، در حالی که در آیه مورد بحث این کار به عنوان یک بلا و تهدید بود و یا به خاطر این است که سایبان امری است پایدار در حالی که قرار گرفتن کوه بالای سر آنها جنبه موقتی و ناپایدار داشت .
تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 440
گفتیم با این آیه آیات مربوط به سرگذشت بنی اسرائیل و حوادث گوناگون و خاطرات شیرین و تلخ در مورد آنها (در این سوره) پایان می پذیرد، و این سرگذشت آخرین سرگذشت انبیاء است که در این سوره آمده است .
ذکر این آیه در پایان سرگذشت آنها در این سوره - با اینکه آخرین جریان مربوط به این جمعیت نیست - ممکن است به خاطر این باشد که هدف نهائی از تمام این ماجراها همان تمسک به آیات پروردگار و عمل به پیمانهای او و برای رسیدن به تقوا و پرهیزکاری است که در این آیه و آیه پیش از آن بیان شده است .
یعنی تمام رسالت موسی (علیه السلام) و سایر انبیاء و مبارزات و درگیریهای مستمر و سخت آنان ، و ناراحتیها و شدائد طاقتفرسائی که تن به آن دادند، همه برای آن بوده است که فرمان خدا و اصول حق و عدالت و پاکی و تقوا در میان همه به طور کامل اجرا گردد. الأعراف
تفسیرنمونه جلد 7 صفحه 3
آیه 172 - 174
آیه و ترجمه
وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّک مِن بَنی ءَادَمَ مِن ظهُورِهِمْ ذُرِّیَّتهُمْ وَ أَشهَدَهُمْ عَلی أَنفُسِهِمْ أَ لَست بِرَبِّکُمْ قَالُوا بَلی شهِدْنَا أَن تَقُولُوا یَوْمَ الْقِیَمَةِ إِنَّا کنَّا عَنْ هَذَا غَفِلِینَ(172)
أَوْ تَقُولُوا إِنمَا أَشرَک ءَابَاؤُنَا مِن قَبْلُ وَ کنَّا ذُرِّیَّةً مِّن بَعْدِهِمْ أَ فَتهْلِکُنَا بمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ(173)
وَ کَذَلِک نُفَصلُ الاَیَتِ وَ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ(174)
ترجمه :172 - به خاطر بیاور زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم ، ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشتن ساخت (و فرمود:) آیا من پروردگار شما نیستم ؟! گفتند آری ، گواهی می دهیم (چرا چنین کرد؟) برای اینکه در روز رستاخیز نگوئید ما از این غافل بودیم (و از پیمان فطری توحید و خداشناسی بی خبر).
173 - یا نگوئید پدران ما قبل از ما بت پرستی را اختیار کردند و ما هم فرزندانی بعد از آنها بودیم (و چاره ای جز پیروی از آنان نداشتیم) آیا ما را به آنچه باطلگرایان انجام دادند مجازات می کنی .
174 - و اینچنین آیات را توضیح می دهیم و شاید به سوی حق باز گردند (و بدانند ندای توحید در درون جانشان از روز نخست بوده است). تفسیر

نمونه جلد 7 صفحه 4
تفسیر :
پیمان نخستین و عالم ذر
آیات فوق در حقیقت اشاره ای به توحید فطری و وجود ایمان به خدا در اعماق روح آدمی است و به همین جهت بحثهائی را که در آیات گذشته این سوره در زمینه توحید استدلالی بوده است تکمیل می کند.
گرچه در تفسیر این آیه بحثها و گفتگوهای فراوان و داغی در میان مفسران به راه افتاده و احادیث گوناگونی در این باره وارد شده ولی ما سعی می کنیم نخست تفسیر اجمالی آیه و بعد مهمترین بحثهای مفسران و سپس انتخاب خودمان را به طور فشرده و مستدل در اینجا بیاوریم .
خداوند روی سخن را در این آیه به پیامبر کرده ، نخست چنین می گوید: ((به خاطر بیاور موقعی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنها را بر گرفت و آشکار ساخت و آنها را گواه بر خویشتن نمود و از آنها پرسید: آیا من پروردگار شما نیستم ؟ آنها همگی گفتند آری گواهی می دهیم)). (و اذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بربکم قالوا بلی شهدنا).
((ذریة)) چنانکه دانشمندان لغت گفته اند در اصل به معنی ((فرزندان کوچک و کم سن و سال)) است ، ولی غالبا به همه فرزندان گفته می شود، گاهی به معنی مفرد و گاهی به معنی جمع استعمال می گردد اما در اصل معنی جمعی دارد.
درباره ریشه اصلی این لغت احتمالات متعددی داده شده است بعضی آن را از ((ذرء)) (بر وزن زرع) به معنی آفرینش می دانند بنابراین مفهوم اصلی ((ذریه)) با مفهوم مخلوق و آفریده شده برابر است .
و بعضی آن را از ((ذر)) (بر وزن شر) که به معنی موجودات بسیار کوچک
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 5
همانند ذرات غبار و مورچه های بسیار ریز می باشد دانسته اند، از این نظر که فرزندان انسان نیز در ابتداء از نطفه بسیار کوچکی آغاز حیات می کنند.
سومین احتمال که درباره آن داده شده این است که از ماده ((ذرو)) (بر وزن مرو) به معنی پراکنده ساختن گرفته شده و اینکه فرزندان انسان را ذریه گفته اند به خاطر آن است که آنها پس از تکثیر مثل به هر سو در روی زمین پراکنده می شوند.
سپس اشاره به هدف نهائی این سؤ ال و جواب و گرفتن پیمان از فرزندان آدم در مسئله توحید نموده می فرماید: ((این کار را خداوند به این جهت انجام داد که در روز قیامت نگوئید ما از این موضوع (توحید و شناسائی خدا) غافل بودیم)) (ان تقولوا یوم القیامة انا کنا عن هذا غافلین)

در آیه بعد اشاره به هدف دیگر این پیمان کرده ، و می گوید: ((این پیمان را به خاطر آن گرفتیم که نگوئید: پدران ما پیش از ما بت پرست بودند و ما هم فرزندانی بعد از آنها بودیم و چاره ای جز تبعیت از آنها نداشتیم آیا ما را به گناه افراد بیهوده کار مجازات می کنی)) (او تقولوا انما اشرک آبائنا من قبل و کنا ذریة من بعدهم افتهلکنا بما فعل المبطلون).
آری ((اینگونه ما آیات را توضیح می دهیم و روشن می سازیم تا بدانند نور توحید از آغاز در روح آنها بوده شاید با توجه به این حقایق به سوی حق باز گردند)) (و کذلک نفصل الایات و لعلهم یرجعون).
توضیح و داوری درباره عالم ذر
همان گونه که دیدیم آیات فوق سخن از پیمانی به میان می آورد که به طور سربسته از فرزندان آدم گرفته شده ، اما اینکه این پیمان چگونه بوده
است تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 6
توضیحی درباره جزئیات آن در متن آیه نیامده ، ولی مفسران به اتکاء روایات فراوان و گوناگونی که در ذیل این آیات در منابع اسلامی نقل شده است نظراتی دارند که از همه مهمتر دو نظر زیر است :
1- هنگامی که آدم آفریده شد فرزندان آینده او تا آخرین فرد بشر از پشت او به صورت ذراتی بیرون آمدند (و طبق بعضی از روایات این ذرات از گل آدم بیرون آمدند) آنها دارای عقل و شعور کافی برای شنیدن سخن و پاسخ گفتن بودند، در این هنگام از طرف خداوند به آنها خطاب شد ((الست بربکم)): ((آیا پروردگار شما نیستم))؟!
همگی در پاسخ گفتند: ((بلی شهدنا)) آری بر این حقیقت همگی گواهیم .
سپس همه این ذرات به صلب آدم (یا به گل آدم) بازگشتند و به همین جهت این عالم را ((عالم ذر)) و این پیمان را ((پیمان الست)) می نامند.
بنابراین پیمان مزبور یک ((پیمان تشریعی)) و قرارداد خود آگاه در میان انسانها و پروردگارشان بوده است .
2 - منظور از این عالم و این پیمان همان ((عالم استعدادها)) و ((پیمان فطرت)) و تکوین و آفرینش است ، به این ترتیب که به هنگام خروج فرزندان آدم به صورت نطفه از صلب پدران به رحم مادران که در آن هنگام ذراتی بیش نیستند خداوند استعداد و آمادگی برای حقیقت توحید به آنها داده است ، هم در نهاد و فطرتشان این سر الهی به صورت یک حس درون ذاتی به ودیعه گذارده شده است و هم در عقل و خردشان به صورت یک حقیقت خودآگاه !.
بنابراین همه افراد بشر دارای روح توحیدند و سؤ الی که خداوند از آنها کرده به زبان تکوین و آفرینش است و پاسخی که آنها داده اند نیز به همین زبان است . تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 7
اینگونه تعبیرها در گفتگوهای روزانه نیز کم نیست مثلا می گوئیم : ((رنگ

رخساره خبر می دهد از سر درون)) یا می گوئیم : ((چشمان به هم ریخته او می گوید دیشب به خواب نرفته است))،
از یکی از ادبا و خطبای عرب نقل می کنند که در سخنان خود چنین می گفته است : ((سل الارض من شق انهارک و غرس اشجارک و اینع ثمارک فان لم تجبک حوارا اجابتک اعتبارا: ((از این زمین بپرس چه کسی راه نهرهای تو را گشوده ؟ و درختانت را غرس کرده و میوه هایت را رسانیده ؟ اگر زمین با زبان معمولی به تو پاسخ نگوید به زبان حال جواب خواهد گفت)).
در قرآن مجید نیز تعبیر سخن گفتن در زمینه زبان حال در بعضی از آیات آمده است ، مانند ((فقال لها و للارض اءئتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین)) (فصلت - 11): ((خداوند به آسمان و زمین فرمود: ((با میل یا از روی اجبار بیائید و سر بر فرمان نهید آنها گفتند: ما از روی میل آمدیم و سر بر فرمان نهادیم)).
این بود خلاصه دو نظر معروف در تفسیر آیات فوق .
ولی تفسیر اول دارای اشکالاتی است که ذیلا بیان می شود:
1 - در متن آیات سخن از خارج شدن ذرات از پشت فرزندان آدم است نه خود آدم (من بنی آدم من ظهورهم - ذریتهم) در حالی که تفسیر اول از خود آدم یا از گل آدم سخن می گوید.
2 - اگر این پیمان با خود آگاهی کافی و عقل و شعور گرفته شده چگونه همگان آن را فراموش کرده اند و هیچکس آن را به خاطر نمی آورد؟ در حالی که فاصله آن نسبت به زمان ما بیش از فاصله این جهان با جهان دیگر و رستاخیز نیست با اینکه در آیات متعددی از قرآن می خوانیم که افراد انسان (اعم از بهشتیان و دوزخیان) در قیامت سرگذشتهای دنیا را فراموش نکرده و به خوبی یاد دارند، تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 8
این نسیان عمومی در مورد عالم ذر به هیچوجه قابل توجیه نیست .
3 - هدف از چنین پیمانی چه بوده است ؟ اگر هدف این بوده که پیمان گذاران با یادآوری چنین پیمانی در راه حق گام نهند و جز راه خداشناسی نپویند باید گفت چنین هدفی به هیچوجه از این پیمان به دست نمی آید زیرا همه آن را فراموش کرده و به اصطلاح به بستر ((لا)) خفته اند.
و بدون چنین هدفی این پیمان لغو و بیهوده به نظر می رسد.
4 - اعتقاد به وجود چنین جهانی در واقع مستلزم قبول یک نوع تناسخ است زیرا مطابق این تفسیر باید پذیرفت که روح انسان قبل از تولد فعلی او یک بار دیگر در این جهان گام گذارده است . و پس از طی دورانی کوتاه یا طولانی از این جهان باز گشته است ، و به این ترتیب بسیاری از اشکالات تناسخ متوجه آن خواهد شد.
ولی اگر تفسیر دوم را بپذیریم هیچیک از این ایرادها متوجه نخواهد شد

زیرا سؤ ال و جواب و پیمان مزبور یک پیمان فطری بوده است که الان هم هر کس در درون جان خود آثار آن را می یابد و حتی طبق تحقیقات روانشناسان اخیر ((حس مذهبی)) یکی از احساسات اصیل روان ناخودآگاه انسانی است ، و همین حس است که بشر را در طول تاریخ به سوی خداشناسی رهنمون بوده و با وجود این فطرت هیچگاه نمی تواند به این عذر که پدران ما بت پرست بودند توسل جوید فطرة الله التی فطر الناس علیها (روم - 30)
تنها ایراد مهمی که به تفسیر دوم متوجه می شود این است که سؤ ال و جواب در آن جنبه کنائی به خود می گیرد، ولی با توجه به آنچه در بالا اشاره کردیم که این گونه تعبیرات در زبان عرب و همه زبانها وجود دارد، ایراد دیگری متوجه آن نمی شود از همه تفاسیر نزدیکتر به نظر می رسد.
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 9
عالم ذر در روایات اسلامی
روایات فراوانی در منابع مختلف اسلامی در کتب شیعه و اهل تسنن در زمینه عالم ذر نقل شده است که در بدو نظر به صورت یک روایت متواتر تصور می شود مثلا در تفسیر برهان 37 روایت و در تفسیر نور الثقلین 30 روایت در ذیل آیات فوق نقل شده که قسمتی از آن مشترک و قسمتی از آن متفاوت است و با توجه به تفاوت آنها شاید مجموعا از 40 روایت نیز متجاوز باشد.
ولی اگر درست روایات را گروه بندی و تجزیه و تحلیل کنیم و اسناد و محتوای آنها را بررسی نمائیم خواهیم دید که نمی توان روی آنها به عنوان یک روایت معتبر تا چه رسد به عنوان یک روایت متواتر تکیه کرد. (دقت کنید!)
بسیاری از این روایات از ((زراره)) و تعدادی از ((صالح بن سهل)) و تعدادی از ((ابوبصیر)) و تعدادی از ((جابر)) و تعدادی از ((عبدالله سنان)) می باشد، روشن است که هرگاه شخص واحد روایات متعددی به یک مضمون نقل کند همه در حکم یک روایت محسوب می شود با توجه به این موضوع تعداد روایات فوق از آن عدد کثیری که در ابتدا به نظر می رسد تنزل می نماید و از 10 الی 20 روایت شاید تجاوز نمی کند. این از نظر سند.
اما از نظر مضمون و دلالت مفاهیم آنها کاملا با هم مختلف است بعضی موافق تفسیر اول و بعضی موافق تفسیر دوم است و بعضی با هیچکدام سازگار نیست مثلا روایاتی را که ((زرارة)) نقل کرده است و تحت شماره 3 و 4 و 8 و 11 و 28 و 29 در تفسیر برهان ذیل آیات مورد بحث نقل شده موافق تفسیر اول است و آنچه در روایات ((عبدالله بن سنان)) که تحت شماره 7 و 12 در همان تفسیر برهان ذکر شده اشاره به تفسیر دوم

می کند.
بعضی از این روایات مبهم و پاره ای از آنها تعبیراتی دارد که جز به صورت کنایه و به اصطلاح در شکل سمبولیک مفهوم نیست مانند روایت 18 و 23 که تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 10
از ((ابو سعید خدری)) و ((عبدالله کلبی)) در همان تفسیر نقل شده است :
در پاره ای از روایات مزبور تنها اشاره به ارواح بنی آدم شده (مانند روایت مفضل که تحت شماره 20 ذکر شده است).
به علاوه روایات فوق بعضی دارای سند معتبر و بعضی فاقد سند می باشند.
بنابراین و با توجه به متعارض بودن روایات فوق نمی توانیم روی آنها به عنوان یک مدرک معتبر تکیه کنیم و یا لااقل همانگونه که بزرگان علماء در این قبیل موارد می گویند علم و فهم این روایات را باید به صاحبان آنها واگذاریم و از هر گونه قضاوت پیرامون آنها خودداری کنیم .
در اینصورت ما می مانیم و متن آیاتی که در قرآن آمده است و همانگونه که گفتیم تفسیر دوم با آیات سازگارتر است .
و اگر روش بحث تفسیری ما اجازه می داد همه گروههای این روایات را بطور مشروح ذکر و مورد بررسی قرار می دادیم تا آنچه در بالا ذکر کردیم آشکارتر گردد ولی علاقمندان می توانند به تفسیر ((نورالثقلین)) و ((برهان)) و ((بحارالانوار)) مراجعه کرده و بر اساس بحث فوق به گروه بندی و بررسی اسناد و محتوای آنها بپردازند. الأعراف
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 11
آیه 175 - 178
آیه و ترجمه
وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِى ءَاتَيْنَهُ ءَايَتِنَا فَانسلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشيْطنُ فَكانَ مِنَ الْغَاوِينَ(175)
وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَهُ بهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلى الاَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكلْبِ إِن تحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَث أَوْ تَتْرُكهُ يَلْهَث ذَّلِک مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِئَايَتِنَا فَاقْصصِ الْقَصص لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ(176)
ساءَ مَثَلاً الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِئَايَتِنَا وَ أَنفُسهُمْ كانُوا يَظلِمُونَ(177)
مَن يهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِى وَ مَن يُضلِلْ فَأُولَئک هُمُ الخْسِرُونَ(178)
ترجمه :175 - و برای آنها بخوان سرگذشت آن کس را که آیات خود را به او دادیم ولی (سرانجام) از (دستور) آنها خارج گشت و شیطان به او دست یافت و از گمراهان شد.
176 - و اگر می خواستیم (مقام) او را با این آیات (و علوم و دانشها) بالا می بردیم (اما اجبار بر خلاف سنت ماست لذا او را به حال خود رها

ساختیم) ولی او به پستی گرائید و از هوای نفس خویش پیروی کرد او همچون سگ (هار) است که اگر به او حمله کنی دهانش را باز و زبانش را برون خواهد کرد و اگر او را به حال خود واگذاری باز همین کار را می کند (گوئی آنچنان تشنه دنیا پرستی است که هرگز سیراب نمی شود) این مثل جمعیتی است که آیات ما را تکذیب کردند این داستانها را (برای آنها) بازگو کن شاید بیندیشند (و بیدار شوند).
177 - چه بد مثلی دارند گروهی که آیات ما را تکذیب کردند ولی آنها به خودشان ستم می کردند.
178 - آن کس را که خدا هدایت کند هدایت یافته (واقعی) او است و آنها را که (به خاطر اعمالشان) گمراه سازد زیانکاران (واقعی) آنهایند.
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 12
تفسیر :
دانشمندی که در خدمت فراعنه درآید
در این آیات اشاره به یکی دیگر از داستانهای بنی اسرائیل شده است که یک الگو و نمونه ، برای همه کسانی که دارای چنین صفاتی هستند، محسوب می شود.
همانطور که در لابلای تفسیر آیات خواهیم خواند، مفسران احتمالات متعددی درباره کسی که این آیات پیرامون او سخن می گوید داده اند، ولی بدون شک مفهوم آیه همانند سایر آیاتی که در شرائط خاصی نازل می گردد، کلی و همگانی و عمومی است .
در آیه نخست روی سخن را به پیامبر کرده می گوید: ((داستان آن کس را که آیات خود را به او دادیم ولی سرانجام از آنها خارج شد و گرفتار وسوسه های شیطان گشت و از گمراهان گردید ، برای آنها بخوان)) (واتل علیهم نبا الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین).
این آیه به روشنی اشاره به داستان کسی می کند که نخست در صف مؤ منان بوده و حامل آیات و علوم الهی گشته ، سپس از این مسیر گام بیرون نهاده ، به همین جهت شیطان به وسوسه او پرداخته ، و عاقبت کارش به گمراهی و بدبختی کشیده شده است .
تعبیر ((انسلخ)) که از ماده ((انسلاخ)) و در اصل به معنی از پوست بیرون آمدن است ، نشان می دهد که آیات و علوم الهی در آغاز چنان به او احاطه داشت که همچون پوست تن او شده بود، اما ناگهان از این پوست بیرون آمد و با یک چرخش تند، مسیر خود را به کلی تغییر داد!.
از تعبیر ((فاتبعه الشیطان)) چنین استفاده می شود که در آغاز شیطان تقریبا تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 13
از او قطع امید کرده بود، چرا که او کاملا در مسیر حق قرار داشت ، اما

پس از انحراف مزبور، شیطان به سرعت او را تعقیب کرد و به او رسید و بر سر راهش نشست و به وسوسه گری پرداخت ، و سرانجام او را در صف گمراهان و شقاوتمندان قرار داد.
آیه بعد این موضوع را چنین تکمیل می کند که ((اگر می خواستیم ، می توانستیم او را در همان مسیر حق به اجبار نگاه داریم و به وسیله آن آیات و علوم ، مقام والا بدهیم)) (و لو شئنا لرفعناه بها).
ولی مسلم است که نگاهداری اجباری افراد در مسیر حق با سنت پروردگار که سنت اختیار و آزادی اراده است ، سازگار نیست و نشانه شخصیت و عظمت کسی نخواهد بود، لذا بلافاصله اضافه می کند:
ما او را به اختیارش واگذاردیم و او به جای اینکه با استفاده از علوم و دانش خویش هر روز مقام بالاتری را بپیماید ((به پستی گرائید و بر اثر پیروی از هوی و هوس مراحل سقوط را طی کرد)) (و لکنه اخلد الی الارض و اتبع هواه).
((اخلد)) از ماده ((اخلاد)) به معنی سکونت دائمی در یکجا اختیار کردن است ، بنابراین ((اخلد الی الارض)) یعنی برای همیشه به زمین چسبید که در اینجا کنایه از جهان ماده و زرق و برق و لذات نامشروع زندگی مادی است .
سپس این شخص را تشبیه به سگی می کند که همیشه زبان خود را همانند حیوانات تشنه بیرون آورده ، می گوید: ((او همانند سگ است که اگر به او حمله کنی دهانش باز و زبانش بیرون است و اگر او را به حال خود واگذاری باز چنین است)) (فمثله کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 14
او بر اثر شدت هواپرستی و چسبیدن به لذات جهان ماده ، یک حال عطش نامحدود و پایان ناپذیر به خود گرفته که همواره دنبال دنیاپرستی می رود، نه به خاطر نیاز و احتیاج بلکه به شکل بیمار گونه ای همچون یک سگ هار که بر اثر بیماری هاری حالت عطش کاذب به او دست می دهد و در هیچ حال سیراب نمی شود این همان حالت دنیاپرستان و هواپرستان دون همت است ، که هر قدر بیندوزند باز هم احساس سیری نمی کنند.
سپس اضافه می کند که این مثل مخصوص به این شخص معین نیست ، بلکه مثالی است برای همه جمعیتهائی که آیات خدا را تکذیب کنند (ذلک مثل القوم الذین کذبوا بایاتنا).
((این داستانها را برای آنها بازگو کن ، شاید درباره آن بیندیشند و مسیر صحیحی را پیدا کنند)) (فاقصص القصص لعلهم یتفکرون).
بلعم باعورا دانشمند دنیاپرست و منحرف
همان گونه که ملاحظه کردید آیات فوق نامی از کسی نبرده بلکه سخن از یک عالم و دانشمند می گوید که نخست در مسیر حق بود، آنچنان که

هیچکس فکر نمی کرد روزی منحرف شود اما سرانجام دنیا پرستی و پیروی از هوای نفس چنان به سقوطش کشانید که در صف گمراهان و پیروان شیطان قرار گرفت .
ولی از بسیاری از روایات و کلمات مفسران استفاده می شود که منظور از این شخص مردی به نام ((بلعم باعورا)) بوده است که در عصر موسی (علیه السلام) زندگی می کرد و از دانشمندان و علمای مشهور بنی اسرائیل محسوب می شد، و حتی موسی (علیه السلام) از وجود او به عنوان یک مبلغ نیرومند استفاده می کرد، و کارش در این راه آنقدر بالا گرفت که دعایش در پیشگاه خدا به اجابت می رسید، ولی بر اثر تمایل به فرعون و وعد و وعیدهای او از راه حق منحرف شد و همه مقامات خود را
از دست تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 15
داد، تا آنجا که در صف مخالفان موسی (علیه السلام) قرار گرفت .
اما اینکه بعضی احتمال داده اند شخص ((امیة بن ابی الصلت)) همان شاعر معروف زمان جاهلیت است که نخست بر اثر آگاهی از کتب آسمانی پیشین در انتظار ظهور آخرین پیامبر بود، ولی کم کم به این فکر فرو رفت که ممکن است پیامبر خودش باشد و به همین دلیل پس از بعثت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نسبت به او حسد ورزید و بنای مخالفت را گذاشت .
و یا اینکه منظور ((ابو عامر)) راهب معروف است که در زمان جاهلیت ، مردم را نوید به ظهور پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می داد، اما پس از ظهور پیامبر، راه مخالفت را پیش گرفت ، هر دو احتمال بسیار بعید به نظر می رسد.
زیرا جمله ((واتل)) و کلمه ((نبا)) و جمله ((فاقصص القصص)) نشان می دهد که این جریان مربوط به افراد معاصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نبوده بلکه از سر گذشت اقوام پیشین است ، به علاوه سوره اعراف از سوره هایی است که در مکه نازل شده و داستان ((ابو عامر))، ((راهب)) و ((امیة بن صلت)) مربوط به ((مدینه)) است .
ولی از آنجا که افرادی همانند ((بلعم)) در عصر و زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) همانند ((ابو عامر)) و ((امیة بن ابی الصلت)) وجود داشته اند، مفهوم آیات بر آنها تطبیق شده است ، همانگونه که بر افراد مشابه او در هر عصر و زمان نیز منطبق خواهد شد وگرنه اصل داستان مربوط به غیر ((بلعم)) نیست .
در تفسیر ((المنار)) از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل شده که مثل بلعم بن باعورا در بنی اسرائیل همانند امیة بن ابی الصلت در این امت است . تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 16
همچنین از امام باقر (علیه السلام) روایت شده که فرمود: الاصل فی ذلک

بلعم ، ثم ضربه الله مثلا لکل مؤ ثر هواه علی هدی الله من اهل القبلة : یعنی اصل آیه درباره بلعم است ، سپس خداوند آن را به عنوان یک مثال درباره کسانی که هوا - پرستی را بر خدا پرستی و هدایت الهی در این امت مقدم بشمرند، بیان کرده .
اصولا کمتر خطری در جوامع انسانی به اندازه خطر دانشمندانی است که علم و دانش خود را در اختیار فراعنه و جباران عصر خود قرار می دهند و در اثر هواپرستی و تمایل به زرق و برق جهان ماده (و اخلاد الی الارض) همه سرمایه های فکری خود را در اختیار طاغوتها می گذارند، و آنها نیز برای تحمیق مردم عوام از وجود اینگونه افراد حداکثر استفاده را می کنند.
این موضوع اختصاص به زمان موسی (علیه السلام) یا سایر پیامبران نداشته ، بعد از عصر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و تا به امروز نیز ادامه دارد که ((بلعم باعوراها)) و ((بو راهب ها)) و ((امیة بن ابی الصلتها)) علم و دانش و نفوذ اجتماعی خود را در برابر درهم و دینار یا مقام و یا به خاطر انگیزه حسد در اختیار گروههای منافق و دشمنان حق و فراعنه و بنی امیه ها و بنی عباسها و طاغوتها داده و می دهند.
این گروه از دانشمندان نشانه هائی دارند که در آیات فوق بیان شده و به وسیله آن می توان آنها را شناخت ، آنها هواپرستانی هستند که خدای خود را فراموش کرده اند، آنها همتهائی پست دارند که به جای توجه به شخصیت برتر و مقام والا در پیشگاه خدا و خلق خدا به پستی می گرایند، و به خاطر همین دون همتی همه چیز خود را از دست می دهند، آنها تحت وسوسه های شدید شیطان قرار دارند و به آسانی قابل خرید و فروشند آنها همانند سگهای بیماری هستند که هرگز سیراب نمی گردند و روی این جهات مسیر حق را رها کرده ، در بیراهه ها سرگردان تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 17
می شوند و پیشوای گمراهانند باید این گونه افراد را شناخت و به شدت از آنها برحذر بود.
دو آیه بعد در واقع یک نتیجه کلی و عمومی از سرگذشت ((بلعم)) و علمای دنیا پرست گرفته ، نخست می گوید: ((چه بد مثلی دارند آنها که آیات ما را انکار کردند و چه بد عاقبت و سرنوشتی در انتظار آنها است)) (ساء مثلا القوم الذین کذبوا بایاتنا).
ولی آنها به ما ظلم و ستم نمی کردند، بلکه ((بر خویشتن ستم روا می داشتند)) (و انفسهم کانوا یظلمون).
چه ستمی از این بالاتر که سرمایه های معنوی علوم و دانشهای خویش را که می تواند باعث سربلندی خود آنها و جامعه هایشان گردد در اختیار صاحبان ((زر)) و ((زور)) می گذارند و به بهای ناچیز می فروشند و سرانجام خود و جامه ای را به سقوط می کشانند.

اما به هوش باشید که رهائی از اینگونه لغزشها و دامهای شیطانی ، بی توفیق و هدایت الهی ممکن نیست ، و دام بسیار سخت است ، مگر یار شود لطف خدا ((آنکس را که خدا هدایت کند و توفیق را رفیق راهش سازد، هدایت یافته واقعی او است)) (من یهد الله فهو المهتدی).
((آنکس را که خداوند بر اثر اعمالش به حال خود رها سازد یا وسائل پیروزی و موفقیت را در برابر وسوسه های شیطانی از او بگیرد، زیانکار واقعی او است)) (و من یضلل فاولئک هم الخاسرون).
بارها گفته ایم که ((هدایت)) و ((اضلال)) الهی نه جنبه اجباری دارد و نه بی دلیل و بی حساب است ، منظور از این دو فراهم ساختن زمینه های هدایت ، و یا تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 18
باز گرفتن اینگونه زمینه ها است ، آنهم به خاطر اعمال نیک و بدی که انسان قبلا انجام داده است ، و در هر حال تصمیم نهائی با خود انسان است ، بنابراین آیه فوق با آیات گذشته که اصل آزادی اراده را تاءیید می کرد کاملا انطباق دارد و منافاتی در میان آنها نیست . الأعراف
آیه 179 - 181
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ ذَرَأنَا لِجَهَنَّمَ کثِیراً مِّنَ الجِْنِّ وَ الانسِ لهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بهَا وَ لهُمْ أَعْیُنٌ لا یُبْصِرُونَ بهَا وَ لهُمْ ءَاذَانٌ لا یَسمَعُونَ بهَا أُولَئک کالاَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضلُّ أُولَئک هُمُ الْغَفِلُونَ(179)
وَ للَّهِ الاَسمَاءُ الحُْسنی فَادْعُوهُ بهَا وَ ذَرُوا الَّذِینَ یُلْحِدُونَ فی أَسمَئهِ سیُجْزَوْنَ مَا کانُوا یَعْمَلُونَ(180)
وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةٌ یهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ(181)
ترجمه :179 - به طور مسلم گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم ، آنها دلها (عقلها)ئی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند و) نمی فهمند و چشمانی دارند که با آن نمی بینند و گوشهائی دارند که با آن نمی شنوند، آنها همچون چهار پایانند، بلکه گمراه تر اینان همانا غافلانند (زیرا با اینکه همه گونه امکانات هدایت دارند باز هم گمراهند).
180 - و برای خدا نامهای نیکی است خدا را با آن بخوانید، و آنها را که در اسماء خدا تحریف می کنند (و بر غیر او می نهند و شریک برایش قائل می شوند) رها سازید آنان به زودی جزای اعمالی را که انجام می دادند می بینند.
181 - و از آنها که آفریدیم گروهی به حق هدایت می کنند و به حق اجرای عدالت می نمایند. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 19
تفسیر :
نشانه های دوزخیان !
این آیات بحثی را که در آیات گذشته در زمینه دانشمندان دنیاپرست و

همچنین عوامل هدایت و ضلالت گذشت تکمیل می کند، در این آیات مردم به دو گروه تقسیم شده اند و صفات هر کدام توضیح داده شده : ((گروه دوزخیان و گروه بهشتیان)).
نخست درباره دوزخیان که گروه اولند با تکیه به سوگند و تاءکید چنین می گوید: ((ما بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم)) (و لقد ذراءنا لجهنم کثیرا من الجن و الانس).
((ذراءنا)) از ماده ((ذرء)) (بر وزن زرع) در اینجا به معنی خلقت و آفرینش است ولی در اصل به معنی پراکنده ساختن و منتشر نمودن آمده ، چنانکه در قرآن می خوانیم تذروه الریاح : ((بادها آنرا پراکنده می کنند)) (سوره کهف آیه 45) و از آنجا که آفرینش موجودات موجب انتشار و پراکندگی آنها در روی زمین می گردد، این کلمه به معنی خلقت آفرینش نیز آمده است .
و در هر حال اشکال مهمی که در اینجا پیش می آید این است که چگونه خداوند می فرماید: ((ما بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفردیم))، مگر نه این است که در جای دیگر می خوانیم و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون : که مطابق آن همه جن و انس تنها برای پرستش خدا و ترقی و تکامل و سعادت آفریده شده اند، به علاوه این تعبیر بوی جبر در آفرینش و خلقت می دهد و به همین جهت بعضی از طرفداران مکتب جبر همچون ((فخر رازی)) برای اثبات مذهب خود با آن استدلال کرده اند. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 20
ولی اگر آیات قرآن را کنار هم قرار داده مورد بررسی قرار دهیم و گرفتار استنباطهای سطحی و زودگذر نشویم ، پاسخ این سؤ ال ، هم در خود آیه نهفته شده و در آیات دیگر به وضوح دیده می شود به طوری که محلی برای سوء استفاده افراد باقی نمی گذارد.
زیرا اولا این تعبیر درست به آن می ماند که شخص نجار بگوید قسمت زیادی از این چوبهائی را که فراهم ساخته ام برای تهیه درهای زیبا است و قسمت زیاد دیگری برای سوزاندن و افروختن آتش ، چوبهائی که صاف و محکم و سالمند در قسمت اول مصرف می کنم ، و چوبهای ناصاف و بد قواره و سست و تکه پاره را در قسمت دوم ، در حقیقت نجار دو گونه هدف دارد، یکی هدف اصلی و دیگری هدف تبعی ، هدف اصلی او ساختن در و پیکر و ابزار خوب است و تمام کوشش و تلاش او در همین راه مصرف می شود، ولی هنگامی که ببیند چوبی به درد این کار نمی خورد، ناچار آنرا برای سوزاندن کنار می گذارد، این هدف تبعی است نه اصلی (دقت کنید).
تنها تفاوتی که این مثال با مورد بحث ما دارد این است که تفاوت چوبها با یکدیگر اختیاری نیست ، ولی تفاوت انسانها بستگی به اعمال خودشان دارد

و در اختیار خود آنها است .
بهترین گواه برای این سخن صفاتی است که برای گروه جهنمیان و بهشتیان در آیات فوق می خوانیم که نشان می دهد اعمال خودشان سرچشمه این گروهبندی می باشد.
و به تعبیر دیگر خداوند طبق صریح آیات مختلف قرآن همه را پاک آفریده و اسباب سعادت و تکامل را در اختیار همگی گذاشته است ولی گروهی با اعمال خویش خود را نامزد دوزخ می کنند و سرانجامشان شوم و تاریک است و گروهی با اعمال خود، خود را نامزد بهشت می سازند و عاقبت کارشان خوشبختی و سعادت است . تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 21
سپس صفات گروه دوزخی را در سه جمله خلاصه می کند: نخست اینکه آنها قلبهائی دارند که با آن درک و اندیشه نمی کنند (لهم قلوب لایفقهون بها).
بارها گفته ایم که قلب در اصطلاح قرآن به معنی روح و فکر و نیروی عقل است یعنی با اینکه استعداد تفکر دارند و همچون بهائم و چهارپایان فاقد شعور نیستند در عین حال از این وسیله سعادت بهره نمی گیرند و فکر نمی کنند، در عوامل و نتائج حوادث اندیشه نمی نمایند و این وسیله بزرگ رهائی از چنگال هر گونه بدبختی را بلا استفاده در گوشه ای از وجودشان رها می سازند.
دیگر اینکه ((چشمهای روشن و حقیقت بین دارند اما با آنها چهره حقایق را نمی نگرند و همچون نابینایان از کنار آنها می گذرند)) (و لهم اعین لا یبصرون بها).
سوم اینکه ((با داشتن گوش سالم ، سخنان حق را نمی شنوند)) و همچون کران خود را از شنیدن حرف حق محروم می سازند (و لهم آذان لا یسمعون بها).
((اینها در حقیقت همچون چهار پایانند چرا که امتیاز آدمی از چهارپایان در فکر بیدار و چشم بینا و گوش شنوا است که متاءسفانه آنها همه را از دست داده اند (اولئک کالانعام).
((بلکه آنها از چهار پایان گمراه تر و پستتر می باشند)) (بل هم اضل).
چرا که چهارپایان دارای این استعدادها و امکانات نیستند، ولی آنها با داشتن عقل سالم و چشم بینا و گوش شنوا امکان همه گونه ترقی و تکامل را دارند، اما بر اثر هوا پرستی و گرایش به پستیها این استعدادها را بلا استفاده می گذارند، و بدبختی بزرگ آنان از همینجا آغاز می گردد.
((آنها افراد غافل و بیخبری هستند)) و به همین جهت در بیراهه های زندگی سرگردانند (اولئک هم الغافلون). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 22
چشمه آب حیات کنار دستشان است ، ولی از تشنگی فریاد می کشند، درهای سعادت در برابر رویشان باز است ، اما حتی به آن نگاه نمی کنند.

از آنچه در بالا گفته شد روشن می شود که آنها با دست خود وسائل بدبختی خویش را فراهم می سازند و نعمتهای گرانبهای ((عقل)) و چشم و ((گوش)) را به هدر می دهند، نه اینکه خداوند اجبارا آنها را در صف دوزخیان قرار داده باشد.
چرا همچون چهارپایان ؟!
بارها در قرآن مجید غافلان بیخبر به چهار پایان و حیوانات بی شعور دیگر تشبیه شده اند ولی نکته تشبیه آنها به انعام (چهارپایان) شاید این باشد که آنها تنها به خواب و خور و شهوت جنسی می پردازند، درست همانند ملتهائی که تحت شعارهای فریبنده انسانی آخرین هدف عدالت اجتماعی و قوانین بشری را رسیدن به آب و نان و یک زندگی مرفه مادی می پندارند.
آنچنانکه علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می فرماید: کالبهیمة المربوطه همها علفها او المرسلة شغلها تقممها: ((همانند حیوانات پرواری که تنها به علف می اندیشند و یا حیوانات دیگری که در چراگاهها رها شده اند و از این طرف و آن طرف خرده علفی بر می گیرند))
به تعبیر دیگر گروهی مرفهند همچون گوسفندان پرواری ، و گروهی نامرفه مانند گوسفندانی که در بیابانها در بدر دنبال آب و علف می گردند و هر دو گروه هدفشان جز شکم چیزی نیست !
آنچه در بالا گفته شد ممکن است درباره یک فرد صادق باشد و یا درباره یک ملت ، ملتهائی که اندیشه های خود را از کار انداخته اند و به سرگرمیهای ناسالم روی آورده اند و در ریشه های بدبختی خود نمی اندیشند و در عوامل ترقی فکر نمی کنند، تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 23
نه گوش شنوا دارند و نه چشم بینا، آنها نیز دوزخی هستند نه تنها در دوزخ قیامت ، بلکه در دوزخ زندگی این دنیا نیز گرفتارند.
در آیه بعد اشاره به وضع گروه بهشتی کرده ، صفات آنان را بیان می کند، نخست برای بیرون آمدن از صف دوزخیان مردم را به توجه عمیق به اسماء حسنای خدا دعوت نموده ، می فرماید: ((برای خدا نامهای نیکی است ، خدا را به آنها بخوانید)) (و لله الا سماء الحسنی فادعوه بها).
منظور از ((اسماء حسنی))، صفات مختلف پروردگار است که همگی نیک و همگی حسنی است می دانیم خدا عالم است ، قادر است ، رازق است ، عادل است ، جواد است ، کریم است و رحیم است ، و همچنین دارای صفات نیک فراوان دیگری از این قبیل می باشد.
منظور از خواندن خدا به این نامها تنها این نیست که این الفاظ را بر زبان جاری کنیم و مثلا بگوئیم یا عالم ، یا قادر، یا ارحم الراحمین ، بلکه در واقع این است که این صفات را در وجود خودمان بمقدار امکان پیاده کنیم ، پرتوی از علم و دانش او، شعاعی از قدرت و توانائی او، و گوشه ای از رحمت واسعه اش در ما و جامعه ما پیاده شود، و به تعبیر دیگر متصف به

اوصاف او و متخلق به اخلاقش کردیم .
تا در پرتو این علم و قدرت و این عدالت و رحمت بتوانیم خویش و اجتماعی را که در آن زندگی می کنیم از صف دوزخیان خارج سازیم .
سپس مردم را از این نکته برحذر می دارد که اسامی خدا را تحریف نکنند و می گوید:
((آنها که اسماء خدا را تحریف کرده اند رها سازید، آنها به زودی به جزای اعمال خویش گرفتار خواهند شد)) (و ذروا الذین یلحدون فی اسمائه سیجزون ما کانوا یعملون). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 24
((الحاد)) در اصل از ماده ((لحد)) (بر وزن مهد) به معنی حفره ای است که در یک طرف قرار گرفته و به همین جهت ، به حفره ای که در یک جانب قبر قرار داده می شود، ((لحد)) گفته می شود، سپس به هر کاری که از حد وسط تمایل به افراط و تفریط پیدا کند ((الحاد)) گفته شده ، و به شرک و بت پرستی نیز به همین جهت ((الحاد)) اطلاق می گردد.
منظور از الحاد در اسماء خدا این است که الفاظ و مفاهیم آن را تحریف کنیم ، یا به اینگونه که او را به اوصافی توصیف نمائیم که شایسته آن نیست ، همانند مسیحیان که قائل به تثلیث و خدایان سه گانه شده اند، و یا اینکه صفات او را بر مخلوقاتش تطبیق نمائیم ، همچون بت پرستان که نام بتهای خود را از نام خدا مشتق می کردند، مثلا به یکی از بتها اللات و به دیگری العزی و به دیگری منات می گفتند که به ترتیب از الله و العزیز و المنان مشتق شده است ، و یا همچون مسیحیان که نام خدا را بر عیسی و روح القدس می گذاشتند.
و یا اینکه صفات او را آنچنان تحریف کنند که به تشبیه به مخلوقات یا تعطیل صفات و مانند آن بیانجامد.
و یا تنها به ((اسم)) قناعت کنند بدون اینکه این صفاترا در خود و جامعه خویش بارور سازند.
در آخرین آیه به دو قسمت که اساسی ترین صفات گروه بهشتیان است اشاره می کند و می فرماید: ((از کسانی که آفریدیم ، امت و گروهی هستند که مردم را به حق هدایت می کنند و به حق حکم می کنند)) (و ممن خلقنا امة بالحق و به یعدلون).
در واقع آنها دو برنامه ممتاز دارند، فکرشان و هدفشان و دعوتشان و فرهنگشان حق و به سوی حق است ، و نیز عملشان و برنامه هایشان و حکومتشان بر اساس حق تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 25
و حقیقت می باشد.
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1- اسماء حسنی چیست ؟
در کتب حدیث و تفسیر اعم از منابع شیعه و اهل تسنن بحثهای مشروحی

پیرامون اسماء حسنی دیده می شود که فشرده ای از آنرا به اضافه عقیده خود در اینجا می آوریم :
شک نیست که ((اسمای حسنی)) به معنی ((نامهای نیک)) است و می دانیم که تمام نامهای پروردگار مفاهیم نیکی را در بر دارد و بنابراین همه اسماء او اسماء حسنی است ، اعم از آنها که صفات ثبوتیه ذات پاک او است ، مانند عالم و قادر، و یا آنها که صفات سلبیه ذات مقدس او است مانند ((قدوس))، و آنها که صفات فعل است و حکایت از یکی از افعال او می کند مانند خالق ، غفور، رحمان و رحیم .
از سوی دیگر شک نیست که صفات خدا قابل احصاء و شماره نیست زیرا کمالات او نامتناهی است و برای هر کمالی از کمالات او اسم و صفتی می توان انتخاب کرد.
ولی چنانکه از احادیث استفاده می شود، از میان صفات او بعضی دارای اهمیت بیشتری می باشد، و شاید ((اسماء حسنی)) که در آیه بالا آمده است ، اشاره به همین گروه ممتازتر است ، زیرا در روایاتی که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ائمه اهلبیت (علیهمالسلام) به ما رسیده کرارا این مطلب دیده می شود که خداوند دارای 99 اسم است که هر کس او را به این نامها بخواند، دعایش مستجاب و هر که آنها را شماره کند اهل بهشت است .
مانند روایتی که در کتاب توحید صدوق از امام صادق (علیه السلام) از پدرانش از علی (علیه السلام) نقل شده که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ان الله تبارک و تعالی تسعة و تسعین اسما - ماة الا واحدة - من احصاها دخل الجنة ... تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 26
و نیز در کتاب توحید از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) از پدرانش از علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود:
ان لله عز و جل تسعة و تسعین اسما من دعا الله بها استجاب له و من احصاها دخل الجنة
در کتاب صحیح بخاری و مسلم و ترمذی و کتب دیگر از منابع حدیث اهل تسنن نیز همین مضمون پیرامون اسماء نود و نه گانه خدا و اینکه هر کس خدا را با آن بخواند، دعای او مستجاب است یا هر کس آنها را احصا کند، اهل بهشت خواهد بود، نقل شده است .
از پاره ای از این احادیث استفاده می شود که این اسامی نود و نه گانه در قرآن است ، مانند روایتی که از ابن عباس نقل شده که می گوید: پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: لله تسعة و تسعون اسما من احصاها دخل الجنه و هی فی القرآن .
و به همین جهت جمعی از دانشمندان کوشش کرده اند که این اسامی و صفات را از قرآن مجید استخراج کنند، ولی نامهائی که در قرآن مجید

برای خدا آمده است بیش از 99 نام است ، بنابراین ممکن است اسماء حسنی در لابلای آنها باشد، نه اینکه در قرآن جز این 99 نام ، نام دیگری برای خدا وجود نداشته باشد.
در بعضی از روایات این نامهای نود و نه گانه آمده است ، که ما ذیلا یکی از این احادیث را می آوریم (ولی باید توجه داشت ، بعضی از این نامها به شکلی که در این روایت آمده در متن قرآن نیست ، اما مضمون و مفهوم آن در قرآن وجود دارد).
و آن روایتی است که در توحید صدوق از امام صادق (علیه السلام) از پدر و اجدادش از علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که پس از اشاره به وجود نود و نه نام برای خدا تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 27
می فرماید:
و هی الله ، الاله ، الواحد، الاحد، الصمد، الاول ، الاخر، السمیع ، البصیر القدیر، القادر، العلی ، الاعلی ، الباقی ، البدیع ، البارى ء، الاکرم ، الباطن ، الحی ، الحکیم ، العلیم ، الحلیم ، الحفیظ، الحق ، الحسیب ، الحمید، الحفی ، الرب ، الرحمان ، الرحیم ، الذارء، الرزاق ، الرقیب ، الرؤ ف ، الرائی ، السلام ، المؤ من ، المهیمن ، العزیز، الجبار، المتکبر، السید، السبوح ، الشهید، الصادق ، الصانع ، الظاهر، العدل ، العفو، الغفور، الغنی ، الغیاث ، الفاطر، الفرد، الفتاح الفالق ، القدیم ، الملک ، القدوس ، القوی ، القریب ، القیوم ، القابض ، الباسط، قاضی الحاجات ، المجید، المولی ، المنان ، المحیط، المبین ، المغیث ، المصور، الکریم ، الکبیر، الکافی ، کاشف الضر، الوتر، النور، الوهاب ، الناصر، الواسع ، الودود، الهادی ، الوفی ، الوکیل ، الوارث ، البر، الباعث ، التواب ، الجلیل ، الجواد، الخبیر، الخالق ، خیر الناصرین ، الدیان ، الشکور، العظیم ، اللطیف ، الشافی .
ولی آنچه در اینجا بیشتر اهمیت دارد و باید مخصوصا به آن توجه داشته باشیم این است که منظور از خواندن خدا به این نامها و یا احصاء و شمارش اسماء حسنای پروردگار، این نیست که هر کس این 99 اسم را بر زبان جاری کند و بدون توجه به محتوا و مفاهیم آنها تنها الفاظی بگوید سعادتمند خواهد بود، و یا دعایش به اجابت می رسد، بلکه هدف این است که به این اسماء و صفات ایمان داشته باشد، و پس از آن بکوشد در وجود خود پرتوی از مفاهیم آنها یعنی از مفهوم عالم و قادر و رحمان و رحیم و حلیم و غفور و قوی و قیوم و غنی و رازق و امثال آن را در وجود خود منعکس سازد، مسلما چنین کسی هم بهشتی خواهد بود و هم دعایش تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 28
مستجاب و به هر خیر و نیکی نائل می گردد.
ضمنا از آنچه گفتیم روشن می شود که اگر در پاره ای از روایات و دعاها

اسامی دیگری برای خدا غیر از این اسماء ذکر شده و حتی شماره نامهای خدا در بعضی از دعاها به یکهزار رسیده هیچگونه منافاتی با آنچه گفتیم ندارد، زیرا اسماء خدا حد و حصر و انتهائی ندارد، و مانند کمالات ذات و بی انتهایش نامحدود است . هر چند پاره ای از این صفات و اسماء امتیازی دارد.
و نیز اگر در بعضی از روایات مانند روایتی که در اصول کافی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه نقل شده می خوانیم فرمود: نحن و الله الاسماء الحسنی : ((به خدا سوگند ما اسماء حسنای خدا هستیم)) اشاره به آن است که پرتو نیرومندی از آن صفات الهی در وجود ما منعکس شده و شناخت ما به شناخت ذات پاکش کمک می کند.
و یا اگر در بعضی دیگر از احادیث آمده است که همه اسماء حسنی در ((توحید خالص)) خلاصه می شود، نیز به خاطر آن است که همه صفات او به ذات پاک یکتایش بر می گردد.
فخر رازی در تفسیرش به مطلبی اشاره می کند که از جهتی قابل ملاحظه است و آن اینکه تمام صفات پروردگار به دو حقیقت بازگشت می کند، یا به ((بی نیازی ذاتش از همه چیز)) و یا ((نیازمندی دیگران به ذات پاک او)).
2 - گروه رستگاران
در آیات فوق خواندیم که گروهی از بندگان خدا به سوی حق دعوت می کنند و به آن حکم می نمایند.
در اینکه منظور از این گروه چه اشخاصی هستند تعبیرات مختلفی در روایاتی تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 29
که در منابع حدیث اسلامی آمده است دیده می شود، از جمله در حدیثی از امیر مؤ منان (علیه السلام) نقل شده که فرمود: منظور امت محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است .
یعنی پیروان راستین این پیامبر و آنهائی که از هر گونه تحریف و تغییر و بدعت و انحراف از اصول تعلیمات آن حضرت بر کنار ماندند.
به همین جهت در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده که فرمود:
والذی نفسی بیده لتفرقن هذه الامة علی ثلاثة و سبعین فرقة کلها فی النار الافرقة و ممن خلقنا امة یهدون بالحق و به یعدلون و هذه التی تنجو من هذه الامة :
((سوگند به آنکس که جانم بدست او است این امت به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند که همه در دوزخند جز یک گروه که خداوند در آیه و ممن خلقنا امة ... به آنها اشاره کرده است ، تنها آنها اهل نجاتند)).
ممکن است عدد 73 فرقه عدد تکثیر باشد و اشاره به گروههای مختلفی است که در طول تاریخ اسلام با عقائد عجیب و غریب روی کار آمدند و

خوشبختانه غالب آنها منقرض شده اند و امروز تنها نامی از آنها در کتب تاریخ عقائد به چشم می خورد.
در حدیث دیگری که در منابع اهل تسنن از علی (علیه السلام) نقل شده می خوانیم که علی (علیه السلام) ضمن اشاره به گروههای مختلفی که در آینده در امت اسلامی پیدا می شوند، فرمود: ((گروهی که اهل نجاتند من و شیعیان و پیروان مکتب من هستند)).
در روایات دیگری نیز آمده است که منظور از آیه فوق ائمه اهلبیت (علیهمالسلام) تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 30
است .
روشن است که روایات فوق همگی یک واقعیت را تعقیب می کنند و بیان مصداقهای مختلف از این واقعیت اند، و آن اینکه آیه اشاره به گروهی است که دعوتشان به سوی حق و عمل و حکومت و برنامه هایشان حق است و در مسیر اسلام راستین گام برمی دارند، منتها بعضی در راءس این گروه قرار دارند و بعضی در مراحل دیگرند، جالب توجه اینکه با تمام اختلافاتی که از نظر مراحل علمی و نژاد و زبان و مانند آن دارند، یک امت و یک گروه بیش نیستند، زیرا قرآن از آنها به امت (نه امم) تعبیر کرده است .
3 - اسم اءعظم خدا
در بعضی از روایات در داستان ((بلعم باعورا)) که قبلا گذشت ، آمده است که او از اسم اعظم خداوند آگاه بود، به تناسب آیات فوق که سخن از اسماء حسنای خدا می گوید بد نیست اشاره ای هم به این موضوع کنیم .
پیرامون اسم اعظم روایات گوناگونی وارد شده و از آنها چنین استفاده می شود که هر کس از این اسم با خبر باشد، نه فقط دعایش مستجاب است ، بلکه با استفاده از آن می تواند به فرمان خدا در جهان طبیعت تصرف کند و کارهای مهمی انجام دهد.
در اینکه ((اسم اعظم)) کدامی ک از اسماء خدا است ، بسیاری از دانشمندان اسلامی بحث کرده اند و غالبا بحثها بر محور این دور می زند که از میان نامهای خدا نامی را بیابند که این خاصیت عجیب و بزرگ را داشته باشد.
ولی ما فکر می کنیم آنچه بیشتر باید از آن جستجو کرد، این است که نام و صفاتی را بیابیم که با پیاده کردن مفهوم آن در وجود خودمان آنچنان تکامل روحی بیابیم که آن آثار بر آن مترتب گردد. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 31
به تعبیر دیگر مساءله مهم تخلق به این صفات و واجد شدن این مفاهیم و متصف شدن به این اوصاف است وگرنه یک شخص آلوده و پست با دانستن یک کلمه چگونه ممکن است ، مستجاب الدعوة و مانند آن شود.
و اگر می شنویم که ((بلعم)) دارای این اسم اعظم بود و آنرا از دست

داد، مفهومش این است که بر اثر خودسازی و ایمان و آگاهی و پرهیزگاری به چنان مرحله ای از تکامل معنوی رسیده بود که دعایش نزد خدا رد نمی شد ولی بر اثر لغزشها که در هر حال آدمی از آنها مصون نیست و به خاطر هواپرستی و قرار گرفتن در خدمت فراعنه و طاغوتهای زمان آن روحیه را به کلی از دست داد و از آن مرحله سقوط کرد، و منظور از فراموش کردن اسم اعظم نیز ممکن است همین معنی باشد.
و نیز اگر می خوانیم که پیامبران و پیشوایان بزرگ از اسم اعظم آگاه بودند، مفهومش این است که حقیقت این اسم بزرگ خدا را در وجود خودشان پیاده کرده بودند و در پرتو این حالت خداوند چنان مقام والایی به آنها داده بود. الأعراف
آیه 182 - 183
آیه و ترجمه
وَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِئَایَتِنَا سنَستَدْرِجُهُم مِّنْ حَیْث لا یَعْلَمُونَ(182)
وَ أُمْلی لَهُمْ إِنَّ کَیْدِی مَتِینٌ(183)
ترجمه :182 - و آنها که آیات ما را تکذیب کردند تدریجا از آن راه که نمی دانند گرفتار مجازاتشان خواهیم کرد.
183 - و به آنها مهلت می دهیم (تا مجازاتشان دردناک تر باشد) زیرا طرح و نقشه من قوی (و حساب شده) است (و هیچکس را قدرت فرار از آن نیست). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 32
تفسیر :
مجازات استدراج
در تعقیب بحثی که در آیات گذشته پیرامون حال گروه دوزخیان بود، در این دو آیه یکی از مجازاتهای الهی را که به صورت یک سنت درباره بسیاری از گنهکاران سرکش اجرا می شود، بیان شده و آن همان چیزی است که به ((عذاب استدراج)) از آن تعبیر می شود.
استدراج در دو مورد از قرآن مجید آمده است یکی در آیه مورد بحث و دیگر آیه 44 سوره ((قلم)) و هر دو مورد درباره انکار کنندگان آیات الهی است .
به طوری که اهل لغت گفته اند استدراج دو معنی دارد، یکی اینکه چیزی را تدریجا بگیرند (زیرا اصل این ماده از ((درجه)) گرفته شده که به معنی پله است ، همانگونه که انسان در صعود و نزول از طبقات پائین عمارت به بالا، یا به عکس ، از پله ها استفاده می کند، همچنین هر گاه چیزی را تدریجا و مرحله به مرحله بگیرند یا گرفتار سازند به این عمل استدراج گفته می شود).
معنی دیگر ((استدراج)) ((پیچیدن)) است ، همانگونه که یک طومار را به هم می پیچند (این دو معنی را راغب در کتاب مفردات نیز آورده است)

ولی با دقت روشن می شود که هر دو به یک مفهوم کلی و جامع یعنی ((انجام تدریجی)) باز می گردند.
پس از روشن شدن معنی استدراج به تفسیر آیه باز می گردیم :
خداوند در نخستین آیه مورد بحث می فرماید: ((آنها که آیات ما را تکذیب و انکار کردند تدریجا، و مرحله به مرحله ، از راهی که نمی دانند، در دام مجازات گرفتارشان می کنیم و زندگی آنها را در هم می پیچیم)) (و الذین کذبوا بایاتنا سنستدرجهم من حیث لا یعلمون). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 33
در دومین آیه همان مطلب را به این صورت تاءکید می کند: چنان نیست که با شتابزدگی چنین کسانی را فورا مجازات کنیم ، بلکه به آنها مهلت و فرصت کافی برای تنبه و بیداری می دهیم و هنگامی که بیدار نشدند، گرفتارشان می سازیم (و املی لهم).
زیرا شتاب و عجله مال کسانی است که قدرت کافی ندارند و می ترسند فرصت از دستشان برود ((ولی نقشه من و مجازاتهایم آنچنان قوی و حساب شده است که هیچکس را قدرت فرار از آن نیست)) (ان کیدی متین).
((متین)) به معنی قوی و شدید است و اصل آن از ((متن)) گرفته شده که به معنای عضله محکمی است که در پشت قرار دارد.
و ((کید)) با ((مکر)) از نظر معنی همسان است و همانگونه که در ذیل آیه 54 از سوره آل عمران (جلد دوم تفسیر نمونه صفحه 429) گفته ایم : ((مکر)) در اصل لغت به معنی چاره جویی و جلوگیری کردن کسی از رسیدن به مقصود او است ، و معنی نقشه های موذیانه که در مفهوم فارسی امروز آن افتاده در مفهوم عربی آن نیست .
در مورد ((مجازات استدراجی)) که در آیه فوق به آن اشاره شده و از آیات دیگر قرآن و احادیث استفاده می شود چنین است که خداوند گناهکاران و طغیانگران جسور و زورمند را طبق یک سنت ، فورا گرفتار مجازات نمی کند، بلکه درهای نعمتها را به روی آنها می گشاید، هر چه بیشتر در مسیر طغیان گام بر می دارند، نعمت خود را بیشتر می کند، و این از دو حال خارج نیست ، یا این نعمتها باعث تنبه و بیداریشان می شود، که در این حال برنامه ((هدایت الهی)) عملی شده ، و یا اینکه بر غرور و بی خبریشان می افزاید در این صورت مجازاتشان به هنگام رسیدن به آخرین مرحله ، دردناک تر است ، زیرا به هنگامی که غرق انواع ناز و نعمتها تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 34
می شوند خداوند همه را از آنها می گیرد و طومار زندگانی آنها را در هم می پیچد و این گونه مجازات بسیار سخت تر است .
البته این معنی با تمام خصوصیاتش در کلمه استدراج به تنهائی نیفتاده ،

بلکه با توجه به قید ((من حیث لا یعلمون)) این معنی استفاده می شود.
به هر حال این آیه به همه گنهکاران هشدار می دهد که تاءخیر کیفر الهی را دلیل بر پاکی و درستی خود، و یا ضعف و ناتوانی پروردگار، نگیرند، و ناز و نعمتهائی را که در آن غرقند، نشانه تقربشان به خدا ندانند، چه بسا این پیروزیها و نعمتهائی که به آنها می رسد مقدمه مجازات استدراجی پروردگار باشد، خدا آنها را غرق نعمت می کند و به آنها مهلت می دهد و بالا و بالاتر می برد، اما سرانجام چنان بر زمین می کوبد که اثری از آنها باقی نماند و تمام هستی و تاریخشان را در هم می پیچد.
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می فرماید: انه من وسع علیه فی ذات یده فلم یره ذلک استدراجا فقد امن مخوفا: ((کسی که خداوند به مواهب و امکاناتش وسعت بخشد، و آنرا مجازات استدراجی نداند، از نشانه خطر غافل مانده است)).
و نیز از همان امام (علیه السلام) در کتاب ((روضه کافی)) نقل شده که فرمود: ((زمانی فرا می رسد که هیچ چیز در آن زمان ، پنهان تر از حق ، و آشکارتر از باطل ، و فزونتر از دروغ بر خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیست - تا آنجا که می گوید - در آن زمان افرادی هستند به مجرد اینکه آیه ای از قرآن را می شنوند (آنرا تحریف کرده) و از آئین خدا خارج می شوند و پیوسته از آئین این زمامدار به آئین زمامدار دیگر و از دوستی یکی به دیگری و اطاعت سلطانی به اطاعت سلطان دیگر، و از پیمان یکی به دیگری منتقل می گردند، و سرانجام از راهی که متوجه نیستند گرفتار مجازات استدراجی پروردگار می شوند)). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 35
امام صادق (علیه السلام) می فرماید: کم من مغرور بما قد انعم الله علیه و کم من مستدرج یستر الله علیه و کم من مفتون بثناء الناس علیه : ((چه بسیارند کسانی که بر اثر نعمتهای پروردگار مغرور می شوند، و چه بسیارند گنهکارانی که خداوند بر گناهشان پرده افکنده ولی با ادامه گناه به سوی مجازات پیش می روند، و چه بسیارند کسانی که از ثناخوانی مردم فریب می خورند)).
و نیز از همان امام ، در تفسیر آیه فوق چنین نقل شده که فرمود: هو العبد یذنب الذنب فتجدد له النعمة معه تلهیة تلک النعمة عن الاستغفار عن ذلک الذنب : ((منظور از این آیه بنده گنهکاری است که پس از انجام گناه ، خداوند او را مشمول نعمتی قرار می دهد ولی او نعمت را به حساب خوبی خودش گذاشته و از استغفار در برابر گناه غافلش می سازد)).
و نیز از همان امام در کتاب کافی چنین نقل شده : ان الله اذا اراد بعبد خیرا فاذنب ذنبا اتبعه بنقمة و یذکره الاستغفار، و اذا اراد بعبد شرا فاذنب ذنبا اتبعه بنعمة لینسیه الاستغفار و یتمادی بها، و هو قوله عز و جل سنستدرجهم من حیث لا یعلمون ، بالنعم عند المعاصی ((موقعی که خداوند

خیر بندهای را بخواهد به هنگامی که گناهی انجام میدهد او را گوشمالی می دهد تا به یاد توبه بیفتد، و هنگامی که شر بنده ای را (به اثر اعمالش) بخواهد موقعی که گناهی می کند نعمتی به او می بخشد تا استغفار را فراموش نماید و به آن ادامه دهد، این همان است که خداوند عز و جل فرموده : سنستدرجهم من حیث لا یعلمون یعنی از طریق نعمتها به هنگام معصیتها آنها را تدریجا از راهی که نمی دانند گرفتار می سازیم)).
الأعراف
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 36
آیه 184 - 186
آیه و ترجمه
أَ وَ لَمْ یَتَفَکَّرُوا مَا بِصاحِبِهِم مِّن جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلا نَذِیرٌ مُّبِینٌ(184)
أَ وَ لَمْ یَنظرُوا فی مَلَکُوتِ السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِن شىْءٍ وَ أَنْ عَسی أَن یَکُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَی حَدِیثِ بَعْدَهُ یُؤْمِنُونَ(185)
مَن یُضلِلِ اللَّهُ فَلا هَادِی لَهُ وَ یَذَرُهُمْ فی طغْیَنِهِمْ یَعْمَهُونَ(186)
ترجمه :184 - آیا آنها فکر نکردند که همنشینشان (پیامبر) هیچگونه آثاری از جنون ندارد (پس چگونه چنین نسبت ناروائی به او می دهند؟) او فقط بیم دهنده آشکاری است (که مردم را متوجه مسئولیتهایشان می سازد)
185 - آیا آنها در حکومت و نظام آسمانها و زمین و آنچه خدا آفریده است (از روی دقت و عبرت) نظر نیفکندند؟ (و آیا در این نیز اندیشه نکردند که) شاید پایان زندگی آنها نزدیک شده باشد (اگر به این کتاب آسمانی روشن ایمان نیاورند) به کدام سخن بعد از آن ایمان خواهند آورد؟
186 - هر کس را خداوند (به جرم اعمال زشتش) گمراه سازد هدایت کننده ای ندارد و آنها را در طغیان و سرکشیشان رها می سازد تا سرگردان شوند.
شاءن نزول :
مفسران اسلامی چنین نقل کرده اند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هنگامی که در مکه بود، شبی بر کوه صفا بر آمد و مردم را به سوی توحید و یکتا پرستی دعوت نمود، مخصوصا تمامی طوائف قریش را صدا زد و آنها را از مجازات الهی برحذر داشت ، تا مقدار زیادی از شب گذشت ، بت پرستان مکه گفتند: ان صاحبهم قد جن بات تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 37
لیلا یصوت الی الصباح !: ((رفیق ما دیوانه شده ، از شب تا صبح نعره می کشید))! در این موقع آیه فوق نازل شد و به آنها در این زمینه پاسخ دندانشکنی داد.
با اینکه آیه شاءن نزول خاصی دارد، در عین حال چون دعوت به شناخت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و هدف آفرینش و آمادگی برای

زندگی دیگر می کند، با بحثهای گذشته که پیرامون ((گروه دوزخی و بهشتی)) سخن می گفت ، پیوند روشنی دارد.
تفسیر :
تهمتها و بهانه ها
در این آیه نخست خداوند به گفتار بی اساس بت پرستان دائر به جنون پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین پاسخ می گوید: ((آیا آنها فکر و اندیشه خود را به کار نینداختند که بدانند همنشین آنها (پیامبر) هیچگونه آثاری از جنون ندارد (او لم یتفکروا ما بصاحبهم من جنة)
اشاره به اینکه پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شخص ناشناخته ای در میان آنها نبود و به تعبیر خودشان ((صاحب)) یعنی دوست و همنشینشان محسوب می شد، بیش از چهل سال در میان آنها رفت و آمد داشته ، و همواره فکر و تدبیرش را دیده اند و آثار نبوغ را در وی مشاهده کرده اند، کسی که قبل از این دعوت ، از عقلای بزرگ آن جامعه محسوب می شد، چگونه یکبار چنین وصلهای را به وی چسباندند، آیا بهتر نبود به جای چنین نسبت ناروائی در این فکر فرو روند که ممکن است دعوت او حق باشد، و ماءموریتی از طرف پروردگار یافته باشد؟! آنچنانکه قرآن به دنبال این جمله می گوید: او فقط بیم دهنده آشکاری است که جامعه خویش را از خطراتی که با آن روبرو است بر حذر می دارد (ان هو الا نذیر مبین). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 38
در آیه بعد برای تکمیل این بیان آنها را به مطالعه عالم هستی ، آسمانها و زمین ، دعوت می کند و می گوید: ((آیا در حکومت آسمانها و زمین و مخلوقاتی که خدا آفریده از روی دقت و فکر نظر نیفکندند)) (اءولم ینظروا فی ملکوت السماوات و الارض و ما خلق الله من شی ء).
تا بدانند این عالم وسیع آفرینش با این نظام حیرتانگیز بیهوده آفریده نشده و هدفی برای آن بوده است ، و دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در حقیقت دنباله همان هدف آفرینش ، یعنی تکامل و تربیت انسان است .
((ملکوت)) در اصل از ریشه ((ملک)) به معنی حکومت و مالکیت است ، و اضافه ((واو)) و ((ت)) به آن برای تاءکید و مبالغه می باشد و معمولا به حکومت مطلقه خداوند بر سراسر عالم هستی گفته می شود.
نظر افکندن در نظام شگرف این عالم هستی که پهنه ملک و حکومت خدا است ، هم نیروی خدا پرستی و ایمان به حق را تقویت می کند، و هم روشنگر وجود یک هدف مهم در این عالم بزرگ و منظم است ، و در هر دو صورت ، انسانرا به جستجوی نماینده خدا و رحمتی که بتواند هدف آفرینش را پیاده کند می فرستد.
سپس برای اینکه آنها را از خواب غفلت بیدار سازد می فرماید آیا در این

موضوع نیز اندیشه نکردند که ممکن است پایان زندگی آنها نزدیک شده باشد، اگر امروز ایمان نیاورند، و دعوت این پیامبر را نپذیرند، و قرآنی را که بر او نازل شده است با اینهمه نشانه های روشن قبول نکنند، به کدام سخن بعد از آن ایمان خواهند آورد؟ (و ان عسی ان یکون قد اقترب اجلهم فبای حدیث بعده یؤ منون).
یعنی اولا چنان نیست که عمر آنها جاودانی باشد، فرصتها به سرعت درگذرند و هیچکس نمی داند فردا زنده خواهد بود یا نه ، پس با این حال امروز و تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 39
فردا کردن و مسائل را پشت گوش انداختن هرگز کار عاقلانه ای نیست .
ثانیا اگر آنها به این قرآن با اینهمه نشانه های روشنی که در آن از خداست ایمان نیاورند آیا در انتظار کتابی از این برتر و بالاترند؟ آیا ممکن است به گفتار و سخن و دعوت دیگر ایمان بیاورند؟!
همانطور که مشاهده می کنیم آیات فوق تمام راههای فرار را به روی مشرکان می بندد، از یکطرف آنها را متوجه سابقه عقل و درایت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می کند تا به اتهام جنون از شنیدن دعوتش فرار نکنند، از سوی دیگر متوجه نظام آفرینش و آفریدگار و هدف خلقت می سازد تا بدانند بیهوده آفریده نشده اند، و از سوی سوم متوجه زودگذرا بودن زندگی می کند تا امروز و فردا نکنند، و از سوی چهارم می گوید: اگر به کتابی به این روشنی ایمان نیاورند، در آینده به هیچ چیزی ایمان نخواهند آورد، زیرا از این بالاتر تصور نمی شود!
سرانجام در آخرین آیه مورد بحث ، سخن را با آنها چنین پایان می دهد که ((هر کس را خداوند به خاطر اعمال زشت و مستمرش ، گمراه سازد، هیچ هدایت کننده ای ندارند، و خداوند آنها را همچنان در طغیان و سرکشی رها می سازد تا حیران و سرگردان شوند)) (من یضلل الله فلا هادی له و یذرهم فی طغیانهم یعمهون).
همانگونه که بارها گفته ایم اینگونه تعبیرات درباره همه کافران و گنهکاران نیست بلکه مخصوص به گروهی است که آنچنان در برابر حقایق ، لجوج و متعصب و معاندند که گوئی پرده بر چشم و گوش و قلبشان افتاده ، پرده های تاریکی که نتیجه اعمال خود آنها است ، و منظور از ((اضلال الهی)) نیز همین است . الأعراف
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 40
آیه 187
آیه و ترجمه
يَسئَلُونَک عَنِ الساعَةِ أَيَّانَ مُرْساهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ رَبى لا يجَلِّيهَا لِوَقْتهَا إِلا هُوَ ثَقُلَت فى السمَوَتِ وَ الاَرْضِ لا تَأْتِيكمْ إِلا بَغْتَةً يَسئَلُونَک كَأَنَّک حَفِىٌّ عَنهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ اللَّهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاس لَا يَعْلَمُونَ(187)

ترجمه :187 - از قیامت از تو سؤ ال می کَنند که وقوع آن در چه زمانی است ؟ بگو علمش نزد پروردگار من است و هیچکس جز او (نمی تواند) وقت آنرا آشکار سازد، (اما قیام قیامت حتی) در آسمانها و زمین سنگین (و بسیار پر اهمیت) است ، و جز به طور ناگهانی به سراغ شما نمی آید، (باز) او تو چنان سؤ ال می کنند که گوئی تو از زمان وقوع آن با خبری ، بگو علمش تنها نزد خدا است ولی بیشتر مردم نمی دانند.
شاءن نزول :
کی قیامت بر پا می شود؟
به طوری که در بعضی از روایات آمده است طایفه قریش به چند نفر ماءموریت دادند که به نجران سفر کنند، و از دانشمندان یهود که (علاوه بر مسیحیان) در آنجا ساکن بودند مسائل پیچیده ای را سؤ ال کنند و در بازگشت آنها را در برابر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مطرح سازند (به گمان اینکه پیامبر از پاسخ آنها عاجز می ماند) از جمله سؤ الات این بود که در چه زمانی قیامت برپا می شود، هنگامی که آنها این پرسش را از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کردند، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت . تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 41
تفسیر :
با اینکه برای آیه شاءن نزول خاصی ذکر شده در عین حال پیوند روشنی نیز با آیات قبل دارد، زیرا در آیات قبل اشاره به مساءله قیامت و لزوم آمادگی برای چنین روزی شده بود، طبعا به دنبال چنین بحثی این سؤ ال برای بسیاری از مردم پیش می آید که قیامت کی بر پا خواهد شد، لذا قرآن می گوید: ((از تو درباره ساعت (روز رستاخیز) می پرسند، که در چه زمانی وقوع می یابد))؟
(یسئلونک عن الساعة ایان مرسیها)
گرچه کلمه ((ساعت)) به معنی زمان پایان دنیا نیز آمده است ، ولی غالبا - و به عقیده بعضی همواره - در قرآن مجید به معنی قیام قیامت است ، مخصوصا پاره ای از قرائن در مورد آیه ای که در آن بحث می کنیم این موضوع را تاءکید می کند، مانند، جمله ((متی تقوم الساعة)) (کی ساعت بر پا می شود) که در شاءن نزول وارد شده است .
کلمه ((ایان)) مساوی ((متی)) و برای سؤ ال از زمان است .
و ((مرسی)) به اصطلاح ((مصدر میمی)) است ، و با ((ارساء)) یک معنی دارد و آن اثبات یا وقوع چیزی است ، لذا به کوههای محکم و ثابت ، جبال راسیات گفته می شود، بنابر این جمله ((ایان مرسیها)) مفهومش این است در چه زمان قیامت وقوع پیدا می کند و ثابت می شود؟
سپس اضافه می کند که ای پیامبر! در پاسخ این سؤ ال صریحا ((بگو این علم تنها نزد پروردگار من است ، و هیچکس جز او نمی تواند وقت آنرا

سازد)) (قل انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو).
ولی دو نشانه سربسته برای آن بیان می کند، نخست می گوید: ((قیام ساعت در آسمانها و زمین ، مساءله سنگینی است)) (ثقلت فی السماوات و الارض)
چه حادثه ای ممکن است از این سنگینتر بوده باشد، در حالی که در آستانه قیامت ، همه کرات آسمانی به هم می ریزند، آفتاب خاموش ، ماه تاریک ، ستارگان بی فروغ و اتمها متلاشی می گردند، و از بقایای آنها جهانی نو با طرحی تازه ریخته می شود.
دیگر اینکه قیام ساعت ، ناگهانی است ، و بدون مقدمات تدریجی ، و به شکل انقلابی ، تحقق می یابد.
بار دیگر می گوید: ((چنان از تو سؤ ال می کنند که گوئی تو از زمان وقوع قیامت با خبری))! (یسئلونک کانک حفی عنها).
بعد اضافه می کند که در جواب آنها بگو: این علم تنها نزد خدا است ولی بیشتر مردم از این حقیقت آگاهی ندارند که چنین علمی مخصوص ذات پاک او است ، لذا پی در پی از آن می پرسند. (قل انما علمها عند الله و لکن اکثر الناس لا یعلمون).
ممکن است بعضی از خود سؤ ال کنند چرا این علم مخصوص ذات خدا است و هیچکس حتی پیامبران را از آن آگاه نمی سازد؟ تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 43
پاسخ این سؤ ال این است که : عدم آگاهی از وقوع رستاخیز به ضمیمه ناگهانی بودن و با توجه به عظمت ابعاد آن سبب می شود که هیچگاه مردم قیامت را دور ندانند و همواره در انتظار آن باشند، به این ترتیب خود را برای نجات در آن آماده سازند، و این عدم آگاهی اثر مثبت و روشنی در تربیت نفوس و توجه آنها به مسئولیتها و پرهیز از گناه خواهد داشت .
الأعراف
آیه 188
آیه و ترجمه
قُل لا أَمْلِک لِنَفْسی نَفْعاً وَ لا ضراًّ إِلا مَا شاءَ اللَّهُ وَ لَوْ کُنت أَعْلَمُ الْغَیْب لاستَکثرْت مِنَ الْخَیرِ وَ مَا مَسنیَ السوءُ إِنْ أَنَا إِلا نَذِیرٌ وَ بَشِیرٌ لِّقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ(188)
ترجمه :188 - بگو من مالک سود و زیان خویش نیستم مگر آنچه را خدا بخواهد (و از غیب و اسرار نهان نیز با خبر نیستم مگر آنچه خداوند اراده کند) و اگر از غیب با خبر بودم منافع فراوانی برای خود فراهم می ساختم و هیچ بدی (و زیانی) به من نمی رسید، من فقط بیم دهنده و بشارت دهنده ام برای جمعیتی که ایمان می آورند (بیم از مجازات پروردگار و

بشارت به پاداشهای گرانبهایش).
شاءن نزول :
بعضی از مفسران (مانند مرحوم طبرسی در مجمع البیان) نقل کرده اند که اهل مکه به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گفتند تو اگر با خدا ارتباط داری آیا پروردگار تو را از گرانی و ارزانی اجناس در آینده با خبر نمی سازد که از این طریق بتوانی آنچه به سود و منفعت است تهیه کنی و آنچه به زیان است کنار بگذاری و یا از خشکسالی ، و یا پر آبی مناطق مختلف آگاه سازد تا به موقع از مناطق خشک به سرزمینهای پر برکت کوچ کنی ؟! در این هنگام آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت . تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 44
تفسیر :
اسرار نهان را فقط خدا می داند
گرچه برای این آیه نیز شاءن نزول خاصی ذکر شده ولی با این حال پیوندش با آیه گذشته روشن است ، زیرا در آیه قبل راجع به عدم آگاهی هیچکس جز خدا نسبت به زمان قیام قیامت بحث بود و در این آیه سخن از نفی علم غیب به طور کلی در میان است .
در نخستین جمله ، خطاب به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده می گوید: ((به آنها بگو من مالک و صاحب اختیار هیچگونه سود و زیانی درباره خویش نیستم مگر آنچه را که خدا بخواهد)) (قل لا املک لنفسی نفعا و لا ضرا الا ما شاء الله).
شک نیست که هر انسانی می تواند برای خود منافعی کسب کند و یا از خویشتن ضررهائی را دور سازد، ولی با این حال ، همانگونه که می بینیم ، در آیه فوق مطلقا این قدرت و توانایی بشر نفی شده است ، و این به خاطر آن است که انسان در کارهای خود، قدرت و نیروئی از خویش ندارد بلکه همه قدرتها از ناحیه خدا است و او است که این توانائیها را در اختیار آنها گذاشته است . و به تعبیر دیگر مالک همه قدرتها و صاحب اختیار مستقل و بالذات در عالم هستی تنها ذات پاک خدا است ، و دگران ، حتی پیامبران و فرشتگان ، از او کسب قدرت می کنند، و مالکیت و قادریت آنها بالغیر است ، جمله الا ما شاء الله (مگر آنچه خدا بخواهد و در اختیار من بگذارد) نیز گواه این مطلب است .
در بسیاری دیگر از آیات قرآن نیز مالکیت سود و زیان از غیر خدا نفی شده است و به همین دلیل از پرستش بتها و هر چه غیر از خدا است ، نهی گردیده ،
در سوره فرقان آیه 3 و 4 می خوانیم و اتخذوا من دونه آلهة لا یخلقون تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 45
شیئا و هم یخلقون و لا یملکون لانفسهم ضرا و لا نفعا: ((آنها جز خدا

معبودهائی برای خود انتخاب کردند، معبودهائی که هیچ چیز را نمی آفرینند، بلکه خودشان مخلوقند، و صاحب اختیار سود و زیانی درباره خویش نیستند)) (تا چه رسد به دیگران).
این عقیده یک نفر مسلمان است که هیچکس را ذاتا خالق و رازق و مالک سود و زیان ، جز خدا نمی داند، و به همین دلیل اگر از دیگری چیزی می خواهد با توجه به این حقیقت است که او آنچه دارد از ناحیه خدا است (دقت کنید).
و از اینجا روشن می شود آنهائی که اینگونه آیات را دستاویز برای نفی هر گونه توسل جستن به پیامبران و امامان قرار داده اند و آنرا یکنوع شرک پنداشته اند، اشتباهشان از اینجا سرچشمه گرفته که تصور کرده اند توسل به پیامبر و امام مفهومش آن است که او را در برابر خداوند مستقل بدانیم و مالک سود و زیان .
اما اگر کسی با این عقیده که پیامبر و امام از خود چیزی ندارند و هر چه بخواهند از خدا می خواهند، به آنان توسل جوید، یا از آنها شفاعتی بخواهد عین توحید و عین اخلاص است ، و همان چیزی است که قرآن با جمله الا ما شاء الله در آیه فوق به آن اشاره کرده و همان چیزی است که با جمله الا باذنه در آیة من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه به آن اشاره شده است .
بنابراین دو گروه درباره توسل جستن در اشتباه اند، آنها که برای پیامبر و امام قدرتی با لذات و دستگاهی مستقل در مقابل خدا قائلند که این یکنوع شرک و بت پرستی است ، و آنها که قدرت بالغیر را از آنها نفی می کنند که این نیز یکنوع انحراف از مفاد صریح آیات قرآن است ، راه حق این است که آنها به فرمان خدا نزد او شفاعت می کنند و حل مشکل توسل جوینده را از او می خواهند.
پس از بیان این موضوع ، اشاره به مساءله مهم دیگری می کند که مورد تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 46
سؤ ال گروهی بود و آن اینکه به پیامبرش می گوید به آنها بگو: ((من از غیب و اسرار نهان آگاه نیستم زیرا اگر از اسرار نهان آگاهی داشتم منافع فراوانی را برای خودم فراهم می ساختم و هیچگونه زیانی به من نمی رسید)) (و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما مسنی السوء).
چون آنکس که از تمام اسرار نهان آگاه باشد، می تواند آنچه را به نفع او است انتخاب کند و از آنچه ممکن است به زیان او تمام شود بپرهیزد.
سپس مقام واقعی و رسالت خویش را در یک جمله کوتاه و صریح بیان کرده می گوید: ((من فقط بیم دهنده و بشارت دهنده برای افرادی که ایمان می آورند هستم
(ان انا الا نذیر و بشیر لقوم یؤ منون)
آیا پیامبر از غیب آگاهی نداشت ؟

پاره از کسانی که مطالعات محدودی دارند و تنها با توجه سطحی به یک آیه بدون در نظر گرفتن آیات دیگر قرآن و حتی قرائنی که در خود آن آیه وجود دارد داوری می کنند، آیه بالا را دلیل بر نفی علم غیب به طور مطلق از پیامبران دانسته اند.
در حالی که آیه فوق علم بالذات و مستقل را از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نفی می کند همانگونه که مالکیت هر گونه سود و زیانرا به طور مستقل از او نفی کرده است با اینکه شک نیست هر انسانی مالک سود و زیانهائی درباره خویش و دیگران است .
بنابر این جمله قبل گواه روشنی است بر اینکه هدف نفی مالکیت سود و زیان یا نفی علم غیب به طور مطلق نیست بلکه هدف نفی استقلال می باشد و به تعبیر دیگر تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 47
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از خودش چیزی نمی داند بلکه آنچه خدا از غیب و اسرار نهان در اختیارش گذارده است می داند، همانگونه که در آیه 26 و 27 از سوره جن می خوانیم : عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول : ((خداوند از تمام امور پنهانی آگاه است و هیچکس را از علم غیب خود آگاه نمی سازد مگر رسولانی که مورد رضایت او هستند)).
اصولا تکمیل مقام رهبری ، آنهم یک رهبری جهانی و همگانی ، آنهم در تمام زمینه های مادی و معنوی ، نیاز به آگاهی بر بسیاری از مسائل دارد که از سایر مردم پوشیده است ، نه تنها آگاهی از احکام و قوانین الهی ، بلکه آگاهی بر اسرار جهان هستی و ساختمان بشر و قسمتی از حوادث آینده و گذشته ، این بخش از علم غیب را خداوند در اختیار فرستادگان و نمایندگانش می گذارد، و اگر نگذارد رهبری آنها تکمیل نخواهد شد.
و به تعبیر دیگر: اقدامات و سخنان و گفته های آنها رنگ زمان و مکان خودشان پیدا خواهد کرد و محدود به شرائط یک عصر و یک محیط می شود، اما هنگامی که از این بخش از اسرار غیب آگاه باشند، برنامه ها را آنچنان پیاده می کنند که برای آیندگان و کسانی که در شرائط و مقتضیات دیگر به وجود خواهند آمد نیز مفید و کافی خواهد بود.
(برای توضیح بیشتر در ((زمینه آگاهی)) از غیب به جلد پنجم تفسیر نمونه صفحه 245 مراجعه فرمائید). الأعراف
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 48
آیه 189 - 193
آیه و ترجمه
هُوَ الَّذِی خَلَقَکُم مِّن نَّفْسٍ وَحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنهَا زَوْجَهَا لِیَسکُنَ إِلَیهَا فَلَمَّا تَغَشاهَا حَمَلَت حَمْلاً خَفِیفاً فَمَرَّت بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَت دَّعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئنْ ءَاتَیْتَنَا صلِحاً لَّنَکُونَنَّ مِنَ الشکِرِینَ(189)

فَلَمَّا ءَاتَاهُمَا صَلِحاً جَعَلا لَهُ شرَكاءَ فِيمَا ءَاتَاهُمَا فَتَعَلى اللّهُ عَمَّا يُشرِكُونَ(190)
أَ يُشرِكُونَ مَا لا يخْلُقُ شيْئاً وَ هُمْ يخْلَقُونَ(191)
وَ لا يَستَطِيعُونَ لهُمْ نَصراً وَ لا أَنفُسهُمْ يَنصرُونَ(192)
وَ إِن تَدْعُوهُمْ إِلى الهُدَى لا يَتَّبِعُوكُمْ سوَاءٌ عَلَيْكمْ أَ دَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنتُمْ صمِتُونَ(193)
ترجمه :189 - او خدائی است که شما را از نفس واحدی آفرید و همسرش را نیز از جنس او قرار داد تا در کنار او بیاساید سپس هنگامی که با او نزدیکی کرد حملی سبک برداشت که با وجود آن به کارهای خود ادامه می داد، و چون سنگین شد، هر دو از خداوند و پروردگار خویش خواستند (که فرزند صالحی به آنان دهد و عرضه داشتند) اگر فرزند صالحی به ما دهی از شاکران خواهیم بود.
190 - اما به هنگامی که فرزند صالحی به آنها داد (موجودات دیگر را در این موهبت مؤ ثر دانستند و) برای خدا شریکهائی در این نعمت که به آنها بخشیده بود قائل شدند، خداوند برتر است از آنچه شریک او قرار می دهند!.
191 - آیا موجوداتی را شریک او قرار می دهند که چیزی را نمی آفرینند و خودشان مخلوقند؟!
192 - و نمی توانند آنها را یاری کنند، و نه خودشان را یاری می دهند.
193 - و هر گاه آنها را به سوی هدایت دعوت کنید، از شما پیروی نمی کنند، برای آنها تفاوت نمی کند چه آنها را دعوت کنید و چه خاموش باشید.
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 49
تفسیر :
کفران یک نعمت بزرگ
در این آیات به گوشه دیگری از حالات مشرکان و طرز تفکر آنها و پاسخ به اشتباهاتشان اشاره شده است و از آنجا که آیه گذشته سود و زیان و آگاهی از علم غیب را منحصر به خدا معرفی می کرد، و در حقیقت اشاره به توحید افعالی خدا بود، این آیات مکمل آنها محسوب می شود، زیرا اینها نیز اشاره به توحید افعالی خدا است .
نخست می گوید: ((او کسی است که شما را از یک نفس آفرید و همسر او را نیز از جنس او قرار داد تا در کنار او بیاساید)) (هو الذی خلقکم من نفس واحدة و جعل منها زوجها لیسکن الیها).
این دو در کنار هم زندگی آرامبخشی داشتند، ((اما هنگامی که زوج با همسر خود آمیزش جنسی کرد، باری سبک برداشت ، به گونهای که در آغاز کار این حمل برای او مشکلی ایجاد نمی کرد، و با داشتن حمل به کارهای خود همچنان ادامه می داد)) (فلما تغشاها حملت حملا خفیفا فمرت به).

اما با گذشت شب و روز، حمل او کم کم سنگین شد ((تا کاملا احساس سنگینی کرد)) (فلما اثقلت).
در این هنگام دو همسر، انتظار فرزندی را می کشیدند و آرزو داشتند خداوند فرزند صالحی به آنها مرحمت کند، لذا ((متوجه درگاه خدا شدند و پروردگار خویش را چنین خواندند: بارالها اگر به ما فرزند صالحی عطا کنی

شکرگزاران خواهیم بود)) (دعوا الله ربهما لان اتیتنا صالحا لنکونن من الشاکرین).
((ولی هنگامی که خداوند فرزندی سالم با تناسب اندام و شایستگی کامل به آنها داد، آنها برای خدا در این نعمت بزرگ شرکائی قائل شدند، اما خداوند برتر و بالاتر از شرک آنهاست)) (فلما آتاهما صالحا جعلا له شرکاء فیما آتاهما فتعالی الله عما یشرکون).
پاسخ به یک سؤ ال مهم
در اینکه منظور از این ((زوجین)) که در دو آیه بالا پیرامون آنها بحث شده کیست ؟ در میان مفسران گفتگوی بسیار است :
آیا ((نفس واحدة)) و همسرش اشاره به ((آدم)) و ((حوا)) است ، در حالی که آدم از پیامبران و حوا زن با ایمان و شایسته ای بود، آیا ممکن است آنها از مسیر توحید منحرف شده ، راه شرک پیموده باشند؟!
و اگر منظور غیر آدم است و همه افراد بشر را شامل گردد با کلمه ((واحدة)) چگونه سازگار است ؟
از این گذشته منظور از این شرک چه نوع عمل یا تفکری بوده که از آنها سرزده است ؟
در پاسخ این سؤ الات باید گفت :
در تفسیر این آیات دو راه در پیش داریم که شاید تمام سخنان گوناگون مفسران که در تفسیر این آیه گفته اند ریشه اش به این دو باز گردد.
نخست اینکه : مراد از ((واحد)) در آیه ((واحد شخصی)) است ، همانگونه که در بعض آیات دیگر مانند آیه اول سوره نساء نیز به همین معنی آمده

است .
اصولا ((نفس واحدة)) در قرآن مجید در پنج مورد ذکر شده که یک مورد آن آیه مورد بحث است و چهار مورد دیگر سوره نساء آیه یک ، سوره انعام آیه 98 لقمان آیه 28 و زمر آیه 6 می باشد که بعضی از آنها ارتباطی به بحث ما ندارد و بعضی مشابه آیه مورد بحث است ، بنابر این آیات مورد بحث منحصرا اشاره به آدم و همسر او است .
در این صورت مسلما منظور از شرک ، پرستش غیر خدا و یا اعتقاد به الوهیت غیر پروردگار نیست ، بلکه ممکن است چیزی از قبیل تمایل انسان

به فرزندش بوده باشد، تمایلاتی که گاهی او را از خداوند غافل می سازد.
تفسیر دیگر اینکه مراد از واحد، در اینجا ((واحد نوعی)) است ، یعنی خداوند همه شما را از یک نوع آفرید، همانطور که همسران شما را نیز از جنس شما قرار داد.
در این صورت این دو آیه و آیات بعد اشاره به نوع انسانها است که به هنگام انتظار تولد فرزند دست به دعا بر می دارند و از خدا فرزند صالح و شایسته می خواهند و همانند همه اشخاصی که خود را در برابر مشکل یا خطری می بینند، با اخلاص کامل به درگاه خدا می روند و با او عهد می کنند که پس از بر آمدن حاجات و حل مشکلشان شکرگزار باشند، اما به هنگامی که فرزند متولد شد یا مشکل آنها بر طرف گردید تمام عهد و پیمانها را به دست فراموشی می سپارند، گاه می گویند اگر فرزند ما سالم ، یا زیبا است ، به پدر و مادرش رفته ، و قانون وراثت است ! گاه می گویند نوع تغذیه ما و شرائط دیگر خوب بوده و چنین محصولی داده ! و گاه به بتهائی که مورد پرستش آنهاست روی می آورند و می گویند فرزند ما نظر کرده بت است !، و امثال اینگونه بحثها، و به طور کلی نقش آفرینش پروردگار را نادیده

می گیرند، و علت اصلی این موهبت را تنها عوامل طبیعی و یا معبودهای خرافی می شمرند.
قرائنی در آیات فوق وجود دارد که نشان می دهد با تفسیر دوم سازگارتر و مفهوم تر است زیرا اولا تعبیرات آیه حال همسرانی را بازگو می کند، که قبلا در جامعه ای می زیسته اند و تولد فرزندان صالح و ناصالح را با چشم خود دیده بودند، لذا از خدای خود، فرزندانی از گروه اول تقاضا می کردند، و اگر آیات مربوط به آدم و حوا باشد، هنوز فرزندی برای آنها به وجود نیامده و هنوز صالح و ناصالح وجود نداشت که آنها از خدای خود فرزند صالح بخواهند.
ثانیا ضمائری که در آخر آیه دوم و آیات بعد وجود دارد همه ضمیر جمع است و این می رساند که منظور از ضمیر تثنیه اشاره به دو گروه بوده است نه دو شخص .
ثالثا آیات بعد نشان می دهد که منظور از شرک در این آیات شرک به معنی بت پرستی است نه محبت فرزند و امثال آنها و این موضوع با حضرت آدم و همسرش سازگار نیست .
با توجه به این قرائن روشن می شود که آیات فوق پیرامون نوع انسان و گروه ((زوج)) و ((زوجه ها)) سخن می گوید.
و همان گونه که در جلد سوم تفسیر نمونه صفحه 245 اشاره کردیم آفرینش همسر انسان از انسان به این معنی نیست که جزئی از بدن او جدا و تبدیل به همسر شده باشد (آنچنانکه در روایت مجعول و اسرائیلی

نقل شده که حوا از دنده چپ آدم آفریده شد)، بلکه منظور این است که همسر انسان از نوع و از جنس او تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 53
است آنچنانکه در آیه 21 سوره روم می خوانیم : و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها. ((از نشانه های قدرت خدا این است که از جنس شما همسرانی برای شما آفریده تا در کنار آنها بیاسائید)).
یک روایت مجعول و معروف !
در بعضی از منابع اهل تسنن و پاره ای از منابع غیر معتبر شیعه در تفسیر آیات فوق حدیثی نقل شده است که به هیچ رو با عقائد اسلامی درباره پیامبران سازگار نیست ، و آن اینکه : ((سمرة بن جندب)) از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل می کند: لما ولدت حواء طاف بها ابلیس و کان لا یعیش لها ولد فقال سمیه عبد الحارث فعاش و کان ذلک من وحی الشیطان و امره : ((هنگامی که حوا فرزندی آورد، ابلیس اطراف او را گرفت - و قبل از آن هیچ فرزندی از او زنده نمی ماند - شیطان به حوا پیشنهاد کرد، نام او را ((عبد الحارث)) بگذارد (حارث یکی از نامهای شیطان است بنابر این عبد الحارث یعنی بنده شیطان) ((حوا)) چنین کرد و آن فرزند زنده ماند و این از وحی شیطان و فرمان او بود))!.
از پارهای از روایات که به این مضمون وارد شده استفاده می شود که ((آدم)) نیز به این موضوع رضایت داد!
راوی این روایت خواه ((سمرة بن جندب)) که از دروغگویان و کذابین مشهور است بوده باشد و یا افرادی مانند ((کعب الاحبار و ((وهب بن منبه)) که از سرشناسان یهود بودند و سپس اسلام آوردند، و به عقیده بعضی از دانشمندان اسلامی خرافات تورات و بنی اسرائیل را این دو نفر به محیط اسلام کشاندند هر چه باشد مضمون روایت خود بهترین دلیل بر فساد و بطلان آن است ، زیرا آدم که خلیفة الله و پیامبر بزرگ خدا و دارای علم اسماء بود هر چند با ترک اولی از بهشت به زمین آمد، کسی نبود که راه شرک را انتخاب کند و فرزند خود را ((بنده شیطان))!
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 54
نام بگذارد، این کار تنها در شاءن یک بت پرست جاهل و نادان و بیخبر است .
و از آن عجیب تر اینکه حدیث مزبور متضمن معجزه یا کرامت شیطان است ، که با نامگذاری این فرزند به نام او، بر خلاف همه فرزندان گذشته ، زنده ماند! و بسیار جای تاءسف است که بعضی از مفسران گذشته تحت تاءثیر اینگونه احادیث مجعول قرار گرفته و آنرا به عنوان تفسیر آیه ذکر کرده اند، به هر حال این حدیث را چون هم بر خلاف قرآن و هم بر خلاف عقل است باید به گوشه ای انداخت .
به دنبال این جریان ، قرآن بار دیگر فکر و عقیده بت پرستی را با بیان

روشن و کوبنده ای محکوم می کند، و می گوید: آیا اینها موجوداتی را شریک خدا قرار می دهند که قادر بر آفرینش چیزی نیستند، بلکه خودشان مخلوق اویند (اءیشرکون ما لا یخلق شیئا و هم یخلقون).
به علاوه ((این معبودهای ساختگی در هیچیک از مشکلات قادر نیستند پرستش کنندگان خود را یاری کنند، و حتی قادر نیستند خود را نیز در برابر مشکلات یاری دهند)) (و لا یستطیعون لهم نصرا و لا انفسهم ینصرون).
این معبودها آنچنان هستند که اگر شما بخواهید آنها را هدایت کنید، از شما پیروی نخواهند کرد و حتی عقل و شعور آنرا ندارند (و ان تدعوهم الی الهدی لا یتبعوکم).
آنها که چنین هستند و ندای هادیان را نمی شنوند، چگونه می توانند دیگران را هدایت کنند؟
بعضی از مفسران احتمال دیگری در تفسیر این آیه داده اند و آن اینکه ضمیر تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 55
((هم)) به بت پرستان و مشرکان بر می گردد، یعنی گروهی از آنها بقدری لجوج و متعصبند که هر چه آنها را دعوت به توحید کنید، تسلیم نمی شوند.
این احتمال نیز هست که منظور این باشد اگر شما از آنها تقاضای هدایت کنید، تقاضای شما انجام نخواهد شد به هر حال ((برای شما مساوی است ، خواه آنها را، دعوت به سوی حق کنید و یا در برابرشان خاموش باشید)) در هر دو صورت ، این گروه بت پرستان لجوج ، دستبردار نیستند (سواء علیکم ا دعوتموهم ام انتم صامتون).
و طبق احتمال دوم معنی جمله این است : برای شما یکسان است ، خواه از بتها تقاضای چیزی کنید، یا خاموش باشید، در هر دو صورت ، نتیجه منفی است ، زیرا بتها اثری در سرنوشت کسی ندارند و قادر به انجام خواسته کسی نیستند.
فخر رازی در تفسیر خود در ذیل این آیه می نویسد: مشرکان هنگامی که به مشکلی گرفتار می شدند دست تضرع به سوی بتها بر می داشتند، و هنگامی که مشکلی برای آنها واقع نمی شد، ساکت و خاموش بودند، قرآن به آنها می گوید: خواه در برابر آنها تضرع و زاری کنید و خواه خاموش بمانید هیچ تفاوتی نمی کند. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 56 الأعراف
آیه 194 - 195
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَستَجِيبُوا لَكمْ إِن كُنتُمْ صدِقِينَ(194)
أَ لَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشونَ بهَا أَمْ لهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشونَ بهَا أَمْ لَهُمْ أَعْينٌ يُبْصِرُونَ بهَا أَمْ لَهُمْ ءَاذَانٌ يَسمَعُونَ بهَا قُلِ ادْعُوا شرَكاءَكُمْ ثمَّ كِيدُونِ فَلا تُنظِرُونِ(195)
ترجمه :194 - آنهائی را که غیر از خدا می خوانید (و پرستش می کنید)

بندگانی همچون خود شما هستند، آنها را بخوانید و اگر راست می گوئید باید به شما پاسخ دهند (و تقاضایتان را بر آورند).
195 - آیا (آنها لا اقل همانند خود شما) پاهائی دارند که با آن راه بروند؟ یا دستهائی دارند که با آن چیزی را بگیرند (و کاری انجام دهند)؟ یا چشمانی دارند که با آن ببینند؟ یا گوشهائی دارند که با آن بشنوند؟ (نه ، هرگز، هیچکدام) بگو (اکنون که چنین است) این بتهائی را که شریک خدا قرار دادهاید (بر ضد من) بخوانید و برای من نقشه بکشید و لحظه ای مهلت ندهید (تا بدانید کاری از آنها ساخته نیست !).
تفسیر :
این دو آیه همچنان بحثهای توحید و مبارزه با شرک را ادامه می دهد، و بحثهائی را که در این زمینه در آیات قبل بوده تکمیل می کند، شرک در عبادت و پرستش غیر خدا را عملی سفیهانه و دور از منطق و عقل معرفی می نماید.
دقت در مضمون این دو آیه نشان می دهد که با چهار دلیل ، منطق بت پرستان ابطال گردیده و سر اینکه قرآن با استدلالهای مختلف ، پیرامون این مساءله بحث می کند و هر زمان برهانی تازه ارائه می دهد این است که شرک بدترین دشمن تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 57
ایمان و سعادت فرد و جامعه است ، و چون ریشه ها و شاخه های گوناگونی در افکار بشر دارد، و هر زمان به شکل تازهای ظهور می کند و جوامع انسانی را مورد تهدید قرار می دهد لذا قرآن از هر فرصتی برای قطع این ریشه خبیث و شاخه هایش استفاده می کند.
نخست می گوید: ((آنهائی را که شما جز خدا می خوانید و عبادت می کنید و از آنان یاری می طلبید بندگانی همچون خود شما هستند))! (ان الذین تدعون من دون الله عباد امثالکم).
بنابر این معنی ندارد که انسان در مقابل چیزی که مثل خود او است ، به سجده بیفتد و دست نیاز به سوی او دراز کند و مقدرات و سرنوشتش را در دست او بداند.
به تعبیر دیگر: مفهوم آیه این است که اگر دقت کنید می بینید، آنها هم جسم دارند و اسیر زنجیر مکان و زمان هستند و محکوم قوانین طبیعتند و هم محدود از نظر عمر و زندگی و توانائیهای دیگر، خلاصه هیچ امتیازی بر شما ندارند، تنها با خیال و وهم و امتیازی برای آنها ساخته اید.
در اینکه چرا در این آیه به معبودهای بت پرستان ((عباد)) که جمع ((عبد)) به معنی بنده است اطلاق شده در حالی که عبد را به موجود زنده می گویند، تفسیرهای متعددی وجود دارد.
نخست اینکه ممکن است اشاره به معبودهای انسانی ، همچون مسیح برای مسیحیان ، و فرشتگان برای بتپرستان عرب ، و امثال آن بوده باشد.

دیگر اینکه ممکن است روی توهمی که آنها پیرامون بتها داشتند با آنها سخن گفته باشد که اگر فرضا آنها دارای عقل و شعوری هم باشند، موجودی برتر از شما نخواهند بود.
سوم اینکه ((عبد)) در لغت گاهی به معنی موجودی که تحت تسلط و فرمان تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 58
دیگری است و در برابر آن خاضع است - هر چند عقل و شعور نداشته باشد - نیز گفته شده ، از جمله به جاده ای که مرتبا از آن رفت و آمد می کنند ((معبد)) (بر وزن مقدم) گفته شده است .
سپس اضافه می کند اگر فکر می کنید آنها قدرت و شعوری دارند ((آنها را بخوانید ببینید آیا شما را جواب می دهند اگر راست می گوئید)) (فادعوهم فلیستجیبوا لکم ان کنتم صادقین).
و این دومین دلیلی است که برای ابطال منطق آنها بیان شده و آن اینکه سکوت مرگبارشان نشانه بی عرضگی آنها و عدم قدرتشان بر هر چیز است .
در سومین بیان روشن می سازد که آنها حتی از بندگان خود پست تر و ناتوان ترند: ((خوب بنگرید آیا آنها لا اقل همانند شما پاهائی دارند که با آن راه بروند)) (اءلهم ارجل یمشون بها)
((یا دستهایی دارند که با آن چیزی را بگیرند و کاری انجام دهند)) (ام لهم اید یبطشون بها).
((یا چشمهائی دارند که با آن ببینند)) (ام لهم اعین یبصرون بها)
((یا گوشهائی دارند که با آن بشنوند (ام لهم اذان یسمعون بها)
به این ترتیب آنها به قدری ضعیفند، که حتی برای جابجا شدن نیاز به کمک شما دارند و برای دفاع از موجودیت خود، نیازمند به حمایت هستند، نه چشم بینا، نه گوش شنوا و نه هیچ احساس دیگری در آنها وجود ندارد.
سرانجام در پایان آیه ضمن تعبیر دیگری که در حکم چهارمین استدلال است می گوید: ((بگو ای پیامبر این معبودهائی را که شما شریک خدا قرار داده اید تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 59
بر ضد من بخوانید و همگی دست به دست هم دهید و برای من تا آنجا که می توانید نقشه بکشید و در این کار هیچگونه تاءخیر روا مدارید، ببینیم با این حال کاری از همه شما ساخته است))؟ (قل ادعوا شرکائکم ثم کیدون فلا تنظرون)
یعنی اگر من دروغ می گویم و آنها مقربان خدا هستند و من به حریم احترامشان جسارت کرده ام ، پس چرا آنها مرا غضب نمی کنند، و نیروی آنها و شما کمترین تاءثیری در وضع من ندارد، بنابر این بدانید اینها موجودات غیر مؤ ثری هستند که توهمات شما به آنها نیرو بخشیده !.
الأعراف

آیه 196 - 198
آیه و ترجمه
إِنَّ وَلِیِّیَ اللَّهُ الَّذِی نَزَّلَ الْکِتَب وَ هُوَ یَتَوَلی الصلِحِینَ(196)
وَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ لا یَستَطِیعُونَ نَصرَکمْ وَ لا أَنفُسهُمْ یَنصرُونَ(197)
وَ إِن تَدْعُوهُمْ إِلی الهُدَی لا یَسمَعُوا وَ تَرَاهُمْ یَنظرُونَ إِلَیْک وَ هُمْ لا یُبْصِرُونَ(198)
ترجمه :196 - (اما) ولی و سرپرست من خدائی است که این کتاب را نازل کرده است و او سرپرست همه صالحان است .
197 - و کسانی را که شما جز او می خوانید نمی توانند یاریتان کنند و نه (حتی) خودشان را یاری دهند.
198 - و اگر از آنها هدایت بخواهید سخنانتان را نمی شنوند و آنها را می بینی (که با چشمهای مصنوعیشان) به تو نگاه می کنند اما در حقیقت نمی بینند!.
تفسیر :
معبودهای بی ارزش :
در تعقیب آیه گذشته که به مشرکان می گفت شما و بتهایتان نمی توانید کوچک ترین زیانی به من برسانید، در نخستین آیه مورد بحث به دلیل آن

کرده ، می گوید: ((ولی و سرپرست و تکیه گاه من خدائی است که این کتاب آسمانی را بر من نازل کرده است)) (ان ولیی الله الذی نزل الکتاب).
نه تنها من ، ((او همه صالحان و شایستگانرا حمایت و سرپرستی می کند و مشمول لطف و عنایتش قرار می دهد)) (و هو یتولی الصالحین).
سپس بار دیگر به تاءکید روی دلائل بطلان بت پرستی پرداخته می گوید: ((معبودهائی را که غیر از خدا می خوانید کاری از آنها ساخته نیست ، نمی توانند شما را یاری کنند و نه خودشان را)) (و الذین تدعون من دونه لا یستطیعون نصرکم و لا انفسهم ینصرون).
و از این بالاتر اگر از آنها هدایت خویشتن را در مشکلات بخواهید، آنها حتی حرف شما را نمی شنوند! (و ان تدعوهم الی الهدی لا یسمعوا)
و حتی با چشمهای مصنوعیشان که دارند، گویا به تو نگاه می کنند، ولی در حقیقت نمی بینند (و تراهم ینظرون الیک و هم لا یبصرون).
چنانکه سابقا هم اشاره کردیم آیه اخیر ممکن است اشاره به بتها یا بت پرستان باشد، در صورت اول مفهومش همانست که گفته شد، و در صورت دوم تفسیرش چنین است : اگر شما مسلمانها این بت پرستان و مشرکان لجوج را به راه صحیح توحید دعوت نمائید از شما نمی پذیرند آنها با چشمهای خود به سوی تو می نگرند و نشانه های صدق و درستی را در

تو مشاهده می کنند، اما واقعیتها را نمی بینند.
مضمون دو آیه اخیر در آیات گذشته نیز آمده بود، و این تکرار به خاطر تاءکید هر چه بیشتر روی مساءله مبارزه با بت پرستی و ریشه کن کردن نفوذ آن در روح و فکر مشرکان از طریق تلقین مکرر است . الأعراف
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 61
آیه 199 - 203
آیه و ترجمه
خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِض عَنِ الجْهِلِينَ(199)
وَ إِمَّا يَنزَغَنَّک مِنَ الشيْطنِ نَزْغٌ فَاستَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سمِيعٌ عَلِيمٌ(200)
إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسهُمْ طئفٌ مِّنَ الشيْطنِ تَذَكرُوا فَإِذَا هُم مُّبْصِرُونَ(201)
وَ إِخْوَنُهُمْ يَمُدُّونهُمْ فى الْغَىِّ ثُمَّ لا يُقْصِرُونَ(202)
وَ إِذَا لَمْ تَأْتِهِم بِئَايَةٍ قَالُوا لَوْ لا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَى إِلىَّ مِن رَّبى هَذَا بَصائرُ مِن رَّبِّكمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ(203)
ترجمه :199 - با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر و به نیکیها دعوت نما و از جاهلان روی بگردان (و با آنها ستیزه مکن).
200 - و هر گاه وسوسهای از شیطان به تو رسد به خدا پناه بر، که او شنونده و دانا است .
201 - پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می افتند و (در پرتو یاد او راه حق را می بینند و) بینا می گردند.
202 - (ولی ناپرهیزکاران) برادرانشان (یعنی شیاطین) آنان را پیوسته در گمراهی پیش می برند و باز نمی ایستند!.
203 - و هنگامی که (در نزول وحی تاءخیر افتد و) آیه ای برای آنها نیاوری می گویند چرا خودت (از پیش خود) آنرا برنگزیدی بگو من تنها پیروی از چیزی می کنم که بر من وحی می شود این وسیله بینائی از طرف پروردگارتان و مایه هدایت و رحمت است برای جمعیتی که ایمان می آورند.
تفسیر :
وسوسه های شیطان :
در این آیات شرائط تبلیغ و رهبری و پیشوائی مردم به طرز بسیار جالب و فشرده تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 62
بیان شده و با آیات گذشته که اشاره به مساءله تبلیغ مشرکان داشت نیز تناسب دارد. در نخستین آیه مورد بحث اشاره به سه قسمت از وظائف رهبران و مبلغان - به صورت خطاب به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) - شده ، در آغاز می گوید: در طرز رفتار با مردم سختگیر مباش و با آنها

مدارا کن ، عذرشان را بپذیر، و بیش از آنچه قدرت دارند از آنها مخواه (خذ العفو).
عفو گاهی به معنی مقدار اضافی چیزی آمده ، و گاهی به معنی حد وسط و میانه ، و گاه به معنی قبول عذر خطاکار و بخشیدن او، و گاه به معنی آسان گرفتن کارها.
قرائن آیات نشان می دهد که آیه فوق ارتباط با مسائل مالی و گرفتن مقدار اضافی از اموال مردم که بعضی از مفسران گفته اند ندارد، بلکه مفهوم مناسب ، همان آسان گرفتن و گذشت و انتخاب حد وسط و میانه است .
بدیهی است اگر رهبر و مبلغ ، شخص سختگیری باشد به زودی جمعیت از اطراف او پراکنده می شوند، و نفوذ خود را در قلوب از دست خواهد داد، همانطور که قرآن مجید می گوید: و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک :
اگر سختگیر و بد اخلاق و سنگدل بودی به طور مسلم از گرد تو پراکنده می شدند.
سپس دومین دستور را به این صورت می دهد: مردم را به کارهای نیک و آنچه را عقل و خرد، شایسته می شناسد و خداوند آنرا نیک معرفی کرده ، دستور ده (و امر بالعرف).
اشاره به اینکه ترک سختگیری مفهومش مجامله کاری نیست ، بلکه باید

رهبران و مبلغان همه حقایق را بگویند و مردم را به سوی حق دعوت کنند و چیزی را فروگذار ننمایند.
در مرحله سوم دستور به تحمل و بردباری در برابر جاهلان داده می گوید: از جاهلان روی برگردان و با آنها ستیزه مکن (و اعرض عن الجاهلین).
رهبران و مبلغان در مسیر خود با افراد متعصب ، لجوج ، جاهل و بیخبر، و افرادی که سطح فکر و اخلاق آنها بسیار پائین است ، روبرو می شوند، از آنها دشنام می شنوند، هدف تهمتشان قرار می گیرند، سنگ در راهشان می افکنند.
راه پیروزی بر این مشکل گلاویز شدن با جاهلان نیست ، بلکه بهترین راه تحمل و حوصله ، نادیده گرفتن و نشنیده گرفتن اینگونه کارها است ، و تجربه نشان می دهد برای بیدار ساختن جاهلان و خاموش کردن آتش خشم و حسد و تعصبشان ، این بهترین راه است .
در آیه بعد دستور دیگری می دهد که در حقیقت چهارمین وظیفه رهبران و مبلغان را تشکیل می دهد و آن اینکه بر سر راه آنها همواره وسوسه های شیطانی در شکل مقام ، مال ، شهوت و امثال اینها خودنمائی می کند، و شیطان و شیطان صفتان می کوشند آنها را از طریق این وسوسه ها از

مسیرشان منحرف سازند و از هدفشان باز دارند.
قرآن دستور می دهد که اگر وسوسه های شیطانی ، متوجه تو شد، به خدا پناه ببر، و خود را به او بسپار، و از لطفش مدد بخواه ، زیرا او سخن تو را می شنود و از اسرار درونت آگاه و از وسوسه های شیاطین با خبر است (و اما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله انه سمیع علیم). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 64
جامعترین آیه اخلاقی
از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده که در قرآن مجید، آیه ای جامعتر در مسائل اخلاقی از آیه فوق (آیه نخست) نیست .
بعضی از دانشمندان در تفسیر این حدیث ، چنین گفته اند، که اصول فضائل اخلاقی بر طبق اصول قوای انسانی که عقل و غضب و شهوت است در سه قسمت خلاصه می شود.
فضائل عقلی که نامش حکمت است ، و در جمله و امر بالمعرف (به نیکی ها و شایستگی ها دستور ده) خلاصه شده .
و فضائل نفسی در برابر طغیان و شهوت که نامش عفت است و در خذ العفو خلاصه گردیده .
و تسلط بر نفس در برابر قوه غضبیه که نامش شجاعت است ، در اعرض عن الجاهلین منعکس گردیده است .
حدیث فوق را خواه به صورتی که مفسران گفته اند و در بالا اشاره شد تفسیر کنیم ، و خواه به صورت شرائط رهبر که ما عنوان کردیم ، تفسیر شود، این واقعیت را بیان می کند که جمله های کوتاه و فشرده آیه فوق متضمن یک برنامه جامع و وسیع و کلی در زمینه های اخلاقی و اجتماعی است ، بطوری که می توان همه برنامه های مثبت و سازنده و فضائل انسانی را در آن پیدا کرد، و به گفته بعضی از مفسران ، اعجاز قرآن در شکل فشرده گوئی آمیخته با وسعت و عمق معنی ، در آیه فوق کاملا منعکس است .
توجه به این نکته نیز لازم است که مخاطب در آیه گرچه شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ولی همه امت و تمامی رهبران و مبلغان را شامل می شود.
و نیز توجه به این نکته لازم است که در آیات فوق ، هیچ مطلبی که مخالف تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 65
مقام عصمت بوده باشد وجود ندارد، زیرا پیامبران و معصومان هم در برابر وسوسه های شیطان باید خود را به خدا بسپارند و هیچکس از لطف و حمایت خدا در برابر وساوس شیاطین و نفس بی نیاز نیست ، حتی معصومان .
در بعضی از روایات نقل شده ِهنگامی که نخستین آیه فوق نازل شد،

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از جبرئیل درباره آن توضیح خواست (که چگونه با مردم مدارا و ترک سختگیری کند) جبرئیل گفت نمی دانم باید از آنکه می داند سؤ ال کنم ، سپس بار دیگر بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شد و گفت : یا محمد ان الله یامرک ان تعفوا عمن ظلمک و تعطی من حرمک و تصل من قطعک : ای محمد! خداوند به تو دستور می دهد از آنها که به تو ستم کرده اند (به هنگامی که قدرت پیدا کردی) انتقام نگیری و) گذشت نمائی ، و به آنها که تو را محروم ساخته اند، عطا کنی ، و به آنها که از تو بریده اند پیوند برقرار سازی .
و در حدیث دیگری نقل شده هنگامی که آیه نخست نازل شد و به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور داد در برابر جاهلان تحمل کند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرضه داشت پروردگارا با وجود خشم و غضب چگونه می توان تحمل کرد؟ آیه دوم نازل شد و به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور داد که چنین هنگامی خود را به خدا بسپارد.
ذکر این نکته نیز مناسب است که عین آیه دوم مورد بحث در سوره فصلت آیه 36 آمده است ، تنها تفاوتی که دارد بجای انه سمیع علیم ، انه هو السمیع العلیم می باشد.
در آیه بعد راه غلبه و پیروزی بر وسوسه های شیطان را، به این صورت

می کند که : پرهیزکاران هنگامی که وسوسه های شیطانی ، آنها را احاطه می کند به یاد خدا و نعمتهای بی پایانش ، به یاد عواقب شوم گناه و مجازات دردناک خدا، می افتند، در این هنگام ابرهای تیره و تار وسوسه از اطراف قلب آنها کنار می رود و راه حق را به روشنی می بینند و انتخاب می کنند (ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون).
طائف به معنی طواف کننده است ، گویا وسوسه های شیطانی همچون طواف کننده ای پیرامون فکر و روح انسان پیوسته گردش می کنند تا راهی برای نفوذ بیابند، اگر انسان در این هنگام به یاد خدا و عواقب شوم گناه بیفتد، آنها را از خود دور ساخته و رهائی می یابد و گرنه سرانجام در برابر این وسوسه ها تسلیم می گردد. اصولا هر کس در هر مرحله ای از ایمان و در هر سن و سال گهگاه گرفتار وسوسه های شیطانی می گردد، و گاه در خود احساس می کند که نیروی محرک شدیدی در درون جانش آشکار شده و او را به سوی گناه دعوت می کند، این وسوسه ها و تحریکها، مسلما در سنین جوانی بیشتر است ، در محیطهای آلوده ، همچون محیطهای امروز که خود مراکز فساد در آن فراوان و آزادی نه به معنی حقیقی بلکه به شکل بیبند و باری همه جا را فرا گرفته و دستگاههای تبلیغاتی غالبا در خدمت شیطان و وسوسه های شیطانی هستند، فزونتر

می باشد، تنها راه نجات از آلودگی در چنین شرائطی ، نخست فراهم ساختن سرمایه تقوی است که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده ، و سپس مراقبت و سرانجام توجه به خویشتن و پناه بردن به خدا، یاد الطاف و نعمتهای او، و مجازاتهای دردناک خطاکاران است .
در روایات کرارا به اثر عمیق ذکر خدا در کنار زدن وسوسه های شیطان اشاره شده است .
حتی افراد بسیار با ایمان و دانشمند و با شخصیت همیشه احساس خطر
در تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 67
مقابل وسوسه های شیطانی می کردند، و از طریق مراقبت که در علم اخلاق بحث مشروحی دارد با آن می جنگیدند.
اصولا وسوسه های نفس و شیطان همانند می کربهای بیماریزا است ، که در همه وجود دارند، ولی به دنبال بنیه های ضعیف و جسمهای ناتوان می گردند، تا در آنجا نفوذ کنند اما آنها که جسمی سالم و نیرومند و قوی دارند، این می کربها را از خود دفع می کنند.
جمله اذا هم مبصرون (به هنگام یاد خدا چشمشان بینا می شود و حق را می بینند) اشاره به این حقیقت است که وسوسه های شیطانی پرده بر دید باطنی انسان می افکند، آنچنان که راه را از چاه و دوست را از دشمن و نیک را از بد نمی شناسد، ولی یاد خدا به انسان بینائی و روشنائی می بخشد، و قدرت شناخت واقعیتها به او می دهد، شناختی که نتیجه اش نجات از چنگال وسوسه ها است .
کوتاه سخن اینکه در آیه گذشته مشاهده کردیم که چگونه پرهیزکاران در پرتو ذکر خدا از چنگال وسوسه های شیطانی رهائی می یابند، و این در حالی است که گناهکاران آلوده ، که برادران شیطانند در دام او گرفتارند، قرآن در آیه بعد در این باره چنین می گوید: برادرانشان - یعنی شیاطین - پیوسته آنها را در گمراهی پیش می برند، و از گمراه ساختن آنها باز نمی ایستند، بلکه بیرحمانه حملات خود را به طور مداوم بر آنها ادامه می دهند (و اخوانهم یمدونهم فی الغی ثم لا یقصرون)
اخوان کنایه از شیاطین است و ضمیر هم به مشرکان و گنهکاران باز می گردد، چنانکه در آیه 27 سوره اسراء می خوانیم ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین : تبذیر کنندگان برادران شیطانند!.
یمدونهم از ماده امداد به معنی کمک دادن و ادامه دادن و افزودن است
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 68
یعنی پیوسته آنها را به این راه می کشانند و پیش می روند.
جمله لا یقصرون به معنی این است که شیاطین در گمراه ساختن آنها از هیچ چیز کوتاهی نمی کنند.
سپس حال جمعی از مشرکان و گنهکاران دور از منطق را شرح می دهد و

می گوید هنگامی که آیات قرآن را برای آنها بخوانی آنرا تکذیب می کنند و هنگامی که آیهای برای آنها نیاوری و در نزول وحی تاخیری افتد می گویند پس این آیات چه شد؟ چرا از پیش خود آنها را تنظیم نمی کنی ؟ مگر همه اینها وحی آسمانی است ؟ (و اذا لم تاتهم باية قالوا لو لا اجتبيتها).
اما به آنها بگو من تنها از آنچه به سویم وحی می شود پیروی می کنم ، و جز آنچه خدا نازل می کند، چیزی نمی گویم (قل انما اتبع ما یوحی الی من ربی).
این قرآن و آیات نورانیش وسیله بیداری و بینائی از طرف پروردگار است ، که به هر انسان آماده ای دید و روشنائی و نور می دهد (هذا بصائر من ربکم).
و مایه هدایت و رحمت برای افراد با ایمان و آنها که در برابر حق تسلیمند می باشد (و هدی و رحمة لقوم یؤ منون).
ضمنا از این آیه روشن می شود همه سخنان و کردار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از وحی آسمانی سرچشمه می گیرد و آنها که غیر از این می گویند، از قرآن بیگانه اند. الأعراف
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 69
آیه 204 - 206
آیه و ترجمه
وَ إِذَا قُرِیَ الْقُرْءَانُ فَاستَمِعُوا لَهُ وَ أَنصِتُوا لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ(204)
وَ اذْکُر رَّبَّک فی نَفْسِک تَضرُّعاً وَ خِیفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الاَصالِ وَ لا تَکُن مِّنَ الْغَفِلِینَ(205)
إِنَّ الَّذِینَ عِندَ رَبِّک لا یَستَکْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ یُسبِّحُونَهُ وَ لَهُ یَسجُدُونَ (206)
ترجمه :204 - هنگامی که قرآن خوانده شود گوش فرا دهید و خاموش باشید تا مشمول رحمت خدا شوید.
205 - پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف و آهسته و آرام ، صبحگاهان و شامگاهان یاد کن ! و از غافلان مباش !
206 - آنها که (در مقام قرب) نزد پروردگار تواند هیچگاه از عبادتش تکبر نمی ورزند و او را تسبیح می گویند و برایش سجده می کنند.
تفسیر :
به هنگام شنیدن تلاوت قرآن خاموش باشید
این سوره (سوره اعراف) با بیان عظمت قرآن آغاز شده ، و با آیات مورد بحث که آنهم از قرآن سخن می گوید، پایان می پذیرد، هر چند بعضی از مفسران برای نزول نخستین آیه مورد بحث ، شاءن نزولهائی ذکر کرده اند از جمله اینکه ابن عباس و جمع دیگری گفته اند، مسلمانان در آغاز کار گاهی در نماز صحبت می کردند، و گاهی شخص تازه وارد، به هنگامی که

نماز را شروع می کرد، از دیگران سؤ ال می کرد، چند رکعت نماز خوانده اید،؟ آنها هم جواب می دادند فلان مقدار، آیه بالا نازل شد و آنها را از این کار نهی کرد. و نیز از زهری نقل شده : هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تلاوت قرآن می کرد، جوانی از انصار همراه او بلند قرآن می خواند ، آیه نازل شد و از این تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 70
کار نهی کرد.
بهر صورت قرآن در آیه فوق دستور میدهد: هنگامی که قرآن تلاوت می شود، با توجه گوش دهید و ساکت باشید، شاید مشمول رحمت خدا گردید (و اذا قرء القرآن فاستمعوا له و انصتوا لعلکم ترحمون).
انصتوا از ماده انصات به معنی سکوت تواءم با گوش فرا دادن است . در اینکه آیا این سکوت و استماع به هنگام قرائت قرآن در تمام موارد است ، یا منحصر به وقت نماز و هنگام قرائت امام جماعت ، و یا به هنگامی که امام در خطبه نماز جمعه تلاوت قرآن می کند، در میان مفسران گفتگو بسیار است ، و احادیث مختلفی در کتب حدیث و تفسیر در این زمینه نقل شده است .
آنچه از ظاهر آیه استفاده می شود این است که این حکم ، عمومی و همگانی است و مخصوص به حال معینی نیست ، ولی روایات متعددی که از پیشوایان اسلام نقل شده به اضافه اجماع و اتفاق علماء بر عدم وجوب استماع در همه حال ، دلیل بر این است که این حکم به صورت کلی یک حکم استحبابی است ، یعنی شایسته و مستحب است که در هر کجا و در هر حال کسی قرآن را تلاوت کند، دگران به احترام قرآن سکوت کنند و گوش جان فرا دهند و پیام خدا را بشنوند و در زندگی خود از آن الهام گیرند، زیرا قرآن تنها کتاب قرائت نیست ، بلکه کتاب فهم و درک و سپس عمل است ، این حکم مستحب به قدری تاءکید دارد که در بعضی از روایات از آن تعبیر به واجب شده است .
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: یجب الانصات للقرآن فی الصلوة و فی غیرها و اذا قرء عندک القرآن وجب علیک الانصات و الاستماع .
بر تو واجب است که در نماز و غیر نماز در برابر شنیدن قرآن سکوت و استماع کنی و هنگامی که نزد تو قرآن خوانده شود، لازم است سکوت کردن تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 71
و گوش فرا دادن
حتی از بعضی از روایات استفاده می شود که اگر امام جماعت مشغول قرائت باشد فرد دیگری ، آیهای از قرآن تلاوت کند، مستحب است سکوت کند تا او آیه را پایان دهد، سپس امام قرائت را تکمیل کند، چنانکه از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که علی (علیه السلام) در نماز صبح بود و

ابن کوا (همان مرد منافق تیره دل) در پشت سر امام (علیه السلام) مشغول نماز بود، ناگاه در نماز این آیه را تلاوت کرد و لقد اوحی الیک و الی الذین من قبلک لئن اشرکت لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین (و هدفش از خواندن آیه این بود که به طور کنایه به علی (علیه السلام) احتمالا در مورد قبول حکمیت در میدان صفین اعتراض کند) اما با این حال امام (علیه السلام) برای احترام قرآن سکوت کرد تا وی آیه را به پایان رسانید، سپس امام (علیه السلام) به ادامه قرائت نماز بازگشت ، و ابن کوا کار خود را دو مرتبه تکرار کرد، باز امام (علیه السلام) سکوت کرد و ابن کوا برای سومین بار آیه را تکرار نمود، و علی (علیه السلام) مجددا به احترام قرآن سکوت کرد، سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود فاصبر ان وعد الله حق و لا یستخفنک الذین لا یؤ منون (اشاره به اینکه مجازات دردناک الهی در انتظار منافقان و افراد بی ایمان است و در برابر آنها باید تحمل و حوصله به خرج داد) سرانجام امام سوره را تمام کرده و به رکوع رفت .
از مجموع این بحث روشن می شود که استماع و سکوت به هنگام شنیدن آیات قرآن کار بسیار شایستهای است ولی به طور کلی واجب نیست ، و شاید علاوه بر اجماع و روایات جمله لعلکم ترحمون (شاید مشمول رحمت خدا بشوید) نیز اشاره به مستحب بودن این حکم باشد. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 72
تنها موردی که این حکم الهی شکل وجوب به خود می گیرد موقع نماز جماعت است که ماموم به هنگام شنیدن قرائت امام باید سکوت کند و گوش فرا دهد، حتی جمعی از فقها این آیه را دلیل بر سقوط قرائت حمد و سوره از ماموم دانستهاند.
از جمله روایاتی که دلالت بر این حکم دارد حدیثی است که از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:
و اذا قرء القرآن فی الفریضة خلف الامام فاستمعوا له و انصتوا لعلکم ترحمون : هنگامی که قرآن در نماز فریضه و پشت سر امام خوانده می شود، گوش فرا دهید و خاموش باشید شاید مشمول رحمت الهی شوید.
و امام در مورد کلمه لعل (شاید) که در این گونه موارد به کار میرود، سابقا هم اشاره کردهایم که منظور این است برای اینکه مشمول رحمت خدا شوید، تنها سکوت و گوش فرا دادن کافی نیست ، شرائط دیگری از جمله عمل به آن دارد.
ذکر این نکته نیز به مورد است که فقیه معروف فاضل مقداد در کتاب کنز العرفان تفسیر دیگری برای آیه ذکر کرده است و آن اینکه ، مراد از آن شنیدن آیات قرآن و درک مفاهیم آن و پی بردن به معجزه بودنش می باشد. ذکر این تفسیر شاید به خاطر آن است که در آیه قبل ، گفتگو از

مشرکان بود که آنها درباره نزول قرآن بهانهجوئی می کردند ، قرآن به آنها می گوید: خاموش شوید و گوش فرا دهید تا حقیقت را دریابید.
هیچ مانعی ندارد که مفهوم آیه فوقرا آنچنان وسیع بدانیم که مسلمان و کافر همه را در بر گیرد، غیر مسلمان باید بشنوند و سکوت کنند و در آن

بیندیشند تا ایمان بیاورند و مشمول رحمت خدا شوند، مسلمانان هم باید گوش فرا دهند و مفاهیم آنرا دریابند و به آن عمل کنند، تا رحمت خدا آنها را نیز فرا گیرد، زیرا قرآن کتاب ایمان و علم و عمل است برای همگان نه برای یک گروه معین .
سپس در آیه بعد برای تکمیل دستور فوق به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور میدهد (و البته یک حکم عمومی است اگر چه روی سخن در آن به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شده همانند بسیاری دیگر از تعبیرات قرآن) که پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف یاد کن (و اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفة)
سپس اضافه می کند: و آهسته و آرام نام او را بر زبان بیاور (و دون الجهر من القول)
و این کار را همواره صبحگاهان و شامگاهان تکرار کن (بالغدو و الاصال) آصال جمع اصیل به معنی نزدیک غروب و شامگاه است .
و هرگز از غافلان و بیخبران از یاد خدا مباش (و لا تکن من الغافلین)
یاد خدا در همه حال و در هر روز و در صبحگاهان و شامگان مایه بیداری دلها و کنار رفتن ابرهای تاریک غفلت از دل آدمی است ، یاد خدا همچون باران بهاری است که چون بر دل ببارد گلهای بیداری ، توجه ، احساس مسئولیت ، روشنبینی و هر گونه عمل مثبت و سازندهای را میرویاند.
سپس با این سخن سوره را پایان میدهد که نه تنها شما باید در همه حال

یاد خدا باشید، فرشتگان مقرب پروردگار و آنها که در مقام قرب ، نزد پروردگار تواند هیچگاه از عبادت او تکبر نمیورزند، و همواره تسبیح او می گویند و ذات پاکش را از آنچه شایسته مقام او نیست منزه می شمارند و در پیشگاه او سجده مینمایند (ان الذین عند ربک لا یستکبرون عن عبادته و یسبحونه و له یسجدون).
کلمه عند ربک (آنها که نزد پروردگار تواند) به معنی قرب مکانی نیست ، زیرا خداوند مکانی ندارد، بلکه اشاره به قرب مقامی است ، یعنی آنها با آن همه موقعیت و مقام باز در بندگی و یاد خدا و سجده و تسبیح کوتاهی ندارند، شما هم باید کوتاهی نکنید.
به هنگام تلاوت آیه فوق ، سجده کردن مستحب است ، ولی بعضی از اهل تسنن مانند پیروان ابو حنیفه آنرا واجب می شمرند.

بار الها قلب ما را به نور یاد خودت روشن فرما همان روشنائی که در پرتو آن را خویش را به سوی حقیقت بگشائیم و از آن در بپاداشتن پرچم حق و پیکار با ظالمان و ستمگران و درک مسئولیتها و انجام رسالتها مدد گیریم .
(پایان سوره اعراف)

تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 75
سوره انفال
مقدمه
از سوره های مدنی است و دارای 75 آیه است تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 77
دور نما و فشرده مباحث این سوره
در هفتاد و پنج آیهای که در سوره انفال وجود دارد مباحث بسیار مهمی مطرح شده است :
نخست اشاره به بخش مهمی از مسائل مالی اسلام از جمله انفال و غنائم که پشتوانه مهمی برای بیت المال محسوب می گردد، شده است .
سپس مباحث دیگری مانند:
صفات و امتیازات مؤ منان واقعی ، و داستان جنگ بدر، یعنی نخستین برخورد مسلحانه مسلمانان با دشمنان ، و حوادث عجیب و عبرت انگیزی که در این جنگ واقع شد.
قسمت قابل ملاحظه ای از احکام جهاد و وظائف مسلمانان در برابر حملات پیگیر دشمن .
جریان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و داستان آن شب تاریخی هجرت (لیلة المبیت).
وضع مشرکان و خرافات آنها قبل از اسلام .
چگونگی ضعف و ناتوانی مسلمانان در آغاز کار و سپس تقویت آنها در پرتو اسلام .
حکم خمس و چگونگی تقسیم آن .
لزوم آمادگی رزمی و سیاسی و اجتماعی برای جهاد در هر زمان و مکان .
برتری نیروهای معنوی مسلمانان بر دشمن علی رغم کمبود ظاهری نفرات آنها.
حکم اسیران جنگی و طرز رفتار با آنها. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 78
هجرت کنندگان و آنها که هجرت نکرده اند.
مبارزه و در گیری با منافقان و راه شناخت آنها و بالاخره یک سلسله مسائل اخلاقی و اجتماعی سازنده دیگر.
به همین دلیل جای تعجب نیست که در پارهای از روایات که در فضیلت تلاوت این سوره وارد شده ، مانند روایتی که از امام صادق (علیه السلام) به ما رسیده می خوانیم که فرمود:
من قرء الانفال و برائة فی کل شهر لم یدخله نفاق ابدا و کان من شیعة

امیر المؤ منین (علیه السلام) حقا و یاکل یوم القیامة من موائد الجنة معهم حتی یفرغ الناس من الحساب .
کسی که سوره انفال و برائت را در هر ماه بخواند، هرگز روح نفاق در وجود او وارد نخواهد شد و از پیروان حقیقی امیر مؤ منان علی (علیه السلام) خواهد بود و در روز رستاخیز از مائدههای بهشتی با آنها بهره می گیرد، تا مردم از حساب خویش فارغ شوند.
زیرا همانطور که سابقا هم اشاره شد فضائل سوره های قرآن و پاداشهای بزرگی که به تلاوت کنندگان وعده داده شده تنها در پرتو خواندن الفاظ آن به دست نمی آید بلکه خواندن مقدمهای است برای اندیشه ، و اندیشه وسیلهای است برای فهم ، و فهم مقدمهای است برای عمل ، و از آنجا که در سوره انفال و برائت صفات منافقان و همچنین مؤ منان راستین تشریح شده آنها که آن را بخوانند و در زندگی خود پیاده کنند هیچگاه گرفتار روح نفاق نخواهند شد و همچنین از آنجا که در این دو سوره به صفات مجاهدان راستین و گوشهای از فداکاریهای سرور مجاهدان علی (علیه السلام) اشاره شده آنها که محتویات این دو سوره را درک و اجرا نمایند از شیعیان راستین امیر مؤ منان (علیه السلام) خواهند بود. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 79
آیه 1
آیه و ترجمه
بسم الله الرحمن الرحیم
یَسئَلُونَکَ عَنِ الاَنفَالِ قُلِ الاَنفَالُ لِلَّهِ وَ الرَّسولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَصلِحُوا ذَات بَیْنِکمْ وَ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ رَسولَهُ إِن کُنتُم مُّؤْمِنِینَ(1)
ترجمه :1- از تو درباره انفال (غنائم و هر گونه مال بدون مالک مشخص) سؤ ال می کنند بگو: انفال مخصوص خدا و پیامبر است ، پس از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و میان برادرانی را که با هم ستیزه دارند آشتی دهید و اطاعت خدا و پیامبرش را کنید اگر ایمان دارید.
شاءن نزول :
از ابن عباس چنین نقل شده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در روز جنگ بدر برای تشویق جنگجویان اسلام جوائزی برای آنها تعیین کرد و مثلا فرمود کسی که فلان فرد دشمن را اسیر کند و نزد من آورد چنین پاداشی را به او خواهم داد، این تشویق (علاوه بر روح ایمان و جهاد که در وجود آنها شعلهور بود) سبب شد که سربازان جوان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در یک مسابقه افتخار آمیز با سرعت به سوی هدف بشتابند، ولی پیر مردان و افراد سالخورده در زیر پرچمها توقف کردند، هنگامی که جنگ بدر پایان پذیرفت ، جوانان برای گرفتن پاداشتهای افتخارآمیز خود به خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شتافتند، اما پیر مردان به آنها

گفتند که ما نیز سهمی داریم ، زیرا ما تکیه گاه و مایه دلگرمی شما بودیم و اگر کار بر شما سخت می شد و عقبنشینی می کردید ، حتما به سوی ما می آمدید، در این موقع میان تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 80
دو نفر از انصار مشاجره لفظی پیدا شد و راجع به غنائم جنگ با یکدیگر گفتگو کردند، آیه فوق نازل شد و صریحا غنائم را متعلق به پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) معرفی کرد که هر گونه بخواهد با آن رفتار کند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هم آنرا به طور مساوی در میان همه جنگجویان تقسیم کرد، و دستور داد که میان برادران دینی صلح و اصلاح شود.
تفسیر
همانگونه که در شاءن نزول خواندیم آیه فوق پس از جنگ بدر نازل شده و پیرامون غنائم جنگی صحبت می کند و به صورت قانون کلی ، یک حکم وسیع اسلامی را بیان میدارد، خطاب به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده و می گوید: از تو درباره انفال سؤ ال می کنند (یسئلونک عن الانفال).
بگو انفال مخصوص خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله است (قل الانفال لله و الرسول).
بنابر این تقوا را پیشه کنید و در میان خود اصلاح کنید و برادرانی را که با هم ستیزه کرده اند آشتی دهید (فاتقوا الله و اصلحوا ذات بینکم).
و اطاعت خدا و پیامبرش کنید، اگر ایمان دارید (و اطیعوا الله و رسوله ان کنتم مؤ منین) .
یعنی تنها ایمان با سخن نیست ، بلکه جلوهگاه ایمان ، اطاعت بی قید و شرط در همه مسائل زندگی از فرمان خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، نه تنها در غنائم جنگی در همه چیز باید گوش به فرمان و تسلیم اوامر آنها باشید. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 81
انفال چیست ؟
انفال در اصل از ماده نفل (بر وزن نفع) به معنی زیادی است ، و این که به نمازهای مستحب نافله گفته می شود چون اضافه بر واجبات است ، و همچنین اگر نوه را نافله می گویند به خاطر این است که بر فرزندان افزوده می شود، نوفل به کسی گفته می شود که بخشش زیاد داشته باشد.
و اگر به غنائم جنگی نیز انفال گفته شده است ، یا به جهت این است که یک سلسله اموال اضافی است که بدون صاحب میماند و به دست جنگجویان میافتد در حالی که مالک خاصی برای آن وجود ندارد، و یا به این جهت است که جنگجویان برای پیروزی بر دشمن میجنگند، نه برای غنیمت ، بنابر این غنیمت یک موضوع اضافی است که به دست آنها میافتد.

در اینجا به سه نکته مهم باید توجه داشت :
1 - گرچه آیه فوق در زمینه غنائم جنگی وارد شده است ، ولی مفهوم آن یک حکم کلی و عمومی است ، و تمام اموال اضافی یعنی آنچه مالک خصوصی ندارد را شامل می شود، به همین دلیل در روایاتی که از طریق اهلبیت (علیهمالسلام) به ما رسیده میبینیم که مفهوم وسیعی برای انفال بیان شده است ، در روایات معتبر از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) چنین می خوانیم :
انها ما اخذ من دار الحرب من غیر قتال کالذی انجلی عنها اهلها و هو المسمی فیئا و میراث من لا وارث له ، و قطائع الملوک اذا لم تکن مغصوبة و الاجام ، و بطون الاودیه ، و الموات ، فانها لله و لرسوله و بعده لمن قام مقامه یصرفه حیث یشاء من مصالحه و مصالح عیاله :
انفال اموالی است که از دار الحرب بدون جنگ گرفته می شود و همچنین

سرزمینی که اهلش آنرا ترک کرده و از آن هجرت می کنند - و آن فیی ء نامیده می شود - و میراث کسی که وارثی نداشته باشد، و سرزمین و اموالی که پادشاهان به این و آن می بخشیدند - در صورتی که صاحب آن شناخته نشود - و بیشهزارها و جنگلها و درهها و سرزمینهای موات که همه اینها از آن خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و بعد از او برای کسی است که قائم مقام او است ، و او آن را در هر راه که مصلحت خویش و مصلحت مردمی که تحت تکفل او هستند ببیند، مصرف خواهد کرد.
گرچه همه غنائم جنگی در حدیث بالا نیامده است ، ولی در حدیث دیگری که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده می خوانیم : ان غنائم بدر کانت للنبی خاصة فقسمها بینهم تفضلا منه : غنائم بدر مخصوص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود و او به عنوان بخشش آنها را در میان جنگجویان تقسیم کرد.
از آنچه گفته شد چنین نتیجه می گیریم که مفهوم اصلی انفال نه تنها غنائم جنگی بلکه همه اموالی را که مالک خصوصی ندارد شامل می شود و تمام این اموال متعلق به خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و قائم مقام او است ، و به تعبیر دیگر متعلق به حکومت اسلامی است و در مسیر منافع عموم مسلمین مصرف می گردد.
منتها در مورد غنائم جنگی و اموال منقولی که با پیکار به دست سربازان میافتد، قانون اسلام - چنانکه در همین سوره شرح خواهیم داد - بر این قرار گرفته که چهار پنجم آنرا به عنوان تشویق و جبران گوشهای از زحمات جنگجویان به آنها داده شود، و تنها یک پنجم از آن به عنوان خمس در مصارفی که ذیل آیه 41 اشاره خواهد شد مصرف گردد، و به این ترتیب

غنائم نیز در مفهوم عمومی انفال مندرج است و در اصل ، ملک حکومت اسلامی است و بخشیدن چهار پنجم آن به جنگجویان به عنوان عطیه و تفضل است (دقت کنید). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 83
2 - ممکن است تصور شود که آیه فوق (بنابر این که غنائم جنگی را نیز شامل شود) با آیه چهل و یکم همین سوره که می گوید: تنها یک پنجم غنائم (خمس آنها) متعلق به خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و سایر مصارف است منافات دارد زیرا مفهوم آن این است که چهار پنجم باقیمانده به جنگجویان متعلق است . ولی با توجه به آنچه در بالا گفته شد، روشن می شود که غنائم جنگی در اصل همه متعلق به خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، و این یکنوع بخشش و تفضل می باشد که چهار پنجم آنرا در اختیار جنگجویان میگذارند و به تعبیر دیگر حکومت اسلامی چهار پنجم حق خود را از غنائم منقول در مورد مجاهدین مصرف می کند و به این ترتیب هیچگونه منافاتی باقی نمیماند.
و از اینجا نیز روشن می شود که آیه خمس - آنچنانکه بعضی از مفسران پنداشتهاند - آیه انفال را نسخ نمی کند، بلکه هر دو به قوت خود باقی هستند.
3 - همانگونه که در شاءن نزول خواندیم در میان بعضی از مسلمانان مشاجرهای در مورد غنائم جنگی واقع شد و برای قطع این مشاجره نخست ریشه آن که مساءله غنیمت بود زده شد و به طور دربست در اختیار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قرار گرفت ، سپس دستور اصلاح میان مسلمانان و افرادی که با هم مشاجره کردند، به دیگران داد. اصولا اصلاح ذات البین و ایجاد تفاهم و زدودن کدورت ها و دشمنی ها و تبدیل آن به صمیمیت و دوستی ، یکی از مهمترین برنامه های اسلامی است .
ذات به معنی خلقت و بنیه و اساس چیزی است ، و بین به معنی حالت ارتباطی و پیوند میان دو شخص یا دو چیز است ، بنابراین اصلاح ذات البین به معنی اصلاح اساس ارتباطات و تقویت و تحکیم پیوندها و از میان بردن عوامل و اسباب تفرقه و نفاق است .
در تعلیمات اسلامی به اندازهای به این موضوع اهمیت داده شده که به عنوان تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 84
یکی از برترین عبادات معرفی گردیده است ، امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در آخرین وصایایش به هنگامی که در بستر شهادت بود به فرزندانش فرمود: انی سمعت جدکما رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یقول : اصلاح ذات البین افضل من عامة الصلوة و الصیام : من از جد شما پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شنیدم که می فرمود اصلاح رابطه میان مردم از انواع نماز و روزه مستحب هم برتر است

در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: صدقة یحبها الله اصلاح بین الناس اذا تفاسدوا و تقارب بینهم اذا تباعدوا عطیه و بخششی را که خداوند دوست دارد اصلاح بین مردم است هنگامی که به فساد گرایند و نزدیک ساختن آنها به یکدیگر است به هنگامی که از هم دور شوند. و نیز در همان کتاب از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که به مفضل (یکی از یاران امام) فرمود: اذا راءیت بین اثنین من شیعتنا منازعة فافتدها من مالی هنگامی که میان دو نفر از پیروان ما مشاجره ای ببینی (که مربوط به امور مالی است) از مال من غرامت بپرداز (و آنها را با هم صلح ده).
و به همین دلیل در یکی دیگر از روایات می خوانیم که مفضل روزی دو نفر از شیعیان را دید که در مورد ارث با هم نزاع دارند آنها را به منزل خود دعوت کرد، و چهارصد درهم که مورد اختلاف آنها بود به آنها پرداخت و غائله را ختم کرد، سپس به آنها گفت : بدانید که این از مال من نبود، ولی امام صادق (علیه السلام) به من دستور داده است که در اینگونه موارد با استفاده از سرمایه امام ، صلح و مصالحه در میان یاران ایجاد کنم .
علت اینهمه تاءکید در زمینه مساءله اجتماعی با کمی دقت روشن می شود
زیرا تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 85
عظمت و توانائی و قدرت و سربلندی یک ملت ، جز در سایه تفاهم و تعاون ممکن نیست ، اگر مشاجره ها، اختلافات کوچک اصلاح نشود، ریشه عداوت و دشمنی تدریجا در دلها نفوذ می کند، و یک ملت متحد را به جمعی پراکنده مبدل می سازد، جمعی آسیب پذیر، ضعیف و ناتوان و زبون در مقابل هر حادثه و هر دشمن ، و حتی میان چنین جمعیتی بسیاری از مسائل اصولی اسلام همانند نماز و روزه و یا اصل موجودیت قرآن به خطر خواهد افتاد.
به همین دلیل بعضی از مراحل اصلاح ذات البین شرعا واجب و حتی استفاده از امکانات بیت المال برای تحقق بخشیدن آن مجاز است و بعضی از مراحل آن که با سرنوشت مسلمانان زیاد تماس ندارد مستحب مؤ کد است . الأنفال
آیه 2 - 4
آیه و ترجمه
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ إِذَا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَت قُلُوبهُمْ وَ إِذَا تُلِیَت عَلَیهِمْ ءَایَتُهُ زَادَتهُمْ إِیمَناً وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکلُونَ(2)
الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصلَوةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَهُمْ یُنفِقُونَ(3)
أُولَئک هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لهَّمْ دَرَجَتٌ عِندَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کرِیمٌ(4)
ترجمه :2 - مؤ منان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود دلهاشان ترسان می گردد، و هنگامی که آیات او بر آنها خوانده می شود

ایمانشان افزون می گردد و تنها بر پروردگارشان توکل دارند.
3 - آنها که نماز را بر پا می دارند و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند.
4 - مؤ منان حقیقی آنها هستند، برای آنان درجات (فوقالعاده ای) نزد پروردگارشان است و برای آنها آمرزش و روزی بی نقص و عیب تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 86
تفسیر :
پنج صفت ویژه مؤ منان
در آیه گذشته به تناسب گفتگوئی که در امر غنائم میان بعضی از مسلمانان روی داده بود سخن از تقوا و پرهیزکاری و ایمان به میان آمد، برای تکمیل این موضوع در آیات مورد بحث صفات مومنان راستین و حقیقی در عباراتی کوتاه و پر معنی بیان شده است .
در این آیات خداوند به پنج قسمت از صفات برجسته مؤ منان اشاره کرده که سه قسمت آن ، جنبه روحانی و معنوی و باطنی دارد و دو قسمت آن جنبه علمی و خارجی ، سه قسمت اول عبارتند از احساس مسئولیت و تکامل ایمان و توکل و دو قسمت دیگر عبارتند از ارتباط با خدا و ارتباط و پیوند با خلق خدا.
نخست می گوید: مؤ منان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دلهای آنها به خاطر احساس مسئولیت در پیشگاهش ترسان می گردد (انما المؤ منون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم).
و جل همان حالت خوف و ترسی است که به انسان دست می دهد که سرچشمه آن یکی از این دو چیز است ، گاهی به خاطر درک مسئولیتها و احتمال عدم قیام به وظائف لازم در برابر خدا می باشد، و گاهی به خاطر درک عظمت مقام و توجه به وجود بی انتها و پر مهابت او است .
توضیح اینکه : گاه می شود انسان به دیدن شخص بزرگی که راستی از هر نظر شایسته عنوان عظمت است می رود. شخص دیدار کننده گاهی آنچنان تحت تاثیر مقام پر عظمت او قرار می گیرد، که احساس یکنوع وحشت در درون قلب خویش می نماید، تا آنجا که به هنگام سخن گفتن لکنت زبان پیدا می کند تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 87
و حتی گاهی حرف خود را فراموش می نماید، هر چند آن شخص بزرگ نهایت محبت و علاقه را به او و همه دارد، و کار خلافی نیز از این شخص سرنزده است ، این نوع ترس ، بازتاب و عکس العمل درک عظمت است .
قرآن مجید می گوید: لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لراءیته خاشعا متصدعا من خشیة الله : اگر این قرآن را بر کوه نازل می کردیم ، خاشع و ترسان و از خوف خدا شکافته می شد (حشر - 21)
و نیز می خوانیم انما یخشی الله من عباده العلماء تنها بندگان عالم و آگاه

از عظمت خدا، از او می ترسند (فاطر - 28).
و به این ترتیب پیوندی میان آگاهی و خوف ، همواره بر قرار است ، بنابراین اشتباه است ، که ما سرچشمه خوف و خشیت را تنها عدم انجام وظایف و مسئولیتها بدانیم .
سپس دومین صفت آنها را چنین بیان می کند: آنها همواره در مسیر تکامل پیش می روند و لحظه ای آرام ندارند، و هنگامی که آیات خدا بر آنها خوانده شود بر ایمانشان افزوده می شود (و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا)
نمو و تکامل ، خاصیت همه موجودات زنده است ، موجود فاقد نمو و تکامل یا مرده است و یا در سراشیبی مرگ قرار گرفته ، مؤ منان راستین ، ایمانی زنده دارند، که نهالش با آبیاری از آیات خدا روز بروز نمو بیشتر و گلها و شکوفه ها و میوه های تازه تری پیدا می کند، آنها همچنان مردگان زنده نما در جا نمی زنند، و در یک حال رکود و یکنواختی مرگبار نیستند، هر روز که نو می شود فکر و ایمان و صفات آنها هم نو می شود.
سومین صفت بارز آنها این است که تنها بر پروردگار خویش تکیه و توکل می کنند (و علی ربهم یتوکلون).
افق فکر آنها آنچنان بلند است که از تکیه کردن بر مخلوقات ضعیف تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 88
و ناتوان هر قدر هم به ظاهر عظمت داشته باشند، ابا دارد، آنها آب را از سرچشمه می گیرند و هر چه می خواهند و می طلبند، از اقیانوس بیکران عالم هستی ، از ذات پاک پروردگار می خواهند، روحشان بزرگ و سطح فکرشان بلند، و تکیه - گاهشان تنها خدا است .
اشتباه نشود مفهوم توکل آنچنانکه بعضی از تحریف کنندگان پنداشته اند، چشمپوشی از عالم اسباب و دست و روی دست گذاشتن و به گوشه ای نشستن نیست ، بلکه مفهومش خود سازی و بلند نظری و عدم وابستگی به این و آن و ژرفنگری است ، استفاده از عالم اسباب جهان طبیعت و حیات ، عین توکل بر خدا است ، زیرا هر تاءثیری در این اسباب است به خواست خدا و طبق اراده او است .
پس از ذکر این سه قسمت ، از صفات روحانی و نفسانی مؤ منان راستین می گوید: آنها در پرتو احساس مسئولیت و درک عظمت پروردگار و همچنین ایمان فزاینده و بلندنگری توکل ، از نظر عمل دارای دو پیوند محکمند، پیوند و رابطه نیرومندی با خدا و پیوند و رابطه نیرومندی با بندگان خدا آنها کسانی هستند که نماز را (که مظهر رابطه با خداست) بر پا می دارند و از آنچه به آنها روزی داده ایم در راه بندگان خدا انفاق می کنند (الذین یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون).
تعبیر به اقامه نماز (به جای خواندن نماز) اشاره به این است که نه تنها

خودشان نماز می خوانند بلکه کاری می کنند که این رابطه محکم با پروردگار همچنان و در همه جا بر پا باشد، و تعبیر مما رزقناهم (از آنچه به آنها روزی داده ایم) تعبیر وسیعی است که تمام سرمایه های مادی و معنوی را در بر می گیرد، آنها نه تنها از اموالشان بلکه از علم و دانششان ، از هوش و فکرشان ، از موقعیت و نفوذشان و از تمام مواهبی که در اختیار دارند در راه بندگان خدا مضایقه نمی کنند تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 89
در آخرین آیه مورد بحث ، موقعیت و مقام والا و پاداشهای فراوان اینگونه مؤ منان راستین را بیان می کند.
نخست می گوید: مؤ منان حقیقی تنها آنها هستند (اولئک هم المؤ منون حقا).
سپس سه پاداش مهم آنها را بیان می کند:
آنها درجات مهمی نزد پروردگارشان دارند (لهم درجات عند ربهم).
درجاتی که میزان و مقدار آن تعیین نشده و همین ابهام دلالت بر فوقالعادگی آن دارد.
به علاوه آنها مشمول مغفرت و رحمت و آمرزش او خواهند شد (و مغفرة) و روزیهای کریم یعنی مواهب بزرگ و مستمر و همی شگی که نقص و عیبی در آن راه ندارد و حد و حسابی برای آن نیست در انتظارشان می باشد (و رزق کریم) براستی ما مسلمانان که دم از اسلام می زنیم و گاهی آنچنان خود را طلبکار از اسلام و قرآن می دانیم که از روی نادانی گناه عقب ماندگیها را به گردن اسلام و قرآن می افکنیم ، آیا اگر ما تنها مضمون این چند آیه را که روشنگر صفات مؤ منین راستین است در زندگی خود پیاده کنیم و ضعف و زبونی و وابستگی به این و آن را در پناه ایمان و توکل از خود دور سازیم و هر روزی که بر ما می گذرد، در مرحله تازه ای از ایمان و آگاهی گام بگذاریم و همواره در پرتو ایمان احساس مسئولیت در برابر آنچه در اجتماعمان می گذرد داشته باشیم رابطه ما با خدا و خلق آنچنان قوی باشد که از همه سرمایه های وجود خویش در پیشبرد اجتماع انفاق کنیم روزگارمان چنین خواهد بود که امروز است ؟!
ذکر این موضوع نیز لازم است ، که ایمان مراحلی دارد و درجاتی ، ممکن تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 90
است در پاره ای از مراحل به قدری ضعیف باشد که جلوه های عملی قابل ملاحظه ای از خود نشان ندهد، و با بسیاری از آلودگیها نیز بسازد، ولی یک ایمان راسخ و حقیقی و محکم محال است از جنبه های عملی و مثبت و سازنده خالی شود.
و اینکه بعضیها عمل را جزء ایمان ندانسته اند تنها نظرشان به مرحله بسیار پائین ایمان بوده است . الأنفال

آیه 5 - 6
آیه و ترجمه
كَمَا أَخْرَجَک رَبُّک مِن بَيْتِک بِالْحَقِّ وَ إِنَّ فَرِيقاً مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَرِهُونَ(5)
يجَدِلُونَک فى الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَينَ كَأَنَّمَا يُساَقُونَ إِلى الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنظرُونَ(6)
ترجمه :5 - (ناخشنودی پاره ای از شما از چگونگی تقسیم غنائم بدر) همانند آن است که خداوند تو را از خانه ات به حق بیرون فرستاد (به سوی میدان بدر) در حالی که جمعی از مؤ منان کراهت داشتند (ولی سرانجامش پیروزی آشکار بود).
6 - آنها با اینکه می دانستند این فرمان خدا است باز با تو مجادله می کردند (و آنچنان) ترس و وحشت آنها را فرا گرفته بود که) گوئی به سوی مرگ رانده می شوند و (آن را با چشم خود) می نگرند.
تفسیر :
در آیه نخست از این سوره خواندیم که پاره ای از مسلمانان تازه کار از چگونگی تقسیم غنائم بدر تا حدی ناراضی بودند، در آیات مورد بحث خداوند به آنها می گوید: این تازگی ندارد که چیزی ناخوش آیند شما باشد در حالی که صلاحتان در آن است ، همانگونه که اصل جنگ بدر که فعلا گفتگو بر سر غنائم آن است برای بعضی ناخوش آیند بود و دیدید سرانجام چه نتائج درخشانی برای مسلمانان در بر داشت تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 91
بنابراین نباید با دید محدود خود، احکام الهی را ارزیابی کنید، بلکه باید در برابر آنها سر تسلیم فرود آرید و از نتائج نهائی بهره مند شوید.
در آیه نخست می گوید: این ناخشنودی پاره ای از افراد از طرز تقسیم غنائم بدر، همانند آن است که خداوند تو را از خانه و جایگاهت در مدینه به حق بیرون فرستاد در حالی که بعضی از مؤ منان کراهت داشتند (کما اخرجک ربک من بیتک بالحق و ان فریقا من المؤ منین لکارهون).
کلمه بالحق اشاره به این است که این فرمان خروج ، طبق یک وحی الهی و دستور آسمانی صورت گرفت که نتیجه اش وصول به حق برای جامعه اسلامی بود.
این گروه ظاهر بین و کم حوصله در مسیر راه به سوی بدر مرتبا با تو مجادله و گفتگو در این فرمان حق داشتند، و با اینکه این واقعیت را دریافته بودند که این فرمان خدا است ، ولی باز دست از اعتراض خویش بر نمی داشتند (یجاد لونک فی الحق بعد ما تبین).
و آنچنان ترس و وحشت سراسر وجود آنها را فرا گرفته بود که گوئی به سوی مرگ رانده می شوند و مرگ و نابودی خویش را با چشم خود می بینند (کانما یساقون الی الموت و هم ینظرون).
ولی حوادث بعد نشان داد که آنها چقدر گرفتار اشتباه و ترس و وحشت بی

دلیل بودند، و این جنگ چه پیروزیهای درخشانی برای مسلمانان به بار آورد، با دیدن چنین صحنه ای چرا بعد از جنگ بدر، در مورد غنائم زبان به اعتراض می گشایند.
ضمنا از تعبیر فریقا من المؤ منین (جمعی از مؤ منان) روشن می شود که اولا این مشاجره و گفتگو به خاطر روح نفاق و بی ایمانی نبود، بلکه بر اثر

ضعف ایمان و نداشتن بینش کافی در مسائل اسلامی بود.
و ثانیا تنها عده محدودی این چنین فکر می کردند و اکثریت که از مسلمانان مجاهد راستین بودند تسلیم فرمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و اوامر او بودند. الأنفال
آیه 7 - 8
آیه و ترجمه
وَ إِذْ یَعِدُکُمُ اللَّهُ إِحْدَی الطائفَتَینِ أَنهَا لَکُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنَّ غَیرَ ذَاتِ الشوْکةِ تَکُونُ لَکمْ وَ یُرِیدُ اللَّهُ أن یحِقَّ الْحَقَّ بِکلِمَتِهِ وَ یَقْطعَ دَابِرَ الْکَفِرِینَ(7)
لِیُحِقَّ الحْقَّ وَ یُبْطِلَ الْبَطِلَ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُونَ(8)
ترجمه :7 - و (به یاد بیاورید) هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه (کاروان تجاری قریش یا لشکر آنها) برای شما خواهد بود اما شما دوست می داشتید که کاروان برای شما باشد (و بر آن پیروز شوید) ولی خداوند می خواهد حق را با کلمات خود تقویت و ریشه کافران را قطع کند (لذا شما را با لشگر قریش درگیر ساخت).
8 - تا حق تثبیت شود و باطل از میان برود هر چند مجرمان کراهت داشته باشند.
غزوه بدر نخستین درگیری مسلحانه اسلام و کفر
چون در آیات گذشته اشاره ای به جنگ بدر شد، قرآن مجید بحث را به جنگ بدر کشانده و فرازهای حساسی از آنرا که هر کدام یک دنیا آموزندگی در بر دارد در آیات مورد بحث و آیات آینده تشریح می کند، تا مسلمانان این حقایق را که در گذشته نزدیک تجربه کرده بودند برای همیشه به خاطر بسپارند و در همه عمر از آن الهام بگیرند.
برای روشن شدن تفسیر این آیات و آیات آینده قبلا باید فشرده ای از جریان این جهان اسلامی که نخستین در گیری مسلحانه مسلمانان با

خون آشام بود، از نظر بگذرانیم ، تا ریزه کاریها و اشاراتی که در این آیات هست کاملا روشن گردد.
طبق آنچه تاریخ نویسان و محدثان و مفسران آورده اند، غزوه بدر از اینجا آغاز شد که ((ابوسفیان)) بزرگ ((مکه)) در راءس یک کاروان نسبتا مهم تجارتی که از چهل نفر با 50 هزار دینار مال التجاره تشکیل می شد از

شام به سوی مدینه باز می گشت ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به یاران خود دستور داد آماده حرکت شوند و به طرف این کاروان بزرگ که قسمت مهمی از سرمایه دشمن را با خود حمل می کرد بشتابند و با مصادره کردن این سرمایه ، ضربه سختی بر قدرت اقتصادی و در نتیجه بر قدرت نظامی دشمن وارد کنند.
پیامبر و یارانش حق داشتند دست به چنین حمله ای بزنند زیرا اولا با هجرت مسلمانان از مکه به مدینه بسیاری از اموالشان به دست مکیان افتاد و خسارت سنگینی به آنها وارد شد و آنها حق داشتند چنین خسارتی را جبران کنند، از این گذشته مردم مکه در طی 13 سال اقامت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مسلمین در آنجا کاملا نشان داده بودند که از هیچگونه ضربه و صدمه به مسلمانان فروگذار نخواهند کرد و حتی آماده کشتن شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز شدند چنین دشمنی با هجرت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به مدینه بیکار نخواهد نشست ، و مسلما نیروی خود را برای ضربه قاطعتری بسیج خواهد کرد، پس عقل و منطق ایجاب می کند که مسلمانان به عنوان یک اقدام پیشگیرانه با مصادره کردن سرمایه عظیم کاروان تجارتی آنها ضربه سختی بر آنان وارد سازند، و هم بنیه اقتصادی و نظامی خود را برای دفاع از خویشتن در آینده قوی کنند، و این اقدامی است ، که در همه برنامه های جنگی دنیا، در امروز و گذشته بوده و هست ، و آنها که بدون در نظر گرفتن این جهات ، سعی دارند حرکت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به سوی قافله در شکل یکنوع غارتگری منعکس سازند یا افراد بی اطلاعی هستند، که از ریشه های مسائل تاریخی اسلام بیخبرند، تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 94
و یا مغرضانی که سعی دارند واقعیتها را دگرگون جلوه دهند.
به هر حال ابوسفیان از یکسو بوسیله دوستان خود در مدینه از این تصمیم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آگاه شد و از سوی دیگر چون موقعی که این کاروان برای آوردن مال التجارة به سوی شام می رفت نیز مورد چنین تعرض احتمالی قرار گرفته بود، قاصدی را به سرعت به مکه فرستاد، تا جریان را به اطلاع اهل مکه برساند، قاصد در حالی که طبق توصیه ابوسفیان بینی شتر خود را دریده و گوش آنرا بریده و خون به طرز هیجان انگیزی از شتر می ریخت و پیراهن خود را از دو طرف پاره کرده بود و وارونه سوار بر شتر نشسته بود تا توجه همه مردم را به سوی خود جلب کند، وارد مکه شد، و فریاد برآورد: ای مردم پیروزمند کاروان خود را دریابید، کاروان خود را دریابید، بشتابید و عجله کنید اما باور نمی کنم به موقع برسید، زیرا محمد و افرادی که از دین شما خارج شده اند برای تعرض به کاروان از مدینه بیرون شتافتند، در این موقع خواب عجیب و

وحشتناکی که عاتکه فرزند عبدالمطلب و عمه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دیده بود دهان به دهان می گشت و بر هیجان مردم می افزود.
جریان خواب این بود که او سه روز قبل در خواب دیده بود که شخصی فریاد می زند، مردم به سوی قتلگاه خود بشتابید و سپس این منادی بر فراز کوه ((ابوقیس)) رفت و قطعه سنگ بزرگی را از بالا به حرکت در آورد، این قطعه سنگ متلاشی شد و هر قسمتی از آن به یکی از خانه های قریش اصابت کرد، و نیز از دره مکه سیلاب خون جاری شد.
هنگامی که وحشت زده از خواب بیدار شد و به برادرش عباس خبر داد، مردم در وحشت فرو رفتند، اما هنگامی که داستان این خواب به گوش ابوجهل رسید، گفت : این زن پیامبر دومی است که در فرزندان عبدالمطلب ظاهر شده ، قسم به بتهای لات و عزی که سه روز مهلت می دهیم اگر اثری از تعبیر خواب تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 95
او ظاهر نشد، نامه ای را در میان خودمان امضا می کنیم که بنی هاشم دروغگوترین طوائف عربند، ولی روز سوم که از این کار گذشت ، همان روزی بود که فریاد قاصد ابوسفیان همه مکه را لرزان ساخت .
و از آنجا که بسیاری از مردم مکه در این کاروان سهمی داشتند مردم به سرعت بسیج شدند و حدود 950 نفر مرد جنگی که جمعی از آنها بزرگان و سرشناسان مکه بودند با 700 شتر و 100 راءس اسب به حرکت در آمدند، و فرماندهی لشکر به عهده ابوجهل بود.
از سوی دیگر ابوسفیان برای اینکه خود را از تعرض مسلمانان مصون بدارد، مسیر خود را تغییر داد و به سرعت به سوی مکه گام بر می داشت .
پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با 313 نفر که تقریبا مجموع مسلمانان مبارز اسلام را در آن روز تشکیل می دادند به نزدیکی سرزمین بدر، بین راه مکه و مدینه رسیده بود که خبر حرکت سپاه قریش به او رسید.
در این هنگام با یاران خود مشورت کرد که آیا به تعقیب کاروان ابوسفیان و مصادره اموال کاروان بپردازد و یا برای مقابله با سپاه آماده شود جمعی مقابله با سپاه دشمن را ترجیح دادند ولی گروهی از این کار اکراه داشتند، و ترجیح می دادند که کاروان را تعقیب کنند، دلیل آنها هم این بود که ما به هنگام بیرون آمدن از مدینه به قصد مقابله با سپاه مکه نبودیم و آمادگی رزمی برای درگیری با آنها نداریم در حالی که آنها با پیش بینی قطعی و آمادگی کافی برای جنگ ، به سوی ما می آیند.
این دودلی و تردید در این گروه هنگامی افزایش یافت که معلوم شد نفرات دشمن تقریبا بیش از سه برابر نفرات مسلمانان و تجهیزات آنها چندین برابر تجهیزات مسلمانان است ، ولی با همه این حرفها پیامبر

(صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نظر گروه اول را پسندید، و دستور داد آماده حمله به سپاه دشمن شوند، هنگامی که دو سپاه با هم تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 96
روبرو شدند، دشمن نتوانست باور کند که مسلمانان با آن نفرات و تجهیزات کم به میدان آمده اند بلکه فکر می کرد قسمت مهم سپاه اسلام در جائی مخفی شده اند تا به موقع حمله خود را به طور غافلگیرانه شروع کنند، لذا شخصی را برای تحقیق فرستادند، اما به زودی فهمیدند که جمعیت همانست که دیده بودند.
از طرفی همانطور که گفتیم جمعی از مسلمانان در وحشت و ترس فرو رفته بودند، و اصرار داشتند که مبارزه با این گروه عظیم که هیچگونه موازنه ای با آنها ندارد صلاح نیست ، ولی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با این وعده الهی آنها را دلگرم ساخت و گفت : خداوند به من وعده داده که بر یکی از دو گروه پیروز خواهید شد، یا بر کاروان قریش یا بر لشکرشان ، و وعده خداوند تخلف ناپذیر است ، بخدا سوگند گویا محل کشته شدن ابوجهل و عده ای از سران قریش را با چشم خود می بینم ، سپس به مسلمانان دستور داد که در کنار چاه بدر فرود آیند (بدر در اصل نام مردی از قبیله جهینه بود که چاهی در آن سرزمین احداث کرد، بعدا آن چاه و آن سرزمین به نام سرزمین بدر و چاه بدر نامیده شد).
در این گیرودار ابوسفیان توانست خود را با قافله از منطقه خطر رهائی بخشد، و از طریق ساحل دریا (دریای احمر) از بیراهه به سوی مکه با عجله بشتابد، و به وسیله قاصدی به لشکر پیغام فرستاد که خدا کاروان شما را رهائی بخشید، من فکر می کنم مبارزه با محمد در این شرائط لزوم ندارد چون دشمنانی دارد که حساب او را خواهند رسید، ولی رئیس لشکر ابوجهل به این پیشنهاد تن در نداد، و به بتهای بزرگ لات و عزی قسم یاد کرد که ما نه تنها با آنها مبارزه می کنیم بلکه تا داخل مدینه آنها را تعقیب خواهیم کرد و یا اسیرشان می کنیم و به مکه می آوریم تا صدای این پیروزی به گوش تمام قبائل عرب برسد.
سرانجام لشکر قریش نیز وارد سرزمین بدر شد، و غلامان خود را برای آوردن آب به سوی چاه فرستادند، یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آنها را گرفته و برای تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 97
بازجوئی به خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آوردند، حضرت از آنها پرسید شما کیستید؟ گفتند: غلامان قریشیم ، فرمود: تعداد لشکر چند نفر است ، گفتند اطلاعی از این موضوع نداریم فرمود هر روز چند شتر برای غذا می کشند، گفتند نه تا ده شتر، فرمود جمعیت آنها از نهصد تا هزار نفر است (هر شتر خوراک یکصد مرد جنگی).
محیط، محیط رعب آور و براستی وحشتناکی بود، لشکر قریش که با ساز

و برگ جنگی فراوان و نیرو و غذای کافی و حتی زنان خواننده و نوازنده برای تهییج یا سرگرمی لشکر قدم به میدان گذارده بودند، خود را با حریفی روبروی می دیدند که باورشان نمی آمد، با آن شرائط قدم به میدان جنگ بگذارند.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که می دید یارانش ممکن است ، از وحشت شب را به آرامی نخوابند، و روز و فردا با جسم و روحی خسته در برابر دشمن قرار بگیرند، طبق یک وعده الهی به آنها فرمود: غم مخورید اگر نفراتتان کم است ، جمع عظیمی از فرشتگان آسمان به کمک شما خواهند شتافت و آنها را کاملا دلداری داده به پیروزی نهائی که وعده الهی بود مطمئن ساخت بطوری که آنها شب را به آرامی خوابیدند.
مشکل دیگری که جنگجویان از آن وحشت داشتند، وضع میدان بدر بود که از شنهای نرم که پاها در آن فرو می رفت پوشیده بود، در آن شب باران جالبی بارید، هم توانستند با آب آن وضو بسازند، خود را شستشو و صفا دهند و هم زمین زیر پای آنها سفت و محکم شد، و عجب اینکه این رگبار در سمت دشمن به طوری شدید بود که آنها را ناراحت ساخت .
خبر تازه ای که به وسیله گزارشگران مخفی که از لشکر اسلام شبانه به کنار اردوگاه دشمن آمده بودند، دریافت شد و به سرعت در میان مسلمانان انعکاس یافت این بود که آنها گزارش دادند، که لشکر قریش با آنهمه امکانات ، سخت بیمناکند گوئی خداوند لشکری از وحشت در سرزمین قلب آنها فرو ریخته است ، تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 98
فردا صبح لشکر کوچک اسلام با روحیه ای نیرومند در برابر دشمن صف کشیدند. قبلا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آنها پیشنهاد صلح کرد تا عذر و بهانه ای باقی نماند و نماینده ای به میان آنها فرستاد که من دوست ندارم شما نخستین گروهی باشید که مورد حمله ما قرار می گیرید، بعضی از سران قریش مایل بودند این دستی را که به عنوان صلح به سوی آنها دراز شده بفشارند و صلح کنند، ولی باز ابوجهل مانع شد.
سرانجام آتش جنگ شعله ور گردید، حمزه عموی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و علی (علیه السلام) که جوانترین افراد لشکر بودند و جمعی دیگر از جنگجویان شجاع اسلام در جنگهای تن به تن که سنت آن روز بود، ضربات شدیدی بر پیکر حریفان خود زدند و آنها را از پای در آوردند، روحیه دشمن باز ضعیفتر شد، ابوجهل فرمان حمله عمومی صادر کرد، و قبلا دستور داده بود آن دسته از اصحاب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را که از مدینه اند به قتل برسانند و مهاجرین مکه را اسیر کنند و برای انجام یک سلسله از تبلیغات به مکه آورند، لحظات حساسی بود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به مسلمانان دستور داده بود زیاد به انبوه جمعیت نگاه نکنند و تنها به حریفان خود بنگرند و دندانها را روی هم فشار

دهند و سخن کمتر بگویند و از خداوند مدد بخواهند و از فرمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در همه حال سر نپیچند و به پیروزی نهائی امیدوار باشند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دست به سوی آسمان برداشت و عرض کرد: یا رب ان تهلک هذه العصابة ، لم تعبد: اگر این گروه کشته شوند کسی ترا پرستش نخواهد کرد.
باد به شدت به سوی لشکر قریش می وزید و مسلمانان پشت به باد به آنها حمله می کردند، استقامت و پایمردی و دلاوریهای آنها قریش را در تنگنا قرار داده بود، در نتیجه هفتاد نفر از سپاه دشمن که ابوجهل در میان آنها بود، کشته شدند و در میان خاک و خون غلطیدند و 70 نفر به دست مسلمانان اسیر گشتند ولی مسلمانان تعداد کمی کشته بیشتر نداشتند، و به این ترتیب نخستین پیکار مسلحانه تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 99
مسلمانان با دشمن نیرومندشان با پیروزی غیر منتظرهای پایان گرفت .
تفسیر :
اکنون که چگونگی غزوه بدر را به طور فشرده دانستیم به تفسیر آیات سوره باز می گردیم ، در نخستین آیه مورد بحث اشاره به وعده پیروزی اجمالی خداوند در جریان جنگ بدر شده ، و می گوید: به یاد بیاورید هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه (کاروان تجاری قریش یا لشکر آنها) در اختیار شما قرار خواهد گرفت (و اذ یعدکم الله احدی الطائفتین انها لکم)
اما شما برای پرهیز از دردسرهای جنگ و تلفات و ناراحتیهای ناشی از آن دوست می داشتید کاروان در اختیارتان قرار بگیرد، نه لشکر قریش (و تودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم).
در روایات آمده است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آنها فرمود: احدی الطائفتین لکم اما العیر و اما النفیر که عیر به معنی کاروان و نفیر به معنی لشکر است ولی همانطور که در آیه ملاحظه می کنید به جای لشکر، ذات الشوکة و به جای کاروان غیر ذات الشوکة تعبیر شده است .
این تعبیر، نکته لطیفی در بر دارد، زیرا شوکة که به معنی قدرت و شدت است در اصل از شوک به معنی خار گرفته شده ، سپس به سر نیزه های سربازان و بعد از آن به هر گونه اسلحه ، شوکة گفته شده ، و از آنجا که سلاح نشانه قدرت و شدت است به هرگونه قدرت و شدت نیز، شوکة اطلاق می شود.
بنابراین ذات شوکة به معنی سربازان مسلح ، و غیر ذات شوکة به تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 100
معنی کاروان غیر مسلح است که اگر مردان مسلحی هم در آن بوده ، مسلما قابل ملاحظه نبوده اند.

یعنی گروهی از شما روی حس راحت طلبی یا علاقه به منافع مادی ، ترجیح می دادند که با مال التجاره دشمن روبرو شوند، نه با سربازان مسلح ، در حالی که پایان جنگ نشان داد، صلاح و مصلحت قطعی آنها در این بود که قدرت نظامی دشمن را درهم بکوبند، تا راه برای پیروزیهای بزرگ آینده هموار گردد.
لذا به دنبال آن می گوید: خدا می خواهد به این وسیله حق را با کلمات خود تثبیت کند، و آئین اسلام را تقویت نماید و ریشه کافران را قطع کند (و یرید الله ان یحق الحق بکلماته و یقطع دابر الکافرین)
بنابراین ، این یک درس بزرگ عبرت برای همه شما مسلمانان بود که در حوادث مختلف ، دورنگر و آینده ساز باشید، نه کوته بین و تنها به فکر امروز، هر چند دورنگری و مال اندیشی مشکلات فراوانی در بر داشته باشد و کوته بینی تؤ ام با آسایش و منافع مادی زودگذر، زیرا پیروزی نخست یک پیروزی ریشه دار و همه جانبه است ، اما پیروزی دوم یک پیروزی سطحی و موقت است .
این تنها درسی برای مسلمانان آن روز نبود، بلکه مسلمانان امروز نیز باید از این تعلیم آسمانی الهام بگیرند، هرگز به خاطر مشکلات و ناراحتیها و زحمات طاقت فرسا از برنامه های اصولی چشم بپوشند و بسراغ برنامه های غیر اصولی ولی ساده و کم زحمت نروند.
در آخرین آیه باز هم به طور آشکارتر پرده از روی مطلب بر می دارد که هدف اصلی این برنامه (درگیری مسلمانان با لشکر دشمن در میدان بدر) این بود تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 101
که حق یعنی توحید و اسلام و عدالت و آزادی بشر از چنگال خرافات و اسارتها و مظالم ، تثبیت و جای گیر شود و باطل یعنی شرک و کفر و بی ایمانی و ظلم و فساد ابطال گردد و از میان برود، هر چند مشرکان مجرم و مجرمان مشرک مایل نباشند (لیحق الحق و یبطل الباطل و لو کره المجرمون).
آیا این آیه تاءکید همان مطلبی است که در آیه پیش گفته شد همانطور که در نظر ابتدائی به چشم می خورد؟ یا مطلب جدیدی را در بر دارد، بعضی از مفسران مانند ((فخر رازی)) در تفسیر ((کبیر)) و نویسنده ((المنار)) در تفسیرش چنین گفته اند که حق در آیه قبل اشاره به پیروزی مسلمانان در جنگ بدر بود، اما حق در آیه دوم اشاره به پیروزی اسلام و قرآن است که نتیجه پیروزی نظامی در جنگ بدر بود، و به این ترتیب ، پیروزی نظامی در آن شرائط خاص مقدمه پیروزی هدف و مکتب بود.
این احتمال نیز هست که آیه قبل اشاره به اراده خدا (اراده تشریعی که در شکل فرمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آشکار شد) بوده باشد، و آیه اخیر اشاره به نتیجه این حکم و فرمان (دقت کنید). الأنفال

آیه 9 - 14
آیه و ترجمه
إِذْ تَستَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاستَجَاب لَكمْ أَنى مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلَئكَةِ مُرْدِفِينَ(9)
وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلا بُشرَى وَ لِتَطمَئنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَ مَا النَّصرُ إِلا مِنْ عِندِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ(10)
إِذْ يُغَشيكُمُ النُّعَاس أَمَنَةً مِّنْهُ وَ يُنزِّلُ عَلَيْكُم مِّنَ السمَاءِ مَاءً لِّيُطهِّرَكُم بِهِ وَ يُذْهِب عَنكمْ رِجْزَ الشيْطنِ وَ لِيرْبِط عَلى قُلُوبِكمْ وَ يُثَبِّت بِهِ الاَقْدَامَ(11)
إِذْ يُوحِى رَبُّك إِلى الْمَلَئكَةِ أَنى مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا سأُلْقِى فى قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْب فَاضرِبُوا فَوْقَ الاَعْنَاقِ وَ اضرِبُوا مِنهُمْ كلَّ بَنَانٍ(12)
ذَلِك بِأَنَّهُمْ شاقُّوا اللَّهَ وَ رَسولَهُ وَ مَن يُشاقِقِ اللَّهَ وَ رَسولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شدِيدُ الْعِقَابِ(13)
ذَلِكمْ فَذُوقُوهُ وَ أَنَّ لِلْكَفِرِينَ عَذَاب النَّارِ(14)
ترجمه :9 - (به خاطر بیاورید) زمانی را (که از شدت ناراحتی در میدان بدر) از پروردگارتان تقاضای کمک می کردید و او تقاضای شما را پذیرفت (و گفت) من شما را با یک هزار از فرشتگان که پشت سر هم فرود می آیند یاری می کنم .
10 - ولی خداوند این را تنها برای شادی و اطمینان قلب شما قرار داد وگرنه پیروزی جز از طرف خدا نیست خداوند توانا و حکیم است .
11 - (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خواب سبکی که مایه آرامش از ناحیه خدا بود شما را فرو گرفت و آبی از آسمان برای شما فرو فرستاد تا با آن شما را پاک و پلیدی شیطان را از شما دور سازد و دلهای شما را محکم و گامها را با آن ثابت دارد.
12 - (به خاطر بیاورید) موقعی را که پروردگارت به فرشتگانی وحی کرد من با شما هستم کسانی را که ایمان آورده اند ثابت قدم بدارید. بزودی در دلهای کافران ترس و وحشت می افکنم ضربه ها را بر بالاتر از گردن (بر سرهای دشمنان) فرود آرید و دست و پای آنها را از کار بیندازید.
13 - این به خاطر آنست که آنها با خدا و پیامبرش (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دشمنی ورزی
خدا و پیامبرش دشمنی کند (کیفر شدیدی می بیند) خداوند شدید العقاب است .
14 - این (مجازات دنیا) را بچشید و برای کافران مجازات آتش (در جهان دیگر) خواهد بود.
تفسیر :
درسهای آموزنده در میدان بدر
این آیات به قسمتهای حساسی از جنگ بدر و نعمتهای گوناگونی که خداوند

در این صحنه خطرناک نصیب مسلمانان کرد اشاره می کند، تا حس اطاعت و شکرگزاری آنها را برانگیزد و راه را به سوی پیروزیها و پیشرفتهای آینده در برابر آنها بگشاید.
نخست به یاری فرشتگان اشاره کرده می گوید: به خاطر بیاورید زمانی را که از شدت وحشت و اضطراب که از کثرت نفرات دشمن و فزونی تجهیزات جنگی آنها برای شما پیش آمده بود، به خدا پناه بردید و دست حاجت به سوی او دراز کردید و از وی تقاضای کمک نمودید (و اذ تستغیثون ربکم).
در پاره ای از روایات آمده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز با مسلمانها در استغاثه و یاری طلبیدن از خداوند هم صدا بود، دست خود را به سوی آسمان بلند کرده بود و عرضه می داشت اللهم انجز لی ما وعدتنی اللهم ان تهلک هذه العصابة لا تعبد فی الارض : خداوندا وعده ای را که به من داده ای تحقق بخشد، پروردگارا اگر این گروه مؤ منان نابود شوند پرستش تو از زمین بر چیده خواهد شد، و آنقدر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به این استغاثه و دعا ادامه داد که عبا از دوشش بر زمین افتاد.
در این هنگام خداوند تقاضای شما را پذیرفت و فرمود: من شما را با یک هزار نفر از فرشتگان که پشت سر هم فرود می آیند، کمک و یاری می کنم (فاستجاب لکم انی ممد کم بالف من الملائکة مردفین).
مردفین از ماده ارداف به معنی پشت سر هم قرار گرفتن است ، تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 104
بنابراین مفهوم این کلمه این می شود که فرشتگان پشت سر یکدیگر برای یاری مسلمانان فرود آمدند.
این احتمال نیز در معنی آیه داده شده است که منظور این است که این گروه هزار نفری گروههای متعدد دیگری را پشت سر داشتند و به این ترتیب با آیه 124 سوره آل عمران که می گوید پیامبر به مؤ منان می گفت : ((آیا کافی نیست که خداوند شما را به سه هزار نفر از فرشتگان یاری کند)) تطبیق می نماید.
ولی ظاهر این است که عدد فرشتگان در بدر یکهزار نفر بوده است ، و مردفین صفت آن یکهزار نفر است ، و آیه سوره آل عمران وعده ای بوده است به مسلمانان که حتی اگر لازم شود خداوند عدد بیشتری را به یاری شما می فرستد.
سپس برای اینکه کسی خیال نکند پیروزی به دست فرشتگان و مانند آنها است ، می گوید خداوند این کار را فقط برای بشارت و اطمینان قلب شما قرار داد (و ما جعله الله الا بشری و لتطمئن به قلوبکم)
وگرنه پیروزی جز از ناحیه خداوند نیست و ما فوق همه این اسباب ظاهری

و باطنی اراده و مشیت او است (و ما النصر الا من عند الله)
زیرا خداوند آنچنان قادر و قوی است که هیچکس نمی تواند در برابر اراده و ایستادگی کند و آنچنان حکیم و دانا است که یاری خود را جز در مورد افراد شایسته قرار نخواهد داد (ان الله عزیز حکیم)
آیا فرشتگان جنگیدند؟
در میان مفسران در این زمینه گفتگوی بسیار شده است ، بعضی معتقدند که فرشتگان رسما وارد صحنه نبرد شدند و با سلاحهای مخصوص به خود به لشکر دشمن حمله کردند و عده ای از آنها را به خاک افکندند، پاره ای از روایات را نیز در این زمینه نقل کرده اند. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 105
ولی قرائنی در دست است که نشان می دهد نظر گروه دوم که می گویند: فرشتگان تنها برای دلگرمی و تقویت روحیه مؤ منان نازل شدند، به واقع نزدیکتر است .
زیرا اولا: در آیه فوق خواندیم که می فرمود: اینها تمام برای اطمینان قلب شما بوده است که با احساس این پشت گرمی بهتر مبارزه کنید، نه اینکه آنها اقدام به جنگ کرده باشند.
ثانیا: اگر بنا شود فرشتگان ، شجاعانه سربازان دشمن را به خاک افکنده باشند چه فضیلتی برای مجاهدین بدر باقی خواهد ماند که این همه در روایات از آنها سخن به میان آمده است .
ثالثا: تعداد مقتولین بدر 70 نفر بودند که قسمت مهمی از آنها با شمشیر علی (علیکم السلام) به خاک افتادند و قسمت دیگری به دست جنگجویان اسلام که غالبا قاتلین آنها در تاریخ به نام ذکر شده اند، بنابراین چه باقی می ماند برای فرشتگان و چه کسی را آنها به خاک انداختند.
سپس دومین نعمت خود را به مؤ منان یادآور می شود و می گوید به خاطر بیاورید هنگامی را که خواب سبکی شما را فرو گرفت که مایه آرامش و امنیت روح و جسم شما از ناحیه خداوند گردید (اذ یغشیکم النعاس امنة منه)
یغشی از ماده غشیان به معنی پوشاندن و احاطه کردن است ، گوئی خواب همچون پرده ای بر آنها افکنده شد و آنها را پوشاند.
نعاس به ابتدای خواب و یا خواب کم و سبک و آرام بخش گفته می شود، و شاید اشاره به این است که در عین استراحت آنچنان خواب عمیقی بر شما مسلط نشد که دشمن بتواند از موقعیت استفاده کرده و بر شما شبیخون بزند.
و به این ترتیب مسلمانان در آن شب پر اضطرار، از این نعمت بزرگی که تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 106
فردای آن روز در میدان مبارزه به آنها کمک فراوانی کرد بهره گرفتند.

سومین موهبتی را که در آن میدان به شما ارزانی داشت این بود، که آبی از آسمان برای شما فرو فرستاد (و ینزل علیکم من السماء ماء)
تا بوسیله آن شما را پاک و پاکیزه کند و پلیدی شیطان را از شما دور سازد (لیطهرکم به و یذهب عنکم رجز الشیطان)
این پلیدی ممکن است وسوسه های شیطانی بوده و ممکن است پلیدی جسمانی بر اثر جنابت بعضی در آن شب و یا هر دو، و در هر حال این آب حیاتبخش که در گودالهای اطراف بدر جمع شده بود، در حالی که دشمن چاهها را در اختیار گرفته بود و مسلمانان نیاز شدیدی برای شستشو و رفع عطش به آن داشتند همه این پلیدیها را شست و با خود برد.
به علاوه خدا می خواست با این نعمت دلهای شما را محکم دارد (و لیربط علی قلوبکم) و نیز می خواست در آن شنزار که پای شما فرو می رفت ، و لغزنده بود، به وسیله ریزش باران گامهای شما را محکم کند (و یثبت به الاقدام)
این احتمال نیز وجود دارد که مراد از تثبیت اقدام تقویت روحیه و افزودن میزان پایمردی و استقامت آنها در پرتو این نعمت باشد و یا اشاره به هر دو قسمت بوده باشد.
دیگر از نعمتهای پروردگار بر مجاهدان جنگ بدر، ترس و وحشتی بود که در دل دشمنان افکند و روحیه آنها را سخت متزلزل ساخت در این باره می فرماید: به خاطر بیاورید هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان وحی فرستاد، من با شما هستم و شما افراد با ایمان را تقویت کنید و ثابت قدم بدارید (اذ یوحی ربک الی الملائکة انی معکم فثبتوا الذین آمنوا)
و به زودی در دلهای کافران ترس و وحشت می افکنم ، (سالقی فی قلوب الذین کفروا الرعب) تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 107
و این راستی عجیب بود که ارتش نیرومند قریش در برابر سپاه کوچک مسلمانان - طبق نقل تواریخ - آنچنان روحیه خود را باخته بود که جمعی از درگیر شدن با مسلمانان بسیار وحشت داشتند، گاه پیش خود فکر می کردند اینها افراد عادی نیستند بعضی می گفتند مرگ را بر شترهای خویش حمل کرده و از یثرب (مدینه) برایتان سوغات آورده اند.
شک نیست که این رعب افکنی در دل دشمن که از عوامل مؤ ثر پیروزی بود بدون حساب نبود، آن پایمردی مسلمانان ، آن نماز جماعت و شعارهای گرم و داغشان ، آن اظهار وفاداری مؤ منان راستین و سخنانی همچون سخنان سعد بن معاذ که به عنوان نمایندگی از طرف انصار به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت باد ای رسول خدا ما به تو ایمان آورده ایم و به نبوت تو گواهی داده ایم که هر چه می گوئی از طرف خدا است ، هر دستوری را می خواهی بده و از اموال ما هر چه می خواهی برگیر، به خدا سوگند اگر به ما فرمان دهی که

در این دریا (اشاره به دریای احمر که در آن نزدیکی بود) فرو رویم فرو خواهیم رفت ، ما آرزو داریم خداوند به ما توفیق دهد خدمتی کنیم که مایه روشنی چشم تو شود، آری اینگونه سخنان که به هر حال در میان دوست و دشمن پخش می شد به اضافه آنچه قبلا از استقامت مردان و زنان مسلمان در مکه دیده بودند، همگی دست به دست هم داد، و وحشت برای دشمنان آفرید.
باد شدیدی که به سوی جبهه دشمن می وزید و رگباری که بر آنها فرود آمد، و خاطره وحشتناک خواب عاتکه در مکه و مانند اینها عوامل دیگری برای وحشت و اضطراب آنها بودند.
سپس فرمانی را که در میدان بدر به وسیله پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به مسلمانان داده بود، به یاد آنها می آورد، و آن این بود که هنگام نبرد با مشرکان از ضربه های تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 108
غیر کاری بپرهیزید و نیروی خود را در آن صرف نکنید، بلکه ضربه های کاری بر پیکر دشمن فرود آرید ضربه بر بالاتر از گردن ، بر مغزها و سرهای آنها فرود آرید (فاضربوا فوق الاعناق)
و دست و پای آنها را از کار بیندازید (و ضربوا منهم کل بنان)
بنان جمع بنانه به معنی سر انگشت دست یا پا و یا خود انگشتان است ، و در آیه مورد بحث می تواند کنایه از دست و پا بوده باشد و یا به معنی اصلیش که انگشتان است ، زیرا قطع شدن انگشتان و از کار افتادن آنها اگر در دست باشد قدرت حمل سلاح را از انسان می گیرد، و اگر در پا باشد، قدرت حرکت را. این احتمال نیز وجود دارد که اگر دشمن مهاجم پیاده باشد، هدف را سر او قرار دهید و اگر سواره باشد دست و پای او.
همانطور که در سابق هم اشاره کردیم بعضی این جمله را خطاب به فرشتگان می دانند ولی قرائن نشان می دهد که مخاطب در این جمله مسلمانان هستند، و اگر هم مخاطب فرشتگان باشند ممکن است هدف از ضربه زدن بر مغزها و دست و پا ایجاد رعب و وحشت در آنها باشد آنچنانکه دست و پایشان در کار بلغزد، و سرها به زیر آید. (البته این تفسیر بر خلاف ظاهر عبارت است و باید به کمک قرائنی که سابقا درباره جنگ نکردن ملائکه گفتیم اثبات شود)
بعد از همه گفتگوها برای اینکه کسی این فرمانهای شدید و دستورات قاطع و کوبنده را بر خلاف آئین جوانمردی و رحم و انصاف تصور نکند، می فرماید: اینها استحقاق چنین چیزی را دارند زیرا آنان از در عداوت و دشمنی و عصیان و گردنکشی در برابر خدا و پیامبرش در آمدند (ذلک بانهم شاقوا الله و رسوله)
شاقوا از ماده شقاق در اصل به معنی شکاف و جدائی است و از آنجا که شخص مخالف و دشمن و عصیانگر، صف خود را جدا می کند به عمل او

شقاق تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 109
گفته می شود، و هر کس از در مخالفت و دشمنی با خدا و پیامبرش در آید، گرفتار مجازات دردناک در دنیا و آخرت خواهد شد، زیرا خداوند (همانگونه که رحمتش وسیع و بی انتها است) مجازاتش شدید و دردناک است (و من یشاقق الله و رسوله فان الله شدید العقاب)
سپس برای تاءکید این موضوع می گوید این مجازات دنیا را بچشید - مجازات ضربه های سخت در میدان جنگ و کشته شدن و اسارت و شکست و ناکامی - و در انتظار مجازات سرای دیگر باشید، زیرا عذاب آتش در انتظار کافران است (ذلکم فذوقوه و ان للکافرین عذاب النار) الأنفال
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 110
آیه 15 - 18
آیه و ترجمه
يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفاً فَلا تُوَلُّوهُمُ الاَدْبَارَ(15)
وَ مَن يُوَلِّهِمْ يَوْمَئذٍ دُبُرَهُ إِلا مُتَحَرِّفاً لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيزاً إِلى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضبٍ مِّنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بِئْس الْمَصِيرُ(16)
فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْت إِذْ رَمَيْت وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَ لِيُبْلىَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلاءً حَسناً إِنَّ اللَّهَ سمِيعٌ عَلِيمٌ(17)
ذَلِكُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَفِرِينَ(18)
ترجمه :15 - ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که با انبوه کافران در میدان نبرد روبرو شوید به آنها پشت نکنید.
16 - و هر کس در آن هنگام به آنها پشت کند - مگر در صورتی که هدفش کناره گیری از میدان برای حمله مجدد و یا به قصد پیوستن به گروهی (از مجاهدان) بوده باشد - (چنین کسی) گرفتار غضب پروردگار خواهد شد و ماوای او جهنم و چه بد جایگاهی است .
17 - این شما نبودید که آنها را کشتید بلکه خداوند آنها را کشت و این تو نبودی (ای پیامبر که خاک و ریگ به صورت آنها) پاشیدی بلکه خدا پاشید و خدا می خواست مؤ منان را به این وسیله به خوبی بیازماید، خداوند شنوا و دانا است .
18 - سرنوشت مؤ منان و کافران همان بود که دیدید و خداوند نقشه های کافران را تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 111
تفسیر :
فرار از جهاد ممنوع !
همانگونه که در تفسیر آیات گذشته اشاره شد بازگو کردن داستان جنگ بدر و نعمتهای گوناگون خداوند بر مسلمانان نخستین در این جریان بخاطر آن است که از گذشته برای آینده درس بیاموزند لذا در آیات مورد بحث

روی سخن را به مؤ منان کرده و یک دستور کلی جنگی را به آنها توصیه و تاءکید می کند و می گوید ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که با کافران در میدان جهاد روبرو شدید به آنها پشت می کنید و فرار اختیار ننمائید (یا ایها الذین امنوا اذا لقیتم الذین کفر وا زحفا فلا تولوهم الادبار)
لقیتم از ماده لقاء به معنی اجتماع و روبرو شدن است ولی در بسیاری از موارد به معنی روبرو شدن در میدان جنگ آمده است .
زحف در اصل به معنای حرکت کردن به سوی چیزی است آنچنان که پاها به سوی زمین کشیده شود، همانند حرکت کودک قبل از آنکه راه بیافتد و یا شتر به هنگام خستگی که پای خود را به روی زمین می کشد سپس به حرکت لشکر انبوه نیز گفته شده است زیرا از دور چنان به نظر می رسد که گوئی روی زمین می لغزند و به پیش می آیند. در آیه فوق بکار بردن کلمه زحف اشاره به این است که هر چند دشمن از نظر نفرات و تجهیزات فراوان و شما در اقلیت قرار داشته باشید نباید از میدان مبارزه فرار کنید همانگونه که نفرات دشمن در میدان بدر چند برابر شما بود و پایداری به خرج دادید و سرانجام پیروز شدید.
اصولا فرار از جنگ یکی از بزرگترین گناهان در اسلام محسوب می شود
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 112
منتهی با توجه به بعضی از آیات قرآن ، آن را مشروط به این دانسته اند که جمعیت دشمن حداکثر دو برابر مسلمانان بوده باشد که بحث آن به خواست خداوند در همین سوره ذیل آیه 65 و 66 خواهد آمد.
به همین جهت در آیه بعد مجازات دردناک فرار کنندگان از میدان جهاد را با ذکر استثناهای آن شرح می دهد و می فرماید: کسانی که به هنگام مبارزه با دشمن پشت به آنها کنند مگر در صورتی که هدف کناره گیری از میدان برای انتخاب یک روش جنگی بوده باشد و یا بقصد پیوستن به گروهی از مسلمانان و حمله مجدد - چنین کسی گرفتار غضب پروردگار خواهد شد (و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله).
همانگونه که مشاهده می کنیم در این آیه دو صورت از مسئله فرار، استثناء شده که در ظاهر شکل فرار دارد اما در باطن شکل مبارزه و جهاد.
نخست صورتی است که از آن تعبیر به متحرفا لقتال شده متحرف از ماده تحرف به معنای کناره گیری از وسط به اطراف و کناره هاست ، و منظور از این جمله این است که جنگجویان به عنوان یک تاکتیک جنگی از برابر دشمن بگریزند و به کناری بروند که او را به دنبال خود بکشانند و ناگهان ضربه غافلگیرانه را بر پیکر او وارد سازند و یا به صورت جنگ و گریز دشمن را خسته کنند که جنگ گاهی حمله و گاهی عقب نشینی به عنوان حمله مجدد است و به قول عربها ((الحرب کر و فر))

شکل دوم آن است که جنگجوئی خود را در میدان تنها بیند و برای پیوستن به گروه جنگجویان عقب نشینی کند و پس از پیوستن به آنها حمله را آغاز نماید.
بهر حال دستور تحریم فرار از میدان نباید به شکل خشکی تفسیر شود
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 113
که مانورها و تاکتیکهای جنگی را از میان ببرد همان مانورهائی که سرچشمه بسیاری از پیروزیهاست .
و در پایان آیه می فرماید نه تنها فرار کنندگان گرفتار خشم خدا می شوند بلکه جایگاه آنها دوزخ و چه بد جایگاهی است (و ماویه جهنم و بئس المصیر) جمله باء از ماده بواء به معنای مراجعت و منزل گرفتن آمده ، ولی ریشه آن به معنای صاف و مسطح کردن یک محل و مکان است و از آنجا که انسان به هنگام منزل گرفتن محل خود را صاف و مسطح می کند این کلمه به این معنا آمده است ، همچنین چون انسان به منزلگاه خویش مراجعت می کند به معنای بازگشت نیز آمده است و در آیه بالا اشاره به این است که آنها مشمول غضب مستمر و مداوم پروردگار می شوند گوئی در خشم و غضب پروردگار منزل گرفته اند.
ماوی در اصل به معنای پناهگاه است و اینکه در آیه بالا می خوانیم ماوای فرار کنندگان از جهاد جهنم است اشاره به این است که آنها با فرار می خواهند پناهگاهی برای خود انتخاب کنند که از هلاکت مصون بمانند ولی بعکس پناهگاه آنها جهنم می شود نه تنها در جهان دیگر بلکه در این جهان نیز در جهنمی سوزان از ذلت و بدبختی و شکست و محرومیت ، پناه خواهند گرفت .
لذا در کتاب عیون الاخبار امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) در پاسخ یکی از دوستانش که از فلسفه بسیاری از احکام سئوال می کند در زمینه فلسفه تحریم فرار از جهاد می نویسد: خداوند به این دلیل فرار از جهاد را تحریم کرده که موجب وهن و سستی در دین و تحقیر برنامه پیامبران و امامان و پیشوایان عادل می گردد و نیز سبب می شود که آنها نتوانند بر دشمنان پیروز شوند و دشمن را به خاطر مخالفت با دعوت به توحید پروردگار و اجرای عدالت و ترک ستمگری و از میان بردن فساد کیفر دهند، بعلاوه سبب می شود که دشمنان در برابر مسلمانان جسور شوند و حتی مسلمانان بدست آنها اسیر و مقتول گردند و سرانجام آئین خداوند عز و جل بر چیده شود تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 114
در میان امتیازات فراوانی که علی (علیه السلام) داشت و گاهی خودش به عنوان سرمشق برای دیگران به آن اشاره می کند همین مسئله عدم فرار از میدان جهاد است آنجا که می فرماید ((انی لم افر من الزحف قط و لم یبارزنی احد الا سقیت الارض من دمه))!: ((من هیچگاه از برابر انبوه

دشمن فرار نکردم (با اینکه در طول عمرم در میدانهای زیاد شرکت جستم) و هیچ کس در میدان جنگ با من روبرو نشد مگر اینکه زمین را از خونش سیراب کردم))
عجیب این است که جمعی از مفسران اهل تسنن اصرار بر این دارند که حکم آیه فوق مخصوص جنگ بدر بوده است و این تهدید و تشدیدی که در زمینه فرار از جهاد در آن بیان شده مربوط به جنگجویان بدر است ، در حالی که نه تنها دلیلی در آیه بر اختصاص نیست بلکه مفهوم آیه یک مفهوم کلی درباره همه جنگجویان و همه مجاهدان است ، قرائن دیگر در آیات و روایات نیز این موضوع را تاءیید می کند (البته این حکم اسلامی شرائطی دارد که در آیات آینده از همین سوره بیان خواهد شد)
سپس برای اینکه مسلمانان از پیروزی بدر مغرور نشوند و تنها بر نیروی جسمانی خودشان تکیه نکنند بلکه همواره دل و جان خود را به یاد خدا و مددهای او گرم و روشن نگاه دارند می گوید:
((این شما نبودید که دشمنان را در میدان بدر کشتید بلکه خداوند آنها را به قتل رساند)) (فلم تقتلوهم و لکن الله قتلهم)
((و تو ای پیامبر نیز خاک و ریگ در صورت آنها نپاشیدی بلکه خدا پاشید))
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 115
(و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی)
در روایات اسلامی و مفسران آمده است که در روز بدر پیامبر به علی فرمود: مشتی از خاک و سنگریزه از زمین بردار و به من بده ، علی (علیه السلام) چنین کرد و پیامبر آنها را به سوی مشرکان پرتاب کرد و فرمود: ((شاهت الوجوه)): رویتان زشت و سیاه باد! و نوشته اند این کار اثر معجزه آسائی داشت و از آن گرد و غبار و سنگ ریزه در چشم دشمنان فرو ریخت و وحشتی از آن به همه دست داد.
شک نیست که در ظاهر همه این کارها را پیامبر و مجاهدان بدر انجام دادند اما اینکه می گوید شما نبودید که این کار را کردید اشاره به این است که اولا: قدرت جسمانی و روحانی و نیروی ایمان که سرچشمه این برنامه ها بود از ناحیه خدا به شما بخشیده شد و شما به نیروی خدا داد در راه او گام برداشتید و ثانیا: در میدان بدر حوادث معجزآسائی که سابقا به آن اشاره کردیم تحقق یافت که مایه تقویت روحیه مجاهدان اسلام و موجب شکست روحیه دشمنان شد این تاءثیر فوق العاده نیز از ناحیه پروردگار بود.
در حقیقت آیه فوق اشاره لطیفی است به مکتب ((لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین)) نه اجبار است و نه واگذاری مطلق بلکه چیزی است در میان این دو است زیرا در عین اینکه نسبت کشتن دشمنان را به مسلمانان و نسبت پاشیدن خاک را به پیامبر می دهد در عین حال از آنها این نسبت

را سلب می کند (دقت کنید).
بدون شک در چنین عبارتی تناقضی وجود ندارد بلکه هدف این است که این کار، هم کار شما بود، و هم کار خدا، کار شما بود چون به اراده شما انجام گرفت و کار خدا بود چون نیرو و مدد از ناحیه او بود، بنابراین آنها که پنداشته اند آیه فوق دلیل بر مکتب جبر است پاسخشان در خود آیه نهفته شده است .
و نیز اینکه قائلین به وحدت وجود آیه را دستاویزی برای مکتب خود قرار داده اند پاسخ آن نیز در خود این آیه به طرز لطیفی منعکس است ، زیرا

اگر منظور بیان این باشد که خدا و خلق یکی هستند نباید نسبت فعل را به صورتی برای آنها اثبات و به صورتی از آنها نفی کند این نفی و اثبات خود دلیل بر تعدد مخلوق و خالق است و اگر فکر خود را از پیش داوریهای نادرست و تعصب آمیز خالی کنیم خواهیم دید که آیه ارتباطی با هیچیک از مکتبهای انحرافی ندارد، بلکه تنها به مکتب واسطه و امر بین الامرین اشاره می کند آن هم بخاطر یک هدف تربیتی یعنی از میان بردن آثار غرور که معمولا بعد از پیروزیها، دامنگیر افراد می شود.
در پایان آیه اشاره به نکته مهم دیگری می کند و آن این که : میدان بدر یک میدان آزمایش برای مسلمانان بود ((و خدا می خواست مؤ منان را از سوی خود به وسیله این پیروزی بیازماید)) (و لیبلی المؤ منین منه بلاء حسنا).
((بلاء)) در اصل به معنای آزمایش کردن است منتهی گاهی بوسیله نعمتهاست که آن را بلاء حسن می گویند و گاهی بوسیله مصیبتها و مجازاتهاست که به آن ((بلاء سی ء)) گفته می شود، چنانکه درباره بنی اسرائیل می خوانیم و بلوناهم بالحسنات و السیئات : ((آنها را بوسیله نعمتها و مصائب آزمودیم)) (اعراف 168).
خدا می خواست در این نخستین برخورد مسلحانه مؤ منان با دشمنان نیرومند طعم پیروزی را به آنها بچشاند و نسبت به آینده امیدوار و دلگرم سازد، این موهبت الهی آزمونی برای همه آنها بود، ولی هرگز نباید آنها از این پیروزی نتیجه منفی بگیرند و گرفتار غرور شوند، دشمن را کوچک بشمرند، خودسازی و آمادگی را فراموش کنند، و از اتکای به لطف پروردگار غفلت نمایند.
لذا با این جمله آیه را تمام می کند که ((خداوند هم شنواست و هم داناست)) (ان الله سمیع علیم).
یعنی خدا صدای استغاثه پیامبر و مؤ منان را شنید و از صدق نیت و اخلاص آنها آگاه و باخبر بود، و به همین دلیل همگی را مشمول لطف قرار داد و بر

دشمن پیروز ساخت ، و در آینده نیز خدا بر طبق نیات و میزان اخلاص و اندازه پایمردی و استقامت مسلمانان با آنها رفتار خواهد کرد، مؤ منان مخلص و مجاهد سرانجام پیروز می شوند و متظاهران ریاکار و سخنگویان بی عمل شکست خواهند خورد.
در آیه بعد برای تاءکید و تعمیم این موضوع می فرماید: ((سرنوشت مؤ منان و کافران و عاقبت کارشان همان بود که شنیدید ((ذلکم)).
سپس به عنوان ذکر علت می گوید خداوند نقشه های کافران را در برابر مؤ منان ضعیف و سست می کند تا نتوانند آسیبی به آنها و برنامه هایشان برسانند)) (و ان الله موهن کید الکافرین). الأنفال
آیه 19
آیه و ترجمه
إِن تَستَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَکمُ الْفَتْحُ وَ إِن تَنتهُوا فَهُوَ خَیرٌ لَّکُمْ وَ إِن تَعُودُوا نَعُدْ وَ لَن تُغْنىَ عَنکمْ فِئَتُکُمْ شیْئاً وَ لَوْ کثرَت وَ أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِینَ(19)
ترجمه :19 - اگر شما خواهان فتح و پیروزی هستید به سراغ شما آمد و اگر (از مخالفت) خودداری کنید برای شما بهتر است و اگر باز گردید ما هم باز خواهیم گشت (اگر به مخالفتهای خود ادامه دهید ما شما را گرفتار دشمن خواهیم کرد) و جمعیت شما هر چند زیاد باشند شما را بی نیاز (از یاری خدا) نخواهد کرد و خداوند با مؤ منان است . تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 118
تفسیر :
در اینکه روی سخن در آیه فوق به سوی چه اشخاصی است میان مفسران گفتگو است گروهی معتقدند مخاطب در این آیه مشرکانند زیرا آنها پیش از آنکه از مکه به سوی میدان بدر خارج شوند کنار خانه کعبه آمدند و روی غروری که داشتند و خود را بر حق می پنداشتند دست در پرده های خانه کعبه زدند و گفتند اللهم انصر اعلی الجندین و اهدی الفئتین و اکرم الحزبین ((خدایا از میان این دو لشکر آن گروه که برتر و هدایت یافته تر و گرامی تر است پیروز گردان)) و نیز نقل شده که ابوجهل در دعای خود گفت : ((خداوندا آئین ما یک آئین کهن و قدیمی است اما آئین محمد تازه و خام است هر کدام از این دو آئین نزد تو محبوبتر است پیروانش را پیروز بگردان)).
لذا بعد از پایان جنگ بدر آیه فوق نازل شد و به آنها چنین گفت : ((اگر شما خواهان فتح و پیروزی و آئین حق هستید که آئین محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پیروز شد و حقانیت آن بر شما آشکار گردید)) (ان تستفتحوا فقد جاءکم الفتح).
((و اگر دست از آئین شرک و مخالفت فرمان خدا بردارید به سود شماست (و ان تنتهوا فهو خیر لکم).

((و اگر به سوی جنگ با مسلمانان باز گردید ما هم بار دیگر به سوی شما باز می گردیم)) یعنی مسلمانان را پیروز و شما را مغلوب خواهیم ساخت (و ان تعودوا نعد).
و هرگز به فزونی جمعیت خود مغرور نشوید زیرا ((جمعیت شما هر چند

زیاد باشد موجب بی نیازی شما نخواهد بود)). (و لن تغنی عنکم فئتکم شیئا و لو کثرت).
((و خداوند با مؤ منان است)) (و ان الله مع المؤ منین).
ولی چیزی که این تفسیر را از نظر دور می سازد این است که در آیات قبل و بعد همگی روی سخن با مؤ منان بوده و مفهوم آیات نشان می دهد که در میان آنها یک نوع پیوند معنوی وجود دارد بنابراین در این وسط در یک آیه تنها روی سخن به کفار بوده باشد بعید به نظر می رسد.
لذا گروهی از مفسران مخاطب را مؤ منان دانسته اند و بهترین راه تفسیر آیه طبق این نظر چنین است :
بعد از جنگ بدر - چنانکه دیدیم - میان بعضی از مسلمانان تازه کار و ضعیف الایمان بر سر تقسیم غنائم جنگی گفتگو واقع شد آیات نازل گردید و آنها را توبیخ کرد و غنائم را دربست در اختیار پیامبر گذارد، و او هم به طور مساوی در میان مسلمانان تقسیم کرد سپس برای تعلیم و تربیت مؤ منان ، حوادث جنگ بدر را به یاد آنها آورد که چگونه خداوند آنها را در برابر یک گروه نیرومند پیروز کرد.
این آیه نیز همان مطلب را دنبال می کند که اگر شما مسلمانان از خداوند تقاضای فتح و پیروزی کردید خدا دعای شما را مستجاب کرد و پیروز شدید.
و اگر از اعتراض و گفتگو در برابر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خودداری کنید به سود شماست .
و اگر به همان روش اعتراض آمیز خود باز گردید ما هم باز می گردیم و شما را در چنگال دشمن تنها رها می سازیم .
و جمعیت شما هر چند زیاد هم باشند بدون یاری خدا کاری از پیش نخواهند برد. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 120
و خداوند با مؤ منان راستین و مطیع فرمان او و پیامبرش می باشد.
از آنجا که مخصوصا آیات آینده نیز مسلمانان را در پاره ای از مخالفتها مورد ملامت قرار می دهد و در آیات گذشته نیز همین معنا را خواندیم و نیز از آنجا که پیوند میان این آیات یک پیوند معنوی آشکار است ، تفسیر دوم قویتر به نظر می رسد. الأنفال
آیه 20 - 23
آیه و ترجمه

يَأيهَا الّذِينَ ءَامَنُوا أطِيعُوا اللّهَ وَ رَسولَهُ وَ لا تَوَلّوْا عَنْهُ وَ أنتُمْ تَسمَعُونَ(20)
وَ لا تَكُونُوا كالَّذِينَ قَالُوا سمِعْنَا وَ هُمْ لا يَسمَعُونَ(21)
إِنَّ شرَّ الدَّوَاب عِندَ اللَّهِ الصمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ(22)
وَ لَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيراً لاَسمَعَهُمْ وَ لَوْ أسمَعَهُمْ لَتَوَلَّوا وَّ هُم مُّعْرِضونَ(23)
ترجمه :20 - ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت خدا و پیامبرش را کنید و سرپیچی ننمائید در حالی که سخنان او را می شنوید.
21 - و همانند کسانی نباشید که می گفتند: شنیدیم ولی در حقیقت نمی شنیدند.
22 - بدترین جنبندگان نزد خدا افراد کر و لالی هستند که اندیشه نمی کنند.
23 - و اگر خداوند خیری در آنها می دانست (حرف حق را) به گوش آنها می رسانید ولی (با این حالی که دارند) اگر حق را به گوش آنها برساند سرپیچی کرده و روگردان می شوند.
تفسیر :
شنوندگان ناشنوا!
این آیات تعقیب بحثهای گذشته در زمینه دعوت مسلمانان به اطاعت کامل
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 121
از پیامبر اسلام در جنگ و صلح و در همه برنامه هاست ، لحن آیات نشان می دهد که بعضی از مؤ منان از وظیفه خود در این زمینه کوتاهی کرده بودند لذا در نخستین آیه می گوید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت خدا و پیامبرش کنید)) (یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و رسوله)
و باز برای تاءکید اضافه می کند ((هیچگاه از اطاعت فرمان او رویگردان نشوید در حالی که سخنان او و اوامر و نواهیش را می شنوید (و لا تولوا عنه و اءنتم تسمعون).
شک نیست که اطاعت فرمان خدا بر همه لازم است چه مؤ منان و چه کافران ولی از آنجا که مخاطبین پیامبر و شرکت کنندگان در برنامه های تربیتی او، مؤ منان بودند روی سخن در اینجا با آنهاست .
در آیه بعد بار دیگر روی همین مسئله تکیه کرده ، می گوید: ((همانند کسانی نباشید که می گفتند شنیدیم ولی در حقیقت نمی شنیدند)) (و لا تکونوا کالذین قالوا سمعنا و هم لا یسمعون).
این تعبیر جالبی است که قرآن درباره کسانی که می دانند ولی عمل نمی کنند و می شنوند ولی ترتیب اثر نمی دهند و ظاهرا در صف مؤ منانند ولی مطیع فرمان نیستند ذکر کرده است ، می گوید: آنها گوش شنوا دارند الفاظ و سخنان را می شنوند و معانی آن را می فهمند اما چون بر طبق آن عمل نمی کنند گوئی اصلا کر هستند، زیرا همه این مسائل مقدمه عمل است و هنگامی که عمل نباشد مقدمات بی فایده است .

درباره اینکه این افراد که قرآن می گوید دارای چنین صفتی هستند و مسلمانان باید بهوش باشند که مثل آنها نشوند چه اشخاصی می باشند؟ بعضی احتمال داده اند منظور منافقانی هستند که خود را در صف مسلمانان جا زده بودند تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 122
و بعضی گفته اند اشاره به گروهی از یهود می باشد و بعضی اشاره به مشرکان عرب دانسته اند، ولی هیچ مانعی ندارد که همه گویندگان بدون عمل ، از این گروههای سه گانه ، در مفهوم آیه وارد باشند.
از آنجا که گفتار بدون عمل و شنیدن بدون ترتیب اثر یکی از بزرگترین بلاهای جوامع انسانی و سرچشمه انواع بدبختیهاست بار دیگر در آیه بعد روی همین مسئله تکیه کرده و با بیان زیبای دیگری بحث را ادامه می دهد و می گوید: بدترین جنبندگان نزد خدا افرادی هستند که نه گوش شنوا دارند، و نه زبان گویا، و نه عقل و درک ، کر و لال و بی عقلند (ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون).
از آنجا که قرآن کتاب عمل است نه یک کتاب تشریفاتی همه جا روی نتائج تکیه می کند و اصولا هر موجود بی خاصیتی را معدوم ، و هر زنده بی حرکت و بی اثری را مرده ، و هر عضوی از اعضای انسان که در مسیر هدایت و سعادت او اثر بخش نباشد همانند فقدان آن می شمرد، در این آیه نیز کسانی که ظاهرا گوشهای سالم دارند ولی در مسیر شنیدن آیات خدا و سخنان حق و برنامه های سعادت بخش نیستند، آنها را فاقد گوش می داند و کسانی که زبان سالمی دارند اما مهر سکوت بر لب زده نه دفاعی از حق می کنند و نه مبارزهای با ظلم و فساد نه ارشاد جاهل و نه امر به معروف و نه نهی از منکر و نه دعوت به راه حق بلکه این نعمت بزرگ خدا را در مسیر بیهوده گوئی یا تملق و چاپلوسی در برابر صاحبان زر و زور و یا تحریف حق و تقویت باطل بکار می گیرند همچون افراد لال و گنگ می داند و آنان که از نعمت هوش و عقل بهره مندند اما درست نمی اندیشند همچون دیوانگان می شمرد! تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 123
در آیه بعد می گوید خداوند هیچگونه مضایقه در دعوت آنها به سوی حق ندارد ((اگر آنها آمادگی می داشتند و خدا از این نظر خیر و نیکی در آنها می دید حرف حق را به هر صورت بود بگوش آنها می رسانید)) (و لو علم الله فیهم خیرا لاسمعهم).
در پاره ای از روایات آمده است که جمعی از بت پرستان لجوج نزد پیامبر آمدند گفتند: اگر جد بزرگ ما قصی بن کلاب را از قبر زنده کنی و گواهی به نبوت تو دهد ما همگی تسلیم خواهیم شد! آیه فوق نازل شد و گفت اگر اینها همین سخن را از روی حقیقت می گفتند خداوند به طرز معجز آسائی این کار را برای آنها انجام می داد.
ولی آنها دروغ می گویند و بهانه می گیرند و هدفشان شانه خالی کردن از

زیر بار حق است .
((و اگر با این حال خداوند خواسته آنها را بپذیرد و سخنان حق را بیش از این به گوش آنها بخواند و یا جدشان قصی بن کلاب را زنده کند و گواهی او را بشنوند باز روگردان می شوند و اعراض می کنند)) (و لو اسمعهم لتولوا و هم معرضون).
این جمله ها درباره کسانی است که بارها سخنان حق را شنیده اند و آیات روح پرور قرآن به گوش آنها رسیده و محتوای عالی آن را فهمیده اند ولی باز بر اثر تعصب و لجاجت در مقام انکار بر آمدند این چنین افراد شایستگی هدایت را بر اثر اعمالشان از دست داده اند و دیگر خدا و پیامبرش را با آنها کاری نیست .
این آیه جواب دندان شکنی است برای پیروان مکتب جبر، و نشان می دهد که سر چشمه همه سعادتها از خود انسان شروع می شود و خداوند هم بر طبق آمادگیها و شایستگیهائی که مردم از خود نشان می دهند با آنها رفتار می کند. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 124
نکته ها
در اینجا باید به دو نکته توجه کرد
1 - گاهی بعضی از افراد تازه کار از آیه فوق یک قیاس منطقی درست می کنند و از آن نتیجه گیج کننده ای برای خود می گیرند و می گویند: قرآن در آیه بالا می گوید اگر خدا خیری در آنها بداند حق را به گوش آنها می رساند و اگر حق را بگوش آنها برساند سرپیچی می کنند، نتیجه این دو جمله این می شود که ((اگر خداوند خیری در آنها ببیند سرپیچی می کنند))! و این نتیجه ، نتیجه درستی نیست .
ولی اشتباه آنها در این است که جمله ((حق را بگوش آنها می رساند)) در قسمت اول سخن مفهومش این است که اگر آنها زمینه آماده ای داشته باشند حق را بگوش آنها می رساند.
ولی در قسمت دوم سخن مفهومش این است که اگر با فراهم نبودن زمینه چنین کاری را کند آنها سرپیچی می کنند.
بنابر این جمله فوق در دو معنی مختلف و جداگانه در آیه فوق بکار رفته است و با این حال نمی توان از آنها یک قیاس منطقی تشکیل داد (دقت کنید).
این درست به آن می ماند که کسی بگوید من اگر می دانستم فلان کس دعوت مرا می پذیرد از او دعوت می کردم ، ولی در حال حاضر وضع طوری است که اگر دعوت کنم نخواهد پذیرفت بنابر این دعوت نخواهم کرد. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 125
2 - شنیدن سخن حق مراحلی دارد:
گاهی انسان تنها الفاظ و عباراتی را می شنود بدون اینکه در مفهوم آنها

بیندیشد گروهی از افراد لجوج هستند که حتی حاضر به این مقدار شنیدن نیز نیستند.
چنانکه قرآن می گوید: و قال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فیه لعلکم تغلبون : ((کافران گفتند گوش به این قرآن فرا ندهید و سر و صدا ایجاد کنید شاید شما پیروز شوید)) و کسی سخن حق را نشنود (فصلت 26).
و گاه انسان حاضر به شنیدن الفاظ و سخنان هست ولی هیچگاه تصمیم به عمل ندارد همچون منافقانی که در آیه 16 سوره محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آنها اشاره شده است آنجا که می گوید: و منهم من یستمع الیک حتی اذا خرجوا من عندک قالوا للذین اوتوا العلم ما ذا قال انفا: ((بعضی از آن منافقان هستند که به سخنان تو گوش فرا می دهند اما هنگامی که از نزد تو بیرون می روند از روی انکار و یا مسخره به افراد آگاه می گویند این چه سخنی بود که محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می گفت .
و گاه وضع آنها طوری است که حس تشخیص نیک و بد از آنها چنان سلب شده که حتی اگر گوش فرا دهند مطلب حق را درک نمی کنند و این خطرناک ترین مرحله است .
قرآن درباره همه این گروه های سه گانه می گوید: آنان در حقیقت افراد کر و ناشنوا هستند زیرا شنوای حقیقی کسی است که هم گوش فرا میدهد و هم درک می کند و می اندیشد و هم تصمیم بر عمل از روی اخلاص دارد.
و چه بسیار در عصر و زمان ما کسانی که به هنگام شنیدن آیات قرآن (بلا تشبیه همانند شنیدن آهنگهای موسیقی) احساسات نشان میدهند و سر و صدا و جمله هایی که حاکی از شور و هیجان است ظاهر می سازند، ولی تمام همتشان همین است و بس و در عمل آلودگان بینوائی هستند که هیچ شباهتی با محتوای قرآن ندارند. الأنفال
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 126
آیه 24 - 26
آیه و ترجمه
یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا استَجِیبُوا للَّهِ وَ لِلرَّسولِ إِذَا دَعَاکُمْ لِمَا یحْیِیکمْ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یحُولُ بَینَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَیْهِ تحْشَرُونَ(24)
وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصِیبنَّ الَّذِینَ ظلَمُوا مِنکُمْ خَاصةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شدِیدُ الْعِقَابِ(25)
وَ اذْکرُوا إِذْ أَنتُمْ قَلِیلٌ مُّستَضعَفُونَ فی الاَرْضِ تخَافُونَ أَن یَتَخَطفَکُمُ النَّاس فَئَاوَاکُمْ وَ أَیَّدَکُم بِنَصرِهِ وَ رَزَقَکُم مِّنَ الطیِّبَتِ لَعَلَّکمْ تَشکرُونَ(26)
ترجمه :24 - ای کسانی که ایمان آورده اید دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می خواند که مایه حیاتتان است و

بدانید خداوند میان انسان و قلب او حائل می شود و اینکه همه شما نزد او (در قیامت) اجتماع خواهید کرد.
25 - و از فتنه ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی رسد (بلکه همه را فرا خواهد گرفت چرا که دیگران سکوت اختیار کرده اند) و بدانید خداوند کیفر شدید دارد.
26 - و به خاطر بیاورید هنگامی که شما گروهی کوچک و اندک و ضعیف در روی زمین بودید آنچنان که می ترسیدید مردم شما را بربایند ولی او شما را پناه داد و یاری کرد و از روزیهای پاکیزه بهره مند ساخت تا شکر نعمتش را به جا آورید.
تفسیر :
دعوت به سوی حیات و زندگی
در تعقیب آیات گذشته که مسلمانان را به علم و عمل و اطاعت و تسلیم دعوت می کرد در این آیات همان هدف از راه دیگری دنبال می شود.
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 127
نخست می گوید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید اجابت کنید دعوت خدا و پیامبر را به هنگامی که شما را به چیزی می خواند که شما را زنده می کند)) (یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم)
آیه فوق با صراحت می گوید که دعوت اسلام ، دعوت به سوی حیات و زندگی است حیات معنوی ، حیات مادی ، حیات فرهنگی ، حیات اقتصادی ، حیات سیاسی بمعنای واقعی ، حیات اخلاقی و اجتماعی ، و بالاخره حیات و زندگی در تمام زمینه ها.
این تعبیر کوتاهترین و جامعترین تعبیری است که درباره اسلام و آئین حق آمده است اگر کسی بپرسد اسلام هدفش چیست ؟ و چه چیز می تواند به ما بدهد؟ در یک جمله کوتاه می گوئیم هدفش حیات در تمام زمینه ها و این را به ما می بخشد.
آیا مردم قبل از طلوع اسلام و دعوت قرآن ، مرده بودند! که قرآن آنها را دعوت به حیات می کند؟!
پاسخ این سؤ ال این است که آری آنها فاقد حیات به معنی قرآنیش بودند، زیرا می دانیم حیات و زندگی مراحل مختلفی دارد که قرآن به همه آنها اشاره کرده است .
گاهی به معنای حیات گیاهی آمده آن چنانکه می گوید: اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها ((بدانید خدا زمین را پس از مرگ زنده می کند.)) (حدید - آیه 17)
و گاهی به معنای حیات حیوانی ذکر شده مانند ان الذی احیاها لمحیی الموتی خداوندی که آن (زمین) را زنده کرد مردگان را نیز زنده می کند)) (فصلت 39)

و زمانی به معنای حیات فکری و عقلانی و انسانی آمده است مانند او من کان میتا فاحییناه ... ((آیا آن کس که مرده و گمراه بود و هدایتش کردیم
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 128
همانند گمراهان است ؟)) (انعام 122)
و گاهی به معنای حیات جاودان جهان دیگر آمده مانند یا لیتنی قدمت لحیاتی ((ای کاش برای زندگی امروز (روز رستاخیز) چیزی از پیش فرستاده بودم)). (سوره فجر آیه 24)
و زمانی به معنای علم و توانائی بی حد و انتهاء می آید آن چنان که درباره خدا می گوئیم هو الحی الذی لا یموت او زنده ای است که برایش مرگ وجود ندارد)).
با توجه به آنچه در اقسام حیات گفتیم روشن می شود که مردم عصر جاهلی گر چه زندگی مادی حیوانی داشتند اما از زندگی انسانی و معنوی و عقلانی محروم بودند قرآن آمد و آنها را دعوت به حیات و زندگی کرد.
و از این جا به خوبی معلوم می شود آنها که دین و مذهب را در یک سلسله برنامه های خشک و بی روح و خارج از محدوده زندگی و در حاشیه برنامه های فکری و اجتماعی می پندارند چقدر در اشتباه ند یک دین راستین آن است که حرکت در همه زمینه های زندگی ایجاد کند روح بدهد فکر و اندیشه بدهد، احساس مسئولیت بیافریند، همبستگی و اتحاد و ترقی و تکامل در همه زمینه ها ایجاد کند و به تمام معنی حیات آفرین بوده باشد!
ضمنا این حقیقت نیز آشکار شد آنها که آیه فوق را تنها به جهاد یا ایمان یا قرآن یا بهشت تفسیر کرده اند و این امور را به عنوان تنها عامل حیات در آیه فوق معرفی کرده اند، در حقیقت مفهوم آیه را محدود ساخته اند زیرا مفهوم آیه همه اینها را در بر می گیرد و بالاتر از آنها را هر چیز، هر فکر، هر برنامه ، و هر دستوری که شکلی از اشکال حیات انسانی را بیافریند در آیه فوق مندرج است .
سپس می گوید: ((بدانید که خداوند میان انسان و قلب او حائل می شود،
و تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 129
اینکه همه شما نزد او در قیامت اجتماع خواهید کرد)) (و اعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه و انه الیه تحشرون).
شک نیست که منظور از قلب همانگونه که سابقا هم گفته ایم روح و عقل است و اما اینکه خدا چگونه میان انسان و روح و عقل او قرار می گیرد احتمالات فراوانی درباره آن داده شده است :
گاه گفته می شود: اشاره به شدت نزدیکی خداوند به بندگان است ، آنچنان که گوئی در درون جان او و میان او و خودش قرار گرفته همانگونه که قرآن می گوید: (و نحن اقرب الیه من حبل الورید) ((ما از رگ گردن به انسان نزدیک تریم .))

و گاه گفته می شود: ((اشاره به آن است که گردش دلها و فکرها به دست خداست آن چنان که در دعا می خوانیم ((یا مقلب القلوب و الابصار)): ((ای کسیکه گردش دلها و فکرها به دست تو است .))
و گاه گفته می شود: منظور این است که اگر لطف خدا نبود هرگز انسان بحقانیت حق ، و باطل بودن باطل ، پی نمی برد.
و نیز گفته اند: منظور این است که مردم باید تا فرصت دارند در انجام طاعات و کار نیک تلاش کنند زیرا خداوند میان انسان و قلبش بوسیله مرگ حائل ایجاد می کند.
اما با یک نظر کلی می توان همه این تفسیرها را در یک تفسیر واحد جمع کرد و آن اینکه خداوند در همه جا حاضر و ناظر و به همه موجودات احاطه دارد در عین اینکه با موجودات این جهان یکی نیست از آنها هم جدا و بیگانه نمی باشد، مرگ و حیات ، علم و قدرت ، آرامش و امنیت ، توفیق و سعادت همه در دست او و به قدرت اوست و بهمین دلیل نه انسان چیزی را می تواند از او مکتوم دارد و نه کاری را بی توفیق او انجام دهد و نه سزاوار است به غیر او روی آورد و از تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 130
غیر او تقاضا کند، چرا که او مالک همه چیز است و محیط به تمام وجود انسان ! ارتباط این جمله با جمله قبل از این نظر است که اگر پیامبر دعوت به سوی حیات می کند فرستاده کسی است که حیات و مرگ و هدایت و عقل همه به دست اوست .
لذا برای تاءکید این موضوع می گوید نه تنها امروز در محدوده قدرت او قرار دارید بلکه در سرای دیگر نیز به سوی او خواهید رفت اینجا و آنجا همه در برابر او قرار دارید.
سپس اشاره به عواقب شوم عدم پذیرش دعوت حیات بخش خدا و پیامبر می کند و می گوید: ((از فتنهای بپرهیزید که تنها دامن ستمکاران شما را نمی گیرد بلکه همه را فرا خواهد گرفت)) (و اتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة).
((فتنه)) در قرآن مجید در موارد متعددی بکار رفته گاهی به معنای آزمایش و امتحان و گاهی به معنای بلاء و مصیبت و عذاب آمده است این کلمه در اصل به معنای داخل کردن طلا در کوره است تا خوبی و بدی آن آشکار شود سپس به معنی آزمایش ها که نشان دهنده چگونگی صفات باطنی انسانهاست بکار برده شده است ، و همچنین در مورد بلاها و مجازاتها که باعث تصفیه روح انسان و یا تخفیف گناه اوست بکار می رود.
در آیه مورد بحث ((فتنه)) به معنای بلاها و مصائب اجتماعی است که دامن همه را می گیرد و به اصطلاح خشک و تر در آن می سوزند.
و در حقیقت خاصیت حوادث اجتماعی چنین است هنگامی که جامعه در اداء رسالت خود کوتاهی کند و بر اثر آن قانون شکنی ها و هرج و مرج ها

و ناامنیها و مانند آن به بار آید نیکان و بدان در آتش آن می سوزند و این اخطاری تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 131
است که خداوند در این آیه به همه جوامع اسلامی می کند و مفهوم آن این است :
افراد جامعه نه تنها موظفند وظایف خود را انجام دهند بلکه موظفند دیگران را هم به انجام وظیفه وادارند زیرا اختلاف و پراکندگی و ناهماهنگی در مسائل اجتماعی موجب شکست برنامه ها خواهد شد و دود آن در چشم همه می رود، من نمی توانم بگویم چون وظیفه خود را انجام داده ام از آثار شوم وظیفه شناسیهای دیگران بر کنار خواهم ماند چه اینکه آثار مسائل اجتماعی فردی و شخصی نیست .
این درست به آن می ماند که برای جلوگیری از هجوم دشمنی صدهزار نفر سرباز نیرومند لازم باشد اگر عده ای مثلا پنجاه هزار نفر وظیفه خود را انجام دهند مسلما کافی نخواهد بود و نتایج شوم شکست هم وظیفه شناسان را می گیرد و هم وظیفه نشناسان را، و همانطور که گفتیم خاصیت مسائل جمعی و گروهی همین است .
این حقیقت را به بیان دیگری نیز می توان روشن ساخت و آن اینکه : نیکان جامعه وظیفه دارند که در برابر بدان سکوت نکنند اگر سکوت اختیار کنند در سرنوشت آنها نزد خداوند سهیم و شریک خواهند بود.
چنانکه در حدیث معروفی از پیامبر نقل شده که فرمود: ((ان الله عز و جل لا یعذب العامة بعمل الخاصة حتی یروا المنکر بین ظهرانیهم و هم قادرون علی ان ینکروه فاذا فعلوا ذلک عذب الله الخاصة و العامة)): ((خداوند عز - و جل هرگز عموم را به خاطر عمل گروهی خاص مجازات نمی کند مگر آن زمان که منکرات در میان آنها آشکار گردد و توانائی بر انکار آن داشته باشند در عین حال سکوت کنند در این هنگام خداوند آن گروه خاص و همه توده اجتماع را مجازات خواهد کرد.
از آنچه گفتیم روشن می شود که این حکم هم در زمینه مجازاتهای الهی در تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 132
دنیا و آخرت صادق است ، و هم در زمینه نتائج و آثار اعمال گروهی و دسته جمعی .
در پایان آیه با زبان تهدید آمیز می گوید ((بدانید خداوند مجازاتش شدید است)) (و اعلموا ان الله شدید العقاب).
مبادا لطف و رحمت خدا آنها را غافل کند و شدت مجازاتهای الهی را به دست فراموشی بسپارند و آشوبها و فتنه ها دامان آنها را بگیرد همانگونه که دامان جامعه اسلامی را گرفت و بر اثر فراموش کردن این سنن الهی آنها را به قهقرا کشانید.
یک نگاه کوتاه به جوامع اسلامی در عصر ما و شکست های پی در پی که

در برابر دشمنان دامن گیرشان می شود و فتنه های ((استعمار)) و ((صهیونیسم)) و ((الحاد)) و مادیگری و مفاسد اخلاقی و متلاشی شدن خانواده ها و سقوط جوانان در دامن فحشاء و انحطاط و عقب گرد علمی ، حقیقت و محتوای آیه را مجسم می سازد که چگونه این فتنه ها دامن کوچک و بزرگ ، نیک و بد و عالم و جاهل را فرا گرفته است و اینها همچنان ادامه خواهد یافت تا آن زمان که مسلمانان روح اجتماعی پیدا کنند و نظارت همگانی را در جامعه عملا بپذیرند و دو وظیفه امر به معروف و نهی از منکر به عنوان وظیفه قطعی و تخلف ناپذیر عملی گردد.
بار دیگر قرآن دست مسلمانان را گرفته و بگذشته تاریخشان باز می گرداند تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 133
و به آنها حالی می کند که در چه پایه ای بودید و اکنون در چه مرحله ای قرار دارید تا درسی را که در آیات قبل به آنها آموخت به خوبی درک کنند.
می گوید: ((بخاطر بیاورید آن زمان را که شما گروهی کوچک و ناتوان بودید و در چنگال دشمنان گرفتار، و آنها می خواستند شما را به ضعف و ناتوانی بکشانند)) (و اذکروا اذ انتم قلیل مستضعفون فی الارض).
((آنچنان که می ترسیدند مشرکان و مخالفان شما را به سرعت بربایند)) (تخافون ان یتخطفکم الناس)
این تعبیر، تعبیر لطیفی است که نهایت ضعف و کمی نفرات مسلمانان را در آن زمان آشکار می سازد آن چنان که گوئی همانند یک جسم کوچک در هوا معلق بودند که دشمن به آسانی می توانست آنها را برباید و این اشاره به وضع مسلمانان در مکه قبل از هجرت در برابر مشرکان نیرومند و یا اشاره به مسلمانان بعد از هجرت در مقابل قدرتهای بزرگ آن روز همانند ایران و روم است .
((ولی خداوند شما را پناه داد)) (فاواکم).
((و با یاری خود شما را تقویت کرد)) (و ایدکم بنصره).
((و از روزی های پاکیزه شما را بهره مند ساخت)) (و رزقکم من الطیبات).
((شاید شکر نعمت او را به جا آرید)) (لعلکم تشکرون). الأنفال
آیه 27 - 28
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا تخُونُوا اللَّهَ وَ الرَّسولَ وَ تخُونُوا أَمَنَتِكُمْ وَ أَنتُمْ تَعْلَمُونَ(27)
وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَلُكمْ وَ أَوْلَدُكُمْ فِتْنَةٌ وَ أَنَّ اللَّهَ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ(28)
ترجمه :27 - ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا و پیامبر خیانت نکنید و (نیز) در امانات خود خیانت روا مدارید در حالی که متوجهید و می دانید.
28 - و بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش است و پاداش عظیم

(برای آنها که از عهده امتحان برآیند) نزد خدا است . تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 134
شاءن نزول :
درباره نزول آیات فوق روایاتی نقل شده ، از جمله امام باقر و امام صادق علیهماالسلام چنین روایت کرده اند که پیامبر دستور داد یهود ((بنی قریظه)) (طائفه - ای از یهود مدینه) را محاصره کنند این محاصره بیست و یک شب ادامه یافت لذا ناچار شدند پیشنهاد صلحی همانند صلحی که برادرانشان از طائفه ((بنی نضیر)) (گروه دیگری از یهود مدینه) کرده بودند بکنند به این ترتیب که از سرزمین مدینه کوچ کرده و به سوی شام بروند، پیامبر از این پیشنهاد امتناع کرد (شاید به این جهت که صداقتشان در این پیشنهاد مشکوک بود) و فرمود تنها باید حکمیت ((سعد بن معاذ)) را بپذیرید آنها تقاضا کردند که پیامبر ((ابو لبابه)) را (که یکی از یاران پیامبر در مدینه بود) نزد آنها بفرستد و ((ابو لبابه)) با آنها سابقه دوستی داشت و خانواده و فرزندان و اموالش نزد آنها بود.
پیامبر این پیشنهاد را قبول کرد، و ابولبابه را نزد آنها فرستاد آنها با ((ابولبابه)) مشورت کردند که آیا صلاح است ((حکمیت سعد بن معاذ)) را بپذیرند؟ ابو لبابه اشاره به گلوی خود کرد یعنی اگر بپذیرید کشته خواهید شد، تن به این پیشنهاد ندهید، پیک وحی خدا جبرئیل این موضوع را به پیامبر خبر داد.
ابولبابه می گوید هنوز گام بر نداشته بودم متوجه شدم که من به خدا و پیامبر خیانت کردم آیه های فوق درباره او نازل شد.
در این هنگام ((ابولبابه)) سخت پریشان گشت به طوری که خود را با طنابی به یکی از ستون های مسجد پیامبر بست و گفت به خدا سوگند نه غذا میخورم و نه آب می نوشم تا مرگ من فرا رسد، مگر اینکه خداوند توبه مرا بپذیرد. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 135
هفت شبانه روز گذشت نه غذا خورد و نه آب نوشید آن چنان که بی هوش به روی زمین افتاد خداوند توبه او را پذیرفت ، این خبر وسیله مؤ منان به اطلاع او رسید ولی او سوگند یاد کرد که من خود را از ستون باز نمی کنم تا پیامبر بیاید و مرا بگشاید.
پیامبر آمد و او را گشود ابو لبابه گفت برای تکمیل توبه خود خانه ام را که در آن مرتکب گناه شده ام رها خواهم ساخت و از تمام اموالم صرف نظر می کنم ، پیامبر فرمود کافی است که یک سوم از اموالت را در راه خدا صدقه بدهی .
همین مضمون در کتب اهل تسنن نیز درباره شاءن نزول آیه آمده است ولی از آنجا که آیات گذشته مربوط به حادثه بدر بود بعضی بعید دانسته اند این آیه درباره داستان یهود و بنی قریظه باشد، زیرا این جریان مدتها بعد

واقع شد و لذا گفته اند منظور از روایات فوق این است که داستان ابولبابه یکی از مصادیق آیه می تواند باشد نه اینکه در این موقع نازل گردیده باشد و این تعبیر در مورد شاءن نزول آیات سابقه دارد.
مثلا در بعضی از کتب ، از پاره ای از صحابه نقل شده که فلان آیه در مورد قتل عثمان نازل گردیده در حالی که می دانیم قتل عثمان سالیان دراز بعد از وفات پیامبر بود.
این احتمال نیز هست که آیه در حادثه ((بنی قریظه)) نازل شده باشد اما چون تناسب با آیات بدر داشته به فرمان پیامبر به آنها ملحق شده است .
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 136
تفسیر :
خیانت و سرچشمه آن
در نخستین آیه خداوند روی سخن را به مؤ منان کرده و می گوید ((ای کسانی که ایمان آورده اید به خدا و پیامبر خیانت نکنید)) (یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا الله و الرسول).
خیانت به خدا و پیامبر آن است که اسرار نظامی مسلمانان را به اختیار دیگران بگذارند، و یا دشمنان را در مبارزه خود تقویت کنند، و یا به طور کلی واجبات و محرمات و برنامه های الهی را پشت سر بیفکنند، لذا از ((ابن عباس)) نقل شده که هر کس چیزی از برنامه های اسلامی را ترک کند یک نوع خیانت نسبت به خدا و پیامبر مرتکب شده است .
سپس می گوید در ((امانات خود نیز خیانت نکنید)) (و لا تخونوا اماناتکم).
((خیانت)) در اصل به معنای خود داری از پرداخت حقی است که انسان پرداختن آن را تعهد کرده و آن ضد ((امانت)) است .
امانت گرچه معمولا به امانتهای مالی گفته می شود ولی در منطق قرآن مفهوم وسیعی دارد که تمام شئون زندگی اجتماعی و سیاسی و اخلاقی را در بر می گیرد، لذا در حدیث وارد شده که ((المجالس بالامانة)): ((گفتگوهائی که در جلسه خصوصی می شود امانت است)).
و در حدیث دیگری می خوانیم : ((اذا حدث الرجل بحدیث ثم التفت فهو امانة)): هنگامی که کسی برای دیگری سخنی نقل کند سپس به اطراف خود تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 137
بنگرد (که آیا کسی آن را شنید یا نه) این سخن امانت است)).
روی این جهت آب و خاک اسلام در دست مسلمانان امانت الهی است ، فرزندان آنها امانت هستند، و از همه بالاتر قرآن مجید و تعلیماتش امانت بزرگ پروردگار محسوب می شود.
بعضی گفته اند امانت خدا آئین اوست و امانت پیامبر سنت اوست و امانت مؤ منان اموال و اسرار آنها می باشد ولی امانت در آیه فوق همه را شامل می شود.

بهر حال خیانت در امانت از منفورترین اعمال و از زشتترین گناهان است ، کسی که در امانت خیانت می کند در حقیقت منافق است ، چنانکه در حدیث از پیامبر نقل شده : ((آیة المنافق ثلاث : اذا حدث کذب ، و اذا وعد اخلف ، و اذا ائتمن خان ، و ان صام و صلی و زعم انه مسلم)): ((نشانه منافق سه چیز است :
هنگام سخن دروغ می گوید، و بهنگامی که وعده می دهد تخلف می کند و بهنگامی که امانتی نزد او بگذارند خیانت می نماید، چنین کسی منافق است هر چند روزه بگیرد و نماز بخواند و خود را مسلمان بداند)).
اصولا ترک خیانت در امانت از وظائف و حقوق انسانی است یعنی حتی اگر صاحب امانت مسلمان هم نباشد نمی توان در امانت او خیانت کرد.
در پایان آیه می گوید: ممکن است از روی اشتباه و بی اطلاعی چیزی را که خیانت است مرتکب شوید ولی هرگز آگاهانه اقدام به چنین کاری نکنید (و انتم تعلمون)
البته اعمالی همچون اعمال ابو لبابه مصداق جهل و اشتباه نیست ، بلکه عشق و علاقه به مال و فرزند و حفظ منافع شخصی گاهی در یک لحظه حساس چشم و گوش انسان را می بندد و مرتکب خیانت به خدا و پیامبر می شود این در حقیقت خیانت آگاهانه است . ولی مهم این است که انسان زود همچون ((ابولبابه)) بیدار شود و گذشته را جبران کند. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 138
در آیه بعد به مسلمانان هشدار می دهد که مواظب باشند علاقه به امور مادی و منافع زودگذر شخصی پرده بر چشم و گوش آنها نیفکند و مرتکب خیانتهائی که سرنوشت جامعه آنها را به خطر می افکند نشوند می گوید: ((بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمایش و امتحان شما هستند)) (و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنة).
((فتنه)) همانطور که سابقا هم اشاره کردیم در این گونه موارد به معنای وسیله آزمایش است و در حقیقت مهمترین وسیله آزمون ایمان و کفر، شخصیت و فقدان شخصیت ، و میزان ارزش انسانی اشخاص ، همین دو موضوع است .
چگونگی به دست آوردن اموال ، و چگونگی خرج کردن آنها، و طرز نگاهداری آن ، و میزان دلبستگی و علاقه به آن ، همگی میدان های آزمایش بشر است بسیارند کسانی که از نظر عبادات معمولی و تظاهر به دین و مذهب ، و حتی گاهی از نظر انجام مستحبات ، بسیار سخت گیرند و وفا دارند، اما به هنگامی که پای یک مسئله مالی به میان می آید، همه چیز کنار می رود و تمام قوانین الهی ، و مسائل انسانی ، و حق و عدالت ، به دست فراموشی سپرده می شود.
در مورد فرزندان ، که میوه های قلب انسان و شکوفه های حیات او هستند

نیز غالبا چنین است بسیاری از کسانی را که به ظاهر پایبند به امور دینی و مسائل انسانی و اخلاقی هستند می بینیم که به هنگامی که پای فرزندشان به میان می آید گوئی پردهای بر افکارشان می افتد و همه این مسائل را فراموش می کنند، عشق به فرزند سبب می شود که حرام را حلال ، و حلال را حرام بشمرند و برای تامین آینده خیالی او تن به هر کاری بدهند و هر حقی را زیر پا بگذارند، باید خود را در این دو میدان بزرگ امتحان ، به خدا بسپاریم و به هوش باشیم که بسیار کسان ، در این دو میدان لغزیدند و سقوط کردند و نفرین ابدی را برای خود فراهم ساختند. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 139
باید اگر یک روز لغزشی از ما سر زد ((ابولبابه)) وار در مقام جبران لغزش برآئیم و حتی اموالی که سبب چنین لغزشی شده است در این راه قربانی کنیم .
و در پایان آیه به آنها که از این دو میدان امتحان پیروز بیرون می آیند بشارت می دهد که : ((پاداش بزرگ نزد پروردگار است)) (و ان الله عنده اجر عظیم).
هر قدر عشق به فرزند بزرگ جلوه کند، و هر اندازه اموالی که مورد نظر است زیاد و مهم و جالب باشد، باز اجر و پاداش پروردگار از آنها برتر و عالی تر و بزرگ تر است .
در اینجا سؤ الاتی است از قبیل اینکه چرا خداوند با آن احاطه علمی که دارد مردم را آزمایش می کند؟ و اینکه چرا آزمایش خدا عمومی است و حتی پیامبران را شامل می شود؟ و اینکه مواد آزمایش الهی و راه پیروزی در آنها چیست ؟ که پاسخ همه این سئوالات را در جلد اول تفسیر نمونه صفحه 384 تا صفحه 390 بیان کرده ایم . الأنفال
آیه 29
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يجْعَل لَّكُمْ فُرْقَاناً وَ يُكَفِّرْ عَنكمْ سيِّئَاتِكمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضلِ الْعَظِيمِ(29)
ترجمه :29 - ای کسانی که ایمان آورده اید اگر از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید برای شما وسیله ای برای جدائی حق از باطل قرار می دهد (و روشن بینی خاصی که در پرتو آن حق را از باطل خواهید شناخت) و گناهان شما را می پوشاند و شما را می آمرزد و خداوند فضل و بخشش عظیم دارد. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 140
تفسیر :
ایمان و روشنبینی
در آیات گذشته یک سلسله دستورات حیات بخش که ضامن سعادت مادّی و معنوی بود بیان شد ولی بکار بستن آنها جز در سایه تقوا میسر نیست ،

لذا در این آیه اشاره به اهمیت تقوا و آثار آن در سرنوشت انسان می کند، در این آیه چهار نتیجه و ثمره برای تقوی و پرهیزکاری بیان شده است .
نخست می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید اگر تقوی پیشه کنید و از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید به شما نورانیت و روشن بینی خاصی می بخشد که بتوانید حق را از باطل به خوبی تشخیص دهید (یا ایها الذین امنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا).
((فرقان)) صیغه مبالغه از ماده ((فرق)) است و در اینجا به معنای چیزی است که به خوبی حق را از باطل جدا می کند.
این جمله کوتاه و پر معنا یکی از مهمترین مسائل سرنوشت ساز انسان را بیان کرده و آن اینکه در مسیر راهی که انسان به سوی پیروزیها می رود همیشه پرتگاهها و بیراهه هائی وجود دارد که اگر آنها را به خوبی نبیند و نشناسد و پرهیز نکند چنان سقوط می کند که اثری از او باقی نماند در این راه مهمترین مساءله ، شناخت حق و باطل ، شناخت نیک و بد، شناخت دوست و دشمن ، شناخت مفید و زیان بخش ، و شناخت عوامل سعادت و یا بدبختی است ، اگر به راستی انسان این حقائق را به خوبی بشناسد رسیدن به مقصد برای او آسان است .
مشکل این است که در بسیاری از این گونه موارد انسان گرفتار اشتباه می شود باطل را به جای حق می پندارد و دشمن را به جای دوست انتخاب می کند، تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 141
و بیراهه را شاهراه .
در اینجا دید و درک نیرومندی لازم است و نورانیت و روشن بینی فوق العاده .
آیه فوق می گوید: این دید و درک ثمره درخت تقوی است اما چگونه تقوی و پرهیز از گناه و هوی و هوسهای سرکش به انسان چنین دید و درکی می دهد شاید برای بعضی مبهم باشد اما کمی دقت پیوند میان این دو را روشن می سازد.
توضیح اینکه : ((اولا)) نیروی عقل انسان به قدر کافی برای درک حقایق آماده است ولی پرده هائی از حرص و طمع و شهوت و خودبینی و حسد و عشقهای افراطی به مال و زن و فرزند و جاه و مقام همچون دود سیاهی در مقابل دیده عقل آشکار می گردد، و یا مانند غبار غلیظی فضای اطراف را می پوشاند و پیداست که در چنین محیط تاریکی انسان چهره حق و باطل را نمی تواند بنگرد، اما اگر با آب تقوی این غبار زدوده شود و این دود سیاه و تاریک از میان برود دیدن چهره حق آسان است :
به گفته شاعر
جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی
غبار ره بنشان تا نظر توانی کردو یا به گفته شاعر دیگری :

حقیقت سرائی است آراسته
هوی و هوس گرد برخاسته نبینی
که هر جا که برخاست گرد
نبیند نظر گرچه بیناست مرد!و ثانیا می دانیم که هر کمالی در هر جا وجود دارد پرتوی از کمال حق است و هر قدر انسان به خدا نزدیک تر شود پرتو نیرومندتری از آن کمال مطلق در وجود او انعکاس خواهد یافت ، روی این حساب همه علم و دانشها از علم و دانش او سر چشمه می گیرد و هر گاه انسان در پرتو تقوی و پرهیز از گناه و هوی و هوس به او نزدیک تر شود و قطره وجود خود را به اقیانوس بیکران هستی او پیوند دهد سهم بیشتری از آن علم و دانش خواهد گرفت . تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 142
و به تعبیر دیگر قلب آدمی همچون آئینه است و وجود هستی پروردگار همچون آفتاب عالمتاب ، اگر این آئینه را زنگار هوی و هوس تیره و تار کند نوری در آن منعکس نخواهد شد، اما هنگامی که در پرتو تقوی و پرهیزگاری صیقل داده شود و زنگارها از میان برود نور خیره کننده آن آفتاب پر فروغ در آن منعکس می گردد و همه جا را روشن می سازد.
لذا در طول تاریخ در حالات مردان و زنان پرهیزکار روشن بینی هائی مشاهده می کنیم که هرگز از طریق علم و دانش معمولی قابل درک نیست ، آنها بسیاری از حوادث را که در لابلای آشوب های اجتماعی ریشه آن ناشناخته بود بخوبی می شناختند و چهرههای منفور دشمنان حق را از پشت هزاران پرده فریبنده می دیدند!.
این اثر عجیب تقوی در شناخت واقعی و دید و درک انسانها در بسیاری از روایات و آیات دیگر نیز آمده است ، در سوره بقره آیه 282 اتقوا الله و یعلمکم الله :
((تقوی پیشه کنید و خداوند بشما تعلیم می دهد))
و در حدیث معروف آمده است ((المؤ من ینظر بنور الله)): انسان با ایمان با نور خدا می بیند)) و در ((نهج البلاغه)) در کلمات قصار می خوانیم ((اکثر مصارع العقول تحت بروق المطامع)): ((زمین خوردن عقلها غالبا به خاطر برق طمع است که چشم عقل را از کار می اندازد و پرتگاه ها و لغزشگاهها را نمی بیند.
ثالثا - از نظر تجزیه و تحلیل عقلی نیز پیوند میان تقوی و درک حقایق قابل فهم است ، زیرا مثلا جوامعی که بر محور هوی و هوس می گردد و دستگاه های تبلیغاتی آنها در مسیر دامن زدن به همین هوی و هوسها گام بر می دارد، روزنامه ها مروج فساد می شوند، رادیوها بلندگوی آلودگی و انحرافات می گردند، و تلویزیونها در خدمت هوی و هوسند، بدیهی است در چنین جامعه ای تمیز حق از تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 143
باطل ، و خوب از بد، برای غالب مردم بسیار مشکل است ، بنابر این آن

بی تقوائی سرچشمه این فقدان تشخیص و یا سوء تشخیص است .
و یا فی المثل در خانوادهای که تقوا نیست و کودکان در محیط آلوده پرورش می یابند و از همان طفولیت به فساد و بی بندوباری خو می گیرند در آینده که بزرگ می شوند تشخیص نیکی ها از بدیها برای آنها مشکل می شود، اصولا بکار افتادن نیروها و انرژیها و هدر رفتن این سرمایه ها در راه گناه موجب می شود که مردم از نظر درک و اطلاع ، در سطحی پائین قرار گیرند و افکار منحطی داشته باشند هر چند در صنایع و زندگی مادی پیشروی کنند.
بنابر این به خوبی می بینیم که هر بی تقوائی سر چشمه یک نوع نا آگاهی و یا سوء تشخیص است ، بهمین جهت در دنیای ماشینی امروز جوامعی را مشاهده می کنیم که از نظر علم و صنعت بسیار پیشرفته اند ولی در زندگی روزانه خود چنان گرفتار نا بسامانیها و تضادهای وحشتناکی هستند که انسان را در تعجب فرو می برد اینها همه عظمت این گفته قرآن را روشن می سازد.
و با توجه به اینکه تقوا منحصر به تقوای عملی نیست ، بلکه تقوای فکری و عقلی را شامل می شود این حقیقت آشکارتر خواهد شد، تقوای فکری در برابر بی بندوباری فکری به این معناست که ما در مطالعات خود به دنبال مدارک صحیح و مطالب اصیل برویم و بدون تحقیق کافی و دقت لازم در هیچ مسالهای اظهار عقیده نکنیم ، آنها که تقوای فکری را بکار می بندند بدون شک بسیار آسانتر از بی بندوباران به نتائج صحیح می رسند ولی آنها که در انتخاب مدارک و طرز استدلالی بیبند و بارند اشتباهاتشان فوق العاده زیاد است .
اما مطلب مهمی که باید جدا به آن توجه داشت و مانند بسیاری دیگر از مفاهیم سازنده اسلامی در میان ما مسلمانان دستخوش تحریف شده بسیارند کسانی که خیال می کنند آدم با تقوی کسی است که زیاد بدن و لباس خود را آب بکشد تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 144
و همه کس و همه چیز را نجس یا مشکوک بداند، و در مسائل اجتماعی به انزوا در آید و دست به سیاه و سفید نزند، و در برابر هر مسئلهای سکوت اختیار کند، اینگونه تفسیرهای غلط برای تقوا و پرهیزکاری در واقع یکی از عوامل انحطاط جوامع اسلامی محسوب می گردد چنین تقوائی نه آگاهی می آفریند و نه روشن بینی و فرقان و جدائی حق از باطل !.
اکنون که نخستین پاداش پرهیزکاران روشن شد به تفسیر بقیه آیه و سایر پاداشهای چهارگانه آنها می پردازیم .
قرآن می گوید: علاوه بر تشخیص حق از باطل نتیجه پرهیز کاری این است که ((خداوند گناهان شما را می پوشاند و آثار آن را از وجود شما بر می دارد)) (و یکفر عنکم سیئاتکم)

به علاوه ((شما را مشمول آمرزش خود قرار می دهد)) (و یغفر لکم) و پاداش های فراوان دیگری در انتظار شماست که جز خدا نمی داند زیرا خداوند فضل و بخشش عظیم دارد)) (و الله ذو الفضل العظیم).
این چهار اثر، میوه های درخت تقوا و پرهیزکاری هستند و وجود رابطه طبیعی در میان تقوا و پاره ای از این آثار مانعی از آن نمی شود که همه آنها را به خدا نسبت بدهیم زیرا کرارا در این تفسیر گفته ایم که هر موجودی هر اثری دارد به خواست خداست و لذا هم می توان آن اثر را به خدا نسبت داد و هم به آن موجود.
در اینکه میان ((تکفیر سیئات)) و ((غفران)) چه تفاوتی است بعضی از مفسران معتقدند که اولی اشاره به پرده پوشی در دنیا و دومی اشاره به رهائی از مجازات در آخرت است .
ولی احتمال دیگری در اینجا وجود دارد که ((تکفیر سیئات)) اشاره به آثار روانی و اجتماعی گناهان دارد که در پرتو تقوا و پرهیزکاری از میان می رود، تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 145
ولی ((غفران)) اشاره به مساءله عفو و بخشش خداوند و رهائی از مجازات است . الأنفال
آیه 30
آیه و ترجمه
وَ إِذْ یَمْکُرُ بِک الَّذِینَ کَفَرُوا لِیُثْبِتُوک أَوْ یَقْتُلُوک أَوْ یخْرِجُوک وَ یَمْکُرُونَ وَ یَمْکُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَیرُ الْمَکرِینَ(30)
ترجمه :30 - (به خاطر بیاور) هنگامی را که کافران نقشه می کشیدند که تو را به زندان بیفکنند، یا به قتل برسانند، و یا (از مکه) خارج سازند، آنها چاره می اندیشیدند (و تدبیر می کردند) و خداوند هم تدبیر می کرد و خدا بهترین چاره جویان (و مدیران) است .
شاءن نزول :
مفسران و محدثان ، آیه فوق را اشاره به حوادثی می دانند که منتهی به هجرت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از مکه به مدینه شد، این حوادث که با تعبیراتی مختلف نقل شده همگی یک حقیقت را تعقیب می کنند و آن اینکه خداوند به طرز اعجاز آمیزی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را از دام یک خطر بزرگ و قطعی رهائی بخشید، جریان حادثه طبق نقل ((درالمنثور)) چنین است :
گروهی از قریش و اشراف مکه از قبائل مختلف جمع شدند تا در ((دارالندوة)) (محل انعقاد جلسات مشورتی بزرگان مکه) اجتماع کنند، و درباره خطری که از ناحیه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آنها را تهدید می کرد بیندیشند.
(می گویند) در اثناء راه پیر مرد خوش ظاهری به آنها برخورد کرد که در

واقع همان شیطان بود (یا انسانی که دارای روح و فکر شیطانی) از او پرسیدند کیستی ؟ گفت پیر مردی از اهل نجد هستم چون از تصمیم شما با خبر شدم خواستم تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 146
در مجلس شما حضور یابم و عقیده و خیر خواهی خود را از شما دریغ ندارم گفتند بسیار خوب داخل شو! او هم همراه آنها به دار الندوة وارد شد.
یکی از حاضران رو به جمعیت کرد و گفت درباره این مرد (اشاره به پیامبر اسلام) باید فکری کنید، زیرا به خدا سوگند بیم آن می رود که بر شما پیروز گردد (و آئین و عظمت شما را در هم پیچد).
یکی پیشنهاد کرد او را حبس کنید تا در زندان جان بدهد...
پیر مرد نجدی این نظر را رد کرد و گفت بیم آن می رود که طرفدارانش بریزند و در یک فرصت مناسب او را از زندان آزاد کنند و او را از این سرزمین بیرون ببرند، باید فکر اساسیتری کنید.
دیگری گفت او را از میان خود بیرون کنید تا از دست او راحت شوید، زیرا همینکه از میان شما بیرون برود هر کار کند ضرری به شما نخواهد زد و سر و کارش با دیگران است .
پیر مرد نجدی گفت به خدا سوگند این هم عقیده درستی نیست ، مگر شیرینی گفتار و طلاقت زبان و نفوذ او را در دلها نمی بینید، اگر این کار را انجام دهید به سراغ سایر عرب می رود و گرد او را می گیرند، سپس با انبوه جمعیت به سراغ شما باز می گردد و شما را از شهرهای خود می راند و بزرگان شما را به قتل می رساند!، جمعیت گفتند به خدا راست می گوید فکر دیگری کنید.
((ابوجهل)) که تا آن وقت ساکت بود به سخن در آمد و گفت : من عقیده ای دارم که غیر از آن را صحیح نمی دانم ! گفتند چه عقیده ای ؟ گفت از هر قبیلهای جوانی شجاع و شمشیر زن را انتخاب می کنیم و به دست هر یک شمشیر برنده ای می دهیم تا در فرصتی مناسب دسته جمعی به او حمله کنند، و هنگامی که به این صورت او را بقتل برسانید خونش در همه قبائل پخش می شود، و باور نمی کنم طائفه بنی هاشم بتوانند با همه طوائف قریش بجنگند و مسلما در این صورت به تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 147
خونبها راضی می شوند، و ما هم از آزار او راحت خواهیم شد.
پیر مرد نجدی (با خوشحالی) گفت به خدا راءی صحیح همین است که این جوانمرد گفت من هم غیر از آن عقیده ای ندارم (و به این ترتیب این پیشنهاد به اتفاق عموم پذیرفته شد) و آنها با این تصمیم پراکنده شدند.
جبرئیل فرود آمد و به پیامبر دستور داد که شب را در بستر خویش نخوابد.
پیامبر شبانه به سوی غار (ثور) حرکت کرد و سفارش نمود علی (علیه

السلام) در بستر او بخواید (تا کسانی که از درز در مراقب بستر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بودند او را در بسترش خیال کنند و تا صبح مهلت دهند و او از منطقه خطر دور شود).
هنگامی که صبح شد و به خانه ریختند و جستجو کردند علی (علیه السلام) را در بستر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دیدند و به این ترتیب خداوند نقشه های آنان را نقش بر آب کرد، صدا زدند پس محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کجاست ؟ فرمود نمی دانم آنها به دنبال رد پای پیامبر حرکت کردند تا به کوه رسیدند و به نزدیکی غار اما (با تعجب دیدند که تار عنکبوتی در جلو غار نمایان است به یکدیگر گفتند اگر او در این غار بود اثری از این تارهای عنکبوت بر در غار وجود نداشت و به این ترتیب باز گشتند).
پیامبر سه روز در غار ماند (و هنگامی که دشمنان همه بیابانهای مکه را جستجو کردند و خسته و مایوس باز گشتند او به سوی مدینه حرکت کرد).
تفسیر :
سر آغاز هجرت
بعضی معتقدند که این آیه و پنج آیه بعد از آن ، در مکه نازل شده است
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 148
چون اشاره به جریان هجرت ((پیامبر)) می کند، ولی طرز بیان آیه گواهی می دهد که بعد از هجرت نازل گردیده است چون به شکل بازگوئی حادثه گذشته است ، بنابر این آیه اگر چه اشاره به جریان هجرت دارد ولی مسلما در مدینه نازل شده و بازگو کننده یک خاطره بزرگ و نعمت عظیم پروردگار بر پیامبر و مسلمانان است نخست می گوید:
((بخاطر بیاور زمانی را که مشرکان مکه نقشه می کشیدند که تو را یا به زندان بیفکنند و یا به قتل رسانند و یا تبعید کنند)) (و اذ یمکر بک الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک).
کلمه ((مکر)) - همانگونه که قبلا نیز گفته ایم - در لغت عرب به معنی تدبیر و چاره اندیشی و طرح نقشه است نه به معنی معروفی که در فارسی امروز دارد، همانطور که ((حیله)) نیز در لغت به معنی چاره اندیشی است . ولی در فارسی امروز به معنی نقشه های مخفیانه زیانبخش بکار می رود.
سپس اضافه می کند: ((آنها نقشه می کشند و چاره می اندیشند، و خداوند هم چاره جوئی و تدبیر می کند و او بهترین چاره جویان و مدبران است (و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین).
اگر در حادثه هجرت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) درست بیندیشیم به این نکته برخورد می کنیم که آنها حد اکثر نیروی فکری و جسمانی خویش را برای نابود کردن پیامبر اسلام به کار بردند، و حتی پس از آنکه

پیامبر از چنگال آنها بیرون رفت یکصد شتر که در آن روز سرمایه عظیمی بود برای یافتن پیامبر جایزه تعیین کردند و افرادی بسیار بخاطر تعصب مذهبی و یا بدست آوردن این جایزه بزرگ کوه ها و بیابانهای اطراف مکه را زیر پا گذاردند، و حتی تا دم در غار آمدند ولی خداوند با یک وسیله بسیار ساده و کوچک - چند تار عنکبوت - همه این طرحها را نقش بر آب کرد، و با توجه به اینکه مسئله هجرت سر آغاز مرحله نوینی از تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 149
تاریخ اسلام بلکه تاریخ بشریت بود نتیجه می گیریم که خداوند بوسیله چند تار عنکبوت مسیر تاریخ بشریت را تغییر داد! این منحصر به جریان هجرت نیست بلکه تاریخ انبیاء نشان می دهد که همواره خداوند برای در هم کوبیدن گردنکشان از ساده ترین وسائل استفاده می کرده گاهی از وزش باد، و زمانی از انبوه پشه ها، و گاهی از پرنده کوچک ابابیل ، و او مانند اینها، تا ضعف و ناتوانی بشر را در برابر قدرت بی پایانش آشکار سازد، و او را از فکر طغیان و سرکشی باز دارد.
این نکته نیز قابل توجه است که توسل به این سه موضوع : ((زندان))، ((تبعید))، و ((کشتار)) منحصر به مشرکان مکه در برابر پیامبر نبود بلکه همیشه جباران برای کوتاه کردن زبان مصلحان و از میان بردن نفوذ آنها در میان توده های رنجدیده اجتماع به یکی از این سه موضوع توسل می جستند، ولی همانگونه که اقدام مشرکان مکه در مورد پیامبر نتیجه معکوس داد و مقدمه تحرک و جنبش تازهای در اسلام شد اینگونه سختگیریها در موارد دیگر نیز معمولا نتیجه معکوس بخشیده است . الأنفال
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 150
آیه 31 - 35
آیه و ترجمه
وَ إِذَا تُتْلی عَلَیْهِمْ ءَایَتُنَا قَالُوا قَدْ سمِعْنَا لَوْ نَشاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلا أَسطِیرُ الاَوَّلِینَ(31)
وَ إِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن کانَ هَذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِندِک فَأَمْطِرْ عَلَیْنَا حِجَارَةً مِّنَ السمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِیم(32)
وَ مَا کانَ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنت فِیهِمْ وَ مَا کانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ یَستَغْفِرُونَ(33)
وَ مَا لَهُمْ أَلا یُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَ هُمْ یَصدُّونَ عَنِ الْمَسجِدِ الْحَرَامِ وَ مَا کانُوا أَوْلِیَاءَهُ إِنْ أَوْلِیَاؤُهُ إِلا الْمُتَّقُونَ وَ لَکِنَّ أَکثرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ(34)
وَ مَا کانَ صلاتهُمْ عِندَ الْبَیْتِ إِلا مُکاءً وَ تَصدِیَةً فَذُوقُوا الْعَذَاب بِمَا کُنتُمْ تَکْفُرُونَ(35)
ترجمه :31 - و هنگامی که آیات ما بر آنها خوانده می شود می گویند شنیدیم (چیز مهمی نیست !) ما هم اگر بخواهیم مثل آن را می گوئیم اینها

افسانه های پیشینیان است (ولی دروغ تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 151
می گویند و هرگز مثل آن را نمی آورند).
32 - و (به خاطر بیاور) زمانی را که گفتند: پروردگارا! اگر این حق است و از طرف تو است بارانی از سنگ از آسمان بر ما فرود آر، یا عذاب دردناکی برای ما بفرست .
33 - ولی خداوند، تا تو در میان آنها هستی آنها را مجازات نخواهد کرد، و (نیز) تا استغفار می کنند خدا عذابشان نمی کند.
34 - چرا خدا آنها را مجازات نکند با اینکه از (عبادت موحدان در کنار) مسجد الحرام جلوگیری می کنند در حالی که سرپرست آن نیستند، سرپرست آن فقط پرهیزکارانند ولی بیشتر آنها نمی دانند.
35 - نماز آنها (که مدعی هستند ما هم نماز داریم) نزد خانه (خدا) چیزی جز ((صوت کشیدن)) و ((کف زدن)) نبود، پس بچشد عذاب (الهی) را به خاطر کفرتان !
تفسیر :
بیهوده گویان
در آیه گذشته نمونهای از منطق عملی ((مشرکان)) خرافی مکه بیان شد، در آیات مورد بحث نمونه ای از منطق فکری آنها منعکس شده است تا روشن شود که آنها نه دارای سلامت فکر بودند و نه درستی عمل ، بلکه همه برنامه هایشان بی اساس و ابلهانه بود!.
در آیه نخست می گوید: ((هنگامی که آیات ما بر آنها خوانده شود می گویند آن را شنیدیم (اما چیز مهمی نیست) اگر بخواهیم مثل آن را می گوئیم))!
(و اذا تتلی علیهم ایاتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا)
((اینها که محتوای مهمی ندارد، همان افسانه های پیشینیان است))! (ان هذا الا اساطیر الاولین).
این سخن را در حالی می گفتند که بارها به فکر مبارزه با قرآن افتاده ،
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 152
و از آن عاجز گشته بودند، آنها به خوبی می دانستند که توانائی بر معارضه با قرآن ندارند، ولی از روی تعصب و کینه توزی و یا برای اغفال مردم می گفتند این آیات مهم نیست ما هم مثل آن را می توانیم بیاوریم اما هیچگاه نیاوردند، این یکی از منطقه ای نادرستشان بود که با ادعاهای تو خالی و بی اساس مانند همه جباران تاریخ - سعی داشتند کاخ قدرتشان را چند روزی بر پا دارند.
در آیه بعد منطق عجیب دیگری را بازگو می کند و می گوید:(((به خاطر بیاور) هنگامی را که (دست به دعا بر می داشتند و) می گفتند خداوندا اگر این (آئین و این قرآن) حق است و از ناحیه تو است بارانی از سنگ از

آسمان بر سر ما فرود آور))! (و اذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء).
((یا به عذاب دردناک (دیگری) ما را گرفتار کن)) (او ائتنا بعذاب الیم).
این سخن را به خاطر آن می گفتند که بر اثر شدت تعصب و لجاجت چنان می پنداشتند که آئین اسلام صددرصد بی اساس است و گرنه کسی که احتمال حقانیت آن را می دهد چنین نفرینی به خود نمی کند، این احتمال نیز وجود دارد که سرکردگان مشرکان برای اغفال مردم گاهی چنین سخنی را می گفتند تا به افراد ساده لوح نشان دهند آئین محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به کلی باطل است ، در حالی که در دلشان چنین نبود.
گویا مشرکان در این سخن می خواستند این مطلب را وانمود کنند که تو درباره انبیای پیشین می گوئی خداوند دشمنانشان را گاهی به وسیله بارانی از سنگ مجازات کرد (همانند قوم لوط) اگر راست می گوئی تو نیز چنین کن !
در مجمع البیان از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده : ((پس از آنکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) علی (علیه السلام) را در غدیر خم به خلافت منصوب کرد و فرمود: ((من کنت مولاه تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 153
فعلی مولاه)) این مسئله در همه جا منتشر شد، نعمان بن حارث قهری (که از منافقان بود) خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و گفت : به ما گفتی شهادت به توحید و نفی بتها بدهیم ، و گواهی به رسالت تو بدهیم ، و دستور به جهاد و حج و روزه و نماز و زکوة دادی ، همه را پذیرفتیم ، ولی به این قناعت نکردی و این پسر (منظورش علی بن ابی طالب (علیه السلام) است !) را خلیفه کردی و گفتی ((من کنت مولاه فعلی مولاه)) آیا این سخن از تو است یا دستوری از طرف خداست ؟
پیامبر فرمود: به خدائی که جز او معبودی نیست از ناحیه خداست ، نعمان برگشت در حالی که می گفت ((اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء)): خداوندا اگر این سخن از ناحیه تو است بارانی از سنگ از آسمان بفرست چیزی نگذشت که سنگی بر او سقوط کرد و کشته شد.
این حدیث منافات با آن ندارد که آیه پیش از داستان غدیر نازل شده باشد، زیرا شاءن نزول آیه جریان نعمان نبوده بلکه نعمان در نفرین خود از آیهای که قبلا نازل شده بود، اقتباس کرد و این نظیر آن است که ما در دعای خود از قرآن اقتباس می کنیم و می گوئیم ((ربنا آتنا فی الدنیا حسنة)) و فی الاخرة حسنة (شرح بیشتر درباره حدیث فوق و مدارک فراوانی که از کتب اهل سنت برای آن داریم در ذیل آیه ((سئل سائل بعذاب)) واقع در آغاز سوره ((معارج)) به خواست خداوند بزرگ خواهد آمد).

در آیات گذشته دو ایراد از ناحیه مخالفان به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شد که یکی از آنها باطل بودنش واضح بوده ، لذا قرآن به پاسخ آن نپرداخته ، و آن اینکه گفتند: ما اگر بخواهیم می توانیم مثل قرآن را بیاوریم مسلما این یک ادعای کاذب و تو خالی بود و اگر می توانستند حتما آورده بودند، بنابر این نیازی به تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 154
پاسخ نداشته است .
ایراد دوم آنها این بود که اگر این آیات حق است و از طرف خدا است پس ما را مجازات کند و بلا بر ما فرود آرد قرآن در سومین آیه مورد بحث به آنها چنین پاسخ می دهد:
((هیچگاه خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد در حالی که تو در میان آنها هستی (و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم).
در حقیقت وجود پر برکت تو که ((رحمة للعالمین)) هستی مانع از آن است که بر این گناهکاران بلا نازل گردد، و همانند اقوام گذشته که به طور دسته جمعی و یا انفرادی با وسائل مختلف از میان رفتند، نابود گردند.
سپس اضافه می کند همچنین خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد در حالی که استغفار کنند (و از او تقاضای عفو نمایند) (و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون).
در تفسیر این جمله مفسران احتمالاتی داده اند بعضی گفته اند منظور این است که بعضی از مشرکان بعد از گفتن جمله آیه قبل از گفتار خود پشیمان شده اند و عرضه داشته اند: غفرانک ربنا: ((خدایا ما را بر این گفتار ببخش)) و همین سبب شد که حتی بعد از خروج پیامبر از مکه گرفتار بلا و نابودی نشوند.
جمع دیگری گفته اند این جمله اشاره به باقیمانده مؤ منان در مکه است زیرا پس از هجرت پیامبر جمعی که قادر بر هجرت نبودند همچنان در مکه باقی ماندند و وجود آنها که پرتوی از وجود پیامبر بود مانع از نزول عذاب بر مشرکان مکه شد.
این احتمال نیز وجود دارد که این جمله مفهوم یک جمله شرطیه را دارد یعنی اگر آنها از کردار خود پشیمان شوند و به درگاه خدا روی آرند و استغفار کنند مجازات الهی از آنها برداشته خواهد شد. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 155
در عین حال جمع میان این احتمالات در تفسیر آیه نیز بعید نیست ، یعنی ممکن است آیه اشاره به همه اینها باشد.
در هر حال مفهوم آیه اختصاص به مردم عصر پیامبر ندارد بلکه یک قانون کلی درباره همه مردم است لذا در حدیث معروفی که در منابع شیعه از حضرت علی (علیه السلام) و در منابع اهل تسنن از شاگرد علی (علیه السلام) ابن عباس نقل شده می خوانیم کان فی الارض امانان من عذاب

الله و قد رفع احدهما فدونكم الاخر فتمسكوا به و قراء هذه الاية : در روی زمین دو وسیله امنیت از عذاب الهی بود یکی از آنها (که وجود پیامبر بود) برداشته شد.
هم اکنون به دومی (یعنی استغفار) تمسک جوئید سپس آیه فوق را تلاوت فرمود.
از آیه فوق و این حدیث روشن می شود که وجود پیامبران وسیله مؤ ثری برای امنیت مردم در برابر بلاهای سخت و سنگین ، و پس از آن استغفار و توبه و روی آوردن به درگاه حق عامل دیگری است .
اما اگر عامل دوم نیز برچیده شود جوامع بشری هیچگونه مصونیتی در برابر مجازاتهای دردناکی که به خاطر گناهانشان در انتظار آنهاست نخواهند داشت ، این مجازاتها در شکل حوادث دردناک طبیعی ، و یا جنگهای خانمانسوز و ویرانگر یا اشکال دیگر آشکار می شوند، همانگونه که انواع مختلف آن را را تا کنون دیده یا شنیده ایم .
در دعای کمیل که از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده می خوانیم اللهم اغفر لی الذنوب التی تنزل البلاء: ((خداوندا گناهانی را که مایه نزول بلاها می شود بر من ببخش این تعبیر نشان می دهد که اگر استغفار نباشد بسیاری از گناهان می توانند سرچشمه نزول بلاها شوند.
ذکر این نکته نیز لازم است که منظور از استغفار گفتن و تکرار جمله

((خدایا مرا ببخش)) یا((اللهم اغفر لی)) نیست ، بلکه روح استغفار یک حالت بازگشت به سوی حق و آمادگی برای جبران گذشته است .
در آیه بعد می گوید اینها استحقاق عذاب الهی را دارند: ((چرا خداوند آنها را عذاب نکند و حال آنکه مانع از رفتن مؤ منان به مسجد الحرام می شوند))
(و ما لهم الا یعذبهم الله و هم یصدون عن المسجد الحرام)
و این اشاره به زمانی است که مسلمانان در مکه بودند و حق نداشتند آزادانه در کنار خانه خدا اقامه نماز جماعت کنند و با انواع مزاحمتها و شکنجه ها روبرو می شدند، و یا اشاره به ممانعتهائی است که بعدا از انجام مراسم حج و عمره نسبت به مؤ منان به عمل می آوردند.
عجیب اینکه این مشرکان آلوده خود را صاحب اختیار و سرپرست این کانون بزرگ عبادت می پنداشتند ولی قرآن اضافه می کند آنها هرگز سرپرستان این مرکز مقدس نبودند (و ما کانوا اولیائه).
هر چند خود را متولیان و صاحبان اختیار خانه خدا می پنداشتند، تنها کسانی حق این سرپرستی را دارند که موحد و پرهیز کار باشند (ان اولیائه الا المتقون).
((ولی غالب آنها از این واقعیت بی خبرند)) (و لکن اکثرهم لا یعلمون).

گر چه این حکم درباره مسجد الحرام گفته شده است ، ولی در واقع شامل همه کانونهای دینی و مساجد و مراکز مذهبی می شود متولیان و متصدیان آنها باید از پاک ترین و پرهیزکارترین و فعالترین مردم باشند که این کانونها را پاک و زنده و مرکز تعلیم و تربیت و بیداری و آگاهی قرار دهند، نه مشتی افراد کثیف و وابسته و خود فروخته و آلوده که این مراکز را تبدیل به ((دکه تجارتی)) و مرکز تخدیر افکار و بیگانگی از حق سازند،
و به عقیده ما اگر تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 157
مسلمانان همین دستور اسلامی را درباره مساجد و کانونهای مذهبی اجرا می کردند امروز جوامع اسلامی شکل دیگری داشت .
عجیبتر اینکه آنها مدعی بودند که نماز و عبادتی دارند و به کارهای احمقانه خود، نعره زدنها و کف زدنهای در اطراف خانه خدا، نام نماز می گذاشتند، لذا قرآن اضافه می کند: ((نماز آنها در کنار خانه خدا کعبه چیزی جز صوت کشیدن و کف زدن نبود)) (و ما کان صلاتهم عند البیت الا مکاء و تصدیة).
در تاریخ می خوانیم که گروهی از اعراب در زمان جاهلیت به هنگام طواف خانه کعبه لخت مادرزاد می شدند، و صوت می کشیدند و کف می زدند و نام آن را عبادت می گذاشتند، و نیز نقل شده هنگامی که پیامبر در کنار حجرالاسود رو به سوی شمال می ایستاد (که هم مقابل کعبه باشد و هم بیت المقدس !) و مشغول نماز می شد دو نفر از طائفه ((بنی سهم)) در طرف راست و چپ آن حضرت می ایستادند یکی ((صیحه)) می کشید و دیگری کف می زد تا نماز پیامبر را مشوش کنند.
در تعقیب این جمله می گوید اکنون که همه کارهای شما حتی نماز و عبادتتان این چنین ابلهانه و زشت و شرم آور است مستحق مجازاتید ((پس بچشید عذاب الهی را به خاطر این کفرتان)) (فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون).
هنگامی که انسان صفحات تاریخ عرب جاهلی را ورق می زند و قسمتهائی را که از آن در قرآن آمده مورد بررسی قرار می دهد می بیند با کمال تعجب در عصر ما که به اصطلاح عصر فضا و اتم نیز است کسانی هستند که با تکرار اعمال زمان جاهلیت خود را در صف عبادت کنندگان می پندارند آیات قرآن و گاهی اشعاری که در مدح پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و علی (علیه السلام) است با نغمه های موسیقی تواءم می کنند و حرکاتی شبیه رقص به سر و گردن و دستهای خود می دهند، و نام آن
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 158
را بزرگداشت این مقدسات می گذارند، این اعمال گاهی به نام وجد و سماع و زمانی به نام ذکر و حال و گاهی به نامهای دیگر در خانقاهها و غیر خانقاهها انجام می گیرد.
در حالی که اسلام از همه این کارها بیزار است و این اعمال نمونه دیگری

از اعمال جاهلی است .
در اینجا یک سئوال باقی می ماند و آن اینکه در آیه سوم مورد بحث نفی مجازات و عذاب از آنها (البته با دو شرط) شده است ولی در آیه چهارم اثبات عذاب گردیده ، آیا این دو با هم تضاد ندارند؟
پاسخ این است که آیه اول اشاره به مجازاتهای دنیوی است ، و آیه دوم ممکن است اشاره به مجازاتهای جهان دیگر باشد و یا اشاره به این باشد که این گروه استحقاق مجازات در همین دنیا دارند و زمینه آن برای آنها فراهم است و اگر پیامبر از میان برود و توبه نکنند دامان آنها را خواهد گرفت . الأنفال
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 159
آیه 36 - 37
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یُنفِقُونَ أَمْوَلَهُمْ لِیَصدُّوا عَن سبِیلِ اللَّهِ فَسیُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَکُونُ عَلَیْهِمْ حَسرَةً ثُمَّ یُغْلَبُونَ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِلی جَهَنَّمَ یحْشرُونَ(36)
لِیَمِیزَ اللَّهُ الْخَبِیث مِنَ الطیِّبِ وَ یجْعَلَ الْخَبِیث بَعْضهُ عَلی بَعْضٍ فَیرْکمَهُ جَمِیعاً فَیَجْعَلَهُ فی جَهَنَّمَ أُولَئک هُمُ الْخَسِرُونَ(37)
ترجمه :36 - آنها که کافر شدند اموالشان را برای بازداشتن مردم از راه خدا انفاق می کنند، آنها این اموال را (که برای بدست آوردن آن زحمت کشیده اند در این راه) انفاق می نمایند اما مایه حسرت و اندوهشان خواهد شد و سپس شکست خواهند خورد.
و (در جهان دیگر این) کافران همگی به سوی دوزخ می روند.
37 - (اینها همه) به خاطر آن است که خداوند (می خواهد) ناپاک را از پاک جدا سازد و ناپاکها را روی هم بگذارد و متراکم سازد و یکجا در دوزخ قرار دهد و اینها هستند زیانکاران .
شاءن نزول :
در تفسیر علی بن ابراهیم و بسیاری دیگر از تفاسیر چنین آمده است که آیه فوق در مورد جنگ بدر و کمک های مالی مردم مکه نازل شده است ، زیرا هنگامی که مشرکان مکه به وسیله قاصد ابوسفیان از جریان آگاه شدند اموال فراوانی جمع و جور کردند تا به جنگجویان خود کمک کنند، اما سرانجام شکست تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 160
خوردند و کشته شدند و به سوی آتش دوزخ شتافتند و آنچه را در این راه مصرف کرده بودند مایه حسرت و اندوهشان شد.
البته در آیه نخست اشاره به سایر کمک های آنها در مبارزاتشان بر ضد اسلام نیز هست و مساءله به طور کلی مطرح شده است .
بعضی نیز گفته اند که آیه درباره کمک های ابوسفیان برای استخدام دو هزار مزدور در جنگ احد نازل شده است ولی از آنجا که آیات در ردیف

آیات مربوط به جنگ بدر قرار گرفته شاءن نزول اول صحیحتر به نظر می رسد.
تفسیر :
شاءن نزول آیه هر چه باشد مفهوم آیه یک مفهوم جامع است که تمام کمک - های مالی دشمنان حق و عدالت را برای پیشرفت مقاصد شومشان در بر می گیرد.
نخست می گوید: کافران و دشمنان حق اموالشان را انفاق می کنند تا مردم را از راه خدا باز دارند (ان الذین کفروا ینفقون اموالهم لیصدوا عن سبیل الله)
اما این صرف اموال هیچ گاه پیروزی برای آنها نمی آفریند ((به زودی این اموال را انفاق می کنند اما سرانجام مایه حسرت و اندوهشان خواهد بود (فسینفقونها ثم تکون علیهم حسرة).
((سپس مغلوب طرفداران حق می شوند)) (ثم یغلبون).
نه تنها در زندگی این جهان گرفتار حسرت و شکست می شوند بلکه در سرای دیگر این ((کافران دسته جمعی به سوی دوزخ می روند)) (والذین کفروا الی جهنم یحشرون). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 161
در اینجا به چند نکته باید توجه داشت :
1 - از این آیه استفاده می شود که آنها حتی قبل از شکست خوردن متوجه بیهودگی کار خود می شوند و چون نتیجه کافی در برابر اموالی که صرف کرده اند نمی بینند گرفتار رنج و اندوه می گردند، و این یکی از مجازاتهای آنها در دنیا است .
مجازات دیگرشان شکست برنامه هایشان است ، زیرا افراد زر خرید و مزدور و آنها که به عشق مال و ثروت نبرد می کنند هرگز نمی توانند در برابر افراد با ایمانی که به خاطر هدف مقدسی می جنگند بایستند.
حوادث دنیای معاصر ما نیز بارها نشان داده که دولتهای نیرومند که سربازانشان را با پول و وسائل شهوت تشویق به جنگ می کردند در برابر ملتهای کوچکی که از روی ایمان می جنگیدند به رسوائی مغلوب شدند.
علاوه بر این دو مجازات دنیا، مجازات سومی نیز در جهان دیگر در پیش دارند که همان گرفتاری آتش خشم و غضب الهی است .
2 - آنچه در آیه فوق آمده در جهان امروز ما نیز نمونه های فراوانی دارد، نیروهای اهریمنی استعمار، و طرفداران ظلم و فساد و ستمگری ، و حامیان مذاهب خرافی و باطل ، سرمایه های کلانی برای پیشبرد اهدافشان و بازداشتن انسانها از راه حق به اشکال مختلفی مصرف می کنند، گاهی در لباس مزدوران جنگی ، و زمانی در شکل کمک های ظاهرا انسانی ، مانند ساختن بیمارستانها و درمانگاهها، و زمان دیگری به شکل کمک های فرهنگی و مانند آن ، اما ماهیت و هدف نهائی همه یکی است و

آن توسعه استعمار و ظلم و ستم است و اگر مؤ منان راستین همانند مجاهدان بدر صفوف متشکل و پرمقاومتی داشته باشند، می توانند همه این نقشه ها را تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 162
نقش بر آب کنند و حسرت این سرمایه ها را به دلشان بگذارند، و سرانجام جمعشان را به دوزخ بفرستند!.
3 - بعضی از مفسران گفته اند که این آیه یکی از نشانه های صدق دعوت پیامبر است ، زیرا از حوادث بعد که شکست دشمنان اسلام است خبر می دهد، اگر چه آنها برای پیروزی اموال زیادی مصرف کردند ولی اگر ما آیه را یک اخبار غیبی مربوطه به حوادث آینده هم ندانیم حداقل نشانه محتوی دقیق و حساب شده قرآن درباره مبارزه حق و باطل است و عظمت قرآن و تعلیمات اسلام را روشن می سازد.
پس از آنکه در آیه گذشته سه نتیجه شوم انفاقهای مالی دشمنان حق بازگو شد در آیه بعد می فرماید: این حسرت و شکست و بدبختی ((برای آن است که خداوند می خواهد ناپاک را از پاک در این جهان و جهان دیگر جدا سازد)) (لیمیز الله الخبیث من الطیب).
این یک سنت الهی است که برای همیشه ((پاک)) و ((ناپاک)) ((مخلص)) و ((ریاکار)) ((مجاهد راستین)) و ((دروغین)) ((کارهای الهی)) و ((شیطانی)) برنامه های انسانی و ضد انسانی ناشناخته نمی مانند، بلکه سرانجام صفوف از یکدیگر مشخص می گردد، و حق جلوه خود را نشان خواهد داد، و البته این در صورتی است که طرفدارانش همانند مسلمانان راستین بدر از آگاهی و فداکاری کافی برخوردار باشند.
سپس اضافه می کند: خداوند ناپاکها را به یکدیگر ضمیمه می کند و همه را متراکم می سازد، و در جهنم قرار می دهد (و یجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه جمیعا فیجعله فی جهنم). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 163
خبیث و ناپاک از هر گروه و در هر شکل و لباس سرانجام شکل واحدی خواهند داشت ، و پایان کار همه آنها زیان و خسران خواهد بود چنانکه قرآن می گوید آنها زیانکارانند (اولئک هم الخاسرون). الأنفال
آیه 38 - 40
آیه و ترجمه
قُل لِّلَّذِینَ کفَرُوا إِن یَنتَهُوا یُغْفَرْ لَهُم مَّا قَدْ سلَف وَ إِن یَعُودُوا فَقَدْ مَضت سنَّت الاَوَّلِینَ(38)
وَ قَتِلُوهُمْ حَتی لا تَکُونَ فِتْنَةٌ وَ یَکونَ الدِّینُ کلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا یَعْمَلُونَ بَصِیرٌ(39)
وَ إِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاکُمْ نِعْمَ الْمَوْلی وَ نِعْمَ النَّصِیرُ(40)
ترجمه :38 - بکسانیکه کافر شدند بگو: چنانچه از مخالفت باز ایستند (و ایمان آورند) گذشته آنها بخشوده خواهد شد و اگر به اعمال سابق باز

گردند سنت خداوند در گذشتگان درباره آنها جاری می شود.
39 - و با آنها پیکار کنید تا فتنه (شرک و سلب آزادی) برچیده شود و دین (و پرستش) همه مخصوص خدا باشد و اگر آنها (از راه شرک و فساد باز گردند و از اعمال نادرست) خودداری کنند (خداوند آنها را می پذیرد) خدا به آنچه انجام می دهند بیناست .
40 - و اگر سرپیچی کنند بدانید (ضرری به شما نمی زنند) خداوند سرپرست شماست ، او بهترین سرپرست و بهترین یاور است .
تفسیر : تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 164
تفسیر می دانیم روش قرآن این است که بشارت و انذار را با هم تواءم می کند یعنی همانگونه که دشمنان حق را تهدید به مجازاتهای سخت و دردناک می نماید، راه بازگشت را نیز به روی آنها باز می گذارد.
آیه نخست از آیات مورد بحث همین روش را تعقیب می کند، و به پیامبر دستور می دهد: ((به افرادی که کافر شده اند بگو: اگر از مخالفت و لجاجت و طغیان و سرکشی باز ایستند و به سوی آئین حق باز گردند گذشته آنها بخشوده خواهد شد)) (قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف).
از این آیه استفاده می شود که با قبول اسلام گذشته هر چه باشد مورد عفو قرار می گیرد و این همان چیزی است که در روایات اسلامی به عنوان یک قانون کلی آمده است گاهی به عبارت ((الاسلام یجب ما قبله)): ((اسلام ما قبل خود را می پوشاند)) و یا به تعبیر دیگر که از طرق اهل سنت از پیامبر نقل شده ((ان الاسلام یهدم ما کان قبله ، و ان الهجرة تهدم ما کان قبلها و ان الحج یهدم ما کان قبله)) ((اسلام آنچه را که قبل از آن است از میان می برد، و هجرت کردن نیز قبل خود را از میان می برد، و حج خانه خدا ما قبل خود را محو می کند)).
منظور این است اعمال و کارهای خلاف و حتی ترک فرائض و واجبات که قبل از اسلام انجام گرفته به خاطر پذیرش اسلام از میان خواهد رفت و این قانون عطف به گذشته نمی شود لذا در کتب فقه اسلامی می خوانیم بر شخصی که مسلمان می شود حتی قضاء عبادات گذشته لازم نیست .
سپس اضافه می کند اما اگر از روش نادرست خود باز نایستند ((و به اعمال تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 165
سابق باز گردند سنت خداوند در پیشینیان درباره آنها انجام می شود)) (و ان یعودوا فقد مضت سنة الاولین).
منظور از این سنت همان سرنوشتی است که دشمنان حق در برابر انبیاء، و حتی خود مشرکان مکه در برابر پیامبر در جنگ بدر به آن گرفتار شدند، در سوره غافر آیه 51 می خوانیم انا لننصر رسلنا والذین امنوا فی الحیوة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد: ((ما رسولان خود و مؤ منان را در زندگی دنیا و

روز رستاخیز که گواهان بر می خیزند یاری می کنیم)) همچنین در سوره اسراء آیه 77 پس از ذکر در هم پیچیده شدن زندگی دشمنان اسلام می خوانیم : سنة من قد ارسلنا قبلک من رسلنا و لا تجد لسنتنا تحویلا: ((این سنت ما درباره پیامبران پیشین است و این سنت هرگز دگرگون نمی شود)).
از آنجا که در آیه قبل دشمنان را برای بازگشت به سوی حق دعوت کرده بود و این دعوت ممکن بود این فکر را برای مسلمانان ایجاد کند که دیگر دوران جهاد پایان یافته و هیچ راهی جز انعطاف و نرمش در پیش نیست ، برای رفع این اشتباه اضافه می کند: ((با این دشمنان سرسخت مبارزه کنید و پیکار را همچنان ادامه دهید تا فتنه برچیده شود و دین یکپارچه برای خدا باشد)) (و قاتلوهم حتی لا تکون فتنه و یکون الدین کله لله).
((فتنه)) همانگونه که در تفسیر آیه 193 سوره بقره گفته ایم مفهوم وسیعی دارد که هر گونه اعمال فشار را شامل می شود، لذا گاهی در قرآن کلمه فتنه به معنی شرک و بت پرستی که انواع محدودیتها و فشارها را برای جامعه در بر دارد گفته شده ، همچنین به فشارهائی که از ناحیه دشمنان برای جلوگیری از گسترش دعوت اسلام و به منظور خفه کردن ندای حق طلبان و حتی باز گرداندن مؤ منان به سوی کفر به عمل می آید ((فتنه)) اطلاق شده است . تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 166
در آیه فوق بعضی از مفسران فتنه را به معنی شرک و بعضی به معنی کوشش - های دشمنان برای سلب آزادی فکری و اجتماعی از مسلمانان گرفته اند، ولی حق این است که مفهوم آیه مفهوم وسیعی است که هم ((شرک)) را شامل می شود و (به قرینه جمله و یکون الدین کله لله) و هم سایر فشارهائی که از طرف دشمنان به مسلمانان وارد می شد.
هدف جهاد و یک بشارت
آیه فوق به دو قسمت از اهداف مقدس جهاد اسلامی اشاره می کند:
1 - بر چیدن بساط بت پرستی و از میان بردن بتکده ها، زیرا همان طور که در بحث اهداف جهاد گفته ایم آزادی دینی مخصوص کسانی است که از یکی از ادیان آسمانی پیروی کنند، و در برابر آنها اعمال فشار برای تغییر عقیده صحیح نیست ، ولی بت پرستی نه دین است و نه مکتب بلکه خرافه است و انحراف ، و حکومت اسلامی باید نخست از طریق تبلیغ و اگر ممکن نشد از طریق توسل به زور بساط بت پرستی را از همه جا برچیند و بتخانه ها را ویران کند.
2 - به دست آوردن آزادی بیان و تبلیغ و نشر اسلام ، در این قسمت نیز اسلام اجازه می دهد که اگر کسانی با اعمال خود جلو آزادی عمل مسلمانان را در نشر و تبلیغ و دعوت به اسلام بگیرند آنها حق دارند متوسل به جهاد آزادی بخش شوند و راه را برای تبلیغ منطقی بگشایند

(برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه جلد دوم صفحه 15 تا 18 مراجعه فرمائید).
در تفسیرهای اهل سنت مانند تفسیر آلوسی (تفسیر روح البیان) و تفاسیر مختلف شیعه از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: لم یجی ء تاءویل هذه الایة و لو قام قائمنا بعد سیری من یدرکه ما یکون من تاءویل هذه الایة و لیبلغن دین محمد ما بلغ اللیل حتی لا یکون مشرک علی ظهر الارض : تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 167
((تاءویل و تفسیر نهائی این آیه هنوز فرا نرسیده است ، و هنگامی که قائم ما قیام کند کسانی که زمان او را درک کنند تاءویل این آیه را خواهند دید، به خدا سوگند که در آن موقع دین محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به تمام نقاطی که شب پوشش آرام بخش خود را بر آن می افکند خواهد رسید تا در سراسر روی زمین مشرک و بت پرستی باقی نماند.
نویسنده تفسیر المنار روی تعصب خاصی که در مسئله قیام حضرت مهدی (علیه السلام) دارد این حدیث را انکار کرده است و این بخاطر پیشداوری غلطی است که او در زمینه مسئله قیام حضرت مهدی دارد عجیب این است که او طبق تصریحات تفسیرش تمایل خاصی به مکتب وهابیه دارد، در حالی که وهابیان سختگیر نیز با صراحت تمام ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) را امر مسلم و روایات آن را متواتر می دانند که اسناد و مدارک آن در ذیل آیه 33 سوره توبه (در همین جلد) خواهد آمد و نیز به نقطه اصلی اشتباه مفسر مزبور و پاسخ آن اشاره خواهیم کرد، و مطالب مشروحتری در کتاب مصلح بزرگ جهانی نیز آورده ایم و اگر پاره ای از روایات مربوط به ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) نادرست و یا مشتمل بر خرافاتی باشد سبب نمی شود که اینهمه روایات صحیح و متواتر را نادیده بگیریم .
در ذیل آیه بار دیگر در برابر شدت عمل دست دوستی و محبت را به سوی آنها دراز می کند و می گوید ((اگر از راه و روش خود دست بر دارند خداوند به آنچه عمل می کنند آگاه است و با لطف و مرحمت خاص خویش با آنان رفتار خواهد کرد)) (فان انتهوا فان الله بما یعملون بصیر).
((اما اگر باز به سرپیچی خود ادامه دهند و در برابر دعوت حق تسلیم نشوند بدانید پیروزی برای شما و شکست در انتظار آنهاست ، زیرا خداوند مولی و تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 168
سرپرست شماست (و ان تولوا فاعلموا ان الله مولیکم).
((او بهترین مولی و رهبر و بهترین یار و یاور است)) (نعم المولی و نعم النصیر). الأنفال
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 171

آیه 41
آیه و ترجمه

وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شىْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسهُ وَ لِلرَّسولِ وَ لِذِى الْقُرْبى وَ الْيَتَمَى وَ الْمَسكِينِ وَ ابْنِ السبِيلِ إِن كُنتُمْ ءَامَنتُم بِاللَّهِ وَ مَا أَنزَلْنَا عَلى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَ اللَّهُ عَلى كلِّ شىْءٍ قَدِيرٌ(41)
ترجمه :41 - و بدانید هر گونه غنیمتی به شما رسد خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای ذی القربی و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه است ، اگر شما به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدائی حق از باطل ، روز درگیری دو گروه (با ایمان و بی ایمان یعنی روز جنگ بدر) نازل کردیم ، ایمان آورده اید، و خداوند بر هر چیزی قادر است .
تفسیر :
خمس یک دستور مهم اسلامی
در آغاز این سوره دیدیم که پاره ای از مسلمانان بعد از جنگ بدر بر سر تقسیم غنائم جنگی مشاجره کردند و خداوند برای ریشه کن ساختن ماده اختلاف غنائم را دربست در اختیار پیامبر گذاشت تا هر گونه صلاح می داند آن را مصرف کند و پیامبر آنها را در میان جنگجویان به طور مساوی تقسیم کرد.
این آیه در حقیقت بازگشت به همان مسئله غنائم است به تناسب آیاتی که درباره جهاد، قبل از این گفته شد، زیرا در چند آیه قبل اشارات مختلفی به موضوع جهاد گردید و از آنجا که جهاد غالبا با مسئله غنائم آمیخته است تناسب با ذکر حکم غنائم دارد (بلکه چنانکه خواهیم گفت قرآن در اینجا

را از مساءله غنائم جنگی نیز فراتر برده و به همه درآمدها اشاره کرده است).
در آغاز آیه می فرماید: بدانید هر گونه غنیمتی نصیب شما می شود یک پنجم آن ، از آن خدا و پیامبر و ذی القربی (امامان اهل بیت) و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از خاندان پیامبر) می باشد (و اعلموا انما غنمتم من شی ء فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل).
و برای تاءکید اضافه می کند: ((که اگر شما به خدا و آنچه بر بنده خود در (روز جنگ بدر) روز جدائی حق از باطل ، روزی که دو گروه مؤ من و کافر در مقابل هم قرار گرفتند، نازل کردیم ایمان آورده اید باید به این دستور عمل کنید و در برابر آن تسلیم باشید (ان کنتم امنتم بالله و ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان).
در اینجا توجه به این نکته لازم است : با اینکه روی سخن در این آیه به مؤ منان است ، زیرا پیرامون غنائم جهاد اسلامی بحث می کند و معلوم است مجاهد اسلامی مؤ من است ، ولی با این حال می گوید: اگر ایمان به خدا

و پیامبر آورده اید اشاره به اینکه نه تنها ادعای ایمان نشانه ایمان نیست بلکه شرکت در میدان جهاد نیز ممکن است نشانه ایمان کامل نباشد و این عمل به خاطر اهداف دیگری انجام گیرد، مؤ من کامل کسی است که در برابر همه دستورات مخصوصا دستورات مالی تسلیم باشد و تبعیضی در میان برنامه های الهی قائل نگردد.
و در پایان آیه اشاره به قدرت نامحدود الهی کرده می گوید و خدا بر همه چیز قادر است (و الله علی کل شی ء قدیر).
یعنی با اینکه در میدان بدر از هر نظر شما در اقلیت قرار داشتید و دشمن ظاهرا از هر نظر برتری چشمگیری داشت خداوند قادر توانا آنها را شکست داد و شما را یاری کرد تا پیروز شدید. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 173
نکته ها :
در اینجا به چند نکته باید توجه داشت .
1 - روز جدائی حق از باطل
نام روز جنگ ((بدر)) در این آیه روز جدائی حق از باطل (یوم الفرقان) و روز درگیری گروه طرفداران کفر با گروه طرفداران ایمان ذکر شده ، اشاره به اینکه اولا روز تاریخی بدر روزی بود که نشانه های حقانیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ظاهر گشت ، زیرا قبلا وعده پیروزی به مسلمانان داده بود در حالی که ظاهرا هیچ نشانه ای از آن وجود نداشت ، و چنان عوامل مختلف غیر منتظره برای پیروزی دست به دست هم داد که آن را نمی شد بر تصادف حمل کرد، بنابراین صدق آیاتی که بر این پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در چنین روزی نازل شده دلیل آن در خودش نهفته است .
((ثانیا)) درگیری بدر (یوم التقی الجمعان) در واقع یک نعمت بزرگ الهی برای مسلمانان بود که گروهی در آغاز از آن پرهیز داشتند اما همین درگیری و پیروزی سالها آنها را جلو برد، و اسم و آوازه آنها در پرتو آن در سراسر جزیره عرب پیچید، و همه را به اندیشه در آئین جدید و قدرت حیرت انگیزی که در پرتو آن در جزیره عرب تولد یافته بود وادار نمود، و ضمنا در آن روز که روز وا نفسا برای امت کوچک اسلام بود مؤ منان راستین اسلام از مدعیان کاذب شناخته شدند، پس این روز از هر نظر روز جدائی حق از باطل بود.
2 - در آغاز سوره گفتیم میان آیه انفال و این آیه تضادی وجود ندارد و لزومی ندارد که یکی را ناسخ دیگری بدانیم ، زیرا به مقتضای آیه انفال غنائم جنگی نیز متعلق به پیامبر است .
ولی پیامبر چهار پنجم آن را به جنگجویان می بخشد و یک پنجم آن را برای مصارفی که در آیه تعیین شده نگاه می دارد (برای توضیح بیشتر به بحث

ما در ذیل آیه نخست همین سوره مراجعه کنید. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 174
3 - منظور از ذی القربی چیست ؟
خویشاوندان نیست و نه همه خویشاوندان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بلکه امامان اهل بیت هستند دلیل بر این موضوع روایات متواتری است که از طرق اهلبیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است . و در کتب اهل سنت نیز اشاراتی به آن وجود دارد.
بنابراین آنها که یک سهم از خمس را متعلق به همه خویشاوندان پیامبر می دانند در برابر این سئوال قرار می گیرند که این چه امتیازی است که اسلام برای اقوام و بستگان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قائل شده است ، در حالی که می دانیم اسلام ما فوق نژاد و قوم و قبیله است .
ولی اگر آن را مخصوص امامان اهل بیت بدانیم با توجه به اینکه آنها جانشینان پیامبر و رهبران حکومت اسلامی بوده و هستند علت دادن این یک سهم از خمس به آنها روشن می گردد، به تعبیر دیگر ((سهم خدا)) و ((سهم پیامبر)) و ((سهم ذی القربی)) هر سه سهم متعلق به ((رهبر حکومت اسلامی)) است ، او زندگی ساده خود را از آن اداره می کند و بقیه را در مخارج گوناگونی که لازمه مقام رهبری امت است مصرف خواهد نمود، یعنی در حقیقت در نیازهای جامعه و مردم .
بعضی از مفسران اهل سنت مانند نویسنده ((المنار)) چون ((ذی القربی)) را همه خویشاوندان دانسته است ، برای پاسخ اشکال فوق به دست و پا افتاده و برای حکومت اسلامی پیامبر تشریفاتی قائل شده و او را موظف دانسته که قوم و قبیله خویش را بوسیله اموال گرد خود نگاه دارد!، روشن است که چنین منطقی به هیچ وجه با منطق حکومت جهانی و انسانی و حذف امتیازات قبیلگی سازگار نیست (در این زمینه توضیح دیگری داریم که در بحثهای آینده خواهد آمد)
4 - منظور از ((یتیمان)) و ((مسکینان)) و ((واماندگان در راه)) تنها ایتام و مساکین تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 175
و ابناء سبیل بنی هاشم و سادات می باشند، اگر چه ظاهر آیه مطلق است و قیدی در آن دیده نمی شود، دلیل ما بر این تقیید روایات زیادی است که در تفسیر آیه از طرق اهل بیت وارد شده و می دانیم بسیاری از احکام در متن قرآن به طور مطلق آمده ولی شرائط و قیود آن بوسیله سنت بیان شده است و این منحصر به آیه مورد بحث نیست تا جای تعجب باشد.
به علاوه با توجه به آنکه زکوة بر نیازمندان بنی هاشم به طور مسلم حرام است باید احتیاجات آنها از طریق دیگری تاءمین گردد و این خود قرینه می شود بر اینکه منظور از آیه فوق خصوص نیازمندان بنی هاشم است لذا، در

احادیث می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) می فرموده خداوند هنگامی که زکوة را بر ما حرام کرد خمس را برای ما قرار داد بنابراین زکوة بر ما حرام است و خمس حلال
5 - آیا غنائم منحصر به غنائم جنگی است ؟
موضوع مهم دیگری که در این آیه باید مورد بررسی دقیق قرار گیرد و در حقیقت قسمت عمده بحث در آن متمرکز می گردد، این است که لفظ ((غنیمت)) که در آیه آمده است تنها شامل غنائم جنگی می شود یا هر گونه در آمدی را در بر می گیرد؟!.
در صورت اول آیه تنها خمس غنائم جنگی را بیان می کند و برای خمس در سایر موضوعات باید از سنت و اخبار و روایات صحیح و معتبر استفاده کرد و هیچ مانعی ندارد که قرآن به قسمتی از حکم خمس و به تناسب مسائل جهاد اشاره کند و قسمتهای دیگری در سنت بیان شود.
مثلا در قرآن مجید نمازهای پنجگانه روزانه صریحا آمده است ، و همچنین به نمازهای طواف که از نمازهای واجبه است اشاره شده ، ولی از نماز آیات که مورد تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 176
اتفاق تمام مسلمانان اعم از شیعه و سنی است ذکری به میان نیامده است ، و هیچکس را نمی یابیم که بگوید چون نماز آیات در قرآن ذکر نشده و تنها در سنت پیامبر آمده نباید به آن عمل کرد، و یا اینکه چون در قرآن به بعضی از غسلها اشاره شده و سخن از دیگر غسلها به میان نیامده است باید از آن صرف نظر کرد، این منطقی است که هیچ مسلمانی آن را نمی پذیرد.
بنابراین هیچ اشکالی ندارد که قرآن تنها قسمتی از موارد خمس را بیان کرده باشد و بقیه را موکول به سنت نماید و نظیر این مسئله در فقه اسلام بسیار زیاد است .
ولی با این حال باید ببینیم که غنیمت در لغت و در نظر عرف چه معنی می دهد؟!
آیا راستی منحصر به غنائم جنگی است و یا هر گونه در آمدی را شامل می شود؟
آنچه از کتب لغت استفاده می شود، این است که در ریشه معنی لغوی این کلمه عنوان جنگ و آنچه از دشمن به دست می آید، نیفتاده است ، بلکه هر در آمدی را شامل می شود، به عنوان شاهد به چند قسمت از کتب معروف و مشهور لغت که مورد استناد دانشمندان و ادبای عرب است اشاره می کنیم :
در کتاب ((لسان العرب)) جلد دوازدهم می خوانیم ((والغنم الفوز بالشی ء من غیر مشقة ... و الغنم ، الغنیمة و المغنم الفیی ء... و فی الحدیث الرهن لمن رهنه له غنمه و علیه غرمه ، غنمه زیادته و نمائه و فاضل قیمته

... و غنم الشی ء فاز به ...:
غنم یعنی دسترسی یافتن به چیزی بدون مشقت ، و غنم و غنیمت و مغنم به معنی فیی ء است (فیی ء را نیز در لغت به معنی چیزهائی که بدون زحمت به انسان می رسد ذکر کرده اند...) تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 177
و در حدیث وارد شده که گروگان در اختیار کسی است که آن را به گرو گرفته ، غنیمت و منافعش برای اوست و غرامت و زیانش نیز متوجه اوست و نیز غنم به معنی زیادی و نمو و اضافه قیمت است ، و فلان چیز را به غنیمت گرفت یعنی به او دسترسی پیدا کرد.))
و در کتاب ((تاج العروس)) جلد نهم می خوانیم ((و الغنم الفوز بالشیی ء بلا مشقة)): ((غنیمت آن است که انسان بدون زحمت به چیزی دست یابد)).
در کتاب ((قاموس)) نیز غنیمت بهمان معنی فوق ذکر شده است .
و در کتاب ((مفردات راغب)) می خوانیم غنیمت از ریشه ((غنم)) به معنی ((گوسفند)) گرفته شده و سپس می گوید ((ثم استعملوا فی کل مظفور به من جهة العدی و غیره)) یعنی : ((سپس در هر چیزی که انسان از دشمن و یا غیر دشمن به دست می آورد به کار رفته است)) حتی کسانی که یکی از معانی غنیمت را غنائم جنگی ذکر کرده اند انکار نمی کنند که معنی اصلی آن معنی وسیعی است که به هر گونه خیری که انسان بدون مشقت به آن دست یابد گفته می شود.
در استعمالات معمولی نیز غنیمت در برابر غرامت ذکر می شود، همان طور که معنی غرامت معنی وسیعی است و هرگونه غرامت را شامل می شود غنیمت نیز معنی وسیعی دارد و به هرگونه در آمد قابل ملاحظه ای گفته می شود این کلمه در ((نهج البلاغه)) در موارد زیادی به همین معنی آمده است ، در خطبه 76 می خوانیم ((اغتنم المهل)): ((فرصتها و مهلتها را غنیمت بشمارید)).
و در خطبه 120 می فرماید ((من اخذها لحق و غنم)): ((کسی که به آئین خدا عمل کند به سر منزل مقصود می رسد و بهره می برد))
در نامه 53 به مالک اشتر می فرماید: ((و لا تکونن علیهم سبعا ضاریا تغتنم اکلهم)): در برابر مردم مصر همچون حیوان درنده ای مباش که خوردن آنها را غنیمت و درآمدی برای خود فرض کنی)). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 178
و در نامه 45 به عثمان بن حنیف می فرماید: ((فو الله ما کنزت من دنیاکم تبرا و لاادخرت من غنائمها وفرا)): ((به خدا سوگند از دنیای شما طلائی نیاندوختم و از غنائم و درآمدهای آن اندوخته ای فراهم نکردم)).
و در کلمات قصار، در جمله 331 می فرماید ان الله جعل الطاعة غنیمة

الاکیاس : ((خداوند اطاعت را غنیمت و بهره هوشمندان قرار داده است)).
و در نامه 41 می خوانیم ((و اغتنم من استقرضک فی حال غناک)): ((هر کس در حال بی نیازیت از تو قرضی بخواهد غنیمت بشمار.))
و نظیر این تعبیرات بسیار فراوان است که همگی نشان می دهد ((غنیمت)) منحصر به غنائم جنگی نیست .
و اما مفسران :
بسیاری از مفسران که در زمینه این آیه به بحث پرداخته اند صریحا اعتراف کرده اند که غنیمت در اصل معنی وسیعی دارد و شامل غنائم جنگی و غیر آن و به طور کلی هر چیزی را که انسان به دون مشقت فراوانی به آن دست یابد می شود حتی آنها که آیه را به خاطر فتوای فقهای اهل تسنن مخصوص غنائم جنگی دانسته اند باز معترفند که در معنی اصلی آن این قید وجود ندارد بلکه به خاطر قیام دلیل دیگری این قید را به آن زده اند.
((قرطبی)) مفسر معروف اهل تسنن در تفسیر خود، ذیل آیه چنین می نویسد ((غنیمت در لغت خیری است که فرد یا جماعتی با کوشش به دست می آورند))... و بدانکه اتفاق (علمای تسنن) بر این است که مراد از غنیمت در آیه (و اعلموا انما غنمتم) اموالی است که با قهر و غلبه در جنگ به مردم می رسد، ولی باید توجه داشت که این قید همانطور که گفتیم در معنی لغوی آن وجود ندارد، ولی در عرف شرع ، این قید وارد شده است .
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 179
فخر رازی در تفسیر خود تصریح می کند که : ((الغنم الفوز بالشیی ء)) ((غنیمت این است که انسان به چیزی دست یابد)) و پس از ذکر این معنی وسیع از نظر لغت می گوید: ((معنی شرعی غنیمت (به عقیده فقهای اهل تسنن) همان غنائم جنگی است)).
و نیز در تفسیر المنار غنیمت را به معنی وسیع ذکر کرده و اختصاص به غنائم جنگی نداده اگر چه معتقد است باید معنی وسیع آیه فوق را به خاطر قید شرعی مقید به غنائم جنگی کرد.
در تفسیر ((روح المعانی)) نوشته آلوسی مفسر معروف سنی نیز چنین آمده است که : ((غنم در اصل به معنی هر گونه سود و منفعت است)).
در تفسیر ((مجمع البیان)) نخست غنیمت را به معنی غنائم جنگ تفسیر کرده ، ولی به هنگام تشریح معنی آیه چنین می گوید: ((قال اصحابنا ان الخمس واجب فی کل فائدة تحصل للانسان من المکاسب و ارباح التجارات ، و فی الکنوز و المعادن و الغوص و غیر ذلک مما هو مذکور فی الکتب و یمکن ان یستدل علی ذالک بهذه الایة فان فی عرف اللغة یطلق علی جمیع ذالک اسم الغنم و الغنیمة)) علمای شیعه معتقدند که خمس در

هر گونه فایده ای که برای انسان فراهم می گردد واجب است اعم از اینکه از طریق کسب و تجارت باشد، یا از طریق گنج و معدن ، و یا آنکه با غوص از دریا خارج کنند، و سایر اموری که در کتب فقهی آمده است ، و می توان از آیه بر این مدعی استدلال کرد، زیرا در عرف لغت به تمام اینها ((غنیمت)) گفته می شود. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 180
شگفت آور این که بعضی از مغرضان که گویا برای سمپاشی در افکار عمومی ماءموریت خاصی دارند در کتابی که در زمینه خمس نوشته اند دست به تحریف رسوائی در عبارت تفسیر مجمع البیان زده ، قسمت اول گفتار او را که متضمن تفسیر غنیمت به غنائم جنگی است ذکر کرده ولی توضیحی را که درباره عمومیت معنی لغوی و معنی آیه در آخر بیان کرده است ، به کلی نادیده گرفته و یک مطلب دروغین به این مفسر بزرگ اسلامی نسبت داده اند، مثل اینکه فکر می کرده اند تفسیر مجمع البیان تنها در دست خود آنها است و دیگری آن را مطالعه نخواهد کرد، و عجیب این است که این خیانت را تنها در این مورد مرتکب نشده ، بلکه در موارد دیگر نیز آنچه به سود بوده گرفته ، و آنچه به زیان بوده است نادیده گرفته اند.
در تفسیر المیزان نیز با استناد به سخنان علمای لغت تصریح شده که غنیمت هر گونه فایده ای است که از طریق تجارت یا کسب و کار و یا جنگ به دست انسان می افتد و مورد نزول آیه گرچه غنائم جنگی است ولی می دانیم که هیچ گاه مورد عمومیت مفهوم آیه را تخصیص نمی زند.
از مجموع آنچه گفته شد چنین نتیجه گرفته می شود که :
آیه غنیمت معنی وسیعی دارد و هرگونه درآمد و سود و منفعتی را شامل می شود زیرا معنی لغوی این لفظ عمومیت دارد و دلیل روشنی بر تخصیص آن در دست نیست .
تنها چیزی که جمعی از مفسران اهل تسنن روی آن تکیه کرده اند این است که آیات قبل و بعد در زمینه جهاد وارد شده است و همین موضوع قرینه می شود که آیه غنیمت نیز اشاره به غنائم جنگی باشد.
در حالی که می دانیم شاءن نزولها و سیاق عمومیت آیه را تخصیص نمی زنند تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 181
و به عبارت روشنتر هیچ مانعی ندارد که مفهوم آیه یک معنی کلی و عمومی باشد و در عین حال مورد نزول آیه غنائم جنگی که یکی از موارد این حکم کلی است بوده باشد و اینگونه احکام در قرآن و سنت فراوان است که حکم کلی است و مصداق جزئی است :
مثلا در آیه 7 سوره حشر می خوانیم ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا: ((هر چه پیامبر برای شما می آورد بگیرید و هر چه از آن نهی می کند خودداری کنید)).

این آیه یک حکم کلی درباره لزوم پیروی از فرمانهای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بیان می کند در حالی که مورد نزول آن اموالی است که از دشمنان بدون جنگ به دست مسلمانان می افتد (و اصطلاحا به آن ((فیی ء)) گفته می شود).
و نیز در آیه 233 سوره بقره یک قانون کلی به صورت ((لا تکلف نفس الا وسعها)): ((هیچ کس بیش از آنچه قدرت دارد تکلیف نمی شود)) بیان شده در حالی که مورد آیه درباره اجرت زنان شیرده است و به پدر نوزاد دستور داده شده است به اندازه توانائی خود به آنها اجرت بدهد، ولی آیا ورود آیه در چنین مورد خاصی می تواند جلو عمومیت این قانون (عدم تکلیف به ما لا یطاق) را بگیرد؟!
خلاصه اینکه : آیه در ضمن آیات جهاد وارد شده ولی می گوید: هر درآمدی از هر موردی عاید شما شود که یکی از آنها غنائم جنگی است خمس آن را بپردازید مخصوصا ((ما)) موصوله و ((شیی)) که دو کلمه عام و بدون هیچ گونه قید و شرطند این موضوع را تاءیید می کنند.
6 - آیا اختصاص نیمی از خمس به بنی هاشم تبعیض نیست ؟
بعضی چنین تصور می کنند، که این مالیات اسلامی که بیست درصد بسیاری از اموال را شامل می شود و نیمی از آن اختصاص به سادات و فرزندان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 182
دارد، یک نوع امتیاز نژادی محسوب می شود و ملاحظات جهات خویشاوندی و تبعیض در آن به چشم می خورد، و این موضوع با روح عدالت اجتماعی اسلام و جهانی بودن و همگانی بودن آن ، سازگار نیست .
پاسخ
کسانی که چنین فکر می کنند شرائط و خصوصیات این حکم اسلامی را کاملا بررسی نکرده اند زیرا جواب این اشکال به طور کامل در این شرائط نهفته شده است .
توضیح اینکه ((اولا)) نیمی از خمس که مربوط به سادات و بنی هاشم است منحصرا باید به نیازمندان آنان داده شود، آن هم به اندازه احتیاجات یک سال ، و نه بیشتر، بنابراین تنها کسانی از آن می توانند استفاده کنند که یا از کار افتاده اند، و بیمارند، و یا کودک یتیم و یا کسان دیگری که به علتی در بن بست از نظر هزینه زندگی قرار دارند.
بنابراین کسانی که قادر به کار کردن هستند، (بالفعل و یا بالقوة) می توانند درآمدی که زندگی آنها را بگرداند داشته باشند هرگز نمی توانند از این قسمت خمس استفاده کنند و جمله ای که در میان بعضی از عوام معروف است که می گویند سادات می توانند خمس بگیرند، هر چند ناودان خانه آنها طلا باشد، گفتار عوامانه ای بیش نیست ، و هیچ گونه پایه ای

ندارد.
ثانیا: مستمندان و نیازمندان سادات و بنی هاشم حق ندارند چیزی از زکات مصرف کنند، و بجای آن می توانند تنها از همین قسمت خمس استفاده نمایند. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 183
ثالثا: اگر سهم سادات که نیمی از خمس است ، از نیازمندی سادات موجود بیشتر باشد باید آن را به بیت المال ریخت و در مصارف دیگر مصرف نمود.
همانطور که اگر سهم سادات کفایت آنها را ندهد باید از بیت المال و یا سهم زکات به آنها داد.
با توجه به جهات سه گانه فوق روشن می شود که در حقیقت هیچگونه تفاوت از نظر مادی میان سادات و غیر سادات گذارده نشده است .
نیازمندان غیر سادات می توانند مخارج سال خود را از محل زکات بگیرند ولی از خمس محرومند، و نیازمندان سادات تنها می توانند از محل خمس استفاده کنند، اما حق استفاده از زکات را ندارند.
در حقیقت دو صندوق در اینجا وجود دارد، صندوق خمس و صندوق زکات و هر کدام از این دو دسته تنها حق دارند از یکی از این دو صندوق استفاده کنند آن هم به اندازه مساوی یعنی به اندازه نیازمندی یک سال . (دقت کنید)
ولی کسانی که دقت در این شرائط و خصوصیات نکرده اند چنین می پندارند که برای سادات سهم بیشتری از بیت المال قرار داده شده است و یا از امتیاز ویژه ای برخوردارند.
تنها سئوالی که پیش می آید این است که اگر هیچگونه تفاوتی از نظر نتیجه میان این دو نبوده باشد این برنامه چه ثمره ای دارد؟
پاسخ این سئوال را نیز با توجه به یک مطلب می توان دریافت ، و آن اینکه میان خمس و زکات تفاوت مهمی وجود دارد و آن این است که زکات از مالیاتهائی است که در حقیقت جزو اموال عمومی جامعه اسلامی محسوب می شود لذا مصارف آن عموما در همین قسمت می باشد، ولی خمس از مالیاتهائی است که مربوط به حکومت اسلامی است ، یعنی مخارج دستگاه حکومت اسلامی و گردانندگان این دستگاه از آن تاءمین می شود. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 184
بنابراین محروم بودن سادات از دستیابی به اموال عمومی (زکات) در حقیقت برای دور نگهداشتن خویشاوندان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از این قسمت است تا بهانه ای به دست مخالفان نیفتد که پیامبر خویشان خود را بر اموال عمومی مسلط ساخته است .
ولی از سوی دیگر نیازمندان سادات نیز باید از طریقی تاءمین شوند، این موضوع در قوانین اسلام چنین پیش بینی شده که آنها از بودجه حکومت

اسلامی بهره مند گردند، نه از بودجه عمومی ، در حقیقت خمس نه تنها یک امتیاز برای سادات نیست بلکه یک نوع کنار زدن آنها، به خاطر مصلحت عموم و به خاطر اینکه هیچ گونه سوءظنی تولید نشود می باشد.
جالب اینکه به این موضوع در احادیث شیعه و سنی اشاره شده است : در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ((جمعی از بنی هاشم به خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیدند و تقاضا کردند که آنها را ماءمور جمع آوری زکات چهار پایان کنند و و گفتند این سهمی را که خداوند برای جمع آوری کنندگان زکات تعیین کرده است ، ما به آن سزاوارتریم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ای ((بنی عبد المطلب)) زکات نه برای من حلال است ، و نه برای شما ولی من به جای این محرومیت به شما وعده شفاعت می دهم ... شما به آنچه خداوند و پیامبر برایتان تعیین کرده راضی باشید (و کار به امر زکات نداشته باشید) آنها گفتند راضی شدیم)). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 185
از این حدیث به خوبی استفاده می شود که بنی هاشم این را یک نوع محرومیت برای خود می دیدند، و پیامبر در مقابل آن به آنها وعده شفاعت داد!.
در ((صحیح مسلم)) که از معروف ترین کتب اهل تسنن است حدیثی می خوانیم که خلاصه اش این است : عباس و ربیعة ابن حارث خدمت پیامبر رسیدند، و تقاضا کردند که فرزندان آنها یعنی ((عبد المطلب ابن ربیعة)) و ((فضل بن عباس)) که دو جوان بودند ماءمور جمع آوری زکات شوند، و همانند دیگران سهمی بگیرند تا بتوانند هزینه ازدواج خود را از این راه فراهم کنند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از این موضوع امتناع ورزید و دستور داد از راه دیگر، وسائل ازدواج آنها فراهم گردد، و از محل خمس مهریه همسران آنها پرداخته شود.
از این حدیث که شرح آن طولانی است نیز استفاده می شود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اصرار داشت خویشاوندان خود را از دست یافتن به زکات (اموال عمومی مردم) دور نگهدارد.
از مجموع آنچه گفتیم روشن شد که خمس نه تنها امتیازی برای سادات محسوب نمی شود بلکه یک نوع محرومیت برای حفظ مصالح عمومی بوده است .
7 - منظور از سهم خدا چیست ؟
ذکر سهمی برای خدا به عنوان ((لله)) به خاطر اهمیت بیشتر روی اصل مسئله خمس و تاءکید و تثبیت ولایت و حاکمیت پیامبر و رهبر حکومت اسلامی است ، یعنی همانگونه که خداوند سهمی برای خویش قرار داده و خود را سزاوارتر به تصرف در آن دانسته است پیامبر و امام را نیز بهمان گونه حق ولایت و سرپرستی و تصرف داده ، وگرنه سهم خدا در اختیار

پیامبر قرار خواهد داشت و در مصارفی که پیامبر یا امام صلاح می داند صرف می گردد، و خداوند نیاز به سهمی ندارد. الأنفال
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 186
آیه 42 - 44
آیه و ترجمه
إِذْ أَنتُم بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَ هُم بِالْعُدْوَةِ الْقُصوَى وَ الرَّكب أَسفَلَ مِنكمْ وَ لَوْ تَوَاعَدتُّمْ لاخْتَلَفْتُمْ فى الْمِيعَدِ وَ لَكِن لِّيَقْضىَ اللَّهُ أَمْراً كانَ مَفْعُولاً لِّيَهْلِک مَنْ هَلَک عَن بَيِّنَةٍ وَ يَحْيى مَنْ حَىَّ عَن بَيِّنَةٍ وَ إِنَّ اللَّهَ لَسمِيعٌ عَلِيمٌ(42)
إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فى مَنَامِک قَلِيلاً وَ لَوْ أَرَاكَهُمْ كثِيراً لَّفَشِلْتُمْ وَ لَتَنَزَعْتُمْ فى الاَمْرِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمُ بِذَاتِ الصدُورِ(43)
وَ إِذْ يُرِيكمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فى أَعْيُنِكمْ قَلِيلاً وَ يُقَلِّلُكمْ فى أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضىَ اللَّهُ أَمْراً كانَ مَفْعُولاً وَ إِلى اللَّهِ تُرْجَعُ الاُمُورُ(44)
ترجمه :42 - در آن هنگام شما در طرف پائین بودید و آنها در طرف بالا (و از این نظر دشمن بر شما برتری داشت و کاروان (قریش) پائینتر از شما بود (و دسترسی به آنها ممکن نبود، و ظاهرا وضع چنان سخت بود که) اگر با یکدیگر وعده می گذاشتند (که در میدان نبرد حاضر شوید) در انجام وعده خود اختلاف می کردید، ولی (همه این مقدمات) برای آن بود که خداوند کاری را که می بایست انجام شود تحقق بخشد تا آنها که هلاک (و گمراه) می شوند از روی اتمام حجت باشد، و آنها که زنده می شوند (و هدایت می یابند) از روی دلیل روشن باشد و خداوند شنوا و دانا است .
43 - در آن موقع خداوند تعداد آنها را در خواب به تو کم نشان داد، و اگر فراوان نشان تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 187
می داد مسلماء سست می شدید و (درباره شروع به جنگ بآنها) کارتان به اختلاف می کشید، ولی خداوند (شما را از همه اینها) سالم نگهداشت ، خداوند به آنچه درون سینه هاست دانا است .
44 - و در آن هنگام که با هم (در میدان نبرد) روبرو شدید آنها را به چشم شما کم نشان می داد، و شما را (نیز) به چشم آنها کم می نمود تا خداوند کاری را که می بایست انجام گیرد، صورت بخشد، (شما نترسید و اقدام به جنگ کنید آنها هم وحشت نکنند و حاضر به جنگ شوند و سرانجام شکست بخورند) و همه کارها به خداوند باز می گردد.
تفسیر :
کاری که می بایست انجام گیرد
قرآن بار دیگر در آیات به تناسب سخنی که از ((یوم الفرقان)) (روز جنگ بدر) در آیه قبل آمده بود و پیروزیهائی که در این صحنه خطرناک نصیب مسلمانان شد جزئیات دیگری از این جنگ را به خاطر مسلمانان می آورد تا به اهمیت این نعمت پیروزی واقف تر شوند.

نخست می گوید: آن روز شما در طرف پائین و نزدیک مدینه قرار داشتید و آنها در طرف بالا و دورتر (اذ انتم بالعدوة الدنیا و هم بالعدوة القصوی).
((عدوة)) از ماده ((عدو)) (بر وزن سرو) در اصل به معنی تجاوز کردن است ولی به حاشیه و اطراف هر چیز نیز عدو گفته می شود، زیرا از حد وسط به یک جانب تجاوز کرده است ، و در آیه مورد بحث به همین معنی طرف و جانب آمده است .
((دنیا)) از ماده ((دنو)) (بر وزن علو) به معنی پائین تر و نزدیکتر می آید و نقطه مقابل آن ((اقصی)) ((و قصوی)) به معنی دورتر است .
در این میدان مسلمانان در سمت شمالی که نزدیکتر به مدینه است قرار

داشتند، و دشمنان در سمت جنوبی که دورتر است ، این احتمال نیز وجود دارد که محلی را که مسلمانان به حکم ناچاری برای مبارزه با دشمن انتخاب کرده بودند پائین تر و محل دشمن مرتفع تر بوده و این یک امتیاز برای دشمن محسوب می شد.
سپس می گوید: ((کاروانی را که شما در تعقیب آن بودید (کاروان تجارتی قریش و ابو سفیان) در نقطه پائین تری قرار داشت)) (و الرکب اسفل منکم).
زیرا همانگونه که سابقا گفتیم هنگامی که ابوسفیان از حرکت مسلمانان آگاه شد مسیر کاروان را عوض کرد و از بیراهه از حاشیه دریای احمر با سرعت خود را به مکه نزدیک ساخت ، و اگر مسلمانان مسیر کاروان را گم نمی کردند ممکن بود، به تعقیب کاروان بپردازند و از در گیری با لشکر دشمن که سرانجام باعث آن فتح و پیروزی عظیم شد خودداری کنند.
از همه اینها گذشته تعداد نفرات و امکانات جنگی مسلمانان در مقابل دشمن از هر نظر کمتر و ضعیف تر بود و در سطح پائینتری قرار داشتند و دشمن در سطح بالاتر لذا قرآن اضافه می کند شرائط چنان بود که اگر از قبل آگاهی داشتید و می خواستید در این زمینه با یکدیگر وعده و قرار دادی بگذارید حتما گرفتار اختلاف در این میعاد می شدید (و لو تواعدتم لاختلفتم فی المیعاد).
زیرا بسیاری از شما تحت تاءثیر وضع ظاهری و موقعیت ضعیف خود در مقابل دشمن قرار می گرفتید و با چنین جنگی اصولا مخالفت می کردید.
ولی خداوند شما را در مقابل یک عمل انجام شده قرار داد ((تا کاری را که می بایست انجام گیرد تحقق بخشد)) (و لکن لیقضی الله امرا کان مفعولا).
تا در پرتو این پیروزی غیر منتظره و معجز آسا حق از باطل شناخته شود ((و آن ها که گمراه می شوند با اتمام حجت باشد و آنها که راه حق را می پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار)) (لیهلک من هلک عن بینة و یحیی من حی

عن بينة). تفسير نمونه جلد 7 صفحه 189
منظور از ((حيات)) و ((هلاكت)) در اينجا همان ((هدايت)) و ((گمراهى)) است ، زيرا روز بدر كه نام ديگرش يوم الفرقان است به روشنى تقويت مسلمانان را با يارى خداوند به همه نشان داد و ثابت كرد كه اين گروه با خدا راهى دارند و حق با آنهاست .
و در پايان مى گويد ((خداوند شنوا و داناست)) (و ان الله لسميع عليم).
فرياد استغاثه شما را شنيد و از نياتتان با خبر بود و به همين دليل شما را يارى كرد تا بر دشمن پيروز شديد.
تمام قرائن نشان مى دهد كه لااقل عده اى از مسلمانان اگر از چگونگى قدرت و سپاه دشمن با خبر بودند تن به اين در گيرى نمى دادند، هر چند گروه ديگرى از مؤ منان مخلص در برابر همه حوادث تسليم اراده پيامبر (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) بودند، به همين دليل خداوند جريان هائى پيش آورد كه هر دو گروه خواه نا خواه در برابر دشمن قرار گيرند و تن به اين پيكار سرنوشت ساز در دهند.
از جمله اينكه پيامبر (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) قبلا صحنه اى از نبرد را در خواب ديد كه تعداد كمى از دشمنان در مقابل مسلمانان حاضر شده اند و اين اشاره و بشارتى به پيروزى بود عين اين خواب را براى مسلمانان نقل كرد و موجب تقويت روحيه و اراده آنها در پيشروى كردن به سوى ميدان بدر گرديد.
البته پيامبر (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) اين خواب را درست ديده بود، زيرا نيرو و نفرات دشمن اگر چه در ظاهر بسيار زيادتر بود، ولى در باطن اندك و ضعيف و ناتوان بودند، و مى دانيم خوابها معمولا جنبه اشاره و تعبير دارند، و در يك خواب صحيح چهره باطنى مسئله خودنمائى مى كند.
اين خواب را پيامبر (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) براى مسلمانان شرح داد، ولى بالاخره اين سؤ ال تفسير نمونه جلد 7 صفحه 190
در اعماق ذهنها شايد باقيمانده بود كه چگونه پيامبر (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) در خواب چهره ظاهرى آنها را نديد و براى مسلمانان شرح نداد؟.
دومين آيه مورد بحث اشاره به فلسفه اين موضوع و نعمتى كه خداوند از اين طريق به مسلمانان ارزانى داشت مى كند و مى گويد:
((در آن زمان خداوند در خواب عدد دشمنان را به تو كم نشان داد و اگر آنها را زياد نشان مى داد مسلما به سستى مى گرائيديد)) (اذ يريكهم الله فى منامك قليلا و لو اريكهم كثيرا لفشلتم).
و نه تنها سست مى شديد بلكه ((كارتان به اختلاف مى كشيد و گروهى موافق رفتن به ميدان و گروهى مخالف مى شديد)) (و لتنازعتم فى الامر).
ولى خداوند شما را از اين سستى و اختلاف كلمه و تنازع و آشفتگى با اين

خوابی که چهره باطنی را نشان می داد نه ظاهری را، رهائی بخشید و سالم نگهداشت)) (و لکن الله سلم).
چرا که خداوند از روحیه و باطن همه شما آگاه بود و او از آنچه در درون سینه هاست با خبر است (انه علیم بذات الصدور).
در آیه بعد مرحله دیگری از مراحل جنگ بدر را یادآور می شود که با مرحله قبل تفاوت بسیار دارد، در این مرحله مسلمانان در پرتو بیانات گرم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، و توجه بوعده های الهی ، و مشاهده حوادثی از قبیل باران به موقع ، برای رفع تشنگی ، و سفت شدن شنهای روان در میدان نبرد، روحیه تازه ای پیدا کردند و به پیروزی نهائی امیدوار و دلگرم گشتند آن چنان که انبوه لشکر دشمن در نظر آنها کوچک شد و کم جلوه کرد، لذا می گوید: ((و در آن هنگام خداوند آنها را به هنگام آغاز نبرد در نظر شما کم جلوه داد)) (و اذ یریکموهم اذ التقیتم فی اعینکم قلیلا).
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 191
ولی دشمن چون از روحیه و این موقعیت مسلمانان آگاه نبود بهمین دلیل بظاهر جمعیت نگاه می کرد و ناچیز در نظرش جلوه می نمود، حتی کمتر از آنچه بودند لذا می گوید ((و شما را در نظر آنها کم جلوه می داد)) (و یقللکم فی اءعینهم).
به اندازه ای که از ابوجهل نقل شده که می گفت ((انما اصحاب محمد اکلة جزور))! ((یاران محمد فقط به اندازه یک خوراک شترند))، کنایه از کمی فوق العاده آنها و یا اشاره به این بود که از یک صبح تا به شام کار آنها را یک سره خواهند کرد، زیرا در اخبار جنگ بدر آمده که سپاه قریش هر روز حدود ده شتر ذبح می کردند و خوراک یک روزه لشکر یک هزار نفری آنها بود.
به هر حال این دو موضوع اثر عمیقی در پیروزی مسلمانان داشت ، زیرا از یک سو عدد دشمن در نظر آنها کم جلوه می کرد، تا از اقدام به جنگ ترس واهمه ای به خود راه ندهند، و از سوی دیگر نفرات مسلمانان در نظر دشمن کم جلوه می نمود تا از اقدام به جنگی که سرانجامش شکست آنها بود منصرف نشوند، به علاوه نیروی زیادتری در این راه کسب نکنند و بر آمادگی جنگی خود - بر گمان اینکه ارتش اسلام اهمیتی ندارد - نیفزایند.
لذا قرآن به دنبال جمله های فوق می گوید ((همه اینها به خاطر آن بود که خداوند موضوعی را که در هر حال میبایست تحقق یابد انجام دهد)) (لیقضی الله امرا کان مفعولا).
نه تنها این جنگ طبق آنچه خداوند می خواست پایان گرفت ، ((همه کارها و همه چیز در این عالم به فرمان و خواست او بر می گردد)) و اراده او در همه چیز نفوذ دارد (و الی الله ترجع الامور).
در آیه 13 سوره آل عمران که اشاره به مرحله سومی از نبرد روز بدر

شده است می خوانیم که دشمنان پس از شروع جنگ و مشاهده ضربات کوبنده سپاه اسلام که مانند صاعقه بر سر آنها فرود می آمد بوحشت افتادند، و این بار احساس تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 192
کردند که ارتش اسلام زیاد شده است حتی دو برابر آنچه بودند و به این ترتیب روحیه آنان متزلزل گشت و به شکستشان کمک نمود.
از آنچه گفتیم روشن می شود که تضادی نه میان آیات فوق وجود دارد، و نه میان آنها با آیه سیزدهم سوره آل عمران ، زیرا هر کدام از این آیات اشاره به یک مرحله از جنگ است .
مرحله اول مرحله قبل از حضور در میدان نبرد بود که در خواب عدد آنها به پیامبر کم نشان داده شد، و مرحله دوم به هنگام ورود در سرزمین بدر بود که مسلمانان از عدد زیاد لشکر دشمن آگاه و بعضی به ترس و وحشت افتادند مرحله سوم هنگام آغاز مبارزه بود که به لطف پروردگار و با مشاهده مقدمات امید بخش عدد دشمن در نظرشان کم جلوه کرد (دقت کنید). الأنفال
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 193
آیه 45 - 47
آیه و ترجمه
يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كثِيراً لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ(45)
وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسولَهُ وَ لا تَنَزَعُوا فَتَفْشلُوا وَ تَذْهَب رِيحُكمْ وَ اصبرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصبرِينَ(46)
وَ لا تَكُونُوا كالَّذِينَ خَرَجُوا مِن دِيَرِهِم بَطراً وَ رِئَاءَ النَّاسِ وَ يَصدُّونَ عَن سبِيلِ اللَّهِ وَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ محِيطٌ(47)
ترجمه :45 - ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که با گروهی (در میدان نبرد) روبرو می شوید ثابت قدم باشید و خدا را فراوان یاد کنید تا رستگار شوید.
46 - و اطاعت (فرمان) خدا و پیامبرش نمائید و نزاع (و کشمکش) مکنید تا سست نشوند و قدرت (و شوکت و هیبت) شما از میان نرود و استقامت نمائید که خداوند با استقامت کنندگان است .
47 - و مانند کسانی نباشید که از سرزمین خود از روی هوا پرستی و غرور و خودنمائی کردن در برابر مردم (به سوی میدان بدر) بیرون آمدند و (مردم را) از راه خدا باز می داشتند (و سرانجام کارشان شکست و نابودی شد) و خداوند به آنچه عمل می کنند احاطه (و آگاهی) دارد.
تفسیر :
شش دستور دیگر در زمینه جهاد!
مفسران نوشته اند که ابو سفیان هنگامی که با تردستی خاصی کاروان

تجارتی قریش را از قلمرو مسلمانان به سلامت بیرون برد کسی را تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 194
قریش که عازم میدان بدر بود فرستاد که دیگر نیازی به مبارزه شما نیست باز گردید، ولی ابوجهل که غرور و تکبر و تعصب خاصی داشت سوگند یاد کرد که ما هرگز باز نمی گردیم تا اینکه به سرزمین بدر برویم (و بدر قبل از این جریان یکی از مراکز اجتماع عرب بود که در هر سال یک بازار تجارتی در آن تشکیل می شد) و سه روز در آنجا خواهیم ماند، و شترانی ذبح می کنیم و غذای مفصلی راه می اندازیم و شراب می نوشیم و خوانندگان برای ما می خوانند و می نوازند تا صدای ما به گوش عرب برسد و قدرت و قوت ما تثبیت گردد.
اما سرانجام کارشان به شکست کشید و به جای جام شراب جامهای مرگ نوشیدند، و در عوض ((خوانندگان)) ((نوحه گران)) بر عزای آنها نشستند!
آیات فوق هم اشارهای به این موضوع دارد و مسلمانان را از این گونه کارها نهی می کند، و هم به دنبال دستورهای گذشته در مورد جهاد یک سلسله دستورهای دیگر به آنها می دهد.
رویهمرفته در آیات فوق شش دستور مهم به مسلمانان داده شده است :
1 - نخست می گوید: ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که گروهی از دشمنان را در برابر خود در میدان نبرد ببینید ثابت قدم باشید (یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم فئة فاثبتوا).
یعنی یکی از نشانه های بارز ایمان ثابت قدم در همه زمینه ها مخصوصا در پیکار با دشمنان حق است .
2 - خدا را فراوان یاد کنید تا رستگار و پیروز شوید (و اذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون).
شک نیست که منظور از یاد خدا تنها ذکر لفظی نیست ، بلکه خدا را در درون جان حاضر دیدن و به یاد علم و قدرت بی پایان و رحمت وسیعش بودن است ، این توجه به خدا روحیه سرباز مجاهد را تقویت می کند و در

احساس می نماید که در میدان مبارزه تنها نیست ، تکیه گاه نیرومندی دارد که هیچ قدرتی در برابر آن مقاومت نمی کند، و اگر هم کشته شود به بزرگترین سعادت ، یعنی سعادت شهادت رسیده است و در جوار رحمت حق رستگار خواهد بود، خلاصه یاد خدا به او نیرو و آرامش و قوت و قدرت و پایمردی می بخشد.
به علاوه یاد و عشق خدا، عشق زن و فرزند و مال و مقام را از دل بیرون می راند و توجه به خدا آنها را که باعث سستی در امر مبارزه و جهاد می شود از خاطر می برد، چنانکه ((امام سجاد)) زین العابدین (علیه السلام) در دعای معروف صحیفه که برای ((مرزبانان اسلام)) و مدافعان

سرحدات مسلمین خوانده به پیشگاه خدا چنین عرض می کند: و انسهم عند لقائهم العدو ذکر دنیاهم الخداعة و امح عن قلوبهم خطرات المال الفتون و اجعل الجنة نصب اعینهم :
((پروردگارا! (در پرتو یاد خویش) یاد دنیای فریبنده را از دل این پاسداران مبارز بیرون کن ، و توجه به زرق و برق اموال را از قلب آنها دور ساز، و بهشت را در برابر چشمان فکر آنها قرار ده)).
3 - یکی دیگر از مهمترین برنامه های مبارزه توجه به مسئله رهبری و اطاعت از دستور پیشوا و رهبر است همان دستوری که اگر انجام نمی گرفت جنگ بدر به شکست کامل مسلمانان منتهی می شد، لذا در آیه بعد می گوید: ((و اطاعت خدا و پیامبرش کنید)) (و اطیعوا الله و رسوله).
4 - و از پراکندگی و نزاع بپرهیزید (و لا تنازعوا).
((زیرا کشمکش و نزاع و اختلاف مجاهدان در برابر دشمن نخستین اثرش سستی و ناتوانی و ضعف در مبارزه است)) (فتفشلوا).
((و نتیجه این سستی و فتور از میان رفتن قدرت و قوت و هیبت و عظمت شماست)) (و تذهب ریحکم). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 196
((ریح)) به معنی باد است و اینکه می گوید: اگر به نزاع با یکدیگر برخیزید سست می شوید و به دنبال آن باد شما را از میان خواهد برد اشاره لطیفی به این معنی است که قوت و عظمت و جریان امور بر وفق مراد و مقصودتان از میان خواهد رفت زیرا همیشه وزش بادهای موافق سبب حرکت کشتیها به سوی منزل مقصود بوده است ، و در آن زمان که تنها نیروی محرک کشتی وزش باد بود این مطلب فوق العاده اهمیت داشت .
به علاوه وزش باد به پرچم ها نشانه بر پا بودن پرچم که رمز قدرت و حکومت است می باشد و تعبیر فوق کنایه ای از این معنی است .
5 - سپس دستور به استقامت در برابر دشمنان و در مقابل حوادث سخت می دهد و می گوید: ((استقامت کنید که خداوند با استقامت کنندگان است))
(و اصبروا ان الله مع الصابرین)
تفاوت میان ثبات قدم (دستور اول) و استقامت و صبر (دستور پنجم) از این نظر است که ثبات قدم بیشتر جنبه جسمانی و ظاهری دارد، در حالی که استقامت و صبر بیشتر جنبه های روانی و باطنی را شامل می شود.
6 - در آخرین آیه مسلمانان را از پیروی کارهای ابلهانه و اعمال غرور آمیز و بی محتوا و سر و صداهای تو خالی و بی معنی باز می دارد، و با اشاره به جریان کار ابو سفیان و طرز افکار او و یارانش می فرماید: ((مانند کسانی که از سرزمین خود از روی غرور و هوا پرستی و خودنمائی خارج شدند، نباشید)) (و لا تکونوا کالذین خرجوا من دیارهم بطرا و رئاء الناس).
((همانها که هدفشان جلوگیری مردم از راه خدا بود)) (و یصدون عن سبیل

الله).
هم هدفشان نامقدس بود و هم وسائل رسیدنشان به این هدف ، و دیدیم
که تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 197
سر انجام با آنهمه نیرو و ساز و برگ جنگی در هم کوبیده شدند و به جای
عیش و طرب گروهی در خاک و خون غلطیدند و گروهی در عزای آنها
اشک ریختند.
((و خداوند به کارهائی که اینگونه افراد انجام می دهند محیط است و از
اعمالشان باخبر)) (و الله بما یعملون محیط). الأنفال
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 198
آیه 48 - 51
آیه و ترجمه
وَ إِذْ زَیَّنَ لَهُمُ الشیْطنُ أَعْمَلَهُمْ وَ قَالَ لا غَالِب لَکمُ الْیَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَ إِنی
جَارٌ لَّکمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَکص عَلی عَقِبَیْهِ وَ قَالَ إِنی بَرِی ءٌ مِّنکمْ إِنی
أَرَی مَا لا تَرَوْنَ إِنی أَخَاف اللَّهَ وَ اللَّهُ شدِیدُ الْعِقَابِ(48)
إِذْ یَقُولُ الْمُنَفِقُونَ وَ الَّذِینَ فی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ غَرَّ هَؤُلاءِ دِینُهُمْ وَ مَن یَتَوَکلْ
عَلی اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکیمٌ(49)
وَ لَوْ تَرَی إِذْ یَتَوَفی الَّذِینَ کفَرُوا الْمَلَئکَةُ یَضرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَرَهُمْ وَ ذُوقُوا
عَذَاب الْحَرِیقِ(50)
ذَلِک بِمَا قَدَّمَت أَیْدِیکمْ وَ أَنَّ اللَّهَ لَیْس بِظلَّمٍ لِّلْعَبِیدِ(51)
ترجمه :48 - و (به یاد آور) هنگامی را که شیطان اعمال آنها (مشرکان)
را در نظرشان جلوه داد، و گفت هیچکس از مردم بر شما پیروز نمی گردد
و من همسایه (و پناه دهنده) شمایم ، اما هنگامی که دو گروه (جنگجویان
و حمایت فرشتگان از مومنان) را دید به عقب بازگشت و گفت من از
شما (دوستان و پیروانم) بیزارم ! من چیزی را می بینم که شما نمی بینید،
من از خدا می ترسم و خداوند شدید العقاب است !.
49 - به هنگامی که منافقان و آنها که در دلهایشان بیماری بود می گفتند
این گروه (مسلمانان) را دینشان مغرور ساخته و هر کس بر خدا توکل
کند (پیروز می گردد) خداوند عزیز و حکیم است .
50 - و اگر ببینی کافران را به هنگامی که فرشتگان (مرگ) جان آنها را
می گیرند و تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 199
و پشت آنها می زنند و (می گویند) بچشید عذاب سوزنده را (به حال آنها
تاسف خواهی خورد).
51 - این در مقابل کارهائی است که از پیش فرستاده اید و خداوند نسبت
به بندگانش هرگز ستم روا نمی دارد.
تفسیر :
مشرکان و منافقان و وسوسه های شیطانی

باز در این آیات صحنه دیگری از جنگ بدر به تناسب آیاتی که قبلا در این زمینه گذشت و یا به تناسب آیه اخیر که سخن از اعمال شیطانی مشرکان در جنگ بدر میگفت ترسیم شده است .
همانگونه که مردان حق در مسیری که در پیش دارند مورد تایید پروردگار و فرشتگان او هستند باطلگرایان و بداندیشان در زیر چتر وسوسه های شیطانی و اغوای شیاطین خواهند بود.
در بعضی از آیات گذشته چگونگی حمایت فرشتگان از جنگجویان بدر با تفسیرش گذشت ، در اینجا در اولین آیه مورد بحث سخن از حمایت نافرجام شیطان نسبت به مشرکان به میان آمده است .
نخست می گوید: ((و در آن روز شیطان اعمال آنها را در برابرشان آرایش و زینت داد)) تا به کرده های خود خوشبین و دلگرم و امیدوار باشند (و اذ زین لهم الشیطان اعمالهم).
تزیین و آرایش شیطان این چنین است که از طریق تحریک شهوات و هوسها و صفات زشت و ناپسند انسان چهره عملش را در نظرش آنچنان جلوه می دهد که سخت مجذوب آن می شود و آن را از هر جهت عملی عاقلانه و منطقی و دوست داشتنی فکر می کند. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 200
((و به آنها چنین فهماند که با داشتن اینهمه نفرات و ساز و برگ جنگی هیچ کس از مردم امروز بر شما غالب نخواهد)) شد و شما ارتشی شکست ناپذیرید
(و قال لا غالب لکم الیوم من الناس)
به علاوه من نیز همسایه شما و در کنار شما هستم و همچون یک همسایه وفادار و دلسوز به موقع لزوم از هیچگونه حمایتی دریغ ندارم (و انی جار لکم).
این احتمال نیز در تفسیر این جمله داده شده است که منظور از کلمه ((جار)) همسایه نیست بلکه کسی است که امان و پناه می دهد، زیرا عادت عرب بر این بود که افراد و طوائف نیرومند در موقع لزوم به دوستان خود پناهندگی می دادند، و در این موقع با تمام امکانات خویش از وی دفاع می نمودند، ((شیطان)) به دوستان مشرک خود پناهندگی و امان نامه داد.
((اما به هنگامی که دو لشکر با هم در آویختند و فرشتگان به حمایت لشکر توحید برخاستند و نیروی ایمان و پایمردی مسلمانان را مشاهده کرد به عقب باز گشت و صدا زد من از شما - یعنی مشرکان - بیزارم)) (فلما تراءت الفئتان نکص علی عقبیه و قال انی بری ء منکم).
و برای این عقب گرد وحشتناک خویش دو دلیل آورد: نخست اینکه :
((گفت من چیزی می بینم که شما نمی بینید)) (انی اری ما لا ترون).

من به خوبی آثار پیروزی را در این چهره های خشمگین مسلمانان با ایمان می نگرم ، و آثار حمایت الهی و امدادهای غیبی و یاری فرشتگان را در آنها مشاهده می کنم ، اصولا آنجا که پای مددهای خاص پروردگار و نیروهای غیبی او به میان آید من عقب نشینی خواهم کرد.
دیگر اینکه ((من از مجازات دردناک پروردگار در این صحنه می ترسم)) و آن را به خود نزدیک می بینم (انی اخاف الله).
مجازات خداوند هم چیز ساده ای نیست که بتوان در برابرش مقاومت کرد
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 201
بلکه کیفر او شدید و سخت است)) (و الله شدید العقاب).
آیا شیطان از طریق وسوسه یا از طریق تشکل ظاهر شد؟
در اینکه نفوذ شیطان در دل مشرکان و طرح این گفتگوها با آنها در صحنه جنگ بدر به چه صورت بوده در میان مفسران پیشین و امروز گفتگو است ، و رویهمرفته دو عقیده وجود دارد.
1 - جمعی معتقدند که این کار از طریق وسوسه های باطنی صورت گرفته است ، او با وسوسه های خویش و استفاده از صفات منفی و زشت شیطانی مشرکان اعمالشان را در نظرشان جلوه داد و به آنها چنین وانمود کرد که نیروی شکست ناپذیری در اختیار دارند، و یک نوع پناهگاه و اتکاء باطنی در آنها تولید کرد.
اما پس از مجاهده سرسختانه مسلمانان و حوادث اعجاز آمیزی که سبب پیروزی آنها گردید آثار این وسوسه ها از دل آنان بر چیده شد، و احساس کردند که شکست در برابر آنها قرار گرفته و هیچ تکیه گاهی برای آنها نیست بلکه کیفر و مجازات سختی از طرف خدا در انتظار آنهاست .
2 - جمع دیگری که معتقدند که شیطان به شکل انسانی مجسم شد و در برابر آنها آشکار گردید، در روایتی که در بسیاری از کتب نقل شده می خوانیم : قریش به هنگامی که تصمیم راسخ برای حرکت به سوی میدان بدر گرفت از حمله طائفه بنی کنانه بیمناک بودند، زیرا قبلا نیز با هم خصومت داشتند، در این موقع ابلیس در چهره ((سراقة بن مالک)) که از سرشناسهای قبیله بنی کنانه بود به سراغ آنها آمد و به آنها اطمینان داد که با شما موافق و هماهنگم و کسی بر شما غالب نخواهد شد و در میدان بدر شرکت کرد.
اما به هنگامی که نزول ملائکه را مشاهده کرد عقب نشینی نموده ، فرار کرد، لشکر نیز به دنبال ضربت های سختی که از مسلمانان خورده بودند و با مشاهده تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 202
کار ابلیس پا به فرار گذاشتند و به هنگامی که به مکه باز گشتند گفتند سراقة بن مالک سبب فرار قریش شد، این سخن به گوش سراقه رسید و سوگند یاد کرد که من به هیچ وجه از این موضوع آگاهی ندارم ، و به

هنگامی که نشانه های مختلف وضع او را در میدان بدر به او یادآوری کردند همه را انکار کرد و قسم خورد که چنین چیزی حتما نبوده و او از مکه حرکت نکرده ، به این ترتیب معلوم شد که آن شخص سراقة بن مالک نبوده است .
دلیل طرفداران تفسیر اول این است که ابلیس نمی تواند در شکل انسانی ظاهر گردد در حالی که طرفداران تفسیر دوم می گویند دلیلی بر محال بودن این موضوع در دست نیست ، به خصوص که نظیر آن را در داستان هجرت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و آمدن پیر مردی در شکل مردم نجد در دار الندوة نیز نقل کرده اند، به علاوه ظاهر تعبیرات و گفتگوهائی که در آیه فوق گذشت با مجسم شدن ابلیس سازگارتر است .
ولی در هر حال آیه فوق نشان می دهد که مخصوصا در برنامه های گروهی ، و جمعی ، در صورتی که در مسیر حق یا باطل باشد یک سلسله امدادها و نیروهای الهی و یا نیروهای شیطانی فعالیت می کنند و آنها در هر چهرهای خودنمائی می کنند و پویندگان راه خدا باید مراقب این موضوع باشند.
در آیه بعد اشاره به روحیه جمعی از طرفداران لشگر شرک و بت پرستی در صحنه بدر می کند و می گوید: در آن هنگام منافقان و آنهائی که در دل آنها بیماری بود می گفتند: ((این مسلمانان به آئین خود مغرور شده اند و با این گروه کم و اسلحه ناچیز بگمان پیروزی ، و یا به خیال شهادت در راه خدا و زندگی جاویدان ، در این صحنه خطرناک که به مرگ منتهی می شود گام نهاده اند))! تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 203
(اذ یقول المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض غر هؤ لاء دینهم)
ولی آنها بر اثر عدم ایمان و عدم آگاهی از الطاف پروردگار و امدادهای غیبی او از این حقیقت آگاهی ندارند که ((هر کس بر خدا توکل کند و پس از بسیج تمام نیروهایش خود را به او بسپارد خداوند او را یاری خواهد کرد، چه اینکه خداوند قادری است که هیچ کس در مقابل او یارای مقاومت ندارد، و حکیمی است که ممکن نیست دوستان و مجاهدان راهش را تنها بگذارد)) (و من یتوکل علی الله فان الله عزیز حکیم).
در اینکه منظور از ((منافقان)) و ((الذین فی قلوبهم مرض)) چه کسانی بوده اند مفسران گفتگوی بسیاری کرده اند، ولی بعید نیست که هر دو عبارت اشاره به گروه منافقان مدینه باشد، زیرا قرآن مجید درباره منافقان که شرح حال آنها در آغاز سوره بقره آمده است می گوید ((فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا)). ((در دل های آنان بیماری است و خدا نیز بر بیماری آنها می افزاید)). (بقره آیه 10).
و این گروه یا منافقانی هستند که در مدینه به صفوف مسلمانان پیوسته بودند و اظهار اسلام و ایمان می کردند اما در باطن با آنها نبودند، و یا آنها

که در مکه ظاهرا ایمان آورده اند، ولی از هجرت به مدینه سرباز زدند و در میدان بدر به صفوف مشرکان پیوسته ، و به هنگامی که کمی نفرات مسلمانان را در برابر لشکر کفر دیدند در تعجب فرو رفتند و گفتند این جمعیت مسلمانان فریب دین و آئین خود را خوردند و به این میدان گام گذاردند و در هر حال خداوند از نیت باطنی آنها خبر می دهد و اشتباه آنان و همفکرانشان را روشن می سازد،
آیه بعد صحنه مرگ کفار و پایان زندگی شومشان را مجسم می کند، نخست روی سخن را به پیامبر کرده می گوید: ((اگر وضع عبرت انگیز کفار را به هنگامی که فرشتگان مرگ به صورت و پشت آنها می زدند و به آنها می گفتند تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 204
عذاب سوزنده را بچشید، مشاهده می کردی ، از سرنوشت رقت بار آنان آگاه می شدی))
(و لو تری اذ یتوفی الذین کفروا الملائکة یضربون وجوههم و ادبارهم وذوقوا عذاب الحریق)
گرچه ((تری)) فعل مضارع است ولی با وجود ((لو)) معنی ماضی می بخشد، بنابر این آیه فوق اشاره بوضع گذشته کافران و مرگ دردناک آنان است ، بهمین جهت جمعی از مفسران اشاره به مرگ آنها در میدان بدر بدست فرشتگان می دانند و بعضی از روایات تاءیید نشده نیز در این زمینه نقل کرده اند، ولی همانگونه که سابقا اشاره کردیم قرائنی در دست است که فرشتگان در میدان بدر مستقیما در جنگ دخالت نکردند، بنابر این آیه فوق اشاره به فرشتگان مرگ ، و لحظه قبض روح و مجازات دردناکی است که در این لحظه بر دشمنان حق و گنهکاران بی ایمان وارد می سازند.
((عذاب الحریق)) اشاره به مجازات روز قیامت است ، زیرا در آیات دیگر قرآن مانند آیه 9 و 22 سوره حج ، و 10 بروج نیز به همین معنی آمده است .
سپس می گوید به آنها گفته می شود: این مجازات دردناک که هم اکنون می چشید به خاطر اموری است که دستهایتان پیش از شما فراهم ساخته و به این جهان فرستاده است (ذلک بما قدمت ایدیکم).
تعبیر به ((دست)) به خاطر آن است که انسان غالب اعمال خویش را به کمک دست انجام می دهد و گر نه آیه فوق همه اعمال بدنی و روحی را شامل می گردد.
و در آخر آیه اضافه می کند خداوند هیچ گاه ظلم و ستم به بندگانش روا نمی دارد و هر گونه مجازات و کیفری در این جهان و جهان دیگر دامان آنها را بگیرد از ناحیه خود آنها است (و ان الله لیس بظلام للعبید). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 205

واژه ((ظلام)) صیغه مبالغه و به معنی بسیار ظلم کننده است ، علت انتخاب این واژه را در اینجا و مانند آن و هم چنین بحثهای دیگری پیرامون ظلم در جلد سوم تفسیر نمونه صفحه 195 بیان کردیم . الأنفال
آیه 52 - 54
آیه‌و ترجمه
كَدَأْبِ ءَالِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِئَايَتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِىٌّ شدِيدُ الْعِقَابِ(52)
ذَلِک بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَک مُغَيراً نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلى قَوْمٍ حَتى يُغَيرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَ أَنَّ اللَّهَ سمِيعٌ عَلِيمٌ(53)
كَدَأْبِ ءَالِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِئَايَتِ رَبهِمْ فَأَهْلَكْنَهُم بِذُنُوبِهِمْ وَ أَغْرَقْنَا ءَالَ فِرْعَوْنَ وَ كلٌّ كانُوا ظلِمِينَ(54)
ترجمه :52 - (حال این گروه مشرکان) همانند حال نزدیکان فرعون و کسانی است که پیش از آنها بودند، آنها آیات خدا را انکار کردند خداوند هم آنان را به گناهانشان کیفر داد، خداوند قوی و کیفرش شدید است .
53 - این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی دهد جز آنکه آنها خودشان را تغییر دهند، و خداوند شنوا و داناست .
54 - این (درست) به حال فرعونیان و کسانی که پیش از آنها بودند می ماند که آیات پروردگارشان را تکذیب کردند و ما هم به خاطر گناهانشان آنها را هلاک نمودیم فرعونیان را غرق کردیم و همه این گروهها ظالم (و ستمگر) بودند. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 206
تفسیر :
یک سنت تغییرناپذیر!
در این آیات به یک ((سنت همی شگی الهی)) درباره اقوام و ملتها اشاره شده تا این تصور پیش نیاید که آنچه درباره سرنوشت مشرکان میدان بدر و سرانجام شوم آنها گذشت یک حکم استثنائی و اختصاصی بوده است ، بلکه این اعمال از هر کس در گذشته سر زده ، و یا در آینده سر زند، چنان نتائجی ببار خواهد آورد.
نخست می گوید: ((چگونگی حال مشرکان قریش همانند دودمان فرعون و آنها که پیش از او بودند می باشد)) (کداءب آل فرعون و الذین من قبلهم) ((همانها که آیات خدا را انکار کردند و خداوند آنها را به گناهانشان گرفت)) (کفروا بایات الله فاخذهم الله بذنوبهم).
((زیرا خداوند قوی و با قدرت است و کیفر او نیز سخت و شدید است)) (ان الله قوی شدید العقاب).
بنابر این تنها قریش و مشرکان و بت پرستان مکه نبودند که با انکار آیات الهی و لجاجت در برابر حق و در گیری با رهبران راستین انسانیت گرفتار

کیفر گناهانشان شدند، این یک قانون جاودانی است که اقوام نیرومندتر و قویتر همچون فرعونیان ، و اقوام ضعیفتر را نیز در بر می گیرد.
سپس این موضوع را با ذکر ریشه اساسی مساءله ، روشنتر می سازد و می گوید: ((اینها همه به خاطر آن است که خداوند هر نعمت و موهبتی را به قوم و ملتی ببخشد هیچگاه آنرا دگرگون نمی سازد مگر اینکه خود آن جمعیت دگرگون شوند و تغییر یابند)) (ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمة انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 207
به تعبیر دیگر فیض رحمت خدا بیکران و عمومی و همگانی است ولی به تناسب شایستگیها و لیاقتها به مردم می رسد در ابتدا خدا نعمتهای مادی و معنوی خویش را شامل حال اقوام می کند، چنانچه نعمتهای الهی را وسیله ای برای تکامل خویش ساختند و از آن در مسیر حق مدد گرفتند، و شکر آنرا که همان استفاده صحیح است بجا آوردند، نعمتش را پایدار بلکه افزون می سازد اما هنگامی که این مواهب وسیله ای برای طغیان و سرکشی و ظلم و بیدادگری و تبعیض و ناسپاسی و غرور و آلودگی گردد در این هنگام نعمتها را می گیرد و یا آنرا تبدیل به بلا و مصیبت می کند، بنابر این دگرگونیها همواره از ناحیه ما است و گرنه مواهب الهی زوال ناپذیر است .
در تعقیب این هدف بار دیگر قرآن اشاره به حال قدرتمندانی همانند فرعونیان و گروهی دیگر از اقوام پیشین می کند و می گوید: ((وضع حال و عادت بت پرستان در مورد سلب نعمتها و گرفتاری در چنگال کیفرهای سخت ، همچون وضع و حالت فرعونیان و اقوام پیشین بود)) (کداءب آل فرعون و الذین من قبلهم).
((آنها نیز آیات پروردگارشان را که به منظور هدایت و تقویت و سعادت آنان نازل شده بود تکذیب کرده و زیر پا گذاشتند)) (کذبوا بایات ربهم).
((ما هم به خاطر گناهانشان هلاکشان کردیم)) (فاهلکناهم بذنوبهم).
((و فرعونیان را در میان امواج غرق ساختیم)) (و اغرقنا آل فرعون).
((و تمام این اقوام و افرادشان ظالم و ستمگر بودند هم نسبت به خویشتن و هم نسبت به دیگران (و کل کانوا ظالمین).
پاسخ به یک سوال
در اینجا پرسشی پیش می آید که چرا در این فاصله کوتاه آیه (کداءب تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 208
آل فرعون ...)) با مختصر تفاوتی تکرار شده است ؟
در جواب این سؤ ال به این نکته باید توجه داشت که گر چه تکرار و تاءکید در مسائل حساس و حیاتی یکی از اصول بلاغت است و در گفته های فصیحان و بلیغان همواره دیده می شود، ولی در آیات فوق تفاوت مهمی نیز وجود دارد که عبارت را از صورت تکرار خارج می سازد.

و آن این که آیه نخست اشاره به مجازاتهای الهی در مقابل انکار آیات حق می کند، و سپس حال آنها را در این قسمت به فرعونیان و اقوام پیشین تشبیه می نماید.
ولی در آیه دوم اشاره به دگرگونیهای نعمتهای دنیا و از میان رفتن مواهب الهی یعنی پیروزیها، امنیتها، قدرتها، و سایر افتخارات شده ، سپس حالشان به حال فرعونیان و اقوام گذشته تشبیه گردیده .
در حقیقت در یک مورد سخن در سلب نعمتها و مجازاتهای ناشی از آن است و در مورد دیگر بحث از تغییر نعمتها و دگرگونیهای آن .
در این آیات به دو نکته مهم اشاره شده که از هر نظر شایان توجه است .
نکته ها
1 - عوامل حیات و مرگ ملت ها
تاریخ ، اقوام و ملتهای گوناگونی را به ما نشان می دهد: گروهی را که آخرین مراحل ترقی را به سرعت طی کردند و گروهی را که به پائینترین مرحله انحطاط رسیدند، گروه سومی که یک روز پراکنده و وامانده و شکست خورده بودند، اما روز دیگر نیرومند و سربلند شدند، گروه چهارمی که به عکس از عالیترین مرحله افتخار به قعر دره ذلت و خواری سقوط کردند.
بسیارند کسانی که از برابر صحنه های مختلف تاریخ به آسانی می گذرند
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 209
بدون اینکه کمترین اندیشه ای در آن کنند، و نیز بسیارند کسانی که به جای بررسی علل و عوامل اصلی و زیربنائی حیات و مرگ ملتها، گناه را به گردن عوامل کم اهمیت که نقش اساسی را به عهده ندارند و یا عوامل موهوم و خرافی و خیالی می اندازند.
بسیاری تمام علت بدبختی خود را به بیگانگان و سیاست های مخرب آنها نسبت می دهند و عده ای همه این حوادث را مولود گردش موافق و مخالف افلاک می پندارند سرانجام عده ای دست به دامن قضا و قدر - به مفهوم تحریف یافته اش - و یا شانس و طالع و اقبال می زنند و همه حوادث تلخ و شیرین را از این طریق توجیه می کنند.
همه اینها برای این است که از درک علل واقعی وحشت دارند.
قرآن در آیات فوق انگشت روی نقطه اصلی ((دردها)) و ((درمانها)) و عوامل پیروزی و شکست گذارده ، و می گوید: برای یافتن عامل اصلی لازم نیست آسمانها و زمینها را جستجو کنید و یا به دنبال عوامل موهوم و پنداری راه بیفتید بلکه کافی است تنها در وجود، در فکر و روحیه و اخلاق خود، و در نظامات اجتماعی خودتان جستجو کنید، هر چه هست در اینجا است !.
ملتهائی که فکر و اندیشه خود را به کار انداختند، دست اتحاد و برادری بهم

دادند، سعی و تلاش و اراده و تصمیم نیرومند داشتند، و به هنگام لزوم ، جانبازی و فداکاری کردند و قربانی دادند، به طور قطع پیروز شدند، اما هنگامی که رکود و سستی و تنبلی جای سعی و کوشش را گرفت ، غفلت و بی خبری به جای آگاهی و تردید، و دودلی به جای تصمیم ، محافظه کاری به جای شهامت ، نفاق و تفرقه به جای اتحاد، تن پروری و خودخواهی به جای فداکاری ، و تظاهر و ریاکاری به جای اخلاص و ایمان نشست ، سقوط و نکبت آغاز شد.
در حقیقت جمله ((ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمة انعمها علی قوم حتی
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 210
یغیروا ما بانفسهم)) برترین قانون حیات انسانها را بیان می کند، و روشن می سازد که مکتب قرآن در زمینه حیات جامعه ها اصیلترین و روشنترین مکتب هاست ، حتی به آنها که در عصر اتم ، و فضا انسان را فراموش کرده و گرداننده چرخهای تاریخ را ابزارهای تولید و مسائل اقتصادی که خود مولود انسان است می پندارند اعلام می کند که شما هم سخت در اشتباهید، شما معلول را گرفته و علت اصلی را که خود ایشان و دگرگونی انسانهاست فراموش کرده اید، به شاخه چسبیده اید - آنهم فقط یک شاخه - و ریشه اصلی را از خاطر برده اید!،
راه دور نرویم تاریخ اسلام ، و یا صحیحتر تاریخ زندگی مسلمین ، شاهد پیروزیهای درخشانی در آغاز کار و شکستهای تلخ و دردناکی به دنبال آن است ، در قرون نخستین ، اسلام به سرعت در جهان پیش می رفت ، و در همه جا نور علم و آزادی می پاشید، بر سر اقوام سایه علم و دانش می گسترد، نیرو آفرین و قدرت بخش و تکان دهنده و آباد کننده بود، و تمدنی خیره کننده به وجود آورد که در تاریخ سابقه نداشت اما چند قرن بیشتر نگذشت که این جوشش به خاموشی گرائید، تفرقه و پراکندگی ، انزوا و بی تفاوتی ، ضعف و ناتوانی و در نتیجه عقب ماندگی جای آنهمه ترقی را گرفت ، تا آنجا که مسلمانان جهان برای وسائل ابتدائی زندگی ناچار شدند دست به دامان دیگران بزنند، فرزندان خود را برای فرا گرفتن علم و دانش راهی دیار بیگانه کنند، در حالی که یک روز دانشگاه های مسلمانان برترین دانشگاه های جهان و مرکز دانشجویان دوست و بیگانه بود، ولی کار به جایی رسید که نه تنها صادر کننده علم و صنعت و تکنولوژی نشدند بلکه مواد ابتدائی غذائی را نیز از خارج از کشورهای خود وارد کردند!.
سرزمین فلسطین آنها، که یک روز کانون مجد و عظمت مسلمین بود و حتی جنگجویان صلیبی با ملیونها کشته و مجروح در طی دویست سال ! نتوانستند آنرا از دست سربازان اسلام بیرون آورند، در مدت شش روز به آسانی از دست دادند! در حالی تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 211
که برای پس گرفتن یک وجب آن را از دشمن باید ماهها و سالها چانه بزنند

چانه ای که معلوم نیست پایانش به کجا بیانجامد؟!.
آیا این وعده الهی که می فرماید ((و کان حقا علینا نصر المؤ منین)): ((یاری مؤ منان بر عهده ماست)) (روم 47) تخلف پذیرفته ؟.
و یا اینکه می گوید ((و لله العزة و لرسوله و للمؤ منین)): ((عزت و سربلندی از آن خدا و پیامبر و مؤ منان است)) (منافقون 8) منسوخ گشته ؟!.
و یا اینکه می گوید: ((و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون)): ((در کتب آسمانی پیشین نوشتیم که زمین از آن بندگان صالح ماست)) (انبیاء 105) دگرگون شده است ؟.
آیا خداوند - العیاذ بالله - از انجام وعدههای خود عاجز است ؟ و یا وعدههای خویش را به دست فراموشی سپرده ؟ و یا تغییر داده ؟!... اگر چنین نیست پس چرا آنهمه مجد و عظمت و قدرت و سربلندی و افتخار از میان رفت ؟!.
قرآن مجید در آیه کوتاه فوق به همه این سؤ الها و صدها سؤ ال مانند آن یک پاسخ بیشتر نمی گوید و آن اینکه سری به اعماق قلبتان بزنید، و نگاهی به زوایای اجتماعتان بیفکنید، ببینید دگرگونیها از ناحیه خود شما شروع شده است ، لطف و رحمت خدا برای همگان گسترده است ، شمائید که شایستگیها و لیاقتها را از میان بردید و به چنین روز غمانگیزی افتادید!
این آیه تنها از گذشته سخن نمی گوید که بگوئیم گذشته با همه تلخی و شیرینی هایش گذشته است و دیگر باز نمی گردد، و سخن از آن بیهوده است .
بلکه از امروز و آینده نیز سخن می گوید، که اگر بار دیگر به سوی خدا آئید، پایه های ایمان را محکم کنید، اندیشه ها را بیدار سازید، تعهدها و مسئولیتهایتان را به یاد آرید، دستها را به یکدیگر بفشارید، بپاخیزید و و فریاد کشید، و بخروشید، و بجوشید قربانی دهید و جهاد کنید، و تلاش و کوشش تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 212
را در همه زمینه ها بکار گیرید، باز هم آب رفته به جوی آید، روزهای تیره و تاریک سپری شود، افقی درخشان و سرنوشتی روشن در برابر شما آشکار می گردد، و مجد و عظمت دیرین در سطحی عالیتر تجدید خواهد شد.
بیائید عوض شوید: دانشمندانتان بگویند و بنویسند، جنگجویانتان پیکار کنند تجار و زحمتکشانتان تلاش کنند، جوانانتان بیشتر و بیشتر درس بخوانند و پاک شوند و تلاش کنند آگاهی بیاندوزند، تا خون تازهای در عروق جامعه شما به جریان بیفتد و آنچنان قدرت پیدا کنید که دشمن سرسختی که امروز یک وجب زمین را با خواهش پس نمیدهد تمام زمینها را با التماس بشما برگرداند!
ولی اینها حقائقی است که گفتنش آسان ، و دانستن و باور کردنش مشکل

، و عمل کردن به آن مشکلتر است ، ولی بهر حال باید در پرتو نور امید به پیش رفت .
ذکر این نکته نیز لازم است که مسئله رهبری نقش بسیار مؤ ثری در سرنوشت اقوام و ملل دارد ولی نباید فراموش کرد که ملتهای بیدار همواره رهبران لایق را به رهبری خویش می پذیرند و رهبران نالایق و زورگو و ستمکار در برابر خشم و اراده آهنین ملتها در هم کوبیده می شوند. این را نیز نباید فراموش کرد که ماورای اسباب و عوامل ظاهری یک سلسله مددهای غیبی و الطاف الهی است که در انتظار بندگان با ایمان و پرجوش و با اخلاص است ، ولی آنها را هم بیحساب به کسی نمی دهند، بلکه شایستگی و آمادگی لازم دارد.
این بحث را با ذکر دو روایت پایان می دهیم .
نخست اینکه از امام صادق (علیه السلام) نقل شده ((ما انعم الله علی عبد بنعمة فسلبها ایاة حتی یذنب ذنبا یستحق بذلک السلب : ((خداوند هیچ

بنده ای بخشیده از او نمی گیرد مگر اینکه گناهی کند که به خاطر آن مستحق سلب آن نعمت شود)).
در حدیث دیگری از آن امام (علیه السلام) می خوانیم : ((خداوند پیامبری را مامور کرد که این سخن را به قوم خود بگوید که هیچ جمعیت و گروهی که در پرتو اطاعت من در خوشی و آسایش بوده اند از آنچه موجب رضایت من است تغییر حالت نداده اند مگر اینکه من هم آنها را از آنچه دوست می دارند به آنچه ناخوش دارند تغییر حال داده ام ، و هر گروه و خانواده ای که به خاطر معصیت گرفتار ناراحتی بوده اند، سپس از آنچه موجب عدم رضایت من است تغییر موضع داده اند من هم آنها را به آنچه دوست دارند رسانده و تغییر موضع داده ام)).
2 - جبر سرنوشت و جبر تاریخ و سایر جبرها ممنوع !
موضوع مهم دیگری که از آیات فوق به روشنی استفاده می شود این است که انسان سرنوشت خاصی که از پیش تعیین شده باشد ندارد و تحت تاءثیر ((جبر تاریخ)) و ((جبر زمان)) و ((محیط)) نیست ، بلکه عامل سازنده تاریخ و زندگی انسان دگرگونیهائی است که در روش و اخلاق و فکر و روح او به اراده خودش پیدا می شود.
بنابر این آنها که معتقد به قضا و قدر جبری هستند و می گویند همه حوادث به خواست اجباری پروردگار است با آیه فوق محکوم می شوند، و همچنین جبر مادی که انسان را بازیچه دست غرائز تغییر ناپذیر و اصل وراثت می داند، و یا جبر محیط که او را محکوم چگونگی اوضاع اقتصادی و شرائط تولید می داند از نظر مکتب اسلام و قرآن بی ارزش و نادرست است ، انسان آزاد است و سرنوشت خود را به دست خویش می سازد.

انسان - با توجه به اصلی که در آیات فوق خواندیم - زمام سرنوشت
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 214
و تاریخ خود را در دست دارد که برای خود افتخار و پیروزی می آفریند و اوست که خود را گرفتار شکست و ذلت می سازد درد او از خود اوست و دوای او بدست خودش ، تا در وضع او دگرگونی پیدا نشود و با خودسازی خویشتن را عوض نکند تغییری در سرنوشتش پیدا نخواهد شد! الأنفال
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 215
آیه 55 - 59
آیه و ترجمه
إِنَّ شرَّ الدَّوَاب عِندَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لا يُؤْمِنُونَ(55)
اَلَّذِينَ عَهَدت مِنهُمْ ثمَّ يَنقُضونَ عَهْدَهُمْ فى كلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لا يَتَّقُونَ(56)
فَإِمَّا تَثْقَفَنهُمْ فى الْحَرْبِ فَشرِّدْ بِهِم مَّنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكرُونَ(57)
وَ إِمَّا تخَافَنَّ مِن قَوْمٍ خِيَانَةً فَانبِذْ إِلَيْهِمْ عَلى سوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لا يحِب الخْائنِينَ(58)
وَ لا يحْسبنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سبَقُوا إِنهُمْ لا يُعْجِزُونَ(59)
ترجمه :55 - بدترین جنبندگان نزد خدا کسانی هستند که راه کفر پیش گرفتند و ایمان نمی آورند.
56 - کسانی که با آنها پیمان بستی سپس هر بار عهد خود را می شکنند و (از پیمان شکنی و خیانت) پرهیز ندارند.
57 - اگر آنها را در (میدان) جنگ بیابی آنچنان به آنها حمله کن که جمعیتهائی که پشت سر آنها هستند پراکنده شوند، شاید متذکر گردند (و عبرت گیرند).
58 - و هر گاه (با ظهور نشانه هائی) از خیانت گروهی بیم داشته باشی (که عهد خود را شکسته حمله غافلگیرانه کنند) به طور عادلانه به آنها اعلام کن (که پیمانشان لغو شده است) زیرا خداوند خائنان را دوست نمیدارد.
59 - و آنها که راه کفر پیش گرفتند تصور نکنند (با این اعمال) پیروز می شوند (و از قلمرو کیفر ما بیرون می روند) آنها هرگز ما را عاجز نخو
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 216
تفسیر :
شدت عمل در برابر پیمانشکنان در این آیات به گروه دیگری از دشمنان اسلام که در طول تاریخ پر ماجرای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ضربات سختی بر مسلمین وارد کردند و سرانجام نتیجه دردناک آنرا چشیدند اشاره می کند.
این گروه همان یهود مدینه بودند که مکرر با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پیمان بستند و پیمان خویش را ناجوانمردانه شکستند.
این آیات روش محکمی را که پیامبر با این گروه پیمانشکن باید در پیش

گیرد بیان می کند، روشی که مایه عبرت دیگران و رفع خطر این گروه گردد.
نخست آنها را بیارزشترین موجودات زنده این جهان معرفی کرده می گوید: بدترین جنبندگان نزد خدا کسانی هستند که راه کفر پیش گرفتند و همچنان به آن ادامه میدهند و به هیچ رو ایمان نمی آورند (ان شر الدواب عند الله الذین کفروا فهم لا یؤ منون).
تعبیر به الذین کفروا شاید اشاره به این باشد که بسیاری از یهود مدینه قبل از ظهور پیامبر اسلام طبق آنچه در کتب خود دیده بودند نسبت به وی اظهار علاقه و ایمان می کردند، بلکه مبلغ او بودند و مردم را برای ظهورش آماده می ساختند، ولی پس از ظهورش چون منافع مادی خویش را در خطر دیدند به کفر گرائیدند و آنچنان در این راه سرسختی نشان دادند که هیچ امیدی به ایمان آنها نبود، آنچنان که قرآن می گوید فهم لا یؤ منون .
سپس می گوید اینها همان کسانی بودند که با آنها عهد و پیمان بستی که

لا اقل بی طرفی را رعایت کنند و در صدد آزار مسلمانان و کمک به دشمنان اسلام نباشند، ولی آنها هر بار پیمان خود را می شکستند (الذین عاهدت منهم ثم ینقضون عهدهم فی کل مرة).
نه از خدا شرم می کردند و نه از مخالفت فرمان او پرهیز داشتند و نه از زیر پا گذاردن اصول انسانی پروا مینمودند (و هم لا یتقون).
تعبیر به ینقضون و لا یتقون که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد دلیل بر این می باشد که آنها کرارا پیمان خود را با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شکستند.
در آیه بعد طرز برخورد با این گروه پیمانشکن و بی ایمان و لجوج را چنین بیان می کند که : اگر آنها را در میدان جنگ بیابی و اسلحه به دست گیرند و در برابر تو بایستند آنچنان آنها را در هم بکوب که جمعیتهائی که در پشت سر آنها قرار دارند عبرت گیرند و پراکنده شوند و عرض اندام نکنند (فاما تثقفنهم فی الحرب فشرد بهم من خلفهم).
تثقفنهم از ماده ثقف (بر وزن سقف) به معنی درک کردن چیزی از روی دقت و با سرعت است ، اشاره به اینکه باید از موضعگیریهای آنها به سرعت و با دقت آگاه شوی و پیش از آنکه ترا در یک جنگ غافلگیرانه گرفتار کنند مانند صاعقه بر سر آنها فرود آئی !.
و شرد از ماده تشرید به معنی پراکنده ساختن تواءم با اضطراب است ،

یعنی آنچنان به آنها حمله کن که گروههای دیگر از دشمنان و پیمانشکنان متفرق گردند و فکر حمله را از سر بیرون کنند.

این دستور به خاطر آن است که دشمنان دیگر و حتی دشمنان آینده عبرت گیرند، و از دست زدن به جنگ خود داری کنند، و همچنین آنها که با مسلمانان پیمانی دارند و یا در آینده پیمانی خواهند بست از نقض پیمان خود داری کنند و شاید همگی متذکر شوند (لعلهم یذکرون).
و اگر آنها در برابر تو در میدان حاضر نشدند ولی قرائن و نشانه هائی از آنها ظاهر شده است که در صدد پیمان شکنی هستند و بیم آن میرود که دست به خیانت بزنند و پیمان خود را بدون اعلام قبلی یکجانبه نقض کنند، تو پیشدستی کن ، و به آنها اعلام نما که پیمانشان لغو شده است (و اما تخافن من قوم خیانة فانبذ الیهم علی سواء).
مبادا بدون اعلام الغاء پیمانشان به آنها حمله کنی زیرا خداوند خائنان و کسانی که در پیمان خویش راه خیانت در پیش می گیرند دوست نمیدارد (ان الله لا یحب الخائنین) گرچه در آیه فوق به پیامبر اجازه داده شده که در زمینه ترس از خیانت و پیمان شکنی دشمن پیمان آنها را لغو کند ولی روشن است که این ترس بدون دلیل نخواهد بود حتما در زمینهای است که آنها مرتکب اعمالی می شوند که نشان میدهد در فکر پیمان شکنی و زدوبند با دشمن و حمله غافلگیرانه هستند، این مقدار از قرائن و علائم اجازه میدهد که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پیمان آنها را لغو شده اعلام کند.
جمله فانبذ الیهم از ماده انباز بمعنی افکندن و یا بمعنی اعلام کردن است ، یعنی پیمان آنها را بسوی آنها بیفکن و الغا کن و لغو آن را اعلام نما.
تعبیر به علی سواء یا بمعنی این است که همانگونه که آنها پیمان خویش

را عملا لغو کرده اند تو هم از طرف خودت الغا کن ، این یک حکم عادلانه و متساوی است ، و یا اینکه بمعنی اعلام کردن به یک روش واضح و بی پیرایه و خالی از هر گونه خدعه و نیرنگ است .
به هر حال آیه فوق در عین اینکه به مسلمانان هشدار میدهد سعی کنند که مورد حمله پیمانشکنان قرار نگیرند رعایت اصول انسانی را در حفظ تعهدات و یا الغای پیمانها به آنها گوشزد می کند.
در آخرین آیه مورد بحث روی سخن را به این گروه پیمانشکن کرده به آنها هشدار میدهد و می گوید: مبادا آنها که راه کفر پیش گرفتهاند تصور کنند با اعمال خیانت آمیز خود پیروز شده اند و از قلمرو قدرت و کیفر ما بیرون رفتهاند (و لا یحسبن الذین کفروا سبقوا).
آنها هرگز ما را عاجز نخواهند کرد و از محیط قدرت ما بیرون نخواهند رفت (انهم لا یعجزون). الأنفال

آیه 60 - 64

آیه و ترجمه
وَ أَعِدُّوا لَهُم مَّا استَطعْتُم مِّن قُوَّةٍ وَ مِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ عَدُوَّكمْ وَ ءَاخَرِينَ مِن دُونِهِمْ لا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَ مَا تُنفِقُوا مِن شىْءٍ فى سبِيلِ اللَّهِ يُوَف إِلَيْكُمْ وَ أَنتُمْ لا تُظلَمُونَ(60)
* وَ إِن جَنَحُوا لِلسلْمِ فَاجْنَحْ لهَا وَ تَوَكلْ عَلى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السمِيعُ الْعَلِيمُ(61)
وَ إِن يُرِيدُوا أَن يخْدَعُوک فَإِنَّ حَسبَک اللَّهُ هُوَ الَّذِى أَيَّدَک بِنَصرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ(62)
وَ أَلَّف بَينَ قُلُوبهِمْ لَوْ أَنفَقْت مَا فى الاَرْضِ جَمِيعاً مَّا أَلَّفْت بَينَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكنَّ اللَّهَ أَلَّف بَيْنهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ(63)
يَأَيهَا النَّبىُّ حَسبُک اللَّهُ وَ مَنِ اتَّبَعَک مِنَ الْمُؤْمِنِينَ(64)
ترجمه :60 - در برابر آنها (دشمنان) آنچه توانائى دارید از نیرو آماده سازید (و همچنین) اسبهاى ورزیده (براى میدان نبرد) تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید و (همچنین) گروه دیگرى غیر از اینها را که شما نمى شناسید و خدا مى شناسد و هر چه در راه خدا (و تقویت بنیه دفاعى اسلام) انفاق کنید.
به شما باز گردانده مى شود و به شما ستم نخواهد شد.
61 - و اگر تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح درا، و بر خدا تکیه کن که او شنوا و داناست .
62 - و اگر بخواهند تو را فریب دهند خدا براى تو کافى است او همان کسى است که تو را با یارى خود و مومنان تقویت کرد.
63 - و در میان دلهاى آنها الفت ایجاد نمود، اگر تمام آنچه روى زمین است صرف مى کردى که در میدان دلهاى آنها الفت بیفکنى نمیتوانستى ولى خداوند در میان آنها الفت ایجاد کرد او توانا و حکیم است .
64 - اى پیامبر، خداوند و مؤ منانى که از تو پیروى مى کنند براى حمایت تو
که تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 221
تفسیر :
افزایش قدرت جنگى و هدف آن به تناسب دستورات گذشته در زمینه جهاد اسلامى ، در نخستین آیه مورد بحث به یک اصل حیاتى که در هر عصر و زمان باید مورد توجه مسلمانان باشد اشاره مى کند، و آن لزوم آمادگى رزمى کافى در برابر دشمنان است .
نخست مى گوید و در برابر دشمنان هر قدر توانائى دارید از نیرو و قدرت آماده سازید (و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة).
یعنى در انتظار نمانید تا دشمن به شما حمله کند و آنگاه آماده مقابله شوید، بلکه از پیش باید به حد کافى آمادگى در برابر هجومهاى احتمالى دشمن داشته باشید.
سپس اضافه مى کند: و همچنین به اندازه کافى اسبهاى ورزیده براى

میدان جهاد فراهم سازید (و من رباط الخیل).
رباط به معنی بستن و پیوند دادن است ، و بیشتر به معنی بستن حیوان در نقطهای برای نگهداری و محافظت به کار رفته ، سپس به همین تناسب به معنی محافظت و مراقبت به طور کلی آمده است ، و مرابطه به معنی محافظت مرزها و همچنین به معنی مراقبت از هر چیز دیگر می آید، و به محل بستن و نگاهداری حیوانات رباط گفته می شود و بهمین تناسب کاروانسرا را عرب رباط می گوید.
در اینجا به چند نکته باید توجه داشت : 1 - در جمله کوتاه فوق یک اصل اساسی در زمینه جهاد اسلامی و حفظ تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 222
موجودیت مسلمانان ، و مجد و عظمت و افتخارات آنان بیان شده است ، و تعبیر آیه به قدری وسیع است که بر هر عصر و زمان و مکانی کاملا تطبیق می کند.
کلمه قوة چه کلمه کوچک و پر معنائی است ، نه تنها وسائل جنگی و سلاحهای مدرن هر عصری را در بر می گیرد، بلکه تمام نیروها و قدرتهائی را که به نوعی از انواع در پیروزی بر دشمن اثر دارد شامل می شود، اعم از نیروهای مادی و معنوی .
آنها که گمان می کنند راه پیروزی بر دشمن و حفظ موجودیت خویش تنها بستگی به کمیت سلاحهای جنگی دارد، سخت در اشتباهند، زیرا ما در همین میدانهای جنگ عصر خود ملتهائی را دیدیم که با نفرات و اسلحه کمتر در برابر ملتهای نیرومندتر و با سلاحی پیشرفتهتر پیروز شدند، مانند ملت مسلمان الجزائر در برابر دولت نیرومند فرانسه !.
بنابر این علاوه بر اینکه باید از پیشرفتهترین سلاحهای هر زمان - به عنوان یک وظیفه قطعی اسلامی - بهرهگیری کرد، باید به تقویت روحیه و ایمان سربازان که قوة و نیروی مهمتری است پرداخت .
از قدرتهای اقتصادی ، فرهنگی ، سیاسی ، که آنها نیز در مفهوم قوة مندرج هستند و نقش بسیار مؤ ثری در پیروزی بر دشمن دارد نیز نباید غفلت کرد.
جالب این است که در روایات اسلامی برای کلمه قوة تفسیرهای گوناگونی شده که از وسعت مفهوم این کلمه حکایت می کند، مثلا در بعضی از روایات می خوانیم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود منظور از قوة تیر است .
و در روایت دیگری که در تفسیر علی بن ابراهیم آمده می خوانیم که منظور از آن هر گونه اسلحه است .
و باز در روایتی که در تفسیر عیاشی آمده می خوانیم که منظور از آن شمشیر و سپر است . تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 223
و بالاخره در روایت دیگر که در کتاب من لا یحضر آمده می خوانیم : منه

الخضاب السواد: یکی از مصداقهای قوة در آیه موهای سفید را به وسیله رنگ سیاه کردن است ! یعنی اسلام حتی رنگ موها را که به سرباز بزرگسال چهره جوانتری میدهد تا دشمن مرعوب گردد از نظر دور نداشته است ، و این نشان میدهد که چه اندازه مفهوم قوة در آیه فوق وسیع است .
بنابر این آنها که تنها پارهای از روایات را دیده اند و کلمه قوة را به یک مصداق ، محدود ساختهاند گرفتار اشتباه عجیبی شده اند .
ولی افسوس که مسلمانان با داشتن یک چنین دستور صریح و روشنی گویا همه چیز را به دست فراموشی سپرده اند، نه از فراهم ساختن نیروهای معنوی و روانی برای مقابله دشمن در میان آنها خبری هست ، و نه از نیروهای اقتصادی و فرهنگی و سیاسی و نظامی ، و عجب این است که با این فراموشکاری بزرگ و پشت سر انداختن چنین دستور صریح باز خود را مسلمان میدانیم ، و گناه عقب افتادگی خود را به گردن اسلام میافکنیم و می گوئیم اگر اسلام آئین پیشرفت و پیروزی است پس چرا ما مسلمانها عقب افتادهایم ؟!.
به عقیده ما اگر این دستور بزرگ اسلامی (و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة) به عنوان یک شعار همگانی در همه جا تبلیغ شود و مسلمانان از کوچک و بزرگ ، عالم و غیر عالم ، نویسنده و گوینده ، سرباز و افسر، کشاورز و بازرگان ، در زندگی خود آن را بکار بندند، برای جبران عقبماندگیشان کافی است .
سیره عملی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و پیشوایان بزرگ اسلام نیز نشان میدهد که آنها برای مقابله با دشمن از هیچ فرصتی غفلت نمی کردند، در تهیه سلاح و نفرات ، تقویت روحیه سربازان ، انتخاب محل اردوگاه ، و انتخاب زمان مناسب برای حمله به دشمن و به کار بستن هر گونه تاکتیک جنگی ، هیچ مطلب کوچک و بزرگی را از نظر دور نمیداشتند.
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 224
معروف است که در ایام جنگ حنین به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خبر دادند که سلاح تازه مؤ ثری در یمن اختراع شده است ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فورا کسانی را به یمن فرستاد تا آن سلاح را برای ارتش اسلام تهیه کنند!.
در حوادث جنگ احد می خوانیم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مقابل شعار بت پرستان اعل هبل ، اعل هبل سربلند باد بت بزرگ هبل ..
. شعار کوبندهتر و نافذتری به مسلمانان تعلیم داد تا بگویند الله اعلی و اجل : خدا برتر و بالاتر از همه چیز است ، و در برابر شعار ان لنا العزی و لا عزی لکم : بت بزرگ عزی برای ماست و شما عزی ندارید بگویند: الله مولانا و لا مولا لکم : خداوند ولی و سرپرست و تکیه گاه ماست و شما

تکیه گاهی ندارید.
این نشان میدهد که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مسلمانان حتی از تاثیر یک شعار قوی در برابر دشمن غافل نبودند، و بهترین آنرا برای خود انتخاب می کردند.
دستور مهم فقهی اسلام در زمینه مسابقه تیراندازی و اسب سواری که حتی برد و باخت مالی را در زمینه آن تجویز کرده ، و مسلمانان را به این مسابقه دعوت نموده است ، نمونه دیگری از بینش عمیق اسلام در زمینه آمادگی در برابر دشمن است .
2 - نکته مهم دیگری که از آیه فوق استفاده می شود رمز جهانی و جاویدانی بودن آئین اسلام است ، زیرا مفاهیم و محتویات این آئین آن چنان گسترده است که با گذشت زمان به کهنگی و فرسودگی نمی گراید، جمله و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة هزار سال پیش مفهوم زندهای داشت ، و امروز هم چنین است ، و ده هزار سال دیگر هم مفهوم آن همچنان زنده باقی خواهد ماند، زیرا هر سلاح و قدرتی در آینده نیز پیدا شود در کلمه جامع قوة نهفته است چون جمله ما استطعتم عام و کلمه قوة که به صورت نکره آمده است عمومیت آنرا تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 225
تقویت کرده و هر گونه نیروئی را شامل می شود.
3 - در اینجا یک سؤ ال پیش می آید و آن اینکه چرا بعد از ذکر کلمه قوة که مفهومی چنین گسترده دارد مسئله اسبهای ورزیده جنگی مطرح شده است ؟.
پاسخ این سؤ ال با یک جمله روشن می شود و آن اینکه آیه فوق در عین اینکه یک دستور وسیع برای همه قرون و اعصار بیان نموده ، دستور خاصی هم برای عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، عصر نزول قرآن نیز بیان داشته است ، در حقیقت این مفهوم کلی را با ذکر یک مثال روشن برای نیاز آن عصر و زمان پیاده کرده است ، زیرا اسب اگر چه در میدانهای جنگ امروز با وجود تانکها و زرهپوشها و هواپیماها و هلیکوپترها نقش چندانی ندارد ولی در آن عصر برای رزمندگان شجاع و پیشرو وسیله چابک و سریعی محسوب می شد.
هدف نهایی تهیه سلاح و افزایش قدرت جنگی سپس قرآن به دنبال این دستور اشاره به هدف منطقی و انسانی این موضوع می کند و می گوید هدف این نیست که مردم جهان و حتی ملت خود را بانواع سلاحهای مخرب و ویرانگر درو کنید، و آبادیها و زمینها را به ویرانی بکشانید هدف این نیست که سرزمینها و اموال دیگران را تصاحب کنید، و هدف این نیست که اصول بردگی و استعمار را در جهان گسترش دهید، بلکه هدف این است که با این وسائل دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید (ترهبون به عدوا

الله و عدوکم).
زیرا غالب دشمنان گوششان بدهکار حرف حساب و منطق و اصول انسانی نیست ، آنها چیزی جز منطق زور نمیفهمند!.
اگر مسلمانان ضعیف باشند همه گونه تحمیلات به آنها می شود، اما هنگامی که کسب قدرت کافی کنند دشمنان حق و عدالت و دشمنان استقلال و آزادی تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 226
بوحشت میافتند و سر جای خود مینشینند.
هم اکنون که تفسیر این آیه را مینویسیم قسمت مهمی از سرزمینهای اسلامی در فلسطین و کشورهای دیگر در زیر چکمه های سربازان اسرائیل است ، هجوم ناجوانمردانهای که اخیرا به جنوب لبنان شد و هزاران خانواده را آواره کردند، و صدها نفر را بکشتن دادند، و آبادیها را به ویرانه های وحشتناکی مبدل ساختند، بر این ماجرای غمانگیز فصل تازهای افزود .
در حالی که افکار عمومی مردم جهان به طور دربست این عمل را محکوم کرده و حتی دوستان اسرائیل در این موضوع با دیگران هم صدا شده اند، قطعنامه های سازمان ملل اسرائیل را به تخلیه همه این سرزمینها مامور می کند، ولی این ملت چند ملیونی گوششان بدهکار هیچ یک از این مسائل نیست ، چرا که زور دارند و اسلحه و قدرت و آمادگی جنگی کافی و پشتیبان قوی و از سالیان دراز پیش از این خود را آماده برای چنین تجاوزهائی کرده اند، تنها منطقی که میتواند جوابگوی آنها باشد منطق و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة ..
. ترهبون به عدو الله و عدوکم .
می باشد، گوئی این آیه در عصر ما و برای وضع امروز ما نازل شده است و می گوید آنچنان نیرومند شوید که دشمن به وحشت بیفتد و زمینهای غصب شده را پس بدهد و در سر جای خود بنشیند.
جالب توجه اینکه کلمه عدو الله را با عدوکم قرین ساخته اشاره به اینکه در موضوع جهاد و دفاع اسلامی اغراض شخصی مطرح نیست ، بلکه هدف حفظ مکتب انسانی اسلام است ، آنها که دشمنیشان با شما شکلی از دشمنی با خدا، یعنی دشمنی با حق و عدالت و ایمان و توحید و برنامه های انسانی دارد ، باید در این زمینه ها هدف حملات یا دفاع شما باشند.
در حقیقت این تعبیر شبیه تعبیر فی سبیل الله و یا جهاد فی سبیل الله است که نشان می دهد جهاد و دفاع اسلامی نه بشکل کشورگشائی سلاطین تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 227
پیشین ، و نه توسعه طلبی استعمارگران و امپریالیستهای امروز، و نه به صورت غارتگری قبائل عرب جاهلی است ، بلکه همه برای خدا، و در راه خدا، و در مسیر احیای حق و عدالت است .

سپس اضافه می کند، علاوه بر این دشمنانی که می شناسید دشمنان دیگری نیز دارید که آنها را نمی شناسید و با افزایش آمادگی جنگی شما آنها نیز می ترسند و بر سر جای خود می نشینند (و آخرین من دونهم لا تعلمونهم).
در اینجا به دو نکته باید توجه کرد: 1 - گرچه مفسران درباره این گروه احتمالات گوناگونی داده اند: بعضی آن را اشاره به گروهی از یهود مدینه دانسته اند که عداوت خود را مخفی می داشتند، و بعضی دیگر آنرا اشاره به دشمنان آینده مسلمانان همچون امپراطوری روم و دربار ساسانیان که در آن روز مسلمانان احتمال در گیری با آنها را نمی دادند، دانسته اند، ولی آنچه صحیح تر به نظر می رسد آن است که منظور منافقانند زیرا آنها در میان صفوف مسلمین به طور ناشناخته وجود داشتند و در صورت آمادگی کامل سپاه اسلام آنان نیز به وحشت می افتادند و دست و پای خود را جمع می کردند.
شاهد این موضوع آیه 101 سوره توبه است که می گوید و من اهل المدینة مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن نعلمهم : بعضی از اهل مدینه در نفاق و دوروئی جسور و سرکش هستند تو آنها را نمی شناسی ولی ما آنها را می شناسیم .
این احتمال نیز وجود دارد که تمام گروههای دشمنان ناشناخته اسلام اعم از منافقان و غیر آنها در مفهوم آیه جمع باشند.
2 - آیه متضمن دستوری برای امروز مسلمانان نیز هست و آن اینکه تنها

نباید روی دشمنان شناخته شده خود تکیه کنند و آمادگی خویش را در سر حد مبارزه آنها محدود سازند بلکه دشمنان احتمالی و بالقوة را نیز باید در نظر بگیرند و حد اکثر نیرو و قدرت لازم را فراهم کنند و اگر به راستی مسلمانان چنین نکته ای را در نظر می داشتند هیچگاه گرفتار حملات غافلگیرانه دشمنان نیرومند نمی شدند.
و در پایان این آیه اشاره به موضوع مهم دیگری می کند و آن اینکه تهیه نیرو و قوه کافی و ابزار و اسلحه جنگی ، و وسائل مختلف دفاعی ، نیاز به سرمایه مالی دارد، لذا به مسلمانان دستور می دهد که باید با همکاری عموم این سرمایه را فراهم سازند، و بدانید هر چه در این راه بدهید در راه خدا دادهاید و هرگز گم نخواهد شد و آنچه در راه خدا انفاق کنید به شما پس داده خواهد شد (و ما تنفقوا من شیی ء فی سبیل الله یوف الیکم).
و تمام آنها و بیشتر از آن به شما می رسد و هیچگونه ستمی بر شما وارد نمی گردد (و انتم لا تظلمون).
این پاداش ، هم در زندگی این جهان از طریق پیروزی اسلام و شوکت و

عظمت آن به شما می رسد، زیرا یک ملت ضعیف و مغلوب سرمایه های مالی او نیز بخطر خواهد افتاد و امنیت و آرامش و استقلال خویش را نیز از دست خواهد داد، بنابر این ثروتهائی که در این راه صرف می شود از طریق دیگر و در سطحی بالاتر عائد انفاق کنندگان خواهد شد. و هم پاداش بزرگتری در جهان دیگر در جوار رحمت پروردگار در انتظار شماست با این حال نه تنها ظلم و ستمی بر شما نخواهد رفت بلکه بالاترین سود و بهره را خواهید برد. جالب توجه اینکه در جمله بالا کلمه شیی ء که مفهوم وسیعی دارد بکار رفته ، یعنی هر گونه چیزی اعم از جان و مال و قدرت فکری یا نیروی تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 229
منطق و یا هر گونه سرمایه دیگری را در راه تقویت بنیه دفاعی و نظامی مسلمانان در برابر دشمن انفاق کنید از خدا پنهان نخواهد ماند و آن را محفوظ داشته و به موقع به شما می دهد. در تفسیر جمله و انتم لا تظلمون این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که جمله عطف به جمله ترهبون باشد یعنی اگر نیروی کافی برای مقابله با دشمنان فراهم سازید آنها از حمله به شما وحشت می کنند و توانائی بر ظلم و ستم کردن به شما نخواهند داشت بنابر این ظلم و ستمی بر شما واقع نمی شود.
هدف و ارکان جهاد اسلامی نکته دیگری که از آیه فوق استفاده می شود و پاسخگوی بسیاری از سؤ الات و ایرادهای خرده گیران و افراد ناآگاه خواهد بود شکل و هدف و برنامه جهاد اسلامی است آیه به روشنی می گوید هدف این نیست که انسانها را به کشتن دهید و هدف این نیست که به حقوق دیگران تجاوز کنید، بلکه همانطور که گفتیم هدف اصلی این است که دشمنان بترسند و به شما تجاوز نکنند و زور نگویند، و تمام تلاش و کوشش شما باید در کوتاه کردن شر دشمنان خدا و حق و عدالت خلاصه شود. آیا مخالفان یک چنین تصویری از جهاد اسلامی را که قرآن با صراحت در آیه فوق آورده در ذهن خود ترسیم کرده اند که پشت سر هم به این قانون اسلامی حمله می کنند، گاهی می گویند اسلام آئین شمشیر است ، و گاهی می گویند اسلام برای تحمیل عقیده متوسل به اسلحه شده است ، و گاهی پیامبر اسلام را با سایر کشورگشایان تاریخ مقایسه می کنند! به عقیده ما جواب همه اینگونه ایرادها آن است که به قرآن باز گردند و در هدف نهائی این برنامه بیندیشند تا همه چیز بر تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 230
آنها روشن شود. آمادگی برای صلح با اینکه آیه گذشته به قدر کافی هدف جهاد اسلامی را مشخص می ساخت ولی آیه بعد که پیرامون صلح با دشمن بحث می کند این حقیقت را روشن تر می سازد، می گوید اگر آنها تمایل به صلح نشان دادند تو نیز دست آنها را عقب نزن و تمایل نشان ده (و ان جنحوا للسلم فاجنح لها). این احتمال نیز در تفسیر جمله بالا وجود

دارد که اگر آنها به سوی صلح پر و بال بگشایند تو هم به سوی آن پر و بال بگشای ، زیرا جنحوا از ماده جنوح به معنی تمایل آمده و به پر پرندگان نیز جناح گفته می شود زیرا هر یک از بالهای آنها به یک طرف متمایل است بنابر این در تفسیر آیه هم از ریشه لغت می توان استفاده کرد و هم از مفهوم ثانوی آن . و از آنجا که به هنگام امضای پیمان صلح غالبا افراد گرفتار تردیدها و دو دلیها می شوند به پیامبر دستور می دهد در قبول پیشنهاد صلح تردیدی به خود راه مده و چنانچه شرائط آن منطقی و عاقلانه و عادلانه باشد آن را بپذیر و بر خدا توکل کن زیرا خداوند هم گفتگوهای شما را می شنود و هم از نیات شما آگاه است (و توکل علی الله انه هو السمیع العلیم). ولی با این حال به پیامبر و مسلمانان هشدار می دهد که ممکن است در پیشنهادهای صلح خدعه و نیرنگی در کار باشد و صلح را مقدمهای برای ضربه غافلگیرانه ای قرار دهند یا هدفشان تاءخیر جنگ برای فراهم کردن نیروی بیشتر باشد اما از این موضوع نیز نگرانی به خود راه مده زیرا خداوند کفایت کار تو را می کند و در همه حال پشتیبان تو است (و ان یریدوا ان یخدعوک فان حسبک الله) تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 231

سابقه زندگی تو نیز گواه بر این حقیقت است زیرا اوست که تو را با یاری خود و بوسیله مؤ منان پاکدل تقویت کرد (هو الذی ایدک بنصره و بالمؤ منین). بارها خطرات بزرگی برای تو فراهم ساختند و نقشه های خطرناکی طرح کردند که از طریق عادی غلبه بر آن ممکن نبود اما او تو را در برابر همه اینها حفظ کرد. به علاوه این مؤ منان مخلصی که گرد تو را گرفتهاند و از هیچ گونه فداکاری مضایقه ندارند قبلا مردمی از هم پراکنده و با یکدیگر دشمن بودند خداوند نور هدایت بر آنها پاشید و در میان دلهای آنها الفت ایجاد کرد (و الف بین قلوبهم). سالیان دراز در میان طایفه اوس و خزرج در مدینه جنگ و خونریزی بود و سینه های آنها مالامال کینه و عداوت ، آنچنان که هیچ کس باور نمی کرد روزی آنها دست دوستی و محبت به سوی هم دراز کنند و در یک صف قرار گیرند ولی خداوند قادر متعال این کار را در پرتو اسلام و در سایه نزول قرآن انجام داد، نه تنها اوس و خزرج که از طایفه انصار بودند چنین کشمکش را داشتند یاران مهاجر پیامبر که از مکه آمده بودند نیز پیش از اسلام با هم الفت دوستی نداشتند و چه بسا سینه هایشان از کینه های یکدیگر پر بود اما خداوند همه آن کینه ها را شست و از میان برد بطوری که از سیصد و سیزده نفر رزمندگان بدر که حدود هشتاد نفر از مهاجران و بقیه از انصار بودند ارتشی کوچک اما یک پارچه و نیرومند، متحد و متفق بوجود آمد که دشمن قوی پنجه خود را، در هم شکستند. سپس اضافه می کند فراهم ساختن این الفت و پیوند دلها از طرق مادی و عادی امکانپذیر نبود اگر تمام آنچه را در

روی زمین خرج می کردی هیچ گاه نمی توانستی در میان دلهایشان الفت ایجاد کنی (لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم). ولی این خدا بود که در میان آنها بوسیله ایمان الفت ایجاد کرد (و لکن تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 232
الله الف بینهم). آنها که بوضع روحیه افراد لجوج و کینه توز مخصوصا اقوام بی خبری همچون مردم عصر جاهلیت آشنا هستند می دانند اینگونه کینه ها و عداوتها را نه بوسیله مال و ثروت می شود شستشو کرد نه با جاه و مقام ، تنها راه فرو نشاندن آن انتقام است همان انتقامی که به صورت زنجیره ئی تکرار خواهد شد و در هر بار چهره زشت آن هولناک تر و دامنه آن وسیعتر خواهد گردید، تنها چیزی که میتواند آن کینه های راسخ و ریشهدار را از میان ببرد ایجاد یک نوع انقلاب و دگرگونی در افکار و اندیشه ها و جانها است ، آنچنان انقلابی که شخصیتها را دگرگون سازد و طرز تفکرها را عوض کند و در سطحی بسیار بالاتر از آنچه بودند قرار گیرند به طوری که اعمال گذشته در نظرشان پست و ناچیز و ابلهانه جلوه کند و به دنبال آن دست به یک خانه تکانی در اعماق وجود خود بزنند و زباله های کینه و قساوت و انتقامجوئی و تعصبهای قبیلهای و مانند آن را بیرون بریزند و این کاری است که از پول و ثروت هرگز ساخته نیست بلکه تنها در سایه ایمان و توحید واقعی امکانپذیر است . و در پایان آیه اضافه می کند خداوند عزیز و حکیم است (انه عزیز حکیم). عزت او ایجاب می کند که هیچ کس را یارای مقاومت در مقابل او نباشد و حکمتش سبب می شود که همه کارهایش روی حساب باشد و لذا برنامه حساب شدهای دلهای پراکنده را متحد ساخت و در اختیار پیامبرش گذاشت تا نور هدایت اسلام را بوسیله آنها در همه جهان پخش کند. در اینجا به دو نکته باید توجه کرد: 1 - بعضی از مفسران آیه فوق را تنها اشاره به اختلافات اوس و خزرج که از انصار بودند دانستهاند ولی با توجه به این که مهاجران و انصار هر دو در یک صف به یاری پیغمبر بر خواستند روشن می شود که مفهوم آیه یک مفهوم وسیع است شاید آنها چنین فکر کرده اند که تنها اختلاف در میان اوس و خزرج بود در حالی تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 233
که هزار گونه اختلاف و شکاف اجتماعی میان طبقه فقیر و غنی بوده و آقا کوچک و بزرگ این قبیله و آن قبیله وجود داشت شکافهائی که در سایه اسلام پر شد و آثار آن بر طرف گشت آنچنان که قرآن در جای دیگر می گوید و اذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا این نعمت بزرگ خدا را به خاطر داشته باشید که شما با هم دشمن بودید او در میان دلهایتان الفت ایجاد کرد و در پرتو نعمتش برادر یک دگر شدید (آل عمران 103). 2 - این قانون تنها مربوط به مسلمانان نخستین نبوده امروز هم که اسلام سایه خود را بر سر هشتصد میلیون

مسلمان جهان گسترده و از نژادهای مختلف و اقوام کاملا متفاوت و گروههای اجتماعی متنوع پیروانی دارد هیچ حلقه اتصالی نمی تواند آنها را بهم متحد و مربوط سازد (جز حلقه اتصال ایمان و توحید) اموال ، ثروتها و تشویقهای مادی و کنگرهها و کنفرانسها به تنهایی کاری از آنها ساخته نیست باید همان شعلهای در دلها افروخته شود که در قلوب مسلمانان نخستین بود و نصرت و پیروزی نیز تنها از همین راه اخوت اسلامی میسر است . در آخرین آیه مورد بحث برای تقویت روحیه پاک پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) روی سخن را به او کرده می گوید: ای پیامبر خداوند و این مؤ منانی که از تو پیروی می کنند برای حمایت تو کافی هستند و با کمک آنها میتوانی به هدف خود نائل شوی (یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤ منین). بعضی از مفسران نقل کرده اند که این آیه هنگامی نازل شد که طائفه یهود بنی قریظه و بنی نضیر به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گفتند ما حاضریم تسلیم تو شویم و از تو پیروی کنیم (و ترا یاری خواهیم کرد) آیه بالا نازل شد و به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هشدار داد که به آنها اعتماد و تکیه نکند، بلکه تکیه گاه خود را تنها خدا و

قرار دهد.
حافظ ((ابونعیم)) که از علمای معروف اهل سنت است در کتاب فضائل الصحابه به اسناد خود نقل کرده که این آیه درباره علی بن ابی طالب نازل شده و منظور از مؤ منین علی (علیه السلام) است .
کرارا گفته ایم که اینگونه تفسیرها و شاءن نزولها آیه را منحصر و محدود نمی کند بلکه منظور این است شخصی مانند علی (علیه السلام) که در صف اول مؤ منان قرار دارد نخستین تکیه گاه پیامبر بعد از خدا از میان مسلمین است هر چند که دیگر مؤ منان نیز در صفوف بعد یار و یاور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هستند. الأنفال

آیه 65 - 66
آیه و ترجمه
يَأَيهَا النَّبىُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلى الْقِتَالِ إِن يَكُن مِّنكُمْ عِشرُونَ صبِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَينِ وَ إِن يَكُن مِّنكم مِّائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفاً مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُونَ(65)
الْئَنَ خَفَّف اللَّهُ عَنكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضعْفاً فَإِن يَكُن مِّنكم مِّائَةٌ صابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَينِ وَ إِن يَكُن مِّنكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَينِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصبرِينَ(66)
ترجمه :65 - ای پیامبر! مومنان را تحریک به جنگ (با دشمن) کن ، هر گاه بیست نفر با استقامت از شما باشند بر دویست نفر غلبه می کنند و اگر

صد نفر باشند بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند پیروز می گردند چرا که آنها گروهی هستند که نمی فهمند!.
66 - هم اکنون خداوند از شما تخفیف داد و دانست که در شما ضعفی وجود دارد بنابر این هر گاه یکصد نفر با استقامت از شما باشند بر دویست نفر پیروز می شوند و اگر یکهزار نفر باشند بر دو هزار نفر به فرمان خدا غلبه خواهند کرد و خدا با صابران است .
تفسیر :
منتظر برابری قوا نباشید!
در این دو آیه نیز دستورات نظامی و احکام جهاد اسلامی تعقیب می شود.
در نخستین آیه به رسول اکرم دستور می دهد که ((ای پیامبر! مسلمانان را تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 236
تحریص و تشویق به جهاد با دشمن کن)) (یا ایها النبی حرض المؤ منین علی القتال).
جنگجویان و رزمندگان هر اندازه آمادگی داشته باشند باز قبل از شروع به جنگ باید آنها را از نظر روحی تقویت و به اصطلاح شارژ کرد، و این در برنامه تمام ارتش های آگاه جهان گنجانیده شده است که فرماندهان و افسران سپاه قبل از حرکت به سوی میدان جنگ و یا در میدان قبل از آغاز حمله با ذکر مطالب مناسبی روح جنگی آنان را تقویت می کنند و از خطر شکست بر حذر می دارند.
منتها دامنه این تشویق و تحریص در مکتب های مادی و مشابه آن محدود است ، ولی در مکتبهای آسمانی بسیار گسترده تر است ، توجه به فرمان پروردگار، و تاثیر ایمان به خدا، و یادآوری مقام شهدای راه حق ، فضیلت و پاداش های بی حسابی که در انتظار آنها است و افتخارها و مواهب معنوی که در پیروزی بر دشمن در صحنه جهاد وجود دارد، بهترین وسیله برای تشویق و تحریک روح سلحشوری و استقامت و پایمردی در سربازان می باشد، در جنگهای اسلامی گاهی تلاوت چند آیه از قرآن مجید آنچنان سربازان مجاهد را آماده می ساخت که سر از پا نمی شناختند و یک پارچه عشق و شور و هیجان می شدند.
در هر حال این جمله از آیه اهمیت تبلیغ و تقویت هر چه بیشتر روحیه سربازان را به عنوان یک دستور اسلامی روشن می سازد.
و به دنبال آن دستور دومی می دهد و می گوید: ((اگر از شما بیست نفر سرباز با استقامت باشد بر دویست نفر غلبه خواهند کرد و اگر از شما صد نفر باشد بر هزار نفر از کافران غلبه می کند)) (ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا ماتین و ان یکن منکم ماة یغلبو الفا من الذین کفروا).
گر چه تعبیر آیه به صورت اخبار از غلبه یک نفر برده نفر است ، ولی به قرینه آیه بعد که می گوید الان خفف الله عنکم : ((هم اکنون خدا این

تکلیف را بر شما تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 237
تخفیف داد))... ((روشن می شود که منظور از آن تعیین وظیفه و برنامه و دستور است نه تنها یک خبر ساده ، و به این ترتیب مسلمانان نباید منتظر این باشند که از نظر نفرات جنگی با دشمن در یک سطح مساوی قرار گیرند بلکه حتی اگر عدد آنها یک دهم نفرات دشمن باشد باز وظیفه جهاد بر آنها فرض است .
سپس اشاره به علت این حکم کرده و می گوید ((این بخاطر آن است که دشمنان بی ایمان شما جمعیتی هستند که نمی فهمند)) (بانهم قوم لا یفقهون).
این تعلیل در آغاز عجیب و شگفت آور به نظر می رسد که چه ارتباطی میان ((آگاهی)) و ((پیروزی)) یا ((عدم آگاهی)) و ((شکست)) وجود دارد؟ ولی در واقع رابطه میان این دو بسیار نزدیک و محکم است چه اینکه مؤ منان ، راه خود را به خوبی می شناسند، هدف آفرینش و وجود خود را درک می کنند، و از نتائج مثبتی که در این جهان و پاداش های فراوانی که در جهان دیگر در انتظار مجاهدان است باخبرند آنها می دانند برای چه می جنگند؟ و برای ((که)) پیکار می کنند و در راه ((چه هدف مقدسی)) فداکاری می نمایند، و اگر در این راه قربانی و شهید شوند حسابشان با ((کیست))؟.
این مسیر روشن و این آگاهی ، به آنان صبر و استقامت و پایمردی می بخشد.
اما افراد بی ایمان و یا بت پرستان ، درست نمی دانند برای چه می جنگند؟ و برای چه کسی مبارزه می کنند؟ و اگر در این راه کشته شدند خون آنها را چه کسی جبران خواهد کرد؟ تنها روی یک عادت و تقلید کورکورانه و یا تعصب خشک و بی منطق به دنبال این مکتب افتاده اند و این تاریکی راه و نا آگاهی از هدف و ندانستن پایان کار و نتیجه مبارزه ، اعصاب آنها را سست می کند، و توان و استقامتشان را می گیرد، و از آنها موجودی ضعیف می سازد.
اما به دنبال دستور سنگین فوق ، خداوند آن را چند درجه تخفیف می دهد
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 238
و می گوید هم اکنون خداوند به شما تخفیف داد و دانست در میان شما افرادی ضعیف و سست هستند)) (الان خفف الله عنکم و علم ان فیکم ضعفا).
سپس می گوید: ((در این حال اگر از شما صد نفر سرباز با استقامت باشند، بر دویست نفر غلبه می کنند و اگر هزار نفر باشند بر دو هزار نفر به فرمان خدا پیروز می شوند)) (فان یکن منکم ماة صابرة یغلبوا ماتین و ان یکن منکم الف یغلبوا الفین باذن الله).

ولی در هر حال فراموش نکنید که ((خداوند با صابران است)) (و الله مع الصابرین).
نکته ها
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد
1 - آیا آیه نخست منسوخ شده ؟
همانطور که مشاهده کردیم آیه نخست ، به مسلمانان دستور می دهد که حتی اگر لشگر دشمن ده برابر آنها باشد از مقابله با آنها سرباز نزنند، در حالی که در آیه دوم نسبت را به دو برابر تنزل داده است .
این اختلاف ظاهری سبب شده که بعضی حکم آیه اول را بوسیله آیه دوم منسوخ بدانند، و یا آیه اول را بر یک حکم مستحب و آیه دوم را بر یک حکم واجب حمل کنند، یعنی اگر تعداد دشمنان حداکثر دو برابر تعداد مسلمانان باشد وظیفه دارند از میدان جهاد عقب نشینی نکنند، اما اگر بیش از دو برابر باشد تا ده برابر می توانند از جهاد خودداری کنند، اما بهتر آن است که باز هم دست از جهاد بر ندارند.
ولی جمعی از مفسران را عقیده بر این است که اختلاف ظاهری که بین دو آیه دیده می شود نه دلیل بر نسخ است و نه دلیل بر استحباب ، بلکه هر یک از این دو حکم مورد معینی دارد: به هنگامی که مسلمانان گرفتار ضعف و سستی شوند و در میان آنها افراد تازه کار و ناآزموده و ساخته نشده بوده باشند مقیاس سنجش همان تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 239 نسبت دو برابر است ، ولی به هنگامی که افراد ساخته شده و ورزیده و قوی الایمان همانند بسیاری از رزمندگان بدر بوده باشند این نسبت تا ده برابر ترقی می کند.
بنابراین دو حکم مذکور در دو آیه ، مربوط به دو گروه مختلف و در شرائط متفاوت است ، و به این ترتیب نسخی در اینجا وجود ندارد و اگر می بینیم در بعضی از روایات تعبیر به نسخ شده است باید توجه داشته باشیم که ((نسخ در لسان روایات مفهوم وسیعی دارد که تخصیص را هم شامل می شود)).
2 - افسانه موازنه قوا
آیات فوق - به هر صورت - این حکم مسلم را در بر دارد که مسلمانان هرگز نباید در انتظار موازنه ظاهری قوا با دشمن بنشینند بلکه گاهی با دو برابر جمعیت خود و گاهی حتی با ده برابر باید به مقابله برخیزند و به عذر کمبود نفرات از برابر دشمن فرار نکنند، و جالب اینکه در بیشتر میدانهای جنگی اسلام تعادل قوا به سود دشمن بهم خورده بود و مسلمین غالبا در اقلیت بوده اند، نه تنها در جنگهائی که در زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اتفاق افتاد، مانند بدر و احد و احزاب ، و یا جنگهائی مثل موته که تعداد مسلمانان سه هزار نفر و حداقل عددی که از نفرات دشمن نوشته

اند یکصد و پنجاه هزار نفر بود، بلکه در جنگهائی که بعد از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رخ داد این تفاوت به نحو حیرت انگیزی وجود داشت ، مثلا تعداد نفرات ارتش آزادی بخش اسلام را در جنگ با سپاه ساسانی پنجاه هزار نفر، در حالی که تعداد سپاهیان خسروپرویز را پانصد هزار نفر نوشته اند.
در واقعه ((یرموک)) که برخورد بزرگ ارتش اسلام با سپاهیان روم بود مورخان نقل کرده اند لشگری را که هرقل گردآوری کرد حدود دویست هزار نفر بود، ولی ارتش اسلام از بیست و چهار هزار نفر تجاوز نمی کرد!!
و عجیبتر این که نوشته اند تعداد نفراتی که از دشمن در این میدان به خاک افتادند بالغ بر هفتاد هزار نفر می شد. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 240
شک نیست که موازنه و برتری قوا به ظاهر یکی از عوامل پیروزی است ، ولی چه چیز سبب می شد که این تفاوت بزرگ و چشمگیر به سود مسلمانها جبران گردد؟
پاسخ این سئوال مهم را قرآن با سه تعبیر در دو آیه فوق بیان کرده است در یکجا می گوید: ((عشرون صابرون)) ((بیست نفر با استقامت)) ((و ماة صابرة)) ((یکصد نفر با استقامت)).
یعنی روح استقامت و پایداری که ثمره درخت ایمان است سبب می شد که هر یک نفر در برابر ده نفر استقامت کنند و بر آنها پیروز گردند.
و در جای دیگر می گوید ((بانهم قوم لا یفقهون)) یعنی عدم آگاهی آنها از هدفشان و آگاهی شما نسبت بهدف مقدستان ، کمبود نفرات را جبران می کند.
و در جای دیگر تعبیر به ((اذن الله)) می کند، یعنی امدادهای الهی و کمک های غیبی و معنوی و لطف و رحمت پروردگار شامل حال چنین مجاهدان با ایمان و پر استقامت است .
امروز نیز مسلمانان در برابر دشمنان نیرومندی قرار دارند، اما عجب این است که در بسیاری از میدانهای جنگ نفرات مسلمین بسیار از دشمن برتری دارند، ولی باز هم اثری از پیروزی نیست و درست در جهت عکس مسلمین نخستین گام بر می دارند.
اینها بخاطر آن است که آگاهی کافی متاءسفانه در مسلمانان امروز نیست ، روح استقامت را به خاطر تسلیم شدن در برابر عوامل فساد و زرق و برق مادی از دست داده اند، حمایتهای الهی نیز بخاطر آلودگی به گناه از آنها سلب شده است در نتیجه به چنین سرنوشتی گرفتار شده اند!
ولی راه بازگشت هنوز باز است و امیدواریم روزی فرا رسد که مفهوم آیات تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 241

فوق بار دیگر در مسلمین زنده شود و به وضع ذلت بار کنونی پایان دهند.
3 - جالب توجه اینکه در آیه اول که سخن از نسبت یک و ده است برای مثال ((عشرون)) یعنی بیست نفر، و ((ماتین)) یعنی دویست نفر انتخاب شده ، اما در آیه دوم که سخن از نسبت دو برابر است ، مثال یکصد نفر در برابر دویست نفر و هزار نفر در برابر دو هزار نفر انتخاب شده .
این تفاوت مثال گویا به خاطر بیان این حقیقت است که افراد قوی الاراده و با ایمان حتی می توانند از بیست نفر یک لشکر بسازند در حالی که افراد ضعیف از چنین عدد کمی نمی توانند یک لشگر تهیه کنند بلکه باید از چندین برابر آن لشگر فراهم سازند. الأنفال
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 242
آیه 67 - 71
آیه و ترجمه
مَا كانَ لِنَبِي أَن يَكُونَ لَهُ أَسرَى حَتى يُثْخِنَ فى الاَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَض الدُّنْيَا وَ اللَّهُ يُرِيدُ الاَخِرَةَ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ(67)
لَّوْ لا كِتَبٌ مِّنَ اللَّهِ سبَقَ لَمَسكُمْ فِيمَا أَخَذْتمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ(68)
فَكلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَلاً طيِّباً وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(69)
يَأَيهَا النَّبىُّ قُل لِّمَن فى أَيْدِيكُم مِّنَ الاَسرَى إِن يَعْلَمِ اللَّهُ فى قُلُوبِكُمْ خَيراً يُؤْتِكُمْ خَيراً مِّمَّا أُخِذَ مِنكمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(70)
وَ إِن يُرِيدُوا خِيَانَتَک فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِن قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنهُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ(71)
ترجمه :67 - هیچ پیامبری حق ندارد اسیرانی (از دشمن) بگیرد تا کاملا بر آنها پیروز گردد (و جای پای خود را در زمین محکم کند) شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید (و مایلید اسیران بیشتری بگیرید و در برابر گرفتن مالی آزاد کنید) ولی خداوند سرای دیگر را (برای شما) می خواهد و خداوند قادر و حکیم است .
68 - اگر فرمان سابق خدا نبود (که بدون ابلاغ ، امتی را کیفر ندهد) مجازات بزرگی به خاطر چیزی که (از اسیران) گرفتید به شما می رسید.
69 - اکنون از آنچه غنیمت گرفته اید حلال و پاکیزه بخورید و از خدا بپرهیزید، خداوند آمرزنده و مهربان است .
70 - ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند بگو اگر خداوند خیری در دلهای شما بداند (و نیات نیک و پاکی داشته باشید) بهتر از آنچه از شما گرفته به شما می دهد، و شما را می بخشد، و خداوند آمرزنده و مهربان است .
71 - اما اگر بخواهند با تو خیانت کنند (موضوع تازه ای نیست) آنها پیش از این (نیز) به خدا خیانت کردند و خداوند (شما را) بر آنها پیروز کرد و خداوند دانا و حکیم است . تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 243

تفسیر :
اسیران جنگی
در آیات گذشته قسمتهای مهمی از احکام جهاد و درگیری با دشمنان بیان شد، در آیات مورد بحث با ذکر قسمتی از احکام اسرای جنگی این بحث تکمیل می شود، زیرا جنگها معمولا با مساءله گرفتن اسیر تواءمند، و طرز رفتار با اسرای جنگی از نظر جنبه های انسانی و هم چنین هدفهای جهاد فوق العاده اهمیت دارد.
نخستین مطلب مهمی را که در این زمینه بیان می کند، این است که می گوید: ((هیچ پیامبری حق ندارد اسیران جنگی داشته باشد، تا به اندازه کافی جای پای خود را در زمین محکم کند و ضربه های کاری و اطمینان بخش بر پیکر دشمن وارد سازد)) (ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض).
((یثخن)) از ماده ((ثخن)) بر وزن ((شکن)) در اصل به معنی ضخامت و غلظت و سنگینی آمده است ، سپس به همین مناسبت به پیروزی و غلبه آشکار و قوت و قدرت و شدت اطلاق شده .
گروهی از مفسران ((حتی یثخن فی الارض)) را به معنی مبالغه و شدت در کشتار دشمن گرفته اند و می گویند معنی این جمله این است که گرفتن اسیران جنگی باید بعد از کشتار فراوان دشمن باشد، ولی با توجه به کلمه ((فی الارض)) (در زمین) و با توجه به ریشه این لغت که به معنی شدت و غلظت است ، روشن می شود که معنی اصلی جمله چنین نیست ، بلکه منظور اصلی تفوق کامل بر دشمن و نشان دادن قوت و قدرت و محکم کردن سیطره خود بر منطقه است . تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 244
ولی از آنجا که گاهی در هم کوبیدن و کشتار دشمن سبب تحکیم موقعیت مسلمانان می شود یکی از مصادیق این جمله در شرایط خاصی کشتار دشمن می تواند بوده باشد، نه مفهوم اصلی جمله !.
به هر حال آیه مورد بحث مسلمانان را توجه به یک نکته حساس جنگی می دهد، و آن اینکه هیچگاه مسلمانان پیش از شکست کامل دشمن نباید به فکر گرفتن اسیر باشند، زیرا چنانکه از پاره ای از روایات استفاده می شود، بعضی از مسلمانان تازه کار در میدان ((بدر)) سعی داشتند دشمن را تا ممکن است اسیر کنند، برای اینکه طبق معمول جنگهای آن روز؛ پس از خاتمه جنگ ، مبلغ قابل ملاحظه ای به نام ((فدیه)) یا ((فداء)) می گرفتند و اسیران را در مقابل آن آزاد می کردند.
این کار ممکن است بعضی از مواقع کار خوبی محسوب شود، ولی قبل از اطمینان کامل از شکست دشمن کار خطرناکی است ، زیرا مشغول شدن به گرفتن اسیران و بستن دستهای آنها و انتقال آنان به یک محل مناسب در

بسیاری از اوقات جنگجویان را از اصل هدف جنگ باز می دارد، و چه بسا به دشمن زخم خورده امکان می دهد که حملات خود را تشدید و جنگجویان را در هم بکوبند، همان گونه که در حادثه جنگ احد توجه به جمع آوری غنائم گروهی از مسلمانان را به خود مشغول ساخت ، و دشمن از فرصت استفاده کرد و ضربه نهائی خود را بر آنها وارد کرد!
بنابراین گرفتن اسیر تنها در صورتی مجاز است که اطمینان کامل از پیروزی بر دشمن حاصل شود در غیر این صورت باید با ضربات قاطع و کوبنده و پی در پی قدرت و نیروی دشمن مهاجم را از کار بیاندازد. اما به محض حصول اطمینان از این موضوع ، هدف انسانی ایجاب می کند که دست از کشتن بردارند و به اسیر کردن قناعت کنند. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 245
این دو نکته مهم ((نظامی)) و انسانی در آیه فوق در عبارت کوتاهی بیان شده است .
سپس آن گروه را که بر خلاف این دستور رفتار کردند مورد ملامت قرار داده و می گوید: ((شما تنها به فکر جنبه های مادی هستید و متاع ناپایدار دنیا را می خواهید، در حالیکه خداوند سرای جاویدان و سعادت همی شگی را برای شما می خواهد (تریدون عرض الدنیا و الله یرید الاخرة).
((عرض)) به معنی ((امور ناپایدار)) است و از آنجا که سرمایه های مادی این جهان پایدار نمی مانند ((عرض الدنیا)) به آنها گفته شده .
البته همانطور که گفتیم توجه به جنبه های مادی اسیران جنگی و غفلت از اهداف نهائی یعنی پیروزی بر دشمن نه تنها به سعادت و پاداش اخروی لطمه می زند، بلکه از نظر زندگی این جهان و سربلندی و عزت و آرامش نیز زیان بخش است ، در حقیقت این اهداف نهائی از امور پایدار این جهان محسوب می شود، و به تعبیر دیگر نباید به خاطر منافع آنی و زودگذر، منافع مستمر آینده را به خطر افکند!.
و در پایان آیه می فرماید دستور فوق در واقع آمیخته ای از عزت و پیروزی و حکمت و تدبیر است ، چون از ناحیه خداوند صادر شده و خداوند عزیز و حکیم است (و الله عزیز حکیم).
در آیه بعد بار دیگر به ملامت و توبیخ کسانی که برای تاءمین منافع زودگذر مادی مصالح مهم اجتماعی را به خطر افکندند، پرداخته ، می گوید: ((اگر فرمان سابق خدا نبود عذاب و کیفر بزرگی به خاطر اسیرانی که گرفتید به شما می رسید)) (لو لا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم)
درباره جمله ((لو لا کتاب من الله سبق)) مفسران ، احتمالات گوناگون تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 246
داده اند، ولی آنچه مناسبتر با تفسیر مجموع آیه است ، این است که :

((اگر نه این بود که خداوند از پیش مقرر داشته است که تا حکمی را به وسیله پیامبرش برای بندگان بیان نکرده آنها را مجازات نکند، شما را به خاطر اینکه به دنبال گرفتن اسیران به منظور جلب منافع مادی رفتید و موقعیت ارتش اسلام و پیروزی نهائی آن را به خطر افکندید، سخت کیفر می داد، ولی همانگونه که در آیات دیگر قرآن تصریح شده ، سنت پروردگار این است که نخست احکام را تبیین می کند سپس متخلفین را کیفر می دهد)) مانند ((و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا)) (سوره اسراء آیه 15).
در اینجا به چند نکته باید توجه داشت
1- ظاهر آیات فوق - همانگونه که گفتیم - بحث پیرامون گرفتن اسیران جنگی است ، نه مساءله گرفتن ((فدیه)) بعد از جنگ ، و به این ترتیب بسیاری از اشکالات که در فهم تفسیر آیه برای جمعی از مفسران پیدا شده خود بخود حل خواهد شد.
و نیز ملامت و سرزنش متوجه گروهی است که قبل از پیروزی کامل مشغول گرفتن اسیران به منظور هدفهای مادی شدند، و هیچگونه ارتباطی با شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و آن دسته از مؤ منان که هدف جهاد را تعقیب می کردند، ندارد.
بنابراین بحثهائی از قبیل اینکه آیا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در اینجا مرتکب گناهی شده و چگونه با مقام عصمت او سازگار است ، همگی بی مورد است .
همچنین احادیثی که در بعضی از کتب اهل تسنن در تفسیر آیه وارد شده و می گوید آیه مربوط به اقدام پیامبر و مسلمانان به گرفتن فدیه در مقابل اسیران جنگی بعد از جنگ بدر و قبل از اجازه خداوند است ، و اینکه تنها کسی که مخالف تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 247
با فدیه و طرفدار کشتن اسیران جنگی بود عمر یا سعد بن معاذ بود و پیامبر درباره او فرمود اگر عذابی از طرف خدا نازل می شد هیچ کس از ما جز عمر و یا سعد بن معاذ نجات نمی یافت !! همه این بحثها بی اساس و این گونه روایات از تفسیر آیه به کلی بیگانه است ، بخصوص اینکه نشانه جعل در این احادیث کاملا ظاهر است ، زیرا مقام عمر یا سعد بن معاذ را حتی بالاتر از مقام پیامبر قرار داده است !!
2 - آیات فوق هیچگونه مخالفتی با گرفتن فداء و آزاد ساختن اسیران جنگی در صورتی که مصلحت جامعه اسلامی ایجاب کند، ندارد بلکه می گوید نباید مجاهدین به این منظور دست به گرفتن اسیر بزنند، بنابراین با آیه 4 سوره محمد از هر نظر موافق است آنجا که می گوید: فاذالقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب حتی اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق فاما منا بعد و اما فداء:
((هنگامی که با کافران (و دشمنانی که حق حیات برای شما قائل نیستند)

در میدان جنگ روبرو شدید، ضربات خود را بر گردن آنان فرود آرید تا هنگامی که بر آنها غلبه کنید، در این هنگام دیگر آنها را نکشید بلکه ببندید و اسیر سازید، سپس یا آنها را بدون گرفتن ((فداء)) و یا با گرفتن ((فداء)) آزاد کنید)).
ولی در اینجا به یک نکته باید توجه داشت و آن اینکه هرگاه در میان اسیران جنگی افراد خطرناکی وجود داشته باشند که آزادی آنها، موجب برافروخته شدن مجدد آتش جنگ و به خطر افتادن پیروزی گردد، مسلمانان حق دارند اینگونه افراد خطرناک را نابود کنند، دلیل این موضوع در خود آیه و در تعبیر ((یثخن)) و ((اثخنتموهم)) نهفته شده است .
به همین دلیل در پاره ای از روایات وارد شده که پیامبر دستور داد دو نفر از اسیران جنگ بدر را به نام ((عقبة ابن ابی معیط)) و ((نضر بن حارث)) را به قتل برسانند. و هیچ گونه فدائی از آنان نپذیرند. (تفسیر نور الثقلین جلد 2 صفحه 135) تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 248
3 - در آیات بالا بار دیگر تاءکیدی پیرامون مساءله آزادی اراده انسان و نفی مکتب جبر دیده می شود، زیرا می گوید خداوند برای شما سرای جاویدان می خواهد در حالی که گروهی از شما در بند منافع مادی زودگذر هستید.
در آیه بعد اشاره به یکی دیگر از احکام اسیران جنگی و آن مساءله گرفتن ((فداء)) شده است .
بطوریکه در بعضی از روایات که در مورد ((شاءن نزول)) آیات مورد بحث وارد شده ، می خوانیم : بعد از پایان جنگ بدر و گرفتن اسیران جنگی و پس از آنکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور داد که دو نفر از اسیران خطرناک ((عقبة)) و ((نضر)) را گردن بزنند، گروه انصار به وحشت افتادند که نکند این دستور درباره سایر اسیران اجرا شود (و از گرفتن فدا محروم بمانند) لذا به پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرض کردند ما هفتاد نفر را کشته و هفتاد نفر را اسیر کردیم و اینها از قبیله تو و اسیران تواند، آنها را به ما ببخش تا در برابر آزادی آنها ((فداء)) بگیریم (پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم در انتظار نزول وحی آسمانی در این باره بود) آیات مورد بحث نازل شد و اجازه گرفتن ((فداء)) در مقابل آزادی اسیران داد.
و نیز در روایت نقل شده که بیشترین مبلغی که برای آزادی اسیران تعیین شده بود چهار هزار درهم و کمترین مبلغ هزار درهم بود. هنگامی که این موضوع به گوش قریش رسید، یکی پس از دیگری مبلغ ((فداء)) را فرستادند تا اسیران خود را آزاد کنند.
عجیب اینکه داماد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ((ابی العاص)) نیز در میان اسیران بود، دختر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یعنی زینب

همسر ابوالعاص گردنبندی را که ((خدیجه)) در عروسیش به او داده بود به عنوان ((فداء)) نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرستاد.
هنگامی که تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 249
چشم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به گردنبند افتاد خاطره خدیجه آن زن فداکار و مجاهد در نظرش مجسم شد، فرمود خدا رحمت کند خدیجه را، این گردنبندی است که جهیزیه دخترم ((زینب)) قرار داد (و طبق بعضی دیگر از روایات به احترام خدیجه از پذیرفتن گردنبند خودداری کرد، و برای رعایت حقوق مسلمانان موافقت آنها را در این کار جلب نمود).
سپس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ((ابوالعاص)) را آزاد کرد، به شرط اینکه دخترش زینب را (که قبل از اسلام به همسری ابوالعاص در آورده بود) به مدینه نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بفرستد، او نیز این شرط را پذیرفت و بعدا هم به آن وفا کرد.
به هر حال آیه فوق به مسلمانان اجازه می دهد که از این غنیمت جنگی (یعنی مبلغی را که در برابر آزادی اسیران می گرفتند) استفاده کنند و می گوید: ((از آنچه به غنیمت گرفته اید، حلال و پاکیزه بخورید و بهره گیرید)) (فکلوا مما غنمتم حلالا طیبا).
این جمله ممکن است معنی وسیعی داشته باشد، و علاوه بر موضوع فداء سایر غنائم را نیز شامل شود.
سپس به آنها دستور می دهد که ((تقوی را پیشه کنید و از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید)). (و اتقوا الله).
اشاره به اینکه مباح بودن اینگونه غنائم نباید سبب شود که هدف مجاهدین در میدان جهاد جمع غنیمت و یا گرفتن اسیر به خاطر ((فداء)) باشد.
و اگر در گذشته چنین نیات زشتی در دل داشتند، بیرون کنند، و نسبت
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 250
به گذشته وعده عفو و آمرزش می دهد و می گوید: ((خداوند غفور و رحیم است)) (ان الله غفور رحیم).
آیا گرفتن فداء منطقی و عادلانه است ؟
در اینجا سؤ الی پیش می آید که گرفتن مبلغی در برابر آزاد ساختن اسیران چگونه با اصول عدالت سازگار می باشد؟ و آیا این یک نوع انسان فروشی نیست ؟
ولی با کمی دقت پاسخ این سؤ ال روشن می شود، که ((فداء)) در حقیقت یک نوع غرامت جنگی است زیرا در هر جنگی مقدار زیادی از سرمایه های اقتصادی و نیروی انسانی از میان می رود، گروهی که به حق می جنگند حق دارند پس از پایان جنگ جبران خسارات خود را از دشمن بخواهند، یکی از طرق گرفتن خسارت مساءله ((فداء)) است ، و با توجه

به اینکه مبلغ ((فداء)) در آن روز درباره اسیران ثروتمند چهار هزار درهم و درباره افراد کم ثروت یکهزار درهم ، تعیین شده بود، معلوم می شود که مجموع اموالی که از این راه از قریش گرفته شد چندان قابل ملاحظه نبود حتی پاسخگوی خسارتهای مالی و انسانی که بر سپاه اسلام وارد شده بود، محسوب نمی شد.
از این گذشته اموال زیادی از مسلمانان در مکه به هنگامی که مجبور شدند بر اثر فشار قریش ، به مدینه هجرت کنند در دست دشمن باقی مانده بود، و از این نظر نیز مسلمانان حق داشتند که آنرا جبران کنند.
توجه به این نکته نیز لازم است که گرفتن فداء جنبه الزامی ندارد، و حکومت اسلامی می تواند در صورتی که صلاح ببیند، اسیران جنگی را مبادله کند، و یا بدون گرفتن هیچ گونه امتیازی آزاد سازد چنانکه در آیه 4 سوره محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آن اشاره شده و تفسیر آن به خواست خدا خواهد آمد. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 251
مساءله مهم دیگری که در مورد اسیران جنگی وجود دارد موضوع اصلاح و تربیت و هدایت آنها است ، این موضوع در مکتبهای مادی ممکن است مطرح نباشد، ولی در جهادی که برای آزادی و اصلاح انسانها و تعمیم حق و عدالت صورت می گیرد، حتما مطرح است .
لذا در چهارمین آیه مورد بحث به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد که اسیران را با بیان دلگرم کننده ای به سوی ایمان و اصلاح روش خود دعوت و تشویق کند، و می گوید: ای پیامبر به اسیرانی که در دست شما هستند بگو اگر خداوند در دلهای شما خیر و نیکی بداند بهتر از آنچه از شما گرفته شده ، به شما می بخشد))،
(یا ایها النبی قل لمن فی ایدیکم من الاسری ان یعلم الله فی قلوبکم خیرا یؤ تکم خیرا مما اخذ منکم)
منظور از کلمه ((خیرا)) در جمله ((ان یعلم الله فی قلوبکم خیرا)) همان ایمان و پذیرش اسلام است و منظور از ((خیرا)) در جمله بعد پاداشهای مادی و معنوی است که در سایه اسلام و ایمان عاید آنها می شود، و به مراتب بالاتر از مبلغی است که به عنوان فداء پرداخته اند.
علاوه بر این پاداشها لطف دیگری نیز درباره شما کرده و گناهانی را که در سابق و قبل از پذیرش اسلام مرتکب شدید، می بخشد، و خداوند آمرزنده و مهربان است)). (و یغفر لکم و الله غفور رحیم)
و از آنجا که ممکن بود بعضی از اسیران از این برنامه سوء استفاده کنند و با اظهار اسلام به قصد خیانت و انتقامجوئی در صفوف مسلمانان درآیند، در آیه بعد هم به آنها اخطار می کند، و هم به مسلمانان هشدار می دهد و می گوید: ((و اگر بخواهند به تو خیانت کنند چیز تازه ای نیست ، آنها پیش از این هم به خدا خیانت کردند))، (و ان یریدوا خیانتک فقد خانوا الله من

قبل). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 252
چه خیانتی از این بالاتر که ندای فطرت را نشنیده گرفته و حکم عقل را پشت سر انداختند، و برای خدا شریک و شبیه قائل شدند، و آئین خرافی بت پرستی را جانشین توحید ساختند.
ولی اینها نباید فراموش کنند که ((خداوند تو و یارانت را بر آنها پیروز کرد)) (فامکن منهم).
در آینده نیز اگر راه خیانت را بپویند به پیروزی نخواهند رسید، باز هم گرفتار شکست خواهند شد.
خداوند از نیات آنها آگاه است و دستوراتی را که درباره اسیران داده است بر طبق حکمت می باشد، زیرا ((خداوند علیم و حکیم است)) (و الله علیم حکیم).
در تفسیرهای شیعه و اهل سنت در ذیل دو آیه فوق نقل شده که گروهی از انصار از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اجازه خواستند که از ((عباس)) عموی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که در میان اسیران بدر بود به احترام آن حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) - فدیه گرفته نشود، ولی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ((و الله لاتذرون منه درهما)) یعنی به خدا سوگند، حتی از یک درهم آن نیز صرف نظر نکنید. (اگر گرفتن فداء قانون خدا است باید درباره همه حتی عموی من اجرا شود، و فرق میان او و سایرین نباشد). پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عباس فرمود از طرف خودت و فرزند برادرت (عقیل بن ابی طالب) باید فداء دهی ، عباس (که علاقه خاصی به مال داشت) گفت ای محمد! می خواهی مرا چنان فقیر کنی که دست پیش روی طایفه قریش دراز کنم ؟! پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گفت از همان ذخیره ای که نزد همسرت ام الفضل گذاردی و گفتی اگر من در میدان جنگ کشته شدم ، این مال را مخارج خود و فرزندانت قرار ده ، فدیه را بپرداز!
عباس از این موضوع سخت در تعجب فرو رفت ، و گفت چه کسی این خبر را به تو داده ؟ (در حالی که کاملا محرمانه بوده است) پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 253
جبرئیل از طرف خداوند.
عباس گفت سوگند به کسی که محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آن سوگند یاد می کند، هیچ کس جز من و همسرم از این راز آگاهی نداشت ، سپس گفت ((اشهد انک رسول الله)) و مسلمان شد.
همه اسیران بدر پس از آزادی به مکه بازگشتند، جز ((عباس)) و ((عقیل)) و ((نوفل)) که قبول اسلام کردند و در مدینه ماندند، و آیات فوق اشاره به وضع آنها می کند.
در مورد اسلام آوردن عباس در بعضی از تواریخ چنین آمده که پس از

قبول اسلام به مکه بازگشت ، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به وسیله نامه از توطئه های مشرکان آگاه می ساخت سپس قبل از سال هشتم هجرت سال فتح مکه به مدینه هجرت نمود.
در کتاب ((قرب الاسناد)) از امام باقر (علیه السلام) از پدرش امام سجاد (علیه السلام) چنین نقل شده که روزی اموال قابل ملاحظه ای نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آوردند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رو به عباس کرد و فرمود عبایت را بگشا، و قسمتی از این مال را برگیر، عباس چنین کرد، سپس پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود این از همان است که خداوند فرموده و آیه ((یا ایها النبی قل لمن فی ایدیکم ...)) را تلاوت کرد.
اشاره به اینکه وعده خدا راجع به جبران اموالی که از شما گرفته شده هم اکنون عملی شد.
و از این حدیث معلوم می شود، که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) درصدد بود اسیرانی را که اسلام آوردند به نحو احسن تشویق و اموالی را که پرداخته اند به طرز بهتری جبران کند. الأنفال
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 254
آیه 72 - 75
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَهَدُوا بِأَمْوَلِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ فی سبِیلِ اللَّهِ وَ الَّذِینَ ءَاوَوا وَّ نَصرُوا أُولَئک بَعْضهُمْ أَوْلِیَاءُ بَعْضٍ وَ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ لَمْ یهَاجِرُوا مَا لَکم مِّن وَلَیَتهِم مِّن شىْءٍ حَتی یهَاجِرُوا وَ إِنِ استَنصرُوکُمْ فی الدِّینِ فَعَلَیْکمُ النَّصرُ إِلا عَلی قَوْمٍ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنهُم مِّیثَقٌ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ(72)
وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بَعْضهُمْ أَوْلِیَاءُ بَعْضٍ إِلا تَفْعَلُوهُ تَکُن فِتْنَةٌ فی الاَرْضِ وَ فَسادٌ کبِیرٌ(73)
وَ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَهَدُوا فی سبِیلِ اللَّهِ وَ الَّذِینَ ءَاوَوا وَّ نَصرُوا أُولَئک هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لهَّم مَّغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ(74)
وَ الَّذِینَ ءَامَنُوا مِن بَعْدُ وَ هَاجَرُوا وَ جَهَدُوا مَعَکُمْ فَأُولَئک مِنکمْ وَ أُولُوا الاَرْحَامِ بَعْضهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فی کِتَبِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِکلِّ شىْءٍ عَلِیمُ(75)
ترجمه :72 - آنها که ایمان آوردند و مهاجرت نمودند و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کردند و آنها که پناه دادند و یاری نمودند، اولیاء (یاران و مسئولان و مدافعان) یکدیگرند، و آنها که ایمان آوردند و مهاجرت نکردند هیچگونه ولایت (و تعهد و مسئولیت) در برابر آنها ندارید تا هجرت کنند و (تنها) اگر از شما در (حفظ) دین (خود) یاری طلبند بر شما است که آنها را یاری کنید جز برضد گروهی که
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 255
میان شما و آنها پیمان (ترک مخاصمه) است و خداوند به آنچه عمل می کنید بینا است .

73 - و آنها که کافر شدند اولیاء (و یاران و مدافعان) یکدیگرند، اگر (این دستور را) انجام ندهید فتنه و فساد عظیمی در زمین روی میدهد.
74 - و آنها که ایمان آوردند و هجرت نمودند و جهاد در راه خدا کردند، و آنها که پناه دادند و یاری کردند، آنان مؤ منان حقیقی اند، برای آنها آمرزش (و رحمت خدا) و روزی شایسته ای است .
75 - و آنها که بعدا ایمان آوردند و هجرت کردند و با شما جهاد نمودند از شما هستند و خویشاوندان نسبت به یکدیگر (از دیگران) در احکامی که خدا مقرر داشته سزوارترند خداوند به همه چیز دانا است
تفسیر :
چهار گروه مختلف این آیات که آخرین فصل سوره انفال است بحثی را درباره مهاجرین و انصار و گروههای دیگر مسلمین و ارزش وجودی هر یک از آنان ، مطرح کرده و بحثهای گذشته پیرامون جهاد و مجاهدان را بدین وسیله تکمیل می کند.
به تعبیر دیگر در این آیات نظام جامعه اسلامی از نظر پیوندهای مختلف بیان شده است ، زیرا برنامه ((جنگ)) و ((صلح)) مانند سایر برنامه های عمومی بدون در نظر گرفتن یک پیوند صحیح اجتماعی ممکن نیست .
در این آیات سخن از پنج گروه که چهار گروه آن از مسلمانان و یک گروه از غیر مسلمانانند به میان آمده است : آن چهار گروه عبارتند از:
1 - مهاجران نخستین
2 - انصار و یاران مدینه تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 256
3 - آنها که ایمان آوردند ولی مهاجرت نکردند.
4 - آنها که بعدا ایمان آوردند و به مهاجران پیوستند.
در نخستین آیه مورد بحث می گوید: ((کسانی که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد نمودند و کسانی که پناه دادند و یاری کردند اولیاء و هم پیمان و مدافعان یکدیگرند)) (ان الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله و الذین آووا و نصروا اولئک بعضهم اولیاء بعض).
در این قسمت از آیه اشاره بدو گروه اول و دوم شده است ، یعنی مؤ منانی که در مکه ایمان آورده بودند و پس از آن به مدینه هجرت کردند، و مؤ منانی که در مدینه به پیامبر ایمان آوردند و به یاری و حمایت او و مهاجران برخاستند، و آنها را اولیاء و حامیان و متعهدان در برابر یکدیگر معرفی می کند.
جالب توجه اینکه برای گروه نخست چهار صفت بیان کرده اول ایمان ، دوم هجرت ، و سوم جهاد مالی و اقتصادی (از طریق صرف نظر کردن از اموال خود در مکه و یا صرف کردن از اموال خویش در غزوه بدر و مانند آن) و چهارم جهاد با خون و جان خویش در راه خدا

و در مورد ((انصار)) دو صفت ذکر شده نخست ((ایواء)) (پناه دادن) دوم یاری کردن
و با ذکر جمله ((بعضهم اولیاء بعض)) همه را در برابر یکدیگر متعهد و مسئول می داند.
در حقیقت این دو گروه در بافت جامعه اسلامی یکی به منزله ((تار)) و دیگری به منزله ((پود)) بود و هیچ کدام از دیگری بی نیاز نبود.
سپس به گروه سوم اشاره کرده ، می گوید: ((آنها که ایمان آوردند و مهاجرت نکردند و به جامعه نوین شما نپیوستند هیچگونه ولایت و تعهد و مسئولیتی در برابر آنها ندارید تا اقدام به هجرت کنند)) (و الذین آمنوا و لم یهاجروا تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 257
ما لکم من ولایتهم من شی ء حتی یهاجروا)
و در جمله بعد تنها یک نوع حمایت و مسئولیت را استثنا کرده و آنرا درباره این گروه اثبات می کند و می گوید: ((هرگاه این گروه (مؤ منان غیر مهاجر) از شما بخاطر حفظ دین و آئینشان یاری بطلبند (یعنی تحت فشار شدید دشمنان قرار گیرند) بر شما لازم است که بیاری آنها بشتابید)) (و ان استنصروکم فی الدین فعلیکم النصر).
((مگر زمانی که مخالفان آنها جمعیتی باشند که میان شما و آنان پیمان ترک مخاصمه بسته شده)) (الا علی قوم بینکم و بینهم میثاق)
و به تعبیر دیگر لزوم دفاع از آنان در صورتی است که در برابر دشمنان مشترک قرار گیرند اما اگر در برابر کفاری که با شما پیمان بسته اند واقع شوند احترام به پیمان از دفاع از این گروه بیحال لازمتر است !.
و در پایان آیه برای رعایت حدود این مسئولیتها و دقت در انجام این مقررات می گوید ((و خداوند به آنچه انجام می دهید بصیر و بینا است)) (و الله بما تعملون بصیر)
همه اعمال شما را می بیند و از تلاشها و کوششها و مجاهدتها و احساس مسئولیتها آگاه است ، همچنین از بی اعتنائی و سستی و تنبلی و عدم احساس مسئولیت در برابر این وظائف بزرگ با خبر می باشد!.
در آیه دوم به نقطه مقابل جامعه اسلامی ، یعنی جامعه کفر و دشمنان اسلام اشاره کرده و می گوید: ((آنها که کافر شدند بعضی اولیای بعضی دیگرند)) (و الذین کفروا بعضهم اولیاء بعض)
یعنی پیوند آنها تنها با خودشان است ، و شما حق ندارید با آنها پیوندی داشته باشید، و از آنها حمایت کنید و یا آنها را به حمایت خود دعوت نمائید، تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 258
نه به آنها پناه دهید و نه از آنها پناه بخواهید، و بطور خلاصه آنها نباید در تار و پود جامعه اسلامی داخل باشند، و نه شما در تار و پود جامعه آنها.
سپس به مسلمانان هشدار می دهد که اگر ((این دستور مهم اسلامی را

نادیده بگیرید، فتنه و فساد عظیمی در زمین و در محیط جامعه شما به وجود خواهد آمد))
(تفعلوه تکن فتنة فی الارض و فساد کبیر)
چه فتنه و فسادی از این بالاتر که خطوط پیروزی شما محو می گردد و دسائس دشمنان در جامعه شما کارگر می شود، و نقشه های شوم آنها در راه برانداختن آئین حق و عدالت از نو جان می گیرد.
در آیه بعد بار دیگر روی اهمیت مقام مهاجران و انصار و موقعیت و تاثیر و نفوذ آنها در پیشبرد اهداف جامعه اسلامی تکیه کرده و از آنها به اینگونه تقدیر می کند:
((آنها که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا جهاد نمودند و آنها که پناه دادند و یاری کردند، مؤ منان حقیقی و راستین هستند)) (و الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله و الذین آووا و نصروا اولئک هم المؤ منون حقا)
زیرا در روزهای سخت و دشوار و ایام غربت و تنهائی اسلام هر یک به نوعی به یاری آئین خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شتافتند.
و ((آنها به خاطر این فداکاریهای بزرگ آمرزش و روزی شایسته ای خواهند داشت)) (لهم مغفرة و رزق کریم)
هم در پیشگاه خدا و جهان دیگر از مواهب بزرگی برخور دارند و هم بهره ای شایسته از عظمت و سربلندی و پیروزی و امنیت و آرامش در این جهان خواهند داشت . تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 259
در آخرین آیه ، به چهارمین گروه مسلمانان یعنی مهاجران بعدی اشاره کرده ، می گوید ((آنها که بعد از این ایمان بیاورند و هجرت کنند و با شما در جهاد شرکت جویند آنها نیز از شمایند)) (و الذین آمنوا من بعد و هاجروا و جاهدوا معکم فاولئک منکم)
یعنی جامعه اسلامی یک جامعه مدار بسته و انحصاری نیست ، بلکه درهایش به سوی همه مؤ منان و مهاجران و مجاهدان آینده نیز گشوده است ، هر چند مهاجران نخستین مقام و منزله خاصی دارند، ولی این برتری به آن معنی نیست که مؤ منان و مهاجران آینده که در زمان نفوذ و پیشرفت اسلام به آن گرویدند و به سوی آن آمدند، جزء بافت جامعه اسلامی نباشند.
و در پایان آیه اشاره به ولایت و اولویت خویشاوندان نسبت به یکدیگر کرده ، می گوید: ((خویشاوندان (نیز) نسبت به یکدیگر و در احکامی که خداوند بر بندگانش مقرر داشته اولویت دارند)) (و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله).
در حقیقت در آیات گذشته سخن از ولایت و اولویت عمومی مسلمانان نسبت به یکدیگر بود و در این آیه اخیر تاءکید می کند که این ولایت و

اولویت در مورد خویشاوندان به صورت قویتر و جامعتری است ، زیرا خویشاوندان مسلمان علاوه بر ولایت ایمان و هجرت ، ولایت خویشاوندی نیز دارند.
به همین جهت آنها از یکدیگر ارث می برند، در حالی که غیر خویشاوندان از یکدیگر ارث نمی برند.
بنابر این آیه اخیر تنها حکم ارث را بیان نمی کند، بلکه معنی وسیعی دارد که ارث هم جزء آن است و اگر مشاهده می کنیم که در احکام ارث در روایات اسلامی و در تمام کتب فقهی به این آیه و آیه مشابه آن در سوره احزاب استدلال شده ، دلیل بر این نیست که منحصر به مساءله ارث باشد، بلکه می تواند روشنگر تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 260
یک قانون کلی که ارث هم بخشی از آن است ، بوده باشد.
و لذا می بینیم در مساءله جانشینی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که در مفهوم ارث مالی داخل نیست به این آیه - در بعضی از روایات اسلامی استدلال شده است ، و نیز در مساءله غسل میت و مانند آن به همین آیه برای اولویت خویشاوندان استدلال کرده اند.
با توجه به آنچه در بالا گفته شد، روشن می شود که اصرار جمعی از مفسران بر اینکه آیه اخیر منحصرا مساءله ارث را بیان می کند، بی دلیل است ، و اگر بخواهیم چنین تفسیری را انتخاب کنیم تنها راهش این است که آن را به صورت یک استثنا از ولایت مطلقه ای که در آیات گذشته برای عموم مهاجران و انصار بیان شده است ، بدانیم ، و بگوئیم آیه اخیر می گوید ولایت عمومی مسلمانان نسبت به یکدیگر شامل ارث نمی شود.
و اما احتمال اینکه آیات گذشته شامل ارث هم بشود، و سپس آیه اخیر این حکم را نسخ کرده باشد، بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا ارتباط مفهومی و پیوستگی این آیات با یکدیگر از نظر معنوی ، و حتی شباهت لفظی ، نشان می دهد که همه با هم نازل شده است ، و از این رو نمی تواند ناسخ و منسوخ بوده باشد.
و به هر حال مناسب ترین تفسیر با مفهوم آیات همان است که در آغاز گفتیم .
و در آخرین جمله این آیه که آخرین جمله سوره انفال است ، می فرماید ((خداوند به هر چیزی دانا است)). (ان الله بکل شی ء علیم)
تمام احکامی را که در زمینه ((انفال)) و ((غنائم جنگی)) و ((نظام جهاد)) و ((صلح)) و ((احکام اسیران جنگی)) و مسائل مربوط به ((هجرت)) و مانند آن در این سوره نازل کرده است همه را روی حساب و برنامه دقیقی بیان نموده که با روح جامعه انسانی و عواطف بشری و مصالح همه جانبه آنها کاملا منطبق است . تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 261
در اینجا به چند نکته باید توجه داشت :

نکته ها
1- ((هجرت و جهاد))
بررسی تاریخ اسلام نشان می دهد که این دو موضوع دو عامل اصیل در پیروزی اسلام در برابر دشمنان نیرومند بوده ، اگر هجرت نبود اسلام در محیط خفقان آور مکه از میان می رفت ، و اگر جهاد نبود اسلام هیچگاه رشد و نمو نمی کرد.
هجرت اسلام را از شکل منطقه ای بیرون بیرون آورد و در شکل جهانی قرار داد، و جهاد به مسلمانان آموخت که اگر تکیه بر قدرت نکنند دشمنانی که پایبند منطق و حرف حساب نیستند هیچگونه حقی برای آنها قائل نخواهند شد!.
هم اکنون برای نجات اسلام از بنبستها و شکستن موانع مختلفی که دشمنان از هر سو در برابر آن ایجاد کرده اند راهی جز احیای اصل هجرت و ((جهاد)) نیست ، هجرت صدای آنها را بگوش جهانیان می رساند و دلهای آماده و نیروهای سازنده و اقوامی را که تشنه حق و عدالتند در اختیار آنها می گذارد و جهاد به آنها حرکت و حیات می بخشد و مخالفان لجوجی را که جز منطق زور بگوششان فرو نمی رود از سر راه خود بر می دارد.
در اسلام چند هجرت واقع شد:
هجرت مسلمانان مکه به ((حبشه)) که هم بذر اسلام را در بیرون جزیره عرب پاشید و هم سنگری برای مسلمانان معدود نخستین در برابر فشار شدید دشمن بود.
و هجرت پیامبر و مسلمانان نخستین به مدینه ، این مهاجران که گاهی از آنها به مهاجرین بدر تعبیر می شود اهمیت فوق العاده ای در تاریخ اسلام دارند، زیرا به ظاهر به سوی یک آینده کاملا تاریک حرکت کردند، و در حقیقت برای خدا از همه سرمایه های مادی خود چشم پوشیدند.
این مهاجران که از آنها به ((المهاجرون الاولون)) تعبیر می شود در تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 262
حقیقت سنگ زیر بنای کاخ پر شکوه اسلام را تشکیل داده بودند، و قرآن از آنها با عظمت خاصی سخن می گوید چرا که از فداکارترین مسلمانها محسوب می شدند.
و ((هجرت ثانیه)) که به هجرت گروهی از مسلمانان بعد از صلح حدیبیه و بدست آمدن یک محیط نسبتا امن بدنبال این صلح صورت گرفت گفته می شود و گاهی به هجرت تمام کسانی که بعد از واقعه بدر تا زمان فتح مکه به مدینه مهاجرت کردند این عنوان گفته می شود.
پس از فتح مکه هجرت به آن صورت سابق یعنی حرکت از مکه به مدینه از میان رفت ، زیرا مکه تبدیل به یک شهر اسلامی شد و حدیث لا هجرة بعد الفتح که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده اشاره به

همین موضوع است .
ولی این سخن به آن مفهوم نیست که مسئله ((هجرت)) در اسلام به کلی منتفی شد، آنچنان که بعضی پنداشته اند - بلکه موضوع هجرت از مکه به مدینه منتفی گشت ، و گرنه هر گاه شرائطی همانند شرائط زندگی مسلمانان نخستین پیدا شود قانون هجرت درباره آنها به قوت خود باقی است و تا آن روز که اسلام سراسر جهان را بگیرد بر قرار خواهد بود.
متاءسفانه امروز مسلمانان بر اثر فراموش کردن این اصل مهم اسلامی غالبا در لاک خود فرو رفتهاند، در حالی که مبشران مسیحی و مبلغان فرق ضاله و مذاهب استعماری بشرق و غرب و شمال و جنوب دنیا مهاجرت می کنند حتی به میان قبائل وحشی و آدمخوار و حتی به مناطق قطب شمال و جنوب زمین ، در واقع این دستور از آن مسلمان ها است ، و عملش از دیگران !.
عجب تر اینکه در اطراف شهرهای بزرگ اسلامی روستاهای زیادی گاهی با فاصله چند فرسخ وجود دارد که از مسائل اسلامی بیخبر و گاهی حتی رنگ یک مبلغ اسلامی را به خود ندیده اند، لذا محیط آنها محیط آماده ای است برای نشو و نمای جرثومه های فساد و مذاهب ساختگی و استعماری ، و معلوم نیست مسلمانان تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 263
امروز که وارث مهاجران اولین هستند چه پاسخی در برابر خدا برای این وضع فراهم ساخته اند؟! گرچه اخیرا حرکتی در این زمینه دیده می شود.
ولی هرگز کافی نیست . بهر حال موضوع هجرت و نقش آن در تاریخ و سرنوشت مسلمانان مهم تر از آن است که با این مختصر بتوان تمام جوانب آنرا بررسی کرد. (در جلد چهارم تفسیر نمونه صفحه 89 به بعد نیز در این باره سخنانی داشتیم ، در آینده نیز ذیل آیات مناسب بخواست خدا باز سخن خواهیم گفت).
2 - مبالغه و اغراق در تنزیه صحابه
جمعی از برادران اهل سنت از احترام و اهمیتی که قرآن برای ((مهاجران اولین)) قائل شده خواسته اند چنین استفاده کنند که آنها تا پایان عمر مرتکب هیچگونه خلافی نشدند، و باید بدون چون و چرا، همه را بدون استثنا محترم بشماریم سپس این موضوع را به همه ((صحابه)) به خاطر تمجیدی که قرآن از آنها در جریان بیعت رضوان و غیر آن کرده ، تعمیم داده اند، و عملا صحابه را بدون در نظر گرفتن اعمالشان ، انسانهای استثنائی شمرده و اجازه هر گونه نقد و و بررسی در کارهایشان را از خود سلب کرده اند.
از جمله مفسر معروف نویسنده المنار ذیل آیات مورد بحث حمله شدیدی به شیعه کرده که چرا آنها روی بعضی از مهاجران اولین انگشت می گذارند و انتقاد می کنند؟!!. در حالی که توجه ندارند اینگونه اعتقاد درباره

صحابه چه تضادی با روح اسلام و تاریخ آن دارد؟!.
شک نیست که ((صحابه)) مخصوصا مهاجران نخستین احترام خاصی دارند، ولی این احترام تا آن زمانی بوده است که در مسیر صحیح گام بر می داشتند و فداکاری به خرج می دادند اما از آن روز که گروهی از صحابه از مسیر واقعی تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 264
اسلام منحرف شدند مسلمان قضاوت قرآن درباره آنها چیز دیگری خواهد بود.
فی المثل ما چگونه می توانیم ((طلحه)) و ((زبیر)) را در برابر شکستن بیعت و مخالفت با پیشوائی که گذشته از تصریح پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از طرف عموم مسلمانان و حتی خودشان انتخاب شده بود، تبرئه کنیم ؟ ما چگونه می توانیم دامن آنها را از خون هفده هزار مسلمان که در میدان جنگ جمل به خاک ریخته شد بشوئیم ، کسی که خون یک نفر بیگناه را به زمین بریزد هیچ عذری در پیشگاه خدا نخواهد داشت ، هر کس که باشد، تا چه رسد به این عده زیاد اصولا مگر می توان هم ((علی و و یارانش)) را در میدان جنگ جمل بر حق داشت و هم ((طلحه و زبیر)) و بعضی دیگر از صحابه را که به آنها پیوسته بودند؟
آیا هیچ منطق و عقلی این تضاد روشن را می پذیرد؟ آیا می توانیم با عنوان ((تنزیه صحابه)) چشم روی هم بگذاریم و آنها را ((تافته جدا بافته)) بدانیم و سراسر تاریخ اسلام را بعد از پیامبر بدست فراموشی بسپاریم و ضابطه اسلامی ((ان اکرمکم عند الله اتقاکم)) را زیر پا بگذاریم ؟! این چه قضاوت غیر منطقی است ؟
اصولا چه مانعی دارد که شخص یا اشخاصی یک روز در صف بهشتیان و طرفداران حق باشند و روز دیگری در صف دوزخیان و دشمنان حق قرار گیرند؟ مگر همه کس معصومند؟ مگر این همه دگرگونی در حالات اشخاص با چشم خود ندیده ایم ؟
داستان ((اصحاب رده)) یعنی مرتد شدن جمعی از مسلمانان بعد از رحلت پیغمبر را همه اعم از شیعه و اهل سنت در کتابهای خود نقل کرده اند که خلیفه اول به جنگ با آنها برخاست و آنها را بر سر جای خود نشاند آیا هیچیک از ((اصحاب رده)) پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را ندیده و در صف صحابه نبودند؟!
شگفت انگیزتر اینکه برای نجات از این تضاد و بنبست عجیب بعضی تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 265
موضوع ((اجتهاد)) را دستاویز قرار داده و می گویند افرادی مانند ((طلحه و زبیر)) و ((معاویه))! و همکاران آنها مجتهد بودند و اشتباه کردند، اما گناهی از آنها سر نزد بلکه اجر و پاداش در برابر همین اعمالشان از خداوند خواهند گرفت !!

راستی چه منطق رسوائی است ؟ مگر قیام بر ضد جانشینی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و شکستن پیمان ، و ریختن خون هزاران بی گناه آنهم بخاطر جاهطلبی ، و رسیدن به مال و مقام ، موضوع پیچیده و نامعلومی است که کسی از زشتی آن با خبر نباشد؟ آیا ریختن آن همه خون بی گناهان در پیشگاه خداوند اجر و پاداش دارد؟!
اگر ما این چنین بخواهیم گروهی از صحابه را که مرتکب جنایاتی شدند تبرئه کنیم بطور مسلم هیچ گنهکاری در دنیا وجود نخواهد داشت و با این منطق همه قاتلان و جانیان و جباران را تبرئه خواهیم کرد.
اینگونه دفاعهای بیرویه از صحابه سبب بدبینی به اصل اسلام خواهد شد.
بنابر این چارهای جز این نداریم که برای همه مخصوصا صحابه پیامبر احترام قائل شویم ولی تا آنروز که از مسیر حق و عدالت و برنامه های اسلام منحرف نشده باشند!.
3 - ارث در نظام قوانین اسلام
همانگونه که در تفسیر سوره نساء اشاره کردیم ، در زمان جاهلیت عرب ارث از یکی از سه راه بود: از طریق ((نسب)) (نسب در نزد آنها تنها منحصر به فرزندان پسر بود و کودکان و زنان از بردن ارث محروم بودند)! و از طریق ((تبنی)) یعنی ((پسر خواندگی)) و از طریق ((عهد)) و ((پیمان)) که از آن تعبیر تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 266
به ((ولاء)) می کردند.
در آغاز اسلام که هنوز قانون ارث نازل نشده بود، به همین روش عمل می شد، اما به زودی مساءله ((اخوت اسلامی)) جای آنرا گرفت ، و تنها مهاجران و انصار که با یکدیگر پیمان اخوت بسته بودند، از یکدیگر ارث می بردند، پس از مدتی که اسلام گسترش بیشتری پیدا کرد، ارث انتقال به خویشاوندان نسبی و سببی پیدا کرد، و حکم اخوت اسلامی در زمینه ارث منسوخ گشت و قانون نهائی ارث نازل گشت ، که در آیات فوق و آیه 6 سوره احزاب به آن اشاره شده است ، آنجا که می فرماید: (و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله).
اینها همه از نظر تاریخ مسلم است ولی همانگونه که گفتیم جمله ((و اولوا الارحام)) که در آیات مورد بحث آمده ، اختصاص به مساءله ارث ندارد، بلکه معنی وسیعی را میرساند که ارث جزء آن است .
4 - منظور از ((فتنه)) و ((فساد کبیر)) چیست ؟
مفسران در تفسیر این دو کلمه که در آیات مورد بحث آمده است ، احتمالات گوناگونی داده اند، اما آنچه با مفهوم آیه سازگارتر است ، این است که منظور از فتنه اختلاف و پراکندگی و تزلزل مبانی عقیده ای مسلمانان بر اثر وسوسه های دشمنان است ، و ((فساد)) هر گونه نابسامانی و خرابی نظامات مختلف اجتماعی را شامل می شود، مخصوصا

ریخته شدن خون بی گناهان و ناامنی و مانند آنها. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 267
در حقیقت قرآن مجید به مسلمانان هشدار می دهد که اگر پیوند ارتباط و تعاون و برادری را با هم محکم نکنند، و از دشمنان قطع پیوند و همکاری ننمایند روز بروز تشتت و پراکندگی در صفوف آنها بیشتر می شود، و با نفوذ دشمنان در مجتمع اسلامی ، و وسوسه های اغواگر آنان پایه های ایمان سست و متزلزل می گردد، و از این راه فتنه عظیمی دامانشان را خواهد گرفت .
هم چنین بر اثر نبودن پیوند محکم اجتماعی و رخنه دشمن در صفوف آنها، انواع مفاسد، ناامنی ، خونریزی و تباهی اموال و فرزندان و نابسامانیها در اجتماع آنها آشکار خواهد شد، و ((فساد کبیر)) همه جا را فرا خواهد گرفت .
پروردگارا! جامعه اسلامی ما را به لطفت بیدار کن .
از خطرات پیوند و همکاری با دشمنان آگاه ساز.
و در پرتو خود آگاهی و وحدت کلمه ، اجتماعمان را از ((فتنه)) و ((فساد)) پاک فرما!...
((پایان تفسیر سوره اءنفال))

تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 269
سوره توبه
مقدمه
این سوره دارای 129 آیه است که همه در ((مدینه)) نازل شده تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 271
توجه به چند نکته
توجه به این نکات قبل از تفسیر سوره لازم است :
1 - نامهای این سوره
مفسران برای این سوره نامهای زیادی که بالغ برده نام می شود ذکر کرده اند، که از همه معروفتر ((برائت)) و ((توبه)) و ((فاضحه)) است ، و هر یک از این نامها دلیل روشنی دارد، نام برائت به این جهت بر این سوره گذارده شده که آغاز آن برائت و بیزاری خداوند از مشرکان پیمان شکن است .
و ((توبه)) به این خاطر است که در این سوره سخن از ((توبه)) فراوان به میان آمده ، و نامگذاری به ((فاضحه)) به جهت آن است که آیات مختلفی از آن موجب رسوائی و فضاحت منافقان و پردهبرداری از روی اعمالشان بوده است .
2 - تاریخچه نزول سوره
این سوره آخرین سوره یا از آخرین سوره هائی است که بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مدینه نازل گردید، و همانگونه که گفتیم دارای 129 آیه است .
آغاز نزول آن را در سال نهم هجرت می دانند، و مطالعه آیات سوره نشان می دهد که قسمتی از آن پیش از جنگ تبوک ، و قسمتی به هنگام آمادگی برای جنگ ، و بخش دیگری از آن پس از مراجعت از جنگ نازل شده است .
از آغاز سوره تا آیه 28 قبل از فرا رسیدن مراسم حج نازل گردیده ، و همانطور که شرح آن به خواست خدا خواهد آمد، آیات آغاز این سوره که پیرامون وضع باقیمانده مشرکان بود در مراسم حج به وسیله امیر مؤ منان علی (علیه السلام) به مردم ابلاغ شد. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 272
3 - محتوای سوره
از آنجا که این سوره به هنگام اوج گرفتن در جزیره عرب و پس از در هم شکسته شدن آخرین مقاومت مشرکان نازل گردیده ، محتوای آن دارای اهمیت ویژه و فرازهای حساسی است .

قسمت مهمی از آن پیرامون باقیمانده مشرکان و بت پرستان و قطع رابطه با آنها، و الغاء پیمانهائی است که با مسلمانان داشتند (بخاطر نقض مکرر این پیمانها از طرف آنان) تا بقایای بت پرستی برای همیشه از محیط اسلام بر چیده شود.
و از آنجا که با گسترش اسلام و در هم شکسته شدن صفوف دشمنان عده ای تغییر چهره داده ، خود را در صفوف مسلمانان جای دادند، تا در فرصت مناسب به اسلام ضربه کاری زنند، قسمت مهم دیگری از این سوره از منافقان و سرنوشت آنان سخن می گوید، و به مسلمانان شدیدا هشدار می دهد و نشانه های منافقان را بر می شمرد.
بخش دیگری از این سوره پیرامون اهمیت جهاد در راه خدا است ، زیرا در این موقع حساس غفلت از این موضوع حیاتی باعث ضعف و عقب نشینی و یا شکست مسلمانان می شد.
بخش مهم دیگری از این سوره به عنوان تکمیل بحثهای گذشته از انحراف اهل کتاب (یهود و نصاری) از حقیقت توحید، و انحراف دانشمندانشان از وظیفه رهبری و روشنگری سخن می گوید.
و نیز در آیات دیگری به تناسب بحثهای مربوط به جهاد، مسلمانان را به اتحاد و فشردگی صفوف دعوت می کند و متخلفین یعنی افراد سست و تنبلی که به بهانه های مختلف شانه از زیر بار وظیفه جهاد تهی می کردند شدیدا سرزنش و ملامت و به عکس از مهاجرین نخستین و سایر مؤ منان راستین مدح و ستایش تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 273
می کند.
و از آنجا که جامعه گسترده اسلامی در آن روز نیازهای مختلفی پیدا کرده بود، که می بایست بر طرف گردد، به همین مناسبت بحثی از زکات ، و پرهیز از تراکم و کنز ثروت ، و لزوم تحصیل علم ، و وجوب تعلیم افراد نادان را یاد آور می شود.
علاوه بر مباحث فوق ، مباحث دیگری مانند داستان هجرت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، مساءله ماههای حرام که جنگ در آن ممنوع است ، موضوع گرفتن جزیه از اقلیتها و امثال آن به تناسب مطرح گردیده است .

4 - چرا این سوره بسم الله ندارد؟
پاسخ این سؤ ال را چگونگی شروع این سوره به ما می دهد، زیرا این سوره در واقع با اعلان جنگ به دشمنان پیمان شکن ، و اظهار برائت و بیزاری و پیش گرفتن یک روش محکم و سخت در مقابل آنان آغاز شده است ، و روشنگر خشم خداوند نسبت به این گروه است و با ((بسم الله الرحمن الرحیم)) که نشانه صلح و دوستی و محبت و بیان کننده صفت رحمانیت و رحیمیت خدا است ، تناسب ندارد.

این موضوع در روایتی از علی (علیه السلام) نقل شده است .
گروهی نیز معتقدند چون این سوره در حقیقت دنباله سوره انفال است ، زیرا در سوره انفال پیرامون پیمانها سخن گفته شده ، و در این سوره پیرامون الغای پیمانهای پیمانشکنان بحث شده ، لذا بسم الله در میان این دو ذکر نشده است . تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 274
روایتی نیز در این باره از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است .
و هیچ مانعی ندارد که علت ترک ((بسم الله)) هر دو موضوع باشد، که به یکی در روایت نخست و به دیگری در روایت دوم اشاره شده است .
5 - فضیلت و سازندگی این سوره
در روایات اسلامی اهمیت خاصی به تلاوت این سوره و سوره انفال ، داده شده است ، از جمله در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: ((من قراء برائة و الانفال فی کل شهر لم یدخله نفاق ابدا و کان من شیعة امیر المؤ منین حقا)): ((کسی که سوره برائت و انفال را در هر ماه بخواند روح نفاق در او داخل نمی شود و از پیروان راستین علی (علیه السلام) خواهد بود)).
بارها گفته ایم اهمیت فوق العاده ای که در روایات به خواندن سوره های مختلف داده شده نه به این معنی است که خواندن بدون اندیشه و عمل سبب می شود که به طرز خارق العاده ای این آثار آشکار شود، و فی المثل کسی که الفاظ برائت و انفال را بدون کمترین فهم معنی آنها بخواند از نفاق بیگانه و در صف شیعیان راستین قرار خواهد گرفت ، بلکه اینها در حقیقت اشاره به محتوای سوره و اثر سازنده آن در تربیت فرد و اجتماع است ، که آنهم بدون فهم معنی و آمادگی برای عمل ممکن نیست ، و از آنجا که صفوف مؤ منان راستین و منافقان و خطوط اصلی زندگی آنان در این دو سوره به طرز واضحی مشخص شده ، و برای آنها که مرد عملند نه سخن ، راه را کاملا روشن ساخته است ، بنابر این تلاوت آنها به ضمیمه فهم محتوا و پیاده کردن آن در زندگی ، این اثر فوق العاده را دارد و آنها که به قرآن و آیات نورانیش همانند یک افسون می نگرند در حقیقت از روح این کتاب تربیتی و انسانساز بیگانه اند. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 275
اهمیت نکات مختلفی که در این سوره به آن اشاره شده بقدری زیاد است که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود سوره برائت و توحید با هفتاد هزار صف از صفوف ملائکه بر من نازل گردید و هر کدام اهمیت این دو سوره را توصیه می کردند!
6- یک واقعیت تاریخی که بعضی سعی دارند آنرا بپوشانند
تقریبا تمام مفسران و مورخان اتفاق نظر دارند که هنگامی که این سوره - یا آیات نخستین آن - نازل شد و پیمان هائی را که مشرکان با پیامبر اسلام

(صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داشتند لغو کرد پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای ابلاغ این فرمان آن را به ابو بکر داد تا در موقع حج در مکه برای عموم مردم بخواند سپس آن را گرفت و به علی (علیه السلام) داد و علی (علیه السلام) ماءمور ابلاغ آن گردید و در مراسم حج بهمه مردم ابلاغ کرد گرچه جزئیات و شاخ و برگ آن را متفاوت نقل کرده اند ولی توجه به چند نکته زیر می تواند حقیقتی را برای ما روشن سازد:
1 - ((احمد حنبل)) پیشوای معروف اهل سنت در کتاب ((مسند)) خود از ((ابن عباس)) چنین نقل می کند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فلان شخص را (منظور ابو بکر است که از روایات آینده روشن می شود) فرستاد و سوره توبه را به او داد (تا به مردم به هنگام حج ابلاغ کند) سپس علی (علیه السلام) را به دنبال او فرستاد و آن را از او گرفت و فرمود ((لا یذهب بها الا رجل منی و انا منه)): ((ابلاغ این سوره تنها به وسیله کسی باید باشد که او از من است و من از اویم)).
2 - و نیز در همان کتاب از ((انس بن مالک)) نقل می کند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سوره برائت را با ابوبکر فرستاد اما هنگامی که به ((ذی الحلیفه)) (نام دیگرش مسجد شجره است که در یک فرسخی مدینه قرار دارد) رسید فرمود: تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 276
((لا یبلغها الا انا او رجل من اهل بیتی فبعث بها مع علی)):
((این سوره را جز خودم یا کسی که از خاندان من است نباید ابلاغ کند. سپس آنرا با علی (علیه السلام) فرستاد)).
3 - و نیز در همان کتاب به سند دیگر از علی (علیه السلام) نقل می کند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هنگامی که سوره برائت را با او فرستاد علی (علیه السلام) عرض کرد ای پیامبر خدا! من خطیب و سخنور نیستم ، پیامبر فرمود چاره ای جز این نیست ، که یا من آنرا باید ببرم یا تو، علی (علیه السلام) گفت : اکنون که چنین است من می برم ، پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ((انطلق فان الله یثبت لسانک و یهدی قلبک)): ((برو که خداوند زبان تو را ثابت می دارد و قلب تو را هدایت می کند)) سپس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستش را بر دهان علی (علیه السلام) گذارد (تا به برکت آن زبانش گویا و فصیح گردد).
4 - ((نسائی)) پیشوای مشهور اهل سنت در کتاب ((خصائص)) از ((زید بن سبیع)) از علی (علیه السلام) چنین نقل می کند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سوره برائت را با ابوبکر به سوی اهل مکه فرستاد، سپس او (علی (علیه السلام) را به دنبال وی فرستاد و گفت نامه را از او بگیر و به سوی مکه برو، علی (علیه السلام) در راه به ابو بکر رسید و نامه از او گرفت ، ابوبکر محزون بازگشت و به پیامبر عرض کرد: انزل فی

شی ؟ آیا درباره من آیه ای نازل شده ؟ (که مرا از این کار عزل کردی) پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود نه ، ((الا انی امرت ان ابلغه انا او رجل من اهل بیتی)): ((من ماءمور شدم که یا خودم آنرا ابلاغ کنم یا مردی از خاندانم آنرا ابلاغ کند)).
5 - و نیز به سند دیگر از عبدالله ابن ارقم چنین نقل می کند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سوره برائت را با ابوبکر فرستاد، هنگامی که قسمتی از راه را پیمود، تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 277
علی را فرستاد و سوره را از او گرفت و آنرا با خود (به مکه) برد و ابوبکر در دل یک نوع ناراحتی احساس کرد (و خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد) پیامبر فرمود: ((لایؤ دی عنی الا انا او رجل منی)).
6 - دانشمند معروف ((ابن کثیر)) در تفسیر خود از ((احمد حنبل)) از ((حنش)) از علی (علیه السلام) چنین نقل می کند، هنگامی که ده آیه از سوره برائت بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شد، ابوبکر را خواند و او را برای تلاوت این آیات برای اهل مکه مبعوث نمود، سپس به دنبال من فرستاد، و فرمود به دنبال ابوبکر برو و هر کجا به او رسیدی نامه را از او بگیر... ابوبکر به سوی پیامبر بازگشت ، و پرسید آیا درباره من چیزی نازل شده ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود نه ، ((ولکن جبرئیل جائنی فقال لن یؤ دی الا انت او رجل منک)).
7 - عین همین مضمون را ((ابن کثیر)) از ((زید بن یسیغ)) نقل کرده است .
8 - و نیز همان دانشمند اهل سنت این حدیث را به سند دیگر از ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن علی (امام باقر) (علیه السلام)، در تفسیر خود آورده است .
9 - علامه ((ابن اثیر)) دانشمند دیگر اهل سنت در ((جامع الاصول)) از ((ترمذی)) از ((انس بن مالک)) چنین نقل کرده است ، که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سوره برائت را با ابوبکر فرستاد، سپس او را خواست و فرمود: لاینبغی لاحد ان یبلغ هذه الا رجل من اهلی ، فدعا علیا فاعطاه ایاه : ((برای هیچ کس سزاوار نیست که این سوره را ابلاغ کند مگر مردی از خاندانم ، سپس علی (علیه السلام) را خواست و سوره را به او داد)). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 278
10 - ((محب الدین طبری)) اهل سنت در کتاب ((ذخائر العقبی)) از ((ابو سعید)) یا ((ابو هریرة)) چنین نقل می کند: رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ابوبکر را ماءمور نظارت بر امر حج کرد هنگامی که به سرزمین ((ضجنان)) رسید، صدای شتر علی (علیه السلام) را شنید، و آنرا شناخت ، و به سراغ او آمده و گفت برای چه آمدی ؟ گفت خیر است ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سوره برائت را با من فرستاده است

، هنگامی که ابوبکر بازگشت (و از تغییر این رسالت اظهار نگرانی کرد) پیامبر فرمود: لا یبلغ عنی غیری او رجل منی یعنی علیا: هیچ کس جز خودم نباید از طرف من ابلاغ کند، مگر کسی که از من است ، منظورش علی (علیه السلام) بود.
در روایات دیگر تصریح شده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شتر مخصوص خود را به علی سپرد تا بر آن سوار شود و به مکه برود و این دعوت را ابلاغ کند، در وسط راه هنگامی که ابوبکر صدای شتر را شنید شناخت .
این حدیث با آنچه در بالا ذکر شد، در واقع یک مطلب را می رساند، و آن اینکه شتر، شتر مخصوص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود که در آن موقع در اختیار علی (علیه السلام) قرار داده بود، زیرا ماءموریت او ماءموریت مهمی بود.
در بسیاری دیگر از کتب معروف اهل سنت این حدیث گاهی به صورت مسند، و گاهی به صورت مرسل نقل شده است ، و از احادیثی است که هیچ کس در اصل آن ایرادی ندارد.
مطابق بعضی از روایات که از طرق اهل تسنن وارد شده ابوبکر پس از آنکه از منصب ابلاغ این آیات عزل شد، به عنوان امیر الحاج به مکه آمد، و بر امر حج نظارت داشت .
توضیح و بررسی :
این حدیث به روشنی فضیلت بزرگی را برای علی (علیه السلام) اثبات می کند، تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 279
ولی متاءسفانه مانند سایر احادیثی که از اینگونه است ، مورد بی مهری قرار گرفته ، و جمعی تلاش و کوشش می کنند آنرا یا به کلی از ارزش بیاندازند، و یا از اهمیت آن بکاهند، و برای این کار راههائی انتخاب کرده اند!.
1 - گاهی مانند، نویسنده ((المنار)) از میان احادیث مربوط به این قسمت ، تنها آن احادیثی را انتخاب کرده اند که درباره نظارت ابوبکر بر مراسم حج سخن می گوید، ولی درباره گرفتن سوره برائت از او و گفتاری که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) درباره علی (علیه السلام) فرمود سکوت اختیار کرده اند!.
در حالی که سکوت قسمتی از احادیث از این موضوع دلیل بر آن نمی شود که آن همه احادیث را که در این باره بحث می کند نادیده بگیرند، روش تحقیقی ایجاب می کند که همه احادیث را مورد توجه قرار دهند، هر چند بر خلاف میل و پیشداوریهای آنها باشد.
2 - زمان دیگری به تضعیف سند بعضی از احادیث مانند حدیثی که به ((سماک)) و ((حنش)) منتهی می شود، پرداخته اند. (همانند همان مفسر

مذکور).
در حالی که این حدیث یک طریق و دو طریق ندارد، و راوی آن منحصر به ((سماک)) و ((حنش)) نیست ، بلکه به طرق متعدد در کتب معتبر آنان آمده است .
3 - و زمانی به توجیه های شگفت انگیزی درباره متن حدیث پرداخته اند، مثل اینکه گفته اند اگر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ماءموریت ابلاغ سوره را به علی (علیه السلام) داد، به خاطر این بوده که بنا به عادت عرب لغو پیمانها باید به وسیله خود شخص یا یکی از خاندان او ابلاغ گردد.
در حالی که اولا در طرق متعددی تصریح شده که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود جبرئیل برای من این دستور را آورده ، و یا چنین ماءموریتی پیدا کرده ام .
ثانیا در بعضی از طرق این احادیث که در بالا ذکر شد می خوانیم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 280
به علی (علیه السلام) فرمود، اگر تو این کار را نکنی من خودم باید اقدام به این کار کنم مگر عباس عموی پیغمبر یا یکی دیگر از بستگان او در میان مسلمانان وجود نداشتند که اگر علی (علیه السلام) نرود باید شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اقدام به این کار کند.
ثالثا برای اصل این موضوع که عادت عرب چنین بوده است هیچ گونه مدرکی ذکر نکرده اند، و چنین به نظر می رسد که حدس و تخمین و گمانی برای توجیه حدیث فوق ، طبق میل خود بوده است .
رابعا در بعضی از طرق معتبر این حدیث جمله لا یذهب بها الا رجل منی و انا منه یا مانند آن آمده است که نشان می دهد پیامبر علی (علیه السلام) را همچون خودش و خویش را همچون او می دانست (همان مضمونی که در آیه مباهله آمده است).
از آنچه در بالا آوردیم چنین نتیجه می گیریم که اگر تعصبها و پیشداوریها را کنار بگذاریم پیامبر با این کار برتر بودن مقام علی (علیه السلام) را از همه صحابه مشخص ساخته است ، ((ان هذا الا بلاغ))!
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 281
آیه 1 - 2
آیه و ترجمه
بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رَسولِهِ إِلی الَّذِینَ عَهَدتم مِّنَ الْمُشرِکِینَ(1)
فَسِیحُوا فی الاَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشهُرٍ وَ اعْلَمُوا أَنَّکمْ غَیرُ مُعْجِزِی اللَّهِ وَ أَنَّ اللَّهَ مخْزِی الْکَفِرِینَ(2)
ترجمه :1 - این اعلام بیزاری خدا و پیامبر او به کسانی از مشرکان است که با آنها عهد بسته اید.
2 - با این حال چهار ماه (مهلت دارید که) در زمین (آزادانه) سیر کنید (و

هر جا می خواهید بروید و بیندیشید) و بدانید شما نمی توانید خدا را ناتوان سازید (و از قدرت او فرار کنید و نیز بدانید) خداوند خوار کننده کافران است .
تفسیر :
پیمانهای مشرکان الغاء می شود
در محیط دعوت اسلام گروههای مختلفی وجود داشتند، که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با هر یک از آنها طبق موضعگیریهایشان رفتار می کرد:
گروهی با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هیچ گونه پیمانی نداشتند، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مقابل آنها نیز هیچ گونه تعهدی نداشت . تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 282
گروههای دیگری در حدیبیه و مانند آن پیمان ترک مخاصمه با رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بسته بودند این پیمانها بعضی دارای مدت معین بود، و بعضی مدتی نداشت .
در این میان بعضی از طوائفی که با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پیمان بسته بودند، یک جانبه و بدون هیچ مجوزی پیمانشان را به خاطر همکاری آشکار با دشمنان اسلام شکستند، و یا در صدد از میان بردن رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر آمدند، همانند یهود بنی نضیر و بنی قریظه ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هم در مقابل آنها شدت عمل به خرج داد، و همه را از مدینه طرد کرد، ولی قسمتی از پیمانها هنوز به قوت خود باقی بود، اعم از پیمانهای مدتدار و بدون مدت .
آیه اول مورد بحث به تمام مشرکان (بت پرستان) اعلام می کند که : هر گونه پیمانی با مسلمانان داشته اند، لغو خواهد شد، و می گوید ((این اعلام برائت و بیزاری خداوند و پیامبرش از مشرکانی که با آنها عهد بسته اید، می باشد)).
(برائة من الله و رسوله الی الذین عاهدتم من المشرکین)
سپس برای آنها یک مهلت چهارماهه قائل می شود، که در این مدت بیاندیشند، و وضع خود را روشن سازند، و پس از انقضای چهار ماه یا باید دست از آئین بت پرستی بکشند و یا آماده پیکار گردند، و می گوید: ((چهار ماه در زمین آزادانه به هر کجا می خواهید بروید)) (ولی بعد از چهار ماه وضع دگرگون خواهد شد) (فسیحوا فی الارض اربعة اشهر)
((اما بدانید که شما نمی توانید خداوند را ناتوان سازید، و از قلمرو قدرت او بیرون روید)) (و اعلموا انکم غیر معجزی الله).
((و نیز بدانید که خداوند کافران مشرک و بت پرست را سرانجام خوار و رسوا خواهد ساخت)). (و ان الله مخزی الکافرین) تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 283

نکته ها :
در اینجا به دو نکته باید توجه کرد
1 - آیا الغای یکجانبه پیمان صحیح است ؟
می دانیم در اسلام مخصوصا اهمیت فوق العاده ای به مساءله وفای به عهد و پایبند بودن به پیمانها - حتی در برابر کافران و دشمنان - داده شده است ، با این حال این سؤ ال پیش می آید که چگونه قرآن دستور می دهد پیمان مشرکان یک جانبه لغو گردد؟
پاسخ این سؤ ال با توجه به امور زیر روشن می شود.
اولا بطوریکه در آیه 7 و 8 همین سوره (چند آیه بعد) تصریح شده ، این لغو پیمان بدون مقدمه نبوده است ، بلکه از آنها قرائن و نشانه هائی بر نقض پیمان آشکار شده بود، و آنها آماده بودند در صورت توانائی بدون کمترین اعتنا به پیمانهائی که با مسلمانها دارند، ضربه کاری را بر آنها وارد سازند.
این کاملا منطقی است که اگر انسان ببیند، دشمن خود را آماده برای شکستن پیمان می کند و علائم و قرائن آن در اعمال او به قدر کافی به چشم می خورد، پیش از آنکه غافلگیر شود اعلام لغو پیمان کرده و در برابر او به پاخیزد.
ثانیا در پیمانهائی که به خاطر شرایط خاص بر قوم و ملتی تحمیل می شود، و آنها خود را ناگزیر از پذیرش آن می بینند، چه مانعی دارد که پس از قدرت و توانائی این گونه پیمانها را به طور یکجانبه لغو کنند.
آئین بت پرستی نه یک مذهب بود و نه یک مکتب عاقلانه ، بلکه یک روش خرافی و موهوم و خطرناک بود، که می بایست سرانجام از جامعه انسانی برچیده شود، و اگر قدرت و قوت بت پرستان در جزیره عرب به قدری در آغاز کار زیاد بود، که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مجبور شد تن به صلح و پیمان با آنها در دهد، دلیل این نخواهد بود که به هنگام کسب نیرو و قدرت به چنین پیمان تحمیلی که بر خلاف منطق و عقل و درایت است ، وفادار بماند، این درست به آن می ماند که یک مصلح تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 284
بزرگ در میان گاو پرستان بعضی از کشورها ظهور کند، و برای برچیدن این برنامه دست به کار تبلیغات وسیع بزند، و به هنگامی که تحت فشار قرار گیرد، به ناچار با آنها پیمان ترک مخاصمه ببندد، ولی به هنگامی که پیروان کافی پیدا کرد، قیام کند و برای جاروب کردن این افکار پوسیده دست به کار شود، و پیمان خود را با آنها ملغی شده اعلام نماید.
لذا می بینیم این حکم مخصوص مشرکان بوده و اهل کتاب و سایر اقوامی که در اطراف جزیره عربستان وجود داشتند، و به نوعی با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پیمان بسته بودند، پیمانشان تا پایان عمر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) محترم شمرده شد.

به علاوه می بینیم لغو پیمان مشرکان به شکل غافلگیرانه صورت نگرفت ، بلکه چهار ماه به آنها مهلت داده شد، و در مرکز اجتماع عمومی حجاز، یعنی روز عید قربان در کنار خانه کعبه این موضوع به آگاهی همه رسانده شد، تا فرصت کافی برای فکر و اندیشه بیشتر پیدا کنند، شاید دست از این آئین خرافی که مایه عقب ماندگی و پراکندگی و جهل و خباثت است ، بردارند، خداوند هرگز راضی نشد آنها را غافلگیر سازد و مجال تفکر را از آنها سلب کند حتی اگر آماده پذیرش اسلام نشوند مجال کافی برای تهیه نیرو بمنظور دفاع از خود داشته باشند تا در یک جنگ غیر عادلانه درگیر نشوند!
اگر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نظر تربیتی و رعایت اصول انسانی نداشت هرگز نباید با دادن مهلت چهارماهه دشمن را از خواب بیدار کند و مجال کافی برای تهیه نیرو و آمادگی جنگی به او بدهد بلکه باید در یک روز معین پس از الغای یک جانبه پیمان ، بدون مقدمه ، به آنها حمله کند و بساط آنان را برچیند.
بهمین دلیل می بینیم بسیاری از بت پرستان از این مهلت چهارماهه استفاده کردند و با مطالعه بیشتر در تعلیمات اسلام به آغوش آن باز گشتند. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 285
2 - این چهار ماه از کی شروع شد؟
در پاسخ این سؤ ال بین مفسران گفتگو است اما آنچه از ظاهر آیات فوق بر می آید این است که شروع آن از زمانی بود که این اعلامیه برای عموم خوانده شد و می دانیم که روز خواندن آن روز عید قربان ، دهم ماه ذالحجه ، بود، بنابراین پایان آن روز دهم ماه ربیع الاول از سال بعد محسوب می شد.
حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده نیز این مطلب را تایید می کند. التوبة
آیه 3 - 4
آیه و ترجمه
وَ أَذَنٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رَسولِهِ إِلی النَّاسِ یَوْمَ الحَجِّ الاَکبرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِی ءٌ مِّنَ الْمُشرِکِینَ وَ رَسولُهُ فَإِن تُبْتُمْ فَهُوَ خَیرٌ لَّکمْ وَ إِن تَوَلَّیْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّکمْ غَیرُ مُعْجِزِی اللَّهِ وَ بَشرِ الَّذِینَ کفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِیمٍ(3)
إِلا الَّذِینَ عَهَدتُّم مِّنَ الْمُشرِکِینَ ثمَّ لَمْ یَنقُصوکُمْ شیْئاً وَ لَمْ یُظهِرُوا عَلَیْکُمْ أَحَداً فَأَتِمُّوا إِلَیْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلی مُدَّتهِمْ إِنَّ اللَّهَ یحِب الْمُتَّقِینَ(4)
ترجمه :3 - و این اعلامی است از ناحیه خدا و پیامبرش به (عموم) مردم در روز حج اکبر (روز عید قربان) که خداوند و پیامبر او از مشرکان بیزارند، با این حال اگر توبه کنید به نفع شما است و اگر سرپیچی نمائید بدانید شما نمی توانید خدا را ناتوان سازید (و از قلمرو قدرتش خارج

شوید) و کافران را به مجازات دردناک بشارت ده .
4 - مگر کسانی از مشرکان که با آنها عهد بستید و چیزی از آن فروگذار نکردند و احدی را بر ضد شما تقویت ننمودند، پیمان آنها را تا پایان مدتشان محترم بشمرید، زیرا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 286
تفسیر :
آنها که پیمانشان محترم است
در این آیات بار دیگر موضوع الغای پیمانهای مشرکان با تاءکید بیشتری عنوان شده است و حتی تاریخ اعلام آنرا تعیین می کند و می گوید: ((این اعلامی است از طرف خدا و پیامبرش به عموم مردم در روز حج اکبر که خداوند و فرستاده او از مشرکان بیزارند)) (و اذان من الله و رسالهه الی الناس یوم الحج الاکبر ان الله بری من المشرکین و رسوله)
در حقیقت خداوند می خواهد با این اعلام عمومی در سرزمین مکه و آنهم در آن روز بزرگ راههای بهانه جوئی دشمن را ببندد و زبان بدگویان و مفسده جویان را قطع کند، تا نگویند ما را غافلگیر ساختند و ناجوانمردانه به ما حمله کردند.
قابل توجه اینکه تعبیر ((الی الناس)) بجای ((الی المشرکین)) نشان می دهد که لازم بوده است به همه مردمی که در آن روز در مکه حاضر می شوند این پیام ابلاغ شود تا غیر مشرکان نیز گواه بر این موضوع باشند.
سپس روی سخن را به خود مشرکان کرده و از طریق تشویق و تهدید برای هدایت آنها کوشش می کند، نخست می گوید: ((اگر توبه کنید و به سوی خدا باز گردید و دست از آئین بت پرستی بردارید به نفع شما است)) (فان تبتم فهو خیرلکم).
یعنی قبول آئین توحید به نفع شما و جامعه شما و دنیا و آخرت خودتان
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 287
است و اگر نیک بیندیشید همه نابسامانیهایتان در پرتو آن ، سامان می یابد، نه اینکه سودی برای خدا و پیامبر در بر داشته باشد.
بعد به مخالفان متعصب و لجوج هشدار می دهد که ((اگر از این فرمان که ضامن سعادت خودتان است سرپیچی کنید بدانید هرگز نمی توانید خداوند را ناتوان سازید و از قلمرو قدرت او بیرون روید)) (و ان تولیتم فاعلموا انکم غیر معجزی الله).
و در پایان این آیه به کسانی که با سرسختی مقاومت می کنند اعلام خطر می نماید و می گوید: ((کافران بت پرست را به عذاب دردناک بشارت ده)) (و بشر الذین کفروا بعذاب الیم).
همانگونه که سابقا هم اشاره کردیم این الغای یک جانبه پیمانهای مشرکان مخصوص کسانی بود که نشانه هائی بر آمادگی برای پیمان شکنی از آنها

ظاهر شده بود، لذا در آیه بعد یک گروه را استثنا کرده ، می گوید: ((مگر آن دسته از مشرکین که با آنها پیمان بسته اید و هیچگاه بر خلاف شرائط پیمان گام برنداشتند و کم و کسری در آن ایجاد نکردند، و نه احدی را بر ضد شما تقویت نمودند)) (الا الذین عاهدتم من المشرکین ثم لم ینقصوکم شیئا و لم یظاهروا علیکم احدا).
((در مورد این گروه تا پایان مدت بعهد و پیمانشان وفادار باشید)) (فاتموا الیم عهدهم الی مدتهم).
((زیرا خداوند پرهیزکاران و آنها را که از هر گونه پیمان شکنی و تجاوز اجتناب می کنند دوست می دارد)) ((و ان الله یحب المتقین)). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 288
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد
نکته ها
1 - ((حج اکبر)) کدام است ؟
در میان مفسران درباره منظور از روز ((حج اکبر)) گفتگو است ، اما آنچه از بسیاری از روایات که از طرق اهل بیت و اهل سنت نقل شده ، استفاده می شود این است که منظور از آن روز دهم ذی الحجه ، روز عید قربان ، و به تعبیر دیگر ((یوم النحر)) می باشد.
پایان یافتن مدت چهار ماه تا روز دهم ماه ربیع الثانی طبق آنچه در منابع اسلامی آمده ، دلیل دیگر بر این موضوع است ، به علاوه در روز عید قربان در واقع قسمت اصلی اعمال حج پایان می یابد و از اینرو، روز حج میتوان به آن اطلاق کرد.
و اما اینکه چرا آنرا ((اکبر)) گفته اند به خاطر آن است که در آن سال همه گروهها اعم از مسلمانان و بت پرستان (طبق سنتی که از قدیم داشتند) در مراسم حج شرکت کرده بودند ولی این کار در سالهای بعد به کلی موقوف شد.
علاوه بر تفسیر فوق که در روایات اسلامی نیز آمده ، و تفسیر دیگری نیز وجود دارد، و آن اینکه منظور از آن مراسم حج است ، در مقابل مراسم عمره که ((حج اصغر)) نامیده می شود.
این تفسیر نیز در پاره ای از روایات آمده است ، و هیچ مانعی ندارد که هر تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 289
دو علت تواءما سبب این نامگذاری شده باشد.
2 - مواد چهارگانه ای که در آن روز اعلام شد
گرچه قرآن اعلام بیزاری و برائت خدا را از مشرکان به صورت سر بسته بیان کرده است ، اما از روایات اسلامی استفاده می شود که علی (علیه السلام) ماءمور بود چهار موضوع را به مردم ابلاغ کند:
1 - الغای پیمان مشرکان .

2 - عدم حق شرکت آنها در مراسم حج در سال آینده .
3 - ممنوع بودن طواف افراد عریان و برهنه که تا آن زمان در میان مشرکان رایج بود.
4 - ممنوع بودن ورود مشرکان در خانه خدا.
در تفسیر ((مجمع البیان)) از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که علی (علیه السلام) در مراسم حج آن سال خطبه ای خواند و فرمود:
((لا یطوفن بالبیت عریان و لا یحجن البیت مشرک و من کانت له مدة فهو الی مدته ، و من لم یکن له مدة فمدته اربعة اشهر)): ((از این پس هیچ برهنه ای نباید طواف خانه خدا بیاید، و هیچ بت پرستی حق شرکت در مراسم حج ندارد، و آنهائی که پیمانشان با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مدت دارد تا پایان مدت محترم است ، و آنها که پیمانشان مدت ندارد، مدتش چهار ماه خواهد بود)). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 290
در بعضی از روایات دیگر اشاره به موضوع چهارم یعنی عدم دخول بت پرستان در خانه کعبه شده است .
3 - چه کسانی پیمان مدت دار داشتند؟
از گفتار مورخان و بعضی مفسران چنین استفاده می شود که آنها گروهی از طایفه ((بنی کنانة)) و ((بنی ضمرة)) بودند که نه ماه از مدت پیمان ترک مخاصمه آنها باقی مانده بود، و چون به مواد پیمان وفادار مانده بودند و در تقویت دشمنان اسلام شرکت نداشتند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تا پایان مدت نسبت به پیمانشان وفادار ماند.
بعضی دیگر طایفه ای از ((بنی خزاعة)) را جزء این گروه که پیمانشان مدت داشت ، دانسته اند. التوبة
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 291
آیه 5 - 6
آیه و ترجمه
فَإِذَا انسلَخَ الاَشهُرُ الحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشرِکِینَ حَیْث وَجَدتُّمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ کلَّ مَرْصدٍ فَإِن تَابُوا وَ أَقَامُوا الصلَوةَ وَ ءَاتَوُا الزَّکوةَ فَخَلُّوا سبِیلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ(5)
وَ إِنْ أَحَدٌ مِّنَ الْمُشرِکِینَ استَجَارَک فَأَجِرْهُ حَتی یَسمَعَ کلَمَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِک بِأَنهُمْ قَوْمٌ لا یَعْلَمُونَ(6)
ترجمه :5 - هنگامی که ماههای حرام پایان گرفت مشرکان را هر کجا بیابید به قتل برسانید و آنها را اسیر سازید و محاصره کنید و در هر کمینگاه بر سر راه آنها بنشینید، هرگاه توبه کنند و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند آنها را رها سازید زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است .
6 - و اگر یکی از مشرکان از تو پناهندگی بخواهد به او پناه ده تا کلام خدا را بشنود (و در آن بیندیشد) سپس او را به محل امنش برسان چرا که آنها

گروهی ناآگاهند.
تفسیر :
شدت عمل تواءم با نرمش !
در اینجا وظیفه مسلمانان پس از پایان مدت مهلت مشرکان ، یعنی چهار ماه بیان شده است ، و شدیدترین دستور را درباره آنها صادر می کند و می گوید: ((هنگامی که ماههای حرام پایان گیرد، بت پرستان را هر کجا یافتید به قتل

برسانید)) (فاذا انسلخ ، الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم) سپس می گوید: ((آنها را بگیرید و اسیر کنید)) (وخذوهم).
((و آنها را در حلقه محاصره قرار دهید)) (و احصروهم).
((و در کمین آنها در هر نقطه ای بنشینید و راهها را بر آنها ببندید)) (و اقعدوا لهم کل مرصد) در اینجا چهار دستور خشن در مورد آنها دیده می شود: ((بستن راهها، محاصره کردن ، اسیر ساختن ، و بالاخره کشتن)) و ظاهر این است که چهار موضوع به صورت یک امر تخییری نیست ، بلکه با در نظر گرفتن شرایط محیط و زمان و مکان و اشخاص مورد نظر، باید هر یک از این امور که مناسب تشخیص داده شود، عملی گردد. اگر تنها با اسارت و محاصره کردن و بستن راه بر آنها در فشار کافی قرار گیرند از این راه باید وارد شد.
و اگر چاره ای جز قتل نبود کشتن آنها مجاز است .
این شدت عمل به خاطر آن است که برنامه اسلام ریشه کن ساختن بت پرستی از روی کره زمین بوده ، و همانطور که سابقا نیز اشاره کرده ایم ، مساءله آزادی مذهبی ، یعنی ترک اجبار پیروان مذاهب دیگر برای پذیرش اسلام ، منحصر به ادیان آسمانی و اهل کتاب مانند یهود و نصاری است ، و شامل بت پرستان نمی شود، زیرا بت پرستی مذهب و آئین نیست که محترم شمرده شود، بلکه انحطاط و خرافه و انحراف و بیماری است که به هر حال و به هر قیمت باید ریشه کن گردد.
ولی این شدت و خشونت نه به مفهوم این است که راه بازگشت به روی آنها بسته شده باشد، بلکه در هر حال و در هر لحظه بخواهند می توانند جهت خود را تغییر دهند، لذا بلافاصله اضافه می کند: ((اگر آنها توبه کنند و

باز گردند و نماز را بر پا دارند و زکوة را ادا کنند، آنها را رها سازید و مزاحمشان نشوید. (فان تابوا و اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة فخلوا سبیلهم).
و در این صورت با سایر مسلمانان کمترین تفاوتی را ندارند و در همه احکام و حقوق با آنها شریکند.
((زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است))، و کسی را که به سوی او باز

گردد، از در خود نمیراند (ان الله غفور رحیم).
سپس این موضوع را در آیه بعد با دستور دیگری تکمیل می کند تا تردیدی باقی نماند که هدف اسلام از این دستور تعمیم توحید و آئین حق و عدالت است ، نه استعمار و استثمار و قبضه کردن اموال یا سرزمینهای دیگران ، و می گوید: اگر یکی از بت پرستان از تو درخواست پناهندگی کند به او پناه ده تا سخن خدا را بشنود)) (و ان احد من المشرکین استجارک فاجره حتی یسمع کلام الله).
یعنی در نهایت آرامش با او رفتار کن ، و مجال اندیشه و تفکر را به آنها بده تا آزادانه به بررسی محتوای دعوت تو بپردازند، و اگر نور هدایت بر دل آنها تابید آنرا بپذیرند. بعد اضافه می کند که ((او را پس از پایان مدت مطالعه به جایگاه امن و امانش برسان)) تا کسی در اثناء راه مزاحم او نگردد. (ثم ابلغه مامنه).
و سرانجام علت این دستور سازنده را چنین بیان می کند که : ((این بخاطر آن است که آنها قومی بی اطلاع و ناآگاهند)) (ذلک بانهم قوم لا یعلمون).
بنابراین اگر درهای کسب آگاهی به روی آنها باز گردد، این امید می رود که از بت پرستی که زائیده جهل و نادانی است خارج شوند، و به راه توحید و خدا که مولود علم و دانش است گام بگذارند.
در منابع شیعه و اهل سنت نقل شده که یکی از بت پرستان پس از الغای تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 294
پیمان آنها، به علی (علیه السلام) گفت : ای فرزند ابوطالب اگر کسی از ما بعد از گذشتن این چهار ماه بخواهد پیامبر را ملاقات کند و مسائلی را با او در میان بگذارد و یا سخن خدا را بشنود، آیا در امنیت خواهد بود؟!
علی (علیه السلام) فرمود آری ، زیرا خداوند فرموده ((و ان احد من المشرکین استجارک فاجره ...))
و به این ترتیب سختگیری فوق العاده ای که از آیه اول استفاده می شود، با نرمشی که در آیه دوم به کار رفته ، تعدیل می گردد، و راه و رسم تربیت همین است که همیشه شدت عمل را با نرمش بیامیزند و از آن معجونی شفابخش بسازند.
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد
نکته ها
1 - منظور از اشهر حرم در اینجا چیست ؟
گرچه مفسران در این باره بسیار صحبت کرده اند ولی با توجه به آیات گذشته ظاهر این است که منظور از آن ، همان چهار ماه مهلت است که برای مشرکان مقرر گردیده که آغاز آن روز دهم ذی الحجه سال نهم هجری و پایان آن روز دهم ماه ربیع الثانی سال بعد بود، و این تفسیر را بسیاری از محققان پذیرفته اند، و مهمتر اینکه در روایات متعددی نیز به آن

تصریح شده است .
2 - آیا نماز و زکات شرط قبول اسلام است ؟
از آیات فوق در بدو نظر چنین استفاده می شود که برای قبول توبه بت پرستان ، تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 295
اداء نماز و زکوة نیز لازم است ، و به همین دلیل بعضی از فقهای اهل سنت ترک نماز و زکوة را دلیل بر کفر گرفته اند.
ولی حق این است که منظور از ذکر این دو دستور بزرگ اسلامی آن است که در تمام مواردی که ادعای اسلام مشکوک به نظر برسد - همان گونه که در مورد بت پرستان آنروز غالبا چنین بود - انجام این دو وظیفه بزرگ اسلامی را به عنوان نشانه برای اسلام آنها قرار دهند.
و یا اینکه منظور این است که آنها نماز و زکات را به عنوان دو قانون الهی بپذیرند و به آن گردن نهند، و به رسمیت بشناسند، هر چند از نظر عمل در کار آنها قصوری باشد، زیرا دلائل فراوانی داریم که تنها با ترک نماز و یا زکات انسان در صف کفار قرار نمی گیرد، هر چند اسلام او بسیار ناقص است .
البته اگر ترک زکات به عنوان قیام بر ضد حکومت اسلامی باشد، سبب کفر خواهد بود، ولی این بحث دیگری است که ارتباط به موضوع ما ندارد.
3 - ایمان زائیده علم است
از آیات فوق این نکته نیز استفاده می شود که عامل مهم بی ایمانی جهل است و سرچشمه اصلی ایمان علم و آگاهی است ، لذا برای ارشاد و هدایت مردم باید امکانات کافی برای مطالعه و اندیشه در اختیار آنها گذارد تا بتوانند راه حق را پیدا کنند نه اینکه کورکورانه و یا از روی تقلید اسلام را پذیرا شوند. التوبة
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 296
آیه 7 - 10
آیه و ترجمه
كَيْف يَكُونُ لِلْمُشرِكينَ عَهْدٌ عِندَ اللَّهِ وَ عِندَ رَسولِهِ إِلا الَّذِينَ عَهَدتُّمْ عِندَ الْمَسجِدِ الْحَرَامِ فَمَا استَقَمُوا لَكُمْ فَاستَقِيمُوا لهُمْ إِنَّ اللَّهَ يحِب الْمُتَّقِينَ(7)
كَيْف وَ إِن يَظهَرُوا عَلَيْكمْ لا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلاًّ وَ لا ذِمَّةً يُرْضونَكُم بِأَفْوَاهِهِمْ وَ تَأْبى قُلُوبُهُمْ وَ أَكثرُهُمْ فَسِقُونَ(8)
اشترَوْا بِئَايَتِ اللَّهِ ثَمَناً قَلِيلاً فَصدُّوا عَن سبِيلِهِ إِنهُمْ ساءَ مَا كانُوا يَعْمَلُونَ(9)
لا يَرْقُبُونَ فى مُؤْمِنٍ إِلاًّ وَ لا ذِمَّةً وَ أُولَئک هُمُ الْمُعْتَدُونَ(10)
ترجمه :7 - چگونه برای مشرکان پیمانی نزد خدا و رسول او خواهد بود (در حالی که آنها همواره آماده شکستن پیمانشان هستند) مگر کسانی که با آنها نزد مسجد الحرام پیمان بستید (این گروه که پیمان خود را محترم شمردند) مادام که در برابر شما وفادار باشند شما نیز وفاداری کنید که

خداوند پرهیزکاران را دوست دارد.
8 - چگونه (پیمانشان ارزش دارد) در حالی که اگر بر شما غالب شوند نه ملاحظه خویشاوندی با شما را می کنند و نه پیمان را، شما را با زبان خود خشنود می کنند ولی دلهای آنها ابا دارد و اکثر آنها نافرمانبردارند.
9 - آنها آیات خدا را به بهای کمی فروختند و (مردم را) از راه او باز داشتند، آنها اعمال بدی انجام می دادند.
10 - (نه تنها درباره شما) درباره هیچ فرد با ایمانی رعایت خویشاوندی و پیمان را نمی کنند و آنها تجاوزکارانند. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 297
تفسیر :
تجاوزکاران پیمان شکن !
همانگونه که در آیات قبل دیدیم اسلام پیمانهای مشرکان و بت پرستان را - مگر گروه خاصی - لغو کرد، تنها چهار ماه به آنها مهلت داد تا تصمیم خود را بگیرند، در آیات مورد بحث دلیل و علت این کار را بیان می کند، نخست به صورت استفهام انکاری می گوید:
((چگونه ممکن است مشرکان عهد و پیمانی نزد خدا و نزد پیامبرش داشته باشند))؟! (کیف یکون للمشرکین عهد عند الله و عند رسوله).
یعنی اینها با این اعمال و اینهمه کارهای خلافشان نباید انتظار داشته باشند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بطور یک جانبه به پیمانهای آنها وفادار باشد.
بعد بلافاصله یک گروه را که در اعمال خلاف و پیمان شکنی با سایر مشرکان شریک نبودند استثنا کرده می گوید: ((مگر کسانی که با آنها نزد مسجدالحرام پیمان بستید)) (الا الذین عاهدتم عند المسجد الحرام).
((این گروه مادام که به پیمانشان در برابر شما وفادار باشند شما هم وفادار بمانید)) (فما استقاموا لکم فاستقیموالهم).
((زیرا خداوند پرهیزکاران و آنها که از هر گونه پیمان شکنی اجتناب می ورزند دوست دارد)) (ان الله یحب المتقین).
در آیه بعد همین موضوع با صراحت و تاءکید بیشتری بیان شده است ، و باز به صورت استفهام انکاری می گوید: ((چگونه ممکن است عهد و پیمان آنها را محترم شمرد در حالی که اگر آنها بر شما غالب شوند هیچگاه نه

خویشاوندی با شما را می کنند و نه پیمان را)) (کیف و ان یظهروا علیکم لا یرقبوا فیکم الا و لا ذمة).
((ال)) به معنی خویشاوندی است و بعضی آنرا به معنی عهد و پیمان دانسته اند، در صورت اول منظور این است که قریش اگر چه خویشاوند پیامبر و گروهی از مسلمانان بودند ولی هنگامی که خودشان کمترین اعتنائی به این موضوع نداشته باشند و احترام خویشاوندی را رعایت

ننمایند، چگونه انتظار دارند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مسلمانان در مورد آنها رعایت کنند. و در صورت دوم تاءکیدی برای ذمة که آنهم به معنی عهد و پیمان است محسوب می شود.
راغب در کتاب ((مفردات)) ریشه این کلمه را از ((الیل)) به معنی درخشندگی می داند چه اینکه پیمانهای محکم و خویشاوندیهای نزدیک دارای درخشندگی خاصی هستند.
بعد قرآن اضافه می کند که هیچگاه فریب سخنان دلنشین و الفاظ به ظاهر زیبای آنها را نخورید زیرا : ((آنها می خواهند شما را با دهان خود راضی کنند، ولی دلهای آنها از این موضوع ابا دارد)) (یرضونکم بافواههم و تابی قلوبهم).
دلهای آنها از کینه و انتقامجوئی و قساوت و سنگدلی و بی اعتنائی به عهد و پیمان و رابطه خویشاوندی پر است ، اگر چه با زبان خود اظهار دوستی و مودت کنند.
و در پایان آیه اشاره به ریشه اصلی این موضوع کرده می گوید: و بیشتر آنها فاسق و نافرمانبردارند (و اکثرهم فاسقون).
در آیه بعد یکی از نشانه های فسق و نافرمانبرداری آنها را چنین توضیح می دهد: ((آنها آیات خدا را با بهای کمی معامله کردند، و به خاطر منافع زودگذر مادی و ناچیز خود، مردم را از راه خدا باز داشتند)) (اشتروا بایات الله تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 299
ثمنا قلیلا فصدوا عن سبیله).
در روایتی چنین آمده که ابوسفیان غذائی ترتیب داد و جمعی از مردم را به مهمانی فرا خواند تا از این طریق عداوت آنها را در برابر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برانگیزد.
بعضی از مفسران آیه فوق را اشاره به این داستان دانسته اند، ولی ظاهر این است که آیه مفهوم وسیعی دارد که این ماجرا و سایر ماجراهای بت پرستان را شامل می شود که برای حفظ منافع مادی و زودگذر خویش از آیات خدا چشم پوشیدند.
بعد می گوید: چه عمل بدی آنها انجام می دادند (انهم ساء ما کانوا یعملون).
هم خود را از سعادت و هدایت و خوشبختی محروم می ساختند، و هم سد راه دیگران می شدند، و چه عملی از این بدتر که انسان هم بار گناه خویش را بر دوش کشد و هم بار گناه دیگران را.
در آخرین آیه مورد بحث بار دیگر گفتار سابق را تاءکید می کند که : ((این مشرکان اگر دستشان برسد، درباره هیچ فرد با ایمانی کمترین ملاحظه خویشاوندی و عهد و پیمان را نخواهند کرد)) (لا یرقبون فی مؤ من الا و لا ذمة).

((چرا که اینها اصولا مردمی تجاوزکارند)). (و اولئک هم المعتدون).
نه تنها درباره شما، در مورد هر کس که توانائی داشته باشند دست به تجاوز می زنند.
گرچه مضمون آیه فوق بحثی را که در آیات گذشته آمده تاءکید می کند، ولی تفاوت و اضافه ای نسبت به آن دارد، و آن اینکه در آیات گذشته سخن از یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مسلمانانی بود که در گرد او بودند، ولی در این آیه سخن تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 300
از هر فرد با ایمانی است ، یعنی شما در نظر آنها خصوصیتی ندارید، بلکه هر کس که مؤ من باشد و پیرو آئین توحید، اینها با او سر دشمنی دارند، و ملاحظه هیچ چیز را نمی کنند، پس اینها در واقع دشمن ایمان و حقند. این نظیر همان چیزی است که قرآن درباره بعضی اقوام پیشین می گوید: ((و ما نقموا منهم الا ان یؤ منوا بالله العزیز الحمید: ((آنها تنها به خاطر این مؤ منان را تحت شکنجه قرار می دادند که به خداوند عزیز و حمید ایمان داشتند)). (سوره بروج آیه 8)
در اینجا به دو نکته باید توجه کرد
1 - در اینکه منظور از گروهی که با جمله ((الا الذین عاهدتم عند المسجد الحرام استثنا شده اند، کدام گروه بوده اند، در میان مفسران گفتگو است ، ولی با توجه به آیات گذشته ظاهر این است که منظور همان قبایلی است که به عهد و پیمانشان وفادار ماندند، یعنی طوایفی مانند به ((بنو ضمره)) و ((بنو خزیمه)) و مانند آنها.
و در حقیقت این جمله به منزله تاءکید نسبت به آیات گذشته است ، که مسلمانان باید به هوش باشند که حساب این گروهها را از پیمانشکنان جدا کنند.
اما اینکه می گوید: ((با آنها که نزد مسجد الحرام پیمان بستید))، ممکن است به خاطر این باشد که به هنگام صلح ((حدیبیه)) که مسلمانان با مشرکان قریش در سرزمین حدیبیه در پانزده میلی مکه در سال ششم هجرت پیمان بستند، گروههای دیگری از مشرکان عرب مانند طوایفی که در بالا اشاره شد، به این پیمان ملحق شدند، و با مسلمانان پیمان ترک مخاصمه بستند، ولی مشرکان قریش پیمان خود را شکستند و سپس در سال هشتم در جریان فتح مکه اسلام تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 301
اختیار کردند، اما گروههای وابسته مسلمان نشدند و پیمان را هم نشکستند.
و از آنجا که سرزمین مکه منطقه وسیعی (تا حدود 48 میل) اطراف خود را فرا می گیرد، تمام این مناطق جزء ((مسجدالحرام)) به شمار می آید چنانکه در آیه 196 سوره بقره در مورد حج تمتع و احکام آن می خوانیم : ((ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد الحرام : این احکام مربوط به

کسی است که خانه و خانواده اش نزد مسجدالحرام نباشد و بر طبق تصریح روایات و فتاوای فقهاء احکام حج تمتع بر کسانی است که فاصله آنها از مکه بیش از 48 میل بوده باشد، بنابراین هیچ مانعی ندارد که صلح حدیبیه که در 15 میلی مکه انجام شده است به عنوان عند المسجد الحرام ذکر شود.
و اما اینکه بعضی از مفسران گفته اند استثنای فوق مربوط به مشرکان قریش است که قرآن مجید پیمان آنها را که در ((حدیبیه)) بستند محترم شمرده ، نادرست به نظر می رسد.
زیرا اولا پیمان شکنی مشرکان قریش قطعی و مسلم بود اگر آنها پیمان شکن نبودند چه کسی پیمانشکن بود؟.
ثانیا صلح ((حدیبیه)) مربوط به سال ششم هجرت است ، در حالی که در سال هشتم پس از فتح مکه مشرکان قریش اسلام را پذیرفتند، بنابراین آیات فوق که در سال نهم هجرت نازل شده است نمی تواند ناظر به آنها باشد.
2 - همانگونه که در سابق نیز گفته شد منظور از آیات بالا این نیست که تنها تصمیم آنان بر پیمان شکنی به هنگام رسیدن به قدرت مجوز برای لغو یک جانبه پیمان است ، بلکه آنها این طرز فکر خود را بارها عملا نشان داده بودند، که هر موقع دستشان برسد ضربه کاری خود را بدون توجه به پیمان ، بر پیکر مسلمانان وارد می سازند، و این مقدار برای لغو پیمان کافی است . التوبة
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 302
آیه 11 - 15
آیه و ترجمه
فَإِن تَابُوا وَ أَقَامُوا الصلَوةَ وَ ءَاتَوُا الزَّكوةَ فَإِخْوَنُكُمْ فى الدِّينِ وَ نُفَصلُ الاَيَتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ(11)
وَ إِن نَّكَثُوا أَيْمَنَهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طعَنُوا فى دِينِكمْ فَقَتِلُوا أَئمَّةَ الْكفْرِ إِنَّهُمْ لا أَيْمَنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُونَ(12)
أَ لا تُقَتِلُونَ قَوْماً نَّكثُوا أَيْمَنَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسولِ وَ هُم بَدَءُوكمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَ تخْشوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَن تخْشوْهُ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ(13)
قَتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكمْ وَ يخْزِهِمْ وَ يَنصرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَ يَشفِ صدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ(14)
وَ يُذْهِب غَيْظ قُلُوبِهِمْ وَ يَتُوب اللَّهُ عَلى مَن يَشاءُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ(15)
ترجمه :11 - هر گاه توبه کنند و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند برادر دینی شما هستند و ما آیات خود را برای جمعیتی که می دانند شرح می دهیم .
12 - و اگر پیمانهای خود را پس از عهد خویش بشکنند و آئین شما را مورد

طعن قرار دهند با پیشوایان کفر پیکار کنید چرا که آنها پیمانی ندارند، شاید دست بردارند.
13 - آیا با گروهی که پیمانهای خود را شکستند و تصمیم به اخراج پیامبر گرفتند پیکار نمی کنید؟ در حالی که آنها نخستین بار (پیکار با شما را) آغاز کردند آیا از آنها می ترسید؟ با اینکه خداوند سزاوارتر است که از او بترسید اگر مؤ من هستید. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 303
14 - با آنها پیکار کنید که خداوند آنان را به دست شما مجازات می کند و آنها را رسوا می سازد و سینه گروهی از مؤ منان را شفا می بخشد (و بر قلب آنها مرهم می نهد).
15 - و خشم دلهای آنها را از میان می برد و خدا توبه هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) می پذیرد و خداوند عالم و حکیم است .
تفسیر :
چرا از پیکار با دشمن واهمه دارید؟
یکی از فنون فصاحت و بلاغت آن است که مطالب پر اهمیت را با تعبیرات گوناگون برای تاءکید و جا افتادن مطلب تکرار کنند، و از آنجا که مساءله ضربه نهائی بر پیکر بت پرستی در محیط اسلام و برچیدن آخرین آثار آن از مسائل بسیار مهم بوده است ، بار دیگر قرآن مجید مطالب گذشته را با عبارات تازه ای در آیات فوق بیان می کند، نکات جدیدی نیز در آن وجود دارد که مطلب را از صورت تکرار - و لو تکرار مجاز - خارج می سازد.
نخست می گوید ((اگر مشرکان توبه کنند و نماز را بر پا دارند و زکات را بپردازند برادر دینی شما هستند (فان تابوا و اقاموا الصلوة و آتوا الزکوة فاخوانکم فی الدین).
و در پایان آیه اضافه می کند، ((ما آیات خود را برای آنها که آگاهند شرح می دهیم)) (و نفصل الایات لقوم یعلمون).
در آیات گذشته سخن از این بود که اگر توبه کنند وظیفه اسلامی نماز و زکوة را انجام دهند مزاحمشان نشوید (فخلوا سبیلهم) اما در اینجا می فرماید ((برادر دینی شما هستند))، یعنی هیچگونه تفاوتی با سایر مسلمانان از نظر احترام و محبت نخواهند داشت ، همانگونه که میان برادران تفاوتی نیست . تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 304
و این برای آماده ساختن روح و فکر و عواطف مشرکان برای پذیرش اسلام مؤ ثرتر است ، که در یک مرحله توصیه به عدم مزاحمت می کند و در مرحله بعد سفارش ((حقوق یک برادر)) را در مورد آنها می نماید.
((اما اگر آنها همچنان به پیمان شکنی خود ادامه دهند، و عهد خود را زیر پا بگذارند، و آئین شما را مورد مذمت قرار داده ، و به تبلیغات سوء خود ادامه دهند، شما با پیشوایان این گروه کافر پیکار کنید)) (و ان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم و طعنوا فی دینکم فقاتلوا ائمة الکفر).

((چرا که عهد و پیمان آنها کمترین ارزشی ندارد.)) (انهم لا ایمان لهم).
درست است که آنها با شما پیمان ترک مخاصمه بسته اند، ولی این پیمان با نقض شدن مکرر و آمادگی برای نقض در آینده اصلا اعتبار و ارزشی نخواهد داشت .
((تا با توجه به این شدت عمل و با توجه به این که راه بازگشت به روی آنها باز است ، از کار خود پشیمان شوند و دست بردارند)) (لعلهم ینتهون).
در آیه بعد برای تحریک مسلمانان و دور ساختن هرگونه سستی و ترس و تردید در این امر حیاتی از روح و فکر آنها، می گوید: ((چگونه شما با گروهی پیکار نمی کنید که پیمانهایشان را شکستند، و تصمیم گرفتند پیامبر را از سرزمین خود خارج کنند)) (الا تقاتلون قوما نکثوا ایمانهم و هموا باخراج الرسول).
شما ابتدا به مبارزه و لغو پیمان نکرده اید که نگران و ناراحت باشید، بلکه ((مبارزه و پیمان شکنی در آغاز از آنها شروع شده است)) (و هم بدؤ کم اول مرة). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 305
و اگر تردید بعضی از شما در پیکار با آنها به خاطر ترس است ، این ترس کاملا بیجا است ، ((آیا شما از این افراد بی ایمان می ترسید، در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او و از مخالفت فرمانش بترسید، اگر به راستی شما ایمان دارید (اتخشونهم فالله احق ان تخشوه ان کنتم مؤ منین).
در آیه بعد وعده پیروزی قطعی به مسلمانان می دهد و می گوید: ((با آنها پیکار کنید که خداوند آنها را به دست شما مجازات می کند)) (قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم).
نه فقط مجازات می کند بلکه ((خوار و رسواشان می سازد)) (و یخزهم).
و شما را بر آنها پیروز می گرداند)) (و ینصرکم علیهم).
و به این ترتیب دلهای گروهی از مؤ منان را که تحت فشار و شکنجه سخت این گروه سنگدل قرار گرفته بودند و در این راه قربانیهائی داده بودند شفا می دهد ((و بر جراحات قلب آنها از این راه مرهم می نهد)) (و یشف صدور قوم مؤ منین).
بعضی از مفسران گفته اند منظور از ((قوم مؤ منین)) گروه مؤ منان طائفه ((بنی خزاعه)) هستند که جمعی از بت پرستان از طایفه بنی بکر ناجوانمردانه بر آنها ریختند و غافلگیرشان ساختند و بعضی گفته اند اشاره به گروهی از مردم یمن است که اسلام را پذیرفتند ولی چون به مکه آمدند از طرف بت پرستان مورد آزار و شکنجه واقع شدند.
ولی بعید نیست این عبارت همه کسانی را که به نوعی تحت فشار و شکنجه بت پرستان قرار گرفته بودند و دلهایشان از آنها پر خون بود شامل

شود.
در آیه بعد اضافه می کند که در پرتو پیروزی شما و شکست آنها ((خشم
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 306
دلهای مؤ منان را فرو می نشاند)). (و یذهب غیظ قلوبهم).
این جمله ممکن است تاءکیدی برای جمله سابق (و یشف صدور قوم مؤ منین) بوده باشد و نیز ممکن است با آن متفاوت باشد و جمله گذشته اشاره به این باشد که در پرتو پیروزی اسلام دلهائی که سالها به خاطر اسلام و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می طپید و ناراحت و بیمار بود بهبودی یافت ، و جمله دوم اشاره به این است که دلهائی که به خاطر از دست دادن عزیزان و بستگان و تحمل انواع آزارها و شکنجه ها پر از ناراحتی بود آرامش خود را با کشته شدن دشمنان سنگدل باز می یابد.
و در پایان آیه می فرماید ((خداوند توبه هر کسی را که بخواهد (و مصلحت بداند) می پذیرد)) (و یتوب الله علی من یشاء).
((و خداوند از نیات توبه کنندگان آگاه است و دستورهائی را که درباره آنها و همچنین پیمانشکنان داده است حکیمانه می باشد)) (و الله علیم حکیم).
ضمنا جمله های اخیر اشاره به آن است که ممکن است در آینده بعضی از آنها از در توبه درآیند باید توجه داشته باشند که خدا توبه آنها را می پذیرد و و شدت عمل در مقابل آنها جایز نیست و نیز بشارتی است به اینکه چنین افرادی در آینده به سوی مسلمانها خواهند آمد و توفیق الهی به خاطر آمادگی روحیشان شامل حال آنها خواهد شد.
به طور کلی بعضی از مفسران آیات اخیر را از اخبار غیبی قرآن و از نشانه های صدق دعوت پیامبر دانسته اند زیرا آنچه قرآن در آن بیان کرده واقع شده است .
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد
1 - در اینکه منظور از این گروه چه اشخاصی هستند، باز در میان مفسران گفتگو است ، بعضی اشاره به یهود و بعضی به اقوامی که در آینده با مسلمانان تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 307
درگیر شدند، مانند حکومتهای ایران و روم دانسته اند، و بعضی اشاره به کفار قریش دانسته اند، و بعضی اشاره به پاره ای از افراد که مسلمان شدند و مرتد گشتند.
ولی ظاهر آیات به خوبی گواهی می دهد که موضوع سخن همان گروه مشرکان و بت پرستانی است که در آن زمان به ظاهر با مسلمانان پیمان ترک مخاصمه داشتند، ولی عملا پیمانشان را نقض کرده بودند و آنها گروهی از مشرکان اطراف مکه ، یا سایر نقاط حجاز بودند.
اما احتمال اینکه منظور یهود باشد، بسیار بعید است ، زیرا تمام بحثهای این آیات پیرامون مشرکان دور می زند.

هم چنین ممکن نیست که منظور از آن طایفه قریش باشد، زیرا قریش و سر کرده آنها ابو سفیان در سال هشتم هجرت پس از فتح مکه ظاهرا اسلام را قبول کردند، در حالی که سوره مورد بحث ما در سال نهم نازل شده است .
و نیز این احتمال که منظور حکومتهای ایران و روم باشد، بسیار از مفهوم آیات دور است ، زیرا آیات سخن از یک درگیری فعلی می کند، نه درگیری های آینده و علاوه آنها پیامبر را از وطن خود خارج نکرده بودند.
و نیز احتمال اینکه منظور مرتدین باشد فوق العاده بعید است زیرا تاریخ گروه نیرومندی از مرتدین را در آن زمان نشان نمی دهد که مسلمانان بخواهند با آنها پیکار کنند، و علاوه کلمه ((ایمان)) (جمع یمین) و هم چنین کلمه عهد ظاهرا بهمان معنی پیمان ترک مخاصمه است نه پذیرش اسلام (دقت کنید).
و اگر می بینیم در بعضی از روایات اسلامی این آیه به آتش افروزان جنگ جمل (ناکثین) و مانند آنها تطبیق شده ، نه بخاطر آن است که آیات درباره آنها نازل شده باشد، بلکه هدف این است که روح آیه و حکم آن در مورد ناکثین و گروههای مشابهی که بعدا روی کار خواهند آمد صادق است .
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 308
تنها سؤ الی که باقی می ماند این است که اگر منظور همان گروههای بت پرستان پیمان شکن هستند که در آیات گذشته از آنها سخن گفته شد چرا در اینجا تعبیر می کند ((و ان نکثوا ایمانهم)): اگر آنها پیمانهای خویش را بشکنند در حالی که این گروهها پیمانها را عملا شکسته بودند؟
پاسخ این سئوال آن است که منظور از جمله مزبور این می باشد که اگر آنها به پیمان شکنی خویش ادامه دهند و دست از کار خود برندارند، باید با آنها پیکار کنید، نظیر آنچه در معنی ((اهدنا الصراط المستقیم)) می گوئیم ، که مفهومش این است خدایا ما را هم چنان بر راه راست بدار، و به هدایت ما ادامه ده .
شاهد این سخن آن است که جمله مزبور (ان نکثوا ایمانهم) در مقابل جمله (ان تابوا...) قرار گرفته است یعنی از دو حال خارج نیست ، یا آنها توبه می کنند و دست از شرک و بتپرستی بر می دارند و به راه خدا می آیند، و یا اینکه همچنان به راه خویش ادامه می دهند، در صورت اول آنها برادران شما هستند، و در صورت دوم باید با آنان پیکار کنید!
2 - قابل توجه اینکه در آیات فوق نمی گوید با کافران مبارزه کنید، بلکه می گوید با رؤ سا و پیشوایانشان به جهاد برخیزید، اشاره به اینکه توده مردم پیرو رؤ سا و زعمای خود هستند، هدف گیری شما باید همیشه آنها باشند، باید سرچشمه های گمراهی و ضلالت و ظلم و فساد را ببندید، و ریشه ها را بسوزانید، و تا آنها هستند مبارزه با پیروانشان سودی ندارد، به

علاوه این تعبیر یک نوع بلندنگری و علو همت و تشجیع برای مسلمانان محسوب می شود، که طرف اصلی شما آنها هستند، خود را آماده مبارزه با آنان کنید نه افراد کوچکشان ! عجیب اینکه بعضی این تعبیر را اشاره به ابوسفیان و مانند او از بزرگان قریش دانسته اند، در حالی که گروهی از آنها در بدر کشته شدند و بقیه (مانند تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 309 ابو سفیان) پس از فتح مکه ظاهرا اسلام آوردند، و در موقع نزول آیه در صف مسلمانان جای گرفته بودند، و مبارزه با آنها مفهومی نداشت .
امروز هم این دستور مهم قرآن به قوت خود باقی است ، برای از بین بردن ظلم و فساد، استعمار و استثمار باید موضعگیری ها در برابر رؤ سا و پیشوایان این گروهها باشد، و پرداختن به افراد عادی بی ثمر است (دقت کنید!).
3 - تعبیر به ((اخوانکم فی الدین)) که در آیات بالا آمده است ، لطیفترین تعبیری است که می توان درباره مساوات افراد یک جامعه با محکمترین پیوندهای عاطفی ، بیان کرد، زیرا روشنترین و نزدیک ترین پیوند عاطفی در انسان که از مساوات کامل برخوردار است ، پیوند دو برادر است .
ولی افسوس که شکافهای طبقاتی و بتهای قومی و نژادی بار دیگر این اخوت اسلامی را که مایه غبطه همه دشمنان بود از میان برده و برادران دیروز چنان امروز در برابر هم صف کشیده اند که باور ناکردنی است ، و گاهی آن چنان از یکدیگر کشتار می کنند که هیچ دشمنی با دشمن خود چنین نمی کند، و این است یکی از اسرار عقب ماندگی امروز ما!
4 - از جمله ((اتخشونهم)) (آیا از آنها می ترسید؟) اجمالا بر می آید که در میان مسلمانان ، جمعی وجود داشت که از این فرمان جهاد واهمه می کرد، یا بخاطر قدرت و قوت دشمن ، و یا بخاطر اینکه پیمان شکنی گناه است .
قرآن به آنها صریحا جواب می گوید شما نباید از این انسانهای ضعیف بترسید، بلکه باید از مخالفت فرمان پروردگار ترس داشته باشید، به علاوه ترس از اینکه پیمانشکن باشید نابجا است زیرا آنها در ابتداء مقدمات پیمان شکنی را فراهم ساختند و پیشقدم شدند. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 310
5 - منظور از جمله ((هموا باخراج الرسول ظاهرا)) اشاره به مساءله اخراج پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از ((مکه)) به هنگام هجرت به مدینه است ، که نخست قصد آن را داشتند، و بعد قصدشان تغییر یافت ، و تبدیل به قتل پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شد، ولی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به فرمان خدا در همان شب از مکه خارج گردید، و در هر صورت ذکر این موضوع نه به عنوان نشانه ای از پیمان شکنی آنها است ، بلکه به عنوان بازگو کردن یک خاطره دردناک از جنایات بت پرستان

می باشد، که هم قریش در آن شرکت داشتند و هم قبایل دیگر، و گر نه پیمان شکنی بت پرستان از طرق دیگر آشکار شده بود.
6 - از مطالب شگفت آور اینکه بعضی از پیروان مکتب جبریه آیه : ((قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم)) برای مکتب خود استدلال کرده اند، در حالی که اگر ذهن خود را از تعصبها خالی کنیم ، آیه فوق کوچکترین دلالتی بر مقصود آنها ندارد، و درست به این می ماند که ما برای انجام کاری سراغ یکی از دوستان خود می رویم ، و می گوئیم امیدواریم خداوند با دست تو این کار را اصلاح کند، مفهوم این سخن آن نیست که تو مجبور در انجام این کار هستی بلکه منظور این است خداوند قدرتی در اختیار تو قرار داده و نیت پاکی به تو داده است که با استفاده آن این کار را می توانی با آزادی اراده انجام دهی . التوبة
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 311
آیه 16
آیه و ترجمه
أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تُترَکُوا وَ لَمَّا یَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِینَ جَهَدُوا مِنکُمْ وَ لَمْ یَتَّخِذُوا مِن دُونِ اللَّهِ وَ لا رَسولِهِ وَ لا الْمُؤْمِنِینَ وَلِیجَةً وَ اللَّهُ خَبِیرُ بِمَا تَعْمَلُونَ(16)
ترجمه :16 - آیا گمان کردید که (به حال خود) رها می شوید در حالی که هنوز آنها که از شما جهاد کردند و غیر از خدا و رسولش را محرم اسرار خویش انتخاب ننمودند (از دیگران) مشخص نشده اند (باید آزمون شوید و صفوف از هم جدا شود) و خداوند به آنچه عمل می کنید آگاه است .
تفسیر :
در این آیه مسلمانان را از طریق دیگری تشویق به جهاد کرده متوجه مسئولیت سنگین خود در این قسمت می کند که نباید تصور کنید ، تنها با ادعای ایمان همه چیز درست خواهد شد، بلکه صدق نیت و درستی گفتار، و واقعیت ایمان شما در مبارزه با دشمنان ، آن هم یک مبارزه خالصانه و دور از هر گونه نفاق ، روشن می شود.
نخست می گوید: آیا گمان کردید شما را به حال خودتان رها می سازند؟ و در میدان آزمایش قرار نخواهید گرفت ، در حالی که هنوز مجاهدین شما، و هم چنین کسانی که جز خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان محرم اسراری برای خود انتخاب نکرده اند، مشخص نشده اند؟ (ام حسبتم ان تترکوا و لما یعلم الله الذین جاهدوا منکم و لم یتخذوا من دون الله و لا رسوله و لا المؤ منین تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 312
ولیجة)
((ولیجة)) از ماده ((ولوج)) به معنی ((دخول)) است ، و به کسی گفته می شود که محرم اسرار و گرداننده کارهای انسان می باشد، و معنی آن تقریبا با معنی ((بطانة)) یکسان است .

در حقیقت جمله فوق دو مطلب را به مسلمانان گوشزد می کند، و آن اینکه تنها با اظهار ایمان کارها سامان نمی یابد، و شخصیت اشخاص روشن نمی شود، بلکه با دو وسیله آزمایش ، مردم آزمون می شوند:
نخست جهاد در راه خدا، و برای محو آثار شرک و بت پرستی و دوم ترک هر گونه رابطه و همکاری با منافقان و دشمنان ، که اولی دشمنان خارجی را بیرون می راند و دومی دشمنان داخلی را.
جمله ((لما یعلم الله)) (در حالی که خدا هنوز ندانسته) که نظیر آن در سایر آیات قرآن نیز دیده می شود، در واقع به معنی هنوز تحقق نیافته است (به تعبیر دیگر نفی علم به معنی نفی معلوم است و این گونه تعبیر معمولا در موارد تاءکید به کار می رود) و گرنه خداوند طبق دلایل عقلی و صریح آیات فراوانی از قرآن از همه چیز آگاه بوده و خواهد بود.
این آیه در حقیقت شبیه نخستین آیه سوره عنکبوت است ، آنجا که می گوید: ((احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون)) (آیا مردم گمان می کنند که آنها را به حال خود رها می سازند و آزمایش نمی شوند؟).
و همانگونه که در تفسیر سوره آل عمران گفتیم آزمایش های الهی برای کشف امر مجهولی نیست ، بلکه به معنی پرورش و به منظور شکوفان

استعدادها و آشکار ساختن اسرار درون افراد است .
و در پایان آیه به عنوان اخطار و تاءکید می فرماید: ((خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است)) (و الله خبیر بما تعملون).
مبادا کسانی چنین تصور کنند، که خدا از ارتباطهای مخفیانه آنها با منافقین و دشمنان بی خبر است بلکه به خوبی همه را می داند و بر طبق آن با بندگان خود رفتار خواهد کرد.
از طرز بیان آیه چنین بر می آید که در میان مسلمانان آن روز افرادی تازه به محیط اسلام گام گذارده بودند، و آمادگی روحی برای جهاد نداشتند، این سخن درباره آنها است ، و گر نه مجاهدان راستین وضع خود را بارها در میدانهای جهاد تا آن روز روشن ساخته بودند. التوبة
آیه 17 - 18
آیه و ترجمه
مَا كانَ لِلْمُشرِكِينَ أَن يَعْمُرُوا مَسجِدَ اللَّهِ شهِدِينَ عَلى أَنفُسِهِم بِالْكُفْرِ أُولَئک حَبِطت أَعْمَلُهُمْ وَ فى النَّارِ هُمْ خَلِدُونَ(17)
إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسجِدَ اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الاَخِرِ وَ أَقَامَ الصلَوةَ وَ ءَاتى الزَّكوةَ وَ لَمْ يخْش إِلا اللَّهَ فَعَسى أُولَئک أَن يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ(18)
ترجمه :17 - مشرکان حق ندارند مساجد خدا را آباد کنند در حالی که به کفر خویش گواهی می دهند آنها اعمالشان نابود (و بی ارزش) شده و در

آتش جاودانه خواهند ماند.
18 - مساجد الهی را تنها کسی آباد می کند که ایمان به خدا و روز قیامت آورده و نماز را بر پا دارد و زکوة را بپردازد و از چیزی جز خدا نترسد، ممکن است چنین گروهی هدایت یابند. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 314
تفسیر :
عمران مسجد در صلاحیت همه کس نیست
از جمله موضوعاتی که بعد از لغو پیمان مشرکان و حکم جهاد با آنان ممکن بود برای بعضی مطرح گردد، این بود که چرا ما این گروه عظیم را از خود برانیم و اجازه ندهیم به مسجد الحرام برای مراسم حج قدم بگذارند، در حالی که شرکت آنان در این مراسم از هر نظر مایه آبادی است ، هم آبادی بناء مسجد الحرام از طریق کمکهای مهمی که آنها به این کار می کردند، و هم آبادی معنوی از نظر افزایش جمعیت در اطراف خانه خدا!.
آیات فوق به این گونه افکار واهی و بی اساس پاسخ می گوید، و در نخستین آیه تصریح می کند:
((مشرکان حق ندارند مساجد خدا را آباد کنند ، با اینکه صریحا به کفر خود گواهی می دهند)) ((ما کان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله شاهدین علی انفسهم بالکفر).
گواهی آنها بر کفر خودشان هم از لابلای سخنانشان آشکار است ، و هم از لابلای اعمالشان و حتی طرز عبادت و مراسم حجشان نیز گواه این موضوع است .
سپس به دلیل و فلسفه این حکم اشاره کرده می گوید: ((اینها به خاطر نداشتن ایمان ، اعمالشان نابود می شود و بر باد می رود، و در پیشگاه خدا کمترین وزن و قیمتی ندارد)) (اولئک حبطت اعمالهم).
و به همین دلیل ((آنها جاودانه در آتش دوزخ باقی می مانند)) (و فی النار هم خالدون).
با این حال نه کوشش هایشان برای عمران و آبادی مسجد الحرام یا مانند
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 315
آن ارزشی دارد، و نه انبوه اجتماعشان در اطراف خانه کعبه .
خداوند پاک و منزه است ، و خانه او نیز باید پاک و پاکیزه باشد و دستهای آلودگان از خانه خدا و مساجد باید به کلی قطع گردد.
در آیه بعد برای تکمیل این سخن شرایط آباد کنندگان مساجد و کانونهای پرستش و عبادت را ذکر می کند، و برای آنها پنج شرط مهم بیان می دارد و می گوید:
((تنها کسانی مساجد خدا را آباد می سازند که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند)) (انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم الاخر)

این اشاره به شرط اول و دوم است ، که جنبه اعتقادی و زیر بنائی دارد و تا آن نباشد هیچ عمل پاک و شایسته و خالصی از انسان سر نمی زند، بلکه اگر ظاهرا هم شایسته باشد، در باطن آلوده به انواع غرض های ناپاک خواهد بود.
بعد به شرطهای سوم و چهارم اشاره کرده ، و می گوید: ((و نماز را بر پا دارد و زکات را بدهد)) (و اقام الصلوة و آتی الزکوة).
یعنی ایمانش به خدا و روز رستاخیز تنها در مرحله ادعا نباشد، بلکه با اعمال پاکش آن را تایید کند، هم پیوندش با خدا محکم باشد و نماز را به درستی انجام دهد، و هم پیوندش با خلق خدا، و زکوة را بپردازد.
سرانجام به آخرین شرط اشاره کرده ، و می گوید و جز از خدا نترسد. (و لم یخش الا الله).
قلبش مملو از عشق به خدا است و تنها احساس مسئولیت در برابر فرمان او می کند، بندگان ضعیف را کوچکتر از آن می شمرد که بتوانند در سرنوشت او و جامعه او و آینده او و پیروزی و پیشرفت او و بالاخره در آبادی کانون عبادت او، تاءثیری داشته باشند. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 316
و در پایان اضافه می کند این گروه که دارای چنین صفاتی هستند ممکن است هدایت شوند و به هدف خود برسند و در عمران و آبادی مساجد خدا بکوشند و از نتایج بزرگ آن بهره مند شوند (فعسی اولئک ان یکونوا من المهتدین).
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
نکته ها
1 - منظور از عمران چیست ؟
آیا آباد ساختن مساجد به معنی آبادی ساختمان و تاءسیسات آن است ، یا به معنی اجتماع و شرکت در آن ؟ بعضی از مفسران تنها یکی از این دو قسمت را در تفسیر عمران مساجد در آیه فوق انتخاب کرده اند در حالی که مفهوم این کلمه یک مفهوم وسیع است ، و همه این امور را شامل می شود.
مشرکان و بت پرستان نه حق شرکت در مساجد دارند، و نه تعمیر و بنای ساختمان آنها و همه این امور باید به دست مسلمانان انجام پذیرد.
ضمنا از این آیات استفاده می شود که مسلمانان نباید هدایا و کمکهای مشرکان بلکه تمام فرق غیر اسلامی را برای ساختمان مساجد خود بپذیرند، زیرا آیه اول گرچه تنها سخن از مشرکان می گوید، ولی آیه دوم که با کلمه انما شروع شده ، عمران مساجد را مخصوص مسلمانان می سازد. و از اینجا روشن می شود که متولیان و پاسداران مساجد نیز باید از میان پاکترین افراد انتخاب شوند، نه اینکه افراد نا پاک و آلوده به خاطر

مال و ثروتشان ، و یا به خاطر مقام یا نفوذ اجتماعیشان - آن چنان که در بسیاری از نقاط متاءسفانه رایج شده - بر این مراکز عبادت و اجتماعات اسلامی گمارده شوند. بلکه تمام دستهای نا پاک را از تمام این مراکز مقدس باید کوتاه ساخت .
و از آن روز که گروهی از زمامداران جبار و یا ثروتمندان آلوده و گنهکار دست به ساختمان مساجد و مراکز اسلامی زدند، روح و معنویت و برنامه های سازنده تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 317
آنها مسخ شد، و همین است که می بینیم بسیاری از این گونه مساجد شکل مسجد ضرار را به خود گرفته است !.
2 - عمل خالص تنها از ایمان سرچشمه می گیرد.
ممکن است بعضی چنین فکر کنند که چه مانعی دارد، از سرمایه های غیر مسلمانان برای عمران و آبادی این مراکز استفاده کنیم ؟
اما آنها که چنین می گویند توجه به این نکته اساسی ندارند که اسلام همه جا عمل صالح را میوه درخت ایمان می شمرد، عمل همیشه پرتوی از نیات و عقاید آدمی است ، و همیشه شکل و رنگ آنرا به خود می گیرد. نیتهای ناپاک ممکن نیست عمل پاکی به وجود آورد، و محصول مفیدی از خود نشان دهد، چه اینکه عمل باز تاب نیت است .
3 - پاسداران شجاع
جمله ((لم یخش الا الله)) (جز از خدا نترسند) نشان می دهد که عمران و آبادی و نگاهداری مساجد جز در سایه شهامت و شجاعت ممکن نیست ، هنگامی این مراکز مقدس اسلامی به صورت کانونهای انسان سازی و کلاسهای عالی تربیت در می آید، که بنیانگزاران و پاسدارانی شجاع داشته باشد، آنها که از هیچ کس جز خدا نترسند، و تحت تاءثیر هیچ مقام و قدرتی قرار نگیرند، و برنامه ای جز برنامه های الهی در آن پیاده نکنند.
4 - آیا تنها مسجد الحرام منظور است ؟
بعضی از مفسران آیات فوق را مخصوص ((مسجد الحرام)) دانسته اند،
در تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 318
حالی که الفاظ آیه عام است ، و هیچ گونه دلیلی بر این تخصیص نیست ، هر چند ((مسجد الحرام)) که بزرگترین مسجد اسلامی است در ردیف اول قرار گرفته ، و در آن روز که آیات نازل شد، بیشتر آن مسجد در نظر بود، ولی این دلیل تخصیص مفهوم آیات نمی شود.
5 - اهمیت بنای مساجد
درباره اهمیت بنای مسجد احادیث فراوانی از طرق اهل بیت و اهل سنت رسیده است که اهمیت فوق العاده این کار را نشان می دهد.
از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل شده که فرمود: ((من بنی مسجدا و لو کمفحص قطاة بنی الله له بیتا فی الجنة)): کسی که

مسجدی بنا کند هر چند به اندازه لانه مرغی بوده باشد، خداوند خانه ای در بهشت برای او بنا خواهد ساخت)).
و در حدیث دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده : ((من اسرج فی مسجد سراجا لم تزل الملائکة و حملة العرش یستغفرون له مادام فی ذلک المسجد ضوئه)).
((کسی که چراغی در مسجدی برافروزد فرشتگان و حاملان عرش الهی مادام که نور آن چراغ در مسجد می تابد برای او استغفار می کنند.))
ولی امروز آنچه بیشتر اهمیت دارد، عمران و آبادی معنوی مساجد است ، و به تعبیر دیگر بیش از آنچه به ساختن مسجد اهمیت می دهیم باید به ساختن افرادی که اهل مسجد و پاسداران مسجد و حافظان آنند اهمیت بدهیم .
مسجد باید کانونی باشد برای هر گونه حرکت جنبش و سازنده اسلامی در زمینه آگاهی و بیداری مردم ، و پاکسازی محیط، و آماده ساختن مسلمانان

برای دفاع از میراثهای اسلام !.
مخصوصا باید توجه داشت ، مسجد مرکزی برای جوانان با ایمان گردد، نه اینکه تنها مرکز بازنشستگان و از کار افتادگان شود. مسجد باید کانونی برای فعالترین قشرهای اجتماع باشد، نه مرکز افراد بیکاره و بی حال و خواب آلوده ها!. التوبة

آیه 19 - 22
آیه و ترجمه
أَ جَعَلْتُمْ سِقَایَةَ الحَاجِّ وَ عِمَارَةَ الْمَسجِدِ الحَرَامِ کَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الاَخِرِ وَ جَهَدَ فی سبِیلِ اللَّهِ لا یَستَوُنَ عِندَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لا یهْدِی الْقَوْمَ الظلِمِینَ(19)
الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَهَدُوا فی سبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوَلهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ أَعْظمُ دَرَجَةً عِندَ اللَّهِ وَ أُولئک هُمُ الْفَائزُونَ(20)
یُبَشرُهُمْ رَبُّهُم بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَ رِضوَنٍ وَ جَنَّتٍ لهَّمْ فِیهَا نَعِیمٌ مُّقِیمٌ(21)
خَلِدِینَ فِیهَا أَبَداً إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِیمٌ(22)
ترجمه :19 - آیا سیراب کردن حجاج و آباد ساختن مسجد الحرام را همانند (عمل) کسی قرار دادید که ایمان به خدا و روز قیامت آورده و در راه او جهاد کرده است ، (این هر دو) هرگز نزد خدا مساوی نیستند، و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی کند.
20 - آنها که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد نمودند مقامشان نزد خدا برتر است و آنها به موهبت عظیم رسیده اند.
21 - پروردگار، آنها را به رحمتی از ناحیه خویش و خشنودی و باغهای

بهشتی که در آن نعمتهای جاودانه دارند بشارت می دهد.
22 - همواره و تا ابد در این باغها (و در لابلای این نعمتها) خواهند بود زیرا نزد خداوند پاداش غظیم است . تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 321
شاءن نزول :
در شاءن نزول آیات فوق روایات مختلفی در کتب اهل سنت و شیعه نقل شده است ، که از میان آنها آنچه صحیحتر بنظر می رسد، ذیلا می آوریم .
دانشمند معروف اهل سنت حاکم ((ابوالقاسم حسکانی)) از ((بریدة)) نقل می کند که ((شیبه)) و ((عباس)) هر کدام بر دیگری افتخار می کردند و در این باره مشغول به سخن بودند که علی (علیه السلام) از کنار آنها گذشت ، و پرسید به چه چیز افتخار می کنید؟ ((عباس)) گفت امتیازی به من داده شده که احدی ندارد، و آن مساءله آب دادن به حجاج خانه خدا است .
((شیبه)) گفت من تعمیر کننده مسجد الحرام (و کلید دار خانه کعبه) هستم علی (علیه السلام) گفت : با اینکه از شما حیا می کنم باید بگویم که با این سن کم افتخاری دارم که شما ندارید، آنها پرسیدند کدام افتخار؟!.
فرمود: من با شمشیر جهاد کردم تا شما ایمان به خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آوردید.
((عباس)) خشمناک برخاست و دامنکشان به سراغ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد (و به عنوان شکایت) گفت : آیا نمی بینی علی چگونه با من سخن می گوید؟
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: علی را صدا کنید، هنگامی که به خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد فرمود چرا این گونه با عمویت (عباس) سخن گفتی ؟.
علی (علیه السلام) عرض کرد ای رسول خدا! اگر من او را ناراحت ساختم با بیان حقیقتی بوده است ، در برابر گفتار حق هر کس می خواهد ناراحت شود، و هر کس می خواهد خشنود!
جبرئیل نازل شد و گفت ای محمد! پروردگارت به تو سلام می فرستد، و می گوید این آیات را بر آنها بخوان ((اجعلتم سقایة الحاج و...)) تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 322
((آیا سیراب کردن حجاج و عمران مسجد الحرام را هم چون ایمان به خدا و روز رستاخیز و جهاد در راه او قرار دادید، هرگز مساوی نیستند.))
همین روایت ، به همین مضمون ، یا با تفاوت کمی ، در کتابهای فراوانی از اهل سنت نقل شده ، مانند تفسیر ((طبری)) و ((ثعلبی))، اصحاب النزول واحدی))، ((تفسیر خازن بغدادی))، ((معالم التنزیل)) علامه بغوی ، ((مناقب ابن مغازلی))، ((جامع الاصول)) ابن اثیر، ((تفسیر فخر رازی))

و کتابهای دیگر.
بهر حال حدیث فوق از احادیث معروف و مشهوری است که حتی افراد متعصب به آن اعتراف کرده اند و ما پس از اتمام تفسیر این آیات باز در این باره سخن خواهیم گفت .
تفسیر :
مقیاس افتخار و فضیلت
با اینکه آیات شاءن نزول خاص دارد در عین حال مکمل بحث آیات گذشته است و نظیر آن در قرآن فراوان می باشد.
در نخستین آیه می گوید: آیا سیراب کردن حاجیان خانه خدا و عمران مسجدالحرام را همانند کار کسی قرار دادید که ایمان به خدا و روز قیامت دارد و در راه خدا جهاد کرده است این دو هیچگاه در نزد خدا یکسان نیستند و خداوند جمعیت ستمکار را هدایت نمی کند)) (اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله و الیوم الاخر و جاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 323
و الله لا یهدی القوم الظالمین).
((سقایة)) هم مصدر است به معنی آب دادن و هم به معنی ((وسیله)) و ((پیمانه)) ای است که با آن آب می دهند (همانگونه که در آیه 70 سوره یوسف آمده است) و هم به معنی ظرف بزرگ یا حوضی است که آب در آن می ریزند، در مسجد الحرام در میان چشمه زمزم و خانه کعبه محلی وجود دارد که به نام سقایة العباس معروف است ، گویا در آنجا ظرف بزرگی می گذاردند که حاجیان از آن آب بر می داشتند.
از تواریخ چنین بر می آید که قبل از اسلام منصب ((سقایة الحاج)) در ردیف منصب کلید داری خانه کعبه و از مهمترین مناصب محسوب می شد.
ضرورت و نیاز شدید حجاج در ایام حج به آب آن هم در آن سرزمین خشک و سوزان و کم آب که غالب ایام سال هوا گرم است به این موضوع (سقایت حاج) اهمیت خاصی می داد، و کسی که سرپرست این مقام بود، از موقعیت ویژه ای طبعا برخوردار می شد چرا که خدمت او به حجاج یک خدمت حیاتی به شمار می رفت .
هم چنین ((کلیدداری)) و عمران و آبادی مسجد الحرام که مقدسترین و بزرگترین کانون مذهبی حتی در زمان جاهلیت محسوب می شد، احترام فوق االعاده ای برای شخص یا اشخاصی که متصدی آن بودند، بر می انگیخت .
با همه اینها قرآن مجید می گوید ایمان بخدا و جهاد در راه او از تمام این کارها برتر و بالاتر است !
در آیه بعد به عنوان تاءکید و توضیح می فرماید کسانی که ایمان آوردند، و هجرت نمودند، و در راه خدا با مال و جان خود جهاد کردند، اینها در پیشگاه

خداوند مقامی برتر و بزرگتر دارند (الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 324
فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله).
((و اینها به افتخار بزرگی نائل شده اند)). (و اولئک هم الفائزون)
در آیه بعد می گوید خداوند سه موهبت بزرگ در برابر این سه کار مهم (ایمان ، هجرت و جهاد) به آنها می بخشد:
1 - ((آنها را به رحمت گسترده خود بشارت می دهد و از آن بهره مند می سازد)) (یبشرهم ربهم برحمة منه).
2 - ((آنها را از رضامندی و خشنودی خویش بهره مند می کند)) (و رضوان).
3 - ((باغهائی از بهشت در اختیار آنها می گذارد که نعمتهایش دائمی و همیشگی است .)) (و جنات لهم فیها نعیم مقیم).
در آیه بعد برای تاءکید بیشتر اضافه می کند ((جاودانه در آنها تا ابد خواهند ماند)) (خالدین فیها ابدا).
((زیرا نزد خداوند پاداشهای عظیم است)) که در برابر اعمال بندگان به آنها می بخشد (ان الله عنده اجر عظیم).
در اینجا به دو نکته باید توجه داشت
1 - تحریف تاریخ :
همانگونه که در شاءن نزول آیات فوق خواندیم ، مطابق روایتی که در بسیاری از معروفترین کتب اهل سنت نقل شده ، این آیات در مورد علی (علیه السلام) و تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 325
بیان فضائل او نازل شده هر چند مفهوم آن عام و گسترده است (و بارها گفته ایم شاءن نزولها مفاهیم آیات را محدود نمی سازد).
ولی از آنجا که بعضی از مفسران اهل سنت تمایل ندارند فضائل چشمگیری برای علی (علیه السلام) اثبات شود با اینکه او را چهارمین پیشوای بزرگ خود می دانند، اما مثل اینکه از این می ترسند که اگر در برابر مدارکی که امتیازات فوق العاده علی (علیه السلام) را اثبات می کند، تسلیم شوند، ممکن است جمعیت شیعه در برابر آنها بپاخیزند و آنها را در تنگنا قرار دهند، که چرا دیگران را بر علی (علیه السلام) مقدم داشتید از این رو بسیار می شود که از واقعیتهای تاریخی چشم می پوشند، و تا آنجا که بتوانند به ایراد در این گونه احادیث از نظر سند می پردازند، و اگر جای دستاندازی در سند پیدا نکنند، سعی می کنند به گونه ای دلالت آن را مخدوش سازند، این گونه تعصبها متاءسفانه حتی در عصر ما ادامه دارد و حتی بعضی از دانشمندان روشنفکر آنان از این بر کنار نمانده اند.
فراموش نمی کنم در گفتگوئی که با یکی از دانشمندان اهل سنت داشتم ، هنگامی که سخن از اینگونه احادیث به میان آمد جمله عجیبی اظهار داشت

، او می گفت به عقیده من ، شیعه می تواند تمام اصول و فروع مکتب خویش را از منابع و مدارک و کتابهای ما اثبات کند، چون به قدر کافی احادیثی که به نفع مکتب شیعه باشد، در کتب ما وجود دارد!
ولی برای اینکه خود را از همه این منابع و مدارک یکباره راحت کند، گفت به عقیده من پیشینیان ما افراد خوشباوری بودند و تمام احادیثی را که شنیده اند در کتب خود آورده اند، و ما نمی توانیم آنچه را آنها نوشته اند به سادگی بپذیریم ! (البته سخنش شامل کتب صحاح و مسانید معتبر و درجه اول آنان نیز می شد!).
به او گفتم روش محققانه این نیست ، که انسان مکتبی را قبلا روی یک

سلسله وراثتها بپذیرد و بعد هر حدیثی با آن موافق باشد صحیح و هر حدیثی با آن تطبیق نکند از آثار خوش باوری پیشینیان بداند هر چند حدیث معتبری باشد چه خوب است به جای این طرز فکر راه دیگری انتخاب کنید، قبلا خود را از هر گونه عقیده موروثی خالی سازید، سپس در برابر مدارک منطقی بنشینید، آنگاه انتخاب عقیده کنید!.
خوب ملاحظه می فرمائید چرا و به چه علت احادیث مشهور و معروفی که از مقام والای علی (علیه السلام) خبر می دهد، و برتری او را بر دیگران اثبات می کند، این چنین مورد بی مهری بلکه مورد تهاجم رگبارهای ایرادات قرار گرفته ، و گاهی نیز به دست فراموشی سپرده می شود و اصلا سخنی از آن به میان نمی آید، گوئی اصلا این همه احادیث وجود خارجی ندارند!!
با توجه به آنچه در بالا گفتیم به گفتاری از مفسر معروف نویسنده ((المنار)) می پردازیم :
او در شاءن نزول آیات فوق روایت معروف بالا را به کلی کنار گذارده و روایت دیگری که با محتوای آیات اصلا منطبق نیست ، و باید آن را به عنوان یک حدیث مخالف قرآن کنار زد، معتبر دانسته است ، و آن حدیثی است که از نعمان بن بشیر نقل شده که می گوید: کنار منبر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در میان جمعی از صحابه نشسته بودم ، یکی از آنها گفت من بعد از اسلام عملی را بالاتر از این نمی دانم که حاجیان خانه خدا را سیراب کنم ، دیگری گفت عمران مسجد الحرام از هر عملی بالاتر است ، سومی گفت جهاد در راه خدا از آنچه گفتید بهتر می باشد، عمر آنها را از گفتگو کردن نهی کرد، و گفت صدای خود را کنار منبر رسول خدا بلند نکنید - و آن روز، روز جمعه بود - ولی هنگامی که نماز جمعه را خواندم نزد رسول خدا می روم و از او درباره مساءله ای که اختلاف کردید سؤ ال می کنم (بعد تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 327
از نماز نزد رسول خدا رفت و سؤ ال کرد) در این موقع آیات فوق نازل

شد.
در حالی که این روایت از جهات مختلفی با آیات مورد بحث ناسازگار است ، و میدانیم هر روایتی که مخالف قرآن بوده باشد باید آن را دور افکند، زیرا:
اولا در آیات فوق مقایسه میان ((جهاد)) و ((سقایة الحاج)) و ((عمران)) مسجد الحرام نشده است بلکه در یکسوی مقایسه ((سقایت حاج)) و ((عمران)) مسجد الحرام قرار گرفته ، و در سوی دیگر ((ایمان به خدا و روز رستاخیز و جهاد)) و این نشان می دهد که افرادی آن اعمال را که در دوران جاهلیت انجام داده بودند با ایمان و جهاد مقایسه می کردند، که قرآن صریحا می گوید این دو برابر نیستند، نه مقایسه ((جهاد)) با ((عمران مسجدالحرام)) و ((سقایة الحاج)) (دقت کنید).
ثانیا: جمله ((و الله لا یهدی القوم الظالمین)) نشان می دهد که اعمال گروه اول تواءم با ظلم بوده است ، و این در صورتی است که در حال شرک واقع شده باشد، چه اینکه قرآن می گوید: ((ان الشرک لظلم عظیم)). اگر مقایسه میان ((ایمان)) و ((سقایت حاج تواءم با ایمان و جهاد)) بوده باشد جمله ((و الله لا یهدی القوم الظالمین)) مفهومی نخواهد داشت .
ثالثا: آیه دوم مورد بحث که می گوید آن کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد نمودند مقام والاتری دارند، مفهومش این است از کسانی که ایمان و هجرت و جهاد نداشتند، برترند ، و این با حدیث نعمان سازش ندارد، زیرا گفتگو کنندگان طبق آن حدیث همه از مؤ منان بودند و شاید در مهاجرت و جهاد شرکت داشتند. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 328
رابعا: در آیات گذشته سخن از اقدام مشرکان به عمران مساجد بود (ما کان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله) و آیات مورد بحث که به دنبال آن قرار دارد، همان موضوع را تعقیب می کند، و این نشان می دهد که عمران مسجد الحرام و سقایت حاج در حال شرک موضوع بحث این آیات است و این چیزی است که با روایت نعمان تطبیق نمی کند.
و تنها مطلبی که ممکن است در برابر این استدلالات گفته شود، این است که تعبیر به ((اعظم درجة)) نشان می دهد که هر دو طرف ((مقایسه)) عمل خوبی هستند، اگر چه یکی از دیگری برتر بوده است .
ولی جواب این سخن روشن است ، زیرا افعل تفضیل (صفت تفضیلی) غالبا در مواردی به کار می رود که یک طرف مقایسه واجد فضیلت است ، و طرف دیگر صفر می باشد، مثلا بسیار شده است که می گویند ((دیر رسیدن بهتر از هرگز نرسیدن است))، مفهوم این سخن آن ((نیست که هرگز به مقصد نرسیدن و تصادف کردن و نابودی)) چیز خوبی است ، ولی ((دیر رسیدن)) از آن بهتر است ، و یا اینکه در قرآن می خوانیم ((و الصلح

خیر)) (سوره نساء 128): ((صلح از جنگ بهتر است)) معنی این جمله آن نیست که جنگ چیز خوبی است ، و یا اینکه می خوانیم ((و لعبد مؤ من خیر من مشرک)) (سوره بقره آیه 221): ((بنده با ایمان از بت پرست بهتر است)) آیا بت پرست خیر و فضیلتی دارد؟ و در همین سوره توبه آیه 108 می خوانیم : ((لمسجداسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه)): ((مسجدی که اساس آن از روز نخست بر پایه تقوی گذارده شده است (از مسجد ضرار همان مسجدی که منافقان برای ایجاد تفرقه ساخته بودند) برای عبادت شایسته تر است .
با اینکه می دانیم عبادت در مسجد ضرار هیچ گونه شایستگی ندارد و نظیر این تعبیرات در قرآن و کلمات عرب و سایر زبانها فراوان است . تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 329
از مجموع آنچه گفته شد، نتیجه می گیریم که روایت ((نعمان بن بشیر)) چون بر خلاف محتوای قرآن است باید کنار گذارده شود، و آنچه با ظاهر آیات می سازد همان حدیث مشهوری است که در آغاز بحث تحت عنوان نزول بیان کردیم ، و این فضیلتی است برای پیشوای بزرگ اسلام علی (علیه السلام).
خداوند همه ما را به پیروی از حق و پیروی از اینگونه پیشوایان ثابت قدم بدارد، و چشم و گوش باز و فکر دور از تعصب و عنایت کند.
2 - از آیات فوق استفاده می شود که مقام ((رضوان)) که از بزرگترین مواهب و مقاماتی است که خداوند به مؤ منان و مجاهدان می بخشد، چیزی است غیر از باغهای بهشت و نعمتهای جاویدانش و غیر از رحمت گسترده پروردگار (شرح این موضوع به خواست خدا در ذیل آیه 72 همین سوره در تفسیر جمله ((و رضوان من الله اکبر)) خواهد آمد). التوبة
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 330
آیه 23 - 24
آیه و ترجمه
یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا لا تَتَّخِذُوا ءَابَاءَکُمْ وَ إِخْوَنَکُمْ أَوْلِیَاءَ إِنِ استَحَبُّوا الْکفْرَ عَلی الایمَنِ وَ مَن یَتَوَلَّهُم مِّنکُمْ فَأُولَئک هُمُ الظلِمُونَ(23)
قُلْ إِن کانَ ءَابَاؤُکُمْ وَ أَبْنَاؤُکمْ وَ إِخْوَنُکُمْ وَ أَزْوَجُکمْ وَ عَشِیرَتُکمْ وَ أَمْوَلٌ اقْترَفْتُمُوهَا وَ تجَرَةٌ تخْشوْنَ کَسادَهَا وَ مَسکِنُ تَرْضوْنَهَا أَحَب إِلَیْکم مِّنَ اللَّهِ وَ رَسولِهِ وَ جِهَادٍ فی سبِیلِهِ فَترَبَّصوا حَتی یَأتیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَ اللَّهُ لا یهْدِی الْقَوْمَ الْفَسِقِینَ(24)
ترجمه :23 - ای کسانی که ایمان آورده اید هر گاه پدران و برادران شما کفر را بر ایمان ترجیح دهند آنها را ولی (و یار و یاور و تکیه گاه) خود قرار ندهید و کسانی که آنها را ولی خود قرار دهند ستمگرند.
24 - بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما و

اموالی که به دست آورده اید و تجارتی که از کساد شدنش بیم دارید و مساکن مورد علاقه شما، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوبتر است در انتظار این باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند و خداوند جمعیت نا فرمانبردار را هدایت نمی کند. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 331
تفسیر :
همه چیز فدای هدف و برای خدا
آخرین وسوسه و بهانه ای که ممکن بود برای گروهی از مسلمانان در برابر دستور پیکار با بت پرستان پیدا شود - و طبق بعضی از تفاسیر پیدا شد - این بود که آنها فکر می کردند که از یک سو در میان مشرکان و بت پرستان ، خویشاوندان و بستگان نزدیک آنها وجود دارند، گاهی پدر مسلمان شده و پسر در شرک باقی مانده ، گاهی به عکس پسران راه توحید را پیش گرفته اند و پدران همچنان در تاریکی شرک باقی مانده اند، و همچنین در مورد برادران و همسران و عشیره و قبیله ، اگر بنا شود با همه مشرکان پیکار کنند باید از خویشاوندان و قبیله خود چشم بپوشند!.
از سوی دیگر سرمایه ها و تجارت آنان تا حد زیادی در دست مشرکان بود، با آمد و شد آنها به مکه آنرا رونق می بخشیدند.
و از سوی سوم خانه های مرفه و نسبتا آبادی در مکه داشتند که در صورت درگیری با مشرکان ممکن بود به ویرانی بکشد، و یا با تعطیل مراسم حج از طرف مشرکان از ارزش و استفاده بیفتد.
آیات فوق ناظر به حال اینگونه اشخاص است ، و با بیان قاطعی به آنها پاسخ صریح می دهد، نخست می گوید:
((ای کسانی که ایمان آورده اید پدران و برادران خود را در صورتی که کفر را بر ایمان مقدم دارند یار و یاور و متحد و ولی خود قرار ندهید)) (یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا آبائکم و اخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان) تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 332
پس به عنوان تاءکید اضافه می کند: ((کسانی که از شما آنها را به یاری و دوستی برگزینند ستمکارانند)). (و من یتولهم منکم فاولئک هم الظالمون).
چه ظلمی از این بالاتر که انسان با پیوند دوستی با بیگانگان و دشمنان حق ، هم به خویشتن ستم کند و هم به جامعهای که تعلق به آن دارد، و هم به فرستاده خدا!.
در آیه بعد به خاطر اهمیت فوق العاده موضوع ، همین مطلب با شرح و تاءکید و تهدید بیشتری بیان می شود، روی سخن را به پیامبر کرده ، می فرماید:
((به آنها بگو اگر پدران ، و فرزندان ، و برادران ، و همسران ، و عشیره و قبیله شما، و اموال و سرمایه هائی که جمع آوری کرده اید، و تجارتی که

از کساد آن بیم دارید و مساکن مرفهی که در مورد رضایت و علاقه شما است ، در نظرتان محبوبتر از خدا و پیامبر او و جهاد در راهش می باشد، در انتظار باشید که مجازات و کیفر شدیدی از ناحیه خدا بر شما نازل گردد)) (قل ان کان آبائکم و ابنائکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره).
و از آنجا که ترجیح این امور بر رضای خدا و جهاد یک نوع نافرمانبرداری و فسق آشکار است و دلباختگان زرق و برق زندگی مادی شایستگی هدایت الهی را ندارند در پایان آیه اضافه می کند: خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی کند (و الله لا یهدی القوم الفاسقین)
در تفسیر علی بن ابراهیم قمی چنین نقل شده : ((لما اذن امیر المؤ منین ان لا یدخل المسجد الحرام مشرک بعد ذلک جزعت قریش جزعا شدیدا و قالوا تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 333
ذهبت تجارتنا، و ضاعت عیالنا، و خربت دورنا، فانزل الله فی ذلک قل (یا محمد) ان کان آبائکم ....)).
: هنگامی که امیر مؤ منان علی (علیه السلام) (در مراسم حج) اعلام کرد که بعد از این هیچ مشرکی حق ورود به مسجد الحرام را ندارد فریاد (مؤ منان) قریش برخاست و گفتند تجارت ما از میان رفت ، خانواده های ما ضایع شد، و خانه هایمان ویران گشت ، آیات فوق نازل شد (و به آنها پاسخ گفت).))
در آیات بالا خطوط اصلی ایمان راستین از ایمان آلوده به شرک و نفاق ترسیم شده است و حد فاصل میان مؤ منان واقعی و افراد ضعیف الایمان مشخص گردیده و با صراحت می گوید که اگر سرمایه های هشتگانه زندگی مادی که چهار قسمت آن مربوط به نزدیکترین خویشاوندان (پدران و فرزندان و برادران و همسران)، و یک قسمت مربوط به گروه اجتماعی و عشیره و قبیله است ، و قسمت دیگری مربوط به سرمایه ها و اندوخته ها، و قسمتی مربوط به رونق تجارت و کسب و کار، و سرانجام قسمتی به خانه های مرفه ارتباط دارد، در نظر انسان پرارزشتر و گرانبهاتر از خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و جهاد و اطاعت فرمان او است تا آنجا که حاضر نیست آنها را فدای دین کند، معلوم می شود ایمان واقعی و کامل تحقق نیافته است .
آن روز حقیقت و روح ایمان با تمام ارزشهایش تجلی می کند که در مورد چنین فداکاری و گذشت تردید نداشته باشد.
بعلاوه آنها که آماده چنین گذشتی نیستند در واقع به خویش و جامعه خویش ستم می کنند، و حتی از آنچه می ترسند در آن خواهند افتاد، زیرا ملتی که در گذرگاه های تاریخ و لحظات سرنوشت آماده چنین فداکاریهائی نباشند

دیر یا زود مواجه با شکست می شود و همان خویشاوندان و اموال و سرمایه هائی که به خاطر دلبستگی به آن از جهاد چشم پوشیده است به خطر می افتند و در تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 334
چنگال دشمن نیست و نابود خواهند شد.
در اینجا بدو نکته باید توجه کرد:
1 - آنچه در آیات فوق می خوانیم مفهومش بریدن پیوندهای دوستی و محبت با خویشاوندان و نادیده گرفتن سرمایه های اقتصادی و سوق دادن به ترک عواطف انسانی نیست ، بلکه منظور این است که بر سر دوراهیها نباید عشق زن و فرزند و مال و مقام و خانه و خانواده مانع از اجرای حکم خدا و گرایش به جهاد گردد و انسان را از هدف مقدسش باز دارد.
لذا اگر انسان بر سر دو راهی نباشد رعایت هر دو بر او لازم است .
در آیه 15 سوره لقمان درباره پدران و مادران بتپرست می خوانیم : ((و ان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما و صاحبهما فی الدنیا معروفا)): ((اگر آنها به تو اصرار دارند که چیزی را که شریک خدا نمی دانی برای او شریک قرار دهی هرگز از آنها اطاعت مکن ولی در زندگی دنیا با آنها به نیکی رفتار کن .
2 - جمله ((فتربصوا حتی یاتی الله بامره)) یک تفسیر آن همان است که در بالا گفتیم یعنی تهدیدی است از ناحیه خداوند به کسانی که منافع مادی خویش را بر رضای خدا مقدم می شمرند و چون این تهدید به صورت سر بسته بیان شده اثر آن بیشتر و وحشت انگیزتر است ، و درست به این می ماند که انسان به کسی که زیر دست او است می گوید اگر از انجام وظیفه ات خودداری کردی من هم کار خود را خواهم کرد.
احتمال دیگری در تفسیر این جمله نیز وجود دارد و آن اینکه : خداوند می گوید ((اگر شما حاضر به چنین فداکاری نباشید خداوند فرمان فتح و

پیامبرش را از راهی که می داند خواهد داد، و به طریقی که خودش اراده کرده او را یاری می دهد همانند آنچه در آیه 54 سوره مائده می خوانیم : ((یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه ...))
((ای کسانی که ایمان آورده اید کسی که از شما از دین خود مرتد شود زیانی به خدا نمی رساند، زیرا خداوند به زودی گروهی را بر می انگیزد که هم او آنها را دوست می دارد و هم آنها خدا را)).
گذشته و امروز در گرو این دستور است :
3 - ممکن است کسانی چنین فکر کنند، آنچه در آیات بالا آمده مخصوص مسلمانان نخستین است و متعلق به تاریخ گذشته ، ولی این اشتباه بزرگی است ، این آیات نه تنها دیروز بلکه امروز و فردای مسلمانان را در برمی

گیرد.
اگر آنها دارای ایمان محکم و آمادگی برای جهاد و فداکاری و در صورت لزوم هجرت نباشند، و منافع مادی خویش را بر رضای خدا مقدم بشمرند، و به - خاطر دلبستگیهای زیاد به زن و فرزند و مال و ثروت و تجملات زندگی از فداکاری مضایقه کنند، آینده آنها تاریک است ، نه تنها آینده ، امروز هم در خطر خواهند بود، و همه میراثهای گذشته و افتخاراتشان از میان خواهد رفت ، منابع حیاتیشان به دست دیگران خواهد افتاد، و زندگی برای آنان مفهومی نخواهد داشت ، که ((زندگی ایمان است و جهاد در سایه ایمان !))
آیات فوق به عنوان یک شعار باید به تمام فرزندان و جوانان مسلمانان تعلیم گردد، و روح فداکاری و سلحشوری و ایمان در آنها زنده شود، و بتوانند میراثهای خود را پاسداری کنند. التوبة
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 336
آیه 25 - 27
آیه و ترجمه
لَقَدْ نَصرَکمُ اللَّهُ فی مَوَاطِنَ کثِیرَةٍ وَ یَوْمَ حُنَینٍ إِذْ أَعْجَبَتْکمْ کَثرَتُکمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنکمْ شیْئاً وَ ضاقَت عَلَیْکمُ الاَرْض بِمَا رَحُبَت ثمَّ وَلَّیْتُم مُّدْبِرِینَ(25)
ثمَّ أَنزَلَ اللَّهُ سکِینَتَهُ عَلی رَسولِهِ وَ عَلی الْمُؤْمِنِینَ وَ أَنزَلَ جُنُوداً لَّمْ تَرَوْهَا وَ عَذَّب الَّذِینَ کَفَرُوا وَ ذَلِک جَزَاءُ الْکَفِرِینَ(26)
ثُمَّ یَتُوب اللَّهُ مِن بَعْدِ ذَلِک عَلی مَن یَشاءُ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ(27)
ترجمه :25 - خداوند شما را در میدانهای زیادی یاری کرد (و بر دشمن پیروز شدید) و در روز حنین (نیز یاری نمود) در آن هنگام که فزونی جمعیتتان شما را به اعجاب آورده بود، ولی هیچ مشکلی را برای شما حل نکرد و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد سپس پشت (به دشمن) کرده فرار نمودید.
26 - سپس خداوند سکینه خود را بر رسولش و بر مؤ منان نازل کرد، و لشکرهائی فرستاد که شما نمی دیدید و کافران را مجازات کرد و این است جزای کافران !
27 - سپس خداوند - پس از این - توبه هر کس را بخواهد (و شایسته ببیند) می پذیرد و خداوند آمرزنده و مهربان است .
تفسیر :
انبوه جمعیت به تنهائی کاری نمی کند
در آیات گذشته دیدیم که خداوند مسلمانان را دعوت به فداکاری همه جانبه در مسیر جهاد و برانداختن ریشه شرک و بت پرستی می کند، و به آنها که عشق تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 337
زن و فرزند، اقوام و خویشاوندان ، و مال و ثروت آنچنان روحشان را فرا

گرفته که حاضر به فداکاری و جهاد نیستند، شدیدا اخطار می کند.
به دنبال آن ، در آیات مورد بحث ، به مساءله مهمی اشاره می کند که هر رهبری در لحظات حساس باید پیروان خود را به آن متوجه سازد، و آن اینکه :
اگر عشق مال و فرزند گروهی از افراد ضعیف الایمان را از جهاد بزرگی که با مشرکان در پیش داشتند باز دارد، نباید گروه مؤ منان راستین از این موضوع نگرانی به خود راه دهند، برای اینکه خداوند نه در آن روزهائی که نفراتشان کم بود (مانند میدان جنگ بدر) آنها را تنها گذارد، و نه در آن روز که جمعیتشان چشم پر کن بود (مانند میدان جنگ حنین)، انبوه جمعیت دردی را از آنها دوا کرد، بلکه در هر حال یاری خدا و مددهای او بود که باعث پیروزیشان شد.
لذا در آیه نخست می گوید ((خداوند شما را در موارد بسیاری یاری کرد)) (لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة)
((مواطن)) جمع ((موطن)) به معنی محلی است که انسان برای اقامت دائمی یا موقت انتخاب می کند. ولی یکی از معانی آن میدان های جنگ می باشد به تناسب اینکه جنگجویان مدتی کوتاه یا طولانی در آن اقامت می کنند.
سپس اضافه می کند ((و در روز ((حنین)) شما را یاری نمود، در آن روز که فزونی جمعیتتان مایه اعجاب شما بود)) (و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم).
تعداد لشکر اسلام را در این جنگ دوازده هزار نفر، و بعضی ده هزار یا هشت هزار نوشته اند، ولی روایات مشهور و صحیح دوازده هزار را تایید می کنند، که در هیچیک از جنگهای اسلامی تا آن روز این عدد سابقه نداشت ، آنچنان که بعضی از مسلمانان مغرورانه گفتند: ((لن نغلب الیوم))! ((هیچگاه با این همه جمعیت امروز شکست نخواهیم خورد)). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 338
اما چنانکه در شرح غزوه ((حنین)) به خواست خدا خواهیم گفت ، این انبوه جمعیت که گروهی از آنها از افراد تازه مسلمان و ساخته نشده بودند، موجب فرار لشکر و شکست ابتدائی شد، ولی سرانجام لطف خدا آنها را نجات داد.
این شکست ابتدائی چنان بود که قرآن اضافه می کند: ((زمین با آنهمه وسعتش بر شما تنگ شد)) (و ضاقت علیکم الارض بما رحبت).
((سپس پشت به دشمن کرده و فرار نمودید)) (ثم ولیتم مدبرین).
در این موقع که سپاه اسلام در اطراف سرزمین حنین پراکنده شده بود، و جز گروه کمی با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باقی نمانده بودند، و پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به خاطر فرار آنها شدیدا نگران و

ناراحت بود، ((خداوند آرامش و اطمینان خویش را بر پیامبرش و بر مؤ منان فرستاد)) (ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤ منین).
((و هم چنین لشکریانی که شما نمی دیدید، برای تقویت و یاریتان فرو فرستاد)) (و انزل جنودا لم تروها).
همانگونه که در ذیل آیات مربوط به ((غزوه بدر)) گفتیم نزول این ارتش نامرئی الهی برای تحکیم و تقویت روح مسلمانان و ایجاد نیروی ثبات و استقامت در جان و دل آنان بود، نه اینکه فرشتگان و نیروهای غیبی در جنگ شرکت کرده باشند.
و در پایان نتیجه نهائی جنگ حنین را چنین بیان می کند: ((خداوند افراد بی ایمان و بت پرست را کیفر داد)) (گروهی کشته و گروهی اسیر و جمعی پا به فرار گذاردند آنچنان که از دسترس ارتش اسلام خارج شدند) (و عذب

الذین کفروا).
((و این است کیفر افراد بی ایمان))! (و ذلک جزاء الکافرین).
ولی با این حال درهای توبه و بازگشت را به روی اسیران و فرار کنندگان از کفار باز گذارد که اگر مایل باشند به سوی خدا باز گردند و آئین حق را بپذیرند، لذا در آخرین آیه مورد بحث می گوید: ((سپس خداوند بعد از این جریان توبه هر کس را بخواهد (و او را شایسته و آماده برای توبه واقعی بداند) می پذیرد)) (ثم یتوب الله من بعد ذلک علی من یشاء).
جمله ((یتوب)) که با فعل مضارع ذکر شده و دلالت بر استمرار دارد مفهومش این است که درهای توبه و بازگشت همچنان به روی آنها باز و گشوده است .
((چرا که خداوند آمرزنده و مهربان است هیچگاه درهای توبه را به روی کسی نمی بندد، و از رحمت گسترده خود کسی را نومید نمی سازد (و الله غفور رحیم).
اکنون که تفسیر آیات به طور فشرده روشن شد، باید به نکات مهمی که در لابلای همین بحث وجود دارد، توجه کرد:
1 - ((غزوه عبرت انگیز حنین))
((حنین)) سرزمینی است در نزدیکی شهر طائف و چون این غزوه در آنجا واقع شد به نام غزوه حنین معروف شده ، و در قرآن از آن تعبیر به ((یوم حنین)) شده است نام دیگر آن غزوه ((اوطاس)) و غزوه ((هوازن)) است (اوطاس نام

سرزمینی در همان حدود، و هوازن نام یکی از قبائلی است که در آن جنگ با مسلمانان درگیر بودند).
این ((غزوه)) از آنجا شروع شد که بنا بگفته ((ابن اثیر)) در کامل طایفه بزرگ ((هوازن)) هنگامی که از فتح مکه با خبر شدند رئیسشان ((مالک

بن عوف)) آنها را جمع کرد و به آنها گفت ممکن است ((محمد)) بعد از فتح مکه به جنگ با آنها برخیزد، و آنها گفتند پیش از آنکه او با ما نبرد کند صلاح در این است که ما پیش دستی کنیم .
هنگامی که این خبر به گوش پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسید به مسلمانان دستور داد آماده حرکت به سوی سرزمین هوازن شوند.
گرچه درباره جریان این جنگ و کلیات آن در میان مورخان تقریبا اختلافی نیست ولی در جزئیات آن روایات گوناگونی دیده می شود که کاملا متفق نیستند و ما آنچه را ذیلا به طور فشرده می آوریم طبق روایتی است که مرحوم طبرسی در ((مجمع البیان)) آورده است .
در آخر ماه رمضان یا در ماه شوال سنه هشتم هجرت بود که رؤ سای طایفه هوازن نزد مالک بن عوف جمع شدند و اموال و فرزندان و زنان خود را بهمراه آوردند تا به هنگام درگیری با مسلمانان هیچکس فکر فرار در سر نپروراند و به این ترتیب وارد سرزمین ((اوطاس)) شدند.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پرچم بزرگ لشکر را بست و به دست علی (علیه السلام) داد و تمام کسانی که برای فتح مکه پرچمدار بخشی از لشکر اسلام بودند بدستور پیامبر با همان پرچم به سوی میدان حنین حرکت کردند. پیامبر مطلع شد که ((صفوان ابن امیة)) مقدار زیادی زره در اختیار دارد به نزد او فرستاد و یک صد زره به عنوان عاریت از او خواست ، ((صفوان)) سؤ ال کرد براستی عاریه است یا غصب ؟ پیامبر

(صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: عاریه ای است که ما آنرا تضمین می کنیم و سالم بر می گردانیم صفوان یکصد زره به عنوان عاریت به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داد، و خود شخصا با حضرت حرکت کرد.
دو هزار نفر از مسلمانانی که در فتح مکه اسلام را پذیرفته بودند به اضافه ده هزار نفر سربازان اسلام که همراه پیامبر برای فتح مکه آمده بودند که مجموعا دوازده هزار نفر می شدند برای میدان جنگ حرکت کردند.
((مالک بن عوف)) که مرد پر جرئت و با شهامتی بود به قبیله خود دستور داد غلافهای شمشیر را بشکنند و در شکافه ای کوه و دره های اطراف ، و لابلای درختان ، بر سر راه سپاه اسلام کمین کنند، و به هنگامی که در تاریکی اول صبح مسلمانان به آنجا رسیدند یکباره به آنان حمله ور شوند و لشکر را در هم بکوبند.
او اضافه کرد: محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با مردان جنگی هنوز روبرو نشده است تا طعم شکست را بچشد!.
هنگامی که پیامبر نماز صبح را با یاران خواند فرمان داد به طرف سرزمین ((حنین)) سرازیر شدند، در این موقع بود که ناگهان لشکر ((هوازن)) از

هر سو مسلمانان را زیر رگبار تیرهای خود قرار دادند گروهی که در مقدمه لشکر قرار داشتند (و در میان آنها تازه مسلمانان مکه بودند) فرار کردند، و این امر سبب شد که باقیمانده لشکر به وحشت بیفتند و فرار کنند.
خداوند در اینجا آنها را با دشمنان به حال خود واگذارد و موقتا دست از حمایت آنها برداشت زیرا به جمعیت انبوه خود مغرور بودند، و آثار شکست در آنان آشکار گشت .
اما علی (علیه السلام) که پرچمدار لشکر بود با عده کمی در برابر دشمن ایستادند و همچنان به پیکار ادامه دادند. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 342
(در این هنگام پیامبر در قلب سپاه قرار داشت). و عباس عموی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و چند نفر دیگر از بنی هاشم که مجموعا از نه نفر تجاوز نمی کردند و دهمین آنها ((ایمن)) فرزند ((ام ایمن)) بود اطراف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را گرفتند.
مقدمه سپاه به هنگام فرار و عقب نشینی از کنار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گذشت ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عباس که صدای بلند و رسائی داشت دستور داد فورا از تپه ای که در آن نزدیکی بود بالا رود و به مسلمانان فریاد زند ((یا معشر المهاجرین و الانصار یا اصحاب سورة البقرة یا اهل بیعت الشجرة الی این تفرون هذا رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم))).
((ای گروه مهاجران و انصار! و ای یاران سوره بقره ! و ای اهل بیعت شجره ! به کجا فرار می کنید؟ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این جا است !)).
هنگامی که مسلمانان صدای عباس را شنیدند باز گشتند و گفتند ((لبیک ، لبیک)) مخصوصا انصار در این بازگشت پیش قدم بودند، و حمله سختی از هر جانب به سپاه دشمن کردند، و با یاری پروردگار به پیشروی ادامه دادند، آنچنان که طایفه ((هوازن)) به طرز وحشتناکی به هر سو پراکنده شدند و پیوسته مسلمانان آنها را تعقیب می کردند.
حدود یکصد نفر از سپاه دشمن کشته شد و اموالشان به غنیمت به دست مسلمانان افتاد و گروهی نیز اسیر شدند)).
و در پایان این نقل تاریخی می خوانیم که پس از پایان جنگ نمایندگان قبیله هوازن خدمت پیامبر آمدند و اسلام را پذیرفتند و پیامبر محبت زیاد به آنها کرد و حتی ((مالک بن عوف)) رئیس و بزرگ آنها اسلام را پذیرفت ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اموال و اسیرانش را به او بر گرداند، و ریاست مسلمانان قبیله اش را به او واگذار کرد. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 343
در حقیقت عامل مهم شکست مسلمانان در آغاز کار علاوه بر غروری که

به خاطر کثرت جمعیت پیدا کردند وجود دو هزار نفر از افراد تازه مسلمان بود که طبعا جمعی از منافقان ، و عده ای برای کسب غنائم جنگی و گروهی بی هدف در میان آنها وجود داشتند، و فرار آنها در بقیه نیز اثر گذاشت .
و عامل پیروزی نهائی ، ایستادگی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و علی (علیه السلام) و گروه اندکی از یاران و یادآوری خاطره پیمانه ای پیشین و ایمان به خدا و توجه به حمایت خاص او بود.
2 - چه کسانی فرار کردند؟
شک نیست که در این میدان اکثریت قریب به اتفاق در آغاز کار فرار کردند، و باقیمانده را طبق روایت فوق ده نفر، و بعضی حتی چهار نفر، و بعضی حداکثر حدود یکصد نفر نوشته اند.
و از آنجا که طبق بعضی از روایات مشهور خلفای نخستین نیز در جمع فرار کنندگان بودند، بعضی از مفسران اهل سنت سعی دارند که این فرار را یک امر طبیعی معرفی کنند.
نویسنده ((المنار)) در اینجا می گوید: ((به هنگامی که رگبار تیرهای دشمن متوجه مسلمین شد، گروهی که از مکه به سپاه اسلام ملحق شده بودند، و در میان آنها منافقان و افراد ضعیف الایمان و جستجوگران غنیمت قرار داشتند فرار کردند، و پشت به میدان نمودند، باقیمانده لشکر ((طبعا)) مضطرب و پریشان شد، آنها نیز طبق ((عادت)) و نه از روی ترس ! پا به فرار گذاشتند، و این یک امر طبیعی است ، که به هنگام فرار کردن یک گروه بقیه بدون توجه متزلزل می شوند بنابر این فرار آنها به معنی ترک یاری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و رها کردن تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 344
او در دست کفار نبود، که مستحق غضب و خشم خداوند شوند))!
ما شرحی برای این سخن ذکر نمی کنیم و داوری آن را به خوانندگان واگذار می کنیم .
ذکر این جمله نیز لازم است که در ((صحیح بخاری)) معتبرترین منابع اهل سنت ، هنگامی که سخن از هزیمت و فرار مسلمین در این میدان به میان آورده ، چنین نقل می کند:
((فاذا عمر بن الخطاب فی الناس ، و قلت ما شاءن الناس ، قال امر الله ، ثم تراجع الناس الی رسول الله ...)):
((ناگهان عمر بن خطاب در میان مردم بود گفتم مردم چه کردند؟ گفت : قضای الهی بود!، سپس مردم به سوی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بازگشتند)).
((ولی اگر پیشداوری ها را کنار بگذاریم و قرآن را مورد توجه قرار دهیم می بینیم که گروه بندی در میان فرار کنندگان قائل نشده است ، بلکه همه

را یکسان مذمت می کند، که پا به فرار گذاشتند)).
نمی دانیم چه تفاوتی بین جمله ((ثم ولیتم مدبرین)) که در آیات فوق خواندیم ، و جمله دیگری که در آیه 16 سوره انفال گذشت می باشد آنجا که می گوید: ((و من یولهم یومئذ دبره الا متحرفا لقتال او متحیزا الی فئة فقد باء بغضب من الله)):
((هر کس پشت به دشمن کند، به غضب پروردگار گرفتار خواهد شد، مگر کسی که به منظور حمله به دشمن و یا پیوستن به گروهی از سربازان تغییر مکان دهد)).
بنابر این اگر این دو آیه را در کنار هم قرار دهیم ثابت می شود که مسلمانان در آن روز مگر گروه کمی مرتکب خطای بزرگی شدند، منتها

توبه کردند و بازگشتند.
3 - ایمان و آرامش
((سکینة)) در اصل از ماده ((سکون)) به معنی یک نوع حالت آرامش و اطمینان است ، که هر گونه شک و دودلی و ترس و وحشت را از انسان دور می سازد، و او را در برابر حوادث سخت و پیچیده ثابت قدم می گرداند، ((سکینه)) با ایمان رابطه نزدیکی دارد، یعنی زائیده ایمان است ، افراد با ایمان هنگامی که به یاد قدرت بی پایان خداوند می افتند و لطف و مرحمت او را در نظر می آورند ، موجی از امید در دلشان پیدا می شود، و اینکه می بینیم در بعضی از روایات ((سکینه)) به ایمان تفسیر شده و در بعضی دیگر به یک نسیم بهشتی در شکل و صورت انسان همه بازگشت به همین معنی می کند.
در قرآن مجید سوره فتح آیه 4 می خوانیم : ((هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤ منین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم)): ((او کسی است که سکینه را در دلهای مؤ منان فرو فرستاد، تا ایمانی بر ایمان آنها افزوده شود.
و در هر حال این حالت فوق العاده روانی ، موهبتی است الهی و آسمانی که در پرتو آن ، انسان مشکل ترین حوادث را در خود هضم می کند، و یک دنیا آرامش و ثبات قدم در درون خویش احساس می نماید.
جالب توجه اینکه قرآن در آیات مورد بحث نمی گوید: ((ثم انزل الله سکینة علی رسوله و علیکم)) با اینکه تمام جمله های پیش از آن به صورت خطاب و با ضمیر ((کم)) ذکر شده است ، بلکه می گوید ((علی المؤ منین))، تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 346
اشاره به اینکه منافقان و آنها که طالبان دنیا در میدان جهاد بودند سهمی از این ((سکینه)) و آرامش نداشتند، و تنها این موهبت نصیب افراد با ایمان می شود.
و در روایات می خوانیم : این نسیم بهشتی با انبیاء و پیامبران خدا بوده

است به همین دلیل در حوادثی که هر کس در برابر آن کنترل خویش را از دست می دهد آنها روحی آرام و عزمی راسخ ، و اراده ای آهنین ، و تزلزل ناپذیر داشتند.
نزول ((سکینه)) بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در میدان ((حنین)) همانگونه که گفتیم - برای رفع اضطرابی بود که از فرار کردن جمعیت به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دست داده بود، و گر نه او در این صحنه چون کوه ثابت و پا بر جا بود، و هم چنین علی (علیه السلام) و گروه کوچکی از مسلمانان !
4 - در آیات فوق اشاره به نصرت خداوند نسبت به مسلمانان در ((مواطن کثیرة)) (میدانهای بسیار) شده است .
درباره تعداد جنگهائی که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شخصا در آن مبارزه کرد، یا با مسلمانان بود اما شخصا جنگ نکرد، و هم چنین میدانهائی که سپاه اسلام در مقابل دشمنان قرار گرفت ، ولی پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در آن حضور نداشت ، در میان مورخان گفتگو بسیار است ، ولی از بعضی از روایات که از طرق اهل بیت به ما رسیده استفاده می شود که عدد آنها به هشتاد می رسید.
در کتاب ((کافی)) نقل شده که یکی از خلفای عباسی نذر کرده بود که اگر از مسمومیت نجات یابد، مال کثیری به فقرا بدهد، هنگامی که بهبودی یافت ، فقهائی که اطراف او بودند درباره مبلغ آن اختلاف کردند و هیچکدام مدرک روشنی نداشتند، سرانجام از امام نهم ((حضرت محمد بن علی النقی (علیه السلام) تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 347
سؤ ال کرد، فرمود ((کثیر)) ((هشتاد)) است ، وقتی از علت آن سؤ ال کردند حضرت به آیه فوق اشاره کرد و فرمود ما تعداد میدانهای نبرد اسلام و کفر را که در آن مسلمانان پیروز شدند برشمردیم ، عدد آن هشتاد بود.
5 - نکته ای که توجه به آن امروز برای مسلمانان نهایت لزوم را دارد، این است که از حوادثی چون حادثه ((حنین)) تجربه بیندوزند، و بدانند کثرت نفرات و جمعیت انبوهشان هرگز نباید مایه غرورشان گردد، از جمعیت انبوه به تنهائی کاری ساخته نیست ، مساءله مهم وجود افراد ساخته شده و مؤ من و مصمم است ، هر چند گروه کوچکی باشند، همانگونه که یک گروه کوچک سرنوشت جنگ ((حنین)) را تغییر داد، بعد از آنکه انبوه جمعیت تا آزموده و ساخته نشده مایه هزیمت و شکست شده بودند.
مهم این است که افراد آنچنان با روح ایمان و استقامت و فداکاری پرورش یابند که دلهایشان مرکز سکینه الهی گردد، و در برابر سختترین طوفانهای زندگی چون کوه پا بر جا و آرام بایستند. التوبة
آیه 28
آیه و ترجمه

يَأيُّهَا الّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشرِكُونَ نجَسٌ فَلا يَقْرَبُوا الْمَسجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَ إِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسوْف يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِن فَضلِهِ إِن شاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكيمٌ(28)
ترجمه :28 - ای کسانی که ایمان آورده اید مشرکان ناپاکند لذا نباید پس از امسال نزدیک مسجد الحرام شوند و اگر از فقر می ترسید خداوند شما را از فضلش ، هر گاه بخواهد، بی نیاز می سازد خداوند دانا و حکیم است .
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 348
تفسیر :
مشرکان حق ورود به مسجد الحرام را ندارند
گفتیم یکی از فرمانهای چهارگانه ای که علی (علیه السلام) در مراسم حج سال نهم هجرت ، به مردم مکه ابلاغ کرد این بود که از سال آینده هیچ یک از مشرکان حق ورود به مسجد الحرام و طواف خانه کعبه را ندارد، آیه فوق اشاره به این موضوع و فلسفه آن است .
نخست می گوید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید مشرکان آلوده و ناپاکند، بنابر این نباید بعد از امسال نزدیک مسجد الحرام شوند)) (یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا).
آیا این آیه دلیل بر نجس بودن مشرکان به همان مفهوم فقهی است یا نه ؟ در میان فقهاء و مفسران گفتگو است ، و برای تحقیق معنی آیه لازم است روی کلمه ((نجس)) قبلا بررسی شود.
((نجس)) بر وزن (هوس) معنی مصدری دارد، و به عنوان تاءکید و مبالغه به معنی وصفی نیز به کار می رود.
((راغب)) در کتاب ((مفردات)) درباره معنی این کلمه می گوید: ((نجاست و نجس)) به معنی هر گونه پلیدی است و آن بر دو گونه است ، یک نوع پلیدی حسی ، و دیگری پلیدی باطنی است .
و ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) می گوید: به هر چیزی که طبع انسان
از تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 349
آن متنفر است ((نجس)) گفته می شود.
به همین دلیل این واژه در موارد زیادی به کار می رود که مفهوم آن یعنی نجاست و آلودگی ظاهری وجود ندارد، مثلا دردهائی را که دیر درمان می پذیرد، عرب نجس می گوید، اشخاص پست و شرور با این کلمه توصیف می شوند، پیری و فرسودگی بدن را نیز نجس می نامند.
و از اینجا روشن می شود که با توجه به آیه فوق به تنهائی نمی توان قضاوت کرد که اطلاق کلمه ((نجس)) بر مشرکان به این خاطر است که جسم آنها آلوده است ، همانند آلوده بودن خون و بول و شراب و یا اینکه به خاطر عقیده بت پرستی یک نوع آلودگی درونی دارند. و به این ترتیب برای اثبات نجاست کفار به این آیه نمیتوان استدلال کرد، بلکه باید دلائل دیگری

را جستجو کنیم .
سپس در پاسخ افراد کوته بینی که اظهار می داشتند اگر پای مشرکان از مسجد الحرام قطع شود، کسب و کار و تجارت ما از رونق می افتد، و فقیر و بیچاره خواهیم شد، می گوید: ((و اگر از فقر و احتیاج می ترسید، به زودی خداوند اگر بخواهد از فضلش شما را بی نیاز می سازد)) (و ان خفتم عیلة فسوف یغنیکم الله من فضله ان شاء)
همانگونه که به عالی ترین وجهی بی نیاز ساخت ، و با گسترش اسلام در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سیل زائران خانه خدا به سوی مکه به حرکت در آمد، و این موضوع تا به امروز ادامه دارد، و مکه که از نظر جغرافیائی در مناسبترین شرایط قرار دارد، و در میان یک مشت کوههای خشک و سنگلاخهای بی آب و علف است ، به صورت یک شهر بسیار آباد و یک کانون مهم داد و ستد و تجارت درآمده است .
و در پایان آیه اضافه می کند: ((خداوند علیم و حکیم است)) (ان الله علیم حکیم).
و هر دستوری می دهد بر طبق حکمت است و از نتایج آینده آن کاملا آگاه

و با خبر می باشد. التوبة
آیه 29
آیه و ترجمه
قَتِلُوا الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْیَوْمِ الْآخِرِ وَ لا یحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسولُهُ وَ لا یَدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکتَب حَتی یُعْطوا الْجِزْیَةَ عَن یَدٍ وَ هُمْ صغِرُونَ(29)
ترجمه :29 - با کسانی از اهل کتاب که ایمان به خدا، و نه به روز جزا دارند، و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده حرام می شمرند، و نه آئین حق را می پذیرند، پیکار کنید، تا زمانی که جزیه را به دست خود با خضوع و تسلیم بپردازند.
تفسیر :
وظیفه ما در برابر اهل کتاب
در آیات گذشته سخن از وظیفه مسلمانان در برابر ((بت پرستان)) بود، آیه مورد بحث و آیات آینده تکلیف مسلمین را با ((اهل کتاب)) روشن می سازد.
در این آیات در حقیقت اسلام برای آنها یک سلسله احکام حد وسط میان ((مسلمین)) و ((مشرکین)) قائل شده است ، زیرا اهل کتاب از نظر پیروی از یک دین آسمانی شباهتی با مسلمانان دارند، ولی از جهتی نیز شبیه به مشرکان هستند، به همین دلیل اجازه کشتن آنها را نمی دهد در حالی که این اجازه را درباره بت پرستانی که مقاومت به خرج می دادند،

می داد، زیرا برنامه ، برنامه ریشه کن ساختن بت پرستی از روی کره زمین بوده است .
ولی در صورتی اجازه کنار آمدن با اهل کتاب را می دهد که آنها حاضر
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 351
شوند به صورت یک اقلیت سالم مذهبی با مسلمانان زندگی مسالمت آمیز داشته باشند، اسلام را محترم بشمرند و دست به تحریکات بر ضد مسلمانان و تبلیغات مخالف اسلام نزنند، و یکی دیگر از نشانه های تسلیم آنها در برابر این نوع همزیستی مسالمت آمیز آن است که ((جزیه)) را که یک نوع مالیات سرانه است ، بپذیرند و هر ساله مبلغی مختصر که حدود و شرایط آن در بحثهای آینده به خواست خدا مشخص خواهد شد، تحت این عنوان به حکومت اسلامی بپردازند.
در غیر این صورت اجازه مبارزه و پیکار با آنها را صادر می کند، دلیل این شدت عمل را در لابلای سه جمله در آیه مورد بحث روشن می سازد.
نخست می گوید: ((با کسانی که ایمان به خدا و روز قیامت ندارند، پیکار کنید)) (قاتلوا الذین لا یؤ منون بالله و لا بالیوم الاخر)
اما چگونه اهل کتاب مانند یهود و نصاری ایمان به خدا و روز رستاخیز ندارند، با اینکه به ظاهر می بینیم هم خدا را قبول دارند و هم معاد را، این به خاطر آن است که ایمان آنان آمیخته به خرافات و مطالب بی اساس است .
اما در مورد ایمان به مبداء و حقیقت توحید ((اولا)) گروهی از یهود - همانطور که در آیات بعد خواهد آمد - عزیز را فرزند خدا می دانستند، و مسیحیان عموما، ایمان به الوهیت مسیح و تثلیث (خدایان سه گانه) دارند.
ثانیا همانگونه که در آیات آینده نیز اشاره شده آنها گرفتار شرک در عبادت بودند، و عملا دانشمندان و پیشوایان مذهبی خود را می پرستیدند، بخشش گناه را که مخصوص خدا است از آنها می خواستند، و احکام الهی را که آنان تحریف کرده بودند به رسمیت می شناختند.
و اما ایمان آنها به معاد، یک ایمان تحریف یافته است ، زیرا معاد را چنانکه از سخنان آنها استفاده می شود، منحصر به معاد روحانی می دانند. بنابر این هم ایمانشان به مبداء مخدوش است و هم به معاد. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 352
سپس به دومین صفت آنها اشاره می کند که آنها در برابر محرمات الهی تسلیم نیستند، و آنچه را که خدا و پیامبرش تحریم کرده ، حرام نمی شمرند (و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله).
ممکن است منظور از رسول او موسی (علیه السلام) و مسیح (علیه السلام) باشد، زیرا آنها به محرمات آئین خود نیز عملا وفادار نیستند، و بسیاری از اعمالی که در آئین موسی (علیه السلام) یا مسیح (علیه السلام

) تحریم شده است مرتکب می شوند، نه تنها مرتکب می شوند، گاهی حکم به حلال بودن آن نیز می کنند!.
و ممکن است منظور از رسوله پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باشد، یعنی این که فرمان جهاد در برابر آنها داده شده است به خاطر آن است که آنها در برابر آنچه خداوند به وسیله پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تحریم کرده تسلیم نیستند، و مرتکب همه گونه گناه می شوند.
این احتمال نزدیکتر به نظر می رسد و شاهد آن آیه 33 همین سوره است که به زودی تفسیر آن خواهد آمد، آنجا که می گوید: ((هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق)) او کسی است که پیامبرش را با هدایت دین حق فرستاد)).
به علاوه کلمه رسوله هنگامی که در قرآن به طور مطلق گفته می شود منظور پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است . و از این گذشته اگر منظور پیامبر خودشان بود باید به صورت ((مفرد)) نگوید بلکه به صورت ((تثنیه)) یا ((جمع)) بگوید برای خود رسول یا رسولانی داشته اند، همانگونه که در آیه 13 سوره یونس آمده است ((و جائتهم رسلهم بالبینات)).
یعنی ((پیامبران آنها دلایل روشن برای آنان آورده اند)) (نظیر این تعبیر در آیات دیگری از قرآن نیز دیده می شود).
ممکن است گفته شود در این صورت آیه از قبیل توضیح واضحات خواهد بود، زیرا بدیهی است که غیر مسلمانان همه محرمات آئین اسلام را قبول ندارند. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 353
ولی باید توجه داشت که منظور از بیان این صفات بیان علت مجاز بودن جهاد در برابر آنها است یعنی به این دلیل جهاد با آنان جایز است که محرمات اسلامی را نپذیرفته و آلوده گناهان زیادی هستند، اگر مقاومت کنند و از صورت یک اقلیت سالم خارج شوند می توان با آنها مبارزه کرد.
بالاخره به سومین صفت آنها اشاره کرده ، می گوید: آنها به طور کلی آئین حق را قبول ندارند)) (و لا یدینون دین الحق).
باز در مورد این جمله دو احتمال گذشته وجود دارد، ولی ظاهر این است که منظور از ((دین حق)) همان آئین اسلام است که در چند آیه بعد به آن اشاره شده است .
ذکر این جمله بعد از ذکر عدم اعتقاد آنها به محرمات اسلامی ، از قبیل ذکر عام بعد از خاص است ، یعنی نخست به آلوده بودن آنها به بسیاری از محرمات اشاره می کند، زیرا این آلودگی مخصوصا چشمگیر است : آلودگی به شراب ، رباخواری ، خوردن گوشت خوک ، و ارتکاب بسیاری از بیبند و باریهای جنسی که روز به روز در میان آنها بیشتر و گسترده تر می

شود.
سپس می گوید اصولا اینها در برابر آئین حق تسلیم نیستند یعنی ادیان آنها از مسیر اصلی منحرف شده بسیاری از حقایق را به دست فراموشی سپرده اند و انبوهی از خرافات را به جای آن نشانیده اند، به همین دلیل یا باید انقلاب تکاملی اسلام را بپذیرند و دنیای فکری مذهبی خود را نوسازی کنند، و یا حد اقل به صورت یک اقلیت سالم در کنار مسلمانها قرار گیرند، و شرائط زندگی مسالمت آمیز را بپذیرند.
پس از ذکر این اوصاف سه گانه که در حقیقت مجوز مبارزه با آنها است می گوید: ((این حکم درباره آنها است که اهل کتابند)) (من الذین اوتوا الکتاب).
کلمه ((من)) به اصطلاح در اینجا ((بیانیه)) است نه ((تبعیضیه)) و به تعبیر دیگر تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 354
قرآن می گوید همه پیروان کتب آسمانی پیشین (متاءسفانه) گرفتار این انحرافات مذهبی شده اند و این حکم درباره همه آنها است .
بعد تفاوتی را که آنها با مشرکان و بت پرستان دارند در ضمن یک جمله بیان کرده و می گوید این مبارزه تا زمانی خواهد بود که جزیه را بپردازند در حالی که تسلیم باشند (حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون).
((جزیة)) از ماده ((جزاء)) به معنی مالی است که از غیر مسلمانان که در پناه حکومت اسلامی قرار می گیرند گرفته می شود و این نامگذاری به خاطر آن است که آن را به عنوان جزاء در برابر حفظ مال و جانشان به حکومت اسلامی می پردازند. (این مطلبی است که از سخنان راغب در کتاب مفردات استفاده می شود)
((صاغر)) از ماده ((صغر)) (بر وزن پسر) به معنی کسی است که به کوچکی راضی شود و منظور از آن در آیه فوق آن است که پرداختن جزیه باید به عنوان خضوع در برابر آئین اسلام و قرآن بوده باشد، و به تعبیر دیگر نشانه ای برای همزیستی مسالمت آمیز و قبول موقعیت یک اقلیت سالم و محترم در برابر اکثریت حاکم بوده باشد.
و اینکه بعضی از مفسران آنرا به عنوان تحقیر و توهین و اهانت و سخریه اهل کتاب کرده اند، نه از مفهوم لغوی کلمه استفاده می شود و نه با روح تعلیمات اسلام سازگار است و نه با سایر دستوراتی که درباره طرز رفتار با اقلیتهای مذهبی به ما رسیده است تطبیق می کند.
نکته قابل توجه دیگر اینکه در آیه فوق گر چه در میان شرائط ((ذمه)) تنها ((جزیه)) مطرح شده است ، ولی تعبیر به ((هم صاغرون)) یک اشاره اجمالی به سایر شرائط ذمه است ، زیرا از آن استفاده می شود که آنها فی المثل در محیط اسلامی دست به تبلیغات بر ضد مسلمانها نزنند، با دشمنان آنها همکاری نکنند، تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 355

و در راه پیشرفتهایشان سد و مانعی ایجاد ننمایند، زیرا این امور با روح خضوع و تسلیم و همکاری سازگار نیست .
جزیه چیست ؟
((جزیه)) یک نوع مالیات سرانه اسلامی است که به افراد تعلق می گیرد، نه بر اموال و اراضی ، و به تعبیر دیگر مالیات سرانه سالانه است .
بعضی معتقدند که ریشه اصلی آن غیر عربی است و از ((کزیت)) کلمه فارسی باستانی که به معنی مالیاتی است که برای تقویت ارتش اخذ می شود، گرفته شده ولی بسیاری معتقدند که این لغت یک لغت عربی خالص است ، و همانگونه که سابقا نقل کردیم از ماده جزاء گرفته شده ، به مناسبت اینکه ، مالیات مزبور جزای امنیتی است که حکومت اسلامی برای اقلیتهای مذهبی فراهم می سازد.
((جزیه)) قبل از اسلام هم بوده است ، بعضی معتقدند نخستین کسی که جزیه گرفت انوشیروان پادشاه ساسانی بود، ولی اگر این مطلب را مسلم ندانیم ، حد اقل انوشیروان کسی بود که از ملت خود جزیه می گرفت ، و از همه کسانی که بیش از بیست سال و کمتر از پنجاه سال داشتند و از کارکنان حکومت نبودند، از هر نفر به تفاوت 12 یا 8 یا 6 یا 4 درهم مالیات سرانه اخذ می کرد. فلسفه اصلی این مالیات را چنین نوشته اند که دفاع از موجودیت و استقلال و امنیت یک کشور وظیفه همه افراد آن کشور است ، بنابر این هر گاه جمعی عملا برای انجام این وظیفه قیام کنند، و عده ای دیگر به خاطر اشتغال به کسب و کار نتوانند در صف سربازان قرار گیرند وظیفه گروه دوم این است که هزینه جنگجویان و حافظان امنیت را به صورت یک مالیات سرانه در سال بپردازند.
قرائنی در دست داریم که این فلسفه را در مورد جزیه چه قبل از دوران اسلام و چه در دوران اسلامی تایید می کند. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 356
گروه سنی جزیه دهندگان در عصر انوشیروان که هم اکنون نقل کردیم (ما بین بیست تا پنجاه سال) گواه روشنی بر این مطلب است ، زیرا این گروه سنی در حقیقت مربوط به کسانی بوده است که قدرت حمل اسلحه و شرکت در حفظ امنیت و استقلال کشور را داشته اند، ولی به خاطر اشتغال به کسب و کار بجای آن جزیه می پرداختند.
گواه دیگر اینکه در اسلام جزیه بر مسلمانان لازم نیست ، زیرا جهاد بر همه واجب است و به هنگام لزوم همگی باید در میدان نبرد در برابر دشمن حاضر شوند، اما چون اقلیتهای مذهبی از شرکت در جهاد معافند بجای آن باید جزیه بپردازند، تا از این طریق در حفظ امنیت کشور اسلامی که در آن آسوده زندگی می کنند سهمی داشته باشند.
و نیز معاف بودن کودکان اقلیتهای مذهبی و هم چنین زنان ، پیر مردان و

نابینایانشان از حکم جزیه دلیل دیگری بر این موضوع است .
از آنچه گفته شد روشن می شود که جزیه تنها یک نوع کمک مالی است ، که از طرف اهل کتاب در برابر مسئولیتی که مسلمانان به منظور تاءمین امنیت جان و مال آنها به عهده می گیرند، پرداخت می گردد.
بنابر این آنها که جزیه را یک نوع حق تسخیر به حساب آورده اند، توجه به روح و فلسفه آن نداشته اند، آنها به این حقیقت توجه نکرده اند که اهل کتاب هنگامی که به صورت اهل ذمه در آیند حکومت اسلامی موظف است آنان را از هر گونه تعرض و آزاری مصونیت بدهد. و با توجه به اینکه آنها در برابر پرداخت جزیه علاوه بر استفاده از مصونیت و امنیت هیچ گونه تعهدی از نظر شرکت در میدان جنگ و کلیه امور دفاعی و امنیتی بر عهده ندارند، روشن می شود که مسئولیت آنها در برابر حکومت اسلامی به مراتب از مسلمانان کمتر است . تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 357
یعنی آنها با پرداخت مبلغ ناچیزی در سال از تمام مزایای حکومت اسلامی استفاده می کنند، و با مسلمانان برابر می شوند، در حالی که در متن حوادث و در برابر خطرات قرار ندارند.
از جمله دلایل روشنی که این فلسفه را تاءیید می کند، این است که در عهدنامه هائی که در دوران حکومت اسلامی میان مسلمانان و اهل کتاب در زمینه جزیه منعقد می شد، به این موضوع تصریح گردیده است ، که اهل کتاب موظفند جزیه بپردازند، و در برابر، مسلمانان موظفند امنیت آنها را تامین کنند، و حتی اگر دشمنانی از خارج به مقابله و آزار آنها برخیزند، حکومت اسلامی از آنها دفاع خواهد کرد.
این عهد نامه ها فراوان است که به عنوان نمونه یکی را ذیلا می آوریم ، و آن عهدنامه ای است که ((خالد بن ولید)) با مسیحیان اطراف ((فرات)) منعقد کرد.
متن عهدنامه چنین است :
((هذا کتاب من خالد بن ولید لصلوبا ابن نسطونا و قومه ، انی عاهدتکم علی الجزیة و المنعة ، فلک الذمة و المنعة ، و ما منعناکم فلنا الجزیة و الا فلا، کتب سنة اثنتی عشرة فی صفر)).
((این نامه ای است از ((خالد بن ولید)) به ((صلوبا)) (بزرگ مسیحیان) و جمعیتش ، من با شما پیمان می بندم بر جزیه و دفاع ، و در برابر آن شما در حمایت ما قرار دارید و ما دام که ما از شما حمایت می کنیم ، حق گرفتن جزیه داریم ، و الا حقی نخواهیم داشت ، این عهدنامه در سال دوازده هجری در ماه صفر نوشته شد)).
جالب اینکه می خوانیم هر گاه در حمایت از آنها کوتاهی می شد، جزیه را تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 358
به آنها باز می گرداندند، و یا اصلا از آنها نمی گرفتند!

توجه به این نکته نیز لازم است ، که جزیه اندازه مشخصی ندارد، و میزان آن بستگی به توانائی جزیه دهندگان دارد، ولی آنچه از تواریخ اسلامی به دست می آید این است که غالبا مبلغ مختصری در این زمینه قرار داده می شد. و این مبلغ گاهی در حدود یک دینار در سال بیشتر نبود، و حتی گاهی در عهدنامه ها قید می شد که جزیه دهندگان موظفند به مقدار توانائیشان جزیه بپردازند.
از مجموع آنچه گفته شد ایرادهای گوناگون و سمپاشی هائی که در زمینه این حکم اسلامی می شود، از میان خواهد رفت ، و ثابت می شود که این یک حکم عادلانه و منطقی است . التوبة
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 359
آیه 30 - 33
آیه و ترجمه
وَ قَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَ قَالَتِ النَّصرَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِک قَوْلُهُم بِأَفْوَهِهِمْ يُضهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كفَرُوا مِن قَبْلُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَنى يُؤْفَكونَ(30)
اتخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهْبَنَهُمْ أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللَّهِ وَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَ مَا أُمِرُوا إِلا لِيَعْبُدُوا إِلَهاً وَحِداً لا إِلَهَ إِلا هُوَ سبْحَنَهُ عَمَّا يُشرِكونَ(31)
يُرِيدُونَ أَن يُطفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ يَأبى اللَّهُ إِلا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كرِهَ الْكَفِرُونَ(32)
هُوَ الَّذِي أَرْسلَ رَسولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظهِرَهُ عَلى الدِّينِ كلِّهِ وَ لَوْ كرِهَ الْمُشرِكُونَ(33)
ترجمه :30 - یهود گفتند: ((عزیر)) پسر خدا است ! و نصاری گفتند مسیح پسر خدا است ! این سخنی است که با زبان خود می گویند که همانند گفتار کافران پیشین است ، لعنت خدا بر آنها باد، چگونه دروغ می گویند؟!
31 - (آنها) دانشمندان و راهبان (تارکان دنیا) را معبودهائی در برابر خدا قرار دادند و (همچنین) مسیح فرزند مریم را ، در حالی که جز به عبادت معبود واحدی که هیچ معبودی جز او نیست دستور نداشتند، پاک و منزه است از آنچه شریک وی قرار می دهند.
32 - آنها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند، ولی خداجز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند هر چند کافران کراهت داشته باشند.
33 - او کسی است که رسولش را با هدایت و آئین حق فرستاد تا او را بر همه آئینها غالب گرداند هر چند مشرکان کراهت داشته باشند. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 360
تفسیر :
بت پرستی اهل کتاب
در آیات گذشته پس از بحث پیرامون مشرکان و لغو پیمانهای آنها و لزوم بر چیده شدن آئین بت پرستی اشاره به وضع ((اهل کتاب)) شده بود که

آنها نیز تحت شرائطی باید با مسلمانان همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند و در غیر این صورت باید با آنها مبارزه کرد.
در آیات مورد بحث وجه شباهت اهل کتاب - مخصوصا یهود و نصاری - را با مشرکان و بت پرستان بیان می کند تا روشن شود که اگر در مورد اهل کتاب نیز تا حدودی سختگیری به عمل آمده به خاطر انحرافشان از توحید و گرایش آنها به نوعی از ((شرک در عقیده)) و نوعی از ((شرک در عبادت)) است .
نخست می گوید: ((یهود گفتند: ((عزیر)) پسر خدا است))! (و قالت الیهود عزیر ابن الله).
((و مسیحیان نیز گفتند: ((مسیح)) پسر خدا است))! (و قالت النصاری المسیح ابن الله).
((این سخنی است که آنها با زبان می گویند و حقیقتی در آن نهفته نیست)) (ذلک قولهم بافواههم).
((این گفتگوی آنها شبیه گفتار مشرکان پیشین است)) (یضاهئون قول الذین کفروا من قبل).
((خداوند آنها را بکشد و به لعن خود گرفتار و از رحمتش دور سازد، چگونه دروغ می گویند و حقائق را تحریف می کنند)) (قاتلهم الله انی تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 361
یؤ فکون).
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - ((عزیر)) کیست ؟
((عزیر)) در لغت عرب همان ((عزرا)) در لغت یهود است ، و از آنجا که عرب به هنگامی که نام بیگانه ای را به کار می برد معمولا در آن تغییری ایجاد می کند، مخصوصا گاه برای اظهار محبت آن را به صیغه ((تصغیر)) در می آورد، ((عزرا)) را نیز تبدیل به عزیر کرده است ، همانگونه که نام اصلی ((عیسی)) که ((یسوع)) است و ((یحیی)) که ((یوحنا)) است پس از نقل به زبان عربی دگرگون شده و به شکل ((عیسی)) و ((یحیی)) در آمده است .
به هر حال ((عزیر)) یا ((عزرا)) در تاریخ یهود موقعیت خاصی دارد تا آنجا که بعضی اساس ملیت و درخشش تاریخ این جمعیت را به او نسبت می دهند و در واقع او خدمت بزرگی به این آئین کرد، زیرا به هنگامی که در واقعه ((بخت النصر)) پادشاه ((بابل)) وضع یهود به وسیله او به کلی درهم ریخته شد، شهرهای آنها به دست سربازان ((بخت النصر)) افتاد و معبدشان ویران و کتاب آنها تورات سوزانده شد، مردانشان به قتل رسیدند و زنان و کودکانشان اسیر و به بابل انتقال یافتند، و حدود یک قرن در آنجا بودند. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 362

سپس هنگامی که کورش پادشاه ایران بابل را فتح کرد، عزرا که یکی از بزرگان یهود در آن روز بود نزد وی آمد و برای آنها شفاعت کرد، او موافقت کرد که یهود به شهرهایشان باز گردند و از نو ((تورات)) نوشته شود.
در این هنگام او طبق آنچه در خاطرش از گفته های پیشینیان یهود باقی مانده بود ((تورات)) را از نو نوشت .
به همین دلیل یهود او را یکی از نجات دهندگان و زنده کنندگان آئین خویش می دانند و به همین جهت برای او فوق العاده احترام قائلند.
این موضوع سبب شد که گروهی از یهود لقب ((ابن الله)) (فرزند خدا) را برای او انتخاب کنند، هر چند از بعضی از روایات مانند روایت ((احتجاج طبرسی)) استفاده می شود که آنها این لقب را به عنوان احترام به ((عزیر)) اطلاق می کردند، ولی در همان روایت می خوانیم : هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از آنها پرسید: ((شما اگر ((عزیر)) را به خاطر خدمات بزرگش احترام می کنید و به این نام می خوانید پس چرا این نام را بر موسی (علیه السلام) که بسیار بیش از عزیر به شما خدمت کرده است نمی گذارید؟ آنها از پاسخ فرو ماندند و جوابی برای این سؤ ال نداشتند.
ولی هر چه بود این نامگذاری در اذهان گروهی از صورت احترام بالاتر رفته بود و آنچنانکه روش عوام است آن را طبعا بر مفهوم حقیقی حمل می کردند و او را به راستی فرزند خدا می پنداشتند، زیرا هم آنها را از در بدری و آوارگی نجات داده بود، و هم به وسیله بازنویسی تورات به آئینشان سر و سامانی بخشید. البته همه آنها چنین عقیده ای را نداشته اند، ولی از قرآن استفاده می شود که این طرز فکر در میان گروهی از آنها که مخصوصا در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 363
می زیسته اند وجود داشت به دلیل اینکه در هیچ تاریخی نقل نشده که آنها با شنیدن آیه فوق این نسبت را انکار و یا سر و صدا به راه انداخته باشند و اگر چنین بود حتما واکنش از خود نشان می دادند.
از آنچه گفتیم پاسخ این سؤ ال روشن می شود که : امروز در میان یهود چنین عقیده ای وجود ندارد و هیچکس عزیر را پسر خدا نمی داند، با اینحال چرا قرآن چنین نسبتی را به آنها داده است ؟
توضیح اینکه : لزومی ندارد همه یهود چنین اعتقادی را داشته باشند، همین قدر مسلم است که در عصر نزول آیات قرآن در میان یهود گروهی با این عقائد وجود داشته اند. به دلیل اینکه هیچگاه نسبت فوق را انکار نکردند و تنها طبق روایات آن را توجیه نمودند و نامگذاری عزیر را به ((ابن الله)) به عنوان یک احترام معرفی کردند که در برابر ایراد پیامبر که چرا این

احترام را برای خود موسی قائل نیستید عاجز ماندند.
و به هر حال هر گاه عقیده ای را به قومی نسبت می دهند لزومی ندارد که همه آنها در آن متفق باشند بلکه همین مقدار که عده قابل ملاحظه ای چنین عقیده ای را داشته باشند کافی است .
2 - مسیح فرزند خدا نبود
در مورد مسیحیان جای تردید نیست که آنها ((مسیح)) را فرزند حقیقی خدا می دانند و این نام را به عنوان احترام و تشریفات بلکه به معنی واقعی بر او اطلاق می کنند و صریحا در کتب خود می گویند که اطلاق این نام بر غیر مسیح به معنی واقعی جائز نیست ، و شک نیست که این یکی از بدعتهای نصاری است و همانگونه که در جلد 4 صفحه 220 - 233 گفتیم : مسیح هرگز چنین ادعائی نداشت و او تنها خود را بنده و پیامبر خدا معرفی می کرد، و اصولا معنی ندارد که رابطه پدر و فرزندی که مخصوص جهان ماده و عالم ممکنات است میان تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 364
خداوند و کسی بر قرار گردد.
3 - اقتباس این خرافات از دیگران
قرآن مجید در آیه فوق می گوید آنها در این انحرافات شبیه بت پرستان پیشین هستند.
اشاره به اینکه از آنها تقلید کرده اند که بعضی از خدایان را خدای پدر و بعضی را خدای پسر و حتی بعضی را خدای مادر و یا همسر می دانستند.
در ریشه عقائد بت پرستان ((هند)) و ((چین)) و ((مصر)) قدیم اینگونه افکار دیده می شود که بعدها به میان یهود و نصاری رخنه کرده است .
در عصر حاضر گروهی از محققان به فکر افتاده اند که مندرجات ((عهدین)) (تورات و انجیل و کتب وابسته به آنها) را با عقائد ((بودائیان)) و ((برهمائیان)) مقایسه کرده ، ریشه های محتویات این کتب را در میان عقائد آنان جستجو کنند، و قابل ملاحظه این است که بسیاری از معارف ((انجیل)) و ((تورات)) با خرافات بودائیان و برهمائیان تطبیق می کند حتی بسیاری از داستانها و حکایاتی که در انجیل موجود است عین همان است که در آن دو کیش دیده می شود.
اگر امروز محققان به این فکر افتاده اند قرآن این حقیقت را در چهارده قرن پیش در آیه بالا به طور اشاره بیان کرده است .
4 - جمله ((قاتلهم الله)) گر چه در اصل به معنی این است که خدا با آنها مبارزه کند و یا آنها را بکشد، ولی به طوری که ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) از ((ابن عباس)) نقل کرده این جمله کنایه از لعنت است ، یعنی خداوند آنها را از رحمت خود به دور دارد.
در آیه بعد به شرک عملی آنان (در مقابل شرک اعتقادی) و یا به تعبیر دیگر شرک در عبادت اشاره کرده ، می گوید: ((یهود و نصاری دانشمندان

خود را، خدایان خود، در برابر پروردگار قرار دادند)) (اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله).
و نیز ((مسیح فرزند مریم را به الوهیت پذیرفتند)) (و المسیح ابن مریم).
((احبار)) جمع ((حبر)) به معنی دانشمند و عالم و ((رهبان)) جمع ((راهب)) به افرادی گفته می شود که به عنوان ترک دنیا در دیرها سکونت اختیار کرده و به عبادت می پرداختند.
شک نیست که یهود و نصاری در برابر علماء و راهبان خود سجده نمی کردند و برای آنها نماز و روزه و یا سائر عبادتها را انجام نمی دادند، ولی از آنجا که خود را بدون قید و شرط در اطاعت آنان قرار داده بودند و حتی احکامی را که بر خلاف حکم خدا می گفتند واجب الاجرا می شمردند قرآن از این پیروی کورکورانه و غیر منطقی تعبیر به عبادت کرده است .
این معنی در روایتی که از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) نقل شده ، آمده است که فرمودند: ((اما و الله ما صاموا لهم و لا صلوا و لکنهم احلوا لهم حراما و حرموا علیهم حلالا فاتبعوهم و عبدوهم من حیث لا یشعرون)):
((به خدا سوگند آنان (یهود و نصاری) برای پیشوایان خود روزه و نماز بجا نیاوردند ولی پیشوایانشان حرامی را برای آنان حلال ، و حلالی را حرام کردند و آنها پذیرفتند و پیروی کردند و بدون توجه آنان را پرستش نمودند)).
در حدیث دیگری چنین آمده است که عدی ابن حاتم می گوید: خدمت رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمدم در حالی که صلیبی از طلا در گردن من بود، به من فرمود: ای ((عدی))! این بت را از گردنت بیفکن ! من چنین کردم ، سپس نزدیکتر رفتم شنیدم این آیه را می خواند ((اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا...)) هنگامی که آیه را تمام کرد گفتم : ما هیچگاه پیشوایان خود را نمی پرستیم ! فرمود: آیا تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 366
چنین نیست که آنها حلال خدا را حرام و حرام خدا را حلال می کنند و شما از آنها پیروی می کنید؟ گفتم : آری چنین است ، فرمود: همین عبادت و پرستش آنها است)).
دلیل این موضوع روشن است زیرا قانونگزاری مخصوص خدا است ، و هیچ کس جز او حق ندارد چیزی را برای مردم حلال و یا حرام کند و قانونی بگزارد، تنها کاری که انسانها می توانند انجام دهند کشف قانونهای پروردگار و تطبیق آن بر مصادیق مورد نیاز است .
بنابر این اگر کسی اقدام به قانونگزاری بر ضد قوانین الهی کند، و کسی آن را به رسمیت بشناسد و بدون چون و چرا بپذیرد، مقام خدا را برای غیر خدا قائل شده است ، و این یکنوع شرک عملی و بت پرستی و به تعبیر

دیگر پرستش غیر خدا است .
از قرائن چنین بر می آید که : یهود و نصاری برای پیشوایان خود چنین اختیاری را قائل بودند که گاهی قوانین الهی را به صلاحدید خود تغییر دهند و هم اکنون مسئله گناه بخشی در میان مسیحیان رائج است که در برابر کشیش اعتراف به گناه می کنند و او می گوید: بخشیدم !.
نکته دیگری که باید به آن توجه داشت این است که : چون نوع پرستش و عبادت مسیحیان نسبت به ((عیسی)) با پرستش یهود نسبت به پیشوایشان تفاوت داشته یکی واقعا مسیح را پسر خدا می دانسته و دیگری به خاطر اطاعت بی قید و شرط به عنوان عبادت کردن پیشوایان معرفی شده اند لذا آیه فوق نیز میان آن دو تفاوت قائل شده و حسابشان را از هم جدا کرده است و می گوید: ((اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله)). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 367
سپس حضرت مسیح را جدا کرده می گوید: ((و المسیح ابن مریم)) و این نشان می دهد که در تعبیرات قرآن همه ریزه کاریها رعایت می شود.
در پایان آیه روی این مسئله تاءکید می کند که تمام این بشر پرستیها بدعت و از مسائل ساختگی است ((و هیچگاه به آنها دستوری داده نشده که خدایان متعدد برای خود انتخاب کنند بلکه به آنها دستور داده شده که تنها یک معبود را بپرستند)) (و ما امروا الا لیعبدوا الها واحدا).
((معبودی که هیچکس جز او شایسته پرستش نیست)) (لا اله الا هو).
((معبودی که منزه است از آنچه آنها شریک وی قرار می دهند)) (سبحانه عما یشرکون).
یک درس آموزنده
قرآن مجید در آیه فوق درس بسیار پر ارزشی به همه پیروان خود می دهد و یکی از عالیترین مفاهیم توحید را ضمن آن خاطر نشان می سازد، و می گوید: هیچ مسلمانی حق ندارد اطاعت بی قید و شرط انسانی را بپذیرد، زیرا این کار مساویست با پرستش او، همه اطاعتها باید در چهار چوبه اطاعت خدا در آید و پیروی از دستور انسانی تا آنجا مجاز است که با قوانین خدا مخالفت نداشته باشد این انسان هر کس و هر مقامی می خواهد باشد.
زیرا اطاعت بی قید و شرط مساوی است با پرستش ، و شکلی است از بت پرستی و عبودیت ، اما متاءسفانه مسلمانان با فاصله گرفتن از این دستور مهم اسلامی و بر پا ساختن بتهای انسانی گرفتار تفرقه ها و پراکندگیها و استعمارها و استثمارها شده اند و تا این بتها شکسته نشود و کنار نرود نباید انتظار بر طرف شدن نابسامانیها را داشته باشند.
اصولا این گونه بت پرستی از بت پرستیهای زمان جاهلیت که در برابر سنگ تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 368

و چوب سجده می کردند خطرناکتر است زیرا آن بتهای بی روح پرستش کنندگان خویش را هیچگاه استعمار نمی کردند، اما انسانهائی که به شکل بت در می آیند بر اثر خودکامگی ، پیروان خود را به زنجیر اسارت می کشند و گرفتار همه گونه انحطاط و بدبختی می گردانند.
در سومین آیه مورد بحث تشبیه جالبی برای تلاشهای مذبوحانه و بی سرانجام یهود و نصاری و یا همه مخالفان اسلام حتی مشرکان کرده است و می گوید: اینها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند ولی خداوند اراده کرده است که این نور الهی را همچنان گسترده تر و کاملتر سازد، تا همه جهان را فرا گیرد، و تمام جهانیان از پرتو آن بهره گیرند هر چند کافران را خوشایند نباشد (یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون).
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - در این آیه آئین خدا و قرآن مجید و تعالیم اسلام به نور و روشنائی تشبیه شده و می دانیم که نور سرچشمه حیات و جنبش و نمو و آبادی در روی زمین و منشا هر گونه زیبائی است .
اسلام نیز آئینی است تحرک آفرین که جامعه انسانی را در مسیر تکاملها به پیش می برد و سرچشمه هر خیر و برکت است .
تلاشها و کوششهای دشمنان را نیز به دمیدن و فوت کردن با دهان تشبیه کرده است و چه قدر مضحک است که انسان نور عظیمی همچون نور آفتاب را بخواهد با پف کردن خاموش کند؟ و برای مجسم کردن حقارت تلاشهای آنها تعبیری از این رساتر به نظر نمی رسد و در واقع کوششهای یک مخلوق ناتوان در برابر اراده تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 369
بی پایان و قدرت بی انتهای حق غیر از این نخواهد بود.
2 - مسئله خاموش کردن نور خدا در دو مورد از قرآن آمده یکی آیه فوق و دیگری آیه 8 از سوره صف و در هر دو مورد به عنوان انتقاد از تلاشهای دشمنان اسلام ذکر شده ولی در میان این دو آیه مختصر تفاوتی در تعبیر دیده می شود، در آیه محل بحث یریدون ان یطفئوا ذکر شده در حالی که در سوره صف یریدون لیطفئوا آمده است و مسلما این تفاوت در تعبیر اشاره به نکته ای است .
راغب در مفردات در توضیح تفاوت این دو تعبیر می گوید: آیه نخست اشاره به خاموش کردن بدون مقدمه است ولی در آیه دوم اشاره به خاموش کردن توام با توسل به مقدمات و اسباب است .
یعنی خواه آنها بدون استفاده از مقدمات و خواه با توسل به اسباب مختلف برای خاموش کردن نور حق بپاخیزند، با شکست روبرو خواهند شد.

3 - کلمه ((یابی)) از ماده اباء به معنی شدت امتناع و جلوگیری کردن از چیزی است و این تعبیر اراده و مشیت حتمی پروردگار را برای تکمیل و پیشرفت آئین اسلام به ثبوت میرساند و مایه دلگرمی و امیدواری همه مسلمانان نسبت به آینده این آئین است ، اگر مسلمانان ، مسلمان واقعی باشند!.

آینده در قلمرو اسلام !

سرانجام در آخرین آیه مورد بحث بشارت عالمگیر شدن اسلام را به مسلمانان داده و با آن ، بحث آیه گذشته را دائر بر اینکه تلاشهای مذبوحانه دشمنان اسلام به جائی نمی رسد، تکمیل می کند و با صراحت می گوید:

تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 370

او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر تمام ادیان پیروز و غالب گرداند، هر چند مشرکان را خوشایند نباشد (هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون).

منظور از هدایت دلائل روشن و براهین آشکاری است که در آئین اسلام وجود دارد و منظور از دین حق همین آئینی است که اصولش حق و فروعش نیز حق و بالاخره تاریخ و مدارک و اسناد و نتیجه و برداشت آن نیز حق است و بدون شک آئینی که هم محتوای آن حق باشد و هم دلائل و مدارک و تاریخ آن روشن ، باید سرانجام بر همه آئینها پیروز گردد.

با گذشت زمان ، و پیشرفت علم و دانش ، و سهولت ارتباطات ، واقعیتها چهره خود را از پشت پرده های تبلیغات مسموم بدر خواهد آورد و موانعی را که مخالفان حق بر سر راه آن قرار میدهند در هم کوبیده خواهد شد، و به این ترتیب آئین حق همه جا را فراخواهد گرفت هر چند دشمنان حق نخواهند و از هیچگونه کار شکنی مضایقه نکنند، زیرا حرکت آنها حرکتی است بر خلاف مسیر تاریخ و بر ضد سنن آفرینش !

نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد

منظور از هدایت و دین حق چیست ؟

اینکه قرآن در آیه فوق می گوید: ((ارسل رسوله بالهدی و دین الحق)) گویا اشاره به دلیل پیروزی اسلام بر همه ادیان جهان است زیرا هنگامی که محتوای دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هدایت بود و عقل در هر مورد به آن گواهی داد، و نیز هنگامی که اصول و فروعش موافق حق و طرفدار حق و خواهان حق بود چنین آئینی طبعا بر همه آئینهای جهان پیروز می گردد.

از یکی از دانشمندان هند نقل شده که مدتی در ادیان مختلف جهان تفسیر

نمونه جلد 7 صفحه 371
مطالعه و بررسی می کرد عاقبت پس از مطالعه بسیار اسلام را انتخاب کرد و کتابی به زبان انگلیسی تحت عنوان ((چرا مسلمان شدم ؟)) نوشت و مزایای اسلام را نسبت به همه ادیان در آن روشن ساخت .
از مهمترین مسائلی که جلب توجه او را کرده این است که می گوید: اسلام تنها دینی است که تاریخ ثابت و محفوظ دارد، او تعجب می کند که چگونه اروپا آئینی را برای خود انتخاب کرده است که آورنده آن آئین را از مقام یک انسان برتر برده و خدایش قرار داده است در حالی که هیچگونه تاریخ مستند و قابل قبولی ندارد.
مطالعه و بررسی در اظهارات کسانی که اسلام را پذیرفته و آئین سابق خود را ترک گفته اند نشان میدهد که آنها تحت تاثیر سادگی فوق العاده و مستدل بودن و استحکام اصول و فروع این آئین و مسائل انسانی آن واقع شده اند مسائلی که از هرگونه خرافه پیراسته است و نور حق و هدایت از آن جلوه گر است .
2 - غلبه منطقی یا غلبه قدرت ؟
در اینکه اسلام چگونه بر همه ادیان پیروز می گردد؟ و این پیروزی به چه شکل خواهد بود؟ در میان مفسران گفتگو است . بعضی این پیروزی را تنها پیروزی منطقی و استدلالی دانسته اند و می گویند این موضوع حاصل شده است ، زیرا اسلام از نظر منطق و استدلال قابل مقایسه با آئینهای موجود نیست .
ولی بررسی موارد استعمال ماده اظهار (لیظهره علی الدین ...) در آیات قرآن نشان می دهد که این ماده بیشتر به معنی غلبه جسمانی و قدرت ظاهری آمده است چنانکه در داستان اصحاب کهف می خوانیم : ((انهم ان یظهروا علیکم یرجموکم)): اگر آنها (دقیانوس و دار و دسته اش) بر شما غالب شوند سنگ تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 372
سارتان می کنند (کهف آیه 20) و نیز درباره مشرکان می خوانیم : ((کیف و ان یظهروا علیکم لا یرقبوا فیکم الا و لا ذمة)): هرگاه آنها بر شما چیره شوند نه ملاحظه خویشاوندی و قرابت را می کنند و نه عهد و پیمان را (توبه - 8)
بدیهی است غلبه در اینگونه موارد غلبه منطقی نیست ، بلکه غلبه عملی و عینی است به هر حال صحیحتر این است که پیروزی و غلبه فوق را، غلبه همه جانبه بدانیم زیرا با مفهوم آیه که از هر نظر مطلق است نیز سازگارتر می باشد، یعنی روزی فرا می رسد که اسلام هم از نظر منطق و استدلال و هم از نظر نفوذ ظاهری و حکومت بر تمام ادیان جهان پیروز خواهد شد و همه را تحت الشعاع خویش قرار خواهد داد.
3 - قرآن و قیام مهدی (علیه السلام)

آیه فوق که عینا و با همین الفاظ در سوره ((صف)) نیز آمده است و با تفاوت مختصری در سوره ((فتح)) تکرار شده ، خبر از واقعه مهمی می دهد که اهمیتش موجب این تکرار شده است ، خبر از جهانی شدن اسلام و عالمگیر گشتن این آئین می دهد.
گرچه بعضی از مفسران پیروزی مورد بحث این آیه را به معنی پیروزی منطقهای و محدود گرفتهاند که در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و یا زمانهای بعد از آن برای اسلام و مسلمین صورت پذیرفت ولی با توجه به اینکه در آیه هیچگونه قید و شرطی نیست و از هر نظر مطلق است ، دلیلی ندارد که معنی آن را محدود کنیم
مفهوم آیه پیروزی همه جانبه اسلام بر همه ادیان جهان است ، و معنی این سخن آن است که سرانجام اسلام همه کره زمین را فرا خواهد گرفت و بر همه جهان پیروز خواهد گشت .
شک نیست که در حال حاضر این موضوع تحقق نیافته ولی می دانیم که

وعده حتمی خدا تدریجا در حال تحقق است . سرعت پیشرفت اسلام در جهان ، و به رسمیت شناخته شدن این آئین در کشورهای مختلف اروپائی ، و نفوذ سریع آن در آمریکا و آفریقا، اسلام آوردن بسیاری از دانشمندان و مانند اینها همگی نشان می دهد که اسلام رو به سوی عالمگیر شدن پیش می رود.
ولی طبق روایات مختلفی که در منابع اسلامی وارد شده تکامل این برنامه هنگامی خواهد بود که ((مهدی (ع))) ظهور کند و به برنامه جهانی شدن اسلام تحقق بخشد.
((مرحوم طبرسی)) در ((مجمع البیان)) از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر این آیه چنین نقل می کند: ((ان ذلک یکون عند خروج المهدی فلا یبقی احدا الا اقر بمحمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم))) وعده ای که در این آیه است به هنگام ظهور مهدی از آل محمد صورت می پذیرد، در آن روز هیچکس در روی زمین نخواهد بود مگر اینکه اقرار به حقانیت محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می کند.
و نیز در همان تفسیر از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل شده که فرمود: ((لا یبقی علی ظهر الارض بیت مدر و لا وبر الا ادخله الله کلمة الاسلام)) ((بر صفحه روی زمین هیچ خانه ای باقی نمی ماند نه خانه هائی که از سنگ و گل ساخته شده و نه خیمه هائی که از کرک و مو بافته اند مگر اینکه خداوند نام اسلام را در آن وارد می کند))!
و نیز در کتاب ((اکمال الدین)) ((صدوق)) از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه چنین نقل شده : ((و الله ما نزل تاویلها بعد و لا ینزل تاویلها حتی یخرج القائم فاذا خرج القائم لم یبق کافر بالله العظیم)) ((به

خدا سوگند هنوز محتوای این آیه تحقق نیافته است و تنها زمانی تحقق می پذیرد که ((قائم)) خروج کند و به هنگامی که او قیام کند کسی که خدا را انکار نماید در تمام جهان باقی تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 374
نخواهد ماند)).
احادیث دیگری نیز به همین مضمون از پیشوایان اسلام نقل شده است .
گروهی از مفسران نیز این تفسیر را ذیل آیه ذکر کرده اند.
ولی تعجب آور این است که نویسنده ((المنار)) نه تنها در اینجا تفسیر فوق را نپذیرفته بلکه به تناسب وارد بحث پیرامون احادیث مهدی (علیه السلام) شده ، و با تعصب خاصی که در برابر شیعه دارد و به هر بهانه ای از حملات ناجوانمردانه فروگذار نمی کند به کلی احادیث مربوط به ((مهدی)) را انکار کرده و آنها را متضاد! و غیر قابل قبول شمرده است ! به گمان این که عقیده به وجود مهدی تنها مربوط به شیعه و یا آنها که به تشیع تمایل دارند می باشد!
و از این گذشته اعتقاد به وجود مهدی را عاملی برای رکود و عقب ماندگی شمرده است .
به همین دلیل ناگزیریم - به طور کاملا فشرده بحثی در زمینه روایات مربوط به ظهور مهدی (علیه السلام) و بحثی هم پیرامون آثار این عقیده در پیشرفت جامعه اسلامی و مبارزه با ظلم و فساد ایراد کنیم ، تا روشن شود هر گاه پای تعصب به میان آید علم و دانش از در دیگر فرار خواهد کرد و مفسر نامبرده با این که اطلاعات قابل ملاحظه ای در مسائل اسلامی دارد اما به خاطر این نقطه ضعف (تعصب شدید) چگونه بعضی از حقائق روشن را وارونه دیده است !.
روایات اسلامی پیرامون ظهور مهدی (علیه السلام)
گرچه کتابهای فراوانی به وسیله دانشمندان اهل سنت ، و علمای شیعه پیرامون احادیث مربوط به قیام مهدی نوشته شده است ، ولی به عقیده ما چیزی گویاتر و در عین حال فشرده تر از نامه ای که گروهی از دانشمندان ((حجاز)) در پاسخ یکی از سؤ ال کنندگان فرستاده اند نیست ، لذا عین ترجمه آن را ذیلا از نظر تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 375
خوانندگان محترم می گذرانیم .
اما قبلا یادآور می شویم که :
روایات مربوط به قیام مهدی (علیه السلام) چنان است که هیچ محقق اسلامی پیرو هر یک از گروهها و مذاهب باشد نمی تواند ((تواتر)) آن را انکار کند.
تا کنون کتابهای زیادی در این زمینه نوشته شده و نویسندگان آنها متفقا صحت احادیث مربوط به مصلح جهانی یعنی ((مهدی (علیه السلام))) را پذیرفته اند تنها افراد بسیار معدودی مانند ((ابن خلدون)) و ((احمد امین

مصری)) در صدور این اخبار از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تردید کرده اند و قرائنی در دست داریم که انگیزه آنها در این کار ضعف اخبار نبوده بلکه فکر می کردند روایات مربوط به ((مهدی)) (علیه السلام) مشتمل بر مسائلی است که به سادگی نمی توان آنها را باور کرد، یا بخاطر اینکه احادیث درست از نادرست را نتوانسته اند جدا کنند یا تفسیر آن را در نیافته اند.
در هر صورت لازم است قبل از هر چیز سؤ ال و جوابی را که اخیرا از طرف ((رابطة العالم الاسلامی)) که زیر نفوذ افراطی ترین جناحهای اسلامی ((یعنی وهابیان)) قرار دارد، نشر یافته ، از نظر خوانندگان عزیز بگذرانیم ، تا روشن شود مسئله ظهور مهدی (علیه السلام) در میان مسلمانان قولی است که جملگی بر آنند و به عقیده ما مدارک لازم در این رساله کوتاه آنچنان جمع آوری شده که هیچ کسی را یارای انکار آن نیست ، و اگر وهابیان سختگیر نیز در برابر آن تسلیم شده اند بهمین دلیل است .
در حدود یک سال قبل شخصی به نام ((ابو محمد)) از ((کنیا)) سوالی درباره ظهور ((مهدی منتظر (علیه السلام))) از ((رابطة العالم الاسلامی)) کرده دبیر کل ((رابطه)) یعنی ((محمد صالح القزاز)) در پاسخی که برای او فرستاده است ضمن تصریح به این که ((ابن تمیة)) موسس مذهب وهابیان نیز احادیث مربوط به ظهور مهدی (علیه السلام) تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 376
را پذیرفته ، متن رساله ای را که پنج تن از علمای معروف فعلی حجاز در این زمینه تهیه کرده اند برای او ارسال داشته است .
در این رساله پس از ذکر نام حضرت مهدی (علیه السلام) و محل ظهور او یعنی مکه چنین می خوانیم :
((... به هنگام ظهور فساد در جهان و انتشار کفر و ستم ، خداوند به وسیله او (مهدی (علیه السلام) جهان را پر از عدل و داد می کند همانگونه که از ظلم و ستم پر شده است ...
او آخرین ((خلفای راشدین دوازده گانه)) است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خبر از آنها در کتب ((صحاح)) داده است .
احادیث مربوط به مهدی را بسیاری از صحابه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل کرده اند از جمله :
عثمان ابن عفان ، علی ابن ابی طالب ، طلحة ابن عبید اله ، عبد الرحمن ابن عوف ، قرة ابن اساس مزنی ، عبد الله ابن حارث ، ابو هریره ، حذیفة ابن یمان ، جابر ابن عبد الله ، ابو امامه ، جابر ابن ماجد، عبد الله ابن عمر، انس ابن مالک ، عمران ابن حصین ، و ام سلمه . اینها بیست نفر از کسانی هستند که روایات مهدی را نقل کرده اند و غیر از آنها افراد زیاد دیگری نیز وجود دارند.

سخنان فراوانی نیز از خود صحابه نقل شده که در آن بحث از ظهور مهدی (علیه السلام) به میان آمده که آنها را نیز می توان در ردیف روایات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قرار داد.
زیرا این مسئله از مسائلی نیست که با اجتهاد بتوان چیزی پیرامون آن گفت (بنابر این آنها نیز طبعا این مطلب را از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شنیده اند).
سپس اضافه می کند:
هم احادیث بالا که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده و هم شهادت و گواهی صحابه تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 377
که در اینجا در حکم حدیث است در بسیاری از کتب معروف اسلامی و متون اصلی حدیث اعم از ((سنن)) و ((معاجم)) و ((مسانید)) آمده است . از جمله .
سنن ابو داود، سنن ترمذی ، ابن ماجه ، ابن عمرو الدانی ، مسند احمد و ابن یعلی ، و بزاز، و صحیح حاکم ، و معاجم طبرانی (کبیر و متوسط) و رویانی ، و دارقطنی ، و ابو نعیم در ((اخبار المهدی)) و خطیب در تاریخ بغداد، و ابن عساکر در تاریخ دمشق ، و غیر اینها.
بعد اضافه می کند:
بعضی از دانشمندان اسلامی در این زمینه کتابهای مخصوصی تالیف کرده اند از جمله :
((ابو نعیم)) در ((اخبار المهدی))، ((ابن حجر هیثمی)) در ((القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر))، ((شوکانی)) در ((التوضیح فی تواتر ما جاء فی المنتظر و الدجال و المسیح))، ((ادریس عراقی مغربی)) در کتاب ((المهدی))، ((ابو العباس ابن عبد المؤ من المغربی)) در کتاب ((الوهم المکنون فی الرد علی ابن خلدون)).
و آخرین کسی که در این زمینه بحث مشروحی نگاشته مدیر دانشگاه اسلامی مدینه است که در چندین شماره در مجله دانشگاه مزبور بحث کرده است .
باز اضافه می کند:
عده ای از بزرگان و دانشمندان اسلام از قدیم و جدید نیز در نوشته های خود تصریح کرده اند که احادیث در زمینه مهدی در سر حد تواتر است (و به هیچ وجه قابل انکار نیست) از جمله :
((السخاوی)) در کتاب ((فتح المغیث))، ((محمد ابن احمد سفاوینی)) در ((شرح العقیدة))، ((ابوالحسن الابری)) در ((مناقب الشافعی))، ((ابن تیمیه)) در کتاب فتاوایش ، ((سیوطی)) در ((الحاوی))، ((ادریس عراقی)) در تاءلیفی که در زمینه تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 378
مهدی دارد، ((شوکانی)) در کتاب ((التوضیح فی تواتر ما جاء فی

المنتظر))... ((محمد جعفر کنانی)) در ((نظم التناثر))، ((ابو العباس ابن عبد المؤ من)) در ((الوهم المکنون ...))
در پایان بحث می گوید: (تنها) ابن خلدون است که خواسته احادیث مربوط به مهدی را با حدیث بی اساس و مجعولی که می گوید: ((لا مهدی الا عیسی)) ((مهدی جز عیسی نیست))، مورد ایراد قرار دهد، ولی بزرگان پیشوایان و دانشمندان اسلام گفتار او را رد کرده اند، به خصوص ((ابن عبد المؤ من)) که در گفتار او کتاب ویژه ای نوشته است که سی سال قبل در شرق و غرب انتشار یافته .
حفاظ احادیث و بزرگان دانشمندان حدیث نیز تصریح کرده اند که احادیث مهدی (علیه السلام) مشتمل بر احادیث ((صحیح)) و ((حسن)) است و مجموع آن متواتر می باشد.
بنابر این اعتقاد به ظهور مهدی (بر هر مسلمانی) واجب است ، و این جزء عقاید اهل سنت و جماعت محسوب می شود و جز افراد نادان و بیخبر یا بدعتگذار آن را انکار نمی کنند))!
مدیر اداره مجمع فقهی اسلامی
محمد منتصر کنانی
اثرات سازنده انتظار ظهور مهدی (علیه السلام)
در بحث گذشته دانستیم که این عقیده در تعلیمات اسلامی جنبه وارداتی ندارد.
بلکه از قطعیترین مباحثی است که از شخص پایه گذار اسلام گرفته شده ، و عموم فرق اسلامی در این زمینه متفقند و احادیث در این زمینه متواتر می باشد.
اکنون به سراغ پی آمدهای این انتظار در وضع کنونی جوامع اسلامی
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 379
برویم و ببینیم آیا ایمان به چنین ظهوری انسان را چنان در افکار رؤ یائی فرو می برد که از وضع موجود خود غافل می گردد و تسلیم هر گونه شرائطی می کند؟
و یا این که به راستی این عقیده یک نوع دعوت به قیام و سازندگی فرد و اجتماع است ؟
آیا ایجاد تحرک می کند یا رکود؟
آیا مسئولیت آفرین است یا مایه فرار از زیر بار مسئولیتها؟!
و بالاخره آیا مخدر است یا بیدار کننده ؟
ولی قبل از توضیح و بررسی این سئوالات توجه به یک نکته کاملا ضروری است و آن این که سازنده ترین دستورات و عالی ترین مفاهیم هر گاه بدست افراد نا وارد یا نالایق یا سوء استفاده چی بیفتد ممکن است چنان مسخ شود که درست نتیجه ای بر خلاف هدف اصلی بدهد و در مسیری بر

ضد آن حرکت کند و این نمونه های بسیار دارد و مسئله انتظار بطوری که خواهیم دید در ردیف همین مسائل است .
بهر حال برای رهائی از هر گونه اشتباه در محاسبه در این گونه مباحث باید به اصطلاح آب را از سرچشمه گرفت تا آلودگیهای احتمالی نهرها و کانالهای میان راه در آن اثر نگذارد.
یعنی ما در بحث ((انتظار)) مستقیما به سراغ متون اصلی اسلامی رفته و لحن گوناگون روایاتی را که روی مسئله انتظار تاءکید می کند مورد بررسی قرار می دهیم تا از هدف اصلی آگاه شویم .
اکنون با دقت به این چند روایت توجه کنید:
1 - کسی از امام صادق (علیه السلام) پرسید چه می گوئید درباره کسی که دارای ولایت پیشوایان است و انتظار ظهور حکومت حق را می کشد و در این حال از دنیا می رود؟ تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 380
امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: هو بمنزلة من کان مع القائم فی فسطاطه - ثم سکت هنیئة - ثم قال هو کمن کان مع رسول الله !
((او همانند کسی است که با رهبر این انقلاب در خیمه او (ستاد ارتش او) بوده باشد سپس کمی سکوت کرد - و فرمود: مانند کسی است که با پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در ((مبارزاتش)) همراه بوده است .))
عین این مضمون در روایات زیادی با تعبیرات مختلفی نقل شده است .
2 - در بعضی ((بمنزلة الضارب بسیفه فی سبیل الله)): ((همانند شمشیر زنی در راه خدا))،
3 - و در بعضی دیگر ((کمن قارع مع رسول الله بسیفه)): ((همانند کسی است که در خدمت پیامبر با شمشیر بر مغز دشمن بکوبد))!
4 - در بعضی دیگر ((بمنزلة من کان قاعدا تحت لواء القائم)) ((همانند کسی است که زیر پرچم قائم بوده باشد)).
5 - و در بعضی دیگر ((بمنزلة المجاهد بین یدی رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم))): ((همانند کسی است که پیش روی پیامبر جهاد کند))
6 - و بعضی دیگر ((بمنزلة من استشهد مع رسول الله)): ((همانند کسی است که با پیامبر شهید شود)).
این تشبیهات هفتگانه که در مورد انتظار ظهور مهدی (علیه السلام) در این شش روایت وارد شده روشنگر این واقعیت است که یک نوع رابطه و تشابه میان مسئله ((انتظار)) از یک سو، و ((جهاد)) و مبارزه با دشمن در آخرین شکل خود از سوی دیگر وجود دارد (دقت کنید). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 381
7 - در روایات متعددی نیز انتظار چنین حکومتی را داشتن ، به عنوان بالاترین عبادت معرفی شده است .

این مضمون در بعضی از احادیث از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و در بعضی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نقل شده است ، در حدیثی می خوانیم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود:
((افضل اعمال امتی انتظار الفرج من الله عز و جل)):
((بالاترین اعمال امت من انتظار فرج از ناحیه خدا کشیدن است))
و در حدیث دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم
((افضل العبادة انتظار الفرج))
این حدیث اعم از اینکه انتظار فرج را به معنی وسیع کلمه بدانیم یا به مفهوم خاص یعنی انتظار ظهور مصلح بزرگ جهانی باشد، اهمیت انتظار را در مورد بحث ما روشن می سازد.
این تعبیرات همگی حاکی از این است که انتظار چنان انقلابی داشتن همیشه تواءم با یک جهاد وسیع و دامنه دار است این را در نظر داشته باشید تا به سراغ مفهوم انتظار رفته سپس از مجموع آنها نتیجه گیری کنیم .

مفهوم انتظار

((انتظار)) معمولا به حالت کسی گفته می شود که از وضع موجود ناراحت است و برای ایجاد وضع بهتری تلاش می کند.
فی المثل بیماری که انتظار بهبودی می کشد، یا پدری که در انتظار بازگشت فرزندش از سفر است ، از بیماری و فراق فرزند ناراحتند و برای وضع بهتری می کوشند.
همچنین تاجری که از بازار آشفته ناراحت است و در انتظار فرو نشستن

بحران اقتصادی می باشد این دو حالت را دارد ((بیگانگی با وضع موجود)) و ((تلاش برای وضع بهتر)).
بنابر این مسئله انتظار حکومت حق و عدالت ((مهدی)) و قیام مصلح جهانی در واقع مرکب از دو عنصر است ، عنصر نفی و عنصر ((اثبات)) عنصر نفی همان بیگانگی با وضع موجود و عنصر اثبات خواهان وضع بهتری بودن است .
و اگر این دو جنبه در روح انسان به صورت ریشه دار حلول کند سرچشمه دو رشته اعمال دامنه دار خواهد شد.
این دو رشته اعمال عبارتند از ترک هر گونه همکاری و هماهنگی با عوامل ظلم و فساد و حتی مبارزه و در گیری با آنها از یک سو، و خود سازی و خود یاری و جلب آمادگیهای جسمی و روحی و مادی و معنوی برای شکل گرفتن آن حکومت واحد جهانی و مردمی از سوی دیگر.
و خوب که دقت کنیم می بینیم هر دو قسمت آن سازنده و عامل تحرک و آگاهی و بیداری است .

با توجه به مفهوم اصلی ((انتظار)) معنی روایات متعددی که در بالا درباره پاداش و نتیجه کار منتظران نقل کردیم به خوبی درک می شود. اکنون می فهمیم چرا منتظران واقعی گاهی همانند کسانی شمرده شده اند که در خیمه حضرت مهدی (علیه السلام) یا زیر پرچم او هستند یا کسی که در راه خدا شمشیر می زند، یا به خون خود آغشته شده ، یا شهید گشته است .
آیا اینها اشاره به مراحل مختلف و درجات مجاهده در راه حق و عدالت نیست که متناسب با مقدار آمادگی و درجه انتظار افراد است ؟
یعنی همانطور که میزان فداکاری مجاهدان راه خدا و نقش آنها با هم متفاوت است انتظار و خود سازی و آمادگی نیز درجات کاملا متفاوتی دارد که هر کدام از اینها با یکی از آنها از نظر ((مقدمات)) و ((نتیجه)) شباهت دارد، هر دو جهادند تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 383
و هر دو آمادگی می خواهند و خود سازی ، کسی که در خیمه رهبر چنان حکومتی قرار گرفته یعنی در مرکز ستاد فرماندهی یک حکومت جهانی است ، نمی تواند یک فرد غافل و بیخبر و بی تفاوت بوده باشد، آنجا جای هر کس نیست ، جای افرادی است که به حق شایستگی چنان موقعیت و اهمیتی را دارند.
همچنین کسی که سلاح در دست دارد در برابر رهبر این انقلاب با مخالفان حکومت صلح و عدالتش می جنگد آمادگی فراوان روحی و فکری و رزمی باید داشته باشد.
برای آگاهی بیشتر از اثرات واقعی انتظار ظهور مهدی به توضیح زیر توجه کنید:
انتظار یعنی آماده باش
کامل من اگر ظالم و ستمگرم چگونه ممکن است در انتظار کسی باشم که طعمه شمشیرش خون ستمگران است ؟.
من اگر آلوده و ناپاکم چگونه می توانم منتظر انقلابی باشم که شعله اولش دامان آلودگان را می گیرد؟
ارتشی که در انتظار جهاد بزرگی است آمادگی رزمی نفرات خود را بالا می برد و روح انقلابی در آنها می دمد و هر گونه نقطه ضعفی را اصلاح می کند.
زیرا چگونگی ((انتظار)) همواره متناسب با هدفی است که در انتظار آن هستیم .
انتظار آمدن یک مسافر عادی از سفر .
انتظار بازگشت یک دوست بسیار عزیز.
انتظار فرا رسیدن فصل چیدن میوه از درخت و درو کردن محصول .
هر یک از این انتظارها آمیخته با یک نوع آمادگی است ، در یکی باید خانه را

آماده کرد و وسائل پذیرائی فراهم ساخت ، در دیگری ابزار لازم ، و داس و کمباین و... تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 384
اکنون فکر کنید آنها که انتظار قیام یک مصلح بزرگ جهانی را می کشند در واقع انتظار انقلاب و دیگر گونی و تحولی را دارند که وسیعترین و اساسی ترین انقلابهای انسانی در طول تاریخ بشر است .
انقلابی که بر خلاف انقلابهای پیشین جنبه منطقه ای نداشته بلکه هم عمومی و همگانی است و هم تمام شؤ ن و جوانب زندگی انسانها را شامل می شود، انقلابی است سیاسی ، فرهنگی ، اقتصادی و اخلاقی .
نخستین فلسفه - خودسازی فردی
چنین تحولی قبل از هر چیز نیازمند به عناصر آماده و با ارزش انسانی است که بتوانند بار سنگین چنان اصلاحات وسیعی را در جهان بدوش بکشند، و این در درجه اول محتاج به بالا بردن سطح اندیشه و آگاهی و آمادگی روحی و فکری برای همکاری در پیاده کردن آن برنامه عظیم است . تنگ نظریها، کوته بینیها، کج فکریها، حسادتها، اختلافات کودکانه و نابخردانه و بطور کلی هر گونه نفاق و پراکندگی با موقعیت منتظران واقعی سازگار نیست .
نکته مهم این است که منتظر واقعی برای چنان برنامه مهمی هرگز نمی تواند نقش تماشاچی را داشته باشد باید از هم اکنون حتما در صف انقلابیون قرار گیرد.
ایمان به نتائج و عاقبت این تحول هرگز به او اجازه نمی دهد که در صف مخالفان باشد و قرار گرفتن در صف موافقان نیز محتاج به داشتن اعمالی پاک و روحی پاکتر و برخورداری از شهامت و آگاهی کافی است .
من اگر فاسد و نادرستم چگونه می توانم در انتظار نظامی که افراد فاسد و نادرست در آن هیچگونه نقشی ندارند بلکه مطرود و منفور خواهند بود، روز شماری کنم .
آیا این انتظار برای تصفیه روح و فکر و شستشوی جسم و جان من از لوث آلودگیها کافی نیست ؟ تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 385
ارتشی که در انتظار جهاد آزادی بخش به سر می برد حتما به حالت آماده باش کامل در می آید سلاحی را که برای چنین میدان نبردی شایسته است بدست می آورد، سنگرهای لازم را می سازد. آمادگی رزمی افراد خود را بالا می برد. روحیه افراد خود را تقویت می کند و شعله عشق و شوق برای چنین مبارزه ای را در دل فرد فرد سربازانش زنده نگه می دارد ارتشی که دارای چنین آمادگی نیست هرگز در انتظار به سر نمی برد و اگر بگوید دروغ می گوید.
انتظار یک مصلح جهانی به معنای آماده باش کامل فکری و اخلاقی ، مادی و معنوی ، برای اصلاح همه جهان است .فکر کنید چنین آماده باشی چقدر

سازنده است .
اصلاح تمام روی زمین و پایان دادن به همه مظالم و نابسامانیها شوخی نیست کار ساده ای نمی تواند باشد، آماده باش برای چنین هدف بزرگی باید متناسب با آن باشد یعنی باید به وسعت و عمق آن باشد!.
برای تحقق بخشیدن به چنین انقلابی مردانی بسیار بزرگ و مصمم و بسیار نیرومند و شکست ناپذیر، فوق العاده پاک و بلند نظر، کاملا آماده و دارای بینش عمیق لازم است .
و خودسازی برای چنین هدفی مستلزم به کار بستن عمیق ترین برنامه های اخلاقی و فکری و اجتماعی است ، این است معنای انتظار واقعی آیا هیچکس می تواند بگوید چنین انتظاری سازنده نیست ؟ فلسفه دوم - خودیاریهای اجتماعی منتظران راستین در عین حال وظیفه دارند تنها به خویش نپردازند بلکه مراقب حال یکدیگر باشند، و علاوه بر اصلاح خویش در اصلاح دیگران نیز بکوشند زیرا برنامه عظیم و سنگینی که انتظارش را می کشند یک برنامه فردی نیست ، تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 386
برنامه ای است که تمام عناصر انقلاب باید در آن شرکت جویند، باید کار به صورت دسته جمعی و همگانی باشد، کوششها و تلاشها باید هماهنگ گردد، و عمق و وسعت این هماهنگی باید به عظمت همان برنامه انقلاب جهانی باشد که انتظار آن را دارند.
در یک میدان وسیع مبارزه دسته جمعی هیچ فردی نمی تواند از حال دگران غافل بماند بلکه موظف است هر نقطه ضعفی را در هر کجا ببیند اصلاح کند و هر موضع آسیب پذیری را ترمیم نماید، و هر قسمت ضعیف و ناتوانی را تقویت کند زیرا بدون شرکت فعالانه و هماهنگ تمام مبارزین ، پیاده کردن چنان برنامه ای امکانپذیر نیست .
بنابراین منتظران واقعی علاوه بر اینکه به اصلاح خویش می کوشند وظیفه خود می دانند که دیگران را نیز اصلاح کنند.
این است اثر سازنده دیگری برای انتظار قیام یک مصلح جهانی و این است فلسفه آن همه فضیلتها که برای منتظران راستین شمرده شده است .
فلسفه سوم - منتظران راستین در فساد محیط حل نمی شوند
اثر مهم دیگری که انتظار مهدی دارد حل نشدن در مفاسد محیط و عدم تسلیم در برابر آلودگیها است .
توضیح این که هنگامی که فساد فراگیر می شود و اکثریت یا جمع کثیری را به آلودگی می کشاند گاهی افراد پاک در یک بنبست سخت روانی قرار می گیرند، بنبستی که از یاس اصلاحات سرچشمه می گیرد.
گاهی آنها فکر می کنند کار از کار گذشته و دیگر امیدی به اصلاح نیست ، و تلاش و کوشش برای پاک نگاهداشتن خویش بیهوده است ، این نومیدی و یاس ممکن است آنها را تدریجا به سوی فساد و همرنگی با محیط

بکشاند و نتوانند خود را به صورت یک اقلیت صالح در برابر اکثریت ناسالم حفظ کنند و همرنگ جماعت نشدن را موجب رسوائی بدانند! تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 387
تنها چیزی که می تواند در آنها امید بدمد و به مقاومت و خویشتن داری دعوت کند و نگذارد در محیط فاسد حل شوند امید به اصلاح نهائی است ، تنها در این صورت است که آنها دست از تلاش و کوشش برای حفظ پاکی خویش و اصلاح دیگران بر نخواهند داشت .
و اگر می بینیم در دستورات اسلامی یاس از آمرزش یکی از بزرگترین گناهان شمرده شده است و ممکن است افراد ناوارد تعجب کنند که چرا یاس از رحمت خدا اینقدر مهم تلقی شده ، حتی مهمتر از بسیاری از گناهان ، فلسفه اش در حقیقت همین است که گناهکار ماءیوس از رحمت ، هیچ دلیلی نمی بیند که به فکر جبران بیفتد و یا لااقل دست از ادامه گناه بر دارد، و منطق او این است اکنون که آب از سر من گذشته است چه یک قامت چه صد قامت ؟ من که رسوای جهانم غم دنیا هیچ است !، بالاتر از سیاهی رنگ دیگر نباشد، آخرش جهنم است ، من که هم اکنون آنرا برای خود خریده ام دیگر از چه می ترسم ؟! و مانند این منطقها...
اما هنگامی که روزنه امید برای او گشوده شود، امید به عفو پروردگار، امید به تغییر وضع موجود، نقطه عطفی در زندگی او خواهد شد و او را به توقف کردن در مسیر گناه و بازگشت به سوی پاکی و اصلاح دعوت می کند.
به همین دلیل امید را می توان همواره به عنوان یک عامل مؤ ثر تربیتی در مورد افراد فاسد شناخت همچنین افراد صالحی که در محیطهای فاسد گرفتارند، بدون امید نمی توانند خویشتن را حفظ کنند.
نتیجه این که انتظار ظهور مصلحی که هر قدر دنیا فاسدتر می شود امید ظهورش بیشتر می گردد اثر فزاینده روانی در معتقدان دارد، و آنها را در برابر امواج نیرومند فساد بیمه می کند آنها نه تنها با گسترش دامنه فساد محیط ماءیوس تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 388
نمی شوند بلکه به مقتضای ((وعده وصل چون شود نزدیک آتش عشق تیزتر گردد)) وصول به هدف را در برابر خویش می بینند و کوششان برای مبارزه با فساد و یا حفظ خویشتن با شوق و عشق زیادتری تعقیب می گردد.
از مجموع بحثهای گذشته چنین نتیجه می گیریم که اثر تخدیری انتظار تنها در صورتی است که مفهوم آن مسخ یا تحریف شود - همانگونه که جمعی از مخالفان ، تحریفش کرده اند و جمعی از موافقان مسخش - اما اگر به مفهوم واقعی در جامعه و فرد پیاده شود یک عامل مهم تربیت و خود سازی و تحرک و امید خواهد بود.

از جمله مدارک روشنی که این موضوع را تایید می کند این است که در ذیل آیه (وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض ...) خداوند به آنها که ایمان دارند و عمل صالح انجام می دهند وعده داده است که حکومت روی زمین را در اختیارشان بگذارد از پیشوایان بزرگ اسلام نقل شده است که منظور از این آیه ((هو القائم و اصحابه)): مهدی و یاران او هستند.
و در حدیث دیگری می خوانیم : (نزلت فی المهدی): این آیه درباره مهدی (علیه السلام) نازل شده است .
در این آیه مهدی و یارانش به عنوان (الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات) آنها که ایمان و عمل صالحی دارند معرفی می شده اند، بنابراین تحقق این انقلاب جهانی بدون یک ایمان مستحکم که هر گونه ضعف و زبونی و ناتوانی را دور سازد، و بدون اعمال صالحی که راه را برای اصلاح جهان بگشاید امکان پذیر نیست .
و آنها که در انتظار چنین برنامه ای هستند هم باید سطح آگاهی و ایمان خود را بالا ببرند و هم در اصلاح اعمال خویش بکوشند. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 389
تنها چنین کسانی هستند که می توانند نوید همگامی در حکومت او بخود دهند نه آنها که با ظلم و ستم همکاری دارند، و نه آنها که از ایمان و عمل صالح بیگانه اند نه افراد ترسو و زبونی که بر اثر ضعف ایمان از همه چیز حتی از سایه خود می ترسند.
و نه افراد سست و بیحال و بیکاره ای که دست روی دست گذارده و در برابر مفاسد محیط و جامعه شان سکوت اختیار کرده و کمترین تلاش و کوششی در راه مبارزه با فساد ندارند.
این است اثر سازنده قیام مهدی در جامعه اسلامی . التوبة
آیه 34 - 35
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كثِيراً مِّنَ الاَحْبَارِ وَ الرُّهْبَانِ لَيَأْكلُونَ أَمْوَلَ النَّاسِ بِالْبَطِلِ وَ يَصدُّونَ عَن سبِيلِ اللَّهِ وَ الَّذِينَ يَكْنزُونَ الذَّهَب وَ الْفِضةَ وَ لا يُنفِقُونهَا فى سبِيلِ اللَّهِ فَبَشرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ(34)
يَوْمَ يحْمَى عَلَيْهَا فى نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبهُمْ وَ ظهُورُهُمْ هَذَا مَا كنزْتُمْ لاَنفُسِكمْ فَذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْنزُونَ(35)
ترجمه :34 - ای کسانی که ایمان آورده اید بسیاری از علما(ی اهل کتاب) و راهبان ، اموال مردم را به باطل می خورند و (آنان را) از راه خدا باز می دارند، و آنها را که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می سازند، و در راه خدا انفاق نمی کنند، به مجازات دردناک بشارت ده .
35 - در آن روز که آنها را در آتش جهنم گرم و سوزان کرده و با آن

صورتها و پهلوها و پشتهایشان را داغ می کنند (و به آنها می گویند) که این همان چیز است که برای خود گنجینه ساختید پس بچشید چیزی را که برای خود اندوختید تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 390
تفسیر :
کنز ممنوع است
در آیات گذشته سخن از اعمال شرک آمیز یهود و نصاری بود که برای دانشمندان خود یک نوع الوهیت قائل بودند، آیه مورد بحث می گوید: آنها نه تنها مقام الوهیت را ندارند بلکه صلاحیت رهبری خلق را نیز دارا نیستند، بهترین گواه این سخن خلافکاریهای گوناگون آنها بود.
در اینجا روی سخن را به مسلمانان کرده ، می گوید:
ای کسانی که ایمان آورده اید بسیاری از علمای اهل کتاب و راهبان ، اموال مردم را به باطل می خورند، و خلق را از راه خالق باز می دارند (یا ایها الذین آمنوا ان کثیرا من الاحبار و الرهبان لیاکلون اموال الناس بالباطل و یصدون عن سبیل الله).
جالب اینکه همانگونه که سیره قرآن است در اینجا حکم را روی همه افراد دانشمندان یهود و راهبان نبرده بلکه با تعبیر کثیرا در حقیقت اقلیت صالح را استثناء کرده است ، و اینگونه دقت در سایر آیات قرآن نیز دیده می شود که در سابق به آن اشاره کرده ایم .
اما اینکه آنها چگونه اموال مردم را بیهوده و بدون مجوز و به تعبیر قرآن از طریق باطل می خورند در آیات دیگر کم و بیش به آن اشاره شده و قسمتی هم در تواریخ آمده است .
یکی اینکه : حقایق تعلیمات آئین مسیح (علیه السلام) و موسی (علیه السلام) را کتمان می کردند تا مردم به آئین جدید (آئین اسلام) نگروند، منافع آنها به خطر نیفتد و هدایایشان قطع نشود، چنانکه در آیات 41 و 79 و 174 سوره بقره به آن اشاره شده است . تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 391
و دیگر اینکه : با گرفتن رشوه از مردم حق را باطل و باطل را حق می کردند و به نفع زورمندان و اقویا حکم باطل می دادند، چنانکه در آیه 41 سوره مائده به آن اشاره شده است .
یکی دیگر از طرق نامشروع در آمدشان این بود که به نام بهشت فروشی و یا گناه بخشی مبالغ هنگفتی از مردم می گرفتند و بهشت و آمرزش را که منحصرا در اختیار خداوند است به مردم می فروختند که در تاریخ مسیحیت سر و صدای زیادی بپا کرده و بحثها و جدالهائی برانگیخته است !.
و اما جلوگیری کردنشان از راه خدا روشن است زیرا آیات الهی را تحریف می کردند و یا به خاطر حفظ منافع خویش مکتوم می داشتند، بلکه هر

کس را مخالف مقام و منافع خود می دیدند متهم می ساختند، و با تشکیل محکمه های تفتیش مذهبی آنها را به بدترین وجهی محاکمه و به شدیدترین وضعی محکوم و مجازات می کردند.
و اگر به راستی آنها اقدام به چنین کاری نکرده بودند و پیروان خویش را قربانی مطامع و هوسهای خود نمی ساختند امروز گروههای زیادتری آئین حق یعنی اسلام را از جان و دل پذیرفته بودند، بنابراین به جرئت می توان گفت : گناه میلیونها انسان که در ظلمت کفر باقی مانده اند به گردن آنها است !.
هم اکنون نیز دستگاه کلیسا و یهود برای دگرگون ساختن افکار عمومی مردم جهان درباره اسلام به چه کارهائی که دست نمی زنند و چه تهمتهای عجیب و وحشتناکی که نسبت به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) روا نمی دارند.
این موضوع به قدری دامنه دار است که جمعی از علمای روشنفکر مسیحی صریحا به آن اعتراف کرده اند که روش سنتی کلیسا در مبارزه ناجوانمردانه با اسلام یکی از علل بیخبر ماندن غربیها از این آئین پاک است . تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 392
سپس قرآن به تناسب بحث دنیا پرستی پیشوایان یهود و نصاری به ذکر یک قانون کلی در مورد ثروت اندوزان پرداخته ، می گوید: کسانی که طلا و نقره را جمع آوری و پنهان می کنند و در راه خدا انفاق نمی نمایند آنها را به عذاب دردناکی بشارت ده (و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم).
((یکنزون)) از ماده ((کنز)) بر وزن و به معنی ((گنج)) است که در اصل به معنی جمع و جور کردن اجزاء چیزی گفته می شود لذا شتر پر گوشت را ((کناز اللحم)) می نامند سپس به جمع آوری و نگهداری و پنهان نمودن اموال و یا اشیاء گران قیمت اطلاق گردیده است .
بنابر این در مفهوم آن جمع آوری و نگاهداری و گاهی پنهان کردن نیز افتاده است .
((ذهب)) به معنی ((طلا)) و ((فضه)) به معنی نقره است .بعضی از دانشمندان لغت (طبق نقل طبرسی در مجمع البیان) درباره این دو لغت تعبیر جالبی کرده اند و گفته اند: اینکه به ((طلا)) ((ذهب)) گفته می شود برای آن است که به زودی از دست می رود و بقائی ندارد (ماده ((ذهاب)) در لغت به معنی رفتن است) و اینکه به ((نقره)) ((فضه)) گفته می شود به خاطر آن است که به زودی پراکنده و متفرق می گردد (انفضاض در لغت به معنی پراکندگی است) و برای پی بردن به چگونگی حال اینگونه ثروتها همین نامگذاری آنها کافی است !.
از آنروز که جامعه های انسانی شکل گرفت مسئله مبادله فرآورده های

مختلف در میان انسانها رواج داشت ، هر کس مازاد احتیاجات خود را از فراورده های کشاورزی و دامی و غیر آن در معرض فروش قرار می داد، ولی در آغاز مبادله ها همواره به صورت مبادله جنس به جنس بود، زیرا پول اختراع نشده بود، و از آنجا که مبادله جنس به جنس مشکلات فراوانی ایجاد می کرد، زیرا چه بسا افراد تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 393
مازاد نیاز خود را می خواستند بفروشند ولی چیز دیگری در آن حال مورد نیازشان نبود که با آن بخرند اما مایل بودند آن را به چیزی تبدیل کنند که هر گاه بخواهند بتوانند با آن اجناس مورد نظر خویش را فراهم سازند، از اینجا مسئله اختراع ((پول)) مطرح شد.
پیدایش ((نقره)) و از آن مهمتر ((طلا)) به این فکر تحقق بخشید و این دو فلز به ترتیب پول ارزان قیمت و گرانقیمت را تشکیل دادند و به وسیله آنها گردش معاملات رونق بیشتر و چشمگیرتری پیدا کرد.
بنابر این فلسفه اصلی پول همان گردش کاملتر و سریعتر چرخهای مبادلات اقتصادی است ، و آنها که پول را به صورت ((گنجینه)) پنهان می کنند نه تنها موجب رکود اقتصادی و زیان به منافع جامعه می شوند بلکه عمل آنها درست بر ضد فلسفه پیدایش پول است .
آیه فوق صریحا ثروت اندوزی و گنجینه سازی اموال را تحریم کرده است و به مسلمانان دستور می دهد که اموال خویش را در راه خدا، و در طریق بهره گیری بندگان خدا به کار اندازند، و از اندوختن و ذخیره کردن و خارج ساختن آنها از گردش معاملات به شدت بپرهیزند، در غیر این صورت باید منتظر عذاب دردناکی باشند.
این عذاب دردناک تنها کیفر شدید روز رستاخیز نیست بلکه مجازاتهای سخت این دنیا را که بر اثر بهم خوردن موازنه اقتصادی و پیدایش اختلافات طبقاتی دامان فقیر و غنی را می گیرد نیز شامل می شود.
اگر در گذشته مردم دنیا به اهمیت این دستور اسلامی درست آشنا نبودند امروز ما به خوبی می توانیم به آن پی ببریم ، زیرا نابسامانیهائی که دامن بشر را، بر اثر ثروت اندوزی گروهی خود خواه و بیخبر، گرفته و به شکل آشوبها و جنگها و خونریزیها ظاهر می شود بر هیچکس پوشیده نیست .
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 394
جمع ثروت تا چه اندازه کنز محسوب می شود؟
در میان مفسران در مورد آیه فوق گفتگو است که آیا هر گونه گرد آوری ثروت اضافه بر نیازمندیهای زندگی ((کنز)) محسوب می شود، و طبق آیه فوق حرام است ؟
یا این که این حکم مربوط به آغاز اسلام و قبل از نزول حکم زکات بوده و سپس با نزول حکم زکات بر داشته شده ؟
و یا این که اصولا آنچه واجب است پرداختن زکات سالانه است و نه غیر آن

، بنابراین هر گاه انسان اموالی را جمع آوری کند و هر سال مرتبا مالیات اسلامی آن یعنی زکات را بپردازد مشمول آیه فوق نخواهد بود.
در بسیاری از روایات که در منابع شیعه و اهل تسنن وارد شده تفسیر سوم به چشم می خورد مثلا در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین می خوانیم : ((ای مال ادیت زکاته فلیس بکنز)): ((هر مال که زکات آن را بپردازی کنز نیست)).
و نیز می خوانیم : هنگامی که آیه فوق نازل شد کار بر مسلمانان مشکل گردید و گفتند با این حکم هیچیک از ما نمی تواند چیزی برای فرزندان خود ذخیره کند و آینده آنها را تاءمین نماید... سرانجام از پیامبر سؤ ال کردند، پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ((ان الله لم یفرض الزکوة الا لیطیب بها ما بقی من اموالکم و انما فرض المواریث من اموال تبقی بعدکم)): ((خداوند زکات را واجب نکرده است مگر به خاطر این که باقیمانده اموال شما برای شما پاک و پاکیزه باشد، لذا قانون ارث را درباره اموالی که بعد از شما می ماند قرار داده است)) یعنی اگر گردآوری مال به کلی ممنوع بود قانون ارث موضوع نداشت . تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 395
در کتاب ((امالی)) ((شیخ)) از پیامبر نیز همین مضمون نقل شده است که هر کس زکات مال خود را بپردازد باقیمانده آن کنز نیست .
ولی روایات دیگری در منابع اسلامی مشاهده می کنیم که مضمون آن با تفسیر فوق ظاهرا و در بدو نظر سازگار نیست ، از جمله حدیثی است که در مجمع البیان از علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ((ما زاد علی اربعة آلاف فهو کنز ادی زکوته او لم یودها و ما دونها فهی نفقة فبشرهم بعذاب الیم))
((هر چه از چهار هزار (درهم) - که ظاهرا اشاره به مخارج یک سال است - بیشتر باشد ((کنز)) است خواه زکاتش را بپردازند یا نه ، و آنچه کمتر از آن باشد نفقه و هزینه زندگی محسوب می شود، بنابراین ثروتاندوزان را به عذاب دردناک بشارت ده)).
و در کتاب ((کافی)) از ((معاذ بن ثیر)) چنین نقل شده که می گوید از امام صادق (علیه السلام) شنیدم می گفت : ((شیعیان ما فعلا آزادند که از آنچه در دست دارند در راه خیر انفاق کنند (و باقیمانده برای آنها حلال است) اما هنگامی که ((قائم)) ما قیام کند تمام کنزها و ثروتهای اندوخته را تحریم خواهد کرد تا همه را نزد او آرند و از آن در برابر دشمنان کمک گیرد و این مفهوم کلام خداست که در کتابش فرموده ((و الذین یکنزون الذهب و الفضة ...)).
در شرح حال ((ابوذر)) نیز کرارا و در بسیاری از کتب این مطلب نقل شده است که او آیه فوق را در برابر معاویه در شام هر صبح و شام می خواند و

با صدای بلند فریاد می زد: ((بشر اهل الکنوز بکی فی الجباه و کی بالجنوب و کی بالظهور ابدا حتی یتردد الحر فی اجوافهم)): ((به گنج اندوزان بشارت ده تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 396
که هم پیشانی آنها را با این اموال داغ می کنند و هم پهلوها و هم پشتهایشان را تا سوزش گرما، در درون وجود آنها به حرکت در آید))!.
و نیز استدلال ((ابوذر)) در برابر ((عثمان)) به آیه فوق نشان می دهد که او معتقد بوده است که آیه مخصوص مانعان زکات نیست ، بلکه غیر آنها را نیز شامل می شود.
از بررسی مجموع احادیث فوق به ضمیمه خود آیه می توان چنین نتیجه گرفت که در شرائط عادی و معمولی یعنی در مواقعی که جامعه در وضع ناگوار و خطرناکی نیست و مردم از زندگانی عادی بهره مندند پرداختن زکات کافی است و باقیمانده کنز محسوب نمی شود (البته باید توجه داشت که اصولا با رعایت موازین و مقررات اسلامی در درآمدها، اموال به صورت فوق العاده متراکم نمی شود، زیرا اسلام آنقدر قید و شرط برای آن قائل شده است که تحصیل چنین مالی غالبا غیر ممکن است).
و اما در مواقع فوق العاده و هنگامی که حفظ مصالح جامعه اسلامی ایجاب کند حکومت اسلامی می تواند محدودیتی برای جمع آوری اموال قائل شود (آنچنانکه در روایت علی (علیه السلام) خواندیم) و یا به کلی همه اندوخته ها و ذخیره های مردم را برای حفظ موجودیت جامعه اسلامی مطالبه کند (آنچنان که در روایت امام صادق (علیه السلام) درباره زمان قیام قائم آمده است که با توجه به ذکر علت در آن روایت سایر زمانها را نیز شامل می شود زیرا می فرماید: (فیستعین به علی عدوه).
ولی تکرار می کنیم که این موضوع تنها در اختیار حکومت اسلامی است و او است که می تواند چنین تصمیمی را در مواقع لزوم بگیرد (دقت کنید).
و اما داستان ((ابوذر))، ممکن است ناظر به همین موضوع باشد که در آن روز جامعه اسلامی آنچنان نیاز شدیدی داشت که اندوختن ثروت در آنروز مخالف تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 397
منافع جامعه و حفظ موجودیت آن بود.
و یا اینکه نظر ((ابوذر)) به اموال بیت المال بود که در دست عثمان و ((معاویه)) قرار داشت ، و می دانیم این گونه اموال را با وجود مستحق و نیازمند لحظه ای نمی توان ذخیره کرد، بلکه باید به صاحبانش داد و مسئله زکات در اینجا به هیچوجه مطرح نیست .
به خصوص همه تواریخ اسلامی اعم از شیعه و اهل سنت گواهی می دهد که عثمان اموال کلانی از بیت المال را به خویشاوندان خود داد، و معاویه از آن کاخی ساخت که افسانه کاخ های ساسانیان را زنده کرد و ابوذر حق داشت که در برابر آنها این آیه را خاطرنشان سازد!.

ابوذر و اشتراکیت
می دانیم از ایرادهای مهمی که به خلیفه سوم گرفته شده مسئله تبعید خشونت آمیز ((ابوذر)) به سرزمین بد آب و هوای ((ربذه)) است که منتهی به مرگ این صحابی بزرگ و این مجاهد فداکار راه اسلام گردید همان کسی که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) درباره او نقل کرده اند: ((آسمان سایه نیفکند و زمین در روی خود حمل نکرد کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد)).
این را نیز می دانیم که اختلاف ((ابوذر)) با ((عثمان)) بر سر تمنای مال و مقام نبود، چه اینکه او مردی از هر نظر پارسا و وارسته بود، بلکه سرچشمه اختلاف تنها ریختوپاش خلیفه سوم از بیت المال و بذل و بخشش بی حساب او به اقوام و بستگانش بود.
ابوذر در مسائل مالی مخصوصا آنجا که به بیت المال مربوط می شد بسیار سختگیر بود و می خواست همه مسلمانان روش پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را در این زمینه تعقیب کنند، اما می دانیم در عصر خلیفه سوم جریان امور طور دیگری بود.
به هر صورت هنگامی که سخنان صریح و قاطع این صحابی بزرگ بر خلیفه

سوم سخت آمد نخست او را به شام فرستاد اما ((ابوذر)) این بار صریحتر و قاطعتر در برابر اعمال ((معاویه)) بپاخاست تا آنجا که ((ابن عباس)) می گوید معاویه به عثمان نوشت اگر نیازی به شام داری ((ابوذر)) را باز گردان که اگر در شام بماند این منطقه از دست تو خواهد رفت .
((عثمان)) نامه ای نوشت و ((ابوذر)) را احضار کرد و طبق بعضی از تواریخ به ((معاویه)) دستور داد او را با ماموران خشن که شب و روز او را به سوی ((مدینه)) راه ببرند و لحظه ای راحت نگذارند، بفرستد، به گونه ای که ((ابوذر)) به هنگام ورود به ((مدینه)) بیمار شد و چون حضور او در مدینه نیز قابل تحمل برای دستگاه خلافت نبود، وی را به ((ربذه)) فرستاد و در همانجا از دنیا رفت .
کسانی که می خواهند از خلیفه سوم در این باره دفاع کنند گاهی ((ابوذر)) را متهم می کنند که او عقیده اشتراکی داشت و تمام اموال را مال خدا می دانست و مالکیت شخصی را انکار می کرد!!.
و این تهمت بسیار عجیبی است ، آیا با اینکه قرآن با صراحت تمام مالکیت شخصی را با شرائطی محترم شمرده ، با اینکه ابوذر از نزدیکترین افراد به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود و در دامان قرآن پرورش یافته بود، و در زیر آسمان راستگوتر از او پیدا نمی شد، چگونه می توان چنین نسبتی را به او داد؟
بیابان نشینهای دور افتاده این حکم اسلامی را می دانستند، آیات مربوط به

تجارت و ارث و مانند آن را شنیده بودند، آیا باورکردنی است که نزدیکترین شاگردان پیامبر از این حکم بی خبر باشد؟
آیا جز این است که متعصبان لجوج برای تبرئه خلیفه سوم و از آن عجیبتر برای تبرئه دستگاه معاویه چنین تهمتی را بر او بسته اند، و هنوز هم گروهی چشم و گوش بسته آن را تعقیب می کنند؟!
آری ابوذر با الهام از آیات قرآن مخصوصا آیه ((کنز)) معتقد بود، تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 399
و صریحا این عقیده خود را اظهار می داشت ، که بیت المال اسلام نباید به صورت ملک خصوصی اشخاص در آید، و نباید از این اموال که حق محرومان و نیازمندان در آن است و باید در راه تقویت اسلام و مصالح مسلمین به کار افتد، حاتم بخشی کرد، و یا افسانه کاخهای ((کسری)) و ((قیصر)) را از نو زنده نمود.
به علاوه ((ابوذر)) عقیده داشت در آن روز که گروهی از مسلمانان سخت در مضیقه هستند ثروتمندان جمعیت نیز به زندگی ساده تری قانع شوند و از اموال خود در راه خدا انفاق نمایند.
اگر ابوذر گناهی داشته همین بوده است ، ولی مورخان مزدور و بنی امیه و راویان چاپلوس و متملق و دینفروش برای دگرگون ساختن چهره این مرد مجاهد چنین تهمتهای ناروائی را به او بسته اند.
گناه دیگر ((ابوذر)) این بود که عشق و علاقه خاصی به امیر مؤ منان علی (علیه السلام) داشت این گناه نیز به تنهائی کافی بود که دروغ پردازان بنی امیه قدرت جهنمی خود را برای لکه دار ساختن حیثیت ((ابوذر)) به کار گیرند، ولی دامان او آنچنان پاک بود و راستگوئی و آگاهی او نسبت به مسائل اسلامی آنچنان روشن که همه این دروغ پردازان را رسوا ساخت !
از جمله دروغهای عجیبی که برای تبرئه خلیفه سوم در اینجا به ابوذر بسته اند این است که طبق نقل ((ابن سعد)) در ((طبقات)) می گویند: جمعی از اهل کوفه به ((ابوذر)) در همان زمان که در ((ربذه)) بود گفتند: این مرد (یعنی عثمان) اینهمه کارها را با تو کرد آیا حاضری پرچمی برافرازی و ما در زیر آن با او به نبرد برخیزیم ؟ ((ابوذر)) گفت : نه ، اگر عثمان مرا از مشرق به مغرب بفرستد مطیع فرمانش خواهم بود!.
این دروغ پردازان هیچ توجه نکردند که اگر او چنین تسلیم فرمان خلیفه تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 400
بود این قدر مزاحم او نمی شد که حضورش در مدینه بار سنگینی بر خاطر خلیفه باشد و بهیچوجه نتواند او را تحمل کند.
و عجیبتر از آن سخنی است که نویسنده ((المنار)) در ذیل همین آیه مورد بحث ضمن اشاره به جریان ابوذر می گوید که داستان ((ابوذر)) نشان می دهد که در عصر صحابه (مخصوصا عثمان) چه اندازه اظهار عقیده آزاد

بود! و دانشمندان محترم بودند! و خلفاء محبت داشتند! تا آنجا که ((معاویه)) جرئت نکرد به ((ابوذر)) چیزی بگوید بلکه به بالاتر از خود یعنی خلیفه نوشت و از او دستور خواست !
به راستی تعصب چه کارها که نمی کند آیا تبعید به سرزمین گرم و خشک و سوزان ((ربذه)) سرزمین مرگ و آتش نمونه احترام به آزادی فکر و محبت به علماء بود؟ آیا سپردن این صحابی بزرگ را به دست مرگ دلیل بر حریت عقیده محسوب می شد؟ آیا اگر معاویه از ترس سیل افکار عمومی به تنهائی نقشه ای برای ابوذر نکشید دلیل بر این است که نسبت به او احترام می گذاشت ؟
و باز از عجائب این داستان این است که مدافعان از خلیفه می گویند: تبعید ابوذر به حکم قانون ((تقدیم دفع مفسده بر جلب مصلحت)) صورت گرفت ، زیرا گرچه بودن ابوذر در مدینه مصالح بزرگی داشت و مردم از علم و دانش او بهره فراوان می بردند ولی عثمان عقیده داشت که ماندن او در مدینه به خاطر طرز تفکر انعطاف ناپذیر و خشنی که درباره اموال داشت سرچشمه مفاسدی خواهد شد و لذا از منافع وجود او چشم پوشیده و او را به خارج از مدینه فرستاد و چون هم ابوذر مجتهد بود و هم عثمان ، در اینجا ایرادی به عمل هیچکدام وارد نخواهد شد!.
راستی ما نمی دانیم چه مفسدهای بر وجود ابوذر در مدینه مترتب می شد؟ تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 401
آیا باز گرداندن مردم به سنت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مفسده است ؟
چرا ((ابوذر)) به خلیفه اول و دوم که در امور مالی برنامه های عثمان را نداشتند ایراد نکرد؟
آیا باز گرداندن مردم به برنامه های مالی صدر اسلام منشاء فساد بود؟
آیا تبعید ابوذر و بریدن زبان حقگوی او سرچشمه اصلاح شد؟
آیا ادامه کار عثمان مخصوصا در مسائل مالی به انفجاری عظیم که خود او هم قربانی آن شد نیانجامید؟
آیا این مفسده بود و ترک آن مصلحت ؟!
ولی چه می توان کرد؟ هنگامی که تعصب از در وارد می شود منطق از در دیگر فرار می کند.
به هر حال راه و رسم این صحابی بزرگ بر هیچ محقق منصفی پوشیده نیست و نیز هیچ راه منطقی برای تبرئه خلیفه سوم از آزاری که به ابوذر رسانید وجود ندارد.
کیفر ثروت اندوزان !
در آیه بعد اشاره به یکی از مجازاتهای اینگونه افراد در جهان دیگر می کند و می گوید: ((روزی فرا خواهد رسید که این سکه ها را در آتش سوزان

دوزخ داغ و گداخته می کنند و پیشانی و پهلو و پشتشان را با آن داغ خواهند کرد))
(یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم)
و در همین حال فرشتگان عذاب به آنها می گویند: ((این همان چیزی است که برای خودتان اندوختید و به صورت کنز در آوردید و در راه خدا به محرومان انفاق نکردید)) (هذا ما کنزتم لانفسکم).
((اکنون بچشید آنچه را برای خود اندوخته بودید و عواقب شوم آن را دریابید تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 402
(فذوقوا ما کنتم تکنزون)
این آیه بار دیگر این حقیقت را تاءکید می کند که اعمال انسانها از بین نمی روند و همچنان باقی می مانند و همانها هستند که در جهان دیگر برابر انسان مجسم می شوند و مایه سرور و شادی و یا رنج و عذاب او می گردند.
در اینکه در آیه فوق چرا از میان تمام اعضاء بدن تنها ((پیشانی)) و ((پشت)) و ((پهلو)) ذکر شده در میان مفسران گفتگو است ، ولی از ابوذر چنین نقل شده است که : او می گفت : این به خاطر آن است که حرارت سوزان در فضائی که در پشت این سه نقطه قرار دارد نفوذ می کند و تمام وجود آنها را فرا می گیرد
(حتی یتردد الحرفی اجوافهم)
و نیز گفته شده این به خاطر آن است که با این سه عضو در مقابل محرومان عکس العمل نشان می دادند: گاهی صورت را در هم می کشیدند، و زمانی به علامت بی اعتنائی از روبرو شدن با آنها خود داری می کردند و منحرف می شدند و گاهی به آنان پشت می نمودند لذا این سه نقطه از بدن آنها را با اندوخته های زر و سیمشان داغ می کنند!
در پایان این بحث مناسب است به یک نکته ادبی که در آیه موجود است نیز اشاره کنیم و آن اینکه در آیه می خوانیم : ((یوم یحمی علیها)) یعنی در آن روز آتش به روی سکه ها ریخته می شود تا داغ و سوزان گردند، در حالی که معمولا در این گونه موارد کلمه ((علی)) به کار برده نمی شود، بلکه فی المثل گفته می شود: ((یحمی الحدید)) آهن را داغ می کنند.
این تغییر عبارت شاید به خاطر این باشد که اشاره به سوزندگی فوق العاده سکه ها شود، چون اگر سکه ای را در آتش بیفکنند آن قدر داغ و سوزان نمی شود که اگر آن را به زیر آتش کنند و آتش به روی آن بریزند، قرآن نمی گوید تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 403
سکه ها را در آتش می گذارند بلکه می گوید آنها را در زیر آتش قرار می دهند تا خوب گداخته و سوزان شود و این تعبیر زنده است که شدت مجازات اینگونه ثروت اندوزان سنگدل را بازگو می کند. التوبة

آیه 36 - 37
آیه و ترجمه
إِنَّ عِدَّةَ الشهُورِ عِندَ اللَّهِ اثْنَا عَشرَ شهْراً فی کتَبِ اللَّهِ یَوْمَ خَلَقَ السمَوَتِ وَ الْاَرْض مِنهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِک الدِّینُ الْقَیِّمُ فَلا تَظلِمُوا فِیهِنَّ أَنفُسکمْ وَ قَتِلُوا الْمُشرِکینَ کافَّةً کمَا یُقَتِلُونَکُمْ کافَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ(36)
إِنَّمَا النَّسی ءُ زِیَادَةٌ فی الْکفْرِ یُضلُّ بِهِ الَّذِینَ کَفَرُوا یحِلُّونَهُ عَاماً وَ یحَرِّمُونَهُ عَاماً لِّیُوَاطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَیُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زُیِّنَ لَهُمْ سوءُ أَعْمَلِهِمْ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکفِرِینَ(37)
ترجمه :36 - تعداد ماهها نزد خداوند در کتاب (آفرینش) الهی از آن روز که آسمانها و زمین را آفریده دوازده ماه است که از آن چهار ماه ، ماه حرام است (و جنگ در آن ممنوع می باشد) این آئین ثابت و پابرجا (ی الهی) است ، بنابر این در این ماهها به خود ستم مکنید (و از هر گونه خونریزی بپرهیزید) و با مشرکان (به هنگام نبرد) دسته جمعی پیکار کنید همانگونه که آنها دسته جمعی با شما پیکار می کنند و بدانید خداوند با پرهیزکاران است .
37 - نسی ء (جابجا کردن و تاخیر ماههای حرام) افزایشی در کفر (مشرکان) است که بواسطه آن کافران گمراه می شوند، یک سال آنرا حلال و سال دیگر آنرا تحریم می کنند تا مطابق تعداد ماههائی که خداوند تحریم کرده بشود (و عدد چهار به پندارشان تکمیل گردد) و از این راه آنچه را که خدا حرام کرده حلال بشمرند، اعمال زشتشان در نظرشان زیبا جلوه داده شده و خداوند جمعیت کافران را هدایت نمی کند.
تفسیر :
آتش بس اجباری
از آنجا که در این سوره بحثهای مشروحی پیرامون جنگ با مشرکان آمده است در دو آیه مورد بحث اشاره به یکی دیگر از مقررات جنگ و جهاد اسلامی شده و آن احترام به ماههای حرام است .
نخست می گوید: ((تعداد ماهها در نزد خدا در کتاب آفرینش از آن روز که آسمان و زمین را آفرید دوازده ماه است)) (ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات و الارض) تعبیر به ((کتاب الله)) ممکن است اشاره به قرآن مجید یا سائر کتب آسمانی باشد، ولی با توجه به جمله ((یوم خلق السموات و الارض)) مناسبتر این است که به معنی کتاب آفرینش و جهان هستی باشد، و به هر حال از آن روز که نظام منظومه شمسی به شکل کنونی صورت گرفت سال و ماه وجود داشت ، سال عبارت از یک دوره کامل گردش زمین به دور خورشید، و ماه عبارت

از یک دوره کامل گردش کره ماه به دور کره زمین است که در هر سال 12 بار تکرار می شود.
این در حقیقت یک تقویم پر ارزش طبیعی و غیر قابل تغییر است که به زندگی همه انسانها یک نظام طبیعی می بخشد و محاسبات تاریخی آنها را به دقت تنظیم می کند، و این یکی از نعمتهای بزرگ خدا برای بشر محسوب می شود، آنچنان که در آیه 189 سوره ((بقره)) (یسئلونک عن الاهلة قل هی مواقیت للناس و الحج) مشروحا بحث کرده ایم .
سپس اضافه می کند: ((از این دوازده ماه چهار ماه ، ماه حرام است)) که هر گونه جنگ و نبرد در آن حرام است (منها اربعة حرم). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 406
بعضی از مفسران تحریم جنگ در این چهار ماه را از زمان ((ابراهیم خلیل)) می دانند که در عصر جاهلیت عرب نیز به عنوان یک سنت به قوت خود باقی بود، هر چند آنها طبق امیال و هوسهای خود گاهی جای این ماهها را تغییر می دادند، ولی در اسلام همواره ثابت و لا یتغیر است که سه ماه آن پشت سر هم ((ذی القعده)) و ((ذی الحجه)) و ((محرم)) و یک ماه جدا است و آن ماه رجب است و به قول عربها سه ماه ((سرد)) (یعنی پشت سر هم) و یک ماه ((فرد)) است .
ذکر این نکته لازم است که تحریم جنگ در این ماهها در صورتی است که جنگ از ناحیه دشمن به مسلمانان تحمیل نشود، اما در این صورت بدون شک مسلمانان باید بپاخیزند و دست روی دست نگذارند، زیرا احترام ماه حرام از ناحیه آنان نقض نشده بلکه از ناحیه دشمن نقض گردیده است (چنانکه شرح آن ذیل آیه 194 سوره بقره گذشت).
بعد برای تاءکید می گوید: ((این آئین ثابت و پا بر جا و تغییرناپذیر است نه رسم نادرستی که در میان عرب بود که با میل و هوس خویش آنها را جابجا می کردند (ذلک الدین القیم).
از پاره ای از روایات استفاده می شود که تحریم جنگ در این چهار ماه علاوه بر آئین ابراهیم در آئین یهود و مسیح و سائر آئینهای آسمانی نیز بوده است و جمله ذلک الدین القیم ممکن است اشاره به این نکته نیز بوده باشد، یعنی از نخست در همه آئینها به صورت یک قانون ثابت وجود داشته است .
سپس می گوید: ((در این چهار ماه به خود ستم روا مدارید با شکستن احترام آنها خویش را گرفتار کیفرهای دنیا و مجازاتهای آخرت نسازید)) (فلا تظلموا فیهن انفسکم).
ولی از آنجا که ممکن بود تحریم جهاد در این چهار ماه وسیله ای برای تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 407
استفاده دشمنان بشود و آنها را در حمله کردن به مسلمین جسور کند در

جمله بعد اضافه می کند: ((با مشرکان بطور دسته جمعی پیکار کنید همانگونه که آنها متفقا با شما می جنگند)) (و قاتلوا المشرکین کافة کما یقاتلونکم کافة).
یعنی با اینکه آنها مشرکند و بت پرست و شرک سرچشمه پراکندگی است ولی با این حال در یک صف واحد با شما می جنگند، شما که موحدید و یکتا پرست و توحید آئین اتحاد و یگانگی است سزاوارتر هستید که وحدت کلمه را برابر دشمن حفظ کنید و در یک صف همچون یک دیوار آهنین در مقابل دشمنان بایستید.
سرانجام می گوید: ((و بدانید اگر پرهیزگار باشید و اصول تعلیمات اسلام را دقیقا اجراء کنید خداوند پیروزی شما را تضمین می کند زیرا خدا با پرهیزگاران است)) (و اعلموا ان الله مع المتقین).
در دومین آیه مورد بحث اشاره به یک سنت غلط جاهلی یعنی مسئله نسی ء (تغییر دادن جای ماههای حرام) کرده می گوید: ((تغییر دادن ماههای حرام کفری است که بر کفر آنها افزوده می شود)) (انما النسی ء زیادة فی الکفر) ((و با این عمل افراد بی ایمان در گمراهی بیشتر قرار می گیرند)) (یضل به الذین کفروا).
((آنها در یک سال ماهی را هلال می شمرند، و سال دیگر همان ماه را تحریم می کنند تا به گمان خود آنرا با تعداد ماههائی که خدا تعیین کرده تطبیق دهند)) یعنی هر گاه یکی از ماههای حرام را حذف می کنند ماه دیگری را به جای آن می گذارند تا عدد چهار ماه تکمیل شود! (یحلونه عاما و یحرمونه عاما لیواطؤ ا عدة ما حرم الله).
در حالی که با این عمل زشت و مسخره فلسفة تحریم ماههای حرام را به

کلی از میان می بردند و حکم خدا را بازیچه هوسهای خویش می ساختند، و عجب اینکه از این کار خود بسیار خشنود و راضی هم بودند، زیرا اعمال زشتشان در نظرشان جلوه کرده بود (زین لهم سوء اعمالهم).
آنها با وسوسه های شیطانی - چنانکه خواهد آمد - ماههای حرام را دگرگون می ساختند و عجب اینکه آن را یک نوع تدبیر زندگی و معیشت و یا پیشرفت کار در زمینه جنگها و آمادگی جنگی می پنداشتند، و می گفتند فاصله زیاد آتش بس ورزیدگی جنگی را کم می کند باید آتشی بپا کرد!.
خدا نیز آن مردمی را که شایستگی هدایت ندارند به حال خود رها می کند و دست از هدایتشان می کشد زیرا خداوند گروه کافران را هدایت نمی کند (و الله لا یهدی القوم الکافرین).
نکته ها
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد
1 - فلسفه ماههای حرام

تحریم جنگ در این چهار ماه یکی از طرق پایان دادن به جنگهای طویل المدة ، و وسیله ای برای دعوت به صلح و آرامش بود، زیرا هنگامی که جنگجویان چهار ماه از سال اسلحه را به زمین بگذارند و صدای چکاچک شمشیرها یا صفیر گلوله ها خاموش شود و مجالی برای تفکر و اندیشه به وجود آید احتمال پایان یافتن جنگ بسیار زیاد است .
همیشه ادامه یک کار با شروع مجدد آن پس از خاموشی تفاوت دارد و دومی به مراتب مشکلتر است ، فراموش نمی کنیم که در دوران جنگهای بیست ساله ویتنام چه اندازه زحمت می کشیدند تا یک آتش بس بیست و چهار ساعته در آغاز تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 409
سال نو مسیحی یا مانند آن به وجود آورند، ولی اسلام برای پیروان خود در هر سال یک آتش بس چهارماهه اعلام می دارد و این خود نشانه روح صلح طلبی اسلام است .
ولی همانگونه که گفتیم اگر دشمن بخواهد از این قانون اسلامی سوء استفاده کند و حریم ماههای حرام را بشکند اجازه مقابله به مثل به مسلمانان داده شده است .
2 - مفهوم و فلسفه ((نسی ء)) در جاهلیت
((نسی ء)) بر وزن ((کثیر)) از ماده ((نساء)) به معنی تاخیر انداختن است (و خود این کلمه می تواند اسم مصدر یا مصدر باشد) و به داد و ستدهائی که پرداخت پول آن به تاخیر می افتد ((نسیه)) گفته می شود.
در زمان جاهلیت عرب گاهی یکی از ماههای حرام را تاخیر می انداختند یعنی مثلا به جای ماه محرم ماه صفر را انتخاب می کردند و تشریفات آن بدینگونه بود که یکی از سران قبیله ((بنی کنانة)) در مراسم حج در سرزمین ((منی)) در یک اجتماع نسبتا بزرگ پس از تقاضای مردم این جمله را بر زبان جاری می کرد و می گفت : ((من ماه محرم را امسال به تاخیر انداختم و ماه صفر را به جای آن انتخاب کردم))!
و از ابن عباس نقل شده اول کسی که این سنت را بر قرار ساخت ((عمرو ابن لحی)) بود و بعضی گفته اند ((قلمس)) مردی از بنی کنانه بود.
فلسفه این کار در نظر آنها به عقیده بعضی این بوده است که گاهی تحمل سه ماه حرام پشت سر هم (ذی القعده ، ذی الحجه ، و محرم) مشکل بوده و آن را به پندار خود مایه تضعیف روح جنگجوئی و رکود کار سربازان می شمردند، زیرا عرب در جاهلیت علاقه عجیبی به غارتگری و خونریزی و جنگ داشت ، و اصولا تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 410
((جنگ و غارت)) جزئی از زندگی او را تشکیل می داد، و تحمل سه ماه آتش بس پی در پی برای آنها طاقت فرسا بود، لذا کوشش می کردند لااقل ماه محرم را از این سه ماه جدا کنند.

این احتمال نیز داده شده است که گاهی به خاطر افتادن ذی الحجه در تابستان مسئله حج بر آنها دشوار می شد و می دانیم حج و مراسم آن برای عرب جاهلی تنها مسئله عبادت نبود بلکه این مراسم بزرگ که از زمان ابراهیم (علیه السلام) به یاد مانده بود کنگره عظیمی محسوب می شد که مایه رونق تجارت و اقتصاد آنها بود و فوائد گوناگونی از این اجتماع نصیب آنها می شد، لذا جای ماه ذی الحجة را به میل خود تغییر داده ، و ماه دیگری را که هوا در آن ماه ، آمادگی بیشتری داشت بجایش قرار می دادند، و ممکن است هر دو فلسفه صحیح باشد.
اما به هر صورت این عمل سبب می شد که آتش جنگها همچنان فروزان بماند، و فلسفه ماههای حرام پایمال شود، و مراسم حج بازیچه دست این و آن و وسیله ای برای منافع مادی آنها گردد.
قرآن این کار را زیادی در کفر شمرده ، زیرا علاوه بر شرک و کفر اعتقادی که داشتند با زیر پا گذاشتن این دستور مرتکب ((کفر عملی))هم می شدند، به خصوص اینکه با این کار دو عمل حرام انجام می دادند یکی اینکه حرام خدا را حلال کرده بودند، و دیگری اینکه حلال خدا را حرام نموده بودند.
3 - وحدت کلمه در برابر دشمن
قرآن در آیات فوق دستور می دهد که به هنگام مبارزه با دشمن ، مسلمانان متفقا و در صف واحد با آنها پیکار کنند، و از این دستور استفاده می شود که حتی مبارزات سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و نظامی خود را در برابر آنان هماهنگ سازند، و تنها در سایه چنین وحدتی که از روح توحید

توانائی بر پیروزی در مقابل دشمن دارند، این همان دستوری است که مدتها است به دست فراموشی سپرده شده و یکی از علل انحطاط مسلمین محسوب می شود.
4 - چگونه اعمال زشت در نظر زیبا جلوه می کند؟
وجدان انسان در حالی که دست نخورده باشد به خوبی نیک و بد را تشخیص می دهد اما هنگامی که دانسته قدم در جاده گناه و خلافکاری بگذارد فروغ وجدان کمرنگ و کمرنگتر می شود و کار به جائی می رسد که زشتی و قبح گناه تدریجا از میان می رود.
هر گاه باز ادامه به این کار دهد کم کم اعمال زشت در نظرش زیبا، و زیبا، زشت جلوه می کند! و این همان چیزی است که در آیات فوق و آیات دیگر قرآن به آن اشاره شده .
گاهی ((تزیین اعمال زشت)) به شیطان نسبت داده شده است ، مانند آیه 63 سوره ((نحل)) ((فزین لهم الشیطان اعمالهم)) و گاهی به صورت فعل مجهول مانند آیه فوق ذکر شده است که فاعل آن ممکن است

وسوسه های شیطان و یا نفس سرکش بوده باشد،
و گاهی به ((شرکاء)) (یعنی بتها) مانند آیه 137 سوره ((انعام))، و حتی گاهی به خداوند نسبت داده شده است ، مانند آیه 4 سوره ((نمل)) (ان الذین لا یؤ منون بالاخرة زینا لهم اعمالهم)): ((کسانی که ایمان به آخرت ندارند اعمال زشتشان را در نظرشان زیبا جلوه می دهیم)).
بارها گفته ایم که نسبت دادن اینگونه امور به خداوند به خاطر آن است که اینها خاصیت عمل خود انسان محسوب می شود، و خواص همه اشیاء به دست خدا است و مسبب الاسباب او است ، و نیز گفته ایم این گونه نسبتها هیچگونه مخالفتی با مسئله اختیار و آزادی اراده انسان ندارد. التوبة
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 412
آیه 38 - 39
آیه و ترجمه
يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكمْ إِذَا قِيلَ لَكمُ انفِرُوا فى سبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلى الاَرْضِ أَ رَضِيتُم بِالْحَيَوةِ الدُّنْيَا مِنَ الاَخِرَةِ فَمَا مَتَعُ الْحَيَوةِ الَدُّنْيَا فى الاَخِرَةِ إِلا قَلِيلٌ(38)
إِلا تَنفِرُوا يُعَذِّبْكمْ عَذَاباً أَلِيماً وَ يَستَبْدِلْ قَوْماً غَيرَكمْ وَ لا تَضرُّوهُ شيْئاً وَ اللَّهُ عَلى كلِّ شىْءٍ قَدِيرٌ(39)
ترجمه :38 - ای کسانی که ایمان آورده اید چرا هنگامی که به شما گفته می شود به سوی جهاد در راه خدا حرکت کنید سنگینی بر زمین می کنید (و سستی به خرج می دهید) آیا به زندگی دنیا به جای آخرت راضی شده اید! با اینکه متاع زندگی دنیا در برابر آخرت چیز کمی بیش نیست !.
39 - اگر (به سوی میدان جهاد) حرکت نکنید شما را مجازات دردناکی می کند و گروه دیگری غیر از شما را بجای شما قرار می دهد، و هیچ زیانی به او نمی رسانید، و خداوند بر هر چیزی توانا است .
شاءن نزول
از ((ابن عباس)) و دیگران نقل شده که آیات فوق درباره جنگ ((تبوک)) نازل گردیده است ، در آن هنگام که پیامبر از ((طائف)) به سوی ((مدینه)) بازگشت کرد و مردم را آماده پیکار با ((رومیان)) نمود.
در روایات اسلام آمده است که پیامبر معمولا مقاصد جنگی و هدفهای نهائی خود را قبل از شروع جنگ برای مسلمانان روشن نمی ساخت تا اسرار تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 413
نظامی اسلام به دست دشمنان نیفتد، ولی در مورد ((تبوک)) چون مسئله شکل دیگری داشت قبلا با صراحت اعلام نمود که ما به مبارزه با ((رومیان)) می رویم زیرا مبارزه با امپراطوری روم شرقی همانند جنگ با مشرکان مکه و یا یهود خیبر کار ساده ای نبود، و می بایست مسلمانان برای این درگیری بزرگ کاملا آماده شوند و خود سازی کنند.

به علاوه فاصله میان مدینه و سرزمین رومیان بسیار زیاد بود، و از همه گذشته فصل تابستان و گرما و برداشت محصول غلات و میوه ها بود.
همه این امور دست به دست هم داده و رفتن به سوی میدان جنگ را فوق العاده بر مسلمانان مشکل می ساخت ، تا آنجا که بعضی در اجابت دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تردید و دودلی نشان می دادند!.
آیات فوق نازل شد و با لحنی قاطع و کوبنده به مسلمانان هشدار داد و اعلام خطر کرد و آنها را آماده این نبرد بزرگ ساخت .
تفسیر
باز هم حرکت به سوی میدان جهاد
همانگونه که در شاءن نزول گفتیم آیات فوق ناظر به جریان جنگ ((تبوک)) است .
((تبوک))، منطقه ای است میان مدینه و شام که الان مرز کشور ((عربستان سعودی)) محسوب می شود، و در آن روز نزدیک سرزمین امپراطوری روم شرقی که بر شامات تسلط داشت محسوب می شد.
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 414
این واقعه در سال نهم هجری یعنی حدود یک سال بعد از جریان فتح مکه روی داد، و از آنجا که درگیری و مقابله در این میدان با یکی از ابرقدرتهای جهان آن روز بود نه با یک گروه کوچک یا بزرگ عرب ، جمعی از مسلمانان از حضور در این میدان وحشت داشتند، و لذا زمینه برای سمپاشی و وسوسه های منافقان کاملا آماده بود، آنها نیز برای تضعیف روحیه مؤ منان از هیچ چیز فروگذار نمی کردند.
فصل چیدن میوه ها و برداشت محصول فرا رسیده بود و برای مردمی که یک زندگی محدود کشاورزی و دامداری دارند این روزها ایام سرنوشت محسوب می شود چرا که رفاه یک سال آنها به آن بستگی دارد.
بعد مسافت ، گرمی هوا نیز چنانکه گفتیم به این عوامل باز دارنده کمک می کرد.
در اینجا وحی آسمانی به یاری مردم شتافت و آیات قرآن پشت سر یکدیگر نازل شد و در برابر این عوامل منفی قرار گرفت .
در نخستین آیه مورد بحث قرآن با شدت هر چه تمامتر مردم را به جهاد دعوت می کند، گاهی به زبان تشویق ، و گاهی به زبان ملامت و سرزنش ، و گاهی به زبان تهدید، با آنها سخن می گوید و از هر دری برای آماده ساختن آنها وارد می شود.
نخست می گوید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید چرا هنگامی که به شما گفته می شود در راه خدا و به سوی میدان جهاد حرکت کنید سستی و سنگینی به خرج می دهید))؟ (یا ایها الذین آمنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض).

((اثاقلتم)) از ماده ((ثقل)) به معنی سنگینی است ، و جمله ((اثاقلتم الی الارض)) کنایه از تمایل به ماندن در وطن و حرکت نکردن به سوی میدان جهاد است ، تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 415
و یا کنایه از تمایل به جهان ماده و چسبیدن به زرق و برق دنیا است ، و در هر صورت این وضع گروهی از مسلمانان ضعیف الایمان بود نه همه آنها و نه مسلمانان راستین و عاشقان جهاد در راه خدا.
سپس با سخن ملامت آمیزی می گوید: آیا به این زندگی دنیا، این زندگی پست و زودگذر و ناپایدار، بجای زندگی وسیع و جاویدان آخرت راضی شدید؟ (ا رضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة).
((با این که فوائد و متاع زندگی دنیا در برابر زندگی آخرت یک امر ناچیز بیش نیست)) (فما متاع الحیوة الدنیا فی الاخرة الا قلیل).
چگونه یک انسان عاقل تن به چنین مبادله زیانباری ممکن است بدهد؟ و چگونه متاع فوق العاده گرانبها را به خاطر دستیابی به یک متاع ناچیز و کم ارزش از دست می دهد؟
سپس مسئله را از لحن ملامت آمیز بالاتر برده و شکل یک تهدید جدی به خود می گیرد و می گوید: ((اگر شما به سوی میدان جنگ حرکت نکنید خداوند به عذاب دردناکی مجازاتتان خواهد کرد)) (الا تنفروا یعذبکم عذابا الیما).
و اگر گمان می کنید با کنار رفتن شما و پشت کردنتان به میدان جهاد چرخ پیشرفت اسلام از کار می افتد و فروغ آئین خدا به خاموشی می گراید سخت در اشتباهید زیرا: ((خداوند گروهی غیر از شما از افراد با ایمان و مصمم و مطیع فرمان خود را به جای شما قرار خواهد داد)) (و یستبدل قوما غیرکم)
گروهی که از هر نظر مغایر شما هستند نه تنها شخصیتشان بلکه ایمان و اراده و شهامت و فرمانبرداریشان غیر از شما است .
((و از این رهگذر هیچ گونه زیانی نمی توانید به خداوند و آئین پاک او وارد کنید)) (و لا تضروه شیئا). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 416
این یک واقعیت است ، نه یک گفتگوی خیالی یا آرزوی دور و دراز، چرا که ((خداوند بر هر چیز توانا است)) و هر گاه اراده پیروزی آئین پاکش را کند بدون گفتگو جامه عمل به آن خواهد پوشید (و الله علی کل شی ء قدیر)
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد
1 - در دو آیه فوق در حقیقت از هفت طریق روی مسئله جهاد تاءکید شده است ، ((نخست)) از طریق خطاب به افراد با ایمان .((دوم)) از طریق امر به حرکت به میدان جهاد. ((سوم)) به وسیله تعبیر فی ((سبیل الله))، ((چهارم)) استفهام انکاری درباره تبدیل دنیا به آخرت . ((پنجم)) تهدید به عذاب الیم . ((ششم)) تهدید به اینکه شما را از صحنه خارج می کند و

دیگران را به جای شما می گذارد و ((هفتم)) از طریق توجه به قدرت بی پایان خدا و اینکه سستیهای شما هیچگونه زیانی به پیشرفت کارها نمی رساند بلکه هر زیانی باشد دامنگیر خود شما می شود.
2 - از آیات فوق به خوبی استفاده می شود که دلبستگی مجاهدان به زندگی دنیا آنها را در امر جهاد سست می کند. مجاهدان راستین باید مردمی پارسا و زاهد پیشه و بی اعتنا به زرق و برقها باشند، امام علی بن الحسین (علیهماالسلام) در ضمن دعائی که برای مرزبانان کشورهای اسلامی می کند چنین می گوید: ((و انسهم عند لقائهم العدو ذکر دنیاهم الخداعة و امح عن قلوبهم خطرات المال الفتون)): ((بارالها! فکر این دنیای فریبنده را به هنگامی که آنها در برابر دشمنان قرار می گیرند از نظرشان دور فرما، و اهمیت اموال فتنه انگیز و دلربا را از صفحه قلوبشان محو نما)) (تا با دلی لبریز از عشق تو برای تو پیکار کنند). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 417
و براستی اگر شناخت درستی از وضع دنیا و آخرت و چگونگی این دو زندگی داشته باشیم می دانیم که این یکی در مقابل آن به قدری محدود و ناچیز است که به حساب نمی آید در حدیثی که از پیامبر در این زمینه نقل شده است می خوانیم : و الله ما الدنیا فی الاخرة الا لما یجعل احدکم اصبعه فی الیم ثم یرفعها فلینظر بم ترجع : ((به خدا سوگند دنیا در برابر آخرت مثل این است که یکی از شما انگشت خود را در دریا بزند و سپس بردارد و بنگرد چه مقدار از آب دریا را با آن برداشته است))؟!
3 - در این که منظور از گروهی که خداوند در آیات فوق به آنها اشاره کرده چه اشخاصی هستند بعضی از مفسران گفته اند: ((ایرانیان)) و بعضی گفته اند منظور مردم یمن می باشند که هر کدام با شهامتهای فوق العاده خود در پیشرفت اسلام سهم بسیار بزرگی داشتند، و بعضی اشاره به کسانی می دانند که بعد از نزول این آیات اسلام را پذیرفتند و از جان و دل در راه آن فداکاری به خرج دادند. التوبة
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 418
آیه 40
آیه و ترجمه
إِلا تَنصرُوهُ فَقَدْ نَصرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِینَ کفَرُوا ثَانىَ اثْنَینِ إِذْ هُمَا فى الْغَارِ إِذْ یَقُولُ لِصحِبِهِ لا تحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنزَلَ اللَّهُ سکینَتَهُ عَلَیْهِ وَ أَیَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَ جَعَلَ کلِمَةَ الَّذِینَ کفَرُوا السفْلى وَ کلِمَةُ اللَّهِ هِىَ الْعُلْیَا وَ اللَّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ(40)
ترجمه :40 - اگر او را یاری نکنید خداوند (او را یاری خواهد کرد همانگونه که در مشکلترین ساعات او را تنها نگذارد) آن هنگام که کافران او را (از مکه) بیرون کردند در حالی که دومین نفر بود (و یکنفر همراه او بیش

نبود) در آن هنگام که آندو در غار بودند و او به همسفر خود می گفت غم مخور خدا با ماست ! در این موقع خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد و با لشکرهائی که مشاهده نمی کردید او را تقویت نمود و گفتار (و هدف) کافران را پائین قرار داد (و آنها را با شکست مواجه ساخت) و سخن خدا (و آئین او) بالا (و پیروز) است و خداوند عزیز و حکیم است .
تفسیر :
خداوند پیامبرش را در حساسترین لحظات تنها نگذارد.
در آیات گذشته همانگونه که گفته شد روی مساءله جهاد در برابر دشمن از چند راه تاءکید شده بود، از جمله این که گمان نکنید اگر شما خود را از جهاد و یاری پیامبر کنار بکشید کار او و اسلام زمین می ماند.
آیه مورد بحث این موضوع را تعقیب کرده ، می گوید: ((اگر او را یاری

نکنید خدائی که در سختترین حالات و پیچیده ترین شرائط او را به شکل معجز آسائی یاری کرد قادر است باز از او حمایت کند)) (الا تنصروه فقد نصره الله)
و آن زمانی بود که مشرکان مکه توطئه خطرناکی برای نابود کردن پیامبر چیده بودند و همانگونه که در ذیل آیه 30 سوره انفال شرح آن گذشت تصمیم نهائی پس از مقدمات مفصلی بر این قرار گرفت که عده زیادی شمشیر زن از قبائل مختلف عرب خانه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را شبانه در حلقه محاصره قرار دهند و صبحگاهان دسته جمعی به او حمله کنند و او را در بسترش از دم شمشیرها بگذرانند.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که به فرمان خدا از این جریان آگاه شده بود آماده بیرون رفتن از مکه و هجرت به ((مدینه)) شد، اما نخست برای این که کفار قریش به او دست نیابند به ((غار ثور)) که در جنوب مکه قرار داشت و در جهت مخالف جاده مدینه بود پناه برد در این سفر ابوبکر نیز همراه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود.
دشمنان کوشش فراوانی برای یافتن پیامبر کردند ولی مایوس و نومید بازگشتند و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پس از سه شبانه روز توقف در غار و اطمینان از بازگشت دشمن ، شبانه از بیراهه به سوی مدینه حرکت کرد، و بعد از چندین شبانه روز سالم به مدینه رسید و فصل نوینی در تاریخ اسلام آغاز شد.
آیه فوق اشاره به یکی از حساسترین لحظات این سفر تاریخی کرده می گوید ((خداوند پیامبرش را یاری کرد، در آن هنگام که کافران او را بیرون کردند)) (اذ اخرجه الذین کفروا).
البته قصد کفار بیرون کردن او از ((مکه)) نبود، بلکه تصمیم به کشتن او

داشتند، ولی چون نتیجه کارشان بیرون رفتن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از مکه شد این نسبت به آنها داده شده است .
سپس می گوید: این در حالی بود که او دومین نفر بود (ثانی اثنین) اشاره به اینکه جز یک نفر همراه او نبود و این نهایت تنهائی او را در این سفر پر خطر نشان می دهد و همسفر او ابوبکر بود.
((به هنگامی که دو نفر به غار، یعنی ((غار ثور)) پناه بردند)) (اذ هما فی الغار).
در آن موقع ترس و وحشت ، یار و همسفر پیامبر را فرا گرفت و پیامبر او را دلداری داد ((و گفت : غم مخور خدا با ما است)) (اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا).
((در این هنگام خداوند روح آرامش و اطمینان را که در لحظات حساس و پر خطر بر پیامبرش نازل می کرد بر او فرستاد)) (فانزل الله سکینته علیه).
((و او را با لشکرهائی که نمیتوانستید آنها را مشاهده کنید، یاری کرد)) (و ایده بجنود لم تروها).
این نیروهای غیبی ممکن است اشاره به فرشتگانی باشد که حافظ پیامبر در این سفر پر خوف و خطر بودند، و یا آنها که در میدان جنگ ((بدر)) و ((حنین)) و مانند آن به یاری او شتافتند.
((و سرانجام برنامه و هدف و مکتب کفار را پائین قرار داد و برنامه و گفتار الهی در بالا قرار گرفت)) (و جعل کلمة الذین کفروا السفلی و کلمة الله هی العلیا)
اشاره به اینکه توطئه های آنها در هم شکست ، آئین خرافیشان در هم پیچیده تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 421
شد، و نور خدا همه جا آشکار گشت و پیروزی در تمام جهات نصیب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اسلام شد.
چرا چنین نشود در حالی که ((خداوند هم قادر است و هم حکیم و دانا))، با حکمتش راههای پیروزی را به پیامبرش نشان می دهد و با قدرتش او را یاری می کند (و الله عزیز حکیم).
داستان یار غار
ماجرای مصاحبت ((ابوبکر)) با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در این سفر و اشارات سر بسته ای که در آیه فوق به این موضوع شده در میان مفسران شیعه و اهل تسنن بحثهای مختلفی برانگیخته است .
بعضی راه افراط را پوئیده اند و بعضی راه تفریط را، ((فخر رازی)) در تفسیر خود با تعصب خاصی کوشش کرده که دوازده فضیلت ! برای ((ابوبکر)) از آیه فوق استنباط کند و برای تکثیر عدد، آسمان و ریسمان را به هم بافته ، به - طوری که پرداختن به شرح آن شاید مصداق اتلاف وقت

باشد.
بعضی دیگر نیز اصرار دارند که مذمتهای متعددی از آیه استفاده می شود.
نخست باید دید که آیا کلمه ((صاحب)) دلیل بر فضیلت است ؟ ظاهرا چنین نیست زیرا از نظر لغت ((صاحب)) به معنی ((همنشین)) و ((همسفر)) به طور مطلق است ، اعم از اینکه این همنشین و همسفر شخص خوبی باشد یا بدی ، چنانکه در آیه 37 سوره ((کهف)) در داستان آن دو نفر که یکی با ایمان و خداپرست و دیگری بی ایمان و مشرک بود می خوانیم : قال له صاحبه و هو یحاوره ا کفرت بالذی خلقک من تراب : ((رفیقش به او گفت : آیا به خدائی که تو را از خاک آفریده کافر شدی))؟
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 422
بعضی نیز اصرار دارند که ضمیر ((علیه)) در جمله ((فانزل الله سکینته علیه)) به ((ابوبکر)) باز می گردد، زیرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیاز به سکینه و آرامش نداشت ، بنابراین نزول سکینه و آرامش برای همسفر او (ابوبکر) بود.
در حالی که با توجه به جمله بعد که می گوید: ((و ایده بجنود لم تروها)): ((او را با لشکری نامرئی یاری کرد و با توجه به اتحاد مرجع ضمیرها روشن می شود که ضمیر ((علیه)) نیز به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر می گردد، و این اشتباه است که ما تصور کنیم سکینه مربوط به موارد حزن و اندوه است ، بلکه در قرآن کرارا می خوانیم که سکینه بر شخص پیامبر نازل گشت هنگامی که در شرائط سخت و مشکلی قرار داشت ، از جمله در آیه 26 همین سوره در جریان جنگ حنین می خوانیم : ((ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤ منین)) ((خداوند سکینه و آرامش را در آن شرائط سخت بر پیامبرش و بر مؤ منان نازل کرد و نیز در آیه 26 سوره ((فتح)) می خوانیم : ((فانزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤ منین)) در حالی که در جمله های قبل در این دو آیه هیچگونه سخنی از حزن و اندوه به میان نیامده است بلکه سخن از پیچیدگی اوضاع به میان آمده .
در هر حال آیات قرآن نشان می دهد که نزول سکینه به هنگام مشکلات سخت صورت می گرفته و بدون شک پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در ((غار ثور)) لحظات سختی را می گذراند.
و عجیبتر اینکه بعضی گفته اند جمله ((ایده بجنود لم تروها)) به ((ابوبکر)) باز می گردد!!
در حالی که تمام بحث این آیه بر محور یاری خداوند نسبت به پیامبر دور میزند و قرآن می خواهد روشن کند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تنها نیست و اگر یاریش نکنید خدا یاریش خواهد کرد چگونه کسی را که تمام بحث بر محور او دور میزند رها ساخته ، و به سراغ کسی می روند

که به عنوان تبعی از او بحث شده تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 423
است این سخن نشان می دهد که تعصبها مانع از آن شده که حتی به معنی آیه توجه شود. التوبة
آیه 41 - 42
آیه و ترجمه
انفِرُوا خِفَافاً وَ ثِقَالاً وَ جَهِدُوا بِأَمْوَلِكمْ وَ أَنفُسِكُمْ فى سبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ(41)
لَوْ كَانَ عَرَضاً قَرِيباً وَ سفَراً قَاصِداً لاتَّبَعُوک وَ لَكِن بَعُدَت عَلَيهِمُ الشقَّةُ وَ سيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ استَطعْنَا لخَرَجْنَا مَعَكُمْ يهْلِكُونَ أَنفُسهُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِنهُمْ لَكَذِبُونَ(42)
ترجمه :41 - (همگی به سوی میدان جهاد) حرکت کنید، چه سبکبار باشید چه سنگین بار، و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد نمائید، این بنفع شماست اگر بدانید.
42 - (اما گروهی از آنها چنانند که) اگر غنائمی نزدیک (و در دسترس) و سفری سهل و آسان باشد (به طمع دنیا) از تو پیروی می کنند، ولی (اکنون که برای میدان تبوک) راه بر آنها دور (و پر مشقت) است (سرباز میزنند) و به زودی سوگند یاد می کنند که اگر توانائی داشتیم همراه شما حرکت می کردیم (ولی آنها با این اعمال و این دروغها در واقع) خود را هلاک می کنند و خداوند می داند آنها دروغگو هستند.
تفسیر
تنپروران طماع
گفتیم جنگ تبوک یک وضع استثنائی داشت ، و تواءم با مقدماتی کاملا
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 424
مشکل و پیچیده بود، به همین جهت عده ای از افراد ضعیف الایمان و یا منافق از شرکت در این میدان تعلل می ورزیدند، در آیات گذشته خداوند گروهی از مؤ منان را سرزنش کرد که چرا به هنگام صدور فرمان جهاد، سنگینی به خرج می دهند؟ و فرمود دستور جهاد به سود خود شما است و گرنه خدا می تواند به جای افراد بی اراده و تن پرور مردمی شجاع و با ایمان و مصمم قرار دهد، بلکه حتی بدون آنهم قادر است پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خود را حفظ کند آنچنانکه در داستان ((غار ثور)) و ((لیلة المبیت)) حفظ نمود.
عجب اینکه چند تار عنکبوت که بر دهانه غار تنیده شده بود سبب انحراف فکر دشمنان لجوج و سرکش شد و از در غار بازگشتند و پیامبر خدا سالم ماند، جائی که خداوند با چند تار عنکبوت می تواند مسیر تاریخ بشر را دگرگون سازد چه نیازی به کمک این و آن دارد تا بخواهند ناز کند، در حقیقت همه این دستورات برای تکامل و پیشرفت خود آنها است نه برای

رفع نیازمندی خداوند.
به دنبال این سخن بار دیگر مؤ منان را دعوت همه جانبه به سوی جهاد می کند و مسامحه کنندگان را مورد سرزنش قرار می دهد.
نخست می گوید: ((همگی به سوی میدان جهاد حرکت کنید خواه سبکبار باشید یا سنگین بار)) (انفروا خفافا و ثقالا).
((خفاف)) جمع ((خفیف)) و ((ثقال)) جمع ((ثقیل)) و این دو کلمه مفهوم جامعی دارد که همه حالات انسان را شامل می شود، یعنی اعم از اینکه جوان باشید یا پیر، مجرد باشید یا متاهل ، کم عائله باشید یا پرعائله ، غنی باشید یا فقیر، بدون گرفتاری باشید یا گرفتار، زراعت و باغ و تجارت داشته باشید یا نه ، در هر صورت و در هر حال و در هر موقعیت بر شما لازم است هنگامی که فرمان جهاد صادر شد همگی این دعوت آزادیبخش را اجابت کنید و از هر کار دیگری چشم تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 425
بپوشید و سلاح به دست گرفته به سوی میدان نبرد حرکت کنید.
و اینکه بعضی از مفسران این دو کلمه را تنها به یکی از معانی فوق محدود ساخته اند هیچگونه دلیلی ندارد، بلکه هر کدام از آنها یکی از مصداقهای این مفهوم وسیع است .
سپس اضافه می کند: ((در راه خدا با اموال و جانها جهاد کنید)) (و جاهدوا باموالکم و انفسکم).
یعنی جهادی همه جانبه و فراگیر، چرا که در برابر دشمن نیرومندی که از ابر قدرتهای آن زمان محسوب می شد قرار داشتند، و بدون آن پیروزی ممکن نبود.
اما برای اینکه باز اشتباه برای کسی پیدا نشود که این فداکاریها به سود خداوند است می گوید: ((این به نفع شما است اگر بدانید)) (ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون).
یعنی اگر بدانید که جهاد کلید سر بلندی و عزت و بر طرف کننده ضعف و ذلت است .
اگر بدانید که هیچ ملتی بدون جهاد در جهان به آزادی واقعی و عدالت نخواهد رسید.
و اگر بدانید که راه رسیدن به رضای خدا و سعادت جاویدان و انواع نعمتها و مواهب الهی در این نهضت مقدس عمومی و فداکاری همه جانبه است !
سپس بحث را متوجه افراد سست و تنبل و ضعیف الایمان که برای سرباز زدن از حضور در این میدان بزرگ به انواع بهانه ها متشبث می شدند کرده ، و با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین می گوید: ((اگر غنیمتی آماده و سفری نزدیک بود به خاطر رسیدن به متاع دنیا به زودی دعوت تو را اجابت می کردند)) و برای نشستن بر سر تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 426

چنین سفره آمادهای می دویدند (لو کان عرضا قریبا و سفرا قاصدا لاتبعوک).
((لکن اکنون که راه بر آنها دور است سستی می ورزند و بهانه می آورند)) (و لکن بعدت علیهم الشقة).
عجب اینکه تنها به عذر و بهانه قناعت نمی کنند بلکه ((به زودی نزد تو می آیند و قسم یاد می کنند که اگر ما قدرت داشتیم با شما خارج می شدیم)) (و سیحلفون بالله لو استطعنا لخرجنا معکم).
و اگر می بینید ما به این میدان نمی آئیم بر اثر ناتوانی و گرفتاری و عدم قدرت است .
((آنها با این اعمال و این دروغها در واقع خود را هلاک می کنند)) (یهلکون انفسهم).
((ولی خداوند می داند آنها دروغ می گویند)) (و الله یعلم انهم لکاذبون) کاملا قدرت دارند اما چون سفره چرب و نرمی نیست و برنامه شاق و پردرد سری در پیش است به قسمتهای دروغ متشبث می شوند.
این موضوع منحصر به جنگ ((تبوک)) و زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نبود، در هر جامعه ای گروهی ((تنبل)) یا ((منافق و طماع و فرصت طلب)) وجود دارند که همیشه منتظرند لحظات پیروزی و نتیجه گیری فرا رسد آنگاه خود را در صف اول جابزنند، فریاد بکشند، گریبان چاک کنند و خود را از نخستین مجاهد و برترین مبارز و دلسوزترین افراد معرفی کنند تا بدون زحمت از ثمرات پیروزی دیگران بهره گیرند!. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 427
ولی همین گروه مجاهد سینه چاک و مبارز دلسوز به هنگام پیش آمدن حوادث مشکل هر کدام به سوئی فرار می کنند و برای توجیه فرار خود عذرها و بهانه ها می تراشند یکی بیمار شده ، دیگری فرزندش در بستر بیماری افتاده ، سومی خانوادهاش گرفتار وضع حمل است ، چهارمی چشمش دید کافی ندارد، پنجمی مشغول تهیه مقدمات است و همچنین !...
ولی بر افراد بیدار و رهبران روشن لازم است که این گروه را از آغاز شناسائی کنند و اگر قابل اصلاح نیستند از صفوف خود برانند!. التوبة آیه 43 - 45
آیه و ترجمه
عَفَا اللَّهُ عَنکَ لِمَ أَذِنت لَهُمْ حَتی یَتَبَینَ لَک الَّذِینَ صدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکَذِبِینَ(43)
لا یَستَْذِنُک الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الاَخِرِ أَن یُجَهِدُوا بِأَمْوَلِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ وَ اللَّهُ عَلِیمُ بِالْمُتَّقِینَ(44)
إِنَّمَا یَستَْذِنُک الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الاَخِرِ وَ ارْتَابَت قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فی رَیْبِهِمْ یَترَدَّدُونَ(45)

ترجَمه :43 - خداوند تو را بخشید چرا به آنها اجازه دادی پیش از آنکه کسانی که راست گفتند برای تو روشن شوند و دروغگویان را بشناسی ؟!
44 - آنها که ایمان بخدا و روز جزا دارند هیچگاه از تو اجازه برای جهاد (در راه خدا) با اموال و جانهایشان نمی گیرند، و خداوند پرهیزکاران را می شناسد.
45 - تنها کسانی از تو اجازه می گیرند که ایمان به خدا و روز جزا ندارند و دلهایشان آمیخته با شک و تردید است ، لذا آنها در تردید خود سر گردانند.
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 428
تفسیر :
سعی کن منافقان را بشناسی
از آیات فوق استفاده می شود که گروهی از منافقان نزد پیامبر آمدند و پس از بیان عذرهای گوناگون و حتی سوگند خوردن ، اجازه خواستند که آنها را از شرکت در میدان ((تبوک)) معذور دارد، و پیامبر به این عده اجازه داد.
خداوند در نخستین آیه مورد بحث پیامبرش را مورد عتاب قرار می دهد و می گوید: ((خداوند تو را بخشید، چرا به آنها اجازه دادی که از شرکت در میدان جهاد خودداری کنند))؟! (عفا الله عنک لم اذنت لهم).
((چرا نگذاشتی آنها که راست می گویند از آنها که دروغ می گویند شناخته شوند)) و به ماهیت آنها پی بری ؟ (حتی یتبین لک الذین صدقوا و تعلم الکاذبین).
در اینکه عتاب و سرزنش فوق که تواءم با اعلام عفو پروردگار است دلیل بر آن است که اجازه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کار خلافی بوده ، یا تنها ترک اولی بوده ، و یا هیچکدام ، در میان مفسران گفتگو است .
بعضی آنچنان تند رفته اند، و حتی جسورانه و بی ادبانه نسبت به مقام مقدس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گفته اند که آیه فوق را دلیل بر امکان صدور گناه و معصیت از او دانسته اند، و لا اقل ادبی را که خداوند بزرگ در این تعبیر نسبت به پیامبرش رعایت کرده که نخست سخن از ((عفو)) می گوید و بد ((مؤ اخذه)) می کند رعایت نکرده اند و به گمراهی عجیبی افتاده اند.
انصاف این است که در این آیه هیچگونه دلیلی بر صدور گناهی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) وجود ندارد، حتی در ظاهر آیه ، زیرا همه قرائن نشان می دهد چه پیامبر تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 429
(صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آنها اجازه می داد و چه اجازه نمی داد این گروه منافق در میدان ((تبوک)) شرکت نمی جستند، و به فرض که شرکت می کردند نه تنها گرهی از کار مسلمانان نمی گشودند بلکه مشکلی بر مشکلات می افزودند، چنانکه در چند آیه بعد می خوانیم : ((لو

خرجوا فیکم ما زادوکم الا خبالا)): ((اگر آنها با شما حرکت می کردند جز شر و فساد و سعایت و سخن چینی و ایجاد نفاق کار دیگری انجام نمی دادند))!
بنابراین هیچگونه مصلحتی از مسلمانان با اذن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فوت نشد، تنها چیزی که در این میان وجود داشت این بود که اگر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آنها اجازه نمی داد مشت آنها زودتر باز می شد و مردم به ماهیتشان زودتر آشنا می شدند ولی این موضوع چنان نبود که از دست رفتن آن موجب ارتکاب گناهی باشد، شاید فقط بتوان نام ترک اولی بر آن گذارد به این معنی که اذن دادن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در آن شرائط و در برابر سوگندها و اصرارهای منافقین هر چند کار بدی نبود اما ترک اذن از آنهم بهتر بود تا این گروه زودتر شناخته شوند.
این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که : عتاب و خطاب مزبور جنبه کنائی داشته و حتی ترک اولی نیز در کار نباشد، بلکه منظور بیان روح منافقگری منافقان با یک بیان لطیف و کنایه آمیز بوده است .
این موضوع را با ذکر مثالی میتوان روشن ساخت فرض کنید ستمگری می خواهد به صورت فرزند شما سیلی بزند، یکی از دوستانتان دست او را می گیرد شما نه تنها از این کار ناراحت نمی شوید بلکه خوشحال نیز خواهید شد، اما برای اثبات زشتی باطن طرف به صورت عتاب آمیز به دوستتان می گوئید: ((چرا نگذاشتی سیلی بزند تا همه مردم این سنگدل منافق را بشناسند))؟! و هدفتان از این بیان تنها اثبات سنگدلی و نفاق اوست که در لباس عتاب و سرزنش دوست مدافع ظاهر شده است . تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 430
مطلب دیگری که در تفسیر آیه باقی می ماند این است که مگر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) منافقان را نمی شناخت که خداوند می گوید: می خواستی به آنها اذن ندهی تا وضع آنها بر تو روشن گردد.
((پاسخ)) این سؤ ال این است که ((اولا)) پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از طریق علم عادی به وضع این گروه آشنائی نداشت و علم غیب برای قضاوت درباره موضوعات کافی نیست ، بلکه باید از طریق مدارک عادی وضع آنها روشن گردد، و ثانیا هدف تنها این نبوده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بداند بلکه ممکن است هدف این بوده که همه مسلمانان آگاه شوند، هر چند روی سخن به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است .
سپس به شرح یکی از نشانه های مؤ منان و منافقان پرداخته می گوید: ((آنها که ایمان به خدا و سرای دیگر دارند هیچگاه از تو اجازه برای عدم شرکت در جهاد با اموال و جانها، نمی خواهند)) (لا یستاذنک الذین یؤ منون

بالله و اليوم الاخر اءن يجاهدوا باموالهم و انفسهم).
بلكه هنگامى كه فرمان جهاد صادر شد بدون تعلل و سستى به دنبال آن مى شتابند و همان ايمان به خدا و مسئوليتهايشان در برابر او، و ايمان به دادگاه رستاخيز آنان را به اين راه دعوت مى كند و راه عذرتراشى و بهانه جوئى را به رويشان مى بندد.
((خداوند به خوبى افراد پرهيزكار را مى شناسد و از نيت و اعمال آنها كاملا آگاه است)) (و الله عليم بالمتقين).
سپس مى گويد: ((تنها كسانى از تو اجازه براى عدم شركت در ميدان جهاد مى طلبند كه ايمان به خدا و روز جزا ندارند)) (انما يستاذنک الذين
تفسير نمونه جلد 7 صفحه 431
لا يؤ منون بالله و اليوم الاخر):
سپس براى تاءكيد عدم ايمان آنها مى گويد : ((آنها كسانى هستند كه دلهايشان مضطرب و آميخته با شک و ترديد است)) ! (و ارتابت قلوبهم).
((به همين دليل در اين شک و ترديد گاهى قدم به پيش مى گذارند و گاهى باز مى گردند و پيوسته در حيرت و سرگردانى به سر مى برند)) و به همين جهت منتظر پيدا كردن بهانه و كسب اجازه از پيامبرند (فهم فى ريبهم يترددون)
گرچه صفات فوق به شكل فعل مضارع ذكر شده است ولى منظور از آن بيان صفات و حال منافقان و مؤ منان است و ماضى و حال و مضارع در آن تفاوت نمى كند.
به هر حال مؤ منان در پرتو ايمانشان تصميم و اراده اى محكم و خلل ناپذير دارند راه را به روشنى ديده اند، مقصدشان معلوم ، و هدفشان مشخص است ، به همين دليل با عزمى راسخ و بدون ترديد و دودلى با گامهائى استوار به پيش مى روند.
اما منافقان چون هدفشان تاريک و نامشخص است گرفتار حيرت و سرگردانى هستند و هميشه به دنبال بهانه اى براى فرار از زير بار مسئوليتها مى گردند.
اين دو نشانه مخصوص ((مؤ منان)) و ((منافقان)) صدر اسلام و ميدان جنگ ((تبوک)) نبود بلكه هم امروز نيز ((مؤ منان راستين)) را از ((مدعيان دروغين)) با اين دو صفت ميتوان شناخت ، مؤ من ، شجاع و مصمم است و منافق بزدل و ترسو و متحير و عذرتراش ! التوبة
تفسير نمونه جلد 7 صفحه 432
آيه 46 - 48
آيه و ترجمه
وَ لَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لاَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَ لَكِن كرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطهُمْ وَ قِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَعِدِينَ(46)

لَوْ خَرَجُوا فِیکم مَّا زَادُوکُمْ إِلا خَبَالاً وَ لاَوْضعُوا خِلَلَکُمْ یَبْغُونَکمُ الْفِتْنَةَ وَ فِیکمْ سمَّعُونَ لهُمْ وَ اللَّهُ عَلِیمُ بِالظَّلِمِینَ(47)
لَقَدِ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِن قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَک الاُمُورَ حَتی جَاءَ الْحَقُّ وَ ظهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ کرِهُونَ(48)
ترجمه :46 - اگر آنها (راست میگفتند و) می خواستند (به سوی میدان جهاد) خارج شوند وسیله ای برای آن فراهم می ساختند، ولی خدا از حرکت آنها کراهت داشت لذا (توفیقش را از آنان سلب کرد و) آنها را (از این کار) باز داشت ، و به آنها گفته شد با قاعدین (کودکان و پیران و بیماران) بنشینید.
47 - اگر همراه شما (به سوی میدان جهاد) خارج می شدند چیزی جز اضطراب و تردید به شما نمی افزودند و به سرعت در بین شما به فتنه انگیزی (و ایجاد تفرقه و نفاق) می پرداختند و در میان شما افرادی (سست و ضعیف) هستند که بسیار از آنها پذیرا می باشند، و خداوند از ظالمان با خبر است .
48 - آنها پیش از این (نیز) اقدام به فتنه انگیزی کردند و کارها را برای تو دگرگون ساختند (و بهم ریختند) تا زمانی که حق فرا رسید و فرمان خدا آشکار گشت (و پیروز شدید) در حالی که آنها کراهت داشتند. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 433
تفسیر :
عدمشان به ز وجود!
در نخستین آیات فوق یکی دیگر از نشانه های کذب و دروغ آنها را بیان کرده و در حقیقت بحثی را که در آیات قبل گذشت و فرمود و الله یعلم انهم لکاذبون تکمیل می کند و می گوید: ((اینها اگر راست می گویند و آماده شرکت در جهادند و تنها منتظر اذن تواند میبایست همه وسائل جهاد را از سلاح و مرکب و هر چه در توان دارند فراهم ساخته باشند)) در حالی که هیچگونه آمادگی در آنها دیده نمی شود (و لو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة).
((اینها افراد تاریکدل و بی ایمانی هستند که خدا از شرکت آنها در میدان پر افتخار جهاد کراهت دارد لذا توفیق خود را از آنها سلب کرده و آنان را از حرکت باز داشته است)) (و لکن کره الله انبعاثهم فثبطهم).
در اینکه گوینده این سخن کیست ؟ آیا خداوند یا پیامبر است ؟ و یا نفس و باطن خودشان است ؟
در میان مفسران گفتگو است ، ولی ظاهر این است که یک فرمان تکوینی است که از باطن تاریک و آلوده آنها برخاسته و مقتضای عقیده فاسد و اعمال زشت آنها است و بسیار دیده می شود که مقتضای حال را به صورت امر یا نهی بیرون می آورند از آیه فوق به خوبی استفاده می شود

که هر عمل و نیتی اقتضائی دارد که خواه ناخواه دامان انسان را می گیرد، و همه کس شایستگی و لیاقت آن را ندارند که در کارهای بزرگ و راه خدا گام بردارند، این توفیق را خداوند نصیب کسانی می کند که پاکی نیت و آمادگی و اخلاص در آنان سراغ دارد. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 434
در آیه بعد به این واقعیت اشاره می کند که عدم شرکت اینگونه افراد در میدان جهاد نه تنها جای تاءسف نیست بلکه شاید جای خوشحالی باشد، زیرا آنها نه فقط مشکلی را نمی گشایند بلکه با آن روح نفاق و بی ایمانی و انحراف اخلاقی سر چشمه مشکلات تازه ای خواهند شد.
در حقیقت به مسلمانان یک درس بزرگ می دهد که هیچگاه در فکر افزودن سیاهی لشکر و کمیت و تعداد نباشند، بلکه به فکر این باشند که افراد مخلص و با ایمان را انتخاب کنند هر چند نفراتشان کم باشد، این درسی بود برای دیروز مسلمانان ، و برای امروز و برای فردا.
نخست می گوید: ((اگر آنها همراه شما به سوی میدان جهاد (تبوک) حرکت می کردند نخستین اثر شومشان این بود که چیزی جز تردید و اضطراب بر شما نمی افزودند)) (لو خرجوا فیکم ما زادوکم الا خبالا).
((خبال)) به معنی اضطراب و تردید و ((خبل)) (بر وزن اجل) به معنی ((جنون)) و ((خبل)) (بر وزن طبل) به معنی ((فاسد شدن اعضاء)) است .
بنابراین حضور آنها با آن روحیه فاسد و تواءم با تردید و نفاق و بزدلی اثری جز ایجاد تردید و شک و تولید فساد در میان سپاه اسلام ندارد.
بعلاوه ((آنها با سرعت کوشش می کنند در میان نفرات لشکر نفوذ کنند و به ایجاد نفاق و تفرقه و از هم گسستن پیوندهای اتحاد بپردازند)) (و لاوضعوا خلالکم یبغونکم الفتنة)
سپس به مسلمانان اخطار می کند که مراقب باشید ((افراد ضعیف الایمانی در گوشه و کنار جمعیت شما وجود دارند که زود تحت تاءثیر سخنان این گروه تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 435
منافق قرار می گیرند)) (و فیکم سماعون لهم).
((سماع)) به معنی کسی است که حال پذیرش و شنوائی او زیاد است و بدون مطالعه و دقت هر سخنی را باور می کند.
بنابراین وظیفه مسلمانان قوی الایمان آن است که مراقب این گروه ضعیف باشند مبادا طعمه منافقان گرگ صفت شوند.
این احتمال نیز وجود دارد که ((سماع)) به معنی جاسوس و سخن چنین بوده باشد یعنی در میان شما پارهای از افراد هستند که برای گروه منافقان جاسوسی می کنند.
و در پایان آیه می گوید: ((خداوند همه ستمگران را می شناسد آنها که آشکارا و آنها که پنهانی ستم به خویش یا به جامعه می کنند از دیدگاه علم

او مخفی نیستند (و الله علیم بالظالمین).
در آیه بعد به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هشدار میدهد که این اولین بار نیست که این گروه منافق به سمپاشی و تخریب مشغول می شوند باید به خاطر بیاوری که آنها در گذشته نیز مرتکب چنین کارهائی شدند، و الان نیز از هر فرصتی برای نیل به مقصود خود استفاده می کنند، و چنین می گوید این گروه منافقین قبلا هم می خواستند میان شما تفرقه و پراکندگی ایجاد کنند (لقد ابتغوا الفتنة من قبل).
و این اشاره به داستان جنگ احد است که عبد اللّه بن ابی و یارانش از نیمه راه باز گشتند و دست از یاری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برداشتند، و یا اشاره به سائر مواردی است که توطئه بر ضد شخص پیامبر و یا افراد مسلمین چیدند که تاریخ اسلام آنها را ثبت کرده است .
آنها کارها را برای تو دگرگون ساختند، نقشه ها کشیدند تا اوضاع تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 436
مسلمانان را بهم بریزند و آنها را از جهاد باز دارند و اطراف تو خالی شود (و قلبوا لک الامور).
اما هیچیک از این توطئه ها و تلاشها به جائی نرسید ، و همه نقش بر آب شد و تیرشان به سنگ خورد سرانجام فتح و پیروزی فرا رسید و حق آشکار گشت (حتی جاء الحق و ظهر امر الله).
در حالی که آنها از پیشرفت و پیروزی تو ناراحت بودند (و هم کارهون).
اما خواست و اراده بندگان در برابر اراده و مشیت پروردگار کمترین اثری نمیتواند داشته باشد، خدا می خواست تو را پیروز کند و آئینت را به سراسر جهان برساند و موانع را هر چه باشد از سر راه بردارد و بالاخره این کار را کرد.
اما موضوع مهم این است که بدانیم آنچه در آیات فوق بیان شده همانند مطالب دیگر قرآن اختصاصی به عصر و زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نداشته ، در هر جامعهای گروهی منافق همیشه وجود دارند که سعی می کنند در لحظات حساس و سرنوشت ساز با سمپاشی و سخنچینی افکار مردم را به هم بریزند، روح وحدت را از بین ببرند، و تخم شک و تردید را در افکار بپاشند، اما اگر جامعه بیدار باشد مسلما با یاری پروردگار که وعده پیروزی به دوستانش داده است همه نقشه های آنها خنثی می شود و توطئه هایشان در نطفه خفه می گردد، به شرط اینکه مخلصانه جهاد کنند و با هوشیاری و دقت مراقب این دشمنان داخلی باشند. التوبة
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 437
آیه 49
آیه و ترجمه

وَ مِنْهُم مَّن يَقُولُ ائْذَن لی وَ لا تَفْتِنی أَلا فی الْفِتْنَةِ سقَطوا وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطةُ بِالْكفِرِينَ(49)
ترجمه :49 - بعضی از آنها می گویند بما اجازه ده (تا در جهاد شرکت نکنیم) و ما را به گناه گرفتار ساز، آگاه باشید آنها (هم اکنون) در گناه سقوط کرده اند و جهنم کافران را احاطه کرده است !.
شاءن نزول :
گروهی از مفسران نقل کرده اند هنگامی که پیامبران (علیهم السلام) مسلمانان را آماده جنگ تبوک می ساخت و دعوت به حرکت می کرد یکی از رؤ سای طائفه بنی سلمة به نام جد بن قیس که در صف منافقان بود خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و عرض کرد اگر اجازه دهی من در این میدان جنگ حاضر نشوم زیرا علاقه شدیدی به زنان دارم مخصوصا اگر چشمم به دختران رومی بیفتد ممکن است دل از دست بدهم و مفتون آنها شوم ! و دست از کارزار بکشم ! پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به او اجازه داد.
در این موقع آیه فوق نازل شد و عمل آن شخص را محکوم ساخت ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رو به گروهی از بنی سلمه کرد و گفت بزرگ شما کیست ؟ گفتند جد بن قیس ، ولی او مرد بخیل و ترسوئی است ، فرمود چه دردی بدتر از درد بخل ، سپس فرمود بزرگ شما آن جوان سفید رو بشر بن براء است (که مردی است پر سخاوت و گشاده روی)
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 438
تفسیر :
منافقان بهانه تراش
شاءن نزول فوق نشان می دهد که انسان هر گاه بخواهد شانه از زیر بار مسؤ لیتی خالی کند از هر وسیله ای برای خود بهانه می تراشد، همانند بهانه ای که ((جد بن قیس)) منافق برای عدم حضور در میدان جهاد درست کرد، و آن اینکه ممکن است زیبارویان رومی دل او را بربایند و دست از جنگ بکشد و به ((اشکال شرعی)) گرفتار شود!.
گفتار ((جد بن قیس)) مرا به یاد گفته یکی از ماموران جبار می اندازد که می گفت : اگر ما مردم را تحت فشار قرار ندهیم حقوقی که دریافت می داریم برای ما شرعا اشکال دارد یعنی برای رهائی از این اشکال باید ظلم و ستم به خلق خدا کنیم .
به هر حال قرآن در اینجا روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده و در پاسخ این گونه بهانه جویان رسوا می گوید: ((بعضی از آنها می گویند به ما اجازه ده که از حضور در میدان جهاد خودداری کنیم و ما را مفتون و فریفته (زنان و دختران زیبا روی رومی) مساز! (و منهم من یقول ائذن لی و لا تفتنی).

این احتمال نیز در تفسیر و شاءن نزول آیه داده شده است که او (جد بن قیس) به عذر و بهانه زن و فرزند و اموال بی سرپرست خود می خواست از جهاد صرفنظر کند.
ولی به هر حال قرآن در پاسخ او می گوید: ((آگاه باشید که اینها هم اکنون در میان فتنه و گناه و مخالفت فرمان خدا سقوط کرده اند جهنم گرداگرد کافران را احاطه کرده است)) (الا فی الفتنة سقطوا و ان جهنم لمحیطة بالکافرین). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 439
یعنی آنها به عذرهای واهی و اینکه ممکن است بعدا آلوده به گناه بشوند هم اکنون در دل گناه قرار دارند و جهنم گرداگرد آنها را فرا گرفته است آنها فرمان صریح خدا و پیامبرش را درباره حرکت به سوی جهاد زیر پا می گذارند مبادا به شبهه شرعی گرفتار شوند!.
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - یکی از راههای شناخت گروه منافقان در هر جامعه ای دقت در طرز استدلال آنها و عذرهائی است که برای ترک انجام وظائف لازم می آورند چگونگی این عذرها به خوبی باطن آنها را روشن می سازد.
آنها غالبا به یک سلسله موضوعات جزئی و ناچیز و گاهی مضحک و خنده آور متشبث می شوند تا موضوعات مهم و کلی را نادیده بگیرند، و برای اغفال افراد با ایمان به گمان خود از الفبای فکری آنها استفاده می کنند، و پای مسائل شرعی و دستور خدا و پیامبر را به میان می کشند، در حالی که در میان گناه غوطه ورند و شمشیر به دست گرفته بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و آئین او می تازند.
2 - مفسران در تفسیر جمله ((و ان جهنم لمحیطة بالکافرین)) گفتگوهای مختلفی دارند بعضی می گویند این جمله کنایه از آن است که عوامل و اسباب ورود به جهنم یعنی گناهان آنها را احاطه کرده است .
و بعضی گفته اند که این از قبیل حوادث حتمی آینده است که به صورت ماضی یا حال بیان می شود، یعنی به طور قطع در آینده جهنم آنها را در بر خواهد گرفت .
ولی این احتمال نیز وجود دارد که جمله را به معنی حقیقی اش تفسیر کنیم و بگوئیم هم اکنون جهنم موجود است و در باطن و درون این جهان قرار تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 440
دارد و آنها در میان جهنم هستند، اگر چه هنوز فرمان تاءثیر کردن آن صادر نشده است ، همانگونه که بهشت نیز هم اکنون وجود دارد و در باطن و درون این جهان به همه احاطه کرده است منتها بهشتیان چون تناسب با بهشت دارند با آن مرتبط خواهند بود و دوزخیان چون متناسب با دوزخند با دوزخ . التوبة
آیه 50 - 52

آیه و ترجمه
إِن تُصِبْکَ حَسنَةٌ تَسؤْهُمْ وَ إِن تُصِبْکَ مُصِیبَةٌ یَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِن قَبْلُ وَ یَتَوَلَّوا وَّ هُمْ فَرِحُونَ(50)
قُل لَّن یُصِیبَنَا إِلا مَا کتَب اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلی اللَّهِ فَلْیَتَوَکلِ الْمُؤْمِنُونَ(51)
قُلْ هَلْ تَرَبَّصونَ بِنَا إِلا إِحْدَی الْحُسنَیَینِ وَ نحْنُ نَتَرَبَّص بِکُمْ أَن یُصِیبَکمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِندِهِ أَوْ بِأَیْدِینَا فَتَرَبَّصوا إِنَّا مَعَکم مُّتَرَبِّصونَ(52)
ترجمه :50 - هرگاه نیکی به تو رسد آنها را ناراحت می کند، اگر مصیبتی به تو رسد می گویند ما تصمیم خود را از پیش گرفته ایم و باز می گردند در حالیکه خوشحالند.
51 - بگو هیچ حادثه ای برای ما رخ نمی دهد مگر آنچه خداوند برای ما نوشته است ، او مولی (و سرپرست) ما است و مؤ منان تنها بر خدا توکل می کنند.
52 - بگو آیا درباره ما جز یکی از دو نیکی انتظار دارید (یا بر شما پیروز می شویم و یا شربت شهادت می نوشیم) ولی ما انتظار داریم یا عذابی از طرف خداوند (در آن جهان) یا به دست ما (در این جهان) به شما برسد، اکنون که چنین است شما انتظار بکشید ما هم با شما انتظار می کشیم . تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 441
تفسیر :
در آیات فوق به یکی از صفات منافقان و نشانه های آنها اشاره شده است و بحثی را که در آیات گذشته و آینده پیرامون نشانه های منافقان می باشد تکمیل می کند.
نخست می گوید: ((اگر نیکی به تو رسد آنها را ناراحت می کند)) (ان تصبک حسنة تسؤ هم).
خواه این خیر و نیکی پیروزی بر دشمن باشد یا غنائم جنگی ، و خواه پیشرفتهای دیگر.
و این ناراحتی دلیل عداوت باطنی و فقدان ایمان آنها است ، چگونه ممکن است کسی کمترین بهره از ایمان داشته باشد و از پیروزی پیامبر خدا و یا حتی یک فرد با ایمان عادی ناراحت شود؟
((ولی در مقابل اگر مصیبتی به تو برسد و گرفتار مشکلی شوی با خوشحالی می گویند: ما از جلو پیش بینی چنین مسائلی را می کردیم ، و تصمیم لازم را گرفتیم)) و خود را از این پرتگاه رهائی بخشیدیم ! (و ان تصبک مصیبة یقولوا قد اخذنا امرنا من قبل).
((و هنگامی که به خانه های خود باز می گردند از شکست یا مصیبت یا ناراحتی شما خوشحالند)) (و یتولوا و هم فرحون).
این منافقان کور دل از هر فرصتی به نفع خود استفاده و لاف عقل و

درایت می زنند که این عقل و تدبیر ما بود که موجب شد در فلان میدان شرکت نکنیم و مشکلاتی که دامن دیگران را بر اثر نداشتن عقل و درایت گرفت دامان ما را نگرفت ، این سخن را چنان می گویند که گوئی از خوشحالی در پوست نمی گنجند! تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 442
اما تو ای پیامبر به اینها از دو راه پاسخگوی ، پاسخی دندان شکن و منطقی نخست بگو: هیچ حادثه ای برای ما رخ نمی دهد مگر آنچه خداوند برای ما مقرر داشته است همان خدائی که مولای ما و سرپرست حکیم و مهربان ما است و جز خیر و صلاح ما را مقدر نمی دارد (قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولانا).
آری ((افراد با ایمان تنها بر خدا توکل می کنند)) (و علی الله فیتوکل المؤ منون).
تنها به او عشق می ورزند و از او یاری می طلبند و سر بر آستان او می سایند و تکیه گاه و پناهگاهشان کسی جز او نیست .
این اشتباه بزرگی است که منافقان گرفتار آن هستند، خیال می کنند با عقل کوچک و فکر ناتوانشان می توانند همه مشکلات و حوادث را پیش بینی کنند و از لطف و رحمت خدا بی نیازند، آنها نمی دانند تمام هستی شان همچون پر کاهی است در برابر یک طوفان عظیم از حوادث یا همانند قطره کوچک آبی در یک بیابان سوزان ، در یک روز تابستان ، اگر لطف الهی یار و مددکار نباشد از انسان ضعیف کاری ساخته نیست .
((و تو ای پیامبر این پاسخ را نیز به آنان بگو که شما چه انتظاری را درباره ما می کشید جز اینکه به یکی از دو نیکی و خیر و سعادت خواهیم رسید)) یا دشمنان را در هم می کوبیم و پیروز از میدان مبارزه باز می گردیم ، و یا کشته می شویم و شربت شهادت را با افتخار می نوشیم ، هر کدام پیش آید خوش آید که مایه افتخار است و روشنی چشم ما (قل هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 443
اما به عکس ((ما در مورد شما یکی از دو بدبختی ، تیره روزی و بلا و مصیبت را انتظار می کشیم ، یا در این جهان و جهان دیگر به مجازات الهی گرفتار می شوید، و یا به دست ما خوار و نابود خواهید شد)) (و نحن نتربص بکم ان یصیبکم الله بعذاب من عنده او بایدینا).
((حال که چنین است شما انتظار بکشید، و ما هم با شما انتظار می کشیم)) شما در انتظار خوشبختی ما باشید و ما هم در انتظار بدبختی شما نشسته ایم ! (فتربصوا انا معکم متربصون)
نکته ها
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - مقدرات و کوششهای ما
شک نیست که سرنوشت ما تا آنجا که با کار و کوشش و تلاش ما مربوط

است به دست خود ما است و آیات قرآن نیز با صراحت این موضوع را بیان می کند مانند (و ان لیس للانسان الا ما سعی): ((انسان بهره ای جز سعی و کوشش خود ندارد)) (سوره نجم آیه 39) و (کل نفس بما کسبت رهینه): ((هر کس در گرو اعمال خویش است)) (سوره مدثر آیه 38) و آیات دیگر. (هر چند تاثیر تلاش و کوشش نیز از سنن الهی و به فرمان اوست).
ولی در بیرون دایره تلاش و کوشش ما و آنجا که از حریم قدرت ما خارج است ، دست تقدیر تنها حکمران است ، و آنچه به مقتضای قانون علیت که منتهی به مشیت و علم و حکمت پروردگار می شود مقدر شده است انجام پذیر خواهد بود.
منتها افراد با ایمان و خداپرست که به علم و حکمت و لطف و رحمت او مؤ من هستند همه این مقدرات را مطابق ((نظام احسن)) و مصلحت بندگان می دانند، و هر کس بر طبق شایستگیهائی که اکتساب کرده است مقدراتی متناسب آن دارد. تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 444
یک جمعیت منافق و ترسو و تنبل و پراکنده محکوم به فنا هستند، و این سرنوشت برای آنها حتمی است ، اما یک جمعیت با ایمان و آگاه ، و متحد و مصمم جز پیروزی ، سرنوشتی ندارند.
بنابر آنچه گفته شد روشن می شود که آیات فوق نه با اصل آزادی اراده و اختیار منافات دارد و نه دلیلی بر سرنوشت جبری انسانها و بی اثر بودن تلاشها و کوششها است .
2 - در قاموس مؤ منان شکست وجود ندارد
در آخرین آیه مورد بحث به منطق عجیب محکمی برخورد می کنیم که راز اصلی همه پیروزیهای مسلمانان نخستین در آن نهفته شده است ، و اگر پیامبر اسلام هیچ تعلیم و دستوری جز این نداشت برای تضمین پیروزی پیروانش کافی بود، و آن اینکه مفهوم شکست و ناکامی را به کلی از صفحه روح آنها زدوده ، و به آنها ثابت کرده که در هر حال شما پیروزید، کشته شوید پیروزید، و دشمن را بکشید باز هم پیروزید.
شما دو راه در پیش دارید که از هر کدام بروید به منزل مقصود خواهید رسید، بیراهه و پرتگاه مطلقا در مسیر شما وجود ندارد یک راه به سوی شهادت می رود که نقطه اوج افتخار یک انسان با ایمان است ، و بالاترین موهبتی است که برای انسان تصور می شود که با خدا معامله کند جان را بدهد و یک حیات جاویدان و ابدی در جوار قرب پروردگار و در میان نعمتهای غیر قابل توصیفش خریداری کند.
راه دیگر پیروزی بر دشمن و در هم شکستن قدرت اهریمنی او و پاکسازی محیط زندگی انسانها از شر ظالمان و ستمگران و آلودگان است و این نیز فیضی است بزرگ و افتخاری است مسلم .

سربازی که با این روحیه وارد میدان مبارزه می شود هیچگاه فکر فرار

و پشت کردن به دشمن را در سر نمی پروراند، از هیچکس و هیچ چیز نمی هراسد، ترس و وحشت و اضطراب و تردید در وجودش راه ندارد، ارتشی که از چنین سربازانی تشکیل شود ارتشی خواهد بود شکست ناپذیر!
چنین روحیه ای را تنها از طریق تعلیمات اسلامی می توان بارور ساخت و امروز نیز اگر با تعلیم و تربیت صحیح ، این منطق بار دیگر در روح مسلمانان جلوه گر شود، عقب ماندگیها و شکستها را جبران خواهند کرد.
آنها که درباره علل پیشرفت مسلمانان نخستین ، و علل عقب ماندگی امروز، مطالعه و بررسی می کنند، و گاهی این موضوع را معمائی لا ینحل می پندارند خوب است بیایند و کمی در آیه فوق بیندیشند تا پاسخ این سؤ ال را بروشنی در آن بیابند.
قابل توجه اینکه در آیه فوق به هنگامی که سخن از دو شکست منافقان می گوید آنرا شرح می دهد و یک یک بیان می کند، ولی هنگامی که سخن از دو پیروزی مؤ منان می گوید، سر بسته گذاشته از آن می گذرد، گوئی آنچنان روشن و واضح و آشکار است که اصلا نیازی به شرح و بیان ندارد.
و این یک نکته زیبا و لطیف بلاغت است که در آیه فوق به کار رفته .
3 - صفات همیشگی منافقان
بار دیگر تاءکید می کنیم که نباید این آیات را به شکل طرح یک مساءله تاریخی مربوط به گذشته مورد مطالعه قرار دهیم ، بلکه باید بدانیم درسی است رای امروز و دیروز و فردای ما و همه انسانها!
هیچ جامعه ای معمولا از یک گروه منافق ، اندک یا بسیار، خالی نیست و صفات آنها تقریبا یکسان و یکنواخت است .
آنها افرادی هستند نادان و در عین حال خود خواه و متکبر که برای خویش

عقل و درایت فوق العادهای قائلند.
آنها همیشه از راحتی مردم در رنج و عذابند و از ناراحتیهایشان خوشحال و خندان .
آنها همیشه در میان انبوهی از خیالات واهی و تردید و شک و حیرت به سر می برند، و بهمین دلیل گامی به پیش و گامی به پس می نهند.
در مقابل آنها مؤ منان راستین با شادی مردم شاد و با غم آنها شریک و سهیمند، هیچگاه به علم و درایت خود نمی نازند، و هرگز خود را از لطف حق بی نیاز نمی دانند، دلی لبریز از عشق خدا دارند، و در این راه از هیچ حادثهای نمی هراسند. التوبة
آیه 53 - 55
آیه و ترجمه

قُلْ أنفِقُوا طوْعاَ أوْ كَرْهاَ لّن يُتَقَبَّلَ مِنكُمْ إِنَّكُمْ كنتُمْ قَوْماً فَسِقِينَ(53)
وَ مَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنهُمْ نَفَقَتُهُمْ إِلا أَنَّهُمْ كفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِرَسولِهِ وَ لا يَأْتُونَ الصلَوةَ إِلا وَ هُمْ كسالى وَ لا يُنفِقُونَ إِلا وَ هُمْ كَرِهُونَ(54)
فَلا تُعْجِبْک أَمْوَلُهُمْ وَ لا أَوْلَدُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبهُم بهَا فى الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَ تَزْهَقَ أَنفُسهُمْ وَ هُمْ كَفِرُونَ(55)
ترجمه :53 - بگو انفاق کنید خواه از روی میل یا اکراه ، هرگز از شما پذیرفته نمی شود چرا که شما قوم فاسقی بودید.
54 - و هیچ چیز مانع قبول انفاقهای آنها نشد جز اینکه آنها به خدا و پیامبرش کافر شدند و نماز بجا نمی آورند جز با کسالت و انفاق نمی کنند مگر با کراهت !
55 - و (فزونی) اموال و اولاد آنها تو را در شگفتی فرو نبرد، خدا می خواهد آنها را به وسیله آن در زندگی دنیا عذاب کند و در حال کفر بمیرند.
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 447
تفسیر :
این آیات به قسمتی دیگر از نشانه های منافقان و نتیجه و سرانجام کار آنها اشاره کرده و روشن می سازد که چگونه اعمال آنها بی روح و بی اثر است و هیچگونه بهره ای از آن عائدشان نمی شود، و از آنجا که در میان اعمال نیک ، انفاق در راه خدا (زکات به معنی وسیع کلمه) و نماز (پیوند خلق با خالق) موقعیت خاصی دارد، مخصوصا انگشت روی این دو قسمت گذارده است .
نخست می گوید: ((ای پیامبر به آنها بگو: شما چه از روی اراده و اختیار در راه خدا انفاق کنید و چه از روی کراهت و اجبار و ملاحظات شخصی و اجتماعی ، در هر حال از شما منافقان پذیرفته نخواهد شد)) (قل انفقوا طوعا او کرها لن یتقبل منکم).
سپس به دلیل آن اشاره کرده می فرماید: ((زیرا شما گروه فاسقی بودید)) (انکم کنتم قوما فاسقین). نیتهایتان آلوده ، و اعمالتان ناپاک ، و قلبتان تاریک است ، و خدا تنها عملی را می پذیرد که پاک باشد و از شخصی پاک و با تقوا سرزند.
روشن است که فسق در اینجا یک گناه ساده و معمولی نیست زیرا ممکن است انسان مرتکب گناهی شود در عین حال عملی خالص نیز انجام دهد، بلکه منظور از آن کفر و نفاق و یا آلوده شدن انفاقهای آنها به ریا و تظاهر است .
و نیز هیچ مانعی ندارد که فسق در جمله بالا به مفهوم وسیع کلمه ، شامل هر دو باشد چنانکه آیه بعد نیز این قسمت را توضیح خواهد داد.
در آیه بعد بار دیگر عدم قبول انفاقات آنها را توضیح می دهد و می گوید:
تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 448

هیچ چیز مانع قبول انفاقات آنها نشده جز اینکه آنها به خدا و پیامبرش کافر شده اند و هر عملی تواءم با ایمان به خدا و توحید نبوده باشد در پیشگاه خدا قبول نیست (و ما منعهم ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم کفروا بالله و برسوله).
قرآن کرارا روی این مسئله تکیه کرده است که شرط پذیرش اعمال صالح ایمان است ، حتی اگر عمل از روی ایمان سرزند و بعد از مدتی شخص عمل کننده راه کفر پیش گیرد عمل او حبط و نابود و بی اثر می شود (در این باره در جلد دوم تفسیر نمونه از صفحه 69 الی 72 بحث کرده ایم).
پس از ذکر عدم قبول انفاقهای مالی آنها به وضع عبادات آنان اشاره کرده می گوید: ((آنها نماز را بجا نمی آورند مگر از روی کسالت و با ناراحتی و سنگینی)) (و لا یاتون الصلوة الا و هم کسالی).
همانگونه که ((انفاق نمی کنند مگر از روی کراهت و اجبار)) (و لا ینفقون الا و هم کارهون).
در حقیقت به دو دلیل انفاقهای آنها پذیرفته نمی شود یکی به دلیل آنکه از روی کفر و عدم ایمان سر می زند، و دیگر اینکه از روی کراهت و اجبار است .
همچنین به دو علت نماز آنها پذیرفته نیست نخست به علت کفر، و دیگر بخاطر آنکه از روی کسالت و کراهت انجام می گیرد.
جمله های بالا در عین اینکه وضع منافقان را از نظر عدم نتیجه گیری از اعمالشان تشریح می کند در حقیقت نشانه دیگری از نشانه های آنها را بیان می کند، و آن اینکه مؤ منان واقعی را از نشاطی که به هنگام عبادت دارند و از میل و رغبتی که نسبت به اعمال نیک نشان می دهند و مخلصانه به دنبال آن می شتابند بخوبی می توان شناخت .
همانگونه که به وضع منافقان از طرز انجام اعمالشان می توان پی برد، زیرا معمولا از روی بی میلی و دلسردی و ناراحتی و کراهت اقدام به انجام کار تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 449
خیر می کنند، گوئی کسی به اجبار دست آنها را گرفته و کشان کشان به سوی کار خیر می برد.
بدیهی است اعمال گروه نخست چون از عشق خدا سر می زند و با دلسوزی تواءم است همه آداب و مقرراتش رعایت می گردد، ولی اعمال گروه دوم چون از روی کراهت و بی میلی است ناقص و دست و پا شکسته و بی روح است ، بنابر این انگیزه های متفاوت آنها دو شکل متفاوت به اعمالشان می دهد.
در آخرین آیه روی سخن را به پیامبر کرده می گوید: ((فزونی اموال و اولاد آنها نباید تو را در شگفتی فرو برد)) و فکر کنی که آنها با اینکه منافقند چگونه مشمول اینهمه مواهب الهی واقع شده اند (فلا تعجبک

اموالهم و لا اولادهم).
چرا که اینها به ظاهر برای آنها نعمت است اما در حقیقت ((خدا می خواهد به این وسیله آنان را در زندگی دنیا معذب کند، و به خاطر دلبستگی فوق العاده به این امور در حال کفر و بی ایمانی بمیرند)) (انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیوة الدنیا و تزهق انفسهم و هم کافرون).
در واقع آنها از دو راه به وسیله این اموال و اولاد (نیروی اقتصادی و انسانی) معذب می شوند: نخست اینکه این گونه افراد معمولا فرزندانی ناصالح و اموالی بی برکت دارند که مایه درد و رنجشان در زندگی دنیا است ، شب و روز باید برای فرزندانی که مایه ننگ و ناراحتی هستند، تلاش کنند، و برای حفظ اموالی که از طریق گناه بدست آورده اند جان بکنند، و از طرف دیگر چون به این اموال و فرزندان بالاخره دلبستگی دارند و به سرای وسیع و پر نعمت آخرت و جهان پس از مرگ ایمان ندارند چشم پوشی از اینهمه اموال بر ایشان مشکل است تا آنجا تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 450
که ایمانشان را روی آنها گذاشته و با کفر از دنیا می روند، و به سخت ترین وضعی جان می دهند؟
مال و فرزند اگر پاک و صالح باشد موهبت است و سعادت و مایه رفاه و آسایش و اگر ناپاک و ناصالح باشد رنج و عذاب الیم است .
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد
1 - بعضی سؤ ال می کنند که چگونه در آغاز آیه اول گفته شده است خواه از روی اختیار یا اکراه انفاق کنید پذیرفته نمی شود.
در حالی که در آخر آیه دوم تصریح شده که آنها جز از روی کراهت انفاق نمی کنند آیا این دو با هم منافات ندارد؟
ولی با توجه به یک مطلب پاسخ این سؤ ال روشن می شود و آن اینکه آغاز آیه اول در واقع به صورت یک ((قضیه شرطیه)) است ، یعنی اگر از روی اطاعت و یا اکراه انفاق کنید بهر شکل و بهر صورت باشد پذیرفته نخواهد شد، و می دانیم قضیه شرطیه دلیل بر وجود شرط نیست ، یعنی به فرض که از روی میل و اختیار هم انفاق کنند فایده ندارد چون بی ایمانند.
ولی ذیل آیه دوم بیان یک ((قضیه خارجیه)) است و آن اینکه آنها همیشه از روی اکراه انفاق می کنند (دقت کنید).
2 - درس دیگری که از آیات فوق می توان گرفت این است که نباید تنها به نماز و روزه مردم فریفته شد زیرا منافقان ، هم نماز می خواندند، و هم به ظاهر در راه خدا انفاق می کردند، بلکه باید نمازها و انفاقهای منافق گرانه را از اعمال پاک و سازنده مؤ منان راستین باز شناخت و اتفاقا با دقت و کنجکاوی در ظاهر عمل نیز غالبا شناخته می شود. تفسیر نمونه جلد 7

و در حدیث می خوانیم ((لا تنظروا الی طول رکوع الرجل و سجوده فان ذلک شی ء اعتاده و لو ترکه استوحش ، و لکن انظروا الی صدق حدیثه و اداء امانته)): ((تنها به رکوع و سجود طولانی افراد ننگرید، زیرا ممکن است این ((عبادت عادتی)) باشد که از ترکش ناراحت شود و لکن به راستگوئی و اداء امانت آنها دقت کنید زیرا راستی و امانت از ایمان سرچشمه می گیرد در حالی که رکوع و سجود عادتی با کفر و نفاق هم سازگار است). التوبة
آیه 56 - 57
آیه و ترجمه
وَ یحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنهُمْ لَمِنکمْ وَ مَا هُم مِّنکمْ وَ لَکِنَّهُمْ قَوْمٌ یَفْرَقُونَ(56)
لَوْ یجِدُونَ مَلْجَئاً أَوْ مَغَرَتٍ أَوْ مُدَّخَلاً لَّوَلَّوْا إِلَیْهِ وَ هُمْ یجْمَحُونَ(57)
ترجمه :56 - و به خدا سوگند می خورند که آنها از شما هستند در حالی که از شما نیستند، ولی آنها گروهی هستند که می ترسند (و وحشت دارند لذا دروغ می گویند).
57 - اگر پناهگاه یا غارها یا راهی در زیر زمین بیابند به سوی آن حرکت می کنند در حالی که با سرعت و شتاب فرار می کنند.
تفسیر :
نشانه دیگری از منافقان
در آیات فوق یکی دیگر از اعمال و حالات منافقان به روشنی ترسیم شده است می گوید: آنها به خدا سوگند یاد می کنند که از شما هستند (و یحلفون بالله انهم لمنکم).
((در حالی که نه از شما هستند و نه در چیزی با شما موافقند بلکه تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 452
گروهی هستند که فوق العاده می ترسند)) و از شدت ترس کفر را پنهان کرده اظهار ایمان می کنند مبادا گرفتار شوند (و ما هم منکم و لکنهم قوم یفرقون).
((یفرقون)) از ماده ((فرق)) (بر وزن ((شفق))) به معنی شدت خوف و ترس است ، ((راغب)) در کتاب ((مفردات)) می گوید این ماده در اصل به معنی تفرق و جدائی و پراکندگی است گوئی آنچنان می ترسند که می خواهد قلبشان از هم متفرق و متلاشی گردد.
در واقع چون تکیه گاهی در باطن ندارند همواره گرفتار ترس و وحشتی عظیم هستند و به خاطر همین ترس و وحشت هیچگاه آنچه در باطن دارند اظهار نمی کنند، و چون از خدا نمی ترسند از همه چیز می ترسند و دائما در حال وحشت به سر می برند، در حالی که مؤ منان راستین در سایه ایمان آرامش و شهامت خاصی دارند.

در آیه بعد شدت بغض و عداوت و نفرت آنها را از مؤ منان در عبارتی کوتاه اما بسیار رسا و گویا منعکس می کند می گوید ((آنها چنان هستند که اگر پناهگاهی (همانند یک دژ محکم) بیابند، یا دسترسی به غارهائی در کوهها داشته باشند، یا بتوانند راهی در زیر زمین پیدا کنند، با سرعت هر چه بیشتر به سوی آن می شتابند)) تا از شما دور شوند و بتوانند کینه و عداوت خود را آشکار سازند (لو یجدون ملجا او مغارات او مدخلا لولوا الیه و هم یجمحون).
((ملجاء)) به معنی پناهگاه است همچون قلعه های محکم و یا مانند آن .
((مغارات)) جمع ((مغاره)) به معنی غار است .
((مدخل)) به معنی راههای پنهانی است مانند نقبهائی که در زیر زمین می زنند و از آن وارد محلی می شوند.
((یجمحون)) از ماده ((جماح)) به معنی حرکت شتابانه و شدیدی است

هیچ چیز نتواند از آن جلوگیری کند، همانند حرکت اسبهای سرکش و چموش که نتوان آنها را متوقف ساخت و به همین جهت چنین اسبی را ((جموح)) می گویند.
به هر حال این یکی از رساترین تعبیراتی است که قرآن درباره ترس و وحشت منافقان و یا بغض و نفرت آنان بیان کرده که آنها اگر در کوهها و روی زمین راه فراری پیدا کنند از ترس یا عداوت از شما دور می شوند ولی چون قوم و قبیله اموال و ثروتی در محیط شما دارند مجبورند دندان بر جگر بگذارند و بمانند!. التوبة
آیه 58 - 59
آیه و ترجمه
وَ مِنهُم مَّن یَلْمِزُک فی الصدَقَتِ فَإِنْ أُعْطوا مِنهَا رَضوا وَ إِن لَّمْ یُعْطوْا مِنهَا إِذَا هُمْ یَسخَطونَ(58)
وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضوا مَا ءَاتَاهُمُ اللَّهُ وَ رَسولُهُ وَ قَالُوا حَسبُنَا اللَّهُ سیُؤْتِینَا اللَّهُ مِن فَضلِهِ وَ رَسولُهُ إِنَّا إِلی اللَّهِ رَغِبُونَ(59)
ترجمه :58 - و در میان آنها کسانی هستند که در (تقسیم) غنائم به تو ایراد می کنند، اگر از آن به آنها بدهند راضی می شوند و اگر ندهند خشم می گیرند (خواه حق آنها باشد یا نه).
59 - ولی اگر آنها به آنچه خدا و پیامبرش به آنها می دهد راضی باشند و بگویند خداوند برای ما کافی است و به زودی خدا و رسولش از فضل خود به ما می بخشد ما تنها رضای او را می طلبیم (اگر چنین کنند به سود آنهاست). تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 454
شاءن نزول :
در تفسیر ((در المنثور)) از ((صحیح بخاری)) و ((نسائی)) و از گروهی

دیگر چنین نقل شده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مشغول تقسیم اموالی (از غنائم یا مانند آن) بود که یکی از طائفه ((بنی تمیم)) به نام ((ذو الخویصرة)) فرا رسید صدا زد: ای رسولخدا! عدالت کن ! پیامبر فرمود : وای بر تو اگر من عدالت نکنم چه کسی عدالت خواهد کرد؟!، ((عمر)) صدا زد ای رسولخدا به من اجازه بده تا گردنش را بزنم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: او را به حال خود واگذار! او یارانی دارد که نماز و روزه خود را در برابر نماز و روزه آنها کوچک می شمرید ولی با اینحال آنها از دین فرار می کنند همانگونه که تیر از کمان !.
در این هنگام آیات فوق نازل شد و به اینگونه افراد اندرز داد.
تفسیر :
خودخواهان بی منطق
در نخستین آیه فوق به یکی دیگر از حالات منافقان اشاره شده و آن اینکه آنها هرگز راضی به حق خود نیستند، و دائما انتظار دارند از اموال بیت المال و یا منافع عمومی هر چه بیشتر بهره ببرند، خواه مستحق باشند یا نه ، دوستی و دشمنی آنها بر محور همین منافع دور می زند، هر کس جیب آنها را پر کند از او راضی هستند و هر کس به خاطر رعایت عدالت حق دیگران را به آنها نبخشد از او ناراضی می شوند.
حق و عدالت در قاموس آنها مفهومی ندارد، و اگر داشته باشد عادل کسی

است که هر چه بیشتر به آنها بدهد و ظالم کسی است که حق دیگران را از آنان باز دارد! و به تعبیر دیگر آنها فاقد هر گونه شخصیت اجتماعی هستند و تنها دارای یک شخصیت فردی و در چهار چوبه منافع خویش می باشند، و همه چیز را تنها از این زاویه می نگرند!.
لذا می گوید: ((بعضی از آنها در تقسیم صدقات به تو عیب می گیرند)) و می گویند عدالت را رعایت نکردی (و منهم من یلمزک فی الصدقات).
اما در حقیقت چنین است که آنها به منافع خویش می نگرند ((اگر سهمی به آنها داده شود راضیند و خوشحال و تو را مجری عدالت می دانند هر چند استحقاق نداشته باشند)) (فان اعطوا منها رضوا).
((اما اگر چیزی از آن به آنها داده نشود خشمگین می شوند)) و تو را متهم به بیعدالتی می کنند (و ان لم یعطوا منها اذاهم یسخطون):
((ولی اگر آنها به حق خود راضی باشند و به آنچه خدا و پیامبرش در اختیار آنها گذارده رضایت دهند و بگویند همین برای ما کافی است و اگر هم نیاز بیشتری داریم خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از فضل خود به زودی به ما می بخشند ما تنها رضای او را می طلبیم و از او می خواهیم که ما را از اموال مردم بی نیاز سازد، اگر آنها چنین کنند به سود آنها است)) (و لو انهم رضوا ما آتاهم الله و رسوله و قالوا حسبنا الله سیوتینا الله

من فضله و رسوله انا الی الله راغبون).
آیا در جوامع اسلامی امروز چنین کسانی یافت نمی شوند؟
آیا همه مردم به حق مشروع خود قانعند؟ و هر کس تنها به مقدار حقش به آنها بدهد او را عدالت پیشه می دانند؟
مسلما جواب این سؤ الها منفی است ، با نهایت تاسف هنوز بسیارند کسانی که مقیاس سنجش حق و عدالت را منافع شخصی خویش می پندارند، و به حقوق تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 456
خویش قانع نیستند، و اگر کسی بخواهد همه را - مخصوصا محرومان را - به حق مشروعشان برساند داد و فریادشان بلند می شود.
بنابر این لزومی ندارد برای شناخت منافقان صفحات تاریخ را ورق بزنیم یک نگاه به اطراف خود و حتی نگاهی به خودمان بکنیم می توانیم وضع خود و دیگران را دریابیم .
پروردگارا! روح ایمان را در ما زنده کن ! و فکر شیطانی و نفاق را در ما بمیران !
و به ما توفیق مرحمت فرما تا خود را آنچنان بسازیم که به حق خویشتن قانع باشیم ! نه به دیگران اجحاف کنیم و نه عدالت را در غصب حقوق سایرین بدانیم .
همیشه خواهان عدالت باشیم و مجری عدالت !... التوبة
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 3
آیه 60
آیه و ترجمه
إِنَّمَا الصدَقَت لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسكِينِ وَ الْعَمِلِينَ عَلَيهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبهُمْ وَ فى الرِّقَابِ وَ الْغَرِمِينَ وَ فى سبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السبِيلِ فَرِيضةً مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكيمٌ(60)
ترجمه :60- زکات مخصوص فقراء و مساکین و کارکنانی است که برای (جمع آوری) آن کار می کنند، و کسانی که برای جلب محبتشان اقدام می شود، و برای (آزادی) بردگان ، و بدهکاران ، و در راه (تقویت آئین خدا، و واماندگان در راه ، این یک فریضه (مهم) الهی است و خداوند دانا و حکیم است .
تفسیر :مصارف زکات و ریزهکاریهای آن
در تاریخ اسلام دو دوران مشخص دیده می شود، دوران مکه که همت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مسلمانان در آن مصروف تعلیم و تربیت نفرات و آموزش و تبلیغ می شد، و دوران مدینه که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن دست به تشکیل حکومت اسلامی و پیاده کردن و اجرای تعلیمات اسلام ، از طریق این حکومت صالح زد. بدون شک یکی از ابتدائی و ضروریترین مساءله ، به هنگام تشکیل حکومت تشکیل

((بیت المال)) است که به وسیله آن نیازهای اقتصادی حکومت بر آورده شود، نیازهائی که در هر حکومتی بدون استثناء وجود دارد.
به همین دلیل یکی از نخستین کارهائی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مدینه انجام داد تشکیل بیت المال بود که یکی از منابع آنرا ((زکات)) تشکیل میداد، و طبق مشهور تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 4
این حکم در سال دوم هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تشریع شد. البته همانگونه که بعدا به خواست خدا اشاره خواهیم کرد، حکم زکات قبلا در مکه نازل شده بود، اما نه به صورت وجوب جمع آوری در بیت المال ، بلکه خود مردم اقدام به پرداخت آن می کردند، ولی در مدینه دستور جمع آوری و ((تمرکز)) آن از ناحیه خداوند در آیه 103 توبه صادر گردید.
آیه مورد بحث که مسلما بعد از آیه وجوب اخذ زکات نازل شده ، (هر چند در قرآن از آن ذکر گردیده است) مصارف گوناگون زکات را بیان می کند.
و جالب اینکه آیه ، با کلمه انما که دلیل بر انحصار است ، آغاز شده ، و این نشان می دهد که بعضی از افراد خود خواه ، یا بیخبر، انتظار داشتند بدون هیچگونه استحقاق ، سهمی از زکات دریافت دارند که با کلمه انما دست رد به سینه همه آنها زده شده است . در دو آیه قبل از این آیه ، نیز این معنی منعکس بود که بعضی بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم خرده می گرفتند که چرا سهمی از زکات را در اختیار آنها نمی گذارد و حتی در صورت محروم شدن از آن خشمگین می شدند، اما به هنگام برخورداری ابراز رضایت می کردند. به هر حال آیه فوق به روشنی مصارف واقعی زکات را بیان کرده ، و به تمام توقعات بیجا پایان می دهد، و آنرا در هشت مصرف خلاصه می کند:
1 - ((فقراء)) نخست می گوید: ((صدقات و زکات برای فقیران است)) (انما الصدقات للفقراء).
2- ((مساکین)) (والمساکین). در اینکه فقیر و مسکین با هم چه تفاوتی دارند بحثی است که در پایان تفسیر آیه خواهد آمد.
3- ((عاملان)) و جمع آوری کنندگان زکات (والعاملین علیها).
این گروه در حقیقت کارمندان و کارکنانی هستند که برای جمع آوری تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 5
زکات و اداره بیت المال اسلام تلاش و کوشش می کنند، و آنچه به آنها داده می شود در حقیقت به منزله مزد و اجرت آنها است ، و لذا فقر در این گروه به هیچوجه شرط نیست .
4- ((مؤ لفة قلوبهم)) یعنی کسانی که انگیزه معنوی نیرومندی برای پیشبرد اهداف اسلامی ندارند، و با تشویق مالی میتوان تاءلیف قلب ، و جلب محبت آنان نمود (والمؤ لفة قلوبهم).

توضیح بیشتر درباره این گروه بعدا خواهد آمد.
5- ((آزاد ساختن بردگان)) (وفی الرقاب).
یعنی سهمی از زکات ، تخصیص به مبارزه با بردگی ، و پایان دادن به این موضوع ضد انسانی ، داده می شود، و همانگونه که در جای خود گفتهایم برنامه اسلام در مورد بردگان برنامه ((آزادی تدریجی)) است که نتیجه نهائیش آزاد ساختن همه بردگان بدون روبرو شدن به واکنشهای نامطلوب اجتماعی آن می باشد، و تخصیص سهمی از زکات ، به این موضوع ، گوشهای از این برنامه را تشکیل میدهد.
6- ((اداء دین بدهکاران)) و آنها که بدون جرم و تقصیر زیر بار بدهکاری مانده و از ادای آن عاجز شده اند (والغارمین).
7- ((در راه خدا)) (و فی سبیل الله).
همانگونه که در پایان آیه اشاره خواهیم کرد منظور از آن تمام راههائی است که به گسترش و تقویت آئین الهی منتهی شود، اعم از مساءله جهاد و تبلیغ و مانند آن .
8- ((واماندگان در راه)) (وابن السبیل).
یعنی مسافرانی که بر اثر علتی در راه مانده ، و زاد و توشه و مرکب کافی برای رسیدن به مقصد ندارند، هر چند افراد فقیر و بیبضاعتی نیستند، ولی بر اثر تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 6
دزد زدگی ، یا بیماری ، یا گم کردن اموال خود، و یا علل دیگر، به چنین وضعی افتاده اند، اینگونه اشخاص را باید از طریق زکات به مقداری که برای رسیدن به مقصد لازم است بی نیاز ساخت .
در پایان آیه به عنوان تاءکید روی مصارف گذشته می فرماید: ((این فریضه الهی است)) (فریضة من الله).
و بدون شک این فریضه ، حساب شده ، و کاملا دقیق ، و جامع مصلحت فرد و اجتماع است ، زیرا ((خداوند دانا و حکیم است)) (و الله علیم حکیم).
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
نکته ها
1- فرق میان ((فقیر)) و ((مسکین))
در میان مفسران گفتگو است که آیا فقیر و مسکین ، مفهوم واحدی دارند و به عنوان تاءکید در آیه فوق ذکر شده اند؟ و بنابراین مصارف زکات ، هفت مصرف می شود، و یا اینکه دو مفهوم مخالف دارند؟
غالب مفسران و فقها احتمال دوم را پذیرفتهاند، ولی در میان طرفداران این عقیده ، نیز در تفسیر این دو کلمه ، گفتگوهای زیادی است ، اما آنچه نزدیکتر به نظر می رسد این است که ((فقیر)) به معنی کسی است که در زندگی خود کمبود مالی دارد، هر چند مشغول کسب و کاری باشد و هرگز

از کسی سؤ ال نکند، اما ((مسکین)) کسی است که نیازش شدیدتر است و دستش از کار کوتاه است ، و به همین جهت از این و آن سؤ ال می کند.
شاهد این موضوع ، نخست ریشه لغت مسکین است که از ماده ((سکون)) گرفته شده ، گویا چنین کسی بر اثر شدت فقر، ساکن و زمینگیر شده است .
دیگر اینکه ملاحظه موارد استعمال این دو کلمه در قرآن معنی فوق را تاءیید تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 7
می کند، از جمله در آیه 16 سوره بلد میخوانیم : او مسکینا ذا متربة : یا مسکین خاک نشینی را اطعام کند و در آیه 8 سوره نساء میخوانیم : و اذا حضر القسمة اولوا القربی و الیتامی و المساکین فارزقوهم : هر گاه خویشاوندان و یتیمان و مسکینان ، در موقع تقسیم ارث ، حضور یابند، چیزی از آن به آنها ببخشید از این تعبیر استفاده می شود که منظور از مساکین سائلانی است که گاه در این مواقع حضور می یابند.
و در آیه 24 سوره قلم میخوانیم ان لا یدخلنها الیوم علیکم مسکین : امروز هیچ مسکینی نباید در محوطه زراعت شما حضور یابد! که اشاره به - سائلان است .
همچنین تعبیر به اطعام مسکین یا طعام مسکین در آیات متعددی از قرآن نشان میدهد که مساکین افراد گرسنهای هستند که حتی نیاز به یک وعده غذا دارند.
در حالی که از پارهای از موارد استعمال کلمه ((فقیر)) در قرآن به خوبی استفاده می شود که افراد آبرومندی که هرگز روی سؤ ال ندارند اما گرفتار کمبود مالی هستند، در مفهوم این کلمه واردند، مانند آنچه در آیه 273 سوره بقره دیده می شود للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف : ((انفاق برای فقیرانی است که در راه خدا گرفتار شده اند، و آنچنان ظاهر خویش را حفظ می کنند که جاهل از شدت عفت نفس آنان ، چنین می پندارد که غنی و بی نیازند)).
از همه اینها گذشته در روایتی که محمد بن مسلم از امام صادق (علیهالسلام) یا امام باقر (علیهالسلام) نقل کرده می خوانیم که از آن حضرت درباره ((فقیر)) و ((مسکین)) سؤ ال کردند، فرمود: الفقیر الذی لا یسئل و المسکین الذی هو اجهد منه الذی یسئل : ((فقیر کسی است که سؤ ال نمی کند، و مسکین حالش از او سخت تر است ، تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 8
و کسی است که از مردم سؤ ال و تقاضا می کند)) (1).
همین مضمون در حدیث دیگری از ابو بصیر از امام صادق (علیهالسلام) نقل شده است ، و هر دو صراحت در مفهوم فوق دارد.

البته پارهای از قرائن گواهی بر خلاف آنچه در بالا گفتیم می دهد، ولی هر گاه مجموع قرائن موجود را در نظر بگیریم ، روشن می شود که حق همان است که در بالا گفته شد.
2- آیا لازم است زکات به هشت قسمت مساوی تقسیم شود؟
بعضی از مفسران یا فقهاء عقیده دارند که ظاهر آیه فوق این است که باید زکات مال به هشت سهم مساوی تقسیم گردد، و هر کدام در مصرف خود صرف شود، مگر اینکه مقدار زکات بقدری ناچیز باشد که نتوان آنرا به هشت سهم قابل ملاحظه تقسیم کرد.
ولی اکثریت قاطع فقها برایننند که اصناف هشتگانه فوق مواردی است که صرف زکات در آنها مجاز است ، و تقسیم کردن در آن واجب نیست .
سیره قطعی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان اهلبیت (علیهمالسلام) و یاران آنها نیز این معنی را تاءیید می کند، به علاوه با توجه به اینکه زکات یک مالیات اسلامی است و حکومت اسلامی موظف است آنرا از مردم وصول کند، و هدف از تشریع آن رفع نیازمندیهای گوناگون جامعه اسلامی می باشد، طبعا چگونگی مصرف آن در این مصارف هشتگانه بستگی به ضرورتهای اجتماعی از یکسو، و نظر حکومت اسلامی از سوی دیگر دارد. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 9
3- در چه زمانی زکات واجب شد؟
از آیات مختلف قرآن از جمله آیه 156 سوره اعراف ، و آیه 3 سوره نمل ، و آیه 4 سوره لقمان ، و آیه 7 سوره فصلت که همه از سورههای مکی هستند، چنین استفاده می شود که حکم وجوب زکات در مکه نازل شده است ، و مسلمانان موظف به انجام این وظیفه اسلامی بوده اند، ولی به هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه آمد و پایه حکومت اسلامی را گذارد و طبعا نیاز به تشکیل بیت المال پیدا کرد، از طرف خداوند ماموریت یافت که زکات را از مردم شخصا بگیرد (نه اینکه خودشان به میل و نظر خود در مصارف آن صرف کنند).
آیه شریفه خذ من اموالهم صدقة ... (سوره توبه 103) در این هنگام نازل ، شد، و مشهور این است که این در سال دوم هجرت بود، سپس مصارف زکات به طور دقیق در آیه مورد بحث که آیه 60 سوره توبه است بیان گردید، و جای تعجب نیست که تشریع اخذ زکات در آیه 103 باشد و ذکر مصارف آن که می گویند در سال نهم هجرت نازل شده در آیه 60، زیرا می دانیم آیات قرآن بر طبق تاریخ نزول جمع آوری نشده ، بلکه به فرمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هر کدام در مورد مناسب قرار داده شده است .
4-- منظور از مؤ لفة قلوبهم چه اشخاصی هستند؟
آنچه از تعبیر مؤ لفة قلوبهم فهمیده می شود آن است که یکی از مصارف

زکات کسانی هستند که به خاطر ایجاد الفت و محبت به آنها زکات داده می شود، ولی آیا منظور از آن کفار و غیر مسلمانانی است که به خاطر استفاده از همکاری آنها در جهاد از طریق کمک مالی تشویق می شوند ؟ یا مسلمانان ضعیف الایمان را نیز شامل میگردد ؟ تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 10

همانگونه که در مباحث فقهی گفته ایم مفهوم آیه ، و همچنین پارهای از روایات که در این زمینه وارد شده مفهوم وسیعی دارد، و تمام کسانی را که با تشویق مالی ، از آنها به نفع اسلام و مسلمین جلب محبت می شود، در بر می گیرد، و دلیلی بر تخصیص آن به کفار نیست .

5- نقش زکات در اسلام

با توجه به اینکه اسلام به صورت یک مکتب صرفا اخلاقی ، و یا فلسفی و اعتقادی ، ظهور نکرد، بلکه به عنوان یک ((آئین جامع)) که تمام نیازمندیهای مادی و معنوی در آن پیشبینی شده ، پا به عرصه ظهور گذاشت ، و نیز با توجه به اینکه اسلام ، از همان عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، با تاءسیس حکومت همراه بود، و همچنین با توجه به اینکه اسلام توجه خاصی به حمایت از محرومان و مبارزه با فاصله طبقاتی دارد، روشن می شود که نقش بیت المال ، و زکات که یکی از منابع درآمد بیت المال است ، از مهمترین نقشها است .

شک نیست که هر جامعهای دارای افرادی از کار افتاده ، بیمار، یتیمان بی سرپرست ، معلولین ، و امثال آنها می باشد که باید مورد حمایت قرار گیرند. و نیز برای حفظ موجودیت خود در برابر هجوم دشمن ، نیاز به سربازان مجاهدی دارد که هزینه آنها از طرف حکومت پرداخته می شود، همچنین کارمندان حکومت اسلامی ، دادرسان و قضات ، و نیز وسائل تبلیغاتی و مراکز دینی ، هر کدام نیازمند به صرف هزینهای است که بدون یک پشتوانه مالی منظم ، و مطمئن ، سامان نمی پذیرد.

به همین دلیل در اسلام مساءله زکات که در حقیقت یکنوع ((مالیات بر درآمد و تولید و ((مالیات بر ثروت راکد)) محسوب می شود، از اهمیت خاصی برخوردار است ، تا آنجا که در ردیف مهمترین عبادات قرار گرفته ، و در بسیاری تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 11

از موارد با نماز همراه ذکر شده ، و حتی شرط قبولی نماز شمرده شده است !

حتی در روایات اسلامی میخوانیم که اگر حکومت اسلامی از شخص ، یا اشخاصی ، مطالبه زکات کند، و آنها در برابر حکومت ، ایستادگی کنند و سرباز زنند، مرتد محسوب می شوند، و در صورتی که اندرزها در مورد آنها سود ندهد، توسل به نیروی نظامی ، در مقابل آنها جایز است ، داستان اصحاب رده (همان گروهی که بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)

سر از پرداخت زکات باز زدند و خلیفه وقت به مبارزه با آنها برخاست و حتی علی (علیهالسلام) این مبارزه را امضاء کرد و شخصا یکی از پرچمداران در میدان جنگ بود) در تواریخ اسلام مشهور است .
در روایتی از امام صادق (علیهالسلام) میخوانیم : من منع قیراطا من الزکاة فلیس هو بمومن ، و لا مسلم ، و لا کرامة !: کسی که یک قیراط از زکات را نپردازد نه مؤ من است و نه مسلمان و ارزشی ندارد.
جالب توجه اینکه از روایات استفاده می شود که حدود و مقدار زکات آن چنان دقیقا در اسلام تعیین شده ، که اگر همه مسلمانان زکات اموال خویش را بطور صحیح و کامل بپردازند، هیچ فردی فقیر و محروم در سرتاسر کشور اسلامی باقی نخواهد ماند.

در حدیثی از امام صادق (علیهالسلام) می خوانیم ولو ان الناس ادوا زکاة اموالهم ما بقی مسلم فقیرا محتاجا!... و ان الناس ما افتقروا، و لا احتاجوا، و لا جاعوا، و لا عروا، الا بذنوب الاغنیاء!: ((اگر همه مردم زکات اموال خود را بپردازند مسلمانی فقیر و نیازمند، باقی نخواهد ماند، و مردم فقیر و محتاج و گرسنه و برهنه نمی شوند مگر به خاطر گناه ثروتمندان))!
و نیز از روایات استفاده می شود که ادای زکات باعث حفظ اصل مالکیت
و تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 12
تحکیم پایه های آنست ، بطوری که اگر مردم این اصل مهم اسلامی را فراموش کنند شکاف و فاصله میان گروهها آنچنان می شود که اموال اغنیاء نیز به خطر خواهد افتاد.
در حدیثی از امام موسی بن جعفر (علیهالسلام) می خوانیم حصنوا اموالکم بالزکاة : ((اموال خود را بوسیله زکات حفظ کنید)). همین مضمون از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیر مؤ منان علی (علیهالسلام) نیز در احادیث دیگر نقل شده است . برای اطلاع بیشتر از این احادیث به ابواب یک و سه و چهار و پنج از ابواب زکات از جلد ششم وسائل مراجعه فرمائید.
نکته آخر
6- آخرین نکتهای که توجه به آن لازم است این است که در آیه مورد بحث در مورد چهار گروه کلمه ((لام)) ذکر شده (انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملین علیها و المؤ لفة قلوبهم) و این تعبیر معمولا نشانه ((ملکیت)) است .
ولی در مورد چهار گروه دیگر کلمه ((فی)) آمده است (و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل) و این تعبیر معمولا برای بیان مصرف است .
در میان مفسران در تفسیر این ((اختلاف تعبیر)) گفتگو است ، بعضی معتقدند که گروه چهارگانه اول ، مالک زکات ، می شوند، و گروه چهارگانه دوم ، مالک ، نخواهند شد، و تنها جایز است زکات در مورد آنان مصرف گردد.
بعضی دیگر معتقدند که این اختلاف تعبیر اشاره به نکته دیگری است
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 13
و آن اینکه گروه چهارگانه دوم استحقاق بیشتری برای زکات دارند، زیرا کلمه ((فی)) برای بیان ظرفیت است ، گویا این گروه چهارگانه ظرف زکات می باشند و زکات مظروف آنها است ، در حالی که گروههای نخستین چنین نیستند.
ولی ما در اینجا احتمال دیگری را انتخاب کردهایم و آن اینکه شش گروه

((فقراء، مساکین ، عاملین علیها، مؤ لفة قلوبهم ، غارمین ، و ابن السبیل که بدون فی ذکر شده اند یکسان می باشند و عطف بر یکدیگر و دو گروه دیگر که ((فی الرقاب)) و ((فی سبیل الله)) است و با کلمه ((فی)) بیان گردیده ، وضع خاصی دارند، شاید این تفاوت تعبیر از این نظر باشد که گروههای ششگانه می توانند مالک زکات شوند، و می توان زکات را به خود آنها پرداخت (حتی بدهکاران و کسانی که از ادای دین خود ناتوانند، البته در صورتی که اطمینان داشته باشیم آنرا در مورد ادای دین خود مصرف می کنند).
ولی دو گروه مالک زکات نمی شوند، و نمی توان به آنها پرداخت ، بلکه باید در مورد آنها مصرف گردد، مثلا بردگان را باید از طریق زکات خرید و آزاد کرد، روشن است که آنها در این صورت مالک زکات نمی شوند، و همچنین مواردی که تحت عنوان ((فی سبیل الله)) مندرج است ، از قبیل هزینه جهاد، تهیه اسلحه و یا ساختن مسجد و مراکز دینی و مانند آنها هیچیک مالک زکات نیستند، بلکه مصرف آنند.
و به هر حال این تفاوت در تعبیر نشان میدهد که تا چه اندازه تعبیرات قرآن حساب شده است . التوبة
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 14
آیه 61
آیه و ترجمه
وَ مِنهُمُ الَّذِینَ یُؤْذُونَ النَّبىَّ وَ یَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَیرٍ لَّکمْ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ رَحْمَةٌ لِّلَّذِینَ ءَامَنُوا مِنکمْ وَ الَّذِینَ یُؤْذُونَ رَسولَ اللَّهِ لهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ(61)
ترجمه :61- از آنها کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند، و می گویند او خوشباور و گوشی است !، بگو خوشباور بودن او به نفع شماست (ولی بدانید) او ایمان به خدا دارد و (تنها) تصدیق مؤ منان می کند، و رحمت است برای کسانی از شما که ایمان آورده اند، و آنها که فرستاده خدا را آزار می دهند عذاب دردناکی دارند.
شان نزول :این حسن است نه عیب !
برای آیه فوق شاءن نزولهائی ذکر شده که بیشباهت به یکدیگر نیست ، از جمله اینکه گفته اند: این آیه درباره گروهی از منافقان نازل شده ، که دور هم نشسته بودند و سخنان ناهنجار، درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می گفتند، یکی از آنان گفت : این کار را نکنید، زیرا، می ترسیم به گوش محمد برسد، و او به ما بد بگوید (و مردم را بر ضد ما بشوراند).
یکی از آنان که نامش ((جلاس)) بود گفت : مهم نیست ، ما هر چه بخواهیم میگوئیم ، و اگر به گوش او رسید نزد وی می رویم ، و انکار می کنیم ، و او از ما می پذیرد، زیرا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آدم

خوشباور و دهنبینی است ، و هر کس هر چه بگوید قبول می کند، در این هنگام آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت : تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 15
تفسیر :در این آیه همانگونه که از مضمون آن استفاده می شود سخن از فرد یا افرادی در میان است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را با گفته های خود آزار می دادند و می گفتند او انسان خوشباور، و دهن بینی است (و منهم الذین یؤ ذون النبی و یقولون هو اذن).
((اذن)) در اصل به معنی گوش است ، ولی به اشخاصی که زیاد به حرف مردم گوش می دهند، و به اصطلاح ((گوشی)) هستند نیز این کلمه اطلاق می شود.
آنها در حقیقت یکی از نقاط قوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را که وجود آن در یک رهبر کاملا لازم است ، به عنوان نقطه ضعف نشان میدادند و از این واقعیت غافل بودند که یک رهبر محبوب ، باید نهایت لطف و محبت را نشان دهد، و حتی الامکان عذرهای مردم را بپذیرد، و در مورد عیوب آنها پردهدری نکند (مگر در آنجا که این کار موجب سوء استفاده شود).
لذا قرآن بلافاصله اضافه می کند که : ((به آنها بگو اگر پیامبر گوش به سخنان شما فرا می دهد، و عذرتان را می پذیرد، و به گمان شما یک آدم گوشی است این به نفع شما است))! (قل اذن خیر لکم).
زیرا از این طریق آبروی شما را حفظ کرده ، و شخصیت تان را خرد نمی کند عواطف شما را جریحهدار نمی سازد، و برای حفظ محبت و اتحاد و وحدت شما از این طریق کوشش می کند، در حالی که اگر او فورا پردهها را بالا میزد، و دروغگویان را رسوا می کرد، دردسر فراوانی برای شما فراهم می آمد، علاوه بر اینکه آبروی عدهای به سرعت از بین می رفت ، راه بازگشت و توبه بر آنها بسته می شد، و افراد آلودهای که قابل هدایت بودند در صف بدکاران جای می گرفتند تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 16
و از اطراف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دور می شدند.
یک رهبر مهربان و دلسوز، و در عین حال پخته و دانا، باید همه چیز را بفهمد، ولی باید بسیاری از آنها را به روی خود نیاورد، تا آنها که شایسته تربیتند، تربیت شوند و از مکتب او فرار نکنند و اسرار مردم از پرده برون نیفتد.
این احتمال نیز در معنی آیه وجود دارد که خداوند در پاسخ عیب جویان می گوید: چنان نیست که او گوش به همه سخنان فرا، دهد، بلکه او گوش به سخنانی می دهد که به سود و نفع شما است ، یعنی وحی الهی را می شنود، پیشنهاد مفید را استماع می کند و عذرخواهی افراد را در مواردی که به نفع آنها و جامعه است می پذیرد.

سپس برای اینکه عیب جویان از این سخن سوء استفاده نکنند، و آنرا دستاویز قرار ندهند، چنین اضافه می کند: ((او به خدا و فرمانهای او ایمان دارد، و به سخنان مؤ منان راستین گوش فرا میدهد، و آنرا می پذیرد و به آن ترتیب اثر میدهد)) (یؤ من بالله و یؤ من للمؤ منین). یعنی در واقع پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دو گونه برنامه دارد: یکی برنامه حفظ ظاهر و جلوگیری از پرده دری ، و دیگری در مرحله عمل ، در مرحله اول به سخنان همه گوش فرا میدهد، و ظاهرا انکار نمی کند، ولی در مقام عمل تنها توجه او به فرمانهای خدا و پیشنهادها و سخنان مؤ منان راستین است ، و یک رهبر واقعبین باید چنین باشد، و تاءمین منافع جامعه جز از این راه ممکن نیست لذا بلافاصله تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 17
می فرماید: ((او رحمت برای مؤ منان شما است)) (و رحمة للذین آمنوا منکم).
ممکن است در اینجا سؤ ال شود که در پارهای از آیات قرآن می خوانیم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ((رحمة للعالمین)) است (انبیاء - 107).
ولی آیه مورد بحث می گوید: رحمت برای مؤ منان است ، آیا آن عمومیت با این ((تخصیص)) سازگار است ؟!
اما با توجه به یک نکته ، پاسخ این سؤ ال روشن می شود، و آن اینکه : رحمت ، درجات و مراتب دارد که یکی از مراتب آن قابلیت و استعداد است ، و مرتبه دیگر ((فعلیت)).
مثلا باران رحمت الهی است ، یعنی این قابلیت و شایستگی ، در تمام قطرات آن وجود دارد که منشاء خیر و برکت و نمو و حیات باشد، ولی مسلما ظهور و بروز آثار این ((رحمت)) تنها در سرزمینهای آماده و مستعد است ، بنابراین هم می توانیم بگوئیم تمام قطرههای باران ، رحمت است و هم صحیح است گفته شود این قطرات در سرزمینهای مستعد و آماده ، ((مایه)) رحمت است ، جمله اول اشاره به مرحله اقتضا و قابلیت است ، و جمله دوم اشاره به مرحله وجود و فعلیت .
در مورد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او بالقوه برای همه جهانیان مایه رحمت است ، ولی بالفعل مخصوص مؤ منان می باشد.
تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند این است که نباید آنها که پیامبر ع را با این سخنان خود ناراحت می کنند و از او عیب جوئی می نمایند، تصور کنند که بدون مجازات خواهند ماند، درست است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در برابر آنها وظیفهای دارد که با بزرگواری و وسعت روح خود با آنان روبرو شود، و از رسوا ساخت شان خودداری کند، ولی مفهوم این سخن چنین نیست که آنها در این اعمال خود بدون کیفر خواهند ماند، لذا در پایان آیه می فرماید: ((آنها که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و

سلم) را آزار می رسانند عذابی دردناک دارند)) (و الذین یؤ ذون رسول الله لهم عذاب الیم). التوبة
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 18
آیه 62- 63
آیه و ترجمه
یحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَکُمْ لِیرْضوکمْ وَ اللَّهُ وَ رَسولُهُ أَحَقُّ أَن یُرْضوهُ إِن کانُوا مُؤْمِنِینَ(62)
أَ لَمْ یَعْلَمُوا أَنَّهُ مَن یحَادِدِ اللَّهَ وَ رَسولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَلِداً فِیهَا ذَلِک الْخِزْی الْعَظِیمُ(63)
ترجمه :62- برای شما، سوگند به خدا یاد می کنند تا شما را راضی کنند، در حالی که شایسته تر این است که خدا و رسولش را راضی سازند، اگر (راست می گویند و) ایمان دارند.
63- آیا نمی دانند هر کس با خدا و رسولش دشمنی کند، برای او آتش دوزخ است که جاودانه در آن می ماند، این یک رسوائی بزرگ است !
شان نزول :از گفتار بعضی از مفسران چنین استفاده می شود که در آیه فوق مکمل آیه گذشته است ، و طبعا در همان شان نزول نازل شده ، ولی جمعی دیگر از مفسران ، شان نزول دیگری برای این دو آیه نقل کرده اند و آن اینکه : هنگامی که در نکوهش تخلف کنندگان از غزوه تبوک آیاتی نازل شد یکی از منافقان گفت : به خدا سوگند این گروه نیکان و اشراف ما هستند، اگر آنچه را محمد در باره آنها می گوید راست باشد، اینها از چهارپایان هم بدترند، یکی از مسلمانان این سخن را شنید و گفت : به خدا آنچه او می گوید حق است ، و تو از چهارپا بدتری ! این سخن به گوش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید به دنبال آن مرد منافق فرستاد و از او پرسید چرا چنین تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 19
گفتی ، او سوگند یاد کرد که چنین سخنی نگفته است ، مرد مؤ منی که با او طرف بود و این سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گزارش داده بود گفت خداوندا خودت راستگو را تصدیق ، و دروغگو را تکذیب فرما. آیات فوق نازل شد و وضع آنها را مشخص ساخت .
تفسیر :قیافه حق بجانب منافقان !
یکی از نشانه های منافقان و اعمال زشت و شوم آنها که قرآن کرارا به آن اشاره کرده ، این است که آنها برای پوشاندن چهره خود بسیاری از خلافکاریهای خود را انکار می کردند و با توسل به سوگندهای دروغین می خواستند مردم را فریب داده و از خود راضی کنند.
در آیات فوق قرآن مجید پرده از روی این عمل زشت برداشته ، هم آنها را رسوا می کند، و هم مسلمانان را آگاه می سازد که تحت تاءثیر اینگونه سوگندهای دروغین قرار نگیرند.

نخست می گوید: ((آنها برای شما سوگند به خدا یاد می کنند تا شما را راضی کنند (یحلفون بالله لکم لیرضوکم).
روشن است که هدف آنها از این سوگندها، بیان حقیقت نیست ، بلکه می خواهند با فریب و نیرنگ چهره واقعیات را در نظرتان دگرگون جلوه دهند، و به مقاصد خود برسند، و گر نه اگر هدف آنها این است که واقعا مؤ منان راستین را از خود خشنود سازند، لازم تر این است که خدا و پیامبرش را راضی کنند، در حالی که آنها با اعمالشان خدا و پیامبر را به شدت ناراضی کردند.
لذا قرآن می گوید: اگر آنها راست می گویند و ایمان دارند، شایسته تر

این است که خدا و پیامبرش را راضی کنند))! (و الله و رسوله احق ان یرضوه ان کانوا مؤ منین)
جالب توجه اینکه در جمله فوق چون سخن از ((خدا)) و ((پیامبر)) در میان است و قاعدتا باید ((ضمیر)) به صورت ((تثنیه)) آورده شود، ولی با این حال ضمیر مفرد به کار رفته است (منظور ضمیر ((یرضوه)) می باشد) این تعبیر در حقیقت اشاره به این است که رضایت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از رضایت خدا، جدا نیست ، و او همان می پسندد که خدا می پسندد، و به تعبیر دیگر این اشاره به حقیقت توحید افعالی است ، چرا که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مقابل خدا از خود استقلالی ندارد، و رضا و غضب او همه به خدا منتهی می شود، همه برای او و در راه او است .
در پاره ای از روایات نقل شده که در عصر پیامبر مردی ضمن سخنان خود چنین گفت : ((من اطاع الله و رسوله فقد فاز، و من عصاهما فقد غوی)): ((کسی که خدا و پیامبرش را اطاعت کند رستگار است ، و کسی که این دو را مخالفت کند گمراه و نارستگار است)).
هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این تعبیر را شنید که او خدا و پیامبر را در یک ردیف قرار داده و با ((ضمیر)) تثنیه ذکر کرده ، ناراحت شد، و فرمود: ((بئس الخطیب انت ، هلا قلت و من عصی الله و رسوله))؟ ((تو بد سخنگوئی هستی ! چرا نگفتی هر کس نافرمانی خدا و پیامبرش را کند...)) (بلکه با ضمیر تثنیه آوردی و گفتی هر که آن دو را مخالفت کند).
در آیه بعد این گونه افراد منافق را شدیدا تهدید می کند، و((مگر نمی دانند کسی که با خدا و رسولش دشمنی و مخالفت کند برای او آتش دوزخ است که جاودانه در آن می ماند)). (الم یعلموا انه من یحادد الله و رسوله فان له نار جهنم خالدا فیها). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 21
سپس برای تاءکید اضافه می کند ((این رسوائی و ذلت بزرگی است))

(ذلک الخزی العظیم).
((یحادد)) از ماده ((محادة)) و از ریشه ((حد)) است که به معنی طرف و نهایت چیزی می باشد، و از آنجا که افراد دشمن و مخالف در طرف مقابل قرار می گیرند، این ماده (محادة) به معنی عداوت و دشمنی نیز آمده است ، همانگونه که در گفتگوهای روزمره کلمه ((طرفیت)) را به معنی ((مخالفت و دشمنی)) به کار می بریم . التوبة
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 22
آیه 64- 66
آیه و ترجمه
یحْذَرُ الْمُنَفِقُونَ أَن تُنزَّلَ عَلَیْهِمْ سورَةٌ تُنَبِّئُهُم بِمَا فی قُلُوبِهِمْ قُلِ استهْزِءُوا إِنَّ اللَّهَ مخْرِجٌ مَّا تحْذَرُونَ(64)
وَ لَئن سأَلْتَهُمْ لَیَقُولُنَّ إِنَّمَا کنَّا نخُوض وَ نَلْعَب قُلْ أَ بِاللَّهِ وَ ءَایَتِهِ وَ رَسولِهِ کنتُمْ تَستهْزِءُونَ(65)
لا تَعْتَذِرُوا قَدْ کَفَرْتم بَعْدَ إِیمَنِکمْ إِن نَّعْف عَن طائفَةٍ مِّنکُمْ نُعَذِّب طائفَةَ بِأَنهُمْ کانُوا مجْرِمِینَ(66)
ترجمه :64- منافقان از آن بیم دارند که آیهای بر ضد آنها نازل گردد و به آنها از اسرار درون قلبشان خبر دهد، بگو: استهزا کنید، خداوند آنچه را از آن بیم دارید آشکار می سازد!.
65- و اگر از آنها بپرسی (چرا این اعمال خلاف را انجام دادید) می گویند ما بازی و شوخی می کردیم ، بگو آیا خدا، و آیات او، و پیامبرش را مسخره می کنید.
66- (بگو) عذر خواهی نکنید (که بیهوده است ، چرا که) شما پس از ایمان آوردن کافر شدید، اگر گروهی از شما را (به خاطر توبه) مورد عفو قرار دهیم ، گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد، زیرا آنها مجرم بودند.
شان نزول :برای آیات فوق شان نزولهای متعددی نقل شده که همه مربوط به کارهای منافقان پس از جنگ تبوک است .
از جمله اینکه : گروهی از منافقان در یک جلسه سری ، برای قتل پیامبر توطئه کردند که پس از مراجعت از جنگ تبوک در یکی از گردنه های سر راه تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 23
به صورت ناشناس کمین کرده ، شتر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را رم دهند، و حضرت را بقتل برسانند. خداوند پیامبرش را از این نقشه آگاه ساخت ، و او دستور داد جمعی از مسلمانان مراقب باشند، و آنها را متفرق سازند، هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آن عقبه (گردنه) رسید، عمار مهار مرکب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در دست داشت ، و حذیفه از پشت سر آنرا می راند در این هنگام گروه منافقان که گویا صورتهای خود را پوشیده بودند فرا رسیدند، پیامبر (صلی

الله علیه و آله و سلم) به حذیفه فرمود: به صورت مرکبهای آنها بزن و آنها را دور کن ، حذیفه چنین کرد.
هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بدون خطر از عقبه گذشت به حذیفه فرمود: آنها را نشناختی ؟ عرض کرد نه ، هیچیک از آنها را نشناختم ، سپس رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نام همه آنها را برای او برشمرد، حذیفه عرض کرد: حال که چنین است چرا گروهی را نمی فرستی آنها را به قتل برسانند؟ فرمود: ((دوست ندارم عرب بگویند هنگامی که محمد بر یارانش پیروز شد به کشتن آنها پرداخت))!
این شاءن نزول از امام باقر (علیهالسلام) نقل شده و در کتب متعددی از حدیث و تفاسیر نیز آمده است ،
در شاءن نزول دیگری می خوانیم : که گروهی از منافقان هنگامی که موضع پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در برابر دشمن در تبوک مشاهده کردند، از روی تمسخر گفتند: این مرد گمان می کند که قصرهای شام و دژهای نیرومند شامیان را تسخیر خواهد کرد چنین چیزی محال است محال ، خداوند پیامبر خود را از این واقعه آگاه ساخت ، و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داد راه را بر این گروه ببندند، سپس آنها را صدا زد و ملامت کرد و فرمود: شما چنین و چنان گفتید، آنها عذر آوردند که ما قصد و غرضی نداشتیم ، مزاح و شوخی می کردیم و بر این موضوع سوگند یاد کردند! تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 24
تفسیر :برنامه خطرناک دیگری از منافقان
در آیات گذشته دیدیم که چگونه منافقان نقاط قوت را نقطه ضعف می پنداشتند و برای ایجاد تفرقه در میان مسلمانان روی آن تبلیغ می کردند)).
در آیات مورد بحث به قسمت دیگری از برنامه ها و روشهای آنها اشاره شده است .
از آیه نخست چنین استفاده می شود که خداوند برای دفع خطر منافقان از پیامبر، گهگاه پرده از روی اسرار آنها برمی داشت ، و آنان را به جمعیت معرفی می کرد، تا مسلمانان به هوش باشند، و به دام آنها گرفتار نشوند، و آنها نیز متوجه موقعیت خویش شوند، و دست و پای خود را جمع کنند، روی این جهت غالبا آنان در یک حالت ترس و وحشت به سر می بردند، قرآن به این وضع اشاره کرده ، می گوید:
((منافقان می ترسند که بر ضد آنها سورهای نازل شود، و آنان را به آنچه در دل دارند آگاه سازد)) (بحذر المنافقون ان تنزل علیهم سورة تنبئهم بما فی قلوبهم).
ولی عجیب اینکه بر اثر شدت لجاجت و دشمنی باز هم دست از استهزاء و تمسخر نسبت به کارهای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید ((به آنها بگو: هر چه می خواهید استهزاء و تمسخر نسبت به کارهای پیامبر

(صلی الله علیه و آله و سلم) برنمی داشتند، لذا خداوند در پایان این آیه به پیامبرش می گوید ((به آنها بگو: هر چه می خواهید استهزاء کنید، اما بدانید خدا آنچه را از آن بیم دارید آشکار میسازد، و شما را رسوا می کند))! (قل استهزءوا ان الله مخرج ما تحذرون).
البته جمله استهزءوا (مسخره کنید) از قبیل امر برای تهدید است ، همانند
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 25
اینکه انسان به دشمنش می گوید: هر قدر کارشکنی و اذیت و آزار در قدرت داری بکن ، پاسخ آنها را یکجا خواهم داد اینگونه تعبیرات در مقام تهدید ذکر می شود.
ضمنا باید توجه داشت که از آیه فوق استفاده می شود که منافقان در دل از حقانیت دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با خبر بودند، و ارتباط او را با خدا به خوبی می دانستند، ولی با این حال بر اثر لجاج و عناد و دشمنی با حق ، به جای اینکه در برابر او تسلیم باشند، کارشکنی می کردند، به همین دلیل قرآن می گوید: منافقان از این بیم داشتند که آیاتی بر ضد آنها نازل شود، و مکنون خاطرشان را آشکار سازد.
توجه به این نکته نیز لازم است که جمله ینزل علیهم مفهومش این نیست که این گونه آیات بر منافقان نازل می شد، بلکه منظور این است که درباره آنها و بر ضد آنها بوده ، هر چند بر شخص پیامبر نازل می گردید.
در آیه بعد به یکی دیگر از برنامه های منافقان اشاره کرده ،((اگر از آنها بپرسی که چرا چنین سخن نادرستی را گفته اند، و یا چنین کار خلافی را انجام داده اند، می گویند: ما مزاح و شوخی می کردیم و در واقع قصد و غرضی نداشتیم))! (و لئن سئلتهم لیقولن انما کنا نخوض و نلعب)
در واقع این راه فرار عجیبی بود که توطئه ها را می چیدند، و سمپاشیها را می کردند، به این قصد که اگر رازشان آشکار نشد و هدف شومشان تحقق یافت ، به مقصود جدی خود رسیده باشند، اما اگر پرده ها کنار رفت و رازشان فاش شد، تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 26
خود را در زیر نقاب مزاح و شوخی پنهان سازند، و با این عذر و بهانه از مجازات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مردم فرار کنند.
منافقان امروز و منافقان هر زمان که برنامه های یکنواختی دارند از این روش بهره برداری فراوان می کنند، حتی گاه می شود جدیترین مطالب را در لباس مزاحها و شوخیهای ساده مطرح کنند، اگر به هدفشان رسیدند چه بهتر، و الا با عنوان کردن شوخی و مزاح از چنگال مجازات فرار می کنند.
اما قرآن با تعبیری قاطع و کوبنده ، به آنها پاسخ می گوید، و به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور میدهد که به آنها بگو: ((آیا خدا، و آیات او، و رسولش ، را مسخره می کنید و به شوخی می گیرید؟! (قل ا بالله و آیاته و رسوله کنتم تستهزئون)

یعنی آیا با همه چیز می توان شوخی کرد، حتی با خدا و پیامبر و آیات قرآن ؟!
آیا این امور که از جدیترین مسائل هستند شوخی پذیرند؟!
آیا مساءله رم دادن شتر، و سقوط پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از آن گردنه خطرناک ، چیزی است که بتوان زیر نقاب شوخی آنرا پوشاند؟ و یا استهزاء و مسخره کردن آیات الهی ، و اخبار پیامبر از پیروزیهای آینده مطلبی است که به بازی گرفته شود!. همه اینها گواهی می دهد که آنان اهداف خطرناکی داشتند که در زیر این پوششها قرار می دادند.
سپس به پیامبر دستور می دهد صریحا به این منافقان بگو: ((دست از این عذرهای واهی و دروغین بردارید)) (لا تعتذروا)
چرا که ((شما بعد از ایمان راه کفر پیش گرفتید)) (قد کفرتم بعد ایمانکم) این تعبیر نشان می دهد که گروه بالا از آغاز در صف منافقان نبودند،
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 27
بلکه در صف مؤ منان ضعیف الایمان بودند و پس از ماجرای فوق راه کفر پیش گرفتند.
این احتمال نیز در تفسیر جمله فوق وجود دارد که این گروه پیش از این هم در صف منافقان بودند، ولی چون ظاهرا مرتکب خلافی نشده بودند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مسلمانان وظیفه داشتند با آنها معامله افراد مؤ من کنند، ولی هنگامی که پس از ماجرای جنگ تبوک پرده کنار رفت ، و کفر و نفاق آنها بر ملا شد، به آنها اخطار گردید که شما از این پس در صف مؤ منان نخواهید بود.
سرانجام ، آیه را با این جمله پایان می دهد که ((اگر ما گروهی از شما را ببخشیم گروه دیگری را به خاطر اینکه مجرم بودند، مجازات خواهیم کرد (اءن نعف عن طائفة منکم نعذب طائفة بانهم کانوا مجرمین).
اینکه میگوید گروهی را مجازات میکنیم بخاطر جرم و گناهشان ، دلیل بر آن است که گروه مورد عفو افرادی هستند که آثار جرم و گناه را با آب توبه از وجود خود شسته اند.
در آیات آینده مانند آیه 74 نیز قرینهای بر این مطلب وجود دارد. روایات متعددی در ذیل این آیه وارد شده که حکایت از آن می کند که بعضی از این منافقان که وصف حالشان در آیات بالا آمده ، از کرده خود پشیمان شدند، و توبه کردند، ولی بعض دیگر همچنان بر روش خود باقی بودند (برای توضیح بیشتر به تفسیر نور الثقلین جلد 2 صفحه 239 مراجعه شود). التوبة
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 28
آیه 67-70
آیه و ترجمه

اَلْمُنَفِقُونَ وَ الْمُنَفِقَت بَعْضهُم مِّن بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنكرِ وَ يَنهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ يَقْبِضونَ أَيْدِيهُمْ نَسوا اللَّهَ فَنَسِيهُمْ إِنَّ الْمُنَفِقِينَ هُمُ الْفَسِقُونَ(67)
وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَفِقِينَ وَ الْمُنَفِقَتِ وَ الْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَلِدِينَ فِيهَا هِىَ حَسبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ(68)
كالَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ كانُوا أَشدَّ مِنكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَلاً وَ أَوْلَداً فَاستَمْتَعُوا بخَلَقِهِمْ فَاستَمْتَعْتُم بِخَلَقِكمْ كمَا استَمْتَعَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُم بخَلَقِهِمْ وَ خُضتُمْ كالَّذِى خَاضوا أُولَئک حَبِطت أَعْمَلُهُمْ فى الدُّنْيَا وَ الاَخِرَةِ وَ أُولَئک هُمُ الْخَسِرُونَ(69)
أَ لَمْ يَأْتهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ إِبْرَهِيمَ وَ أَصحَبِ مَدْيَنَ وَ الْمُؤْتَفِكتِ أَتَتْهُمْ رُسلُهُم بِالبَيِّنَتِ فَمَا كانَ اللَّهُ لِيَظلِمَهُمْ وَ لَكِن كانُوا أَنفُسهُمْ يَظلِمُونَ(70)
ترجمه :67- مردان منافق و زنان منافق همه از یک گروهند، آنها امر به منکر، و نهی از معروف ، میکنند، و دستهایشان را (از انفاق و بخشش) میبندند، خدا را فراموش کردند و خدا آنها را فراموش کرده (رحمتش را از آنها قطع منافقان قطعا فاسقند. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 29
68- خداوند به مردان و زنان منافق و کفار وعده آتش دوزخ داده ، جاودانه در آن خواهند ماند، همان برای آنها کافی است ، و خدا آنها را از رحمتش دور ساخته ، و عذاب همیشگی برای آنها است .
69- (شما منافقان) همانند کسانی هستید که قبل از شما بودند (و راه نفاق پوئیدند) آنها از شما نیرومندتر و اموال و فرزندانشان فزونتر بود، آنها از بهره خود (در دنیا در راه هوسها و گناه) استفاده کردند، شما نیز از بهره خود (در این راه) استفاده کردید همان گونه که آنها استفاده کردند شما (در کفر و نفاق و استهزای مومنان فرو رفتید همانگونه که آنها فرو رفتند، (ولی سر انجام) اعمالشان در دنیا و آخرت نابود شد و آنها زیانکارانید.
70- آیا خبر کسانی که پیش از آنها بودند به آنان نرسیده ، قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب مدین (قوم شعیب) و شهرهای زیر و رو شده (قوم لوط) که پیامبرانشان با دلائل روشن به سوی آنها آمدند (ولی نپذیرفتند) خداوند به آنها ستم نکرد اما خودشان بر خویشتن ستم می کردند.
تفسیر :نشانه های منافقان
در این آیات نیز بحث همچنان درباره منافقان و رفتار و نشانه های آنها است . اما در نخستین آیه مورد بحث اشاره به یک مطلب کلی می کند و آن اینکه ممکن است روح نفاق به اشکال مختلف ظاهر شود، و در چهرههای متفاوت خودنمائی کند که در ابتدا جلب توجه نکند، مخصوصا خودنمائی روح نفاق در یک مرد با یک زن ممکن است متفاوت باشد، اما

نباید فریب تغییر چهره های نفاق را در میان منافقان خورد، بلکه با دقت روشن می شود که همه در یک سلسله صفات که قدر مشترک آنان محسوب می شود شری کند، لذا می گوید تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 30 ((مردان منافق و زنان منافق همه از یک قماشند)) (المنافقون و المنافقات بعضهم من بعض).
سپس به ذکر پنج صفت از اوصاف آنان می پردازد:
اول و دوم :
((آنها مردم را به ((منکرات)) تشویق ، و از ((نیکیها)) باز می دارند)) (یاءمرون بالمنکر و ینهون عن المعروف).
یعنی درست بر عکس برنامه مؤ منان راستین که دائما از طریق ((امر به معروف)) و ((نهی از منکر)) در اصلاح جامعه و پیراستن آن از آلودگی و فساد کوشش دارند، منافقان دائما سعی می کنند که فساد همه جا را بگیرد، و معروف و نیکی از جامعه برچیده شود، تا بهتر بتوانند در چنان محیط آلودهای به اهداف شومشان برسند.
سوم :
آنها دست دهنده ندارند، بلکه دستهایشان را می بندند، نه در راه خدا انفاق می کنند، نه به کمک محرومان می شتابند، و نه خویشاوند و آشنا از کمک مالی آنها بهره می گیرند (و یقبضون ایدیهم).
روشن است آنها چون ایمان به آخرت و نتائج و پاداش ((انفاق)) ندارند، در بذل اموال سخت بخی لند، هر چند آنها برای رسیدن به اغراض شوم خود، اموال فراوانی خرج می کنند و یا به عنوان ریاکاری بذل و بخششی دارند، اما هرگز از روی اخلاص و برای خدا دست به چنین کاری نم یزنند.
چهارم :
تمام اعمال و گفتار و رفتارشان نشان می دهد که ((آنها خدا را فراموش کرده اند)) و نیز وضع زندگی آنها نشان می دهد که ((خدا هم آنها را از برکات و توفیقات و مواهب خود فراموش نموده)) یعنی با آنها معامله فراموشی کرده است و آثار این دو فراموشی در تمام زندگی آنان آشکار است (نسوا الله فنسیهم).
بدیهی است نسبت ((نسیان)) به خدا به معنی فراموشی واقعی نیست ، بلکه تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 31
کنایه از این است که با آنها معامله شخص فراموشکار می کند، یعنی هیچگونه سهمی از رحمت و توفیق خود برای آنها قائل نمی شود.
این گونه تعبیر حتی در سخنان روزمره نیز دیده می شود که مثلا میگوئیم : چون تو وظیفه خود را فراموش کردی ، ما هم به هنگام پرداختن مزد و پاداش تو را فراموش خواهیم کرد، یعنی مزد و پاداشی به تو نخواهیم داد.
این معنی در روایات اهلبیت (علیهمالسلام) نیز کرارا وارد شده است .

قابل توجه اینکه : موضوع نسیان پروردگار با فاء تفریع بر نسیان آنها عطف شده است ، یعنی فراموشکاری آنها نسبت به فرمان الهی و ذات پاک او اثرش این است که خدا هم آنها را از مواهب خویش محروم می سازد و این نتیجه عمل آنها است .
پنجم :
اینکه منافقان فاسقند و بیرون از دائره اطاعت فرمان خدا (ان المنافقین هم الفاسقون).
آنچه در آیه فوق درباره صفات مشترک منافقان گفته شد در هر عصر و زمانی دیده می شود. منافقان عصر ما با چهرههای جدیدی که به خود گرفتهاند، در اصول فوق همانند منافقان قرون پیشین هستند، هم تشویق به فساد می کنند، هم جلو کار نیک را می گیرند، هم بخیل و ممسکید، و هم خدا را در تمام زندگانیشان فراموش کرده اند، و هم قانونشکن و فاسقند. و عجیب اینکه با تمام این اوصاف ، مدعی ایمان به خدا و اعتقاد محکم و مبرم به مبانی دینی و اسلامی نیز هستند!
در آیه بعد، مجازات شدید و دردناک آنها، در این جمله کوتاه بیان شده است : ((خداوند مردان و زنان منافق و همه کفار و افراد بی ایمان را وعده آتش جهنم داده)) (وعد الله المنافقین و المنافقات و الکفار نار جهنم). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 32
همان آتش سوزانی که ((جاودانه در آن خواهند ماند)) (خالدین فیها) و ((همین یک مجازات که تمام انواع عذابها و کیفرها را در بر دارد برای آنها کافی است)) (هی حسبهم).
و به تعبیر دیگر آنها نیاز به هیچ مجازات دیگری ندارند، زیرا در دوزخ همه نوع عذاب جسمانی و روحانی وجود دارد.
و در پایان آیه اضافه کند: خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته و عذاب همیشگی نصیبشان نموده است (و لعنهم الله و لهم عذاب مقیم).
بلکه این دوری از خداوند، و بعد از پروردگار، خود بزرگترین عذاب و دردناکترین کیفر برای آنها محسوب می شود.
تکرار تاریخ و درس عبرت
آیه بعد برای بیدار ساختن این گروه از منافقان ، آینه تاریخ را پیش روی آنها می گذارد، و با مقایسه زندگی آنان با منافقان و گردنکشان پیشین ، عبرت انگیزترین درسها را به آنها می دهد، و می گوید: شما همانند منافقان پیشین هستید، و همان مسیر و برنامه و سرنوشت شوم را تعقیب می کنید (کالذین من قبلکم).
((همانها که از نظر نیرو از شما قویتر، و از نظر اموال و فرزندان از شما افزونتر بودند)) (کانوا اشد منکم قوة و اکثر اموالا و اولادا).
((آنها از نصیب و بهره خود در دنیا، در طریق شهوات و آلودگی و گناه و

فساد و تبهکاری ، بهره گرفتند، شما منافقان این امت نیز از نصیب و بهره خود همان گونه که منافقان پیشین بهره گرفته بودند، بهره برداری کردید))
++(فاستمتعوا بخلاقهم فاستمتعتم بخلاقکم کما استمتع الذین من قبلکم +++ بخلاقهم)
((خلاق)) در لغت به معنی نصیب و بهره است ، و چنانکه راغب در تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 33
مفردات گوید: از ریشه ((خلق)) گرفته شده است (گویا به این جهت که انسان بهره های خود را متناسب خلق و خوی خود در این جهان دریافت می دارد).
سپس می گوید: شما در کفر و نفاق و سخریه و استهزاء مؤ منان ، فرو رفتید، همانگونه که آنها در این امور فرو رفتند (و خضتم کالذی خاضوا).
سرانجام پایان کار منافقان پیشین را برای هشدار به گروه منافقان معاصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و همه منافقان جهان ، با دو جمله بیان می کند:
نخست اینکه : آنها کسانی هستند که همه اعمالشان در دنیا و آخرت بر باد رفته و می رود، و هیچ نتیجه مثبتی از آن عائدشان نمی گردد
(اولئک حبطت اعمالهم فی الدنیا و الاخرة).
دیگر اینکه آنها زیانکاران حقیقی ، و خسران یافتگان واقعی هستند
(و اولئک هم الخاسرون).
آنها ممکن است استفاده های موقت و محدودی از اعمال نفاق آمیز خود ببرند، ولی اگر درست بنگریم می بینیم نه در زندگی این دنیا از این رهگذر طرفی می بندند، و نه در جهان دیگر بهره ای دارند، همانگونه که تاریخ اقوام پیشین این واقعیت را روشن می سازد که چگونه نکبتهای نفاق دامانشان را گرفت و آنها را به زوال و نابودی کشاند، و عاقبت شوم و شرشان روشنگر سرنوشت آنها در جهان دیگر است . هنگامی که می بینیم آنها با آنهمه امکانات ، و اموال و فرزندان ، به جائی تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 34
نرسیدند، و اعمالشان به خاطر بی ریشه بودن تحت تاثیر عامل نفاق همگی حبط و نابود شد، شما که در سطحی پائین تر از آنها از نظر قدرت و توانائی قرار دارید به طریق اولی به چنان سرنوشت شومی گرفتار خواهید شد.
بعد روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده ، به عنوان استفهام انکاری چنین می گوید: آیا این گروه منافق از سرنوشت امتهای پیشین ، قوم نوح ، و عاد، و ثمود، و قوم ابراهیم ، و اصحاب مدین (قوم شعیب) و شهرهای ویران شده قوم لوط با خبر نشدند (الم یاتهم نبا الذین من قبلهم قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب مدین و المؤ

تفکات).
این اقوام که روزگاری بخشهای مهمی از جهان را در اختیار داشتند، هر کدام بر اثر تبهکاری و طغیان و سرکشی ، و فرار از حق و عدالت ، و پرداختن به انواع ظلم و بیدادگری و فساد، به نوعی گرفتار کیفر الهی گشتند.
قوم نوح با امواج کوبنده طوفان و غرقاب ، و قوم عاد (قوم هود) به وسیله بادهای تند و وحشتزا، و قوم ثمود (قوم صالح) با زلزله های ویرانگر، و قوم ابراهیم با سلب انواع نعمتها، و اصحاب مدین (قوم شعیب) به وسیله ابر آتشبار، و قوم لوط با زیر و رو شدن شهرهای آنان همگی نابود شدند.
تنها جسمهای بیجان ، و استخوانهای پوسیده در زیر خاک ، و یا در میان امواج آب ، از آنان باقی ماند.
اینها ماجراهای تکان دهنده ای است که مطالعه و بررسی آن هر انسانی را که کمترین احساس در قلب او باشد تکان می دهد.
هر چند خداوند آنها را هیچگاه از لطف خود محروم نساخت ، و پیامبرانشان

را با دلائل روشن برای هدایت آنان فرستاد (اتتهم رسلهم بالبینات).
ولی آنها به هیچیک از مواعظ و اندرزهای این مردان الهی گوش فرا ندادند و برای زحمات طاقتفرسایشان در راه روشنگری خلق خدا ارجی ننهادند.
بنابراین هرگز خداوند به آنها ستم نکرد، این خودشان بودند که به - خویشتن ستم روا داشتند! (فما کان الله لیظلمهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون). التوبة
آیه 71-72
آیه و ترجمه
وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَت بَعْضهُمْ أَوْلِیَاءُ بَعْضٍ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنکَرِ وَ یُقِیمُونَ الصلَوةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکَوةَ وَ یُطِیعُونَ اللَّهَ وَ رَسولَهُ أولَئک سیرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ(71)
وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَتِ جَنَّتٍ تجْرِی مِن تحْتِهَا الاَنْهَرُ خَلِدِینَ فِیهَا وَ مَسکِنَ طیِّبَةً فی جَنَّتِ عَدْنٍ وَ رِضوَنٌ مِّنَ اللَّهِ أَکبرُ ذَلِک هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ(72)
ترجمه :71- مردان و زنان با ایمان ولی (و یار و یاور) یکدیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند، و نماز را بر پا می دارند، و زکات را می پردازند، و خدا و رسولش را اطاعت می نمایند، خداوند به زودی آنها را مورد رحمت خویش قرار می دهد خداوند توانا و حکیم است .
72- خداوند به مردان و زنان با ایمان باغهائی از بهشت وعده داده که نهرها از زیر (درختان) آنها جاری هستند، جاودانه در آن خواهند ماندو مسکنهای پاکیزه ای در بهشتهای عدن (نصیب آنها ساخته) و رضا (و

خشنودی) خدا (از همه اینها) برتر است !، و پیروزی بزرگ همین است .
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 36
تفسیر :نشانه های مؤ منان راستین در آیات گذشته علائم و جهات مشترک مردان و زنان منافق مطرح گردید که در پنج قسمت خلاصه می شد: امر به منکر نهی از معروف امساک و بخل فراموش کردن خدا و مخالفت فرمان پروردگار.
در آیات مورد بحث علائم و نشانه های مردان و زنان با ایمان بیان شده است ، که آنهم در پنج قسمت خلاصه می شود و درست نقطه مقابل یکایک صفات منافقان است .
آیه از اینجا شروع می شود که می فرماید: مردان و زنان با ایمان دوست و ولی و یار و یاور یکدیگرند (و المومنون و المومنات بعضهم اولیاء بعض).
جالب اینکه درباره منافقان کلمه اولیاء ذکر نشده بود، بلکه جمله بعضهم من بعض که دلیل بر وحدت هدف و هماهنگی صفات و کردار است ، به چشم می خورد، اشاره به اینکه منافقان هر چند در صف واحدی قرار دارند و گروههای مختلفشان در مشخصات و برنامه ها شریکند، روح مودت و ولایت در میان آنها وجود ندارد! و هرگاه منافع شخصی آنان به خطر بیفتد حتی به دوستان خود خیانت خواهند کرد، به همین دلیل در آیه 14 سوره حشر می خوانیم : تحسبهم جمیعا و قلوبهم شتی : آنها را متحد فکر می کنی در حالی که دلهایشان پراکنده است .
پس از بیان این اصل کلی به شرح جزئیات صفات مومنان می پردازد:
1- نخست می گوید: آنها مردم را به نیکیها دعوت می کنند (یامرون بالمعروف).
2- مردم را از زشتیها و بدیها و منکرات باز می دارند (و ینهون عن المنکر).
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 37
3- آنها به عکس منافقان که خدا را فراموش کرده بودند نماز را بر پا می دارند و به یاد خدا هستند و با یاد و ذکر او، دل را روشن ، و عقل را بیدار و آگاه می دارند (و یقیمون الصلوة).
4- آنها بر خلاف منافقان که افرادی ممسک و بخیل هستند بخشی از اموال خویش را در راه خدا، و حمایت خلق خدا، و به بازسازی جامعه انفاق می نمایند و زکوة اموال خویش را می پردازند (و یؤ تون الزکوة).
5- منافقان فاسقند و سرکش ، و خارج از تحت فرمان حق ، اما مومنان اطاعت فرمان خدا و پیامبر او می کنند (و یطیعون الله و رسوله).
در پایان این آیه اشاره به نخستین امتیاز مومنان از نظر نتیجه و پاداش کرده ، می گوید: خداوند آنها را به زودی مشمول رحمت خویش می گرداند
(اولئک سیرحمهم الله).

کلمه رحمت که در اینجا ذکر شده مفهومی بسیار وسیع دارد که هر گونه خیر و برکت و سعادتی را در این جهان و جهان دیگر، در برمی گیرد، و این جمله در حقیقت نقطه مقابل حال منافقان است که خداوند آنها را لعنت کرده ، و از رحمت خود دور ساخته است .
شک نیست که وعده رحمت به مومنان از طرف خداوند، از هر نظر قطعی و اطمینان بخش است ، زیرا او هم قدرت دارد، و هم حکیم است ، نه بدون علت وعده می دهد، و نه هنگامیکه وعده داد، از انجام آن عاجز می ماند.(ان الله عزیز حکیم).
آیه بعد قسمتی از این رحمت واسعه الهی را که شامل حال افراد با ایمان می شود و در دو جنبه مادی و معنوی شرح می دهد.
نخست می فرماید: خداوند به مردان و زنان با ایمان باغهائی از بهشت

وعده داده است که از زیر درختهای آن نهرها جریان دارد (وعد الله المومنین و المومنات جنات تجری من تحتها الانهار).
از ویژگیهای این نعمت بزرگ این است که زوال و فنا و جدائی در آن راه ندارد، و آنان جاودانه در آن می مانند (خالدین فیها).
دیگر از مواهب الهی به آنها این است که خداوند مسکنهای پاکیزه و منزلگاههای مرفه در قلب بهشت عدن در اختیار آنها می گذارد (و مساکن طیبة فی جنات عدن).
عدن در لغت به معنی اقامت و بقاء در یک مکان است ، و لذا به معدن که جایگاه بقای مواد خاصی است این کلمه اطلاق می شود، بنابراین مفهوم عدن با خلود شباهت دارد، ولی از آنجا که در جمله قبل به مساله خلود اشاره شده ، چنین استفاده می شود که جنات عدن محل خاصی از بهشت پروردگار است که بر سایر باغهای بهشت امتیاز دارد.
در احادیث اسلامی و کلمات مفسران این امتیاز به اشکال مختلف بیان شده است در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین می خوانیم که فرمود: عدن دار الله التی لم ترها عین و لم یخطر علی قلب بشر، لا یسکنها غیر ثلاثة النبیین و الصدیقین و الشهداء: عدن آن خانه پروردگار است که هیچ چشمی آن را ندیده ، و به فکر کسی خطور نکرده و تنها سه گروه در آن ساکن می شوند: پیامبران ، صدیقان (آنها که پیامبران را تصدیق کردند و از آنها حمایت کردند) و شهیدان .
در کتاب خصال از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین نقل شده : من سره ان یحیا حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنتی التی واعدنی الله ربی ، جنات عدن ... فلیوال علی بن ابی طالب علیه السلام و ذریته علیهم السلام من بعده : کسی که دوست دارد حیاتش همچون من و مرگش نیز همانند من بوده

باشد، و در بهشتی که خداوند به من وعده داده در جنات عدن ساکن شود، باید علی بن ابی طالب (علیهالسلام) و فرزندان بعد از او را دوست دارد.
از این حدیث روشن می شود که جنات عدن باغهائی است از بهشت که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و جمعی از خاصان پیروان او در آنها مستقر خواهند شد.
این مضمون در حدیث دیگری از علی (علیه السلام) نیز نقل شده که جنات عدن جایگاه پیامبر اسلام است .
سپس اشاره به نعمت و پاداش معنوی آنها کرده می فرماید: رضایت و خشنودی خدا که نصیب این مومنان راستین می شود از همه برتر و بزرگتر است (و رضوان من الله اکبر).
هیچکس نمی تواند آن لذت معنوی و احساس روحانی را که به یک انسان به خاطر توجه رضایت و خشنودی خدا از او، دست می دهد توصیف کند، و به گفته بعضی از مفسران حتی گوشه ای از این لذت روحانی از تمام بهشت ، و نعمتها و مواهب گوناگون و رنگارنگ و بی پایانش ، برتر و بالاتر است .
البته ما هیچیک از نعمتهای جهان دیگر را نمی توانیم در این قفس دنیا و زندگانی محدودش ، در فکر خود ترسیم کنیم ، تا چه رسد به این نعمت بزرگ روحانی و معنوی .
البته ترسیم ضعیفی از تفاوتهای معنوی و مادی را در این دنیا می توانیم در فکر خود مجسم کنیم مثلا لذتی که از دیدار یک دوست مهربان و بسیار صمیمی بعد از فراق و جدائی ، به ما دست می دهد، و یا احساس روحانی خاصی که از درک یک مسئله پیچیده علمی که ماهها یا سالها به دنبال آن بوده ایم برای ما حاصل می شود و یا جذبه روحانی نشاط انگیزی که در حالت یک عبادت خالص ، و مناجات آمیخته با حضور قلب ، به ما دست می دهد، با لذت هیچ غذا و طعام و مانند آن از لذتهای تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 40
مادی قابل مقایسه نیست .
در اینجا نیز روشن می شود که می گویند: قرآن به هنگام شرح پاداش مومنان و نیکوکاران تنها روی نعمتهای مادی تکیه کرده ، و از جذبه های معنوی در آن خبری نیست ، در اشتباهند، زیرا در جمله بالا رضایت خدا که مخصوصا با لفظ نکره بیان شده اشاره به گوشه ای از خشنودی خداست ، از همه نعمتهای مادی بهشت برتر شمرده شده و این نشان می دهد که تا چه حد آن پاداش معنوی پر ارزش و گرانبهاست .
البته دلیل این برتری نیز روشن است زیرا روح در واقع به مانند گوهر است ، و جسم همچون صدف ، روح فرمانده است و جسم فرمانبر، تکامل روح هدف نهائی است ، و تکامل جسم وسیله است ، بهمین دلیل تمام

شعاعهای روح از جسم وسیعتر و دامنه دارتر می باشد، و لذتهای روحی نیز قابل مقایسه با لذات جسمانی نیست همانگونه که آلام روحی بمراتب دردناکتر از آلام جسمانی است .
و در پایان آیه اشاره به تمام این نعمتهای مادی و معنوی کرده این پیروزی بزرگی است (ذلک هو الفوز العظیم). التوبة
آیه 73
آیه و ترجمه
یَأَیهَا النَّبىُّ جَهِدِ الْکفَّارَ وَ الْمُنَفِقِینَ وَ اغْلُظ عَلَیهِمْ وَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْس الْمَصِیرُ(73)
ترجمه :73- ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن ، و بر آنها سخت گیر، جایگاهشان جهنم است و چه بد سرنوشتی دارند تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 41
تفسیر :پیکار با کفار و منافقان
سرانجام در این آیه دستور به شدت عمل در برابر کفار و منافقان داده و می گوید: ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن (یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین).
و در برابر آنها روش سخت و خشنی در پیشگیر (و اغلظ علیهم).
این مجازات آنها در دنیاست ، و در آخرت جایگاهشان دوزخ است که بدترین سرنوشت و جایگاه است (و ماواهم جهنم و بئس المصیر).
البته طرز جهاد در برابر کفار روشن است ، و آن جهاد همه جانبه ، و مخصوصا جهاد مسلحانه است ، ولی در طرز جهاد با منافقان بحث است ، زیرا مسلما پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با منافقان جهاد مسلحانه نداشت ، چه اینکه منافق کسی است که ظاهرا در صفوف مسلمین قرار دارد و بحکم ظاهر محکوم به تمام آثار اسلام است . هر چند در باطن کارشکنی می کند، چه بسا افرادی که می دانیم ایمان واقعی ندارند، ولی بخاطر اظهار اسلام نمی توانیم رفتار یک نامسلمان با آنها کنیم .
لذا همانگونه که از روایات اسلامی و گفتار مفسران استفاده می شود باید گفت : منظور از جهاد با منافقان انواع و اشکال دیگر مبارزه غیر از مبارزه مسلحانه است ، مانند مذمت و توبیخ و تهدید و رسوا ساختن آنها، و شاید جمله ((واغلظ علیهم)) اشاره به همین معنی باشد.
البته این احتمال در تفسیر آیه وجود دارد که منافقان مادام که وضعشان آشکار، و اسرار درونشان بر ملا نشده ، دارای احکام اسلامند، اما هنگامی که وضعشان مشخص شد به حکم کفار حربی خواهند بود، و در این حال نبرد مسلحانه نیز با آنها مجاز است . تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 42
ولی چیزی که این احتمال را تضعیف می کند، اینست که در این حالت اطلاق کلمه منافق بر آنها صحیح نیست ، بلکه در صف کفار حربی قرار

خواهند گرفت ، زیرا همانطور که گفتیم منافق کسی است که ظاهرش اسلام و باطنش کفر باشد. التوبة
آیه 74
آیه و ترجمه
یحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَ لَقَدْ قَالُوا کلِمَةَ الْکُفْرِ وَ کفَرُوا بَعْدَ إِسلَمِهِمْ وَ هَمُّوا بِمَا لَمْ یَنَالُوا وَ مَا نَقَمُوا إِلا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَ رَسولُهُ مِن فَضلِهِ فَإِن یَتُوبُوا یَک خَیراً لهَّمْ وَ إِن یَتَوَلَّوْا یُعَذِّبهُمُ اللَّهُ عَذَاباً أَلِیماً فی الدُّنْیَا وَ الاَخِرَةِ وَ مَا لهُمْ فی الاَرْضِ مِن وَلىٍّ وَ لا نَصِیرٍ(74)
ترجمه :74- به خدا سوگند می خورند که (سخنان زننده در غیاب پیامبر) نگفته اند، در حالی که قطعا سخنان کفر آمیز گفته اند، و پس از اسلام کافر شده اند، و تصمیم (به کار خطرناکی) گرفتند که به آن نرسیدند، آنها فقط از این انتقام می گیرند که خداوند و رسولش آنان را به فضل (و کرم) خود بی نیاز ساختند! (با این حال) اگر توبه کنند برای آنها بهتر است ، و اگر روی گردانند خداوند آنها را در دنیا و آخرت به مجازات دردناکی کیفر خواهد داد و در سراسر روی زمین نه ولی و حامی دارند و نه یاوری !
شان نزول :درباره شاءن نزول این آیه روایات مختلفی نقل شده که هم آنها نشان تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 43
می دهد بعضی از منافقان ، مطالب زننده ای در باره اسلام و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته بودند و پس از فاش شدن اسرارشان سوگند دروغ یاد کردند که چیزی نگفته اند و همچنین توطئه ای بر ضد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چیده بودند که خنثی گردید.
از جمله اینکه از منافقان بنام جلاس در ایام غزوه تبوک پس از شنیدن بعضی از خطبه های پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شدیدا آن را انکار کرد و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را تکذیب نمود، و پس از بازگشت به مدینه شخصی بنام عامر بن قیس که این جریان را شنیده بود، خدمت پیامبر آمد و سخنان جلاس را بازگو کرد ولی هنگامی که خود او نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد موضوع را انکار نمود، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به هر دو دستور داد در مسجد در کنار منبر سوگند یاد کنند که دروغ نمی گویند هر دو سوگند یاد کردند، ولی عامر عرض کرد: خداوندا! آیه ای بر پیامبرت نازل کن و آن کس که راستگو است معرفی فرما!
پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مومنان آمین گفتند.
جبریل نازل شد و آیه فوق را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ابلاغ کرد، هنگامی که به جمله فان یتوبوا یک خیرا لهم رسید جلاس گفت : ای رسولخدا، پروردگار به من پیشنهاد توبه کرده است و من از گناه خود پشیمانم و توبه می کنم ، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) توبه

او را پذیرفت . و نیز همانگونه که در سابق اشاره کردیم نقل کرده اند که گروهی از منافقان تصمیم داشتند بهنگام بازگشت از جنگ تبوک ، در یکی از گردنه های میان راه شتر پیامبر را رم دهند، تا حضرت از بالای کوه به دره پرت شود، ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در پرتو وحی الهی از این ماجرا آگاه شد، و نقشه شوم آنها را نقش بر آب کرد، مهار ناقه را به دست عمار سپرد و حذیفه هم از پشت سر ناقه را می راند، تا مرکب کاملا در کنترل باشد، حتی به مردم دستور داد از راه دیگر بروند تا منافقان نتوانند در لابلای مردم پنهان شوند و نقشه خود را عملی کنند، و هنگامی که در آن تاریکی شب صدای آمدن عده ای را پشت سر خود در آن گردنه شنید، تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 44
به بعضی از همراهان دستور داد که فورا آنها را باز گردانند، آنها که حدود دوازده ، یا پانزده نفر بودند و قسمتی از صورت خود را پوشانیده بودند هنگامی که وضع را برای اجرای نقشه خود نامساعد دیدند متواری شدند، ولی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) آنها را شناخت و نامهایشان را یک بیک برای بعضی از یارانش برشمرد.
ولی چنانکه خواهیم دید آیه اشاره به دو برنامه از منافقان می کند یکی گفتار نابجائی از آنها، و دیگری توطئه ای که خنثی شد و به این ترتیب به نظر می رسد که هر دو شان نزول تواءما صحیح باشند.
تفسیر :توطئه خطرناک
پیوند این آیه با آیات گذشته کاملا روشن است زیرا همه سخن از منافقان می گویند، منتهی در این آیه پرده از روی یکی دیگر از اعمال آنان برداشته شده و آن اینکه : هنگامی که می بینند اسرارشان فاش شده واقعیات را انکار می کنند و حتی برای اثبات گفتار خود به قسمهای دروغین متوسل می شوند.
نخست می گوید منافقان سوگند یاد می کنند که چنان مطالبی را درباره پیامبر نگفته اند (یحلفون بالله ما قالوا)
در حالی که اینها به طور مسلم سخنان کفر آمیزی گفته اند (و لقد قالوا کلمة الکفر). و به این جهت پس از قبول و اظهار اسلام راه کفر را پیش گرفته اند (و کفروا بعد اسلامهم).
البته آنان از آغاز مسلمان نبودند که کافر شوند بلکه تنها اظهار اسلام می کردند، بنا بر این همین اسلام ظاهری و صوری را نیز با اظهار کفر در هم شکستند. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 45
و از آن بالاتر آنها تصمیم خطرناکی داشتند که به آن نرسیدند
(و هموا بما لم ینالوا).
این تصمیم ممکن است اشاره به همان داستان توطئه برای نابودی پیامبر در لیلة العقبة بوده باشد که شرح آن در شاءن نزول گذشت و یا اشاره به

تمام کارها و فعالیتهائی است که برای به هم ریختن سازمان جامعه اسلامی ، و تولید فساد و نفاق و شکاف ، انجام می دادند، که هرگز به هدف نهائی منتهی نشد.
قابل توجه اینکه هوشیاری مسلمین در حوادث مختلف سبب می شد که منافقان و نقشه های آنها شناخته شوند مسلمانان همواره در کمین آنها بودند تا اگر سخنی از آنها بشنوند برای پیشگیری و اقدام لازم ، به پیامبر گزارش دهند، این بیداری و اقدام به موقع و به دنبال آن نزول آیات ، و تصدیق خداوند، موجب رسوائی منافقان و خنثی شدن توطئه های آنها می شد.
در جمله بعد برای اینکه زشتی و وقاحت فعالیتهای منافقان و نمک نشناسی آنها کاملا آشکار شود اضافه می کند: آنها در واقع خلافی از پیامبر ندیده بودند و هیچ لطمه ای از ناحیه اسلام بر آنان وارد نشده بود، بلکه به عکس در پرتو حکومت اسلام به انواع نعمتهای مادی و معنوی رسیده بودند، بنابراین آنها در حقیقت انتقام نعمتهائی را می کشیدند که خداوند و پیامبر با فضل و کرم خود تا سرحد استغنا به آنها داده بودند (و ما نقموا الا ان اغناهم الله و رسوله من فضله).
شک نیست که بی نیاز ساختن و رفع احتیاجاتشان در پرتو فضل پروردگار و خدمات پیامبر چیزی نبود که بخواهد انتقام آن را بگیرند، بلکه جای حقشناسی و سپاسگزاری داشت ، اما این حق ناشناسان زشت سیرت خدمت و نعمت را با جنایت پاسخ گفتند. و این تعبیر زیبا و رسائی است که در بسیاری از گفته ها و نوشته ها تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 46
به کار می رود، مثل اینکه به کسی که سالها به او خدمت کرده ایم و بعد به ما خیانت می کند، می گوئیم : گناه ما فقط این بود که به تو پناه دادیم و از تو دفاع کردیم و حد اکثر محبت را نمودیم .
سپس آنچنان که سیره قرآن است راه بازگشت را به روی آنان گشوده ، می گوید: اگر آنان توبه کنند برای آنها بهتر است (فان یتوبوا یک خیرا لهم).
و این نشانه واقع بینی اسلام و اهتمام به امر تربیت ، و مبارزه با هر گونه سختگیری و شدت عمل نابجا است ، که حتی راه آشتی و توبه را به روی منافقانی که توطئه برای نابودی پیامبر کردند و سخنان کفر آمیز و توهینهای زننده داشتند باز گذارده بلکه از آنها دعوت به توبه می کند.
این در حقیقت چهره واقعی اسلام است ولی چقدر بی انصافند آن کسانی که اسلام را با چنین چهرهای ، دین فشار و خشونت معرفی کرده اند.
آیا در دنیای امروز هیچ حکومتی هر چند طرفدار نهایت نرمش بوده باشد در برابر توطئه گرانی که بر ضد او نقشه کشیده اند حاضر به چنین انعطاف و محبتی می باشد؟ و همانطور که در شان نزول خواندیم یکی از

مجریان اصلی این برنامه های نفاق انگیز با شنیدن این سخن توبه کرد و پیامبر هم توبه او را پذیرفت .
در عین حال برای اینکه آنها این نرمش را دلیل بر ضعف نگیرند، به آنها هشدار می دهد که اگر به روش خود ادامه دهند، و از توبه روی برگردانند خداوند در دنیا و آخرت آنان را به مجازات دردناکی کیفر خواهد داد (و ان لم یتولوا یعذبهم الله عذابا الیما فی الدنیا و الاخرة).
و اگر می پندارند کسی در برابر مجازات الهی ممکن است به کمک آنان بشتابد سخت در اشتباهند، زیرا آنها در سراسر روی زمین نه ولی و سرپرستی خواهند داشت و نه یار و یاوری (و ما لهم فی الارض من ولی و لا نصیر). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 47
البته مجازاتهای آنها در آخرت روشن است ، اما عذابهای دنیای آنها همان رسوائی و بی آبروئی و خواری و بدبختی و مانند آن است . التوبة
آیه 75 - 78
آیه و ترجمه
وَ مِنهُم مَّنْ عَهَدَ اللَّهَ لَئنْ ءَاتَانَا مِن فَضلِهِ لَنَصدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصلِحِينَ(75)
فَلَمَّا ءَاتَاهُم مِّن فَضلِهِ بخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوا وَّ هُم مُّعْرِضونَ(76)
فَأَعْقَبهُمْ نِفَاقاً فى قُلُوبهِمْ إِلى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَ بِمَا كانُوا يَكْذِبُونَ(77)
أَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ(78)
ترجمه :75- از آنها کسانی هستند که با خدا پیمان بسته اند که اگر خداوند ما را از فضل خود روزی کند قطعا صدقه خواهیم داد و از شاکران خواهیم بود.
76- اما هنگامی که از فضل خود به آنها بخشید بخل ورزیدند، و سرپیچی کردند، و روی گردان شدند.
77 - این عمل (روح) نفاق را در دلهایشان تا روزی که خدا را ملاقات کنند بر قرار ساخت ، این بخاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند و دروغ گفتند.
78 - آیا نمی دانستند که خداوند اسرار و سخنان در گوشی آنها را می داند، و خداوند از همه غیوب (و پنهانیها) آگاه است . تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 48
شان نزول :در میان مفسران معروف است که این آیات در باره یکی از انصار به نام ثعلبة بن حاطب نازل شده است ، او که مرد فقیری بود و مرتب به مسجد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) می آمد اصرار داشت که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) دعا کند تا خداوند مال فراوانی به او بدهد!، پیغمبر به او فرمود: قلیل تؤ دی شکره خیر من کثیر

لا تطیقه مقدار کمی که حقش را بتوانی ادا کنی ، بهتر از مقدار زیادی است که توانائی اداء حقش را نداشته باشی آیا بهتر نیست که توبه پیامبر خدا تاءسی جوئی و به زندگی ساده ای بسازی ، ولی ثعلبه دستبردار نبود، و سرانجام به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) عرض کرد به خدائی که ترا به حق فرستاده سوگند یاد می کنم ، اگر خداوند ثروتی به من عنایت کند تمام حقوق آنرا می پردازم ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) برای او دعا کرد.
چیزی نگذشت که طبق روایتی پسر عموی ثروتمندی داشت از دنیا رفت و ثروت سرشاری به او رسید، و طبق روایت دیگری گوسفندی خرید و بزودی زاد ولد کرد، آنچنان که نگاهداری آنها در مدینه ممکن نبود، ناچار به آبادیهای اطراف مدینه روی آورد و آنچنان مشغول و سر گرم زندگی مادی شد که در جماعت و حتی نماز جمعه نیز شرکت نمی کرد.
پس از مدتی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) مامور جمع آوری زکات را نزد او فرستاد، تا زکات اموال او را بگیرد، ولی این مرد کم ظرفیت و تازه به نوا رسیده و بخیل ، از پرداخت حق الهی خودداری کرد، نه تنها خودداری کرد، بلکه به اصل تشریع این حکم نیز اعتراض نمود و گفت : این حکم برادر جزیه است یعنی ما مسلمان شده ایم که از پرداخت جزیه معاف باشیم و با پرداخت زکات ، چه فرقی میان ما و غیر مسلمانان باقی می ماند؟! تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 49
در حالی که او نه مفهوم جزیه را فهمیده بود، و نه مفهوم زکات را، و یا فهمیده بود اما دنیا پرستی اجازه بیان حقیقت و اظهار حق به او نمی داد بهر حال هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) سخن او را شنید فرمود: یا ویح ثعلبه ! یا ویح ثعلبه ! وای بر ثعلبه ای وای بر ثعلبه ! و در این هنگام آیات فوق نازل شد.
شاءن نزولهای دیگری نیز برای آیات فوق نقل شده که کم و بیش با داستان ثعلبه مشابه است ، و از مجموع شاءن نزولهای فوق ، و مضمون آیات ، چنین استفاده می شود که شخص یا اشخاص مزبور در آغاز در صف منافقان نبودند، ولی به خاطر همین گونه اعمال به آنها پیوستند.
تفسیر :منافقان کم ظرفیتند
این آیات ، در حقیقت روی یکی دیگر از صفات زشت منافقان انگشت می گذارد و آن اینکه : به هنگام ضعف و ناتوانی و فقر و پریشانی ، چنان دم از ایمان می زنند که هیچکس باور نمی کند آنها روزی در صف منافقان قرار گیرند، و حتی شاید آنهائی را که دارای امکانات وسیع هستند مذمت می کنند که چرا از امکاناتشان به نفع مردم محروم استفاده نمی کنند؟
اما همینکه خودشان به نوائی برسند چنان دست و پای خود را گم کرده و غرق دنیا پرستی می شوند که همه عهد و پیمانهای خویش را با خدا به

دست فراموشی می سپارند، گویا به کلی تغییر شخصیت داده ، و درک و دید دیگری پیدا می کنند، و همین کم ظرفیتی که نتیجه اش دنیا پرستی و بخل و امساک و خود خواهی است روح نفاق را چنان در آنان متمرکز می سازد که راه بازگشت را به روی آنان می بندد! در آیه نخست می گوید: بعضی از منافقان کسانی هستند که با خدا پیمان تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 50
بسته اند که اگر از فضل و کرم خود به ما مرحمت کند قطعا به نیازمندان کمک می کنیم و از نیکوکاران خواهیم بود. (و منهم من عاهد الله لئن آتانا من فضله لنصدقن و لنکونن من الصالحین).
ولی این سخن را تنها زمانی می گفتند که دستشان از همه چیز تهی بود و به هنگامی که خداوند از فضل و رحمتش سرمایه هائی به آنان داد، بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روگردان شدند (فلما آتاهم من فضله بخلوا به و تولوا و هم معرضون).
این عمل و این پیمان شکنی و بخل نتیجه اش این شد که روح نفاق بطور مستمر و پایدار در دل آنان ریشه کند و تا روز قیامت و هنگامی که خدا را ملاقات می کنند ادامه یابد (فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه)
این به خاطر آن است که از عهدی که با خدا بستند تخلف کردند، و به خاطر آن است که مرتبا دروغ می گفتند (بما اخلفوا الله ما وعدوه و بما کانوا یکذبون).
سرانجام آنها را با این جمله مورد سرزنش و توبیخ قرار می دهد که آیا آنها نمی دانند خداوند اسرار درون آنها را می داند و سخنان آهسته و در گوشی آنان را می شنود، و خداوند از همه غیوب و پنهانیها با خبر است ؟! (الم یعلموا ان الله یعلم سرهم و نجواهم و ان الله علام الغیوب). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 51
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - از جمله فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم به خوبی استفاده می شود که بسیاری از گناهان و صفات زشت ، و حتی کفر و نفاق ، علت و معلول یکدیگرند، زیرا جمله فوق با صراحت می گوید: بخل و پیمان شکنی آنها سبب شد که نفاق در دلهایشان ریشه دواند، و همین گونه است گناهان و کارهای خلاف دیگر، و لذا در بعضی از عبارات می خوانیم که گاهی گناهان بزرگ سبب می شود که انسان بی ایمان از دنیا برود.
2 - منظور از یوم یلقونه که ضمیر آن به خداوند برمی گردد همان روز رستاخیز است ، زیرا تعبیر لقاء الله و مانند آن در قرآن معمولا درباره قیامت آمده است ، درست است که با مرگ ، دوران عمل پایان می یابد، و پرونده کار نیک و بد بسته می شود، ولی آثار آنها همچنان در روح انسان تا قیامت بر قرار خواهد ماند.

البته این احتمال را هم داده اند که ضمیر یلقونه به بخل باز گردد، یعنی تا آن زمانی که نتیجه و کیفر بخل خویش را دریابند. همچنین احتمال داده شده است که منظور از ملاقات پروردگار لحظه مرگ باشد.
ولی همه اینها خلاف ظاهر آیه است ، و ظاهر همان است که گفتیم .
(درباره اینکه منظور از ملاقات پروردگار چیست ؟ در ذیل آیه 46 سوره بقره (جلد اول صفحه 156) بحثی داریم به آن مراجعه فرمائید).
3 - از آیات فوق نیز استفاده می شود که پیمان شکنی و دروغ از صفات منافقان است و آنها هستند که پیمان خود را که با تاکیدات فراوان با خدا
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 52
بسته اند زیر پا می گذارند، و حتی به پروردگار خویش دروغ می گویند
حدیث معروفی که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نقل شده نیز این حقیقت را تاکید می کند که فرمود: للمنافق ثلاث علامات ، اذا حدث کذب ، و اذا وعد اخلف ، و اذا ائتمن خان !: منافق سه نشانه دارد: به هنگام سخن گفتن دروغ می گوید، و به هنگامی که وعده می دهد تخلف می کند، و هرگاه امانتی به او بسپارند، در آن خیانت می نماید.
جالب اینکه در داستان فوق (داستان ثعلبه) هر سه نشانه وجود دارد، او هم دروغ گفت و هم پیمان شکنی کرد، و هم در اموالی که خداوند به عنوان امانت خویش به او سپرده بود خیانت نمود!
حدیث فوق به صورت موکدتری از امام صادق (علیه السلام) از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) در کتاب کافی آمده است ، آنجا که می فرماید: ثلاث من کن فیه کان منافقا و ان صام و صلی و زعم انه مسلم من اذا ائتمن خان ، و اذا حدث کذب ، و اذا وعد اخلف !: سه چیز است در هر کس باشد منافق است ، هر چند روزه بگیرد و نماز بخواند، و خود را مسلمان بداند: کسی که در امانت خیانت کند، و در سخن دروغ گوید، و به هنگام وعده تخلف جوید.
البته ممکن است به ندرت گناهان فوق از افراد با ایمان صادر شود و سپس توبه کنند، ولی استمرار آن نشانه روح نفاق و منافقگری است .
4 - این نکته نیز لازم به تذکر است که آنچه در آیات فوق خواندیم یک بحث تاریخی و مربوط به زمان گذشته نبود، بلکه بیان یک واقعیت اخلاقی و اجتماعی است که در هر عصر و زمان ، و در هر جامعه ای ، بدون استثناء، نمونه های فراوانی دارد. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 53
اگر به اطراف خود نگاه کنیم (و حتی شاید اگر به خودمان بنگریم !) نمونه ای از اعمال ثعلبة بن حاطب و طرز تفکر او را، در چهره های مختلف ، می یابیم ، چه بسیارند کسانی که در شرائط عادی یا به هنگامی که تنگدستند، در صف مومنان داغ و قرص و محکم قرار دارند، در همه جلسات مذهبی حاضرند، پای هر پرچم اصلاحی سینه می زنند، با هر منادی حق و عدالت

هم صدا هستند، و برای کارهای نیک گریبان چاک می کنند، و در برابر هر فسادی فریاد می کشند.
ولی به هنگامی که به اصطلاح ، دری به تخته می خورد، به نوائی می رسند پست و مقامی پیدا می کنند، و سری در میان سرها در می آورند، یک مرتبه تغییر چهره و بالاتر از آن تغییر ماهیت می دهند، آن شور و عشق سوزان نسبت به خدا و دین در آنها فروکش می کند، دیگر در جلسات سازنده خبری از آنان نیست ، در هیچ برنامه اصلاحی حضور ندارند، نه برای حق گریبان چاک می کنند و نه دیگر در برابر باطل فریاد می کشند!
قبلا که محلی از اعراب نداشتند و موقعیتی در اجتماع ، هزار گونه عهد و پیمان با خدا و خلق خدا بسته بودند، که اگر روزی امکاناتی پیدا کنند، چنین و چنان خواهند کرد، و حتی هزار گونه ایراد و انتقاد به متمکنان وظیفه نشناس داشتند، اما آن روز که وضعشان دگرگون شد تمام عهد و پیمانها را بدست فراموشی سپردند، و همه ایرادها و انتقادها همچون برف در تابستان آب شد.
آری این کم ظرفیتی یکی از نشانه های بارز منافقان است ، مگر نفاق چیزی جز دو چهره بودن و یا دوگانگی شخصیت هست ؟ تاریخچه زندگی اینگونه افراد بارزترین نمونه دوگانگی شخصیت است ، اصولا انسان با ظرفیت دو شخصیتی نمی شود.
شک نیست نفاق همچون ایمان دارای مراحل مختلف است . بعضی آنچنان

این خوی پلید در روحشان رسوخ کرده که در قلبشان اثری از ایمان به خدا باقی نمانده ، هر چند خود را در صف مومنان جا زده اند!.
ولی گروهی دیگر با اینکه دارای ایمان ضعیفی هستند، و واقعا مسلمانند اعمالی را مرتکب می شوند که متناسب وضع منافقان است ، و رنگی از دوگانگی شخصیت دارد، آنکس که پیوسته دروغ می گوید ولی ظاهرش صدق و راستی است ، آیا دو چهره و منافق نیست ؟
کسی که ظاهرا امین است و به همین دلیل مورد اعتماد مردم می باشد که امانتهای خود را به او می سپارند، اما در واقع در آنها خیانت می کند، آیا گرفتار دوگانگی شخصیت نمی باشد؟
همچنین آیا آنها که عهد و پیمان می بندند ولی هرگز پایبند به آن نیستند عملشان عمل منافقان محسوب نمی شود؟!
اتفاقا یکی از بزرگترین بلاهای اجتماعی و عوامل عقب ماندگی وجود همین گونه منافقان در جوامع انسانی است ، و اگر چشم بر هم نگذاریم و به خودمان دروغ نگوئیم چه بسیار می توانیم از این منافقان ثعلبه صفت در اطراف خود و در جوامع اسلامی بشمریم ، و عجب اینکه با اینهمه عیب و ننگ و دور افتادگی از روح تعلیمات اسلام باز گناه عقب افتادگی خود را به

گردن اسلام می گذاریم ! التوبة
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 55
آیه 79 - 80
آیه و ترجمه
الَّذِینَ یَلْمِزُونَ الْمُطوِّعِینَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فی الصدَقَتِ وَ الَّذِینَ لا یجِدُونَ إِلا جُهْدَهُمْ فَیَسخَرُونَ مِنهُمْ سخِرَ اللَّهُ مِنهُمْ وَ لهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ(79)
استَغْفِرْ لهُمْ أَوْ لا تَستَغْفِرْ لهُمْ إِن تَستَغْفِرْ لهُمْ سبْعِینَ مَرَّةً فَلَن یَغْفِرَ اللَّهُ لهُمْ ذَلِک بِأَنهُمْ کفَرُوا بِاللَّهِ وَ رَسولِهِ وَ اللَّهُ لا یهْدِی الْقَوْمَ الْفَسِقِینَ(80)
ترجمه :79 - کسانی که از صدقات مومنان اطاعت کار عیبجوئی می کنند، و آنهائی را که دسترسی جز به مقدار (ناچیز) توانائیشان ندارند مسخره می نمایند خدا آنها را مسخره می کند (کیفر استهزا کنندگان را به آنها میدهد) و برای آنان عذاب دردناکی است .
80 - چه برای آنها استغفار کنی و چه نکنی ، (حتی) اگر هفتاد بار برای آنها استغفار کنی هرگز خداوند آنها را نمی آمرزد، چرا که آنها خدا و پیامبرش را انکار کردند، و خداوند جمعیت فاسقان را هدایت نمی کند.
شان نزول :روایات متعددی در شاءن نزول این آیات در کتب تفسیر و حدیث نقل شده ، که از مجموع آنها چنین استفاده می شود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) تصمیم داشت لشکر اسلام را برای مقابله با دشمن (احتمالا برای جنگ تبوک آماده سازد، و نیاز به گرفتن کمک از مردم داشت ، هنگامی که نظر خود را اظهار فرمود، کسانی که توانائی داشتند مقدار قابل ملاحظه ای به عنوان زکات یا کمک بلا عوض به ارتش اسلام خدمت کردند تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 56
ولی بعضی از کارگران کم درآمد مسلمان مانند ابوعقیل انصاری یا سالم بن عمیر انصاری با تحمل کار اضافی و کشیدن آب در شب و تهیه دو من خرما که یک من آن را برای خانواده خویش ذخیره کرد و یک من دیگر را خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) آورد، کمک ظاهرا ناچیزی به این برنامه بزرگ اسلامی نمود.
ولی منافقان عیبجو به هر یک از این دو گروه ایراد می گرفتند: کسانی را که زیاد پرداخته بودند، به عنوان ریاکار معرفی می کردند، و کسانی را که مقدار ظاهرا ناچیزی کمک نموده بودند به باد، مسخره و استهزاء می گرفتند که آیا لشکر اسلام نیاز به چنین کمکی دارد؟
آیات فوق نازل شد و شدیدا آنها را تهدید کرد و از عذاب خداوند بیم داد!.
تفسیر :کار شکنی منافقان .
در این آیات اشاره به یکی دیگر از صفات عمومی منافقان شده است که آنها افرادی لجوج ، بهانه جو، و ایرادگیر، و کارشکن هستند، هر کار مثبتی را، با وصله های نا مناسبی تحقیر کرده ، و بد جلوه می دهند. تا هم مردم

را در انجام کارهای نیک دلسرد سازند، و هم تخم بدبینی و سوء ظن را در افکار بپاشند، و به این وسیله چرخهای فعالیتهای مفید و سازنده در اجتماع از کار بیفتد.
قرآن مجید شدیدا این روش غیر انسانی آنها را نکوهش می کند، و مسلمانان را از آن آگاه می سازد، تا تحت تاثیر اینگونه القائات سوء قرار نگیرند و هم منافقان بدانند که حنای آنان در جامعه اسلامی رنگی ندارد!
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 57
نخست می فرماید: آنها که به افراد نیکوکار مؤ منین در پرداختن صدقات و کمکهای صادقانه ، عیب می گیرند، و مخصوصا آنها که افراد با ایمان تنگدست را که دسترسی جز به کمکهای مختصر ندارند، مسخره می کنند، خداوند آنان را مسخره می کند، و عذاب دردناک در انتظار آنها است ! (الذین یلمزون المطوعین من المومنین فی الصدقات و الذین لا یجدون الا جهدهم فیسخرون منهم سخر الله منهم و لهم عذاب الیم)
یلمزون از ماده لمز (بر وزن طنز) به معنی عیبجوئی و مطوعین از ماده طوع (بر وزن موج) به معنی اطاعت است ، ولی معمولا این کلمه به افراد نیکوکار و آنهائی که علاوه بر واجبات به مستحبات نیز عمل می کنند اطلاق می شود.
از آیه فوق استفاده می شود که منافقان از گروهی عیبجوئی می کردند، و گروهی را مسخره می نمودند، روشن است سخریه درباره کسانی بوده که تنها قادر به کمک مختصری به ارتش اسلام بودند، و لابد عیبجوئی مربوط به کسانی بوده که به عکس آنها کمکهای فراوانی داشتند، دومی را به عنوان ریاکاری و اولی را به عنوان کم کاری تخطئه می نمودند.
در آیه بعد تاکید بیشتری روی مجازات این گروه از منافقان نموده و آخرین تهدید را ذکر می کند به این ترتیب که روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نموده می گوید: چه برای آنها استغفار کنی و چه نکنی ، حتی اگر هفتاد بار برای آنها از خداوند طلب آمرزش نمائی هرگز خدا آنها را نمی بخشد (استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم)
چرا که آنها خدا و پیامبرش را انکار کردند و راه کفر پیش گرفتند تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 58
و همین کفر آنها را به دره نفاق و آثار شوم آن افکند (ذلک بانهم کفروا بالله و رسوله).
و روشن است هدایت خدا شامل حال کسانی می شود که در طریق حق طلبی گام برمی دارند و جویای حقیقتند، ولی خداوند افراد فاسق و گنهکار و منافق را هدایت نمی کند (و الله لا یهدی القوم الفاسقین ،
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - اهمیت به کیفیت کار است نه کمیت - این حقیقت به خوبی از آیات قرآن بدست می آید که اسلام در هیچ موردی روی کثرت مقدار عمل تکیه نکرده ، بلکه همه جا اهمیت به کیفیت عمل داده است ، و برای اخلاص و نیت پاک ، ارزش فوق العادهای قائل شده که آیات فوق نمونه ای از این منطق قرآن است .
همانگونه که دیدیم برای عمل مختصر کارگر مسلمانی که شبی را تا صبح نخوابیده ، و با قلبی پر از عشق به خدا، و اخلاص و احساس مسئولیت در برابر مشکلات جامعه اسلامی ، کار کرده و توانسته است با این بیدار خوابی یک من خرما به سپاه اسلام در لحظات حساس کمک کند، فوق العاده اهمیت قائل شده ، و کسانی را که اینگونه اعمال ظاهرا کوچک و واقعا بزرگ را تحقیر می کنند، شدیدا توبیخ و تهدید می کند، و می گوید مجازات دردناک در انتظار آنها است .
از این موضوع این حقیقت نیز روشن می شود که در یک جامعه سالم اسلامی به هنگام بروز مشکلات ، همه باید احساس مسئولیت کنند، نباید چشمها تنها به متمکنان دوخته شود، چرا که اسلام متعلق به همه است ، و همه باید در حفظ آن از جان و دل بکوشند.
مهم این است که هر کس از مقدار توانائی خود دریغ ندارد، سخن از بسیار

و کم نیست ، سخن از احساس مسئولیت و اخلاص است ،
قابل توجه اینکه در حدیثی می خوانیم که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) سؤ ال شد: ای الصدقة افضل : کدام صدقه و کمک از همه برتر است پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) فرمود: جهد المقل یعنی مقدار توانائی افراد کم در آمد!
2 - صفتی که در آیات فوق درباره منافقان عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) خواندیم - مانند سایر صفات آنان - اختصاصی به آن گروه و آن زمان ندارد، بلکه از صفات زشت همه منافقان در هر عصر و زمان است ، آنها با روح بدبینی خاصی که دارند سعی می کنند هر کار مثبتی را با وصله های ناجور از اثر بیندازند سعی می کنند هر نیکوکاری را به نوعی دلسرد کنند، و حتی با سخریه و استهزاء و کم اهمیت جلوه دادن خدمات بی آلایش افراد کم درآمد، شخصیت آنها را در هم بشکنند و تحقیر کنند، تا همه فعالیتهای مثبت در جامعه خاموش گردد و آنها به هدفهای شومشان نائل گردند.
ولی مسلمانان آگاه و بیدار، در هر عصر و زمان ، باید کاملا متوجه این نقشه شوم منافقان باشند، و درست بر عکس آن گام بردارند، یعنی از خدمتگزاران جامعه تشویق به عمل آورند، و برای خدمات ظاهرا کوچک توام با اخلاص ، ارج فراوان قائل شوند، تا کوچک و بزرگ به کار خود دلگرم

و علاقمند گردند و نیز باید همگان را از این نقشه ویرانگر منافقان آگاه سازند تا دلسرد نشوند.
3 - جمله سخر الله منهم (خداوند آنها را مسخره می کند) به این معنی نیست که خداوند اعمالی همانند آنان انجام میدهد، بلکه همانگونه که مفسران گفته اند: منظور این است که مجازات استهزا کنندگان را به آنها خواهد داد، و یا آنچنان با آنها رفتار می کند که همچون استهزا شدگان تحقیر شوند!. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 60
4 - شک نیست که عدد سبعین (هفتاد) در آیات فوق برای تکثیر است نه برای تعداد، به عبارت دیگر مفهوم آیه این است که هر قدر برای آنها استغفار کنی خداوند آنان را نمی بخشد، درست مانند اینکه کسی به دیگری می گوید: اگر صد بار هم اصرار کنی قبول نخواهم کرد، مفهوم این سخن آن نیست که اگر یکصد و یکبار اصرار کنی می پذیرم ، بلکه منظور این است که مطلقا نخواهم پذیرفت .
این گونه تعبیر در حقیقت برای تاکید مطلب است ، و لذا در سوره منافقان آیه 6 همین موضوع به عنوان نفی مطلق ذکر شده است آنجا که می فرماید: سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم : تفاوت نمی کند چه برای آنها طلب آمرزش کنی یا نکنی خدا آنها را نخواهد بخشید.
شاهد دیگر این سخن ، علتی است که در ذیل آیه ذکر شده و آن اینکه آنها به خدا و پیامبرش کافر شده اند و خدا فاسقان را هدایت نمی کند روشن است که برای اینگونه افراد هیچ مقدار استغفار سبب نجات نخواهد شد.
ولی عجب اینکه در روایات متعددی که از طرق اهل تسنن نقل شده می خوانیم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) بعد از نزول آیه فوق چنین فرمود: لازیدن فی الاستغفار لهم علی سبعین مرة ! رجاء منه ان یغفر الله لهم ، فنزلت : سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم : به خدا سوگند بیش از هفتاد بار برای آنها استغفار می کنم به این امید که خداوند آنها را بیامرزد، در این هنگام آیه (سوره منافقان) نازل شد که خداوند در آن می فرماید: تفاوت نمی کند چه برای آنها استغفار کنی و چه نکنی ، هرگز خدا آنها را نمی آمرزد. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 61
مفهوم روایات فوق این است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از عدد هفتاد در آیه مورد بحث تعداد فهمیده است و لذا فرموده من بیش از هفتاد بار برای آنها استغفار می کنم ، در حالی که همانطور که گفتیم آیه مورد بحث مخصوصا با توجه به علتی که در ذیل آن آمده به روشنی به ما می فهماند که عدد هفتاد برای تکثیر است و کنایه از نفی مطلق توام با تاکید می باشد.
بنابراین روایات فوق چون مخالف با قرآن است ابدا قابل قبول نیست

بخصوص که اسناد آنها از نظر ما نیز معتبر نمی باشد.
تنها توجیهی که می توان برای روایات فوق کرد (هر چند خلاف ظاهر است) این است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قبل از نزول آیات فوق این جمله را می فرموده ، و هنگامی که آیات فوق نازل شد، از استغفار برای آنها صرف نظر فرمود.
روایت دیگری نیز در این باره نقل شده که ممکن است ریشه اصلی روایات فوق باشد که به هنگام نقل به معنی دگرگون شده است ، و آن اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: لو علمت انه لو زدت علی السبعین مرة غفر لهم لفعلت یعنی اگر می دانستم که هرگاه بیش از هفتاد بار برای آنها استغفار کنم خداوند آنان را می بخشد چنین می کردم .
مفهوم این سخن (مخصوصا با توجه به کلمه لو که برای امتناع می باشد) این است که می دانم خدا آنها را نمی بخشد، ولی بقدری قلبم از عشق به هدایت بندگان خدا و نجاتشان آکنده است ، که اگر فرضا بیش از هفتاد بار استغفار باعث نجاتشان می شد چنین می کردم .
به هر حال مفهوم آیات فوق روشن است ، و هر حدیثی بر خلاف آنها باشد یا باید آنرا توجیه کرد و یا کنار گذاشت . التوبة
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 62
آیه 81 - 83
آیه و ترجمه
فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَف رَسولِ اللَّهِ وَ کَرِهُوا أَن یجَهِدُوا بِأَمْوَلِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ فی سبِیلِ اللَّهِ وَ قَالُوا لا تَنفِرُوا فی الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشدُّ حَرًّا لَّوْ کانُوا یَفْقَهُونَ(81)
فَلْیَضحَکُوا قَلِیلاً وَ لْیَبْکُوا کَثِیراً جَزَاءَ بِمَا کانُوا یَکْسِبُونَ(82)
فَإِن رَّجَعَک اللَّهُ إِلی طائفَةٍ مِّنهُمْ فَاستَْذَنُوک لِلْخُرُوج فَقُل لَّن تخْرُجُوا مَعِیَ أَبَداً وَ لَن تُقَتِلُواَ مَعِیَ عَدُواًّ إِنَّکمْ رَضِیتُم بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الخَْلِفِینَ(83)
ترجمه :81 - تخلف جویان (از جنگ تبوک) از مخالفت با رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خوشحال شدند و کراهت داشتند که با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کنند و (به یکدیگر و به مومنان) گفتند در این گرما حرکت (به سوی میدان) نکنید، به آنها بگو آتش دوزخ از این هم گرمتر است اگر بفهمند!
82 - آنها باید کمتر بخندند و بسیار بگریند، این جزای کارهائی است که انجام می دادند.
83 - هرگاه خداوند تو را به سوی گروهی از آنان بازگرداند و از تو اجازه خروج (به سوی میدان جهاد) بخواهند، بگو هیچگاه با من خروج نخواهید کرد و هرگز همراه من با دشمنی نخواهید جنگید، چرا شما نخستین بار به کناره

گیری راضی شدید، اکنون نیز با متخلفان بمانید!
تفسیر :باز هم کار شکنی منافقان تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 63
در این آیات نیز سخن همچنان پیرامون معرفی منافق ، وسیله اعمال و رفتار و افکار آنها است ، تا مسلمانان به روشنی این گروه را بشناسند و تحت تاثیر نقشه های شوم آنان قرار نگیرند.
نخست می فرماید آنها که در تبوک) از شرکت در جهاد تخلف جستند، و با عذرهای واهی در خانه های خود نشستند، و به گمان خود سلامت را بر خطرات میدان جنگ ترجیح دادند، از این عملی که بر ضد رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مرتکب شدند، خوشحالند (فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله).
و از اینکه در راه خدا با مال و جان خود جهاد کنند و به افتخارات بزرگ مجاهدان نائل گردند کراهت داشتند (و کرهوا ان یجاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله).
آنها به تخلف خودشان از شرکت در میدان جهاد قناعت نکردند، بلکه با وسوسه های شیطانی کوشش داشتند، دیگران را نیز دلسرد یا منصرف سازند و به آنها گفتند: در این گرمای سوزان تابستان به سوی میدان نبرد حرکت نکنید
(و قالوا لا تنفروا فی الحر).
در حقیقت آنها می خواستند هم اراده مسلمانان را تضعیف کنند، و هم شریک های بیشتری برای جرمشان فراهم سازند.
سپس قرآن روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده و با لحن قاطع و کوبنده ای به آنها چنین پاسخ می گوید: به آنها بگو آتش سوزان دوزخ از این هم گرمتر و سوزانتر است اگر بفهمند! (قل نار جهنم اشد حرا لو کانوا یفقهون)
ولی افسوس که بر اثر ضعف ایمان ، و عدم درک کافی ، توجه ندارند که چه آتش سوزانی در انتظار آنها است آتشی که یک جرقه کوچکش از آتشهای دنیا سوزنده تر است .
دو آیه بعد اشاره به این می کند که آنها به گمان اینکه پیروزی بدست
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 64
آورده اند و با تخلف از جهاد و دلسرد کردن بعضی از مجاهدان به هدفی رسیده اند، قهقهه سر می دهند و بسیار می خندند، همانگونه که همه منافقان در هر عصر و زمان چنینند.
ولی قرآن به آنها اخطار می کند که باید کم بخندند و بسیار بگریند
(فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا).
گریه برای آینده تاریکی که در پیش دارند، گریه برای مجازاتهای دردناکی که در انتظار آنها است ، گریه به خاطر اینکه همه پلهای بازگشت را پشت

سر خود ویران ساخته اند، و بالاخره گریه برای اینکه اینهمه استعداد و سرمایه عمر را از دست داده و رسوائی و تیره روزی و بدبختی برای خود خریده اند.
و در آخر آیه می فرماید: این جزای اعمالی است که آنها انجام می دادند (جزاء بما کانوا یکسبون).
از آنچه گفتیم روشن شد که منظور این است این گروه باید در این جهان کم بخندند و بیشتر گریه کنند، زیرا مجازاتهای دردناکی در پیش دارند که اگر از آن آگاه شوند بسیار گریه خواهند کرد و کمتر می خندند.
ولی گروهی از مفسران احتمال دیگری در معنی این جمله داده اند و آن اینکه : اینها هر قدر بخندند با توجه به عمر کوتاه دنیا خنده آنان کم خواهد بود، و در آخرت آنقدر باید گریه کنند که گریه های دنیا در برابر آن ناچیز است .
ولی تفسیر اول با ظاهر آیه و تعبیرات مشابه آن که در گفته ها و نوشته ها می آید سازگارتر است بخصوص اینکه لازمه تفسیر دوم این است که صیغه امر به معنی اخبار بوده باشد و این بر خلاف ظاهر است .
حدیث معروفی که بسیاری از مفسران از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل کرده اند که تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 65
فرمود: لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا و لبکیتم کثیرا: اگر آنچه را من (از کیفرهای هولناک قیامت) می دانم شما هم می دانستید، کم می خندیدید و بسیار گریه می کردید نیز شاهد معنی اول است (دقت کنید).
در آخرین آیه مورد بحث اشاره به یکی دیگر از روشهای حساب شده و خطرناک منافقان می کند و آن اینکه آنها به هنگامی که کار خلافی را آشکارا انجام می دهند برای تبرئه خود ظاهرا در مقام جبران برمی آیند و با این نوسانها و اعمال ضد و نقیض ، چهره اصلی خود را پنهان می دارند.
آیه می گوید: هرگاه خداوند ترا به سوی گروهی از اینها بازگرداند و از تو اجازه بخواهند که در میدان جهاد دیگری شرکت کنند، به آنها بگو هیچگاه با من در هیچ میدان جهادی شرکت نخواهید کرد، و هرگز همراه من با دشمنی نخواهید جنگید! (فان رجعک الله الی طائفه منهم فاستاذنوک للخروج فقل لن تخرجوا معی ابدا و لن تقاتلوا معی عدوا)
یعنی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باید آنها را برای همیشه مایوس کند، و روشن سازد که به اصطلاح حنایشان دیگر رنگی نخواهد داشت و کسی فریبشان را نخواهد خورد، و این گونه دامها را چه بهتر که برچینند و به جای دیگری ببرند که در اینجا کسی دیگر به دامشان نخواهد افتاد!.
ذکر این نکته نیز لازم است که جمله طائفه منهم (گروهی از ایشان) نشان می دهد که همه آنان حاضر نبودند از این طریق وارد شوند و پیشنهاد شرکت در جهاد دیگری را عرضه بدارند، شاید به خاطر اینکه

بعضی بقدری رسوا و شرمنده بودند که حتی حاضر به حضور در محضر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و چنین پیشنهادی نمی شدند.
سپس دلیل عدم قبول پیشنهاد آنها را چنین بیان می کند: شما برای تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 66
نخستین بار راضی شدید که از میدان جهاد کناره گیری کنید و در خانه ها بنشینید، هم اکنون نیز به متخلفان بپیوندید، و با آنها در خانه ها بنشینید، ((انکم رضیتم بالقعود اول مرة فاقعدوا مع الخالفین)).
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - شک نیست که اگر این گروه از منافقان پس از تخلف ، پشیمان می شدند و توبه می کردند، و سپس برای شستشوی گناه سابق خود پیشنهاد در میدانهای جهاد دیگر داشتند، خدا از آنها میپذیرفت ، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دست رد به سینه آنها نمی گذارد، بنا بر این معلوم می شود که این پیشنهاد نیز یکنوع شیطنت و کار منافقانه بوده است ، و به اصطلاح تاکتیکی بوده برای استتار چهره زشت خود و ادامه به اعمال سابق .
2 - کلمه خالف به معنی متخلف است ، و اشاره به کسانی است که در میدان جهاد، با عذر و یا بدون عذر شرکت نداشتند.
بعضی نیز گفته اند که خالف به معنی مخالف است ، اشاره به اینکه شما هم بروید و با گروه مخالفان همصدا شوید، و این کلمه را به معنی فاسد نیز تفسیر کرده اند، چه اینکه خلوف به معنی فساد و خالف به معنی فاسد در لغت آمده است .
این احتمال نیز وجود دارد که همه معانی بالا از این کلمه در آیه فوق اراده شده باشد چرا که گروه منافقان و دوستان آنان دارای تمام این صفات رذیله بوده اند.
3 - باز تذکر این موضوع را لازم می دانیم که مسلمانان عصر ما نیز در تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 67
برابر منافقان محیط خود که از روشهای مشابهی با منافقان اعصار پیشین استفاده می کنند، باید از همان برنامه محکم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پیروی کرده و یکبار که در دام آنان افتادند، دیگر فریب آنها را نخورند و به اشکهای تمساحانه آنها وقعی ننهند که مرد مسلمان هیچگاه دو بار در یک دام نمی افتد!. التوبة
آیه 84 - 85
آیه و ترجمه
وَ لا تُصلِّ عَلی أَحَدٍ مِّنهُم مَّات أَبَداً وَ لا تَقُمْ عَلی قَبرِهِ إِنهُمْ کَفَرُوا بِاللَّهِ وَ رَسولِهِ وَ مَاتُوا وَ هُمْ فَسِقُونَ(84)
وَ لا تُعْجِبْک أَمْوَلهُمْ وَ أَوْلَدُهُمْ إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ أَن یُعَذِّبهُم بهَا فی الدُّنْیَا وَ تَزْهَقَ

أنفُسهُمْ وَ هُمْ كفِرُونَ(85)
ترجمه :84 - بر هیچیک از آنها که بمیرد نماز نخوان ، و بر کنار قبرش (برای دعا و طلب آمرزش) نایست چرا که آنها به خدا و رسولش کافر شدند، و در حالی که فاسق بودند از دنیا رفتند.
85 - مبادا اموال و اولادشان مایه اعجاب تو گردد، (این برای آنها نعمت نیست بلکه) خدا می خواهد به وسیله آن ، آنها را در دنیا عذاب کند، و جانشان برآید در حالی که کافر باشند.
تفسیر :روش محکمتر در برابر منافقان .
پس از آنکه منافقان با تخلف صریح از شرکت در میدان جهاد پرده ها را دریدند و کارشان بر ملا شد، خداوند به پیامبرش دستور می دهد روش صریحتر و تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 68
محکمتری در برابر آنها اتخاذ کند تا برای همیشه فکر نفاق و منافقگری از مغزهای دیگران برچیده شود، و منافقان نیز بدانند در جامعه اسلامی محلی برای آنها وجود نخواهد داشت .
لذا می فرماید: بر هیچیک از آنها منافقان) که از دنیا می روند نماز مگزار! (و لا تصل علی احد منهم مات ابدا).
و هیچگاه در کنار قبر او برای طلب آمرزش و استغفار نایست (و لا تقم علی قبره).
در حقیقت این یکنوع مبارزه منفی ، و در عین حال موثر، در برابر گروه منافقان است ، زیرا به جهاتی که در گذشته گفتیم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نمی توانست رسما دستور قتل آنها و پاکسازی محیط جامعه اسلامی را از این طریق صادر کند، ولی مبارزات منفی به حد کافی در بی اعتبار ساختن آنان ، و انزوا و طردشان از جامعه اسلامی ، اثر می گذارد.
زیرا می دانیم یک فرد مؤ من راستین ، هم در حال حیات و هم پس از مرگ محترم است ، به همین دلیل در برنامه های اسلامی دستور غسل و کفن و نماز و دفن او داده شده است که با احترام هر چه بیشتر، با تشریفات خاصی ، او را به خاک بسپارند، و حتی پس از دفن در کنار قبر او بیایند و برای گناهان و لغزشهای احتمالی او از خداوند طلب بخشش کنند.
عدم انجام این مراسم درباره یک فرد به معنی طرد او از جامعه اسلامی است ، و اگر این طرد کننده ، شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بوده باشد، ضربه ای سخت و سنگین به حیثیت چنین فرد مطرودی وارد خواهد آمد، در حقیقت این یک برنامه مبارزه حساب شده در برابر گروه منافقان در آن زمان بود که امروز هم مسلمانان باید از روشهای مشابه آن استفاده کنند.
یعنی مادام که افراد اظهار اسلام می کنند و به ظواهر اسلام پای بندند باید
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 69

معامله یک مسلمان با آنها کرد هر چند باطنشان طور دیگری باشد ولی اگر پرده ها را دریدند و نفاق خود را ظاهر کردند باید با آنها همانند بیگانگان از اسلام رفتار نمود.
در پایان آیه بار دیگر دلیل این دستور را روشن می سازد و می فرماید: این حکم به خاطر آن است که آنها به خدا و پیامبرش کافر شدند (انهم کفروا بالله و رسوله).
و در حالی که فاسق و مخالف فرمان خدا بودند از دنیا رفتند نه از کرده خود پشیمان شدند و نه با آب توبه لکه های گناه را از دامان شستند (و ماتوا و هم فاسقون).
در اینجا ممکن بوده است سؤ الی برای مسلمانان مطرح شود که اگر منافقان براستی اینهمه از رحمت خدا دورند و باید مسلمانان هیچگونه ابراز محبت و علاقه در مورد آنان نکنند، پس چرا خداوند به آنها اینهمه محبت کرده و اینهمه مال و فرزند (نیروی اقتصادی و انسانی) را در اختیارشان قرار داده است .
خداوند در آیه بعد روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده و پاسخ این سؤ ال را چنین می دهد اموال و فرزندانشان هیچگاه نباید مایه اعجاب تو شود (و لا تعجبک اموالهم و اولادهم).
چرا که به عکس آنچه مردم ظاهر بین خیال می کنند، این اموال و فرزندان نه تنها باعث خوشوقتی آنها نیست ، بلکه خداوند می خواهد آنانرا بوسیله اینها در دنیا مجازات کند، و با حال کفر جان بدهند (انما یرید الله ان یعذبهم بها فی الدنیا و تزهق انفسهم و هم کافرون).
این آیه که نظیر آنرا در همین سوره (آیه 55) داشتیم اشاره به این تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 70
واقعیت می کند که امکانات اقتصادی و نیروهای انسانی در دست افراد ناصالح نه تنها سعادت آفرین نیست ، بلکه غالبا مایه دردسر و بلا و بدبختی است ، زیرا چنین اشخاصی نه اموال خود را به مورد مصرف می کنند، تا از آن بهره مفید و سازنده ای بگیرند، و نه فرزندان سر براه و با ایمان و تربیت یافته ای دارند که مایه روشنی چشم آنان و حل مشکلات زندگانیشان گردد، بلکه اموالشان غالبا در راه هوسهای کشنده و سرکش و تولید فساد، و تحکیم پایه های ظلم مصرف می گردد، و مایه غفلت آنها از خدا و مسائل اساسی زندگی است و فرزندانشان هم در خدمت ظالمان و فاسدان قرار می گیرند، و مبتلا به انواع انحرافهای اخلاقی می شوند، و سرانجام دردسر آفرین خواهند بود.
منتها برای کسانی که ثروت و نیروی انسانی را اصیل می پندارند و چگونگی مصرف آن ، برای آنها مطرح نیست ، زندگانی اینگونه اشخاص دورنمای دل - انگیزی دارد اما اگر به متن زندگیشان نزدیکتر شویم و به

این حقیقت نیز توجه کنیم که چگونگی بهره برداری از این امکانات مطرح است تصدیق خواهیم کرد که هرگز افراد خوشبختی نیستند.
در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:
1 - درباره شان نزول آیه نخست روایات متعددی وارد شده است ، که خالی از اختلاف نیست .
از بعض از این روایات استفاده می شود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هنگامی که عبد الله بن ابی (منافق مشهور) از دنیا رفت بر او نماز گزارد، و کنار قبر او ایستاد و دعا کرد، حتی پیراهن خود را به عنوان کفن بر او پوشانید، سپس آیه فوق نازل شد و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را از تکرار این کار نهی کرد.
در حالی که از بعضی دیگر از روایات برمی آید که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تصمیم تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 71
داشت نماز بر او بگزارد، جبرئیل نازل شد و این آیه را بر او خواند و او را از این کار باز داشت .
بعضی دیگر چنین می گویند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نه نماز بر او گزارد و نه تصمیم بر این کار داشت ، بلکه تنها پیراهن خود را برای تشویق قبیله عبد الله فرستاد، تا به عنوان کفن در تن او کنند و هنگامی که پرسیدند چرا چنین اقدامی فرمودید در حالی که او مرد بی ایمانی است ؟ گفت : پیراهن من باعث نجات او از عذاب الهی نخواهد شد، ولی من امیدوارم که به خاطر این عمل گروه زیادی مسلمان شوند، و چنین نیز شد که پس از این جریان عده فراوانی از قبیله خزرج مسلمان گشتند.
از آنجا که این روایات با هم اختلاف فراوان دارد ما از ذکر آنها به عنوان یک شان نزول صرف نظر کردیم به خصوص اینکه طبق گفته بعضی از مفسران بزرگ مرگ عبد الله بن ابی در سنه 9 هجری واقع شد در حالی که آیات فوق در حدود سال هشتم نازل شده است (المیزان جلد 9 صفحه 385).
ولی آنچه جای انکار نیست این است که از لحن آیه چنین برمی آید که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قبل از نزول این آیه بر منافقان نماز می گزارد، و بر کنار قبر آنها توقف می کرد، چرا که آنها ظاهرا مسلمان بودند ولی پس از نزول این آیه تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 72
بطور قطع این برنامه برای همیشه تعطیل شد.
2 - از آیه فوق همچنین استفاده می شود که ایستادن در کنار قبور مومنان و دعا برای آنها جایز است ، زیرا نهی در آیه مخصوص به منافقان است ، بنابراین مفهوم آیه این می شود که زیارت قبور مؤ منان یعنی ایستادن کنار قبرهای آنان و دعا کردن جایز است .

ولی آیه فوق درباره این موضوع که آیا می توان به قبور آنها توسل جست و به برکت آنان از خدا حاجتی تقاضا کرد؟ سکوت دارد، هر چند مجاز بودن این موضوع از نظر روایات اسلامی مسلم است . التوبة
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 73
آیه 86-89
آیه و ترجمه
وَ إِذَا أُنزِلَت سورَةٌ أَنْ ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَ جَهِدُوا مَعَ رَسولِهِ استَْذَنَک أُولُوا الطوْلِ مِنْهُمْ وَ قَالُوا ذَرْنَا نَکُن مَّعَ الْقَعِدِينَ(86)
رَضوا بِأَن يَکُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَ طبِعَ عَلى قُلُوبهِمْ فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ(87)
لَکِنِ الرَّسولُ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ جَهَدُوا بِأَمْوَلِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ وَ أُولَئک لهُمُ الْخَيرَتُ وَ أُولَئک هُمُ الْمُفْلِحُونَ(88)
أَعَدَّ اللَّهُ لهُمْ جَنَّتٍ تجْرِى مِن تحْتهَا الاَنْهَرُ خَلِدِينَ فِيهَا ذَلِک الْفَوْزُ الْعَظِيمُ(89)
ترجمه :86 - و هنگامی که سوره ای نازل گردد که ایمان به خدا بیاورید و همراه پیامبرش جهاد کنید کسانی که از آنها (گروه منافقان) توانائی دارند از تو اجازه می خواهند و می گویند: بگذار ما با قاعدین (آنها که از جهاد معافند) بوده باشیم .
87 - آنها راضی شدند که با متخلفان باشند، و بر دلهایشان مهر نهاده شده ، لذا نمی فهمند
88 - ولی پیامبر و آنها که با او ایمان آوردند با اموال و جانهایشان به جهاد پرداختند و همه نیکیها برای آنهاست و آنها رستگارانند.
89 - خداوند برای آنها باغهائی از بهشت فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است ، جاودانه در آن خواهند بود، و این رستگاری (و پیروزی) بزرگی است .
تفسیر :دون همتان و مومنان راستین
در این آیات باز سخن درباره منافقان است ، منتها زشتکاریهای آنان با
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 74
اعمال نیک مؤ منان راستین در اینجا مقایسه شده است ، و با این مقایسه انحراف و بیچارگی آنان روشنتر می شود.
در آیه نخست می گوید: هنگامی که سوره ای درباره جهاد نازل می شود و از مردم دعوت که به خدا ایمان بیاورند (یعنی بر ایمان خود ثابت قدم بمانند و آنرا تقویت نمایند) و همراه پیامبر خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در راه او جهاد کنند، در این هنگام منافقان قدرتمند که توانائی کافی از نظر جسمی و مالی برای شرکت در میدان جنگ دارند از تو اجازه می خواهند که در میدان جهاد شرکت نکنند و می گویند بگذار ما با قاعدین (آنها که از جهاد معذورند) باشیم (و اذا انزلت سوره ان آمنوا بالله و جاهدوا مع رسوله استاذنک اولوا الطول منهم و قالوا ذرنا نکن مع القاعدین

).
طول (بر وزن قول) به معنی امکانات و توانائی مالی آمده است ، بنابراین اولوا الطول به معنی کسانی است که دارای قدرت مادی کافی برای حضور در میدان جنگ هستند، و با این حال مایل بوده اند در صف افراد ناتوان یعنی آنها که از نظر جسمی یا مالی توانائی جهاد نداشته اند، بمانند.
اصل این کلمه از طول (بر وزن پول) که ضد عرض است گرفته شده و تناسب این دو معنی با یکدیگر روشن است ، زیرا توانائی مالی و جسمی یکنوع کشش و ادامه و طول قدرت را می رساند.
در آیه بعد قرآن آنها را با این جمله مورد ملامت و مذمت قرار می دهد که آنها راضی شدند با متخلفان باقی بمانند (رضوا بان یکونوا مع الخوالف) همانطور که سابقا نیز اشاره کردیم خوالف جمع خالفة از ماده خلف به معنی پشت سر است ، به همین جهت به زنان که به هنگام رفتن مردان به خارج از منزل ، در منزل باقی می مانند خالفة گفته می شود، و در آیه
مورد تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 75
بحث منظور از خوالف تمام کسانی است که به نحوی از شرکت در میدان جنگ معذور بودند اعم از زنان و یا پیران و یا بیماران و کودکان .
بعضی از احادیث که در تفسیر آیه وارد شده نیز به این موضوع اشاره کرده است .
بعدا اضافه می کند که اینها بر اثر گناه و نفاق به مرحله ای رسیده اند که بر قلبهایشان مهر زده شده ، به همین دلیل چیزی نمی فهمند (و طبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون).
در آغاز سوره بقره درباره معنی مهر نهادن بر قلب سخن گفتیم .
در آیه بعد از گروهی که در نقطه مقابل این دسته قرار دارند و صفات و روحیات آنها، و همچنین سرانجام کارشان درست به عکس آنها است ، سخن به میان آمده آیه چنین می گوید: اما پیامبر و آنها که با او ایمان آوردند با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کردند (لکن الرسول و الذین آمنوا معه جاهدوا باموالهم و انفسهم).
و سرانجام کارشان این شد که انواع نیکیها و سعادتها و پیروزیها و خیرات مادی و معنوی در این جهان و جهان دیگر نصیبشان است (و اولئک لهم الخیرات) و گروه رستگاران همینها هستند (و اولئک هم المفلحون).
کلمه الخیرات به اصطلاح صیغه جمع توام با الف و لام است ، و عمومیت از آن استفاده می شود، تعبیر جامعی است که هر گونه موفقیت و پیروزی و موهبت و خیری را اعم از مادی و معنوی شامل می گردد.
تعبیرات این دو جمله طبق قواعدی که در علم معانی بیان آمده است همگی دلیل بر انحصار است ، یعنی تعبیرات فوق نشان می دهد که
رستگاران تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 76

تنها این گروهند و همچنین کسانی که استحقاق هر گونه خیر و سعادتی را دارند تنها این دسته اند، همانها که با تمام وجود و امکاناتشان جهاد می کنند.
از این آیه به خوبی استفاده می شود که اگر ایمان و جهاد توام گردد هر گونه خیر و برکتی را با خود همراه خواهد داشت ، و جز در سایه این دو، نه راهی به سوی فلاح و رستگاری است ، و نه نصیبی از خیرات و برکات مادی و معنوی .
این نکته نیز شایان توجه است که از مقابله صفات این دو گروه با هم چنین استفاده می شود که منافقان به خاطر فقدان ایمان ، و آلودگی فوق العاده به گناه ، افرادی نادان و بی خبرند، و به همین جهت از علو همت که زائیده فهم و شعور و آگاهی است محرومند، آنها راضیند که با بیماران و کودکان بمانند ولی از شرکت در میدان جهاد با آنهمه افتخاراتش ابا دارند.
اما در مقابل ، افراد با ایمان آنچنان روشن بینی و فهم و درک و علو همت دارند که تنها راه پیروزی بر مشکلات را جهاد، آنهم با تمام امکاناتشان ، یافته اند. این همان درس بزرگی است که قرآن در بسیاری از آیاتش به ما داده و باز هم از آن غافلیم .
در آخرین آیه مورد بحث به قسمتی از پاداشهای اخروی این گروه اشاره کرده ، می گوید: خداوند باغهائی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که از زیر درختانش نهرها جریان دارد (اعد الله لهم جنات تجری من تحتها الانهار).
و تاکید می کند: این نعمت و موهبت عاریتی و فناپذیر نیست بلکه جاودانه در آن می مانند (خالدین فیها).
و این پیروزی بزرگی است (ذلک الفوز العظیم).
تعبیر به اعد الله لهم (خدا برای آنها آماده ساخته) نشانه اهمیت موضوع
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 77
و احترامی است که خدا برای این گروه قائل است که از پیش این مواهب را برای آنان آماده کرده است . التوبة
آیه 90
آیه و ترجمه
وَ جَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الاَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لهُمْ وَ قَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَ رَسولَهُ سيُصِيب الَّذِينَ كفَرُوا مِنهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ(90)
ترجمه :90 - و معذوران از اعراب (نزد تو) آمدند که به آنها اجازه تخلف از جهاد) داده شود، اما آنها که به خدا و پیامبرش دروغ گفتند (بدون هیچ عذری در خانه خود) نشستند، به زودی کسانی را که از آنها کافر شدند (و معذور نبودند) عذاب دردناکی خواهد رسید.
تفسیر :در این آیه به تناسب بحثهای گذشته ، پیرامون منافقان بهانه جو و

عذر تراش اشاره به وضع دو گروه از تخلف کنندگان از جهاد شده است : نخست آن دسته که واقعا معذور بوده اند.
و دیگر گروهی که بدون عذر و به عنوان سرکشی و عصیان سر از انجام این وظیفه بزرگ باز زدند.
نخست می گوید: گروهی از اعراب بادیه نشین که از شرکت در میدان جهاد معذور بودند نزد تو آمده اند تا به آنها اجازه داده شود و معاف گردند (و جاء المعذرون من الاعراب ليؤ ذن لهم).
و در مقابل ، کسانی که به خدا و پیامبر دروغ گفتند، بدون هیچ عذری در خانه خود نشستند و به میدان نرفتند (و قعد الذين كذبوا الله و رسوله).
در پایان آیه ، گروه دوم را شدیدا تهدید کرده ، می گوید: به زودی آن

دسته از ایشان که کافر شدند گرفتار عذاب دردناکی خواهند شد سيصيب الذين كفروا منهم عذاب اليم).
آنچه در تفسیر آیه فوق گفتیم همان چیزی است که با قرائن موجود در آیه سازگارتر است ، زیرا از یکسو می بینیم که این دو گروه در برابر یکدیگر قرار داده شده اند، و از سوی دیگر کلمه منهم نشان میدهد که تمام این دو گروه کافر نبودند، از مجموع این دو قرینه استفاده می شود که معذرون معذوران حقیقی بوده اند.
ولی در برابر این تفسیر دو تفسیر دیگر نیز گفته شده .
نخست اینکه : منظور از معذرون کسانی است که عذرهای واهی و دروغین برای فرار از جهاد می تراشند، و منظور از گروه دوم آنهائی است که حتی زحمت عذرتراشی به خود نمی دهند، و صریحا از اطاعت فرمان خدا در باره جهاد سرباز میزنند.
دوم اینکه معذرون همه گروههائی را شامل می شود که با اظهار عذر اعم از اینکه راست باشد یا دروغ از شرکت در جهاد خودداری می کنند.
ولی قرائن نشان می دهد که معذرون همان معذوران واقعی هستند.
التوبة

آیه 91-93
آیه و ترجمه
لَّيْس عَلى الضعَفَاءِ وَ لا عَلى الْمَرْضى وَ لا عَلى الَّذِينَ لا يجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصحُوا للَّهِ وَ رَسولِهِ مَا عَلى الْمُحْسِنِينَ مِن سبِيلٍ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(91)
وَ لا عَلى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْك لِتَحْمِلَهُمْ قُلْت لا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوا وَّ أَعْيُنُهُمْ تَفِيض مِنَ الدَّمْعِ حَزَناً أَلا يجِدُوا مَا يُنفِقُونَ(92)
* إِنَّمَا السبِيلُ عَلى الَّذِينَ يَستَئْذِنُونَك وَ هُمْ أَغْنِيَاءُ رَضوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ

الْخَوَالِفِ وَ طَبَعَ اللّهُ عَلی قُلُوبهِمْ فَهُمْ لا یَعْلَمُونَ(93)
ترجمه :91 - بر ضعیفان و بیمَاران و آنها که وسیله ای برای انفاق (در راه جهاد) ندارند ایرادی نیست (که در میدان مبارزه شرکت نکنند) هرگاه برای خدا و رسولش خیر خواهی کنند (و از آنچه در توان دارند مضایقه ننمایند، چه اینکه) بر نیکوکاران راه مؤ اخذه نیست ، و خداوند آمرزنده و مهربان است .
92 - و (نیز) ایرادی نیست بر آنها که وقتی نزد تو آمدند که آنها را بر مرکبی (برای میدان جهاد) سوار کنی گفتی مرکبی که شما را بر آن سوار کنم ندارم (از نزد تو) بازگشتند در حالی که چشمانشان اشکبار بود، چرا که چیزی که در راه خدا انفاق کنند نداشتند.
93 - راه مؤ اخذه تنها به روی کسانی باز است که از تو اجازه می خواهند در حالی که بی نیازند (و امکانات کافی دارند) آنها راضی شدند که با متخلفان بمانند، و خداوند بر دلهایشان مهر نهاده لذا چیزی نمی داند.
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 80
شاءن نزول :در مورد آیه اول چنین نقل شده که یکی از یاران با اخلاص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرض کرد: ای پیامبر خدا! من پیر مردی نابینا و ناتوانم ، حتی کسی که دست مرا بگیرد و به میدان جهاد بیاورد، ندارم ، آیا اگر در جهاد شرکت نکنم معذورم ؟ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سکوت کرد، سپس آیه نخست نازل شد و به اینگونه افراد اجازه داد.
از این شان نزول چنین استفاده می شود که حتی نابینایان به خود اجازه نمی دادند که بدون اطلاع پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از شرکت در جهاد سر باز زنند، و به این احتمال که شاید وجودشان با همین حالت برای تشویق مجاهدان و یا حداقل سیاهی لشکر، مفید واقع شود از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کسب تکلیف می کردند.
در مورد آیه دوم نیز در روایات می خوانیم که هفت نفر از فقرای انصار خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیدند و تقاضا کردند وسیله ای برای شرکت در جهاد در اختیارشان گذارده شود، اما چون پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) وسیله ای در اختیار نداشت ، جواب منفی به آنها داد، آنها با چشمهای پر از اشک از خدمتش خارج شدند و بعدا بنام بکائون مشهور گشتند.
تفسیر :معذورانی که از عشق جهاد اشک می ریختند!
در این آیات برای روشن ساختن وضع همه گروهها از نظر معذور بودن یا نبودن در زمینه شرکت در جهاد تقسیم بندی مشخصی شده است ، و اشاره به تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 81
پنج گروه گردیده که چهار گروهشان واقعا معذورند، و یک گروه منافقند و

غیر معذور!
در آیه نخست می گوید: کسانی که ضعیف و ناتوان هستند بر اثر پیری و یا نقص اعضاء همچون فقدان بینائی) همچنین بیماران و آنها که وسیله لازم برای شرکت در میدان جهاد در اختیار ندارند بر آنها ایرادی نیست که در این برنامه واجب اسلامی شرکت نکنند (لیس علی الضعفاء و لا علی المرضی و لا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج)
این سه گروه در هر قانونی معافند، و عقل و منطق نیز معاف بودن آنها را امضاء می کند، و مسلم است که قوانین اسلامی در هیچ مورد از منطق و عقل جدا نیست .
کلمه حرج در اصل به معنی مرکز اجتماع چیزی است ، و از آنجا که اجتماع و انبوه جمعیت توام با تنگی و ضیق مکان و کمبود جا است ، این کلمه به معنی ضیق و تنگی و ناراحتی و مسئولیت و تکلیف آمده است ، و در آیه مورد بحث به معنی اخیر یعنی مسئولیت و تکلیف می باشد.
سپس یک شرط مهم برای حکم معافی آنها بیان کرده ، می گوید این در صورتی است که آنها از هر گونه خیر خواهی مخلصانه درباره خدا و پیامبرش دریغ ندارند (اذا نصحوا لله و رسوله)
یعنی گر چه آنها توانائی گرفتن سلاح بدست و شرکت در میدان نبرد ندارند ولی این توانائی را دارند که با سخن و طرز رفتار خود مجاهدان را تشویق کنند و مبارزان را دلگرم سازند، و روحیه آنها را با شمردن ثمرات جهاد تقویت کنند و به عکس تا آنجا که توانائی دارند در تضعیف روحیه دشمن و فراهم آوردن مقدمات شکست آنها کوتاهی نورزند، زیرا کلمه نصح که در اصل به معنی اخلاص است کلمه جامعی است که هر گونه خیر خواهی و اقدام مخلصانه را تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 82
شامل می شود، و چون مساله جهاد مطرح است ناظر به کوششها و تلاشهائی است که در این زمینه صورت می گیرد.
بعدا برای بیان دلیل این موضوع می فرماید: اینگونه افراد مردان نیکو کاری هستند و برای نیکوکاران هیچ راه ملامت و سرزنش و مجازات و مؤ اخذه وجود ندارد
(ما علی المحسنین من سبیل).
و در پایان آیه خدا را با دو صفت از اوصاف بزرگش به عنوان دلیل دیگری بر معاف بودن این گروههای سه گانه توصیف می کند و می گوید: خداوند غفور و رحیم است (و الله غفور رحیم).
غفور از ماده غفران به معنی مستور ساختن و پوشیدن است ، یعنی خداوند به مقتضای این صفت ، پرده بر کار افراد معذور و ناتوان می اندازد و عذرشان را می پذیرد، و رحیم بودن خدا اقتضاکه تکلیف شاق و مشکل بر کسی ننهد و او را معاف دارد، اگر این گروهها مجبور به حضور

در میدان بودند با غفوریت و رحیمیت خداوند سازگار نبود، یعنی خداوند غفور و رحیم حتما آنها را معاف خواهد داشت .
از پاره ای از روایات که مفسران در ذیل آیه نقل کرده اند چنین استفاده می شود که گروههای معذور نه تنها از تکلیف معافند و از مجازات بر کنار ، بلکه به مقدار اشتیاقشان به شرکت در میدان جهاد در پاداشها و افتخارات مجاهدان شریکند، چنانکه در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم :
هنگامی که از غزوه تبوک بازگشت و به نزدیکی مدینه رسید فرمود: شما در این شهر مردانی را پشت سر گذاشتید که در تمام مسیر با شما بودند!، هر گامی که برداشتید، و هر مالی که در این راه انفاق کردید، و هر سرزمینی را که پیمودید با شما همراهی داشتند!
عرض کردند: ای رسولخدا چگونه با ما بودند با اینکه در مدینه ماندند؟
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 83
فرمود: به این دلیل که آنها به خاطر عذر نتوانستند در جهاد شرکت کنند اما قلبشان با ما بود).
سپس به گروه چهارمی اشاره می کند که آنها نیز از شرکت در جهاد معاف شدند، و می گوید: همچنین بر آن گروه ایراد نیست که وقتی نزد تو آمدند که مرکبی برای شرکت در میدان جهاد در اختیارشان بگذاری ، گفتی مرکبی در اختیار ندارم که شما را بر آن سوار کنم ، ناچار از نزد تو خارج شدند در حالی که چشمهایشان اشکبار بود و این اشک به خاطر اندوهی بود که از نداشتن وسیله برای انفاق در راه خدا سر چشمه می گرفت (و لا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم قلت لا اجد ما احملکم علیه تولوا و اعینهم تفیض من الدمع حزنا الا یجدوا ما ینفقون).
تفیض از ماده فیضان به معنی ریزش بر اثر پر شدن است هنگامی که انسان ناراحت می شود اگر ناراحتی زیاد شدید نباشد چشمها پر از اشک می شود بی آنکه جریان یابد، اما هنگامی که ناراحتی به مرحله شدید رسید اشکها جاری می شود.
این نشان می دهد که این گروه از یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بقدری شیفته و دلباخته و عاشق جهاد بودند، که نه تنها از معاف شدن خوشحال نشدند، بلکه همچون کسی که بهترین عزیزانش را از دست داده است ، در غم این محرومیت اشک می ریختند.
البته شک نیست که این گروه چهارم از گروه سوم که در آیه قبل ذکر شد جدا نیستند، ولی به خاطر امتیاز خاصی که بر آنها دارند، و نیز به خاطر قدردانی از این گروه ، بطور مستقل ضمن یک آیه وضع حالشان مجسم شده است تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 84
ویژگی آنها در این بود که :

اولا به این قناعت نکردند که خودشان وسائل لازم برای شرکت در جهاد ندارند، بلکه نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمدند و با اصرار از او مطالبه مرکب کردند.
ثانیا هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آنها جواب منفی داد نه تنها از معاف گشتن شادمان نشدند، بلکه فوق العاده منقلب و ناراحت و اندوهناک گشتند، به خاطر این دو جهت خداوند آنها را بطور مشخص و جداگانه بیان کرده است .
در آخرین آیه ، حال گروه پنجم را شرح میدهد یعنی آنها که به هیچوجه در پیشگاه خدا معذور نبوده و نخواهند بود، و می فرماید: راه مواخذه و مجازات تنها به روی کسانی گشوده است که از تو اجازه می خواهند در جهاد شرکت نکنند در حالی که امکانات کافی و وسائل لازم برای این کار در اختیار دارند و کاملا بی نیازند
(انما السبیل علی الذین یستاذنونک و هم اغنیاء).
سپس اضافه می کند: این ننگ برای آنها بس است که راضی شدند با افراد ناتوان و بیمار و معلول در مدینه بمانند و از افتخار شرکت در جهاد محروم گردند (رضوا بان یکونوا مع الخوالف).
و این کیفر نیز آنها را بس که خداوند قدرت تفکر و ادراک را از آنها به خاطر اعمال زشتشان گرفته و بر دلهایشان مهر نهاده و به همین دلیل چیزی نمی دانند (و طبع الله علی قلوبهم فهم لا یعلمون).
در اینجا به چند نکته باید توجه داشت :
1 - از این آیات به خوبی روحیه قوی و عالی سربازان اسلام روشن می شود که چگونه عشق به جهاد و شهادت دلهای آنها را گرم نگاه می داشت که این افتخار را بر هر افتخار دیگری مقدم می داشتند، و از همین جا یکی از عوامل تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 85
مهم پیشرفت سریع اسلام در آن روز و عقب ماندگی امروز ما روشن می شود.
ما چگونه می توانیم انتظار داشته باشیم کسانی که به هنگام معاف شدن از شرکت در جهاد همچون ابر بهاری اشک می ریختند با آنها که با هزار و یک بهانه می خواهند از صف مجاهدان خارج شوند یکسان باشند ؟!.
اگر آن روح ایمان و آن عشق به جهاد و آن افتخار کردن به شهادت امروز هم در میان ما مسلمانان زنده شود پیروزی و پیشرفت همانگونه است که در آغاز اسلام بود.
بدبختی اینجاست که ما اسلام را یک پوشش سطحی و ظاهری برای خود قرار داده ایم بی آنکه در اعماق وجودمان نفوذ کند، و باز هم توقع داریم بر جای مسلمانان نخستین تکیه زنیم !.
2 - از آیات گذشته این موضوع نیز استفاده شد که هیچکس به طور کلی

از همکاری با مجاهدان راه خدا، معاف نیست ، حتی آنها که بیمارند و نابینا و طبعا قادر به برداشتن اسلحه و شرکت در میدان نبرد نیستند، ولی با زبان و تبلیغ و اعمال خود می توانند مشوق مجاهدان و پشتیبان برنامه های آنها باشند، آنها نیز باید این رسالت خود را فراموش نکنند و به کلی از برنامه ها کنار نروند. در حقیقت جهاد مراحلی دارد و معذور بودن از یک مرحله آن دلیل بر معذور بودن از مراحل دیگر نیست .
3 - جمله ما علی المحسنین من سبیل (راهی برای مؤ اخذه نیکوکاران وجود ندارد) در مباحث فقهی سر چشمه قانون وسیعی شده است ، و از آن احکام فراوانی استفاده کرده اند، مثلا هر گاه امانتی در دست شخص امینی بدون هیچگونه افراط و تفریط تلف شود، چنین شخصی نباید ضامن باشد، و از جمله دلائلی که تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 86
بر آن اقامه می کنند آیه فوق است ، زیرا او محسن و نیکوکار است و مرتکب عمل خلافی نشده ، به همین دلیل اگر او را مسئول و ضامن بدانیم ، مفهومش این است که نیکوکاران را نیز می توان مؤ اخذه کرد.
البته شک نیست که آیه فوق در مورد مجاهدان است ، ولی می دانیم که مورد یک آیه ، از عمومیت حکم نمی کاهد، و به تعبیر دیگر مورد هرگز مخصص نیست . التوبة
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 87
آیه 94-96
آیه و ترجمه
يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيهِمْ قُل لا تَعْتَذِرُوا لَن نُّؤْمِنَ لَكمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكمْ وَ سيرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسولُهُ ثمَّ تُرَدُّونَ إِلى عَلِمِ الْغَيْبِ وَ الشهَدَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ(94)
سيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكمْ إِذَا انقَلَبْتُمْ إِلَيهِمْ لِتُعْرِضوا عَنهُمْ فَأَعْرِضوا عَنهُمْ إِنهُمْ رِجْسٌ وَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءَ بِمَا كانُوا يَكْسِبُونَ(95)
يَحْلِفُونَ لَكمْ لِتَرْضوْا عَنهُمْ فَإِن تَرْضوْا عَنهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يَرْضى عَنِ الْقَوْمِ الْفَسِقِينَ(96)
ترجمه :94 - هنگامی که به سوی آنها (که از جهاد تخلف کردند) بازگردید از شما عذر خواهی می کنند، بگو عذر خواهی مکنید، ما هرگز به شما ایمان نخواهیم آورد چرا که خدا ما را از اخبارتان آگاه ساخته ، و خدا و رسولش اعمال شما را می بینند، سپس به سوی کسی که آگاه از پنهان و آشکار است باز می گردید و او شما را به آنچه انجام می دادید آگاه می کند (و جزا میدهد).
95 - هنگامی که به سوی آنان بازگردید برای شما سوگند یاد می کند که از آنها اعراض (و صرف نظر) کنید، از آنها اعراض کنید (و روی گردانید) چرا که آنها پلیدند و جایگاهشان دوزخ است ، به کیفر اعمالی که انجام می

دادند.
96 - با سوگند از شما می خواهند که از ایشان راضی شوید، اگر شما از آنها راضی شوید خداوند از جمعیت فاسقان راضی نخواهد شد. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 88
شان نزول :بعضی از مفسران می گویند این آیات درباره گروهی از منافقان که تعدادشان بالغ بر هشتاد نفر می شد نازل گردید زیرا به هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از تبوک بازگشت دستور داد هیچکس با آنها مجالست نکند و سخن نگوید و آنها که خود را در فشار شدید اجتماعی دیدند در مقام عذر خواهی برآمدند، آیات فوق نازل شد و وضع آنها را مشخص ساخت .
تفسیر :به عذرها و سوگندهای دروغینشان اعتنا نکنید
این سلسله از آیات همچنان پیرامون اعمال شیطانی منافقان سخن می گوید، و پرده از روی کارهایشان ، یکی پس از دیگری ، برمی دارد، و به مسلمانان هشدار می دهد فریب اعمال ریاکارانه و سخنان ظاهرا دلپذیر آنها را نخورند.
در آیه نخست می گوید: هنگامی که شما (از جنگ تبوک) به مدینه باز می گردید، منافقان به سراغ شما می آیند و عذر خواهی می کنند یعتذرون الیکم اذا رجعتم الیهم).
از تعبیر یعتذرون که فعل مضارع است چنین برمی آید که قبلا خداوند پیامبر و مسلمانان را از این موضوع آگاه کرد که منافقان دروغگو، به عنوان عذر خواهی ، به زودی نزد آنها خواهند آمد لذا طرز پاسخگوئی آنها را نیز به مسلمانان تعلیم داد.
در اینجا روی سخن را به پیامبرش به عنوان رهبر مسلمین کرده ، می گوید: به منافقان بگو عذر خواهی مکنید، ما هرگز به سخنان شما ایمان نخواهیم آورد تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 89
(قل لا تعتذروا لن نؤ من لکم).
چرا که خداوند ما را از اخبار شما آگاه ساخته بنابراین ما از نقشه های شیطانی شما به خوبی باخبریم ! (قد نبانا الله من اخبارکم).
ولی در عین حال راه بازگشت و توبه ، به سوی شما باز است ، و به زودی خداوند و پیامبرش اعمال شما را می بینند (و سیری الله عملکم و رسوله) این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که منظور از این جمله مساله توبه نیست ، بلکه هدف آنست که در آینده نیز خداوند و پیامبرش (طبق وحی الهی) از اعمال و نقشه های شما آگاه می شود و آنها را نقشه بر آب خواهد کرد، بنابراین نه امروز از دست شما کاری ساخته است و نه فردا!.
ولی تفسیر اول با ظاهر آیه سازگارتر است .

ضمنا توجه داشته باشید که درباره این جمله و مساله عرضه داشتن همه اعمال امت بر پیامبرش (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بحث مشروحی داریم که در ذیل آیه 105 همین سوره خواهد آمد.
بعد می فرماید همه اعمال و نیات شما امروز ثبت و بایگانی می شود، سپس به سوی کسی که اسرار پنهان و آشکار را میداند باز می گردید، و او شما را به اعمالتان آگاه می کند و جزای آنرا به شما خواهد داد (ثم تردون الی عالم الغیب و الشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون).
در آیه بعد بار دیگر اشاره به سوگندهای دروغین منافقان می کند و می فرماید: آنها برای فریب شما به زودی دست به دامن قسم می زنند، و هنگامی که به سوی آنان بازگشتید سوگند به خدا یاد می کنند که از آنها صرف نظر کنید، و اگر خطائی کرده اند مشمول عفوشان سازید (سیحلفون بالله لکم اذا انقلبتم الیهم لتعرضوا عنهم). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 90
در حقیقت آنها از هر دری وارد می شوند، گاهی از طریق عذر خواهی میخواهند خود را بیگناه قلمداد کنند، و گاهی با اعتراف به گناه تقاضای عفو و گذشت دارند، شاید به یکی از این طریق بتوانند در دل شما نفوذ کنند.
ولی شما به هیچوجه تحت تاثیر آنان قرار نگیرید و از آنها روی گردانید اما به عنوان اعتراض و خشم و انکار! نه به عنوان عفو و بخشش و گذشت (فاعرضوا عنهم).
آنها تقاضای اعراض دارند، اما اعراض به معنی گذشت شما هم اعراض کنید ولی به معنی تکذیب و انکار و این دو تعبیر مشابه با دو معنی کاملا متضاد لطافت و زیبائی خاصی دارد که بر اهل ذوق پوشیده نیست .
سپس به عنوان تاکید و توضیح و بیان دلیل می فرماید: چرا که آنها موجوداتی پلیدند، و باید از چنین موجودات پلیدی صرف نظر کرد (انهم رجس)
و چون چنینند جایگاهی جز جهنم نخواهند داشت (و ماویهم جهنم).
زیرا بهشت جای نیکان و پاکان است ، نه جایگاه پلیدان و آلودگان !
اما همه اینها نتیجه اعمالی است که خودشان انجام داده اند (جزاء بما کانوا یکسبون).
در آخرین آیه مورد بحث اشاره به یکی دیگر از سوگندهای آنها شده و آن اینکه با اصرار و سوگند از شما می خواهند که از آنها خشنود شویدیحلفون لکم لترضوا عنهم).
سوگندی که در آیه قبل گذشت به خاطر این بود که مومنان عملا واکنشی در مقابل آنها نشان ندهند، ولی سوگندی که در این آیه ، به آن اشاره شده ، برای آن است که علاوه بر جنبه عملی ، قلبا هم از آنها خشنود شوند!
جالب اینکه در این مورد خداوند نمی فرماید: از آنها راضی نشوید، بلکه

تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 91
با تعبیری که بوی تهدید از آن می آید می فرماید: اگر هم شما از آنها راضی شوید خدا هرگز از جمعیت فاسقان راضی نخواهد شد (فان ترضوا عنهم فان الله لا یرضی عن القوم الفاسقین).
شک نیست آنها از نظر دینی و اخلاقی اهمیتی برای خشنودی مسلمانان قائل نبودند، بلکه می خواستند از این راه کدورتهای قلبی آنانرا بشویند تا در آینده از عکس العملهای آنان در امان بمانند، ولی خداوند با تعبیر لا یرضی عن القوم الفاسقین به مسلمانان هشدار میدهد که اینها فاسقند و جای این ندارد که از آنها راضی شوند، اینها دامهای فریبی است که بر سر راه شما می گذارند، بیدار باشید در آنها گرفتار نشوید!.
چه خوبست مسلمانان در هر عصر و زمان مراقب نقشه های شیطانی و شناخته شده منافقان باشند که با استفاده از همان نیرنگها و دامهای گذشته ، در برابر آنان ظاهر نشوند، و مقاصد شوم خود را با استفاده از این وسائل پیاده نکنند. التوبة
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 92
آیه 97-99
آیه و ترجمه
الاَعْرَابُ أَشدُّ کفْراً وَ نِفَاقاً وَ أَجْدَرُ أَلا یَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلی رَسولِهِ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ(97)
وَ مِنَ الاَعْرَابِ مَن یَتَّخِذُ مَا یُنفِقُ مَغْرَماً وَ یَترَبَّص بِکمُ الدَّوَائرَ عَلَیْهِمْ دَائرَةُ السوْءِ وَ اللَّهُ سمِیعٌ عَلِیمٌ(98)
وَ مِنَ الاَعْرَابِ مَن یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الاَخِرِ وَ یَتَّخِذُ مَا یُنفِقُ قُرُبَتٍ عِندَ اللَّهِ وَ صلَوَتِ الرَّسولِ أَلا إِنهَا قُرْبَةٌ لَّهُمْ سیُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فی رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ(99)
ترجمه :97 - عربهای بادیه نشین کفر و نفاقشان شدیدتر است و به جهل از حدود (و مرزهای) آنچه خدا بر پیامبرش نازل کرده سزاوارترند، و خداوند دانا و حکیم است .
98 - گروهی از (این) اعراب بادیه نشین چیزی را که (در راه خدا) انفاق می کنند غرامت محسوب می دارند، و انتظار حوادث دردناکی برای شما میکشند حوادث دردناک برای آنهاست ، و خداوند شنوا و داناست .
99 - گروه (دیگری) از عربهای بادیه نشین ایمان بخدا و روز رستاخیز دارند، و آنچه را انفاق می کنند مایه تقرب نزد خدا، و دعاهای پیامبر میدانند، آگاه باشید اینها مایه تقرب آنها است ، خداوند به زودی آنانرا در رحمت خود وارد خواهد ساخت ، چرا که خداوند آمرزنده و مهربان است .
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 93
تفسیر :بادیه نشینان سنگدل و با ایمان

در این آیات سه گانه - به تناسب بحثهائی که درباره منافقان مدینه گذشت - پیرامون حال منافقان بادیه نشین ، و نشانه ها و افکار آنها، و همچنین درباره مؤ منان مخلص و راستین بادیه گفتگو شده است .
شاید به این علت که به مسلمانان هشدار دهد چنین نپندارند که منافقان تنها همان گروهی هستند که در شهرند بلکه منافقان بادیه نشین از آنها خشنترند، و به گواهی تاریخ اسلام ، مسلمانان بارها مورد هجوم این گروه واقع شده بودند، مبادا پیروزیهای پی در پی لشکر اسلام سبب شود که آنها این خطر را نادیده بگیرند.
به هر حال در آیه نخست می فرماید: اعراب بادیه نشین (به حکم دوری از تعلیم و تربیت و نشنیدن آیات الهی و سخنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کفر و نفاقشان شدیدتر است (الاعراب اشد کفرا و نفاقا).
و باز به همین دلیل ، به جهل و بیخبری از حدود فرمانها و احکامی که خدا بر پیامبرش نازل کرده است سزاوارترند (و اجدر ان لا یعلموا حدود ما انزل الله علی رسوله).
اعراب از کلماتی است که معنی جمعی دارد، اما مفردی برای آن از نظر لغت عرب نیست و چنانکه ائمه لغت مانند مولف قاموس و صحاح و تاج العروس و دیگران گفته اند این کلمه تنها به عربهای بادیه نشین اطلاق می شود، و به هنگامی که بخواهند معنی مفرد را ادا کنند، همین کلمه را با یاء نسبت ، به صورت اعرابی میگویند
بنابراین به خلاف آنچه بسیاری تصور میکنند، اعراب جمع عرب نیست

اجدر از ماده جدار به معنی دیوار است ، سپس به هر چیز مرتفع و شایسته اطلاق شده است ، به همین جهت اجدر معمولا به معنی شایسته تر استعمال می شود.
در پایان آیه می فرماید خداوند دانا و حکیم است یعنی اگر در باره عربهای بادیه نشین چنین داوری می کند روی تناسب خاصی است که محیط آنها با اینگونه صفات دارد (و الله علیم حکیم).
اما برای اینکه چنین توهمی پیدا نشود که همه اعراب بادیه نشین ، و یا همه بادیه نشینان ، دارای چنین صفاتی هستند، در آیه بعد اشاره به دو گروه مختلف در میان آنها می کند.
نخست می گوید: گروهی از این عربهای بادیه نشین کسانی هستند که بر اثر نفاق یا ضعف ایمان هنگامی که چیزی را در راه خدا انفاق کنند، آنرا ضرر و زیان و غرامت محسوب می دارند نه یک موفقیت و پیروزی و تجارت پر سود (و من الاعراب من یتخذ ما ینفق مغرما)
دیگر از صفات آنها این است که همواره در انتظار این هستند که بلاها و مشکلات شما را احاطه کند، و تیره روزی و ناکامی به سراغ شما بیاید (و

یتربص بکم الدوائر). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 95
دوائر جمع دائره و معنی آن معروف است ، ولی به حوادث سخت و دردناک که انسان را احاطه می کند، عرب نیز دائره و در حال جمعی دوائر می گوید. در واقع آنها افرادی تنگ نظر و بخیل و حسودند، بخل آنها سبب می شود که هر گونه خدمت مالی را در راه خدا غرامت بپندارند، و حسادتشان موجب این می شود که همیشه در انتظار بروز مشکلات و گرفتاریها و مصائب برای دیگران باشند سپس اضافه می کند آنها نباید در انتظار بروز مشکلات و نزول بلاها بر شما باشند چرا که این مشکلات و ناکامیها و بدبختیها تنها به سراغ این گروه منافق بیایمان و جاهل و نادان و تنگ نظر و حسود میرود (علیهم دائرة السوء)
سرانجام آیه را با این جمله که خداوند شنوا و دانا است پایان میدهد (و الله سمیع علیم).
هم سخنان آنها را می شنود و هم از نیات و مکنون ضمیر آنها آگاه است .
و در آخرین آیه به گروه دوم یعنی مؤ منان با اخلاص بادیه نشین اشاره کرده می گوید: گروهی از این عربهای بادیه نشین کسانی هستند که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند (و من الاعراب من یؤ من بالله و الیوم الاخر)
به همین دلیل هیچگاه انفاق در راه خدا را غرامت و زیان نمی دانند، بلکه با توجه به پاداشهای وسیع الهی در این جهان و سرای دیگر، این کار را وسیله نزدیکی به خدا و مایه توجه و دعای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که افتخار و برکت بزرگی است می دانند (و یتخذ ما ینفق قربات عند الله و صلوات الرسول).
در اینجا خداوند این طرز فکر آنها را با تاکید فراوان تصدیق می کند و تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 96
می گوید: آگاه باشید که این انفاقها به طور قطع مایه تقرب آنها در پیشگاه خداوند است (الا انها قربة لهم).
و به همین دلیل خدا آنان را به زودی در رحمت خود فرو می برد (سیدخلهم الله فی رحمته).
و اگر لغزشهائی از آنها سرزده باشد به خاطر ایمان و اعمال پاکشان آنها را می بخشد زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است (ان الله غفور رحیم).
تاکیدهای پی در پی ای که در این آیه دیده می شود راستی جالب است ، کلمه الا و ان که هر دو برای بیان تاکید می باشد، و سپس جمله سیدخلهم الله فی رحمته مخصوصا با توجه به فی که ورود و غوطهور شدن در رحمت الهی را می رساند، و بعدا جمله آخر که با آن شروع شده ، و دو صفت از صفات مهر آمیز خدا (غفور و رحیم) را ذکر می کند، همه بیان کننده نهایت لطف و رحمت خدا درباره این گروه است ، شاید به این جهت که این گروه با محروم بودن از تعلیم و تربیت ، و عدم دسترسی کافی به

آیات الهی و سخنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باز از جان و دل اسلام را پذیرا شده اند و با نداشتن امکانات مالی (که وضع بادیه نشینان ایجاب می کند) از انفاق در راه خدا خود داری نمی کنند بنا بر این شایسته هر گونه تقدیر و تشویقند بیش از آنچه شهرنشینان متمکن شایستگی دارند.
مخصوصا توجه به این نکته لازم است که در مورد اعراب منافق علیهم دائرة السوء که نشان دهنده احاطه بدبختیها به آنها است به کار رفته ، اما در مورد اعراب با ایمان و فداکار کلمه فی رحمته که بیانگر احاطه رحمت الهی به آنها است ذکر شده است ، یکی رحمت او را احاطه کرده و دیگری را بدبختیها! تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 97
نکته ها
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - اجتماعات شکوهمند
از آیات فوق اهمیتی را که اسلام به جامعه های بزرگ و مراکز پرجمعیت تر می دهد روشن می شود، جالب اینکه اسلام از محیطی عقب افتاده برخاست ، محیطی که بوئی از تمدن در آن به مشام نمی رسید، در عین حال اهمیت خاصی برای عوامل سازنده تمدن قائل است و می گوید: آنها که در نقاط دور افتاده از شهر زندگی می کنند، حتی از نظر ایمان و معلومات مذهبی عقبترند.
چرا که آنها امکانات کافی برای تعلیم و تربیت در اختیار ندارند.
لذا در نهج البلاغه می خوانیم که علی (علیهالسلام) فرمود: و الزموا السواد الاعظم فان ید الله مع الجماعة : ((به مراکز بزرگ بپیوندید، زیرا دست خدا همراه جماعت است)).
ولی مفهوم این سخن آن نیست که همه مردم رو به سوی شهرها آورند، و روستاها را که مایه آبادی شهرها است به ویرانی بکشانند، بلکه به عکس باید علم و دانش شهر را به روستا برد، و برای تقویت اصول تعلیم و تربیت و پایه های دین و ایمان و بیداری و آگاهی آنان کوشش و تلاش کرد.
بدون شک اگر روستانشینانرا به حال خود رها کنند و دریچه ای از علوم و دانشهای شهری و آیات کتب آسمانی و تعلیمات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و پیشوایان بزرگ را به سوی آنها نگشایند، کفر و نفاق به سرعت آنها را فرا خواهد گرفت ، آنها مخصوصا در برابر تعلیم و تربیت صحیح ، پذیرش بیشتری دارند، زیرا قلبه ای صاف ، و افکار دست نخورده ، در میان آنان فراوان ، و شیطنتها و حیله گریهای شهر در میان آنها کمتر است ! تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 98
2 - شهریان بادیه نشین
گر چه ((اعرابی)) به معنی بادیه نشین است ، ولی در اخبار و روایات

اسلامی مفهوم وسیعتری پیدا کرده ، و به تعبیر دیگر مفهوم اسلامی آن با منطقه جغرافیائی بستگی ندارد بلکه با طرز تفکر و منطقه فکری مربوط است : آنها که دور از آداب و سنن و تعلیم و تربیت اسلامی هستند - هر چند شهرنشین باشند - اعرابیند، و بادیه نشینان آگاه و آشنا به آداب و سنن اسلامی اعرابی نیستند.
حدیث مشهور من لم یتفقه منکم فی الدین فهو اعرابی : هر کس از شما از دین و آئین خود آگاه نشود، اعرابی است که از امام صادق (علیهالسلام) نقل شده گواه روشن بر گفتار فوق است .
در خبر دیگری می خوانیم من الکفر التعرب بعد الهجرة : ((تعرب بعد از هجرت از شعب کفر است)).
و نیز از علی (علیهالسلام) در نهج البلاغه نقل شده که گروهی از اصحاب عصیانگرش را مخاطب ساخته فرمود: ((و اعلموا انکم صرتم بعد الهجرة اعرابا)): بدانید شما بعد از هجرت ، اعرابی شدید!.
در دو حدیث فوق اعرابی شدن نقطه مقابل ((هجرت)) قرار داده شده ، و با توجه به اینکه مفهوم وسیع هجرت نیز جنبه مکانی ندارد بلکه اساس آن انتقال فکر از محور کفر به محور ایمان است معنی اعرابی بودن نیز روشن می شود، یعنی بازگشت از ((آداب و سنن اسلامی)) به ((آداب و سنن جاهلیت)).
3 - در آیات فوق در باره بادیه نشینان با ایمان خواندیم که آنها انفاق خود را مایه ((قرب)) به خدا می دانند، مخصوصا این کلمه به صورت جمع و ((قربات)) تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 99
آمده بود که نشان می دهد که آنها نه یک قرب ، بلکه قربها در آن می جویند، و شک نیست که قرب و قربت در برابر پروردگار به معنی نزدیکی مکانی نمی باشد، بلکه نزدیکی مقامی ، یعنی رفتن به سوی او که کمال مطلق است ، و پرتوی از صفات جمال و جلالش را بر صفحه فکر و جان افکندن . التوبة
آیه 100
آیه و ترجمه
وَ السبِقُونَ الاَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَجِرِینَ وَ الاَنصارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسنٍ رَّضِیَ اللَّهُ عَنهُمْ وَ رَضوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّتٍ تَجْرِی تحْتَهَا الاَنْهَرُ خَلِدِینَ فِیهَا أَبَداً ذَلِک الْفَوْزُ الْعَظِیمُ(100)
ترجمه :100 - پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و آنها که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود و آنها (نیز) از او خشنود شدند، و باغهائی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جریان دارد، جاودانه در آن خواهند ماند، و از این پیروزی بزرگی است .
تفسیر :پیشگامان اسلام

گر چه درباره شان نزول آیه فوق ، مفسران روایات متعددی نقل کرده اند، ولی چنانکه خواهیم دید هیچ کدام از آنها شان نزول آیه نیست ، بلکه در واقع بیان مصداق و وجود خارجی آن است .
به هر حال به دنبال آیات گذشته که بیان حال کفار و منافقان را می نمود در آیه فوق اشاره به گروههای مختلف از مسلمانان راستین شده است و آنها را در سه گروه مشخص تقسیم می کند. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 100
نخست آنها که پیشگامان در اسلام و هجرت بوده اند (و السابقون الاولون من المهاجرین).
دوم آنها که پیشگام در نصرت و یاری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و یاران مهاجرش بودند (و الانصار).
سوم آنها که بعد از این دو گروه آمدند و از برنامه های آنها پیروی کردند، و با انجام اعمال نیک ، و قبول اسلام ، و هجرت ، و نصرت آئین پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آنها پیوستند (و الذین اتبعوهم باحسان).
از آنچه گفتیم روشن شد که منظور از ((باحسان)) در واقع بیان اعمال و معتقداتی است که در آنها از پیشگامان اسلام پیروی می کنند، و به تعبیر دیگر احسان بیان وصف برنامه هائی است که از آن متابعت می شود.
ولی این احتمال نیز در معنی آیه داده شده است که ((احسان)) بیان وصف چگونگی متابعت و پیروی باشد یعنی آنها بطور شایسته پیروی (در صورت اول ((با)) بمعنی ((فی)) و در صورت دوم بمعنی ((مع)) است).
ولی ظاهر آیه مطابق تفسیر اول است .
پس از ذکر این گروه سه گانه می فرماید: ((هم خداوند از آنها راضی است و هم آنها از خدا راضی شده اند)) (رضی الله عنهم و رضوا عنه).
رضایت خدا از آنها به خاطر ایمان و اعمال صالحی است که انجام داده اند، و خشنودی آنان از خدا به خاطر پاداشهای گوناگون و فوق العاده و پر اهمیت است که به آنان ارزانی داشته . تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 101
به تعبیر دیگر آنچه خدا از آنها خواسته انجام داده اند، و آنچه آنها از خدا خواسته اند به آنان بخشیده ، بنابراین هم خدا از آنها راضی است و هم آنان از خدا راضی هستند.
با اینکه جمله گذشته همه مواهب و نعمتهای الهی را در برداشت (مواهب مادی و معنوی ، جسمانی و روحانی) ولی بعنوان تاءکید و بیان ((تفصیل)) بعد از ((اجمال)) اضافه می کند: ((خداوند برای آنها باغهائی از بهشت فراهم ساخته که از زیر درختانش نهرها جریان دارند)) (و اعد لهم جنات تجری تحتها الانهار).
از امتیازات این نعمت آن است که جاودانی است و ((همواره در آن خواهند ماند)) (خالدین فیها ابدا).

((و مجموع این مواهب معنوی و مادی برای آنها پیروزی بزرگی محسوب می شود)) (ذلک الفوز العظیم).
چه پیروزی از این برتر که انسان احساس کند آفریدگار و معبود و مولایش از او خشنود است و کارنامه قبولی او را امضا کرده ؟ و چه پیروزی از این بالاتر که با اعمال محدودی در چند روز عمر فانی مواهب بی پایان ابدی پیدا کند.
در اینجا به چند نکته مهم باید توجه کرد:
نکته ها
1 - موقعیت پیشگامان
در هر انقلاب وسیع اجتماعی که بر ضد وضع نابسامان جامعه صورت می گیرد پیشگامانی هستند که پایه های انقلاب و نهضت بر دوش آنها است ، آنها در واقع وفادارترین عناصر انقلابی هستند، زیرا به هنگامی که پیشوا و رهبرشان از هر نظر تنها است گرد او را می گیرند، و با اینکه از جهات مختلف در محاصره قرار دارند و انواع خطرها از چهار طرف آنها را احاطه کرده و دست از یاری و فداکاری بر نمی دارند.
مخصوصا مطالعه تاریخ ، آغاز اسلام را نشان می دهد که پیشگامان و مؤ منان تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 102
نخستین با چه مشکلاتی روبرو بودند؟ چگونه آنها را شکنجه و آزار می دادند، ناسزا می گفتند، متهم می کردند، به زنجیر می کشیدند و نابود می نمودند.
ولی با این همه گروهی با اراده آهنین و عشق سوزان و عزم راسخ و ایمان عمیق در این راه گام گذاردند و به استقبال انواع خطرها رفتند.
در این میان سهم مهاجران نخستین از همه بیشتر بود، و به دنبال آنها انصار نخستین یعنی آنهائی که با آغوش باز از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به مدینه دعوت کردند، و یاران مهاجر او را همچون برادران خویش مسکن دادند، و از آنها با تمام وجود خود دفاع کردند، و حتی بر خویشتن نیز مقدم داشتند.
و اگر می بینیم در آیه فوق به این دو گروه اهمیت فوق العاده ای داده شده است به خاطر همین موضوع است .
ولی با این حال قرآن مجید - آنچنان که روش همیشگی او است - سهم دیگران را نیز نادیده نگرفته است و به عنوان تابعین به احسان از تمام گروههائی که در عصر پیامبر و یا زمانهای بعد به اسلام پیوستند، هجرت کردند، و یا مهاجران را پناه دادند و حمایت نمودند یاد می کند، و برای همه اجر و پاداشهای بزرگی را نوید می دهد.
2 - تابعین چه اشخاصی بودند؟
اصطلاح گروهی از دانشمندان بر این است که کلمه ((تابعین)) را تنها به

شاگردان صحابه می گویند، یعنی آن عده ای که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را ندیدند اما بعد از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به روی کار آمدند و علوم و دانشهای اسلامی را وسعت بخشیدند، و به تعبیر دیگر اطلاعات اسلامی خود را بدون واسطه از صحابه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گرفتند.
ولی همان گونه که در بالا گفتیم مفهوم آیه از نظر لغت به این گروه ، محدود نمی شود، بلکه تعبیر ((تابعین به احسان)) تمام گروههائی را که در

از برنامه و اهداف پیشگامان اسلام پیروی کردند شامل می شود.
توضیح اینکه بر خلاف آنچه بعضی فکر می کنند مساءله ((هجرت)) و همچنین ((نصرت)) که دو مفهوم سازنده اسلامی است ، محدود به زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیست بلکه امروز نیز این دو مفهوم در شکلهای دیگری وجود دارد، و فردا نیز وجود خواهد داشت ، بنابراین تمام کسانی که به نحوی در مسیر این دو برنامه قرار می گیرند در مفهوم تابعین به احسان داخلند.
منتها مهم آنست که توجه داشته باشیم قرآن با ذکر کلمه احسان تاءکید می کند که پیروی و تبعیت از پیشگامان در اسلام نباید در دائره حرف و ادعا، و یا حتی ایمان بدون عمل خلاصه شود، بلکه باید این پیروی یک پیروی فکری و عملی و همه جانبه بوده باشد.
3 - نخستین مسلمان چه کسی بود؟
در اینجا بیشتر مفسران به تناسب بحث آیه فوق این سؤ ال را مطرح کرده اند که نخستین کسی که اسلام آورد و این افتخار بزرگ در تاریخ به نام او ثبت شد چه کسی است ؟
در پاسخ این سؤ ال همه متفقا گفته اند نخستین کسی که از زنان مسلمان شد ((خدیجه)) همسر وفادار و فداکار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود، و اما از مردان ، همه دانشمندان و مفسران شیعه به اتفاق گروه عظیمی از دانشمندان اهل سنت علی (علیهالسلام) را نخستین کسی از مردان می دانند که دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را پاسخ گفت .
شهرت این موضوع در میان دانشمندان اهل تسنن به حدی است که جمعی از آنها ادعای اجماع و اتفاق بر آن کرده اند.
از جمله ((حاکم نیشابوری)) در ((مستدرک علی الصحیحین)) در کتاب ((معرفت)) صفحه 22 چنین می گوید: لا اعلم خلافا بین اصحاب التواریخ ان علی بن ابی طالب رضی الله عنه اولهم اسلاما و انما اختلفوا فی بلوغه : ((هیچ مخالفتی

در میان تاریخ نویسان در این مساءله وجود ندارد، که علی بن ابی طالب

(علیهالسلام) نخستین کسی است که اسلام آورده ، تنها در بلوغ او به هنگام پذیرش اسلام اختلاف دارند)).
((ابن عبد البر)) در ((استیعاب)) (ج 2 صفحه 457) چنین می نویسد: اتفقوا علی ان خدیجه اول من آمن بالله و رسوله و صدقه فیما جاء به ثم علی بعدها: ((در این مساءله اتفاق است که خدیجه نخستین کسی بود که ایمان به خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آورد، و او را در آنچه آورده بود تصدیق کرد، سپس علی (علیهالسلام) بعد از او همین کار را انجام داد)).
((ابو جعفر اسکافی معتزلی)) می نویسد: قد روی الناس کافة افتخار علی بالسبق الی الاسلام : ((عموم مردم نقل کرده اند که افتخار سبقت در اسلام مخصوص علی بن ابی طالب (علیهالسلام) است)).
گذشته از این ، روایات فراوانی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و نیز از خود علی (علیهالسلام) و صحابه در این باره نقل شده است که به حد تواتر می رسد و ذیلا چند حدیث را به عنوان نمونه می آوریم :
1 - پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: او لکم واردا علی الحوض اولکم اسلاما، علی بن ابی طالب : ((نخستین کسی که در کنار حوض کوثر بر من وارد می شود، نخستین کسی است که اسلام آورده ، و او علی بن ابی طالب (علیهالسلام) است)).
2 - گروهی از دانشمندان اهل سنت از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل کرده اند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دست علی (علیهالسلام) را گرفت و فرمود: ان هذا اول من آمن بی و هذا تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 105
اول من یصافحنی و هذا الصدیق الاکبر: ((این اولین کسی است که به من ایمان آورده ، و اولین کسی است که در قیامت با من مصافحه می کند و این صدیق اکبر است)).
3 - ابو سعید خدری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل می کند که دست به میان شانه های علی (علیهالسلام) زد و فرمود: یا علی لک سبع خصال لا یحاجک فیهن احد یوم القیامة : انت اول المؤ منین بالله ایمانا و اوفاهم بعهد الله و اقومهم بامر الله ...: ((ای علی هفت صفت ممتاز داری که احدی در قیامت نمی تواند درباره آنها با تو گفتگو کند، تو نخستین کسی هستی که به خدا ایمان آوردی ، و از همه نسبت به پیمانه ای الهی باوفاتری ، و در اطاعت فرمان خدا پابرجاتری ...))
همانگونه که اشاره کردیم دهها روایت در کتب مختلف تاریخ و تفسیر و حدیث ، در این باره از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و دیگران نقل شده است و علاقمندان می توانند برای توضیح بیشتر به جلد سوم عربی الغدیر صفحه 220 تا 240 و کتاب احقاق الحق جلد 3 صفحه 114 تا 120

مراجعه نمایند.
جالب اینکه گروهی که نتوانسته اند سبقت علی (علیهالسلام) را در ایمان و اسلام انکار کنند به عللی که ناگفته پیدا است کوشش دارند آنرا به نحو دیگری انکار، یا کم اهمیت جلوه دهند، و بعضی دیگر کوشش دارند که به جای او ابو بکر را بگذارند که او اولین مسلمان است .
گاهی می گویند علی (علیهالسلام) در آن هنگام ده ساله بود و طبعا نا بالغ ، بنا بر این اسلام او به عنوان اسلام یک کودک تاءثیری در قوت و قدرت جبهه مسلمین در برابر تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 106
دشمن نداشت (این سخن را فخر رازی در تفسیرش ذیل آیه فوق آورده است). و این براستی عجیب است و در واقع ایرادی است بر شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) زیرا می دانیم هنگامی که در یوم الدار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اسلام را به عشیره و طایفه خود عرضه داشت هیچکس آنرا نپذیرفت جز علی (علیهالسلام) که برخاست و اعلام اسلام نمود، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اسلامش را پذیرفت ، و حتی اعلام کرد که تو برادر و وصی و خلیفه منی !.
و این حدیث را که گروهی از حافظان حدیث از شیعه و سنی در کتب صحاح و مسانید، و همچنین گروهی از مورخان اسلام نقل کرده و بر آن تکیه نموده اند نشان می دهد که نه تنها پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اسلام علی (علیهالسلام) را در آن سن و سال کم ، پذیرفت بلکه او را به عنوان برادر و وصی و جانشین خود معرفی نمود.
و گاهی به این تعبیر که خدیجه نخستین مسلمان از زنان و ابو بکر نخستین مسلمان از مردان و علی (علیهالسلام) نخستین مسلمان از کودکان بود، خواسته اند از اهمیت آن بکاهند (این تعبیر را مفسر معروف و متعصب ، نویسنده المنار ذیل آیه مورد بحث ذکر کرده است).
در حالی که اولا همانگونه که گفتیم کمی سن علی (علیهالسلام) در آن روز به هیچوجه از اهمیت موضوع نمی کاهد، بخصوص اینکه قرآن درباره حضرت یحیی صریحا می گوید: و آتیناه الحکم صبیا: ((ما فرمان را به او در حال کودکی دادیم)). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 107
و درباره عیسی (علیهالسلام) نیز می خوانیم که در حال کودکی به سخن آمد و به آنها که درباره او گرفتار شک و تردید بودند گفت : انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا: ((من بنده خدایم ، کتاب آسمانی به من داده ، و مرا پیامبر قرار داده است)).
هنگامی که اینگونه آیات را با حدیثی که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در بالا نقل کردیم که او علی (علیهالسلام) را وصی و خلیفه و جانشین خود قرار داد ضمیمه کنیم روشن می شود که سخن المنار گفتار تعصب آمیزی بیش نیست .

ثانیا این موضوع از نظر تاریخی مسلم نیست که ابو بکر سومین نفری باشد که اسلام را پذیرفته است ، بلکه در بسیاری از کتب تاریخ و حدیث اسلام آوردن گروه دیگری را قبل از او ذکر کرده اند.
این بحث را با ذکر این نکته پایان می دهیم که علی (علیهالسلام) در سخنانش بارها به این موضوع که من اولین مؤ من و اولین مسلمان و نخستین نمازگزار با پیامبرم اشاره نموده و موقعیت خود را روشن ساخته است ، و این موضوع در بسیاری از کتب از آن حضرت نقل شده .
به علاوه ابن ابی الحدید از دانشمند معروف ابو جعفر اسکافی معتزلی نقل می کند اینکه بعضی می گویند ابو بکر سبقت در اسلام داشته اگر صحیح باشد چرا خودش در هیچ مورد به این موضوع بر فضیلت خود استدلال نکرده است ، و نه هیچیک از هواداران او از صحابه چنین ادعائی را کرده اند.
4 - آیا همه صحابه افراد صالحی بودند؟
سابقا به این موضوع اشاره کردیم که دانشمندان اهل سنت معمولا معتقدند که همه یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پاک و درستکار و صالح و شایسته و اهل بهشتند. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 108
در اینجا به تناسب آیه فوق که بعضی آنرا دلیل قاطعی بر ادعای فوق گرفته اند بار دیگر این موضوع مهم را که سرچشمه دگرگونیهای زیادی در مسائل اسلامی می شود مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم :
بسیاری از مفسران اهل سنت این حدیث را ذیل آیه فوق نقل کرده اند که حمید بن زیاد می گوید: نزد محمد بن کعب قرظی رفتم و به او گفتم درباره اصحاب رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چه می گوئی ؟ گفت : جمیع اصحاب رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فی الجنة محسنهم و مسیئهم !: ((همه یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در بهشتند، اعم از نیکوکار و بدکار و گنهکار! گفتم این سخن را از کجا میگوئی))؟ گفت : این آیه را بخوان و السابقون الاولون من المهاجرین و الانصار ... تا آنجا که می فرماید: رضی الله عنهم و رضوا عنه سپس گفت : اما درباره تابعین شرطی قائل شده و آن این است که آنها باید تنها در کارهای نیک از صحابه پیروی کنند (فقط در این صورت اهل نجاتند، و اما صحابه چنین قید و شرطی را ندارند).
ولی این ادعا به دلائل زیادی مردود و غیر قابل قبول است ، زیرا:
اولا - حکم مزبور در آیه فوق شامل تابعین هم می شود، و منظور از تابعان همانگونه که اشاره کردیم تمام کسانی هستند که از روش مهاجران و انصار نخستین ، و برنامه های آنها پیروی می کنند، بنابراین باید تمام امت بدون استثناء اهل نجات باشند!
و اما اینکه در حدیث محمد بن کعب از این موضوع جواب داده شده که

خداوند در تابعین قید احسان را ذکر کرده ، یعنی از برنامه نیک و روش صحیح صحابه پیروی کند، نه از گناهانشان ، این سخن از عجیبترین بحثها است .
چرا که مفهومش اضافه ((فرع)) بر ((اصل)) است ، جائی که شرط نجات تابعان و پیروان صحابه این باشد که در اعمال صالح از آنها پیروی کنند به طریق تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 109
اولی باید این شرط در خود صحابه بوده باشد.
و به تعبیر دیگر خداوند در آیه فوق می گوید: رضایت و خشنودی او شامل حال همه مهاجران و انصار نخستین که دارای برنامه صحیح بودند و همه پیروان آنها است ، نه اینکه می خواهد مهاجران و انصار را چه خوب باشند و چه بد، مشمول رضایت خود قرار دهد، اما تابعان را با قید و شرط خاصی بپذیرد.
ثانیا - این موضوع با دلیل عقل به هیچوجه سازگار نیست ، زیرا عقل هیچگونه امتیازی برای یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر دیگران قائل نمی باشد، چه تفاوتی میان ابو جهل ها و کسانی است که نخست ایمان آوردند، سپس از آئین او منحرف شدند.
و چرا کسانی که سالها و قرنها بعد از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قدم به این جهان گذاردند و فداکاریها و جانبازیهای آنها در راه اسلام کمتر از یاران نخستین پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نبود، بلکه این امتیاز را داشتند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را نادیده ، شناختند، و به او ایمان آوردند، مشمول این رحمت و رضایت الهی نباشند.
قرآنی که می گوید: گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است ، چگونه این تبعیض غیر منطقی را می پسندد؟ قرآنی که در آیات مختلفش به ظالمان و فاسقان لعن می کند و آنها را مستوجب عذاب الهی می شمرد، چگونه ((این مصونیت غیر منطقی صحابه)) را در برابر کیفر الهی می پسندد؟ آیا اینگونه لعنها و تهدیدهای قرآن قابل استثناء است ، و گروه خاصی از آن خارجند؟ چرا و برای چه ؟!.
از همه گذشته آیا چنین حکمی به منزله چراغ سبز دادن به صحابه نسبت به هر گونه گناه و جنایت محسوب نمی شود؟
ثالثا - این حکم با متون تاریخ اسلامی به هیچوجه سازگار نیست ، زیرا بسیار کسان بودند که روزی در ردیف مهاجران و انصار بودند، و سپس از راه خود تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 110
منحرف شدند و مورد خشم و غضب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که تواءم با خشم و غضب خدا است قرار گرفتند، آیا در آیات قبل داستان ثعلبه بن حاطب انصاری را نخواندیم که چگونه منحرف گردید و مغضوب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شد.

روشن تر بگوئیم : اگر منظور آنها این است که صحابه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عموما مرتکب هیچگونه گناهی نشدند و معصوم و پاک از هر معصیتی بودند، این از قبیل انکار بدیهیات است .
و اگر منظور آنست که آنها گناه کردند و اعمال خلافی انجام دادند باز هم خدا از آنها راضی است ، مفهومش این است که خدا رضایت به گناه داده است !
چه کسی می تواند ((طلحه)) و ((زبیر)) که در آغاز از یاران خاص پیامبر بودند و همچنین ((عایشه)) همسر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را از خون هفده هزار نفر مردم مسلمانی که خونشان در میدان جنگ جمل ریخته شد تبرئه کند؟ آیا خدا به این خونریزیها راضی بود؟ آیا مخالفت با علی (علیهالسلام) خلیفه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که اگر فرضا خلافت منصوص او را نپذیریم حد اقل با اجماع امت برگزیده شده بود، و شمشیر کشیدن به روی او و یاران وفادارش چیزی است که خدا از آن خشنود و راضی باشد؟
حقیقت این است که طرفداران فرضیه ((تنزیه صحابه)) با اصرار و پافشاری روی این مطلب ، چهره پاک اسلام را که همه جا میزان شخصیت اشخاص را ایمان و عمل صالح قرار می دهد زشت و بلامنظر ساخته اند.
آخرین سخن اینکه رضایت و خشنودی خدا که در آیه فوق است روی یک عنوان کلی قرار گرفته و آن ((هجرت)) و ((نصرت)) و ((ایمان)) و ((عمل صالح)) است ، تمام صحابه و تابعان مادام که تحت این عناوین قرار داشتند مورد رضای خدا بودند، و آن روز که از تحت این عناوین خارج شدند از تحت رضایت خدا نیز خارج گشتند. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 111
از آنچه گفتیم بخوبی روشن می شود که گفتار مفسر دانشمند اما متعصب یعنی نویسنده المنار که در اینجا شیعه را به خاطر عدم اعتقاد به پاکی و درستی همه صحابه ، مورد سرزنش و حمله قرار می دهد کمترین ارزشی ندارد، شیعه گناهی نکرده ، جز اینکه حکم عقل و شهادت تاریخ و گواهی قرآن را در اینجا پذیرفته ، و به امتیازات واهی و نادرست متعصبان گوش فرا نداده است . التوبة
آیه 101
آیه و ترجمه
وَ مِمَّنْ حَوْلَکم مِّنَ الاَعْرَابِ مُنَفِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِینَةِ مَرَدُوا عَلی النِّفَاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نحْنُ نَعْلَمُهُمْ سنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَینِ ثمَّ یُرَدُّونَ إِلی عَذَابٍ عَظِیم(101)
ترجمه :101 - و از (میان) اعراب بادیه نشینی که اطراف شما هستند جمعی از منافقانند و از اهل (خود) مدینه (نیز) گروهی سخت به نفاق پای بندند که آنها را نمی شناسی و ما آنها را می شناسیم ، به زودی آنها را

دوباره مجازات می کنیم (مجازاتی به وسیله رسوائی اجتماعی ، و مجازاتی به هنگام مرگ) سپس به سوی مجازات بزرگی (در قیامت) فرستاده می شوند.
تفسیر :بار دیگر قرآن مجید بحث را متوجه اعمال منافقان و گروههای آنها کرده می گوید ((در میان کسانی که در اطراف شهر شما مدینه هستند گروهی از منافقان وجود دارند)) (و ممن حولکم من الاعراب منافقون)
یعنی تنها نباید توجه خود را به منافقان داخل بیندازید، باید هشیار باشید منافقان بیرون را نیز زیر نظر بگیرید و مراقب فعالیتهای خطرناک آنان باشید.
کلمه ((اعراب)) همانگونه که سابقا هم اشاره کردیم معمولا به عربهای بادیه نشین گفته می شود. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 112
سپس اضافه می کند ((در خود مدینه و از اهل این شهر نیز گروهی هستند که نفاق را تا سرحد سرکشی و طغیان رسانده و سخت به آن پایبندند و در آن صاحب تجربه اند))! (و من اهل المدینة مردوا علی النفاق).
((مردوا)) از ماده ((مرد)) (بر وزن سرد) به معنی طغیان و سرکشی و بیگانگی مطلق می باشد، و در اصل به معنی ((برهنگی و تجرد)) آمده ، و بهمین جهت به پسرانی که هنوز مو در صورتشان نروئیده است ((امرد)) می گویند ((شجرة مرداء)) یعنی درختی که هیچ برگ ندارد و ((مارد)) بمعنی شخص سرکش است که بکلی از اطاعت فرمان خارج شده است .
بعضی از مفسران و اهل لغت این ماده را به معنی ((تمرین)) نیز گفته اند (از جمله در تاج العروس و قاموس تمرین یکی از معانی آن ذکر شده است).
و این شاید بخاطر آن باشد که تجرد مطلق از چیزی و خروج کامل از آن بدون ممارست و تمرین ممکن نیست .
به هر حال این گروه از منافقان چنان از حق و حقیقت عاری و چنان بر کار خود مسلط بودند که می توانستند خود را در صف مسلمانان راستین جا بزنند بدون اینکه کسی متوجه آنها بشود.
این تفاوت در تعبیر که درباره منافقان ((داخلی)) و ((خارجی)) در آیه فوق دیده می شود گویا اشاره به این نکته است که منافقان داخلی در کار خود مسلطتر و طبعا خطرناکترند، و مسلمانان باید شدیدا مراقب آنها باشند، هر چند که منافقان خارجی را نیز باید از نظر دور ندارند.
لذا بلافاصله بعد از آن می فرماید: ((تو آنها را نمی شناسی ولی ما می شناسیم)) (لا تعلمهم نحن نعلمهم).
البته این اشاره به علم عادی و معمولی پیغمبر است ، ولی هیچ منافات ندارد که او از طریق وحی و تعلیم الهی به اسرار آنان کاملا واقف گردد.
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 113

در پایان آیه مجازات شدید این گروه را به این صورت بیان می کند که : ((ما بزودی آنها را دوباره مجازات خواهیم کرد، و پس از آن به سوی عذاب بزرگ دیگری فرستاده خواهند شد)) (سنعذبهم مرتین ثم یردون الی عذاب عظیم).
در اینکه ((عذاب عظیم)) اشاره به مجازاتهای روز قیامت است شکی نیست ، ولی در اینکه ، آندو عذاب دیگر چه نوع عذابی است ، در میان مفسران گفتگو است ، و احتمالات متعددی پیرامون آن داده اند.
ولی بیشتر چنین بنظر می رسد که یکی از این دو عذاب همان مجازات اجتماعی آنها بخاطر رسوائیشان و کشف اسرار درونیشان می باشد که به دنبال آن تمام حیثیت اجتماعی خود را از دست می دهند، و شاهد آن را در آیات گذشته خواندیم ، و در بعضی از احادیث نیز آمده که وقتی کار این گروه به مراحل خطرناک می رسید پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آنها را با نام و نشان معرفی می کرد، و حتی از مسجد بیرون می ساخت !.
و مجازات دوم آنان همان است که در آیه 50 سوره انفال اشاره شده ، آنجا که می فرماید: و لو تری اذ یتوفی الذین کفروا الملائکة یضربون وجوههم و ادبارهم ... ((هر گاه کافران را بهنگامی که فرشتگان مرگ جان آنها را می گیرند ببینی که چگونه به صورت و پشت آنها می کوبند، و مجازات می کنند، به حال آنها تاءسف خواهی خورد)).
این احتمال نیز وجود دارد که مجازات دوم اشاره به ناراحتیهای درونی و شکنجه های روانی بوده باشد که بر اثر پیروزی همه جانبه مسلمانان ، دامن این گروه را گرفت . التوبة
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 114
آیه 102
آیه و ترجمه
وَ ءَاخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطوا عَمَلاً صلِحاً وَ ءَاخَرَ سيِّئاً عَسى اللَّهُ أَن يَتُوب عَلَيهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(102)
ترجمه :102 - و گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف کردند و اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند، امید می رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد خداوند غفور و رحیم است .

شاءن نزول :در مورد شان نزول آیه فوق روایاتی نقل شده که در بیشتر آنها بنام ((ابو لبابه)) انصاری برخورد می کنیم ، طبق روایتی او با دو یا چند نفر دیگر از یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از شرکت در جنگ ((تبوک)) خود داری کردند، اما هنگامی که آیاتی را که در مذمت متخلفین وارد شده بود شنیدند بسیار ناراحت و پشیمان گشتند، خود را به ستونهای مسجد پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بستند و هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بازگشت و از حال آنها خبر گرفت عرض کردند: آنها سوگند یاد کرده اند که خود را از ستون باز نکنند تا اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین کند، رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: من نیز سوگند یاد می کنم که چنین کاری را نخواهم کرد مگر اینکه خداوند به من اجازه دهد.
آیه فوق نازل شد و خداوند توبه آنها را پذیرفت ، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آنها را از ستون مسجد باز کرد.
آنها به شکرانه این موضوع همه اموال خود را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تقدیم داشتند، و عرض کردند: این همان اموالی است که بخاطر دلبستگی به آن ما از شرکت در جهاد خود داری کرده ایم ، همه اینها را از ما بپذیر و در راه خدا انفاق کن !. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 115
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: هنوز دستوری در این باره بر من نازل نشده است ، چیزی نگذشت که آیه بعد نازل شد و دستور داد که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قسمتی از اموال آنها را برگیرد، و مطابق بعضی از روایات یک سوم از اموال آنها را پذیرفت .
در پاره ای دیگر از روایات می خوانیم که آیه فوق درباره ((ابو لبابه)) و راجع به داستان ((بنی قریظه)) است بنی قریظه که گروهی از یهود بودند با او مشورت کردند که آیا تسلیم حکم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بشوند یا نه او گفت اگر تسلیم شوید همه شما را سر می برند! سپس از این گفته خود پشیمان شد و توبه کرد و خود را بستون مسجد بست و بعد آیه فوق نازل شد و خداوند توبه او را پذیرفت .
تفسیر :توبه کاران
پس از اشاره به وضع منافقان داخل و خارج مدینه در آیه قبل در اینجا اشاره به وضع گروهی از مسلمانان گناهکار که اقدام به توبه و جبران اعمال سوء خود کردند می کند و می فرماید: ((گروه دیگری از آنها به گناهان خود اعتراف کردند)) (و آخرون اعترفوا بذنوبهم).
((و اعمال صالح و ناصالح را بهم آمیختند)) (خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا) سپس اضافه می کند ((امید می رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد)) و رحمت خویش را به آنان بازگرداند (عسی الله ان یتوب علیهم).

((زیرا خداوند آمرزنده و مهربان)) است و دارای رحمتی وسیع و گسترده (ان الله غفور رحیم). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 116
تعبیر به ((عسی)) در آیه فوق که معمولا در موارد امیدواری و احتمال پیروزی توام با احتمال عدم پیروزی گفته می شود شاید به خاطر آنست که آنها را در میان بیم و امید و خوف و رجاء که دو وسیله تکامل و تربیت است قرار دهد.
این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر به ((عسی)) اشاره باین باشد که علاوه بر توبه و ندامت و پشیمانی باید در آینده شرائط دیگری را انجام دهند و گذشته را با اعمال نیک خود جبران نمایند.
ولی با توجه باینکه آیه را با بیان غفران و رحمت الهی تکمیل می کند جنبه امیدواری در آن غلبه دارد.
این نکته نیز روشن است که نزول آیه درباره ((ابو لبابه)) و یا سایر متخلفان جنگ تبوک مفهوم وسیع آیه را تخصیص نمی زند، بلکه تمام افرادی را که اعمال نیک و بد را به هم آمیخته اند و از کارهای بد خویش پشیمانند فرا می گیرد.
و لذا از بعضی دانشمندان نقل کرده اند که گفته اند آیه فوق امیدبخشترین آیات قرآن است که درها را بروی گنهکاران گشوده ، و توبهکاران را به سوی خود دعوت می کند. التوبة
آیه 103 - 105
آیه و ترجمه
خُذْ مِنْ أَمْوَلِهِمْ صدَقَةً تُطهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِم بهَا وَ صلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صلَوتَک سكَنٌ لهَّمْ وَ اللَّهُ سمِيعٌ عَلِيمٌ(103)
أَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَأْخُذُ الصدَقَتِ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّاب الرَّحِيمُ(104)
وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسيرَى اللَّهُ عَمَلَكمْ وَ رَسولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ ستردُّونَ إِلى عَلِمِ الْغَيْبِ وَ الشهَدَةِ فَيُنَبِّئُكم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ(105) تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 117
ترجمه :103 - از اموال آنها صدقه ای (زکات) بگیر تا به وسیله آن آنها را پاک سازی و پرورش دهی ، و به آنها (هنگام گرفتن زکات) دعا کن که دعای تو مایه آرامش آنها است و خداوند شنوا و دانا است .
104 - آیا نمی دانند که تنها خداوند توبه را از بندگانش می پذیرد و صدقات را می گیرد و خداوند توبه پذیر و مهربان است .
105 - بگو عمل کنید، خداوند و فرستاده او و مؤ منان اعمال شما را می بینند و به زودی به سوی کسی باز می گردید که پنهان و آشکار را می داند و شما را به آنچه عمل می کردید خبر می دهد.
تفسیر :زکات عامل پاکی فرد و جامعه

در نخستین آیه مورد بحث اشاره به یکی از احکام مهم اسلام یعنی مسئله زکات شده است ، و به عنوان یک قانون کلی به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد که ((از اموال آنها صدقه یعنی زکات بگیر)) (خذ من اموالهم صدقة).
کلمه ((من)) که برای بیان ((تبعیض)) است ، نشان می دهد که زکات همواره جزئی از مال را تشکیل می دهد، نه همه آن و نه قسمت عمده آن را.
سپس به دو قسمت از فلسفه اخلاقی و روانی و اجتماعی زکات اشاره کرده می فرماید ((تو با این کار آنها را پاک می کنی و نمو می دهی)) (تطهرهم و تزکیهم بها)
آنها را از رذائل اخلاقی ، از دنیا پرستی و بخل و امساک پاک می کنی ، و نهال نوعدوستی و سخاوت و توجه به حقوق دیگران را در آنها پرورش می دهی .
از این گذشته ، مفاسد و آلودگیهائی که در جامعه به خاطر فقر و فاصله

طبقاتی و محرومیت گروهی از جامعه به وجود می آید با انجام این فریضه الهی بر می چینی ، و صحنه اجتماع را از این آلودگیها پاک می سازی .
و نیز همبستگی اجتماعی و نمو و پیشرفت اقتصادی در سایه اینگونه برنامه ها تاءمین می گردد.
بنابراین حکم زکات هم ((پاک کننده فرد و اجتماع)) است و هم نمو دهنده بذرهای فضیلت در افراد، و هم سبب پیشرفت جامعه ، و این رساترین تعبیری است که درباره زکات می توان گفت : از یکسو آلودگیها را می شوید و از سوی دیگر تکامل آفرین است .
این احتمال نیز در معنی آیه داده شده که فاعل ((تطهرهم)) زکات باشد، و فاعل تزکیهم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بنابراین معنی آیه چنین خواهد بود: زکات آنها را پاک می کند، و به وسیله آن تو آنها را پرورش می دهی ، ولی اظهر این است که فاعل در هر دو، شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می باشد همانگونه که در آغاز معنی کردیم ، هر چند از نظر نتیجه تفاوت چندانی میان این دو تعبیر وجود ندارد.
سپس اضافه می کند ((هنگامی که آنها زکات می پردازند برای آنها دعا کن و به آنها درود بفرست)) (و صل علیهم).
این نشان می دهد که حتی در برابر انجام وظائف واجب باید از مردم تشکر و تقدیر کرد، و مخصوصا از طریق معنوی و روانی آنها را تشویق نمود، لذا در روایات می خوانیم هنگامی که مردم زکات خود را خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می آوردند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با جمله اللهم صل علیهم به آنها دعا می کرد.

بعد اضافه می کند ((که این دعا و درود تو مایه آرامش خاطر آنهاست)) (ان صلاتک سکن لهم).
چرا که از پرتو این دعا رحمت الهی بر دل و جان آنها نازل می شود، آنگونه

که آنرا احساس کنند، بعلاوه قدردانی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و یا کسانی که در جای او قرار می گیرند و زکات اموال مردم را می پذیرند، یک نوع آرامش روحی و فکری به آنها می بخشد، که اگر ظاهرا چیزی را از دست داده اند بهتر از آن را بدست آورده اند.
جالب اینکه تا کنون نشنیده ایم که ماموران وصول مالیات موظف باشند از مردم تشکر کنند، ولی این دستور به عنوان یک حکم مستحب در برنامه های اسلامی روشنگر عمق جنبه های انسانی در این دستورها است .
و در پایان آیه به تناسب بحثی که گذشت می گوید: ((خداوند شنوا و دانا است)) (و الله سمیع علیم).
هم دعای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را می شنود، و هم از نیات زکات دهنده گان آگاه است .
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - از شان نزولی که برای آیات گذشته ذکر کردیم به خوبی روشن می شود که این آیه پیوند نزدیکی با آیه قبل و مسئله توبه ((ابو لبابه)) و یارانش دارد، زیرا آنها به شکرانه قبول توبه هایشان اموال خود را نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آوردند و او تنها قسمتی از آن را برگرفت .
اما این شان نزول هیچگاه منافات با این ندارد که آیه بیان یک حکم کلی و عمومی در مورد زکات اموال بوده باشد، و اینکه بعضی از مفسران تضادی میان این دو پنداشته اند درست نیست ، همانگونه که در سایر آیات قرآن و شان نزولها کرارا گفته ایم .
تنها سؤ الی که در اینجا باقی میماند این است که طبق روایتی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 120
یک سوم اموال ابو لبابه و یارانش را پذیرفت ، در حالی که مقدار زکات در هیچ - مورد یک سوم نیست ، در گندم و جو و خرما و مویز گاهی یک دهم و گاهی یک بیستم است ، و در طلا و نقره تقریبا 5 2 درصد می باشد، و در چهار پایان (گاو و گوسفند و شتر) نیز هرگز به یک سوم نمی رسد.
اما این سؤ ال را می توان چنین پاسخ گفت که : پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مقداری از اموال آنها را به عنوان زکات و مقدار اضافی را تا ثلث ، به عنوان کفاره گناهانشان ، پذیرفت .
بنابراین پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) زکات واجب آنها را گرفته و مقداری از آن بیشتر را برای پاکسازی از گناهانشان پذیرفته است که

مجموع هر دو، به یک سوم می رسیده است .
2 - دستور ((خذ)) (بگیر) دلیل روشنی است که رئیس حکومت اسلامی می تواند زکات را از مردم بگیرد، نه اینکه منتظر بماند که اگر مایل بودند خودشان بپردازند و اگر نبودند نه .
3 - جمله ((صل علیهم)) گر چه خطاب به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ولی روشن است که یک حکم کلی را بیان می کند (زیرا قانون کلی این است که احکام اسلام میان پیامبر و دیگران تفاوتی ندارد و ویژگیهای پیامبر از نظر احکام باید با دلیل خاص ثابت شود).
بنابراین متصدیان امور بیت المال در هر عصر و زمان می توانند با جمله (اللهم صل علیهم) به زکات دهنده گان دعا کنند.
با این حال تعجب در این است که بعضی از متعصبان اهل سنت صلوات را برای آل پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مستقلا جائز نمی دانند، یعنی اگر کسی بگوید (اللهم صل علی علی امیر المؤ منین) یا (صل علی فاطمه الزهراء) ممنوع می شمرند، در حالی که ممنوع بودن اینگونه دعا دلیل می خواهد نه جواز آن ، بعلاوه همانگونه تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 121
که در بالا گفتیم قرآن صریحا اجازه می دهد که درباره افراد عادی چنین دعائی شود، تا چه رسد برای اهل بیت جانشینان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ولی ، چه می توان کرد که تعصبها گاهی جلو فهم آیات قرآن را نیز می گیرد.
و از آنجا که بعضی از گنهکاران مانند متخلفان جنگ تبوک به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اصرار داشتند که توبه آنها را بپذیرد در دومین آیه مورد بحث به این موضوع اشاره می کند که پذیرش توبه کار پیامبر نیست .
((آیا آنها نمی دانند که تنها خداوند توبه را از بندگانش می پذیرد (ا لم یعلموا ان الله هو یقبل التوبه عن عباده) نه تنها پذیرنده توبه او است ، بلکه زکات و یا صدقات دیگری را که به عنوان کفاره گناه و تقرب به پروردگار می دهند، نیز خدا می گیرد)) (و یاخذ الصدقات).
شک نیست که گیرنده زکات و صدقات یا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و امام (علیهالسلام) و پیشوای مسلمین است و یا افراد مستحق ، و در هر صورت خداوند به ظاهر آنها را نمی گیرد، ولی از آنجا که دست پیامبر و پیشوایان راستین دست خدا است (چرا که آنها نماینده خدا هستند) گوئی خداوند این صدقات را می گیرد، همچنین بندگان نیازمندی که به اجازه و فرمان الهی این گونه کمکها را می پذیرند آنها نیز در حقیقت نمایندگان پروردگارند، و به این ترتیب دست آنها نیز دست خدا است .
این تعبیر یکی از لطیف ترین تعبیراتی است که عظمت و شکوه این حکم اسلامی یعنی زکات را مجسم می سازد، و علاوه بر تشویق همه مسلمانان

به این فریضه بزرگ الهی به آنها هشدار می دهد که در پرداخت زکات و صدقات نهایت ادب و احترام را به خرج دهند چرا که گیرنده خدا است ، نکند همچون افراد کوتاه فکر چنین تصور کنند که مانعی ندارد شخص نیازمند مورد تحقیر قرار تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 122
گیرد، و یا آنچنان زکات را به او بپردازند که شخصیتش در هم شکسته شود، بلکه به عکس باید همچون بنده خاضعی در مقابل ولی نعمت خود شرط ادب را در ادای زکات و رساندن به اهلش رعایت کنند.
در روایتی که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده می خوانیم (ان الصدقة تقع فی ید الله قبل ان تصل الی ید السائل): ((صدقه پیش از آنکه در دست نیازمند قرار بگیرد به دست خدا می رسد))!
در حدیث دیگری از امام سجاد نقل شده که ان الصدقة لا تقع فی ید العبد حتی تقع فی ید الرب ((صدقه در دست بنده نمی افتد مگر اینکه قبلا در دست خدا قرار بگیرد)) (نخست به دست خدا و بعد به دست بنده می رسد).
حتی در روایتی تصریح شده که همه اعمال این آدمی را فرشتگان تحویل می گیرند جز صدقه که مستقیما به دست خدا می رسد!
این مضمون که با عبارات گوناگون در روایات اهلبیت (علیهمالسلام) خواندیم از طرق اهل تسنن نیز از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با تعبیر دیگری نقل شده است در صحیح مسلم و بخاری چنین آمده است ما تصدق احدکم بصدقه من کسب حلال طیب - و لا یقبل الله الا الطیب - الا اخذها الرحمن بیمینه و ان کانت تمرة فتربوا فی کف الرحمن حتی تکون اعظم من الجبل : ((هیچ کس از شما صدقه ای از در آمد حلالی نمی پردازد - و البته خداوند جز حلال قبول نمی کند - مگر اینکه خداوند با دست راست خود آنرا می گیرد حتی اگر یک دانه خرما باشد، سپس در دست خدا نمو می کند تا بزرگتر از کوه شود)). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 123
این حدیث که پر از تشبیه و کنایه های پر معنی است روشنگر اهمیت فوق العاده خدمات انسانی و کمک به نیازمندان در تعلیمات اسلام است .
تعبیرات مختلف دیگری که در احادیث در این زمینه وارد شده به قدری جالب و پر اهمیت است که پرورش یافتگان این مکتب را چنان در برابر نیازمندانی که کمکهای مالی را می گیرند خاضع می کند که گوئی شخص نیازمند بر آنها منت گذارده و افتخار داده که آن کمک را از آنان پذیرفته است !
مثلا از بعضی از احادیث استفاده می شود که پیشوایان معصوم گاهی پیش از آنکه صدقه ای را به شخص نیازمند بدهند نخست دست خود را بعلامت احترام و تعظیم می بوسیدند سپس آنرا به نیازمند می دادند، و یا اینکه نخست آنرا به نیازمند می دادند بعد از او می گرفتند و آنرا می بوسیدند و

می بوئیدند و به او باز می گردانیدند، چرا؟ که با دست خدا روبرو بودند!
اما چقدر دورند مردمی که به هنگام یک کمک جزئی به برادران و خواهران نیازمند خود آنها را تحقیر می کنند و یا با خشونت و بی اعتنائی با آنها رفتار می کنند و یا حتی گاهی بسوی آنها با بی ادبی پرتاب می کنند.
البته همانگونه که در جای خود گفته ایم اسلام نهایت کوشش خود را به خرج می دهد که در تمام جامعه اسلامی حتی یک فقیر و نیازمند پیدا نشود، ولی بدون شک در هر جامعه ای افراد از کار افتاده آبرومند، کودکان یتیم ، بیماران و مانند آنها که توانائی بر تولید ندارند وجود دارد، که باید به وسیله بیت المال و افراد متمکن با نهایت ادب و احترام به شخصیت آنان بی نیاز شوند.
و در پایان آیه بار دیگر بعنوان تاءکید می فرماید: ((و خداوند توبه پذیر و مهربان است)) (و ان الله هو التواب الرحیم). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 124

توبه و جبران

همانگونه که از آیات متعددی از قرآن مجید استفاده می شود توبه تنها ندامت و پشیمانی از گناه نیست ، بلکه باید تواءم با اصلاح و جبران نیز باشد، این جبران مخصوصا ممکن است به صورت کمکهای بلا عوض به نیازمندان باشد چنانکه در آیات فوق ، و در داستان ((ابو لبابه)) خواندیم .
و این تفاوت نمی کند که گناه یک گناه مالی باشد، یا گناه دیگر، همانگونه که در مسئله متخلفان از جنگ تبوک خواندیم ، در واقع هدف این است که روح آلوده به گناه ، با عمل صالح و شایسته ای شستشو شود، و پاکی نخستین و فطری را بازیابد.
در آیه بعد بحثهای گذشته را به شکل تازه ای تاءکید می کند و به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد که به همه مردم این موضوع را ابلاغ کن ((و بگو اعمال و وظائف خود را انجام دهید، و بدانید هم خدا و هم رسولش و هم مؤ منان اعمال شما را خواهند دید)) (و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤ منون).
اشاره به اینکه کسی تصور نکند اگر در خلوتگاه یا در میان جمع عملی را انجام می دهد از دیدگاه علم خدا مخفی و پنهان می ماند، بلکه علاوه بر خداوند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان نیز از آن آگاهند.
توجه و ایمان به این حقیقت چه اثر عمیق و فوق العاده ای در پاکسازی اعمال و نیات دارد، معمولا اگر انسان حس کند حتی یکنفر مراقب او است وضع خود را چنان می کند که مورد ایراد نباشد تا چه رسد به اینکه احساس نماید که خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان از اعمال او آگاه می شوند.
این آگاهی مقدمه پاداش و یا کیفری است که در جهان دیگر در انتظار او

است ، لذا به دنبال این جمله می افزاید: و به زودی به سوی کسی که

از پنهان و آشکار است باز می گردید، و شما را به آنچه عمل کرده اید خبر می دهد و بر طبق آن جزا خواهد داد (و ستردون الی عالم الغیب و الشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون).

نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد

1 - مساءله عرض اعمال

در میان پیروان مکتب اهل بیت (علیهمالسلام) با توجه به اخبار فراوانی که از امامان رسیده عقیده معروف و مشهور بر این است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و امامان از اعمال همه امت آگاه می شوند، یعنی خداوند از طرق خاصی اعمال امت را بر آنها عرضه می دارد.

روایاتی که در این زمینه نقل شده بسیار زیاد است و شاید در سر حد تواتر باشد که بعنوان نمونه چند قسمت را ذیلا نقل می کنیم :

از امام صادق (علیهالسلام) نقل شده که فرمود: تعرض الاعمال علی رسول الله اعمال العباد کل صباح ، ابرارها و فجارها، فاحذروها، و هو قول الله عز و جل و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله ، و سکت : ((تمام اعمال مردم هر روز صبح به پیامبر عرضه می شود، اعمال نیکان و بدان ، بنا بر این مراقب باشید و این مفهوم گفتار خداوند است که می فرماید: و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله ، این را فرمود و ساکت شد)).

در حدیث دیگری از امام باقر (علیهالسلام) می خوانیم : ان الاعمال تعرض علی نبیکم کل عشیة الخمیس فلیستح احدکم ان تعرض علی نبیه العمل القبیح ! ((تمامی اعمال شما بر پیامبرتان هر عصر پنجشنبه عرضه می شود، بنابراین باید از اینکه عمل زشتی از شما بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرضه شود شرم کنید)). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 126

باز در روایت دیگری از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) می خوانیم که شخصی به خدمتش عرض کرد برای من و خانواده ام دعائی فرما، فرمود مگر من دعا نمی کنم ؟ و الله ان اعمالکم لتعرض علی فی کل یوم و لیله ((بخدا سوگند، اعمال شما هر شب و روز بر من عرضه می شود)).

راوی این حدیث می گوید این سخن بر من گران آمد، امام متوجه شد و به من فرمود: ا ما تقرا کتاب الله عز و جل و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤ منون ، هو و الله علی بن ابی طالب : ((آیا کتاب خداوند عز و جل را نمی خوانی که می گوید: عمل کنید خدا و پیامبرش و مؤ منان عمل شما را می بینند بخدا سوگند منظور از مؤ منان علی بن ابی طالب (و امامان دیگر از فرزندان او) می باشد)).

البته در بعضی از این اخبار تنها سخن از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به میان آمده و در پاره ای از علی (علیهالسلام)، و در بعضی پیامبر و امامان همگی ذکر شده اند، همانطور که بعضی تنها عصر پنجشنبه را وقت عرض اعمال می شمرند، و بعضی همه روز، و بعضی هفته ای دو بار و بعضی در آغاز هر ماه و بعضی بهنگام مرگ و گذاردن در قبر.
روشن است که این روایات منافاتی با هم ندارند، و همه آنها می تواند صحیح باشد، درست همانند اینکه در بسیاری از مؤ سسات گزارش کار کرد، روزانه را همه روز، و گزارش کار هفته را در پایان هفته ، و گزارش کار ماه یا سال را در پایان ماه یا سال به مقامات بالاتر می دهند.
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که آیا از خود آیه فوق منهای روایاتی که در تفسیر آن وارد شده است این موضوع را می توان استفاده کرد و یا همانگونه که مفسران اهل سنت گفته اند آیه اشاره به یک مسئله عادی دارد و آن اینکه انسان هر عملی انجام دهد، خواه نا خواه ظاهر خواهد شد، و علاوه بر خداوند، تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 127
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و همه مؤ منان از طرق عادی از آن آگاه می شوند.
در پاسخ این سؤ ال باید گفت : انصاف این است که در خود آیه شواهدی بر این موضوع داریم زیرا:
اولا: آیه اطلاق دارد، و تمام اعمال را شامل می شود و می دانیم که همه اعمال از طرق عادی بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان آشکار نخواهد شد، چرا که بیشتر اعمال خلاف در پنهانی و بطور مخفیانه انجام می شود و در پرده استتار غالبا پوشیده می ماند، و حتی بسیاری از اعمال نیک مستور و مکتوم چنین است .
و اگر ما ادعا کنیم که همه اعمال اعم از نیک و بد و یا غالب آنها بر همه روشن می شود سخنی بسیار گزاف گفته ایم .
بنابراین آگاهی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان از اعمال مردم باید از طرق غیر عادی و به تعلیم الهی باشد.
ثانیا: در پایان آیه می خوانیم فینبئکم بما کنتم تعملون ((خداوند شما را در قیامت به آنچه عمل کرده اید آگاه می سازد)) شک نیست که این جمله تمام اعمال آدمی را اعم از مخفی و آشکار شامل می شود، و ظاهر تعبیر آیه این است که منظور از عمل در اول و آخر آیه یکی است ، بنابراین آغاز آیه نیز همه اعمال را چه آشکار باشد چه پنهان باشد شامل می شود، و شک نیست که آگاهی بر همه اینها از طرق عادی ممکن نیست .
به تعبیر دیگر پایان آیه از جزای همه اعمال سخن می گوید، آغاز آیه نیز از اطلاع خداوند و پیامبر و مؤ منان نسبت به همه اعمال بحث می کند، یکی مرحله آگاهی است ، و دیگری مرحله جزا، و موضوع در هر دو قسمت یکی

است .
ثالثا: تکیه روی مؤ منان در صورتی صحیح است که منظور همه اعمال و از طرق غیر عادی باشد، و الا اعمال آشکار را هم مؤ منان می بینند و هم غیر مؤ منان . تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 128
از اینجا ضمنا این نکته روشن می شود که منظور از مؤ منان در این آیه - همانگونه که در روایات فراوانی نیز آمده است - تمام افراد با ایمان نیست ، بلکه گروه خاصی از آنها است که به فرمان خدا از اسرار غیب آگاهند یعنی جانشینان راستین پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم).
نکته مهمی که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که ، همانگونه که سابقا اشاره کردیم مساءله عرض اعمال اثر تربیتی فوق العاده ای در معتقدان به آن دارد، زیرا هنگامی که من بدانم علاوه بر خداوند که همه جا با من است پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و پیشوایان محبوب من همه روز یا همه هفته از هر عملی که انجام می دهم ، در هر نقطه و هر مکان اعم از خوب و بد همه آگاه می شوند، بدون شک بیشتر رعایت می کنم و مراقب اعمال خود خواهم بود.
درست مثل اینکه کارکنان مؤ سسهای بدانند همه روز یا همه هفته گزارش تمام جزئیات اعمال آنها به مقامات بالاتر داده می شود و آنها از همه آنها با خبر می گردند.
آیا رؤ یت در اینجا به معنی دیدن است
2 - معروف در میان گروهی از مفسران این است که رؤ یت در جمله فسیری الله عملکم ... به معنی معرفت است ، نه به معنی علم ، چرا که یک مفعول بیشتر نگرفته و می دانیم که اگر رؤ یت به معنی علم باشد دو مفعول می گیرد.
ولی مانعی ندارد که رؤ یت را به همان معنی اصلیش که مشاهده محسوسات باشد بگیریم نه به معنی علم و نه به معنی معرفت ، این موضوع در مورد خداوند که همه جا حاضر و ناظر است و به همه محسوسات احاطه دارد جای بحث نیست ، و اما در مورد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و امامان نیز مانعی ندارد که آنها خود اعمال را به هنگام عرضه شدن ببینند، زیرا میدانیم اعمال انسان فانی نمیشود بلکه تا تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 129
قیامت باقی میماند.
3 - شک نیست که خداوند قبل از انجام اعمال از آنها با خبر و آگاه است و اینکه در آیه با جمله فسیری الله می گوید به زودی خدا اعمال شما را می بیند اشاره به وضع اعمال بعد از وجود و تحقق آنها است . التوبة
آیه 106
آیه و ترجمه

وَ ءَاخَرُونَ مُرْجَوْنَ لاَمْرِ اللّهِ إِمَّا يُعَذِّبهُمْ وَ إِمَّا يَتُوب عَلَيهِمْ وَ اللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ(106)
ترجمه :106 - گروهی دیگر واگذار به فرمان خدا شده اند یا آنها را مجازات می کند و یا توبه آنها را می پذیرد (هر طور که شایسته باشند) و خداوند دانا و حکیم است .
شان نزول :جمعی از مفسران گفته اند که آیه فوق در باره سه نفر از متخلفان جنگ تبوک به نام هلال بن امیه و مرارة بن ربیع و کعب بن مالک نازل شده است که شرح پشیمانی و چگونگی توبه آنها در ذیل آیه 118 همین سوره به خواست خدا خواهد آمد.
از بعضی دیگر از روایات استفاده می شود که آیه فوق درباره بعضی از کفار است که در میدانهای جنگ با مسلمانان شخصیتهای بزرگی مانند حمزه سید الشهداء و امثال او را شهید کردند سپس دست از شرک برداشته و به آئین اسلام روی آوردند. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 130
تفسیر :در این آیه اشاره به گروه دیگری از گنهکاران شده است که پایان کار آنها درست روشن نیست ، نه چنانند که مستحق رحمت الهی باشند و نه چنانند که بتوان از آمرزش آنها بکلی ماءیوس بود.
لذا قرآن درباره آنها می گوید: ((گروه دیگری کارشان متوقف بر فرمان خدا است یا آنها را مجازات می کند و یا توبه آنان را می پذیرد)) (و آخرون مرجون لامر الله اما یعذبهم و اما یتوب علیهم).
((مرجون)) از ماده ((ارجاء)) به معنی ((تاءخیر)) و ((توقیف)) است و در اصل از ((رجا)) که به معنی امیدواری است گرفته شده ، و از آنجا که گاهی انسان چیزی را به امید هدفی به تاءخیر می اندازد این کلمه به معنی تاءخیر آمده است ، ولی تاءخیری که با یکنوع امیدواری تواءم است .
در حقیقت این گروه نه چنان ایمان پاک و محکم و اعمال صالح روشنی دارند که بتوان آنها را سعادتمند و اهل نجات دانست ، و نه چنان آلوده و منحرفند که بشود قلم سرخ به روی آنان کشید و آنها را شقاوتمند دانست ، تا لطف الهی (البته با توجه به مقتضیات روحی و موقعیت آنان) با آنها چه معامله کند؟
و در پایان آیه اضافه می کند: خداوند بدون حساب با آنها رفتار نمی کند، بلکه با علم خویش و به مقتضای حکمتش با آنها رفتار خواهد نمود چرا که ((خداوند علیم و حکیم است)) (و الله علیم حکیم).
سؤ ال :
در اینجا سؤ ال مهمی پیش می آید که مفسران کمتر به بحث جامع تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 131
پیرامون آن پرداخته اند و آن اینکه این گروه با گروهی که در آیه 102 همین سوره وضع حالشان گذشت چه تفاوتی دارند؟

هر دو گروه جزء گنهکاران بودند و هر دو از گناه خود توبه کردند (زیرا گروه اول با اعتراف به گناه ابراز پشیمانی نمودند، و گروه دوم از جمله ((اما یتوب علیهم)) استفاده می شود که آنها نیز توبه نموده اند).
همچنین هر دو گروه در انتظار رحمت الهی هستند و در میان ((خوف)) و ((رجاء)) قرار دارند.
پاسخ این سؤ ال این است که بگوئیم از دو راه می توان میان این دو گروه تفاوت گذارد:
1 - گروه اول به زودی توبه کردند و آشکارا به علامت پشیمانی همانند ابولبابه خود را بستون مسجد بستند، خلاصه ندامت خود را با صراحت اظهار داشتند و آمادگی خود را برای هر گونه جبران بدنی و مالی اظهار کردند.
اما گروه دوم کسانی بودند که پشیمانی خود را در آغاز اظهار نکردند هر چند در دل پشیمان شدند و اعلام آمادگی برای جبران ننمودند، و در حقیقت خواستند بسادگی از گناهان بزرگ خود بگذرند این گروه که نمونه آشکار آنها سه نفری است که در بالا اشاره شد و شرح حال آنها به زودی خواهد آمد، در میان خوف و رجا باقیماندند و لذا می بینیم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور داد مردم از آنها فاصله بگیرند و با آنها قطع ارتباط کنند، این وضع ، آنان را در محاصره اجتماعی شدیدی قرار داد و سر انجام ناچار شدند از همان راهی بروند که گروه قبل رفتند و چون قبولی توبه این گونه اشخاص در آن زمان باید با نزول آیه ای اعلام شود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) همچنان در انتظار وحی بود، تا اینکه پس از پنجاه روز یا کمتر توبه آنان پذیرفته شد.
لذا می بینیم در ذیل آیه ای که درباره گروه اول است جمله ان الله غفور
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 132
رحیم که دلیل بر پذیرش توبه آنها است وارد شده ، ولی درباره گروه دوم تا زمانی که مسیرشان را عوض نکرده اند جمله و الله علیم حکیم آمده است که هیچ نشانه ای از قبول توبه در آن نمی باشد.
البته جای تعجب نیست که در گناهان بزرگ مخصوصا در عصر نزول آیات قرآن ، ندامت و پشیمانی ، برای قبول توبه کافی نباشد بلکه اقدام به جبران و اعتراف آشکار به گناه و سپس نزول آیه ای دائر بر قبولی توبه ، شرط باشد.
2 - فرق دیگری که ممکن است میان این دو گروه گذاشت این است که گروه اول هر چند از یک وظیفه بزرگ اسلامی مانند جهاد سر پیچیده بودند و یا بعضی از اسرار جنگی را به دشمن داده بودند ولی آلوده گناهان عظیمی همانند کشتن ((حمزه)) سید الشهداء نشده بودند، لذا پس از توبه و آمادگی برای جبران ، خداوند توبه آنها را پذیرفت ، اما اقدام به گناهی

همچون قتل حمزه چیزی نبود که بتوان آنرا جبران نمود، لذا نجات این گروه بسته به فرمان خدا است که آیا آنها را مشمول عفوش می سازد و یا مجازات می کند؟.
به هر حال پاسخ اول با آن دسته از روایات که در شاءن نزول آیه وارد شده و آیه مورد بحث را مربوط به سه نفر از متخلفان جنگ تبوک می کند سازگار است ، در حالی که پاسخ دوم با روایات متعددی که از طرق ائمه اهلبیت (علیهم السلام) وارد شده و می گوید این آیه اشاره به قاتلان حمزه و جعفر و مانند آنها است موافقت دارد.
و اگر درست دقت کنیم این دو جواب منافاتی با هم ندارند و ممکن است هر دو در تفسیر آیه منظور گردد. التوبة
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 133
آیه 107 - 110
آیه و ترجمه
وَ الَّذِینَ اِتخَذُوا مَسجِداً ضِرَاراً وَ کفْراً وَ تَفْرِیقَا بَینَ الْمُؤْمِنِینَ وَ إِرْصاداً لِّمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَ رَسولَهُ مِن قَبْلُ وَ لَیَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلا الْحُسنی وَ اللَّهُ یَشهَدُ إِنهُمْ لَکَذِبُونَ(107)
لا تَقُمْ فِیهِ أَبَداً لَّمَسجِدٌ أُسس عَلی التَّقْوَی مِنْ أَوَّلِ یَوْمٍ أَحَقُّ أَن تَقُومَ فِیهِ فِیهِ رِجَالٌ یحِبُّونَ أَن یَتَطهَّرُوا وَ اللَّهُ یحِب الْمُطهِّرِینَ(108)
أَ فَمَنْ أَسس بُنْیَنَهُ عَلی تَقْوَی مِنَ اللَّهِ وَ رِضوَنٍ خَیرٌ أَم مَّنْ أَسس بُنْیَنَهُ عَلی شفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانهَارَ بِهِ فی نَارِ جَهَنَّمَ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظلِمِینَ(109)
لا یَزَالُ بُنْیَنُهُمُ الَّذِی بَنَوْا رِیبَةً فی قُلُوبِهِمْ إِلا أَن تَقَطعَ قُلُوبُهُمْ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ(110)
ترجمه :107 - (گروهی دیگر از آنها) کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان (به مسلمانان) و (تقویت) کفر و تفرقه میان مؤ منان و کمینگاه برای کسی که با خدا و پیامبرش از پیش مبارزه کرده بود، آنها سوگند یاد می کنند که نظری جز نیکی (و خدمت) نداشته ایم اما خداوند گواهی می دهد که آنها دروغگو هستند!
108 - هرگز در آن قیام (و عبادت) مکن ، آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوی بنا شده شایسته تر است که در آن قیام (و عبادت) کنی ، در آن مردانی هستند که دوست می دارند پاکیزه باشند و خداوند پاکیزگان را دوست دارد.
109 - آیا کسی که شالوده آنرا بر پرهیز از خدا و خشنودی او بنا کرده بهتر است ، یا کسی که اساس آنرا بر کنار پرتگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرو می ریزد، و خداوند گروه ستمگر را هدایت نمی کند.
110 - (اما) این بنائی را که آنها کردند همواره به صورت یک وسیله شک و تردید در دلهای آنها باقی می ماند مگر اینکه دلهایشان پاره پاره شود (و

بمیرند و گر نه از دل آنها بیرون نمی رود) و خداوند دانا و حکیم است .
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 134
شان نزول :آیات فوق درباره گروهی دیگر از منافقان است که برای تحقق بخشیدن به نقشه های شوم خود اقدام به ساختن مسجدی در مدینه کردند که بعدا بنام مسجد ((ضرار)) معروف شد.
این موضوع را همه مفسران اسلامی و بسیاری از کتب حدیث و تاریخ ذکر کرده اند، اگر چه در جزئیات آن تفاوتهائی دیده می شود.
خلاصه جریان بطوری که از تفاسیر و احادیث مختلف استفاده می شود چنین است : گروهی از منافقان نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمدند و عرض کردند به ما اجازه ده مسجدی در میان قبیله بنی سالم (نزدیک مسجد قبا) بسازیم تا افراد ناتوان و بیمار و پیرمردان از کار افتاده در آن نماز بگزارند، و همچنین در شبهای بارانی که گروهی از مردم توانائی آمدن به مسجد شما را ندارند فریضه اسلامی خود را در آن انجام دهند، و این در موقعی بود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عازم جنگ تبوک بود.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آنها اجازه داد، ولی آنها اضافه کردند آیا ممکن است شخصا بیائید و در آن نماز بگزارید؟ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود من فعلا عازم سفرم ، و هنگام بازگشت بخواست خدا به آن مسجد می آیم و نماز در آن می گزارم .
هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از تبوک بازگشت نزد او آمدند و گفتند اکنون تقاضا داریم به مسجد ما بیائی و در آنجا نماز بگزاری ، و از خدا بخواهی ما را برکت دهد، و این در حالی بود که هنوز پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) وارد دروازه مدینه نشده بود.
در این هنگام پیک وحی خدا نازل شد و آیات فوق را آورد و پرده از اسرار کار آنها برداشت ، و به دنبال آن پیامبر دستور داد مسجد مزبور را آتش زنند، و بقایای آنرا ویران کنند، و جای آنرا محل ریختن زباله های شهر سازند!
اگر به چهره ظاهری کار این گروه نگاه کنیم از چنین دستوری در آغاز
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 135
دچار حیرت خواهیم شد، مگر ساختن مسجد، آن هم برای حمایت از بیماران و پیران و مواقع اضطراری که در حقیقت هم یک خدمت دینی است و هم یک خدمت انسانی کار بدی است که چنین دستوری درباره آن صادر شده .
اما هنگامی که چهره باطنی مسئله را بررسی کنیم خواهیم دید این دستور چقدر حساب شده بوده است .
توضیح اینکه : در زمان جاهلیت مردی بود بنام ((ابو عامر)) که آئین

نصرانیت را پذیرفته و در سلک راهبان در آمده بود، و از عباد و زهاد بشمار می رفت و نفوذ وسیعی در طائفه خزرج داشت .
هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به مدینه هجرت کرد و مسلمانان گرد او را گرفتند و کار اسلام بالا گرفت ، و هنگامی که مسلمانان در جنگ بدر بر مشرکان پیروز شدند ابو عامر که خود روزی از بشارت دهندگان ظهور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود اطراف خود را خالی دید، و به مبارزه با اسلام برخاست و از مدینه بسوی کفار ((مکه)) گریخت ، و از آنها برای جنگ با پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) استمداد جست و از قبائل عرب دعوت کرد.
او که قسمتی از نقشه های جنگ ((احد)) را ضد مسلمین رهبری می کرد، دستور داد در میان دو صف لشکر گودالهائی بکنند که اتفاقا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در یکی از آنها افتاد و پیشانیش مجروح شد و دندانش شکست .
هنگامی که غزوه احد پایان یافت و با تمام مشکلاتی که مسلمانان در این میدان با آن روبرو شدند آوازه اسلام بلندتر گردید و در همه جا پیچید او از مدینه فرار کرد و به سوی ((هرقل)) پادشاه روم رفت تا از او کمک بگیرد و با لشکری برای کوبیدن مسلمانان حرکت کند. ذکر این نکته نیز لازم است که بر اثر این تحریکات و کارشکنیها پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) لقب ((فاسق)) به او داده بود.
بعضی می گویند مرگ به او مهلت نداد تا خواسته خود را با هرقل در میان

بگذارد، ولی در بعضی از کتب دیگر می خوانیم که او با هرقل تماس گرفت و به وعده های او دلگرم شد!.
به هر حال او پیش از آنکه بمیرد نامهای برای منافقان مدینه نوشت و به آنها نوید داد که با لشکری از روم به کمکشان خواهد آمد، مخصوصا توصیه و تاکید کرد که مرکزی برای او در مدینه بسازند تا کانون فعالیتهای آینده او باشد.
ولی از آنجا که ساختن چنین مرکزی در مدینه بنام دشمنان اسلام عملا امکانپذیر نبود منافقان بهتر این دیدند که در زیر نقاب مسجد، و به عنوان کمک به بیماران و معذوران ، این برنامه را عملی سازند.
سرانجام مسجد ساخته شد و حتی می گویند جوانی آشنا به قرآن را از میان مسلمانان بنام ((مجمع بن حارثه)) (یا مجمع بن جاریه) به امامت مسجد برگزیدند.
ولی وحی الهی پرده از روی کار آنها برداشت و شاید اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قبل از رفتن به تبوک دستور نداد شدت عمل در مقابل آنها به خرج دهند برای این بوده که هم وضع کار آنها روشنتر شود، و

هم در سفر تبوک ناراحتی فکری دیگری از این ناحیه نداشته باشد.
هر چه بود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نه تنها در آن مسجد نماز نگزارد، بلکه همانگونه که گفتیم بعضی از مسلمانان (مالک بن دخشم ، و معنی بن عدی ، و عامر بن سکر، یا عاصم بن عدی) را ماءموریت داد که مسجد را بسوزانند و ویران کنند، آنها چنین کردند نخست به وسیله آتش سقف مسجد را سوزاندند و بعد دیوارها را ویران ساختند و سر انجام محل آنرا مرکزی برای ریختن زباله ها قرار دادند. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 137
تفسیر :بتخانه ای در چهره مسجد!
در آیات گذشته به وضع گروههای مختلفی از مخالفان اشاره شد، و آیات مورد بحث گروه دیگری از آنها را معرفی می کند، گروهی که با یک نقشه ماهرانه حساب شده وارد میدان شدند، ولی لطف الهی به یاری مسلمانان شتافت ، و این نقشه نیز نقش بر آب شد.
در نخستین آیه می گوید ((گروهی دیگر از آنها مسجدی در مدینه اختیار کردند)) که هدفهای شومی زیر این نام مقدس نهفته بودند، (و الذین اتخذوا مسجدا).
سپس هدفهای آنها را در چهار قسمت زیر خلاصه می کند:
1 - منظور آنها این بود که با این عمل ضرر و زیانی به مسلمانان برسانند (ضرارا).
((ضرار)) به معنی زیان رسانیدن تعمدی است ، آنها در واقع درست به عکس آنچه ادعا داشتند که هدفشان تاءمین منافع مسلمانان و کمک به بیماران و از کار افتادگان است ، می خواستند با این مقدمات پیامبر اسلام را نابود و مسلمانان را در هم بکوبند و حتی اگر توفیق یابند نام اسلام را از صفحه جهان براندازند.
2 - تقویت مبانی کفر و بازگشت دادن مردم به وضع قبل از اسلام (و کفرا).
3 - ایجاد تفرقه در میان صفوف مسلمانان ، زیرا با اجتماع گروهی در این مسجد، مسجد ((قبا)) که نزدیک آن بود و یا مسجد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که از آن فاصله تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 138
داشت از رونق می افتاد (و تفریقا بین المؤ منین).
از این جمله - آنچنان که بعضی از مفسران استفاده کرده اند - چنین بر می آید که نباید فاصله میان مساجد آنچنان کم باشد که روی اجتماع یکدیگر اثر بگذارند، بنابراین آنها که روی تعصبهای قومی و یا اغراض شخصی مساجد را در کنار یکدیگر می سازند، و جماعات مسلمین را آنچنان پراکنده می کنند که صفوف جماعت آنها خلوت و بی رونق و بی روح می شود، عملی بر خلاف اهداف اسلامی انجام می دهند.

4 - آخرین هدف آنها این بود که مرکز و کانونی برای کسی که با خدا و پیامبرش از پیش مبارزه کرده بود و سوابق سوئش بر همگان روشن بود بسازند تا از این پایگاه نفاق ، برنامه های خود را عملی سازند (و ارصادا لمن حارب الله و رسوله من قبل).
ولی عجب این است که تمام این اغراض سوء و اهداف شوم را در یک لباس زیبا و ظاهر فریب پیچیده بودند، و حتی سوگند یاد می کردند که ما جز نیکی قصد و نظر دیگری نداشتیم (و لیحلفن ان اردنا الا الحسنی).
و این است آئین منافقان در هر عصر و زمان که علاوه بر استتار در پرده های ظاهرا زیبا متوسل به انواع سوگندهای دروغین برای منحرف ساختن افکار عمومی می شوند.
ولی قرآن اضافه می کند خداوندی که از اسرار درون همه آگاه است و غیب و شهود برایش یکسان می باشد گواهی می دهد که بطور مسلم آنها دروغگو هستند (و الله یشهد انهم لکاذبون).
در این جمله انواع تاءکیدها برای تکذیب آنان به چشم می خورد نخست اینکه ((جمله اسمیه)) است ، و دیگر اینکه کلمه ((ان)) برای تاکید است ، و نیز لام ((لکاذبون)) که به اصطلاح لام ابتدا و برای تاکید می باشد و همچنین ذکر تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 139
((کاذبون)) بجای فعل ماضی دلیل بر استمرار و ادامه دروغگوئی آنان می باشد، و به این ترتیب خداوند با شدیدترین وجهی سوگندهای غلیظ و شدید آنان را تکذیب می کند!.
خداوند در آیه بعد تاءکید بیشتری روی این موضوع حیاتی کرده ، به پیامبرش صریحا دستور می دهد که هرگز در این مسجد قیام به عبادت مکن و نماز مگزار (لا تقم فیه ابدا).
بلکه بجای این مسجد ((شایسته تر این است که در مسجدی قیام به عبادت کنی که شالوده آن در روز نخست بر اساس تقوا گذارده شده است)) (لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه).
نه این مسجدی که شالوده و اساسش از روز نخست بر کفر و نفاق و بیدینی و تفرقه بنا شده است .
کلمه ((احق)) (شایسته تر) گر چه افعل التفضیل است ولی در اینجا به معنی مقایسه دو چیز در شایستگی نیامده بلکه ((شایسته)) و ((ناشایسته ای)) را مقایسه می کند، و این در آیات قرآن و احادیث و سخنان روزمره نمونه های زیادی دارد.
مثلا گاه به شخص ناپاک و دزد می گوئیم پاکی و درستکاری برای تو بهتر است ، معنی این سخن آن نیست که دزدی و ناپاکی خوب است ولی پاکی از آن بهتر است بلکه مفهومش این است که پاکی خوب و دزدی بد و ناشایست است .

مفسران گفته اند مسجدی که در جمله فوق به آن اشاره شده که شایسته است پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در آن نماز بخواند همان مسجد ((قبا)) است که منافقان مسجد ضرار را در نزدیک آن ساخته بودند.
البته این احتمال نیز داده شده که منظور مسجد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و یا همه تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 140
مساجدی است که بر اساس تقوا بنا شود، ولی با توجه به تعبیر ((اول یوم)) (از روز نخست) و با توجه به اینکه مسجد ((قبا)) نخستین مسجدی بود که در مدینه ساخته شد احتمال اول مناسبتر به نظر می رسد، هر چند این کلمه با مساجدی همچون مسجد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز سازگار است .
سپس قرآن اضافه می کند: علاوه بر اینکه این مسجد از اساس بر شالوده تقوا گذارده شده ، ((گروهی از مردان در آن به عبادت مشغولند که دوست می دارند خود را پاکیزه نگه دارند، و خدا پاکیزگان را دوست دارد)) (فیه رجال یحبون ان یتطهروا و الله یحب المطهرین).
در اینکه منظور از این پاکیزگی ، پاکیزگی ظاهری و جسمانی یا معنوی و باطنی است ، در میان مفسران گفتگو است ، در روایتی که در تفسیر ((تبیان)) و ((مجمع البیان)) در ذیل این آیه از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده چنین می خوانیم که به اهل مسجد قبا فرمود ((ماذا تفعلون فی طهرکم فان الله تعالی قد احسن علیکم الثناء، قالوا نغسل اثر الغائط)): ((شما به هنگام پاک ساختن خود چه کاری انجام می دهید که خداوند این چنین شما را مدح کرده است ؟ گفتند ما اثر مدفوع را با آب می شوئیم)).
روایاتی به همین مضمون از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده است ولی همانگونه که بارها اشاره کرده ایم اینگونه روایات دلیل بر منحصر بودن مفهوم آیه به این مصداق نیست ، بلکه همانگونه که ظاهر اطلاق آیه گواهی می دهد طهارت در اینجا معنی وسیعی دارد که هر گونه پاکسازی روحانی از آثار شرک و گناه ، و جسمانی از آثار آلودگی به کثافات را شامل می شود.
در سومین آیه مورد بحث مقایسه ای میان دو گروه مؤ منان که مساجدی تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 141
همچون مسجد قبا را بر پایه تقوی بنا می کنند با منافقانی که شالوده آنرا بر کفر و نفاق و تفرقه و فساد قرار می دهند به عمل آمده است .
نخست می گوید: ((آیا کسی که بنای آن مسجد را بر پایه تقوا و پرهیز از مخالفت فرمان خدا و جلب خشنودی او نهاده است بهتر است ، یا کسی که شالوده آنرا بر لبه پرتگاه سستی در کنار دوزخ نهاده که بزودی در آتش جهنم سقوط خواهد کرد))! (افمن اسس بنیانه علی تقوی من الله و

رضوان خیر امن اسس بنیانه علی شفا جرف هار فانها ربه فی نار جهنم).
((بنیان)) مصدری است به معنی ((اسم مفعول)) یعنی بنا و ساختمان و ((شفا)) به معنی لبه چیزی است ، و ((جرف)) به معنی ((حاشیه)) نهر و یا چاه است که آب زیر آنرا خالی کرده باشد، و ((هار)) به معنی شخص یا ساختمان سستی است که در حال سقوط است .
تشبیه فوق با نهایت روشنی و وضوح بی ثباتی و سستی کار منافقان و استحکام و بقای کار اهل ایمان و برنامه های آنها را روشن می سازد.
ماءمنان به کسی می مانند که برای بنای یک ساختمان ، زمین بسیار محکمی را انتخاب کرده و آنرا از شالوده با مصالحی پر دوام و مطمئن بنا می کند، اما منافقان به کسی می مانند که ساختمان خود را بر لبه رودخانه ای که سیلاب زیر آنرا به کلی خالی کرده و هر آن آماده سقوط است می سازد، همانگونه که نفاق ظاهری دارد فاقد محتوا چنین ساختمانی نیز ظاهری دارد بدون پایه و شالوده .
این ساختمان هر آن ممکن است فرو بریزد، مکتب اهل نفاق نیز هر لحظه ممکن است باطن خود را نشان دهد و به رسوائی بیانجامد.
پرهیزگاری و جلب رضای خدا، یعنی هماهنگی با واقعیت و همگامی با جهان آفرینش و نوامیس آن بدون شک عامل بقا و ثبات است .
اما نفاق یعنی بیگانگی با واقعیتها و جدائی از قوانین آفرینش بدون تردید

عامل زوال و فناست .
و از آنجا که گروه منافقان هم به خویشتن ستم می کنند و هم به جامعه ، در آخر آیه می فرماید ((خداوند ظالمان را هدایت نمی کند)) (و الله لا یهدی القوم الظالمین).
همانگونه که بارها گفته ایم هدایت الهی یعنی فراهم ساختن مقدمات برای رسیدن به مقصد، تنها شامل حال گروهی می شود که شایستگی و استحقاق و آمادگی آنرا داشته باشند، اما ظالمانی که از این شایستگی دورند هرگز مشمول چنین لطفی نخواهند بود زیرا خداوند حکیم است و مشیت و اراده اش روی حساب .
در آخرین آیه اشاره به لجاجت و سرسختی منافقان کرده می گوید آنها چنان در کار خود سرسختند و در نفاق سرگردان ، و در تاریکی و ظلمت کفر حیرانند که حتی ((بنائی را که خودشان برپا کردند همواره به عنوان یک عامل شک و تردید، یا یک نتیجه شک و تردید، در قلوب آنها باقی می ماند، مگر اینکه دلهای آنها قطعه قطعه شود و بمیرند)) (لا یزال بنیانهم الذی بنوا ریبة فی قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم).
آنها در یک حالت حیرت و سرگردانی دائم بسر می برند، و این کانون نفاق و مسجد ضراری که برپا کرده بودند به صورت یک عامل لجاجت و تردید در

روح آنها همچنان باقی می ماند، هر چند آن بنا را پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بسوزاند و ویران کند، اما گوئی نقش آن از دل پر تردیدشان زائل نمی گردد.
و در آخر آیه می گوید ((و خداوند دانا و حکیم است)) (و الله علیم حکیم).
اگر به پیامبرش دستور مبارزه و در هم کوبیدن چنین بنای ظاهرا حق به - جانبی را داد به خاطر آگاهی از نیات سوء بنا کنندگان و باطن و حقیقت این بنا بود این دستور عین حکمت و بر طبق مصلحت و صلاح حال جامعه اسلامی صادر شد تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 143
نه یک قضاوت عجولانه بود و نه زائیده یک هیجان و عصبانیت .
نکته ها
در اینجا باید به چند نکته توجه کرد
درس بزرگ
1 - داستان مسجد ضرار درسی است برای عموم مسلمانان در سراسر تاریخ زندگیشان ، گفتار خداوند و عمل پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به روشنی نشان می دهد که مسلمانان هرگز نباید آنچنان ظاهر بین باشند که تنها به قیافه های حق بجانب نگاه کنند و از اهداف اصلی بی خبر و بر کنار مانند.
مسلمان کسی است که نفاق و منافق را در هر زمان ، در هر مکان ، و در هر لباس و چهره بشناسد حتی اگر در چهره دین و مذهب ، و در لباس طرفداری از قرآن و مسجد بوده باشد!
استفاده از ((مذهب بر ضد مذهب)) چیز تازه ای نیست ، همواره راه و رسم استعمارگران ، و دستگاههای جبار، و منافقان ، در هر اجتماعی این بوده که اگر مردم گرایش خاصی به مطلبی دارند از همان گرایش برای اغفال ، و سپس استعمار آنها استفاده کنند، و حتی از نیروی مذهب بر ضد مذهب کمک بگیرند.
اصولا فلسفه ساختن پیامبران قلابی و مذاهب باطل همین بوده که از این راه گرایشهای مذهبی مردم را در مسیر دلخواهشان بیندازند.
بدیهی است در محیطی مانند ((مدینه)) آنهم در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با آن نفوذ فوق العاده اسلام و قرآن ، مبارزه آشکار بر ضد اسلام ممکن نبود، بلکه باید لا مذهبی را در لفافه مذهب ، و باطل را در لباس حق به پیچند و عرضه کنند، تا مردم ساده دل جذب شوند، و نیات سوء آنها لباس عمل به خود بپوشد.
ولی مسلمان راستین کسی نیست که آنچنان سطحی باشد که فریب اینگونه ظواهر را بخورد، باید با دقت در عوامل و دستهائی که برای اینگونه برنامه ها تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 144
شروع به کار می کند، و بررسی قرائن دیگر به ماهیت اصلی پی ببرد، و

چهره باطنی افراد را در پشت چهره ظاهری ببیند.
مسلمان کسی نیست که هر ندائی از هر حلقومی برخاست همین اندازه که ظاهرا حق بجانب باشد بپذیرد و به آن لبیک گوید، مسلمان کسی نیست که هر دستی به سویش دراز شد آنرا بفشارد، و هر حرکت ظاهرا دینی را مشاهده کرد با آن همگام شود، و هر کسی پرچمی بنام مذهب برافراشت پای آن سینه زند، و هر بنائی بنام مذهب ساخته شد به سوی آن جذب گردد.
مسلمان باید هوشیار، آگاه ، واقع بین ، آیندهنگر و اهل تجزیه و تحلیل در همه مسائل اجتماعی باشد.
دیوان را در لباس فرشته بشناسد، گرگها را در لباس چوپان تشخیص دهد و خود را برای مبارزه با این دشمنان ظاهرا دوست آماده سازد.
یک اصل اساسی در اسلام این است که باید قبل از همه چیز نیات بررسی شود و ارزش هر عمل بستگی به نیت آن دارد، نه به ظاهر آن ، گر چه نیت یک امر باطنی است ، اما ممکن نیست کسی نیتی در دل داشته باشد، اثر آن در گوشه و کنار عملش ظاهر نشود، هر چند در پرده پوشی فوق العاده استاد و ماهر باشد.
و از اینجا جواب این سؤ ال روشن می شود که چرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با آن عظمت مقام دستور داد مسجد یعنی خانه خدا را آتش بزنند، و مسجدی که یک ریگ آنرا نمی توان بیرون برد ویران سازند، و مکانی را که اگر آلوده شود باید فورا تطهیر کنند مزبله گاه شهر سازند!
پاسخ همه این سؤ الها یک مطلب است و آن اینکه مسجد ضرار مسجد نبود در واقع بتخانه بود، مکان مقدس نبود کانون تفرقه و نفاق بود، خانه خدا نبود بلکه خانه شیطان بود، و هرگز اسم و عنوان ظاهری و ماسک ها، واقعیت چیزی را دگرگون نمی سازد. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 145
این بود درس بزرگی که داستان مسجد ضرار به همه مسلمانان برای همه اعصار و قرون داد.
از این بحث این موضوع نیز روشن می شود که اهمیت اتحاد در میان صفوف مسلمین در نظر اسلام بقدری زیاد است که حتی اگر ساختن مسجدی در کنار مسجد دیگر باعث ایجاد تفرقه و اختلاف و شکاف در میان صفوف مسلمانان گردد آن مسجد تفرقه انداز نامقدس است .
نفی به تنهائی کافی نیست !
2 - دومین درسی که از آیات فوق می گیریم این است که خداوند در این آیات به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد در مسجد ضرار نماز نخوان بلکه در مسجدی که پایه آن بر شالوده تقوا بنا شده است نماز بخوان .
این ((نفی)) و ((اثبات)) که از شعار اصلی اسلام ((لا اله الا الله)) تا

برنامه های بزرگ و کوچک دیگر همه جلوههای آن است ، این واقعیت را بیان می کند که همیشه در کنار هر نفی باید اثباتی باشد، تا جامه عمل بخود بپوشد، اگر ما مردم را از رفتن به مراکز فساد نهی می کنیم ، باید در مقابل آن کانونهای پاکی برای اجتماع و ارضای روح زندگی گروهی بسازیم ، اگر از تفریحات ناسالم جلوگیری می کنیم باید وسائل تفریحات سالمی فراهم سازیم ، اگر از مدارس استعماری نهی می کنیم باید فرهنگی سالم و مراکزی پاک برای آموزش و پرورش تشکیل بدهیم اگر بی عفتی را محکوم می سازیم باید وسائل ازدواج آسان در اختیار جوانان بگذاریم .
آنها که تمام قدرت خود را در نفی بکار می اندازند، و در برنامه هایشان خبری از اثبات نیست ، یقین داشته باشند که نفیشان هم کمتر بجائی خواهد رسید.
چرا که این سنت آفرینش است که باید همه غرائز و احساسات را از
طریق تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 146
صحیح اشباع کرد، چرا که این برنامه مسلم اسلام است که ((لا)) باید با ((الا)) توام گردد تا از آن توحیدی حیاتبخش متولد شود.
و این درسی است که متاءسفانه بسیاری از مسلمانان آنرا بدست فراموشی سپرده اند و باز هم شکایت می کنند چرا برنامه های اسلامی پیش نمی رود، در حالی که برنامه اسلام منحصر به نفی نیست آنچنانکه آنها خیال می کنند، اگر نفی و اثبات را با هم قرین می ساختند پیشرفتشان حتمی بود.
دو شرط اساسی
3 - سومین درس ارزنده ای که از جریان مسجد ضرار و آیات فوق فرا می گیریم این است که یک کانون فعال و مثبت دینی و اجتماعی کانونی است که از دو عنصر مثبت تشکیل گردد نخست شالوده و هدف آن از آغاز پاک باشد (اسس علی التقوی من اول یوم).
و دیگر اینکه حامیان و پاسدارانش انسانهائی پاک و درستکار و با ایمان و مصمم باشند (فیه رجال یحبون ان یتطهروا).
از میان رفتن هر یک از این دو رکن اساسی باعث فقدان نتیجه و نرسیدن به مقصد است . التوبة
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 147
آیه 111-112
آیه و ترجمه
إِنَّ اللَّهَ اشترَی مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنفُسهُمْ وَ أَمْوَلهُم بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقَتِلُونَ فی سبِیلِ اللَّهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا فی التَّوْرَاةِ وَ الانجِیلِ وَ الْقُرْءَانِ وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاستَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بَایَعْتُم بِهِ وَ ذَلِک هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ(111)

التَّئِبُونَ الْعَبِدُونَ الْحُمِدُونَ السئحُونَ الرَّكِعُونَ السجِدُونَ الاَمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنكرِ وَ الْحْفِظونَ لحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشرِ الْمُؤْمِنِينَ(112)
ترجمه :111 - خداوند از مؤ منان جانها و اموالشان را خریداری می کند که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد (به این گونه که) در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند، این وعده حقی است بر او که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده ، و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است ، اکنون بشارت باد بر شما به داد و ستدی که با خدا کرده اید و این پیروزی بزرگی (برای شما) است .
112 - (مؤ منان کسانی هستند که) توبه کنندگانند، و عبادتکاران ، و سپاسگویان و سیاحت کنندگان ، و رکوع کنندگان ، و سجده آوران ، و آمران به معروف ، و نهی کنندگان از منکر، و حافظان حدود (و مرزهای) الهی و بشارت بده (به اینچنین) مؤ منان !
تفسیر :یک تجارت بی نظیر
از آنجا که در آیات گذشته در باره متخلفان و جهاد سخن به میان آمد، در این دو آیه مقام والای مجاهدان با ایمان ، با ذکر مثال جالبی ، بیان شده است . تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 148
در این مثال خداوند خود را خریدار و مؤ منان را فروشنده معرفی کرده و می گوید ((خداوند از مؤ منان جانها و اموالشان را خریداری می کند، و در برابر این متاع ، بهشت را به آنان می دهد)) (ان الله اشتری من المؤ منین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة)
و از آنجا که در هر معامله در حقیقت ((پنج رکن اساسی)) وجود دارد که عبارتند از خریدار، فروشنده ، متاع ، قیمت و سند معامله ، خداوند در این آیه به تمام این ارکان اشاره کرده است .
خودش را ((خریدار)) و مؤ منان را ((فروشنده)) و جانها و اموال را ((متاع)) و بهشت را ((ثمن)) (بها) برای این معامله قرار داده است .
منتها طرز پرداخت این متاع را با تعبیر لطیفی چنین بیان می کند: ((آنها در راه خدا پیکار می کنند، و دشمنان حق را می کشند و یا در این راه کشته می شوند و شربت شهادت را می نوشند)) (یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون)
در حقیقت دست خدا در میدان جهاد برای تحویل گرفتن این متاع اعم از جان ، و یا اموالی که در جهاد مصرف می شود آماده است !.
و به دنبال آن به ((اسناد)) معتبر و محکم این معامله که پنجمین رکن است اشاره کرده می فرماید: ((این وعده حقی است بر عهده خداوند که در سه کتاب آسمانی تورات ، انجیل و قرآن آمده است)) (وعدا علیه حقا فی التورات و الانجیل و القرآن).
البته با توجه به تعبیر (فی سبیل الله) به خوبی روشن می شود که خداوند

خریدار جانها و تلاشها و کوششها و مجاهدتهاایست که در راه او صورت می گیرد یعنی در راه پیاده کردن حق و عدالت و آزادی و نجات انسانها از چنگال کفر و ظلم و فساد.
سپس برای تاءکید روی این معامله بزرگ اضافه می کند ((چه کسی وفادارتر تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 149
به عهدش از خدا است ؟ (و من اوفی بعهده من الله).
یعنی گر چه بهای این معامله فورا پرداخته نمی شود، اما خطرات نسیه را در بر ندارد! چرا که خداوند به حکم قدرت و توانائی و بی نیازی از هر کس نسبت به عهد و پیمانش وفادارتر است ، نه فراموش می کند، نه از پرداخت عاجز است ، و نه کاری بر خلاف حکمت انجام می دهد که از آن پشیمان گردد و نه العیاذ بالله خلاف می گوید، بنابراین هیچگونه جای شک و تردید در وفاداری او به عهدش ، و پرداختن بها در راس موعد، باقی نمی ماند.
و از همه جالبتر اینکه پس از انجام مراسم این معامله ، همانگونه که در میان تجارت کنندگان معمول است ، به طرف مقابل تبریک گفته و معامله را معامله پر سودی برای او می خواهد و می گوید: ((بشارت باد بر شما به این معامله ای که انجام دادید)) (فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به)
((و این پیروزی و رستگاری بزرگی برای همه شما است)) (و ذلک هو الفوز العظیم).
نظیر همین مطلب به عبارات دیگری در سوره صف ، در آیات 10 و 11 آمده است ، آنجا که می فرماید ((یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم تؤ منون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون)). یغفر لکم ذنوبکم و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار و مساکن طیبة فی جنات عدن ذلک الفوز العظیم))
در اینجا انسان از این همه لطف و محبت پروردگار در حیرت فرو می رود، خداوندی که مالک همه عالم هستی ، و حاکم مطلق بر تمام جهان آفرینش است ، تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 150
و هر کس هر چه دارد از ناحیه او دارد، در مقام خریداری همین مواهبی که به بندگان بخشیده بر می آید و اعطائی خود را به بهائی صد چندان می خرد.
عجیبتر اینکه جهادی که باعث سر بلندی خود انسان و پیروزی و افتخار هر قوم و ملتی است ، و ثمراتش سرانجام به خود آنها باز می گردد، به عنوان پرداخت این متاع شمرده است .
و با اینکه باید در مقابل متاع و بها معادله ای باشد این تعادل را نادیده گرفته و سعادت جاویدان را در برابر یک متاع ناپایدار که به هر حال فانی

شدنی است (خواه در بستر بیماری و خواه در میدان جنگ) قرار داده .
و ازین مهمتر، با اینکه خدا از همه راستگویان راستگوتر است و نیاز به هیچگونه سند و تضمینی ندارد، مهمترین اسناد و تضمینها را برای بندگانش قائل شده است .
و در پایان این معامله بزرگ به آنها تبریک می گوید و بشارت می دهد، آیا لطف و محبت و مرحمت از این بالاتر تصور می شود؟!
و آیا معامله ای از این پرسودتر وجود دارد؟
لذا در حدیثی از ((جابر بن عبد الله انصاری)) می خوانیم هنگامی که آیه فوق نازل شد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مسجد بود، حضرت آیه را با صدای بلند تلاوت کرد و مردم تکبیر گفتند، مردی از انصار پیش آمد از روی تعجب از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پرسید: راستی این آیه بود که نازل شد؟ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود آری .
مرد انصاری گفت ((بیع ربیح لا نقیل و لا نستقیل)): چه معامله پر سودی ؟ نه این معامله را باز می گردانیم و نه اگر بازگشتی از ما بخواهند می پذیریم ! تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 151
همانگونه که روش قرآن مجید است که در آیه ای سخنی را به اجمال برگذار می کند و در آیه بعد به شرح و توضیح آن می پردازد، در دومین آیه مورد بحث مؤ منان را که فروشنده گان جان و مال به خدا هستند با نه صفت بارز معرفی می کند.
1 - ((آنها توبه کارانند)) و دل و جان خود را به وسیله آب توبه از آلودگی گناه شستشو می دهند (التائبون).
2 - ((آنها عبادت کارانند و در پرتو راز و نیاز با خدا و پرستش ذات پاک او خود سازی می کنند)). (العابدون)
3 - ((آنها در برابر نعمتهای مادی و معنوی پروردگار سپاس می گویند)) (الحامدون).
4 - ((آنها از یک کانون عبادت و پرستش به کانون دیگری رفت و آمد دارند)) (السائحون).
و به این ترتیب برنامه های خود سازی آنان در پرتو عبادت ، در محیط محدودی خلاصه نمی شود، و به افق خاصی تعلق ندارد، بلکه همه جا کانون عبودیت پروردگار و خودسازی و تربیت برای آنها است ، و هر کجا درسی در این زمینه باشد طالب آنند.
((سائح)) در اصل از ماده ((سیح)) و ((سیاحت)) به معنی جریان و استمرار گرفته شده .
و در اینکه منظور از سائح در آیه فوق چه نوع سیاحت و جریان و استمراری است در میان مفسران گفتگو است .

بعضی همانگونه که در بالا گفتیم سیر در میان کانونهای عبادت گرفته اند، در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم ((سیاحة امتی فی المساجد)) ((سیاحت امت من در مساجد است)). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 152
بعضی دیگر ((سائح)) را به معنی ((صائم)) و روزه دار گرفته اند، زیرا روزه یک کار مستمر در سراسر روز است ، در حدیث دیگری می خوانیم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود ((ان السائحین هم الصائمون)): ((سائحان روزه دارانند)).
بعضی دیگر از مفسران سیاحت را به معنی سیر و گردش در روی زمین و مشاهده آثار عظمت خدا و شناخت جوامع بشری و آشنائی به عادات و رسوم و علوم و دانشهای اقوام که اندیشه انسان را زنده و فکر او را پخته می سازد، دانسته اند.
بعضی دیگر از مفسران سیاحت را به معنی سیر و حرکت به سوی میدان جهاد و مبارزه با دشمن می دانند، و حدیث نبوی معروف را ((ان سیاحة امتی الجهاد فی سبیل الله)) ((سیاحت امت من جهاد در راه خدا است)) شاهد آن گرفته اند.
و سر انجام بعضی آنرا به معنی سیر عقل و فکر در مسائل مختلف مربوط به جهان هستی ، و عوامل سعادت و پیروزی ، و اسباب شکست و ناکامی دانسته اند.
ولی با توجه به اوصافی که قبل و بعد از آن شمرده شده معنی اول مناسبتر از همه به نظر می رسد، هر چند اراده تمام این معانی از این کلمه ، نیز کاملا ممکن است ، زیرا همه این مفاهیم در مفهوم سیر و سیاحت جمع است .
5 - ((آنها که در برابر عظمت خدا رکوع می کنند)) (الراکعون).
6 - ((آنها که سر بر آستانش می سایند و سجده می آورند)) (الساجدون).
7 - ((آنها که مردم را به نیکیها دعوت می کنند)) (الامرون بالمعروف).
8 - ((آنها که تنها به وظیفه دعوت به نیکی قناعت نمی کنند بلکه با هرگونه فساد و منکری می جنگند)) (و الناهون عن المنکر). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 153
9 - و ((آنها که پس از ادای رسالت امر به معروف و نهی از منکر، به آخرین و مهمترین وظیفه اجتماعی خود یعنی حفظ حدود الهی ، و اجرای قوانین او، و اقامه حق و عدالت قیام می کنند)) (و الحافظون لحدود الله).
پس از ذکر این صفات نه گانه ، خداوند بار دیگر چنین مؤ منان راستین و تربیت یافتگان مکتب ایمان و عمل را تشویق می کند، و به پیامبرش می گوید ((این مؤ منان را بشارت ده)) (و بشر المؤ منین).

و از آنجا که متعلق بشارت ذکر نشده و یا به تعبیر دیگر بشارت بطور مطلق آمده است ، مفهوم وسیعی را می فهماند که هر خیر و سعادتی را در بر می گیرد، یعنی آنها را به هر خیر و هر سعادت و هر گونه افتخار بشارت ده !.
توجه به این نکته نیز لازم است که قسمتی از این صفات نه گانه (شش صفت اول) مربوط به جنبه های خودسازی و تربیتی افراد است ، و قسمت دیگری (دو صفت هفتم و هشتم) به وظائف حساس اجتماعی و پاکسازی محیط جامعه اشاره می کند، و آخرین صفت حکایت از مسؤ ولیتهای همگانی در مورد تشکیل حکومت صالح و شرکت فعالانه در مسائل مثبت سیاسی دارد. التوبة
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 154
آیه 113 - 114
آیه و ترجمه
مَا كانَ لِلنَّبىِّ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَن يَستَغْفِرُوا لِلْمُشرِكينَ وَ لَوْ كانُوا أُولى قُرْبى مِن بَعْدِ مَا تَبَينَ لهُمْ أَنهُمْ أَصحَب الجْحِيمِ(113)
وَ مَا كانَ اسِتغْفَارُ إِبْرَهِيمَ لاَبِيهِ إِلا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَينَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِّلَّهِ تَبرَّأ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَهِيمَ لاَوَّهٌ حَلِيمٌ(114)
ترجمه :113 - برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان شایسته نبود که برای مشرکان (از خداوند) طلب آمرزش کنند، هر چند از نزدیکانشان باشند، پس از آنکه بر آنها روشن شد که این گروه اصحاب دوزخند.
114 - و استغفار ابراهیم برای پدرش (عمویش آزر) فقط بخاطر وعده ای بود که به او داده بود (تا وی را به سوی ایمان جذب کند) اما هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خدا است از او بیزاری جست ، چرا که ابراهیم مهربان و بردبار بود.
شان نزول :در تفسیر مجمع البیان روایتی به این مضمون در شان نزول آیات فوق نقل شده است که گروهی از مسلمانان به پیامبر اسلام می گفتند: آیا برای پدران ما که در عصر جاهلیت از دنیا رفتند طلب آمرزش نمی کنی ؟ آیات فوق نازل شد و به همه آنها اخطار کرد که هیچ کس حق ندارد برای مشرکان استغفار نماید.
در شان نزول این آیات مطالب دیگری نیز گفته شده است که پس از پایان تفسیر آیه خواهد آمد. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 155
تفسیر :لزوم بیگانگی از دشمنان
آیه نخست با تعبیری رسا و قاطع پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان را از استغفار برای مشرکان نهی می کند و می گوید: ((شایسته نیست که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و افراد با ایمان برای

مشرکان طلب آمرزش کنند)) (ما کان للنبی و الذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین).
سپس برای تاءکید و تعمیم اضافه می کند ((حتی اگر از نزدیکانشان باشند)) (و لو کانوا اولی قربی).
بعدا دلیل این موضوع را ضمن جمله ای چنین توضیح می دهد ((بعد از آنکه برای مسلمانان روشن شد که مشرکان اهل دوزخند طلب آمرزش برای آنها معنی ندارد)) (من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم).
این کاری است بیهوده و آرزوئی است نابجا چرا که مشرک بهیچ وجه قابل آمرزش نیست و آنان که راه شرک را پوئیدند راه نجاتی برای آنها تصور نمی شود.
بعلاوه استغفار و طلب آمرزش یکنوع اظهار محبت و پیوند و علاقه با مشرکان است و این همان چیزی است که بارها در قرآن از آن نهی شده است .
و از آنجا که مسلمانان آگاه و آشنا به قرآن ، در آیات این کتاب آسمانی خوانده بودند که ابراهیم برای (عمویش) آزر استغفار کرد، فورا این سؤ ال ممکن بود در ذهن آنها پدید آید که مگر آزر مشرک نبود؟ اگر این کار ممنوع است چرا این پیامبر بزرگ خدا انجام داد؟!
لذا در آیه دوم به پاسخ این سؤ ال پرداخته می گوید: ((استغفار ابراهیم برای پدرش (عمویش آزر) به خاطر وعده ای بود که به او داد، اما هنگامی

او آشکار شد که وی دشمن خدا است از او بیزاری جست و برایش استغفار نکرد)) (و ما کان استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه فلما تبین له انه عدو لله تبرا منه).
در پایان آیه اضافه می کند: ((ابراهیم کسی بود که در پیشگاه خدا خاضع و از خشم و غضب پروردگار خائف و ترسان ، و مردی بزرگوار و حلیم و بردبار بود)) (ان ابراهیم لاواه حلیم)
این جمله ممکن است دلیلی برای وعده ابراهیم به آزر در زمینه استغفار بوده ، باشد، زیرا حلم و بردباری از یک سو، و اواه بودن او که طبق بعضی از تفاسیر به معنی رحیم بودن است از سوی دیگر، ایجاب می کرد که حد اکثر تلاش و کوشش را برای هدایت آزر انجام دهد، اگر چه از طریق وعده استغفار و طلب آمرزش از گذشته او باشد.
این احتمال نیز وجود دارد که جمله فوق دلیل برای این موضوع باشد که ابراهیم به خاطر خضوع و خشوعی که داشت و ترس از مخالفت پروردگار هرگز حاضر نبود برای دشمنان حق استغفار کند، بلکه این کار مخصوص به زمانی بود که امید هدایت آزر را در دل می پروراند، لذا به محض آشکار شدن عداوت او از این کار صرف نظر کرد.

اگر سؤ ال شود مسلمانان از کجا می دانستند که ابراهیم برای آزر استغفار کرد.
در پاسخ می گوئیم این آیات سوره توبه همانگونه که در آغاز اشاره کردیم در اواخر عمر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شد و قبلا مسلمانان در سوره مریم آیه 47 خوانده بودند که ابراهیم با جمله ((سا ستغفر لک ربی)) به آزر وعده استغفار داده بود و مسلمان پیامبر خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بیهوده وعده نمی دهد، و هرگاه وعده داده به وعده اش وفا کرده است ، و نیز در سوره ممتحنه آیه 4 خوانده بودند که ابراهیم به او گفت تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 157
((لاستغفرن لک)) ((من برای تو استغفار خواهم کرد)) همچنین در سوره شعرا که از سوره های مکی است استغفار ابراهیم برای پدرش صریحا آمده است آنجا که می گوید ((و اغفر لابی انه کان من الضالین)) (آیه 86)
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد.
1 - یک روایت مجعول
بسیاری از مفسران اهل سنت حدیث مجعولی از صحیح بخاری و مسلم و کتب دیگر از ((سعید بن مسیب)) از پدرش نقل کرده اند که هنگامی که مرگ ابو طالب نزدیک شد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر او وارد گردید، در حالی که ابو جهل و عبد الله بن ابی امیه نزد او بودند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به او فرمود: ای عمو! تو لا اله الا الله بگو که من به وسیله آن نزد پروردگار برای تو دفاع (و شفاعت) کنم ، در این هنگام ابو جهل و عبد الله بن ابی امیه رو به ابو طالب کردند و گفتند: تو می خواهی از آئین (پدرت) عبد المطلب صرفنظر کنی ؟ ولی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرارا این پیشنهاد را به او کرد اما ابو جهل و عبد الله با همان بیان مانع او شدند، آخرین سخنی را که ابو طالب گفت این بود: ((بر آئین عبد المطلب))! و از گفتن لا اله الا الله خودداری کرد، در این هنگام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود من برای تو استغفار خواهم کرد، تا زمانی که از آن نهی شوم ، در این هنگام آیه فوق (ما کان للنبی و الذین آمنوا ...) نازل گردید.
ولی نشانه های جعل و دروغ در این حدیث به چشم می خورد زیرا:
اولا مشهور و معروف در میان مفسران و محدثان این است که سوره برائت در سال نهم هجرت نازل گردید بلکه به عقیده بعضی این آخرین سوره ای است که بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده است ، در حالی که مورخان نوشته اند وفات ابو طالب در مکه و قبل از هجرت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اتفاق افتاد! تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 158
بخاطر همین تضاد روشن بعضی از متعصبان مانند نویسنده تفسیر المنار به

دست و پا افتاده اند، گاهی گفته اند این آیه دو بار نازل شده است ! یک بار در مکه ، و یک بار در مدینه سال نهم هجرت ! و با این ادعای بی دلیل به گمان خود خواسته اند تضاد را برطرف سازند.
و گاهی گفته اند ممکن است این آیه در مکه هنگام وفات ابو طالب نازل شده باشد بعدا به دستور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در سوره توبه قرار داده شده است ، در حالی که این ادعا نیز کاملا عاری از دلیل است .
آیا بهتر نبود بجای این گونه توجیه های بی مدرک ، در روایت مزبور و صحت آن تردید کنند؟.
ثانیا - شک نیست که قبل از مرگ ابو طالب خداوند در آیاتی از قرآن مسلمانان را از دوستی و محبت مشرکان نهی کرده بود - و می دانیم استغفار کردن یکی از روشنترین مصادیق اظهار محبت و دوستی است ، با این حال چگونه ممکن است ابو طالب مشرک از دنیا برود و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سوگند یاد کند که من همچنان برای تو استغفار خواهم کرد تا خدا مرا نهی کند؟!
عجیب اینکه فخر رازی که به تعصب در اینگونه مسائل مشهور است چون نتوانسته است انکار کند که این آیه مانند بقیه سوره توبه در مدینه و در اواخر عمر پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده است ، دست به توجیه شگفت آوری زده و آن اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعد از مرگ ابو طالب تا زمان نزول سوره توبه همچنان برای او استغفار می کرد تا اینکه آیه فوق نازل شد و او را نهی کرد، سپس می گوید چه مانعی دارد که این امر برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان تا آن زمان مجاز بوده باشد؟!
فخر رازی اگر خود را از قید و بند تعصب رها می ساخت به حقیقت متوجه می شد که امکان ندارد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در این مدت طولانی برای یک نفر مشرک استغفار کند در حالی که آیات فراوانی از قرآن که تا آن زمان نازل شده بود هر گونه تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 159
مودت و محبت و دوستی را نسبت به مشرکان محکوم ساخته بود
ثالثا - تنها کسی که این روایت را نقل کرده ((سعید بن مسیب)) است و دشمنی او با امیر مؤ منان علی (علیهالسلام) معروف است ، بنابراین هرگز نمی توان به گفتار او در باره علی (علیهالسلام) یا پدر و فرزندش اعتماد کرد.
مرحوم ((علامه امینی)) پس از اشاره به مطلب فوق سخنی از واقدی نقل می کند که قابل توجه است می گوید: ((سعید بن مسیب)) از کنار جنازه امام سجاد علی بن الحسین (علیهماالسلام) گذشت و بر آن نماز

نگزارد (و با عذری واهی) از این کار صرفنظر کرد، اما هنگامی که به گفته ابن حزم از او پرسیدند آیا پشت سر حجاج نماز می خوانی یا نه گفت ما پشت سر بدتر از حجاج نماز می خوانیم !.
رابعا - همانگونه که در جلد پنجم همین تفسیر گفتیم شک نیست که ابو طالب به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ایمان آورد و مدارک و دلائل روشنی برای این موضوع ارائه دادیم و ثابت کردیم که آنچه درباره عدم ایمان ابو طالب گفته اند تهمتی بزرگ است که تمام علمای شیعه و گروهی از دانشمندان اهل تسنن مانند ابن ابی الحدید (در شرح نهج البلاغه) و قسطلانی (در ارشاد الساری) و زینی دحلان (در حاشیه تفسیر حلبی) به آن تصریح کرده اند.
و گفتیم یک محقق موشکاف با توجه به موج سیاسی مغرضانه ای که از حکام بنی امیه بر ضد علی (علیهالسلام) برخاست به خوبی می تواند حدس بزند که هر کس با آن حضرت ارتباط و پیوند داشت از این تعرض مغرضانه در امان نماند، در واقع ابو طالب گناهی نداشت جز اینکه پدر علی بن ابی طالب (علیهالسلام) پیشوای بزرگ اسلام تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 160
بود، مگر ((ابوذر)) آن مجاهد بزرگ اسلام را به خاطر عشقش به علی (علیهالسلام) و مبارزه اش با مکتب عثمان مورد آنهمه اتهام قرار ندادند؟! (برای اطلاع بیشتر از ایمان ابو طالب که در تمام دوران حیاتش حامی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مدافع او بود و سر بر فرمانش داشت به جلد پنجم همین تفسیر صفحه 191 تا 198 مراجعه فرمائید)
2 - چرا ابراهیم به آزر وعده استغفار داد؟
سؤ ال دیگری که در اینجا پیش می آید این است که چگونه ابراهیم به عمویش آزر وعده استغفار داد و طبق ظاهر آیه فوق و آیات دیگر قرآن مجید به این وعده وفا کرد، با اینکه او هرگز ایمان نیاورد و در صف مشرکان و بت پرستان بودو استغفار برای چنین کسانی ممنوع است ؟
در پاسخ این سؤ ال باید به این نکته توجه داشت که از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که ابراهیم انتظار داشته است که آزر از این طریق جذب به سوی ایمان و توحید شود، و استغفار او در حقیقت این بوده است ((که خداوند او را هدایت کن ، و گناهان گذشته او را ببخش)).
اما هنگامی که آزر در حال شرک چشم از جهان فرو بست ، و برای ابراهیم مسلم شد که او با حالت عداوت پروردگار از دنیا رفته ، و دیگر جائی برای هدایت او باقی نمانده است ، استغفار خود را قطع کرد.
طبق این معنی مسلمانان نیز می توانند برای دوستان و بستگان مشرکشان مادام که در قید حیاتند و امید هدایت آنها می رود، استغفار کنند یعنی از خدا برای آنها هدایت و آمرزش هر دو بطلبند، ولی پس از

مرگ آنها در حال کفر، دیگر جائی برای استغفار باقی نمی ماند.
اما اینکه در بعضی از روایات وارد شده که امام صادق (علیهالسلام) فرمود ابراهیم تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 161
(علیهالسلام) وعده داده بود که اگر آزر اسلام بیاورد برای او استغفار کند (نه اینکه پیش از اسلام آوردن) و هنگامی که برای او روشن شد که او دشمن خدا است ، از وی بیزاری جست و بنابراین وعده ابراهیم مشروط بود و چون شرط آن حاصل نشد او هرگز استغفار نکرد.
این روایت علاوه بر اینکه روایت مرسل و ضعیفی است مخالف ظاهر یا صریح آیات قرآن است ، زیرا ظاهر آیه مورد بحث این است که ابراهیم استغفار کرد و صریح آیه 86 سوره ((شعراء)) این است که ابراهیم از خداوند تقاضای آمرزش او را کرد آنجا که می گوید ((و اغفر لابی انه کان من الضالین)).
شاهد دیگر این سخن جمله معروفی است که از ابن عباس نقل شده که ابراهیم کرارا برای آزر مادامی که در حیات بود استغفار کرد، اما هنگامی که در حال کفر از دنیا رفت ، و عداوت او نسبت به آئین حق مسلم شد، از این کار خودداری نمود.
و از آنجا که گروهی از مسلمانان مایل بودند برای نیاکان مشرک خود که در حال کفر مرده بودند استغفار کنند قرآن صریحا آنها را نهی کرد و تصریح نمود که وضع ابراهیم با آنها کاملا متفاوت بوده ، او در حال حیات آزر، و به امید ایمان او، چنین کاری را می کرد، نه پس از مرگش !
3 - هر گونه پیوندی با دشمنان باید قطع شود
آیه مورد بحث تنها آیه ای نیست که سخن از قطع هر گونه رابطه با مشرکان می گوید، بلکه از آیات متعددی از قرآن این موضوع به خوبی استفاده می شود که هر گونه پیوند و همبستگی خویشاوندی و غیر خویشاوندی باید تحت الشعاع پیوندهای مکتبی قرار گیرد و این پیوند (ایمان به خدا و مبارزه با هر گونه شرک و بت پرستی) باید بر تمام روابط مسلمانان حاکم باشد، چرا که این پیوند یک پیوند زیر بنائی و حاکم بر همه مقدرات اجتماعی آنها است . تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 162
و هرگز پیوندهای سطحی و رو بنائی نمی تواند آنرا نفی کند، این درسی بود برای دیروز و امروز و همه اعصار و قرون . التوبة
آیه 115 - 116
آیه و ترجمه
وَ مَا کانَ اللَّهُ لِیُضِلَّ قَوْمَا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتی یُبَینَ لَهُم مَّا یَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِکلِّ شیْءٍ عَلِیمٌ(115)
إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْک السمَوَتِ وَ الاَرْضِ یُحْیِ وَ یُمِیت وَ مَا لَکم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلیٍّ وَ لا نَصِیر(116)

ترجمه :115ً- چنان نبوده که خداوند قومی را پس از هدایت (و ایمان) مجازات کند مگر آنکه آنچه را که باید از آن بپرهیزند برای آنان بیان نماید (و آنها مخالفت کنند) زیرا خداوند به هر چیزی دانا است .
116 - حکومت آسمانها و زمین برای او است ، (او) زنده و می میراند، و جز خدا ولی و یاوری ندارید.
شان نزول :بعضی از مفسران گفته اند که گروهی از مسلمانان قبل از نزول فرائض و واجبات چشم از جهان بسته بودند، جمعی خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمدند و درباره سرنوشت آنها اظهار نگرانی کردند، و چنین می پنداشتند که آنها شاید گرفتار مجازات الهی به خاطر عدم انجام این فرائض باشند. آیه فوق نازل شد و این موضوع را نفی کرد.
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 163
بعضی دیگر از مفسران گفته اند که این آیه در مورد استغفار مسلمانان برای مشرکان و اظهار محبت آنها قبل از نهی صریح در آیات سابق نازل شده است ، زیرا این موضوع ، باعث نگرانی گروهی از مسلمین شده بود، آیه فوق نازل شد و به آنها اطمینان داد که استغفارهای آنان قبل از نهی الهی موجب مؤ اخذه و مجازات نخواهد بود.
تفسیر :مجازات پس از تبیین
نخستین آیه فوق اشاره به یک قانون کلی و عمومی است ، که عقل نیز آنرا تاءیید می کند و آن اینکه مادام که خداوند حکمی را بیان نفرموده و توضیحی در شرع پیرامون آن نرسیده است هیچکس را در برابر آن مجازات نخواهد کرد، و به تعبیر دیگر تکلیف و مسئولیت همواره بعد از بیان احکام است ، و این همان چیزی است که در علم اصول از آن تعبیر به قاعده ((قبح عقاب بلا بیان)) می شود.
لذا در آغاز می فرماید: ((چنین نبوده که خداوند گروهی را پس از هدایت گمراه سازد تا اینکه آنچه را که باید از آن بپرهیزند برای آنها تبیین کند)) (و ما کان الله لیضل قوما بعد اذ هدیهم الله حتی یبین لهم ما یتقون).
منظور از ((یضل)) که در اصل به معنی گمراه ساختن است ، یا حکم به گمراهی می باشد، آنچنان که بعضی از مفسران احتمال داده اند (همانند تعدیل و تفسیق که به معنی حکم به عدالت و حکم به فسق است).
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 164
و یا به معنی گمراه ساختن از طریق ثواب و پاداشهای روز قیامت است ، که در واقع به مفهوم مجازات کردن خواهد بود.
و یا اینکه منظور از ((اضلال)) همانست که در سابق نیز داشته ایم و آن بر گرفتن نعمت توفیق ، و رها ساختن انسان به حال خود که نتیجه اش گمراه شدن و سرگردان ماندن در طریق هدایت است ، و این تعبیر اشاره لطیفی به این حقیقت است که همواره گناهان سرچشمه گمراهی بیشتر و

دور ماندن از طریق هدایت است .
و در پایان آیه می فرماید: ((خداوند به هر چیزی دانا است)) (ان الله بکل شیی ء علیم).
یعنی علم و دانائی خداوند ایجاب می کند که تا چیزی را برای بندگان بیان نکرده است ، کسی را در برابر آن مسئول نداند و مؤ اخذه نکند.
پاسخ به یک سؤ ال
بعضی از مفسران و محدثان چنین پنداشته اند که آیه فوق دلیل بر این است که مستقلات عقلیه (آنچه را انسان بدون حکم شرع از طریق عقل خود درک می کند، همانند زشتی ظلم و خوبی عدالت و یا بدی دروغ و سرقت و تجاوز و قتل نفس و مانند اینها) تا از طریق شرع تبیین نگردد کسی در برابر آنها مسئولیت ندارد.
و به تعبیر دیگر تمام احکام عقل باید بوسیله حکم شرع تاءیید گردد، تا برای مردم تکلیف و مسئولیت ایجاد کند، و بنابراین قبل از نزول شرع مردم هیچگونه مسئولیتی حتی در برابر مستقلات عقلیه ندارند.
ولی بطلان این پندار روشن است . زیرا جمله حتی یبین لهم (تا برای آنان تبیین کند و روشن سازد) پاسخ آنها را می دهد و روشن می کند که این آیه
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 165
و مانند آن مخصوص مسائلی است که در پرده ابهام باقی مانده و نیاز به تبیین و روشنگری دارد، و مسلما مستقلات عقلی را شامل نمی شود، زیرا زشتی ظلم و خوبی عدالت موضوع مبهمی نیست که نیاز به تبیین داشته باشد.
کسانی که چنین می گویند توجه ندارند که اگر این سخن درست باشد هیچ لزومی ندارد که مردم به ندای پیامبران پاسخ گویند و برای پی بردن به صدق آنها به مطالعه در دعوت مدعی نبوت و معجزاتش بپردازد: چرا که هنوز صدق پیامبر و حکم الهی برای آنان روشن نشده ، بنابراین لزومی ندارد که ادعای آنان را مورد بررسی قرار دهند.
لذا همانگونه که وجوب بررسی دعوت مدعیان نبوت به حکم عقل و فرمان خرد است ، و به اصطلاح از مستقلات عقلیه می باشد، سایر مسائلی را که عقل و خرد آنها را به روشنی درک می کند نیز واجب الاتباع است .
شاهد این سخن تعبیری است که در بعضی از احادیث که از طرق اهلبیت (علیهمالسلام) وارد شده استفاده و به چشم می خورد، در کتاب توحید از امام صادق (علیهالسلام) می خوانیم : که در تفسیر این آیه فرمود: حتی یعرفهم ما یرضیه و ما یسخطه یعنی خداوند کسی را مجازات نمی کند تا آن زمانی که به آنها بفهماند و معرفی کند که چه چیزها موجب خشنودی او است و چه چیزها موجب خشم و غضب او.
و به هر حال این آیه و مانند آن پایه ای برای یک قانون کلی اصولی

محسوب می شود که مادام که دلیلی بر وجوب یا حرمت چیزی نداشته باشیم هیچگونه مسئولیتی در برابر آن نداریم ، و به تعبیر دیگر همه چیز برای ما مجاز است مگر آنکه دلیلی بر وجوب یا تحریم آن اقامه شود، و این همانست که نام آنرا ((اصل برائت)) می گذارند. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 166
در آیه بعد روی مساءله تکیه و تاءکید می کند که : ((حکومت آسمانها و زمین برای خدا است)) (ان الله له ملک السماوات و الارض).
و نظام حیات و مرگ نیز در کف قدرت او است ، او است که ((زنده می کند و می میراند)) (یحی و یمیت).
و بنابراین ((هیچ ولی و سرپرست و یاوری جز خدا ندارید)) (و ما لکم من دون الله من ولی و لا نصیر).
اشاره به اینکه با توجه به این موضوع که همه قدرتها و تمام حکومتها در عالم هستی بدست او و به فرمان او است ، شما نباید بر غیر او تکیه کنید، و بیگانگان از خدا را پناهگاه یا مورد علاقه خود قرار دهید، و پیوند محبت خویش را با این دشمنان خدا از طریق استغفار یا غیر آن برقرار و محکم دارید. التوبة
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 167
آیه 117 - 118
آیه و ترجمه
لَّقَد تَّاب اللَّهُ عَلی النَّبیِّ وَ الْمُهَجِرِینَ وَ الاَنصارِ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُ فی ساعَةِ الْعُسرَةِ مِن بَعْدِ مَا کادَ یَزِیغُ قُلُوب فَرِیقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَاب عَلَیْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِیمٌ(117)
وَ عَلی الثَّلَثَةِ الَّذِینَ خُلِّفُوا حَتی إِذَا ضاقَت عَلَیهِمُ الاَرْض بِمَا رَحُبَت وَ ضاقَت عَلَیْهِمْ أَنفُسهُمْ وَ ظنُّوا أَن لا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلا إِلَیْهِ ثُمَّ تَاب عَلَیْهِمْ لِیَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّاب الرَّحِیمُ(118)
ترجمه :117 - خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر، و (همچنین) مهاجران و انصار که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود، پس از آنکه نزدیک بود دلهای گروهی از آنها از حق منحرف شود (و از میدان جنگ باز گردند) سپس خدا توبه آنها را پذیرفت که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است .
118 - (همچنین) آن سه نفر را که (در مدینه) بازماندند (و از شرکت در تبوک خودداری کردند و مسلمانان از آنان قطع رابطه نمودند) تا آن حد که زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد وحتی) جائی در وجود خویش برای خود نمی یافتند و دانستند که پناهگاهی از خدا جز به سوی او نیست در آن هنگام خدا آنانرا مشمول رحمت خود ساخت و خداوند توبه آنها را پذیرفت که خداوند توبه پذیر و مهربان است .

شان نزول :یک درس بزرگ !
مفسران گفته اند که آیه نخست در مورد غزوه تبوک و مشکلات طاقت فرسائی تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 168
که به مسلمانان در این جنگ رسید نازل شده ، این مشکلات به قدری بود که گروهی تصمیم به بازگشت گرفتند اما لطف و توفیق الهی شامل حالشان شد، و همچنان پا بر جا ماندند.
از جمله کسانی که می گویند آیه در مورد او نازل شده ((ابو حیثمه)) است ، که از یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود، نه از منافقان ، ولی بر اثر سستی از حرکت به سوی میدان تبوک به اتفاق پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خودداری کرد.
ده روز از این واقعه گذشت . هوا گرم و سوزان بود، روزی نزد همسران خود آمد، در حالی که سایبانهای او را مرتب و آماده و آب خنک مهیا و طعام خوبی فراهم ساخته بودند، او ناگهان در فکر فرو رفت و به یاد پیشوای خود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) افتاد و گفت : رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که هیچ گناهی ندارد و خداوند گذشته و آینده او را تضمین فرموده ، در میان بادهای سوزان بیابان اسلحه به دوش گرفته ، و رنج این سفر دشوار را بر خود تحمل کرده ، ابو حیثمه را ببین که در سایه خنک و کنار غذای آماده و زنان زیبا قرار گرفته است ، این انصاف نیست .
سپس رو به همسران خود کرد و گفت به خدا قسم با هیچکدام از شما یک کلمه سخن نمی گویم ، و در زیر این سایبان قرار نمی گیرم ، تا به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ملحق شوم ، این سخن را گفت و زاد و توشه برگرفت و بر شتر خود سوار شد و حرکت کرد، هر قدر همسرانش خواستند با او سخن بگویند او کلمه ای بر زبان جاری نکرد، و همچنان به حرکت ادامه داد تا به نزدیکی تبوک رسید.
مسلمانان به یکدیگر می گفتند: این سواری است که از کنار جاده می گذرد اما پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود ای سوار! ابو حیثمه باشی بهتر است .
هنگامی که نزدیک شد و مردم او را شناختند گفتند آری ابو حیثمه است ، شتر خود را بر زمین خواباند و به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سلام گفت ، و ماجرای خویش را بازگو کرد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به او خوش آمد گفت و برای او دعا فرمود. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 169
به این ترتیب او از جمله کسانی بود که قلبش متمایل به باطل شده بود، اما به خاطر آمادگی روحی خداوند او را متوجه حق ساخت و ثابت قدم گردانید.
در مورد آیه دوم شان نزول دیگری نقل شده که خلاصه اش چنین است :

سه نفر از مسلمانان به نام ((کعب بن مالک)) و ((مرارة بن ربیع)) و ((هلال بن امیه)) از شرکت در جنگ تبوک ، و حرکت همراه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سرباز زدند، ولی این به خاطر آن نبود که جزء دار و دسته منافقان باشند، بلکه به خاطر سستی و تنبلی بود، چیزی نگذشت که پشیمان شدند.
هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از صحنه تبوک به مدینه بازگشت ، خدمتش رسیدند و عذر خواهی کردند، اما پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) حتی یک جمله با آنها سخن نگفت و به مسلمانان نیز دستور داد که احدی با آنها سخن نگوید.
آنها در یک محاصره عجیب اجتماعی قرار گرفتند؛ تا آنجا که حتی کودکان و زنان آنان نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمدند و اجازه خواستند که از آنها جدا شوند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اجازه جدائی نداد، ولی دستور داد که به آنها نزدیک نشوند.
فضای مدینه با تمام وسعتش چنان بر آنها تنگ شد که مجبور شدند برای نجات از این خواری و رسوائی بزرگ ، شهر را ترک گویند و به قله کوههای اطراف مدینه پناه ببرند
از جمله مسائلی که ضربه شدیدی بر روحیه آنها وارد کرد این بود که کعب بن مالک می گوید روزی در بازار مدینه با ناراحتی نشسته بودم دیدم یک نفر مسیحی شامی سراغ مرا می گیرد، هنگامی که مرا شناخت نامه ای از پادشاه غسان به دست من داد که در آن نوشته بود اگر صاحبت ترا از خود رانده به سوی ما بیا، حال من منقلب شد گفتم ای وای بر من کارم به جائی رسیده است که دشمنان در من طمع دارند! تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 170
خلاصه بستگان آنها غذا می آوردند، اما حتی یک کلمه با آنها سخن نمی گفتند.
مدتی به این صورت گذشت و پیوسته انتظار می کشیدند که توبه آنها قبول شود و آیه ای که دلیل بر قبولی توبه آنها باشد نازل گردد، اما خبری نبود.
در این هنگام فکری به نظر یکی از آنان رسید و به دیگران گفت : اکنون که مردم با ما قطع رابطه کرده اند، چه بهتر که ما هم از یکدیگر قطع رابطه کنیم (درست است که ما گنهکاریم ولی باید از گناهکار دیگری خشنود نباشیم).
آنها چنین کردند به طوری که حتی یک کلمه با یکدیگر سخن نمی گفتند، و دو نفر از آنان با هم نبودند، و به این ترتیب سر انجام پس از پنجاه روز توبه و تضرع به پیشگاه خداوند، توبه آنان قبول شد و آیه فوق در این زمینه نازل گردید.
تفسیر :زندان محاصره اجتماعی گنهکاران

این آیات نیز همچنان از جنگ تبوک و مطالب گوناگونی که پیرامون این رویداد بزرگ اسلامی به وقوع پیوست ، سخن می گوید.
در نخستین آیه اشاره به شمول رحمت بی پایان پروردگار نسبت به پیامبر و مهاجرین و انصار در آن لحظات حساس کرده ، می گوید: رحمت خدا شامل حال پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مهاجران و انصار، همانها که در موقع شدت و بحرانی از او پیروی کردند، شد (لقد تاب الله علی النبی و المهاجرین و الانصار الذین اتبعوه فی ساعة العسرة). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 171
سپس اضافه می کند: ((این شمول رحمت الهی به هنگامی بود که بر اثر شدت حوادث و فشار ناراحتیها نزدیک بود گروهی از مسلمانان از جاده حق باز گردند)) (و تصمیم به مراجعت از تبوک بگیرند) (من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم).
دگر بار تاءکید می کند که ((بعد از این ماجرا، خداوند رحمت خود را شامل حال آنها ساخت ، و توبه آنها را پذیرفت ، زیرا او نسبت به مؤ منان مهربان و رحیم است)) (ثم تاب علیهم انه بهم رؤ ف رحیم).
نه تنها این گروه عظیم را که در جهاد شرکت کرده بودند، مورد رحمت خویش قرار داد، بلکه آن سه نفر را که از شرکت در جهاد تخلف ورزیده بودند و جنگجویان آنها را پشت سر گذاشتند و رفتند، نیز مشمول لطف خود قرار داد (و علی الثلاثة الذین خلفوا).
اما این لطف الهی به آسانی شامل حال آنها نشد، بلکه آن به هنگامی بود که این سه نفر (کعب بن مالک و مرارة بن ربیع و هلال بن امیة که شرح حالشان در شان نزول گذشت) در محاصره شدید اجتماعی قرار گرفتند، و مردم همگی با آنها قطع رابطه کردند، ((آنچنان که زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد)) (حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت).
و سینه آنها چنان از اندوه آکنده شد که گوئی ((جائی در وجود خویش برای خود نمی یافتند)) تا آنجا که خود آنها نیز از یکدیگر قطع رابطه کردند (و ضاقت علیهم انفسهم).
و به این ترتیب همه راهها به روی آنها بسته شد، ((و یقین پیدا کردند که پناهگاهی از خشم خدا جز از طریق بازگشت به سوی او نیست)) (و ظنوا ان لا ملجا من الله الا الیه). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 172
((بار دیگر رحمت خدا به سراغ آنان آمد، و توبه و بازگشت حقیقی و خالصانه را بر آنان آسان ساخت ، تا توبه کنند)) (ثم تاب علیهم لیتوبوا).
چرا که ((خداوند توبه پذیر و رحیم است)) (ان الله هو التواب الرحیم).
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
نکته ها
1 - منظور از توبه خدا بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چیست ؟

در نخستین آیه مورد بحث خواندیم که خداوند بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مهاجران و انصار توبه کرد و توبه آنها را پذیرا شد.
بدون شک پیامبر معصوم گناهی نداشته که بخواهد از آن توبه کند و خدا توبه او را بپذیرد (هر چند پاره ای از مفسران اهل تسنن تعبیر فوقرا دلیل بر صدور لغزشی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در ماجرای تبوک گرفته اند).
ولی دقت در خود آیه و سایر آیات قرآن به نادرست بودن این تفسیر گواهی می دهد، زیرا اولا توبه پروردگار به معنی بازگشت او به رحمت و توجه به بندگان است ، و در مفهوم آن ، گناه و یا لغزش نیست ، چنانکه در سوره نساء بعد از ذکر قسمتی از احکام اسلام ، می فرماید: یرید الله لیبین لکم و یهدیکم سنن الذین من قبلکم و یتوب علیکم و الله علیم حکیم : (خداوند می خواهد احکام خود را برای شما تبیین کند و به روش شایسته که قبل از شما بودند شما را هدایت کند، و بر شما توبه کند، و خداوند عالم و حکیم است).
در این آیه و پیش از آن سخن از گناه و لغزشی به میان نیامده ، بلکه طبق تصریح همین آیه سخن از تبیین احکام و هدایت به سنتهای ارزنده پیشین در میان است ، و این خود نشان می دهد که توبه در اینجا به معنی شمول رحمت الهی نسبت به بندگان است .
ثانیا در کتب لغت نیز یکی از معانی توبه همین موضوع ذکر شده است ، تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 173
در کتاب معروف قاموس یکی از معانی توبه چنین ذکر شده ((رجع علیه بفضله و قبوله)).
و ثالثا در آیه مورد بحث ، تخلف و انحراف از حق را تنها به گروهی از مؤ منان نسبت می دهد با اینکه توبه الهی را شامل حال همه می داند، و این خود نشان می دهد که توبه خدا در اینجا به معنی پذیرش عذر بندگان از گناه نیست ، بلکه همان رحمت خاص الهی است که در این لحظات سخت به یاری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و همه مؤ منان بدون استثناء از مهاجران و انصار آمد، و آنها را در امر جهاد ثابت قدم ساخت ،
2 - چرا از جنگ تبوک به ساعة العسرة تعبیر شده است ؟!
((ساعت)) از نظر لغت به معنی بخشی از زمان است ، خواه کوتاه باشد یا طولانی ، البته به زمانهای خیلی طولانی ، ساعت گفته نمی شود، و ((عسرت)) به معنی مشقت و سختی است .
تاریخ اسلام نشان می دهد که مسلمانان هیچگاه به اندازه جریان تبوک در فشار و زحمت نبودند.
زیرا از طرفی حرکت به سوی تبوک در موقع شدت گرمای تابستان بود.
و از سوی دیگر خشکسالی مردم را به ستوه در آورده بود.

و از سوی سوم فصلی بود که می بایست مردم همان مقدار محصولی که بر درختان بود جمع آوری و برای طول سال خود آماده کنند.
از همه اینها گذشته فاصله میان مدینه و تبوک بسیار طولانی بود.
و دشمنی که می خواستند با او روبرو شوند، امپراطوری روم شرقی ، یکی از نیرومندترین قدرتهای جهان روز بود.
اضافه بر اینها، مرکب و آذوقه در میان مسلمانان به اندازه ای کم بود که تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 174
گاه ده نفر مجبور می شدند به نوبت از یک مرکب استفاده کنند، بعضی از پیاده ها حتی کفش بپانداشتند، و مجبور بودند با پای برهنه از ریگهای سوزان بیابان بگذرند، از نظر غذا و آب به قدری در مضیقه بودند که گاهی یک دانه خرما را چند نفر به نوبت ، در دهان گرفته و می مکیدند تا موقعی که تنها هسته آن باقی می ماند، و یک جرعه آب را چند نفر می نوشیدند.
ولی با تمام این اوصاف مسلمانان غالبا روحیه قوی و محکم داشتند و علی رغم تمام این مشکلات به سوی دشمن همراه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) حرکت کردند و با این استقامت و پایمردی عجیب درس بزرگی برای همه مسلمین جهان در تمام قرون و اعصار به یادگار گذاشتند، درسی که برای همه نسلها کافی بود، و وسیله پیروزی و غلبه بر دشمنان بزرگ و مجهز و خطرناک .
شک نیست در میان مسلمانان افرادی بودند که روحیه ضعیفتری داشتند، و همانها بودند که فکر بازگشت را در سر می پروراندند که قرآن از آن تعبیر به ((من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم)) کرده است (زیرا ((یزیغ)) از ماده ((زیغ)) به معنی تمایل و انحراف از حق به سوی باطل است).
ولی همانگونه که دیدیم روحیه عالی اکثریت ، و لطف پروردگار آنها را نیز از این فکر منصرف ساخت ، و به جمع مجاهدان راه حق پیوستند.
نکته 3
3 - در آیات فوق درباره آن سه نفر از مسلمانان سست و سهل انگار تعبیر به ((خلفوا)) شده است ، یعنی ((پشت سر گذارده شده اند)).
این تعبیر یا به خاطر آن است که مسلمانان هنگامی که اینگونه اشخاص سستی می کردند آنها را پشت سر گذارده ، و بی اعتنا به وضعشان به سوی میدان جهاد پیش می رفتند، و یا به خاطر آنست که هنگامی که برای عذرخواهی نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمدند، عذر آنها را نپذیرفت و قبول توبه آنها را به عقب انداخت . تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 175
4 - یک درس بزرگ برای همیشه
از مسائل مهمی که از آیات فوق استفاده می شود، مساءله مجازات مجرمان و فاسدان از طریق محاصره اجتماعی و قطع رابطه ها و پیوندها

است . ما به خوبی می بینیم که این قطع رابطه در مورد سه نفر از متخلفان تبوک به قدری آنها را تحت فشار قرار داد که از هر زندانی برای آنها سختتر بود، آنچنان که جان آنها از فشار این محاصره اجتماعی به لب رسیدند، و از همه جا قطع امید کردند.
این موضوع آنچنان انعکاس وسیعی در جامعه مسلمانان آن روز از خود به جای گذاشت که بعد از آن کمتر کسی جرئت می کرد مرتکب این گونه گناهان شود.
این نوع مجازات نه دردسر و هزینه زندانها را دارد، و نه خاصیت تنبل پروری و بدآموزیهای آنها را، ولی تاثیر آن از هر زندانی بیشتر و دردناکتر است .
این در واقع یکنوع اعتصاب و مبارزه منفی جامعه در برابر افراد فاسد است اگر مسلمانان در برابر ((متخلفان از وظائف حساس اجتماعی)) دست به چنین مبارزه ای بزنند به طور قطع در هر عصر و زمانی پیروزی با آنها خواهد بود، و براحتی می توانند جامعه خود را پاکسازی کنند.
اما روح مجامله و سازشکاری که بدبختانه امروز در بسیاری از جوامع اسلامی به صورت یک بیماری تقریبا همه گیر درآمده است ، نه تنها جلو این گونه اشخاص را نمی گیرد، بلکه آنانرا در اعمال زشتشان تشجیع می کند.
5 - غزوه تبوک و دستاوردهایش
((تبوک)) دورترین نقطه ای بود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در غزوات خود به آنجا گام نهاد، این کلمه در اصل نام قلعه محکم و بلندی بود که در نوار مرزی حجاز تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 176
و شام قرار داشت ، و به همین سبب آن سرزمین به نام سرزمین تبوک نامیده شد.
نفوذ سریع اسلام در جزیره عربستان سبب شد که آوازه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در تمام کشورهای اطراف بپیچد، و با اینکه تا آن روز برای حجاز اهمیتی قائل نبودند طلوع اسلام و قدرت ارتش پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که حجاز را در زیر یک پرچم بسیج کرده بود، آنها را از آینده کار خود بیمناک ساخت .
روم شرقی که هم مرز با حجاز بود فکر می کرد ممکن است یکی از نخستین قربانیان پیشرفت سریع اسلام باشد، لذا سپاهی در حدود چهل هزار نفر با اسلحه کافی و مجهز، آنچنانکه درخور دولت نیرومندی همانند امپراطوری روم در آن زمان بود، گردآوری کرد، و در مرز حجاز متمرکز ساخت ، این خبر وسیله مسافران به گوش پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسید، و پیامبر برای اینکه درس عبرتی به روم و سایر همسایگان بدهد بی درنگ فرمان آماده باش صادر کرد سخنگویان پیامبر (صلی اللّه

علیه و آله و سلّم) در مدینه و نقاط دیگر صدای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به گوش مردم رساندند و چیزی نگذشت که سی هزار نفر برای پیکار با رومیان آماده شدند که از میان آنها ده هزار سوار و بیست هزار پیاده بود.
هوا به شدت گرم شده بود، و انبارها از مواد غذائی خالی و محصولات کشاورزی آن سال هنوز جمع آوری نشده بود و حرکت در چنین شرائطی برای مسلمانان بسیار مشکل بود، ولی فرمان خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است و به هر حال باید حرکت کرد، و بیابان طولانی و پر مخاطره میان مدینه و تبوک را پیمود!.
این لشکر که به خاطر مشکلات زیادش از نظر اقتصادی و از نظر مسیر طولانی ، و بادهای سوزان سموم ، و طوفانهای کشنده شن ، و نداشتن مرکب کافی به جیش العسرة ! (لشکر مشکلات !) معروف شد تمام سختیها را تحمل کرد و در آغاز ماه شعبان ، سال نهم هجرت ، به سرزمین تبوک رسید، در حالی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) علی (علیهالسلام) را بجای خود در مدینه گذارده بود، و این تنها غزوه ای بود که

علی (علیهالسلام) در آن شرکت نکرد.
این اقدام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یک اقدام بسیار بجا و ضروری بود، زیرا بسیار محتمل بود بعضی از بازماندگان مشرکان و یا منافقان مدینه که ببهانه هائی از شرکت در میدان تبوک سر باز زده بودند، از غیبت طولانی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و سربازانش استفاده کنند، و به مدینه حمله ور شوند، زنان و کودکان را بکشند و مدینه را ویران سازند، ولی وجود علی (علیهالسلام) در مدینه سد نیرومندی در برابر توطئه های آنها بود.
بهر حال هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به تبوک رسید اثری از سپاهیان روم ندید، گویا به هنگامی که از حرکت سپاه عظیم اسلام با آن شهامت و شجاعت عجیبی که در جنگها نشان داده بودند و کم و بیش به گوش رومیان رسیده بود با خبر شدند، صلاح در این دیدند که ارتش خویش را به درون کشور فرا خوانده چنین وانمود کنند که خبر تمرکز ارتش روم در مرزها به قصد حمله به مدینه ، شایعه بی اساسی بیش نبوده است ، چرا که از دست زدن به چنین جنگ خطرناکی که مستمسک و مجوزی نیز نداشت وحشت داشتند.
ولی حضور سپاه اسلام با این سرعت در میدان تبوک چند درس به دشمنان اسلام داد:
اولا - این موضوع به ثبوت رسید که روحیه جنگی سربازان اسلام آنچنان قوی است که از درگیری با نیرومندترین ارتش آن زمان نیز بیمی ندارد.

ثانیا - بسیاری از قبائل و امرای اطراف تبوک به خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمدند و پیمان عدم تعرض با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) امضا کردند و فکر مسلمانان از ناحیه آنان آسوده شد.
ثالثا - امواج اسلام به داخل مرزهای امپراطوری روم نفوذ کرد و به عنوان یک واقعه مهم روز این صدا همه جا پیچید، و زمینه را برای توجه رومیان

به اسلام فراهم ساخت .
رابعا - مسلمانان با پیمودن این راه و تحمل آن زحمات ، راه را برای فتح شام در آینده هموار ساختند و معلوم شد که این راه سرانجام پیمودنی است .
و این فوائد بزرگ چیزی بود که به زحمت لشگرکشی می ارزید.
به هر حال پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با سپاهیان خود طبق سنتی که داشت مشورت کرد که آیا به پیشروی ادامه دهیم یا باز گردیم ، رای بیشتر آنها بر آن قرار گرفت که بازگشت بهتر است و با روح برنامه های اسلامی سازگارتر، به خصوص که سپاهیان اسلام بر اثر مشقت طاقت فرسای راه خسته و کوفته شده بودند، و مقاومت جسمانی آنها تضعیف شده بود.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این نظر را تصویب کرد و سپاه اسلام به مدینه بازگشت . التوبة
آیه 119
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصدِقِينَ(119)
ترجمه :119 - ای کسانی که ایمان آورده اید از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید و با صادقان باشید.
تفسیر :با صادقان باشید
در آیات گذشته ، سخن درباره گروهی از متخلفان در میان بود، متخلفانی که عهد و پیمان خود را با خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شکسته ، و عملا اظهارات خود را در مورد ایمان به خدا و روز جزا تکذیب نموده بودند و دیدیم که چگونه مسلمانان با قطع رابطه خود از آنها تنبیهشان کردند!
اما در آیه مورد بحث اشاره به نقطه مقابل آنها کرده ، دستور می دهد که

رابطه خود را با راستگویان و آنها که بر سر پیمان خود ایستاده اند محکم بدارند.
نخست می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید)) (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله).

و برای اینکه بتوانند راه پر پیچ و خم تقوا را بدون اشتباه و انحراف بپیمایند اضافه می کند: ((با صادقان باشید)) (و کونوا مع الصادقین).
در اینکه منظور از ((صادقین)) چه کسانی است ، مفسران احتمالات گوناگونی داده اند.
ولی اگر بخواهیم راه را نزدیک کنیم ، باید به خود قرآن مراجعه کنیم که در آیات متعددی ((صادقین)) را تفسیر کرده است .
در سوره بقره می خوانیم : لیس البر ان تولوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البر من آمن بالله و الیوم الاخر و الملائکة و الکتاب و النبیین و آتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب و اقام الصلوة و آتی الزکوة و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا و الصابرین فی الباساء و الضراء و حین الباس اولئک الذین صدقوا و اولئک هم المتقون (بقره - 177).
در این آیه می بینیم پس از آنکه مسلمانان را از گفتگوهای اضافی درباره مساءله تغییر قبله نهی می کند حقیقت نیکوکاری را برای آنها چنین تفسیر می کند: ایمان به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران ، سپس انفاق در راه خدا به نیازمندان و محرومان ، و بر پا داشتن نماز، و پرداختن زکات ، و وفای به عهد، و استقامت در برابر مشکلات به هنگام جهاد، و پس از ذکر همه اینها می گوید: کسانی که این صفات را دارا باشند، صادقان و پرهیزگارانند.
و به این ترتیب صادق کسی است که دارای ایمان به تمام مقدسات و

آن عمل در تمام زمینه ها باشد.
و در آیه 15 سوره حجرات می خوانیم : انما المؤ منون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون .
((مؤ منان تنها کسانی هستند که ایمان به خدا و پیامبرش آورده ، سپس شک و تردیدی به خود راه نداده اند (و علاوه بر این) با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کردند، اینها صادقان هستند.
این آیه نیز ((صدق)) را مجموعه ای از ایمان و عمل که در آن هیچگونه تردید و تخلفی نباشد معرفی می کند.
و در آیه 8 سوره حشر می خوانیم : للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم یبتغون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله اولئک هم الصادقون .
در این آیه مؤ منان محرومی که علی رغم همه مشکلات ، استقامت به خرج دادند و از خانه و اموال خود بیرون رانده شدند، و جز رضای خدا و یاری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هدفی نداشتند، به عنوان

صادقان معرفی شده اند.
از مجموع این آیات نتیجه می گیریم که ((صادقین)) آنهائی هستند که تعهدات خود را در برابر ایمان به پروردگار به خوبی انجام می دهند، نه تردیدی به خود راه می دهند، نه عقب نشینی می کنند، نه از انبوه مشکلات می هراسند بلکه با انواع فداکاریها، صدق ایمان خود را ثابت می کنند.
شک نیست که این صفات مراتبی دارد، بعضی ممکن است در قله آن قرار گرفته باشند که ما نام آنها را معصومان می گذاریم ، و بعضی در مراحل پائینتر. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 181
آیا منظور از صادقین تنها معصومان است ؟
گر چه مفهوم صادقین همانگونه که در بالا ذکر کردیم ، مفهوم وسیعی است ، ولی از روایات بسیاری استفاده می شود که منظور از این مفهوم در اینجا تنها معصومین هستند.
سلیم بن قیس هلالی چنین نقل می کند: که روزی امیرمؤ منان (علیه السلام) با جمعی از مسلمانان گفتگو داشت از جمله فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید هنگامی که خدا ((یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین)) را نازل کرد سلمان گفت : ای رسولخدا آیا منظور از آن عام است یا خاص ؟
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ماءمورین به این دستور همه مؤ منانند و اما عنوان صادقین مخصوص برادرم علی (علیه السلام) و اوصیاء بعد از او تا روز قیامت است .
هنگامی که علی (علیه السلام) این سؤ ال را کرد، حاضران گفتند آری این سخن را از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شنیدیم .
((نافع)) از ((عبد الله بن عمر)) در تفسیر آیه چنین نقل می کند که خداوند نخست به مسلمانان دستور داد که از خدا بترسند، سپس فرمود: کونوا مع الصادقین یعنی مع محمد و اهلبیته (با پیامبر اسلام و خاندانش).
گر چه بعضی از مفسران اهل تسنن مانند نویسنده المنار ذیل روایت فوقرا به این صورت نقل کرده اند مع محمد و اصحابه .
ولی با توجه به اینکه مفهوم آیه عام است و هر زمانی را شامل می شود و می دانیم صحابه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در زمان محدودی بودند، عبارتی که در کتب شیعه از عبد الله بن عمر نقل شده صحیحتر به نظر می رسد.
نویسنده تفسیر برهان نظیر این مضمون را از طرق اهل تسنن نقل کرده و می گوید: ((موفق بن احمد)) به اسناد خود از ((ابن عباس)) در ذیل آیه فوق چنین تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 182
نقل کرده : هو علی بن ابی طالب (او علی بن ابی طالب است).
سپس می گوید: همین مطلب را ((عبدالرزاق)) در کتاب ((رموزالکنوز))

نیز آورده است .
اما مساءله مهمتر این است که در آیه فوق دو دستور داده شده نخست دستور به تقوا و سپس دستور به همراه بودن با صادقین ، اگر مفهوم صادقین در آیه عام باشد و همه مؤ منان راستین و با استقامت را شامل گردد باید گفته شود و کونوا من الصادقین از صادقین باشید، نه با صادقین باشید (دقت کنید).
این خود قرینه روشنی است که ((صادقین)) در آیه به معنی گروه خاصی است .
از سوی دیگر منظور از همراه بودن این نیست که انسان همنشین آنها باشد بلکه بدون شک منظور آن است که همگام آنها باشد.
آیا اگر کسی معصوم نباشد ممکن است بدون قید و شرط، دستور پیروی و همگامی با او صادر شود؟ آیا این خود دلیل بر آن نیست که این گروه تنها معصومانند؟!
بنابراین آنچه را از روایات استفاده کردیم ، با دقت و تاءمل از خود آیه نیز می توان استفاده کرد.
جالب توجه اینکه مفسر معروف ((فخررازی)) که به تعصب و شک آوری معروف است ، این حقیقت را پذیرفته (هر چند غالب مفسران اهل تسنن ، با سکوت ، از این مساءله گذشته اند!) و می گوید: ((خداوند مؤ منان را به همراه بودن با صادقین دستور داده ، بنابراین آیه دلالت بر این دارد که : آنها که جائز الخطا هستند باید به کسی اقتدا کنند که معصوم است ، تا در پرتو او از خطا مصون بمانند، و این معنی در هر زمانی خواهد بود، و هیچ دلیلی بر اختصاص آن تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 183
به عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نداریم)).
ولی بعدا اضافه می کند: ((قبول داریم که مفهوم آیه این است و در هر زمانی باید معصومی باشد، اما ما این معصوم را مجموع امت می دانیم نه یک فرد!، و به تعبیر دیگر این آیه دلیل بر حجیت اجماع مؤ منین و عدم خطای مجموع امت است)):
به این ترتیب فخر رازی نیمی از راه را به خوبی پیموده ، اما در نیمه دوم گرفتار اشتباه شده است ، اگر او به یک نکته که در متن آیه است توجه می کرد نیمه دوم راه را نیز بطور صحیح می پیمود، و آن اینکه اگر منظور از صادقان مجموع امت باشد، خود این ((پیرو)) نیز جزء آن مجموع است ، و در واقع پیرو جزئی از پیشوا می شود، و اتحاد تابع و متبوع خواهد شد، در حالی که ظاهر آیه این است که پیروان از پیشوایان ، و تابعان از متبوعان جدا هستند (دقت کنید).
نتیجه اینکه آیه فوق از آیاتی است که دلالت بر وجود معصوم در هر عصر و زمان می کند.

تنها سؤ الی که باقی می ماند این است که ((صادقین)) جمع است و باید در هر عصری معصومان ، متعدد باشند.
پاسخ این سؤ ال نیز روشن است و آن اینکه مخاطب تنها اهل یک عصر نیستند، بلکه آیه تمام اعصار و قرون را مخاطب ساخته و مسلم است که مجموع مخاطبین همه اعصار با جمعی از صادقین خواهند بود، و به تعبیر دیگر چون در هر عصری معصومی وجود دارد، هنگامی که همه قرون و اعصار را مورد توجه قرار دهیم سخن از جمع معصومان به میان خواهد آمد، نه از یک فرد.
شاهد گویای این موضوع آن است که در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) جز او کسی تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 184
که واجب الاطاعة باشد وجود نداشت ، و در عین حال آیه به طور مسلم شامل مؤ منان زمان او می شود، بنابراین می فهمیم منظور جمع در یک زمان نیست بلکه جمع در مجموعه زمانهاست . التوبة
آیه 120-121
آیه و ترجمه
مَا كانَ لاَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ مَنْ حَوْلهُم مِّنَ الاَعْرَابِ أَن يَتَخَلَّفُواعَن رَّسولِ اللَّهِ وَ لا يَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِ ذَلِک بِأَنَّهُمْ لا يُصِيبُهُمْ ظمَأٌ وَ لا نَصبٌ وَ لا مخْمَصةٌ فى سبِيلِ اللَّهِ وَ لا يَطئُونَ مَوْطِئاً يَغِيظ الْكفَّارَ وَ لا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَّيْلاً إِلا كُتِب لَهُم بِهِ عَمَلٌ صلِحٌ إِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ(120)
وَ لا يُنفِقُونَ نَفَقَةً صغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً وَ لا يَقْطعُونَ وَادِياً إِلا كتِب لهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسنَ مَا كانُوا يَعْمَلُونَ(121)
ترجمه :120 - سزاوار نیست که اهل مدینه و بادیه نشینانی که اطراف آنها هستند از رسول خدا تخلف جویند، و برای حفظ جان خویش از جان او چشم بپوشند، این به خاطر آن است که هیچ تشنگی به آنها نمی رسد، و نه خستگی ، و نه گرسنگی در راه خدا، و هیچ گامی که موجب خشم کافران شود برنمی دارند، و ضربهای از دشمن نمی خورند، مگر اینکه به واسطه آن عمل صالحی برای آنها نوشته می شود، زیرا خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند.
121 - و هیچ مال کوچک یا بزرگی را (در این راه) انفاق نمی کنند و هیچ سرزمینی را (به سوی میدان جهاد و یا در بازگشت) نمی پیمایند، مگر اینکه برای آنها نوشته می شود تا خداوند آن را به عنوان بهترین اعمالشان پاداش دهد. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 185
تفسیر :مشکلات مجاهدان بی پاداش نمی ماند
در آیات گذشته بحثهائی پیرامون سرزنش کسانی که از غزوه تبوک خود داری کرده بودند، به میان آمد، این دو آیه مورد بحث به عنوان یک قانون کلی و همگانی ، بحث نهائی را روی این موضوع می کند.

نخست می گوید: ((مردم مدینه و بادیه نشینانی که در اطراف این شهر که مرکز و کانون اسلام است زندگی می کنند حق ندارند، از رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تخلف جویند)) (ما کان لاهل المدینة و من حولهم من الاعراب ان یتخلفوا عن رسول الله).
((و نه حفظ جان خود را بر حفظ جان او مقدم دارند)) (و لا یرغبوا بانفسهم عن نفسه).
چرا که او رهبر امت ، و پیامبر خدا، و رمز بقاء و حیات ملت اسلام است ، و تنها گذاردن او نه فقط پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به خطر می افکند، بلکه آئین خدا و علاوه بر آن موجودیت و حیات خود مؤ منان را نیز در خطر جدی قرار خواهد داد.
در واقع قرآن با استفاده از یک بیان عاطفی ، همه افراد با ایمان را به ملازمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و حمایت و دفاع از او در برابر مشکلات تشویق می کند، می گوید: جان شما از جان او عزیزتر، و حیات شما از حیات او باارزشتر نیست آیا ایمانتان اجازه می دهد او که پرارزشترین وجود انسانی است ، و برای نجات و رهبری شما مبعوث شده به خطر بیفتد، و شما سلامت طلبان برای حفظ جان خویش از فداکاری در راه او مضایقه کنید؟!
مسلم است تاکید و تکیه روی مدینه و اطرافش به خاطر آن است که در

روز کانون اسلام مدینه بود، و الا این حکم نه اختصاصی به مدینه و اطراف آن دارد و نه مخصوص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است .
این وظیفه همه مسلمانان در تمام قرون و اعصار است که رهبران خویش را همچون جان خویش ، بلکه بیشتر گرامی دارند و در حفظ آنان بکوشند و آنها را در برابر حوادث سخت تنها نگذارند، چرا که خطر برای آنها خطر برای امت است .
سپس به پاداشهای مجاهدان که در برابر هر گونه مشکلی در راه جهاد نصیبشان می شود، اشاره کرده و روی هفت قسمت از این مشکلات و پاداشش انگشت می گذارد و می گوید:
((این به خاطر آن است که هیچگونه تشنگی به آنها نمی رسد)) (ذلک بانهم لا یصیبهم ظما)
((و هیچ رنج و خستگی پیدا نمی کنند)) (و لا نصب).
((و هیچ گرسنگی در راه خدا دامن آنها را نمی گیرد)) (و لا مخمصة فی سبیل الله)
((و در هیچ نقطه خطرناک و میدان پر مخاطره ای که موجب خشم و ناراحتی کفار است قرار نمی گیرند)) (و لا یطؤ ن موطئا یغیظ الکفار).
((و هیچ ضربه ای از دشمن بر آنها وارد نمی شود)) (و لا ینالون من عدو

نیلا)
((مگر اینکه در ارتباط با آن ، عمل صالحی برای آنها ثبت می شود)) (الا کتب لهم به عمل صالح).
و مسلما پاداش یک به یک آنها را از خداوند بزرگ دریافت خواهند داشت ، ((زیرا خدا پاداش نیکوکاران را هیچگاه ضایع نمی کند)) (ان الله لا یضیع اجر المحسنین). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 187
((همچنین هیچ مال کم یا زیادی را در مسیر جهاد، انفاق نمی کنند)) (و لا ینفقون نفقة صغیرة و لا کبیرة)
((و هیچ سرزمینی را برای رسیدن به میدان جهاد و یا به هنگام بازگشت زیر پا نمی گذارند، مگر اینکه تمام این گامها، و آن انفاقها، برای آنها ثبت می شود)) (و لا یقطعون وادیا الا کتب لهم).
((تا سر انجام خداوند این اعمال را به عنوان بهترین اعمالشان پاداش دهد)) (لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون).
نکته ها
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - جمله ((لا ینالون من عدو نیلا)) را غالب مفسران همانگونه که در بالا ذکر شد تفسیر کرده اند و گفته اند منظور آن است که مجاهدان راه خدا هر ضربه ای از دشمن از جراحت ، و قتل ، و اسارت و مانند آن ببینند در نامه اعمالشان برای پاداش الهی ثبت خواهد شد، و متناسب هر یک اجری خواهند داشت ، و البته با توجه به اینکه آیه مشکلات مجاهدان را بر می شمرد، مناسب همین معنی است .
ولی اگر روی ترکیب بندی خود این جمله بخواهیم تکیه کنیم و متناسب با لغات ، آنرا تفسیر نمائیم معنی جمله چنین است که آنها هیچ ضربه ای بر پیکر دشمن وارد نمی کنند، مگر اینکه در نامه اعمالشان نوشته خواهد شد، زیرا جمله ((نال من عدوه)) در لغت به معنی ضربه زدن به دشمن است .
ولی توجه به مجموع آیه قرینه بر تفسیر گذشته خواهد بود.
2 - مفسران برای جمله ((احسن ما کانوا یعملون)) دو گونه تفسیر ذکر کرده اند که یکی بر اساس این است که کلمه ((احسن)) وصف برای افعال آنها باشد، و دیگری وصف پاداش آنها. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 188
در تفسیر اول که ما در بالا انتخاب کردیم و با ظاهر آیه نیز موافقتر است اینگونه اعمال مجاهدان به عنوان بهترین اعمال دوران حیاتشان شناخته شده ، و خداوند پاداش آنرا متناسب با آن می دهد.
و در تفسیر دوم که احتیاج به ((تقدیر)) گرفتن کلمه ((من)) بعد از کلمه ((احسن)) دارد، پاداش الهی بهتر و بالاتر از اعمالشان معرفی شده و تقدیر جمله چنین است ((لیجزیهم الله احسن مما کانوا یعملون)) یعنی

خداوند آنها را بهتر از آنچه انجام دادند پاداش می دهد.
3 - آیات فوق تنها برای مسلمانان دیروز نبود، بلکه برای دیروز و امروز و همه قرون و اعصار است .
بدون شک شرکت در هر نوع جهاد خواه کوچک باشد یا بزرگ ، مشکلات و ناراحتیهای گوناگون دارد، مشکلات جسمی و روحی و مشکلات مالی و مانند آن ، ولی هر گاه مجاهدان دل و جان خود را با ایمان به خدا و وعده های بزرگ او روشن سازند، و بدانند هر نفسی ، و هر سخنی ، و هر گامی ، در این راه بر می دارند گم نمی شود، بلکه حساب همه آنها بدون کم و کاست و در نهایت دقت محفوظ است و خداوند، در برابر آنها به عنوان بهترین اعمال از دریای بیکران لطفش شایسته ترین پاداشها را می دهد. با این حال هرگز از تحمل این مشکلات سر باز نمی زنند و از عظمت آنها نمی هراسند، و هیچگونه ضعف و فتوری هر چند جهاد طولانی و پر حادثه و پر مشقت باشد به خود راه نمی دهند. التوبة
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 189
آیه 122
آیه و ترجمه
وَ مَا كانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كافَّةً فَلَوْ لا نَفَرَ مِن كلِّ فِرْقَةٍ مِّنهُمْ طائفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فى الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيهِمْ لَعَلَّهُمْ يحْذَرُونَ(122)
ترجمه :122 - شایسته نیست ، مؤ منان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند، چرا از هر گروهی ، طایفه ای از آنان کوچ نمی کند (و طایفه ای بماند) تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی پیدا کنند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود آنها را انذار نمایند تا (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند و خودداری کنند.
شان نزول :مرحوم طبرسی در مجمع البیان از ابن عباس چنین روایت کرده است که هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به سوی میدان جهاد حرکت می کرد، همه مسلمانان به استثنای منافقان و معذوران در خدمتش حرکت می کردند، اما پس از آنکه آیاتی در مذمت منافقان نازل شد و مخصوصا متخلفان جنگ تبوک را به باد ملامت گرفت ، مؤ منان را بیش از پیش مصمم به شرکت در میدانهای جهاد کرد، حتی در جنگهائی که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شخصا شرکت نمی کرد (سریه ها) همگی به سوی میدان می رفتند و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را تنها می گذاردند، آیه فوق نازل شد و اعلام کرد که در غیر مورد ضرورت شایسته نیست همه مسلمانان به سوی میدان جنگ بروند (بلکه گروهی در مدینه بمانند، و معارف و احکام اسلام را از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بیاموزند، و به دوستان مجاهدشان پس از بازگشت تعلیم دهند).

همان مفسر بزرگ شان نزول دیگری به این مضمون نیز نقل کرده است تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 190
که گروهی از یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای تبلیغ اسلام به میان قبائل بادیه نشین رفتند، بادیه نشینان مقدم آنها را گرامی داشتند و به آنها نیکی کردند، ولی بعضی به آنها ایراد گرفتند که چرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را رها کردید و به سراغ ما آمدید، آنها از این نظر ناراحت و افسرده شدند و به خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بازگشتند آیه نازل شد و برنامه تبلیغی آنها را تصویب کرد و از آنها رفع نگرانی شد.
شان نزول سومی نیز در تفسیر ((تبیان)) برای آیه فوق نقل شده و آن اینکه بادیه نشینان هنگامی که مسلمان شدند برای فرا گرفتن احکام اسلام همگی به سوی مدینه حرکت کردند، و این سبب بالا رفتن قیمت اجناس و ارزاق و مشکلات و گرفتاریهای دیگری برای مسلمانان مدینه شد، آیه نازل گردید و به آنها دستور داد، لازم نیست همگی شهر و دیار خود را خالی کنند و برای فهم معارف اسلام به مدینه بیایند، بلکه کافی است گروهی این عمل را انجام دهند.
تفسیر :جهاد با جهل و جهاد با دشمن
آیه فوق که با آیات گذشته در زمینه جهاد پیوند دارد، اشاره به واقعیتی می کند که برای مسلمانان جنبه حیاتی دارد و آن اینکه : گر چه جهاد بسیار پر اهمیت است و تخلف از آن ننگ و گناه ، ولی در مواردی که ضرورتی ایجاب نمی کند که همه مؤ منان در میدان جهاد شرکت کنند، مخصوصا در مواقعی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شخصا در مدینه باقی مانده ((نباید همه به جهاد بروند بلکه لازم است هر جمعیتی از مسلمانان به دو گروه تقسیم شوند گروهی فریضه جهاد را انجام دهند، و گروه دیگری در مدینه بمانند و معارف و احکام اسلام را بیاموزند)) تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 191
(و ما کان المؤ منون لینفروا کافة فلو لا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین).
((و به هنگامی که یاران مجاهدشان از میدان بازگشتند احکام و فرمانهای الهی را به آنها تعلیم دهند و از مخالفت آن انذارشان نمایند)) (و لینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم).
((باشد که این برنامه موجب شود که آنها از مخالفت فرمان خدا بپرهیزند و وظائف خویش را انجام دهند)) (لعلهم یحذرون).
نکته ها
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - آنچه در تفسیر آیه گفته شد علاوه بر اینکه با شان نزول معروف آن

سازگار است ، با ظاهر جمله های آیه نیز از هر تفسیر دیگر موافقتر است ، تنها چیزی که در آن است ، این است که باید جمله ((لتبقی طائفة)) بعد از ((من کل فرقة طائفة)) در تقدیر گرفته شود، یعنی از هر فرقه ای گروهی بروند، و گروه دیگری بمانند، و البته این موضوع با توجه به قرائن موجود در آیه مشکلی ایجاد نخواهد کرد (دقت کنید).
ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که در آیه هیچگونه تقدیری وجود ندارد، و منظور آن است که گروهی از مسلمانان به عنوان واجب کفائی به میدان جهاد بروند، و در صحنه جهاد به تعلیمات اسلام آشنا شوند، و پیروزی مسلمانان را بر دشمنان که نمونه ای از آثار عظمت و حقانیت این آئین است با چشم خود ببینند، و به هنگام مراجعت به دوستان خود گوشزد کنند.
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 192
احتمال سومی که بعضی دیگر از مفسران داده اند این است که آیه حکم مستقلی را جدا از مباحث جهاد بیان می کند و آن اینکه مسلمانان وظیفه دارند که به عنوان یک واجب کفائی از هر قوم و جمعیتی عده ای برخیزند، و برای فرا گرفتن معارف و تعلیمات اسلام به مراکز بزرگ اسلامی بروند، و پس از فرا گرفتن علوم ، به شهر و دیار خود بازگردند، و به تعلیم دیگران بپردازند.
ولی همانگونه که گفتیم تفسیر اول به مفهوم آیه نزدیکتر است هر چند اراده همه این معانی نیز چندان بعید نیست .
2 - بعضی چنین تصور کرده اند که میان این آیه و آیات سابق نوعی منافات دیده می شود، زیرا در آیات گذشته به همه دستور شرکت در میدان جهاد داده شده ، و تخلف کنندگان به شدت مورد سرزنش قرار گرفتند، ولی در آیه مورد بحث ، دستور می دهد که همه نباید به سوی میدان جهاد حرکت کنند.
اما روشن است که این دو دستور با توجه به شرائط مختلف صادر شده ، مثلا در مورد جنگ تبوک و روبرو شدن با ارتش نیرومند امپراطوری روم ، چاره ای جز این نبود که همه مسلمانان آماده جهاد شوند، ولی در مورد مقابله با گروههای کوچکتر، ضرورتی ندارد که همه مسلمانان حرکت کنند، مخصوصا در مواردی که خود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مدینه می ماند، نباید مدینه را خالی نمایند، و خطرات احتمالی آنرا نادیده بگیرند، و از فرا گیری معارف و احکام اسلام غافل بمانند.
بنابراین هیچگونه نسخ در آیات فوق وجود ندارد، و اینکه بعضی چنین تصور کرده اند، اشتباه است . تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 193
3 - شک نیست که منظور از ((تفقه)) در دین فراگیری همه معارف و احکام اسلام اعم از اصول و فروع است ، زیرا در مفهوم تفقه ، همه این امور جمع است ، بنابراین آیه فوق دلیل روشنی است بر اینکه همواره

گروهی از مسلمانان به عنوان انجام یک واجب کفائی باید به تحصیل علم و دانش در زمینه تمام مسائل اسلامی بپردازند، و پس از فراغت از تحصیل برای تبلیغ احکام اسلام به نقاط مختلف ، مخصوصا به قوم و جمعیت خود بازگردند، و آنها را به مسائل اسلامی آشنا سازند.
بنابراین آیه فوق دلیل روشنی است بر وجوب تعلیم و تعلم در مسائل اسلامی ، و به تعبیر دیگر هم تحصیل را واجب می کند، و هم یاد دادن را، و اگر دنیای امروز به تعلیمات اجباری افتخار می کند، قرآن در چهارده قرن پیش علاوه بر آن بر معلمین نیز این وظیفه را فرض کرده است .
4 - گروهی از علمای اسلامی به آیه فوق بر مساله جواز تقلید استدلال کرده اند، زیرا فراگیری تعلیمات اسلام و رساندن آن به دیگران در مسائل فروع دین و لزوم پیروی شنوندگان از آنها همان تقلید است .
البته همانگونه که گفتیم آیه فوق ، تنها از فروع دین بحث نمی کند و مسائل اصولی را نیز شامل می شود، ولی به هر حال فروع دین را نیز در بر دارد.
تنها اشکالی که در اینجا به نظر می رسد این است که آن روز سخنی از اجتهاد و تقلید در میان نبود و آنها که مسائل اسلامی را فرا می گرفتند و به دیگران می رساندند، حکم مساله گوهای زمان ما را داشتند نه حکم مجتهدان را، یعنی مساله را از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گرفته و عینا بدون هیچگونه اظهار نظر برای دگران نقل می کردند.
ولی با توجه به اینکه اجتهاد و تقلید، مفهوم وسیعی دارد می توان اشکال

را پاسخ داد.
توضیح اینکه : شک نیست که علم فقه با وسعتی که امروز دارد در آن زمان وجود نداشت ، و مسلمانان به راحتی مسائل را از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می آموختند، ولی با این حال چنان نبوده که همه بزرگان اسلام در حکم مساله گویان زمان ما باشند، زیرا بسیاری از آنها به عنوان قضاوت و یا امارت به نقاط دیگر می رفتند و طبعا مسائلی پیش می آمد که عین آنرا از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نشنیده بودند، ولی در عمومات و اطلاقات آیات قرآن مجید، وجود داشت ، مسلما آنها با تطبیق کلیات بر جزئیات ، و به اصطلاح علمی ((رد فروع به اصول)) و ((رد اصول بر فروع))، احکام آنها را درک می کردند و این یکنوع اجتهاد ساده بوده است (دقت کنید).
مسلما این کار و امثال آن در زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بوده و بهمین دلیل ریشه اصلی اجتهاد در میان صحابه و یاران او وجود داشت ، هر چند همه یاران و اصحاب در این حد نبودند.
و از آنجا که آیه فوق یک مفهوم عام دارد، هم قبول گفتار مساله گویان را

شامل می شود، و هم قبول قول مجتهدان را، و به این ترتیب با عموم آیه می توان استدلال بر جواز تقلید کرد.
5 - مساله مهم دیگری که از آیه می توان استفاده کرد، احترام و اهمیت خاصی است که اسلام برای مساله ((تعلیم)) و ((تعلم)) قائل شده است ، تا آنجا که مسلمانان را ملزم می سازد که همه در میدان جنگ شرکت نکنند، بلکه گروهی بمانند و معارف اسلام را بیاموزند.
یعنی جهاد با جهل همانند جهاد با دشمن بر آنها فرض است ، و اهمیت یکی کمتر از دیگری نیست ، بلکه تا مسلمانان در مساله جهاد با جهل ، پیروز نشوند در جهاد با دشمن پیروز نخواهند شد، زیرا یک ملت جاهل همواره

شکست است .
یکی از مفسران معاصر در ذیل این آیه مطلب جالبی دارد، او می گوید: من در ((طرابلس)) مشغول تحصیل علم بودم ، روزی فرماندار آنجا که خود از معارف اسلامی اطلاعات قابل ملاحظه ای داشت ، به من گفت : چرا دولت ، علما و طلاب علوم دینی را از خدمت سربازی معاف می کند، در حالی که این خدمت مقدس ، شرعا بر همه واجب است ، و طلاب علوم دینی از همه مردم به انجام این فریضه دینی شایسته ترند، آیا این کار اشتباه نیست ؟
من بدون مقدمه به فکر آیه فوق افتادم و گفتم این کار ریشه ای در قرآن مجید دارد، آنجا که می گوید: گروهی جهاد کنند و گروهی به تحصیل علم پردازند!
او بسیار از این جواب لذت برد، بخصوص اینکه از یک فرد مبتدی مانند من که در آن روز تازه مشغول به تحصیل شده بودم صادر شده بود. التوبة
آیه 123
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُم مِّنَ الْكفَّارِ وَ لْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ(123)
ترجمه :123 - ای کسانی که ایمان آورده اید با کافرانی که به شما نزدیکترند پیکار کنید (و دشمن دورتر شما را از دشمنان نزدیک غافل نکند) و آنها باید در شما شدت و خشونت احساس کنند، و بدانید خداوند با پرهیزکاران است .
تفسیر :دشمنان نزدیکتر را دریابید!
در آیه فوق به تناسب بحثهائی که تا کنون پیرامون جهاد در این سوره ذکر

شده به دو دستور دیگر در زمینه این موضوع مهم اسلامی اشاره گردیده است . نخست روی سخن را به مؤ منان کرده ، می گوید: ((ای کسانی که

ایمان آورده اید با کفاری که به شما نزدیکترند پیکار کنید)) (یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار).
درست است که با تمام دشمنان باید مبارزه کرد، و تفاوتی در این وجود ندارد، ولی از نظر تاکتیک و روش مبارزه ، بدون شک باید نخست از دشمنان نزدیکتر شروع کرد، چرا که خطر دشمنان نزدیکتر بیشتر است همانگونه که به هنگام دعوت به سوی اسلام و هدایت مردم به آئین حق باید از نزدیکتر شروع کردپیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دعوت خود را به فرمان خداوند از بستگانش شروع کرد و سپس مردم مکه را تبلیغ فرمود، بعد از آن به سراسر جزیره عرب ، مبلغ فرستاد و سپس نامه برای سلاطین جهان نوشت ، و بدون شک این روش به پیروزی نزدیکتر است .
البته هر قانونی استثنائی دارد، ممکن است مواقع فوق العاده ای پیش بیاید که دشمن دورتر به مراتب خطرناکتر باشد، و قبلا باید به دفع او شتافت ، اما همانگونه که گفتیم این یک استثناء است نه یک قانون همیشگی .
و اما اینکه گفتیم پرداختن به دشمن نزدیکتر لازمتر است ، دلائلش واضح است زیرا.
اولا خطر دشمن نزدیک از خطر دشمنان دور بیشتر می باشد.
ثانیا - آگاهی و اطلاعات ما نسبت به دشمنان نزدیکتر افزونتر است و این خود به پیروزی کمک می کند.
ثالثا پرداختن به دور و رها کردن نزدیک این خطر را نیز دارد که دشمنان نزدیک ممکن است از پشت سر حمله کنند و یا کانون اصلی اسلام را به هنگام خالی شدن مرکز درهم بکوبند. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 197
رابعا وسائل و هزینه مبارزه با نزدیک ، کمتر و ساده تر، و تسلط بر جبهه در آن آسانتر است به این جهات و جهات دیگر دفع اینگونه دشمنان ، لازمتر است .
ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد: در آن موقع که آیه فوق نازل شد، اسلام تقریبا همه جزیره العرب را گرفته بود و بنابراین نزدیکترین دشمن در آن روز شاید امپراطوری روم شرقی بود که مسلمانان برای مبارزه با آنان به تبوک شتافتند.
این را نیز نباید فراموش کرد که آیه فوق گر چه از ((پیکار مسلحانه))، و از ((فاصله مکانی)) سخن می گوید، ولی بعید نیست که روح آیه در پیکارهای منطقی و فاصله های معنوی نیز حاکم باشد، به این معنی که مسلمانان به هنگام پرداختن به مبارزه منطقی و تبلیغاتی با دشمنان ، اول باید به سراغ کسانی بروند که خطرشان برای جامعه اسلامی بیشتر و نزدیکتر است ، مثلا در عصر ما که خطر الحاد و مادیگری همه جوامع را تهدید می کند، باید مبارزه با آن را مقدم بر مبارزه با مذاهب باطله قرار

داد، نه اینکه آنها فراموش شوند، بلکه باید لبه تیز حمله متوجه گروه خطرناکتر گردد، یا مثلا مبارزه با استعمار فکری و سیاسی و اقتصادی باید در درجه اول قرار گیرد
دومین دستوری که در زمینه جهاد، در آیه فوق می خوانیم ، دستور شدت عمل است ، آیه می گوید دشمنان باید در شما یکنوع خشونت احساس کنند (و لیجدوا فیکم غلظة).
اشاره به اینکه تنها شجاعت و شهامت درونی ، و آمادگی روانی برای ایستادگی و مبارزه سرسختانه با دشمن کافی نیست ، بلکه باید این آمادگی و سر سختی خود را به دشمن نشان بدهید، و آنها بدانند در شما چنین روحیه ای هست ، و همان سبب عقب نشینی و شکست روحیه آنان گردد، و به تعبیر دیگر وجود قدرت کافی نیست ، بلکه باید در برابر دشمن نمایش قدرت داد. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 198
و لذا در تاریخ اسلام می خوانیم که به هنگام آمدن مسلمانان به مکه برای مراسم زیارت خانه خدا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آنها دستور داد به هنگام طواف با سرعت راه بروند بلکه بدوند و شدت و سرعت و ورزیدگی خود را به دشمنانی که ناظر آنها بودند نشان دهند.
و نیز در داستان فتح مکه می خوانیم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شب هنگام دستور داد مسلمانان همگی در بیابان آتش بیفروزند تا مردم مکه به عظمت ارتش اسلام آشنا شوند و اتفاقا این کار در روحیه آنها اثر گذاشت و نیز دستور داد که ابو سفیان بزرگ مکه را در گوشه ای نگهدارند و ارتش نیرومند اسلام در مقابل او رژه روند.
و در پایان آیه به مسلمانان با این عبارت نوید پیروزی می دهد که بدانید که خدا با پرهیزکاران است .
این تعبیر ممکن است علاوه بر آنچه گفته شد، اشاره به این معنی نیز باشد که توسل به خشونت و شدت عمل باید توام با تقوا باشد، و هیچگاه از حدود انسانی تجاوز نکند. التوبة
آیه 124-125
آیه و ترجمه
وَ إِذَا مَا أُنزِلَت سورَةٌ فَمِنْهُم مَّن یَقُولُ أَیُّکمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِیمَناً فَأَمَّا الَّذِینَ ءَامَنُوا فَزَادَتهُمْ إِیمَناً وَ هُمْ یَستَبْشِرُونَ(124)
وَ أَمَّا الَّذِینَ فی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ فَزَادَتهُمْ رِجْساً إِلی رِجْسِهِمْ وَ مَاتُوا وَ هُمْ کفِرُونَ(125)
ترجمه :124 - و هنگامی که سورهای نازل می شود بعضی از آنان (به دیگران) می گوید این سوره ایمان کدامیک از شما را افزون ساخت ؟ (به آنها بگو) اما کسانی که ایمان آورده اند ایمانشان را افزود و آنها (به فضل و موهبت الهی) خوشحالند.

125 - و اما آنها که در دلهایشان بیماری است پلیدی بر پلیدیشان افزود و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 199
تفسیر :تاثیر آیات قرآن بر دلهای آماده و آلوده
به تناسب بحثهائی که درباره منافقان و مؤ منان گذشت ، در این دو آیه اشاره به یکی از نشانه های بارز این دو گروه شده است .
نخست می گوید: ((هنگامی که سوره ای نازل می شود، بعضی از منافقان به یکدیگر می گویند: ایمان کدامیک از شما به خاطر نزول این سوره افزون شد))؟! (و اذا ما انزلت سوره فمنهم من یقول ایکم زادته هذه ایمانا).
و با این سخن می خواستند عدم تاثیر سوره های قرآن و بی اعتنائی خود را نسبت به آنها بیان کنند، و بگویند این آیات ، محتوای مهم و چشمگیری ندارد، و مسائلی است عادی و پیش پا افتاده !.
اما قرآن با لحن قاطعی به آنها پاسخ می دهد و ضمن تقسیم مردم به دو گروه ، می گوید: ((اما کسانی که ایمان آورده اند نزول این آیات بر ایمانشان می افزاید و آثار شادی و خوشحالی را در چهره هایشان آشکار می سازد)) (فاما الذین آمنوا فزادتهم ایمانا و هم یستبشرون).
((و اما آنها که در دلهایشان بیماری نفاق و جهل و عناد و حسد است ، پلیدی تازه ای بر پلیدیشان می افزاید))! (و اما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 200
((و سرانجام در حال کفر و بی ایمانی از دنیا خواهند رفت)) (و ماتوا و هم کافرون).
نکته ها
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - قرآن در دو آیه بالا این واقعیت را تاکید می کند که تنها وجود برنامه ها و تعلیمات حیاتبخش برای سعادت یک فرد، یا یک گروه کافی نیست ، بلکه آمادگی زمینه ها نیز باید به عنوان یک شرط اساسی مورد توجه قرار گیرد.
آیات قرآن مانند دانه های حیاتبخش باران است ، که می دانیم در باغ سبزه روید و در شوره زار خس !
آنها که با روح تسلیم و ایمان و عشق به واقعیت به آن می نگرند، از هر سوره ، بلکه از هر آیه ای ، درس تازه ای فرا می گیرند که ایمانشان را پرورش می دهد و صفات بارز انسانیت را در آنها تقویت می کند.
ولی کسانی که از پشت شیشه های تاریک لجاجت و کبر و نفاق به این آیات می نگرند نه تنها از آنها بهره نمی گیرند، بلکه بر شدت کفر و عنادشان افزوده می شود.
و به تعبیر دیگر در برابر هر فرمان تازه ای نافرمانی و عصیان جدیدی می کنند، و در مقابل هر دستوری سرکشی تازه ای ، و در مقابل هر حقیقت ،

لجاجت جدیدی ، و این سبب تراکم عصیانها، و نافرمانیها و لجاجتها، در وجودشان می شود، و چنان ریشه های این صفات زشت در روح آنان قوی می گردد که سر انجام در حال کفر می میرند، و راه بازگشت به روی آنها به کلی بسته می شود!
و باز به تعبیر دیگر: در هیچ برنامه تربیتی تنها ((فاعلیت فاعل)) کافی نیست ، بلکه روح پذیرش و ((قابلیت قابل)) نیز شرط اساسی است .
2 - ((رجس)) در لغت به معنی موجود پلید و ناپاک است ، و به گفته ((راغب)) تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 201
در کتاب ((مفردات))، این پلیدی چهار گونه است : گاهی از نظر غریزه و طبع ، و گاهی از نظر فکر و عقل ، و گاهی از جهت شرع ، و گاهی از تمام جهات .
البته شک نیست که پلیدی ناشی از نفاق و لجاجت و سرسختی در مقابل حق یکنوع پلیدی باطنی و معنوی است که اثرش در تمام وجود انسان و سخنان و کردارش سر انجام آشکار می گردد.
3 - جمله ((و هم یستبشرون)) با توجه به ریشه کلمه ((بشارت)) که به معنی سرور و خوشحالی است که آثارش در چهره انسان ظاهر گردد، نشان می دهد بقدری اثر تربیتی آیات قرآن در مؤ منان آشکار بود که فورا علائمش در چهره هایشان نمایان می گشت .
4 - در آیات فوق ، ((نفاق)) و صفات زشتی که لازمه آن است به عنوان بیماری قلبی شمرده شده ، و همانگونه که سابقا هم گفته ایم ((قلب)) در اینگونه موارد به معنی روح و عقل است ، و بیماری قلبی ، در این موارد به معنی رذایل اخلاقی و انحرافات روانی است ، و این تعبیر نشان می دهد، انسان اگر از روحیه سالمی برخوردار باشد، هیچیک از این صفات زشت نباید در وجود او ریشه بدواند، و اینگونه اخلاق همچون بیماری جسمانی بر خلاف طبیعت انسان می باشد، و بنابراین آلودگی به این صفات دلیل بر انحراف از مسیر اصلی طبیعی و بیماری روحی و روانی است .
5 - آیات فوق درس عجیبی به همه ما مسلمانان می دهد، زیرا این واقعیت را بیان می کند که مسلمانان نخستین با نزول هر سوره ای از قرآن روح تازه ای پیدا می کردند، و تربیت نوینی می یافتند، آنچنان که آثارش بزودی در چهره هاشان نمایان می گشت ، در حالی که امروز افراد به ظاهر مسلمانی را می بینیم که نه تنها تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 202
خواندن یک سوره در آنها اثر نمی گذارد بلکه از ختم تمام قرآن نیز در آنها کمترین اثری دیده نمی شود.
آیا سوره ها و آیات قرآن اثر خود را از دست داده اند؟ و یا آلودگی افکار و بیماری دلها و وجود حجابها که از اعمال سوء ما ناشی می شود چنین حالت بی تفاوتی و نفوذناپذیری را به قلبهای ما داده است ، باید از این حال به

خدا پناه ببریم و از درگاه پاکش بخواهیم که قلبی همچون قلب مسلمانان نخستین به ما ببخشد. التوبة
آیه 126-127
آیه و ترجمه
أَ وَ لا یَرَوْنَ أَنَّهُمْ یُفْتَنُونَ فی کلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَینِ ثمَّ لا یَتُوبُونَ وَ لا هُمْ یَذَّکرُونَ(126)
وَ إِذَا مَا أُنزِلَت سورَةٌ نَّظرَ بَعْضهُمْ إِلی بَعْضٍ هَلْ یَرَام مِّنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصرَفُوا صرَف اللَّهُ قُلُوبهُم بِأَنهُمْ قَوْمٌ لا یَفْقَهُونَ(127)
ترجمه :126 - آیا آنها نمی بینند که در هر سال یک یا دو بار آزمایش می شوند؟ باز توبه نمی کنند و متذکر هم نمی شوند!
127 - و هنگامی که سوره ای نازل می شود بعضی از آنها (منافقان) به یکدیگر نگاه می کنند و می گویند آیا کسی شما را می بیند (و اگر از حضور پیامبر بیرون رویم متوجه ما نمی شوند) سپس منصرف می شوند (بیرون می روند) خداوند دلهایشان را (از حق) منصرف ساخته چرا که آنها گروهی هستند که نمی فهمند (و بی دانشند).
تفسیر :در این آیات نیز سخن را درباره منافقان ادامه می دهد، و آنها را مورد تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 203
سرزنش و اندرز قرار داده می گوید: ((آیا آنها نمی بینند که در هر سال ، یک یا دو بار، مورد آزمایش قرار می گیرند))! (اولا یرون انهم یفتنون فی کل عام مرة او مرتین).
و عجب اینکه با اینهمه آزمایشهای پی در پی ((از راه خلاف باز نمی ایستند و توبه نمی کنند و متذکر نمی شوند)) (ثم لا یتوبون و لا هم یذکرون).
در اینکه منظور از این آزمایش سالانه که یک یا دو بار تکرار می شود چیست ؟ در میان مفسران گفتگو است .
بعضی آنرا بیماریها.
و بعضی گرسنگی و شدائد دیگر.
بعضی مشاهده آثار عظمت اسلام و حقانیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را در میدانهای جهاد که منافقان به حکم اجبار محیط در آن شرکت داشتند.
و بعضی پرده برداشتن از اسرار آنها، می دانند.
اما با توجه به اینکه در آخر آیه می خوانیم آنها متذکر نمی شوند، روشن می شود که آزمایش از نوع آزمایشهائی بوده که باید باعث بیداری این گروه گردد.
و نیز از تعبیر آیه چنین بر می آید که این آزمایش غیر از آزمایش عمومی است که همه مردم در زندگی خود با آن روبرو می شوند.
با توجه به این موضوع به نظر می رسد که تفسیر چهارم یعنی پرده برداری

از اعمال سوء آنها و ظاهر شدن باطنشان ، به مفهوم آیه نزدیکتر است .
این احتمال نیز وجود دارد که ((افتنان و امتحان)) در آیه مورد بحث ، مفهوم جامعی داشته باشد که شامل همه این موضوعات بشود.
سپس اشاره به قیافه انکار آمیزی که آنها در برابر آیات الهی به خود می گرفتند کرده می گوید: ((هنگامی که سوره ای از قرآن نازل می شود، آنها

با نظر تحقیر و انکار نسبت به آن سوره به یکدیگر نگاه می کنند، و با حرکات چشم ، مراتب نگرانی خود را ظاهر می سازند)) (و اذا ما انزلت سوره نظر بعضهم الی بعض).
ناراحتی و نگرانی آنها از این نظر است که مبادا نزول آن سوره ، رسوائی جدیدی برایشان فراهم سازد و یا به خاطر آن است که بر اثر کوردلی چیزی از آن نمی فهمند، و انسان دشمن چیزی است که نمی داند.
و به هر حال تصمیم بر این می گیرند که از مجلس بیرون بروند، تا این نغمه های آسمانی را نشنوند، اما از این بیم دارند که به هنگام خروج کسی آنها را ببیند، لذا آهسته از یکدیگر سؤ ال می کنند: آیا کسی متوجه ما نیست ، ((آیا کسی شما را می بیند))؟! (هل یریکم من احد)
و همین که اطمینان پیدا می کنند جمعیت به سخنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مشغولند و متوجه آنها نیستند ((از مجلس بیرون می روند)) (ثم انصرفوا).
جمله ((هل یریکم من احد)) (کسی شما را می بیند) را، یا با زبان می گفتند، و یا با اشاره چشمها، در صورت دوم جمله ((نظر بعضهم الی بعض)) با این جمله یک مفهوم را بیان می کند و در حقیقت ((هل یریکم من احد)) تفسیری است برای نگاهشان به یکدیگر.
در پایان آیه ، به ذکر علت این موضوع پرداخته و می گوید: آنها به این جهت از شنیدن کلمات خدا ناراحت می شوند که خداوند قلوبشان را (به خاطر لجاجت و عناد و بخاطر گناهانشان) از حق منصرف ساخته (و یک حالت دشمنی و عداوت نسبت به حق پیدا کرده اند) چرا که آنها افرادی بی فکر و نفهم هستند (صرف الله قلوبهم بانهم قوم لا یفقهون).
در مورد جمله صرف الله قلوبهم ، مفسران دو احتمال داده اند: نخست اینکه جمله خبریه باشد آنچنان که در بالا تفسیر کردیم ، دیگر اینکه جمله

و به معنی نفرین باشد یعنی خداوند دلهای آنها را از حق منصرف کند، ولی احتمال اول نزدیکتر به نظر می رسد. التوبة
آیه 128 - 129
آیه و ترجمه
لَقَدْ جَاءَکمْ رَسولٌ مِّنْ أَنفُسِکمْ عَزیزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ حَریصٌ عَلَیْکم بِالْمُؤْمِنِینَ

رَءُوفٌ رَّحِيمٌ(128)
فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسبىَ اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكلْت وَ هُوَ رَب الْعَرْشِ الْعَظِيمِ(129)
ترجمه :128 - رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است ، و اصرار به هدایت شما دارد و نسبت به مؤ منان رئوف و مهربان است .
129 - اگر آنها روی (از حق) بگردانند (نگران مباش) بگو خداوند مرا کفایت می کند هیچ معبودی جز او نیست ، بر او توکل کردم و او پروردگار عرش بزرگ است .
تفسیر :آخرین آیات قرآن مجید
آیات فوق که به گفته بعضی از مفسران ، آخرین آیاتی است که بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده است ، و با آن سوره برائت پایان می پذیرد، در واقع اشاره ای است به تمام مسائلی که در این سوره گذشت .
زیرا از یکسو به تمام مردم اعم از مؤ منان و کافران و منافقان گوشزد می کند که سختگیریهای پیامبر و قرآن و خشونتهای ظاهری که نمونه هائی از آن در این سوره بیان شد، همه به خاطر عشق و علاقه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به هدایت و تربیت و تکامل آنها است .
و از سوی دیگر به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز خبر می دهد که از سرکشی ها تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 206
و عصیانهای مردم که نمونه های زیادی از آن نیز در این سوره گذشت نگران و ناراحت نباشد و بداند که در هر حال خداوند پشتیبان و یار و یاور او است .
لذا در نخستین آیه ، روی سخن را به مردم کرده ، می گوید: ((پیامبری از خودتان به سوی شما آمد))! (لقد جائکم رسول من انفسکم).
مخصوصا اینکه بجای ((منکم)) در این آیه ((من انفسکم)) آمده است .
اشاره به شدت ارتباط پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با مردم است ، گوئی پاره ای از جان مردم و از روح جامعه در شکل پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ظاهر شده است .
به همین دلیل تمام دردهای آنها را می داند، از مشکلات آنان آگاه است ، و در ناراحتیها و غمها و اندوهها با آنان شریک می باشد، و با این حال تصور نمی شود سخنی جز به نفع آنها بگوید و گامی جز در راه آنها بردارد، و این در واقع نخستین وصفی است که در آیه فوق برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ذکر شده است .
و عجب اینکه گروهی از مفسران که تحت تاثیر تعصبات نژادی و عربی بوده اند گفته اند مخاطب در این آیه نژاد عرب است ! یعنی پیامبری از

این نژاد، به سوی شما آمد!.
به عقیده ما این بدترین تفسیری است که برای آیه فوق ذکر کرده اند، زیرا می دانیم چیزی که در قرآن از آن سخنی نیست ، مساله ((نژاد)) است ، همه جا خطابات قرآن با ((یاایهاالناس)) و ((یا ایها الذین آمنوا)) و امثال آنها شروع می شود، و در هیچ موردی ((یا ایها العرب)) و ((یا قریش)) و مانند آن وجود ندارد.
به علاوه ذیل آیه که می گوید: ((بالمؤ منین رؤ ف رحیم)) به روشنی این تفسیر را نفی می کند، زیرا در آن سخن از همه مؤ منان است ، از هر قوم و ملت و نژادی که باشند.
جای تاسف است که بعضی از دانشمندان متعصب قرآن را از آن اوج جهانی و بشری فرود آورده ، و می خواهند در محدوده های کوچک نژادی محصور کنند. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 207
به هر حال پس از ذکر این صفت (من انفسکم) به چهار قسمت دیگر از صفات ممتاز پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که در تحریک عواطف مردم و جلب احساساتشان اثر عمیق دارد اشاره می کند.
نخست می گوید: ((هر گونه ناراحتی و زیان و ضرری به شما برسد برای او سخت ناراحت کننده است (عزیز علیه ما عنتم).
یعنی او نه تنها از ناراحتی شما خشنود نمی شود، بلکه بی تفاوت هم نخواهد بود، او به شدت از رنجهای شما رنج می برد، و اگر اصرار بر هدایت شما و جنگهای طاقت فرسای پر زحمت دارد، آن هم برای نجات شما، برای رهائیتان از چنگال ظلم و ستم و گناه و بدبختی است .
دیگر اینکه ((او سخت به هدایت شما علاقمند است))، و به آن عشق می ورزد، (حریص علیکم)
((حرص)) در لغت به معنی شدت علاقه به چیزی است ، و جالب اینکه در آیه مورد بحث به طور مطلق می گوید: ((حریص بر شما است)) نه سخنی از هدایت به میان می آورد و نه از چیز دیگر، اشاره به اینکه به هر گونه خیر و سعادت شما، و به هر گونه پیشرفت و ترقی و خوشبختیان عشق می ورزد (و به اصطلاح حذف متعلق دلیل بر عموم است)
بنابراین اگر شما را به میدانهای پر مرارت جهاد، اعزام می دارد، و اگر منافقان را تحت فشار شدید، می گذارد، همه اینها به خاطر عشق به آزادی ، به شرف ، به عزت و به هدایت شما و پاکسازی جامعه شماست .
سپس به سومین و چهارمین صفت اشاره کرده ، می گوید او نسبت به مؤ منان رؤ ف و رحیم است)) (بالمؤ منین رؤ ف رحیم).
بنابراین هر گونه دستور مشکل و طاقت فرسائی را می دهد (حتی گذشتن از بیابانهای طولانی و سوزان در فصل تابستان ، با گرسنگی و تشنگی ، برای تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 208

مقابله با یک دشمن نیرومند در جنگ تبوک) آن هم یکنوع محبت و لطف از ناحیه او است .
در اینکه رؤ ف و رحیم با هم چه تفاوتی دارد، در میان مفسران گفتگو است ولی به نظر می رسد بهترین تفسیر آن است که رؤ ف اشاره به محبت و لطف مخصوص در مورد فرمانبرداران است ، در حالی که رحیم اشاره به رحمت در مقابل گناهکاران می باشد.
ولی نباید فراموش کرد که این دو کلمه هنگامی که از هم جدا شوند، ممکن است در یک معنی استعمال شود اما به هنگامی که همراه یکدیگر ذکر شوند، احیانا دو معنی متفاوت می بخشند.
در آیه بعد که آخرین آیه سوره است ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را دلداری می دهد که از سرکشیها و عصیانهای مردم ، دلسرد و نگران نشود، می گوید: ((اگر آنها روی از حق بگردانند نگران نباش و بگو خداوند برای من کافی است چرا که او بر هر چیزی توانا است)) (فان تولوا فقل حسبی الله).
((همان خداوندی که هیچ معبودی جز او نیست)) و بنابراین تنها پناهگاه او است (لا اله الا هو).
آری ((من تنها بر چنین معبودی تکیه کرده ام ، و به او دلبسته ام و کارهایم را به او واگذارده ام (علیه توکلت).
((و او پروردگار عرش بزرگ است)) (و هو رب العرش العظیم).
جائی که عرش و عالم بالا و جهان ماوراء طبیعت با آنهمه عظمتی که دارد، در قبضه قدرت او، و تحت حمایت و کفالت او است ، چگونه مرا تنها می گذارد و در برابر دشمن یاری نمی کند؟ مگر قدرتی در برابر قدرتش تاب مقاومت دارد؟ و یا رحمت و عطوفتی بالاتر از رحمت و عطوفت او تصور می شود؟ تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 209
خداوندا هم اکنون که این سوره را به پایان می رسانیم و این سطور را می نگاریم دشمنان ما را احاطه کرده و ملت رشید و قهرمان ما برای بر چیدن ظلم و فساد و استبداد بپاخاسته است ، یکپارچگی بی نظیر و اتحادی که هیچگاه تصور نمی شد در میان همه صفوف و قشرها بدون استثناء پیدا شده ، حتی کودکان و خردسالان نیز در این مبارزه شریکند، و هیچکس از هیچ نوع فداکاری مضایقه ندارد.
پروردگارا تو همه اینها را می دانی ، و می بینی و تو کانون مهر و محبتی ، و تو به مجاهدان وعده پیروزی داده ای ، نصرت و یاریت را نزدیک کن ، و پیروزی نهائی را به ما مرحمت فرما، و این تشنگان و شیفتگان را با زلال ایمان و عدل و آزادی سیراب فرما. انک علی کل شی قدیر.
((پایان تفسیر سوره توبه))

تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 210
َسوره یونس (علیه السلام)
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و 109 آیه است تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 211
بسم الله الرحمن الرحیم تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 212
محتوی و فضیلت این سوره
این سوره که از سوره های مکی است ، و به گفته بعضی از مفسران بعد از سوره اسراء و قبل از سوره هود نازل شده است همانند بسیاری از سوره های مکی روی چند مساءله اصولی و زیر بنائی تکیه می کند، که از همه مهمتر مساءله ((مبدء)) و ((معاد)) است .
منتها نخست از مساءله وحی و مقام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سخن می گوید، سپس به نشانه هائی از عظمت آفرینش که نشانه عظمت خدا است می پردازد، بعد، مردم را به ناپایداری زندگی مادی دنیا و لزوم توجه به سرای آخرت و آمادگی برای آن از طریق ایمان و عمل صالح متوجه می سازد.
و به تناسب همین مسائل قسمتهای مختلفی از زندگی پیامبران بزرگ از جمله نوح و موسی و یونس (علیهماالسلام) را بازگو می کند و به همین مناسبت نام سوره یونس بر آن گذارده شده است .
و باز برای تاءیید مباحث فوق ، سخن از لجاجت و سرسختی بت پرستان به میان می آورد، و حضور و شهود خدا را در همه جا برای آنها ترسیم می کند، و مخصوصا برای اثبات این مساءله از اعماق فطرت آنان که به هنگام مشکلات آشکار می شود و به یاد خدای واحد یکتا می افتند، کمک می گیرد.
و بالاخره برای تکمیل بحثهای فوق در هر مورد مناسبی از بشارت و انذار، بشارت به نعمتهای بی پایان الهی برای صالحان و انذار و بیم دادن طاغیان و گردنکشان ، استفاده می کند.
لذا در روایتی از امام صادق (علیهالسلام) می خوانیم که فرمود: ((من قرء سورة یونس فی کل شهرین او ثلاثة لم یخف علیه ان یکون من الجاهلین و کان یوم تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 213
القیامة من المقربین)): ((کسی که سوره یونس را در هر دو یا سه ماه بخواند بیم آن نمی رود که از جاهلان و بی خبران باشد، و روز قیامت از مقربان خواهد بود)).

این به خاطر آن است آیات هشدار دهنده و بیدار کننده در این سوره فراوان است ، و اگر با دقت و تاءمل خوانده شود، تاریکی جهل را از روح آدمی بر طرف می کند، و اثر آن حد اقل چند ماهی در وجود او خواهد بود، و هرگاه علاوه بر درک و فهم محتوای سوره ، به آن نیز عمل کند، به طور یقین روز رستاخیز در زمره مقربان قرار خواهد گرفت .
شاید نیاز به یادآوری نداشته باشد که فضائل سوره ها همانگونه که سابقا هم گفته ایم ، تنها با تلاوت آیات ، بدون درک معنی ، و بدون عمل به محتوای آن فراهم نمی گردد، زیرا تلاوت ، مقدمه فهم است ، و فهم مقدمه عمل !. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 214
آیه 1 - 2
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
الر تِلْک ءَایَت الْکِتَبِ الْحَکِیمِ(1)
أَ کانَ لِلنَّاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَیْنَا إِلی رَجُلٍ مِّنهُمْ أَنْ أَنذِرِ النَّاس وَ بَشرِ الَّذِینَ ءَامَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِندَ رَبهِمْ قَالَ الْکفِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسحِرٌ مُّبِینٌ(2)
ترجمه :بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - الر - آن آیات کتاب حکیم است .
2 - آیا این برای مردم موجب شگفتی است که به یکی از آنها وحی فرستادیم که مردم را انذار کن و به کسانی که ایمان آورده اند بشارت ده که برای آنها پاداشهای مسلم نزد پروردگارشان (و سابقه نیک) است (اما) کافران گفتند این ساحر آشکاری است .
تفسیر :رسالت پیامبر
در این سوره بار دیگر با حروف مقطعه قرآن روبرو می شویم که به صورت الف و لام و راء ذکر شده است ، و ما در آغاز سوره بقره و سوره آل عمران و اعراف به اندازه کافی در تفسیر این گونه حروف سخن گفته ایم و به خواست خدا در آینده نیز در موارد مناسب بحث خواهیم کرد و نیز مطالب تازه ای بر آن خواهیم افزود. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 215
به دنبال آن نخست اشاره به عظمت آیات قرآن کرده ، می گوید: ((آنها آیات کتاب حکیم است)) (تلک آیات الکتاب الحکیم).
تعبیر به ((آنها)) (اسم اشاره بعید) به جای هذه ((اینها)) (اسم اشاره به نزدیک) که نظیر آن در آغاز سوره بقره نیز آمده است ، از تعبیرات لطیف قرآن محسوب می شود، و کنایه از عظمت و والا بودن مفاهیم قرآن است .
زیرا مطالب پیش پا افتاده و ساده را غالبا با اسم اشاره نزدیک می آورند، اما مطالب مهمی که در سطح بالا و گوئی بر فراز آسمانها در یک افق عالی قرار گرفته ، با اسم اشاره دور بیان می کنند، و اتفاقا در تعبیرات

روزمره ، ما نیز از این تعبیر استفاده می کنیم ، و برای عظمت اشخاص هر چند در حضورشان بوده باشیم ((آن جناب)) یا ((آن حضرت)) می گوئیم ، نه این جناب و این حضرت ، ولی به هنگام تواضع کلمه ((اینجانب)) را به کار می بریم .
توصیف کتاب آسمانی یعنی قرآن به ((حکیم)) اشاره به این است که آیات قرآن دارای آنچنان استحکام و نظم و حسابی است که هر گونه باطل و خرافه و هزل را از خود دور می سازد، جز حق نمی گوید و جز به راه حق دعوت نمی کند.
آیه دوم به تناسب اشاره ای که در آیه قبل به قرآن مجید و وحی آسمانی شده ، یکی از ایرادات مشرکان را نسبت به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بیان می کند، همان اشکالی که به طور مکرر در قرآن مجید آمده و تکرارش نشان می دهد از ایرادات مکرر مشرکان بوده است و آن اینکه چرا وحی آسمانی از ناحیه خدا بر انسانی نازل شده ، چرا فرشته ای ماءموریت این رسالت بزرگ را به عهده نگرفته است ؟! قرآن در پاسخ اینگونه سؤ الات می گوید: ((آیا تعجبی برای مردم دارد که ما وحی به مردی از آنان فرستادیم)) (اکان للناس عجبا ان اوحینا الی رجل منهم)
در واقع جواب ایراد آنها با کلمه ((منهم)) (از جنس آنان) داده شده است
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 216
یعنی اگر رهبر و راهنما، همجنس پیروانش باشد و دردهای آنها را بداند و از نیازهایشان آگاه گردد جای تعجب نیست ، تعجب در این است که از غیر جنس آنها باشد که بر اثر نا آگاهی از وضعشان نتواند آنها را رهبری کند.
سپس به محتوای این وحی آسمانی اشاره کرده ، آنرا در دو چیز خلاصه می کند:
نخست اینکه به او وحی فرستادیم که ((مردم را انذار کند و از عواقب کفر و گناه بترساند)) (ان انذر الناس).
دیگر اینکه ((به افراد با ایمان بشارت ده که برای آنان در پیشگاه خدا قدم صدق است)) (و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم).
در اینکه منظور از قدم صدق چیست ؟ در میان مفسران بحث است ، اما روی هم رفته یکی از سه تفسیر (یا هر سه با هم) برای آن قابل قبول است .
نخست اینکه اشاره به آن است که ایمان ((سابقه فطری)) دارد و در حقیقت مؤ منان با ابراز ایمان ، مقتضای فطرت خود را تصدیق و تاءکید کرده اند (زیرا یکی از معانی قدم ، سابقه است) چنانکه می گویند لفلان قدم فی الاسلام - او قدم فی الحرب (یعنی : فلانکس در اسلام یا در جنگ و مبارزه ، سابقه دارد).
دوم اینکه اشاره به مساءله معاد و نعمتهای آخرت باشد، زیرا یکی از

معانی قدم ، مقام و منزلة است (به تناسب اینکه انسان با پای خود به منزلگاهش وارد می شود) یعنی برای افراد با ایمان مقام و منزله ثابت و مسلمی در پیشگاه خدا است که هیچ چیز نمی تواند آنرا تغییر دهد و دگرگون سازد.
سوم اینکه قدم به معنی پیشوا و رهبر است ، یعنی برای مؤ منان پیشوا و رهبری صادق فرستاده شده است .
روایات متعددی که در تفاسیر شیعه و اهل تسنن در ذیل این آیه وارد شده و قدم صدق را به شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یا ولایت علی (علیهالسلام) تفسیر کرده است ، مؤ ید تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 217
همین معنی است .
و همانگونه که گفتیم ممکن است بشارت به همه این امور، هدف از تعبیر فوق بوده باشد.
باز در پایان آیه به یکی از اتهاماتی که مشرکان کرارا برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ذکر می کردند اشاره کرده ، می گوید: ((کافران گفتند این مرد ساحر آشکاری است)) (قال الکافرون ان هذا لساحر مبین).
کلمه ((ان)) و ((لام تاءکید)) و صفت ((مبین))، همه نشانه تاءکیدی است که آنها روی این تهمت داشتند و تعبیر به ((هذا)) (اسم اشاره به نزدیک) برای این بوده که مقام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را تحقیر کنند.
اما اینکه چرا نسبت سحر به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می دادند روشن است ، زیرا در برابر سخنان اعجازآمیز و برنامه های و قوانین درخشان و سایر معجزاتش پاسخ قانع کننده ای نداشتند، جز اینکه فوق العادگی آنرا با سحر تفسیر کنند، و به این صورت ، پرده جهل و بی خبری ، برای ساده لوحان ، روی آن بیفکنند.
اینگونه تعبیرها که از ناحیه دشمنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) صادر می شد خود دلیل روشنی است بر اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کارهای خارق العاده ای داشته که افکار و دلها را به سوی خود جذب می کرده است ، مخصوصا تکیه کردن روی سحر در مورد قرآن مجید خود گواه زنده ای بر جاذبه فوق العاده این کتاب آسمانی است که آنها برای اغفال مردم آنرا زیر پرده سحر می پوشاندند.
به خواست خدا در ذیل آیات مناسب باز در این باره سخن خواهیم گفت .
یونس
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 218
آیه 3 - 4
آیه و ترجمه

إِنَّ رَبَّكمُ اللّهُ الّذِی خَلَقَ السمَوَتِ وَ الاَرْض فی سِتَّةِ أَیَّامٍ ثمَّ استَوَی عَلی الْعَرْشِ یُدَبِّرُ الاَمْرَ مَا مِن شفِیعٍ إِلا مِن بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِکمُ اللَّهُ رَبُّکمْ فَاعْبُدُوهُ أَ فَلا تَذَکَّرُونَ(3)
إِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً وَعْدَ اللَّهِ حَقاًّ إِنَّهُ یَبْدَؤُا الخَْلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ لِیَجْزِی الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ بِالْقِسطِ وَ الَّذِینَ کفَرُوا لَهُمْ شرَابٌ مِّنْ حَمِیمٍ وَ عَذَابٌ أَلِیمُ بِمَا کانُوا یَکْفُرُونَ(4) ترجمه :3 - پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید سپس بر تخت (قدرت) قرار گرفت و به تدبیر کار (جهان) پرداخت ، هیچ شفاعت کننده ای جز به اذن او وجود ندارد، این است خداوند پروردگار شما، پس او را پرستش کنید، آیا متذکر نمی شوید؟!
4 - بازگشت همه شما به سوی او است خداوند وعده حقی فرموده ، او خلق را آغاز کرد سپس آنرا باز می گرداند، تا کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند به عدالت جزا دهد و برای کسانی که کافر شدند نوشیدنی از مایع سوزان است و عذاب دردناکی بخاطر آنکه کفر می ورزیدند.
تفسیر :خداشناسی و معاد
قرآن پس از اشاره به مسئله وحی و نبوت در نخستین آیات این سوره ، به

سراغ دو اصل اساسی تعلیمات همه انبیاء یعنی ((مبداء)) و ((معاد)) می رود، و در دو آیه فوق این دو اصل مهم را در ضمن عباراتی کوتاه و گویا بیان .
نخست می گوید: ((پروردگار شما همان خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید)) (ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام).
همانگونه که سابقا هم اشاره کرده ایم کلمه ((یوم)) در لغت عرب و ((روز)) در فارسی و معادل آن در سایر لغات در بسیاری مواقع به معنی دوران استعمال می شود چنانکه می گوئیم : روزی در کشور ما استبداد حکومت می کرد، ولی اکنون در پرتو انقلاب روز آزادی است ، یعنی دورانی استبداد بود و پس از پایان استبداد دوران رهائی مردم رسیده است .
بنابراین مفهوم جمله فوق این می شود که پروردگار آسمان و زمین را در شش دوران آفریده است و چون درباره این دورانهای ششگانه سابقا سخن گفته ایم از تکرار آن خودداری می کنیم .
سپس اضافه می کند: ((خداوند پس از آفرینش جهان زمام امور آنها را در دست گرفت)) (ثم استوی علی العرش).
((همه کارهای جهان به فرمان او است ، و همه چیز در قبضه تدبیرش))

(یدبر الامر).
کلمه ((عرش)) گاهی به معنی ((سقف))، و گاهی به معنی چیزی که دارای سقف است ، و زمانی به معنی تخته ای بلند پایه می آید، این معنی اصلی آن است اما معنی کنائی آن همان قدرت است ، چنان که میگوئیم فلان شخص بر تخت نشست ، و یا پایه های تختش فرو ریخت ، و یا او را از تخت به زیر آوردند، همه اینها کنایه از قدرت یافتن و یا از دست دادن قدرت است در حالی که ممکن است اصلا تختی تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 220
در کار نبوده باشد، به همین دلیل ((استوی علی العرش)) به معنی این است که خداوند زمام امور جهان را بر دست گرفت .
((تدبر)) از ماده ((تدبیر)) در اصل از ((دبر)) (بر وزن ابر) به معنی پشت سر و عاقبت چیزی است بنابراین تدبیر به معنی بررسی کردن عواقب کارها، و مصالح را سنجیدن و بر طبق آن عمل نمودن است . پس از آنکه روشن شد خالق و آفریدگار ((الله)) است و زمام اداره جهان هستی به دست او است و تدبیر همه امور به فرمان او می باشد معلوم است که بتها این موجودات بی جان و عاجز و ناتوان هیچگونه نقشی در سرنوشت انسانها نمی توانند داشته باشند لذا در جمله بعد می فرماید: ((هیچ شفاعت کننده ای جز به اذن و فرمان او وجود ندارد)) (ما من شفیع الا من بعد اذنه).
آری ((این چنین است ((الله)) پروردگار شما، او را باید پرستش کنید نه غیر او)) (ذلکم الله ربکم فاعبدوه).
((آیا با این دلیل روشن متذکر نمی شوید؟)) (افلا تذکرون).
در آیه بعد همانگونه که اشاره کردیم سخن از معاد می گوید و در جمله های کوتاهی هم اصل این مسئله و هم دلیل ، و هم هدف آن را بیان می دارد.
نخست می گوید: ((بازگشت همه شما به سوی خدا است)) (الیه مرجعکم جمیعا).
سپس روی این مساءله مهم تکیه و تاءکید کرده اضافه می کند: ((این وعده تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 221
قطعی خداوند است)) (وعد الله حقا).
بعد با این عبارت اشاره به دلیل آن کرده ، می گوید: ((خداوند آفرینش را آغاز کرد و سپس تجدید می کند.)) (انه یبدوا الخلق ثم یعیده).
یعنی آنها که در معاد تردید دارند باید آغاز خلقت را بنگرند، کسی که جهان را در آغاز ایجاد کرد توانائی اعاده آن را دارد، این استدلال به صورت دیگری در سوره ((اعراف)) آیه 29 ضمن یک جمله کوتاه بیان شده است کما بداءکم تعودون : ((همانگونه که شما را در آغاز ایجاد کرد باز می

گرداند)) که شرح آن در تفسیر سوره اعراف گذشت .
آیات مربوط به معاد در قرآن نشان می دهد که علت عمده تردید مشرکان و مخالفان ، این بوده که در امکان چنین چیزی تردید داشته اند و با تعجب سؤ ال می کردند آیا این استخوانهای پوسیده و خاک شده بار دیگر لباس حیات و زندگی در بر می کند و به شکل نخست باز می گردد؟ لذا قرآن نیز روی همین مساءله ((امکان)) انگشت گذارده و می گوید: فراموش نکنید آن کسی که جهان را از نو سامان می بخشد و مردگان را زنده می کند همان آفریدگاری است که در آغاز چنین کرده است .
سپس سخن از هدف معاد به میان می آید که این برنامه ((برای آن است که خداوند افرادی را که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند به عدالت پاداش دهد))، بی آنکه کوچکترین اعمال آنها از نظر لطف و مرحمت او مخفی و بی اجر بماند (لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات بالقسط).
((و آنها که راه کفر و انکار پوئیدند و طبعا عمل صالحی نیز نداشتند (زیرا ریشه عمل خوب اعتقاد خوب است) مجازات دردناک ، و نوشیدنی از آب گرم و سوزان و عذاب الیم به خاطر کفرشان در انتظارشان است)). (و الذین کفروا لهم شراب من حمیم و عذاب الیم بما کانوا یکفرون). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 222
نکته ها
در اینجا به دو نکته باید توجه داشت
1 - با اینکه خداوند مکان و محلی ندارد و مخصوصا با توجه به اینکه در این جهان نیز همه جا هست و از ما به ما نزدیکتر است موجب شده که مفسران در تفسیر الیه مرجعکم جمیعا در آیه فوق و آیات دیگر قرآن تفسیرهای گوناگون کنند.
گاهی گفته می شود منظور این است به سوی پاداش و جزای خدا باز می گردید.
و شاید بعضی از جاهلان این تعبیر را دلیلی بر تجسم خداوند در قیامت بدانند که بطلان این عقیده واضحتر از آن است که نیاز به بیان داشته باشد.
اما آنچه با دقت در آیات قرآن به دست می آید این است که عالم حیات و زندگی همچون کاروانی است که از جهان عدم به حرکت در آمده ، و در مسیر بی انتهای خود به سوی بی نهایت که ذات پاک خدا است پیش می رود، هر چند مخلوقات محدودند و محدود هرگز بی نهایت نخواهد شد ولی سیر او به سوی تکامل نیز متوقف نمی گردد، حتی پس از قیام قیامت باز این سیر تکاملی ادامه می یابد (چنانکه در بحث معاد شرح داده ایم).
قرآن می گوید یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا: ((ای انسان تو با تلاش و کوشش به سوی پروردگارت پیش می روی)).

و نیز می گوید ((یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک)): ((ای روحی که در پرتو ایمان و عمل صالح به سر حد آرامش و اطمینان رسیده ای به سوی پروردگارت باز گرد)).
و از آنجا که آغاز این حرکت از ناحیه آفریدگار شروع شده و نخستین جرقه حیات از او پدید آمده و این حرکت تکاملی نیز به سوی او است تعبیر به
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 223
((رجوع)) و بازگشت شده است .
کوتاه سخن اینکه این گونه تعبیرها علاوه بر اینکه اشاره به آغاز حرکت عمومی موجودات از ناحیه خدا است هدف و مقصد این حرکت را که ذات پاک او است نیز مشخص می کند.
و با توجه به اینکه تقدیم کلمه ((الیه)) دلیل انحصار است روشن می شود که هیچ وجودی جز ذات پاک او نمی تواند مقصد حرکت تکاملی انسان باشد نه بتها و نه هیچ مخلوق دیگر، زیرا همه اینها محدودند و مسیر انسان یک مسیر نامحدود است .
2 - ((قسط)) در لغت به معنی پرداختن سهم دیگری است و لذا مفهوم دادگری در آن نهفته است ، جالب اینکه در آیه فوق این کلمه تنها در مورد کسانی که عمل صالح دارند و پاداش نیک دریافت می کنند گفته شده ، ولی در مورد کیفر بدکاران عنوان نشده است ، این به خاطر آن است که مجازات و کیفر شکل در آمد و سهمیه ندارد، و به تعبیر دیگر کلمه قسط تنها متناسب پاداش نیک است نه مجازات . یونس
آیه 5 - 6
آیه و ترجمه
هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشمْسِ ضِیَاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السنِینَ وَ الْحِسابِ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِک إِلا بِالْحَقِّ یُفَصلُ الاَیَتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ(5) إِنَّ فی اخْتِلَفِ الَّیْلِ وَ النهَارِ وَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فی السمَوَتِ وَ الاَرْضِ لاَیَتٍ لِّقَوْمٍ یَتَّقُونَ(6)
ترجمه :5 - او کسی است که خورشید را روشنائی و ماه را نور قرار داد، و برای آن منزلگاه هائی مقدر کرد تا عدد سالها و حساب (کارها) را بدانید، خداوند این را جز به حق نیافریده او آیات (خود را) برای گروهی که اهل دانشند شرح می دهد.
6 - مسلما در آمد و شد شب و روز و آنچه خداوند در آسمانها و زمین آفریده آیات (و نشانه هائی) است بر آنها که پرهیزکارند (و گناه چشم دلشان را نابینا نکرده است). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 224
تفسیر :گوشه ای از آیات عظمت خدا
در آیات گذشته اشاره کوتاهی به مساءله مبداء و معاد شده بود، ولی از این آیات به بعد این دو مساءله اصولی که مهمترین پایه دعوت انبیاء بوده

است به طور مشروح مورد بحث قرار می گیرد و به تعبیر دیگر آیات آینده نسبت به گذشته از قبیل تفصیل و اجمال است .
نخستین آیه مورد بحث اشاره به قسمتهائی از آیات عظمت خدا در جهان آفرینش کرده می گوید: ((او کسی است که خورشید را ضیاء و روشنی و قمر را نور قرار داد)) (هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا).
خورشید با نور عالمگیرش نه تنها بستر موجودات را گرم و روشن می سازد بلکه در تربیت گیاهان و پرورش حیوانات سهم عمده و اساسی دارد، و اصولا هر حرکت و جنبشی در کره زمین وجود دارد حتی حرکت بادها و امواج دریاها و جریان رودها و آبشارها - اگر درست دقت کنیم از برکت نور آفتاب است ، و اگر روزی این اشعه حیاتبخش از کره خاکی ما قطع شود در فاصله کوتاهی تاریکی و سکوت و مرگ همه جا را فرا خواهد گرفت .
ماه با نور زیبایش چراغ شبهای تار ما است ، نه تنها شبروان را در بیابانها رهبری می کند بلکه روشنائی ملائمش برای همه ساکنان زمین مایه آرامش و نشاط است .
سپس به یکی دیگر از آثار مفید وجود ماه اشاره کرده می گوید: ((خداوند برای آن منزلگاه هائی مقدر کرد تا شماره سالها و حساب زندگی و کار خویش را بدانید)) (و قدره منازل لتعلموا عدد السنین و الحساب).
یعنی اگر می بینید ماه از نخستین شب که هلال باریکی بیش نیست رو به افزایش تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 225
می رود تا حدود نیمه ماه و از آن پس تدریجا نقصان می یابد تا یکی دو روز آخر ماه بعد در تاریکی محاق فرو می رود و بار دیگر به شکل هلال ظاهر می گردد، و همان منزلگاه های پیشین را طی می کند، این دگرگونی عبث و بیهوده نیست ، بلکه یک تقویم بسیار دقیق و زنده طبیعی است که عالم و جاهل می توانند آن را بخوانند و حساب تاریخ کارها و امور زندگی خود را نگهدارند و این اضافه بر نوری است که ماه به ما می بخشد.
سپس اضافه می کند این آفرینش و این گردش مهر و ماه سرسری و از بهر بازیگری نیست ((خداوند آن را نیافریده است مگر به حق)) (ما خلق الله ذلک الا بالحق).
و در پایان آیه تاءکید می کند که ((خدا آیات و نشانه های خود را برای آنها که می فهمند و درک می کنند شرح می دهد)) (یفصل الایات لقوم یعلمون).
اما بیخبران بی بصر چه بسیار از کنار همه این آیات و نشانه های پروردگار می گذرند و کمترین چیزی از آن درک نمی کنند.
در آیه دوم به قسمتی دیگر از نشانه ها و دلائل وجودش در آسمان و زمین پرداخته می گوید: ((در آمد و شد شب و روز و آنچه خداوند در آسمان و زمین آفریده است نشانه هائی است برای گروه پرهیزکاران)) (ان فی

اختلاف اللیل و النهار و ما خلق الله فی السموات و الارض لایات لقوم یتقون).
نه تنها خود آسمانها و زمین از آیات خدا است بلکه تمام ذرات موجوداتی که در آنها وجود دارد هر یک آیتی و نشانه ای محسوب می شود، اما تنها کسانی آنها را درک می کنند که در پرتو تقوا و پرهیز از گناه ، صفای روح و روشن بینی یافته ، تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 226
و می توانند چهره حقیقت و جمال یار را ببینند.
نکته ها
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - در اینکه میان ((ضیاء)) و ((نور)) چه تفاوتی است مفسران گفتگوی فراوان دارند بعضی هر دو را مترادف و به یک معنی دانسته اند، و بعضی گفته اند ((ضیاء)) که در مورد، نور خورشید در آیه فوق به کار رفته همان نور قوی است ، اما کلمه نور که درباره ماه به کار رفته نور ضعیفتر است .
سومین نظر در این باره این است که ((ضیاء)) به معنی نور ذاتی است ولی ((نور)) مفهوم اعمی دارد، که ذاتی و عرضی را هر دو شامل می شود، بنابراین تفاوت تعبیر در آیه فوق اشاره به این نکته است که خداوند خورشید را منبع جوشش نور قرار داد در حالی که نور ماه جنبه اکتسابی دارد و از خورشید سرچشمه می گیرد.
این تفاوت با توجه به پاره ای از آیات قرآن صحیحتر به نظر می رسد زیرا در آیه 16 سوره نوح می خوانیم : ((و جعل القمر فیهن نورا و جعل الشمس سراجا)) و در آیه 61 سوره فرقان می خوانیم : ((و جعل فیها سراجا و قمرا منیرا)) با توجه به اینکه ((سراج)) (چراغ) نور از خودش پخش می کند و منبع و سرچشمه نور است و خورشید در دو آیه فوق تشبیه به سراج شده است روشن می شود که در آیات مورد بحث نیز این تفاوت بسیار متناسب است .
2 - در اینکه آیا ((ضیاء)) جمع است یا مفرد در میان اهل ادب و نویسندگان لغت اختلاف است . بعضی مانند نویسنده کتاب ((قاموس)) آن را مفرد دانسته اند، ولی بعضی دیگر مانند ((زجاج)) ((ضیاء)) را جمع ((ضوء)) می دانند، نویسنده تفسیر ((المنار)) و تفسیر ((قرطبی)) نیز این معنی را پذیرفته اند و مخصوصا ((المنار)) بر اساس آن استفاده خاصی از آیه کرده است و می گوید: ذکر ضیاء به صورت جمع در قرآن در مورد نور آفتاب اشاره به چیزی است که علم امروز پس از قرنها آن را اثبات کرده است و آن اینکه نور آفتاب مرکب از هفت نور تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 227
و یا به تعبیر دیگر هفت رنگ است ، همان رنگهائی که در رنگین کمان ، و به هنگام عبور نور از منشورهای بلورین دیده می شود.
ولی جای این سؤ ال باقی می ماند که مگر نور ماه - هر چند ضعیفتر است

- مرکب از رنگهای مختلف نیست ؟.
3 - در اینکه مرجع ضمیر ((قدره منازل)) (برای آن منزلگاه هائی قرار داد) تنها ماه است و یا ماه و خورشید هر دو را شامل می شود باز در میان مفسران گفتگو است بعضی معتقدند که این ضمیر گرچه مفرد است اما به هر دو باز می گردد و نظیر آن در ادبیات عرب کم نیست .
انتخاب این نظر به خاطر آن است که نه تنها ماه بلکه خورشید هم منزلگاه هائی دارد و هر وقت در برج مخصوصی است و همین اختلاف برجها مبداء پیدایش تاریخ و ماه های شمسی است .
ولی انصاف این است که ظاهر آیه نشان می دهد که این ضمیر مفرد تنها به ((قمر)) که نزدیک آن است باز می گردد و این خود نکته ای دارد، زیرا:
اولا - ماههائی که در اسلام و قرآن به رسمیت شناخته شده ماههای قمری است .
و ثانیا - ماه کره ای است متحرک و منزلگاههائی دارد و اما خورشید در وسط منظومه شمسی قرار گرفته و حرکتی در مجموع این منظومه ندارد، و این اختلاف برجها و سیر خورشید در صور فلکی دوازده گانه که از ((حمل)) شروع می شود و به ((حوت)) ختم می گردد به خاطر حرکت خورشید نیست بلکه به خاطر حرکت زمین به دور خورشید است و این گردش زمین سبب می شود که خورشید را هر ماه روبروی یکی از صور فلکی دوازده گانه ببینیم ، بنابراین خورشید منزلگاههای مختلف ندارد بلکه تنها ماه دارای منزلگاهها است . (دقت کنید).
آیه فوق در حقیقت اشاره به یکی از مسائل علمی مربوط به کرات آسمانی تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 228
می کند، که در آن زمان از نظر علم و دانش بشر پوشیده بود و آن اینکه ماه دارای حرکت است و اما خورشید حرکتی ندارد.
4 - در آیات فوق آمد و شد شب و روز یکی از نشانه های خدا شمرده شده است ، و این به خاطر آن است که اگر نور آفتاب یکنواخت و به طور مداوم بر زمین می تابید مسلما درجه حرارت در زمین به قدری بالا می رفت که قابل زندگی نبود (مانند حرارت سوزان ماه در روزهایش که به اندازه 15 شبانه روز زمین طولانی است) و همچنین اگر شب به طور مستمر ادامه می یافت همه چیز از شدت سرما می خشکید (همانند شبهای طولانی ماه) ولی خداوند این دو را پشت سر یکدیگر قرار داده تا بستر حیات و زندگی را در کره زمین آماده و مهیا سازد.
نقش عدد و حساب و تاریخ و سال و ماه در نظام زندگی بشر و پیوندهای اجتماعی و کسب و کار بر همه کس روشن و آشکار است .
5 - مساءله عدد و حساب که در آیات فوق به آن اشاره شده در واقع یکی از مهمترین مسائل زندگی بشر در تمام زمینه ها است .

می دانیم اهمیت یک موهبت هنگامی آشکار می شود که زندگی را بدون آن مورد مطالعه و بررسی قرار بدهیم ، روی این حساب ، فکر کنید اگر یک روز تاریخ (امتیاز روزها، ماهها و سالها) از زندگی بشر برداشته شود و مثلا نه روزهای هفته روشن باشد و نه روزهای ماه و نه شماره ماهها و سالها، در این موقع تمام مسائل تجاری ، اقتصادی ، سیاسی و هر گونه قرار داد و برنامه زمان بندی شده به هم می ریزد، و هیچ کاری نظم و انضباطی به خود نخواهد گرفت ، حتی وضع کشاورزی ، دامداری و صنایع تولیدی نیز دچار هرج و مرج می شود.
اما از آنجا که خداوند، انسان را برای یک زندگی سعادتبخش ، و تواءم

با نظام ، آفریده ، وسائل آنرا نیز در اختیارش گذاشته است .
درست است که انسان با یک تاریخ قرار دادی می تواند کارهای خود را تا حدودی منظم سازد، ولی اگر بر پایه یک میزان طبیعی استوار نباشد نه عمومیت پیدا می کند و نه چندان قابل اعتماد است .
گردش ماه و خورشید (یا صحیحتر زمین به دور خورشید) و منزلگاههائی که دارند یک تقویم طبیعی را پی ریزی می کند که همه جا و برای همه کس روشن و قابل اعتماد است .
همانطور که مقدار شبانه روز که یک واحد کوچک تاریخی است ، بر اثر یک عامل طبیعی یعنی حرکت زمین به دور خود به وجود می آید، ماه و سال نیز باید متکی به یک گردش طبیعی باشد، و به این ترتیب حرکت ماه به دور کره زمین یک واحد بزرگتر (ماه که تقریبا مساوی 30 روز است) و حرکت زمین به دور آفتاب واحد عظیمتری یعنی سال را تشکیل می دهد.
گفتیم تقویم اسلامی بر اساس تقویم قمری و گردش ماه است ، درست است که گردش خورشید در برج های دوازده گانه نیز وسیله خوبی برای تعیین ماه های شمسی است ، ولی این تقویم با اینک طبیعی است به درد همه نمی خورد، و تنها دانشمندان نجوم از طریق رصدهای نجومی می توانند، بودن خورشید را در فلان برج تشخیص دهند، به همین دلیل دیگران مجبورند به تقویم هائی که بوسیله همان منجمان تنظیم شده مراجعه کنند.
ولی گردش منظم ماه به دور زمین ، تقویم روشنی به دست می دهد که حتی افراد بی سواد و بیابان گرد نیز قادر به خواندن خطوط و نقوش آن هستند.
توضیح اینکه قیافه ماه هر شب در آسمان به گونه خاصی غیر از شب قبل و بعد است به طوری که در شب در تمام ماه وضع و قیافه ماه در آسمان یکسان نیست ، و اگر کمی در وضع ماه هر شب دقت کنیم کم کم عادت خواهیم کرد که با دقت

تعیین کنیم آن شب ، چندمین شب ماه هست .

ممکن است بعضی تصور کنند از نیمه دوم ماه به بعد منظره های نیمه اول ماه عینا تکرار می شود، و مثلا چهره ماه در شب بیست و یکم درست مانند شب هفتم است ، ولی این یک اشتباه بزرگ است ، زیرا قسمت ناقص ماه در نیمه اول طرف بالا است در حالی که قسمت ناقص در نیمه دوم طرف پائین است و به تعبیر دیگر نوکهای هلال در آغاز ماه به سمت شرق است ، در حالی که نوکهای ماه در اواخر ماه به سمت غرب می باشد، به علاوه ماه در اوائل ماه در سمت غرب دیده می شود، ولی در اواخر بیشتر در سمت شرق و بسیار دیرتر طلوع می کند.
به این ترتیب می توان از شکل ماه با تغییرات تدریجی اش به عنوان یک روز شمار استفاده کرد، و با دقت روزهای ماه را از شکل ماه بدست آورد.
به هر حال ما در این موهبت که نامش را ((نظام تاریخی)) می نامیم ، مدیون این آفرینش الهی هستیم ، و اگر حرکات ماه و خورشید (زمین) نبود، چنان هرج و مرج و ناراحتی در زندگی برای ما پدید می آمد که حسابی برای آن متصور نبود.
زندانیانی که در سلولهای انفرادی و تاریک گرفتار شده اند و زمان را گم کرده اند این سرگردانی و بلاتکلیفی را کاملا احساس کرده اند.
یکی از زندانیانی که در عصر ما حدود یکماه در سلول تاریک انفرادی عمال استبداد گرفتار شده بود نقل می کرد که من برای تشخیص وقت نماز هیچ وسیله ای نداشتم جز اینکه به هنگامی که نهار می آوردند نماز ظهر و عصر می خواندم و به هنگامی که شام می آوردند، نماز مغرب و عشا و نماز صبح را نیز معمولا همراه آوردن صبحانه می خواندم ! برای اینکه روزها را بشمرم حساب وعده های غذا را در نظر می گرفتم ، هر سه وعده غذا را یک روز حساب می کردم ! اما نمی دانم چه شد هنگامی که از زندان بیرون آمدم حساب من با حساب مردم در خارج تفاوت پیدا کرده بود!.
یونس
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 231
آیه 7 - 10
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَ رَضوا بِالحْيَوةِ الدُّنْيَا وَ اطمَأَنُّوا بهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ ءَايَتِنَا غَفِلُونَ(7)
أُولَئک مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كانُوا يَكْسِبُونَ(8)
إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ يهْدِيهِمْ رَبهُم بِإِيمَنهِمْ تَجْرِى مِن تحْتهِمُ الاَنْهَرُ فى جَنَّتِ النَّعِيمِ(9)
دَعْوَاهُمْ فِيهَا سبْحَنَک اللَّهُمَّ وَ تحِيَّتهُمْ فِيهَا سلَمٌ وَ ءَاخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الحْمْدُ للَّهِ رَب الْعَلَمِينَ(10)
ترجمه :7 - آنها که امید لقای ما (و رستاخیز) را ندارند، و به زندگی دنیا

خشنود شدند، و بر آن تکیه کردند، و آنها که از آیات ما غافلند.
8 - (همه) آنها جایگاهشان آتش است به خاطر کارهائی که انجام می دادند.
9 - (ولی) کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خداوند آنها را در پرتو ایمانشان هدایت می کند، از زیر (قصرهای) آنها نهرها، در باغهای بهشت ، جریان دارد.
10 - گفتار (و دعای) آنها در بهشت این است که خداوندا! منزهی تو، و تحیت آنها سلام ، و آخرین سخنشان حمد مخصوص پروردگار عالمیان است .
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 232
تفسیر :بهشتیان و دوزخیان
در آغاز این سوره همانگونه که اشاره شد، قرآن نخست یک بحث اجمالی پیرامون مساءله مبدء و معاد نموده ، سپس به شرح آن پرداخته است ، در آیات قبل شرحی پیرامون مساءله معاد بود، و در آیات مورد بحث شرحی پیرامون معاد، و سرنوشت مردم در جهان دیگر، دیده می شود.
نخست می فرماید: ((کسانی که امید لقای ما را ندارند و به رستاخیز معتقد نیستند و به همین دلیل تنها به زندگی دنیا خشنودند و به آن اطمینان می کنند ...)) (ان الذین لا یرجون لقائنا و رضوا بالحیوة الدنیا و اطمانوا بها).
((و همچنین آنها که از آیات ما غافلند و در آنها اندیشه نمی کنند، تا قلبی بیدار و دلی مملو از احساس مسئولیت پیدا کنند...)) (و الذین هم عن آیاتنا غافلون).
((این هر دو گروه جایگاهشان آتش است ، به خاطر اعمالی که انجام می دهند)) (اولئک ماویهم النار بما کانوا یکسبون).
در حقیقت نتیجه مستقیم عدم ایمان به معاد همان دلبستگی به این زندگی محدود و مقامهای مادی و اطمینان و اتکاء به آن است ، و نتیجه آن نیز آلودگی از نظر عمل و فعالیتهای مختلف زندگی است و پایان آن چیزی جز آتش نخواهد بود.
همچنین غفلت از آیات الهی ، سرچشمه بیگانگی از خدا، و بیگانگی از خدا سرچشمه عدم احساس مسئولیت ، و آلودگی به ظلم و فساد و گناه است .
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 233 ، و سرانجام
آن چیزی جز آتش نمی تواند باشد.
بنابراین هر دو گروه فوق یعنی آنها که ایمان به مبدء یا ایمان به معاد ندارند، مسلما از نظر عمل آلوده خواهند بود و آینده هر دو گروه تاریک است .
این دو آیه بار دیگر این حقیقت را تاءکید می کند که برای اصلاح یک جامعه و نجات آن از آتش ظلم و فساد، تقویت پایه های ایمان به ((خدا)) و

((معاد)) دو شرط ضروری و اساسی است چرا که بدون ایمان به خدا، احساس مسئولیت از وجود انسان برچیده می شود، و بدون توجه به معاد ترس از مجازات از میان خواهد رفت ، و به این ترتیب این دو پایه اعتقادی پایه تمام اصلاحات اجتماعی است .
سپس اشاره به حال گروه دیگری می کند که نقطه مقابل این دو گروه می باشند و می گوید ((کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، خداوند به کمک ایمانشان آنها را هدایت می کند)) (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم).
این نور هدایت الهی که از نور ایمانشان سرچشمه می گیرد، تمام افق زندگانی آنها را روشن می سازد، در پرتو این نور آنچنان روشن بینی پیدا می کنند که جار و جنجالهای مکتبهای مادی ، و وسوسه های شیطانی ، و زرق و برقهای گناه ، و زر و زور، فکر آنها را نمی دزدد، و از راه به بیراهه گام نمی نهند.
این حال دنیای آنها ((و در جهان دیگر خداوند در باغهای پر نعمت بهشت قصرهائی به آنها می بخشد که از زیر آنها نهرهای آب جریان دارد)) (تجری من تحتهم الانهار فی جنات النعیم).
آنها در محیطی مملو از صلح و صفا و عشق به پروردگار و انواع نعمتها به

سر می برند.
هر زمان که جذبه ذات و صفات خدا وجودشان را روشن می سازد، ((می گویند پروردگارا منزه و پاک از هر گونه عیب و نقصی)) (دعویهم فیها سبحانک اللهم)
و هر زمان به یکدیگر می رسند سخن از صلح و صفا می گویند ((و تحیتشان آنجا سلام است)) (و تحیتهم فیها سلام).
و سرانجام هرگاه از نعمتهای گوناگون خداوند در آنجا بهره می گیرند به شکر پرداخته و می گویند: ((حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که پروردگار عالمیان است)) (و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمین).
نکته ها
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - منظور از ملاقات پروردگار که در آیه نخست آمده مسلما ملاقات حسی نیست بلکه منظور علاوه بر ملاقات پاداش و کیفرهای پروردگار، یکنوع شهود باطنی است که انسان در قیامت نسبت به ذات مقدس پیدا می کند، زیرا آیات و نشانه های او را همه جا آشکارتر می بیند و دید و درک تازه ای برای شناختش می یابد
2 - در جمله ((یهدیهم ربهم بایمانهم)) سخن از هدایت انسان در پرتو ایمان به میان آمده است ، این هدایت ، مخصوص به زندگی جهان دیگر

نیست ، بلکه در این جهان نیز انسان مؤ من در پرتو ایمانش از بسیاری اشتباهات و فریبکاریها و لغزشهائی که مولود طمع ، خود خواهی ، هوی و هوس است نجات می یابد، و راه خود را در جهان دیگر به سوی بهشت در پرتو این ایمان پیدا می کند، چنانکه قرآن می گوید: ((یوم تری المؤ منین و المؤ منات یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم)) در آن روز مردان و زنان با ایمان را می بینی که شعاع نورشان تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 235
در پیشاپیش رو، و در طرف راستشان در حرکت است)).
و در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : ان المؤ من اذا خرج من قبره صور له عمله فی صورة حسنة فیقول له انا عملک فیکون له نورا و قائدا الی الجنة : ((هنگامی که مؤ من از قبر خود خارج می شود، اعمالش به صورت زیبائی نمایان می گردد و با او سخن می گوید که من اعمال تواءم و به صورت نوری در می آید که او را به سوی بهشت هدایت می کند!
3 - در آیات فوق تجری من تحتهم الانهار آمده است ، در حالی که در آیات دیگر قرآن ((تجری من تحتها الانهار)) دیده می شود، و به تعبیر دیگر در موارد دیگر می خوانیم که از زیر درختان بهشت نهرها جریان دارد، اما در آیه فوق می خوانیم از زیر پای بهشتیان نهرها جاری است .
این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که حتی قصرهای بهشتیان بر روی نهرها بنا شده ، که لطف و زیبائی فوق العاده ای به آنها می بخشد.
و یا اشاره به اینکه نهرهای بهشتی به فرمان آنها هستند و در قبضه قدرتشان می باشد، چنانکه در سرگذشت فرعون می خوانیم که می گفت الیس لی ملک مصر و هذه الانهار تجری من تحتی : ((آیا حکومت مصر در اختیار من نیست و این نهرها به فرمان من جریان ندارند)).
این احتمال نیز داده شده است که کلمه ((تحت)) به معنی ((بین ایدی)) باشد یعنی در مقابل آنها نهرهای آب جریان دارد.
4 - جالب توجه اینکه در آخرین آیه مورد بحث اشاره به سه حالت و یا سه نعمت و لذت بزرگ بهشتیان شده است :
حالت نخست توجه به ذات پاک پروردگار و لذتی که از این توجه به آنها تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 236
دست می دهد که قابل مقایسه با هیچ لذتی نیست .
حالت دوم لذتی است که بر اثر تماس داشتن با مؤ منان دیگر در آن محیط پر از صلح و تفاهم پیدا می شود که بعد از لذت توجه به خدا از همه چیز برتر است .
حالت سوم لذتی است که از انواع نعمتهای بهشتی به آنها دست می دهد و باز آنها را متوجه به خدا می سازد، و حمد و سپاس او را می گویند (دقت کنید). یونس

آیه 11 - 12
آیه و ترجمه
وَ لَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشرَّ استِعْجَالَهُم بِالْخَيرِ لَقُضىَ إِلَيهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فى طغْيَنِهِمْ يَعْمَهُونَ(11)
وَ إِذَا مَس الانسنَ الضرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِداً أَوْ قَائماً فَلَمَّا كَشفْنَا عَنْهُ ضرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلى ضرٍّ مَّسهُ كَذَلِک زُيِّنَ لِلْمُسرِفِينَ مَا كانُوا يَعْمَلُونَ(12)
ترجمه :11 - اگر همانگونه که مردم در بدست آوردن خوبیها عجله دارند، خداوند (به کیفر اعمالشان) مجازاتشان کند عمرشان به پایان می رسد (و همگی نابود خواهند شد) ولی آنها که امید لقای ما را ندارند بحال خودشان رها می کنیم تا در طغیانشان سرگردان شوند.
12 - و هنگامی که به انسان زیان (و ناراحتی) برسد ما را (در همه حال) در حالی که به پهلو خوابیده ، یا نشسته ، یا ایستاده است می خواند، اما هنگامی که ناراحتی او را بر طرف ساختیم چنان می رود که گوئی هرگز ما را برای حل مشکلی که به او رسیده نخوانده ، اینگونه برای اسرافکاران اعمالشان زینت داده شده است . تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 237
تفسیر :انسانهای خودرو!
در این آیات نیز همچنان سخن پیرامون مساءله پاداش و کیفر بدکاران است .
در آیه نخست می گوید: ((اگر خداوند مجازات مردم بد کار را سریعا و در این جهان انجام دهد و همانگونه که آنها در بدست آوردن نعمت و خیر و نیکی عجله دارند، در مجازاتشان تعجیل کند، عمر همگی به پایان می رسد و اثری از آنها باقی نمی ماند)) (و لو یعجل الله للناس الشر استعجالهم بالخیر لقضی الیهم اجلهم).
ولی از آنجا که لطف خداوند همه بندگان حتی بدکاران و کافران و مشرکان را نیز شامل می شود، در مجازاتشان عجله به خرج نمی دهد، شاید بیدار شوند و توبه کنند، و از بیراهه به راه بازگردند.
به علاوه اگر مجازات با این سرعت انجام می گرفت ، حالت اختیار که پایه تکلیف است تقریبا از میان می رفت ، و اطاعت مطیعان جنبه اضطراری به خود می گرفت ، چرا که در صورت تخلف فورا مجازات دردناکی را در برابر خود می دیدند.
این احتمال نیز در تفسیر جمله فوق داده شده است که گروهی از کفار لجوج - همانگونه که آیات قرآن کرارا بازگو کرده - به پیامبران می گتند اگر شما راست می گوئید هر چه زودتر از خدا بخواهید ما را نابود یا مجازات کند، و اگر خدا می خواست این تقاضای آنها را بپذیرد احدی از آنها باقی نمی ماند.
ولی تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 238

و در پایان آیه می فرماید: ((مجازاتشان همین بس که افرادی را که ایمان به رستاخیز و لقای ما ندارند به حال خود رها می کنیم تا در طغیانشان حیران و سرگردان شوند))، نه حق را از باطل بشناسند، و نه راه را از چاه (فنذر الذین لا یرجون لقائنا فی طغیانهم یعمهون).
آنگاه اشاره به وجود نور توحید در فطرت و عمق روح آدمی کرده می گوید: ((هنگامی که به انسان زیانی می رسد، و دستش از همه جا کوتاه می شود، دست به سوی ما دراز می کند و ما را در همه حال در حالی که به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده است می خواند)) (و اذا مس الانسان الضر دعانا لجنبه او قاعدا او قائما)
آری خاصیت مشکلات و حوادث دردناک ، کنار رفتن حجابها از روی فطرت پاک آدمی است ، در کوره حوادث تمام قشرهای سیاهی که روی این فطرت را پوشانده است می سوزد و از میان می رود، و برای مدتی ، هر چند کوتاه درخشش این نور توحیدی آشکار می گردد.
سپس می گوید اما این افراد، چنان کم ظرفیت و بی خردند که ((به مجرد اینکه بلا و ناراحتی آنها را بر طرف می سازیم ، آنچنان در غفلت فرو می روند که گویا هرگز از ما تقاضائی نداشتند و ما نیز به آنها کمکی نکردیم)) (فلما کشفنا عنه ضره مر کان لم یدعنا الی ضر مسه)
((آری این چنین اعمال مسرفان در نظرشان جلوه داده شده است)) (کذلک زین للمسرفین ما کانوا یعملون).
در اینکه چه کسی اعمال اینگونه افراد را در نظرشان جلوه و زینت می دهد، در ذیل آیه 122 سوره انعام جلد پنجم تفسیر نمونه صفحه 428 بحث کرده ایم و اجمال سخن این است که :
زینت دهنده خداوند است اما از این طریق که این خاصیت را در اعمال
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 239
زشت و آلوده آفریده که هر قدر انسان به آنها بیشتر آلوده شود، بیشتر خو می گیرد و نه تنها قبح و زشتی آنها تدریجا از میان می رود بلکه کم کم به صورت عملی شایسته در نظرشان مجسم می گردد!
و اما چرا در آیه فوق اینگونه افراد به عنوان ((مسرف)) (اسرافکار) معرفی شده اند به خاطر این است که چه اسرافی از این بالاتر که انسان مهمترین سرمایه وجود خود یعنی عمر و سلامت و جوانی و نیروها را بیهوده در راه فساد و گناه و عصیان و یا در مسیر بدست آوردن متاع بی ارزش و ناپایدار این دنیا به هدر دهد، و در برابر این سرمایه چیزی عائد او نشود.
آیا این کار اسراف نیست و چنین کسان مسرف محسوب نمی شوند.
نکته ها
در اینجا به یک نکته باید توجه کرد

انسان در قرآن کریم
درباره ((انسان)) تعبیرات مختلفی در قرآن مجید آمده است .
در آیات زیادی از او به ((بشر)) تعبیر شده .
و در آیات فراوانی به انسان ، و در آیاتی نیز به عنوان ((بنی آدم)) و عجیب اینکه در بسیاری از آیاتی که از او به انسان تعبیر شده صفات نکوهیده و مذمومی برای او ذکر گردیده است .
مثلا در آیات مورد بحث انسان به عنوان یک موجود فراموشکار و حق نشناس معرفی شده .
در جای دیگر به عنوان یک موجود ضعیف (خلق الانسان ضعیفا - نساء - 38) و در جای دیگر به عنوان یک موجود ستمگر و کفران کننده (ان الانسان لظلوم کفار - ابراهیم - 34).
و در جائی دیگر انسان را بخیل (و کان الانسان قتورا - اسراء - 100).
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 240
و در مورد دیگر موجودی عجول (و کان الانسان عجولا - اسراء - 11) .
و در جای دیگر کفور و کفران کننده (و کان الانسان کفورا - اسراء - 67).
و در مورد دیگر موجودی پرخاشگر (کان الانسان اکثر شی ء جدلا - کهف - 54).
و در جای دیگر ظلوم و جهول (انه کان ظلوما جهولا - احزاب - 72).
و در جای دیگر کفور مبین و کفران کننده آشکار (ان الانسان لکفور مبین - زخرف - 19).
و در مورد دیگر موجودی کم ظرفیت و دمدمی مزاج که هنگام نعمت بخیل و به هنگامی بلا پر جزع است (ان الانسان خلق هلوعا اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه الخیر منوعا - معارج - 19 و 20 و 21).
و در جای دیگر مغرور حتی در برابر خدایا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم - انفطار - 6).
و در مورد دیگر موجودی که به هنگام نعمت طغیان می کند (ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی - علق - 6).
به این ترتیب می بینیم ((انسان)) در قرآن مجید به عنوان موجودی که دارای جنبه های منفی فراوان و نقطه های ضعف متعددی است معرفی شده است .
آیا این همان انسانی است که خدا او را در ((احسن تقویم)) و ((بهترین ساختمان))، آفریده است ؟ (لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم - تین - 4).
و نیز آیا این همان انسانی است که خدا معلم او بوده و آنچه را نمی دانسته است به وی آموخته است (علم الانسان ما لم یعلم - علق - 5).
و آیا این همان انسانی است که خدا بیان به او آموخته (خلق الانسان علمه

البیان - رحمان - 3).
و بالاخره آیا این همان انسانی است که خدا او را در مسیر پروردگار به

سعی و تلاش واداشته (یا ایها الانسان انک کادح ربک کدحا - انشقاق - 6).
باید دید اینها چه انسانی هستند که با آنهمه کرامت و محبت الهی اینهمه نقاط ضعف و نارسائی از خود نشان می دهند؟!
ظاهر این است که این بحثها همه مربوط به انسانهائی است که تحت تربیت رهبران الهی قرار نگرفته بلکه به صورت گیاهی خودرو پرورش یافته اند، نه معلمی و نه راهنمائی ، و نه بیدار کننده ای داشته اند، شهواتشان آزاد و در میان هوسها غوطه ور هستند.
بدیهی است چنین انسانی نه تنها از امکانات فراوان و سرمایه های عظیم وجود خویش بهره نمی گیرد، بلکه با بکار انداختن آنها در مسیرهای انحرافی و غلط به صورت موجودی خطرناک و سرانجام ناتوان و بینوا در می آید.
والاانسانی که با استفاده از وجود رهبران الهی و بکار گرفتن اندیشه و فکر و قرار گرفتن در مسیر حرکت تکاملی و حق و عدالت به مرحله ((آدمیت)) گام می نهد و شایسته نام ((بنی آدم)) می شود، بجائی می رسد که بجز خدا نمی بیند، آنچنان که قرآن می گوید و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا: ((ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم و صفحه خشکی و دریا را جولانگاه آنها قرار دادیم و از روزیهای پاکیزه به او بخشیدیم و بر بسیاری از مخلوقات خود فضیلت و برتریش دادیم)) (سوره اسراء آیه 70). یونس

آیه 13-14
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ أَهْلَکْنَا الْقُرُونَ مِن قَبْلِکُمْ لَمَّا ظلَمُوا وَ جَاءَتهُمْ رُسلُهُم بِالْبَیِّنَتِ وَ مَا کانُوا لِیُؤْمِنُوا کَذَلِک نجْزِی الْقَوْمَ الْمُجْرِمِینَ(13)
ثمَّ جَعَلْنَکُمْ خَلَئف فی الَارْضِ مِن بَعْدِهِمْ لِنَنظرَ کَیْف تَعْمَلُونَ(14)
ترجمه :13 - ما امتهای پیش از شما را، به هنگامی که ظلم کردند، هلاک کردیم ، در حالی که پیامبرانشان با دلایل روشن به سراغ آنها آمدند ولی آنها ایمان نیاوردند، اینگونه گروه مجرمان را جزا می دهیم .
14 - سپس شما را جانشینان آنها در روی زمین - پس از آنان - قرار دادیم تا بنگریم شما چگونه عمل می کنید.
تفسیر :ستمگران پیشین و شما
در این آیات نیز اشاره به مجازاتهای افراد ستمگر و مجرم در این جهان می کند و با توجه دادن مسلمانان به تاریخ گذشته به آنها گوشزد می نماید

که اگر راه آنان را بپویند به همان سرنوشت گرفتار خواهند شد.
در آیه نخست می گوید: ((ما امتهای قبل از شما را هنگامی که دست به ستمگری زدند و با اینکه پیامبران با دلائل و معجزات روشن برای هدایت آنان آمدند هرگز به آنها ایمان نیاوردند، هلاک و نابود ساختیم)) (و لقد اهلکنا القرون من قبلکم لما ظلموا و جائتهم رسلهم بالبینات و ما کانوا لیؤ منوا).
و در پایان آیه می افزاید ((این برنامه مخصوص جمعیت خاصی نیست ، اینچنین مجرمان را کیفر می دهیم)) (کذلک نجزی القوم المجرمین)
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 243
در آیه بعد مطلب را صریحتر بیان می کند و می گوید:
((سپس شما را جانشین آنها در زمین قرار دادیم تا ببینیم چگونه عمل می کنید)) (ثم جعلناکم خلائف فی الارض من بعدهم لننظر کیف تعملون).
نکته ها
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - قرون جمع ((قرن)) معمولا به معنی یک زمان طولانی استعمال می شود ولی همانگونه که علمای لغت گفته اند به معنی قوم و جمعیتی که در عصر واحدی زندگی می کنند نیز آمده است زیرا ماده اصلی آن به معنی اقتران و نزدیکی است - در آیه مورد بحث نیز به همین معنی یعنی گروه و اقوام ((هم عصر)) به کار رفته .
2 - در آیات فوق علت نابودی اقوام گذشته ظلم و ستم ذکر شده است ، این بخاطر آن است که واژه ظلم آنچنان مفهوم جامعی دارد که هر گونه گناه و فسادی را در بر می گیرد.
3 - از جمله و ما کانوا لیؤ منوا (چنان نبود که ایمان بیاورند) استفاده می شود که خداوند تنها آن گروهی را به هلاکت کیفر می دهد که امیدی به ایمان آنها در آینده نیز نباشد، و به این ترتیب اقوامی که در آینده ممکن است ایمان بیاورند مشمول چنین کیفرهائی نمی شوند.
زیرا فرق بسیار است بین اینکه گفته شود ایمان نیاورند و یا گفته شود چنان نبود که ایمان بیاورند. (دقت کنید)
4 - جمله لننظر کیف تعملون (ببینیم چگونه عمل می کنید) مسلما نه به معنی نگاه کردن با چشم است ، و نه تفکر و نگاه قلبی ، چون خداوند از هر دو پیراسته است ، بلکه مفهوم آن حالتی شبیه انتظار است یعنی شما را به حال خود واگذارده ایم و منتظریم که چه خواهید کرد. یونس
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 244
آیه 15-17
آیه و ترجمه
وَ إِذَا تُتْلى عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَتٍ قَالَ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْءَانٍ غَير هَذَا

أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِن تِلْقَای نَفْسی إِنْ أَتَّبِعُ إِلَا مَا يُوَحَی إِلیَّ إِنی أَخَاف إِنْ عَصيْت رَبی عَذَاب يَوْمٍ عَظِيم(15)
قُل لَّوْ شاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكمْ وَ لا أَدْرَاكُم بِهِ فَقَدْ لَبِثْت فِيكمْ عُمُراً مِّن قَبْلِهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ(16)
فَمَنْ أَظلَمُ مِمَّنِ افْتَرَی عَلی اللَّهِ كذِباً أَوْ كَذَّب بِئَايَتِهِ إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ(17)
ترجمه :15 - و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود کسانی که امید لقای ما (و رستاخیز) را ندارند می گویند قرآنی غیر از این بیاور، و یا آنرا تبدیل کن (و آیات نکوهش بتها را بردار!) بگو من حق ندارم که آنرا از پیش خود تغییر دهم ، فقط از چیزی که بر من وحی می شود پیروی می کنم ، من اگر معصیت پروردگارم را کنم از مجازات روز بزرگ (قیامت) می ترسم .
16 - بگو اگر خدا می خواست من این آیات را بر شما نمی خواندم و از آن آگاهتان نمی کردم چه اینکه مدتها پیش از این در میان شما زندگی نمودم آیا نمی فهمید؟!
17 - چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می بندد و آیات او را تکذیب می کند، مسلما مجرمان رستگار نخواهند شد.
شان نزول :بعضی از مفسران گفته اند که این آیات در باره چند نفر از بت پرست نازل تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 245
شد، چرا که خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمدند و گفتند: آنچه در این قرآن درباره ترک عبادت بتهای بزرگ ما، لات و عزی و منات و هبل و همچنین مذمت از آنان وارد شده برای ما قابل تحمل نیست ، اگر می خواهی از تو پیروی کنیم ، قرآن دیگری بیاور که این ایراد در آن نباشد،! و یا حداقل این گونه مطالب را در قرآن کنونی تغییر ده ! آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت .
تفسیر :این آیات نیز در تعقیب آیات گذشته که پیرامون مبدء و معاد سخن میگفت در همین زمینه و مسائل مربوط به آن بحث می کند. نخست به یکی از اشتباهات بزرگ بت پرستان اشاره کرده می گوید: ((هنگامی که آیات آشکار و روشن ما بر آنها خوانده می شود، آنها که به رستاخیز و لقای ما ایمان ندارند می گویند قرآن دیگری غیر از این بیاور و یا لااقل این قرآن را، تغییر ده)) (و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قال الذین لا یرجون لقائنا ائت بقرآن غیر هذا او بدله).
این بیخبران بینوا، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را برای رهبری خود نمی خواستند، بلکه به پیروی از خرافات و اباطیل خویش دعوت می کردند، قرآنی از او می خواستند که دنباله رو انحرافاتشان باشد، نه اصلاح کننده مجتمعشان ، آنها نه فقط به قیامت ایمان نداشتند و در برابر کارهای

خود احساس مسئولیت نمی کردند، بلکه این گفتارشان نشان می داد، اصلا مفهوم نبوت را نفهمیده بودند، یا به بازی می گرفتند.
قرآن با صراحت آنها را از این اشتباه بزرگ در می آورد، و به پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد که به آنها بگو: ((برای من ممکن نیست که از پیش خود آنرا تغییر تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 246
دهم)) (قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی).
سپس برای تاکید اضافه می کند ((من فقط پیروی از چیزی می کنم که بر من وحی می شود)) (ان اتبع الا ما یوحی الی).
نه تنها نمی توانم تغییر و تبدیلی در این وحی آسمانی بدهم ، بلکه ((اگر کمترین تخلفی از فرمان پروردگارم بکنم ، از مجازات آن روز بزرگ (رستاخیز) می ترسم)) (انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم).
در آیه بعد به دلیل این موضوع می پردازد و می گوید به آنها بگو: من کمترین اراده ای از خودم درباره این کتاب آسمانی ندارم ((و اگر خدا می خواست این آیات را بر شما تلاوت نمی کردم و از آن آگاهتان نمی ساختم)) (قل لو شاء الله ما تلوته علیکم و لا ادریکم به).
به دلیل اینکه ((سالها پیش از این در میان شما زندگی کردم و هرگز این گونه سخنان را از من نشنیده اید، اگر آیات از ناحیه من بود لابد در این مدت چهل سال از فکر من بر زبانم جاری می شد و حداقل گوشه ای از آن را بعضی از من شنیده بودند (فقد لبثت فیکم عمرا من قبله).
آیا مطلبی را به این روشنی درک نمی کنید (افلا تعقلون).
باز برای تاکید اضافه می کند که من به خوبی می دانم بدترین انواع ظلم و ستم آن است که کسی بر خدا افتراء ببندد، ((چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی را به خدا نسبت بدهد)) (فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 247
بنابراین چگونه چنین گناه بزرگی را ممکن است من مرتکب بشوم
((همچنین کار کسی که آیات الهی را تکذیب می کند، نیز بزرگترین ظلم و ستم است)) (او کذب بایاته).
اگر شما از عظمت گناه تکذیب و انکار آیات حق بیخبرید من بی خبر نیستم ، و به هر حال این کار شما جرم بزرگی است ، و مجرمان هرگز رستگار نخواهند شد (انه لا یفلح المجرمون).
نکته ها
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - مشرکان از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خواستند که یا قرآن را تعویض به کتاب دیگر کند و یا آن را تغییر دهد. فرق میان این دو روشن است ، در تقاضای اول هدفشان این بود که این کتاب به کلی برچیده شود و به جای آن کتاب دیگری از سوی پیامبر (صلی اللّه علیه و

آله و سلّم) قرار گیرد، اما در تقاضای دوم می خواستند حداقل آیاتی که مخالف بتهای آنها بود اصلاح گردد، تا هیچگونه احساس ناراحتی از این ناحیه نکنند!.
و می بینیم که قرآن با چه لحن قاطعی به آنها پاسخ می گوید: که نه تبدیل در اختیار پیامبر است ، نه تغییر و نه حتی دیر و زود شدن وحی .
و براستی چه افکار پست و خامی داشتند، پیامبری را می پرستیدند که پیرو خرافات و هوسهای آنها باشد، نه پیشوا و رهبر و مربی و راهنما!.
2 - قابل توجه اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در پاسخ دو تقاضای آنها، تنها به عدم توانائی بر انجام خواسته دوم قناعت می کند و می فرماید: من نمی توانم از پیش خود آن را تغییر دهم ، و با این بیان ، خواسته اول نیز به طریق اولی نفی شده است ، زیرا هنگامی که تغییر بعضی از آیات از صلاحیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بیرون باشد، آیا تعویض مجموع این کتاب آسمانی ممکن است در اختیار او قرار گیرد، این یک تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 248
نوع فصاحت در تعبیر است که قرآن در نهایت فشردگی و اختصار، همه مسائل را بازگو می کند بدون یک جمله یا یک کلمه زائد و اضافی .
3 - ممکن است گفته شود دلیلی که در آیات فوق بر نفی انتساب قرآن به شخص پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و اینکه حتما از ناحیه خدا است ذکر شده ، قانع کننده نمی باشد چه لزومی دارد که اگر این کتاب مستند به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باشد، حتما باید نمونه آن را قبلا از او شنیده باشند.
اما پاسخ این سؤ ال با کمی دقت روشن است ، زیرا طبق آنچه روانشناسان گفته اند نبوغ فکری و اکتشاف و ابداع مسائل تازه و نو ظهور در انسان معمولا از سن بیست سالگی شروع می شود، و حداکثر به سی و پنج الی چهل سالگی می رسد، یعنی اگر انسان تا این تاریخ دست به ابتکار تازه ای نزند، بعد از آن غالبا امکانپذیر نیست
این موضوع که امروز به عنوان یک کشف روانشناسی تلقی می شود مسلما در گذشته تا این حد روشن نبوده ، ولی غالب مردم با هدایت فطرت به این موضوع توجه دارند که عادتا ممکن نیست انسان روش و مکتبی داشته و چهل سال در میان قوم و ملتی زندگی کند و مطلقا آنرا بروز ندهد، قرآن نیز روی همین اصل تکیه می کند که چگونه تا این سن و سال ممکن بود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین افکاری داشته باشد و آنرا مطلقا مکتوم دارد.
4 - همانگونه که در ذیل آیه 21 سوره انعام اشاره کرده ایم در موارد زیادی از قرآن گروهی به عنوان ستمکارترین مردم (با تعبیر اظلم) معرفی شده اند، و در ابتدا شاید به نظر برسد که اینها با هم تضاد دارد،

زیرا هنگامی که یک دسته به عنوان ستمکارترین معرفی شود، دسته دیگر چگونه می تواند این عنوان را به خود بپذیرد.
در پاسخ این سؤ ال گفته ایم که همه این عناوین به یک عنوان باز می گردد و آن مساله شرک و کفر و عناد است ، و افترا و تکذیب آیات الهی ، در آیات مورد، بحث تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 249
نیز از همین ریشه است (برای توضیح بیشتر به جلد پنجم صفحه 183 مراجعه فرمائید). یونس
آیه 18
آیه و ترجمه
وَ یَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لا یَضرُّهُمْ وَ لا یَنفَعُهُمْ وَ یَقُولُونَ هَؤُلاءِ شفَعَؤُنَا عِندَ اللَّهِ قُلْ أَ تُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لا یَعْلَمُ فی السمَوَتِ وَ لا فی الاَرْضِ سبْحَنَهُ وَ تَعَلی عَمَّا یُشرِکُونَ(18)
ترجمه :18 - و غیر از خدا چیزهائی را پرستش می کنند که نه به آنها زیان می رساند و نه سودی به آنان می دهد، و می گویند اینان شفیعان ما نزد خدا هستند بگو: آیا خداوند را به چیزی خبر می دهید که در آسمانها و زمین سراغ ندارد؟ منزه است او، و برتر است از آن شریکهائی که قرار می دهند.
تفسیر :معبودهای بی خاصیت
در این آیه نیز بحث ((توحید))، از طریق نفی الوهیت بتها، تعقیب شده است ، و با دلیل روشنی بی ارزش بودن بتها اثبات گردیده : ((آنها غیر از خدا معبودهائی را می پرستند که نه زیانی به آنان می رساند که از ترس زیانشان آنها را بپرستند، و نه سودی می رساند که به خاطر سودشان مورد، عبادت قرار دهند)) (و یعبدون من دون الله ما لا یضرهم و لا ینفعهم).
بدیهی است اگر بتها فرضا منشا سود و زیانی بودند ، باز هم شایسته عبودیت نبودند، ولی قرآن با این تعبیر می خواهد این نکته را بفهماند که بت پرستان کوچکترین بهانه ای برای این کار ندارند و موجوداتی را می پرستند که مطلقا بی خاصیتند و این بدترین و زشتترین پرستش است .
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 250
سپس به ادعای واهی بت پرستان پرداخته ، می گوید ((آنها می گویند: این بتها شفیعان ما در پیشگاه خدا هستند، یعنی می توانند از طریق شفاعت منشا سود و زیانی شوند، هر چند مستقلا از خودشان کاری ساخته نباشد (و یقولون هؤ لاء شفعائنا عند الله).
اعتقاد به شفاعت بتها یکی از انگیزه های بت پرستی بود، و چنانکه در تواریخ آمده هنگامی که ((عمرو بن لحی))، بزرگ عرب ، برای استفاده از آبهای معدنی شام و مداوای خویش به آن منطقه رفته بود، وضع بت

پرستان نظر او را به خود جلب کرد، هنگامی که دلیل این پرستش را از آنها پرسید، به او گفتند این بتها سبب نزول باران ، و حل مشکلات ، و شفاعت در پیشگاه خدا هستند، او که یک مرد خرافی بود تحت تاثیر قرار گرفت و خواهش کرد بعضی از بتها را در اختیار او بگذارند تا به حجاز بیاورد، و به این طریق بت پرستی در میان مردم حجاز رواج یافت . قرآن در پاسخ این پندار می گوید ((آیا شما خداوند را به چیزی خبر می دهید که در آسمانها و زمین سراغ ندارد)) (قل اتنبؤ ن الله بما لا یعلم فی السماوات و لا فی الارض).
کنایه از اینکه اگر خدا چنین شفیعانی می داشت ، در هر نقطه ای از زمین و آسمان که بودند، از وجودشان آگاه بود، زیرا وسعت علم خداوند چنان است که کوچکترین ذره ای در آسمان و زمین نیست ، مگر اینکه از آنها آگاهی دارد.
و به تعبیر دیگر این درست به آن می ماند که به کسی بگویند تو چنین نماینده ای داری ، و او در پاسخ بگوید من از وجود چنین نماینده ای خبر ندارم ، و این بهترین دلیل بر نفی وجود او است ، چرا که ممکن نیست کسی از وجود نماینده خود بی خبر باشد.
و در پایان آیه برای تاکید می فرماید: ((خداوند منزه ، و برتر است از

شریکهائی که برای او می سازند)) (سبحانه و تعالی عما یشرکون).
(درباره شفاعت به طور مشروح در جلد اول صفحه 163 و جلد دوم صفحه 196 بحث شده است). یونس
آیه 19
آیه و ترجمه
وَ مَا کانَ النَّاس إِلا أُمَّةً وَحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَ لَوْ لا کلِمَةٌ سبَقَت مِن رَّبِّک لَقُضىَ بَیْنَهُمْ فِیمَا فِیهِ یخْتَلِفُونَ(19)
ترجمه :19 - و (در آغاز) همه مردم امت واحدی بودند سپس اختلاف کردند، و اگر فرمانی از طرف پروردگار تو (درباره عدم مجازات سریع آنان) نبود، در آنچه اختلاف داشتند میان آنها داوری می کرد.
تفسیر :این آیه به تناسب بحثی که در آیه قبل در زمینه نفی شرک و بت پرستی گذشت اشاره به فطرت توحیدی همه انسانها می کند و می گوید: ((در آغاز همه افراد بشر امت واحدی بودند)) و جز توحید در میان آنها آئین دیگری نبود (و ما کان الناس الا امة واحدة).
این فطرت توحیدی که در ابتدا دست نخورده بود با گذشت زمان بر اثر افکار کوتاه و گرایشهای شیطانی ، دستخوش دگرگونی شد، گروهی از جاده توحید منحرف شدند و به شرک روی آوردند و طبعا جامعه انسانی به دو گروه مختلف تقسیم شد گروهی موحد و گروهی مشرک (فاختلفوا).

بنابراین شرک در واقع یکنوع بدعت و انحراف از فطرت است ، انحرافی که از مشتی اوهام و پندارهای بی اساس سرچشمه گرفته است . تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 252
در اینجا ممکن بود این سؤ ال پیش بیاید که چرا خداوند این اختلاف را از طریق مجازات سریع مشرکان بر نمی چیند؟ تا بار دیگر همه جامعه انسانی موحد شوند.
قرآن بلافاصله برای پاسخ به این سؤ ال اضافه می کند، ((اگر فرمان سابق الهی دائر بر آزادی بشر در مسیر هدایت که رمز تکامل و پیشرفت او است نبود، خداوند به زودی در میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری می کرد، و مشرکان و منحرفان را به کیفر می رسانید (و لو لا کلمة سبقت من ربک لقضی بینهم فیما فیه یختلفون)
بنابراین ، ((کلمه)) در آیه فوق اشاره به سنت و فرمان آفرینش دائر به آزادی انسانها است که از آغاز چنین بوده است ، چه اینکه اگر منحرفان و مشرکان بلافاصله مجازات شوند، ایمان موحدان تقریبا جنبه اضطراری و اجباری پیدا می کند و حتما از روی ترس و وحشت خواهد بود، و چنین ایمانی نه مایه افتخار است ، و نه دلیل بر تکامل ، خداوند این داوری و کیفر را بیشتر برای سرای دیگر گذاشته است تا نیکوکاران و پاکان آزادانه راه خود را انتخاب کنند. یونس
آیه 20
آیه و ترجمه
وَ یَقُولُونَ لَوْ لا أُنزِلَ عَلَیْهِ ءَایَةٌ مِّن رَّبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَیْب للَّهِ فَانتَظِرُوا إِنی مَعَکُم مِّنَ الْمُنتَظِرِینَ(20)
ترجمه :20 - و می گویند چرا معجزه ای از پروردگارش بر او نازل نمی شود؟ بگو غیب (و معجزات) برای خدا (و به فرمان او) است شما در انتظار باشید من هم با شما در انتظارم (شما در انتظار معجزات اقتراحی و بهانه جویانه باشید و من هم در انتظار مجازات شما!). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 253
تفسیر :معجزات اقتراحی
دگر بار قرآن به بهانه جوئیهای مشرکان به هنگام سرباز زدن از ایمان و اسلام می پردازد و می گوید: ((مشرکان چنین می گویند که چرا معجزه ای از ناحیه خداوند بر پیامبر نازل نشده است)) (و یقولون لو لا انزل علیه آیة من ربه).
البته به قرائنی که بعدا اشاره خواهیم کرد، منظور آنها هر گونه معجزه ای نبوده است ، زیرا مسلما پیامبر اسلام علاوه بر قرآن معجزات دیگری نیز داشته و تواریخ اسلام و بعضی از آیات قرآن گواه بر این حقیقت است .
بلکه منظور آنها این بوده که هر وقت معجزه ای به میل خود پیشنهاد کنند

فورا آن را انجام دهد!
آنها چنین می پنداشتند که اعجاز امری است در اختیار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و هر وقت و هر گونه اراده کند می تواند انجام دهد، و علاوه بر این موظف است از این نیروی خود در برابر هر مدعی لجوج و بهانه جو استفاده کند و مطابق میل او عمل نماید.
لذا بلافاصله به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین دستور داده می شود که ((به آنها بگو معجزه مخصوص خدا و مربوط به جهان غیب و ماوراء طبیعت است)) (فقل انما الغیب لله).
بنابراین چیزی نیست که در اختیار من باشد و من بر طبق هوسهای شما هر روز معجزه تازه ای انجام دهم ، و بعدا هم با عذر و بهانه ای از ایمان آوردن خودداری کنید.
و در پایان آیه با بیانی تهدید آمیز به آنها می گوید: ((اکنون که شما دست از لجاجت بر نمی دارید در انتظار باشید، من هم با شما در انتظارم)) (فانتظروا تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 254
انی معکم من المنتظرین).
شما در انتظار مجازات الهی باشید، و من هم در انتظار پیروزیم !؟
و یا اینکه شما در انتظار آمدن چنین معجزاتی باشید، و من هم در انتظار مجازات شما افراد لجوجم !
نکته ها
در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:
1 - همانگونه که در بالا اشاره کردیم کلمه ((آیه)) (معجزه) اگر چه مطلق است و هر گونه معجزه ای را شامل می شود ولی قرائنی در دست است که نشان می دهد آنها طالب معجزه برای شناخت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نبودند، بلکه آنها خواهان معجزات اقتراحی بودند، یعنی هر روز معجزه ای به نظرشان می رسید، آن را به پیامبر پیشنهاد می کردند و انتظار داشتند او هم تسلیم پیشنهاد آنان باشد، گوئی پیامبر انسان بیکاری است که کلید همه معجزات را در دست گرفته و منتظر است کسی از راه برسد و پیشنهادی به او بکند!
غافل از اینکه اولا معجزه کار خدا است ، و تنها به فرمان او انجام می گیرد، و ثانیا معجزه برای شناخت پیامبر و هدایت است و یک مورد آن هم برای این منظور کافی است ، و پیامبر اسلام علاوه بر آن ، به اندازه کافی معجزه به آنها نشان داده بود، و بیش از آن چیزی جز یک مشت اقتراحات هوس آلود نبود.
شاهد بر اینکه منظور از ((آیه)) در جمله فوق معجزات اقتراحی است اینکه
اولا - ذیل آیه آنها را تهدید می کند، و اگر آنها برای کشف حقیقت خواهان

معجزه بودند جای تهدید ندارد.
ثانیا - در چند آیه قبل خواندیم که آنها به قدری لجوج بودند که به پیامبر پیشنهاد می کردند کتاب آسمانی خود را به کتاب دیگری تبدیل کند تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 255
و یا حداقل آیاتی که اشاره به نفی بت پرستی است تغییر دهد!
ثالثا - طبق اصل مسلمی که در تفسیر آیات داریم ((القرآن یفسر بعضه بعضا)): آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند ما می توانیم از آیاتی مانند آیات 90 - 94 سوره اسراء به خوبی بفهمیم که این بت پرستان لجوج طالب معجزه برای هدایت نبودند لذا گاهی می گفتند ما به تو ایمان نمی آوریم تا چشمه هائی از این زمین خشکیده بیرون بیاوری ، دیگری می گفت اینهم کافی نیست باید قصری از طلا داشته باشی ، دیگری می گفت اینهم برای ما قانع کننده نیست باید جلو چشم ما به آسمان پرواز کنی ، سپس اضافه می کرد که پرواز به آسمان نیز کافی نیست مگر اینکه نامه ای از طرف خدا برای ما بیاوری ! و از این گونه ترهات و لا طائلات .
از آنچه در بالا گفتیم روشن شد کسانی که خواسته اند این آیه فوق را دلیل بر نفی هر گونه معجزه ، یا نفی معجزات غیر از قرآن بدانند، در اشتباهند (توضیح بیشتر درباره این موضوع را به خواست خدا ذیل آیه 59 از سوره اسراء خواهید خواند).
2 - کلمه ((غیب)) در جمله ((انما الغیب لله)) ممکن است اشاره به این باشد که معجزه امری است مربوط به عالم غیب ، و در اختیار من نیست و مخصوص خدا است .
و یا اشاره به این است که مصالح امور و اینکه در چه موردی حکمت ایجاب نزول معجزه را می کند جزء اسرار غیب است ، و مخصوص خدا است ، او هر مورد را که صلاح بداند، و طالب معجزه را جویای حقیقت ببیند، معجزه را نازل می کند، چرا که غیب و اسرار نهان مخصوص ذات پاک او است .
ولی تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد. یونس
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 256
آیه 21-23
آیه و ترجمه
وَ إِذَا أَذَقْنَا النَّاسِ رَحْمَةً مِّن بَعْدِ ضرَّاءَ مَستهُمْ إِذَا لَهُم مَّكْرٌ فى ءَايَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسرَعُ مَكْراً إِنَّ رُسلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ(21)
هُوَ الَّذِى يُسيرُكمْ فى الْبرِّ وَ الْبَحْرِ حَتى إِذَا كُنتُمْ فى الْفُلْكِ وَ جَرَيْنَ بهِمْ بِرِيحٍ طيِّبَةٍ وَ فَرِحُوا بهَا جَاءَتهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَ جَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِن كلِّ مَكانٍ وَ ظَنُّوا أَنهُمْ أُحِيطَ بهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئنْ أَنجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشكِرِينَ(22)

فَلَمَّا أَنجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فى الاَرْضِ بِغَيرِ الْحَقِّ يَأيهَا النَّاس إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلى أَنفُسِكُم مَّتَعَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ(23)
ترجمه :21 - هنگامی که به مردم رحمتی پس از زیانی که به آنها رسیده می چشانیم آنها در آیات ما مکر می کنند (و دست به توجیهات ناروا برای آن نعمت و رحمت می زنند) بگو خداوند از شما سریعتر چاره جوئی می کند، و رسولان ما آنچه مکر می کنید (و نقشه می کشید) می نویسند.
22 - او کسی است که شما را در خشکی و دریا سیر می دهد تا اینکه در کشتی قرار می گیرید و بادهای موافق آنها را (به سوی مقصد) حرکت می دهند و خوشحال می شوند ناگهان طوفان شدیدی می وزد و امواج از هر سو به سراغ آنها می آید و گمان می برند هلاک خواهند شد در این موقع خدا را از روی اخلاص عقیده می خوانند که اگر ما را نجات دهی حتما از سپاسگزاران خواهیم بود.
23 - اما هنگامی که آنها را رهائی بخشید، (دوباره) در زمین ، بدون حق ، ستم می کنند ای مردم ستمهای شما به زیان خود شماست ، بهره ای از زندگی دنیا (می برید) سپس بازگشت شما بسوی ماست و (خدا) شما را به آنچه عمل می کردید خبر می دهد. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 257
تفسیر :در این آیات باز سخن از عقائد و کارهای مشرکان و سپس دعوت آنها به توحید و نفی هر گونه شرک است .
در آیه نخست اشاره به یکی از نقشه های جاهلانه مشرکان کرده ، می گوید: هنگامی که مردم را برای بیداری و آگاهی ، گرفتار مشکلات و زیانهائی می سازیم سپس آن را بر طرف ساخته ، طعم آرامش و رحمت خود را به آنها می چشانیم به جای اینکه متوجه ما شوند این آیات و نشانه ها را به باد مسخره و استهزاء گرفته ، و یا با توجیهات نادرست در مقام انکار آنها بر می آیند و مثلا بلاها، و مشکلات را به عنوان غضب بتها و نعمت و آرامش را دلیل بر شفقت و محبت آنان می گیرند، و یا به طور کلی همه را معلول یک مشت تصادف می شمرند (و اذا اذقنا الناس رحمة من بعد ضراء مستهم اذا لهم مکر فی آیاتنا).
کلمه ((مکر)) در آیه فوق که به معنی هر گونه چاره اندیشی است اشاره به توجیهات ناروا و راههای فراری است که مشرکان در برابر آیات پروردگار و ظهور بلاها و نعمتها می اندیشیدند.
اما خداوند به وسیله پیامبرش به آنها هشدار می دهد که ((به آنها بگو خدا از هر کس در چاره اندیشی و طرح نقشه های کوبنده قادرتر و سریعتر است)) (قل الله اسرع مکرا).
همانگونه که مکرر اشاره کرده ایم ((مکر)) در اصل به معنی هر گونه چاره اندیشی تواءم با پنهان کاری است ، نه به آن معنی که در فارسی امروز از آن می فهمیم که تواءم با یکنوع شیطنت است ، بنابراین هم در مورد

خداوند صدق می کند و هم در مورد بندگان . تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 258
اما اینکه در آیه مورد بحث مصداق این مکر الهی چیست ؟ ظاهرا اشاره به همان مجازاتهای پروردگار است که بعضا در نهایت اختفا و بدون هیچ مقدمه و با سرعت هر چه تمامتر انجام می گیرد، حتی گاهی خود مجرمان را با دست خودشان مجازات می کند، بدیهی است که آن کس که از همه قادرتر، و بر دفع موانع و تهیه اسباب تواناتر است ، نقشه های او نیز سریعتر خواهد بود.
و به تعبیر دیگر او هر زمان اراده مجازات و تنبیه کسی کند بلافاصله تحقق می یابد، در حالی که دگران چنین نیستند.
سپس آنها را تهدید می کند که گمان نبرید این توطئه ها و نقشه ها فراموش می گردد، ((فرستادگان ما، یعنی فرشتگان ثبت اعمال ، تمام نقشه هائی را که برای خاموش کردن نور حق می کشید می نویسند)) (ان رسلنا یکتبون ما تمکرون).
و باید خود را برای پاسخگوئی و مجازات در سرای دیگر آماده کنید.
درباره ثبت اعمال ، و فرشتگان مامور آن ذیل آیات مناسب بحث خواهیم کرد.
در آیه بعد دست به اعماق فطرت بشر انداخته و توحید فطری را برای آنها تشریح می کند که چگونه انسان در مشکلات بزرگ و به هنگام خطر، همه چیز را جز خدا فراموش می نماید، اما به محض اینکه بلا بر طرف شد، آتش خاموش گشت و مشکل حل گردید بار دیگر ستمگری را پیشه می کند و از خدا بیگانه می شود.
نخست می گوید: ((او خدائی است که شما را در صحرا و دریا سیر می دهد)) (هو الذی یسیرکم فی البر و البحر).
((تا هنگامی که در کشتی قرار می گیرید و بادهای موافق سرنشینان کشتی را آرام آرام به سوی مقصد حرکت می دهند و همه شادمان و خوشحالند)) (حتی اذا کنتم فی الفلک و جرین بهم بریح طیبة و فرحوا بها).
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 259
((اما ناگهان طوفان شدید و کوبنده ای می وزد، و امواج از هر سو به طرف آنها هجوم می آورد، آنچنان که مرگ را با چشم خود می بینند و دست از زندگانی می شویند)) (جائتها ریح عاصف و جائهم الموج من کل مکان و ظنوا انهم احیط بهم).
درست در چنین موقعی به یاد خدا می افتند ((و او را از روی اخلاص می خوانند و آئین خود را برای او از هر گونه شرک و بت پرستی خالص می کنند))! (دعوا الله مخلصین له الدین).
در این هنگام دست به دعا بر می دارند و می گویند: ((خداوندا! اگر ما را

از این مهلکه رهائی بخشی سپاسگزار تو خواهیم بود نه ستم می کنیم و نه به غیر تو روی می آوریم)) (لئن انجیتنا من هذه لنکونن من الشاکرین).
((اما هنگامی که خدا آنها را رهائی می بخشد و به ساحل نجات می رسند شروع به ظلم و ستم در زمین می کنند)) (فلما انجاهم اذا هم یبغون فی الارض بغیر الحق).
ولی ((ای مردم بدانید هر گونه ظلم و ستمی مرتکب شوید و هر انحرافی از حق پیدا کنید زیانش متوجه خود شما است)) (یا ایها الناس انما بغیکم علی انفسکم).
آخرین کاری که می توانید انجام دهید این است که ((چند روزی از متاع زندگی دنیا بهره مند شوید)) (متاع الحیوة الدنیا).
((سپس بازگشت شما به سوی ما است)) (ثم الینا مرجعکم).
((آنگاه ما شما را از آنچه انجام می دادید آگاه خواهیم ساخت)) (فننبئکم

بما کنتم تعملون).
نکته ها
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - آنچه در آیات فوق خواندیم مخصوص به بت پرستان نیست ، بلکه یک اصل کلی درباره همه افراد آلوده و دنیاپرست و کم ظرفیت و فراموشکار است ، به هنگامی که امواج بلاها آنها را احاطه می کند و دستشان از همه جا کوتاه ، و کارد به استخوانشان می رسد، و یار و یاوری برای خود نمی بینند، دست به درگاه خدا بر می دارند و هزار گونه عهد و پیمان با او می بندند و نذر و نیاز می کند که اگر از این بلاها رهائی یابیم چنین و چنان می کنیم .
اما این بیداری و آگاهی که انعکاسی است از روح توحید فطری برای اینگونه اشخاص چندان به طول نمی انجامد، همینکه طوفان بلا فرو نشست و مشکل حل شد پرده های غفلت بر قلب آنها فرو می افتد پرده های سنگینی که جز طوفان بلا نمی توانست آن را جابجا کند.
با اینکه این بیداری موقتی ، اثر تربیتی در افراد فوق العاده آلوده ندارد حجت را بر آنها تمام می کند، و دلیلی خواهد بود بر محکومیتشان .
ولی افرادی که آلودگی مختصری دارند در این گونه حوادث معمولا بیدار می شوند و مسیر خود را اصلاح می کنند، اما بندگان خدا حسابشان روشن است ، در آرامش همان قدر به خدا توجه دارند که به هنگام سختی زیرا می دانند هر خیر و برکتی که ظاهرا از عوامل طبیعی به آنها می رسد آنهم در واقع از ناحیه خدا است .
و به هر حال این یادآوری و تذکر در آیات فراوانی از قرآن مجید آمده است .

2 - در آیات فوق نقطه مقابل ((ضراء)) (ناراحتی و زیان) ((رحمت)) تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 261
ذکر شده است نه ((سراء)) (خوشی و مسرت) اشاره به اینکه هر گونه خوبی به انسان برسد از ناحیه خدا و رحمت بی پایان او است در حالی که بدیها اگر به عنوان درس عبرت نباشد از اثرات اعمال خود انسان می باشد.
3 - در آغاز دومین آیه مورد بحث ضمیرها به صورت مخاطب ذکر شده ، اما در اثناء آیه به صورت غائب در می آید، و مسلما این نکته ای دارد، بعضی از مفسران گفته اند که این تغییر لحن آیه به خاطر آن است که وضع حال مشرکان را به هنگامی که گرفتار طوفان و بلا می شوند به عنوان درس عبرتی برای دیگران بیان کنند به همین دلیل آنها را غائب فرض کرده و بقیه را در حضور.
بعضی دیگر گفته اند نکته اش بی اعتنائی و تحقیر آنها است گوئی نخست آنها را خداوند به حضور می پذیرد و مخاطب می سازد، سپس آنها را از خود دور کرده و رها می نماید.
این احتمال نیز وجود دارد که آیه به صورت یک ترسیم طبیعی از چگونگی وضع مردم باشد، تا آن زمان که در کشتی نشسته اند و از ساحل دور نشده اند در میان جمعند، و بنابراین می توانند مخاطب باشند، اما هنگامی که کشتی آنها را از ساحل دور می کند و از چشمها تدریجا پنهان می شوند به صورت گروه غائبی در شمار می آیند و این یک ترسیم زنده از دو حالت مختلف آنها است .
4 - جمله ((احیط بهم)) به معنی این است که آنها از هر سو در احاطه امواج بلا قرار گرفته اند ولی در اینجا کنایه از هلاکت و نابودی است ، که لازمه آن می باشد. یونس
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 262
آیه 24-25
آیه و ترجمه
إِنَّمَا مَثَلُ الْحَیَوةِ الدُّنْیَا کَمَاءٍ أَنزَلْنَهُ مِنَ السمَاءِ فَاخْتَلَط بِهِ نَبَات الاَرْض مِمَّا یَأکلُ النَّاس وَ الاَنْعَمُ حَتی إِذَا أَخَذَتِ الاَرْض زُخْرُفَهَا وَ ازَّیَّنَت وَ ظنَّ أَهْلُهَآ أَنهُمْ قَدِرُونَ عَلَیهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَیْلاً أَوْ نهَاراً فَجَعَلْنَهَا حَصِیداً کَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالاَمْسِ کَذَلِک نُفَصلُ الاَیَتِ لِقَوْمٍ یَتَفَکرُونَ(24)
وَ اللَّهُ یَدْعُوا إِلی دَارِ السلَمِ وَ یهْدِی مَن یَشاءُ إِلی صِرَطٍ مُّستَقِیم(25)
ترجمه :24 - زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل گرده ایم که بر اثر آن گیاهان گوناگون که مردم و چهار پایان از آن می خورند، می روید، تا زمانی که روی زمین زیبائی خود را (از آن) گرفته و تزیین می گردد و اهل آن مطمئن می شوند که می توانند از آن بهره مند گردند

(ناگهان) فرمان ما شب هنگام یا در روز برای نابودی آن) فرا می رسد (سرما یا صاعقه ای را بر آن مسلط می سازیم) و آنچنان آنرا درو می کنیم که (گوئی) هرگز نبوده است اینچنین آیات خود را برای گروهی که تفکر می کنند شرح می دهیم .
25 - و خداوند دعوت به سرای صلح و سلامت می کند و هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می نماید.
تفسیر :دورنمای زندگی دنیا
در آیات گذشته اشاره ای به ناپایداری زندگی دنیا شده بود، در نخستین آیه مورد بحث این واقعیت ضمن مثال جالبی تشریح شده تا پرده های غرور و غفلت

از مقابل دیده های غافلان و طغیانگران کنار زند.
((زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کرده ایم)) (انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء).
این دانه های حیاتبخش باران بر سرزمینهای آماده می ریزند، ((و به وسیله آن گیاهان گوناگون که بعضی قابل استفاده برای انسانها، و بعضی برای حیوانات است ، می رویند)) (فاختلط به نبات الارض مما یاکل الناس و الانعام).
این گیاهان علاوه بر خاصیتهای غذائی که برای موجودات زنده دارند سطح زمین را می پوشانند و آن را زینت می بخشند، تا آنجا که ((زمین بهترین زیبائی خود را در پرتو آن پیدا کرده و تزیین می شود)) (حتی اذا اخذت الارض زخرفها و ازینت).
در این هنگام شکوفه ها، شاخساران را زینت داده و گلها می خندند، و گیاهان در پرتو نور آفتاب می درخشند، و ساقه ها و شاخه ها همراه وزش باد در طربند دانه های غذائی و میوه ها کم کم خود را نشان می دهند، و صحنه پر جوشی را از حیات و زندگی به تمام معنی کلمه مجسم می کنند، که دلها را پر از امید و چشمها را پر از شادی و سرور می سازند، آنچنان که ((اهل زمین مطمئن می شوند، که می توانند از مواهب این گیاهان بهره گیرند)) هم از میوه ها و هم از دانه های حیاتبخششان (و ظن اهلها انهم قادرون علیها).
((اما ناگهان فرمان ما فرا می رسد (سرمای سخت و یا تگرگ شدید و یا طوفان درهم کوبنده ای بر آنها مسلط می گردد) و آنها را چنان درو می کنیم که گویا هرگز نبوده اند))! (اتاها امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس).
((لم تغن)) از ماده ((غنا)) به معنی اقامت کردن در مکانی است ، بنابراین جمله ((لم تغن بالامس)) یعنی ((دیروز در این مکان نبوده است)) و این کنایه از این است که چیزی به کلی از میان برود آنچنان که گوئی

هرگز وجود نداشته ! تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 264
در پایان آیه برای تاکید بیشتر می فرماید: ((این چنین آیات خود را برای افرادی که تفکر می کند تشریح می کنیم)) (کذلک نفصل الایات لقوم یتفکرون).
آنچه گفته شد ترسیم روشن و گویائی از زندگی زودگذر و فریبنده و پر زرق و برق دنیای مادی است که نه مقام و ثروتش قابل دوام است و نه جای امنیت و سلامت می باشد.
لذا در آیه بعد با یک جمله کوتاه اشاره به نقطه مقابل اینگونه زندگی کرده و می فرماید ((خداوند به دارالسلام ، خانه صلح و سلامت و امنیت دعوت می کند)) (و الله یدعوا الی دار السلام).
در آنجا که نه از این کشمکشهای غارتگران دنیای مادی خبری است ، و نه از مزاحمتهای احمقانه ثروت اندوزان از خدا بیخبر، و نه جنگ و خونریزی و استعمار و استثمار، و تمام این مفاهیم در کلمه دارالسلام (خانه صلح و سلامت) جمع است .
و هر گاه زندگی در این دنیا نیز شکل توحیدی و رستاخیزی به خود گیرد آن هم تبدیل به دارالسلام می شود، و از صورت آن مزرعه بلا دیده طوفان زده در می آید.
سپس اضافه می کند ((خدا هر کس را بخواهد (و شایسته و لایق ببیند) به سوی راه مستقیم ، همان راهی که به دارالسلام و مرکز امن و امان منتهی می شود، دعوت می کند)) (و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم).
نکته ها
در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:
1 - از آنجا که قرآن یک کتاب انسانسازی و تربیت است در بسیاری از موارد برای روشن ساختن حقایق عقلی متوسل به ذکر مثال می شود و گاهی تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 265
موضوعاتی را که آغاز و انجامش ، سالها طول می کشد در یک صحنه زودگذر و قابل مطالعه در برابر چشمان مردم مجسم می سازد.
بررسی تاریخ پر ماجرای عمر یک انسان یا یک نسل که گاهی یکصد سال طول می کشد برای افراد عادی کار آسانی نیست ، اما هنگامی که صحنه ای همانند زندگی بسیاری از گیاهان که در چند ماه خلاصه می شود (از تولد و رشد و نمو و زیبائی و سپس نابودی) در مقابل او قرار دهند بسیار راحت می تواند چگونگی زندگی خود را در این آئینه شفاف ببیند
درست این صحنه را در مقابل چشم خود مجسم کنید، باغی است پر از درخت و سبزه و گیاه که همگی به ثمر نشسته و غوغای حیات در سرتاسر آن نمایان است ، اما در یک شب تاریک یا یک روز روشن ناگهان ابرهای سیاه آسمان را میپوشاند، رعد و برق و سپس طوفان و رگبارهای شدید و

تگرگهای دانه درشت آنرا از هر سو درهم می کوبد.
فردا که به دیدن آن باغ می آئیم درختان در هم شکسته ، گیاهان از هم پاشیده و پژمرده ، و همه چیز را در هم به روی خاک ریخته در مقابل خودمان مشاهده می کنیم آنچنان که باور نمی کنیم این همان باغ سرسبز خرمی است که دیروز بروی ما می خندید.
آری چنین است ماجرای زندگی انسانها مخصوصا در عصر و زمان ما که گاه یک زلزله یا یک جنگ چند ساعته چنان یک شهر آباد و خرم را در هم می کوبد که چیزی جز یک ویرانه با یک مشت اجساد قطعه قطعه شده باقی نمی گذارد.
وه چه غافلند مردمی که به چنین زندگی ناپایدار دل خوش کرده اند؟!
در جمله ((اختلط به نبات الارض)) باید توجه داشت که ((اختلاط)) در اصل آنچنان که ((راغب)) در ((مفردات)) گفته : به معنی جمع میان دو چیز یا بیشتر است ، خواه مایع باشند یا جامد، و ((اختلاط)) اعم از ((امتزاج)) است (زیرا تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 266
امتزاج معمولا در مایعات گفته می شود) بنابراین معنی جمله چنین می شود که بوسیله آب باران ، گیاهان از هر قسم به هم می آمیزند، گیاهانی که بدرد انسان می خورد یا مورد استفاده حیوانات است .
جمله فوق اشاره ضمنی به این حقیقت نیز می کند که خداوند از آب باران که یکنوع و یک حقیقت بیشتر ندارد انواع و اقسام گیاهانی را می رویاند که نیازمندیهای مختلف انسانها و حیوانات را با مواد غذائی گوناگونشان تامین می کنند. یونس
آیه 26-27
آیه و ترجمه
لِّلَّذِینَ أَحْسنُوا الْحُسنی وَ زِیَادَةٌ وَ لا یَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَترٌ وَ لا ذِلَّةٌ أُولَئک أَصحَب الْجَنَّةِ هُمْ فِیهَا خَلِدُونَ(26)
وَ الَّذِینَ کَسبُوا السیِّئَاتِ جَزَاءُ سیِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لهُم مِّنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ کَأَنَّمَا أُغْشِیَت وُجُوهُهُمْ قِطعاً مِّنَ الَّیْلِ مُظلِماً أُولَئک أَصحَب النَّارِ هُمْ فِیهَا خَلِدُونَ(27)
ترجمه :26 - کسانی که نیکی کردند، پاداش نیک و زیاده بر آن دارند و تاریکی و ذلت چهره هایشان را نمی پوشاند آنها یاران بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند.
27 - اما کسانی که مرتکب گناهان شدند جزای بدی بمقدار آن دارند و ذلت و خواری چهره آنها را می پوشاند و هیچ چیز نمی تواند آنها را از (مجازات) خدا نگهدارد، (چهره هاشان آنچنان تاریک است که) گوئی پاره هائی از شب تاریک صورت آنها را پوشانده ، آنها یاران آتشند و جاودانه در آن خواهند ماند. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 267

تفسیر :روسفیدان و روسیاهان
در آیات گذشته اشاره به سرای آخرت و روز رستاخیز شده بود، به همین مناسبت ، آیات مورد بحث سرنوشت نیکوکاران و آلودگان به گناه را در آنجا تشریح می کند.
نخست می گوید: ((کسانی که کار نیک انجام دهند پاداش نیک و زیاده بر آن دارند)) (للذین احسنوا الحسنی و زیادة).
در اینکه منظور از ((زیادة)) در این جمله چیست میان مفسران گفتگو است ولی با توجه به اینکه آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند، اشاره به پاداشهای مضاعف و فراوانی است که گاهی ده برابر و گاهی هزاران برابر (به نسبت اخلاص و پاکی و تقوا و ارزش عمل) بر آن افزوده می شود، در آیه 160 سوره انعام می خوانیم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها: ((کسی که کار نیکی انجام دهد ده برابر به او پاداش داده خواهد شد.
و در جای دیگر می خوانیم : فاما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فیوفیهم اجورهم و یزیدهم من فضله : ((اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خداوند پاداش آنها را بطور کامل می دهد و از فضل و کرم خود نیز بر آن می افزاید (سوره نساء آیه 127).
در آیات مربوط به انفاق در سوره بقره (آیه 261) نیز سخن از پاداش
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 268
نیکوکاران تا هفتصد برابر و یا چند مقابل آن به میان آمده است .
نکته دیگر که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که کاملا امکان دارد، که این اضافه در جهان دیگر مرتبا افزایش یابد، یعنی هر روز موهبت و لطف تازه ای از ناحیه خداوند به آنها ارزانی داشته شود و این در واقع نشان می دهد که زندگی جهان دیگر یکنواخت نیست و به سوی تکامل در یک شکل نامحدود پیش می رود.
روایاتی که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در تفسیر این آیه نقل کرده اند که منظور از ((زیادة)) توجه به جلوه ذات پاک پروردگار و استفاده از این موهبت بزرگ معنوی است ممکن است اشاره به همین نکته باشد.
در پاره ای از روایات که از ائمه اهلبیت نقل شده ((زیاده)) به نعمتهای دنیا تفسیر شده است که خداوند علاوه بر پاداش جهان دیگر نیکوکاران را از آن بهره مند می سازد.
ولی هیچ مانعی ندارد که کلمه ((زیاده)) در آیه فوق اشاره به همه این مواهب بوده باشد.
سپس اضافه می کند ((نیکوکاران در آن روز چهره های درخشانی دارند و تاریکی و ذلت ، صورت آنها را نمی پوشاند)) (و لا یرهق وجوههم قتر و لاذلة)).

((یرهق)) از ماده ((رهق)) به معنی پوشاندن قهری و اجباری است و ((قتر)) به معنی غبار و یا دود است .
و در پایان آیه می فرماید: ((این گروه یاران بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند)) (اولئک اصحاب الجنة هم فیها خلدون).
تعبیر به اصحاب اشاره به تناسبی است که میان روحیه این گروه و محیط بهشت وجود دارد. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 269
در آیه بعد سخن از دوزخیان به میان می آید که در نقطه مقابل گروه اولند می گوید کسانی که مرتکب گناهان می شوند جزای بدی به مقدار عملشان دارند)) (و الذین کسبوا السیئات جزاء سیئة بمثلها).
در اینجا سخنی از ((زیاده)) در کار نیست ، چرا که در پاداش زیاده ، فضل و رحمت است اما در کیفر، عدالت ایجاب می کند که ذره ای بیش از گناه نباشد. ولی آنها به عکس گروه اول چهره هائی تاریک دارند ((و ذلت ، صورت آنها را می پوشاند)) (و ترهقهم ذلة).
ممکن است سؤ ال شود که عدالت ایجاب می کند بیش از گناهشان کیفر نبینند و این تاریکی چهره و گرد و غبار مذلت بر آن نشستن چیز اضافه ای است .
اما باید توجه داشت که این خاصیت و اثر عمل است که از درون جان انسان به بیرون منعکس می گردد، درست مثل این است که بگوئیم افراد شرابخوار باید تازیانه بخورند و در عین حال شراب انواع بیماریهای معده و قلب و کبد و اعصاب را ایجاد می کند.
به هر حال ممکن است بدکاران گمان کنند راه فرار و نجاتی خواهند داشت و یا بتها و مانند آنها می توانند برایشان شفاعت کنند اما جمله بعد صریحا می گوید که ((هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند آنها را از مجازات الهی دور نگه دارد)) (ما لهم من الله من عاصم).
تاریکی چهره های آنها به اندازه ای زیاد است که ((گوئی پاره هائی از شب تاریک و ظلمانی ، یکی پس از دیگری بر صورت آنها افکنده شده است)) (کانما اغشیت وجوههم قطعا من اللیل مظلما).
((آنها اصحاب آتشند و جاودانه در آن می مانند)) (اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون). یونس
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 270
آیه 28 - 30
آیه و ترجمه
وَ یَوْمَ نحْشرُهُمْ جَمِیعاً ثمَّ نَقُولُ لِلَّذِینَ أَشرَکُوا مَکانَکُمْ أَنتُمْ وَ شرَکاؤُکمْ فَزَیَّلْنَا بَیْنهُمْ وَ قَالَ شرَکاؤُهُم مَّا کُنتُمْ إِیَّانَا تَعْبُدُونَ(28)
فَکَفَی بِاللَّهِ شهِیدَا بَیْنَنَا وَ بَیْنَکُمْ إِن کُنَّا عَنْ عِبَادَتِکُمْ لَغَفِلِینَ(29)
هُنَالِک تَبْلُوا کلُّ نَفْس مَّا أَسلَفَت وَ رُدُّوا إِلی اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَ ضلَّ عَنهُم

مَّا كانُوا يَفْتَرُونَ(30)ً
ترجمه :28 - بخاطر بياوريد آن روز را كه همه آنها را جمع مى كنيم سپس به مشركان مى گوئيم شما و معبودهايتان در جاى خودتان باشيد (تا به حسابتان رسيدگى شود) سپس آنها را از هم جدا مى كنيم (و از هر يک جداگانه سؤ ال مى نمائيم) و معبودهايشان (به آنها) مى گويند شما (هرگز) ما را عبادت نمى كرديد!.
29 - همين بس كه خدا ميان ما و شما گواه است كه ما از عبادت كردن شما غافل (و بيخبر) بوديم .
30 - در آن هنگام (و در آنجا) هر كس عملى را كه قبلا انجام داده است مى آزمايد و همگى به سوى الله ، مولا و سرپرست حقيقتى خود باز مى گردند، و آنها را كه به دروغ شريک خدا قرار داده بودند گم و نابود مى شوند.
تفسير :يک صحنه از رستاخيز بت پرستان
اين آيات نيز بحثهاى گذشته را در زمينه ((مبدء)) و ((معاد)) و وضع مشركان دنبال مى كند، و بيچارگى آنها را به هنگامى كه در محضر عدل الهى و در پيشگاه حسابرسى او حاضر مى شوند مجسم مى سازد.
نخست مى گويد: ((به خاطر بياوريد روزى را كه همه بندگان تفسير نمونه جلد 8 صفحه 271
و محشور مى كنيم)) (و يوم نحشرهم جميعا).
((سپس به مشركان ميگوئيم شما و معبودهايتان در جاى خود باشيد تا به حسابتان رسيدگى شود)) (ثم نقول للذين اشركوا مكانكم انتم و شركائكم).
جالب اين است كه در آيه فوق از ((بتها)) تعبير به ((شركائكم)) شده ، يعنى ((شريكهاى شما)) در حالى كه مشركان بتها را شريک خدا قرار داده بودند، نه شريک خودشان .
اين تعبير در حقيقت اشاره لطيفى به اين نكته است كه بتها در واقع شريک خدا نبودند و اين اوهام و خيالات بت پرستان بود كه اين موقعيت را به آنان بخشيد، يعنى آنها شريكان انتخابى شما هستند، و اين درست به آن مى ماند كه كسى ، معلم يا رئيس نا صالحى براى مدرسه اى انتخاب بكند، و كارهاى نادرستى از او سرزند، ما به او مى گوئيم بيا ببين اين معلم تو و اين رئيس تو چه كارى كه نكرده است (در حالى كه نه معلم و نه رئيس او است ، بلكه معلم و رئيس مدرسه است ولى او انتخابشان كرده).
سپس اضافه مى كند كه ((ما اين دو گروه (معبودان و عابدان) را از يكديگر جدا مى كنيم)) و از هر كدام جداگانه سؤ ال مى نمائيم (همانگونه كه در تمام دادگاهها اين مساله معمول است كه از هر كس جداگانه بازپرسى به عمل مى آيد).

از بت پرستان سؤ ال می کنیم به چه دلیل این بتها را شریک خدا قرار دادید و عبادت کردید؟ و از معبودان نیز می پرسیم به چه سبب شما معبود واقع شدید تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 272
و یا تن به این کار دادید؟ (فزیلنا بینهم).
در این هنگام شریکانی را که آنها ساخته بودند، به سخن می آیند ((و می گویند شما هرگز ما را پرستش نمی کردید)) (و قال شرکائهم ما کنتم ایانا تعبدون).
شما در حقیقت هوی و هوسها و اوهام و خیالات خویش را می پرستیدید، نه ما را و از این گذشته این عبادت شما نسبت به ما نه به امر و فرمان ما بوده و نه به رضایت ما، و عبادتی که چنین باشد در حقیقت عبادت نیست .
سپس برای تاءکید بیشتر می گویند ((همین بس که خدا گواه میان ما و شما است که ما به هیچوجه از عبادت شما آگاه نبودیم)) (فکفی بالله شهیدا بیننا و بینکم ان کنا عن عبادتکم لغافلین).
در اینکه منظور از بتها و شرکاء در آیه فوق چه معبودهائی است ، و اینکه چگونه آنها چنین سخن می گویند در میان مفسران گفتگو است .
بعضی احتمال داده اند که منظور معبودهای انسانی و شیطانی و یا از فرشتگان است که دارای عقل و شعور و ادراکند، ولی با این حال خبر ندارند که گروهی آنها را پرستش می کنند، به خاطر اینکه یا در غیاب آنها چنین عبادتی صورت گرفته و یا پس از مرگ آنها (مانند انسانهائی که پس از مرگشان مورد پرستش قرار گرفته اند). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 273
بنابراین سخن گفتن آنها کاملا طبیعی خواهد بود، و این آیه نظیر آیه 41 سوره سبا می باشد که می گوید: و یوم یحشرهم جمیعا ثم یقول للملائکة اءهؤ لاء ایاکم کانوا یعبدون : ((آن روز که خداوند همه را جمع و محشور می کند سپس به فرشتگان می گوید: آیا این گروه شما را عبادت می کردند؟!
احتمال دیگری که بسیاری از مفسران ذکر کرده اند این است که در آن روز خداوند حیات و شعور در بتها می آفریند آنچنان که بتوانند حقایق را بازگو کنند، و جمله بالا که از زبان بتها نقل شده که آنها خدا را به شهادت می طلبند که از عبادت عابدان خود غافل بودند، بیشتر تناسب با همین معنی دارد چرا که بتهای سنگی و چوبی اصلا چیزی نمی فهمند.
این احتمال را نیز می توانیم در تفسیر آیه بگوئیم که تمام معبودها را شامل می شود منتها معبودهائی که عقل و شعور دارند، به زبان خود حقیقت را بازگو می کنند، ولی معبودهائی که دارای عقل و شعور نیستند به زبان حال و از طریق منعکس ساختن آثار عمل سخن می گویند، درست مثل اینکه می گوئیم رنگ رخسار تو از سر درونت خبر می دهد، قرآن نیز

در آیه 21 سوره فصلت می گوید که پوسته ای انسان در عالم رستاخیز به سخن در می آیند و همچنین در سوره زلزال می گوید زمینهائی که انسان روی آنها زندگی داشته ، حقایق را بازگو می کنند.
این مساله در عصر و زمان ما مساله پیچیده ای نیست جائی که یک نوار بی زبان تمام گفته های ما را روی خود ضبط و به هنگام لزوم بازگو می کند، تعجبی ندارد که بتها نیز واقعیات اعمال عبادت کنندگان خود را منعکس نمایند!.
به هر حال ((در آن روز و در آن مکان و در آن حال - همانگونه که قرآن در آخرین آیه مورد بحث می گوید - ((هر کس اعمال خویش را که قبلا انجام

داده است می آزماید و نتیجه بلکه خود آن را می بیند)) چه عبادت کنندگان و چه معبودهای گمراهی که مردم را به عبادت خویش دعوت کردند، چه مشرکان و چه مؤ منان از هر گروه و از هر قبیل (هنالک تبلوا کل نفس ما اسلفت).
((و در آن روز همگی به سوی الله که مولی و سرپرست حقیقی آنان است باز می گردند)) و دادگاه محشر نشان می دهد که تنها حکومت به فرمان او است (و ردوا الی الله مولیهم الحق).
((و سرانجام تمام بتها و معبودهای ساختگی که به دروغ آنها را شریک خدا قرار داده بودند، گم و محو و نابود می شوند (و ضل عنهم ما کانوا یفترون).
چرا که آنجا عرصه ظهور و بروز تمام اسرار مکتوم بندگان است و هیچ حقیقتی نمی ماند مگر اینکه خود را آشکار می سازد اصولا در آنجا موقفها و مقاماتی است که نه نیاز به سؤ ال دارد، نه جدال و گفتگو، بلکه تنها وضع حال حکایت از همه چیز می کند و نیازی به مقال نیست ! یونس

آیه 31-33
آیه و ترجمه
قُلْ مَن یَرْزُقُکُم مِّنَ السمَاءِ وَ الاَرْضِ أَمَّن یَمْلِک السمْعَ وَ الاَبْصرَ وَ مَن یخْرِجُ الْحَىَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ یخْرِجُ الْمَیِّت مِنَ الْحَىِّ وَ مَن یُدَبِّرُ الاَمْرَ فَسیَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَ فَلا تَتَّقُونَ(31)
فَذَلِکمُ اللَّهُ رَبُّکمُ الحْقُّ فَمَا ذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلا الضلَلُ فَأَنى تُصرَفُونَ(32)
کَذَلِک حَقَّت کلِمَت رَبِّک عَلى الَّذِینَ فَسقُوا أَنهُمْ لا یُؤْمِنُونَ(33)
ترجمه :31 - بگو چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد و یا چه کسی مالک (و خالق) گوش و چشم هاست و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می سازد و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می کند؟ به زودی (در پاسخ) می گویند: خدا، بگو پس چرا تقوا پیشه نمی

کنید (و از خدا نمی ترسید)؟!
32 - اینچنین است خداوند پروردگار حق شما، با اینحال بعد از حق جز گمراهی وجود دارد؟ پس چرا (از پرستش او) روی می گردانید؟!
33 - اینچنین فرمان پروردگارت بر فاسقان مسلم شده که آنها (پس از اینهمه طغیان و گناه) ایمان نخواهند آورد.
تفسیر :در این آیات سخن از نشانه های وجود پروردگار و شایستگی او برای عبودیت است و بحثهای آیات گذشته را در این زمینه تعقیب می کند.
نخست می فرماید: به مشرکان و بت پرستانی که در بیراهه سرگردانند ((بگو تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 276
چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد؟)) (قل من یرزقکم من السماء و الارض).
((رزق)) به معنی عطا و بخشش مستمر است ، و از آنجا که بخشنده تمام مواهب در حقیقت خدا است ، ((رازق)) و ((رزاق)) به معنی حقیقی تنها بر او اطلاق می شود، و اگر این کلمه در غیر مورد او به کار رود، بدون شک جنبه مجازی دارد، همانند آیه 233 سوره بقره که در زمینه زنان شیرده می گوید و علی المولود له رزقهن و کسوتهن بالمعروف (پدران موظفند زنانی را که فرزندانشان را شیر می دهند بطور شایسته روزی دهند و لباس بپوشانند.)
این نکته نیز لازم به یادآوری است که بیشتر روزیهای انسان از آسمان است ، باران حیاتبخش از آسمان می بارد، و هوا که مورد نیاز همه موجودات زنده است نیز بر فراز زمین قرار گرفته ، و از همه مهمتر نور آفتاب که بدون آن هیچ موجود زنده و هیچگونه حرکت و جنبشی در سرتاسر زمین وجود نخواهد داشت از آسمان است ، و حتی حیوانات اعماق دریاها از پرتو نور آفتاب زنده اند زیرا می دانیم غذای بسیاری از آنها گیاهان بسیار کوچکی است که در لابلای امواج در سطح اقیانوس در برابر تابش نور آفتاب رشد و نمو می کند، و قسمت دیگری از آن حیوانات از گوشت دیگر حیوانات دریا که وسیله آن گیاهان تغذیه شده اند استفاده می کنند.
ولی زمین تنها به وسیله مواد غذائی خود ریشه گیاهان را تغذیه می کند و شاید به همین دلیل است که در آیه فوق نخست سخن از ارزاق آسمان و سپس ارزاق زمین به میان آمده است (به تفاوت درجه اهمیت)
سپس به دو قسمت از مهمترین حواس انسان که بدون آن دو، کسب علم و دانش برای بشر امکانپذیر نیست اشاره کرده می گوید: ((و بگو چه کسی است که مالک و خالق گوش و چشم و قدرت دهنده این دو حس آدمی است))؟ (اءمن تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 277
یملک السمع و الابصار).

در واقع در این آیه نخست به نعمتهای مادی ، و بعد به مواهب و روزیهای معنوی که بدون آنها نعمتهای مادی فاقد هدف و محتوا است اشاره شده .
کلمه ((سمع)) مفرد (و به معنی گوش) و ابصار جمع ((بصر)) به معنی بینائی و چشم است ، و در اینجا این سؤ ال پیش می آید که چرا ((سمع)) در همه جا در قرآن مفرد ذکر شده و اما ((بصر)) گاهی به صورت جمع و گاهی به صورت مفرد آمده ؟، پاسخ این سؤ ال را در جلد اول صفحه 56 ذکر کرده ایم .
بعد از دو پدیده مرگ و حیات که عجیب ترین پدیده های عالم آفرینش است سخن به میان آورده ، می گوید ((و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می کند))؟ (و من یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی).
این همان موضوعی است که تاکنون عقل دانشمندان و علمای علوم طبیعی و زیست شناسان در آن حیران مانده است که چگونه موجود زنده از موجود بی جان به وجود آمده است ؟ آیا چنین چیزی که تلاش و کوشش مداوم دانشمندان تاکنون در آن به جائی نرسیده است می تواند یک امری ساده و وابسته به تصادف و حوادث رهبری نشده و بدون برنامه و هدف طبیعت بوده باشد؟ بدون شک پدیده پیچیده و ظریف و اسرارآمیز حیات نیازمند به علم و قدرت فوق العاده و عقل کلی است .
او نه تنها در آغاز موجود زنده را از موجودات بی جان زمین آفریده است بلکه علاوه بر این سنت او بر این قرار گرفته که حیات نیز جاودانی نباشد و به همین جهت مرگ را در دل حیات آفریده ، تا از این طریق میدان را برای دگرگونیها و تکامل باز گذارد.
در تفسیر آیه فوق این احتمال نیز داده شده که علاوه بر مرگ و حیات مادی مرگ و حیات معنوی را نیز شامل می شود، زیرا انسانهای هوشمند و پاکدامن تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 278
و با ایمان را می بینیم که گاهی از پدر و مادری آلوده و بی ایمان و گمراه متولد می شوند، عکس آن نیز مشاهده شده است که برخلاف قانون وراثت انسانهای بی ارزش و مرده از پدر و مادر ارزشمندی به وجود آمده اند.
البته مانعی ندارد که آیه فوق اشاره به هر دو قسمت باشد زیرا هر دو از عجائب آفرینش و از پدیده های اعجاب انگیز جهانند و روشنگر این حقیقتند که علاوه بر عوامل طبیعی ، دست قدرت آفریدگار عالم و حکیمی در کار است .
(در جلد پنجم صفحه 356 ذیل آیه 95 سوره انعام توضیحات دیگری نیز در این باره داده ایم).
بعد اضافه می کند: ((چه کسی است که امور این جهان را تدبیر می

کند))؟ (و من یدبر الامر).
در حقیقت نخست سخن از آفرینش مواهب ، سپس سخن از حافظ و نگهبان و مدبر آنها است .
بعد از آنکه قرآن این سؤ الات سه گانه را مطرح می کند بلافاصله می گوید: ((آنها بزودی در پاسخ خواهند گفت : الله .))
از این جمله به خوبی استفاده می شود که حتی مشرکان و بت پرستان عصر جاهلیت خالق و رازق و حیاتبخش و مدبر امور جهان هستی را خدا می دانستند، و این حقیقت را از طریق عقل و هم از راه فطرت دریافته بودند که این نظام حساب شده جهان نمی تواند مولود بی نظمی و یا مخلوق بتها باشد.
و در آخر آیه به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد: ((به آنها بگو آیا با این حال تقوا را پیشه نمی کنید)) (فقل ا فلا تتقون).
تنها کسی شایسته عبادت و پرستش است که آفرینش و تدبیر جهان به

او است ، اگر عبادت به خاطر شایستگی و عظمت ذات معبود باشد، این شایستگی و عظمت تنها در خدا است ، و اگر برای این باشد که می تواند سرچشمه سود و زیان گردد این نیز مخصوص خدا است .
پس از آنکه نمونه هائی از آثار عظمت و تدبیر خداوند را در آسمان و زمین بیان کرد و وجدان و عقل مخالفان را به داوری طلبید و آنها به آن معترف گردیدند، در آیه بعد با لحنی قاطع می فرماید: ((این است الله ، پروردگار بر حق شما))! (فذلکم الله ربکم الحق).
نه بتها، و نه سایر موجوداتی را که شریک خداوند در عبودیت قرار داده اید و در برابر آنها سجده و تعظیم می کنید.
آنها چگونه می توانند شایسته عبودیت باشند در حالی که نه فقط نمی توانند در آفرینش و تدبیر جهان شرکت کنند، بلکه خودشان سر تا پا نیاز و احتیاجند.
سپس نتیجه گیری می کند ((اکنون که حق را بروشنی شناختید، آیا بعد از حق چیزی جز ضلال و گمراهی وجود دارد؟)) (فما ذا بعد الحق الا الضلال).
با این حال چگونه از عبادت و پرستش خدا روی می گردانید، با اینکه می دانید معبود حقی جز او نیست ؟! (فانی تصرفون).
این آیه در حقیقت یک راه منطقی روشن را برای شناخت باطل و ترک آن پیشنهاد می کند، و آن اینکه نخست باید از طریق وجدان و عقل برای شناخت حق گام برداشت ، هنگامی که حق شناخته شد، هر چه غیر آن و مخالف آن است باطل و گمراهی است ، و باید کنار گذاشته شود.
و در آخرین آیه برای بیان این نکته که چرا آنها با وضوح مطلب و روشنائی

حق به دنبال آن نمی روند می گوید: ((اینگونه فرمان خدا درباره این افراد که تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 280
از روی علم و عمد و بر خلاف عقل و وجدان سر از اطاعت پیچیده اند صادر شده که آنها ایمان نیاورند)) (کذلک حقت کلمة ربک علی الذین فسقوا انهم لا یؤ منون).
در واقع این خاصیت اعمال نادرست و مستمر آنها است که قلبشان را چنان تاریک و روحشان را چنان آلوده می کند که با وضوح و روشنی حق آنرا نمی بینند و به بیراهه می روند.
بنابراین آیه فوق هیچگونه دلالت بر مساله جبر ندارد، بلکه اشاره به آثار اعمال خود انسان می باشد ولی شک نیست که این اعمال چنان خاصیتی را به فرمان خدا دارد.
درست مثل این است که به کسی بگوئیم صدبار به تو گفتیم گرد مواد مخدر و مشروبات الکلی مگرد، اکنون که گوش ندادی و شدیدا معتاد شدی ، محکوم به این هستی که مدتها در بدبختی بمانی . یونس
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 281
آیه 34-36
آیه و ترجمه
قُلْ هَلْ مِن شرَکائکم مَّن یَبْدَؤُا الخْلْقَ ثمَّ یُعِیدُهُ قُلِ اللَّهُ یَبْدَؤُا الخْلْقَ ثمَّ یُعِیدُهُ فَأَنی تُؤْفَکُونَ(34)
قُلْ هَلْ مِن شرَکائکم مَّن یهْدِی إِلی الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ یهْدِی لِلْحَقِّ أَ فَمَن یهْدِی إِلی الْحَقِّ أَحَقُّ أَن یُتَّبَعَ أَمَّن لا یهِدِّی إِلا أَن یهْدَی فَمَا لَکمْ کَیْف تحْکُمُونَ(35)
وَ مَا یَتَّبِعُ أَکْثرُهُمْ إِلا ظناً إِنَّ الظَنَّ لاَ یُغْنی مِنَ الحْقِّ شیْئاً إِنَّ اللَّهَ عَلِیمُ بِمَا یَفْعَلُونَ(36)
ترجمه :34 - بگو آیا هیچیک از معبودهای شما آفرینش را ایجاد و سپس باز می گرداند؟ بگو تنها خدا آفرینش را ایجاد کرده سپس باز می گرداند، با اینحال چرا از حق رویگردان می شوید؟
35 - بگو آیا هیچیک از معبودهای شما به سوی حق هدایت می کند؟ - بگو تنها خدا به حق هدایت می کند آیا کسی که هدایت به حق می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند، شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟
36 - و بیشتر آنها جز از گمان (و پندارهای بی اساس) پیروی نمی کنند (در حالی که) گمان هرگز انسان را از حق بی نیاز نمی سازد (و به حق نمی رساند) خداوند به آنچه انجام می دهند آگاه است .
تفسیر :یکی از نشانه های حق و باطل
این آیات نیز همچنان استدلالات مربوط به مبدء و معاد را تعقیب می کند
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 282

و در نخستین آیه به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد ((به آنها بگو آیا هیچیک از این معبودهائی که شما شریک خدا قرار داده اید می تواند آفرینش را ایجاد کند و سپس باز گرداند)) (قل هل من شرکائکم من یبدؤ ا الخلق ثم یعیده).
بعد اضافه می کند بگو خداوند آفرینش را آغاز کرده و سپس باز می گرداند (قل الله یبدؤ ا الخلق ثم یعیده).
((با اینحال چرا از حق روی می گردانید و در بیراهه سرگردان می شوید)) (فانی تؤ فکون).
در اینجا دو سؤ ال پیش می آید نخست اینکه مشرکان عرب غالبا اعتقاد به معاد مخصوصا به شکلی که قرآن می گوید نداشتند با اینحال چگونه قرآن از آنها اعتراف می خواهد.
دیگر اینکه در آیه قبل سخن از اعتراف مشرکان بود ولی در اینجا به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد، که تو اعتراف به این واقعیت کن ! این تفاوت تعبیر برای چیست ؟
اما با توجه به یک نکته جواب هر دو سؤ ال روشن می شود و آن اینکه : گر چه مشرکان به معاد (معاد جسمانی) عقیده نداشتند ولی همین اندازه که معتقد بودند آغاز آفرینش از خدا است برای پذیرش معاد کافی است چرا که هر کس آغاز را انجام داده قادر به اعاده آن نیز هست بنابراین اعتقاد به مبدء با کمی دقت معاد را اثبات می کند.
و از اینجا روشن می شود که چرا به جای مشرکان ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اعتراف به این واقعیت می کند، زیرا گر چه ایمان به معاد از لوازم ایمان به مبدء است ، اما چون آنها توجه به این ملازمه نداشتند، طرز تعبیر عوض شده و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به جای آنها اعتراف می کند. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 283
بار دیگر به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد ((به آنها بگو آیا هیچیک از معبودهای ساختگی شما هدایت به سوی حق می کنند))؟ (قل هل من شرکائکم من یهدی الی الحق).
زیرا معبود باید رهبر عبادت کنندگان خود باشد، آن هم رهبری به سوی حق ، در حالی که معبودهای مشرکان اعم از بتهای بی جان و جاندار هیچکدام قادر نیستند بدون هدایت الهی کسی را به سوی حق رهنمون گردند، چون هدایت به سوی حق نیاز به مقام عصمت و مصونیت از خطا و اشتباه دارد و این بدون رهبری و حمایت خداوند ممکن نیست .
لذا بلافاصله اضافه می کند: بگو تنها خداوند هدایت به سوی حق می کند (قل الله یهدی للحق).
با این حال ((آیا کسی که هدایت به سوی حق شایسته تر برای پیروی است یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر آنکه هدایتش کنند)) (اءفمن

یهدی الی الحق احق ان یتبع اءمن لا یهدی الا ان یهدی).
و در پایان آیه با بیانی توبیخ آمیز و سرزنش بار می گوید: ((شما را چه می شود؟ چگونه قضاوت می کنید))؟ (فما لکم کیف تحکمون).
و در آخرین آیه اشاره به سرچشمه و عامل اصلی انحرافات آنها کرده می گوید: ((اکثر آنها جز از پندار و گمان پیروی نمی کنند، در حالی که گمان و پندار هرگز انسان را بی نیاز از حق نمی کند و به حق نمی رساند)) (و ما یتبع اکثرهم الا ظنا ان الظن لا یغنی من الحق شیئا).
سرانجام با لحنی تهدید آمیز نسبت به این گونه افرادی که تابع هیچ منطق
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 284
و حسابی نیستند می فرماید: ((خداوند به آنچه آنها انجام می دهند عالم است)) (ان الله علیم بما یفعلون).
در اینجا به چند نکته باید توجه داشت :
1 - در آیات فوق خواندیم که تنها خدا است که هدایت به سوی حق می کند این انحصار یا به خاطر آن است که منظور از هدایت تنها ارائه طریق نیست بلکه رساندن به مقصد نیز می باشد و این کار تنها بدست پروردگار است ، و یا به این جهت است که ارائه طریق و نشان دادن راه نیز در درجه اول کار خدا است ، و غیر او یعنی پیامبران و راهنمایان الهی تنها از طریق هدایت او آگاه به راههای هدایت می شوند، و با تعلیم او عالم می گردند.
2 - اینکه در آیات فوق می خوانیم معبودهای مشرکان نه تنها نمی توانند کسی را هدایت کنند بلکه خودشان نیازمند هدایت الهی هستند، گر چه درباره بتهای سنگی و چوبی ، صدق نمی کند، زیرا آنها مطلقا عقل و شعوری ندارند، ولی در مورد معبودهای صاحب شعور مانند فرشتگان و انسانهائی که معبود واقع شدند کاملا صدق می کند.
این احتمال نیز وجود دارد که جمله مزبور به معنی یک قضیه شرطیه باشد یعنی به فرض که بتها عقل و شعور هم داشته باشند بدون راهنمائی الهی ، خودشان راه را پیدا نمی کنند، تا چه رسد که بخواهند راهنمای دگران باشند.
و به هر حال آیات فوق به خوبی نشان می دهد که یکی از برنامه های اصلی پروردگار در برابر بندگان ، هدایت آنها به سوی حق است که این کار از طریق بخشیدن عقل و خرد، و دادن درسهای گوناگون از راه فطرت ، و ارائه آیات و نشانه هایش در جهان آفرینش همچنین از طریق فرستادن پیامبران و کتب آسمانی صورت می گیرد. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 285
3 - در آخرین آیه مورد بحث خواندیم که اکثر بت پرستان و مشرکان دنبال گمان و پندار خویشند، در اینجا این سؤ ال پیش می آید که چرا نفرموده است همه آنها، زیرا می دانیم تمام بت پرستان در این پندار باطل شریکند

که بتها را معبودهای به حق و مالکان نفع و ضرر و شفیعان درگاه خدا می پندارند، و به همین جهت بعضی ناچار شده اند که کلمه اکثر را به معنی تمام تفسیر کنند و معتقدند که این کلمه گاهی به معنی تمام آمده است .
ولی این پاسخ چندان قابل ملاحظه نیست و بهتر این است که بگوئیم بت پرستان دو گروهند یک گروه که اکثریت را تشکیل می دهند افرادی خرافی و نادان و بیخبرند و تحت تاثیر پندارهای غلطی قرار گرفته و بتها را برای پرستش برگزیده اند، اما گروه دیگری که اقلیت را تشکیل می دهند رهبران سیاه دل و آگاهی هستند که با علم و اطلاع از بی اساس بودن بت پرستی برای حفظ منافع خویش ، مردم را به سوی بتها دعوت می کنند، و به همین دلیل خداوند تنها به گروه اول پاسخ می گوید چرا که قابل هدایتند و اما گروه دوم را که آگاهانه این راه غلط را می پیمایند مطلقا مورد اعتنا قرار نداده است .
4 - گروهی از علمای اصول ، آیه فوق و مانند آن را دلیل بر آن می دانند که ظن و گمان به هیچوجه ، حجت و سند نمی تواند باشد و تنها دلائل قطعی است که می تواند مورد اعتماد قرار گیرد.
اما گروهی دیگر با توجه به اینکه در میان دلائل فقهی ، دلائل ظنی فراوان داریم (مانند حجت بودن ظواهر الفاظ و شهادت دو شاهد عادل و یا خبر واحد ثقه و امثال آن) می گویند آیه فوق دلیل بر این است که قاعده اصلی در مساله ظن ، عدم حجیت است ، مگر اینکه با دلیل قطعی حجت بودن آن ثابت گردد مانند چند مثال بالا.
ولی انصاف این است که آیه فوق تنها سخن از پندارهای بی اساس و

بی پایه و خرافی مانند گمان و پندار بت پرستان می گوید، و کار به ظن و گمان قابل اعتمادی که در میان عقلا موجود است ندارد، بنابراین آیه فوق و آیات مشابه آن در مساله عدم حجیت ظن به هیچوجه قابل استناد نیست (دقت کنید). یونس
آیه 37-40
آیه و ترجمه
وَ مَا کانَ هَذَا الْقُرْءَانُ أَن یُفْتَرَی مِن دُونِ اللَّهِ وَ لَکِن تَصدِیقَ الَّذِی بَینَ یَدَیْهِ وَ تَفْصِیلَ الْکِتَبِ لا رَیْب فِیهِ مِن رَّب الْعَلَمِینَ(37)
أَمْ یَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسورَةٍ مِّثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنِ استَطعْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن کُنتُمْ صدِقِینَ(38)
بَلْ کَذَّبُوا بِمَا لَمْ یحِیطوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا یَأْتِهِمْ تَأْوِیلُهُ کَذَلِک کَذَّب الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ فَانظرْ کَیْف کانَ عَقِبَةُ الظلِمِینَ(39)
وَ مِنهُم مَّن یُؤْمِنُ بِهِ وَ مِنهُم مَّن لا یُؤْمِنُ بِهِ وَ رَبُّک أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِینَ(40)
ترجمه :37 - شایسته نیست (و امکان نداشت) که این قرآن بدون وحی

الهی به خدا نسبت داده شود ولی تصدیقی است برای آنچه پیش از آن است (از کتب آسمانی) و تفصیلی است برای آنها، و شکی در آن نیست که از طرف پروردگار جهانیان است .
38 - آنها می گویند، او قرآن را به دروغ به خدا نسبت داده بگو اگر راست می گوئید یک سوره همانند آن بیاورید و هر کس را می توانید غیر از خدا (به یاری) بطلبید.
39 - (آنها از روی علم و دانش قرآن را انکار نمی کنند) بلکه آنها چیزی را تکذیب کردند که آگاهی از آن نداشتند، و هنوز واقعیتش بر آنان روشن نشده است اینچنین پیشینیان آنها نیز تکذیب کردند پس بنگر عاقبت کار ظالمان چگونه بود؟!
40 - و بعضی از آنها ایمان به آن می آورند و بعضی ایمان نمی آورند، و پروردگارت به مفسدان آگاهتر است (و آنها را بهتر می شناسد). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 287
تفسیر :عظمت و حقانیت دعوت قرآن
این آیات به پاسخ قسمت دیگری از سخنان ناروای مشرکان می پردازد، چرا که آنها تنها در شناخت مبدء گرفتار انحراف نبودند، بلکه به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز افترا می زدند، که قرآن را با فکر خود ساخته و به خدا نسبت داده است ، لذا در آیات گذشته خواندیم که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تقاضا داشتند قرآنی غیر از این قرآن بیاورد و یا لااقل آنرا تغییر دهد، این خود دلیل آن است که قرآن را ساخته فکر او می پنداشتند!
نخستین آیه مورد بحث می گوید: ((شایسته نیست که این قرآن بدون وحی الهی به خدا نسبت داده شده باشد)) (و ما کان هذا القرآن ان یفتری من دون الله)
جالب اینکه به جای نفی ساده ، نفی شانیت شده است و می دانیم این گونه تعبیر از نفی ساده رساتر است ، این درست به آن می ماند که کسی در مقام دفاع از خود بگوید شاءن من نیست که دروغ بگویم و البته این تعبیر از اینکه بگوید من دروغ نمی گویم بسیار پرمعنی تر و عمیق تر می باشد.
سپس به ذکر دلیل بر اصالت قرآن و وحی آسمانی بودنش پرداخته می گوید: ((ولی این قرآن کتب آسمانی پیش از خود را تصدیق می کند)) (و لکن تصدیق الذی بین یدیه).
یعنی تمام بشارات و نشانه های حقانیتی که در کتب آسمانی پیشین آمده بر قرآن و آورنده قرآن کاملا منطبق است و این خود ثابت می کند که تهمت و افترا بر خدا نیست و واقعیت دارد، اصولا خود قرآن از باب ((آفتاب آمد دلیل آفتاب)) شاهد صدق محتوای خویش است . تفسیر

نمونه جلد 8 صفحه 288
و از اینجا روشن می شود کسانی که این گونه آیات قرآن را دلیل بر عدم تحریف تورات و انجیل گرفته اند در اشتباهند زیرا قرآن مندرجات این کتب را که در عصر نزول قرآن وجود داشتند، تصدیق نمی کند بلکه نشانه هائی که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و قرآن در این کتب بوده مورد تاءیید قرار داده است (دقت کنید)
در این زمینه توضیحات بیشتری در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه 41 سوره بقره بیان گردید.
سپس دلیل دیگری بر اصالت این وحی آسمانی ذکر کرده می گوید: ((در این قرآن شرح کتب اصیل انبیاء پیشین و بیان احکام اساسی و عقائد اصولی آنها است و به همین دلیل شکی در آن نیست که از طرف پروردگار عالمیان است)) (و تفصیل الکتاب لا ریب فیه من رب العالمین).
و به تعبیر دیگر هیچگونه تضادی با برنامه انبیا گذشته ندارد، بلکه تکامل آن تعلیمات و برنامه ها در آن دیده می شود، و اگر این قرآن مجعول بود حتما مخالف و مباین آنها بود.
و از اینجا می دانیم که در اصول مسائل چه در عقائد دینی و چه در برنامه های اجتماعی ، و حفظ حقوق ، و مبارزه با جهل ، و دعوت به حق و عدالت و همچنین زنده کردن ارزشهای اخلاقی و مانند اینها هیچگونه اختلافی در میان کتب آسمانی نیست جز اینکه هر کتابی که بعدا نازل شده ، در سطحی بالاتر و کاملتر بوده ، همچون سطوح مختلف تعلیمات در دبستان و دبیرستان و دانشگاه ، تا به کتاب نهائی که مخصوص دوران پایان تحصیل دینی امتها است یعنی قرآن رسیده است . شک نیست که در جزئیات احکام و شاخ و برگها تفاوت در میان ادیان و مذاهب آسمانی وجود دارد ولی سخن از اصول اساسی آنها است که همه جا هماهنگ است . تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 289
در آیه بعد دلیل سومی بر اصالت قرآن ذکر کرده می گوید: ((آنها می گویند این قرآن را پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به دروغ به خدا نسبت داده ، به آنها بگو اگر راست می گوئید شما هم مثل یک سوره از آنرا بیاورید، و از هر کس می توانید غیر از خدا برای همکاری دعوت کنید)) (ولی هرگز توانائی بر این کار را نخواهید داشت ، به همین دلیل ثابت می شود که این وحی آسمانی است) (ام یقولون افتراه قل فاتوا بسورة مثله و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین).
این آیه از جمله آیاتی است که با صراحت اعجاز قرآن را بیان می کند نه تنها همه قرآن را بلکه حتی اعجاز یک سوره را، و از همه جهانیان بدون استثناء دعوت می کند که اگر معتقدید این آیات از طرف خدا نیست همانند آن و یا لااقل همانند یک سوره آنرا بیاورید.

و همانگونه که در جلد اول در ذیل آیه 23 سوره بقره بیان کردیم ، در آیات قرآن گاهی ((تحدی)) یعنی دعوت به مبارزه نسبت به مجموع قرآن و گاهی به ده سوره و گاهی به یک سوره شده است و این نشان می دهد که جزء و کل قرآن همه اعجاز است .
و از آنجا که سوره معینی ذکر نشده هر سوره از قرآن را نیز شامل می شود
البته شک نیست که اعجاز قرآن منحصر به جنبه فصاحت و بلاغت و شیرینی بیان و رسائی تعبیرات - آنچنان که گروهی از قدمای مفسرین فکر کرده اند - نیست ، بلکه علاوه بر اینها از نظر بیان معارف دینی ، و علومی که تا آن روز شناخته نشده بود، و بیان احکام و قوانین ، و ذکر تواریخ پیشین پیراسته از هر گونه خطا و خرافات ، و عدم وجود تضاد و اختلاف در آن ، نیز جنبه اعجاز دارد. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 290
جلوه تازه ای از اعجاز قرآن
جالب اینکه با گذشت زمان جلوه های تازه ای از اعجاز قرآن آشکار می شود که در گذشته مورد توجه قرار نمی گرفت ، از جمله محاسبات فراوانی است که روی کلمات آیات قرآن با مغزهای الکترونیکی انجام شده ویژگیهای تازه ای برای کلمات و جمله بندیهای قرآن و رابطه آن با زمان نزول هر سوره ثابت کرده است و آنچه ذیلا می خوانید نمونه ای از آن است :
پژوهشهای برخی از دانشمندان محقق امروز، به کشف روابط پیچیده و فورمولهای محاسباتی بسیار دقیق منجر شده است که حیرت انگیز است با یقین به این امر که چنین نظم علمی در ساختمان قرآن است ، از طریق بررسیهای آماری و به زبان ریاضی به کشف قواعد دقیق و فورمولهای ریاضی و منحنیهای کامل و سالمی توفیق یافته است که از نظر اهمیت و شناخت ، کشف نیوتن را در جاذبه ، تداعی می کند.
یک قرآن شناس بزرگ نقطه شروع کارش این مساله ساده است که آیات نازل شده در مکه کوتاه است و آیات نازل شده در مدینه ، بلند این یک مساله طبیعی است هر نویسنده یا سخنران ورزیده ، طول جملات و آهنگ کلمات سخنش را بر حسب موضوع سخن تغییر می دهد:
مسائل توصیفی ، جملات کوتاه و مسائل تحلیلی و استدلالی ، بلند، آنجا که سخن ، تحریکی و انتقادی و یا بیان اصول کلی اعتقادی است لحن شعاری می شود، و عبارات کوتاه و آنجا که شروع داستان است و بیان کلام در نتیجه گیریهای اخلاقی و... لحن ، آرام و عبارات طولانی و آهنگ نرم .
مسائل طرح شده در مکه از نوع اول است و مسائل طرح شده در مدینه ، از نوع دوم ، چه در مکه آغاز یک نهضت است و بیان اصول کلی اعتقادی و انتقادی ، و در مدینه یک جامعه و مسائل حقوقی و اخلاقی و قصه های

فکری و علمی .
اما قرآن یک سخن گفتن طبیعی است و ناچار تابع سبک زیبا و بلیغ سخن گفتن بشر، و در نتیجه رعایت کوتاهی و بلندی آیات نیز به تناسب مفاهیم .
اما اگر قبول کنیم که این کلام در عین حال که یک کتاب است یک طبیعت نیز هست ، باید این کوتاهی و بلندی بی حساب نباشد و طبق یک قاعده دقیق علمی از آیات کوتاه آغاز کند و یکنواخت و تصاعدی رو به آیات بلند رود، بر این اساس باید طول هر آیه ای کوتاهتر از آیه نازل شده سال بعد و بلندتر از آیه نازل شده سال پیش باشد، و اندازه این طولانی شدن اندازههای دقیق و حساب شده باشد، بنابراین در طول 23 سال که وحی نازل می شده است ، باید 23 طول معدل در آیات داشته باشیم !
بر این قاعده می توانیم 23 ستون داشته باشیم که همه آیات بر حسب طول در این ستونها تقسیم بندی شود، حال از کجا می توانیم بفهمیم که این تقسیم بندیها درست است ؟ می دانیم که شان نزول بعضی از آیات قرآن معلوم است برخی را روایات تاریخی معین کرده و صریحا گفته که در چه سال نازل شده است ، و برخی را از روی مفاهیم آن می توان تعیین کرد: مثلا آیاتی که احکامی چون تغییر قبله ، حرمت شراب ، وضع حجاب ، زکوة و خمس را بیان می کند و آیاتی که از هجرت سخن می گویند سال تعیین این احکام معلوم است .
با شگفتی فوق العاده می بینیم که این آیات - که سال نزولشان معلوم است - درست در همان ستونهایی قرار می گیرند که در این جدول از نظر معدل طول آیات ویژه هر سال فرض شده اند! (دقت کنید).
آنچه جالب تر است پیدا شدن دو سه مورد استثنائی است . به این معنی که سوره ((مائده)) آخرین سوره بزرگ نازل شده است ، در حالی که چند آیه از آن طبق فرمول ، باید در سالهای اولیه نازل شده باشد. پس از تحقیق در متون تفاسیر و تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 292
روایات اسلامی ، اقوال مفسران معتبری را می یابیم که گفته اند این چند آیه در اوایل نازل شده ، اما از نظر تدوین به دستور پیامبر در سوره ((مائده)) جای داده شده است به این طریق می توان سال نزول هر آیه را از روی این ملاک ریاضی تعیین کرد و قرآن را بر حسب سال نزول نیز تدوین نمود!
چه سخنوری است در عالم که بتوان از روی طول عبارت ، سال ادای هر جمله اش را معین کرد؟ بخصوص که این متن کتابی نباشد که مثل یک اثر علمی یا ادبی نویسنده اش نشسته باشد و آن را در یک مدت معین ، و پیوسته ، نوشته ، و بر زبانش رفته و بویژه کتابی نباشد که نویسنده اش در یک موضوع - یا حتی زمینه تعیین شدهای - تاءلیف کرده باشد، بلکه مسائل

گوناگونی است که به تدریج بر حسب نیاز جامعه و در پاسخ به سؤ الاتی که عنوان می شود، حوادث یا مسائلی که در مسیر مبارزه طولانی مطرح می شود، به وسیله رهبر بیان و سپس جمع آوری و تنظیم شده است .
بلکه به گفته بعضی از مفسران ، آهنگ مخصوص لغات و کلمات قرآن نیز در نوع خود معجزآسا است .
شواهد گوناگون جالبی برای این موضوع ذکر کرده اند از جمله جریان زیر است که برای سید قطب مفسر معروف واقع شده :
او در ذیل آیه مورد بحث چنین می گوید:
من از حوادثی که برای دیگران واقع شده سخنی نمی گویم ، تنها حادثه ای را بیان می کنم که برای خود من واقع شد و شش نفر ناظر آن بودند (خودم و پنج نفر دیگر).
ما شش نفر از مسلمانان بودیم که با یک کشتی مصری ، اقیانوس اطلس را به تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 293
سوی نیویورک می پیمودیم ، مسافران کشتی 120 مرد و زن بود، و کسی در میان مسافران جز ما مسلمان نبود، روز جمعه به این فکر افتادیم که نماز جمعه را در قلب اقیانوس و بر روی کشتی انجام دهیم ، و ما علاوه بر اقامه فریضه مذهبی مایل بودیم یک حماسه اسلامی در مقابل یک مبشر مسیحی که در داخل کشتی نیز دست از برنامه تبلیغاتی خود بر نمی داشت ، بیافرینیم ، بخصوص که او حتی مایل بود ما را هم به مسیحیت تبلیغ کند!.
ناخدای کشتی که یک نفر انگلیسی بود موافقت کرد که ما نماز جماعت را در صفحه کشتی تشکیل دهیم ، و به کارکنان کشتی نیز که همه از مسلمانان آفریقا بودند نیز اجازه داده شد که با ما نماز بخوانند، و آنها از این جریان بسیار خوشحال شدند زیرا این نخستین باری بود که نماز جمعه بر روی کشتی انجام می گرفت !
من (سید قطب) به خواندن خطبه نماز جمعه و امامت پرداختم و جالب اینکه مسافران غیر مسلمان اطراف ما حلقه زده بودند و با دقت مراقب انجام این فریضه اسلامی بودند.
پس از پایان نماز گروه زیادی از آنها نزد ما آمدند و این موفقیت را به ما تبریک گفتند، ولی در میان این گروه خانمی بود که بعدا فهمیدیم یک زن مسیحی یوگسلاوی است که از جهنم تیتو و کمونیسم او، فرار کرده است !.
او فوق العاده تحت تاثیر نماز ما قرار گرفته بود به حدی که اشک از چشمانش سرازیر بود و قادر به کنترل خویشتن نبود.
او به زبان انگلیسی ساده و آمیخته با تاثر شدید و خضوع و خشوع خاصی سخن می گفت ، و از جمله سخنانش این بود، بگوئید ببینم کشیش شما با

چه لغتی سخن می گفت (او فکر میکرد که حتما باید کشیش یا یک مرد روحانی اقامه نماز کند آنچنانکه در نزد مسیحیان است ، ولی ما بزودی به او حالی کردیم که این برنامه تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 294
اسلامی را هر مسلمان با ایمانی می تواند انجام دهد) و سرانجام به او گفتیم که ما با لغت عربی صحبت می کردیم .
ولی او گفت من هر چند یک کلمه از مطالب شما را نفهمیدم اما بوضوح دیدم که این کلمات آهنگ عجیبی داشت اما از این مهمتر مطلبی که نظر مرا فوق العاده بخود جلب کرد این بود که در لابلای خطبه امام شما جمله هائی وجود داشت که از بقیه ممتاز بود، آنها دارای آهنگ فوق العاده مؤ ثر و عمیقی بودند آنچنان که لرزه بر اندام من می انداخت یقینا این جمله ها مطالب دیگری بودند، فکر می کنم امام شما به هنگامی که این جمله ها را ادا می کرد مملو از روح القدس شده بود!
ما کمی فکر کردیم و متوجه شدیم این جمله ها همان آیاتی از قرآن بود که من در اثناء خطبه و در نماز آنها را می خواندم ، این موضوع ما را تکان داد و متوجه این نکته ساخت که آهنگ مخصوص قرآن آنچنان مؤ ثر است که حتی بانوئی را که یک کلمه مفهوم آنرا نمی فهمد تحت تاثیر شدید خود قرار می دهد
در آیه بعد اشاره به یکی از علل اساسی مخالفتهای مشرکان کرده ، می گوید: آنها قرآن را به خاطر اشکالات و ایرادهائی انکار نمی کردند ((بلکه تکذیب و انکارشان به خاطر این بود که از محتوای آن آگاهی نداشتند)) (بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه).
در واقع عامل انکار عدم آگاهی و جهل آنها بود.
اما اینکه منظور از این جمله جهل درباره چه اموری بوده است ، مفسران احتمالات متعددی داده اند که تمام آنها می تواند در آیه منظور بوده باشد از جمله :
جهل به معارف دینی و مبدء و معاد، همانگونه که قرآن از قول مشرکان در مورد معبود حقیقی (الله) نقل می کند که می گفتند: اء جعل الالهة الها واحدا تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 295
ان هذا لشی ء عجاب : ((آیا خدایان ما را تبدیل به یک معبود کرده است این چیز عجیبی است)) (سوره ص آیه 5) و یا در مورد معاد می گفتند: ائذا کنا عظاما و رفاتا ءانا لفی خلق جدید افتری علی الله کذبا ام به جنة : ((آیا هنگامی که ما تبدیل به استخوان پوسیده شدیم بار دیگر به زندگی باز می گردیم ، گوینده این سخن به خدا تهمت زده ، یا مجنون است)) (سجده - 10).
در حقیقت آنها هیچگونه دلیلی بر نفی مبدء و معاد نداشتند و تنها جهل و بیخبری ناشی از خرافات و عادت به مذهب نیاکان سد راهشان بود.

و یا جهل به اسرار احکام .
جهل به مفهوم بعضی از آیات متشابه .
جهل به مفهوم حروف مقطعه .
و جهل به درسهای عبرت انگیزی که هدف نهائی ذکر تاریخ پیشینیان بوده است .
مجموع این جهالتها و بیخبریها، آنها را وادار به انکار و تکذیب می کرد.
در حالی که هنوز تاءویل و تفسیر و واقعیت مسائل مجهول برای آنها روشن نشده بود)) (و لما یاتهم تاویله).
((تاءویل)) در اصل لغت به معنی بازگشت دادن چیزی است ، و بنابراین هر کار یا سخنی به هدف نهائی برسد، می گوئیم تاءویل آن آمده است ، به همین دلیل بیان هدف اصلی یک اقدام ، و یا تفسیر واقعی یک سخن ، و یا تفسیر و نتیجه و پایان یک خواب ، و یا تحقق یافتن واقعیت یک مطلب ، همه اینها تاویل نامیده می شود (در این باره در جلد دوم صفحه 324 به طور مشروح سخن گفته ایم).
قرآن سپس اضافه می کند که این روش نادرست ، منحصر به مشرکان عصر جاهلیت نیست بلکه اقوام گمراه گذشته نیز به همین گرفتاری مبتلا بودند، آنها نیز بدون اینکه تحقیق در شناخت واقعیتها بکنند و یا انتظار برای

آنها بکشند، حقایق را انکار و تکذیب می کردند)) (کذلک کذب الذین من قبلهم).
در آیات 113 و 118 سوره بقره نیز اشاره به وضع امتهای گذشته ، از این نظر، آمده است .
در واقع همه آنها عذرشان ، جهلشان بود و بدبختیشان در عدم تحقیق و عدم جستجو و شناخت واقعیتها بود، در حالی که عقل و منطق حکم می کند که انسان چیزی را که نمی داند هرگز انکار نکند، بلکه به جستجو و تحقیق بپردازد.
و در پایان آیه روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده می گوید ((بنگر عاقبت کار این ستمکاران به کجا کشید)) (فانظر کیف کان عاقبة الظالمین)
یعنی اینها نیز به همان سرنوشت گرفتار خواهند شد.
در آخرین آیه مورد بحث اشاره به دو گروه عظیم مشرکان کرده و می گوید: اینها همگی به این حال باقی نمی مانند بلکه ((گروهی از آنان که روح حق طلبی در وجودشان نمرده است سرانجام به این قرآن ایمان می آورند، در حالی که گروهی دیگر همچنان در جهل و لجاجت پافشاری کرده و ایمان نخواهند آورد)) (و منهم من یؤ من به و منهم من لا یؤ من به).
روشن است که این گروه دوم ، افراد فاسد و مفسدی هستند و به همین

دلیل در پایان آیه می فرماید: ((پروردگار تو مفسدان را بهتر می شناسد)) (و ربک اعلم بالمفسدین).
اشاره به اینکه افرادی که زیر بار حق نمی روند، افرادی هستند که شیرازه اجتماع را از هم گسیخته و در فاسد کردن نظام جامعه نقش مؤ ثری دارند.
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 297
جهل و انکار
همانگونه که از آیات فوق استفاده می شود، اصولا قسمت مهمی از مخالفتها و دشمنیها و ستیز با حق ، از جهل و نادانی سرچشمه می گیرد، و به همین دلیل گفته اند: سرانجام جهل کفر است !
نخستین وظیفه ای که هر انسان حق طلبی دارد این است که در مقابل آنچه نمی داند سکوت و انتظار اختیار کند و به جستجو برخیزد و تمام جوانب مطلبی را که نمی داند بررسی کند و تا دلیل قاطعی بر نفی پیدا نکند به سراغ نفی نرود، همانگونه که بدون دلیل قاطع زیر بار اثبات نباید برود.
مرحوم ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) حدیث جالبی را از امام صادق (علیه السلام) در این زمینه نقل کرده که فرمود: ((خداوند با دو آیه از قرآن ، دو درس مهم به این امت داده است ، نخست اینکه جز آنچه می دانند نگویند، و دیگر اینکه آنچه را نمی دانند انکار نکنند، سپس دو آیه زیر را تلاوت فرمود اءلم یؤ خذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق (آیا خداوند پیمان کتاب آسمانی را از آنها نگرفته است که جز حق در مورد خداوند نگویند) بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه (مشرکان چیزهائی را انکار کردند که از آن آگاهی نداشتند، در حالی که جهل دلیل بر انکار نیست). یونس
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 298
آیه 41-44
آیه و ترجمه
وَ إِن کَذَّبُوک فَقُل لی عَمَلی وَ لَکُمْ عَمَلُکُمْ أَنتُم بَرِیئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَ أَنَا بَرِی ءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ(41)
وَ مِنهُم مَّن یَستَمِعُونَ إِلَیْک أَ فَأَنت تُسمِعُ الصمَّ وَ لَوْ کانُوا لا یَعْقِلُونَ(42)
وَ مِنهُم مَّن یَنظرُ إِلَیْک أَ فَأَنت تهْدِی الْعُمْیَ وَ لَوْ کانُوا لا یُبْصِرُونَ(43)
إِنَّ اللَّهَ لا یَظلِمُ النَّاس شیْئاً وَ لَکِنَّ النَّاس أَنفُسهُمْ یَظلِمُونَ(44)
ترجمه :41 - و اگر تو را تکذیب کردند بگو: عمل من برای من ، و عمل شما برای شما، شما بیزارید از آنچه من می کنم ، و من بیزارم از آنچه شما انجام می دهید.
42 - و گروهی از آنان گوش به سوی تو فرا می دهند (اما گوئی هیچ نمی شنوند و کرند!)

43 - و گروهی از آنان به سوی تو نگاه می کنند (اما گوئی هیچ نمی بینند) آیا تو می توانی نابینایانرا هدایت کنی هر چند نبینند؟!
44 - خداوند هیچ به مردم ستم نمی کند ولی این مردمند که به خویشتن ستم می نمایند.
تفسیر :کوران و کران
در این آیات بحثی که در آیات گذشته در زمینه انکار و تکذیب لجوجانه مشرکان گذشت همچنان دنبال می شود:
در نخستین آیه ، طریق جدیدی برای مبارزه به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تعلیم داده ، می گوید: ((اگر آنها تو را تکذیب کنند به آنان بگو

شما برای خودتان باشد)) (و ان کذبوک فقل لی عملی و لکم عملکم) ((شما از آنچه من انجام می دهم بیزارید، و من هم از اعمال شما بیزارم)) (انتم بریئون مما اعمل و انا بری ء مما تعملون).
این اعلام بیزاری و بی اعتنائی که تواءم با اعتماد و ایمان قاطع به مکتب خویشتن است ، اثر روانی خاصی ، مخصوصا در منکران لجوج ، دارد، و به آنها می فهماند که هیچ اصرار و اجباری در مورد قبول و پذیرش آنها نیست ، آنها با عدم تسلیم در مقابل حق ، خود را به محرومیت می کشانند و تنها به خویشتن ضرر می زنند.
نظیر این تعبیر در آیات دیگر قرآن نیز آمده است ، همانگونه که در ((سوره کافرون)) می خوانیم لکم دینکم و لی دین : ((آئین شما برای خودتان آئین من هم برای خودم)).
و از این بیان روشن می شود که محتوای اینگونه آیات هیچگونه منافاتی با دستور تبلیغ یا جهاد در برابر مشرکان ندارد، تا بخواهیم این آیات را منسوخ بدانیم ، بلکه همانگونه که گفته شد این یکنوع مبارزه منطقی از طریق بی اعتنائی در برابر افراد لجوج و کینه توز است .
در دو آیه بعد اشاره به دلیل انحراف و عدم تسلیم آنها در برابر حق می کند و می گوید: ((برای هدایت یک انسان تنها تعلیمات صحیح و آیات تکان دهنده و اعجاز آمیز و دلائل روشن کافی نیست ، بلکه آمادگی و استعداد پذیرش و شایستگی برای قبول حق نیز لازم است ، همانگونه که برای پرورش سبزه و گل تنها بذر آماده کافی نمی باشد، زمین مستعد نیز لازم است .
لذا نخست می گوید: ((گروهی از آنها گوش به سوی تو فرا می دهند اما گوئی کرند)) (و منهم من یستمعون الیک). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 300
((با این حال که آنها گوش شنوائی ندارند، آیا تو می توانی صدای خود را به گوش کران برسانی هر چند درک نکنند)) (اءفانت تسمع الصم و لو کانوا لا

یعقلون).
((و گروهی دیگر از آنان چشم به تو می دوزند و اعمال ترا می نگرند که هر یک نشانه ای از حقانیت و صدق گفتار تو را در بردارد، اما گوئی کورند و نابینا)) (و منهم من ینظر الیک).
((آیا با این حال تو می توانی این نابینایان را هدایت کنی هر چند فاقد بصیرت باشند)) (اءفاءنت تهدی العمی و لو کانوا لا یبصرون).
ولی بدان و آنها نیز باید بدانند که این نارسائی فکر و عدم بصیرت و نابینائی از دیدن چهره حق و ناشنوائی در برابر گفتار خدا، چیزی نیست که با خود از مادر به این جهان آورده باشند، و خداوند به آنها ستمی کرده باشد، بلکه این خود آنها بوده اند که با اعمال نادرستشان و دشمنی و عصیان در برابر حق روح خود را تاریک و چشم بصیرت و گوش شنوایشان را از کار انداختند چرا که خداوند به هیچ کس از مردم ستم نمی کند، ولی مردمند که به خویشتن ستم روا می دارند)) (ان الله لا یظلم الناس شیئا و لکن الناس انفسهم یظلمون).
نکته ها
در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:
1 - اینکه در آیه دوم می خوانیم گوش به تو فرا می دهند و در آیه سوم می خوانیم به سوی تو نگاه می کنند اشاره به این است گروه 0ی از آنان سخنان اعجاز آمیز ترا می شنوند و گروه دیگری اعمال معجز نشانت را که

روشنی بر صدق گفتار و حقانیت دعوت تو است می نگرند ولی هیچکدام از این دو گروه از استماع و نظرشان بهره نمی گیرند، چرا که نظر آنها نظر فهم و درک نیست ، بلکه نظر انتقاد و عیبجوئی و مخالفت است .
از استماعشان نیز بهره نمی گیرند چرا که به قصد ادراک محتوای سخن نمی باشد، بلکه می خواهند دستاویزی برای تکذیب و انکار پیدا کنند و می دانیم قصد و نیت انسان به اعمال او شکل می دهد، و اثرات آنرا دگرگون می سازد.
2 - در آخر آیه دوم جمله ((و لو کانوا لا یعقلون)) و در آخر آیه سوم جمله ((و لو کانوا لا یبصرون)) آمده است ، اشاره به اینکه استماع یعنی پذیرش الفاظ و راه دادن آنها بگوش به تنهائی کافی نیست بلکه تفکر و تدبر لازم است ، تا انسان از محتوای آن بهره گیرد، همچنین نگاه به تنهائی اثری ندارد بلکه بصیرت (درک مفاهیم آنچه را انسان می بیند) لازم است تا به عمق آن برسد و هدایت شود. یونس

آیه 45 - 47
آیه و ترجمه

وَ يَوْمَ يحْشرُهُمْ كَأن لّمْ يَلّبَثُوا إلا ساعَةً مِّنَ النهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَ مَا كانُوا مُهْتَدِينَ(45)
وَ إِمَّا نُرِيَنَّک بَعْض الَّذِی نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّک فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثمَّ اللَّهُ شهِيدٌ عَلی مَا يَفْعَلُونَ(46)
وَ لِكلِّ أُمَّةٍ رَّسولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسولُهُمْ قُضیَ بَيْنَهُم بِالْقِسطِ وَ هُمْ لا يُظلَمُونَ(47)
ترجمه :45 - بخاطر بیاور روزی را که آنها را جمع (و محشور) می سازد، و آنچنان احساس می کنند که گوئی جز ساعتی از روز (در دنیا) توقف نکردند، به آن مقدار که یکدیگر را (ببینند و) بشناسند، آنها که لقای خداوند (و رستاخیز) را انکار کردند زیان کردند و هدایت نیافتند.
46 - و اگر ما پاره ای از مجازاتهائی را که به آنان وعده داده ایم (در حال حیاتت) به تو نشان دهیم و یا (پیش از آنکه آنها گرفتار عذاب شوند) تو را از دنیا ببریم در هر حال بازگشتشان به سوی ماست سپس خداوند گواه است بر آنچه آنها انجام می دادند.
47 - و برای هر امتی رسولی است ، هنگامی که رسولشان به سوی آنها بیاید خداوند به عدالت در میان آنها داوری می کند و ستمی به آنها نمی شود.
تفسیر :به دنبال شرح بعضی از صفات مشرکان در آیات گذشته در اینجا اشاره به وضع دردناکشان در قیامت کرده می گوید: ((به خاطر بیاور آن روز را که خداوند تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 303
همه آنها را محشور و جمع می کند در حالی که چنان احساس می کنند که تمام عمرشان در این دنیا بیش از ساعتی از یک روز نبوده ، به همان مقدار که یکدیگر را ببینند و بشناسند)) (و یوم یحشرهم کان لم یلبثوا الا ساعة من النهار یتعارفون بینهم).
این احساس کم بودن مقدار اقامت در دنیا یا به خاطر آن است که اصولا در برابر زندگی جاویدان قیامت به مقدار ساعتی بیش نیست .
و یا به خاطر آن است که این دنیای ناپایدار چنان با سرعت بر آنها گذشته که گوئی یک ساعت بیش نبوده است .
و یا اینکه به خاطر عدم استفاده صحیح از عمر خود چنین می پندارند که همه عمرشان بیش از یک ساعت ارزش نداشته است !
بنابر آنچه در تفسیر فوق گفتیم جمله یتعارفون بینهم (یکدیگر را می شناسند) اشاره به مقدار درنگ آنها در دنیا است ، یعنی آنچنان عمر را کوتاه احساس می کنند که گویا تنها به مقداری بوده که دو نفر یکدیگر را ببینند و معارفه ای در میان آنها انجام گردد و از همدیگر جدا شوند.
این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که منظور احساس کوتاهی زمان دوران برزخ است ، یعنی آنها در دوران برزخ در حالتی شبیه به خواب

فرو می روند که گذشت سالها و قرون و اعصار را احساس نمی کنند، بطوری که به هنگام رستاخیز فکر می کنند دوران برزخشان که شاید هزاران و یا ده ها هزار سال بوده بیش از ساعتی نبوده است .
شاهد این تفسیر آیه 55 و 56 سوره روم است که می گوید: و یوم تقوم الساعة یقسم المجرمون ما لبثوا غیر ساعة کذلک کانوا یؤ فکون و قال الذین اوتوا العلم و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث فهذا یوم البعث و لکنکم کنتم لا تعلمون .
از این دو آیه استفاده می شود که گروهی از مجرمان به هنگامی که

بر پا می شود سوگند یاد می کنند که دوران برزخشان ساعتی بیش نبوده است ولی مؤ منان به آنها می گویند دورانی طولانی بوده و هم اکنون قیامت بر پا شده است و شما نمی دانید (و می دانیم برزخ برای همه یکسان نیست و شرح آنرا ذیل آیات مناسب خواهیم داد).
مطابق این تفسیر معنی جمله ((یتعارفون بینهم)) چنین خواهد بود که آنها بقدری زمان برزخ را کوتاه احساس می کنند که هیچ مطلبی از دنیا را فراموش نکرده اند و یک دیگر را به خوبی می شناسند.
و یا اینکه اعمال زشت یکدیگر را در آنجا می بینند و باطن یکدیگر را می شناسند و این خود یک رسوائی بزرگ برای آنها است .
سپس اضافه می کند در آن روز به همه آنها ثابت می شود ((افرادی که روز رستاخیز و ملاقات پروردگار را تکذیب کردند، زیان بردند))، و تمام سرمایه های وجود خود را از دست دادند بی آنکه نتیجه ای بگیرند (قد خسر الذین کذبوا بلقاء الله).
((و اینها به خاطر این تکذیب و انکار و اصرار بر گناه و لجاجت ، آمادگی هدایت نداشتند)) (و ما کانوا مهتدین).
چرا که قلبشان تاریک و روحشان ظلمانی بود.
در آیه بعد به عنوان تهدید کفار و تسلی خاطر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین می گوید: ((اگر ما قسمتی از مجازاتهائی را که به آنها وعده داده ایم به تو نشان دهیم و در زمان حیات خود عذاب و مجازات آنها را ببینی ، و یا اگر پیش از آنکه به چنین سرنوشتی گرفتار شوند تو را از این دنیا ببریم بهر حال بازگشتشان بسوی ما است و خداوند شاهد و گواه اعمالی است که انجام می دادند)) (و اما نرینک بعض الذی نعدهم او نتوفینک فالینا مرجعهم ثم الله شهید علی ما یفعلون). تفسیر نمونه جلد 8

در آخرین آیه مورد بحث ، یک قانون کلی درباره همه پیامبران و از جمله پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و همه امتها از جمله امتی که در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می زیسته اند بیان کرده می

گوید: ((هر امتی رسول و فرستاده ای از طرف خدا دارد)) (و لکل امة رسول).
((هنگامی که فرستاده آنها آمد و ابلاغ رسالت کرد و گروهی در برابر حق تسلیم شدند و پذیرفتند و گروهی به مخالفت و تکذیب برخاستند، خداوند با عدالتش در میان آنها داوری می کند و به هیچکس ستمی نمی شود))، مؤ منان و نیکان می مانند و بدان و مخالفان یا نابود می شوند و یا محکوم به شکست (فاذا جاء رسولهم قضی بینهم بالقسط و هم لا یظلمون).
همانگونه که درباره پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و امت معاصرش چنین شد، مخالفان دعوتش یا در جنگها از میان رفتند و یا سرانجام شکست خورده ، از صحنه اجتماع طرد شدند و مؤ منان زمام امور را بدست گرفتند.
بنابراین قضاوت و داوری که در این آیه به آن اشاره شده همان قضاوت تکوینی و اجرائی در این دنیا است و اما اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند اشاره به داوری خدا در قیامت باشد خلاف ظاهر است . یونس
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 306
آیه 48 - 52
آیه و ترجمه
وَ یَقُولُونَ مَتی هَذَا الْوَعْدُ إِن کُنتُمْ صدِقِینَ(48)
قُل لا أَمْلِک لِنَفْسی ضرًّا وَ لا نَفْعاً إِلا مَا شاءَ اللَّهُ لِکلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلا یَستَئْخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَستَقْدِمُونَ(49)
قُلْ أَ رَءَیْتُمْ إِنْ أَتَاکُمْ عَذَابُهُ بَیَتاً أَوْ نهَاراً مَّا ذَا یَستَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ(50)
أَ ثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ ءَامَنتُم بِهِ ءَالْئَنَ وَ قَدْ کُنتُم بِهِ تَستَعْجِلُونَ(51)
ثُمَّ قِیلَ لِلَّذِینَ ظلَمُوا ذُوقُوا عَذَاب الْخُلْدِ هَلْ تجْزَوْنَ إِلا بِمَا کُنتُمْ تَکسِبُونَ(52)
ترجمه :48 - می گویند این وعده (مجازات) اگر راست می گوئید کی عملی می شود؟
49 - بگو من برای خودم زیان و سودی را مالک نیستم (تا چه رسد به شما) مگر آنچه خدا بخواهد، برای هر قوم و ملتی پایانی است هنگامی که اجل آنها فرا رسد (و فرمان مجازات یا مرگشان صادر شود) نه ساعتی تاءخیر می کنند و نه ساعتی پیشی می گیرند.

50 - بگو اگر مجازات او شبهنگام یا در روز به سراغ شما آید (آیا می توانید آنرا از خود دفع کنید) پس مجرمان برای چه چیز عجله می کنند؟
51 - یا اینکه آنگاه که واقع شد ایمان می آورید (اما بدانید به شما گفته می شود) حالا؟ با اینکه قبلا برای آن عجله می کردید؟ (اکنون چه سود؟)
52 - سپس به آنها که ستم کردند گفته می شود عذاب ابدی را بچشید! آیا جز به آنچه انجام می دادید کیفر داده می شوید؟ تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 307
تفسیر :مجازات الهی در دست من نیست
به دنبال تهدیدهائی که در آیات سابق راجع به عذاب و مجازات منکران حق ذکر شد در این آیات نخست از قول آنها چنین نقل می کند که از روی استهزاء و مسخره و انکار ((می گویند این وعده ای که در مورد نزول عذاب می دهی اگر راست می گوئی چه موقع است))؟! (و یقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین)
این سخن مسلما از ناحیه مشرکان عصر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بوده زیرا آیات بعد که متضمن پاسخ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است شاهد گویای این مطلب می باشد.
به هر حال آنها با این تعبیر می خواستند بی اعتنائی کامل خود را به تهدیدهای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نشان دهند و هم برای افرادی که از این تهدیدها متزلزل گشته بودند مایه قوت قلب و آرامش فکر شوند.
در برابر این سؤ ال خداوند به پیامبرش دستور می دهد که از چند راه به آنها پاسخ گوید:
نخست اینکه می فرماید ((به آنها بگو وقت و موعد این کار در اختیار من نیست ، من مالک سود و زیانی برای خود نیستم ، تا چه رسد برای شما، مگر آنچه خدا بخواهد و اراده کند)) (قل لا املک لنفسی ضرا و لا نفعا الا ما شاء الله).
من تنها پیامبر و فرستاده اویم ، تعیین موعد نزول عذاب ، تنها بدست او است ، وقتی که من درباره خودم مالک سود و زیان نباشم بطریق اولی در مورد شما نخواهم بود. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 308
این جمله در حقیقت اشاره به توحید افعالی است که در این عالم همه چیز به خدا باز می گردد، و هر کار از ناحیه او است ، او است که با حکمتش مؤ منان را پیروزی می دهد و او است که با عدالتش منحرفان را مجازات می کند.
بدیهی است که این منافات با آن ندارد که خداوند به ما نیروها و قدرتهائی داده است که بوسیله آن مالک قسمتی از سود و زیان خویش هستیم و می

توانیم درباره سرنوشت خویش تصمیم بگیریم ، و به تعبیر دیگر این آیه نفی مالکیت ((بالذات)) را می کند نه ((بالغیر)) را و جمله الا ما شاء الله قرینه روشنی بر این موضوع است .
از اینجا معلوم می شود اینکه بعضی از متعصبان همانند نویسنده تفسیر المنار خواسته اند از این آیه نفی جواز توسل به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را استفاده کنند، بسیار بی پایه است .
زیرا اگر منظور از توسل این باشد که ما پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را صاحب قدرت و مالک سود و زیان بالذات بدانیم مسلما این شرک است ، و هیچ مسلمانی نمی تواند به آن عقیده داشته باشد، و اما اگر این مالکیت از ناحیه خدا باشد و تحت عنوان الا ما شاء الله قرار گیرد مانعی دارد؟ و این عین ایمان و توحید است .
اما او به خاطر غفلت از این نکته ، وقت خود و خوانندگان تفسیرش را با بحثهای طولانی تلف کرده است و متاسفانه او با تمام امتیازاتی که در تفسیرش موجود است از این اشتباهات فراوان دارد که سرچشمه همه آنها را میتوان تعصب دانست !.
سپس قرآن به پاسخ دیگر پرداخته می گوید: ((هر قوم و جمعیتی زمان و اجل معینی دارند، به هنگامی که اجل آنها فرا رسد نه ساعتی از آن تاءخیر خواهند کرد و نه ساعتی پیشی خواهند گرفت)) (لکل امة اجل اذا جاء اجلهم فلا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 309
و به تعبیر دیگر هیچ قوم و ملتی به هنگام انحراف از مسیر حق در مقابل مجازاتهای الهی که نتیجه اعمال خودشان است مصونیت ندارند، هنگامی که در چنین مسیرهائی گام بگذارند و از قوانین قطعی آفرینش منحرف شوند، امکانات خود را از دست داده و سرانجام سقوط می کنند، همانگونه که تاریخ جهان نمونه های فراوانی را از آن به خاطر دارد.
در واقع قرآن به مشرکانی که در مورد آمدن عذاب الهی تعجیل می کردند اخطار می کند که بی جهت عجله نکنند، به هنگامی که زمان آنها فرا برسد، لحظه ای این عذاب تاءخیر و تقدیم نخواهد داشت .
ضمنا باید توجه داشت که ساعت گاهی به معنی لحظه و گاهی به معنی مقدار کمی از زمان است هر چند امروز معنی معروفش یک بیست و چهارم شبانه روز می باشد.
در آیه بعد سومین پاسخ را مطرح کرده ، می گوید: ((به آنها بگو اگر عذاب پروردگار شب هنگام یا در روز به سراغ شما بیاید امر غیر ممکنی نیست ، و آیا شما می توانید این عذاب ناگهانی را از خود دفع کنید))؟ (قل اء راءیتم ان اتاکم عذابه بیاتا او نهارا).
((با این حال مجرمان و گنهکاران در برابر چه چیز عجله می کنند)) (ما ذا

یستعجل منه المجرمون).
و به تعبیر دیگر: این مجرمان جسور اگر یقین به نزول عذاب ندارند حداقل احتمال این را می دهند که ناگهان به سراغشان بیاید، آنها چه تاءمین و تضمین و دلیلی در این باره دارند که تهدیدهای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هرگز به وقوع نخواهد پیوست ؟ انسان عاقل در برابر چنین احتمال ضرری باید لا اقل رعایت احتیاط کند و از آن بر حذر باشد. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 310
نظیر این معنی در آیات دیگر قرآن به تعبیرهای دیگری آمده است مانند افامنتم ان یخسف بکم جانب البر او یرسل علیکم حاصبا ثم لا تجدوا لکم وکیلا: ((آیا شما ایمن هستید از اینکه خداوند در گوشه ای از زمین شما را فرو ببرد یا سنگریزه ای از آسمان بر شما ببارد و سپس نگهبانی برای خود نیابید)) (سوره اسراء آیه 68).
و این همان چیزی است که در علم کلام و اصول از آن به عنوان قاعده ((لزوم دفع ضرر محتمل)) تعبیر می شود.
در آیه بعد چهارمین پاسخ را به آنها می گوید و آن اینکه ((اگر شما گمان می کنید که به هنگام نزول عذاب ایمان بیاورید و ایمان شما پذیرفته شود، این خیال باطلی است)) (اثم اذا ما وقع آمنتم به).
چرا که پس از نزول عذاب ، درهای توبه به روی شما بسته می شود و ایمان کمترین اثری ندارد، بلکه ((به شما گفته می شود حالا ایمان می آورید، در حالی که قبلا از روی استهزاء و انکار تعجیل برای عذاب را می خواستید))؟ (آلان و قد کنتم به تستعجلون).
این مجازات دنیای آنها است ، سپس در روز رستاخیز به کسانی که ستم تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 311
کردند، گفته می شود بچشید عذاب ابدی را!)) (ثم قیل للذین ظلموا ذوقوا عذاب الخلد).
((آیا جز به آنچه انجام دادید کیفر داده می شوید؟)) (هل تجزون الا بما کنتم تکسبون).
این در واقع اعمال خود شما است که دامانتان را گرفته است ، همانهاست که در برابرتان مجسم شده و شما را برای همیشه آزار می دهد.
نکته ها
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - همانگونه که در ذیل آیه 34 سوره اعراف گفتیم بعضی از دین سازان عصر ما به آیاتی مانند لکل امة اجل ... که در قرآن دو بار آمده است برای نفی خاتمیت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) استدلال کرده و چنین نتیجه گرفته اند که هر دین و مذهبی سرانجام پایان می گیرد و جای خود را به مذهب دیگری می دهد.

در حالی که ((امت)) به معنی گروه و جماعت است ، نه به معنی مذهب و خصوصا پیروان یک مذهب .
هدف این آیات آن است که قانون حیات و مرگ مخصوص افراد نیست بلکه ملتها و گروهها نیز مشمول این قانون هستند، و به هنگامی که در مسیر ظلم و فساد قرار گیرند منقرض خواهند شد.
مخصوصا در مورد بحث با توجه به آیه قبل و بعد از آن بروشنی این حقیقت ثابت می شود که سخن از نسخ مذهب در میان نیست ، بلکه از نزول عذاب و نابود شدن یک گروه و ملت است ، زیرا هم آیه قبل و همه آیه بعد هر دو از عذاب و مجازات دنیا بحث می کند.
2 - با توجه به آیات فوق این سؤ ال پیش می آید که آیا جامعه های اسلامی نیز گرفتار مجازات و عذاب در این جهان می شوند؟. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 312
پاسخ این سؤ ال مثبت است ، زیرا هیچ دلیلی نداریم که این امت مستثنی باشند، بلکه این قانون درباره همه امتها و ملتها است ، و اینکه در بعضی از آیات قرآن (انفال - 33) خوانده ایم که خداوند این امت را مجازات نخواهد کرد، مشروط به یکی از دو شرط است : یا بودن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در میان آنها و یا استغفار و توبه از گناه ، نه بی قید و شرط.
3 - آیات فوق بار دیگر این حقیقت را تاءکید می کند که به هنگام نزول عذاب درهای توبه بسته می شود و پشیمانی سودی نخواهد داشت ، دلیل آن هم روشن است زیرا توبه در چنین حالی ، شبیه توبه اجباری و اضطراری است و چنین توبه ای بی ارزش می باشد. یونس
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 313
آیه 53 - 56
آیه و ترجمه
وَ یَستَنبِئُونَکَ أَ حَقٌّ هُوَ قُلْ إِی وَ رَبی إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ مَا أَنتُم بِمُعْجِزِینَ(53)
وَ لَوْ أَنَّ لِکلِّ نَفْسٍ ظلَمَت مَا فی الاَرْضِ لافْتَدَت بِهِ وَ أَسرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَاب وَ قُضیَ بَیْنَهُم بِالْقِسطِ وَ هُمْ لا یُظلَمُونَ(54)
أَلا إِنَّ للَّهِ مَا فی السمَوَتِ وَ الاَرْضِ أَلا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَکِنَّ أَکْثرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ(55)
هُوَ یُحْیِ وَ یُمِیت وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ(56)
ترجمه :53 - از تو می پرسند آیا آن (وعده مجازات الهی) حق است ؟ بگو آری بخدا سوگند قطعا حق است و شما نمی توانید از آن جلو گیری کنید!
54 - و هر کس که ستم کرده اگر تمامی آنچه روی زمین است در اختیار داشته باشد (همه را از هول عذاب) برای نجات خویش می دهد، و هنگامی که عذاب را ببینند (پشیمان می شوند اما) پشیمانی خود را کتمان می کنند (مبادا رسواتر شوند) و در میان آنها به عدالت داوری می شود و

ستمی بر آنها نخواهد رفت .
55 - آگاه باشید آنچه در آسمانها و زمین است از آن خدا است ، آگاه باشید وعده خدا حق است ولی اکثر آنها نمی دانند.
56 - او است که زنده می کند و می میراند و به سوی او باز می گردید.
تفسیر :در مجازات الهی تردید نکنید
در آیات گذشته سخن از کیفر و مجازات و عذاب مجرمان در این جهان و جهان دیگر بود، آیات مورد بحث نیز این موضوع را دنبال می کند. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 314
نخست می گوید: ((مجرمان و مشرکان از روی تعجب و استفهام از تو سؤ ال می کنند که آیا این وعده مجازات الهی در این جهان و جهان دیگر حق است ؟)) (و یستنبئونک اء حق هو).
البته ((حق)) در اینجا در مقابل باطل نیست ، بلکه منظور این است که آیا این مجازات و کیفر واقعیت دارد و تحقق می یابد؟ زیرا ((حق)) و ((تحقق)) هر دو از یک ماده اند البته حق در مقابل باطل اگر به معنی وسیع کلمه تفسیر شود، شامل هر واقعیت موجود می گردد، و نقطه مقابل آن معدوم و باطل است .
خداوند به پیامبرش دستور می دهد که در برابر این سؤ ال با تاءکید هر چه بیشتر ((بگو به پروردگارم سوگند این یک واقعیت است و هیچ شک و تردیدی در آن نیست)) (قل ای و ربی انه لحق).
و اگر فکر می کنید، می توانید از چنگال مجازات الهی فرار کنید اشتباه بزرگی کرده اید، زیرا ((هرگز شما نمی توانید از آن جلو گیری کنید، و او را با قدرت خود ناتوان سازید)) (و ما انتم بمعجزین).
در واقع این جمله با جمله فوق از قبیل بیان مقتضی و مانع است ، در جمله اول می گوید مجازات مجرمان یک واقعیت است ، و در جمله دوم اضافه می کند: هیچ قدرتی نمی تواند جلو آن را بگیرد، درست مانند آیات 8 و 9 سوره طور ان عذاب ربک لواقع ما له من دافع .
تاءکیدهائی که در آیه به چشم می خورد قابل توجه است ، از یکسو ((سوگند))، و از سوی دیگر کلمه ((ان)) و ((لام تاءکید)) و از سوی سوم جمله ((و ما انتم بمعجزین)) همه اینها تاءکید می کند که به هنگام ارتکاب جرمهای سنگین مجازات الهی حتمی است .
در آیه بعد روی عظمت این مجازات مخصوصا در قیامت تکیه کرده می گوید: تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 315
((آنچنان عذاب الهی وحشتناک و هول انگیز است که اگر هر یک از ستمکاران مالک تمام ثروتهای روی زمین باشند، حاضرند همه آن را بدهند تا از این کیفر سخت رهائی یابند)) (و لو ان لکل نفس ظلمت ما فی الارض لافتدت به).

در واقع آنها حاضرند بزرگترین رشوه ای را که می توان تصور کرد، برای رهائی از چنگال عذاب الهی بدهند اما کسی از آنها نمی پذیرد و سر سوزنی از مجازاتشان بکاهد.
مخصوصا بعضی از این مجازاتها جنبه معنوی دارد و آن اینکه ((آنها با مشاهده عذاب الهی پشیمان می شوند، ولی از اظهار ندامت که مایه رسوائی بیشتر در برابر رقیبان مجرم یا پیروانشان می شود خودداری می کنند)) (و اسروا الندامة لما راءوا العذاب).
سپس تاکید می کند که ((با همه این احوال در میان آنها به عدالت داوری می شود، و ظلم و ستمی درباره آنان نخواهد شد)) (و قضی بینهم بالقسط و هم لا یظلمون).
این جمله تاءکیدی است بر روش قرآن در همه جا در زمینه مجازات و عدالت ، زیرا تاءکیدهای آیه گذشته در زمینه مجازات ممکن است این توهم را برای افراد غافل به وجود آورد که مساءله انتقام جوئی در کار است ، لذا قرآن نخست می گوید: داوری میان آنها با عدالت می شود و باز تاءکید می کند که ظلم و ستمی بر آنها نخواهد رفت .
سپس برای اینکه مردم این وعده ها و تهدیدهای الهی را به شوخی نگیرند و فکر نکنند خداوند از انجام اینها عاجز است ، اضافه می کند ((آگاه باشید
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 316
آنچه در آسمانها و زمین است از آن خدا است و مالکیت و حکومت او تمام جهان هستی را فرا گرفته و هیچکس نمی تواند از کشور او بیرون رود)) (الا ان لله ما فی السماوات و الارض).
و نیز ((آگاه باشید وعده خداوند در مورد مجازات مجرمان حق است هر چند بسیاری از مردم که نا آگاهی ، سایه شوم بر روانشان افکنده این حقیقت را نمی دانند)) (الا ان وعد الله حق و لکن اکثرهم لا یعلمون).
آخرین آیه مورد بحث نیز تاءکید مجددی روی همین مساءله حیاتی است که می گوید ((خداوند است که زنده می کند، و او است که می میراند)) (هو یحیی و یمیت).
بنابراین هم توانائی بر مرگ و میراندن بندگان دارد و هم زنده کردن آنها برای دادگاه رستاخیز.
((و سرانجام همه شما به سوی او باز می گردید)) (و الیه ترجعون).
و پاداش همه اعمال خویش را در آنجا خواهید یافت .
نکته ها
در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:
1 - از جمله سؤ الاتی که در مورد آیات فوق مطرح می شود این است که آیا سؤ ال مشرکان از واقعیت داشتن کیفر الهی جنبه استهزاء داشته و یا واقعا سؤ ال حقیقی بوده است ؟ بعضی گفته اند سؤ ال حقیقی نشانه

شک است و با وضع مشرکان سازگار نیست .
ولی با توجه به اینکه بسیاری از مشرکان در تردید بودند و گروهی از آنها نیز با علم به حقانیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به خاطر لجاجت و تعصب و مانند آن به مخالفت برخاسته بودند، روشن می شود که سؤ ال حقیقی از آنها هیچ بعید نیست . تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 317
2 - حقیقت ((ندامت)) پشیمانی از انجام کاری است که آثار نامطلوب آن آشکار شده است ، خواه انسان بتواند آن را جبران کند و یا نتواند، و پشیمانی مجرمان در قیامت از نوع دوم است ، و مکتوم داشتن آن به خاطر آن است که آشکار ساختنش موجب رسوائی بیشتر می شود. یونس آیه 57 - 58
آیه و ترجمه
یَأَیهَا النَّاس قَدْ جَاءَتْکُم مَّوْعِظةٌ مِّن رَّبِّکُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فی الصدُورِ وَ هُدًی وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِینَ(57)
قُلْ بِفَضلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِک فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیرٌ مِّمَّا یجْمَعُونَ(58)
ترجمه :57 - ای مردم ! اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده ، و درمان آنچه در سینه هاست ، و هدایت و رحمت برای مؤ منان .
58 - بگو به فضل و رحمت خدا باید خوشحال شوند که از آنچه گردآوری کرده اند بهتر است .
تفسیر :قرآن رحمت بزرگ الهی
در قسمتی از آیات گذشته بحثهائی در زمینه قرآن آمده ، و گوشه ای از مخالفتهای مشرکان در آنها منعکس گردیده بود، در این آیات به همین مناسبت سخن از قرآن به میان آمده نخست به عنوان یک پیام همگانی و جهانی ، تمام انسانها را مخاطب ساخته می گوید:
ای مردم از سوی پروردگارتان ، موعظه و اندرزی برای شما آمد (یا ایها الناس قد جائتکم موعظة من ربکم). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 318
((و کلامی که مایه شفاء بیماری دلها است)) (و شفاء لما فی الصدور).
((و چیزی که مایه هدایت و راهنمائی است)) (و هدی).
((و رحمت برای مؤ منان است)) (و رحمة للمؤ منین).
در این آیه چهار صفت برای قرآن بیان شده است ، که برای فهم بیشتر باید نخست روی لغات آن تکیه کنیم .
وعظ (و موعظه) آنچنان که در مفردات آمده است ، نهی آمیخته به تهدید است ، ولی ظاهرا معنی موعظه وسیعتر از این باشد، همانگونه که از ((خلیل)) دانشمند معروف عرب در همان کتاب مفردات نقل شده : موعظه عبارت از تذکر دادن نیکیها است که تواءم با رقت قلب باشد، در واقع هرگونه اندرزی که در مخاطب تاءثیر بگذارد، او را از بدیها بترساند و یا قلب او را متوجه نیکیها گرداند، وعظ و موعظه نامیده می شود.

البته مفهوم این سخن آن نیست که هر موعظه ای باید تاءثیر داشته باشد، بلکه منظور آن است که در قلبهای آماده بتواند چنین اثری بگذارد.
منظور از شفا دادن بیماری دلها و یا به تعبیر قرآن شفای چیزی که در سینه ها است ، همان آلودگیهای معنوی و روحانی است مانند بخل و کینه و حسد و جبن و شرک و نفاق و امثال اینها که همه از بیماریهای روحی و معنوی است .
منظور از ((هدایت)) راهیابی به سوی مقصود، یعنی تکامل و پیشرفت انسان در تمام جنبه های مثبت است .
و منظور از ((رحمت)) همان نعمتهای مادی و معنوی الهی است که شامل حال انسانهای شایسته می شود همانگونه که در کتاب مفردات می خوانیم ((رحمت)) هرگاه به خدا نسبت داده شود به معنی نعمت بخشیدن او است و هنگامی که به انسانها نسبت داده شود به معنی رقت قلب و عطوفت است .
در واقع آیه فوق چهار مرحله از مراحل تربیت و تکامل انسان را در سایه

قرآن شرح می دهد.
مرحله اول مرحله ((موعظه و اندرز)) است .
مرحله دوم مرحله پاکسازی روح انسان از انواع رذائل اخلاقی است .
مرحله سوم مرحله هدایت است که پس از پاکسازی انجام می گیرد.
و مرحله چهارم مرحله ای است که انسان لیاقت آن را پیدا کرده است که مشمول رحمت و نعمت پروردگار شود و هر یک از این مراحل به دنبال دیگری قرار دارد و جالب اینکه تمام آنها در پرتو قرآن انجام می گیرد.
قرآن است که انسانها را اندرز می دهد، و قرآن است که زنگار گناه و صفات زشت را از قلب آنها می شوید، و قرآن است که نور هدایت را به دلها می تاباند، و نیز قرآن است که نعمتهای الهی را بر فرد و جامعه نازل می گرداند.
علی (علیهالسلام) در گفتار جامع خود در نهج البلاغه با رساترین تعبیری این حقیقت را توضیح داده است آنجا که می فرماید:
... فاستشفوه من ادوائکم و استعینوا به علی لاوائکم فان فیه شفاء من اکبر الداء و هو الکفر و النفاق و الغی و الضلال : ((از قرآن برای بیماریهای خود شفا بطلبید، و به آن برای حل مشکلاتتان استعانت بجوئید، چه اینکه در قرآن شفای بزرگترین دردها است که آن درد کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است)).
و این خود می رساند که قرآن نسخه ای است برای بهبودی فرد و جامعه از انواع بیماریهای اخلاقی و اجتماعی و این همان حقیقتی است که مسلمانان آن را بدست فراموشی سپرده و به جای اینکه از این داروی

شفا بخش بهره گیرند درمان خود را در مکتبهای دیگر جستجو می کنند، و این کتاب بزرگ آسمانی را فقط یک کتاب خواندنی قرار داده اند نه اندیشیدنی و عملکردنی . تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 320
در آیه بعد برای تکمیل این بحث و تاءکید روی این نعمت بزرگ الهی یعنی قرآن مجید که از هر نعمتی برتر و بالاتر است ، می فرماید: ((بگو ای پیامبر این مردم به فضل پروردگار و به رحمت بی پایان او و این کتاب بزرگ آسمانی که جامع همه نعمتها است باید خشنود بشنوند، نه به حجم ثروتها و بزرگی مقامها و فزونی قوم و قبیله هاشان)) (قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا).
زیرا این سرمایه از تمام آنچه آنها برای خود گردآوری کرده اند بهتر و بالاتر است و هیچیک از آنها قابل مقایسه با این نیست (هو خیر مما یجمعون).
نکته ها
در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:
1 - آیا قلب کانون احساسات است
ظاهر آیه اول مورد بحث مانند بعضی دیگر از آیات قرآن این است که کانون
بیماریهای اخلاقی ، ((قلب)) است ، این سخن در ابتدا ممکن است تولید این اشکال کند که ما می دانیم تمام اوصاف اخلاقی و مسائل فکری و عاطفی به روح انسان بازگشت ، قلب یک تلمبه خود کار برای نقل و انتقال خون و آبیاری و تغذیه سلولهای بدن بیش نیست .
البته حق همین است ، که قلب تنها ماءموریت اداره جسم انسان را دارد و مسائل روانی مربوط به روح آدمی است ، اما نکته دقیقی در اینجا وجود دارد که با توجه به آن ، رمز این تعبیر قرآن روشن می شود و آن اینکه در جسم انسان دو کانون وجود دارد که هر کدام مظهر بخشی از اعمال روانی انسان است ، یعنی هر یک از این دو کانون با فعل و انفعالات روانی فورا عکس العمل نشان می دهد یکی ((مغز)) است و دیگری ((قلب)).
هنگامی که در محیط روح مسائل فکری را بررسی می کنیم ، عکس العمل آن فورا در مغز آشکار می شود، و به تعبیر دیگر مغز ابزاری است برای کمک به روح در مساءله تفکر، و لذا به هنگام تفکر خون سریعتر در مغز گردش می کند، تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 321
سلولهای مغزی فعل و انفعال بیشتری دارند و غذای بیشتری جذب می کنند و امواج زیادتری می فرستند، ولی به هنگامی که پای مسائل عاطفی مانند عشق و محبت و تصمیم و اراده و خشم و کینه و حسد، عفو و گذشت به میان می آید، فعالیت عجیبی در قلب انسان شروع می شود، گاهی ضربان شدید پیدا می کند، گاهی ضربانش بقدری سست می شود گویا می خواهد از کار بایستد، گاهی احساس می کنیم که قلب ما می

خواهد منفجر بشود، اینها همه به خاطر پیوند نزدیکی است که قلب با این سلسله مسائل روانی دارد.
از همین رو قرآن مجید ایمان را به قلب نسبت می دهد (و لما یدخل الایمان فی قلوبکم) - (حجرات - 14) و یا جهل و لجاجت و عدم تسلیم در مقابل حق را به عنوان نابینائی قلب تعبیر می کند (و لکن تعمی القلوب اللتی فی الصدور - حج - 46).
ناگفته نماند که این گونه تعبیرات مخصوص قرآن نیست ، در ادبیات زبانهای گوناگون در زمانهای گذشته و امروز نیز جلوه های مختلف این مساءله دیده می شود، غالبا به کسی که علاقه داریم می گوئیم در قلب ما جای داری و یا قلب ما متوجه تو است ، و یا قلب ما در گرو عشق تو است ، و همیشه سمبل عشق را ترسیمی از قلب انسان قرار می دهند.
همه اینها به خاطر آن است که انسان همواره این احساس را داشته است که به هنگام عشق و علاقه و یا کینه و حسد و مانند اینها تاءثیر و تاءثر خاصی در قلب خود احساس می کند، یعنی نخستین جرقه این مسائل روانی به هنگام انتقال به جسم در قلب آشکار می شود.
البته علاوه بر همه اینها، سابقا اشاره کرده ایم که یکی از معانی قلب در لغت عقل و روح آدمی است و معنی آن منحصر به این عضو مخصوص که در درون سینه است نمی باشد و این خود تفسیر دیگری برای آیات قلب می تواند باشد اما تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 322
برای همه آنها زیرا در بعضی تصریح شده قلبه ائی که در سینه ها است (دقت کنید)
2 - در اینکه میان ((فضل)) و ((رحمت)) که در آیه دوم به آن اشاره شده است چه تفاوتی است در میان مفسران گفتگو بسیار است :
الف - بعضی فضل الهی را اشاره به نعمتهای ظاهری ، و رحمت را اشاره به نعمتهای باطنی دانسته اند، و یا به تعبیر دیگر یکی نعمت مادی و دیگری نعمت معنوی را می گوید (کرارا در آیات قرآن جمله و ابتغوا من فضله یا لتبتغوا من فضله به معنی تحصیل روزی و درآمد مادی آمده است).
ب - بعضی دیگر گفته اند: فضل الهی آغاز نعمت ، و رحمت او و دوام نعمت است (البته با توجه به اینکه فضل به معنی بخشیدن نعمت می باشد و با توجه به اینکه ذکر رحمت پس از آن باید چیزی اضافه بر آن بوده باشد، تفسیر فوق قابل درک است) و اینکه در روایت متعددی می خوانیم منظور از فضل الهی وجود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و نعمت نبوت ، و منظور از رحمت پروردگار وجود علی (علیهالسلام) و نعمت ولایت است ، نیز شاید اشاره به همین تفسیر باشد، زیرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سر آغاز اسلام بود و علی (علیهالسلام) سبب بقا و ادامه حیات آن شد (یکی علت محدثه و ایجاد کننده و دیگری مبقیه و بقا دهنده).

بعضی دیگر احتمال داده اند که فضل اشاره به نعمتهای بهشتی ، و رحمت اشاره به آمرزش از گناه است .
ج - این احتمال نیز داده شده که فضل اشاره به نعمت عام پروردگار به دوست و دشمن می باشد و رحمت با توجه به کلمه ((للمؤ منین)) که در آیه قبل به صورت قید رحمت ذکر شده اشاره به رحمت ویژه او نسبت به افراد با ایمان است . تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 323
تفسیر دیگری که برای این دو ذکر شده این است که فضل پروردگار اشاره به مساءله ایمان ، و رحمت اشاره به قرآن مجید است که در آیه قبل از آن سخن گفته شد.
البته غالب این معانی با هم تضادی ندارند و ممکن است همه در مفهوم جامع فضل و رحمت جمع باشد. یونس
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 324
آیه 59 - 61
آیه و ترجمه
قُلْ أَ رَءَیْتُم مَّا أَنزَلَ اللَّهُ لَکُم مِّن رِّزْقٍ فَجَعَلْتُم مِّنْهُ حَرَاماً وَ حَلَلاً قُلْ ءَاللَّهُ أَذِنَ لَکُمْ أَمْ عَلی اللَّهِ تَفْتَرُونَ(59)
وَ مَا ظنُّ الَّذِینَ یَفْتَرُونَ عَلی اللَّهِ الْکذِب یَوْمَ الْقِیَمَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضلٍ عَلی النَّاسِ وَ لَکِنَّ أَکْثرَهُمْ لا یَشکرُونَ(60)
وَ مَا تَکُونُ فی شأنٍ وَ مَا تَتْلُوا مِنْهُ مِن قُرْءَانٍ وَ لا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلا کنَّا عَلَیْکمْ شهُوداً إِذْ تُفِیضُونَ فِیهِ وَ مَا یَعْزُبُ عَن رَّبِّک مِن مِّثْقَالِ ذَرَّةٍ فی الَارْضِ وَ لا فی السمَاءِ وَ لا أَصغَرَ مِن ذَلِک وَ لا أَکْبرَ إِلا فی کِتَبٍ مُّبِینٍ(61)
ترجمه :59 - بگو آیا روزیهائی را که خداوند بر شما نازل کرده مشاهده کردید که بعضی از آنرا حلال و بعضی را حرام کرده اید بگو آیا خداوند به شما اجازه داده یا بر خدا افترا می بندید؟ (و پیش خود تحریم و تحلیل می کنید).
60 - آنها که بر خدا افترا می بندند درباره (مجازات) روز رستاخیز چه می اندیشند؟ خداوند فضل (و بخشش) نسبت به همه مردم دارد، اما اکثر آنها سپاسگزاری نمی کنند
61 - در هیچ حال (و اندیشه ای) نیستی و هیچ قسمتی از قرآن را تلاوت نمی کنی ، و هیچ عملی را انجام نمی دهید مگر اینکه ما ناظر بر شما هستیم در آن هنگام که وارد آن می شوید، و هیچ چیز در زمین و آسمان از پروردگار تو مخفی نمی ماند، به اندازه سنگینی ذره ای و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر از آن ، مگر اینکه (همه آنها) در کتاب آشکار (و لوح محفوظ علم خداوند) ثبت است . تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 325
تفسیر :همه جا ناظر او است !
در آیات گذشته سخن از قرآن و موعظه الهی و هدایت و رحمتی که در این

کتاب آسمانی است در میان بود، و در آیات مورد بحث به همین مناسبت از قوانین ساختگی و خرافی و احکام دروغین مشرکان سخن می گوید
زیرا کسی که ایمان به خدا دارد و می داند همه مواهب و ارزاق از ناحیه او است باید این حقیقت را نیز بپذیرد که بیان حکم این مواهب و مجاز و غیر مجاز آنها بدست پروردگار است و بدون اذن و فرمان او دخالت در این کار ناروا است .
در نخستین آیه مورد بحث ، روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده ، می فرماید: ((به آنها بگو: چرا این روزیهائی را که خداوند برای شما نازل کرده است بعضی را حرام و بعضی را حلال قرار داده اید))؟! (قل اءرایتم ما انزل الله لکم من رزق فجعلتم منه حراما و حلالا).
و بر طبق سنن خرافی خود پاره ای از چهار پایان را تحت عنوان سائبه و بجیره و وصیله و همچنین قسمتی از زراعت و محصول کشاورزی خود را تحریم نموده اید و خود را از این نعمتهای پاک محروم ساخته ، به علاوه این مربوط به شما نیست که چه چیز حلال و چه چیز حرام باید باشد، این تنها در اختیار فرمان پروردگار و خالق آنها است .
((بگو آیا خداوند به شما اجازه داده است چنین قوانینی را وضع کنید، یا بر خدا افترا می بندید)) (قل آلله اذن لکم ام علی الله تفترون). فسیر نمونه جلد 8 صفحه 326
یعنی این کار از دو صورت خارج نیست ، و شق سوم ندارد، یا باید با اجازه پروردگار صورت گرفته باشد، و یا تهمت و افترا است ، و چون احتمال اول منتفی است بنابراین چیزی جز تهمت و افترا نمی تواند باشد.
اکنون که مسلم شد آنها با این احکام خرافی و ساختگی خود علاوه بر محروم شدن از نعمتهای الهی تهمت و افترا به ساحت مقدس پروردگار بسته اند، اضافه می کند: ((آنها که بر خدا دروغ می بندند، درباره مجازات روز قیامت چه می اندیشند؟ آیا تامینی برای رهائی از این کیفر دردناک به دست آورده اند))؟ (و ما ظن الذین یفترون علی الله الکذب یوم القیامة).
اما ((خداوند فضل و رحمت گسترده ای بر مردم دارد)) به همین دلیل آنها را در برابر این گونه اعمال زشتشان فورا کیفر نمی دهد (ان الله لذو فضل علی الناس).
ولی آنها به جای اینکه از این مهلت الهی استفاده کنند و عبرت گیرند و شکر آن را بجا بیاورند و به سوی خدا بازگردند اکثر آنان غافلند ((و سپاس این نعمت بزرگ را بجا نمی آورند)) (و لکن اکثرهم لا یشکرون).
این احتمال نیز در تفسیر این آیه وجود دارد که حلال بودن همه این مواهب و روزیها (بجز اشیاء زیانبخش و ناپاک که استثنا شده) خود یک نعمت بزرگ الهی است و بسیاری از مردم بجای سپاسگزاری در برابر این نعمت ، ناسپاسی می کنند و با احکام خرافی و ممنوعیتهای بی دلیل خود را از آن

محروم می دارند.
و برای اینکه تصور نشود این مهلت الهی دلیل بر عدم احاطه علم پروردگار بر کارهای آنها است ، در آخرین آیه مورد بحث این حقیقت را به رساترین عبارت بیان می کند که او از تمام ذرات موجودات در پهنه آسمان و زمین و

اعمال بندگان آگاه و با خبر است ، و می گوید: ((در هیچ حالت و کار مهمی نمی باشی ، و هیچ آیه ای از قرآن را تلاوت نمی کنی ، و هیچ عملی را انجام نمی دهید مگر اینکه ما شاهد و ناظر بر شما هستیم در آن هنگام که وارد آن عمل می شوید)) (و ما تکون فی شان و ما تتلوا منه من قرآن و لا تعملون من عمل الا کنا علیکم شهودا اذ تفیضون فیه).
((شهود)) جمع ((شاهد)) در اصل به معنی حضور تواءم با مشاهده با چشم و یا قلب و فکر است ، و تعبیر به جمع اشاره به این است که نه تنها خدا بلکه فرشتگانی که فرمانبردار او هستند و مراقب اعمال انسانها می باشند نیز از همه این کارها با خبرند و شاهد و ناظرند.
و همانگونه که سابقا هم اشاره کرده ایم تعبیر به صیغه جمع در مورد خداوند با اینکه ذات پاک او از هر جهت یگانه و یکتا است برای اشاره به عظمت مقام او است و اینکه همواره مامورینی سر بر فرمان او دارند، و در اطاعت امرش آماده و حاضرند، و در واقع سخن تنها از او نیست ، بلکه از او است و آنهمه ماءموران مطیعش .
سپس با تاءکید بیشتر، مساءله آگاهی خدا را از همه چیز تعقیب کرده می گوید: ((کوچکترین چیزی در زمین و آسمان حتی به اندازه سنگینی ذره بی مقداری ، از دیدگاه علم پروردگار تو مخفی و پنهان نمی ماند، و نه کوچکتر از این و نه بزرگتر از این مگر اینکه همه اینها در لوح محفوظ و کتاب آشکار علم خدا ثبت و ضبط است)) (و ما یعزب عن ربک من مثقال ذره

و لا فی السماء و لا اصغر من ذلک و لا اکبر الا فی کتاب مبین).
((یعزب)) از ماده ((عزوب)) در اصل به معنی دوری و جدائی از خانه و خانواده برای یافتن مرتع از جهت گوسفندان و چهار پایان است و سپس به معنی غیبت و پنهانی بطور مطلق استعمال شده است .
((ذره)) به معنی جسم بسیار کوچک است و به همین جهت به مورچه های ریز نیز ذره گفته می شود (برای توضیح بیشتر به جلد سوم صفحه 389 مراجعه فرمائید).
((کتاب مبین)) اشاره به علم وسیع پروردگار است که گاهی از آن تعبیر به ((لوح محفوظ)) می شود (در این باره در جلد پنجم صفحه 271 نیز سخن گفته ایم).
نکته ها

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - آیات فوق در ضمن عبارات کوتاهی این حقیقت را ثابت می کند که حق قانونگزاری مخصوص خدا است و هر کس بی اذن و اجازه و فرمان او اقدام به چنین کاری کند مرتکب تهمت و افتراء بر خدا شده است ، زیرا همه روزیها و مواهب عالم از ناحیه او نازل گردیده ، و در حقیقت مالک اصلی همه آنها خدا است ، بنابراین او است که حق دارد بعضی را ((مجاز)) و بعضی را ((غیر مجاز)) اعلام کند، هر چند دستورهای او در این زمینه در مسیر منافع و تکامل بندگان است و او کمترین نیازی به این کار ندارد، ولی به هر حال صاحب اختیار و قانونگزار او است .
مگر اینکه اجازه این کار را در حدودی که صلاح می داند به کسی مانند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) واگذار کند.
چنانکه از روایات متعددی نیز استفاده می شود که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعضی از امور را واجب یا حرام کرده است که در زبان روایات به عنوان ((فرض النبی)) تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 329
نامیده شده ، البته همه اینها طبق فرمان خداوند و اختیاراتی است که به پیامبرش واگذار کرده است .
جمله ((الله اذن بکم)) نیز دلیل بر این است که ممکن است خداوند چنین اجازه ای را به کسی بدهد.
این بحث مربوط به مساءله ((ولایت تشریعی)) است که بخواست خدا در محل دیگری به گونه ای مشروحتر بیان خواهیم کرد.
2 - اینکه در آیات فوق در مورد ارزاق تعبیر به نزول شده ، با اینکه می دانیم تنها آب باران است که از آسمان فرود می آید، یا به خاطر این است که این قطرات حیاتبخش ریشه اصلی همه روزیها را تشکیل می دهد، و یا به خاطر این است که منظور ((نزول مقامی)) است که سابقا هم اشاره کرده ایم ، این تعبیر در سخنان روزمره نیز دیده می شود که اگر از شخص بزرگی دستوری یا موهبتی به شخص کوچکی بشود، می گویند این برنامه از ((بالا)) دستور داده شده ، یا از بالا به ما رسیده است .
3 - علمای علم اصول از جمله آلله اذن لکم ام علی الله تفترون ((اصل عدم حجیت ظن)) را ثابت کرده اند و گفته اند این تعبیر نشان می دهد که هیچ حکمی از احکام الهی را بدون قطع و یقین نمی توان اثبات کرد وگرنه افترا بر خدا حرام است (البته در این استدلال بحثهائی داریم که در مباحث علم اصول ذکر کرده ایم).
4 - آیات فوق یک درس دیگر نیز به ما می دهد و آن اینکه قانونگزاری در برابر قانون خدا، آئین جاهلیت است ، که به خود حق می دادند با افکار نارسایشان احکامی وضع کنند، ولی یک خداپرست واقعی هرگز نمی تواند چنین بوده باشد تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 330

و اینکه می بینیم در عصر و زمان ما گروهی هستند که دم از ایمان به خدا و اسلام می زنند و در عین حال دست گدائی به سوی قوانین دیگران که قوانین غیر اسلامی است دراز می کنند، و یا به خود اجازه می دهند که قوانین اسلام را به عنوان اینکه قابل عمل نیست کنار بگذارند و شخصا به جعل قانون بپردازند، آنها نیز پیرو سنتهای جاهلی هستند.
اسلام واقعی تجزیه پذیر نیست ، هنگامی که گفتیم مسلمانیم باید همه قوانین آنرا برسمیت بشناسیم ، و اینکه بعضی می گویند این قوانین همه قابل اجرا نیست پندار بی اساسی است که از یک نوع غربزدگی و خود باختگی ناشی شده است .
البته اسلام به خاطر جامعیتی که دارد در یک سلسله از مسائل با ذکر اصول کلی دست ما را باز گزارده است که نیازهای هر عصر و زمان را با شور و مشورت بر طبق آن اصول تنظیم و به اجرا در آوریم .
5 - در آخرین آیه مورد بحث به هنگام اشاره به وسعت علم پروردگار روی سه نکته تکیه کرده و فرموده : در هیچ کار و حالی نیستی ، و هیچ آیه ای تلاوت نمی کنی ، و هیچ عملی انجام نمی دهید مگر اینکه ما شاهد و ناظر بر شما هستیم .
این تعبیرات سه گانه در واقع اشاره به ((افکار)) و ((گفتار)) و ((اعمال)) انسانها است ، یعنی خداوند همانگونه که اعمال ما را می بیند، سخنان ما را می شنود، و از افکار و نیات ما آگاه و با خبر است و چیزی از اینها از محیط علم پروردگار بیرون نیست .
بدون شک نیت و حالات روحی در مرحله نخست قرار دارد و گفتار پشت سر آن است و کردار و عمل به دنبال آن ، و لذا در آیه نیز به همین ترتیب ذکر تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 331
شده است .
ضمنا اینکه می بینیم قسمت اول و دوم به صورت مفرد و خطاب به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ذکر شده و قسمت سوم به صورت جمع و خطاب به عموم مسلمانان است ممکن است به این جهت باشد که مرحله تصمیم گیری در برنامه های اسلامی مربوط به رهبر امت و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می باشد، همانگونه که گرفتن آیات قرآن از سوی خدا و تلاوت آن بر مردم نیز از ناحیه او است ، ولی عمل کردن به این برنامه ها به عموم ملت ارتباط دارد، و هیچکس از آن مستثنی نیست .
6 - در آخرین آیات فوق درس بزرگی برای همه مسلمانان بیان شده است درسی که می تواند آنها را در مسیر حق براه اندازد و از کجرویها و انحرافات باز دارد، درسی است که توجه به آن جامعه ای صالح و پاک می سازد، و آن اینکه :
به این حقیقت توجه داشته باشیم که هر گامی بر می داریم و هر سخنی که

می گوئیم و هر اندیشه ای که در سر می پرورانیم ، و به هر سو نگاه می کنیم ، و در هر حالی هستیم ، نه تنها ذات پاک خدا بلکه فرشتگان او نیز مراقب ما هستند و با تمام توجه ما را می نگرند.
کوچکترین حرکتی در پهنه آسمان و زمین از دیدگاه علم او مخفی و پنهان نمی ماند، نه تنها مخفی نمی ماند بلکه همه آنها ثبت می شود در آن لوحی که محفوظ است و اشتباه و غلط و دگرگونی در آن راه ندارد، در صفحه علم بی پایان خدا، در اندیشه فرشتگان مقربین و نویسندگان اعمال آدمیان ، در پرونده ما و در نامه اعمال همه ما.
بی جهت نیست که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هر زمان این آیه را تلاوت می کرد شدیدا گریه می نمود (کان رسول الله اذا قرء هذه تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 332
الایه بکی بکاء شدیدا).
جائی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با آنهمه اخلاص و بندگی و آنهمه خدمت به خلق و عبادت خالق از کار خود در برابر علم خدا ترسان باشد، حال ما و دیگران معلوم است . یونس
آیه 62-65
آیه و ترجمه
أَلا إِنَّ أَوْلِیَاءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یحْزَنُونَ(62)
الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ(63)
لَهُمُ الْبُشرَی فی الْحَیَوةِ الدُّنْیَا وَ فی الاَخِرَةِ لا تَبْدِیلَ لِکلِمَتِ اللَّهِ ذَلِک هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ(64)
وَ لا یحْزُنک قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ للَّهِ جَمِیعاً هُوَ السمِیعُ الْعَلِیمُ(65)
ترجمه :62 - آگاه باشید اولیا (و دوستان) خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند.
63 - همانها که ایمان آوردند و (از مخالفت فرمان خدا) پرهیز می کردند.
64 - در زندگی دنیا و در آخرت شاد (و مسرور)ند، وعده های الهی تخلف ناپذیر است ، و این رستگاری بزرگی است .
65 - سخن آنها تو را غمگین نسازد تمام عزت (و قدرت) از آن خدا است و او شنوا و داناست .
تفسیر :آرامش روح در سایه ایمان
چون در آیات گذشته قسمتهائی از حالات مشرکان و افراد بی ایمان مطرح تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 333
شده بود در این آیات شرح حال مؤ منان مخلص و مجاهد و پرهیزگار که درست نقطه مقابل آنان هستند بیان گردیده ، تا با مقایسه - همانگونه که روش قرآن است - نور از ظلمت و سعادت از بدبختی شناخته شود.

در نخستین آیه می گوید: ((آگاه باشید که اولیای خدا نه ترسی بر آنان است و نه غمی دارند)) (الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون).
برای فهم دقیق محتوای این سخن باید معنی ((اولیاء)) بخوبی شناخته شود.
((اولیاء)) جمع ((ولی)) در اصل از ماده ((ولی یلی)) گرفته شده که به معنی نبودن واسطه میان دو چیز و نزدیکی و پی در پی بودن آنها است ، به همین دلیل به هر چیزی که نسبت به دیگری قرابت و نزدیکی داشته باشد، خواه از نظر مکان یا زمان یا نسب و یا مقام ، ((ولی)) گفته می شود، استعمال این کلمه به معنی ((سرپرست)) و ((دوست)) و مانند اینها نیز از همین جا است .
بنابراین اولیاء خدا کسانی هستند که میان آنان و خدا حائل و فاصله ای نیست ، حجابها از قلبشان کنار رفته ، و در پرتو نور معرفت و ایمان و عمل پاک ، خدا را با چشم دل چنان می بینند که هیچگونه شک و تردیدی به دلهایشان راه نمی یابد، و به خاطر همین آشنائی با خدا که وجود بی انتها و قدرت بی پایان و کمال مطلق است ، ماسوای خدا در نظرشان کوچک و کم ارزش و ناپایدار و بی مقدار است .
کسی که با اقیانوس آشنا است ، قطره در نظرش ارزشی ندارد و کسی که خورشید را می بیند نسبت به یک شمع بی فروغ بی اعتنا است .
و از اینجا روشن می شود که چرا آنها ترس و اندوهی ندارند، زیرا خوف و ترس معمولا از احتمال فقدان نعمتهائی که انسان در اختیار دارد و یا خطراتی که ممکن است در آینده او را تهدید کند، ناشی می شود، همانگونه که غم و اندوه معمولا نسبت به گذشته و فقدان امکاناتی است که در اختیار داشته است ،
اولیاء و دوستان راستین خدا از هرگونه وابستگی و اسارت جهان ماده

آزادند، و ((زهد)) به معنی حقیقیش بر وجود آنها حکومت می کند، نه با از دست دادن امکانات مادی جزع و فزع می کنند و نه ترس از آینده در این گونه مسائل افکارشان را به خود مشغول می دارد.
بنابراین ((غمها)) و ((ترسهائی)) که دیگران را دائما در حال اضطراب و نگرانی نسبت به گذشته و آینده نگه می دارد در وجود آنها راه ندارد.
یک ظرف کوچک آب ، از دمیدن یک انسان متلاطم می شود، ولی در پهنه اقیانوس کبیر حتی طوفانها کم اثر است و به همین دلیل اقیانوس آرامش می نامند (لکی لا تاءسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم) (حدید - 23).
نه آن روز که داشتند به آن دل بستند و نه امروز که از آن جدا می شوند غمی دارند، روحشان بزرگتر و فکرشان بالاتر از آن است که اینگونه

حوادث در گذشته و آینده در آنها اثر بگذارد.
به این ترتیب امنیت و آرامش واقعی بر وجود آنها حکمفرماست و بگفته قرآن اولئک لهم الامن (انعام - 82) و یا به تعبیر دیگر الا بذکر الله تطمئن القلوب : ((یاد خدا مایه آرامش دلها است)) (رعد - 28).
خلاصه اینکه غم و ترس در انسانها معمولا ناشی از روح دنیاپرستی است ، آنها که از این روح تهی هستند، اگر غم و ترسی نداشته باشند بسیار طبیعی است .
این بیان استدلالی مساله بود و گاهی همین موضوع به بیان دیگری که شکل عرفانی دارد به این صورت عرضه می شود.
اولیای خدا آنچنان غرق صفات جمال و جلال او هستند و آنچنان محو مشاهده ذات پاک او می باشند که غیر او را به دست فراموشی می سپردند، روشن است در غم و اندوه و ترس و وحشت حتما نیاز به تصور فقدان و از دست دادن چیزی و یا مواجهه با دشمن و موجود خطرناکی دارد، کسی که غیر خدا در دل او نمی گنجد و به غیر او نمی اندیشد و جز او را در روح خود پذیرا نمی شود، چگونه ممکن است غم و اندوه و ترس و وحشتی داشته باشد. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 335
از آنچه گفتیم این حقیقت نیز آشکار شد که منظور غمهای مادی و ترسهای دنیوی است ، و گرنه دوستان خدا وجودشان از خوف او مالامال است ، ترس از عدم انجام وظائف و مسئولیتها، و اندوه بر آنچه از موفقیتها از آنان فوت شده ، که این ترس و اندوه جنبه معنوی دارد و مایه تکامل وجود انسان و ترقی او است ، به عکس ترس و اندوههای مادی که مایه انحطاط و تنزل است .
امیرمؤ منان علی (علیه السلام) در خطبه معروف ((همام)) که حالات اولیای خدا در آن به عالیترین وجهی ترسیم شده می فرماید: قلوبهم محزونة و شرورهم مامونة : ((دلهای آنها محزون و مردم از شر آنها در امانند)) و نیز می فرماید و لو لا الاجل الذی کتب الله علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم طرفة عین شوقا الی الثواب و خوفا من العقاب : ((اگر اجلی که خداوند برای آنها مقرر کرده نبود حتی یک چشم بر هم زدن ارواح آنها در بدنهایشان آرام نمی گرفت ، به خاطر عشق به پاداش الهی و ترس و وحشت از مجازات و کیفر او)).
قرآن مجید نیز در باره مؤ منان می گوید: الذین یخشون ربهم بالغیب و هم من الساعه مشفقون : ((کسانی که از پروردگارشان با اینکه او را به خشم نمی بینند می ترسند و از رستاخیز بیمناکند)) (انبیاء - 49) بنابراین آنها خوف و ترس دیگری دارند. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 336
در اینکه منظور از اولیاء خدا چه کسانی است در میان مفسران گفتگو است ولی آیه دوم مطلب را روشن ساخته و بگفتگوها پایان می دهد و می

گوید: ((آنها کسانی هستند که ایمان آورده اند و به طور مداوم تقوا و پرهیزکاری را پیشه خود ساخته اند)) (الذین آمنوا و کانوا یتقون).
جالب اینکه ایمان را به صورت فعل ماضی مطلق آورده و تقوا را به صورت ماضی استمراری اشاره به اینکه ایمان آنها به سر حد کمال رسیده ولی مساله تقوا که در عمل روزمره منعکس می شود و هر روز و هر ساعت کار تازه ای می طلبد و جنبه تدریجی دارد برای آنها به صورت یک برنامه و وظیفه دائمی در آمده است .
آری اینها هستند که با داشتن این دو رکن اساسی دین و شخصیت چنان آرامشی در درون جان خود احساس می کنند که هیچیک از طوفانهای زندگی آنها را تکان نمی دهد بلکه به مضمون ((المؤ من کالجبل الراسخ لا تحرکه العواصف)) همچون کوه در برابر تندباد حوادث استقامت به خرج می دهند.
در سومین آیه روی مساله عدم وجود ترس و غم و وحشت در وجود اولیای حق با این عبارت تاکید می کند که ((برای آنان در زندگی دنیا و در آخرت بشارت است)): (لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الاخرة).
به این ترتیب نه تنها ترس و غمی ندارند بلکه بشارت و خوشحالی و سرور به خاطر نعمتهای فراوان و مواهب بی پایان الهی هم در این زندگی و هم در آن زندگی نصیب آنان می شود (توجه داشته باشید که ((البشری)) با الف و لام جنس و به صورت مطلق ذکر شده و انواع بشارتها را شامل می شود).
باز برای تاکید اضافه می کند سخنان پروردگار و وعده های الهی تغییر و تبدیل ندارد، و خداوند به این وعده خود نسبت به دوستانش وفا(لا تبدیل لکلمات الله). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 337
و این پیروزی و سعادت بزرگی است برای هر کس که نصیبش شودذلک هو الفوز العظیم).
و در آخرین آیه روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که سر سلسله اولیاء و دوستان خدا است کرده و به صورت دلداری و تسلی خاطر به او میگوید: سخنان ناموزون مخالفان و مشرکان غافل و بی خبر تو را غمگین نکند (و لا یحزنک قولهم).
چرا که تمام عزت و قدرت از آن خدا است و در برابر اراده حق از دشمنان کاری ساخته نیست (ان العزة لله جمیعا).
او از تمام نقشه های آنها با خبر است ، سخنانشان را می شنود و از اسرار درونشان آگاه است (هو السمیع العلیم).
در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:
1 - منظور از بشارت در این آیه چیست ؟
در اینکه بشارتی را که خداوند در آیات فوق به دوستانش در دنیا و آخرت

ارزانی داشته چیست ؟ در میان مفسران گفتگو است
بعضی آن را مخصوص به بشارتی دانسته اند که فرشتگان در آستانه مرگ و انتقال از این جهان به مؤ منان می دهد و می گویند و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون (سجده - 30).
و بعضی دیگر آنرا اشاره به وعده های پیروزی پروردگار و غلبه بر دشمنان و حکومت در روی زمین مادام که مؤ منند و صالحند می دانند.
در بعضی از روایات این بشارت به خوابهای خوش که مؤ منان می بینند تفسیر شده ولی همانگونه که گفتیم با توجه به مطلق بودن این کلمه و الف و لام جنس در تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 338
البشری مفهوم وسیعی نهفته شده که هر گونه بشارت و شادی پیروزی و موفقیت را شامل می شود، و همه آنچه در بالا ذکر شد در آن درج است ، و در واقع هر کدام اشاره به گوشه ای از این بشارت وسیع الهی میباشد.
و شاید اینکه در بعضی از روایات به خوابهای خوش و رؤ یای صالحه تفسیر شده اشاره به این است که هر گونه بشارت حتی بشارتهای کوچک نیز در مفهوم البشری افتاده است ، نه اینکه منحصر به آن باشد.
در واقع همانطور که قبلا هم گفته شد این اثر تکوینی و طبیعی ایمان و تقوا است که انسان را از انواع دلهره ها و وحشتهائی که زائیده شک و تردید و همچنین مولود گناه و انواع آلودگیها است از روح و جسم انسان دور میسازد، چگونه ممکن است کسی ایمان و تکیه گاه معنوی در درون جان خود نداشته باشد باز احساس آرامش کند؟
او به یک کشتی بی لنگر در یک دریای طوفانی می ماند که امواج کوه پیکر هر لحظه او را به سوئی پرتاب می کنند و گردابها برای بلعیدنش دهان باز کرده اند.
چگونه کسی که دست به ظلم و ستم و ریختن خون مردم و غصب اموال و حقوق دیگران آلوده کرده ممکن است آرامش خاطر داشته باشد، او بر خلاف مؤ منان حتی خواب آرام ندارد و غالبا خوابهای وحشتناکی می بیند که در اثناء آن خود را با دشمنان درگیر مشاهده می کند و این خود یک دلیل بر ناآرامی و تلاطم روح آنهاست .
طبیعی است یک شخص جانی بخصوص اینکه تحت تعقیب باشد در عالم خواب خود را در برابر اشباح هولناکی می بیند که برای گرفتن و تعقیب او کمر بسته اند و یا اینکه روح آن مقتول مظلوم از درون ضمیر ناآگاهش فریاد می زند و او را شکنجه می دهد، لذا هنگامی که بیدار می شود همچون یزید ما لی و للحسین ((مرا با حسین چکار))؟ و یا همچون حجاج ما لی و لسعید بن جبیر: ((مرا با تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 339
سعید بن جبیر چه کار))؟! می گوید.
2 - در ذیل آیات فوق روایات جالبی از ائمه اهلبیت (علیهم السلام) وارد

شده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم :
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) آیه الا ان اولیاء الله ... را تلاوت فرمود و سپس از یاران خویش سؤ ال کرد می دانید ((اولیاء الله)) چه اشخاصی هستند؟ عرض کردند ای امیر مؤ منان شما خودتان بفرمائید که آنان کیانند: امام فرمود:
هم نحن و اتباعنا فمن تبعنا من بعدنا طوبی لنا، و طوبی لهم افضل من طوبی لنا، قالوا یا امیر المؤ منین ما شاءن طوبی لهم افضل من طوبی لنا؟ السنا نحن و هم علی امر؟ قال لا، انهم حملوا ما لم تحملوا علیه ، و اطاقوا ما لم تطیقوا!: ((دوستان خدا، ما و پیروان ما که بعد از ما می آیند هستند، خوشا به حال ما، و بیشتر از آن خوشا به حال آنها - بعضی پرسیدند چرا بیشتر از ما؟ مگر ما و آنها هر دو پیرو یک مکتب نیستیم و کارمان یک نواخت نمی باشد؟ فرمود: نه ، آنها مسئولیتهائی بر دوش دارند که شما ندارید و تن به مشکلاتی می دهند که شما نمی دهید))
در کتاب ((کمال الدین)) از ابو بصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: طوبی لشیعة قائمنا المنتظرین لظهوره فی غیبته ، و المطیعین له فی ظهوره ، اولئک اولیاء الله الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون : ((خوشا بحال پیروان امام قائم که در غیبتش (با خودسازی) انتظار ظهورش را می کشند، و به هنگام ظهورش مطیع فرمان اویند، آنها اولیای خدا هستند همانها که نه ترسی دارند و نه غمی)). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 340
یکی از دوستان امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که امام (علیه السلام) فرمود: پیروان این مکتب در لحظات آخر عمر چیزهائی می بینند که چشمشان با آن روشن می شود.
راوی می گوید من اصرار کردم چه چیز می بینند؟ و این سخن را بیش از ده بار تکرار کردم ولی در هر بار امام تنها به این جمله قناعت می کرد که ((می بینند)) ...!.
در آخر مجلس رو به سوی من کرد و مرا صدا زد فرمود: مثل اینکه اصرار داری بدانی چه چیز را می بینند؟ گفتم آری قطعا! ... سپس گریستم .
امام به حال من رقت کرد و گفت آن دو را می بینند، اصرار کردم کدام دو نفر؟ فرمود: پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و علی (علیه السلام) را، هیچ انسان با ایمانی چشم از جهان نمی پوشد مگر اینکه این دو بزرگوار را خواهد دید که به او بشارت می دهند، سپس فرمود این را خداوند در قرآن بیان کرده ، سؤ ال کردند در کجا و کدام سوره ؟ فرمود در سوره یونس آنجا که می گوید الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیاة الدنیا و فی الاخرة .
به مضمون همین روایت ، روایات دیگری نیز داریم .

روشن است که این روایات اشاره به قسمتی از بشارتهای افراد باایمان و تقوا است نه همه آن بشارتها، و نیز روشن است که این مشاهده ، مشاهده جسم مادی نیست ، بلکه مشاهده جسم برزخی با دید برزخی است ، زیرا می دانیم در جهان برزخ که فاصله ای است میان این جهان و سرای آخرت ، روح انسان بر جسم برزخیش باقی می ماند. یونس
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 341
آیه 66-67
آیه و ترجمه
أَلا إِنَّ للَّهِ مَن فی السمَوَتِ وَ مَن فی الاَرْضِ وَ مَا یَتَّبِعُ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ شرَکاءَ إِن یَتَّبِعُونَ إِلا الظنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلا یخْرُصونَ(66)
هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الَّیْلَ لِتَسکنُوا فِیهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِراً إِنَّ فی ذَلِک لاَیَتٍ لِّقَوْمٍ یَسمَعُونَ(67)
ترجمه :66 - آگاه باشید تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از آن خدا می باشند، و آنها که غیر خدا را شریک او می خوانند از منطق و دلیلی پیروی نمی کنند، آنها فقط از پندار بی اساس پیروی می کنند و آنها فقط دروغ می گویند!
67 - او کسی است که شب را برای شما آفرید که در آن آرامش بیابید و روز را روشنی بخش قرار داد، در این نشانه هائی است برای کسانی که گوش شنوا دارند.
تفسیر :قسمتی از آیات عظمت او
آیات فوق بار دیگر به مساله توحید و شرک که یکی از مهمترین مباحث اسلام و مباحث این سوره است باز می گردد، مشرکان را به محاکمه می کشد و ناتوانی آنها را به ثبوت می رساند.
نخست می گوید: ((آگاه باشید تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از آن خدا می باشند)) (الا ان لله من فی السماوات و من فی الارض).
جائی که اشخاص ملک او باشند و از آن او، اشیائی که در این جهان می باشند به طریق اولی از آن او هستند، بنابراین او مالک تمام عالم هستی است و با این حال چگونه ممکن است مملوکهای او شریک او بوده باشند؟!
سپس اضافه می کند: ((کسانی که غیر خدا را شریک او قرار می دهند از
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 342
دلیل و منطقی پیروی نمی کنند و هیچ سند و شاهدی بر گفتار خود ندارند)) (و ما یتبع الذین یدعون من دون الله شرکاء).
((آنها تنها از پندارها و گمانهای بی اساس و بی پایه پیروی می کنند)) (ان یتبعون الا الظن)
((بلکه آنها فقط با مقیاس حدس و تخمین سخن می گویند، و دروغ می گویند))! (و ان هم الا یخرصون).

((خرص)) در لغت هم به معنی ((دروغ)) آمده است ، و هم به معنی ((حدس و تخمین))، و در اصل - همانگونه که ((راغب)) در ((مفردات)) گفته - به معنی جمع آوری کردن میوه است ، و پس از به جمع زدن و گردآوری در حساب ، و تخمین زدن میوه بر درختان گفته شده ، و از آنجا که حدس و تخمین گاهی نادرست از آب در می آید این ماده به معنی ((دروغ)) نیز آمده است .
اصولا این خاصیت پیروی از پندار و گمان بی اساس است که سرانجام انسان را به وادی دروغ می کشاند.
آنها که بتها را شریک خدا ساخته بودند تکیه گاهشان اوهامی بیش نبود، اوهامی که حتی تصور آن امروز برای ما مشکل است که چگونه ممکن است انسان اشکال و مجسمه های بیروحی بسازد و بعد مخلوق خود را ارباب و صاحب اختیار خویش بداند؟ مقدراتش را به دست آن بسپارد، و حل مشکلاتش را از او بخواهد؟! آیا این چیزی جز دروغ و دروغپردازی می تواند باشد؟
حتی می توان این را به عنوان یک قانون کلی - با کمی دقت - از آیه استفاده کرد که هر کس از ظن و گمانهای بی اساس پیروی کند سرانجام به دروغگوئی کشانده می شود، راستی و صدق براساس قطع و یقین استوار است و دروغ بر اساس تخمین ها و پندارها و شایعه ها!. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 343
سپس برای تکمیل این بحث و نشان دادن راه خداشناسی ، و دوری از شرک و بت پرستی ، به گوشه ای از مواهب الهی که در نظام آفرینش قرار گرفته و نشانه عظمت و قدرت و حکمت ((الله)) است اشاره کرده ، می گوید:
((او کسی است که شب را برای شما مایه آرامش قرار داد)) (هو الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه):
((و روز را روشنی بخش)) (و النهار مبصرا).
این نظام نور و ظلمت که بارها در آیات قرآن روی آن تکیه شده ، نظامی شگفت انگیز و پر بار است ، که از یک سو با تابش نور در مدت معین ، صحنه زندگی انسانها را روشن ساخته ، و حرکت آفرین است و تلاش انگیز، و از سوی دیگر با پرده های ظلمانی و آرامبخش شب روح و جسم خسته را برای کار و حرکت مجدد آماده می سازد.
آری در این نظام حساب شده آیات و نشانه هائی از توانائی آفریدگار است ، اما برای آنها که گوش شنوا دارند و حقایق را می شنوند)) (ان فی ذلک لایات لقوم یسمعون).
آنها که می شنوند و درک می کنند، و آنها که پس از درک حقیقت ، آنرا به کار می بندند.

نکته ها
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - آرامش و سکون که هدف از آفرینش شب قرار داده شده یک واقعیت مسلم علمی است که دانش امروز آنرا به ثبوت رسانده ، پرده های تاریکی نه تنها یک وسیله اجباری برای تعطیل فعالیتهای روزانه است ، بلکه اثر مستقیمی روی سلسله اعصاب و عضلات آدمی و سایر جانداران دارد و آنها را در حالت استراحت و خواب و سکون فرو می برد، و چه نادانند مردمی که شب را به هوسرانی زنده تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 344
می دارند و روز را - مخصوصا صبحگاهان نشاطانگیز را - در خواب فرو می روند و به همین دلیل همواره اعصابی نامتعادل و ناراحت دارند.
2 - با توجه به اینکه ماده ((ابصار)) به معنی ((بینائی)) است ، مفهوم جمله ((والنهار مبصرا)) این می شود که خدا روز را بینا قرار داد در حالی که روز بینا کننده است نه بینا، این یک تشبیه و مجاز زیبا از قبیل توصیف سبب به اوصاف مسبب است همانگونه که در مورد شب نیز می گویند ((لیل نائم)) یعنی ((شبی که به خواب رفته)) در حالی که شب به خواب نمی رود بلکه شب سبب می شود که مردمان به خواب روند.
3 - آیات فوق یکبار دیگر ظن و گمان را محکوم کرده و مردود شناخته ، ولی با توجه به اینکه سخن از پندارهای خرافی و بی پایه بت پرستان است ، ((ظن)) در اینجا به معنی گمانهای حساب شده عقلائی نیست که در بعضی از موارد - مانند شهادت شهود و ظاهر الفاظ و اقرارها و مکاتبه ها - حجت است ، بنابراین آیات فوق دلیلی بر عدم حجیت ظن نمی تواند باشد.
یونس
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 345
آیه 68-70
آیه و ترجمه
قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً سبْحَنَهُ هُوَ الْغَنىُّ لَهُ مَا فى السمَوَتِ وَ مَا فى الاَرْضِ إِنْ عِندَكم مِّن سلْطنِ بهَذَا أَ تَقُولُونَ عَلى اللَّهِ مَا لا تَعْلَمُونَ(68)
قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْترُونَ عَلى اللَّهِ الْكَذِب لا يُفْلِحُونَ(69)
مَتَعٌ فى الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَاب الشدِيدَ بِمَا كانُوا يَكْفُرُونَ(70)
ترجمه :68 - گفتند خداوند فرزندی برای خود انتخاب کرده ، منزه است (از هر عیب و نقص و احتیاجی) او بی نیاز است ، از آن او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است ، شما هیچگونه دلیلی بر این ادعا ندارید، آیا بخدا نسبتی می دهید که نمی دانید؟!
69 - بگو آنها که به خدا دروغ می بندند (هرگز) رستگار نمی شوند.
70 - (حداکثر) بهره ای از دنیا دارند سپس بازگشتشان به سوی ماست و

بعد، مجازات شدید در برابر کفرشان به آنها می چشانیم !.
تفسیر :این آیات نیز همچنان بحث با مشرکان را ادامه داده یکی از دروغها و تهمتهای آنها را نسبت به ساحت مقدس خداوند بازگو، نخست می گوید:
((آنها گفتند خداوند برای خود فرزندی اختیار کرده است))! (قالوا اتخذ الله ولدا).
این سخن را در درجه اول مسیحیان در مورد حضرت مسیح ، سپس بت پرستان عصر جاهلی در مورد فرشتگان که آنها را دختران خدا می پنداشتند، و یهود در مورد ((عزیر)) گفتند. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 346
قرآن از دو راه به آنها پاسخ می گوید:
نخست اینکه ((خداوند از هر عیب و نقص منزه است ، و از همه چیز بی نیاز است)) (سبحانه هو الغنی).
اشاره به اینکه نیاز به فرزند یا به خاطر احتیاج جسمانی به نیرو، و کمک او است ، و یا به خاطر نیاز روحی و عاطفی ، و از آنجا که خداوند از هر عیب و نقصی و از هر کمبود وضعی منزه است و ذات پاکش یک پارچه غنا و بی نیازی است ممکن نیست برای خود فرزندی انتخاب کند.
((او مالک همه موجوداتی است که در آسمانها و زمین است)) (له ما فی السموات و ما فی الارض).
و با اینحال چه معنی دارد که او فرزندی برای خود انتخاب کند تا او را آرامش ببخشد و یا به او کمک کند؟!
جالب اینکه در اینجا تعبیر به ((اتخذ)) (انتخاب و اختیار کرد) شده است و این نشان می دهد که آنها معتقد بودند فرزندی از خداوند متولد نشده بلکه می گفتند خدا موجوداتی را به فرزندی خود برگزیده است ، درست همانند کسانی که از آنها فرزند نمی شود و کودکی را از پرورشگاه و مانند آن برای خود انتخاب می کنند، به هر حال این جاهلان کوته بین گرفتار اشتباه مقایسه خالق و مخلوق بودند، و ذات بی نیاز خدا را به وجود محدود و نیازمند خویش مقایسه می کردند.
دومین پاسخی را که قرآن به آنها می گوید این است که : هر کس ادعائی دارد باید دلیلی بر مدعای خود اقامه کند ((آیا شما بر این سخن دلیلی دارید؟ نه ، هیچ دلیلی نزد شما برای این ادعا وجود ندارد)) (ان عندکم من سلطان بهذا).
با اینحال ((آیا به خدا نسبتی می دهید که حداقل از آن آگاهی ندارید)) (اتقولون علی الله ما لا تعلمون). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 347
یعنی به فرض که دلیل روشن نخست را نپذیرید، بالاخره این حقیقت را نمی توانید انکار کنید که گفتار شما یک تهمت و قول به غیر علم است .
در آیه بعد سرانجام شوم افترا و تهمت بر خدا را بازگو می کند:
روی سخن را متوجه پیامبرش کرده می گوید: ((به آنها بگو: کسانی که بر

خدا افترا می بندند و دروغ می گویند هرگز روی رستگاری را نخواهند دید)) (قل ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون).
فرضا که آنها بتوانند با دروغها و افتراهای خود چند صباحی به مال و منال دنیا برسند ((این تنها یک متاع زودگذر این جهان است ، سپس به سوی ما باز - می گردند و ما عذاب شدید را در مقابل کفرشان به آنها می چشانیم)) (متاع فی الدنیا ثم الینا مرجعهم ثم نذیقهم العذاب الشدید بما کانوا یکفرون).
در واقع این آیه و آیه قبل دو نوع مجازات برای این دروغگویان که به خدا نسبت ناروای اختیار فرزند می دهند بیان می کند یکی اینکه هیچگاه این دروغ و تهمت مایه فلاح و رستگاری آنها نیست ، و هرگز آنان را به هدفشان نمی رساند، بلکه در بیراهه ها سرگردان می شوند و بدبختی و شکست دامنشان را می گیرد.
دیگر اینکه فرضا که با این حرفها چند روزی مردم را اغفال کنند و از آئین بت پرستی به نوائی برسند، ولی این تمتع و بهره گیری دوام و بقائی ندارد و عذاب جاودان الهی در انتظار آنها است .
نکته ها
در آیات فوق به مفهوم چند کلمه باید درست توجه کرد:
1 - کلمه ((سلطان)) در اینجا به معنی دلیل است ، این کلمه از کلمه دلیل هم تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 348
پرمعنی تر و هم رساتر است ، زیرا دلیل به معنی راهنما است اما سلطان به معنی چیزی است که انسان را برطرف مقابل مسلط می سازد و متناسب موارد بحث و مجادله و گفتگو است ، و اشاره به دلیل کوبنده است .
2 - ((متاع)) به معنی چیزی است که انسان از آن بهره می گیرد، و مفهوم آن بسیار وسیع است و تمام وسائل زندگی و مواهب مادی را شامل می شود، راغب در کتاب ((مفردات)) می گوید: ((کلما ینتفع به علی وجه ما، فهو متاع و متعة)): هر چیزی که به نحوی انسان از آن بهره می گیرد به آن متاع یا متعه گفته می شود.
3 - تعبیر به ((نذیقهم)) (به آنها می چشانیم) که در مورد عذاب الهی به کار رفته اشاره به این است که این مجازات چنان به آنها می رسد که گوئی با زبان و دهان خویش آن را می چشند، این تعبیر بسیار رساتر از مشاهده و حتی لمس کردن عذاب است . یونس
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 349
آیه 71-73
آیه و ترجمه
وَ اتْلُ عَلَیهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ یَقَوْمِ إِن کانَ کَبرَ عَلَیْکم مَّقَامِی وَ تَذْکِیری

بِئَايَتِ اللّهِ فَعَلى اللّهِ تَوَكلْت فَأجْمِعُوا َأَمْرَكُمْ وَ شرَكاءَكُمْ ثُمَّ لا يَكُنْ أمْرُكُمْ عَلَيْكمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضوا إِلىَّ وَ لا تُنظِرُونِ(71)
فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سأَلْتُكم مِّنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِى إِلا عَلى اللَّهِ وَ أُمِرْت أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسلِمِينَ(72)
فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَهُ وَ مَن مَّعَهُ فى الْفُلْكِ وَ جَعَلْنَهُمْ خَلَئف وَ أَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِئَايَتِنَا فَانظرْ كَيْف كانَ عَقِبَةُ المُنذَرِينَ(73)
ترجمه :71 - بخوان بر آنها سرگذشت نوح را، آن هنگام که به قوم خود گفت ای قوم من اگر موقعیت و یادآوری من نسبت به آیات الهی بر شما سنگین (و غیر قابل تحمل) است (هر کار از دستتان ساخته است بکنید) من بر خدا توکل کرده ام فکر خود و قدرت معبودهایتان را جمع کنید و هیچ چیز بر شما مستور نماند سپس به حیات من پایان دهید (و لحظه ای) مهلتم ندهید! (اما توانائی ندارید).
72 - و اگر از قبول دعوتم روی بگردانید (کار نادرستی کرده اید چه اینکه) من از شما مزدی نمی خواهم مزد من تنها بر خدا است و من ماءمورم که از مسلمین (تسلیم شدگان در برابر فرمان خدا) باشم .
73 - اما آنها او را تکذیب کردند و ما او و کسانی را که با او در کشتی بودند نجات دادیم ، آنها را جانشین (و وارث کافران) قرار دادیم و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند غرق نمودیم پس ببین عاقبت کار آنها که انذار شدند (و به انذار الهی اهمیت ندادند) چگونه بود؟! تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 350
تفسیر :گوشه ای از مبارزات نوح
آیات فوق آغازی است برای شرح قسمتی از تاریخ انبیاء و سرگذشت اقوام پیشین برای بیداری مشرکان و گروههای مخالف ، خداوند به پیامبرش دستور می دهد گفتاری را که با مشرکان داشت با شرح تاریخ عبرت انگیز پیشینیان تکمیل کند.
نخست سرگذشت ((نوح)) را عنوان کرده می گوید:
((سرگذشت نوح را بر آنها تلاوت کن ، هنگامی که به قومش گفت : ای قوم من اگر توقفم در میان شما و یادآوری کردن آیات الهی برایتان سخت و غیر قابل تحمل است ، هر کار از دستتان ساخته است انجام دهید و کوتاهی نکنید)) (و اتل علیهم نبا نوح اذ قال لقومه یا قوم ان کان کبر علیکم مقامی و تذکیری بایات الله)
((چرا که من بر خدا تکیه کرده ام)) و به همین دلیل از غیر او نمی ترسم و نمی هراسم ! (فعلی الله توکلت).
سپس تاکید می کند ((اکنون که چنین است فکر خود را جمع کنید و از بتهای خود نیز دعوت به عمل آورید تا در تصمیم گیری به شما کمک کنند)) (فاجمعوا امرکم و شرکائکم).

((آنچنان که هیچ چیز بر شما مکتوم نماند و غم و اندوهی از این نظر بر خاطر شما نباشد، بلکه با نهایت روشنی تصمیم خود را درباره من بگیرید (ثم لا یکن امرکم علیکم غمة).
((غمة)) از ماده غم به معنی پوشاندن چیزی است و اینکه به اندوه نیز غم
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 351
گفته می شود، به خاطر آنست که قلب انسان را می پوشاند.
سپس می گوید: اگر می توانید ((برخیزید، و به زندگی من پایان دهید، و لحظه ای مرا مهلت ندهید)) (ثم اقضوا الی و لا تنظرون).
نوح فرستاده بزرگ پروردگار با قاطعیتی که ویژه پیامبران اولواالعزم است ، در نهایت شجاعت و شهامت با نفرات کم و محدودی که داشت در مقابل دشمنان نیرومند و سرسخت ایستادگی می کند و قدرت آنها را به باد مسخره می گیرد، و بی اعتنائی خویش را به نقشه ها و افکار و بتهای آنها نشان می دهد و به این وسیله یک ضربه محکم روانی بر افکارشان وارد می سازد.
با توجه به اینکه این آیات در مکه نازل شده در آن زمانی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز در شرائطی مشابه نوح زندگی می کرد و مؤ منان در اقلیت بودند، قرآن می خواهد به پیامبر نیز همین دستور را بدهد که باید به قدرت دشمن اهمیت ندهد، بلکه با قاطعیت و شهامت پیش برود، چرا که تکیه گاهش خدا است و هیچ نیروئی تاب مقاومت در برابر قدرت او ندارد.
گر چه بعضی از مفسران این تعبیر نوح و یا شبیه آن را در تاریخ سایر انبیاء یک نوع اعجاز گرفته اند چرا که آنها با نبودن امکانات ظاهری دشمن را تهدید به شکست کرده و از پیروزی نهائی خود خبر داده اند، و این جز از طریق اعجاز تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 352
امکانپذیر نیست ، ولی به هر حال این یک درس است برای همه رهبران اسلامی که در برابر انبوه دشمنان هرگز نهراسند، بلکه با اتکاء و توکل بر پروردگار و با قاطعیت هر چه بیشتر آنها را به میدان فراخوانند، و قدرتشان را تحقیر کنند که این عامل مهمی برای تقویت روحی پیروان و شکست روحیه دشمنان خواهد بود.
در آیه بعد بیان دیگری از نوح برای اثبات حقانیت خویش نقل شده ، آنجا که می گوید ((اگر شما از دعوت من سرپیچی کنید، من زیانی نمی برم چرا که من از شما اجر و پاداشی نخواستم)) (فان تولیتم فما سئلتکم من اجر).
((چرا که اجر و پاداش من تنها بر خدا است)) (ان اجری الا علی الله).
برای او کار می کنم و تنها از او پاداش می خواهم .
((و من ماءمورم که فقط تسلیم فرمان خدا باشم)) (و امرت ان اکون من

المسلمین).
اینکه نوح می گوید: من هیچ پاداشی از شما نمی خواهم درس دیگری است برای رهبران الهی که در دعوت و تبلیغ خود، هیچگونه انتظار پاداش مادی و معنوی از مردم نداشته باشند، زیرا اینگونه انتظارها یکنوع وابستگی ایجاد می کند که جلو تبلیغات صریح و فعالیتهای آزادانه آنها را سد خواهد کرد، و طبعا تبلیغات و دعوتشان کم اثر خواهد شد، به همین دلیل راه صحیح دعوت به سوی اسلام و تبلیغ آن نیز این است که مبلغان اسلامی تنها برای امرار معاش خود متکی به بیت المال باشند، نه نیازمند به مردم !.
در آخرین آیه مورد بحث سرانجام کار دشمنان نوح و صدق پیشگوئیش را

به این صورت بیان می کند:
((آنها نوح را تکذیب کردند ولی ما، او و تمام کسانی را که با او در کشتی بودند نجات دادیم)) (فکذبوه فنجیناه و من معه فی الفلک).
نه فقط آنها را نجات دادیم بلکه ، آنها را جانشین قوم ستمگر ساختیم (و جعلناهم خلائف).
((و کسانی را که آیات ما را انکار کرده بودند غرق نمودیم)) (و اغرقنا الذین کذبوا بایاتنا).
و در پایان روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده می گوید ((اکنون بنگر عاقبت آن گروهی که انذار شدند ولی تهدیدهای الهی را به چیزی نگرفتند به کجا کشید)) (فانظر کیف کان عاقبة المنذرین). یونس آیه 74
آیه و ترجمه
ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِ رُسلاً إِلی قَوْمِهِمْ فجَاءُوهُم بِالْبَیِّنَتِ فَمَا کانُوا لِیُؤْمِنُوا بِمَا کَذَّبُوا بِهِ مِن قَبْلُ کَذَلِک نَطبَعُ عَلی قُلُوبِ الْمُعْتَدِینَ(74)
ترجمه :74 - سپس بعد از نوح رسولانی به سوی قومشان فرستادیم آنها با دلایل روشن به سراغ آنها رفتند، اما آنان به چیزی که پیش از آن تکذیب کرده بودند ایمان نیاوردند اینچنین بر دلهای تجاوزکاران مهر می نهیم (تا چیزی را درک نکنند!)
تفسیر :رسولان بعد از نوح
پس از پایان بحث اجمالی پیرامون سرگذشت نوح ، اشاره به پیامبران

دیگری که بعد از نوح و قبل از موسی (مانند ابراهیم و هود و صالح و لوط و یوسف) برای هدایت مردم آمدند کرده می گوید:
((سپس بعد از نوح رسولانی به سوی قوم و جمعیتشان فرستادیم)) (ثم بعثنا من بعده رسلا الی قومهم).

((آنها با دلائل روشن و آشکار به سوی قومشان آمدند)) و مانند نوح با سلاح منطق و اعجاز و برنامه های سازنده مجهز بودند (فجائوهم بالبینات).
((ولی آنها که راه عناد و لجاج را می پوئیدند و در گذشته به تکذیب پیامبران پیشین برخاسته بودند، این پیامبران را نیز تکذیب کردند و به آنها ایمان نیاوردند)) (و فما کانوا لیؤ منوا بما کذبوا به من قبل).
این به خاطر آن بود که بر اثر عصیان و گناه و دشمنی با حق پرده بر دلهای آنها افتاده بود آری این چنین بر دلهای متجاوزان مهر می زنیم (کذلک نطبع علی قلوب المعتدین).
نکته ها
در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:
1 - جمله ((فما کانوا لیؤ منوا بما کذبوا به من قبل)) اشاره به این می کند که گروهی در میان امتها بوده اند که در برابر دعوت هیچ پیامبر و مصلحی سر تسلیم فرود نمی آوردند، و همچنان بر سر حرف خود ایستاده بودند، و تکرار دعوت انبیاء در آنها کمترین اثری نمی گذاشت ، بنابراین جمله مزبور اشاره به گروهی می کند که در دو زمان در برابر دعوت پیامبران مختلف قرار گرفتند، (زیرا ظاهر جمله این است که مرجع همه ضمائر یکی است).
این احتمال نیز در معنی آیه داده شده است که اشاره به دو گروه مختلف می کند گروهی در زمان نوح بودند و دعوت او را تکذیب کردند و گروهی که بعد از آنها به وجود آمدند با انکار و تکذیب پیامبران راه آنان را پیمودند،
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 355
بنابراین معنی جمله چنین می شود: ((تجاوز کاران اقوام دیگر، از ایمان آوردن به چیزی که اقوام پیشین ، خود داری کرده بودند سرباز زدند)) البته با توجه به اینکه مخالفان دعوت نوح در طی طوفان از میان رفتند، این احتمال در تفسیر آیه قوت پیدا می کند، ولی به هر حال لازمه آن این است که در میان مرجع ضمیرهای جمله (واو جمع در کانوا، و لیؤ منوا، و کذبوا) تفکیک قائل شویم .
2 - روشن است که جمله ((کذلک نطبع علی قلوب المعتدین)) دلیل بر جبر نیست و تفسیر آن در خودش نهفته است زیرا می گوید ما بر دلهای ((تجاوزکاران)) مهر می نهیم تا چیزی را درک نکنند، بنابراین قبلا تجاوزهای پی در پی به حریم احکام الهی و حق و حقیقت از آنها صادر می شود، و تدریجا بر دلهای آنها اثر می گذارد و قدرت تشخیص حق را از آنان می گیرد و کارشان به جائی می رسد که سرکشی و عصیان و گناه برای آنها خوی و طبیعت ثانوی می شود، چنانکه در مقابل هیچ حقیقتی تسلیم نمی شوند. یونس

آیه 75-78
آیه و ترجمه
ثُمَّ بَعَثْنَا مِن بَعْدِهِم مُّوسی وَ هَرُونَ إِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلایهِ بِئَایَتِنَا فَاستَکْبرُوا وَ کانُوا قَوْماً مجْرِمِینَ(75)
فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِینٌ(76)
قَالَ مُوسی أَ تَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَکمْ أَ سِحْرٌ هَذَا وَ لا یُفْلِحُ السحِرُونَ(77)
قَالُوا أَ جِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَیْهِ ءَابَاءَنَا وَ تَکُونَ لَکُمَا الْکِبرِیَاءُ فی الاَرْضِ وَ مَا نحْنُ لَکُمَا بِمُؤْمِنِینَ(78)
ترجمه :75 - بعد از آنها موسی و هارون را با آیات خود به سوی فرعون و اطرافیانش فرستادیم ، اما آنها تکبر کردند (و زیر بار حق نرفتند چرا که) آنها گروهی مجرم بودند.
76 - و هنگامی که حق از نزد ما به سراغ آنها آمد گفتند این سحر آشکاری است !
77 - (اما) موسی گفت آیا حق را که به سوی شما آمده سحر می شمرید؟ این سحر است ؟ در حالی که ساحران رستگار (و پیروز) نمی شوند؟.
78 - گفتند آیا آمده ای که ما را از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم منصرف سازی ، و بزرگی (و ریاست) در روی زمین از آن شما باشد؟ ما به شما ایمان نمی آوریم !.
تفسیر :بخشی از مبارزات موسی و هارون
در ذکر داستانهای انبیاء و امتهای پیشین به عنوان الگوها و نمونه های زنده نخست سخن از نوح ، و سپس پیامبران بعد از نوح ، به میان آمد، اکنون در این آیات نوبت موسی و هارون و مبارزات پیگیرشان با فرعون و فرعونیان است .
در نخستین آیه می گوید: ((سپس بعد از رسولان پیشین ، موسی و هارون را به سوی فرعون و ملا او همراه با آیات و معجزات فرستادیم)) (ثم بعثنا من بعدهم موسی و هارون الی فرعون و ملائه بایاتنا).
((ملا)) همانگونه که سابقا هم اشاره کرده ایم به اشراف پر زرق و برق گفته می شود که ظاهرشان چشم پر کن و حضورشان در اجتماع در همه جا دیده می شود، و معمولا در آیاتی از قبیل آیات مورد بحث به معنی دار و دسته و اطرافیان و مشاوران می آید.
و اگر می بینیم تنها سخن از بعثت موسی به سوی فرعون و ملا به میان آمده در حالی که موسی مبعوث به همه فرعونیان و بنی اسرائیل بود، به خاطر آن است که نبض جامعه ها در دست هیئتهای حاکمه و دارو دسته آنها است ، بنابراین هر برنامه اصلاحی و انقلابی اول باید آنها را هدف گیری

کند، چنانکه آیه 12 سوره توبه نیز می گوید فقاتلوا ائمة الکفر: ((با سردمداران کفر پیکار کنید)).
اما فرعون و فرعونیان از پذیرش دعوت موسی و هارون سرباز زدند، و از اینکه در برابر حق سر تسلیم فرود آورند، تکبر ورزیدند)) (فاستکبروا).
آنها به خاطر کبر و خود برتربینی و نداشتن روح تواضع ، واقعیتهای روشن را در دعوت موسی نادیده گرفتند و به همین دلیل این قوم مجرم و گنهکار همچنان به جرم و گناهشان ادامه دادند (و کانوا قوما مجرمین).
آیات بعد، از مبارزات چند مرحله ای فرعونیان با موسی و برادرش هارون سخن می گوید که مرحله نخستین آن انکار و تکذیب و افترا و متهم ساختن آنان به سوء نیت و به هم ریختن سنت نیاکان و اخلال در نظام اجتماعی بوده است ، چنانکه تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 358
قرآن می گوید:
((هنگامی که حق از نزد ما به سوی آنها آمد (با اینکه آنرا از چهره اش شناختند) گفتند این سحر آشکاری است))! (فلما جائهم الحق من عندنا قالوا ان هذا لسحر مبین).
جاذبه و کشش فوق العاده دعوت موسی از یک طرف و معجزات چشمگیرش از طرف دیگر، و نفوذ روز افزون و خیره کننده اش از طرف سوم ، سبب شد که فرعونیان به فکر چاره بیفتند و وصله ای بهتر از این پیدا نکردند که او را ساحر و عملش را سحر بخوانند، و این تهمت چیزی است که در سرتاسر تاریخ انبیاء مخصوصا پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دیده می شود.
اما ((موسی)) (علیه السلام) در مقام دفاع از خویش برآمد، با بیان دو دلیل پرده ها را کنار زده و دروغ و تهمت آنها را آشکار ساخت .
نخست ((به آنها گفت آیا شما نسبت سحر به حق می دهید؟ آیا این سحر است و هیچ شباهتی با سحر دارد)) (قال موسی اتقولون للحق لما جائکم اسحر هذا).
یعنی درست است که ((سحر)) و ((معجزه)) هر دو نفوذ دارند این ((حق)) و ((باطل)) هر دو ممکن است مردم را تحت تاءثیر قرار دهند ولی چهره سحر که امر باطلی است با چهره معجزه که حق است کاملا از هم متمایز می باشد، نفوذ پیامبران با نفوذ ساحران قابل مقایسه نیست ، اعمال ساحران کارهائی بی هدف ، محدود و کم ارزش است ، ولی معجزات پیامبران هدفهای روشن اصلاحی و انقلابی و تربیتی دارد و در شکلی گسترده و نا محدود، عرضه می شود. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 359
به علاوه ((ساحران هرگز رستگار نمی شوند)) (و لا یفلح الساحرون).
این تعبیر در واقع دلیل دیگری بر تمایز کار انبیاء از سحر است ، در دلیل

سابق از تفاوت سحر و معجزه و چهره و هدف این دو، جدائیشان از یکدیگر اثبات شده ، اما در اینجا از تفاوت حالات و صفات آورندگان سحر و آورندگان معجزه برای اثبات مطلب استمداد می شود.
ساحران به حکم کار و فنشان که جنبه انحرافی و اغفالگرانه دارد، افرادی سود جو، منحرف ، اغفالگر و متقلبند که آنها را از خلال اعمالشان می توان شناخت اما پیامبران مردانی حق طلب ، دلسوز، پاکدل ، باهدف و پارسا و بی اعتنا به امور مادی هستند.
ساحران هرگز روی رستگاری را نمی بینند و جز برای پول و ثروت و مقام و منافع شخصی کار نمی کنند، در حالی که هدف انبیاء هدایت و منافع خلق خدا و اصلاح جامعه انسانی در تمام جنبه های معنوی و مادی است .
سپس سیل تهمت خود را به سوی موسی ادامه دادند، و صریحا به او گفتند: ((آیا تو می خواهی ما را از راه و رسم پدران و نیاکانمان منصرف سازی))؟ (قالوا اجئتنا لتلفتنا عما وجدنا علیه آبائنا).
در واقع بت ((سنتهای نیاکان و عظمت خیالی و افسانه ای آنها را پیش کشیدند تا افکار عامه را نسبت به موسی و هارون بدبین کنند که آنها می خواهند با مقدسات جامعه و کشور شما بازی کنند.
سپس ادامه دادند دعوت شما به دین و آئین خدا دروغی بیش نیست ، اینها همه دام است ، و نقشه های خائنانه ((برای اینکه در این سرزمین حکومت کنید)) (و تکون لکما الکبریاء فی الارض).
در حقیقت آنها چون خودشان هر تلاش و کوششی داشتند برای حکومت

ظالمانه بر مردم بود، دیگران را نیز چنین می پنداشتند و تلاشهای مصلحان و پیامبران را همینگونه تفسیر می کردند.
اما بدانید ((ما به شما دو نفر هرگز ایمان نمی آوریم)) زیرا دست شما را خوانده ایم و از نقشه های تخریبیتان آگاهیم (و ما نحن لکما بمؤ منین).
و این نخستین مرحله مبارزه آنها با موسی بود. یونس
آیه 79-82
آیه و ترجمه
وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونی بِکلِّ سحِرٍ عَلِیمٍ(79)
فَلَمَّا جَاءَ السحَرَةُ قَالَ لَهُم مُّوسی أَلْقُوا مَا أَنتُم مُّلْقُونَ(80)
فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسی مَا جِئْتُم بِهِ السحْرُ إِنَّ اللَّهَ سیُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لا یُصلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِینَ(81)
وَ یحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِکلِمَتِهِ وَ لَوْ کرِهَ الْمُجْرِمُونَ(82)
ترجمه :79 - فرعون گفت هر جادوگر (و ساحر) آگاهی را نزد من آورید.
80 - هنگامی که ساحران آمدند موسی به آنها گفت آنچه (از وسایل سحر) می توانید بیفکنید، بیفکنید!

81 - هنگامی که افکندند موسی گفت آنچه شما آوردید سحر است ، که خداوند به زودی آنرا ابطال می کند، چرا که خداوند عمل مفسدان را اصلاح نمی کند.
82 - و حق را به وعده خویش تحقق می بخشد هر چند مجرمان اکراه داشته باشند.
تفسیر :مرحله دوم مبارزه با موسی
این آیات مرحله دیگر مبارزه را تشریح می کند و سخن از اقدامات عملی

فرعون بر ضد موسی و برادرش هارون می گوید.
هنگامی که فرعون قسمتی از معجزات موسی مانند ید بیضاء و حمله مار عظیم را ملاحظه کرد و دید ادعای موسی بدون دلیل هم نیست و این دلیل کم و بیش در جمع اطرافیان او و یا دیگران اثر خواهد گذاشت ، به فکر پاسخگوئی عملی افتاد، چنانکه قرآن می گوید: فرعون صدا زد، تمام ساحران آگاه و دانشمند را نزد من آورید، تا بوسیله آنها زحمت موسی را از خود دفع کنم (و قال فرعون ائتونی بکل ساحر علیم).
او می دانست هر کاری را باید از طریقش وارد شد و از کارشناسان آن فن باید کمک گرفت .
آیا براستی فرعون در حقانیت دعوت موسی شک داشت و می خواست از این طریق او را بیازماید؟ و یا می دانست او از سوی خدا است ولی فکر می کرد، بوسیله غوغای ساحران می تواند مردم را آرام سازد، و موقتا از خطر نفوذ موسی در افکار عمومی جلوگیری کند، به مردم بگوید اگر او کار خارق عادتی انجام می دهد، ما نیز از انجام مثل آن نا توان نیستیم ! و اگر اراده ملوکانه ما تعلق گیرد، چنین چیزی برای ما سهل و آسان است .
احتمال دوم به نظر نزدیکتر می رسد و سایر آیات مربوط به داستان موسی که در سوره طه و امثال آن است این نظر را تاءیید می کند، که او آگاهانه به مبارزه با موسی برخاست .
به هر حال ((هنگامی که ساحران در روزی که برای این مبارزه تاریخی تعیین شده بود و دعوت عمومی نیز از مردم به عمل آمده بود، گرد آمدند، موسی رو به آنها کرد و گفت : نخست شما آنچه می توانید به میدان آورید)) (فلما جاء السحرة قال لهم موسی القوا ما انتم ملقون). تفسیر

جمله ((القوا ما انتم ملقون)) معنی اصلیش این است که آنچه شما می توانید بیفکنید، بیفکنید، و این اشاره به طنابها و عصاه ای مخصوصی است که درون آنها خالی بود، و مواد شیمیائی مخصوصی در آن ریخته بودند که در مقابل تابش آفتاب موجب حرکت و جنب و جوش آنها می شد.
شاهد این گفتار آیاتی است که در سوره اعراف و شعراء آمده است ، در

آیه 43 و 44 سوره شعراء می خوانیم قال لهم موسی القوا ما انتم ملقون فالقوا حبالهم و عصیهم و قالوا بعزة فرعون انا لنحن الغالبون : ((موسی به آنها گفت آنچه می توانید بیفکنید بیفکنید و سپس آنها طنابها و عصاه ای خود را افکندند و گفتند به عزت فرعون ما پیروزیم .
ولی البته این معنی را نیز در درون دارد که هر چه در قدرت دارید به میدان بیاورید.
به هر حال آنها آنچه را در توان داشتند بسیج کردند و همه وسائلی را که با خود آورده بود به وسط میدان افکندند، ((در این هنگام موسی به آنها گفت : آنچه را شما در این میان آورده اید سحر است و خداوند بزودی آنرا ابطال می کند)) (فلما القوا قال موسی ما جئتم به السحر ان الله سیبطله)
شما افرادی فاسد و مفسدید چرا که در خدمت یک دستگاه جبار و ظالم و طاغی هستید و علم و دانش خود را برای تقویت پایه های این حکومت خودکامه ، فروخته اید، و این خود بهترین دلیل بر مفسد بودن شما است ، ((و خداوند عمل مفسدان را اصلاح نمی کند)) (ان الله لا یصلح عمل المفسدین).
در واقع هر کس در آنجا عقل و هوش و دانشی داشت ، حتی پیش از غلبه موسی بر ساحران می توانست این حقیقت را دریابد که عمل ساحران عمل بی اساسی است ، به دلیل اینکه در راه تقویت پایه های ظلم و ستم قرار گرفته بود، چه کسی تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 363
نمی دانست که فرعون غاصب و غارتگر و ظالم و مفسد است ، آیا خدمتگزاران چنین دستگاهی شریک در ظلم و فساد او نبودند؟ و آیا ممکن بود عمل آنها یک عمل صحیح و الهی باشد؟ هرگز نه ، بنابراین پیدا بود که خداوند این تلاش مفسدانه را باطل خواهد کرد.
آیا تعبیر به ((سیبطله)) (خداوند بزودی آنرا باطل می کند) دلیل بر این است که سحر واقعیت دارد اما خدا می تواند آنرا ابطال کند؟ و یا اینکه منظور از این جمله آن است که خداوند باطل بودن آن را آشکار می سازد؟
آیه 116 سوره اعراف می گوید سحر ساحران در چشمهای مردم اثر گذاشت و آنها را به وحشت افکند (فلما القوا سحروا اعین الناس و استرهبوهم) ولی این تعبیر منافات با آن ندارد که آنها با یک سلسله وسائل مرموز آنچنان که در مفهوم و معنی لغوی ((سحر)) افتاده است ، مخصوصا با استفاده از خواص فیزیکی و شیمیائی اجسام مختلف ، یک رشته حرکات واقعی در آن طنابها و عصاها ایجاد کرده باشند، ولی مطمئنا این طنابها و عصاها موجودات زنده ای آنچنان که در چشم ظاهر بینان جلوه می کرد نبودند، چنانکه قرآن در سوره طه آیه 66 می گوید: فاذا حبالهم و

عصیهم یخیل الیه من سحرهم انها تسعی : ((در آن هنگام طنابها و عصاهای جادوگران بر اثر سحر خیال می شد که موجودات زنده ای است و می دود))!
بنابراین بخشی از تاءثیر سحر واقعیت دارد و بخشی وهم و خیال است .
و در آخرین آیه می فرماید: موسی به آنها گفت در این درگیری و مبارزه مطمئنا پیروزی با ما است ، چرا که ((خداوند وعده داده است که حق را آشکار سازد و بوسیله منطق کوبنده و معجزات قاهره پیامبرانش ، مفسدان و باطلگرایان را رسوا کند، هر چند مجرمانی همچون فرعون و ملاش اکراه داشته باشند)) (و یحق الله الحق بکلماته و لو کره المجرمون). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 364
منظور از بکلماته یا وعده خدا در زمینه پیروزی رسولان بر حق است و یا معجزات قاهره و نیرومند او است . یونس
آیه 83 - 86
آیه و ترجمه
فَمَا ءَامَنَ لِمُوسی إِلا ذُرِّیَّةٌ مِّن قَوْمِهِ عَلی خَوْفٍ مِّن فِرْعَوْنَ وَ مَلایهِمْ أَن یَفْتِنَهُمْ وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فی الاَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسرِفِینَ(83)
وَ قَالَ مُوسی یَقَوْمِ إِن کُنتُمْ ءَامَنتُم بِاللَّهِ فَعَلَیْهِ تَوَکلُوا إِن کُنتُم مُّسلِمِینَ(84)
فَقَالُوا عَلی اللَّهِ تَوَکلْنَا رَبَّنَا لا تجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظلِمِینَ(85)
وَ نجِّنَا بِرَحْمَتِک مِنَ الْقَوْمِ الْکَفِرِینَ(86)
ترجمه :83 - (در آغاز) هیچکس به موسی ایمان نیاورد مگر گروهی از فرزندان قوم او، (آن هم) با ترس از فرعون و اطرافیانش مبادا آنها را (با فشار و یا تبلیغات گمراه کننده) از آئینشان منحرف سازند، فرعون برتری جوئی (و طغیان) در زمین داشت ، و او از اسرافکاران بود.
84 - موسی گفت : ای قوم من ! اگر شما ایمان به خدا آورده اید بر او توکل کنید اگر تسلیم فرمان او هستید.
85 - گفتند تنها بر خدا توکل داریم پروردگارا ما را تحت تاءثیر گروه ستمگر قرار مده .
86 - و ما را به رحمتت از (دست) گروه کافران رهائی بخش . تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 365
تفسیر :سومین مرحله مبارزه موسی با طاغوت مصر
در این آیات مرحله دیگری از داستان مبارزات انقلابی موسی و فرعون منعکس شده است .
در آغاز وضع نخستین گروه ایمان آورندگان به موسی را بیان می کند و می گوید ((بعد از این ماجرا تنها گروهی که به موسی ایمان آوردند، فرزندانی از قوم او بودند)) (فما آمن لموسی الا ذریة من قومه).
این گروه کوچک و اندک که به مقتضای ظاهر کلمه ذریه ، بیشتر از جوانان

و نوجوانان تشکیل می شدند، تحت فشار شدیدی از ناحیه فرعون و اطرافیانش قرار داشتند، و هر زمان ((از این بیم داشتند که دستگاه فرعونی با فشارهای شدیدی که روی مؤ منان وارد می کرد، آنان را وادار به ترک آئین و مذهب موسی کند)) (علی خوف من فرعون و ملائهم ان یفتنهم).
چرا که ((فرعون مردی بود که در آن سرزمین برتری جوئی داشت)) (و ان فرعون لعال فی الارض).
((و اسرافکار و تجاوز کار بود و هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی شناخت)) (و انه لمن المسرفین).
در اینکه این ذریه که به موسی ایمان آوردند چه گروهی بودند و ضمیر من قومه به چه کسی (به موسی یا به فرعون) بازگشت می کند، در میان مفسران گفتگو است .
بعضی خواسته اند بگویند این گروه نفرات اندکی از قوم فرعون و قبطیان بودند، مانند مؤ من آل فرعون ، و همسر فرعون و مشاطه او و کنیزش ، و

دلیل انتخاب این نظر آن است که بنی اسرائیل ، بیشتر نفراتشان ایمان آوردند، و این متناسب با تعبیر ((ذریه من قومه)) نیست ، زیرا این گروه کوچکی را می رساند.
ولی بعضی دیگر معتقدند که این گروه از بنی اسرائیل بودند، و ضمیر به موسی بر می گردد، چرا که قبل از آن نام موسی ذکر شده ، و طبق قواعد ادبی ضمیر باید به او باز گردد.
شک نیست که معنی دوم با ظاهر آیه موافقتر است ، شاهد دیگری که آن را تاءیید می کند آیه بعد است که می گوید: و قال موسی یا قوم ... (موسی به گروه مؤ منان گفت ای قوم من ...) یعنی مؤ منان را به عنوان قوم من خطاب می کند.
تنها ایرادی که ممکن است بر این تفسیر بماند، این است که تمام بنی اسرائیل به موسی ایمان آوردند نه گروه کوچکی .
ولی با توجه به یک نکته این ایراد قابل دفع است ، چرا که می دانیم در هر انقلابی نخستین گروهی که به آن جذب می شوند، جوانان هستند، گذشته از اینکه قلبهائی پاکتر و افکاری دست نخورده دارند، شور و جوشش انقلابی در آنها بیشتر است ، به علاوه وابستگیهای مادی که بزرگسالان را به محافظه کاری و ملاحظات مختلف دعوت می کند در آنها نیست ، نه مال و ثروتی دارند که از ضایع شدن آن بترسند، و نه پست و مقامی ، که از به خطر افتادنش وحشت کنند!
بنابراین طبیعی است که این گروه بسیار زود جلب و جذب به موسی بشوند، و تعبیر ((ذریه)) بسیار با این معنی متناسب است .

به علاوه بزرگسالانی هم بعدا به این گروه ملحق شدند به خاطر اینکه نقشی در جامعه آن روز نداشتند و ضعیف و نا توان بودند، این تعبیر - چنانکه از ابن عباس نقل شده - در مورد آنان چندان بعید نیست ، درست مثل این است تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 367
که وقتی افراد عادی و معمولی از دوستان خود را دعوت می کنیم ، می گوئیم برو بچه ها دعوت داشتند، هر چند بزرگسال بوده باشند! و اگر این تعبیر را بعید بدانیم احتمال اول به قوت خود باقی است .
علاوه بر این ذریه گر چه معمولا به فرزندان اطلاق می شود ولی از نظر ریشه لغوی - چنانکه ((راغب)) در کتاب مفردات گفته : صغیر و کبیر هر دو را شامل می گردد.
نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه کرد این است که منظور از ((فتنه)) که از جمله ان یفتنهم استفاده می شود، منحرف ساختن از دین و آئین موسی بر اثر تهدید و ارعاب و شکنجه بوده است و یا به معنی هر گونه تولید ناراحتی و درد سر اعم از دینی و غیر دینی .
به هر حال موسی برای آرامش فکر و روح آنها با لحنی محبت آمیز به آنان گفت : ((ای قوم من اگر شما به خدا ایمان آورده اید، و در گفتار خود و ایمان و اسلام خود صادقید، باید بر او توکل و تکیه کنید)) از امواج و طوفان بلا نهراسید، چرا که ایمان از توکل جدا نیست (و قال موسی یا قوم ان کنتم آمنتم بالله فعلیه توکلوا ان کنتم مسلمین).
حقیقت ((توکل)) واگذاری کار به دیگری و انتخاب او به وکالت است .
مفهوم توکل این نیست که انسان دست از تلاش و کوشش بردارد، و به گوشه انزوا بخزد و بگوید تکیه گاه من خدا است ، بلکه مفهوم آن این است که هرگاه نهایت تلاش و کوشش خود را به کار زد و نتوانست مشکل را حل کند و موانع را از سر راه خود کنار زند، وحشتی به خود راه ندهد، و با اتکاء به لطف پروردگار و استمداد از ذات پاک و قدرت بی پایان او، ایستادگی به خرج دهد، و به جهاد پیگیر خود همچنان ادامه دهد، حتی در جائی که توانائی دارد نیز تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 368
خود را بی نیاز از لطف خدا نداند، چرا که هر قدرتی هست بالاخره از ناحیه او است .
این است مفهوم توکل که از ایمان و اسلام نمی تواند جدا باشد، چرا که یک فرد مؤ من و تسلیم در برابر فرمان پروردگار، او را بر هر چیز قادر و توانا، و هر مشکلی را در برابر اراده او سهل و آسان می داند، و به وعده های پیروزی او اعتقاد دارد.
این مؤ منان راستین دعوت موسی را به توکل اجابت کردند، ((و گفتند ما تنها بر خدا توکل داریم)) (فقالوا علی الله توکلنا).
سپس از ساحت مقدس خدا تقاضا کردند که از شر دشمنان و وسوسه ها

و فشارهای آنان در امان باشند، و عرضه داشتند ((پروردگارا ما را وسیله فتنه و تحت تاءثیر و نفوذ ظالمان و ستمگران قرار مده)) (ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین).
((پروردگارا ما را به رحمت خود از قوم بی ایمان رهائی بخش)) (و نجنا برحمتک من القوم الکافرین).
جالب اینکه فرعون در آیه نخست از ((مسرفین)) و در سومین آیه او و اطرافیانش به عنوان ((ظالمین)) و در آخرین آیه به عنوان ((کافرین)) توصیف شده اند.
این تفاوت تعبیرها شاید به خاطر این باشد که انسان در مسیر گناه و خطا نخست از ((اسراف)) یعنی تجاوز از حدود و مرزها شروع می کند، بعد بنای ستمکاری می گذارد و سرانجام کارش به کفر و انکار منتهی می گردد! یونس
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 369
آیه 87 - 89
آیه و ترجمه
وَ أَوْحَیْنَا إِلی مُوسی وَ أَخِیهِ أَن تَبَوَّءَا لِقَوْمِکُمَا بِمِصرَ بُیُوتاً وَ اجْعَلُوا بُیُوتَکمْ قِبْلَةً وَ أَقِیمُوا الصلَوةَ وَ بَشرِ الْمُؤْمِنِینَ(87)
وَ قَالَ مُوسی رَبَّنَا إِنَّک ءَاتَیْت فِرْعَوْنَ وَ مَلاَهُ زِینَةً وَ أَمْوَلاً فی الْحَیَوةِ الدُّنْیَا رَبَّنَا لِیُضِلُّوا عَن سبِیلِک رَبَّنَا اطمِس عَلی أَمْوَلِهِمْ وَ اشدُدْ عَلی قُلُوبِهِمْ فَلا یُؤْمِنُوا حَتی یَرَوُا الْعَذَاب الاَلِیمَ(88)
قَالَ قَدْ أُجِیبَت دَّعْوَتُکمَا فَاستَقِیمَا وَ لا تَتَّبِعَانِّ سبِیلَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ(89)
ترجمه :87 - و به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود خانه هائی در سرزمین مصر انتخاب کنید، و خانه هایتان را مقابل یکدیگر (و متمرکز) قرار دهید، و نماز را بر پا دارید، و به مؤ منان بشارت ده (که سرانجام پیروز می شوند).
88 - موسی گفت پروردگارا تو فرعون و اطرافیانش را زینت و اموالی (سرشار) در زندگی دنیا داده ای و نتیجه اش این شده که (بندگانت را) از راه تو گمراه می سازند، پروردگارا! اموالشان را نابود کن و دلهایشان را سخت (و سنگین) ساز، تا عذاب دردناک را نبینند ایمان نیاورند.
89 - فرمود: دعای شما پذیرفته شد، استقامت بخرج دهید و از راه (و رسم) کسانی که نمی دانند تبعیت نکنید
تفسیر :مرحله چهارم دوران سازندگی برای انقلاب
در این آیات مرحله دیگری از قیام و انقلاب بنی اسرائیل بر ضد فراعنه تشریح شد تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 370
نخست اینکه خداوند می فرماید: ((ما به موسی و برادرش وحی فرستادیم که برای قوم خود خانه هائی در سرزمین مصر انتخاب کنید)) (و اوحینا الی

موسی و اخیه ان تبوآ لقومکما بمصر بیوتا).
و مخصوصا ((این خانه ها را نزدیک به یکدیگر و مقابل هم بسازید)) (و اجعلوا بیوتکم قبلة).
سپس به خود سازی معنوی و روحانی بپردازید ((و نماز را بر پا دارید)) و از این طریق روان خود را پاک و قوی نمائید (و اقیموا الصلوة).
و برای اینکه آثار ترس و وحشت از دل آنها بیرون رود، و قدرت روحی و انقلابی را بازیابند ((به مؤ منان بشارت ده بشارت به پیروزی و لطف و رحمت خدا)) (و بشر المؤ منین).
از مجموع این آیه استفاده می شود که بنی اسرائیل در آن زمان به صورت گروهی پراکنده ، شکست خورده ، وابسته و طفیلی ، و آلوده و ترسان بودند، نه خانه ای از خود داشتند و نه اجتماع و تمرکزی ، نه برنامه سازنده معنوی داشتند و نه شهامت و شجاعت لازم برای یک انقلاب کوبنده !
لذا موسی و برادرش هارون ماموریت یافتند که برای بازسازی اجتماع بنی اسرائیل مخصوصا از نظر روحی برنامه ای را در چند ماده پیاده کنند:
1 - نخست به امر خانه سازی و جدا کردن مسکن خویش از فرعونیان همت بگمارند، این کار چند فایده داشت :
یکی اینکه آنها با مالک شدن مسکن در سرزمین مصر علاقه بیشتری به دفاع از خود و از آن آب و خاک پیدا می کردند.
دیگر اینکه از زندگی طفیلی گرا در خانه های قبطیان به یک زندگی مستقل ، منتقل می شدند.
و دیگر اینکه اسرار کارها و نقشه های آنها به دست دشمنانشان نمی افتاد.
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 371
2 - خانه هایشان را مقابل یکدیگر و نزدیک به هم بسازند، زیرا قبله در اصل به معنی حالت تقابل می باشد، و اطلاق کلمه قبله بر آنچه امروز معروف است در حقیقت معنی ثانوی برای این کلمه است .
این کار کمک مؤ ثری به تمرکز و اجتماع بنی اسرائیل می کرد، و می توانستند مسائل اجتماعی را بطور عمومی مورد بررسی قرار دهند، و به عنوان انجام مراسم مذهبی دور هم جمع شوند و برای آزادی خویش نقشه های لازم را طرح نمایند.
3 - توجه به عبادت و مخصوصا نماز که انسان را از بندگی بندگان جدا، و به خالق همه قدرتها پیوند می دهد، قلب و روح او را از آلودگی گناه می شوید و حس اتکای به نفس را در آنان زنده می کند و با تکیه بر قدرت پروردگار، روح تازه ای به کالبد انسان می دمد.
4 - به موسی به عنوان یک رهبر دستور می دهد که دست در درون زوایای روح بنی اسرائیل بیفکند و زباله های ترس و وحشت را که یادگار سالیان دراز بردگی و ذلت بوده است بیرون بکشد، و از طریق ((بشارت دادن به

مؤ منان)) به فتح و پیروزی نهائی و لطف و رحمت پروردگار اراده آنها را قوی و شهامت و شجاعت را در آنها پرورش دهد.
جالب اینکه بنی اسرائیل از فرزندان یعقوبند و گروهی از آنها طبعا از فرزندان یوسفند که او و برادرانش سالیان دراز بر مصر حکومت داشتند و در آبادی و عمران این سرزمین کوشیدند، اما بر اثر نافرمانی خدا و بی خبری و اختلافات داخلی روزگارشان به چنین وضع رقت باری رسیده بود،

فرسوده مصیبت زده باید نوسازی شود، و نقاط منفی خود را پاک کند، و به جای آن خصائل روحی سازنده بنشاند تا عظمت گذشته را باز یابد.
سپس به یکی از علل طغیان فرعون و فرعونیان اشاره کرده و از زبان موسی چنین می گوید: ((پروردگارا تو فرعون و اطرافیانش را زینت و اموال در زندگی دنیا بخشیده ای)) (و قال موسی ربنا انک آتیت فرعون و ملاه زینة و اموالا فی الحیوة الدنیا).
((اما سرانجام این ثروت و تجملات و عاقبت کارش این شده که آنها بندگانت را از راه تو منحرف و گمراه می سازند)) (ربنا لیضلوا عن سبیلک).
((لام)) در ((لیضلوا)) به اصطلاح ((لام عاقبت)) است ، یعنی یک جمعیت ثروتمند اشرافی تجمل پرست ، برای گمراه ساختن مردم از راه خدا خواه ناخواه کوشش خواهند کرد و پایان کارشان چیزی جز این نخواهد بود، چرا که دعوت پیامبران و برنامه های الهی مردم را بیدار و هشیار و متحد و متشکل می سازد، و با این حال مجال بر غارتگران و چپاولگران تنگ خواهد شد و روزگار بر آنها سیاه ، آنها نیز از خود واکنش نشان می دهند و به مخالفت با پیامبران بر می خیزند.
سپس موسی (علیهالسلام) از پیشگاه خدا تقاضا می کند و می گوید: ((پروردگارا! اموال آنها را محو و بی اثر ساز)) تا نتوانند از آن بهره گیرند (ربنا اطمس علی اموالهم).
((طمس)) در لغت به معنی محو کردن و بی خاصیت نمودن چیزی است ، و جالب اینکه در بعضی از روایات وارد شده که پس از این نفرین ، اموال فرعونیان به صورت سفال و سنگ در آمد، شاید کنایه از این باشد که آنچنان بحران اقتصادی دامانشان را گرفت که ارزش ثروتهایشان به کلی سقوط کرد، و همچون سفال

بی قیمت شد!
بعد اضافه کرد:
((پروردگارا علاوه بر این ، قدرت تفکر و اندیشه را نیز از آنان بگیر)) (و اشدد علی قلوبهم).
چه اینکه با از دست دادن این دو سرمایه ، آماده زوال و نیستی خواهند شد

و راه ما به سوی انقلاب و وارد کردن ضربه نهائی بر آنان باز می گردد.
خداوندا! اگر من از تو درباره فرعونیان چنین می خواهم نه به خاطر روح انتقام جوئی و کینه توزی است ، بلکه به خاطر این است که آنها دیگر هیچگونه آمادگی برای ایمان ندارند ((و تا عذاب الیم تو فرا نرسد ایمان نیاورند)) (فلا یؤ منوا حتی یروا العذاب الالیم).
البته پیداست که ایمان بعد از مشاهده عذاب - چنانکه بزودی خواهد آمد - نیز برای آنها سودی نخواهد داشت .
خداوند به موسی و برادرش خطاب کرد که اکنون که شما آماده تربیت و سازندگی جمعیت بنی اسرائیل شده اید، ((دعایتان نسبت به دشمنانتان اجابت شد)) (قال قد اجیبت دعوتکما).
((پس محکم در راه خود بایستید و استقامت به خرج دهید)) و از انبوه مشکلات نهراسید و در کار خود قاطع باشید (فاستقیما).
و هرگز در برابر پیشنهادهای افراد نادان و بی خبر تسلیم نشوید ((و از راه جاهلان نروید)) بلکه کاملا آگاهانه برنامه های انقلابی خود را ادامه دهید (و لا تتبعان سبیل الذین لا یعلمون). یونس
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 374
آیه 90 - 93
آیه و ترجمه
وَ جَوَزْنَا بِبَنی إِسرءِیلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْیاً وَ عَدْواً حَتی إِذَا أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قَالَ ءَامَنت أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلا الَّذِی ءَامَنَت بِهِ بَنُوا إِسرءِیلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسلِمِینَ(90)
ءَالْئَنَ وَ قَدْ عَصیْت قَبْلُ وَ کُنت مِنَ الْمُفْسِدِینَ(91)
فَالْیَوْمَ نُنَجِّیک بِبَدَنِک لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَک ءَایَةً وَ إِنَّ کَثِیراً مِّنَ النَّاسِ عَنْ ءَایَتِنَا لَغَفِلُونَ(92)
وَ لَقَدْ بَوَّأْنَا بَنی إِسرءِیلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَ رَزَقْنَهُم مِّنَ الطیِّبَتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتی جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّک یَقْضی بَیْنهُمْ یَوْمَ الْقِیَمَةِ فِیمَا کانُوا فِیهِ یخْتَلِفُونَ(93)
ترجمه :90 - بنی اسرائیل را از دریا (رود عظیم نیل) عبور دادیم ، و فرعون و لشکرش از سر ظلم و تجاوز بدنبال آنها رفتند، تا هنگامی که غرقاب دامن او را گرفت گفت ایمان آوردم که هیچ معبودی جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند وجود ندارد، و من از مسلمین هستم !
91 - (اما به او خطاب شد) الان ؟! در حالی که قبلا عصیان کردی و از مفسدان بودی ؟!
92 - ولی امروز بدنت را (از آب نجات می دهیم تا عبرتی برای آیندگان باشی ، و بسیاری از مردم از آیات ما غافلند.
93 - ما بنی اسرائیل را در جایگاه صدق (و راستی منزل دادیم و از روزیهای پاکیزه به آنها عطا کردیم ، (اما آنها به نزاع و اختلاف برخاستند) و

اختلاف نکردند مگر بعد از آن که علم و آگاهی یافتند، پروردگار تو در روز قیامت میان آنها در آنچه اختلاف کردند داوری خواهد کرد. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 375
تفسیر :آخرین فصل مبارزه با ستمگران
در این آیات آخرین مرحله مبارزه بنی اسرائیل با فرعونیان و سرنوشت آنها، در عباراتی کوتاه اما دقیق و روشن ، ترسیم شده است ، و آنچنانکه روش قرآن است ، مطالب اضافی را که از جمله های قبل و بعد فهمیده می شود، ترک نموده .
نخست می گوید: ((ما بنی اسرائیل را به هنگام مقابله با فرعونیان در حالی که تحت فشار و تعقیب آنها قرار گرفته بودند از دریا (شط عظیم نیل که به خاطر عظمتش کلمه ((بحر)) بر آن اطلاق شده) عبور دادیم)) (و جاوزنا ببنی اسرائیل البحر).
((فرعون و لشگرش برای کوبیدن بنی اسرائیل و ظلم و ستم و تجاوز بر آنان به تعقیب آنها پرداختند، اما بزودی همگی در میان امواج نیل غرق شدند)) (فاتبعهم فرعون و جنوده بغیا و عدوا).
((بغی)) به معنی ستم و ((عدو)) به معنی تجاوز است ، یعنی آنها به خاطر ستم و تجاوز به بنی اسرائیل به تعقیبشان پرداختند.
جمله فاتبعهم نشان می دهد که فرعون و لشکرش به اختیار خود به تعقیب بنی اسرائیل پرداختند، بعضی از روایات نیز این معنی را تاءیید می کند و پاره ای دیگر چندان با آن سازگار نیست ، ولی به هر حال آنچه از ظاهر آیه استفاده می شود برای ما مدرک است .
اما اینکه چگونه بنی اسرائیل از دریا گذشتند و چه اعجازی در این موقع به وقوع پیوست شرح آن بخواست خدا در ذیل آیه 63 سوره شعراء خواهد آمد.
به هر حال این جریان ادامه یافت ((تا اینکه غرقاب دامن فرعون را فرو
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 376
گرفت ، و او همچون پر کاهی بر روی امواج عظیم نیل می غلطید، در این هنگام پرده های غرور و بی خبری از مقابل چشمان او کنار رفت ، و نور توحید فطری درخشیدن گرفت ، فریاد زد: من ایمان آوردم که معبودی جز آنکس که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند، وجود ندارد)) (حتی اذا ادرکه الغرق قال آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل).
نه تنها با قلب خود ایمان آوردم بلکه عملا هم ((در برابر چنین پروردگار توانائی تسلیم)) (و انا من المسلمین).
در واقع هنگامی که پیشگوئیهای موسی یکی پس از دیگری بوقوع پیوست و فرعون بیش از پیش از صدق گفتار این پیامبر بزرگ آگاه شد، و قدرتنمائی او را مشاهده کرد، ناچار اظهار ایمان نمود، به امید اینکه

همانگونه که ((خدای بنی اسرائیل)) آنها را از این امواج کوه پیکر رهائی بخشید، او را نیز رهائی بخشد، لذا می گوید: به همان خدای بنی اسرائیل ایمان آوردم !.
ولی بدیهی است چنین ایمانی که به هنگام نزول بلا و گرفتار شدن در چنگال مرگ اظهار می شود، در واقع یکنوع ایمان اضطراری است ، که هر جانی و مجرم و گنهکاری دم از آن می زند، بی آنکه ارزشی داشته باشد و یا دلیل بر تکامل و حسن نیت و صدق گفتار او گردد.
به همین جهت خداوند او را مخاطب ساخت و فرمود: ((اکنون ایمان می آوری در حالی که قبل از این طغیان و گردنکشی و عصیان نمودی ، و در صف مفسدان فی الارض و تبهکاران قرار داشتی)) (آلان و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین).
سابقا نیز در آیه 18 سوره نساء خواندیم : (و لیست التوبة للذین یعملون السیئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الان : ((برای کسانی که کارهای سوء انجام دهند، و به هنگام فرا رسیدن مرگ توبه کنند، توبه

نیست)).
به همین دلیل بسیار دیده شده که اگر امواج بلا فرو نشیند و از چنگال مرگ رهائی یابند باز به برنامه های سابق بر می گردند.
نظیر این تعبیر که در فوق خواندیم در اشعار و سخنان ادبای عرب و عجم نیز آمده است ، مانند.
اتت و حیاض الموت بینی و بینها
و جادت بوصل حین لاینفع الوصل((به سراغ من آمد در حالی که امواج مرگ میان من و او قرار گرفته بود - او آماده وصال گشت در آن هنگام که وصال سودی نداشت))!
ولی ، ((امروز بدن تو را از امواج رهائی می بخشیم تا درس عبرتی برای آیندگان باشی)) برای زمامداران مستکبر و برای همه ظالمان و مفسدان ، و نیز برای گروههای مستضعف (فالیوم ننجیک ببدنک لتکون لمن خلفک آیة)
در اینکه منظور از بدن در اینجا چیست ؟ در میان مفسران گفتگو است ، اکثر آنها معتقدند منظور همان جسم بی جان فرعون است ، چرا که عظمت فرعون در افکار مردم آن محیط چنان بود که اگر بدنش از آب بیرون نمی افتاد بسیاری باور نمی کردند که فرعون هم ممکن است غرق شده باشد، و ممکن بود به دنبال این ماجرا افسانه های دروغین درباره نجات و حیات فرعون بسازند، لذا خداوند بدن بی جان او را از آب بیرون افکند.
جالب اینکه بدن در لغت - آنچنانکه راغب در مفردات گفته - به معنی جسد

عظیم است و این می رساند که فرعون همانند بسیاری از مرفهین که دارای زندگانی پر زرق و برق افسانهای هستند، اندامی درشت و چاق و چله داشت !.
ولی بعضی دیگر گفته اند که یکی از معانی ((بدن)) ((زره)) است و این اشاره به آن است که خداوند فرعون را با همان زره زرینی که بر تن داشت از آب بیرون تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 378
فرستاد تا بوسیله آن شناخته شود و هیچگونه تردیدی برای کسی باقی نماند.
این نکته نیز شایان توجه است که بعضی از جمله ((ننجیک)) چنین استفاده نموده اند که خداوند دستور داد امواج ، بدن او را بر نقطه مرتفعی از ساحل بیفکند، زیرا ماده ((نجوة)) به معنی مکان مرتفع و زمین بلند است .
نکته دیگری که در آیه به چشم می خورد این است که جمله فالیوم ننجیک با فاء تفریع ، آغاز شده و این ممکن است اشاره به آن باشد که آن ایمان بی روح فرعون در این لحظه نا امیدی و گرفتاری در چنگال مرگ ، این ایمانی که همانند جسم بی جانی بود این مقدار تاءثیر کرد که خداوند جسم بی جان فرعون را از آب نجات داد تا طعمه ماهیان دریا نشود و هم عبرتی باشد برای آیندگان !
هم اکنون در موزه های ((مصر)) و ((بریتانیا)) یکی دو بدن از فراعنه به حال مومیائی باقی مانده است ، آیا بدن فرعون معاصر موسی در میان آنها است که بعدا آنرا به صورت مومیائی حفظ کرده اند یا نه ؟ دلیلی در دست نداریم ، ولی تعبیر ((لمن خلفک)) ممکن است این احتمال را تقویت کند که بدن آن فرعون در میان اینها است ، تا عبرتی برای همه آیندگان باشد، زیرا تعبیر آیه مطلق است و همه آیندگان را شامل می شود (دقت کنید).
و در پایان آیه می فرماید: اما با اینهمه آیات و نشانه های قدرت خدا و با اینهمه درسهای عبرت که تاریخ بشر را پر کرده است ، ((بسیاری از مردم از آیات و نشانه های ما غافلند)) (و ان کثیرا من الناس عن آیاتنا لغافلون).
و در آخرین آیه مورد بحث ، پیروزی نهائی بنی اسرائیل و بازگشت به سرزمینهای مقدسه را پس از رهائی از چنگال فرعونیان چنین بیان می کند:
((ما بنی اسرائیل را در مکان صدق و راستی منزل دادیم)) (و لقد بواءنا بنی اسرائیل مبوء صدق). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 379
تعبیر به ((مبوء صدق)) (منزلگاه راستین) ممکن است اشاره به این باشد که خداوند به وعده خود نسبت به بنی اسرائیل وفا کرد، و آنها را به سرزمین موعود بازگرداند، و یا اینکه سرزمین صدق اشاره به پاکی و نیکی

این سرزمین است و به همین جهت تناسب با سرزمین شام و فلسطین دارد که منزلگاه انبیاء و پیامبران الهی بود.
گروهی نیز احتمال داده اند که منظور سرزمین مصر باشد، زیرا همانگونه که قرآن در سوره دخان می گوید: ((پس از نابودی فرعونیان باغها و چشمه ها و سرزمینها و قصرها و نعمتهائی از آنها بجای ماند و آنها را به گروه دیگری یعنی بنی اسرائیل دادیم)) کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم و نعمة کانوا فیها فاکهین کذلک و اورثناها قوما آخرین (سوره دخان آیه 25 تا 28)
همین مضمون در سوره شعراء آیه 57 تا 59 آمده و در آخر آن می خوانیم ((و وارثناها بنی اسرائیل)) (ما این باغها و چشمه ها و گنجها و قصرها را به بنی - اسرائیل دادیم).
از این آیات بر می آید که بنی اسرائیل قبل از هجرت به سرزمین شام ، مدتی در مصر ماندند، و از برکات آن سرزمین پر بار، بهره گرفتند:
سپس قرآن اضافه می کند: ((ما آنها را از روزیهای پاکیزه ، بهره مند ساختیم)) (و رزقناهم من الطیبات).
البته مانعی هم ندارد که هم سرزمین مصر منظور باشد و هم اراضی شام و فلسطین .
اما آنها قدر این نعمت را ندانستند، ((و به اختلاف و نزاع با یکدیگر برخاستند آنهم نه از روی نا آگاهی ، بلکه از روی علم و دانش و پس از مشاهده آنهمه معجزات موسی و دلائل صدق دعوت او)) (فلما اختلفوا حتی جائهم العلم). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 380
ولی ((پروردگار تو سرانجام در روز قیامت در میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری می کند)) و اگر امروز مجازات اختلاف را نچشند، فردا خواهند چشید! (ان ربک یقضی بینهم یوم القیامه فیما کانوا فیه یختلفون).
این احتمال نیز در تفسیر آیه فوق داده شده است که منظور از اختلاف اختلاف بنی اسرائیل و یهود معاصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در قبول دعوت آن حضرت است یعنی آنها با اینکه طبق نشانه های کتب آسمانی خود، صدق دعوت او را دانسته بودند اختلاف کردند، گروهی ایمان آوردند و گروه بیشتری از پذیرش دعوتش سرباز زدند، و خداوند در قیامت در میان آنها داوری خواهد کرد.
ولی احتمال اول با ظاهر آیه سازگارتر است .
این بود قسمتی از سرگذشت عبرت انگیز بنی اسرائیل که در طی آیاتی در این سوره بیان شد، و چقدر حال آنان با مسلمانان امروز شبیه است : خداوند در پرتو فضلش پیروزیها به مسلمانان می دهد، و دشمنان نیرومندشان را به طرز اعجاز آمیزی در هم می کوبد، و این جمعیت مستضعف را بر آن زورمندان به فضل و رحمتش پیروز می کند، ولی

متاسفانه بجای اینکه این پیروزی را وسیله ای برای جهانی شدن آئین اسلام قرار دهند، بهانه ای برای تفرقه و ایجاد نفاق و اختلاف می سازند، آنچنان که تمام پیروزیهایشان به خطر می افتد! خدا ما را از این کفران نعمت نجات بخشد. یونس
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 381
آیه 94 - 97
آیه و ترجمه
فَإِن كُنت فی شک مِّمَّا أَنزَلْنَا إِلَيْک فَسئَلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكتَب مِن قَبْلِک لَقَدْ جَاءَک الْحَقُّ مِن رَّبِّک فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ(94)
وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِئَايَتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَسِرِينَ(95)
إِنَّ الَّذِينَ حَقَّت عَلَيهِمْ كلِمَت رَبِّک لا يُؤْمِنُونَ(96)
وَ لَوْ جَاءَتهُمْ كلُّ ءَايَةٍ حَتى يَرَوُا الْعَذَاب الاَلِيمَ(97)
ترجمه :94 - اگر در آنچه بر تو نازل کرده ایم تردید داری از آنها که پیش از تو کتب آسمانی را می خوانند سوال کن ، (بدان) به طور قطع ، ((حق)) از طرف پروردگارت به تو رسیده ، بنابراین هرگز از تردید کنندگان مباش (البته او در چیزی که با شهود در یافته بود هرگز تردید نداشت ، این درسی بود برای مردم).
95 - و از آنها مباش که آیات خدا را تکذیب کردند که از زیانکاران خواهی بود.
96 - (و بدان) آنها که فرمان خدا بر آنان تحقق یافته ایمان نمی آورند.
97 - هر چند تمام آیات (الهی و نشانه های او) به آنان برسد، تا زمانی که عذاب الیم را ببینند (چرا که قلوبشان را تاریکی گناه فرا گرفته و راهی به روشنائی بر آنها نیست !).
تفسیر :تردید به خود راه مده !
چون در آیات گذشته قسمتهائی از سرگذشتهای انبیاء و اقوام پیشین ذکر شده بود، و ممکن بود بعضی از مشرکان و منکران دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در صحت آنها تردید کنند، قرآن از آنها می خواهد که برای فهم صدق این گفته ها به اهل کتاب مراجعه کنند، و چگونگی را از آنها بخواهند، چرا که در کتب تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 382
آنها بسیاری از این مسائل آمده است .
ولی به جای اینکه روی سخن را به مخالفان کند، پیامبر را مخاطب ساخته چنین می گوید:
((اگر از آنچه بر تو نازل کردیم در شک و تردید هستی از آنها که کتب آسمانی را قبل از تو می خوانند بپرس)) (فان کنت فی شک مما انزلنا الیک فاسئل الذین یقرؤ ن الکتاب من قبلک).
تا از این طریق ثابت شود که آنچه بر تو نازل شده حق است و از طرف

پروردگار (لقد جائک الحق من ربک).
بنابراین هیچگونه شک و تردید هرگز به خود راه مده (فلا تکونن من الممترین).
این احتمال نیز وجود دارد که آیه فوق بحث تازه و مستقلی را درباره صدق دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) عنوان می کند و به مخالفان می گوید که اگر در حقانیت او تردید دارند، نشانه های او را که در کتب پیشین مانند تورات و انجیل نازل شده از اهل کتاب بپرسند.
شان نزولی که در بعضی از تفاسیر نقل شده نیز این معنی را تایید می کند و آن اینکه : جمعی از کفار قریش می گفتند: این قرآن از طرف خدا نازل نشده بلکه شیطان به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) القا می کند!، این سخن سبب شد که عده ای در شک و تردید فرو روند، خداوند با آیه فوق به آنها پاسخ گفت .
آیا پیامبر تردید داشت ؟
ممکن است در ابتدا چنین به نظر برسد که آیه حکایت از این دارد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حقانیت آیاتی که بر او نازل می شد تردید داشت ، و خداوند از طریق فوق تردید او را زایل کرد. تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 383
ولی با توجه به اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مساله وحی را با شهود و مشاهده دریافته بود، چنانکه آیات قرآن حاکی از همین معنی است ، شک و تردید در این مورد معنی نداشت ، به علاوه این تعبیر رائج است ، که برای تنبیه دور دستان افراد نزدیک را مخاطب می کنند و سخنی را القا می نمایند، این همان است که عرب با ضرب المثل معروف ((ایاک اعنی و اسمعی یا جاره)) (بتو می گویم ولی همسایه تو بشنو) از آن یاد می کند که نظیر آنرا نیز در فارسی داریم ، و این گونه سخن در بسیاری از موارد تاثیرش از خطاب صریح بیشتر است .
به علاوه ذکر جمله شرطیه ، همیشه دلیل بر احتمال وجود شرط نیست ، بلکه گاهی برای تاکید روی یک مطلب و یا برای بیان یک قانون کلی است ، مثلا در آیه 23 سوره اسراء می خوانیم و قضی ربک ان لا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا و اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف : ((پروردگار تو فرمان داده که جز او را پرستش نکنید و به پدر و مادر نیکی کنید، هر گاه یکی از این دو نزد تو (توجه داشته باشید در این جمله مخاطب ظاهرا فقط پیامبر است) به پیری برسند هیچگاه کمترین سخن ناراحت کنندهای به آنها مگو)).
با اینکه می دانیم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پدرش را قبل از تولد و مادرش را در دوران طفولیتش از دست داد، با این حال حکم احترام به پدر و مادر به عنوان یک قانون کلی بیان شده است هر چند مخاطب

ظاهرا پیامبر است .
و نیز در سوره طلاق می خوانیم یا ایها النبی اذا طلقتم النساء: ای پیامبر هنگامی که زنان را طلاق گفتید ...
این تعبیر دلیل بر این نیست که پیامبر زنی را در عمرش طلاق گفته بلکه بیان یک قانون کلی است و جالب اینکه مخاطب در آغاز این جمله پیامبر است و در آخر جمله همه مردم .
و از جمله قرائنی که تایید می کند منظور اصلی در آیه مشرکان و کافران

است ، آیات پشت سر این آیه است که از کفر و بی ایمانی آنها سخن می گوید.
نظیر همین موضوع در آیات مربوط به مسیح دیده می شود که وقتی خداوند در روز رستاخیز از او می پرسد آیا تو مردم را به عبادت خویش و مادرت دعوت کردی ؟! او صریحا این مساله را انکار می کند و اضافه می کند ان کنت قلته فقد علمته : ((اگر من چنین سخنی را گفته بودم تو می دانستی)) (سوره مائده آیه 116).
در آیه بعد اضافه می کند اکنون که آیات پروردگار و حقانیت این دعوت بر تو آشکار شده است در صف کسانی که آیات الهی را تکذیب کرده اند مباش که از زیانکاران خواهی شد (و لا تکونن من الذین کذبوا بایات الله فتکون من الخاسرین).
در واقع در آیه قبل می گوید اگر تردید داری ، از آنها که آگاهی دارند بپرس ، و در این آیه می گوید: اکنون که عوامل تردید بر طرف شد باید در برابر این آیات تسلیم باشی ، وگرنه مخالفت با حق ، نتیجه ای جز خسران و زیان در بر نخواهد داشت .
این آیه قرینه روشنی است بر اینکه منظور اصلی در آیه گذشته ، توده مردم می باشد، هر چند روی سخن به شخص پیامبر است ، زیرا بدیهی است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هرگز تکذیب آیات الهی را نمی کرد بلکه او مدافع سر سخت آئین خود بود
سپس به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اعلام می کند که در میان مخالفان تو گروهی متعصب و لجوج هستند که انتظار ایمان آنها بیهوده است ، آنها از نظر فکری چنان مسخ شده اند، و آنقدر در راه باطل گام برداشته اند که وجدان بیدار انسانی را به کلی

از دست داده و به موجودی نفوذ ناپذیر تبدیل شده اند، منتها قرآن این موضوع را به این تعبیر بیان می کند: کسانی که فرمان پروردگارت بر آنها ثابت و مسجل شده ، ایمان نخواهند آورد (ان الذین حقت علیهم کلمة ربک لا یؤ منون)

((حتی اگر تمام آیات و نشانه های پروردگار به سراغ آنها بیاید، ایمان نخواهند آورد، تا زمانی که عذاب الیم الهی را با چشم خود ببینند)) که آن زمان ایمان بر ایشان اثری ندارد (و لو جائتهم کل آیة حتی یروا العذاب الالیم):
در حقیقت نخستین آیات مورد بحث ، از عموم مردم دعوت به مطالعه و تحقیق و سؤ ال از اهل اطلاع کرد، و به دنبال آن از آنها خواست که با روشن شدن حق به حمایت و دفاع از آن بپاخیزند.
ولی در آیات اخیر می گوید نباید انتظار ایمان آوردن همه آنها را داشته باشی ، زیرا گروهی آنقدر فاسد شده اند که دیگر قابل اصلاح نیستند، بنابراین نه از عدم ایمان آنها دلسرد باش و نه نیروی خود را روی هدایت آنان هدر ده ، بلکه به گروهی بپرداز که اکثریت را تشکیل می دهند، و قابل هدایتند.
همانگونه که بارها تکرار کرده ایم تعبیراتی مانند آیات فوق به هیچگونه دلیل بر ((جبر)) نیست بلکه اینها از قبیل ذکر آثار عمل انسان است ، منتها چون اثر هر چیز به فرمان خدا است گاهی این امور به خدا نسبت داده می شود.
ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که در چند آیه قبل درباره فرعون خواندیم که او بعد از نزول عذاب و گرفتار شدن در چنگال طوفان اظهار ایمان کرد، ولی این گونه ایمان چون جنبه اضطراری داشت ، برای او سودی نداشت ، اما در آیات مورد بحث می گوید: این تنها راه و روش فرعون نبود بلکه همه افراد لجوج و خود خواه و مستکبر و سیاه دل که به اوج طغیان رسیده اند نیز همین تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 386
حالت را دارند، آنها نیز ایمان نمی آورند مگر اینکه عذاب الیم را ببینند، همان ایمانی که برای آنها بی اثر است . یونس
آیه 98
آیه و ترجمه
فَلَوْ لا کانَت قَرْیَةٌ ءَامَنَت فَنَفَعَهَا إِیمَنهَا إِلا قَوْمَ یُونُس لَمَّا ءَامَنُوا کَشفْنَا عَنهُمْ عَذَاب الْخِزْیِ فی الْحَیَوةِ الدُّنْیَا وَ مَتَّعْنَهُمْ إِلی حِینٍ(98)
ترجمه :98 - چرا هیچیک از شهرها و آبادیها ایمان نیاوردند که (ایمانشان به موقع باشد و) مفید به حالشان افتد، مگر قوم یونس ، به هنگامی که ایمان آوردند عذاب رسوا کننده را در زندگی دنیا از آنان بر طرف ساختیم و تا مدت معینی (پایان زندگی و اجلشان) آنها را بهره مند ساختیم .
تفسیر :تنها یک گروه به موقع ایمان آوردند!
در آیات گذشته درباره فرعون و فرعونیان خصوصا، دیگر اقوام پیشین عموما این نکته ذکر شده بود که آنها از ایمان به خدا در حال اختیار و سلامت سر باز زدند، ولی به هنگام قرار گرفتن در آستانه مرگ و کیفر

الهی ، اظهار ایمان کردند، که برای آنها سودمند نیفتاد.
در آیه مورد بحث این مساءله را به عنوان یک قانون کلی بیان می دارد و می گوید: ((چرا اقوام گذشته به موقع ایمان نیاوردند تا ایمانشان سودمند باشد)) (فلو لا کانت قریة آمنت فنفعها ایمانها).
سپس قوم یونس (علیهالسلام) را استثنا کرده می گوید: ((مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند، مجازات رسوا کننده را در زندگی این دنیا از آنها بر طرف ساختیم)) (الا قوم یونس لما آمنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیاة الدنیا). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 387
((و آنها را تا وقت معلومی (تا پایان عمرشان) بهره مند کردیم)) (و متعنا هم الی حین).
کلمه ((لو لا)) به عقیده بعضی از مفسران در اینجا به معنی نفی است ، و لذا به وسیله ((الا)) از آن استثنا شده است .
بنابراین معنی جمله چنین می شود: هیچ قوم و ملتی که در شهرها و آبادیها در گذشته زندگی داشتند، به طور دسته جمعی ، در برابر پیامبران الهی ایمان نیاوردند، مگر قوم یونس .
اما بعضی دیگر معتقدند که لو لا به معنی نفی نیامده ، بلکه همواره به معنی ((تحضیض)) است ، (تحضیض سؤ ال تواءم با توبیخ و تحریک را می گویند) ولی لازمه مفهوم آن در چنین مواردی نفی می باشد. و به همین دلیل می توان چیزی را بوسیله ((الا)) از آن استثنا کرد.
به هر حال جای شک نیست که در اقوام دیگر نیز گروههای زیادی ایمان آوردند، آنچه قوم یونس را از دیگر اقوام ممتاز می کند این است که آنها همه به صورت دسته جمعی ایمان آوردند، آن هم پیش از فرا رسیدن مجازات قطعی پروردگار، در حالی که در میان اقوام دیگر گروه زیادی سرسختانه بر مخالفت خود باقی ماندند، تا هنگامی که فرمان مجازات قطعی پروردگار صادر شد، آنها پس از مشاهده این عذاب الهی غالبا اظهار ایمان کردند ولی ایمانشان به دلیلی که سابقا گفتیم فایده ای نداشت .
ماجرای ایمان آوردن قوم یونس
ماجرای آنها به این قرار بود که در تواریخ آمده است : هنگامی که یونس از ایمان آوردن قوم خود که در سرزمین ((نینوا)) (در عراق) زندگی می کردند ماءیوس شد، به پیشنهاد عابدی که در میان آنها می زیست نفرین کرد در حالی که تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 388
عالم و دانشمندی نیز در میان آن گروه بود که به یونس پیشنهاد می کرد باز هم درباره آنان دعا کند و باز هم به ارشاد بیشتر بپردازد و ماءیوس نگردد.
ولی یونس پس از این ماجرا از میان قوم خود بیرون رفت ، قوم او که صدق گفتارش را بارها آزموده بودند، گرد مرد دانشمند اجتماع کردند، هنوز

فرمان قطعی عذاب فرا نرسیده بود، ولی نشانه های آن کم و بیش به چشم می خورد، آنها موقع را غنیمت شمرده و به رهبری عالم از شهر بیرون ریختند، در حالی که دست به دعا و تضرع برداشته و اظهار ایمان و توبه کردند و برای اینکه انقلاب و توجه بیشتری در روح و جان آنها پیدا شود، مادران را از فرزندان جدا ساختند و لباسهای درشت و خشن و کم اهمیت در تن کردند، و به جستجوی پیامبر خویش برخاستند اما اثری از او ندیدند.
ولی این توبه و ایمان و بازگشت به سوی پروردگار که به موقع انجام یافته بود، و با آگاهی و اخلاص تواءم بود کار خود را کرد، نشانه های عذاب بر طرف شد و آرامش به سوی آنها بازگشت ، و هنگامی که یونس پس از ماجرای طولانیش به میان قوم خود بازگشت ، او را از جان و دل پذیرا گشتند.
شرح ماجرای زندگی خود یونس را به خواست خدا ذیل آیات 134 تا 148 سوره صافات بیان خواهیم کرد.
یادآوری این نکته نیز لازم است که قوم یونس هرگز در برابر مجازات قطعی قرار نگرفته بودند و گرنه توبه آنان نیز پذیرفته نمی شد، بلکه اخطارها و هشدارهائی که معمولا قبل از مجازات نهائی می آید برای آنها به قدر کافی بیدار کننده بود، در حالی که مثلا فرعونیان بارها این اخطارها را دیده بودند، (همانند ماجرای طوفان و ملخ خوراکی و دگرگونی شدید آب نیل و امثال آن) ولی هیچگاه این اخطارها را جدی نگرفتند، و تنها از موسی (علیهالسلام) خواستند که ناراحتی را خداوند از آنان بر طرف سازند تا ایمان بیاورند، اما هرگز ایمان تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 389 نیاوردند.
ضمنا داستان فوق نشان می دهد که نقش یک رهبر آگاه و دلسوز در میان یک قوم و ملت ، تا چه اندازه مؤ ثر و حیاتبخش است ، در صورتی که عابدی که آگاهی کافی ندارد بیشتر روی خشونت تکیه می کند، و منطق اسلام در مقایسه میان عبادت نا آگاهانه ، و علم تواءم با احساس مسئولیت نیز از این روایت مفهوم می شود. یونس
آیه 99 - 100
آیه و ترجمه
وَ لَوْ شاءَ رَبُّک لاَمَنَ مَن فی الاَرْضِ کلُّهُمْ جَمِیعاً أَ فَأَنت تُکْرِهُ النَّاس حَتی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ(99)
وَ مَا کانَ لِنَفْسٍ أَن تُؤْمِنَ إِلا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ یجْعَلُ الرِّجْس عَلی الَّذِینَ لا یَعْقِلُونَ(100)
ترجمه :99 - و اگر پروردگار می خواست تمام آنها که در روی زمین هستند همگی (از روی اجبار) ایمان می آوردند، آیا تو می خواهی مردم را

مجبور سازی که ایمان بیاورند؟ (ایمان اجباری چه سودی دارد؟!)
100 - (اما) هیچکس نمی تواند ایمان بیاورد جز به فرمان خدا (و توفیق و یاری و هدایت او) و پلیدی (و نا پاکی کفر و گناه را بر آنها قرار می دهد که تعقل نمی کنند.
تفسیر :ایمان اجباری بیهوده است
در آیات گذشته خواندیم که ایمان اضطراری به هیچ دردی نمی خورد، به همین جهت در نخستین آیه مورد بحث می گوید: ((اگر ایمان اضطراری و اجباری به درد می خورد، و پروردگار تو اراده می کرد همه مردم روی زمین ایمان می آوردند)) (و لو شاء ربک لامن من فی الارض کلهم جمیعا).
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 390
بنابراین از عدم ایمان گروهی از آنان دلگیر و ناراحت مباش ، این لازمه اصل آزادی اراده و اختیار است که گروهی مؤ من و گروهی بی ایمان خواهند بود، ((با این حال آیا تو می خواهی مردم را اکراه کنی که ایمان بیاورند)) (افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤ منین).
این آیه بار دیگر تهمت ناروائی را که دشمنان اسلام کرارا گفته و می گویند با صراحت نفی می کند، آنجا که می گویند: اسلام آئین شمشیر است و از طریق زور و اجبار بر مردم جهان تحمیل شده است ، آیه مورد بحث مانند بسیاری از آیات دیگر قرآن می گوید ایمان اجباری بی ارزش است و اصولا دین و ایمان چیزی است که از درون جان برخیزد، نه از برون و بوسیله شمشیر و مخصوصا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را از اکراه و اجبار کردن مردم برای ایمان و اسلام بر حذر می دارد.
در عین حال در آیه بعد این حقیقت را یادآور می شود: درست است که انسانها مختار و آزادند، ولی باز اگر لطف الهی و فرمان پروردگار شامل حال آنها نشود هیچکس ایمان نمی آورد (و ما کان لنفس ان تؤ من الا باذن الله).
و لذا آنها که در مسیر جهل و عدم تعقل گام بگذارند و حاضر به استفاده از سرمایه فکر و خرد خویش نباشند خداوند رجس و پلیدی را بر آنها می نهد آنچنان که موفق به ایمان نخواهند شد (و یجعل الرجس علی الذین لا یعقلون).
نکته ها
در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:
ممکن است در بدو نظر چنین تصور شود که آیه اول و دوم با هم منافاتی دارند، زیرا آیه نخست می گوید خداوند کسی را اجبار به ایمان نمی کند، در حالی که آیه دوم می گوید تا فرمان و اراده پروردگار نباشد کسی ایمان نمی آورد.
ولی با توجه به یک نکته این منافات ظاهری و ابتدائی بر طرف می شود و

آن اینکه ما عقیده داریم که نه ((جبر)) صحیح است و نه ((تفویض)) و واگذاری مطلق ، یعنی نه چنان است که مردم در اعمال خود مجبور و بی اختیار باشند، و نه چنان است که به تمام معنی به حال خود واگذار شده باشند، بلکه در عین آزادی اراده باز نیاز به امداد الهی دارند، زیرا این آزادی اراده را خدا به آنها می دهد، عقل و خرد و وجدان پاک از مواهب او است ، ارشاد پیامبران و هدایت کتب آسمانی نیز از ناحیه او می باشد، بنابراین در عین آزادی اراده باز هم سرچشمه این موهبت و آنچه محصول آن است از ناحیه خدا است (دقت کنید).
2 - آخرین جمله آیه اخیر یعنی ((و یجعل الرجس علی الذین لا یعقلون)) هرگز نباید به معنی جبر تفسیر شود، چرا که جمله ((لا یعقلون)) دلیل بر اختیار آنها است ، یعنی نخست افرادی از تعقل و تفکر و اندیشه سرباز می زنند، سرانجام به این مجازات گرفتار می شوند که ((رجس)) و پلیدی شک و تردید، و تاریک دلی ، و بینش نادرست ، بر آنها چیره می شود، تا آنجا که توانائی ایمان از آنها سلب می گردد، ولی باید توجه داشت که مقدمات آنرا خودشان فراهم کرده اند، در واقع در چنین مواردی اذن و فرمان الهی برای ایمان وجود ندارد.
به تعبیر دیگر این جمله اشاره به آن است که اذن و فرمان خدا بی حساب نیست ، آنها که لایق و شایسته اند مشمول آن می شوند، و آنها که نالایقند محروم خواهند شد. یونس

آیه 101-103
آیه و ترجمه
قُلِ انظرُوا مَا ذَا فی السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ مَا تُغْنی الاَیَت وَ النُّذُرُ عَن قَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ(101)
فَهَلْ یَنتَظِرُونَ إِلا مِثْلَ أَیَّامِ الَّذِینَ خَلَوْا مِن قَبْلِهِمْ قُلْ فَانتَظِرُوا إِنی مَعَکُم مِّنَ الْمُنتَظِرِینَ(102)
ثُمَّ نُنَجِّی رُسلَنَا وَ الَّذِینَ ءَامَنُوا کَذَلِک حَقاًّ عَلَیْنَا نُنج الْمُؤْمِنِینَ(103)
ترجمه :101 - بگو نگاه کنید آنچه را (از آیات خدا و نشانه های توحیدش) در آسمانها و زمین است ، اما این آیات و انذارها به حال کسانی که ایمان نمی آورند (و لجوجند) مفید نخواهد بود.
102 - آیا آنها همانند روزهای پیشینیان را انتظار می کشند (و همانند بلاها و مجازاتهایشان را) بگو شما انتظار بکشید من نیز با شما انتظار می کشم !
103 - سپس (به هنگام نزول بلا و مجازات) فرستادگان خود و کسانی را که به آنان ایمان می آوردند نجات می دادیم ، و همین گونه بر ما حق است

که مؤ منان (به تو) را رهائی بخشیم .
تفسیر :تربیت و اندرز
در آیات گذشته سخن از این بود که ایمان باید جنبه اختیاری داشته باشد نه اضطراری و اجبار، به همین مناسبت در نخستین آیه مورد بحث راه تحصیل ایمان اختیاری را نشان می دهد و به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می فرماید: ((به آنها بگو درست بنگرید و ببینید در آسمان و زمین چه نظام حیرت انگیز و شگرفی است که هر تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 393
گوشه ای از آن دلیلی بر عظمت و قدرت و علم و حکمت آفریدگار است (قل انظروا ما ذا فی السماوات و الارض).
این همه ستارگان درخشان و کرات مختلف آسمانی که هر کدام در مدار خود در گردشند این منظومه های بزرگ و این کهکشانهای غول پیکر و این نظام دقیقی که بر سراسر آنها حکم فرما است ، همچنین این کره زمین با تمام عجائب و اسرارش ، و اینهمه موجودات زنده متنوع و گوناگونش ، درست در ساختمان همه اینها بنگرید و با مطالعه آنها به مبدء جهان هستی آشناتر و نزدیکتر شوید.
این جمله به روشنی مساله جبر و سلب آزادی اراده را نفی می کند و می گوید: ایمان نتیجه مطالعه جهان آفرینش است یعنی این کار بدست خود شما است .
سپس اضافه می کند ولی با اینهمه آیات و نشانه های حق باز جای تعجب نیست که گروهی ایمان نیاورند، چرا که آیات و نشانه ها و اخطارها و انذارها تنها به درد کسانی می خورد که آمادگی برای پذیرش حق دارند، اما ((آنها که تصمیم گرفته اند هرگز ایمان نیاورند این امور هیچگونه اثری برایشان ندارد)) (و ما تغنی الایات و النذر عن قوم لا یؤ منون).
این جمله اشاره به حقیقتی است که بارها در قرآن خوانده ایم که دلائل و سخنان حق و نشانه ها و اندرزها به تنهائی کافی نیست ، بلکه زمینه های مستعد و آماده نیز شرط گرفتن نتیجه است . تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 394
سپس با لحنی تهدید آمیز اما در لباس سؤ ال و استفهام می گوید: ((آیا این گروه لجوج و بی ایمان جز این انتظار دارند که سرنوشتی همانند اقوام طغیانگر و گردنکش پیشین که گرفتار مجازات دردناک الهی شدند پیدا کنند)) سرنوشتی همچون فراعنه و نمرودها و شدادها و اعوان و انصارشان ! (فهل ینتظرون الا مثل ایام الذین خلوا من قبلهم).
و در پایان آیه به آنها اخطار می کند و می گوید: ((ای پیامبر به آنها بگو اکنون که شما در چنین مسیری هستید و حاضر به تجدیدنظر نیستید شما در انتظار بمانید و ما هم با شما در انتظار خواهیم بود)). شما در انتظار در هم شکستن دعوت حق ، و ما در انتظار سرنوشت شوم و دردناکی برای

شما، همچون سرنوشت اقوام مستکبر پیشین (قل فانتظروا انی معکم من المنتظرین).
باید توجه داشت که ((استفهام)) در جمله ((فهل ینتظرون)) استفهام انکاری است ، یعنی آنها با این شیوه رفتارشان انتظاری جز فرارسیدن یک سرنوشت شوم نمی توانند داشته باشند.
((ایام)) گر چه در لغت جمع ((یوم)) به معنی روز است ، ولی در اینجا به معنی حوادث دردناکی است که در دوران عمر اقوام گذشته واقع شده است .
سپس برای اینکه چنین توهمی پیش نیاید که خدا به هنگام مجازات تر و خشک را با هم می سوزاند، و حتی یک مؤ من را در میان یک گروه عظیم سرکش و یاغی نادیده می گیرد اضافه می کند: ما پس از آماده شدن مقدمات مجازات اقوام گذشته ((فرستادگان خود و کسانی را که به آنها ایمان آوردند نجات و رهائی می بخشیدیم)) (ثم ننجی رسلنا و الذین آمنوا).
و در پایان می گوید: این اختصاص به اقوام گذشته و رسولان و مؤ منان پیشین نداشته است بلکه ((همینگونه تو و ایمان آورندگان به ترا نجات

بخشید و این حقی است بر ما حقی مسلم و تخلف ناپذیر)) (کذلک حقا علینا ننج المؤ منین). یونس
آیه 104-107
آیه و ترجمه
قُلْ یَأَیهَا النَّاس إِن کُنتُمْ فی شکٍ مِّن دِینی فَلا أَعْبُدُ الَّذِینَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَ لَکِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِی یَتَوَفَّاکُمْ وَ أُمِرْت أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ(104)
وَ أَنْ أَقِمْ وَجْهَک لِلدِّینِ حَنِیفاً وَ لا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشرِکِینَ(105)
وَ لا تَدْعُ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لا یَنفَعُک وَ لا یَضرُّک فَإِن فَعَلْت فَإِنَّک إِذاً مِّنَ الظلِمِینَ(106)
وَ إِن یَمْسسک اللَّهُ بِضرٍّ فَلا کاشِف لَهُ إِلا هُوَ وَ إِن یُرِدْک بخَیرٍ فَلا رَادَّ لِفَضلِهِ یُصِیب بِهِ مَن یَشاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ(107)
ترجمه :104 - بگو ای مردم ! اگر در عقیده من شک دارید، من کسانی را که جز خدا می پرستید نمی پرستم ، تنها خداوندی را پرستش می کنم که شما را می میراند و من ماءمورم که از مؤ منان باشم .
105 - و (به من دستور داده شده که) روی خود را به آئینی متوجه ساز که خالی از هر گونه شرک است و از مشرکان مباش .
106 - و جز خدا چیزی را که نه سودی به تو می رساند و نه زیانی ، مخوان ، که اگر چنین کنی از ستمکاران خواهی بود.
107 - و اگر خداوند (برای امتحان یا کیفر گناه) زیانی به تو رساند،

هیچکس جز او آنرا بر طرف نمی سازد، و اگر اراده خیری برای تو کند هیچکس مانع فضل او نخواهد شد، آنرا به هر کس از بندگانش بخواهد می رساند و او غفور و رحیم است . تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 396
تفسیر :قاطعیت در برابر مشرکان
این آیات و چند آیه بعد که همگی در رابطه با مساءله توحید و مبارزه با شرک و دعوت به سوی حق سخن می گوید، آخرین آیات این سوره است ، و در واقع فهرست یا خلاصه ای است از بحثهای توحیدی این سوره ، و تاکیدی است بر مبارزه با بت پرستی که در این سوره کرارا بیان شده است .
لحن آیات نشان می دهد که مشرکان گاهی گرفتار این توهم بودند، که ممکن است پیامبر در اعتقاد خود پیرامون بتها نرمش و انعطافی به خرج دهد، و نوعی پذیرش برای آنها قائل گردد، و آنان را در کنار عقیده به خدا به گونه ای قبول کند.
قرآن با قاطعیت هر چه تمامتر به این توهم بی اساس پایان می دهد، و فکر آنها را برای همیشه راحت می کند که هیچگونه سازش و نرمشی در برابر بت معنی ندارد، و جز ((الله)) معبودی نیست ، تنها ((الله)) ((نه یک کلمه بیشتر، نه یک کلمه کمتر)).
نخست به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد که تمام مردم را مخاطب ساخته ((بگو ای مردم اگر شما در اعتقاد من شک و تردیدی دارید آگاه باشید که من کسانی را که - غیر از خدا - پرستش می کنید، هرگز نمی پرستم)) (قل یا ایها الناس ان کنتم فی شک من دینی فلا اعبد الذین تعبدون من دون الله).
تنها به نفی معبودهای آنان قناعت نمی کند بلکه برای تاکید بیشتر، تمام پرستش را برای خدا اثبات کرده و می گوید: ((ولی خدائی را می پرستم که شما را می میراند)) (و لکن اعبد الله الذی یتوفیکم). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 397
و باز برای تاکید افزونتر می گوید: این تنها خواسته من نیست بلکه ((این فرمانی است که به من داده شده است که از ایمان آورندگان به ((الله)) بوده باشم)) (و امرت ان اکون من المؤ منین).
اینکه در میان صفات خدا تنها در اینجا روی مساءله قبض روح و میراندن تکیه شده ، یا به خاطر آن است که انسان در هر چه شک کند در مرگ نمی تواند تردید داشته باشد، و یا به خاطر اینکه آنها را به مساءله مجازات و عذابهای هلاک کننده ای که در آیات قبل به آن اشاره شده بود متوجه سازد، و تلویحا به خشم و غضب خداوندی تهدید نماید.
پس از آنکه اعتقاد خود را درباره نفی شرک و بت پرستی با قاطعیت بیان کرد به بیان دلیل آن می پردازد، دلیلی از فطرت ، و دلیلی از عقل و خرد.

((بگو به من دستور داده شده که روی خود را به آئین مستقیمی بدار که از هر نظر خالص و پاک است)) (و ان اقم وجهک للدین حنیفا).
در اینجا نیز تنها به جنبه اثبات قناعت نکرده بلکه برای تاکید، طرف مقابل آن را نفی کرده می گوید: ((و هرگز و بطور قطع از مشرکان نباش))! (و لا تکونن من المشرکین).
((حنیف)) چنانکه در سابق نیز گفته ایم به معنی کسی است که از ((انحراف)) به راستی و استقامت می گراید، و یا به تعبیر دیگر از آئینها و روشهای منحرف چشم می پوشد و متوجه آئین مستقیم خداوند می شود، همان آئینی که موافق فطرت است ، و به خاطر همین موافقتش با فطرت صاف و مستقیم است .
بنابراین یکنوع اشاره به فطری بودن توحید در درون آن نهفته است ، چرا که انحراف چیزی است که بر خلاف فطرت باشد (دقت کنید). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 398
پس از اشاره به بطلان شرک از طریق فطرت ، اشاره به یک دلیل روشن عقلی می کند و می گوید دستور داده شده است که ((غیر از خدا اشیائی را که نه سودی به تو می رساند، نه زیانی ، پرستش مکن ، چرا که اگر چنین کاری کردی ، از ستمگران خواهی بود)) هم به خویشتن ستم کرده ای و هم به جامعه ای که به آن تعلق داری (و لا تدع من دون الله ما لا ینفعک و لا یضرک فان فعلت فانک اذا من الظالمین).
کدام عقل و خرد اجازه می دهد که انسان به پرستش اشیاء و موجوداتی بپردازد که هیچگونه سود و زیانی ندارند، و در سرنوشت انسان کمترین تاءثیری نمی توانند داشته باشند.
در اینجا نیز تنها به جنبه نفی قناعت نمی کند، و علاوه بر جنبه نفی روی جنبه اثبات نیز تکیه کرده ، می گوید: ((اگر ناراحتی و زیانی از طرف خدا به تو برسد (خواه برای مجازات باشد و یا به خاطر آزمایش) هیچکس جز او نمی تواند آن را برطرف سازد)) (و ان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو).
همچنین ((اگر خداوند اراده کند خیر و نیکی به تو برساند، هیچکس توانائی ندارد که جلو فضل و رحمت او را بگیرد)) (و ان یردک بخیر فلا راد لفضله).
((او هر کس از بندگان را اراده کند (و شایسته بداند) به نیکی می رساند)) (یصیب به من یشاء من عباده).
چرا که آمرزش و رحمتش همگانرا در بر می گیرد ((و او است غفور رحیم)) (و هو الغفور الرحیم). یونس
تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 399
آیه 108-109

آیه و ترجمه
قُلْ یَأَیهَا النَّاس قَدْ جَاءَکمُ الْحَقُّ مِن رَّبِّکُمْ فَمَنِ اهْتَدَی فَإِنَّمَا یهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَ مَن ضلَّ فَإِنَّمَا یَضِلُّ عَلَیهَا وَ مَا أَنَا عَلَیْکُم بِوَکیلٍ(108)
وَ اتَّبِعْ مَا یُوحَی إِلَیْک وَ اصبرْ حَتی یحْکُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَیرُ الحْکِمِینَ(109)
ترجمه :108 - بگو ای مردم حق از طرف پروردگارتان به سراغ شما آمده ، هر کس (در پرتو آن) هدایت یابد برای خود هدایت شده ، و هر کس گمراه گردد به زیان خود گمراه شده ، و من ماءمور (به اجبار) شما نیستم .
109 - و از آنچه بر تو وحی می شود پیروی کن و شکیبا باش (و استقامت نما) تا خداوند فرمان (پیروزی را) صادر کند و او بهترین حاکمان است .
تفسیر :آخرین سخن
این دو آیه که یکی اندرزی است به عموم مردم ، و دیگری به خصوص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، دستورهائی را که خداوند در این دو زمینه در سراسر این سوره بیان داشته است ، تکمیل می کند، و با آن سوره یونس پایان می یابد.
نخست به عنوان یک دستور عمومی می فرماید: ((به همه مردم بگو از طرف پروردگارتان حق به سوی شما آمده است)) این تعلیمات ، این کتاب آسمانی ، این برنامه و این پیامبر همه حق است و نشانه های حق بودنش آشکار (قل یا ایها الناس قد جائکم الحق من ربکم).
و با توجه به این واقعیت ((هر کس در پرتو این حق هدایت شود، به سود خود هدایت یافته ، و هر کس با عدم تسلیم در برابر آن راه گمراهی را برگزیند به زیان خود گام برداشته)) (فمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه و من ضل فانمایضل علیها). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 400
((و من مامور و وکیل و نگاهبان شما نیستم)) (و ما انا علیکم بوکیل).
یعنی نه وظیفه دارم که شما را به پذیرش حق مجبور کنم ، چرا که اجبار در پذیرش ایمان معنی ندارد، و نه اگر نپذیرفتید می توانم شما را از مجازات الهی حفظ کنم ، بلکه وظیفه من دعوت است و تبلیغ ، و ارشاد و راهنمائی و رهبری ، و اما بقیه بر عهده خود شما است ، که به اختیار خود راهتان را برگزینید.
این آیه علاوه بر اینکه بار دیگر مساءله اختیار و آزادی اراده را تاءکید می کند دلیل بر این است که پذیرش حق در درجه اول به سود خود انسان است همانگونه که مخالفت با آن به زیان خود او است ، در واقع تعلیمات رهبران الهی و کتب آسمانی کلاسهائی است برای تربیت و تکامل انسانها، نه موافقت با آن چیزی بر عظمت خدا می افزاید، و نه مخالفت با آن چیزی از جلال او می کاهد!
سپس وظیفه پیامبر را در دو جمله تعیین می کند نخست اینکه ((باید تنها

از آنچه به تو وحی می شود پیروی کنی)) (و اتبع ما یوحی الیک).
مسیر راهت را خدا از طریق وحی تعیین کرده است و کمترین انحراف از آن برای تو مجاز نیست .
دیگر اینکه در این راه مشکلات طاقت فرسا و ناراحتیهای فراوان در برابر تو است ، باید از انبوه مشکلات ترس و هراسی به خود راه ندهی ، ((باید صبر و استقامت و پایداری پیشه کنی ، تا خداوند حکم و فرمان خود را برای پیروزی تو بر دشمنان صادر کند)) (و اصبر حتی یحکم الله)
((چرا که او بهترین حاکمان است ، فرمانش حق و حکمش عدالت ، و وعده اش تخلف ناپذیر)) (و هو خیر الحاکمین). تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 401
پروردگارا! تو به بندگان خویش به آنها که در راه تو جهاد می کنند، جهادی تواءم با اخلاص و ایمان ، به آنها که در راه تو صبر و استقامت و پایمردی به خرج می دهند، وعده پیروزی داده ای .
خداوندا! در این لحظات و در آستانه تشکیل حکومت اسلامی ، انبوهی از مشکلات ما را احاطه کرده است ، و ما به توفیق و عنایت تو از مجاهده و استقامت بازنمی ایستیم .
بارالها! تو هم به لطفت ابرهای تیره و تار مشکلات را برطرف ساز، و ما را به اشعه حیاتبخش حق و عدالت بنواز آمین یا رب العالمین .
18 رجب 1399 - 23 خرداد ماه 1358.

تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 1
سوره هود
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و 123 آیه است تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 3
محتوا و فضیلت این سوره
مشهور در میان مفسران این است که تمام این سوره در مکه نازل شده ، و طبق نقل تاریخ القرآن ، چهل و نهمین سوره ای است که بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل گردید. و نیز طبق تصریح بعضی از مفسران نزول این سوره در اواخر سالهائی بود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مکه به سر می برد یعنی بعد از مرگ ابو طالب و خدیجه و طبعا در یکی از سخت ترین دورانهای زندگانی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که فشار دشمن و تبلیغات خشن و زهرآگینش بیش از هر زمان دیگر احساس می شد.
به همین جهت در آغاز این سوره ، تعبیراتی که جنبه دلداری و تسلی نسبت به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان دارد دیده می شود.
قسمت عمده آیات سوره را سر گذشت پیامبران پیشین مخصوصا نوح که با وجود نفرات کم بر دشمنان بسیار پیروز شدند تشکیل می دهد.
ذکر این سر گذشتها هم وسیله آرامش خاطر برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان در برابر آن انبوه دشمنان بوده ، و هم درس عبرتی برای مخالفان نیرومندشان .
و به هر حال آیات این سوره ، همانند سایر سوره های مکی ، اصول معارف اسلام مخصوصا مبارزه با شرک و بت پرستی و توجیه به معاد و جهان پس از مرگ و صدق دعوت پیامبر را تشریح می کند، و در لابلای مباحث تهدیدهای شدیدی نسبت به دشمنان ، و دستورهای مؤ کدی در زمینه استقامت به مؤ منان ، دیده می شود.
در این سوره علاوه بر حالات نوح پیامبر و مبارزات شدیدش که مشروحا
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 4
آمده است به سر گذشت هود و صالح و ابراهیم و لوط و موسی و مبارزات دامنه دارشان بر ضد شرک و کفر و انحراف و ستمگری اشاره شده .
این سوره مرا پیر کرد.
آیات این سوره به روشنی این امر را اثبات می کند که مسلمانان هرگز نباید به خاطر کثرت دشمنان و حملات شدید آنان میدان را خالی کنند، بلکه

باید هر روز بر استقامت خویش بیفزایند.
به همین دلیل در حدیث معروفی می خوانیم که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود شیبتنی سورة هود: سوره هود مرا پیر کرد!
و یا اینکه هنگامی که یارانش عرضه داشتند آثار پیری زودرس در چهره شما ای رسولخدا نمایان شده ، فرمود: شیبتنی هود و الواقعة : سوره هود و واقعه مرا پیر کرد!
و در بعضی از روایات سوره مرسلات و عم یتسائلون و تکویر و غیر آن نیز اضافه شده است .
و از ابن عباس در تفسیر این حدیث چنین نقل شده که ما نزل علی رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آیة کان اشد علیه و لا اشق من آیة فاستقم کما امرت و من تاب معک : هیچ آیه ای بر پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شدیدتر و دشوارتر از آیه استقم کما امرت و من تاب معک ... (استقامت کن آنچنان که دستور یافته ای و همچنین کسانی که با تو هستند) نبود.
بعضی از مفسران نقل کرده اند که یکی از دانشمندان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را در تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 5
خواب دید، و از حضرتش سؤ ال کرد، اینکه از شما نقل شده سوره هود مرا پیر کرد آیا علتش بیان سر گذشت امتهای پیشین و هلاک آنها است فرمود: نه ، علتش آیه فاستقم کما امرت ... بود.
به هر حال این سوره علاوه بر این آیه ، آیات تکان دهنده ای مربوط به قیامت و بازپرسی در آن دادگاه عدل الهی و آیاتی پیرامون مجازات اقوام پیشین و دستوراتی درباره مبارزه با فساد دارد که همگی مسئولیت آفرین است و جای تعجب نیست که اندیشه در این مسئولیتها آدمی را پیر کند.
نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که بسیاری از آیات این سوره تاکیدی است بر مطالبی که در سوره قبل یعنی سوره یونس آمده است ، و آغازش مخصوصا درست شبیه همان آغاز، و برداشتن نیز در بسیاری از موارد تاکید بر همان مسائل است .
تاثیر معنوی این سوره
اما در مورد فضیلت این سوره ، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : من قرء هذه السورة اعطی من الاجر و الثواب بعدد من صدق هودا و الانبیاء علیهم السلام ، و من کذب بهم ، و کان یوم القیامة فی درجة الشهداء، و حوسب حسابا یسیرا: کسی که این سوره را بخواند، پاداش و ثوابی به تعداد کسانی که به هود و سایر پیامبران ایمان آوردند و کسانی که آنها را انکار نمودند خواهد داشت ، و روز قیامت در مقام شهداء قرار می گیرد، و حساب آسانی خواهد داشت .
روشن است که تنها تلاوت خشک و خالی این اثر را ندارد بلکه تلاوت

تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 6
این سوره تواءم با اندیشه ، و سپس عمل است که ، انسانرا به مؤ منان پیشین نزدیک ، و از منکران پیامبران دور می سازد، و به همین دلیل به تعداد هر یک از آنها پاداشی خواهد داشت ، و چون با شهیدان امتهای گذشته هم هدف خواهد بود، جای تعجب نیست که در درجه آنان قرار گیرد، و حسابی ساده و آسان داشته باشد.
و نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: کسی که این سوره را بنویسد و با خود داشته باشد، خداوند نیروی فوق العادهای به او خواهد داد، و کسی که آن را به همراه داشته باشد و با دشمن بجنگد بر او پیروز و غالب می شود تا آنجا که هر کس او را ببیند از او می ترسد!
گر چه افراد ظاهر بین و راحت طلب از اینگونه احادیث چنین برداشت می کنند که فقط بودن خط و نقش قرآن با انسان برای رسیدن به این هدفها کافی است ، ولی روشن است که منظور از داشتن اینها با خود آن است که همچون یک دستورالعمل و برنامه زندگی همراه داشته باشد، پیوسته این برنامه را بخواند و مو به مو اجرا کند، و مسلما چنین کار آنهمه آثار را نیز خواهد داشت ، چه اینکه در این سوره دستور استقامت ، مبارزه با فساد همبستگی در راه هدف و قسمت زیادی از تجربیات و تاریخ اقوام پیشین که هر کدام از آنها یک درس پیروزی بر دشمن است ، وجود دارد.
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 7
آیه 1 - 4
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
الر کِتَبٌ أُحْکِمَت ءَایَتُهُ ثمَّ فُصلَت مِن لَّدُنْ حَکِیمٍ خَبِیرٍ(1)
أَلا تَعْبُدُوا إِلا اللَّهَ إِنَّنى لَکم مِّنْهُ نَذِیرٌ وَ بَشِیرٌ(2)
وَ أَنِ استَغْفِرُوا رَبَّکمْ ثمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ یُمَتِّعْکُم مَّتَعاً حَسناً إِلى أَجَلٍ مُّسمًّى وَ یُؤْتِ کلَّ ذِی فَضلٍ فَضلَهُ وَ إِن تَوَلَّوْا فَإِنى أَخَاف عَلَیْکمْ عَذَاب یَوْمٍ کَبِیرٍ(3)
إِلى اللَّهِ مَرْجِعُکمْ وَ هُوَ عَلى کلِّ شىْءٍ قَدِیرٌ(4)
ترجمه :بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - الر - این کتابی است که آیاتش استحکام یافته سپس تشریح شده ، از نزد خداوند حکیم و آگاه (نازل گردیده است).
2 - (دعوت من این است) که جز الله را نپرستید، من از سوی او برای شما بیم دهنده و بشارت دهنده ام .
3 - و اینکه از پروردگار خویش آمرزش بطلبید، سپس به سوی او باز گردید تا بطرز نیکوئی شما را تا مدت معین (از مواهب زندگی این جهان) بهره مند سازد، و به هر صاحب فضیلتی بمقدار فضیلتش ببخشد، و اگر (از این فرمان) روی گردان شوید من بر شما از عذاب روز بزرگی بیمناکم .

4 - (بدانید) بازگشت شما به سوی الله است و او بر هر چیز قادر است .
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 8
تفسیر :چهار اصل مهم در دعوت انبیا
این سوره همانند آغاز سوره گذشته و بسیاری از سوره های دیگر قرآن با بیان اهمیت این کتاب بزرگ آسمانی شروع می شود، تا مردم به محتویات آن بیشتر توجه کنند، و با دیده دقیقتری به آن بنگرند.
ذکر حروف مقطعه الر خود دلیلی است بر اهمیت این کتاب بزرگ آسمانی که با تمام اعجاز و عظمتش از حروف مقطعه ساده ای که در اختیار همگان است همچون الف ، لام ، راء تشکیل شده است (الر).
و به دنبال این حروف مقطعه یکی از ویژگیهای قرآن مجید را با دو جمله بیان می کند، نخست اینکه کتابی است که تمام آیاتش متقن و مستحکم است (کتاب احکمت آیاته).
و سپس شرح و تفصیل و بیان تمام نیازمندیهای انسان در زمینه زندگی فردی و اجتماعی مادی و معنوی ، در آن بیان شده است (ثم فصلت).
این کتاب بزرگ با این ویژگی از سوی چه کسی نازل شده است ؟ از نزد خدائی که هم حکیم است و هم آگاه (من لدن حکیم خبیر).
به مقتضای حکیم بودنش آیات قرآن را محکم ، و به مقتضای خبیر و آگاه بودنش آیات قرآن را در بخشهای گوناگون ، طبق نیازهای انسان بیان داشته است ، چرا که تا کسی از تمام جزئیات نیازهای روحی و جسمی انسان با خبر نباشد نمی تواند دستورات شایسته تکامل آفرینی صادر کند.
در واقع هر یک از صفات قرآن که در این آیه آمده ، از یکی از صفات خداوند سرچشمه می گیرد، استحکام قرآن از حکمتش ، و شرح و تفصیل آن از
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 9
خبیر بودنش .
در اینکه فرق میان احکمت و فصلت چیست ؟ مفسران بحثهای فراوان کرده اند و احتمالات زیادی داده اند، اما آنچه نزدیکتر از همه ، به مفهوم آیه فوق به نظر می رسد این است ، که در جمله اول این واقعیت بیان شده است که قرآن مجموعه واحد به هم پیوسته ای است که همچون یک بنای محکم و استوار بر جا است و نشان می دهد که از سوی خداوند واحد یکتا نازل شده ، و به همین دلیل هیچگونه تضاد و اختلاف در میان آیاتش دیده نمی شود.
اما جمله دوم اشاره به این حقیقت است که این کتاب در عین وحدت ، آنچنان شاخه ها و شعب فراوان دارد که تمام نیازهای روحی و جسمی انسانها را در زیر پوشش خود قرار می دهد، بنابراین در عین وحدت ، کثیر است و در عین کثرت واحد.
از آیه بعد مهمترین و اساسی ترین محتوای قرآن یعنی توحید و مبارزه با

شرک را به این صورت بیان می کند: نخستین دعوت من این است که جز خداوند یگانه یکتا را نپرستید (الا تعبدوا الا الله).
و این نخستین تفصیل از دستورات این کتاب بزرگ است .
و دومین برنامه دعوتم این است که من برای شما از سوی او نذیر و بشیرم : در برابر نافرمانیها و ظلم و فساد و شرک و کفر، شما را بیم می دهم ، و از عکس العمل کارهایتان و مجازات الهی بر حذر می دارم ، و در برابر اطاعت تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 10
و پاکی و تقوا شما را بشارت به سرنوشتی سعادتبخش می دهم (اننی لکم منه نذیر و بشیر).
سومین دعوتم این است که از گناهان خویش استغفار کنید، و از آلودگیها خود را شستشو دهید (و ان استغفروا ربکم)
و چهارمین دعوتم این است که به سوی او باز گردید و پس از شستشوی از گناه و پاک شدن در سایه استغفار، خود را به صفات الهی بیارائید که بازگشت به سوی او چیزی جز اقتباس از صفات او نیست (ثم توبوا الیه).
در واقع چهار مرحله از مراحل مهم دعوت به سوی حق در ضمن چهار جمله بیان شده است که دو قسمت آن جنبه عقیدتی و زیر بنائی دارد، و دو قسمت جنبه عملی و رو بنائی : قبول اصل توحید و مبارزه با شرک و قبول رسالت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دو اصل اعتقادی است .
و شستشوی از گناه و تخلق به صفات الهی که سازندگی را به تمام معنی از نظر عمل در بر دارد، دو دستور عملی قرآن است ، و اگر درست بیندیشیم تمام محتوای قرآن در این چهار بخش خلاصه می شود، این فهرستی است برای همه قرآن و برای تمام محتوای این سوره .
سپس نتیجه های عملی موافقت یا مخالفت با این چهار دستور را چنین بیان می کند:
هر گاه به این برنامه ها جامه عمل بپوشانید خداوند تا پایان عمر شما را از زندگانی سعادتبخش این دنیا بهره مند و متمتع می سازد (یمتعکم متاعا حسنا الی اجل مسمی).
و از آن بالاتر اینکه به هر کس به اندازه کارش ، بهره می دهد و تفاوت مردم را در چگونگی عمل به این چهار اصل به هیچوجه نادیده نمی گیرد، بلکه تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 11
به هر صاحب فضیلتی به اندازه فضیلتش عطا می کند (و یؤ ت کل ذی فضل فضله).
و اما اگر راه مخالفت را پیش گیرید، و در برابر این دستورهای چهارگانه عقیدتی و عملی سرپیچی کنید، من از عذاب روز بزرگی بر شما بیمناکم همان روز که در دادگاه بزرگ عدل الهی حضور می یابید (و ان تولوا فانی اخاف علیکم عذاب یوم کبیر).

به هر حال بدانید که هر کس باشید، و در هر مقام و منزلتی قرار گیرید، سرانجام بازگشت همه شما به سوی خدا است (الی الله مرجعکم).
و این جمله اشاره به اصل پنجمی از اصول تفصیلی قرآن یعنی مساله معاد و رستاخیز است .
اما هیچگاه فکر نکنید که قدرت شما در برابر قدرت خدا اهمیتی دارد، یا می توانید از فرمان او، و دادگاه عدالتش فرار کنید، و نیز تصور نکنید که او نمی تواند استخوانهای پوسیده شما را بعد از مرگ جمع آوری کند، و لباس حیات و زندگی نوینی بر آن بپوشاند چرا که او بر همه چیز قادر و تواناست (و هو علی کل شیی ء قدیر).
پیوند دین و دنیا
هنوز کم نیستند کسانی که گمان می کنند دین داری فقط برای آباد ساختن سرای آخرت و راحتی پس از مرگ است و اعمال نیک توشه ای است برای سرای دیگر و به نقش مذهب پاک و اصیل در زندگی این جهان بکلی بی اعتنا هستند، و یا اهمیت کمی برای آن قائلند.
در حالی که مذهب پیش از آنکه سرای آخرت را آباد کند، آباد کننده سرای دنیا است ، و اصولا تا مذهب در این زندگی اثر نگذارد تاثیری برای آن زندگی نخواهد داشت ! تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 12
قرآن با صراحت این موضوع را در آیات بسیاری عنوان کرده است و حتی گاه دست روی جزئیات مسائل گذاشته چنانکه در سوره نوح از زبان این پیامبر بزرگ خطاب به قومش می خوانیم : و ان استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهارا: من به آنها گفتم از گناهان خود استغفار کنید و با آب توبه آنها را بشوئید که خدا آمرزنده است ، تا برکات آسمان را پی در پی بر شما فرو فرستد، و با اموال و فرزندان شما را یاری بخشد و باغهای سرسبز و نهرهای آب جاری در اختیارتان قرار دهد (نوح - 9 - 11).
بعضی پیوند این مواهب مادی دنیا را با استغفار و شستشوی از گناه منحصرا یک پیوند معنوی و ناشناخته می دانند، در حالی که دلیل ندارد برای همه اینها تفسیر ناشناخته کنیم .
چه کسی نمی داند که دروغ و تقلب و دزدی و فساد شیرازه زندگی اجتماعی را بهم می ریزد؟
چه کسی نمی داند که ظلم و ستم و تبعیض و اجحاف آسمان زندگی انسانها را تیره و تار می کند؟
و چه کسی در این حقیقت شک دارد که با قبول اصل توحید و ساختن یک جامعه توحیدی بر اساس قبول رهبری پیامبران ، و پاکسازی محیط از گناه و آراستگی به ارزشهای انسانی - یعنی همان چهار اصلی که در آیات فوق به آن اشاره شده - جامعه به سوی یک هدف تکاملی پیش می رود و

محیطی امن و امان ، آکنده از صلح و صفا آباد و آزاد به وجود می آید.
به همین دلیل در آیات فوق پس از ذکر این چهار اصل می خوانیم : یمتعکم متاعا حسنا الی اجل مسمی : اگر این اصول را به کار بندید تا پایان عمر به طرز شایسته و نیکوئی بهره مند خواهید شد. هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 13
آیه 5
آیه و ترجمه
أَلا إِنهُمْ يَثْنُونَ صدُورَهُمْ لِيَستَخْفُوا مِنْهُ أَلا حِينَ يَستَغْشونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمُ بِذَاتِ الصدُورِ(5)
ترجمه : 5 - آگاه باشید هنگامی که آنها (سرها را بهم نزدیک ساخته و سینه هاشان را در کنار هم قرار می دهند تا خود (و سخنان خویش) را از او (پیامبر) پنهان دارند آگاه باشید آنگاه که آنها لباسهایشان را بخود می پیچند و خویش را در آن پنهان می دارند (خداوند) از درون و برون آنها با خبر است ، چرا که او از اسرار درون سینه ها آگاه است .
تفسیر :گر چه بعضی از مفسران شان نزولهائی برای این آیه ذکر کرده اند از جمله اینکه : آیه درباره اخنس بن شریق منافق نازل شده است که مردی شیرین زبان و پشت هم انداز بود و در برابر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اظهار دوستی و محبت می کرد، ولی در باطن عدوات می ورزید.
و نیز از امام باقر (علیه السلام) از جابر بن عبد الله چنین نقل شده که گروهی از مشرکان هنگامی که از برابر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می گذشتند سر خود را به زیر افکنده حتی سر را با لباس خویش می پوشاندند تا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آنان را نبیند این آیه درباره آنان نازل گشت .
ولی در هر حال آیه بطور کلی اشاره به یکی از کارهای احمقانه دشمنان اسلام و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می کند که با استفاده از روش نفاق آمیز و دور کشی از حق می خواستند ماهیت خود را از نظرها پنهان سازند تا گفتار حق را نشنوند.
لذا می گوید: آگاه باشید آنها عداوت پیامبر را در دل مخفی می دارند
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 14
و سرها را به زیر افکنده سینه را به جلو خم می کنند تا خود را از نظر او پنهان دارند (الا انهم یثنون صدورهم لیستخفوا منه).
برای فهم دقیق معنی آیه باید مفهوم جمله یثنون به درستی روشن شود.
یثنون از ماده ثنی بر وزن سنگ در اصل به معنی نزدیک ساختن قسمتهای مختلف چیزی به یکدیگر است ، مثلا در مورد تا کردن لباس و پارچه گفته می شود: ثنی ثوبه و اینکه به دو نفر اثنان گفته می شود به خاطر آن است

که یکی را در کنار دیگر قرار می دهیم ، و اگر به مداحی کردن ثنا خوانی گفته می شود به خاطر آن است که صفات برجسته طرف را یکی پس از دیگری می شمرند.
این ماده به معنی خم شدن نیز آمده است چرا که انسان با این کار قسمتهائی از بدن خود را بیکدیگر نزدیک می سازد.
و نیز به معنی در دل گرفتن کینه و عداوت آمده است ، چرا که با این کار انسان عداوت شخص یا چیزی را به دل نزدیک می سازد. این تعبیر در ادبیات عرب دیده می شود که : اثنونی صدره علی البغضاء: او کینه مرا به دل گرفت .
با توجه به آنچه ذکر شد چنین به نظر می رسد که تعبیر فوق ممکن است اشاره به هر گونه مخفی کاری ظاهری و باطنی دشمنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باشد که از یکسو با در دل داشتن کینه و عداوتش در ظاهر با زبان شیرین اظهار دوستی می کردند، و از سوی دیگر به هنگام گفتگو با یکدیگر سرها را به هم نزدیک و سینه ها را به عقب داده و حتی لباسها را به سر می کشیدند که بدگوئیها و تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 15 توطئه ها را به صورت مرموزی به یکدیگر برسانند، تا کسی از راز آنها آگاه نشود.
لذا قرآن بلافاصله اضافه می کند آگاه باشید آنها هنگامی که خود را در جامه هاشان پنهان می دارند پروردگار پنهان و آشکار آنان را می داند (الا حین یستغشون ثیابهم یعلم ما یسرون و ما یعلنون).
چرا که او از اسرار درون سینه ها آگاه است (انه علیم بذات الصدور). هود آیه 6
آیه و ترجمه
وَ مَا مِن دَابَّةٍ فی الاَرْضِ إِلا عَلی اللَّهِ رِزْقُهَا وَ یَعْلَمُ مُستَقَرَّهَا وَ مُستَوْدَعَهَا کلٌّ فی کتَبٍ مُّبِینٍ(6)
ترجمه : 6 - هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خدا است ، او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می داند، همه اینها در کتاب آشکاری (لوح محفوظ علم خداوند) ثبت است .
تفسیر :همه میهمان اویند!
در آخرین آیه ای که گذشت اشاره ای به وسعت علم پروردگار و احاطه او به اسرار نهان و آشکار شده بود، آیه مورد بحث در حقیقت دلیلی برای آن محسوب می شود، چرا که از روزی دادن خداوند به همه موجودات سخن می گوید، همان کاری که بدون احاطه علمی کامل به همه جهان امکان پذیر نیست !
نخست می گوید: هیچ دابه ای در روی زمین نیست مگر اینکه رزق و روزی آن بر خدا است ، و قرارگاه او را می داند، و از نقاطی که از قرارگاهش

به آن منتقل می شود (نیز) باخبر است و در هر جا باشد روزیش را به او می رساند تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 16
(و ما من دابة فی الارض الاعلی الله رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها).
تمام این حقائق با همه حدود و مرزهایش در کتاب مبین و لوح محفوظ علم خداوند ثبت است (کل فی کتاب مبین).
نکته ها :
برای فهم معنی آیه به چند نکته باید توجه کرد:
1 - گر چه دابة از ماده دبیب به معنی آهسته راه رفتن ، و قدمهای کوتاه برداشتن است ، ولی از نظر مفهوم لغوی هر گونه جنبنده ای را شامل می شود اما گاهی به خصوص اسب و یا هر حیوان سواری اطلاق می گردد، و روشن است که در آیه مورد بحث تمام موجودات زنده و همه جنبندگان را شامل است .
2 - رزق به معنی عطاء و بخشش مستمر است ، و از آنجا که روزی الهی عطای مستمر او به موجودات است به آن رزق گفته می شود.
این نکته نیز لازم به تذکر است که مفهوم آن تنها در نیازهای مادی خلاصه نمی شود بلکه هر گونه عطای مادی و معنوی را شامل می گردد، لذا می گوئیم : اللهم ارزقنی علما تاما: خداوندا علم کامل به من روزی کن و یا می گوئیم : اللهم ارزقنی الشهادة فی سبیلک : خداوندا شهادت در راهت را نصیب من بگردان .
البته در آیه مورد بحث ممکن است نظر بیشتر روی ارزاق مادی بوده باشد، هر چند اراده مفهوم عام نیز چندان بعید نیست .
3 - مستقر در اصل به معنی قرارگاه است ، زیرا ریشه این لغت از ماده قر (بر وزن حر) به معنی سرمای شدید می باشد که انسان و موجودات زنده را خانه نشین می کند، به همین جهت به معنی سکون و توقف نیز آمده است .
مستودع و ودیعه از یک ماده است ، و در اصل به معنی رها کردن چیزی است ،
و از آنجا که امور ناپایدار رها می شوند، و به حالت اول باز می گردند، به هر امر ناپایدار، مستودع گفته می شود، ودیعه را نیز به خاطر اینکه سرانجام تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 17
باید محل خود را رها کند و به صاحب اصلی باز گردد ودیعه گفته اند.
در حقیقت آیه فوق می گوید: تصور نشود که خداوند تنها به جنبندگانی که در جایگاه اصلی قرار دارند روزی می بخشد و به اصطلاح سهمیه آنها را در خانه هایشان می آورند، بلکه هر کجا باشند و در هر وضع و شرائطی قرار گیرند، سهم آنها را از روزی به آنان می بخشد چرا که هم جایگاه اصلی آنان را می داند و هم از تمام نقاطی که به آن نقل و مکان می کنند باخبر

است . از حیوانات غول پیکر دریائی گرفته تا جنبندگان بسیار کوچکی که به زحمت به چشم دیده می شوند هر یک مناسب حالشان آنچه را لازم دارند مقرر کرده است .
این روزی به اندازه ای حساب شده و مناسب حال موجودات است که از نظر کمیت و کیفیت کاملا منطبق بر خواسته ها و نیازهای آنها است ، حتی غذای کودکی که در رحم مادر است ، هر ماه بلکه هر روز، با ماه و روز دیگر تفاوت دارد هر چند ظاهرا یکنوع خون بیشتر نیست ، و نیز کودک در دوران شیرخوارگی با اینکه ظاهرا ماههای پی در پی غذای واحدی دارد، اما ترکیب این شیر هر روز با روز دیگر متفاوت است !.
4 - کتاب مبین به معنی نوشته آشکار است و اشاره به مرحله ای از علم وسیع پروردگار می باشد که گاهی از آن تعبیر به لوح محفوظ می شود.
ممکن است این تعبیر اشاره به این باشد که هیچکس نباید برای به دست آوردن روزی خود کمترین نگرانی به خویش راه دهد، و تصور کند ممکن است در گرفتن سهم خویش ، به اصطلاح ، از قلم بیفتد، چرا که نام همگی در کتاب آشکاری ثبت است ، کتابی که همه را احصاء کرده و آشکارا بیان می کند.
آیا اگر در یک مؤ سسه نام تمام کارمندان و کارکنان در دفتری به روشنی ثبت شده باشد احتمال از قلم افتادن کسی می رود؟! تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 18
تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی
در مورد رزق بحثهای مهمی است که قسمتی از آن را در اینجا از نظر می گذرانیم :
1 - رزق - همانگونه که گفتیم - در لغت بمعنی بخشش مستمر و متداوم است اعم از اینکه مادی باشد یا معنوی ، بنابراین هر گونه بهره ای را که خداوند نصیب بندگان می کند از مواد غذائی و مسکن و پوشاک ، و یا علم و عقل و فهم و ایمان و اخلاص به همه اینها رزق گفته می شود، و آنها که مفهوم این کلمه را محدود به جنبه های مادی می کنند، توجه به موارد استعمال آن دقیقا ندارند، قرآن درباره شهیدان راه حق می گوید بل احیاء عند ربهم یرزقون : آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می برند (آل عمران - 169) روشن است که روزی شهیدان ، آن هم در جهان برزخ ، نعمتهای مادی نیست ، بلکه همان مواهب معنوی است که حتی تصورش برای ما در این زندگی مادی مشکل است .
2 - مساله تامین نیازمندیهای موجودات زنده - و به تعبیر دیگر رزق و روزی آنها - از جالبترین مسائلی است که با گذشت زمان و پیشرفت علم ، پرده از روی اسرار آن برداشته می شود، و صحنه های شگفت انگیز تازه ای از آن بوسیله علم فاش می گردد.

در گذشته همه دانشمندان در فکر بودند که اگر در اعماق دریاها موجودات زنده ای وجود داشته باشد غذای آنها از چه راهی تامین می شود، زیرا ریشه اصلی غذاها به نباتات و گیاهان باز می گردد که آن هم نیازمند به نور آفتاب است ، و در اعماق بیش از 700 متر مطلقا نوری وجود ندارد و یک شب تاریک ابدی بر آن سایه افکنده است .
ولی بزودی روشن شد که نور آفتاب ، گیاهان ذرهبینی را در سطح آب ، و در بستر امواج پرورش می دهد، و هنگامی که مرحله تکاملی خود را پیمود، همچون میوه رسیده ای ، به اعماق دریا فرو می رود، و سفره نعمت را برای موجودات زنده ژرفنای آب فراهم می سازند. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 19
از سوی دیگر بسیارند پرندگانی که از ماهیان دریا تغذیه می کنند حتی انواعی از شب پره وجود دارد، که در ظلمت شب همچون یک غواص ماهر به اعماق آب فرو می رود و صید خود را که با امواج مخصوص رادار مانندی که از بینی آنها بیرون فرستاده می شود شناسائی و نشانه گیری کرده اند بیرون می آورد.
روزی بعضی از انواع پرندگان در لابلای دندانهای پاره ای از حیوانات عظیم الجثه دریا نهفته شده ! این حیوانات که پس از تغذیه از حیوانات دریائی دندانهایشان احتیاج به یک خلال طبیعی : دارد به ساحل می آیند، دهانشان را که بی شباهت به غار کوچکی نیست باز نگه می دارند، آن گروه از پرندگان که روزیشان در اینجا حواله شده است بدون هیچگونه وحشت و اضطراب وارد این غار می شوند، و به جستجوی روزی خویش در لابلای دندانهای حیوان غول پیکر می پردازند، هم شکمی از این غذای آماده از عزا در می آورند، و هم حیوان را از این مواد مزاحم راحت می سازند، و هنگامی که برنامه هر دو پایان پذیرفت ، و آنها به خارج پرواز کردند، حیوان با احساس آرامش دهان را به روی هم می گذارد و به اعماق آب فرو می رود!
طرز روزی رساندن خداوند به موجودات مختلف ، راستی حیرت انگیز است ، از جنینی که در شکم مادر قرار گرفته و هیچکس بهیچوجه در آن ظلمتکده اسرار آمیز به او دسترسی ندارد، تا حشرات گوناگونی که در اعماق تاریک زمین و لانه های پرپیچ و خم و در لابلای درختان و بر فراز کوهها و در قعر دره ها زندگی دارند از دیدگاه علم او هرگز مخفی و پنهان نیستند، و همانگونه که قرآن می گوید خداوند، هم جایگاه و آدرس اصلی آنها را می داند و هم محل سیار آنان را، و هر جا باشند روزی آنان را به آنان حواله می کند.
جالب اینکه در آیات فوق به هنگام بحث از روزی خواران تعبیر به دابه و جنبنده شده است و این اشاره لطیفی به مساله رابطه انرژی و حرکت

است ، تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 20
می دانیم هر جا حرکتی وجود دارد نیازمند به ماده انرژی زا است یعنی ماده ای که منشا حرکت گردد، قرآن نیز در آیات مورد بحث می گوید خدا به تمام موجودات متحرک روزی می بخشد!
و اگر حرکت را به معنی وسیعش تفسیر کنیم گیاهان را هم در بر می گیرد، زیرا آنها نیز یک حرکت بسیار دقیق و ظریف در مسیر نمو دارند، به همین دلیل در فلسفه ما یکی از اقسام حرکت را مساله نمو شمرده اند.
3 - آیا روزی هر کس از آغاز تا پایان عمر تعیین شده ، و خواه ناخواه به او می رسد؟ یا اینکه باید به دنبال آن رفت و به گفته شاعر شرط عقل است جستن از درها!
بعضی از افراد سست و بی حال به اتکاء تعبیراتی همانند آیه فوق ، یا روایاتی که روزی را مقدر و معین معرفی می کند فکر می کنند لزومی ندارد که انسان برای تهیه معاش زیاد تلاش کند، چرا که روزی مقدر است و به هر حال به انسان می رسد، و هیچ دهان بازی بدون روزی نمی ماند!
این چنین افراد نادان که شناختشان درباره دین و مذهب فوق العاده سست و ضعیف است بهانه به دست دشمنان می دهند که مذهب عاملی است برای تخدیر و رکود اقتصادی و خاموش کردن فعالیتهای مثبت زندگی ، و تن در دادن به انواع محرومیتها، به عذر اینکه اگر فلان موهبت نصیب من نشده حتما روزی من نبوده ، اگر روزی من بود بدون چون و چرا به من می رسید و این فرصت خوبی بدست استثمارگران می دهد که هر چه بیشتر خلقهای محروم را بدوشند و آنها را از ابتدائی ترین وسائل زندگی محروم سازند.
در حالی که مختصر آشنائی به قرآن و احادیث اسلامی برای پی بردن به این حقیقت کافی است که اسلام پایه هر گونه بهره گیری مادی و معنوی انسان را سعی تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 21
و کوشش و تلاش می شمرد تا آنجا که در جمله شعارگونه قرآنی لیس للانسان الا ما سعی بهره انسان را منحصرا در کوشش و کارش قرار می دهد.
پیشوایان اسلامی برای اینکه سرمشقی به دیگران بدهند در بسیاری از مواقع کار می کردند کارهائی سخت و توانفرسا.
پیامبران پیشین نیز از این قانون مستثنی نبودند، از چوپانی گرفته ، تا خیاطی ، و زرهبافی و کشاورزی ، اگر مفهوم تضمین روزی از طرف خدا، نشستن در خانه و انتظار رسیدن روزی باشد، نباید پیامبران و امامان که از همه آشناتر به مفاهیم دینی هستند اینهمه برای روزی تلاش کنند.
بنابراین ما هم می گوئیم روزی هر کس مقدر و ثابت است ، ولی در عین حال مشروط به تلاش و کوشش می باشد، و هر گاه این شرط حاصل

نشود مشروط نیز از میان خواهد رفت . این درست به آن می ماند که می گوئیم هر کس اجلی دارد و مقدار معینی از عمر مسلما مفهوم این سخن آن نیست که اگر انسان حتی دست به انتحار و خودکشی و یا تغذیه از مواد زیانبخش بزند تا اجل معینی زنده می ماند، مفهومش این است که این بدن استعداد بقاء تا یک مدت قابل ملاحظه دارد اما مشروط به اینکه اصول بهداشت را رعایت کند و از موارد خطر بپرهیزد، و آنچه سبب مرگ زودرس می شود از خود دور کند.
نکته مهم این است که آیات و روایات مربوط به معین بودن روزی در واقع ترمزی است روی افکار مردم حریص و دنیاپرست که برای تامین زندگی به هر در می زنند، و هر ظلم و جنایتی را مرتکب می شوند، به گمان اینکه اگر چنین نکنند زندگیشان تامین نمی شود.
آیات قرآن و احادیث اسلامی به این گونه افراد هشدار می دهد که بیهوده دست و پا نکنند، و از طریق نامعقول و نامشروع برای تهیه روزی تلاش ننمایند، همین اندازه که آنها در طریق مشروع گام بگذارند و تلاش و کوشش کنند مطمئن تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 22
باشند خداوند از این راه همه نیازمندیهای آنها را تامین می کند.
خدائی که آنها را در ظلمتکده رحم فراموش نکرد.
خدائی که به هنگام طفولیت که توانائی بر تغذیه از مواد غذائی این جهان نداشتند روزیشان را قبل از تولد به پستان مادر مهربان حواله کرد.
خدائی که به هنگام پایان دوران شیرخوارگی در آن حال که ناتوان بودند، روزیشان را به دست پدر پر مهری داد که صبح تا شام جان بکند و خوشحال باشد که برای تهیه غذای فرزندانم زحمت می کشم .
آری این خدا چگونه ممکن است به هنگامی که انسان بزرگ می شود و توانائی و قدرت به هر گونه کار و فعالیت پیدا می کند او را فراموش نماید، آیا عقل و ایمان اجازه می دهد که انسان در چنین حالی به گمان اینکه ممکن است روزیش فراهم نشود در وادی گناه و ظلم و ستم و تجاوز به حقوق دیگران گام بگذارد و حریصانه به غصب حق مستضعفان پردازد.
البته نمی توان انکار کرد که بعضی از روزیهاست چه انسان به دنبال آن برود، یا نرود، به سراغ او می آیند.
آیا می توان انکار کرد که نور آفتاب بدون تلاش ما به خانه ما می تابد و یا باران و هوا بدون کوشش و فعالیت به سراغ ما می شتابد؟ آیا می توان انکار کرد که عقل و هوش و استعدادی که از روز نخست در وجود ما ذخیره شده به تلاش ما نبوده است !؟
ولی اینگونه مواهب به اصطلاح باد آورده و یا به تعبیر صحیحتر مواهبی که بدون تلاش ، به لطف خدا، به ما رسیده اگر با تلاش و کوشش خود از آن

بطور صحیحی نگهداری نکنیم آنها نیز از دست ما خواهد رفت ، و یا بی اثر می ماند.
حدیث معروفی که از علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: و اعلم یا بنی ! ان الرزق رزقان رزق تطلبه و رزق یطلبک : بدان فرزندم ، روزی دو گونه است ، تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 23
یک نوع آن همان روزیهائی است که تو باید به جستجویش برخیزی ، و گونه دیگرش روزیهائی است که آن در جستجوی تو است و به سراغ تو می آید نیز اشاره به همین حقیقت است .
این را نیز نمی توان انکار کرد که در پاره ای از موارد انسان به دنبال چیزی نمی رود، ولی بر اثر یک سلسله تصادفها، موهبتی نصیب او می شود، این حوادث گر چه در نظر ما تصادف است اما در واقع و از نظر سازمان آفرینش حسابی در آن می باشد، بدون شک حساب این گونه روزیها از روزیهائی که در پرتو تلاش و کوشش بدست می آیند جدا است ، و حدیث بالا ممکن است اشاره به اینها نیز باشد.
ولی به هر حال نکته اساسی این است که تمام تعلیمات اسلامی به ما می گوید برای تامین زندگی بهتر چه مادی و چه معنوی باید تلاش بیشتر کرد، و فرار از کار به گمان مقسوم بودن روزی غلط است .
4 - در آیات مورد بحث تنها اشاره به مساله رزق و روزی شده ، در حالی که در چند آیه بعد، آنجا که سخن از بندگان توبه کار و باایمان می گوید اشاره به متاع حسن (بهره برداری و تمتع شایسته) شده است .
مقابله این دو با یکدیگر این مطلب را به ما می فهماند که برای همه جنبندگان : انسانها، حشرات ، درندگان ، نیکان و بدان ، همگی بهره ای از روزی است ، ولی متاع حسن و مواهب شایسته و ارزنده تنها مخصوص انسانهای با ایمانی است که خود را با آب توبه از هر گونه گناه و آلودگی شستشو داده اند، و نعمتهای خدا را در مسیر اطاعت فرمانش بکار می گیرند نه در طریق هوا و هوسهای سرکش !. هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 24
آیه 7
آیه و ترجمه
وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ السمَوَتِ وَ الاَرْض فی سِتَّةِ أَیَّامٍ وَ کانَ عَرْشهُ عَلی الْمَاءِ لِیَبْلُوَکمْ أَیُّکُمْ أَحْسنُ عَمَلاً وَ لَئن قُلْت إِنَّکُم مَّبْعُوثُونَ مِن بَعْدِ الْمَوْتِ لَیَقُولَنَّ الَّذِینَ کفَرُوا إِنْ هَذَا إِلا سِحْرٌ مُّبِینٌ(7)
ترجمه : 7 - او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز (شش دوران) آفرید و عرش (قدرت) او بر آب قرار داشت ، (بخاطر این آفرید) تا شما را آزمایش کند تا کدامیک عملتان بهتر است و اگر بگوئی شما بعد از مرگ برانگیخته می شوید مسلما کافران می گویند این سحر آشکاری

است !.
تفسیر :هدف آفرینش
در این آیه از سه نکته اساسی بحث شده است : نخست از آفرینش جهان هستی و مخصوصا آغاز آفرینش که نشانه قدرت پروردگار و دلیل عظمت او است : او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید (و هو الذی خلق السماوات و الارض فی ستة ایام).
نیاز به توضیح ندارد که منظور از روز در اینجا روز معمولی بیست و چهار ساعته نیست زیرا آن زمان که آسمان و زمین وجود نداشت ، نه کره زمین بود و نه حرکت بیست و چهار ساعته اش بدور خود، بلکه منظور از آن - چنانکه سابقا هم گفته ایم - دوران است ، خواه این دوران کوتاه باشد و خواه بسیار طولانی و حتی به مقدار ملیاردها سال ، و چون در ذیل آیه 54 سوره اعراف شرح کافی و جامع در این زمینه داده ایم نیازی به تکرار نیست (به تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 200 به بعد مراجعه فرمائید) تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 25
و نیز همانجا یادآور شدیم که آفرینش جهان در شش دوران متوالی و پی در پی با اینکه خدا قدرت داشت تمام عالم را در یک لحظه بیافریند به خاطر آنست که این آفرینش تدریجی که هر زمان چهره تازه و رنگ نو و شکل بدیعی پیدا می کند، بهتر و بیشتر، قدرت و عظمت خدا را معرفی می نماید.
او می خواست قدرت خویش را در هزاران چهره بنماید، نه تنها در یک چهره ، در هزاران لباس حکمتش را نشان دهد، نه تنها در یک لباس ، تا شناخت ذات پاکش و همچنین شناخت قدرت و حکمتش آسانتر و روشنتر باشد، و دلائلی به تعداد ایام و سالها و قرون و اعصاری که بر عالم گذشته است ، برای معرفتش در اختیار ما باشد.
سپس اضافه می کند: و عرش او (عرش خداوند) بر آب قرار داشت (و کان عرشه علی الماء).
برای فهم تفسیر این جمله باید به مفهوم دو کلمه عرش و ماء آشنا شویم :
عرش در اصل به معنی سقف یا شیئی سقفدار است ، و به تختهای بلند همانند تختهای سلاطین گذشته نیز عرش گفته می شود و همچنین داربستهائی که درختهای مو و مانند آنرا روی آن قرار می دهند.
اما این کلمه بعدا به معنی قدرت نیز به کار رفته است ، همانگونه که واژه تخت در فارسی نیز به همین معنی استعمال می شود:
در عربی گفته می شود فلان استوی علی عرشه - او - ثل عرشه : فلانکس بر تخت نشست یا تختش فرو ریخت کنایه از اینکه به قدرت رسید و یا قدرتش نابود شد، در فارسی نیز می گوئیم فلانکس را بر تخت نشاندند و یا از تخت بپائینش کشیدند. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 26

این نکته را نیز باید توجه داشت که گاهی کلمه عرش به معنی مجموعه جهان هستی است زیرا تخت قدرت خداوند همه این جهان را فرا می گیرد و اما کلمه ماء معنی معمولی آن آب است ، اما گاهی به هر شئی مایع ماء گفته می شود مانند فلزات مایع و امثال آن .
با آنچه در تفسیر این دو کلمه گفتیم چنین استفاده می شود که در آغاز آفرینش ، جهان هستی به صورت مواد مذابی بود (یا گازهای فوق العاده فشرده که شکل مواد مذاب و مایع را داشت).
سپس در این توده آبگونه حرکات شدید و انفجارات عظیمی رخ داد، و قسمتهائی از سطح آن پی در پی به خارج پرتاب شد، این اتصال و به هم پیوستگی به انفصال و جدائی گرائید، و کواکب و سیارات و منظومه ها یکی بعد از دیگری تشکیل یافتند.
بنابراین جهان هستی و پایه تخت قدرت خدا نخست بر این ماده عظیم آبگونه قرار داشت .
این همان چیزی است که در آیه 30 سوره انبیاء نیز به آن اشاره شده است
اءولم یر الذین کفروا ان السماوات و الارض کانتا رتقا ففتقناهما و جعلنا من الماء کل شیی ء حی :
آیا آنها که خدا را انکار می کنند با چشم علم و دانش این حقیقت را ندیدند که آسمانها و زمین در آغاز به هم پیوسته بود، سپس ما آنها را از هم گشودیم و هر موجود زنده ای را از آب آفریدیم .
در نخستین خطبه نهج البلاغه نیز اشارات روشنی به همین معنی شده است .
دومین مطلبی که آیه فوق به آن اشاره می کند هدف آفرینش جهان هستی است ، همان هدفی که قسمت عمده اش به گل سرسبد این جهان یعنی انسان باز می گردد، انسانی که باید در مسیر تعلیم و تربیت قرار گیرد و راه تکامل را تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 27
بپوید و هر لحظه به خدا نزدیکتر شود، می فرماید: این آفرینش با عظمت را به این خاطر قرار داد که شما را بیازماید تا کدامین بهتر عمل می کنید (لیبلوکم ایکم احسن عملا).
لیبلوکم از ماده بلاء و ابتلاء به معنی آزمایش است ، همانگونه که سابقا هم اشاره کرده ایم آزمایشهای الهی برای کشف حال و پی بردن به وضع درونی و روحی و فکری افراد نیست بلکه به معنی پرورش دادن و تربیت نمودن است (شرح این موضوع ذیل آیه 155 سوره بقره جلد اول صفحه 384 به بعد بیان شد) جالب اینکه این آیه ارزش هر انسانی را به حسن عمل او مربوط می داند نه به کثرت و فزونی عمل او، و این نشان می دهد که اسلام در همه جا روی کیفیت عمل تکیه می کند نه روی کثرت و

کمیت عمل .
در حدیثی در همین زمینه از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده : لیس یعنی اکثر عملا و لکن اصوبکم عملا، و انما الاصابة خشیة الله ، و النیة الصادقة ، ثم قال الابقاء علی العمل حتی یخلص اشد من العمل ، و العمل الخالص ، الذی لا ترید ان یحمدک علیه احد الا الله عزوجل .
خداوند کثرت عمل را نمی خواهد بلکه درستی عمل را می خواهد، و درستی عمل به آن است که با خدا ترسی و نیت پاک تواءم باشد، سپس فرمود: نگهداری عمل از آلودگی به ریا و نیات نادرست مشکلتر از خود عمل است و عمل خالص عملی است که نخواهی هیچکس جز خدا ترا بخاطر آن ستایش کند.
سومین مطلبی که در این آیه به آن اشاره شده مساله معاد است که پیوند ناگسستنی با مساله آفرینش جهان و بیان هدف خلقت دارد، زیرا آفرینش جهان هدفش تکامل انسانها است ، و تکامل انسانها به خاطر آماده شدن برای زندگی در یک جهان وسیعتر و متکاملتر است ، لذا می گوید:
اگر به آنها بگوئی شما بعد از مرگ برانگیخته می شوید کافران از روی
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 28
تعجب می گویند: این باور کردنی نیست ، این حقیقت و واقعیت ندارد بلکه این یک سحر آشکار است (و لئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت لیقولن الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین).
کلمه هذا اشاره به گفتار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) درباره معاد است ، یعنی این ادعائی که تو درباره معاد داری سحر آشکاری می باشد، بنابراین کلمه سحر در اینجا به معنی سخن عاری از حقیقت و گفتار بی اساس و به تعبیر ساده ، حقه و کلک است ، زیرا ساحران غالبا با کار خود چیزهائی را به ناظران نشان می دهند که واقعیت و حقیقتی در آن نیست ، بنابراین کلمه سحر می تواند به معنی هر چیز عاری از حقیقت به کار رود.
اما اینکه بعضی گفته اند هذا اشاره به قرآن مجید است ، زیرا قرآن نفوذ و جاذبه سحرانگیزی در شنوندگان داشت ، صحیح به نظر نمی رسد، چرا که در آیه سخن از معاد است نه سخن از قرآن ، هر چند جاذبه فوق العاده قرآن جای انکار نیست . هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 29
آیه 8 - 11
آیه و ترجمه
وَ لَئنْ أَخَّرْنَا عَنهُمُ الْعَذَاب إِلی أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَّیَقُولُنَّ مَا یحْبِسهُ أَلا یَوْمَ یَأْتِیهِمْ لَیْس مَصرُوفاً عَنهُمْ وَ حَاقَ بهِم مَّا کانُوا بِهِ یَستهْزِءُونَ(8)
وَ لَئنْ أَذَقْنَا الانسنَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَیَئُوسٌ کفُورٌ(9)
وَ لَئنْ أَذَقْنَهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضرَّاءَ مَسْتْهُ لَیَقُولَنَّ ذَهَب السیِّئَات عَنی إِنَّهُ لَفَرِحٌ

فَخُورٌ(10)
إِلا الَّذِينَ صبرُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ أُولَئک لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كبِيرٌ(11)
ترجمه : 8 - و اگر مجازات را تا زمان محدود از آنها به تاخیر اندازیم (از روی استهزا) می گویند چه چیز مانع آن شده ؟! آگاه باشید آن روز که به سراغشان می آید هیچ چیز مانع آن نخواهد بود و آنچه را مسخره می کردند دامنشان را می گیرد!
9 - و اگر به انسان نعمتی بچشانیم سپس از او بگیریم بسیار نومید و ناسپاس خواهد بود.
10 - و اگر نعمتهائی پس از شدت و ناراحتی به او برسانیم می گوید مشکلات از من بر طرف شد و دیگر باز نخواهد گشت و غرق شادی و غفلت و فخر فروشی می شود.
11 - مگر آنها که (در سایه ایمان راستین) صبر و استقامت ورزیدند و عمل صالح انجام دادند، که برای آنها آمرزش و اجر بزرگی است .
تفسیر :مؤ منان پر ظرفیت و افراد بی ایمان کم ظرفیتند
در این آیات - به تناسب بحثی که درباره افراد بی ایمان گذشت - گوشه هائی از حالات روانی و نقاط ضعف اخلاقی این گونه افراد تشریح شده ، همان نقاط ضعفی که انسان را به راههای تاریک و فساد می کشاند.
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 30
نخستین صفتی که برای آنها ذکر می کند، شوخی کردن با حقایق و مسخره نمودن مسائل سرنوشت ساز است ، آنها بر اثر جهل و نادانی و غرور هنگامی که تهدید رجال آسمانی را در زمینه مجازات و کیفر بدکاران می شنوند، و چند صباحی بر آنها می گذرد و خداوند به لطفش عذاب و مجازات را تاخیر می اندازد با بیشرمی مخصوصی می گویند چه چیز این عذاب الهی را به تاخیر انداخت ؟ چه شد این مجازات ، کجا رفت این کیفر؟ (و لئن اخرنا عنهم العذاب الی امة معدودة لیقولن ما یحبسه).
امت از ماده ام (بر وزن قم) به معنی مادر است ، و در اصل به معنی انضمام اشیاء به یکدیگر می باشد و به همین جهت به هر گروهی که در هدف ، یا در زمان و مکان واحدی جمعند امت گفته می شود، ولی این کلمه به معنی وقت و زمان نیز آمده است ، چرا که اجزای زمان بهم پیوسته اند و یا به خاطر اینکه هر جماعت و گروهی در عصر و زمانی زندگی می کنند، در سوره یوسف آیه 45 می خوانیم و ادکر بعد امة
زندانی آزاد شده بعد از مدتی به یاد یوسف افتاد
در آیه مورد بحث نیز امت به همین معنی آمده است ، و لذا با کلمه معدودة توصیف شده است ، یعنی اگر مدت کوتاهی مجازات را از آنها تاخیر بیندازیم می گویند: چه چیز مانع آن شده است ؟
بهر حال این شیوه همه جاهلان مغرور و بی خبر است ، که هر چه با

تمایلات آنها سازگار نباشد، در نظرشان مسخره است ، لذا تهدیدهای تکان دهنده و بیدار کننده مردان حق را، به شوخی می گیرند و همیشه با آتش بازی می کنند.
اما قرآن با صراحت به آنها پاسخ می گوید: آگاه باشید آن روز که مجازات الهی فرا رسید هیچ چیز جلو آن را نخواهد گرفت (الا یوم یاتیهم لیس مصروفا عنهم).
و آنچه را مسخره می کردند بر آنان نازل می شود و آنها را در هم می کوبد (و حاق بهم ما کانوا به یستهزئون). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 31
درست است که در آن موقع ناله و فریادشان به آسمان بلند می شود، و از گفته های شرم آور خود، پشیمان میگردند، اما نه آن ناله به جائی می رسد و نه این پشیمانی سودی خواهد داشت .
دیگر از نقطه های ضعف آنان ، کم ظرفیتی در برابر مشکلات و ناراحتیها و قطع برکات الهی است چنانکه در آیه بعد می گوید: ((و هر گاه نعمت و رحمتی به انسان بچشانیم و سپس آن را از او بر گیریم او مایوس و نومید می شود و به کفران و ناسپاسی بر می خیزد)) (و لئن اذقنا الانسان منا رحمة ثم نزعناها منه انه لیؤ س کفور).
گرچه در این آیه سخن از انسان به طور کلی به میان آمده ولی همانگونه که سابقا هم به آن اشاره کردیم ، کلمه ((انسان)) در این گونه آیات اشاره به انسانهای تربیت نایافته و خودرو و بی ارزش است بنابراین با بحثی که در آیه قبل درباره افراد بی ایمان گذشت ، تطبیق می کند.
سومین نقطه ضعف آنها این است که به هنگامی که در ناز و نعمت فرو می روند، چنان خود باختگی و غرور و تکبر بر آنها چیره می شود که همه چیز را فراموش می کنند، چنانکه قرآن می گوید: و اگر نعمتهائی بعد از ناراحتیها به این انسان برسد چنان از خود مغرور می شود که می گوید دیگر همه مشکلات و ناراحتیهای من برطرف شد و هرگز باز نخواهد گشت ، و به همین جهت شادی و سرور بی حساب و فخر فروشی و غرور بیجا سر تا پای او را فرا می گیرد آنچنان که از شکر نعمتهای پروردگار غافل می گردد(و لئن اذقناه نعماء بعد ضراء مسته لیقولن ذهب السیئات عنی انه لفرح فخور).
احتمال دیگری در تفسیر این آیه در جمله ((ذهب السیئات عنی)) نیز هست و آن اینکه هنگامی که این گونه اشخاص گرفتار شدائدی می شوند و سپس به تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 32
لطف پروردگار شدائد جای خود را به نعمتها می دهد، آنها می گویند شدائد گذشته کفاره گناهان ما بود، و تمام معاصی ما با آن شسته شد ما دیگر پاک و پاکیزه شدیم !، و از مقربان درگاه خدا و به همین دلیل نیازی به توبه و بازگشت به درگاه او نداریم :

سپس اضافه می کند ((تنها افراد با ایمان که صبر را در برابر شدائد و حوادث سخت زندگی پیشه کرده اند و در همه حال از اعمال صالح فروگذار نمی کنند، از تنگ نظریها و ناسپاسیها و غرور، و تکبر بر کنارند)) (الا الذین صبروا و عملوا الصالحات).
آنها نه به هنگام وفور نعمت ، مغرور می شوند و خدا را فراموش می کنند، و نه به هنگام شدت و مصیبت مایوس می گردند و کفران می کنند، بلکه روح بزرگ و فکر بلندشان ((نعمت)) و ((بلا)) را هر دو در خود هضم کرده و در هر حال از یاد خدا و وظائفشان غافل نمی گردند.
و به همین دلیل ((برای این افراد آمرزش و پاداش بزرگی خواهد بود)) (اولئک لهم مغفرة و اجر کبیر).
نکته ها :
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
امت معدوده و یاران مهدی (علیه السلام)
1 - در روایات متعددی که از طرق اهلبیت (علیهمالسلام) به ما رسیده ، امت معدوده به معنی نفرات کم ، و اشاره به یاران مهدی (علیه السلام) گرفته شده است ، به این ترتیب معنی آیه نخستین چنین می شود: اگر ما مجازات این ستمگران و بدکاران را به قیام مهدی و یارانش واگذار کنیم آنها می گویند چه چیز جلو عذاب خدا را گرفته است ؟ تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 33
ولی البته همانگونه که گفتیم معنی ظاهر آیه این است که امة معدودة به معنی زمان معدود و معین است و اتفاقا در روایتی که از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در تفسیر آیه نقل شده امت معدوده همین گونه تفسیر گردیده ، بنابراین روایات مزبور ممکن است اشاره به معنی دوم آیه و به اصطلاح ((بطن)) آیه بوده باشد که البته در این صورت بیان یک قانون کلی در مورد ستمگران است ، نه یک مساله مربوط به مشرکان و مجرمان زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و می دانیم که قرآن آیاتش معانی مختلفی دارد، معنی نخستین و ظاهر آن ممکن است یک مساله خاص یا گروه معینی باشد، اما معنی دوم آن یک معنی عام و مجرد از زمان و گروه معین .
چهار پدیده کوتاه فکری
2 - در آیات فوق سه حالت مختلف از حالات روحی مشرکان و گنهکاران ترسیم شده که در ضمن آن چهار وصف برای آنان آمده است :
نخست اینکه آنها در برابر قطع نعمتها یؤ وس یعنی بسیار ناامید، و دیگر اینکه کفور یعنی بسیار ناسپاسند.
و به عکس هنگامی که غرق نعمت می شوند، یا حتی مختصر نعمتی به آنها می رسد از خوشحالی دست و پای خود را گم کرده ، یعنی چنان ذوق زده

و غرق لذت و نشاط می گردند که از همه چیز غافل می شوند، و این سرمستی از باده لذت و غرور آنها را به فساد و تجاوز از حدود الهی می کشاند.
دیگر اینکه فخور یعنی در موقع نعمت بسیار متکبر و خود برتربین و فخر فروش می شوند.
به هر حال این صفات چهارگانه همه پدیده هائی هستند از کوتاهی فکر و کمی ظرفیت و اینها اختصاص به گروه معینی از افراد بی ایمان و آلوده ندارد، تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 34
بلکه یک سلسله اوصاف عمومی برای همه آنها است .
ولی مردم باایمان که روحی بزرگ ، و فکری بلند، و سینه ای گشاده ، و ظرفیتی وافر دارند، نه دگرگونیهای روزگار آنها را تکان می دهد، نه سلب نعمتها آنانرا به ناسپاسی و نومیدی می کشاند، و نه روی آوردن نعمتها آنها را در غرور و غفلت فرو می برد.
لذا در آخرین آیه که از این به عنوان یک استثنا یاد می کند بجای کلمه ایمان صبر و استقامت را بکار می برد (دقت کنید)
میزان کم ظرفیتی
3 - نکته دیگری که باید به آن توجه کرد این است که در هر دو مورد (هم مورد سلب نعمت پس از اعطای آن ، و هم مورد اعطای نعمت پس از سلب آن) تعبیر به ((اذقنا)) که از ماده اذاقه بمعنی چشانیدن است شده ، اشاره به اینکه آنها بقدری کم ظرفیتند که حتی اگر مختصر نعمتی به آنها داده شود و سپس آن را از آنها بگیریم داد و فریاد و ناسپاسیشان بلند می شود و نیز اگر بعد از ناراحتیها مختصر نعمتی به آنها برسد چنان ذوق زده می شوند که سر از پا نمی شناسند:!
نعمتها همه موهبت است
4 - جالب اینکه در آیه اول نعمت را با کلمه ((رحمت)) بیان کرده ، و در آیه دوم با همان کلمه نعمت و این ممکن است اشاره به آن باشد که نعمتهای الهی همه از طریق تفضل و رحمت خدا به انسان می رسد، نه از طریق استحقاق ، و اگر بنا بود نعمتها جنبه استحقاقی پیدا کند گروه کمی مشمول آن می شدند، تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 35
یا هیچکس مشمول آن نمی شد.
اعمال نیک دو اثر دارد
5 - در آخرین آیه به افراد با ایمان و با استقامت که دارای عمل صالحند هم وعده ((مغفرت)) و آمرزش از گناه داده شده و هم وعده ((اجر کبیر))، اشاره به اینکه اعمال نیک دو اثر دارد، یکی شستشوی گناهان و دیگری جلب پاداشهای بزرگ . هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 36

آیه 12-14
آیه و ترجمه
فَلَعَلَّکَ تَارِکٌ بَعْضَ مَا یُوحَی إِلَیْکَ وَ ضَائِقٌ بِهِ صَدْرُکَ أَن یَقُولُوا لَوْ لا أُنزِلَ عَلَیْهِ کَنزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَکٌ إِنَّمَا أَنت نَذِیرٌ وَ اللَّهُ عَلی کلِّ شیْءٍ وَکیلٌ(12)
أَمْ یَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشرِ سوَرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرَیَتٍ وَ ادْعُوا مَنِ استَطعْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ إِن کُنتُمْ صدِقِینَ(13)
فَإِلَّمْ یَستَجِیبُوا لَکُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَ أَن لا إِلَهَ إِلا هُوَ فَهَلْ أَنتُم مُّسلِمُونَ(14)
ترجمه : 12 - شاید ابلاغ بعض آیاتی را که به تو وحی می شود به تاخیر می اندازی و سینه ات از این جهت تنگ (و ناراحت) می شود که می گویند چرا گنجی بر او نازل نشده و یا چرا فرشتهای همراه او نیامده است ؟ (ابلاغ کن و نگران و ناراحت مباش چرا که) تو فقط بیم دهنده (و بیانگر اعلام خطرهای الهی) هستی و خداوند نگاهبان و ناظر بر همه چیز است (و به حساب آنان می رسد).
13 - بلکه آنها می گویند این (قرآن) را بدروغ (به خدا) نسبت می دهد، بگو اگر راست می گوئید شما هم ده سوره همانند این سوره های دروغین بیاورید و تمام کسانی را که میتوانید غیر از خدا (برای این کار) دعوت کنید.
14 - و اگر آنها دعوت شما را نپذیرفتند بدانید با علم الهی نازل شده و هیچ معبودی جز او نیست آیا با اینحال تسلیم می شوید؟
شان نزول :برای آیات فوق دو شان نزول نقل شده که ممکن است هر دو صحیح باشد: تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 37
نخست اینکه گروهی از رؤ سای کفار مکه نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمدند و گفتند: اگر راست میگوئی که پیامبر خدا هستی کوههای مکه را برای ما طلا کن : و یا فرشتگانی را بیاور که نبوت تو را تصدیق کنند: آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت .
شان نزول دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده و آن اینکه پیامبر به علی (علیه السلام) فرمود من از خدا خواسته ام که میان من و تو برادری بر قرار سازد و این درخواست قبول شد و نیز خواسته ام که تو را وصی من کند این درخواست نیز اجابت گردید، هنگامی که این سخن به گوش بعضی از مخالفان رسید (از روی عداوت و دشمنی) گفتند به خدا سوگند یک من خرما در یک مشک خشکیده از آنچه محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از خدای خود خواسته بهتر است (اگر راست می گوید) چرا از خدا نخواست فرشتهای برای یاری او بر دشمنان بفرستد و یا گنجی که او را از فقر نجات دهد - آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ داد.
تفسیر :قرآن معجزه جاویدان
از این آیات چنین بر می آید که گاهی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)

بخاطر شدت مخالفت و لجاجت دشمنان ابلاغ بعضی از آیات را به آخرین فرصت موکول می کرده است ، لذا خداوند در نخستین آیه مورد بحث پیامبرش را با این بیان ، از این کار نهی می کند: ((گویا ابلاغ بعضی از آیاتیکه بر تو وحی می شود ترک می کنی و سینه تو از آن نظر تنگ و ناراحت می شود)) (فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک و ضائق به صدرک).
از این ناراحت می شوی که مبادا آنها معجزات اقتراحی از تو بخواهند و ((بگویند چرا گنجی بر او نازل نشده ؟ و یا چرا فرشتهای همراه او نیامده))؟
(ان یقولوا لو لا انزل علیه کنز او جاء معه ملک). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 38
البته همانگونه که از آیات دیگر قرآن مانند سوره اسراء آیه 90 تا 93 بر می آید آنها با این تقاضاهای خود درخواست معجزه برای پذیرش حق و پی بردن به صدق دعوت او نمی کردند، بلکه هدفشان بهانه جوئی و لجاجت و عناد بوده است .
لذا بلافاصله اضافه می کند ((تو تنها بیم دهنده و انذار کننده ای)) (انما انت نذیر).
یعنی خواه آنها بپذیرند، یا نپذیرند و مسخره کنند و لجاجت بخرج دهند.
و در پایان آیه می گوید: ((خداوند حافظ و نگاهبان و ناظر بر هر چیز است)) (و الله علی کل شی وکیل).
یعنی از ایمان و کفر آنها پروا مکن و این به تو مربوط نیست وظیفه تو ابلاغ است خداوند خودش می داند با آنها چگونه رفتار کند و او است که حساب کار آنان را دارد.
از آنجا که این بهانه جوئیها و ایرادتراشیها بخاطر آن بود که آنها اصولا وحی الهی را منکر بودند و می گفتند این آیات از طرف خدا نیست ، اینها جمله هائی است که ((محمد)) به دروغ بر خدا بسته ، لذا آیه بعد به پاسخ این سخن با صراحت هر چه بیشتر پرداخته ، می گوید ((آنها میگویند او (پیامبر) آنها را به خدا افترا بسته)) (ام یقولون افتراه).
((به آنها بگو اگر راست می گوئید که اینها ساخته و پرداخته مغز بشر است شما هم ده سوره همانند این سوره های دروغین بیاورید و از هر کس می توانید - جز خدا - برای این کار دعوت کنید)) (قل فاتوا بعشر سور مفتریات و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین).
((اما اگر آنها دعوت شما مسلمانان را اجابت نکردند و حاضر نشدند لا اقل
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 39
ده سوره همانند این سورهها بیاورند بدانید که این ضعف و ناتوانی نشانه آن است که این آیات از علم الهی سرچشمه گرفته)) و الا اگر ساخته فکر بشر بود، آنها هم بشرند (فان لم یستجیبوا لکم فاعلموا انما انزل بعلم الله

).
و نیز بدانید که معبودی جز خدا نیست و نزول این آیات معجز نشان دلیل بر این حقیقت است (و ان لا اله الا هو).
((آیا با این حال در برابر فرمان الهی شما ای مخالفان تسلیم می شوید))؟ (فهل انتم مسلمون).
آیا با اینکه از شما دعوت به مبارزه کردیم و عجز و ناتوانیتان در برابر این دعوت ثابت شد جای تردید می ماند که این آیات از طرف خدا است ، با این معجزه روشن باز هم راه انکار را می پوئید یا تسلیم خواهید شد؟
نکته ها :
در اینجا به چند نکته مهم باید توجه کرد:
1 - همانطور که می دانیم ((لعل)) معمولا برای اظهار امیدواری به انجام چیزی ذکر می شود، ولی در اینجا به ((معنی)) نهی آمده است ، درست مثل اینکه پدری می خواهد فرزند خود را از انجام چیزی نهی کند می گوید شاید تو با فلان کس رفاقت می کنی که در کارهای خود زیاد جدی نیستی ، یعنی با او رفاقت مکن زیرا رفاقت با او تو را سست می کند.
بنابراین ((لعل)) در اینگونه موارد هر چند در همان معنی ((شاید))به کار رفته است ، ولی مفهوم التزامی آن نهی از انجام کاری است .
در آیات مورد بحث نیز خداوند به پیامبرش تاکید می کند که ابلاغ آیات الهی را به خاطر وحشت از تکذیب مخالفان و یا تقاضای معجزات ((اقتراحی)) به تاخیر نیندازد. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 40
2 - در اینجا سؤ الی پیش می آید که : چگونه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ممکن است ابلاغ آیات الهی را تاخیر اندازد، و یا اصولا از ابلاغ آنها خودداری کند؟ با اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) معصوم است و هیچگونه گناه و خطائی از او سر نمی زند.
پاسخ این است که هر گاه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مامور به ابلاغ فوری حکمی باشد مسلما بدون واهمه آن را ابلاغ خواهد کردولی گاه می شود که وقت ابلاغ وسیع است ، و پیامبر روی ملاحظاتی آنهم نه ملاحظاتی که به شخص خودش باز گردد، بلکه ملاحظاتی که جنبه عمومی و دفاع از مکتب دارد، ابلاغ آن را به عقب می اندازد و این مسلما گناه نیست ، همانگونه که نظیر آن را در سوره ((مائده)) آیه 67 خواندیم که خداوند به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تاکید می کند که آیات الهی را ابلاغ نماید و از تهدیدهای مردم نهراسد، و خدا او را حفظ خواهد کرد (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس).
در واقع با اینکه تاخیر ابلاغ در اینجا ممنوع نبود، ولی سرعت در آن که توام با نشان دادن قاطعیت بوده اولی محسوب میشده است ، خداوند به این

طریق می خواهد پیامبرش را از نظر روانی تقویت کند و قاطعیت او را در مقابل مخالفان بیشتر سازد که از جار و جنجال و در خواستهای بی اساس و بهانه جوئیهای مسخره آنان وحشتی به خود راه ندهد.
3 - درباره معنی ((ام)) در آغاز آیه دوم (ام یقولون افتراه ...) مفسران دو احتمال داده اند یکی اینکه به معنی ((او)) (یا) بوده باشد و دیگر اینکه به معنی ((بل)) (بلکه) است .
در صورت اول معنی آیه چنین می شود که : شاید تو آیات ما را از ترس بهانه جوئیهای مخالفان بر آنها تلاوت نکردی ، یا اینکه آیات را خواندی ولی آنها تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 41
- آن را افترا و دروغ بر خدا قلمداد کردند.
و در صورت دوم معنی چنین خواهد بود: ابلاغ آیات الهی را به خاطر بهانه - جوئیهای آنها به تاخیر نینداز، سپس اضافه می کند: اینها اساسا منکر وحی و نبوتند، و می گویند پیامبر به خدا دروغ بسته است .
در حقیقت خداوند با این بیان به پیامبرش خبر میدهد که درخواستهای آنها در زمینه معجزات اقتراحی نه به خاطر حقیقت طلبی است بلکه به خاطر آن است که آنها اصولا منکر نبوتند و اینها همه بهانه است .
به هر حال دقت در مفهوم آیات فوق ، و مخصوصا دقت روی کلمات آن ، از نظر ادبی نشان می دهد که معنی دوم به مفاد آیات نزدیکتر است (دقت کنید).
4 - شک نیست که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باید در مقابل حق طلبان معجزاتی به عنوان سند حقانیت خود ارائه کند و هیچ پیامبری نمی تواند تنها روی ادعا تکیه نماید ولی بدون شک مخالفانی که در آیات فوق سخنی از آنان به میان آمده در جستجوی حقیقت نبودند، و معجزاتی را که مطالبه می کردند معجزات اقتراحی بود (منظور از معجزات اقتراحی این است که هر کس به میل و هوس خود پیشنهاد معجزهای بکند و به هیچ معجزه دیگری قناعت نکند) مسلما چنین افرادی بهانه جو هستند نه حقیقت خواه .
آیا حتما لازم است پیامبر دارای گنجهای عظیمی باشد آنچنان که مشرکان مکه پیشنهاد می کردند؟ و یا حتما باید فرشتهای همراه او به تبلیغ رسالت پردازد؟
از این گذشته آیا خود قرآن از هر معجزهای برتر و بالاتر نبود؟ اگر واقعا آنها در صدد بهانه جوئی نبودند چرا به همین گفتار قرآن گوش فرا نمی دادند که می گوید: ((اگر معتقدید این آیات را پیامبر از پیش خود گفته بروید و همانند آن را بیاورید و از تمام مردم جهان کمک بگیرید)). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 42
5 - آیات فوق بار دیگر اعجاز قرآن را تاءکید می کند و می گوید: این یک

سخن عادی نیست ، تراوش مغز بشر نمی باشد بلکه وحی آسمانی است که از علم و قدرت بی پایان خداوند سرچشمه گرفته ، و به همین جهت تحدی می کند و تمام جهانیان را به مبارزه می طلبد و با توجه به اینکه معاصران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و حتی اقوام که تا به امروز روی کار آمدند از انجام چنین چیزی عاجز ماندند و تن به آنهمه مشکلات دادند اما اقدامی در راه معارضه با آیات قرآن انجام ندادند روشن می شود که چنین کاری اصولا از بشر ساخته نبوده و نیست ، آیا معجزه چیزی غیر از این است

این ندای قرآن هنوز در گوش ماست ، و این معجزه جاویدان همچنان جهانیان را بسوی خود می خواند و تمام محافل علمی دنیا را تحدی می کند نه تنها از نظر فصاحت و بلاغت یعنی شیرینی و جذابیت عبارات ، و رسائی مفاهیم ، بلکه از جهت محتوا، علومی که آن زمان از نظر انسانها پنهان بود، قوانین و مقرراتی که ضامن سعادت و نجات بشریت است ، بیاناتی خالی از هر گونه تناقض و پراکنده گوئی ، تواریخی خالی از هر گونه خرافات و گزافگوئی و مانند اینها (در تفسیر آیات 23 و 24 سوره بقره پیرامون اعجاز قرآن مشروحا بحث کردیم جلد اول تفسیر نمونه صفحه 83 به بعد).

همه قرآن یا ده سوره یا یک سوره ؟

6 - همانگونه که میدانیم قرآن مجید در یکجا مخالفان را دعوت به آوردن مثل قرآن کرده است (سوره اسراء - 88) و در جای دیگر به آوردن ده سوره همانند قرآن (مانند آیات مورد بحث) و در مورد دیگر به آوردن یک سوره مثل سورههای قرآن (بقره - 23). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 50

به همین دلیل در میان گروهی از مفسران بحث شده که این تفاوت در تحدی و دعوت به مبارزه برای چیست ؟ چرا یکجا همه قرآن و جای دیگر 10 سوره و جای دیگر یک سوره ؟

در پاسخ این سؤ ال طرق مختلفی پیموده اند:

الف - بعضی معتقدند این تفاوت از قبیل تنزل از مرحله بالاتر به مرحله پائینتر است درست مثل اینکه کسی به دیگری می گوید: اگر تو هم مثل من در فن نویسندگی و شعر مهارت داری کتاب و دیوانی همچون کتاب و دیوان من بنویس بعد تنزل می کند و می گوید یک فصل مانند آن را و یا حتی یک صفحه مثل آن ارائه بده :

ولی این پاسخ در صورتی صحیح است که سوره های ((اسراء)) و ((هود)) و ((یونس)) و بقره به همین ترتیب نازل شده باشد، البته آن با ترتیبی که در کتاب ((تاریخ القرآن)) از ((فهرست ابن ندیم)) نقل شده سازگار است : چرا که او می گوید: سوره اسراء سوره 48 و هود 49 و یونس 51 و بقره نودمین سوره است که بر پیامبر نازل شده .

اما متاسفانه این سخن با ترتیب معروفی که برای سوره های فوق در تفاسیر اسلامی آمده است سازگار نمی باشد.
ب - بعضی گفته اند گرچه ترتیب نزول سوره های فوق منطبق بر تنزل از مرحله بالا به مرحله پائین نیست ، ولی می دانیم که همه آیات یک سوره با هم نازل نمی شده چه بسا آیاتی که مدتی بعد نازل می شد به دستور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به خاطر تناسبهائی که داشت در سوره قبل قرار داده می شد. در محل کلام ما نیز ممکن است چنین باشد ، و از این رو تاریخ سوره های فوق منافاتی با تنزل از مرحله بالاتر به پائین تر ندارد.
ج - احتمال دیگری که برای حل این مشکل وجود دارد این است که اصولا

واژه قرآن واژهای است که به تمام و ((بعض)) قرآن هر دو اطلاق می شود، مثلا در آیه اول سوره جن می خوانیم ((انا سمعنا قرآنا عجبا)): ((ما قرآن عجیبی شنیدیم)) پیدا است که آنها قسمتی از قرآن را شنیده بودند.
اصولا ((قرآن)) از ماده قرائت است ، و می دانیم قرائت و تلاوت ، هم بر کل قرآن صادق است و هم بر جزء آن ، بنابراین تحدی بمثل قرآن مفهومش تمام قرآن نیست و با ده سوره و حتی یک سوره نیز سازگار می باشد.
از سوی دیگر ((سوره)) نیز در اصل به معنی مجموعه و محدوده است ، و بر مجموعهای از آیات نیز تطبیق می کند هر چند یک سوره کامل به اصطلاح معمولی نبوده باشد.
و به تعبیر دیگر سوره در دو معنی استعمال می شود یکی به معنی مجموع آیاتی که هدف معینی را تعقیب می کند و دیگر یک سوره کامل که با بسم الله شروع و پیش از بسم الله سوره بعد پایان می پذیرد.
شاهد این سخن آیه 86 سوره توبه است آنجا که می فرماید: ((و اذا انزلت سورة أ ن آمنوا بالله و جاهدوا مع رسوله ...)) (هنگامی که سورهای نازل می شود که ایمان به خدا بیاورید و با پیامبرش جهاد کنید ...) روشن است که منظور از سوره در اینجا همان آیاتی است که هدف فوق (یعنی ایمان به خدا و جهاد) را تعقیب می کند هر چند قسمتی از یک سوره کامل باشد.
((راغب)) نیز در کتاب مفردات در تفسیر آیه اول سوره نور ((سورة انزلناها...)) می گوید: ((ای جملة من الاحکام و الحکم ...)) همانگونه که ملاحظه می کنیم سوره را به معنی مجموعهای از احکام تفسیر کرده است .
بنابراین فرق چندانی میان ((قرآن)) و ((سوره)) و ((ده سوره)) از نظر مفهوم لغت باقی نمی ماند یعنی همه اینها به مجموعه ای از آیات قرآن

اطلاق می گردد نتیجه اینکه تحدی قرآن به یک کلمه و یک جمله نیست که کسی ادعا کند من تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 45
می توانم مثل آیه ((والضحی)) و ((آیه مدهامتان)) و یا جمله های سادهای از قرآن را بیاورم ، بلکه تحدی در همه جا به مجموعه ای از آیات است که هدف مهمی را تعقیب می کند.(دقت کنید).
7 - در اینکه مخاطب در جمله ((ان لم یستجیبوا لکم)) کیست در میان مفسران گفتگو است بعضی گفتهاند مخاطب مسلمانانند، یعنی اگر منکران ، دعوت شما را اجابت نکردند و همانند ده سوره از قرآن را نیاوردند بدانید که این قرآن از طرف خدا است و این خود دلیل اعجاز قرآن است .
بعضی دیگر گفته اند مخاطب منکران هستند یعنی ای منکران : اگر سایر انسانها و هر چه غیر از خدا است دعوت شما را برای کمک کردن به آوردن مثل قرآن اجابت نکردند و عاجز و ناتوان ماندند بدانید که این قرآن از طرف خدا است :
البته از نظر نتیجه تفاوت چندانی میان دو تفسیر نیست ولی احتمال اول نزدیکتر به نظر می رسد. هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 46
آیه 15-16
آیه و ترجمه
مَن کانَ یُرِیدُ الْحَیَوةَ الدُّنْیَا وَ زِینَتَهَا نُوَف إِلَیهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِیهَا وَ هُمْ فِیهَا لا یُبْخَسونَ(15)
أُولَئک الَّذِینَ لَیْس لهُمْ فی الاَخِرَةِ إِلا النَّارُ وَ حَبِط مَا صنَعُوا فِیهَا وَ بَطِلٌ مَّا کانُوا یَعْمَلُونَ(16)
ترجمه : 15 - کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را طالب باشند اعمالشان را در این جهان بی کم و کاست به آنها می دهیم :
16 - (ولی) آنها در آخرت جز آتش (سهمی) نخواهند داشت و آنچه را در دنیا (برای نیل به مقاصد مادی و برای غیر خدا) انجام دادند بر باد می رود و اعمالشان باطل می شود.
تفسیر :آیات گذشته با ذکر ((دلائل اعجاز قرآن)) حجت را بر مشرکان و منکران تمام کرد و از آنجا که پس از وضوح حق باز گروهی ، تنها به خاطر حفظ منافع مادی خویش ، از تسلیم خودداری می کنند در آیات مورد بحث اشاره به سرنوشت اینگونه افراد دنیا پرست کرده ، می گوید: ((کسی که تنها هدفش زندگی دنیا و زرق و برق و زینت آن باشد در همین جهان نتیجه اعمال خویش را در می یابد بی آنکه چیزی از آن کم و کاست شود)) (من کان یرید الحیاة الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم فیها و هم فیها لا یبخسون).
((بخس)) در لغت بمعنی نقصان حق است ، و جمله ((هم فیها لا یبخسون

)) اشاره به این است که آنها نتیجه اعمالشان را بدون کمترین نقصانی خواهند گرفت .
این آیه بیان یک سنت همیشگی الهی است که اعمال مثبت و مؤ ثر نتایج ، آن از میان نمی رود، با این تفاوت که اگر هدف اصلی رسیدن به زندگی مادی این جهان باشد ثمره آن چیزی جز آن نخواهد بود، و اما اگر هدف خدا و جلب رضای او باشد هم در این جهان تاثیر خواهد بخشید و هم نتایج پر

دیگر خواهد داشت .
در واقع قسم اول از این اعمال به بنای بی دوام و کوتاه عمری می ماند که تنها برای یک مدت موقت ساخته و از آن استفاده می شود، ولی بعد از آن ویران می گردد، اما قسم دوم به بناهای محکم و شالوده داری شبیه است که قرنهای متوالی برقرار می ماند و قابل استفاده است .
نمونه این موضوع را امروز در اطراف خود به روشنی می یابیم ، جهان غرب با تلاش پیگیر و منظم خود اسرار بسیاری از علوم و دانشها را شکافته ، و بر نیروهای مختلف طبیعت مسلط گشته و با سعی و کوشش مداوم و استقامت در مقابل مشکلات و اتحاد و همبستگی ، مواهب فراوانی فراهم نموده است .
بنابراین گفتگو ندارد که آنها نتایج اعمال و تلاشهای خود را خواهند گرفت و به پیروزیهای درخشانی نایل خواهند شد، اما از آنجا که هدفشان تنها زندگی است ، اثر طبیعی این اعمال چیزی جز فراهم شدن امکانات مادی آنان نخواهد بود.
حتی کارهای انسانی و مردمی آنها مانند: تاسیس بیمارستانهادرمانگاهها مراکز فرهنگی کمک به بعضی از ملتهای فقیر و امثال آن اگر دامی برای استعمار و استثمار آنان نباشد، چون بهر حال هدف مادی و حفظ منافع مادی دارد تنها اثر مادی خواهد داشت .
همچنین کسانیکه اعمال ریا کارانه انجام میدهند اعمالی که جنبه های انسانی و عبادی دارد.
لذا در آیه بعد صریحا می گوید: ((این گونه افراد در سرای دیگر بهرهای جز آتش ندارند:)) (اولئک الذین لیس لهم فی الاخرة الا النار).
((و تمام آنچه را در این جهان انجام داده اند در جهان دیگر محو و نابود می شود و هیچ پاداشی در برابر آن دریافت نخواهند کرد)) (و حبط ما صنعوا فیها). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 48
و تمام اعمالی را که برای غیر خدا انجام داده اند باطل و نابود می گردد (و باطل ما کانوا یعملون).
((حبط)) (بر وزن وقت) در اصل به این معنی است که حیوان از علفهای نامناسب زیاد بخورد تا شکم او باد کند و دستگاه گوارش او بیمار و ضایع

شود، این حیوان بر اثر این حالت ظاهرا چاق و چله بنظر می رسد ولی در باطن مریض و بیمار است .
این تعبیر جالب و رسائی است درباره اعمالی که ظاهرا مفید و انسانی است ولی در باطن با نیتی آلوده و پست انجام یافته است .
نکته ها :
در اینجا باید بچند نکته توجه کرد.
1 - ممکن است در ابتداء چنین بنظر رسد که دو آیه فوق با هم یکنوع تعارض دارند، برای اینکه آیه اول می گوید: ((اشخاصی که تنها هدفشان زندگی دنیاست نتیجه همه اعمالشان را بی کم و کاست به آنها میدهیم اما آیه دوم میگوید اعمال آنها حبط و بی خاصیت و باطل می گردد))!
اما با توجه به اینکه یکی از این دو آیه اشاره به محیط زندگی دنیا و دیگری به سرای آخرت است پاسخ این ایراد روشن می شود آنها نتایج اعمال خویش را در دنیا بطور کامل می گیرند، ولی چه سود که این اعمال ، هر چند از مهمترین کارها باشد برای آخرت آنها بی اثر است ، چرا که هدفشان پاک و نیتشان خالص نبوده ، آنها هدفی جز وصول به یک سلسله منافع مادی نداشتند که به آن رسیدند.
2 - ذکر کلمه ((زینت)) بعد از حیوة دنیا برای اینست که دنیاپرستی و زرق و برق دنیا را محکوم کند، نه بهره گیری معتدل و حساب شده از تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 49
مواهب این جهان .
کلمه ((زینت)) که در اینجا بطور سر بسته بیان شده در آیات دیگر به زنان زیبا، گنجها و ثروتهای عظیم ، مرکبهای گرانبها و پر زرق و برق زمینهای زراعتی و دامهای فراوان تفسیر شده است (زین للناس حب الشهوات من النساء و البنین و القناطیر المقنطرة من الذهب و الفضة و الخیل المسومة و الانعام و الحرث (آل عمران 14).
3 - ذکر کلمه ((باطل)) بعد از ((حبط)) ممکن است اشاره به این باشد که اعمال آنها ظاهری دارد بدون محتوا و بهمین دلیل نتیجه آن بر باد می رود، سپس اضافه می کند، اعمالشان اصولا از آغاز باطل و بی خاصیت است ، منتهی چون حقایق بسیاری از اشیاء در این جهان شناخته نمی شود و در سرای دیگر که محل کشف اسرار است ، حقیقت خود را نشان میدهد، معلوم می شود که اینگونه اعمال از آغاز چیزی نبوده است .
4 - در تفسیر آیات فوق در کتاب در ((المنثور)) حدیثی نقل شده که مفاد آیه را بخوبی روشن می سازد قال رسول الله صلی الله علیه و آله : اذا کان یوم القیامة صارت امتی ثلاث فرق : فرقة یعبدون الله خالصا و فرقة یعبدون الله ریاء و فرقة یعبدون الله یعیون به دنیا.
فیقول للذی کان یعبد الله للدنیا: بعزتی و جلالی ما اردت بعبادتی ؟ فیقول

الدنیا، فیقول لاجرم لا ینفعک ما جمعت و لا ترجع الیه انطلقوا به الی النار.
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 50
و یقول للذی یعبد الله ریاء: بعزتی و جلالی ما اردت بعبادتی ؟ قال الریاء، فیقول انما کانت عبادتک التی کنت ترائی بها لا یصعد الی منها شی ء و لا ینفعک الیوم ، انطلقوا به الی النار.
و یقول للذی کان یعبد الله خالصا: بعزتی و جلالی ما اردت بعبادتی ؟ فیقول بعزتک و جلالک لانت اعلم منی کنت اعبدک لوجهک و لدارک قال : صدق عبدی انطلقوا به الی الجنة :
((پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: هنگامی که روز قیامت می شود، پیروان من به سه گروه تقسیم می شوند، گروهی خدا را با اخلاص پرستش می کردند و گروهی از روی ریا، و گروهی به خاطر اینکه به دنیا برسند، در آن هنگام خداوند به کسی که او را به خاطر دنیاپرستش می کرده می گوید: به عزت و جلال من سوگند، بگو هدف از پرستش من چه بود؟ در پاسخ می گوید دنیا، خداوند می گوید بنابراین آنچه را اندوختی به حال تو سودی نمی دهد و به آن باز نمی گردی ، او را به سوی آتش ببرید:!.
و به آنکس که خدا را از روی ریا عبادت می کرده می گوید: به عزت و جلالم سوگند، بگو منظورت از عبادت من چه بوده ؟ در پاسخ می گوید: ریا:، می فرماید آن عبادتی را که از روی ریا انجام میدادی چیزی از آن به سوی من صعود نمی کرد، و امروز هیچ سودی به تو نخواهم داد، او را به سوی آتش ببرید!
و به آنکس که خدا را از روی خلوص عبادت کرده گفته می شود به عزت و جلالم سوگند بگو منظورت از عبادت چه بود؟ در پاسخ میگوید به عزت و جلالت قسم تو از آن آگاهتری ، من فقط تو را برای خودت و برای سرای آخرت می پرستیدم می فرماید بنده ام راست میگوید او را به بهشت ببرید)). هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 51
آیه 17
آیه و ترجمه
أَ فَمَن کانَ عَلی بَیِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شاهِدٌ مِّنْهُ وَ مِن قَبْلِهِ کِتَب مُوسی إِمَاماً وَ رَحْمَةً أُولَئک یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَن یَکْفُرْ بِهِ مِنَ الاَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلا تَک فی مِرْیَةٍ مِّنْهُ إِنَّهُ الحَقُّ مِن رَّبِّک وَ لَکِنَّ أَکثرَ النَّاسِ لا یُؤْمِنُونَ(17)
ترجمه : 17 - آیا آن کس که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد و بدنبال آن شاهدی از سوی او می باشد و پیش از آن کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود (گواهی بر آن میدهد همچون کسی است که چنین نباشد آن (حق طلبان و حقیقت جویان) به او (که دارای این ویژگیهاست)

ایمان می آورند و هر کس از گروههای مختلف به او کافر شود آتش وعده گاه اوست ، بنابراین تردیدی در آن نداشته باش که آن حق است از پروردگارت ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند.
تفسیر :در تفسیر آیه فوق در میان مفسران گفتگو بسیار است و در جزئیات کلمات آیه و ضمائر و موصول و اسم اشاره آن نظرات گوناگونی داده اند که نقل همه آنها بر خلاف روش ما در این تفسیر است ، ولی دو تفسیر را که از همه روشنتر به نظر میرسد، به ترتیب اهمیت ، در اینجا میاوریم :
1 - در آغاز آیه میگوید: ((آیا کسی که دلیل روشنی از پروردگار خویش در اختیار دارد، و به دنبال آن شاهد و گواهی از سوی خدا آمده و قبل از آن کتاب موسی (تورات) به عنوان پیشوا و رحمت و بیانگر عظمت او آمده است همانند کسی است که دارای این صفات و نشانه ها و دلائل روشن نیست)) (أ فمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه و من قبله کتاب موسی اماما و رحمة)). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 52
این شخص همان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است و ((بینه)) و دلیل روشن او قرآن مجید و شاهد و گواه صدق نبوتش مؤ منان راستینی همچون علی (علیه السلام) میباشند، پیش از او نشانه ها و صفاتش در تورات آمده است .
به این ترتیب از سه راه روشن حقانیت دعوتش به ثبوت رسیده است .
نخست قرآن که بینه و دلیل روشنی است در دست او.
دوم کتب آسمانی پیشین که نشانه های او را دقیقا بیان کرده ، و پیروان این کتب در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آنها را به خوبی می شناختند و به همین دلیل در انتظار او بودند.
سوم پیروان فداکار و مؤ منان مخلص که بیانگر صدق دعوت او و گفتار او می باشند زیرا یکی از نشانه های حقانیت یک مکتب اخلاص و فداکاری و عقل و درایت و ایمان پیروان آن مکتب است ، چرا که هر مکتبی را از پیروانش می توان شناخت :!.
آیا با وجود این دلائل زنده میتوان او را با مدعیان دیگر قیاس کرد و یا در صدق دعوتش تردید نمود؟.
سپس به دنبال این سخن اشاره به افراد حق طلب و حقیقت جو کرده و از آنها دعوت ضمنی به ایمان می کند و می گوید ((آنها به چنین پیامبری که این همه دلیل روشن در اختیار دارد ایمان می آوردند)) (اولئک یؤ منون به) گرچه چنین کسانی که با کلمه اولئک به آنها اشاره شده در خود این آیه تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 53
ذکر نشده اند ولی با توجه به آیات گذشته ، می توان حضور آنها را در جو این آیه احساس کرد و مورد اشاره قرار داد.

و به دنبال آن سرنوشت منکران را به این صورت بیان می کند: ((هر کس از گروههای مختلف به او کافر شود موعد و میعادش آتش دوزخ است))(و من یکفر به من الاحزاب فالنار موعده).
و در پایان آیه همانگونه که سیره قرآن در بسیاری از موارد است روی سخن را به پیامبر کرده ، یک درس عمومی برای همه مردم بیان می کند و می گوید ((اکنون که چنین است و این همه شاهد و گواه بر صدق دعوت تو وجود دارد، هرگز در آنچه بر تو نازل شده تردید به خود راه مده)) (فلا تک فی مریة منه).
((چرا که این سخن حقی است از سوی پروردگار تو)) (انه الحق من ربک).
((ولی بسیاری از مردم بر اثر جهل و تعصب و خودخواهی ، ایمان نمی آورند)) (و لکن اکثر الناس لا یؤ منون).
2 - تفسیر دیگری که برای آیه ذکر شده این است که هدف اصلی بیان حال مؤ منان راستین است که با در دست داشتن دلائل روشن و شواهدی که بر صدق دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است و گواهی هائی که در کتب پیشین می باشد، آنها به اتکای این دلائل به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ایمان می آورند.
بنا بر این منظور از جمله من کان علی بینة من ربه تمام کسانی است که با چشم باز و در دست داشتن دلائل قانع کننده به دنبال قرآن و آورنده آن شتافتند، نه شخص پیامبر.
ترجیحی که این تفسیر بر تفسیر سابق دارد این است که خبر ((مبتدا)) در آیه صریحا آمده است ، و محذوفی ندارد، و مشار الیه ((اولئک)) در خود آیه ذکر شده است و بخش اول آیه که با افمن کان علی بینة من ربه شروع شده تا ((اولئک یؤ منون به)) یک جمله کامل را تشکیل میدهد بدون هیچگونه حذف تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 54
و تقدیر.
ولی بدون شک تعبیرات دیگر آیه با این تفسیر زیاد سازگار نیست ، و لذا ما آن را در مرحله دوم قرار داده ایم (دقت کنید).
در هر حال آیه اشاره به امتیازات اسلام و مسلمین راستین و اتکای آنها بر دلائل محکم در انتخاب این مکتب است ، و در نقطه مقابل سرنوشت شوم منکران مستکبر را نیز بیان کرده است .
نکته ها :
در اینجا به چند نکته باید توجه داشت :
1 - منظور از شاهد در آیه فوق چیست ؟
بعضی از مفسران گفته اند منظور جبرئیل پیک وحی خدا است ، و بعضی منظور از آن را پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دانسته اند، و بعضی

آن را به معنی زبان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تفسیر کرده اند (در حالی که یتلوه را از ماده تلاوت به معنی قرائت گرفته اند، نه به معنی پشت سر آمدن).
ولی بسیاری از بزرگان مفسران آن را به علی (علیه السلام) تفسیر کرده اند.
در روایات متعددی که از ائمه معصومین به ما رسیده است ، و در بعضی از کتب تفسیر اهل سنت نیز آمده روی تفسیر تاکید شده است که منظور از شاهد امام امیر مؤ منان (علیه السلام) یعنی نخستین مردی که به پیامبر و قرآن ایمان آورد، و در تمام مراحل با او بود و لحظه ای از فداکاری فروگذار نکرد و تا آخرین نفس در حمایتش کوشیده ، می باشد.
در حدیثی می خوانیم که علی (علیه السلام) فرمود: درباره هر یک از مردان معروف قریش آیه یا آیه هائی نازل شده است کسی عرض کرد ای امیر مؤ منان درباره شما تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 55
کدام آیه نازل شده است ؟، امام فرمود: آیا آیه ای که در سوره هود است نخوانده ای اءفمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه ، پیامبر بینه الهی داشت و شاهد من بودم .
در آخرین آیه سوره رعد نیز تعبیری دیده می شود که این معنی را تایید می کند آنجا که می فرماید: و یقول الذین کفروا لست مرسلا قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب : کافران می گویند تو پیامبر نیستی بگو همین اندازه بس که خداوند میان من و شما شاهد و گواه است و همچنین کسی که علم کتاب (قرآن) نزد او است .
در روایات بسیاری از طرق شیعه و اهل سنت چنین می خوانیم که منظور از من عنده علم الکتاب علی (علیه السلام) است .
این نکته نیز لازم به یاد آوری است : همانگونه که سابقا هم اشاره کردیم یکی از بهترین طرق شناخت حقانیت یک مکتب مطالعه در وضع پیروان و مدافعان و حامیان آن است . طبق ضرب المثل معروف امامزاده را از زوارش باید شناخت هنگامی ملاحظه کنیم گروهی پاکباز، باهوش ، باایمان ، مخلص و با تقوی گرد رهبر و مکتبی جمع شده اند به خوبی می توان دریافت که این مکتب و آن رهبر در یک حد عالی از صداقت و درستی است .
اما هنگامی که ببینیم یک عده فرصت طلب شیاد، بی ایمان ، و بی تقوا، اطراف مکتب و یا رهبری را گرفته اند کمتر می توان باور کرد که آن رهبر و آن مکتب بر حق باشد.
اشاره به این مطلب را نیز لازم می دانیم که تفسیر کلمه شاهد به علی (علیه السلام) منافاتی با این حقیقت ندارد که همه مؤ منان راستین و افرادی همچون ابوذرها سلمانها، و عمار یاسرها را شامل شود چرا که این

گونه تفاسیر اشاره به فرد شاخص و برتر می کند، تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 56
یعنی منظور اصلی گروهی است که در راس آنها آن فرد شاخص قرار گرفته است . شاهد این سخن روایتی است که از امام باقرنقل شده که فرمود: منظور از شاهد امیر مؤ منان ، سپس جانشینان او یکی بعد از دیگری هستند.
گر چه در این حدیث تنها معصومین ذکر شده اند ولی این خود نشان می دهد که روایاتی که شاهد را منحصرا به علی (علیه السلام) تفسیر، منظور خصوص آن حضرت نیست بلکه منظور مصداق شاخص است .
2 - چرا تنها اشاره به تورات شده ؟
همانگونه که گفتیم یکی از دلائل حقانیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در آیه فوق کتب پیشین ذکر شده ، ولی تنها از کتاب موسی ذکری به میان آمده در حالی که می دانیم بشارات ظهور پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در انجیل نیز هست .
این موضوع ممکن است به خاطر آن باشد که در محیط نزول قرآن و ظهور اسلام یعنی مکه و مدینه بیشتر افکار یهود - از میان اهل کتاب - منتشر بوده است و مسیحیان در نقاط نسبتا دورتری زندگی داشتند، مانند یمن ، شامات ، و نجران که در کوهستانهای شمالی یمن در فاصله ده منزلی صنعاء واقع شده است .
و یا به خاطر اینکه ذکر اوصاف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در تورات به طور جامعتر و وسیعتری آمده است .
بهر حال تعبیر به امام در مورد تورات ممکن است به خاطر این باشد که احکام شریعت موسی (علیه السلام) به طور کامل در آن بوده و حتی مسیحیان بسیاری از تعلیمات خود را از تورات می گیرند.
3 - مخاطب در فلا تک فی مریة کیست ؟ در اینکه مخاطب در این جمله کیست ؟ تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 57
دو احتمال داده شده نخست اینکه مخاطب ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، یعنی کمترین شک و تردیدی در حقانیت قرآن یا آئین اسلام به خود راه مده .
البته پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به حکم اینکه وحی را با شهود درک می کرد و نزول قرآن از طرف خدا برای او محسوس بلکه بالاتر از حس بوده تردیدی در حقانیت این دعوت نداشت ولی این نخستین بار نیست که قرآن خطابی را متوجه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می کند در حالی که منظورش عموم مردم است ، و به تعبیر معروف عرب این گونه خطابها از قبیل ایاک اعنی و اسمعی یا جاره است که ضرب المثل عامیانه آن در فارسی در به تو می گویم دیوار تو گوش کن ، یا تو بشنو می

باشد و این خود یکی از فنون بلاغت است که در پاره ای از موارد برای تاکید و اهمیت و یا منظورهای دیگر به جای مخاطب حقیقی دیگری را مخاطب قرار می دهند.
احتمال دیگر اینکه مخاطب ، هر مکلف عاقل بوده باشد، یعنی فلاتک ایها المکلف العاقل فی مریة : ای انسان عاقل و مکلف با این دلائل روشن شک و تردید در حقانیت این قرآن نداشته باش و این احتمال بنابراین است که منظور از من کان علی بینة من ربه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نباشد بلکه همه مؤ منان راستین باشند (دقت کنید).
ولی به هر حال تفسیر اول با ظاهر آیه سازگارتر است . هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 58
آیه 18 - 22
آیه و ترجمه
وَ مَنْ أَظلَمُ مِمَّنِ افْتَرَی عَلی اللَّهِ کِذِباً أُولَئک یُعْرَضونَ عَلی رَبِّهِمْ وَ یَقُولُ الاَشهَدُ هَؤُلاءِ الَّذِینَ کَذَبُوا عَلی رَبِّهِمْ أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلی الظلِمِینَ(18)
الَّذِینَ یَصدُّونَ عَن سبِیلِ اللَّهِ وَ یَبْغُونهَا عِوَجاً وَ هُم بِالاَخِرَةِ هُمْ کَفِرُونَ(19)
أُولَئک لَمْ یَکُونُوا مُعْجِزِینَ فی الاَرْضِ وَ مَا کانَ لهُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِیَاءَ یُضعَف لهُمُ الْعَذَاب مَا کانُوا یَستَطِیعُونَ السمْعَ وَ مَا کانُوا یُبْصِرُونَ(20)
أُولَئک الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسهُمْ وَ ضلَّ عَنهُم مَّا کانُوا یَفْترُونَ(21)
لا جَرَمَ أَنهُمْ فی الاَخِرَةِ هُمُ الاَخْسرُونَ(22)
ترجمه : 18 - چه کسی ستمکارتر است از آنها که بر خدا افترا می بندند، آنان (روز رستاخیز) بر پروردگارشان عرضه می شوند و شاهدان (پیامبران و فرشتگان) می گویند اینها همانها هستند که به پروردگار دروغ بستند. لعنت خدا بر ظالمان باد!
19 - همانها که (مردم را) از راه خدا باز می دارند و راه حق را کج و معوج نشان می دهند و به سرای آخرت کافرند.
20 - آنها هیچگاه توانائی فرار در زمین ندارند و جز خدا دوستان و پشتیبانانی نمی یابند عذاب خدا برای آنها مضاعف خواهد بود (چرا که هم گمراه بودند و هم دیگران تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 59
را به گمراهی کشاندند)، آنها هرگز توانائی شنیدن (حق را) نداشتند و حقایق را) نمی دیدند.
21 - آنان کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست دادند و تمام معبودهای دروغین از نظرشان گم شدند.
22 - (بهمین دلیل) آنها مسلما در سرای آخرت از همه زیانکارترند.
تفسیر :زیانکارترین مردم
در تعقیب آیه گذشته که سخن از قرآن و رسالت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به میان آمده آورده ، آیات مورد بحث سرنوشت منکران ، و

نشانه ها، و پایان و عاقبت کارشان را تشریح می کند.
در نخستین آیه می فرماید: چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می بندد (و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا)
یعنی نفی دعوت پیامبر راستین در واقع نفی سخنان خدا است و آن را به دروغ نسبت دادن ، اصولا تکذیب پیامبر تکذیب خدا است ، و دروغ بستن بر کسی که جز از طرف خدا سخن نمی گوید، دروغ بستن بر ذات پاک خدا محسوب می شود.
همانگونه که تاکنون مکرر گفته ایم در قرآن مجید در چندین آیه گروهی به عنوان ستمکارترین مردم با تعبیر اظلم معرفی شده اند، در حالی که ظاهرا کارهای آنها با هم مختلف است و ممکن نیست چند گروه با داشتن چند کار مختلف هر کدام ستمکارترین مردم شمرده شوند، بلکه باید گروهی ستمکار یا ستمکارتر و گروه دیگری ستمکارترین بوده باشند.
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 60
ولی همانگونه که در جواب این سؤ ال بارها گفته ایم ، ریشه تمام این اعمال به یک چیز یعنی شرک و تکذیب آیات الهی باز می گردد، که بالاترین تهمتهاست (برای توضیح بیشتر به جلد پنجم صفحه 183 مراجعه فرمائید).
سپس آینده شوم آنها را در قیامت چنین بیان می کند که آنها در آن روز به پیشگاه پروردگار با تمامی اعمال و کردارشان عرضه می شوند و در دادگاه عدل او حضور می یابند (اولئک یعرضون علی ربهم).
در این هنگام شاهدان اعمال گواهی می دهند و می گویند اینها همان کسانی هستند که بر پروردگار بزرگ و مهربان و ولی نعمت خود دروغ بستند (و یقول الاشهاد هؤ لاء الذین کذبوا علی ربهم).
سپس با صدای رسا می گویند لعنت خدا بر ستمگران باد (الا لعنة الله علی الظالمین)
در اینکه شاهدان ، فرشتگان الهی هستند؟ یا ماموران ضبط اعمال ؟ و یا پیامبران ؟ مفسران احتمالاتی داده اند، ولی با توجه به اینکه در آیات دیگر قرآن ، پیامبران خدا به عنوان شاهدان اعمال معرفی شده اند ظاهر این است که در اینجا نیز منظور همانها هستند و یا مفهوم وسیعتری که آنها و سایر شاهدان اعمال را دربر گیرد.
در سوره نساء آیه 41 می خوانیم فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنابک علی هؤ لاء شهیدا: چگونه است حال آنها در آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می طلبیم و ترا گواه آنها قرار می دهیم .
و در مورد حضرت مسیح (علیه السلام) در آیه 117 سوره مائده آمده است و کنت علیهم شهیدا مادمت فیهم : من تا آن زمان که در میان پیروانم بودم بر اعمال آنها گواه بودم .
و نیز در اینکه گوینده جمله الا لعنة الله علی الظالمین خداوند است یا

تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 61
شاهدان بر اعمال ، در میان مفسران گفتگو است اما ظاهر آیه این است که این سخن دنباله گفتار شاهدان است
آیه بعد صفات این ظالمان را در ضمن سه جمله بیان می کند:
نخست می گوید: آنها کسانی هستند که مردم را با انواع وسائل از راه خدا باز می دارند (الذین یصدون عن سبیل الله)
این کار یا از طریق القاء شبهه ، و زمانی از طریق تهدید، و گاهی تطمیع ، و مانند آن ، صورت می گیرد که هدف همه آنها یکی است و آن باز داشتن از راه خدا است .
دیگر اینکه آنها مخصوصا سعی دارند راه مستقیم الهی را کج و معوج نشان دهند (و یبغونها عوجا).
یعنی با انواع تحریفها کم و زیاد کردن ، تفسیر به رای و مخفی ساختن حقایق چنان می کنند که این صراط مستقیم به صورت اصلیش در نظرها جلوه گر نشود، تا مردم نتوانند از این راه بروند، و افراد حق طلب جاده اصلی را پیدا نکنند
و دیگر اینکه آنها به قیامت و روز رستاخیز ایمان ندارند (و هم بالاخرة هم کافرون).
و عدم ایمانشان به معاد سرچشمه سایر انحرافات و تبهکاریهای آنان می شود چرا که ایمان به آن دادگاه بزرگ و عالم وسیع بعد از مرگ روح و جان را تربیت می کند. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 62
جالب اینکه تمام این مسائل در مفهوم ظلم جمع است زیرا مفهوم وسیع این کلمه هر گونه انحراف و تغییر موضع واقعی اشیاء و اعمال و صفات و عقائد را شامل می شود.
ولی در آیه بعد می گوید: با اینهمه چنان نیست که آنها بتوانند در روی زمین از مجازات پروردگار فرار کنند، و از قلمرو قدرت او خارج شوند (اولئک لم یکونوا معجزین فی الارض)
همچنین آنها نمی توانند ولی و حامی و پشتیبانی غیر از خدا برای خود بیابند (و ما کان لهم من دون الله من اولیاء).
سرانجام به مجازات سنگین آنها اشاره کرده می گوید: مجازات آنها مضاعف می گردد (یضاعف لهم العذاب).
چرا که هم خود گمراه و گناهکار و تبهکار بودند، و هم دیگران را به این راهها می کشاندند، به همین دلیل هم بار گناه خویش را بر دوش می کشند و هم بار گناه دیگران را (بی آنکه از گناه دیگران چیزی کاسته شود).
شاهد این سخن آنکه در آیات دیگر قرآن می خوانیم و لیحملن اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم : آنها در روز قیامت سنگینی گناه خویش ، و گناهان دیگری را با آن ، بر دوش خود حمل می کنند (عنکبوت - 13).

و نیز اخبار فراوانی داریم که هر کس سنت بدی بگذارد، وزر و گناه تمام کسانی که به آن سنت بد عمل می کنند، برای او نوشته می شود همچنین هر کس سنت نیکی بگذارد معادل پاداش کسانی که به آن عمل می کنند برای او ثبت می گردد.
در پایان آیه ریشه اصلی بدبختی آنها را به اینگونه شرح می دهد: آنها نه گوش شنوا داشتند و نه چشم بینا! (ما کانون یستطیعون السمع و ما کانوا یبصرون). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 63
در حقیقت از کار انداختن این دو وسیله مؤ ثر برای درک حقایق سبب شد که هم خودشان به گمراهی بیفتند و هم دیگران را به گمراهی بکشانند چرا که حق و حقیقت را جز با چشم باز و گوش شنوا نمی توان درک کرد.
جالب توجه اینکه در این جمله می خوانیم آنها توانائی شنیدن (حق را) نداشتند، این تعبیر اشاره به این واقعیت است که برای آنها شنیدن سخنان حق آنقدر سنگین و ثقیل است که گوئی اصلا توانائی شنیدن حق را ندارند، این تعبیر درست به این می ماند که می گوئیم شخص عاشق نمی تواند سخن از عیب معشوق خود را بشنود.
بدیهی است این عدم توانائی درک حقایق که نتیجه لجاجت شدید و دشمنی آنان با حق و حقیقت است ، از آنها سلب مسئولیت نمی کند، و به اصطلاح این همان چیزی است که خودشان اسباب آن را فراهم ساخته اند در حالی که می توانستند این حالت را از خود دور کنند چرا که قدرت بر سبب ، قدرت بر مسبب است .
آیه بعد محصول تمام تلاشها و کوششهای نادرست آنها را در یک جمله بیان می کند و می گوید: اینها همان کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده و ورشکست شدند (اولئک الذین خسروا انفسهم).
و این بزرگترین خسارتی است که ممکن است دامنگیر انسانی شود که موجودیت انسانی خویش را از دست دهد، سپس اضافه می کند آنها به معبودهائی دروغین دل بسته بودند اما سرانجام تمام این معبودهای ساختگی گم شدند و از نظرشان محو گشتند (و ضل عنهم ما کانوا یفترون).
آخرین آیه مورد بحث حکم نهائی سرنوشت آنها را به صورت قاطعی چنین تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 64
بیان می کند: لا جرم و بناچار آنها در سرای آخرت زیانکارترین مردمند (لا جرم انهم فی الاخرة هم الا خسرون).
چرا که هم از نعمت چشم باز و گوش شنوا محروم شدند، و هم تمام سرمایه های انسانی وجود خویش را از دست دادند، و با این حال هم بار مسئولیت خویش را بر دوش می کشند و هم بار مسئولیت دیگران را!.
معنی اصلی لا جرم - جرم (بر وزن حرم) در اصل به معنی چیدن میوه از

درخت است (چنانکه راغب در مفردات آورده است) و سپس به هر گونه اکتساب و تحصیل امری گفته شده ، و بر اثر کثرت استعمال در کسب ناملایمات این مفهوم را بخود گرفته ، بهمین دلیل به گناه ، جرم گفته می شود، ولی هنگامی که این کلمه با لا به صورت لا جرم بر سر جمله ای می آید این معنی را می دهد که هیچ چیزی نمی تواند این موضوع را قطع و منع کند، بنابراین لا جرم به معنی لابد و ناچار و مسلما به کار می رود. (دقت کنید). هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 65
آیه 23 - 24
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ وَ أَخْبَتُوا إِلی رَبهِمْ أُولَئک أَصحَب الْجَنَّةِ هُمْ فِیهَا خَلِدُونَ(23)
مَثَلُ الْفَرِیقَینِ کالاَعْمَی وَ الاَصمِّ وَ الْبَصِیرِ وَ السمِیع هَلْ یَستَوِیَانِ مَثَلاً أَ فَلا تَذَکَّرُونَ(24)
ترجمه : 23 - آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و در برابر خداوند خاضع و تسلیم بودند، آنها یاران بهشتند، و جاودانه در آن خواهند ماند.
24 - حال این دو گروه (مؤ منان و منکران) حال نابینا و کر و بینا و شنوا است آیا این دو همانند یکدیگرند؟ آیا فکر نمی کنید؟
تفسیر :در تعقیب آیات گذشته که حال گروهی از منکران وحی الهی را تشریح می کرد، این دو آیه نقطه مقابل آنها یعنی حال مؤ منان راستین را بیان می کند.
نخست می گوید: کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و در برابر خداوند خاضع و تسلیم و به وعده های او مطمئن بودند اصحاب و یاران بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اخبتوا الی ربهم اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون).
در اینجا به دو نکته باید توجه داشت :
1 - بیان این سه وصف یعنی ایمان و عمل صالح و تسلیم و خضوع در برابر دعوت حق در حقیقت بیان سه واقعیت مرتبط با یکدیگر است ، چرا که عمل صالح میوه تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 66
درخت ایمان است ، ایمانی که چنین ثمری نداشته باشد، ایمان سست و بی ارزشی است که نمی توان آن را به حساب آورد، همچنین مساله تسلیم و خضوع و اطمینان به وعده های پروردگار از آثار ایمان و عمل صالح می باشد، چرا که اعتقاد صحیح و عمل پاک سرچشمه پیدایش این صفات و ملکات عالی در درون جان انسان است .
2 - اخبتوا از ماده اخبات از ریشه خبت (بر وزن ثبت) گرفته شده که به

معنی زمین صاف و وسیع است که انسان به راحتی و با اطمینان می تواند در آن گام بردارد، به همین جهت این ماده در معنی اطمینان به کار رفته است ، و به معنی خضوع و تسلیم نیز آمده ، چرا که چنین زمینی هم برای گام برداشتن اطمینان بخش است ، و هم در برابر رهروان خاضع و تسلیم .
بنابراین جمله اخبتوا الی ربهم ، ممکن است به یکی از سه معنی زیر باشد که در عین حال جمع هر سه نیز با هم منافاتی ندارد:
1 - مؤ منان راستین در برابر خداوند خاضعند.
2 - آنها در برابر فرمان پروردگارشان تسلیمند.
3 - آنها به وعده های خداوند اطمینان دارند.
و در هر صورت اشاره به یکی از عالیترین صفات انسانی مؤ منان است که اثرش در تمام زندگی آنان منعکس است .
جالب اینکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) چنین می خوانیم که یکی از یارانش عرض کرد در میان ما مردی است که نام او کلیب است ، هیچ حدیثی از ناحیه شما صادر نمی شود مگر اینکه او فورا می گوید من در برابر آن تسلیم ، و لذا ما اسم او را کلیب تسلیم گذارده ایم .
امام فرمود: رحمت خدا بر او باد، سپس اضافه کرد: آیا میدانی تسلیم چیست ؟ ما ساکت شدیم ، فرمود: به خدا سوگند این همان اخبات است
که در کلام خداوند تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 67
عزوجل الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اخبتوا الی ربهم آمده است .
در آیه بعد خداوند حال این دو گروه را در ضمن یک مثال روشن و زنده بیان می کند و می گوید: حال این دو گروه ، حال نابینا و کر و بینا و شنوا است (مثل الفریقین کالاعمی و الاصم و البصیر و السمیع).
آیا این دو گروه همانند یکدیگرند (هل یستویان مثلا).
آیا شما متذکر نمی شوید و نمی اندیشید (افلا تذکرون)
همانگونه که در علم معانی بیان آمده است همواره برای مجسم ساختن حقایق عقلی و توضیح و تبیین آنها در سطح عموم ، معقولات را به محسوسات تشبیه می کنند، قرآن این روش را زیاد به کار برده ، و در بیان بسیاری از مسائل حساس و پر اهمیت ، با استفاده از مثلهای روشن و زیبا، حقایق را به عالیترین صورتی تبیین می کند.
بیان فوق نیز از همین قبیل است ، چرا که مؤ ثرترین وسیله برای شناخت حقایق حسی در جهان طبیعت چشم و گوش است ، به همین دلیل نمی توان باور کرد، که افرادی که از چشم و گوش به طور کلی مثلا بصورت مادرزاد بی بهره باشند، چیز درستی از این جهان طبیعت درک کنند، آنها مسلما در یک عالم بی خبری کامل به سر خواهند برد.
همین گونه آنها که بر اثر لجاجت و دشمنی با حق و گرفتار بودن در چنگال

تعصب و خودخواهی و خودپرستی ، چشم و گوش حقیقت بین را از دست داده اند هرگز نمی توانند، حقایق مربوط به عالم غیب و اثرات ایمان و لذت عبادت پروردگار و شکوه تسلیم در برابر فرمان او را درک کنند، اینگونه افراد به کوران و کرانی می مانند که در تاریکی مطلق و سکوت مرگبار زندگی دارند، در حالی که مؤ منان راستین با چشم باز و گوش شنوا هر حرکتی را می بینند و هر صدائی را می شنوند و با توجه به آن راه خود را به سوی سرنوشتی سعادت آفرین می گشایند. هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 68
آیه 25 - 28
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ أَرْسلْنَا نُوحاً إِلى قَوْمِهِ إِنى لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ(25)
أَن لا تَعْبُدُوا إِلا اللَّهَ إِنى أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَاب يَوْمٍ أَلِيمٍ(26)
فَقَالَ الْمَلأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا نَرَاک إِلا بَشَراً مِّثْلَنَا وَ مَا نَرَاک اتَّبَعَک إِلا الَّذِينَ هُمْ أَرَاذِلُنَا بَادِى الرَّأْىِ وَ مَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِن فَضلٍ بَلْ نَظنُّكُمْ كَذِبِينَ(27)
قَالَ يَقَوْمِ أَ رَءَيْتُمْ إِن كُنت عَلى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبى وَ ءَاتَانى رَحْمَةً مِّنْ عِندِهِ فَعُمِّيَت عَلَيْكُمْ أَ نُلْزِمُكُمُوهَا وَ أَنتُمْ لهَا كَرِهُونَ(28)
ترجمه : 25 - ما نوح را به سوی قومش فرستادیم (نخستین بار به آنها گفت :) من برای شما بیم دهنده ای آشکارم .
26 - (دعوت من این است که) جز الله (خدای واحد یکتا) را نپرستید که بر شما از عذاب روز دردناکی می ترسم !.
27 - اشراف کافر قومش (در پاسخ) گفتند ما تو را جز بشری همچون خودمان نمی بینیم ، و کسانی را که از تو پیروی کرده اند جز گروهی اراذل ساده لوح نمی یابیم ، و فضیلتی برای شما نسبت به خود مشاهده نمی کنیم بلکه شما را دروغگو تصور می کنیم .
28 - (نوح) گفت : اگر من دلیل روشنی از پروردگارم داشته باشم و از نزد خود رحمتی بمن داده باشد که بر شما مخفی مانده (آیا باز هم رسالت مرا انکار می کنید؟). آیا من می توانم شما را به پذیرش این بینه مجبور سازم با اینکه شما آمادگی ندارید؟
تفسیر :سرگذشت تکان دهنده نوح و قومش
همانگونه که در آغاز سوره بیان کردیم در این سوره برای بیدار ساختن افکار تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 69
و توجه دادن واقعیات زندگی و سرنوشت شوم تبهکاران و بالاخره بیان راه پیروزی و موفقیت ، قسمتهای قابل ملاحظه ای از تاریخ انبیاء پیشین بیان شده است :
نخست از داستان نوح (علیه السلام) پیامبر اولواالعزمی شروع می کند که

ضمن 26 آیه نقاط اساسی تاریخ او را به صورت تکان دهنده ای شرح می دهد.
بدون شک داستان قیام نوح (علیه السلام) و مبارزه سر سختانه و پی گیرش با مستکبرین عصر خویش ، و سرانجام شوم آنها، یکی از عبرت انگیزترین فرازهای تاریخ بشر است که در هر گامی از آن ، درس عبرت مهمی نهفته است .
آیات فوق نخستین مرحله این دعوت بزرگ را بیان کرده و می گوید: ما نوح را به سوی قومش فرستادیم ، او به آنها اعلام کرد که من بیم دهنده آشکاری هستم (و لقد ارسلنا نوحا الی قومه انی لکم نذیر مبین).
تکیه روی مساله انذار و بیم دادن با اینکه پیامبران هم بیم دهنده بودند و هم بشارت دهنده ، به خاطر آن است که ضربه های نخستین انقلاب باید از اعلام خطر و انذار شروع شود، چرا که تاثیر این کار در بیدار ساختن خفتگان و غافلان از بشارت بیشتر است .
اصولا انسان تا احساس خطر مهمی نکند از جا حرکت نخواهد کرد و به همین دلیل انذارها و اعلام خطرهای انبیا به صورت تازیانه هائی بر ارواح بیدرد گمراهان چنان فرود می آمد که هر کس قابلیت حرکتی داشت به حرکت در آید!
و نیز به همین دلیل در آیات زیادی از قرآن (مانند 49 حج - 115 شعراء - 50 عنکبوت - 42 فاطر - 70 ص - 9 احقاف - 50 ذاریات و آیات دیگر) همه روی همین کلمه نذیر به هنگام بیان دعوت انبیاء تکیه شده است .
در آیه بعد پس از ضربه نخستین ، محتوای رسالت خود را در یک جمله تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 70
خلاصه می کند و می گوید رسالت من این است که غیر از الله دیگری را پرستش نکنید (الا تعبدوا الا الله).
و بلا فاصله پشت سر آن همان مساله انذار و اعلام خطر را تکرار می کند و می گوید: من بر شما از عذاب روز دردناکی بیمناکم (انی اخاف علیکم عذاب یوم الیم)
در حقیقت توحید و پرستش الله (خدای یگانه یکتا) ریشه و اساس و زیر بنای تمام دعوت پیامبران است ، و به همین دلیل در مورد سایر پیامبران همانگونه که در آیه دوم این سوره و آیه 40 سوره یوسف و 23 سوره اسراء نیز آمده همین تعبیر مشاهده می شود که آنها دعوتشان را در توحید خلاصه می کردند.
اگر براستی همه افراد جامعه جز الله را پرستش نکنند و در مقابل انواع بتهای ساختگی اعم از بتهای برونی و درونی ، خودخواهیها، هوا و هوسها، شهوتها پول و مقام و جاه و جلال و زن و فرزند سر تعظیم فرود نیاورند، هیچگونه نابسامانی در جوامع انسانی وجود نخواهد آمد.

اگر انسان خودکامه ناتوانی را به صورت یک بت در نیاورند، و در مقابل او سجده نکنند و فرمانش را به کار نبندند، نه استبداد و استعماری به وجود خواهد آمد و نه آثار شوم آن نه ذلت و اسارت پیش می آید و نه وابستگی و طفیلی گرائی و تمام این بدبختیها که دامان افراد و جوامع را می گیرد، به خاطر همان انحراف از پرستش الله ، و روی آوردن به پرستش بتها و طاغوتها است . تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 71
اکنون ببینیم نخستین عکس العمل طاغوتها و خود کامگان و صاحبان زر و زور آن عصر در برابر این دعوت بزرگ و اعلام خطر آشکار چه بود؟
مسلما چیزی جز یک مشت عذرهای واهی ، بهانه های دروغین و استدلالهای بی اساس که برنامه همه جباران را در هر عصر و زمان تشکیل می دهد نبود.
آنها سه پاسخ در برابر دعوت نوح دادند:
نخست اشراف و ثروتمندانی که از قوم نوح کافر بودند، گفتند ما تو را جز انسانی همانند خود نمی بینیم (فقال الملاء الذین کفروا من قومه ما نریک الا بشرا مثلنا).
در حالی که رسالت الهی را باید فرشتگان بدوش کشند، نه انسانهائی همچون ما، به گمان اینکه مقام انسان از فرشته پائینتر است و یا درد انسان را فرشته بهتر از انسان می داند!
باز در اینجا به کلمه ملاء بر خورد می کنیم که اشاره به صاحبان زر و زور و افراد چشم پرکن توخالی است که در هر جامعه ای سرچشمه اصلی فساد و تباهی را تشکیل می دهند و پرچم مخالفت را در برابر پیامبران همینها بر افراشته می دارند.
دلیل دیگر آنها این بود که گفتند ای نوح ما در اطراف تو، و در میان آنها که از تو پیروی کرده اند کسی جز یک مشت اراذل و جوانان کم سن و سال ناآگاه و بی خبر که هرگز مسائل را بررسی نکرده اند نمی بینیم (و ما نریک اتبعک الا الذین هم اراذلنا بادی الرای)
اراذل جمع ارذل (بر وزن اهرم) است و آن خود نیز جمع رذل می باشد که به معنی موجود پست و حقیر است خواه انسان باشد یا چیز دیگر.
البته شک نیست که گروندگان و ایمان آورندگان به نوح ، نه از اراذل بودند و نه حقیر و پست ، بلکه به حکم اینکه پیامبران قبل از هر چیز به حمایت مستضعفان و مبارزه با مستکبران می پرداختند، نخستین گروهی که دعوت پیامبران را لبیک تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 72
می گفتند همان گروه محروم و فقیر و کم درآمد بودند که در نظر مستکبران که مقیاس شخصیت را تنها زر و زور می دانستند، افرادی پست و حقیر به شمار می آمدند.
و اینکه آنها را به عنوان بادی الرای (ظاهر بین و بی مطالعه و کسی که با

یک نظر عاشق و خواهان چیزی می شود) نامیدند در حقیقت به خاطر آن بود که لجاجت و تعصبهای ناروائی را که دیگران داشتند، آنها نداشتند، بلکه بیشتر، جوانان پاکدلی بودند که در نخستین تابش حقیقت را در قلب خود به سرعت احساس می کردند، و با هوشیاری ناشی از حقیقت جوئی نشانه های صدق را در گفته ها و اعمال پیامبران به زودی درک می کردند.
بالاخره سومین ایراد آنها این بود که می گفتند قطع نظر از اینکه تو انسان هستی نه فرشته ، و علاوه بر اینکه ایمان آورندگان به تو نشان می دهد که دعوتت محتوای صحیحی ندارد اصولا ما هیچگونه برتری برای شما بر خودمان نمی بینیم تا به خاطر آن از شما پیروی کنیم (و ما نری لکم علینا من فضل)
و به همین دلیل ما گمان می کنیم که شما دروغ گو هستید (بل نظنکم کاذبین).
در آیات بعد پاسخهای منطقی نوح را در برابر این ماجرا جویان بیان می کند، نخست می گوید: ای قوم ! اگر من دارای دلیل و معجزه آشکاری از سوی پروردگارم باشم ، و مرا در انجام این رسالت مشمول رحمت خود ساخته باشد، و این موضوع بر اثر عدم توجه بر شما مخفی مانده باشد آیا باز هم می توانید رسالت مرا انکار کنید، و از پیروی من دست بردارید؟! (قال یا قوم ارایتم ان کنت علی بینة من ربی و آتانی رحمة من عنده فعمیت علیکم).
در اینکه این پاسخ مربوط به کدامیک از ایرادهای سهگانه مستکبران قوم نوح است ، مفسران گفتگوهای فراوانی دارند، ولی با دقت روشن می شود که تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 73
این پاسخ جامع می تواند جوابگوی هر سه ایراد گردد، زیرا نخستین ایرادشان این بود که چرا تو انسان هستی ؟!
او در پاسخ می گوید: درست است که من انسانی هستم همچون شما، ولی مشمول رحمت الهی واقع شده ام و دلیل و بینه آشکاری به من داده است ، بنابراین انسانیتم نمی تواند مانع این رسالت بزرگ باشد و لزومی ندارد که فرشته باشم .
دومین ایراد آنها این بود که پیروان تو افراد بی فکر و ظاهر بین هستند، او می گوید: شما بی فکر هستید که این حقیقت روشن را انکار می کنید زیرا دلائلی با من است که برای هر فرد حقیقت جوئی کافی و قانع کننده است ، مگر افرادی چون شما که زیر پوشش غرور و خودخواهی و تکبر و جاه طلبی ، چشم حقیقت بینشان از کار افتاده باشد.
سومین ایراد آنها این بود که می گفتند ما هیچ برتری برای شما بر خود نمی یابیم و او در پاسخ می گوید: چه برتری از این بالاتر که خداوند مرا مشمول رحمتش ساخته و مدارک روشن در اختیارم گذاشته است .

بنابراین هیچ دلیلی ندارد که شما مرا دروغگو خیال کنید، زیرا که نشانه های صدق گفتار من آشکار است .
و در پایان آیه می گوید: آیا من می توانم شما را بر پذیرش این بینه روشن مجبور سازم در حالی که خود شما آمادگی ندارید و از پذیرش و حتی تفکر و اندیشه پیرامون آن کراهت دارید (انلز مکموها و انتم لها کارهون). هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 74
آیه 29 - 31
آیه و ترجمه
وَ یَقَوْمِ لا أَسئَلُکمْ عَلَیْهِ مَالاً إِنْ أَجْرِی إِلا عَلی اللَّهِ وَ مَا أَنَا بِطارِدِ الَّذِینَ ءَامَنُوا إِنَّهُم مُّلَقُوا رَبهِمْ وَ لَکِنی أَرَاشْ قَوْماً تجْهَلُونَ(29)
وَ یَقَوْمِ مَن یَنصرُنی مِنَ اللَّهِ إِن طرَدتهُمْ أَ فَلا تَذَکرُونَ(30)
وَ لا أَقُولُ لَکُمْ عِندِی خَزَائنُ اللَّهِ وَ لا أَعْلَمُ الْغَیْب وَ لا أَقُولُ إِنی مَلَکٌ وَ لا أَقُولُ لِلَّذِینَ تَزْدَرِی أَعْیُنُکُمْ لَن یُؤْتِیهُمُ اللَّهُ خَیراً اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فی أَنفُسِهِمْ إِنی إِذاً لَّمِنَ الظلِمِینَ(31)
ترجمه : 29 - ای قوم : من در برابر این دعوت اجر و پاداشی از شما نمی طلبم ، اجر من تنها بر الله است ، و من آنها را که ایمان آورده اند (بخاطر شما) از خود طرد نمی کنم چرا که آنها پروردگارشان را ملاقات خواهند کرد (و در دادگاه قیامت خصم من خواهند بود) ولی شما را قوم جاهلی می بینم .

30 - ای قوم ! چه کسی مرا در برابر (مجازات خدا) یاری می دهد اگر آنها را طرد کنم ! آیا اندیشه نمی کنید؟
31 - من هرگز به شما نمی گویم خزائن الهی نزد من است و نمی گویم غیب می دانم و نمی گویم من فرشته ام و (نیز) نمی گویم آنها که در نظر شما خوار می آیند خداوند خیری به آنها نخواهد داد، خدا از دل آنها آگاهتر است (من اگر با اینحال آنها را برانم) در این صورت از ستمکاران خواهم بود.
تفسیر :من هیچ فرد باایمانی را طرد نمی کنم .
در آیات گذشته دیدیم که قوم خود خواه و بهانه جو ایرادهای مختلفی به
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 75
نوح داشتند که او بابیانی رسا و روشن به آنها پاسخ گفت .
آیات مورد بحث نیز دنباله پاسخگوئی به بهانه جوئیهای آنها است .
نخستین آیه یکی از دلائل نبوت را که نوح برای روشن ساختن قوم تاریکدل بیان کرده بازگو می کند: ای قوم ! من در برابر این دعوت از شما مال و ثروت و اجر و پاداشی مطالبه نمی کنم (و یا قوم لا اسئلکم علیه ما لا).
اجر و پاداش من تنها بر خدا است خدائی که مرا مبعوث به نبوت ساخته و مامور به دعوت خلق کرده است (ان اجری الا علی الله).
این به خوبی نشان می دهد که من هدف مادی از این برنامه ندارم و جز به پاداش معنوی الهی نمی اندیشم ، و هرگز یک مدعی دروغین نمی تواند چنین باشد و اینهمه دردسر و ناراحتی را بخاطر هیچ برای خود بخرد.
و این میزان و الگوئی است برای شناخت رهبران راستین ، از فرصت طلبان دروغین ، که هر گامی را بر می دارند به طور مستقیم یا غیر مستقیم هدف مادی از آنان دارند.
سپس در پاسخ آنها که اصرار داشتند نوح ایمان آورندگان فقیر و یا کم سن و سال را از خود براند با قاطعیت می گوید من هرگز کسانی را که ایمان آورده اند طرد نمی کنم (و ما انا بطارد الذین آمنوا).
چرا که آنها با پروردگار خویش ملاقات خواهند کرد و در سرای دیگر خصم من در برابر او خواهند بود (انهم ملاقوا ربهم).
در پایان آیه به آنها اعلام می کند که من شما را مردمی جاهل می دانم (و لکنی اراکم قوما تجهلون). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 76
چه جهل و نادانی از این بالاتر که مقیاس سنجش فضیلت را گم کرده اید و آن را در ثروت و تمکن مالی و مقامهای ظاهری و سن و سال جستجو می کنید، و به گمان شما افراد پاکدل و با ایمان که دستشان تهی و پایشان برهنه است از درگاه خدا دورند، این اشتباه بزرگ شما است و نشانه جهل و بیخبریتان !.

به علاوه شما بر اثر جهل و نادانی چنین می پندارید که پیامبر باید فرشته باشد، در حالی که رهبر انسانها باید از جنس آنها باشد تا نیازها و مشکلات و دردهای آنان را بداند و لمس کند.
در آیه بعد برای توضیح بیشتر به آنها می گوید: ای قوم ! اگر من این گروه با ایمان را طرد کنم چه کسی در برابر خدا (در آن دادگاه بزرگ عدالت و حتی در این جهان) مرا یاری خواهد کرد؟! (و یا قوم من ینصرنی من الله ان طردتهم).
طرد افراد صالح و مؤ من کار ساده ای نیست ، آنها فردای قیامت دشمن من خواهند بود و هیچکس نمی تواند در آنجا از من دفاع کند، و نیز ممکن است مجازات الهی در این جهان دامن مرا بگیرد. آیا اندیشه نمی کنید تا بدانید آنچه می گویم عین حقیقت است (افلا تذکرون).
میان تفکر و تذکر این تفاوت وجود دارد که تفکر در حقیقت برای شناخت چیزی است هر چند هیچگونه اطلاعی از آن قبلا نداشته باشیم ، ولی تذکر (یاد آوری) در موردی گفته می شود که انسان قبلا با آن موضوع آشنائی داشته است ، هر چند از طریق آگاهیهای فطری باشد، و اتفاقا مسائل مورد بحث نوح با قومش نیز همه از این قبیل است ، مطالبی است که انسان با مراجعه به فطرت و نهاد خویش آنها را درک می کند ولی غرور و

خواهی و غفلتشان بر روی آنها پرده افکنده است .
آخرین سخنی که نوح در پاسخ ایرادهای واهی قوم به آنها می گوید این است که اگر شما خیال می کنید و انتظار دارید من امتیازی جز از طریق وحی و اعجاز بر شما داشته باشم اشتباه است ، با صراحت باید بگویم که من نه به شما می گویم خزائن الهی در اختیار من است و نه هر کاری بخواهم می توانم انجام دهم (و لا اقول لکم عندی خزائن الله).
و نه می گویم از غیب آگاهی دارم (و لا اعلم الغیب).
و نه می گویم من فرشته ام (و لا اقول انی ملک).
اینگونه ادعاهای بزرگ و دروغین مخصوص مدعیان کاذب است ، و هیچگاه یک پیامبر راستین چنین ادعاهائی نخواهد کرد، چرا که خزائن الهی و علم غیب تنها در اختیار ذات پاک خدا است ، و فرشته بودن با این احساسات بشری نیز سازگار نیست .
بنابراین هر کس یکی از این سه ادعا یا همه آنها را داشته باشد دلیل بر دروغگوئی او است .
نظیر این تعبیر درباره پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز در آیه 50 سوره انعام دیده می شود، آنجا که می گوید: قل لا اقول لکم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب و لا اقول لکم انی ملک ان اتبع الا ما یوحی الی : بگو من نمی گویم خزائن الهی نزد من است و نمی گویم از غیب آگاهم ،

و نه می گویم فرشته ام ، من تنها پیروی از آنچه بر من وحی می شود دارم منحصر ساختن امتیاز پیامبر در این آیه به مسئله وحی و نفی امور سه گانه بالا دلیل بر این است که در آیات مربوط به نوح نیز چنین امتیازی در مفهوم کلام افتاده هر چند صریحا بیان نشده است .
در پایان آیه بار دیگر به موضوع ایمان آورندگان مستضعف پرداخته و

تاکید می کند که من هرگز نمی توانم درباره این افرادی که در چشم شما حقیرند بگویم خداوند هیچ خیر و پاداش نیکی به آنها نخواهد داد (و لا اقول للذین تزدری اعینکم لن یؤ تیهم الله خیرا).
بلکه به عکس خیر این جهان و آن جهان مال آنها است ، هر چند دستشان از مال و ثروت تهی است ، این شما هستید که بر اثر خیالات خام ، خیر را در مال و مقام یا سن و سال منحصر ساخته اید و از حقیقت و معنی به کلی بیخبرید.
و به فرض که گفته شما راست باشد و آنها اراذل و اوباش باشند خدا از درون جان آنها و نیاتشان آگاه است (الله اعلم بما فی انفسهم)
من که جز ایمان و صداقت از آنها چیزی نمی بینم ، و به همین دلیل وظیفه دارم آنان را بپذیرم ، من مامور به ظاهرم و بنده شناس خداست !
و اگر غیر از این کاری کنم مسلما از ستمکاران خواهم بود (انی اذا لمن الظالمین).
این احتمال نیز در تفسیر جمله آخر داده شده است که به تمام محتوای آیه مربوط باشد یعنی اگر من ادعای علم غیب یا فرشته بودن ، یا مالک خزائن الهی بودن کنم ، و یا ایمان آورندگان را طرد نمایم در پیشگاه خدا و وجدان در صف ستمگران خواهم بود.
نکته ها :
در اینجا باید به چند نکته توجه کرد:
1 - همانگونه که بارها اشاره کرده ایم آگاهی از غیب به طور مطلق و بدون هیچگونه قید و شرط از آن خدا است ، ولی او هر مقدار از این آگاهی را مصلحت ببیند در اختیار پیامبران و اولیای خود می گذارد همانطور که در آیه 26 و 27 سوره جن می خوانیم : عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول (خداوند از تمام امور پنهانی آگاه است و

آگاه نمی کند مگر رسولانی که مورد رضایت او هستند).
بنابراین هیچگونه تضادی میان آیات مورد بحث که نفی علم غیب از پیامبران می کند و آیات یا روایاتی که آگاهی بعضی از غیوب را به پیامبران یا امامان (علیهم السلام) نسبت می دهد وجود ندارد.
آگاهی از اسرار غیب بالذات مخصوص خدا است و دیگران هر چه دارند

بالعرض و از طریق تعلیم الهی می باشد و به همین دلیل محدود به حدودی است که او اراده می کند.
2 - مقیاس سنجش فضیلت
بار دیگر در این آیات به واقعیت بر خورد می کنیم که صاحبان زر و زور و دنیاپرستان مادی که همه چیز را از دریچه افکار خود به همان رنگ مادی می بینند تمام احترام و شخصیت را در داشتن ثروت و مقام و موقعیتهائی هموزن این دو می پندارند بنابراین تعجب نیست که مؤ منان راستینی که دستشان از مال و ثروت تهی بود در قاموس آنها به عنوان اراذل معرفی گردند و با چشم حقارت و پستی به آنها بنگرند.
این منحصر به قوم نوح نبود که مؤ منان مستضعف مخصوصا جوانان انقلابی را که اطرافش را گرفته بودند تهی مغز و کوتاه فکر و بی سر و پا می دانستند، تاریخ نشان می دهد که این منطق در برابر پیامبران دیگر مخصوصا در مورد پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان نخستین وجود داشته است .
هم اکنون نظیر این منطق را در عصر و زمان خود می بینیم که مستکبران فرعون صفت ، با اتکای به قدرت شیطانی خود مؤ منان راستین را متهم به
تمام تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 80
این موضوعات می کنند و به صورت تکرار تاریخ همان عناوین را به مخالفان خود نسبت می دهند
ولی هنگامی که یک محیط فاسد با یک انقلاب الهی پاکسازی شد این گونه مقیاسهای سنجش شخصیت نیز همراه سایر عناوین موهوم به زباله دان تاریخ ریخته می شود، و مقیاسهای اصیل و انسانی جای آنها را می گیرد، مقیاسهائی که در متن زندگی انسان قرار گرفته و واقعیتهای عینی روی آن استوار است و یک جامعه پاک و آباد و آزاد از آنها مایه می گیرد، همچون ایمان ، علم و آگاهی فداکاری و گذشت ، تقوا و پاکدامنی ، شهامت و شجاعت ، تجربه و هوشیاری مدیریت و نظم و مانند اینها.
3 - بعضی از مفسران مانند نویسنده المنار هنگامی که به این آیه می رسد در ضمن یک جمله کوتاه به آنها که علم غیب را برای غیر خدا قائلند و یا حل مشکلاتی را از آنها می خواهند اشاره کرده ، می گوید: این دو امر (علم غیب و خزائن الهی) همان چیزهائی است که قرآن از پیامبران نفی کرده اما بدعتگزاران مسلمین و اهل کتاب آنها را برای اولیاء و قدیسین اثبات می کنند!
اگر منظور او این باشد که هر گونه آگاهی از غیب ولو به تعلیم الهی از آنها نفی شود این بر خلاف نصوص صریح قرآن مجید است ، و اگر منظور او نفی توسل به پیامبران و اولیای الهی باشد - به این صورت که از آنها تقاضا کنیم که از خداوند حل مشکلات ما را بخواهند - این سخن نیز مخالف آیات

قرآن و احادیث مسلمی است که از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده است (برای توضیح بیشتر در این باره به جلد چهارم تفسیر نمونه صفحه 363 - 369 مراجعه فرمائید:) هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 81
آیه 32 - 35
آیه و ترجمه
قَالُوا يَنُوحُ قَدْ جَدَلْتَنَا فَأَكثرْت جِدَلَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كنت مِنَ الصدِقِينَ(32)
قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُم بِهِ اللَّهُ إِن شاءَ وَ مَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ(33)
وَ لا يَنفَعُكُمْ نُصحِى إِنْ أَرَدت أَنْ أَنصحَ لَكُمْ إِن كانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَن يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ(34)
أَمْ يَقُولُونَ افْترَاهُ قُلْ إِنِ افْترَيْتُهُ فَعَلىَّ إِجْرَامِى وَ أَنَا بَرِى ءٌ مِّمَّا تجْرِمُونَ(35)
ترجمه : 32 - گفتند ای نوح : با ما جر و بحث کردی ، و زیاد سخن گفتی (بس است) اکنون اگر راست می گوئی آنچه را بما وعده می دهی (از عذاب الهی) بیاور!
33 - (نوح) گفت اگر خدا اراده کند خواهد آورد و شما قدرت فرار نخواهید داشت !
34 - (اما چه سود که) هر گاه خدا بخواهد شما را (بخاطر گناهانتان) گمراه سازد و من بخواهم شما را اندرز دهم اندرز من فایده ای بحالتان نخواهد داشت ، او پروردگار شماست و به سوی او بازگشت خواهید نمود.
35 - (مشرکان) می گویند او (محمد) این سخنان را بدروغ بخدا نسبت داده بگو اگر من اینها را از پیش خود ساخته باشم و به او نسبت دهم گناهش بر عهده من است ولی من از گناهان شما بیزارم .
تفسیر :حرف بس است ، مجازات کو؟
در این آیات به دنباله گفتگوی نوح و قومش اشاره شده است آیه نخست از زبان قوم نوح چنین نقل می کند آنها گفتند: ای نوح این همه بحث و مجادله کردی بس است ، تو بسیار با ما سخن گفتی ، دیگر جائی برای بحث باقی نمانده تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 82
است (قالوا یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا).
اگر راست می گوئی همان وعده های دردناکی را که به ما می دهی در مورد عذابهای الهی تحقق بخش (فاتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین).
این درست به آن می ماند که شخص یا اشخاصی درباره مساله ای با ما سخن بگویند و در ضمن تهدیدهائی هم کنند و ما می گوئیم پر حرفی بس است بروید و هر کاری از شما ساخته است انجام دهید و هیچ معطل نشوید، اشاره به اینکه : نه به دلائل شما وقعی می نهیم و نه از تهدیدتان می ترسیم و نه حاضریم بیش از این گوش به سخنان شما فرا دهیم !

انتخاب این روش در برابر آنهمه محبت و لطف پیامبران الهی و گفتارهائی که همچون آب زلال و گوارا بر دل می نشیند حکایت از نهایت لجاجت و تعصب و بی خبری می کند.
ضمنا از این گفتار نوح به خوبی بر می آید که مدتی طولانی برای هدایت آنها کوشیده است ، و از هر فرصتی برای رسیدن به این هدف ، یعنی ارشاد آنان استفاده کرده است ، آنقدر که آن قوم گمراه اظهار خستگی از سخنان و ارشادهایش کردند.
این واقعیت از سایر آیاتی که در قرآن درباره نوح آمده نیز به خوبی روشن می شود، در سوره نوح آیات 5 تا 13 به طور مبسوط این معنی را بیان کرده است قال رب انی دعوت قومی لیلا و نهارا فلم یزدهم دعائی الا فرارا و انی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی آذانهم و استغشوا ثیابهم و اصروا و استکبروا استکبارا، ثم انی دعوتهم جهارا، ثم انی اعلنت لهم و اسررت لهم اسرارا: پروردگارا! من قوم خود را شب و روز به سوی تو خواندم ولی این دعوت من چیزی جز فرار بر آنها نیفزود!، و من هر زمان آنها را دعوت کردم تا تو آنانرا بیامرزی انگشتان خویش را در گوشها قرار دادند، و لباسها را تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 83
بر خود پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند و استکبار و خود سری نشان دادند، من باز دست از دعوت آنها بر نداشتم ، آشکارا و سپس پنهانی آنانرا به سوی تو دعوت کردم و پی در پی اصرار ورزیدم ولی آنها به هیچ وجه به سخنان من گوش فرا ندادند!
در آیه مورد بحث جمله جادلتنا آمده است که از ماده مجادله گرفته شده و آن در اصل از جدل به معنی تابیدن و پیچیدن شدید طناب است ، و به همین دلیل به باز شکاری اجدل گفته می شود چرا که از همه پرندگان پرخاشگرتر و پیچندهتر است ، سپس در مورد پیچانیدن طرف در بحث و گفتگو به کار رفته است .
با اینکه جدال و مراء و حجاج (بر وزن لجاج) در معنی شبیه یکدیگرند ولی به طوری که بعضی از محققین گفته اند در مراء یک نوع مذمت و نکوهش افتاده است ، چرا که در مواردی به کار می رود که انسان روی یک مساله باطل پافشاری و استدلال می کند، ولی در معنی جدال و مجادله این مفهوم الزاما وجود ندارد، اما تفاوت جدال و حجاج در این است که جدال برای باز گرداندن طرف از عقیده خود به کار می رود اما حجاج برای دعوت او به یک عقیده و استدلال بر آن .
نوح در برابر این بی اعتنائی ، لجاجت و خیره سری ، با جمله کوتاهی چنین پاسخ گفت : تنها اگر خدا اراده کند به این تهدیدها و وعده های عذاب تحقق می بخشد (قال انما یاتیکم به الله ان شاء)
ولی به هر حال این از دست من خارج است و در اختیار من نیست ، من

فرستاده اویم ، و سر بر فرمانش دارم بنابراین مجازات و عذابرا از من مخواهید.
اما بدانید هنگامی که فرمان عذاب فرا رسد شما نمی توانید از چنگال

قدرت او بگریزید، و به مامن و پناهگاهی فرار کنید: (و ما انتم بمعجزین).
((معجزه)) از ماده ((اعجاز)) به معنی ناتوان ساختن دیگری است ، این کلمه گاهی در مواردی به کار می رود که انسان مانع کار دیگری شود و جلو او را بگیرد و او را به عجز در آورد، و گاهی در موردی که از چنگال کسی فرار کند و از دسترس وی بیرون رود و او را ناتوان سازد، و گاهی به این صورت که با پیشدستی کردن طرفرا به زانو در آورد و یا خود را در مصونیت قرار دهد.
تمام اینها چهره های مختلفی از معنی ((اعجاز)) و ناتوان ساختن طرف است ، و در آیه فوق همه این معانی محتمل است چرا که هیچگونه منافاتی میان آنها نیست یعنی شما به هیچ صورت نمی توانید از عذاب او در امان بمانید.
سپس اضافه می کند ((اگر خداوند به خاطر گناهان و آلودگیهای جسمی و فکری تان بخواهد شما را گمراه سازد، هرگز نصیحت من برای شما سودی نخواهد بخشید هر چند بخواهم شما را نصیحت کنم)) (و لا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان یغویکم).
چرا که ((او پروردگار شمااست و به سوی او باز می گردید)) و تمام هستی شما در قبضه قدرت او است (هو ربکم و الیه ترجعون).
سؤ ال :
با مطالعه این آیه فوراین سؤ ال به نظر می رسد - و بسیاری از مفسران هم به آن اشاره کرده اند - که مگر ممکن است خداوند اراده گمراه ساختن کسی را بکند؟ آیا این دلیل بر جبر نخواهد بود؟ و آیا با قبول اصل آزادی اراده و اختیار چنین چیزی قابل قبول است ؟ تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 85
پاسخ :
همانگونه که از لابلای بحثهای فوق روشن شد - و بارها هم به آن اشاره کرده ایم گاهی یک سلسله اعمال از انسان سر می زند که نتیجه آن گمراهی و انحراف همیشگی و عدم بازگشت به سوی حق است لجاجت مستمر و اصرار بر گناهان و دشمنی مداوم با حق طلبان و رهبران راستین ، آنچنان پرده ضخیمی بر فکر انسان می افکند که توانائی دید کمترین شعاع آفتاب حق و حقیقت را پیدا نمی کند!.
و چون این حالت ، از آثار اعمالی است که خود انسان انجام داده بهیچوجه دلیل بر جبر نمی شود، بلکه عین اختیار است ، آنچه بخدا مربوط است این

است که در چنان اعمالی چنین اثری قرار داده است :
در قرآن مجید آیات متعددی به این واقعیت اشاره می کند که ما در ذیل آیه 7 سوره بقره و... به آن اشاره کرده ایم .
در آخرین آیه مورد بحث سخنی به عنوان یک جمله معترضه برای تاکید بحثهائی که در داستان نوح در آیات گذشته و آینده عنوان شده است می گوید: ((دشمنان می گویند این مطلب را او (محمد - (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از پیش خود ساخته و به خدا نسبت داده است)) (ام یقولون افتراه).
در پاسخ آنها بگو ((اگر من اینها را از پیش خود ساخته ام و به دروغ به خدا نسبت داده ام گناهش بر عهده من است)) (قل ان افتریته فعلی اجرامی).
((ولی من از گناهان شما بیزارم)) (و انا بری ء مما تجرمون)
نکته ها :
در اینجا باید به چند نکته توجه داشت :
1 - ((اجرام)) از ماده ((جرم)) (بر وزن جهل) همانگونه که سابقا هم اشاره تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 86
کرده ایم به معنی چیدن میوه نارس و سپس هر کار ناخوش آیندی گفته شده است ، و همچنین به وادار کردن کسی به گناه نیز اطلاق می شود، و از آنجا که انسان در ذات و فطرت خود پیوندی با معنویت و پاکی داردانجام گناهان او را از این پیوند الهی جدا می سازد.
2 - بعضی احتمال داده اند که آیه اخیر درباره پیامبر اسلام نیست ، بلکه مربوط به خود نوح است چرا که این آیات همه مربوط به او بوده و آیات آینده نیز از او سخن می گوید، بنابراین مناسبتر این است که این آیه هم مربوط به نوح باشد، و جمله معترضه خلاف ظاهر است .
ولی با توجه به اینکه اولا شبیه این تعبیر تقریبا با همین عبارت در سوره احقاف آیه 8 در مورد پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده ، ثانیا آنچه درباره نوح در این آیات آمده است همه بصورت صیغه غایب است ، در حالی که آیه مورد بحث بصورت مخاطب می باشد (و مساءله ((التفات)) یعنی انتقال از غیبت به خطاب نیز بر خلاف ظاهر می باشد) و اگر بخواهیم آیه را درباره نوح بدانیم جمله یقولون که بصورت فعل مضارع است و همچنین قل که بصورت فعل امر است همه احتیاج به تقدیر دارد، ثالثا در حدیثی که از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) در تفسیر برهان ذیل همین آیه نقل شد آمده است که آیه فوق در برابر کفار مکه نازل گردیده ، از مجموع این دلائل چنین به نظر می رسد که آیه مربوط به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و تهمتهای ناروای کفار و پاسخ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آنهاست .

ذکر این نکته نیز لازم است که معنی ((جمله معترضه)) این نیست که سخنی بی ارتباط با اصل گفتار ذکر شود بلکه جمله های معترضه غالبا محتوی مطالبی است که مفاد کلام را تاءکید و تاءیید می کند و از آنجا که پیوند سخن را موقتا قطع می کند مخاطب را از یکنواختی رهائی می بخشد و لطافت و روح و تازگی به گفتار می دهد، و مطمئنا جمله معترضه هیچگاه نمی تواند بتمام معنی بیگانه از سخن باشد تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 87
و الا بر خلاف اصول فصاحت و بلاغت است ، در حالی که همیشه در کلمات فصیح و بلیغ جمله های معترضه دیده می شود.
3 - به هنگام مطالعه آیه اخیر ممکن است این ایراد به نظر برسد که این چگونه منطقی است که پیامبر یا نوح در مقابل کفار بگویند اگر این سخن افتراء است گناهش به گردن ما، آیا قبول مسئولیت گناه افتراء سبب می شود که سخن آنها حق و مطابق واقع باشد و مردم موظف باشند از آن اطاعت و پیروی کنند ؟!
ولی با دقت در آیات گذشته به پاسخ این ایراد پی می بریم : آنها در حقیقت می خواستند بگویند با این سخنان ما که مشتمل بر انواع استدلالهای عقلی است ، بفرض محال که از طرف خدا هم نباشیم گناهش بگردن ما است ولی استدلالات عقلی جای خودش ثابت است و شما با مخالفت آن همواره در گناه خواهید بود، گناهی مستمر و پایدار (توجه داشته باشید که تجرمرن صیغه مضارع است که معمولا دلالت بر استمرار می کند). هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 88
آیه 36-39
آیه و ترجمه
وَ أُوحِیَ إِلی نُوحٍ أَنَّهُ لَن یُؤْمِنَ مِن قَوْمِک إِلا مَن قَدْ ءَامَنَ فَلا تَبْتَئِس بِمَا کانُوا یَفْعَلُونَ(36)
وَ اصنَعِ الْفُلْک بِأَعْیُنِنَا وَ وَحْیِنَا وَ لا تخَطِبْنی فی الَّذِینَ ظلَمُوا إِنهُم مُّغْرَقُونَ(37)
وَ یَصنَعُ الْفُلْک وَ کلَّمَا مَرَّ عَلَیْهِ مَلأٌ مِّن قَوْمِهِ سخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِن تَسخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسخَرُ مِنکُمْ کَمَا تَسخَرُونَ(38)
فَسوْف تَعْلَمُونَ مَن یَأْتِیهِ عَذَابٌ یخْزِیهِ وَ یحِلُّ عَلَیْهِ عَذَابٌ مُّقِیمٌ(39)
ترجمه : 36 - به نوح وحی شد که جز آنها که (تاکنون) ایمان آورده اند دیگر هیچکس از قوم تو ایمان نخواهد آورد بنابراین از کارهائی که می کنند غمگین مباش ،
37 - و (اکنون) در حضور ما و طبق وحی ما کشتی بساز و درباره آنها که ستم کردند شفاعت مکن که آنها غرق شدنی هستند.

38 - او مشغول ساختن کشتی بود و هر زمان گروهی از اشراف قومش بر او می گذشتند او را مسخره می کردند، (ولی نوح) گفت اگر ما را مسخره می کنید ما نیز شما را همینگونه مسخره خواهیم کرد:
39 - بزودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوار کننده به سراغش خواهد آمد و مجازات جاودان بر او وارد خواهد شد!.
تفسیر :تصفیه شروع می شود.
سر گذشت نوح که در آیات این سوره آمده است در حقیقت در چند فراز که هر فراز مربوط به یک دوره از مبارزات نوح در مقابل مستکبران است بیان شده : تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 89
آنچه در آیات قبل گذشت مرحله دعوت و تبلیغ پی گیر و مستمر نوح (علیهالسلام) با نهایت جدیت ، و با استفاده از تمام وسائل بود، در این مرحله که سالیان دراز طول کشید گروه اندکی - اندک از نظر عدد و بسیار از نظر کیفیت و استقامت - به او ایمان آوردند.
آیات مورد بحث اشاره به مرحله دوم این مبارزه است ، مرحله پایان یافتن دوران تبلیغ و آماده شدن برای تصفیه الهی !
در آیه نخست می خوانیم : ((به نوح وحی شد که جز افرادی که از قومت به تو ایمان آورده اند دیگر هیچکس ایمان نخواهد آورد.)) (و اوحی الی نوح انه لن یؤ من من قومک الا من قد آمن).
اشاره به اینکه صفوف به کلی از هم جدا شده ، و دیگر دعوت برای ایمان و اصلاح سودی ندارد، و باید آماده تصفیه و انقلاب نهائی شود.
و در پایان آیه به نوح دلداری داده می گوید: ((اکنون که چنین است از کارهائی که اینها انجام می دهند به هیچوجه اندوهناک و محزون مباش)) (فلا تبتئس بما کانوا یفعلون).
ضمنا از این آیه استفاده می شود که خداوند قسمتهائی از علم اسرار غیب را در هر مورد که لازم باشد در اختیار پیامبرش میگذارد همانگونه که در اینجا به نوح خبر می دهد که در آینده هیچکس از آنها ایمان نخواهد آورد.
به هر حال این گروه عصیانگر و لجوج باید مجازات شوند، مجازاتی که جهان را از لوث وجود آنها پاک کند و مؤ منان را برای همیشه از چنگالشان رها سازد، فرمان غرق شدن آنها صادر شده است ، ولی هر چیز وسائلی می خواهد، نوح باید کشتی مناسبی برای نجات مؤ منان راستین بسازد تا هم مؤ منان در مدت ساختن کشتی در مسیر خود ورزیده تر شوند و هم بر غیر مؤ منان به اندازه کافی اتمام حجت گردد. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 90
((به نوح فرمان دادیم که کشتی بسازد، در حضور ما و طبق فرمان ما)) (و اصنع الفلک باعیننا و وحینا)
منظور از کلمه ((اعیننا)) (در برابر دیدگان ما) اشاره به این است که تمام

تلاشها و کوششهای تو در این زمینه در حضور ما است ، بنابراین با فکر راحت به کار خویش ادامه ده ، طبیعی است این احساس که خداوند حاضر و ناظر است و محافظ و مراقب میباشد به انسان هم توان و نیرو می بخشد، و هم احساس مسئولیت بیشتر!
و از کلمه ((وحینا)) چنین بر می آید که نوح چگونگی ساختن کشتی را نیز از فرمان خدا می آموخت ، و باید هم چنین باشد زیرا نوح پیش خود نمی دانست ابعاد عظمت طوفان آینده چه اندازه است تا کشتی خود را متناسب با آن بسازد، و این وحی الهی بود که او را در انتخاب بهترین کیفیتها یاری می کرد.
در پایان آیه به نوح هشدار می دهد که از این به بعد ((در باره ستمگران شفاعت و تقاضای عفو مکن چرا که آنها محکوم به عذابند و مسلما غرق خواهند شد)) (و لا تخاطبنی فی الذین ظلموا انهم مغرقون)
این جمله به خوبی می فهماند که شفاعت درباره همه کس ممکن نیست بلکه شرائطی دارد که اگر در کسی موجود نباشد پیامبر خدا هم حق شفاعت و تقاضای عفو در مورد او ندارد (به جلد اول تفسیر نمونه مراجعه شود)
اما چند جمله هم درباره قوم نوح بشنویم آنها به جای اینکه یک لحظه با مساءله دعوت نوح به طور جدی بر خورد کنند و حداقل احتمال دهند که ممکن است اینهمه اصرار نوح (علیه السلام) و دعوتهای مکررش از وحی الهی سرچشمه گرفته ، و مسئله طوفان و عذاب حتمی باشد، باز همانطور که عادت همه افراد مستکبر و مغرور است به استهزاء و مسخره ادامه دادند: و هر زمان که گروهی از قومش از کنار او می گذشتند و او و یارانش را سر گرم تلاش برای آماده ساختن چوبها و میخها و وسائل کشتی سازی تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 91
می دیدند مسخره می کردند و می خندیدند و می گذشتند (و یصنع الفلک و کلما مر علیه ملاء من قومه سخروا منه).
((ملاء)) آن اشراف از خود راضی همه جا مستضعفان را به مسخره می گیرند و آنها را موجوداتی پست و در خور تحقیر می پندارند، چرا که زر و زور ندارند، نه تنها آنها را مسخره می کنند، بلکه افکارشان هر قدر بلند باشد و مکتبشان هر اندازه ریشه دار باشد و اعمالشان هر چند کاملا حساب شده باشد به پندار آنها در خور تحقیر است و به همین دلیل پند و اندرز و هشدار و اعلام خطر در آنها اثر نمی کند، تنها تازیانه های عذاب دردناک الهی باید بر پشت آنها نواخته شود.
می گویند این گروههای اشراف قوم نوح هر دسته نوعی استهزاء که مایه خنده و تفریح بود برای خود انتخاب می کردند.
یکی می گفت : ای نوح مثل اینکه دعوی پیامبری نگرفت آخر سر، نجار

شدی !...
دیگری می گفت : کشتی می سازی بسیار خوب ، دریایش را هم بساز! هیچ آدم عاقل دیدهای در وسط خشکی کشتی بسازد؟!...
بعضی دیگر شاید می گفتند: اوه کشتی به این بزرگی برای چه می خواهی ، لا اقل کوچکتر بساز، که اگر بخواهی به سوی دریا بکشی برای تو ممکن باشد!
می گفتند و قاه قاه می خندیدند و می گذشتند و این موضوع در خانه ها و مرکز کارشان به اصطلاح سوژه بحثها بود، و با یکدیگر درباره نوح و کم فکری پیروانش سخن می گفتند!: پیر مرد را تماشا کن آخر عمری به چه روزی افتاده است ؟ حالا می فهمیم که اگر به سخنان او ایمان نیاوردیم حق با ما بود. اصلا عقل درستی ندارد:!
و اما نوح با استقامت فوق العادهای که زائیده ایمان است با جدیت فراوان به کار خود ادامه می داد، و بی اعتنا به گفته های بی اساس این کوردلان از خود تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 92
راضی به سرعت پیشروی می کرد، و روز به روز اسکلت کشتی آماده تر و مهیاتر می شد، فقط گاهی سر بلند می کرد و این جمله کوتاه و پر معنی را به آنها می گفت : ((اگر امروز شما ما را مسخره می کنید ما هم همینگونه در آینده نزدیکی شما را مسخره خواهیم کرد:)) (قال ان تسخروا منا فانا نسخر منکم کما تسخرون):
آن روز که شما در میان طوفان سرگردان خواهید شد و سراسیمه به هر سو می دوید و هیچ پناهگاهی نخواهید داشت و از میان امواج فریاد می کشید و التماس می کنید که ما را نجات ده آری آن روز مؤ منان بر افکار شما و غفلت و جهل و بی خبریتان می خندند
((در آن روز خواهید دانست چه کسی عذاب خوار کننده به سراغ او خواهد آمد و مجازات جاودان دامنش را خواهد گرفت)) (فسوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه و یحل علیه عذاب مقیم)
اشاره به اینکه اگر چه مزاحمتهای شما نسبت بما عذاب دردناکی است ولی اولا ما در تحمل این شدائد سربلندیم و پرافتخار، و ثانیا اینها هر چه باشد زود گذر است اما مجازات الهی هم خوار کننده است هم پایان ناپذیر و این دو با هم قابل مقایسه نیست .
نکته ها :
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - تصفیه نه انتقام
از آیات فوق بخوبی استفاده می شود که عذابهای الهی جنبه انتقامی ندارد، بلکه بخاطر تصفیه نوع بشر و از میان رفتن آنها که شایسته حیات نیستند و باقی ماندن صالحان صورت می گیرد. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه

به این معنی که یک قوم مستکبر و فاسد و مفسد که هیچ امید به ایمان آنها نیست از نظر نظام آفرینش حق حیات ندارد و باید از میان برود، و قوم نوح چنین بودند، چرا که آیات فوق می گوید، اکنون که دیگر امیدی به ایمان بقیه نیست آماده ساختن کشتی شو، و درباره ظالمان هیچگونه شفاعت و تقاضای عفو منما.
همین موضوع در نفرین این پیامبر بزرگ که در سوره نوح آمده است به چشم می خورد: رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا انک ان تذرهم یضلوا عبادک و لا یلدوا الا فاجرا کفارا: ((پروردگارا احدی از این کافران را بر روی زمین مگذار چرا که اگر آنها بمانند بندگانت را گمراه می سازند، و از نسل آنها نیز جز گروهی فاجر و بی ایمان به وجود نخواهد آمد))!
اصولا در سازمان آفرینش هر موجودی برای هدفی آفریده شده است ، هنگامی که از هدف خود به کلی منحرف شود و تمام راههای اصلاح را بروی خود ببندد باقیماندن او بیدلیل است و خواه و ناخواه باید از میان برود.
و به گفته شاعر
نه طراوتی نه برگی نه گلی نه میوه دارم متحیرم که دهقان به چکار هشت ما را!
2 - نشانه های مستکبرین .
مستکبران خود خواه همیشه مسائل جدی را که در مسیر خواسته ها و هوسها و منافع آنها نیست به بازی و شوخی می گیرند. و بهمین دلیل مسخره کردن حقایق مخصوص آنچه مربوط به زندگی مستضعفان است جزئی از زندگی آنها را تشکیل می دهد، بسیار دیده ایم که آنها برای رنگ و

پر گناه خود دنبال فرد با ایمان تهی دستی می گردند که او را به اصطلاح ملعبه و مضحکه سازند.
و اگر در مجالس خود دسترسی به چنین افراد پیدا نکنند فرد یا افرادی از آنها را غیابا سوژه سخن قرار داده و می گویند و مسخره می کنند و می خندند.
آنها خود را عقل کل می پندارند و به گمان اینکه ثروت انبوه و حرام آنها نشانه لیاقت و شخصیت و ارزش آنها است دیگران را نالایق و بی ارزش و فاقد شخصیت می دانند: ولی قرآن مجید سختترین حملات خود را متوجه این گونه افراد مغرور و متکبر کرده و مخصوصا سخریه های آنها را شدیدا محکوم می کند.
فی المثل در تاریخ اسلامی می خوانیم هنگامی که ((ابو عقیل انصاری)) آن کارگر باایمان و فقیر شب را بیدار ماند و به آب آوردن از چاه های

مدینه برای خانه ها ادامه داد، و مختصر خرمائی را که از این راه به عنوان مزد دریافت داشته بود به عنوان کمک به ارتش مسلمانان برای جنگ تبوک خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آورد گروهی از منافقان مستکبر بر او خندیدند آیات قرآن نازل شد و همچون صاعقه بر آنها فرو ریخت (الذین یلمزون المطوعین من المؤ منین فی الصدقات و الذین لا یجدون الا جهدهم فیسخرون منهم سخر الله منهم و لهم عذاب الیم):
آنها که مؤ منان اطاعت کننده را در کمکهای مالی در راه خدا به باد مسخره می گیرند و آنان را که جز به مقدار توانائی اندک دسترسی به چیز دیگر ندارند مسخره می کنند خداوند آنان را مسخره خواهد کرد و برای آنها عذاب دردناکی است :
3 - کشتی نوح
بدون شک کشتی نوح یک کشتی ساده ای نبود و با وسائل آن روز به آسانی و تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 95
سهولت پایان نیافت ، کشتی بزرگی بود که بعلاوه بر مؤ منان راستین یک جفت از نسل هر حیوانی را در خود جای می داد و آذوقه فراوانی که برای مدتها زندگی انسانها و حیوانهائی که در آن جای داشتند حمل می کرد چنین کشتی با چنین ظرفیت حتما در آن روز بی سابقه بوده است به خصوص که این کشتی باید از دریائی به وسعت این جهان با امواجی کوه پیکر سالم بگذرد و نابود نشود، لذا در بعضی از روایات مفسرین می خوانیم که این کشتی هزار دویست ذراع طول و ششصد ذراع عرض داشت : (هر ذراع حدود نیم متر است).
در بعضی از روایات اسلامی آمده است که مدت چهل سال قبل از ظهور طوفان یکنوع بیماری به زنان قوم نوح دست داد که دیگر از آنان بچه ای متولد نشد و این در واقع مقدمه ای برای مجازات و عذاب آنان بود. هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 96
آیه 40-43
آیه و ترجمه
حَتی إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَ فَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِیهَا مِن کلٍّ زَوْجَینِ اثْنَینِ وَ أَهْلَک إِلا مَنْ سبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ وَ مَنْ ءَامَنَ وَ مَا ءَامَنَ مَعَهُ إِلا قَلِیلٌ(40)
* وَ قَالَ ارْکبُوا فِیهَا بِسمِ اللَّهِ مجْرَاهَا وَ مُرْساهَا إِنَّ رَبی لَغَفُورٌ رَّحِیمٌ(41)
وَ هِیَ تجْرِی بِهِمْ فی مَوْجٍ کالْجِبَالِ وَ نَادَی نُوحٌ ابْنَهُ وَ کانَ فی مَعْزِلٍ یَبُنیَّ ارْکب مَّعَنَا وَ لَا تَکُن مَّعَ الْکَفِرِینَ(42)
قَالَ سئَاوِی إِلی جَبَلٍ یَعْصِمُنی مِنَ الْمَاءِ قَالَ لا عَاصِمَ الْیَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلا مَن رَّحِمَ وَ حَالَ بَیْنهُمَا الْمَوْجُ فَکانَ مِنَ الْمُغْرَقِینَ(43)
ترجمه :40 - (این وضع همچنان ادامه یافت) تا فرمان ما فرا رسید و تنور جوشیدن گرفت ، (به نوح) گفتیم از هر جفتی از حیوانات (نر و ماده) یک

زوج در آن (کشتی) حمل کن ، همچنین خاندانت را مگر آنها که قبلا وعده هلاک آنان داده شده (همسر نوح و یکی از فرزندانش) و همچنین مؤ منان را، اما جز عده کمی به او ایمان نیاوردند
41 - او گفت بنام خدا بر آن سوار شوید و به هنگام حرکت و توقف آن یاد او کنید، که پروردگارم آمرزنده و مهربان است .
42 - و او آنها را از لابلای امواجی همچون کوهها حرکت میداد، (در این هنگام) نوح فرزندش را که در گوشه ای قرار داشت فریاد زد، پسرم : همراه ما سوار شو و با کافران مباش :
43 - گفت به کوهی پناه می برم تا مرا از آب حفظ کند، گفت امروز هیچ حافظی در برابر فرمان خدا نیست ، مگر آن کس را که او رحم کند، در این هنگام موجی در میان آندو حائل شد و او در زمره غرق شدگان قرار گرفت تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 97
تفسیر :طوفان شروع می شود
در آیات گذشته دیدیم که چگونه نوح و مؤ منان راستین دست به ساختن کشتی نجات زدند و تن به تمام مشکلات و سخریه های اکثریت بی ایمان مغرور دادند، و خود را برای طوفان ، همان طوفانی که سطح زمین را از لوث مستکبران بی ایمان پاک می کرد، آماده ساختند:
آیات مورد بحث سومین فراز این سرگذشت یعنی چگونگی نزول عذاب را بر این قوم ستمگر به طرز گویائی تشریح می کند.
نخست می گوید: ((این وضع همچنان ادامه داشت تا فرمان ما صادر شد و طلایع عذاب آشکار گشت و آب از درون تنور جوشیدن گرفت))! (حتی اذا جاء امرنا و فار التنور).
((تنور)) (با تشدید نون) همان معنی را می بخشد که ((تنور)) در فارسی متداول امروز یعنی محلی که نان در آن پخت و پز می شود.
در اینکه جوشیدن آب از تنور چه تناسبی با مساءله نزدیک شدن طوفان دارد مفسران در آن گفتگو بسیار کرده اند.
بعضی گفته اند جوشیدن آب از درون تنور یک نشانه الهی بوده است برای نوح ، تا او متوجه جریان شود و خود و یارانش با وسائل و اسباب لازم بر کشتی سوار شوند.
گروهی دیگر احتمال داده اند که تنور در اینجا در معنی مجازی و کنائی استعمال شده ، اشاره به اینکه تنور خشم و غضب پروردگار فوران پیدا کرد و شعله ور شد، و این به معنی نزدیک شدن عذاب کوبنده الهی است ، این تعبیر در فارسی و هم در زبان عربی آمده است که شدت غضب را تشبیه به فوران آتش می کنند. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 98
ولی این احتمال قویتر به نظر می رسد که تنور به معنی حقیقی و معروف آن باشد و منظور از آن ، تنور خاصی هم نباشد بلکه منظور بیان این نکته

است هنگامی که آب از درون تنور که معمولا مرکز آتش است جوشیدن گرفت نوح و یارانش متوجه شدند اوضاع به زودی دیگرگون می شود و انقلاب و تحول نزدیک است ((آب کجا و آتش کجا))؟!
به تعبیر دیگر هنگامی که دیدند سطح آب زیر زمینی چنان بالا آمده است که از درون تنور که معمولا در جای خشک و محفوظی ساخته می شود جوشیدن گرفته فهمیدند موضوع مهمی در پیش است و حادثه نو ظهوری در شرف تکوین است ، همین موضوع اخطار و علامتی بود برای نوح و یارانش که برخیزید و آماده شوید!
شاید قوم غافل و بی خبر نیز جوشیدن آب را از درون تنور خانه هایشان دیدند ولی مانند همیشه از کنار این گونه اخطارهای پر معنی الهی چشم و گوش بسته گذشتند، حتی برای یک لحظه نیز به خود اجازه تفکر ندادند که شاید حادثه ای در شرف تکوین باشد، شاید اخطارهای نوح واقعیت داشته باشد.
در این هنگام به نوح ((فرمان دادیم که از هر نوعی از انواع حیوانات یک جفت (نر و ماده) بر کشتی سوار کن)) تا در غرقاب ، نسل آنها قطع نشود (قلنا احمل فیها من کل زوجین اثنین).
((و همچنین خاندانت را جز آنها که قبلا وعده هلاک آنها داده شده و نیز مؤ منان را بر کشتی سوار کن)) (و اهلک الا من سبق علیه القول و من آمن).
((اما جز افراد کمی به او ایمان نیاوردند)) (و ما آمن معه الا قلیل).
این آیه از یک سو اشاره به همسر بی ایمان نوح و فرزندش ((کنعان)) می کند که داستان آنها در آیات آینده آمده است که بر اثر انحراف از مسیر ایمان و همکاری با گناهکاران رابطه و پیوند خود را از نوح بریدند و حق سوار شدن بر آن کشتی نجات نداشتند، چرا که شرط سواری بر آن در درجه اول ((ایمان)) بود. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 99
و از سوی دیگر اشاره به این می کند که محصول سالیان بسیار دراز تلاش پیگیر نوح (علیه السلام) در راه تبلیغ آئین خویش چیزی جز گروهی اندک از مؤ منان نبود
که طبق بعضی از این روایات در این مدت طولانی تنها هشتاد نفر به او ایمان آوردند و حتی بعضی ، عدد آنها را از این هم کمتر نوشته اند. و این خود می رساند که این پیامبر بزرگ تا چه حد استقامت و پایمردی داشت که برای هدایت هر یک از آنها بسوی خدا به طور متوسط ده سال زحمت کشید: زحمتی که مردم عادی حتی برای هدایت و نجات فرزندشان تحمل نمی کنند.
نوح به سرعت بستگان و یاران با ایمان خود را جمع کرد و چون لحظه طوفان و فرارسیدن مجازاتهای کوبنده الهی نزدیک می شد ((به آنها

دستور داد که بنام خدا بر کشتی سوار شوید، به هنگام حرکت و توقف کشتی نام خدا را بر زبان جاری سازید و بیاد او باشید)) (بسم الله مجراها و مرساها)
چرا می گوید: در همه حال به یاد او باشید و از یاد و نام او مدد بگیرید؟ برای اینکه پروردگار من آمرزنده و مهربان است (ان ربی لغفور رحیم)
به مقتضای رحمتش این وسیله نجات را در اختیار شما بندگان با ایمان قرار داده و به مقتضای آمرزشش از لغزشهای شما می گذرد.
سرانجام لحظه نهائی فرا رسید و فرمان مجازات این قوم سرکش صادر شد، ابرهای تیره و تار همچون پاره های شب ظلمانی سراسر آسمان را فرا گرفت ، و آنچنان رویهم متراکم گردید که نظیرش هیچگاه دیده نشده بود، صدای غرش رعد و پرتو خیره کننده برق پی در پی در فضای آسمان پخش می شد و خبر از حادثه بسیار تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 100 عظیم و وحشتناکی می داد.
باران شروع شد، سریع و سریعتر شدقطره ها درشت و درشتر شد و همانگونه که قرآن در آیه 11 سوره قمر میگوید گوئی تمام درهای آسمان گشوده شده و اقیانوسی از آب از لابلای ابرها فرو می ریزد
از سوی دیگر سطح آب زیر زمینی آنقدر بالا آمد که از هر گوشه ای چشمه خروشانی جوشیدن گرفت .
و به این ترتیب آبهای زمین و آسمان بهم پیوستند و دست بدست هم دادند و بر سطح زمین ها، کوه ها، دشتها، دره ها جاری شدند و بزودی سطح زمین به صورت اقیانوسی در آمد. وزش بادها امواج کوه پیکری روی این اقیانوس ترسیم می کرد و این امواج از سر و دوش هم بالا می رفتند و روی یکدیگر می غلطیدند.
((و کشتی نوح با سرنشینانش سینه امواج کوه پیکر را می شکافت و همچنان پیش می رفت)) (و هی تجری بهم فی موج کالجبال).
((نوح فرزندش را که در کناری جدا از پدر قرار گرفته بود مخاطب ساخت و فریاد زد فرزندم : با ما سوار شو و با کافران مباش)) که فنا و نابودی دامنت را خواهد گرفت (و نادی نوح ابنه و کان فی معزل یا بنی ارکب معنا و لا تکن مع الکافرین)
نوح این پیامبر بزرگ نه تنها به عنوان یک پدر، بلکه به عنوان یک مربی خستگی ناپذیر و پرامید، حتی در آخرین لحظه دست از وظیفه خود بر نداشت به این امید که سخنش در قلب سخت فرزند اثر کند.
اما متاءسفانه تاءثیر همنشین بد بیش از آن بود که گفتار این پدر دلسوز تاثیر مطلوب خود را ببخشد:
لذا این فرزند لجوج و کوتاه فکر به گمان اینکه با خشم خدا می توان به مبارزه برخاست ، ((فریاد زد پدر برای من جوش نزن ، بزودی به کوهی

پناه میبرم تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 101
که دست این سیلاب به دامنش هرگز نخواهد رسید و مرا در دامان خود پناه خواهد داد)) (قال ساوی الی جبل یعصمنی من الماء).
نوح باز مایوس نشد، بار دیگر به اندرز و نصیحت پرداخت شاید فرزند کوتاه فکر از مرکب غرور و خیره سری فرود آید و راه حق پیش گیرد، به او ((گفت : فرزندم امروز هیچ قدرتی در برابر فرمان خدا پناه نخواهد داد (قال لا عاصم الیوم من امر الله).
تنها نجات از آن کسی است که مشمول رحمت خدا باشد و بس (الا من رحم).
کوه که سهل است ، کره زمین که سهل است ، خورشید و تمام منظومه شمسی با آن عظمت خیره کننده اش در برابر قدرت لا یزال او ذره بی مقداری بیش نیست .
مگر بالاترین کوهها در برابر کره زمین همچون بر آمدگیهای بسیار کوچکی که روی سطح یک نارنج قرار دارد نیست ؟ همان زمینی که یک میلیون و دویست هزار مرتبه باید بزرگ شود تا به اندازه کره خورشید گردد، همان خورشیدی که یک ستاره متوسط معمولی آسمان از میان میلیونها میلیون ستاره در پهنه عالم خلقت است .
پس چه خیال خامی و چه فکر کوتاهی که از ((کوه)) کاری ساخته باشد؟!
در همین هنگام موجی برخاست و جلو آمد و جلوتر و فرزند نوح را همچون پر کاهی از جا کند و در لابلای خود در هم کوبید ((و میان پدر و فرزند جدائی افکند و او را در صف غرق شدگان قرار داد))! (و حال بینهما الموج فکان من المغرقین) تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 102
نکته ها :
در اینجا به چند نکته مهم باید توجه کرد:
1 - آیا طوفان نوح (علیه السلام) عالمگیر بود؟
از ظاهر بسیاری از آیات قرآن چنین بر می آید که طوفان نوح (علیه السلام) جنبه منطقه ای نداشته است ، بلکه حادثه ای بوده است برای سراسر روی زمین ، زیرا کلمه ارض (زمین) به طور مطلق ذکر شده مانند (رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا: ((خداوندا بر روی زمین از کافران که هرگز امید به اصلاحشان نیست احدی را زنده مگذار و همچنین آیه 44 همین سوره هود (آیه آینده) و قیل یا ارض ابلعی مائک ... ای زمین آبهای خود را فرو بر...))
از بسیاری از تواریخ نیز، جهانی بودن طوفان نوح استفاده می شود، به همین جهت تمام نژادهای کنونی را به یکی از سه فرزند نوح (حام ، و سام و یافث) که بعد از نوح باقی ماندند باز می گردانند.
در تاریخ طبیعی نیز دورانی بنام دوران بارانهای سیلابی دیده می شود که

اگر آن را الزاما مربوط به قبل از تولد جانداران ندانیم قابل تطبیق بر طوفان نوح نیز هست .
این نظریه نیز در تاریخ طبیعی زمین هست که محور کره زمین تدریجا تغییر پیدا می کند یعنی قطب شمال و جنوب تبدیل به خط استوا و خط استوا جای قطب شمال و جنوب را می گیرد، روشن است که به هنگام گرم شدن یخهای فوق العاده متراکم قطبی ، آب دریاها به اندازه ای بالا می آید که بسیاری از خشکیها را فرا می گیرد و با نفوذ در لایه های زمین به صورت چشمه های خروشان از نقاط دیگر سر بر می آورد، و همین گسترش آبها باعث فزونی ابرها و بارش بارانهای زیادتر می گردد. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 103
این مطلب که نوح از حیوانات روی زمین نمونه هائی با خود برداشت نیز مؤ ید جهانی بودن طوفان است ، و اگر محل زندگی نوح را کوفه - آنچنان که در بعضی از روایات آمده است - بدانیم و باز طبق روایات دیگر دامنه طوفان به مکه و خانه کعبه هم کشیده شده باشد، این خود مؤ ید دیگری بر جهانی بودن این طوفان است .
ولی با این حال احتمال منطقه ای بودن آن نیز بکلی منتفی نیست ، زیرا اطلاق کلمه ((ارض)) بر یک منطقه وسیع جهان در قرآن مکرر آمده است چنانکه در سرگذشت بنی اسرائیل می خوانیم : (و اورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض و مغاربها: ((مشرقها و مغربهای زمین را در اختیار گروه مستضعفان (بنی اسرائیل) قرار دادیم)).
حمل حیوانات در کشتی نیز ممکن است به خاطر این باشد که در آن قسمت از زمین ، نسل حیوانات قطع نگردد، بخصوص اینکه در آن روز نقل و انتقال حیوانات از نقطه های دور دست کار آسانی نبود (دقت کنید).
همچنین قرائن دیگری که در بالا ذکر شد قابل تطبیق بر منطقه ای بودن طوفان نوح می تواند باشد.
این نکته نیز قابل توجه است که طوفان نوح به عنوان مجازات آن قوم سرکش بود، و ما هیچ دلیلی در دست نداریم که دعوت نوح به سراسر زمین رسیده باشد، اصولا با وسائل آن زمان رسیدن دعوت یک پیامبر (در عصر خودش) به همه نقاط، بسیار بعید به نظر می رسد.
ولی در هر حال هدف قرآن از بیان این سرگذشت عبرت انگیز بیان نکته های تربیتی مهمی است که در آن نهفته است خواه جهانی باشد یا منطقه ای . تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 104
2 - آیا بعد از نزول عذاب توبه ممکن است ؟
از آیات گذشته استفاده می شود که نوح حتی بعد از شروع طوفان فرزند خود را تبلیغ می کرد، این دلیل بر آنست که اگر ایمان می آورد ایمانش پذیرفته بود، در اینجا این سؤ ال پیش می آید که با توجه به آیات دیگر

قرآن که در گذشته نمونه هائی از آن را داشته ایم درهای توبه بعد از نزول عذاب بسته می شود، چرا که در این هنگام غالب گنهکاران سرکش که مجازات را با چشم خود می بینند بی اختیار و از روی اضطرار توبه می کنند، توبهای بی ارزش و بی محتوا!
اما با دقت در آیات فوق پاسخ این سؤ ال را می توان چنین یافت که شروع طوفان و آغاز کار آن نشانه روشنی بر عذاب نبود، بلکه یک باران تند و بی سابقه بنظر می رسید، به همین دلیل فرزند نوح به پدر گفت من به کوه پناه می برم تا از غرقاب نجات یابم به گمان اینکه باران و طوفان یک باران و طوفان طبیعی است ، در چنین هنگامی باز بودن درهای توبه مساله عجیبی نیست !.
سؤ ال دیگری که در مورد فرزند نوح ممکن است پیش آید این است که چرا او در این لحظه حساس تنها فرزند خود را مخاطب ساخت ، نه همه مردم را؟
این ممکن است به خاطر آن باشد که او وظیفه دعوت عمومی اش راحتی فرزندش انجام داده بود، ولی درباره فرزند وظیفه سنگین تری داشت و آن وظیفه ابوت علاوه بر ((نبوت)) بود بهمین دلیل برای ادای این وظیفه در آخرین لحظه روی فرزندش تاءکید بیشتر می کرد.
احتمال دیگری با توجه به گفته بعضی از مفسران نیز وجود دارد که فرزند نوح در آن موقع نه در صف کفار قرار داشت و نه در صف مؤ منان و جمله و کان فی معزل (او در گوشه تنهائی قرار گرفته بود) را دلیل بر آن دانستند، گرچه به حکم قرار نگرفتن در صف مؤ منان مستحق مجازات بود ولی کناره گیریش از صف کفار ایجاب می کرد که مورد محبت و لطف بیشتری از طریق تبلیغ قرار گیرد، تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 105
به علاوه این جدائی از صف کفار این فکر را برای نوح به وجود آورده بود که شاید از کار خود پشیمان شده باشد.
این احتمال نیز با توجه به آیات آینده وجود دارد که پسر نوح با صراحت مخالفت با پدر نمی کرد بلکه به صورت منافقان بود، و در برابر او گاه اظهار موافقت می نمود، به همین دلیل نوح درباره او تقاضای نجات از خدا کرد.
به هر حال آیه فوق هیچگونه منافاتی با سایر آیات قرآن که می گوید: هنگام نزول عذاب درهای توبه بسته می شود، ندارد؟
3 - درسهای تربیتی در طوفان نوح
همانگونه که می دانیم هدف اصلی قرآن از بیان سرگذشت پیشینیان بیان درسهای عبرت و نکات آموزنده و تربیتی است و در همین قسمت که تاکنون از داستان نوح خوانده ایم نکته های بسیار مهمی نهفته است که به قسمتی از آن ذیلا اشاره می شود:

الف : پاکسازی روی زمین - درست است که خداوند، ((رحیم)) و مهربان است ولی نباید فراموش کرد که او در عین حال ، ((حکیم)) نیز می باشد، به مقتضای حکمتش هر گاه قوم و ملتی فاسد شوند و دعوت ناصحان و مربیان الهی در آنها اثر نکند، حق حیات برای آنها نیست سرانجام از طریق انقلابهای اجتماعی و یا انقلابهای طبیعی ، سازمان زندگی آنها در هم کوبیده و نابود می شود.
این نه منحصر به قوم نوح بوده است و نه به زمان و وقت معینی ، یک سنت الهی است در همه اعصار و قرون و همه اقوام و ملتها و حتی در عصر و زمان ما! و چه بسا جنگهای جهانی اول و دوم اشکالی از این پاکسازی باشد. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 106
ب : مجازات با طوفان چرا؟ - درست است که یک قوم و ملت فاسد باید نابود شوند و وسیله نابودی آنها هر چه باشد تفاوت نمی کند، ولی دقت در آیات قرآن نشان می دهد که بالاخره تناسبی میان نحوه مجازاتها و گناهان اقوام بوده و هست (دقت کنید).
فرعون تکیه گاه قدرتش را رود ((عظیم نیل)) و آبهای پر برکت آن قرار داده بود و جالب اینکه نابودی او هم بوسیله همان شد!
نمرود متکی به لشکر عظیمش بود و چنانکه می دانیم لشکر کوچکی از حشرات او و یارانش را شکست داد!
قوم نوح جمعیت کشاورز و دامدار بودند و چنین جمعیتی همه چیز خود را از دانه های حیاتبخش باران می داند، اما سرانجام همین باران آنها را از بین برد.
و از اینجا به خوبی روشن می شود که چقدر برنامه های الهی حساب شده است و اگر می بینیم انسانهای طغیانگر عصر ما در جنگهای جهانی اول و دوم بوسیله مدرنترین سلاحهایشان درهم کوبیده شدند، نباید مایه تعجب ما باشد چرا که همین صنایع پیشرفته بود که تکیه گاه آنها در استعمار و استثمار خلقهای مستضعف جهان محسوب می شد!
ج : نام خدا در هر حال و در همه جا - در آیات بالا خواندیم نوح به یارانش دستور می دهد که نام خدا را به هنگام حرکت و توقف کشتی فراموش نکنند، همه چیز به نام او، و به یاد او، و با استمداد از ذات پاک او باید باشد، هر حرکتی ، هر توقفی ، در حال آرامش و در حال طوفان ، همه باید با نام او آغاز شود چرا که هر کار بینام او شروع شود ((ابتر و بریده دم)) خواهد بود. همانگونه که در حدیث معروفی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است کل امر ذی بال لم یذکر فیه بسم الله فهو ابتر ((هر کار مهمی که نام خدا در آن برده نشود نافرجام تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 107
خواهد بود)).

ذکر نام خدا نه به عنوان تشریفات ، بلکه به عنوان انگیزه و هدف یعنی هر کار که انگیزه خدائی ندارد و هدفش خدا نیست ابتر است ، چرا که انگیزه های مادی پایان می پذیرد ولی انگیزه های الهی تمام نشدنی است ، هدفهای مادی به اوج خود که رسید خاموش می شود، اما هدفهای الهی همچون ذات پاک او جاودانی خواهد بود.
د: پناهگاههای پوشالی - معمولا هر کس در مشکلات زندگی به چیزی پناه می برد، گروهی به ثروتشان ، گروهی به مقام و منصبشان ، عدهای به قدرت جسمانیشان ، و جمعی به نیروی فکری شان ، ولی همانگونه که آیات فوق به ما می گوید، و تاریخ نشان داده ، هیچیک از اینها در برابر فرمان پروردگار کمترین تاب مقاومت ندارد، و همچون تارهای عنکبوت که در برابر وزش طوفان قرار گیرد به سرعت در هم می ریزد
فرزند نادان و خیره پسر نوح پیامبر (علیه السلام) نیز در همین اشتباه بود، گمان می کرد کوه می تواند در برابر طوفان خشم خدا به او پناه دهد، اما چه اشتباه بزرگی ؟ حرکت یک موج کار او را ساخت و به دیار عدمش فرستاد.
به همین دلیل در پاره ای از دعاها می خوانیم من از خشم تو به سوی تو فرار می کنم هارب منک الیک یعنی اگر پناهگاهی در برابر طوفان خشم تو باشد باز همان ذات پاک تو است و باز گشت به سوی تونه چیز دیگر.
ه : کشتی نجات - رهائی از هیچ طوفانی بدون کشتی نجات ممکن نیست

لزومی ندارد که این کشتی حتما از چوب و آهن باشد، بلکه چه بسا این کشتی نجات یک مکتب کار ساز حیاتبخش مثبت است ، که در برابر امواج طوفانهای افکار انحرافی مقاومت می کند و پیروانش را به ساحل نجات می رساند.
روی همین جهت در روایاتی که از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در کتب شیعه و اهل تسنن آمده است خاندان او یعنی امامان اهلبیت و حاملان مکتب اسلام به عنوان ((کشتی نجات)) معرفی شده اند.
((حنش بن مغیره)) می گوید: من به همراه ابوذر کنار خانه کعبه آمدم او دست در حلقه در خانه کرد و صدا زد منم ابوذر غفاری ، هر کس مرا نمی شناسد بشناسد. من همان جندب هستم (نام اصلی ابوذر جندب بود) من یار پیامبرم ، با گوش خود شنیدم که می فرمود مثل اهلبیتی مثل سفینة نوح من رکبها نجی ((مثل اهلبیت من مثل کشتی نوح است که هر کس به آن پناه برد نجات می یابد))
در بعضی دیگر از طرق حدیث جمله فمن تخلف عنها غرق :: ((و هر کس از آن تخلف کند غرق می شود))- یا - من تخلف عنها هلک ((هر کس از آن تخلف کند هلاک می شود اضافه شده است .

این حدیث پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با صراحت می گوید به هنگامی که طوفانهای فکری و عقیدتی و اجتماعی در جامعه اسلامی رخ می دهد تنها راه نجات پناه بردن به این مکتب است ، و ما این مساله را بخوبی در انقلاب شکوهمند ملت ایران

آزمودیم که پیروان مکتبهای غیر اسلامی در برابر طاغوت ، شکست خوردند جز آن گروهی که به مکتب اسلام و اهلبیت و برنامه های انقلابی آنها پناه بردند. هود
آیه 44
آیه و ترجمه
وَ قِیلَ یَأَرْض ابْلَعِی مَاءَکِ وَ یَسمَاءُ أَقْلِعِی وَ غِیض الْمَاءُ وَ قُضیَ الاَمْرُ وَ استَوَت عَلی الجُودِی وَ قِیلَ بُعْداً لِّلْقَوْمِ الظلِمِینَ(44)
ترجمه : 44 - و گفته شد ای زمین آبت را فرو بر، و ای آسمان خودداری کن ، و آب فرو نشست و کار پایان یافت ، و (کشتی) بر (دامنه کوه) جودی پهلو گرفت و (در این هنگام) گفته شد: دور باد قوم ستمگر!
تفسیر :پایان یک ماجرا.
همانگونه که در آیات گذشته بطور اجمال و سر بسته خواندیم ، سرانجام امواج خروشان آب همه جا را فرا گرفت ، آب بالا و بالاتر آمد، گنهکاران بی خبر به گمان اینکه یک طوفان عادی است به نقاط مرتفع و بر آمدگیها و کوههای زمین پناه بردند، اما آب از آن هم گذشت و همه جا در زیر آب پنهان شد، اجسام بیجان طغیانگران ، و باقیمانده خانه ها و وسائل زندگانیشان در لابلای کفها روی آب به چشم می خورد!
نوح زمام کشتی را به دست خدا سپرده ، امواج کشتی را به هر سو می برد در روایات آمده است که شش ماه تمام (از آغاز ماه رجب تا پایان ماه ذی الحجة و به روایتی از دهم ماه رجب تا روز عاشورا) این کشتی سرگردان بود و نقاط

مختلفی و حتی طبق پاره ای از روایات سر زمین مکه و اطراف خانه کعبه را سیر کرد.
سرانجام فرمان پایان مجازات و بازگشت زمین به حالت عادی صادر شد.
آیه فوق چگونگی این فرمان و جزئیات و نتیجه آن را در عبارات بسیار کوتاه و مختصر و در عین حال فوق العاده رسا و زیبا در ضمن شش جمله بیان می کند و می گوید: ((به زمین دستور داده شد، ای زمین آبت را در کام فرو بر))! (و قیل یا ارض ابلعی مائک).
((و به آسمان دستور داده شد ای آسمان دست نگهدار)) (و یا سماء اقلعی)
((و آب فرو نشست)) (و غیض الماء).
((و کار پایان یافت)) (و قضی الامر).

((و کشتی بر دامنه کوه جودی پهلو گرفت)) (و استوت علی الجودی)
((در این هنگام گفته شد: دور باد قوم ستمگر))! (و قیل بعدا للقوم الظالمین)
تعبیرات آیه فوق بقدری رسا و دلنشین است و در عین کوتاهی گویا و زنده ، و با تمام زیبائی آنقدر تکان دهنده و کوبنده است که به گفته جمعی از دانشمندان عرب این آیه ((فصیحترین و بلیغترین)) آیات قرآن محسوب می شود، هر چند همه آیات قرآن در سر حد اعجاز از فصاحت و بلاغت است .
شاهد گویای این سخن همان است که در روایات و تواریخ اسلامی می خوانیم که گروهی از کفار قریش ، به مبارزه با قرآن برخاستند و تصمیم گرفتند آیاتی همچون آیات قرآن ابداع کنند، علاقمندانشان برای مدت چهل روز بهترین غذاها و مشروبات مورد علاقه آنان بر ایشان تدارک دیدند، مغز گندم خالص ، گوشت گوسفند و شراب کهنه ! تا با خیال راحت به ترکیب جمله هائی همانند قرآن بپردازند!. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 111
اما هنگامی که به آیه فوق رسیدند، چنان آنها را تکان داد که بعضی به بعض دیگر نگاه کردند و گفتند این سخنی است که هیچ کلامی شبیه آن نیست ، و اصولا شباهت به کلام مخلوقین ندارد، این را گفتند و از تصمیم خود منصرف شدند و ماءیوسانه پراکنده گشتند.
((جودی)) کجا است ؟
بسیاری از مفسران گفته اند جودی که محل پهلو گرفتن کشتی نوح در آیه فوق معرفی شده کوه معروفی است در نزدیکی موصل
بعضی دیگر از مفسرین آن را کوهی در حدود شام و یا نزدیک ((آمد)) و یا در شمال عراق دانسته اند.
در کتاب مفردات راغب آن را کوهی در میان موصل و الجزیره (نام منطقه ای است در شمال عراق و آن غیر از الجزائر و الجزیره معروف امروز است) بعید نیست که همه اینها به یک معنی باز گردد زیرا ((موصل)) و آمد و ((جزیره)) همه جزء مناطق شمالی عراق و نزدیک شام می باشند.
بعضی دیگر از مفسران احتمال داده اند که منظور از جودی هر کوه و زمین محکمی است ، یعنی کشتی نوح بر یک زمین محکم که برای پیاده شدن سرنشینانش آماده بود پهلو گرفت ، ولی مشهور و معروف همان معنی اول است .
در کتاب ((اعلام قرآن)) درباره کوه جودی تحقیق و تتبعی شده است که در ذیل می آوریم :
((جودی نام کوهی است که کشتی نوح بر فراز آن به خاک نشسته و نام آن در تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 112
سوره هود آیه 44 که قریب المضمون با مندرجات تورات است ذکر شده

است ... نسبت به محل کوه جودی سه قول اظهار شده است :
1 - بنا بر قول اصفهانی ، کوه جودی در عربستان است و یکی از دو کوهی است که در قلمرو قبیله ((طی)) واقعست .
2 - کوه جودی سلسله کار دین است که در شمال شرقی جزیره ((ابن عمر)) در مشرق دجله ، نزدیک به موصل ، واقع است ، و اکراد آن را به لهجه خود ((کاردو)) و یونانیان جوردی و اعراب آن را جودی خوانده اند.
در تر گوم یعنی ترجمه کلدانی تورات ، و همچنین در ترجمه سریانی تورات ، محل به خاک نشستن کشتی نوح ، قلعه کوه اکراد ((کاردین)) معین شده است .
جغرافیون عرب نیز جودی مذکور در قرآن را بر این کوه منطبق کرده اند و گفته اند که تخته پاره های کشتی نوح در قله این کوه تا زمان بنی عباس باقی بوده است و مشرکین آن را زیارت می کرده اند.
در داستانهای بابلی داستانی شبیه به داستان توفان نوح موجود است ، به علاوه می توان احتمال داد که دجله طغیان کرده باشد و مردم آن حدود دچار طوفان شده باشند.
در کوه جودی کتیبه های آشوری موسوم به کتیبه های ((میسر)) موجود است و در این کتیبه ها نام ((ارارتو)) دیده شده است .
3 - در ترجمه فعلی تورات محل به خاک نشستن کشتی نوح کوهای آرارات تعیین شده و آن کوه ماسیس واقع در ارمنستان است .
نویسنده قاموس کتاب مقدس معنی اولیه را ((ملعون)) ضبط کرده و گفته است : بنا بر روایات ، کشتی نوح بر فراز این کوه به خاک نشست ، و آن را عربها ((جودی)) می نامند، و ایرانیان کوه نوح و ترکان آن را ((کرداغ)) به معنی کوه سراشیب می خوانند و در نزدیکی ارس واقع است . تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 113
تا قرن پنجم ارامنه در ارمنستان کوهی به نام جودی نمی شناختند، و از آن قرن شاید بر اثر اشتباه مترجمین تورات که کوه ((اکراد)) را کوه آرارات ترجمه کرده اند برای علماء ارمنی چنین تصوری پیدا شده است .
شاید مجوز این تصور آن بوده است که آشوریان بر کوههای شمال و جنوب دریاچه ((وان)) نام آرارات یا آرارتو، میداده اند.
می گویند که حضرت نوح بر فراز کوه جودی پس از فرو نشستن توفان ، مسجدی ساخت و ارامنه هم می گویند که در پای کوه جادی قریه ((ثمانین)) یا ((ثمان)) نخستین محلی بوده که همراهان نوح بدان فرود آمده اند.
هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 114
آیه 45-47
آیه و ترجمه

وَ نَادَى نُوحٌ رَّبَّهُ فَقَالَ رَب إِنَّ ابْنى مِنْ أَهْلى وَ إِنَّ وَعْدَک الْحَقُّ وَ أنت أَحْكَمُ الْحَكِمِينَ(45)
قَالَ يَنُوحُ إِنَّهُ لَيْس مِنْ أَهْلِک إِنَّهُ عَمَلٌ غَيرُ صلِحٍ فَلا تَسئَلْنِ مَا لَيْس لَک بِهِ عِلْمٌ إِنى أَعِظک أَن تَكُونَ مِنَ الْجَهِلِينَ(46)
قَالَ رَب إِنى أَعُوذُ بِک أَنْ أَسئَلَک مَا لَيْس لى بِهِ عِلْمٌ وَ إِلا تَغْفِرْ لى وَ تَرْحَمْنى أَكن مِّنَ الْخَسِرِينَ(47)
ترجمه : 45 - نوح به پروردگارش عرض کرد پروردگارا! پسر من از خاندان من است و وعده تو (در مورد نجات خاندانم) حق است و تو از همه حکم کنندگان برتری .
46 - فرمود: ای نوح ! او از اهل تو نیست ! او عمل غیر صالحی است ، بنابراین آنچه را از آن آگاه نیستی از من مخواه ، من به تو اندرز می دهم تا از جاهلان نباشی !
47 - عرض کرد: پروردگارا! من به تو پناه می برم که از تو چیزی بخواهم که از آن آگاهی ندارم ، و هر گاه مرا نبخشی و بر من رحم نکنی از زیانکاران خواهم بود.
تفسیر :سرگذشت دردناک فرزند نوح
در آیات گذشته خواندیم که فرزند نوح ، نصیحت و اندرز پدر را نشنید و تا آخرین نفس دست از لجاجت و خیره سری بر نداشت و سرانجام در میان امواج طوفان گرفتار و غرق شد.
آیات مورد بحث قسمت دیگری از همین ماجرا را بیان می کند و آن اینکه وقتی نوح فرزند خود را در میان امواج دید، عاطفه پدری به جوش آمد و به

وعده الهی درباره نجات فرزندش افتاد، رو به درگاه خدا کرد و گفت :
((پروردگارا! فرزندم از اهل من و خاندان من است ، و تو وعده فرمودی که خاندان مرا از طوفان و هلاکت رهائی بخشی ، و تو از همه حکم کنندگان برتری ، و در وفای به عهد از همه ثابت تری)) (و نادی نوح ربه فقال رب ان ابنی من اهلی و ان وعدک الحق و انت احکم الحاکمین).
این وعده اشاره به همان چیزی است که در آیه 40 همین سوره آمده است ، آنجا که می فرماید: قلنا احمل فیها من کل زوجین اثنین و اهلک الا من سبق علیه القول : ((ما به نوح فرمان دادیم که از هر نوعی از انواع حیوانات یک جفت بر کشتی سوار کن و همچنین خانواده خود را جز آن کسی که به فرمان خدا محکوم به نابودی است)).
نوح چنین فکر می کرد که منظور از جمله الا من سبق علیه القول تنها همسر بی ایمان و مشرک او است ، و فرزندش کنعان جزء آنها نیست ، و لذا چنین سخنی را به پیشگاه خدا عرضه داشت .
اما بلافاصله پاسخ شنید، پاسخی تکان دهنده و روشنگر از یک واقعیت

بزرگ واقعیتی که پیوند مکتبی را ما فوق پیوند نسبی و خویشاوندی قرار می دهد.
((ای نوح ! او از اهل تو نیست))! (قال یا نوح انه لیس من اهلک).
((بلکه او عملی است غیر صالح)) (انه عمل غیر صالح).
فرد ناشایسته ای است که بر اثر بریدن پیوند مکتبیش از تو، پیوند خانوادگیش به چیزی شمرده نمی شود.
((حال که چنین است ، چیزی را که به آن علم نداری از من تقاضامکن)) (فلا تسئلن ما لیس لک به علم).
((من به تو موعظه می کنم تا از جاهلان نباشی)) (انی اعظک ان تکون

من الجاهلین).
نوح دریافت که این تقاضا از پیشگاه پروردگار درست نبوده است و هرگز نباید نجات چنین فرزندی را مشمول وعده الهی بر نجات خاندانش بداند، لذا رو به درگاه پروردگار کرد و گفت : ((پروردگارا من به تو پناه می برم از اینکه چیزی از تو بخواهم که به آن آگاهی ندارم)) قال انی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم).
((و اگر مرا نبخشی و مشمول رحمتت قرار ندهی از زیانکاران خواهم بود)) (و ان لا تغفر لی و ترحمنی اکن من الخاسرین).
نکته ها
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - چرا فرزند نوح ، عمل غیر صالح بود؟
بعضی از مفسران معتقدند که در این آیه کلمه ای در تقدیر است ، و در اصل مفهومش چنین است انه ذو عمل غیر صالح : ((فرزند تو دارای عمل غیر صالح است)).
ولی با توجه به اینکه گاهی انسان در انجام یک کار آنچنان پیش می رود که گویا عین آن عمل می شود در ادبیات زبانهای مختلف به هنگام مبالغه این تعبیر فراوان دیده می شود، مثلا گفته می شود فلانکس سرا پا عدل و سخاوت است ، و یا فلان شخص سرا پا دزدی و فساد است ، گوئی آنچنان در آن عمل غوطه ور گشته که ذات او عین آن عمل گشته است .
این پیامبر زاده نیز آنقدر با بدان بنشست و در اعمال زشت و افکار نادرستشان غوطه ور گشت که گوئی وجودش تبدیل به یک عمل غیر صالح شد.
بنابراین تعبیر فوق در عین اینکه بسیار کوتاه و مختصر است ، گویای یک

واقعیت مهم در مورد فرزند نوح می باشد، یعنی ای نوح اگر نادرستی و ظلم و فساد در وجود این فرزند سطحی بود، امکان شفاعت درباره او می

رفت ، اما اکنون که سرا پا غرق فساد و تباهی است ، جای شفاعت نیست ، اصلا حرفش را نزن !.
و اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند که این فرزند حقیقتا، فرزند او نبود (یا فرزندی نامشروع بود، یا فرزند مشروع همسرش از شوهر دیگری بوده است) مطلب درستی به نظر نمی رسد، زیرا جمله ((انه عمل غیر صالح)) در واقع به منزله علت است برای ((انه لیس من اهلک)) یعنی اینکه می گویم از اهل تو نیست برای آن است که از نظر عمل و کردار با تو فاصله گرفته است هر چند نسب او با تو پیوند دارد.
نکته دوم
2 - با توجه به گفتار نوح در آیات فوق و پاسخی که خداوند به او داد این سؤ ال پیش می آید که چگونه نوح توجه به این مساءله نداشت که فرزندش کنعان مشمول وعده الهی نیست .
پاسخ این سؤ ال را می توان از این راه داد، که این فرزند - همانگونه که سابقا هم اشاره شد - وضع کاملا مشخصی نداشته ، گاهی با مؤ منان و گاهی با کافران بود، و چهره منافق گونه او، هر کس را ظاهرا به اشتباه می انداخت .
به علاوه احساس مسئولیت شدیدی که نوح در رابطه با فرزندش می کرد، و عشق و علاقه طبیعی که هر پدری به فرزندش دارد - و پیامبران نیز از این قانون مستثنی نیستند - سبب شد که چنین درخواستی را از خداوند بکند.
اما به محض اینکه از واقعیت امر آگاه شد، فورا در مقام عذر خواهی به درگاه خداوند و طلب عفو بر آمد، هر چند گناهی از او سر نزده بود، اما مقام و موقعیت پیامبر ایجاب می کند که بیش از این مراقب گفتار و رفتار خود باشد، همین ترک اولی برای او با آن شخصیت ، بزرگ بود و به همین دلیل از تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 118
پیشگاه خدا تقاضای بخشش کرد.
و از اینجا پاسخ سؤ ال دیگری نیز روشن می شود که مگر انبیاء گناه می کنند که تقاضای آمرزش نمایند.
3 - آنجا که پیوندها گسسته می شود؟
آیات فوق یکی دیگر از عالیترین درسهای انسانی و تربیتی را در ضمن بیان سرگذشت نوح منعکس می کند، درسی که در مکتبهای مادی مطلقا مفهوم ندارد اما در یک مکتب الهی و معنوی یک اصل اساسی است .
پیوندهای مادی (نسب ، خویشاوندی ، دوستی و رفاقت) در مکتبهای آسمانی همیشه تحت الشعاع پیوندهای معنوی است .
در این مکتب نور چشمی و امتیاز خویشاوندی در برابر پیوند مکتبی و معنوی مفهومی ندارد.

آنجا که رابطه مکتبی وجود دارد، سلمان فارسی دور افتاده که نه از خاندان پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و نه از قریش ، و نه حتی از اهل مکه بود، بلکه اصولا از نژاد عرب نبود، طبق حدیث معروف ((سلمان منا اهل البیت)) سلمان از خانواده ما است جزء خاندان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) محسوب می شود، ولی فرزند واقعی و بلا فصل پیامبری همچون نوح بر اثر گسستن پیوند مکتبیش با پدر، آنچنان طرد می شود که با ((انه لیس من اهلک)) روبرو می گردد.
ممکن است چنین مساله مهمی برای آنها که مادی می اندیشند گران آید اما این واقعیتی است که در تمام ادیان آسمانی به چشم می خورد.
به همین دلیل در احادیث اهلبیت (علیهمالسلام) درباره شیعیانی که تنها نام تشیع بر خود می گذارند، و اثر چشمگیری از تعلیمات و برنامه های عملی اهلبیت (علیهمالسلام) در زندگانی آنها دیده نمی شود جمله های صریح و تکان دهنده ای می خوانیم که تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 119
بیانگر همان روشی است که قرآن در آیات فوق ، پیش گرفته است .
از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) نقل شده که روزی از دوستان خود پرسید: مردم این آیه را چگونه تفسیر می کنند ((انه عمل غیر صالح)) یکی از حاضران عرض کرد بعضی معتقدند که معنی آن این است که فرزند نوح (کنعان) فرزند حقیقی او نبود. امام فرمود: کلا لقد کان ابنه و لکن لما عصی الله نفاه عن ابیه کذا من کان منالم یطع الله فلیس منا: ((نه چنین نیست ، او براستی فرزند نوح بود، اما هنگامی که گناه کرد و از جاده اطاعت فرمان خدا قدم بیرون گذاشت خداوند فرزندی او را نفی کرد، همچنین کسانی که از ما باشند ولی اطاعت خدا نکنند، از ما نیستند)).
4 - مسلمانان مطرود!
بی مناسبت نیست که با الهام از آیه فوق اشاره به قسمتی از احادیث اسلامی کنیم که آنها نیز گروه های زیادی را که ظاهرا در زمره مسلمانان و یا پیروان مکتب اهلبیت هستند، مطرود دانسته و آنان را از صف مؤ منان و شیعیان خارج می سازد:
1 - پیامبر اسلام می فرماید: من غش مسلما فلیس منا: ((آنکس که با برادران مسلمانش تقلب و خیانت کند از ما نیست)).
2 - امام صادق (علیه السلام) می فرماید: لیس بولی لی من اکل مال مؤ من حراما ((کسی که مال مؤ منی را به گناه بخورد، دوست من نیست)).
3 - پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می فرماید: الا و من اکرمه الناس اتقاء شره فلیس منی : تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 120
((بدانید کسی که مردم او را به خاطر اجتناب از شرش گرامی دارند از من نیست))
4 - امام فرمود: لیس من شیعتنا من یظلم الناس : ((کسی که به مردم

ستم می کند شیعه ما نیست))
5 - امام کاظم فرمود: لیس منا من لم یحاسب نفسه فی کل یوم ((کسیکه هر روز به حساب خویش نرسد از ما نیست)).
6 - پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: من سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم کسی که صدای انسانی را بشنود که فریاد می زند ای مسلمانان به دادم برسید و کمکم کنید، کسی که این فریاد را بشنود و پاسخ نگوید مسلمان نیست .
7 - امام باقر (علیه السلام) به یکی از یارانش به نام جابر فرمود: و اعلم یا جابر بانک لا تکون لنا ولیا حتی لو اجتمع علیک اهل مصرک و قالوا انت رجل سوء لم یحزنک ذلک و لو قالوا انک رجل صالح لم یسرک ذلک و لکن اعرض نفسک علی کتاب الله : ((ای جابر! بدان که تو دوست ما نخواهی بود تا زمانی که اگر تمام اهل شهر تو جمع شوند و بگویند تو آدم بدی هستی غمگین نشوی و اگر همه بگویند تو آدم خوبی هستی خوشحال نشوی ، بلکه خود را بر کتاب خدا قرآن عرضه داری و ضوابط خوبی و بدی را از آن بگیری و بعد ببینی از کدام گروهی))
این احادیث خط بطلان بر پندارهای کسانی که تنها به اسم قناعت می کنند و از عمل و ارتباط مکتبی در میان آنها خبری نیست می کشد، و به وضوح ثابت می کند که در مکتب پیشوایان الهی آنچه اصل اساسی و زیر بنائی است ، همان ایمان به مکتب و عمل به برنامه های آن است ، و همه چیز باید با این مقیاس سنجیده شود. هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 121
آیه 48-49
آیه و ترجمه
قِیلَ یَنُوحُ اهْبِط بِسلَمٍ مِّنَّا وَ بَرَکَتٍ عَلَیْک وَ عَلی أُمَمٍ مِّمَّن مَّعَک وَ أُمَمٌ سنُمَتِّعُهُمْ ثمَّ یَمَسهُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِیمٌ(48)
تِلْک مِنْ أَنبَاءِ الْغَیْبِ نُوحِیهَا إِلَیْک مَا کُنت تَعْلَمُهَا أَنت وَ لا قَوْمُک مِن قَبْلِ هَذَا فَاصبرْ إِنَّ الْعَقِبَةَ لِلْمُتَّقِینَ(49)
ترجمه : 48 - (به نوح) گفته شد: ای نوح ! با سلامت و برکت از ناحیه ما بر تو و بر تمام امتهائی که با تواند، فرود آی ، و امتهائی نیز هستند که ما آنها را از نعمتها بهره مند می سازیم سپس عذاب دردناکی از سوی ما به آنها می رسد.
49 - اینها از خبرهای غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می کنیم ، نه تو و نه قوم تو اینها را قبل از این نمی دانستید، بنابراین صبر و استقامت کن که عاقبت از آن پرهیزکاران است .
تفسیر :نوح به سلامت فرود آمد
این آیات آخرین آیاتی است که درباره نوح و سرگذشت عبرت انگیزش در

این سوره آمده است که در آن اشاره به فرود آمدن نوح از کشتی و تجدید حیات و زندگی عادی بر روی زمین شده است .
در نخستین آیه می گوید: ((به نوح خطاب شد که به سلامت و با برکت از ناحیه ما بر تو و بر آنها که با تواند فرود آی)) (قیل یا نوح اهبط بسلام منا و برکات علیک و علی امم ممن معک)
بدون شک ((طوفان)) همه آثار حیات را در هم کوبیده بود، و طبعا زمینهای آباد مراتع سر سبز و باغهای خرم ، همگی ویران شده بودند، و در این هنگام بیم آن می رفت که نوح و یارانش از نظر ((زندگی)) و ((تغذیه)) در مضیقه شدید قرار گیرند، اما تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 122
خداوند به این گروه مؤ منان اطمینان داد که درهای برکات الهی به روی شما گشوده خواهد شد و از نظر زندگی هیچگونه نگرانی به خود راه ندهند.
به علاوه ممکن بود نگرانی دیگری از نظر سلامت برای نوح و پیروانش پیدا شود که زندگی کردن در مجاورت این باتلاقها و مردابهای باقیمانده از طوفان ممکن است سلامت آنها را به خطر افکند، لذا خداوند در این زمینه نیز به آنها اطمینان داد که هیچگونه خطری شما را تهدید نمی کند و آن کس که طوفانرا برای نابودی طغیانگران فرستاد، هم او می تواند محیطی ((سالم)) و ((پر برکت)) برای مؤ منان فراهم سازد.
این جمله کوتاه به ما می فهماند که قرآن تا چه اندازه به ریزه کاریهای مسائل اهمیت می دهد و آنها را در عباراتی بسیار فشرده و زیبا منعکس می سازد.
کلمه ((امم)) جمع ((امت)) است ، و این تعبیر می رساند که همراه نوح امتهائی بودند، این عبارت ممکن است به خاطر آن باشد که افرادی که با نوح بودند هر یک سرچشمه پیدایش قبیله و امتی گشتند و یا اینکه واقعا آنها که با نوح بودند هر گروهی از قوم و قبیله ای بودند که مجموعا امتهائی تشکیل می دادند.
این احتمال نیز وجود دارد که ((امم)) اصناف حیوانی را که با نوح بودند نیز شامل گردد، زیرا در قرآن مجید کلمه ((امت)) بر آنها نیز اطلاق شده است ، چنانکه در سوره انعام آیه 38 می خوانیم : و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم : هیچ جنبنده ای در روی زمین و هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند وجود ندارد مگر اینکه آنها نیز امتهائی مثل شما هستند))
بنابراین همانگونه که نوح و یارانش به لطف بی پایان پروردگار در برابر آنهمه مشکلات زندگی بعد از طوفان در سلامت و برکت زیستند، انواع جاندارانی که با نوح از کشتی پیاده شدند و گام به روی زمین گذاشتندنیز این سلامت و مصونیت را به لطف الهی داشتند، تفسیر نمونه جلد 9 صفحه

سپس اضافه می کند با این همه باز در آینده از نسل همین مؤ منان امتهائی به وجود می آیند که انواع نعمتها را به آنها می بخشیم ، ولی آنها در غرور و غفلت فرو می روند سپس عذاب دردناک ما به آنها می رسد (و امم سنمتعهم ثم یمسهم منا عذاب الیم) بنابر این چنین نیست که این انتخاب اصلح ، و اصلاح نوع انسانی از طریق طوفان آخرین انتخاب ، و آخرین اصلاح باشد، بلکه باز هم تا زمانی که نوع آدمی به عالیترین مرحله رشد و تکامل برسد، به خاطر سوء استفاده کردن از آزادی اراده گاه در راه شر و فساد قدم می گذارد و باز همان برنامه مجازات در این جهان و سرای دیگر دامنش را می گیرد.
جالب اینکه در جمله فوق فقط می گوید: ((سنمتعهم)) بزودی آنها را از انواع نعمتها بهره مند می کنیم ، و بلا فاصله سخن از عذاب و مجازات آنها می گوید، اشاره به اینکه بهره وری از نعمت فراوان در افراد کم ظرفیت و ضعیف الایمان به جای اینکه حس شکر گزاری و اطاعت را بیدار کند، غالبا بر طغیان و غرور آنها می افزاید، و به دنبال آن رشته های بندگی خدا را پاره می کند.
جمله ای که مرحوم ((طبرسی)) در مجمع البیان از یکی از مفسران در ذیل این آیه نقل کرده جالب است ، آنجا که می گوید هلک المستمتعون فی الدنیا لان الجهل یغلب علیهم و الغفلة ، فلا یتفکرون الا فی الدنیا و عمارتها و ملاذها: صاحبان نعمت در دنیا هلاک و گمراه شدند چرا که جهل و غفلت بر آنها غالب می شود و جز در فکر دنیا و لذتهای آن نیستند))
این واقعیت در زندگی کشورهای متنعم و ثروتمند دنیا به خوبی دیده می شود که آنها غالبا در فساد غوطه ورند، نه تنها به فکر مستضعفان جهان نیستند، بلکه روز بروز طرحی تازه برای مکیدن هر چه بیشتر خون آنها می ریزند.
به همین دلیل بسیار می شود که خداوند جنگها و حوادث دردناکی که نعمتها را موقتا سلب می کند، بر آنها فرو می ریزد، شاید بیدار شوند. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 124
در آخرین آیه که با آن داستان نوح در این سوره پایان می گیرد، یک اشاره کلی به تمام آنچه گذشت می کند و می فرماید:
((اینها همه از اخبار غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می کنیم)) (تلک من انباء الغیب نوحیها الیک).
((هیچگاه نه تو و نه قوم تو قبل از این از آن آگاهی نداشتید)) (ما کنت تعلمها انت و لا قومک من قبل هذا).
با توجه به آنچه شنیدی و آنهمه مشکلاتی که نوح در دعوتش با آن روبرو بود، و با این حال استقامت ورزید، تو هم صبر و استقامت کن ، چرا که

سرانجام پیروزی برای پرهیزکاران است (فاصبر ان العاقبة للمتقین).
نکته ها :
1 - آیه اخیر به چند نکته اشاره می کند:
1 - بیان داستان انبیاء به صورت واقعی و خالی از هر گونه خرافه و تحریف تنها از طریق وحی آسمانی ممکن است و گرنه کتب تاریخ پیشینیان آنقدر با اسطوره ها و افسانه ها آمیخته شده که شناخت حق از باطل در آن ممکن نیست و هر قدر بیشتر به عقب بر می گردیم ، این آمیختگی بیشتر می شود.
بنابراین بیان سر گذشت انبیاء و اقوام پیشین ، خالی از هر گونه خرافات خود یکی از نشانه های حقانیت قرآن و پیامبر اسلام است
2 - از این آیه استفاده می شود که بر خلاف آنچه برخی می پندارندپیامبران از علم غیب آگاهی داشتند، منتها این آگاهی از طریق الهی و به مقداری که خدا تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 125
می خواست بود، نه اینکه از پیش خود چیزی بدانند و اگر می بینیم در پاره ای از آیات نفی علم غیب شده اشاره به همین است که علم آنها ذاتی نیست بلکه فقط از ناحیه خدا است .
3 - این آیه واقعیت دیگری را نیز روشن می کند که بیان سرگذشت انبیاء و اقوام گذشته در قرآن تنها درسی برای امت اسلامی نیست ، بلکه علاوه بر این یک نوع دلداری و تسلی خاطر و تقویت اراده و روحیه برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز هست ، چرا که او هم بشر است ، و باید از این طریق در مکتب الهی درس بخواند و برای مبارزه با طاغوتهای عصر خویش آماده تر شود، و از انبوه مشکلاتی که بر سر راهش وجود دارد نهراسد یعنی همان گونه که نوح با آنهمه گرفتاریهای طاقت فرسا صبر و استقامت به خرج داد، و به ایمان آوردن یک عده بسیار کم در عمر طولانی معروفش دلخوش بود، تو هم باید صبر و استقامت را در هر حال از دست ندهی .
در اینجا داستان نوح را با تمام شگفتیها و عبرتهایش رها کرده و به سراغ پیامبر بزرگ دیگری یعنی هود که این سوره به نام او نامیده شده است می رویم : هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 126
آیه 50 - 52
آیه و ترجمه
وَ إِلی عَادٍ أَخَاهُمْ هُوداً قَالَ یَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَکم مِّنْ إِلَهٍ غَیرُهُ إِنْ أَنتُمْ إِلا مُفْترُونَ(50)
یَقَوْمِ لا أَسئَلُکمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِنْ أَجْرِی إِلا عَلی الَّذِی فَطرَنی أَ فَلا تَعْقِلُونَ(51)
وَ یَقَوْم استَغْفِرُوا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ یُرْسِلِ السمَاءَ عَلَیْکم مِّدْرَاراً وَ یَزِدْکمْ

قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَ لا تَتَوَلَّوْا مجْرِمِينَ(52)
ترجمه : 50 - (ما) بسوی (قوم) عاد، برادرشان هود را فرستادیم ، (به آنها) گفت ای قوم من ! الله را پرستش کنید که معبودی جز او برای شما نیست ، شما فقط تهمت می زنید.
51 - ای قوم من ! من از شما پاداشی نمی طلبم پاداش من فقط بر کسی است که مرا آفریده ، آیا نمی فهمید؟
52 - و ای قوم من ! از پروردگارتان طلب آمرزش کنید سپس به سوی او باز گردید تا (باران) آسمان را پی در پی بر شما بفرستد و نیروئی بر نیروی شما بیفزاید، و روی (از حق) بر نتابید و گناه نکنید.
تفسیر :بت شکن شجاع
همانگونه که گفتیم در این سوره داستان دعوت پنج پیامبر بزرگ و شدائد و سختیهای این دعوتها و نتائج آنها بیان شده است ، در آیات قبل سخن از نوح بود و اکنون نوبت به هود می رسد.
همه این پیامبران دارای یک منطق و یک هدف بودند، آنها برای نجات

بشریت از انواع اسارتها، و دعوت به سوی توحید با تمام ابعادش قیام کردند، شعار همه آنها ایمان و اخلاص و تلاش و کوشش و استقامت در راه خدا بود، واکنش اقوام مختلف در برابر همه آنان نیز تند و خشن و توام با انواع قهرها و فشارها بود.
در نخستین آیه از این ماجرا می فرماید ما به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم (و الی عاد اخاهم هودا).
در اینجا از هود تعبیر به برادر می کند، این تعبیر یا به خاطر آن است که عرب از تمام افراد قبیله تعبیر به برادر می کند چرا که در ریشه نسب با هم مشترکند، مثلا به یک نفر از طایفه بنی اسد اخو اسدی می گوید و از طایفه مذحج ، اخو مذحج .
و یا اشاره به این است که رفتار هود مانند سایر انبیاء با قوم خود کاملا برادرانه بود، نه در شکل یک امیر و فرمانده ، و یا حتی یک پدر نسبت به فرزندان ، بلکه همچون یک برادر در برابر برادران دیگر بدون هر گونه امتیاز و برتریجوئی .
نخستین دعوت هود همان دعوت تمام انبیا بود، دعوت به سوی توحید و نفی هر گونه شرک هود به آنها گفت ای قوم من ! خدا را پرستش کنید (قال یا قوم اعبدوا الله).
چرا که هیچ اله و معبود شایسته جز او وجود ندارد (ما لکم من اله غیره).
شما در اعتقادی که به بتها دارید در اشتباهید و به خدا افترا می بندید (ان انتم الا مفترون).
این بتها نه شریک او هستند و نه منشا خیر و شر و هیچ کاری از آنها ساخته

نیست ، چه افترا و تهمتی از این بالاتر که برای چنین موجودات بی ارزشی این همه مقام قائل شوید. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 128
هود (علیه السلام) سپس اضافه کرد ای قوم من ! من در دعوت خودم هیچگونه چشمداشتی از شما ندارم ، هیچگونه پاداشی از شما نمی خواهم تا گمان کنید فریاد و جوش و خروش من برای رسیدن به مال و مقام است ، و یا شما به خاطر سنگینی بار پاداشی که می خواهید برای من در نظر بگیرید تن به تسلیم ندهید.(یا قوم لا اسئلکم علیه اجرا)
تنها اجر و پاداش من بر آن کسی است که مرا آفریده به من روح و جسم بخشیده و در همه چیز مدیون او هستم همان خالق و رازق من (ان اجری الا علی الذی فطرنی).
اصولا من اگر گامی برای هدایت و سعادت شما بر می دارم به خاطر اطاعت فرمان او است و بنابراین باید اجر و پاداش از او بخواهم نه از شما. به علاوه مگر شما چیزی از خود دارید که به من بدهید هر چه شما دارید از ناحیه او است آیا نمی فهمید؟ (افلا تعقلون).
سرانجام برای تشویق آنها و استفاده از تمام وسائل ممکن برای بیدار ساختن روح حق طلبی این قوم گمراه ، متوسل به بیان پاداشهای مادی مشروط می شود که خداوند در اختیار مؤ منان در این جهان می گذارد و می گوید:
ای قوم من ! از خدا بخاطر گناهانتان طلب بخشش کنید (و یا قوم استغفروا ربکم).
سپس توبه کنید و به سوی او باز گردید (ثم توبوا الیه).
اگر شما چنین کنید به آسمان فرمان می دهد قطره های حیاتبخش باران را بر شما پی در پی فرو فرستد (یرسل السماء علیکم مدرارا) تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 129
تا کشت و زرع و باغهای شما به کم آبی و بی آبی تهدید نشوند و همواره سرسبز و خرم باشند. به علاوه در سایه ایمان و تقوا و پرهیز از گناه و بازگشت به - سوی خدا نیروئی بر نیروی شما می افزاید (و یزدکم قوة الی قوتکم).
هرگز فکر نکنید که ایمان و تقوا از نیروی شما می کاهد، نه هرگز.
بلکه نیروی جسمانی شما را با بهره گیری از نیروی معنوی افزایش می دهد و با این پشتوانه مهم قادر خواهید بود اجتماعی آباد، جمعیتی انبود، اقتصادی سالم ، و ملتی پرقدرت و آزاد و مستقل داشته باشید.
بنابراین از راه حق روی بر نتابید و در جاده گناه قدم مگذارید (و لا تتولوا مجرمین).
نکته ها
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - توحید خمیر مایه دعوت همه پیامبران
تاریخ انبیاء نشان می دهد که همه آنها دعوت خود را از توحید و نفی شرک و هر گونه بت پرستی آغاز کردند، و در واقع هیچ اصلاحی در جوامع انسانی بدون این دعوت میسر نیست ، چرا که وحدت جامعه و همکاری و تعاون و ایثار و فداکاری همه اموری هستند که از ریشه توحید معبود سیراب می شوند.
اما شرک سرچشمه هر گونه پراکندگی و تضاد و تعارض و خودکامگی و خود محوری و انحصار طلبی است ، و پیوند این مفاهیم با شرک و بت پرستی به مفهوم وسیعش چندان مخفی نیست . تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 130
آن کس که خود محور یا انحصار طلب است تنها خویشتن را می بیند و به همین دلیل مشرک است ، توحید قطره وجود یک فرد را در اقیانوس پهناور جامعه حل می کند، موحد چیزی جز یک واحد بزرگ یعنی سراسر جامعه انسانی و بندگان خدا نمی بیند.
برتری جویان از نوعی دیگر از انواع شرک مایه می گیرند، و همچنین آنها که دائما با همنوعانشان در جنگ و ستیزند و منافع خود را از منافع دیگران جدا می بینند، این دوگانگی و چندگانگی چیزی جز شرک در چهره های مختلف نیست .
به همین دلیل پیامبران برای اصلاحات وسیعشان همه از همینجا شروع کرده اند، توحید معبود (الله) و سپس توحید کلمه و توحید عمل و توحید جامعه .
2 - رهبران راستین پاداشی از پیروان نمی طلبند.
یک پیشوای واقعی در صورتی می تواند دور از هر گونه اتهام و در نهایت آزادی به راه خود ادامه دهد و هر گونه انحراف و کجروی را در پیروانش اصلاح کند که وابستگی و نیاز مادی به آنها نداشته باشد، و گرنه همان نیاز زنجیری خواهد شد بر دست و پای او، و قفل و بندی بر زبان و فکر او!
و منحرفان از همین طریق برای تحت فشار قرار دادن او وارد می شوند، یا از طریق تهدید به قطع کمکهای مادی ، و یا از طریق پیشنهاد کمکهای بیشتر، و پیشوا و رهبری هر قدر هم صاف و مخلص باشد باز انسان است و ممکن است در این مرحله گام او بلرزد.
به همین دلیل در آیات فوق و آیات دیگری از قرآن می خوانیم پیامبران در آغاز دعوت صریحا اعلام می کردند نیاز مادی و انتظار پاداش از پیروانشان ندارند. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 131
این سرمشقی است برای همه رهبران مخصوصا رهبران روحانی و مذهبی منتها چون بالاخره آنها که تمام وقت در خدمت اسلام و مسلمین هستند باید به طرز صحیحی نیازهایشان تامین بشود تهیه صندوق کمک و بیت

المال اسلامی برای رفع نیازمندیهای این گروه است ، که یکی از فلسفه های تشکیل بیت المال در اسلام همین می باشد
3 - گناه و ویرانی جامعه ها
باز در آیات فوق می بینیم که قرآن پیوند روشنی میان مسائل معنوی و مادی بر قرار می سازد و استغفار از گناه و باز گشت به سوی خدا را مایه آبادانی و خرمی و طراوت و سرسبزی و اضافه شدن نیروئی بر نیروها معرفی کرده .
این حقیقت در بسیاری دیگر از آیات قرآن به چشم می خورد، از جمله در سوره نوح از زبان این پیامبر بزرگ می خوانیم : فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهارا به آنها گفتم از گناهان خود در پیشگاه پروردگارتان استغفار کنید که او آمرزنده است ، تا باران آسمان را پشت سر هم بر شما فرو ریزد و شما را با اموال و فرزندان کمک بخشد و باغها و نهرها برای شما قرار دهد.
جالب توجه اینکه در روایات اسلامی می خوانیم که ربیع بن صبیح می گوید نزد حسن بودم ، مردی از در وارد شد و از خوشکسالی آبادیش شکایت کرد، حسن به او گفت : استغفار کن ، دیگری آمد از فقر شکایت کرد، به او نیز گفت استغفار کن ، سومی آمد و به او گفت : دعا کن خداوند پسری به من بدهد به او نیز گفت استغفار کن ، ربیع می گوید (من تعجب کردم) و به او گفتم هر کس تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 132
نزد تو می آید و مشکلی دارد و تقاضای نعمتی به او همین دستور را می دهی و به همه می گوئی استغفار کنید و از خدا طلب آمرزش نمائید.
وی در جواب من گفت : آنچه را گفتم از پیش خود نگفتم ، من این مطلب را از کلام خدا که از پیامبرش نوح حکایت می کند، استفاده کردم و سپس آیات سوره نوح را که در بالا ذکر شد تلاوت کرد.
آنها که عادت دارند از این مسائل آسان بگذرند فورا یکنوع ارتباط و پیوند معنوی ناشناخته در میان این امور قائل می شوند و از هر گونه تحلیل بیشتر خود را راحت می کنند.
ولی اگر بیشتر دقت کنیم در میان این امور پیوندهای نزدیکی می یابیم که توجه به آنها مسائل مادی و معنوی را در متن جامعه همچون تار و پود پارچه به هم می آمیزد و یا همانند ریشه و ساقه درخت با گل و میوه آن ربط می دهد.
کدام جامعه است که آلوده به گناه ، خیانت ، نفاق دزدی ، ظلم ، تنبلی و مانند آنها بشود و این جامعه آباد و پر برکت باشد.
کدام جامعه است که روح تعاون و همکاری را از دست دهد و جنگ و نزاع و خونریزی را جانشین آن سازد و زمینهای خرم و سرسبز و وضع اقتصادی

مرفهی داشته باشد.
کدام جامعه است که مردمش آلوده انواع هوسها باشند، و در عین حال نیرومند و پا بر جا در مقابل دشمنان ایستادگی کنند.
با صراحت باید گفت : هیچ مساله اخلاقی نیست مگر اینکه اثر مفید و سازنده ای در زندگی مادی مردم دارد، و هیچ اعتقاد و ایمان صحیحی پیدا نمی شود مگر اینکه در ساختن یک جامعه ای آباد و آزاد و مستقل و نیرومند سهم به سزائی دارد. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 133
آنها که مسائل اخلاقی و ایمان مذهبی و توحید را از مسائل مادی جدا می کنند، نه مسائل معنوی را درست شناخته اند و نه مادی را.
اگر دین به صورت یک سلسله تشریفات و آداب ظاهری و خالی از محتوا در میان مردم باشد بدیهی است تاثیری در نظام مادی اجتماع نخواهد داشت اما آنگاه که اعتقادات معنوی و روحانی آنچنان در اعماق روح انسان نفوذ کند که آثارش در دست و پا و چشم و گوش و زبان و تمام ذرات وجودش ظاهر گردد، آثار سازنده این اعتقادات در جامعه بر هیچکس مخفی نخواهد ماند.
ممکن است ما بعضی از مراحل پیوند استغفار را با نزول برکات مادی نتوانیم درست درک کنیم ولی بدون شک قسمت بیشتری از آن برای ما قابل درک است .
در انقلاب اسلامی کشور ما ایران در این عصر و زمان به خوبی مشاهده کردیم که اعتقادات اسلامی و نیروی اخلاق و معنویت چگونه توانست بر نیرومندترین اسلحه زمان و قویترین ارتشها و قدرتهای استعماری پیروز گردد، و این نشان می دهد کار برد عقائد دینی و اخلاق مثبت معنوی تا چه حد در مسائل اجتماعی و سیاسی زیاد است .
4 - منظور از یزدکم قوة الی قوتکم چیست ؟
ظاهر این جمله می گوید: خداوند در پرتو توبه و استغفار نیروئی بر نیروی شما می افزاید بعضی این جمله را اشاره به افزایش نیروی انسانی گرفته اند (چنانکه در آیات سوره نوح نیز به آن اشاره شده بود) و بعضی دیگر آن را اشاره به اضافه نیروهای مادی بر نیروی معنوی دانسته اند، ولی تعبیر آیه مطلق است و هر گونه افزایش نیروی مادی و معنوی را شامل می شود، و تمام این تفاسیر را در بر می گیرد هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 134
آیه 53 - 57
آیه و ترجمه
قَالُوا يَهُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَ مَا نحْنُ بِتَارِكى ءَالِهَتِنَا عَن قَوْلِک وَ مَا نحْنُ لَک بِمُؤْمِنِينَ(53)
إِن نَّقُولُ إلا اعْترَاک بَعْض ءَالِهَتِنَا بِسوءٍ قَالَ إنى أُشهِدُ اللَّهَ وَ اشهَدُوا أَنى

بَرِی ءٌ مِّمَّا تُشرِکُونَ(54)
مِن دُونِهِ فَکِیدُونی جَمِیعاً ثُمَّ لا تُنظِرُونِ(55)
إِنی تَوَکلْت عَلی اللَّهِ رَبی وَ رَبِّکم مَّا مِن دَابَّةٍ إِلا هُوَ ءَاخِذُ بِنَاصِیَتهَا إِنَّ رَبی عَلی صِرَطٍ مُّستَقِیم(56)
فَإِن تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُکم مَّا أُرْسِلْت بِهِ إِلَیْکمْ وَ یَستَخْلِف رَبی قَوْماً غَیرَکمْ وَ لا تَضرُّونَهُ شیْئاً إِنَّ رَبی عَلی کلِّ شیْءٍ حَفِیظٌ(57)
ترجمه : 53 - گفتند: ای هود! تو دلیلی برای ما نیاورده ای ، و ما خدایان خود را به خاطر حرف تو رها نخواهیم کرد، و ما (اصلا) به تو ایمان نمی آوریم !.
54 - ما فقط (درباره تو) می گوئیم بعضی از خدایان ما به تو زیان رسانده (و عقلت را ربوده اند) (نوح) گفت من خدا را به شهادت می طلبم شما نیز گواه باشید که من از آنچه شریک (خدا) قرار می دهید بیزارم !.
55 - از آنچه غیر او (می پرستید) حال که چنین است همگی برای من نقشه بکشید و مرا مهلت ندهید (اما بدانید کاری از دست شما ساخته نیست !)
56 - چرا که من توکل بر الله که پروردگار من و شما است کرده ام ، هیچ جنبنده ای نیست مگر اینکه او بر وی تسلط دارد (اما سلطه ای توام با عدالت چرا که) پروردگار من بر صراط مستقیم است . تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 135
57 - و اگر روی برگردانید من رسالتی را که مامور بودم به شما رساندم و خداوند گروه دیگری را جانشین شما می کند و شما کمترین ضرری به او نمی رسانید پروردگار من حافظ و نگاهبان هر چیز است .
تفسیر :منطق نیرومند هود
حال ببینیم این قوم سرکش و مغرور یعنی قوم عاد در برابر برادرشان هود (علیه السلام) و نصائح و اندرزها و راهنمائیهای او چه واکنشی نشان دادند.
آنها گفتند: ای هود تو دلیل روشنی برای ما نیاورده ای (قالوا یا هود ما جئتنا بینة).
و ما هرگز به خاطر سخنان تو دست از دامن بتها و خدایانمان بر نمی داریم (و ما نحن بتارکی الهتنا عن قولک).
و ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد! (و ما نحن لک بمؤ منین).
و پس از این سه جمله غیر منطقی ، اضافه کردند: ما فکر می کنیم تو دیوانه شده ای و علتش این بوده که مبغوض خدایان ما گشته ای و آنها به عقل تو آسیب رسانده اند (ان نقول الا اعتراک بعض آلهتنا بسوء).
بدون شک هود - همانگونه که برنامه و وظیفه تمام پیامبران است - معجزه یا معجزاتی برای اثبات حقانیت خویش به آنها عرضه داشته بود، ولی آنها

به خاطر کبر و غروری که داشتند مانند سایر اقوام لجوج ، معجزات را انکار کردند و آنها را سحر شمردند، یا یک سلسله تصادفها و حوادث اتفاقی که نمی تواند دلیلی بر چیزی بوده باشد.
از این گذشته نفی بت پرستی دلیلی لازم ندارد هر کس مختصر عقل و
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 136
شعوری داشته باشد و خود را از تعقیب برهاند آنرا بخوبی در می یابد و بفرض که دلیل بخواهد آیا دلائل علاوه بر منطقی و عقلی به معجزه هم نیاز دارد؟
و به تعبیر دیگر آنچه در دعوت هود در آیات گذشته آمدد عوت به سوی خداوند یگانه و باز گشت به سوی او و استغفار از گناهان و نفی هر گونه شرک و بت پرستی است ، همه اینها مسائلی است که اثبات آن با دلیل عقلی کاملا امکان پذیر است .
بنابراین اگر منظور آنها از نفی بینة ، نفی دلیل عقلی بوده ، مسلما این سخن نادرست است ، و اگر منظور نفی معجزه بوده ، این ادعا نیاز به معجزه نداشته است ، و به هر حال این جمله که آنها گفته اند ما هرگز به خاطر سخنان تو، بتهای خود را فراموش نمی کنیم بهترین دلیل بر لجاجت آنها است ، چرا که انسان عاقل و حقیقت جو سخن حق را از هر کس که باشد می پذیرد.
مخصوصا این جمله که آنها هود را متهم به جنون کردند، جنونی که بر اثر خشم خدایان حاصل شده بود! خود بهترین دلیل بر خرافی بودن و خرافه پرستی آنها است .
سنگ و چوبهای بی جان و بی شعور که نیاز به حمایت بندگان خود دارند، چگونه می توانند عقل و شعور را از انسان عاقلی بگیرند.
به علاوه آنها چه دلیلی بر جنون هود داشتند جز اینکه او، سنت شکنی کرده ، و با آداب و سنن خرافی محیطش به پیکار برخاسته بود، اگر این دلیل جنون باشد تمام مصلحان جهان و مردان انقلابی که بر ضد روشهای غلط بپا خاستند باید مجنون باشند.
و این تازگی ندارد، تاریخ گذشته و معاصر پر است از نسبت جنون به مردان و زنان نیک اندیش و سنت شکن که بر ضد خرافات و استعمارها و اسارتها بپا می خاستند. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 137
به هر حال هود می باید پاسخی دندان شکن به این قوم گمراه و لجوج بدهد، پاسخی که هم آمیخته با منطق باشد، و هم از موضع قدرت ادا شود قرآن میگوید: او در پاسخ آنها این چند جمله را بیان کرد:
من خدا را به شهادت می طلبم و همه شما نیز شاهد باشید که من از این بتها و خدایانتان بیزارم (قال انی اشهد الله و اشهدوا انی بری ء مما تشرکون - من دونه).

اشاره به اینکه اگر این بتها قدرتی دارند از آنها بخواهید مرا از میان بردارند، من که آشکارا به جنگ آنها برخاسته ام و علنا بیزاری و تنفر از آنها را اعلام می دارم ، چرا آنها، معطلند؟ انتظار چه چیز را می کشند؟ و چرا مرا نابود نمی کنند؟!
سپس اضافه می کند: نه فقط کاری از آنها ساخته نیست ، شما هم با این انبوه جمعیتتان قادر بر چیزی نیستید، اگر راست می گوئید همگی دست به دست هم بدهید و هر نقشه ای را می توانید بر ضد من بکشید و لحظه ای مرا مهلت ندهید (فکیدونی جمیعا ثم لا تنظرون).
چرا من انبوه جمعیت شما را به هیچ می شمرم ؟ و چرا کمترین اعتنائی به قوت و قدرت شما ندارم ؟ شمائی که تشنه خون من هستید و همه گونه قدرت دارید. برای اینکه من پشتیبانی دارم که قدرتش فوق قدرتها است من توکل بر خدائی کردم که پروردگار من و شما است (انی توکلت علی الله ربی و ربکم).
این خود دلیل بر این است که من دروغ نمی گویم ، این نشانه آن است که من دل به جای دگری بسته ام ، اگر درست بیندیشید این خود یکنوع معجزه است که انسانی تک و تنها با عقاید خرافی جمعیتی نیرومند و متعصب به پیکار برخیزد، تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 138
و حتی آنها را تحریک به قیام بر ضد خود کند، و در عین حال نه ترسی به خود راه دهد، و نه دشمنانش قدرت بر تصمیم گیری بر ضد او داشته باشند.
و بعد ادامه داد نه تنها شما، هیچ جنبنده ای در جهان نیست مگر اینکه در قبضه قدرت و فرمان خدا است و تا او نخواهد کاری از آنان ساخته نیست (ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها).
ولی این را نیز بدانید خدای من از آن قدرتمندانی نیست که قدرتش موجب خودکامگی و هوسبازی گردد و آن را در غیر حق به کار برد، بلکه پروردگار من همواره بر صراط مستقیم و جاده عدل و داد می باشد و کاری بر خلاف حکمت و صواب انجام نمی دهد (ان ربی علی صراط مستقیم).
در اینجا به دو نکته باید توجه داشت :
نخست این که ناصیه در اصل به معنی موی پیش سر می باشد، و از ماده نصا (بر وزن نصر) به معنی اتصال و پیوستگی آمده است ، و اخذ به ناصیه (گرفتن موی پیش سر) کنایه از تسلط و قهر و غلبه بر چیزی است ، و اینکه در جمله بالا خداوند می فرماید: هیچ جنبنده ای نیست مگر اینکه ما ناصیه او را می گیریم ، اشاره به قدرت قاهره او بر همه چیز است ، به گونه ای که هیچ موجودی در برابر اراده او هیچگونه تاب مقاومت ندارد، زیرا معمولا هنگامی که موی پیش سر انسان یا حیوانی را محکم بگیرند،

قدرت مقاومت از او سلب می شود.
این تعبیر برای آن است که مستکبران مغرور و بت پرستان از خود راضی ، و سلطه جویان ستمکار، فکر نکنند اگر چند روزی میدان به آنها داده شده است ، دلیل بر آنست که می توانند در برابر اراده پروردگار، کوچکترین مقاومتی کنند باشد که آنها به این واقعیت توجه کنند و از مرکب غرور فرود آیند.
دیگر اینکه جمله ان ربی علی صراط مستقیم از زیباترین تعبیرات در تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 139
باره قدرت آمیخته با عدالت پروردگار است ، چرا که قدرتمندان غالبا زورگو و ظالمند، اما خداوند با قدرت بی انتهایش ، همواره بر صراط مستقیم عدالت و جاده صاف حکمت و نظم و حساب می باشد.
این نکته را نیز از نظر نباید دور داشت که سخنان هود در برابر مشرکان بیان کننده این واقعیت است که هر قدر دشمنان لجوج بر لجاجت خود بیفزایند، رهبر قاطع باید بر استقامت خود بیفزاید، قوم هود او را سخت از بتها ترساندند، او در مقابل ، آنها را به نحو شدیدتری از قدرت قاهره خداوند بیم داد.
سرانجام هود در آخرین سخن به آنها چنین می گوید اگر شما از راه حق روی بر تابید به من زیانی نمی رسد، چرا که من رسالت خویش را به شما ابلاغ کردم (فان تولوا فقدا بلغتکم ما ارسلت به الیکم).
اشاره به اینکه گمان نکنید اگر دعوت من پذیرفته نشود برای من شکست است ، من انجام وظیفه کردم ، انجام وظیفه ، پیروزی است ، هر چند دعوتم مورد قبول واقع نشود، و این درسی است برای همه رهبران راستین و پیشوایان راه حق ، که هرگز از کار خود احساس خستگی و نگرانی نکنند، هر چند مردم دعوت آنانرا پذیرا نشوند.
سپس همانگونه که بت پرستان او را تهدید کرده بودند، او به طرز شدیدتری آنها را به مجازات الهی تهدید می کند و می گوید: اگر شما دعوت حق را نپذیرید خداوند بزودی شما را نابود کرده و گروه دیگری را جانشین شما می کند و هیچگونه زیانی به او نمی رسانید (و یستخلف ربی قوما غیر کم و لا تضرونه شیئا).
این قانون خلقت است ، که هر گاه مردمی لیاقت پذیرا شدن نعمت هدایت و یا نعمتهای دیگر پروردگار را نداشته باشند، آنها را از میان بر می دارد و و گروهی لایق به جای آنان می نشاند. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 140
این را هم بدانید که پروردگار من حافظ همه چیز و نگاهدارنده هر گونه حساب است (ان ربی علی کل شی ء حفیظ).
نه فرصت از دست او می رود، نه موقعیت را فراموش می کند، نه

پیامبران و دوستان خود را به دست نسیان می سپارد، و نه حساب هیچکس از علم او بیرون است ، بلکه همه چیز را می داند و بر هر چیز مسلط است . هود
آیه 58 - 60
آیه و ترجمه
وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نجَّيْنَا هُوداً وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَ نجَّيْنَهُم مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ(58)
وَ تِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِئَايَتِ رَبهِمْ وَ عَصوْا رُسلَهُ وَ اتَّبَعُوا أَمْرَ كلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ(59)
وَ أُتْبِعُوا فى هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَلا إِنَّ عَاداً كَفَرُوا رَبهُمْ أَلا بُعْداً لِّعَادٍ قَوْمِ هُودٍ(60)
ترجمه : 58 - و هنگامی که فرمان ما فرا رسید هود و آنها را که با او ایمان آورده بودند به رحمت خود نجات بخشیدیم و از عذاب شدید آنها را رها ساختیم .
59 - و این قوم عاد بود که آیات پروردگارشان را انکار کردند و رسولان او را معصیت نمودند و از فرمان هر ستمگر دشمن حق پیروی کردند.
60 - بدنبال آنها در این جهان لعنت (و نام ننگین) ماند و در قیامت (گفته می شود) بدانید عاد نسبت به پروردگارشان کفر ورزیدند، دور باد عاد، قوم هود، (از رحمت خدا و خیر و سعادت).
تفسیر :لعن و نفرین ابدی بر این قوم ستمگر
در آخرین قسمت از آیات مربوط به سرگذشت قوم عاد و پیامبرشان هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 141
به مجازات دردناک این سرکشان اشاره کرده ، نخست می گوید:
هنگامی که فرمان ما دائر به مجازاتشان فرا رسید، هود و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به خاطر رحمت و لطف خاصی که به آنان داشتیم رهائی بخشید (و لما جاء امرنا نجینا هودا و الذین آمنوا معه برحمة منا).
و باز برای تاکید بیشتر می فرماید: و ما این قوم با ایمان را از عذاب شدید و غلیظ رهائی بخشیدیم (و نجینا هم من عذاب غلیظ).
جالب اینکه : قبل از آنکه مجازات افراد بی ایمان و یاغی و ستمکار را بیان کند، نجات و رهائی قوم با ایمان را ذکر می کند، تا این پندار پیدا نشود که به هنگام عذاب الهی طبق ضرب المثل معروف خشک و تر با هم خواهند سوخت ، چرا که او حکیم است و عادل ، و محال است که حتی یک فرد با ایمان را در میان انبوهی بی ایمان و گناهکار مجازات کند.
بلکه رحمت الهی این گونه اشخاص را قبل از درگیر شدن مجازات به محل امن و امانی منتقل می سازد، چنانکه دیدیم قبل از آنکه طوفان فرا رسد کشتی نجات نوح آماده بود و پیش از آنکه شهرهای لوط در هم کوبیده شود شب هنگام لوط و تعداد معدود یاران با ایمانش به فرمان الهی خارج

شدند.
در اینکه جمله نجینا (رهائی بخشیدیم) چرا در این آیه تکرار شده تفسیرهای گوناگونی وجود دارد، بعضی معتقدند که نجینا در مرحله اول اشاره به رهائی بخشیدن از مجازات دنیا است و در مرحله دوم رهائی از عذاب آخرت است که با توصیف به غلیظ بودن نیز کاملا سازگار است .
بعضی دیگر به نکته لطیفی اشاره کرده اند که چون سخن از رحمت الهی به میان آمده اگر بلافاصله کلمه عذاب تکرار می شد تناسب نداشت ، رحمت کجا و عذاب غلیظ کجا، لذا نجینا بار دیگر تکرار شده تا میان این دو فاصله بیفتد و چیزی از شدت عذاب و تاکید روی آن کاسته نشود. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 142
این نکته را نیز باید مورد توجه قرار داد که در آیات قرآن در چهار مورد عذاب توصیف به غلیظ شده است که با دقت در آن آیات چنین به نظر می رسد که عذاب غلیظ مربوط به سرای دیگر است مخصوصا آیات سوره ابراهیم که در آن اشاره بر عذاب غلیظ شده است با صراحت حال دوزخیان را بیان می دارد. و باید هم چنین باشد چرا که هر اندازه عذاب دنیا شدید باشد باز در برابر عذاب آخرت خفیف و کم اهمیت است .
این تناسب نیز قابل ملاحظه است که قوم عاد چنانکه در سوره قمر و سوره حاقه به خواست خدا خواهد آمد، افراد خشن و درشت و بلند قامت بودند، که اندام آنها به تنه درختان نخل تشبیه شده و به همین نسبت ساختمانهای محکم و بزرگ و بلند داشتند تا آنجا که در تاریخ قبل از اسلام می خوانیم : عربها بناهای بلند و محکم را به عاد نسبت می دادند و می گفتند عادی لذا عذاب آنها نیز مانند خودشان غلیظ و خشن بوده است ، نه تنها در جهان دیگر، در این دنیا نیز مجازات آنها بسیار شدید و خشن بود، چنانکه در تفسیر سوره های فوق خواهد آمد.
بعدا گناهان قوم عاد را در سه موضوع خلاصه می کند: نخست اینکه آنها آیات پروردگارشان را انکار کردند، و با لجاجت ، هر گونه دلیل و مدرک روشنی را بر صدق دعوت پیامبرشان منکر شدند (و تلک عاد جحدوا بایات ربهم).
دیگر اینکه آنها از نظر عمل نیز به عصیان و سرکشی در برابر پیامبران برخاستند (و عصوا رسله)
اینکه رسل به صورت جمع بیان شده یا به خاطر آن است که دعوت همه پیامبران بسوی یک واقعیت است (توحید و شاخه های آن) بنابراین انکار تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 143
یک پیامبر در حکم انکار همه پیامبران است ، و یا اینکه هود آنها را به ایمان به انبیای پیشین نیز دعوت می کرد و آنها انکار می کردند.
سومین گناهشان این بود که فرمان خدا را رها کرده و از فرمان هر جبار

عنیدی پیروی می کردند (و اتبعوا امر کل جبار عنید)
چه گناهی از این گناهان بالاتر، ترک ایمان ، مخالفت پیامبران و گردن نهادن به فرمان جباران عنید.
جبار به کسی می گویند که از روی خشم و غضب می زند و می کشد و نابود می کند، و پیرو فرمان عقل نیست و به تعبیر دیگر جبار کسی است که دیگری را مجبور به پیروی خود می کند و یا می خواهد نقص خود را با ادعای عظمت و تکبر ظاهرا بر طرف سازد، و عنید کسی است که با حق و حقیقت ، فوق العاده مخالف است و هیچگاه زیر بار حق نمی رود.
این دو صفت ، صفت بارز طاغوتها و مستکبران هر عصر و زمان است ، که هرگز گوششان بدهکار حرف حق نیست ، و با هر کس مخالف شدند با قساوت و بی رحمی ، شکنجه می کنند و می کوبند و از میان می برند.
در اینجا یک سؤ ال پیش می آید و آن اینکه اگر جبار معنایش این است ، چرا یکی از صفات خدا در قرآن سوره حشر آیه 23 و سایر منابع اسلامی جبار ذکر شده است ؟
پاسخ اینکه : جبار در اصل ریشه لغت همانگونه که در بالا اشاره کردیم ، یا از ماده جبر به معنی قهر و غلبه و قدرت است و یا از ماده جبران به معنی برطرف ساختن نقص چیزی است .
ولی جبار چه به معنی اول باشد یا دوم در دو شکل به کار می رود، گاهی به صورت مذمت و آن در موردی است که انسانی بخواهد کمبودها و نقائص خود را با خود برتربینی و تکبر و ادعاهای غلط جبران کند، و یا اینکه بخواهد تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 144
دیگری را در برابر اراده و خواست دل خویش مقهور و ذلیل سازد.
این معنی در بسیاری از آیات قرآن آمده و با صفات مذموم دیگری احیانا همراه است مانند آیه فوق که توام با عنید ذکر شده و در آیه 32 سوره مریم از زبان عیسی پیامبر خدا می خوانیم و لم یجعلنی جبارا شقیا خداوند مرا جبار شقی قرار نداده است ، و یا در حالات بنی اسرائیل درباره ساکنان ستمگر بیت المقدس می خوانیم که آنها به موسی گفتند ان فیها قوما جبارین : در این سر زمین گروهی ستمگر و ستم پیشه اند (مائده آیه 22)
اما گاه جبار از همین دو ریشه در معنی مدح به کار می رود و به کسی گفته می شود که نیازمندیهای مردم و نقائص آنها را جبران می کند، و استخوانهای شکسته را پیوند می دهد، و یا اینکه دارای قدرت فراوانی است که غیر او در برابر او خاضع می باشند بی آنکه بخواهد بر کسی ستم کند و یا از قدرتش سوء استفاده نماید و به همین جهت ، جبار به هنگامی که به این معنی باشد با صفات مدح دیگر همراه می گردد چنانکه در آیه 23 سوره حشر می خوانیم الملک القدوس السلام المؤ من المهیمن العزیز

الجبار المتکبر: او فرمانروای پاک و منزهی است که بندگانش هرگز از او ستم نمی بینند، و نگهبان و حافظ غیر قابل شکست و قدرتمند و برتر است روشن است که صفاتی همچون قدوس و سلام و مؤ من ، هرگز با جبار به معنی ظالم و ستمگر، و متکبر به معنی خود برتر بین سازگار نیست ، و این عبارت به خوبی نشان می دهد که جبار در اینجا به معنی دوم است .
ولی از آنجا که بعضی تنها پاره ای از استعمالات جبار را در نظر گرفته و به ریشه لغت و معانی متعدد آن توجه نکرده اند، چنین پنداشته اند که به کار بردن آن درباره خداوند صحیح به نظر نمی رسد (و همچنین واژه متکبر) اما با در نظر تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 145
گرفتن ریشه های اصلی لغت ، ایراد برطرف می شود.
در آخرین آیه مورد بحث که داستان هود و قوم عاد در آنجا به آن پایان می گیرد، نتیجه اعمال زشت و نادرست آنها را چنین بیان می کند: آنها بخاطر اعمالشان در این دنیا مورد لعن و نفرین واقع شدند، و بعد از مرگشان جز نام بد و تاریخ ننگین از آنها باقی نماند (و اتبعوا فی هذه الدنیا لعنة).
و در روز رستاخیز گفته می شود: بدانید که قوم عاد پروردگارشان را انکار کردند (و یوم القیامة الا ان عادا کفروا ربهم).
دور باد عاد، قوم هود از رحمت پروردگار (الا بعدا لعاد قوم هود) با اینکه کلمه عاد برای معرفی این گروه کافی است در آیه فوق بعد از ذکر عاد، قوم هود نیز ذکر شده است که هم تاکید را می رساند و هم اشاره به این است این گروه همان کسانی هستند که پیامبر دلسوزشان هود را آنهمه ناراحت و متهم ساختند، و به همین جهت از رحمت خداوند دورند.
نکته ها :
در اینجا به چند نکته باید توجه داشت :

1 - قوم عاد از نظر تاریخ
گر چه بعضی از مورخان غربی مانند اسپرینگل خواسته اند وجود قوم عاد را از نظر تاریخی منکر شوند شاید به دلیل اینکه در غیر آثار اسلامی ذکری از آن نیافته اند و در کتب عهد قدیم (تورات) اثری از آن ندیده اند، ولی مدارکی در دست است که نشان می دهد قصه عاد بطور اجمال در زمان جاهلیت عرب مشهور تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 146
بوده ، و شعرای پیش از اسلام نیز از قوم هود سخن گفته اند، حتی در عصر جاهلیت بناهای بلند و محکم را به عاد نسبت می دادند و بر آن کلمه عادی اطلاق می کردند.
بعضی از مورخان معتقدند عاد بر دو قبیله اطلاق می شود، قبیله ای از انسانهای قبل از تاریخ بوده اند که در جزیره عربستان زندگی می کرده اند، سپس از میان رفتند و آثارشان نیز از میان رفت ، و تاریخ بشر از زندگی آنان جز افسانه هائی که قابل اطمینان نیست حفظ نکرده است ، و تعبیر قرآن عاد الاولی (سوره نجم آیه 50) را اشاره به همین گرفته اند.
اما در دوران تاریخ بشر و احتمالا در حدود 700 سال قبل از میلا مسیح یا قدیمتر، قوم دیگری به نام عاد وجود داشتند که در سر زمین احقاف یا یمن زندگی می کردند.
آنها دارای قامتهائی طویل و اندامی قوی و پرقدرت بودند، و به همین دلیل جنگ آورانی زبده محسوب می شدند.
به علاوه از نظر تمدن تا حدود زیادی پیشرفته بودند، شهرهای آباد، زمینهای خرم و سرسبز، باغهای پرطراوت داشتند آنچنانکه قرآن در توصیف آنها می گوید التی لم تخلق مثلها فی البلاد: نظیر آن در بلاد جهان خلق نشده بود (فجر آیه 8)
به همین جهت بعضی از مستشرقین گفته اند که قوم عاد در حدود برهوت (یکی از نواحی حضرموت یمن) زندگی می کردند و بر اثر آتشفشانهای اطراف بسیاری از آنها از میان رفتند و بقایایشان متفرق شدند.
به هر حال این قوم مدتی در ناز و نعمت به سر می بردند، ولی آنچنان که شیوه بیشتر متنعمان است مست غرور و غفلت شدند و از قدرتشان برای ظلم و ستم و استعمار و استثمار دیگران سوء استفاده کردند و مستکبران و جباران عنید را تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 147
پیشوای خود ساختند، آئین بت پرستی را بر پا نمودند و به هنگام دعوت پیامبرشان هود با آنهمه تلاش و کوششی که در پند و اندرز و روشن ساختن اندیشه و افکار آنان و اتمام حجت نسبت به ایشان داشت نه تنها کمترین وقعی ننهادند بلکه به خاموش کردن ندای این مرد بزرگ حق طلب برخاستند.

گاهی او را به جنون و سفاهت نسبت دادند و زمانی از خشم خدایان وی را ترساندند، اما او همچون کوه در مقابل خشم این قوم مغرور و زورمند ایستادگی به خرج داد، و سرانجام توانست گروهی در حدود چهار هزار نفر را پاکسازی کرده و به آئین حق بخواند، اما دیگران بر لجاجت و عناد خود باقی ماندند.
سرانجام چنانکه در آیات سوره ذاریات و حاقه و قمر خواهد آمد، طوفان شدید و بسیار کوبنده ای به مدت هفت شب و شش روز بر آنها مسلط شد که قصرهایشان را در هم کوبید، و اجسادشان را همچون برگهای پائیزی بر امواج باد سوار کرد و به اطراف پراکنده ساخت ، مؤ منان راستین را قبلا از میان آنان بیرون برد و نجات داد، و زندگانی و سر نوشتشان درس بزرگ عبرتی برای همه جباران و خودکامگان گشت .
2 - لعن و نفرین ابدی بر قوم عاد باد
این تعبیر و مشابه آن در آیات متعددی از قرآن درباره اقوام مختلفی آمده است که پس از شرح بخشی از حالات آنها می فرماید: الا بعدا لثمود (سوره هود آیه 68) الا بعدا لمدین کما بعدت ثمود (سوره هود آیه 89) فبعدا للقوم الظالمین (سوره مؤ منون آیه 41) فبعدا لقوم لا یؤ منون (سوره مؤ منون آیه 44) و همچنین در داستان نوح قبلا خواندیم و قیل بعدا للقوم الظالمین (سوره هود آیه 44) تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 148
در تمام این آیات ، نفرین شعار گونه ای درباره کسانی که گناه عظیمی انجام داده اند، دائر به دوری آنها از رحمت خداوند شده است .
این درست به شعارهائی می ماند که امروز برای افراد و گروههای سرکش و استعمارگر و ستم پیشه گفته می شود، منتها این شعار قرآنی بقدری جالب و جامع است که تنها ناظر به یک جنبه و یک بعد نیست ، چرا که وقتی می گوئیم دور باد فلان گروه ، هم دوری از رحمت خداوند را شامل می شود هم دوری از سعادت ، و هم دوری از هر گونه خیر و برکت و نعمت ، و هم دوری از بندگان خدا. البته دوری آنها از خیر و سعادت عکس العمل دوریشان در درون جان و فکر و در محیط عمل از خدا و خلق خداست ، چرا که هر گونه ایده و عملی باز تابی در سرای دیگر و جهان پس از مرگ دارد، باز تابی کاملا مشابه آن و به همین دلیل این دوریها در این جهان سرچشمه بعد و دوری در آخرت ، از رحمت و عفو و بخشش و مواهب الهی خواهد بود. هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 149
آیه 61
آیه و ترجمه
وَ إِلى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صلِحاً قَالَ يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكم مِّنْ إِلَهٍ غَيرُهُ هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الاَرْض وَ استَعْمَرَكمْ فِيهَا فَاستَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبى

قَرِيبٌ مجِيبٌ(61)
ترجمه : 61 - و به سوی (قوم) ثمود برادرشان صالح را فرستادیم ، گفت : ای قوم من ! الله را پرستش کنید که معبودی جز او برای شما نیست ، او است که شما را از زمین آفرید و آبادی آنرا به شما واگذار نمود، از او آمرزش بطلبید سپس به سوی از باز گردید که پروردگارم (به بندگان خود) نزدیک و اجابت کننده (تقاضاهای آنها) است .
تفسیر :آغاز سرگذشت قوم ثمود سر گذشت قوم عاد با تمام درسهای عبرت انگیزش به طور فشرده پایان یافت و اکنون نوبت قوم ثمود است همان جمعیتی که طبق نقل تواریخ در سرزمین وادی القری در میان مدینه و شام زندگی داشتند.
باز در اینجا می بینیم که قرآن مجید هنگامی که سخن از پیامبر آنها صالح می گوید به عنوان برادر از او یاد می کند، چه تعبیری از این رساتر و زیباتر که به قسمتی از محتوای آن در تفسیر آیات گذشته اشاره کردیم : برادری دلسوز و مهربان که جز خیر خواهی هدف دیگری ندارد. ما به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم (و الی ثمود اخاهم صالحا)
باز می بینیم برنامه صالح همان برنامه اصولی همه پیامبران است ، برنامه ای که از توحید و نفی هر گونه شرک و بت پرستی که خمیر مایه تمام رنجهای بشر است ، آغاز می شود تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 150
گفت ای قوم من ! خدا را پرستش کنید که هیچ معبودی جز او نیست (قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره)
سپس برای تحریک حس حقشناسی آنها به گوشه ای از نعمتهای مهم پروردگار که سراسر وجودشانرا فرا گرفته اشاره کرده ، می گوید:
او کسی است که شما را از زمین آفرید (هو انشاکم من الارض)
زمین و آن خاک بی ارزش و بی مقدار کجا و این وجود عالی و خلقت بدیع کجا؟ آیا هیچ عقلی اجازه می دهد که انسان چنین خالق و پروردگاری را که این همه قدرت دارد و این همه نعمت بخشیده کنار بگذارد و به سراغ این بتهای مسخره برود؟
پس از اشاره به نعمت آفرینش ، نعمتهای دیگری را که در زمین قرار داده به این انسانهای سرکش یادآوری می کند: او کسی است که عمران و آبادی زمین را به شما سپرد و قدرت و وسائل آن را در اختیارتان قرار داد (و استعمر کم فیها).
واژه استعمار و اعمار در لغت عرب در اصل به معنی تفویض آبادی زمین به کسی است و طبیعی است که لازمه آن این است که وسائل لازم را در اختیار او بگذارد، این چیزی است که ارباب لغت مانند راغب در مفردات و بسیاری از مفسران در تفسیر آیه فوق گفته اند.
این احتمال نیز در معنی آیه داده شده است که منظور آن است که خداوند

عمر طولانی به شما داده ، ولی البته معنی اول با توجه به متون لغت صحیحتر به نظر می رسد.
و در هر حال این موضوع به هر دو معنی درباره قوم ثمود، صادق بوده است ، چرا که آنها زمینهای آباد و خرم و سرسبز و باغهائی پر نعمت داشتند و اصولا در کشاورزی ابتکار و قدرت فراوان به خرج می دادند، و از این گذشته عمرهای تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 151
طولانی و اندامهائی قوی و نیرومند داشتند، و در ساختن بناهای محکم پیشرفته بودند، چنانکه قرآن می گوید: و کانوا ینحتون من الجبال بیوتا آمنین در دل کوهها خانه های امن و امان به وجود می آوردند (سوره حجر آیه 82)
قابل توجه اینکه قرآن نمی گوید خداوند زمین را آباد کرد و در اختیار شما گذاشت ، بلکه می گوید عمران و آبادی زمین را به شما تفویض کرد، اشاره به اینکه وسائل از هر نظر آماده است ، اما شما باید با کار و کوشش زمین را آباد سازید و منابع آن را بدست آورید و بدون کار و کوشش سهمی ندارید.
در ضمن این حقیقت نیز از آن استفاده می شود که برای عمران و آبادی باید به یک ملت مجال داد و کارهای آنها را بدست آنان سپرد، و وسائل و ابزار لازم را در اختیارشان گذارد.
اکنون که چنین است ، از گناهان خود توبه کنید و به سوی خدا باز گردید که پروردگار من به بندگان خود نزدیک است و در خواست آنها را اجابت می کند (فاستغفروه ثم توبوا الیه ان ربی قریب مجیب).
استعمار در قرآن و عصر ما
همانگونه که در آیات فوق دیدیم ، پیامبر خدا صالح برای ایفای نقش تربیتی خود در میان قوم گمراه ثمود آنانرا بیاد آفرینش عظیم انسان از خاک و تفویض آبادی زمین و منابع آن به او سخن می گوید.
ولی این کلمه استعمار با آن زیبائی خاص و کشندگی مفهوم که هم عمران و آبادی را دربر دارد و هم تفویض اختیارات و هم تهیه وسائل و ابزار، آنچنان مفهومش در عصر ما مسخ شده که درست در نقطه مقابل مفهوم قرآنی قرار گرفته .
تنها واژه استعمار نیست که به این سرنوشت شوم گرفتار شده است ، کلمات زیادی چه در فارسی و چه در عربی و چه در لغات دیگر می یابیم که گرفتار همین تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 152
مسخ و تحریف و واژگونگی شده است ، مانند حضارت و ثقافت و حریت در عربی و کلماتی مانند تمدن ، روشنفکری آزادی و آزادگی هنر و هنرمندی در فارسی و در سایه این تحریفها هر گونه از خود بیگانگی و ماده پرستی و اسارت انسانها و انکار هر گونه واقعیت و توسعه هر گونه فساد

و انجام هر کار شتابزده و بی مطالعه انجام می گردد.
به هر حال مفهوم واقعی استعمار در عصر ما، استیلای قدرتهای بزرگ سیاسی و صنعتی بر ملتهای مستضعف و کم قدرت است ، که محصول آن غارت و چپاولگری و مکیدن خون آنها و به یغما بردن منابع حیاتی آنان است این استعمار که چهره های شوم گوناگونی دارد گاهی در شکل فرهنگی گاهی فکری ، گاه اقتصادی و گاه سیاسی و نظامی مجسم شودهمان است که چهره دنیای امروز ما را تاریک و سیاه کرده ، اقلیتی در این جهان دارای همه چیز و اکثریت عظیمی فاقد همه چیزند، این استعمار سرچشمه جنگها و ویرانیها و تبهکاریها و مسابقه کمرشکن تسلیحاتی است
واژه ای را که قرآن برای این مفهوم به کار برده واژه استضعاف است که درست قالب این معنی است ، یعنی ضعیف ساختن به مفهوم وسیع کلمه ، ضعیف ساختن فکر و سیاست و اقتصاد و هر چیز دیگر
دامنه استعمار در عصر ما آنچنان گسترده است که خود واژه استعمار نیز استعماری شده است چرا که مفهوم لغوی آن کاملا واژ گونه است .
به هر حال استعمار داستان غم انگیز طولانی دارد، که می توان گفت سراسر تاریخ بشر را در بر می گیرد گرچه دائما تغییر چهره می دهد ولی بدرستی معلوم نیست چه زمانی از جوامع انسانی ، ریشه کن خواهد شد، و زندگی بشر بر پایه تعاون و احترام متقابل انسانها و کمک به پیشرفت یکدیگر در تمام زمینه ها خواهد انجامید. هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 153
آیه 62 -65
آیه و ترجمه
قَالُوا یَصلِحُ قَدْ کُنت فِینَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَ تَنْهَانَا أَن نَّعْبُدَ مَا یَعْبُدُ ءَابَاؤُنَا وَ إِنَّنَا لَفِی شکٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَیْهِ مُرِیبٍ(62)
قَالَ یَقَوْمِ أَ رَءَیْتُمْ إِن کنت عَلَی بَیِّنَةٍ مِّن رَّبی وَ ءَاتَانی مِنْهُ رَحْمَةً فَمَن یَنصرُنی مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصیْتُهُ فَمَا تَزِیدُونَنی غَیرَ تَخْسِیرٍ(63)
وَ یَقَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَکمْ ءَایَةً فَذَرُوهَا تَأْکلْ فی أَرْضِ اللَّهِ وَ لا تَمَسوهَا بِسوءٍ فَیَأْخُذَکمْ عَذَابٌ قَرِیبٌ(64)
فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فی دَارِکمْ ثَلَثَةَ أَیَّامٍ ذَلِک وَعْدٌ غَیرُ مَکْذُوبٍ(65)
ترجمه : 62 - گفتند ای صالح ! تو پیش از این مایه امید ما بودی ! آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می پرستیدند نهی می کنی ؟ و ما در مورد آنچه ما را به سوی آن دعوت می کنی در شک و تردید هستیم .
63 - گفت : ای قوم من ! آیا اگر من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم و رحمت او به سراغ من آمده باشد (می توانم از ابلاغ رسالت او سرپیچی کنم) اگر من نافرمانی او کنم چه کسی می تواند مرا در برابر وی یاری دهد؟ بنابراین (سخنان) شما چیزی جز اطمینان به زیانکار

بودنتان بر من نمی افزاید
64 - ای قوم من ! این ناقه خداوند است که برای شما دلیل و نشانه ای است بگذارید در زمین خدا به چرا مشغول شود و هیچگونه آزاری به آن نرسانید که بزودی عذاب خدا شما را فرو خواهد گرفت .
65 - (اما) آنها آن را از پای در آوردند و او به آنها گفت (مهلت شما تمام شده) سه روز در خانه هاتان متمتع گردید (و بعد از آن عذاب الهی فرا خواهد رسید) این وعده ای است که دروغ نخواهد بود.
تفسیر :اکنون ببینیم مخالفان صالح در مقابل منطق زنده و حق طلبانه او چه تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 154
پاسخی دادند؟
آنها برای نفوذ در صالح و یا لااقل خنثی کردن نفوذ سخنانش در توده مردم از یک عامل روانی استفاده کردند، و به تعبیر عامیانه خواستند هندوانه زیر بغلش بگذارند، و گفتند: ای صالح تو پیش از این مایه امید ما بودی در مشکلات به تو پناه می بردیم و از تو مشورت می کردیم ، و به عقل و هوش و درایت تو ایمان داشتیم ، و در خیرخواهی و دلسوزی تو هرگز تردید به خود راه نمی دادیم (قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجوا قبل هذا).
اما متاسفانه امید ما را بر باد دادی و با مخالفت با آئین بت پرستی و خدایان ما که راه و رسم نیاکان ما است و از افتخارات قوم ما محسوب می شود نشان دادی که نه احترامی برای بزرگان قائلی ، نه به عقل و هوش ما ایمان داری ، و نه مدافع سنتهای ما هستی .
راستی تو می خواهی ما را از پرستش آنچه پدران ما می پرستیدند نهی کنی ؟ (اءتنهانا ان نعبد ما یعبد آباؤ نا).
حقیقت این است ما نسبت به آئینی که تو به آن دعوت می کنی ، یعنی آئین یکتاپرستی ، در شک و تردیدیم ، نه تنها شک داریم ، نسبت به آن بدبین نیز هستیم (و اننا لفی شک مما تدعونا الیه مریب).
در اینجا می بینیم قوم گمراه برای توجیه غلطکاری و افکار و اعمال نادرست خود به زیر چتر نیاکان و هاله قداستی که معمولا آنها را پوشانیده است پناه می برند، همان منطق کهنه ای که از قدیم میان همه اقوام منحرف برای توجیه خرافات وجود داشته و هم اکنون در عصر اتم و فضا نیز به قوت خود باقی است .
اما این پیامبر بزرگ الهی بدون آنکه از هدایت آنها مایوس گردد، و یا اینکه سخنان پر تزویرشان در روح بزرگ او کمترین اثری بگذارد، با متانت
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 155
خاص خودش چنین پاسخ گفت : ای قوم من ! ببینید اگر من دلیل روشنی از طرف پروردگارم داشته باشم ، و رحمت او به سراغ من آمده باشد و قلب مرا روشن و فکر مرا بیدار کرده باشد، و به حقایقی آشنا شوم که پیش از

آن آشنا نبوده ام آیا باز هم می توانم سکوت اختیار کنم و رسالت الهی را ابلاغ نکنم و با انحرافات و زشتیها نجنگم ؟! (قال یا قوم اءراءیتم ان کنت علی بینة من ربی و آتانی منه رحمة ...)
در این حال اگر من مخالفت فرمان خدا کنم چه کسی می تواند در برابر مجازاتش مرا یاری کند (فمن ینصرنی من الله ان عصیته).
ولی بدانید این گونه سخنان شما و استدلال به روش نیاکان و مانند آن برای من جز ایمان بیشتر به زیانکار بودن شما اثری نخواهد داشت (فما تزیدوننی غیر تخسیر).
بعد برای نشان دادن معجزه و نشانه ای بر حقانیت دعوتش از طریق کارهائی که از قدرت انسان بیرون است و تنها به قدرت پروردگار متکی است وارد شد و به آنها گفت : ای قوم من ! این ناقه پروردگار برای شما، آیت و نشانه ای است (و یا قوم هذه ناقة الله لکم آیة).
آنرا رها کنید که در زمین خدا از مراتع و علفهای بیابان بخورد (فذروها تاکل فی ارض الله)
و هرگز آزاری به آن نرسانید که اگر چنین کنید بزودی عذاب الهی شما را فرا خواهد گرفت (و لا تمسوها بسوء فیاخذکم عذاب الیم).
ناقه صالح
ناقه در لغت به معنی شتر ماده است ، در آیه فوق و بعضی دیگر از آیات
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 156
قرآن ، اضافه به الله شده است و این نشانه می دهد که این ناقه ویژگیهائی داشته و با توجه به اینکه در آیه فوق به عنوان آیه و نشانه الهی و دلیل حقانیت ذکر شده است ، روشن می شود که این ناقه یک ناقه معمولی نبود و از جهت یا جهاتی خارق العاده بوده است .
ولی در آیات قرآن این مساله بطور مشروح نیامده است که ویژگیهای این ناقه چه بوده است همین اندازه می دانیم یک شتر عادی و معمولی نبوده است .
تنها چیزی که در دو مورد از قرآن آمده این است که صالح در مورد این ناقه به قوم خود اعلام کرد که آب آن منطقه باید سهم بندی شود، یکروز سهم ناقه و یکروز سهم مردم باشد (هذه ناقه لها شرب و لکم شرب یوم معلوم - شعراء آیه 155 و در سوره قمر آیه 28 نیز می خوانیم و نبئهم ان الماء قسمة بینهم کل شرب محتضر) در سوره شمس نیز اشاره مختصری به این امر آمده است ، آنجا که می فرماید فقال لهم رسول الله ناقة الله و سقیاها (شمس آیه 13).
ولی کاملا مشخص نشده که این تقسیم آب چگونه خارق العاده بوده ، یک احتمال این است که آن حیوان آب فراوانی می خورده بگونه ای که تمام آب چشمه را به خود اختصاص می داده ، احتمال دیگر آن است که به

هنگامی که آن حیوان وارد آبشخور می شده حیوانات دیگر جرئت ورود به محل آب را نداشتند!.
اما چگونه این حیوان از تمام آب می توانسته استفاده کند این احتمال هست که آب آن قریه کم بوده ، مانند آب قریه هائی که چشمه کوچکی بیش ندارند و مجبورند آب را در تمام شبانه روز در یک گودال مهار کنند تا

از آن جمع شود و قابل استفاده گردد.
ولی از طرفی از پاره ای از آیات سوره شعراء استفاده می شود که قوم ثمود در منطقه کم آبی زندگی نداشتند، بلکه دارای باغها و چشمه سارها و زراعتها و نخلستانها بودند اءتترکون فی ما هیهنا آمنین فی جنات و عیون و زروع و نخل طلعها هضیم (شعراء آیه 146 تا 148).
به هر حال همانگونه که گفتیم قرآن این مساله را در مورد ناقه صالح به طور سربسته و اجمال بیان کرده است .
ولی در بعضی از روایات که از طرق شیعه و اهل تسنن نیز نقل شده می خوانیم که از عجائب آفرینش این ناقه آن بوده که از دل کوه بیرون آمد و خصوصیات دیگری نیز برای آن نقل شده که اینجا جای شرح آن نیست .
به هر حال با تمام تاکیدهائی که این پیامبر بزرگ یعنی صالح درباره آن ناقه کرده بود آنها سرانجام تصمیم گرفتند، ناقه را از بین ببرند چرا که وجود آن با خارق عاداتی که داشت باعث بیدار شدن مردم و گرایش به صالح می شد، لذا گروهی از سرکشان قوم ثمود که نفوذ دعوت صالح را مزاحم منافع خویش می دیدند، و هرگز مایل به بیدار شدن مردم نبودند چرا که با بیدار شدن خلق خدا پایه های استعمار و استثمارشان فرو می ریخت ، توطئهای برای از میان بردن ناقه چیدند و گروهی برای این کار مامور شدند و سرانجام یکی از آنها بر ناقه تاخت و با ضربه یا ضرباتی که بر آن وارد کرد آن را از پای در آورده (فعقروها).
عقروها از ماده عقر (بر وزن ظلم) به معنی اصل و اساس و ریشه چیزی است و عقرت البعیر یعنی شتر را سر بریدم و نحر کردم ، و چون کشتن شتر سبب می شود که از اصل ، وجودش برچیده شود این ماده در این

به کار رفته است ، گاهی به جای نحر کردن پی کردن شتر و یا دست و پای آن را قطع نمودن ، تفسیر کرده اند که در واقع همه آنها به یک چیز باز می گردد. و نتیجه اش یکی است (دقت کنید).
پیوند مکتبی
جالب اینکه در روایات اسلامی می خوانیم آنکس که ناقه را از پای در آورد یک نفر بیش نبود، ولی با این حال قرآن این کار را به تمام جمعیت مخالفان صالح نسبت می دهد و به صورت صیغه جمع می گوید فعقروها.

این به خاطر آن است که اسلام رضایت باطنی به یک امر و پیوند مکتبی با آن را به منزله شرکت در آن می داند، در واقع توطئه این کار جنبه فردی نداشت ، و حتی کسی که اقدام به این عمل کرد، تنها متکی به نیروی خویش نبود بلکه به نیروی جمع و پشتیبانی آنها دلگرم بود و مسلما چنین کاری را نمی توان یک کار فردی محسوب داشت بلکه یک کار گروهی و جمعی محسوب می شود.
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می فرماید: و انما عقر ناقة ثمود رجل واحد فعمهم الله بالعذاب لما عموه بالرضا: ناقه ثمود را یک نفر از پای در آورد، اما خداوند همه آن قوم سرکش را مجازات کرد چرا که همه به آن راضی بودند روایات متعدد دیگری به همین مضمون و یا مانند آن از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ائمه اهلبیت (علیهم السلام) نقل شده که اهمیت فوق العاده اسلام را به پیوند مکتبی و برنامه های هماهنگ فکری روشن می سازد، که به عنوان نمونه چند قسمت از آن را ذیلا می خوانیم :
قال رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) من شهد امرا فکرهه کان کمن غاب عنه ، و من تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 159
غاب عن امر فرضیه کان کمن شهده : کسی که شاهد و ناظر کاری باشد اما از آن متنفر باشد همانند کسی است که از آن غائب بوده و در آن شرکت نداشته است ، و کسی که در برنامه ای غائب بوده اما قلبا به آن رضایت داشته ، همانند کسی است که حاضر و شریک بوده .
اما علی بن موسی الرضا (علیهم االسلام) می فرماید: لو ان رجلا قتل فی المشرق فرضی بقتله رجل بالمغرب لکان الراضی عند الله عزوجل شریک القاتل : هر گاه کسی در مشرق کشته شود و دیگری در مغرب راضی به قتل او باشد، او در پیشگاه خدا شریک قاتل است .
و نیز از علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: الراض بفعل قوم کالداخل معهم فیه و علی کل داخل فی باطل اثمان اثم العمل به و اثم الرضا به : کسی که به کار گروهی راضی باشد همچون کسی است که با آنها در آن کار شرکت کرده است ، اما کسی که عملا شرکت کرده دو گناه دارد گناه عمل و گناه رضایت (و آن کس که فقط راضی بوده یک گناه دارد).
برای اینکه عمق و وسعت پیوند فکری و مکتبی را در اسلام بدانیم که هیچ حد و مرزی از نظر زمان و مکان نمی شناسد کافی است ، این گفتار پر معنی و تکان دهنده علی (علیه السلام) را در نهج البلاغه مورد توجه قرار دهیم :
هنگامی که در میدان جنگ جمل بر یاغیان آتش افروز پیروز شد، و یاران علی (علیه السلام) از این پیروزی که پیروزی اسلام بر شرک و جاهلیت

بود خوشحال شدند، یکی از آنها عرض کرد: چقدر دوست داشتم که برادرم در این میدان حاضر بود تا پیروزی شما را بر دشمن با چشم خود ببیند امام رو به او کرد و فرمود: تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 160
اهوی اخیک معنا: بگو ببینم قلب برادر تو با ما بود؟!.
فقال نعم : در پاسخ گفت آری .
امام فرمود: فقد شهدنا (غم مخور) او هم با مادر این میدان شرکت داشت .
سپس اضافه فرمود: و لقد شهدنا فی عسکر نا هذا اقوام فی اصلاب الرجال و ارحام النساء سیرعف بهم الزمان و یقوی بهم الایمان : از این بالاتر به تو بگویم : امروز گروه هائی در لشگر ما شرکت کردند که هنوز در صلب پدران و رحم مادرانند (و به دنیا گام ننهاده اند!) اما بزودی گذشت زمان آنها را به دنیا خواهد فرستاد و قدرت ایمان با نیروی آنها افزایش می یابد.
بدون شک آنها که در برنامه ای شرکت دارند و تمام مشکلات و زحمات آن را تحمل می کنند دارای امتیاز خاصی هستند، اما این به آن معنی نیست که سایرین مطلقا در آن شرکت نداشته باشند، بلکه چه در آن زمان و چه در قرون و اعصار آینده تمام کسانی که از نظر فکر و مکتب ، پیوندی با آن برنامه دارند به نوعی در آن شریکند.
این مساله که شاید در هیچیک از مکاتب جهان نظیر و مانند نداشته باشد بر اساس یک واقعیت مهم اجتماعی استوار است و آن اینکه کسانی که در طرز فکر با دیگری شبیهند هر چند در برنامه معینی که او انجام داده شرکت نداشته باشند اما به طور قطع وارد برنامه های مشابه آن در محیط و زمان خود خواهند شد، زیرا اعمال انسان همیشه پرتوی از افکار او است و ممکن نیست انسان به مکتبی پای بند باشد و در عمل او آشکار نشود.
اسلام از گام اول ، اصلاحات را در منطقه روح و جان انسان پیاده می کند، تا مرحله عمل ، خود به خود اصلاح گردد، طبق ، این دستور که در بالا خواندیم تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 161
یک فرد مسلمان هر گاه خبری به او برسد که فلان کار نیک باید انجام شود، فورا سعی می کند در برابر آن موضع گیری صحیح کند و دل و جان و خود را با نیکیها هماهنگ سازد و از بدی تنفر جوید، این تلاش و کوشش درونی بدون شک در اعمال او اثر خواهد گذاشت ، و پیوند فکریش به پیوند عملی خواهد انجامید.
در پایان آیه می خوانیم : صالح پس از سرکشی و عصیان قوم و از میان بردن ناقه به آنها اخطار کرد و گفت : سه روز تمام در خانه های خود از هر نعمتی می خواهید متلذذ و بهره مند شوید و بدانید پس از این سه روز

عذاب و مجازات الهی فرا خواهد رسید (فقال تمتعوا فی دار کم ثلاثة ایام).
این را جدی بگیرید، دروغ نمی گویم ، این یک وعده راست و حقیقی است (ذلک وعد غیر مکذوب). هود
آیه 66 - 68
آیه و ترجمه
فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نجَّيْنَا صلِحاً وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَ مِنْ خِزْيِ يَوْمِئذٍ إِنَّ رَبَّک هُوَ الْقَوى الْعَزِيزُ(66)
وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظلَمُوا الصيْحَةُ فَأَصبَحُوا فى دِيَرِهِمْ جَثِمِينَ(67)
كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلا إِنَّ ثَمُودَا كفَرُوا رَبهُمْ أَلا بُعْداً لِّثَمُودَ(68)
ترجمه : 66 - هنگامی که فرمان ما (دائر به مجازات این قوم) فرا رسید صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به رحمت خود (از آن عذاب) و از رسوائی آن روز رهائی بخشیدیم چرا که پروردگارت قوی و شکست ناپذیر است .
67 - و آنها را که ستم کرده بودند صیحه (آسمانی) فرو گرفت و در خانه هایشان به روی افتادند و مردند!
68 - آنچنان که گوئی هرگز ساکن آن دیار نبودند بدانید قوم ثمود پروردگارشان را انکار کردند دور باد قوم ثمود (از رحمت پروردگار!).
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 162
تفسیر :سرانجام قوم ثمود
در این آیات چگونگی نزول عذاب را بر این قوم سرکش (قوم ثمود) بعد از پایان مدت سه روز تشریح می کند هنگامی که فرمان ما دائر به مجازات این گروه فرا رسید صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند در پرتو رحمت خویش رهائی بخشیدیم (فلما جاء امرنا نجینا صالحا و الذین آمنوا معه برحمة منا).
نه تنها از عذاب جسمانی و مادی که از رسوائی و خواری و بی آبروئی که آن روز دامن این قوم سرکش را گرفت نیز نجاتشان دادیم (و من خزی یومئذ).
چرا که پروردگارت قوی و قادر بر همه چیز و مسلط به هر کار است هیچ چیز برای او محال نیست ، و هیچ قدرتی توانائی مقابله با اراده او را ندارد (ان ربک هو القوی العزیز)،
و به همین دلیل نجات گروهی با ایمان از میان انبوه جمعیتی که غرق عذاب الهی می شوند، هیچگونه زحمت و اشکالی برای او تولید نخواهد کرد، این رحمت الهی است که ایجاب می کند، بی گناهان به آتش گنهکاران نسوزند، و مؤ منان به خاطر افراد بی ایمان گرفتار نشوند.
ولی ظالمان را صیحه آسمانی فرو گرفت ، و آنچنان این صیحه سخت و

سنگین و وحشتناک بود که بر اثر آن همگی آنان در خانه های خود به زمین

افتادند و مردند (و اخذ الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا فی دیار هم جاثمین)
آنچنان مردند و نابود شدند و آثارشان بر باد رفت که گوئی هرگز در آن سرزمین ساکن نبودند (کان لم یغنوا فیها).
بدانید قوم ثمود نسبت به پروردگار خود کفر ورزیدند و فرمانهای الهی را پشت سر انداختند (الا ان ثمود کفروا ربهم).
دور باد قوم ثمود از لطف و رحمت پروردگار و نفرین بر آنها (الا بعدا لثمود).
نکته ها
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - باز در این آیات می بینیم رحمت الهی نسبت به مؤ منان آنچنان پر بار است که پیش از نزول عذاب همه آنها را به مکان امن و امانی منتقل می کند، و هیچگاه خشک و تر را به عنوان عذاب و مجازات نمی سوزاند.
البته ممکن است حوادث ناگواری مانند سیلها و بیماریهای عمومی و زلزله ها رخ دهد که کوچک و بزرگ را فرا گیرد، ولی این حوادث حتما جنبه مجازات و عذاب الهی ندارد، و گرنه محال است در منطق عدالت پروردگار حتی یک نفر بی گناه به جرم میلونها گناهکار گرفتار شود.
البته این موضوع کاملا امکان دارد که افرادی ساکت و خاموش در میان جمعی گناهکار باشند و به مسئولیتهایشان در مبارزه با فساد عمل نکنند و به همان سرنوشت گرفتار شوند، اما اگر آنها به مسئولیتهایشان عمل کنند محال است حادثه ای که به عنوان عذاب نازل می شود دامن آنها را بگیرد (این موضوع را در بحثهای مربوط به خداشناسی در رابطه با نزول بلاها و

خداشناسی تشریح کرده ایم .
2 - از آیات فوق به خوبی بر می آید که مجازات سرکشان و طغیانگران تنها جنبه مادی ندارد، بلکه جنبه معنوی را نیز شامل می شود چرا که سرانجام کار آنها و سرنوشت مرگبارشان و زندگی آلوده به ننگشان به عنوان فصول رسوا کننده ای در تاریخ ثبت می شود در حالی که برای افراد با ایمان سطور طلائی تاریخ رقم می خورد.
3 - منظور از صیحه چیست ؟
صیحه در لغت به معنی صدای عظیمی است که معمولا از دهان انسان یا حیوانی بیرون می آید ولی اختصاص به آن ندارد بلکه هر گونه صدای عظیم را شامل می شود
در آیات قرآن می خوانیم که چند قوم گنهکار به وسیله صیحه آسمانی مجازات شدند یکی همین قوم ثمود بودند و دیگر قوم لوط (سوره حجر آیه

73) و دیگر قوم شعیب (سوره هود آیه 94).
از آیات دیگر قرآن در مورد قوم ثمود استفاده می شود که مجازات آنها بوسیله صاعقه بود فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقة مثل صاعقة عاد و ثمود (فصلت آیه 13) و این نشان می دهد که منظور از صیحه صدای وحشتناک صاعقه است . آیا صدای وحشت انگیز صاعقه می تواند جمعیتی را نابود کند؟ جواب این سؤ ال مسلما مثبت است ، زیرا می دانم امواج صوتی از حد معینی که بگذرد، تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 165
می تواند شیشه ها را بشکند، حتی بعضی از عمارتها را ویران کند و ارگانیسم درون بدن انسان را از کار بیندازد.
این را شنیده ایم به هنگامی که هواپیماها دیوار صوتی را می شکنند (و با سرعتی بیشتر از سرعت امواج صوت حرکت می کنند) افرادی بیهوش به روی زمین می افتند و یا زنانی سقط جنین می کنند و یا تمام شیشه های عمارتهائی که در آن منطقه قرار دارند می شکند.
طبیعی است اگر شدت امواج صوت از این هم بیشتر شود به آسانی ممکن است اختلالات کشنده ای در اعصاب و رگهای مغزی و حرکات قلب تولید کند و سبب مرگ انسانها شود.
البته طبق آیات قرآن پایان این جهان نیز با یک صیحه همگانی خواهد بود (ما ینظرون الا صیحة واحدة تاخذهم و هم یخصمون - یس آیه 49)
همانگونه که رستاخیز نیز با صیحه بیدار کننده ای آغاز می شود (ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم جمیع لدینا محضرون - یس - 53).
4 - جاثم از ماده جثم (بر وزن خشم) به معنی نشستن روی زانو و همچنین به معنی افتادن برو آمده است . (برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد ششم تفسیر نمونه صفحه 240 مراجعه نمائید).
البته از تعبیر به جاثمین چنین استفاده می شود که صیحه آسمانی باعث مرگ آنها شد ولی اجساد بی جانشان به روی زمین افتاده بود، اما از پاره ای از روایات بر می آید که آتش صاعقه آنها را سوزاند، البته این دو با هم منافات ندارد زیرا اثر وحشتناک صدای صاعقه فورا آشکار می شود در حالی که آثار سوختگی آن مخصوصا برای کسانی که در درون عمارتها بوده باشند بعدا ظاهر می گردد. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 166
5 - یغنوا از ماده غنی به معنی اقامت در مکان است ، و بعید نیست از مفهوم اصلی غنا به معنی بی نیازی گرفته شده ، باشد زیرا کسی که بی نیاز است منزل آماده ای دارد و مجبور نیست هر زمان از منزلی به منزل دیگر کوچ کند، جمله کان لم یغنوا فیها که درباره قوم ثمود و همچنین قوم شعیب آمده است ، مفهومش این است آنچنان طومار زندگیشان در هم پیچیده شد که گویا که هرگز از ساکنان آن سرزمین نبودند. هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 167

آیه 69 - 73
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ جَاءَت رُسلُنَا إِبْرَهِیمَ بِالْبُشرَی قَالُوا سلَماً قَالَ سلَمٌ فَمَا لَبِث أَن جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِیذٍ(69)
فَلَمَّا رَءَا أَیْدِیهُمْ لا تَصِلُ إِلَیْهِ نَکرَهُمْ وَ أَوْجَس مِنهُمْ خِیفَةً قَالُوا لا تخَف إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلی قَوْمِ لُوطٍ(70)
وَ امْرَأَتُهُ قَائمَةٌ فَضحِکَت فَبَشرْنَهَا بِإِسحَقَ وَ مِن وَرَاءِ إِسحَقَ یَعْقُوب (71)
قَالَت یَوَیْلَتی ءَ أَلِدُ وَ أَنَا عَجُوزٌ وَ هَذَا بَعْلی شیْخاً إِنَّ هَذَا لَشیْءٌ عَجِیبٌ(72)
قَالُوا أَ تَعْجَبِینَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَت اللَّهِ وَ بَرَکَتُهُ عَلَیْکمْ أَهْلَ الْبَیْتِ إِنَّهُ حَمِیدٌ مجِیدٌ(73)
ترجمه : 69 - فرستادگان ما با بشارت نزد ابراهیم آمدند گفتند: سلام (او نیز) گفت سلام ، و طولی نکشید که گوساله بریانی (برای آنها) آورد.
70 - (اما) هنگامی که دید دست آنها به آن نمی رسد (و از آن نمی خورند) آنها را زشت شمرد و در دل احساس ترس نمود (اما به زودی) به او گفتند نترس ما به سوی قوم لوط فرستاده شدیم .
71 - و همسرش ایستاده بود خندید او را بشارت به اسحاق و پس از او یعقوب دادیم .
72 - گفت : ای وای بر من ! آیا من فرزند می آورم در حالی که پیرزنم و این شوهرم پیر مردی است این راستی چیز عجیبی است .
73 - گفتند از فرمان خدا تعجب می کنی این رحمت خدا و برکاتش بر شما خانواده است چرا که او حمید و مجید است .
تفسیر :فرازی از زندگی بت شکن
اکنون نوبت فرازی از زندگانی ابراهیم این قهرمان بت شکن است ، البته شرح زندگی پرماجرای این پیامبر بزرگ (علیه السلام) در سوره های دیگر قرآن تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 168
مفصلتر از اینجا آمده (مانند سوره بقره ، آل عمران ، نساء، انعام ، انبیاء، و غیر آن) ولی در اینجا تنها به یک قسمت از زندگانی او که مربوط به داستان قوم لوط و مجازات این گروه آلوده عصیانگر است ، ذکر شده ، نخست میگوید:
فرستاده های ما نزد ابراهیم آمدند در حالی که حامل بشارتی بودند (و لقد جائت رسلنا ابراهیم بالبشری).
همانگونه که از آیات بعد استفاده می شود این فرستادگان الهی همان فرشتگانی بودند که مامور در هم کوبیدن شهرهای قوم لوط بودند، ولی قبلا برای دادن پیامی به ابراهیم (علیه السلام) نزد او آمدند.
در اینکه این بشارتی که آنها حامل آن بودند چه بوده است ، دو احتمال وجود دارد که جمع میان آن دو نیز بی مانع است : نخست بشارت به تولد

اسماعیل و اسحاق ، زیرا یک عمر طولانی بر ابراهیم گذشته بود و هنوز فرزندی نداشت ، در حالی که آرزو می کرد فرزند یا فرزندانی که حامل لوای نبوت باشند داشته باشد، بنابراین اعلام تولد اسحاق و اسماعیل بشارت بزرگی برای او محسوب می شد.
دیگر اینکه ابراهیم از فساد قوم لوط و عصیانگری آنها سخت ناراحت بود، هنگامی که با خبر شد آنها چنین ماموریتی دارند، خوشحال گشت .
بهر حال : هنگامی که رسولان بر او وارد شدند، سلام کردند (قالوا سلاما) او هم در پاسخ با آنها سلام گفت (قال سلاما)
و چیزی نگذشت که گوساله بریانی برای آنها آورد (فما لبث ان جاء بعجل حنیذ)
عجل به معنی گوساله ، و حنیذ به معنی بریان است ، و بعضی احتمال داده اند که حنیذ هر نوع بریان را نمی گیرد بلکه تنها به گوشتی گفته می شود که روی سنگها می گذارند و در کنار آتش قرار می دهند و بی آنکه آتش به

آن اصابت کند نرم نرم بریان و پخته می شود.
از این جمله استفاده می شود که یکی از آداب مهمانداری آن است که غذا را هر چه زودتر برای او آماده کنند، چرا که مهمان وقتی از راه می رسد مخصوصا اگر مسافر باشد غالبا خسته و گرسنه است ، هم نیاز به غذا دارد، و هم نیاز به استراحت ، باید زودتر غذای او را آماده کنند تا بتواند استراحت کند.
ممکن است بعضی خرده گیران بگویند برای چند مهمان یک گوساله بریان زیاد است ! ولی با توجه به اینکه اولا در تعداد این مهمانها که قرآن عددشانرا صریحا بیان نکرده گفتگو است ، بعضی سه و بعضی چهار و بعضی نه و بعضی یازده نفر نوشته اند، و از این بیشتر هم احتمال دارد، و ثانیا ابراهیم هم پیروان و دوستانی داشت و هم کارکنان و آشنایانی ، و این معمول است که گاه به هنگام فرا رسیدن میهمان غذائی درست می کنند چند برابر نیاز میهمان ، و همه از آن استفاده می کنند.
اما در این هنگام واقعه عجیبی اتفاق افتاد و آن اینکه ابراهیم مشاهده کرد که میهمانان تازه وارد دست بسوی غذا دراز نمی کنند، این کار برای او تازگی داشت و به همین دلیل احساس بیگانگی نسبت به آنها کرد و باعث وحشت او شد (فلمارآ ایدیهم لا تصل الیه نکرهم و اوجس منهم خیفة).
این موضوع از یک رسم و عادت دیرینه سرچشمه می گرفت که هم اکنون نیز در میان اقوامی که به سنتهای خوب گذشته پایبندند وجود دارد، که اگر کسی از غذای دیگری تناول کند و به اصطلاح نان و نمک او را بخورد، قصد سوئی درباره او نخواهد کرد. و به همین دلیل اگر کسی واقعا قصد سوئی نسبت به دیگری داشته باشد سعی می کند نان و نمک او را نخورد، روی

جهت ابراهیم از کار این مهمانان نسبت به آنها بد گمان شد و فکر کرد ممکن است قصد سوئی داشته باشند.
رسولان که به این مساله پی برده بودند، بزودی ابراهیم را از این فکر بیرون آوردند و به او گفتند نترس ما فرستادگانی هستیم بسوی قوم لوط یعنی فرشته ایم و مامور عذاب یک قوم ستمگر و فرشته غذا نمی خورد (قالوا لا تخف انا ارسلنا الی قوم لوط).
در این هنگام همسر ابراهیم (ساره) که در آنجا ایستاده بود خندید (و امراته قائمة فضحکت).
این خنده ممکن است به خاطر آن باشد که او نیز از فجایع قوم لوط به شدت ناراحت و نگران بود و اطلاع از نزدیک شدن مجازات آنها مایه خوشحالی و سرور او گشت .
این احتمال نیز هست که این خنده از روی تعجب و یا حتی وحشت بوده باشد، چرا که خنده مخصوص به حوادث سرورانگیز نیست ، بلکه گاه می شود که انسان از شدت وحشت و ناراحتی خنده می کند، و در میان عرب ضرب المثل معروفی است شر الشدائد ما یضحک : بدترین شدائد آنست که انسان را بخنده آورد.
و یا خنده به خاطر این بود که چرا مهمانهای تازه وارد با اینکه وسیله پذیرائی آماده شده دست به سوی طعام نمی برند.
این احتمال را نیز داده اند که خنده او از جهت خوشحالی به خاطر بشارت بر فرزند بوده باشد، هر چند ظاهر آیه این تفسیر را نفی می کند، زیرا بشارت به اسحق بعد از این خنده به او داده شد مگر اینکه گفته شود نخست به ابراهیم بشارت دادند که صاحب فرزندی خواهد شد و ساره این احتمال را داد که او تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 171
چنین فرزندی را برای ابراهیم خواهد آورد ولی تعجب کرد که مگر ممکن است پیرزنی در این سن و سال برای شوهر پیرش فرزند بیاورد، لذا با تعجب از آنها سؤ ال کرد و آنها صریحا به او گفتند که آری این فرزند از تو خواهد شد، دقت در آیات سوره ذاریات نیز این معنی را تایید می کند.
قابل توجه اینکه بعضی از مفسران اصرار دارند که ضحکت را در اینجا از ماده ضحک (بر وزن درک) به معنی عادت زنانه بوده باشد و گفته اند درست در همین لحظه بود که ساره در آن سن زیاد و بعد از رسیدن به حد یاس ، بار دیگر عادت ماهیانه را که نشانه امکان تولد فرزند بود پیدا کرد و لذا وقتی او را بشارت به تولد اسحق دادند کاملا توانست این مساله را باور کند، آنها به این استدلال کرده اند که در لغت عرب این جمله گفته می شود ضحکت الارانب یعنی خرگوشها عادت شدند!
ولی این احتمال از جهات مختلفی بعید است ، زیرا اولا شنیده نشده است

که این ماده در مورد انسان در لغت عرب به کار رفته باشد، و لذا راغب در کتاب مفردات هنگامی که این معنی را ذکر می کند، صریحا می گوید که این تفسیر جمله فضحکت نیست آن گونه که بعضی از مفسران پنداشته اند، بلکه معنی جمله همان معنی خندیدن است ولی مقارن حالت خنده عادت ماهانه نیز به او دست داد، و این دو با هم اشتباه شده است .
ثالثا اگر این جمله به معنی پیدا شدن آن حالت زنانه بوده باشد نباید ساره بعد از آن از بشارت به اسحق تعجب کند چرا که با وجود این حالت ، فرزند آوردن عجیب نیست ، در حالی که از جمله های بعد در همین آیه استفاده می شود که او نه تنها تعجب کرده بلکه صدا زد: وای بر من مگر ممکن است من پیرزن فرزند آوردم ؟!
به هر حال این احتمال در تفسیر آیه بسیار بعید به نظر می رسد. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 172
سپس اضافه می کند: به دنبال آن به او بشارت دادیم که اسحاق از او متولد خواهد شد و پس از اسحاق ، یعقوب از اسحاق متولد می گردد (فبشرناها باسحق و من وراء اسحق یعقوب).
در حقیقت هم به او بشارت فرزند دادند، و هم نوه ، یکی اسحاق و دیگری یعقوب که هر دو از پیامبران خدا بودند.
همسر ابراهیم ساره که با توجه به سن زیاد خود و همسرش سخت از دارا شدن فرزند مایوس و نومید بود، با لحن بسیار تعجب آمیزی فریاد کشید که ای وای بر من ! آیا من فرزند می آورم در حالی که پیر زنم ، و شوهرم نیز پیر است ، این مساله بسیار عجیبی است ؟! (قالت یا ویلتا أ أ لد و انا عجوز و هذا بعلی شیخا ان هذا الشی ء عجیب).
او حق داشت تعجب کند زیرا اولا طبق آیه 29 سوره ذاریات در جوانی نیز زن عقیمی بود و در آن روز که این مژده را به او دادند طبق گفته مفسران و سفر تکوین تورات نود سال یا بیشتر داشت و همسرش ابراهیم حدود یکصد سال یا بیشتر.
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که چرا ساره هم به پیر بودن خود استدلال کرد و هم پیری همسرش در حالی که می دانیم زنان معمولا بعد از پنجاه سالگی عادت ماهیانه شان که نشانه آمادگی برای تولد فرزند است قطع می شود و پس از آن احتمال ، فرزند آوردن در مورد آنها ضعیف است ، ولی آزمایشهای پزشکی نشان داده که مردان از نظر تولید نطفه آمادگی پدر شدن را تا سنین بالا دارند
ولی پاسخ این سؤ ال روشن است که در مردان نیز این موضوع هر چند امکان دارد ولی به هر صورت در مورد آنها نیز در سنین خیلی بالا این احتمال ضعیف خواهد بود، و لذا طبق آیه 54 سوره حجر، خود ابراهیم نیز از این بشارت تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 173

به خاطر پیری تعجب کرد.
به علاوه از نظر روانی نیز ساره شاید بی میل نبود، که تنها گناه را به گردن نگیرد!.
به هر حال رسولان پروردگار فورا او را از این تعجب در آوردند، و سوابق نعمتهای فوق العاده الهی را بر این خانواده و نجات معجز آسایشان را از چنگال حوادث یادآور شدند و به او گفتند: آیا از فرمان خداوند تعجب می کنی ؟ (قالوا اتعجبین من امر الله).
در حالی که رحمت خدا و برکاتش بر شما اهلبیت بوده و هست (رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت).
همان خدائی که ابراهیم را از چنگال نمرود ستمگر رهائی بخشید، و در دل آتش سالم نگاه داشت ، همان خدائی که ابراهیم قهرمان بت شکن را که یک تنه بر همه طاغوتها تاخت قدرت و استقامت و بینش داد
این رحمت و برکت الهی تنها آن روز و آن زمان نبود بلکه در این خاندان همچنان ادامه داشته و دارد، چه برکتی بالاتر از وجود پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و امامان معصوم (علیهم السلام) که در این خاندان آشکار شده اند.
بعضی از مفسران با این آیه استدلال کرده اند که همسر انسان نیز در عنوان اهل البیت وارد است ، و این عنوان مخصوص به فرزندان و پدر و مادر نیست ، البته این استدلال صحیح است ، و حتی اگر این آیه هم نبود، از نظر محتوای کلمه اهل این معنی درست است ، اما هیچ مانعی ندارد کسانی جزء اهلبیت پیامبری همچون پیامبر اسلام باشند و بر اثر جدا کردن

از اهل بیت خارج شوند (شرح بیشتر در این باره به خواست خدا ذیل آیه 33 سوره احزاب خواهد آمد).
و در پایان آیه برای تاکید بیشتر، فرشتگان گفتند او خدائی است که حمید و مجید است (انه حمید مجید)
در واقع ذکر این دو صفت پروردگار دلیلی است برای جمله قبل ، زیرا حمید به معنی کسی است که اعمال او ستوده است ، این نام خدا اشاره ای به نعمتهای فراوانی است که او بر بندگانش دارد که در مقابل آن حمدش را می کنند، و مجید به کسی گفته می شود که حتی قبل از استحقاق ، نعمت می بخشد، آیا از خداوندی که دارای این صفات است ، عجیب می آید که چنین نعمتی (یعنی فرزندهای برومند) به خاندان پیامبرش بدهد؟. هود
آیه 74 - 76
آیه و ترجمه
فَلَمَّا ذَهَب عَنْ إبْرَهِیمَ الرَّوْعُ وَ جَاءَتْهُ الْبُشرَی یجَدِلُنَا فی قَوْم لُوطٍ(74)

إِنَّ إِبْرَهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّهٌ مُّنِيبٌ(75)
يَإِبْرَهِيمُ أَعْرِض عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّک وَ إِنهُمْ ءَاتِيهِمْ عَذَابٌ غَيرُ مَرْدُودٍ(76)
ترجمه : 74 - هنگامی که ترس ابراهیم فرو نشست و بشارت به او رسید، با ما، درباره قوم لوط مجادله می کرد.
75 - چرا که ابراهیم ، بردبار و دلسوز و بازگشت کننده (به سوی خدا) بود.
76 - ای ابراهیم از این کار صرف نظر کن که فرمان پروردگارت فرا رسیده و عذاب (الهی) بطور قطع به سراغ آنها می آید و برگشت ندارد.
تفسیر :حال در آیات گذشته دیدیم که ابراهیم بزودی دریافت که میهمانهای تازه وارد، افراد خطرناک و مزاحمی نیستند، بلکه رسولان پروردگارند، که

خودشان برای انجام ماموریتی به سوی قوم لوط می روند.
هنگامی که وحشت ابراهیم از آنها زائل شد، و از طرفی بشارت فرزند و جانشین برومندی به او دادند، فورا به فکر قوم لوط که آن رسولان مامور نابودی آنها بودند افتاد و شروع به مجادله و گفتگو در این باره با آنها کرد (فلما ذهب عن ابراهیم الروع و جائته البشری یجادلنا فی قوم لوط)
در اینجا ممکن است ، این سؤ ال پیش آید که چرا ابراهیم درباره یک قوم آلوده گنهکار به گفتگو برخاسته و با رسولان پروردگار که ماموریت آنها به فرمان خدا است به مجادله پرداخته است (و به همین دلیل تعبیر به یجادلنا شده ، یعنی با ما مجادله می کرد) در حالی که این کار ازشان یک پیامبر، آن هم پیامبری به عظمت ابراهیم دور است .
لذا قرآن بلافاصله در آیه بعد می گوید: ابراهیم بردبار، بسیار مهربان ، و متوکل بر خدا و بازگشت کننده به سوی او بود (ان ابراهیم لحلیم اواه منیب).
در واقع با این سه جمله پاسخ سر بسته و کوتاهی به این سؤ ال داده شده است .
توضیح اینکه : ذکر این صفات برای ابراهیم به خوبی نشان می دهد که مجادله او مجادله ممدوحی بوده است ، و این به خاطر آنست که برای

روشن نبود که فرمان عذاب به طور قطع از ناحیه خداوند صادر شده ، بلکه این احتمال را می داد که هنوز روزنه امیدی برای نجات این قوم باقی است ، و احتمال بیدار شدن درباره آنها می رود، و به همین دلیل هنوز جائی برای شفاعت وجود دارد، لذا خواستار تاخیر این مجازات و کیفر بود، چرا که او حلیم و بردبار بود، و نیز بسیار مهربان بود و نیز در همه جا به خدا رجوع می کرد.
بنابراین اینکه بعضی گفته اند اگر مجادله ابراهیم با خدا بود که معنی ندارد

و اگر با فرستادگان او بود آنها نیز از پیش خود نمی توانستند کاری انجام دهند، پس در هر صورت این مجادله نمی توانست صحیح باشد؟
پاسخ این است که در برابر یک حکم قطعی نمی توان گفتگو کرد، اما فرمانهای غیر قطعی را با تغییر شرائط و اوضاع می توان تغییر داد چرا که راه بازگشت در آن بسته نیست و به تعبیر دیگر فرمانهائی است مشروط نه مطلق .
اما اینکه بعضی احتمال داده اند که مجادله درباره نجات مؤ منان بوده و از آیه 31 و 32 سوره عنکبوت بر این مطلب استشهاد کرده اند، آنجا که می گوید: و لما جائت رسلنا ابراهیم بالبشری قالوا انا مهلکوا اهل هذه القریة ان اهلها کانوا ظالمین قال ان فیها لوطا قالوا نحن اعلم بمن فیها لننجینه و اهله الا امراته کانت من الغابرین : هنگامی که رسولان با بشارت نزد ابراهیم آمدند گفتند که ما اهل این قریه (شهر قوم لوط) را هلاک خواهیم کرد، چرا که اهل آن ستمکارند ابراهیم گفت : در آنجا لوط زندگی می کند گفتند ما به کسانی که در آنجا هستند آگاهتریم ، او و خانواده اش جز همسرش را که در میان قوم باقی میماند نجات خواهیم داد.
صحیح نیست زیرا با آیه بعد که هم اکنون از آن بحث خواهیم کرد به هیچوجه سازگار نمی باشد. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 177
در آیه بعد میفرماید: رسولان بزودی به ابراهیم گفتند ای ابراهیم از این پیشنهاد صرف نظر کن و شفاعت را کنار بگذار که جای آن نیست (یا ابراهیم اعرض عن هذا) چرا که فرمان حتمی پروردگارت فرا رسیده (انه قد جاء امر ربک)
و عذاب خداوند بدون گفتگو به سراغ آنها خواهد آمد (و انهم آتیهم عذاب غیر مردود).
تعبیر به ربک (پروردگارت) نشان می دهد که این عذاب نه تنها جنبه انتقامی نداشته بلکه از صفت ربوبیت پروردگار که نشانه تربیت و پرورش بندگان و اصلاح مجتمع انسانی است ، سرچشمه گرفته !.
و اینکه در بعضی از روایات می خوانیم : ابراهیم به رسولان پروردگار گفت : اگر در میان این قوم صد نفر از مؤ منان باشد آیا باز هم آنها را هلاک خواهید ساخت گفتند نه ، گفت اگر پنجاه نفر باشد، گفتند نه ، گفت اگر سی نفر گفتند نه ، گفت اگر ده نفر، گفتند: نه ، گفت اگر پنج نفر گفتند نه گفت حتی اگر یک نفر در میان آنها با ایمان باشد گفتند نه ، ابراهیم گفت بطور مسلم لوط در میان آنها است آنها پاسخ گفتند ما آگاهتریم : او و خاندانش را بجز همسرش نجات خواهیم داد
این روایت به هیچوجه دلیل بر آن نیست که منظور از مجادله این گفتگو باشد بلکه این گفتگو درباره مؤ منان بوده و از گفتگوئی که درباره کافران داشته است جدا است ، و از اینجا روشن می شود که آیات سوره عنکبوت

نیز با تفسیری که در بالا آمد منافاتی ندارد. (دقت کنید). هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 178
آیه 77 - 80
آیه و ترجمه
وَ لَمَّا جَاءَت رُسلُنَا لُوطاً سی ءَ بهِمْ وَ ضاقَ بهِمْ ذَرْعاً وَ قَالَ هَذَا یَوْمٌ عَصِیبٌ(77)
وَ جَاءَهُ قَوْمُهُ یهْرَعُونَ إِلَیْهِ وَ مِن قَبْلُ کانُوا یَعْمَلُونَ السیِّئَاتِ قَالَ یَقَوْمِ هَؤُلاءِ بَنَاتی هُنَّ أَطهَرُ لَکُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ لا تخْزُونِ فی ضیْفِی أَ لَیْس مِنکمْ رَجُلٌ رَّشِیدٌ(78)
قَالُوا لَقَدْ عَلِمْت مَا لَنَا فی بَنَاتِک مِنْ حَقٍّ وَ إِنَّک لَتَعْلَمُ مَا نُرِیدُ(79)
قَالَ لَوْ أَنَّ لی بِکُمْ قُوَّةً أَوْ ءَاوِی إِلی رُکْنٍ شدِیدٍ(80)
ترجمه : 77 - و هنگامی که رسولان ما به سراغ لوط آمدند از آمدنشان ناراحت شد و قلبش پریشان گشت و گفت امروز روز سختی است !.
78 - و قومش به سرعت به سراغ او آمدند - و قبلا کارهای بد انجام می دادند - گفت ای قوم من ! اینها دختران منند، برای شما پاکیزهترند (با آنها ازدواج کنید و از اعمال شنیع صرفنظر نمائید) از خدا بترسید و مرا در مورد میهمانهایم رسوا مسازید، آیا در میان شما یک مرد رشید وجود ندارد؟!
79 - گفتند تو که میدانی ما حق (و میلی) در دختران تو نداریم و خوب میدانی ما چه می خواهیم ؟!
80 - گفت (افسوس) ای کاش در برابر شما قدرتی داشتم یا تکیه گاه و پشتیبان محکمی در اختیار من بود (آنگاه می دانستم با شما ددمنشان چه کنم ؟!).
تفسیر :زندگی ننگین قوم لوط
در آیات سوره اعراف ، اشاره به گوشه ای از سر نوشت قوم لوط شده ، و تفسیر آن را در آنجا دیدیم ، اما در اینجا به تناسب شرح داستانهای پیامبران و اقوام آنها، و به تناسب پیوندی که آیات گذشته با سر گذشت لوط و قومش داشت پرده از روی قسمت دیگری از زندگانی این قوم منحرف و گمراه بر می دارد، تا تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 179
هدف اصلی را که نجات و سعادت کل جامعه انسانی است از زاویه دیگری تعقیب کند.
نخست می گوید: هنگامی که رسولان ما به سراغ لوط آمدند او بسیار از آمدن آنها ناراحت شد و فکر و روحش پراکنده گشت و غم و اندوه تمام وجودش را فرا گرفت (و لما جائت رسلنا لوطا سیی ء بهم و ضاق بهم ذرعا)
در روایات و تفاسیر اسلامی آمده است که لوط در آن هنگام در مزرعه

خود کار می کرد ناگهان ، عده ای از جوانان زیبا را دید که به سراغ او می آیند و مایلند مهمان او باشند، علاقه او به پذیرائی از مهمان از یکسو، و توجه به این واقعیت که حضور این جوانان زیبا، در شهری که غرق آلودگی انحراف جنسی است ، موجب انواع دردسر و احتمالا آبروریزی است ، او را سخت در فشار قرار داد
این مسائل به صورت افکاری جانفرسا از مغز او عبور کرد، و آهسته با خود گفت امروز روز سخت و وحشتناکی است (و قال هذا یوم عصیب)
سیی ء از ماده ساء به معنی بدحال شدن و ناراحت گشتن است .
ذرع را بعضی به معنی قلب و بعضی به معنی خلق گرفته اند بنابراین ضاق بهم ذرعا یعنی دلش به خاطر این مهمانهای ناخوانده در چنین شرائط سختی تنگ و ناراحت شد.
ولی به طوری که فخر رازی در تفسیرش از از هری نقل کرده ، ذرع در این گونه موارد به معنی طاقت است ، و در اصل فاصله میان دستهای شتر به هنگام راه رفتن می باشد.
طبیعی است هنگامی که بر پشت شتر بیش از مقدار طاقتش بار بگذارند مجبور است دستها را نزدیکتر بگذارد و فاصله آن را به هنگام راه رفتن کمتر کند، به همین مناسبت این تعبیر تدریجا به معنی ناراحتی به خاطر

حادثه آمده است .
از بعضی از کتب لغت مانند قاموس استفاده می شود که این تعبیر در موقعی گفته می شود که شدت حادثه بقدری باشد که انسان تمام راههای چاره را به روی خود بسته ببیند.
عصیب از ماده عصب (بر وزن اسب) به معنی بستن چیزی به یکدیگر است ، و از آنجا که حوادث سخت و ناراحت کننده انسان را در هم می پیچد و گوئی در لابلای ناراحتی قرار می دهد، عنوان عصیب به آن اطلاق می شود، و عرب روزهای گرم و سوزان را نیز یوم العصیب می گوید.
به هر حال لوط، راهی جز این نداشت که میهمانهای تازه وارد را به خانه خود بپذیرد و از آنها پذیرائی کند، اما برای اینکه آنها را اغفال نکرده باشد، در وسط راه چند بار به آنها گوشزد کرد، که این شهر مردم شرور و منحرفی دارد، تا اگر مهمانها توانائی مقابله با آنان را ندارند، حساب کار خویش بکنند.
در روایتی می خوانیم که خداوند به فرشتگان دستور داده بود که تا این پیامبر، سه بار شهادت بر بدی و انحراف این قوم ندهد، آنها را مجازات نکنند (یعنی حتی در اجرای فرمان خدا نسبت به یک قوم گناهکار باید موازین یک دادگاه و محاکمه عادلانه انجام گردد!) و این رسولان شهادت لوط را در اثناء راه سه بار شنیدند.

در پاره ای از روایات آمده که لوط آنقدر مهمانهای خود را معطل کرد تا شب فرا رسید شاید دور از چشم آن قوم شرور و آلوده بتواند با حفظ حیثیت و آبروی از آنان پذیرائی کند.
ولی چه می توان کرد. وقتی که انسان دشمنش در درون خانه اش باشد.
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 181
همسر لوط که زن بی ایمانی بود و به این قوم گنهکار کمک می کرد، از ورود این میهمانان جوان و زیبا آگاه شد بر فراز بام رفت . نخست از طریق کف زدن ، و سپس با روشن کردن آتش و برخاستن دود، گروهی از این قوم منحرف را آگاه کرد که طعمه چربی به دام افتاده !
در اینجا قرآن می گوید: قوم با سرعت و حرص و ولع برای رسیدن به مقصد خود به سوی لوط آمدند (و جائه قومه یهرعون الیه).
همان قوم و گروهی که صفحات زندگانیشان سیاه و آلوده به ننگ بود و قبلا اعمال زشت و بدی انجام می دادند (و من قبل کانوا یعملون السیئات).
لوط در این هنگام حق داشت بر خود بلرزد و از شدت ناراحتی فریاد بکشد و به آنها گفت من حتی حاضرم دختران خودم را به عقد شما در آورم ، اینها برای شما پاکیزه ترند (قال یا قوم هؤ لاء بناتی هن اطهر لکم).
بیائید و از خدا بترسید، آبروی مرا نبرید، و با قصد سوء در مورد میهمانانم مرا رسوا مسازید (فاتقوا الله و لا تخزون فی ضیفی).
ای وای مگر در میان شما یک انسان رشید و عاقل و شایسته وجود ندارد که شما را از این اعمال ننگین و بی شرمانه باز دارد (اءلیس منکم رجل رشید).
ولی این قوم تبهکار در برابر اینهمه بزرگواری لوط پیامبر بی شرمانه پاسخ گفتند: تو خود به خوبی میدانی که ما را در دختران تو حقی نیست (قالوا لقد علمت ما لنا فی بناتک من حق).
و تو مسلما میدانی ما چه چیز می خواهیم ؟! (و انک لتعلم ما نرید). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 182
در اینجا بود که این پیامبر بزرگوار چنان خود را در محاصره حادثه دید و ناراحت شد که فریاد زد: ای کاش قوه و قدرتی در خود داشتم تا از میهمانهایم دفاع کنم و شما خیره سران را در هم بکوبم (قال لو ان لی بکم قوة).
یا تکیه گاه محکمی از قوم و عشیره و پیروان و هم پیمانهای قوی و نیرومند در اختیار من بود تا با کمک آنها بر شما منحرفان چیره شوم (او آوی الی رکن شدید).
نکته ها :
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد
1 - این جمله ای که لوط به هنگام حمله قوم به خانه او به قصد تجاوز به

مهمانانش گفت که این دختران من برای شما پاک و حلال است از آنها استفاده کنید و گرد گناه نگردید، در میان مفسران سؤ الاتی را برانگیخته است .
نخست اینکه آیا منظور دختران نسبی و حقیقی لوط بوده اند؟ در حالی که آنها طبق نقل تاریخ دو یا سه نفر بیشتر نبودند، چگونه آنها را به این جمعیت پیشنهاد می کند؟ یا اینکه منظور همه دختران قوم و شهر بوده است که مطابق معمول بزرگ قبیله از آنها به عنوان دختران خود یاد می کند.
احتمال دوم ضعیف به نظر می رسد چرا که خلاف ظاهر است و صحیح همان احتمال اول است و این پیشنهاد لوط به خاطر آن بود که مهاجمین عده ای از اهل قریه بودند نه همه آنها، به علاوه او می خواهد نهایت فداکاری خود را در اینجا نشان دهد که من حتی حاضرم برای مبارزه با گناه و همچنین حفظ حیثیت میهمانانم دختران خودم را به همسری شما درآورم ، شاید آنها با این فداکاری بی نظیر، وجدان خفته شان بیدار شود و به راه حق باز گردند.
دیگر اینکه مگر ازدواج دختر با ایمانی مانند دختران لوط با کفار تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 183
بی ایمان جائز بود که چنین پیشنهادی را کرد؟!
پاسخ این سؤ ال را از دو راه گفته اند: یکی اینکه در آئین لوط همانند آغاز اسلام تحریم چنین ازدواجی وجود نداشت ، لذا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دختر خود را زینب به ازدواج ابی العاص قبل از آنکه اسلام را بپذیرد در آورد، ولی بعدا این حکم منسوخ گشت .
دیگر اینکه منظور لوط پیشنهاد ازدواج مشروط بود (مشروط به ایمان) یعنی این دختران من است ، بیائید ایمان آورید تا آنها را به ازدواج شما درآورم .
و از اینجا روشن می شود که ایراد بر لوط پیامبر که چگونه دختران پاک خود را به جمعی از اوباش پیشنهاد کرد نادرست است زیرا پیشنهاد او مشروط و برای اثبات نهایت علاقه به هدایت آنها بود.
2 - باید توجه داشت که کلمه اطهر (پاکیزه تر) مفهومش این نیست که عمل زشت و ننگین آنها پاک بوده ، و ازدواج از آن پاکیزه تر، بلکه این تعبیری است که در زبان عرب و زبانهای دیگر به هنگام مقایسه گفته می شود، مثلا به کسی که با سرعت سرسام آوری رانندگی می کند می گویند: دیر رسیدن بهتر از هرگز نرسیدن است . و یا چشم از غذای مشکوک پوشیدن بهتر از آن است که انسان جان خود را به خطر بیندازد. در روایتی نیز می خوانیم که امام به هنگام شدت تقیه و احساس خطر از ناحیه خلفای بنی عباسی فرمود و الله افطر یوما من شهر رمضان احب الی من ان

یضرب عنقی : یک روز از ماه رمضان را - همانروزی را که خلیفه وقت عید اعلام کرده بود در حالی که عید نبود - افطار کنم (و سپس آن روز را قضا کنم) بهتر از آن است که کشته تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 184
شوم
با اینکه نه کشته شدن خوب است و نه هرگز نرسیدن و مانند آن ، اما این تعبیر گفته می شود.
3 - تعبیر لوط که در پایان سخنش گفت : آیا در میان شما یک مرد رشید نیست این حقیقت را بازگو می کند که حتی وجود یک مرد رشید در میان یک قوم و قبیله برای جلوگیری از اعمال ننگینشان کافی است یعنی اگر یک انسان عاقل و صاحب رشد فکری در میان شما بود هرگز به سوی خانه من به قصد تجاوز به میهمانانم نمی آمدید.
این تعبیر نقش رجل رشید را در رهبری جوامع انسانی به خوبی روشن می سازد این همان واقعیتی است که در طول تاریخ بشر نمونه های زیادی از آن را دیده ایم .
4 - عجب اینکه آن قوم گمراه به لوط گفتند ما به دختران تو حق نداریم این تعبیر بیانگر نهایت انحراف این گروه است ، یعنی یک جامعه آلوده کارش به جائی می رسد که حق را باطل و باطل را حق می بیند ازدواج با دختران پاک و باایمان را اصلا در قلمرو حق خود نمی شمارد، ولی به عکس انحراف جنسی را حق خود می شمارد.
عادت کردن و خو گرفتن به گناه در مراحل نهائی و خطرناکش چنین است که ننگینترین و زشتترین اعمال را حق خود می شمارد و پاکترین تمتع و بهره گیری جنسی را ناحق می داند. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 185
5 - در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) چنین می خوانیم که در تفسیر آیات فوق فرمود: منظور از قوه همان قائم است و رکن شدید 313 نفر یارانش !.
این روایت ممکن است عجیب به نظر برسد که چگونه می توان باور کرد لوط در عصر خودش آرزوی ظهور چنین شخص با چنین یارانی را کرده باشد.
ولی آشنائی با روایاتی که در تفسیر آیات قرآن وارد شده تاکنون این درس را به ما داده است که غالبا یک قانون کلی را در چهره یک مصداق روشنش بیان می کند، در واقع لوط آرزو می کرد که ای کاش مردانی مصمم با قدرت روحی و جسمی کافی برای تشکیل یک حکومت الهی همانند مردانی که حکومت جهانی عصر قیام مهدی (علیه السلام) را تشکیل می دهند در اختیار داشت ، تا قیام کند و با تکیه بر قدرت ، با فساد و انحراف مبارزه نماید، و اینگونه افراد خیره سر بی شرم را در هم بکوبد. هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 186

آیه 81 - 83
آیه و ترجمه
قَالُوا یَلُوط إِنَّا رُسلُ رَبِّک لَن یَصِلُوا إِلَیْک فَأَسرِ بِأَهْلِک بِقِطعٍ مِّنَ الَّیْلِ وَ لا یَلْتَفِت مِنکمْ أَحَدٌ إِلا امْرَأَتک إِنَّهُ مُصِیبهَا مَا أَصابهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصبْحُ أَ لَیْس الصبْحُ بِقَرِیبٍ(81)
فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلِیَهَا سافِلَهَا وَ أَمْطرْنَا عَلَیْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّیلٍ مَّنضودٍ(82)
مُّسوَّمَةً عِندَ رَبِّک وَ مَا هِیَ مِنَ الظلِمِینَ بِبَعِیدٍ(83)
ترجمه : 81 - گفتند: ای لوط! ما رسولان پروردگار توایم ، آنها هرگز دسترسی به تو پیدا نخواهند کرد، در دل شب با خانواده ات (از این شهر) حرکت کن و هیچیک از شما پشت سرش را نگاه نکند، مگر همسر تو که او هم بهمان بلائی که آنها گرفتار می شوند گرفتار خواهد شد، موعد آنها صبح است ، آیا صبح نزدیک نیست ؟!.
82 - هنگامی که فرمان ما فرا رسید آن (شهر و دیار) را زیر و رو کردیم و بارانی از سنگ : گلهای متحجر متراکم بر روی هم بر آنها نازل نمودیم .
83 - (سنگهائی که) نزد پروردگارت نشاندار بود و آن از ستمگران دور نیست .
تفسیر :پایان زندگی این گروه ستمکار.
سرانجام هنگامی که رسولان پروردگار نگرانی شدید لوط را مشاهده کردند که در چه عذاب و شکنجه روحی گرفتار است ، پرده از روی اسرار کار خود برداشتند و به او گفتند: ای لوط ما فرستادگان پروردگار توایم نگران مباش ، و بدان که آنها هرگز دسترسی به تو پیدا نخواهند کرد! (قال یا تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 187
لوط انا رسل ربک لن یصلوا الیک).
جالب اینکه فرشتگان خدا نمی گویند به ما آسیبی نمی رسد بلکه می گویند به تو ای لوط دست نمی یابند که آسیب برسانند. این تعبیر یا به خاطر آن است که آنها خود را از لوط جدا نمی دانستند چون به هر حال میهمان او بودند و هتک حرمت آنها هتک حرمت لوط بود، و یا به خاطر این است که می خواهند به او بفهمانند، ما رسولان خدا هستیم و عدم دسترسی به ما مسلم است ، حتی به تو هم که انسانی همنوع آنان هستی به لطف پروردگار دست نخواهند یافت .
در آیه 37 سوره قمر می خوانیم : و لقد راودوه عن ضیفه فطمسنا اعینهم : آنها قصد تجاوز به میهمان لوط داشتند ولی ما چشمهای آنها را نابینا ساختیم این آیه نشان می دهد که در این هنگام قوم مهاجم به اراده پروردگار بینائی خود را از دست دادند و قادر بر حمله نبودند. در بعضی از روایات نیز می خوانیم که یکی از فرشتگان مشتی خاک به صورت آنها

پاشید و آنها نابینا شدند.
بهر حال این آگاهی لوط از وضع میهمانان و ماموریتشان همچون آب سردی بود که بر قلب سوخته این پیامبر بزرگ ریخته شد، و در یک لحظه احساس کرد بار سنگین غم و اندوه از روی قلبش برداشته شد، برق شادی در چشمش درخشیدن گرفت ، و همچون بیمار شدیدی که چشمش به طبیب مسیحادمی بیفتد احساس آرامش نمود، و فهمید دوران اندوه و غم در شرف پایان است و زمان شادی و نجات از چنگال این قوم ننگین حیوان صفت فرا رسیده است !.
میهمانان بلافاصله این دستور را به لوط دادند که تو همین امشب در دل تاریکی خانواده ات را با خود بردار و از این سرزمین بیرون شو (فاسر با هلک بقطع من اللیل). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 188
ولی مواظب باشید که هیچیک از شما به پشت سرش نگاه نکند (و لا یلتفت منکم احد).
تنها کسی که از این دستور تخلف خواهد کرد و به همان بلائی که به قوم گناهکار می رسد گرفتار خواهد شد همسر معصیتکار تو است (الا امرأ تک انه مصیبها ما اصابهم).
در تفسیر جمله لا یلتفت منکم احد مفسران چند احتمال داده اند: نخست اینکه هیچکس به پشت سر نگاه نکند.
دیگر اینکه به فکر مال و وسائل زندگی خود در شهر نباشید تنها خود را از این مهلکه بیرون ببرید.
دیگر اینکه هیچیک از شما خانواده از این قافله کوچک عقب نماند.
چهارم اینکه به هنگام خروج شما زمین لرزه و مقدمات عذاب شروع خواهد شد به پشت سر خود نگاه نکنید و به سرعت دور شوید.
ولی هیچ مانعی ندارد که همه این احتمالات در مفهوم آیه جمع باشد.
سرانجام آخرین سخن را به لوط گفتند که : لحظه نزول عذاب و میعاد تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 189
آنها صبح است و با نخستین شعاع صبحگاهی زندگی این قوم غروب خواهد کرد (ان موعد هم الصبح).
اکنون برخیزید و هر چه زودتر شهر را ترک گوئید مگر صبح نزدیک نیست (الیس الصبح بقریب).
در بعضی از روایات می خوانیم هنگامی که فرشتگان موعد عذاب را صبح ذکر کردند لوط از شدت ناراحتی که از این قوم آلوده داشت همان قومی که با اعمال ننگینشان قلب او را مجروح و روح او را پر از غم و اندوه ساخته بودند، از فرشتگان خواست که حالا که بنا است نابود شوند چه بهتر که زودتر!
ولی آنها لوط را دلداری دادند و گفتند مگر صبح نزدیک نیست .

سرانجام لحظه عذاب فرا رسید و به انتظار لوط پیامبر پایان داد، همانگونه که قرآن می گوید: هنگامی که فرمان ما فرا رسید آن سرزمین را زیر و رو کردیم ، و بارانی از سنگ ، از گلهای متحجر متراکم بر روی هم ، بر سر آنها فرو ریختیم (فلما جاء امرنا جعلنا عالیها سافلها و امطرنا علیها حجارة من سجیل منضود).
سجیل در اصل یک کلمه فارسی است که از سنگ و گل گرفته شده است بنابراین چیزی است که نه کاملا مانند سنگ سخت شده و نه همچون گل سست است بلکه برزخی میان آن دو می باشد.
منضود از ماده نضد به معنی رویهم قرار گفتن و پی در پی آمدن است یعنی این باران سنگ آنچنان سریع و پی در پی بود که گوئی سنگها بر هم سوار میشدند.
ولی این سنگها، سنگهای معمولی نبودند بلکه سنگهائی بودند نشاندار،

نزد پروردگار تو (مسومة عند ربک).
اما تصور نکنید که این سنگها مخصوص قوم لوط بودند، آنها از هیچ قوم و جمعیت و گروه ستمکار و ظالمی دور نیستند (و ما هی من الظالمین ببعید).
این قوم منحرف هم بر خویش ستم کردند و هم بر جامعه شان ، هم سرنوشت ملتشان را ببازی گرفتند و هم ایمان و اخلاق انسانی را، و هر قدر رهبر دلسوزشان فریاد زد، گوش فرا ندادند و مسخره کردند، و قاحت و بی شرمی را به آنجا رساندند که حتی می خواستند به حریم میهمانهای رهبرشان نیز تجاوز کنند.
اینها که همه چیز را وارونه کرده بودند! باید شهرشان هم واژگونه شود! نه فقط زیر و رو شود که بارانی از سنگ ، آخرین آثار حیات را در آنجا در هم بکوبد و آنها را زیر پوشش خود دفن کند، به گونه ای که حتی اثری از آنها در آن سرزمین دیده نشود، تنها بیابانی وحشتناک و بهم ریخته و قبرستانی خاموش و مدفون زیر سنگ ریزه ها، از آنها باقی بماند.
آیا تنها قوم لوط باید چنین مجازات شوند، مسلما نه ، هر گروه منحرف و ملت ستم پیشه ای چنین سرنوشتی در انتظار او است گاهی زیر باران سنگریزه ها، و گاهی زیر ضربات بمبهای آتشزا، و زمانی زیر فشارهای اختلافات کشنده اجتماعی ، و بالاخره هر کدام به شکلی و به صورتی .
نکته ها :
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - چرا لحظه نزول عذاب صبح بود؟ - دقت در آیات بالا این سؤ ال را در ذهن خواننده ترسیم می کند که صبح در این میان چه نقشی داشت ؟ چرا در دل شب عذاب نازل نشد.

آیا به خاطر آن است که گروه مهاجم به خانه لوط هنگامی که نابینا تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 191
شده اند به سوی قوم برگشتند و جریان را بازگو کردند، و آنها کمی در فکر فرو رفتند که جریان چیست و خداوند این مهلت را تا صبح به آنها داد و شاید بیدار شوند و به سوی او باز گردند؟!.
یا اینکه خداوند نمی خواست در دل شب ، بر آنها شبیخون زند و به همین دلیل دستور داد تا فرا رسیدن صبح ماموران عذاب دست نگهدارند.
در تفاسیر تقریبا چیزی در این زمینه ننوشته اند ولی آنچه در بالا گفتیم احتمالاتی بود که قابل مطالعه است .
2 - زیر و رو چرا؟ - گفتیم عذاب باید تناسبی با نحوه گناه داشته باشد از آنجا که این قوم در طریق انحراف جنسی همه چیز را دگرگون ساختند، خداوند نیز شهرهای آنها را زیر و رو کرد و از آنجا که - طبق روایات - بارانی از سخنان رکیک به طور مداوم بر هم می ریختند، خداوند هم بارانی از سنگ بر سر آنان فرو ریخت .
3 - باران سنگ چرا؟ - آیا بارش سنگریزه قبل از زیر و رو شدن شهرهای آنها بود، یا همراه آن ، یا بعد از آن ؟ در میان مفسران گفتگو است و آیات قرآن نیز صراحتی در این زمینه ندارد، زیرا این جمله با واو، عطف شده که ترتیب از آن استفاده نمی شود.
ولی بعضی از مفسران مانند نویسنده المنار معتقد است ، این باران سنگ یا قبل از زیر و رو شدن بوده ، یا در اثناء آن ، و فلسفه آن ، این بوده که افراد پراکنده ای که در گوشه و کنار قرار داشتند و زیر آوارها مدفون نشدند، سالم در نروند، آنها نیز به کیفر اعمال زشتشان برسند!.
روایتی که می گوید: همسر لوط، صدا را که شنید سر بر گردانید و در تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 192
همان حال سنگی به او اصابت کرد و او را کشت ، نشان می دهد که این دو (زیر و رو شدن و باران سنگ) با هم صورت گرفته است .
ولی اگر از اینها صرف نظر کنیم ، مانعی ندارد که برای تشدید عذاب و محو آثار آنها سنگریزه حتی پس از زیر و رو شدن بر آنها نازل شده باشد به طوری که سرزمینشان زیر آن پنهان گردد و آثارش محو شود.
4 - نشاندار چرا؟ - گفتیم جمله مسومة عند ربک این نکته را می فهماند که این سنگها از نزد خدا نشاندار بودند، ولی در اینکه چگونه نشاندار بود، در میان مفسران گفتگو است ، بعضی گفته اند در این سنگها علاماتی بود که نشان می داد سنگ معمولی نیست ، بلکه مخصوصا برای عذاب الهی نازل شده است ، تا با ریزش سنگهای دیگر اشتباه نشود، و به همین دلیل بعضی دیگر گفته اند، سنگها شباهتی با سنگهای زمینی نداشت ، بلکه مشاهده وضع آنها نشان می داد، نوعی سنگ آسمانی است که از خارج

کره زمین به سوی زمین سرازیر شده است !.
بعضی نیز گفته اند اینها علائمی در علم پروردگار داشته که هر کدام از آنها درست برای فرد معین و نقطه معین نشانه گیری شده بود، اشاره به اینکه آنقدر مجازاتهای الهی روی حساب است که حتی معلوم است کدام شخص با کدام سنگ باید در هم کوبیده شود، بیحساب و بی ضابطه نیست .
5 - تحریم همجنس گرائی .
همجنس گرائی چه در مردان باشد و چه در زنان در اسلام از گناهان بسیار بزرگ است و هر دو دارای حد شرعی است .
حد همجنس گرائی در مردان خواه فاعل باشد یا مفعول اعدام است ، و برای این اعدام طرق مختلفی در فقه بیان شده است ، البته اثبات این گناه باید تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 193
از طرق معتبر و قاطعی که در فقه اسلامی و روایات وارده از معصومین ذکر شده صورت گیرد، و حتی سه مرتبه اقرار هم به تنهائی کافی نیست و باید حداقل چهار بار اقرار به این عمل کند.
و اما حد همجنس گرائی در زنان پس از چهار بار اقرار و یا ثبوت بوسیله چهار شاهد عادل (به شرائطی که در فقه گفته شده) صد تازیانه است ، و بعضی از فقها گفته اند اگر زن شوهرداری این عمل را انجام بدهد حد او اعدام است .
اجرای این حدود، شرائط دقیق و حساب شده ای دارد که در کتب فقه اسلامی آمده است .
روایاتی که در مذمت همجنس گرائی از پیشوایان اسلام نقل شده آنقدر زیاد و تکان دهنده است که با مطالعه آن هر کس احساس می کند که زشتی این گناه به اندازه ای است که کمتر گناهی در پایه آن قرار دارد.
از جمله در روایتی از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم لما عمل قوم لوط ما عملوا بکت الارض الی ربها حتی بلغ دموعها الی السماء، بکت السماء حتی بلغ دموعها العرض ، فاوحی الله الی السماء ان احصبیهم ، و اوحی الی الارض ان اخسفی بهم : هنگامی که قوم لوط آن اعمال ننگین را انجام دادند زمین آنچنان ناله و گریه سر داد که اشکهایش به آسمان رسید، و آسمان آنچنان گریه کرد که اشکهایش به عرش رسید، در این هنگام خداوند به آسمان وحی فرستاد که آنها را سنگباران کن ! و به زمین وحی فرستاد که آنها را فرو بر! (بدیهی است گریه و اشک جنبه تشبیه و کنایه دارد).
و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: من جامع غلاما جاء یوم القیامة جنبا لا ینقیه ماء الدنیا و غضب الله علیه و لعنه و اعد له جهنم و سائت مصیرا... ثم قال ان الذکر یرکب الذکر فیهتز تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 194

العرض لذلک : هر کس با نوجوانی آمیزش جنسی کند روز قیامت ناپاک وارد محشر می شود، آنچنان که تمام آبهای جهان او را پاک نخواهند کرد، و خداوند او را غضب می کند و از رحمت خویش دور می دارد و دوزخ را برای او آماده ساخته است و چه بد جایگاهی است ... سپس فرمود: هر گاه جنس مذکر با مذکر آمیزش کند عرش خداوند به لرزه در می آید.
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : آنها که تن به چنین کاری در می دهند بازماندگان سدوم (قوم لوط) هستند سپس اضافه فرمود: من نمی گویم از فرزندان آنها هستند ولی از طینت آنها هستند سؤ ال شد همان شهر سدوم که زیرورو شد، فرمود: آری چهار شهر بودند سدوم و صریم و لدنا و غمیرا (عمورا).
در روایت دیگری از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شنیدم چنین می گفت : لعن الله المتشبهین من الرجال بالنساء و المتشبهات من النساء بالرجال : لعنت خدا بر آن مردانی باد که خود را شبیه زنان می سازند، (با مردان آمیزش جنسی می کنند) و لعنت خدا بر زنانی باد که خود را شبیه مردان می کنند.
فلسفه تحریم هم جنس گرائی .
گر چه در دنیای غرب که آلودگیهای جنسی فوق العاده زیاد است ، این گونه زشتیها مورد تنفر نیست و حتی شنیده می شود در بعضی از کشورها همانند انگلستان طبق قانونی که با کمال وقاحت از پارلمان گذشته این موضوع جواز تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 195
قانونی پیدا کرده !! ولی شیوع این گونه زشتیها هرگز از قبح آن نمی کاهد و مفاسد اخلاقی و روانی و اجتماعی آن در جای خود ثابت است .
گاهی بعضی از پیروان مکتب مادی که اینگونه آلودگیها را دارند برای توجیه عملشان می گویند ما هیچگونه منع طبی برای آن سراغ نداریم !.
ولی آنها فراموش کرده اند که اصولا هر گونه انحراف جنسی در تمام روحیات و ساختمان وجود انسان اثر می گذارد و تعادل او را بر هم می زند.
توضیح اینکه : انسان به صورت طبیعی و سالم تمایل جنسی به جنس مخالف دارد و این تمایل از ریشه دارترین غرائز انسان و ضامن بقاء نسل او است .
هر گونه کاری که تمایل را از مسیر طبیعیش منحرف سازد، یکنوع بیماری و انحراف روانی در انسان ایجاد می کند.
مردی که تمایل به جنس موافق دارد و یا مردی که تن به چنین کاری می دهد هیچکدام یک مرد کامل نیستند، در کتابهای امور جنسی هموسکو آلیسم (همجنس گرائی) به عنوان یکی از مهمترین انحراف ذکر شده

است .
ادامه این کار تمایلات جنسی را نسبت به جنس مخالف در انسان تدریجا می کشد و در مورد کسی که تن به این کار در می دهد احساسات زنانه تدریجا در او پیدا می شود، و هر دو گرفتار ضعف مفرط جنسی و به اصطلاح سرد مزاجی می شوند، به طوری که بعد از مدتی قادر به آمیزش طبیعی (آمیزش با جنس مخالف) نخواهند بود.
با توجه به اینکه احساسات جنسی مرد و زن هم در ارگانیسم بدن آنها مؤ ثر است و هم در روحیات و اخلاق ویژه آنان ، روشن می شود که از دست دادن احساسات طبیعی تا چه حد ضربه بر جسم و روح انسان وارد می سازد، و حتی ممکن است افرادی که گرفتار چنین انحرافی هستند، چنان گرفتار ضعف جنسی شوند که دیگر قدرت بر تولید فرزند پیدا نکنند. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 196
این گونه اشخاص از نظر روانی غالبا سالم نیستند و در خود یکنوع بیگانگی از خویشتن و بیگانگی از جامعه ای که به آن تعلق دارند احساس می کنند.
قدرت اراده را که شرط هر نوع پیروزی است تدریجا از دست می دهند، و یکنوع سرگردانی و بی تفاوتی در روح آنها لانه می کند.
آنها اگر به زودی تصمیم به اصلاح خویشتن نگیرند و حتی در صورت لزوم از طبیب جسمی یا روانی کمک نخواهند و این عمل به صورت عادتی برای آنها در آید، ترک آن مشکل خواهد شد، ولی در هر حال هیچوقت برای ترک این عادت زشت دیر نیست ، تصمیم می خواهد و عمل .
بهر حال سرگردانی روانی تدریجا آنها را به مواد مخدر و مشروبات الکلی و انحرافات اخلاقی دیگر خواهد کشانید و این یک بدبختی بزرگ دیگر است .
جالب اینکه در روایات اسلامی در عباراتی کوتاه و پر معنی اشاره به این مفاسد شده است ، از جمله در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که کسی از او سؤ ال کرد لم حرم الله اللواط: چرا خداوند لواط را حرام کرده است فرمود: من اجل انه لو کان اتیان الغلام حلالا لاستغنی الرجال عن النساء و کان فیه قطع النسل و تعطیل الفروج و کان فی اجازة ذلک فساد کثیر: اگر آمیزش با پسران حلال بود مردان از زنها بی نیاز (و نسبت به آنان بی میل) می شدند، و این باعث قطع نسل انسان می شد و باعث از بین رفتن آمیزش طبیعی جنس موافق و مخالف می گشت و این کار مفاسد زیاد اخلاقی و اجتماعی ببار می آورد.
ذکر این نکته نیز قابل توجه است که اسلام یکی از مجازاتهائی را که برای چنین افرادی قائل شده آنست که ازدواج خواهر و مادر و دختر شخص مفعول بر فاعل حرام است یعنی اگر چنین کاری قبل از ازدواج صورت گرفته شد، این زنان برای او حرام ابدی می شوند. تفسیر نمونه جلد 9

آخرین نکته ای که در اینجا باید یادآور شویم این است که کشیده شدن افراد به اینگونه انحراف جنسی علل بسیار مختلفی دارد و حتی گاهی طرز رفتار پدر و مادر با فرزندان خود، و یا عدم مراقبت از فرزندان همجنس ، و طرز معاشرت و خواب آنها با هم در خانه ممکن است از عوامل این آلودگی گردد.
گاهی ممکن است انحراف اخلاقی دیگر سر از این انحراف بیرون آورد.
قابل توجه اینکه در حالات قوم لوط می خوانیم که عامل آلودگی آنها به این گناه این بود که آنها مردمی بخیل بودند و چون شهرهای آنها بر سر راه کاروانهای شام قرار داشت و آنها نمی خواستند از میهمانان و عابرین پذیرائی کنند در آغاز چنین به آنها وانمود می کردند که قصد تجاوز جنسی به آنان دارند تا میهمانان و عابرین را از خود فرار دهند، ولی این عمل تدریجا به صورت عادت برای آنها در آمد و تمایلات انحراف جنسی تدریجا در وجود آنها بیدار شد و کارشان به جائی رسید که از فرق تا قدم آلوده شدند.
حتی شوخی های بی موردی که گاهی در میان پسران و یا دختران نسبت به همجنسان خود می شود گاهی انگیزه کشیده شدن به این انحرافات می گردد، به هر حال باید به دقت مراقب اینگونه مسائل بود، و آلودگان را به سرعت نجات داد و از خدا در این راه توفیق طلبید.
اخلاق قوم لوط.
در روایات و تواریخ اسلامی اعمال زشت و ننگین دیگری به موازات انحراف جنسی از آنها نقل شده است از جمله در سفینة البحار می خوانیم :
قیل کانت مجالسهم تشتمل علی انواع المناکیر مثل الشتم و السخف و الصفح و القمار و ضرب المخراق و خذف الاحجار علی من مربهم و ضرب المعازف و المزامیر و کشف العورات : تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 198
گفته می شود مجالس آنها مملو بود از انواع منکرات و اعمال زشت ، فحشهای رکیک و کلمات زننده با هم رد و بدل می کردند، با کف دست بر پشت یکدیگر می کوبیدند، قمار می کردند، و بازیهای بچهگانه داشتند، سنگ به عابران پرتاب می کردند و انواع آلات موسیقی را بکار می بردند و در حضور جمع بدن خود را برهنه و کشف عورت می نمودند!.
روشن است در چنان محیط آلودهای ، انحراف و زشتی هر روز ابعاد تازه ای بخود می گیرد، و اصولا قبح اعمال ننگین برچیده می شود و آنچنان در این مسیر پیش می روند که هیچ کاری در نظر آنها زشت و منکر نیست !.
و از آنها بدبختتر اقوام و ملتهائی هستند که در عصر پیشرفت علوم و دانشها در همان راه گام برمی دارند و حتی گاهی اعمالشان بقدری ننگین

و رسوا است که اعمال قوم لوط را به فراموشی می سپارد. هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 199
آیه 84 - 86
آیه و ترجمه
وَ إِلى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شعَيْباً قَالَ يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكم مِّنْ إِلَهٍ غَيرُهُ وَ لا تَنقُصوا الْمِكيَالَ وَ الْمِيزَانَ إِنى أَرَاكم بخَيرٍ وَ إِنى أَخَاف عَلَيْكمْ عَذَاب يَوْمٍ محِيطٍ(84)
وَ يَقَوْمِ أَوْفُوا الْمِكيَالَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسطِ وَ لا تَبْخَسوا النَّاس أَشيَاءَهُمْ وَ لا تَعْثَوْا فى الاَرْضِ مُفْسِدِينَ(85)
بَقِيَّت اللَّهِ خَيرٌ لَّكُمْ إِن كنتُم مُّؤْمِنِينَ وَ مَا أَنَا عَلَيْكُم بحَفِيظٍ(86)
ترجمه : 84 - و به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم ، گفت ای قوم من ! الله را پرستش کنید که جز او معبود دیگری برای شما نیست و پیمانه و وزن را کم نکنید (و دست به کم فروشی نزنید) من خیر خواه شما هستم و من از عذاب روز فراگیر بر شما بیمناکم !.
85 - و ای قوم من !، پیمانه و وزن را با عدالت وفا کنید و بر اشیاء (و اجناس) مردم عیب مگذارید و از حق آنان نکاهید و در زمین فساد مکنید.
86 - سرمایه حلالی که خداوند برای شما باقی گذارده برایتان بهتر است اگر ایمان داشته باشید، و من پاسدار شما (و مامور بر اجبارتان به ایمان) نیستم .
تفسیر :مدین سرزمین شعیب .
با پایان یافتن داستان عبرت انگیز قوم لوط نوبت به قوم شعیب و مردم مدین می رسد همان جمعیتی که راه توحید را رها کردند و در سنگلاخ شرک و بت پرستی سرگردان شدند، نه تنها بت که در هم و دینار و مال و ثروت خویش را می پرستیدند، و به خاطر آن کسب و تجارت با رونق خویش را آلوده به تقلب و کم فروشی و خلافکاریهای دیگر می کردند.
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 200
در آغاز می گوید: و به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم : (و الی مدین اخاهم شعیبا)
کلمه اخاهم (برادرشان) همانگونه که سابقا هم اشاره کردیم به خاطر آن است که نهایت محبت پیامبران را به قوم خود باز گو کند، نه فقط به خاطر اینکه از افراد قبیله و طائفه آنها بود بلکه علاوه بر آن خیر خواه و دلسوز آنها همچون یک برادر بود.
مدین (بر وزن مریم) نام آبادی شعیب و قبیله او است ، این شهر در مشرق خلیج عقبه قرار داشته و مردم آن از فرزندان اسماعیل بودند، و با مصر و لبنان و فلسطین تجارت داشته اند.
امروز شهر مدین به نام معان نامیده می شود ولی بعضی از جغرافیون نام

مدین را بر مردمی اطلاق کرده اند که میان خلیج عقبه تا کوه سینا می زیسته اند.
در تورات نیز نام مدیان آمده ، اما به عنوان بعضی از قبائل (و البته اطلاق یک نام بر شهر و صاحبان شهر معمول است).
این پیامبر این برادر دلسوز و مهربان همانگونه که شیوه همه پیامبران در آغاز دعوت بود نخست آنها را به اساسی ترین پایه های مذهب یعنی توحید دعوت کرد و گفت : ای قوم ! خداوند یگانه یکتا را بپرستید که جز او معبودی برای شما نیست (قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره).
چرا که دعوت به توحید دعوت به شکستن همه طاغوتها و همه سنتهای جاهلی است ، و هر گونه اصلاح اجتماعی و اخلاقی بدون آن میسر نخواهد بود.
آنگاه به یکی از مفاسد اقتصادی که از روح شرک و بت پرستی سرچشمه می گیرد و در آن زمان در میان اهل مدین سخت رائج بود اشاره کرده و گفت : به هنگام خرید و فروش پیمانه و وزن اشیاء را کم نکنید (و لا تنقصوا

و المیزان).
مکیال و میزان به معنی پیمانه و ترازو است و کم کردن آنها به معنی کم فروشی و نپرداختن حقوق مردم است .
رواج این دو کار در میان آنها نشانه ای بود از نبودن نظم و حساب و میزان و سنجش در کارهایشان ، و نمونه ای بود از غارتگری و استثمار و ظلم و ستم در جامعه ثروتمند آنها.
این پیامبر بزرگ پس از این دستور بلافاصله اشاره به دو علت برای آن می کند:
نخست می گوید: قبول این اندرز سبب می شود که درهای خیرات به روی شما گشوده شود، پیشرفت امر تجارت ، پائین آمدن سطح قیمتها، آرامش جامعه ، خلاصه من خیر خواه شما هستم و مطمئنم که این اندرز نیز سرچشمه خیر و برکت برای جامعه شما خواهد بود. (انی اراکم بخیر).
این احتمال نیز در تفسیر این جمله وجود دارد که شعیب می گوید: من شما را دارای نعمت فراوان و خیر کثیری می بینم بنابراین دلیلی ندارد که تن به پستی در دهید و حقوق مردم را ضایع کنید و به جای شکر نعمت کفران نمائید.
دیگر اینکه ، من از آن می ترسم که اصرار بر شرک و کفران نعمت و کم فروشی ، عذاب روز فراگیر، همه شما را فرو گیرد (و انی اخاف علیکم عذاب یوم محیط).
محیط در اینجا صفت برای یوم است ، یعنی یک روز فراگیر و البته فراگیر بودن روز به معنی فراگیر بودن مجازات آن روز است ، و این می تواند

اشاره به عذاب آخرت و همچنین مجازاتهای فراگیر دنیا باشد.
بنابراین هم شما نیاز به این گونه کارها ندارید و هم عذاب خدا در کمین شما است پس باید هر چه زودتر وضع خویش را اصلاح کنید. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 202
آیه بعد مجددا روی نظام اقتصادی آنها تاکید می کند و اگر قبلا شعیب قوم خود را از کم فروشی نهی کرده بود در اینجا دعوت به پرداختن حقوق مردم کرده ، می گوید: ای قوم ! پیمانه و وزن را با قسط و عدل وفا کنید (و یا قوم اوفوا المکیال و المیزان بالقسط).
و این اصل یعنی اقامه قسط و عدل و دادن حق هر کس به او باید بر سراسر جامعه شما حکومت کند.
سپس قدم از آن فراتر نهاده ، می گوید: بر اشیاء و اجناس مردم عیب مگذارید، و چیزی از آنها را کم مکنید (و لا تبخسوا الناس اشیائهم).
بخس (بر وزن نحس) در اصل به معنی کم کردن به عنوان ظلم و ستم است .
و اینکه به زمینهائی که بدون آبیاری زراعت می شود بخس گفته می شود به همین علت است که آب آن کم است (تنها از باران استفاده می کند) و یا آنکه محصول آن نسبت به زمینهای آبی کمتر می باشد.
و اگر به وسعت مفهوم این جمله نظر بیفکنیم دعوتی است به رعایت همه حقوق فردی و اجتماعی برای همه اقوام و همه ملتها، بخس حق در هر محیط و هر عصر و زمان به شکلی ظهور می کند، و حتی گاهی در شکل کمک بلا عوض ! و تعاون و دادن وام ! (همانگونه که روش استثمار گران در عصر و زمان ما است).
در پایان آیه باز هم از این فراتر رفته ، می گوید: در روی زمین فساد مکنید (و لا تعثوا فی الارض مفسدین).
فساد از طریق کم فروشی ، فساد از طریق غصب حقوق مردم و تجاوز به حق دیگران ، فساد به خاطر بر هم زدن میزانها و مقیاسهای اجتماعی ، فساد از طریق عیب گذاشتن بر اموال و اشخاص ، و بالاخره فساد به خاطر تجاوز به حریم حیثیت تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 203
و آبرو و ناموس و جان مردم !.
جمله ((لا تعثوا)) به معنی فساد نکنید است بنابراین ذکر ((مفسدین)) بعد از آن به خاطر تاءکید هر چه بیشتر روی این مساءله است .
دو آیه فوق این واقعیت را به خوبی منعکس می کند که بعد از مساءله اعتقاد به توحید و ایدئولوژی صحیح ، یک اقتصاد سالم از اهمیت ویژه ای برخوردار است ، و نیز نشان می دهد که بهم ریختگی نظام اقتصادی سرچشمه فساد وسیع در جامعه خواهد بود.
سرانجام به آنها گوشزد کرد که افزایش کمیت ثروت - ثروتی که از راه

ظلم و ستم و استثمار دیگران بدست آید - سبب بی نیازی شما نخواهد بود، بلکه ((سرمایه حلالی که برای شما باقی می ماند هر چند کم و اندک باشد اگر ایمان به خدا و دستورش داشته باشید بهتر است)) (بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤ منین).
تعبیر به ((بقیة الله)) یا به خاطر آن است که سود حلال اندک چون به فرمان خدا است ((بقیة الله)) است .
و یا اینکه تحصیل حلال باعث دوام نعمت الهی و بقای برکات می شود.
و یا اینکه اشاره به پاداش و ثوابهای معنوی است که تا ابد باقی می ماند هر چند دنیا و تمام آنچه در آن است فانی شود، آیه 46 سوره کهف و الباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا نیز اشاره به همین است .
و تعبیر به ان کنتم مؤ منین (اگر ایمان داشته باشید) اشاره به این است که این واقعیت را تنها کسانی درک می کنند که ایمان به خدا و حکمت او و فلسفه فرمانهایش داشته باشند.
در روایات متعددی میخوانیم که بقیة الله تفسیر به وجود مهدی (علیهالسلام) یا بعضی از امامان دیگر شده است ، از جمله در کتاب اکمال الدین از امام باقر تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 204
(علیه السلام) چنین نقل شده : اول ما ینطق به القائم علیه السلام حین خرج هذه الایة بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤ منین ، ثم یقول انا بقیة الله و حجته و خلیفته علیکم فلا یسلم علیه مسلم الا قال السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه :
((نخستین سخنی که مهدی (علیه السلام) پس از قیام خود می گوید این آیه است ((بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤ منین)) سپس می گوید منم بقیة الله و حجت و خلیفه او در میان شما، سپس هیچکس بر او سلام نمی کند مگر اینکه میگوید: السلام علیک یا بقیة الله فی ارضه)).
بارها گفته ایم آیات قرآن هر چند در مورد خاصی نازل شده باشد مفاهیم جامعی دارد که می تواند در اعصار و قرون بعد بر مصداقهای کلی تر و وسیع تر، تطبیق شود.
درست است که در آیه مورد بحث ، مخاطب قوم شعیبند، و منظور از ((بقیة الله)) سود و سرمایه حلال و یا پاداش الهی است ، ولی هر موجود نافع که از طرف خداوند برای بشر باقی مانده و مایه خیر و سعادت او گردد، ((بقیة الله)) محسوب می شود.
تمام پیامبران الهی و پیشوایان بزرگ ((بقیة الله))اند.
تمام رهبران راستین که پس از مبارزه با یک دشمن سر سخت برای یک قوم و ملت باقی میمانند از این نظر بقیة الله اند.
همچنین سربازان مبارزی که پس از پیروزی از میدان جنگ باز می گردند آنها نیز بقیة الله اند.

و از آنجا که مهدی موعود (علیه السلام) آخرین پیشوا و بزرگترین رهبر انقلابی پس از قیام پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است یکی از روشنترین مصادیق ((بقیة الله)) می باشد و از همه به این لقب شایسته تر است ، بخصوص که تنها باقیمانده بعد از پیامبران و امامان است . تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 205
در پایان آیه مورد بحث از زبان شعیب می خوانیم که می گوید: وظیفه من همین ابلاغ و انذار و هشدار بود که گفتم و ((من مسئول اعمال شما و موظف به اجبار کردنتان بر پذیرفتن این راه نیستم)) این شما و این راه و این چاه ! (و ما انا علیکم بحفیظ). هود
آیه 87-90
آیه و ترجمه
قَالُوا یَشعَیْب أَ صلَوتُک تَأْمُرُک أَن نَّترُک مَا یَعْبُدُ ءَابَاؤُنَا أَوْ أَن نَّفْعَلَ فی أَمْوَلِنَا مَا نَشؤُا إِنَّک لاَنت الْحَلِیمُ الرَّشِیدُ(87)
قَالَ یَقَوْمِ أَ رَءَیْتُمْ إِن کُنت عَلی بَیِّنَةٍ مِّن رَّبی وَ رَزَقَنی مِنْهُ رِزْقاً حَسناً وَ مَا أُرِیدُ أَنْ أُخَالِفَکُمْ إِلَی مَا أَنْهَامْ عَنْهُ إِنْ أُرِیدُ إِلا الاصلَحَ مَا استَطعْت وَ مَا تَوْفِیقِی إِلا بِاللَّهِ عَلَیْهِ تَوَکلْت وَ إِلَیْهِ أَنِیب (88)
وَ یَقَوْمِ لَا یجْرِمَنَّکُمْ شِقَاقی أَن یُصِیبَکم مِّثْلُ مَا أَصاب قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صلِح وَ مَا قَوْمُ لُوطٍ مِّنکم بِبَعِیدٍ(89)
وَ استَغْفِرُواَ رَبَّکمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَیْهِ إِنَّ رَبی رَحِیمٌ وَدُودٌ(90)
ترجمه : 87 - گفتند: ای شعیب آیا نمازت تو را دستور می دهد که ما آنچه را پدرانمان می پرستیدند ترک گوئیم ؟ و آنچه را می خواهیم در اموالمان انجام ندهیم ؟ تو مرد بردبار و رشیدی هستی ؟.
88 - گفت : ای قوم من ! هر گاه من دلیل آشکاری از پروردگارم داشته باشم و رزق خوبی بمن داده باشد (آیا می توانم بر خلاف فرمان او رفتار کنم ؟) من هرگز تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 206
نمی خواهم چیزی که شما را از آن باز می دارم خودم مرتکب شوم ، من جز اصلاح تا آنجا که توانائی دارم نمی خواهم ، و توفیق من جز به خدا نیست ، بر او توکل کردم و به سوی او باز گشتم .
89 - و ای قوم من دشمنی و مخالفت با من سبب نشود که شما بهمان سرنوشتی که قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح گرفتار شدند گرفتار شوید، و قوم لوط از شما چندان دور نیست .
90 - از پروردگار خود آمرزش بطلبید و به سوی او باز گردید که پروردگارم مهربان و دوستدار (بندگان توبه کار) است .
تفسیر :منطق بیاساس لجوجان .
اکنون ببینیم این قوم لجوج در برابر این ندای مصلح آسمانی چه عکس - العملی نشان داد.

آنها که بتها را آثار نیاکان و نشانه اصالت فرهنگ خویش می پنداشتند و از کم فروشی و تقلب در معامله سود کلانی می بردند، در برابر شعیب چنین گفتند: ای شعیب ! آیا این نمازت به تو دستور می دهد که ما آنچه را ((پدرانمان می پرستیدند ترک گوئیم))؟! (قالوا یا شعیب أ صلوتک تامرک ان نترک ما یعبد آبائنا).
و یا آزادی خود را در اموال خویش از دست دهیم و نتوانیم به دلخواهمان در اموالمان تصرف کنیم ؟ (او ان نفعل فی اموالنا ما نشاء).
((تو که آدم بردبار. پر حوصله و فهمیده ای))، از تو چنین سخنانی بعید است ! (انک لانت الحلیم الرشید).
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که چرا آنها روی ((نماز)) شعیب تکیه کردند ؟. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 207
بعضی از مفسران گفته اند، این به دلیل آن بوده که شعیب بسیار نماز می خواند و به مردم می گفت : نماز انسان را از کارهای زشت و منکرات باز می دارد، ولی جمعیت نادان که رابطه میان نماز و ترک منکرات را درک نمی کردند، از روی مسخره به او گفتند: آیا این اوراد و حرکات تو فرمان به تو می دهد که ما سنت نیاکان و فرهنگ مذهبی خود را زیر پا بگذاریم ، و یا نسبت به اموالمان مسلوب الاختیار شویم ؟!.
بعضی نیز احتمال داده اند که ((صلوة)) اشاره به آئین و مذهب است ، زیرا آشکارترین سمبل دین نماز است .
بهر حال اگر آنها درست اندیشه می کردند، این واقعیت را در می یافتند که نماز حس مسئولیت و تقوا و پرهیزکاری و خدا ترسی و حقشناسی را در انسان زنده می کند، او را به یاد خدا و به یاد دادگاه عدل او می اندازد، گرد و غبار خودپسندی و خودپرستی را از صفحه دل او می شوید، و او را از جهان محدود و آلوده دنیا به جهان ماوراء طبیعت به عالم پاکیها و نیکیها متوجه می سازد، و به همین دلیل او را از شرک و بت پرستی و تقلید کورکورانه نیاکان و از کم فروشی و انواع تقلب باز می دارد.
سؤ ال دیگری که در اینجا پیش می آید این است که آیا آنها جمله انک لانت الحلیم الرشید: ((تو مرد عاقل و فهمیده و بردباری)) را از روی واقعیت و ایمان می گفتند و یا به عنوان مسخره و استهزاء ؟.
مفسران هر دو احتمال را داده اند، ولی با توجه به تعبیر استهزاء آمیزی که در جمله قبل خواندیم (جمله أ صلوتک تامرک) چنین به نظر می رسد که این جمله را از روی استهزاء گفتند، اشاره به اینکه آدم حلیم و بردبار کسی است که تا مطالعه کافی روی چیزی نکند و به صحت آن اطمینان پیدا ننماید، اظهار نمی نماید، و آدم رشید و عاقل کسی است که سنتهای یک قوم را زیر پا تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 208
نگذارد، و آزادی عمل را از صاحبان اموال ، سلب نکند، پس معلوم می

شود، نه مطالعه کافی داری و نه عقل درست و نه اندیشه عمیق ، چرا که عقل درست و اندیشه عمیق ایجاب می کند انسان دست از روش نیاکان خود برندارد و آزادی عمل را از کسی سلب نکند!.
اما شعیب در پاسخ آنها که سخنانش را حمل بر سفاهت و دلیل بر بیخردی گرفته بودند گفت : ای قوم من ! (ای گروهی که شما از منیدو من هم از شما، و آنچه را برای خود دوست می دارم برای شما هم می خواهم) هر گاه خداوند دلیل روشن و وحی و نبوت به من داده باشد و علاوه بر این روزی پاکیزه و مال بقدر نیاز بمن ببخشد، آیا در این صورت ، صحیح است که من مخالفت فرمان او کنم و یا نسبت به شما قصد و غرضی داشته باشم و خیر خواهتان نباشم ؟! (قال یا قوم أ رأ یتم ان کنت علی بینة من ربی و رزقنی منه رزقا حسنا).
شعیب با این جمله می خواهد بگوید من در این کار تنها انگیزه معنوی و انسانی و تربیتی دارم ، من حقایقی را می دانم که شما نمی دانید و همیشه انسان دشمن چیزی است که نمی داند.
جالب توجه اینکه در این آیات تعبیر یا قوم (ای قوم من) تکرار شده است ، به خاطر اینکه عواطف آنها را برای پذیرش حق بسیج کند و به آنها بفهماند که شما از من هستید و من هم از شما (خواه قوم در اینجا به معنی قبیله باشد و طایفه و فامیل ، و خواه به معنی گروهی که او در میان آنها زندگی می کرد و جزء اجتماع آنها محسوب می شد).
سپس این پیامبر بزرگ اضافه می کند ((گمان مبرید که من میخواهم شما را تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 209
از چیزی نهی کنم ولی خودم به سراغ آن بروم)) (و ما ارید ان اخالفکم الی ما انها کم عنه).
به شما بگویم کم فروشی نکنید و تقلب و غش در معامله روا مدارید، اما خودم با انجام این اعمال ثروتی بیندوزم و یا شما را از پرستش بتها منع کنم اما خودم در برابر آنها سر تعظیم فرود آورم ، نه هرگز چنین نیست .
از این جمله چنین بر می آید که آنها شعیب را متهم می کردند که او قصد سودجوئی برای شخص خودش دارد، و لذا صریحا این موضوع را نفی می کند.
سرانجام به آنها می گوید: ((من یک هدف بیشتر ندارم و آن اصلاح شما و جامعه شما است تا آنجا که در قدرت دارم)) (ان ارید الا الاصلاح ما استطعت).
این همان هدفی است که تمام پیامبران آن را تعقیب می کردند، اصلاح عقیده اصلاح اخلاق ، اصلاح عمل و اصلاح روابط و نظامات اجتماعی .
و برای رسیدن به این هدف ((تنها از خدا توفیق می طلبم)) (و ما توفیقی الا بالله).

و به همین دلیل برای انجام رسالت خود، و رسیدن به این هدف بزرگ ((تنها بر او تکیه می کنم و در همه چیز به او باز می گردم)) (علیه توکلت و الیه انیب).
برای حل مشکلات ، با تکیه بر یاری او تلاش می کنم ، و برای تحمل شدائد این راه ، به او باز می گردم .
سپس آنها را متوجه به یک نکته اخلاقی می کند و آن اینکه بسیار می شود که انسان به خاطر بغض و عداوت نسبت به کسی ، و یا تعصب و لجاجت نسبت به چیزی ، تمام مصالح خویش را نادیده می گیرد، و سرنوشت خود را به دست فراموشی می سپارد، به آنها می گوید ((ای قوم من ! مبادا دشمنی و عداوت با من شما را به گناه تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 210 و عصیان و سرکشی وا دارد)) (و یا قوم لا یجرمنکم شقاقی).
((مبادا همان بلاها و مصائب و رنجها و مجازاتهائی که به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید به شما هم برسد)) (ان یصیبکم مثل ما اصاب قوم نوح او قوم هود او قوم صالح).
((حتی قوم لوط با آن بلای عظیم یعنی زیر و رو شدن شهرهایشان و سنگباران شدن از شما چندان دور نیستند)) (و ما قوم لوط منکم ببعید).
نه زمان آنها از شما چندان فاصله دارد، و نه مکان زندگیشان و نه اعمال و گناهان شما از گناهان آنان دست کمی دارد!.
البته ((مدین)) که مرکز قوم شعیب بود از سرزمین قوم لوط فاصله زیادی نداشت ، چرا که هر دو از مناطق شامات بودند، و از نظر زمانی هر چند فاصله داشتند اما فاصله آنها نیز آنچنان نبود که تاریخشان به دست فراموشی سپرده شده باشد، و اما از نظر عمل هر چند میان انحرافات جنسی قوم لوط و انحرافات اقتصادی قوم شعیب ، ظاهرا فرق بسیار بود، ولی هر دو در تولید فساد، در جامعه و به هم ریختن نظام اجتماعی و از میان بردن فضائل اخلاقی و اشاعه فساد با هم شباهت داشتند، به همین جهت گاهی در روایات می بینم که یکدرهم ربا که طبعا مربوط به مسائل اقتصادی است با زنا که یک آلودگی جنسی است مقایسه شده است .
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 211
و سرانجام دو دستور که در واقع نتیجه تمام تبلیغات پیشین او است به این قوم گمراه می دهد:
نخست اینکه ((از خداوند آمرزش بطلبید)) تا از گناه پاک شوید، و از شرک و بت پرستی و خیانت در معاملات بر کنار گردید (و استغفروا ربکم).
((و پس از پاکی از گناه به سوی او باز گردید که او پاک است و باید پاک شد و به سوی او رفت)) (ثم توبوا الیه).
در واقع استغفار، توقف در مسیر گناه و شستشوی خویشتن است و توبه بازگشت به سوی او است که وجودی است بی انتها.

و بدانید گناه شما هر قدر عظیم و سنگین باشد، راه بازگشت به روی شما باز است ((چرا که پروردگار من ، هم رحیم است و هم دوستدار بندگان)) (ان ربی رحیم ودود).
((ودود)) صیغه مبالغه از ود به معنی محبت است ، ذکر این کلمه بعد از کلمه ((رحیم)) اشاره به این است که نه تنها خداوند به حکم رحیمیتش به بندگان گنهکار توبه کار توجه دارد بلکه از این گذشته آنها را بسیار دوست می دارد که هر کدام از این دو (رحم و محبت) خود انگیزه ای است برای پذیرش استغفار و توبه بندگان . هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 212
آیه 91-93
آیه و ترجمه
قَالُوا یَشعَیْب مَا نَفْقَهُ کَثِیراً مِّمَّا تَقُولُ وَ إِنَّا لَنرَاک فِینَا ضعِیفاً وَ لَوْ لا رَهْطک لَرَجَمْنَک وَ مَا أَنت عَلَیْنَا بِعَزِیزٍ(91)
قَالَ یَقَوْمِ أَ رَهْطِی أَعَزُّ عَلَیْکُم مِّنَ اللَّهِ وَ اتخَذْتُمُوهُ وَرَاءَکُمْ ظِهْرِیاًّ إِنَّ رَبی بِمَا تَعْمَلُونَ مِحِیطٌ(92)
وَ یَقَوْمِ اعْمَلُوا عَلی مَکانَتِکمْ إِنی عَمِلٌ سوْف تَعْلَمُونَ مَن یَأْتِیهِ عَذَابٌ یخْزِیهِ وَ مَنْ هُوَ کَذِبٌ وَ ارْتَقِبُوا إِنی مَعَکمْ رَقِیبٌ(93)
ترجمه : 91 - گفتند ای شعیب ! بسیاری از آنچه را میگوئی ما نمی فهمیم ، و ما تو را در میان خود ضعیف می یابیم ، و اگر بخاطر احترام قبیله کوچکت نبود تو را سنگسار می کردیم و تو در برابر ما قدرتی نداری .
92 - گفت : ای قوم ! آیا قبیله کوچک من نزد شما از خداوند، عزیزتر است در حالی که (فرمان) او را پشت سر انداخته اید؟ پروردگارم با آنچه انجام می دهید احاطه دارد (و آگاه است).
93 - ای قوم ! هر کاری از دستتان ساخته است انجام دهید من هم کار خود را خواهم کرد!، و به زودی خواهید دانست چه کسی عذاب خوار کننده به سراغ او می آید و چه کسی دروغگو است ، شما انتظار بکشید من هم در انتظارم .
تفسیر :تهدیدهای متقابل شعیب و قومش
شعیب این پیامبر بزرگ که به خاطر سخنان حساب شده و رسا و دلنشین
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 213
به عنوان خطیب الانبیاء لقب گرفته ، گفتارش را که بهترین راهگشای زندگی مادی و معنوی این گروه بود با صبر و حوصله و متانت و دلسوزی تمام ایراد کرد، اما ببینیم این قوم گمراه چگونه به او پاسخ گفتند.
آنها با چهار جمله که همگی حکایت از لجاجت و جهل و بی خبری می کرد جواب دادند.
نخست اینکه ((گفتند: ای شعیب ما بسیاری از حرفهای تو را نمی فهمیم))

(قالوا یا شعیب ما نفقه کثیرا مما تقول).
اساسا سخنان تو سروته ندارد! و محتوا و منطق با ارزشی در آن نیست که ما بخواهیم پیرامون آن بیندیشیم ! و به همین دلیل چیزی نیست که بخواهیم آنرا ملاک عمل قرار دهیم ، بنابراین زیاد خود را خسته مکن و به سراغ دیگران برو!
دیگر اینکه ((ما تو را در میان خود ضعیف و ناتوان می یابیم)) (و انا لنریک فینا ضعیفا).
بنابراین اگر فکر کنی حرفهای بی منطقت را با قدرت و زور می توانی به کرسی بنشانی ، آنهم اشتباه است .
گمان مکن اگر ما حساب تو را نمی رسیم به خاطر ترس از قدرت تو است ، ((اگر ملاحظه قوم و قبیله ات و احترامی که برای آنها قائل هستیم نبود ترا به بدترین صورتی به قتل می رساندیم یعنی ترا سنگباران می کردیم))! (و لو لا رهطک لرجمناک).
جالب اینکه آنها از قبیله شعیب به عنوان ((رهط)) یاد کردند، که در لغت عرب به یک جمعیت کم از سه تا هفت یا ده و یا حداکثر به گفته بعضی به چهل نفر اطلاق می شود، اشاره به اینکه گروه قبیله تو نیز در نظر ما قدرتی تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 214
ندارند، بلکه ملاحظات دیگر است که ما را از این کار باز می دارد و این درست به آن میماند که ما به دیگری می گوئیم اگر ملاحظه این چهار نفر قوم و فامیل تو نبود حق تو را در دستت می گذاشتیم ، در حالی که واقعا فامیل و قبیله او چهار نفر نیست بلکه منظور بیان این نکته است که آنها اهمیتی از نظر قدرت ندارند.
سرانجام گفتند ((تو برای ما فردی نیرومند و شکست ناپذیر نیستی)) (و ما انت علینا بعزیز).
تو هر چند از بزرگان قبیله ات محسوب می شوی ، به خاطر برنامه ای که در پیش گرفتی در نظر ما قرب و منزلتی نداری .
شعیب بدون اینکه از سخنان زننده و توهینهای آنها از جا در برود، با همان منطق شیوا و بیان رسا به آنها چنین پاسخ گفت :
ای قوم ! آیا این چند نفر قوم و قبیله من نزد شما ((ازخداوندعزیزترند))؟ (قال یا قوم ارهطی اعز علیکم من الله).
شما که به خاطر فامیل من که به گفته خودتان چند نفری بیش نیستند به من آزار نمی رسانید چرا به خاطر ((خدا)) سخنانم را نمی پذیرید؟ آیا چند نفر در برابر عظمت پروردگار به حساب می آیند ؟.
آیا شما برای خدا احترام قائلید؟ ((با اینکه او و فرمان او را پشت سرانداخته اید))؟ (و اتخذ تموه و رائکم ظهریا).
و در پایان می گوید: فکر نکنید خداوند اعمال شما را نمی بیند و سخنانتان

را نمی شنود، ((یقین بدانید که پروردگار من به تمام اعمالی که انجام می دهید، تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 215
احاطه دارد)) (ان ربی بما تعملون محیط).
سخنگوی بلیغ کسی است که در برابر تمام موضع گیری های طرف مقابل موضع خود را در لابلای سخنانش مشخص کند، از آنجا که مشرکان قوم شعیب در آخر سخنان خود، او را تهدید ضمنی به سنگسار کردن نمودند، و قدرت خود را به رخ او کشیدند، شعیب موضع خویش را در برابر تهدید آنها چنین مشخص می کند:
((ای قوم من ! هر چه در قدرت دارید انجام دهید و کوتاهی نکنید و هر کاری از دستتان ساخته است مضایقه ننمائید)) (و یا قوم اعملوا علی مکانتکم).
((من نیز کار خودم را می کنم)) (انی عامل).
((اما بزودی خواهید فهمید چه کسی گرفتار عذاب خوار کننده خواهد شد من یا شما و چه کسی دروغگو است ، من یا شما؟)) (سوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه و من هو کاذب).
و حال که چنین است ، شما در انتظار بمانید، من هم در انتظارم (و ارتقبوا انی معکم رقیب).
((شما در انتظار این باشید که بتوانید با قدرت و جمعیت و ثروت و نفوذتان بر من پیروز شوید من هم در انتظار این هستم که مجازات دردناک الهی بزودی دامان شما جمعیت گمراه را بگیرد و از صفحه گیتی بر اندازد))!
هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 216
آیه 94-95
آیه و ترجمه
وَ لَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شعَيْباً وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَ أَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصيْحَةُ فَأَصبَحُوا فِي دِيَرِهِمْ جَثِمِينَ(94)
كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلا بُعْداً لِّمَدْيَنَ كَمَا بَعِدَت ثَمُودُ(95)
ترجمه : 94 - و هنگامی که فرمان ما فرا رسید شعیب و آنها را که با او ایمان آورده بودند، به رحمت خود، نجات دادیم و آنها را که ستم کردند صیحه (آسمانی) فرو گرفت و در دیار خود به رو افتادند (و مردند).
95 - آنچنان که گوئی هرگز از ساکنان آن دیار نبودند، دور باد مدین (از رحمت خدا) همانگونه که قوم ثمود دور شدند!.
تفسیر :پایان عمر تبهکاران مدین .
در سرگذشت اقوام پیشین بارها در قرآن مجید خوانده ایم که در مرحله نخست ، پیامبران به دعوت آنها به سوی خدا بر می خاستند و از هر گونه آگاه سازی و اندرز و نصیحت مضایقه نمی کردند، در مرحله بعد که

اندرزها برای گروهی سود نمی داد، روی تهدید به عذاب الهی تکیه می کردند، تا آخرین کسانی که آمادگی پذیرش دارند تسلیم حق شوند و به راه خدا باز گردند و اتمام حجت شود، در مرحله سوم که هیچیک از اینها سودی نمی داد به حکم سنت الهی در زمینه تصفیه و پاکسازی روی زمین ، مجازات فرا می رسید و این خارهای سر راه را از میان می برد.
در مورد قوم شعیب یعنی مردم مدین نیز، سرانجام مرحله نهائی فرا رسید، چنانکه قرآن گوید: تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 217
((هنگامی که فرمان ما (دائر به مجازات این قوم گمراه و ستمکار و لجوج) فرا رسید، نخست شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به برکت رحمت خود از آن سرزمین نجات دادیم (و لما جاء امرنا نجینا شعیبا و الذین آمنوا معه برحمة منا).
سپس فریاد آسمانی و صیحه عظیم مرگ آفرین ، ظالمان و ستمگران را فرو گرفت (و اخذت الذین ظلموا الصیحة).
صیحه همانگونه که سابقا هم گفتهایم به معنی هر گونه صدای عظیم است ، و قرآن حکایت از نابودی چند قوم گنهکار بوسیله صیحه آسمانی می کند، این صیحه احتمالا وسیله صاعقه و مانند آن بوده است ، و همانگونه که در داستان قوم ثمود بیان کردیم ، گاهی ممکن است امواج صوتی بقدری قوی باشد که سبب مرگ گروهی شود.
و به دنبال آن می فرماید: قوم شعیب بر اثر این صیحه آسمانی در خانه های خود برو افتادند و مردند و اجساد بیجانشان به عنوان درسهای عبرتی تا مدتی در آنجا بود (فاصبحوا فی دیارهم جاثمین).
آنچنان طومار زندگانی آنها در هم پیچیده شد که گویا هرگز ساکن آن سرزمین نبودند (کان لم یغنوا فیها).
تمام آن ثروتهائی که به خاطر آن گناه و ظلم و ستم کردند و تمام آن کاخها و زینتها و زرق و برقها و غوغاها، همه از میان رفت و همه خاموش شدند.
سرانجام همان گونه که در آخر سرگذشت قوم عاد و ثمود بیان شد میفرماید دور باد سرزمین مدین از لطف و رحمت پروردگار همانگونه که قوم ثمود دور شدند (الا بعدا لمدین کما بعدت ثمود).
روشن است که منظور از مدین در اینجا اهل مدین است ، آنها بودند که از رحمت خدا دور افتادند. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 218
درسهای تربیتی در داستان شعیب .
خاطرات پیامبران و ماجرای زندگی اقوام پیشین همیشه الهام بخش برای اقوام بعد است چرا که آزمایشهای زندگی آنان - همان آزمایشهائی که گاهی دهها سال یا صدها سال بطول انجامیده - در لابلای چند صفحه از تاریخ در اختیار همگان قرار می گیرد، و هر کس می تواند در زندگی خود از آن الهام بگیرد.

سرگذشت این پیامبر بزرگ (شعیب) نیز درسهای فراوانی به ما می دهد از جمله :
1 - اهمیت مسائل اقتصادی - در این سرگذشت خواندیم که شعیب بعد از دعوت به توحید آنها را دعوت به حق و عدالت در امور مالی و تجارت کرد، این خود نشان می دهد که مسائل اقتصادی یک جامعه را نمی توان ساده شمرد، و نیز نشان می دهد که پیامبران فقط مامور مسائل اخلاقی نبوده اند، بلکه اصلاح وضع نابسامان اجتماعی و اقتصادی نیز بخش مهمی از دعوت آنها را تشکیل می داده است تا آنجا که آنرا بعد از دعوت به توحید قرار می دادند.
2 - اصالتها را نباید فدای تعصب کرد - در این سرگذشت خواندیم که یکی از عوامل سقوط این قوم گمراه در دامان بدبختی این بود که آنها به خاطر کینه ها و عداوتهای شخصی ، حقایق را بدست فراموشی می سپردند، در حالی که انسان عاقل و واقع بین کسی است که حق را از هر کس هر چند دشمن شماره یک او باشد بشنود و بپذیرد.
3 - نماز دعوت به توحید و پاکی می کند - قوم گمراه شعیب از روی تعجب از او پرسیدند که آیا این نماز تو دعوت به ترک پرستش بتها و ترک کم فروشی و تقلب میکند؟.
شاید آنها فکر میکردند این حرکات و اذکار چه اثری میتواند در این تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 219
امور بگذارد، در حالی که ما می دانیم نیرومندترین رابطه میان این دو بر قرار است ، اگر نماز به معنی واقعی یعنی حضور انسان با تمام وجودش در برابر خدا باشد، این حضور نردبان تکامل و وسیله تربیت روح و جان و پاک کننده زنگار گناه از قلب او است ، این حضور، اراده انسان را قوی ، عزمش را راسخ و غرور و کبر را از او دور می سازد.
4 - خود بینی رمز توقف است - قوم شعیب چنانکه از آیات فوق استفاده کردیم افرادی خودخواه و خودبین بودند، خود را فهمیده و شعیب را نادان می - پنداشتند، او را به باد مسخره می گرفتند، سخنانش را بی محتوا و شخصش را ضعیف و ناتوان می خواندند، و این خود بینی و خود خواهی سرانجام آسمان زندگیشان را تاریک ساخت و آنها را به خاک سیاه نشاند!.
نه تنها انسان که حیوان نیز اگر خود بین باشد در راه متوقف خواهد شد، می گویند: یک نفر اسب سوار به نهر آبی رسید ولی با تعجب ملاحظه کرد که اسب حاضر نیست از آن نهر کوچک و کم عمق بگذرد، هر چه در این کار اصرار ورزید سودی نداشت ، مرد حکیمی فرا رسید و گفت : آب نهر را به هم زنید تا گل آلود شود مشکل حل خواهد شد! این کار را کردند اسب به آرامی عبور کرد، تعجب کردند و از او نکته حل مشکل را

خواستند.
مرد حکیم گفت : هنگامی که آب صاف بود اسب عکس خود را در آب می دید و می پنداشت خود او است ، و حاضر نبود پا به روی خویشتن بگذارد، همین که آب گل آلود شد و خویش را فراموش کرد با سادگی از آن گذشت !.
5 - ایمان و عمل از هم جدا نیستند - هنوز بسیارند کسانی که فکر می کنند با داشتن یک عقیده ساده می توان مسلمان بود، هر چند عملی از آنها سر نزند، هنوز زیادند کسانی که دینی را میخواهند که بر سر راه هوسهای سرکش آنها مانعی ایجاد نکند و از هر نظر آنان را آزاد بگذارد. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 220
داستان شعیب نشان می دهد که این قوم نیز خواهان چنین آئینی بودند، لذا به او می گفتند ما نه حاضریم بتهای نیاکان را فراموش کنیم و نه آزادی عمل در اموال و ثروتمان را از دست دهیم .
آنها فراموش کرده بودند که اصولا میوه درخت ایمان ، عمل است و آئین انبیاء برای این بوده است که خودکامگیها و انحرافات عملی انسان را اصلاح کنند وگرنه یک درخت بی شاخ و برگ و میوه به هیچ کار جز سوزاندن نمی آید.
امروز این طرز فکر، با نهایت تاسف ، در میان عده ای از مسلمانان قوت گرفته که اسلام را در مجموعه ای از عقائد خشک خلاصه می کنند که در داخل مسجد همراه آنها است و همینکه از در مسجد بیرون آمدند با آن خداحافظی می کنند و در ادارات و بازارها و محوطه کار آنها اثری از اسلام نیست .
سیر و سیاحت در بسیاری از کشورهای اسلامی حتی کشورهائی که کانون ظهور اسلام بوده این واقعیت تلخ را نشان می دهد که اسلام در یک مشت عقیده و چند عبادت کم روح خلاصه شده ، نه از آگاهی ، و نه از عدالت اجتماعی ، و نه از رشد فرهنگی ، و نه از بینش و اخلاق اسلامی در آنها خبری نیست .
هر چند خوشبختانه در پرتو پارهای از انقلابهای اسلامی مخصوصا در میان قشر جوان یکنوع حرکت به سوی اسلام راستین و آمیزش ایمان و عمل پیدا شده است ، و دیگر این جمله که اسلام را با اعمال ما چکار؟ یا اسلام مربوط به دل است نه زندگی کمتر شنیده می شود.
و نیز این تز که گروههای التقاطی می گویند ما عقیده را از اسلام و اقتصاد را از مارکس گرفته ایم ، که شبیه طرز تفکر گمراهان قوم شعیب است نیز محکوم شمرده می شود، ولی بهر حال این جدائی و تفرقه از قدیم بوده و امروز نیز هست که باید با آن به مبارزه برخاست . تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 221

6 - مالکیت بیقید و شرط سرچشمه فساد است - قوم شعیب نیز گرفتار این اشتباه بودند که هیچکس نمی تواند کمترین محدودیتی برای تصرف در اموال نسبت به مالکین قائل شود حتی از شعیب تعجب می کردند و می گفتند: مثل تو با این عقل و درایت ممکن است جلو آزادی عمل ما را در اموال ما بگیرد این سخن را خواه به عنوان استهزاء خواه به عنوان حقیقت گفته باشند نشان می دهد که آنها محدودیت در تصرفات مالی را دلیل بر عدم عقل و درایت می دانستند! در حالی که اشتباه بزرگ آنها همین بود اگر مردم در تصرف در اموالشان آزاد باشند، سراسر جامعه را فساد و بدبختی فرا خواهد گرفت ، همیشه امور مالی باید تحت ضوابط صحیح و حساب شدهای که پیامبران الهی بر مردم عرضه کرده اند و گرنه جامعه به تباهی خواهد کشید.
7 - هدف پیامبران تنها اصلاح بود - شعار ان ارید الا الاصلاح ما استطعت ، تنها شعار شعیب نبوده ، بلکه از شعارهای همه انبیاء و تمام رهبران راستین بوده است گفتار و کردار آنها نیز شاهدی بر این هدف محسوب می شود، آنها نه برای سر گرمی مردم آمده بودند و نه بخشش گناهان ، و نه فروختن بهشت به آنان ، و نه برای حمایت از زورمندان و تخدیر توده ها بلکه هدفشان ، اصلاح به معنی مطلق و به معنی وسیع کلمه بود، اصلاح در تفکر و اندیشه ، اصلاح در اخلاق ، اصلاح در نظامات فرهنگی و اقتصادی و سیاسی جامعه ، اصلاح در همه ابعاد اجتماع .
و در تحقق این هدف تکیه گاهشان تنها خدا بود، و از هیچ توطئه و تهدیدی هراس نداشتند چنانکه شعیب گفت و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب . هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 222
آیه 96 - 99
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ أَرْسلْنَا مُوسی بِئَایَتِنَا وَ سلْطنٍ مُّبِینٍ(96)
إِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلایهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِیدٍ(97)
یَقْدُمُ قَوْمَهُ یَوْمَ الْقِیَمَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَ بِئْس الْوِرْدُ الْمَوْرُودُ(98)
وَ أُتْبِعُوا فی هَذِهِ لَعْنَةً وَ یَوْمَ الْقِیَمَةِ بِئْس الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ(99)
ترجمه : 96 - ما موسی را با آیات خود و دلیل آشکار فرستادیم .
97 - به سوی فرعون و اطرافیانش ، اما آنها از فرمان فرعون پیروی کردند در حالی که فرمان فرعون مایه رشد و نجات نبود.
98 - او در پیشاپیش قومش روز قیامت خواهد بود و آنها را (بجای چشمه های زلال بهشت) وارد آتش می کند و چه بد است که آتش آبگاه انسان باشد.
99 - آنها در این جهان و روز قیامت از رحمت خدا دور خواهند بود و چه بد

عطائی به آنها داده میشود.
تفسیر :قهرمان مبارزه با فرعون .
بعد از پایان داستان شعیب و اصحاب مدین اشاره به گوشه ای از سرگذشت موسی بن عمران و مبارزاتش با فرعون می کند و این هفتمین داستان پیامبران در این سوره است . سرگذشت موسی (علیه السلام) از تمام پیامبران در قرآن بیشتر آمده است ، زیرا در بیش از سی سوره بیش از صد بار به ماجرای موسی و فرعون و بنی اسرائیل تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 223
اشاره شده است .
ویژگی سرگذشت موسی نسبت به پیامبرانی همچون شعیب و صالح و هود و لوط که در گذشته خواندیم ، این است که آنها بر ضد اقوام گمراه ، قیام کردند، ولی موسی علاوه بر این در برابر حکومت خودکامهای همچون دستگاه جبار فرعون قیام نمود.
اصولا همیشه آب را باید از سرچشمه صاف کرد، و تا حکومتهای فاسد بر سر کارند هیچ جامعه ای روی سعادت نخواهد دید، و رهبران الهی در این گونه اجتماعات قبل از همه باید این کانونهای فساد را درهم بکوبند.
ولی باید توجه داشت که در این قسمت از سرگذشت موسی ، تنها یک گوشه را می خوانیم گوشه ای که در عین کوچکی ، پیام بزرگی برای همه انسانها دارد.
نخستین آیه می گوید: ما موسی را با معجزاتی که در اختیار او قرار دادیم و منطقی قوی و نیرومند فرستادیم (و لقد ارسلنا موسی بایاتنا و سلطان مبین).
سلطان که به معنی تسلط است گاهی در سلطه ظاهری و زمانی در سلطه منطقی به کار می رود سلطه ای که مخالف را در بن بست قرار دهد به گونه ای که هیچ راهی برای فرار نیابد!
در آیه فوق به نظر می رسد که سلطان در همان معنی دوم به کار رفته و آیات اشاره به معجزات روشن موسی است (مفسران احتمالات دیگری نیز درباره این دو کلمه داده اند).
به هر حال موسی را با آن معجزات کوبنده و آن منطق نیرومند به سوی فرعون و ملاء او فرستادیم (الی فرعون و ملائه).
همانگونه که بارها گفته ایم ملا به کسانی گفته می شود که ظاهر آنها چشمها را پر می کند هر چند توخالی هستند، و در منطق قرآن بیشتر به اعیان تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 224
و اشراف و شخصیتهای قلابی که اطراف قدرتهای ستمگر را می گیرند، اطلاق شده .
اما اطرافیان فرعون که با قیام موسی ، منافع نامشروع خود را در خطر

می دیدند، حاضر نشدند در برابر او و معجزات و منطقش تسلیم گردند لذا از فرمان فرعون پیروی کردند (فاتبعوا امر فرعون).
اما فرمان فرعون هرگز ضامن سعادت آنها و مایه رشد و نجات نبود (و ما امر فرعون برشید).
البته این موفقیت برای فرعون به سادگی بدست نیامد، او از هر گونه نیرنگ و توطئه و نیروئی برای پیشرفت اهداف خود و شوراندن مردم بر ضد موسی (علیه السلام) استفاده می کرد و در این راه حتی هیچ نکته روانی را از نظر دور نمی داشت .
گاهی می گفت : موسی می خواهد سرزمینهای شما را بگیرد و شما را که صاحبان اصلی آنها هستید بیرون کند، یرید ان یخرجکم من ارضکم (سوره اعراف آیه 110).
گاهی احساس مذهبی قوم خود را تحریک می کرد و می گفت : من از این مرد می ترسم که آئین شما را دگرگون سازد انی اخاف ان یبدل دینکم (سوره غافر آیه 26).
من از این می ترسم او سرزمین شما را به فساد بکشد او ان یظهر فی الارض الفساد (سوره غافر آیه 26).
و گاهی به موسی تهمت می زد، و زمانی تهدید می کرد و بار دیگر قدرت و شوکت خود را به رخ مردم مصر می کشید و زمانی ادعای رهبری داهیانه ای که ضامن خیر و صلاحشان است داشت .
از آنجا که روز رستاخیز هر قوم و ملت و گروهی با رهبر خویش ، وارد محشر می شوند و پیشوایان این جهان ، پیشوایان آن جهانند، فرعون نیز که رهبر گمراهان عصر خود بود، در پیشاپیش قومش وارد این صحنه می شود تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 225
(یقدم قومه یوم القیامة).
اما به جای اینکه این پیشوا پیروان خود را در آن گرمای سوزان به سوی چشمه گوارائی از آب زلال ببرد آنها را به آتش دوزخ وارد می سازد (فاوردهم النار).
و چقدر زشت و ناپسند است که آتش آبشخور گاه انسان باشد که بر آن وارد گردد (و بئس الورد المورود).
همان چیزی که به جای تسکین عطش تمام وجود انسانرا می سوزاند و در عوض سیراب کردن بر تشنگیش می افزاید.
باید توجه داشت که ورود در اصل به معنی حرکت به طرف آب ، و نزدیک شدن به آن است ولی بعدا به هر نوع داخل شدن بر چیزی کلمه ورود اطلاق شده است .
ورد (بر وزن ذکر) به معنی آبی است که انسان بر آن وارد می شود، و به معنی ورود بر آب نیز آمده است .

و مورود به معنی آبی است که بر آن وارد می شوند (اسم مفعول است).
بنابراین معنی جمله بئس الورد المورود چنین می شود آتش بد آبشخور گاهی است که بر آن وارد می شوند.
ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که جهان پس از مرگ همانگونه که قبلا هم اشاره کرده ایم عالمی است که اعمال و افعال ما در این دنیا در

وسیعی در آنجا مجسم می شود، خوشبختیها و بدبختیهای آن جهان پرتوی است از کارهای ما در این جهان ، آنها که در اینجا رهبران بهشتیان بودند در آنجا نیز گروهها را به سوی بهشت و سعادت می برند و، آنها که رهبر ستمگران و گمراهان و دوزخیان بودند، در آنجا نیز پیروان خود را به سوی جهنم می برند و خود جلودار آنها هستند!.
سپس می گوید: آنها در این جهان به لعنت خدا ملحق گشتند و به مجازات و کیفرهای سخت او گرفتار شدند و در میان امواج خروشان غرق گردیدند و در روز رستاخیز نیز از رحمت خدا دور خواهند بود (و اتبعوا فی هذه لعنة و یوم القیامة).
نام ننگین آنها همیشه در صفحات تاریخ به عنوان یک قوم گمراه و جبار ثبت می گردد، بنابراین هم در این دنیا خسارت کردند و هم در جهان دیگر.
و آتش دوزخ چه بد عطائی است که به آنها داده شده است (بئس الرفد المرفود).
رفد در اصل به معنی کمک کردن به انجام کاری است ، حتی اگر چیزی را تکیه به چیز دیگری بدهند، از آن تعبیر به رفد می کنند ولی کم کم این کلمه بر عطا و بخشش اطلاق شده ، چرا که کمکی است از ناحیه عطا کننده به شخص عطا شونده . هود

آیه 100 - 104
آیه و ترجمه
ذَلِک مِنْ أَنبَاءِ الْقُرَی نَقُصهُ عَلَیْک مِنهَا قَائِمٌ وَ حَصِیدٌ(100)
وَ مَا ظَلَمْنَهُمْ وَ لَکِن ظلَمُوا أَنفُسهُمْ فَمَا أَغْنَت عَنهُمْ ءَالِهَتهُمُ الَّتی یَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مِن شىْءٍ لَّمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّک وَ مَا زَادُوهُمْ غَیرَ تَتْبِیبٍ(101)
وَ کَذَلِک أَخْذُ رَبِّک إِذَا أَخَذَ الْقُرَی وَ هِىَ ظلِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِیمٌ شدِیدٌ(102)
إِنَّ فی ذَلِک لاَیَةً لِّمَنْ خَاف عَذَاب الاَخِرَةِ ذَلِک یَوْمٌ مجْمُوعٌ لَّهُ النَّاس وَ ذَلِک یَوْمٌ مَّشهُودٌ(103)
وَ مَا نُؤَخِّرُهُ إِلا لاَجَلٍ مَّعْدُودٍ(104)
ترجمه : 100 - این از خبرهای شهرها و آبادیهاست که ما برای تو باز گو می کنیم ، که بعضی (هنوز) بر پا هستند و بعضی درو شده اند (و از میان رفته اند).

101 - ما به آنها ستم نکردیم بلکه آنها خودشان بر خویشتن ستم روا داشتند و هنگامی که فرمان مجازات الهی فرا رسید خدایانی را که غیر از الله می خواندند آنها را یاری نکردند و جز هلاکت بر آنها نیفزودند.
102 - و اینچنین است مجازات پروردگار تو هنگامی که شهرها و آبادیهای ظالم را مجازات می کند، (آری) مجازات او دردناک و شدید است !.
103 - در این نشانه ای است برای کسی که از عذاب آخرت می ترسد، همان روزی است که مردم در آن جمع می شوند، و روزی که همه آنرا مشاهده می کنند.
104 - و ما آنرا جز تا زمان محدودی تاخیر نمی اندازیم . تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 228
تفسیر :در آیات این سوره سرگذشت هفت قوم از اقوام پیشین و گوشه ای از تاریخ پیامبرانشان بیان شد که هر کدام قسمت قابل توجهی از زوایای زندگی پرماجرای انسان را روشن می ساخت ، و هر یک درسهای عبرت فراوانی در برداشت .
در اینجا به تمام آن داستانها اشاره کرده ، به صورت یک جمع بندی می فرماید: این ماجراها گوشه ای از اخبار شهرهای و آبادیها است که ما داستانش را برای تو بازگو می کنیم (ذلک من انباء القری نقصه علیک).
همان شهرها و آبادیهائی که قسمتی از آن هنوز بر پاست ، و قسمتی همچون کشتزار درو شده به کلی ویران گشته است (منها قائم و حصید).
قائم اشاره به شهرها و آبادیهائی است که از اقوام پیشین بر پا مانده اند، مانند سرزمین مصر که جایگاه فرعونیان بود، و پس از غرق این گروه ظالم و ستمگر همچنان بر جای ماند، باغهایش و کشتزارهایش و بسیاری از عمارتهای خیره کننده اش .
حصید به معنی درو شده ، اشاره به سرزمینهائی همچون سرزمین قوم نوح و لوط که یکی در زیر آب غرق شد و دیگری زیر و رو و سنگباران گردید.
اما گمان مبر که ما به آنها ستم کردیم ، آنها خودشان به خویشتن ظلم کردند (و ما ظلمنا هم و لکن ظلموا انفسهم).
آنها به بتها و خدایان دروغینشان پناه بردند، اما خدایانشان را که به جای الله می خواندند، هیچ مشکلی را در برابر فرمان پروردگار از آنها نگشودند (فما اغنت عنهم آلهتهم التی یدعون من دون الله من شی ء لما جاء امر ربک).
آری این خدایان قلابی جز ضرر و زیان و هلاکت و بدبختی ، بر آنها تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 229
نیفزودند (و ما زاد و هم غیر تتبیب).
آری این چنین بود مجازات پروردگار تو نسبت به شهرها و آبادیهائی که ستم می کردند هنگامی که آنها را تسلیم هلاکت کرد (و کذلک اخذ ربک اذ

اخذ القری و هی ظالمة).
مسلما مجازات پروردگار دردناک و شدید است (ان اخذه الیم شدید).
این یک قانون عمومی الهی است ، یک نسبت و برنامه همیشگی است که هر قوم و ملتی دست به ظلم و ستم بیالایند و پا را از مرز فرمانهای الهی فراتر نهند و به رهبری و راهنمائی و اندرزهای پیامبران خدا اعتنا ننمایند خداوند آنها را سرانجام سخت می گیرد و در پنجه عذاب می فشارد.
این واقعیت که برنامه فوق یک برنامه عمومی و یک سنت همیشگی است از سایر آیات قرآن نیز به خوبی استفاده می شود و در واقع هشداری است به تمام مردم جهان که گمان مبرید شما از این قانون مستثنی هستید یا این حکم مخصوص اقوام پیشین بوده است .
البته ظلم به معنی وسیع کلمه شامل همه گناهان می شود و توصیف قریه و شهر و آبادی به ظالم بودن (هی ظالمة) با اینکه این صفت مربوط به ساکنان شهر و آبادی است گویا اشاره به این نکته لطیف است که آنها آنقدر در ظلم و بیدادگری فرو رفتند که گوئی شهر و آبادی یک پارچه ظلم و ستم شده بود. و این تعبیر نزدیک به تعبیری است که در فارسی داریم که می گوئیم ظلم و فساد از در و دیوار فلان شهر می بارد. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 230
و از آنجا که این یک قانون کلی و عمومی است بلا فاصله می فرماید: در این سرگذشتهای عبرت انگیز و حوادث و شوم و دردناکی که بر گذشتگان گذشت علامت و نشانه ای است برای یافتن راه حق ، برای کسانی که از عذاب آخرت می ترسند (ان فی ذلک لایة لمن خاف عذاب الاخرة).
چرا که دنیا در برابر سرای دیگر همه چیزش کوچک و ناچیز است حتی مجازاتها و عذابهایش و جهان دیگر از هر نظر وسیعتر می باشد، و آنها که ایمان به رستاخیز دارند با دیدن هر یک از این نمونه ها در دنیا تکان می خورند و عبرت می گیرند و راه خود را باز می یابند.
در پایان آیه اشاره به دو وصف از اوصاف روز قیامت کرده ، می گوید: آن روزی است که همه مردم برای آن جمع می شوند (ذلک یوم مجموع له الناس).
و آن روزی است که مشهود همگان است (و ذلک یوم مشهود).
اشاره به اینکه همانگونه که قوانین و سنن الهی در این جهان عمومی است اجتماع مردم در آن دادگاه نیز عمومی و حتی در یک زمان خواهد بود، روزی است آشکار برای همه آنچنان که تمام انسانها در آن حاضر می شوند و آن را می بینند.
جالب اینکه می فرماید: یوم مجموع له الناس و نمی گوید فیه الناس این تعبیر اشاره به آن است که رستاخیز تنها ظرف اجتماع مردم نیست ، بلکه یک هدف است و یک مقصد که انسانها در مسیر تکاملی خود به سوی آن

پیش می روند.
در سوره تغابن آیه 9 نیز می خوانیم : یوم یجمعکم لیوم الجمع ذلک یوم التغابن : در آن روز که روز جمع و اجتماع است همه شما را گرد آوری می کند و آن روزی است که همه احساس غبن می کنند!. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 231
و از آنجا که ممکن است بعضی بگویند سخن از آن روز نسیه است و معلوم نیست کی فرا می رسد، لذا قرآن بلافاصله می گوید: ما آن روز را فقط تا زمان محدودی تاخیر می اندازیم (و ما نؤ خره الا لاجل معدود).
آنهم برای مصلحتی که روشن است تا مردم جهان میدانهای آزمایش و پرورش را ببینند، و آخرین برنامه انبیاء پیاده شود، و آخرین حلقه سلسله تکامل که این جهان استعداد آن را دارد ظاهر گردد و بعد پایان اعلام شود.
تعبیر به معدود (شمرده شده) اشاره به نزدیکی رستاخیز است زیرا هر چیزی که قابل شمارش باشد و تحت عدد واقع شود محدود و نزدیک است .
خلاصه تاخیر آن روز هرگز نباید ظالمان را مغرور کند. چرا که قیامت گر چه دیر آید بیاید و حتی تعبیر به دیر آمدن هم درباره آن صحیح نیست !.
هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 232
آیه 105 - 108
آیه وترجمه
يَوْمَ يَأْتِ لا تَكلَّمُ نَفْسٌ إِلا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شقِىٌّ وَ سعِيدٌ(105)
فَأَمَّا الَّذِينَ شقُوا فَفِى النَّارِ لهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شهِيقٌ(106)
خَلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السمَوَت وَ الاَرْض إِلا مَا شاءَ رَبُّک إِنَّ رَبَّک فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ(107)
* وَ أَمَّا الَّذِينَ سعِدُوا فَفِى الجَنَّةِ خَلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السمَوت وَ الاَرْض إِلا مَا شاءَ رَبُّک عَطاءً غَيرَ مجْذُوذٍ(108)
ترجمه : 105 - آن روز که (قیامت) فرا رسد هیچکس جز به اجازه او سخن نمی گوید گروهی از آنها شقاوتمندند و گروهی سعادتمند (گروهی بدبختند و گروهی نیکبخت).
106 - اما آنها که شقاوتمند شدند در آتشاند، و برای آنها زفیر و شهیق (ناله های طولانی دم و باز دم) است .
107 - جاودانه در آن خواهند ماند، تا آسمانها و زمین بر پاست ، مگر آنچه پروردگارت بخواهد که پروردگارت هر چه را اراده کند انجام می دهد.
108 - اما آنها که سعادتمند شدند در بهشت جاودانه خواهند بود، ما دام که آسمانها و زمین بر پاست مگر آنچه پروردگارت بخواهد، بخششی است قطع نشدنی !.

تفسیر :سعادت و شقاوت .
در آیات گذشته اشاره ای به مسئله قیامت و اجتماع همه مردم در آن دادگاه بزرگ شده بود.
در آیات مورد بحث گوشه ای از سرنوشت مردم را در آن روز بیان می کند، نخست می گوید: تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 233
هنگامی که آن روز فرا رسد هیچ کس جز به اراده پروردگار سخن نمی گوید (یوم یات لا تکلم نفس الا باذنه).
گاه چنین تصور می شود این آیه که دلیل بر سخن گفتن مردم در آن روز به اجازه پروردگار است ، با آیاتی که مطلقا نفی تکلم می کند منافات دارد، مانند آیه 65 سوره یس : الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون : امروز بر دهان آنها مهر می نهیم و به جای آن دستهایشان سخن می گویند، و پاهایشان گواهی می دهند به کارهائی که انجام داده اند و در آیه 35 سوره مرسلات می خوانیم : هذا یوم لا ینطقون امروز روزی است که آنها سخن نمی گویند.
بهمین دلیل بعضی از مفسران بزرگ معتقدند که اصولا در آن روز سخن گفتن مفهومی ندارد، چرا که سخن گفتن وسیله ای است که ما به آن کشف باطن و درون اشخاص را می کنیم و اگر ما حسی داشتیم که از افکار هر کس می توانستیم به وسیله آن آگاه شویم هیچگاه نیازی به تکلم نبود، بنابراین در قیامت که کشف اسرار می شود و همه چیز به حالت بروز و ظهور در می آید اصولا تکلم معنی ندارد.
به بیانی دیگر: سرای آخرت سرای پاداش است ، نه دار عمل ، و بهمین دلیل در آنجا خبری از اختیار انسانی و سخن گفتن به میل و اراده خویشتن نیست ، بلکه در آنجا تنها انسان است و اعمالش و آنچه به آن مربوط است ، بنابراین اگر سخن هم بگوید همچون سخنان دنیا که از اختیار و اراده ، برای کشف اسرار درون سرچشمه می گیرد نیست ، و هر چه بگوید یک نوع انعکاس و بازتاب از اعمال اوست اعمالی که در آنجا ظاهر و آشکار است .
بنابراین سخن گفتن در آن روز همانند تکلم در دنیا نیست که انسان بتواند به میل خود راست بگوید یا دروغ . تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 234
بهر حال آنروز روز کشف حقائق اشیاء و باز گشت غیب به شهود است و شباهتی با این جهان ندارد.
ولی این برداشت از آیه فوق با ظاهر آیات دیگر قرآن چندان سازگار نیست چرا که قرآن گفتگوهای زیادی از مؤ منان و مجرمان ، پیشوایان و جباران و پیروان آنها، همچنین شیطان و فریبخوردگانش ، و دوزخیان و بهشتیان نقل می کند که نشان دهنده وجود سخنانی همانند سخنان این جهان است .

حتی از بعضی از آیات قرآن استفاده می شود که پاره ای از گناهکاران در برابر بعضی از سئوالات دروغ هم می گویند مثلا در سوره انعام آیه 22 - 24 می خوانیم و یوم نحشرهم جمیعا ثم نقول للذین اشرکوا این شرکاؤ کم الذین کنتم تزعمون - ثم لم تکن فتنتهم الا ان قالوا و الله ربنا ما کنا مشرکین - انظر کیف کذبوا علی انفسهم و ضل عنهم ما کانوا یفترون : - آنروز که همه آنها را محشور می کنیم به مشرکان می گوئیم معبودهائی را که شریک خدا می دانستید کجا هستند؟ پاسخ و عذر آنها جز این نیست که می گویند به خدائی که پروردگار ماست سوگند که ما مشرک نبودیم ، ببین چگونه به خودشان نیز دروغ می گویند و آنچه را به دروغ شریک خدا می پنداشتند از دست می دهند.
بنابراین بهتر آن است که در پاسخ سئوال مربوط به تناقض ظاهری آیات مربوط به تکلم همان جوابی را بگوئیم که بسیاری از مفسران گفته اند و آن اینکه : مردم در آنروز مراحل مختلفی را می پیمایند که هر مرحله ویژگیهائی دارد، در پاره ای از مراحل هیچگونه پرسش و سئوالی از آنها نمی شود و حتی مهر بر دهانشان می نهند، فقط اعضای پیکرشان که آثار اعمال را در خود حفظ کرده اند با زبان بی زبانی سخن می گویند، اما در مراحل دیگر قفل از زبانشان برداشته می شود و به اذن خداوند به سخن می آیند و بگناهان خود اعتراف می کنند و خطاکاران یکدیگر را ملامت می نمایند بلکه سعی دارند گناه خویش را بر گردن دیگری نهند!. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 235
بهر حال در پایان آیه اشاره به تقسیم همه مردم به دو گروه کرده می گوید: گروهی در آنجا شقی و گروهی سعیدند، گروهی خوش بخت و گروه دیگری بدبختند (فمنهم شقی و سعید).
سعید از ماده سعادت به معنی فراهم بودن اسباب نعمت ، و شقی از ماده شقاوت به معنی فراهم بودن اسباب گرفتاری و مجازات و بلاست ، بنابراین سعیدها در آن جهان همان نیکوکارانی هستند که در لابلای انواع نعمتها جای آنهاست و شقاوتمندان همان بدکارانی هستند که در دل دوزخ در انواع مجازاتها گرفتارند.
و بهر حال این شقاوت و آن سعادت چیزی جز نتیجه اعمال و کردار و گفتار و نیات انسان در دنیا نیست : و عجب اینکه بعضی از مفسران این آیه را دستاویزی برای عقیده باطل خود در زمینه جبر قرار داده اند، در حالی که آیه کمترین دلالتی بر این معنا ندارد، بلکه از سعادتمندان و شقاوتمندان رستاخیز سخن می گوید که همگی به خاطر اعمال خود به این مرحله رسیده اند شاید آنها مفهوم این آیه را با پاره ای از احادیث اشتباه کرده اند که درباره سعادت و شقاوت قبل از تولد سخن می گوید که آن داستان جداگانه ای دارد.

سپس حالات شقاوتمندان و سعادتمندان را در عبارات فشرده و گویائی چنین شرح می دهد:
اما آنها که شقاوتمند شدند در آتش دوزخ زفیر و شهیق دارند و ناله و نعره و فریاد سر می دهند (فاما الذین شقوا ففی النار لهم فیها زفیر و شهیق).
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 236
و اضافه می کند: آنها جاودانه در آتش خواهند ماند تا زمانی که آسمانها و زمین بر پاست (خالدین فیها ما دامت السموات و الارض).
مگر آنچه پروردگارت اراده کند (الا ما شاء ربک).
چرا که خداوند هر کاری را اراده کند انجام می دهد (ان ربک فعال لما یرید).
و اما آنها که سعادتمند شدند در بهشت جاودانه خواهند ماند، تا آسمانها و زمین برپاست (و اما الذین سعدوا ففی الجنة خالدین فیها مادامت السموات و الارض).
مگر آنچه پروردگار تو اراده کند (الا ما شاء ربک).
این بخشش و عطیه ای است که هرگز از آنان قطع نمی شود (عطاء غیر مجذوذ).
نکته ها :
در اینجا باید به چند نکته توجه کرد:
1 - همانگونه که گفتیم بعضی خواسته اند از آیات فوق ذاتی بودن سعادت و شقاوت را اثبات کنند در حالیکه نه تنها آیات فوق دلالتی بر این امر ندارد بلکه به وضوح ثابت می کند که سعادت و شقاوت اکتسابی است ، زیرا می گوید: اما الذین شقوا (آنها که شقاوتمند شدند) و یا می گوید: اما الذین سعدوا (اما آنها که سعادتمند شدند) اگر شقاوت و سعادت ذاتی بود می بایست گفته شود اما الاشقیاء و اما السعداء و مانند آن . و از اینجا روشن می شود آنچه در تفسیر فخر رازی آمده که در این آیات خداوند از هم اکنون حکم کرده که گروهی در قیامت سعادتمندند و گروهی شقاوتمند، و کسانی را که خداوند تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 237
محکوم به چنین حکمی کرده و می داند سرانجام در قیامت سعید یا شقی خواهند بود محال است تغییر پیدا کنند، و الا لازم می آیه که خبر دادن خداوند کذب ، و علمش جهل شود و این محال است !!... بکلی بی اساس است .
این همان ایراد معروف علم خدا در مساله جبر و اختیار است که پاسخ آن از قدیم داده شده است و آن اینکه :
اگر ما افکار پیش ساخته خود را نخواهیم بر آیات تحمیل کنیم مفاهیم آن روشن است ، این آیات می گوید: در آن روز گروهی در پرتو اعمالشان سعادتمند و گروهی بخاطر اعمالشان شقاوتمندند و خدا می داند چه

کسانی به اراده خود و به خواست و اختیار خود در طریق سعادت گام می نهند و چه گروهی با اراده خود در مسیر شقاوت گام می نهند بنابراین بعکس آنچه او گفته اگر مردم مجبور به انتخاب این راه باشند علم خدا جهل خواهد شد چرا که همگان با میل و اختیار خود راه خویش را انتخاب می کنند.
شاهد سخن اینکه آیات فوق به دنبال داستانهای اقوام پیشین است که گروه عظیمی از آنها بر اثر ظلم و ستم و انحراف از جاده حق و عدالت ، و آلودگی به مفاسد شدید اخلاقی ، و مبارزه با رهبران الهی گرفتار مجازاتهای دردناکی در این جهان شدند که قرآن برای تربیت و ارشاد ما و نشان دادن راه حق از باطل و جدا ساختن مسیر سعادت از شقاوت این داستانها را بازگو می کند.
اصولا اگر ما - آنچنان که فخر رازی و هم فکرانش می پندارند - محکوم به سعادت و شقاوت ذاتی باشیم ، و بدون اراده به بدیها و نیکیها کشانده شویم تعلیم و تربیت لغو و بیهوده خواهد بود. آمدن پیامبران و نزول کتب آسمانی و نصیحت و اندرز و تشویق و توبیخ و سرزنش و ملامت و مؤ اخذه و سؤ ال و بالاخره کیفر و پاداش همگی بیفایده یا ظالمانه محسوب می گردد.
آنها که مردم را در انجام نیک و بد مجبور می دانند خواه این جبر را، تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 238
جبر الهی ، یا جبر طبیعی ، یا جبر اقتصادی ، و یا جبر محیط بدانند تنها به هنگام سخن گفتن و یا مطالعه در کتابها از این مسلک طرفداری می کنند، ولی در عمل حتی خودشان هرگز چنین عقیده ای ندارند، بهمین دلیل اگر به حقوق آنها تجاوزی شود متجاوز را مستحق توبیخ و ملامت و محاکمه و مجازات می دانند، و هرگز حاضر نیستند به عنوان اینکه او مجبور به انجام این کار است از وی صرفنظر کنند و یا مجازاتش را ظالمانه به پندارند و یا بگویند او نمی توانسته است این عمل را مرتکب نشود چون خدا خواسته یا جبر محیط و طبیعت بوده است ، این خود دلیل دیگری بر فطری بودن اصل اختیار است .
بهر حال هیچ جبری مسلکی را نمی یابیم که در عمل روزانه خود به این عقیده پای بند باشد بلکه بر خوردش با تمام انسانها برخورد با افراد آزاد و مسئول و مختار است .
تمام اقوام دنیا به دلیل تشکیل دادگاهها و دستگاههای قضائی برای کیفر متخلفان عملا آزادی اراده را پذیرفته اند.
تمام مؤ سسات تربیتی جهان نیز بطور ضمنی این اصل را قبول کرده اند که انسان با میل و اراده خود کار می کند و با تعلیم و تربیت می توان او را راهنمائی و ارشاد کرد و از خطاها و اشتباهات و کج اندیشیها بر کنار

ساخت .
2 - جالب اینکه در آیات فوق شقوا به عنوان فعل معلوم و سعدوا به عنوان فعل مجهول آمده است . تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 239
این اختلاف تعبیر شاید اشاره لطیفی به این نکته باشد که انسان راه شقاوت را با پای خود می پیماید، ولی برای پیمودن راه سعادت تا امداد و کمک الهی نباشد و او را در مسیرش یاری ندهد پیروز نخواهد شد و بدون شک این امداد و کمک تنها شامل کسانی می شود که گامهای نخستین را با اراده و اختیار خود برداشته اند و شایستگی چنین امدادی را پیدا کرده اند. (دقت کنید).
3 - مساله خلود در قرآن .
خلود در اصل لغت به معنی بقای طولانی و هم به معنی ابدیت آمده است ، بنابراین کلمه خلود به تنهائی دلیل بر ابدیت نیست ، زیرا هر نوع بقاء طولانی را شامل می شود.
ولی در بسیاری از آیات قرآن با قیودی ذکر شده است که از آن به وضوح مفهوم ابدیت فهمیده می شود، مثلا در آیات 100 توبه 11 طلاق و 9 تغابن در مورد بهشتیان تعبیر به خالدین فیها ابدا می کند، که این تعبیر مفهومش ابدیت بهشت برای این گروهها است ، و در آیات دیگری مانند 169 نساء و 23 جن درباره گروهی از دوزخیان همین تعبیر خالدین فیها ابدا دیده می شود که دلیل بر جاودانگی عذاب آنها است .
تعبیرات دیگری مانند ماکثین فیها ابدا در آیه 3 کهف لا یبغون عنها حولا (کهف - 108) و مانند اینها نشان می دهد که بطور قطع گروهی از بهشتیان و دوزخیان جاودانه در نعمت یا در عذاب خواهند ماند.
بعضی که نتوانسته اند اشکالات خلود و جاودانگی مجازات را به نظر خود حل کنند ناچار دست به دامن معنی لغوی آن زده و آنرا به معنی مدت طولانی گرفته اند، در حالی که تعبیراتی نظیر آیات فوق تاب چنین تفسیری را ندارد.
برای توضیح بیشتر نظر شما را به بحث زیر معطوف می داریم . تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 240
یک سؤ ال مهم :
در اینجا فورا یک علامت استفهام بزرگ در فکر هر شنونده ای ترسیم می شود که این نا برابری میان گناه و مجازات چگونه در کار خدا ممکن است ؟ چگونه می توان پذیرفت که انسان تمام عمر خود را که حداکثر 80 یا 100 سال بوده کار خوب یا بد کرده است ولی ملیونها ملیون سال و بیشتر - پاداش و کیفر ببیند؟!.
البته این مطلب در مورد پاداش چندان مهم نیست ، زیرا بخشش و پاداش هر چه بیشتر باشد نشانه فضل و کرم پاداش دهنده است ، بنابراین جای

ایراد و خرده گیری نیست .
اما در مورد کار بد و گناه و ظلم و کفر این سؤ ال هست که چگونه عذاب جاودانه در برابر گناه محدود با اصل عدالت خدا سازگار است ؟.
کسی که دوران طغیان و سرکشی و تجاوزش حداکثر از یک صد سال تجاوز نمی کند چرا همیشه باید در آتش و مجازات شکنجه ببیند؟!.
آیا عدالت ایجاب نمی کند که یکنوع تعادل در اینجا برقرار گردد و مثلا 100 سال (به اندازه اعمال خلافش) کیفر ببیند؟!.
پاسخ های غیر قانع کننده
پیچیدگی پاسخ این اشکال سبب شده که بعضی به فکر توجیه آیات خلود بیفتند و آنها را طوری تفسیر کنند که مجازات جاودان که به عقیده آنها بر خلاف اصل عدالت است از آن استفاده نشود.
1 - بعضی می گویند: منظور از خلود معنی کنائی یا مجازی آن است یعنی یک مدت نسبتا طولانی ، همانطور که به افرادی که تا آخر عمر باید در زندان بمانند می گویند آنها محکوم به زندان ابد هستند، با اینکه مسلما ابدیتی در هیچ زندانی وجود ندارد و با پایان عمر زندانی پایان می یابد، حتی تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 241
در زبان عربی نیز یخلد فی السجن که از ماده خلود است در این گونه موارد به کار می رود.
2 - بعضی دیگر می گویند: اینگونه گردنکشان طاغی و یاغی که گناه سراسر وجود آنها را فرا گرفته است وجودشان به رنگ کفر و گناه در آمده اگر چه همیشه در دوزخ خواهند بود، ولی دوزخ همیشه به یک حال باقی نمی ماند، روزی فرا می رسد که آتش آن ، مانند هر آتش دیگر، بالاخره خاموش می گردد! و آرامش خاصی دوزخیان را فرا می گیرد!.
3 - بعضی دیگر احتمال داده اند که با گذشت زمان و پس از کشیدن مجازاتهای فراوان ، سرانجام یکنوع سازش با محیط در دوزخیان به وجود می آید و آنها به رنگ محیط خود در می آیند یعنی کم کم به آن خو می گیرند و عادت می کنند! و در این حال هیچگونه احساس ناراحتی و عذاب ندارند!.
البته همان گونه که گفتیم همه این توجیهات به خاطر عجز و ناتوانی در برابر حل مشکل خلود و جاودانی بودن عذاب است وگرنه ظهور آیات خلود در جاودانی بودن عذاب یک دسته خاص قابل انکار نیست .
حل نهائی ایراد.
برای حل این مشکل باید به بحثهای سابق باز گردیم و اشتباهی را که در مقایسه مجازاتهای رستاخیز با مجازاتهای دیگر روی می دهد اصلاح کنیم ، تا معلوم شود که مساله خلود هرگز با اصل عدالت پروردگار مخالف نیست .

برای توضیح این بحث باید به سه اصل توجه کرد:
1 - مجازات ابدی و جاویدان ، همانطور که قبلا هم اشاره شد، منحصر به کسانی است که تمام روزنه های نجات را به روی خود بسته اند و عالما عامدا غرق در فساد و تباهی و کفر و نفاق گشته اند، سایه شوم گناه تمام قلب و جان آنها را پوشانیده ، و در حقیقت به رنگ گناه و کفر در آمده اند همانگونه که در سوره تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 242
بقره می خوانیم : بلی من کسب سیئة و احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون : آری کسی که مرتکب گناهی گردد و آثار آن تمام وجود او را احاطه کند چنان کسی اهل دوزخ است و جاودانه در آن خواهد ماند (بقره آیه 81).
2 - این اشتباه است که بعضی خیال می کنند که مدت و زمان کیفر باید به اندازه مدت و زمان گناه باشد، زیرا رابطه میان گناه و کیفر رابطه زمانی نیست بلکه رابطه کیفی است یعنی مقدار زمان مجازات تناسب با کیفیت گناه دارد نه مقدار زمان آن مثلا کسی ممکن است در یک لحظه دست به قتل نفس بزند و طبق پاره ای از قوانین محکوم به زندان ابد گردد، در اینجا می بینیم زمان گناه تنها یک لحظه بوده در حالی که مجازات آن گاهی 80 سال زندان خواهد بود.
بنابراین آنچه مطرح است کیفیت است نه کمیت گناه از نظر زمان .
3 - گفتیم مجازاتها و کیفرهای رستاخیز بیشتر جنبه اثر طبیعی عمل و خاصیت گناه دارد و به عبارت روشنتر: رنجها و دردها و ناراحتیهائی که گناهکاران در جهان دیگر می کشند اثر و نتیجه اعمال خود آنها است که دامانشان را فرا می گیرد در قرآن می خوانیم فالیوم لا تظلم نفس شیئا و لا تجزون الا ما کنتم تعملون : امروز (روز رستاخیز) به هیچکس ستم نمی شود و جز اعمال خود شما جزائی برای شما نیست ! (سوره یس آیه 54).
و بدا لهم سیئات ما عملوا و حاق بهم ما کانوا به یستهزئون : اعمال بد آنها در برابر آنان آشکار می گردد و آنچه را به باد مسخره می گرفتند بر آنها وارد می گردد (سوره جاثیه آیه 33) فلا یجزی الذین عملوا السیئات الا ما کانوا یعملون : به آنها که کار بد انجام دادند جزائی جز اعمال آنها داده نمی شود (سوره قصص آیه 84). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 243
اکنون که این مقدمات سه گانه روشن شد حل نهائی از دسترس ما چندان دور نیست و برای رسیدن به آن کافی است که به چند سؤ ال زیر جواب دهید:
فرض کنید کسی بر اثر مصرف کردن پی در پی مشروبات الکلی در مدت یکهفته گرفتار زخم معده شدید شود. چندان که مجبور باشد تا آخر عمر با این درد بسازد و رنج برد، آیا این برابری میان عمل بد و نتیجه آن بر خلاف عدالت است ؟ حال اگر عمر این انسان به جای 80 سال یکهزار سال و یا

یک ملیون سال باشد و باید بخاطر یک هفته هوسرانی یک ملیون سال رنج ببرد آیا این بر خلاف اصل عدالت است در حالی که قبلا وجود این خطر در میگساری به او اعلام شده ، و عاقبت آن نیز برای او توضیح داده شده است .
و نیز فرض کنید کسی دستورات و مقررات رانندگی را که به کار بستن آنها مسلما به نفع عموم و موجب کاهش تصادف و ناراحتیهای ناشی از آن است ، به دست فراموشی بسپارد و به اخطارهای مکرر دوستان عاقل گوش فرا نداد و حادثه در یک لحظه کوتاه - و همه حوادث در یک لحظه رخ می دهد - به سراغ او بیاید و چشم یا دست و پای خود را در حادثه از دست بدهد، و به دنبال آن ناچار شود سالیان دراز رنج نابینائی و بیدست و پائی را تحمل کند آیا این پدیده ، هیچگونه منافاتی با اصل عدالت پروردگار دارد؟!.
در اینجا مثال دیگری داریم - و مثالها حقایق عقلی را به ذهن نزدیک کرده و برای گرفتن نتیجه نهائی و استدلالی آماده می کنند - فرض کنید چند گرم بذر خار مغیلان را بر سر راه خود می پاشیم و پس از چند ماه یا چند سال خود را با یک صحرای وسیع خار روبرو می بینیم که دائما مزاحم ماست و ما را آزار می دهد... و یا اینکه چند گرم بذر گل - آگاهانه - می پاشیم و چیزی نمی گذرد که خود را با صحرائی از زیباترین و معطرترین گلها روبرو می بینیم که همواره مشام جان ما را معطر و دیده و دل ما را نوازش می دهد. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 244
آیا این امور که همه از آثار اعمال است هیچگونه منافاتی با اصل عدالت دارد، در حالی که مساوات و برابری در میان کمیت این عمل و نتیجه آن موجود نیست ؟.
از مجموع آنچه گفته شد چنین نتیجه می گیریم :
هنگامی که پاداش و کیفر، نتیجه و اثر خود عمل آدمی باشد مسئله مساوات و برابری از نظر کمیت و کیفیت مطرح نخواهد بود ای بسا عمل بظاهر کوچکی که اثرش یک عمر محرومیت و شکنجه و ناراحتی است و ای بسا کار ظاهرا کوچکی که سرچشمه خیرات و برکات برای یک عمر خواهد بود (اشتباه نشود منظور ما کوچک از نظر مقدار زمان است و الا کارها و گناهانی که باعث خلود در عذاب می گردد حتما کوچک از نظر کیفیت و اهمیت نخواهد بود) بنابراین هنگامی که گناه و کفر و طغیان و سرکشی سراسر وجود انسانی را احاطه کرد و تمام بال و پرهای روح و جان او در آتش بیدادگری و نفاق سوخت چه جای تعجب که در سرای دیگر برای همیشه از نعمت پرواز در آسمان بهشت محروم گردد و همواره گرفتار درد و رنج این محرومیت بزرگ باشد.
آیا به او اعلام نکردند، و او را از این خطر بزرگ آگاه نساختند؟!.

آری ... پیامبران الهی از یک سو، و فرمان خرد از سوی دیگر، به او آگاهی لازم را دادند. آیا بدون توجه و اختیار دست به چنان کاری زد و چنان سرنوشتی پیدا کرد؟ نه ، از روی علم و عمد و اختیار بود.
آیا جز خودش و نتیجه مستقیم اعمالش این سرنوشت را برای او فراهم ساخت ؟ نه ، هر چه بود از آثار کار خود او بود.
بنابراین نه جای شکایتی باقی است و نه ایراد و اشکال به کسی ، و نه منافاتی با قانون عدالت پروردگار دارد. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 245
4 - خلود در آیات مورد بحث .
آیا خلود در آیات مورد بحث به معنی جاودانگی است و یا همان مفهوم مدت طولانی را که مفهوم لغوی آن است می رساند.
بعضی از مفسران از نظر اینکه خلود در اینجا مقید به ما دامت السماوات و الارض شده (مادام که آسمانها و زمین بر پا است) خواسته اند چنین نتیجه بگیرند که خلود در این مورد خاص به معنی جاودانگی نیست ، زیرا آسمانها و زمینها، ابدیت ندارند و طبق صریح قرآن زمانی فرا می رسد که آسمانها در هم پیچیده می شود و این زمین ویران می گردد و تبدیل به زمین دیگری می گردد.
ولی با توجه به اینکه اینگونه تعبیرات در ادبیات عرب معمولا کنایه از ابدیت و جاودانگی است ، آیات مورد بحث نیز خلود را به معنی جاودانگی بیان می کند.
مثلا عرب می گوید: این وضع بر قرار خواهد بود ما لاح کوکب (ما دام که ستاره ای می درخشد) یا ما لاح الجدیدان (ما دام که شب و روز وجود دارد) یا ما اضاء فجر (ما دام که صبح می درخشد) یا ما اختلف اللیل و النهار (ما دام که شب و روز پی در پی فرا می رسد) و مانند اینها که همه کنایه از جاودانگی است .
در کلام امام امیر مؤ منان علی در نهج البلاغه می خوانیم :
هنگامی که بعضی از خرده گیران ناآگاه به امام ایراد کردند که چرا در تقسیم بیت المال رعایت مساوات می کند و بعضی را برای تحکیم پایه های حکومت به دیگران ترجیح نمی دهد، امام ناراحت شد و فرمود: أ تامرونی ان اطلب النصر بالجور فیمن ولیت علیه و الله لا اطور به ما سمر سمیر و ما ام نجم فی السماء نجما: آیا به من می گوئید برای پیروزی دست به ستم نسبت به کسانی تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 246
که تحت حکومت منند بزنم بخدا نزدیک این کار نمی روم ما دام که مردم شبها به بحث می نشینند و ما دام که ستارگان آسمان یکی پشت سر دیگری طلوع و غروب دارد.
در اشعار دعبل خزاعی در قصیده معروفی که در حضور امام علی بن موسی الرضا (علیهم السلام) خواند این شعر آمده است .

سابکیهم ما ذر فی الافق شارق و نادی مناد الخیر فی الصلوات
من بر شهیدان خاندان پیامبر گریه می کنم تا آن زمان که خورشید بر افق مشرق نور می پاشد و تا آن زمان که بانگ اذان برای دعوت به نماز بر منارهها سر می دهد.
البته این مخصوص به ادبیات عرب نیست ، در زبانهای دیگر نیز کم و بیش وجود دارد و به هر حال دلالت آیه بر ابدیت نباید جای گفتگو باشد.
و به این ترتیب نیازی به گفتار کسانی که می گویند آسمان و زمین در اینجا آسمان و زمین قیامت است ، که جاودانی می باشد نخواهد بود.
5 - استثناء در آیه چه مفهومی دارد؟.
جمله استثنائیه الا ماشاء ربک (مگر آنچه پروردگارت بخواهد) که در آیات فوق هم در مورد اهل بهشت آمده و هم اهل دوزخ ، برای مفسران میدان وسیعی جهت بحث شده است ، و مفسر بزرگ طبرسی در تفسیر این استثناء ده وجه از مفسران نقل کرده است که به عقیده ما بسیاری از آنها سست و با آیات قبل یا بعد به هیچوجه سازگار نیست ، و لذا از بیان آنها چشم می پوشیم و تنها آنچه را که صحیحتر بنظر ما می رسد در اینجا می آوریم و آن دو تفسیر است : تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 247
1 - هدف از بیان این استثناء این است که تصور نشود خلود و مجازات افراد بی ایمان و پاداش مؤ منان راستین چنان است که بدون خواست و مشیت الهی باشد و قدرت و توانائی و اراده او را محدود کند و صورت جبر و الزام به خود بگیرد، بلکه در عین جاودانی بودن این دو، قدرت و اراده او بر همه چیز حاکم است هر چند به مقتضای حکمتش پاداش و عذاب را بر این دو گروه جاودانه می دارد.
شاهد این سخن آنکه در جمله دوم درباره سعادتمندان بعد از ذکر این استثناء می فرماید: عطاء غیر مجذوذ: این عطا و پاداشی است که هرگز از آنها قطع نمی شود. و این نشان می دهد که جمله استثنائیه فقط برای بیان قدرت بوده است .
2 - از آنجا که این آیات از دو گروه شقی و سعید بحث می کند و شقاوتمندان همگی الزاما افراد بی ایمانی که مستحق خلود باشند نیستند، بلکه ممکن است در میان آنها گروهی از مؤ منان خطاکار وجود داشته باشند بنابراین استثناء مربوط به این گروه است .
ولی این سؤ ال پیش می آید که این استثناء در جمله دوم چه مفهومی خواهد داشت ؟ (در مورد سعادتمندان).
در پاسخ گفته شده است که آن نیز در مورد مؤ منان خطاکار است که مدتی باید در آغاز به دوزخ بروند و پاک شوند سپس به صف بهشتیان بپیوندند، در حقیقت استثناء در جمله اول نسبت به آخر کار است و در جمله دوم نسبت به آغاز کار. (دقت کنید).

این احتمال نیز در پاسخ سؤ ال فوق وجود دارد که استثناء در جمله اول اشاره به مؤ منان خطاکار باشد که بعد از مدتی از دوزخ رهائی می یابند و در جمله دوم تنها اشاره به قدرت و توانائی پروردگار باشد. شاهد این سخن اینکه در جمله اول بعد از استثناء جمله : ان ربک فعال لما یرید که دلیل بر انجام این مشیت تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 248
است ذکر شده و در جمله دوم عطاء غیر مجذوذ که دلیل بر ابدیت است آمده (دقت کنید).
اما اینکه بعضی احتمال داده اند که این پاداش و مجازات مربوط به بهشت و دوزخ برزخی است که مدتش محدود است و پایان می پذیرد احتمال بسیار بعیدی است زیرا آیات قبل صریحا قیامت بحث می کند و پیوند این آیات با آنها ناگسستنی است .
همچنین احتمال اینکه خلود در اینجا مانند بعضی دیگر از آیات قرآن به معنی مدتی طولانی باشد نه ابدیت با جمله عطاء غیر مجذوذ و با خود استثناء که دلیل بر ابدیت جمله های قبل از آن است سازگار نمی باشد.
6 - در آیات فوق در مورد دوزخیان می گوید: آنها در آن زفیر و شهیق دارند.
در معنی این دو کلمه ارباب لغت و مفسران احتمالات متعددی داده اند، بعضی گفته اند. زفیر به معنی فریاد کشیدنی است که با بیرون فرستادن نفس توام باشد، و شهیق ناله توام با فرو بردن نفس است .
بعضی دیگر زفیر را به آغاز صدای الاغ و شهیق را به پایان آن تفسیر کرده اند که شاید با معنی اول زیاد تفاوت نداشته باشد.
و به هر حال این هر دو صدای فریاد و ناله کسانی است که از غم و اندوه ناله سر می دهند، ناله ای که تمام وجود آنها را پر می کند و نشانه نهایت ناراحتی و شدت عذاب است .
باید توجه داشت که زفیر و شهیق هر دو مصدرند و زفیر در اصل به معنی بار سنگین بر دوش گرفتن است و چون چنین کاری سرچشمه آه و ناله می شود به آن زفیر گفته شده ، و شهیق در اصل به معنی طولانی بودن است
همان تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 249
گونه که به کوه بلند جبل شاهق می گویند و سپس به ناله های طولانی اطلاق شده است .
اسباب سعادت و شقاوت .
سعادت که گمشده همه انسانها است و هر کس آن را در چیزی می جوید و در جائی می طلبد به طور خلاصه عبارتست از فراهم بودن اسباب تکامل برای یک فرد یا یک جامعه ، و نقطه مقابل آن شقاوت و بدبختی است که همه از آن متنفرند و آن عبارت از: نامساعد بودن شرائط پیروزی و پیشرفت و تکامل است .

بنابراین هر کس از نظر شرائط روحی ، جسمی ، خانوادگی ، محیط و فرهنگ ، اسباب بیشتری برای رسیدن به هدفهای والا در اختیار داشته باشد به سعادت نزدیکتر یا به تعبیر دیگر سعادتمندتر است .
و هر کس گرفتار کمبودها، نارسائیها، از جهات بالا بوده باشد شقاوتمند و بی بهره از سعادت خواهد بود.
ولی باید توجه داشت که پایه اصلی سعادت و شقاوت ، اراده و خواست خود انسان است او است که می تواند وسائل لازم را برای ساختن خویش و حتی جامعه اش فراهم سازد، و او است که می تواند با عوامل بدبختی و شقاوت به مبارزه برخیزد و یا تسلیم آن شود.
در منطق انبیاء سعادت و شقاوت چیزی نیست که در درون ذات انسان باشد، و حتی نارسائیهای محیط و خانوادگی و وراثت در برابر تصمیم و اراده خود انسان ، قابل تغییر و دگرگونی است ، مگر اینکه ما اصل اراده و آزادی انسان را انکار کنیم و او را محکوم شرائط جبری بدانیم و سعادت و شقاوتش را ذاتی و یا مولود جبری محیط و مانند آن بدانیم که این نظر بطور قطع در مکتب انبیاء و همچنین مکتب عقل محکوم است . تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 250
جالب اینکه در روایاتی که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ائمه اهلبیت (علیهم السلام) نقل شده ، انگشت روی مسائل مختلفی به عنوان اسباب سعادت یا اسباب شقاوت گذارده شده که مطالعه آنها انسان را به طرز تفکر اسلامی در این مساله مهم ، آشنا می سازد و بجای اینکه برای رسیدن به سعادت و فرار از شقاوت به دنبال مسائل خرافی و پندارها و سنتهای غلطی که در بسیاری از اجتماعات وجود دارد، و مسائل بی اساسی را اسباب سعادت و شقاوت می پندارند، به دنبال واقعیات عینی و اسباب حقیقی سعادت خواهد رفت .
به عنوان نمونه به چند حدیث پر معنی زیر توجه فرمائید:
1 - امام صادق از جدش امیر مؤ منان علی (علیه السلام) چنین نقل می کند: حقیقة السعادة ان یختم للرجل عمله بالسعادة و حقیقة الشقاوة ان یختم للمرء عمله بالشقاوة : حقیقت سعادت این است که آخرین مرحله زندگی انسان با عمل سعادتمندانه ای پایان پذیرد و حقیقت شقاوت این است که آخرین مرحله عمر با عمل شقاوتمندانه ای خاتمه یابد.
این روایت با صراحت می گوید مرحله نهائی عمر انسان و اعمال او در این مرحله بیانگر سعادت و شقاوت او است و به این ترتیب سعادت و شقاوت ذاتی را به کلی نفی می کند و انسانرا در گرو اعمالش می گذارد و راه بازگشت را در تمام مراحل تا پایان عمر برای او باز می داند.
2 - در حدیث دیگری از علی (علیه السلام) می خوانیم : السعید من وعظ بغیره و الشقی من انخدع لهواه و غروره : سعادتمند کسی است که از

سرنوشت دیگران پند گیرد و شقاوتمند کسی است که فریب هوای نفس و غرورش را بخورد. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 251
این سخن علی (علیه السلام) نیز تاکید مجددی است بر اختیاری بودن سعادت و شقاوت و بعضی از اسباب مهم این دو را بیان می کند.
3 - پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می فرماید:
اربع من اسباب السعادة و اربع من الشقاوة فا لا ربع التی من السعادة المرئة الصالحة و المسکن الواسع ، و الجار الصالح ، و المرکب البهی ء و الاربع التی من الشقاوة الجار السوء و المرئة السوء و المسکن الضیق و المرکب السوء.
چهار چیز است که از اسباب سعادت و چهار چیز است از اسباب شقاوت است :
اما آن چهار چیز که از اسباب سعادت است : همسر صالح ، خانه وسیع ، همسایه شایسته و مرکب خوب است .
و چهار چیز که از اسباب شقاوت است : همسایه بد و همسر بد و خانه تنگ و مرکب بد است .
با توجه به اینکه این چهار موضوع در زندگی مادی و معنوی هر کس نقش مؤ ثری دارد و از عوامل پیروزی یا شکست می تواند باشد، وسعت مفهوم سعادت و شقاوت در منطق اسلام روشن می شود.
یک همسر خوب انسانرا به انواع نیکیها تشویق می کند، یک خانه وسیع روح و فکر انسان را آرامش می بخشد، و آماده فعالیت بیشتر می نماید، همسایه بد بلا آفرین و همسایه خوب کمک مؤ ثری به آسایش و حتی پیشرفت هدفهای انسان می کند، یک مرکب بدردخور برای رسیدن به کارها و وظائف اجتماعی عامل مؤ ثری است ، در حالی که مرکب قراضه و زوار در رفته یک عامل عقب ماندگی است ، چرا که کمتر می تواند صاحبش را به مقصد برساند.
4 - و نیز از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این حدیث نقل شده است : تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 252
من علامات الشقاء جمود العینین ، و قسوة القلب ، و شدة الحرص فی طلب الرزق ، و الاصرار علی الذنب .
از نشانه های شقاوت آنست که هرگز قطره اشکی از چشم انسان نریزد، و نیز از علامات آن سنگ دلی ، و حرص شدید در تحصیل روزی ، و اصرار بر گناه است .
این امور چهارگانه که در حدیث فوق آمده اموری است اختیاری که از اعمال و اخلاق اکتسابی خود انسان سرچشمه می گیرد و به این ترتیب دور کردن این اسباب شقاوت در اختیار خود انسانها است .
اگر اسبابی را که برای سعادت و شقاوت در احادیث بالا ذکر شده با توجه

بر عینیت همه آنها و نقش مؤ ثرشان در زندگی بشر با اسباب و نشانه های خرافی که حتی در عصر ما، عصر اتم و فضا گروه زیادی به آن پایبندند مقایسه کنیم به این واقعیت می رسیم که تعلیمات اسلام تا چه حد منطقی و حساب شده است .
هنوز بسیارند کسانی که نعل اسب را سبب خوشبختی ، روز سیزده را سبب بدبختی .
پریدن از روی آتش را در بعضی از شبهای سال سبب خوشبختی ، و آواز خواندن مرغ را سبب بدبختی .
پاشیدن آب را پشت سر مسافر سبب خوشبختی و رد شدن زیر نردبان را سبب بدبختی ، و حتی آویزان کردن خرمهره را به خود یا به وسیله نقلیه سبب خوشبختی و عطسه را نشانه بدبختی در انجام کار مورد نظر می دانند و امثال این خرافات که در شرق و غرب در میان اقوام و ملل مختلف فراوان است .
و چه بسیار انسانهائی که بر اثر گرفتار شدن به این خرافات از فعالیت در زندگی باز مانده اند و گرفتار مصیبتهای فراوانی شده اند. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 253
اسلام بر تمام این پندارهای خرافی قلم سرخ کشیده و سعادت و شقاوت انسان را در فعالیتهای مثبت و منفی و نقاط قوت و ضعف اخلاقی و برنامه های عملی و طرز تفکر و عقیده هر کس می داند که نمونه هائی از آن در چهار حدیث فوق بروشنی بیان شده است . هود
آیه 109-112
آیه و ترجمه
فَلا تَک فی مِرْیَةٍ مِّمَّا یَعْبُدُ هَؤُلاءِ مَا یَعْبُدُونَ إِلا کَمَا یَعْبُدُ ءَابَاؤُهُم مِّن قَبْلُ وَ إِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِیبهُمْ غَیرَ مَنقُوص(109)
وَ لَقَدْ ءَاتَیْنَا مُوسی الْکتَب فَاخْتُلِف فِیهِ وَ لَوْ لا کلِمَةٌ سبَقَت مِن رَّبِّک لَقُضیَ بَیْنهُمْ وَ إِنهُمْ لَفِی شک مِّنْهُ مُرِیب(110)
وَ إِنَّکلاً لَّمَّا لَیُوَفِّیَنهُمْ رَبُّک أَعْمَلَهُمْ إِنَّهُ بِمَا یَعْمَلُونَ خَبِیرٌ(111)
فَاستَقِمْ کَمَا أُمِرْت وَ مَن تَاب مَعَک وَ لا تَطغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ(112)
ترجمه : 109 - شک و تردیدی در معبودهائی که آنها می پرستند بخود راه مده ، آنها همان گونه این معبودها را پرستش می کنند که پدرانشان قبلا می پرستیدند، و ما نصیب آنها را بی کم و کاست خواهیم داد.
110 - ما کتاب آسمانی به موسی دادیم سپس در آن اختلاف کردند، و اگر فرمان قبلی خدا (در زمینه آزمایش و اتمام حجت بر آنها) نبود در میان آنها داوری می شد، و آنها (هنوز) در شک اند شکی آمیخته با سوء ظن و بدبینی .
111 - و پروردگار تو اعمال هر یک را بیکم و کاست به آنها خواهد داد، او

به آنچه عمل می کنند آگاه است .
112 - بنابراین همانگونه که فرمان یافته ای استقامت کن همچنین کسانی که با تو به سوی خدا آمده اند و طغیان نکنید که خداوند آنچه را انجام می دهید می بیند تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 254
تفسیر :استقامت کن ، استقامت !.
این آیات در حقیقت به عنوان دلداری و تسلی خاطر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و بیان وظیفه و مسئولیت او نازل شده است و در واقع یکی از نتائج مهمی که از شرح داستانهای اقوام پیشین گرفته می شود همین است که پیامبر و به دنبال او مؤ منان راستین از انبوه دشمنان نهراسند و در شکست قوم بت پرست و ستمگری که با آن روبرو هستند شک و تردیدی به خود راه ندهند و به امدادهای الهی مطمئن باشند.
لذا در نخستین آیه می فرماید: ((شک و تردیدی در مورد چیزی که اینها پرستش می کنند به خود راه مده که اینها هم از همان راهی می روند که گروهی از پیشینیان رفتند و پرستش نمی کنند مگر همانگونه که نیاکانشان از قبل پرستیدند بنابراین سرنوشتی بهتر از آنان نخواهد داشت)) (فلا تک فی مریة مما یعبد هؤ لاء ما یعبدون الا کما یعبد آبائهم من قبل).
و لذا بلا فاصله می گوید: ((ما حتما نصیب و سهم آنها را بدون کم و کاست از مجازات و عذاب خواهیم داد)) و چنانچه به راه حق باز گردند، نصیب آنها از پاداش ما محفوظ است (و انا لموفوهم نصیبهم غیر منقوص).
با اینکه جمله ((موفوهم 9 خود به معنی ادای کامل حق است ، ذکر کلمه غیر منقوص (بی کم و کاست) برای تاءکید بیشتر روی این مساله است .
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 255
در حقیقت این آیه ، این واقعیت را مجسم می کند که آنچه از سرگذشت اقوام پیشین خواندیم ، اسطوره و افسانه نبود، و نیز اختصاصی به گذشتگان نداشت ، سنتی است ابدی و جاودانی و درباره تمام انسانهای دیروز و امروز و فردا.
منتها این مجازاتها در بسیاری از اقوام گذشته به صورت بلاهای هولناک و عظیم صورت گرفت اما در مورد دشمنان پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شکل دیگری پیدا کرد و آن اینکه خدا آنقدر قدرت و نیرو به پیامبرش داد که توانست بوسیله گروه مؤ منان دشمنان لجوج و بی رحم را که به هیچ صراطی مستقیم نبودند درهم بشکند.
باز برای تسلی خاطر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اضافه می کند: ((اگر قوم تو درباره کتاب آسمانیت یعنی قرآن اختلاف و بهانه جوئی می کنند، ناراحت نباش زیرا ما به موسی کتاب آسمانی (تورات) را دادیم و در آن اختلاف کردند، بعضی پذیرفتند و بعضی منکر شدند)) (و لقد آتینا موسی الکتاب فاختلف فیه).

و اگر می بینی در مجازات دشمنان تو تعجیل نمی کنیم ، به خاطر این است که مصالحی از نظر تعلیم و تربیت و هدایت این قوم ، چنین ایجاب می کند و اگر این مصلحت نبود و برنامه ای که پروردگار تو از قبل در این زمینه مقرر فرموده ایجاب تاخیر نمی کرد، در میان آنها داوری لازم می شد و مجازات دامانشان را می گرفت (و لو لا کلمة سبقت من ربک لقضی بینهم).
((هر چند آنها این حقیقت را هنوز باور نکردند و همچنان نسبت به آن در شک و تردیدند شکی آمیخته با سوء ظن و بدبینی)) (و انهم لفی شک منه مریب). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 256
((مریب)) از ماده ((ریب)) به معنی شکی است که آمیخته با بدبینی و سوء ظن و قرائن خلاف باشد و بنابراین مفهوم این کلمه این می شود که بت پرستان نه تنها در مساله حقانیت قرآن ، و یا نزول عذاب بر تبهکاران تردید داشتند، بلکه مدعی بودند که ما قرائن خلافی نیز در دست داریم .
((راغب)) در کتاب مفردات ، ((ریب)) را به شکی معنی می کند که بعدا پرده از روی آن برداشته شود، و به یقین گراید، بنابراین مفهوم آیه چنین می شود که بزودی پرده از روی حقانیت دعوت تو و همچنین مجازات تبهکاران برداشته می شود و حقیقت امر ظاهر می گردد.
برای تاءکید بیشتر اضافه می کند که ((پروردگار تو هر یک از این دو گروه (مؤ منان و کافران) را به پاداش اعمالشان به طور کامل می رساند و اعمال آنها را بی کم و کاست به خودشان تحویل می دهد)) (و ان کلا لما لیوفینهم ربک اعمالهم).
و این کار هیچگونه مشکل و مشقتی برای خداوند ندارد ((زیرا او به همه چیز آگاه است و از هر کاری که انجام می دهند با خبر می باشد)) (انه بما یعملون خبیر).
جالب اینکه می گوید: اعمالشان را به آنها می دهیم و این اشاره دیگری بر مساءله تجسم اعمال است و اینکه پاداش و کیفر در حقیقت اعمال خود انسان است که تغییر شکل می یابد و به او می رسد. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 257
پس از ذکر سر گذشت پیامبران و اقوام پیشین و رمز موفقیت و پیروزی آنها و پس از دلداری و تقویت اراده پیامبر از این طریق در آیه بعد، مهمترین دستور را به پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می دهد و می گوید: ((استقامت کن همانگونه که به تو دستور داده شده است)) (فاستقم).
استقامت در راه تبلیغ و ارشاد کن ، استقامت در طریق مبارزه و پیکار کن ، استقامت در انجام وظائف الهی و پیاده کردن تعلیمات قرآن کن .
ولی این استقامت نه به خاطر خوش آیند این و آن باشد و نه از روی

تظاهر و ریا، و نه برای کسب عنوان قهرمانی ، نه برای بدست آوردن مقام و ثروت و کسب موفقیت و قدرت ، بلکه تنها به خاطر فرمان خدا و آنگونه که به تو دستور داده شده است باید باشد (کما امرت).
اما این دستور تنها مربوط به تو نیست ، هم تو باید استقامت کنی ((و هم تمام کسانی که از شرک به سوی ایمان باز گشته اند و قبول دعوت الله نموده اند.)) (و من تاب معک).
((استقامتی خالی از افراط و تفریط، و زیاده و نقصان ، استقامتی که در آن طغیان وجود نداشته باشد)) (و لا تطغوا).
((چرا که خداوند از اعمال شما آگاه است ، و هیچ حرکت و سکون و سخن و برنامه ای بر او مخفی نمی ماند)) (انه بما تعملون بصیر).
آیهای پر محتوا و طاقت فرسا.
در حدیث معروفی از ابن عباس چنین می خوانیم : ما نزل علی رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آیة کانت اشد علیه و لا اشق من هذه الایة ، و لذلک قال لاصحابه حین قالوا له اسرع الیک الشیب یا رسول الله ! شیبتنی هود و الواقعه . تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 258
((هیچ آیه ای شدید و مشکلتر از این آیه بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل نشد و لذا هنگامی که اصحاب از آنحضرت پرسیدند چرا به این زودی موهای شما سفید شده و آثار پیری نمایان ، گشته ، فرمود مرا سوره هود و واقعه پیر کرد!.
و در روایت دیگری می خوانیم : هنگامی که آیه فوق نازل شد پیامبر فرمود: شمروا، شمروا، فما رئی ضاحکا: ((دامن به کمر بزنید، دامن به کمر بزنید (که وقت کار و تلاش است) و از آن پس پیامبر هرگز خندان دیده نشد))!.
دلیل آن هم روشن است ، زیرا چهار دستور مهم در این آیه وجود دارد که هر کدام بار سنگینی بر دوش انسان می گذارد.
از همه مهمتر، فرمان به استقامت است ، استقامت که از ماده قیام گرفته شده از این نظر که انسان در حال قیام بر کار و تلاش خود تسلط بیشتری دارد، استقامت که به معنی طلب قیام است یعنی در خود آنچنان حالتی ایجاد کن که سستی در تو راه نیابد، چه فرمان سخت و سنگینی ؟.
همیشه بدست آوردن پیروزیها کار نسبتا آسانی است ، اما نگه داشتن آن بسیار مشکل آنهم در جامعه ای آنچنان عقب افتاده و دور از عقل و دانش در برابر مردمی لجوج و سرسخت ، و در میان دشمنانی انبوه و مصمم ، و در طریق ساختن جامعه ای سالم و سر بلند و با ایمان و پیشتاز، استقامت در این راه کار ساده ای نبوده است .
دستور دیگر اینکه این استقامت باید تنها انگیزه الهی داشته باشد و هر گونه وسوسه شیطانی از آن دور بماند، یعنی بدست آوردن بزرگترین

قدرتهای سیاسی و اجتماعی ، آنهم برای خدا!.
سوم مساءله رهبری کسانی است که به راه حق برگشتند و آنها را هم به استقامت واداشتن . تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 259
چهارم مبارزه را در مسیر حق و عدالت ، رهبری نمودن و جلوگیری از هر گونه تجاوز و طغیان ، زیرا بسیار شده است که افرادی در راه رسیدن به هدف نهایت استقامت را به خرج می دهند اما رعایت عدالت برای آنها ممکن نیست و غالبا گرفتار طغیان و تجاوز از حد می شوند.
آری مجموع این جهات دست به دست هم داد و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را آنچنان در زیر بار مسئولیت فرو برد که حتی مجال لبخند زدن را از او گرفت و او را پیر کرد!.
و به هر حال این تنها دستوری برای دیروز نبود بلکه برای امروز و فردا فرداهای دیگر نیز هست .
امروز هم مسئولیت مهم ما مسلمانان و مخصوصا رهبران اسلامی در این چهار جمله خلاصه می شود استقامت - اخلاص - رهبری مؤ منان - و عدم طغیان و تجاوز، و بدون به کار بستن این اصول ، پیروزی بر دشمنانی که از هر سو از داخل و خارج ما را احاطه کرده اند و از تمام وسائل فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و نظامی بر ضد ما بهره گیری می کنند امکان پذیر نمی باشد. هود
آیه 113
آیه و ترجمه
وَ لا تَرْکَنُوا إِلی الَّذِینَ ظلَمُوا فَتَمَسکُمُ النَّارُ وَ مَا لَکم مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِیَاءَ ثُمَّ لا تُنصرُونَ(113)
ترجمه : 113 - و تکیه بر ظالمان نکنید که موجب می شود آتش شما را فرو گیرد و در آن حال جز خدا هیچ ولی و سرپرستی نخواهید داشت و یاری نمی شوید.
تفسیر :تکیه بر ظالمان و ستمگران . این آیه یکی از اساسیترین برنامه های اجتماعی و سیاسی و نظامی و عقیدتی تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 260
را بیان می کند، عموم مسلمانان را مخاطب ساخته و به عنوان یک وظیفه قطعی می گوید: ((به کسانی که ظلم و ستم کرده اند، تکیه نکنید))و اعتماد و اتکای کار شما بر اینها نباشد (و لا ترکنوا الی الذین ظلموا).
((چرا که این امر سبب می شود که عذاب آتش ، دامان شما را بگیرد)) (فتمسکم النار) ((و غیر از خدا هیچ ولی و سرپرست و یاوری نخواهید داشت)) (و ما لکم من دون الله من اولیاء).
و با این حال واضح است که ((هیچکس شما را یاری نخواهد کرد)) (ثم لا تنصرون).

نکته ها :
در اینجا چند نکته مهم است که باید به آن توجه کرد:
1 - مفهوم ((رکون)) - ((رکون)) از ماده ((رکن)) به معنی ستون و دیواره هائی است که ساختمان یا اشیاء دیگر را بر سر پا می دارد، و سپس به معنی اعتماد و تکیه کردن بر چیزی به کار رفته است .
گرچه مفسران معانی بسیاری برای این کلمه در ذیل آیه آورده اند، ولی همه یا غالب آنها به یک مفهوم جامع و کلی باز می گردد، مثلا بعضی آنرا به معنی تمایل و بعضی به معنی ((همکاری)) و بعضی به معنی ((اظهار رضایت)) یا ((دوستی)) و بعضی به معنی ((خیر خواهی و اطاعت)) ذکر کرده اند که همه اینها در مفهوم جامع اتکاء و اعتماد و وابستگی جمع است .
2 - در چه اموری نباید به ظالمان تکیه کرد - بدیهی است که در درجه اول نباید در ظلمها و ستمگریهایشان شرکت جست و از آنها کمک گرفت ، و در درجه بعد اتکاء بر آنها در آنچه مایه ضعف و ناتوانی جامعه اسلامی و از دست دادن استقلال و خود کفائی و تبدیل شدن به یک عضو وابسته و ناتوان می گردد باید تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 261
از میان برود که این گونه رکونها جز شکست و ناکامی و ضعف جوامع اسلامی ، نتیجه ای نخواهد داشت .
و اما اینکه : فی المثل مسلمانان با جوامع غیر مسلمان ، روابط تجاری یا علمی بر اساس حفظ منافع مسلمین و استقلال و ثبات جوامع اسلامی داشته باشند، نه داخل در مفهوم رکون به ظالمین است و نه چیزی است که از نظر اسلام ممنوع بوده باشد و در عصر خود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و اعصار بعد همواره چنین ارتباطاتی وجود داشته است .
3 - فلسفه تحریم رکون به ظالمان .
تکیه بر ظالم ، مفاسد و نابسامانیهای فراوانی می آفریند که بطور اجمال بر هیچکس پوشیده نیست ، ولی هر قدر در این مساله کنجکاوتر شویم به نکات تازه ای دست می یابیم .
- تکیه بر ظالمان باعث تقویت آنهاست و تقویت آنها باعث گسترش دامنه ظلم و فساد و تباهی جامعه ها است ، در دستورات اسلامی می خوانیم که انسان تا مجبور نشود (و حتی در پارهای از اوقات مجبور هم شود) نباید حق خود را از طریق یک قاضی ظالم و ستمگر بگیرد، چرا که مراجعه به چنین قاضی و حکومتی برای احقاق حق مفهومش به رسمیت شناختن ضمنی و تقویت او است ، و ضرر این کار گاهی از زیانی که به خاطر از دست دادن حق می شود بیشتر است .
- تکیه بر ظالمان در فرهنگ فکری جامعه تدریجا اثر می گذارد و زشتی ظلم و گناه را از میان می برد و مردم را به ستم کردن و ستمگر بودن

تشویق می نماید.
- اصولا تکیه و اعتماد بر دیگران که در شکل وابستگی آشکار گردد، نتیجه ای جز بدبختی نخواهد داشت تا چه رسد به اینکه این تکیه گاه ظالم و ستمگر باشد. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 262
- یک جامعه پیشرو و پیشتاز و سربلند و قوی ، جامعه ای است که روی پای خود بایستد همانگونه که قرآن در مثال زیبائی در سوره فتح آیه 29 می فرماید فاستوی علی سوقه : همانند گیاه سرسبزی که روی پای خود ایستاده و برای زنده ماندن و سرفرازی نیاز به وابستگی به چیز دیگر ندارد.
یک جامعه مستقل و آزاد، جامعه ای است که از هر نظر خود کفا باشد و پیوند و ارتباطش باد گران ، پیوندی بر اساس منافع متقابل باشد، نه بر اساس اتکاء یک ضعیف بر قوی ، این وابستگی خواه از نظر فکری و فرهنگی باشد یا نظامی یا اقتصادی و یا سیاسی ، نتیجه ای جز اسارت و استثمار ببار نخواهد آورد، و اگر این وابستگی به ظالمان و ستمگران باشد، نتیجه اش وابستگی به ظلم آنها و شرکت در برنامه های آنها خواهد بود.
البته فرمان آیه فوق مخصوص به روابط جامعه ها نیست بلکه پیوند و رابطه دو فرد را با یکدیگر نیز شامل می شود که حتی یک انسان آزاده و با ایمان هرگز نباید متکی به ظالم و ستمگر بوده باشد که علاوه بر از دست دادن استقلال ، سبب کشیده شدن به دایره ظلم و ستم او و تقویت و گسترش فساد و بیدادگری خواهد بود.
4 - الذین ظلموا چه اشخاص هستند؟.
مفسران در این زمینه احتمالات مختلفی ذکر کرده اند بعضی آنها را به مشرکان تفسیر کرده ولی همانگونه که گروه دیگری گفته اند هیچ دلیلی ندارد که آنها را به مشرکان منحصر کنیم و اگر مصداق ظالمان در عصر نزول آیه مشرکان بوده اند، دلیل بر انحصار نمی شود.
همانگونه که تفسیر این کلمه در روایات به مشرکان نیز دلیل بر انحصار نیست ، زیرا کرارا گفته ایم اینگونه روایات غالبا مصداق روشن و آشکار را بیان می کند. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 263
بنابراین تمام کسانی که دست به ظلم و فساد در میان بندگان خدا زده اند و آنها را بنده و برده خود ساخته اند و از نیروهای آنها به نفع خود بهره کشی کرده اند و خلاصه در مفهوم عام کلمه ((الذین ظلموا)) وارد هستند جزء مصادیق آیه می باشند.
ولی مسلم است کسانی که در زندگی خود ظلم کوچکی را مرتکب شده اند و گاهی مصداق این عنوان بوده اند داخل در مفهوم آن نیستند، زیرا در این صورت کمتر کسی از آن مستثنی خواهد بود و رکون و اتکاء به

هیچکس مجاز نخواهد شد مگر اینکه معنی رکون را اتکاء و اعتماد در همان جنبه ظلم و ستم بدانیم که در این صورت حتی کسانی را که یکبار دست به ظلم آلوده اند شامل می شود.
5 - بعضی از مفسران اهل سنت در اینجا اشکالی مطرح کرده اند که روی مبانی آنها پاسخ آن چندان آسان نیست و آن اینکه از یکسو در روایات آنها وارد شده که باید در برابر سلطان وقت - به عنوان اولو الامر - تسلیم بود، هر کس که باشد، مثلا: در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل کرده اند که بر شما لازم است اطاعت سلطان کنید و ان اخذ مالک و ضرب ظهرک : ((هر چند مال تو را بگیرد و تازیانه بر پشتت بزنند))! و روایات دیگری که روی اطاعت سلطان به معنی وسیع کلمه تاکید می کند.
و از سوی دیگر آیه فوق می گوید: ((به افراد ظالم و ستمگر تکیه و اعتماد نکنید)):
آیا این دو دستور قابل جمع است ؟.
بعضی خواسته اند با یک استثناء، این تضاد را برطرف سازند و آن اینکه اطاعت سلطان تا آنجا لازم است که راه عصیان را نپوید و در طریق کفر گام ننهد.
ولی لحن روایات آنها در زمینه اطاعت سلطان چندان با چنین استثنائی

هماهنگ نیست .
در هر صورت ما فکر می کنیم همانگونه که در مکتب اهلبیت آمده تنها اطاعت از ولی امری لازم است که عالم و عادل بوده باشد و بتواند جانشین عام پیامبر و امام محسوب شود و اگر سلاطین بنی امیه و بنی عباس احادیثی به نفع خود در این زمینه ساخته و پرداخته اند به هیچوجه با اصول مکتب ما و با تعلیماتی که از قرآن گرفته ایم هماهنگ نیست و باید چنین روایاتی را اگر قابل تخصیص است تخصیص وگرنه به کلی کنار بگذاریم چرا که هر روایتی بر خلاف کتاب الله بوده باشد مردود است و قرآن صراحت دارد که امام و پیشوای مؤ منین باید ظالم نباشد و آیه فوق نیز صریحا می گوید به ظالمان تکیه و اعتماد نکن !.
و یا اینکه اینگونه روایات را مخصوص مقام ضرورت و ناچاری بدانیم . هود

آیه 114-115
آیه و ترجمه
وَ أَقِمِ الصلَوةَ طرَفىِ النهَارِ وَ زُلَفاً مِّنَ الَّيْلِ إِنَّ الحْسنَتِ يُذْهِبنَ السيِّئَاتِ ذَلِک ذِكْرَى لِلذَّكِرِينَ(114)
وَ اصبرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ(115)
ترجمه : 114 - نماز را در دو طرف روز و اوائل شب برپا دار، چرا که

حسنات ، سیئات (و آثار آنها را) بر طرف می سازند، این تذکری است برای آنها که اهل تذکرند.
115 - و شکیبائی کن که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد.
تفسیر :((نماز)) و ((صبر)).
در این آیات ، انگشت روی دو دستور از مهمترین دستورات اسلامی که در واقع روح ایمان و پایه اسلام است گذارده شده :
نخست فرمان به اقامه نماز داده می گوید: نماز را در دو طرف روز، و در اوائل شب بر پا دار (و اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل).
ظاهر تعبیر طرفی النهار (دو طرف روز) این است که نماز صبح و مغرب را بیان می کند، که در دو طرف روز قرار گرفته و ((زلف)) که جمع ((زلفه)) به معنی نزدیکی است به قسمتهای آغاز شب که نزدیک به روز است گفته می شود بنا بر این منطبق بر نماز عشا می گردد.
همین تفسیر در روایات ائمه اهلبیت (علیهمالسلام) نیز وارد شده که آیه فوق اشاره به سه نماز (صبح و مغرب و عشا) است .
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که چرا از نمازهای پنجگانه تنها در اینجا
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 266
اشاره به سه نماز صبح و مغرب و عشا شده و از نماز ظهر و عصر سخن به میان نیامده است .
پیچیده بودن پاسخ این سؤ ال سبب شده است که بعضی از مفسران ((طرفی النهار)) را آنچنان وسیع بگیرند که هم نماز صبح و هم ظهر و عصر و هم مغرب را شامل شود و با تعبیر به ((زلفا من اللیل)) که اشاره به نماز عشا است همه نمازهای پنجگانه را در بر می گیرد.
ولی انصاف این است که ((طرفی النهار)) تاب چنین تفسیری را ندارد مخصوصا با توجه به اینکه مسلمانان صدر اول مقید بودند که نماز ظهر را در اول وقت و نماز عصر را حدود نیمه وقت (میان ظهر و غروب آفتاب) انجام دهند.
تنها چیزی که می توان اینجا گفت این است که در آیات قرآن گاهی هر پنج نماز ذکر شده مانند اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجر (اسراء - 78) و گاهی سه نماز مانند آیه مورد بحث و گاهی تنها یک نماز ذکر شده است ، مانند حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی و قوموا لله قانتین (بقره - 238).
بنابراین لزومی ندارد که در هر مورد هر پنج نماز با یکدیگر ذکر شود بخصوص اینکه گاهی مناسبات ایجاب می کند که تنها روی نماز ظهر (صلوة وسطی) به خاطر اهمیتش تکیه شود، و گاهی روی نماز صبح و مغرب و عشا که گاهی بخاطر خستگی و یا خواب ممکن است در معرض فراموشی قرار گیرد.

سپس برای اهمیت نماز روزانه خصوصا و همه عبادات و طاعات و حسنات عموما چنین می گوید: ((حسنات ، سیئات را از میان می برند)) (ان الحسنات یذهبن السیئات).
((و این تذکر و یادآوری است برای آنها که توجه دارند)) (ذلک ذکری للذاکرین). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 267
آیه فوق همانند قسمتی دیگر از آیات قرآن تاثیر اعمال نیک را در از میان بردن آثار سوء اعمال بد بیان می کند، در سوره نساء آیه 31 می خوانیم ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم : ((اگر از گناهان بزرگ دوری کنید گناهان کوچک شما را می پوشانیم)).
و در آیه (7 عنکبوت) می خوانیم و الذین آمنوا و عملوا الصالحات لنکفرن عنهم سیئاتهم : ((کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دارند گناهان آنانرا می پوشانیم)).
و به این ترتیب اثر خنثی کننده گناه را در طاعات و اعمال نیک تثبیت می کند.
از نظر روانی نیز شک نیست که هر گناه و عمل زشتی ، یک نوع تاریکی در روح و روان انسان ایجاد می کند که اگر ادامه یابد اثرات آنها متراکم شده ، به صورت وحشتناکی انسان را مسخ می کند.
ولی کار نیک که از انگیزه الهی سر چشمه گرفته به روح آدمی لطافتی می بخشد که آثار گناه را می تواند از آن بشوید و آن تیرگیها را به روشنائی مبدل سازد.
اما از آنجا که جمله فوق (ان الحسنات یذهبن السیئات) بلا فاصله بعد از دستور نماز ذکر شده یکی از مصداقهای روشن آن ، نمازهای روزانه است و اگر می بینیم در روایات تنها تفسیر به نمازهای روزانه شده دلیل بر انحصار نیست ، بلکه همانگونه که بارها گفته ایم بیان یک مصداق روشن قطعی است .
اهمیت فوق العاده نماز
در روایات متعددی که ذیل آیات فوق از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ائمه معصومین (علیهم السلام) نقل شده تعبیراتی دیده می شود که از اهمیت فوق العاده نماز در مکتب اسلام پرده بر می دارد. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 268
ابو عثمان می گوید: من با سلمان فارسی زیر درختی نشسته بودم ، او شاخه خشکی را گرفت و تکان داد تا تمام برگهایش فرو رفت ، سپس رو به من کرد و گفت سئوال نکردی چرا این کار را کردم .
گفتم : بگو ببینم منظورت چه بود؟
گفت : این همان کاری بود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) انجام داد هنگامی که خدمتش زیر درختی نشسته بودم ، سپس پیامبر این سؤ ال

را از من کرد و گفت سلمان نمی پرسی چرا چنین کردم ؟ من عرض کردم بفرمائید چرا؟فرمود: ان المسلم اذا توضا فاحسن الوضوء ثم صلی الصلوات الخمس تحاتت خطایاه کما تحات هذا الورق ثم قرء هذه الایة و اقم الصلوة ...: هنگامی که مسلمان وضو بگیرد و خوب وضو بگیرد، سپس نمازهای پنجگانه را بجا آورد، گناهان او فرو می ریزد، همانگونه که برگهای این شاخه فرو ریخت ، سپس همین آیه (اقم الصلوة ...) را تلاوت فرمود.
در حدیث دیگری از یکی از یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بنام ((ابی امامه)) می خوانیم که می گوید: روزی در مسجد خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نشسته بودیم که مردی آمد و عرض کرد یا رسول الله من گناهی کرده ام که حد بر آن لازم می شود، آن حد را بر من اجرا فرما، فرمود: آیا نماز با ما خواندی ؟ عرض کرد آری ، ای رسولخدا، فرمود: خداوند گناه تو - یا حد تو - را بخشید.
و نیز از علی (علیه السلام) نقل شده که می فرماید: با رسولخدا در مسجد در انتظار نماز بودیم که مردی برخاست و عرض کرد: ای رسولخدا من گناهی کرده ام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) روی از او برگرداند، هنگامی که نماز تمام شد همان مرد برخاست و سخن اول را تکرار کرد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: آیا با ما این نماز را انجام ندادی ؟ و برای آن بخوبی وضو نگرفتی ؟ عرض کرد: آری ، فرمود این کفاره تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 269
گناه تو است !.
و نیز از علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود: انما منزلة الصلوات الخمس لامتی کنهر جار علی باب احدکم فما یظن احدکم لو کان فی جسده درن ثم اغتسل فی ذلک النهر خمس مرات کان یبقی فی جسده درن فکذلک و الله الصلوات الخمس لامتی :
نمازهای پنجگانه برای امت من همچون یک نهر آب جاری است که بر در خانه یکی از شما باشد، آیا گمان می کنید اگر کثافتی در تن او باشد و سپس پنج بار در روز در آن نهر غسل کند آیا چیزی از آن بر جسد او خواهد ماند (مسلمانه) همچنین است بخدا سوگند نمازهای پنجگانه برای امت من .
به هر حال جای تردید نیست که هر گاه نماز با شرائطش انجام شود، انسانرا در عالمی از معنویت و روحانیت فرو می برد که پیوندهای ایمانی او را با خدا چنان محکم می سازد که آلودگیها و آثار گناه را از دل و جان او شستشو می دهد.
نماز انسانرا در برابر گناه بیمه می کند، و نیز نماز زنگار گناه را از آئینه دل می زداید.

نماز جوانه های ملکات عالی انسانی را در اعماق جان بشر می رویاند، نماز اراده را قوی و قلب را پاک و روح را تطهیر می کند، و به این ترتیب نماز در صورتی که بصورت جسم بیروح نباشد مکتب عالی تربیت است .
امید بخشترین آیه قرآن
در تفسیر آیه مورد بحث حدیث جالبی از علی (علیه السلام) به این مضمون نقل شده است که روزی رو به سوی مردم کرد و فرمود: به نظر شما امید بخشترین آیه تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 270
قرآن کدام آیه است ؟ بعضی گفتند آیه ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء (خداوند هرگز شرک را نمی بخشد و پائین تر از آن را برای هر کس که بخواهد می بخشد).
امام فرمود: خوب است ، ولی آنچه من میخواهم نیست ، بعضی گفتند آیه و من یعمل سوء او یظلم نفسه ثم یستغفر الله یجد الله غفورا رحیما (هر کس عمل زشتی انجام دهد یا بر خویشتن ستم کند و سپس از خدا آمرزش بخواهد خدا را غفور و رحیم خواهد یافت) امام فرمود خوبست ولی آنچه را می خواهم نیست .
بعضی دیگر گفتند آیه قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله (ای بندگان من که اسراف بر خویشتن کرده اید از رحمت خدا مایوس نشوید) فرمود خوبست اما آنچه می خواهم نیست !
بعضی دیگر گفتند آیه و الذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا نفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله (پرهیزکاران کسانی هستند که هنگامی که کار زشتی انجام می دهند یا به خود ستم می کنند به یاد خدا می افتند، از گناهان خویش آمرزش می طلبند و چه کسی است جز خدا که گناهان را بیامرزد) باز امام فرمود خوبست ولی آنچه می خواهم نیست .
در این هنگام مردم از هر طرف به سوی امام متوجه شدند و همهمه کردند فرمود: چه خبر است ای مسلمانان ؟ عرض کردند: به خدا سوگند ما آیه دیگری در این زمینه سراغ نداریم .
امام فرمود: از حبیب خودم رسولخدا شنیدم که فرمود: امید بخشترین آیه قرآن این آیه است و اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات ذلک ذکری للذاکرین . تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 271
البته همانگونه که در ذیل آیه 48 سوره نساء گفتیم در حدیث دیگری آمده است که امید بخشترین آیه قرآن : آیه ((ان الله لا یغفران یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء)) می باشد.
اما با توجه به اینکه هر یک از این آیات به زاویه ای از این بحث نظر دارد و یک بعد از ابعاد آنرا بیان می کند، تضادی با هم ندارد:

در واقع آیه مورد بحث از کسانی سخن می گوید که نمازهای خود را به خوبی انجام می دهند، نمازی با روح و با حضور قلب که آثار گناهان دیگر را از دل و جانشان می شوید.
اما آیه دیگر از کسانی سخن می گوید که دارای چنین نمازی نیستند و تنها از در توبه وارد می شوند پس این آیه برای این گروه و آن آیه برای آن گروه امید بخش ترین آیه است .
چه امیدی از این بیشتر که انسان بداند هر گاه پای او بلغزد و یا هوی و هوس بر او چیره شود (بدون اینکه اصرار بر گناه داشته باشد پایش به گناه کشیده شود) هنگامی که وقت نماز فرا رسید، وضو گرفت و در پیشگاه معبود به راز و نیاز برخاست احساس شرمساری که از لوازم توجه به خدا است نسبت به اعمال گذشته به او دست داد گناه او بخشوده می شود و ظلمت و تاریکیش از قلب او بر می خیزد.
به دنبال برنامه انسانساز نماز و بیان تاثیری که حسنات در زدودن سیئات دارد در آیه بعد فرمان به ((صبر)) می دهد، و می گوید: ((شکیبا باش که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند)) (و اصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین).
گرچه بعضی از مفسران خواسته اند معنی صبر را در اینجا محدود به مورد نماز و یا اذیت و آزارهای دشمنان در برابر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کنند. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 272
ولی روشن است که هیچگونه دلیلی بر محدود ساختن معنی صبر، در آیه مورد بحث نداریم بلکه یک مفهوم کلی و جامع را در بر دارد که هر گونه شکیبائی را در برابر مشکلات ، مخالفتها، آزارها، هیجانها، طغیانها و مصائب گوناگون را شامل می شود و ایستادگی در برابر تمام این حوادث در مفهوم جامع صبر مندرج است .
((صبر)) یک اصل کلی و اساس اسلامی است که در موردی از قرآن با نماز همراه ذکر شده است شاید به این دلیل که نماز در انسان ((حرکت)) می آفریند و دستور صبر، مقاومت ایجاب می کند، و این دو یعنی ((حرکت)) و ((مقاومت)) هنگامی که دست به دست هم دهند عامل اصلی هر گونه پیروزی خواهند شد.
اصولا هیچگونه نیکی بدون ایستادگی و صبر ممکن نیست ، چون بپایان رساندن کارهای نیک حتما استقامت لازم دارد، و به همین جهت در آیه فوق به دنبال امر به صبر می فرماید خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند، یعنی نیکوکاری بدون صبر و ایستادگی میسر نیست .
ذکر این نکته نیز لازم است که مردم در برابر حوادث ناگوار به چند گروه تقسیم می شوند.
1 - گروهی فورا دست و پای خود را گم می کنند و به گفته قرآن بنا بر

جزع و فزع می گذارند اذا مسه الشر جزوعا (معارج - 20).
2 - گروه دیگری دست و پای خود را گم نمی کنند و با تحمل و برد باری در برابر حادثه می ایستند.
3 - گروه دیگری هستند که علاوه بر تحمل و برد باری ، شکر گزاری هم دارند.
4 - گروه دیگری هستند که در برابر اینگونه حوادث عاشقانه به تلاش

و کوشش بر می خیزند و برای خنثی کردن اثرات منفی حادثه ، طرح ریزی می کنند، جهاد و پیکار خستگی ناپذیر به خرج می دهند و تا مشکل را از پیش پا بر ندارند آرام نمی گیرند.
خداوند به چنین صابرانی وعده پیروزی داده (ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا ماتین - انفال : 65).
و نعمتهای بهشتی را پاداش سرای دیگر آنها شمرده (و جزا هم بما صبروا جنة و حریرا - انسان : 12). هود
آیه 116-117
آیه و ترجمه
فَلَوْ لا کانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِکُمْ أُولُوا بَقِیَّةٍ یَنهَوْنَ عَنِ الْفَسادِ فی الاَرْضِ إِلا قَلِیلاً مِّمَّنْ أَنجَیْنَا مِنْهُمْ وَ اتَّبَعَ الَّذِینَ ظلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِیهِ وَ کَانُوا مجْرِمِینَ(116)
وَ مَا کانَ رَبُّک لِیُهْلِک الْقُرَی بِظلْمٍ وَ أَهْلُهَا مُصلِحُونَ(117)
ترجمه : 116 - چرا در قرون (و اقوام) قبل از شما دانشمندان صاحب قدرتی نبودند که از فساد در زمین جلوگیری کنند، مگر اندکی از آنها که نجاتشان دادیم و آنها که ستم می کردند از تنعم و تلذذ پیروی کردند و گناهکار بودند (و نابود شدند).
117 - و چنین نبود که پروردگارت آبادیها را به ظلم و ستم نابود کند در حالی که اهلش در صدد اصلاح بوده باشند.
تفسیر :امل تباهی جامعه ها.
برای تکمیل بحثهای گذشته در این دو آیه یک اصل اساسی اجتماعی که ضامن نجات جامعه ها از تباهی است مطرح شده است ، و آن اینکه در هر جامعه ای

تا زمانی که گروهی از اندیشمندان متعهد و مسئول وجود دارد که در برابر مفاسد ساکت نمی نشینند، و به مبارزه بر می خیزند، و رهبری فکری و مکتبی مردم را در اختیار دارند این جامعه به تباهی و نابودی کشیده نمی شود.
اما آن زمان که بی تفاوتی و سکوت در تمام سطوح حکم فرما شد و جامعه در برابر عوامل فساد بی دفاع ماند، فساد و به دنبال آن نابودی

حتمی است .
در آیه نخست ضمن اشاره به اقوام پیشین که گرفتار انواع بلاها شدند می گوید
((چرا در قرون و امتها و اقوام قبل از شما نیکان و پاکان قدرتمند و صاحب فکری نبودند که از فساد در روی زمین جلوگیری کنند)) (فلو لا کان من القرون من قبلکم اولوا بقیة ینهون عن الفساد فی الارض).
بعد به عنوان استثناء می گوید: مگر افراد اندکی که آنها را نجات دادیم (الا قلیلا ممن انجینا منهم).
این گروه اندک هر چند امر به معروف و نهی از منکر داشتند، اما مانند لوط و خانواده کوچکش و نوح و ایمان آورندگان محدودش و صالح و تعداد کمی که از او پیروی کرده بودند، آنچنان کم و اندک بودند که توفیق بر اصلاح کلی جامعه نیافتند.
و به هر حال ستمگران که اکثریت این جامعه ها را تشکیل می دادند به دنبال ناز و نعمت و عیش و نوش رفتند و آنچنان مست باده غرور و تنعم و لذات شدند که دست به انواع گناهان زدند (و اتبع الذین ظلموا ما اترفوا فیه و کانوا مجرمین).
سپس برای تاءکید این واقعیت ، در آیه بعد اضافه می فرماید: اینکه می بینی خداوند این اقوام را به دیار عدم فرستاد به خاطر آن بود که مصلحانی

در میان آنها نبودند، زیرا ((خداوند هرگز قوم و ملت و شهر و دیاری را به خاطر ظلم و ستمش نابود نمی کند اگر آنها در راه اصلاح گام بردارند)) (و ما کان ربک لیهلک القری بظلم و اهلها مصلحون).
چه اینکه در هر جامعهای معمولا ظلم و فسادی وجود دارد، اما مهم این است که مردم احساس کنند که ظلم و فسادی هست و در طریق اصلاح باشند و با چنین احساس و گام برداشتن در راه اصلاح ، خداوند به آنان مهلت می دهد و قانون آفرینش برای آنها حق حیات قائل است .
اما همین که این احساس از میان رفت و جامعه بی تفاوت شد و فساد و ظلم به سرعت همه جا را گرفت آنگاه است که دیگر در سنت آفرینش حق حیاتی برای آنها وجود ندارد این واقعیت را با یک مثال روشن می توان بیان کرد:
در بدن انسان ، نیروی مدافع مجهزی است به نام ((گلبولهای سفید خون)) که هر میکرب خارجی از طریق هوا، آب و غذا و خراشهای پوست به داخل بدن هجوم کند این سربازان جانباز در برابر آنها ایستادگی کرده و نابودشان می کنند و یا حداقل جلو توسعه و رشد آنها را می گیرند.
بدیهی است اگر یک روز این نیروی بزرگ دفاعی که از ملیونها سرباز تشکیل می شود دست به اعتصاب بزند و بدن بی دفاع بماند چنان میدان

تاخت و تاز میکربهای مضر، می شود که به سرعت انواع بیماریها به او هجوم می آورند.
کل جامعه انسانی نیز چنین حالی را دارد اگر نیروی مدافع که همان ((اولوا بقیه)) بوده باشد از آن برچیده شود میکربهای بیماری زای اجتماعی که در زوایای هر جامعه ای وجود دارد به سرعت نمو و تکثیر مثل کرده ، جامعه را سر تا پا بیمار می کنند.
نقش ((اولوا بقیه)) در بقای جوامع آنقدر حساس است که باید گفت : بدون آنها حق حیات از آنان سلب می شود و این همان چیزی است که آیات فوق به آن اشاره دارد. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 276
اولوا بقیه چه کسانی هستند
((اولوا)) به معنی صاحبان و بقیه به معنی باقیمانده است و معمولا این تعبیر در لغت عرب به معنی اولوا الفضل (صاحبان فضیلت و شخصیت و نیکان و پاکان) گفته می شود زیرا انسان معمولا اجناس بهتر و اشیاء نفیستر را ذخیره می کند و نزد او باقی می ماند و به همین جهت این کلمه مفهوم نیکی و نفاست را با خود دارد.
و از این گذشته همواره در میدان مبارزات اجتماعی آنها که ضعیفترند، زودتر از صحنه خارج می شوند یا نابود می گردند، و تنها آنها باقی می مانند که از نظر تفکر و یا نیروی جسمانی قویترند، و به همین دلیل باقیماندگان نیرومندانند، به همین جهت در عرب این ضرب المثل وجود دارد که می گویند فی الزوایا خبایا و فی الرجال بقایا (در زاویه ها هنوز مسائل مخفی وجود دارد و در میان رجال ، شخصیتهائی باقیمانده).
و نیز به همین دلیل کلمه ((بقیه)) که در سه مورد از قرآن مجید آمده است همین مفهوم را در بر دارد: در داستان طالوت و جالوت در قرآن مجید می خوانیم :
ان آیة ملکه ان یاتیکم التابوت فیه سکینة من ربکم و بقیة مما ترک آل موسی : ((نشانه حقانیت حکومت طالوت این است که صندوق عهد به سوی شما خواهد آمد همان صندوقی که یادگاری نفیس خاندان موسی و هارون در آنست و مایه آرامش شما است)).
و نیز در داستان شعیب در همین سوره خواندیم که به قومش گفت : بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤ منین (هود - 86). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 277
و اینکه در پارهای از تعبیرات نام ((بقیة الله)) بر مهدی موعود (علیهالسلام) گذارده شده نیز اشاره به همین موضوع است ، زیرا او یک وجود پر فیض و ذخیره بزرگ الهی است که برای بر چیدن بساط ظلم و بیدادگری در جهان و بر افراشتن پرچم عدل و داد نگاهداری شده است
و از اینجا روشن می شود که چه حق بزرگی این شخصیتهای ارزشمند و مبارزه کنندگان با فساد و ((اولوا بقیه ها)) بر جوامع بشری دارند چرا که

آنها رمز بقاء و حیات ملتها و نجات آنها از نابودی و هلاکتند!
نکته دیگری که در آیه فوق جلب توجه می کند این است که قرآن می گوید: خداوند هیچ شهر و آبادی را به ظلم و ستم نابود نمی کند در حالی که اهلش ((مصلح)) باشند. توجه به تفاوت ((مصلح)) و ((صالح)) این نکته را روشن می سازد که تنها ((صلاحیت)) ضامن بقاء نیست بلکه اگر جامعه ای صالح نباشد ولی در مسیر اصلاح گام بردارد او نیز باز حق بقاء و حیات دارد، ولی آن روز که نه صالح بود و نه مصلح ، از نظر سنت آفرینش حق حیات برای او نیست و به زودی از میان خواهد رفت .
به تعبیر دیگر هر گاه جامعه ای ظالم بود اما به خود آمده و در صدد اصلاح باشد چنین جامعه ای می ماند، ولی اگر ظالم بود و در مسیر اصلاح و پاکسازی نبود، نخواهد ماند.
نکته دیگر اینکه یکی از سرچشمه های ظلم و جرم در آیات فوق پیروی از هوسرانی و لذت پرستی و عیش و نوشها ذکر شده که در قرآن از آن تعبیر به ((اتراف)) می شود.
این تنعم و تلذذ بیقید و شرط سرچشمه انواع انحرافاتی است که در

مرفه جامعه ها به وجود می آید، چرا که مستی شهوت آنها را از پرداختن به ارزشهای اصیل انسانی و درک واقعیتهای اجتماعی باز می دارد و غرق عصیان و گناه می سازد. هود
آیه 118 - 119
آیه و ترجمه
وَ لَوْ شاءَ رَبُّک لجَعَلَ النَّاس أُمَّةً وَحِدَةً وَ لا یَزَالُونَ مخْتَلِفِینَ(118)
إلا مَن رَّحِمَ رَبُّک وَ لِذَلِک خَلَقَهُمْ وَ تَمَّت کلِمَةُ رَبّک لاَمْلاَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ اَلنَّاسِ أَجْمَعِینَ(119)
ترجمه : 118 - و اگر پروردگارت می خواست همه مردم را امت واحده (بدون هیچگونه اختلاف) قرار می داد، ولی آنها همواره مختلفند.
119 - مگر آنچه پروردگارت رحم کند و برای همین (پذیرش رحمت و در سایه آن تکامل) آنها را آفرید و فرمان پروردگارت قطعی است که جهنم را از (سرکشان و طاغیان) جن و انس پر خواهم کرد.
تفسیر :در نخستین آیه مورد بحث به یکی از سنن آفرینش که در واقع زیر بنای سایر مسائل مربوط به انسان است اشاره شده و آن مساله اختلاف و تفاوت در ساختمان روح و جسم و فکر و ذوق و عشق انسانها، و مساله آزادی اراده و اختیار است .
می فرماید: اگر خدا می خواست ، همه مردم را امت واحده قرار می داد ولی خداوند چنین کاری را نکرده و همواره انسانها با هم اختلاف دارند (و لو شاء ربک لجعل الناس امة واحدة و لا یزالون مختلفین).

تا کسی تصور نکند تاکید و اصرار پروردگار در اطاعت فرمانش دلیل
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 279
بر این است که او قادر بر این نبود که همه آنها را در یک مسیر و در یک برنامه معین قرار دهد.
آری هیچ مانعی نداشت که او به حکم اجبار و الزام ، همه انسانها را یکنواخت و مؤ من به حق و مجبور بر قبول ایمان بیافریند.
ولی نه چنین ایمانی فایده ای داشت ، و نه چنان اتحاد و هماهنگی ، ایمان اجباری که از روی انگیزه های غیر ارادی برخیزد، نه دلیل بر شخصیت است و نه وسیله تکامل ، و نه موجب پاداش و ثواب ، درست به این میماند که خداوند زنبور عسل را چنان آفریده که به حکم الزام غریزه به دنبال جمع آوری شیره گلها می رود، و پشه مالاریا را آنچنان قرار داده که تنها در مردابها لانه می کند و هیچکدام در این راه از خود اختیاری ندارند.
اصولا ارزش و امتیاز انسان و مهمترین تفاوت او با موجودات دیگر داشتن همین موهبت آزادی اراده و اختیار است ، همچنین داشتن ذوقها و سلیقه ها و اندیشه های گوناگون و متفاوت که هر کدام بخشی از جامعه را می سازد، و بعدی از ابعاد آن را تامین می کند.
از طرفی هنگامی که آزادی اراده آمد، اختلاف در انتخاب عقیده و مکتب ، طبیعی است ، اختلافی که سبب می شود گروهی راه حق را بپذیرند و گروه دیگری راه باطل را، مگر اینکه انسانها تربیت شوند و در دامان رحمت پروردگار و با استفاده از مواهب او تعلیمات صحیح ببینند، در این هنگام با تمام تفاوتهائی که دارند و با حفظ آزادی و اختیار، در راه حق گام خواهند گذارد هر چند در همین مسیر نیز تفاوتهائی خواهند داشت .
به همین جهت در آیه بعد می فرماید: مردم در پذیرش حق با هم اختلاف دارند مگر آنها که مشمول رحمت پروردگارند (الا من رحم ربک). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 280
ولی این رحمت الهی مخصوص گروه معینی نیست ، همه می توانند (بشرط اینکه بخواهند) از آن استفاده کنند، اصلا خداوند مردم را برای پذیرش این رحمت و موهبت آفریده (و لذلک خلقهم).
آنها که بخواهند در زیر این چتر رحمت الهی قرار بگیرند راه برای آنها باز است رحمتی که از طریق تشخیص عقل و هدایت انبیاء و کتب آسمانی به همه مردم افاضه شده است .
و هر گاه از این رحمت و موهبت استفاده کنند درهای بهشت و سعادت جاویدان به روی آنها گشوده خواهد شد.
در غیر این صورت فرمان خدا صادر شده است که جهنم را از سرکشان و طاغیان جن و انس پر می کنم (و تمت کلمة ربک لاملئن جهنم من الجنة و الناس اجمعین).

نکته ها :
در اینجا به چند نکته باید توجه داشت :
1 - آزادی اراده اساس آفرینش انسان و دعوت همه انبیاء است ، و اصولا بدون آن انسان حتی یک گام در مسیر تکامل (تکامل انسانی و معنوی) پیش نخواهد رفت ، به همین دلیل در آیات متعددی از قرآن تاکید شده است که اگر خداوند می خواست همه را به اجبار هدایت می کرد، اما چنین نخواست .
کار خداوند تنها دعوت به مسیر حق و نشان دادن راه ، و علامتگذاری ، و هشدار دادن در برابر بیراهه ، و تعیین کردن راهبر، و برنامه طی طریق است .
قرآن می گوید: ان علینا للهدی ! بر ما نشان دادن راه است (سوره لیل آیه 12).
و نیز می گوید انما انت مذکر لست علیهم بمصیطر: تو فقط یادآوری

کننده ای نه اجبار کننده (سوره غاشیه آیه 21).
و در سوره (شمس آیه 8) می فرماید: فالهمها فجورها و تقواها:
خداوند انسانرا آفرید و راه فجور و تقوا را به او الهام کرد.
و نیز در سوره انسان آیه 4 می خوانیم : انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا: ما راه را به انسان نشان دادیم یا شکر گذاری می کند و یا کفران ؟
بنابراین آیات مورد بحث از روشنترین آیاتی است که بر آزادی اراده انسان و نفی مکتب جبر تاکید می کند و دلیل بر آن است که تصمیم نهائی با خود انسان است .
2 - درباره هدف آفرینش در آیات قرآن بیانات مختلفی آمده است که در خلقت الجن و الانس الا لیعبدون : من جن و انس را نیافریدیم مگر اینکه مرا پرستش کنند (ذاریات - 56) یعنی در مکتب بندگی و عبادت تکامل یا بند، و به عالیترین مقام انسانیت در این مکتب برسند.
در جای دیگر می خوانیم الذی خلق الموت و الحیاة لیبلوکم ایکم احسن عملا: آن خدائی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید تا کدامین بهتر عمل می کنید (یعنی آزمایشی آمیخته با پرورش و در نتیجه تکامل) - سوره ملک آیه 2.
و در آیه مورد بحث می فرماید و لذلک خلقهم : برای پذیرش رحمت ، رحمتی آمیخته با هدایت و قدرت بر تصمیم گیری ، مردم را آفرید.
همانگونه که ملاحظه می کنید، همه این خطوط به یک نقطه منتهی می شود و آن پرورش و هدایت و پیشرفت و تکامل انسانها است که هدف نهائی آفرینش محسوب می شود.
هدفی که بازگشتش به خود انسان است ، نه به خدا، زیرا او وجودی است

بی نهایت از تمام جهات ، و چنین وجودی کمبود در آن راه ندارد تا بخواهد با آفرینش خلق ، کمبود و نیازی را برطرف سازد.
3 - در ذیل آیه اخیر، فرمان مؤ کد خداوند دائر به پر کردن جهنم از جن و انس می خوانیم ولی بدیهی است که این فرمان حتمی تنها یک شرط دارد و آن بیرون رفتن از دایره رحمت الهی و پشت پا زدن به هدایت و راهنمائی فرستادگان او است ، و به این ترتیب این آیه نه تنها دلیل بر مکتب بر جبر نخواهد بود، بلکه تاکید مجددی است بر اختیار. هود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 283
آیه 120 - 123
آیه ترجمه
وُكلاً نَّقُص عَلَيْک مِنْ أَنبَاءِ الرُّسلِ مَا نُثَبِّت بِهِ فُؤَادَک وَ جَاءَک فى هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظةٌ وَ ذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ(120)
وَ قُل لِّلَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ اعْمَلُوا عَلى مَكانَتِكُمْ إِنَّا عَمِلُونَ(121)
وَ انتَظِرُوا إِنَّا مُنتَظِرُونَ(122)
وَ للَّهِ غَيْب السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُ الاَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَ تَوَكلْ عَلَيْهِ وَ مَا رَبُّک بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ(123)
ترجمه : 120 - ما از هر یک از سرگذشتهای انبیاء را برای تو باز گو کردیم تا قلبت آرام (و اراده ات قوی) گردد و در این (اخبار و سرگذشتها) حق و موعظه و تذکر برای مؤ منان آمده است .
121 - و به آنها که ایمان نمی آورند بگو هر چه در قدرت دارید انجام دهید ما هم انجام می دهیم ؟.
122 - و انتظار بکشید ما هم منتظریم !
123 - و برای خدا است غیب (و اسرار نهان) آسمانها و زمین و همه کارها به او باز می گردد، او را پرستش کن و بر او توکل نما و پروردگارت غافل از کارهائی که می کنید نیست .
تفسیر :مطالعه سرگذشت پیشینیان چهار اثر دارد
در این آیه آیات سوره هود با آن پایان می پذیرد یک نتیجه گیری کلی از مجموع بحثهای سوره بیان شده است و از آنجا که قسمت عمده این سوره
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 284
داستانهای عبرت انگیز پیامبران و اقوام پیشین بود، نتائج گرانبهای ذکر این داستانها را در چهار موضوع خلاصه می کند:
نخست می گوید: ما سر گذشتهای گوناگون پیامبران را برای تو بیان کردیم تا قلبت را محکم کنیم و اراده ات را قوی و ثابت (و کلا نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت به فؤ ادک).
کلمه کلا اشاره به تنوع این سرگذشتها است که هر کدام به نوعی از جبهه گیریها در برابر انبیاء اشاره می کند و نوعی از انحرافات و نوعی از

مجازاتها را، و این تنوع ، اشعه روشنی بر ابعاد زندگی انسانها می اندازد.
تثبیت قلب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و تقویت اراده او که در این آیه به آن اشاره شده یک امر کاملا طبیعی است ، زیرا مخالفتهای سرسختانه دشمنان لجوج و بیرحم ، خواه و ناخواه در قلب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اثر می گذاشت که او هم انسان و بشر بود.
اما برای اینکه هرگز کمترین گرد و غبار نومیدی و یاس بر قلب پاک او ننشیند، و اراده آهنینش از این مخالفتها و کارشکنیها به ضعف نگراید، خداوند داستانهای انبیاء و مشکلات کار آنها و مقاومتهایشان را در برابر اقوام لجوج و پیروزی آنها را یکی پس از دیگری شرح می دهد، تا روح و دل پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و همچنین مؤ منانی که دوشادوش او در این پیکار بزرگ شرکت دارند، هر روز قویتر از روز قبل باشد.
سپس به دومین نتیجه بزرگ بیان این داستانها اشاره کرده ، می گوید: در این اخبار پیامبران حقایق و واقعیتهای مربوط به زندگی و حیات ، پیروزی و شکست ، عوامل موفقیت و تیره روزی ، همگی برای تو آمده است (و جائک فی هذه الحق). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 285
سومین و چهارمین اثر چشمگیر بیان این سرگذشتها آن است که برای مؤ منان موعظه و اندرز، تذکر و یادآوری است (و موعظة و ذکری للمؤ منین) جالب اینکه نویسنده المنار در ذیل این آیه می گوید: در این آیه معجزه ایجاز و اختصار آنچنان است که گوئی تمام اعجاز سرگذشتهای گذشته را در خود جمع کرده و با چند جمله کوتاه همه فوائد آنها را بیان نموده است .
و به هر حال این آیه بار دیگر تاکید می کند که تواریخ قرآن را نباید سرسری شمرد و یا به عنوان یک سرگرمی از آن برای شنوندگان استفاده کرد چرا که مجموعه ای است از بهترین درسهای زندگی در تمام زمینه ها و راهگشائی است برای همه انسانهای امروز و فردا.
سپس به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد که تو نیز در مقابل سرسختیها و لجاجتهای دشمن همان بگو که بعضی از پیامبران پیشین به این افراد می گفتند: به آنها که ایمان نمی آورند بگو هر چه در قدرت دارید انجام دهید و از هیچکاری فرو گذار نکنید ما هم آنچه در توان داریم انجام خواهیم داد (و قل للذین لا یؤ منون اعملوا علی مکانتکم انا عاملون). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 286
شما در انتظار باشید و ما هم انتظار می کشیم تا ببینیم کدامین پیروز می شوند و کدامین شکست می خورند (و انتظروا انا منتظرون).
شما در انتظار خام شکست ما باشید و ما در انتظار واقعی عذاب الهی برای شما هستیم که یا از دست ما خواهید کشید و یا مستقیما از طرف خدا!
این گونه تهدیدها که به صورت امر ذکر می شود در موارد دیگری از قرآن

نیز به چشم می خورد مانند اعملوا ما شئتم انه بما تعملون بصیر: هر کار می خواهید بکنید، خدا از اعمال شما آگاه است (سوره فصلت آیه 40)
و در مورد شیطان می خوانیم و استفزز من استطعت منهم بصوتک و اجلب علیهم بخیلک و رجلک : با صدای خود آنها را به حرکت در آور و لشگر سواره و پیاده خود را به سوی آنها بفرست (سوره اسراء آیه 64).
بدیهی است هیچیک از این صیغه های امر برای وادار کردن به کار نیست بلکه همه آنها جنبه تهدید دارد.
آخرین آیه این سوره به بیان توحید (توحید علم و توحید افعال و توحید عبادت) می پردازد همانگونه که آیات آغاز این سوره از علم توحید سخن می گفت .
در حقیقت در این آیه انگشت روی سه شعبه از توحید گذاشته شده است نخست توحید علمی پروردگار، غیب آسمانها و زمین مخصوص خدا است و او است که از همه اسرار آشکار و نهان با خبر است (و لله غیب السماوات و الارض)
و غیر او علمش محدود و در عین محدودیت از ناحیه تعلیم الهی است ، بنابراین علم نامحدود، آن هم علم ذاتی ، نسبت به تمام آنچه در پهنه زمین و آسمان قرار دارد، مخصوص ذات پاک پروردگار است .
و از سوی دیگر زمام تمام کارها در کف قدرت او است ، همه چیز به

سوی او باز می گردد (و الیه یرجع الامر کله).
و این مرحله توحید افعالی است .
سپس نتیجه می گیرد اکنون که آگاهی نامحدود و قدرت بی پایان ، مخصوص ذات پاک او است و بازگشت هر چیز به سوی او می باشد، تنها او را پرستش کن (فاعبده).
و فقط بر او توکل نما (و توکل علیه).
و این مرحله توحید عبادت است .
و از آنچه نافرمانی و سرکشی و طغیان و گناه است ، بپرهیز، چرا که خداوند از آنچه انجام می دهید غافل نیست (و ما الله بغافل عما تعملون).
نکته ها :
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - علم غیب مخصوص خدا است .
همانگونه که در جلد هفتم ذیل آیه 188 اعراف و در جلد پنجم ذیل آیه 50 سوره انعام مشروحا بیان کردیم جای تردید نیست که آگاهی بر اسرار نهان و اسرار گذشته و آینده مخصوص خداوند است ، آیات مختلف قرآن نیز بر این حقیقت گواهی می دهد، او در این صفت تنها است و هیچکس شبیه و مانند او نیست .

و اگر می بینیم در پاره ای از آیات قرآن ، بخشی از علم غیب به پیامبران نسبت داده شده و یا در آیات و روایات فراوانی درباره پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و علی (علیه السلام) و ائمه معصومین (علیهم السلام) می خوانیم که آنها گاهی از حوادث آینده و از اسرار نهان خبر می دادند باید دانست که آن هم به تعلیم الهی است . تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 288
او است که در هر مورد صلاح بداند، قسمتی از اسرار غیب را به بندگان خاصش تعلیم می دهد اما این علم ، نه ذاتی است و نه نامحدود، بلکه از طریق تعلیم الهی است و محدود به مقداری است که او اراده کرده است .
و با این توضیح پاسخ تمام بد گویانی که عقیده شیعه را در زمینه علم غیب به باد انتقاد گرفته اند که پیامبران و امامان را عالم الغیب می دانند روشن می گردد.
نه تنها خداوند اسرار غیب را در مورد لازم به پیامبران و امامان تعلیم می دهد بلکه گاهی به غیر پیامبر و امام نیز چنین تعلیمی می دهد همانگونه که در داستان مادر موسی در قرآن می خوانیم که خداوند به او گفت نترس و اندوه به خود راه مده ، ما این کودک را به تو باز می گردانیم و او را از پیامبران قرار می دهیم و لا تخافی و لا تحزنی انا رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین (قصص آیه 7).
حتی گاهی پرندگان و جانداران دیگر به خاطر ضرورتهای زندگی ، آگاهیهائی از اسرار نهان و حتی از آینده نسبتا دور پیدا می کنند که تصورش برای ما مشکل و پیچیده است ، و به این ترتیب بعضی از مسائلی که برای ما غیب محسوب می شود، برای آنها غیب نیست .
2 - عبادت مخصوص او است .
در آیه فوق دلیل لطیفی بر اختصاص پرستش به خدا بیان شده است ، و آن اینکه اگر پرستش به خاطر عظمت و صفات جمال و جلال باشد، این صفات بیش از همه در خدا است ، و دیگران در برابر او ناچیزند، بزرگترین نشانه عظمت ، علم نامحدود و قدرت بی پایان است که آیه فوق می گوید هر دو مخصوص او است و اگر پرستش به خاطر پناه بردن در حل مشکلات به معبود باشد، چنین تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 289
کاری در مورد کسی شایسته است که از همه نیازها و احتیاجهای بندگان و از اسرار غیب و نهان آنها با خبر است و توانائی بر اجابت دعوت و انجام خواسته ها دارد، و به همین دلیل توحید صفات ، سبب توحید عبادت می گردد (دقت کنید).
3 - بعضی از مفسران گفته اند که تمام سیر انسان در طریق عبودیت پروردگار در دو جمله در آیه فوق خلاصه شده : فاعبده و توکل علیه چرا که

عبادت خواه عبادت جسمانی باشد مانند عبادات معمولی و یا عبادت روحانی باشد مانند تفکر در عالم آفرینش و نظام اسرار هستی ، آغاز این سیر است .
و توکل یعنی واگذاری مطلق به خدا و سپردن همه چیز بدست او که یکنوع فناء فی الله محسوب می شود، آخرین نقطه این سیر می باشد.
در تمام این مسیر از آغاز تا انتها توجه به حقیقت توحید صفات ، رهروان این راه را یاری می دهد، و به تلاش و تکاپوی آمیخته با عشق وا می دارد.
پروردگارا! چنان کن که ترا با صفات جلال و جمالت بشناسیم .
و چنان کن که با آگاهی به سوی تو حرکت کنیم .
پروردگارا! به ما توفیقی ده که مخلصانه ترا پرستش کنیم و عاشقانه به تو توکل نمائیم .
پروردگارا! در این برهه از زمان که پس از انقلاب شکوهمند اسلامی ما مشکلات روز افزون از هر سو ما را احاطه کرده ، و دشمنان برای خاموش کردن نور این انقلاب تلاش و کوشش می کنند، تنها امید ما توئی ، و تکیه گاه برای حل این مشکلات ذات پاک تو است .
پروردگارا! این ما نبودیم که راه را تا بدینجا پیمودیم ، بلکه تاییدات آشکار و نهان تو بود که در همه جا ما را در رسیدن به این مرحله توان بخشید،

در باقیمانده راه نیز ما را از این موهبت بزرگ محروم مفرما و لطف خاصت را از ما دریغ مدار و به ما نیز توفیق مرحمت کن که بتوانیم این تفسیر را که دریچه تازه ای به کتاب بزرگ آسمانیت می گشاید بپایان برسانیم . (پایان سوره هود)

تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 291
سوره یوسف
مقدمه
(دارای 111 آیه که همه در مکه نازل شده است) تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 292
قبل از ورود در تفسیر آیات این سوره ذکر چند امر لازم است :
1 - در اینکه این سوره در مکه نازل شده است در میان مفسران ، بحث و اشکال نیست ، تنها از ابن عباس نقل شده که چهار آیه آن (سه آیه نخست و آیه هفتم) در مدینه نازل گردیده .
ولی دقت در پیوند این آیات با آیات دیگر این سوره نشان می دهد که نمی توان آنها را از بقیه تفکیک کرد، بنابراین احتمال نزول این چهار آیه در مدینه بسیار ضعیف است .
2 - تمام آیات این سوره جز چند آیه که در آخر آن آمده سر گذشت جالب و شیرین و عبرت انگیز پیامبر خدا یوسف (علیه السلام) را بیان می کند و به همین دلیل این سوره بنام یوسف نامیده شده است و نیز و به همین جهت از مجموع 27 بار ذکر نام یوسف در قرآن 25 مرتبه آن در این سوره است ، و فقط دو مورد آن در سوره های دیگر (سوره غافر آیه 34 و انعام آیه 84) می باشد.
محتوای این سوره بر خلاف سوره های دیگر قرآن همگی به هم پیوسته و بیان فرازهای مختلف یک داستان است ، که در بیش از ده بخش با بیان فوق العاده گویا، جذاب ، فشرده ، عمیق و مهیج آمده است .
گر چه داستان پردازان بی هدف ، و یا آنها که هدفهای پست و آلوده ای دارند سعی کرده اند از این سرگذشت آموزنده یک داستان عشقی محرک برای هوسبازان بسازند و چهره واقعی یوسف و سرگذشت او را مسخ کنند، و حتی در شکل یک فیلم عشقی به روی پرده سینما بیاورند ولی
قرآن که همه چیزش الگو تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 293
و اسوه است ، در لابلای این داستان عالیترین درسهای عفت و خویشتن داری و تقوی و ایمان و تسلط بر نفس را منعکس ساخته آنچنان که هر انسانی - هر چند، بارها آنرا خوانده باشد - باز به هنگام خواندنش بی اختیار تحت تاثیر جذبه های نیرومندش قرار می گیرد.
و به همین جهت قرآن نام زیبای احسن القصص (بهترین داستانها) را بر آن گذارده است ، و در آن برای اولواالالباب (صاحبان مغز و اندیشه) عبرتها بیان کرده است .

3 - دقت در آیات این سوره این واقعیت را برای انسان روشنتر می سازد که قرآن در تمام ابعادش معجزه است ، چرا که قهرمانهائی که در داستانها معرفی می کند - قهرمانهای واقعی و نه پنداری - هر کدام در نوع خود بی نظیرند.
ابراهیم قهرمان بت شکن با آن روح بلند و سازش ناپذیر در برابر طاغوتیان .
نوح آن قهرمان صبر و استقامت و پایمردی و دلسوزی در آن عمر طولانی و پربرکت .
موسی آن قهرمان تربیت یک جمعیت لجوج در برابر یک طاغوت عصیانگر.
یوسف آن قهرمان پاکی و پارسائی و تقوی ، در برابر یک زن زیبای هوسباز و حیله گر.
و از این گذشته قدرت بیان وحی قرآنی در این داستان آنچنان تجلی کرده که انسان را به حیرت می اندازد، زیرا این داستان چنانکه می دانیم در پاره ای از موارد به مسائل بسیار باریک عشقی منتهی می گردد، و قرآن بی آنکه آنها را درز بگیرد، و از کنار آن بگذرد تمام این صحنه ها را با ریزه کاریهایش طوری بیان می کند که کمترین احساس منفی و نامطلوب در شنونده ایجاد نمی گردد، در متن تمام قضایا وارد می شود اما در همه جا اشعه نیرومندی از تقوا و پاکی ، تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 294
بحثها را احاطه کرده است .
4 - داستان یوسف قبل از اسلام و بعد از آن
بدون شک قبل از اسلام نیز داستان یوسف در میان مردم مشهور و معروف بوده است ، چرا که در تورات در چهارده فصل از سفر پیدایش (از فصل 37 تا 50) این داستان مفصلا ذکر شده است .
البته مطالعه دقیق این چهارده فصل نشان می دهد که آنچه در تورات آمده تفاوتهای بسیاری با قرآن مجید دارد و مقایسه این تفاوتها نشان می دهد که تا چه حد آنچه در قرآن آمده پیراسته و خالص و خالی از هر گونه خرافه می باشد و اینکه قرآن به پیامبر می گوید: پیش از این از آن غافل بودی (بنابر اینکه منظور از احسن القصص داستان یوسف باشد) اشاره به عدم آگاهی پیامبر از واقعیت خالص این سرگذشت عبرت انگیز است .
از تورات کنونی چنین بر می آید که یعقوب هنگامی که پیراهن خون آلود یوسفرا دید چنین گفت : این قبای پسر من است و جانور درنده او را خورده یقین که یوسف دریده شده است - پس یعقوب جامه های خود را درید و پلاس به کمرش بست و روزهای بسیاری از برای پسرش نوحه گری نمود - و تمامی پسران و تمامی دخترانش از برای تسلی دادن به او برخاستند، اما او را تسلی گرفتن امتناع نمود و گفت به پسر خود به قبر محزونا فرود خواهم رفت .

در حالی که قرآن می گوید: یعقوب با هوشیاری و فراست از دورغ فرزندان آگاه شد و در این مصیبت جزغ و فزع و بی تابی نکرد، بلکه آنچنان که سنت انبیاء است با آن مصیبت برخورد صبورانه ای داشت هر چند قلبش می سوخت و اشکش جاری می شد و طبعا از کثرت گریه چشمش را از دست داد ولی به تعبیر قرآن با صبر جمیل و با خویشتن داری (کظیم) سعی کرد از تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 295
کارهائی همچون دریدن جامه و نوحه گری و پلاس به کمر بستن که علامت عزاداری مخصوص بود خودداری کند.
بهر حال بعد از اسلام نیز این داستان در نوشته های مورخین شرق و غرب گاهی با شاخ و برگهای اضافی آمده است در شعر فارسی نخستین قصه یوسف و زلیخا را به فردوسی نسبت می دهند و پس از او یوسف و زلیخای شهاب الدین عمعق و مسعودی قمی است و بعد از او، یوسف و زلیخای عبدالرحمن جامی شاعر معروف قرن نهم است .
5 - چرا بر خلاف سرگذشتهای سایر انبیاء داستان یوسف یکجا بیان شده است ؟ - یکی از ویژگیهای داستان یوسف این است که همه آن یکجا بیان شده ، بخلاف سرگذشت سایر پیامبران که بصورت بخشهای جداگانه در سوره های مختلف قرآن پخش گردیده است .
این ویژگی به این دلیل است که تفکیک فرازهای این داستان با توجه به وضع خاصی که دارد پیوند اساسی آن را از هم می برد، و برای نتیجه گیری کامل همه باید یکجا ذکر شود، فی المثل داستان خوب یوسف و تعبیری که پدر برای آن ذکر کرد که در آغاز این سوره آمده بدون ذکر پایان داستان مفهومی ندارد.
لذا در اواخر این سوره می خوانیم ، هنگامی که یعقوب و برادران یوسف به مصر آمدند و در برابر مقام پر عظمت او خضوع کردند، یوسف رو به پدر کرد و گفت : یا ابت هذا تاویل رؤ یای من قبل قد جعلها ربی حقا: پدرم ! این تاویل همان خوابی است که در آغاز دیدم خداوند آن را به واقعیت پیوست (آیه 100). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 296
این نمونه پیوند ناگسستنی آغاز و پایان این داستان را روشن می سازد، در حالی که داستانهای پیامبران دیگر این چنین نیست و هر یک از فرازهای آن مستقلا قابل درک و نتیجه گیری است .
یکی دیگر از ویژگیهای این سوره آنست که داستانهای سایر پیامبران که در قرآن آمده معمولا بیان شرح مبارزاتشان با اقوام سرکش و طغیانگر است که سرانجام گروهی ایمان می آوردند و گروه دیگری به مخالفت خود تا سر حد نابودی به مجازات الهی ادامه می دادند.
اما در داستان یوسف ، سخنی از این موضوع به میان نیامده است بلکه بیشتر بیانگر زندگانی خود یوسف و عبور او از کورانهای سخت زندگی

است که سرانجام به حکومتی نیرومند تبدیل می شود که در نوع خود نمونه بوده است .
6 - فضیلت سوره یوسف .
در روایات اسلامی برای تلاوت این سوره فضائل مختلفی آمده است از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه الاسلام) می خوانیم : من قرء سورة یوسف فی کل یوم او فی کل لیلة بعثه الله یوم القیامه و جماله مثل جمال یوسف و لا یصیبه فزع یوم القیامة و کان من خیار عباد الله الصالحین .
: هر کس سوره یوسف را هم روز و هم شب بخواند، خداوند او را روز رستاخیز بر می انگیزد در حالی که زیبائیش همچون زیبائی یوسف است و هیچگونه ناراحتی روز قیامت به او نمی رسد و از بندگان صالح خدا خواهد بود.
بارها گفته ایم روایاتی که در بیان فضیلت سوره های قرآن آمده به معنی خواندن سطحی بدون تفکر و عمل نیست بلکه تلاوتی است مقدمه تفکر، و تفکری است سر آغاز عمل ، و با توجه به محتوای این سوره روشن است که اگر کسی تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 297
برنامه زندگی خود را از آن بگیرد و در برابر طوفانهای شدید شهوت و مال و جاه و مقام خویشتنداری کند تا آنجا که سیاه چال زندان را توام با پاکدامنی بر قصر آلوده شاهان مقدم دارد، چنین کسی زیبائی روح و جان او همانند زیبائی یوسف است و در قیامت که هر چیز در درون است آشکار می گردد جمال خیره کننده ای پیدا خواهد کرد و در صف بندگان صالح خدا خواهد بود.
لازم به تذکر است که در چند حدیث از تعلیم دادن این سوره به زنان نهی شده است شاید به این دلیل که آیات مربوط به همسر عزیز مصر و زنان هوسباز مصری با تمام عفت بیانی که در آن رعایت شده برای بعضی از زنان تحریک کننده باشد و به عکس تاکید شده است که سوره نور (که مشتمل بر آیات حجاب است) به آنها تعلیم گردد.
ولی اسناد این روایات رویهمرفته چندان قابل اعتماد نیست و به علاوه در بعضی از روایات عکس این مطلب دیده می شود و در آن تشویق به تعلیم این سوره به خانواده ها شده است از این گذشته دقت در آیات این سوره نشان می دهد که نه تنها هیچ نقطه منفی برای زنان در آن وجود ندارد بلکه ماجرای زندگی آلوده همسر عزیز مصر درس عبرتی است برای همه آنهائی که گرفتار وسوسه های شیطانی می شوند. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 298
آیه 1 - 3
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم

الر تِلْک ءَايَت الْکِتَبِ الْمُبِينِ(1)
إِنَّا أَنزَلْنَهُ قُرْءَناً عَرَبِيًّا لَّعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ(2)
نَحْنُ نَقُص عَلَيْک أَحْسنَ الْقَصصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْک هَذَا الْقُرْءَانَ وَ إِن کنت مِن قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَفِلِينَ(3)
ترجمه : بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - الر - آن آیات کتاب آشکار است .
2 - ما آنرا قرآن عربی نازل کردیم تا شما درک کنید (و بیندیشید).
3 - ما بهترین سرگذشتها را بر تو بازگو کردیم ، از طریق وحی کردن این قرآن به تو، هر چند پیش از آن از غافلان بودی .
تفسیر :احسن القصص در برابر تو است .
این سوره نیز با حروف مقطعه (الف - لام - راء) آغاز شده است که نشانه ای از عظمت قرآن و ترکیب این آیات عمیق و پر محتوی از ساده ترین اجزاء یعنی حروف الفبا می باشد تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 299
درباره حروف مقطعه قرآن تا کنون در سه مورد (آغاز سوره بقره و آل عمران و اعراف) بقدر کافی بحث کرده ایم و دیگر ضرورتی برای تکرار نیست ، و دلالت آنها را بر عظمت قرآن ثابت کردیم .
و شاید به همین دلیل است که بعد از ذکر حروف مقطعه بلافاصله اشاره به عظمت قرآن می کند و می گوید اینها آیات کتاب مبین است کتابی روشنی بخش و آشکار کننده حق از باطل و نشان دهنده صراط مستقیم و راه پیروزی و نجات (تلک آیات الکتاب المبین).
جالب توجه اینکه در این آیه از اسم اشاره به دور (تلک) استفاده شده است ، که نظیر آن در آغاز سوره بقره و بعضی دیگر از سوره های دیگر قرآن داشتیم و گفتیم این گونه تعبیرات همگی اشاره به عظمت این آیات است یعنی آنچنان بلند و والا است که گوئی در نقطه دور دستی قرار گرفته ، در اوج آسمانها، در اعماق فضای بیکران که برای رسیدن به آن باید تلاش و کوشش وسیعی انجام داد، نه همچون مطالب پیش پا افتاده که انسان در هر قدم با آن روبرو می شود. (نظیر این تعبیر را در ادبیات فارسی نیز داریم که در حضور یک شخص بلند پایه می گویند: آن جناب ... آن مقام محترم ...).
سپس هدف نزول این آیات را چنین بیان می کند:
ما آن را قرآن عربی فرستادیم تا شما آن را به خوبی درک کنید (انا انزلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون).
هدف تنها قرائت و تلاوت و تیمن و تبرک با خواندن آیات آن نیست ، بلکه هدف نهائی درک است ، درکی نیرومند و پر مایه که تمام وجود انسان را به سوی عمل دعوت کند.
اما عربی بودن قرآن علاوه بر اینکه زبان عربی بشهادت آنها که اهل

مطالعه تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 300
در زبانهای مختلف جهانند آنچنان زبان وسیعی است که می تواند ترجمان لسان وحی باشد و مفاهیم و ریزه کاریهای سخنان خدا را باز گو کند، علاوه بر این ، مسلم است که اسلام از جزیره عربستان از یک کانون تاریکی و ظلمت و توحش و بربریت طلوع کرد، و در درجه اول می بایست مردم آن سامان را گرد خود جمع کند، آنچنان گویا و روشن باشد که آن افراد بی سواد و دور از علم و دانش را تعلیم دهد و در پرتو تعلیمش دگرگون سازد و یک هسته اصلی برای نفوذ این آئین در سایر مناطق جهان به وجود آورد.
البته قرآن با این زبان برای همه مردم جهان قابل فهم نیست (و به هر زبان دیگری بود نیز همین گونه بود) زیرا ما یک زبان جهانی که همه مردم دنیا آنرا بفهمند نداریم ، ولی این مانع از آن نخواهد شد که سایر مردم جهان از ترجمه های آن بهره گیرند و یا از آن بالاتر با آشنائی تدریجی به این زبان ، خود آیات را لمس کنند و مفاهیم وحی را از درون همین الفاظ درک نمایند.
به هر حال تعبیر به عربی بودن که در ده مورد از قرآن تکرار شده پاسخی است به آنها که پیامبر را متهم می کردند که او این آیات را از یک فرد عجمی یاد گرفته و محتوای قرآن یک فکر وارداتی است و از نهاد وحی نجوشیده است .
ضمنا این تعبیرات پی در پی این وظیفه را برای همه مسلمانان به وجود می آورد که همگی باید بکوشند و زبان عربی را به عنوان زبان دوم خود به صورت همگانی بیاموزند از این نظر که زبان وحی و کلید فهم حقایق اسلام است .
سپس می فرماید: ما نیکوترین قصه ها را از طریق وحی و فرستادن این قرآن برای تو بازگو می کنیم هر چند پیش از آن ، از آن غافل بودی (نحن نقص علیک احسن القصص بما اوحینا الیک هذا القرآن و ان کنت من قبله لمن الغافلین). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 301
بعضی از مفسران معتقدند که ((احسن القصص)) اشاره به مجموعه قرآن است ، و جمله بما اوحینا الیک هذا القرآن را قرینه بر آن می دانند، و قصه در اینجا تنها به معنی داستان نیست ، بلکه از نظر ریشه لغت به معنی جستجو از آثار چیزی است ، و هر چیز که پشت سر هم قرار گیرد، عرب به آن قصه می گوید و از آنجا که به هنگام شرح و بیان یک موضوع ، کلمات و جمله ها پی در پی بیان می شوند، این کار را قصه نامیده اند.
بهر حال خداوند مجموعه این قرآن که زیباترین شرح و بیان و فصیحترین و بلیغترین الفاظ را با عالیترین و عمیقترین معانی آمیخته که از نظر ظاهر زیبا و فوق العاده شیرین و گوارا و از نظر باطن بسیار پر محتوا است احسن القصص نامیده .

در روایات متعددی نیز مشاهده می کنیم که این تعبیر مجموعه قرآن به کار رفته است هر چند این روایات به عنوان تفسیر آیه مورد بحث وارد نشده است (دقت کنید).
مثلا در حدیثی که علی بن ابراهیم از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل کرده می خوانیم : و احسن القصص هذا القرآن : بهترین قصه ها این قرآن است .
در کتاب روضه کافی در خطبه ای از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) چنین نقل شده که ان احسن القصص و ابلغ الموعظة و انفع التذکر کتاب الله عز ذکره : بهترین داستانها و رساترین موعظه ها و سودمندترین تذکرها کتاب خداوند متعال است .
ولی پیوند آیات آینده که سرگذشت یوسف را بیان می کند با آیه مورد بحث آنچنان است که ذهن انسان بیشتر متوجه این معنی می شود که خداوند داستان یوسف را احسن القصص نامیده است و حتی شاید برای بسیاری به هنگام تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 302
مطالعه آیات آغاز این سوره غیر از این معنی چیزی به ذهن نیاید.
اما بارها گفته ایم که مانعی ندارد این گونه آیات برای بیان هر دو معنی باشد، هم قرآن بطور عموم احسن القصص است و هم داستان یوسف بطور خصوص .
چرا این داستان بهترین داستان نباشد؟ با اینکه در فرازهای هیجان انگیزش ترسیمی از عالیترین درسهای زندگی است .
حاکمیت اراده خدا را بر همه چیز در این داستان به خوبی مشاهده می کنیم .
سر نوشت شوم حسودان را با چشم خود می بینیم ، و نقشه های نقش بر آب شده آنها را مشاهده می کنیم .
ننگ بی عفتی ، عظمت و شکوه پارسائی و تقوی را در لابلای سطورش مجسم می بینیم .
منظره تنهائی یک کودک کم سن و سال را در قعر چاه ، شبها و روزهای یک زندانی بی گناه را در سیاه چال زندان ، تجلی نور امید از پس پرده های تاریک یاس و نومیدی و بالاخره عظمت و شکوه یک حکومت وسیع که نتیجه آگاهی و امانت است ، همه در این داستان از مقابل چشم انسان رژه می رود.
لحظاتی را که سر نوشت یک ملت با یک خواب پر معنی دگرگون می شود و زندگی یک قوم و جمعیت در پرتو آگاهی یک زمامدار بیدار الهی از نابودی نجات می یابد، و دهها درس بزرگ دیگر در این داستان منعکس شده است چرا احسن القصص نباشد؟!:
منتها احسن القصص بودن سر گذشت یوسف به تنهائی کافی نیست ، مهم

این است که در ما آنچنان شایستگی باشد که بتوانیم اینهمه درس بزرگ را در روح خود جای دهیم .
بسیارند کسانی که هنوز به داستان یوسف به عنوان یک ماجرای عشقی
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 303
جالب می نگرند، همچون چارپایانی که به یک باغ پر طراوت و پر گل ، تنها به صورت یک مشت علف برای سد جوع می نگرند.
و هنوز بسیارند کسانی که با دادن شاخ و برگهای دروغین به این داستان سعی دارند از آن یک ماجرای سکسی بسازند، این از عدم شایستگی و قابلیت محل است و گرنه اصل داستان همه گونه ارزشهای والای انسانی را در خود جمع کرده است و در آینده به خواست خدا خواهیم دید که نمی توان به آسانی از فرازهای جامع و زیبای این داستان گذشت ، و به گفته شاعر شیرین سخن گاه در برابر جاذبه های این داستان بوی گل انسان را چنان مست می کند که دامنش از دست می رود!.
نقش داستان در زندگی انسانها.
با توجه به اینکه قسمت بسیار مهمی از قرآن به صورت سرگذشت اقوام پیشین و داستانهای گذشتگان بیان شده است ، این سؤ ال برای بعضی پیش می آید که چرا یک کتاب تربیتی و انسانساز اینهمه تاریخ و داستان دارد؟.
اما توجه به چند نکته علت حقیقی این موضوع را روشن می سازد:
1 - تاریخ آزمایشگاه مسائل گوناگون زندگی بشر است ، و آنچه را که انسان در ذهن خود با دلائل عقلی ترسیم می کند در صفحات تاریخ به صورت عینی باز می یابد، و با توجه به اینکه مطمئن ترین معلومات آن است که جنبه حسی داشته باشد، نقش تاریخ را در نشان دادن واقعیات زندگی به خوبی می توان درک کرد.
انسان با چشم خود در صفحات تاریخ ، شکست مرگباری را که دامن یک قوم و ملت را بر اثر اختلاف و پراکندگی می گیرد می بیند، و همین گونه پیروزی درخشان قوم دیگر را در سایه اتحاد و همبستگی .
تاریخ با زبان بی زبانیش نتائج قطعی و غیر قابل انکار مکتبها: روشها،
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 304
و برنامه های هر قوم و گروهی را بازگو می کند.
داستانهای پیشینیان مجموعه ای است از پرارزشترین تجربیات آنها، و می دانیم که محصول زندگی چیزی جز تجربه نیست .
تاریخ آئینه ای است که تمام قامت جوامع انسانی را در خود منعکس می سازد، زشتیها، زیبائیها، کامیابیها، ناکامیها، پیروزیها و شکستها و عوامل هر یک از این امور را.
به همین دلیل مطالعه تاریخ گذشتگان ، عمر انسان را - درست به اندازه

عمر آنها - طولانی می کند! چرا که مجموعه تجربیات دوران عمر آنها را در اختیار انسان می گذارد.
و به همین دلیل علی (علیه السلام) در آن سخن تاریخیش که در لابلای وصایایش به فرزند برومندش کرده چنین می گوید: ای بنی انی و ان لم اکن عمرت عمر من کان قبلی فقد نظرت فی اعمالهم و فکرت فی اخبارهم و سرت فی آثار هم حتی عدت کاحدهم بل کانی بما انتهی الی من امور هم قد عمرت من اولهم الی آخرهم .
: فرزندم ! من هر چند عمر پیشینیان را یکجا نداشته ام ، ولی در اعمال آنها نظر افکندم ، در اخبارشان اندیشه نمودم ، و در آثارشان به سیر و سیاحت پرداختم ، آنچنان که گوئی همچون یکی از آنها شدم بلکه گوئی من به خاطر آنچه از تجربیات تاریخ آنان دریافته ام با اولین و آخرین آنها عمر کرده ام !.
البته تاریخی که خالی از خرافات و دروغ پردازیها و تملق ها و ثنا خوانیها و تحریفها و مسخها بوده باشد، ولی متاسفانه این گونه تواریخ کم است ، و نقش قرآن را در ارائه نمودن نمونه هائی از تاریخ اصیل نباید از نظر دور داشت .
تاریخی که همچون آئینه صاف باشد، نه کژ نما!، تاریخی که تنها به ذکر

وقایع نپردازد، به سراغ ریشه ها و نتیجه ها نیز برود.
با این حال چرا قرآن که یک کتاب عالی تربیت است در فصول و فرازهای خود تکیه بر تاریخ نکند و از داستانهای پیشینیان ، مثال و شاهد نیاورد.
2 - از این گذشته تاریخ و داستان جاذبه مخصوصی دارد، و انسان در تمام ادوار عمر خود از سن کودکی تا پیری تحت تاثیر این جاذبه فوق العاده است .
و به همین جهت قسمت مهمی از ادبیات جهان ، و بخش بزرگی از آثار نویسندگان ، را تاریخ و داستان تشکیل می دهد.
بهترین آثار شعرا و نویسندگان بزرگ اعم از فارسی زبان و غیر آنها، داستانهای آنها است ، گلستان سعدی ، شاهنامه فردوسی ، خمسه نظامی و آثار جذاب نویسندگان معاصر، همچنین آثار هیجان آفرین ویکتور هوگو فرانسوی ، شکسپیر انگلیسی ، و گوته آلمانی ، همه در صورت داستان عرضه شده است .
داستان چه به صورت نظم باشد یا نثر و یا در شکل نمایشنامه و فیلم عرضه شود، اثری در خواننده و بیننده می گذارد که استدلالات عقلی هرگز قادر به چنان تاثیر نیست .
دلیل این موضوع شاید آن باشد که انسان قبل از آنکه ، عقلی باشد حسی است و بیش از آنچه به مسائل فکری می اندیشد در مسائل حسی غوطه

ور است .
مسائل مختلف زندگی هر اندازه از میدان حس دور می شوند و جنبه تجرد عقلانی به خود می گیرند ثقیلتر و سنگینتر و دیرهضم تر می شوند.
و از اینرو می بینیم همیشه برای جاافتادن استدلالات عقلی از مثالهای حسی استمداد می شود و گاهی ذکر یک مثال مناسب و بجا تاثیر استدلال را چندین برابر می کند. و لذا دانشمندان موفق آنها هستند که تسلط بیشتری بر انتخاب بهترین مثالها دارند.
و چرا چنین نباشد در حالی که استدلالهای عقلی بالاخره برداشتهائی از

مسائل حسی و عینی و تجربی است .
3 - داستان و تاریخ برای همه کس قابل فهم و درک است ، بر خلاف استدلالات عقلی که همه در آن یکسان نیستند!
به همین دلیل کتابی که جنبه عمومی و همگانی دارد و از عرب بیابانی بیسواد نیمه وحشی گرفته تا فیلسوف بزرگ و متفکر همه باید از آن استفاده کنند، حتما باید روی تاریخ و داستانها و مثالها تکیه نماید.
مجموعه این جهات نشان می دهد که قرآن در بیان این همه تاریخ و داستان بهترین راه را از نظر تعلیم و تربیت پیموده است .
مخصوصا با توجه به این نکته که قرآن در هیچ مورد به ذکر وقایع تاریخی بطور برهنه و عریان نمی پردازد، بلکه در هر گام از آن نتیجه گیری کرده ، و بهره برداری تربیتی می کند، چنانکه نمونه هایش را در همین سوره به زودی خواهید دید. یوسف

آیه 4-6
آیه و ترجمه
إِذْ قَالَ یُوسف لاَبِیهِ یَأَبَتِ إِنی رَأَیْت أَحَدَ عَشرَ کَوْکَباً وَ الشمْس وَ الْقَمَرَ رَأَیْتهُمْ لی سجِدِینَ(4)
قَالَ یَبُنیَّ لا تَقْصص رُءْیَاک عَلی إِخْوَتِک فَیَکِیدُوا لَک کَیْداً إِنَّ الشیْطنَ لِلانسنِ عَدُوٌّ مُّبِینٌ(5)
وَ کَذَلِک یجْتَبِیک رَبُّک وَ یُعَلِّمُک مِن تَأْوِیلِ الاَحَادِیثِ وَ یُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَیْک وَ عَلی ءَالِ یَعْقُوب کَمَا أَتَمَّهَا عَلی أَبَوَیْک مِن قَبْلُ إِبْرَهِیمَ وَ إِسحَقَ إِنَّ رَبَّک عَلِیمٌ حَکِیمٌ(6)
ترجمه : 4 - (بخاطر آر) هنگامی را که یوسف به پدرش گفت : پدرم ! من در خواب دیدم یازده ستاره و خورشید و ماه در برابرم سجده می کنند!.
5 - گفت : فرزندم ! خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن که برای تو نقشه خطرناک می کشند، چرا که شیطان دشمن آشکار انسان است !.
6 - و اینگونه پروردگارت تو را بر می گزیند، و از تعبیر خوابها به تو می

آموزد، و نعمتش را بر تو و بر آل یعقوب تمام و کامل می کند، همانگونه که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد، پروردگار تو عالم و حکیم است .
تفسیر :بارقه امید و آغاز مشکلات !.
قرآن داستان یوسف را از خواب عجیب و پر معنی او آغاز می کند، زیرا این خواب در واقع نخستین فراز زندگی پر تلاطم یوسف محسوب می شود
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 308
یک روز صبح با هیجان و شوق به سراغ پدر آمد و پرده از روی حادثه تازه ای برداشت که در ظاهر چندان مهم نبود اما در واقع شروع فصل جدیدی را در زندگانی او اعلام می کرد.
((یوسف گفت پدرم ! من دیشب در خواب یازده ستاره را دیدم که از آسمان فرود آمدند، و خورشید و ماه نیز آنها را همراهی می کردند، همگی نزد من آمدند و در برابر من سجده کردند)) (اذ قال یوسف لابیه یا ابت انی رایت احد عشر کوکبا و الشمس و القمر رایتهم لی ساجدین).
ابن عباس می گوید: یوسف این خواب را در شب جمعه که مصادف شب قدر، (شب تعیین سرنوشتها و مقدرات بود) دید.
در اینکه یوسف به هنگام دیدن این خواب چند سال داشت ، بعضی نه سال ، بعضی دوازده سال و بعضی هفت سال ، نوشته اند، قدر مسلم این است که در آن هنگام بسیار کم سن و سال بود.
قابل توجه اینکه : جمله ((رایت)) به عنوان تاءکید و قاطعیت در این آیه تکرار شده است اشاره به اینکه من چون بسیاری از افراد که قسمتی از خواب خود را فراموش می کنند و با شک و تردید از آن سخن می گویند نیستم ، من با قطع و یقین دیدم که یازده ستاره و خورشید و ماه در برابرم سجده کردند، در این موضوع شک تردیدی ندارم .
نکته دیگر اینکه ضمیر ((هم)) که برای جمع مذکر عاقل است در مورد خورشید و ماه و ستارگان به کار رفته ، همچنین کلمه ((ساجدین)).
اشاره به اینکه سجده آنها یک امر تصادفی نبود بلکه پیدا بود روی حساب همچون افراد عاقل و هوشیار سجده می کنند.
البته روشن است که منظور از سجده در اینجا خضوع و تواضع می باشد و گرنه سجده به شکل سجده معمولی انسانها در مورد خورشید و ماه و ستارگان مفهوم ندارد. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 309
این خواب هیجان انگیز و معنی دار یعقوب پیامبر را در فکر فرو برد:
خورشید و ماه و ستارگان آسمان ؟ آنهم یازده ستاره ؟ فرود آمدند و در برابر فرزندم یوسف سجده کردند، چقدر پر معنی است ؟ حتما خورشید و ماه ، من و مادرش (یا من و خاله اش) می باشیم ، و یازده ستاره ، برادرانش ، قدر و مقام فرزندم آنقدر بالا میرود که ستارگان آسمان و

خورشید و ماه سر بر آستانش می سایند، آنقدر در پیشگاه خدا عزیز و آبرومند می شود که آسمانیان در برابرش خضوع می کنند، چه خواب پر شکوه و جالبی ؟!.
لذا با لحن آمیخته با نگرانی و اضطراب اما توام با خوشحالی به فرزندش چنین ((گفت : فرزندم این خوابت را برای برادران بازگو مکن)) (قال یا بنی لا تقصص رؤ یاک علی اخوتک).
((چرا که آنها برای تو نقشه های خطرناک خواهند کشید)) (فیکیدوا لک کیدا).
من می دانم ((شیطان برای انسان دشمن آشکاری است)) (ان الشیطان للانسان عدو مبین).
او منتظر بهانه ای است که وسوسه های خود را آغاز کند، به آتش کینه و حسد دامن زند، و حتی برادران را به جان هم اندازد.
جالب اینکه یعقوب نگفت : ((می ترسم برادران قصد سوئی درباره تو کنند بلکه آنرا بصورت یک امر قطعی و مخصوصا با تکرار ((کید)) که دلیل بر تاءکید است بیان کرد، چرا که از روحیات سایر فرزندانش با خبر بود، و حساسیت آنها را نسبت به ((یوسف)) می دانست ، شاید برادران نیز از تعبیر کردن خواب بی اطلاع نبودند، به علاوه این خواب خوابی بود که تعبیرش چندان پیچیدگی نداشت .
از طرفی این خواب ، شبیه خوابهای کودکانه به نظر نمی رسید، کودک

ممکن است خواب ماه و ستاره را ببیند اما اینکه ماه و ستارگان به صورت موجوداتی عاقل و با شعور در برابر او سجده کنند، این یک خواب کودکانه نیست و روی این جهات جا داشت که یعقوب نسبت به افروخته شدن آتش حسد برادران نسبت به یوسف بیمناک باشد.
ولی این خواب تنها بیانگر عظمت مقام یوسف در آینده از نظر ظاهری و مادی نبود، بلکه نشان می داد که او به مقام نبوت نیز خواهد رسید، چرا که سجده آسمانیان دلیل بر بالا گرفتن مقام آسمانی او است ، و لذا پدرش یعقوب اضافه کرد: ((و اینچنین پروردگارت تو را بر می گزیند)) (و کذلک یجتبیک ربک).
((و از تعبیر خواب به تو تعلیم می دهد)) (و یعلمک من تاویل الاحادیث).
((و نعمتش را بر تو و آل یعقوب تکمیل می کند)) (و یتم نعمته علیک و علی آل یعقوب).
((همانگونه که پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحاق تمام کرد)) (کما اتمها علی ابویک من قبل ابراهیم و اسحاق).
آری ((پروردگارت عالم است و از روی حکمت کار می کند)) (ان ربک علیم حکیم). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 311

نکته ها :
در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:
1 - رؤ یا و خواب دیدن .
مساءله رؤ یا و خواب دیدن ، همیشه از مسائلی بوده است که فکر افراد عادی و دانشمندان را از جهات مختلفی به خود جلب کرده است .
این صحنه های زشت و زیبا، وحشتناک و دلپذیر، سرورآفرین و غم انگیز که انسان در خواب می بیند چیست ؟!.
آیا اینها مربوط به گذشته است که در اعماق روح انسان لانه کرده و یا تغییرات و تبدیلاتی خودنمائی می کنند و یا مربوط به آینده است که بوسیله دستگاه گیرنده حساس روح آدمی از طریق ارتباط مرموزی از حوادث آینده عکسبرداری می نماید، و یا انواع و اقسام مختلفی دارد که بعضی مربوط به گذشته و بعضی مربوط به آینده و قسمتی نتیجه تمایلات و خواستهای ارضا نشده است .
قرآن در آیات متعددی صراحت دارد که حداقل ، پاره ای از خوابها، انعکاسی از آینده دور یا نزدیک می باشد.
در داستان خواب یوسف که در آیات فوق خواندیم ، و همچنین داستان خواب زندانیان که در آیه 36 همین سوره و داستان خواب عزیز مصر که در آیه 43 خواهد آمد به چند نمونه خواب برخورد می کنیم که همه آنها از حوادث آینده پرده برداشته است ، بعضی از این حوادث نسبتا دور مانند خواب یوسف که می گویند بعد از چهل سال به تحقق پیوست و بعضی در آینده نزدیکتر مانند خواب عزیز مصر و هم بندهای یوسف به وقوع پیوست .
در غیر این سوره اشاره به ((خوابهای تعبیردار)) دیگری نیز شده ، مانند رؤ یای پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که در سوره فتح به آن اشاره شده و خواب ابراهیم که در سوره صافات آمده است (این خواب ، هم فرمان الهی بود و هم تعبیر داشت). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 312
جالب اینکه در روایتی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین می خوانیم : الرؤ یا ثلاثة بشری من الله و تحزین من الشیطان و الذی یحدث به الانسان نفسه فیراه فی منامه : ((خواب و رؤ یا سه گونه است گاهی بشارتی از ناحیه خداوند است گاه وسیله غم و اندوه از سوی شیطان ، و گاه مسائلی است که انسان در فکر خود می پروراند و آن را در خواب می بیند.
روشن است که خوابهای شیطانی چیزی نیست که تعبیر داشته باشد، اما خوابهای رحمانی که جنبه بشارت دارد حتما باید خوابی باشد که از حادثه مسرت بخش در آینده پرده بردارد.
بهر حال لازم است در اینجا به نظرات مختلف که درباره حقیقت رؤ یا ابراز

شده به طور فشرده اشاره کنیم :
درباره حقیقت رؤ یا. تفسیرهای زیادی شده است که میتوان آنها را به دو بخش تقسیم کرد:
1 - تفسیر مادی .
2 - تفسیر روحی .
مادیها می گویند رؤ یا چند علت میتواند داشته باشد:
الف - ممکن است خواب دیدن و رؤ یا نتیجه مستقیم کارهای روزانه انسان باشد، یعنی آنچه برای انسان در روزهای گذشته روی داده به هنگام خواب در مقابل فکرش مجسم گردد.
ب - ممکن است یک سلسله آرزوهای بر آورده نشده باعث دیدن خوابهائی

شود، همانطور که شخصی تشنه ، آب در خواب می بیند و کسی که در انتظار سفر کرده ای است آمدن او را از سفر بخواب می بیند (و از قدیم گفته اند شتر در خواب بیند پنبه دانه !...)
ج - ممکن است ترس از چیزی باعث شود که انسان خواب آن را ببیند زیرا مکرر تجربه شده است کسانی که از دزد وحشت دارند شب خواب دزد می بینند (ضرب المثل معروف دور از شتر به خواب و خواب آشفته نبین اشاره به همین حقیقت است).
((فروید)) و پیروان مکتب فروید یکنوع تفسیر و تعبیر مادی دیگری برای خواب دارند:
آنها طی مقدمات مشروحی اظهار می دارند که : خواب و رؤ یا عبارت است از ارضای تمایلات واپس زده و سرکوفته ای که همیشه با تغییر و تبدیلهائی برای فریب ((من)) به عرصه خودآگاهی روی می آورند.
توضیح اینکه : بعد از قبول این مسئله که روان آدمی مشتمل بر دو بخش است ((بخش آگاه)) (آنچه به تفکرات روزانه و معلومات ارادی و اختیارات انسان ارتباط دارد) و ((بخش ناآگاه)) (آنچه در ضمیر باطن به صورت یک میل ارضا نشده پنهان گردیده است) می گویند:
بسیار می شود امیالی که ما داریم و به عللی نتوانسته ایم آنها را ارضا کنیم و در ضمیر باطن ما جای گرفته اند، به هنگام خواب که سیستم خود آگاه از کار می افتد برای یک نوع اشباع تخیلی به مرحله خودآگاه روی می آورند، گاهی بدون تغییر منعکس می شوند (همانند عاشقی که محبوب از دست رفته خود را در عالم خواب مشاهده میکند) و گاهی تغییر شکل داده و به صورتهای مناسبی منعکس می شوند که در این صورت نیاز به تعبیر دارند.
بنابراین ((رؤ یاها)) همیشه مربوط به گذشته است ، و از آینده هرگز خبر

نمی دهد، تنها میتوانند وسیله خوبی برای خواندن ضمیر((ناآگاه)) باشند، و به همین جهت برای درمان بیماریهای روانی که متکی به کشف ضمیر ناآگاه است بسیار می شود که از خوابهای بیمار کمک می گیرند.
بعضی از دانشمندان غذا شناس میان ((خواب و رؤ یا)) و ((نیازهای غذائی بدن)) رابطه قائل هستند و معتقدند که مثلا اگر انسان در خواب ببیند از دندانش ((خون)) میچکد لابد ویتامین ث بدن او کم شده است ! و اگر در خواب ببیند موی سرش سفید گشته معلوم می شود گرفتار کمبود ویتامین ب شده است !!.
و اما فلاسفه روحی تفسیر دیگری برای خوابها دارند، آنها میگویند، خواب و رؤ یا بر چند قسم است :.
1 - خوابهای مربوط به گذشته زندگی و امیال و آرزوها که بخش مهمی از خوابهای انسان را تشکیل می دهد.
2 - خوابهای پریشان و نامفهوم که معلول فعالیت توهم و خیال است (اگر چه ممکن است انگیزه های روانی داشته باشد).
3 - خوابهائی که مربوط به آینده است و از آن گواهی می دهد.
شک نیست که خوابهای مربوط به زندگی گذشته و جان گرفتن و تجسم صحنه هائی که انسان در طول زندگی خود دیده است تعبیر خاصی ندارند، همچنین خوابهای پریشان و به اصطلاح ((اضغاث احلام)) که نتیجه افکار پریشان ، و همانند افکاری است که انسان در حال تب و هذیان پیدا می کند نیز تعبیر خاصی نسبت به مسائل آینده زندگی نمی تواند داشته باشد، اگر چه روانشناسان و روانکاوان از آنها به عنوان دریچه ای برای دست یافتن به ضمیر ناآگاه بشری استفاده کرده و آنها را کلیدی برای درمان بیماریهای روانی می دانند، بنابراین تعبیر خواب آنها برای کشف اسرار روان و سرچشمه بیماریها است نه برای کشف حوادث آینده زندگی .
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 315
و اما خوابهای مربوط به آینده نیز دارای دو شعبه است ، قسمتی خوابهای صریح و روشن می باشند که به هیچوجه تعبیری نمی خواهند و گاهی بدون کمترین تفاوتی با نهایت تعجب ، در آینده دور یا نزدیک تحقق می پذیرد می باشد.
دوم خوابهائی است که در عین حکایت از حوادث آینده بر اثر عوامل خاص ذهنی و روحی تغییر شکل یافته و نیازمند به تعبیر است .
برای هر یک از این خوابها نمونه های زیادی وجود دارد که همه آنها را نمی توان انکار کرد، نه تنها در منابع مذهبی و کتب تاریخی نمونه هائی از آن ذکر شده بلکه در زندگی خصوصی خود ما یا کسانی که می شناسیم مکرر رخ داده است به اندازه ای که هرگز نمی توان همه را معلول تصادف دانست .

در اینجا چند نمونه از خوابهائی که بطرز عجیبی پرده از روی حوادث آینده برداشته و از افراد مورد اعتماد شنیده ایم یادآور می شویم .
1 - یکی از علمای معروف و کاملا مورد وثوق همدان مرحوم اخوند ملا علی از مرحوم آقا میرزا عبد النبی که از علمای بزرگ تهران بود چنین نقل می کرد: هنگامی که در سامرا بودم هر سال مبلغی در حدود یکصد تومان از مازندران برای من فرستاده می شد، و به اعتبار همین موضوع قبلا که نیاز پیدا می کردم قرض هائی می نمودم و بهنگام وصول آن وجه ، تمام بدهی های خود را ادا می کردم .
یک سال بمن خبر دادند که امسال وضع محصولات بسیار بد بوده و بنابراین وجهی فرستاده نمی شود! بسیار ناراحت شدم و با همین فکر ناراحت خوابیدم ، ناگهان در خواب پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را دیدم که مرا صدا زد و گفت : فلان کس ! برخیز در آن دو لاب را باز کن (اشاره به دولابی کرد) و یک صد تومان در آن هست بردار. از خواب بیدار شدم چیزی نگذشت در خانه را زدند بعد از ظهر بود دیدم فرستاده مرحوم میرزای شیرازی مرجع بزرگ تقلید شیعیان است گفت تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 316
میرزا شما را می خواهد. من تعجب کردم که در این موقع برای چه آن مرد بزرگ مرا می خواهد رفتم دیدم در اطاق خود نشسته ، (من خواب خود را بکلی فراموش کرده بودم) ناگاه مرحوم میرزای شیرازی به من گفت : میرزا عبد النبی در آن دولاب را باز کن و یکصد تومان در آنجا هست بردار، بلا فاصله داستان خواب به نظرم آمد و از این حادثه سخت تعجب کردم خواستم چیزی بگویم ، احساس کردم او مایل نیست سخنی در این زمینه گفته شود، وجه را برداشتم و بیرون آمدم .
2 - دوستی که مورد اعتماد است نقل می کرد نویسنده کتاب ((ریحانة الادب)) مرحوم تبریزی فرزندی داشت دست راست او ناراحت بود (شاید روماتیسم شدید داشت) به طوری که به زحمت می توانست قلم به دست بگیرد، بنا شد برای معالجه به آلمان برود او می گوید: در کشتی که بودم خواب دیدم مادرم از دنیا رفته است ، تقویم را باز کردم و جریان را با قید روز و ساعت نوشته چیزی نگذشت که به ایران آمدم جمعی از بستگان به استقبال من آمدند دیدم لباس مشکی در تن دارند، تعجب کردم و جریان خواب به کلی از خاطرم رفته بود، بالاخره تدریجا به من حالی کردند که مادرم فوت کرده بلافاصله بیاد جریان خواب افتادم ، تقویم را بیرون آوردم و روز فوت را سؤ ال کردم دیدم درست در همان روز مادرم از دنیا رفته بود!.
3 - نویسنده معروف اسلامی سید قطب در تفسیر خود فی ظلال القرآن ذیل آیات مربوط به سوره یوسف چنین می نویسد: اگر من تمام آنچه

درباره رؤ یا گفته اید انکار کنم هیچگاه نمی توانم جریانی را که برای خودم هنگامی که در آمریکا بودم واقع شد انکار نمایم ، در آنجا من در خواب دیدم که خواهر زاده ام خون چشمانش را فرا گرفته بود و قادر به دیدن نیست (خواهرزاده ام با سایر اعضای خانواده ام در مصر بودند) من از این جریان متوحش شدم ، فورا نامه ای برای خانواده ام به مصر نوشتم و مخصوصا از وضع چشم خواهر زاده ام تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 317
سؤ ال کردم ، چیزی نگذشت که جواب نامه بدستم رسید نوشته بودند که چشم او مبتلا به خونریزی داخلی شده و قادر به دیدن نیست و هم اکنون مشغول معالجه است .
قابل توجه اینکه خونریزی داخلی چشم او طوری بود که در مشاهده معمولی قابل رؤ یت نبود و تنها با وسائل پزشکی دیدن آن میسر بود ولی به هر حال از بینائی چشم محروم گشته بود، من حتی این خونریزی درونی را در خواب به شکل آشکار دیدم !.
خوابهائی که پرده از روی اسراری برداشته و حقایقی مربوط به آینده و یا حقایق پنهانی مربوط به حال را کشف کرده بیش از آن است که حتی افراد دیر باور بتوانند انگشت انکار روی همه آنها بگذارند، و یا آنها را حمل بر تصادف کنند.
با تحقیق از دوستان نزدیک خود غالبا می توانید به نمونه هائی از این خوابها دست یابید، اینگونه خوابها از طریق ((تفسیر مادی رؤ یا)) هرگز قابل تعبیر نیستند و تنها با تفسیر فلاسفه روحی ، و اعتقاد به استقلال روح می توان آنها را تفسیر کرد، بنابراین از مجموع آنها به عنوان شاهدی برای استقلال روح می توان استفاده کرد.
2 - در آیات مورد بحث خواندیم که یعقوب علاوه بر اینکه فرزندش را از بازگو کردن خواب خود به برادران بر حذر داشت ، خواب را بطور اجمال برای او تعبیر کرد، و به او گفت تو بر گزیده خدا خواهی شد و تعبیر خواب به تو خواهد آموخت و نعمتش را بر تو و آل یعقوب تمام خواهد کرد.
دلالت خواب یوسف بر اینکه او در آینده به مقامهای بزرگ معنوی و مادی خواهد رسید کاملا قابل درک است ، ولی این سؤ ال پیش می آید که مساله آگاهی تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 318
یوسف از تعبیر خواب در آینده چگونه از رؤ یای یوسف برای یعقوب ، کشف شد؟ آیا این یک خبر تصادفی بود که یعقوب به یوسف داد و کار به خواب او نداشت ، و یا آن را از همان خواب یوسف کشف کرد؟.
ظاهر این است که یعقوب این مساءله را از خواب یوسف فهمید، و این ممکن است از یکی از دو راه بوده باشد:
نخست اینکه یوسف در آن سن و سال کم این خوابرا بطور خصوصی و دور از چشم برادران برای پدر نقل کرد (چرا که پدر به او توصیه کرد در کتمان

آن بکوشد) و این نشان می دهد که یوسف نیز از خواب خود احساس خاصی داشت که آنرا در جمع مطرح نکرد، وجود چنین احساسی در کودک کم سن و سالی مانند یوسف دلیل بر این است که او یکنوع آمادگی روحی برای کشف تعبیر خواب ، دارد و پدر احساس کرد با پرورش این آمادگی او در آینده آگاهی وسیعی در این زمینه پیدا خواهد کرد.
دیگر اینکه ارتباط پیامبران با عالم غیب از چند طریق بوده است گاهی از طریق الهامات قلبی ، و گاه از طریق نزول فرشته وحی ، و گاه از طریق خواب ، گرچه یوسف در آن زمان هنوز به مقام نبوت نرسیده بود اما وقوع چنین خواب معنی داری برای یوسف نشان می داد که او در آینده از این طریق با عالم غیب ، ارتباط خواهد گرفت و طبعا باید تعبیر و مفهوم خواب را بداند تا بتواند چنین رابطه ای داشته باشد.
3 - از درسهائی که این بخش از آیات به ما می دهد درس حفظ اسرار است ، که گاهی حتی در مقابل برادران نیز باید عملی شود، همیشه در زندگی انسان اسراری وجود دارد که اگر فاش شود ممکن است آینده او یا جامعهاش را به خطر اندازد، خویشتن داری در حفظ این اسرار یکی از نشانه های وسعت روح و قدرت تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 319
اراده است ، چه بسیارند افرادی که به خاطر ضعف در این قسمت سرنوشت خویش و یا جامعه ای را به خطر افکنده اند و چه بسیار ناراحتیهائی که در زندگی به خاطر ترک حفظ اسرار برای انسان پیش می آید.
در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهم السلام) می خوانیم : لا یکون المؤ من مؤ منا حتی تکون فیه ثلاث خصال سنة من ربه و سنة من نبیه (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و سنة من ولیه (علیهم السلام) فاما السنة من ربه فکتمان السر و اما السنة من نبیه فمداراة الناس و اما السنة من ولیه فالصبر فی البا ساء و الضراء.
((مؤ من ، مؤ من نخواهد بود مگر اینکه سه خصلت داشته باشد: سنتی از پروردگار و سنتی از پیامبر و سنتی از امام و پیشوا، اما سنت پروردگار کتمان اسرار است ، اما سنت پیامبر مدارا با مردم است و اما سنت امام شکیبائی در برابر ناراحتیها و مشکلات می باشد)) (البته کتمان سر در اینجا بیشتر ناظر به کتمان اسرار دیگران است).
و در حدیثی از امام صادق (علیهم السلام) می خوانیم : سرک من دمک فلا یجرین من غیر او داجک : ((اسرار تو همچون خون تو است که باید تنها در عروق خودت جریان یابد)). یوسف
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 320
آیه 7-10
آیه و ترجمه

لّقَدْ کانَ فی یُوسف وَ إِخْوَتِهِ ءَایَتٌ لِّلسائلِینَ(7)
إِذْ قَالُوا لَیُوسف وَ أَخُوهُ أَحَب إِلی أَبِینَا مِنَّا وَ نحْنُ عُصبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِی ضلَلٍ مُّبِینٍ(8)
اقْتُلُوا یُوسف أَوِ اطرَحُوهُ أَرْضاً یخْلُ لَکُمْ وَجْهُ أَبِیکُمْ وَ تَکُونُوا مِن بَعْدِهِ قَوْماً صلِحِینَ(9)
قَالَ قَائلٌ مِّنهُمْ لا تَقْتُلُوا یُوسف وَ أَلْقُوهُ فی غَیَبَتِ الْجُب یَلْتَقِطهُ بَعْض السیَّارَةِ إِن کُنتُمْ فَعِلِینَ(10)
ترجمه : 7 - در (داستان) یوسف و برادرانش نشانه های (هدایت) برای سؤ ال کنندگان بود.
8 - هنگامی که (برادران) گفتند یوسف و برادرش (بنیامین) نزد پدر از ما محبوبترند در حالی که ما نیرومندتریم ، مسلما پدر ما، در گمراهی آشکار است !.
9 - یوسف را بکشید یا او را به سرزمین دور دستی بی فکنید تا توجه پدر فقط با شما باشد و بعد از آن (از گناه خود توبه می کنید و) افراد صالحی خواهید بود!.
10 - یکی از آنها گفت یوسف را نکشید و اگر کاری می خواهید انجام دهید او را در نهانگاه چاه بی فکنید تا بعضی از قافله ها او را برگیرند (و با خود به مکان دوری ببرند).
تفسیر :نقشه نهائی که کشیده شد.
از اینجا جریان درگیری برادران یوسف با یوسف شروع می شود:
در آیه نخست اشاره به درسهای آموزنده فراوانی که در این داستان است
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 321
کرده ؛ می گوید به یقین در سر گذشت یوسف و برادرانش ، نشانه هائی برای سؤ ال کنندگان بود (لقد کان فی یوسف و اخوته آیات للسائلین).
در اینکه منظور از این سؤ ال کنندگان چه اشخاصی هستند بعضی از مفسران (مانند قرطبی در تفسیر الجامع و غیر او) گفته اند که این سؤ ال کنندگان جمعی از یهود مدینه بودند که در این زمینه پرسشهائی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می کردند ولی ظاهر آیه مطلق است و می گوید: ((برای همه افراد جستجوگر آیات و نشانه ها و درسهائی در این داستان نهفته است)).
چه درسی از این برتر که گروهی از افراد نیرومند با نقشه های حساب شده ای که از حسادت سرچشمه گرفته برای نابودی یک فرد ظاهرا ضعیف و تنها، تمام کوشش خود را به کار گیرند، اما با همین کار بدون توجه او را بر تخت قدرت بنشانند و فرمانروای کشور پهناوری کنند، و در پایان همگی در برابر او سر تعظیم فرود آورند، این نشان می دهد وقتی خدا کاری را اراده کند می تواند آن را، حتی بدست مخالفین آن کار، پیاده

کند، تا روشن شود که یک انسان پاک و باایمان تنها نیست و اگر تمام جهان به نابودی او کمر بندند اما خدا نخواهد تار موئی از سر او کم نخواهند کرد!.
یعقوب دوازده پسر داشت ، که دو نفر از آنها ((یوسف)) و ((بنیامین)) از یک مادر بودند، که ((راحیل)) نام داشت ، یعقوب نسبت به این دو پسر مخصوصا یوسف محبت بیشتری نشان می داد، زیرا اولا کوچکترین فرزندان او محسوب می شدند و طبعا نیاز به حمایت و محبت بیشتری داشتند، ثانیا طبق بعضی از روایات مادر آنها ((راحیل)) از دنیا رفته بود، و به این جهت نیز به محبت بیشتری محتاج بودند، از آن گذشته مخصوصا در یوسف ، آثار نبوغ و فوق العادگی نمایان بود، مجموع این جهات سبب شد که یعقوب آشکارا نسبت به آنها ابراز علاقه بیشتری کند. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 322
برادران حسود بدون توجه به این جهات از این موضوع سخت ناراحت شدند، به خصوص که شاید بر اثر جدائی مادرها، رقابتی نیز در میانشان طبعا وجود داشت ، لذا دور هم نشستند ((و گفتند یوسف و برادرش نزد پدر از ما محبوبترند، با اینکه ما جمعیتی نیرومند و کارساز هستیم)) و زندگی پدر را به خوبی اداره می کنیم ، و به همین دلیل باید علاقه او به ما بیش از این فرزندان خردسال باشد که کاری از آنها ساخته نیست . (اذ قالوا لیوسف و اخوه احب الی ابینا منا و نحن عصبة).
و به این ترتیب با قضاوت یک جانبه خود پدر را محکوم ساختند و گفتند: ((به طور قطع پدر ما در گمراهی آشکاری است))! (ان ابانا لفی ضلال مبین).
آتش حقد و حسد به آنها اجازه نمی داد که در تمام جوانب کار بیندیشند دلائل اظهار علاقه پدر را نسبت به این دو کودک بدانند، چرا که همیشه منافع خاص هر کس حجابی بر روی افکار او می افکند، و به قضاوتهائی یک جانبه که نتیجه آن گمراهی از جاده حق و عدالت است وا می دارد.
البته منظور آنها گمراهی دینی و مذهبی نبود چرا که آیات آینده نشان می دهد آنها به بزرگی و نبوت پدر اعتقاد داشتند و تنها در زمینه طرز معاشرت به او ایراد می گرفتند.
حس حسادت ، سرانجام برادران را به طرح نقشه ای وادار ساخت : گرد هم جمع شدند و دو پیشنهاد را مطرح کردند و گفتند: ((یا یوسف را بکشید و یا او را به سرزمین دوردستی بیفکنید تا محبت پدر یکپارچه متوجه شما بشود))! (اقتلوا یوسف او اطرحوه ارضا یخل لکم وجه ابیکم). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 323
درست است که با این کار احساس گناه و شرمندگی وجدان خواهید کرد، چرا که با برادر کوچک خود این جنایت را روا داشته اید ولی جبران این گناه

ممکن است ، توبه خواهید کرد و پس از آن جمعیت صالحی خواهید شد! (و تکونوا من بعده قوما صالحین).
این احتمال نیز در تفسیر جمله اخیر داده شده که منظور آنها این بوده است که بعد از دور ساختن یوسف از چشم پدر، مناسبات شما با پدر به صلاح می گراید، و ناراحتیهائی که از این نظر داشتید از میان می رود، ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.
بهر حال این جمله دلیل بر آن است که آنها احساس گناه با این عمل می کردند و در اعماق دل خود کمی از خدا ترس داشتند، و به همین دلیل پیشنهاد توبه بعد از انجام این گناه می کردند.
ولی مساءله مهم اینجاست که سخن از توبه قبل از انجام جرم در واقع برای فریب وجدان و گشودن راه به سوی گناه است ، و به هیچوجه دلیل بر پشیمانی و ندامت نمی باشد.
و به تعبیر دیگر توبه واقعی آن است که بعد از گناه ، حالت ندامت و شرمساری برای انسان پیدا شود، اما گفتگو از توبه قبل از گناه ، توبه نیست .
توضیح اینکه بسیار می شود که انسان به هنگام تصمیم بر گناه یا مخالفت وجدان روبرو می گردد و یا اعتقادات مذهبی در برابر او سدی ایجاد می کند و از پیشرویش به سوی گناه ممانعت به عمل می آورد، او برای اینکه از این سد به آسانی بگذرد و راه خود را به سوی گناه باز کند وجدان و عقیده خود را با این سخن می فریبد، که من پس از انجام گناه بلا فاصله در مقام جبران بر می آیم ، چنان نیست که دست روی دست بگذارم و بنشینم ، توبه می کنم ، بدر خانه خدا می روم ، اعمال صالح انجام می دهم ، و سرانجام آثار گناه را می شویم !. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 324
یعنی همانگونه که نقشه شیطانی برای انجام گناه می کشد، یک نقشه شیطانی هم برای فریب وجدان و تسلط بر عقائد مذهبی خود طرح می کند، و چه بسا این نقشه شیطانی نیز مؤ ثر واقع می شود و آن سد محکم را با این وسیله از سر راه خود بر می دارد، برادران یوسف نیز از همین راه وارد شدند.
نکته دیگر اینکه آنها گفتند پس از دور ساختن یوسف ، توجه پدر و نگاه او به سوی شما خواهد شد (یخل لکم ((وجه)) ابیکم) و نگفتند قلب پدر در اختیار شما خواهد شد (یخل لکم قلب ابیکم) چرا که اطمینان نداشتند پدر به زودی فرزندش یوسف را فراموش کند، همین اندازه که توجه ظاهری پدر به آنها باشد کافی است .
این احتمال نیز وجود دارد که صورت و چشم دریچه قلب است ، هنگامی که نگاه پدر متوجه آنها شد تدریجا قلب او هم متوجه خواهد شد.
ولی در میان برادران یک نفر بود که از همه باهوشتر، و یا با وجدان تر بود،

به همین دلیل با طرح قتل یوسف مخالفت کرد و هم با طرح تبعید او در یک سرزمین دور دست که بیم هلاکت در آن بود، و طرح سومی را ارائه نمود و گفت : اگر اصرار دارید کاری بکنید یوسف را نکشید، بلکه او را در قعر چاهی بی فکنید (بگونهای که سالم بماند) تا بعضی از راهگذران و قافله ها او را بیابند و با خود ببرند و از چشم ما و پدر دور شود (قال قائل منهم لا تقتلوا یوسف و القوه فی غیابت الجب یلتقطه بعض السیارة ان کنتم فاعلین).
نکته ها :
1 - ((جب)) به معنی چاهی است که آنرا سنگ چین نکرده اند، و شاید تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 325
غالب چاههای بیابانی همینطور است ، و ((غیابت)) به معنی نهانگاه داخل چاه است که از نظرها غیب و پنهان است ، و این تعبیر گویا اشاره به چیزی است که در چاههای بیابانی معمول است و آن اینکه در قعر چاه ، نزدیک به سطح آب ، در داخل بدنه چاه محل کوچک طاقچه مانندی درست می کنند که اگر کسی به قعر چاه برود بتواند روی آن بنشیند و ظرفی را که با خود برده پر از آب کند، بی آنکه خود وارد آب شود و طبعااز بالای چاه که نگاه کنند درست این محل پیدا نیست و به همین جهت از آن تعبیر به ((غیابت)) شده است .
و در محیط ما نیز چنین چاه هائی وجود دارد.
2 - بدون شک قصد این پیشنهاد کننده آن نبوده که یوسف را آنچنان در چاه سرنگون سازند که نابود شود بلکه هدف این بود که در نهانگاه چاه قرار گیرد تا سالم بدست قافله ها برسد.
3 - از جمله ان کنتم فاعلین چنین استفاده می شود که این گوینده حتی این پیشنهاد را بصورت یک پیشنهاد قطعی مطرح نکرد، شاید ترجیح می داد که اصلا نقشه ای بر ضد یوسف طرح نشود.
4 - در اینکه نام این فرد چه بوده در میان مفسران گفتگو است ، بعضی گفته اند نام او ((روبین)) بود، که از همه باهوشتر محسوب می شد، و بعضی ((یهودا)) و بعضی ((لاوی)) را نام برده اند. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 326
5 - نقش ویرانگر حسد در زندگی انسانها.
درس مهم دیگری که از این داستان می آموزیم این است که چگونه حسد می تواند آدمی را تا سر حد کشتن برادر و یا تولید درد سرهای خیلی شدید برای او پیش ببرد و چگونه اگر این آتش درونی مهار نشود، هم دیگران را به آتش می کشد و هم خود انسان را.
اصولا هنگامی که نعمتی به دیگری می رسد و خود شخص از او محروم می ماند، چهار حالت مختلف در او پیدا می شود.

نخست اینکه آرزو می کند همانگونه که دیگران دارند، او هم داشته باشد، این حالت را ((غبطه)) می خوانند و حالتی است قابل ستایش چرا که انسان را به تلاش و کوشش سازنده ای وا می دارد، و هیچ اثر مخربی در اجتماع ندارد.
دیگر اینکه آرزو می کند آن نعمت از دیگران سلب شود و برای این کار به تلاش و کوشش بر می خیزد این همان حالت بسیار مذموم حسد است ، که انسان را به تلاش و کوشش مخرب درباره دیگران وا می دارد، بی آنکه تلاش سازندهای درباره خود کند.
سوم اینکه آرزو می کند خودش دارای آن نعمت شود و دیگران از آن محروم بمانند، و این همان حالت ((بخل)) و انحصار طلبی است که انسان همه چیز را برای خود بخواهد و از محرومیت دیگران لذت ببرد.
چهارم اینکه دوست دارد دیگران در نعمت باشند، هر چند خودش در محرومیت بسر ببرد و حتی حاضر است آنچه را دارد در اختیار دیگران بگذارد و از منافع خود چشم بپوشد و این حالت والا را ((ایثار)) می گویند که یکی از مهمترین صفات برجسته انسانی است .
بهر حال حسد تنها برادران یوسف را تا سر حد کشتن برادرشان پیش نبرد بلکه گاه می شود که حسد انسان را به نابودی خویش نیز وا می دارد.

به همین دلیل در احادیث اسلامی برای مبارزه با این صفت رذیله تعبیرات تکان دهنده ای دیده می شود.
به عنوان نمونه : از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود: خداوند موسی بن عمران را از حسد نهی کرد و به او فرمود: ان الحاسد ساخط لنعمی صاد لقسمی الذی قسمت بین عبادی و من یک کذلک فلست منه و لیس منی : ((شخص حسود نسبت به نعمتهای من بر بندگانم خشمناک است ، و از قسمتهائی که میان بندگانم قائل شده ام ممانعت می کند، هر کس چنین باشد نه او از من است و نه من از اویم)).
از امام صادق می خوانیم : آفة الدین الحسد و العجب و الفخر: ((آفت دین و ایمان سه چیز است : حسد و خود پسندی و فخر فروشی)).
و در حدیث دیگری از همان امام می خوانیم : ان المؤ من یغبط و لا یحسد، و المنافق یحسد و لا یغبط: ((افراد با ایمان غبطه می خورند ولی حسد نمی ورزند، ولی منافق حسد می ورزد و غبطه نمی خورد)).
6 - این درس را نیز می توان از این بخش از داستان فراگرفت که پدر و مادر در ابراز محبت نسبت به فرزندان باید فوق العاده دقت به خرج دهد.
گرچه یعقوب بدون شک در این باره مرتکب خطائی نشد و ابراز علاقه ای که نسبت به یوسف و برادرش بنیامین می کرد روی حسابی بود که قبلا به آن اشاره کردیم ، ولی به هر حال این ماجرا نشان می دهد که حتی باید

بیش از مقدار لازم در این مساله حساس و سختگیر بود، زیرا گاه می شود یک ابراز علاقه نسبت به یک فرزند، آنچنان عقده ای در دل فرزند دیگر ایجاد می کند که او را به همه تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 328
کار وا می دارد، آنچنان شخصیت خود را در هم شکسته می بیند که برای نابود کردن شخصیت برادرش ، حد و مرزی نمی شناسد.
حتی اگر نتواند عکس العملی از خود نشان بدهد از درون خود را می خورد و گاه گرفتار بیماری روانی می شود، فراموش نمی کنم فرزند کوچک یکی از دوستان بیمار بود و طبعا نیاز به محبت بیشتر داشت ، پدر برادر بزرگتر را به صورت خدمتکاری برای او در آورده بود چیزی نگذشت که پسر بزرگ گرفتار بیماری روانی ناشناخته ای شد، به آن دوست عزیز گفتم فکر نمی کنی سرچشمه اش این عدم عدالت در اظهار محبت بوده باشد، او که این سخن را باور نمی کرد، به یک طبیب روانی ماهر مراجعه کرد، طبیب به او گفت فرزند شما بیماری خاصی ندارد سرچشمه بیماریش همین است که گرفتار کمبود محبت شده و شخصیتش ضربه دیده در حالی که برادر کوچک اینهمه محبت دیده است ، و لذا در احادیث اسلامی میخوانیم :
روزی امام باقر (علیه السلام) فرمود: من گاهی نسبت به بعضی از فرزندانم اظهار محبت می کنم و او را بر زانوی خود می نشانم و قلم گوسفند را به او می دهم و شکر در دهانش می گذارم ، در حالی که می دانم حق با دیگری است ، ولی این کار را به خاطر این می کنم تا بر ضد سایر فرزندانم تحریک نشود و آنچنان که برادران یوسف به یوسف کردند، نکند. یوسف
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 329
آیه 11-14
آیه و ترجمه
قَالُوا يَأَبَانَا مَا لَکَ لا تَأْمَنَّا عَلى يُوسف وَ إِنَّا لَهُ لَنَصِحُونَ(11)
أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَداً يَرْتَعْ وَ يَلْعَب وَ إِنَّا لَهُ لَحَفِظونَ(12)
قَالَ إِنى لَيَحْزُنُنى أَن تَذْهَبُوا بِهِ وَ أَخَاف أَن يَأْكلَهُ الذِّئْب وَ أَنتُمْ عَنْهُ غَفِلُونَ(13)
قَالُوا لَئنْ أَكلَهُ الذِّئْب وَ نَحْنُ عُصبَةٌ إِنَّا إِذاً لَّخَسِرُونَ(14)
ترجمه : 11 - (برادران نزد پدر آمدند و) گفتند پدر جان ! چرا تو درباره (برادرمان) یوسف به ما اطمینان نمی کنی در حالی که ما خیر خواه او هستیم ؟.
12 - او را فردا با ما (بخارج شهر) بفرست تا غذای کافی بخورد و بازی و تفریح کند و ما حافظ او هستیم .
13 - (پدر) گفت من از دوری او غمگین می شوم و از این می ترسم که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید!.

14 - گفتند اگر او را گرگ بخورد با اینکه ما گروه نیرومندی هستیم ما از زیانکاران خواهیم بود (و هرگز چنین چیزی ممکن نیست).
تفسیر :صحنه سازی شوم .
برادران یوسف پس از آنکه طرح نهائی را برای انداختن یوسف به چاه تصویب کردند به این فکر فرو رفتند که چگونه یوسف را از پدر جدا سازند؟ لذا طرح دیگری برای این کار ریخته و با قیافه های حق بجانب و زبانی نرم و لین آمیخته با یکنوع انتقاد ترحم انگیز نزد پدر آمدند ((و گفتند: پدر چرا تو هرگز یوسف را از خود دور نمی کنی و به ما نمی سپاری ؟ چرا ما را نسبت به برادرمان امین نمی دانی در حالی که ما مسلما خیر خواه او هستیم)) (قالوا یا ابانا ما لک لا تامنا علی یوسف و انا له لناصحون).
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 330
بیا دست از این کار که ما را متهم می سازد بردار، به علاوه برادر ما، نوجوان است ، او هم دل دارد، او هم نیاز به استفاده از هوای آزاد خارج شهر و سرگرمی مناسب دارد، زندانی کردن او در خانه صحیح نیست ، ((فردا او را با ما بفرست تا به خارج شهر آید، گردش کند از میوه های درختان بخورد و بازی و سرگرمی داشته باشد)) (ارسله معنا غدا یرتع و یلعب).
و اگر نگران سلامت او هستی ((ما همه حافظ و نگاهبان برادرمان خواهیم بود)) چرا که برادر است و با جان برابر! (و انا له لحافظون).
و به این ترتیب نقشه جدا ساختن برادر را ماهرانه تنظیم کردند، و چه بسا سخن را در برابر خود یوسف گفتند، تا او هم سر به جان پدر کند و از وی اجازه رفتن به صحرا بخواهد.
این نقشه از یک طرف پدر را در بنبست قرار می داد که اگر یوسف را به ما نسپاری دلیل بر این است که ما را متهم می کنی ، و از سوی دیگر یوسف را برای استفاده از تفریح و سرگرمی و گردش در خارج شهر تحریک می کرد.
آری چنین است نقشه های آنهائی که می خواهند ضربه غافلگیرانه بزنند، از تمام مسائل روانی و عاطفی برای اینکه خود را حق به جانب نشان دهند استفاده می کنند، ولی افراد با ایمان به حکم المؤ من کیس ((مؤ من هوشیار است)) هرگز نباید فریب این ظواهر زیبا را بخورند هر چند از طرف برادر مطرح شده باشد!.
یعقوب در مقابل اظهارات برادران بدون آنکه آنها را متهم به قصد سوء
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 331
کند گفت اینکه من مایل نیستم یوسف با شما بیاید، از دو جهت است ، اول اینکه ((دوری یوسف برای من غم انگیز است)) (قال انی لیحزننی ان تذهبوا به).

و دیگر اینکه در بیابانهای اطراف ممکن است گرگان خونخواری باشند و ((من می ترسم گرگ فرزند دلبندم را بخورد و شما سرگرم بازی و تفریح و کارهای خود باشید)) (و اخاف ان یاکله الذئب و انتم عنه غافلون).
و این کاملا طبیعی بود که برادران در چنین سفری به خود مشغول گردند و از برادر غافل بمانند و در آن ((بیابان گرگ)) خیز گرگ قصد جان یوسف کند.
البته برادران پاسخی برای دلیل اول پدر نداشتند، زیرا غم و اندوه جدائی یوسف چیزی نبود که بتوانند آن را جبران کنند، و حتی شاید این تعبیر آتش حسد برادران را افروخته تر می ساخت .
از سوی دیگر این دلیل پدر از یک نظر پاسخی داشت که چندان نیاز به ذکر نداشت و آن اینکه بالاخره فرزند برای نمو و پرورش ، خواه ناخواه از پدر جدا خواهد شد و اگر بخواهد همچون گیاه نورسته ای دائما در سایه درخت وجود پدر باشد، نمو نخواهد کرد، و پدر برای تکامل فرزندنش ناچار باید تن به این جدائی بدهد، امروز گردش و تفریح است ، فردا تحصیل علم و دانش و پس فردا کسب و کار و تلاش و کوشش برای زندگی ، بالاخره جدائی لازم است .
لذا اصلا به پاسخ این استدلال نپرداختند، بلکه به سراغ دلیل دوم رفتند که از نظر آنها مهم و اساسی بود و گفتند چگونه ممکن است برادرمان را گرگ بخورد در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم ، اگر چنین شود ما زیانکار و بدبخت خواهیم بود (قالوا لئن أ کله الذئب و نحن عصبة انا اذا لخاسرون).
یعنی مگر ما مرده ایم که بنشینیم و تماشا کنیم گرگ برادرمان را بخورد، گذشته از علائق برادری که ما را بر حفظ برادر وا می دارد، ما در میان

داریم ، مردم درباره ما چه خواهند گفت ، جز اینکه می گویند یک عده زورمند گردن کلفت نشستند، و بر حمله گرگ به برادرشان نظاره کردند، ما دیگر می توانیم در میان مردم زندگی کنیم ؟!.
آنها در ضمن به این گفتار پدر که شما ممکن است سرگرم بازی شوید و از یوسف غفلت کنید، نیز پاسخ دادند و آن اینکه مساءله مساءله خسران و زیان و از دست دادن تمام سرمایه و آبرو است ، مساءله این نیست که تفریح و بازی بتواند انسانرا از یوسف غافل کند، زیرا در این صورت ما افراد بی عرضه ای خواهیم شد که به درد هیچ کار نمی خوریم .
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که چرا یعقوب از میان تمام خطرها تنها انگشت روی خطر حمله گرگ گذاشت ؟.
بعضی می گویند: بیابان کنعان بیابانی گرگ خیز بود، و به همین جهت خطر بیشتر از این ناحیه احساس می شد.

بعضی دیگر گفته اند که این به خاطر خوابی بود که یعقوب قبلا دیده بود که گرگانی به فرزندش یوسف حمله می کنند، این احتمال نیز داده شده است که یعقوب با زبان کنایه سخن گفت ، و نظرش به انسانهای گرگ صفت همچون بعضی از برادران یوسف بود.
ولی به هر حال با هر حیله و نیرنگی بود، مخصوصا با تحریک احساسات پاک یوسف و تشویق او برای تفریح در خارج شهر که شاید اولین بار بود که فرصت برای آن به دست یوسف می افتاد، توانستند پدر را وادار به تسلیم کنند، و موافقت او را به هر صورت نسبت به این کار جلب نمایند.
در اینجا به چند درس زنده که از این بخش از داستان گرفته می شود باید توجه کرد: تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 333
نکته ها :
1 - توطئه های دشمن در لباس دوستی .
معمولا هرگز دشمنان با صراحت و بدون استتار برای ضربه زدن وارد میدان نمی شوند، بلکه برای اینکه بتوانند طرف را غافلگیر سازند، و مجال هر گونه دفاع را از او بگیرند، کارهای خود را در لباسهای فریبنده پنهان می سازند، برادران یوسف نقشه مرگ یا تبعید او را تحت پوشش عالیترین احساسات و عواطف برادرانه پنهان ساختند، احساساتی که هم برای یوسف تحریک آمیز بود و هم برای پدر ظاهرا قابل قبول .
این همان روشی است که ما در زندگی روز مره خود در سطح وسیع با آن روبرو هستیم ، ضربه های سخت و سنگینی که از دشمنان قسم خورده ، از این رهگذر خوردهایم کم نیست ، گاهی بنام کمکهای اقتصادی ، و زمانی تحت عنوان روابط فرهنگی ، گاه در لباس حمایت از حقوق بشر، و زمانی تحت عنوان پیمانهای دفاعی ، بدترین قراردادهای استعماری ننگین را بر ملتهای مستضعف و از جمله ما تحمیل کردند، ولی با اینهمه تجربیات تاریخی باید اینقدر هوش و درایت داشته باشیم که دیگر نسبت به اظهار محبتها و ابراز احساسات و عواطف این گرگان خونخوار که در لباس انسانهای دلسوز خود را نشان می دهند خوشبین نباشیم ، ما فراموش نکرده ایم که قدرتهای مسلط جهان بنام فرستادن پزشک و دارو به بعضی از کشورهای جنگ زده آفریقا اسلحه و مهمات برای مزدوران خود ارسال می داشتند، و زیر پوشش دیپلمات و سفیر و کاردار، خطرناکترین جاسوسهای خود را به مناطق مختلف جهان اعزام می نمودند.
بنام مستشاران نظامی و آموزش دهنده های سلاحهای مدرن و پیچیده تمام اسرار نظامی را با خود می بردند، و بنام تکنیسین و کارشناس فنی ، اوضاع اقتصادی را در مسیر الگوهای وابسته ، که خود می خواستند هدایت می کردند.
آیا این همه تجربه تاریخی برای ما کافی نیست که هیچگاه فریب این

تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 334
لفافهای دروغین زیبا را نخوریم ، و چهره واقعی این گرگان را از پشت این ماسکهای ظاهرا انسانی ببینیم ؟.
2 - نیاز فطری و طبیعی انسان به سرگرمی سالم .
جالب اینکه یعقوب پیامبر در برابر استدلال فرزندان نسبت به نیاز یوسف به گردش و تفریح هیچ پاسخی نداد، و عملا آن را پذیرفت ، این خود دلیل بر این است که هیچ عقل سالم نمی تواند این نیاز فطری و طبیعی را انکار کند.
انسان مانند یک ماشین آهنی نیست که هر چه بخواهند از آن کار بکشند، بلکه روح و روانی دارد که همچون جسمش خسته می شود، همانگونه که جسم نیاز به استراحت و خواب دارد روح و روانش نیاز به سرگرمی و تفریح سالم دارد.
تجربه نیز نشان داده که اگر انسان به کار یک نواخت ادامه دهد، بازده و راندمان کار او بر اثر کمبود نشاط تدریجا پائین می آید، و اما به عکس ، پس از چند ساعت تفریح و سرگرمی سالم ، آنچنان نشاط کار در او ایجاد می شود که کمیت و کیفیت کار هر دو فزونی پیدا می کند، و به همین دلیل ساعاتی که صرف تفریح و سرگرمی می شود کمک به ساعت کار است .
در روایات اسلامی این واقعیت به طرز جالبی به عنوان دستور بیان شده است ، آنجا که علی (علیه السلام) می فرماید: للمؤ من ثلاث ساعات فساعة یناجی فیها ربه و ساعة یرم معاشه ، و ساعة یخلی بین نفسه و بین لذتها فیما یحل و یجمل : زندگی فرد باایمان در سه قسمت خلاصه می شود، قسمتی به معنویات می پردازد و با پروردگارش مناجات میکند، و قسمتی به فکر تامین و ترمیم معاش است ، و قسمتی را به این تخصیص می دهد که در برابر لذاتی که حلال و مشروع است آزاد باشد. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 335
جالب اینکه در حدیث دیگری این جمله اضافه شده است و ذلک عون علی سائر الساعات : ((و این سرگرمی و تفریح سالم کمکی است برای سایر برنامه ها)).
به گفته بعضی تفریح و سرگرمی همچون سرویس کردن و روغن کاری نمودن چرخهای یک ماشین است گرچه این ماشین یکساعت متوقف برای این کار می شود، ولی بعدا قدرت و توان و نیروی جدیدی پیدا می کند که چند برابر آن را جبران خواهد کرد، به علاوه بر عمر ماشین خواهد افزود.
اما مهم این است که سرگرمی و تفریح ، ((سالم)) باشد و گرنه مشکلی را که حل نمی کند بلکه بر مشکلها می افزاید، چه بسیار تفریحات ناسالمی که روح و اعصاب انسان را چنان می کوبد که قدرت کار و فعالیت را تا مدتی از او می گیرد و یا لااقل بازده کار او را به حداقل می

رساند.
این نکته نیز قابل توجه است که در اسلام تا آنجا به مساله تفریح سالم اهمیت داده شده است که یک سلسله مسابقات حتی با شرط بندی را اسلام اجازه داده و تاریخ میگوید که قسمتی از این مسابقات در حضور شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و با داوری و نظارت او انجام می گرفت .
حتی گاه شتر مخصوص خود را برای مسابقه سواری در اختیار یاران می گذاشت .
در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: ان النبی (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اجری الابل مقبلة من تبوک فسبقت الغضباء و علیها اسامة ، فجعل الناس یقولون سبق رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و رسول الله یقول سبق اسامة : ((هنگامی که پیامبر از تبوک بر می گشت ، میان یاران خود مسابقه سواری بر قرار ساخت ، اسامه که بر شتر معروف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بنام غضباء سوار بود از همه پیشی گرفت ، مردم به خاطر اینکه شتر از آن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود صدا زدند رسول الله پیشی گرفت ، اما پیامبر

صدا زد اسامه پیشی گرفت و برنده شد (اشاره به اینکه سوار کار مهم است نه مرکب ، و چه بسا مرکب راهواری که بدست افراد ناشی بی فتد و کاری از آن ساخته نیست).
نکته دیگر اینکه همانگونه که برادران یوسف از علاقه انسان مخصوصا نوجوان به گردش و تفریح برای رسیدن به هدفشان سوء استفاده کردند در دنیای امروز نیز دستهای مرموز دشمنان حق و عدالت از مساءله ورزش و تفریح برای مسموم ساختن افکار نسل جوان سوء استفاده فراوان می کند، باید به هوش بود که ابر قدرتهای گرگ صفت در لباس ورزش و تفریح ، نقشه های شوم خود را میان جوانان بنام ورزش و مسابقات منطقه ای یا جهانی پیاده نکنند.
فراموش نمی کنیم در عصر ((طاغوت)) هنگامی که می خواستند نقشه های خاصی را پیاده کنند و سرمایه ها و منابع مهم کشور را به بهای ناچیز به بیگانگان بفروشند، یک سلسله مسابقات ورزشی طویل و عریض ترتیب می دادند و مردم را آنچنان به این بازیها سرگرم می ساختند که نتوانند به مسائل اساسی که در جامعه آنها جریان دارد بپردازند.
3 - فرزند در سایه پدر.
گرچه محبت شدید پدر و مادر به فرزند ایجاب می کند که او را همواره در کنار خود نگه دارند ولی پیدا است که فلسفه این محبت از نظر قانون آفرینش همان حمایت بیدریغ از فرزند به هنگام نیاز به آن است ، روی

همین جهت در سنین بالاتر باید این حمایت را کم کرد، و به فرزند اجازه داد که به سوی استقلال در زندگی گام بردارد، زیرا اگر همچون یک نهال نورس برای همیشه در سایه یک درخت تنومند قرار گیرد، رشد و نمو لازم را نخواهد یافت . تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 337
شاید به همین دلیل بود که یعقوب در برابر پیشنهاد فرزندان با تمام علاقه ای که به یوسف داشت حاضر شد او را از خود جدا کند، و به خارج شهر بفرستد، گرچه این امر بر یعقوب بسیار سنگین بود، اما مصلحت یوسف و رشد و نمو مستقل او ایجاب می کرد که تدریجا اجازه دهد، او دور از پدر ساعتها و روزهائی را بسر برد.
این یک مساءله مهم تربیتی است ، که بسیاری از پدران و مادران از آن غفلت دارند و به اصطلاح فرزندان خود را عزیز در دانه پرورش می دهند آنچنان که هرگز قادر نیستند، بیرون از چتر حمایت پدر و مادر زندگی داشته باشند، در برابر یک طوفان زندگی به زانو در می آیند، و فشار حوادث آنها را بر زمین می زند، و باز به همین دلیل است که بسیاری از شخصیتهای بزرگ کسانی بودند که در کودکی ، پدر و مادر را از دست دادند، و به صورت خود ساخته و در میان انبوه مشکلات پرورش یافتند.
مهم این است که پدر و مادر به این مساءله مهم تربیتی توجه داشته باشند، و محبتهای کاذب مانع از آن نشود که آنها استقلال خود را باز یابند.
جالب این است که این مساءله بطور غریزی درباره بعضی از حیوانات دیده شده است که مثلا جوجه ها در آغاز در زیر بال و پر مادر قرار می گیرند و مادر چون جان شیرین در برابر هر حادثه ای از آنها دفاع می کند.
اما کمی که بزرگتر شدند، مادر نه تنها حمایت خود را از آنها بر می دارد بلکه اگر به سراغ او بیایند با نوک خود آنها را بشدت می راند، یعنی بروید و راه و رسم زندگی مستقل را بیاموزید تا کی می خواهید وابسته و غیر مستقل زندگی کنید؟ شما هم برای خود ((آدمی))؟ هستید؟!.
ولی به هر حال این موضوع هرگز با مساءله پیوند خویشاوندی و حفظ مودت و محبت منافات ندارد بلکه محبتی است عمیق و پیوندی است حساب شده بر اساس تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 338
مصالح هر دو طرف .
4 - نه قصاص و نه اتهام قبل از جنایت .
در این فراز از داستان به خوبی مشاهده می کنیم که یعقوب با اینکه از حسادت برادران نسبت به یوسف آگاهی داشت و به همین دلیل دستور داد خواب عجیبش را از برادران مکتوم دارد هرگز حاضر نشد آنها را متهم کند که نکند شما قصد سوئی درباره فرزندم یوسف داشته باشید، بلکه عذرش تنها عدم تحمل دوری یوسف ، و ترس از گرگان بیابان بود.
اخلاق و معیارهای انسانی و اصول داوری عادلانه نیز همین را ایجاب می

کند که تا نشانه های کار خلاف از کسی ظاهر نشده باشد او را متهم نسازند، اصل ، برائت و پاکی و درستی است ، مگر اینکه خلاف آن ثابت شود.
5 - تلقین دشمن .
نکته دیگر اینکه در روایتی در ذیل آیات فوق از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که لا تلقنوا الکذاب فتکذب فان بنی یعقوب لم یعلموا ان الذئب یاکل الانسان حتی لقنهم ابوهم : ((به دروغگو تلقین نکنید تا به شما دروغ گوید، چرا که پسران یعقوب تا آن موقع نمی دانستند که ممکن است گرگ به انسان حمله کند و او را بخورد و هنگامی که پدر این سخن را گفت از او آموختند))!
اشاره به اینکه گاه می شود طرف مقابل توجه به عذر و بهانه و انتخاب راه انحرافی ندارد، شما باید مراقب باشید که خودتان با احتمالات مختلفی که ذکر می کنید، راههای انحرافی را به او نشان ندهید. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 339
این درست به این می ماند که گاه انسان به کودک خردسالش می گوید توپ خود را به لامپ چراغ نزن کودک که تا آنوقت نمی دانست می شود توپ را به لامپ بزند، متوجه این مساله می شود که چنین کاری امکان پذیر است و به دنبال آن حس کنجکاوی او تحریک می شود که باید ببینم اگر توپ را به لامپ بزنم چه می شود؟و به دنبال آن شروع به آزمایش این مساءله می کند، آزمایشی که به شکستن لامپ منتهی خواهد شد.
این تنها یک موضوع ساده درباره کودکان نیست ، در سطح یک جامعه بزرگ نیز گاهی امر و نهی های انحرافی سبب می شود مردم بسیاری از چیزهائی را که نمی دانستند یاد بگیرند، و سپس وسوسه آزمودن آنها شروع می شود، در اینگونه موارد حتی الامکان باید مسائل را بطور کلی مطرح کرد تا بد آموزی در آن نشود.
البته یعقوب پیامبر روی پاکی و صفای دل این سخن را با فرزندان بیان کرد، اما فرزندان گمراه از بیان پدر سوء استفاده کردند.
نظیر این موضوع روشی است که در بسیاری از نوشته ها با آن برخورد می کنیم که مثلا کسی می خواهد درباره ضررهای مواد مخدر یا استمناء سخن بگوید، چنان این مسائل را تشریح می کند و یا صحنه های آنرا بوسیله فیلم نشان می دهد که ناآگاهان به اسرار و رموز این کارها آشنا می گردند، سپس مطالبی را که در نکوهش این کارها و راه نجات از آن بیان می کند بدست فراموشی می سپارند، به همین دلیل غالبا زیان و بدآموزی این نوشته ها و فیلم ها به مراتب بیش از فایده آنها است .
نکته ها :
6 - آخرین نکته اینکه : برادران یوسف گفتند. اگر با وجود ما گرگ

برادرمان را بخورد ما زیانکاریم ، اشاره به اینکه انسان هنگامی که مسئولیتی را پذیرفت باید تا آخرین نفس پای آن بایستد و گرنه سرمایه های خود را از دست تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 340
خواهد داد، سرمایه شخصیت ، سرمایه آبرو و موقعیت اجتماعی و سرمایه وجدان .
چگونه ممکن است انسان وجدان بیدار و شخصیتی والا داشته باشد، و به آبرو و حیثیت اجتماعی خود پایبند باشد و با این حال از مسئولیتهائی که پذیرفته است سرباز زند، و در برابر آن بی تفاوت بماند. یوسف
آیه 15-18
آیه و ترجمه
فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَن یجْعَلُوهُ فی غَیَبَتِ الجُب وَ أَوْحَیْنَا إِلَیْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُم بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لا یَشعُرُونَ(15)
وَ جَاءُو أَبَاهُمْ عِشاءً یَبْکُونَ(16)
قَالُوا یَأَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَستَبِقُ وَ تَرَکنَا یُوسف عِندَ مَتَعِنَا فَأَکلَهُ الذِّئْب وَ مَا أَنت بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَ لَوْ کنَّا صدِقِینَ(17)
وَ جَاءُو عَلی قَمِیصِهِ بِدَم کَذِبٍ قَالَ بَلْ سوَّلَت لَکُمْ أَنفُسکُمْ أَمْراً فَصبرٌ جَمِیلٌ وَ اللَّهُ الْمُستَعَانُ عَلی مَا تَصِفُونَ(18)
ترجمه : 15 - هنگامی که او را با خود بردند، و تصمیم گرفتند وی را در مخفی گاه چاه قرار دهند ما به او وحی فرستادیم که آنها را در آینده از این کارشان باخبر خواهی ساخت ، در حالی که آنها نمی دانند.
16 - شب هنگام در حالی که گریه می کردند بسراغ پدر آمدند.
17 - گفتند ای پدر ما رفتیم و مشغول مسابقه شدیم و یوسف را نزد اثاث خود گذاردیم و گرگ او را خورد! تو هرگز سخن ما را تصدیق نخواهی کرد هر چند راستگو باشیم !
18 - و پیراهن او را با خونی دروغین (نزد پدر) آوردند، گفت : هوسهای نفسانی شما این کار را برایتان آراسته ! من صبر جمیل می کنم (و ناسپاسی نخواهم کرد) و از خداوند در برابر آنچه شما می گوئید یاری می
طلبم تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 341
تفسیر :دروغ رسوا!
سرانجام برادران پیروز شدند و پدر را قانع کردند که یوسف را با آنها بفرستد، آنشب را با خیال خوش خوابیدند که فردا نقشه ، آنها درباره یوسف عملی خواهد شد، و این برادر مزاحم را برای همیشه از سر راه بر می دارند. تنها نگرانی آنها این بود که مبادا پدر پشیمان گردد و از گفته خود منصرف شود.
صبحگاه نزد پدر آمدند و او سفارشهای لازم را در حفظ و نگهداری یوسف تکرار کرد، آنها نیز اظهار اطاعت کردند، پیش روی پدر او را با احترام و

محبت فراوان برداشتند و حرکت کردند
می گویند: پدر تا دروازه شهر آنها را بدرقه کرد و آخرین بار یوسفرا از آنها گرفت و به سینه خود چسبانید، قطره های اشک از چشمش سرازیر شد، سپس یوسف را به آنها سپرد و از آنها جدا شد، اما چشم یعقوب همچنان فرزندان را بدرقه می کرد آنها نیز تا آنجا که چشم پدر کار می کرد دست از نوازش و محبت یوسف بر نداشتند، اما هنگامی که مطمئن شدند پدر آنها را نمی بیند، یک مرتبه عقده آنها ترکید و تمام کینه هائی را که بر اثر حسد، سالها روی هم انباشته بودند بر سر یوسف فرو ریختند، از اطراف شروع به زدن او کردند و او از یکی به دیگری پناه می برد، اما پناهش نمی دادند!.
در روایتی می خوانیم که در این طوفان بلا که یوسف اشک می ریخت و یا به هنگامی که او را می خواستند بچاه افکنند ناگهان یوسف شروع به خندیدن کرد، برادران سخت در تعجب فرو رفتند که این چه جای خنده است ، گوئی برادر، مساءله را به شوخی گرفته است ، بیخبر از اینکه تیره روزی در انتظار او است ، اما او پرده از راز این خنده برداشت و درس بزرگی به همه آموخت و گفت :
((فراموش نمی کنم روزی به شما برادران نیرومند با آن بازوان قوی
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 342
و قدرت فوق العاده جسمانی نظر افکندم و خوشحال شدم ، با خود گفتم کسی که اینهمه یار و یاور نیرومند دارد چه غمی از حوادث سخت خواهد داشت آن روز بر شما تکیه کردم و به بازوان شما دل بستم ، اکنون در چنگال شما گرفتارم و از شما به شما پناه می برم ، و به من پناه نمی دهید، خدا شما را بر من مسلط ساخت تا این درس را بیاموزم که به غیر او - حتی به برادران - تکیه نکنم .))
به هر حال قرآن می گوید: ((هنگامی که یوسف را با خود بردند و به اتفاق آراء تصمیم گرفتند که او را در مخفی گاه چاه بیفکنند، آنچه از ظلم و ستم ممکن بود برای این کار بر او روا داشتند)) (فلما ذهبوا به و اجمعوا ان یجعلوه فی غیابت الجب).
جمله ((اجمعوا)) نشان می دهد که همه برادران در این برنامه اتفاق نظر داشتند هر چند در کشتن او رای آنها متفق نبود.
اصولا ((اجمعوا)) از ماده جمع به معنی گردآوری کردن است و در این موارد اشاره به جمع کردن آراء و افکار می باشد.
سپس اضافه می کند: در این هنگام ما به یوسف ، وحی فرستادیم ، و دلداریش دادیم و گفتیم غم مخور، ((روزی فرا می رسد که آنها را از همه این نقشه های شوم آگاه خواهی ساخت ، در حالی که آنها تو را نمی شناسند)) (و او حینا الیه لتنبئنهم بامرهم هذا و هم لا یشعرون).

همان روزی که تو بر اریکه قدرت تکیه زده ای ، و برادران دست نیاز به سوی تو دراز می کنند، و همچون تشنه کامانی که به سراغ یک چشمه گوارا در بیابان تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 343
سوزان می دوند با نهایت تواضع و فروتنی نزد تو می آیند، اما تو چنان اوج گرفته ای که آنها باور نمی کنند برادرشان باشی ، آن روز به آنها خواهی گفت ، آیا شما نبودید که با برادر کوچکتان یوسف چنین و چنان کردیدو در آن روز چقدر شرمسار و پشیمان خواهند شد.
این وحی الهی به قرینه آیه 22 همین سوره وحی نبوت نبود بلکه الهامی بود به قلب یوسف برای اینکه بداند تنها نیست و حافظ و نگاهبانی دارد، این وحی نور امید بر قلب یوسف پاشید و ظلمات یاس و نومیدی را از روح و جان او بیرون کرد.
برادران یوسف نقشه ای را که برای او کشیده بودند، همانگونه که می خواستند پیاده کردند ولی بالاخره باید فکری برای بازگشت کنند که پدر باور کند یوسف به صورت طبیعی ، و نه از طریق توطئه ، سر به نیست شده است ، تا عواطف پدر را به سوی خود جلب کنند.
طرحی که برای رسیدن این هدف ریختند این بود، که درست از همان راهی که پدر از آن بیم داشت و پیش بینی می کرد وارد شوند، و ادعا کنند یوسف را گرگ خورده ، و دلائل قلابی برای آن بسازند.
قرآن می گوید: ((شب هنگام برادران گریه کنان به سراغ پدر رفتند)) (و جاؤ ا اباهم عشاء یبکون).
گریه دروغین و قلابی ، و این نشان می دهد که گریه قلابی هم ممکن است و نمی توان تنها فریب چشم گریان را خورد!.
پدر که بی صبرانه انتظار ورود فرزند دلبندش یوسف را می کشید با یک نگاه به جمع آنها و ندیدن یوسف در میانشان سخت تکان خورد، بر خود لرزید، تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 344
و جویای حال شد: آنها گفتند: ((پدر جان ما رفتیم و مشغول مسابقه (سواری ، تیراندازی و مانند آن) شدیم و یوسف را که کوچک بود و توانائی مسابقه را با ما نداشت ، نزد اثاث خود گذاشتیم ، ما آنچنان سر گرم این کار شدیم که همه چیز حتی برادرمان را فراموش کردیم و در این هنگام گرگ بی رحم از راه رسید و او را درید))! (قالوا یا ابانا انا ذهبنا نستبق و ترکنا یوسف عند متاعنافا کله الذئب).
((ولی می دانیم تو هرگز سخنان ما را باور نخواهی کرد، هر چند راستگو باشیم)) چرا که خودت قبلا چنین پیش بینی را کرده بودی و این را بر بهانه حمل خواهی کرد (و ما انت بمؤ من لنا و لو کنا صادقین).
سخنان برادران خیلی حساب شده بود، اولا پدر را با کلمه ((یا ابانا)) (ای پدر ما) که جنبه عاطفی دارد مخاطب ساختند، و ثانیا طبیعی است که

برادران نیرومند در چنین تفریحگاهی به مسابقه و سرگرمی مشغول شوند و برادر کوچک را به نگاهبانی اثاث وا دارند، و از این گذشته برای غافلگیر کردن پدر پیش دستی نموده و با همان چشم گریان گفتند تو هرگز باور نخواهی کرد، هر چند ما راست بگوئیم .
و برای اینکه نشانه زنده ای نیز بدست پدر بدهند، ((پیراهن یوسف را با خونی دروغین آغشتند)) (خونی که از بزغاله یا بره یا آهو گرفته بودند) (و جاءوا علی قمیصه بدم کذب).
اما از آنجا که دروغگو حافظه ندارد، و از آنجا که یک واقعه حقیقی پیوندهای گوناگونی با کیفیتها و مسائل اطراف خود دارد که کمتر می توان همه آنها را در تنظیم دروغین آن منظم ساخت ، برادران از این نکته غافل بودند که لااقل پیراهن یوسف را از چند جا پاره کنند تا دلیل حمله گرگ باشد، آنها پیراهن برادر را که صاف و سالم از تن او بدر آورده بودند خون آلود کرده نزد پدر آوردند، پدر تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 345
هوشیار پر تجربه همینکه چشمش بر آن پیراهن افتاد، همه چیز را فهمید و گفت : شما دروغ می گوئید ((بلکه هوسهای نفسانی شما این کار را برایتان آراسته و این نقشه های شیطانی را کشیده است)) (بل سولت لکم انفسکم امرا).
در بعضی از روایات می خوانیم او پیراهن را گرفت و پشت رو کرد و صدا زد پس چرا جای دندان و چنگال گرگ در آن نیست ؟ و به روایت دیگری پیراهن را به صورت انداخت و فریاد کشید و اشک ریخت و گفت : این چه گرگ مهربانی بوده که فرزندم را خورده ولی به پیراهنش کمترین آسیبی نرسانده است ، و سپس بیهوش شد و بسان یک قطعه چوب خشک به روی زمین افتاد، بعضی از برادران فریاد کشیدند که ای وای بر ما از دادگاه عدل خدا در روز قیامت ، برادرمان را از دست دادیم و پدرمان را کشتیم ، و پدر همچنان تا سحرگاه بیهوش بود ولی به هنگام وزش نسیم سرد سحرگاهی به صورتش ، به هوش آمد.
و با اینکه قلبش آتش گرفته بود و جانش می سوخت اما هرگز سخنی که نشانه ناشکری و یاس و نومیدی و جزع و فزع باشد بر زبان جاری نکرد، بلکه گفت : ((من صبر خواهم کرد، صبری جمیل و زیبا، شکیبائی توام با شکر گزاری و سپاس خداوند)) (فصبر جمیل).
و سپس گفت : ((من از خدا در برابر آنچه شما می گوئید یاری می طلبم)) (و الله المستعان علی تصفون).
از او می خواهم تلخی جام صبر را در کام من شیرین کند و به من تاب و توان بیشتر دهد تا در برابر این طوفان عظیم ، خویشتن داری را از دست ندهم و زبانم به سخن نادرستی آلوده نشود. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 346

او نگفت از خدا می خواهم در برابر بر مصیبت مرگ یوسف به من شکیبائی دهد، چرا که می دانست یوسف کشته نشده ، بلکه گفت در مقابل آنچه شما توصیف می کنید که نتیجه اش به هر حال جدائی من از فرزندم است صبر میطلبم .
نکته ها :
1 - در برابر یک ترک اولی !...
ابو حمزه ثمالی از امام سجاد (علیه السلام) نقل می کند که من روز جمعه در مدینه بودم ، نماز صبح را با امام سجاد (علیه السلام) خواندم ، هنگامی که امام از نماز و تسبیح ، فراغت یافت به سوی منزل حرکت کرد و من با او بودم ، زن خدمتکار را صدا زد، گفت : مواظب باش . هر سائل و نیازمندی از در خانه بگذرد، غذا به او بدهید، زیرا امروز روز جمعه است .
ابو حمزه می گوید، گفتم هر کسی که تقاضای کمک می کند، مستحق نیست !.
امام فرمود: درست است ، ولی من از این می ترسم که در میان آنها افراد مستحقی باشند و ما به آنها غذا ندهیم و از در خانه خود برانیم ، و بر سر خانواده ما همان آید که بر سر یعقوب و آل یعقوب آمد!.
سپس فرمود. به همه آنها غذا بدهید (مگر نشنیده اید) برای یعقوب هر روز گوسفندی ذبح می کردند، قسمتی را به مستحقان می داد و قسمتی را خود و فرزندانش می خورد، یک روز سؤ ال کننده مؤ منی که روزه دار بود و نزد خدا منزلتی داشت ، عبورش از آن شهر افتاد، شب جمعه بود بر در خانه یعقوب به هنگام افطار آمد و گفت : به میهمان مستمند غریب گرسنه از غذای اضافی خود کمک کنید، چند بار این سخن را تکرار کرد ، آنها شنیدند، و سخن او را باور نکردند، هنگامی که او ماءیوس شد و تاریکی شب ، همه جا را فرا گرفت برگشت ، در حالی که چشمش گریان بود و از گرسنگی به خدا شکایت کرد، آن شب را گرسنه ماند و صبح همچنان روزه

داشت ، در حالی که شکیبا بود و خدا را سپاس می گفت ، اما یعقوب و خانواده یعقوب ، کاملا سیر شدند، و هنگام صبح مقداری از غذای آنها اضافه مانده بود!.
امام سپس اضافه فرمود: خداوند به یعقوب در همان صبح ، وحی فرستاد که تو ای یعقوب بنده مرا خوار کردی و خشم مرا بر افروختی ، و مستوجب تادیب و نزول مجازات بر تو و فرزندانت شدی ... ای یعقوب من دوستانم را زودتر از دشمنانم توبیخ و مجازات می کنم و این به خاطر آنست که به آنها علاقه دارم !.
قابل توجه اینکه به دنبال این حدیث می خوانیم که ابو حمزه می گوید از امام سجاد (علیه السلام) پرسیدم یوسف چه موقع آن خواب را دید؟ امام

فرمود: در همان شب .
از این حدیث به خوبی استفاده می شود که یک لغزش کوچک و یا صریحتر یک ترک اولی که گناه و معصیتی هم محسوب نمی شد، (چرا که حال آن سائل بر یعقوب روشن نبود) از پیامبران و اولیای حق چه بسا سبب می شود که خداوند، گوشمالی دردناکی به آنها بدهد، و این نیست مگر به خاطر اینکه مقام والای آنان ایجاب می کند، که همواره مراقب کوچکترین گفتار و رفتار خود باشند، چرا که حسنات الابرار سیئات المقربین (کارهائی که برای بعضی از نیکان ((حسنه)) محسوب می شود برای مقربان درگاه خداوند سیئه است).
جائی که یعقوب آنهمه درد و رنج به خاطر بی خبر ماندن از درد دل یک سائل بکشد باید فکر کرد، که جامعه ای که در آن گروهی سیر و گروه زیادتری گرسنه باشند چگونه ممکن است مشمول خشم و غضب پروردگار نشوند و چگونه خداوند آنها را مجازات نکند. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 348
2 - دعای گیرای یوسف !
در روایات اهلبیت (علیهم السلام) و در طرق اهل تسنن می خوانیم : هنگامی که یوسف در قعر چاه قرار گرفت ، امیدش از همه جا قطع و تمام توجه او به ذات پاک خدا شد، با خدای خود مناجات می کرد و به تعلیم جبرئیل راز و نیازهائی داشت ، که در روایات به عبارات مختلفی نقل شده است .
در روایتی می خوانیم با خدا چنین مناجات کرد: اللهم یا مونس کل غریب و یا صاحب کل وحید و یا ملجا کل خائف و یا کاشف کل کربة و یا عالم کل نجوی و یا منتهی کل شکوی و یا حاضر کل ملاء یا حی یا قیوم اسئلک ان تقذف رجائک فی قلبی حتی لا یکون لی هم و لا شغل غیرک و ان تجعل لی من امری فرجا و مخرجا انک علی کل شی ء قدیر..
: ((بار پروردگارا! ای آنکه مونس هر غریب و یار تنهایانی ، ای کسی که پناهگاه هر ترسان ، و بر طرف کننده هر غم و اندوه ، و آگاه از هر نجوی ، و آخرین امید هر شکایت کننده و حاضر در هر جمع و گروهی ، ای حی و ای قیوم ! از تو می خواهم که امیدت را در قلب من بیفکنی ، تا هیچ فکری جز تو نداشته باشم ، و از تو می خواهم که از این مشکل بزرگ ، فرج و راه نجاتی ، برای من فراهم کنی که تو بر هر چیز توانائی)).
جالب اینکه در ذیل این حدیث می خوانیم ، فرشتگان صدای یوسف را شنیدند و عرض کردند: الهنا نسمع صوتا و دعاء: الصوت صوت صبی و الدعاء دعاء نبی !: ((پروردگارا! ما صدا و دعائی می شنویم ، آواز، آواز کودک است ، اما دعا، دعای پیامبری است))!.
این نکته نیز قابل توجه است هنگامی که یوسف را برادران در چاه افکندند

پیراهن او را در آورده بودند و تنش برهنه بود، فریاد زد که لااقل پیراهن مرا به من بدهید تا اگر زنده بمانم تنم را بپوشانم ، و اگر بمیرم کفن من باشد، برادران گفتند، از همان خورشید و ماه و یازده ستاره ای را که در خواب دیدی بخواه که در این چاه مونس تو باشد و لباس در تنت بپوشاند! (و او به دنبال یاس مطلق ، از غیر خدا دعای فوق را خواند).
از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: هنگامی که یوسف را به چاه افکندند، جبرئیل نزد او آمد و گفت : کودک ! اینجا چه می کنی در جواب گفت برادرانم مرا در چاه انداخته اند گفت دوست داری از چاه خارج شوی گفت با خداست اگر بخواهد مرا بیرون می آورد، گفت خدای تو دستور داده این دعا را بخوان تا بیرون آئی ، گفت : کدام دعاگفت : بگو اللهم انی اسئلک بان لک الحمد لا اله الا انت المنان ، بدیع السماوات و الارض ، ذو الجلال و الاکرام ، ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی مما انا فیه فرجا و مخرجا: ((پروردگارا! من از تو تقاضا می کنم ای که حمد و ستایش برای تو است ، معبودی جز تو نیست ، توئی که بر بندگان نعمت می بخشی آفریننده آسمانها و زمینی ، صاحب جلال و اکرامی ، تقاضا می کنم که بر محمد و آلش درود بفرستی و گشایش و نجاتی از آنچه در آن هستم برای من قرار دهی)) مانعی ندارد که یوسف همه این دعاها را خوانده باشد.
3 - جمله و اجمعوا ان یجعلوه فی غیابت الجب
(اتفاق کردند که او را در مخفیگاه چاه قرار بدهند) دلیل بر این است که او را در چاه پرتاب نکردند، بلکه پائین بردند، و در قعر چاه در آنجا که سکو مانندی برای کسانی که در چاه پائین تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 350
می روند، نزدیک سطح آب ، درست می کنند قرار دادند، به این ترتیب که طناب را به کمر او بسته ، او را به نزدیک آب بردند و رها ساختند.
پاره ای از روایات که در تفسیر آیات فوق نازل شده نیز این مطلب را تاءیید می کند .
4 - تسویل نفس
جمله ((سولت)) از ماده ((تسویل)) به معنی ((تزیین)) می باشد گاهی آن را به معنی ترغیب و گاهی به معنی وسوسه کردن نیز تفسیر کرده اند که تقریبا همه به یک معنی باز می گردد. یعنی هواهای نفسانی شما این کار را برای شما زینت داد.
اشاره به اینکه هنگامی که هوسهای سرکش بر روح و فکر انسان چیره می شود زشت ترین جنایات همچون کشتن یا تبعید برادر را در نظر انسان آنچنان زینت میدهد که آنرا امری مقدس و ضروری ، تصور می کند، و این دریچه ای است به یک اصل کلی در مسائل روانی که همیشه تمایل

افراطی نسبت به یک مساله مخصوصا هنگامی که تواءم با رزائل اخلاقی شود، پرده ای بر حس تشخیص انسان می افکند و حقایق را در نظر او دگرگون جلوه می دهد.
لذا قضاوت صحیح و درک واقعیات عینی بدون تهذیب نفس ، امکان پذیر نیست و اگر می بینیم در قاضی عدالت شرط شده است ، یکی از دلائلش همین است ، و اگر قرآن مجید در سوره بقره آیه 282 می گوید: اتقوا الله و یعلمکم الله : تقوی را پیشه کنید و خداوند به شما علم و دانش می دهد باز اشاره ای به همین روایت است .
5 - دروغگو حافظه ندارد
سرگذشت یوسف و داستان او با برادرانش بار دیگر این اصل معروف را به ثبوت می رساند که دروغگو نمی تواند راز خود تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 351
را برای همیشه مکتوم دارد، چرا که واقعیتهای عینی به هنگامی که وجود خارجی پیدا می کند، روابط بی شماری با موضوعات دیگر در اطراف خود دارد، و دروغگو که می خواهد صحنه نادرستی را با دروغ خود بیافریند، هر قدر زیرک و زبر دست باشد نمی تواند تمام این روابط را حفظ کند، بفرض که چندین رابطه دروغین در پیوند با مسائل پیرامون حادثه درست کند، باز نگهداری همه این روابط ساختگی در حافظه برای همیشه کار آسانی نیست و کمترین غفلت از آن موجب تناقض گوئی میشود، به علاوه بسیاری از این پیوندها مورد غفلت قرار می گیرد و همانهاست که سرانجام واقعیت را فاش می کند، و این درس بزرگی است برای همه کسانی که به آبرو و حیثیت خویش علاقمنداند که هرگز گرد دروغ نروند و موقعیت اجتماعی خویش را به خاطر نیفکنند و خشم خدا برای خود نخرند.
6 - صبر جمیل چیست ؟
شکیبائی در برابر حوادث سخت و طوفانهای سنگین نشانه شخصیت و وسعت روح آدمی است ، آنچنان وسعتی که حوادث بزرگ را در خود جای می دهد و لرزان نمی گردد.
یک نسیم ملایم می تواند آب استخر کوچکی را به حرکت در آورد، اما اقیانوسهای بزرگ همچون اقیانوس آرام ، بزرگترین طوفانها را هم در خود می پذیرند، و آرامش آنها بر هم نمی خورد.
گاه انسان ظاهرا شکیبائی می کند ولی چهره این شکیبائی را با گفتن سخنان زننده که نشانه ناسپاسی و عدم تحمل حادثه است زشت و بد نما می سازد.
اما افراد باایمان و قوی الاراده و پرظرفیت کسانی هستند که در این گونه حوادث هرگز پیمانه صبرشان لبریز نمی گردد، و سخنی که نشان دهنده ناسپاسی و کفران و بی تابی و جزع باشد بر زبان جاری نمی سازند، صبر

آنها، ((صبر زیبا)) و ((صبر جمیل)) است . تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 352
اکنون این سؤ ال پیش می آید که در آیات دیگر این سوره می خوانیم یعقوب آنقدر گریه کرد و غصه خورد که چشمانش را از دست داد، آیا این منافات با صبر جمیل ندارد؟!.
پاسخ این سؤ ال یک جمله است و آن اینکه : قلب مردان خدا کانون عواطف است ، جای تعجب نیست که در فراق فرزند، اشکهایشان همچون سیلاب جاری شود، این یک امر عاطفی است ، مهم آن است که کنترل خویشتن را از دست ندهند یعنی سخن و حرکتی بر خلاف رضای خدا نگویند و نکنند.
از احادیث اسلامی استفاده می شود که اتفاقا همین ایراد را به هنگامی که پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر مرگ فرزندش ابراهیم اشک می ریخت به او کردند که شما ما را از گریه کردن نهی کردی اما خود شما اشک می ریزید؟.
پیامبر در جواب فرمود: چشم می گرید و قلب اندوهناک میشود ولی چیزی که خدا را به خشم آورد نمی گویم (تدمع العین و یحزن القلب و لا نقول ما یسخط الرب) و در جای دیگر می خوانیم فرمود . لیس هذا بکاء ان هذا رحمة ((این گریه (بی تابی) نیست ، این رحمت (گریه عاطفی) است)).
اشاره به اینکه در سینه انسان قلب است نه سنگ ، و طبیعی است که در برابر مسائل عاطفی واکنش نشان می دهد و ساده ترین واکنش آن جریان اشک از چشم است ، این عیب نیست این حسن است ، عیب آنست که انسان سخن بگوید که خدا را به غضب آورد . یوسف
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 353
آیه 19-20
آیه و ترجمه :
وَ جَاءَت سیَّارَةٌ فَأَرْسلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلی دَلْوَهُ قَالَ یَبُشرَی هَذَا غُلَمٌ وَ أَسرُّوهُ بِضعَةً وَ اللَّهُ عَلِیمُ بِمَا یَعْمَلُونَ(19)
وَ شرَوْهُ بِثَمَنِ بخْسٍ دَرَهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ کانُوا فِیهِ مِنَ الزَّهِدِینَ(20)
ترجمه : 19 - و کاروانی فرا رسید، ماءمور آب را (بسراغ آب) فرستادند، او دلو خود را در چاه افکند، و صدا زد: مژده باد: این کودکی است (زیبا و دوست داشتنی) و این امر را بعنوان یک سرمایه از دیگران مخفی داشتند و خداوند به آنچه آنها انجام می دادند آگاه است .
20 - و او را به بهای کمی - چند درهم - فروختند، و نسبت به (فروختن) او بی اعتنا بودند (چرا که می ترسیدند رازشان فاش شود).
تفسیر :به سوی سرزمین مصر.
یوسف در تاریکی وحشتناک چاه که با تنهائی کشنده ای همراه بود، ساعات تلخی را گذرانده اما ایمان به خدا و سکینه و آرامش حاصل از ایمان ، نور

امید بر دل او افکند و به او تاب و توان داد که این تنهائی وحشتناک را تحمل کند و از کوره این آزمایش ، پیروز بدر آید.
چند روز از این ماجرا گذشت خدا می داند، بعضی از مفسران سه روز و بعضی دو روز نوشته اند.
بهر حال ((کاروانی سر رسید)) (و جائت سیارة).
و در آن نزدیکی منزل گزید، پیدا است نخستین حاجت کاروان تامین آب

است ، لذا ((کسی را که مامور آب آوردن بود به سراغ آب فرستادند)) (فارسلوا واردهم).
((مامور آب ، دلو خود را در چاه افکند)) (فادلی دلوه).
یوسف از قعر چاه متوجه شد که سر و صدائی از فراز چاه می آید و به دنبال آن ، دلو و طناب را دید که به سرعت پائین می آید، فرصت را غنیمت شمرد و از این عطیه الهی بهره گرفت و بی درنگ به آن چسبید.

مامور آب احساس کرد دلوش بیش از اندازه سنگین شده ، هنگامی که آن را با قوت بالا کشید، ناگهان چشمش به کودک خردسال ماه پیکری افتاده و فریاد زد: ((مژده باد این کودکی است بجای آب)) (قال یا بشری هذا غلام).
کم کم گروهی از کاروانیان از این امر آگاه شدند ولی برای اینکه دیگران باخبر نشوند و خودشان بتوانند این کودک زیبا را به عنوان یک غلام در مصر بفروشند، این امر را بعنوان یک سرمایه نفیس از دیگران مخفی داشتند (و اسروه بضاعة).
البته در تفسیر این جمله احتمالات دیگری نیز داده شده از جمله اینکه یابندگان یوسف ، یافتن او را در چاه ، مخفی داشتند و گفتند این متاعی است که صاحبان این چاه در اختیار ما گذاشته اند تا برای او در مصر بفروشیم .
دیگر اینکه بعضی از برادران یوسف که برای خبر گرفتن از او و یا رسانیدن غذا به او گاه و بیگاه به کنار چاه می آمدند هنگامی که از جریان با خبر شدند، برادری یوسف را کتمان کردند، تنها گفتند او غلام ما است ، که فرار کرده و در اینجا پنهان شده ، و یوسف را تهدید به مرگ کردند که اگر پرده از روی کار بر دارد، کشته خواهد شد. ولی تفسیر نخست از همه نزدیکتر به نظر می رسد. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 355
و در پایان آیه می خوانیم ((خداوند به آنچه آنها انجام می دادند آگاه است)) (و الله علیم بما یعملون).
((سرانجام یوسف را به بهای کمی - چند درهم - فروختند)) (و شروه بثمن بخس دراهم معدودة).
گرچه در مورد فروشندگان یوسف و اینکه چه کسانی بودند گفتگو است ، بعضی آنها را برادران یوسف دانسته اند، ولی ظاهر آیات این است که کاروانیان اقدام به چنین کاری کردند، زیرا در آیات قبل سخنی از برادران نیست و با پایان آیه قبل که گذشت بحث برادران تمام شده است ، و ضمیرهای جمع در جمله ((ارسلوا،)) و ((اسروه)) و ((شروه)) همه به یک چیز باز می گردد، یعنی کاروانیان .
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که چرا آنها یوسف را که حداقل غلام پر قیمتی محسوب می شد به بهای اندک و به تعبیر قرآن بثمن بخس فروختند.
ولی این معمول است که همیشه دزدان و یا کسانی که به سرمایه مهمی بدون زحمت دست می یابند از ترس اینکه مبادا دیران بفهمند آنرا فورا می فروشند، و طبیعی است که با این فوریت نمی توانند بهای گزافی برای خود فراهم سازند.

((بخس)) در اصل به معنی این است که چیزی را با ستمگری کم کنند
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 356
و لذا قرآن می گوید: و لا تبخسوا الناس اشیائهم : اشیاء مردم را با ظلم کم نکنید (هود - 85).
در اینکه یوسف را به چند درهم فروختند و چگونه میان خود تقسیم کردند، باز در میان مفسران گفتگو است ، بعضی 20 درهم و بعضی 22 درهم و بعضی 40 درهم و بعضی 18 درهم نوشته اند، و با توجه به اینکه عدد فروشندگانرا ده نفر دانسته اند، سهم هر کدام از این مبلغ ناچیز روشن است .
و در پایان آیه می فرماید: آنها نسبت به فروختن یوسف ، بی اعتنا بودند (و کانوا فیه من الزاهدین).
در حقیقت این جمله در حکم بیان علت برای جمله قبل است ، اشاره به اینکه اگر آنها یوسف را به بهای اندک فروختند به خاطر این بود که نسبت به این معامله بی میل و بی اعتنا بودند.
این موضوع یا به خاطر آن بود که یوسف را کاروانیان ، ارزان بدست آورده بودند و انسان چیزی را که ارزان بدست آورد غالبا ارزان از دست می دهد، و یا اینکه از این می ترسیدند که سر آنها فاش شود، و مدعی پیدا کنند و یا از این نظر که در یوسف نشانه های غلام بودن را نمی دیدند، بلکه آثار آزادگی و حریت در چهره او نمایان بود و به همین دلیل نه فروشندگان چندان رغبت به فروختن او داشتند و نه خریداران . یوسف
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 357
آیه 21 - 22
آیه و ترجمه
وَ قَالَ الَّذِی اشتَرَاهُ مِن مِّصرَ لامْرَأَتِهِ أَکرِمِی مَثْوَاهُ عَسی أَن یَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ کذَلِک مَکَّنَّا لِیُوسِف فی الاَرْض وَ لِنُعَلِّمَهُ مِن تَأوِیلِ الاَحَادِیثِ وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلی أَمْرِهِ وَ لَکِنَّ أَکثرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ(21)
وَ لَمَّا بَلَغَ أَشدَّهُ ءَاتَیْنَهُ حُکْماً وَ عِلْماً وَ کَذَلِک نجْزِی الْمُحْسِنِینَ(22)
ترجمه : 21 - و آنکس که او را از سرزمین مصر خرید بهمسرش گفت : مقام وی را گرامی دار، شاید برای ما مفید باشد، و یا او را بعنوان فرزند انتخاب کنیم ، و اینچنین یوسف را در آن سرزمین متمکن ساختیم ، (ما این کار را کردیم) تا تعبیر خواب را بیاموزد و خداوند بر کار خود پیروز است ، ولی اکثر مردم نمی دانند.
22 - و هنگامی که بمرحله بلوغ و قوت رسید ما حکم و علم به او دادیم و اینچنین نیکوکاران را پاداش می دهیم .
تفسیر :در کاخ عزیز مصر.
داستان پر ماجرای یوسف با برادران که منتهی به افکندن او در قعر چاه

شد بهر صورت پایان پذیرفت ، و فصل جدیدی در زندگانی این کودک خردسال در مصر شروع شد.
به این ترتیب که یوسف را سرانجام به مصر آوردند، و در معرض فروش گذاردند و طبق معمول چون تحفه نفیسی بود نصیب عزیز مصر که در حقیقت مقام وزارت یا نخست وزیری فرعون را داشت گردید، چرا که آنها بودند که می توانستند قیمت بیشتری برای این غلام ممتاز از تمام جهات بپردازند، اکنون ببینیم در خانه عزیز مصر چه می گذرد؟. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 358
قرآن می گوید: کسی که یوسف را در مصر خرید، به همسرش سفارش او را کرد، و گفت : مقام این غلام را گرامی دار و به چشم بردگان به او نگاه نکن ، چرا که ما امیدواریم بهره فراوانی از این کودک در آینده ببریم و یا او را به عنوان فرزند برای خود انتخاب کنیم (و قال الذی اشتراه من مصر لامراته اکرمی مثواه عسی ان ینفعنا او نتخذه ولدا).
از این جمله چنین استفاده می شود که عزیز مصر فرزندی نداشت و در اشتیاق فرزند به سر می برد، هنگامی که چشمش به این کودک زیبا و برومند افتاد، دل به او بست که بجای فرزند برای او باشد.
سپس اضافه می کند این چنین یوسف را، در آن سرزمین ، متمکن و متنعم و صاحب اختیار ساختیم (و کذلک مکنا لیوسف فی الارض).
این تمکین در ارض ، یا به خاطر آن بود که آمدن یوسف به مصر و مخصوصا گام نهادن او در محیط زندگی عزیز مصر، مقدمه ای برای قدرت فوق العاده او در آینده شد، و یا به خاطر این بود که زندگی در قصر عزیز قابل مقایسه با زندگی در قعر چاه نبود، آن شدت تنهائی و گرسنگی وحشت کجا و اینهمه نعمت و رفاه و آرامش کجا؟.
بعد از آن اضافه می نماید که ما این کار را کردیم تا تاویل احادیث را به او تعلیم دهیم (و لنعلمه من تاویل الاحادیث).
منظور از تاویل احادیث همانگونه که سابقا اشاره شد علم تعبیر خواب است که یوسف از طریق آن می توانست به بخش مهمی از اسرار آینده آگاهی پیدا کند، و یا اینکه منظور وحی الهی است چرا که یوسف با گذشتن از گردنه های صعب العبور آزمایشهای الهی در دربار عزیز مصر این شایستگی را پیدا کرد که تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 359
حامل رسالت و وحی گردد، ولی احتمال اول مناسبتر به نظر می رسد.
در پایان آیه می فرماید: خداوند بر کار خود، مسلط و غالب است . ولی بسیاری از مردم نمی دانند (و الله غالب علی امره و لکن اکثر الناس لا یعلمون).
یکی از مظاهر عجیب قدرت خداوند و تسلطش بر کارها این است که در بسیاری از موارد وسائل پیروزی و نجات انسان را بدست دشمنانش

فراهم می سازد، چنانکه در مورد یوسف اگر نقشه برادران نبود او هرگز به چاه نمی رفت و اگر به چاه نرفته بود، به مصر نمی آمد، و اگر به مصر نیامده بود نه به زندان می رفت و نه آن خواب عجیب فرعون و نه سرانجام عزیز مصر می شد.
در حقیقت خداوند یوسف را با دست برادران بر تخت قدرت نشاند، هر چند آنها چنین تصور می کردند که او را در چاه بدبختی سرنگون ساختند.
یوسف در این محیط جدید که در حقیقت یکی از کانونهای مهم سیاسی مصر بود، با مسائل تازه ای روبرو شد، در یک طرف دستگاه خیره کننده کاخهای رؤ یائی و ثروتهای بیکران طاغوتیان مصر را مشاهده می کرد، و در سوی دیگر منظره بازار برده فروشان در ذهن او مجسم می شد، و از مقایسه این دو با هم ، رنج و درد فراوانی را که اکثریت توده مردم متحمل می شدند بر روح و فکر او سنگینی مینمود و در فکر پایان دادن به این وضع - در صورت قدرت - بود.
آری او بسیار چیزها در این محیط پر غوغای جدید آموخت ، همواره در قلبش طوفانی از غم و اندوه در جریان بود، چرا که در آن شرائط کاری از دستش ساخته نبود و او در این دوران دائما مشغول به خودسازی ، و تهذیب نفس بود، قرآن می گوید: هنگامی که او به مرحله بلوغ و تکامل جسم و جان رسید و آمادگی برای پذیرش انوار وحی پیدا کرد، ما حکم و علم به او دادیم (و لما بلغ اشده آتیناه حکما و علما). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 360
و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم (و کذلک نجزی المحسنین). اشد از ماده شد به معنی گره محکم است و در اینجا اشاره به استحکام جسمانی و روحانی می باشد، بعضی گفته انداشد، جمعی است که مفرد ندارد، ولی بعضی دیگر آن را جمع شد (بر وزن سد) می دانند ولی بهر حال معنی جمعی آن قابل انکار نیست .
منظور از حکم و علم که در آیه بالا می فرماید ما آنرا پس از رسیدن یوسف به حد بلوغ جسمی و روحی به او بخشیدیم ، یا مقام وحی و نبوت است چنانکه بعضی از مفسران گفته اند و یا اینکه منظور از حکم ، عقل و فهم و قدرت بر داوری صحیح که خالی از هوا پرستی و اشتباه باشد و منظور از علم ، آگاهی و دانشی است که جهلی با آن توام نباشد، و هر چه بود این حکم و علم دو بهره ممتاز و پر ارزش الهی بود که خدا به یوسف بر اثر پاکی و تقوا و صبر و شکیبائی و توکل داد، که همه اینها در کلمه محسنین جمع است .
بعضی از مفسران مجموعه احتمالات حکم و علم را در اینجا سه احتمال ذکر کرده اند:
1 - حکم اشاره به مقام نبوت (چون پیامبر حاکم بر حق است) و علم

اشاره به علم دین است .
2 - حکم به معنی خویشتن داری در برابر هوسهای سر کش است که در اینجا اشاره به حکمت عملی است ، و علم اشاره به حکمت و دانش نظری است ، و مقدم داشتن حکم بر علم ، به خاطر آنست که تا انسان تهذیب نفس و خودسازی نکند به علم صحیح راه نمی یابد.
3 - حکم به معنی این است که انسان به مقام نفس مطمئنه برسد و تسلط بر خویشتن پیدا کند آنچنان که بتواند نفس اماره و وسوسه گر را کنترل کند و منظور از علم ، انوار قدسیه و اشعه فیض الهی است که از عالم ملکوت بر قلب پاک آدمی پرتوافکن می شود. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 361
نکته ها :
1 - از جمله مسائلی که در آیات فوق جلب توجه می کند این است که نام عزیز مصر در آن برده نشده . تنها گفته شده است آن کسی که از مصر یوسف را خرید. اما این کس چه کسی بوده در آیه بیان نگردیده است در آیات آینده باز می بینیم یک مرتبه پرده از روی عنوان این شخص بر داشته نمی شود و تدریجا معرفی می گردد مثلا در آیه 25 می فرماید و الفیاسید هالدی الباب هنگامی که یوسف تسلیم عشق زلیخا نشد و به سوی در خروجی فرار کرد آقای آن زن را دم در ناگهان مشاهده کرد.
از این آیات که می گذریم به آیه 30 می رسیم که تعبیر امراة العزیز (همسر عزیز) در آن شده است .
این بیان تدریجی یا به خاطر آن است که قرآن طبق سنتی که دارد هر سخنی را به مقدار لازم بازگو می کند که این از نشانه های فصاحت و بلاغت است و یا اینکه همانگونه که امروز نیز در ادبیات معمول است به هنگام ذکر یک داستان از یک نقطه سر بسته شروع می کنند تا حس کنجکاوی خواننده را بر انگیزند و نظر او را به سوی داستان جذب کنند.
2 - نکته دیگری که در آیات فوق سؤ ال انگیز است این است که موضوع آگاهی از تعبیر خواب چه رابطه ای با آمدن یوسف به کاخ عزیز مصر دارد که با لام در لنعلمه که لام غایت است به آن اشاره شده است . تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 362
ولی توجه به این نکته ممکن است پاسخی برای سؤ ال فوق باشد که بسیاری از مواهب علمی را خداوند در مقابل پرهیز از گناه و مقاومت در برابر هوسهای سرکش می بخشد و به تعبیر دیگر این مواهب که ثمره روشن بینیهای قلبی است جائزهای می باشد که خداوند به اینگونه اشخاص می بخشد.
در حالات ابن سیرین معبر معروف خواب می خوانیم که او مرد بزازی بود، بسیار زیبا، زنی دل به او بست و با حیله های مخصوصی ، او را به خانه

خود برده درها را به روی او بست ، اما او تسلیم هوسهای آن زن نشد و مرتبا مفاسد این گناه بزرگ را بر او می شمرد، ولی آتش هوس او به قدری سرکش بود که آب موعظه آن را خاموش نمی ساخت ، ابن سیرین برای نجات از چنگال او چاره ای اندیشید، بر خاست و بدن خود را با اشیاء آلوده ای که در آن خانه بود چنان کثیف آلوده و نفرت انگیز ساخت که هنگامی که زن آن منظره را دید از او متنفر شد، و او را از خانه بیرون کرد. می گویند ابن سیرین بعد از این ماجرا فراست و هوشیاری فوق العاده ای در تعبیر خواب نصیبش شد و داستانهای عجیبی از تعبیر خواب او در کتابها نوشته اند که از عمق اطلاعات او در این زمینه خبر می دهد.
بنابراین ممکن است یوسف این علم و آگاهی خاص را به خاطر تسلط بر نفس در مقابل جاذبه فوق العاده همسر عزیز مصر پیدا کرده باشد.
از این گذشته در آن عصر و زمان دربار زمامداران بزرگ ، مرکز معبران خواب بود و جوان هوشیاری همچون یوسف می توانست در دربار عزیز مصر از تجربیات دیگران آگاهی یابد و آمادگی روحی را برای افاضه علم الهی در این زمینه حاصل کند.
به هر حال این نه اولین بار و نه آخرین بار است که خداوند به بندگان مخلصی که در میدان جهاد نفس بر هوسهای سرکش پیروز می شوند مواهبی از علوم و دانشها می بخشد که با هیچ مقیاس مادی قابل سنجش نیست حدیث معروف العلم تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 363
نور یقذفه الله فی قلب من یشاء نیز می تواند اشاره به این واقعیت باشد.
این علم و دانشی نیست در محضر استاد خوانده شود و یا اینکه بی حساب به کسی بدهند. اینها جوائزی است برای برندگان مسابقه جهاد با نفس !.
3 - منظور از بلوغ اشد چیست ؟.
گفتیم اشد به معنی استحکام و قوت جسمی و روحی است و بلوغ اشد به معنی رسیدن به این مرحله است ولی این عنوان در قرآن مجید به مراحل مختلفی از عمر انسان اطلاق شده است .
گاهی به معنی سن بلوغ آمده مانند: و لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن حتی یبلغ اشده : (اسراء - 34) نزدیک مال یتیم نشوید مگر به نحو احسن تا زمانی که به حد بلوغ برسد.
و گاهی به معنی رسیدن به چهل سالگی است مانند حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنة ، (تا زمانی که بلوغ اشد پیدا کند و به چهل سال برسد) (احقاف - 15).
و گاهی به معنی مرحله قبل از پیری آمده مانند: ثم یخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشد کم ثم لتکونوا شیوخا (غافر - 67).
(سپس خداوند شما را به صورت اطفالی از عالم چنین بیرون می فرستد، سپس به مرحله استحکام جسم و روح می رسید سپس به مرحله پیری).

این تفاوت تعبیرات ممکن است به خاطر این باشد که انسان برای رسیدن به استحکام روح و جسم مراحلی را می پیماید که بدون شک رسیدن به حد بلوغ یکی از آنها است و رسیدن به چهل سالگی که معمولا توام با یک نوع پختگی در فکر و عقل می باشد مرحله دیگر است و همچنین قبل از آنکه انسان قوس نزولی خود را سیر کند و به وهن و سستی گراید. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 364

ولی به هر حال در آیه مورد بحث منظور همان مرحله بلوغ جسمی و روحی است که در یوسف در آغاز جوانی پیدا شد فخر رازی در تفسیرش در این زمینه سخنی دارد که ذیلا می شنوید:

مدت گردش ماه (تا هنگامی که به محاق برسد) 28 روز است هنگامی که آن را به چهار قسمت تقسیم کنیم هر قسمتی 7 روز می شود (که عدد ایام هفته را تشکیل می دهد).

لذا دانشمندان احوال بدن انسان را به چهار دوره هفت ساله تقسیم کرده اند: نخست هنگامی که او متولد می شود ضعیف و ناتوان است هم از نظر جسم و هم از نظر روح ، اما به هنگامی که به سن 7 سالگی رسید آثار هوش و فکر و قوت جسمانی در او ظاهر می شود.

او وارد مرحله دوم می شود و به تکامل خود ادامه می دهد تا چهارده سالگی را پشت سر بگذارد و 15 ساله شود در این هنگام به مرحله بلوغ جسمی و روحی رسیده و شهوت جنسی در او به حرکت در می آید (و با تکمیل سال پانزدهم) مکلف می شود.

باز به تکامل خود ادامه می دهد تا دور سوم را به پایان رساند و مرحله جدیدی را طی کند و بالاخره با پایان گرفتن دور چهارم و رسیدن به 28 سالگی مدت رشد و نمو جسمانی پایان می گیرد، و انسان وارد مرحله تازه ای که مرحله توقف است می گردد و این همان زمان بلوغ اشد است و این حالت توقف تا پایان دور پنجم یعنی 35 سالگی ادامه دارد (و از آن به بعد سیر نزولی آغاز می شود).

تقسیم بندی فوق گر چه تا حدودی قابل قبول است ولی دقیق به نظر نمی رسد زیرا اولا مرحله بلوغ در پایان دور دوم نیست و همچنین پایان رشد جسمانی طبق آنچه دانشمندان امروزی می گویند 25 سالگی است و بلوغ فکری کامل طبق تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 365

بعضی از روایات در چهل سالگی است . و از همه اینها گذشته آنچه در بالا گفته شد یک قانون همگانی محسوب نمی شود که درباره همه اشخاص صادق باشد.

4 - آخرین نکته ای که در اینجا توجه به آن لازم است اینکه : قرآن در آیات فوق به هنگامی که سخن از دادن حکمت و علم به یوسف می گوید اضافه می کند: این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم یعنی مواهب الهی حتی به

پیامبران بی حساب نیست . و هر کس به اندازه نیکوکاری و احسانش از دریای بیکران فیض الهی بهره می گیرد. همانگونه که یوسف در برابر صبر و استقامت در مقابل آن همه مشکلات سهم وافری نصیبش شد. یوسف
آیه 23 - 24
آیه و ترجمه
وَ رَوَدَتْهُ الَّتی هُوَ فی بَیْتِهَا عَن نَّفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الاَبْوَب وَ قَالَت هَیْت لَک قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبی أَحْسنَ مَثْوَای إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظلِمُونَ(23)
وَ لَقَدْ هَمَّت بِهِ وَ هَمَّ بهَا لَوْ لا أَن رَّءَا بُرْهَنَ رَبِّهِ کذَلِک لِنَصرِف عَنْهُ السوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِینَ(24)
ترجمه : 23 - و آن زن که یوسف در خانه او بود از او تمنای کامجوئی کرد و درها را بست و گفت بشتاب بسوی آنچه برای تو مهیاست ! (یوسف) گفت پناه می برم بخدا، او (عزیز مصر) صاحب نعمت من است ، مقام مرا گرامی داشته (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم ؟) مسلما ظالمان رستگار نمی شوند.
24 - آن زن قصد او را کرد، و او نیز - اگر برهان پروردگار را نمی دید - قصد وی را - مینمود، اینچنین کردیم تا بدی و فحشاء را از او دور سازیم چرا که او از بندگان مخلص ما بود. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 366
تفسیر :عشق سوزان همسر عزیز مصر.
یوسف با آن چهره زیبا و ملکوتیش ، نه تنها عزیز مصر را مجذوب خود کرد، بلکه قلب همسر عزیز را نیز به سرعت در تسخیر خود در آورد، و عشق او پنجه در اعماق جان او افکند و با گذشت زمان ، این عشق ، روز بروز داغتر و سوزانتر شد، اما یوسف پاک و پرهیزکار جز به خدا نمی اندیشید و قلبش تنها در گرو عشق خدا بود.
امور دیگری نیز دست به دست هم داد و به عشق آتشین همسر عزیز، دامن زد. نداشتن فرزند از یکسو، غوطهور بودن در یک زندگی پر تجمل اشرافی از سوی دیگر، و نداشتن هیچگونه گرفتاری در زندگی داخلی آنچنان که معمول اشراف و متنعمان است از سوی سوم ، و بیبند و باری شدید حاکم بر دربار مصر از سوی چهارم ، این زن را که از ایمان و تقوی نیز بهره ای نداشت در امواج وسوسه های شیطانی فرو برد، آنچنان که سرانجام تصمیم گرفت مکنون دل خویش را با یوسف در میان بگذارد و از او تقاضای کامجوئی کند.
او از تمام وسائل و روشها برای رسیدن به مقصد خود در این راه استفاده کرد، و با خواهش و تمنا، کوشید در دل او اثر کند آنچنان که قرآن می گوید: آن زن که یوسف در خانه او بود پی در پی از او تمنای کامجوئی کرد (و راودته التی هو فی بیتها عن نفسه).
جمله راودته از ماده مراوده در اصل به معنی جستجوی مرتع و چراگاه

است و مثل معروف : الرائد لا یکذب قومه (کسی که دنبال چراگاه می رود به قوم و قبیله خود دروغ نمی گوید) اشاره بهمین است و همچنین به میل سرمه دان که آهسته سرمه را با آن به چشم می کشند، مرود (بر وزن منبر) گفته می شود، و سپس به هر کاری که با مدارا و ملایمت طلب شود، اطلاق شده است . تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 367
این تعبیر اشاره به این است که همسر عزیز برای رسیدن به منظور خود به اصطلاح از طریق مسالمت آمیز و خالی از هر گونه تهدید با نهایت ملایمت و اظهار محبت از یوسف دعوت کرد.
سرانجام آخر ین راهی که به نظرش رسید این بود یکروز او را تنها در خلوتگاه خویش بدام اندازد، تمام وسائل تحریک او را فراهم نماید، جالبترین لباسها، بهترین آرایشها، خوشبوترین عطرها را بکار برد، و صحنه را آنچنان بیاراید که یوسف نیرومند را به زانو در آورد.
قرآن می گوید: او تمام درها را محکم بست و گفت : بیا که من در اختیار توام !! (و غلقت الابواب و قالت هیت لک).
غلقت معنی مبالغه را می رساند و نشان می دهد که او همه درها را محکم بست ، و این خود می رساند که یوسف را به محلی از قصر کشانده که از اطاقهای تو در توئی تشکیل شده بود، و بطوری که در بعضی از روایات آمده است او هفت در را بست .
تا یوسف هیچ راهی برای فرار نداشته باشد.
به علاوه او شاید با این عمل می خواست به یوسف بفهماند که نگران از فاش شدن نتیجه کار نباشد، چرا که هیچکس را قدرت نفوذ به پشت این درهای بسته نیست .
در این هنگام که یوسف همه جریانها را به سوی لغزش و گناه مشاهده کرد، و هیچ راهی از نظر ظاهر برای او باقی نمانده بود، در پاسخ زلیخا به این جمله قناعت کرد و گفت : پناه می برم به خدا (قال معاذ الله).
یوسف به این ترتیب خواسته نامشروع همسر عزیز را با قاطعیت رد کرد، و به او فهماند که هرگز در برابر او تسلیم نخواهد شد، و در ضمن این واقعیت را به او و به همه کس فهماند که در چنین شرائط سخت و بحرانی برای رهائی از تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 368
چنگال وسوسه های شیطان و آنها که خلق و خوی شیطانی دارند، تنها راه نجات ، پناه بردن به خداست ، خدائی که خلوت و جمع برای او یکسان است و هیچ چیز در برابر اراده اش مقاومت نمی کند.
او با ذکر این جمله کوتاه ، هم به یگانگی خدا از نظر عقیده و هم از نظر عمل ، اعتراف نمود.
سپس اضافه کرد: از همه چیز گذشته من چگونه می توانم تسلیم چنین خواسته ای بشوم ، در حالی که در خانه عزیز مصر زندگی می کنم و در

کنار سفره او هستم و او مقام مرا گرامی داشته است (انه ربی احسن مثوای).
آیا این ظلم و ستم و خیانت آشکار نیست ؟ مسلما ستمگران رستگار نخواهند شد (انه لا یفلح الظالمون).
منظور از رب در این جمله کیست ؟.
در میان مفسران گفتگوی بسیار است ، اکثر مفسران چنانکه مرحوم طبرسی در مجمع البیان و نویسنده المنار در المنار می گوید رب را به معنی وسیع کلمه گرفته اند و گفته اند منظور از آن عزیز مصر است ، که در احترام و اکرام یوسف ، فرو گذار نمی کرد، و از همان آغاز کار سفارش یوسف را با جمله اکرمی مثواه به همسرش نمود.
و گمان اینکه کلمه رب در این معنی به کار نمی رود، کاملا اشتباه است ، زیرا در همین سوره چندین بار کلمه رب به غیر از خدا، اطلاق شده است ، گاهی از زبان یوسف و گاهی از زبان غیر یوسف .
مثلا در داستان تعبیر خواب زندانیان می خوانیم که یوسف به آن زندانی که بشارت آزادی داده بود گفت : مرا به رب خود (سلطان مصر) یادآوری کن ، و قال للذی ظن انه ناج منهما اذکرنی عند ربک (آیه 42). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 369
و باز از زبان یوسف می خوانیم هنگامی که فرستاده فرعون مصر نزد او آمد، گفت به نزد رب خود (فرعون) باز گرد و از او بخواه ، تحقیق کند، چرا زنان مصر دستهای خود را بریدند فلما جائه الرسول قال ارجع الی ربک فاسئله ما بال النسوة اللاتی قطعن ایدیهن (آیه 50).
در آیه 41 همین سوره از زبان یوسف و در ذیل آیه 42 از زبان قرآن می خوانیم که کلمه رب به مالک و صاحب نعمت ، اطلاق شده است .
بنابراین ملاحظه می کنید که در همین سوره در چهار مورد، غیر از مورد بحث ، کلمه رب به غیر خدا اطلاق شده است ، هر چند در همین سوره و سوره های دیگر قرآن ، این کلمه کرارا به پروردگار جهان گفته شده است ، منظور این است که این یک کلمه مشترک است و به هر دو معنی اطلاق می گردد.
ولی به هر حال بعضی از مفسرین ، ترجیح داده اند که کلمه رب در آیه مورد بحث انه ربی احسن مثوای ، به معنی خداوند است ، زیرا کلمه الله که در کنار آن ذکر شده سبب می شود که ضمیر به آن بر گردد، و در این صورت معنی جمله چنین می شود که من به خدا پناه می برم خدائی که پروردگار من است و مقام و منزلت مرا گرامی داشت ، و هر نعمتی دارم از ناحیه او است ، ولی توجه به سفارش عزیز مصر با جمله اکرمی مثواه و تکرار آن در آیه مورد بحث ، معنی اول را تقویت می کند.
در تورات در فصل 39 شماره 8 و 9 و 10 چنین آمده : و بعد از این

مقدمات واقع شد اینکه زن آقایش چشمان خود را بر یوسف انداخته به او گفت با من بخواب ، اما او ابا نموده به زن آقایش گفت ، اینک آقایم به آنچه با من در خانه است عارف نیست و تمامی مایملکش به دست من سپرده است ، در این خانه از من بزرگتری نیست و از من چیزی مضایقه نکرده است جز تو چون که زن او میباشی پس این قباحت عظیم را چگونه خواهم کرد به خدا گناه بورزم ... این جمله های تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 370
تورات نیز مؤ ید معنی اول است .
در اینجا کار یوسف و همسر عزیز به باریکترین مرحله و حساسترین وضع می رسد، که قرآن با تعبیر پر معنائی از آن سخن می گوید همسر عزیز مصر، قصد او را کرد و یوسف نیز، اگر برهان پروردگار را نمی دید، چنین قصدی می نمود! (و لقد همت به و هم بها لو لا ان رای برهان ربه).
در معنی این جمله در میان مفسران گفتگوی بسیار است که می توان همه را در سه تفسیر زیر خلاصه کرد:
1 - همسر عزیز تصمیم بر کامجوئی از یوسف داشت و نهایت کوشش خود را در این راه به کار برد، یوسف هم به مقتضای طبع بشری و اینکه جوانی نوخواسته بود، و هنوز همسری نداشت ، و در برابر هیجان انگیزترین صحنه های جنسی قرار گرفته بود. چنین تصمیمی را می گرفت هر گاه برهان پروردگار یعنی روح ایمان و تقوی و تربیت نفس و بالاخره مقام عصمت در این وسط حائل نمی شد!.
بنابراین تفاوتی میان هم (قصد) همسر عزیز و یوسف این بود، که از یوسف ، مشروط بود به شرطی که حاصل نشد (یعنی عدم وجود برهان پروردگار) ولی از همسر عزیز مطلق بود و چون دارای چنین مقام تقوا و پرهیزکاری نبود، چنین تصمیمی را گرفت و تا آخرین مرحله پای آن ایستاد تا پیشانیش به سنگ خورد.
نظیر این تعبیر در ادبیات عرب و فارسی نیز داریم ، مثل اینکه می گوئیم : افراد بیبند و بار تصمیم گرفتند میوه های باغ فلان کشاورز را غارت کنند، من هم اگر سالیان دراز در مکتب استاد تربیت نشده بودم ، چنین تصمیمی را می گرفتم .
بنابراین تصمیم یوسف مشروط به شرطی که حاصل نشد و این امر نه تنها با مقام عصمت و تقوای یوسف منافات ندارد بلکه توضیح و بیان این مقام والا است .
طبق این تفسیر از یوسف ، هیچ حرکتی که نشانه تصمیم بر گناه باشد تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 371
سر نزده است ، بلکه در دل تصمیم هم نگرفته است .
بنابراین بعضی روایات که می گوید: یوسف آماده کام گیری از همسر عزیز

شد، و حتی لباس را از تن بیرون کرد، و تعبیرات دیگری که ما از نقل آن شرم داریم ، همه بی اساس و مجعول است ، و اینها اعمالی است که در خور افراد آلوده و بیبند و بار و ناپاک و نادرست است ، چگونه می توان یوسف را با آن قداست روح و مقام تقوا به چنین کارهائی متهم ساخت .
جالب اینکه : در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهم السلام) همین تفسیر اول در عبارت بسیار فشرده و کوتاهی بیان شده است آنجا که مامون خلیفه عباسی از امام می پرسد آیا شما نمی گوئید پیامبران معصومند؟ فرمود آری ، گفت : پس این آیه قرآن تفسیرش چیست ؟ و لقد همت به و هم بها لو لا ان رای برهان ربه .
امام فرمود: لقد همت به و لو لا ان رای برهان ربه لهم بها کما همت به ، لکنه کان معصوما و المعصوم لا یهم بذنب و لا یاتیه ... فقال المامون لله درک یا ابا الحسن !: همسر عزیز تصمیم به کامجوئی از یوسف گرفت ، و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را نمی دید، همچون همسر عزیز مصر تصمیم می گرفت ، ولی او معصوم بود و معصوم هرگز قصد گناه نمی کند و به سراغ گناه هم نمی رود ماءمون (از این پاسخ لذت برد) و گفت : آفرین بر تو ای ابوالحسن !
2 - تصمیم همسر عزیز مصر و یوسف ، هیچکدام مربوط به کامجوئی جنسی نبود، بلکه تصمیم بر حمله و زدن یکدیگر بود، همسر عزیز به خاطر اینکه در عشق شکست خورده بود، و روح انتقامجوئی در وی پدید آمده بود و یوسف به خاطر دفاع از خویشتن و تسلیم نشدن در برابر تحمیل آن زن .
از جمله قرائنی که برای این موضوع ذکر کرده اند این است که همسر عزیز تصمیم خود را بر کامجوئی خیلی قبل از این گرفته بود و تمام مقدمات آن را تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 372
انجام داده بود، بنابراین جای این نداشت که قرآن بگوید او تصمیم بر این کار گرفت چرا که این لحظه ، لحظه تصمیم نبود.
دیگر اینکه پیدا شدن حالت خشونت و انتقامجوئی ، پس از این شکست ، طبیعی است زیرا او تمام آنچه را در توان داشت از طریق ملایمت با یوسف به خرج داد، و چون نتوانست از این راه در او نفوذ کند به حربه دیگر متوسل شد که حربه خشونت بود.
سوم اینکه در ذیل این آیه می خوانیم کذلک لنصرف عنه السوء و الفحشاء: ما هم بدی و هم فحشاء را از یوسف بر طرف ساختیم فحشاء، همان آلودگی به بی عفتی است ، و سوء نجات از چنگال ضربه همسر عزیز مصر.
ولی به هر حال یوسف ، چون برهان پروردگار را دید، از گلاویز شدن به آن زن خودداری کرد مبادا به او حمله کند و او را مضروب سازد و این خود دلیلی شود که او قصد تجاوز را داشته ، و لذا ترجیح داد که خود را از آن

محل دور سازد و به سوی در فرار کند.
3 - بدون شک ، یوسف جوانی بود با تمام احساسات جوانی ، هر چند غرائز نیرومند او تحت فرمان عقل و ایمان او بود، ولی طبیعی است که هر گاه چنین انسانی در برابر صحنه های فوق العاده هیجان انگیز قرار گیرد، طوفانی در درون او بر پا می شود، و غریزه و عقل به مبارزه با یکدیگر بر می خیزند، هر قدر امواج عوامل تحریک کننده نیرومندتر باشد، کفه غرائز، قوت می گیرد، تا آنجا که ممکن است در یک لحظه زود گذر به آخرین مرحله قدرت برسد، آنچنان که اگر از این مرحله ، گامی فراتر رود، لغزشگاه هولناکی است ، ناگهان نیروی ایمان و عقل به هیجان در می آید و به اصطلاح بسیج می شود و کودتا می کند، و قدرت غریزه را که تا لب پرتگاه کشانیده بود به عقب میراند.
قرآن مجید این لحظه زود گذر حساس و بحرانی را که در میان دو زمان
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 373
آرامش و قابل اطمینان قرار گرفته بود، در آیه فوق ، ترسیم کرده است ، بنابراین منظور از جمله هم بها لو لا ان رای برهان ربه این است که در کشمکش غریزه و عقل ، یوسف تا لب پرتگاه کشیده شد، اما ناگهان ، بسیج فوق العاده نیروی ایمان و عقل ، طوفان غریزه را در هم شکست تا کسی گمان نکند اگر یوسف توانست خود را از این پرتگاه برهاند، کار ساده ای انجام داده چرا که عوامل گناه و هیجان در وجود او، ضعیف بود، نه هرگز، او نیز برای حفظ پاکی خویش در این لحظه حساس دست به شدیدترین مبارزه و جهاد با نفس زد.
منظور از برهان پروردگار چیست ؟
برهان در اصل مصدر بره به معنی سفید شدن است ، و سپس به هر گونه دلیل محکم و نیرومند که موجب روشنائی مقصود شود، برهان گفته شده است ، بنابراین برهان پروردگار که باعث نجات یوسف شد، یکنوع دلیل روشن الهی بوده است که مفسران درباره آن احتمالات زیادی داده اند، از جمله :
1 - علم و ایمان و تربیت انسانی و صفات برجسته .
2 - آگاهی او نسبت به حکم تحریم زنا.
3 - مقام نبوت و معصوم بودن از گناه .
4 - یکنوع امداد و کمک الهی که بخاطر اعمال نیکش در این لحظه حساس به سراغ او آمد.
5 - از روایتی استفاده می شود که در آنجا بتی بود، که معبود همسر عزیز محسوب می شد، ناگهان چشم آن زن به بت افتاد، گوئی احساس کرد با چشمانش خیره خیره به او نگاه می کند و حرکات خیانت آمیزش را با خشم می نگرد، برخاست و لباسی به روی بت افکند، مشاهده این منظره

طوفانی در دل یوسف پدید آورد، تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 374
تکانی خورد و گفت : تو که از یک بت بی عقل و شعور و فاقد حس و تشخیص ، شرم داری ، چگونه ممکن است من از پروردگارم که همه چیز را می داند و از همه خفایا و خلوتگاهها باخبر است ، شرم و حیا نکنم ؟.
این احساس ، توان و نیروی تازه ای به یوسف بخشید و او را در مبارزه شدیدی که در اعماق جانش میان غریزه و عقل بود کمک کرد، تا بتواند امواج سرکش غریزه را عقب براند.
در عین حال هیچ مانعی ندارد که تمام این معانی یکجا منظور باشد زیرا در مفهوم عام برهان همه جمع است ، و در آیات قرآن و روایات ، کلمه برهان به بسیاری از معانی فوق اطلاق شده است .
اما روایات بیمدرکی که بعضی از مفسران نقل کرده اند که می گوید یوسف تصمیمش را بر گناه گرفته بود که ناگهان در یک حالت مکاشفه جبرئیل یا یعقوب را مشاهده کرد، که انگشت خود را با دندان می گزید، یوسف این منظره را دید و عقب نشینی کرد، اینگونه روایات که هیچ سند معتبری ندارد، به روایات اسرائیلی میماند که زائیده مغزهای انسانهای کوتاه فکری است که هرگز مقام انبیاء را درک نکرده اند.
اکنون به تفسیر بقیه آیه توجه کنید: قرآن مجید می گوید ما این چنین برهان خویش را به یوسف نشان دادیم ، تا بدی و فحشاء را از او دور سازیم (کذلک لنصرف عنه السوء و الفحشاء).
چرا که او از بندگان برگزیده و با اخلاص ما بود (انه من عبادنا المخلصین).
اشاره به اینکه اگر ما امداد غیبی و کمک معنوی را بیاری او فرستادیم ، تا
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 375
از بدی و گناه رهائی یابد، بی دلیل نبود، او بنده ای بود که با آگاهی و ایمان و پرهیزگاری و عمل پاک ، خود را ساخته بود، و قلب و جان او از تاریکیهای شرک ، پاک و خالص شده بود، و به همین دلیل شایستگی چنین امداد الهی را داشت .
ذکر این دلیل نشان می دهد که اینگونه امدادهای غیبی که در لحظات طوفانی و بحرانی به سراغ پیامبرانی همچون یوسف می شتافته ، اختصاصی به آنها نداشته ، هر کس در زمره بندگان خالص خدا و عباد الله المخلصین وارد شود، او هم لایق چنین مواهبی خواهد بود.
نکته ها :
1 - جهاد با نفس .
می دانیم در اسلام برترین جهاد، جهاد با نفس است ، که در حدیث معروف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) جهاد اکبر خوانده شده یعنی برتر از جهاد با دشمن که جهاد اصغر نام دارد، اصولا تا جهاد اکبر به معنی واقعی در انسان پیاده نشود در جهاد با دشمن پیروز نخواهد شد.

در قرآن مجید صحنه های مختلفی از میدان جهاد اکبر رابطه با پیامبران و سایر اولیای خدا ترسیم شده است ، که سرگذشت یوسف و داستان عشق آتشین همسر عزیز مصر یکی از مهمترین آنها است ، گر چه قرآن مجید تمام زوایای آنرا به خاطر اختصار تشریح نکرده ولی با یک جمله کوتاه (و هم بها لو لا ان رای برهان ربه) شدت این طوفان را بیان کرده است .
یوسف از میدان این مبارزه روسفید در آمد به سه دلیل : نخست اینکه خود را به خدا سپرد و پناه به لطف او برد (قال معاذ الله) و دیگر اینکه توجه به نمک شناسی نسبت به عزیز مصر که در خانه او زندگی می کرد، و یا توجه به نعمتهای بی پایان خداوند که او را از قعر چاه وحشتناک به محیط امن و آرامی رسانید، وی تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 376
را بر آن داشت که به گذشته و آینده خویش بیشتر بیندیشد و تسلیم طوفانهای زود گذر نشود، سوم اینکه خود سازی یوسف و بندگی توام با اخلاص او که از جمله انه من عبادنا المخلصین استفاده می شود به او قوه و قدرت بخشید که در این میدان بزرگ در برابر وسوسه های مضاعفی که از درون و برون به او حمله ور بود زانو نزند.
و این درسی است برای همه انسانهای آزاده ای که می خواهند در میدان جهاد نفس بر این دشمن خطرناک پیروز شوند.
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در دعای صباح چه زیبا می فرماید: و ان خذلنی نصرک عند محاربة النفس و الشیطان فقد وکلنی خذلانک الی حیث النصب و الحرمان : اگر به هنگام مبارزه با نفس و شیطان از یاری تو محروم بمانم این محرومیت مرا به رنج و حرمان می سپارد و امیدی به نجات من نیست .
در حدیثی می خوانیم : ان النبی (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعث سریة فلما رجعوا قال مرحبا بقوم قضوا الجهاد الاصغر و بقی علیهم الجهاد الاکبر، فقیل یا رسول الله ما الجهاد الاکبر قال جهاد النفس : پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گروهی از مسلمانان را به سوی جهاد فرستاد هنگامی که (با تنهای خسته و بدنهای مجروح) بازگشتند فرمود آفرین بر گروهی که جهاد اصغر را انجام دادند، ولی وظیفه جهاد اکبر بر آنها باقی مانده ، عرض کردند ای رسولخدا! جهاد اکبر چیست ؟ فرمود: جهاد با نفس .
علی (علیه السلام) می فرماید المجاهد من جاهد نفسه : مجاهد حقیقی کسی است که با هوسهای سرکش نفس بجنگد.
و از امام صادق (علیه السلام) نقل شده : من ملک نفسه اذا رغب ، و اذا رهب ، و اذا تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 377
اشتهی ، و اذا غضب ، و اذا رضی ، حرم الله جسده علی النار: کسی که بر خویشتن در چند حالت مسلط باشد بهنگام تمایل ، و به هنگام ترس و به هنگام شهوت و به هنگام غضب و به هنگام رضایت و خشنودی از کسی

(آنچنان بر اراده خویش مسلط باشد که این امور، او را از فرمان خدا منحرف نسازد) خداوند جسد او را بر آتش حرام می کند.
2 - پاداش اخلاص .
همانگونه که در تفسیر آیات فوق اشاره کردیم ، قرآن مجید نجات یوسف را از این گرداب خطرناک که همسر عزیز بر سر راه او ایجاد کرده بود به خدا نسبت می دهد و می گوید ما سوء و فحشاء را از یوسف بر طرف ساختیم .
ولی با توجه به جمله بعد که می گوید او از بندگان مخلص ما بود این حقیقت روشن می شود که خداوند بندگان مخلص خود را هرگز در این لحظات بحرانی تنها نمی گذارد، و کمکهای معنوی خود را از آنان دریغ نمی دارد، بلکه با الطاف خفیه خود و مددهای غیبی که توصیف آن با هیچ بیانی ممکن نیست ، بندگان خود را حفظ می کند و این در واقع پاداشی است که خدای بزرگ به این گونه بندگان می بخشد، پاداش پاکی و تقوا و اخلاص .
ضمنا تذکر نکته نیز لازم است که در آیات فوق یوسف از بندگان مخلص (بر وزن مطلق) به صورت اسم مفعولی ذکر شده یعنی خالص شده ، نه به صورت مخلص (بر وزن محسن) به صورت اسم فاعلی که به معنی خالص کننده است .
دقت در آیات قرآن نشان می دهد که مخلص (به کسر لام) بیشتر در مواردی به کار رفته است که انسان در مراحل نخستین تکامل و در حال خود سازی بوده است ، فاذا ارکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین : هنگامی که بر کشتی سوار تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 378
می شوند خدا را با اخلاص می خوانند (عنکبوت - 65) و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین : به آنها فرمان داده نشد مگر اینکه خدا را با اخلاص پرستش کنند (بینه - 5).
ولی مخلص (بفتح لام) به مرحله عالی که پس از مدتی جهاد با نفس ، حاصل می شود گفته شده است ، همان مرحله ای که شیطان از نفوذ وسوسه اش در انسان مایوس می شود، در حقیقت بیمه الهی می گردد، قال فبعزتک لا غوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین : شیطان گفت به عزتت سوگند که همه آنها را گمراه می کنم مگر بندگان مخلصت را (ص - 83).
و یوسف به این مرحله رسیده بود که در آن حالت بحرانی ، همچون کوه استقامت کرد و باید کوشید تا به این مرحله رسید.
3 - متانت و عفت بیان .
از شگفتیهای قرآن که یکی از نشانه های اعجاز، این است که هیچگونه تعبیر زننده و رکیک و ناموزون و مبتذل و دور از عفت بیان ، در آن وجود ندارد، و ابدا متناسب طرز تعبیرات یکفرد عادی درس نخوانده و پرورش

یافته در محیط جهل و نادانی نیست ، با اینکه سخنان هر کس متناسب و همرنگ افکار و محیط اوست .
در میان تمام سرگذشتهائی که قرآن نقل کرده یک داستان واقعی عشقی ، وجود دارد و آن داستان یوسف و همسر عزیز مصر است .
داستانی که از عشق سوزان و آتشین یک زن زیبای هوس آلود، با جوانی ماهرو و پاکدل سخن می گوید.
گویندگان و نویسندگان هنگامی که با اینگونه صحنه ها روبرو می شوند یا ناچارند برای ترسیم چهره قهرمانان و صحنه های اصلی داستان جلو زبان یا قلم تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 379
را رها نموده و به اصطلاح حق سخن را ادا کنند، گو اینکه هزار گونه تعبیرات تحریک آمیز یا زننده و غیر اخلاقی به میان آید.
و یا مجبور می شوند برای حفظ نزاکت و عفت زبان و قلم ، پاره ای از صحنه ها را در پرده ای از ابهام بپیچند و به خوانندگان و شنوندگان - بطور سربسته تحویل دهند!،
گوینده و نویسنده هر قدر مهارت داشته باشد، غالبا گرفتار یکی از این دو اشکال می شود.
آیا می توان باور کرد فردی درس نخوانده ، هم ترسیم دقیق و کاملی از باریکترین و حساسترین فصول چنین عشق شورانگیزی بنماید، بدون اینکه کوچکترین تعبیر تحریک آمیز و دور از عفتی به کار برد.
ولی قرآن در ترسیم صحنه های حساس این داستان به طرز شگفت انگیزی دقت در بیان را با متانت و عفت بهم آمیخته و بدون اینکه از ذکر وقایع چشم بپوشد و اظهار عجز کند، تمام اصول اخلاق و عفت را نیز به کار بسته است .
می دانیم از همه صحنه های این داستان ، حساستر شرح ماجرای آن خلوتگاه عشق است که ابتکار و هوس همسر عزیز مصر، دست بدست هم دادند و آنرا به وجود آوردند.
قرآن در شرح این ماجرا همه گفتنیها را گفته ، اما کوچکترین انحرافی از اصول عفت سخن پیدا نکرده است ، آنجا که می گوید:
و راودته التی هو فی بیتها عن نفسه و غلقت الابواب و قالت هیت لک قال معاذ الله انه ربی احسن مثوای انه لا یفلح الظالمون (یوسف - 23): و بانوئی که یوسف در خانه او بود از وی تقاضا و خواهش کرد و تمام درها را بست و گفت بشتاب به سوی آنچه برای تو مهیا شده ، گفت : از این کار به خدا پناه می برم (عزیز مصر) بزرگ و صاحب من است ، مرا گرامی داشته ، مسلما ظالمان و (آلودگان) تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 380
رستگار نخواهند شد.
نکاتی که در این آیه قابل دقت است از این قرار است :

1 - کلمه راود در جائی بکار برده می شود که کسی با اصرار آمیخته به نرمش و ملایمت چیزی را از کسی بخواهد (اما همسر عزیز مصر چه چیز از یوسف خواسته بود) چون روشن بوده ، قرآن به همین کنایه واضح قناعت نموده و نامی از آن نبرده است .
2 - قرآن در اینجا حتی تعبیر امراة العزیز (یعنی همسر عزیز مصر) را به کار نمی برد بلکه می گوید: التی هو فی بیتها (بانوئی که یوسف در خانه او بود) تا به پرده پوشی و عفت بیان نزدیکتر باشد ضمنا با این تعبیر حس حقشناسی یوسف را نیز مجسم ساخته ، همانطور که مشکلات یوسف را در عدم تسلیم در برابر چنین کسی که زندگی او در پنچه وی می باشد مجسم می کند.
3 - غلقت الابواب که معنی مبالغه را می رساند و دلالت می کند تمام درها را به شدت بست و این ترسیمی از آن صحنه هیجان انگیز است .
4 - جمله قالت هیت لک که معنی آن بشتاب به سوی آنچه برای تو مهیاست یا بیا که من در اختیار توام آخرین سخن را از زبان همسر عزیز برای رسیدن به وصال یوسف شرح می دهد، ولی در عبارتی سنگین و پرمتانت و پر معنی و بدون هیچگونه جنبه تحریک آمیز و بدآموز.
5 - جمله معاذ الله انه ربی احسن مثوای که یوسف در پاسخ دعوت آن زن زیبای افسونگر گفت ، به گفته اکثر مفسران به این معنی است : پناه به خدا می برم ، عزیز مصر همسر تو بزرگ و صاحب من است و به من احترام می گذارد و اعتماد نموده چگونه به او خیانت کنم این کار هم خیانت است و هم ظلم و ستم انه لا یفلح الظالمون و به این ترتیب کوشش یوسف را برای بیدار ساختن عواطف انسانی همسر عزیز مصر تشریح می کند. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 381
6 - جمله و لقد همت به و هم بها لو لا ان رآ برهان ربه از یک طرف ترسیم دقیقی از آن خلوتگاه عشق است که آنچنان وضع تحریک آمیز بوده که اگر یوسف هم مقام عقل یا ایمان یا عصمت نداشت گرفتار شده بود و از طرف دیگر پیروزی نهائی یوسف را در چنین شرایطی بر دیو شهوت طغیانگر بطرز زیبائی توصیف نموده .
جالب اینکه تنها کلمه هم به کار برده شده یعنی همسر عزیز مصر تصمیم خود را گرفته بود و یوسف هم اگر برهان پروردگار را نمی دید، تصمیم خود را می گرفت آیا کلمه ای متانت آمیزتر از کلمه قصد و تصمیم در اینجا می توان پیدا کرد؟!. یوسف
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 382
آیه 25 - 29
آیه و ترجمه
وَ اسِتَبَقَا اِلْبَاب وَ قَدَّتِ قَمِیصهُ مِن دُبُر وَ أَلْفَیَا سیِّدَهَا لَدَا الْبَابِ قَالَت مَا جَزَاءُ

مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِک سوءاً إِلا أَن يُسجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ(25)
قَالَ هِىَ رَوَدَتْنى عَن نَّفْسى وَ شهِدَ شاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِن كانَ قَمِيصهُ قُدَّ مِن قُبُلٍ فَصدَقَت وَ هُوَ مِنَ الْكَذِبِينَ(26)
وَ إِن كانَ قَمِيصهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ فَكَذَبَت وَ هُوَ مِنَ الصدِقِينَ(27)
فَلَمَّا رَءَا قَمِيصهُ قُدَّ مِن دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِن كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ(28)
يُوسف أَعْرِض عَنْ هَذَا وَ استَغْفِرِى لِذَنبِكِ إِنَّكِ كنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ(29)
ترجمه :25 - و هر دو بسوی در دویدند (در حالی که همسر عزیز، یوسف را تعقیب می کرد و پیراهن او را از پشت پاره کرد و در این هنگام آقای آن زن را دم در یافتند! آن زن گفت : کیفر کسی که نسبت به اهل تو اراده خیانت کند جز زندان و یا عذاب دردناک چه خواهد بود؟!.
26 - (یوسف) گفت او مرا با اصرار بسوی خود دعوت کرد و در این هنگام شاهدی از خانواده آن زن شهادت داد که اگر پیراهن او از پیش رو پاره شده آن زن راست می گوید و او از دروغگویان است .
27 - و اگر پیراهنش از پشت سر پاره شده آن زن دروغ می گوید و او از راستگویان است .
28 - هنگامی که (عزیز مصر) دید پیراهن او (یوسف) از پشت سر پاره شده گفت این از مکر و حیله شماست که مکر و حیله شما زنان عظیم است .
29 - یوسف ! از این موضوع صرفنظر کن ، و تو ای زن نیز از گناهت استغفار کن که از خطاکاران بودی . تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 383
تفسیر :طشت رسوائی همسر عزیز از بام افتاد!.
مقاومت سرسختانه یوسف همسر عزیز را تقریبا مایوس کرد، ولی یوسف که در این دور مبارزه در برابر آن زن عشوه گر و هوسهای سرکش نفس ، پیروز شده بود احساس کرد که اگر بیش از این در آن لغزشگاه بماند خطرناک است و باید خود را از آن محل دور سازد و لذا با سرعت به سوی در کاخ دوید تا در را باز کند و خارج شود، همسر عزیز نیز بی تفاوت نماند، او نیز به دنبال یوسف به سوی در دوید تا مانع خروج او شود، و برای این منظور، پیراهن او را از پشت سر گرفت و به عقب کشید، به طوری که پشت پیراهن از طرف طول پاره شد (و استبقا الباب و قدت قمیصه من دبر).
استباق در لغت به معنی سبقت گرفتن دو یا چند نفر از یکدیگر است ، و قد به معنی پاره شده از طرف طول است ، همانگونه که قط به معنی پاره شدن از عرض است ، لذا در حدیث داریم کانت ضربات علی بن ابیطالب (علیه السلام) ابکارا کان اذا اعتلی قد، و اذا اعترض قط: ضربه های علی بن ابیطالب (علیه السلام) در نوع خود بی سابقه بود، هنگامی که از بالا ضربه می زد، تا بپائین می شکافت و هنگامی که از عرض ، ضربه

می زد دو نیم می کرد.
ولی هر طور بود، یوسف خود را به در رسانید و در را گشود، ناگهان عزیز مصر را پشت در دیدند، به طوری که قرآن می گوید: آن دو، آقای آن زن را دم در یافتند (و الفیا سیدها لدی الباب).
الفیت از ماده الفاء به معنی یافتن ناگهانی است و تعبیر از شوهر به سید به طوری که بعضی از مفسران گفته اند طبق عرف و عادت مردم مصر بوده که زنها شوهر خود را سید خطاب می کردند، و در فارسی امروز هم زنان از همسر خود تعبیر به آقا می کنند. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 384
در این هنگام که همسر عزیز از یکسو خود را در آستانه رسوائی دید، و از سوی دیگر شعله انتقامجوئی از درون جان او زبانه می کشید، نخستین چیزی که بنظرش آمد این بود که با قیافه حق بجانبی رو به سوی همسرش کرد و یوسف را با این بیان متهم ساخت ، صدا زد کیفر کسی که نسبت به اهل و همسر تو، اراده خیانت کند، جز زندان یا عذاب الیم چه خواهد بود؟! (قالت ما جزاء من اراد باهلک سوء الا ان یسجن او عذاب الیم).
جالب اینکه این زن خیانتکار تا خود را در آستانه رسوائی ندیده بود فراموش کرده بود که همسر عزیز مصر است ، ولی در این موقع با تعبیر اهلک (خانواده تو) می خواهد حس غیرت عزیز را برانگیزد که من مخصوص توام نباید دیگری چشم طمع در من بدوزد!، این سخن بی شباهت به گفتار فرعون مصر در عصر موسی (علیه السلام) نیست ، که به هنگام تکیه بر تخت قدرت می گفت الیس لی ملک مصر: آیا کشور مصر از آن من نیست (زخرف - 51) اما به هنگامی که تخت و تاج خود را در خطر، و ستاره اقبال خویش را در آستانه افول دید گفت : این دو برادر (موسی و هارون) می خواهند شما را از سرزمینتان ! خارج سازند، یریدان ان یخرجاکم من ارضکم (طه - 63).
نکته قابل توجه دیگر اینکه همسر عزیز مصر، هرگز نگفت یوسف قصد سوئی درباره من داشته بلکه درباره میزان مجازات او با عزیز مصر صحبت کرد، آنچنان که گوئی اصل مساله مسلم است ، و سخن از میزان کیفر و چگونگی مجازات او است و این تعبیر حساب شده در آن لحظه ای که می بایست آن زن دست و پای خود را گم کند نشانه شدت حیله گری او است . تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 385
و باز این تعبیر که اول سخن از زندان می گوید و بعد گوئی به زندان هم قانع نیست ، پا را بالاتر می گذارد و از عذاب الیم که تا سر حد شکنجه و اعدام پیش می رود، حرف می زند.
یوسف در اینجا سکوت را به هیچوجه جایز نشمرد و با صراحت پرده از روی راز عشق همسر عزیز برداشت و گفت : او مرا با اصرار و التماس به سوی خود دعوت کرد (قال هی راودتنی عن نفسی).

بدیهی است در چنین ماجرا هر کس در آغاز کار به زحمت می تواند باور کند که جوان نو خاسته برده ای بدون همسر، بی گناه باشد، و زن شوهردار ظاهرا با شخصیتی گناهکار، بنابراین شعله اتهام بیشتر دامن یوسف را می گیرد، تا همسر عزیز را!.
ولی از آنجا که خداوند حامی نیکان و پاکان است ، اجازه نمی دهد، این جوان پارسای مجاهد با نفس در شعله های تهمت بسوزد، لذا قرآن می گوید: در این هنگام شاهدی از خاندان آن زن گواهی داد، که برای پیدا کردن مجرم اصلی ، از این دلیل روشن استفاده کنید: اگر پیراهن یوسف از جلو پاره شده باشد، آن زن ، راست می گوید، و یوسف دروغگو است (و شهد شاهد من اهلها ان کان قمیصه قد من قبل فصدقت و هو من الکاذبین).
و اگر پیراهنش از پشت سر پاره شده است ، آن زن دروغ می گوید و یوسف راستگو است (و ان کان قمیصه قد من دبر فکذبت و هو من الصادقین).
چه دلیلی از این زنده تر، چرا که اگر تقاضا از طرف همسر عزیز بوده ، او به پشت سر یوسف دویده است و یوسف در حال فرار بوده که پیراهنش را چسبیده ، مسلما از پشت سر پاره می شود، و اگر یوسف به همسر عزیز هجوم برده و او فرار تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 386
کرده یا رو در رو به دفاع از خویش برخاسته ، مسلما پیراهن یوسف از جلو پاره خواهد شد، و چه جالب است که این مساءله ساده پاره شدن پیراهنی ، مسیر زندگی بی گناهی را تغییر دهد و همین امر کوچک سندی بر پاکی او، و دلیلی بر رسوائی مجرمی گردد!.
عزیز مصر، این داوری را که بسیار حساب شده بود پسندید، و در پیراهن یوسف خیره شد، و هنگامی که دید پیراهنش از پشت سر پاره شده (مخصوصا با توجه به این معنی که تا آن روز دروغی از یوسف نشنیده بود) رو به همسرش کرد و گفت : این کار از مکر و فریب شما زنان است که مکر شما زنان ، عظیم است (فلما رآ قمیصه قد من دبر قال انه من کید کن ان کید کن عظیم).
در این هنگام عزیز مصر از ترس اینکه ، این ماجرای اسفانگیز برملا نشود، و آبروی او در سرزمین مصر، بر باد نرود، صلاح این دید که سر و ته قضیه را به هم آورده و بر آن سر پوش نهد، رو به یوسف کرد و گفت : یوسف تو صرف نظر کن و دیگر از این ماجرا چیزی مگو (یوسف اعرض عن هذا).
سپس رو به همسرش کرد و گفت : تو هم از گناه خود استغفار کن که از خطاکاران بودی (و استغفری لذنبک انک کنت من الخاطئین).
بعضی گفته اند گوینده این سخن ، عزیز مصر نبود، بلکه همان شاهد بود، ولی هیچ دلیلی برای این احتمال وجود ندارد، بخصوص که این جمله بعد از

گفتار عزیز واقع شده است . تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 387
نکته ها :
1 - شاهد که بود؟.
در اینکه شهادت دهنده چه کسی بود که پرونده یوسف و همسر عزیز را به این زودی جمع و جور و مختومه ساخت و بی گناه را از گنهکار آشکار نمود، در میان مفسران گفتگو است ، بعضی گفته اند یکی از بستگان همسر عزیز مصر بود، و کلمه ((من اهلها)) گواه بر این است ، و قاعدة مرد حکیم و دانشمند و با هوشی بوده است ، که در این ماجرا که هیچ شاهد و گواهی ناظر آن نبوده ، توانست از شکاف پیراهنی ! حقیقت حال را ببیند، و می گویند این مرد از مشاوران عزیز مصر، و در آن ساعت ، همراه او بوده است .
تفسیر دیگر اینکه بچه شیر خواری از بستگان همسر عزیز مصر، در آن نزدیکی بود، و یوسف از عزیز مصر خواست ، که داوری را از این کودک بطلبند، عزیز مصر نخست در تعجب فرو رفت که مگر چنین چیزی ممکن است ؟ اما هنگامی که کودک شیر خوار - همچون مسیح در گهواره - به سخن آمد، و این معیار و مقیاس را برای شناختن گنهکار از بی گناه بدست داد متوجه شد که یوسف یک غلام نیست ، بلکه پیامبری است یا پیامبرگونه !.
در روایاتی که از طرق اهلبیت و اهل تسنن وارد شده به این تفسیر اشاره شده است از جمله ابن عباس از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل می کند که فرمود: چهار نفر در طفولیت سخن گفتند: فرزند آرایشگر فرعون ، و شاهد یوسف ، و صاحب جریج و عیسی بن مریم .
در تفسیر علی بن ابراهیم نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که شهادت دهنده کودکی در گاهواره بود. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 388
ولی باید توجه داشت که هیچیک از دو حدیث بالا، سند محکمی ندارد ، بلکه هر دو مرفوعه است .
سومین احتمالی که داده اند این است که شاهد، همان دریدگی پیراهن بود که با زبان حال این شهادت را داد، ولی با توجه به کلمه من اهلها (شاهد از خاندان همسر عزیز مصر بود) این احتمال بسیار بعید بنظر می رسد بلکه منتفی است .
2 - چرا عکس العمل عزیز مصر، خفیف بود؟.
از جمله مسائلی که در این داستان توجه انسان را به خود جلب می کند این است که در یک چنین مساءله مهمی که ناموس عزیز مصر به آن آلوده شده بود، چگونه او با یک جمله قناعت کرد و تنها گفت از گناه خود استغفار کن که از خطاکاران بودی ، و شاید همین مساءله سبب شد که همسر عزیز پس از فاش شدن اسرارش در سرزمین مصر، زنان اشراف را به

مجلس خاصی دعوت کند و داستان عشق خود را با صراحت و عریان باز گو نماید.
آیا ترس از رسوائی ، عزیز را وادار کرد که در این مساءله کوتاه بیاید؟ یا اینکه اصولا برای زمامداران خود کامه و طاغوتیان ، مساءله غیرت و حفظ ناموس چندان مطرح نیست ؟ آنها آنقدر آلوده به گناه و فساد و بی عفتی هستند که اهمیت و ابهت این موضوع ، در نظرشان از بین رفته است .
احتمال دوم قویتر به نظر می رسد.
3 - حمایت خدا در لحظات بحرانی
درس بزرگ دیگری که این بخش از داستان یوسف به ما می دهد، همان حمایت وسیع پروردگار است که در بحرانی ترین حالات به یاری انسان می شتابد و به مقتضای ((یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب)) از طرقی که هیچ تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 389
باور نمی کرد روزنه امید برای او پیدا می شود و شکاف پیراهنی سند پاکی و برائت او می گردد، همان پیراهن حادثه سازی که یک روز، برادران یوسف را در پیشگاه پدر به خاطر پاره نبودن رسوا می کند، و روز دیگر همسر هوسران عزیز مصر را بخاطر پاره بودن ، و روز دیگر نور آفرین دیده های بی فروغ یعقوب است ، و بوی آشنای آن همراه نسیم صبحگاهی از مصر به کنعان سفر می کند، و پیر کنعانی را بشارت به قدوم موکب بشیر می دهد!.
به هر حال خدا الطاف خفیه ای دارد که هیچکس از عمق آن آگاه نیست ، و به هنگامی که نسیم این لطف می وزد، صحنه ها چنان دگرگون می شود که برای هیچکس حتی هوشمندترین افراد قابل پیش بینی نیست .
پیراهن با تمام کوچکیش که چیز مهمی است ، گاه می شود چند تار عنکبوت مسیر زندگی قوم و ملتی را برای همیشه عوض می کند، آنچنان که در داستان غار ثور و هجرت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) واقع شد.
4 - نقشه همسر عزیز مصر
در آیات فوق ، اشاره به مکر زنان (البته زنانی همچون همسر عزیز که بیبند و بار و هوسرانند) شده است ، و این مکر و حیله گری به عظمت توصیف گردیده (ان کید کن عظیم). در تاریخ و همچنین در داستانها که سایه ای از تاریخ است ، مطالب زیادی در این زمینه نقل شده ، که مطالعه مجموع آنها نشان می دهد، زنان هوسران برای رسیدن به مقصود خود، نقشه هائی می کشند که در نوع خود بی نظیر است .
در داستان بالا دیدیم که همسر عزیز چگونه بعد از شکست در عشق و قرار گرفتن در آستانه رسوائی ، با مهارت خاصی برائت خود و آلودگی یوسف را مطرح ساخت ، او حتی نگفت که یوسف قصد سوء به من داشته

، بلکه آنرا به عنوان یک تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 390
امر مسلم فرض کرد و تنها سؤ ال از مجازات چنین کسی نمود؟ مجازاتی که در مرحله زندان نیز متوقف نمی شد، بلکه به صورت نامعلوم و نامحدود، مطرح گشته بود.
در داستان همین زن که در رابطه با سرزنش زنان مصر نسبت به عشق بی قرارش به غلام و برده خویش در آیات بعد، مطرح است ، نیز می بینیم که او برای تبرئه خود از چنین نیرنگ حساب شده استفاده می کند، و این تاءکید دیگری است بر مکر اینگونه زنان . یوسف
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 391
آیه 30-34
آیه و ترجمه
وَ قَالَ نِسوَةٌ فی الْمَدِینَةِ امْرَأَت الْعَزِیزِ تُرَوِدُ فَتَاهَا عَن نَّفْسِهِ قَدْ شغَفَهَا حُباًّ إِنَّا لَنرَاهَا فی ضلَلٍ مُّبِینٍ(30)
فَلَمَّا سمِعَت بِمَکْرِهِنَّ أَرْسلَت إِلَیهِنَّ وَ أَعْتَدَت لهُنَّ مُتَّکَئاً وَ ءَاتَت کلَّ وَحِدَةٍ مِّنهُنَّ سِکِّیناً وَ قَالَتِ اخْرُجْ عَلَیهِنَّ فَلَمَّا رَأَیْنَهُ أَکْبرْنَهُ وَ قَطعْنَ أَیْدِیهُنَّ وَ قُلْنَ حَش للَّهِ مَا هَذَا بَشراً إِنْ هَذَا إِلَا مَلَکٌ کَرِیمٌ(31)
قَالَت فَذَلِکُنَّ الَّذِی لُمْتُنَّنی فِیهِ وَ لَقَدْ رَوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ فَاستَعْصمَ وَ لَئن لَّمْ یَفْعَلْ مَا ءَامُرُهُ لَیُسجَنَنَّ وَ لَیَکُوناً مِّنَ الصغِرِینَ(32)
قَالَ رَب السجْنُ أَحَب إِلىَّ مِمَّا یَدْعُونَنی إِلَیْهِ وَ إِلا تَصرِف عَنی کَیْدَهُنَّ أَصب إِلَیهِنَّ وَ أَکُن مِّنَ الْجَهِلِینَ(33)
فَاستَجَاب لَهُ رَبُّهُ فَصرَف عَنْهُ کَیْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السمِیعُ الْعَلِیمُ(34)
ترجمه :30 - گروهی از زنان شهر گفتند که همسر عزیز جوانش (غلامش را) بسوی خود دعوت می کند و عشق این جوان در اعماق قلبش نفوذ کرده ، ما او را در گمراهی آشکار می بینیم !.
31 - هنگامی که (همسر عزیز) از فکر آنها باخبر شد بسراغ آنها فرستاد (و از آنها دعوت کرد) و برای آنها پشتی های گرانقیمتی فراهم ساخت ، و بدست هر کدام چاقوئی (برای بریدن میوه) داد و در این موقع (به یوسف) گفت وارد مجلس آنان شو، هنگامی که چشمشان به او افتاد در تعجب فرو رفتند و (بی اختیار) دستهای خود را بریدند! و گفتند منزه است خدا این بشر نیست ، این یک فرشته بزرگوار است !.
32 - (همسر عزیز) گفت این همان کسی است که بخاطر (عشق) او مرا سرزنش کردید تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 392
(آری) من او را به خویشتن دعوت کردم و او خودداری کرد، و اگر آنچه را دستور می دهم انجام ندهد به زندان خواهد افتاد و مسلما خوار و ذلیل خواهد شد!.
33 - (یوسف) گفت پروردگارا! زندان نزد من محبوبتر است از آنچه اینها

مرا بسوی آن می خوانند و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من بازنگردانی قلب من به آنها متمایل می گردد و از جاهلان خواهم بود.
34 - پروردگارش دعای او را اجابت کرد و مکر آنها را از او بگردانید چرا که او شنوا و داناست .
تفسیر :توطئه دیگر همسر عزیز مصر
هر چند مساءله اظهار عشق همسر عزیز، با آن داستانی که گذشت یک مساءله خصوصی بود که عزیز هم تاءکید بر کتمانش داشت ، اما از آنجا که اینگونه رازها نهفته نمی ماند، مخصوصا در قصر شاهان و صاحبان زر و زور، که دیوارهای آنها گوشهای شنوائی دارد، سرانجام این راز از درون قصر به بیرون افتاد، و چنانکه قرآن گوید: گروهی از زنان شهر، این سخن را در میان خود گفتگو می کردند و نشر می دادند که همسر عزیز با غلامش سر و سری پیدا کرده و او را به سوی خود دعوت می کند (و قال نسوة فی المدینة امراة العزیز تراود فتیها عن نفسه).
((و آنچنان عشق غلام بر او چیره شده که اعماق قلبش را تسخیر کرده است)) (قد شغفها حبا).
و سپس او را با این جمله مورد سرزنش قرار دادند ((ما او را در گمراهی آشکار می بینیم))! (انا لنرها فی ضلال مبین).
روشن است آنها که این سخن را می گفتند، زنان اشرافی مصر بودند که اخبار قصرهای پر از فساد فرعونیان و مستکبرین برای آنها جالب بود و همواره در جستجوی آن بودند. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 393
این دسته از زنان اشرافی که در هوسرانی چیزی از همسر عزیز کم نداشتند، چون دستشان به یوسف نرسیده بود به اصطلاح جانماز آب می کشیدند و همسر عزیز را به خاطر این عشق در گمراهی آشکار می دیدند!.
حتی بعضی از مفسران احتمال داده اند، که پخش این راز بوسیله این گروه از زنان مصر، نقشه ای بود برای تحریک همسر عزیز، تا برای تبرئه خود، آنها را به کاخ دعوت کند و یوسف را در آنجا ببینند!، آنها شاید فکر می کردند اگر به حضور یوسف برسند چه بسا بتوانند نظر او را به سوی خویشتن ! جلب کنند که هم از همسر عزیز شاید زیباتر بودند، و هم جمالشان برای یوسف تازگی داشت ، و هم آن نظر احترام آمیز یوسف به همسر عزیز، که نظر فرزند به مادر، یا مربی . یا صاحب نعمت بود، در مورد آنها موضوع نداشت ، و به این دلیل احتمال نفوذشان در او بسیار بیشتر از احتمال نفوذ همسر عزیز بود!.
((شغف)) از ماده ((شغاف)) به معنی گره بالای قلب و یا پوسته نازک روی قلب است ، که به منزله غلافی تمام آنرا در برگرفته و شغفها حبا یعنی آنچنان به او علاقمند شده که محبتش به درون قلب او نفوذ کرده ، و

اعماق آنرا در بر گرفته است ، و این اشاره به عشق شدید و آتشین است .
((آلوسی)) در تفسیر ((روح المعانی)) از کتاب ((اسرار البلاغه)) برای عشق و علاقه مراتبی ذکر کرده که به قسمتی از آن در اینجا اشاره می شود:
نخستین مراتب محبت همان ((هوی)) (به معنی تمایل) است ، سپس ((علاقه)) یعنی محبتی که ملازم قلب است . و بعد از آن ، ((کلف)) به معنی شدت محبت ، و سپس ((عشق)) و بعد از آن ((شعف)) (با عین) یعنی حالتی که قلب در آتش عشق می سوزد و از این سوزش احساس لذت می کند و بعد از آن ((لوعه)) و سپس ((شغف)) یعنی مرحله ای که عشق به تمام زوایای دل نفوذ می کند و سپس تدله و آن مرحله ای است که عشق ، عقل انسان را می رباید و آخرین مرحله ((هیوم)) تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 394
است و آن مرحله بی قراری مطلق است که شخص عاشق را بی اختیار به هر سو می کشاند.
این نکته نیز قابل توجه است که چه کسی این راز را فاش نمود، همسر عزیز که او هرگز طرفدار چنین رسوائی نبود، یا خود عزیز که او تاءکید بر کتمان می نمود، یا داور حکیمی که این داوری را نمود که از او این کار بعید می نمود، اما بهر حال اینگونه مسائل آنهم در آن قصرهای پر از فساد - همانگونه که گفتیم - چیزی نیست که بتوان آن را مخفی ساخت ، و سرانجام از زبان تعزیه گردانهای اصلی به درباریان و از آنجا به خارج ، جسته گریخته درز می کند و طبیعی است که دیگران آنرا با شاخ و برگ فراوان زبان به زبان نقل می نمایند.
همسر عزیز، که از مکر زنان حیله گر مصر، آگاه شد، نخست ناراحت گشت سپس چاره ای اندیشید و آن این بود که از آنها به یک مجلس میهمانی دعوت کند و بساط پر تجمل با پشتیهای گرانقیمت برای آنها فراهم سازد، و بدست هر کدام چاقوئی برای بریدن میوه دهد (اما چاقوهای تیز، تیزتر از نیاز بریدن میوه ها!) (فلما سمعت بمکرهن ارسلت الیهن و اعتدت لهن متکا و آتت کل واحدة منهن سکینا). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 395
و این کار خود دلیل بر این است که او از شوهر خود، حساب نمی برد، و از رسوائی گذشته اش درسی نگرفت .
سپس به یوسف دستور داد که در آن مجلس ، گام بگذارد تا زنان سرزنشگر، با دیدن جمال او. وی را در این عشقش ملامت نکنند (و قالت اخرج علیهن).
تعبیر به اخرج علیهن (بیرون بیا) به جای ادخل (داخل شو) این معنی را می

رساند که همسر عزیز، یوسف را در بیرون نگاه نداشت ، بلکه در یک اطاق درونی که احتمالا محل غذا و میوه بوده ، سرگرم ساخت تا ورود او به مجلس از در ورودی نباشد و کاملا غیر منتظره و شوک آفرین باشد!.
اما زنان مصر که طبق بعضی از روایات ده نفر و یا بیشتر از آن بودند، هنگامی که آن قامت زیبا و چهره نورانی را دیدند، و چشمشان به صورت دلربای یوسف افتاد، صورتی همچون خورشید که از پشت ابر ناگهان ظاهر شود و چشمها را خیره کند، در آن مجلس طلوع کرد چنان واله و حیران شدند که دست از پا و ترنج از دست ، نمی شناختند ((آنها بهنگام دیدن یوسف او را بزرگ و فوق العاده شمردند)) (فلما راینه اکبرنه).
((و آنچنان از خود بی خود شدند که (بجای ترنج) دستها را بریدند)) (و قطعن ایدیهن).
و هنگامی که دیدند، برق حیا و عفت از چشمان جذاب او می درخشد و رخسار معصومش از شدت حیا و شرم گلگون شده ، همگی فریاد بر آوردند که نه ، این جوان هرگز آلوده نیست ، او اصلا بشر نیست ، او یک فرشته بزرگوار آسمانی است (و قلن حاش لله ما هذا بشرا ان هذا الا ملک کریم). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 396
در اینکه زنان مصر در این هنگام ، چه اندازه دستهای خود را بریدند در میان مفسران گفتگو است ، بعضی آنرا به صورتهای مبالغه آمیز نقل کرده اند، ولی آنچه از قرآن استفاده می شود این است که اجمالا دستهای خود را مجروح ساختند.
در این هنگام زنان مصر، قافیه را به کلی باختند و با دستهای مجروح که از آن خون می چکید و در حالی پریشان همچون مجسمه ای بی روح در جای خود خشک شده بودند، نشان دادند که آنها نیز دست کمی از همسر عزیز ندارند.
او از این فرصت استفاده کرد و ((گفت : این است آن کسی که مرا به خاطر عشقش سرزنش می کردید)) (قالت فذلکن الذی لمتننی فیه).
همسر عزیز گویا می خواست به آنها بگوید شما که با یکبار مشاهده یوسف ، این چنین عقل و هوش خود را از دست دادید و بی خبر دستها را بریدید و محو جمال او شدید و به ثنا خوانیش برخاستید، چگونه مرا ملامت می کنید که صبح و شام با او می نشینم و بر می خیزم ؟.
همسر عزیز که از موفقیت خود در طرحی که ریخته بود، احساس غرور و خوشحالی می کرد و عذر خود را موجه جلوه داده بود یکباره تمام پرده ها را کنار زد و با صراحت تمام به گناه خود اعتراف کرد و گفت : ((آری من او را به کام گرفتن از خویش دعوت کردم ولی او خویشتن داری کرد)) (و لقد راودته عن نفسه فاستعصم).
سپس بی آنکه از این آلودگی به گناه اظهار ندامت کند، و یا لااقل در برابر

میهمانان کمی حفظ ظاهر نماید، با نهایت بی پروائی با لحن جدی که حاکی از اراده قطعی او بود، صریحا اعلام داشت ، ((اگر او (یوسف) آنچه را که من فرمان می دهم انجام ندهد و در برابر عشق سوزان من تسلیم نگردد بطور قطع به زندان خواهد افتاد)) (و لئن لم یفعل ما آمره لیسجنن).
نه تنها به زندانش می افکنم بلکه در درون زندان نیز خوار و ذلیل خواهد
بود تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 397
(و لیکونا من الصاغرین).
طبیعی است هنگامی که عزیز مصر در برابر آن خیانت آشکار همسرش به جمله و استغفری لذنبک (از گناهانت استغفار کن) قناعت کند باید همسرش رسوائی را به این مرحله بکشاند ، و اصولا در دربار فراعنه و شاهان و عزیزان همانگونه که گفتیم این مسائل چیز تازه ای نیست .
بعضی در اینجا روایت شگفت آوری نقل کرده اند و آن اینکه گروهی از زنان مصر که در آن جلسه حضور داشتند به حمایت از همسر عزیز برخاستند و حق را به او دادند و دور یوسف را گرفتند، و هر یک برای تشویق یوسف به تسلیم شدن یکنوع سخن گفتند:
یکی گفت ای جوان ! اینهمه خویشتن داری و ناز برای چیست ؟ چرا به این عاشق دلداده ، ترحم نمی کنی ؟ مگر تو این جمال دل آرای خیره کننده را نمی بینی ؟ مگر تو دل نداری و جوان نیستی و از عشق و زیبائی لذت نمی بری ؟ آخر مگر تو سنگ و چوبی ؟!.
دومی گفت گیرم که از زیبائی و عشق چیزی نمی فهمی ، ولی آیا نمی دانی که او همسر عزیز مصر و زن قدرتمند این سامان است ؟ فکر نمی کنی که اگر قلب او را بدست آوری ، همه این دستگاه در اختیار تو خواهد بود؟ و هر مقامی که بخواهی برای تو آماده است ؟.
سومی گفت ، گیرم که نه تمایل به جمال زیبایش داری ، و نه نیاز به مقام و مالش ، ولی آیا نمی دانی که او زن انتقامجوی خطرناکی است ؟ و وسائل انتقامجوئی را کاملا در اختیار دارد؟ آیا از زندان وحشتناک و تاریکش نمی ترسی و به غربت مضاعف در این زندان تنهائی نمی اندیشی ؟!.
تهدید صریح همسر عزیز به زندان و ذلت از یک سو، و وسوسه های این زنان آلوده که اکنون نقش دلالی را بازی می کنند، از سوئی دیگر یک لحظه بحرانی تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 398
شدید برای یوسف فراهم ساخت ، طوفان مشکلات از هر سو او را احاطه کرده بود، اما او که از قبل خود را ساخته بود، و نور ایمان و پاکی و تقوا، آرامش و سکینه خاصی در روح او ایجاد کرده بود، با شجاعت و شهامت ، تصمیم خود را گرفت و بی آنکه با زنان هوسباز و هوسران به گفتگو برخیزد رو به درگاه پروردگار آورد و این چنین به نیایش پرداخت : بار الها،

پروردگارا! زندان با آنهمه سختیهایش در نظر من محبوبتر است از آنچه این زنان مرا به سوی آن می خوانند (قال رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه).
سپس از آنجا که می دانست در همه حال ، مخصوصا در مواقع بحرانی ، جز به اتکاء لطف پروردگار راه نجاتی نیست ، خودش را با این سخن به خدا سپرد و از او کمک خواست ، پروردگارا اگر کلید و مکر و نقشه های خطرناک این زنان آلوده را از من باز نگردانی ، قلب من به آنها متمایل می گردد و از جاهلان خواهم بود (و ان لا تصرف عنی کیدهن اصب الیهن و اکن من الجاهلین).
خداوندا! من به خاطر رعایت فرمان تو، و حفظ پاکدامنی خویش ، از آن زندان وحشتناک استقبال می کنم ، زندانی که روح من در آن آزاد است و دامانم پاک ، و به این آزادی ظاهری که جان مرا اسیر زندان شهوت می کند و دامانم را آلوده می سازد پشت پا می زنم .
خدایا! کمکم فرما، نیرویم بخش ، بر قدرت عقل و ایمان و تقوایم بیفزا تا بر این وسوسه های شیطانی پیروز گردم .
و از آنجا که وعده الهی همیشه این بود که جهاد کننده گان مخلص را (چه با نفس و چه با دشمن) یاری بخشد، یوسف را در این حال تنها نگذاشت و لطف حق بیاریش شتافت ، آنچنان که قرآن می گوید: پروردگارش این دعای خالصانه او را اجابت کرد (فاستجاب له ربه).
و مکر و نقشه آنها را از او بگردانید (فصرف عنه کیدهن). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 399
چرا که او شنوا است و دانا است (انه هوا السمیع العلیم).
هم نیایشهای بندگان را می شنود و هم از اسرار درون آنها آگاه است ، و هم راه حل مشکل آنها را می داند.
نکته ها :
1 - همانگونه که دیدیم همسر عزیز و زنان مصر برای رسیدن به مقصود خود از امور مختلفی استفاده کردند: اظهار عشق و علاقه شدید تسلیم محض ، و سپس تطمیع ، و بعد از آن تهدید. و یا به تعبیر دیگر توسل به شهوت و زر و سپس زور.
و اینها اصول متحد المالی است که همه خودکامگان و طاغوتها در هر عصر و زمانی به آن متوسل می شدند. حتی خود ما مکرر دیده ایم که آنها برای تسلیم ساختن مردان حق در آغاز یک جلسه نرمش فوق العاده و روی خوش نشان می دهند، و از طریق تطمیع و انواع کمکها وارد می شوند، و در آخر همان جلسه به شدیدترین تهدیدها توسل می جویند. و هیچ ملاحظه نمی کنند که این تناقض گوئی آنهم در یک مجلس تا چه حد زشت و زننده و در خور تحقیر و انواع سرزنشها است .

دلیل آنهم روشن است آنها هدفشان را می جویند، وسیله برای آنان مهم نیست ، و یا به تعبیر دیگر برای رسیدن به هدف استفاده از هر وسیله ای را مجاز می شمرند.
در این وسط افراد ضعیف و کم رشد در مراحل نخستین ، یا آخرین مرحله تسلیم می شوند و برای همیشه به دامنشان گرفتار می گردند، اما اولیای حق با شجاعت و شهامتی که در پرتو نور ایمان یافته اند همه این مراحل را پشت سر گذارده و سازش ناپذیری خود را با قاطعیت هر چه تمامتر نشان می دهند، و تا سر حد مرگ پیش می روند، و عاقبت آنهم پیروزی است ، پیروزی خودشان و مکتبشان و یا حداقل تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 400
پیروزی مکتب .
2 - بسیارند کسانی که مانند زنان هوسباز مصر هنگامی که در کنار گود نشسته اند خود را پاک و پاکیزه نشان می دهند، و لاف تقوا و پارسائی می زنند و آلودگانی همچون همسر عزیز را در ضلال مبین می بینند.
اما هنگامی که پایشان به وسط گود کشیده شد در همان ضربه اول از پا در می آیند و عملا ثابت می کنند که تمام آنچه می گفتند حرفی بیش نبوده ، اگر همسر عزیز پس از سالها نشست و برخاست با یوسف گرفتار عشق او شد آنها در همان مجلس اول به چنین سرنوشتی گرفتار شدند و به جای ترنج دستهای خویش را بریدند!.
3 - در اینجا سؤ الی پیش می آید که چرا یوسف حرف همسر عزیز را پذیرفت و حاضر شد گام در مجلس همسر عزیز مصر بگذارد، مجلسی که برای گناه ترتیب داده شده بود، و یا برای تبرئه یک گناهکار.
ولی با توجه به اینکه یوسف ظاهرا برده و غلام بود و ناچار بود که در کاخ خدمت کند ممکن است همسر عزیز از همین بهانه استفاده کرده باشد و به بهانه آوردن ظرفی از غذا یا نوشیدنی پای او را به مجلس کشانده باشد، در حالی که یوسف مطلقا از این نقشه و مکر زنانه اطلاع و آگاهی نداشت .
به خصوص اینکه گفتیم ظاهر تعبیر قرآن (اخرج علیهن) نشان می دهد که او در بیرون آن دستگاه نبود بلکه در اطاق مجاور که محل غذا و میوه یا مانند آن بوده است قرار داشته است .
4 - جمله یدعوننی الیه (این زنان مرا به آن دعوت می کنند) تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 401
و کیدهن (نقشه این زنان ...) به خوبی نشان می دهد که بعد از ماجرای بریدن دستها و دلباختگی زنان هوسباز مصر نسبت به یوسف آنها هم به نوبه خود وارد میدان شدند و از یوسف دعوت کردند که تسلیم آنها و یا تسلیم همسر عزیز مصر شود و او هم دست رد به سینه همه آنها گذاشت ،

این نشان می دهد که همسر عزیز در این گناه تنها نبود و ((شریک جرم)) هائی داشت
5 - به هنگام گرفتاری در چنگال مشکلات و در مواقعی که حوادث پای انسان را به لب پرتگاهها می کشاند تنها باید به خدا پناه برد و از او استمداد جست که اگر لطف و یاری او نباشد کاری نمی توان کرد، این درسی است که یوسف بزرگ و پاکدامن به ما آموخته ، او است که می گوید پروردگارا اگر نقشه های شوم آنها را از من باز نگردانی من هم به آنها متمایل می شوم ، اگر مرا در این مهلکه تنها بگذاری طوفان حوادث مرا با خود می برد، این توئی که حافظ و نگهدار منی ، نه قوت و قدرت و تقوای من !.
این حالت وابستگی مطلق به لطف پروردگار علاوه بر این که قدرت و استقامت نامحدودی به بندگان خدا می بخشد سبب می شود که از الطاف خفی او بهره گیرند. همان الطافی که توصیف آن غیر ممکن است و تنها باید آن را مشاهده کرد و تصدیق نمود.
اینها هستند که هم در این دنیا در سایه لطف پروردگارند و هم در جهان دیگر.
در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین می خوانیم : سبعة یظلهم الله فی ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله : امام عادل ، و شاب نشا فی عبادة الله عز و جل ، و رجل قلبه . متعلق بالمسجد اذا خرج منه حتی یعود الیه ، و رجلان کانا فی طاعة الله عز و جل فاجتمعا علی ذلک و تفرقا، و رجل ذکر الله عز و جل خالیا ففاضت عیناه ، و رجل دعته امراة ذات حسن و جمال فقال انی اخاف الله تعالی ، و رجل تصدق بصدقة فاخفاها حتی لا تعلم تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 402
شماله ما تصدق بیمینه !:
هفت گروهند که خداوند آنها را در سایه عرش خود قرار می دهد آن روز که سایه ای جز سایه او نیست :
پیشوای دادگر.
و جوانی که از آغاز عمر در بندگی خدا پرورش یافته .
و کسی که قلب او به مسجد و مرکز عبادت خدا پیوند دارد و هنگامی که از آن خارج می شود در فکر آن است تا به آن باز گردد.
و افرادی که در طریق اطاعت فرمان خدا متحدا کار می کنند و به هنگام جداشدن از یکدیگر نیز رشته اتحاد معنوی آنها همچنان برقرار است .
و کسی که به هنگام شنیدن نام پروردگار (به خاطر احساس مسؤ لیت یا ترس از گناهان) قطره اشک از چشمان او سرازیر می شود.
و مردی که زن زیبا و صاحب جمالی او را به سوی خویش دعوت کند او بگوید من از خدا ترسانم .

و کسی که کمک به نیازمندان می کند و صدقه خود را مخفی می دارد آنچنان که دست چپ او از صدقه ای که با دست راست داده باخبر نشود!.
یوسف
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 403
آیه 35 - 38
آیه و ترجمه
ثُمَّ بَدَا لهُم مِّن بَعْدِ مَا رَأَوُا الاَیَتِ لَیَسجُنُنَّهُ حَتی حِینٍ(35)
وَ دَخَلَ مَعَهُ السجْنَ فَتَیَانِ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنی أَرَانِ أَعْصِرُ خَمْراً وَ قَالَ الاَخَرُ إِنی أَرَانِ أَحْمِلُ فَوْقَ رَأسی خُبزاً تَأکلُ الطیرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِیلِهِ إِنَّا نَرَاک مِنَ الْمُحْسِنِینَ(36)
قَالَ لا یَأْتِیکُمَا طعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلا نَبَّأْتُکُمَا بِتَأْوِیلِهِ قَبْلَ أَن یَأْتِیَکُمَا ذَلِکُمَا مِمَّا عَلَّمَنی رَبی إِنی تَرَکْت مِلَّةَ قَوْمٍ لا یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ هُم بِالاَخِرَةِ هُمْ کَفِرُونَ(37)
وَ اتَّبَعْت مِلَّةَ ءَابَاءِی إِبْرَهِیمَ وَ إِسحَقَ وَ یَعْقُوب مَا کانَ لَنَا أَن نُّشرِک بِاللَّهِ مِن شیْءٍ ذَلِک مِن فَضلِ اللَّهِ عَلَیْنَا وَ عَلی النَّاسِ وَ لَکِنَّ أَکثرَ النَّاسِ لا یَشکُرُونَ(38)
ترجمه :35 - بعد از آنکه نشانه های (پاکی یوسف) را دیدند تصمیم گرفتند او را تا مدتی زندانی کنند.
36 - و دو جوان همراه او وارد زندان شدند، یکی از آن دو گفت من در عالم خواب دیدم که (انگور برای) شراب می فشارم ، و دیگری گفت من در خواب دیدم که نان بر سرم حمل می کنم و پرندگان از آن می خورند ما را از تعبیر آن آگاه ساز که تو را از نیکوکاران می بینیم .
37 - (یوسف) گفت پیش از آنکه جیره غذائی شما فرا رسد شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت این از علم و دانشی است که پروردگارم به من آموخته من آئین جمعیتی را که ایمان بخدا ندارند و به سرای دیگر کافرند ترک گفتم (و شایسته چنین موهبتی شدم .) تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 404
38 - من از آئین پدرانم ابراهیم و اسحق و یعقوب پیروی کردم ، برای ما شایسته نبود چیزی را شریک خدا قرار دهیم ، این از فضل خدا بر ما و بر مردم است ولی اکثر مردم شکرگزاری نمی کنند.
تفسیر :زندان به جرم بیگناهی !.
جلسه عجیب زنان مصر با یوسف در قصر عزیز با آن شور و غوغا پایان یافت ، ولی طبعا خبرش به گوش عزیز رسید، و از مجموع این جریانات روشن شد که یوسف یک جوان عادی و معمولی نیست ، آنچنان پاک است که هیچ قدرتی نمی تواند او را وادار به آلودگی کند و نشانه های این پاکی از جهات مختلف آشکار شد، پاره شدن پیراهن یوسف از پشت سر، و

مقاومت او در برابر وسوسه های زنان مصر، و آماده شدن او برای رفتن به زندان ، و عدم تسلیم در برابر تهدیدهای همسر عزیز به زندان و عذاب الیم ، همه اینها دلیل بر پاکی او بود، دلائلی که کسی نمی توانست آن را پرده پوشی یا انکار کند.
و لازمه این دلائل اثبات ناپاکی و جرم همسر عزیز مصر بود، و بدنبال ثبوت این جرم ، بیم رسوائی و افتضاح جنسی خاندان عزیز در نظر توده مردم روز بروز بیشتر می شد، تنها چاره ای که برای این کار از طرف عزیز مصر و مشاورانش دیده شد این بود که یوسف را به کلی از صحنه خارج کنند، آنچنان که مردم او و نامش را بدست فراموشی بسپارند، و بهترین راه برای این کار، فرستادنش به سیاه چال زندان بود، که هم او را به فراموشی می سپرد و هم در میان مردم به این تفسیر می شد که مجرم اصلی ، یوسف بوده است !.
لذا قرآن می گوید: بعد از آنکه آنها آیات و نشانه های (پاکی یوسف) را دیدند تصمیم گرفتند که او را تا مدتی زندانی کنند (ثم بدا لهم من بعد ما راوا الایات لیسجننه حتی حین). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 405
تعبیر به بدا که به معنی پیدا شدن رای جدید است نشان می دهد که قبلا چنین تصمیمی در مورد او نداشتند، و این عقیده را احتمالا همسر عزیز برای اولین بار پیشنهاد کرد و به این ترتیب یوسف بیگناه به گناه پاکی دامانش ، به زندان رفت و این نه اولین بار بود و نه آخرین بار که انسان شایسته ای به جرم پاکی به زندان برود.
آری در یک محیط آلوده ، آزادی از آن آلودگان است که همراه مسیر آب حرکت می کنند، نه فقط آزادی که همه چیز متعلق به آنها است ، و افراد پاکدامن و با ارزشی همچون یوسف که همجنس و همرنگ آن محیط نیستند و بر خلاف جریان آب حرکت می کنند باید منزوی شوند، اما تا کی ، آیا برای همیشه ؟ نه ، مسلما نه !.
از جمله کسانی که با یوسف وارد زندان شدند، دو جوان بودند (و دخل معه السجن فتیان).
و از آنجا که وقتی انسان نتواند از طریق عادی و معمولی دسترسی به اخبار پیدا کند احساسات دیگر او به کار می افتد، تا مسیر حوادث را جستجو و پیش بینی کند، و خواب و رؤ یا هم برای او مطلبی می شود.
از همین رو یک روز این دو جوان که گفته می شود یکی از آن دو مامور آبدار خانه شاه و دیگری سر پرست غذا و آشپزخانه بود، و به علت سعایت دشمنان و اتهام به تصمیم بر مسموم نمودن شاه به زندان افتاده بودند، نزد یوسف آمدند و هر کدام خوابی را که شب گذشته دیده بود و برایش عجیب و جالب می نمود باز گو کرد.
یکی از آن دو گفت : من در عالم خواب چنین دیدم که انگور را برای

شراب ساختن می فشارم ! (قال احد هما انی ارانی اعصر خمرا).
و دومی گفت : من در خواب دیدم که مقداری نان روی سرم حمل می کنم ، تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 406
و پرندگان آسمان می آیند و از آن می خورند (و قال الاخرانی ارانی احمل فوق راسی خبزا تاکل الطیر منه) سپس اضافه کردند: ما را از تعبیر خوابمان آگاه ساز که تو را از نیکوکاران می بینیم (نبئنا بتاویله انا نراک من المحسنین).
در اینکه این دو جوان از کجا دانستند که یوسف از تعبیر خواب اطلاع وسیعی دارد، در میان مفسران گفتگو است .
بعضی گفته اند: یوسف شخصا خود را در زندان برای زندانیان معرفی کرده بود که از تعبیر خواب اطلاع وسیعی دارد، و بعضی گفته اند سیمای ملکوتی یوسف نشان می داد که او یک فرد عادی نیست ، بلکه فرد آگاه و صاحب فکر و بینش است و لابد چنین کسی می تواند مشکل آنها را در تعبیر خواب حل کند.
بعضی دیگر گفته اند یوسف از آغاز ورودش به زندان ، با اخلاق نیک و حسن خلق و دلداری زندانیان و خدمت آنها و عیادت از مریضان نشان داده بود که یک فرد نیکوکار و گره گشا است به همین دلیل در مشکلاتشان به او پناه می بردند و از او کمک می خواستند.
ذکر این نکته نیز لازم است که در اینجا قرآن بجای کلمه عبد و برده تعبیر به فتی (جوان) می کند، که یکنوع احترام است ، و در حدیث داریم لا یقولن احدکم عبدی و امتی و لکن فتای و فتاتی : هیچکدام از شما نباید بگوید غلام من و کنیز من بلکه بگوید جوان من تا در دوران آزادی تدریجی بردگان که اسلام برنامه دقیقی برای آن چیده است ، بردگان از هر گونه تحقیر در امان باشند).
تعبیر به انی اعصر خمرا (من شراب می فشردم) یا به خاطر آنست که او در خواب دید انگور را برای ساختن شراب می فشارد، و یا انگوری را که در خم ، تخمیر شده بود برای صاف کردن و خارج ساختن شراب از آن می فشرده است ، تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 407
و یا اینکه انگور را می فشرده تا عصیر آنرا به شاه بدهد، بی آنکه شراب شده باشد و از آنجا که این انگور قابل تبدیل به شراب است این کلمه به آن اطلاق شده است .
تعبیر به انی ارانی (من می بینم) - یا اینکه قاعدتا باید بگوید من در خواب دیدم - به عنوان حکایت حال است ، یعنی خود را در آن لحظه ای که خواب می بیند فرض می کند و این سخن را برای ترسیم آن حال بیان می دارد.
بهر حال یوسف که هیچ فرصتی را برای ارشاد و راهنمائی زندانیان از دست نمی داد، مراجعه این دو زندانی را برای مساله تعبیر خواب به

غنیمت شمرد و به بهانه آن ، حقایق مهمی را که راهگشای آنها و همه انسانها بود بیان داشت .
نخست برای جلب اعتماد آنها در مورد آگاهی او بر تعبیر خواب که سخت مورد توجه آن دو زندانی بود چنین گفت : من بزودی و قبل از آنکه جیره غذائی شما فرا رسد شما را از تعبیر خوابتان آگاه خواهم ساخت (قال لا یاتیکما طعام ترزقانه الا نباتکما بتاویله قبل ان یاتیکما).
و به این ترتیب به آنها اطمینان داد که قبل از فرا رسیدن موعد غذائی آنها مقصود گمشده خود را خواهند یافت .
در تفسیر این جمله مفسران احتمالات فراوانی داده اند.
از جمله اینکه یوسف گفت : من به فرمان پروردگار از بخشی اسرار آگاهم نه تنها می توانم تعبیر خواب شما را بازگو کنم بلکه از هم اکنون می توانم بگویم ، غذائی که برای شما امروز می آورند، چه نوع غذا و با چه کیفیت است و خصوصیات آن را بر می شمرم .
بنابراین تاویل به معنی ذکر خصوصیات آن غذاست (ولی البته تاویل کمتر به چنین معنی آمده بخصوص اینکه در جمله قبل به معنی تعبیر خواب است).
احتمال دیگر اینکه منظور یوسف این بوده که هر گونه طعامی در خواب

ببینید، من می توانم تعبیر آنرا برای شما باز گو کنم (ولی این احتمال ، با جمله قبل أ ن یاتیکما سازگار نیست) بنابراین بهترین تفسیر جمله فوق همان است که در آغاز سخن گفتیم .
سپس یوسف با ایمان و خدا پرست که توحید با همه ابعادش در اعماق وجود او ریشه دوانده بود، برای اینکه روشن سازد چیزی جز به فرمان پروردگار تحقق نمی پذیرد چنین ادامه داد.
این علم و دانش و آگاهی من از تعبیر خواب از اموری است که پروردگارم به من آموخته است (ذلکما مما علمنی ربی).
و برای اینکه تصور نکنند که خداوند، بی حساب چیزی به کسی می بخشد اضافه کرد من آئین جمعیتی را که ایمان به خدا ندارند و نسبت به سرای آخرت کافرند، ترک کردم و این نور ایمان و تقوا مرا شایسته چنین موهبتی ساخته است (انی ترکت ملة قوم لا یؤ منون بالله و هم بالاخرة هم کافرون).
منظور از این قوم و جمعیت مردم بت پرست مصر یا بت پرستان کنعان است .
من باید از این گونه عقاید جدا شوم ، چرا که بر خلاف فطرت پاک انسانی است ، و به علاوه من در خاندانی پرورش یافته ام که خاندان وحی و نبوت است ، من از آئین پدران و نیاکانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کردم

(و اتبعت ملة آبائی ابراهیم و اسحاق و یعقوب).
و شاید این اولین بار بود که یوسف خود را این چنین به زندانیان معرفی می کرد تا بدانند او زاده وحی و نبوت است و مانند بسیاری از زندانیان دیگر که در نظامهای طاغوتی به زندان می رفتند بیگناه به زندان افتاده است .
بعد به عنوان تاکید اضافه می کند برای ما شایسته نیست که چیزی را شریک خدا قرار دهیم چرا که خاندان ما، خاندان توحید، خاندان ابراهیم
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 409
بت شکن است (ما کان لنا ان نشرک بالله من شی ء).
این از مواهب الهی بر ما و بر همه مردم است (ذلک من فضل الله علینا و علی الناس).
تصور نکنید این فضل و محبت تنها شامل ما خانواده پیامبران شده است ، این موهبتی است عام و شامل همه بندگان خدا که در درون جانشان به عنوان یک فطرت به ودیعه گذاشته شده است و بوسیله رهبری انبیاء تکامل می یابد.
ولی متاسفانه اکثر مردم این مواهب الهی را شکر گزاری نمی کنند و از راه توحید و ایمان منحرف می شوند (و لکن اکثر الناس لا یشکرون).
قابل توجه اینکه در آیه فوق ، اسحاق در زمره پدران (آباء) یوسف شمرده شده در حالی که می دانیم یوسف فرزند یعقوب و یعقوب فرزند اسحاق است ، بنابراین کلمه اب بر جد نیز اطلاق می شود. یوسف
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 410
آیه 39- 42
آیه و ترجمه
یَصحِبِی السجْنِ ءَ أَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَیرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَحِدُ الْقَهَّارُ(39)
مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِهِ إِلا أَسمَاءً سمَّیْتُمُوهَا أَنتُمْ وَ ءَابَاؤُکم مَّا أَنزَلَ اللَّهُ بهَا مِن سلْطنٍ إِنِ الْحُکْمُ إِلا للَّهِ أَمَرَ أَلا تَعْبُدُوا إِلا إِیَّاهُ ذَلِک الدِّینُ الْقَیِّمُ وَ لَکِنَّ أَکثرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ(40)
یَصحِبِی السجْنِ أَمَّا أَحَدُکُمَا فَیَسقِی رَبَّهُ خَمْراً وَ أَمَّا الاَخَرُ فَیُصلَب فَتَأْکلُ الطیرُ مِن رَّأْسِهِ قُضِیَ الاَمْرُ الَّذِی فِیهِ تَستَفْتِیَانِ(41)
وَ قَالَ لِلَّذِی ظنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْکرْنی عِندَ رَبِّک فَأَنساهُ الشیْطنُ ذِکرَ رَبِّهِ فَلَبِث فی السجْنِ بِضعَ سِنِینَ(42)
ترجمه :39 - ای دوستان زندانی من آیا خدایان پراکنده بهترند یا خداوند واحد قهار؟.
40 - این معبودهائی را که غیر از خدا می پرستید چیزی جز اسمهای (بی مسما) که شما و پدرانتان آنها را خدا نامیده اید نیست ، خداوند هیچ دلیلی برای آن نازل نکرده ، حکم تنها از آن خداست ، فرمان داده که غیر از او را

نپرستید، اینست آئین پا بر جا ولی اکثر مردم نمی دانند.
41 - ای دوستان زندانی من ! اما یکی از شما (آزاد می شود و) ساقی شراب برای صاحب خود خواهد شد، و اما دیگری به دار آویخته می شود و پرندگان از سر او می خورند! این امری که درباره آن از من نظر خواستید قطعی و حتمی است .
42 - و به آن یکی از آن دو که می دانست رهائی می یابد گفت : مرا نزد صاحبت (سلطان مصر) یادآوری کن ، ولی شیطان یادآوری او را نزد صاحبش از خاطر وی برد و بدنبال آن چند سال در زندان باقی ماند. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 411
تفسیر :زندان یا کانون تربیت ؟.
هنگامی که یوسف با ذکر بحث گذشته ، دلهای آن دو زندانی را آماده پذیرش حقیقت توحید کرد رو به سوی آنها نمود و چنین گفت . ای همزندانهای من . آیا خدایان پراکنده و معبودهای متفرق بهترند یا خداوند یگانه یکتای قهار و مسلط بر هر چیز (یا صاحبی السجن أ أ رباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار).
گوئی یوسف می خواهد به آنها حالی کند که چرا شما آزادی را در خواب می بینید چرا در بیداری نمی بینید؟ چرا؟ آیا جز این است که این پراکندگی و تفرقه و نفاق شما که از شرک و بت پرستی و ارباب متفرقون سرچشمه می گیرد، سبب شده که طاغوتهای ستمگر بر شما غلبه کنند، چرا شما زیر پرچم توحید جمع نمی شوید و به دامن پرستش الله واحد قهار دست نمی زنید تا بتوانید این خودکامگان ستمگر را که شما را بیگناه و به مجرد اتهام به زندان می افکنند از جامعه خود برانید.
سپس اضافه کرد این معبودهائی که غیر از خدا برای خود ساخته اید چیزی جز یک مشت اسمهای بی مسمی که شما و پدرانتان آنها را درست کرده اید نیست (ما تعبدون من دونه الا اسماء سمیتموها انتم و آباؤ کم).
اینها اموری است که خداوند دلیل و مدرکی برای آن نازل نفرموده بلکه ساخته و پرداخته مغزهای ناتوان شما است (ما انزل الله بها من سلطان).
بدانید حکومت جز برای خدا نیست و به همین دلیل شما نباید در برابر این بتها و طاغوتها و فراعنه سر تعظیم فرود آورید (ان الحکم الا لله).
و باز برای تاکید بیشتر اضافه کرده : خداوند فرمان داده جز او را نپرستید (امر ان لا تعبدوا الا ایاه). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 412
این است آئین و دین پا بر جا و مستقیم که هیچگونه انحرافی در آن راه ندارد (ذلک الدین القیم).
یعنی توحید در تمام ابعادش ، در عبادت ، در حکومت در جامعه ، در فرهنگ و در همه چیز، آئین مستقیم و پا بر جای الهی است .
ولی چه می توان کرد بیشتر مردم آگاهی ندارند و به خاطر این عدم آگاهی

در بیراهه های شرک سر گردان می شوند و به حکومت غیر الله تن در می دهند و چه زجرها و زندانها و بدبختیها که از این رهگذر دامنشان را می گیرد (و لکن اکثر الناس لا یعلمون).
یوسف پس از دلالت و ارشاد دو رفیق زندانی خود و دعوت آنها به حقیقت توحید در ابعاد مختلفش به تعبیر خواب آنها پرداخت ، چرا که از آغاز به همین منظور نزد او آمده بودند، و او هم قول داده بود این خوابها را تعبیر کند، ولی فرصت را غنیمت شمرد و فصل گویا و زنده ای از توحید و مبارزه با شرک برای آنها بازگو کرد.
سپس رو به سوی دو رفیق زندانی کرد و چنین گفت : دوستان زندانی من ! اما یکی از شما آزاد می شود، و ساقی شراب برای ارباب خود خواهد شد (یا صاحبی السجن اما احد کما فیسقی ربه خمرا).
اما نفر دیگر به دار آویخته می شود و آنقدر میماند که پرندگان آسمان از سر او می خورند! (و اما الاخر فیصلب فتاکل الطیر من راسه).
گر چه با توجه به تناسب خوابهائی که آنها دیده بودند، اجمالا معلوم بود کدامیک از این دو آزاد و کدامیک به دار آویخته می شود، اما یوسف نخواست این خبر ناگوار را صریحتر از این بیان کند لذا تحت عنوان یکی از شما دو نفر مطلب را تعقیب کرد. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 413
سپس برای تاکید گفتار خود اضافه کرد این امری را که شما درباره آن از من سؤ ال کردید و استفتاء نمودید حتمی و قطعی است اشاره به اینکه این یک تعبیر خواب ساده نیست ، بلکه از یک خبر غیبی که به تعلیم الهی یافته ام مایه می گیرد، بنابراین جای تردید و گفتگو ندارد! (قضی الامر الذی فیه تستفتیان)
در بسیاری از تفاسیر ذیل این جمله آمده است ، که نفر دوم همینکه این خبر ناگوار را شنید در مقام تکذیب گفتار خود بر آمد و گفت من دروغ گفتم چنین خوابی ندیده بودم شوخی می کردم ، به گمان اینکه اگر خواب خود را تکذیب کند این سرنوشت دگرگون خواهد شد، و لذا یوسف به دنبال این سخن گفت آنچه درباره آن استفتاء کردید، تغییر ناپذیر است .
این احتمال نیز وجود دارد که یوسف آنچنان در تعبیر خواب خود قاطع بود که این جمله را به عنوان تاکید بیان داشت .
اما در این هنگام که احساس می کرد این دو بزودی از او جدا خواهند شد، برای اینکه روزنه ای به آزادی پیدا کند، و خود را از گناهی که به او نسبت داده بودند تبرئه نماید، به یکی از آن دو رفیق زندانی که می دانست آزاد خواهد شد سفارش کرد که نزد مالک و صاحب اختیار خود (شاه) از من سخن بگو تا تحقیق کند و بی گناهی من ثابت گردد (و قال للذی ظن انه ناج منهما اذکرنی عند ربک)
اما این غلام فراموشکار آنچنان که راه و رسم افراد کم ظرفیت است که

چون به نعمتی برسند صاحب نعمت را بدست فراموشی می سپارند - به کلی مساله یوسف را فراموش کرد.
ولی تعبیر قرآن این است که شیطان یاد آوری از یوسف را نزد صاحبش از خاطر او برد (فانساه الشیطان ذکر ربه).
و به این ترتیب ، یوسف بدست فراموشی سپرده شد، و چند سال در زندان تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 414
باقی ماند (فلبث فی السجن بضع سنین).
در اینکه ضمیر انساه الشیطان به ساقی شاه بر می گردد یا به یوسف ، در میان مفسران گفتگو است بسیاری این ضمیر را به یوسف باز گردانده اند بنابراین معنی این جمله چنین می شود که شیطان یاد خدا را از خاطر یوسف برد و بهمین دلیل به غیر او توسل جست .
ولی با توجه به جمله قبل ، که یوسف به او توصیه می کند مرا نزد صاحب و مالکت بازگو کن ظاهر این است که ضمیر به شخص ساقی باز می گردد، و کلمه رب در هر دو جا، یک مفهوم خواهد داشت .
به علاوه جمله و ادکر بعد امة (بعد از مدتی باز یادش آمد) که در چند آیه بعد در همین داستان درباره ساقی می خوانیم نشان می دهد که فراموش کننده او بوده است نه یوسف .
ولی بهر حال چه ضمیر به یوسف باز گردد و چه به ساقی ، در این مساله شکی نیست که یوسف در اینجا برای نجات خود توسل به غیر جسته است .
البته اینگونه دست و پا کردن ها برای نجات از زندان و سایر مشکلات در مورد افراد عادی مساله مهمی نیست ، و از قبیل توسل به اسباب طبیعی می باشد، ولی برای افراد نمونه و کسانی که در سطح ایمان عالی و توحید قرار دارند، خالی از ایراد نمی تواند باشد، شاید به همین دلیل است که خداوند این ترک اولی را بر یوسف نبخشید و بخاطر آن چند سالی زندان او ادامه یافت .
در روایتی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین می خوانیم که فرمود من از برادرم یوسف در شگفتم که چگونه به مخلوق ، و نه به خالق ، پناه برد و یاری طلبید؟.
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که بعد از این داستان ، جبرئیل نزد یوسف آمد و گفت چه کسی تو را زیباترین مردم قرار داد؟ گفت : تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 415
پروردگار من !.
گفت چه کسی مهر تو را آنچنان در دل پدر افکند؟ گفت : پروردگار من .
گفت چه کسی قافله را به سراغ تو فرستاد، تا از چاه نجاتت دهند؟ گفت : پروردگار من .

گفت چه کسی سنگ را (که از فراز چاه افکنده بودند) از تو دور کرد؟ گفت پروردگار من :
گفت چه کسی تو را از چاه رهائی بخشید؟ گفت : پروردگار من .
گفت چه کسی مکر و حیله زنان مصر را از تو دور ساخت ؟ گفت پروردگار من !
در اینجا جبرئیل چنین گفت : پروردگارت می گوید چه چیز سبب شد که حاجتت را بنزد مخلوق بردی ، و نزد من نیاوردی ؟ و به همین جهت باید چند سال در زندان بمانی .
نکته ها :
1 - زندان کانون ارشاد یا دانشگاه فساد.
زندان تاریخچه بسیار دردناک و غمانگیزی در جهان دارد. بدترین جنایتکاران و بهترین انسانها هر دو به زندان افتاده اند، به همین دلیل زندان همیشه کانونی بوده است برای بهترین درسهای سازندگی و یا بدترین بد آموزیها.
در زندانهائی که تبهکاران دور هم جمع می شوند در حقیقت یک آموزشگاه عالی فساد تشکیل می شود، در این زندانها نقشه های تخریبی را مبادله می کنند و تجربیاتشان را در اختیار یکدیگر می گذارند و هر تبهکاری در واقع درس اختصاصی خود را به دیگران می آموزد، به همین دلیل پس از آزادی از زندان بهتر و ماهرتر از گذشته به جنایات خود ادامه می دهند، آنهم با حفظ وحدت و تشکل جدید، مگر تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 416
اینکه ناظران بر وضع زندان مراقب این موضوع باشند و با ارشاد و تربیت زندانیان آنها را که غالبا افرادی پر انرژی و با استعداد هستند تبدیل به عناصر صالح و مفید و سازنده بکنند.
و اما زندانهائی که از پاکان و نیکان و بی گناهان و مبارزان راه حق و آزادی تشکیل می گردد کانونی است برای آموزشهای عقیدتی ، و راههای عملی مبارزه ، و سازماندهی ، اینگونه زندانها فرصت خوبی به مبارزان راه حق می دهد تا بتوانند کوششهای خود را پس از آزادی هماهنگ و متشکل سازند.
یوسف که در مبارزه با زن هوسباز، حیله گر، و قلدری ، همچون همسر عزیز مصر، پیروز شده بود، سعی داشت که محیط زندان را تبدیل به یک محیط ارشاد و کانون تعلیم و تربیت کند، و حتی پایه آزادی خود و دیگران را در همان برنامه ها گذارد.
این سرگذشت به ما این درس مهم را می دهد که ارشاد و تعلیم و تربیت محدود و محصور در کانون معینی مانند مسجد و مدرسه نیست ، بلکه باید از هر فرصتی برای این هدف استفاده کرد حتی از زندان در زیر زنجیرهای اسارت .
ذکر این نکته نیز لازم است که درباره سالهای زندان یوسف گفتگو است

ولی مشهور این است که مجموع زندان یوسف 7 سال بوده ولی بعضی گفته اند قبل از ماجرای خواب زندانیان 5 سال در زندان بود و بعد از آن هم هفت سال ادامه یافت سالهائی پر رنج و زحمت اما از نظر ارشاد و سازندگی پر بار و پر برکت .
2 - آنجا که نیکوکاران بر سر دار می روند.
جالب اینکه در این داستان می خوانیم کسی که در خواب دیده بود جام شراب به دست شاه می دهد آزاد شد و آن کس که در خواب دیده بود طبق نان بر سر دارد تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 417
و پرندگان هوا از آن می خورند به دار آویخته شد.
آیا مفهوم این سخن این نیست که در محیطهای فاسد و رژیمهای طاغوتی آنها که در مسیر شهوات خودکامگانند آزادی دارند و آنها که در راه خدمت به اجتماع و کمک کردن و نان دادن به مردم قدم بر می دارند حق حیات ندارند و باید بمیرند؟ این است بافت جامعه ای که نظام فاسدی بر آن حکومت می کند، و این است سرنوشت مردم خوب و بد در چنین جامعه ها.
درست است که یوسف با اتکاء به وحی الهی و علم تعبیر خواب چنین پیش بینی را کرد ولی هیچ معبری نمی تواند چنین تناسبها را در تعبیرش از نظر دور دارد.
در حقیقت خدمت در این جوامع گناه است و خیانت و گناه عین ثواب !.
3 - بزرگترین درس آزادی !.

دیدیم که یوسف بالاترین درسی را که به زندانیان داد درس توحید و یگانه پرستی بود، همان درسی که محصولش آزادی و آزادگی است .
او می دانست ارباب متفرقون و هدفهای پراکنده ، و معبودهای مختلف ، سرچشمه تفرقه و پراکندگی در اجتماعند و تا تفرقه و پراکندگی وجود دارد طاغوتها و جباران بر مردم مسلطند، لذا برای قطع ریشه آنها دستور داد که از شمشیر برای توحید استفاده کنند تا مجبور نباشند آزادی را به خواب ببینند بلکه آن را در بیداری مشاهده کنند.
مگر جباران و ستمگران که بر گرده مردم سوارند در هر جامعه ای چند نفر می باشند که مردم قادر به مبارزه با آنها نیستند؟ جز این است که آنها افراد محدودی هستند ولی با ایجاد تفرقه و نفاق ، از طریق ارباب متفرقون ، و در هم شکستن نیروی متشکل جامعه ، امکان حکومت را بر تودههای عظیم مردم به دست می آورند؟. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 418
و آن روز که ملتها به قدرت توحید و وحدت کلمه آشنا شوند و همگی زیر پرچم الله الواحد القهار جمع گردند و به نیروی عظیم خود پی برند آن روز روز نابودی آنها است ، این درس بسیار مهمی است برای امروز ما و برای فردای ما و برای همه انسانها در کل جامعه بشری و در سراسر تاریخ .
مخصوصا توجه به این نکته ضرورت دارد که یوسف می گوید: حکومت مخصوص خداست (ان الحکم الا لله) و سپس تاکید می کند پرستش و خضوع و تسلیم نیز فقط باید در برابر فرمان او باشد (امر الا تعبدوا الا ایاه) و سپس تاکید می کند آئین مستقیم و پا بر جا چیزی جز این نیست (ذلک الدین القیم) ولی سرانجام این را هم می گوید که با همه این اوصاف متاسفانه اکثر مردم از این واقعیت بی خبرند (و لکن اکثر الناس لا یعلمون) و بنابراین اگر مردم آموزش صحیح ببینند و آگاهی پیدا کنند و حقیقت توحید در آنها زنده شود این مشکلاتشان حل خواهد شد.
4 - سوء استفاده از یک شعار سازنده .
شعار ان الحکم الا لله که یک شعار مثبت قرآنی است و هر گونه حکومت را جز حکومت الله و آنچه به الله منتهی می شود نفی می کند متاسفانه در طول تاریخ مورد سوء استفاده های عجیبی واقع شده است از جمله همانگونه که می دانیم خوارج نهروان که مردمی قشری ، جامد، احمق و بسیار کج سلیقه بودند برای نفی حکمیت در جنگ صفین به این شعار چسبیدند و گفتند تعیین حکم برای پایان جنگ یا تعیین خلیفه گناه است چرا که خداوند می گوید ان الحکم الا لله : حکومت و حکمیت مخصوص خدا است !.
آنها از این مساله بدیهی غافل بودند، و یا خود را به تغافل می زدند، که اگر حکمیت از طرف پیشوایانی تعیین شود که فرمان رهبریشان از طرف خدا

صادر شده حکم آنها نیز حکم خدا است چرا که سرانجام منتهی به او می شود.
درست است که حکمها (داورها) در داستان جنگ صفین به تصویب امیر مؤ منان علی (علیه السلام) تعیین نشدند ولی اگر تعیین می شدند حکم آنها حکم علی (علیه السلام) و حکم علی (علیه السلام) حکم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و حکم پیامبر حکم خدا بود.
اصولا مگر خداوند مستقیما بر جامعه انسانی حکومت و یاداوری می کند، جز این است که باید اشخاصی از نوع انسان - منتهی به فرمان خدا - زمام این امر را به دست گیرند؟ ولی خوارج بدون توجه به این حقیقت روشن ، اصل داستان حکمیت را بر علی (علیه السلام) ایراد گرفتند و حتی - العیاذ بالله - آن را دلیل بر انحراف حضرتش از اسلام دانستند، زهی خود خواهی و جهل و جمود!!.
و این چنین ، سازنده ترین برنامه ها هنگامی که به دست افراد جهول و نادان بیفتد تبدیل به بدترین وسائل مخرب می شود.
و امروز هم گروهی که در حقیقت دنباله روان خوارجند و از نظر جهل و لجاجت چیزی از آنها کم ندارند آیه فوق را دلیل بر نفی تقلید از مجتهدان و یا نفی صلاحیت حکومت از آنها می دانند، ولی جواب همه اینها در بالا داده شد.
توجه به غیر خدا.
توحید تنها در این خلاصه نمی شود که خداوند یگانه و یکتا است ، بلکه باید در تمام شؤ ن زندگی انسان پیاده شود، و یکی از بارزترین نشانه هایش این است که انسان موحد به غیر خدا تکیه نمی کند و به غیر او پناه نمی برد.
نمی گوئیم عالم اسباب را نادیده می گیرد و در زندگی دنبال وسیله و سبب نمی رود، بلکه می گوئیم تاثیر واقعی را در سبب نمی بیند بلکه سر نخ همه اسباب را به دست مسبب الاسباب می بیند، و به تعبیر دیگر برای اسباب استقلال قائل نیست و همه آنها را پرتوی از ذات پاک پروردگار می داند.
ممکن است عدم توجه به این واقعیت بزرگ درباره افراد عادی قابل گذشت باشد، اما سر سوزن بی توجهی به این اصل برای اولیای حق مستوجب مجازات است ، هر چند ترک اولائی بیش نباشد و دیدیم چگونه یوسف بر اثر یک لحظه بی توجهی به این مساله حیاتی سالها زندانش تمدید شد تا باز هم در کوره حوادث پخته تر و آبدیده تر شود، آمادگی بیشتر برای مبارزه با طاغوت و طاغوتیان پیدا کند، و بداند در این راه نباید جز بر نیروی الله و مردم ستمدیده ای که در راه الله گام بر می دارند تکیه

نماید.
و این درس بزرگی است برای همه پویندگان این راه و مبارزان راستین ، که هرگز خیال ائتلاف به نیروی یک شیطان ، برای کوبیدن شیطان دیگر به خود راه ندهند، و به شرق و غرب تمایل نیابند و جز در صراط مستقیم که جاده امت وسط است گام بر ندارند. یوسف
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 421
آیه 43 - 49
آیه و ترجمه
وَ قَالَ الْمَلِک إِنی أَرَی سبْعَ بَقَرَتٍ سِمَانٍ یَأْکلُهُنَّ سبْعٌ عِجَافٌ وَ سبْعَ سنبُلَتٍ خُضرٍ وَ أُخَرَ یَابِستٍ یَأیهَا الْمَلأُ أَفْتُونی فی رُءْیَیَ إِن کُنتُمْ لِلرُّءْیَا تَعْبرُونَ(43)
قَالُواْ أَضغَث أَحْلَمٍ وَ مَا نحْنُ بِتَأْوِیلِ الاَحْلَمِ بِعَلِمِینَ(44)
وَ قَالَ الَّذِی نجَا مِنهُمَا وَ ادَّکَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُکم بِتَأْوِیلِهِ فَأَرْسِلُونِ(45)
یُوسف أَیهَا الصدِّیقُ أَفْتِنَا فی سبْعِ بَقَرَتٍ سِمَانٍ یَأْکلُهُنَّ سبْعٌ عِجَافٌ وَ سبْعِ سنبُلَتٍ خُضرٍ وَ أُخَرَ یَابِستٍ لَّعَلی أَرْجِعُ إِلی النَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَعْلَمُونَ(46)
قَالَ تَزْرَعُونَ سبْعَ سِنِینَ دَأَباً فَمَا حَصدتمْ فَذَرُوهُ فی سنبُلِهِ إِلا قَلِیلاً مِّمَّا تَأْکلُونَ(47)
ثمَّ یَأْتی مِن بَعْدِ ذَلِک سبْعٌ شِدَادٌ یَأْکلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لهُنَّ إِلا قَلِیلاً مِّمَّا تحْصِنُونَ(48)
ثمَّ یَأْتی مِن بَعْدِ ذَلِک عَامٌ فِیهِ یُغَاث النَّاس وَ فِیهِ یَعْصِرُونَ(49)
ترجمه :43 - ملک گفت من در خواب دیدم هفت گاو چاق را که هفت گاو لاغر آنها را می خورند، و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده (که خشکیده ها بر سبزها پیچیدند و آنها را از بین بردند) ای جمعیت اشراف ! درباره خواب من نظر دهید اگر خواب را تعبیر می کنید!.
44 - گفتند خوابهای پریشان و پراکنده است و ما از تعبیر اینگونه خوابها آگاه نیستیم !.
45 - و آن یکی از آن دو نفر که نجات یافته بود - و بعد از مدتی متذکر شد گفت من تاویل تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 422
آنرا به شما خبر می دهم مرا به سراغ (آن جوان زندانی بفرستید).
46 - یوسف ای مرد بسیار راستگو درباره این خواب اظهار نظر کن که هفت گاو چاق را هفت گاو لاغر می خوردند، و هفت خوشه تر و هفت خوشه خشکیده ، تا من به سوی مردم باز گردم تا آنها آگاه شوند.
47 - گفت هفت سال با جدیت زراعت می کنید، و آنچه را درو کردید - جز کمی که می خورید - بقیه را در خوشه های خود بگذارید (و ذخیره نمائید).
48 - پس از آن هفت سال سخت (و خشکی و قحطی) می آید که آنچه را شما برای آنها ذخیره کرده اید می خورند جز کمی که (برای بذر) ذخیره خواهید کرد.

49 - سپس سالی فرا می رسد که باران فراوان نصیب مردم می شود و در آن سال مردم عصیر (میوه ها و دانه های روغنی) می گیرند.
تفسیر :ماجرای خواب سلطان مصر.
یوسف سالها در تنگنای زندان به صورت یک انسان فراموش شده باقی ماند، تنها کار او خودسازی ، و ارشاد و راهنمائی زندانیان ، و عیادت و پرستاری بیماران ، و دلداری و تسلی دردمندان آنها بود.
تا اینکه یک حادثه به ظاهر کوچک سرنوشت او را تغییر داد، نه تنها سرنوشت او که سرنوشت تمام ملت مصر و اطراف آن را دگرگون ساخت : پادشاه مصر که می گویند نامش ولید بن ریان بود (و عزیز مصر وزیر او محسوب می شد) خواب ظاهرا پریشانی دید، و صبحگاهان تعبیر کنندگان خواب و اطرافیان خود را حاضر ساخت و چنین گفت : من در خواب دیدم که هفت گاو لاغر به هفت گاو چاق حمله کردند و آنها را می خورند، و نیز هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده را دیدم که خشکیده ها بر گرد سبزها پیچیدند و آنها را از میان بردند (و قال الملک انی اری سبع بقرات سمان یاکلهن سبع عجاف و سبع سنبلات خضر و اخر یابسات).
سپس رو به آنها کرد و گفت : ای جمعیت اشراف ! درباره خواب من نظر دهید اگر قادر به تعبیر خواب هستید (یا ایها الملا افتونی فی رؤ یای ان کنتم للرؤ یا تعبرون). تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 423
ولی حواشی سلطان بلافاصله اظهار داشتند که اینها خوابهای پریشان است و ما به تعبیر اینگونه خوابهای پریشان آشنا نیستیم ! (قالوا اضغاث احلام و ما نحن بتاویل الاحلام بعالمین).
اضغاث جمع ضغث (بر وزن حرص) به معنی یک بسته از هیزم یا گیاه خشکیده یا سبزی یا چیز دیگر است و احلام جمع حلم (بر وزن نهم) به معنی خواب و رؤ یا است ، بنابراین اضغاث و احلام به معنی خوابهای پریشان و مختلط است ، گوئی از بسته های گوناگونی از اشیاء متفاوت تشکیل شده است و کلمه الاحلام که در جمله ما نحن بتاویل الاحلام بعالمین آمده با الف و لام عهد اشاره به این است که ما قادر به تاویل اینگونه خوابها نیستیم ،
ذکر این نکته نیز لازم است که اظهار ناتوانی آنها واقعا به خاطر آن بوده که مفهوم واقعی این خواب برای آنها روشن نبود، و لذا آن را جزء خوابهای پریشان محسوب داشتند، چه اینکه خوابها را به دو گونه تقسیم می کردند: خوابهای معنیدار که قابل تعبیر بود، و خوابهای پریشان و بی معنی که تعبیری برای آن نداشتند، و آن را نتیجه فعالیت قوه خیال می دانستند، بخلاف خوابهای گروه اول که آن را نتیجه تماس روح با عوالم غیبی می دیدند.

این احتمال نیز وجود دارد که آنها از این خواب ، حوادث ناراحت کننده ای را در آینده پیش بینی می کردند و آنچنان که معمول حاشیه نشینان شاهان و طاغوتیان است تنها مسائلی را برای شاه ذکر می کنند که به اصطلاح مایه انبساط خاطر عاطر ملوکانه ! گردد و آنچه ذات مبارک را ناراحت کند از ذکر آن ابا دارند، و همین است یکی از علل سقوط و بدبختی اینگونه حکومتهای جبار!.
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که آنها چگونه جرئت کردند در مقابل سلطان مصر چنین اظهار نظر کنند و او را به دیدن خوابهای پریشان متهم سازند، تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 424
در حالی که معمول این حاشیه نشینان این است که برای هر حرکت کوچک و بی معنی شاه ، فلسفه ها می چینند و تفسیرهای کشاف دارند!.
ممکن است این به آن جهت باشد که آنها شاه را از دیدن این خواب ، پریشان - حال و نگران یافتند، و او حق داشت که نگران باشد زیرا در خواب دیده بود گاوهای لاغر که موجودات ضعیفی بودند بر گاوهای چاق و نیرومند چیره شدند و آنها را خوردند، و همچنین خوشه های خشک .
آیا این دلیل بر آن نبود که افراد ضعیفی ممکن است ناگهانی حکومت را از دست او بگیرند؟.
لذا برای رفع کدورت خاطر شاه ، خواب او را خواب پریشان قلمداد کردند، یعنی نگران نباش ، مطلب مهمی نیست ، این قبیل خوابها دلیل بر چیزی نمی تواند باشد!.
این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که : منظور آنها از اضغاث احلام این نبود که خواب تو تعبیر ندارد، بلکه منظور این بود که خواب پیچیده و مرکب از قسمتهای مختلف است ، ما تنها می توانیم خوابهای یکدست و یکنواخت را تعبیر کنیم ، نه اینگونه خوابها را، بنابراین آنها انکار نکردند که ممکن است استاد ماهری پیدا شود و قادر بر تعبیر این خواب باشد، خودشان اظهار عجز کردند.
در اینجا ساقی شاه که سالها قبل از زندان آزاد شده بود بیاد خاطره زندان و تعبیر خواب یوسف افتاد رو به سوی سلطان و حاشیه نشینان کرد و چنین گفت : من می توانم شما را از تعبیر این خواب خبر دهم ، مرا به سراغ استاد ماهر این کار که در گوشه زندان است بفرستید تا خبر صحیح دست اول را برای شما بیاورم (و قال الذی نجامنهما و ادکر بعد امة انا انبئکم بتاویله فارسلون).
آری در گوشه این زندان ، مردی روشن ضمیر و با ایمان و پاکدل زندگی
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 425
می کند که قلبش آئینه حوادث آینده است ، او است که می تواند پرده از این راز بردارد، و تعبیر این خواب را باز گو کند.

جمله فارسلون (مرا به سراغ او بفرستید) ممکن است اشاره به این باشد که یوسف در زندان ممنوع الملاقات بود و او می خواست از شاه و اطرافیان برای این کار اجازه بگیرد.
این سخن وضع مجلس را دگرگون ساخت و همگی چشمها را به ساقی دوختند سرانجام به او اجازه داده شد که هر چه زودتر دنبال این ماموریت برود و نتیجه را فورا گزارش دهد.
ساقی به زندان آمد به سراغ دوست قدیمی خود یوسف آمد، همان دوستی که در حق او بی وفائی فراوان کرده بود اما شاید می دانست بزرگواری یوسف مانع از آن خواهد شد که سر گله باز کند.
رو به یوسف کرد و چنین گفت : یوسف تو ای مرد بسیار راستگو، درباره این خواب چه می گوئی که کسی در خواب دیده است که هفت گاو لاغر هفت گاو چاق را می خورند، و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده (که دومی بر اولی پیچیده و آن را نابود کرده است) (یوسف ایها الصدیق افتنا فی سبع بقرات سمان یاکلهن سبع عجاف و سبع سنبلات خضر و اخر یابسات).
شاید من به سوی این مردم باز گردم ، باشد که آنها از اسرار این خواب آگاه شوند (لعلی ارجع الی الناس لعلهم یعلمون).
کلمه الناس ممکن است اشاره به این باشد که خواب شاه به عنوان یک حادثه مهم روز، به وسیله اطرافیان متملق و چاپلوس ، در بین مردم پخش شده بود، و این نگرانی را از دربار به میان توده کشانده بودند. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 426
به هر حال یوسف بی آنکه هیچ قید و شرطی قائل شود و یا پاداشی بخواهد فورا خواب را به عالیترین صورتی تعبیر کرد، تعبیری گویا و خالی از هر گونه پرده پوشی ، و توام با راهنمائی و برنامه ریزی برای آینده تاریکی که در پیش داشتند، او چنین گفت : هفت سال پی در پی باید با جدیت زراعت کنید چرا که در این هفت سال بارندگی فراوان است ، ولی آنچه را درو می کنید به صورت همان خوشه در انبارها ذخیره کنید، جز به مقدار کم و جیره بندی که برای خوردن نیاز دارید (قال تزرعون سبع سنین دأ با فما حصدتم فذروه فی سنبله الا قلیلا مما تاکلون).
اما بدانید که بعد از این هفت سال هفت سال خشک و کم باران و سخت در پیش دارید که تنها باید از آنچه از سالهای قبل ذخیره کرده اید استفاده کنید و گرنه هلاک خواهید شد (ثم یاتی من بعد ذلک سبع شداد یاکلن ما قدمتم لهن).
ولی مراقب باشید در آن هفت سال خشک و قحطی نباید تمام موجودی انبارها را صرف تغذیه کنید، بلکه باید مقدار کمی برای زراعت سال بعد که سال خوبی خواهد بود نگهداری نمائید (الا قلیلا مما تحصنون). تفسیر

اگر با برنامه و نقشه حسابشده این هفت سال خشک و سخت را پشت سر بگذارید دیگر خطری شما را تهدید نمی کند، زیرا بعد از آن سالی فرا می رسد پر باران که مردم از این موهبت آسمانی بهره مند می شوند (ثم یاتی من بعد ذلک عام فیه یغاث الناس).
نه تنها کار زراعت و دانه های غذائی خوب می شود بلکه علاوه بر آن دانه های روغنی و میوه هائی که مردم آن را می فشارند و از عصاره آن استفادهای مختلف می کنند نیز فراوان خواهد بود (و فیه یعصرون).
نکته ها :
1 - تعبیری که یوسف برای این خواب کرد چقدر حساب شده بود گاو در افسانه های قدیمی سنبل سال بود، چاق بودن دلیل بر فراوانی نعمت ، و لاغر بودن دلیل بر خشکی و سختی ، حمله گاوهای لاغر به گاوهای چاق دلیل بر این بود که در این هفت سال باید از ذخائر سالهای قبل استفاده کرد.
و هفت خوشه خشکیده که بر هفت خوشه تر پیچیدند تاکید دیگری بر این دو دوران فراوانی و خشکسالی بود، به اضافه این نکته که باید محصول انبار شده به صورت خوشه ذخیره شود تا به زودی فاسد نشود و برای هفت سال قابل نگهداری باشد.
و اینکه عدد گاوهای لاغر و خوشه های خشکیده بیش از هفت نبود نشان می داد که با پایان یافتن این هفت سال سخت آن وضع پایان می یابد و طبعا سال خوش و پر باران و با برکتی در پیش خواهد بود. و بنابراین باید به فکر بذر آن سال هم باشند و چیزی از ذخیره انبارها را برای آن نگهدارند!.
در حقیقت یوسف یک معبر ساده خواب نبود بلکه یک رهبر بود که از گوشه

زندان برای آینده یک کشور برنامه ریزی می کرد و یک طرح چند مادهای حداقل پانزده ساله به آنها ارائه داد، و چنانکه خواهیم دید این تعبیر توام با راهنمائی و طراحی برای آینده شاه جبار و اطرافیان او را تکان داد و موجب شد که هم مردم مصر از قحطی کشنده نجات یابند و هم یوسف از زندان و هم حکومت از دست خودکامگان !.
2 - بار دیگر این داستان این درس بزرگ را به ما می دهد که قدرت خداوند بیش از آنچه ما فکر می کنیم می باشد او است که می تواند با یک خواب ساده که به وسیله یک جبار زمان خود دیده می شود هم ملت بزرگی را از یک فاجعه عظیم رهائی بخشد و هم بنده خاص خودش را پس از سالها زجر و مصیبت رهائی دهد. باید سلطان این خواب را ببیند و باید در آن لحظه ساقی او حاضر باشد، و باید به یاد خاطره خواب زندان خودش

بیفتد، و سرانجام حوادثی مهم به وقوع پیوندد. او است که با یک امر کوچک حوادث عظیم می آفریند، آری به چنین خدائی باید دل ببندیم .
3 - خوابهای متعددی که در این سوره به آن اشاره شده از خواب خود یوسف گرفته تا خواب زندانیان ، تا خواب فرعون مصر، و اهمیت فراوانی که مردم آن عصر به تعبیر خواب می دادند نشان می دهد که اصولا در آن عصر تعبیر خواب از علوم پیشرفته زمان محسوب می شد. و شاید به همین دلیل پیامبر آن عصر یعنی یوسف نیز از چنین علمی در حد عالی برخوردار بود که در واقع یک اعجاز برای او محسوب می شد.
مگر نه این است که معجزه هر پیامبری باید از پیشرفته ترین دانشهای زمان باشد؟ تا به هنگام عاجز ماندن علمای عصر از مقابله با آن یقین حاصل شود که این علم سرچشمه الهی دارد نه انسانی . یوسف
تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 429
آیه 50 - 53
آیه و ترجمه
وَ قَالَ الْمَلِک ائْتُونی بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسولُ قَالَ ارْجِعْ إِلی رَبِّک فَسئَلْهُ مَا بَالُ النِّسوَةِ الَّتی قَطعْنَ أَیْدِیهُنَّ إِنَّ رَبی بِکَیْدِهِنَّ عَلِیمٌ(50)
قَالَ مَا خَطبُکُنَّ إِذْ رَوَدتُّنَّ یُوسف عَن نَّفْسِهِ قُلْنَ حَش للَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَیْهِ مِن سوءٍ قَالَتِ امْرَأَت الْعَزِیزِ الْئَنَ حَصحَص الْحَقُّ أَنَا رَوَدتُّهُ عَن نَّفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصدِقِینَ(51)
ذَلِک لِیَعْلَمَ أَنی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَیْبِ وَ أَنَّ اللَّهَ لا یهْدِی کَیْدَ الخَْائنِِینَ(52)
وَ مَا أُبَرِّئُ نَفْسی إِنَّ النَّفْس لاَمَّارَةُ بِالسوءِ إِلا مَا رَحِمَ رَبی إِنَّ رَبی غَفُورٌ رَّحِیمٌ(53)
ترجمه :50 - ملک گفت او را نزد من آورید، ولی هنگامی که فرستاده او نزد وی (یوسف) آمد گفت به سوی صاحبت باز گرد و از او بپرس ماجرای زنانی که دستهای خود را بریدند چه بوده ؟ که خدای من به نیرنگ آنها آگاه است .
51 - (ملک آنها را احضار کرد و) گفت جریان کار شما - به هنگامی که یوسف را به سوی خویش دعوت کردید - چه بود؟ گفتند منزه است خدا، ما هیچ عیبی در او نیافتیم (در این هنگام) همسر عزیز گفت : الان حق آشکار گشت ! من بودم که او را به سوی خود دعوت کردم ! و او از راستگویان است .
52 - این سخن را بخاطر آن گفتم تا بداند من در غیاب به او خیانت نکردم و خداوند مکر خائنان را رهبری نمی کند.
53 - من هرگز نفس خویش را تبرئه نمی کنم که نفس (سرکش)، بسیار به بدیها امر می کند مگر آنچه را پروردگارم رحم کند، پروردگارم غفور و رحیم است . تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 430

تفسیر :تبرئه یوسف از هر گونه اتهام .
تعبیری که یوسف برای خواب شاه مصر کرد همانگونه که گفتیم آنقدر حسابشده و منطقی بود که شاه و اطرافیانش را مجذوب خود ساخت . او می بیند که یک زندانی ناشناس بدون انتظار هیچگونه پاداش و توقع مشکل تعبیر خواب او را به بهترین وجهی حل کرده است ، و برای آینده نیز برنامه حسابشده ای ارائه داده .
او اجمالا فهمید که این مرد یک غلام زندانی نیست بلکه شخص فوق العادهای است که طی ماجرای مرموزی به زندان افتاده است لذا مشتاق دیدار او شد اما نه آنچنان که غرور و کبر سلطنت را کنار بگذارد و خود به دیدار یوسف بشتابد بلکه دستور داد که او را نزد من آورید (و قال الملک ائتونی به).
ولی هنگامی که فرستاده او نزد یوسف آمد به جای اینکه دست و پای خود را گم کند که بعد از سالها در سیاه چال زندان بودن اکنون نسیم آزادی می وزد به فرستاده شاه جواب منفی داد و گفت : من از زندان بیرون نمی آیم تا اینکه تو به سوی صاحب و مالکت باز گردی و از او بپرسی آن زنانی که در قصر عزیز مصر (وزیر تو) دستهای خود را بریدند به چه دلیل بود؟ (فلما جائه الرسول قال ارجع الی ربک فسئله ما بال النسوة اللاتی قطعن ایدیهن).
او نمی خواست به سادگی از زندان آزاد شود و ننگ عفو شاه را بپذیرد، او نمی خواست پس از آزادی به صورت یک مجرم یا لااقل یک متهم که مشمول عفو شاه شده است زندگی کند. او می خواست نخست درباره علت زندانی شدنش تحقیق شود و بی گناهی و پاکدامنیش کاملا به ثبوت رسد، و پس از تبرئه سر بلند آزاد گردد. و در ضمن آلودگی سازمان حکومت مصر را نیز ثابت کند که در دربار وزیرش چه می گذرد؟. تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 431
آری او به شرف و حیثیت خود بیش از آزادی اهمیت می داد و این است راه آزادگان .
جالب اینکه یوسف در این جمله از کلام خود آنقدر بزرگواری نشان داد که حتی حاضر نشد نامی از همسر عزیز مصر ببرد که عامل اصلی اتهام و زندان او بود. تنها به صورت کلی به گروهی از زنان مصر که در این ماجرا دخالت داشتند اشاره کرد.
سپس اضافه نمود اگر توده مردم مصر و حتی دستگاه سلطنت ندانند نقشه زندانی شدن من چگونه و به وسیله چه کسانی طرح شد، اما پروردگار من از نیرنگ و نقشه آنها آگاه است (ان ربی بکید هن علیم).
فرستاده مخصوص به نزد شاه برگشت و پیشنهاد یوسف را بیان داشت ، این پیشنهاد که با مناعت طبع و علو همت همراه بود او را بیشتر تحت تاثیر

عظمت و بزرگی یوسف قرار داد لذا فورا به سراغ زنانی که در این ماجرا شرکت داشتند فرستاد و آنها را احضار کرد، رو به سوی آنها کرد و گفت : بگوئید ببینم در آن هنگام که شما تقاضای کامجوئی از یوسف کردید جریان کار شما چه بود؟! (قال ما خطبکن اذ راودتن یوسف عن نفسه).
راست بگوئید، حقیقت را آشکار کنید، آیا هیچ عیب و تقصیر و گناهی در او سراغ دارید؟!.
در اینجا وجدانهای خفته آنها یک مرتبه در برابر این سؤ ال بیدار شد و همگی متفقا به پاکی یوسف گواهی دادند و گفتند: منزه است خداوند ما هیچ عیب و گناهی در یوسف سراغ نداریم (قلن حاش لله ما علمنا علیه من سوء).
همسر عزیز مصر که در اینجا حاضر بود و به دقت به سخنان سلطان و زنان مصر گوش می داد بی آنکه کسی سؤ الی از او کند قدرت سکوت در خود ندید، تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 432
احساس کرد موقع آن فرا رسیده است که سالها شرمندگی وجدان را با شهادت قاطعش به پاکی یوسف و گنهکاری خویش جبران کند، به خصوص اینکه او بزرگواری بی نظیر یوسف را از پیامی که برای شاه فرستاده بود درک کرد که در پیامش کمترین سخنی از وی به میان نیاورده و تنها از زنان مصر به طور سر بسته سخن گفته است .
یک مرتبه گوئی انفجاری در درونش رخ داد فریاد زد: الان حق آشکار شد، من پیشنهاد کامجوئی به او کردم او راستگو است و من اگر سخنی درباره او گفتم دروغ بوده است دروغ ! (قالت امراة العزیز الان حصحص الحق انا راودته عن نفسه و انه لمن الصادقین).
همسر عزیز در ادامه سخنان خود چنین گفت : من این اعتراف صریح را به خاطر آن کردم که یوسف بداند در غیابش نسبت به او خیانت نکردم (ذلک لیعلم انی لم اخنه بالغیب).
چرا که من بعد از گذشتن این مدت و تجربیاتی که داشته ام فهمیده ام خداوند نیرنگ و کید خائنان را هدایت نمی کند (و ان الله لا یهدی کید الخائنین).
در حقیقت (بنابر اینکه جمله بالا گفتار همسر عزیز مصر باشد همانگونه که ظاهر عبارت اقتضا می کند) او برای اعتراف صریحش به پاکی یوسف و گنهکاری خویش دو دلیل اقامه می کند. نخست اینکه : وجدانش - و احتمالا بقایای علاقه اش به یوسف ! - به او اجازه نمی دهد که بیش از این حق را بپوشاند و در غیاب او نسبت به این جوان پاکدامن خیانت کند، و دیگر اینکه با گذشت زمان و دیدن درسهای عبرت این حقیقت برای او آشکار شده است که خداوند حامی پاکان و نیکان است و هرگز از خائنان حمایت نمی کند، به همین دلیل پرده های زندگی رؤ یائی دربار کم کم از جلو چشمان او

کنار می رود و حقیقت زندگی را لمس می کند و مخصوصا تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 433
با شکست در عشق که ضربهای بر غرور و شخصیت افسانه ای او وارد کرد چشم واقعبینش بازتر شد و با این حال تعجبی نیست که چنان اعتراف صریحی بکند.
باز ادامه داد من هرگز نفس سرکش خویش را تبرئه نمی کنم چرا که می دانم این نفس اماره ما را به بدیها فرمان می دهد (و ما ابرء نفسی ان النفس لامارة بالسوء).
مگر آنچه پروردگارم رحم کند و با حفظ و کمک او مصون بمانیم (الا ما رحم ربی).
و در هر حال در برابر این گناه از او امید عفو و بخشش دارم چرا که پروردگارم غفور و رحیم است (ان ربی غفور رحیم).
گروهی از مفسران دو آیه اخیر را سخن یوسف دانسته اند و گفته اند این دو آیه در حقیقت دنباله پیامی است که یوسف به وسیله فرستاده سلطان به او پیغام داد و معنی آن چنین است .
من اگر می گویم از زنان مصر تحقیق کنید به خاطر این است که شاه (و یا عزیز مصر وزیر او) بداند من در غیابش در مورد همسرش نسبت به او خیانت نکرده ام و خداوند نیرنگ خائنان را هدایت نمی کند. در عین حال من خویش را تبرئه نمی کنم چرا که نفس سرکش ، انسان را به بدی فرمان می دهد مگر آنچه خدا رحم کند چرا که پروردگارم غفور و رحیم است .
ظاهرا انگیزه این تفسیر مخالف ظاهر این است که آنها نخواسته اند این مقدار دانش و معرفت را برای همسر عزیز مصر بپذیرند که او با لحنی مخلصانه و حاکی از تنبه و بیداری سخن می گوید.
در حالی که هیچ بعید نیست که انسان هنگامی که در زندگی پایش به سنگ بخورد یکنوع حالت بیداری توام با احساس گناه و شرمساری در وجودش پیدا تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 434
شود بخصوص اینکه بسیار دیده شده است که شکست در عشق مجازی راهی برای انسان به سوی عشق حقیقی (عشق به پروردگار) می گشاید! و به تعبیر روانکاوی امروز آن تمایلات شدید سر کوفته تصعید می گردد و بی آنکه از میان برود در شکل عالیتری تجلی می کند.
پاره ای از روایات که در شرح حال همسر عزیز در سنین بالای زندگیش نقل شده نیز دلیل بر این تنبه و بیداری است .
از این گذشته ارتباط دادن این دو آیه با یوسف به قدری بعید و خلاف ظاهر است که با هیچیک از معیارهای ادبی سازگار نیست زیرا:
اولا - ذلک که در آغاز آیه ذکر شده در حقیقت به عنوان ذکر علت است ،

علت برای سخن پیش که چیزی جز سخن همسر عزیز نیست ، و چسبانیدن این علت به کلام یوسف که در آیات قبل از آن با فاصله آمده است بسیار عجیب است .
ثانیا - اگر این دو آیه بیان گفتار یوسف باشد یکنوع تضاد و تناقض در میان آن خواهد بود، زیرا از یکسو یوسف می گوید من هیچ خیانتی به عزیز مصر روا نداشتم و از سوی دیگر می گوید من خود را تبرئه نمی کنم چرا که نفس سرکش به بدیها فرمان می دهد. اینگونه سخن را کسی می گوید که لغزش هر چند کوچک از او سر زده باشد در حالی که می دانیم یوسف هیچگونه لغزشی نداشت .
ثالثا - اگر منظور این است که عزیز مصر بداند او بی گناه است او که از آغاز (پس از شهادت آن شاهد) به این واقعیت پی برد و لذا به همسرش گفت از گناهت استغفار کن . و اگر منظور این باشد که بگوید به شاه خیانت نکرده ام این مساله ارتباطی به شاه نداشت ، و توسل به این عذر و بهانه که خیانت به همسر وزیر خیانت به شاه جبار است یک عذر سست و واهی به نظر می رسد. به خصوص اینکه درباریان معمولا در قید این مسائل نیستند.
خلاصه اینکه ارتباط و پیوند آیات چنین نشان می دهد که همه اینها تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 435
گفته های همسر عزیز مصر است که مختصر تنبه و بیداری پیدا کرده بود و به این حقایق اعتراف کرد.
نکته ها :
1 - در این فراز از داستان یوسف دیدیم که سرانجام دشمن سر سختش به پاکی او اعتراف کرد و اعتراف به گنهکاری خویش و بی گناهی او نمود، این است سرانجام تقوا و پاکدامنی و پرهیز از گناه ، و این است مفهوم جمله و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب (هر کسی تقوا پیشه کند خداوند راه گشایشی برای او قرار می دهد و از آنجا که گمان نمی کرد به او روزی می دهد).
تو پاک باش و در طریق پاکی استقامت کن خداوند اجازه نمی دهد ناپاکان حیثیت تو را بر باد دهند!.
2 - شکستهائی که سبب بیداری است - شکستها همیشه شکست نیست بلکه در بسیاری از مواقع ظاهرا شکست است اما در باطن یک نوع پیروزی معنوی به حساب می آید، اینها همان شکستهائی است که سبب بیداری انسان می گردد و پرده های غرور و غفلت را می درد و نقطه عطفی در زندگی انسان محسوب می شود.
همسر عزیز مصر (که نامش زلیخا یا راعیل بود) هر چند در کار خود گرفتار بدترین شکستها شد ولی این شکست در مسیر گناه باعث تنبه او گردید،

وجدان خفته اش بیدار شد و از کردار ناهنجار خود پشیمان گشت و روی به درگاه خدا آورد داستانی که در احادیث درباره ملاقاتش با یوسف پس از آنکه یوسف عزیز مصر شد نقل شده نیز شاهد این مدعا است زیرا رو به سوی او کرد و گفت : الحمد لله الذی جعل العبید ملوکا بطاعته و جعل الملوک عبیدا بمعصیته : حمد خدایرا که بردگان را به خاطر اطاعت فرمانش ملوک ساخت و ملوک را به خاطر گناه برده تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 436
گردانید و در پایان همین حدیث می خوانیم که یوسف سرانجام با او ازدواج کرد.
خوشبخت کسانی که از شکستها پیروزی می سازند و از ناکامیها کامیابی ، و از اشتباهات خود راههای صحیح زندگی را می یابند و در میان تیره بختیها نیکبختی خود را پیدا می کنند.
البته واکنش همه افراد در برابر شکست چنین نیست ، آنها که ضعیف و بیمایه اند به هنگام شکست یاس و نومیدی سراسر وجودشان را می گیرد، و گاهی تا سر حد خودکشی پیش می روند، که این شکست کامل است ، ولی آنها که مایه ای دارند سعی می کنند آن را نردبان ترقی خود قرار دهند و از آن پل پیروزی بسازند!.
3 - حفظ شرف برتر از آزادی ظاهری است - دیدیم یوسف نه تنها به خاطر حفظ پاکدامنیش به زندان رفت بلکه پس از اعلام آزادی نیز حاضر به ترک زندان نشد تا اینکه فرستاده ملک باز گردد و تحقیقات کافی از زنان مصر درباره او بشود و بی گناهیش اثبات گردد تا سرفراز از زندان آزاد شود، نه اینکه به صورت یک مجرم آلوده و فاقد حیثیت مشمول عفو شاه گردد که خود ننگ بزرگی است . و این درسی است برای همه انسانها در گذشته و امروز و آینده .
4 - نفس سرکش - علمای اخلاق برای نفس (احساسات و غرائز و عواطف آدمی) سه مرحله قائلند که در قرآن مجید به آنها اشاره شده است .
نخست نفس اماره نفس سر کش است که انسان را به گناه فرمان می دهد و به هر سو می کشاند و لذا اماره اش گفته اند در این مرحله هنوز عقل و ایمان آن تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 437
قدرت را نیافته که نفس سرکش را مهار زند و آن را رام کند بلکه در بسیاری از موارد در برابر او تسلیم می گردد و یا اگر بخواهد گلاویز شود نفس سرکش او را بر زمین می کوبد و شکست می دهد.
این مرحله همان است که در آیه فوق در گفتار همسر عزیز مصر به آن اشاره شده است و همه بدبختیهای انسان از آن است .
مرحله دوم نفس لوامه است که پس از تعلیم و تربیت و مجاهدت ، انسان

به آن ارتقاء می یابد، در این مرحله ممکن است بر اثر طغیان غرائز گهگاه مرتکب خلافهائی بشود اما فورا پشیمان می گردد و به ملامت و سرزنش خویش می پردازد، و تصمیم بر جبران گناه می گیرد، و دل و جان را با آب توبه می شوید، و به تعبیر دیگر در مبارزه عقل و نفس گاهی عقل پیروز می شود و گاهی نفس ، ولی به هر حال کفه سنگین از آن عقل و ایمان است .
البته برای رسیدن به این مرحله جهاد اکبر لازم است و تمرین کافی و تربیت در مکتب استاد و الهام گرفتن از سخن خدا و سنت پیشوایان .
این مرحله همان است که قرآن مجید در سوره قیامت به آن سوگند یاد کرده است ، سوگندی که نشانه عظمت آن است لا اقسم بیوم القیمة و لا اقسم بالنفس اللوامة : سوگند به روز رستاخیز و سوگند به نفس سرزنشگر!.
مرحله سوم نفس مطمئنه است و آن مرحله ای است که پس از تصفیه و تهذیب و تربیت کامل ، انسان به مرحله ای می رسد که غرائز سرکش در برابر او رام می شوند و سپر می اندازند، و توانائی پیکار با عقل و ایمان در خود نمی بینند چرا که عقل و ایمان آنقدر نیرومند شده اند که غرائز نفسانی در برابر آن توانائی چندانی ندارد.
این همان مرحله آرامش و سکینه است ، آرامش که بر اقیانوسهای بزرگ

حکومت می کند، اقیانوسهائی که حتی در برابر سختترین طوفانها چین و شکن بر صورت خود نمایان نمی سازند.
این مقام انبیاء و اولیا و پیروان راستین آنها است ، آنهائی که در مکتب مردان خدا درس ایمان و تقوا آموختند و سالها به تهذیب نفس پرداخته و جهاد اکبر را به مرحله نهائی رسانده اند.
این همان است که قرآن در سوره فجر به آن اشاره می کند آنجا که می گوید: یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی : ای نفس مطمئن و آرام باز گرد به سوی پروردگارت که هم تو از او خشنود هستی ، و هم او از تو، و داخل در زمره بندگان خاص من شو، و در بهشتم گام نه !.
پروردگارا! به ما کمک کن که در پرتو آیات نورانی قرآنت نفس اماره را به لوامه و از آن به مرحله نفس مطمئنه ارتقاء بخشیم ، روحی مطمئن و آرام پیدا کنیم که طوفان حوادث متزلزل و مضطربش نسازد، در برابر دشمنان قوی و نیرومند و در مقابل زرق و برق دنیا بی اعتنا و در سختیها شکیبا و بردبار باشیم :
بار الها! اکنون که بیش از یکسال و نیم از انقلاب اسلامی ما می گذرد نشانه هائی از اختلاف کلمه در صفوف رزمندگان با نهایت تاسف آشکار

گشته است ، نشانه هائی که همه علاقمندان به اسلام و شیفتگان انقلاب و پاسداران خونهای شهیدان را نگران ساخته !.
خداوندا! به همه ما عقلی مرحمت فرما که بر هوسهای سرکش پیروز گردیم و اگر در اشتباهیم چراغ روشنی از توفیق و هدایت فراراه ما قرار ده .
خداوندا! ما این راه را تا به اینجا با پای خود نپیموده ایم بلکه در هر تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 439
مرحله تو رهبر و راهنمای ما بوده ای ، لطفت را از ما دریغ مدار! و اگر ناسپاسی این همه نعمت ما را مستوجب کیفرت کرده است پیش از آنکه به دام مجازات بیفتیم ما را بیدار فرما! (آمین یارب العالمین)
پایان جلد نهم تفسیر نمونه یوسف
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 3
آیه 54 - 57
آیه و ترجمه
وَ قَالَ الْمَلِک ائْتُونی بِهِ أَستَخْلِصهُ لِنَفْسی فَلَمَّا کلَّمَهُ قَالَ إِنَّک الْیَوْمَ لَدَیْنَا مَکِینٌ أَمِینٌ(54)
قَالَ اجْعَلْنی عَلی خَزَائنِ الاَرْضِ إِنی حَفِیظٌ عَلِیمٌ(55)
وَ کَذَلِک مَکَّنَّا لِیُوسف فی الاَرْضِ یَتَبَوَّأُ مِنهَا حَیْث یَشاءُ نُصِیب بِرَحمَتِنَا مَن نَّشاءُ وَ لا نُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ(56)
وَ لاَجْرُ الاَخِرَةِ خَیرٌ لِّلَّذِینَ ءَامَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ(57)
ترجمه :54 - ملک (مصر) گفت : او (یوسف) را نزد من آورید تا وی را مخصوص خود گردانم هنگامی که (یوسف نزد وی آمد و) با او صحبت کرد (ملک به عقل و درایت او پی برد و (گفت تو امروز نزد ما منزلت عالی داری و مورد اعتماد هستی .
55 - (یوسف) گفت مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار ده که نگهدارنده و آگاهم .
56 - و اینگونه ما به یوسف در سرزمین (مصر) قدرت دادیم که هرگونه می خواست در آن منزل می گزید (و تصرف می کرد) ما رحمت خود را به هر کس بخواهیم (و شایسته بدانیم) می بخشیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کنیم .
57 - و پاداش آخرت برای آنها که ایمان آورده اند و پرهیزگارند بهتر است .
تفسیر :یوسف خزانه دار کشور مصر می شود
در شرح زندگی پر ماجرای یوسف ، این پیامبر بزرگ الهی به اینجا رسیدیم
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 4
که سرانجام پاکدامنی او بر همه ثابت شد و حتی دشمنانش به پاکیش

شهادت دادند، و ثابت شد که تنها گناه او که به خاطر آن وی را به زندان افکندند چیزی جز پاکدامنی و تقوا و پرهیزکاری نبوده است .
در ضمن معلوم شد این زندانی بیگناه کانونی است از علم و آگاهی و هوشیاری ، و استعداد مدیریت در یک سطح بسیار عالی ، چرا که در ضمن تعبیر خواب ملک (سلطان مصر) راه نجات از مشکلات پیچیده اقتصادی آینده را نیز به آنها نشان داده است .
در دنبال این ماجرا، قرآن گوید: ملک دستور داد او را نزد من آورید، تا او را مشاور و نماینده مخصوص خود سازم و از علم و دانش و مدیریت او برای حل مشکلاتم کمک گیرم
(و قال الملک ائتونی به استخلصه لنفسی).
نماینده ویژه ملک در حالی که حامل پیام گرم او بود، وارد زندان شد و به دیدار یوسف شتافت ، سلام و درود او را به یوسف ابلاغ کرد و اظهار داشت که او علاقه شدیدی به تو پیدا کرده است ، و به درخواستی که داشتی - دائر به تحقیق و جستجو از زنان مصر در مورد تو - جامه عمل پوشانیده ، و همگی با کمال صراحت به پاکی و بیگناهیت گواهی داده اند.
اکنون دیگر مجال درنگ نیست ، برخیز تا نزد او برویم .
یوسف به نزد ملک آمد و با او به گفتگو نشست ، هنگامی که ملک با وی گفتگو کرد و سخنان پر مغز و پر مایه یوسف را که از علم و هوش و درایت فوق العادهای حکایت می کرد شنید، بیش از پیش شیفته و دلباخته او شد و گفت تو امروز نزد ما دارای منزلت عالی و اختیارات وسیع هستی و مورد اعتماد و وثوق ما خواهی بود (فلما کلمه قال انک الیوم لدینا مکین امین). تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 5
تو باید امروز در این کشور، مصدر کارهای مهم باشی و بر اصلاح امور همت کنی ، چرا که طبق تعبیری که از خواب من کرده ای ، بحران اقتصادی شدیدی برای این کشور در پیش است ، و من فکر می کنم تنها کسی که می تواند بر این بحران غلبه کند توئی ، یوسف پیشنهاد کرد، خزانه دار کشور مصر باشد و گفت : مرا در راءس خزانه داری این سرزمین قرار ده چرا که من هم حافظ و نگهدار خوبی هستم و هم به اسرار این کار واقفم (قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم).
یوسف می دانست یک ریشه مهم نابسامانیهای آن جامعه مملو از ظلم و ستم در مسائل اقتصادیش نهفته است ، اکنون که آنها به حکم اجبار به سراغ او آمده اند، چه بهتر که نبض اقتصاد کشور مصر را در دست گیرد و به یاری مستضعفان بشتابد، از تبعیضها تا آنجا که قدرت دارد بکاهد، حق مظلومان را از ظالمان بگیرد، و به وضع بی سر و سامان آن کشور پهناور سامان بخشد.
مخصوصا مسائل کشاورزی را که در آن کشور در درجه اول اهمیت بود،

زیر نظر بگیرد و با توجه به اینکه سالهای فراوانی و سپس سالهای خشکی در پیش است ، مردم را به کشاورزی و تولید بیشتر دعوت کند، و در مصرف فرآورده های کشاورزی تا سر حد جیره بندی ، صرفه جوئی کند، و آنها را برای سالهای قحطی ذخیره نماید، لذا راهی بهتر از این ندید که پیشنهاد سرپرستی خزانه های مصر کند. بعضی گفته اند ملک که در آن سال در تنگنای شدیدی قرار گرفته بود، و در انتظار این بود که خود را به نحوی نجات دهد، زمام تمام امور را بدست یوسف سپرد و خود کناره گیری کرد.
ولی بعضی دیگر گفته اند او را بجای عزیز مصر به مقام نخست وزیری نصب کرد، این احتمال نیز هست که طبق ظاهر آیه فوق ، او تنها خزانه دار مصر شده باشد. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 6
ولی آیات 100 و 101 همین سوره که تفسیر آن بخواست خدا خواهد آمد دلیل بر این است که او سرانجام بجای ملک نشست و زمامدار تمام امور مصر شد، هر چند آیه 88 که می گوید برادران به او گفتند یا ایها العزیز، دلیل بر این است که او در جای عزیز مصر قرار گرفت ، ولی هیچ مانعی ندارد که این سلسله مراتب را تدریجا طی کرده باشد، نخست به مقام خزانه داری و بعد نخست وزیری و بعد بجای ملک ، نشسته باشد.
به هر حال ، خداوند در اینجا می گوید: ((و این چنین ما یوسف را بر سرزمین مصر، مسلط ساختیم که هر گونه می خواست در آن تصرف می کرد))
(و کذلک مکنا لیوسف فی الارض یتبوء منها حیث یشاء).
آری ((ما رحمت خویش و نعمتهای مادی و معنوی را به هر کس بخواهیم و شایسته بدانیم می بخشیم)) (نصیب برحمتنا من نشاء).
((و ما هرگز پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهیم کرد)) و اگر هم به طول انجامد سرانجام آنچه را شایسته آن بوده اند به آنها خواهیم داد که در پیشگاه ما هیچ کار نیکی بدست فراموشی سپرده نمی شود. (و لا نضیع اجر المحسنین).
ولی مهم این است که تنها به پاداش دنیا قناعت نخواهیم کرد و پاداشی که در آخرت به آنها خواهد رسید بهتر و شایسته تر برای کسانی است که ایمان آوردند و تقوا پیشه کردند (و لاجر الاخرة خیر للذین آمنوا و کانوا یتقون).
نکته ها :
1 - چگونه یوسف دعوت طاغوت زمان را پذیرفت ؟
نخستین چیزی که در رابطه با آیات فوق جلب توجه می کند این است که تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 7
چگونه یوسف این پیامبر بزرگ حاضر شد، خزانه داری یا نخست وزیری

یکی از طاغوتهای زمان را بپذیرد؟ و با او همکاری کند؟
پاسخ این سؤ ال در حقیقت در خود آیات فوق نهفته است ، او به عنوان یک انسان حفیظ و علیم (امین و آگاه) عهده دار این منصب شد، تا بیت المال را که مال مردم بود به نفع آنها حفظ کند و در مسیر منافع آنان به کار گیرد، مخصوصا حق مستضعفان را که در غالب جامعه ها پایمال می گردد به آنها برساند.
به علاوه او از طریق علم تعبیر - چنانکه گفتیم - آگاهی داشت که یک بحران شدید اقتصادی برای ملت مصر در پیش است که بدون برنامه ریزی دقیق و نظارت از نزدیک ممکن است جان گروه زیادی بر باد رود، بنابراین نجات یک ملت و حفظ جان انسانهای بیگناه ایجاب می کرد که از فرصتی که بدست یوسف افتاده بود به نفع همه مردم ، مخصوصا محرومان ، استفاده کند، چرا که در یک بحران اقتصادی و قحطی پیش از همه جان آنها به خطر می افتد و نخستین قربانی بحرانها آنها هستند. در فقه در بحث قبول ولایت از طرف ظالم نیز این بحث بطور گسترده آمده است که قبول پست و مقام از سوی ظالم همیشه حرام نیست ، بلکه گاهی مستحب و یا حتی واجب می گردد و این در صورتی است که منافع پذیرش آن و مرجحات دینیش بیش از زیانهای حاصل از تقویت دستگاه باشد.
در روایات متعددی نیز می خوانیم که ائمه اهلبیت (علیهمالسلام) به بعضی از دوستان نزدیک خود (مانند علی بن یقطین که از یاران امام کاظم (علیهالسلام) بود و وزارت فرعون زمان خود هارون الرشید را به اجازه امام پذیرفت) چنین اجازه ای را می دادند.
و به هر صورت قبول یا رد اینگونه پستها تابع قانون اهم و مهم است ، و باید سود و زیان آن از نظر دینی و اجتماعی سنجیده شود، چه بسا کسی که قبول چنین مقامی می کند سرانجام به خلع ید ظالم می انجامد (آنچنانکه طبق بعضی از روایات در جریان زندگی یوسف اتفاق افتاد) و گاه

انقلابها و قیامهای بعدی ، چرا که او از درون دستگاه زمینه انقلاب را فراهم می سازد (شاید مؤ من آل فرعون از این نمونه بود).
و گاهی حداقل اینگونه اشخاص سنگر و پناهگاهی هستند برای مظلومان و محرومان و از فشار دستگاه روی اینگونه افراد می کاهند. اینها اموری است که هر یک به تنهائی می تواند مجوز قبول اینگونه پستها باشد.
روایت معروف امام صادق (علیهالسلام) که در مورد این گونه اشخاص فرمود کفارة عمل السلطان قضاء حوائج الاخوان : ((کفاره همکاری با حکومت ظالم برآوردن خواسته های برادران است)) نیز اشاره ای به همین معنی است .

ولی این موضوع از مسائلی است که مرز حلال و حرام آن بسیار به یکدیگر نزدیک است ، و گاه می شود بر اثر سهل انگاری کوچکی انسان در دام همکاری بیهوده با ظالم می افتد و مرتکب یکی از بزرگترین گناهان می شود در حالی که به پندار خود مشغول عبادت و خدمت به خلق است .
و گاه افراد سوء استفاده چی زندگی یوسف و یا علی بن یقطین را بهانه ای برای اعمال ناروای خود قرار می دهند، در حالی که هیچگونه شباهتی میان کار آنها و کار یوسف یا علی بن یقطین نیست . تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 9
در اینجا سؤ ال دیگری مطرح می شود و آن اینکه چگونه ، سلطان جبار مصر به چنین کاری تن در داد در حالی که می دانست یوسف در مسیر خودکامگی و ظلم و ستم و استثمار و استعمار او گام برنمی دارد، بلکه به عکس مزاحم مظالم او است .
پاسخ این سؤ ال با توجه به یک نکته چندان مشکل نیست ، و آن اینکه گاهی بحرانهای اجتماعی و اقتصادی چنانست که پایه های حکومت خود کامگان را از اساس می لرزاند آنچنانکه همه چیز خود را در خطر میبینند، در اینگونه موارد برای رهائی خویشتن از مهلکه حتی حاضرند از یک حکومت عادلانه مردمی استقبال کنند، تا خود را نجات دهند.
2 - اهمیت مسائل اقتصادی و مدیریت
گر چه ما هرگز موافق مکتبهای یک بعدی که همه چیز را در بعد اقتصادی خلاصه می کنند و انسان و ابعاد وجود او را نشناخته اند نیستیم ، ولی با این حال اهمیت ویژه مسائل اقتصادی را در سرنوشت اجتماعات هرگز نمی توان از نظر دور داشت ، آیات فوق نیز اشاره به همین حقیقت می کند، چرا که یوسف از میان تمام پستها انگشت روی خزانه داری گذاشت ، زیرا می دانست هر گاه به آن سر و سامان دهد قسمت عمده نابسامانیهای کشور باستانی مصر، سامان خواهد یافت ، و از طریق عدالت اقتصادی می تواند سازمانهای دیگر را کنترل کند.
در روایات اسلامی نیز اهمیت فوق العادهای به این موضوع داده شده است از جمله در حدیث معروف علی (علیهالسلام) یکی از دو پایه اصلی زندگی مادی و معنوی مردم (قوام الدین و الدنیا) مسائل اقتصادی قرار داده شده است ، در حالی که پایه دیگر علم و دانش و آگاهی شمرده شده است . تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 10
گر چه مسلمین تاکنون اهمیتی را که اسلام به این بخش از زندگی فردی و اجتماعی داده نادیده گرفته اند، و به همین دلیل از دشمنان خود در این قسمت عقب مانده اند، اما بیداری و آگاهی روز افزونی که در قشرهای جامعه اسلامی دیده می شود، این امید را به وجود می آورد که در آینده کار و فعالیتهای اقتصادی را به عنوان یک عبادت بزرگ اسلامی تعقیب کنند

و با نظام صحیح و حساب شده عقبماندگی خود را از دشمنان بیرحم اسلام از این نظر جبران نمایند.
ضمنا تعبیر یوسف که می گوید ((انی حفیظ علیم)) دلیل بر اهمیت مدیریت در کنار امانت است ، و نشان می دهد که پاکی و امانت به تنهائی برای پذیرش یک پست حساس اجتماعی کافی نیست بلکه علاوه بر آن آگاهی و تخصص و مدیریت نیز لازم است ، چرا که ((علیم)) را در کنار ((حفیظ)) قرار داده است .
و ما بسیار دیده ایم که خطرهای ناشی از عدم اطلاع و مدیریت کمتر از خطرهای ناشی از خیانت نیست بلکه گاهی از آن برتر و بیشتر است !
با این تعلیمات روشن اسلامی نمیدانیم چرا بعضی مسلمانان به مساله مدیریت و آگاهی هیچ اهمیت نمی دهند و حداکثر کشش فکر آنها در شرائط واگذاری پستها، همان مساله امانت و پاکی است با اینکه سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیهالسلام) در دوران حکومتشان نشان می دهد، آنها به مساله آگاهی و مدیریت همانند امانت و درستکاری اهمیت می دادند.
3 - نظارت بر مصرف در مسائل اقتصادی تنها موضوع تولید بیشتر مطرح نیست ، گاهی کنترل مصرف از آن هم مهمتر است ، و به همین دلیل در دوران حکومت خود، سعی کرد، در آن هفت سال وفور نعمت ، مصرف را به شدت کنترل کند تا بتواند قسمت مهمی از تولیدات کشاورزی را برای سالهای سختی که در پیش بود، ذخیره نماید. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 11
در حقیقت این دو از هم جدا نمی توانند باشند، تولید بیشتر هنگامی مفید است که نسبت به مصرف کنترل صحیحتری شود، و کنترل مصرف هنگامی مفیدتر خواهد بود که با تولید بیشتر همراه باشد.
سیاست اقتصادی یوسف (علیهالسلام) در مصر نشان داد که یک اقتصاد اصیل و پویا نمیتواند همیشه ناظر به زمان حال باشد، بلکه باید آینده و حتی نسلهای بعد را نیز در بر گیرد، و این نهایت خودخواهی است که ما تنها به فکر منافع امروز خویش باشیم و مثلا همه منابع موجود زمین را غارت کنیم و به هیچوجه به فکر آیندگان نباشیم که آنها در چه شرائطی زندگی خواهند کرد، مگر برادران ما تنها همینها هستند که امروز با ما زندگی می کنند و آنها که در آینده می آیند برادر ما نیستند.
جالب اینکه از بعضی از روایات چنین استفاده می شود که یوسف برای پایان دادن به استثمار طبقاتی و فاصله میان قشرهای مردم مصر، از سالهای قحطی استفاده کرد، به این ترتیب که در سالهای فراوانی نعمت مواد غذائی از مردم خرید و در انبارهای بزرگی که برای این کار تهیه کرده بود ذخیره کرد، و هنگامی که این سالها پایان یافت و سالهای قحطی در

پیش آمد، در سال اول مواد غذائی را به درهم و دینار فروخت و از این طریق قسمت مهمی از پولها را جمع آوری کرد، در سال دوم در برابر زینتها و جواهرات (البته به استثنای آنها که توانائی نداشتند) و در سال سوم در برابر چهارپایان ، و در سال چهارم در برابر غلامان و کنیزان ، و در سال پنجم در برابر خانه ها، و در سال ششم در برابر مزارع ، و آبها، و در سال هفتم در برابر خود مردم مصر، سپس تمام آنها را (به صورت عادلانه ای) به آنها بازگرداند، و گفت هدفم این بود که آنها را از بلا و نابسامانی رهائی بخشم . تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 12

4 - مدح خویش یا معرفی خویشتن بدون شک تعریف خویش کردن

کار ناپسندی است ، ولی با این حال این یک قانون کلی نیست ، گاهی شرائط ایجاب می کند که انسان خود را به جامعه معرفی کند تا مردم او را بشناسند و از سرمایه های وجودش استفاده کنند و بصورت یک گنج مخفی و متروک باقی نماند.

در آیات فوق نیز خواندیم که یوسف به هنگام پیشنهاد پست خزانه داری مصر خود را با جمله حفیظ علیم ستود، زیرا لازم بود سلطان مصر و مردم بدانند که او واجد صفاتی است که برای سرپرستی این کار نهایت لزوم را دارد.

لذا در تفسیر عیاشی از امام صادق (علیهالسلام) می خوانیم که در پاسخ این سؤ ال که آیا جایز است انسان خودستائی کند و مدح خویش نماید؟ فرمود: نعم اذا اضطر الیه اما سمعت قول یوسف اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم و قول العبد الصالح و انا لکم ناصح امین : آری هنگامی که ناچار شود مانعی ندارد آیا نشنیده ای گفتار یوسف را که فرمود: مرا بر خزائن زمین قرار ده که من امین و آگاهم ، و همچنین گفتار بنده صالح خدا (هود) من برای شما خیرخواه و امینم ،

و از اینجا روشن می شود اینکه در خطبه شقشقیه و بعضی دیگر از خطبه های نهج البلاغه علی (علیهالسلام) به مدح خویشتن میپردازد و خود را محور آسیای خلافت می شمرد، که همای بلند پرواز اندیشه ها به اوج فکر و مقام او نمی رسد، و سیل علوم و دانشها از کوهسار وجودش سرازیر می شود، و امثال این تعریفها همه برای این است که مردم ناآگاه و بیخبر به مقام او پی ببرند و از گنجینه تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 13

وجودش برای بهبود وضع جامعه استفاده کنند.

5 - پاداشهای معنوی برتر است

گرچه بسیاری از مردم نیکوکار در همین جهان به پاداش مادی خود میرسند، همانگونه که یوسف نتیجه پاکدامنی و شکیبائی و پارسائی و تقوای خویش را در همین دنیا گرفت ، که اگر آلوده بود هرگز به چنین مقامی نمیرسید.

ولی این سخن به آن معنی نیست که همه کس باید چنین انتظاری را

داشته باشند و اگر به پاداشهای مادی نرسند گمان کنند به آنها ظلم و ستمی شده ، چرا که پاداش اصلی ، پاداشی است که در زندگی آینده انسان ، در انتظار او است .
و شاید برای رفع همین اشتباه و دفع همین توهم است که قرآن در آیات فوق بعد از ذکر پاداش دنیوی یوسف اضافه می کند و لاجر الاخرة خیر للذین آمنوا و کانوا یتقون : پاداش آخرت برای آنانکه ایمان دارند و تقوی پیشه کرده اند برتر است .
6 - حمایت از زندانیان
زندان هر چند همیشه جای نیکوکاران نبوده است ، بلکه گاهی بیگناهان و گاهی گنهکاران در آن جای داشته اند، ولی در هر حال اصول انسانی ایجاب می کند که نسبت به زندانیان هر چند، گنهکار باشند موازین انسانی رعایت شود.
گرچه دنیای امروز ممکن است خود را مبتکر مساله حمایت از زندانیان بداند ولی در تاریخ پرمایه اسلام از نخستین روزهائی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) حکومت می کرد، توصیه ها و سفارشهای او را نسبت به اسیران و زندانیان به خاطر داریم ، و سفارش علی (علیهالسلام) را نسبت به آن زندانی جنایتکار (یعنی عبد الرحمن بن ملجم مرادی که قاتل او بود) همه شنیده ایم که دستور داد نسبت به او مدارا کنند و حتی از غذای تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 14
خودش که شیر بود برای او میفرستاد، و در مورد اعدامش فرمود بیش از یک ضربه بر او نزنند چرا که او یک ضربه بیشتر نزده است !
یوسف نیز هنگامی که در زندان بود رفیقی مهربان ، پرستاری دلسوز، دوستی صمیمی و مشاوری خیرخواه ، برای زندانیان محسوب می شد، و به هنگامی که از زندان می خواست بیرون آید، نخست با این جمله توجه جهانیان را بوضع زندانیان ، و حمایت از آنها، معطوف داشت ، دستور داد بر سر در زندان بنویسند:
هذا قبور الاحیاء، و بیت الاحزان ، و تجربه الاصدقاء، و شماتة الاعداء! :
((اینجا قبر زندگان ، خانه اندوهها، آزمایشگاه دوستان و سرزنشگاه دشمنان است !))
و با این دعا علاقه خویش را به آنها نشان داد: اللهم اعطف علیهم بقلوب الاخیار، و لا تعم علیهم الاخبار: بارالها! دلهای بندگان نیکت را به آنها متوجه ساز و خبرها را از آنها مپوشان .
جالب اینکه در همان حدیث فوق می خوانیم : فلذلک یکون اصحاب السجن اعرف الناس بالاخبار فی کل بلدة : به همین دلیل زندانیان در هر شهری از همه به اخبار آن شهر آگاهترند!!
و ما خود این موضوع را در دوران زندان آزمودیم که جز در موارد استثنائی

اخبار به صورت وسیعی از طرق بسیار مرموزی که مامورین زندان هرگز از آن آگاه نمی شدند به زندانیان می رسید، و گاه کسانی که تازه به زندان می آمدند خبرهائی در درون زندان می شنیدند که در بیرون از آن آگاهی نداشتند، که اگر بخواهیم شرح نمونه های آنرا بدهیم از هدف دور خواهیم شد. یوسف
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 15
آیه 58-62
آیه و ترجمه
وَ جَاءَ إِخْوَةُ یُوسف فَدَخَلُوا عَلَیْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنکِرُونَ(58)
وَ لَمَّا جَهَّزَهُم بجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونی بِأَخٍ لَّکُم مِّنْ أَبِیکُمْ أَ لا تَرَوْنَ أَنی أُوفی الْکَیْلَ وَ أَنَا خَیرُ الْمُنزِلِینَ(59)
فَإِن لَّمْ تَأْتُونی بِهِ فَلاَ کَیْلَ لَکُمْ عِندِی وَ لا تَقْرَبُونِ(60)
قَالُوا سنرَوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَ إِنَّا لَفَعِلُونَ(61)
وَ قَالَ لِفِتْیَنِهِ اجْعَلُوا بِضعَتَهُمْ فی رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ یَعْرِفُونهَا إِذَا انقَلَبُوا إِلی أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ(62)
ترجمه :58 - برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند، او آنها را شناخت ، ولی آنها وی را نشناختند.
59 - و هنگامی که (یوسف) بارهای آنها را آماده ساخت گفت (دفعه آینده) آن برادری را که از پدر دارید نزد من آورید، آیا نمی بینید من حق پیمانه را ادا می کنم و من بهترین می زبانانم ؟!
60 - و اگر او را نزد من نیاورید نه کیل (و پیمانهای از غله) نزد من خواهید داشت و نه (اصلا) نزدیک من شوید!
61 - گفتند ما با پدرش گفتگو خواهیم کرد (و سعی می کنیم موافقتش را جلب نمائیم) و ما این کار را خواهیم کرد.
62 - (سپس) به کارگزاران خود گفت آنچه را به عنوان قیمت پرداخته اند در بارهایشان بگذارید شاید آنرا پس از مراجعت به خانواده خویش بشناسند و شاید برگردند. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 16
تفسیر :پیشنهاد تازه یوسف به برادران سرانجام همانگونه که پیش بینی می شد، هفت سال پی در پی وضع کشاورزی مصر بر اثر بارانهای پربرکت و وفور آب نیل کاملا رضایت بخش بود، و یوسف که همه خزائن مصر و امور اقتصادی آن را زیر نظر داشت دستور داد انبارها و مخازن کوچک و بزرگی بسازند به گونه ای که مواد غذائی را از فاسد شدن حفظ کنند، و دستور داد مردم مقدار مورد نیاز خود را از محصول بردارند و بقیه را به حکومت بفروشند و به این ترتیب ، انبارها و مخازن از آذوقه پر شد.
این هفت سال پر برکت و وفور نعمت گذشت ، و قحطی و خشکسالی چهره عبوس خود را نشان داد، و آنچنان آسمان بر زمین بخیل شد که زرع

و نخیل لب تر نکردند، و مردم از نظر آذوقه در مضیقه افتادند و چون میدانستند ذخائر فراوانی نزد حکومت است ، مشکل خود را از این طریق حل می کردند و یوسف نیز تحت برنامه و نظم خاصی که توام به آینده نگری بود غله به آنها میفروخت و نیازشان را به صورت عادلانه ای تامین می کرد.
این خشکسالی منحصر به سرزمین مصر نبود، به کشورهای اطراف نیز سرایت کرد، و مردم فلسطین و سرزمین کنعان را که در شمال شرقی مصر قرار داشتند فرا گرفت ، و خاندان یعقوب که در این سرزمین زندگی می کردند نیز به مشکل کمبود آذوقه گرفتار شدند، و به همین دلیل یعقوب تصمیم گرفت ، فرزندان خود را به استثنای بنیامین ، که بجای یوسف نزد پدر ماند راهی مصر کند. آنها با کاروانی که به مصر می رفت به سوی این سرزمین حرکت کردند و به گفته بعضی پس از 18 روز راهپیمائی وارد مصر شدند.
طبق تواریخ ، افراد خارجی به هنگام ورود به مصر باید خود را معرفی می کردند تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 17
تا مامورین به اطلاع یوسف برسانند، هنگامی که مامورین گزارش کاروان فلسطین را دادند، یوسف در میان در خواست کنندگان غلات نام برادران خود را دید، و آنها را شناخت و دستور داد، بدون آنکه کسی بفهمد آنان برادر وی هستند احضار شوند و آنچنانکه قرآن می گوید برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند او آنها را شناخت ، ولی آنها وی را نشناختند (و جاء اخوة یوسف فدخلوا علیه فعرفهم و هم له منکرون).
آنها حق داشتند یوسف را نشناسند، زیرا از یکسو سی تا چهل سال (از روزی که او را در چاه انداخته بودند تا روزی که به مصر آمدند) گذشته بود، و از سوئی دیگر، آنها هرگز چنین احتمالی را نمیدادند که برادرشان عزیز مصر شده باشد، حتی اگر شباهت او را با برادرشان می دیدند، حتما حمل بر تصادف می کردند، از همه اینها گذشته طرز لباس و پوشش یوسف آنچنان با سابق تفاوت یافته بوده که شناختن او در لباس جدید، که لباس مصریان بود، کار آسانی نبود، اصلا احتمال حیات یوسف پس از آن ماجرا در نظر آنها بسیار بعید بود.
به هر حال آنها غله مورد نیاز خود را خریداری کردند، و وجه آن را که پول یا کندر یا کفش یا سایر اجناسی بود که از کنعان با خود به مصر آورده بودند پرداختند.
یوسف برادران را مورد لطف و محبت فراوان قرار داد، و در گفتگو را با آنها باز کرد، برادران گفتند: ما، ده برادر از فرزندان یعقوب هستیم ، و او نیز فرزندزاده ابراهیم خلیل پیامبر بزرگ خدا است ، اگر پدر ما را میشناختی احترام بیشتری می کردی ، ما پدر پیری داریم که از پیامبران

الهی ، ولی اندوه عمیقی سراسر وجود او را در بر گرفته !.
یوسف فورا پرسید این همه اندوه چرا؟
گفتند: او پسری داشت ، که بسیار مورد علاقه اش بود و از نظر سن از ما

کوچکتر بود، روزی همراه ما برای شکار و تفریح به صحرا آمد، و ما از او غافل ماندیم و گرگ او را درید! و از آن روز تاکنون پدر، برای او گریان و غمگین است .
بعضی از مفسران چنین نقل کرده اند که عادت یوسف این بود که به هر کس یک بار شتر غله بیشتر نمی فروخت ، و چون برادران یوسف ، ده نفر بودند، ده بار غله به آنها داد، آنها گفتند ما پدر پیری داریم و برادر کوچکی ، که در وطن مانده اند، پدر به خاطر شدت اندوه نمیتواند مسافرت کند و برادر کوچک هم برای خدمت و انس ، نزد او مانده است ، سهمیه ای هم برای آن دو به ما مرحمت کن . یوسف دستور داد دو بار دیگر بر آن افزودند، سپس رو کرد به آنها و گفت : من شما را افراد هوشمند و مؤ دبی می بینم و اینکه میگوئید پدرتان به برادر کوچکتر بسیار علاقمند است ، معلوم می شود، او فرزند فوق العادهای است و من مایل هستم در سفر آینده حتما او را ببینم .
به علاوه مردم در اینجا سوءظنهائی نسبت به شما دارند چرا که از یک کشور بیگانه اید برای رفع سوءظن هم که باشد در سفر آینده برادر کوچک را به عنوان نشانه همراه خود بیاورید.
در اینجا قرآن می گوید: هنگامی که یوسف بارهای آنها را آماده ساخت به آنها گفت : آن برادری را که از پدر دارید نزد من بیاورید (و لما جهزهم بجهازهم قال ائتونی باخ لکم من ابیکم).
سپس اضافه کرد: آیا نمیبینید، حق پیمانه را ادا می کنم ، و من بهترین میزبانها هستم ؟ (الا ترون انی او فی الکیل و انا خیر المنزلین).
و به دنبال این تشویق و اظهار محبت ، آنها را با این سخن تهدید کرد که اگر آن برادر را نزد من نیاورید، نه کیل و غله ای نزد من خواهید داشت ، و

اصلا به من نزدیک شوید (فان لم تاتونی به فلا کیل لکم عندی و لا تقربون). یوسف می خواست به هر ترتیبی شده بنیامین را نزد خود آورد، گاهی از طریق تحبیب و گاهی از طریق تهدید وارد می شد، ضمنا از این تعبیرات روشن می شود که خرید و فروش غلات در مصر از طریق وزن نبود بلکه بوسیله پیمانه بود و نیز روشن می شود که یوسف از برادران خود و سایر میهمانها به عالیترین وجهی پذیرائی می کرد، و به تمام معنی مهمان نواز بود.
برادران در پاسخ او گفتند: ما با پدرش گفتگو می کنیم و سعی خواهیم کرد

موافقت او را جلب کنیم و ما این کار را خواهیم کرد (قالوا سنراود عنه اباه و انا لفاعلون).
تعبیر ((انا لفاعلون)) نشان می دهد که آنها یقین داشتند، می توانند از این نظر در پدر نفوذ کنند و موافقتش را جلب نمایند که این چنین قاطعانه به عزیز مصر قول می دادند، و باید چنین باشد، جائی که آنها توانستند یوسف را با اصرار و الحاح از دست پدر در آورند چگونه نمی توانند بنیامین را از او جدا سازند؟
در اینجا یوسف برای اینکه عواطف آنها را به سوی خود بیشتر جلب کند و اطمینان کافی به آنها بدهد، به کارگزارانش گفت : وجوهی را که برادران در برابر غله پرداخته اند، دور از چشم آنها، در باره ایشان بگذارید، تا به هنگامی که به خانواده خود بازگشتند و بارها را گشودند، آنرا بشناسند و بار دیگر به مصر بازگردند (و قال لفتیانه اجعلوا بضاعتهم فی رحالهم لعلهم یعرفونها اذا انقلبوا الی اهلهم لعلهم یرجعون). تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 20
نکته ها :
1 - چرا یوسف خود را به برادران معرفی نکرد
نخستین سؤ الی که در ارتباط با آیات فوق پیش می آید این است که چگونه یوسف خود را به برادران معرفی نکرد، تا زودتر او را بشناسند و به سوی پدر باز گردند، و او را از غم و اندوه جانکاه فراق یوسف در آورند؟
این سؤ ال را می توان به صورت وسیع تری نیز عنوان کرد و آن اینکه هنگامی که برادران نزد یوسف آمدند، حداقل هشت سال از آزادی او از زندان گذشته بود، چرا که هفت سال دوران وفور نعمت را پشت سر گذاشته بود که به ذخیره مواد غذائی برای سالهای قحطی مشغول بود، و در سال هشتم که قحطی شروع شد یا بعد از آن برادرها برای تهیه غله به مصر آمدند، آیا لازم نبود که در این هشت سال ، پیکی به کنعان بفرستد و پدر را از حال خود آگاه سازد و او را از آن غم بی پایان رهائی بخشد؟!
بسیاری از مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان ، و علامه طباطبائی در المیزان ، و قرطبی در تفسیر الجامع لاحکام القرآن ، به پاسخ این سؤ ال پرداخته اند و جوابهائی ذکر کرده اند که به نظر می رسد بهترین آنها این است که یوسف چنین اجازه ای را از طرف پروردگار نداشت ، زیرا ماجرای فراق یوسف گذشته از جهات دیگر صحنه آزمایش و میدان امتحانی بود برای یعقوب و می بایست دوران این آزمایش به فرمان پروردگار به آخر برسد، و قبل از آن خبر دادن را یوسف مجاز نبود.
به علاوه اگر یوسف بلافاصله خود را به برادران معرفی می کرد، ممکن بود عکس العملهای نامطلوبی داشته باشد از جمله اینکه آنها چنان گرفتار وحشت حادثه شوند که دیگر به سوی او باز نگردند، به خاطر اینکه احتمال

می دادند یوسف انتقام گذشته را از آنها بگیرد. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 21
2 - چرا یوسف پول را به برادران باز گرداند
چرا یوسف دستور داد وجهی را که برادران در مقابل غله پرداخته بودند در بارهای آنها بگذارند. از این سؤ ال نیز پاسخهای متعددی گفته شده از جمله فخر رازی در تفسیرش ده پاسخ برای آن ذکر کرده است که بعضی نامناسب است ، ولی خود آیات فوق پاسخ این سؤ ال را بیان کرده است ، چرا که می گوید: لعلهم یعرفونها اذا انقلبوا الی اهلهم لعلهم یرجعون : هدف یوسف این بود که آنان پس از بازگشت به وطن آنها را در لابلای بارها ببینند، و به کرامت و بزرگواری عزیز مصر (یوسف) بیش از پیش پی ببرند، و همان سبب شود که بار دیگر به سوی او بازگردند، و حتی برادر کوچک خویش را با اطمینان خاطر همراه بیاورند و نیز پدرشان یعقوب با توجه به این وضع ، اعتماد بیشتری به آنها در زمینه فرستادن بنیامین به مصر پیدا کنند.
3 - چگونه یوسف از اموال بیت المال به برادران داد؟
سؤ ال دیگری که در اینجا پیش می آید این است که یوسف چگونه اموال بیت المال را بلا عوض به برادران داد؟
این سؤ ال را از دو راه می توان پاسخ داد: نخست اینکه در بیت المال مصر حقی برای مستضعفان وجود داشته (و همیشه وجود دارد) و مرزهای کشورها نیز دخالتی در این حق نمی تواند داشته باشد، به همین دلیل یوسف از این حق در مورد برادران خویش که در آن هنگام مستضعف بودند استفاده کرد، همانگونه که در مورد سایر مستضعفان نیز استفاده می کرد، دیگر اینکه یوسف در آن پست حساسی که داشت ، شخصا دارای حقوقی بود و حداقل حقش این بود که خود و عائله نیازمند خویش و کسانی همچون پدر و برادر را از نظر حداقل زندگی تامین کند، بنابراین او از حق خویش در این بخشش و عطا استفاده کرد. یوسف
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 22
آیه 63 - 66
آیه و ترجمه
فَلَمَّا رَجَعُوا إِلی أَبِیهِمْ قَالُوا یَأَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْکَیْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَکتَلْ وَ إِنَّا لَهُ لَحَفِظونَ(63)
قَالَ هَلْ ءَامَنُکُمْ عَلَیْهِ إِلا کمَا أَمِنتُکُمْ عَلی أَخِیهِ مِن قَبْلُ فَاللَّهُ خَیرٌ حَفِظاً وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّحِمِینَ(64)
وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتَعَهُمْ وَجَدُوا بِضعَتَهُمْ رُدَّت إِلَیهِمْ قَالُوا یَأَبَانَا مَا نَبْغِی هَذِهِ بِضعَتُنَا رُدَّت إِلَیْنَا وَ نَمِیرُ أَهْلَنَا وَ نحْفَظ أَخَانَا وَ نَزْدَادُ کَیْلَ بَعِیرٍ ذَلِک کیْلٌ یَسِیرٌ(65)
قَالَ لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَکمْ حَتي تُؤْتُون مَوْثِقاً مِّنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنی بِهِ إلا أَن یحَاط بِکُمْ

فَلَمَّا ءَاتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللّهُ عَلىَ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ(66)
ترجمه :63 - و هنگامی که آنها به سوی پدرشان باز گشتند گفتند ای پدر دستور داده شده که به ما پیمانه ای (از غله) ندهند لذا برادرمان را با ما بفرست تا سهمی (از غله) دریافت داریم و ما او را محافظت خواهیم کرد.
64 - گفت آیا من نسبت به او به شما اطمینان کنم همانگونه که نسبت به برادرش (یوسف) اطمینان کردم (و دیدید چه شد؟!) و (در هر حال) خداوند بهترین حافظ و ارحم الراحمین است .
65 - و هنگامی که متاع خود را گشودند دیدند سرمایه آنها به آنها باز گردانده شده ! گفتند پدر! ما دیگر چه می خواهیم ؟ این سرمایه ماست که به ما باز پس گردانده شده ! (پس چه بهتر که برادر را با ما بفرستی) و ما برای خانواده خویش مواد غذائی می آوریم و برادرمان را حفظ خواهیم کرد و پیمانه بزرگتری دریافت تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 23
خواهیم داشت ، این پیمانه کوچکی است !
66 - گفت : من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد مگر اینکه پیمان مؤ کد الهی بدهید که او را حتما نزد من خواهید آورد، مگر اینکه (بر اثر مرگ یا علت دیگر) قدرت از شما سلب گردد، و هنگامی که آنها پیمان موثق خود را در اختیار او گذاردند گفت : خداوند نسبت به آنچه می گوئیم ناظر و حافظ است .
تفسیر :سرانجام موافقت پدر جلب شد
برادران یوسف با دست پر و خوشحالی فراوان به کنعان باز گشتند، ولی در فکر آینده بودند که اگر پدر با فرستادن برادر کوچک (بنیامین) موافقت نکند، عزیز مصر آنها را نخواهد پذیرفت و سهمیه ای به آنها نخواهد داد.
لذا قرآن می گوید: هنگامی که آنها به سوی پدر باز گشتند گفتند: پدر! دستور داده شده است که در آینده سهمیه ای به ما ندهند و کیل و پیمانهای برای ما نکنند (فلما رجعوا الی ابیهم قالوا یا ابانا منع منا الکیل).
((اکنون که چنین است برادرمان را با ما بفرست تا بتوانیم کیل و پیمانه ای دریافت داریم)) (فارسل معنا اخانا نکتل).
((و مطمئن باش که او را حفظ خواهیم کرد)) (و انا له لحافظون).
پدر که هرگز خاطره یوسف را فراموش نمی کرد از شنیدن این سخن ناراحت و نگران شد، رو به آنها کرده گفت : آیا من نسبت به این برادر به شما اطمینان کنم همانگونه که نسبت به برادرش یوسف در گذشته اطمینان کردم (قال هل آمنکم علیه الا کما امنتکم علی اخیه من قبل).
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 24
یعنی شما با این سابقه بد که هرگز فراموش شدنی نیست چگونه انتظار دارید من بار دیگر به پیشنهاد شما اطمینان کنم ، و فرزند دلبند دیگرم را به شما بسپارم ، آنهم در یک سفر دور و دراز و در یک کشور بیگانه ؟!

سپس اضافه کرد: در هر حال خداوند بهترین حافظ و ارحم الراحمین است (فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین).
این جمله ممکن است اشاره به این باشد که برای من مشکل است بنیامین را با شما بد سابقه ها بفرستم ، و اگر هم بفرستم به اطمینان حفظ خدا و ارحم الراحمین بودن او است ، نه به اطمینان شما!.
بنابراین جمله فوق اشاره قطعی به قبول پیشنهاد آنها ندارد، بلکه یک بحث احتمالی است ، زیرا از آیات آینده معلوم می شود که یعقوب هنوز پیشنهاد آنها را نپذیرفته بود و بعد از گرفتن عهد و پیمان موثق و جریانات دیگری که پیش آمد آنرا پذیرفت .
دیگر اینکه ممکن است اشاره به یوسف باشد، چرا که او در اینجا به یاد یوسف افتاد و قبلا هم می دانست او در حال حیات است . (و در آیات آینده نیز خواهیم خواند که او به زنده بودن یوسف اطمینان داشت) و لذا برای حفظ او دعا کرد که : هر کجا هست خدایا به سلامت دارش !
سپس برادرها هنگامی که بارها را گشودند با کمال تعجب دیدند تمام آنچه را به عنوان بهای غله ، به عزیز مصر پرداخته بودند، همه به آنها باز گردانده شده و در درون بارها است ! (و لما فتحوا متاعهم وجدوا بضاعتهم ردت الیهم).
آنها که این موضوع را سندی قاطع بر گفتار خود می یافتند، نزد پدر آمدند گفتند: پدر جان ! ما دیگر بیش از این چه می خواهیم ؟ ببین تمام متاع
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 25
ما را به ما باز گردانده اند (قالوا یا ابانا ما نبغی هذه بضاعتنا ردت الینا).
آیا از این بزرگواری بیشتر می شود که زمامدار یک کشور بیگانه ، در چنین قحطی و خشکسالی ، هم مواد غذائی به ما بدهد و هم وجه آن را به ما باز گرداند؟ آنهم به صورتی که خودمان نفهمیم و شرمنده نشویم ، از این برتر چه تصور می شود؟!
پدرجان ! دیگر جای درنگ نیست ، برادرمان را با ما بفرست ما برای خانواده خود مواد غذائی خواهیم آورد (و نمیر اهلنا).
((و در حفظ برادر خواهیم کوشید)) (و نحفظ اخانا).
((و یک بار شتر هم به خاطر او خواهیم افزود)) (و نزداد کیل بعیر). و ((این کار برای عزیز مصر، این مرد بزرگوار و سخاوتمندی که ما دیدیم ، کار ساده و آسانی است)) (ذلک کیل یسیر).
ولی یعقوب با تمام این احوال ، راضی بفرستادن فرزندش بنیامین با آنها نبود، و از طرفی اصرار آنها که با منطق روشنی همراه بود، او را وادار می کرد که در برابر این پیشنهاد تسلیم شود، سرانجام راه چاره را در این دید که نسبت به فرستادن فرزند، موافقت مشروط کند، لذا به آنها چنین گفت :
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 26

((من هرگز او را با شما نخواهم فرستاد، مگر اینکه یک وثیقه الهی و چیزی که مایه اطمینان و اعتماد ما باشد در اختیار من بگذارید که او را به من باز گردانید مگر اینکه بر اثر مرگ و یا عوامل دیگر قدرت از شما سلب شود))
(قال لن ارسله معکم حتی تؤ تون موثقا من الله لتاتننی به الا ان یحاط بکم) منظور از موثقا من الله (وثیقه الهی) همان عهد و پیمان و سوگندی بوده که با نام خداوند همراه است .
جمله ((الا ان یحاط بکم)) در اصل به این معنی است که مگر اینکه حوادث به شما احاطه کند یعنی مغلوب حوادث شوید، این جمله ممکن است کنایه از مرگ و میر و یا حوادث دیگری باشد که انسان را به زانو در می آورد، و قدرت را از او سلب می کند.
ذکر این استثناء، نشانهای از درایت بارز یعقوب پیامبر است که با آنهمه علاقه ای که به فرزندش بنیامین داشت ، به فرزندان دیگر تکلیف ما لا یطاق نکرد و گفت من فرزندم را از شما می خواهم مگر اینکه حوادثی پیش آید که از قدرت بیرون باشد که در این صورت گناهی متوجه شما نیست .
بدیهی است اگر بعضی از آنها گرفتار حادثهای می شدند و قدرت از آنها سلب می گردید، بقیه موظف بودند امانت پدر را به سوی او باز گردانند، و لذا یعقوب می گوید مگر اینکه همه شماها مغلوب حوادث شوید.
به هر حال برادران یوسف پیشنهاد پدر را پذیرفتند، و هنگامی که عهد و پیمان خود را در اختیار پدر گذاشتند یعقوب گفت : خداوند شاهد و ناظر و

آن است که ما می گوئیم (فلما آتوه موثقهم قال الله علی ما نقول وکیل).
نکته ها :
1 نخستین سؤ الی که در زمینه آیات فوق به ذهن می آید، این است که چگونه یعقوب حاضر شد بنیامین را به آنها بسپارد با اینکه برادران به حکم رفتاری که با یوسف کرده بودند افراد بد سابقه ای محسوب می شدند، به علاوه می دانیم آنها تنها کینه و حسد یوسف را به دل نداشتند بلکه همان احساسات را، هر چند به صورت خفیفتر، نسبت به بنیامین نیز داشتند، چنانکه در آیات آغاز سوره خواندیم اذ قالوا لیوسف و اخوه احب الی ابینا منا و نحن عصبة : ((گفتند: یوسف و برادرش نزد پدر از ما محبوبتر است ، در حالی که ما نیرومندتریم)).
ولی توجه به این نکته پاسخ این سؤ ال را روشن می کند که سی الی چهل سال ، از حادثه یوسف گذشته بود، و برادران جوان یوسف به سن کهولت رسیده بودند، و طبعا نسبت به سابق پخته تر شده بودند، به علاوه عوارض نامطلوب سوء قصد نسبت به یوسف را در محیط خانواده و در درون وجدان نا آرام خود به خوبی احساس می کردند، و تجربه به آنها نشان داده

بود که فقدان یوسف نه تنها محبت پدر را متوجه آنها نساخته بلکه بی مهری تازهای آفریده است !
از همه اینها گذشته مساله یک مساله حیاتی بود، مساله تهیه آذوقه در قحط سالی برای یک خانواده بزرگ بود، نه مانند گردش و تفریح که برای یوسف پیشنهاد کردند، مجموع این جهات سبب شد که یعقوب در برابر پیشنهاد فرزندان تسلیم شود، مشروط بر اینکه عهد و پیمان الهی با او ببندند که برادرشان بنیامین را سالم نزد پدر آورند،
2 سؤ ال دیگری که در اینجا پیش می آید این است که آیا تنها سوگند

خوردن و عهد الهی بستن کافی بوده است که بنیامین را بدست آنها بسپارد؟
پاسخ این است که مسلما عهد و سوگند به تنهائی کافی نبود ولی شواهد و قرائن نشان می داده که این بار، یک واقعیت مطرح است ، نه توطئه و فریب و دروغ ، بنابراین عهد و سوگند به اصطلاح برای محکم کاری و تاکید بیشتر بوده است ، درست مثل اینکه در عصر و زمان خود می بینیم که از رجال سیاسی مانند رئیس جمهور و نمایندگان مجلس ، سوگند وفاداری در راه انجام وظیفه یاد می کنند، بعد از آنکه در انتخاب آنها دقت کافی به عمل می آورند. یوسف
آیه 67 - 68
آیه و ترجمه
وَ قَالَ یَبَنىَّ لا تَدْخُلُوا مِن بَابٍ وَحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوَبٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَ مَا أُغْنى عَنكُم مِّنَ اللَّهِ مِن شىْءٍ إِنِ الحُْكْمُ إِلا للَّهِ عَلَيْهِ تَوَكلْت وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكلِ الْمُتَوَكلُونَ(67)
وَ لَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْث أَمَرَهُمْ أَبُوهُم مَّا كانَ يُغْنى عَنْهُم مِّنَ اللَّهِ مِن شىْءٍ إِلا حَاجَةً فى نَفْسِ يَعْقُوب قَضاهَا وَ إِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِّمَا عَلَّمْنَهُ وَ لَكِنَّ أَكثرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ(68)
ترجمه :67 - (هنگامی که می خواستند حرکت کنند، یعقوب) گفت فرزندان من ! از یک در وارد نشوید، بلکه از درهای متفرق وارد گردید و (من با این دستور) نمی توانم حادثهای را که از سوی خدا حتمی است از شما دفع کنم ، حکم و فرمان تنها از آن خدا است بر او توکل کرده ام و همه متوکلان باید بر او توکل کنند.
68 - و هنگامی که از همان طریق که پدر به آنها دستور داده وارد شدند این کار هیچ حادثه حتمی الهی را نمی توانست از آنها دور سازد جز حاجتی

این راه) انجام شد (و خاطرش تسکین یافت) و او از برکت تعلیمی که ما به او دادهایم علم فراوانی دارد در حالی که اکثر مردم نمی دانند.

تفسیر :سرانجام برادران یوسف پس از جلب موافقت پدر، برادر کوچک را با خود همراه کردند و برای دومین بار آماده حرکت به سوی مصر شدند، در اینجا پدر، نصیحت و سفارشی به آنها کرد گفت : فرزندانم ! شما از یک در وارد نشوید، بلکه از درهای مختلف وارد شوید (و قال یا بنی لا تدخلوا من باب واحد و ادخلوا من ابواب متفرقة).
و اضافه کرد من با این دستور نمی توانم حادثهای را که از سوی خدا حتمی است از شما برطرف سازم (و ما اغنی عنکم من الله من شی ء).
ولی یک سلسله ، حوادث و پیش آمده ای ناگوار است که قابل اجتناب می باشد و حکم حتمی الهی در باره آن صادر نشده ، هدف من آن است که آنها از شما بر طرف گردد و این امکان پذیر است .
و در پایان گفت : ((حکم و فرمان مخصوص خدا است)) (ان الحکم الا لله).
((بر خدا توکل کردم)) (علیه توکلت).
و ((همه متوکلان باید بر او توکل کنند، و از او استمداد بجویند و کار خود را به او وا گذارند)) (و علیه فلیتوکل المتوکلون).
بدون شک پایتخت مصر، در آن روز مانند هر شهر دیگر، دیوار و برج و بارو داشت و دروازه های متعدد، اما اینکه چرا یعقوب ، سفارش کرد، فرزندانش از یک دروازه وارد نشوند، بلکه تقسیم به گروههائی شوند و هر گروهی از یک دروازه وارد شود، دلیل آن در آیه فوق ذکر نشده ، گروهی از مفسران گفته اند: علت آن دستور این بوده که برادران یوسف ، هم از جمال کافی بهره مند بودند (گر چه تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 30
یوسف نبودند ولی بالاخره برادر یوسف بودند!) و هم قامتهای رشید داشتند، و پدر نگران بود که جمعیت یازده نفری که قیافه های آنها نشان می داد از یک کشور دیگر به مصر آمده اند، توجه مردم را به خود جلب کنند، او نمی خواست از این راه چشم زخمی به آنها برسد.
و به دنبال این تفسیر بحث مفصلی در میان مفسران در زمینه تاثیر چشم زدن در گرفته ، و شواهدی از روایات و تاریخ برای آن ذکر کرده اند که بخواست خدا ما در ذیل آیه : و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم (آیه 21 سوره ن و القلم) از آن بحث خواهیم کرد، و ثابت خواهیم نمود که قسمتی از این موضوع حق است ، و از نظر علمی نیز بوسیله سیاله مغناطیسی مخصوصی که از چشم بیرون می پرد، قابل توجیه می باشد، هر چند عوام الناس آنرا با مقدار زیادی از خرافات آمیخته اند.
علت دیگری که برای این دستور یعقوب (علیهالسلام) ذکر شده این است که ممکن بود، وارد شدن دستجمعی آنها به یک دروازه مصر و حرکت گروهی آنان قیافه های جذاب ، و اندام درشت ، حسد حسودان را بر انگیزد، و نسبت به آنها نزد دستگاه حکومت سعایت کنند، و آنها را به عنوان

یک جمعیت بیگانه که قصد خرابکاری دارند مورد سوء ظن قرار دهند، لذا پدر به آنها دستور داد از دروازه های مختلف وارد شوند تا جلب توجه نکنند.
بعضی از مفسران یک تفسیر ذوقی نیز برای آیه فوق گفته اند و آن اینکه یعقوب می خواست یک دستور مهم اجتماعی به عنوان بدرقه راه به فرزندان بدهد، و آن اینکه گمشده خود را از یک در نجویند بلکه از هر دری باید وارد شوند، چرا که بسیار می شود انسان برای رسیدن به یک هدف گاه تنها یک راه را انتخاب می کند و هنگامی که به بن بست کشید، مایوس شده ، به کنار می رود، اما اگر تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 31
به این حقیقت توجه داشته باشد که گمشده ها معمولا یک راه ندارند و از طرق مختلف به جستجوی آن برخیزد، غالبا پیروز می شود.
برادران حرکت کردند و پس از پیمودن راه طولانی میان کنعان و مصر، وارد سرزمین مصر شدند و هنگامی که طبق آنچه پدر به آنها امر کرده بود، از راههای مختلف وارد مصر شدند این کار هیچ حادثه الهی را نمی توانست از آنها دور سازد (و لما دخلوا من حیث امرهم ابوهم ما کان یغنی عنهم من الله من شی ء).
بلکه تنها فایدهاش این بود که حاجتی در دل یعقوب بود که از این طریق انجام می شد (الا حاجة فی نفس یعقوب قضاها).
اشاره به اینکه تنها اثرش تسکین خاطر پدر و آرامش قلب او بود، چرا که او از همه فرزندان خود دور بود، و شب و روز در فکر آنها و یوسف بود، و از گزند حوادث و حسد حسودان و بدخواهان بر آنها می ترسید، و همین اندازه که اطمینان داشت آنها دستوراتش را به کار می بندند دل خوش بود.
سپس قرآن یعقوب را با این جمله مدح و توصیف می کند که او از طریق تعلیمی که ما به او دادیم ، علم و آگاهی داشت ، در حالی که اکثر مردم نمی دانند (و انه لذو علم لما علمناه و لکن اکثر الناس لا یعلمون).
اشاره به اینکه بسیاری از مردم چنان در عالم اسباب گم می شوند که خدا را فراموش می کنند و خیال می کنند مثلا چشم زخم ، اثر اجتناب ناپذیر بعضی از چشمهاست ، و به همین جهت خدا و توکل بر او را فراموش کرده به دامن این و آن می چسبند، ولی یعقوب چنین نبود، می دانست تا خداوند چیزی نخواهد انجام نمی پذیرد، لذا در درجه اول توکل و اعتماد او بر خدا بود و سپس به سراغ عالم اسباب می رفت ، و در عین حال می دانست پشت سر این اسباب ذات پاک مسبب الاسباب است ، همانگونه که قرآن در سوره بقره آیه 102 در باره ساحران شهر تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 32
بابل می گوید و ما هم بضارین به من احد الا باذن الله : (آنها نمی توانستند از طریق سحر به کسی زیان برسانند، مگر اینکه خدا بخواهد) اشاره به

اینکه ما فوق همه اینها اراده خدا است ، باید دل به او بست و از او کمک خواست . یوسف
آیه 69 - 76
آیه و ترجمه
وَ لَمَّا دَخَلُوا عَلی یُوسف ءَاوَی إِلَیْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنی أَنَا أَخُوک فَلا تَبْتَئس بِمَا کانُوا یَعْمَلُونَ(69)
فَلَمَّا جَهَّزَهُم بجَهَازِهِمْ جَعَلَ السقَایَةَ فی رَحْلِ أَخِیهِ ثمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَیَّتُهَا الْعِیرُ إِنَّکُمْ لَسرِقُونَ(70)
قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَیْهِم مَّا ذَا تَفْقِدُونَ(71)
قَالُوا نَفْقِدُ صوَاعَ الْمَلِکِ وَ لِمَن جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِیرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعِیمٌ(72)
قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُم مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فی الاَرْضِ وَ مَا کُنَّا سرِقِینَ(73)
قَالُوا فَمَا جَزؤُهُ إِن کُنتُمْ کذِبِینَ(74)
قَالُوا جَزؤُهُ مَن وُجِدَ فی رَحْلِهِ فَهُوَ جَزؤُهُ کَذَلِک نجْزِی الظلِمِینَ(75)
فَبَدَأَ بِأَوْعِیَتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِیهِ ثمَّ استَخْرَجَهَا مِن وِعَاءِ أَخِیهِ کَذَلِک کِدْنَا لِیُوسف مَا کَانَ لِیَأْخُذَ أَخَاهُ فی دِینِ الْمَلِکِ إِلا أَن یَشاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَتٍ مَّن نَّشاءُ وَ فَوْقَ کلِّ ذِی عِلْمٍ عَلِیمٌ(76)
ترجمه :69 - هنگامی که بر یوسف وارد شدند برادرش را نزد خود جای داد و گفت من برادر تو هستم ، از آنچه آنها می کنند غمگین و ناراحت نباش .
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 33
70 - و هنگامی که بارهای آنها را بست ظرف آبخوری ملک را در بار برادرش قرار داد سپس کسی صدا زد ای اهل قافله شما سارق هستید!
71 - آنها رو به سوی او کردند. و گفتند چه چیز گم کرده اید؟
72 - گفتند پیمانه ملک را، و هر کس آنرا بیاورد یک بار شتر (غله) به او داده می شود و من ضامن (این پاداش هستم).
73 - گفتند به خدا سوگند شما می دانید ما نیامده ایم که در این سرزمین فساد کنیم و ما (هرگز) دزد نبوده ایم .
74 - آنها گفتند اگر دروغگو باشید کیفر شما چیست ؟
75 - گفتند هر کس (آن پیمانه) در بار او پیدا شود خودش کیفر آن خواهد بود (و بخاطر این کار برده خواهد شد) ما اینگونه ستمگران را کیفر می دهیم .
76 - در این هنگام (یوسف) قبل از بار برادرش به کاوش بارهای آنها پرداخت ، و سپس آنرا از بار برادرش بیرون آورد، اینگونه راه چاره به یوسف یاد دادیم او هرگز نمی توانست برادرش را مطابق آئین ملک (مصر) بگیرد مگر آنکه خدا بخواهد، درجات هر کس را بخواهیم بالا می بریم و برتر از هر صاحب علمی ، عالمی است .
تفسیر طرحی برای نگهداری برادر

سرانجام برادران وارد بر یوسف شدند، و به او اعلام داشتند که دستور تو را به کار بستیم و با اینکه پدر در آغاز موافق فرستادن برادر کوچک با ما نبود با اصرار او را راضی ساختیم ، تا بدانی ما به گفته و عهد خود وفاداریم .
یوسف ، آنها را با احترام و اکرام تمام پذیرفت ، و به میهمانی خویش دعوت کرد، دستور داد هر دو نفر در کنار سفره یا طبق غذا قرار گیرند، آنها چنین کردند، در این هنگام بنیامین که تنها مانده بود گریه را سر داد و گفت : اگر برادرم یوسف زنده بود، مرا با خود بر سر یک سفره می نشاند، چرا که از یک پدر و مادر بودیم ، یوسف رو به آنها کرد و گفت : مثل اینکه برادر کوچکتان تنها تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 34
مانده است ؟ من برای رفع تنهائیش او را با خودم بر سر یک سفره می نشانم !
سپس دستور داد برای هر دو نفر یک اطاق خواب مهیا کردند، باز بنیامین تنها ماند یوسف گفت : او را نزد من بفرستید، در این هنگام یوسف برادرش را نزد خود جای داد، اما دید او بسیار ناراحت و نگران است و دائما به یاد برادر از دست رفته اش یوسف می باشد، در اینجا پیمانه صبر یوسف لبریز شد و پرده از روی حقیقت برداشت ، چنانکه قرآن می گوید: هنگامی که وارد بر یوسف شدند او برادرش را نزد خود جای داد و گفت : من همان برادرت یوسفم ، غم مخور و اندوه به خویش راه مده و از کارهائی که اینها می کنند نگران مباش .
(و لما دخلوا علی یوسف آوی الیه اخاه قال انی انا اخوک فلا تبتئس بما کانوا یعملون).
((لا تبتئس)) از ماده ((بؤ س)) در اصل بمعنی ضرر و شدت است ، و در اینجا به معنی این است که اندوهگین و غمناک مباش !
منظور از کارهای برادران که بنیامین را ناراحت می کرده است ، بی مهری هائی است که نسبت به او و یوسف داشتند، و نقشه هائی که برای طرد آنها از خانواده کشیدند، اکنون که می بینی کارهای آنها به زیان من تمام نشد بلکه وسیله ای بود برای ترقی و تعالی من ، بنابراین تو نیز دیگر از این ناحیه غم و اندوهی به خود راه مده .
در این هنگام طبق بعضی از روایات ، یوسف به برادرش بنیامین گفت : آیا دوست داری نزد من بمانی ، او گفت آری ولی برادرانم هرگز راضی نخواهند شد چرا که به پدر قول داده اند و سوگند یاد کرده اند که مرا به هر قیمتی که هست با خود باز گردانند، یوسف گفت : غصه مخور من نقشهای می کشم که آنها ناچار شوند ترا نزد من بگذارند، سپس هنگامی که بارهای غلات را برای تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 35
برادران آماده ساخت دستور داد پیمانه گرانقیمت مخصوص را، درون بار

برادرش بنیامین بگذارد (چون برای هر کدام باری از غله می داد) (فلما جهزهم بجهازهم جعل السقایة فی رحل اخیه).
البته این کار در خفا انجام گرفت ، و شاید تنها یک نفر از ماموران ، بیشتر از آن آگاه نشد، در این هنگام ماموران کیل مواد غذائی مشاهده کردند که اثری از پیمانه مخصوص و گرانقیمت نیست ، در حالی که قبلا در دست آنها بود: لذا همینکه قافله آماده حرکت شد، کسی فریاد زد: ای اهل قافله شما سارق هستید!
(ثم اذن مؤ ذن ایتها العیر انکم لسارقون).
برادران یوسف که این جمله را شنیدند، سخت تکان خوردند و وحشت کردند، چرا که هرگز چنین احتمالی به ذهنشان راه نمی یافت که بعد از اینهمه احترام و اکرام ، متهم به سرقت شوند!
لذا رو به آنها کردند و گفتند: مگر چه چیز گم کرده اید؟
(قالوا و اقبلوا علیهم ما ذا تفقدون).
((گفتند ما پیمانه سلطان را گم کرده ایم و نسبت به شما ظنین هستیم))
(قالوا نفقد صواع الملک).
و از آنجا که پیمانه گرانقیمت و مورد علاقه ملک بوده است ، هر کس آنرا بیابد و بیاورد، یک بار شتر به او جایزه خواهیم داد (و لمن جاء به حمل بعیر).
سپس گوینده این سخن برای تاکید بیشتر گفت : و من شخصا این جایزه را تضمین می کنم . (و انا به زعیم).
برادران که سخت از شنیدن این سخن نگران و دستپاچه شدند، و نمی

دانستند جریان چیست ؟ رو به آنها کرده گفتند: به خدا سوگند شما می دانید ما نیامده ایم در اینجا فساد کنیم و ما هیچگاه سارق نبوده ایم (قالوا تالله لقد علمتم ما جئنا لنفسد فی الارض و ما کنا سارقین).
اینکه گفتند شما خود می دانید که ما اهل فساد و سرقت نیستیم شاید اشاره به این باشد که شما سابقه ما را به خوبی دارید که در دفعه گذشته قیمت پرداختی ما را در بارهایمان گذاشتید و ما مجددا به سوی شما بازگشتیم و اعلام کردیم که حاضریم همه آنرا به شما باز گردانیم ، بنابراین کسانی که از یک کشور دور دست برای ادای دین خود باز می گردند چگونه ممکن است دست به سرقت بزنند؟
به علاوه گفته می شود آنها به هنگام ورود در مصر دهان شترهای خود را با دهان بند بسته بودند تا به زراعت و اموال کسی زیان نرسانند، ما که تا این حد رعایت می کنیم که حتی حیواناتمان ضرری به کسی نرسانند، چگونه ممکن است چنین کار قبیحی مرتکب شویم ؟!
در این هنگام ماموران رو به آنها کرده گفتند اگر شما دروغ بگوئید جزایش

چیست ؟ (قالوا فما جزاؤ ه ان کنتم کاذبین).
و ((آنها در پاسخ گفتند: جزایش این است که هر کس پیمانه ملک ، در بار او پیدا شود خودش را، توقیف کنید و به جای آن بردارید)) (قالوا جزاؤ ه من وجد فی رحله فهو جزاوه).
آری ما این چنین ستمکاران را کیفر می دهیم (کذلک نجزی الظالمین).
در این هنگام یوسف دستور داد که بارهای آنها را بگشایند و یک یک

کنند، منتها برای اینکه طرح و نقشه اصلی یوسف معلوم نشود، نخست بارهای دیگران را قبل از بار برادرش بنیامین بازرسی کرد و سپس پیمانه مخصوص را از بار برادرش بیرون آورد (فبدأ باوعیتهم قبل وعاء اخیه ثم استخرجها من وعاء اخیه).
همینکه پیمانه دربار بنیامین پیدا شد، دهان برادران از تعجب باز ماند، گوئی کوهی از غم و اندوه بر آنان فرود آمد، و خود را در بن بست عجیبی دیدند.
از یکسو برادر آنها ظاهرا مرتکب چنین سرقتی شده و مایه سرشکستگی آنهاست ، و از سوی دیگر موقعیت آنها را نزد عزیز مصر به خطر می اندازد، و برای آینده جلب حمایت او ممکن نیست ، و از همه اینها گذشته پاسخ پدر را چه بگویند؟ چگونه او باور می کند که برادران تقصیری در این زمینه نداشته اند؟
بعضی از مفسران نوشته اند که در این هنگام برادرها رو به سوی بنیامین کردند، و گفتند: ای بیخبر؟ ما را رسوا کردی ، صورت ما را سیاه نمودی ، این چه کار غلطی بود که انجام دادی ؟ (نه به خودت رحم کردی و نه به ما و نه به خاندان یعقوب که خاندان نبوت است) آخر بگو کی تو این پیمانه را برداشتی و در بار خود گذاشتی ؟
بنیامین که باطن قضیه را می دانست با خونسردی جواب داد این کار را همان کس کرده است که وجوه پرداختی شما را در بارتان گذاشت ! ولی حادثه آنچنان برای برادران ناراحت کننده بود که نفهمیدند چه می گوید.
سپس قرآن چنین اضافه می کند که ما این گونه برای یوسف ، طرح ریختیم (تا برادر خود را به گونهای که برادران دیگر نتوانند مقاومت کنند نزد خود نگاه دارند) (کذلک کدنا لیوسف).
مساله مهم اینجاست که اگر یوسف می خواست طبق قوانین مصر با

بنیامین رفتار کند می بایست او را مضروب سازد و به زندان بیفکند و علاوه بر اینکه سبب آزار برادر می شد، هدفش که نگهداشتن برادر نزد خود بود، انجام نمی گرفت ، لذا قبلا از برادران اعتراف گرفت که اگر شما دست به سرقت زده باشید، کیفرش نزد شما چیست ؟ آنها هم طبق سنتی که داشتند پاسخ دادند که در محیط ما سنت این است که شخص سارق را

در برابر سرقتی که کرده بر می دارند و از او کار می کشند، و یوسف طبق همین برنامه با آنها رفتار کرد، چرا که یکی از طرق کیفر مجرم آنست که او را طبق قانون و سنت خودش کیفر دهند.
به همین جهت قرآن می گوید: یوسف نمی توانست برادرش را طبق آئین ملک مصر بر دارد و نزد خود نگهدارد (ما کان لیاخذ اخاه فی دین الملک):
سپس به عنوان یک استثناء می فرماید مگر اینکه خداوند بخواهد (الا ان یشاء الله).
اشاره به اینکه : این کاری که یوسف انجام داد و با برادران همانند سنت خودشان رفتار کرد طبق فرمان الهی بود، و نقشهای بود برای حفظ برادر، و تکمیل آزمایش پدرش یعقوب ، و آزمایش برادران دیگر!
و در پایان اضافه می کند ما درجات هر کس را بخواهیم بالا می بریم (نرفع درجات من نشاء).
درجات کسانی که شایسته باشند و همچون یوسف از بوته امتحانات ، سالم بدر آیند.
و در هر حال برتر از هر عالمی ، عالم دیگری است (یعنی خدا) (و فوق کل ذی علم علیم).
و هم او بود که طرح این نقشه را به یوسف الهام کرده بود. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 39
نکته ها :
آیات فوق سؤ الات زیادی را بر می انگیزد که باید به یک یک آنها پاسخ گفت :
1 - چرا یوسف خودش را به برادران معرفی نکرد
تا پدر را از غم جانکاه فراق زودتر رهائی بخشد.
پاسخ این سؤ ال همانگونه که قبلا هم اشاره شد، تکمیل برنامه آزمایش پدر و برادران بوده است و به تعبیر دیگر این کار از سر هوی و هوس نبوده ، بلکه طبق یک فرمان الهی بود که می خواست مقاومت یعقوب را در برابر از دست دادن فرزند دوم نیز بیازماید، و بدین طریق آخرین حلقه تکامل او پیاده گردد، و نیز برادران آزموده شوند که در این هنگام که برادرشان گرفتار چنین سرنوشتی شده است در برابر عهدی که با پدر در زمینه حفظ او داشتند چه انجام خواهند داد؟
2 - چگونه بی گناهی را متهم به سرقت کرد؟
آیا جائز بود بی گناهی را متهم به سرقت کنند، اتهامی که آثار شومش دامان بقیه برادران را هم کم و بیش می گرفت ؟
پاسخ این سؤ ال را نیز می توان از اینجا یافت که این امر با توافق خود بنیامین بوده است چرا که یوسف قبلا خود را به او معرفی کرده بود، و او می دانست که این نقشه برای نگهداری او چیده شده است ، و اما نسبت

به برادران ، تهمتی وارد نمی شد، تنها ایجاد نگرانی و ناراحتی می کرد، که آن نیز در مورد یک آزمون مهم ، مانعی نداشت .
3 - نسبت سرقت به همه چه مفهومی دارد؟
آیا نسبت سرقت آنهم به صورت کلی و همگانی با جمله انکم لسارقون (شما سارق هستید) دروغ نبود؟ مجوز این دروغ و تهمت چه بوده است ؟
پاسخ این سؤ ال نیز با تحلیل زیر روشن می شود که : تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 40
اولا: معلوم نیست که گوینده این سخن چه کسانی بودند، همین اندازه درقرآن می خوانیم قالوا (گفتند) ممکن است گویندگان این سخن جمعی از کارگزاران یوسف باشند که وقتی که پیمانه مخصوص را نیافتند یقین پیدا کردند که یکی از کاروانیان کنعان آن را ربوده است ، و معمول است که اگر چیزی در میان گروهی که متشکل هستند ربوده شود و رباینده اصلی شناخته نشود، همه را مخاطب می سازند و می گویند شما این کار را کردید، یعنی یکی از شما یا جمعی از شما.
ثانیا: طرف اصلی سخن که بنیامین بود به این نسبت راضی بود چرا که این نقشه ظاهرا او را متهم به سرقت می کرد اما در واقع ، مقدمه ای بود برای ماندن او نزد برادرش یوسف .
و اینکه همه آنها در مظان اتهام واقع شدند، موضوع زودگذری بود که به مجرد بازرسی بارهای برادران یوسف بر طرف گردید، و طرف اصلی دعوا (بنیامین) شناخته شد.
بعضی نیز گفته اند منظور از سرقت ، که در اینجا به آنها نسبت داده شد، مربوط به گذشته و سرقت کردن یوسف را از پدرش یعقوب بوسیله برادران بوده است اما این در صورتی است که این نسبت به وسیله یوسف به آنها داده شده باشد چرا که او از سابقه امر آگاهی داشت و شاید جمله بعد اشاره ای به آن داشته باشد چرا که ماموران یوسف نگفتند شما پیمانه ملک را دزدیده اید بلکه گفتند: نفقد صواع الملک : ما پیمانه ملک را نمی یابیم (ولی پاسخ اول صحیح تر به نظر می رسد).
4 - کیفر سرقت در آن زمان چه بوده - از آیات فوق استفاده می شود که مجازات سرقت در میان مصریان و مردم کنعان متفاوت بوده ، نزد برادران یوسف و احتمالا مردم کنعان ، مجازات این عمل ، بردگی (همیشگی یا موقت) سارق تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 41
در برابر سرقتی که انجام داده است بوده ، ولی در میان مصریان این مجازات معمول نبوده است ، بلکه از طرق دیگر مانند زدن و به زندان افکندن ، سارقین را مجازات می کردند.
به هر حال این جمله دلیل بر آن نمی شود که در هیچیک از ادیان آسمانی برده گرفتن کیفر سارق بوده است ، چه بسا یک سنت معمولی در میان

گروهی از مردم آن زمان محسوب می شده ، و در تاریخچه بردگی نیز می خوانیم که در میان اقوام خرافی ، بدهکاران را به هنگامی که از پرداختن بدهی خود عاجز می شدند به بردگی می گرفتند.
5 - سقایه یا صواع - در آیات فوق گاهی تعبیر به ((صواع)) (پیمانه) و گاهی تعبیر به ((سقایه)) (ظرف آبخوری) شده است ، و منافاتی میان این دو نیست ، زیرا چنین به نظر می رسد که این پیمانه در آغاز ظرف آبخوری ملک بوده است ، اما هنگامی که غلات در سرزمین مصر گران و کمیاب و جیره بندی شد، برای اظهار اهمیت آن و اینکه مردم نهایت دقت را در صرفه جوئی به خرج دهند، آنرا با ظرف آبخوری مخصوص ملک ، پیمانه می کردند.
مفسران در خصوصیات این ظرف مطالب زیادی دارند، بعضی گفته اند از نقره بوده ، بعضی گفته اند از طلا، و بعضی اضافه کرده اند که جواهر نشان بوده است ، و در بعضی از روایات غیر معتبر نیز اشاره ای به اینگونه مطالب شده است ، اما هیچیک دلیل روشنی ندارد.
آنچه مسلم است پیمانهای بوده که روزی پادشاه مصر از آن آب می نوشیده و سپس تبدیل به پیمانه شده است . تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 42
اینهم بدیهی است که تمام نیازمندیهای یک کشور را نمی توان با چنین پیمانهای اندازه گیری کرد، شاید این عمل جنبه سمبولیک داشته و برای نشان دادن کمیابی و اهمیت غلات در آن سالهای مخصوص بوده است تا مردم در مصرف آنها نهایت صرفه جوئی را کنند.
ضمنا از آنجا که این پیمانه در آن هنگام در اختیار یوسف بوده ، سبب می شده که اگر بخواهند سارق را ببردگی بگیرند، باید برده صاحب پیمانه یعنی شخص یوسف شود و نزد او بماند و این همان چیزی بود که یوسف درست برای آن نقشه کشیده بود. یوسف
آیه 77 - 79
آیه و ترجمه
قَالُوا إِن يَسرِقْ فَقَدْ سرَقَ أَخٌ لَّهُ مِن قَبْلُ فَأَسرَّهَا يُوسف فى نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنتُمْ شرٌّ مَّكَاناً وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ(77)
قَالُوا يَأَيهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَباً شيْخاً كَبِيراً فَخُذْ أَحَدَنَا مَكانَهُ إِنَّا نَرَاک مِنَ الْمُحْسِنِينَ(78)
قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَن نَّأْخُذَ إِلا مَن وَجَدْنَا مَتَعَنَا عِندَهُ إِنَّا إِذاً لَّظلِمُونَ(79)
ترجمه :77 - (برادران) گفتند اگر او (بنیامین) دزدی کرده (تعجب نیست) برادرش (یوسف) نیز قبل از او دزدی کرده ، یوسف (سخت ناراحت شد و) این (ناراحتی) را در درون خود پنهان داشت و برای آنها اظهار نداشت (همین اندازه) گفت شما بدتر هستید و خدا از آنچه توصیف می کنید آگاه

تر است .
78 - گفتند ای عزیز او پدر پیری دارد (و سخت ناراحت می شود) یکی از ما را به جای او بگیر، ما تو را از نیکوکاران می بینیم .
79 - گفت پناه بر خدا که ما غیر از آن کس که متاع خود را نزد او یافتهایم بگیریم که در آن صورت از ظالمان خواهیم بود! تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 43
تفسیر :چرا فداکاری برادران یوسف پذیرفته نشد؟
برادران سرانجام باور کردند که برادرشان بنیامین دست به سرقت زشت و شومی زده است ، و سابقه آنها را نزد عزیز مصر به کلی خراب کرده است و لذا برای اینکه خود را تبرئه کنند گفتند: اگر این پسر دزدی کند چیز عجیبی نیست ، چرا که برادرش (یوسف) نیز قبلا مرتکب چنین کاری شده است که هر دو از یک پدر و مادرند و حساب آنها از ما که از مادر دیگری هستیم جدا است ! (قالوا ان یسرق فقد سرق اخ له من قبل).
و به این ترتیب خواستند خطفاصلی میان خود و بنیامین بکشند و سرنوشت او را با برادرش یوسف پیوند دهند!
یوسف از شنیدن این سخن سخت ناراحت شد و آن را در دل مکتوم داشت ، و برای آنها آشکار نساخت (فاسرها یوسف فی نفسه و لم یبدها لهم).
چرا که او می دانست آنها با این سخن ، مرتکب تهمت بزرگی شده اند، ولی به پاسخ آنها نپرداخت ، همین اندازه سربسته به آنها گفت : شما از آن کسی که این نسبت را به او می دهید بدترید - یا - شما نزد من از نظر مقام و منزلت بدترین مردمید (قال انتم شر مکانا).

سپس افزود: خداوند در باره آنچه میگوئید آگاهتر است (و الله اعلم بما تصفون).
درست است که برادران یوسف تهمت ناروائی به برادرشان یوسف زدند به گمان اینکه خود را در این لحظات بحرانی تبرئه کنند، ولی بالاخره این کار بهانه و دستاویزی می خواهد که چنین نسبتی را به او بدهند، به همین جهت مفسران در این زمینه به کاوش پرداخته و سه روایت از تواریخ پیشین در این زمینه تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 44
نقل کرده اند:
نخست اینکه : یوسف بعد از وفات مادرش نزد عمه اش زندگی می کرد و او سخت به یوسف علاقمند بود، هنگامی که بزرگ شد و یعقوب خواست او را از عمه اش باز گیرد، عمه اش چاره ای اندیشید و آن اینکه کمربند یا شال مخصوصی که از اسحاق در خاندان آنها به یادگار مانده بود بر کمر یوسف بست ، و ادعا کرد که او می خواسته آنرا از وی برباید، و طبق قانون و سنتشان یوسف را در برابر آن کمر بند و شال مخصوص نزد خود نگهداشت .
دیگر اینکه یکی از خویشاوندان مادری یوسف بتی داشت که یوسف آنرا برداشت و شکست و بر جاده افکند و لذا او را متهم به سرقت کردند در حالی که هیچ یک از اینها سرقت نبوده است .
و دیگر اینکه گاهی او مقداری غذا از سفره بر می داشت و به مسکینها و مستمندان می داد، و به همین جهت برادران بهانه جو این را دستاویزی برای متهم ساختن او به سرقت قرار دادند، در حالی که هیچیک از آنها گناهی نبود، آیا اگر کسی لباسی را در بر انسان کند و او نداند مال دیگری است و بعد متهم به سرقتش کند، صحیح است ؟ و آیا برداشتن بت و شکستنش گناهی دارد؟ و نیز چه مانعی دارد که انسان چیزی از سفره پدرش که یقین دارد مورد رضایت اوست بردارد و به مسکینان بدهد؟!
هنگامی که برادران دیدند برادر کوچکشان بنیامین طبق قانونی که خودشان آن را پذیرفته اند می بایست نزد عزیز مصر بماند و از سوی دیگر با پدر پیمان بستهاند که حداکثر کوشش خود را در حفظ و باز گرداندن بنیامین به خرج دهند، رو به سوی یوسف که هنوز برای آنها ناشناخته بود کردند و گفتند ای عزیز مصر! و ای زمامدار بزرگوار او پدری دارد پیر و سالخورده که قدرت بر تحمل تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 45
فراق او را ندارد ما طبق اصرار تو او را از پدر جدا کردیم و او از ما پیمان مؤ کد گرفته که به هر قیمتی هست ، او را باز گردانیم ، بیا بزرگواری کن و یکی از ما را بجای او بگیر (قالوا یا ایها العزیز ان له ابا شیخا کبیرا فخذ احدنا مکانه).

((چرا که ما ترا از نیکوکاران می یابیم)) و این اولین بار نیست که نسبت به ما محبت فرمودی بیا و محبت خود را با این کار تکمیل فرما (انا نریک من المحسنین)
یوسف این پیشنهاد را شدیدا نفی کرد و گفت : پناه بر خدا چگونه ممکن است ما کسی را جز آنکس که متاع خود را نزد او یافتهایم بگیریم هرگز شنیده اید آدم با انصافی ، بی گناهی را به جرم دیگری مجازات کنند (قال معاذ الله ان ناخذ الا من وجدنا متاعنا عنده).
اگر چنین کنیم مسلما ظالم خواهیم بود (انا اذا لظالمون).
قابل توجه اینکه یوسف در این گفتار خود هیچگونه نسبت سرقت به برادر نمی دهد بلکه از او تعبیر می کند به کسی که متاع خود را نزد او یافتهایم ، و این دلیل بر آن است که او دقیقا توجه داشت که در زندگی هرگز خلاف نگوید. یوسف

آیه 80 - 82
آیه و ترجمه
فَلَمَّا استَیْئَسوا مِنْهُ خَلَصوا نجِیًّا قَالَ کبِیرُهُمْ أَ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاکُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَیْکُم مَّوْثِقاً مِّنَ اللَّهِ وَ مِن قَبْلُ مَا فَرَّطتُمْ فی یُوسف فَلَنْ أَبْرَحَ الاَرْض حَتی یَأْذَنَ لی أَبی أَوْ یحْکُمَ اللَّهُ لِی وَ هُوَ خَیرُ الحْکِمِینَ(80)
ارْجِعُوا إِلی أَبِیکُمْ فَقُولُوا یَأَبَانَا إِنَّ ابْنَک سرَقَ وَ مَا شهِدْنَا إِلا بِمَا عَلِمْنَا وَ مَا کنَّا لِلْغَیْب حَفِظِینَ(81)
وَ سئَلِ الْقَرْیَةَ الَّتی کنَّا فِیهَا وَ الْعِیرَ الَّتی أَقْبَلْنَا فِیهَا وَ إِنَّا لَصدِقُونَ(82)
ترجمه :80 - هنگامی که (برادران) از او مایوس شدند به کناری رفتند و با هم به نجوی پرداختند، بزرگترین آنها گفت آیا نمی دانید پدرتان از شما پیمان الهی گرفته و پیش از این در باره یوسف کوتاهی کردید لذا من از این سرزمین حرکت نمی کنم تا پدرم بمن اجازه دهد یا خدا فرمانش را در باره من صادر کند که او بهترین حکم کنندگان است .
81 - شما به سوی پدرتان باز گردید و بگوئید پدر (جان) پسرت دزدی کرد و ما جز به آنچه می دانستیم گواهی ندادیم و ما از غیب آگاه نبودیم !
82 - (برای اطمینان بیشتر) از آن شهر که در آن بودیم سؤ ال کن و نیز از آن قافله که با آن آمدیم بپرس و ما (در گفتار خود) صادق هستیم .
تفسیر :برادران سرافکنده به سوی پدر بازگشتند؟
برادران آخرین تلاش و کوشش خود را برای نجات بنیامین کردند، ولی تمام راهها را بروی خود بسته دیدند، از یکسو مقدمات کار آنچنان چیده شده بود که ظاهرا تبرئه برادر امکان نداشت ، و از سوی دیگر پیشنهاد پذیرفتن فرد

دیگری را به جای او نیز از طرف عزیز، پذیرفته نشد لذا مایوس شدند و

تصمیم به مراجعت به کنعان و گفتن ماجرا برای پدر را گرفتند، قرآن می گوید: هنگامی که آنها از عزیز مصر - یا از نجات برادر - مایوس شدند به گوشهای آمدند و خود را از دگران جدا ساختند و به نجوی و سخنان در گوشی پرداختند (فلما استیئسوا منه خلصوا نجیا).
((خلصوا)) یعنی خالص شدند کنایه از جدا شدن از دیگران و تشکیل جلسه خصوصی است ، و ((نجی)) از ماده مناجات ، در اصل از ((نجوه)) به معنی سرزمین مرتفع گرفته شده ، چون سرزمینهای مرتفع از اطراف خود جدا هستند و جلسات سری و سخنان در گوشی از اطرافیان جدا می شود به آن نجوی می گویند (بنابراین نجوی ، هر گونه سخن محرمانه را اعم از اینکه در گوشی باشد یا در جلسه سری ، شامل می شود).
جمله ((خلصوا نجیا)) همانگونه که بسیاری از مفسران گفته اند از فصیح ترین و زیباترین تعبیرات قرآنی است که در دو کلمه ، مطالب فراوانی را که در چند جمله باید بیان می شد، بیان کرده است .
به هر حال ، برادر بزرگتر در آن جلسه خصوصی به آنها گفت : مگر نمی دانید که پدرتان از شما پیمان الهی گرفته است که بنیامین را به هر قیمتی که ممکن است باز گردانید (قال کبیر هم الم تعلموا ان اباکم قد اخذ علیکم موثقا من الله).
و ((شما همان کسانی هستید که پیش از این نیز در باره یوسف ، کوتاهی کردید و سابقه خود را نزد پدر بد نمودید، (و من قبل ما فرطتم فی یوسف). تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 48
حال که چنین است ، من از جای خود (یا از سرزمین مصر) حرکت نمی کنم ، و به اصطلاح در اینجا متحصن می شوم) مگر اینکه پدرم به من اجازه دهد، و یا خداوند فرمانی در باره من صادر کند که او بهترین حاکمان است (فلن ابرح الارض حتی یاذن لی ابی او یحکم الله لی و هو خیر الحاکمین).
منظور از این فرمان ، یا فرمان مرگ است یعنی از اینجا حرکت نمی کنم تا بمیرم ، و یا راه چاره ای است که خداوند پیش بیاورد و یا عذر موجهی که نزد پدر بطور قطع پذیرفته باشد.
سپس برادر بزرگتر به سایر برادران دستور داد که شما به سوی پدر باز گردید و بگوئید پدر! فرزندت دست به دزدی زد! (ارجعوا الی ابیکم فقولوا یا ابانا ان ابنک سرق).
((و این شهادتی را که ما می دهیم به همان مقداری است که ما آگاه شدیم)) همین اندازه که ما دیدیم پیمانه ملک را از بار برادرمان خارج ساختند، که نشان می داد او مرتکب سرقت شده است ، و اما باطن امر با خداست و ما شهدنا الا بما علمنا).
((و ما از غیب خبر نداشتیم)) (و ما کنا للغیب حافظین)
این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور برادران این بوده است

که به پدر بگویند اگر در نزد تو گواهی دادیم و تعهد کردیم که برادر را می بریم و باز می گردانیم به خاطر این بود که ما از باطن کار او خبر نداشتیم و ما از غیب آگاه نبودیم که سرانجام کار او به اینجا می رسد.
سپس برای اینکه هر گونه سوء ظن را از پدر دور سازند و او را مطمئن کنند که جریان امر همین بوده نه کم و نه زیاد، گفتند: برای تحقیق بیشتر از

که ما در آن بودیم سؤ ال کن (و سئل القریة التی کنا فیها).
((و همچنین از قافله ای که با آن قافله به سوی تو آمدیم و طبعا افرادی از سرزمین کنعان و از کسانی که تو بشناسی در آن وجود دارد، می توانی حقیقت حال را بپرسی)) (و العیر التی اقبلنا فیها)
و به هر حال ((مطمئن باش که ما در گفتار خود صادقیم و جز حقیقت چیزی نمی گوئیم)) (و انا لصادقون)
از مجموع این سخن استفاده می شود که مساله سرقت بنیامین در مصر پیچیده بوده که کاروانی از کنعان به آن سرزمین آمده و از میان آنها یک نفر قصد داشته است پیمانه ملک را با خود ببرد که ماموران ملک به موقع رسیده اند و پیمانه را گرفته و شخص او را بازداشت کرده اند، و شاید اینکه برادران گفتند از سرزمین مصر، سؤ ال کن کنایه از همین است که آنقدر این مساله ، مشهور شده که در و دیوار هم می داند!
نکته ها :
1 - برادر بزرگتر که بود؟ - بعضی گفته اند نام او روبین (روبیل) و بعضی او را شمعون دانسته اند، و بعضی یهودا، و در اینکه منظور بزرگتر از

نظر سن است یا عقل ، نیز در میان مفسران گفتگو است ، ولی ظاهر آیه بزرگتر از نظر سن است .
2 - داوری بر اساس قرائن حال - از این آیه ضمنا استفاده می شود که قاضی می تواند به قرائن قطعیه عمل کند، هر چند اقرار و شهودی در کار نباشد، زیرا در جریان کار برادران یوسف نه شهودی بود و نه اقراری ، تنها پیدا شدن پیمانه ملک از بار بنیامین دلیل به مجرمیت او شمرده شد و با توجه به اینکه هر یک از آنها شخصا بار خود را پر می کردند و یا لااقل به هنگام پر کردن آن حاضر بودند و اگر قفل و بندی داشت ، کلیدش در اختیار خود آنها بود و از طرفی ، هیچکس باور نمی کرد که در اینجا نقشه ای در کار است و مسافران کنعان (برادران یوسف) در این شهر، دشمن نداشتند که بخواهد برای آنها توطئه کند.
مجموع این جهات سبب می شد که از مشاهده پیمانه ملک ، در بار بنیامین ، علم به اقدام شخص او به چنین کاری حاصل شود.
این موضوع که دنیای امروز در داوریهایش روی آن تکیه می کند از نظر

فقه اسلامی نیاز به بررسی بیشتری دارد، چرا که در مباحث قضائی روز فوق - العاده مؤ ثر است و جای این بحث کتاب القضاء است .
3 - از آیات فوق برمی آید که برادران یوسف از نظر روحیه با هم بسیار متفاوت بودند برادر بزرگتر سخت ، به عهد و میثاق خود پایبند بود، در حالی که برادران دیگر همین اندازه که دیدند گفتگوهایشان با عزیز مصر به جائی نرسید خود را معذور دانسته ، دست از تلاش بیشتر برداشتند، و البته حق با برادر بزرگتر بود، چرا که با تحصن در شهر مصر و مخصوصا نزدیک دربار عزیز این امید می رفت که او بر سر لطف آید و به خاطر یک پیمانه که سرانجام پیدا شد مرد غریبی را به قیمت داغدار کردن برادران و پدر پیرش مجازات نکند، لذا او بخاطر همین احتمال در مصر ماند و برادران را برای کسب دستور به خدمت تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 51
پدر فرستاد، تا ماجرا را برای او شرح دهند. یوسف
آیه 83 - 86
آیه و ترجمه
قَالَ بَلْ سوَّلَت لَكُمْ أَنفُسكُمْ أَمْراً فَصبرٌ جَمِيلٌ عَسى اللَّهُ أَن يَأْتِيَنى بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ(83)
وَ تَوَلى عَنهُمْ وَ قَالَ يَأَسفَى عَلى يُوسف وَ ابْيَضت عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ(84)
قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَؤُا تَذْكرُ يُوسف حَتى تَكُونَ حَرَضاً أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَلِكِينَ(85)
قَالَ إِنَّمَا أَشكُوا بَثى وَ حُزْنى إِلى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لا تَعْلَمُونَ(86)
ترجمه :83 - (یعقوب) گفت نفس (و هوی و هوس) مساله را چنین در نظرتان تزیین داده ، من شکیبائی می کنم شکیبائی جمیل (و خالی از کفران)، امیدوارم خداوند همه آنها را به من باز گرداند چرا که او علیم و حکیم است .
84 - و از آنها روی برگرداند و گفت وا اسفا بر یوسف !، و چشمان او از اندوه سفید شد اما او خشم خود را فرو میبرد (و هرگز کفران نمی کرد).
85 - گفتند بخدا تو آنقدر یاد یوسف میکنی تا مشرف به مرگ شوی یا هلاک گردی !
86 - گفت من تنها غم و اندوهم را به خدا میگویم (و شکایت نزد او میبرم) و از خدا چیزهائی میدانم که شما نمیدانید.
تفسیر :من از خدا الطافی سراغ دارم که نمیدانید!
برادران از مصر حرکت کردند در حالی که برادر بزرگتر و کوچکتر را در آنجا گذاردند، و با حال پریشان و نزار به کنعان بازگشتند و به خدمت پدر شتافتند، پدر که آثار غم و اندوه را در بازگشت از این سفر - به عکس سفر سابق تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 52
بر چهره های آنها مشاهده کرد فهمید آنها حامل خبر ناگواری هستند،

بخصوص اینکه اثری از بنیامین و برادر بزرگتر در میان آنها نبود، و هنگامی که برادران جریان حادثه را بی کم و کاست ، شرح دادند یعقوب برآشفت ، رو به سوی آنها کرده گفت : هوسهای نفسانی شما، مساله را در نظرتان چنین منعکس ساخته و تزیین داده است ! (قال بل سولت لکم انفسکم امرا).
یعنی درست همان جملهای را در پاسخ آنها گفت که پس از حادثه یوسف به هنگامی که آن طرح دروغین را بیان کردند، ذکر نمود.
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که آیا یعقوب تنها بخاطر سابقه سوء آنها به آنها سوء ظن برد و یقین کرد که آنها دروغ می گویند و توطئه ای در کار است در حالی که این کار نه تنها از پیامبری چون یعقوب بعید به نظر می رسد، بلکه از افراد عادی نیز بعید است که تنها کسی را با یک سابقه سوء بطور قطع متهم سازند، با اینکه طرف مقابل شهودی نیز برای خود آورده است ، و راه تحقیق نیز بسته نیست .
یا اینکه هدف از این جمله بیان نکته دیگری بوده است ، از جمله اینکه : 1 - چرا شما با دیدن پیمانه ملک درون بار برادر تسلیم شدید که او سرقت کرده است در حالی که این به تنهائی نمیتواند یک دلیل منطقی بوده باشد؟
2 - چرا شما به عزیز مصر گفتید جزای سارق این است که او را به بردگی بردارد در حالی که این یک قانون الهی نیست بلکه سنتی است نادرست در میان مردم کنعان (و این در صورتی است که بر خلاف گفته جمعی از مفسران این قانون را از شریعت یعقوب ندانیم).
3 - چرا شما در برابر این ماجرا به سرعت تسلیم شدید و همچون برادر بزرگتر مقاومت به خرج ندادید، در حالی که پیمان الهی مؤ کد با من بسته

بودید؟
سپس یعقوب به خویشتن بازگشت و گفت : من زمام صبر را از دست نمیدهم و شکیبائی نیکو و خالی از کفران می کنم (فصبر جمیل)
((امیدوارم خداوند همه آنها (یوسف و بنیامین و فرزند بزرگم) را به من بازگرداند)) (عسی الله ان یاتینی بهم جمیعا).
چرا که من میدانم او از درون دل همه آگاه است و از همه حوادثی که گذشته و میگذرد با خبر به علاوه او حکیم است و هیچ کاری را بدون حساب نمی کند. (انه هو العلیم الحکیم).
در این حال غم و اندوهی سراسر وجود یعقوب را فرا گرفت و جای خالی بنیامین همان فرزندی که مایه تسلی خاطر او بود، وی را به یاد یوسف عزیزش افکند، به یاد دورانی که این فرزند برومند با ایمان باهوش زیبا در آغوشش بود و استشمام بوی او هر لحظه زندگی و حیات تازه ای به پدر میبخشید، اما امروز نه تنها اثری از او نیست بلکه جانشین او بنیامین نیز به

سرنوشت دردناک و مبهمی همانند او گرفتار شده است ، در این هنگام روی از فرزندان برتافت و گفت : وا اسفا بر یوسف ! (و تولی عنهم و قال یا اسفا علی یوسف).
برادران که از ماجرای بنیامین ، خود را شرمنده در برابر پدر می دیدند، از شنیدن نام یوسف در فکر فرو رفتند و عرق شرم بر جبین آنها آشکار گردید.
این حزن و اندوه مضاعف ، سیلاب اشک را، بی اختیار از چشم یعقوب

جاری می ساخت تا آن حد که چشمان او از این اندوه سفید و نابینا شد (و ابیضت عیناه من الحزن).
و اما با این حال سعی می کرد، خود را کنترل کند و خشم را فرو بنشاند و سخنی بر خلاف رضای حق نگوید ((او مرد با حوصله و بر خشم خویش مسلط بود))
(فهو کظیم).
ظاهر آیه فوق این است که یعقوب تا آن زمان نابینا نشده بود، بلکه این غم و اندوه مضاعف و ادامه گریه و ریختن اشک بینائی او را از میان برد و همانگونه که سابقا هم اشاره کردیم این یک امر اختیاری نبود که با صبر جمیل منافات داشته باشد برادران که از مجموع این جریانها، سخت ناراحت شده بودند، از یکسو وجدانشان به خاطر داستان یوسف معذب بود، و از سوی دیگر به خاطر بنیامین خود را در آستانه امتحان جدیدی می دیدند، و از سوی سوم نگرانی مضاعف پدر بر آنها، سخت و سنگین بود، با ناراحتی و بیحوصلگی ، به پدر گفتند به خدا سوگند تو آنقدر یوسف یوسف میگوئی تا بیمار و مشرف به مرگ شوی یا هلاک گردی (قالوا تالله تفتئوا تذکر یوسف حتی تکون حرضا او تکون من الهالکین).
اما پیر کنعان آن پیامبر روشن ضمیر در پاسخ آنها گفت : من شکایتم

را به شما نیاوردم که چنین میگوئید، من غم و اندوهم را نزد خدا میبرم و به او شکایت می آورم (قال انما اشکوا بثی و حزنی الی الله) (1).
((و از خدایم لطفها و کرامتها و چیزهائی سراغ دارم که شما نمیدانید))
(و اعلم من الله مالا تعلمون). یوسف

آیه 87-93
آیه و ترجمه
یَبَنیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسسوا مِن یُوسف وَ أَخِیهِ وَ لا تَایْئَسوا مِن رَّوْح اللَّهِ إِنَّهُ لا یَایْئَس مِن رَّوْحِ اللَّهِ إِلا الْقَوْمُ الْکَفِرُونَ(87)
فَلِمَّا دَخَلُوا عَلَیْهِ قَالُوا یَأَیهَا الْعَزیزُ مَسنَا وَ أَهْلَنَا الضرُّ وَ جِئْنَا بِبِضعَةٍ مُّزْجَاةٍ

فَأوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللّهَ يجْزِى الْمُتَصدِّقِينَ(88)
قَالَ هَلْ عَلِمْتُم مَّا فَعَلْتُم بِيُوسفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنتُمْ جَهِلُونَ(89)
قَالُوا أَ ءِنَّک لاَنت يُوسف قَالَ أَنَا يُوسف وَ هَذَا أَخِى قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقِ وَ يَصبرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ(90)
قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ ءَاثَرَک اللَّهُ عَلَيْنَا وَ إِن كنَّا لَخَطِئِينَ(91)
قَالَ لا تَثرِيب عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّحِمِينَ(92)
إِذْهَبُوا بِقَمِيصى هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلى وَجْهِ أَبى يَأْتِ بَصِيراً وَ أْتُونى بِأَهْلِكمْ أَجْمَعِينَ(93)
ترجمه :87 - پسرانم ! بروید و از یوسف و برادرش تفحص کنید، و از رحمت خدا مایوس نشوید که از رحمت خدا جز قوم کافر مایوس نمی شوند.
88- هنگامی که آنها وارد بر او (یوسف) شدند گفتند ای عزیز! ما و خاندان ما را ناراحتی فرا گرفته و متاع کمی (برای خرید مواد غذائی) با خود آورده ایم ، پیمانه ما را بطور کامل وفا کن و بر ما تصدق بنما که خداوند متصدقان را پاداش می دهد.
89 - گفت آیا دانستید چه با یوسف و برادرش کردید آنگاه که جاهل بودید؟! تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 57
90 - گفتند آیا تو همان یوسف هستی ؟! گفت (آری) منم یوسف ! و این برادر من است خداوند بر ما منت گذارده ، هر کس تقوی پیشه کند و شکیبائی و استقامت نماید (سرانجام پیروز می شود) چرا که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند.
91 - گفتند بخدا سوگند خداوند تو را بر ما مقدم داشته ، و ما خطا کار بودیم .
92 - گفت امروز ملامت و توبیخی بر شما نیست خداوند شما را می بخشد، و ارحم الراحمین است !
93 - این پیراهن مرا ببرید و به صورت پدرم بیندازید، بینا می شود، و همگی خانواده نزد من آئید.
تفسیر :بکوشید و ماءیوس نشوید که یاءس نشانه کفر است !
قحطی در مصر و اطرافش از جمله کنعان بیداد می کرد، مواد غذائی به کلی تمام می شود، دگربار یعقوب فرزندان را دستور به حرکت کردن به سوی مصر و تامین مواد غذائی می دهد، ولی این بار در سرلوحه خواسته هایش جستجو از یوسف و برادرش بنیامین را قرار می دهد و می گوید: فرزندانم بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید (یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف و اخیه).
و از آنجا که فرزندان تقریبا اطمینان داشتند که یوسفی در کار نمانده ، و از این توصیه و تاکید پدر تعجب می کردند، یعقوب به آنها گوشزد می کند

از رحمت الهی هیچگاه مایوس نشوید که قدرت او مافوق همه مشکلات و سختیها است و لا تیاسوا من روح الله).
((چرا که تنها کافران بی ایمان که از قدرت خدا بیخبرند از رحمتش مایوس می شوند (انه لا ییئس من روح الله الا القوم الکافرون).
تحسس از ماده حس به معنی جستجوی چیزی از طریق حس است ، و در اینکه آیا با تجسس چه تفاوتی دارد؟ در میان مفسران و ارباب تفسیر

لغت گفتگو است : ابن عباس نقل شده که ((تحسس)) در امور خیر است و ((تجسس)) در امور شر. بعضی دیگر گفته اند تحسس ، کوشش برای شنیدن سرگذشت اشخاص و اقوام است ، اما تجسس کوشش برای جستجوی عیبها.
و بعضی هر دو را به یک معنی دانسته اند، ولی با توجه به حدیثی که می گوید ((لا تجسسوا و لا تحسسوا)) روشن می شود که این دو با هم مختلفند، و نظر ابن عباس در تفاوت میان این دو متناسب معنی آیات مورد بحث به نظر می رسد، و اگر میبینیم که در حدیث از هر دو نهی شده ممکن است اشاره به این باشد که جستجو در کار مردم نکنید نه در کار خیرشان و نه در کار شرشان .
((روح)) به معنی رحمت ، و راحت و فرج و گشایش کار است .
((راغب)) در مفردات می گوید: روح (بر وزن لوح) و روح (بر وزن نوح) هر دو در اصل به یک معنی است ، و به معنی جان و تنفس است ، سپس روح (بر وزن لوح) به رحمت و فرج آمده است (بخاطر اینکه همیشه به هنگام گشایش مشکلات ، روح و جان تازهای به انسان دست می دهد و نفس آزاد میکشد).
به هر حال فرزندان یعقوب بارها را بستند و روانه مصر شدند و این سومین مرتبه است که آنها به این سرزمین پرحادثه وارد می شوند.
در این سفر بر خلاف سفرهای گذشته یکنوع احساس شرمندگی روح آنها را آزار می دهد، چرا که سابقه آنها در مصر و نزد عزیز: سخت آسیب دیده ، و بد نام شده اند، و شاید بعضی آنها را به عنوان گروه سارقان کنعان بشناسند، از سوی دیگر متاع قابل ملاحظه ای برای معاوضه با گندم و سایر مواد غذائی ، همراه ندارند، از دست دادن برادر دوم ، بنیامین و ناراحتی فوق العاده پدر بر مشکلات آنان افزوده ، و در واقع کارد به استخوانشان رسیده است ، تنها چیزی که در میان انبوه این مشکلات و ناراحتیهای جانفرسا مایه تسلی خاطر آنها

است ، همان جمله اخیر پدر است که می فرمود: از رحمت خدا مایوس نباشید که هر مشکلی برای او سهل و آسان است .
((آنها وارد بر یوسف شدند، و در این هنگام با نهایت ناراحتی رو به سوی او

کردند و گفتند: ای عزیز! ما و خاندان ما را قحطی و ناراحتی و بلا فرا گرفته است)) (فلما دخلوا علیه قالوا یا ایها العزیز مسنا و اهلنا الضر).
((و تنها متاع کم و بی ارزشی همراه آورده ایم (و جئنا ببضاعة مزجاة)
اما با این حال به کرم و بزرگواری تو تکیه کرده ایم ، و انتظار داریم که پیمانه ما را بطور کامل وفا کنی (فاوف لنا الکیل).
و در این کار بر ما منت گذار و تصدق کن (و تصدق علینا). و پاداش خود را از ما مگیر، بلکه از خدایت بگیر، چرا که خداوند کریمان و متصدقان را پاداش خیر می دهد (ان الله یجزی المتصدقین).
جالب اینکه برادران یوسف ، با اینکه پدر تاکید داشت در باره یوسف و برادرش به جستجو بر خیزید و مواد غذائی در درجه بعد قرار داشت ، به این گفتار چندان توجه نکردند، و نخست از عزیز مصر تقاضای مواد غذائی نمودند، شاید به این علت بود که چندان امیدی به پیدا شدن یوسف نداشتند، و یا به این علت که آنها فکر کردند بهتر این است خود را در همان چهره خریداران مواد غذائی که طبیعی تر است قرار دهند، و تقاضای آزاد ساختن برادر را تحت الشعاع نمایند تا تاثیر بیشتری در عزیز مصر داشته باشد. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 60
بعضی گفته اند: منظور از ((تصدق علینا)) همان آزادی برادر بوده ، و گرنه در مورد مواد غذائی ، قصدشان گرفتن جنس بدون عوض نبوده است ، تا نام تصدق بر آن گذارده شود.
در روایات نیز می خوانیم که برادران حامل نامه ای از طرف پدر برای عزیز مصر بودند که در آن نامه ، یعقوب ، ضمن تمجید از عدالت و دادگری و محبتهای عزیز مصر، نسبت به خاندانش ، و سپس معرفی خویش و خاندان نبوتش شرح ناراحتیهای خود را به خاطر از دست دادن فرزندش یوسف و فرزند دیگرش بنیامین و گرفتاریهای ناشی از خشکسالی را برای عزیز مصر کرده بود.
و در پایان نامه از او خواسته بود که بنیامین را آزاد کند و تاکید نموده بود که ما خاندانی هستیم که هرگز سرقت و مانند آن در ما نبوده و نخواهد بود.
هنگامی که برادرها نامه پدر را بدست عزیز می دهند، نامه را گرفته و میبوسد و بر چشمان خویش میگذارد، و گریه می کند، آنچنان که قطرات اشک بر پیراهنش می ریزد و همین امر برادران را به حیرت و فکر فرو میبرد که عزیز مصر چه علاقه ای به پدرشان یعقوب دارد که این چنین نامه اش در او ایجاد هیجان مینماید، و شاید در همینجا بود که برقی در دلشان زد که نکند او خودش یوسف باشد، همچنین شاید همین نامه پدر یوسف را چنان بیقرار ساخت که دیگر نتوانست بیش از آن در چهره و نقاب عزیز مصر پنهان بماند، و به زودی چنانکه خواهیم دید خویشتن را به عنوان همان

برادر! به برادران معرفی کرد)
در این هنگام که دوران آزمایش بسر رسیده بود و یوسف نیز سخت ، بیتاب و ناراحت به نظر میرسید، برای معرفی از اینجا آغاز سخن کرد، رو به سوی برادران کرد گفت : هیچ می دانید شما در آن هنگام که جاهل و نادان تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 61
بودید به یوسف و برادرش چه کردید (قال هل علمتم ما فعلتم بیوسف و اخیه اذ انتم جاهلون)
بزرگواری یوسف را ملاحظه کنید که اولا گناه آنها را سر بسته بیان می کند، و می گوید ما فعلتم (آنچه انجام دادید) و ثانیا راه عذر خواهی را به آنها نشان می دهد که این اعمال شما به خاطر جهل بود، و آن دوران جهل گذشته و اکنون عاقل و فهمیده اید!.
ضمنا از این سخن روشن می شود که آنها در گذشته تنها آن بلا را بر سر یوسف نیاوردند بلکه برادر دیگر بنیامین نیز از شر آنها در آن دوران در امان نبود، و ناراحتیهائی نیز برای او در گذشته به وجود آورده بودند، و شاید بنیامین در این مدتی که در مصر نزد یوسف مانده بود گوشه ای از بیدادگریهای آنها را برای برادرش شرح داده بود.
در بعضی از روایات می خوانیم که یوسف با گفتن این جمله برای اینکه آنها زیاد ناراحت نشوند و تصور نکنند عزیز مصر، در مقام انتقامجوئی بر می آید گفتارش را با تبسمی پایان داد، این تبسم سبب شد دندانهای زیبای یوسف در برابر برادران کاملا آشکار شود، خوب که دقت کردند دیدند عجب شباهتی با دندانهای برادرشان یوسف دارد!
مجموع این جهات ، دست بدست هم داد، از یکسو میبینند عزیز مصر، از یوسف و بلاهائی که برادران بر سر او آوردند و هیچکس جز آنها و یوسف از آن خبر نداشت سخن می گوید.
از سوئی دیگر نامه یعقوب . آنچنان او را هیجان زده می کند که گوئی نزدیکترین رابطه را با او دارد. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 62
و از سوی سوم ، هر چه در قیافه و چهره او بیشتر دقت می کنند شباهت او را با برادرشان یوسف بیشتر میبینند، اما در عین حال نمی توانند باور کنند که یوسف بر مسند عزیز مصر تکیه زده است ، او کجا و اینجا کجا؟!
لذا با لحنی آمیخته با تردید گفتند: آیا تو خود یوسف نیستی ؟
(قالوا اءانک لانت یوسف)
در اینجا لحظات فوق العاده حساس بر برادرها گذشت ، درست نمیدانند که عزیز مصر در پاسخ سؤ ال آنها چه می گوید! آیا براستی پرده را کنار میزند و خود را معرفی می کند. یا آنها را دیوانگان خطاب خواهد کرد که مطلب مضحکی را عنوان کرده اند.
لحظه ها با سرعت میگذشت و انتظاری طاقتفرسا بر قلب برادران

سنگینی می کرد، ولی یوسف نگذارد این زمان ، زیاد طولانی شود بناگاه پرده از چهره حقیقت برداشت ، گفت : آری منم یوسف ! و این برادرم بنیامین است !
(قال انا یوسف و هذا اخی).
ولی برای اینکه شکر نعمت خدا را که این همه موهبت به او ارزانی داشته بجا آورده باشد و ضمنا درس بزرگی به برادران بدهد اضافه کرد خداوند بر ما منت گذارده هر کس تقوا پیشه کند و شکیبائی داشته باشد، خداوند پاداش او را خواهد داد، چرا که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند (قد من الله علینا انه من یتق و یصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین)
هیچکس نمیداند در این لحظات حساس چه گذشت و این برادرها بعد از دهها سال که یکدیگر را شناختند چه شور و غوغائی بر پا ساختند چگونه یکدیگر را در آغوش فشردند، و چگونه اشکهای شادی فرو ریختند، ولی با این حال برادران که خود را سخت شرمنده میبینند نمی توانند درست به
صورت یوسف نگاه کنند، تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 63
آنها در انتظار این هستند که ببینند آیا گناه بزرگشان قابل عفو و اغماض و بخشش است یا نه ، لذا رو به سوی برادر کردند و گفتند:
((به خدا سوگند خداوند تو را بر ما مقدم داشته است)) و از نظر علم و حلم و عقل و حکومت ، فضیلت بخشیده (قالوا تالله لقد آثرک الله علینا)
((هر چند ما خطاکار و گنهکار بودیم)) (و ان کنا لخاطئین).
اما یوسف که حاضر نبود این حال شرمندگی برادران مخصوصا به هنگام پیروزیش ادامه یابد، و یا اینکه احتمالا این معنی به ذهنشان خطور کند که ممکن است یوسف در اینجا در مقام انتقامجوئی بر آید، بلافاصله با این جمله به آنها امنیت و آرامش خاطر داد و گفت : امروز هیچگونه سرزنش و توبیخی بر شما نخواهد بود (قال لا تثریب علیکم الیوم).
فکرتان آسوده ، و وجدانتان راحت باشد، و غم و اندوهی از گذشته به خود راه ندهید، سپس برای اینکه به آنها خاطرنشان کند که نه تنها حق او بخشوده شده است ، بلکه حق الهی نیز در این زمینه با این ندامت و پشیمانی قابل تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 64
بخشش است ، ((افزود: خداوند نیز شما را می بخشد، چرا که او ارحم الراحمین است)) (یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین).
و این دلیل بر نهایت بزرگواری یوسف است که نه تنها از حق خود گذشت و حتی حاضر نشد کمترین توبیخ و سرزنش - تا چه رسد به مجازات - در حق برادران روا دارد، بلکه از نظر حق الله نیز به آنها اطمینان داد که خداوند غفور و بخشنده است ، و حتی برای اثبات این سخن با این جمله استدلال کرد که او ارحم الراحمین است .
در اینجا غم و اندوه دیگری بر دل برادران سنگینی می کرد و آن اینکه پدر

بر اثر فراق فرزندانش نابینا شده و ادامه این حالت ، رنجی است جانکاه برای همه خانواده ، به علاوه دلیل و شاهد مستمری است بر جنایت آنها، یوسف برای حل این مشکل بزرگ نیز چنین گفت :
((این پیراهن مرا ببرید و بر صورت پدرم بیفکنید تا بینا شود)) (اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یات بصیرا).
((و سپس با تمام خانواده به سوی من بیائید)) (و اءتونی باهلکم اجمعین).
نکته ها :
1 - چه کسی پیراهن یوسف را ببرد؟
در پاره ای از روایات آمده که یوسف گفت : آن کسی که پیراهن شفا بخش من را نزد پدر میبرد باید همان باشد که پیراهن خون آلود را نزد او آورد، تا همانگونه که او پدر را ناراحت ساخت این بار خوشحال و فرحناک کند! ، لذا این کار به یهودا سپرده شد زیرا او گفت من آن کسی بودم که پیراهن خونین را نزد پدر بردم و گفتم فرزندت را گرگ خورده و این نشان می دهد که یوسف تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 65
با آن همه گرفتاری که داشت از جزئیات و ریزه کاریهای مسائل اخلاقی نیز غافل نمیماند.
2 - بزرگواری یوسف
در بعضی دیگر از روایات آمده است که برادران یوسف ، بعد از این ماجرا پیوسته ، شرمسار بودند، یکی را به سراغ او فرستادند و گفتند: تو هر صبح و شام ما را بر کنار سفره خود مینشانی ، و ما از روی تو خجالت میکشیم ، چرا که آنهمه جسارت کردیم ، یوسف برای اینکه نه تنها کمترین احساس شرمندگی نکنند، بلکه وجود خود را بر سر سفره او، خدمتی به او احساس کنند، جواب بسیار جالبی داد گفت : مردم مصر تاکنون به چشم یک غلام زر خرید به من مینگریستند، و به یکدیگر میگفتند سبحان من بلغ عبدا بیع بعشرین درهما ما بلغ !!:
((منزه است خدائی که غلامی را که به بیست درهم فروخته شد به این مقام رسانیده))! اما الان که شما آمده اید و پرونده زندگی من برای این مردم گشوده شده ، میفهمند من غلام نبوده ام ، من از خاندان نبوت و از فرزندان ابراهیم خلیل هستم و این مایه افتخار و مباهات من است !.
3 - شکرانه پیروزی
آیات فوق این درس مهم اخلاقی و دستور اسلامی را به روشنترین وجهی به ما می آموزد که به هنگام پیروزی بر دشمن ، انتقامجو و کینه توز نباشید.
برادران یوسف ، سختترین ضربه ها را به یوسف زده بودند، و او را تا آستانه مرگ پیش بردند که اگر لطف خدا شامل حال او نشده بود، رهائی برای او ممکن نبود، نه تنها یوسف را آزار دادند که پدرش را نیز سخت

شکنجه دادند تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 66
اما اکنون همگی زار و نزار در برابر او قرار گرفته اند و تمام قدرت در دست او است ، ولی از لابلای کلمات یوسف به خوبی احساس می شود که او نه تنها هیچگونه کینه ای در دل نگرفته ، بلکه این موضوع او را رنج می دهد که نکند برادران به یاد گذشته بیفتند و ناراحت شوند و احساس شرمندگی کنند!
به همین دلیل نهایت کوشش را به خرج می دهد که این احساس را از درون جان آنها بیرون براند و حتی از این بالاتر، می خواهد به آنها حالی کند که آمدن شما به مصر از این نظر که وسیله شناسائی بیشتر من در این سرزمین و اینکه از خاندان رسالتم ، نه یک غلام کنعانی که به چند درهم فروخته شده باشم برای من مایه فخر و مباهات است او می خواهد آنها چنین احساس کنند نه تنها بدهکار نیستند بلکه چیزی هم طلبکارند!
جالب توجه اینکه : هنگامی که پیامبر اسلام در شرائط مشابهی قرار گرفت و در جریان فتح مکه بر دشمنان خونخوار، یعنی سران شرک و بت پرستی پیروز شد، بنا به گفته ابن عباس به کنار خانه کعبه آمد و دستگیره در خانه را گرفت در حالی که مخالفان به کعبه پناه برده بودند و در انتظار این بودند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در باره آنها چه دستوری صادر می کند؟
در اینجا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: الحمد لله الذی صدق وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده : ((شکر خدای را که وعدهاش تحقق یافت و بندهاش را پیروز کرد و احزاب و گروههای دشمن را منهزم ساخت)) سپس رو به مردم کرد و فرمود: ما ذا تظنون یا معشر قریش قالوا خیرا، اخ کریم ، و ابن اخ کریم و قد قدرت !
قال و انا اقول کما قال اخی یوسف لا تثریب علیکم الیوم !
((چه گمان می برید ای جمعیت قریش که در باره شما فرمان بدهم ؟ آنها در پاسخ گفتند ما از تو جز خیر و نیکی انتظار نداریم ، تو برادر بزرگوار و بخشنده تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 67
و فرزند برادر بزرگوار ما هستی ، و الان قدرت در دست تو است ، پیامبر فرمود: و من در باره شما همان میگویم که برادرم یوسف در باره برادرانش به هنگام پیروزی گفت : لا تثریب علیکم الیوم : امروز روز سرزنش و ملامت و توبیخ نیست !
عمر می گوید در این موقع عرق شرم از صورت من جاری شد، چرا که من به هنگام ورود در مکه به آنها گفتم امروز روزی است که از شما انتقام خواهیم گرفت ، هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این جمله را فرمود من از گفتار خود شرمنده شدم .
در روایات اسلامی نیز کرارا می خوانیم که : زکات پیروزی ، عفو و

بخشش است .
على (عليه السلام) می فرماید: اذا قدرت على عدوک فاجعل العفو عنه شکرا للقدرة علیه : ((هنگامی که بر دشمنت پیروز شدی ، عفو را شکرانه پیروزیت قرار ده)). یوسف
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 68
آیه 94-98
آیه و ترجمه
وَ لَمَّا فَصلَتِ الْعِیرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنی لاَجِدُ رِیحَ یُوسف لَوْ لا أَن تُفَنِّدُونِ(94)
قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّک لَفِی ضلَلِک الْقَدِیمِ(95)
فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِیرُ أَلْقَاهُ عَلی وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِیراً قَالَ أَ لَمْ أَقُل لَّکمْ إِنی أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لا تَعْلَمُونَ(96)
قَالُوا یَأَبَانَا اسِتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا کُنَّا خَطِئِینَ(97)
قَالَ سوْف أَستَغْفِرُ لَکُمْ رَبی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ(98)
ترجمه :94 - هنگامی که کاروان (از سرزمین مصر) جدا شد پدرشان (یعقوب) گفت من بوی یوسف را احساس می کنم اگر مرا به نادانی و کم عقلی نسبت ندهید!
95 - گفتند: به خدا تو در همان گمراهی سابقت هستی !
96 - اما هنگامی که بشارت دهنده آمد، آن (پیراهن) را بر صورت او افکند ناگهان بینا شد، گفت آیا به شما نگفتم من از خدا چیزهائی سراغ دارم که شما نمیدانید؟!!
97 - گفتند پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم .
98 - گفت به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش میطلبم که او غفور و رحیم است .
تفسیر سرانجام لطف خدا کار خود را کرد
فرزندان یعقوب در حالی که از خوشحالی در پوست نمی گنجیدند، پیراهن یوسف را با خود برداشته ، همراه قافله از مصر حرکت کردند، این برادران با اینکه یکی از شیرینترین لحظات زندگی خود را میگذراندند، در سرزمین شام و کنعان ، در خانه یعقوب پیر، گرد و غبار اندوه غم و ماتم بر چهره همه نشسته بود تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 69
خانواده ای افسرده ، عزادار، و پراندوه ، لحظات دردناکی را میگذراند.
اما همزمان با حرکت کاروان از مصر، ناگهان در خانه یعقوب ، حادثه ای رخ داد که همه را در بهت و تعجب فرو برد، یعقوب تکانی خورد و با اطمینان و امید کامل صدا زد اگر زبان به بدگوئی نگشائید و مرا به سفاهت و نادانی و دروغ نسبت ندهید به شما میگویم من بوی یوسف عزیزم را میشنوم من احساس می کنم دوران غم و محنت به زودی به سر می آید، و زمان وصال و پیروزی فرا می رسد، خاندان یعقوب لباس عزا و

ماتم از تن بیرون می کنند و در جامه شادی و سرور فرو خواهند رفت ، اما گمان نمیکنم شما این سخنان را باور کنید (و لما فصلت العیر قال ابوهم انی لاجد ریح یوسف لو لا ان تفندون).
از جمله ((فصلت)) استفاده می شود که این احساس برای یعقوب به مجرد حرکت کاروان از مصر دست داد.
اطرافیان یعقوب که قاعدتا نوه ها و همسران فرزندان او و مانند آنان بودند با کمال تعجب و گستاخی رو به سوی او کردند و با قاطعیت گفتند: بخدا سوگند تو در همان گمراهی قدیمت هستی ! (قالوا تالله انک لفی ضلالک القدیم).
چه گمراهی از این بالاتر که سالیان دراز از مرگ یوسف می گذرد، تو هنوز فکر میکنی او زنده است و تازه میگوئی من بوی یوسفم را از مصر میشنوم ؟ مصر کجا شام و کنعان کجا؟! آیا این دلیل بر آن نیست که تو همواره در عالم خیالات غوطه وری ، و پندارهایت را واقعیت میپنداری ، این چه حرف عجیبی است تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 70
که میگوئی ؟! اما این گمراهی تازگی ندارد، قبلا هم به فرزندانت گفتی بروید به مصر و از یوسفم جستجو کنید!.
و از اینجا روشن می شود که منظور از ضلالت ، گمراهی در عقیده نبوده ، بلکه گمراهی در تشخیص مسائل مربوط به یوسف بوده است : ولی به هر حال این تعبیرات نشان می دهد که آنها با این پیامبر بزرگ و پیر سالخورده و روشن ضمیر با چه خشونت و جسارتی رفتار می کردند، یکجا گفتند: پدرمان در ضلال مبین است ، و اینجا گفتند تو در ضلال قدیمیت میباشی .
آنها از صفای دل و روشنائی باطن پیر کنعان بیخبر بودند، و قلب او را همچون دل خود تاریک می شمردند، و فکر نمی کردند حوادث آینده از نقاط دور و نزدیک در آئینه قلبش منعکس می شود.
شبها و روزهای متعددی سپری شد و یعقوب همچنان در انتظار بسر میبرد، انتظاری جانسوز که در عمق آن شادی و سرور، و آرامش و اطمینان موج میزد در حالی که اطرافیان او در برابر این گونه مسائل بیتفاوت بودند، و اصولا ماجرای یوسف را برای همیشه پایان یافته میدانستند.
بعد از چندین شبانه روز که معلوم نیست بر یعقوب چه اندازه گذشت ، یک روز صدا بلند شد بیائید که کاروان کنعان از مصر آمده است ، فرزندان یعقوب بر خلاف گذشته شاد و خندان وارد شهر شدند، و با سرعت به سراغ خانه پدر رفتند و قبل از همه بشیر (همان بشارت دهنده وصال و حامل پیراهن یوسف) نزد یعقوب پیر آمد و پیراهن را بر صورت او افکند، یعقوب که چشمان بیفروغش توانائی دیدن پیراهن را نداشت ، همین اندازه احساس کرد که بوی آشنائی از آن به مشام جانش می رسد، در یک لحظه طلائی پر سرور، احساس کرد تمام ذرات وجودش روشن شده است

، آسمان و زمین میخندند نسیم رحمت میوزد، گرد و غبار اندوه را در هم میپیچید و با خود میبرد، در و دیوار گویا فریاد شادی میکشند و یعقوب تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 71
نیز با آنها تبسم می کند، هیجان عجیبی سر تا پای پیر مرد را فرا گرفته است ، ناگهان احساس کرد، چشمش روشن شد، همه جا را می بیند و دنیا با زیبائیهایش بار دیگر در برابر چشم او قرار گرفته اند چنانکه قرآن می گوید هنگامی که بشارت دهنده آمد آن (پیراهن) را بر صورت او افکند ناگهان بینا شد! (فلما ان جاء البشیر القاه علی وجهه فارتد بصیرا).
برادران و اطرافیان ، اشک شوق و شادی ریختند، و یعقوب با لحن قاطعی به آنها گفت نگفتم من از خدا چیزهائی سراغ دارم که شما نمیدانید؟! (قال اءلم اقل لکم انی اعلم من الله ما لا تعلمون).
این معجزه شگفت انگیز برادران را سخت در فکر فرو برد، لحظه ای به گذشته تاریک خود اندیشیدند، گذشته ای مملو از خطا و گناه و اشتباه و تنگ چشمیها، اما چه خوب است که انسان هنگامی که به اشتباه خود پی برد فورا به فکر اصلاح و جبران بیفتد، همانگونه که فرزندان یعقوب افتادند دست به دامن پدر زدند و گفتند پدرجان از خدا بخواه که گناهان و خطاهای ما را ببخشد (قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا).
((چرا که ما گناهکار و خطاکار بودیم)) (انا کنا خاطئین).
پیر مرد بزرگوار که روحی همچون اقیانوس وسیع و پرظرفیت داشت بی آنکه آنها را ملامت و سرزنش کند به آنها وعده داد که من به زودی برای شما از پروردگارم مغفرت می طلبم (قال سوف استغفر لکم ربی).
و امیدوارم او توبه شما را بپذیرد و از گناهانتان صرف نظر کند چرا که او غفور و رحیم است (انه هو الغفور الرحیم). تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 72
نکته ها :
1 - چگونه یعقوب ، بوی پیراهن یوسف را حس کرد؟
این سؤ الی است که بسیاری از مفسران ، آن را مطرح کرده و معمولا به عنوان یک معجزه و خارق عادت برای یعقوب یا یوسف شمرده اند، ولی با توجه به اینکه قرآن از این نظر سکوت دارد، و آن را به عنوان اعجاز یا غیر اعجاز قلمداد نمی کند، می توان توجیه علمی نیز بر آن یافت .
چرا که امروز مساله ((تله پاتی)) انتقال فکر از نقاط دور دست یک مساله مسلم علمی است ، که در میان افرادی که پیوند نزدیک با یکدیگر دارند و یا از قدرت روحی فوق العادهای برخوردارند بر قرار می شود.
شاید بسیاری از ما در زندگی روزمره خود به این مساله برخورد کرده ایم که گاهی فلان مادر یا برادر بدون جهت احساس ناراحتی فوق العاده در خود می کند، چیزی نمیگذرد که به او خبر می رسد برای فرزند یا برادرش

در نقطه دور دستی حادثه ناگواری اتفاق افتاده است .
دانشمندان این نوع احساس را از طریق تله پاتی و انتقال فکر از نقاط دور توجیه می کنند.
در داستان یعقوب نیز ممکن است پیوند فوق العاده شدید او با یوسف و عظمت روح او سبب شده باشد که احساسی را که از حمل پیراهن یوسف بر برادران دست داده بود از آن فاصله دور در مغز خود جذب کند.
البته این امر نیز کاملا امکان دارد که این مساله مربوط به وسعت دائره علم پیامبران بوده باشد.
در بعضی از روایات نیز اشاره جالبی به مساله انتقال فکر شده است و آن اینکه کسی از امام باقر (علیهالسلام) پرسید گاهی اندوهناک میشوم بی آنکه مصیبتی به تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 73
من رسیده باشد یا حادثه ناگواری اتفاق بیفتد، آنچنانکه خانواده و دوستانم در چهره من مشاهده می کنند، فرمود: آری خداوند مؤ منان را از طینت واحد بهشتی آفریده و از روحش در آنها دمیده لذا مؤ منان برادر یکدیگرند هنگامی که در یکی از شهرها به یکی از این برادران مصیبتی برسد در بقیه تاثیر میگذارد.
از بعضی از روایات نیز استفاده می شود که این پیراهن یک پیراهن معمولی نبوده یک پیراهن بهشتی بوده که از ابراهیم خلیل در خاندان یعقوب به یادگار مانده بود و کسی که همچون یعقوب شامه بهشتی داشت ، بوی این پیراهن بهشتی را از دور احساس می کرد.
2 - تفاوت حالات پیامبران -
اشکال معروف دیگری در اینجاست که در اشعار فارسی نیز منعکس شده است ، که کسی به یعقوب گفت :
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی
چرا در چاه کنعانش ندیدی ؟ چگونه می شود این پیامبر بزرگ از آن همه راه که بعضی هشتاد فرسخ و بعضی ده روز راه نوشته اند، بوی پیراهن یوسف را بشنود اما در بیخ گوش خودش در سرزمین کنعان به هنگامی که او را در چاه انداخته بودند، از حوادثی که میگذرد، آگاه نشود.
پاسخ این سؤ ال با توجه به آنچه قبلا در زمینه علم غیب و حدود علم پیامبر و امامان گفته ایم ، چندان پیچیده نیست ، چرا که علم آنها نسبت به امور غیبی متکی به علم و اراده پروردگار است ، و آنجا که خدا بخواهد آنها میدانند هر چند مربوط به نزدیکترین نقاط جهان باشد. آنها را از این نظر می توان به مسافرانی تشبیه کرد که در یک شب تاریک تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 74
و ظلمانی از بیابانی که ابرها آسمان آن را فرا گرفته است میگذرند، لحظه ای برق در آسمان میزند و تا اعماق بیابان را روشن می سازد، و

همه چیز در برابر چشم این مسافران روشن می شود، اما لحظهی دیگر خاموش می شود و تاریکی همه جا را فرا می گیرد بطوری که هیچ چیز به چشم نمی خورد.
شاید حدیثی که از امام صادق (علیهالسلام) در مورد علم امام نقل شده نیز اشاره به همین معنی باشد آنجا که می فرماید: جعل الله بینه و بین الامام عمودا من نور ینظر الله به الی الامام و ینظر الامام به الیه فاذا اراد علم شی ء نظر فی ذلک النور فعرفه : ((خداوند در میان خودش و امام و پیشوای خلق ، ستونی از نور قرار داده که خداوند از این طریق به امام مینگرد و امام نیز از این طریق به پروردگارش ، و هنگامی که بخواهد چیزی را بداند در آن ستون نور نظر میافکند و از آن آگاه می شود)).
و شعر معروف سعدی در دنباله شعر فوق نیز ناظر به همین بیان و همین گونه روایات است :
بگفت احوال ما برق جهان است
گهی پیدا و دیگر دم نهان است
گهی بر طارم اعلا نشینیم
گهی تا پشت پای خود نبینیم (((جهان)) در اینجا به معنی جهنده است و برق جهان یعنی برق جهنده آسمان).
و با توجه به این واقعیت جای تعجب نیست که روزی بنا به مشیت الهی برای آزمودن یعقوب از حوادث کنعان که در نزدیکیش میگذرد بیخبر باشد، و روز دیگر که دوران محنت و آزمون به پایان می رسد، از مصر بوی پیراهنش را احساس کند.
3 - چگونه یعقوب بینائی خود را باز یافت ؟
بعضی از مفسران احتمال تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 75
داده اند که یعقوب نور چشم خود را به کلی از دست نداده بود بلکه چشمانش ضعیف شده بود و به هنگام فرا رسیدن مقدمات وصال آنچنان انقلاب و هیجانی به او دست داد که به حال نخست بازگشت ، ولی ظاهر آیات قرآن نشان می دهد که او به کلی نابینا و حتی چشمانش سفید شده بود، بنابراین بازگشت بینائیش از طریق اعجاز صورت گرفت ، قرآن می گوید: فارتد بصیرا.
4 - وعده استغفار -
در آیات فوق می خوانیم که یوسف در برابر اظهار ندامت برادران گفت ((یغفر الله لکم)): خداوند شما را بیامرزد ولی یعقوب به هنگامی که آنها نزد او اعتراف به گناه و اظهار ندامت کردند و تقاضای استغفار نمودند، می گوید: بعدا برای شما استغفار خواهم کرد و همانگونه که در روایات وارد شده هدفش این بوده است که انجام این تقاضا را به سحرگاهان شب جمعه که وقت مناسبتری برای اجابت دعا و پذیرش توبه است ، به تاخیر

اندازد.
اکنون این سؤ ال پیش می آید که چرا یوسف بطور قطع به آنها پاسخ گفت و اما پدر موکول به آینده کرد.
ممکن است این تفاوت به خاطر آن باشد که یوسف از امکان آمرزش و اینکه این گناه قابل بخشش است سخن می گفت ، ولی یعقوب از فعلیت آن و اینکه چه باید کرد که این آمرزش تحقق یابد، بحث می کرد (دقت کنید).
5 - توسل جایز است -
از آیات فوق استفاده می شود که تقاضای استغفار از دیگری نه تنها منافات با توحید ندارد، بلکه راهی است برای رسیدن به لطف پروردگار، و گرنه چگونه ممکن بود یعقوب پیامبر، تقاضای فرزندان را دائر به استغفار برای آنان بپذیرد، و به توسل آنها پاسخ مثبت دهد. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 76
این نشان می دهد که توسل به اولیای الهی ، اجمالا امری جائز است و آنها که آن را ممنوع و مخالف با اصل توحید میشمرند، از متون قرآن ، آگاهی ندارند و یا تعصبهای غلط مانع دید آنها می شود.
6 - پایان شب سیه ...
درس بزرگی که آیات فوق به ما می دهد این است که مشکلات و حوادث هر قدر سخت و دردناک باشد و اسباب و علل ظاهری هر قدر، محدود و نارسا گردد و پیروزی و گشایش و فرج هر اندازه به تاخیر افتد، هیچکدام از اینها نمی توانند مانع از امید به لطف پروردگار شوند، همان خداوندی که چشم نابینا را با پیراهنی روشن می سازد و بوی پیراهنی را از فاصله دور به نقاط دیگر منتقل می کند، و عزیز گمشده ای را پس از سالیان دراز بازمیگرداند، دلهای مجروح از فراق را مرهم مینهد، و دردهای جانکاه را شفا می بخشد.
آری در این تاریخ و سرگذشت این درس بزرگ توحید و خداشناسی نهفته شده است که هیچ چیز در برابر اراده خدا مشکل و پیچیده نیست . یوسف
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 77
آیه 99 -101
آیه و ترجمه
فَلَمَّا دَخَلُوا عَلی یُوسف ءَاوَی إِلَیْهِ أَبَوَیْهِ وَ قَالَ ادْخُلُوا مِصرَ إِن شاءَ اللَّهُ ءَامِنِینَ(99)
وَ رَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلی الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سجَّداً وَ قَالَ یَأَبَتِ هَذَا تَأْوِیلُ رُءْیَی مِن قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبی حَقًّا وَ قَدْ أَحْسنَ بی إِذْ أَخْرَجَنی مِنَ السجْنِ وَ جَاءَ بِکُم مِّنَ الْبَدْوِ مِن بَعْدِ أَن نَّزَغَ الشیْطنُ بَیْنی وَ بَینَ إِخْوَتی إِنَّ رَبی لَطِیفٌ لِّمَا یَشاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِیمُ الْحَکِیمُ(100)

رَب قَدْ ءَاتَيْتَنى مِنَ الْمُلْكِ وَ عَلَّمْتَنى مِن تَأْوِيلِ الاَحَادِيثِ فَاطِرَ السمَوَتِ وَ الاَرْضِ أَنت وَلىِّ فى الدُّنْيَا وَ الاَخِرَةِ تَوَفَّنى مُسلِماً وَ أَلْحِقْنى بِالصلِحِينَ(101)
ترجمه :99 - هنگامی که بر یوسف وارد شدند او پدر و مادر خود را در آغوش گرفت و گفت همگی داخل مصر شوید که انشاء الله در امن و امان خواهید بود.
100 - و پدر و مادر خود را بر تخت نشاند و همگی به خاطر او به سجده افتادند و گفت پدر! این تحقق خوابی است که قبلا دیدم خداوند آنرا به حقیقت پیوست ، و او به من نیکی کرد هنگامی که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از آن بیابان (به اینجا) آورد و بعد از آن که شیطان میان من و برادرانم فساد کرد، پروردگار من نسبت به آنچه می خواهد (و شایسته میداند) صاحب لطف است چرا که او دانا و حکیم است .
101 - پروردگارا! بخش (عظیمی) از حکومت به من بخشیدی و مرا از علم تعبیر خوابها آگاه ساختی ، توئی آفریننده آسمانها و زمین ، و تو سرپرست من در دنیا و آخرت هستی ، مرا مسلمان بمیران . و به صالحان ملحق فرما! تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 78
تفسیر :سرانجام کار یوسف و یعقوب و برادران
با فرا رسیدن کاروان حامل بزرگترین بشارت از مصر به کنعان و بینا شدن یعقوب پیر، ولوله ای در کنعان افتاد، خانواده ای که سالها لباس غم و اندوه را از تن بیرون نکرده بود غرق در سرور و شادی شد، آنها از این همه نعمت الهی هرگز خشنودی خود را کتمان نمی کردند.
اکنون طبق توصیه یوسف باید این خانواده به سوی مصر حرکت کند، مقدمات سفر از هر نظر فراهم گشت ، یعقوب را بر مرکب سوار کردند، در حالی که لبهای او به ذکر و شکر خدا مشغول بود، و عشق وصال آنچنان به او نیرو و توان بخشیده بود که گوئی از نو، جوان شده است !
این سفر بر خلاف سفرهای گذشته برادران که با بیم و نگرانی توام بود، خالی از هر گونه دغدغه بود، و حتی اگر خود سفر رنجی می داشت ، این رنج در برابر آنچه در مقصد در انتظارشان بود قابل توجه نبود که :
وصال کعبه چنان می دواندم بشتاب
که خارهای مغیلان حریر می آید!شبها و روزها با کندی حرکت می کردند، چرا که اشتیاق وصال ، هر دقیقه ای را روز یا سالی می کرد، ولی هر چه بود گذشت ، و آبادیهای مصر از دور نمایان گشت مصر با مزارع سرسبز و درختان سر به آسمان کشیده و ساختمانهای زیبایش .
اما قرآن همانگونه که سیره همیشگیش می باشد، این مقدمات را که با کمی اندیشه و تفکر روشن می شود، حذف کرده و در این مرحله چنین می گوید:

((هنگامی که وارد بر یوسف شدند، یوسف پدر و مادرش را در آغوش فشرد))
(فلما دخلوا علی یوسف آوی الیه ابویه). تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 79
((آوی)) چنانکه ((راغب)) در کتاب مفردات می گوید در اصل به معنی انضمام چیزی به چیز دیگر است ، و انضمام کردن یوسف ، پدر و مادرش را به خود، کنایه از در آغوش گرفتن آنها است .
سرانجام شیرینترین لحظه زندگی یعقوب ، تحقق یافت و در این دیدار و وصال که بعد از سالها فراق ، دست داده ، بود لحظاتی بر یعقوب و یوسف گذشت که جز خدا هیچکس نمیداند آن دو چه احساساتی در این لحظات شیرین داشتند، چه اشکهای شوق ریختند و چه ناله های عاشقانه سردادند.
سپس یوسف ((به همگی گفت در سرزمین مصر قدم بگذارید که به خواست خدا همه ، در امنیت کامل خواهید بود که مصر در حکومت یوسف امن و امان شده بود (و قال ادخلوا مصر ان شاء الله آمنین).
و از این جمله استفاده می شود که یوسف به استقبال پدر و مادر تا بیرون دروازه شهر آمده بود، و شاید از جمله دخلوا علی یوسف که مربوط به بیرون دروازه است استفاده شود که دستور داده بود در آنجا خیمه ها بر پا کنند و از پدر و مادر و برادران پذیرائی مقدماتی به عمل آورند.
هنگامی که وارد بارگاه یوسف شدند، او پدر و مادرش را بر تخت نشاند (و رفع ابویه علی العرش).
عظمت این نعمت الهی و عمق این موهبت و لطف پروردگار، آنچنان برادران و پدر و مادر را تحت تاثیر قرار داد که همگی در برابر او به سجده افتادند
(و خروا له سجدا).
در این هنگام یوسف ، رو به سوی پدر کرد و عرض کرد پدرجان ! این همان تاویل خوابی است که از قبل در آن هنگام که کودک خردسالی بیش نبودم دیدم
(و قال یا ابت هذا تاویل رؤ یای من قبل). تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 80
مگر نه این است که در خواب دیده بودم خورشید و ماه ، و یازده ستاره در برابر من سجده کردند.
ببین همانگونه که تو پیش بینی می کردی خداوند این خواب را به واقعیت مبدل ساخت (قد جعلها ربی حقا).
و پروردگار به من لطف و نیکی کرد، آن زمانی که مرا از زندان خارج ساخت (و قد احسن بی اذ اخرجنی من السجن).
جالب اینکه در باره مشکلات زندگی خود فقط سخن از زندان مصر می گوید اما بخاطر برادران ، سخنی از چاه کنعان نگفت !
سپس اضافه کرد خداوند چقدر به من لطف کرد که شما را از آن بیابان

کنعان به اینجا آورد بعد از آنکه شیطان در میان من و برادرانم فساد انگیزی نمود
(و جاء بکم من البدو من بعد ان نزغ الشیطان بینی و بین اخوتی).
باز در اینجا نمونه دیگری از سعه صدر و بزرگواری خود را نشان می دهد و بی آنکه بگوید مقصر چه کسی بوده ، تنها به صورت سربسته می گوید: شیطان در این کار دخالت کرد و عامل فساد شد، چرا که او نمی خواهد از گذشته خطاهای برادران شکایت کند.
تعبیر از سرزمین کنعان به بیابان (بدو) نیز جالب است و روشنگر تفاوت تمدن مصر نسبت به کنعان می باشد.
سرانجام می گوید همه این مواهب از ناحیه خدا است ، چرا که پروردگارم کانون لطف است و هر چیز را بخواهد لطف می کند کارهای بندگانش را تدبیر و مشکلاتشان را سهل و آسان می سازد (ان ربی لطیف لما یشاء).
او می داند چه کسانی نیازمندند، و نیز چه کسانی شایسته اند، چرا که او علیم و حکیم است (انه هو العلیم الحکیم). تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 81
سپس رو به درگاه مالک الملک حقیقی و ولی نعمت همیشگی نموده ، به عنوان شکر و تقاضا می گوید: پروردگارا! بخشی از یک حکومت وسیع به من مرحمت فرمودی (رب قد آتیتنی من الملک).
و از علم تعبیر خواب به من آموختی (و علمتنی من تاویل الاحادیث) و همین علم ظاهرا ساده چه دگرگونی در زندگانی من و جمع کثیری از بندگانت ایجاد کرد، و چه پر برکت است علم !
توئی که آسمانها و زمین را ابداع و ایجاد فرمودی (فاطر السماوات و الارض).
و به همین دلیل ، همه چیز در برابر قدرت تو خاضع و تسلیم است .
پروردگارا! تو ولی و ناصر و مدبر و حافظ من در دنیا و آخرتی
(انت ولیی فی الدنیا و الاخرة).
((مرا مسلمان و تسلیم در برابر فرمانت از این جهان ببر)) (توفنی مسلما)
((و مرا به صالحان ملحق کن)) (و الحقنی بالصالحین).
یعنی من دوام ملک و بقاء حکومت و زندگی مادیم را از تو تقاضا نمی کنم که اینها همه فانی اند و فقط دورنمای دل انگیزی دارند، بلکه از تو این می خواهم که عاقبت و پایان کارم به خیر باشد، و با ایمان و تسلیم در راه تو، و برای تو جان دهم ، و در صف صالحان و شایستگان و دوستان با اخلاصت قرار گیرم ، مهم برای من اینها است .
نکته ها :
آیا سجده برای غیر خدا جایز است ؟.

همانگونه که در جلد اول در بحث سجده فرشتگان برای آدم (صفحه 127) تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 82
گفتیم سجده به معنی پرستش و عبادت مخصوص خدا است ، و برای هیچکس در هیچ مذهبی پرستش جایز نیست ، و توحید عبادت که بخش مهمی از مساله توحید است که همه پیامبران به آن دعوت نمودند، مفهومش همین است .
بنابراین ، نه یوسف که پیامبر خدا بود، اجازه می داد که برای او سجده و عبادت کنند و نه پیامبر بزرگی همچون یعقوب اقدام به چنین کاری می کرد، و نه قرآن به عنوان یک عمل شایسته یا حداقل مجاز از آن یاد می نمود.
بنابراین ، سجده مزبور یا برای خدا بوده (سجده شکر) همان خدائی که اینهمه موهبت و مقام عظیم به یوسف داد و مشکلات و گرفتاریهای خاندان یعقوب را بر طرف نمود و در این صورت در عین اینکه برای خدا بوده ، چون به خاطر عظمت موهبت یوسف انجام گرفته است ، تجلیل و احترام برای او نیز محسوب می شده ، و از این نظر ضمیر در له که مسلما به یوسف باز می گردد، با این معنی به خوبی سازگار خواهد بود.
و یا اینکه منظور از سجده مفهوم وسیع آن یعنی خضوع و تواضع است ، زیرا سجده همیشه به معنی معروفش نمی آید. بلکه به معنی هر نوع تواضع نیز گاهی آمده است ، و لذا بعضی از مفسران گفته اند که تحیت و تواضع متداول در آن روز خم شدن و تعظیم بوده است ، و منظور از سجود در آیه فوق همین است .
ولی با توجه به جمله ((خروا)) که مفهومش بر زمین افتادن است ، چنین بر می آید که سجود آنها به معنی انحناء و سر فرود آوردن نبوده است .
بعضی دیگر از مفسران بزرگ گفته اند سجود یعقوب و برادران و مادرشان برای خدا بوده ، اما یوسف همچون خانه کعبه ، قبله بوده است ، و لذا در تعبیرات عرب گاهی گفته می شود ((فلان صلی للقبله : فلانکس به سوی قبله نماز خواند)). تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 83
ولی معنی اول نزدیکتر به نظر می رسد، بخصوص اینکه در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت (علیهمالسلام) نقل شده می خوانیم کان سجودهم لله - یا - عبادة لله : سجود آنها به عنوان عبادت برای پروردگار بوده است .
در بعضی از دیگر از احادیث می خوانیم کان طاعة لله و تحیة لیوسف : به عنوان اطاعت پروردگار و تحیت و احترام به یوسف بوده است .
همانگونه که در داستان آدم نیز، سجده برای آن خداوند بزرگی بوده است که چنین خلقت بدیعی را آفریده که در عین عبادت خدا بودن ، دلیلی است بر احترام و عظمت مقام آدم !

این درست به آن می ماند که شخصی کار بسیار مهم و شایسته ای انجام دهد و ما به خاطر آن برای خدائی که چنین بندهای را آفریده است سجده کنیم که هم سجده برای خدا است و هم برای احترام این شخص .

2 - وسوسه های شیطان

جمله ((نزغ الشیطان بینی و بین اخوتی)) با توجه به اینکه ((نزغ)) به معنی وارد شدن در کاری به قصد فساد و افساد است ، دلیل بر این است که وسوسه های شیطانی در این گونه ماجراها همیشه نقش مهمی دارد، ولی قبلا هم گفته ایم که از این وسوسه ها به تنهائی کاری ساخته نیست ، تصمیم گیرنده نهائی خود انسان است ، بلکه او است که درهای قلب خود را به روی شیطان می گشاید و اجازه ورود به او می دهد، بنابراین از آیه فوق ، هیچگونه مطلبی که بر خلاف اصل آزادی اراده باشد استفاده نمی شود.

منتها یوسف با آن بزرگواری و بلندی فکر و سعه صدر نمی خواست برادران را که خود به اندازه کافی شرمنده بودند، در این ماجرا شرمنده تر کند، و لذا اشاره ای به تصمیم گیرنده نهائی نکرد و تنها پای وسوسه های شیطان را که عامل تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 84
درجه دوم بود به میان کشید.

3 - امنیت نعمت بزرگ خدا

یوسف از میان تمام مواهب و نعمتهای مصر، انگشت روی مساله امنیت گذاشت و به پدر و مادر و برادران گفت : وارد مصر شوید که انشاء الله در امنیت خواهید بود و این نشان می دهد که نعمت امنیت ریشه همه نعمتها است ، و حقا چنین است زیرا هرگاه امنیت از میان برود، سایر مسائل رفاهی و مواهب مادی و معنوی نیز به خطر خواهد افتاد، در یک محیط نا امن ، نه اطاعت خدا مقدور است و نه زندگی توام با سربلندی و آسودگی فکر، و نه تلاش و کوشش و جهاد برای پیشبرد هدفهای اجتماعی .

این جمله ممکن است ضمنا اشاره به این نکته باشد که یوسف می خواهد بگوید سرزمین مصر در حکومت من آن سرزمین فراعنه دیروز نیست ، آن خودکامگی ها جنایتها، استثمارها، خفقان ها و شکنجه ها همه از میان رفته است ، محیطی است کاملا امن و امان .

4 - اهمیت مقام علم

بار دیگر یوسف در پایان کار خویش مجددا روی مساله علم تعبیر خواب تکیه می کند و در کنار آن حکومت بزرگ و بی منازع ، این علم ظاهرا ساده را قرار می دهد که بیانگر تاکید هر چه بیشتر، روی اهمیت و تاثیر علم و دانش است هر چند علم و دانش ساده ای باشد و می گوید: رب قد آتیتنی من الملک و علمتنی من تاویل الاحادیث

5 - پایان خبر

انسان در طول عمر خود، ممکن است دگرگونیهای فراوانی پیدا کند ولی مسلما صفحات آخر زندگانی او از همه سرنوشت سازتر است چرا که دفتر عمر با تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 85
آن پایان می گیرد، و قضاوت نهائی به آن بسته است ، لذا مردم با ایمان و هوشیار همیشه از خدا می خواهند که این صفحات عمرشان نورانی و درخشان باشد، و یوسف هم در اینجا از خدا همین را می خواهد، می گوید توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین : مرا با ایمان از دنیا ببر و در زمره صالحان قرار ده .
معنای این سخن ، تقاضای مرگ از خدا نیست ، آنچنان که ابن عباس گمان کرده و گفته است : هیچ پیامبری از خدا تقاضای مرگ نکرد، جز یوسف که به هنگام فراهم آمدن تمام اسباب حکومتش ، عشق و علاقه به پروردگار در جانش شعله ور شد و آرزوی ملاقات پروردگار کرد - بلکه تقاضای یوسف تنها تقاضای شرط و حالت بوده است ، یعنی تقاضا کرده است که به هنگام مرگ دارای ایمان و اسلام باشد، همانگونه که ابراهیم و یعقوب نیز این توصیه را به فرزندانشان کردند و گفتند: فلا تموتن الا و انتم مسلمون : فرزندان ! بکوشید که به هنگام از دنیا رفتن با ایمان و تسلیم در برابر فرمان خدا باشید (بقره - 132).
بسیاری از مفسران نیز همین معنی را برگزیده اند.
6 - آیا مادر یوسف به مصر آمد؟
از ظاهر آیات فوق به خوبی استفاده می شود که مادر یوسف در آن هنگام زنده بود و همراه همسر و فرزندانش به مصر آمد، و به شکرانه این نعمت ، سجده کرده ، ولی بعضی از مفسران اصرار دارند، که مادرش راحیل از دنیا رفته بود و این خاله یوسف بود که به مصر آمد و به جای مادر محسوب می شد.
ولی در سفر تکوین تورات فصل 35 جمله 18 می خوانیم که راحیل پس از آنکه بنیامین متولد شد، چشم از جهان فرو بست ، و در بعضی از روایات که از وهب بن منیه و کعب الاحبار نقل شده ، نیز همین معنی آمده است که به نظر می رسد از تورات گرفته شده باشد. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 86
و به هر حال ما نمی توانیم از ظاهر آیات قرآن که می گوید: مادر یوسف آن روز زنده بود، بدون مدرک قاطعی چشم بپوشیم و آنرا توجیه و تاویل کنیم .
7 - بازگو نکردن سرگذشت برای پدر
در روایتی از امام صادق (علیهالسلام) می خوانیم هنگامی که یعقوب به دیدار یوسف رسید به او گفت : فرزندم دلم می خواهد بدانم برادران با تو دقیقا چه کردند. یوسف از پدر تقاضا کرد که از این امر صرف نظر کند،

ولی یعقوب او را سوگند داد که شرح دهد.
یوسف گوشهای از ماجرا را برای پدر بیان کرد تا آنجا که گفت برادران مرا گرفتند و بر سر چاه نشاندند و به من فرمان دادند، پیراهنت را بیرون بیاور من به آنها گفتم شما را به احترام پدرم یعقوب سوگند می دهم که پیراهن از تن من بیرون نیاورید و مرا برهنه نسازید، یکی از آنها کاردی که با خود داشت برکشید و فریاد زد پیراهنت را بکن !... با شنیدن این جمله ، یعقوب طاقت نیاورد، صیحه ای زد و بیهوش شد و هنگامی که به هوش آمد از فرزند خواست که سخن خود را ادامه دهد اما یوسف گفت تو را به خدای ابراهیم و اسماعیل و اسحاق ، سوگند که مرا از این کار معاف داری ، یعقوب که این جمله را شنید صرف نظر کرد.
و این نشان می دهد که یوسف به هیچ وجه علاقه نداشت ، گذشته تلخ را در خاطر خود یا پدرش تجدید کند، هر چند حس کنجکاوی یعقوب را آرام نمی گذاشت . یوسف
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 87
آیه 102-107
آیه و ترجمه
ذَلِک مِنْ أَنبَاءِ الْغَیْبِ نُوحِیهِ إِلَیْک وَ مَا کُنت لَدَیهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ یمْکُرُونَ(102)
وَ مَا أَکثرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصت بِمُؤْمِنِینَ(103)
وَ مَا تَسئَلُهُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلا ذِکرٌ لِّلْعَلَمِینَ(104)
وَ کَأَیِّن مِّنْ ءَایَةٍ فی السمَوَتِ وَ الاَرْضِ یَمُرُّونَ عَلَیهَا وَ هُمْ عَنهَا مُعْرِضونَ(105)
وَ مَا یُؤْمِنُ أَکثرُهُم بِاللَّهِ إِلا وَ هُم مُّشرِکُونَ(106)
أَ فَأَمِنُوا أَن تَأْتِیهُمْ غَشِیَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِیهُمُ الساعَةُ بَغْتَةً وَ هُمْ لا یَشعُرُونَ(107)
ترجمه :102 - این از خبرهای غیب است که به تو وحی می فرستیم ، تو (هرگز) نزد آنها نبودی هنگامی که تصمیم گرفتند و نقشه می کشیدند.
103 - و بیشتر مردم ، هر چند اصرار داشته باشی ، ایمان نمی آورند!
104 - و تو (هرگز) از آنها پاداشی مطالبه نمی کنی ، او نیست مگر تذکری برای جهانیان
105 - و چه بسیار نشانه ای (از خدا) در آسمانها و زمین وجود دارد که آنها از کنارش می گذرند و از آن روی می گردانند!
106 - و اکثر آنها که مدعی ایمان به خدا هستند مشرکند.
107 - آیا از این ایمن هستند که عذاب فراگیری از ناحیه خدا به سراغ آنها بیاید یا ساعت رستاخیز ناگهان فرا رسد در حالی که آنها متوجه نیستند؟!
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 88

تفسیر :این مدعیان غالبا مشرکند!
با پایان گرفتن داستان یوسف با آنهمه درسهای عبرت و آموزنده ، و آن نتائج گرانبها و پربارش آنهم خالی از هر گونه گزافه گوئی و خرافات تاریخی ، قرآن روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده و می گوید: اینها از خبرهای غیبی است که به تو وحی می فرستیم (ذلک من انباء الغیب نوحیه الیک).
((تو هیچگاه نزد آنها نبودی در آن هنگام که تصمیم گرفتند و نقشه کشیدند، که چگونه آنرا اجرا کنند)) (و ما کنت لدیهم اذ اجمعوا امرهم و هم یمکرون).
این ریزه کاریها را تنها خدا می داند و یا کسی که در آنجا حضور داشته باشد و چون تو در آنجا حضور نداشتی بنابراین تنها وحی الهی است که این گونه خبرها را در اختیار تو گذارده است .
و از اینجا روشن می شود داستان یوسف گر چه در تورات آمده است و قاعدتا کم و بیش در محیط حجاز، اطلاعاتی از آن داشته اند، ولی هرگز تمام ماجرا به طور دقیق و با تمام ریزه کاریها و جزئیاتش ، حتی آنچه در مجالس خصوصی گذشته ، بدون هر گونه اضافه و خالی از هر خرافه شناخته نشده بود.
با این حال مردم با دیدن این همه نشانه های وحی و شنیدن این اندرزهای الهی می بایست ایمان بیاورند و از راه خطا باز گردند، ولی ای پیامبر هر چند تو اصرار داشته باشی بر اینکه آنها ایمان بیاورند، اکثرشان ایمان نمی آورند!
(و ما اکثر الناس و لو حرصت بمؤ منین). تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 89
تعبیر به ((حرص)) دلیل بر علاقه و ولع شدید پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به ایمان مردم بود، ولی چه سود، تنها اصرار و ولع او کافی نبود، قابلیت زمینه ها نیز شرط است جائی که فرزندان یعقوب که در خانه وحی و نبوت بزرگ شدند این چنین گرفتار طوفانهای هوا و هوس می شوند، تا آنجا که می خواهند برادر خویش را نابود کنند چگونه می توان انتظار داشت که همه مردم ، بر دیو هوس و غول شهوت چیره شوند و یکباره همگی بطور کامل رو به سوی خدا آورند؟
این جمله ضمنا یکنوع دلداری و تسلی خاطر برای پیامبر است که او، هرگز از اصرار مردم بر کفر و گناه ، خسته و مایوس نشود، و از کمی همسفران در این راه ملول نگردد، چنانکه در آیات دیگر قرآن نیز می خوانیم : لعلک باخع نفسک علی آثارهم ان لم یؤ منوا بهذا الحدیث اسفا: ای پیامبر گوئی می خواهی به خاطر ایمان نیاوردن آنها به این قرآن جان خود را از شدت تاسف از دست بدهی (کهف - 6).
سپس اضافه می کند: اینها در واقع هیچگونه عذر و بهانه ای برای عدم

پذیرش دعوت تو ندارند زیرا علاوه بر اینکه نشانه های حق در آن روشن است ، تو هرگز از آنها اجر و پاداشی در برابر آن نخواسته ای که آن را بهانه مخالفت نمایند (و ما تسئلهم علیه من اجر).
این دعوتی است عمومی و همگانی و تذکری است برای جهانیان و سفره گسترده ای است برای عام و خاص و تمام انسانها! (ان هو الا ذکر للعالمین).
آنها در واقع به این خاطر گمراه شده اند که چشم باز و بینا و گوش شنوا ندارند به همین جهت بسیاری از آیات خدا در آسمان و زمین وجود دارد که
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 90
آنها از کنار آن می گذرند و از آن روی می گردانند (و کاین من آیة فی السماوات و الارض یمرون علیها و هم عنها معرضون).
همین حوادثی را که همه روز با چشم خود می نگرند: خورشید صبحگاهان سر از افق مشرق برمی دارد، و اشعه طلائی خود را بر کوهها و دره ها و صحراها و دریاها می پاشد، و شامگاهان در افق مغرب فرو می رود، و پرده سنگین و سیاه شب بر همه جا می افتد.
اسرار این نظام شگرف ، این طلوع و غروب ، این غوغای حیات و زندگی در گیاهان ، پرندگان ، حشرات ، و انسانها، و این زمزمه جویباران ، این همهمه نسیم و اینهمه نقش عجب که بر در و دیوار وجود است ، به اندازه ای آشکار می باشد که هر که در آنها و خالقش نیندیشد، همچنان نقش بود بر دیوار!
فراوانند امور کوچک و ظاهرا بی اهمیتی که ما همیشه با بی اعتنائی از کنار آنها می گذریم اما ناگهان دانشمندی ژرفبین ، پیدا می شود که پس از ماهها یا سالها مطالعه روی آن اسرار عجیبی کشف می کند، که دهان جهانیان از تعجب باز می ماند.
اصولا مهم این است که ما بدانیم که در این عالم هیچ چیز ساده و بی اهمیت نیست چرا که همگی مصنوع و مخلوق خدائی است که علمش بی انتها و حکمتش بی پایان است ، ساده و بی اهمیت آنها هستند که جهان را بی اهمیت و سرسری می دانند.
بنابراین اگر به آیات قرآن که بر تو نازل می شود، ایمان نیاورند تعجب نکن چرا که آنها به آیات آفرینش و خلقت که از هر سو آنان را احاطه کرده نیز ایمان نیاورده اند!
در آیه بعد اضافه می کند که آنها هم که ایمان می آورند، ایمان اکثرشان خالص تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 91
نیست ، بلکه آمیخته با شرک است (و ما یؤ من اکثر هم بالله الا و هم مشرکون).
ممکن است خودشان چنین تصور کنند که مؤ منان خالصی هستند، ولی رگه

های شرک در افکار و گفتار و کردارشان غالبا وجود دارد.
ایمان تنها این نیست که انسان اعتقاد به وجود خدا داشته باشد بلکه یک موحد خالص کسی است که غیر از خدا، معبودی به هیچ صورت در دل و جان او نباشد، گفتارش برای خدا، اعمالش برای خدا، و هر کارش برای او انجام پذیرد، قانونی جز قانون خدا را به رسمیت نشناسد، و طوق بندگی غیر او را بر گردن ننهد و فرمانهای الهی را خواه مطابق تمایلاتش باشد یا نه ، از جان و دل بپذیرد، و بر سر دو راهیهای خدا و هوی ، همواره خدا را مقدم بشمرد، این است ایمان خالص ، از هر گونه شرک : شرک در عقیده ، شرک در سخن و شرک در عمل .
و راستی اگر بخواهیم حساب دقیقی در این زمینه بکنیم ، موحدان راستین و خالص و واقعی ، بسیار کمند!
به همین دلیل در روایات اسلامی می خوانیم که امام صادق (علیهالسلام) فرمود:
الشرک اخفی من دبیب النمل : ((شرک در اعمال انسان مخفیتر است از حرکت مورچه)).
و یا می خوانیم : ان اخوف ما اخاف علیکم الشرک الاصغر قالوا و ما الشرک الاصغر یا رسول الله ؟ قال الریا، یقول الله تعالی یوم القیامة اذا جاء الناس باعمالهم اذ هبوا الی الذین کنتم ترائون فی الدنیا، فانظروا هل تجدون عندهم من جزاء؟!: خطرناک ترین چیزی که از آن بر شما می ترسم ، شرک اصغر است اصحاب گفتند شرک اصغر چیست ای رسول خدا؟ فرمود: ریاکاری ، روز قیامت هنگامی که مردم با اعمال خود در پیشگاه خدا حاضر می شوند، پروردگار با آنها که در دنیا ریا کردند می فرماید: به سراغ کسانی که به خاطر تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 92
آنها ریا کردید بروید، ببینید پاداشی نزد آنها می یابید؟.
از امام باقر (علیهالسلام) در تفسیر آیه فوق نقل شده که فرمود: شرک طاعة و لیس شرک عبادة و المعاصی التی یرتکبون و هی شرک طاعة اطاعوا فیها الشیطان فاشرکوا بالله فی الطاعة لغیره : منظور از این آیه شرک در اطاعت است نه شرک عبادت ، و گناهانی که مردم مرتکب می شوند، شرک اطاعت است ، چرا که در آن اطاعت شیطان می کنند و به خاطر این عمل برای خدا شریکی در اطاعت قائل می شوند.
در بعضی از روایات دیگر می خوانیم که منظور ((شرک نعمت)) است به این معنی که موهبتی از خداوند به انسان برسد و بگوید این موهبت از ناحیه فلانکس به من رسیده اگر او نبود من می مردم ! و یا زندگانیم بر باد می رفت و بیچاره می شدم در اینجا غیر خدا را شریک خدا در بخشیدن روزی و مواهب شمرده است .
خلاصه اینکه منظور از شرک در آیه فوق کفر و انکار خدا و بت پرستی به

صورت رسمی نیست (چنانکه از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) نقل شده فرمود: (شرک لا یبلغ به الکفر) ولی شرک به معنی وسیع کلمه ، همه اینها را شامل می شود.
در آخرین آیه مورد بحث به آنها که ایمان نیاورده اند و از کنار آیات روشن الهی بیخبر می گذرند و در اعمال خود مشرکند، هشدار می دهد که آیا اینها خود را از این موضوع ایمن می دانند که عذاب الهی ناگهان و بدون مقدمه ، بر آنها نازل شود عذابی فراگیر، که همه آنها را در برگیرد (افامنوا ان تاتیهم تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 93
غاشیة من عذاب الله).
و یا اینکه قیامت ناگهانی فرا رسد، و دادگاه بزرگ الهی تشکیل گردد و به حساب آنها برسند، در حالی که آنها بیخبر و غافلند (او تاتیهم الساعة بغتة و هم لا یشعرون).
((غاشیة)) به معنی پوشنده و پوشش است و از جمله به پارچه بزرگ که روی زین اسب می اندازند و آنرا می پوشاند، غاشیه گفته می شود، و منظور در اینجا بلا و مجازاتی است که همه بدکاران را فرا می گیرد.
منظور از ((ساعة)) قیامت است چنانکه در بسیاری دیگر از آیات قرآن به همین معنی آمده است ،
ولی این احتمال نیز وجود دارد که ساعة کنایه از حوادث هولناک بوده باشد، زیرا آیات قرآن مکرر می گوید: شروع قیامت با یک سلسله حوادث فوق العاده هولناک ، همچون زلزله ها و طوفانها و صاعقه ها همراه است ، و یا اشاره به ساعت مرگ بوده باشد، ولی تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد. یوسف
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 94
آیه 108 - 111
آیه و ترجمه
قُلْ هَذِهِ سبیلی أَدْعُوا إِلی اللَّهِ عَلی بَصِیرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنی وَ سبْحَنَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشرِکِینَ(108)
وَ مَا أَرْسلْنَا مِن قَبْلِک إِلا رِجَالاً نُّوحِی إِلَیهِم مِّنْ أَهْلِ الْقُرَی أَ فَلَمْ یَسِیرُوا فی الاَرْضِ فَیَنظرُوا کَیْف کَانَ عَقِبَةُ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ وَ لَدَارُ الاَخِرَةِ خَیرٌ لِّلَّذِینَ اتَّقَوْا أَ فَلا تَعْقِلُونَ(109)
حَتی إِذَا استَیْئَس الرُّسلُ وَ ظنُّوا أَنهُمْ قَدْ کذِبُوا جَاءَهُمْ نَصرُنَا فَنُجِّیَ مَن نَّشاءُ وَ لا یُرَدُّ بَأسنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِینَ(110)
لَقَدْ کانَ فی قَصصِهِمْ عِبرَةٌ لاُولی الاَلْبَبِ مَا کانَ حَدِیثاً یُفْتَرَی وَ لَکن تَصدِیقَ الَّذِی بَینَ یَدَیْهِ وَ تَفْصِیلَ کلِّ شىْءٍ وَ هُدًی وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ(111)
ترجمه :108 - بگو این راه من است که من و پیروانم با بصیرت کامل همه مردم را به سوی خدا دعوت می کنیم ، منزه است خدا، و من از مشرکان

نیستم .
109 - و ما نفرستادیم پیش از تو جز مردانی از اهل شهرها که وحی به آنها می کردیم ، آیا (مخالفان دعوت تو) سیر در زمین نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند چه شد؟ و سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتر است ، آیا فکر نمی کنید؟!
110 - (پیامبران به دعوت خود و دشمنان به مخالفت همچنان ادامه دادند) تا رسولان مایوس شدند و گمان کردند که (حتی گروه اندک مؤ منان) به آنها دروغ گفته اند، تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 95
در این هنگام یاری ما به سراغ آنها آمد هر کس را می خواستیم نجات می دادیم و مجازات و عذاب ما از قوم زیانکار بازگردانده نمی شود.
111 - در سرگذشتهای آنها درس عبرتی برای صاحبان اندیشه است ، اینها داستان دروغین نبود بلکه (وحی آسمانی است و) هماهنگ است با آنچه پیش روی او (از کتب آسمانی پیشین) است و شرح هر چیز (که پایه سعادت انسان است) و هدایت و رحمت برای گروهی است که ایمان می آورند.
تفسیر :زنده ترین درسهای عبرت
در نخستین آیه مورد بحث ، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) ماموریت پیدا می کند که آئین و روش و خط خود را مشخص کند، می فرماید: بگو راه و طریقه من این است که همگان را به سوی الله (خداوند واحد یکتا) دعوت کنم (قل هذه سبیلی ادعوا الی الله).
سپس اضافه می کند: من این راه را بی اطلاع یا از روی تقلید نمی پیمایم ، بلکه از روی آگاهی و بصیرت ، خود و پیروانم همه مردم جهان را به سوی این طریقه می خوانیم (علی بصیرة انا و من اتبعنی).
این جمله نشان می دهد که هر مسلمانی که پیرو پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است به نوبه خود دعوت کننده به سوی حق است و باید با سخن و عملش دیگران را به راه الله دعوت کند.
و نیز نشان می دهد که رهبر باید دارای بصیرت و بینائی و آگاهی کافی باشد، و گر نه دعوتش به سوی حق نخواهد بود.
سپس برای تاکید، می گوید: خداوند یعنی همان کسی که من به سوی او دعوت می کنم پاک و منزه است از هر گونه عیب و نقص و شبیه و شریک (و سبحان الله). تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 96
باز هم برای تاکید بیشتر می گوید من از مشرکان نیستم و هیچگونه شریک و شبیهی برای او قائل نخواهم بود (و ما انا من المشرکین).
در واقع این از وظائف یک رهبر راستین است که با صراحت برنامه ها و اهداف خود را اعلام کند، و هم خود و هم پیروانش از برنامه واحد و مشخص و روشنی پیروی کنند، نه اینکه هالهای از ابهام ، هدف و روش آنها

را فرا گرفته باشد و یا هر کدام به راهی بروند:
اصولا یکی از راههای شناخت رهبران راستین از دروغین همین است که اینها با صراحت سخن می گویند و راهشان روشن است ، و آنها برای اینکه بتوانند سرپوشی به روی کارهای خود بگذارند، همیشه به سراغ سخنان مبهم و چند پهلو می روند.
قرار گرفتن این آیه به دنبال آیات یوسف اشاره ای است به اینکه راه و رسم من از راه و رسم یوسف پیامبر بزرگ الهی نیز جدا نیست ، او هم همواره حتی در کنج زندان دعوت به الله الواحد القهار می کرد، و غیر او را اسمهای بی مسمائی می شمرد که از روی تقلید از جاهلانی به جاهلان دیگری رسیده است ، آری روش من و روش همه پیامبران نیز همین است .
و از آنجا که یک اشکال همیشگی اقوام گمراه و نادان به پیامبران این بوده است که چرا آنها انسانند! چرا این وظیفه بر دوش فرشته ای گذاشته نشده است ، و طبعا مردم عصر جاهلیت نیز همین ایراد را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در برابر این دعوت بزرگش داشتند، قرآن مجید یکبار دیگر به این ایراد پاسخ می گوید: ما هیچ پیامبری را قبل از تو نفرستادیم مگر اینکه آنها مردانی بودند که وحی به آنها فرستاده می شد مردانی که از شهرهای آباد و مراکز جمعیت برخاستند
(و ما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم من اهل القری). تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 97
آنها نیز در همین شهرها و آبادیها همچون سایر انسانها زندگی می کردند، و در میان مردم رفت و آمد داشتند و از دردها و نیازها و مشکلاتشان بخوبی آگاه بودند.
تعبیر به ((من اهل القری)) با توجه به اینکه ((قریه)) در لغت عرب ، به هر گونه شهر و آبادی گفته می شود در مقابل ((بدو)) که به بیابان اطلاق می گردد، ممکن است ضمنا اشاره به این باشد که پیامبران الهی هرگز از میان مردم بیابان نشین برنخاستند (همانگونه که بعضی از مفسران نیز تصریح کرده اند) چرا که بیابان گردها معمولا گرفتار جهل و نادانی و قساوتند و از مسائل زندگی و نیازهای معنوی و مادی کمتر آگاهی دارند.
درست است که در سرزمین حجاز، اعراب بیابان گرد فراوان بودند، ولی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از مکه که در آن موقع شهر نسبتا بزرگی بود برخاست و نیز درست است که شهر کنعان در برابر سرزمین مصر که یوسف در آن حکومت می کرد چندان اهمیتی نداشت و به همین دلیل ، یوسف در باره آن تعبیر به بدو کرد، ولی می دانیم که یعقوب پیامبر الهی و فرزندانش هرگز بیابانگرد و بیابان نشین نبودند، بلکه در شهر کوچک کنعان زندگی داشتند.

سپس اضافه می کند برای اینکه اینها بدانند سرانجام مخالفتهایشان با دعوت تو که دعوت به سوی توحید است چه خواهد بود، خوبست بروند و آثار پیشینیان را بنگرند، آیا آنها سیر در زمین نکردند تا ببینند عاقبت اقوام گذشته چگونه بود؟ (افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم).
که این ((سیر در ارض)) و گردش در روی زمین ، مشاهده آثار گذشتگان ، و ویرانی قصرها و آبادیهائی که در زیر ضربات عذاب الهی در هم کوبیده شد بهترین درس را به آنها می دهد، درسی زنده ، و محسوس ، و برای

همگان قابل لمس !
و در پایان آیه می فرماید: و سرای آخرت برای پرهیزکاران مسلما بهتر است (و لدار الاخرة خیر للذین اتقوا).
آیا تعقل نمی کنید و فکر و اندیشه خویش را به کار نمی اندازید (افلا تعقلون).
چرا که اینجا سرائی است ناپایدار و آمیخته با انواع مصائب و آلام و دردها، اما آنجا سرائی است جاودانی و خالی از هر گونه رنج و ناراحتی .
در آیه بعد اشاره به یکی از حساس ترین و بحرانی ترین لحظات زندگی پیامبران کرده ، می گوید: پیامبران الهی در راه دعوت به سوی حق ، همچنان پافشاری داشتند و اقوام گمراه و سرکش همچنان به مخالفت خود ادامه می دادند تا آنجا که پیامبران از آنها مایوس شدند، و گمان بردند که حتی گروه اندک مؤ منان به آنها دروغ گفته اند، و آنان در مسیر دعوت خویش تنهای تنها هستند، در این هنگام که امید آنها از همه جا بریده شد، نصرت و پیروزی از ناحیه ما فرا رسید، و هر کس را می خواستیم و شایسته می دیدیم ، نجات می دادیم (حتی اذ استیئس الرسل و ظنوا انهم قد کذبوا جائهم نصرنا فنجی من نشاء).
و در پایان آیه می فرماید: عذاب و مجازات ما از قوم گنهکار و مجرم ، بازگردانده نمی شود. (و لا یرد باسنا عن القوم المجرمین).
این یک سنت الهی ، که مجرمان پس از اصرار بر کار خود و بستن تمام درهای هدایت به روی خویشتن و خلاصه پس از اتمام حجت ، مجازاتهای الهی

به سراغشان می آید و هیچ قدرتی قادر بر دفع آن نیست .
در تفسیر آیه فوق و اینکه جمله ظنوا انهم قد کذبوا بیان حال چه گروهی را می کند در میان مفسران گفتگو است .
آنچه در بالا گفتیم تفسیری است که بسیاری از بزرگان علمای تفسیر آن را برگزیده اند و خلاصه اش این است که کار پیامبران به جائی می رسید که گمان می کردند همه مردم بدون استثناء آنها را تکذیب خواهند کرد، و حتی

گروهی از مؤ منان که اظهار ایمان می کنند آنها نیز در عقیده خود ثابت قدم نیستند!.
این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که فاعل ظنوا، مؤ منان است یعنی مشکلات و بحرانها بحدی بود که ایمان آورندگان ، چنین می پنداشتند نکند وعده نصرت و پیروزی که پیامبران داده اند خلاف باشد؟! و این سوء ظن و تزلزل ناشی از آن برای افرادی که تازه ایمان آورده اند چندان بعید نیست .
بعضی نیز تفسیر سومی برای آیه ذکر کرده اند که خلاصه اش این است : پیامبران بدون شک ، بشر بودند هنگامی که در طوفانی ترین حالات قرار می گرفتند، همان حالتی که کارد به استخوانشان می رسید و تمام درها ظاهرا به روی آنها بسته می شد و هیچ راه گشایشی به نظر نمی رسید، و ضربات طوفانهای حوادث پیوسته آنها را درهم می کوبید و فریاد مؤ منانی که کاسه صبرشان لبریز شده بود مرتبا در گوش آنها نواخته می شد، آری در این حالت در یک لحظه ناپایدار به مقتضای طبع بشری این فکر، بی اختیار به مغز آنها می افتاد که نکند وعده پیروزی خلاف از آب درآید! و یا اینکه ممکن است وعده پیروزی مشروط به شرائطی باشد که حاصل نشده باشد، اما بزودی بر این فکر پیروز می شدند و آنرا از صفحه خاطر دور می کردند و برق امید در دل آنها می درخشید و به دنبال آن ، طلائع پیروزی آشکار می شد. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 100
شاهد این تفسیر را از آیه 214 سوره بقره گرفته اند... حتی یقول الرسول و الذین آمنوا معه متی نصر الله : اقوام پیشین آنچنان در تنگنای باساء و ضراء قرار می گرفتند و بر خود می لرزیدند، تا آنجا که پیامبرشان و آنها که با او ایمان آورده بودند، صدا می زدند کجاست یاری خدا؟ ولی به آنها پاسخ داده می شد الا ان نصر الله قریب : پیروزی خدا نزدیک است .
ولی جمعی از مفسران همانند طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر، بعد از ذکر این احتمال ، آن را بعید شمرده اند، چرا که این مقدار هم از مقام انبیاء دور است ، و به هر حال صحیحتر همان تفسیر نخست است .
آخرین آیه این سوره محتوای بسیار جامعی دارد، که تمام بحثهائی که در این سوره گذشت بطور فشرده در آن جمع است و آن اینکه در سرگذشت یوسف و برادرانش و انبیاء و رسولان گذشته و اقوام مؤ من و بی ایمان ، درسهای بزرگ عبرت برای همه اندیشمندان است (لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب)
آئینه ای است که می توانند در آن ، عوامل پیروزی و شکست ، کامیابی و ناکامی ، خوشبختی و بدبختی ، سربلندی و ذلت و خلاصه آنچه در زندگی انسان ارزش دارد، و آنچه بی ارزش است ، در آن ببینند، آئینه ای که

عصاره تمام تجربیات اقوام پیشین و رهبران بزرگ در آن بچشم می خورد، و آئینه ای که مشاهده آن عمر کوتاه مدت هر انسان را به اندازه عمر تمام بشریت طولانی می کند!.
ولی تنها الوا الالباب و صاحبان مغز و اندیشه هستند که توانائی مشاهده این نقوش عبرت را بر صفحه این آئینه عجیب دارند.
و بدنبال آن اضافه می کند: آنچه گفته شد یک افسانه ساختگی و داستان خیالی و دروغین نبود (ما کان حدیثا یفتری).
این آیات که بر تو نازل شده و پرده از روی تاریخ صحیح گذشتگان برداشته
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 101
ساخته مغز و اندیشه تو نیست ، بلکه یک وحی بزرگ آسمانی است ، که کتب اصیل انبیای پیشین را نیز تصدیق و گواهی می کند (و لکن تصدیق الذی بین یدیه).
به علاوه هر آنچه انسان به آن نیاز دارد، و در سعادت و تکامل او دخیل است ، در این آیات آمده است (و تفصیل کل شی ء).
و به همین دلیل مایه هدایت جستجوگران و مایه رحمت برای همه کسانی است که ایمان می آورند (و هدی و رحمة لقوم یؤ منون).
آیه فوق گویا می خواهد به این نکته مهم اشاره کند که داستانهای ساختگی زیبا و دل انگیز بسیار است و همیشه در میان همه اقوام ، افسانه های خیالی جالب فراوان بوده است ، مبادا کسی تصور کند سرگذشت یوسف و یا سرگذشت پیامبران دیگر که در قرآن آمده از این قبیل است .
مهم این است که این سرگذشتهای عبرت انگیز و تکان دهنده همه عین واقعیت است و کمترین انحراف از واقعیت و عینیت خارجی در آن وجود ندارد، و به همین دلیل تاثیر آن فوق العاده زیاد است .
چرا که می دانیم افسانه های خیالی هر قدر، جالب و تکان دهنده ، تنظیم شده باشند، تاثیر آنها در برابر یک سرگذشت واقعی ناچیز است زیرا:
اولا هنگامی که شنونده و خواننده به هیجان انگیزترین لحظات داستان می رسد و می رود که تکانی بخورد، ناگهان این برق در مغز او پیدا می شود که این یک خیال و پندار بیش نیست !
ثانیا - این سرگذشتها در واقع بیانگر فکر طراح آنهاست ، او است که عصاره افکار و خواسته هایش را در چهره و افعال قهرمان داستان مجسم می کند، و بنابراین چیزی فراتر از فکر یک انسان نیست ، و این با یک واقعیت عینی فرق بسیار دارد و نمی تواند بیش از موعظه و اندرز گوینده آن بوده باشد، اما تاریخ تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 102
واقعی انسانها چنین نیست ، پر بار و پر برکت و از هر نظر راهگشا است .
پایان سوره یوسف پروردگارا چشمی بینا و گوشی شنوا و قلبی دانا به ما مرحمت کن ، تا بتوانیم در سرگذشت پیشینیان راههای نجات خود را از

مشکلاتی که اکنون در آن غوطه وریم بیابیم .
خداوندا! به ما دیدهای تیزبین ده تا عاقبت زندگی اقوامی را که پس از پیروزی به خاطر اختلاف و پراکندگی گرفتار دردناکترین شکستها شدند ببینیم و از آن راهی که آنها رفتند نرویم .
بار الها! آنچنان نیت خالصی به ما عطا کن که پا بر سر دیو نفس بگذاریم و آنچنان معرفتی که با پیروزی مغرور نشویم ، و آنچنان گذشتی که اگر دیگری کاری را بهتر از ما انجام می دهد به او واگذار کنیم .
که اگر اینها را به ما مرحمت کنی می توانیم بر همه مشکلات پیروز شویم ، و چراغ اسلام و قرآن را در دنیا روشن و زنده نگهداریم .

تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 103
سوره رعد
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و 43 آیه است تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 104 تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 105
محتوای سوره رعد
همانگونه که قبلا هم گفتهایم ، سوره های مکی چون در آغاز دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و به هنگام درگیری شدید با مشرکان نازل شده است غالبا پیرامون مسائل عقیدتی مخصوصا دعوت به توحید و مبارزه با شرک و اثبات معاد سخن می گوید، در حالی که سوره های مدنی که پس از گسترش اسلام و تشکیل حکومت اسلامی نازل گردید، پیرامون احکام و مسائل مربوط به نظامات اجتماعی ، طبق نیازمندیهای جامعه بحث می کند.
سوره مورد بحث (سوره رعد) که از سوره های مکی است نیز همین برنامه را تعقیب کرده است و پس از اشاره به حقانیت و عظمت قرآن ، به بیان آیات توحید و اسرار آفرینش که نشانه های ذات پاک خدا هستند می پردازد.
گاهی از برافراشتن آسمانهای بیستون ، سخن می گوید و زمانی از تسخیر خورشید و ماه به فرمان خدا.
گاه از گسترش زمین و آفرینش کوهها و نهرها و درختان و میوه ها، و زمانی از پرده های آرام بخش شب که روز را می پوشاند.
گاه دست مردم را می گیرد و به میان باغهای انگور و نخلستان و لابلای زراعتها می برد، و شگفتی های آنها را بر می شمرد.
سپس به بحث معاد و زندگی نوین انسان و دادگاه عدل پروردگار می پردازد. و این مجموعه معرفی مبدء و معاد را، با بیان مسئولیتهای مردم و وظائفشان و اینکه هر گونه تغییر و دگرگونی در سرنوشت آنها، باید از ناحیه تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 106
خود آنان شروع شود تکمیل می کند.
دگر بار به مساله توحید باز می گردد، و از تسبیح رعد و وحشت آدمیان از برق و صاعقه ، بحث می کند، و زمانی از سجده آسمانیان و زمینیها در برابر عظمت پروردگار.
سپس برای اینکه چشم و گوشها را بگشاید و اندیشه ها را بیدار کند، و بی خاصیت بودن بتهای ساخته و پرداخته دست بشر را روشن سازد، آنها را

دعوت به اندیشه و تفکر می کند و برای شناخت حق و باطل ، مثال میزند، مثالهائی زنده و محسوس ، و برای همه قابل درک .
و از آنجا که ثمره نهائی ایمان به توحید و معاد، همان برنامه های سازنده عملی است به دنبال این بحثها، مردم را به وفای به عهد وصله رحم و صبر و استقامت و انفاق در پنهان و آشکار و ترک انتقام جوئی دعوت می کند.
دگر بار به آنها نشان می دهد که زندگی دنیا ناپدار است ، و آرامش و اطمینان جز در سایه ایمان به خدا حاصل نمی شود.
و سرانجام دست مردم را می گیرد و به اعماق تاریخ می کشاند و سرگذشت دردناک اقوام یاغی و سرکش گذشته و آنهائی که حق را پوشاندند یا مردم را از حق باز داشتند بطور مشخص نشان می دهد، و با تهدید کردن کفار با تعبیراتی تکان دهنده سوره را پایان می بخشد.
بنابراین سوره رعد، از عقاید و ایمان ، شروع می شود و به اعمال و برنامه های انسان سازی پایان می یابد. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 107
آیه 1-4
آیه و ترجمه
سورة الرعد
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
المر تِلْک ءَایَت الْکِتَبِ وَ الَّذِی أُنزِلَ إِلَیْک مِن رَّبِّک الْحَقُّ وَ لَکِنَّ أَکْثرَ النَّاسِ لا یُؤْمِنُونَ(1)
اللَّهُ الَّذِی رَفَعَ السمَوَتِ بِغَیرِ عَمَدٍ تَرَوْنهَا ثمَّ استَوَی عَلی الْعَرْشِ وَ سخَّرَ الشمْس وَ الْقَمَرَ کلٌّ یجْرِی لاَجَلٍ مُّسمًّی یُدَبِّرُ الاَمْرَ یُفَصلُ الاَیَتِ لَعَلَّکُم بِلِقَاءِ رَبِّکُمْ تُوقِنُونَ(2)
وَ هُوَ الَّذِی مَدَّ الاَرْض وَ جَعَلَ فِیهَا رَوَسىَ وَ أَنهَراً وَ مِن کلِّ الثَّمَرَتِ جَعَلَ فِیهَا زَوْجَینِ اثْنَینِ یُغْشی الَّیْلَ النهَارَ إِنَّ فی ذَلِک لاَیَتٍ لِّقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ(3)
وَ فی الاَرْضِ قِطعٌ مُّتَجَوِرَتٌ وَ جَنَّتٌ مِّنْ أَعْنَبٍ وَ زَرْعٌ وَ نخِیلٌ صِنْوَانٌ وَ غَیرُ صِنْوَانٍ یُسقَی بِمَاءٍ وَحِدٍ وَ نُفَضلُ بَعْضهَا عَلی بَعْضٍ فی الأُکلِ إِنَّ فی ذَلِک لاَیَتٍ لِّقَوْمٍ یَعْقِلُونَ(4)
ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - المر - اینها آیات کتاب (آسمانی) است ، و آنچه از طرف پروردگار بر تو نازل شده حق است ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند.
2 - خدا همان کسی است که آسمان را - بدون ستونی که قابل رؤ یت باشد - آفرید سپس تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 108
بر عرش استیلا یافت (و زمام تدبیر جهان را بدست گرفت) و خورشید و ماه را مسخر ساخت که هر کدام تا زمان معینی حرکت دارند کارها را او تدبیر می کند آیات را (برای شما) تشریح می نماید تا به لقای پروردگارتان یقین پیدا کنید

3 - و او کسی است که زمین را گسترد و در آن کوهها و نهرهائی قرار داد و از تمام میوه ها در آن دو جفت آفرید (پرده سیاه) شب را بر روز می پوشاند، در اینها آیاتی است برای آنها که تفکر می کنند.
4 - و در روی زمین قطعاتی در کنار هم قرار دارد که با هم متفاوتند و باغهائی از انگور، و زراعت ، و نخلها، که گاهی بر یک پایه می رویند و گاهی بر دو پایه ، همه آنها از یک آب سیراب می شوند و با اینحال بعضی از آنها را از جهت میوه بر دیگری برتری می دهیم ، در اینها نشانه هائی است برای آنها که عقل خویش را بکار می گیرند.
تفسیر :نشانه های خدا در آسمان و زمین و جهان گیاهان
بار دیگر به حروف مقطعه قرآن که در 29 سوره آمده است ، در آغاز این سوره برخورد می کنیم ، منتها حروف مقطعهای که در اینجا ذکر شده ، در واقع ترکیبی است از ((الم)) که در آغاز چند سوره آمده و ((الر)) که در آغاز چند سوره دیگر بیان شده ، و در واقع این سوره تنها سورهای است که در آغاز آن ((المر)) دیده می شود، و از آنجا که به نظر می رسد حروف مقطعه آغاز هر سوره پیوند مستقیمی با محتوای آن سوره دارد، محتمل است این ترکیب که در آغاز سوره رعد است اشاره به این باشد که محتوای سوره ((رعد)) جامع محتوای هر دو گروه از سوره هائی است که با ((الم)) و ((الر)) آغاز می شود، و اتفاقا دقت در محتوای این سوره ها این موضوع را تایید می کند.
در باره تفسیر حروف مقطعه قرآن تاکنون در آغاز سوره های بقره و آل
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 109
عمران و اعراف ، بحثهای مشروحی داشتهایم ، که نیازی به تکرار آنها نمی بینیم .
به هر حال نخستین آیه این سوره از عظمت قرآن سخن می گوید:
((اینها آیات کتاب بزرگ آسمانی است)) (تلک آیات الکتاب)
((و آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده است حق است)) (و الذی انزل الیک من ربک الحق).
و جای هیچگونه شک و تردید در آن دیده نمی شود، چرا که بیان کننده حقایق عینی جهان آفرینش و روابط آن با انسانها می باشد.
حقی است که با باطل آمیخته نشده و به همین دلیل نشانه های حقانیتش از چهره اش هویدا است ، و نیاز به استدلال بیشتری ندارد.
((اما با این همه ، مردم بوالهوس و نادان که اکثریت را تشکیل می دهند به این آیات ایمان نمی آورند)) (و لکن اکثر الناس لا یؤ منون).
چرا که اگر انسان را به حال خودش وا گذارند و پیروی معلمی پاکدل را که در مسیر زندگی ، هدایت و تربیتش کند نپذیرد و همچنان در پیروی از هوسها آزاد باشد، غالبا راه را گم کرده ، به بیراهه می رود.

اما اگر مربیان الهی و هادیان راه حق ، امام و پیشوای آنها باشند و او خود را در اختیارشان بگذارد، اکثریت به راه حق می روند.
سپس به تشریح قسمت مهمی از دلائل توحید و نشانه های خدا در جهان آفرینش می پردازد، و انسان خاکی را در پهنه آسمانها به گردش وا می دارد، و این کرات با عظمت و نظام و حرکت و اسرار آن را به او نشان می دهد، تا به قدرت بی پایان و حکمت بی انتهایش پی برد، و چه زیبا می گوید: تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 110
خدا همان کسی است که آسمانها را چنانکه می بینید بدون ستون بر پا داشت یا آنها را با ستونهای نامرئی بر افراشت (الله الذی رفع السماوات بغیر عمد ترونها)
برای جمله ((بغیر عمد ترونها)) دو تفسیر گفته اند: نخست اینکه همانگونه که می بینید آسمان ، بیستون است (گوئی در اصل چنین بوده ، ترونها بغیر عمد)
دیگر اینکه ((ترونها))، صفت برای ((عمد)) بوده باشد که معنیش چنین است ، آسمانها را بدون ستونی که مرئی باشد، برافراشته است ، که لازمه آن وجود ستونی برای آسمان است ، اما ستونی نامرئی !.
و این همان است که از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) در حدیث حسین بن خالد آمده است ، او می گوید از امام ابی الحسن الرضا (علیهالسلام) پرسیدم ، اینکه خداوند فرموده و السماء ذات الحبک (سوگند به آسمان که دارای راههاست) یعنی چه ، فرمود: این آسمان راههائی به سوی زمین دارد... حسین بن خالد می گوید عرض کردم چگونه می تواند راه ارتباطی با زمین داشته باشد در حالی که خداوند می فرماید آسمانها بیستون است ، امام فرمود: سبحان الله ، الیس الله یقول بغیر عمد ترونها؟ قلت بلی ، فقال ثم عمد و لکن لا ترونها: عجیب است ، آیا خداوند نمی فرماید بدون ستونی که قابل مشاهده باشد؟ من عرض کردم آری ، فرمود: پس ستونهائی هست و لیکن شما آنرا نمی بینید. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 111
این آیه با توجه به حدیثی که در تفسیر آن وارد شده است ، پرده از روی یک حقیقت علمی برداشته که در زمان نزول آیات ، بر کسی آشکار نبود، چرا که در آن زمان هیئت بطلمیوس با قدرت هر چه تمامتر، بر محافل علمی جهان و بر افکار مردم حکومت می کرد، و طبق آن آسمانها به صورت کراتی تو در تو همانند طبقات پیاز روی هم قرار داشتند و طبعا هیچکدام معلق و بیستون نبود، بلکه هر کدام بر دیگری تکیه داشت ، ولی حدود هزار سال بعد از نزول این آیات ، علم و دانش بشر به اینجا رسید که افلاک پوست پیازی ، به کلی موهوم است و آنچه واقعیت دارد، این است که کرات آسمان هر کدام در مدار و جایگاه خود، معلق و ثابتند، بی

آنکه تکیه گاهی داشته باشند، و تنها چیزی که آنها را در جای خود ثابت میدارد، تعادل قوه جاذبه و دافعه است که یکی ارتباط با جرم این کرات دارد و دیگری مربوط به حرکت آنهاست .
این تعادل جاذبه و دافعه به صورت یک ستون نامرئی ، کرات آسمان را در جای خود نگه داشته است .
حدیثی که از امیر مؤ منان علی (علیهالسلام) در این زمینه نقل شده بسیار جالب است ، طبق این حدیث امام فرمود: هذه النجوم التی فی السماء مدائن مثل المدائن الذی فی الارض مربوطة کل مدینة الی عمود من نور.
: ((این ستارگانی که در آسمانند، شهرهائی هستند همچون شهرهای روی زمین که هر شهری با شهر دیگر (هر ستاره ای با ستاره دیگر) با ستونی از نور مربوط است)).
آیا تعبیری روشنتر و رساتر از ستون نامرئی یا ستونی از نور در افق ادبیات آن روز برای ذکر امواج جاذبه و تعادل آن با نیروی دافعه پیدا تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 112
می شد؟
سپس می فرماید: ((خداوند بعد از آفرینش این آسمانهای بیستون که نشانه بارز عظمت و قدرت بی انتهای او است ، بر عرش استیلا یافت ، یعنی حکومت عالم هستی را بدست گرفت)) (ثم استوی علی العرش)
درباره معنی ((عرش)) و تسلط خداوند بر آن در سوره اعراف ذیل آیه 54 به قدر کافی بحث شده است .
بعد از بیان آفرینش آسمانها و حکومت پروردگار بر آنها، سخن از تسخیر خورشید و ماه می گوید: ((او کسی است که خورشید و ماه را مسخر و فرمانبردار و خدمتگذار ساخت)) (و سخر الشمس و القمر).
چه تسخیری از این بالاتر که همه اینها سر بر فرمان او هستند، و خدمتگذار انسانها و همه موجودات زنده اند. نور میپاشند، جهانی را روشن میسازند، بستر موجودات را گرم نگه میدارند، موجودات زنده را پرورش می دهند، در دریاها جزر و مد می آفرینند و خلاصه سرچشمه همه حرکتها و برکتها هستند.
اما این نظام جهان ماده جاودانی و ابدی نیست ، ((و هر کدام از این خورشید و ماه تا سرآمد مشخصی که برای آنها تعیین شده است در مسیر خود به حرکت ادامه می دهند)) (کل یجری لاجل مسمی).
و به دنبال آن می افزاید که این حرکات و گردشها و آمد و شدها و دگرگونیها بیحساب و کتاب نیست و بدون نتیجه و فائده نمی باشد بلکه ((اوست که همه کارها را تدبیر می کند))، و برای هر حرکتی حسابی ، و برای هر حسابی هدفی در نظر گرفته است (یدبر الامر). تفسیر نمونه جلد

((او آیات خویش را برای شما برمی شمرد و ریزه کاریهای آنها را شرح می دهد تا به لقای پروردگار و سرای دیگر ایمان پیدا کنید)) (یفصل الایات لعلکم بلقاء ربکم توقنون).
به دنبال آیه قبل که انسان را به آسمانها میبرد و آیات الهی را در عالم بالا نشان می دهد دومین آیه از آیات توحیدی این سوره ، انسان را به مطالعه زمین و کوهها و نهرها و انواع میوه ها و طلوع و غروب خورشید دعوت می کند، تا بیندیشد که محل آسایش و آرامش او در آغاز چه بوده و چگونه به این صورت در آمده است .
می گوید: ((او کسی است که زمین را گسترش داد)) (و هو الذی مد الارض).
آنچنان آن را گسترد که برای زندگی انسان و پرورش گیاهان و جانداران آماده باشد، گودالها و سراشیبیهای تند و خطرناک را بوسیله فرسایش کوهها و تبدیل سنگها به خاک پر کرد، و آنها را مسطح و قابل زندگی ساخت ، در حالی که چین خوردگیهای نخستین آنچنان بودند که اجازه زندگی به انسان نمیدادند.
این احتمال نیز در این جمله وجود دارد که منظور از ((مد الارض)) اشاره به همان مطلبی باشد که دانشمندان زمین شناسی می گویند که تمام زمین در آغاز زیر آب پوشیده بود، سپس آبها در گودالها قرار گرفت و خشکیها تدریجا از آب سر بر آوردند و روز به روز گسترده شدند، تا به صورت کنونی در آمدند.
پس از آن به مساله پیدایش کوهها اشاره می کند و می فرماید: ((خداوند در زمین کوهها قرار داد)) (و جعل فیها رواسی).
همان کوههائی که در آیات دیگر قرآن ((اوتاد)) (میخهای) زمین معرفی

شده شاید به دلیل اینکه کوهها از زیر به هم پنجه افکنده اند و همچون زرهی تمام سطح زمین را پوشانده که هم فشارهای داخلی را از درون خنثی کنند و هم نیروی فوق العاده جاذبه ماه و جزر و مد را از بیرون ، و به این ترتیب ، تزلزل و اضطراب و زلزله های مداوم را از میان ببرند و کره زمین را در آرامش برای زندگی انسانها نگه دارند.
ذکر کوهها بعد از ذکر گسترش زمین گویا اشاره به آن است که نه زمین آنچنان گسترده است که هیچ پستی و بلندی در آن نباشد که در این صورت هرگز بارانها و آبها روی آن قرار نمیگرفت و یا همه جا تبدیل به باتلاق میگشت و طوفانها دائما بر سطح آن جریان داشت ، ولی با آفرینش کوهها از هر دو جهت امن و امان شد.
و نه تمامش کوه و دره است که قابل زندگی نباشد، و در مجموع ترکیبی

است از مناطق مسطح و صاف و کوهها و دره ها که بهترین ترکیب را برای زندگی بشر و سایر موجودات زنده تشکیل می دهد. سپس به آبها و نهرهائی که در روی زمین ، جریان دارد اشاره کرده می گوید: ((و در آن نهرهائی قرار داد)) (و انهارا).
سیستم آبیاری زمین بوسیله کوهها، و ارتباط کوهها با نهرها، بسیار جالب است ، زیرا بسیاری از کوههای روی زمین ، آبهائی را که به صورت برف در آمده در قله خود یا در شکافهای دره هایشان ذخیره می کنند که تدریجا آب می شوند و به حکم قانون جاذبه از مناطق مرتفعتر به سوی مناطق پست و گسترده روان میگردند و بی آنکه نیاز به نیروی دیگری باشد در تمام مدت سال به طور طبیعی بسیاری از زمینها را آبیاری و سیراب می کنند.
اگر شیب ملایم زمینها نبود، و اگر آبها به این صورت در کوهها ذخیره نمیشد، آبیاری اغلب مناطق خشک امکان پذیر نبود، و یا اگر امکان داشت

فوق العاده زیادی لازم داشت .
بعد از آن به ذکر مواد غذائی و میوه هائی که از زمین و آب و تابش آفتاب به وجود می آید و بهترین وسیله برای تغذیه انسان است پرداخته ، می گوید: ((و از تمام میوه ها دو جفت در زمین قرار داد)) (و من کل الثمرات جعل فیها زوجین اثنین).
اشاره به اینکه میوه ها موجودات زنده ای هستند که دارای نطفه های نر و ماده میباشند که از طریق تلقیح ، بارور می شوند.
اگر ((لینه)) دانشمند و گیاهشناس معروف سوئدی در اواسط قرن 18 میلادی موفق به کشف این مساله شد که زوجیت در جهان گیاهان تقریبا یک قانون عمومی و همگانی است و گیاهان نیز همچون حیوانات از طریق آمیزش نطفه نر و ماده ، بارور می شوند و میوه می دهند، قرآن مجید در یکهزار و یکصد سال قبل از آن ، این حقیقت را فاش ساخت ، و این خود یکی از معجزات علمی قرآن مجید است که بیانگر عظمت این کتاب بزرگ آسمانی می باشد.
شکی نیست که قبل از ((لینه)) بسیاری از دانشمندان اجمالا به وجود نر و ماده در بعضی از گیاهان پی برده بودند، حتی مردم عادی میدانستند که مثلا اگر نخل را بر ندهند یعنی از نطفه نر روی قسمتهای ماده گیاه نپاشند ثمر نخواهد داد، اما هیچکس بدرستی نمیدانست که این یک قانون تقریبا همگانی است ، تا اینکه لینه موفق به کشف آن شد، ولی همانگونه که گفتیم قرآن قرنها قبل از وی ، از روی آن پرده برداشته بود.
و از آنجا که زندگی انسان و همه موجودات زنده و مخصوصا گیاهان و میوه ها بدون نظام دقیق شب و روز امکان پذیر نیست در قسمت دیگر این آیه

از این موضوع سخن به میان آورده ، می گوید: خداوند بوسیله شب ، روز را میپوشاند و پرده بر آن میافکند (یغشی اللیل النهار). تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 116
چرا که اگر پرده تاریک آرامبخش شب نباشد، نور مداوم آفتاب ، همه گیاهان را می سوزاند و اثری از میوه ها و بطور کلی از موجودات زنده بر صفحه زمین باقی نمی ماند.
با اینکه در کره ماه ، روز، دائمی نیست ، اما همین مقدار که طول روزها به مقدار پانزده شبانه روز کره زمین است ، حرارت در وسط روز در کره ماه آنقدر بالا میرود که اگر آب و مایع دیگری در آنجا باشد به نقطه جوشش و بالاتر از آن می رسد و هیچ موجود زندهای را که در زمین میشناسیم ، تاب تحمل آن گرما را در شرائط عادی ندارد.
و در پایان آیه می فرماید: ((در این موضوعات که گفته شد، آیات و نشانه هائی است برای آنهائی که تفکر می کنند)) (ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون).
آنها که در این نظام بدیع و شگرف ، می اندیشند، در نظام نور و ظلمت ، در نظام کرات آسمانی و گردش آنها و در نظام نور افشانی خورشید و ماه و خدمتگزاری آنان نسبت به انسانها، و در نظام گسترش زمین و اسرار پیدایش کوهها و نهرها و گیاهان و میوه ها، آری آنها در این آیات قدرت لا یزال و حکمت بی پایان آفریدگار را به روشنی می بینند.
در آخرین آیه مورد بحث ، به یک سلسله نکات جالب زمین شناسی و گیاه شناسی که هر کدام نشانه نظام حساب شده آفرینش است اشاره کرده ، نخست می فرماید:
((در زمین قطعات مختلفی وجود دارد که در کنار هم و در همسایگی یکدیگرند)) (و فی الارض قطع متجاورات).
با اینکه این قطعات همه با یکدیگر متصل و مربوطند، هر کدام ساختمان تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 117
و استعدادی مخصوص به خود دارند، بعضی محکم ، بعضی نرم ، بعضی شور، بعضی شیرین و هر کدام استعداد برای پرورش نوع خاصی از گیاهان و درختان میوه و زراعت را دارد، چرا که نیازهای انسان و جانداران زمینی بسیار زیاد و متفاوت است ، گوئی هر قطعه از زمین ماموریت بر آوردن یکی از این نیازها را دارد، و اگر همه یکنواخت بودند، و یا استعدادها به صورت صحیحی در میان قطعات زمین تقسیم نشده بود، انسان گرفتار چه کمبودهائی از نظر مواد غذائی و داروئی و سایر نیازمندیها می شد، اما با تقسیم حساب شده این ماموریت و بخشیدن استعداد پرورش آن به قطعات مختلف زمین همه این نیازمندیها به طور کامل بر طرف می گردد.
دیگر اینکه در همین زمین باغها و درختانی وجود دارد از انواع انگور و

زراعتها و نخلها (و جنات من اعناب و زرع و نخیل).
و عجب اینکه این درختان و انواع مختلف آنها، گاهی از یک پایه و ساقه میرویند و گاه از پایه های مختلف (صنوان و غیر صنوان).
((صنوان)) جمع ((صنو)) در اصل به معنی شاخه ای است که از تنه اصلی درخت بیرون می آید و بنابراین صنوان به معنی شاخه های مختلفی است که از یک تنه بیرون می آید.
جالب اینکه گاه می شود که هر یک از این شاخه ها، نوع خاصی از میوه را تحویل می دهد، ممکن است این جمله اشاره به مساله استعداد درختان برای پیوند باشد تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 118
که گاه بر یک پایه چند پیوند مختلف میزنند و هر کدام از این پیوندها رشد کرده و نوع خاصی از میوه را به ما تحویل می دهد، خاک یکی ، و ریشه و ساقه یکی ، اما میوه و محصولش مختلف و متفاوت است !
و عجیبتر اینکه ، ((همه آنها از یک آب سیراب می شوند)) (یسقی بماء واحد).
و با این همه ، بعضی از این درختان را بر بعض دیگر از نظر میوه برتری میدهیم (و نفضل بعضها علی بعض فی الاکل).
حتی بسیار دیده ایم که در یک درخت یا در یک شاخه ، میوه هائی از یک جنس وجود دارد که طعمها و رنگهای متفاوت دارند، و در جهان گلها بسیار دیده شده است که یک بوته گل و حتی یک شاخه ، گلهائی به رنگهای کاملا مختلف عرضه می کند.
این چه آزمایشگاه و لابراتوار اسرار آمیزی در شاخه درختان به کار گذارده شده است که از مواد کاملا یکسان ، ترکیبات کاملا مختلف تولید می کند که هر یک بخشی از نیازمندی انسان را برطرف می سازد.
آیا هر یک از این اسرار دلیل بر وجود یک مبدء حکیم و عالم که این نظام را رهبری کند نیست .
اینجاست که در پایان آیه می فرماید: ((در این امور نشانه هائی است از عظمت خدا برای آنها که تعقل و اندیشه می کنند)) (ان فی ذلک لایات لقوم یعقلون).
نکته ها
1 - در نخستین آیه مورد بحث ، در ابتدا اشاره به اسرار آفرینش و توحید شده بود، ولی در پایان آیه می خوانیم یفصل الایات لعلکم بلقاء ربکم توقنون : تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 119
((خداوند آیات خویش را برای شما تشریح می کند تا به قیامت و معاد ایمان بیاورید این سؤ ال پیش می آید که چه رابطه ای بین مساله توحید و معاد است که یکی به عنوان نتیجه دیگری ذکر شده است ؟!.
پاسخ این سؤ ال با توجه به این نکته روشن می شود که اولا قدرت خداوند

بر ایجاد این جهان ، دلیل بر قدرت او بر اعاده آن است ، همانگونه که در آیه 29 سوره اعراف می خوانیم کما بدأ کم تعودون : ((همانگونه که شما را در آغاز آفرید باز میگرداند و یا در اواخر سوره یس می خوانیم : آیا خدائی که آسمانها و زمین را آفرید قدرت ایجاد مثل آن را ندارد)).
ثانیا همانگونه که در بحثهای معاد گفته ایم ، اگر عالم آخرت نباشد، آفرینش این جهان ، بیهوده خواهد بود، چرا که این زندگی به تنهائی نمیتواند هدفی برای آفرینش این جهان پهناور باشد قرآن مجید ضمن آیات مربوط به معاد (سوره واقعه آیه 62) می گوید: و لقد علمتم النشاة الاولی فلو لا تذکرون : ((شما که این جهان را دیده اید چگونه متذکر نمیشوید که حتما جهانی بعد از آن خواهد بود)).
2 - معجزات علمی قرآن .
در قرآن مجید، آیات فراوانی است که پرده از روی یک سلسله اسرار علمی که در آن زمان از چشم دانشمندان پنهان بوده ، برداشته ، که این خود نشانه ای از اعجاز و عظمت قرآن است و محققانی که در باره اعجاز قرآن بحث کرده اند، غالبا به قسمتی از این آیات اشاره نموده اند.
یکی از این آیات آیه ای است که در بالا ذکر شد که در باره زوجیت گیاهان بحث می کند، همانگونه که گفتیم مساله زوجیت در جهان گیاهان به صورت

قضیه جزئی برای بشر از قدیم الایام شناخته شده بود، اما به عنوان یک قانون کلی و همگانی ، نخستین بار در اروپا در اواسط قرن هیجدهم بوسیله دانشمند ایتالیائی ((لینه)) پرده از روی آن برداشته شد، اما قرآن برای مسلمانان از هزار سال حتی بیشتر خبر داده بود.
این موضوع در سوره لقمان آیه 10 نیز آمده است : و انزلنا من السماء ماء فانبتنا فیها من کل زوج کریم : ((از آسمان آبی فرستادیم و بوسیله آن در زمین از هر زوج گیاه مفید رویاندیم)).
در بعضی از آیات دیگر نیز اشاره به این موضوع شده است .
3 - تسخیر خورشید و ماه .
در آیات فوق خواندیم که خداوند خورشید و ماه را مسخر کرده است ، آیات فراوانی در قرآن مجید داریم که می گوید کرات آسمانی و موجودات زمینی و شب و روز و مانند آن ، همه مسخر انسانند،
در یک مورد می خوانیم : ((خداوند نهرها را مسخر شما کرد)) و سخر لکم الانهار (ابراهیم - 32).
و در مورد دیگر می فرماید: ((کشتی را مسخر شما ساخت)) و سخر لکم الفلک (ابراهیم - 32) و در جای دیگر شب و روز را برای شما تسخیر کرد سخر لکم اللیل و النهار (نحل - 12).
و در جای دیگر ((خورشید و ماه را مسخر شما ساخت)) و سخر لکم

الشمس و القمر (ابراهیم - 33) و در جای دیگر ((دریا را به تسخیر شما در آورد تا گوشت تازه از آن استفاده کنید)) و هو الذی سخر البحر لتاکلوا منه لحما طریا (نحل - 14).
و در جای دیگر می فرماید: ((آیا نمیبینی خداوند همه آنچه را روی زمین است مسخر شما ساخت))؟ اءلم تر ان الله سخر لکم ما فی الارض (حج - 65). تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 121
و بالاخره در جای دیگر می خوانیم : ((خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است ، همگی را مسخر شما ساخت)) و سخر لکم ما فی السماوات و ما فی الارض جمیعا منه (جاثیه - 13).
از مجموع این آیات به خوبی استفاده می شود که اولا انسان تکامل یافته - ترین موجود این جهان است ، و از نظر جهانبینی اسلام آنقدر به او ارزش و مقام داده شده است که همه موجودات دیگر را مسخر این انسان ساخته ، انسانی که خلیفة الله است و قلبش جایگاه نور خدا!.
ثانیا روشن می شود که تسخیر در این آیات به این معنی نیست که انسان این موجودات را همگی تحت فرمان خود در می آورد، بلکه همین اندازه که در مسیر منافع و خدمت او حرکت دارند و فی المثل کرات آسمانی برای او نور افشانی می کنند یا فوائد دیگری دارند در تسخیر او هستند. هیچ مکتبی اینقدر برای انسان ارزش و الا قائل نشده ، و در هیچ فلسفه ای انسان این همه موقعیت و شخصیت ندارد، و این از ویژگیهای مکتب اسلام است ، که ارزش وجودی انسان را تا این حد بالا میبرد، که آگاهی از آن اثر عمیق تربیتی دارد، چرا که وقتی انسان فکر کند که خدا اینهمه عظمت به او داده است ، و ابر و باد و ماه و خورشید و فلک همه در کارند و همگی سرگشته و فرمانبردار و خدمتکار اویند، چنین انسانی تن به غفلت و پستی نمیدهد و خود را اسیر شهوات و برده ثروت و مقام و زر و زور نمیسازد، زنجیرها را در هم میشکند و به اوج آسمانها پرواز می کند.
چگونه می توان گفت خورشید و ماه مسخر انسان نیستند، در حالی که با نور افشانی خود، صحنه حیات انسان را روشن و گرم و آماده میسازند، که اگر نور خورشید نباشد هیچگونه جنبش و حرکتی در کره زمین وجود نخواهد داشت ، و از سوی دیگر بوسیله جاذبه خود، حرکت زمین را در مدارش تنظیم می کند تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 122
و جزر و مد، در دریاها با همکاری ماه می آفریند، که خود سرچشمه برکات و منافع فراوانی است . کشتیها، دریاها، نهرها، شبها و روزها، هر کدام به نحوی به انسان خدمت می کنند، و در طریق منافع او در حرکتند. دقت در این تسخیرها و نظام حساب شده آنها، دلیل روشنی است بر عظمت و قدرت و حکمت آفریدگار. الرعد
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 123

آیه 5 - 6
آیه و ترجمه
وَ إِن تَعْجَب فَعَجَبٌ قَوْلهُمْ أَ ءِذَا کُنَّا تُرَباً أَ ءِنَّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ أُولَئک الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبهِمْ وَ أُولَئک الاَغْلَلُ فی أَعْنَاقِهِمْ وَ أُولَئک أَصحَب النَّارِ هُمْ فِیهَا خَلِدُونَ(5)
وَ یَستَعْجِلُونَک بِالسیِّئَةِ قَبْلَ الْحَسنَةِ وَ قَدْ خَلَت مِن قَبْلِهِمُ الْمَثُلَت وَ إِنَّ رَبَّک لَذُو مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلی ظلْمِهِمْ وَ إِنَّ رَبَّک لَشدِیدُ الْعِقَابِ(6)
ترجمه :5 - و اگر میخواهی (از چیزی) تعجب کنی عجیب گفتار آنها است که می گویند آیا هنگامی که خاک شدیم (بار دیگر زنده میشویم و) به خلقت جدیدی باز میگردیم ؟! آنها کسانی هستند که به پروردگارشان کافر شدهاند و آن غل و زنجیرهاست در گردنشان ، و آنها اصحاب آتشند و جاودانه در آن خواهند ماند!.
6 - آنها پیش از حسنه (و رحمت) از تو تقاضای تعجیل سیئه (و عذاب) می کنند با اینکه قبل از آنها بلاهای عبرتانگیز نازل شده ، و پروردگار تو نسبت به مردم با اینکه ظلم می کنند دارای مغفرت است و هم پروردگارت عذاب شدید دارد.
تفسیر :تعجب کفار از معاد.
بعد از بحثی که پیرامون نشانه های عظمت خداوند در آیات قبل گذشت ، در نخستین آیه مورد بحث به مساله معاد میپردازد، و با ارتباط و پیوستگی خاصی که میان مساله مبدء و معاد است ، این بحث را تحکیم می بخشد و می گوید: اگر میخواهی تعجب کنی از این گفتار آنها تعجب کن که می گویند آیا هنگامی که خاک شدیم بار دیگر آفرینش تازه ای پیدا خواهیم کرد؟! (و ان تعجب تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 124
فعجب قولهم ءاذا کنا ترابا اءئنا لفی خلق جدید).
این همان تعجبی است که همه اقوام جاهلی از مساله معاد داشتند، و آفرینش و حیات جدید را بعد از مرگ محال می پنداشتند، در حالی که در آیات گذشته و سایر آیات قرآن به این مساله به خوبی پاسخ گفته شده است و آن اینکه چه فرقی میان آغاز خلقت و تجدید خلقت است ؟ همان کسی که قادر بود در آغاز آنها را بیافریند قادر است بار دیگر جامه هستی و حیات را در اندامشان بپوشاند، گویا اینها آغاز خلقت خویش را فراموش کرده اند که در تجدید آن بحث و گفتگو می کنند.
سپس وضع فعلی و سرنوشت آینده این گروه را در سه جمله بیان می کند: ابتدا می گوید: ((اینها کسانی هستند که به پروردگارشان کافر شدند)) (اولئک الذین کفروا بربهم).
چرا که اگر خداوند و ربوبیت او را قبول داشتند، هرگز در قدرت او در مساله معاد و تجدید حیات انسان تردید نمی کردند، بنابراین خرابی کار آنها

در معاد، مولود خرابی کارشان در توحید و ربوبیت خدا است .
دیگر اینکه بر اثر کفر و بی ایمانی و خارج شدن از زیر پرچم آزادگی توحید، خود را گرفتار غلها و زنجیرها کرده اند، و زنجیرهای بت پرستی ، هواپرستی ، ماده پرستی و جهل و خرافات را با دست خود بر گردن خویش نهاده اند تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 125
((و این غلهاست در گردنهایشان)) (و اولئک الاغلال فی اعناقهم).
((چنین افرادی با این وضع و این موقعیت ، مسلما اصحاب دوزخند، و جاودانه در آن خواهند ماند)) و جز این نتیجه و انتظاری در باره آنان نیست (و اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون).
در آیه بعد، به یکی دیگر از سخنان غیر منطقی مشرکان پرداخته و می گوید: آنها به جای اینکه از خداوند به وسیله تو تقاضای رحمت کنند، درخواست تعجیل عذاب و کیفر و مجازات می نمایند (و یستعجلونک بالسیئة قبل الحسنة).
چرا این قوم اینقدر لجوج و جاهلند؟ چرا آنها نمی گویند اگر راست میگوئی رحمت خدا را چنین و چنان بر ما نازل بگردان ، بلکه می گویند اگر سخن تو راست است ، عذاب خدا را بر ما فرو فرست !.
آیا آنها فکر می کنند مجازات الهی دروغ است ؟ با اینکه در گذشته عذابهائی بر امتهای سرکش پیشین نازل گردید که اخبار آن بر صفحات تاریخ و در دل زمین ثبت است (و قد خلت من قبلهم المثلات).
سپس اضافه می کند: ((خداوند، هم در برابر زشتیها و ستمهای مردم ، دارای مغفرت است و هم دارای کیفر شدید است)) (و ان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم و ان ربک لشدید العقاب).
هرگز شدت مجازات او مانع رحمت عامش نخواهد بود، همانگونه که رحمت عام او نباید این اشتباه را پیش آورد که او به ظالمان فرصت می دهد که هر چه بخواهند بکنند، چرا که در چنین مواردی شدید العقاب است ، و دستیابی به آثار هر یک از این دو صفت پروردگار یعنی ((ذو مغفرة و شدید العقاب)) تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 126
به زمینه هائی که در وجود خود انسان است بستگی دارد.
نکته ها :
1 - تعجب از آفرینش جدید چرا؟
از آیات مختلف قرآن استفاده می شود که یکی از مشکلات پیامبران در مقابل اقوام مشرک اثبات مساله ((معاد جسمانی)) بوده است زیرا آنها همیشه از این موضوع تعجب می کردند که چگونه انسان بعد از خاک شدن بار دیگر به حیات و زندگی باز می گردد، و همین تعبیر که در آیات مورد بحث دیدیم (ءاذا کنا ترابا اءئنا لفی خلق جدید) با مختصر تفاوتی در هفت مورد دیگر از آیات قرآن دیده می شود (مؤ منون - 35، مؤ منون - 82،

نمل - 67، صافات - 16 و 53، ق - 3، واقعه - 47).
و از این روشن می شود که این اشکال از نظر آنها بسیار مهم بوده است که همه جا روی آن تکیه می کردند، ولی قرآن مجید در عبارات بسیار کوتاهی ، جواب قاطع به آنها می دهد، مثلا: در آیه 29 سوره اعراف با جمله کما بداءکم تعودون که چند کلمه بیشتر نیست به این موضوع پاسخ دندانشکن می دهد، و می گوید: همانگونه که در آغاز شما را آفرید باز میگردید و در جای دیگر می گوید: و هو اهون علیه : ((باز گشت شما حتی از آغاز سادهتر و آسانتر است)) (روم - 27) چرا که در آغاز هیچ نبودید و اکنون استخوان پوسیده یا خاک شده ای لااقل از شما موجود است .
و در بعضی از موارد دست مردم را می گیرد و به مطالعه عظمت و قدرت خدا در آفرینش این زمین و آسمان پهناور وا میدارد که آیا آن کس که قدرت دارد این همه کرات و کهکشانها و ثوابت و سیارات را بیافریند قادر بر اعاده خلقت تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 127
نیست ؟! (یس - 8).
2 - آیا خداوند ستمگران را می بخشد؟.
در آیات فوق خواندیم که پروردگار نسبت به مردم با ظلمی که دارند، دارای مغفرت و آمرزش است ، مسلما منظور این نیست که خداوند ظالمی را که بر ظلمش اصرار دارد مشمول عفو می کند، بلکه میخواهند به ظالمان نیز امکان بازگشت و اصلاح خویش را به این وسیله بدهد، و الا مشمول جمله دوم که می گوید پروردگار تو شدید العقاب است خواهد بود.
ضمنا از این آیه استفاده می شود که گناهان کبیره (از جمله ظلم) نیز قابل بخشش است (منتها با تمام شرائطش) این آیه و مانند آن به گفتار نادرستی که از قدیم از معتزله نقل شده که میگفتند گناهان کبیره هرگز بخشیده نخواهد شد پاسخ قاطع می دهد.
و در هر حال ، ذکر ((مغفرت وسیع)) پروردگار و ((عقاب شدید)) او در واقع برای قرار دادن همگان در خط میانه خوف و رجاء است که عامل مهم تربیت انسان می باشد، نه هرگز از رحمت خدا مایوس شوند، هر چند جرمشان سنگین باشد، و نه هرگز از مجازات او خود را در امان بدانند هر چند گناهشان خفیف باشد.
و لذا در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم لو لا عفو الله و تجاوزه ما هنا احدا العیش ، و لو لا وعید الله و عقابه لا تکل کل واحد: اگر عفو و بخشش خدا نبود، هرگز زندگی در کام کسی گوارا نمیشد و اگر تهدیدهای الهی و مجازاتش نبود، هر کسی تکیه به رحمت او می کرد و هر چه می خواست انجام می داد.
و از اینجا روشن می شود آنها که به هنگام انجام گناهان ، مغرورانه می

گویند: تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 128
خدا کریم است ، در واقع به کرم خدا تکیه نکرده اند آنها دروغ می گویند و در واقع بی اعتنا به کیفر پروردگارند. الرعد
آیه 7
آیه و ترجمه
وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لا أُنزِلَ عَلَیْهِ ءَایَةٌ مِّن رَّبِّهِ إِنَّمَا أَنت مُنذِرٌ وَ لِکلِّ قَوْمٍ هَادٍ(7)
ترجمه :7 - و آنها که کافر شدند می گویند چرا آیت (و اعجازی) از پروردگارش بر او نازل نشده ؟
تو تنها بیم دهنده ای ، و برای هر گروهی هدایت کننده ای است (و اینها همه بهانه است نه جستجوی حقیقت).
تفسیر :باز هم بهانه جوئی !.
پس از آنکه در آیات گذشته اشاراتی به مساله ((توحید))، و اشاره ای به مساله ((معاد)) شد، در آیه مورد بحث به یکی از ایرادات مشرکان لجوج در زمینه ((نبوت)) می پردازد، و می گوید: ((کافران می گویند: چرا معجزه و نشانه ای از پروردگارش بر او نازل نشده است)) (و یقول الذین کفروا لو لا انزل علیه آیة من ربه).
واضح است که یکی از وظائف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، ارائه معجزات به عنوان سند حقانیت و پیوندش با وحی الهی است ، و مردم حقیقتجو به هنگام شک و تردید در دعوت نبوت این حق را دارند که مطالبه اعجاز کنند، مگر اینکه دلائل نبوت از طریق دیگر آشکار باشد.
ولی باید به یک نکته دقیقا توجه داشت که مخالفان انبیاء، همواره دارای حسن نیت نبودند، یعنی معجزات را برای یافتن حق نمی خواستند، بلکه به عنوان لجاجت و عدم تسلیم در برابر حق هر زمان پیشنهاد معجزه و خارق
عادت عجیب و تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 129
غریبی می کردند.
این گونه معجزات که معجزات اقتراحی نامیده می شود هرگز برای کشف حقیقت نبوده ، و به همین دلیل پیامبران هرگز در برابر آن تسلیم نمیشدند، در حقیقت این دسته از کافران لجوج فکر می کردند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ادعا می کند من قادر بر انجام همه چیزم و خارقالعاده گر میباشم ! و در اینجا نشسته ام که هر کس پیشنهاد هر امر خارق العادهای کند برای او انجام دهم !.
ولی پیامبران با ذکر این حقیقت که معجزات بدست خدا است و به فرمان او انجام می گیرد و ما وظیفه تعلیم و تربیت مردم را داریم ، دست رد بر سینه این گونه افراد میزدند.
لذا در آیه مورد بحث می خوانیم که به دنبال این سخن می فرماید: ای

پیامبر ((تو فقط بیم دهنده ای و برای هر قوم و ملتی هادی و رهنمائی است)) (انما انت منذر و لکل قوم هاد).
در اینجا دو سؤ ال پیش می آید :
1 - جمله ((انما انت منذر و لکل قوم هاد)) چگونه می تواند پاسخ کافران نسبت به تقاضای معجزه بوده باشد.
جواب این سؤ ال با توجه به آنچه در بالا گفتیم روشن است زیرا پیامبر، یک خارقالعاده گر نیست که به درخواست هر کس و برای هر مقصد و هر منظور دست به اعجاز بزند، وظیفه او در درجه اول انذار یعنی بیم دادن به آنها که در بیراهه میروند و دعوت به صراط مستقیم است البته هر گاه برای تکمیل این انذار و آوردن گمراهان به صراط مستقیم نیاز به اعجازی باشد، مسلما پیامبر کوتاهی نخواهد کرد، ولی در برابر لجوجانی که در این مسیر نیستند هرگز چنین وظیفه ای ندارد. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 130
در واقع قرآن می گوید: این کافران وظیفه اصلی پیامبر را فراموش کرده اند که مساله انذار و دعوت به سوی خدا است و چنین پنداشته اند که وظیفه اصلی او اعجازگری است .
2 - منظور از جمله لکل قوم هاد چیست ؟
جمعی از مفسران گفته اند که این هر دو صفت ((منذر)) و ((هادی)) به پیامبر بر می گردد و در واقع جمله چنین بوده است انت منذر و هاد لکل قوم : ((تو بیم دهنده و هدایت کننده برای هر جمعیتی هستی)).
ولی این تفسیر خلاف ظاهر آیه فوق است ، چرا که ((واو)) جمله ((لکل قوم هاد)) را از ((انما انت منذر)) جدا کرده است ، آری اگر کلمه ((هاد))، قبل از ((لکل قوم)) بود این معنی کاملا قابل قبول بود ولی چنین نیست .
دیگر اینکه هدف این بوده است که دو قسم دعوت کننده به سوی حق را بیان کند: اول دعوت کننده ای که کارش انذار است ، و دیگر دعوت کننده ای که کارش هدایت است .
حتما سؤ ال خواهید کرد که میان ((انذار)) و ((هدایت)) چه تفاوت است ؟.
در پاسخ میگوئیم که انذار برای آن است که گمراهان از بیراهه به راه آیند، و در متن صراط مستقیم جای گیرند ولی هدایت برای این است که مردم را پس از آمدن به راه به پیش ببرد.
در حقیقت ((منذر)) همچون ((علت محدثه)) و ایجاد کننده است ، و هادی به منزله ((علت مبقیه)) و نگهدارنده و پیش برنده ، و این همان چیزی است که ما از آن تعبیر به ((رسول)) و امام می کنیم ، رسول ، تاسیس شریعت می کند و امام حافظ و نگهبان شریعت است (شک نیست که هدایت کننده بر شخص پیامبر در موارد دیگر اطلاق شده اما به قرینه ذکر

منذر در آیه فوق می فهمیم که منظور از هدایت کننده کسی است که راه پیامبر را ادامه می دهد و حافظ و نگهبان تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 131 شریعت او است).
روایات متعددی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در کتب شیعه و اهل تسنن نقل شده که فرمود: ((من منذرم و علی هادی است)) این تفسیر را کاملا تایید می کند به عنوان نمونه به چند روایت از آنها اشاره می کنیم :
1 - ((فخر رازی)) در ذیل همین آیه در تفسیر این جمله از ابن عباس چنین نقل می کند:
وضع رسول الله یده علی صدره فقال انا المنذر، ثم اوما الی منکب علی (علیهالسلام) و قال انت الهادی بک یهتدی المهتدون من بعدی : ((پیامبر دستش را بر سینه خود گذاشت و فرمود: منم منذر! سپس به شانه علی اشاره کرد و فرمود توئی هادی ! و بوسیله تو بعد از من هدایت یافتگان هدایت می شوند)).
این روایت را دانشمند معروف اهل تسنن علامه ابن کثیر در تفسیر خود، و همچنین علامه ابن صباغ مالکی در ((فصول المهمه)) و گنجی شافعی در ((کفایة الطالب)) و طبری در تفسیر خود و ابو حیان اندلسی در کتاب تفسیرش به نام ((بحر المحیط)) و همچنین علامه نیشابوری در تفسیر خویش و گروه دیگری نقل کرده اند.
2 - حموینی که از علمای معروف اهل تسنن است در کتاب ((فرائد السمطین)) از ابو هریره اسلمی چنین نقل می کند: ان المراد بالهادی علی (علیهالسلام).
3 - میرغیاث الدین نویسنده کتاب ((حبیب السیر)) در جلد دوم کتاب خود صفحه 12 چنین مینویسد، قد ثبت بطرق متعدده انه لما نزل قوله تعالی انما انت منذر و لکل قوم هاد قال لعلی انا المنذر و انت الهادی بک یا علی یهتدی المهتدون من بعدی ((به طرق متعددی نقل شده هنگامی که آیه ((انما انت منذر تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 132
و لکل قوم هاد)) نازل شد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیهالسلام) فرمود من منذرم و تو هادی ای علی ! بوسیله تو هدایت یافته گان هدایت می شوند)).
آلوسی در ((روح المعانی)) و شبلنجی در ((نور الابصار)) و شیخ سلیمان قندوزی در ((ینابیع الموده)) نیز این حدیث را به همان عبارت یا نزدیک به آن نقل کرده اند.
گر چه راوی این حدیث در غالب طرق آن ابن عباس است ، ولی منحصر به ابن عباس نیست ، بلکه از ابو هریره (طبق نقل حموینی) و از خود علی (علیهالسلام) (طبق نقل ثعلبی) نیز روایت شده است ، آنجا که فرمود

المنذر النبی و الهادی رجل من بنی هاشم یعنی نفسه : ((منذر پیامبر است و هدایت کننده مردی از بنی هاشم است که منظور حضرت خود او بود)).
گر چه در این احادیث تصریح به مساله ولایت و خلافت بلافصل نشده است ولی با توجه به اینکه هدایت به معنی وسیع کلمه منحصر به علی (علیهالسلام) نبود بلکه همه علمای راستین و یاران خاص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این برنامه را انجام می دادند، معلوم می شود معرفی علی (علیهالسلام) به عنوان هادی به خاطر امتیاز و خصوصیتی است که او داشته است ، او برترین مصداق هادی بوده و چنین مطلبی جدا از ولایت و خلافت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نخواهد بود. الرعد
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 133
آیه 8 - 10
آیه و ترجمه
اللَّهُ یَعْلَمُ مَا تحْمِلُ کلُّ أُنثی وَ مَا تَغِیض الاَرْحَامُ وَ مَا تَزْدَادُ وَ کلُّ شیْءٍ عِندَهُ بِمِقْدَارٍ(8)
عَلِمُ الْغَیْبِ وَ الشهَدَةِ الْکبِیرُ الْمُتَعَالِ(9)
سوَاءٌ مِّنکم مَّنْ أَسرَّ الْقَوْلَ وَ مَن جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُستَخْفِ بِالَّیْلِ وَ سارِب بِالنهَارِ(10)
ترجمه :8 - خدا از جنین هائی که هر انسان یا حیوان ماده ای حمل می کند آگاه است ، و نیز از آنچه رحمها کم می کنند (و پیش از موعد مقرر میزایند) و هم از آنچه افزون می کنند، و هر چیز نزد او مقدار معینی دارد.
9 - او از غیب و شهود آگاه است و بزرگ و متعالی است .
10 - برای او تفاوت نمی کند کسانی که پنهانی سخن بگویند یا آشکار سازند، و آنها که شبانگاه مخفیانه حرکت می کنند یا در روشنائی روز.
تفسیر :علم بیپایان خدا.
در این بخش از آیات قسمتی از صفات پروردگار را می خوانیم که هم ، بحث توحید را تکمیل می کند و هم بحثهای معاد را.
سخن از علم وسیع پروردگار و آگاهی او بر همه چیز است ، همان علمی که سرچشمه نظام آفرینش و شگفتیهای خلقت و دلائل توحید است ، همان علمی که پایه معاد و دادگاه بزرگ قیامت است ، و در این آیات روی هر دو قسمت (علم به نظام آفرینش و علم به اعمال بندگان) تکیه شده است .
نخست می گوید ((خداوند از جنین هائی که هر زن یا هر حیوان ماده حمل
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 134
می کند آگاه است)) (الله یعلم ما تحمل کل انثی).
((و همچنین آنچه را که رحمها کم می کنند و قبل از موعد مقرر بیرون می ریزند)) میداند (و ما تغیض الارحام).
و ((همچنین از آنچه از موعد مقرر افزون نگاه میدارند نیز با خبر است))

(و ما تزداد).
در تفسیر سه جمله بالا در میان مفسران گفتگو بسیار است :
بعضی همانگونه که در بالا گفتیم آنرا اشاره بصورتهای سهگانه حمل دانسته اند، که گاهی به موعد مقرر متولد می شود و گاهی قبل از موقع (گوئی زمان لازم را در خود فرو برده است) و گاهی بعد از موعد مقرر تولد می یابد، خداوند همه اینها را میداند و از تاریخ تولد جنین و لحظه آن بیکم و کاست آگاه است ، و این از اموری است که هیچکس و هیچ دستگاهی دقیقا نمیتواند آنرا مشخص کند، این علم مخصوص ذات پاک پروردگار است و دلیل آن هم روشن است چرا که استعداد رحمها و جنینها کاملا متفاوت می باشد، و هیچکس از این تفاوتها دقیقا آگاه نیست .
بعضی دیگر گفته اند که جمله های سه گانه بالا اشاره به سه حالت مختلف از اعمال ((رحم)) در ایام بارداری است : جمله اول اشاره به خود جنین است که رحم آن را حفظ می کند، و جمله دوم اشاره به خون حیض است که در آن می ریزد و جذب جنین می گردد، و آن را میمکد و در خود فرو میبرد، و جمله سوم اشاره به خونهای اضافی است که در ایام حمل ، احیانا به خارج ریخته می شود و یا تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 135
به هنگام تولد و بعد از آن دفع می گردد.
احتمالات دیگری نیز در تفسیر آیه داده اند که در عین حال هیچیک از آنها با یکدیگر تضاد ندارد، و ممکن است آیه فوق اشاره به مجموع این تفاسیر باشد، هر چند ظاهر همان تفسیر اول است ، زیرا جمله ((تحمل))، حمل جنین را میرساند و جمله های ((تغیض)) و ((تزداد)) به قرینه آن اشاره به کم و زیادی دوران حمل است .
در حدیثی که در کافی از امام باقر (علیهالسلام) یا امام صادق (علیهالسلام) در تفسیر این آیه نقل شده چنین می خوانیم : الغیض کل حمل دون تسعة اشهر، و ما تزداد کل شی ء یزداد علی تسعة اشهر: ((غیض هر حملی است که کمتر از 9 ماه متولد شود و ما تزداد هر چیزی است که از 9 ماه افزون شود)).
در دنباله حدیث می فرماید و کلما راءت المراءة الدم الخالص فی حملها فانها تزداد و بعدد الایام التی زاد فیها فی حملها من الدم : ((هر زمان زن ، خون خالص در حال حمل ببیند به تعداد ایام آن ، بر دوران حملش افزوده می شود))!.
سپس قرآن اضافه می کند: ((هر چیز در نزد خدا به مقدار و میزان ثابت و معین است)) (و کل شی ء عنده بمقدار).
تا تصور نشود که این کم و زیادها بیحساب و بیدلیل است ، بلکه ساعت و ثانیه و لحظه آن حساب دارد، همانگونه که اجزای جنین و خون رحم ، همه

دارای حساب و کتاب است .
آیه بعد در حقیقت دلیلی است بر آنچه در آیه قبل بیان شد، می گوید:
((خداوند غیب و شهود (پنهان و آشکار) را میداند)) (عالم الغیب و الشهادة).
و آگاهی او از غیب و شهود به این دلیل است که ((او بزرگ است و متعالی و مسلط بر هر چیز)) و به همین دلیل در همه جا حضور دارد، و چیزی از دیدگان علم او پنهان نیست (الکبیر المتعال).
و برای تکمیل این بحث و تاکید بر علم بی پایان او اضافه می کند، برای خداوند هیچ تفاوتی ندارد کسانی که سخن خود را مکتوم دارند، و یا آنها که آشکار کنند او همه را میداند و میشنود (سواء منکم من اسر القول و من جهر به).
((و نیز برای او تفاوت نمی کند، کسانی که مخفیانه در دل شب و در میان پرده های ظلمت گام برمیدارند و آنها که آشکارا در روز روشن به دنبال کار خویش میروند)) (و من هو مستخف باللیل و سارب بالنهار).
اصولا برای کسی که در همه جا حضور دارد، نور و ظلمت ، تاریکی و روشنی ، غیب و شهود مفهومی ندارد، او به طور یکسان از همه اینها آگاه و با خبر است .
نکته ها :
1 - قرآن و جنین شناسی .
در قرآن مجید کرارا به مساله جنین و عجائب و شگفتیها و نظاماتش به عنوان تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 137
یک دلیل بر توحید و خداشناسی و علم بیپایان حق اشاره شده است ، البته جنین شناسی به عنوان یک علم ، بسیار تازه و جوان است ، در گذشته اطلاعات محدودی دانشمندان در باره جنین و مراحل مختلف آن داشتند، ولی با پیشرفت علم و دانش ، جهش فوق العادهای در این علم پیدا شد، و اسرار و شگفتیهای فراوانی از این عالم خاموش و بی سر و صدا برای ما مکشوف گشت ، بطوری که می توان گفت : یک دنیا درس توحید و خداشناسی در آفرینش جنین و مراحل تحول و تکامل آن نهفته است .
چه کسی می تواند به موجودی که از دسترس همگان بیرون است و به تعبیر قرآن در ظلمات ثلاث قرار گرفته و زندگانیش فوق العاده ظریف و دقیق است ، رسیدگی کند و به مقدار لازم مواد غذائی در اختیار او بگذارد، و در تمام مراحل هدایتش کند.
در آیات فوق هنگامی که می گوید: خداوند میداند هر حیوان مادهای چه در عالم رحم دارد مفهومش این نیست که تنها از جنسیت آن (یعنی نر و ماده بودن) آگاه است ، بلکه از تمام مشخصات ، استعدادها ذوقها، و نیروهائی که بالقوه در آن نهفته شده آگاه است ، اموری که هیچکس با هیچ وسیله

ای نمیتواند از آن آگاهی یابد.
بنابراین وجود این نظامات حساب شده در جنین و رهبری آن در مسیر تکامل دقیق و پیچیده اش جز از یک مبدء عالم و قادر ممکن نیست .
2 - همه چیز اندازه دارد.
در آیات مختلفی از قرآن مجید، می خوانیم که هر چیزی محدود به حدی است که از آن حد تجاوز نمی کند، در سوره طلاق آیه 3 می فرماید قد جعل الله لکل شی ء قدرا: ((خدا برای هر چیز مقدار و اندازه ای قرار داده است)) و در سوره حجر آیه 21 می خوانیم و ان من شی ء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 138
معلوم : هر چیزی خزائنش نزد ما است و جز به مقدار معین آن را نازل نمیکنیم در آیات مورد بحث نیز خواندیم : و کل شی ء عنده بمقدار.
اینها همه اشاره به آن است که هیچ چیز در این عالم بیحساب نیست ، حتی موجوداتی را که گاهی در جهان طبیعت ، ما بیحساب و کتاب فرض می کنیم همه آنها دقیقا حساب و کتاب دارند، چه ما بدانیم یا ندانیم ، و اصولا حکیم بودن خداوند، نیز مفهومی جز این ندارد، که همه چیز در آفرینش او برنامه و حد و اندازه دارد.
آنچه را از اسرار آفرینش امروز بوسیله علوم دریافته ایم ، این حقیقت را کاملا تاکید می کند مثلا خون انسان که حیاتی ترین ماده وجودی او است ، و عهده دار رساندن تمام مواد لازم به تمام یاخته های بدن انسان است از بیست و چند ماده ترکیب یافته ، نسبت این مواد و اندازه و کیفیت هر یک بقدری دقیق است که با کمترین تغییر سلامت انسان به خطر می افتد و به همین دلیل برای شناخت نارسائیهای بدن فورا به سراغ آزمایش خون و اندازه گیری مواد قندی و چربی و اوره و آهن و سایر اجزاء ترکیبیش میروند و از کمی و زیادی این اجزاء فورا به علل نارسائیهای بدن و بیماریها پی می برند.
تنها خون انسان نیست که ترکیبی این چنین دقیق دارد، این دقت و محاسبه در سراسر عالم هستی موجود است .
ضمنا با توجه به این نکته روشن می شود که آنچه را گاهی ما بینظمی ها و نابسامانیهای عالم هستی می پنداریم در واقع مربوط به نارسائی علم و دانش ما است ، و یک موحد و خداپرست راستین هیچگاه نمیتواند چنین تصوری در باره عالم داشته باشد، و پیشرفت تدریجی علوم گواه این واقعیت است .
و نیز این درس را می توانیم بیاموزیم که جامعه انسانیت که جزئی از مجموعه نظام هستی است اگر بخواهد سالم زندگی کند باید این اصل (کل شی ء عنده بمقدار) بر سراسر آن حکومت داشته باشد، از هر گونه افراط و تفریط و کارهائی تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 139

که حساب و کتاب در آن نیست بپرهیزد، و در تمام نهادهای اجتماعی حساب و کتاب را حاکم سازد.
3 - برای خداوند غیب و شهود یکسان است .
در آیات مورد بحث ، بر این موضوع تکیه شده که غیب و شهود در پیشگاه خدا روشن است ، اساسا غیب و شهود دو مفهوم نسبی است که در مورد موجودی که علم و هستیش محدود است به کار میرود، فی المثل ما دارای حواسی هستیم آنچه در شعاع دید و شنوائی و سایر حواس ما قرار دارد برای ما شهود است ، و آنچه از حوزه دید و شنید ما بیرون است نسبت به ما غیب محسوب می شود، و اگر فرضا قدرت دید ما نامحدود بود و به داخل و باطن اشیاء و ذرات عالم نفوذ می کرد، همه چیز برای ما شهود بود.
و از آنجا که همه چیز غیر از ذات پاک خداوند محدود است ، برای همه آنها غیب و شهود وجود دارد، ولی ذات خدا چون نامحدود است و همه جا حضور دارد بنابراین همه چیز برای او شهود است و غیب در باره ذات پاکش مفهوم ندارد، و اگر میگوئیم خداوند عالم الغیب و الشهادة می باشد معنیش این است آنچه برای ما غیب یا شهادت محسوب می شود برای او یکسان و شهادت است .
فرض کنید ما به کف دست خود در روشنائی نگاه کنیم ، آیا ممکن است از آنچه در آن است بیخبر باشیم ؟ عالم هستی در برابر علم خداوند بمراتب از این واضح و آشکارتر است .
4 - آثار تربیتی توجه به علم خدا
هنگامی که در آیات فوق می خوانیم خداوند سخنان پنهانی و آشکار و رفت و آمدهای روزانه و شبانه و حرکات شما را یکسان میداند، و در پیشگاه علم او همه آشکار است ، هر گاه به این حقیقت : راستی ایمان داشته باشیم و نظارت دائمی او را بر خود احساس کنیم دگرگونی عمیقی در روح و فکر و گفتار و کردار ما تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 140
پیدا می شود.
در روایتی که از امام صادق (علیهالسلام) نقل شده در پاسخ سؤ ال کسی که میپرسد برنامه زندگانی شما چیست ؟ اموری را می فرماید، از جمله اینکه : علمت ان الله مطلع علی فاستحییت : ((یکی از برنامه های من این است که دانستم خداوند از تمام کارهای من آگاه و با خبر است و لذا از نافرمانی او حیا و شرم دارم))!.
در تاریخ اسلام و زندگی روزانه مسلمانان متعهد، جلوه های فراوانی از این حقیقت را مشاهده می کنیم .
می گویند پدر و فرزندی وارد باغی شدند، پدر به قصد چیدن میوه بدون اجازه صاحب باغ به بالای درختی رفت ، فرزندش که نوجوان با معرفتی

بود صدا زد پدر پائین بیا، پدر متوحش شد و خود را جمع کرد و فورا پائین آمد، پرسید نفهمیدم چه کسی بود که مرا می دید، گفت : کسی از بالای سرت ! نگاه به بالا کرد چیزی ندید، گفت منظورم خدا است که ما فوق و محیط بر همه ما است ، چگونه ممکن است از نگاه کردن انسانی وحشت داشته باشی اما از اینکه خدا ترا در هر حال می بیند، وحشت نمیکنی ؟ این چه ایمانی است ؟! الرعد
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 141
آیه 11
آیه و ترجمه
لَهُ مُعَقِّبَتٌ مِّن بَینِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ یحْفَظونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا یُغَیرُ مَا بِقَوْمٍ حَتی یُغَیرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سوءًا فَلا مَرَدَّ لَهُ وَ مَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ(11)
ترجمه :11 - برای انسان مامورانی است که پی در پی ، از پیش رو، و از پشت سرش او را از حوادث (غیر حتمی) حفظ می کنند، (اما) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی دهد مگر آنکه آنها خود را تغییر دهند، و هنگامی که خدا اراده سوئی به قومی (بخاطر اعمالشان) کند هیچ چیز مانع آن نخواهد شد، و جز خدا سرپرستی نخواهند داشت .
تفسیر :محافظان غیبی !
در آیات گذشته خواندیم که خدا بحکم عالم الغیب و الشهادة بودن ، از پنهان و آشکار مردم با خبر و همه جا حاضر و ناظر است .
در آیه مورد بحث اضافه می کند که خداوند علاوه بر این حافظ و نگاهبان بندگان خود نیز می باشد: برای انسان مامورانی است که پی در پی از پیش رو، و پشت سر او قرار می گیرند و او را از حوادث حفظ می کنند (له معقبات من بین یدیه و من خلفه یحفظونه من امر الله) تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 142
اما برای اینکه کسی اشتباه نکند که این حفظ و نگاهبانی بیقید و شرط است و انسان می تواند خود را به پرتگاهها بیفکند و دست به هر ندانم کاری بزند و یا مرتکب هر گونه گناهی که مستوجب مجازات و عذاب است بشود و باز انتظار داشته باشد که خدا و ماموران او حافظ وی باشند اضافه می کند که : خداوند سرنوشت هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی دهد مگر اینکه آنها تغییراتی در خود ایجاد کنند! (ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم).
و باز برای اینکه این اشتباه پیش نیاید که با وجود ماموران الهی که عهده دار حفظ انسان هستند، مساله مجازات و بلاهای الهی چه معنی دارد، در پایان آیه اضافه می کند که هر گاه خداوند به قوم و جمعیتی اراده سوء و بدی کند هیچ راه دفاع و بازگشت ندارد (و اذا اراد الله بقوم سوء فلا مرد

له).
و هیچکس غیر خدا نمی تواند والی و ناصر و یاور آنها باشد (و ما لهم من دونه من وال).
به همین دلیل هنگامی که فرمان خدا به عذاب و مجازات یا نابودی قوم و ملتی صادر شود، حافظان و نگهبانان دور می شوند و انسانرا تسلیم حوادث می کنند!
نکته ها :
1 - معقبات چیست ؟
((معقبات)) چنانکه طبرسی در مجمع البیان و بعضی دیگر از مفسران بزرگ گفته اند جمع ((معقبه)) است و آن هم به نوبه خود جمع معقب می باشد و به معنی گروهی است که پی در پی و به طور متناوب به دنبال کاری می روند.
ظاهر این آیه آن است که خداوند به گروهی از فرشتگان ، ماموریت داده که در شب و روز به طور متناوب به سراغ انسان بیایند و از پیش رو و

نگاهبان و حافظ او باشند.
بدون تردید انسان در زندگی خود در معرض آفات و بلاهای زیادی است ، حوادثی از درون و برون ، انواع بیماریها، میکربها، انواع حادثه ها و خطراتی که از زمین و آسمان می جوشد، انسان را احاطه کرده اند، مخصوصا به هنگام کودکی که آگاهی انسان از اوضاع اطراف خود بسیار ناچیز است و هیچگونه تجربه ای ندارد، در هر گامی خطری در کمین او نشسته است ، و گاه انسان تعجب می کند که کودک چگونه از لابلای اینهمه حوادث جان به سلامت می برد و بزرگ می شود، مخصوصا در خانواده هائی که پدران و مادران چندان آگاهی از مسائل ندارند و یا امکاناتی در اختیار آنها نیست مانند کودکانی که در روستاها بزرگ می شوند و در میان انبوه محرومیتها، عوامل بیماری و خطرات قرار دارند.
اگر براستی در این مسائل بیندیشیم احساس می کنیم که نیروی محافظی هست که ما را در برابر حوادث حفظ می کند و همچون سپری از پیش رو و پشت سر محافظ و نگهدار ما است .
در بسیاری از مواقع ، حوادث خطرناک برای انسان پیش می آید و او معجز آسا از آنها رهائی می یابد بطوری که احساس می کند همه اینها تصادف نیست بلکه نیروی محافظی از او نگهبانی می کند.
در روایات متعددی که از پیشوایان اسلام نقل شده نیز روی این تاکید شده است ، از جمله :
در روایتی از امام باقر (علیهالسلام) می خوانیم که در تفسیر آیه فوق فرمود: یحفظ بامر الله من ان یقع فی رکی او یقع علیه حائط او یصیبه

شی ء حتی اذ جاء القدر خلوا بینه و بینه یدفعونه الی المقادیر و هما ملکان یحفظانه باللیل و ملکان من نهار یتعاقبانه یعنی : به فرمان خدا انسان را حفظ می کند از اینکه در چاهی سقوط کند یا دیواری بر او بیفتد یا حادثه دیگری برای او پیش بیاید تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 144
تا زمانی که مقدرات حتمی فرا رسد در این هنگام آنها کنار می روند و او را تسلیم حوادث می کنند، آنها دو فرشتهاند که انسان را در شب حفظ می کنند و دو فرشتهاند که در روز که به طور متناوب به این وظیفه می پردازند.
در حدیثی دیگر از امام صادق (علیهالسلام) می خوانیم : ما من عبد الا و معه ملکان یحفظانه فاذا جاء الامر من عند الله خلیا بینه و بین امر الله : هیچ بندهای نیست مگر اینکه دو فرشته با او هستند و او را محافظت می کنند، اما هنگامی که فرمان قطعی خداوند فرا رسد، او را تسلیم حوادث می کنند بنابراین آنها تنها او را از حوادثی که به فرمان خدا قطعیت نیافته حفظ می کنند).
در نهج البلاغه نیز می خوانیم که امیر مؤ منان علی (علیهالسلام) فرمود: ان مع کل انسان ملکین یحفظانه فاذا جاء القدر خلیا بینه و بینه : با هر انسانی دو فرشته است که او را حفظ می کنند، اما هنگامی که مقدرات حتمی فرا رسد او را رها می سازند
همچنین در خطبه اول نهج البلاغه در توصیف فرشتگان و گروههای مختلف آنها می خوانیم : و منهم الحفظة لعباده : گروهی از آنها حافظان بندگان اویند البته عدم آگاهی از وجود این فرشتگان از طریق حس یا از طریق علوم و دانشهای طبیعی هرگز نمی تواند دلیل بر نفی آنها باشد چرا که این منحصر به مورد بحث ما نیست ، قرآن مجید و همچنین مذاهب دیگر خبر از امور فراوانی که ما وراء حس انسان است داده اند که بشر از طرق عادی نمی تواند از آنها آگاهی یابد.
از این گذشته همانگونه که در بالا گفتیم ما در زندگی روزانه خود، نشانه های واضحی از وجود چنین نیروی محافظی می بینیم و احساس می کنیم که در برابر تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 145
بسیاری از حوادث مرگبار بطور اعجاز آمیزی نجات می یابیم که تفسیر و توجیه همه آنها از طریق عادی و یا حمل بر تصادف مشکل است ، (و من خود بعضی نمونه های آن را در زندگی دیده ام که راستی حیرت آور بوده ، حتی برای شخص دیرباوری مثل من دلیلی بوده است برای وجود آن محافظ نامرئی !)
2 - همیشه تغییرات از خود ما است ! (یک قانون کلی .)
جمله ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم که در دو مورد از قرآن با تفاوت مختصری آمده است ، یک قانون کلی و عمومی را بیان می

کند، قانونی سرنوشت ساز و حرکت آفرین و هشدار دهنده !
این قانون که یکی از پایه های اساسی جهان بینی و جامعه شناسی در اسلام است ، به ما می گوید مقدرات شما قبل از هر چیز و هر کس در دست خود شما است ، و هر گونه تغییر و دگرگونی در خوشبختی و بدبختی اقوام در درجه اول به خود آنها بازگشت می کند، شانس و طالع و اقبال و تصادف و تاثیر اوضاع فلکی و مانند اینها هیچکدام پایه ندارد، آنچه اساس و پایه است این است که ملتی خود بخواهد سربلند و سرفراز و پیروز و پیشرو باشد، و یا به عکس خودش تن به ذلت و زبونی و شکست در دهد، حتی لطف خداوند، یا مجازات او، بی مقدمه ، دامان هیچ ملتی را نخواهد گرفت ، بلکه این اراده و خواست ملتها، و تغییرات درونی آنهاست که آنها را مستحق لطف یا مستوجب عذاب خدا می سازد.
به تعبیر دیگر: این اصل قرآنی که یکی از مهمترین برنامه های اجتماعی اسلام را بیان می کند به ما می گوید هر گونه تغییرات برونی متکی به تغییرات درونی ملتها و اقوام است ، و هر گونه پیروزی و شکستی که به قومی رسید از همینجا سرچشمه می گیرد، بنابراین آنها که همیشه برای تبرئه خویش به دنبال عوامل برونی می گردند، و قدرتهای سلطه گر و استعمار کننده را همواره عامل بدبختی خود می شمارند، سخت در اشتباهند، چرا که اگر این قدرتهای جهنمی پایگاهی تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 146
در درون یک جامعه نداشته باشند، کاری از آنان ساخته نیست .
مهم آن است که پایگاههای سلطه گران و استعمار کنندگان و جباران را در درون جامعه خود در هم بکوبیم ، تا آنها هیچگونه راهی برای نفوذ نداشته باشند.
آنها بمنزله شیطانند، و می دانیم شیطان به گفته قرآن بر کسانی که عباد الله مخلصین هستند راه ندارد، او تنها بر کسانی چیره می شود که پایگاهی در درون وجود خود برای شیطان ساخته اند.
این اصل قرآنی می گوید: برای پایان دادن به بدبختیها و ناکامیها باید دست به انقلابی از درون بزنیم ، یک انقلاب فکری و فرهنگی ، یک انقلاب ایمانی و اخلاقی ، و به هنگام گرفتاری در چنگال بدبختیها باید فورا به جستجوی نقطه های ضعف خویشتن بپردازیم ، و آنها را با آب توبه و بازگشت به سوی حق از دامان روح و جان خود بشوئیم ، تولدی تازه پیدا کنیم و نور و حرکتی جدید، تا در پرتو آن بتوانیم ناکامیها و شکستها را به پیروزی مبدل سازیم ، نه اینکه این نقطه های ضعف که عوامل شکست است در زیر پوششهای خود خواهی مکتوم بماند و به جستجوی عوامل شکست در بیرون جامعه خود در بیراهه ها سرگردان بمانیم !
تاکنون کتابها یا مقالات زیادی در باره عوامل پیروزی مسلمانان نخستین ، و

عوامل عقب نشینی مسلمین قرون بعد، نوشته شده است ، که بسیاری از بحثهای آنان به کاوش در سنگلاخ و بیراهه می ماند، اگر بخواهیم از اصل فوق که از سرچشمه وحی به ما رسیده الهام بگیریم باید هم آن پیروزی و هم آن شکست و ناکامی را در تغییرات فکری و عقیدتی و اخلاقی و برنامه های عملی مسلمانان جستجو کنیم و نه غیر آن ، در انقلابهای معاصر از جمله انقلاب ملت ما (مسلمانان ایران) انقلاب الجزائر، انقلاب افغانستان ، و مانند آن به وضوح حاکمیت این اصل تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 147
قرآنی را مشاهده می کنیم . یعنی بی اینکه دولتهای استعماری و ابرقدرتهای سلطه گر روش خود را تغییر دهند، هنگامی که ما از درون دگرگون شدیم همه چیز دگرگون شد.
و به هر حال این درسی است برای امروز و فردا، و فرداهای دیگر، برای همه مسلمانها، و همه نسلهای آینده !
و می بینیم تنها رهبرانی پیروز و موفق شدند که ملت خود را بر اساس این اصل رهبری کردند و دگرگون ساختند، تاریخ اسلام و تاریخ معاصر مملو است از شواهدی بر این اصل اساسی و جاودانی که ذکر آنها ما را از روش بحثمان در این تفسیر دور می سازد. الرعد
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 148
آیه 12 - 15
آیه و ترجمه
هُوَ الَّذِی یُرِیکمُ الْبرْقَ خَوْفاً وَ طمَعاً وَ یُنشِئُ السحَاب الثِّقَالَ(12)
وَ یُسبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ الْمَلَئکَةُ مِنْ خِیفَتِهِ وَ یُرْسِلُ الصوَعِقَ فَیُصِیب بِهَا مَن یَشاءُ وَ هُمْ یجَدِلُونَ فی اللَّهِ وَ هُوَ شدِیدُ الْمِحَالِ(13)
لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِن دُونِهِ لا یَستَجِیبُونَ لَهُم بِشىْءٍ إِلا کَبَسِطِ کَفَّیْهِ إِلی الْمَاءِ لِیَبْلُغَ فَاهُ وَ مَا هُوَ بِبَلِغِهِ وَ مَا دُعَاءُ الْکَفِرِینَ إِلا فی ضلَل(14)
وَ للَّهِ یَسجُدُ مَن فی السمَوَتِ وَ الاَرْضِ طوْعاً وَ کَرْهاً وَ ظِلَلُهُم بِالْغُدُوِّ وَ الاَصالِ (15)
ترجمه :12 - او کسی است که برق را به شما نشان می دهد که هم مایه ترس است هم امید و ابرهای سنگین بار ایجاد می کند.
13 - و رعد تسبیح و حمد او می گوید، و (نیز) فرشتگان از ترس او، و صاعقه ها را می فرستد و هر کس را بخواهد گرفتار آن می سازد در حالی که آنها (با مشاهده اینهمه آیات خدا باز هم) در باره خدا به مجادله مشغولند، و او قدرتی بی انتها (و مجازاتی دردناک) دارد.
14 - دعوت حق از آن او است و کسانی که (مشرکان) غیر از خدا می خوانند به دعوت آنها پاسخ نمی گویند، آنها همچون کسی هستند که کفهای خود را به سوی آب می گشاید تا آب بدهانش برسد و هرگز نخواهد رسید، و دعای کافران جز در ضلال (و گمراهی) نیست !

15 - همه آنها که در آسمانها و زمین هستند از روی اطاعت یا اکراه و همچنین سایه های آنها - هر صبح و عصر - برای خدا سجده تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 149
تفسیر :بخش دیگری از نشانه های عظمت او.
قرآن در اینجا بار دیگر به آیات توحید و نشانه های عظمت خدا و اسرار آفرینش می پردازد و با انگشت گذاشتن روی قسمتهای مختلفی از پدیده های طبیعی و اشاره های کوتاه و پر معنی به اسرار و خواص آنها، رابطه بندگان را با خدا نزدیکتر کرده ، نور ایمان و معرفت را در قلبهایشان می پاشد.
نخست به برق (برقی که در میان قطعات ابر پیدا می شود) اشاره کرده می گوید: او کسی است که برق را که مایه ترس و طمع می باشد به شما ارائه می دهد! (هو الذی یریکم البرق خوفا و طمعا).
از یکسو شعاع درخشانش چشمها را خیره می کند و صدای رعب انگیز رعد که از آن برمی خیزد گاهی شما را به وحشت می اندازد، و ترس و اضطراب از خطرات آتش سوزی ناشی از آن مخصوصا برای آنها که در بیابانها زندگی می کنند و یا از آن عبور دارند، آنان را آزار می دهد.
اما از آنجا که غالبا همراه آن رگبارهائی به وجود می آید و تشنه کامان بیابان را آب زلالی می بخشد و درختان و زراعت را سیراب می کند، آنها را به امید و طمع می کشاند، و در میان این بیم و امید، لحظات حساسی را می گذرانند.
سپس اضافه می کند: او کسی است که ابرهای سنگین و پربار ایجاد می کند که قادر به آبیاری زمینهای تشنهاند (و ینشی ء السحاب الثقال).
برکات رعد و برق
می دانیم از نظر علمی پیدایش برق به خاطر آنست که دو قطعه ابر با الکتریسته های مختلف (مثبت و منفی) به هم نزدیک می شوند و درست همانند تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 150
سر دو سیم برق که به هنگام نزدیکی جرقه میزند آنها نیز جرقه عظیمی ایجاد کرده و به اصطلاح تخلیه الکتریکی می شوند.
اگر جرقه های کوچکی که از سر دو سیم در برابر چشم ما آشکار می شود، صدای خفیفی دارند، در عوض صدای جرقه آسمانی برق به خاطر گسترش ابر و بالا بودن میزان الکتریسته بقدری شدید است که ((رعد)) را به وجود می آورد.
و هر گاه قطعه ابری که دارای الکتریسته مثبت است به زمین که همیشه الکتریسته منفی دارد نزدیک شود، جرقه در میان زمین و ابر ایجاد می شود، که آن را ((صاعقه)) می گویند، و خطرناک بودنش به همین دلیل است که یک سر آن ، زمین و نقطه های مرتفعی است که به اصطلاح نوک

این سیم را تشکیل می دهد، حتی یک انسان در یک بیابان ممکن است عملا تبدیل به نوک این سیم منفی شود و درست جرقه وحشتناکی بر سر او فرود آید و در یک لحظه کوتاه تبدیل به خاکستر شود، و نیز به همین دلیل است که به هنگام رعد و برق در بیابانها باید فورا به کنار درخت یا دیوار یا کوه و یا هر نقطه مرتفعی پناه برد، و یا در گودالی دراز کشید.
به هر حال برق که از نظر بعضی شاید شوخی طبیعت محسوب می شود، با اکتشافات علمی روز ثابت شده که فوائد و برکات فراوانی دارد که ذیلا به سه قسمت آن اشاره می شود.
1 - آبیاری - برقها معمولا حرارات فوق العاده زیاد گاه در حدود 15 هزار درجه سانتیگراد! تولید می کنند، و این حرارت کافی است که مقدار زیادی از هوای اطراف را بسوزاند و در نتیجه فشار هوا فورا کم شود، و می دانیم در فشار کم ، ابرها می بارند، و به همین دلیل ، غالبا متعاقب جهش برق رگبارهائی شروع می شود و دانه های درشت باران فرو می ریزند، و از اینرو برق در واقع یکی از وظائفش آبیاری است .
2 - سمپاشی به هنگامی که برق با آن حرارتش آشکار می شود قطرات باران تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 151
با مقداری اکسیژن اضافی ترکیب می شوند و آب سنگین یعنی آب اکسیژنه (2 2) ایجاد می کنند و می دانیم آب اکسیژنه یکی از آثارش کشتن میکربها است ، و به همین جهت در مصارف طبی برای شستشوی زخمها به کار می رود، این قطرات آب اکسیژنه هنگامی که بر زمینها می بارد، تخم آفات و بیماریهای گیاهی را از میان می برد، و سمپاشی خوبی از آنها می کند و به همین جهت گفته اند هر سال که رعد و برق کم باشد آفات گیاهی بیشتر است !.
3 - تغذیه و کود رسانی - قطرات باران که بر اثر برق و حرارت شدید و ترکیب ، یک حالت اسید کربنی پیدا می کند که به هنگام پاشیده شدن بر زمینها و ترکیب با آنها یکنوع کود مؤ ثر گیاهی می سازد.
و گیاهان از این طریق تغذیه می شوند.
بعضی از دانشمندان گفته اند مقدار کودی که در طی سال از مجموع برقهای آسمان در کره زمین به وجود می آید دهها ملیون تن است ! که رقم فوق العاده بالائی می باشد.
بنابراین می بینیم همین پدیده ظاهرا پیش پا افتاده و بی خاصیت طبیعت چقدر پربار و پر برکت است ، هم آبیاری می کند، هم سمپاشی می کند، و هم تغذیه ، و این نمونه کوچکی از اسرار شگرف و پردامنه عالم هستی است که رهنمون روشنی بر مساله خداشناسی می تواند باشد.
اینها همه از یک سو برکات برق است ، و از سوی دیگر آتش سوزی هائی که از یکنوع آن (صاعقه) به وجود می آید گاهی ممکن است انسان یا

انسانها یا درختانی را بسوزاند. هر چند این امر کم و نادر است ، و قابل اجتناب ، ولی می تواند عامل خوف و ترس شود، و به این ترتیب ، آنچه در آیه فوق خواندیم که برق هم مایه ترس است و هم امید، ممکن است اشاره به مجموع این امور باشد.
و نیز ممکن است جمله ((و ینشی ء السحاب الثقال)) که در آخر آیه

فوق آمده ، ارتباط با همین خاصیت برق داشته باشد که ابرها را سنگین بار از دانه های پر پشت باران می سازد!
آیه بعد به صدای رعد می پردازد که از برق هرگز جدا نیست و می فرماید: رعد تسبیح و حمد خدا می گوید (و یسبح الرعد بحمده)
آری این صدای پر طنین جهان طبیعت که ضرب المثل در عظمت صوت است ، از آنجا که توام با پدیده برق می باشد و هر دو در خدمت یک هدف هستند و خدمات پر ارزش و حساب شدهای دارند که در بالا به آن اشاره شد عملا تسبیح خدا می گوید و به تعبیر دیگر: رعد زبان گویای برق است ، که حکایت از نظام آفرینش و عظمت خالق می کند.
این همان چیزی است که ما نام آن را زبان حال می گذاریم : یک کتاب پرمحتوا، یک قصیده غرا، یک تابلو زیبا و دل انگیز، یک ساختمان محکم و منظم و حساب شده ، با زبان حال خود از علم و دانش و مهارت و ذوق نویسنده و گوینده و نقاش و معمار سخن می گویند، آنها را مدح می کنند، و می ستایند.
ذرات این عالم هستی که همه اسرار آمیزند و نظام بسیار دقیق و حساب شدهای دارند، همگی از پاکی خداوند و منزه بودن او از هر گونه عیب و نقص ، سخن می گویند، (آیا تسبیح چیزی جز تنزیه و پاک دانستن می باشد؟) و همگی از قدرت و علم و حکمت او خبر می دهند (آیا حمد چیزی جز بیان صفات کمال است ؟).
این احتمال را نیز جمعی از فلاسفه داده اند که تمام ذرات این جهان هر

برای خود نوعی از عقل و شعور دارند و از روی همین عقل و شعور، تسبیح و تقدیس خدا می کنند، نه تنها با زبان حال و حکایت کردن وجودشان از وجود خدا، بلکه با زبان قال نیز او را می ستایند.
نه تنها صدای رعد و یا سایر اجزای جهان ماده ، تسبیح او می گویند که همگی فرشتگان نیز از ترس و خشیت خدا، به تسبیح او مشغولند (و الملائکة من خیفته).
آنها از این می ترسند که در انجام فرمان پروردگار و مسئولیتهائی که در نظام هستی بر عهده آنها گذارده شده کوتاهی کنند و گرفتار مجازات الهی شوند، و می دانیم همیشه وظیفه ها و تکالیف برای آنها که احساس

مسئولیت می کنند ترس آفرین است ، ترسی سازنده که شخص را به تلاش و حرکت وا می دارد.
و برای توضیح بیشتر در زمینه رعد و برق اشاره به صاعقه ها می کند و می فرماید: خداوند صاعقه ها را می فرستد و به هر کس بخواهد بوسیله آن آسیب می رساند (و یرسل الصواعق فیصیب بها من یشاء).
ولی با این همه ، و با مشاهده آیات عظمت پروردگار در عالم آفرینش در پهنه زمین و آسمان ، در گیاهان و درختان و رعد و برق و مانند آنها، و با کوچکی و حقارت قدرت انسان در برابر حوادث ، حتی در برابر یک جرقه آسمانی باز هم گروهی از بیخبران در باره خدا به مجادله و ستیز برمی خیزند (و هم یجادلون فی الله).
در حالی که خداوند قدرتی بی انتها، و مجازاتی دردناک و کیفری سخت دارد (و هو شدید المحال). تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 154
((محال)) در اصل از ((حیله)) و ((حیله)) به معنی هر نوع چاره اندیشی پنهانی و غیر آشکار است (نه به معنی چاره جوئیهای مخرب که در زبان فارسی به آن مشهور شده است) و مسلم است کسی که توانائی بر چاره اندیشی آن هم با قدرت و شدت دارد کسی است که هم از نظر توانائی فوق العاده است و هم از نظر علم و حکمت ، و به همین دلیل بر دشمنانش مسلط و پیروز می باشد، و کسی را یارای فرار از حوزه قدرت او نیست ، به همین جهت مفسران هر یک شدید المحال را طوری تفسیر کرده اند که همه در واقع از معنی بالا ریشه گرفته است ، بعضی آنرا به معنی شدید القوه ، بعضی شدید العذاب ، بعضی شدید القدرة ، بعضی شدید الاخذ و مانند آن تفسیر نموده اند.
آخرین آیه مورد بحث به دو مطلب اشاره می کند:
نخست اینکه دعوت حق از آن خداست (له دعوة الحق).
یعنی هر گاه او را بخوانیم می شنود، و اجابت می کند، هم آگاهی از دعای بندگان دارد و هم قدرت بر انجام خواسته های آنها، و به همین دلیل خواندن او و تقاضای از ذات مقدسش حق است نه باطل و بی اساس .
دیگر اینکه خواندن بتها و تقاضای از آنها دعوت و دعای باطل است ، زیرا کسانی را که مشرکان غیر از خداوند می خوانند و برای انجام خواسته هایشان به آنها پناه می برند هرگز به آنان پاسخ نمی گویند دعایشان را اجابت نمی کنند (و الذین یدعون من دونه لا یستجیبون لهم بشی ء).
آری این چنین است دعوت باطل چرا که پندار و خیالی بیش نیست و هر گونه تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 155
علم و قدرتی برای بتها قائل باشند کاملا موهوم و بی پایه و بی اساس است .
مگر ((حق)) چیزی جز عینیت و واقعیت و مایه خیر و برکت ، و باطل

چیزی جز پندار و توهم و مایه شر و فساد می باشد؟ سپس - همانگونه که روش قرآن است - برای مجسم ساختن این موضوع عقلانی مثال حسی زیبا و رسائی بیان می کند و می گوید: آنها که غیر خدا را می خوانند به کسی می مانند که بر کنار آبی که سطح آن از دسترس او دور است نشسته و به آن اشاره می کند، به این امید که آب به دهان او برسد و هرگز نمی رسد چه خواب و پندار بیهوده ای ؟! (الا کباسط کفیه الی الماء لیبلغ فاه و ما هو ببالغه).
آیا می توان در کنار چاه نشست و دست به سوی آب دراز کرد و با اشاره ، آب را به دهان فرستاد؟ این کار جز از یک انسان ساده لوح و دیوانه سر میزند؟
این احتمال نیز در تفسیر جمله فوق وجود دارد که بت پرستان را به کسی تشبیه می کند که کف دستان خود را کاملا صاف و افقی گرفته وارد آب می کند، و انتظار دارد آب در دست او بند شود، در حالی که به محض اینکه دست را از آب بیرون آورد قطرات آب از لابلای انگشتان و کف دست او بیرون می ریزد و چیزی باقی نمی ماند.
تفسیر سومی نیز برای این جمله کرده اند و آن اینکه بت پرستان که برای حل مشکلاتشان به سراغ بتها می روند مانند کسی هستند که می خواهد آب را در مشت خود نگاه دارد آیا هیچگاه آب را می توان در مشت نگاه داشت ؟ و این از ضرب المثل معروفی در میان عرب گرفته شده که وقتی می خواهند برای کسی که کوشش بیهوده می کند مثالی بزنند می گویند هو کقابض الماء بالید: او مانند کسی است که می خواهد آب را با دست خود بگیرد.
شاعر عرب نیز می گوید:
فاصبحت فیما کان بینی و بینها
من الود مثل قابض الماء بالید
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 156
: ((کار من به جائی رسید که برای حفظ محبت میان خود و او مانند کسی بودم که می خواست آب را در دست نگاهدارد)).
ولی تفسیر اول از همه روشنتر به نظر می رسد!
و در پایان آیه برای تاکید این سخن می گوید درخواست کافران از بتها چیزی جز گام برداشتن در گمراهی نیست (و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال).
چه ضلالتی از این بالاتر که انسان سعی و کوشش خود را در بیراههای که هرگز او را بمقصد نمی رساند بکار برد، خسته و ناتوان شود اما نتیجه و بهره ای نگیرد.
در آخرین آیه مورد بحث برای اینکه نشان دهد بت پرستان چگونه از

کاروان عالم هستی جدا گشته و تک و تنها در بیراهه ها سرگردان شده اند
چنین می فرماید:
((همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند از روی اطاعت و تسلیم و یا از روی کراهت و همچنین سایه های آنها، هر صبح و شام ، برای خدا سجده می کنند))
(و لله یسجد من فی السموات و الارض طوعا و کرها و ظلالهم بالغدو و الاصال).
نکته ها
1 - منظور از سجده موجودات چیست - سجده در این گونه موارد به معنی خضوع و نهایت تواضع و تسلیم است ، یعنی همه فرشتگان و انسانها و همه صاحبان عقل و اندیشه برای خدا متواضعند و در برابر فرمان او خاضع می باشند، منتهی گروهی سجده و خضوعشان تنها جنبه تکوینی دارد، یعنی در برابر قوانین عالم هستی و آفرینش خاضعند، ولی گروهی علاوه بر

نیز دارند یعنی با میل و اراده خود در برابر خداوند سجده می کنند، مثلا همین که می بینیم جسم و جان آنها تسلیم قوانین حیات و مرگ و نمو و رشد و سلامت و بیماری و مانند آن است این حالت تسلیم و خضوع در برابر قوانین آفرینش در حقیقت یک نوع سجود تکوینی از ناحیه آنها است .
2 - تعبیر به ((طوعا و کرها)) ممکن است اشاره به این باشد که مؤ منان از روی میل و رغبت در پیشگاه پروردگار به سجده می افتند و خضوع می کنند، اما غیر مؤ منان هر چند حاضر به چنین سجده ای نیستند تمام ذرات وجودشان از نظر قوانین آفرینش تسلیم فرمان خدا است چه بخواهند و چه نخواهند.
ضمنا باید توجه داشت که ((کره)) (بر وزن جرم) به معنی کراهتی است که از درون انسان سرچشمه می گیرد و کره (بر وزن شرح) به معنی کراهتی است که عامل بیرونی داشته باشد و در مورد بحث چون غیر مؤ منان تحت تاثیر عوامل بیرون ذاتی مقهور قوانین آفرینش هستند کره (بر وزن شرح) به کار رفته است .
این احتمال نیز در تفسیر ((طوعا و کرها)) داده شده است که منظور از طوعا جریاناتی از جهان آفرینش است که موافق میل فطری و طبیعی یک موجود است (مانند میل طبیعی موجود زنده برای زنده ماندن) و منظور از کرها تمایلی است که از خارج تحمیل بر یک موجود می شود مانند مرگ یک موجود زنده بر اثر هجوم میکربها و یا عوامل دیگر.
3 - ((ظلال)) جمع ((ظل)) به معنی سایه است ، ذکر این کلمه در آیه فوق نشان می دهد که منظور از سجود تنها سجود تشریعی نیست ، زیرا سایه های موجودات از خود اراده و اختیاری ندارند، بلکه تسلیم قوانین

تابش نور می باشند، و بنابراین سجده آنها، تکوینی ، یعنی تسلیم در مقابل قوانین خلقت است .
البته ذکر کلمه ((ظلال)) (سایه ها) دلیل بر این نیست که همه آنها که در

و زمین هستند، وجودشان مادی است و دارای سایه اند، بلکه تنها اشاره به آن دسته از موجوداتی است که سایه دارند، مثل اینکه گفته می شود، علماء شهر و فرزندانشان در فلان مجلس شرکت کردند، یعنی فرزندان کسانی که فرزند داشتند، و از این جمله هرگز استفاده نمی شود که همه علمای شهر، صاحب فرزندند (دقت کنید).
به هر حال سایه گر چه یک امر عدمی بیش نیست که همان فقدان نور است ولی چون از هر طرف ، وجود نور آن را احاطه کرده ، برای خود موجودیت و آثاری دارد، و تصریح به این کلمه در آیه فوق شاید برای تاکید است که حتی سایه های موجودات هم در پیشگاه خداوند خاضعند.
4 - ((آصال)) جمع ((اصل)) (بر وزن دهل) و آن نیز جمع ((اصیل)) است ، که از ماده اصل گرفته شده و به معنی آخر روز است ، از این نظر که اصل و پایه شب محسوب می شود!
و ((غدو)) جمع ((غداة)) به معنی اول روز است (و گاهی به معنی مصدری نیز استعمال شده است).
گر چه سجده و خضوع موجودات عالم هستی در برابر فرمان خدا مخصوص صبح و عصر نیست بلکه همیشگی و در همه ساعات است ، ولی ذکر این دو موقع یا به عنوان کنایه از دوام این موضوع است ، مثل اینکه میگوئیم فلان کس هر صبح و شام مشغول تحصیل علم است ، یعنی همیشه تحصیل علم می کند، و یا به خاطر آن است که در جمله قبل ، سخن از سایه های موجودات به میان آمده و سایه ها بیش از هر وقت در اول و آخر روز خود را نشان می دهند، الرعد

آیه 16
آیه و ترجمه
قُلْ مَن رَّبِ السمَوَتِ وَ الاَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَ فَاتخَذْتم مِّن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لا يَمْلِكُونَ لاَنفُسِهِمْ نَفْعاً وَ لا ضرًّا قُلْ هَلْ يَستَوِى الاَعْمَى وَ الْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَستَوِى الظلُمَتُ وَ النُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شرَكاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشبَهَ الْخَلْقُ عَلَيهِمْ قُلِ اللَّهُ خَلِقُ كلِّ شىْءٍ وَ هُوَ الْوَحِدُ الْقَهَّرُ(16)
ترجمه :16 - بگو چه کسی پروردگار آسمانها و زمین است ؟ بگو الله ! (سپس) بگو آیا اولیا (و خدایانی) غیر از او برای خود برگزیدهاید که (حتی) مالک سود و زیان خود نیستند (تا چه رسد به شما) بگو آیا نابینا و بینا یکسان است ؟ یا ظلمتها و نور برابرند؟ آیا آنها شریکانی برای خدا قرار

دادند بخاطر اینکه آنان همانند خدا آفرینشی داشتند و این آفرینشها بر آنها مشتبه شد؟! بگو خدا خالق همه چیز است و او است یکتا و پیروز!
تفسیر :بت پرستی چرا؟
از آنجا که در آیات گذشته بحثهای فراوانی در باره شناخت وجود خدا بود در این آیه به بحث پیرامون اشتباه مشرکان و بت پرستان می پردازد و از چند طریق این بحث را تعقیب می کند.
نخست روی سخن را به پیامبر کرده ، می گوید: از آنها بپرس پروردگار و مدبر آسمانها و زمین کیست (قل من رب السموات و الارض).
سپس بی آنکه پیامبر در انتظار پاسخ آنها بنشیند دستور می دهد که خود پاسخ این سؤ ال را بده ، و ((بگو الله)) (قل الله) تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 160
سپس آنها را با این جمله مورد سرزنش و ملامت قرار می دهد که به آنها بگو آیا غیر خدا را اولیاء و تکیه گاه و معبود خود قرار دادهاید؟ با اینکه این بتها حتی نسبت به خودشان مالک سود و زیانی نیستند؟! (قل افاتخذتم من دونه اولیاء لا یملکون لانفسهم نفعا و لاضرا).
در حقیقت نخست از طریق ((ربوبیت خدا)) و اینکه او مالک و مدبر عالم است و هر خیر و نیکی از ناحیه اوست و توانائی بر دفع هر شر و بدی دارد بحث می کند یعنی هنگامی که شما قبول دارید خالق و پروردگار اوست بنابراین هر چه می خواهید باید از او بخواهید نه از بتها که آنها قادر بر حل هیچ مشکلی در باره شما نیستند.
و دیگر بار مطلب را از این فراتر میبرد و می فرماید آنها حتی مالک سود و زیان خود نیستند، تا چه رسد به شما، با این حال چه گرهی را می توانند برای شما بگشایند که به سراغ پرستش آنها میروید، آنها در کار خودشان بیچاره هستند با این حال چه انتظاری از آنها دارید.
سپس با ذکر دو مثال روشن و صریح وضع افراد ((موحد)) و ((مشرک)) را مشخص می کند:
نخست می گوید: ((بگو آیا نابینا و بینا یکسان است))؟ (قل هل یستوی الاعمی و البصیر).
همانگونه که نابینا و بینا یکسان نیست ، همچنین کافر و مؤ من ، یکسان نیستند، و بتها را نمی توان در کنار ((الله)) قرار داد.
دیگر اینکه ((آیا ظلمات و نور یکسانند))!! (ام هل تستوی الظلمات و النور).
ظلمتی که کانون انحراف و گمراهی و اشتباه و خطر است ، با نوری که راهنما و حیاتبخش است ، چگونه می توان آن دو را با هم یکسان دانست و چگونه می توان تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 161
بتها را که ظلمات محضند در کنار ((خدا)) که نور مطلق عالم هستی است

، قرار داد، چه مناسبتی ایمان و توحید که نور روح و جان است ، با شرک و بتپرستی که مایه ظلمت و تاریکی روان است دارد؟
سپس از راه دیگری بطلان عقیده مشرکان را مدلل تر می سازد و می گوید: ((آنها که برای خدا شرکائی قرار دادند آیا به خاطر آنست که این شریکان دست به آفرینش و خلقت زدند و این خلقتها برای آنها مشتبه شد، و گمان کردند که بتها نیز همانند خدا مستحق عبادتند)) زیرا آنها همان می کنند که خدا می کند! (ام جعلوا لله شرکاء خلقوا کخلقه فتشابه الخلق علیهم).
در حالی که چنین نیست و حتی بت پرستان نیز چنین عقیده ای در باره بتها ندارند، آنها نیز خدا را خالق همه چیز میدانند و عالم خلقت را در بست مربوط به او میشمارند.
و لذا بلافاصله می فرماید: ((بگو خدا خالق همه چیز است و او است یگانه و پیروز)) (قل الله خالق کل شی ء و هو الواحد القهار).
نکته ها :
1 - خالقیت و ربوبیت با معبودیت مرتبط است .
از آیه فوق اولا این نکته استفاده می شود آنکس که خالق است ، رب و مدبر است ، چرا که خلقت یک امر دائمی است ، چنان نیست که خداوند موجودات را بیافریند و کنار بنشیند، بلکه فیض هستی به طور دائم از طرف خدا صادر می شود و هر موجودی لحظه به لحظه از ذات پاکش هستی می گیرد، بنابراین برنامه آفرینش و تدبیر عالم هستی همچون آغاز خلقت همه بدست خدا است ، و به همین دلیل مالک سود و زیان او است ، و غیر او هر چه دارند از اوست با این وصف آیا غیر الله شایسته عبودیت می باشد؟! تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 162
2 - چگونه سؤ ال و جواب را هر دو خودش می گوید؟
با توجه به آیه فوق این سؤ ال پیش می آید که چگونه خداوند به پیغمبرش فرمان می دهد از مشرکان سؤ ال کند که پروردگار زمین و آسمان کیست ؟ و بعدا بدون اینکه منتظر پاسخ آنها باشد، به پیامبرش دستور می دهد، او جواب این سؤ ال را بگوید؟ و باز بلافاصله بدنبال آن مشرکان را به باد سرزنش می گیرد که چرا بتها را پرستش می کنید؟ این چه رسم سؤ ال و جواب است ؟
ولی با توجه به یک نکته پاسخ این سؤ ال روشن می شود و آن اینکه گاهی جواب یک سؤ ال بقدری روشن است که نیاز به این ندارد که در انتظار پاسخ از طرف بنشینیم مثل اینکه از طرف مقابل سؤ ال می کنیم الان شب است یا روز، و بلافاصله خودمان جواب میگوئیم : مسلما شب است ، و این کنایه لطیفی است از اینکه مطلب بقدری روشن است که نیاز به انتظار کشیدن برای پاسخ ندارد.

به علاوه مشرکان ! خالقیت را مخصوص خداوند میدانستند، هرگز نمیگفتند بتها آفریننده زمین و آسمانند، بلکه عقیده داشتند که آنها شفیعانند، و قادر بر رسانیدن سود یا ضرر به انسان ، و به همین دلیل معتقد بودند باید آنها را عبادت کرد!.
ولی از آنجا که ((خالقیت)) از ((ربوبیت)) (تدبیر و اداره عالم هستی) جدا نیست می توان مشرکان را به این سخن ملزم ساخت و گفت : شما که خالقیت را مخصوص خدا می دانید باید ربوبیت را هم مخصوص او بدانید، و به دنبال آن عبادت هم مخصوص او است .
3 - هم چشم بینا و هم نور آفتاب لازم است .
ذکر دو مثال ((نابینا و بینا)) و ظلمات و نور، گویا اشاره به این حقیقت است که برای مشاهده یک واقعیت عینی دو چیز لازم است هم چشم بینا، و هم اشعه نور، که با نفی هر یک از این دو مشاهده صورت نمیگیرد،
اکنون باید فکر کرد تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 163
چگونه است حال کسانی که از هر دو محرومند هم از بینائی هم از نور که مشرکان مصداق واقعی آنند، هم چشم عقلشان کور است و هم محیط زندگیشان را ظلمت کفر و بتپرستی فرا گرفته و به همین دلیل در بیراهه ها و پرتگاهها سرگردانند، به عکس مؤ منان که با دیده حقبین و برنامه روشن و استمداد از نور وحی و تعلیمات انبیاء مسیر زندگی خود را به روشنی پیدا کرده اند.
4 - آیا خالقیت خدا نسبت به همه چیز دلیل بر جبر است ؟
جمعی از طرفداران مکتب جبر به جمله الله خالق کل شی ء در آیه فوق برای اثبات مقصد خود استدلال کرده اند و گفته اند کلمه کل شی ء آنچنان وسیع است که اعمال بندگان را نیز شامل می شود پس آفریننده کارهای ما نیز خدا است یعنی ما از خود اختیار نداریم !
این سخن را از دو راه می توان پاسخ گفت ، نخست اینکه جمله های دیگر این آیه این سخن را کاملا نفی می کند، زیرا بت پرستان را شدیدا مورد ملامت و سرزنش قرار می دهد اگر واقعا ما در اعمالمان اختیاری نداریم توبیخ و سرزنش برای چیست ؟ اگر خدا خواسته بت پرست باشیم ، دیگر چرا او را سرزنش می کند؟ و چرا برای هدایت و تغییر مسیرش استدلال می کند؟ اینها همه دلیل بر این است که مردم در انتخاب راه خود آزاد و مختارند.
دیگر اینکه خالقیت بالذات در همه چیز مخصوص خدا است ، اما این منافات با مختار بودن ما در افعالمان ندارد چرا که قدرت ما و عقل و شعور ما و حتی اختیار و آزادی اراده ما همه از ناحیه او است ، بنابراین از یک نظر هم او خالق است (نسبت به همه چیز و حتی افعال ما) و هم ما فاعل مختاریم ، و این دو در طول هم است ، نه در عرض هم ، او آفریننده

همه وسائل فعل است و ما استفاده کننده از این وسائل در راه خیر یا شر.
این درست به آن میماند که کسی کارخانه برق یا تاسیسات لوله کشی آب
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 164
را آماده ساخته و همه را در اختیار ما قرار داده است ، مسلما ما هر گونه استفاده ای از آن برق و این آب کنیم ، بدون کمک او امکان پذیر نبوده و نیست ، ولی با این حال تصمیم نهائی با خود ما است که از این برق ، اطاق عمل جراحی را برای بیمار مشرف به مرگی روشن سازیم ، یا یک مجلس و کانون فساد و آلودگی ، یا بوسیله آن آب رفع عطش تشنه کامی کنیم و گلی پرورش دهیم و یا در پی خانه بیگناهی بریزیم و دیوار او را ویران سازیم . الرعد
آیه 17
آیه و ترجمه
أَنزَلَ مِنَ السمَاءِ مَاءً فَسالَت أَوْدِيَةُ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السيْلُ زَبَداً رَّابِياً وَ مِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فى النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَعٍ زَبَدٌ مِّثْلُهُ كَذَلِک يَضرِب اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْبَطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَب جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاس فَيَمْكُث فى الاَرْضِ كَذَلِک يَضرِب اللَّهُ الاَمْثَالَ(17)
ترجمه :17 - خداوند از آسمان آبی فرستاد و از هر دره و رودخانه ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد، سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد - و از آنچه (در کورهها) برای بدست آوردن زینت آلات یا وسائل زندگی آتش روی آن روشن می کنند نیز کفهائی مانند آن به وجود می آید - اما کفها به بیرون پرتاب می شوند ولی آنچه به مردم سود میرساند (آب یا فلز خالص) در زمین میماند خداوند اینچنین مثال میزند.
تفسیر :ترسیم دقیقی از منظره حق و باطل .
از آنجا که روش قرآن ، به عنوان یک کتاب تعلیم و تربیت ، متکی به مسائل عینی است ، برای نزدیک ساختن مفاهیم پیچیده به ذهن انگشت روی مثلهای حسی جالب و زیبا در زندگی روزمره مردم میگذارد، در اینجا نیز برای مجسم ساختن تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 165
حقایقی که در آیات گذشته پیرامون توحید و شرک ، ایمان و کفر و حق و باطل گذشت ، مثل بسیار رسائی بیان می کند.
نخست می گوید: ((خداوند از آسمان آبی را فرو فرستاده است)) (انزل من السماء ماء).
آبی حیاتبخش و زندگی آفرین ، و سرچشمه نمو و حرکت :
و در این هنگام درهها و گودالها و نهرهای روی زمین هر کدام به اندازه گنجایش و وسعت خود بخشی از این آب را پذیرا می شوند (فسالت اودية بقدرها).
جویبارهای کوچک دست به دست هم می دهند و نهرهائی به وجود می

آورند، نهرها به هم می پیوندند و سیلاب عظیمی از دامنه کوهسار سرازیر می گردد، آبها از سر و دوش هم بالا میروند و هر چه را بر سر راه خود ببینند برمیدارند و مرتبا بر یکدیگر کوبیده می شوند، در این هنگام کفها از لابلای امواج ظاهر می شوند، آنچنان که قرآن می گوید سیلاب ، کفهائی را بر بالای خود حمل می کند (فاحتمل السیل زبدا رابیا).
((رابی)) از ماده ((ربو)) (بر وزن غلو) به معنی بلندی و برتری است و ربا که به معنی سود یا پول اضافی یا جنس دیگر است نیز از همین ماده و به همین معنی است ، چون اضافه و زیادی را میرساند.
پیدایش کفها منحصر به نزول باران نیست بلکه ((در فلزاتی که بوسیله آتش ذوب می شوند تا از آن زینت آلات یا وسائل زندگی بسازند آنها نیز کفهائی همانند کفهای آب دارند)) (و مما یوقدون علیه فی النار ابتغاء حلیة او متاع زبد مثله). تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 166
بعد از بیان این مثال که به صورت وسیع و گسترده ، نه تنها در مورد آب ، که در مورد همه فلزات ، چه آنها که زینتی هستند و چه آنها که وسائل زندگی را از آن میسازند، بیان می کند به سراغ نتیجه گیری میرود، و چنین می فرماید:
((اینگونه خداوند برای حق و باطل ، مثال میزند)) (کذلک یضرب الله الحق و الباطل). سپس به شرح آن میپردازد و می گوید: ((اما کفها به کنار میروند و اما آبی که برای مردم مفید و سودمند است در زمین میماند)) (فاما الزبد فیذهب جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض).
کفهای بیهوده و بلند آواز و میان تهی که همیشه بالانشین هستند اما هنری ندارند باید به کناری ریخته شوند و اما آب خاموش و بیسر و صدای متواضع و مفید و سودمند میماند و اگر روی زمین هم نماند در اعماق زمین نفوذ می کند و چیزی نمیگذرد که به صورت چشمه سارها و قناتها و چاهها سر از زمین برمیدارد، تشنه کامان را سیراب می کند، درختان را بارور، و گلها را شکفته و میوه ها را رسیده ، و به همه چیز سر و سامان می دهد.
و در پایان آیه برای تاکید بیشتر و دعوت به مطالعه دقیقتر روی این مثال می فرماید: این چنین خداوند مثالهائی میزند (کذلک یضرب الله الامثال).
نکته ها
در این مثال پر معنی که با الفاظ و عبارات موزونی ادا شده و منظره حق و باطل را به عالیترین صورتی ترسیم کرده حقایق فراوانی نهفته است که در اینجا به قسمتی از آن اشاره می کنیم :
1 - شناخت حق و باطل که همان شناخت واقعیتها از پندارها است ، گاهی برای انسان چنان مشکل و پیچیده می شود، که حتما باید سراغ نشانه رفت و از تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 167

نشانه ها، حقایق را از اوهام ، و حق را از باطل شناخت .
قرآن در مثال بالا این نشانه ها را چنین بیان کرده است :
الف - ((حق همیشه مفید و سودمند است ، همچون آب زلال که مایه حیات و زندگی است ، اما باطل بیفایده و بیهوده است ، نه کفهای روی آب هرگز کسی را سیراب می کنند و درختی را میرویانند، و نه کفهائی که در کوره های ذوب فلزات ظاهر می شود. می توان از آنها زینتی و یا وسیله ای برای زندگی ساخت ، و اگر هم مصرفی داشته باشند، مصارف بسیار پست و بیارزشند که به حساب نمی آیند، همانند صرف کردن خاشاک برای سوزاندن :
باطل همواره مستکبر، بالانشین ، پرسروصدا، پر قال و غوغا ولی تو خالی و بی محتوا است ، اما حق متواضع ، کم سر و صدا، اهل عمل و پر محتوا و سنگین وزن است .
ج - حق همیشه متکی به نفس است ، اما باطل از آبروی حق مدد می گیرد و سعی می کند خود را به لباس او در آورد و از حیثیت او استفاده کند، همانگونه که هر دروغی از راست فروغ می گیرد، که اگر سخن راستی در جهان نبود، کسی هرگز دروغی را باور نمی کرد، و اگر جنس خالصی در جهان نبود، کسی فریب جنس قلابی را نمی خورد، بنابراین حتی فروغ زودگذر باطل و آبروی و حیثیت موقت او به برکت حق است ، اما حق همه جا متکی به خویشتن است و آبرو و اثر خویش !
2 - زبد چیست ؟
((زبد)) معنای کفهای روی آب و یا هر گونه کف می باشد و می دانیم آب تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 168
زلال کمتر کف به روی آن آشکار می گردد چرا که کفها به خاطر آلوده شدن آب به اجسام خارجی می باشد، و از اینجا روشن می شود که اگر حق به صفا و پاکی اصلی باقی بماند هرگز کفهای باطل اطراف آن آشکار نمیگردد، اما هنگامی که حق بر اثر برخورد به محیطهای آلوده رنگ محیط را به خود گرفت ، و حقیقت با خرافه ، و درستی یا نادرستی و پاکی یا ناپاکی آمیخته شد، کفهای باطل در کنار آن آشکار می شوند.
این همان چیزی است که علی (علیهالسلام) در نهج البلاغه به آن اشاره فرموده آنجا که می گوید: لو ان الباطل خلص من مزاج الحق لم یخف علی المرتادین و لو ان الحق خلص من لبس الباطل انقطعت عنه السن المعاندین : اگر باطل از آمیزش با حق خالص شود، بر حقجویان مخفی نخواهد ماند، و اگر حق از آمیزش باطل رهائی یابد، زبان بدگویان از آن قطع خواهد شد!.
بعضی از مفسران گفته اند که در آیه فوق در حقیقت سه تشبیه است ((نزول آیات قرآن)) از آسمان وحی تشبیه به نزول قطرات حیاتبخش

باران شده ، ((دلهای انسانها تشبیه به زمینها و دره ها که هر کدام به اندازه وسعت وجودشان بهره می گیرند، و ((وسوسه های شیطانی)) به کفهای آلوده روی آب تشبیه شده است ، که این کفها از آب پیدا نشده ، بلکه از آلودگی محل ریزش آب پیدا می شود و به همین جهت وسوسه های نفس و شیطان از تعلیمات الهی نیست ، بلکه از آلودگی قلب انسان است ، و به هر حال سرانجام ، این وسوسه ها از دل مؤ منان برطرف می گردد و آب زلال وحی که موجب هدایت و حیات انسانهاست باقی میماند!
3 - همیشه بهره ها به میزان آمادگیهاست و لیاقتهاست !
از این آیه ضمنا استفاده می شود که در مبدء فیض الهی هیچگونه بخل و محدودیت و ممنوعیت نیست ، همانگونه که ابرهای آسمان بدون قید و شرط، همه جا باران میپاشند، و این قطعه های مختلف زمین و درهها هستند که هر کدام تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 169
بمقدار وسعت وجود خویش از آن بهره می گیرند، زمین کوچکتر بهره اش کمتر و زمین وسیعتر سهمش بیشتر است ، و همین گونه است قلوب و ارواح آدمیان در برابر فیض خدا!
4 - باطل دنبال بازار آشفته می گردد! هنگامی که سیلاب وارد دشت و صحرای صاف می گردد و جوش و خروش آب فرو مینشیند اجسامی که با آب مخلوط شده بودند تدریجا تهنشین می کنند و کفها از میان میروند و آب زلال چهره اصلی خود را آشکار می سازد، و به همین ترتیب باطل به سراغ بازار آشفته میرود، تا از آن بهره گیرد، اما هنگامی که آرامش پیدا شد و هر کسی به جای خویشتن نشست ، و معیارها و ضابطه ها در جامعه آشکار گشت ، باطل جائی برای خود نمیبیند و به سرعت کنار میرود!
5 - باطل تنها در یک لباس ظاهر نمی شود. یکی از خصائص باطل این است که هر ((لمحه به شکلی و هر لحظه به لباس دیگری در می آید))، تا اگر او را در یک لباس شناختند، در لباس دیگر بتواند چهره خود را پنهان سازد، در آیه فوق نیز اشاره ظریفی به این مساله شده است ، آنجا که می گوید: کفها نه تنها بر آب ظاهر میگردند در هر کوره ای و هر بوته ای که فلزات ذوب می شوند کفهای تازه به شکل جدید و در لباس تازه ای آشکار می شوند، و به تعبیر دیگر حق و باطل همه جا وجود دارد، همانگونه که کفها در هر مایعی به شکل مناسب خود آشکار می شود.
بنابراین باید هرگز فریب تنوع صورتها را نخوریم و در هر کجا منتظر باشیم که باطل را با صفات ویژه اش - که صفات آنها همه جا یکسان است و در بالا اشاره شد - بشناسیم و آنها را کنار بزنیم .
6 - بقای هر موجود بسته به میزان سود رسانی او است !
در آیه فوق می خوانیم آنچه به مردم سود میرساند باقی و بر قرار میماند تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 170

(و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض).
نه تنها آب که مایه حیات است میماند و کفها از میان میروند، بلکه در فلزات چه آنها که برای ((حلیه)) و زینتند و چه آنها که برای تهیه متاع و وسائل زندگی ، در آنجا نیز فلز خالص که مفید و سودمند یا شفاف و زیبا است میماند و کفها را بدور میافکنند.
و به همین ترتیب انسانها، گروهها، مکتبها، و برنامه ها به همان اندازه که مفید و سودمندند، حق بقاء و حیات دارند، و اگر میبینیم انسان مکتب باطلی مدتی سر پا میماند این به خاطر آن مقدار از حقی است که به آن آمیخته شده که به همان نسبت حق حیات پیدا کرده است !.
7 - چگونه حق ، باطل را بیرون می ریزد.
کلمه ((جفاء)) که به معنی پرتاب شدن و به بیرون پریدن است ، نکته لطیفی در بردارد و آن اینکه باطل به جائی می رسد که قدرت نگهداری خویش را ندارد، و در این لحظه از متن جامعه به خارج پرتاب می گردد، و این در همان حال است که حق به جوشش می آید، هنگامی که حق به خروش افتاد، باطل همچون کفهای روی دیک که به خارج پرتاب می شود بیرون می افتد و این خود دلیلی است بر اینکه حق همیشه باید بجوشد و بخروشد تا باطل را از خود دور سازد!.
8 - باطل در بقای خود مدیون حق است .
همانگونه که در تفسیر آیه گفتیم ، اگر آبی نباشد هرگز کف نمیتواند به حیات خود مستقلا ادامه دهد، همین گونه اگر حق نبود، باطل هم فروغی نداشت ، اگر افراد درستکار نبودند کسی تحت تاثیر افراد خائن واقع نمیشد و فریب آنها را نمی خورد، پس همین جولان و فروغ کاذب باطل مدیون بهره برداری از فروغ حق است (کان دروغ از راست می گیرد فروغ !). تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 171
9 - مبارزه حق و باطل همیشگی است .
قرآن در اینجا برای مجسم ساختن حق و باطل مثالی گفته که مخصوص به زمان و مکان معینی نیست صحنه ای است که همه سال در نقاط مختلف جهان در مقابل چشم انسانها مجسم می شود، و این نشان می دهد که پیکار حق و باطل یک پیکار موقت و موضعی نیست ، این رگ رگ آب شیرین و شور همواره بر خلایق تا نفخ صور جریان دارد مگر آن زمانی که جهان و انسانها به صورت یک جامعه ایده آل (همچون جامعه عصر قیام مهدی (علیهالسلام) در آید که پایان این مبارزه اعلام گردد، لشگر حق پیروز و بساط باطل برچیده شود، و بشریت وارد مرحله تازه ای از تاریخ خود گردد، و تا زمانی که این مرحله تاریخی فرا نرسد باید همه جا در انتظار برخورد حق و باطل بود، و موضعگیری لازم را در این میان در برابر باطل نشان داشت .

10 - زندگی در پرتو تلاش و جهاد.
مثال زیبای فوق این اصل اساسی زندگی انسانها را نیز روشن می سازد که حیات بدون جهاد، و بقاء و سربلندی بدون تلاش ممکن نیست ، چرا که می گوید، آنچه را مردم برای تهیه وسائل زندگی (ضروریات زندگی) و یا زینت (رفاه زندگی) به درون کوره ها میفرستند، همواره زبد و کفهائی دارد، و برای بدست آوردن این دو (وسائل ضروری و وسائل رفاهی - ابتغاء حلیة او متاع) باید مواد اصلی را که در طبیعت به صورت خالص یافت نمی شود و همواره آمیخته با اشیاء دیگر است در زیر فشار آتش در کوره قرار داد، و آنها را تصفیه و پاکسازی کرد، تا فلز خالص و پاک از آن بیرون آید و این کار جز در سایه تلاش و کوشش و مجاهده انجام نمی شود.
اصولا طبیعت زندگی دنیا این است که در کنار گلها، خارها و در کنار نوشها، نیشها، و پیروزیها در لابلای سختیها و مشکلات قرار دارد، و از قدیم تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 172
گفته اند ((گنجها در ویرانه ها است ، و در بالای هر گنجی اژدهای خطرناکی خفته است آیا آن ویرانه و این اژدها چیزی جز همان انبوه مشکلات که در بدست آوردن هر موفقیتی وجود دارد می باشد.
در داستانهای ایرانی خودمان نیز رستم برای رسیدن به پیروزیش مجبور بود از هفت خوان بگذرد که هر کدام اشاره به نوعی از انبوه مشکلات بوده که در مسیر هر فعالیت مثبتی است .
به هر حال قرآن این حقیقت را که بدون تحمل رنجها انسان به هیچ موفقیتی نائل نمی شود بارها به عبارات مختلف بیان داشته است .
در آیه 214 سوره بقره می خوانیم ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم مستهم الباساء و الضراء و زلزلوا حتی یقول الرسول و الذین آمنوا معه متی نصر الله الا ان نصر الله قریب : ((آیا گمان کردید که به همین سادگی داخل بهشت میشوید در حالی که هنوز نمونه ای از سرنوشت پیشینیان برای شما پیش نیامده است ، همانها که در انبوه پریشانیها و ناراحتیها گرفتار شدند و آنچنان کارد به استخوانشان رسید و به لرزه افتادند که پیامبرشان و آنها که با او ایمان آورده بودند صدا زدند، یاری خدا کجاست ؟ در این لحظات بسیار سخت و دردناک یاری الهی به سراغ آنها آمد و به آنها گفته شد، نصرت الهی نزدیک است !
مثلهای قرآن .
نقش مثال در توضیح و تفسیر مباحث ، نقش انکارناپذیری است ، و به همین دلیل در هیچ علمی بی نیاز از ذکر مثال برای اثبات حقایق و روشن ساختن و نزدیک نمودن آنها به ذهن نداریم ، گاه می شود یک مثال بجا که درست هماهنگ و منطبق با مقصود است ، مطلب را از آسمان به زمین

می آورد، و برای همه قابل فهم می سازد. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 173
روی هم رفته می توان گفت : مثال در مباحث مختلف علمی و تربیتی و اجتماعی و اخلاقی و غیر آن ، نقشه ای مؤ ثر زیر را دارد:
1 - مثال ، مسائل را حسی می کند - از آنجا که انس انسان بیشتر با محسوسات است و حقایق پیچیده عقلی از دسترس افکار نسبتا دورتر است ، مثالهای حسی آنها را از فاصله دور دست نزدیک می آورد و در آستانه حس قرار می دهد، و درک آن را دلچسب و شیرین و اطمینان بخش می سازد.
2 - مثال ، راه را نزدیک می کند - گاه می شود که برای اثبات یک مساله عمیق منطقی و عقلانی باید انسان به استدلالات مختلفی متوسل گردد که باز هم ابهام اطراف آن را گرفته است ، ولی ذکر یک مثال روشن و کاملا هماهنگ با مقصود چنان راه را نزدیک می سازد که ، تاثیر استدلالها را افزایش می دهد و از ضرورت استدلالات متعدد میکاهد.
3 - مثال ، مسائل را همگانی می سازد - بسیاری از مباحث علمی است که در شکل اصلیش تنها برای خواص قابل فهم است ، و توده مردم استفاده چندانی از آن نمیبرند، ولی هنگامی که با مثال آمیخته ، و به این وسیله قابل فهم گردد، مردم در هر حد و پایه ای از علم و دانش باشند، از آن بهره می گیرند، بنابراین مثالها به عنوان یک وسیله تعمیم علم و فرهنگ ، کار برد غیر قابل انکاری دارند.
4 - مثال ، درجه اطمینان به مسائل را بالا میبرد - کلیات عقلی هر قدر مستدل و منطقی باشند مادام که در ذهن هستند اطمینان کافی نمی آفرینند، چرا که انسان همواره اطمینان را در عینیت جستجو می کند، مثال به مسائل ذهنی عینیت می بخشد، و کار برد آنها را در عالم خارج روشن می سازد، و به همین دلیل در میزان باور و پذیرش و اطمینان نسبت به یک مساله اثر میگذارد.
5 - مثال ، لجوجان را خاموش می سازد - بسیار می شود که ذکر کلیات مسائل به صورت مستدل و منطقی برای خاموش کردن یک فرد لجوج کافی نیست تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 174
و او همچنان دست و پا میزند، اما هنگامی که مساله در قالب مثال ریخته شود راه را چنان بر او میبندد که دیگر مجال بهانه گیری برای او باقی نمیماند.
بد نیست برای همین موضوع مثالهائی مطرح کنیم ! تا معلوم شود نقش مثال تا چه اندازه مؤ ثر است .
در قرآن مجید می خوانیم که خداوند در برابر کسانی که در مورد آفرینش حضرت مسیح (علیهالسلام) تنها از مادر ایراد می کردند، که مگر ممکن

است انسانی بدون پدر متولد شود، می فرماید: ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب : مثل عیسی در نزد خدا همانند آدم است که او را از خاک آفرید (آل عمران - 59).
درست دقت کنید ما هر قدر بخواهیم در برابر افراد لجوج بگوئیم که این کار در برابر قدرت بیپایان خدا کار ساده ای است باز ممکن است بهانه گیری کنند، اما هنگامی که به آنها بگوئیم آیا قبول دارید که آدم و انسان نخستین از از خاک آفریده شده است ؟ خداوندی که چنین قدرتی دارد چگونه نمیتواند انسان را از بشری بدون پدر متولد سازد؟
و در مورد منافقانی که چند صباحی در سایه نفاق خود زندگی ظاهرا آرامی دارند قرآن مجید مثال زیبائی دارد و آنها را به مسافری تشبیه می کند که در یک بیابان تاریک در شب ظلمانی گرفتار رعد و برق و طوفان و باران شده است ، آنچنان سرگردان است که راه به جائی ندارد، تنها هنگامی که برق آسمان ظاهر می شود، فضای بیابان چند لحظه روشن می گردد و او تصمیم می گیرد به سوئی حرکت کند بلکه راه را بیابد، اما به سرعت برق خاموش می شود و او همچنان سرگردان باقی میماند!
آیا برای ترسیم حال یک منافق سرگردان که با استفاده از روح نفاق و

منافقانه خود می خواهد به زندگیش ادامه دهد تعبیری از این جالبتر می شود؟ (سوره بقره - 20).
و یا اینکه هنگامی که به افراد میگوئیم در راه خدا انفاق کنید، خداوند انفاق شما را چندین برابر پاداش می دهد، ممکن است افراد عادی نتوانند کاملا مفهوم این سخن را درک کنند، اما هنگامی که گفته شود انفاق همانند بذری است که در زمین افشانده می شود که از آن هفت خوشه میروید و در هر خوشه ای ممکن است ، یکصد دانه بوده باشد، مساله کاملا قابل درک می گردد مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة ماة حبة (بقره - 261).
غالبا میگوئیم اعمال ریائی بیهوده است و نتیجه ای از آن عائد انسان نمی شود، ممکن است این سخن برای عده ای سنگین بیاید که چگونه یک عمل سودمند مانند بنای یک بیمارستان و مدرسه اگر چه به قصد تظاهر و ریاکاری باشد در پیشگاه خدا بیارزش است ولی قرآن با ذکر یک مثال کاملا آن را دلچسب و مفهوم می سازد و می گوید فمثله کمثل صفوان علیه تراب فاصابه و ابل فترکه صلدا:
عمل اینگونه اشخاص همانند قطعه سنگی است که مقداری خاک روی آن ریخته باشند و در آن بذری بیفشانند، هنگامی که باران میبارد به جای اینکه این بذر بارور شود آنرا همراه خاکهای سطحی روی سنگ میشوید و به کناری می ریزد، این چنین است حال اعمال ریائی و بیریشه ! (بقره -

.(264
راه دور نرویم در همین مثال مورد بحث در باره مبارزه حق و باطل چقدر این مساله خوب مجسم شده و به طور دقیق ترسیم یافته ، مقدمات ، نتیجه ها، صفات ویژگیها و آثار هر یک از حق و باطل در همین مثال منعکس است ، آنچنانکه برای همگان قابل فهم و اطمینان بخش و برای لجوجان ساکت کننده ، و از همه گذشته زحمت بحثهای طولانی و مفصل را از دوش برمیدارد. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 176
در یکی از روایات می خوانیم که یکی از مادیها (زنادقه) خدمت امام صادق (علیهالسلام) رسید و عرض کرد خداوند می فرماید هر زمان که پوست تن دوزخیان از شدت آتش بسوزد ما پوست دیگری بر آنها میپوشانیم تا طعم عذاب را به خوبی بچشند گناه آن پوست دیگر چیست که آنهم مجازات شود؟!
امام فرمود: آن پوست هم عین پوست اول است و هم غیر آن ، سؤ ال کننده قانع نشد و از این پاسخ نتوانست چیزی بفهمد، ولی امام (علیهالسلام) با ذکر یک مثال گویا آنچنان مساله را روشن ساخت که جائی برای گفتگو باقی نماند، فرمود: ملاحظه کن یک خشت پوسیده و فرسوده را خرد میکنی و سپس همان خاک را گل کرده و در قالب میریزی و یک خشت نو از آن میسازی ، این همان خشت اول است و از یک نظر غیر آن .
اما در اینجا ذکر یک نکته کاملا ضروری است و آن اینکه مثال با این همه نقشه ای ارزنده و مؤ ثرش در صورتی می تواند نقش اساسی خود را ایفا کند که کاملا موافق و هماهنگ با مطلبی باشد که مثال برای آن انتخاب شده است ، و الا گمراه کننده و مخرب خواهد بود، یعنی به همان نسبت که یک مثال درست و هماهنگ مفید و مؤ ثر است ، یک مثال انحرافی مخرب و ویرانگر و گمراه کننده می باشد.
و به همین دلیل منافقان و بداندیشان همیشه برای گمراه ساختن مردم و اغفال سادهدلان از مثالهای انحرافی استفاده می کنند، و برای دروغ خود از فروغ مثال کمک می گیرند، و باید به دقت مراقب اینگونه مثلهای انحرافی و سوء استفاده از مثال باشیم . الرعد
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 177
آیه 18
آیه و ترجمه
لِلَّذِینَ استَجَابُوا لِرَبِهِمُ الْحُسنی وَ الَّذِینَ لَمْ یَستَجِیبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُم مَّا فی الاَرْضِ جَمِیعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لافْتَدَوْا بِهِ أُولَئک لهُمْ سوءُ الْحِسابِ وَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهَادُ(18)
ترجمه :18 - برای آنها که اجابت دعوت پروردگارشان را کردند (سرانجام و پاداش و) نتیجه نیک است ، و آنها که اجابت دعوت او را نکردند (آنچنان

در وحشت عذاب الهی فرو میروند که) اگر تمام آنچه روی زمین است ، و همانندش ، از آن آنها باشد همگی را برای رهائی از عذاب می دهند (ولی از آنها پذیرفته نخواهد شد) برای آنها حساب بدی است و جایگاهشان جهنم و چه بد جایگاهی است !
تفسیر :آنها که دعوت حق را اجابت کردند.
پس از بیان چهره حق و باطل در ضمن یک مثال رسا و بلیغ در آیات گذشته ، در اینجا اشاره به سرنوشت کسانی می شود که دعوت حق را اجابت کردند و به آن گرویدند و هم کسانی که از حق روگردان شده ، به باطل روی آوردند.
نخست می گوید: ((برای کسانی که اجابت دعوت پروردگارشان کردند، پاداش نیک و نتیجه سودمند و عاقبت محمود است)) (للذین استجابوا لربهم الحسنی)
((حسنی)) (نیکی) معنی وسیعی دارد که هر خیر و سعادتی را شامل می شود، از خصلتهای نیک و فضائل اخلاقی گرفته تا زندگی اجتماعی پاک و پاکیزه و پیروزی بر دشمن و بهشت جاودان .
سپس میافزاید ((و آنها که اجابت این دعوت پروردگار را نکردند، سرنوشتشان بقدری شوم و رقتبارست که اگر تمام روی زمین و حتی همانندش مال آنها باشد حاضرند همه اینها را برای نجات از آن سرنوشت شوم بدهند)) و تازه تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 178
از آنها پذیرفته نخواهد شد (و الذین لم یستجیبوا له لو ان لهم ما فی الارض جمیعا و مثله معه لافتدوا به).
برای ترسیم عظمت عذاب و کیفر آنها، تعبیری از این رساتر نمی شود که یک انسان مالک همه روی زمین ، بلکه دو برابر آن باشد، و همه را بدهد تا خود را رهائی بخشد، و سودی نداشته باشد.
این جمله در حقیقت اشاره به این است که آخرین آرزوی یک انسان که برتر از آن تصور نمی شود، این است که مالک تمام روی زمین شود، ولی شدت مجازات ستمگران و مخالفان دعوت حق در آن حد و پایه است که حاضرند این آخرین هدف دنیوی بلکه برتر و بالاتر از آن را هم فدا کنند و آزاد شوند، و تازه به فرض که از آنها پذیرفته می شد تنها نجات از عذاب بود اما از پاداشهای فوق العاده عظیم اجابت کنندگان دعوت حق خبری نبود.
و از اینجا روشن می شود که تعبیر و مثله معه تنها به این معنی نیست که همانند مجموع کره زمین را بر آن بیفزاید بلکه منظور آن است که هر قدر بیش از آن هم مالک باشند حاضرند برای رهائی خود بدهند، دلیل آن هم روشن است چرا که انسان همه چیز را برای خودش می خواهد هنگامی که خودش غرق عذاب باشد، مالکیت همه دنیا برای او چه سودی دارد؟

و به دنبال این بدبختی (عدم پذیرش همه آنچه در زمین است در برابر نجات او) اشاره به بدبختی دیگر آنها کرده می گوید؟ آنها دارای حساب سخت و بدی هستند (اولئک لهم سوء الحساب).
در اینکه منظور از سوء الحساب چیست ؟ مفسران تعبیرات گوناگونی دارند، بعضی معتقدند که منظور حساب دقیق و بدون کمترین گذشت است ، زیرا سوء الحساب به معنی ظلم و ستم در باره خداوند عادل هیچ مفهومی ندارد.
حدیثی که از امام صادق (علیهالسلام) نقل شده نیز این تفسیر را تایید می کند، در تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 179
این حدیث می خوانیم که امام به یکی از یاران خود فرمود: چرا فلانکس از تو شکایت دارد؟ عرض کرد: شکایتش به خاطر این است که من حقم را تا آخر از او گرفتم ، هنگامی که امام این سخن را شنید به حالت غضبناک نشست ، سپس فرمود: کانک اذ استقصیت حقک لم تسی ء ارأ یت ما حکی الله عز و جل : و یخافون سوء الحساب ، اتراهم یخافون الله ان یجور علیهم لا و الله ما خافوا الا الاستقصاء فسماه الله عز و جل سوء الحساب فمن استقصی فقد اسائه : گویا گمان میکنی اگر تا آخرین مرحله حقت را بگیری بدی نکردی ، این چنین نیست ، آیا سخن خدا را ندیده ای که می فرماید: و یخافون سوء الحساب (بدکاران از بدی حساب میترسند) آیا تو فکر میکنی که آنها از این میترسند که خدا بر آنها ستم کند؟ نه به خدا سوگند، آنها از این میترسند که خدا حساب آنها را دقیقا و تا آخرین مرحله برسد، خداوند نام این را سوء حساب نهاده است و بنابراین هر کسی زیاد دقت و سختگیری در کشیدن حساب بکند بد حسابی کرده است .
بعضی دیگر گفته اند که منظور از سوء الحساب آنست که محاسبه آنها توام با سرزنش و توبیخ و مانند آن است ، که علاوه بر وحشت از اصل حساب آنها را رنج می دهد.
بعضی دیگر نیز گفته اند منظور از سوء الحساب ، سوء الجزاء است ، این یعنی پاداش بدی برای آنهاست ، این درست به آن میماند که میگوئیم فلانکس حسابش پاک است و یا فلانکس حسابش تیره و تاریک است ، یعنی نتیجه حساب آنها خوب یا بد است ، و یا اینکه میگوئیم حساب فلانکس را کف دست او بگذار!، یعنی بر طبق کارش مجازاتش کن .
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 180
این تفسیرهای سه گانه در عین حال با همدیگر منافاتی هم ندارند، و ممکن است همه آنها از آیه استفاده شود، یعنی اینگونه اشخاص هم محاسبه سخت و دقیقی را پس می دهند، و هم در حال محاسبه مورد توبیخ و سرزنش قرار می گیرند و هم کیفر آنها بعد از حساب بدون کم و کاست به آنان داده می شود.

در پایان آیه به سومین مجازات و یا نتیجه نهائی مجازات آنان اشاره کرده می فرماید: جایگاه آنان دوزخ و چه بد جایگاهی است ؟ (و ماءویهم جهنم و بئس المهاد).
((مهاد)) در اصل از ماده مهد به معنی آماده و مهیا کردن است و به معنی بستر، که انسان به هنگام استراحت و آرامش از آن استفاده می کند، نیز آمده است ، چرا که آنرا آماده و مهیا برای استراحت کردن می سازد، ذکر این کلمه اشاره به آن است که اینگونه طغیانگران به جای اینکه در بستر استراحت بیارمند باید روی شعله های آتش سوزان قرار گیرند!.
نکته :
از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که مردم در قیامت به دو گروه تقسیم می شوند، گروهی هستند که خداوند حساب آنها را به آسانی و سهولت رسیدگی می کند و هیچگونه سختگیری در موردشان نخواهد کرد فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا (سوره انشقاق - 8) و به عکس کسانی هستند که با شدت به حساب آنها رسیدگی می شود و ذره و مثقال آن مورد دقت قرار می گیرد چنانکه در باره بعضی از بلاد که مردم آن سرکش و گنهکار بودند می فرماید فحاسبناها حسابا شدیدا و عذبناها عذابا نکرا (طلاق - 8) و یا در آیه مورد بحث که تعبیر به سوء الحساب شده . تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 181
این به خاطر آن است که عده ای در زندگی دنیا و رسیدگی به حساب دیگران فوق العاده سختگیرند و به اصطلاح مو را از ماست می کشند، سعی دارند حق خود را تا آخرین دینار به هر قیمتی شده بگیرند، و به هنگامی که خطائی از دیگری سر زده ، تا آخرین حد ممکن او را مجازات کنند، اینها کسانی هستند که در زندگی کمترین گذشت ، حتی در مورد زن و فرزند و برادر و دوستان ندارند، و از آنجا که زندگی جهان دیگر بازتاب و انعکاس از زندگی این جهان است ، خداوند نیز در حساب آنها چنان سختگیری می کند که باید در برابر هر کاری که کرده اند جوابگو باشند بی آنکه کمترین گذشتی در باره آنها شود.
اما به عکس کسانی هستند آسانگیر و پر گذشت و بزرگوار، مخصوصا به هنگامی که در برابر دوست و آشنا و یا کسانی که بر آنها حق دارند و یا افراد ضعیف قرار می گیرند، آنقدر بزرگوارند که سعی می کنند در بسیاری از موارد خود را به تغافل زنند و گناهان بعضی را نادیده بگیرند، البته گناهانی که نسبت به آنها جنبه شخصی دارد، خداوند در مورد این گونه اشخاص آسان می گیرد و آنها را مشمول عفو بی پایان و رحمت وسیع خود قرار می دهد، و با حساب یسیر و آسان آنها را محاسبه می کند و این درسی است بزرگ برای همه انسانها مخصوصا کسانی که مصدر کاری هستند و با گروه زیادی سر و کار دارند. الرعد

تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 182
آیه 19-24
آیه و ترجمه
أَ فَمَن یَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَیْک مِن رَّبِّک الحَقُّ کَمَنْ هُوَ أَعْمَی إِنمَا یَتَذَکَّرُ أُولُوا الاَلْبَبِ(19)
الَّذِینَ یُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لا یَنقُضونَ الْمِیثَقَ(20)
وَ الَّذِینَ یَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن یُوصلَ وَ یخْشوْنَ رَبهُمْ وَ یخَافُونَ سوءَ الْحِسابِ(21)
وَ الَّذِینَ صبرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبهِمْ وَأَقَامُوا الصلَوةَ وَ أَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَهُمْ سِرًّا وَ عَلانِیَةً وَ یَدْرَءُونَ بِالحُسنَةِ السیِّئَةَ أُولَئک لهُمْ عُقْبی الدَّارِ(22)
جَنَّت عَدْنٍ یَدْخُلُونهَا وَ مَن صلَحَ مِنْ ءَابَائهِمْ وَ أَزْوَجِهِمْ وَ ذُرِّیَّتهِمْ وَ الْمَلَئکَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیهِم مِّن کلِّ بَابٍ(23)
سلَمٌ عَلَیْکم بِمَا صبرْتمْ فَنِعْمَ عُقْبی الدَّارِ(24)
ترجمه :19 - آیا کسی که میداند آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده حق است همانند کسی است که نابیناست ؟! تنها صاحبان اندیشه متذکر می شوند!
20 - آنها که به عهد الهی وفا می کنند و پیمان را نمی شکنند.
21 - و آنها که پیوندهائی را که خدا به آن امر کرده است برقرار می دارند، و از پروردگارشان می ترسند و از بدی حساب (روز قیامت) بیم دارند. 22 - و آنها که بخاطر ذات (پاک) پروردگارشان شکیبائی می کنند، و نماز را بر پا میدارند، و از آنچه به آنها روزی داده ایم ، در پنهان و آشکار، انفاق می کنند، و با حسنات ، سیئات را از میان می برند، پایان نیک سرای دیگر از آن آنهاست .
23 - باغهای جاویدان بهشت که وارد آن می شوند و همچنین پدران و همسران و فرزندان صالح آنها، و فرشتگان از هر دری بر آنان و تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 183
24 - (و به آنها می گویند) سلام بر شما بخاطر صبر و استقامتتان چه پایان خوب این سرا نصیبتان شد!.
تفسیر :درهای هشتگانه بهشت و برنامه اولوا الالباب .
در آیات مورد بحث ، ترسیم و تجسمی از جزئیات برنامه های سازنده طرفداران حق به چشم میخورد که بحث آیات گذشته را تکمیل می نماید.
در اولین آیه مورد بحث به صورت یک استفهام انکاری می فرماید: ((آیا کسی که می داند آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده حق است ، همانند کسی است که نابینا است))؟ (ا فمن یعلم انما انزل الیک من ربک الحق کمن هو اعمی).

چه تعبیر جالبی ؟ نمی گوید: آیا کسی که می داند که این قرآن بر حق است مانند کسی است که نمی داند، بلکه می گوید آیا کسی که این را می داند همانند اعمی است ؟ این تعبیر اشاره لطیفی است به اینکه ندانستن این واقعیت به هیچوجه امکان پذیر نیست مگر اینکه چشم دل انسان به کلی از کار افتاده باشد، و گر نه چگونه ممکن است دارنده چشم بینا و سالم چهره آفتاب را نبیند و عظمت این قرآن درست همانند نور آفتاب است .
و لذا در پایان آیه اضافه می کند:، ((تنها کسانی متذکر می شوند که اولوا الالباب و صاحبان مغز و اندیشه اند)). (انما یتذکر اولوا الالباب).
((الباب)) جمع ((لب)) به معنی ((مغز)) هر چیز است ، بنابراین نقطه مقابل اولوا الباب افراد بی مغز و پوک و میان تهی و بی محتوا هستند.
این آیه به گفته بعضی از مفسران بزرگ با تاکید هر چه بیشتر، مردم را دعوت به فراگیری علم و مبارزه با جهل می کند، چرا که افراد فاقد علم را نابینا و اعمی شمرده است . تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 184
سپس به عنوان تفسیر ((اولوا الالباب)) ریز برنامه های طرفداران حق را بیان کرده و قبل از هر چیز انگشت روی مساله وفای به عهد و ترک پیمانشکنی گذارده ، می گوید: ((آنها کسانی هستند که به عهد الهی وفا می کنند و پیمان را نمی شکنند)) (الذین یوفون بعهد الله و لا ینقضون المیثاق).
شک نیست که عهدالله (عهد الهی) معنی وسیعی دارد: هم شامل عهدهای فطری و پیمانهائی که خدا به مقتضای فطرت از انسان گرفته می شود (همانند فطرت توحید و عشق به حق و عدالت و هم پیمانهای عقلی یعنی آنچه را که انسان با نیروی تفکر و اندیشه و عقل از حقایق عالم هستی و مبدء و معاد درک می کند، هم پیمانهای شرعی یعنی آنچه را که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از مؤ منان در رابطه با اطاعت فرمانهای خداوند و ترک معصیت و گناه پیمان گرفته همه را شامل می گردد.
و طبیعی است که وفا به پیمانهائی که انسان با دیگر انسانها میبندد، نیز در این مجموعه وارد است ، چرا که خدا فرمان داده که این پیمانها نیز محترم شمرده شود، بلکه هم در پیمانهای تشریعی داخل است و هم در پیمانهای عقلی .
دومین ماده برنامه آنها، حفظ پیوندها و پاسداری از آنهاست ، چنانکه می فرماید: ((آنها کسانی هستند که پیوندهائی را که خداوند امر به حفظ آن کرده برقرار می دارند)) (و الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل).
تعبیری از این وسیع تر در این زمینه نمی توان پیدا کرد، چرا که انسان ارتباطی با خدا، ارتباطی با پیامبران و رهبران ، ارتباطی با سایر انسانها اعم از دوست و همسایه و خویشاوند و برادران دینی و همنوعان دارد، و

ارتباطی نیز با خودش ، دستور فوق می گوید باید همه این پیوندها را محترم شمرد، حق همه را ادا کرد، و کاری که منجر به قطع یکی از این پیوندها می شود انجام نداد.
در حقیقت انسان یک موجود منزوی و جدا و بریده از عالم هستی نیست بلکه تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 185
سر تا پای وجود او را پیوندها و علاقه ها و ارتباطها تشکیل می دهد.
از یکسو با آفریننده این دستگاه پیوند دارد که اگر ارتباطش را از او قطع کند نابود می شود همانگونه که نور یک چراغ با قطع شدن خط ارتباطی آن با مبدء مولد برق .
بنابراین همان طوری که از نظر تکوینی پیوند با این مبدء بزرگ دارد از نظر اطاعت فرمان و تشریع نیز باید پیوند خود را بر قرار کند.
از سوئی دیگر پیوندی با پیامبر و امام به عنوان رهبر و پیشوا دارد، که قطع آن او را در بیراهه ها سرگردان می کند.
از سوی سوم پیوندی با تمام جامعه انسانیت و بخصوص با آنها که حق بیشتری بر او دارند همانند پدر و مادر و خویشاوندان و دوستان و استاد و مربی .
و از سوی چهارم پیوندی با نفس خویش دارد، از نظر اینکه مامور به حفظ مصالح خویشتن و ترقی و تکامل آن شده است .
بر قرار ساختن هر یک از این پیوندها در واقع مصداق یصلون ما امر الله به ان یوصل است و قطع هر یک از این پیوندها، قطع ما امر الله به ان یوصل است ، چرا که خدا دستور وصل همه این پیوندها را داده است .
از آنچه گفتیم ضمنا تفسیر احادیثی که در رابطه با این آیه وارد شده است روشن می شود که گاهی آن را به اقوام و بستگان تفسیر فرموده اند و گاهی به امام و پیشوای دین و گاهی به آل محمد و زمانی به همه افراد با ایمان !
مثلا در حدیثی از امام صادق (علیهالسلام) می خوانیم که از آنحضرت در باره تفسیر ((الذین یصلون ما امر الله به ان یوصل)) سؤ ال شد فقال قرابتک ((فرمود: منظور خویشاوندان تو است)).
و نیز در حدیث دیگری از همان امام (علیهالسلام) می خوانیم که فرمود:
نزلت تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 186
فی رحم آل محمد و قد یکون فی قرابتک : ((این جمله در باره پیوند با آل محمد صادر شده است و گاهی در خویشاوندان و بستگان تو نیز هست)).
جالب اینکه در پایان این حدیث می خوانیم که امام فرمود: فلا تکونن ممن یقول للشی ء انه فی شی ء واحد: ((از کسانی مباش که معنی آیات را منحصر به مصداق معینی بدانی)).
این جمله اشاره روشنی به وسعت معانی آیات قرآن است که مکرر خاطر

- نشان کرده ایم باز در حدیث سومی از همان پیشوای بزرگ می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: هو صلة الامام فی کل سنة بما قل او کثر ثم قال و ما ارید بذلک الا تذکیتکم : ((منظور برقرار ساختن پیوند با امام و پیشوای مسلمین در هر سال از طریق کمک مالی است ، کم باشد یا زیاد، سپس فرمود: منظور من با این کار فقط این است که شما را پاک و پاکیزه کنم)).
سومین و چهارمین برنامه طرفداران حق آنست که ((آنها از پروردگارشان ، خشیت دارند و از بدی حساب در دادگاه قیامت میترسند)) (و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب).
در اینکه میان ((خشیت)) و ((خوف)) چه تفاوتی وجود دارد، با اینکه هر دو نزدیک به یکدیگر است بعضی گفته اند: خشیت ، خوف است که توام با احترام طرف و توام با علم و یقین باشد، و لذا در قرآن این حالت مخصوص دانشمندان شمرده شده است ،، انما یخشی الله من عباده العلماء:
((از میان بندگان خداوند، تنها علما و دانشمندان از او خشیت دارند)) (فاطر - 28).
ولی با توجه به موارد استعمال کلمه خشیت در قرآن که در آیات بسیاری

به کار رفته است روشن می شود که درست به همان معنی خوف به کار رفته و بصورت مرادف با آن استعمال شده است .
در اینجا یک سؤ ال پیش می آید و آن اینکه آیا ترس از پروردگار چیزی جز ترس از حساب و مجازات او هست ، با اینحال چه تفاوتی میان یخشون ربهم و ((یخافون سوء الحساب)) وجود دارد؟
پاسخ این است که ترس از خداوند الزاما همیشه به معنی ترس از مجازات و حساب او نیست ، بلکه عظمت مقام او و احساس سنگین بودن وظیفه بندگی (حتی بدون توجه به مجازات و کیفر) در دلهای افراد با ایمان خود بخود ایجاد یکنوع حالت ترس و وحشت می کند، ترسی زائیده ایمان و آگاهی از عظمت خدا و احساس مسئولیت در برابر او (آیه 28 فاطر ممکن است اشاره به همین معنی باشد).
سؤ ال دیگری که در اینجا پیش می آید در رابطه با سوء الحساب است ، آیا براستی در قیامت به هنگام محاسبه اعمال افراد، ((بد حسابی)) وجود دارد؟!
پاسخ این سؤ ال را در چند آیه قبل که عین این کلمه به کار رفته بود، بیان کردیم و گفتیم : منظور از آن رسیدگی دقیق و بدون گذشت و حساب کردن تمام جزئیات و به اصطلاح مو را از ماست کشیدن می باشد، و حدیث جالبی نیز در همین زمینه وارد شده بود که در آنجا بیان شد.

و همانگونه که در آنجا گفتیم این احتمال نیز وجود دارد که منظور از سوء الحساب ، محاسبه توام با سرزنش و توبیخ باشد، و بعضی سوء الحساب را به معنی سوء الجزاء یعنی پاداش بد تفسیر کرده اند همانگونه که میگوئیم حساب فلانکس را کف دستش بگذار یعنی مجازاتش کن .
این احتمال را نیز دادیم که سوء الحساب ، یک مفهوم جامع داشته باشد و همه این معانی را شامل شود. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 188
((پنجمین)) برنامه آنها استقامت است ، در برابر تمام مشکلاتی که در مسیر اطاعت و ترک گناه و جهاد با دشمن و مبارزه با ظلم و فساد وجود دارد آنهم صبر و استقامتی برای جلب خشنودی پروردگار، و لذا می فرماید: آنها کسانی هستند که بخاطر جلب رضایت پروردگارشان صبر و استقامت به خرج دادند، (و الذین صبروا ابتغاء وجه ربهم).
کرارا مفهوم ((صبر)) را که ((استقامت به معنی وسیع کلمه)) است ، یادآور شده ایم و اما تعبیر به ((وجه ربهم)) یکی از دو معنی را میرساند:
نخست اینکه وجه در این گونه موارد به معنی ((عظمت)) است ، همانگونه که به ((نظر)) و ((رای)) مهم گفته می شود هذا وجه الراءی : ((یعنی این راءی مهمی است و این شاید به خاطر آنست که وجه در اصل به معنی صورت است و صورت انسان مهمترین قسمت ظاهری بدن او است ، زیرا اعضای مهم گویائی و بینائی و شنوائی در آن قرار گرفته است .
دیگر اینکه ((وجه رب)) در اینجا به معنی ((رضایت و خشنودی پروردگار)) است ، یعنی آنها به خاطر جلب رضای حق در برابر همه مشکلات صبر و استقامت بخرج می دهند، استعمال وجه در این معنی ، به خاطر آن است که انسان هنگامی که می خواهد جلب رضایت کسی را کند صورت او را به خود متوجه می سازد، (بنابراین وجه در اینجا جنبه کنائی دارد).
در هر صورت این جمله دلیل روشنی است بر اینکه صبر و شکیبائی و بطور کلی هر گونه عمل خیر در صورتی ارزش دارد که ((ابتغاء وجه الله)) و برای خدا باشد، و اگر انگیزه های دیگری از قبیل ریاکاری و جلب توجه مردم که او آدم با استقامت و نیکوکاری است ، و یا حتی برای ارضای غرور خود، کاری را انجام دهد تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 189
بیارزش است .
و به گفته بعضی از مفسران گاهی انسان در برابر حوادث ناگوار صبر می کند تا مردم بگویند چقدر با استقامت است ؟ و گاهی از ترس اینکه نگویند چه آدم کم ظرفیتی است ؟ و گاهی به خاطر اینکه دشمنان شماتتش نکنند، و گاهی به خاطر اینکه میداند بیتابی و جزع بیهوده است ، و گاهی به خاطر اینکه چهره مظلومیت به خود بگیرد، و بیاری او برخیزند، هیچیک از این امور دلیل بر کمال نفس انسانی نیست .

اما هنگامی که به خاطر اطاعت فرمان خدا و اینکه هر حادثه ای در زندگی رخ می دهد دلیل و حکمتی دارد صبر و استقامت به خرج می دهد آنچنان که عظمت حادثه را در هم می شکند، و از گشودن زبان به کفران و آنچه دلیل به جزع است خودداری می کند، این همان صبری است که در آیه فوق به آن اشاره شده و ابتغاء وجه الله محسوب می شود.
((ششمین)) برنامه آنها این است که ((آنها نماز را بر پا میدارند)) (و اقاموا الصلوة).
گر چه اقامه نماز یکی از مصادیق وفاء بعهد الله ، و حتی مصداق زنده ای برای حفظ پیوندهای الهی و از یک نظر از مصادیق صبر و استقامت است ، ولی از آنجا که این مفاهیم کلی پاره ای از مصداقهای بسیار مهم دارد که در سرنوشت انسان فوق العاده مؤ ثر است ، در این جمله و جمله های بعد روی آنها انگشت گذارده شده .
چه چیز مهمتر از این است که انسان هر صبح و شام رابطه و پیوند خود را با خدا تجدید کند، با او به راز و نیاز بر خیزد و بیاد عظمت او و مسئولیتهای خویش بیفتد، و در پرتو این کار، گرد و غبار و زنگار گناه را از دل و جان بشوید، و با پیوستن قطره وجود خود به اقیانوس بیکران هستی حق ، مایه بگیرد، آری نماز همه این برکات و آثار را دارد. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 190
و به دنبال آن ((هفتمین)) برنامه حقجویان را با این عبارت بیان می کند ((آنها کسانی هستند که از آنچه به آنان روزی داده ایم در پنهان و آشکار انفاق می کنند)) (و انفقوا مما رزقنا هم سرا و علانیة).
تنها در این آیه نیست که مساله انفاق یا زکات ، به دنبال نماز قرار می گیرد، در بسیاری از آیات قرآن این ترادف به چشم می خورد، چرا که یکی پیوند انسان را با خدا و دیگری پیوند او را با ((خلق)) محکم می کند.
در اینجا توجه به جمله ((مما رزقناهم)) که هر گونه موهبتی را اعم از مال ، علم ، قدرت ، موقعیت و نفوذ اجتماعی و غیر آن را شامل می شود لازم است ، چرا که انفاق نباید یک بعدی باشد بلکه در تمام ابعاد و همه مواهب انجام گیرد.
تعبیر به ((سرا و علانیة)) (پنهان و آشکار) اشاره دیگری به این واقعیت است که آنها در انفاقهای خود به کیفیتهای آن نیز نظر دارند، چرا که گاهی اگر انفاق پنهانی صورت گیرد بسیار مؤ ثرتر است ، و این در مواردی است که حفظ حیثیت طرف چنین ایجاب می کند و یا نسبت به انفاق کننده که مصون از ریا و نشان دادن عمل بدیگران باشد و گاه اگر آشکار انجام گیرد اثرش وسیعتر و بیشتر خواهد بود، و این در مواردی است که باعث تشویق دیگران به این کار خیر و تاسی و اقتدا به او شود و یک عمل خیر او سبب دهها یا صدها یا هزاران کار خیر مشابه گردد. و از اینجا روشن می شود که

قرآن در انجام یک عمل مثبت آنچنان باریک بین است که تنها به اصل کار توجه نمی کند، بلکه تاکید دارد که هم اصل عمل خیر باشد و هم کیفیت انجام آن (در مواردی که یک کار ممکن است با کیفیات مختلفی انجام گیرد).
بالاخره ((هشتمین)) و آخرین برنامه آنها این است که ((آنها بوسیله حسنات))، ((سیئات)) خود را از میان می برند)) (و یدرئون بالحسنة السیئة).
به این معنی که به هنگام ارتکاب یک گناه و لغزش ، تنها به پشیمان شدن

و ندامت و استغفار قناعت نمی کنند، بلکه عملا در مقام جبران بر می آیند، و هر اندازه گناه و لغزش آنها بزرگتر باشد به همان اندازه حسنات بیشتری انجام می دهند، تا وجود خود و جامعه را از لوث گناه با آب حسنات بشویند.
((یدرئون)) از ماده ((درء)) (بر وزن زرع) به معنی دفع کردن است .
این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که آنها بدی را با بدی تلافی نمی کنند، بلکه سعی دارند اگر از کسی نسبت به آنها بدی برسد، با انجام نیکی در حق وی ، او را شرمنده و وادار به تجدید نظر کنند، همانگونه که در آیه 35 سوره فصلت می خوانیم : ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم : ((بدی را به آنچه نکوتر است از خود دور ساز که در این هنگام کسی که میان تو و او دشمنی و عداوت است تغییر چهره می دهد گوئی دوست صمیمی تو است))!.
در عین حال هیچ مانعی ندارد که آیه مورد بحث در صدد بیان هر دو معنی باشد.
در احادیث اسلامی نیز احادیثی به مضمون هر دو تفسیر وارد شده است .
در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که به معاذ بن جبل فرمود: اذا عملت سیئة فاعمل بجنبها حسنة تمحها: ((هنگامی که کار بدی کردی در کنار آن کار خوبی انجام ده که آنرا محو کند)).
و در نهج البلاغه می خوانیم که امیر مؤ منان علی (علیهالسلام) فرمود: عاتب اخاک بالاحسان الیه و اردد شره بالانعام علیه : ((برادرت را در برابر کار خلافی که انجام داده است بوسیله نیکی سرزنش کن ، و شر او را از طریق انعام و احسان به او برگردان)). تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 192
البته باید توجه داشت این یک حکم اخلاقی و مخصوص به مواردی است که این گونه برنامه ها مؤ ثر واقع می شود، و گر نه اجرای حدود و کیفر بدکاران که به عنوان یک قانون در قوانین اسلامی آمده است ، در همه کسانی که مشمول آن هستند یکسان اجرا می شود.
و در پایان آیه پس از ذکر برنامه های مختلف گذشته ، اشاره به عاقبت کار ((اولوا الالباب)) و اندیشمندان و طرفداران حق و عاملان به این برنامه

ها کرده می فرماید: ((عاقبت نیک سرای دیگر از آن آنهاست)) (اولئک لهم عقبی الدار):
آیه بعد توضیحی است برای این سرانجام نیک و عاقبت خیر می گوید: ((سرانجام کار آنها باغهای جاویدان بهشت است که هم خودشان وارد آن می شوند و هم پدران و همسران و فرزندان صالح آنها)) (جنات عدن یدخلونها و من صلح من آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم).
و چیزی که این نعمتهای بزرگ و بی پایان را تکمیل می سازد، این است که ((فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می شوند)) (و الملائکة یدخلون علیهم من کل باب).
و به آنها می گویند: ((سلام بر شما بخاطر صبر و استقامتتان)) (سلام علیکم بما صبرتم).
آن صبرها و استقامتهای شما در راه انجام وظائف و مسئولیتها و تحمل شدائد و مصائب بود که این سلامت را به وجود آورد، در اینجا در نهایت امنیت و آرامش خواهید بود، نه جنگ و نزاعی ، و نه خشونت و دعوائی ، همه جا امن و امان است ، تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 193
و همه چیز به روی شما لبخند میزند و آرامش خالی از هر گونه پریشانی خاطر اینجاست !.
و در پایان می فرماید: ((چه پایان نیک و چه عاقبت خوبی))؟ (فنعم عقبی الدار).
نکته ها :
1 - چرا تنها صبر ذکر شده است ؟
جمله سلام علیکم بما صبرتم می گوید درود فرشتگان به بهشتیان به این گونه است که می گویند سلام بر شما باد به خاطر صبر و استقامتتان ، در حالی که در آیات فوق به هشت قسمت از کارهای نیک و برنامه های مهم آنها اشاره شده ولی در این جمله تنها انگشت روی یکی از آن هشت برنامه گذارده و آن صبر است .
نکته این موضوع را از بیان زنده و پر مغز علی (علیهالسلام) می توان دریافت : ان الصبر من الایمان کالراءس من الجسد و لا خیر فی جسد لا راءس معه و لا فی ایمان لا صبر معه : ((صبر نسبت به ایمان مانند سر است در مقابل تن ، تن بیسر بقائی ندارد و ایمان بدون صبر نیز، ارزشی نخواهد داشت)).
در حقیقت پشتوانه همه برنامه های سازنده فردی و اجتماعی ، همان شکیبائی و استقامت است و اگر آن نباشد هیچکدام از آنها به سامانی نمیرسد، چرا که در مسیر هر کار مثبتی مشکلات و موانعی است که جز با نیروی استقامت نمی توان بر آنها پیروز شد، نه وفای عهد بدون استقامت و صبر میسر است ، و نه حفظ پیوندهای الهی ، و نه ترس از خدا و دادگاه

قیامت ، و نه اقامه صلوة و انفاق از مواهب الهی ، و نه جبران خطاها بوسیله حسنات ! تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 194
2 - درهای بهشت .
هم از آیات قرآن و هم از روایات به خوبی استفاده می شود که بهشت درهائی دارد، ولی این تعدد درها نه به خاطر آن است که عده وارد شوندگان به بهشت آن گونه اند که اگر بخواهند از یک در وارد شوند تولید زحمت می کند، و نه از جهت آن است که یکنوع تفاوت گروهی و طبقاتی وجود دارد، که هر گروهی موظفند از یک در وارد شوند، و نه برای نزدیکی و دوری راه است ، و نه به خاطر زیبائی و تنوع به خاطر کثرت درها! اصولا درهای بهشت همانند درهای دنیا که در مدخل باغها و قصرها و خانه ها میگذارند نیست .
بلکه این درها اشاره به اعمال و کارهائی است که سبب ورود به بهشت می شوند، و لذا در پاره ای از اخبار می خوانیم که ((بهشت درهائی به نامهای مختلف دارد، از جمله : دری دارد که به عنوان باب المجاهدین ! (در مجاهدان) نامیده می شود، و مجاهدان مسلح به همان سلاحی که با آن جهاد کردند از آن در وارد بهشت می شوند و فرشتگان به آنها خوش آمد می گویند))!.
از امام باقر (علیهالسلام) در حدیثی می خوانیم : و اعلموا ان للجنة ثمانیة ابواب عرض کل باب منها مسیرة اربعین سنة : ((بدانید که بهشت هشت در دارد که عرض هر دری از آنها به اندازه چهل سال راه است))!.
این خود نشان می دهد که ((در)) در این گونه موارد، مفهومی وسیعتر از آنچه در تعبیرات روزانه گفته می شود دارد.
و جالب اینکه در قرآن می خوانیم که جهنم ((هفت)) در دارد (لها سبعة ابواب) (حجر - 44) و طبق روایات بهشت دارای ((هشت)) در است ، اشاره به اینکه طرق وصول به سعادت و بهشت جاویدان از طرق وصول به جهنم بیشتر است ، تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 195
و رحمت خدا بر غضب او پیشی می گیرد ((یا من سبقت رحمته غضبه)) (جوشن کبیر).
و جالبتر اینکه در مورد برنامه های ((اولوا الالباب)) در آیات فوق نیز اشاره به هشت برنامه شده بود که هر کدام از آنها در واقع دری از درهای بهشت و طریقی برای وصول به سعادت جاودان است .
3 - بستگان بهشتیان به آنها ملحق می شوند.
نه تنها آیه فوق که بعضی دیگر از آیات قرآن نیز صریحا این مطلب را بیان می کند که در جمع بهشتیان ، پدران و همسران و فرزندان آنها که صالح بوده اند وارد می شوند، و این در حقیقت برای تکمیل نعمتهای الهی بر آنان است ، تا هیچ کمبودی حتی از نظر فراق افراد مورد علاقه خود

نداشته باشند، و از آنجا که در آن سرا که سرای نوین و متکاملی است همه چیز تازه و نو می شود آنها نیز با چهره های تازه و نو و محبت و صمیمیتی داغتر و گرمتر وارد می شوند، محبتی که ارزش نعمتهای بهشتی را چند برابر می کند.
گر چه در آیه فوق تنها پدران و فرزندان و همسران ذکر شده اند، ولی در واقع همه بستگان در این جمع ، جمعند، چرا که حضور فرزندان و پدران بدون حضور برادران و خواهران و حتی سایر بستگان ممکن نیست ، و این مطلب با کمی دقت روشن می شود، زیرا هر گاه کسی بهشتی باشد پدر صالح او نیز به او ملحق می شود، و از آنجا که پدر صالح بهشتی است ، همه فرزندانش به او می پیوندند و به این ترتیب برادران به هم ملحق می شوند. و با همین محاسبه سایر بستگان نیز در آن جمع حضور خواهند داشت (دقت کنید).
4 - جنات عدن چیست ؟
((جنات)) به معنی باغها و ((عدن)) به معنی ((توقف طولانی)) است و در اینجا به معنی ابدیت است ، و اینکه به معدن ، معدن می گویند به خاطر توقف تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 196
طولانی موادی در آن مکان است .
از آیات مختلف قرآن استفاده می شود که بهشت برای بهشتیان سرای ابدی و جاویدان است ، ولی همانگونه که در ذیل آیه 72 سوره توبه گفتیم از پاره ای از آیات قرآن بر می آید که جنات عدن محل خاصی است از بهشت . که بر سایر باغهای بهشت امتیاز دارد، و تنها سه گروه در آنجا ساکن می شوند: ((پیامبران)) و ((صدیقان)) یعنی یاران خاص آنها، و شهداء.
5 - شستن آثار گناه .
در اینکه ((حسنات)) و ((سیئات)) اجمالا روی یکدیگر اثر متقابل دارند شکی نیست ، و ما حتی نمونه های این موضوع را در زندگی روزمره خود میبابیم ، گاه می شود که انسان سالیان دراز زحمت میکشد، و با تحمل مشقت فراوان سرمایهای میاندوزد، اما با یک ندانم کاری یا هوسبازی ، یا بیمبالاتی آنرا از دست می دهد، این چیزی جز نابود کردن حسنات مادی سابق نیست که در قرآن از آن تعبیر به ((حبط)) شده است .
و گاه به عکس ، انسان مرتکب اشتباهات فراوانی می شود، و بار خسارتهای سنگینی را بر اثر آنها بدوش میکشد، اما با یک عمل عاقلانه و حساب شده ، و یا مجاهده شجاعانه ، همه آنها را جبران مینماید، چنانکه مثلا در مسیر همین انقلاب اسلامی که در عصر و زمان خود با آن مواجه بودیم کسانی را دیدیم که مرتکب گناهان فراوانی در نظام ظالم و جبار سابق شده بودند و به همین عنوان نیز در زندان بودند، اما به هنگام بروز

جنگ با دشمنان مملکت ، آنها را بخاطر تخصصهای نظامیشان به میدان دعوت کردند، آنها نیز با شجاعت و فداکاری بی نظیری ضربات مهلکی بر پیکر دشمن وارد ساختند، و در این میان بعضی شهید شدند، و بعضی

ماندند و در هر دو صورت گذشته خود را جبران نمودند.
در آیات مورد بحث که می فرماید: و یدرئون بالحسنة السیئة (اندیشمندان با ایمان ، سیئات خود را با حسنات دفع می کنند) نیز به همین مطلب اشاره شده است .
چرا که انسان غیر معصوم ، خواه ناخواه گرفتار لغزشهائی می شود اما، مهم آنست که بعد از آن به فکر جبران باشد، نه تنها آثار اجتماعی گناه را با اعمال خیرش بشوید بلکه آن تاریکی و ظلمتی که از گناه بر قلب و روان آدمی مینشیند آنرا نیز با حسنات پاک کند، و به نورانیت و صفای فطری بازگرداند.
این کار در لسان قرآن به عنوان ((تکفیر)) (پوشاندن) و پاک کردن نامیده می شود (در جلد دوم تفسیر نمونه صفحه 69 به بعد توضیحات دیگری نیز در این زمینه داده ایم).
البته همانگونه که در تفسیر آیات فوق گفتیم جمله و یدرئون بالحسنة ممکن است اشاره به یک فضیلت اخلاقی مهم دیگر باشد و آن اینکه اولوا الالباب ، بدی دیگران را با بدی پاسخ نمی دهند، و بجای انتقام ، گرفتن ، نیکی می کنند، تا طرف ، خود شرمنده و شرمسار گردد و به سوی پاکی باز گردد و خویش را اصلاح کند. الرعد

آیه 25-26
آیه و ترجمه
وَ الَّذِینَ یَنقُضونَ عَهْدَ اللَّهِ مِن بَعْدِ میثَقِهِ وَ یَقْطعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَن یُوصلَ وَ یُفْسِدُونَ فی الاَرْضِ أُولَئک لهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لهُمْ سوءُ الدَّار(25)
اللَّهُ یَبْسط الرِّزْقَ لِمَن یَشاءُ وَ یَقْدِرُ وَ فَرِحُوا بِالحْیَوةِ الدُّنْیَا وَ مَا الحْیَوةُ الدُّنْیَا فی الاَخِرَةِ إِلا مَتَعٌ(26)
ترجمه :25 - و آنها که عهد الهی را پس از محکم کردن میشکنند، و پیوندهائی را که خدا دستور برقراری آن را داده قطع می کنند: و در روی زمین فساد مینمایند، لعنت برای آنهاست و بدی (و مجازات) سرای آخرت !
26 - خدا روزی را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) وسیع و برای هر کس بخواهد (و مستحق ببیند) تنگ قرار می دهد ولی آنها به زندگی دنیا شاد (و خوشحال) شدند در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت متاع ناچیزی است .

تفسیر :دنیا پرستان تبهکار!
از آنجا که نیک و بد همواره با مقایسه یکدیگر به خوبی روشن می گردد پس از ذکر صفات ((اولوا الالباب)) و حقطلبان که در آیات گذشته مشروحا آمد، در قسمتی از آیات مورد بحث ، بخشی از صفات اصلی مفسدان و آنها که عقل و اندیشه واقعی خود را از دست داده اند بیان میدارد، و می گوید:
((و آنها که عهد الهی را بعد از محکم کردن میشکنند، و پیوندهائی را که خدا فرمان به برقراری آن داده ، قطع می کنند، و در روی زمین افساد مینمایند، لعنت و مجازات سرای دیگر از آنهاست)) (و الذین ینقضون عهد الله من بعد تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 199
میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض اولئک لهم اللعنة و لهم سوء الدار).
و در حقیقت تمام مفاسد عقیدتی و علمی آنها در سه جمله فوق ، خلاصه شده است :
1 - شکستن پیمانهای الهی که شامل پیمانهای فطری ، و پیمانهای عقلی ، و پیمانهای تشریعی می شوند.
2 - قطع رابطه ها: رابطه با خدا، رابطه با رهبران الهی ، رابطه با خلق ، و رابطه با خویشتن 3 - آخرین قسمت که ثمره دو قسمت قبل است ، فساد در روی زمین است .
کسی که پیمانهای خدا را بشکند، و پیوندها را از هر سو ببرد، آیا کاری جز فساد انجام خواهد داد؟!
این تلاشها و کوششها از ناحیه این گروه به خاطر رسیدن به مقاصد مادی ، و یا حتی خیالی ، صورت می گیرد، و به جای اینکه آنها را به هدف ارزنده ای نزدیک کند، دور می سازد، چرا که لعنت به معنی دوری از رحمت خدا است .
جالب اینکه در این آیه و آیه گذشته ، دار (خانه و سرا) به صورت مطلق آمده است ، اشاره به اینکه سرای واقعی در حقیقت ، سرای آخرت است چرا که هر سرای دیگر ((البته خلل می گیرد))!
در آیه بعد اشاره به این می کند که روزی و زیادی و کمی آن ، بدست خدا تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 200
است : ((خداوند روزی را برای هر کس بخواهد وسیع ، و برای هر کس بخواهد تنگ قرار می دهد)) (الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر).
اشاره به اینکه آنها که به خاطر جلب در آمد بیشتر در روی زمین فساد می کنند، پیوندهای خدائی را می برند، و عهد الهی را میشکنند تا در آمد و بهره بیشتری از زندگی مادی پیدا کنند، توجه به این حقیقت ندارند که روزی و کم و زیاد آن بدست خدا است .

این جمله علاوه بر این می تواند پاسخ به سؤ الی که صریحا در آیه ذکر نشده است ، باشد و آن اینکه بعد از بیان دو گروه حامیان حق و باطل ، در آیات قبل ، این سؤ ال پیش می آید: چگونه خداوند همه اینها را از مواهب و روزیهای خود برخوردار می سازد؟!.
آیه در پاسخ این سؤ ال می گوید: روزی و کم و زیاد آن دست خدا است ، و به هر صورت متاعی است زودگذر، آنچه باید روی آن حساب کرد، همان سرای دیگر و سعادت ابدی است .
ولی به هر حال نکته مهم این است که ((مشیت الهی)) در زمینه روزیها این نیست که خدا بی حساب و بدون استفاده از اسباب ، به کسی روزی فراوان دهد و یا روزی او را کم کند، بلکه مشیت او بر این قرار گرفته است که آنرا در لابلای اسباب این جهان جستجو کند که ((ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها))!
سپس اضافه می کند که ((پیمان شکنان و مفسدان فی الارض ، تنها به زندگی دنیا خشنود و خوشحالند در حالی که زندگی دنیا در برابر آخرت ، متاع ناچیزی بیش نیست)) (و فرحوا بالحیوة الدنیا و ما الحیوة الدنیا فی الاخرة الا متاع).
ذکر ((متاع)) به صورت ((نکره)) برای بیان ناچیز بودن آنست ، همانگونه که در فارسی میگوئیم فلان موضوع متاعی بیش نیست ، یعنی متاعی بیارزش !. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 201
نکته ها :
1 - مفسد فی الارض کیست ؟
فساد که نقطه مقابل صلاح است ، به هر گونه تخریب و ویرانگری گفته می شود، و به گفته ((راغب)) در ((مفردات))، الفساد خروج الشی ء عن الاعتدال قلیلا کان او کثیرا، و یضاده الصلاح ، و یستعمل ذلک فی النفس و البدن و الاشیاء الخارجة عن الاستقامة : ((فساد هر گونه خارج شدن اشیاء از حالت اعتدال است ، کم باشد یا زیاد، و نقطه مقابل آن صلاح است و این در جان و بدن و اشیائی که از حد اعتدال خارج می شوند، تصور می شود)).
بنابراین تمام نابسامانی هائی که در کارها ایجاد می گردد، و همه افراط و تفریطها در کل مسائل فردی و اجتماعی ، مصداق فساد است .
در قرآن مجید نیز در بسیاری از موارد ((فساد)) و ((صلاح)) در برابر یکدیگر قرار گرفته اند، در سوره شعراء آیه 152 می خوانیم الذین یفسدون فی الارض و لا یصلحون : ((آنها که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند)).
در سوره بقره آیه 220 می فرماید: و الله یعلم المفسد من المصلح : ((خداوند مفسدان را از مصلحان میشناسد)).

و در سوره اعراف آیه 142 می خوانیم : و اصلح و لا تتبع سبیل المفسدین : ((اصلاح کن و راه مفسدان را پیروی مکن)).
در بعضی از موارد ایمان و عمل صالح را در برابر فساد قرار داده است ، ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض : ((آیا آنها را که ایمان و عمل صالح بجا آوردند همانند مفسدان فی الارض قرار دهیم)) (سوره ص آیه 27).
از سوی دیگر در بسیاری از آیات قرآن ، ((فساد)) با کلمه ((فی الارض))، همراه ذکر شده که نشان می دهد، نظر به جنبه های اجتماعی مساله است ، این تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 202
تعبیر در بیست و چند مورد از قرآن به چشم میخورد.
و از سوی سوم ((فساد و افساد)) در آیات مختلف قرآن مجید با گناهان دیگری که شاید غالبا جنبه مصداق دارد ذکر شده که بعضی از این گناهان فوق العاده بزرگ و بعضی از آن کوچکتر است مثلا:
گاهی همردیف با جنگ با خدا و پیامبر آمده است مانند انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا (مائده - 33).
و گاهی همردیف با هلاک کردن حرث و نسل (انسانها و زراعتها) و اذا تولی سعی فی الارض لیفسد فیها و یهلک الحرث و النسل (بقره - 205).
و زمانی در کنار قطع پیوندهائی که خدا به آن فرمان داده است مانند الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض (بقره - 27).
و گاه در کنار برتری جوئی و سرکشی قرار گرفته تلک الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا: ((این سرای آخرت است ، که آن را برای کسانی قرار میدهیم که اراده برتری جوئی در زمین و فساد ندارند)) (قصص - 83).
گاه ((فرعون)) را مفسد می شمارد، و بهنگام توبه کردن در حال غرق شدنش در نیل می گوید: الآن و قد عصیت قبل و کنت من المفسدین : هم اکنون ایمان می آوری در حالی که قبلا گناه کردی و از مفسدان بودی (یونس - 91).
و نیز این کلمه (فساد فی الارض) گاه در مورد سرقت به کار رفته ، همانگونه که در داستان برادران یوسف می خوانیم که پس از اتهامشان به سرقت گفتند:
تالله لقد علمتم ما جئنا لنفسد فی الارض و ما کنا سارقین : ((بخدا سوگند شما می دانید ما نیامده ایم که در زمین مصر فساد کنیم و ما هرگز سارق نبوده ایم)) (یوسف - 73).
و گاه در مورد همردیف کمفروشی بیان شده همانگونه که در داستان شعیب تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 203

می خوانیم و لا تبخسوا الناس اشیائهم و لا تعثوا فی الارض مفسدین :)) کم فروشی نکنید و حق مردم را کم نگذارید و در زمین فساد نکنید)) (هود - 85).
و بالاخره گاهی به معنی به هم ریختن نظام عالم هستی و جهان آفرینش آمده است لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا: ((اگر در زمین و آسمان غیر از خداوند یگانه الله ، خدایان دیگری بودند فاسد می شدند)) (انبیاء - 22).
از مجموع این آیات که در سوره های مختلف قرآن آمده به خوبی استفاده می شود که فساد به طور کلی ، یا فساد فی الارض یک معنی بسیار وسیع دارد که بزرگترین جنایات همچون جنایات فرعون و سایر جباران ، و کارهای کمتر از آن را و حتی گناهان همچون کمفروشی و تقلب در معامله را شامل می شود، و البته با توجه به مفهوم وسیع فساد که هر گونه خروج از حد اعتدال را شامل می شود، این وسعت کاملا قابل درک است .
و با توجه به اینکه مجازاتها باید با میزان جرم ، مطابقت داشته باشد روشن می شود که هر گروهی از این مفسدان باید یکنوع مجازات شوند و مجازات همه یکنواخت نیست .
حتی در آیه 33 سوره مائده که ((مفسد فی الارض)) با ((محارب با خدا و پیامبر)) همراه ذکر شده ، چهار نوع ، مجازات می بینیم که حتما حاکم شرع باید در هر مورد مجازاتی را که با مقدار جنایت متناسب است برگزیند (کشتن - بدار آویختن - قطع ایدی و ارجل - و تبعید) فقهای ما در بحث محارب و مفسد فی الارض شرائط و حدود این مجازاتها را در کتب فقهی مشروحا بیان کرده اند.
و نیز برای ریشه کن کردن این گونه مفاسد، در هر مورد باید به وسیله ای

متشبث شد، گاهی نخستین مرحله امر به معروف و نهی از منکر، یعنی نصیحت و اندرز و تذکرات ، کافی است ، ولی زمانی هم فرا می رسد که باید به آخرین درجه شدت عمل یعنی جنگ متوسل شد.
ضمنا تعبیر به فساد فی الارض ما را به یک واقعیت در زندگی اجتماعی انسانها رهنمون می شود و آن اینکه مفاسد اجتماعی ، معمولا موضعی نخواهند بود و در یک منطقه نمی توان آنها را محصور ساخت ، بلکه در سطح اجتماع و در روی زمین گسترش پیدا می کنند و از یک گروه به گروه دیگر سرایت خواهد کرد.
این نکته نیز از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که یکی از اهداف بزرگ بعثت پیامبران پایان دادن به هر گونه فساد در ارض (به معنی وسیعش) بوده است آنچنانکه از قول شعیب پیامبر بزرگ الهی می خوانیم : ان ارید الا الاصلاح ما استطعت او در برابر فساد آن قوم سرکش می گوید تنها هدف من این است که تا آنجا که در قدرت دارم به مبارزه با

فساد بر خیزم و اصلاح کنم (هود - 88).
2 - روزی بدست خدا است اما...!
تنها آیات فوق نیست که می گوید کم و زیاد روزی بدست خدا است ، از آیات مختلف دیگر قرآن نیز همین معنی ، به خوبی استفاده می شود که خدا روزی هر کس را بخواهد وسیع و روزی هر کس را بخواهد محدود می سازد، اما این سخن به آن معنی نیست که بعضی از جاهلان پنداشته اند که باید دست از فعالیت کشید و در گوشه ای نشست تا خدا آنچه مقدر است برساند، این گونه افراد که تفکر منفیشان دستاویز خوبی است برای آنها که مذهب را مخدر میدانند، از دو نکته اساسی غافلند:
نخست اینکه خواستن و مشیت و اراده الهی که در این آیات به آن اشاره شده یک مساله دلبخواه و بی حساب نیست ، بلکه همانگونه که سابقا هم گفته ایم تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 205
مشیت خداوند از حکمت او جدا نیست و همیشه روی حساب لیاقتها و شایستگیها است .
دیگر اینکه : این مساله به معنی نفی عالم اسباب نمی باشد، چرا که عالم اسباب یعنی جهان تکوین ، نیز خواست خدا و مشیت تکوینی خدا است ، و هیچگاه از مشیت تشریعی او جدا نخواهد بود.
به عبارت روشنتر اراده خدا در زمینه وسعت و تنگی روزی ، مشروط به شرائطی است که بر زندگی انسانها حکمفرماست ، و تلاشها و کوششها و اخلاصها و فداکاریها، و به عکس سستی و تنبلی و بخل و آلودگی نیتها، نقش تعیین کننده ای در آن دارد، به همین دلیل قرآن مجید کرارا انسان را در گرو سعی و کوشش و تلاش و فعالیت خود شمرده ، و بهره او را از زندگی به میزان سعی و تلاشش میداند.
لذا در کتاب وسائل الشیعه در کتاب تجارت و کسب و کار بابی در زمینه تلاش و کوشش برای تحصیل رزق و روزی عنوان کرده و احادیث متعددی در این زمینه بیان میدارد، نیز ابواب دیگری در مذمت بیکاری ، پرخوابی ، تنبلی در طریق تحصیل نیازمندیهای زندگی منعقد ساخته است .
از جمله در حدیثی که از امیر مؤ منان (علیهالسلام) در این ابواب نقل شده می خوانیم که فرمود: ان الاشیاء لما ازدوجت ازدوج الکسل و العجز فنتجا بینهما الفقر: ((هنگامی که موجودات در آغاز با هم ازدواج کردند، تنبلی و ناتوانی با هم پیمان زوجیت بستند و فرزندی از آنها بنام ((فقر)) متولد شد!)).
و در حدیثی دیگر از امام صادق (علیهالسلام) می خوانیم : لا تکسلوا فی طلب معایشکم فان آبائنا کانوا یرکضون فیها و یطلبونها: ((در طلب روزی و نیازهای زندگی تنبلی نکنید چرا که پدران و نیاکان ما به دنبال آن میدویدند و آنرا طلب می کردند))!. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 206

در حدیث دیگری از امام باقر (علیهالسلام) می خوانیم : انی لابغض الرجل ان یکون کسلانا عن امر دنیاه ، و من کسل عن امر دنیاه فهو عن امر آخرته اکسل : ((من مردی را که در کار دنیایش تنبل باشد مبغوض میدارم ، کسی که در کار دنیا تنبل باشد (با اینکه ثمره اش بزودی نصیب او می شود) در کار آخرتش تنبل تر است)).
و نیز از امام موسی بن جعفر (علیهالسلام) نقل شده است که فرمود: ان الله تعالی لیبغض العبد النوام ، ان الله لیبغض العبد الفارغ : ((خداوند بنده پر خواب را مبغوض می شمرد، خداوند انسان بیکار را دشمن می دارد)).
الرعد
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 207
آیه 27 - 29
آیه و ترجمه
وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لا أُنزِلَ عَلَیْهِ ءَایَةٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ یُضِلُّ مَن یَشاءُ وَ یهْدِی إِلَیْهِ مَنْ أَنَاب (27)
الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ تَطمَئِنُّ قُلُوبُهُم بِذِکْرِ اللَّهِ أَلا بِذِکرِ اللَّهِ تَطمَئِنُّ الْقُلُوب (28)
الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ طوبی لَهُمْ وَ حُسنُ مَئَابٍ(29)
ترجمه :27 - و آنها که کافر شدند می گویند چرا آیه (و معجزه) ای از پروردگارش بر او نازل نشده است ؟ بگو خداوند هر کس را بخواهد گمراه ، و هر کس را که به سوی او باز گردد هدایت می کند (کمبود در معجزه نیست لجاجت آنها مانع است).
28 - آنها کسانی هستند که ایمان آورده اند و دلهایشان به یاد خدا مطمئن (و آرام) است ، آگاه باشید با یاد خدا دلها آرامش مییابد!
29 - آنها که ایمان آوردند، و عمل صالح انجام دادند پاکیزه ترین (زندگی) نصیبشان است و بهترین سرانجامها.
تفسیر :یاد خدا مایه آرامش دلها است .
از آنجا که در این سوره بسیاری از بحثها پیرامون توحید و معاد و رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است ، نخستین آیه مورد بحث بار دیگر به سراغ مساله دعوت تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 208
اسلام می رود و یکی از ایرادات منکران لجوج را بیان می کند و می گوید: ((کافران می گویند چرا معجزه ای از سوی پروردگارش بر او نازل نشده است)) (و یقول الذین کفروا لو لا انزل علیه آیة من ربه).
جمله ((یقول)) فعل مضارع است و دلیل بر این است که آنها این ایراد را بارها تکرار می کردند، و با اینکه کرارا معجزاتی از پیامبر دیده بودند (و وظیفه هر پیامبری این است که دلائلی بر حقانیت خود از معجزات ارائه دهد) باز هم بهانه میگرفتند و معجزات گذشته را نادیده گرفته و تقاضای معجزه جدید مورد نظر خودشان را داشتند.

به تعبیر دیگر آنها و همه منکران لجوج پیوسته به دنبال معجزات اقتراحی میروند انتظار دارند که پیامبر به صورت یک ((خارق العاده گر)) در گوشه ای بنشیند و هر یک از آنها از در وارد شوند، و هر معجزه ای مایل هستند پیشنهاد کنند او هم بلافاصله به آنها ارائه دهد، و تازه آنها اگر مایل نبودند ایمان نیاورند!.
در حالی که می دانیم وظیفه پیامبران در درجه اول تبلیغ و تعلیم و هشدار و انذار است و خارق عادات اموری استثنائی هستند که به مقدار لازم و ضرورت ، آن هم به فرمان خدا (نه به خواست پیامبر) انجام می گردد، ولی کرارا در آیات قرآن می خوانیم که گروه هائی از معاندان بی آنکه اعتنائی به این واقعیت داشته باشند، پیوسته مزاحم پیامبران می شدند و چنین درخواستهائی را داشتند.
قرآن در پاسخ آنها می گوید: ((ای پیامبر به اینها بگو که خداوند هر که را بخواهد گمراه می کند و هر کس که به سوی او باز گردد مشمول هدایتش قرار می دهد)) (قل ان الله یضل من یشاء و یهدی الیه من اناب).
اشاره به اینکه کمبود شما از ناحیه اعجاز نیست ، چرا که بقدر کافی پیامبر ارائه معجزه کرده است ، کمبود شما از درون وجود خودتان است ، لجاجتها، تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 209
تعصبها، جهالتها، و گناهانی که سد راه توفیق می شود مانع از ایمان شما است .
بنابراین به سوی خدا باز گردید و انابه کنید، و پرده های جهل و غرور و خود خواهی را از مقابل چشم عقل و فکرتان کنار بزنید تا جمال حق را به روشنی ببینید، چرا که :
جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی
غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد!در آیه بعد تفسیر بسیار جالبی از ((من اناب)) (آنها که به سوی خدا بازگشته اند) بیان می کند: ((اینان کسانی هستند که ایمان آورده اند و دلهایشان به ذکر خدا مطمئن و آرام است)) (الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر الله).
و بعد به عنوان یک قاعده کلی و اصل جاویدان و فراگیر می فرمود ((آگاه باشید با یاد خدا دلها آرامش می گیرد (الا بذکر الله تطمئن القلوب).
و در آخرین آیه مورد بحث با ذکر سرنوشت و پایان کار افراد با ایمان مضمون آیات قبل را چنین تکمیل می کند: ((آنهائی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند بهترین زندگی برای آنهاست و سرانجام کارشان بهترین سرانجامها خواهد بود))
(الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن ماب).
بسیاری از مفسران بزرگ کلمه ((طوبی)) را مؤ نث ((اطیب)) دانسته اند که مفهومش بهتر و پاکیزه تر یا بهترین و پاکیزه ترین است ، و با توجه

به اینکه متعلق آن محذوف است مفهوم این کلمه از هر نظر وسیع و نامحدود خواهد بود، نتیجه ایکه با ذکر جمله ((طوبی لهم)) همه نیکیها و پاکیها برای آنان پیش بینی شده است ، از همه چیز بهترینش : بهترین زندگی ، بهترین نعمتها، بهترین آرامش ، بهترین دوستان ، و بهترین الطاف خاص پروردگار، همه اینها در گرو ایمان و عمل صالح است ، و پاداشی است برای آنها که از نظر عقیده ، محکم و از نظر عمل ، پاک و فعال و درستکار و خدمتگذارند. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 210
بنابراین تفسیرهای متعددی که جمعی از مفسران برای این کلمه ذکر کرده اند تا آنجا که در مجمع البیان ده معنی برای آن ذکر نموده همه در حقیقت مصداقهای مختلف این معنی وسیعند.
در روایات متعددی نیز می خوانیم طوبی درختی است که اصلش در خانه پیامبر یا علی (علیهالسلام) در بهشت می باشد و شاخه های آن همه جا و بر سر همه مؤ منان و بر فراز همه خانه هایشان گسترده است ، که در واقع ممکن است تجسمی از آن مقام رهبری و پیشوائی آنان و پیوندهای ناگسستنی میان این پیشوایان بزرگ و پیروانشان باشد که ثمره آن ، آنهمه نعمت گوناگون و متنوع است .
(و اگر می بینیم ((طوبی)) به صورت مؤ نث ذکر شده ، نه ((اطیب)) که مذکر است به خاطر آن است که صفت برای حیات یا نعمت می باشد که هر دو مؤ نث هستند).
نکته ها :
1 - چگونه دل با یاد خدا آرام می گیرد؟
همیشه اضطراب و نگرانی یکی از بزرگترین بلاهای زندگی انسانها بوده و هست ، و عوارض ناشی از آن در زندگی فردی و اجتماعی کاملا محسوس است .
همیشه آرامش یکی از گمشده های مهم بشر بوده ، و به هر دری میزند تا آن را پیدا کند، و اگر تلاش و کوشش انسانها را در طول تاریخ برای پیدا کردن آرامش از طرق ((صحیح)) و ((کاذب)) جمع آوری کنیم خود کتاب بسیار قطوری را تشکیل می دهد.
بعضی از دانشمندان می گویند: به هنگام بروز بعضی از بیماریهای واگیردار همچون وبا از هر ده نفر که ظاهرا به علت و یا می میرند اکثر آنها به علت نگرانی و ترس است و تنها اقلیتی از آنها حقیقتا بخاطر ابتلای به بیماری و یا از بین می روند! تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 211
به طور کلی آرامش و دلهره ، نقش بسیار مهمی در سلامت و بیماری فرد و جامعه و سعادت و بدبختی انسانها دارد، و چیزی نیست که بتوان از آن به آسانی گذشت و به همین دلیل تاکنون کتابهای زیادی نوشته شده که موضوع آنها فقط نگرانی و راه مبارزه با آن ، و طرز بدست آوردن آرامش

است .
تاریخ بشر پر است از صحنه های غم انگیزی که انسان برای تحصیل آرامش به هر چیز دست انداخته و در هر وادی گام نهاده ، و تن به انواع اعتیادها داده است .
ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پر مغز، مطمئن ترین و نزدیکترین راه را نشان داده و می گوید: ((بدانید که یاد خدا آرامبخش دلها است))!.
برای روشن شدن این حقیقت قرآنی به توضیح زیر توجه کنید:
عوامل نگرانی و پریشانی .
1 - گاهی اضطراب و نگرانی به خاطر آینده تاریک و مبهمی است که در برابر فکر انسان خودنمائی می کند، احتمال زوال نعمتها، گرفتاری در چنگال دشمن ، ضعف و بیماری و ناتوانی و درماندگی ، و احتیاج ، همه اینها آدمی را رنج می دهد، اما ایمان به خداوند قادر متعال ، خداوند رحیم و مهربان ، خدائی که همواره کفالت بندگان خویش را بر عهده دارد می تواند این گونه نگرانیها را از میان ببرد و به او آرامش دهد که تو در برابر حوادث آینده درمانده نیستی ، خدائی داری توانا، قادر و مهربان .
2 - گاه گذشته تاریک زندگی فکر انسان را به خود مشغول می دارد و همواره او را نگران می سازد، نگرانی از گناهانی که انجام داده ، از کوتاهیها و لغزشها، اما توجه به اینکه خداوند، غفار، توبه پذیر و رحیم و غفور است ، به او آرامش می دهد، به او می گوید: عذر تقصیر به پیشگاهش بر، از گذشته عذر خواهی کن و در مقام جبران برای ، که او بخشنده است و جبران کردن ممکن . تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 212
3 - ضعف و ناتوانی انسان در برابر عوامل طبیعی و گاه در مقابل انبوه دشمنان داخلی و خارجی ، او را نگران می سازد که من در برابر اینهمه دشمن نیرومند در میدان جهاد چکنم ؟ و یا در مبارزات دیگر چه می توانم انجام دهم ؟ اما هنگامی که به یاد خدا می افتد و متکی به قدرت و رحمت او می شود، قدرتی که برترین قدرتها است و هیچ چیز در برابر آن یارای مقاومت ندارد، قلبش آرام می گیرد، با خود می گوید آری من تنها نیستم ، من در سایه خدا، بینهایت قدرت دارم !.
قهرمانیهای مجاهدان راه خدا در جنگها، چه در گذشته ، چه در حال ، و سلحشوریهای اعجاب انگیز و خیره کننده آنان ، حتی در آنجائی که تک و تنها بوده اند، بیانگر آرامشی است که در سایه ایمان پیدا می شود.
هنگامی که با چشم خود می بینیم و با گوش می شنویم که افسر رشیدی پس از یک نبرد خیره کننده ، بینائی خود را به کلی از دست داده و با تنی مجروح به روی تخت بیمارستان افتاده اما با چنان آرامش خاطر و اطمینان سخن می گوید که گوئی خراشی بر بدن او هم وارد نشده است ، به اعجاز آرامش در سایه ذکر خدا پی می بریم .

4 - گاهی نیز ریشه نگرانیهای آزار دهنده انسان ، احساس پوچی زندگی و بی هدف بودن آن است ولی آن کسی که به خدا ایمان دارد، و مسیر تکاملی زندگی را به عنوان یک هدف بزرگ پذیرفته است ، و تمام برنامه ها و حوادث زندگی را در همین خط می بیند، نه از زندگی احساس پوچی می کند، و نه همچون افراد بی هدف و مردد، سرگردان و مضطرب است . تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 213
5 - عامل دیگر نگرانی آن است که انسان گاهی برای رسیدن به یک هدف زحمت زیادی را متحمل می شود، اما کسی را نمی بیند که برای زحمت او ارج نهد و قدردانی و تشکر کند، این ناسپاسی او را شدیدا رنج می دهد و در یک حالت اضطراب و نگرانی فرو می برد، اما هنگامی که احساس کند کسی از تمام تلاشها و کوششهایش آگاه است ، و به همه آنها ارج می نهد و برای همه پاداش می دهد دیگر چه جای نگرانی و ناآرامی است ؟
6 - سوء ظنها و توهمها و خیالات پوچ یکی دیگر از عوامل نگرانی است که بسیاری از مردم در زندگی خود از آن رنج می برند، ولی چگونه می توان انکار کرد که توجه به خدا و لطف بی پایان او و دستور به حسن ظن که وظیفه هر فرد با ایمانی است این حالت رنج آور را از بین می برد و آرامش و اطمینان جای آن را می گیرد.
7 - دنیا پرستی و دلباختگی در برابر زرق و برق زندگی مادی یکی از بزرگترین عوامل اضطراب و نگرانی انسانها بوده و هست ، تا آنجا که گاهی عدم دستیابی به رنگ خاصی از لباس یا کفش و کلاه و یا یکی دیگر از هزاران وسائل زندگی ساعتها و یا روزها و هفته ها فکر دنیا پرستان را نا آرام و مشوش می دارد.
اما ایمان به خدا و توجه به آزادگی مؤ من که همیشه با زهد و پارسائی سازنده و عدم اسارت در چنگال زرق و برق زندگی مادی همراه است به همه این اضطرابها پایان می دهد، هنگامی که روح انسان ((علی وار)) آنگونه وسعت یابد که بگوید: دنیا کم هذه اهون عندی من ورقة فی فم جرادة تقضمها: ((دنیای شما در نظر من بی ارزشتر از برگ درختی است که در دهان ملخی باشد که آن را می جود)) نرسیدن به یک وسیله مادی یا از دست دادن آن چگونه امکان دارد آرامش روح آدمی را بر هم زند و طوفانی از نگرانی در قلب و فکر او ایجاد کند. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 214
8 - یک عامل مهم دیگر برای نگرانی ترس و وحشت از مرگ است که همیشه روح انسانها را آزار می داده است و از آنجا که امکان مرگ تنها در سنین بالا نیست بلکه در سنین دیگر مخصوصا به هنگام بیماریها، جنگها، ناامنیها وجود دارد، این نگرانی می تواند عمومی باشد.
ولی اگر ما از نظر جهان بینی مرگ را به معنی فنا و نیستی و پایان همه

چیز بدانیم (همانگونه که مادیون جهان می پندارند) این اضطراب و نگرانی کاملا بجا است ، و باید از چنین مرگی که نقطه پایان همه آرزوها و موفقیتها و خواستهای انسان است ترسید، اما هر گاه در سایه ایمان به خدا مرگ را دریچه ای به یک زندگی وسیعتر و والاتر بدانیم ، و گذشتن از گذرگاه مرگ را همچون عبور از دالان زندان و رسیدن به یک فضای آزاد بشمریم دیگر این نگرانی بی معنی است ، بلکه چنین مرگی - هر گاه در مسیر انجام وظیفه بوده باشد - دوست داشتنی و خواستنی است ،
البته عوامل نگرانی منحصر به اینها نیست بلکه می توان عوامل فراوان دیگری برای آن نیز شمرد، ولی باید قبول کرد که بیشتر نگرانیها به یکی از عوامل فوق باز می گردد.
و هنگامی که دیدیم این عوامل در برابر ایمان به خدا ذوب و بی رنگ و نابود می گردد تصدیق خواهیم کرد که یاد خدا مایه آرامش دلها است (الا بذکر الله تطمئن القلوب).
1 آیا آرامش با خوف خدا سازگار است ؟
بعضی از مفسران در اینجا ایرادی مطرح کرده اند که خلاصه اش این است : تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 215
ما از یک طرف در آیه فوق می خوانیم یاد خدا مایه آرامش دلها است ، و از طرفی دیگر در آیه 2 سوره انفال می خوانیم انما المؤ منون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم : مؤ منان کسانی هستند که وقتی نام خدا برده می شود قلبشان ترسان می گردد آیا این دو با هم منافات ندارند؟
پاسخ سؤ ال این است که منظور از آرامش همان آرامش در برابر عوامل مادی است که غالب مردم را نگران می سازد که نمونه های روشن آن در بالا ذکر شد، ولی مسلما افراد با ایمان در برابر مسئولیتهای خویش نمی توانند نگران نباشند، و به تعبیر دیگر آنچه در آنها وجود ندارد نگرانیهای ویرانگر است که غالب نگرانیها را تشکیل می دهد اما نگرانی سازنده که انسان را به انجام وظیفه در برابر خدا و خلق و فعالیتهای مثبت زندگی وا می دارد در وجود آنها هست و باید هم باشد، و منظور از خوف از خدا نیز همین است .
3 - ذکر خدا چیست و چگونه است ؟
((ذکر)) همانگونه که راغب در ((مفردات)) گفته است ((گاهی به معنی حفظ مطالب و معارف آمده است با این تفاوت که کلمه ((حفظ)) به آغاز آن گفته می شود و کلمه ((ذکر)) به ادامه آن ، و گاهی به معنی یادآوری چیزی به زبان یا به قلب است ، لذا گفته اند ذکر دو گونه است : ((ذکر قلبی)) و ((ذکر زبانی)) و هر یک از آنها دو گونه است یا پس از فراموشی است و یا بدون فراموشی .
و به هر حال منظور در آیه فوق از ذکر خدا که مایه آرامش دلها است تنها

این نیست که نام او را بر زبان آورد و مکرر تسبیح و تهلیل و تکبیر گوید، بلکه منظور آن است که با تمام قلب متوجه او و عظمتش و علم و آگاهیش و حاضر و ناظر بودنش گردد، و این توجه مبداء حرکت و فعالیت در وجود او به سوی جهاد و تلاش و نیکیها گردد و میان او و گناه سد مستحکمی ایجاد کند، این است حقیقت ((ذکر)) تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 216
که آنهمه آثار و برکات در روایات اسلامی برای آن بیان شده است .
در حدیث می خوانیم که از وصایائی که پیامبر به علی (علیهالسلام) فرمود این بود:
یا علی ثلاث لا تطیقها هذه الامة المواسات للاخ فی ماله و انصاف الناس من نفسه و ذکر الله علی کل حال ، و لیس هو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لکن اذا ورد علی ما یحرم علیه خاف الله عز و جل عنده و ترکه :
ای علی سه کار است که این امت طاقت آن را ندارند (و از همه کس ساخته نیست) مواسات با برادران دینی در مال ، و حق مردم را از خویشتن دادن ، و یاد خدا در هر حال ، ولی یاد خدا (تنها) سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر نیست ، بلکه یاد خدا آن است که هنگامی که انسان در برابر حرامی قرار می گیرد از خدا بترسد و آن را ترک گوید)).
در حدیث دیگری می خوانیم علی (علیهالسلام) فرمود: الذکر ذکران : ذکر الله عز و جل عند المصیبة و افضل من ذلک ذکر الله عند ما حرم الله علیک فیکون حاجزا:
ذکر دو گونه است : یاد خدا کردن به هنگام مصیبت (و شکیبائی و استقامت ورزیدن) و از آن برتر آن است که خدا را در برابر محرمات یاد کند و میان او و حرام سدی ایجاد نماید)).
و به همین دلیل است که در بعضی از روایات ذکر خداوند به عنوان یک سپر و وسیله دفاعی شمرده شده است ، در حدیثی از امام صادق (علیهالسلام) می خوانیم که روزی پیامبر رو به یارانش کرد و فرمود: اتخذوا جئنا فقالوا یا رسول الله امن عدو قد اظلنا؟ قال لا، و لکن من النار قولوا سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر:
((سپرهائی برای خود فراهم کنید عرض کردند ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آیا در برابر دشمنان که اطراف ما را احاطه کرده و بر ما سایه افکنده اند؟ فرمود نه ، از آتش تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 217
(دوزخ) بگوئید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر (خدا را به پاکی بستائید و بر نعمتهایش شکر گوئید و غیر از او معبودی انتخاب نکنید و او را از همه چیز برتر بدانید).

و اگر می بینیم در پاره ای از احادیث ، پیامبر به عنوان ((ذکر الله)) معرفی شده ، نیز به خاطر آن است که او مردم را به یاد خدا می اندازد و تربیت می کند. از امام صادق (علیهالسلام) در تفسیر الا بذکر الله تطمئن القلوب نقل شده است که فرمود: بمحمد تطمئن القلوب و هو ذکر الله و حجابه : ((به وسیله محمد دلها آرامش می پذیرد و او است ذکر خدا و حجاب او))!. الرعد
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 218
آیه 30 - 32
آیه و ترجمه
كَذَلِک أَرْسلْنَک فی أُمَّةٍ قَدْ خَلَت مِن قَبْلِهَا أُمَمٌ لِّتَتْلُوَا عَلَيهِمُ الَّذِی أَوْحَيْنَا إِلَيْک وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبی لا إِلَهَ إِلا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكلْت وَ إِلَيْهِ مَتَابِ(30)
وَ لَوْ أَنَّ قُرْءَاناً سيِرَت بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطعَت بِهِ الاَرْض أَوْ كلِّمَ بِهِ الْمَوْتى بَل لِّلَّهِ الاَمْرُ جَمِيعاً أَ فَلَمْ يَايْئَسِ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَن لَّوْ يَشاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاس جَمِيعاً وَ لا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبهُم بِمَا صنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تحُلُّ قَرِيباً مِّن دَارِهِمْ حَتى يَأْتىَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا يخْلِفِ الْمِيعَادَ(31)
وَ لَقَدِ استهْزِىَ بِرُسلٍ مِّن قَبْلِک فَأَمْلَيْت لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثمَّ أَخَذْتهُمْ فَكَيْف كانَ عِقَابِ(32)
ترجمه :30 - همانگونه (که پیامبران پیشین را فرستادیم) تو را به میان امتی فرستادیم که پیش از آنها امتهای دیگری آمدند و رفتند، تا آنچه را به تو وحی نموده ایم بر آنها بخوانی در حالی که آنها به رحمان (خداوندی که رحمتش همگان را فرا گرفته) کفر می ورزند بگو او پروردگار من است ، معبودی جز او نیست ، بر او توکل کردم و بازگشتم به سوی او است .
31 - اگر بوسیله قرآن کوهها به حرکت در آیند و زمینها قطعه قطعه شوند، و بوسیله آن با مردگان سخن گفته شود (باز هم ایمان نخواهند آورد!) ولی همه آنها در اختیار خداست آیا آنها که ایمان آورده اند نمی دانند که اگر خدا بخواهد همه مردم را (به اجبار) هدایت می کند (اما هدایت اجباری سودی ندارد) و پیوسته مصائب کوبنده ای بر کافران - بخاطر اعمالشان - وارد می شود و یا به نزدیکی خانه آنها فرود می آید تا وعده (نهائی) خدا فرا رسد، خداوند در وعده خود تخلف نمی کند.
32 - (تنها تو را استهزا نکردند) پیامبران پیش از تو را نیز استهزا نمودند، من به کافران مهلت دادم سپس آنها را گرفتم دیدی مجازات (من) چگونه بود؟! تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 219
ذذذ
شان نزول :
ذذذذ

مفسران گفته اند که آیه نخست در صلح حدیبیه در سال ششم هجرت نازل شده است ، در آن هنگام که می خواستند صلح نامه را بنویسند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیهالسلام) فرمود: بنویس بسم الله الرحمن الرحیم ... سهیل بن عمرو و سایر مشرکان ، گفتند ما ((رحمان)) را نمی شناسیم ! تنها یک رحمان داریم و آن در یمامه است (مقصودشان مسیلمه کذاب بود که دعوی نبوت داشت) بلکه باید بنویسی ((باسمک اللهم)) همانگونه که در زمان جاهلیت می نوشتند، سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیهالسلام) فرمود: بنویس این صلحنامه ای است که محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)... مشرکان قریش گفتند: اگر تو رسول خدا بودی و ما با تو جنگ می کردیم و راه خانه خدا را بر تو می بستیم ، بسیار ستمکار بودیم (دعوا در همین رسالت تو است) و لکن بنویس این صلحنامه محمد بن عبد الله است !...
در این هنگام یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برآشفتند و گفتند: اجازه بده ما با اینها پیکار کنیم ، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: نه ، همانگونه که اینها می خواهند بنویس ، در این هنگام آیه فوق نازل شد، و در مورد لجاجت و بهانه گیری و مخالفت آنها با نام رحمان که از اوصاف قطعی خداوند است آنها را شدیدا سرزنش کرد. این شان نزول در صورتی صحیح است که ما این سوره را مدنی بدانیم تا با داستان صلح حدیبیه سازگار باشد، اما اگر - آنچنان که مشهور است - مکی بدانیم نوبت به این بحث نمی رسد.
مگر اینکه شان نزول این آیه را پاسخ به گفتار مشرکان که در سوره فرقان آمده است بدانیم که در برابر دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به سجده کردن برای رحمان ، گفتند ما رحمان را نمی شناسیم (اسجدوا للرحمن قالوا و ما الرحمن - فرقان آیه 60) و در هر حال آیه فوق منهای شان نزول مفهوم روشنی دارد که در تفسیر آن تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 220
خواهید خواند.
در مورد شان نزول آیه دوم نیز بعضی از مفسران بزرگ گفته اند که در پاسخ جمعی از مشرکان مکه نازل شده است ، که در پشت خانه کعبه نشسته بودند و به دنبال پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرستادند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) (به امید هدایت آنها) نزد آنها آمد، عرض کردند: اگر دوست داری از تو پیروی کنیم این کوههای مکه را بوسیله قرآنت عقب بران تا کمی این زمین تنگ و محدود ما گسترش یابد! و زمین را بشکاف و چشمه ها و نهرهائی در اینجا پدید آور تا درختان غرس کنیم ، و زراعت نمائیم ! تو به گمان خود کمتر از داود نیستی که خداوند کوهها را برای او مسخر کرده بود که با او همصدا شده ، تسبیح خدا می

گفتند، یا اینکه باد را مسخر ما گردان که بر دوش آن سوار شویم و به شام رویم و مشکلات خود را حل کنیم و ما یحتاج را تهیه نمائیم و همان روز باز گردیم !، همان گونه که مسخر سلیمان بود، تو به گمان خود از سلیمان کمتر نیستی و نیز جدت ((قصی)) (جد طایفه قریش) یا هر کس دیگر از مردگان ما را می خواهی زنده کن تا از او سؤ ال کنیم آیا آنچه تو میگوئی حق است یا باطل ، زیرا عیسی (علیهالسلام) مردگان را زنده می کرد و تو کمتر از عیسی نیستی !
در این هنگام آیه دوم مورد بحث نازل شد و به آنها گوشزد کرد که همه آنچه را میگوئید از سر لجاجت است نه برای ایمان آوردن ، و گر نه معجزه کافی برای ایمان آوردن ارائه شده است .
تفسیر :هر کار کنی این لجوجان ایمان نمی آورند!
بار دیگر در این آیات به بحث نبوت باز می گردیم ، آیات فوق قسمت دیگری تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 221
از گفتگوهای مشرکان و پاسخ آنها را در زمینه نبوت بازگو می کند:
نخست می گوید همانگونه که پیامبران پیشین را برای هدایت اقوام گذشته فرستادیم ترا نیز به میان امتی فرستادیم که قبل از آنها امتهای دیگری آمدند و رفتند (کذلک ارسلناک فی امة قد خلت من قبلها امم).
و هدف این بود که آنچه را بر تو وحی کرده ایم بر آنها بخوانی (لتتلو علیهم الذی اوحینا الیک).
((در حالی که آنها به رحمان کفر می ورزند)) (به خداوندی که رحمتش همگان را در بر گرفته و فیض گسترده و عامش کافر و مؤ من و گبر و ترسا را شامل شده است) (و هم یکفرون بالرحمن).
((بگو اگر نمی دانید، رحمان آن خداوندی که فیض و رحمتش عام است ، پروردگار من است)) (قل هو ربی).
((هیچ معبودی جز او نیست ، من بر او توکل کردم ، و بازگشتم به سوی او است)) (لا اله الا هو علیه توکلت و الیه متاب).
سپس در پاسخ این بهانه جویان که به همه چیز ایراد می گیرند می فرماید: حتی اگر بوسیله قرآن کوهها به حرکت در آیند و زمینها، قطعه قطعه شوند، و بوسیله آن با مردگان صحبت شود باز هم ایمان نخواهند آورد! (و لو ان قرآنا سیرت به الجبال او قطعت به الارض او کلم به الموتی).
((ولی همه این کارها در اختیار خدا است و هر اندازه لازم بداند انجام می دهد)) (بل لله الامر جمیعا).
اما شما طالب حق نیستید و اگر بودید همان مقدار از نشانه های اعجاز که از این پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) صادر شده برای ایمان آوردن کاملا کافی بود، اینها همه بهانه جوئی است .
سپس اضافه می کند: آیا کسانی که ایمان آورده اند نمی دانند که اگر

تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 222
خدا بخواهد همه مردم را بالاجبار هدایت می کند (افلم ییاس الذین آمنوا ان لو یشاء الله لهدی الناس جمیعا).
اشاره به اینکه خداوند می تواند از طریق یک اجبار درونی ، یا برونی ، حتی منکران لجوج را وادار به پذیرش ایمان کند، چرا که او بر همه چیز تواناست ، و هیچ کاری در برابر قدرتش ، مشکل نیست ، ولی هرگز او چنین نخواهد کرد، چرا که اینگونه ایمان اجباری بی ارزش و فاقد معنویت و تکاملی است که انسان به آن نیاز دارد.
بعد اضافه می کند که در عین حال کافران همواره مورد هجوم مصائب کوبنده ای بخاطر اعمالشان هستند که این مصائب به صورت بلاهای مختلف و همچنین جنگهای کوبنده مجاهدان اسلام بر آنها فرود می آید و لا یزال الذین کفروا تصیبهم بما صنعوا قارعة).
و اگر این مصائب در خانه آنان فرود نیاید، به نزدیکی خانه آنها وارد می شود (او تحل قریبا من دارهم).
تا عبرت بگیرند و تکانی بخورند و به سوی خدا باز گردند.
و این هشدارها همچنان ادامه خواهد یافت ، تا فرمان نهائی خدا فرا رسد (حتی یاتی وعد الله). تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 223
این فرمان نهائی ممکن است اشاره به مرگ ، یا روز قیامت باشد و یا به گفته بعضی فتح مکه که آخرین قدرت دشمن را در هم شکست .
و به هر حال وعده خدا قطعی است ، و خداوند هیچگاه از وعده خود تخلف نخواهد کرد (ان الله لا یخلف المیعاد).
آخرین آیه مورد بحث روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده می گوید: تنها تو نیستی که با تقاضاهای گوناگون و پیشنهاد معجزات اقتراحی از طرف این گروه کافر به استهزاء و سخریه کشیده شدهای ، این یک سابقه طولانی در تاریخ انبیاء دارد و بسیاری از رسولان پیش از تو نیز مورد استهزاء واقع شدند (و لقد استهزی ء برسل من قبلک).
ولی ما این کافران را فورا مجازات نکردیم ، بلکه به آنها مهلت دادیم (فامللیت للذین کفروا).
شاید بیدار شوند و شاید به راه حق باز گردند و یا حداقل اتمام حجت کافی بر آنها بشود. چرا که اگر آنها بدکار و گنهکارند مهربانی خداوند و لطف و کرم و حکمت او جائی نرفته است !
ولی به هر حال این مهلت و تاخیر به آن معنی نیست که مجازات و کیفر آنان فراموش شود، لذا پس از این مهلت آنها را گرفتیم و دیدی چگونه آنها را مجازات کردیم ؟! این سرنوشت در انتظار قوم لجوج تو نیز هست (ثم اخذتهم فکیف کان عقاب).

نکته ها :
1 - چرا روی کلمه رحمان تکیه شده است ؟
آیات فوق و شان نزولی که در باره آن ذکر شده نشان می دهد که کفار
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 224
قریش توصیف خداوند را به رحمان ، نمی پسندیدند و چون چنین چیزی در میان آنها معمول نبود آنرا به باد استهزاء گرفتند، در حالی که آیات فوق تاکید و اصرار بر آن دارد، چرا که لطف خاصی در این کلمه نهفته است ، زیرا می دانیم صفت رحمانیت خداوند اشاره به لطف عام او است که دوست و دشمن را فرا می گیرد، و مؤ من و کافر مشمول آن است ، در برابر صفت رحیمیت که اشاره به رحمت خاص ایزدی در مورد بندگان صالح و مؤ منان است .
یعنی شما چگونه به خدائی که منبع لطف و کرم است و حتی دشمنان خویش را مشمول لطف و رحمتش قرار می دهد ایمان نمی آورید، این نهایت نادانی شما است .
2 - چرا پیامبر تسلیم درخواست معجزات نشد؟
باز در اینجا به گفتار کسانی برخورد می کنیم که می پندارند پیامبر اسلام جز قرآن معجزهای نداشت و از آیاتی شبیه آیات فوق کمک می گیرند، چرا که ظاهر این آیات می گوید پیامبر در برابر درخواست معجزات مختلف از قبیل عقب راندن کوههای مکه و شکافتن زمین آنجا و آشکار شدن نهرها و زنده کردن مردگان و سخن گفتن با آنها، دست رد به سینه تقاضا کنندگان زد.
ولی بارها گفته ایم اعجاز تنها برای نشان دادن چهره حقیقت است ، برای آنها که حقیقت طلب می باشند، نه اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به صورت یک معجزه گر درآید و هر کس هر عملی پیشنهاد کرد انجام دهد و تازه حاضر به قبول آن نباشند. اینگونه درخواست معجزه (معجزات اقتراحی) تنها از ناحیه افراد لجوج و سبک مغزی انجام می گرفت که حاضر به قبول هیچ حقی نبودند.
و اتفاقا نشانه های این امر در آیات فوق به خوبی به چشم می خورد، چرا که در آخرین آیه مورد بحث دیدیم که سخن از استهزای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به میان آمده ، یعنی آنها نمی خواستند چهره حق را ببینند، بلکه با این پیشنهادها می خواستند تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 225
پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را استهزاء کنند!.
به علاوه از شان نزولهائی که در آغاز این آیات خواندیم استفاده می شود که آنها به پیامبر پیشنهاد کرده بودند یکی از اجداد و نیاکانشان را زنده کند تا از او بپرسند آیا او بر حق است یا باطل ؟ در حالی که اگر پیامبر اقدام به چنین معجزهای (زنده کردن مردگان) کند، دیگر جای این نیست که آنها

سؤ ال کنند پیامبر بر حق است یا بر باطل ؟ این نشان می دهد که آنها افراد متعصب لجوج و معاندی بودند که هدفشان جستجوگری از حق نبود، همیشه پیشنهادهای غریب و عجیبی می کردند و تازه آخر کار هم ایمان نمی آوردند (در ذیل آیه 90 سوره اسراء به خواست خداوند باز هم در این باره توضیح خواهیم داد).
3 - قارعه چیست ؟
((قارعه)) از ماده ((قرع)) بی معنی کوبیدن است ، و بنابراین قارعه یعنی کوبنده و در اینجا اشاره به اموری است که آدمی را می کوبد و هشدار می دهد و اگر آماده بیدار شدن باشد بیدار می کند.
در حقیقت قارعه معنی وسیعی دارد که هر گونه مصیبت شخصی ، یا جمعی ، و مشکلات و حوادث دردناک را شامل می شود.
لذا بعضی از مفسران آن را به معنی جنگها و خشکسالیها و کشته شدن و اسیر شدن دانسته اند، در حالی که بعضی دیگر آنرا تنها اشاره به جنگهائی گرفته اند که در صدر اسلام تحت عنوان سریه واقع می شد و آن جنگهائی بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شخصا در آن شرکت نداشت ، بلکه ماموریت را به اصحاب و یاران خود می داد، ولی مسلم است که قارعه اختصاص به هیچ یک از این امور ندارد و همه را فرا می گیرد.
جالب اینکه در آیات فوق می خوانیم این حوادث کوبنده یا به خود آنها می رسد یا در نزدیکی خانه آنها پیاده می شود، یعنی اگر خود آنها هم مبتلی

به این حوادث هشدار دهنده نشوند، در همسایگی ، یا نزدیکی آنها واقع می گردد، آیا برای بیدار شدن آنها کافی نیست . الرعد
آیه 33 - 34
آیه و ترجمه
أَ فَمَنْ هُوَ قَائمٌ عَلی کلِّ نَفْسٍ بِمَا کَسبَت وَ جَعَلُوا للَّهِ شرَکاءَ قُلْ سمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لا یَعْلَمُ فی الاَرْضِ أَم بِظهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ بَلْ زُیِّنَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مَکْرُهُمْ وَ صدُّوا عَنِ السبِیلِ وَ مَن یُضلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ(33)
لهَّمْ عَذَابٌ فی الحْیَوةِ الدُّنْیَا وَ لَعَذَاب الاَخِرَةِ أَشقُّ وَ مَا لهُم مِّنَ اللَّهِ مِن وَاقٍ(34)
ترجمه :33 - آیا کسی که بالای سر همه ایستاده (و حافظ و نگهبان و مراقب همه است) و اعمال همه را می بیند (همچون کسی است که هیچیک از این صفات را ندارد) آنان برای خدا شریکانی قرار دادند، بگو آنها را نام ببرید! آیا به او چیزی را خبر می دهید که از وجود آن در روی زمین بیخبر است ؟ یا سخنان ظاهری (و تو خالی) میگوئید، (نه ، شریکی برای خدا وجود ندارد) بلکه در نظر کافران دروغهایشان زینت داده شده (و بر اثر ناپاکی درون ، چنین می پندارند که واقعیتی دارد) و آنها از راه (خدا)

باز داشته شده اند و هر کس را خدا گمراه کند راهنمائی نخواهد داشت .
34 - برای آنها عذاب (دردناکی) در دنیاست ، و عذاب آخرت سخت تر است ، و در برابر خدا هیچ کس نمی تواند آنها را نگه دارد.
تفسیر :چگونه خدا را با بتها قرین می سازید؟!
در این آیات بار دیگر به بحث در باره توحید و شرک باز می گردد و مردم را
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 227
با این دلیل روشن مخاطب می سازد که آیا کسی که حافظ همه چیز در پهنه جهان هستی است و همه را زیر پوشش تدبیر خود قرار داده و از اعمال همه کس آگاه و با خبر است ، همچون کسی است که هیچیک از این صفات در او نیست ؟! (افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت).
در حقیقت جمله فوق به وضوح می گوید احاطه او چنان است که گوئی خداوند بالای سر همه ایستاده ، آنچه را که انجام می دهند می بیند و می داند و حساب می کشد و پاداش و کیفر می دهد و تدبیر و تصرف می کند، بنابراین کلمه قائم معنی وسیعی دارد که همه این امور را شامل می شود گرچه گروهی از مفسران ، هر یک آنرا در یک بعد خلاصه کرده اند.
سپس به عنوان تکمیل بحث گذشته و مقدمه ای برای بحث آینده می فرماید: آنها برای خدا شریکهائی قرار دادند (و جعلوا الله شرکاء).
بلا فاصله از چند طریق به آنها پاسخ می دهد.
نخست می گوید: ((این شریکها را نام ببرید)) (قل سموهم).
منظور از نام بردن یا این است که آنها حتی بی ارزشتر از آن هستند که نام و نشانی داشته باشند، یعنی چگونه یک عده موجودات بی نام و نشان و بی ارزش را در ردیف پروردگار قادر متعال قرار می دهید؟
و یا اینکه منظور این است ، صفات آنها را بیان کنید ببینیم آیا شایسته عبودیت هستند، در باره الله میگوئیم او خالق ، رازق ، حیاتبخش ، عالم و قادر و بزرگ است ، آیا این صفات را می توانید در مورد بتها به کار برید، یا به عکس اگر بخواهیم از آنها نام ببریم باید بگوئیم بتهائی از سنگ و چوب و بی حرکت ، تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 228
فاقد عقل و شعور، نیازمند به عبادت کننده گان خود و خلاصه فاقد همه چیز!، این دو را چگونه می توان همسان قرار داد؟ آیا این شرم آور نیست ؟
و یا اینکه منظور آنست که کارهای آنها را بر شمرید، آیا تاکنون زیانی به کسی رسانیده اند و یا سود و منفعتی ؟ مشکلی را گشوده اند یا گرهی در کار کسی زده اند؟ با این حال کدام عقل اجازه می دهد که آنها را در ردیف خدائی قرار دهند که همه برکات و نعمتها و سود و زیانها و پاداش و کیفرها از او است .
البته هیچ مانعی ندارد که همه این معانی در جمله سموهم (آنها را نام

ببرید) جمع باشد!.
دوم اینکه چگونه چنین شریکی وجود دارد در حالی که خداوند که به پندار شما شریک آنهاست از وجودشان هیچگونه اطلاعی ندارد با اینکه علمش همه جهان را در برگرفته آیا به او خبر می دهید از چیزی که وجود آنرا در زمین نمی داند (ام تنبئونه بما لا یعلم فی الارض).
این تعبیر در حقیقت بهترین راه برای کوبیدن سخن واهی طرف است ، و به این می ماند که شخصی به شما می گوید دیشب فلانکس در خانه تو میهمان بوده است و شما در پاسخ میگوئید تو از میهمانی خبر می دهی که من از آن بی اطلاعم !، یعنی آیا ممکن است کسی میهمان من باشد و من بیخبر و تو از آن آگاه باشی ؟
سوم اینکه : خود شما هم در واقع در دل ، ایمان به چنین چیزی ندارید، ((تنها به یک سخن ظاهری تو خالی که در آن هیچ مفهوم صحیحی نهفته نیست قناعت کرده اید)) (ام بظاهر من القول).
به همین دلیل این مشرکان هنگامی که در تنگناهای سخت زندگی قرار می گیرند به سراغ الله می روند چرا که در دل می دانند کاری از بتها ساخته نیست ، همانگونه که خداوند حال آنها را به هنگامی که سوار کشتی می شوند و طوفان سخت آنها را احاطه می کند و تنها به خدا رو می آورند در
آیه 65 سوره عنکبوت تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 229
بیان فرموده است .
چهارم اینکه : این مشرکان درک صحیح و درستی ندارند، و چون پیرو هوی و هوس و تقلیدهای کورکورانه اند، قادر به قضاوت عاقلانه و صحیح نیستند، و به همین دلیل به این گمراهی و ضلالت کشیده شده اند، اینها مکر و توطئه هایشان در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مؤ منان و دروغ و تهمت و تزویرها در نظرشان (به خاطر ناپاکی درون) زینت داده شده است ، تا جائی که این موجودات بی ارزش و بی نام و نشان را شریک خدا دانسته اند (بل زین للذین کفروا مکرهم و صدوا عن السبیل).
((و کسی را که خدا گمراه سازد، هیچکس توانائی هدایت او را نخواهد داشت)) (و من یضلل الله فما له من هاد).
بارها گفته ایم این ضلالت به معنی اجبار نیست ، و مساله دل بخواهی و بی حساب نمی باشد، بلکه اضلال الهی به معنی عکس العمل کارهای نادرست و غلط خود انسان است که او را به گمراهیها می کشاند، و از آنجا که این خاصیت را خدا در این گونه اعمال قرار داده ، به خدا نسبت داده می شود.
و در آخرین آیه مورد بحث به مجازاتهای دردناک آنها در دنیا و آخرت که طبعا شامل شکست و ناکامی و سیه روزی و آبرو ریزی و غیر آن می شود، اشاره کرده چنین می گوید: برای آنها در زندگی دنیا مجازاتی است و

مجازات آخرت سختتر و شدیدتر است (لهم عذاب فی الحیوة الدنیا و لعذاب الاخرة اشق).
چرا که دائمی و همیشگی و جسمانی و روحانی و توأ م با انواع ناراحتیها است :
و اگر گمان کنند راه فرار و وسیله دفاعی در برابر آن دارند، سخت در اشتباهند چرا که هیچ چیز در برابر خداوند نمی تواند از آنها دفاع کند (و ما لهم من الله من واق). الرعد
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 230
آیه 35
آیه و ترجمه
مَّثَلُ الْجَنَّةِ الَّتی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تجْرِی مِن تحْتهَا الاَنهَرُ أُكلُهَا دَائمٌ وَ ظِلُّهَا تِلْک عُقْبی الَّذِینَ اتَّقَوا وَّ عُقْبی الْكَفِرِینَ النَّارُ(35)
ترجمه :35 - بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است نهرهای آب از زیر درختانش جاری است ، میوه های آن همیشگی و سایه هایش دائمی است ، این سرانجام کسانی است که پرهیزگاری پیشه کردند و سرانجام کافران ، آتش است !
تفسیر :با توجه به تناوب آیات این سوره در زمینه بیان توحید و معاد و سایر معارف اسلامی بار دیگر در این آیه سخن از معاد و مخصوصا از نعمتهای بهشتی و کیفرهای دوزخی به میان آمده است .
نخست می گوید: مثل باغهای بهشت که به پرهیزگاران وعده داده شده است باغهائی است که آبهای جاری از زیر درختان آنها می گذرد (مثل الجنة التی وعد المتقون تجری من تحتها الانهار).
تعبیر به ((مثل))، شاید اشاره به این نکته باشد که باغها و سایر نعمتهای سرای دیگر برای ساکنان این جهان محدود که در برابر عالم پس از مرگ فوق العاده کوچک است ، قابل توصیف با هیچ بیانی نیست ، تنها مثل و شبحی از آن را می توان برای مردم این جهان ترسیم کرد، همانگونه که اگر بچه ای که در عالم جنین است ، عقل و هوش می داشت ، هرگز نمی شد نعمتهای این دنیا را برای او توضیح داد، جز با مثالهای ناقص و کمرنگ
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 231
دومین وصف باغهای بهشت این است که ((میوه های آن دائمی و همیشگی است)) (اکلها دائم).
نه همچون میوه های این جهان که فصلی است و هر کدام در فصل خاصی آشکار می شود بلکه گاهی بر اثر آفت و بلا ممکن است در یکسال اصلا نباشد، اما میوه های بهشتی نه آفتی دارد، و نه فصلی و موسمی است ، بلکه همچون ایمان مؤ منان راستین دائم و پابرجا است .
و همچنین ((سایه آنها نیز همیشگی است)) (و ظلها).

نه همچون سایه های درختان دنیا که ممکن است در آغاز صبح که آفتاب از یک سو می تابد سایه پرپشتی در سطح باغ باشد، اما به هنگام ظهر که آفتاب عمودی می تابد سایه ها کم می شود، و یا در فصل بهار و تابستان که درختان پر برگند وجود دارد و در فصل خزان و زمستان که درختان برهنه می شوند از بین می رود (البته نمونه های کوچکی از درختان همیشه بهار که همیشه میوه و گل می دهند در محیط دنیا در مناطقی که سرمای خزان و زمستان نیست دیده می شوند).
خلاصه ، سایه های بهشتی همچون همه نعمتهایش جاودانی است و از این روشن می شود که باغهای بهشت خزان ندارند، و نیز از آن معلوم می شود که تابش نور آفتاب یا همانند آن در بهشت هست ، و الا تعبیر به سایه در آنجا که شعاع نور نباشد مفهومی ندارد، و اینکه در آیه 13 سوره دهر می خوانیم لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا ممکن است اشاره به اعتدال هوا باشد چرا که سوزش آفتاب و همچنین سرمای سخت در بهشت نیست ، نه اینکه اصلا آفتاب نمی درخشد.
خاموش شدن کره آفتاب نیز دلیل از میان رفتن ابدی آن نیست ، چرا که قرآن می گوید: در قیامت زمین و آسمان ، تبدیل به زمین و آسمان دیگری (نوتر و وسیع تر) می شوند.
و اگر گفته شود جائی که آفتاب سوزندگی ندارد، سایه برای چیست ؟
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 232
در پاسخ میگوئیم لطف سایه تنها به این نیست که از سوزش آفتاب جلوگیری کند بلکه رطوبت مطبوع متصاعد از برگها که توأ م با اکسیژن نشاط بخش است لطافت و طراوت خاصی به سایه می دهد، و لذا هیچگاه سایه درخت همچون سایه سقف اطاق خشک و بی روح نیست .
و در پایان آیه بعد از بیان این اوصاف سه گانه بهشت می گوید: این است سرانجام پرهیزگاران ولی سرانجام کافران آتش است ! (تلک عقبی الذین اتقوا و عقبی الکافرین النار).
در این تعبیر زیبا، نعمتهای بهشتی با لطافت و به تفصیل بیان شده ، اما در مورد دوزخیان در یک جمله کوتاه ، و خشک و خشن می گوید عاقبت کارشان جهنم است !. الرعد
آیه 36
آیه و ترجمه
وَ الَّذِینَ ءَاتَیْنَهُمُ الْکِتَب یَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَیْک وَ مِنَ الاَحْزَابِ مَن یُنکِرُ بَعْضهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْت أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشرِک بِهِ إِلَیْهِ أَدْعُوا وَ إِلَیْهِ مَئَابِ(36)
ترجمه :36 - و آنها که کتاب آسمانی در اختیارشان قرار داده ایم از آنچه بر تو نازل شده خوشحالند، و بعضی از احزاب (و گروهها) قسمتی از آنرا انکار می کنند، بگو من مامورم که الله را بپرستم و شریکی برای او قائل

نشوم ، به سوی او دعوت می کنم و بازگشت (همگان) به سوی او است .
تفسیر :خدا پرستان و احزاب !
در این آیه اشاره به عکس العمل متفاوت مردم در برابر نزول آیات قرآن شده است که افراد حقیقت جو و حق طلب چگونه در برابر آنچه بر پیامبر نازل می شد تسلیم و خوشحال بودند و معاندان و افراد لجوج به مخالفت بر می خاستند تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 233
نخست می گوید: آنها که کتاب آسمانی در اختیارشان قرار داده ایم از آنچه بر تو نازل می شود خوشحالند (و الذین آتینا هم الکتاب یفرحون بما انزل الیک).
با توجه به اینکه تعبیر آتیناهم الکتاب و شبیه آن در سراسر قرآن معمولا به یهود و نصاری و مانند آنها از پیروان مذاهب آسمانی اطلاق شده ، شکی باقی نمی ماند که در اینجا نیز اشاره به آنها است ، یعنی حق طلبان یهود و نصاری و مانند آنها از نزول این آیات بر تو خوشحال و خشنودند، چرا که از یکسو آنرا هماهنگ با نشانه هائی که در دست دارند می بینند و از سوی دیگر مایه آزادی و نجات آنها از شر خرافات و عالم نمایان یهود و مسیحیت و امثال آنها که آنان را به قید و بند کشیده ، و از آزادی فکری و تکامل انسانی محروم داشته بودند.
و اینکه بعضی از مفسران بزرگ گفته اند منظور از الذین آتینا هم الکتاب اصحاب و یاران محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است ، بسیار بعید به نظر می رسد، چرا که این تعبیر در باره مسلمانان معمول نیست ، به علاوه با جمله بما انزل الیک سازگار نمی باشد.
و اینکه سوره رعد مکی است هیچ منافاتی با آنچه گفته شد ندارد، زیرا گر چه مرکز اصلی یهود، مدینه و خیبر، و مرکز اصلی مسیحیان ، نجران و مانند آن بود، ولی بدون شک به مکه رفت و آمد داشتند و افکار و فرهنگ و معتقدات آنها، کم و بیش در مکه منعکس بود، و به همین دلیل مردم مکه به خاطر نشانه هائی که آنها از آخرین پیامبر الهی می دادند در انتظار ظهور چنین پیامبری بودند (داستان ورقة بن نوفل و امثال آن معروف است).
در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز شواهدی بر این موضوع داریم که مؤ منان تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 234
راستین از اهل کتاب از نزول آیات قرآن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خوشحال بودند، در آیه 52 سوره قصص چنین می خوانیم الذین آتیناهم الکتاب من قبله هم به یؤ منون : آنهائی که پیش از آن کتاب آسمانی در اختیارشان قرار داده بودیم به این قرآن ایمان می آورند.
سپس اضافه می کند: ولی جمعی از احزاب قسمتی از آیاتی را که بر تو نازل شده است انکار می کنند (و من الاحزاب من ینکر بعضه).

منظور از این گروه همان جمعیت از یهود و نصاری بوده اند که تعصبهای قومی و مذهبی و مانند آن بر آنها غلبه داشته ، و به همین جهت قرآن از آنها به اهل کتاب تعبیر نکرده چرا که آنها تسلیم در برابر کتب آسمانی خودشان نیز نبودند، بلکه آنها در حقیقت احزاب و گروههائی بودند که تنها خط حزبی خودشان را دنبال می کردند، این گروه آنچه را با سلیقه و میل و پیش داوریشان هماهنگ نبود منکر می شدند.
این احتمال نیز داده شده که احزاب اشاره به مشرکان بوده باشد چرا که در سوره احزاب نیز با همین تعبیر از آنها یاد شده است ، آنها در حقیقت آئین و مذهبی نداشتند بلکه احزاب و گروههای پراکنده ای بودند که مخالفت با قرآن و اسلام آنها را متحد ساخته بود.
مرحوم طبرسی مفسر بزرگ و بعضی دیگر از مفسران از ابن عباس چنین نقل کرده اند که آیه فوق اشاره به انکار بت پرستان نسبت به توصیف خداوند به صفت رحمان است که اهل کتاب مخصوصا یهود به خاطر آشنائی به این توصیف از وجود کلمه رحمان در آیات قرآن اظهار خوشحالی می کردند و مشرکان مکه که با این وصف ، نا آشنا بودند، آنرا به سخریه می گرفتند.
در پایان آیه به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور می دهد که به مخالفت و لجاجت این و آن اعتنا مکن بلکه در خط اصیل و صراط مستقیم خود بایست و بگو من تنها مامورم تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 235
که الله و خدای یگانه یکتا را بپرستم و هیچ شریکی برای او قائل نشوم ، فقط به سوی او دعوت می کنم و بازگشت من و همگان به سوی او است (قل انما امرت ان اعبد الله و لا اشرک به الیه ادعوا و الیه ماب).
اشاره به اینکه موحد راستین و خداپرست حقیقی جز تسلیم در برابر همه فرمانهای خدا هیچ خط و برنامه ای ندارد، او در برابر همه آنچه از سوی خدا نازل می گردد، تسلیم است و تبعض در میان آنها قائل نمی شود که آنچه را با میلش سازگار است بپذیرد و آنچه مخالف میل اوست انکار کند.
نکته :
ایمان و همبستگیهای حزبی .
در آیه فوق دیدیم که چگونه خداوند از مؤ منان راستین یهود و نصاری تعبیر به اهل کتاب کرده و از آنهائی که تابع تعصبات و هوسهای خویش بودند، تعبیر به احزاب ، این منحصر به تاریخ صدر اسلام و قوم یهود و نصارای معاصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست ، همیشه ، تفاوت میان مؤ منان حقیقی و مدعیان ایمان همین است که مؤ منان راستین ، تسلیم محض در برابر فرمانهای حقند، و در میان آنها تفاوت و تبعیضی قائل نمی شوند، یعنی میل و خواست خود را تحت الشعاع آنها قرار می دهند، و نام اهل کتاب و اهل ایمان تنها شایسته آنها است .

اما آنها که مصداق ((نؤ من ببعض و نکفر ببعض)) هستند، یعنی هر چه را با خط فکری و امیال شخصی و هوسهایشان هماهنگ است می پذیرند و هر چه را نیست انکار می کنند، یا هر چه به سودشان است قبول دارند و هر چه بر خلاف منافع شخصی آنهاست انکار می کنند، اینها نه مسلمانند و نه مؤ من راستین ، بلکه احزابی هستند که مقاصد خود را در دین جستجو می کنند و لذا در تعلیمات اسلام و احکام آن همیشه تبعیض قائل می شوند. الرعد
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 236
آیه 37 - 40
آیه و ترجمه
وَ كَذَلِک أَنزَلْنَهُ حُكْماً عَرَبِيًّا وَ لَئِنِ اتَّبَعْت أَهْوَاءَهُم بَعْدَ مَا جَاءَک مِنَ الْعِلْمِ مَا لَک مِنَ اللَّهِ مِن وَلىٍّ وَ لا وَاقٍ(37)
وَ لَقَدْ أَرْسلْنَا رُسلاً مِّن قَبْلِک وَ جَعَلْنَا لهُمْ أَزْوَجاً وَ ذُرِّيَّةً وَ مَا كانَ لِرَسولٍ أَن يَأْتىَ بِئَايَةٍ إِلا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكلِّ أَجَلٍ كتَابٌ(38)
يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشاءُ وَ يُثْبِت وَ عِندَهُ أُمُّ الْكتَبِ(39)
وَ إِن مَّا نُرِيَنَّک بَعْض الَّذِى نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّک فَإِنَّمَا عَلَيْک الْبَلَغُ وَ عَلَيْنَا الْحِساب (40)
ترجمه :37 - همانگونه (که به پیامبران پیشین کتاب آسمانی دادیم) بر تو نیز فرمان روشن و صریحی نازل کردیم ، و اگر از هوسهای آنها - بعد از آنکه آگاهی برای تو آمده - پیروی کنی هیچکس از تو در برابر خدا حمایت و جلوگیری نخواهد کرد.
38 - و ما قبل از تو رسولانی فرستادیم و برای آنها همسران و فرزندانی قرار دادیم ، و هیچ رسولی نمی توانست (از پیش خود) معجزهای بیاورد، مگر به فرمان خدا، هر زمانی کتابی دارد (و برای هر کاری موعدی مقرر است).
39 - خداوند هر چه را بخواهد محو و هر چه را بخواهد اثبات می کند، و ام الکتاب نزد او است .
40 - و اگر پاره ای از مجازاتها را که به آنها وعده داده ایم به تو نشان دهیم یا (پیش از فرا رسیدن این مجازاتها) تو را بمیرانیم ، در هر حال تو فقط مامور ابلاغ هستی و حساب (آنها) بر ماست ! تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 237
تفسیر :حوادث ((قطعی)) و ((قابل تغییر)).
این آیات همچنان مسائل مربوط به نبوت را دنبال می کند.
در نخستین آیه می فرماید: همانگونه که بر اهل کتاب و پیامبران پیشین کتاب آسمانی فرستادیم این قرآن را نیز بر تو نازل کردیم در حالی که مشتمل بر احکام روشن و آشکار است (و کذلک انزلناه حکما عربیا).

((عربی)) همانگونه که راغب در مفردات - می گوید: به معنی سخن فصیح و روشن است (الفصیح البین من الکلام) و لذا هنگامی که گفته می شود ((امرئة عروبة)) مفهومش این است زنی که از عفت و پاکدامنی خود آگاه باشد، سپس اضافه می کند قوله حکما عربیا قیل معناه مفصحا یحق الحق و یبطل الباطل ((اینکه خداوند فرموده حکما عربیا مفهومش این است که سخنی است روشن و آشکار که حق را ثابت و باطل را روشن می سازد)).
این احتمال نیز داده شده است که عربی در اینجا به معنی شریف است ، چرا که این کلمه به همین معنی نیز در لغت آمده است .
و به این ترتیب منظور از توصیف قرآن به این صفت این است که احکامش واضح و آشکار و جای سوء استفاده و تعبیرهای مختلف ندارد.
و لذا بدنبال همین تعبیر در آیات دیگری روی مساله استقامت و عدم اعوجاج و یا علم و آگاهی تکیه شده است ، در آیه 28 سوره زمر می خوانیم قرآنا عربیا غیر ذی عوج : ((این قرآنی است آشکار و خالی از هر گونه کجی و اعوجاج و در آیه 3 سوره فصلت می خوانیم : کتاب فصلت آیاته قرآنا عربیا لقوم یعلمون : این کتابی است که آیاتش تشریح شده و قرآنی است روشن و آشکار برای آنها که می خواهند بدانند)) و به این ترتیب جمله قبل و بعد، در این آیه ، تایید می کند تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 238
که منظور از عربیت ، همان فصاحت و روشنی بیان و خالی بودن از پیچ و خم است .
این تعبیر در هفت سوره از سوره های قرآن آمده است ، ولی در چند مورد نیز ((لسان عربی مبین)) یا مانند آن ذکر شده است که آن نیز ممکن است به همین معنی ، یعنی روشنی بیان و خالی بودن از ابهام ، بوده باشد.
البته در این مورد خاص ممکن است اشاره به زبان عربی نیز باشد، چرا که خداوند هر پیامبری را به زبان قوم خود مبعوث می کرد، تا برای نخستین بار قوم و ملت خویش را هدایت کند، سپس دامنه این انقلاب را به نقاط دیگر گسترش دهد.
بعد با لحنی تهدید آمیز و قاطع ، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را مخاطب ساخته ، می گوید: اگر از هوا و هوسهای آنها بعد از آنکه حقیقت بر تو آشکار شد پیروی کنی به کیفر الهی مجازات خواهی شد و هیچکس در برابر خدا قدرت حمایت از تو و نگهداریت را نخواهد داشت (و لئن اتبعت اهوائهم بعد ما جائک من العلم ما لک من الله من ولی و لا واق).
گر چه احتمال انحراف ، مسلما در پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با آن مقام عصمت و معرفت و آگاهی وجود نداشته ، اما این تعبیر اولا روشن می سازد که خدا با هیچکس ارتباط خصوصی و به اصطلاح خویشاوندی

ندارد، و حتی اگر پیامبر، مقامش والا است به خاطر تسلیم و عبودیت و ایمان و استقامت او است ، ثانیا تاکیدی است برای دیگران ، زیرا جائی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در صورت انحراف از مسیر حق و گرایش به خط باطل ، مصونیتی از مجازات الهی نداشته باشد حساب دیگران آشکار است ، این درست به آن می ماند که شخصی فرزند درستکار خود را مخاطب می سازد و می گوید: ((اگر دست از پا خطا کنی مجازاتت می کنم تا دیگران حساب خویش را برسند)).
این نکته نیز لازم به یادآوری است که ((ولی)) (سرپرست و حافظ) و ((واق)) (نگهدارنده) گر چه از نظر معنی شبیهند ولی این تفاوت را دارند که یکی جنبه اثباتی را بیان می کند و دیگری جنبه نفی را، یکی به معنی نصرت و یاری تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 239
است و دیگری به معنی دفاع و نگهداری .
آیه بعد در حقیقت پاسخی است به ایرادات مختلفی که دشمنان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) داشتند:
از جمله اینکه : گروهی می گفتند مگر پیامبر ممکن است از جنس بشر باشد، و همسر اختیار کند و فرزندانی داشته باشد، آیه فوق به آنها پاسخ می گوید: این امر تازهای نیست ما پیش از تو پیامبران بسیاری فرستادیم و برای آنها همسران و فرزندان قرار دادیم (و لقد ارسلنا رسلا من قبلک و جعلنا لهم ازواجا و ذریة).
ایراد آنها نشان می دهد که یا از تاریخ انبیاء بیخبرند و یا خود را به نادانی و بیخبری می زنند، و گرنه این ایراد را نمی کردند.
دیگر اینکه آنها انتظار دارند که هر معجزهای را پیشنهاد می کنند و هر چه هوا و هوسشان اقتضا می کند انجام دهی (چه ایمان بیاورند یا نیاورند) ولی آنها باید بدانند: هیچ پیامبری نمی تواند معجزهای جز به فرمان خداوند بیاورد (و ما کان لرسول ان یاتی بایة الا باذن الله).
سومین ایراد این بود که چرا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده و احکامی از تورات یا انجیل را دگرگون ساخته ، مگر نه این است که اینها کتب آسمانی است و از طرف خدا نازل شده ؟ مگر ممکن است خداوند فرمان خود را نقض کند؟ (این ایراد مخصوصا با آنچه از یهود معروف است که معتقد به عدم امکان نسخ احکام بودند کاملا هماهنگ است). تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 240
آیه فوق در آخرین جمله خود به آنها پاسخ می گوید که برای هر زمانی حکم و قانونی مقرر شده (تا بشریت به مرحله بلوغ نهائی برسد و آخرین فرمان صادر شود) (لکل اجل کتاب).
بنابراین جای تعجب نیست که یک روز تورات را نازل کند، و روز دیگر انجیل را، و سپس قرآن را، چرا که بشریت در زندگی متحول و متکامل

خود، نیاز به برنامه های متفاوت و گوناگونی دارد.
این احتمال نیز وجود دارد که جمله لکل اجل کتاب پاسخی بوده باشد به ایراد کسانی که می گفتند: اگر پیامبر راست می گوید چرا مجازات و عذاب الهی ، مخالفانش را از پای در نمی آورد، قرآن به آنها پاسخ می دهد که هر چیزی زمانی دارد و بی حساب و کتاب نیست ، زمان مجازات نیز به موقع فرا می رسد.
آیه بعد به منزله تاکید و استدلالی است بر آنچه در ذیل آیه قبل گفته شد و آن اینکه هر حادثه و هر حکم و فرمانی ، زمان معینی دارد که گفته اند: ان الامور مرهونة باوقاتها و اگر می بینی بعضی از کتب آسمانی جای بعض دیگر را می گیرند به خاطر آنست که خداوند هر چیزی را بخواهد محو می کند همانگونه که به مقتضای اراده و حکمت خویش اموری را اثبات می نماید، و کتاب اصلی و ام الکتاب نزد او است (یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب).
سرانجام به عنوان تاکید بیشتر در مورد مجازاتهائی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وعده می داد و آنها انتظارش را می کشیدند و حتی ایراد می کردند که چرا این وعده های تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 241
تو عملی نمی شود، می فرماید: و اگر پاره ای از آنچه را به آنها وعده داده ایم (از پیروزی تو و شکست آنها و رهائی پیروان تو و اسارت پیروان آنها در دوران حیاتت به تو نشان دهیم و یا ترا پیش از آنکه این وعده ها تحقق پذیرد از دنیا ببریم در هر صورت وظیفه تو ابلاغ رسالت است و وظیفه ما گرفتن حساب از آنهاست (و اما نرینک بعض الذی نعدهم او نتوفینک فانما علیک البلاغ و علینا الحساب).
نکته ها :
به دو نکته مهم توجه فرمائید:
1 - لوح محو و اثبات و ام الکتاب
گر چه جمله یمحو الله ما یشاء و یثبت ... در آیات فوق در زمینه نزول معجزات یا کتب آسمانی به پیامبران وارد شده ولی یک قانون کلی و شامل را بیان می کند که در منابع مختلف اسلامی نیز به آن اشاره شده است ، و آن اینکه :
تحقق موجودات و حوادث مختلف جهان دو مرحله دارد: یکی مرحله قطعیت که هیچگونه دگرگونی در آن راه ندارد (و در آیه فوق از آن اشاره به ام الکتاب کتاب مادر شده است) و دیگری مرحله غیر قطعی به تعبیر دیگر مشروط است که در این مرحله دگرگونی در آن راه دارد، و از آن تعبیر به مرحله محو و اثبات می شود.
گاهی نیز از این دو، تعبیر به لوح محفوظ و لوح محو و اثبات می شود، گوئی در یکی از این دو لوح ، آنچه نوشته شده است به هیچوجه دگرگونی

در آن راه ندارد و کاملا محفوظ است و اما دیگری ممکن است ، چیزی در آن نوشته شود و سپس محو گردد و بجای آن چیز دیگری نوشته شود.
و اما حقیقت امر این است که گاهی یک حادثه را با اسباب و علل ناقصه آن در نظر می گیریم مثلا سم کشنده ای را که مقتضای طبیعتش نابود کردن یک انسان تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 242
است مورد توجه قرار می دهیم و میگوئیم هر کس آن را بخورد می میرد، بیخبر از اینکه این سم یک ضد سم هم دارد که اگر پشت سر آن بخورند اثرش را خنثی می کند (البته ممکن است بیخبر هم نباشیم اما نخواهیم یا موقعیت اقتضا نکند که سخنی از ضد سم بگوئیم).
ملاحظه می کنید در اینجا این حادثه یعنی مرگ به خاطر خوردن سم جنبه قطعی ندارد و به اصطلاح جای آن لوح محو و اثبات است که تغییر و دگرگونی با توجه به حوادث دیگر در آن راه دارد.
ولی اگر حادثه را با علت تامه اش ، یعنی وجود مقتضی ، و اجتماع همه شرائط و از میان رفتن همه موانع ، در نظر بگیریم (در مثال بالا، سم را با نخوردن ضد سم توأ م در نظر بگیریم) در اینجا دیگر حادثه قطعی است و به اصطلاح جایش در لوح محفوظ و ام الکتاب است ، و هیچگونه دگرگونی در آن راه ندارد.
این سخن را به نوع دیگر می توان بیان کرد و آن اینکه علم خداوند دارای دو مرحله است علم به مقتضیات و علل ناقصه و علم به علل تامه آنچه مربوط به مرحله دوم است ، تعبیر از آن ام الکتاب و لوح محفوظ می شود و آنچه مربوط به مرحله اول است تعبیر به لوح محو و اثبات می گردد (و گر نه لوحی در گوشهای از آسمان گذارده نشده است که چیزی روی آن بنویسند یا محو کنند و چیز دیگری در آن ثبت نمایند).
و از اینجا به سؤ الات بسیاری که از مطالعه در منابع اسلامی به وجود می آید پاسخ گفته می شود: زیرا گاهی در روایات و یا در بعضی از آیات قرآن می خوانیم : فلان کار موجب فلان اثر و نتیجه می شود، اما ما گاهی چنان نتیجه ای را در آن نمی بینیم .
این به خاطر آن است که تحقق آن نتیجه ، دارای شرائط و یا موانعی بوده است که بر اثر فقدان شرط یا وجود مانع ، تحقق نیافته است . تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 243
و نیز روایات بسیاری که در زمینه لوح محفوظ و لوح محو و اثبات و علم پیامبران و امامان وارد شده با توجه به توضیح بالا کاملا حل می شود که به عنوان نمونه چند قسمت را ذیلا می آوریم :
1 - از امیر مؤ منان علی (علیهالسلام) نقل شده که از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در باره آیه فوق سؤ ال کرد، پیامبر فرمود: لاقرن عینیک بتفسیرها و لاقرن عین امتی بعدی بتفسیرها، الصدقة علی وجهها و

بر الوالدین و اصطناع المعروف یحول الشقاء سعادة ، و یزید فی العمر، و یقی مصارع السوء: من چشمان تو را به تفسیر این آیه روشن می سازم و همچنین چشمان امتم را بعد از من ،: کمک به نیازمندان هر گاه به صورت صحیح انجام گیرد و نیکی به پدر و مادر و انجام هر کار خیر، شقاوت را به سعادت مبدل می کند، و عمر را طولانی و از خطرات جلوگیری می نماید.
اشاره به اینکه سعادت و شقاوت یک امر حتمی و اجتناب ناپذیر نیست ، حتی اگر انسان کارهائی انجام داده باشد که در صف اشقیاء قرار گیرد، اما می تواند با تغییر موضع خود و روی آوردن به نیکیها و مخصوصا کمک و خدمت به خلق خدا سرنوشت خود را دگرگون سازد، چرا که جای این امور، لوح محو و اثبات است ، نه ام الکتاب .
باید توجه داشت که آنچه در حدیث فوق آمده ، قسمتی از مفهوم آیه است که به عنوان یک مثال روشن بیان شده است .
2 - از امام باقر (علیهالسلام) چنین نقل شده که فرمود: من الامور امور محتومة کائنة لامحالة ، و من الامور امور موقوفة عند الله ، یقدم فیها ما یشاء و یمحو ما یشاء و یثبت منها ما یشاء...: قسمتی از حوادث حتمی است که حتما تحقق می پذیرد، و قسمت دیگری مشروط به شرائطی است در نزد خدا که هر کدام را صلاح بداند مقدم تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 244
می دارد و هر کدام را اراده کند محو می کند، و هر کدام را اراده کند اثبات می نماید.
و نیز از امام علی بن الحسین زین العابدین (علیهالسلام) می خوانیم که می فرمود: لو لا آیة فی کتاب الله لحدثتکم بما کان و ما یکون الی یوم القیامة ، فقلت له ایة آیة فقال قال الله ، یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب ((اگر یک آیه در قرآن نبود من از حوادث گذشته و آینده تا روز قیامت به شما خبر می دادم !، روایت کننده حدیث می گوید عرض کردم کدام آیه ؟ فرمود: خداوند می فرماید یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب)).
و این حدیث دلیل بر آن است که حداقل قسمتی از علوم پیشوایان بزرگ دین ، نسبت به حوادث مختلف مربوط به لوح محو و اثبات است ، و لوح محفوظ با تمام خصوصیاتش مخصوص به خدا است و تنها قسمتی از آن را که صلاح بداند به بندگان خاصش تعلیم می کند.
در دعاهای شبهای ماه مبارک رمضان نیز کرارا می خوانیم و ان کنت من الاشقیاء فامحنی من الاشقیاء و اکتبنی من السعداء: اگر من از شقاوتمندانم مرا از آنها حذف کن و در سعادتمندان بنویس (یعنی توفیق این کار را به من مرحمت کن).
و به هر حال محو و اثبات به ترتیبی که گفته شد معنی جامعی دارد که هر

گونه دگرگونی را بر اثر تغییر شرائط یا وجود موانع شامل می شود و اینکه بعضی از مفسران انگشت روی یک مصداق خاص گذارده اند و مثلا گفته اند این جمله اشاره به مساله محو گناهان بر اثر توبه و یا کم و زیاد شدن روزی بر اثر تغییر شرائط و مانند آن است صحیح به نظر نمی رسد مگر اینکه منظور بیان یک مصداق باشد. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 245

2 - بدا چیست ؟

یکی از بحثهای جنجالی که در میان شیعه و اهل تسنن به وجود آمده بحث در مساله ((بدا)) است .

فخر رازی در تفسیر خود در ذیل آیه مورد بحث می گوید: ((شیعه معتقدند که ((بدا)) بر خدا جایز است و حقیقت بدا نزد آنها این است که شخص چیزی را معتقد باشد و سپس ظاهر شود که واقع بر خلاف اعتقاد او است و برای اثبات این مطلب به آیه یمحو الله ما یشاء و یثبت تمسک جسته اند. سپس فخر رازی اضافه می کند این عقیده باطل است زیرا علم خدا از لوازم ذات او است ، و آنچه چنین است تغییر و تبدل در آن محال است)).

متاسفانه عدم آگاهی از عقیده شیعه در زمینه مساله بداء، سبب شده است که بسیاری از برادران اهل تسنن اینگونه نسبتهای ناروا را به شیعه بدهند، توضیح اینکه :

((بداء)) در لغت به معنی آشکار شدن و وضوح کامل است ، و به معنی پشیمانی نیز آمده ، زیرا شخصی که پشیمان می شود حتما مطلب تازهای برای او پیدا می شود.

بدون شک بداء به این معنی در مورد خداوند معنی ندارد و هیچ آدم عاقل و دانائی ممکن نیست احتمال بدهد که مطلبی بر خدا پوشیده باشد، و سپس با گذشت زمان بر او آشکار گردد، اصولا این سخن کفر صریح و زننده ای است ، و لازمه آن نسبت دادن جهل و نادانی به ذات پاک خداوند است ، و ذات او را محل تغییر و حوادث دانستن ، حاشا که شیعه امامیه چنین احتمالی را در باره ذات مقدس خدا بدهند.

آنچه شیعه از معنی بداء اعتقاد دارد و روی آن اصرار و پافشاری می کند و طبق آنچه در روایات اهل بیت (علیهمالسلام) آمده ما عرف الله حق معرفته من لم یعرفه تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 246

بالبداء: آنکس که خدا را با بداء نشناسد او را درست نشناخته است این است که :

بسیار می شود که ما طبق ظواهر علل و اسباب ، احساس می کنیم که حادثهای به وقوع خواهد پیوست و یا وقوع چنین حادثهای به یکی از پیامبران خبر داده شده ، در حالی که بعدا می بینیم آن حادثه واقع نشد، در این هنگام میگوئیم ((بداء)) حاصل شد، یعنی آنچه را به حسب ظاهر ما واقع شدنی می دیدیم و تحقق آنرا قطعی می پنداشتیم خلاف آن ظاهر

شد.
ریشه و علت اصلی این معنی همانست که در بحث قبل گفته شد و آن اینکه گاهی آگاهی ما فقط از علل ناقصه است ، و شرائط و موانع را نمی بینیم و بر طبق آن قضاوت می کنیم ، و بعد که به فقدان شرط، یا وجود برخورد کردیم و خلاف آنچه پیش بینی می کردیم تحقق یافت متوجه این مسائل می شویم .
همچنین گاه پیامبر یا امام از لوح محو و اثبات آگاهی می یابد که طبعا قابل تغییر و دگرگونی است ، و گاهی با برخورد به موانع و فقدان شرائط تحقق نمی پذیرد.
برای روشن شدن این حقیقت باید مقایسه ای بین ((نسخ)) و ((بداء)) به عمل آید: می دانیم که نسخ احکام از نظر همه مسلمانان جایز است ، یعنی ممکن است حکمی در شریعت نازل شود و مردم نیز چنان تصور کنند که این حکم همیشگی و ابدی است ، اما پس از مدتی نسخ آن حکم بوسیله شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اعلام گردد، و حکم دیگری جای آن را بگیرد (همانگونه که در داستان تغییر قبله ، در تفسیر و فقه و تاریخ خوانده ایم).
این در حقیقت یکنوع بداء است ، ولی معمولا در امور تشریعی و قوانین و احکام نام نسخ بر آن می گذارند، و نظیر آن را در امور تکوینی بداء می نامند. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 247
به همین جهت گاهی گفته می شود ((نسخ در احکام یکنوع بداء است ، و بداء در امور تکوینی یکنوع نسخ است)).
آیا هیچکس می تواند چنین امر منطقی را انکار کند؟ جز کسی که فرق میان علت تامه و علل ناقصه نمی گذارد و یا اینکه تحت تاثیر تبلیغات شوم ضد شیعه اهل بیت (علیهمالسلام) قرار گرفته و تعصباتش به او اجازه بررسی عقائد شیعه را در کتابهای خود شیعه نمی دهد، عجب اینکه فخر رازی با اینکه مساله بداء را در مورد شیعه در ذیل آیه یمحو الله ما یشاء و یثبت آورده است ، هیچ توجه نکرده که بداء چیزی جز همین محو و اثبات نیست ، و با تعصب مخصوصش سخت به شیعه تاخته است که چرا آنها قائل به ((بداء)) هستند.
اجازه بدهید از نمونه هائی که همه آن را پذیرفته اند یاد کنیم :
1 - در داستان یونس می خوانیم که نافرمانی قومش سبب شد که مجازات الهی به سراغ آنها بیاید و این پیامبر بزرگ هم که آنها را قابل هدایت نمی دید و مستحق عذاب می دانست آنانرا ترک گفت ، اما ناگهان (بدا واقع شد) یکی از دانشمندان قوم که آثار عذاب را مشاهده کرد، آنان را جمع نمود و به توبه دعوت کرد، همگی پذیرفتند و مجازاتی که نشانه هایش ظاهر شده بود برطرف شد (فلو لا کانت قریة آمنت فنفعها ایمانها

الا قوم یونس لما آمنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا و متعناهم الی حین) (یونس آیه 98).
2 - در تواریخ اسلامی نیز آمده که حضرت مسیح (علیهالسلام) در باره عروسی خبر داد که او در همان شب زفاف می میرد، ولی عروس بر خلاف پیش بینی مسیح (علیهالسلام) سالم ماند!، هنگامی که از وی جریان را پرسیدند فرمود: آیا صدقهای در این راه دادهاید؟ گفتند: آری ، فرمود، صدقه بلاهای مبرم را دفع می کند!. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 248
در حقیقت روح پاک مسیح (علیهالسلام) بر اثر ارتباط با لوح محو و اثبات ، از حدوث چنین واقعه ای خبر داد، در حالی که این حادثه مشروط بود (مشروط به اینکه مانعی همچون صدقه بر سر راه آن حاصل نشود) و چون به مانع برخورد کرد نتیجه چیز دیگر شد.
3 - در داستان ابراهیم قهرمان بتشکن در قرآن می خوانیم که او مامور به ذبح اسماعیل شد و به دنبال این ماموریت ، فرزندش را به قربانگاه برد، اما هنگامی که آمادگی خود را نشان داد بداء روی داد و آشکار شد که این امر یک امر امتحانی بوده است ، تا میزان اطاعت و تسلیم این پیامبر بزرگ و فرزندش آزموده شود.
4 - در سرگذشت موسی (علیهالسلام) نیز می خوانیم که او نخست مامور شده بود که سی روز قوم خود را ترک گوید و به وعده گاه الهی برای دریافت احکام تورات برود، ولی بعدا این مدت به مقدار ده روز (برای آزمایش بنی اسرائیل) تمدید شد.
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که فائده این بداءها چیست ؟
پاسخ این سؤ ال با توجه به آنچه در بالا ذکر شد، ظاهرا پیچیده نیست ، چرا که گاهی مسائل مهمی همانند آزمایش یک شخص یا یک قوم و ملت ، و یا تاثیر توبه و بازگشت به سوی خدا (همانگونه که در داستان یونس آمده) و یا تاثیر صدقه و کمک به نیازمندان و انجام کارهای نیک در برطرف ساختن حوادث دردناک ، و مانند اینها، ایجاب می کند که صحنه حوادث آینده قبلا طوری تنظیم شود، سپس با دگرگونی شرائط طور دیگر، تا مردم بدانند، سرنوشتشان در دست خودشان است ، و با تغییر مسیر و روش قادرند سرنوشت خود را تغییر دهند و این بزرگترین فایده بداء است (دقت کنید).
و اگر می خوانیم کسی که خدا را به بداء نشناخته است معرفت کامل او را ندارد، اشاره به همین حقایق است . تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 249
لذا در حدیثی از امام صادق (علیهالسلام) می خوانیم که فرمود: ما بعث الله عز و جل نبیا حتی یاخذ علیه ثلاث خصال الاقرار بالعبودیة ، و خلع الانداد، و ان الله یقدم ما یشاء و یؤ خر ما یشاء: خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد مگر اینکه این سه پیمان را از آنها گرفت : اقرار به بندگی پروردگار، و نفی هر گونه شرک ، و اینکه خداوند هر چه را بخواهد مقدم

می دارد و هر چه را بخواهد تاخیر می اندازد.
در حقیقت اولین پیمان ، مربوط به اطاعت و تسلیم در برابر خدا است و دومین پیمان مربوط به مبارزه با شرک . و سومین پیمان مربوط به مساله بداء است که نتیجه اش آن است که سرنوشت انسان به دست خود او است که با تغییر دادن شرائط می تواند خود را مشمول لطف یا عذاب خداوند قرار دهد.
آخرین سخن اینکه روی جهات فوق دانشمندان شیعه گفته اند هنگامی که بداء به خداوند نسبت داده می شود بمعنی ابداء است یعنی آشکار ساختن چیزی که قبلا ظاهر نبود و پیش بینی نمی شد.
و اما نسبت دادن این مطلب به شیعه که آنها معتقدند خدا گاهی از کار خود پشیمان می گردد یا از چیزی با خبر می شود که قبلا نمی دانست این از بزرگترین جنایات و نابخشودنی ترین تهمتها است .
لذا از امامان نقل شده است که فرمودند: من زعم ان الله عز و جل یبدو له فی شی ء لم یعلمه امس فابرئوا منه : کسی که گمان کند برای خدا چیزی امروز آشکار می شود که دیروز نمیدانست از او تنفر و بیزاری بجوئید. الرعد
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 250
آیه 41 - 43
آیه و ترجمه
أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا نَأْتی الاَرْض نَنقُصهَا مِنْ أَطرَافِهَا وَ اللَّهُ یحْکُمُ لا مُعَقِّب لِحُکْمِهِ وَ هُوَ سرِیعُ الْحِسابِ(41)
وَ قَدْ مَکَرَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ فَللَّهِ الْمَکْرُ جَمِیعاً یَعْلَمُ مَا تَکْسِب کلُّ نَفْسٍ وَ سیَعْلَمُ الْکُفَّرُ لِمَنْ عُقْبی الَدَّارِ(42)
وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَست مُرْسلاً قُلْ کفَی بِاللَّهِ شهِیدَا بَیْنی وَ بَیْنَکمْ وَ مَنْ عِندَهُ عِلْمُ الْکِتَبِ(43)
ترجمه :41 - آیا ندیدند که ما پیوسته از اطراف (و جوانب) زمین کم می کنیم (جامعه ها، تمدنها و دانشمندان تدریجا از میان می روند) و خداوند حکومت می کند و هیچکس را یارای جلوگیری یا رد احکام او نیست ، و او سریع الحساب است .
42 - کسانی که پیش از آنها طرحها و نقشه ها کشیدند ولی تمام طرحها و نقشه ها از آن خداست از کار هر کس آگاه است و به زودی کفار می دانند سرانجام (نیک و بد) در سرای دیگر از آن کیست !
43 - آنها که کافر شدند می گویند تو پیامبر نیستی ، بگو کافی است که خداوند و کسانی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد آنهاست گواه (من) باشند.
تفسیر :انسانها و جامعه ها از میان می روند و خدا می ماند.

از آنجا که در آیات گذشته روی سخن با منکران رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود در این آیات نیز همان بحث تعقیب شده است : و هدف این است که با هشدار و استدلال و خلاصه از طرق مختلف آنها را بر سر عقل آورده و به تفکر و سپس اصلاح وضع تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 251
خویش وا دارد.
نخست می گوید: این مغروران لجوج آیا ندیدند که ما پیوسته از اطراف و جوانب زمین کم می کنیم ؟ (اولم یروا انا ناتی الارض ننقصها من اطرافها).
روشن است که منظور از زمین در اینجا اهل زمین است ، یعنی آیا آنها به این واقعیت نمی نگرند که پیوسته اقوام و تمدنها و حکومتها در حال زوال و نابودی هستند؟ اقوامی که از آنها قویتر و نیرومندتر و سرکشتر بودند، همگی چهره به زیر خاک کشیدند، و حتی دانشمندان و بزرگان و علمائی که قوام زمین به آنها بود آنها نیز چشم از جهان فرو بستند و به ابدیت پیوستند.
آیا این قانون عمومی حیات که در باره افراد، و کل جامعه های بشری و کوچک و بزرگ جاری و ساری است ، برای بیدار شدن آنها کافی نیست ، که این چند روز زندگی را ابدی نشمرند و به غفلت برگزار نکنند؟!
سپس اضافه می کند: حکومت و فرمان از آن خداست و هیچکس را یارای رد احکام او یا جلوگیری از فرمان او نیست (و الله یحکم لا معقب لحکمه).
((و او سریع الحساب است)) (و هو سریع الحساب).
بنابراین از یک طرف قانون فنا را در پیشانی همه افراد و ملتها نوشته و از سوی دیگر کسی را توانائی این نیست که این فرمان یا سایر فرمانهای او را تغییری دهد، و از سوی سوم با سرعت به حساب بندگان رسیدگی می کند و به این ترتیب پاداش کیفر او قطعی است .
در روایات متعددی که در تفسیر برهان و نور الثقلین و سایر تفاسیر: و منابع حدیث آمده است آیه فوق به فقدان علما و دانشمندان تفسیر شده است چرا که فقدان آنها مایه نقصان زمین و کمبود جوامع انسانی است .
مفسر بزرگ طبرسی در تفسیر این آیه از امام صادق (علیهالسلام) چنین نقل می کند: ننقصها بذهاب علمائها، و فقهائها و خیارها: ما از زمین می کاهیم با از میان تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 252
رفتن علما و فقها و اخیار و نیکان .
و در حدیث دیگری می خوانیم که عبد الله بن عمر هنگامی که امیر مؤ منان علی (علیهالسلام) شهید شد این آیه را تلاوت کرد انا ناتی الارض ننقصها من اطرافها، سپس گفت یا امیر المؤ منین لقد کنت الطرف الاکبر فی العلم ، الیوم نقص علم الاسلام و مضی رکن الایمان : یعنی ای امیر مؤ

منان تو جانب بزرگ علم در جهان بودی و با شهادتت امروز علم اسلام بکاستی گرائید و ستون ایمان از میان رفت .
البته همانگونه که گفتیم آیه معنی وسیعی دارد که هر گونه نقصان و کمبود و از میان رفتن افراد و جامعه ها و بطور کلی اهل زمین را شامل می شود و هشداری است به همه مردم اعم از بد و نیک حتی علما و دانشمندان که ارکان جوامع بشری هستند و با از میان رفتن یک تن آنها گاهی دنیائی به نقصان می گراید، هشداری است گویا و تکان دهنده .
و اما اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور از نقصان ارض کم شدن از سرزمینهای کفار و افزوده شدن به بلاد مسلمین است ، با توجه به اینکه سوره در مکه نازل شده است ، صحیح به نظر نمی رسد، زیرا در آن روز فتوحاتی نبود که کفار با چشم خود ببینند و قرآن به آن اشاره کند.
و اینکه بعضی از مفسران که در علوم طبیعی غرقند، آیه فوق را اشاره به کم شدن زمین از ناحیه قطبین و برآمدگی بیشتر از ناحیه استوائی دانسته اند آنهم بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا قرآن در آیه فوق هرگز در مقام بیان چنین چیزی نیست .
در آیه بعد همین بحث را ادامه می دهد و می گوید: تنها این گروه نیستند

که با توطئه ها و مکرها به مبارزه با تو برخاسته اند بلکه آنها که پیش از این گروه بودند نیز چنین توطئه ها و مکرها داشتند (و قد مکر الذین من قبلهم).
اما نقشه هایشان نقش بر آب و توطئه هایشان به فرمان خدا خنثی شد، چرا که او از همه کس به این مسائل آگاهتر است ، بلکه تمام طرحها و نقشه ها از آن خدا است (فلله المکر جمیعا).
او است که از کار و بار هر کس آگاه است و می داند هر کسی چه کاری می کند (یعلم ما تکسب کل نفس).
و سپس با لحنی تهدید گونه آنها را از پایان کارشان بر حذر می دارد و می گوید: کافران بزودی خواهند دانست که پایان کار و سرانجام نیک و بد در سرای دیگر از آن کیست ؟ (و سیعلم الکفار لمن عقبی الدار).
در آخرین آیه مورد بحث (همانگونه که این سوره در آغاز از نام قرآن و کتاب الله شروع شده) با تاکید بیشتری روی معجزه بودن قرآن ، سوره رعد را پایان می دهد، و می گوید: ((این کافران می گویند تو پیامبر نیستی)) (و یقول الذین کفروا لست مرسلا).
هر روز بهانه ای می تراشند، هر زمان تقاضای معجزهای دارند و آخر کار هم باز می گویند تو پیامبر نیستی !
در پاسخ آنها بگو همین کافی است که دو کس میان من و شما گواه باشد

یکی الله و دیگری کسانی که علم کتاب و آگاهی از قرآن نزد آنها است ! (قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب).
هم خدا می داند که من فرستاده اویم ، و هم آنها که از این کتاب آسمانی من یعنی قرآن آگاهی کافی دارند، آنها نیز به خوبی می دانند که این کتاب ساخته و پرداخته مغز بشر نیست ، و جز از سوی خدای بزرگ امکان ندارد
نازل تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 254
شده باشد، و این تاکیدی است مجدد بر اعجاز قرآن از جنبه های مختلف که ما شرح آنرا در جاهای دیگر مخصوصا در کتاب قرآن و آخرین پیامبر داده ایم .
بنابر آنچه در بالا گفتیم منظور از من عنده علم الکتاب ، آگاهان از محتوای قرآن مجید است .
ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که اشاره به دانشمندان اهل کتاب باشد، همانها که نشانه های پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را در کتب آسمانی خویش خوانده بودند، و از روی علاقه و آگاهی به او ایمان آوردند.
ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.
در بسیاری از روایات آمده است که منظور از من عنده علم الکتاب علی بن ابی طالب (علیهالسلام) و ائمه هدی است ، که در تفسیر نور الثقلین و برهان این روایات جمع آوری شده .
این روایات دلیل بر انحصار نیست و همانگونه که بارها گفته ایم اشاره به مصداق یا مصداقهای تام و کامل است و در هر حال تفسیر اول را که ما انتخاب کردیم تایید می کند.
سزاوار است در اینجا سخن را با روایتی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده پایان دهیم .
ابو سعید خدری می گوید از پیامبر در باره قال الذی عنده علم من الکتاب (که در داستان سلیمان وارد شده است) سؤ ال کردم فرمود: ذاک وصی اخی سلیمان بن داود: او وصی و جانشین برادرم سلیمان بود عرض کردم قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب از چه کسی سخن می گوید و اشاره به کیست فرمود: ذاک اخی علی بن ابی طالب : او برادرم علی بن ابی طالب است ! تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 255
پروردگارا درهای رحمتت را بر ما بگشا و از علم کتابت به ما ارزانی دار.
بار الها! آنچنان در پرتو آگاهی به قرآن قلب ما را روشن و فکر ما را توانا کن که از تو، به غیر تو نپردازیم و هیچ چیز را به خواست تو مقدم نشمریم و در تنگنای اغراض شخصی و تنگ نظریها و خودبینیها گرفتار نشویم و در میان بندگانت تفرقه نیندازیم و انقلاب اسلامی خود را به پرتگاه خطر نکشانیم و مصالح اسلام و قرآن و ملت مسلمان را بر همه چیز مقدم

بشمریم .
خداوندا! آنها که این جنگ خانمانسوز و ویرانگر را که حکام ظالم عراق به تحریک دشمنان اسلام بر ما تحمیل کرده اند از خواب غفلت بیدار کن و اگر بیدار شدنی نیستند نابودشان فرما و به ما آن آگاهی در پرتو کتابت معرفی کن که برای پیروزی بر دشمنان حق و عدالت از همه وسائل مشروع و ممکن استفاده کنیم - آمین یا رب العالمین .
((پایان سوره رعد))

تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 257
َسوره ابراهیم
مقدمه
دارای 52 آیه است که در مکه نازل شده (به استثنای آیات 28 و 29 که طبق گفته بسیاری از مفسران در مدینه در باره کشتگان مشرکان در بدر نازل گردیده است) تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 259
محتوای سوره
چنانکه از نام سوره پیدا است ، قسمتی از آن در باره قهرمان توحید ابراهیم بت شکن (بخش نیایشهای او) نازل گردیده است .
بخش دیگری از این سوره اشاره به تاریخ انبیای پیشین همچون نوح ، موسی ، و قوم عاد و ثمود، و درسهای عبرتی که در آنها نهفته است می باشد.
مجموعه اینها بحثهای فراوانی را که در این سوره در زمینه موعظه و اندرز و بشارت و انذار نازل گردیده تکمیل می نماید.
و همانگونه که در غالب سوره های مکی می خوانیم قسمت قابل ملاحظه ای نیز بحث از ((مبدء)) و ((معاد)) است ، که با راسخ شدن ایمان به آنها در قلب انسان ، روح و جان و سپس گفتار و کردار او، نور و روشنائی دیگری پیدا می کند و در مسیر حق و الله قرار می گیرد.
خلاصه این سوره مجموعهای است از بیان اعتقادات و اندرزها و موعظه ها و سرگذشتهای عبرت انگیز اقوام پیشین و بیان هدف رسالت پیامبران و نزول کتب آسمانی .
فضیلت این سوره
از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که فرمود: من قرء سورة ابراهیم و الحجر اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من عبد الاصنام و بعدد من لم یعبدها: کسی که سوره ابراهیم و حجر را بخواند، خداوند به تعداد هر یک از آنها که بت می پرستیدند و آنها که بت نمی پرستیدند، ده حسنه به او می بخشد. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 260
همانگونه که بارها گفته ایم پاداشهائی که در باره تلاوت سوره های قرآن وارد شده پاداشی است در برابر خواندن توأ م با اندیشه و سپس عمل ، و از آنجا که در این سوره و همچنین سوره حجر، بحث از توحید و شرک و شاخه ها و فروع آن به میان آمده مسلما توجه و عمل به محتوای آنها چنان فضیلتی را نیز در بر خواهد داشت ، یعنی آدمی را به رنگ خود در می آورد و شایسته چنان مقام و پاداشی می کند. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 261

آیه 1 - 3
آیه و ترجمه
سورة ابراهیم
بسم اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم
الر کِتَبٌ أَنزَلْنَهُ إِلَیْک لِتُخْرِجَ النَّاس مِنَ الظلُمَتِ إِلی النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلی صِرَطِ الْعَزِیزِ الحْمِیدِ(1)
اللَّهِ الَّذِی لَهُ مَا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الاَرْضِ وَ وَیْلٌ لِّلْکَفِرِینَ مِنْ عَذَابٍ شدِیدٍ(2)
الَّذِینَ یَستَحِبُّونَ الْحَیَوةَ الدُّنْیَا عَلی الاَخِرَةِ وَ یَصدُّونَ عَن سبِیلِ اللَّهِ وَ یَبْغُونهَا عِوَجاً أُولَئک فی ضلَلٍ بَعِیدٍ(3)
ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - الر - این کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را از تاریکیهای (شرک و ظلم و طغیان) به سوی روشنائی (ایمان و عدل و صلح) به فرمان پروردگارشان درآوری ، به سوی راه خداوند عزیز و حمید.
2 - همان خدائی که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن او است ، وای بر کافران از مجازات شدید.
3 - همانها که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می دهند و (مردم را) از راه الله باز می دارند و می خواهند راه حق را منحرف سازند آنها در گمراهی دوری هستند! تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 262
تفسیر :بیرون آمدن از ظلمتها به نور!
این سوره همانند بعضی دیگر از سوره های قرآن با حروف مقطعه (الر) شروع شده است که تفسیر آن را در آغاز سوره های بقره ، آل عمران ، و اعراف بیان کردیم ، و نکته ای که تذکر آن را در اینجا لازم می دانیم این است که از 29 مورد از سوره های قرآن که با حروف مقطعه آغاز شده است درست در 24 مورد از آنها بلافاصله سخن از قرآن مجید به میان آمده است که نشان می دهد پیوندی میان این دو یعنی حروف مقطعه و قرآن برقرار است ، و ممکن است این پیوند همان باشد که در آغاز سوره بقره گفتیم ، خداوند می خواهد با این بیان روشن کند که این کتاب بزرگ آسمانی با این محتوای پر عظمت که رهبری همه انسانها را به عهده دارد از مواد ساده ای به نام ((حروف الفبا)) تشکیل یافته و این نشانه اهمیت این اعجاز است ، که برترین پدیده را از ساده ترین پدیده به وجود آورده !.
به هر حال بعد از ذکر حروف الف لام راء، می فرماید این کتابی است که بر تو نازل کردیم به این منظور که مردم را از گمراهیها به سوی نور خارج کنی (کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور).
در حقیقت تمام هدفهای تربیتی و انسانی ، معنوی و مادی نزول قرآن ، در همین یک جمله جمع است : بیرون ساختن از ظلمتها به نور! از ظلمت

جهل به نور دانش ، از ظلمت کفر به نور ایمان ، از ظلمت ستمگری و ظلم به نور عدالت ، از ظلمت فساد به نور صلاح ، از ظلمت گناه به نور پاکی و تقوی ، و از ظلمت پراکندگی و تفرقه و نفاق به نور وحدت .
جالب اینکه ((ظلمت)) در اینجا (مانند بعضی دیگر از سوره های قرآن
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 263
به صورت جمع آمده و ((نور)) به صورت مفرد، اشاره به اینکه ، همه نیکیها و پاکیها و ایمان و تقوا و فضیلت در پرتو نور توحید یک حالت وحدت و یگانگی بخود می گیرند و همه با یکدیگر مربوطند و متحد و در پرتو آن یک جامعه واحد و یک پارچه و پاک از هر نظر ساخته می شود.
اما ظلمت همه جا مایه پراکندگی و تفرقه صفوف است ، ستمگران ، بدکاران و آلودگان به گناه و منحرف حتی در مسیرهای انحرافی خود غالبا وحدت ندارند و با هم در حال جنگند.
و از آنجا که سرچشمه همه نیکیها، ذات پاک خداست ، و شرط اساسی درک توحید، توجه به همین واقعیت است بلافاصله اضافه می کند: همه اینها به اذن پروردگارشان (پروردگار مردم) می باشد (باذن ربهم).
سپس برای توضیح و تبیین بیشتر که منظور از این نور چیست ، می فرماید: به سوی راه خداوند عزیز و حمید (الی صراط العزیز الحمید).
خداوندی که عزتش دلیل قدرت او است ، چرا که هیچکس توانائی غلبه بر او را ندارد، و حمید بودنش نشانه مواهب و نعمتهای بی پایان او می باشد، چرا که حمد و ستایش همیشه در برابر نعمتها و موهبتها و زیبائیها است .
در آیه بعد به عنوان معرفی خداوند، درسی از توحید بیان کرده می گوید: همان خداوندی که آنچه در آسمان و زمین است از آن او است (الله الذی له ما فی السماوات و الارض). تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 264
چرا همه چیز از آن او است ، چون آفریننده همه موجودات او است ، و به همین دلیل ، هم قادر و عزیز است و هم نعمت بخشنده و حمید.
و در پایان آیه توجه به مساله معاد (بعد از توجه به مبدء) می دهد، و می گوید: وای بر کافران از عذاب شدید، رستاخیز (و ویل للکافرین من عذاب شدید).
و در آیه بعد بلافاصله کافران را معرفی می کند و با ذکر، سه قسمت از صفات آنها وضعشان را کاملا مشخص می سازد بطوری که هر کس در اولین برخورد بتواند آنها را بشناسد نخست می گوید آنها کسانی هستند که زندگی پست این جهان را بر زندگی آخرت مقدم می شمرند (الذین یستحبون الحیوة الدنیا علی الاخره).
و به خاطر همین روحیه ، ایمان و حق و عدالت و شرف و آزادگی و سربلندی را که از ویژگیهای علاقه مندان زندگی جهان دیگر است فدای منافع پست و شهوات و هوسهای خود می سازند.

سپس می گوید: آنها به این مقدار هم قانع نیستند بلکه علاوه بر گمراهی خودشان سعی در گمراه ساختن دیگران هم دارند: آنها مردم را از راه خدا باز می دارند (و یصدون عن سبیل الله).
در حقیقت آنها در برابر راه (الله) که راه فطرت است ، و انسان می تواند با پای خود آن را بپیماید سد و مانعهای گوناگون ایجاد می کنند، هوسها را تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 265
زینت می دهند، مردم را تشویق به گناه می نمایند، و از درستی و پاکی می ترسانند.
ولی کار آنها تنها ایجاد سد و مانع در راه الله نیست ، بلکه علاوه بر آن سعی می کنند آن را دگرگون نشان دهند (و یبغونها عوجا).
در واقع آنها با تمام قوا می کوشند دیگران را همرنگ خود و هم مسلک خویش سازند به همین دلیل سعی دارند راه مستقیم الهی را کج کنند، و با افزودن خرافات ، و انواع تحریفها، و ابداع سنتهای زشت و کثیف به این هدف برسند. روشن است این افراد با داشتن این صفات و اعمال در گمراهی بسیار دوری هستند (اولئک فی ضلال بعید).
همان گمراهی که بازگشتشان به راه حق بر اثر بعد و دوری مسافت به آسانی امکان پذیر نیست ولی اینها همه محصول اعمال خود آنها است !.
نکته ها :
1 - تشبیه ایمان و راه خدا، به نور
با توجه به اینکه نور لطیفترین موجود جهان ماده است ، و سرعت سیر آن بالاترین سرعتها و برکت و آثار آن در جهان ماده بیش از هر چیز دیگر است ، به طوری که می توان گفت : سرچشمه همه مواهب و برکات مادی نور است روشن می شود که تشبیه ایمان و گام نهادن در راه خدا، به آن ، تا چه اندازه پر معنی است .
نور مایه جمعیت ، و ظلمت عامل پراکندگی است ، نور نشانه زندگی و ظلمت نشانه مرگ است .
و به همین دلیل در قرآن مجید امور بسیار پر ارزش به نور تشبیه شده است .
از جمله عمل صالح است : یوم تری المؤ منین و المؤ منات یسعی نورهم تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 266
بین ایدیهم و بایمانهم : روزی که مردان و زنان با ایمان را می بینی که نورشان از پیش رو و سمت راست آنها حرکت می کند (حدید - 12).
ایمان و توحید مانند الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور: ((خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند که آنها را از ظلمتها به نور هدایت می کند)) (بقره - 257).
و نیز قرآن تشبیه به نور شده است آنجا که می فرماید فالذین آمنوا به و

عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون : آنها که ایمان به پیامبر آوردند و او را گرامی داشتند و یاری کردند و از نوری که بر او نازل شده است پیروی کردند آنها رستگارانند (اعراف - 157) و نیز آئین خدا و دین الهی به این موجود پر برکت تشبیه گردیده ، مانند یریدون ان یطفؤ ا نور الله بافواههم ...: ((آنها می خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش سازند)) (توبه - 32).
و از همه بالاتر از ذات پاک خداوند که برترین و والاترین وجود است بلکه هستی همگی پرتوی از وجود مقدس او است تعبیر به نور شده است آنجا که می خوانیم : الله نور السماوات و الارض : خداوند نور آسمانها و زمین است (نور - 35).
و از آنجا که همه این امور به یک واقعیت باز می گردند چرا که همه پرتوهائی از الله ، و ایمان به او، و گفته او، و راه او، می باشند این کلمه در این موارد به صورت مفرد آمده است ، به عکس ظلمات که همه جا عامل تفرقه و پراکندگی است و لذا به صورت جمع که نشانه تعدد و تکثر است ذکر شده .
و از آنجا که ایمان به خدا و گام نهادن در طریق او، هم باعث حرکت است و هم موجب بیداری ، و هم عامل اجتماع و وحدت و هم وسیله ترقی و پیشرفت ، این تشبیه از هر نظر رسا و پر محتوا و آموزنده است . تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 267
2 - تعبیر به ((لتخرج)) در آیه نخست در واقع به دو نکته اشاره می کند:
نخست اینکه قرآن مجید گرچه کتاب هدایت و نجات بشر است ولی نیاز به مجری و پیاده کننده دارد، باید رهبری همچون پیامبر باشد که به وسیله آن گمگشتگان راه حقیقت را از ظلمات بدبختی به نور سعادت هدایت کند، بنابراین حتی قرآن هم با آن عظمت بدون وجود رهبر و راهنما و مجری و پیاده کننده حل همه مشکلات را نخواهد کرد.
دیگر اینکه تعبیر به خارج ساختن در واقع دلیل بر حرکت دادن توأ م با دگرگونی و تحول است ، گوئی مردم بی ایمان در یک جو و محیط بسته و تاریک قرار دارند و پیامبر و رهبر دست آنها را می گیرد و به جو وسیعتر و روشن وارد می سازد.
3 - جالب توجه اینکه آغاز این سوره با مساله هدایت مردم از ظلمات به نور شروع شده و پایان آن هم با مساله ابلاغ و انذار ((مردم)) ختم گردیده است ، و این نشان می دهد که هدف اصلی در هر حال خود مردم و سرنوشت آنها و هدایت آنهاست ، و در واقع ارسال پیامبران و انزال کتب آسمانی نیز همه برای وصول به همین هدف است . إبراهیم
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 268
آیه 4 - 7

آیه و ترجمه
وَ مَا أَرْسلْنَا مِن رَّسولٍ إلا بِلِسانِ قَوْمِهِ لِيُبَينَ لهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشاءُ وَ يَهْدِى مَن يَشاءُ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ(4)
وَ لَقَدْ أَرْسلْنَا مُوسى بِئَايَتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَک مِنَ الظلُمَتِ إِلى النُّورِ وَ ذَكرْهُم بِأَيَّام اللَّهِ إِنَّ فى ذَلِک لاَيَتٍ لِّكلِّ صبَّارٍ شكُورٍ(5)
وَ إِذْ قَالَ مُوسى لِقَوْمِهِ اذْكرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكمْ إِذْ أَنجَاكُم مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَسومُونَكُمْ سوءَ الْعَذَابِ وَ يُذَبحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَستَحْيُونَ نِساءَكمْ وَ فى ذَلِكم بَلاءٌ مِّن رَّبِّكمْ عَظِيمٌ(6)
وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئن شكرْتُمْ لاَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئن كفَرْتمْ إِنَّ عَذَابى لَشدِيدٌ(7)
ترجمه :4 - ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قومش تا (حقایق را) برای آنها آشکار سازد، سپس خدا هر کس را بخواهد (و مستحق بداند) گمراه و هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) هدایت می کند، و او توانا و حکیم است .
5 - ما موسی را با آیات خود فرستادیم (و دستور دادیم) قوم خود را از ظلمات به نور بیرون آر، و ایام الله را به آنها متذکر شو، در این ، نشانه هائی است برای هر صبر کننده شکرگزار.
6 - و بخاطر بیاور هنگامی را که موسی به قومش گفت نعمت خدا را بر خود به یاد داشته باشید، زمانی که شما را از (چنگال) آل فرعون رهائی بخشید، همانها که شما را به بدترین وجهی عذاب می کردند و پسرانتان را سر می بریدند و زنانتان را (برای خدمتکاری) زنده می گذاشتند، و در این ، آزمایش بزرگی از طرف پروردگارتان بود.
7 - (همچنین) بخاطر بیاورید هنگامی را که پروردگارتان اعلام داشت که اگر شکر گزاری کنید (نعمت خود را) بر شما خواهم افزود و اگر کفران کنید مجازاتم شدید است !. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 269
تفسیر :روزهای حساس زندگی
در آیات گذشته سخن از قرآن مجید و اثرات حیاتبخش آن بود، در نخستین آیه مورد بحث نیز همین موضوع در بعد خاصی تعقیب شده و آن وحدت لسان پیامبران و کتب آسمانی آنها با زبان نخستین قومی است که مبعوث به سوی آنها شده اند.
می فرماید: ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به زبان قوم خودش (و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه).
زیرا پیامبران در درجه اول با قوم خود، همان ملتی که از میان آنها برخاسته اند، تماس داشتند و نخستین شعاع وحی وسیله پیامبران بر آنها می تابید، و نخستین یاران و یاوران آنها از میان آنان برگزیده می شدند، بنابراین پیامبر باید به زبان آنها و لغت آنها سخن بگوید تا حقایق را به روشنی برای آنان آشکار سازد (لیبین لهم).

در حقیقت در این جمله اشاره ای به این نکته نیز هست که دعوت پیامبران معمولا از طریق یک اثر مرموز و ناشناخته در قلوب پیروانشان منعکس نمی شد، بلکه از طریق تبیین و روشنگری و تعلیم و تربیت با همان زبان معمولی و رائج صورت می گرفته است .
سپس اضافه می کند بعد از تبیین دعوت الهی برای آنها خداوند هر کس را بخواهد گمراه می کند و هر کس را بخواهد هدایت می نماید (فیضل الله من یشاء و یهدی من یشاء).
اشاره به اینکه هدایت و ضلالت در نهایت امر، کار پیامبران نیست ، کار آنها ابلاغ و تبیین است ، این خدا است که راهنمائی و هدایت واقعی بندگانش را در دست دارد. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 270
ولی برای اینکه تصور نشود معنی این سخن جبر و الزام و سلب آزادی بشر است ، بلافاصله اضافه می کند: او عزیز حکیم است (و هو العزیز الحکیم)
به مقتضای عزت و قدرتش ، بر هر چیز تواناست ، و هیچکس را تاب مقاومت در برابر اراده او نیست ، اما به مقتضای حکمتش بی جهت و بی دلیل کسی را هدایت و یا کسی را گمراه نمی سازد، بلکه گامهای نخستین با نهایت آزادی اراده در راه سیر الی الله از ناحیه بندگان برداشته می شود و سپس نور هدایت و فیض حق بر قلب آنها می تابد همانگونه که در سوره عنکبوت آیه 69 که و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا: ((آنها که در راه ما مجاهده کردند بطور قطع آنها را هدایت به راههای خویش خواهیم کرد)).
همچنین آنها که با لجاجت و تعصب و دشمنی با حق و غوطه ور شدن در شهوات و آلوده شدن به ظلم و ستم ، شایستگی هدایت را از خود سلب کرده اند، از فیض هدایت محروم ، و در وادی ضلالت ، گمراه می شوند، همانگونه که می فرماید: کذلک یضل الله من هو مسرف مرتاب : ((این چنین خداوند گمراه می کند هر اسرافکار آلوده به شک و تردید را)) (غافر - 34).
و نیز می فرماید: و ما یضل به الا الفاسقین : ((خداوند با آن گمراه نمی کند مگر فاسقین را)) (بقره - 26).
و نیز می فرماید: و یضل الله الظالمین : ((خداوند ستمگران را گمراه می سازد)) (ابراهیم - 27).
و به این ترتیب سرچشمه هدایت و ضلالت بدست خود ماست .
در آیه بعد به یکی از نمونه های ارسال پیامبران در مقابل طاغوتهای عصر خود به منظور خارج کردن آنان از ظلمتها به نور اشاره کرده می فرماید: ما موسی را با آیات خود (معجزات گوناگون) فرستادیم و به او فرمان دادیم که تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 271
قوم خودت را از ظلمات به نور هدایت کن (و لقد ارسلنا موسی بایاتنا ان

اخرج قومک من الظلمات الی النور).
همانگونه که در نخستین آیه این سوره خواندیم برنامه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز در بیرون آوردن مردم از ظلمات به سوی نور خلاصه می شد و این نشان می دهد که این همه پیامبران و انبیای الهی بلکه همه رهبران معنوی انسانها است ، مگر بدیها، زشتیها، گمراهیها، انحرافها، ظلم و ستمها، استثمارها، ذلتها و زبونیها، فساد و آلودگیها چیزی جز ظلمت و تاریکی هست ؟ و مگر ایمان و توحید، پاکی و تقوا، آزادگی و استقلال سربلندی و عزت چیزی جز نور و روشنائی می باشد، بنابراین درست قدر مشترک و جامع میان همه دعوتهای رهبران الهی است .
سپس به یکی از ماموریتهای بزرگ موسی اشاره کرده ، می فرماید: ((تو موظفی که ایام الهی و روزهای خدا را بیاد قوم خود بیاوری)) (و ذکرهم بایام الله).
مسلما همه روزها، ایام الهی است ، همانگونه که همه مکانها متعلق به خدا است ، اگر نقطه خاصی بنام بیت الله (خانه خدا) نامیده شد دلیل بر ویژگی آن است ، همچنین عنوان ایام الله مسلما اشاره به روزهای مخصوصی است که امتیاز و روشنائی و درخشش فوق العادهای دارد.
به همین جهت مفسران در تفسیر آن احتمالات مختلفی داده اند:
بعضی گفته اند اشاره به روزهای پیروزی پیامبران پیشین و امتهای راستین آنها می باشد، و روزهائی که انواع نعمتهای الهی بر اثر شایستگیها شامل

آنها می باشد.
و بعضی گفته اند اشاره به روزهائی است که خداوند اقوام سرکش را به زنجیر عذاب میکشید و طاغوتها را با یک فرمان درو می کرد!
و بعضی اشاره به هر دو قسمت دانسته اند.
اما اصولا نمی توان این تعبیر گویا و رسا را محدود ساخت ، ایام الله ، تمام روزهائی است که دارای عظمتی در تاریخ زندگی بشر است .
هر روز که یکی از فرمانهای خدا در آن چنان درخشیده ، که بقیه امور را تحت الشعاع خود قرار داده ، از ایام الله است .
هر روز که فصل تازه ای در زندگی انسانها گشوده ، و درس عبرتی به آنها داده و ظهور و قیام پیامبری در آن بوده ، یا طاغوت و فرعون گردنکشی در آن به قعر دره نیستی فرستاده شده ، خلاصه هر روز که حق و عدالتی بر پا شده و ظلم و بدعتی خاموش گشته ، همه آنها از ایام الله است .
و چنانکه خواهیم دید، در روایات ائمه معصومین در تفسیر این آیه نیز انگشت روی روزهای حساسی گذاشته شده است .
در پایان آیه می فرماید: ((در این سخن و در همه ایام الله ، آیات و نشانه هائی است برای هر انسان شکیبا و پر استقامت و شکرگزار)) (ان فی

ذلک لایات لکل صبار شکور).
((صبار)) و ((شکور)) هر دو صیغه مبالغه است که یکی فزونی صبر و استقامت را میرساند و دیگری فزونی شکرگزاری نعمت ، اشاره به اینکه افراد با ایمان نه در مشکلات و روزهای سخت دست و پای خود را گم می کنند، و تسلیم حوادث می شوند، و نه در روزهای پیروزی و نعمت گرفتار غرور و غفلت میگردند، و ذکر این دو بعد از اشاره به ایام الله گویا ناظر به همین مطلب است . تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 273
در آیه بعد به یکی از آن ایام الله و روزهای درخشان و پرباری که در تاریخ بنی اسرائیل وجود داشته و ذکر آن تذکری برای مسلمانان است ، اشاره کرده می گوید: ((به خاطر بیاورید هنگامی را که موسی به قوم خود گفت : نعمت خدا را متذکر شوید آن زمان که شما را از چنگال آل فرعون رهائی بخشید))
(و اذ قال موسی لقومه اذکروا نعمت الله علیکم اذ انجاکم من آل فرعون)
همان فرعونیان بیرحمی که ((بدترین عذاب را بر شما تحمیل می کردند، پسرانتان را سر می بریدند و زنانتان را برای خدمت و کنیزی زنده نگه می داشتند))
(یسومونکم سوء العذاب و یذبحون ابنائکم و یستحیون نسائکم).
و این آزمایش بزرگی از پروردگارتان برای شما بود (و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم).
چه روزی از این پربرکتتر که شر جمعیت خودکامه و سنگدل و استعمارگری را از سر شما کوتاه کرد، همانها که بزرگترین جنایت را در حق شما قائل می شدند، چه جنایتی از این برتر که پسران شما را همچون حیوانات سر می بریدند (توجه داشته باشید که قرآن تعبیر به ذبح می کند نه قتل) و از این مهمتر نوامیس شما به صورت کنیزانی در چنگال دشمن بی آزرم بودند.
نه تنها در مورد بنی اسرائیل که در مورد همه اقوام و ملتها، روز رسیدنشان به آزادی و استقلال و کوتاه شدن دست طاغوتها از ایام الله است که باید همواره آن را به خاطر داشته باشند، خاطرهای که توجه به آن از ارتجاع و بازگشت به وضع گذشته آنها را حفظ می کند.
یسومونکم از ماده ((سوم)) (بر وزن صوم) در اصل به معنی دنبال چیزی رفتن و جستجوی آن نمودن است ، و به معنی تحمیل کاری بر دیگری نمودن نیز آمده است بنابراین جمله یسومونکم سوء العذاب مفهومش این است که آنها تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 274
بدترین شکنجه ها و عذابها را بر شما بنی اسرائیل تحمیل می کردند.
آیا این درد کوچکی است که نیروی فعال یک جمعیت را از میان ببرند و

زنان آنها را بدون سرپرست ، به صورت کنیزانی در چنگال یک مشت افراد ظالم و ستمگر باقی بگذارند؟
ضمنا تعبیر به فعل مضارع (یسومون) اشاره به این است که این کار مدتها ادامه داشت .
این نکته نیز قابل توجه است که سر بریدن پسران و کنیزی زنان و دختران را بوسیله ((واو)) بر ((سوء العذاب)) عطف می کند، در حالی که خود از مصداقهای سوء العذاب است ، و این به خاطر اهمیت این دو عذاب بوده است ، و نشان می دهد که قوم جبار و ستمگر فرعون شکنجهها و تحمیلات دیگری نیز بر بنی اسرائیل داشته اند، اما از میان همه این دو شدیدتر و سختتر بوده است .
سپس اضافه می کند که این را هم ((به خاطر بیاورید که پروردگار شما اعلام کرد اگر شکر نعمتهای مرا بجا آورید من بطور قطع نعمتهای شما را افزون می کنم و اگر کفران کنید عذاب و مجازات من شدید است)) (و اذ تاذن ربکم لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید). این آیه ممکن است دنباله کلام موسی به بنی اسرائیل باشد که آنها را در برابر آن نجات و پیروزی و نعمتهای فراوان دعوت به شکرگزاری کرد، و وعده فزونی نعمت به آنها داد، و در صورت کفران تهدید به عذاب نمود، و نیز ممکن است یک جمله مستقل و خطاب به مسلمانان بوده باشد، ولی به هر حال از نظر تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 275
نتیجه چندان تفاوت ندارد، زیرا اگر خطاب به بنی اسرائیل هم باشد به عنوان درسی سازنده برای ما در قرآن مجید آمده است .
جالب اینکه در مورد شکر با صراحت می گوید لازیدنکم (مسلما نعمتم را بر شما افزون خواهم کرد) اما در مورد کفران نعمت نمی گوید شما را مجازات می کنم بلکه تنها می گوید عذاب من شدید است و این تفاوت تعبیر دلیل بر نهایت لطف پروردگار است .
نکته ها :
1 - یادآوری ایام الله
همانگونه که در تفسیر آیات فوق گفتیم اضافه ((ایام)) به ((الله))، اشاره به روزهای سرنوشت ساز و مهم زندگی انسانها است که به خاطر عظمتش به نام ((الله)) اضافه شده است ، و نیز به خاطر اینکه یک نعمت بزرگ الهی شامل حال قوم و ملتی شایسته و یا یک مجازات بزرگ و دردناک الهی دامنگیر ملتی سرکش و طغیانگر شده است ، که در هر دو صورت شایسته تذکر و یادآوری است .
در روایاتی که از ائمه معصومین به ما رسیده ((ایام الله)) به روزهای گوناگونی تفسیر شده است :
در حدیثی از امام باقر (علیهالسلام) می خوانیم که فرمود: ایام الله ، یوم

یقوم القائم (علیهالسلام) و یوم الکرة و یوم القیامه : ((ایام الله روز قیام مهدی موعود و روز رجعت و روز قیامت است)).
و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که ایام الله سه روز است ، روز قیام مهدی (علیهالسلام) و روز مرگ و روز رستاخیز. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 276
در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم : ایام الله نعمائه و بلائه ببلائه سبحانه : ((ایام الله (روزهای) نعمتهای او و آزمایشهای او بوسیله بلاهای او است)).
همانگونه که بارها گفته ایم هرگز این گونه احادیث دلیل بر انحصار نیست ، بلکه بیان قسمتی از مصداقهای روشن است .
و به هر حال یادآوری روزهای بزرگ (اعم از روزهای پیروزی یا روزهای سخت و طاقت فرسا) نقش مؤ ثری در بیداری و هشیاری ملتها دارد و با الهام از همین پیام آسمانی است که ما خاطره روزهای بزرگی را که در تاریخ اسلام بوده همواره جاودان میداریم ، و هر سال برای تجدید این خاطره ها روزهای معینی را اختصاص میدهیم ، که در آن به تاریخ گذشته باز میگردیم و درسهای مهمی از آن می آموزیم ، درسهائی که برای امروز ما فوق العاده مؤ ثر است .
و نیز در تاریخ معاصر خود، مخصوصا در تاریخ پرشکوه انقلاب اسلامی ایران روزهای فوق العاده ای وجود دارد که مصداق زنده ((ایام الله)) است ، و باید در هر سال خاطره آنها را زنده کرد که آمیخته با خاطره شهیدان ، رزمندگان ، مجاهدان و مبارزان بزرگ است ، و سپس از آنها الهام گرفت و میراث بزرگشان را پاسداری کرد.
و بر همین اساس باید این روزهای بزرگ در متن کتابهای درسی در مدارس ما و در تعلیم و تربیت فرزندان ما داخل گردد، و وظیفه ذکرهم (آنها را یاد آوری کن) در باره نسلهای آینده نیز پیاده شود.
در قرآن مجید نیز کرارا ایام الله تذکر داده شده یعنی هم نسبت به بنی اسرائیل و هم نسبت به مسلمانها روزهای نعمت و مجازات خاطر نشان گردیده . تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 277
2 - راه و رسم جباران
کرارا در آیات قرآن می خوانیم که فرعونیان پسران بنی اسرائیل را سر می بریدند و زنان آنها را زنده نگه می داشتند، این تنها کار فرعون و فرعونیان نبود، بلکه در طول تاریخ شیوه هر استعمارگری چنین بوده است که قسمتی از نیروهای فعال و پرخاشگر و پر مقاومت را نابود می کردند، و قسمت دیگری را تضعیف کرده و در مسیر منافع خود به کار می انداختند، که بدون این کار ادامه استعمار و استثمار برای آنها ممکن نبوده است .

ولی مهم این است که بدانیم گاهی حقیقتا پسران را نابود می کنند، (همچون فرعونیان) و گاهی از طریق مبتلا ساختن آنها به انواع اعتیاد به مواد مخدر، و مشروبات الکلی و غوطهور ساختن آنها در فحشاء، نیروی فعال آنها را از کار می اندازند و از آنها مرده زنده نمائی میسازند، این همان چیزی است که مسلمانان باید به دقت مراقب آن باشند که اگر نسل جوان آنها با وسائل مختلف ، سرگرم شد و نیروی ایمان و قدرت جسمانی خود را از دست داد، باید بدانند که اسارت و بردگی برای آنها قطعی است .

3 - آزادی برترین نعمت

جالب اینکه در آیات فوق پس از ذکر ایام الله ، تنها روزی که صریحا روی آن انگشت گذاشته شده است ، روز نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان است (اذ انجاکم من آل فرعون) با اینکه در تاریخ بنی اسرائیل ، روزهای بزرگی که خداوند در پرتو هدایت موسی به آنها نعمتهای بزرگ بخشید، فراوان بوده ، ولی ذکر ((روز نجات)) در آیات مورد بحث دلیل بر اهمیت فوق العاده آزادی و استقلال در سرنوشت ملتها است .

آری هیچ ملتی تا از وابستگی نرهد، و از چنگال اسارت و استثمار آزاد

نشود، نبوغ و استعداد خود را هرگز ظاهر نخواهد ساخت ، و در راه الله که راه مبارزه با هر گونه شرک و ظلم و بیدادگری است گام نخواهد گذاشت ، و به همین دلیل رهبران بزرگ الهی ، نخستین کارشان این بود که ملت های اسیر را از اسارت فکری و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی آزاد سازند، سپس روی آنها کار کنند و برنامه های توحیدی و انسانی پیاده کنند.

4 - شکر مایه فزونی نعمت و کفر موجب فنا است

بدون شک خداوند در برابر نعمتهائی که به ما می بخشد نیازی به شکر ما ندارد، و اگر دستور به شکرگزاری داده آن هم موجب نعمت دیگری بر ما و یک مکتب عالی تربیتی است .

مهم این است که ببینیم حقیقت شکر چیست ؟ تا روشن شود که رابطه آن با افزونی نعمت از کجاست و چگونه می تواند خود یک عامل تربیت بوده باشد.

حقیقت شکر تنها تشکر زبانی یا گفتن الحمد لله و مانند آن نیست ، بلکه شکر دارای سه مرحله است نخستین مرحله آن است که به دقت بیندیشیم که بخشنده نعمت کیست ؟ این توجه و ایمان و آگاهی پایه اول شکر است ، و از آن که بگذریم مرحله زبان فرا می رسد، ولی از آن بالاتر مرحله عمل است ، شکر عملی آن است که درست بیندیشیم که هر نعمتی برای چه هدفی به ما داده شده است آنرا در مورد خودش صرف کنیم که اگر نکنیم کفران نعمت کرده ایم ، همانگونه که بزرگان فرموده اند: الشکر

صرف العبد جمیع ما انعمه الله تعالی فیما خلق لاجله .
راستی چرا خدا به ما چشم داد؟ و چرا نعمت شنوائی و گویائی بخشید؟ آیا جز این بوده که عظمت او را در این جهان ببینیم ، راه زندگی را بشناسیم و با این وسائل در مسیر تکامل گام برداریم ؟ حق را درک کنیم و از آن دفاع نمائیم و با تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 279
باطل بجنگیم ، اگر این نعمتهای بزرگ خدا را در این مسیرها مصرف کردیم ، شکر عملی او است ، و اگر وسیله ای شد برای طغیان و خودپرستی و غرور و غفلت و بیگانگی و دوری از خدا این عین کفران است !
امام صادق (علیهالسلام) می فرماید: ادنی الشکر رؤ یة النعمة من الله من غیر علة یتعلق القلب بها دون الله ، و الرضا بما اعطاه ، و ان لا تعصیه بنعمة و تخالفه بشی ء من امره و نهیه بسبب من نعمته : ((کمترین شکر این است که نعمت را از خدا بدانی ، بی آنکه قلب تو مشغول به آن نعمت شود، و خدا را فراموش کنی ، و همچنین راضی بودن به نعمت او و اینکه نعمت خدا را وسیله عصیان او قرار ندهی ، و اوامر و نواهی او را با استفاده از نعمتهایش زیر پا نگذاری)).
و از اینجا روشن می شود که شکر قدرت و علم و دانش و نیروی فکر و اندیشه و نفوذ اجتماعی و مال و ثروت و سلامت و تندرستی هر کدام از چه راهی است ؟ و کفران آنها چگونه است ؟
حدیثی که از امام صادق (علیهالسلام) در تفسیر نور الثقلین نقل شده نیز دلیل روشنی بر این تفسیر است ، آنجا که می فرماید: ((شکر النعمة اجتناب المحارم شکر نعمت آنست که از گناهان پرهیز شود)).
و نیز از اینجا رابطه میان شکر و فزونی نعمت روشن می شود، چرا که هر گاه انسانها نعمتهای خدا را درست در همان هدفهای واقعی نعمت صرف کردند، عملا ثابت کرده اند که شایسته و لایقند و این لیاقت و شایستگی سبب فیض بیشتر و موهبت افزونتر می گردد.
اصولا ما دو گونه شکر داریم ، ((شکر تکوینی)) و ((شکر تشریعی)).
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 280
((شکر تکوینی)) آن است که یک موجود از مواهبی که در اختیار دارد، برای نمو و رشدش استفاده کند، فی المثل باغبان می بیند در فلان قسمت باغ درختان به خوبی رشد و نمو می کنند و هر قدر از آنها پذیرائی بیشتر می کند شکوفاتر می شوند، همین امر سبب می شود که باغبان همت بیشتری به تربیت آن بخش از باغ درختان بگمارد و مراقبت از آنها را به کارکنان خویش توصیه کند چرا که آن درختان به زبانحال فریاد میزنند ای باغبان ! ما لا یقیم ، ما شایسته ایم ، نعمتت را بر ما افزون کن ، و او هم به این ندا پاسخ مثبت می دهد.
و اما در بخش دیگر از باغ درختانی را می بیند که پژمرده شده اند، نه

طراوتی ، نه برگی ، نه گلی نه سایه دارند و نه میوه و بری ، این کفران نعمت سبب می شود که باغبان آنها را مورد بی مهری قرار دهد، و در صورتی که این وضع ادامه پیدا کند، دستور می دهد اره بر پای آنها بگذارند چرا که :
((بسوزند چوب درختان بی بر
سزا خود همین است مر، بی بری را))در جهان انسانیت نیز همین حالت وجود دارد با این تفاوت که درخت از خود اختیاری ندارد، و صرفا تسلیم قوانین تکوینی است ، اما انسانها با استفاده از نیروی اراده و اختیار و تعلیم و تربیت تشریعی ، می توانند آگاهانه در این راه گام بگذارند.
بنابراین آنکس که نعمت قدرت را وسیله ظلم و طغیان قرار می دهد به زبانحال فریاد میکشد خداوندا لایق این نعمت نیستم ، و آنکس که از آن در مسیر اجرای حق و عدالت بهره می گیرد به زبانحال می گوید پروردگارا شایسته ام افزون کن !
این واقعیت نیز قابل تردید نیست که ما هر وقت در مقام شکر الهی چه با فکر چه با زبان و چه با عمل بر می آئیم ، خود این توانائی بر شکر در هر مرحله موهبت تازهای است و به این ترتیب اقدام بر شکر، ما را مدیون نعمتهای تازه او می سازد و به تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 281
این ترتیب هرگز قادر نیستیم که حق شکر او را ادا کنیم همانگونه که در مناجات شاکرین از مناجاتهای پانزده گانه امام سجاد (علیهالسلام) می خوانیم : کیف لی بتحصیل الشکر و شکری ایاک یفتقر الی شکر، فکلما قلت لک الحمد وجب علی لذلک ان اقول لک الحمد!: ((چگونه میتوانم حق شکر ترا بجای آورم در حالی که همین شکر من نیاز به شکری دارد، و هر زمان که میگویم لک الحمد بر من لازم است که به خاطر همین توفیق شکرگزاری بگویم لک الحمد))!.
و بنابراین برترین مرحله شکری که از انسان ساخته است این است که اظهار عجز و ناتوانی از شکر نعمتهای او کند، همانگونه که در حدیثی از امام صادق (علیهالسلام) می خوانیم که فرمود: فیما اوحی الله عز و جل الی موسی اشکرنی حق شکری فقال یا رب و کیف اشکرک حق شکرک و لیس من شکر اشکرک به الا و انت انعمت به علی قال یا موسی الان شکرتنی حین علمت ان ذلک منی :
((خداوند به موسی (علیهالسلام) وحی فرستاد که حق شکر مرا ادا کن ، عرض کرد پروردگارا! چگونه حق شکر تو را ادا کنم در حالی که هر زمانی شکر تو را بجا آورم این موفقیت خود نعمت تازه ای برای من خواهد بود، خداوند فرمود ای موسی الان حق شکر مرا ادا کردی چون میدانی حتی این توفیق از ناحیه من است)).
بنده همان به که ز تقصیر خویش

عذر به درگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش
کس نتواند که بجا آورد!چند نکته مهم در زمینه شکر نعمت
1 - علی (علیهالسلام) در یکی از کلمات حکمت آمیز خود در نهج البلاغه می فرماید: اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة الشکر: ((هنگامی که تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 282
مقدمات نعمتهای خداوند به شما می رسد سعی کنید با شکرگزاری ، بقیه را به سوی خود جلب کنید، نه آنکه با کمی شکرگزاری آن را از خود برانید))!
2 - این موضوع نیز قابل توجه است که تنها تشکر و سپاسگزاری از خداوند در برابر نعمتهای کافی نیست ، بلکه باید از کسانی که وسیله آن موهبت بوده اند نیز تشکر و سپاسگزاری نمود و حق زحمات آنها را از این طریق ادا کرد، و آنها را از این راه به خدمات بیشتر تشویق نمود، در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیهماالسلام) می خوانیم که فرمود: روز قیامت که می شود خداوند به بعضی از بندگانش می فرماید: آیا فلان شخص را شکرگزاری کردی ؟ عرض می کند: پروردگارا من شکر تو را بجا آوردم ، می فرماید: چون شکر او را بجا نیاوردی شکر مرا هم ادا نکردی ! سپس امام فرمود: اشکرکم لله اشکرکم للناس : ((شکرگزارترین شما برای خدا آنها هستند که از همه بیشتر شکر مردم را بجا می آورند)).
3 - افزایش نعمتهای خداوند که به شکرگزاران وعده داده شده ، تنها به این نیست که نعمتهای مادی تازهای به آنها ببخشد، بلکه نفس شکرگزاری که تواءم با توجه مخصوص به خدا و عشق تازهای نسبت به ساحت مقدس او است خود یک نعمت بزرگ روحانی است که در تربیت نفوس انسانها، و دعوت آنان به اطاعت فرمانهای الهی ، فوق العاده مؤ ثر است ، بلکه شکر ذاتا راهی است برای شناخت هر چه بیشتر خداوند، و به همین دلیل علمای عقائد در علم کلام برای اثبات ((وجوب معرفه الله)) (شناخت خدا) از طریق وجوب شکر منعم (نعمت بخش) وارد شده اند.
4 - احیای روح شکرگزاری در جامعه و ارج نهادن و تقدیر و سپاسگذاز آنها تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 283
که با علم و دانش خود و یا با فداکاری و شهادت ، یا با سایر مجاهدات در طریق پیشبرد اهداف اجتماعی خدمت کرده اند یک عامل مهم حرکت و شکوفائی و پویائی جامعه است .
در اجتماعی که روح تشکر و قدردانی مرده کمتر کسی علاقه و دلگرمی به خدمت پیدا می کند، و به عکس آنها که بیشتر قدردانی از زحمات و خدمات اشخاص می کنند، ملتهائی بانشاطتر و پیشروترند.
توجه به همین حقیقت سبب شده است که در عصر ما به عنوان قدردانی

از زحمات بزرگان گذشته در صدمین سال ، هزارمین سال ، زاد روز، و در هر فرصت مناسب دیگر، مراسمی برای بزرگداشت آنها بگیرند و ضمن سپاسگزاری از خدماتشان مردم را به حرکت و تلاش بیشتر دعوت کنند.
فی المثل در انقلاب اسلامی کشور ما که پایان یک دوران تاریک دو هزار و پانصد ساله و آغاز دوران جدیدی بود، وقتی میبینیم همه سال و هر ماه بلکه هر روز، خاطره شهیدان انقلاب زنده می شود و بر آنها درود میفرستند و به تمام کسانی که به آنها منسوبند احترام میگذارند و به خدماتشان ارج مینهند، این خود سبب می شود که عشق و علاقه به فداکاری در دیگران پرورش یابد و سطح فداکاری مردم بالاتر رود، و به تعبیر قرآن شکر این نعمت باعث فزونی آن خواهد شد، و از خون یک شهید هزاران مجاهد میروید و مصداق زنده لازیدنکم می شود! إبراهیم
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 284
آیه 8-10
آیه و ترجمه
وَ قَالَ مُوسی إِن تَکْفُرُوا أَنتُمْ وَ مَن فی الاَرْضِ جَمِیعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنیٌّ حَمِیدٌ(8)
أَ لَمْ یَأْتِکُمْ نَبَؤُا الَّذِینَ مِن قَبْلِکمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِینَ مِن بَعْدِهِمْ لا یَعْلَمُهُمْ إِلا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسلُهُم بِالْبَیِّنَتِ فَرَدُّوا أَیْدِیَهُمْ فی أَفْوَهِهِمْ وَ قَالُوا إِنَّا کَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ وَ إِنَّا لَفِی شَکٍ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَیْهِ مُرِیبٍ(9)
* قَالَت رُسلُهُمْ أَ فی اللَّهِ شَکٌ فَاطِرِ السمَوَتِ وَ الاَرْضِ یَدْعُوکُمْ لِیَغْفِرَ لَکم مِّن ذُنُوبِکُمْ وَ یُؤَخِّرَکمْ إِلی أَجَلٍ مُّسمًّی قَالُوا إِنْ أَنتُمْ إِلا بَشرٌ مِّثْلُنَا تُرِیدُونَ أَن تَصدُّونَا عَمَّا کانَ یَعْبُدُ ءَابَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسلْطنٍ مُّبِینٍ(10)
ترجمه :8 - موسی (به بنی اسرائیل) گفت اگر شما و همه مردم روی زمین کافر شوید (به خدا زیانی نمیرسد) چرا که خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است .
9 - آیا خبر آنها که پیش از شما بودند به شما نرسیده : قوم نوح و عاد و ثمود و آنها که پس از ایشان بودند، همانها که جز خداوند از آنان آگاه نیست ، پیامبرانشان با دلائل روشن به سوی آنها آمدند، ولی آنها (از روی تعجب و استهزا) دست بر دهان گرفتند و گفتند که ما به آنچه شما مامور آن هستید کافریم ، و نسبت به آنچه ما را به سوی آن میخوانید تردید داریم !
10 - رسولان آنها گفتند آیا در خدا شک است ؟! خدائی که آسمانها و زمین را آفریده ؟! او که شما را دعوت می کند تا گناهانتان را ببخشد، و تا موعد مقرری شما را باقی گذارد، آنها گفتند (ما اینها را نمیفهمیم همین اندازه میدانیم) شما تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 285
انسانهائی همانند ما هستید و میخواهید ما را از آنچه پدرانمان می

پرستیدند باز دارید، شما دلیل روشنی برای ما بیاورید!
تفسیر :آیا در خدا شک است ؟
نخستین آیه مورد بحث تایید و تکمیلی است برای بحث شکرگزاری و کفران که در آیه قبل گذشت ، و آن در ضمن سخنی از زبان موسی بن عمران نقل شده است ، می فرماید: ((موسی به بنی اسرائیل یادآور شد که اگر شما و تمام مردم روی زمین کافر شوید (و نعمت خدا را کفران کنید) هیچ زیانی به او نمی رسانید چرا که او بی نیاز و ستوده است)) (و قال موسی ان تکفروا انتم و من فی الارض جمیعا فان الله لغنی حمید).
در حقیقت شکر نعمت و ایمان آوردن به خدا مایه افزونی نعمت شما و تکامل و افتخار خودتان است و گر نه خداوند آنچنان بی نیاز است که اگر تمام کائنات کافر گردند، بر دامان کبریائی او گردی نمی نشیند، چرا که او از همگان بی نیاز است ، و حتی احتیاج به تشکر و ستایش ندارد چرا که او ذاتا ستوده (حمید) است .
اگر او نیازی در ذات پاکش راه داشت ، واجب الوجود نبود، و بنابراین مفهوم غنی بودن او آن است که همه کمالات در او جمع است ، و کسی که چنین است ذاتا ستوده است زیرا معنی ((حمید)) چیزی جز این نیست که کسی شایسته ((حمد)) باشد. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 286
سپس به سرنوشت گروههائی از اقوام گذشته در طی چندین آیه میپردازد، همانها که در برابر نعمتهای الهی راه کفران را پیش گرفتند، و در برابر دعوت رهبران الهی به مخالفت و کفر برخاستند و منطق آنان و سرانجام کار آنها را شرح می دهد تا تاکیدی باشد بر آنچه در آیه قبل گفته شد، می فرماید: ((آیا خبر کسانی که قبل از شما بودند به شما نرسیده))؟ (الم یاتکم نبؤ ا الذین من قبلکم).
این جمله ممکن است دنباله گفتار موسی بوده باشد که در آیه قبل آمده ، و ممکن است بیان مستقلی از ناحیه قرآن خطاب به مسلمانان باشد، و از نظر نتیجه تفاوت چندانی ندارد، سپس اضافه می کند ((اقوامی همچون قوم نوح و عاد و ثمود و آنها که بعد از آنان بودند)) (قوم نوح و عاد و ثمود و الذین من بعدهم).
((همانها که جز خدا آنانرا نمیشناسد و از اخبار آنها کسی غیر او آگاه نیست)) (لا یعلمهم الا الله).
بدون شک قسمتی از اخبار قوم نوح و عاد و ثمود و همچنین اقوامی که بعد از آنها بودند به ما رسیده ولی مسلما قسمت بیشتری به ما نرسیده که تنها خدا از آنها آگاه است ، آنقدر اسرار و خصوصیات و جزئیات در تواریخ اقوام گذشته وجود داشته که شاید آنچه به ما رسیده در برابر آنچه نرسیده بسیار کم و ناچیز باشد.
سپس به عنوان توضیحی در زمینه سرگذشت آنها می گوید: ((پیامبرانشان

با دلائل روشن به سوی آنها آمدند ولی آنها از سر تعجب و انکار دست بر دهان گذاشتند و گفتند ما به آنچه شما به خاطر آن فرستاده شده اید کافریم)) (جائتهم رسلهم بالبینات فردوا ایدیهم فی افواههم و قالوا انا کفرنا بما ارسلتم به) تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 287
چرا که ((ما در باره آنچه شما ما را به سوی آن دعوت می کنید، شک و تردید داریم)) و با این شک و تردید چگونه امکان دارد، دعوت شما را بپذیریم ! (و انا لفی شک مما تدعوننا الیه مریب).
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که آنها نخست ابراز کفر و بیایمانی نسبت به پیامبران کردند، ولی به دنبال آن ، اظهار داشتند که ما در شکیم و با کلمه مریب نیز آنرا تکمیل نمودند این دو چگونه با هم سازگار است ؟
پاسخ این است که بیان تردید در حقیقت علتی است برای عدم ایمان زیرا ایمان آوردن نیاز به یقین دارد، و شک مانع آن است .
از آنجا که در آیه قبل گفتار مشرکان و کافران را در زمینه عدم ایمانشان که استناد به شک و تردید کرده بودند بیان شده ، در آیه بعد بلافاصله با دلیل روشنی که در عبارت کوتاهی آمده شک آنها را نفی می کند و چنین می گوید:
((پیامبرانشان به آنان گفتند آیا در وجود خدائی که آفریننده آسمانها و زمین است شکی است))؟! (قالت رسلهم ا فی الله شک فاطر السماوات و الارض)
((فاطر)) گر چه در اصل به معنی شکافنده است ، ولی در اینجا کنایه از ((آفریننده)) می باشد، آفریننده ای که با برنامه حساب شده اش چیزی را می آفریند و سپس آنرا حفظ و نگهداری می کند، گوئی ظلمت عدم با نور هستی به برکت وجودش از هم شکافته می شود، همانگونه که سپیده صبح پرده تاریک شب را میدرد، و همانگونه که شکوفه خرما غلافش را از هم میشکافد و خوشه نخل از آن سر بر می آورد (و لذا عرب به آن ((فطر)) (بر وزن شتر) می گوید).
این احتمال نیز وجود دارد که ((فاطر)) اشاره به شکافتن توده ابتدائی ماده جهان باشد که در علوم روز می خوانیم که مجموع ماده عالم یک واحد به هم پیوسته بود سپس شکافته شد و کرات آشکار گشت . تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 288
به هر حال قرآن در اینجا مانند غالب موارد دیگر برای اثبات وجود و صفات خدا تکیه بر نظام عالم هستی و آفرینش آسمانها و زمین می کند، و می دانیم در مساله خداشناسی هیچ دلیلی زنده تر و روشنتر از آن نیست .
چرا که این نظام شگرف ، هر گوشه ای از آن مملو از اسراری است که به زبان حال فریاد میزند: جز یک قادر حکیم و عالم مطلق ، قدرت چنین طراحی ندارد، و به همین دلیل هر قدر علم و دانش بشر پیشرفت بیشتری

می کند، دلائل بیشتری از این نظام آشکار می گردد که ما را به خدا هر لحظه نزدیکتر می سازد.
راستی قرآن چه شگفتیها دارد؟ تمام بحث خداشناسی و توحید را در همین یک جمله که به صورت استفهام انکاری ذکر شده اشاره کرده است افی الله شک فاطر السماوات و الارض جمله ای که برای تجزیه و تحلیل و بحث گسترده اش ، هزاران کتاب کافی نیست .
قابل توجه اینکه مطالعه اسرار هستی و نظام آفرینش ، تنها ما را به اصل وجود خدا هدایت نمی کند بلکه صفات او مانند علم و قدرت و حکمت و ازلیت و ابدیت او، از این مطالعه نیز روشن می شود.
سپس به پاسخ دومین ایراد منکران می پردازد که ایراد به مساله رسالت پیامبران است (زیرا آنها هم در اصل خداشناسی تردید داشتند و هم در دعوت پیامبر) و می فرماید: این مسلم است که آفریدگار دانا و حکیم ، هرگز بندگانش را بدون رهبر، رها نمی کند، بلکه از شما با فرستادن پیامبران دعوت می کند تا از گناه و آلودگیها پاکتان سازد و گناهانتان را ببخشند (یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم). تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 289
و علاوه بر این ((شما را تا زمان معینی نگهدارد)) تا راه تکامل خویش را بپیمائید و حد اکثر بهره لازم را از این زندگی ببرید (و یؤ خرکم الی اجل مسمی).
در حقیقت دعوت پیامبران برای دو هدف بوده ، یکی آمرزش گناهان و به تعبیر دیگر پاکسازی روح و جسم و محیط زندگی بشر، و دیگر ادامه حیات تا زمان مقرر که این دو در واقع علت و معلول یکدیگرند، چه اینکه جامعه ای می تواند به حیات خود ادامه دهد که از گناه و ظلم پاک باشد.
در طول تاریخ جوامع بسیاری بوده اند که بر اثر ظلم و ستم و هوسبازی و انواع گناهان به اصطلاح جوانمرگ شدند، و به تعبیر قرآن به ((اجل مسمی)) نرسیدند.
در حدیث جامع و جالبی نیز از امام صادق (علیهالسلام) می خوانیم من یموت بالذنوب اکثر مما یموت بالاجال ، و من یعیش بالاحسان اکثر ممن یعیش بالاعمال آنها که با گناه میمیرند بیش از آنها هستند که با اجل طبیعی از دنیا میروند و آنها که با نیکی زنده میمانند (و طول عمر مییابند) بیش از آنها هستند که به عمر معمولی باقی می مانند)).
و نیز از امام صادق (علیهالسلام) نقل شده ان الرجل یذنب الذنب فیحرم صلوة اللیل و ان العمل السیی ء اسرع فی صاحبه من السکین فی اللحم : ((گاهی انسان گناه تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 290
می کند و از اعمال نیکی همچون نماز شب باز میماند (بدانید) کار بد در فنای انسان از کارد در گوشت سریعتر اثر می کند.

ضمنا از این آیه به خوبی استفاده می شود که ایمان به دعوت انبیاء و عمل به برنامه های آنها جلو ((اجل معلق)) را می گیرد و حیات انسان را تا ((اجل مسمی)) ادامه می دهد (چون می دانیم انسان دارای دو گونه اجل است یکی سر رسید نهائی عمر یعنی همان مدتی که آخرین توانائی بدن برای حیات است ، و دیگر اجل معلق یعنی پایان یافتن عمر انسان بر اثر عوامل و موانعی در نیمه راه ، و این غالبا بر اثر اعمال بیرویه خود او و آلودگی به انواع گناهان است که در این زمینه در ذیل آیه 2 سوره انعام بحث کرده ایم).
ولی با اینهمه باز کفار لجوج این دعوت حیاتبخش که آمیخته با منطق روشن توحید بود نپذیرفتند و با بیانی که آثار لجاجت و عدم تسلیم در برابر حق از آن میبارید، به پیامبران خود چنین پاسخ گفتند: ((شما جز بشری مثل ما نیستید))!
(قالوا ان انتم الا بشر مثلنا).
به علاوه ((شما میخواهید ما را از آنچه نیاکان ما می پرستیدند باز دارید))
(تریدون ان تصدونا عما کان یعبد آباؤ نا).
از همه اینها گذشته ((شما دلیل روشنی برای ما بیاورید)) (فاتونا بسلطان مبین).
ولی بارها گفته ایم (و قرآن هم با صراحت بیان کرده) که بشر بودن پیامبران نه تنها مانع نبوت آنها نبوده بلکه کامل کننده نبوت آنها است ، و آنها که این موضوع را دلیلی بر انکار رسالت انبیاء میگرفتند هدفشان بیشتر بهانه جوئی بود.
همچنین تکیه بر راه و رسم نیاکان با توجه به این حقیقت که معمولا دانش

آیندگان بیش از گذشتگان است ، چیزی جز یک تعصب کور و خرافه بیارزش نمیتواند باشد.
و از اینجا روشن می شود اینکه تقاضا داشتند دلیل روشنی اقامه بشود به خاطر این نبوده که پیامبران فاقد آن بوده اند، بلکه کرارا در آیات قرآن می خوانیم که بهانه جویان دلائل روشن و سلطان مبین را انکار می کردند، و هر زمان پیشنهاد معجزه و دلیل تازه ای مینمودند تا راه فراری برای خود پیدا کنند.
به هر حال در آیات آینده می خوانیم که پیامبران چگونه پاسخ آنها را دادند.
إبراهیم

آیه 11- 12
آیه و ترجمه
قَالَت لَهُمْ رُسلُهُمْ إن ِنحْنُ ٍإلا بَشرٌ مِّثْلُكمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ ِيَمُنُّ عَلى مَن ِيَشاءُ مِنْ

عِبَادِهِ وَ مَا كانَ لَنَا أن نَّأْتِيَكُم بِسلْطنٍ إِلا بِإِذْنِ اللّهِ وَ عَلى اللّهِ فَلْيَتَوَكلِ الْمُؤْمِنُونَ(11)
وَ مَا لَنَا أَلا نَتَوَكلَ عَلى اللَّهِ وَ قَدْ هَدَانَا سبُلَنَا وَ لَنَصبرَنَّ عَلى مَا ءَاذَيْتُمُونَا وَ عَلى اللَّهِ فَلْيَتَوَكلِ الْمُتَوَكلُونَ(12)
ترجمه :11 - پیامبرانشان به آنها گفتند درست است که ما بشری همانند شما هستیم ولی خداوند بر هر کس از بندگانش بخواهد (و شایسته ببیند) نعمت می بخشد (و مقام رسالت عطا می کند) و ما هرگز نمیتوانیم معجزه ای جز به فرمان خدا بیاوریم (و از تهدیدهای شما نمی هراسیم) و افراد با ایمان باید تنها بر خدا توکل کنند.
12 - چرا ما بر خدا توکل نکنیم با اینکه ما را به راههای (سعادت) مان رهبری کرده ، و ما به طور مسلم در برابر آزارهای شما صبر خواهیم کرد (و دست از انجام رسالت خویش برنمیداریم) و توکل کنندگان باید فقط بر خدا توکل کنند!.
تفسیر :تنها بر خدا توکل کنید
در این دو آیه پاسخ پیامبران را از بهانه جوئیهای مخالفان لجوج که در آیات گذشته آمده می خوانیم .
در مقابل ایراد آنها که میگفتند: چرا از جنس بشر هستید، ((پیامبران به آنها در مقابل ایراد آنها گفتند مسلما ما تنها بشری همانند شما هستیم ، ولی خدا بر هر کس بخواهد از بندگانش منت میگذارد و موهبت رسالت را به آنها میبخشد)) تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 293
(قالت لهم رسلهم ان نحن الا بشر مثلکم و لکن الله یمن علی من یشاء من عباده).
یعنی فراموش نکنید اگر فرضا به جای بشر، فرشته ای انتخاب می شد، باز فرشته از خودش چیزی ندارد، تمام مواهب از جمله موهبت رسالت و رهبری از سوی خدا است ، آنکس که می تواند چنین مقامی را به فرشته ای بدهد می تواند به انسانی بدهد.
بدیهی است بخشیدن این موهبت از ناحیه خداوند بیحساب نیست و بارها گفته ایم که مشیت خدا با حکمت او هماهنگ است ، یعنی هر جا می خوانیم : خدا به هر کس بخواهد... مفهومش این است هر کس را شایسته بداند درست است که مقام رسالت بالاخره موهبت الهی است ، ولی آمادگیهائی در شخص پیامبر نیز حتما وجود دارد.
سپس به پاسخ سؤ ال سوم میپردازد بی آنکه از ایراد دوم پاسخ گوید گوئی ایراد دوم آنها در زمینه استناد به سنت نیاکان آنقدر سست و بی اساس بوده که هر انسان عاقلی با کمترین تامل جواب آن را میفهمد، به علاوه در آیات دیگر قرآن ، پاسخ این سخن داده شده است .
آری در پاسخ سؤ ال سوم چنین می گوید که آوردن معجزات ، کار ما

نیست که به صورت یک خارقالعاده گر گوشه ای بنشینیم و هر کس به میل خودش معجزه ای پیشنهاد کند و مساله خرق عادت تبدیل به یک بازیچه بیارزش شود، بلکه : ما نمیتوانیم معجزه ای جز به فرمان خدا بیاوریم (و ما کان لنا ان ناتیکم بسلطان الا باذن الله).
به علاوه هر پیامبری حتی بدون تقاضای مردم به اندازه کافی اعجاز نشان می دهد تا سند اثبات حقانیت او گردد، هر چند مطالعه محتویات دعوت و مکتب آنها، خود به تنهائی بزرگترین اعجاز است ، ولی بهانه جویان غالبا گوششان تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 294
بدهکار این حرفها نبود، هر روز پیشنهاد تازه ای می کردند و اگر پیامبر تسلیم نمیشد، جار و جنجال براه میانداختند.
سپس برای اینکه پاسخ قاطعی به تهدیدهای گوناگون این بهانه جویان نیز بدهند با این جمله موضع خود را مشخص میساختند و میگفتند: همه افراد با ایمان باید تنها بر خدا تکیه کنند همان خدائی که قدرتها در برابر قدرتش ناچیز و بیارزش است (و علی الله فلیتوکل المؤ منون).
بعد به استدلال روشنی برای همین مساله توکل ، پرداخته و می گفتند: چرا ما بر الله توکل نکنیم ، و در همه مشکلات به او پناه نبریم ؟ چرا ما از قدرتهای پوشالی و تهدیدها بترسیم در حالی که او ما را هدایت به راههای سعادتمان کرده (و ما لنا الا نتوکل علی الله و قد هدانا سبلنا).
جائی که برترین موهبت ، یعنی موهبت هدایت به راههای سعادت را به ما عطا فرموده مسلما ما را در زیر پوشش حمایت خویش در برابر هر گونه تهاجم و کارشکنی و مشکلی قرار خواهد داد.
و سپس چنین ادامه می دادند اکنون که تکیه گاه ما خدا است ، تکیهگاهی شکست ناپذیر و ما فوق همه چیز، ((بطور قطع ما در برابر تمام آزار و اذیت های شما ایستادگی و شکیبائی خواهیم کرد)) (و لنصبرن علی ما آذیتمونا).
و بالاخره گفتار خود را با این سخن پایان می دادند که همه توکل کنندگان باید تنها بر الله توکل کنند (و علی الله فلیتوکل المتوکلون).
چند نکته :
1 - در نخستین آیه مورد بحث می خوانیم مؤ منان باید بر خدا توکل کنند، و در آیه دوم می خوانیم متوکلان باید بر خدا توکل کنند، گویا تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 295
جمله دوم مرحله ای است وسیعتر و فراتر از مرحله اول یعنی مؤ منان که سهل است - چون ایمان به خدا از ایمان به قدرت و حمایت او و توکل بر او جدا نمیتواند باشد - حتی غیر مؤ منان و همه کس تکیه گاهی جز خدا پیدا نمیکنند، زیرا به هر کس بنگرند از خود چیزی ندارد همه نعمتها و قدرتها و موهبتها به ذات پاک او بر می گردد، پس آنها نیز باید سر بر آستان

او بگذارند و از او بخواهند که این توکل آنها را دعوت به ایمان به الله نیز می کند.
2 - آیات فوق پاسخی روشن به کسانی می دهد که نفی اعجاز پیامبران می کنند، یا نفی معجزات پیامبر اسلام غیر از قرآن و به ما می فهماند که پیامبران هرگز نگفته اند ما معجزه نمی آوریم بلکه میگفتند جز به فرمان خدا و اجازه او دست به این کار نمیزنیم ، زیرا اعجاز کار او است و در اختیار او و هر زمان صلاح بداند به ما می دهد.
3 - حقیقت توکل و فلسفه آن
((توکل)) در اصل از ماده ((وکالت)) به معنی انتخاب وکیل کردن است ، و این را می دانیم که یک وکیل خوب کسی است که حداقل دارای چهار صفت باشد: آگاهی کافی ، امانت ، قدرت ، و دلسوزی .
این موضوع نیز شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که انتخاب یک وکیل مدافع در کارها در جائی است که انسان شخصا قادر به دفاع نباشد، در این موقع از نیروی دیگری استفاده می کند و با کمک او به حل مشکل خویش میپردازد.
بنابراین توکل کردن بر خدا مفهومی جز این ندارد که انسان در برابر مشکلات و حوادث زندگی و دشمنیها و سرسختیهای مخالفان و پیچیدگیها و احیانا بنبستهائی که در مسیر خود به سوی هدف دارد در جائی که توانائی بر گشودن آنها ندارد او را وکیل خود سازد، و به او تکیه کند، و از تلاش و کوشش باز نایستد، بلکه در آنجا هم که توانائی بر انجام کاری دارد باز مؤ
ثر اصلی را خدا تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 296
بداند، زیرا از دریچه چشم یک موحد سرچشمه تمام قدرتها و نیروها او است .
نقطه مقابل ((توکل بر خدا)) تکیه کردن بر غیر او است یعنی به صورت اتکائی زیستن ، و وابسته به دیگری بودن ، و از خود استقلال نداشتن است ، دانشمندان اخلاق می گویند: توکل ثمره مستقیم توحید افعالی خدا است ، زیرا همانطور که گفتیم از نظر یک موحد هر حرکت و کوشش و تلاش و جنبش ، و هر پدیده ای که در جهان صورت می گیرد بالاخره به علت نخستین این جهان یعنی ذات خداوند ارتباط مییابد، بنابراین یک موحد همه قدرتها و پیروزیها را از او میداند.
فلسفه توکل
با توجه به آنچه ذکر کردیم استفاده می شود که :
اولا: توکل بر خدا، بر آن منبع فنا ناپذیر قدرت و توانائی ، سبب افزایش مقاومت انسان در برابر مشکلات و حوادث سخت زندگی است ، به همین دلیل به هنگامی که مسلمانان در میدان ((احد)) ضربه سختی خوردند، و دشمنان پس از ترک این میدان بار دیگر از نیمه راه بازگشتند تا ضربه

نهائی را به مسلمین بزنند، و این خبر به گوش مؤ منان رسید، قرآن می گوید افراد با ایمان نه تنها در این لحظه بسیار خطرناک که قسمت عمده نیروی فعال خود را از دست داده بودند وحشت نکردند بلکه با تکیه بر ((توکل)) و استمداد از نیروی ایمان بر پایداری آنها افزوده شد و دشمن فاتح با شنیدن خبر این آمادگی به سرعت عقب نشینی کرد (آل عمران آیه 173).
نمونه این پایداری در سایه توکل در آیات متعددی به چشم میخورد، از جمله در آیه 122 آل عمران قرآن می گوید: ((توکل بر خدا جلو سستی دو طایفه از جنگجویان را در میدان جهاد گرفت)).
و در آیه 12 سوره ابراهیم ((توکل ملازم با صبر و استقامت در برابر

و صدمات دشمن ذکر شده است)).
و در آیه 159 آل عمران برای انجام کارهای مهم ، نخست دستور به مشورت و سپس تصمیم راسخ ، و بعد توکل بر خدا داده شده است)).
حتی قرآن می گوید: در برابر وسوسه های شیطانی ((تنها کسانی می توانند مقاومت کنند و از تحت نفوذ او در آیند که دارای ایمان و توکل باشند))
انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون (نحل 99).
از مجموع این آیات استفاده می شود که منظور از توکل این است که در برابر عظمت مشکلات ، انسان احساس حقارت و ضعف نکند، بلکه با اتکای بر قدرت بیپایان خداوند، خود را پیروز و فاتح بداند، و به این ترتیب توکل امید آفرین نیرو بخش و تقویت کننده ، و سبب فزونی پایداری و مقاومت است .
اگر مفهوم توکل به گوشه ای خزیدن و دست روی دست گذاشتن بود معنی نداشت که در باره مجاهدان و مانند آنها پیاده شود.
و اگر کسانی چنین می پندارند که توجه به عالم اسباب و عوامل طبیعی با روح توکل ناسازگار است ، سخت در اشتباهند، زیرا جدا کردن اثرات عوامل طبیعی از اراده خدا یکنوع شرک محسوب می شود، مگر نه این است که عوامل طبیعی نیز هر چه دارند از او دارند و همه به اراده و فرمان او است ، آری اگر عوامل را دستگاهی مستقل در برابر اراده او بدانیم اینجا است که با روح توکل سازگار نخواهد بود. (دقت کنید).
چطور ممکن است چنان تفسیری برای توکل بشود با اینکه شخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) که سر سلسله متوکلان بود برای پیشبرد اهدافش از هیچگونه فرصت ، نقشه صحیح ، تاکتیک مثبت ، و انواع وسائل و اسباب ظاهری غفلت نمینمود اینها همه ثابت می کند که توکل ، آن مفهوم منفی را ندارد.

((ثانیا)): توکل بر خدا آدمی را از وابستگیها که سرچشمه ذلت و بردگی
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 298
است نجات می دهد و باو آزادگی و اعتماد به نفس می بخشد.
((توکل)) با ((قناعت)) ریشه های مشترکی دارد، و طبعا فلسفه آن دو نیز از جهاتی با هم شبیه است و در عین حال تفاوتی نیز دارند در اینجا چند روایت اسلامی در زمینه توکل - به عنوان پرتوی روی مفهوم اصلی و ریشه آن می آوریم :
امام صادق (علیهالسلام) می گوید ((ان الغنا و العز یجولان فاذا ظفرا بموضع التوکل اوطنا)) ((بی نیازی و عزت در حرکتند هنگامی که محل توکل را بیابند در آنجا وطن میگزینند)).
در این حدیث وطن اصلی بی نیازی و عزت ((توکل)) معرفی شده است .
از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود از پیک وحی خدا، جبرئیل ، پرسیدم توکل چیست ؟ گفت ((العلم بان المخلوق لا یضر و لا ینفع ، و لا یعطی و لا یمنع ، و استعمال الیاس من الخلق فاذا کان العبد کذلک لم یعمل لاحد سوی الله و لم یطمع فی احد سوی الله فهذا هو التوکل)) ((آگاهی به این واقعیت که مخلوق نه زیان و نفع میرساند و نه عطا و منع دارد، و چشم از دست مخلوق برداشتن ، هنگامی که بنده ای چنین شد جز برای خدا کار نمی کند و از غیر او امید ندارد، این حقیقت توکل است)).
کسی از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) پرسید: ((ما حد التوکل ؟ فقال ان لا تخاف مع الله احدا)) ((حد توکل چیست ؟ فرمود اینکه با اتکای به خدا از هیچکس نترسی))!. إبراهیم
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 299
آیه 13 - 17
آیه و ترجمه
وَ قَالَ الَّذِینَ کفَرُوا لِرُسلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّکم مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فی مِلَّتِنَا فَأَوْحَی إِلَیهِمْ رَبهُمْ لَنهْلِکَنَّ الظلِمِینَ(13)
وَ لَنُسکنَنَّکُمُ الاَرْض مِن بَعْدِهِمْ ذَلِک لِمَنْ خَاف مَقَامِی وَ خَاف وَعِیدِ(14)
وَ استَفْتَحُوا وَ خَاب کلُّ جَبَّارٍ عَنِیدٍ(15)
مِّن وَرَائهِ جَهَنَّمُ وَ یُسقَی مِن مَّاءٍ صدِیدٍ(16)
یَتَجَرَّعُهُ وَ لا یَکادُ یُسِیغُهُ وَ یَأْتِیهِ الْمَوْت مِن کلِّ مَکانٍ وَ مَا هُوَ بِمَیِّتٍ وَ مِن وَرَائهِ عَذَابٌ غَلِیظٌ(17)
ترجمه :13 - کسانی که کافر شدند به پیامبران خود گفتند ما قطعا شما را از سرزمین خود اخراج خواهیم کرد، مگر اینکه به آئین ما بازگردید، در اینحال پروردگارشان به آنها وحی فرستاد که من ظالمان را هلاک می کنم .
14 - و شما را در زمین بعد از آنها سکونت خواهیم بخشید، این (موفقیت)

برای کسی است که از مقام (عدالت) من بترسد و از عذاب (من) بیمناک باشد.
15 - آنها (از خدا) تقاضای فتح و پیروزی کردند، و هر گردنکش منحرفی نومید و نابود شد.
16 - به دنبال او جهنم خواهد بود و از آب بد بوی متعفنی نوشانده می شود.
17 - به زحمت جرعه جرعه آنرا سر میکشد و هرگز به میل خود حاضر نیست آنرا بیاشامد و مرگ از هر مکانی به سراغ او می آید، ولی با اینهمه نمیمیرد! و بدنبال آن عذاب شدیدی است . تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 300
تفسیر :برنامه و سرنوشت جباران عنید
همانگونه که راه و رسم افراد بی منطق است ، هنگامی که به ضعف و ناتوانی گفتار و عقیده خود آگاه شدند، استدلال را رها کرده ، و تکیه بر زور و قدرت و قلدری می کنند، در اینجا نیز می خوانیم که اقوام کافر لجوج و بهانه جو هنگامی که منطق متین و رسای پیامبران را که در آیات قبل گذشت ، شنیده اند به پیامبران خود گفتند: سوگند یاد می کنیم که شما را از سرزمینمان خارج می سازیم ، مگر اینکه به آئین ما - بت پرستی - باز گردید! (و قال الذین کفروا لرسلهم لنخرجنکم من ارضنا او لتعودن فی ملتنا).
این مغروران بیخبر، گوئی همه سرزمینها را مال خود می دانستند و برای پیامبرانشان حتی به اندازه یک شهروند حق قائل نبودند و لذا می گفتند: ((ارضنا)) (سرزمین ما!)
در حالی که خداوند زمین و تمام مواهبش را برای صالحان آفریده است و این جباران خود خواه مستکبر در واقع حقی از آن ندارند، تا چه رسد به اینکه همه را از خود بدانند!.
ممکن است جمله لتعودن فی ملتنا (بار دیگر به آئین ما باز گردید) این توهم را ایجاد کند که پیامبران قبل از رسالت پیرو آئین بت پرستی بودند، در حالی که چنین نیست ، چرا که قطع نظر از مساله معصوم بودن که قبل از نبوت را نیز شامل می شود، عقل و درایت آنها بیش از آن بوده که دست به چنین کار نابخردانه ای بزنند و برابر سنگ و چوبی سجده کنند.
این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که پیامبران قبل از رسالت ، ماموریت تبلیغ را نداشتند، شاید سکوت آنها این توهم را ایجاد کرده بوده است که آنها نیز با مشرکان هم عقیده اند. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 301
از این گذشته گر چه ظاهرا خطاب به خود پیامبران است ، ولی در واقع پیروان آنها را نیز شامل می شود، و می دانیم این پیروان قبلا بر آئین

مشرکان بودند و نظر مشرکان تنها به آنهاست ، و تعبیر عمومی لتعودن به اصطلاح از باب تغلیب است (یعنی حکم اکثریت را به عموم سرایت دادن).
سپس اضافه می کند خداوند در این هنگام به پیامبران دلداری و اطمینان خاطر می داد و وحی به آنها می فرستاد که من بطور قطع ظالمان و ستمگران را هلاک خواهم کرد (فاوحی الیهم ربهم لنهلکن الظالمین).
بنابراین از این تهدیدها هرگز نترسید و کمترین سستی در اراده آهنین شما راه نیابد.
و از آنجا که منکران ستمگر، پیامبران را تهدید به تبعید از سرزمینشان می کردند خداوند در مقابل به آنها چنین وعده می دهد که من شما را در این زمین بعد از نابودی آنها سکونت خواهم بخشید (و لنسکننکم الارض من بعدهم).
ولی این پیروزی و موفقیت نصیب همه کس نمی شود از آن کسانی است که از مقام من بترسند و احساس مسئولیت کنند و همچنین از تهدید به عذابها در برابر تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 302
انحراف و ظلم و گناه ترسان باشند و آنها را جدی تلقی کنند (ذلک لمن خاف مقامی و خاف وعید).
بنابراین موهبت و لطف من نه بی حساب است و نه بی دلیل ، بلکه مخصوص کسانی است که با احساس مسئولیت در برابر مقام عدل پروردگار نه گرد ظلم و ستم می گردند و نه در برابر دعوت حق ، لجاجت و دشمنی به خرج می دهند.
و در این هنگام که پیامبران کارد به استخوانشان رسیده بود و تمام وظیفه خود را در برابر قوم خویش انجام داده بودند و آنها که باید ایمان بیاورند ایمان آورده و بقیه به کفر پافشاری داشتند و مرتبا رسولان را تهدید می کردند، در این موقع آنها از خداوند تقاضای فتح و پیروزی کردند (و استفتحوا).
و خداوند هم دعای این مجاهدان راستین را به هدف اجابت رسانید بطوری که جباران عنید نومید و زیانکار و نابود شدند (و خاب کل جبار عنید).
((خاب)) از ماده ((خیبة)) (بر وزن غیبت) به معنی از دست رفتن مطلوب است که با کلمه نومیدی در فارسی تقریبا مساوی است .
((جبار)) در اینجا به معنی متکبر و گردنکش است ، و در حدیثی آمده که زنی به حضور پیامبر آمد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستوری به او داد، او سرپیچی کرد و و فرمان پیامبر را اجرا ننمود، پیامبر فرمود: دعوها فانها جباره : او را رها کنید که زن سرکشی است . ولی کلمه ((جبار)) گاهی بر خداوند نیز اطلاق می شود که به معنی دیگری است و آن ((اصلاح کننده موجود نیازمند به اصلاح)) و یا ((کسی که مسلط بر

همه چیز است)) می باشد. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 303
کلمه ((عنید)) در اصل از ((عند)) (بر وزن رند) به معنی سمت و ناحیه است ، و در اینجا به معنی انحراف و گرایش به غیر راه حق آمده است .
و لذا در روایتی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که فرمود: کل جبار عنید من ابی ان یقول لا اله الا الله : جبار عنید کسی است که از گفتن لا اله الا الله ابا کند
و در حدیثی از امام باقر (علیهالسلام) می خوانیم العنید المعرض عن الحق : عنید کسی است که از حق روی گردان باشد.
جالب اینکه ((جبار)) اشاره به صفت نفسانی یعنی روح سرکشی است ، و ((عنید)) اشاره به اثر آن صفت در افعال انسان است که او را از حق منحرف می گرداند.
سپس به نتیجه کار این جباران عنید از نظر مجازاتهای جهان دیگر در ضمن دو آیه به پنج موضوع اشاره می کند:
1 - ((به دنبال این نومیدی و خسران و یا به دنبال چنین کسی جهنم و آتش سوزان خواهد بود)) (من ورائه جهنم).
کلمه ((وراء)) گر چه به معنی پشت سر است (در برابر أ مام) ولی در این گونه موارد به معنی نتیجه و عاقبت کار می آید، همانگونه که در تعبیرهای فارسی نیز زیاد در این معنی بکار می رود مثلا میگوئیم : اگر فلان غذا را بخوری پشت سر آن بیماری و مرض است ، و یا اگر با فلان کس رفاقت کنی به دنبال آن بدبختی و پشیمانی است یعنی نتیجه و معلول آن چنین است .
2 - در میان آن آتش سوزان به هنگامی که تشنه می شود از آب ((صدید)) به او می نوشانند (و یسقی من ماء صدید). تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 304
((صدید)) چنانکه علمای لغت گفته اند چرکی است که میان پوست و گوشت جمع می شود، اشاره به اینکه از یک آب بد بوی متعفن بد منظره همانند چرک و خون به او می نوشانند.
3 - این مجرم گناهکار و جبار عنید، هنگامی که خود را در برابر چنین نوشابه ای می بیند به زحمت جرعه جرعه آنرا سر می کشد، و هرگز مایل نیست آنرا بیاشامد بلکه به اجبار در حلق او می ریزند (یتجرعه و لا یکاد یسیغه).
4 - آنقدر وسائل عذاب و شکنجه و ناراحتی برای او فراهم می گردد که از هر سو مرگ به سوی او می آید ولی با اینهمه هرگز نمی میرد تا مجازات زشتیهای اعمال خود را ببیند (و یاتیه الموت من کل مکان و ما هو بمیت).
و با اینکه تصور می شود مجازاتی برتر از اینها که گفته شد نیست ، باز اضافه می کند و به دنبال آن عذاب شدیدی است (و من ورائه عذاب

غلیظ).
و به این ترتیب آنچه از شدت مجازات و کیفر در فکر آدمی بگنجد و حتی آنچه نمی گنجد در انتظار این ستمگران خود خواه و جباران بی ایمان و گنهکار است ، بسترشان از آتش ، نوشابه آنها، متعفن و نفرت آور، مجازاتهای رنگارنگ از هر سو و از هر طرف ، و در عین حال نمردن بلکه زنده بودن و باز هم چشیدن !
اما هرگز نباید تصور کرد که اینگونه مجازاتها غیر عادلانه است ، چرا که همانگونه که بارها گفته ایم اینها نتیجه و اثر طبیعی اعمال خود انسانها است ، بلکه تجسمی است از کارهای آنان در سرای دیگر که هر عملی بصورت مناسب خود مجسم می شود، و اگر ما اعمال و جنایات عده ای از جانیان را که در عصر و زمان خود، مشاهده کرده ایم و یا در تاریخ گذشتگان مطالعه نموده ایم درست در نظر بگیریم گاهی فکر می کنیم که

است !
نکته ها :
1 - مقام پروردگار یعنی چه ؟
در آیات فوق خواندیم که پیروزی بر ظالمان و حکومت بر زمین به دنبال نابودی آنها از آن کسانی است که از مقام خداوند بترسند، در اینکه منظور از کلمه مقام در اینجا چیست ؟ احتمالات متعددی داده شده که ممکن است همه آنها صحیح و مراد از آیه باشد:
الف : منظور موقعیت پروردگار به هنگام محاسبه است ، همانگونه که در آیات دیگر قرآن نیز می خوانیم و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی ... (نازعات - 40) و لمن خاف مقام ربه جنتان (رحمان - 46)
ب : مقام به معنی قیام و قیام به معنی نظارت و مراقبت است ، یعنی آن کس که از نظارت شدید خداوند بر اعمال خویش ، ترسان است و احساس مسئولیت می کند.
ج : ((مقام)) به معنی قیام برای اجرای عدالت و احقاق حق است ، یعنی

آنها که از این موقعیت پروردگار می ترسند.
به هر حال همانگونه که گفتیم هیچ مانعی ندارد که همه اینها در مفهوم آیه جمع باشد یعنی آنها که خدا را بر خود ناظر می بینند، از حساب و اجرای عدالت او بیمناک و ترسانند، ترسی سازنده که آنها را به احساس مسئولیت در هر کار دعوت می کند، و از هر گونه بیدادگری و ستم و آلودگی به گناه باز می دارد، پیروزی و حکومت روی زمین سرانجام از آن آنهاست .
2 - در تفسیر جمله ((واستفتحوا)) در میان مفسران گفتگو است ، بعضی

آنرا به معنی تقاضای فتح و پیروزی دانسته اند، همانگونه که در بالا ذکر کردیم ، شاهد آن آیه 19 سوره انفال است ان تستفتحوا فقد جائکم الفتح : اگر شما ای مؤ منان تقاضای فتح و پیروزی می کنید، این فتح و پیروزی به سراغتان آمده است .
و بعضی به معنی تقاضای قضاوت و حکومت کرده اند یعنی پیامبران از خدا خواستند که میان آنها و کفار داوری کند، شاهد آن آیه 89 سوره اعراف است : ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین : خداوندا میان ما و قوم ما به حق داوری فرما و تو بهترین داورانی
3 - در تواریخ و تفسیر آمده است که روزی ولید بن یزید بن عبد الملک حاکم جبار اموی برای پیش بینی آینده اش به قرآن تفال زد، اتفاقا آیه و استفتحوا و خاب کل جبار عنید در آغاز صفحه در برابر او قرار گرفت ، او فوق العاده وحشت کرد و عصبانی شد آنچنان که قرآنی را که در دستش بود پاره کرد! و سپس این اشعار را سرود:
اتوعد کل جبار عنید؟
فها انا ذاک جبار عنید!
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 307
اذا ما جئت ربک یوم حشر
فقل یا رب مزقنی الولید!آیا توئی که هر جبار عنید را تهدید می کنی آری من همان جبار عنیدم !
هنگامی که پروردگارت را روز رستاخیز ملاقات کردی بگو خداوندا ولید مرا پاره پاره کرد!
اما چیزی نگذشت که بوسیله دشمنانش به بدترین صورتی کشته شد و سرش را بریدند و بر بام قصرش آویزان کردند و سپس از آنجا برداشته بر دروازه شهر آویختند. إبراهیم
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 308
آیه 18
آیه و ترجمه
مَّثَلُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَلُهُمْ کَرَمَادٍ اشتَدَّت بِهِ الرِّیحُ فی یَوْمٍ عَاصِفٍ لا یَقْدِرُونَ مِمَّا کسبُوا عَلَی شیْءٍ ذَلِک هُوَ الضلَلُ الْبَعِیدُ(18)
ترجمه :18 - اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند همچون خاکستری است در برابر تندباد در یک روز طوفانی ، آنها توانائی ندارند کمترین چیزی از آنچه را انجام داده اند به دست آورند و این گمراهی دور و درازی است .
تفسیر :خاکستری بر سینه تند باد!
در این آیه مثل بسیار رسائی برای اعمال افراد بی ایمان بیان شده که بحث آیات گذشته را در زمینه عاقبت کار کفار تکمیل می کند.

می فرماید: اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند همچون خاکستری است در مقابل تند باد در یک روز طوفانی ! (مثل الذین کفروا بربهم اعمالهم کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف).
همانگونه که خاکستر در برابر تند باد، آنهم در یک روز طوفانی آنچنان پراکنده می شود که هیچ کس قادر بر جمع آن نیست ، همین گونه منکران حق توانائی ندارند که چیزی از اعمالی را که انجام داده اند بدست آورند، و همگی بر باد می رود و دستهایشان خالی می ماند (لا یقدرون مما کسبوا علی شی ء).
و این گمراهی دور و درازی است (ذلک هو الضلال البعید تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 309
نکته ها :
چرا اعمال آنها تشبیه به خاکستر در برابر باد شده ؟
1 - تشبیه اعمال آنها به خاکستر با توجه به اینکه مانند خاک و غبار موجود مفیدی نیست ، بلکه باقیمانده یک مشت آتش است نشان می دهد که اعمال آنها ممکن است ظاهری داشته باشد اما فقط همان ظاهر است و محتوائی ندارد، در یک ظرف کوچک خاک ممکن است گل زیبائی بروید اما در میان خروارها خاکستر حتی علف هرزه ای نخواهد روئید!.
2 - تشبیه اعمال کفار به خاکستر با توجه به اینکه در میان ذرات خاکستر هیچ نوع چسبندگی و پیوند وجود ندارد و حتی با کمک آب نیز نمی توان آنها را به هم پیوند داد و هر ذره ای به سرعت دیگری را رها می سازد گوئی اشاره به این واقعیت است که آنها بر خلاف مؤ منان که اعمالشان منسجم و به هم پیوسته و هر عملی عمل دیگر را تکمیل می کند و روح توحید و وحدت نه تنها در میان مؤ منان که در میان اعمال یک فرد با ایمان نیز وجود دارد، اثری از این انسجام و توحید عمل در کار افراد بی ایمان نیست .
3 - با اینکه قرار گرفتن خاکستر در برابر تندباد، سبب پراکندگی آن می شود، اما آنرا با جمله فی یوم عاصف (در یکروز طوفانی) تاکید می کند، زیرا اگر تند باد محدود و موقت باشد ممکن است خاکستری را از نقطه ای بلند کرده و در منطقهای نه چندان دور بریزد، اما اگر روز، روز طوفانی باشد که از صبح تا به شام بادها از هر سو می وزند، بدیهی است چنین خاکستری آنچنان پراکنده می شود که هر ذره ای از ذراتش در نقطه دور دستی خواهد افتاد به طوری که با هیچ قدرتی نمی توان آن را جمع کرد.
4 - اگر طوفان به توده ای از کاه یا برگهای درختان بوزد و آنها را در تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 310
نقاط دور دست پراکنده سازد، باز قابل تشخیص می باشد ولی ذرات خاکستر آنقدر ریز و کوچکند که اگر پراکنده شدند آنچنان از نظر محو می

شوند که گوئی به کلی نابود گشته اند.
5 - با اینکه باد و حتی تند باد آثار سازنده ای در نظام آفرینش و طبیعت دارد و قطع نظر از آثار تخریبی که جنبه استثنائی آن می باشد، مبدء اثرات زیرا است
الف : بذر گیاهان را در همه جا می گستراند و همچون یک باغبان و کشاورز در سرتاسر کره زمین بذرافشانی می کند.
ب : درختان را تلقیح و گرده های نر را بر قسمتهای ماده گیاه می پاشد.
ج : ابرها را از صفحه اقیانوسها حرکت داده و به سرزمینهای خشک می کشاند.
د: کوههای بلند را تدریجا سائیده و به خاکهای نرم و بارور مبدل می سازد.
ه : هوای مناطق قطبی را به منطقه استواء و هوای استوائی را به مناطق سرد منتقل می سازد و نقش تعیین کننده ای در تعدیل حرارت در کره زمین دارد.
و: آب دریاها را متلاطم و مواج می سازد و زیر و رو می کند و از این طریق به آنها هوا می دهد که اگر راکد شوند می گندند و به همین دلیل درختان و گیاهان و همه موجودات زنده از وزش باد بهره می گیرند چرا که لایقند و شایسته اند و هر کدام به مقدار لیاقت خود از آن استفاده می کنند.
ولی ((خاکستر)) این خاکستر سبک وزن ، این خاکستر بی محتوا و تیره رو این خاکستری که هیچ موجود زندهای در آن لانه نمی کند، سبز نمی شود بارور نمی گردد، این خاکستری که ذراتش به کلی از هم گسسته است هنگامی که در برابر نسیم و باد قرار گرفت به سرعت متلاشی و پخش می شود که همان ظاهر بی خاصیت آن نیز از نظرها محو می گردد. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 311
2 - چرا اعمال آنها بی محتوا است ؟
باید دید چرا اعمال افراد بی ایمان چنین بی ارزش و ناپایدار است ؟ چرا آنها نمی توانند از نتایج اعمال خود بهره گیرند؟
پاسخ این سؤ ال ، اگر با جهان بینی توحیدی و معیارهای آن بررسی کنیم ، کاملا روشن است ، چرا که آن چیزی که به عمل ، شکل و محتوا می دهد، نیت و انگیزه و هدف و برنامه آن است .
اگر برنامه و انگیزه و هدف ، سالم و ارزنده و قابل ملاحظه باشد خود عمل نیز چنین خواهد بود، ولی اگر برترین اعمال را با انگیزه ای پست ، برنامه ای نادرست ، و هدفی بی ارزش انجام دهیم ، آن عمل به کلی مسخ و بی محتوا می شود و چون خاکستری خواهد بود بر سینه تند باد!.
بد نیست با یک مثال زنده این بحث را روشن کنیم ، الان برنامه هائی تحت عنوان حقوق بشر در جهان غرب و از طرف قدرتهای بزرگ ، پیشنهاد و

دنبال می شود، همین برنامه از ناحیه پیامبران نیز دنبال شده ، اما محصول و محتوا و ثمره این دو از زمین تا آسمان متفاوت است .
قدرتهای جهانخوار وقتی دم از حقوق بشر می زنند مسلما انگیزه انسانی و معنوی و اخلاقی ندارند، هدفشان ساختن پوششی است برای جنایات بیشتر و استعمار فزونتر، و انگیزه و برنامه ، درست برای همین مقصد تنظیم شده است ، لذا اگر فی المثل پای چند نفر از جاسوسانشان به زنجیر بیفتد، فریاد دفاعشان از حقوق بشر همه دنیا را پر می کند، اما آن روز که خودشان در ویتنام دستهاشان به خون میلیونها نفر آلوده بود، و یا در کشورهای اسلامی ما آن همه فجایع را به بار آوردند، حقوق بشر بدست فراموشی سپرده شد، بلکه حقوق بشر همکاری با هیات های حاکم زورگو و دست نشانده بود!. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 312
اما یک پیامبر راستین و یا وصی پیامبری همچون علی (علیه السلام) حقوق بشر را برای آزادی واقعی انسانها می خواهد، برای شکستن غل و زنجیرهای اسارت دنبال می کند، و هر گاه ظلم و ستم به انسان بی دفاعی شود، فریاد میزند، می جوشد می خروشد و سپس دست به کار می شود.
و به این ترتیب اولی خاکستری است بر سینه تند باد، و دومی زمین پر برکتی است برای پرورش انواع گیاهان و درختان برومند و گلها و میوه ها.
و از اینجا مطلبی را که مفسران محل بحث قرار داده اند نیز روشن می شود، و آن اینکه منظور از اعمال در آیه فوق کدام اعمال است ؟ باید گفت همه اعمال ، حتی اعمال ظاهرا خوب آنها که در باطن رنگ شرک و بت پرستی داشت .
3 - مساله احباط
به طوری که در سوره بقره ذیل آیه 217 بیان کردیم در مساله ((حبط اعمال)) یعنی از میان رفتن اعمال خوب به خاطر اعمال بد، و یا به خاطر کفر و بی ایمانی ، در میان دانشمندان اسلامی گفتگو بسیار است ، اما حق این است که عدم ایمان و اصرار و لجاجت در کفر و نیز بعضی از اعمال همانند حسد و غیبت و قتل نفس ، آنچنان تاثیر سوء دارند که اعمال نیک و حسنات را بر باد می دهند.
آیه فوق نیز دلیل دیگری بر امکان حبط اعمال است (برای توضیح بیشتر به همان بحث مراجعه فرمائید).
4 - آیا مخترعان و مکتشفان پاداش الهی دارند؟
با توجه به بحثهای بالا سؤ ال مهمی مطرح می شود و آن اینکه با مطالعه تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 313
تاریخ علوم و اختراعات و اکتشافات می بینیم که جمعی از دانشمندان بشر، سالیان دراز زحمات طاقت فرسائی کشیده اند، و انواع محرومیتها را تحمل کرده تا بتوانند اختراع و اکتشافی کنند که باری از دوش همنوعانشان

بردارند.
فی المثل ((ادیسون)) مخترع برق چه زحمات جانکاهی برای این اختراع پربارش متحمل شد و شاید جان خود را در این راه نیز از دست داد، اما دنیائی را روشن ساخت ، کارخانه ها را به حرکت در آورد، و از برکت اختراعش ، چاههای عمیق درختان سرسبز، مزارع آباد به وجود آمد، و خلاصه چهره دنیا دگرگون شد.
سؤ ال :
چگونه می توان باور کرد او یا اشخاص دیگری همچون پاستور که با کشف میکرب ، میلیونها انسان را از خطر مرگ رهائی بخشید و دهها مانند او همه به قعر جهنم فرستاده شوند، به حکم اینکه فرضا ایمان نداشتند، ولی افرادی که در عمرشان هیچ کار چشمگیری در راه خدمت به انسانها انجام نداده اند جایشان در دل بهشت باشد؟
پاسخ :
از نظر جهان بینی اسلام مطالعه نفس عمل به تنهائی کافی نیست ، بلکه عمل به ضمیمه ، محرک و انگیزه آن ارزش دارد، بسیار دیده شده کسانی بیمارستان یا مدرسه یا بنای خیر دیگری می سازند و تظاهر به این هم دارند که هدفشان صددرصد خدمت انسانی است به جامعهای که به آن مدیونند، در حالی که زیر این پوشش مطلب دیگری نهفته شده است و آن حفظ مقام و یا مال و ثروت یا جلب توجه عوام ، و تحکیم منافع مادی خود، و یا حتی دست زدن به خیانت هائی دور از چشم دیگران است !.
ولی به عکس ممکن است کسی کار کوچکی انجام دهد، با اخلاص تمام

و انگیزه ای صددرصد انسانی و روحانی .
اکنون باید پرونده این مردان بزرگ را، هم از نظر عمل ، هم از نظر انگیزه و محرک ، مورد بررسی قرار داد، و مسلما از چند صورت خارج نیست :
الف : گاهی هدف اصلی از اختراع صرفا یک عمل تخریبی است (همانند کشف انرژی اتمی که نخستین بار به منظور ساختن بمبهای اتمی صورت گرفت) سپس در کنار آن منافعی برای نوع انسان نیز به وجود آمده که هدف واقعی مخترع یا مکتشف نبوده و یا در درجه دوم قرار داشته است ، تکلیف این دسته از مخترعان کاملا روشن است .
ب : گاهی مخترع یا مکتشف ، هدفش بهره گیری مادی و یا اسم و آوازه و شهرت است و در حقیقت ، حکم تاجری دارد که برای در آمد بیشتر تاسیسات عام المنفعه ای به وجود می آورد و برای گروهی ایجاد کار و برای مملکتی محصولاتی به ارمغان می آورد، بی آنکه هیچ هدفی جز تحصیل در آمد داشته باشد، و اگر کار دیگری در آمد بیشتری داشت به سراغ آن می رفت .

البته چنین تجارت یا تولیدی اگر طبق موازین مشروع انجام گیرد، کار خلاف و حرامی نیست ، ولی عمل فوق العاده مقدسی هم محسوب نمی شود.
و از اینگونه مخترعان و مکتشفان در طول تاریخ کم نبودند و نشانه این طرز تفکر همان است که اگر ببینند آن در آمد یا بیشتر از آن از طرقی که مضر به حال جامعه است تامین می شود (مثلا در صنعت داروسازی بیست درصد سود می برند و در هروئین سازی 50 درصد) این دسته خاص دومی را ترجیح می دهند.
تکلیف این گروه نیز روشن است آنها هیچگونه طلبی نه از خدا دارند و نه از همنوعان خویش و پاداش آنها همان سود و شهرتی بوده که می خواسته اند و به آن رسیده اند.
ج : گروه سومی هستند که مسلما انگیزه های انسانی دارند و یا اگر تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 315
معتقد به خدا باشند انگیزه های الهی ، و گاهی سالیان دراز از عمر خود را در گوشه لابراتوارها با نهایت فلاکت و محرومیت به سر می برند به امید اینکه خدمتی به نوع خود کنند، و ارمغانی به جهان انسانیت تقدیم دارند، زنجیری از پای دردمندی بگشایند و گرد و غباری از چهره رنجدیده ای بیفشانند.
اینگونه افراد اگر ایمان داشته باشند و محرک الهی ، که بحثی در آنها نیست ، و اگر نداشته باشند اما محرکشان انسانی و مردمی باشد بدون شک پاداش مناسبی از خداوند دریافت خواهند داشت ، این پاداش ممکن است در دنیا باشد، و ممکن است در جهان دیگر باشد، مسلما خداوند عالم عادل آنها را محروم نمی کند، اما چگونه و چطور؟ جزئیاتش بر ما روشن نیست ، همین اندازه می توان گفت خداوند اجر چنین نیکوکارانی را ضایع نمی کند (البته اگر آنها در رابطه با عدم پذیرش ایمان مصداق جاهل قاصر باشند مساله بسیار روشنتر است).
دلیل بر این مساله علاوه بر حکم عقل ، اشاراتی است که در آیات و یا روایات آمده است .
ما هیچ دلیلی نداریم که جمله ان الله لا یضیع اجر المحسنین شامل این گونه اشخاص نشود، زیرا محسنین در قرآن فقط به مؤ منان اطلاق نشده است ، لذا می بینیم برادران یوسف هنگامی که نزد او آمدند بی آنکه او را بشناسند و در حالی که او را عزیز مصر می پنداشتند به او گفتند انا نراک من المحسنین ما ترا از نیکوکاران می دانیم .
از این گذشته آیه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره .
هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار نیک کند آن را می بیند و هر کس بمقدار ذره ای کار بد کند آن را خواهد دید به وضوح شامل اینگونه

می شود.
در حدیثی از علی بن یقطین از امام کاظم (علیهالسلام) می خوانیم : در بنی اسرائیل مرد با ایمانی بود که همسایه کافری داشت ، مرد بی ایمان نسبت به همسایه با ایمان خود نیک رفتاری می کرد، وقتی که از دنیا رفت خدا برای او خانهای بنا کرد که مانع از گرمای آتش شود... و به او گفته شد این به سبب نیک رفتاریت نسبت به همسایه مؤ منت می باشد
و نیز از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در باره عبد الله بن جدعان که از مشرکان معروف جاهلیت و از سران قریش بود چنین نقل شده : کم عذابترین اهل جهنم ابن جدعان است ، سؤ ال کردند یا رسول الله چرا؟ فرمود: انه کان یطعم الطعام : او گرسنگان را سیر می کرد.
در روایت دیگری می خوانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عدی بن حاتم (فرزند حاتم طائی) فرمود: دفع عن ابیک العذاب الشدید بسخاء نفسه : خداوند عذاب شدید را از پدرت به خاطر جود و بخشش او برداشت .
و در حدیث دیگری از امام صادق (علیهالسلام) می خوانیم : که گروهی از یمن برای بحث و جدال خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدند و در میان آنها مردی بود که از همه بیشتر سخن می گفت و خشونت و لجاجت خاصی در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می نمود، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنچنان عصبانی شد که آثارش در چهره مبارکش کاملا آشکار گردید، در این هنگام جبرئیل آمد و پیام الهی را این چنین به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ابلاغ کرد: خداوند می فرماید این مردی است سخاوتمند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با شنیدن این سخن خشمش فرو نشست ، رو به سوی او کرد و فرمود:

داده است و اگر به خاطر آن نبود آنچنان بر تو سخت می گرفتم که عبرت دیگران گردی .
آن مرد پرسید آیا پروردگارت سخاوت را دوست دارد، فرمود: بلی ، عرض کرد: من شهادت می دهم که معبودی جز الله نیست و تو رسول و فرستاده او هستی و به همان خدائی که تو را مبعوث کرده سوگند که تاکنون هیچکس را از نزد خود محروم برنگردانده ام .
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که هم از بعضی آیات و هم از بسیاری از روایات استفاده می شود که ایمان و یا حتی ولایت شرط قبولی اعمال و یا ورود در بهشت است ، بنابراین اگر بهترین اعمال هم از افراد فاقد ایمان سر بزند مقبول درگاه خدا نخواهد بود.
ولی می توان از این سؤ ال چنین پاسخ گفت که مساله ((قبولی اعمال))

مطلبی است ، و پاداش مناسب داشتن مطلب دیگر، به همین جهت مشهور در میان دانشمندان اسلام این است که مثلا نماز بدون حضور قلب و یا با ارتکاب بعضی از گناهان مانند غیبت ، مقبول درگاه خدا نیست ، با اینکه می دانیم چنین نمازی شرعا صحیح است ، و اطاعت فرمان خدا است و انجام وظیفه محسوب می شود و مسلم است که اطاعت فرمان خدا بدون پاداش نخواهد بود.
بنابراین قبول عمل همان مرتبه عالی عمل است و در مورد بحث ، ما نیز همین را میگوئیم ، میگوئیم : اگر خدمات انسانی و مردمی با ایمان همراه باشد، عالیترین محتوا را خواهد داشت ، ولی در غیر این صورت به کلی بی محتوا و بی پاداش نخواهد بود، در زمینه ورود در بهشت نیز همین پاسخ را میگوئیم که پاداش عمل لازم نیست منحصرا ورود در جنت باشد. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 318
(این عصاره بحث و مناسب یک بحث تفسیری است ، مشروح آنرا باید در مباحث فقهی طرح کرد). إبراهیم
آیه 19 - 20
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السمَوَتِ وَ الاَرْض بِالحْقِّ إِن یَشأْ یُذْهِبْکُمْ وَ یَأْتِ بخَلْقٍ جَدِیدٍ(19)
وَ مَا ذَلِک عَلی اللَّهِ بِعَزِیزٍ(20)
ترجمه :19 - آیا ندیدی که خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده ، اگر اراده کند شما را می برد و خلق تازه ای می آورد.
20 - و این کار برای خدا مشکل نیست .
تفسیر :آفرینش بر اساس حق است
به دنبال بحث از باطل در آیه پیشین و اینکه همچون خاکستر پراکنده و بیقرار است که دائما با وزش باد از نقطه ای به نقطه دیگر منتقل می شود، در نخستین آیه مورد بحث سخن از حق و استقرار آن به میان آمده است .
روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عنوان الگوئی برای همه حق طلبان جهان کرده می گوید: آیا ندیدی که خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است ؟ (الم تر ان الله خلق السماوات و الارض بالحق).
((حق)) چنانکه راغب در مفردات گوید در اصل به معنی مطابقه و هماهنگی است ، ولی موارد استعمال آن مختلف است :
گاهی حق به کاری گفته می شود که بر وفق حکمت و از روی حساب و نظم آفریده شده است ، همانگونه که در قرآن می خوانیم هو الذی جعل الشمس ضیاء تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 319

و القمر نورا... ما خلق الله ذلک الا بالحق : او کسی است که خورشید را مایه روشنی و ماه را وسیله نور افشانی قرار داد، این کار را جز از روی حساب و حکمت انجام نداد (یونس - 5).
و گاه به شخصی که چنین کاری را انجام داده است حق گفته می شود همانگونه که بر خداوند این کلمه اطلاق شده است فذلکم الله ربکم الحق : این خداوند، پروردگار حق شما است (یونس آیه 32).
و گاه به اعتقادی که مطابق واقع است ، حق گفته می شود مانند فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه من الحق : خداوند کسانی را که ایمان آورده اند به آنچه در آن از اعتقادات اختلاف کردند هدایت فرموده است (بقره - 213).
و گاه به گفتار و عملی گفته می شود که به اندازه لازم و در وقت لزومش انجام گرفته است ، مانند حق القول منی لاملئن جهنم : قول حقی از من صادر شده که جهنم را پر می کنم (از گنهکاران) (سجده آیه 13).
و به هر حال نقطه مقابل آن ، باطل و ضلال و لعب و بیهوده و مانند اینها است .
و اما در آیه مورد بحث بدون شک اشاره به همان معنی اول است یعنی ساختمان عالم آفرینش ، آسمان و زمین ، همگی نشان می دهد که در آفرینش آنها، نظم و حساب و حکمت و هدفی بوده است ، نه خداوند به آفرینش آنها نیاز داشته و نه از تنهائی احساس وحشت می نموده ، و نه کمبودی را با آن می خواهد در ذات خود بر طرف سازد چرا که او بی نیاز از همه چیز است ، بلکه این جهان پهناور منزلگاهی است برای پرورش مخلوقات و تکامل بخشیدن هر چه بیشتر به آنها.
سپس اضافه می کند دلیل بر اینکه نیازی به شما و ایمان آوردن شما ندارد این است که اگر اراده کند شما را می برد و خلق تازهای به جای شما می

خلقی که همه ایمان داشته باشند و هیچیک از کارهای نادرست شما را انجام ندهند
(ان یشا یذهبکم و یات بخلق جدید).
و این کار برای خدا به هیچوجه مشکل نیست (و ما ذلک علی الله بعزیز).
شاهد این سخن آنکه در سوره نساء می خوانیم : و ان تکفروا فان لله ما فی السماوات و ما فی الارض و کان الله غنیا حمیدا... ان یشا یذهبکم ایها الناس و یات باخرین و کان الله علی ذلک قدیرا: اگر شما کافر شوید به خدا زیانی نمی رساند چرا که آنچه در آسمانها و زمین است از آن خدا است و خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است ... هر گاه بخواهد شما را ای مردم می برد و گروه دیگری می آورد، و این کار برای خدا آسان است (نساء آیه 131 تا 133).

این تفسیر در زمینه آیه فوق از ابن عباس نیز نقل شده است .
احتمال دیگری وجود دارد و آن اینکه جمله بالا اشاره به مساله معاد باشد یعنی برای خدا هیچ مانعی ندارد که انسانها را همگی از میان ببرد و خلق دیگری ایجاد کند، آیا با این قدرت و توانائی باز در مساله معاد و بازگشت خودتان به زندگی در جهان دیگر شک و تردیدی دارید ؟! إبراهیم
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 321
آیه 21 - 23
آیه و ترجمه
وَ بَرَزُوا للَّهِ جَمِیعاً فَقَالَ الضعَفَؤُا لِلَّذِینَ استَکْبرُوا إِنَّا کنَّا لَکُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِن شىْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لهَدَیْنَکمْ سوَاءٌ عَلَیْنَا أَ جَزِعْنَا أَمْ صبرْنَا مَا لَنَا مِن مَّحِیص(21)
وَ قَالَ الشیْطنُ لَمَّا قُضىَ الاَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَکمْ وَعْدَ الحْقِّ وَ وَعَدتُّکمْ فَأَخْلَفْتُکمْ وَ مَا کانَ لىَ عَلَیْکُم مِّن سلْطنٍ إِلا أَن دَعَوْتُکُمْ فَاستَجَبْتُمْ لى فَلا تَلُومُونى وَ لُومُوا أنفُسکم مَّا أَنَا بِمُصرِخِکمْ وَ مَا أَنتُم بِمُصرِخِىَّ إِنى کفَرْت بِمَا أَشرَکتُمُونِ مِن قَبْلُ إِنَّ الظلِمِینَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ(22)
وَ أُدْخِلَ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ جَنَّتٍ تجْرِى مِن تحْتهَا الاَنهَرُ خَلِدِینَ فِیهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تحِیَّتهُمْ فِیهَا سلَمٌ(23)
ترجمه :21 - و (قیامت) همه آنها در برابر خدا ظاهر می شوند در این هنگام ضعفاء (پیروان نادان) به مستکبران می گویند ما پیروان شما بودیم ، آیا (اکنون که بخاطر پیروی از شما گرفتار مجازات الهی شده ایم) شما حاضرید سهمی از عذاب الهی را بپذیرید و از ما بردارید؟ آنها می گویند: اگر خدا ما را (به سوی رهائی از عذاب) هدایت کرده بود ما نیز شما را هدایت می کردیم (کار از اینها گذشته است) چه بیتابی کنیم و چه شکیبائی ، تفاوتی برای ما ندارد، راه نجاتی نیست .
22 - و شیطان هنگامی که کار تمام می شود می گوید خداوند به شما وعده حق داد و من هم به شما وعده (باطل) دادم و تخلف کردم ، من بر شما تسلطی نداشتم جز اینکه دعوتتان کردم و شما پذیرفتید، بنابراین مرا سرزنش نکنید، خود را سرزنش کنید، نه من فریادرس شما هستم ، و نه شما فریادرس من ، من نسبت به شرک تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 322 شما در باره خود که از قبل داشتید (و اطاعت مرا همردیف اطاعت خدا قرار دادید) بیزار و کافرم ، مسلما ستمکاران عذاب دردناکی دارند.
23 - و آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند به باغهای بهشت داخل می شوند، باغهائی که نهرها از زیر درختانش جاری است ، جاودانه به اذن پروردگارشان در آن می مانند، و تحیت آنها در آن سلام است .
تفسیر :گفتگوی صریح شیطان و پیروانش
در چند آیه قبل اشاره ای به مجازات سخت و دردناک منحرفان لجوج و بی

ایمان شده بود، آیات مورد بحث همین معنی را تعقیب و تکمیل می کند.
نخست می گوید: در روز قیامت همه به جباران و ظالمان و کافران اعم از تابع و متبوع ، پیرو و پیشوا در پیشگاه خداوند ظاهر می شوند (و برزوا لله جمیعا).
و در این هنگام ضعفاء یعنی پیروان نادانی که با تقلید کورکورانه ، خود را به وادی ضلالت افکندند به مستکبرانی که عامل گمراهی آنها بودند می گویند: ما پیرو شما بودیم آیا ممکن است اکنون که به خاطر رهبری شما به این همه عذاب و بلا گرفتار شده ایم ، شما هم سهمی از عذابهای ما را بپذیرید تا از ما تخفیف داده شود؟ (فقال الضعفاء للذین استکبروا انا کنا لکم تبعا فهل انتم مغنون عنا من عذاب الله من شی ء).
اما آنها بلا فاصله می گویند اگر خدا ما را به سوی نجات از این کیفر تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 323
و عذاب هدایت می کرد ما هم شما را راهنمائی می کردیم (قالوا لو هدانا الله لهدیناکم).
ولی افسوس که کار از این حرفها گذشته است ، چه بیتابی و جزع کنیم و چه صبر و شکیبائی ، راه نجاتی برای ما وجود ندارد (سواء علینا اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص).
چند نکته :
1 - نخستین سؤ الی که در زمینه این آیه پیش می آید این است که : مگر مردم در این جهان در برابر علم خدا ظاهر و آشکار نیستند که در آیه فوق می فرماید در قیامت همگی در پیشگاه خدا بارز و ظاهر می شوند؟ در پاسخ این سؤ ال بسیاری از مفسران گفته اند منظور این است که افراد بشر در این جهان احساس نمی کنند که آنها و همه اعمالشان در پیشگاه خدا ظاهر و بارز است ، ولی این حضور و ظهور را در قیامت همگی احساس خواهند کرد.
بعضی نیز گفته اند که : منظور خارج شدن از قبرها و بروز و ظهور در دادگاه عدل الهی برای حساب است .
و این هر دو تفسیر خوب است و مانعی ندارد که هر دو در مفهوم آیه جمع باشند.
2 - منظور از جمله ((لو هدانا الله لهدیناکم)) چیست ؟
بسیاری از مفسران معتقدند که منظور از هدایت به طریق نجات از مجازات الهی در آن عالم است ، زیرا این سخن را مستکبران در پاسخ پیروانشان که تقاضای پذیرش سهمی از عذاب را کرده بودند می گویند، و تناسب سؤ ال و تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 324
جواب ایجاب می کند که منظور هدایت به طریق رهائی از عذاب است .
اتفاقا همین تعبیر (هدایت) در مورد رسیدن به نعمتهای بهشتی نیز دیده

می شود، آنجا که از زبان بهشتیان می خوانیم : و قالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله : می گویند شکر خدائی را که ما را به چنین نعمتهائی هدایت کرد و اگر توفیق و هدایت او نبود ما به اینها راه نمی - یافتیم (اعراف - 43).
این احتمال نیز وجود دارد که رهبران ضلالت هنگامی که خود را در برابر تقاضای پیروانشان می بینند برای اینکه گناه را از خود دور کنند و همانگونه که رسم همه پرچمداران ضلالت است خرابکاری خود را به گردن دیگران بیندازند، با وقاحت تمام می گویند ما چه کنیم ، اگر خدا ما را به راه راست هدایت می کرد ما هم شما را هدایت می کردیم ! یعنی ما مجبور بودیم و از خود اراده ای نداشتیم .
این همان منطق شیطان است که برای تبرئه خویش رسما نسبت جبر به خداوند عادل داد و گفت : فبما اغویتنی لاقعدن لهم صراطک المستقیم : اکنون که مرا گمراه کردی من در کمین آنها بر سر راه مستقیم تو می نشینم (و آنها را منحرف می سازم) (اعراف - 16).
ولی باید توجه داشت مستکبران چه بخواهند و چه نخواهند بار مسؤ لیت گناه پیروان خویش را طبق صریح آیات قرآن و روایات بر دوش می کشند چرا که آنها بنیانگذار انحراف و عامل گمراهی بودند، بی آنکه از مسؤ لیت و مجازات پیروان چیزی کاسته شود.
3 - رساترین بیان در مذمت تقلید کورکورانه :
از آیه فوق به خوبی روشن می شود که :
اولا - کسانی که چشم و گوش بسته دنبال این و آن می افتند و به اصطلاح تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 325
افسار خود را به دست هر کس می سپارند افراد ناتوان و بی شخصیتی هستند که قرآن از آنها تعبیر به ((ضعفاء)) کرده است .
ثانیا - سرنوشت آنها و پیشوایانشان هر دو یکی است ، و این بینوایان حتی در سخت ترین حالات نمی توانند از حمایت این رهبران گمراه بهره گیرند، و حتی ذره ای از مجازاتشان را تخفیف دهند، بلکه شاید با سخریه ، به آنها پاسخ می دهند که بیهوده جزع و فزع نکنید که راه خلاص و نجاتی در کار نیست !
4 - ((برزوا)) در اصل از ماده بروز به معنی ظاهر شدن و از پرده بیرون آمدن است ، و به معنی بیرون آمدن از صف و مقابل حریف ایستادن در میدان جنگ و به اصطلاح مبارزه کردن نیز آمده است .
((محیص)) از ماده ((محص)) به معنی رهائی از عیب و یا ناراحتی است .
سپس به صحنه دیگری از مجازاتهای روانی جباران و گنهکاران و پیروان شیاطین در روز رستاخیز پرداخته چنین می گوید:
و شیطان هنگامی که کار حساب بندگان صالح و غیر صالح پایان پذیرفت و

هر کدام به سرنوشت و پاداش و کیفر قطعی خود رسیدند به پیروان خود چنین می گوید: خداوند به شما وعده حق داد و من نیز به شما وعده دادم (وعدهای پوچ و بی ارزش چنانکه خودتان می دانستید) سپس از وعده های خود تخلف جستم (و قال الشیطان لما قضی الامر ان الله وعدکم وعد الحق و وعدتکم فاخلفتکم).
و به این ترتیب شیطان نیز به سائر مستکبرانی که رهبران راه ضلالت بودند هم آواز شده و تیرهای ملامت و سرزنش خود را به این پیروان بدبخت تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 326
نشانه گیری می کند.
و بعد اضافه می کند من بر شما تسلط و اجبار و الزامی نداشتم ، تنها این بود که از شما دعوت کردم ، شما هم با میل و اراده خود پذیرفتید (و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی).
بنابراین مرا هرگز سرزنش نکنید، بلکه خویشتن را سرزنش کنید که چرا دعوت شیطنت آمیز و ظاهر الفساد مرا پذیرفتید (فلا تلومونی و لوموا انفسکم).
خودتان کردید که لعنت بر خودتان باد!!.
به هر حال نه من می توانم در برابر حکم قطعی و مجازات پروردگار به فریاد شما برسم و نه شما می توانید فریادرس من باشید (ما انا بمصرخکم و ما انتم بمصرخی)
من اکنون اعلام می کنم که از شرک شما در باره خود و اینکه اطاعت مرا در ردیف اطاعت خدا قرار دادید بیزارم و به آن کفر می ورزم (انی کفرت بما اشرکتمون من قبل)
اکنون فهمیدم که این شرک در اطاعت هم مرا بدبخت کرد و هم شما را، همان بدبختی و بیچارگی که راهی برای اصلاح و جبران آن وجود ندارد.
بدانید برای ستمکاران قطعا عذاب دردناکی است (ان الظالمین لهم عذاب الیم).
چند نکته :
1 - پاسخ دندانشکنی که شیطان به پیروانش می دهد
گر چه کلمه ((شیطان)) مفهوم وسیعی دارد که شامل همه طاغیان و وسوسه - گران جن و انس می شود ولی با قرائنی که در این آیه و آیات قبل وجود دارد مسلما منظور در اینجا شخص ابلیس است که سرکرده شیاطین محسوب می شود، تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 327
و لذا همه مفسران نیز همین تفسیر را انتخاب کرده اند.
از این آیه به خوبی استفاده می شود که وسوسه های شیطان هرگز اختیار و آزادی اراده را از انسان نمی گیرد بلکه او یک دعوت کننده بیش نیست ، و این انسانها هستند که با اراده خودشان دعوت او را می پذیرند، منتها

ممکن است زمینه های قبلی و مداومت بر کار خلاف وضع انسان را به جائی برساند که یکنوع حالت سلب اختیار در برابر وسوسه ها در وجود او پیدا شود، همانگونه که در بعضی از معتادان نسبت به مواد مخدر مشاهده می کنیم ، ولی می دانیم چون سبب این نیز حالت اختیاری بود، نتیجه آن هر چه باشد باز اختیاری محسوب می شود!.
در آیه 100 سوره نحل می خوانیم : انما سلطانه علی الذین یتولونه و الذین هم به مشرکون : تسلط شیطان تنها بر کسانی است که ولایت و سرپرستی او را نسبت به خود پذیرفته اند و آنها که او را شریک خداوند در مساله اطاعت قرار داده اند.
ضمنا شیطان به این ترتیب پاسخ دندانشکنی به همه کسانی که گناهان خویش را به گردن او می اندازند و او را عامل انحرافات خود می شمرند و به او لعنت می فرستند می دهد، و این طرز منطق عوامانه را که گروهی از گنهکاران برای تبرئه خویش دارند می کوبد. در حقیقت سلطان حقیقی بر انسان اراده او و عمل او است و نه هیچ چیز دیگر.
2 - شیطان چگونه این توانائی را دارد که در آن محضر بزرگ با همه پیروان خود تماس پیدا کند و آنها را به باد ملامت و شماتت خود بگیرد؟ این سؤ الی است که در اینجا مطرح شده است . تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 328
پاسخ آن این است که مسلما این توانائی را خداوند به او می دهد و این در واقع یک نوع مجازات روانی برای پیروان شیطان است ، و اخطاری است به همه پویندگان راه او در این جهان که پایان کار خود و رهبر خویش را از هم اکنون ببینند و به هر حال خداوند وسیله این ارتباط را میان شیطان و پیروانش به نحوی فراهم می کند.
جالب اینکه این نوع برخورد منحصر به شیطان و پیروانش در قیامت نیست ، تمام ائمه ضلالت و پیشوایان گمراهی در این جهان نیز همین برنامه را دارند، دست پیروان خود را (البته با موافقت خودشان) می گیرند و به میان امواج بلاها و بدبختیها می کشانند، و هنگامی که دیدند اوضاع بد است آنها را رها کرده و می روند، حتی از آنها اعلام بیزاری می کنند و به ملامت و سرزنششان می پردازند و به اصطلاح آنها را به خسران دنیا و آخرت گرفتار می سازند.
4 - ((مصرخ)) از ماده ((اصراخ)) در اصل از ((صرخ)) به معنی فریاد کشیدن برای طلب کمک آمده است ، بنابراین مصرخ به معنی فریادرس می باشد و مستصرخ به معنی کسی است که فریادرسی می خواهد.
5 - منظور از شریک قرار دادن شیطان در آیه فوق شرک اطاعت است نه شرک عبادت .
6 - در اینکه ((ان الظالمین لهم عذاب الیم)) دنباله سخنان شیطان است

یا جمله مستقلی است از ناحیه پروردگار، در میان مفسران گفتگو است ، اما بیشتر چنین به نظر می رسد که جمله مستقلی است از طرف خداوند که در پایان گفتگوی شیطان با پیروانش به عنوان یک درس آموزنده فرموده است .
در آخرین آیه مورد بحث به دنبال بیان حال جباران عنید و بی ایمان تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 329
و سرنوشت دردناک آنها، به ذکر حال مؤ منان و سرانجام آنها پرداخته ، می گوید: و آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند در باغهای بهشت وارد می شوند، همان باغهائی که نهرهای آب جاری از زیر درختانش در حرکت است (و ادخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار).
جاودانه به اذن پروردگارشان در آن باغهای بهشت می مانند (خالدین فیها باذن ربهم).
و تحیت آنان در آنجا سلام است (تحیتهم فیها سلام).
((تحیت)) در اصل از ماده ((حیات)) گرفته شده سپس به عنوان دعاء برای سلامتی و حیات افراد استعمال شده است ، و به هر نوع خوشامدگوئی و سلام و دعائی که در آغاز ملاقات گفته می شود، اطلاق می گردد.
بعضی از مفسران گفته اند: تحیت در آیه فوق خوش آمد و درودی است که خداوند به افراد با ایمان می فرستد و آنان را با نعمت سلامت خویش قرین می دارد سلامت از هرگونه ناراحتی و گزند و سلامت از هر گونه جنگ و نزاع (بنابراین تحیتهم اضافه به مفعول شده و فاعلش خدا است).
و بعضی گفته اند: منظور در اینجا تحیتی است که مؤ منان به یکدیگر می گویند و یا فرشتگان به آنها می گویند و به هر حال کلمه ((سلام)) که به طور مطلق گفته شده مفهومش آنچنان وسیع است که هر گونه سلامتی را از هر نوع ناراحتی و گزند روحی و جسمی شامل می گردد. إبراهیم
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 330
آیه 24-27
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَرَ کَیْف ضرَب اللَّهُ مَثَلاً کلِمَةً طیِّبَةً کَشجَرَةٍ طیِّبَةٍ أَصلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فی السمَاءِ(24)
تُؤْتی أُکلَهَا کلَّ حِینِ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَ یَضرِب اللَّهُ الاَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکرُونَ(25)
وَ مَثَلُ کلِمَةٍ خَبِیثَةٍ کَشجَرَةٍ خَبِیثَةٍ اجْتُثَّت مِن فَوْقِ الاَرْضِ مَا لَهَا مِن قَرَارٍ(26)
یُثَبِّت اللَّهُ الَّذِینَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فی الْحَیَوةِ الدُّنْیَا وَ فی الاَخِرَةِ وَ یُضِلُّ اللَّهُ الظلِمِینَ وَ یَفْعَلُ اللَّهُ مَا یَشاءُ(27)

ترجمه :24 - آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبه (و گفتار پاکیزه) را به درخت پاکیزه ای تشبیه کرده که ریشه آن (در زمین) ثابت و شاخه آن در آسمان است ؟!
25 - میوه های خود را هر زمان به اذن پروردگارش می دهد، و خداوند برای مردم مثلها میزند شاید متذکر شوند، (و پند گیرند).
26 - و (همچنین) کلمه خبیثه را به درخت ناپاکی تشبیه کرده که از زمین برکنده شده ، و قرار و ثباتی ندارد.
27 - خداوند کسانی را که ایمان آوردند بخاطر گفتار و اعتقاد ثابتشان ثابت قدم می دارد، هم در این جهان و هم در سرای دیگر، و ستمگران را گمراه می سازد (و لطف خود را از آنها بر می گیرد) و خداوند هر کار را بخواهد (و صلاح بداند) انجام می دهد. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 331
تفسیر :شجره طیبه و شجره خبیثه
در اینجا صحنه دیگری از تجسم حق و باطل ، کفر و ایمان ، طیب و خبیث را ضمن یک مثال جالب و بسیار عمیق و پرمعنی بیان کرده ، و بحثهای آیات گذشته را که در این زمینه بود تکمیل می کند.
نخست می فرماید: ((آیا ندیدی چگونه خدا مثالی برای کلام پاکیزه زده ، و آن را به شجره طیبه و پاکی تشبیه کرده است))؟ (الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة).
سپس به ویژگیهای این شجره طیبه (درخت پاکیزه و پر برکت) میپردازد و به تمام ابعاد آن ضمن عبارات کوتاهی اشاره می کند.
اما پیش از آنکه ویژگیهای این شجره طیبه را همراه قرآن بررسی کنیم باید ببینیم منظور از ((کلمه طیبه)) چیست ؟
بعضی از مفسران آن را به کلمه توحید و جمله لا اله الا الله تفسیر کرده اند.
در حالی که بعضی دیگر آن را اشاره به اوامر و فرمانهای الهی میدانند.
و بعضی دیگر آن را ایمان می دادند که محتوا و مفهوم لا اله الا الله است .
و بعضی دیگر آن را به شخص ((مؤ من)) تفسیر کرده اند.
و بعضی روش و برنامه های سازنده را در تفسیر آن آورده اند.
ولی با توجه به وسعت مفهوم و محتوای کلمه طیبه می توان گفت همه اینها را شامل می شود، زیرا ((کلمه)) به معنی وسیع همه موجودات را در بر می گیرد، و به همین دلیل بر مخلوقات ((کلمة الله)) گفته می شود. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 332
و ((طیب)) هر گونه پاک و پاکیزه است ، نتیجه اینکه این مثال هر سنت و دستور و برنامه و روش و هر عمل و هر انسان و خلاصه هر موجود پاک و پر برکتی را شامل می شود، و همه اینها همانند یک درخت پاکیزه است با ویژگیهای زیر:

1 - موجودی است دارای رشد و نمو، نه بیروح ، و نه جامد و بیحرکت ، بلکه پویا و رویا و سازنده دیگران و خویشتن (تعبیر به شجره بیانگر این حقیقت است).
2 - این درخت پاک است و طیب اما از چه نظر؟ چون انگشت روی هیچ قسمتی گذارده نشده مفهومش این است از هر نظر منظره اش پاکیزه ، میوه اش پاکیزه ، شکوفه و گلش پاکیزه ، سایه اش پاکیزه ، و نسیمی که از آن برمیخیزد نیز پاکیزه است .
3 - این شجره دارای نظام حساب شده ای است ریشه ای دارد و شاخه ها و هر کدام ماموریت و وظیفه ای دارند، اصولا وجود اصل و فرع در آن ، دلیل بر حاکمیت نظام حساب شده ای بر آن است .
4 - اصل و ریشه آن ثابت و مستحکم است به طوری که طوفانها و تند بادها نمیتواند آن را از جا برکند و توانائی آن را دارد که شاخه های سر به آسمان کشیده اش را در فضا در زیر نور آفتاب و در برابر هوای آزاد معلق نگاه دارد و حفظ کند، چرا که شاخه هر چه سرکشیده تر باشد باید متکی به ریشه قویتری باشد (اصلها ثابت).
5 - شاخه های این شجره طیبه در یک محیط پست و محدود نیست بلکه بلند آسمان جایگاه او است ، این شاخه ها سینه هوا را شکافته و در آن فرو رفته ، آری ((شاخه هایش در آسمان است)) (و فرعها فی السماء).
روشن است هر قدر شاخه ها برافراشته تر باشند از آلودگی گرد و غبار زمین دورترند و میوه های پاکتری خواهند داشت ، و از نور آفتاب و هوای سالم بیشتر تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 333
بهره می گیرند، و آن را به میوه های طیب خود بهتر منتقل می کنند.
6 - این شجره طیبه شجره پربار است نه همچون درختانی که میوه و ثمری ندارند بنابراین مولد هستند و میوه خود را می دهد (توتی اکلها).
7 - اما نه در یک فصل یا دو فصل ، بلکه در هر فصل ، یعنی هر زمان که دست به سوی شاخه هایش دراز کنی محروم بر نمیگردی (کل حین).
8 - میوه دادن او نیز بیحساب نیست بلکه مشمول قوانین آفرینش است و طبق یک سنت الهی و به اذن پروردگارش این میوه را به همگان ارزانی میدارد (باذن ربها).
اکنون درست بیندیشیم و ببینیم این ویژگیها و برکات را در کجا پیدا می کنیم ؟ مسلما در کلمه توحید و محتوای آن ، و در یک انسان موحد و با معرفت ، و در یک برنامه سازنده و پاک ، اینها همه رونده هستند، و پوینده هستند، و متحرک ، همه دارای ریشه های محکم و ثابتند همه دارای شاخه های فراوان و سر به آسمان کشیده و دور از آلودگیها و کثافات جسمانی ، همگی پرثمرند و نورپاش و فیض بخش .
هر کس به کنار آنها بیاید و دست به شاخسار وجودشان دراز کند در هر

زمان که باشد از میوه های لذیذ و معطر و نیروبخششان بهره می گیرد.
تند باد حوادث و طوفانهای سخت و مشکلات آنها را از جا حرکت نمیدهد، و افق فکر آنها محدود به دنیای کوچک نیست ، حجابهای زمان و مکان را میدرند، و به سوی ابدیت و بی نهایت پیش می روند.
برنامه های آنها از سر هوی و هوس نیست بلکه همگی به اذن پروردگار
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 334
و طبق فرمان او است ، و این حرکت و پویائی و ثمر بخش بودن نیز از همینجا سرچشمه می گیرد.
مردان بزرگ و با ایمان این کلمات طیبه پروردگار، حیاتشان مایه برکت است ، مرگشان موجب حرکت ، آثار آنها و کلمات و سخنانشان و شاگردان و کتابهایشان و تاریخ پرافتخارشان ، و حتی قبرهای خاموششان همگی الهام بخش است و سازنده و تربیت کننده .
آری ((خداوند این چنین برای مردم مثل میزند شاید متذکر شوند)) (و یضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون).
در اینجا میان مفسران سؤ الی مطرح شده ، و آن اینکه آیا درختی با صفات فوق وجود خارجی دارد که ((کلمه طیبه)) به آن تشبیه شده است (درختی که در تمام فصول سال سرسبز و پر میوه باشد).
بعضی معتقدند که وجود دارد و آن درخت نخل است ، و به همین جهت مجبور شده اند که ((کل حین)) را تفسیر به ((شش ماه)) کنند.
ولی به هیچ وجه لزومی ندارد که اصرار به وجود چنین درختی داشته باشیم بلکه تشبیهات زیادی در زبانهای مختلف داریم که اصلا وجود خارجی ندارد، مثلا میگوئیم قرآن همچون آفتابی است که غروب ندارد (در حالی که می دانیم آفتاب همیشه غروب دارد) و یا اینکه هجران من همچون شبی است که پایان ندارد (در حالی که می دانیم هر شبی پایان دارد).
و به هر حال از آنجا که هدف از تشبیه مجسم ساختن حقایق و قرار دادن مسائل عقلی در قالب محسوس است ، اینگونه تشبیهات هیچگونه مانعی ندارد بلکه کاملا دلنشین و مؤ ثر و جذاب است . تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 335
در عین حال درختانی در همین جهان وجود دارند که در تمام مدت سال میوه از شاخه های آنها قطع نمی شود، حتی خود ما بعضی از درختان را در مناطق گرمسیر دیدیم که هم میوه داشت و هم مجددا گل کرده بود و مقدمات میوه جدید در آن فراهم می شد در حالی که فصل زمستان بود!
و از آنجا که یکی از بهترین طریق برای تفهیم مسائل استفاده از روش مقابله و مقایسه است بلافاصله نقطه مقابل شجره طیبه را در آیه بعد چنین بیان می کند:
اما ((مثل کلمه خبیثه و ناپاک همانند درخت خبیث و ناپاک و بیریشه است

که از روی زمین کنده شده و در برابر طوفانها هر روز به گوشهای پرتاب می شود و قرار و ثباتی برای آن نیست)) (و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار).
کلمه ((خبیثه)) همان کلمه کفر و شرک ، همان گفتار زشت و شوم ، همان برنامه های گمراه کننده و غلط، همان انسانهای ناپاک و آلوده ، و خلاصه هر چیز خبیث و ناپاک است .
بدیهی است درخت زشت و شومی که ریشه آن کنده شده ، نه نمو و رشد دارد نه ترقی و تکامل ، نه گل و میوه ، و نه سایه و منظره ، و نه ثبات و استقرار، قطعه چوبی است که جز بدرد سوزاندن و آتش زدن نمی خورد، بلکه مانع راه است و مزاحم رهروان ، و گاه گزنده است مجروح کننده و مردم آزار!.
جالب اینکه در وصف شجره طیبه قرآن با تفصیل سخن می گوید و اما به هنگام شرح شجره خبیثه با یک جمله کوتاه از آن میگذرد تنها می گوید ((اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار)) از زمین کنده شده و قراری ندارد زیرا هنگامی که ثابت شد این درخت بی ریشه است دیگر شاخ و برگ و گل و تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 336
میوه تکلیفش روشن است .
به علاوه این یک نوع لطافت بیان است که انسان در مورد ذکر محبوب به همه خصوصیات به پردازد اما هنگامی که به ذکر مبغوض می رسد با یک جمله کوبنده از آن بگذرد!
باز در اینجا میبینیم مفسران در باره اینکه این درخت که ((مشبه به)) واقع شده است کدام درخت است به بحث پرداخته اند، بعضی آنرا درخت ((حنظل)) که میوه بسیار تلخ و بدی دارد دانسته اند، و بعضی آنرا ((کشوت)) (بر وزن سقوط) که نوعی گیاه پیچیده است که در بیابانها به بوته های خار میپیچد و از آن بالا میرود نه ریشه دارد و نه برگ (توجه داشته باشید که شجر در لغت عرب هم به درخت گفته می شود و هم به گیاه).
ولی همان گونه که در تفسیر ((شجره طیبه)) بیان کردیم هیچ لزومی ندارد که در هر تشبیه ((مشبه به)) با تمام آن صفات وجود خارجی داشته باشد بلکه هدف مجسم ساختن چهره واقعی کلمه شرک و برنامه های انحرافی و مردم خبیث است که آنها همانند درختانی هستند که همه چیزشان خبیث و ناپاک و هیچگونه میوه و ثمره و فایده ای جز مزاحمت و تولید درد سر ندارد.
به علاوه وجود درخت ناپاکی که آنرا از ریشه کنده باشند و در بیابان بر سینه طوفان و تند باد قرار گرفته باشد کم نیست .
از آنجا که در آیات گذشته در دو مثال گویا، حال ((ایمان)) و ((کفر)) و

((مؤ من)) و ((کافر)) و به طور کلی ((هر پاک)) و ((ناپاک)) تجسم یافت ، در آخرین آیه مورد بحث به نتیجه کار و سرنوشت نهائی آنها میپردازد.
نخست می گوید: خداوند کسانی را که ایمان آورده اند به خاطر گفتار و اعتقاد ثابت و پایدارشان ثابت قدم میدارد، هم در این جهان و هم در جهان دیگر تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 337

(یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیاة الدنیا و فی الاخرة).
چرا که ایمان آنها یک ایمان سطحی و متزلزل و شخصیت آنها یک شخصیت کاذب و متلون نبوده است ، بلکه شجره طیبه ای بوده که ریشه اش ثابت و شاخه هایش در آسمان قرار داشته است ، و از آنجا که هیچکس بی نیاز از لطف خدا نیست و به تعبیر دیگر هر موهبتی سرانجام بذات پاک او بر می گردد این مؤ منان راستین ثابت قدم با تکیه بر لطف خداوند در برابر هر گونه حادثه ای چون کوه استقامت می کنند.
لغزشگاهی که در زندگی اجتناب ناپذیر است بر سر راه آنها نمایان می شود اما خداوند آنها را حفظ می کند.
((شیاطین)) از هر سو به وسوسه آنها میپردازند و با استفاده از زرق و برقهای مختلف این جهان تلاش در لغزش آنها دارند اما خدایشان نگه میدارد.
قدرتهای جهنمی و ظالمان سنگدل با انواع تهدیدها برای تسلیم کردن آنها تلاش می کنند، اما خدا آنها را ثابت میدارد چرا که آنها ریشه ثابت و محکمی برای خود انتخاب کرده اند.
و جالب اینکه این حفظ و ثبات الهی سراسر زندگی آنها را در بر می گیرد هم زندگی این جهان و هم زندگی آن جهان ، در اینجا در ایمان و پاکی ثابت میمانند و دامانشان از ننگ آلودگیها مبرا خواهد بود، و در آنجا در نعمتهای بیپایان خدا جاودان خواهند ماند.
سپس به نقطه مقابل آنها پرداخته می گوید: ((و خداوند ظالمان را گمراه می سازد و خدا هر چه بخواهد انجام می دهد)) (و یضل الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء).
بارها گفته ایم هر جا سخنی از هدایت و ضلالت است و به خدا نسبت داده

می شود، گامهای نخستین آن از ناحیه خود انسان برداشته شده است ، کار خدا همان تاثیری است که در هر عمل آفریده ، و نیز کار خدا مواهب و نعمتها یا سلب نعمتها است که به مقتضای شایستگی و عدم شایستگی افراد مقرر میدارد (دقت کنید).
تعبیر به ((ظالمین)) بعد از جمله ((یضل الله)) بهترین قرینه برای این موضوع است ، یعنی تا کسی به ظلم و ستم آلوده نشود نعمت هدایت از او سلب نخواهد شد، اما پس از آلودگی به ظلم و بیدادگری ظلمت گناه وجود او را فرا می گیرد و نور هدایت الهی از قلب او بیرون میرود، و این عین اختیار و آزادی اراده است ، البته اگر به زودی مسیر خود را تغییر دهد راه نجات باز است ، ولی پس از استحکام گناه ، بازگشت بسیار مشکل خواهد بود.

نکته ها :
1 - آیا منظور از آخرت در آیه اخیر قبر است ؟
در روایات متعددی می خوانیم که خداوند انسان را به هنگام ورود در قبرش در برابر سؤ الاتی که فرشتگان از هویت او می کنند، بر خط ایمان ثابت نگاه میدارد و این است معنی ((یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیاة الدنیا و فی الاخرة)).
در بعضی از این روایات صریحا کلمه قبر آمده است در حالی که در بعضی دیگر از روایات چنین می خوانیم که شیطان به هنگام مرگ به سراغ افراد با ایمان می آید و از چپ و راست برای گمراهی او، به وسوسه میپردازد اما خداوند اجازه به او نمیدهد که مؤ من را گمراه کند و این است معنی یثبت الله الذین آمنوا... ((قال الصادق علیه السلام ان الشیطان لیاتی الرجل تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 339
من اولیائنا عند موته عن یمینه و عن شماله لیضله عما هو علیه ، فیابی الله عز و جل له ذلک قول الله عز و جل یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیاة الدنیا و فی الاخرة)).
و اکثر مفسران - طبق نقل مفسر بزرگ طبرسی در مجمع البیان - همین تفسیر را پذیرفته اند.
شاید به این علت که سرای آخرت نه جای لغزش است ، و نه جای عمل ، بلکه تنها محل برخورد با نتیجه ها است ، ولی در لحظه فرا رسیدن موت و حتی در عالم برزخ (جهانی که میان این عالم و عالم آخرت قرار دارد) امکان لغزش کم و بیش وجود دارد و در همین جا است که لطف خداوند بیاری انسان میشتابد و او را حفظ کرده و ثابت قدم میدارد.
2 - نقش ثبات و استقامت
در میان تمام صفاتی که در آیات فوق برای شجره طیبه و شجره خبیثه ذکر شده بیش از همه مساله ثبات و عدم ثبات به چشم میخورد، و حتی در بیان ثمره این شجره در آخرین آیه مورد بحث خواندیم : خداوند افراد با ایمان را به خاطر عقیده ثابتشان در دنیا و آخرت ثابت قدم میدارد و به این ترتیب اهمیت فوق العاده مساله ثبات و نقش آن مشخص می شود.
در بیان عوامل پیروزی مردان بزرگ سخن بسیار گفته اند ولی از میان همه آنها در ردیف اول مساله استقامت و پایمردی را باید نام برد.
بسیارند کسانی که از هوش و استعداد متوسطی برخوردارند و یا ابتکار عمل آنها کاملا متوسط است ، ولی به پیروزیهای بزرگی در زندگی نائل شده اند که پس از تحقیق و بررسی میبینیم دلیلی جز ثبات و استقامت ندارد! تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 340
از نظر اجتماعی پیشرفت هر برنامه مؤ ثری تنها در سایه ثبات امکان پذیر است ، و به همین دلیل تمام کوشش تخریب کنندگان برای از میان بردن

ثبات به کار میرود. و اصولا مؤ منان راستین را باید از ثبات و استقامتشان در برابر حوادث سخت و طوفانهای زندگی شناخت .
3 - شجره طیبه و خبیثه در روایات اسلامی
همانگونه که در بالا گفتیم کلمه ((طیبه)) و ((خبیثه)) که به این دو شجره تشبیه شده مفهوم وسیعی دارند که هر گونه شخص و برنامه و مکتب و فکر و اندیشه و گفتار و عمل را شامل می شوند، ولی در بعضی از روایات اسلامی به مورد خاصی تفسیر شده که پیدا است در صدد انحصار نیست .
از جمله در کتاب کافی از امام صادق (علیهالسلام) در تفسیر جمله ((کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء)) چنین نقل شده است : رسول الله اصلها و امیر المؤ منین فرعها، و الائمة من ذریتها اغصانها، و علم الائمة ثمرها، و شیعتهم المؤ منون ورقها، هل فیها فضل ؟ قال قلت لا و الله ، قال : و الله ان المؤ من لیولد فتورق ورقة فیها و ان المؤ من لیموت فتسقط ورقة منها:
((پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ریشه این درخت است و امیر مؤ منان علی (علیهالسلام) شاخه آن ، و امامان که از ذریه آنها هستند شاخه های کوچکتر، و علم امامان میوه این درخت است ، و پیروان با ایمان آنها برگهای این درختند سپس امام فرمود: آیا چیز دیگری باقی ماند؟ راوی می گوید: گفتم نه ، به خدا سوگند! فرمود: به خدا قسم هنگامی که یک فرد با ایمان متولد می شود برگی در آن درخت ظاهر می گردد و هنگامی که مؤ من راستین میمیرد برگی از آن درخت می افتد))!. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 341
در روایت دیگری همین مضمون از امام صادق (علیهالسلام) نقل شده و در ذیل آن می خوانیم که راوی سؤ ال کرد، جمله ((تؤ تی اکلها کل حین باذن ربها)) مفهومش چیست ؟ امام فرمود: اشاره به علم و دانش امامان است که در هر سال از هر منطقه به شما می رسد.
در روایات دیگری می خوانیم که : ((شجره طیبه)) پیامبر و علی و فاطمه و فرزندان آنها است و شجره خبیثه بنی امیه است .
در بعضی از روایات نیز نقل شده که شجره طیبه درخت نخل و شجره خبیثه بوته حنظل است .
و در هر حال در میان این تفسیرها تضادی وجود ندارد و همچنین در میان آنها و آنچه در بالا از عمومیت معنی آیه ذکر کردیم هماهنگی برقرار است ، چرا که اینها مصادیق آن هستند. إبراهیم
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 342
آیه 28-30
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَرَ إلی الَّذِینَ بَدَّلُوا نِعْمَت اللَّهِ کُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَار(28)

جَهَنَّمَ يَصلَوْنَهَا وَ بِئْسَ الْقَرَارُ(29)
وَ جَعَلُوا للَّهِ أَندَاداً لِّيُضِلُّوا عَن سبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكمْ إِلى النَّارِ(30)
ترجمه :28 - آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند و جمعیت خود را به دار البوار (نیستی و نابودی) کشاندند.
29 - (دار البوار همان) جهنم است که آنها در آتش آن وارد می شوند و بد قرارگاهی است .
30 - آنها برای خدا شبیهانی قرار داده اند تا (مردم را) از راه او (منحرف و) گمراه سازند بگو (چند روزی) از زندگی دنیا (و لذات آن) بهره گیرید اما سرانجام کار شما به سوی آتش (دوزخ) است .
تفسیر :سرانجام کفران نعمتها
در این آیات روی سخن به پیامبر است و در حقیقت ترسیمی از یکی از موارد ((شجره خبیثه)) در آن به چشم میخورد.
نخست می فرماید: آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را تبدیل به کفران کردند (ا لم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا).
((و سرانجام قوم خود را به دارالبوار و سرزمین هلاکت و نیستی فرستادند)) (و احلوا قومهم دارالبوار).
اینها همان ریشه های شجره خبیثه و رهبران کفر و انحرافند، تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 343
همچون وجود پیامبر که نعمتی بالاتر از آن نبوده است در دامانشان قرار گرفت که میتوانستند با استفاده از آن در مسیر سعادت ، یک شبه ره صد ساله را طی کنند، اما تعصب کورکورانه و لجاجت و خودخواهی و خودپرستی سبب شد که این بزرگترین نعمت را کنار گذارند، نه تنها خودشان که قومشان را نیز در این عمل وسوسه کنند و هلاکت و بدبختی را برای آنها به ارمغان آورند.
گرچه مفسران بزرگ به پیروی از روایاتی که در منابع اسلامی وارد شده گاهی این نعمت را به وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تفسیر کرده اند، و گاهی به ائمه اهلبیت (علیهمالسلام) و کفران کنندگان این نعمت را گاهی ((بنی امیه)) و بنی مغیرة و گاهی همه کفار عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) معرفی نموده اند، ولی مسلما مفهوم آیه وسیع است و اختصاص به گروه معینی ندارد و همه کسانی را که نعمتی از نعمتهای خدا را کفران کنند شامل می شود.
ضمنا آیه فوق این واقعیت را ثابت می کند که استفاده از نعمتهای الهی ، و مخصوصا نعمت رهبری پیشوایان بزرگ که از مهمترین نعمتها است ، نتیجه و ثمرهاش عائد خود انسان می شود، و کفران این نعمتها و پشت کردن به این رهبری پایانی جز هلاکت و سرنگون شدن به دارالبوار ندارد.
قرآن ((سپس دارالبوار)) را چنین تفسیر می کند: جهنم است که در شعله

های سوزانش فرو میروند و بدترین قرارگاهها است)) (جهنم یصلونها و بئس القرار).
در آیه بعد اشاره به یکی از بدترین انواع کفران نعمت که آنها مرتکب
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 344
می شدند کرده می گوید: ((آنها برای خدا شریکهائی قرار دادند تا مردم را به این وسیله از راه او گمراه سازند)) (و جعلوا لله اندادا لیضلوا عن سبیله).
و چند روزی در سایه این شرک و کفر و منحرف ساختن افکار مردم از آئین و طریق حق بهرهای از زندگی مادی و ریاست و حکومت بر مردم می برند.
ای پیامبر ((به آنها بگو: از این زندگی ناپایدار و بی ارزش مادی بهره بگیرید اما بدانید سرانجام کار شما آتش است)) (قل تمتعوا فان مصیرکم الی النار).
با اینکه نه این زندگی شما زندگی است که بدبختی است و نه این ریاست و حکومت شما ارزشی دارد که تبهکاری و دردسر و مصیبت است ، ولی با اینهمه این زندگی در برابر سرانجامی که دارید تمتع محسوب می شود، همانگونه که در آیه دیگر می خوانیم : قل تمتع بکفرک قلیلا انک من اصحاب النار: ((بگو اندکی از کفر خود بهره گیر که سرانجام از اصحاب آتشی)) (زمر - 8).
نکته ها :
1 - در تعبیرات معمولی گفته می شود فلان شخص نعمت خدا را کفران کرد، ولی در آیه فوق می خوانیم آنها نعمت خدا را تبدیل به کفر و کفران کردند این تعبیر خاص ممکن است به خاطر یکی از دو مطلب باشد:
الف - منظور تبدیل شکر نعمت به کفران است ، یعنی آنها لازم بود که در برابر نعمتهای پروردگار شکرگزار باشند، اما این شکر را تبدیل به کفران کردند (در حقیقت کلمه شکر در تقدیر است و در تقدیر چنین بوده : الذین بدلوا شکر نعمت الله کفرا).
ب - منظور این است که آنها خود نعمت را تبدیل به ((کفر)) کردند، تفسیر
نمونه جلد 10 صفحه 345
در حقیقت نعمتهای الهی وسائلی است که طرز برداشت از آنها بستگی به اراده خود انسان دارد، همانگونه که ممکن است از نعمتها در مسیر ایمان و خوشبختی و نیکی بهره برداری کرد، در مسیر کفر و ظلم و بدی هم می توان آنها را به کار گرفت ، این نعمتها همچون مواد اولیه هستند که به کمک آنها همه گونه محصول و فراورده می توان تهیه نمود، ولی در اصل برای خیر و سعادت آفریده شده اند.
2 ((کفران نعمت)) تنها به این نیست که انسان ناسپاسی خدا گوید، بلکه

هر گونه بهره گیری انحرافی و سوء استفاده از نعمت ، کفران نعمت است . اصولا حقیقت کفران نعمت همین است و ناسپاسگوئی در درجه دوم قرار دارد.
همانگونه که شکران نعمت - چنانکه سابقا هم گفتیم - به معنی صرف نعمت در آن هدفی است که برای آن آفریده شده ، و سپاسگوئی با زبان در درجه بعد است ، اگر هزار بار با زبان الحمد لله بگوئی ولی عملا از نعمت سوء استفاده کنی کفران نعمت کرده ای !
در همین عصری که ما زندگی می کنیم بارزترین نمونه این تبدیل نعمت به کفران ، به چشم میخورد، نیروهای مختلف جهان طبیعت در پرتو هوش و ابتکار خدادادی بشر به دست انسان مهار شده ، و در مسیر منافع او به کار افتاده است .
اکتشافات علمی و اختراعات صنعتی چهره این جهان را دگرگون ساخته بارهای سنگین از روی دوش انسانها برداشته شده و بر دوش چرخهای کارخانه ها قرار گرفته است .
مواهب و نعمتهای الهی بیش از هر زمان دیگر است ، و وسائل نشر اندیشه و گسترش علم و دانش و آگاهی از همه اخبار جهان در دسترس همگان قرار گرفته و می بایست در چنین عصر و زمان مردم این جهان از

باشند، هم از نظر مادی و هم از نظر معنوی .
ولی به خاطر تبدیل این نعمتهای بزرگ الهی به کفر و صرف کردن نیروهای شگرف طبیعت در راه طغیان و بیدادگری و به کار گرفتن اختراعات و اکتشافات در طریق هدفهای مخرب به گونه ای که هر پدیده تازه صنعتی نخست مورد بهره برداری تخریبی قرار می گیرد و جنبه های مثبت آن در درجه بعد است ، خلاصه این ناسپاسی بزرگ که معلول دور افتادن از تعلیمات سازنده پیامبران خدا است ، سبب شده که ، قوم و جمعیت خود را به دار البوار بکشانند.
همان دار البواری که مجموعه ای است از جنگهای منطقه ای و جهانی ، با همه آثار تخریبیش ، و همچنین ناامنیها و ظلمها و فسادها و استعمارها و استثمارها که سرانجام دامان بنیانگذارانش را نیز می گیرد، چنانکه در گذشته دیدیم و امروز هم با چشم میبینیم .
و چه جالب قرآن پیش بینی کرده که هر قوم و ملتی کفران نعمتهای خدا کنند مسیرشان به سوی دار البوار است .
3 - ((انداد)) جمع ند به معنی مثل است ، ولی آن گونه که ((راغب)) در ((مفردات)) و ((زبیدی)) در ((تاج العروس)) (از بعضی از اهل لغت) نقل کرده اند ((ند)) به چیزی گفته می شود که شباهت جوهری به چیز دیگری دارد، ولی ((مثل)) به هر گونه شباهت اطلاق می شود، بنابراین

((ند)) معنی عمیقتر و رساتری از ((مثل)) دارد.
طبق این معنی از آیه فوق چنین استفاده می کنیم که کوشش ائمه کفر بر این بوده که شریکهائی برای خدا بتراشند و آنها را در جوهر ذات شبیه خدا معرفی کنند، تا نظر خلق خدا را از پرستش او باز دارند و به مقاصد شوم خود برسند. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 347
گاهی سهمی از قربانیها را برای او قرار می دادند، گاهی قسمتی از نعمتهای الهی را (مانند بعضی از چهار پایان) مخصوص بتها میدانستند، و زمانی با پرستش ، آنها را همردیف خدا می پنداشتند.
و از همه وقیحتر اینکه در مراسم حج خود در عصر جاهلیت که آئین ابراهیم را با انبوهی از خرافات آمیخته بودند به هنگام گفتن لبیک چنین میگفتند:
لبیک لا شریک لک - الا شریک هو لک - تملکه و ما ملک ! :
((اجابت دعوت کردم ای خدائی که شریکی برای تو نیست - بجز شریکی که برای تو است ! - هم مالک او هستی و هم مالک ما یملک او))!. إبراهیم
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 348
آیه 31-34
آیه و ترجمه
قُل لِّعِبَادِیَ الَّذِینَ ءَامَنُوا یُقِیمُوا الصلَوةَ وَ یُنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَهُمْ سِرًّا وَ عَلانِیَةً مِّن قَبْلِ أَن یَأْتىَ یَوْمٌ لا بَیْعٌ فِیهِ وَ لا خِلَلٌ(31)
اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السمَوَتِ وَ الاَرْضَ وَ أَنزَلَ مِنَ السمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَتِ رِزْقاً لَّکُمْ وَ سخَّرَ لَکُمُ الْفُلْک لِتَجْرِیَ فى الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ سخَّرَ لَکُمُ الاَنْهَرَ(32)
وَ سخَّرَ لَکُمُ الشمْس وَ الْقَمَرَ دَائبَینِ وَ سخَّرَ لَکُمُ الَّیْلَ وَ النهَارَ(33)
وَ ءَاتَاکُم مِّن کلِّ مَا سأَلْتُمُوهُ وَ إِن تَعُدُّوا نِعْمَت اللَّهِ لا تحْصوهَا إِنَّ الانسنَ لَظلُومٌ کفَّارٌ(34)
ترجمه :31 - بگو به بندگان من که ایمان آورده اند، نماز را بر پا دارند و از آنچه به آنها روزی داده ایم پنهان و آشکار انفاق کنند پیش از آنکه روزی فرا رسد که نه در آن خرید و فروش است و نه دوستی (نه با مال می توانند از چنگال کیفر خدا رهائی یابند و نه با پیوندهای مادی).
32 - خداوند همان کسی است که آسمانها و زمین را آفریده و از آسمان آبی نازل کرده و با آن میوه ها (ی مختلف) را خارج ساخت و روزی شما قرار داد و کشتی را مسخر شما گردانید تا بر صفحه دریا به فرمان او حرکت کنند و نهرها را (نیز) مسخر شما گرداند.
33 - خورشید و ماه را که با برنامه منظمی در کارند به تسخیر شما در آورد و شب و روز را (نیز) مسخر تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 349
34 - و از هر چیزی که از او تقاضا کردید به شما داد و اگر نعمتهای خدا را بشمارید هرگز آنها را احصاء نخواهید کرد انسان ستمگر و کفران کننده

است .
تفسیر :عظمت انسان از دیدگاه قرآن
در تعقیب آیات گذشته که از برنامه مشرکان و کسانی که کفران نعمتهای الهی کردند و سرانجام به دار البوار کشیده شدند سخن می گفت در آیات مورد بحث ، سخن از برنامه بندگان راستین و نعمتهای بی انتهای او است که بر مردم نازل شده .
نخست می گوید: ((به بندگان من که ایمان آورده اند بگو: نماز را بر پای دارند و از آنچه به آنها روزی داده ایم در پنهان و آشکار انفاق کنند)) (قل لعبادی الذین آمنوا یقیموا الصلوة و ینفقوا مما رزقناهم سرا و علانیة).
((پیش از آنکه روزی فرا رسد که نه در آن روز خرید و فروش است ، تا بتوان از این راه سعادت و نجات از عذاب را برای خود خرید، و نه دوستی به درد میخورد)) (من قبل ان یاتی یوم لا بیع فیه و لا خلال).
سپس به معرفی خدا از طریق نعمتهایش میپردازد آن گونه معرفی که عشق او را در دلها زنده می کند، و انسان را به تعظیم در برابر عظمت و لطفش وا میدارد زیرا این یک امر فطری است که انسان نسبت به کسی که به او کمک کرده و لطف و رحمتش شامل او است علاقه و عشق پیدا می کند و این موضوع را ضمن آیاتی چند چنین بیان میدارد:
((خداوند همان کسی است که آسمانها و زمین را آفریده است)) (الله الذی خلق السماوات و الارض).
((و از آسمان آبی فرستاد که به وسیله آن میوه های مختلف را خارج ساخت و از آنها به شما روزی داد)) (و انزل من السماء ماء فاخرج به من

الثمرات رزقا لکم).
((او کشتی را مسخر شما ساخت هم از نظر مواد ساختمانیش که در طبیعت آفریده است و هم از نظر نیروی محرکش که بادهای منظم سطح اقیانوسها است (و سخر لکم الفلک).
((تا این کشتیها بر صفحه اقیانوسها به فرمان او به حرکت در آیند)) و سینه آبها را بشکافند و به سوی ساحل مقصود پیش روند، و انسانها و وسائل مورد نیازشان را از نقطه ای به نقاط دیگر به آسانی حمل کنند (لتجری فی البحر بامره).
همچنین ((نهرها را در تسخیر شما در آورد)) (و سخر لکم الانهار).
تا از آب حیاتبخش آنها زراعتهایتان را آبیاری کنید، و هم خود و دامهایتان سیراب شوید، و هم در بسیاری از اوقات ، صفحه آنها را به عنوان یک جاده هموار مورد بهره برداری قرار داده ، با کشتیها و قایقها از آنها استفاده کنید، و هم از ماهیان آنها و حتی از صدفهائی که در اعماقشان موجود است ، بهره گیرید.

نه تنها موجودات زمین را مسخر شما ساخت بلکه ((خورشید و ماه را که دائما در کارند سرگشته فرمان شما قرار داد)) (و سخر لکم الشمس و القمر دائبین).
نه فقط موجودات این جهان بلکه حالات عارضی آنها را نیز به فرمان شما آورد، همانگونه که ((شب و روز را مسخر شما ساخت)) (و سخر لکم

و النهار).
((و از هر چیزی که از او تقاضا کردید و از نظر جسم و جان فرد و اجتماع و سعادت و خوشبختی به آن نیاز داشتید در اختیار شما قرار داد)) (و آتاکم من کل ما سالتموه).
و به این ترتیب ((اگر نعمتهای الهی را بخواهید بشمرید هرگز نمیتوانید شماره کنید)) (و ان تعدوا نعمت الله لا تحصوها).
چرا که نعمتهای مادی و معنوی پروردگار آنچنان سر تا پای وجود و محیط زندگی شما را فرا گرفته که قابل احصا نیستند، به علاوه آنچه از نعمتهای الهی شما می دانید در برابر آنچه نمیدانید قطرهای است در برابر دریا.
اما با اینهمه لطف و رحمت الهی ، باز این انسان ستمگر است و کفران کننده نعمت (ان الانسان لظلوم کفار).
نعمتهائی که اگر بدرستی از آنها استفاده می کرد میتوانست ، سراسر جهان را گلستان کند و طرح مدینه فاضله را پیاده سازد، بر اثر سوء استفادهها و ظلمها و کفران نعمتها به جائی رسیده است که افق زندگیش را تاریک ، و شهد حیات را در کامش زهر جانگداز کرده ، و انبوهی از مشکلات طاقتفرسا به صورت غلها و زنجیرها بر دست و پایش نهاده است .
نکته ها :
1 - پیوندی با خالق و پیوندی با خلق
بار دیگر در این آیات در تنظیم برنامه مؤ منان راستین به مساله ((صلوة)) (نماز) ((و انفاق)) برخورد می کنیم که در نظر ابتدائی ممکن است این سؤ ال را ایجاد کند که چگونه از میان آن همه برنامه های عملی اسلام ،

این دو نقطه گذارده شده است .
علتش این است که اسلام ابعاد مختلفی دارد که می توان آنها را در سه قسمت خلاصه کرد: رابطه انسان با خدا، رابطه انسان با خلق خدا، و رابطه انسان با خودش که قسمت سوم در حقیقت نتیجه ای است برای قسمت اول ، و دوم ، و دو برنامه فوق (صلوة و انفاق) هر کدام رمزی است به یکی از دو بعد اول و دوم .
نماز مظهری است برای هر گونه رابطه با خدا چرا که این رابطه در نماز

از هر عمل دیگری بهتر مشخص می شود، و انفاق از آنچه خدا روزی داده با توجه به مفهوم وسیعش که هر گونه نعمت مادی و معنوی را شامل می شود رمزی است برای پیوند با خلق .
البته با توجه به اینکه سوره ای که از آن بحث می کنیم مکی است ، و هنگام نزول آن هنوز حکم زکات نازل نشده بود، این انفاق را نمی توان مربوط به زکات دانست بلکه معنی وسیعی دارد که حتی زکات را بعد از نزولش در خود جا می دهد.
و به هر حال ایمان در صورتی ریشه دار است که در عمل متجلی شود و انسان را از یکسو به خدا نزدیک کند و از سوی دیگر به بندگانش !
2 - چرا پنهان و آشکار؟
کرارا در آیات قرآن می خوانیم که مؤ منان راستین انفاق یا صدقاتشان در سر و علن یعنی پنهان و آشکار است ، و به این ترتیب علاوه بر بیان انفاق به معنی وسیعش به کیفیت آن هم توجه داده شده است ، چرا گاهی انفاق پنهانی مؤ ثرتر و آبرومندانه تر است ، و گاهی اگر آشکارا باشد سبب تشویق دیگران و الگوئی برای نشان دادن برنامه های اسلامی و بزرگداشتی برای شعائر دین محسوب می شود، به علاوه مواردی پیش می آید که طرف ، از گرفتن انفاق ناراحت تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 353 می گردد.
الان که ما در حال جنگ با دشمن خونخوار هستیم (و یا هر ملت مسلمانی که با چنین وضعی روبرو شود) مردم با ایمان برای کمک به آسیب دیدگان جنگ و یا مجروحین و معلولین و یا به خود جنگجویان هر روز با مقادیر زیادی انواع وسائل زندگی راهی مرزها و مناطق جنگی می شوند، و اخبار آن در همه وسائل ارتباط جمعی منعکس می گردد، تا هم دلیلی برای همدردی و پشتیبانی بیدریغ عموم ملت مسلمان از جنگجویانش باشد و هم نشانه ای بر زنده بودن روح انسانی در عموم مردم و هم تشویقی باشد برای کسانی که از این قافله عقب مانده اند تا خود را هر چه زودتر به قافله برسانند، بدیهی است در این گونه موارد انفاق علنی مؤ ثرتر است .
بعضی از مفسران نیز در تفاوت میان این دو گفته اند: انفاق علنی مربوط به واجبات است ، که معمولا جنبه تظاهر در آن نیست ، زیرا انجام وظیفه کردن بر همه لازم است ، و چیز مخفیانه ای نمیتواند باشد، ولی انفاقهای مستحبی چون چیزی افزون بر وظیفه واجب است ممکن است توام با تظاهر و ریا شود و لذا مخفی بودنش بهتر است .
به نظر می رسد که این تفسیر جنبه کلی ندارد، بلکه در واقع شاخه ای است از تفسیر اول .
3 - در آن روز ((بیع)) و ((خلال)) نیست
می دانیم ماهیت روز قیامت همان دریافت نتیجه ها و رسیدن به عکس -

العملها و بازتابهای اعمال است ، و به این ترتیب در آنجا کسی نمیتواند برای نجات از عذاب فدیه ای دهد، و حتی اگر فرضا تمام اموال و ثروتهای روی زمین در اختیار او باشد و آن را انفاق کند تا ذرهای از کیفر اعمالش کم بشود تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 354
ممکن نیست ، چرا که ((دار عمل)) که سرای دنیا است پرونده اش در هم پیچیده شده است و آنجا ((دار حساب)) است .
همچنین پیوند دوستی مادی با هر کس و به هر صورت نمیتواند در آنجا رهائی بخش باشد (توجه داشته باشید خلال و خله به معنی دوستی است).
و به تعبیر ساده مردم در زندگی این دنیا برای نجات از چنگال مجازاتها غالبا یا متوسل به پول می شوند و یا به پارتی یعنی ، از طریق ((رشوه ها)) و ((رابطه ها)) برای خنثی کردن مجازاتها دست بکار می شوند.
اگر چنین تصور کنند که در آنجا نیز چنین برنامه هائی امکان پذیر است دلیل بر بی خبری و نهایت نادانی آنها است .
و از اینجا روشن می شود که نفی وجود خله و دوستی در این آیه هیچگونه منافاتی با دوستی مؤ منان با یکدیگر در عالم قیامت که در بعضی از آیات به آن تصریح شده ندارد، چرا که آن یک دوستی و مودت معنوی است در سایه ایمان .
و اما مساله ((شفاعت)) همانگونه که بارها گفته ایم به هیچوجه مفهوم مادی در آن نیست بلکه با توجه به آیات صریحی که در این زمینه وارد شده است ، تنها در سایه پیوندهای معنوی و یکنوع شایستگی که بخاطر بعضی از اعمال خیر به دست آمده ، می باشد که شرح آن را ذیل آیات 254 سوره بقره (جلد دوم تفسیر نمونه صفحه 188 و جلد اول صفحه 159 به بعد) بیان داشتیم .
4 - همه موجودات سر بر فرمان تواند ای انسان !
بار دیگر در این آیات به تسخیر موجودات مختلف زمین و آسمان در برابر انسان برخورد می کنیم که روی شش قسمت از آن تکیه شده است :
تسخیر کشتیها، تسخیر نهرها، تسخیر خورشید، تسخیر ماه ، تسخیر شب تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 355
و تسخیر روز که بخشی از آسمان و بخشی از زمین و بخشی از پدیده های میان این دو (شب و روز) می باشد.
سابقا گفته ایم باز هم یادآوری آن لازم است که انسان از دیدگاه قرآن آنقدر عظمت دارد که همه این موجودات به فرمان ((الله)) مسخر او گشته اند، یعنی یا زمام اختیارشان بدست انسان است ، و یا در خدمت منافع انسان حرکت می کنند، و در هر حال آنقدر به این انسان عظمت داده شده است که به صورت یک هدف عالی در مجموعه آفرینش در آمده

است .
خورشید برای او نور افشانی می کند، بسترش را گرم می سازد، انواع گیاهان برای او میرویاند محیط زندگانیش را از لوث میکربهای مزاحم پاک می کند، شادی و سرور می آفریند، و مسیر زندگی را به او نشان می دهد.
ماه ، چراغ شبهای تاریک او است ، تقویمی است طبیعی و جاودانی ، جزر و مدی که بر اثر ماه پیدا می شود، بسیاری از مشکلات انسان را میگشاید، درختان زیادی را (به خاطر بالا آمدن آب نهرهای مجاور دریاها) آبیاری می کند، دریای خاموش و راکد را به حرکت در می آورد و از رکود و گندیدن حفظ می کند و اکسیژن لازم بر اثر تموج در اختیار موجودات زنده دریاها میگذارد.
بادها، کشتیها را در سینه اقیانوسها به حرکت در می آورند و بزرگترین مرکب و وسیعترین جادههای انسان را همین کشتیها و همین دریاها تشکیل می دهند، تا آنجا که گاهی ، کشتیهائی به عظمت یک شهر و با همان جمعیت که در یک شهر کوچک زندگی می کنند بر پهنه اقیانوسها به حرکت در می آیند.
نهرها، در خدمت او هستند، زراعتهایش را آبیاری و دامهایش را سیراب و محیط زندگیش را با طراوت و حتی مواد غذائیش (ماهیها) را در دل خود برای او میپرورانند. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 356
تاریکی شب همچون لباسی او را می پوشاند، و آرامش و راحتی به او ارزانی میدارد، و همچون یک باد زن ، حرارت سوزنده آفتاب را تخفیف می دهد و به او جان و حیات تازه می بخشد.
و سرانجام روشنائی روز، او را به حرکت و تلاش دعوت می کند، و گرمی و حرارت می آفریند و در همه جا جنبش و حرکت ایجاد می کند.
و خلاصه همه از بهر او سرگشته و فرمانبردارند و بیان و شرح این همه نعمت علاوه بر اینکه در انسان شخصیت تازه ای می آفریند و او را به عظمت مقام خویش آگاه می سازد، حس شکرگزاریش را نیز برمی انگیزد.
از این بیان ضمنا این نتیجه بدست آمد که تسخیر در فرهنگ قرآن به دو معنی آمده است ، یکی در خدمت منافع و مصالح انسان بودن (مانند تسخیر خورشید و ماه) و دیگری زمام اختیارش در دست بشر بودن (مانند تسخیر کشتیها و دریاها).
و اینکه بعضی پنداشته اند که این آیات اشاره به اصطلاحی است که امروز برای تسخیر داریم (مانند تسخیر کره ماه بوسیله مسافران فضائی) درست به نظر نمیرسد، زیرا در بعضی از آیات قرآن می خوانیم و سخر لکم ما فی السماوات و ما فی الارض جمیعا منه (جاثیه - 13) که نشان می دهد همه آنچه در آسمانها و همه آنچه در زمین است مسخر انسان است ،

در حالی که می دانیم مسافرت فضانوردان به همه کرات آسمانی قطعا محال است .
آری در قرآن بعضی آیات دیگر داریم که ممکن است اشاره به این نوع تسخیر باشد که به خواست خدا در تفسیر سوره الرحمن از آن بحث خواهیم کرد (در باره مسخر بودن موجودات در برابر انسان در ذیل آیه 2 سوره رعد نیز بحثی داشتیم). تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 357
5 - دائبین
گفتیم ((دائب)) از ماده ((دئوب)) به معنی استمرار چیزی در انجام یک برنامه به صورت یک حالت و سنت است ، البته خورشید، حرکت به دور زمین ندارد و این زمین است که به دور آفتاب می گردد و ما میپنداریم آفتاب به دور ما میچرخد، ولی در معنی دائب حرکت در مکان نیفتاده است بلکه استمرار در انجام یک کار و یک برنامه در مفهوم آن درج است ، و می دانیم خورشید و ماه برنامه نورافشانی و تربیتی خود را نسبت به کره زمین و انسانها به طور مستمر و با یک حساب کاملا منظم انجام می دهند (و فراموش نباید کرد که یکی از معانی داءب ، عادت است). 6 - آیا هر چه را از خدا می خواهیم به ما می دهد؟
در آیات فوق خواندیم که خداوند، به شما لطف کرد و قسمتی از آنچه را از او تقاضا کردید به شما داد (توجه داشته باشید ((من)) در جمله ((من کل ما سالتموه)) تبعیضیه است).
و این به خاطر آن است که بسیار می شود انسان از خدا چیزی می خواهد که قطعا ضرر و زیان و یا حتی هلاک او در آن است و خود نمیداند، اما خداوند عالم و حکیم و رحیم ، هرگز به چنین تقاضائی پاسخ نمیدهد.
و در عوض شاید در بسیاری از اوقات انسان با زبانش چیزی را از خدا نخواهد ولی با زبان حالش و فطرت و طبیعت و هستیش آنرا تمنا می کند، و خدا به او می دهد، و هیچ مانعی ندارد که سؤ ال در جمله ((ما سالتموه)) هم سؤ ال به زبان تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 358
قال را شامل شود هم زبان حال را.
7 - چرا نعمتهای او قابل شمارش نیستند
این یک حقیقت است که سر تا پای وجود ما غرق نعمتهای او است و اگر کتابهای مختلف علوم طبیعی و انسانشناسی و روانشناسی و گیاهشناسی و مانند آن را بررسی کنیم ، خواهیم دید که دامنه این نعمتها تا چه حد گسترده است ، اصولا هر نفسی به گفته آن ادیب بزرگ ، دو نعمت در آن موجود است و به هر نعمتی شکری واجب .
از این گذشته می دانیم در بدن یک انسان به طور متوسط ده میلیون میلیارد سلول زنده است ، که هر کدام یک واحد فعال بدن ما را تشکیل می دهد، این عدد بقدری بزرگ است که اگر ما بخواهیم این سلولها را

شماره کنیم ، صدها سال طول میکشد!.
و تازه این یک بخش از نعمتهای خدا نسبت به ما است ، و بنابراین براستی اگر ما بخواهیم نعمتهای او را بشماریم قادر نیستیم و ان تعدوا نعمت الله لا تحصوها.
در درون خون انسان دو دسته گلبول (موجودات زنده کوچکی که در خون شناورند و وظائف حیاتی سنگین بر دوش دارند) وجود دارند: ملیونها گلبول قرمز که وظیفه آنها رساندن اکسیژن هوا برای سوختوساز سلولهای بدن ، و ملیونها گلبول سفید که وظیفه آنها پاسداری از سلامت انسان در مقابل هجوم میکربها به بدن می باشد و عجب اینکه آنها بدون استراحت و خواب دائما کمر به خدمت انسان بسته اند.
آیا با این حال هرگز می توانیم نعمتهای بی پایانش را احصاء کنیم . تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 359
8 - افسوس که انسان ظلوم و کفار است .
از بحثهای گذشته به این واقعیت رسیدیم که خداوند با این همه موجوداتی که مسخر فرمان انسان کرده ، و با آنهمه نعمتی که به او ارزانی داشته ، دیگر کمبودی از هیچ جهت برای او نیست .
ولی این انسان بر اثر دور ماندن از نور ایمان و تربیت ، در جاده طغیان و ظلم و ستم گام مینهد و به کفران نعمت مشغول می شود:
انحصارگران سعی می کنند نعمتهای گسترده الهی را به خود منحصر سازند و منابع حیاتی آن را در اختیار بگیرند، و با اینکه خودشان جز اندکی را نمی توانند مصرف کنند دیگران را از رسیدن به آن محروم مینمایند.
این ظلم و ستمها که در شکل انحصارطلبی ، استعمار، و تجاوز به حقوق دیگران ظاهر می شود محیط آرام زندگی او را دستخوش طوفانها می کند، جنگها می آفریند، خونها می ریزد، و اموال و نفوس را به نابودی می کشاند.
در حقیقت قرآن می گوید ای انسان همه چیز بقدر کافی در اختیار تو است ، اما به شرط اینکه ظلوم و کفار نباشی ، به حق خود قناعت کنی و به حقوق دیگران تجاوز ننمائی !. إبراهیم
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 360
آیه 35 - 41
آیه و ترجمه
وَ إِذْ قَالَ إِبْرَهِیمُ رَب اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ ءَامِناً وَ اجْنُبْنی وَ بَنیَّ أَن نَّعْبُدَ الاَصنَامَ(35)
رَب إِنهُنَّ أَضلَلْنَ کَثِیراً مِّنَ النَّاسِ فَمَن تَبِعَنی فَإِنَّهُ مِنی وَ مَنْ عَصانی فَإِنَّک غَفُورٌ رَّحِیمٌ(36)
رَّبَّنَا إنی أَسکَنتِ مِن ذُرِّیَّتی بِوَادٍ غَیر ذِی زَرْع عِندَ بَیْتِک الْمُحَرَّم رَبَّنَا لِیُقِیمُوا

الصلَوةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تهْوِی إِلَیهِمْ وَ ارْزُقْهُم مِّنَ الثَّمَرَتِ لَعَلَّهُمْ یَشکُرُونَ(37)
رَبَّنَا إِنَّک تَعْلَمُ مَا نخْفِی وَ مَا نُعْلِنُ وَ مَا یخْفَی عَلی اللَّهِ مِن شیْءٍ فی الاَرْضِ وَ لا فی السمَاءِ(38)
الْحَمْدُ للَّهِ الَّذِی وَهَب لی عَلی الْکِبرِ إِسمَعِیلَ وَ إِسحَقَ إِنَّ رَبی لَسمِیعُ الدُّعَاءِ(39)
رَب اجْعَلْنی مُقِیمَ الصلَوةِ وَ مِن ذُرِّیَّتی رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءِ(40)
رَبَّنَا اغْفِرْ لی وَ لِوَلِدَی وَ لِلْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ یَقُومُ الْحِساب (41)
ترجمه :35 - (به یاد آورید) زمانی را که ابراهیم گفت پروردگارا این شهر (مکه) را شهر امنی قرار ده و من و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگاهدار.
36 - پروردگارا آنها (بتها) بسیاری از مردم را گمراه ساختند هر کس از من پیروی کند از من است و هر کس نافرمانی من کند تو بخشنده و مهربانی .
37 - پروردگارا من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی در کنار خانه ای که تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 361
حرم تو است ساکن ساختم تا نماز را بر پای دارند، تو قلبهای گروهی از مردم را متوجه آنها ساز و از ثمرات به آنها روزی ده شاید آنان شکر تو را بجای آورند.
38 - پروردگارا تو میدانی آنچه را ما پنهان و یا آشکار می کنیم ، و چیزی در زمین و آسمان بر خدا پنهان نیست .
39 - حمد خدای را که در سن پیری اسماعیل و اسحاق را به من بخشید مسلما خدای من دعا را می شنود (و اجابت می کند).
40 - پروردگارا مرا برپا کننده نماز قرار ده و از فرزندان من نیز چنین کن پروردگارا دعای (ما را) بپذیر.
41 - پروردگارا من و پدر و مادرم و همه مؤ منان را روزی که حساب بر پا می شود بیامرز.
تفسیر :دعاهای سازنده ابراهیم بت شکن
از آنجا که در آیات گذشته از یکسو بحث از مؤ منان راستین و شاکران در برابر نعمتهای خدا در میان بود، به دنبال آن در آیات مورد بحث گوشهای از دعاها و درخواستهای ابراهیم بنده مقاوم و شاکر خدا را بیان می کند تا تکمیلی باشد برای هر بحث گذشته و سرمشق و الگوئی برای آنها که می خواهند از نعمتهای الهی بهترین بهره را بگیرند.
نخست می گوید: به خاطر بیاورید زمانی را که ابراهیم به پیشگاه خدا عرضه داشت ، پروردگارا این شهر (مکه) را سرزمین امن و امان قرار ده (و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا البلد آمنا).
و من و فرزندانم را مشمول لطف و عنایتت بنما و از پرستش بتها دور

نگاهدار (و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام). تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 362
چرا که من میدانم بت پرستی چه بلای بزرگ و خانمانسوزی است ، و با چشم خود قربانیان این راه را دیده ام پروردگارا این بتها بسیاری از مردم را گمراه ساخته اند (رب انهن اظللن کثیرا من الناس).
آنهم چه گمراهی خطرناکی که همه چیز خود حتی عقل و خرد خویش را در این راه باخته اند.
خداوند من ، من دعوت به توحید تو می کنم ، و همه را به سوی تو می خوانم ، هر کس از من پیروی کند او از من است ، و هر کس نافرمانی من کند اگر قابل هدایت و بخشش است در باره او محبت کن چرا که تو بخشنده و مهربانی (فمن تبعنی فانه منی و من عصانی فانک غفور رحیم).
در حقیقت ابراهیم با این تعبیر می خواهد به پیشگاه خداوند چنین عرض کند که حتی اگر فرزندان من از مسیر توحید منحرف گردند، و به بت توجه کنند از من نیستند، و اگر بیگانگان در این خط باشند آنها همچون فرزندان و برادران منند.
این تعبیر مؤ دبانه و بسیار محبت آمیز ابراهیم نیز قابل توجه است ، نمی گوید هر کس نافرمانی من کند از من نیست ، و او را چنین و چنان کیفر کن ، بلکه می گوید هر کس نافرمانی من کند تو بخشنده و مهربانی !
سپس دعا و نیایش خود را این چنین ادامه می دهد: پروردگارا! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین فاقد هر گونه زراعت و آب و گیاه ، نزد خانهای که حرم تو است گذاشتم تا نماز را بر پای دارند (ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم ربنا لیقیموا الصلوة).
و این هنگامی بود که ابراهیم پس از آنکه خدا از کنیزش هاجر، پسری به او داد و نامش را اسماعیل گذاشت ، حسادت همسر نخستینش ((ساره)) تحریک تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 363
شد و نتوانست حضور هاجر و فرزندش را تحمل کند، از ابراهیم خواست که آن مادر و فرزند را به نقطه دیگری ببرد، و ابراهیم طبق فرمان خدا در برابر این درخواست تسلیم شد.
اسماعیل و مادرش هاجر را به سرزمین مکه که در آن روز یک سرزمین خشک و خاموش و فاقد همه چیز بود آورد، و در آنجا گذارد، و با آنها خدا حافظی کرد و رفت .
چیزی نگذشت که این کودک و آن مادر در آن آفتاب گرم و داغ تشنه شدند، هاجر برای نجات جان کودکش سعی و تلاش فراوان کرد، اما خدائی که اراده کرده بود، آن سرزمین یک کانون بزرگ عبادت گردد، چشمه زمزم را آشکار ساخت ، چیزی نگذشت که قبیله بیابانگرد جرهم که از نزدیکی آنجا می گذشتند، از ماجرا آگاه شدند و در آنجا رحل اقامت افکندند و مکه

کم کم شکل گرفت .
سپس ابراهیم دعای خودش را این چنین ادامه می دهد:
خداوندا! اکنون که آنها در این بیابان سوزان برای احترام خانه بزرگ تو مسکن گزیده اند، تو قلوب گروهی از مردم را به آنها متوجه ساز و مهر آنها را در دلهایشان بیفکن (فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم).
و آنها را از انواع میوه ها (ثمرات مادی و معنوی) بهره مند کن ، شاید شکر نعمتهای تو را ادا کنند (و ارزقهم من الثمرات لعلهم یشکرون).
و از آنجا که یک انسان موحد و آگاه می داند که علم او در برابر علم خداوند محدود است و مصالح او را تنها خدا می داند، چه بسا چیزی از خدا بخواهد که صلاح او در آن نیست ، و چه بسا چیزهائی که نخواهد اما صلاح او در آنست ، و گاهی مطالبی در درون جان او است که نمی تواند همه را بر زبان تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 364
آورد، لذا بدنبال تقاضاهای گذشته چنین عرض می کند:
پروردگارا! تو آنچه را که ما پنهان می داریم و یا آشکار می سازیم بخوبی می دانی (ربنا انک تعلم ما نخفی و ما نعلن).
و هیچ چیز در زمین و آسمان بر خدا مخفی نمی ماند (و ما یخفی علی الله من شی ء فی الارض و لا فی السماء).
اگر من از فراق فرزند و همسرم غمگین هستم تو می دانی ، و اگر قطره های اشکم آشکارا از چشمم سرازیر می شود تو می بینی .
اگر اندوه فراق قلب مرا احاطه کرده و با شادی از انجام وظیفه و اطاعت فرمان تو آمیخته است باز هم می دانی .
و اگر بهنگام جدائی از همسرم به من می گوید: الی من تکلنی مرا به که می سپاری ؟! تو از همه اینها آگاهی ، و آینده این سرزمین و آینده آنها که سخت به هم گره خورده است همه در پیشگاه علمت روشن است .
سپس به شکر نعمتهای خداوند که یکی از مهمترین آنها در حق ابراهیم همان صاحب دو فرزند برومند شدن ، بنام اسماعیل و اسحاق ، آنهم در سن پیری بود، اشاره کرده می گوید: حمد و سپاس خدائی را که بهنگام کبر سن ، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید و دعای مرا به اجابت رسانید (الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسماعیل و اسحاق). تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 365
((آری خدای من حتما دعاها را می شنود)) (ان ربی لسمیع الدعاء).
و باز به تقاضا و نیایش و دعا ادامه می دهد و عرض می کند: پروردگارا مرا بر پا کننده نماز قرار ده و از فرزندان من نیز چنین کن ای خدای من (رب اجعلنی مقیم الصلاة و من ذریتی).
((پروردگارا دعای ما را بپذیر)) (ربنا و تقبل دعاء).
و آخرین تقاضا و دعای ابراهیم در اینجا اینست که : پروردگارا مرا و پدر و

مادرم و همه مؤ منان را در روزی که حساب بر پا می شود ببخش و بیامرز (ربنا اغفر لی و لوالدی و للمؤ منین یوم یقوم الحساب).
نکته ها :
1 - آیا مکه در آن زمان شهر بود؟
در آیات فوق دیدیم که ابراهیم یکبار عرض می کند خداوندا من فرزندم را در یک سرزمین فاقد آب و آبادی و زراعت گذاشتم ، این مسلما اشاره به آغاز ورود او در سرزمین مکه است که در آن موقع نه آب بود و آبادی و نه خانه و ساکن خانه ، تنها بقایای خانه خدا در آنجا بچشم می خورد، و یک مشت کوههای خشک و بی آب و علف !
ولی می دانیم این تنها سفر ابراهیم به سرزمین مکه نبود بلکه باز هم مکرر به این سرزمین مقدس گام گذارد، در حالی که مکه تدریجا شکل شهری را بخود می گرفت ، و قبیله جرهم در آنجا ساکن شده بودند، و پیدایش چشمه زمزم آنجا را قابل سکونت ساخت . تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 366
به نظر می رسد که این دعاهای ابراهیم در یکی از این سفرها بوده ، و لذا می گوید خداوندا این شهر را محل امن و امان قرار ده .
و اگر سخن از وادی غیر ذی ذرع می گوید یا از گذشته خبر می دهد و خاطره نخستین سفرش را بازگو می نماید، و یا اشاره به این است که سرزمین مکه حتی پس از شهر شدن سرزمینی است غیر قابل زراعت که باید احتیاجاتش را از بیرون بیاورند، چرا که از نظر جغرافیائی در میان یک مشت کوههای خشک بسیار کم آب واقع شده .
2 - امنیت سرزمین مکه :
جالب اینست که ابراهیم نخستین تقاضائی را که در این سرزمین از خداوند کرد تقاضای امنیت بود، این نشان می دهد که نعمت امنیت نخستین شرط برای زندگی انسان و سکونت در یک منطقه ، و برای هر گونه عمران و آبادی و پیشرفت و ترقی است ، و به راستی هم چنین است .
اگر جائی امن نباشد قابل سکونت نیست ، هر چند تمام نعمتهای دنیا در آن جمع باشد، اصولا شهر و دیار و کشوری که فاقد نعمت امنیت است همه نعمتها را از دست خواهد داد!.
در اینجا به این نکته نیز باید توجه داشت که خداوند دعای ابراهیم را در باره امنیت مکه از دو سو اجابت کرد: هم امنیت تکوینی به آن داد، زیرا شهری شد که در طول تاریخ حوادث نا امن کننده کمتر به خود دیده ، و هم امنیت تشریعی ، یعنی خدا فرمان داده که همه انسانها و حتی حیوانها در این سرزمین در امن و امان باشند.
صید کردن حیوانات آن ممنوع است و حتی تعقیب مجرمانی که به این حرم و خانه کعبه پناه برند جایز نیست ، تنها می توان برای اجرای عدالت در حق

چنین تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 367
مجرمان آذوقه را بر آنها بست تا بیرون آیند و تسلیم شوند.
3 - چرا ابراهیم تقاضای دوری از بت پرستی می کند:
شک نیست که ابراهیم پیامبر معصوم بود و فرزندان بلا واسطه او که به طور قطع در کلمه ((بنی)) در آیه فوق داخل هستند یعنی اسماعیل و اسحاق نیز پیامبران معصوم بودند، ولی با این حال تقاضا می کند که خدایا من و آنها را از پرستش بتها دور دار!.
این دلیل بر تاکید هر چه بیشتر روی مساله مبارزه با بت پرستی است که حتی پیامبران معصوم و بت شکن ، نیز تقاضائی را در این زمینه از خدا می کنند، این درست شبیه تاکید کردن پیامبر در وصایایش به علی (علیهالسلام) - یا امامان دیگر نسبت به جانشین خود - در زمینه نماز است که هرگز احتمال ترک آن در مورد آنها مفهوم نداشت بلکه اصولا نماز با تلاش و کوشش آنها بر پا شده بود.
اکنون این ((سؤ ال)) پیش می آید که چگونه ابراهیم گفت : پروردگارا این بتها بسیاری از مردم را گمراه ساخته اند، در حالی که سنگ و چوبی بیش نبودند و قدرت بر گمراه ساختن مردم نداشتند.
پاسخ این سؤ ال را اینجا می توان دریافت که اولا: بتها همیشه از سنگ و چوب نبودند بلکه گاهی فرعونها و نمرودها مردم را به پرستش خود دعوت می کردند، و خود را رب اعلی ، و زنده کننده و می راننده می نامیدند.
ثانیا - گاه بتهای سنگ و چوبی را متولیان و کارگردانان آنچنان می آراستند و تشریفات برای آنها قائل می شدند که برای عوام ساده لوح به راستی گمراه کننده بودند.
4 - تابعان ابراهیم کیانند؟
در آیات فوق خواندیم که ابراهیم می گوید: خداوندا کسانی که از من
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 368
تبعیت کنند از من هستند، آیا پیروان ابراهیم تنها همانها بودند که در عصر او یا اعصار بعد در کیش و مذهب او بوده اند، و یا همه موحدان و خداپرستان جهان را - به حکم اینکه ابراهیم سمبل توحید و بت شکنی بود - شامل می شود؟
از آیات قرآن - آنجا که آئین اسلام را ملت و آئین ابراهیم معرفی می کند به خوبی استفاده می شود که دعای ابراهیم همه موحدان و مبارزان راه توحید را شامل می گردد.
در روایاتی که از ائمه اهل بیت (علیهمالسلام) نیز به ما رسیده این تفسیر تایید شده است .
از جمله در روایتی از امام باقر (علیهالسلام) می خوانیم : من احبنا فهو منا اهل البیت قلت جعلت فداک : منکم ؟! قال منا و الله ، اما سمعت قول

ابراهیم من تبعنی فانه منی : هر کس ما را دوست دارد (و به سیره ما اهل بیت است ، راوی سؤ ال می کند فدایت شوم براستی از شما؟ فرمود: بخدا سوگند از ما است ، آیا گفتار ابراهیم را نشنیده ای که می گوید من تبعنی فانه منی هر کس از من پیروی کند او از من است .
این حدیث نشان می دهد که تبعیت از مکتب و پیوند برنامه ها سبب ورود به خانواده از نظر معنوی می شود.
در حدیث دیگری از امام امیر المؤ منین علی (علیهالسلام) می خوانیم که فرمود: نحن آل ابراهیم افترغبون عن ملة ابراهیم و قد قال الله تعالی فمن تبعنی فانه منی : ما از خاندان ابراهیم هستیم آیا از ملت و آئین ابراهیم رو می گردانید در حالی که خداوند (از قول ابراهیم چنین نقل می کند) هر کس از من پیروی کند او از من است . تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 369
5 - وادی غیر ذی ذرع و حرم امن خدا
کسانی که به مکه رفته اند به خوبی می دانند خانه خدا و مسجد الحرام و بطور کلی مکه در لابلای یک مشت کوههای خشک و بی آب و علف قرار گرفته است ، گوئی صخره ها را قبلا در تنور داغی بریان کرده اند و بعد بر جای خود نصب نموده اند.
در عین حال این سرزمین خشک و سوزان بزرگترین مرکز عبادت و پر سابقه ترین کانون توحید در روی زمین است ، به علاوه حرم امن خدا است ، و همانگونه که گفتیم هم دارای امنیت تکوینی و هم تشریعی است .
در اینجا برای بسیاری این سؤ ال پیش می آید که چرا چنین مرکز مهمی را خداوند در چنان سرزمینی قرار داده ؟
علی (علیهالسلام) در خطبه قاصعه با رساترین عبارات و زیباترین تعبیرات فلسفه این انتخاب را بیان فرموده است : وضعه باوعر بقاع الارض حجرا و اقل نتائق الدنیا مدرا... بین جبال خشنة و رمال دمثة ... و لو اراد سبحانه ان یضع بیته الحرام و مشاعره العظام بین جنات و انهار و سهل و قرار، جم الاشجار، دانی الثمار، ملتف البنی ، متصل القری ، بین برة سمراء و روضة خضراء، و ارياف محدقة ، و عراص مغدقة و رياض ناظرة و طرق عامرة ، لكان قد صغر قدر الجزاء على حسب ضعف البلاء، و لو كان الاساس المحمول عليها و الاحجار المرفوع بها، بين زمردة خضراء، و ياقوتة حمراء، و نور و ضياء، لخفف ذلک مصارعة الشک فی الصدور، و لوضع مجاهدة ابليس عن القلوب ، و لنفی معتلج الريب من الناس ، و لكن الله يختبر عباده بانواع الشدائد، و يتعبدهم بانواع المجاهد و يبتليهم بضروب المكاره ، اخراجا للتكبر من قلوبهم ، و اسكانا للتذلل فی نفوسهم ، و ليجعل ذلک ابوابا فتحا الی فضله ، تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 370
و اسبابا ذللا لعفوه .

خدا خانه اش را در پر سنگلاخ ترین مکانها و بی گیاه ترین نقاط زمین ... در میان کوههای خشن و شنهای فراوان قرار داد.
اگر خدا می خواست خانه و حرمش را و محل انجام عبادت بزرگ حج را در میان باغها و نهرها و سرزمینهای هموار و پر درخت و باغهای پر ثمر، در منطقهای آباد، دارای کاخهای بسیار و آبادیهای به هم پیوسته بی شمار، در میان گندم زارها و بوستانهای پر گل و گیاه ، در لابلای باغهای زیبا و پر طراوت و پر آب ، در وسط گلستانی بهجت زا با جاده هائی آباد، قرار دهد می توانست ، ولی به همان نسبت که آزمایش بزرگ حج و عبادت راحت تر و ساده تر می شد، پاداش و جزا نیز کمتر بود.
و اگر خدا می خواست به خوبی می توانست پایه های خانه کعبه و سنگهائی که ساختمان آن را تشکیل می دهد از زمرد سبز، و یاقوت سرخ ، و نور و روشنائی قرار دهد، می توانست ، ولی در این حال شک و تردید، کمتر در دل ظاهربینان رخنه می کرد، و وسوسه های پنهانی شیطان به سادگی دور می شد.
ولی خدا می خواهد بندگانش را با انواع شدائد بیازماید، و با انواع مشکلات در طریق انجام عبادتش روبرو کند، تا تکبر از قلبهایشان فرو ریزد، و خضوع و فروتنی در آن جایگزین گردد و در پرتو این فروتنی و خضوع درهای فضل و رحمتش را به روی آنها بگشاید و وسائل عفو خویش را به آسانی در اختیار - شان قرار دهد.
6 - تقاضاهای هفتگانه ابراهیم
در آیاتی که گذشت ، ابراهیم قهرمان توحید و نیایش و مبارزه با بت و بت

پرست و ظالم و ستمگر هفت تقاضا از خدای می کند که نخستین آن تقاضای امنیت شهر مکه ، آن کانون بزرگ جامعه توحیدی است (و چه پر معنی است این تقاضا).
دومین تقاضایش دور ماندن از پرستش بتها است ، که اساس و پایه همه عقائد و برنامه های دینی را در بر می گیرد:
سومین تقاضایش تمایل دلها و توجه افکار عمومی توده های خدا پرستان که بزرگترین سرمایه یک انسان در اجتماع است ، نسبت به فرزندان و پیروان مکتبش می باشد.
چهارمین تقاضا بهره مند شدن از انواع ثمرات آنهم به عنوان مقدمه ای برای شکرگذاری و توجه بیشتر به خالق آن نعمتها است .
پنجمین تقاضایش توفیق برای برپا داشتن نماز که بزرگترین پیوند انسان با خدا است می باشد، نه تنها برای خودش که برای فرزندانش نیز همین تقاضا را می کند.
ششمین خواسته ابراهیم پذیرش دعای او است و می دانیم خدا دعائی را

می پذیرد که از قلبی پاک و روحی بی آلایش برخیزد که در واقع این تقاضا به طور ضمنی مفهومش تقاضای توفیق پاک داشتن قلب و روح از هر گونه آلایشی می باشد. و سرانجام هفتمین و آخرین تقاضایش آنست که اگر لغزشی از او سر زده ، خداوند بخشنده و مهربان او را مشمول لطف و آمرزش خود قرار دهد، و همچنین پدر و مادرش و همه مؤ منان را از این لطف و مرحمت ، در روز رستاخیز بهره مند سازد.
به این ترتیب تقاضاهای هفتگانه ابراهیم از امنیت شروع می شود، و به آمرزش پایان می پذیرد، و جالب اینکه اینها را نه تنها برای خود می طلبد، که برای دیگران نیز همین تقاضاها را دارد، چرا که مردان خدا هرگز انحصار طلب نبوده و نخواهند بود! تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 372
7 - آیا ابراهیم برای پدرش دعا می کند؟
بدون شک ((آزر)) بت پرست بود، و چنانکه قرآن می گوید تلاشها و کوششهای ابراهیم برای هدایتش مؤ ثر نیفتاد، و اگر قبول کنیم که آزر پدر ابراهیم بوده این سؤ ال پیش می آید که چرا در آیات فوق ابراهیم تقاضای آمرزش برای او کرد در حالی که قرآن صریحا مؤ منان را از استغفار کردن برای مشرکان باز داشته است (سوره توبه - آیه 113).
و از اینجا روشن می شود که نمی توان ((آزر)) را پدر ابراهیم دانست ، و اینکه گفته اند کلمه اب در لغت عرب گاهی به عمو نیز اطلاق می شود با توجه به آیات مورد بحث کاملا قابل قبول است .
خلاصه اینکه ((اب)) و ((والد)) در لغت عرب با هم متفاوتند، کلمه والد که در آیات فوق نیز به کار رفته منحصرا به معنی پدر است ، ولی کلمه اب که در مورد آزر آمده ، می تواند به معنی عمو بوده باشد.
از انضمام آیات فوق با آیاتی که در سوره توبه در زمینه نهی از استغفار برای مشرکان آمده چنین نتیجه می گیریم که آزر حتما پدر ابراهیم نبود.
إبراهیم
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 373
آیه 42 - 45
آیه و ترجمه
وَ لا تَحْسبنَّ اللَّهَ غَفِلاً عَمَّا یَعْمَلُ الظلِمُونَ إِنَّمَا یُؤَخِّرُهُمْ لِیَوْمٍ تَشخَص فِیهِ الاَبْصرُ(42)
مُهْطِعِینَ مُقْنِعِی رُءُوسِهِمْ لا یَرْتَدُّ إِلَیهِمْ طرْفُهُمْ وَ أَفْئِدَتهُمْ هَوَاءٌ(43)
وَ أَنذِرِ النَّاس یَوْمَ یَأْتِیهِمُ الْعَذَاب فَیَقُولُ الَّذِینَ ظلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلی أَجَلٍ قَرِیبٍ نجِب دَعْوَتَک وَ نَتَّبِع الرُّسلَ أَ وَ لَمْ تَکونُوا أَقْسمْتُم مِّن قَبْلُ مَا لَکم مِّن زَوَالٍ(44)
وَ سکَنتُمْ فی مَسکنِ الَّذِینَ ظلَمُوا أَنفُسهُمْ وَ تَبَینَ لَکمْ کَیْف فَعَلْنَا بِهِمْ وَ ضرَبْنَا لَکُمُ الاَمْثَالَ(45)

ترجمه :42 - و گمان مبر که خدا از کارهای ظالمان غافل است (نه ، بلکه کیفر) آنها را تاخیر انداخته برای روزی که چشمها در آن (از ترس و وحشت) از حرکت باز می ایستد.
43 - گردنها برافراشته ، سر به آسمان کرده ، حتی پلک چشمهایشان بی حرکت می ماند (چرا که به هر طرف نگاه کنند نشانه های عذاب آشکار است) و (لذا) دلهایشان به کلی (فرو می ریزد و) خالی می گردد!.
44 - و مردم را از روزی که عذاب الهی به سراغشان می آید بترسان ، آن روز که ظالمان می گویند پروردگارا مدت کوتاهی ما را مهلت ده ، تا دعوت تو را بپذیریم ، و از پیامبران پیروی کنیم (اما به زودی این پاسخ را می شنوند که) مگر قبلا شما سوگند یاد نکرده بودید که زوال و فنائی برای شما نیست ؟! تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 374
45 - (شماها نبودید که) در منازل (و کاخهای) کسانی که به خویشتن ستم کردند سکنی گزیدید؟ و برای شما آشکار شد چگونه با آنها رفتار کردیم ، و برای شما مثلها (از سرگذشت پیشینیان) زدیم (باز هم بیدار نشدید).
تفسیر :روزی که چشمها از حرکت باز می ایستد!
از آنجا که در آیات گذشته سخن از ((یوم الحساب)) به میان آمد، به همین مناسبت آیات مورد بحث وضع ظالمان و ستمگران را در آن روز مجسم می سازد، تجسمی تکان دهنده و بیدارگر، ضمنا با بیان این بخش از مسائل معاد، بخشهای توحیدی گذشته تکمیل می گردد.
نخست با لحنی تهدید آمیز (تهدیدی نسبت به ظالمان و ستمگران) چنین آغاز می کند: ای پیامبر! مبادا گمان کنی که خداوند از کار ظالمان و ستمگران غافل است (و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون).
این سخن در حقیقت پاسخی است به سؤ ال کسانی که می گویند اگر این عالم خدائی دارد، خدائی عادل و دادگر، پس چرا ظالمان را به حال خود رها کرده است ؟ آیا از حال آنها غافل است و یا می داند و قدرت جلوگیری ندارد؟! قرآن در برابر این سؤ ال می گوید، خدا هرگز غافل نیست ، اگر به فوریت آنها را مجازات نمی کند به خاطر آن است که این جهان میدان و محل آزمایش و پرورش انسانهاست ، و این هدف بدون آزادی ممکن نیست ، ولی بالاخره روزی حساب آنها را خواهد رسید.
سپس می گوید: خدا مجازات آنها را به روزی می اندازد که در آن روز، چشمها از شدت ترس و وحشت از حرکت می ایستند و به یک نقطه دوخته شده ، بی حرکت می مانند (انما یؤ خرهم لیوم تشخص فیه الابصار).
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 375
مجازاتهای آن روز آنقدر وحشتناک است که این ستمگران ، از شدت هول گردنهای خود را برافراشته ، سر به آسمان بلند کرده ، و حتی پلکهای چشمهاشان بی حرکت می ماند و دلهایشان از شدت نگرانی و پریشانی به

کلی تهی می شود (مهطعین مقنعی روسهم لا یرتد الیهم طرفهم و افئدتهم هواء).
((تشخص)) از ماده ((شخوص)) به معنی از حرکت افتادن چشم و به نقطه خیره شدن است .
((مهطعین)) از ماده ((اهطاع)) به معنی ((گردنکشیدن)) است ، و بعضی آن را به معنی ((سرعت گرفتن)) بعضی به معنی ((نگاه کردن با ذلت و خشوع)) دانسته اند، ولی با توجه به جمله های دیگر آیه همان معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.
((مقنعی)) از ماده اقناع به معنی سر به آسمان کشیدن است .
جمله ((لا یرتد الیهم طرفهم)) مفهومش این است که پلکهای چشمهای آنها از هول و وحشت به هم نمی خورد، گوئی همانند چشم مردگان از کار افتاده است !
جمله ((افئدتهم هواء)) به معنی تهی شدن دلهای آنها است ، درست همانند آنچه در زبان فارسی میگوئیم فلانکس خبر وحشتناکی به من داد و یک مرتبه دلم تهی شد، و یا قلبم فرو ریخت ، در واقع آنها آنچنان دستپاچه می شوند که همه چیز را فراموش می کنند، حتی خودشان را، گوئی تمام معلومات از دل و جان آنها به بیرون فرار کرده ، و هر گونه قوت و قدرت را از دست داده اند.
بیان این پنج صفت : خیره شدن چشمها، کشیدن گردنها، بلند کردن سرها، از حرکت افتادن پلک چشمها، و فراموش کردن همه فکرها، ترسیم بسیار گویائی است از هول و وحشت فوق العاده شدیدی که در آن روز به ظالمان دست می دهد، همانها که همیشه با نگاههای مغرورانه و متکبرانه خویش همه چیز را تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 376
به باد استهزاء می گرفتند، آن روز آنچنان بیچاره می شوند که حتی توانائی بستن پلک چشمها را از دست می دهند.
برای ندیدن آن منظرههای هولناک فقط چشمها را خیره خیره به آسمان می دوزند، چرا که به هر طرف نگاه کنند، منظره وحشتناکی در برابر چشم آنها است .
آنها که خود را عقل کل می پنداشتند و دیگران را بیخرد می انگاشتند، آنچنان عقل و هوش خود را از دست می دهند که نگاهشان نگاه دیوانگان است بلکه مردگان است ، نگاهی خشک ، بی تفاوت ، بی حرکت و پر از ترس و وحشت !.
براستی قرآن هنگامی که می خواهد منظرهای را مجسم نماید در کوتاهترین عبارت کاملترین ترسیمها را می کند که نمونه آن آیه کوتاه بالا است .
سپس برای اینکه تصور نشود مجازاتهای الهی به گروه خاصی مربوط

است به عنوان یک دستور کلی به پیامبرش می فرماید: همه مردم را از روزی که عذاب دردناک پروردگار به سراغ بدکاران می آید انذار کن ، هنگامی که ظالمان نتائج وحشتناک اعمال خود را می بینند، پشیمان می شوند و به فکر جبران می افتند و عرض می کنند: پروردگارا ما را مدت کوتاه دیگری مهلت ده (و انذر الناس یوم یاتیهم العذاب فیقول الذین ظلموا ربنا اخرنا الی اجل قریب).
تا از این مهلت کوتاه استفاده کرده ، دعوت تو را اجابت نمائیم و از پیامبرانت پیروی کنیم (نجب دعوتک و نتبع الرسل).
اما فورا دست رد بر سینه آنها گذارده می شود و به آنها این پیام تکان دهنده را می دهند: چنین چیزی محال است ، دوران عمل پایان گرفت آیا شماها نبودید که در گذشته سوگند یاد می کردید، هرگز زوال و فنائی برای حیات قدرت شما نیست (اولم تکونوا اقسمتم من قبل ما لکم من زوال).
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 377
شما همانها نبودید که در کاخها و منازل و مساکن کسانی که به خویشتن ستم کرده بودند سکونت جستید (و سکنتم فی مساکن الذین ظلموا انفسهم).
و برای شما این واقعیت به خوبی آشکار شده بود که ما بر سر آنها چه آوردیم (و تبین لکم کیف فعلنا بهم).
و برای شما آنقدر مثالهای تکان دهنده از حالات امتهای پیشین ذکر کردیم (و ضربنا لکم الامثال).
اما هیچیک از این درسهای عبرت در شما مؤ ثر نیفتاد و همچنان به اعمال ننگین و ظلم و ستم خویش ادامه دادید، و اکنون که در چنگال کیفر الهی گرفتار شده اید تقاضای تمدید مدت و ادامه مهلت می کنید، کدام تمدید؟ و کدام مهلت ؟ هر چه بود پایان یافت !
نکته ها :
1 - چرا مخاطب در اینجا پیامبر است ؟
شک نیست که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هرگز تصور نمی کند که خداوند از کار ظالمان غافل است ، ولی با این حال در آیات فوق روی سخن به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد، و می گوید مبادا گمان کنی خداوند از اعمال ستمگران غافل است .
این در حقیقت از قبیل رساندن پیام به طور غیر مستقیم به دیگران است که یکی از فنون فصاحت می باشد که گاهی فردی را مخاطب می سازند ولی منظور دیگری یا دیگران هستند.
به علاوه این تعبیر اصولا کنایه از تهدید است ، همانگونه که گاه حتی به شخص مقصر میگوئیم فکر نکن تقصیراتت را فراموش کردم یعنی به موقع خود حسابت را میرسم ! تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 378

و به هر حال اساس زندگی این جهان بر این است که به همه افراد به حد کافی مهلت داده شود تا آنچه در درون دارند بیرون بریزند و میدان آزمایش تکامل به حد کافی وسعت یابد تا عذر و بهانه ای برای کسی نماند، و امکان بازگشت و اصلاح و جبران به همه داده شود، و مهلت گنهکاران بخاطر همین است .
2 - یوم یاتیهم العذاب چه روزی است ؟
در آیات فوق خواندیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مامور می شود مردم را از آن روزی که عذاب الهی به سراغشان می آید انذار کند.
در اینکه منظور از این روز کدام روز است ، مفسران سه احتمال داده اند.
نخست اینکه روز قیامت و رستاخیز است .
دوم اینکه روز فرا رسیدن مرگ است که مقدمه مجازاتهای الهی به سراغ ظالمان از همان روز می آید.
سوم اینکه منظور روز نزول پاره ای از بلاها و مجازاتهای دنیوی است ، همانند عذابهائی که بر قوم لوط و قوم عاد و ثمود و قوم نوح و فرعونیان نازل گردید که در میان طوفان و امواج خروشان دریا، یا در زمین لرزه ها یا بوسیله تندبادهای سخت و ویرانگر از میان رفتند.
گر چه بسیاری از مفسران احتمال اول را ترجیح داده اند، ولی جمله هائی که به دنبال آن آمده است به خوبی احتمال سوم را تقویت می کند، و نشان می دهد که منظور مجازاتهای نابود کننده دنیوی است ، چرا که به دنبال این جمله می خوانیم : ستمگران با مشاهده آثار عذاب ، می گویند پروردگارا مهلت کوتاهی برای جبران به ما بده .
تعبیر به ((اخرنا)) (ما را به تاخیر انداز) قرینه روشنی است بر تقاضای
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 379
ادامه حیات در دنیا، و اگر این سخن را در قیامت به هنگام مشاهده آثار عذاب می گفتند، باید بگویند: خداوندا ما را به دنیا باز گردان ، همانگونه که در آیه 27 سوره انعام می خوانیم : و لو تری اذ وقفوا علی النار فقالوا یا لیتنا نرد و لا نکذب بایات ربنا و نکون من المؤ منین . اگر حال آنها را در آن هنگام که در برابر آتش ایستادهاند ببینی که می گویند ای کاش بار دیگر (به دنیا) باز می گشتیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم و از مؤ منان می شدیم (به حالشان تاسف خواهی خورد).
که بلا فاصله در آیه بعد از آن پاسخ آنها را چنین می گوید... و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم لکاذبون : اگر باز هم بر گردند به همان اعمالی که از آن نهی شده بودند، مشغول می شوند: آنها دروغ می گویند.
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که اگر این آیه انذار به عذاب دنیا است ، و در آیه قبل (لا تحسبن الله غافلا...) انذار به عذاب آخرت شده چگونه با یکدیگر سازگار می باشد، با اینکه کلمه انما دلیل بر این است که تنها

مجازاتشان در قیامت خواهد بود نه در این دنیا.
اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤ ال روشن می شود و آن اینکه مجازاتی که هیچگونه تغییر و تبدیلی در آن راه ندارد، مجازات قیامت است که همه ظالمان را شامل می شود، ولی کیفرهای دنیوی علاوه بر اینکه عمومیت ندارد قابل بازگشت است ،
ذکر این نکته نیز لازم است که مجازاتهای نابود کننده دنیوی همانند مجازاتهای دردناکی که دامنگیر قوم نوح و فرعونیان و امثال آنها شد، بعد از شروع آن درهای توبه به کلی بسته می شود و هیچگونه راه باز گشت در آن نیست ، چرا که غالب گنهکاران هنگامی که در برابر چنین کیفرهائی قرار می گیرند اظهار پشیمانی می کنند و در واقع یکنوع حالت ندامت اضطراری به آنها دست می دهد تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 380
که بی ارزش است ، بنابراین قبل از وقوع و شروع آنها باید در صدد جبران بر آیند.
3 - چرا تقاضای مهلت پذیرفته نمی شود؟
در آیات مختلفی از قرآن مجید می خوانیم که بدکاران و ستمگران در مواقف گوناگون تقاضای باز گشت به زندگی برای جبران گذشته خویش می کنند.
بعضی از این آیات مربوط به روز قیامت و رستاخیز است ، مانند آیه 28 سوره انعام که در بالا اشاره کردیم .
بعضی دیگر مربوط به فرا رسیدن زمان مرگ است مانند آیه 99 سوره مؤ منون که می گوید حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت : این وضع همچنان ادامه دارد تا هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا رسد در این هنگام عرض می کند: خداوندا مرا باز گردان ، شاید آنچه را که کوتاهی کرده ام جبران کنم و عمل صالح انجام دهم .
و گاهی در مورد نزول عذابهای نابود کننده وارد شده است همانند آیات مورد بحث که می گوید به هنگام نزول عذاب ، ظالمان تقاضای تمدید مدت و ادامه مهلت می کنند.
ولی جالب اینکه در تمام این موارد پاسخ منفی به آنها داده می شود.
دلیل آنهم معلوم است زیرا هیچ یک از این تقاضاها جنبه واقعی و جدی ندارد، اینها عکس العمل آن حالت اضطرار و پریشانی فوق العاده است که در بدترین اشخاص نیز پیدا می شود و هرگز دلیل بر دگرگونی و انقلاب درونی و تصمیم واقعی بر تغییر مسیر زندگی نیست . تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 381
این درست به حالت مشرکانی می ماند که به هنگام گرفتاری در گردابهای هولناک دریاها مخلصانه خدا را می خواندند، ولی به مجرد اینکه طوفان فرو می نشست و به ساحل نجات می رسیدند همه چیز را فراموش می

کردند!
لذا قرآن در بعضی از آیات که در بالا به آن اشاره شد صریحا می گوید و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه : اگر اینها بار دیگر به زندگی عادی برگردند باز همان برنامه را ادامه می دهند و به اصطلاح همان آش و همان کاسه است ، هیچگونه تغییری در روش آنان پدیدار نخواهد گشت . إبراهیم
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 382
آیه 46 - 52
آیه و ترجمه
وَ قَدْ مَکَرُوا مَکرَهُمْ وَ عِندَ اللَّهِ مَکْرُهُمْ وَ إِن کانَ مَکرُهُمْ لِتزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ(46)
فَلا تحْسبنَّ اللَّهَ مخْلِف وَعْدِهِ رُسلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ ذُو انتِقَام(47)
یَوْمَ تُبَدَّلُ الاَرْض غَیرَ الاَرْضِ وَ السمَوَت وَ بَرَزُوا للَّهِ الْوَحِدِ الْقَهَّارِ(48)
وَ تَرَى الْمُجْرِمِینَ یَوْمَئذٍ مُّقَرَّنِینَ فى الاَصفَادِ(49)
سرَابِیلُهُم مِّن قَطِرَانٍ وَ تَغْشى وُجُوهَهُمُ النَّارُ(50)
لِیَجْزِى اللَّهُ کلَّ نَفْسٍ مَّا کَسبَت إِنَّ اللَّهَ سرِیعُ الْحِسابِ(51)
هَذَا بَلَغٌ لِّلنَّاسِ وَ لِیُنذَرُوا بِهِ وَ لِیَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَحِدٌ وَ لِیَذَّکَّرَ أُولُوا الاَلْبَبِ(52)
ترجمه :46 - آنها نهایت مکر خود را به کار زدند، و همه مکرها (و توطئه هاشان) نزد خدا آشکار است ، هر چند کوهها با مکرشان از جا برکنده شود!
47 - و گمان مبر که خدا وعدهای را که به پیامبرانش داده تخلف کند، چرا که خداوند قادر و منتقم است .
48 - در آن روز که این زمین به زمین دیگر و آسمانها (به آسمانهای دیگر) تبدیل می شوند، و آنها در پیشگاه خداوند واحد قهار ظاهر می گردند.
49 - و در آن روز مجرمان را با هم در غل و زنجیر می بینی (غل و زنجیری که دستها و گردنهایشان را بهم بسته).
50 - لباسشان از قطران (ماده چسبنده بد بوی قابل اشتعال) است ، و صورتهایشان را آتش می پوشاند تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 383
51 - تا خداوند هر کس را هر آنچه انجام داده جزا دهد چرا که خدا سریع الحساب است .
52 - این (قرآن) ابلاغی است برای (عموم) مردم ، تا همه انذار شوند، و بدانند او معبود واحد است و تا صاحبان مغز (و اندیشه) پند گیرند.
تفسیر :توطئه های ستمگران بجائی نمی رسد!
در آیات گذشته به قسمتی از کیفرهای ظالمان اشاره شد، در این آیات نیز نخست اشاره به گوشهای از کارهای آنها کرده سپس قسمتی دیگر از کیفرهای سخت و دردناکشان را بیان می کند.

آیه اول می گوید: آنها مکر خود را به کار زدند و تا آنجا که قدرت داشتند به توطئه و شیطنت پرداختند (و قد مکروا مکرهم).
خلاصه کاری نبود که دشمنان تو برای محو و نابودی اسلام ، انجام ندهند، از تحبیب و تهدید گرفته ، تا اذیت و آزار و توطئه قتل و نابودی ، و نیز پخش شایعات و متهم ساختن به انواع تهمتها.
ولی با اینهمه خداوند به همه نقشه های آنها آگاه است ، و همه کارهایشان نزد او ثبت است (و عند الله مکرهم).
به هر حال نگران مباش ، این نیرنگها و نقشه ها و طرحهای آنها اثری در تو نخواهد کرد هر چند با مکر خود کوهها را از جا تکان دهند (و ان کان مکرهم لتزول منه الجبال).
((مکر)) - همانگونه که سابقا هم اشاره کرده ایم - به معنی هر گونه چاره اندیشی است ، گاهی توأ م با خرابکاری و افساد است و گاهی بدون آن (هر چند در لغت فارسی امروز، مکر در معنی اول به کار می رود ولی از نظر ادبیات عرب مفهوم آن اعم است ، و لذا گاهی این کلمه به خدا هم نسبت داده شده است).
در تفسیر جمله ((عند الله مکرهم)) دو احتمال داده شده است ، بعضی از تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 384
مفسران همچون علامه طباطبائی در المیزان گفته اند مفهوم این جمله آن است که خداوند به همه نقشه ها و طرحها و نیرنگهای آنها احاطه کامل دارد.
و بعضی دیگر مانند مرحوم طبرسی در مجمع البیان گفته اند منظور این است که جزای مکر آنها نزد خداوند ثابت است (بنابراین جمله در تقدیر عند الله جزاء مکرهم بوده و کلمه جزاء که مضاف است محذوف شده است).
ولی معنی اول بدون شک صحیحتر است ، زیرا هم موافق ظاهر آیه می باشد، و هم نیاز به هیچگونه حذف و تقدیر ندارد.
جمله بعد که می گوید هر چند مکر آنها کوهها را از جای بر کند نیز این تفسیر را تقویت می کند، یعنی آنها هر چند قوی و قادر به نقشه کشی باشند خدا از آنها آگاهتر و قادرتر است : و توطئه های آنها را در هم می کوبد.
بار دیگر روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده ، به عنوان تهدید ظالمان و بدکاران می فرماید: گمان مبر که خداوند وعدهای را که به پیامبران داده مخالفت می کند (فلا تحسبن الله مخلف وعده رسله)
چرا که تخلف از کسی سر میزند که یا قادر و توانا نباشد، و یا کیفر و انتقام در قاموس او نیست ، ولی خداوند هم توانا است و هم صاحب انتقام

(ان الله عزیز ذو انتقام).
این آیه در حقیقت مکمل آیه ای است که قبلا داشتیم (و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون).
یعنی اگر می بینی ظالمان و ستمگران ، مهلتی یافته اند نه به خاطر غفلت پروردگار از اعمال آنها است و نه به خاطر آنست که از وعده خود تخلف خواهد کرد، بلکه همه حسابهای آنها را یک روز رسیده و کیفر عادلانه آنها را خواهد داد.
ضمنا کلمه انتقام که در عرف فارسی امروز ما به معنی ، تلافی تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 385
کردن توأ م با کینه جوئی و عدم گذشت آمده ، در اصل به این معنی نیست ، بلکه مفهوم انتقام همان کیفر دادن و مجازات کردن است ، مجازاتی که در مورد خداوند هماهنگ با استحقاق و عدالت بلکه نتیجه اعمال آدمی است لازم به تذکر نیست که اگر خدا دارای چنین انتقامی نبود، بر خلاف حکمت و عدل بود.
سپس اضافه می کند این مجازات در روزی خواهد بود که این زمین به زمین دیگری تبدیل می شود و آسمانها به آسمانهای دیگری (یوم تبدل الارض غیر الارض و السماوات).
در آن روز همه چیز پس از ویرانی ، نو می شود، و انسان با شرائط تازه در عالم نوی گام می نهد، عالمی که همه چیزش با این عالم متفاوت است ، وسعتش ، نعمتهایش و کیفرهایش و در آن روز هر کس هر چه دارد با تمام وجودش در برابر خداوند واحد قهار ظاهر می شود (و برزوا لله الواحد القهار).
((بروز)) اصلا از ماده براز (بر وزن فراز) که به معنی فضا و محل وسیع است گرفته شده ، و خود کلمه بروز به معنی قرار گرفتن در چنین فضا و محل وسیعی می باشد که لازمه آن ظهور و آشکار شدن است ، به همین دلیل بروز غالبا به معنی ظهور می آید (دقت کنید).
در اینکه بروز انسانها در برابر خداوند در قیامت به چه معنی است ، مفسران بیاناتی دارند:
بسیاری به معنی بیرون آمدن از قبرها، دانسته اند.
ولی این احتمال وجود دارد که بروز به معنی ظهور تمام وجود انسان و درون و برونش در آن صحنه است ، همانگونه که در آیه 16 غافر می خوانیم یوم هم بارزون لا یخفی علی الله منهم شی ء: روزی که همه آنها آشکار می شوند و چیزی از آنان از خدا مخفی نمی ماند و در آیه 9 سوره طارق می خوانیم : تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 386
یوم تبلی السرائر: روزی که اسرار درون هر کس آشکار می شود.
به هر حال توصیف خداوند در این حال به قهاریت دلیل بر تسلط او بر همه

چیز و سیطره او بر درون و برون همگان می باشد.
در اینجا یک سؤ ال پیش می آید که مگر چیزی در دنیا بر خدا مخفی است که در آنجا آشکار می گردد؟ مگر خداوند از وجود مردگان در قبرها بی خبر است و یا اسرار درون انسانها را نمی داند؟
پاسخ این سؤ ال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه در این جهان ما ظاهر و باطنی داریم و گاهی بر اثر محدود بودن علم ما، این اشتباه پیدا می شود که خدا درون ما را نمی بیند، ولی در جهان دیگر آنچنان همه چیز آفتابی و آشکار می شود که ظاهر و باطنی وجود نخواهد داشت ، همه چیز آشکار است و حتی این احتمال در دل کسی پیدا نمی شود که ممکن است چیزی از خدا مخفی مانده باشد.
و به عبارت دیگر، تعبیر بروز و ظهور با مقایسه به تفکر ما است ، نه با مقایسه به علم خدا.
در آیه بعد حال مجرمان را به نحو دیگری ترسیم می کند: در آن روز مجرمان را می بینی که در غل و زنجیر گرفتارند، غلها و زنجیرهائی که دستهای آنها را به گردنشان و سپس آنها را به یکدیگر پیوند می دهد (و تری المجرمین یومئذ مقرنین فی الاصفاد).
((اصفاد)) جمع ((صفد)) (بر وزن نمد) و ((صفاد)) (بر وزن معاد) در اصل به معنی غل می باشد و بعضی گفته اند خصوص آن غل و زنجیری را گویند که دست و گردن را به هم می بندد.
((مقرنین)) از ماده قرن و اقتران و به همان معنی است ، منتها هنگامی که تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 387
به باب تفعیل برده شود، از آن تکثیر استفاده می شود، بنابراین روی هم رفته کلمه مقرنین به معنی کسانی است که بسیار به یکدیگر نزدیک شده اند.
در اینکه منظور از این کلمه در آیه فوق کیست ، مفسران سه تفسیر ذکر کرده اند:
نخست اینکه مجرمان را در آن روز با غل و زنجیر در یک سلسله طولانی به هم می بندند، و به این صورت در عرصه محشر ظاهر می شوند، این غل و زنجیر، تجسمی است از پیوند عملی و فکری این گنهکاران در این جهان که دست به دست هم می دادند، و به کمک هم می شتافتند و در طریق ظلم و فساد با یکدیگر رابطه و پیوند و همکاری داشتند و این ارتباط در آنجا به صورت زنجیرهائی مجسم می شود که آنان را به یکدیگر مرتبط می سازد.
دیگر اینکه مجرمان در آن روز بوسیله زنجیرهائی با شیاطین قرین می شوند، و پیوند باطنیشان در دنیا، به صورت همزنجیر بودنشان در جهان دیگر، آشکار می گردد.

سوم اینکه دستهای آنها را به وسیله زنجیرها گردنشان قرین می سازند. و مانعی ندارد که همه این معانی در مورد مجرمان صادق باشد، هر چند ظاهر آیه بیشتر معنی اول را می رساند.
سپس به لباس آنها می پردازد که خود عذاب بزرگی است برای آنان ، و می گوید: پیراهن آنها از ماده قطران است و صورت آنها را شعله های آتش می پوشاند (سرابیلهم من قطران و تغشی وجوههم النار).
((سرابیل)) جمع ((سربال)) (بر وزن مثقال) به معنی پیراهن است از هر جنس که باشد و بعضی گفته اند به معنی هر نوع لباس است ، ولی معنی اول مشهورتر است . تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 388
((قطران)) که گاهی در لغت به فتح قاف و سکون طاء و یا به کسر قاف و سکون طاء خوانده شده ، به معنی ماده ای است که از درختی به نام ابهل می گیرند که آن را می جوشانند تا سفت شود، و به هنگام بیماری جرب به بدن شتر می مالند و معتقد بودند با سوزشی که دارد ماده بیماری جرب را از بین می برد، و به هر حال جسمی است سیاه رنگ ، بد بو و قابل اشتعال و
و به هر حال مفهوم جمله سرابیلهم من قطران این است که به جای لباس ، بدنهای آنها را از نوعی ماده سیاهرنگ بد بوی قابل اشتعال می پوشانند، لباسی که هم زشت و بد منظر است و هم بد بو، و هم خود قابل سوختن و شعله ور شدن و با داشتن این عیوب چهارگانه بدترین لباس محسوب می شود چرا که لباس را برای آن می پوشند که زینت باشد و هم انسان را از گرما و سرما حفظ کند، این لباس به عکس همه لباسها هم زشت است و هم سوزاننده و آتش زننده است !
این نکته نیز قابل توجه است که مجرمان با تلبس به لباس گناه در این جهان هم خویشتن را در پیشگاه خدا رو سیاه می کنند و تعفن گناه آنها جامعه را آلوده می سازد، و هم اعمال آنها باعث شعله ور شدن آتش فساد است در خودشان و در جامعهای که در آن زندگی می کنند، و این قطران که در جهان دیگر لباس آنها را تشکیل می دهد گوئی تجسمی است از اعمال آنان در این جهان .
و اگر می بینیم در آیه فوق می گوید: شعله های آتش صورت آنها را می پوشاند به این دلیل است که وقتی لباس قطران شعله ور شد نه تنها اندام بلکه صورتشان هم که به قطران آلوده نیست در میان شعله های آن می سوزد. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 389
اینها برای آن است که خداوند می خواهد هر کس را مطابق آنچه انجام داده است جزا دهد (لیجزی الله کل نفس ما کسبت).
جالب اینکه نمی گوید: جزای اعمالشان را به آنها می دهد. بلکه می گوید: آنچه را انجام داده اند به عنوان جزا به آنها خواهند داد، و به تعبیر دیگر

جزای آنها اعمال مجسم خودشان است ، و این آیه با این تعبیر خاص دلیل دیگری بر مساله تجسم اعمال است .
و در پایان می فرماید: خداوند سریع الحساب است (ان الله سریع الحساب).
کاملا روشن است هنگامی که اعمال انسان از میان نرود و با تغییر چهره به سراغ آدمی بیاید دیگر حسابی از آن سریعتر نخواهد بود، و در واقع حسابش همراه خودش است !
در بعضی از روایات می خوانیم ان الله تعالی یحاسب الخلائق کلهم فی مقدار لمح البصر: خداوند به اندازه یک چشم بر هم زدن حساب همه خلائق را می رسد اصولا محاسبه پروردگار نیاز به زمان ندارد و آنچه در روایت فوق آمده ، در حقیقت برای اشاره به کوتاهترین زمان است (برای توضیح بیشتر به جلد دوم تفسیر نمونه صفحه 40 مراجعه فرمائید).
و از آنجا که آیات این سوره و همچنین تمامی این قرآن جنبه دعوت به توحید و ابلاغ احکام الهی به مردم و انذار آنها در برابر تخلفاتشان دارد، در آخرین آیه این سوره (سوره ابراهیم) می فرماید: این (قرآن) ابلاغ عمومی برای همه مردم است (هذا بلاغ للناس).
و انذاری است برای آنان (و لینذروا به)
و هدف این است که بدانند او معبود واحد است (و لیعلموا انما هو اله واحد). تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 390
((و منظور این است که صاحبان مغز و اندیشه متذکر شوند)) (و لیذکر اولوا الالباب).
نکته ها :
1 - تبدیلزمین و آسمان ، به زمین و آسمان دیگر
در آیات بالا خواندیم که در رستاخیز این زمین به زمین دیگر تبدیل می شود و همچنین آسمانها به آسمانهای دیگر.
آیا منظور از این تبدیل ، تبدیل ذات است ، یعنی به کلی این زمین نابود می شود و زمین دیگری آفریده خواهد شد و قیامت در آن بر پا می گردد؟ و یا منظور تبدیل صفات است به این معنی که این کره خاکی و همچنین آسمانها ویران می گردند و بر ویرانه های آنها زمین و آسمانی نو و تازه آفریده می شود؟ که نسبت به این زمین و آسمان در سطحی بالاتر از نظر تکامل قرار دارند.
ظاهر بسیاری از آیات قرآن معنی دوم را تعقیب می کند.
در سوره فجر آیه 21 می خوانیم کلا اذا دکت الارض دکا دکا: ((زمانی فرا می رسد که زمین در هم کوبیده می شود)).
و در سوره ((زلزال)) که سخن از پایان جهان و آغاز قیامت است چنین می خوانیم اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها: ((در آن زمان

که زمین به زلزله می افتد و سنگینی های درونش بیرون می ریزد)).
و در سوره حاقه آیه 14 و 15 می خوانیم و حملت الارض و الجبال فدکتا دکة واحدة فیومئذ وقعت الواقعه : ((زمین و کوهها از جا برداشته می شوند و در هم کوبیده می شوند و در آن روز آن واقعه بزرگ تحقق میيابد)).
و در سوره طه آیه 105 تا 108 می خوانیم و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا - فیذرها قاعا صفصفا - لا تری فیها عوجا و لا امتا - یومئذ

یتبعون الداعی لا عوج له و خشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا:
((از تو در باره کوهها سؤ ال می کنند بگو پروردگارم آنها را از هم متلاشی می کند، سپس آن را به صورت زمینی هموار در می آورد آنچنان که اعوجاج و پستی و بلندی در آن نخواهی دید، در آن روز مردم از دعوت کننده ای که هیچ انحرافی در او نیست ، پیروی می کنند و صداها در برابر خداوند مهربان به خشوع میگراید آنچنان که جز صدای آهسته نمی شنوی)).
در آغاز سوره ((تکویر)) نیز سخن از خاموش شدن خورشید و تاریک شدن ستارگان و حرکت کوهها به میان آمده .
و در آغاز سوره ((انفطار)) از شکافتن آسمانها و پراکنده شدن کواکب و سپس برانگیخته شدن مردگان از قبرها! (دقت کنید) گفتگو شده است .
از مجموع این آیات و مانند آن و همچنین آیات مختلفی که می گوید: انسانها از قبرها بار دیگر برانگیخته می شوند به خوبی استفاده می شود که نظام کنونی جهان به این صورت باقی نمی ماند، ولی به کلی نابود نمی شود، بلکه این جهان در هم می ریزد و زمین صاف و مسطح می گردد، و مردم در زمینی تازه (و طبعا کاملتر و عالیتر به حکم آنکه عالم دیگر همه چیزش از این جهان وسیعتر و کاملتر است) گام می نهند.
طبیعی است که این جهان امروز ما استعداد پذیرش صحنه های قیامت را ندارد و برای زندگی رستاخیز ما، تنگ و محدود است و همان گونه که بارها گفته ایم شاید نسبت آن جهان به این جهان ، همچون نسبت این جهان است به محدوده عالم جنین و رحم مادر.
آیاتی که می گوید: مدت طول روزها در قیامت با مقایسه به روزهای این

جهان بسیار زیادتر است نیز شاهد خوبی بر این واقعیت می باشد.
البته ما نمی توانیم ترسیم دقیقی از جهان دیگر و ویژگیهایش در این جهان داشته باشیم ، همانگونه که کودک در عالم جنین - اگر فرضا هم عقل کامل می داشت نمیتوانست ویژگیهای عالم بیرون از جنین را درک کند.
ولی همینقدر می دانیم که دگرگونی عظیمی در این جهانی که هستیم پیدا

می شود، این جهان به کلی ویران می گردد، و به جهان کاملا جدیدی تبدیل می شود، جالب اینکه در روایات متعددی که در منابع اسلامی نقل شده می خوانیم که در آن هنگام زمین و عرصه محشر تبدیل به نان پاکیزه و سفید رنگی می شود که انسانها می توانند از آن تغذیه کنند! تا حسابشان روشن گردد، و هر کدام به سوی سرنوشتشان حرکت کنند.
این روایات در تفسیر ((نور الثقلین)) به طرق مختلف نقل شده است و بعضی از مفسران اهل تسنن مانند ((قرطبی)) نیز در ذیل همین آیه اشاره به چنین روایاتی کرده است .
بعید نیست منظور از این روایات آن باشد که در آن جهان ، زمین به جای آنکه خاک آن را پوشانده باشد، یک ماده غذائی قابل جذب برای بدن انسان ، سراسر آن را فرا گرفته ، و به تعبیر دیگر خاک چیزی نیست که قابل جذب بدن انسان باشد و حتما مواد غذائی موجود در خاک باید در لابراتوار ریشه و ساقه و شاخه گیاهان تبدیل به مواد قابل جذبی برای بدن انسان شوند، ولی در آن روز به جای خاک ماده ای سطح زمین را فرا گرفته که به آسانی برای بدن انسان قابل جذب است ، و اگر از آن تعبیر به نان شده است به خاطر آن است که بیشترین تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 393
غذای آن را نان تشکیل می دهد (دقت کنید).
2 - آغاز و ختم سوره ابراهیم
سوره ((ابراهیم)) همانگونه که دیدیم از بیان نقش حساس قرآن در خارج ساختن از ظلمات جهل و شرک به نور علم و توحید، آغاز شد، و با بیان نقش قرآن در انذار همه توده ها و تعلیم توحید و تذکر اولوا الالباب پایان می گیرد.
این ((آغاز)) و ((پایان)) بیانگر این واقعیت است که همه آنچه را می خواهیم در همین قرآن است ، و به گفته امیر مؤ منان علی علیه السلام فیه ربیع القلب و ینابیع العلم : ((بهار دلها و سرچشمه علوم و دانشها همه در قرآن است)) و همچنین درمان همه بیماریهای فکری و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی را باید در آن جست (فاستشفوه من ادوائکم).
این بیان دلیل بر این است که بر خلاف سیره بسیاری از مسلمانان امروز که به قرآن به عنوان یک کتاب مقدس که تنها برای خواندن و ثواب بردن نازل شده مینگرند کتابی است برای دستور العمل در سراسر زندگی انسانها.
کتابی است آگاهی بخش و بیدار کننده .
و بالاخره کتابی است که هم دانشمند را تذکر می دهد، و هم توده مردم از آن الهام می گیرند.
باید چنین کتابی در متن زندگی مسلمانان جان گیرد و قانون اساسی زندگی آنان را تشکیل دهد، و همیشه موضوع بحث و بررسی و مطالعه و

دقت برای عمل کردن بیشتر و بهتر باشد.
فراموش کردن این کتاب بزرگ آسمانی و روی آوردن به مکتبهای انحرافی
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 394
شرق و غرب یکی از عوامل مؤ ثر عقب افتادگی و ضعف و ناتوانی مسلمین است .
و چه عالی فرمود: علی (علیهالسلام) و اعلموا انه لیس علی احد بعد القرآن من فاقة و لا لاحد قبل القرآن من غنی : ((بدانید هیچکس از شما بعد از دارا بودن قرآن کمترین نیاز و فقر ندارد و احدی قبل از دارا بودن قرآن بی نیاز نخواهد بود)).
و چقدر دردناک است بیگانگی ما از قرآن ، و آشنائی بیگانگان به قرآن .
و چه رنج آور است که بهترین وسیله سعادت در خانه ما باشد و ما به دنبال آن گرد جهان بگردیم .
و چه مصیبت بار است در کنار چشمه آب حیات ، تشنه کام ، جان دادن ، و یا در بیابانهای بر هوت به دنبال سراب دویدن ؟! خداوندا به ما آن عقل و درایت و ایمان را عطا فرما که این بزرگ وسیله سعادت را که خونبهای شهیدان راه تو است ، ارزان از دست ندهیم ! و به ما آن هوشیاری مرحمت کن که بدانیم گمشده های ما در همین کتاب بزرگ است ، تا دست نیاز به سوی این و آن دراز نکنیم .
3 - نخستین و آخرین سخن ، توحید است
نکته دیگری که آیات فوق به ما آموخت ، تاکید بر توحید به عنوان آخرین سخن و تذکر به ((اولوا الالباب)) به عنوان آخرین یادآوری است .
آری توحید ریشه دارترین و عمیقترین اصل اسلامی است ، و تمام خطوط تعلیم و تربیت اسلامی به آن منتهی می شود، یعنی از هر جا شروع کنیم باید از توحید شروع کنیم و هر جا برسیم باید به توحید ختم کنیم که تار و پود اسلام را تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 395
توحید تشکیل می دهد.
نه تنها توحید در ((معبود)) و ((اله)) که توحید در هدف ، و توحید در صفوف مبارزه ، و توحید در برنامه ها، همگی پایه های اصلی را مشخص می کند، و اتفاقا گرفتاری بزرگ ما مسلمانان امروز نیز در همین است که توحید را عملا از اسلام حذف کردیم .
کشورهای عربی که زادگاه اسلام است ، متاسفانه غالبا به دنبال شعارهای شرک آلود نژادپرستی ، و مجد عربی ، و حیات عروبت ، و عظمت عرب ، افتاده اند، و کشورهای دیگر هر کدام برای خود بتی از این قبیل ساخته و رشته توحید اسلامی را که زمانی شرق و غرب جهان را به هم پیوند می داد به کلی از هم گسسته اند، و آنچنان در خود فرو رفته و از خود بیگانه شده اند که جنگ و ستیزشان با یکدیگر بیش از جنگ و ستیزشان با

دشمنان قسم خورده است .
چقدر ننگ آور است که بشنویم آمار کشته شدگان جنگهای داخلی کشورهای عربی به مراتب بیش از آمار قربانیان آنها در مبارزه با صهیونیسم اسرائیل بوده است .
تازه چنین دشمن مشترک و خطرناکی را دارند و اینهمه پراکنده اند وای اگر پای این دشمن در میان نبود، آن روز چه می شد؟!
بگذارید صریحتر بگوئیم به هنگامی که این بخش از تفسیر را مینویسیم دولت عراق که تاکنون یک گلوله به سربازان اسرائیل شلیک نکرده چنان بی رحمانه به بهانه کوچکی (بهانه اختلاف مرزی که مسلما از طریق مذاکره قابل حل است) به کشور جمهوری اسلامی ایران حمله کرده که گوئی این دو ملت نه همسایه یکدیگرند، نه ارتباط فرهنگی دارند، و نه پیوند عمیق دینی .
و از آن طرف میبینیم دشمن مشترک (صهیونیسم) شادی کنان می گوید:
تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 396
ما طرحی بهتر از این تصور نمی کردیم که عراق به ایران حمله کند و هر دو طرف در جنگی طولانی شدیدا آسیب ببینند و فکر ما تا مدت زیادی آسوده گردد!!
اینجا است که بر مسلمان موحد و متعهد و با ایمان لازم است ، شر این طاغوتها را برای همیشه از میان ببرند، و اینگونه حکومتهای شرک آلود نفاق افکن ویرانگر دشمن شاد کن را به قعر جهنم بفرستند.
پایان سوره ابراهیم تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 397
زندگی پرماجرای ابراهیم پیامبر بتشکن
از آنجا که این سوره تنها سوره ای است که در قرآن به نام ابراهیم نامیده شده - هر چند حالات ابراهیم تنها در این سوره نیامده ، بلکه به مناسبتهای گوناگون در سوره های دیگر نیز از این پیامبر بزرگ الهی یاد شده است - مناسب دیدیم که زندگی پر افتخار این قهرمان توحید را فهرستوار در پایان این سوره بیاوریم ، تا در تفسیر آیات مختلف که در آینده به آن برخورد می کنیم ، و نیاز به احاطه بر زندگی این پیامبر دارد، آگاهی کافی برای خوانندگان عزیز باشد، و بتوانیم آنها را به این بحث ارجاع دهیم .
زندگی ابراهیم را در سه دوره مشخص می توان مطرح کرد:
1 - دوران قبل از نبوت .
2 - دوران نبوت و مبارزه با بت پرستان در بابل
3 - دوران هجرت
از بابل و تلاش و کوشش در سرزمین مصر و فلسطین و مکه .
زادگاه و طفولیت ابراهیم
ابراهیم در سرزمین ((بابل)) که از سرزمینهای شگفت انگیز جهان بود و

حکومتی نیرومند و در عین حال ظالم و جبار بر آن سلطه داشت ، تولد یافت تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 398
ابراهیم در زمانی چشم به جهان گشود که نمرود بن کنعان آن پادشاه جبار و ستمگر بر بابل حکومت می کرد و خود را خدای بزرگ بابل معرفی مینمود.
البته مردم بابل تنها این یک بت را نداشتند، بلکه در عین حال بتهائی با اشکال گوناگون و از مواد مختلف ساخته و پرداخته بودند و به نیایش در مقابل آنها مشغول بودند.
حکومت وقت از آنجا که بت پرستی را وسیله مؤ ثری برای تحمیق و تخدیر افکار ساده لوح می دید، سخت از آن حمایت می کرد، و هر گونه اهانت و توهین به بتها را یک گناه بزرگ و جرم نابخشودنی می دانست .
مورخان در باره تولد ابراهیم داستان شگفت انگیزی نقل کرده اند که خلاصه اش چنین است :
منجمان تولد شخصی را که با قدرت بی منازع نمرود مبارزه خواهد کرد، پیش بینی کرده بودند، و او با تمام قوا هم برای جلوگیری از تولد چنین کودکی ، و هم برای کشتن او بر فرض تولد، تلاش و کوشش می کرد.
ولی هیچیک از اینها مؤ ثر نیفتاد و این نوزاد سرانجام تولد یافت .
مادر برای حفظ او، او را در گوشه غاری در نزدیکی زادگاهش پرورش می داد، بطوری که سیزده سال از عمر خود را در آنجا گذراند.
سرانجام که در آن مخفیگاه ، دور از نظر ماموران نمرود پرورش یافت ، و به سن نوجوانی رسید تصمیم گرفت که آن خلوتگاه را برای همیشه ترک کند، و به میان مردم گام نهد، و درس توحیدی را که با الهام درون به ضمیمه مطالعات فکری دریافته بود برای مردم باز گوید.
مبارزه با گروههای مختلف بت پرست
در این هنگام که مردم بابل علاوه بر بتهای ساختگی دست خود، موجودات تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 399
آسمانی همچون خورشید و ماه و ستارگان را پرستش می کردند، ابراهیم تصمیم گرفت از طریق منطق و استدلالهای روشن ، وجدان خفته آنها را بیدار سازد و پرده های تاریک تلقینات غلط را از روی فطرت پاک آنها برگیرد، تا نور فطرت بدرخشد، و در راه توحید و یگانه پرستی گام بگذارند.
او مدتها پیرامون آفرینش آسمان و زمین و قدرتی که بر آنها حکومت می کند و نظام شگفت انگیز آنها مطالعه کرده بود، و نور یقین در قلبش میدرخشید (سوره انعام آیه 75).
مبارزه منطقی با بت پرستان
نخست با ستاره پرستان روبرو شد و در برابر گروهی که در برابر ستاره ((زهره)) که بلافاصله بعد از غروب آفتاب در افق مغرب می درخشد به

تعظیم و پرستش مشغول می شدند قرار گرفت .
ابراهیم یا از روی تعجب و استفهام انکاری ، و یا به عنوان هماهنگی با طرف مقابل ، به عنوان مقدمه برای اثبات اشتباهشان ، صدا زد ((این خدای من است))؟!
اما هنگامی که غروب کرد، گفت : من غروب کنندگان را دوست ندارم .
و هنگامی که ((ماه)) سینه افق را شکافت و ماه پرستان مراسم نیایش را شروع کردند، با آنها هم صدا شده ، گفت : این خدای من است ؟
اما آن هم که افول کرد گفت : اگر پروردگارم مرا راهنمائی نکند از گمراهان خواهم بود.
((خورشید)) پرده های تاریک شب را شکافت ، و شعاع طلائی خود را بر کوه و صحرا پاشید، آفتاب پرستان به نیایش برخاستند، ابراهیم گفت : ((این خدای من است ؟، این از همه بزرگتر است)). تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 400
اما هنگامی که غروب کرد، صدا زد ای قوم من از شریکهائی که شما برای خدا می سازید بیزارم !
اینها همه افول و غروب دارند.
اینها همه دستخوش تغییر و اسیر دست قوانین آفرینش اند، و هرگز از خود اراده و اختیاری ندارند، تا چه رسد به اینکه خالق و گرداننده این جهان باشند.
من روی خود را به سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفریده ، من در ایمان خود به او خالص و ثابت قدمم و هرگز از مشرکان نخواهم بود (سوره انعام آیه 75 تا 79).
ابراهیم این مرحله از مبارزه خود را با بت پرستان ، به عالیترین صورتی پشت سر گذاشت ، و توانست عده ای را بیدار و حداقل عده دیگری را در شک و تردید فرو برد.
چیزی نگذشت این زمزمه در آن منطقه پیچید، این جوان کیست که با این منطق گویا و بیان رسا در دلهای توده مردم راه باز می کند؟!
گفتگو با آزر
در یک مرحله دیگر ابراهیم با عمویش آزر وارد بحث شد و با عباراتی بسیار محکم ، رسا و توام با محبت و گاهی توبیخ ، در زمینه بت پرستی به او هشدار داد، و به او گفت .
چرا چیزی را میپرستی که نمیشنود و نمیبیند و نه هیچ مشکلی را در باره تو حل می کند؟
تو اگر از من پیروی کنی ، من ترا به راه راست هدایت می کنم ، من از این میترسم که اگر از شیطان پیروی کنی مجازات الهی دامنت را بگیرد.
حتی هنگامی که عمویش در مقابل این نصایح ، او را تهدید به سنگسار

تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 401
کردن مینمود او با جمله ((سلام علیک))، من برای تو استغفار خواهم کرد کوشش نمود تا در دل سنگین او راهی پیدا کند (سوره مریم آیه 47).
نبوت ابراهیم
در اینکه ابراهیم در چه سن و سالی به مقام نبوت نائل گشت دلیل روشنی در دست نداریم ولی همینقدر از سوره مریم استفاده می شود که او به هنگامی که با عمویش آزر به بحث پرداخت به مقام نبوت رسیده بود، زیرا در این سوره می خوانیم . و اذکر فی الکتاب ابراهیم انه کان صدیقا نبیا اذ قال لابیه یا ابت لم تعبد ما لا یسمع و لا یبصر و لا یغنی عنک شیئا (آیه 41 و 42 سوره مریم)
و می دانیم این ماجرا قبل از درگیری شدید با بت پرستان و داستان آتش سوزی او بوده است ، و اگر آنچه را بعضی از مورخان نوشته اند که ابراهیم به هنگام داستان آتشسوزی 16 ساله بود به آن بیفزائیم ثابت می شود که او از همان آغاز نوجوانی این رسالت بزرگ را بر دوش گرفته بود.
مبارزه عملی با بت پرستان
به هر حال ماجرای درگیری ابراهیم با بت پرستان ، هر روز شدیدتر، و شدیدتر، می شد، تا به شکستن همه بتهای بتخانه بابل (به استثنای یک بت بزرگ) با استفاده از یک فرصت کاملا مناسب ، انجامید!.
گفتگو با حاکم جبار!
ماجرای مخالفت و مبارزه ابراهیم با بتها سرانجام به گوش نمرود رسید و او را احضار کرد تا به گمان خود از طریق نصیحت و اندرز، و یا توبیخ و تهدید وی را خاموش سازد. تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 402
او که در سفسطه بازی ، چیره دست بود، از ابراهیم پرسید اگر تو این بتها را نمیپرستی ، پس پروردگار تو کیست ؟
گفت : همان کسی که حیات و مرگ به دست او است .
فریاد زد ای بی خبر این بدست من است ، مگر نمیبینی مجرم محکوم به اعدام را آزاد می کنم ، و زندانی غیر محکوم به اعدام را اگر بخواهم اعدام مینمایم ؟!
ابراهیم که در پاسخهای دندانشکن ، فوق العاده مهارت داشت ، با استمداد از قدرت نبوت به او گفت تنها حیات و مرگ نیست که بدست خدا است ، همه عالم هستی به فرمان اویند، مگر نمیبینی صبحگاهان خورشید به فرمان او از افق مشرق سر بر می آورد و شامگاهان به فرمانش در افق مغرب فرو میرود؟ اگر تو حکمروا بر پهنه جهان هستی میباشی ، فردا این قضیه را عکس کن ، تا خورشید از مغرب سر بر آورد، و در مشرق فرونشیند.
نمرود چنان مبهوت شد که توانائی سخن گفتن را در برابر او از دست داد

(بقره آیه 258).
بدون شک ابراهیم می دانست که نمرود در ادعای قدرت بر حیات و مرگ سفسطه می کند ولی مهارت او در استدلال اجازه نمیداد این مطلب که جای دستاویزی برای دشمن سفسطه باز در آن وجود دارد، تعقیب شود، لذا فورا آن را رها کرد و به چیزی چسبید که هیچگونه قدرت دست و پا زدن در آن نداشت !.
هجرت ابراهیم
سرانجام دستگاه حکومت جبار نمرود که احساس کرد این جوان کم کم به صورت کانون خطری برای حکومت خود کامه او در آمده و زبان گویا و فکر توانا و منطق رسایش ممکن است سبب بیداری و آگاهی توده های تحت ستم گردد، تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 403
و زنجیرهای استعمار او را سرانجام پاره کنند و بر او بشورند، تصمیم گرفت با دامن زدن به تعصبات جاهلانه بت پرستان ، کار ابراهیم را یکسره کند و با مراسم خاصی که در سوره انبیاء خواهد آمد، او را در برابر دیدگان همه در میان دریای آتشی که بوسیله جهل مردم و جنایت نظام حاکم بر افروخته شده بود، بسوزاند و برای همیشه فکر خود را راحت کند.
اما هنگامی که آتش به فرمان خدا خاموش گشت و ابراهیم سالم از آن صحنه بیرون آمد چنان لرزه ای بر دستگاه نمرود وارد گشت که به کلی روحیه خود را باخت ، چرا که دیگر ابراهیم یک جوان ماجراجو و تفرقه افکن - بر چسبی که دستگاه نمرود به او میزدند - نبود، بلکه به عنوان یک رهبر الهی و یک قهرمان شجاع که می تواند یک تنه و با دست خالی بر انبوه جباران قدرتمند یورش ببرد، در آمد!
و به همین دلیل نمرود و درباریانش که همچون زالو خون مردم بینوا را می مکیدند تصمیم گرفتند برای ادامه حکومت خود با تمام قوا در برابر ابراهیم بایستند و تا او را نابود نکنند از پای ننشینند.
از سوی دیگر ابراهیم سهم خود را از آن گروه گرفته بود، یعنی دلهای آماده به او ایمان آورده بودند، او بهتر دید که با جمعیت مؤ منان و هوادارانش سرزمین بابل را ترک گوید، و برای گستردن دعوت حق به سوی شام و فلسطین و مصر سرزمین فراعنه روانه شود، و توانست در آن مناطق حقیقت توحید را تبلیغ نماید و مؤ منان فراوانی را به سوی پرستش خداوند یگانه بخواند.
آخرین مرحله رسالت ابراهیم
ابراهیم عمری را به مبارزه با بت پرستی در تمام اشکالش و مخصوصا ((انسان پرستی)) گذراند، و توانست دلهای آمادگان را به نور توحید روشن سازد، و در تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 404
کالبد انسانها جان تازه ای دمد و گروههای زیادی را از زنجیر خودکامگان

رهائی بخشد.
اکنون باید در آخرین مرحله عبودیت و بندگی خدا گام نهد و هر چه را دارد در طبق اخلاص بگذارد، و به پیشگاهش تقدیم کند.
تا از رهگذر آزمایشهای بزرگ الهی با یک جهش بزرگ روحانی وارد مرحله امامت و پیشوائی انسانها گردد.
و مقارن همین حال پایه های خانه توحید، خانه کعبه را برافرازد، و آن را به صورت یک کانون بی نظیر خدا پرستی در آورد، و از همه مؤ منان آماده ، به کنگره عظیمی در کنار این خانه عظیم توحید، دعوت کند.
ماجرای حسادت ((ساره)) زن نخستینش با ((هاجر)) کنیزی که او را به همسری اختیار کرده بود و فرزندی به نام ((اسماعیل)) از او یافت ، سبب شد که این مادر و کودک شیر خوار را به فرمان خدا از سرزمین ((فلسطین)) به بیابان خشک و تفتیده ((مکه)) در لابلای آن کوههای زمخت و خشن ببرد.
و آنها را در آن سرزمین که حتی یک قطره آب در آن پیدا نمیشد، به فرمان خدا، و به عنوان یک آزمایش بزرگ بگذارد و باز گردد.
پیدایش چشمه ((زمزم)) و آمدن قبیله ((جرهم)) به آن سرزمین و اجازه خواستن برای زندگی در آن منطقه از هاجر که هر کدام ماجرای طولانی و مفصلی دارد، سبب آبادی این زمین شد.
ابراهیم از خدا خواسته بود که آن نقطه را شهری آباد و پر برکت سازد، و دلهای مردم را به فرزندانش که در آن منطقه رو به فزونی بودند، متوجه گرداند.
جالب اینکه بعضی از مورخان نقل کرده اند هنگامی که ابراهیم هاجر و اسماعیل شیر خوار را در مکه گذاشت ، و می خواست از آنجا باز گردد، هاجر تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 405
او را صدا زد که ای ابراهیم چه کسی به تو دستور داد ما را در سرزمینی بگذاری که نه گیاهی در آن وجود دارد، نه حیوان شیر دهنده ای ، و نه حتی یک قطره آب ، آن هم بدون زاد و توشه و مونس ؟!
ابراهیم در یک جمله کوتاه پاسخ گفت : ((پروردگارم مرا چنین دستور داده است)).
هنگامی که هاجر این جمله را شنید گفت اکنون که چنین است ، خدا هرگز ما را به حال خود رها نخواهد کرد!.
ابراهیم ((کرارا)) از فلسطین به قصد زیارت اسماعیل به مکه آمد، و در یکی از همین سفرها بود که مراسم حج را بجای آورد، و به فرمان خدا اسماعیل فرزندش را که به صورت نوجوان برومند و فوق العاده پاک و با ایمان بود به قربانگاه برد، و حاضر شد این بهترین میوه شاخسار حیاتش را با دست خود در راه خدا قربانی کند.

هنگامی که این مهمترین آزمایش را به عالیترین صورتی از عهده بر آمد و تا آخرین مرحله آمادگی خود را در این راه نشان داد خدا قربانیش را پذیرفت و اسماعیل را برای او حفظ کرد و گوسفندی به عنوان قربانی برای او فرستاد.
سرانجام ابراهیم با ادا کردن حق همه این امتحانات ، و بیرون آمدن از کوره همه این آزمایشها، به بلندترین مقامی که یک انسان ممکن است به آن برسد ارتقاء یافت و چنانکه قرآن می گوید: خداوند ابراهیم را به کلماتی آزمود و او همه آنها را به انجام رساند، و به دنبال آن به او فرمود من ترا امام و پیشوا قرار می دهم ، ابراهیم که از این مژده به وجد آمده بود تقاضا کرد که این مقام را به بعضی از فرزندان من نیز ببخش ، دعای او مستجاب شد ولی به این شرط که این تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 406
مقام به کسی که ظلم و ستم و انحرافی از او سر زده باشد هرگز نخواهد رسید.
مقام والای ابراهیم در قرآن
بررسی آیات قرآن نشان می دهد که خداوند برای ابراهیم ، مقام فوق العاده والائی قرار داده است ، مقامی که برای هیچیک از پیامبران پیشین قائل نشده است .
بزرگی مقام این پیامبر الهی را از تعبیرات زیر به خوبی می توان دریافت :
1 - خداوند از ابراهیم به عنوان یک ((امت)) یاد کرده ، و شخصیت او را به منزله یک امت می ستاید (نحل - 120).
2 - مقام خلیل اللهی را به او عطا فرموده است ، و اتخذ الله ابراهیم خلیلا (نساء 125).
جالب اینکه در بعضی از روایات در تفسیر این آیه می خوانیم ، ((این مقام به خاطر آن بود که ابراهیم هرگز چیزی از کسی نخواست و هرگز تقاضا کننده ای را محروم نکرد!)).
3 - او از نیکان صالحان قانتان صدیقان بردباران و وفا تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 407
کنندگان به عهد بود.
4 - ابراهیم فوق العاده مهمان نواز بود بطوری که در بعضی از روایات آمده است او را ابو اضیاف (پدر مهمانان یا صاحب مهمانان) لقب داده بودند.
5 - او توکل بی نظیری داشت ، تا آنجا که در هیچ کار و هیچ حادثه ای نظری جز به خدا نداشت هر چه می خواست ، از او می طلبید و جز در خانه او را نمی کوبید.
داستان پیشنهاد فرشتگان برای نجات او به هنگامی که قوم لجوج می

خواستند او را در میان دریائی از آتش بیفکنند، و عدم قبول این پیشنهاد از ناحیه ابراهیم در تواریخ ضبط است ، او می گفت : من سر تا پا نیازم اما نه به مخلوق بلکه تنها به خالق !.
6 - او شجاعت بی نظیری داشت و در برابر سیل خروشان تعصبهای بت پرستان یک تنه ایستاد و کمترین ترس و وحشتی به خود راه نداد، بتهای آنها را به باد مسخره گرفت و از بتکده آنها تل خاکی ساخت ، و در برابر نمرود و دژخیمانش با شهامت بی نظیری سخن گفت که هر یک از آنها در آیاتی از قرآن مجید آمده است .
7 - ابراهیم منطق فوق العاده نیرومندی داشت ، در عبارات کوتاه و محکم

و مستدل پاسخهای داندانشکنی به گمراهان می داد، و با همان منطق رسایش بینی لجوجان را به خاک می مالید.
هرگز بخاطر شدت خشونت آنها از کوره در نمی رفت ، بلکه با خونسردی که حاکی از روح بزرگش بود با آنها روبرو می شد، و با گفتار و رفتارش سند محکومیتشان را به دستشان می سپرد، که این مطلب نیز در داستان محاجه ابراهیم با نمرود، و با عمویش آزر، و با قضات دادگاه بابل ، هنگامی که می خواستند او را به جرم خداپرستی و بتشکنی محکوم نمایند، به روشنی آمده است .
به آیات زیر که در سوره انبیاء آمده است خوب توجه کنید:
هنگامی که قضات از او پرسیدند آیا تو هستی که این بلا را به سر خدایان ما آورده ای و اینهمه بتهای کوچک و بزرگ را در هم شکسته ای ؟ (قالوا انت فعلت هذا بالهتنا یا ابراهیم).
او در پاسخ برای آنکه آنها را در بن بست شدید قرار دهد، بن بستی که راه نجات از آن را نداشته باشند گفت : ممکن است این کار را بزرگ آنها کرده باشد؟ از آنها سؤ ال کنید اگر سخن می گویند (قال بل فعله کبیرهم هذا فاسئلوهم ان کانوا ینطقون).
با همین یک جمله دشمنان خود را در بن بست شدیدی قرار داد، اگر بگویند بتها لال و بسته دهن هستند و قادر به تکلم نیستند، زهی رسوائی با این خدای گنگ و بی عرضه ، و اگر قبول کنند که آنها قادر به تکلمند باید بپرسند و جواب بشنوند!
اینجا بود که وجدان خفته آنها اندکی بیدار شد، و به خویشتن خویش بازگشتند، و از درون خویش فریادی شنیدند که به آنها می گفت ((شما ظالم و خود خواه و ستمگرید))، نه به خود رحم می کنید و نه به جامعه ای که به آن تعلق دارید (فرجعوا الی انفسهم فقالوا انکم انتم الظالمون).

ولی به هر حال لازم بود پاسخی بگویند، لذا با کمال سرشکستگی گفتند تو

که میدانی اینها سخن نمی گویند (ثم نکسوا علی رؤ سهم لقد علمت ما هؤ لاء ینطقون).
در اینجا بود که گفتار کوبنده ابراهیم همچون صاعقه ای بر سر آنها فرود آمد، فریاد زد اف بر شما و بر آنچه غیر از خدا می پرستید، ای بی عقل ها! (اف لکم و لما تعبدون من دون الله افلا تعقلون).
سرانجام چون یارای مقاومت در برابر منطق نیرومند ابراهیم در خود ندیدند - - آنچنانکه شیوه همه زورگویان قلدر است - متوسل به زور شدند، و گفتند او را باید بسوزانید.
و برای این کار از تعصبات جاهلانه بت پرستان کمک گرفتند و صدا زدند بشتابید به یاری خدایانتان اگر توان و قدرتی دارید (قالوا حرقوه و انصروا الهتکم ان کنتم فاعلین).
این یک نمونه از منطق رسا و مستدل و قاطع و برنده ابراهیم بود.
8 - قابل توجه اینکه قرآن یکی از افتخارات مسلمانها را این می شمرد که آنها بر آئین ابراهیمند و او بود که نام ((مسلمان)) را بر شما گذارد.
حتی برای تشویق مسلمانان به انجام پاره ای از دستورات مهم به آنان گوشزد می کند که شما باید به ابراهیم و یارانش اقتدا جوئید.
9 - مراسم حج با آنهمه عظمت و شکوهش بوسیله ابراهیم ، و به فرمان خدا پایه گذاری شد و به همین جهت نام ابراهیم و خاطره ابراهیم با تمام مراسم تفسیر نمونه جلد 10 صفحه 410
حج آمیخته است و انسان در هر موقف و هر برنامه ای از این مراسم بزرگ به یاد این پیغمبر الهی می افتد و پرتو عظمت او را در دل خویش احساس می کند، اصولا انجام مراسم حج بی یاد ابراهیم نامفهوم است !.
10 - شخصیت ابراهیم تا آن حد و پایه بود که هر گروهی کوشش داشتند او را از خود بدانند یهودیان و مسیحیان هر کدام بر پیوند خویش با ابراهیم تاکید داشتند، که قرآن در پاسخ آنها این واقعیت را بیان داشت که او تنها یک مسلمان و موحد راستین بود یعنی کسی که در همه چیز تسلیم فرمان خدا بود، جز به او نمی اندیشید و جز در راه او گام بر نمی داشت .
پایان جلد 10 تفسیر نمونه

تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 1
سوره حجر
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و 99 آیه است تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 3
محتوای سوره حجر
سوره حجر بنا بر مشهور میان مفسران از سوره های مکی است ، و بنا به نقل از فهرست ابن ندیم در تاریخ القرآن پنجاه و دومین سوره ای است که در سرزمین مکه بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده است و مجموع آیات آن به اتفاق همه مفسران 99 آیه است .
به همین دلیل همان آهنگ و لحن سوره های مکی کاملا در آن منعکس است ، زیرا همانگونه که سابقا گفته ایم سوره های مکی بیشتر روی چند موضوع تکیه می کند: روی معارف اسلامی مخصوصا توحید و معاد و روی انذار مشرکان و گنهکاران و ستمگران ، و روی درسهای عبرتی که در تاریخ پیشینیان وجود داشته است .
لذا می توان محتوای این سوره را در هفت بخش خلاصه کرد:
1 - آیات مربوط به مبدء عالم هستی و ایمان به او از طریق مطالعه در اسرار آفرینش .
2 - آیات مربوط به معاد و کیفر بدکاران .
3 - اهمیت قرآن و عظمت این کتاب آسمانی .
4 - داستان آفرینش آدم و سرکشی ابلیس و سرانجام کار او، و به عنوان یک هشدار و بیدار باش برای همه انسانها!
5 - اشاره به سرگذشت اقوامی همچون قوم لوط و صالح و شعیب ، برای تکمیل این هشدار. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 4
6 - انذار و بشارت و اندرزهای مؤ ثر و تهدیدهای کوبنده و تشویقهای جالب .
7 - دعوت از پیامبر به مقاومت و دلداری او در برابر توطئه های شدید مخالفان که مخصوصا در محیط مکه بسیار زیاد و خطرناک بود.
نام این سوره از آیه هشتادم که درباره اصحاب حجر (قوم صالح) سخن می گوید انتخاب شده است ، چرا که در این سوره پنج آیه درباره اصحاب حجر است ، و تنها سوره ای است که از قوم صالح به عنوان اصحاب حجر نام می برد، که شرح آن در تفسیر آیات 80 تا 84 به خواست خدا خواهد آمد. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 5
آیه 1 - 5

آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
الر تِلْک ءَایَت الْکتَبِ وَ قُرْءَانٍ مُّبِینٍ(1)
رُّبَمَا یَوَدُّ الَّذِینَ کفَرُوا لَوْ کانُوا مُسلِمِینَ(2)
ذَرْهُمْ یَأْکلُوا وَ یَتَمَتَّعُوا وَ یُلْهِهِمُ الاَمَلُ فَسوْف یَعْلَمُونَ(3)
وَ مَا أَهْلَکْنَا مِن قَرْیَةٍ إِلا وَ لَهَا کِتَابٌ مَّعْلُومٌ(4)
مَّا تَسبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَ مَا یَستَئْخِرُونَ(5)
ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - الر - این آیات کتاب و قرآن مبین است .
2 - کافران (هنگامی که آثار شوم اعمال را ببینند) چه بسا آرزو می کنند مسلمان بودند!
3 - بگذار آنها بخورند و بهره گیرند و آرزوها آنانرا غافل سازد، ولی به زودی خواهند فهمید
4 - ما (اهل) هیچ شهر و دیاری را هلاک نکردیم مگر اینکه اجل معین (و زمان تغییر ناپذیری) داشتند.
5 - هیچ گروهی از اجل خود پیشی نمی گیرد و از آن عقب نخواهد افتاد.
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 6
تفسیر :آرزوهای بیجا!
باز در آغاز این سوره با حروف مقطعه ((الف ، لام ، راء)) برخورد میکنیم ، که نمایانگر ترکیب این کتاب بزرگ آسمانی که راهگشای همه انسانها به سوی سعادت می باشد، از حروف ساده الفباء است ، همین ماده خامی که در اختیار همه افراد بشر حتی کودکان دو سه ساله قرار دارد، و این نهایت درجه اعجاز است که از چنان مصالحی چنین محصول بی نظیری ساخته شود.
و لذا بلافاصله بعد از آن می گوید: ((اینها آیات کتاب آسمانی و قرآن آشکار است)) (تلک آیات الکتاب و قرآن مبین).
می دانیم ((تلک)) اسم اشاره به دور است ، در حالی که قاعدتا باید در اینجا هذه (اسم اشاره به نزدیک) به کار رود، ولی چنانکه سابقا هم گفته ایم در ادبیات عرب (و حتی در زبان فارسی) گاهی برای بیان عظمت چیزی از اسم اشاره به دور استفاده می شود، یعنی آنچنان عظمت دارد که گوئی در آسمانها در یک فاصله دور دست ، از ما قرار گرفته و این درست به آن می ماند که گاهی در حضور شخص بزرگی می گوئیم ((اگر آن سرور اجازه دهند ما دست به چنین اقدامی می زنیم)) کلمه ((آن)) در اینجا برای بیان عظمت مقام او است ، همانگونه که ذکر ((قرآن)) به صورت ((نکره)) نیز برای بیان عظمت است .
و به هر حال ذکر ((قرآن)) بعد از ((کتاب)) در حقیقت به عنوان تاءکید

است ، و توصیف آن به ((مبین)) برای این است که بیان کننده حقایق و روشنگر حق از باطل می باشد.
و اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند ((کتاب)) در اینجا اشاره به تورات و انجیل است ، بسیار بعید به نظر می رسد. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 7
سپس به آنها که در لجاجت و مخالفت با این آیات روشن الهی اصرار می ورزند هشدار می دهد روزی فرا می رسد که اینها از نتائج شوم کفر و تعصب کورکورانه و لجاجت خویش پشیمان خواهند شد و ((چه بسا این کافران آرزو می کنند که ای کاش مسلمان بودند)) (ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین).
بنابراین منظور از ((یود)) (دوست می دارند) - همانگونه که در تفسیر ((المیزان)) بیان شده دوست داشتن به معنی ((تمنی)) و آرزو کردن است ، و ذکر کلمه ((لو)) دلیل بر آنست که آنها آرزوی اسلام را در زمانی می کنند که قدرت بازگشت به سوی آن را ندارند، و این خود قرینه ای خواهد بود بر اینکه این تمنی و آرزو در جهان دیگر و پس از مشاهده نتائج اعمالشان است .
حدیثی که از امام صادق (علیهالسلام) در این زمینه نقل شده نیز کاملا این معنی را تاءیید می کند ینادی مناد یوم القیامة یسمع الخلائق انه لا یدخل الجنة الا مسلم فثم یود سائر الخلائق انهم کانوا مسلمین : ((روز قیامت که می شود کسی صدا می زند به گونه ای که همه مردم می شنوند (که امروز) جز افرادی که اسلام آورده اند داخل بهشت نمی شوند در این هنگام سایر مردم آرزو می کنند که ای کاش مسلمان بودند)).
و نیز از پیامبر بزرگ اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده هنگامی که دوزخیان در دوزخ گرد می آیند و گروهی از مسلمانان خطا کار را، با آنها قرار می دهند، کفار به مسلمین می گویند مگر شما مسلمان نبودید؟ در پاسخ می گویند: آری بودیم ، و آنها در جواب می گویند پس اسلام شما هم نیز به حالتان سودی نداشت ! چون تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 8
شما هم با ما در یکجا هستید!.
آنها می گویند: ما گناهان (بزرگی) داشتیم که به خاطر آن به این سرنوشت گرفتار شدیم (این اعتراف به گناه و تقصیر و آن سرزنش دشمن سبب می شود که) خداوند دستور می دهد هر فرد با ایمان و مسلمانی در دوزخ است خارج سازید در این هنگام کفار می گویند ای کاش ما نیز اسلام آورده بودیم .
این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که در میان کافران افرادی هستند که هنوز پرتوی از وجدان بیدار در دلهای آنها هست و هنگامی که دعوت

پیامبر اسلام و این آیات کتاب مبین با آن محتوای دلپسند را می بینند در اعماق دل به آن علاقمند می شوند و آرزو می کنند که ای کاش مسلمان بودند، ولی تعصبها و لجاجتها و یا منافع مادی به آنها اجازه نمی دهد که این واقعیت بزرگ را بپذیرند و لذا همچنان در زندان کفر و بی ایمانی محصور می مانند.
یکی از دوستان با ایمان و مجاهد ما که به اروپا رفته بود می گفت هنگامی که من مزایای اسلام را برای یکی از مسیحیان می شمردم او که آدم منصفی بود در پاسخ به من گفت : من براستی به شما تبریک می گویم که پیرو چنین مذهبی هستید، ولی چه کنیم که شرائط زندگی ما به ما اجازه نمی دهد که دست از آئین خود برداریم !
جالب اینکه در بعضی از روایات اسلامی می خوانیم هنگامی که فرستاده پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نامه آنحضرت را برای قیصر روم آورد، او به طور خصوصی در برابر فرستاده پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اظهار ایمان نمود و حتی میل داشت رومیان را به آئین توحید بخواند، اما فکر کرد قبلا آنها را آزمایش کند همین که لشکریانش احساس

کردند که او می خواهد آئین نصرانیت را ترک گوید، قصر او را محاصره کردند او فورا به آنها اظهار داشت که منظورم آزمایش شما بود بجای خود برگردید، سپس بفرستاده پیامبر گفت من می دانم که پیامبر شما از ناحیه خدا است . و همانست که ما انتظار او را داشتیم ولی چه کنم که من می ترسم حکومتم از دستم برود و جانم در خطر است .
ولی به هر حال باید توجه داشت که این دو تفسیر هیچگونه تضادی با هم ندارند و ممکن است آیه اشاره به پشیمانی گروههائی از کافران در آن جهان و این جهان باشد، در حالی که نه آنجا و نه اینجا قدرت بازگشت - به جهات متفاوتی - ندارند! (دقت کنید).
سپس با لحنی بسیار کوبنده می گوید: ای پیامبر ((اینها را به حال خود بگذار (تا همچون چهار پایان) بخورند، و از لذتهای این زندگی ناپایدار بهره گیرند، و آرزوها آنها را از این واقعیت بزرگ غافل سازد ولی بزودی خواهند فهمید)) (ذرهم یاکلوا و یتمتعوا و یلههم الامل فسوف یعلمون).
اینها چون حیواناتی هستند که جز اصطبل و علف ، و جز لذت مادی چیزی نمی فهمند و هر حرکتی دارند برای رسیدن به همین ها است .
پرده های غرور و غفلت و آرزوهای دور و دراز چنان بر قلب آنها افتاده ، و آنها را به خود مشغول ساخته که دیگر توانائی درک واقعیتی را ندارند.
اما آن گاه که سیلی اجل به صورت آنها نواخته شود، و پرده های غفلت و غرور از مقابل چشمانشان کنار رود، و خود را در آستانه مرگ و یا در عرصه قیامت ببینند، آری آنگاه می فهمند که چه اندازه در غفلت و تا چه

حد زیانکار تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 10
و بدبخت بوده اند، و چگونه گرامی ترین سرمایه ها را برای هیچ از دست دادند؟!
در آیه بعد برای اینکه گمان نکنند این مهلت و تمتع از لذائذ دنیا پایان ناپذیر است ، اضافه می کند: ((ما هیچ گروهی را در هیچ شهر و آبادی نابود نکردیم مگر اینکه آنها، اجل معین و زمان تغییرناپذیری داشتند)) (و ما اهلکنا من قریة الا و لها کتاب معلوم).
و ((هیچ امت و جمعیتی از اجل معین خود پیشی نمی گیرد، و هیچیک نیز عقب نخواهد افتاد)) (ما تسبق من امة اجلها و ما یستاخرون).
سنت الهی همه جا این بوده که به قدر کافی مهلت برای تجدید نظر و بیداری و آگاهی بدهد، حوادث دردناک ، و وسائل رحمت را یکی پس از دیگری می فرستد، تهدید می کند، تشویق می کند، اخطار می نماید تا حجت بر همه تمام شود.
ولی هنگامی که این مهلت به پایان رسید سرنوشت قطعی دامنشان را خواهد گرفت ، دیر و زود، به خاطر مصالح تربیتی ، ممکن است اما به اصطلاح سوخت و سوز ندارد!
آیا توجه به همین واقعیت کافی نیست تا همگان از سرنوشت گذشتگان عبرت گیرند، و از مدت مهلت الهی برای بازگشت و اصلاح ، استفاده کنند؟
آیا باید باز هم نشست تا سرنوشت شوم اقوام گمراه و ستمگر پیشین درباره خود ما نیز تکرار گردد، و بجای اینکه از پیشینیان عبرت گیریم ، عبرتی شویم برای آیندگان ؟!
ضمنا از دو آیه اخیر فلسفه ((بیان تاریخ گذشتگان به طور مکرر)) در آیات قرآن حتی در همین سوره ای که از آن بحث می کنیم روشن می شود.
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 11
نکته :
آرزوهای دراز عامل بزرگ غفلت
بدون شک امید و آرزو و یا به تعبیر عرب ((امل)) عامل حرکت چرخهای زندگی انسانها است ، که حتی اگر یک روز از دلهای مردم جهان برداشته شود، نظام زندگی به هم می ریزد، و کمتر کسی دلیلی بر فعالیت و تلاش و جنب و جوش خود پیدا می کند.
حدیث معروفی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شد الامل رحمة لامتی و لو لا الامل ما رضعت والدة ولدها و لا غرس غارس شجرا: ((امید مایه رحمت امت من است ، اگر نور امید نبود هیچ مادری فرزند خود را شیر نمی داد، و هیچ باغبانی نهالی نمی کاشت اشاره به همین واقعیت است .
ولی همین عامل حیات و حرکت اگر از حد بگذرد و به صورت ((آرزوی دور

و دراز)) در آید بدترین عامل انحراف و بدبختی است ، و درست همانند آب باران است که مایه حیات است اما این آب اگر از حد گذشت مایه غرق شدن و نابودی خواهد شد.
این آرزوی کشنده همان است که آیات فوق روی آن تکیه کرده و آنرا مایه بی خبری از خدا و حق و حقیقت می شمارد، این آرزوها و امیدهای دور و دراز چنان انسان را به خود مشغول می دارد و غرق در عالمی از تخیل می سازد، که از زندگی و هدف نهائیش به کلی بیگانه می شود.
حدیث معرفی که در نهج البلاغه از علی (علیهالسلام) نقل شده نیز بیان گویائی برای این واقعیت است : ایها الناس ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان : اتباع الهوی و طول الامل ، اما اتباع الهوی فیصد عن الحق ، و اما طول الامل فینسی الاخرة : ((ای مردم مخوفترین چیزی که بر شما از آن می ترسم دو چیز است : تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 12
پیروی از هوا و هوسها، و آرزوهای دراز، چرا که پیروی از هوسها شما را از حق باز می دارد، و آرزوی دراز آخرت را بدست فراموشی می سپارد)).
و براستی چه افراد با استعداد و شایسته و لایقی که بر اثر گرفتاری در دام آرزوی دراز به موجودات ضعیف و مسخ شده ای مبدل گشتند که نه تنها به حال جامعه شان مفید نیفتادند، بلکه منافع شخصی خود را نیز پایمال کردند، و از هرگونه تکامل نیز بازماندند آنچنانکه در دعای کمیل می خوانیم و حبسنی عن نفعی بعد املی : ((آرزوی دراز مرا از منافع واقعیم محروم ساخت))!
اصولا آرزو که از حد گذشت ، دائما انسانرا در رنج و تعب وا می دارد، شب و روز باید تلاش کند به گمان خود دنبال سعادت و رفاه می رود در حالی که چیزی جز بدبختی و شقاوت برای او فراهم نمی شود، و این گونه افراد غالبا در همین حال جان می دهند و زندگی دردناک و غم انگیزشان مایه عبرت است برای آنها که چشم و گوش بینا و شنوا دارند. الحجر
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 13
آیه 6 - 8
آیه و ترجمه
وَ قَالُوا يَأَيهَا الَّذِى نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّک لَمَجْنُونٌ(6)
لَّوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَئكَةِ إِن كُنت مِنَ الصدِقِينَ(7)
مَا نُنزِّلُ الْمَلَئكَةَ إِلا بِالحْقِّ وَ مَا كانُوا إِذاً مُّنظرِينَ(8)
ترجمه :6 - و گفتند ای کسی که ((ذکر)) (قرآن) بر تو نازل شده ، مسلما دیوانه ای !!
7 - اگر راست می گوئی چرا فرشتگان را برای ما نمی آوری ؟!
8 - (اما اینها باید بدانند) ما فرشتگان را جز به حق نازل نمی کنیم و هرگاه نازل شوند دیگر به اینها مهلت داده نمی شود (و در صورت انکار به عذاب

الهی نابود می گردند)
تفسیر :تقاضای نزول فرشتگان
در این آیات نخست به موضع گیریهای خصمانه کفار در مقابل قرآن و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اشاره کرده ، می گوید: ((آنها گفتند ای کسی که قرآن بر تو نازل شده به طور قطع سوگند یاد می کنیم که دیوانهای))! (و قالوا یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون).
و این تعبیر نهایت گستاخی و جسارت آنها را در برابر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مجسم می کند.
از یکسو تعبیر به یا ایها الذی (ای کسی که !...) از سوی دیگر تعبیر به نزل علیه الذکر که به عنوان استهزاء و انکار قرآن می گفتند، و از سوی سوم تاءکید آنها بر جنون پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بوسیله ((ان)) و ((لام قسم)).
آری افراد لجوج و بی مایه هنگامی که در برابر یک عقل بزرگ و بی مانند
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 14
قرار بگیرند یکی از نخستین وصله هائی که به او می چسبانند جنون است ، چرا که مقیاس را عقل کوچک و ناتوان خودشان قرار می دهند و هر چه به این مقیاس نگنجد در نظر آنها بی عقلی و دیوانگی است !.
اینگونه افراد، تعصب خاصی روی مسائل موجود محیطشان دارند هر چند گمراهی و ضلالت باشد، لذا با هر دعوت تازه ای به عنوان دعوت غیر عاقلانه مبارزه می کنند، از نوآوریها وحشت دارند، و سخت به سنتهای غلط پایبندند.
علاوه بر این ، دنیا پرستان که همه چیز را با معیارهای مادی می سنجند، اگر با انسانی برخورد کنند که حاضر است همه منافع مادی خویش و حتی جان خود را در راه رسیدن به یک هدف معنوی از دست دهد باور نمی کنند که او عاقل باشد، چرا که عقل در عرف آنها، تهیه اموال بیشتر، همسر زیباتر و زندگی مرفه تر و مقام و منصب ظاهری بالاتر است !
کاملا روشن است که با این تفکر اگر ببینند کسی در برابر بهترین اموال و زنان و پستها می گوید ((اگر خورشید آسمان را در یکدست من ، و ماه را در دست دیگرم قرار دهید، و به جای حکومت بر محیط کوچک شما بر تمام منظومه شمسی حکومت کنم ، دست از دعوت خویش بر نخواهم داشت)) جز اینکه او را مجنون خطاب کنند، کار دیگری نخواهند داشت .
و عجب اینکه این نابخردان وصله هائی به رهبران الهی می چسباندند که گاهی کاملا با هم ضد و نقیض بود، گاهی آنها را ((دیوانه)) می خواندند و گاهی ((ساحر))، با اینکه ساحر کسی است که باید از زیرکی و هوشیاری خاصی برخوردار باشد و درست در نقطه ضد دیوانه است .
آنها نه تنها چنین نسبتهای نابخردانه ای به پیامبر (صلی الله علیه و آله و

سلم) می دادند بلکه برای بهانه جوئی می گفتند: ((اگر راست می گوئی چرا فرشتگان را برای ما نمی آری))! تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 15
تا تصدیق گفتار تو کنند و ما ایمان بیاوریم (لو ما تاتینا بالملائکة ان کنت من الصادقین).
خداوند به آنها چنین پاسخ می گوید: ((ما ملائکه را جز به حق نازل نمی کنیم)) (ما ننزل الملائکة الا بالحق).
((و اگر فرشتگان نازل شوند (و حقیقت برای آنها جنبه شهود و حسی پیدا کند) و بعد ایمان نیاورند، دیگر به آنها مهلت داده نخواهد شد)) و به عذاب الهی نابود می گردند (و ما کانوا اذا منظرین).
در تفسیر جمله ما ننزل الملائکة الا بالحق مفسران ، بیانات مختلفی دارند:
1 - بعضی گفته اند منظور این است که ما نازل کردن فرشتگان را به عنوان اعجاز تنها برای آشکار شدن حق انجام خواهیم داد، نه به عنوان بهانه جوئی که ببینند و باز هم ایمان نیاورند، و به تعبیر دیگر اعجاز بازیچه نیست که جنبه اقتراحی داشته باشد، بلکه برای اثبات حق است ، و این امر به قدر کافی برای آنها که خواهان حقند ثابت شده ، چرا که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) با در دست داشتن این قرآن و اعجازهای دیگر رسالت خود را به ثبوت رسانده است .
2 - منظور از ((حق))، همان مجازات نهائی دنیوی و بلای نابود کننده و به تعبیر دیگر ((عذاب استیصال)) است ، یعنی اگر فرشتگان نازل شوند و آنها هم ایمان نیاورند - که با لجاجتی که در آنها هست نخواهند آورد - تواءم با نابودی آنها خواهد بود.
جمله دوم آیه (و ما کانوا اذا منظرین) نیز تاءکیدی بر همین معنی است ، اما بنا به تفسیر اول مطلب تازه ای را می گوید.
3 - احتمال دیگر اینکه ((حق)) به معنی ((مرگ)) است ، یعنی فرشتگان تنها به هنگام مرگ و قبض روح نازل می گردند نه زمان دیگر. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 16
ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد، چرا که ما در قرآن در داستان ابراهیم و لوط و حتی در مورد مسلمانان در بعضی جنگها می خوانیم که فرشتگان بر آنها نازل شدند.
4 - ((حق)) به معنی شهود است یعنی تا در این عالم دنیا است پرده ها جلو چشم او را گرفته ، و از دیدن اینگونه حقایق که مربوط به جهان ماوراء ماده است ناتوان است ، تنها در جهان دیگر که پرده ها کنار می رود و عالم شهود است ، می تواند فرشتگان الهی را ببیند.
این تفسیر نیز همان اشکال تفسیر سوم را دارد، چرا که حتی قوم لوط که افراد بی ایمان و گمراهی بودند، فرشتگان ماءمور عذاب را در این دنیا دیدند

بنابراین تنها دو تفسیر اول و دوم با ظاهر آیه سازگار است .
اما اینکه در ذیل این آیه می خوانیم اگر بعد از اینهمه دلائل روشن باز هم به تقاضای آنها دائر بر ارائه معجزه حسی ترتیب اثر داده شود دیگر به آنها مهلت داده نخواهد شد، برای این است که در چنین حالتی به تمام معنی برای آنها اتمام حجت می گردد، و تمام بهانه ها قطع ، می شود، و چون مهلت زندگی به منظور اتمام حجت و احتمال تجدید نظر و بازگشت به سوی حق است ، و چنین چیزی در مورد اینگونه افراد معنی ندارد پایان عمر آنها اعلام می گردد و به مجازاتی که استحقاق آن را دارند می رسند (دقت کنید). الحجر
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 17
آیه 9
آیه و ترجمه
إِنَّا نحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لحَفِظونَ(9)
ترجمه :9 - ما قرآن را نازل کردیم ، و ما بطور قطع آن را پاسداری می کنیم .
تفسیر :حفظ قرآن از دستبردها!
به دنبال بهانه جوئیهای کفار و حتی استهزای آنها نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و قرآن که در آیات گذشته آمده بود، در آیه مورد بحث یک واقعیت بزرگ و پر اهمیت را به عنوان دلداری به پیامبر از یکسو و اطمینان خاطر همه مؤ منان راستین از سوی دیگر بیان می کند و آن اینکه :
((ما این قرآن را که مایه تذکر است نازل کردیم ، و ما به طور قطع آن را حفظ خواهیم کرد)) (انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون).
چنان نیست که این قرآن بدون پشتوانه باشد، و آنها بتوانند آفتاب وجودش را با گل بپوشانند و یا نور و شعاعش را با پف کردن خاموش کنند که این چراغی است که ایزد آن را برافروخته است ، و این آفتابی است که غروب و افول نخواهد داشت .
این گروه اندک و ناتوان که سهل است ، اگر همه جباران و زورمندان و سیاستمداران ستمگر و اندیشمندان منحرف و رزم آوران جهان دست به دست هم بدهند که نورش را خاموش کنند، توانائی نخواهند داشت ، چرا که خداوند حفظ و پاسداری از آن را به عهده گرفته است .
در اینکه منظور از محافظت و پاسداری قرآن در برابر چه اموری است ، باز مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند:
1 - بعضی گفته اند در برابر تحریف و تغییر و زیاده و نقصان است .
2 - بعضی دیگر گفته اند در برابر فنا و نابودی تا آخر جهان . تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 18

3 - بعضی دیگر گفته اند در برابر منطقه ای گمراه کننده ضد قرآنی .
ولی این تفاسیر نه تنها با هم تضادی ندارند بلکه در مفهوم عام ((انا له لحافظون)) داخلند چرا این محافظت و پاسداری را که به صورت مطلق و به اصطلاح با حذف متعلق آمده است در یک بعد خاص محصور و محدودش کنیم .
حق این است که ، خداوند طبق ظاهر آیه فوق وعده داده که آنرا از هر نظر حفظ و پاسداری کند: محافظت از هر گونه تحریف و محافظت از فنا و نابودی و محافظت از سفسطه های دشمنان وسوسه گر.
اما اینکه بعضی از قدمای مفسرین احتمال داده اند که منظور، محافظت شخص ((پیامبر)) است و ضمیر ((له)) به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باز می گردد، زیرا کلمه ((ذکر)) به شخص پیغمبر در بعضی از آیات قرآن (سوره طلاق آیه 10) اطلاق شده بسیار بعید به نظر می رسد.
زیرا در آیات قبل آیه مورد بحث کلمه ((ذکر)) صریحا به معنی ((قرآن)) آمده و این آیه که به دنبال آن آمده مسلما به همان معنی اشاره می کند.
بحث در عدم تحریف قرآن
معروف و مشهور در میان همه دانشمندان شیعه و اهل تسنن اینست که هیچگونه تحریفی در قرآن روی نداده است ، و قرآنی که امروز در دست ماست درست همان قرآنی است که بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شده ، و حتی کلمه و حرفی از آن کم و زیاد نگردیده است .
در میان علمای بزرگ شیعه از قدماء و متاءخرین از جمله کسانی را که به این حقیقت تصریح کرده اند دانشمندان زیر را می توان نام برد:
1 - مرحوم شیخ طوسی که به شیخ الطائفه معروف است ، او در اول تفسیر تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 19
معروفش (تبیان) بحث روشن و صریح و قاطعی در این زمینه دارد.
2 - سید مرتضی که از اعاظم علمای امامیه در قرن چهارم هجری است .
3 - رئیس المحدثین مرحوم صدوق محمد بن علی بن بابویه او در بیان عقائد امامیه می گوید: ((اعتقاد ما اینست که هیچگونه تحریفی در قرآن رخ نداده است)).
4 - مفسر بزرگ مرحوم طبرسی نیز در مقدمه تفسیرش بحث گویائی در این زمینه دارد.
5 - مرحوم کاشف الغطاء که از بزرگان علمای متاءخرین است .
6 - مرحوم محقق یزدی در کتاب عروة الوثقی عدم تحریف قرآن را از جمهور مجتهدین شیعه نقل می کند.
7 - و نیز این عقیده از بسیاری از بزرگانی دیگر مانند ((شیخ مفید)) و ((شیخ بهائی)) ((قاضی نور الله)) و سایر محققین شیعه نقل شده است .

بزرگان و محققین اهل سنت نیز غالبا بر همین عقیده اند.
هر چند وقوع تحریف در قرآن از بعضی از محدثین شیعه و اهل سنت که اطلاعات ناقصی درباره قرآن داشته اند نقل شده که با روشنگری بزرگان دانشمندان دو مذهب این عقیده ابطال و به دست فراموشی سپرده شده است .
تا آنجا که مرحوم سید مرتضی در جواب ((المسائل الطرابلسیات)) می گوید: ((صحت نقل قرآن آنقدر واضح و روشن است که مانند اطلاع ما از شهرهای معروف دنیا و حوادث بزرگ تاریخی و کتب مشهور و معروف است)).
آیا فی المثل هیچکس می تواند در وجود شهرهائی همچون مکه و مدینه و یا همچون لندن و پاریس شک کند هر چند هرگز به هیچیک از این شهرها مسافرت نکرده باشد؟! و آیا کسی می تواند مساءله حمله مغول را به ایران و یا تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 20
انقلاب کبیر فرانسه و یا جنگ جهانی اول و دوم را منکر شود؟!
چرا نمی تواند بخاطر اینکه همه اینها بتواتر بما رسیده است ، آیات قرآن نیز همینگونه است به شرحی که بعدا بیان خواهیم کرد.
و اگر افراد مغرضی خواسته اند برای تفرقه میان شیعه و اهل تسنن اعتقاد به تحریف را به شیعه نسبت دهند دلیل بر باطل بودن ادعایشان کتب بزرگ علمای تشیع است .
این عجیب نیست که فردی همچون ((فخر رازی)) - که می دانیم در مسائل مربوط به ((شیعه)) حساسیت و تعصب خاصی دارد - در ذیل آیه مورد بحث - بگوید این آیه (انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون) دلیل بر ابطال قول شیعه است که قائل به تغییر و زیاده و نقصان در قرآن شده اند!
صریحا باید گفت : اگر منظور او، بزرگان و محققان شیعه است که هیچیک چنین اعتقادی را نداشته و ندارند، و اگر منظور وجود قول ضعیفی در این زمینه در میان شیعه است ، نظیر آن در میان اهل سنت نیز وجود دارد که نه آنها به آن اعتنا کرده اند و نه ما.
محقق معروف کاشف الغطاء در کتابش کشف الغطاء چنین می گوید: لا ریب انه (ای القرآن) محفوظ من النقصان بحفظ الملک الدیان کما دل علیه صریح القرآن و اجماع العلماء فی کل زمان و لا عبرة بنادر: ((شک نیست که قرآن از هرگونه کمبود (و تحریف) در پرتو حفظ خداوند محفوظ مانده است ، همانگونه است که صریح قرآن و اجماع علما در هر عصر و زمان به این امر گواهی می دهد و مخالفت افراد نادری اصلا قابل ملاحظه نیست)) (تفسیر آلاء الرحمن صفحه 35).
تاریخ اسلام از اینگونه نسبتهای ناروا که سرچشمه ای جز تعصب ندارد

فراوان دیده است ، و ما می دانیم عامل پیدایش قسمتی از این سوء تفاهمها دشمنانی تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 21
بوده اند که به اینگونه مسائل دامن می زدند و سعی داشتند که هرگز وحدتی میان صفوف مسلمین برقرار نشود.
کار به آنجا رسیده که نویسنده معروف حجازی ((عبد الله علی القصیمی)) در کتاب خود ((الصراع)) ضمن مذمت از شیعه می گوید:
((شیعه ها همواره از دشمنان مساجد بوده اند! و به همین دلیل کسی که در شهرهای شیعه نشینی حرکت کند از شمال تا به جنوب ، و از شرق تا به غرب ! کمتر مسجد می بیند!)).
خوب فکر کنید ما از شمارش اینهمه مساجد در خیابانها و کوچه ها و بازارها و حتی پس کوچه ها در شهرهای شیعه نشین خسته می شویم ، گاهی آنقدر مسجد در یک نقطه زیاد است که صدای عده ای بلند می شود و می گویند بس است بیائید به کارهای دیگر بپردازیم ، ولی با اینحال می بینیم که نویسنده معروفی با این صراحت سخنی می گوید که برای ما که در این مناطق زندگی می کنیم تنها اسباب خنده است ، بنابراین از نسبت دادن فخر رازی نیز نباید زیاد تعجب کرد.
دلائل عدم تحریف قرآن :
1 - در مورد عدم تحریف قرآن دلائل فراوانی در دست داریم که از همه روشنتر، بعد از آیه فوق و بعضی دیگر از آیات قرآن ، سیر تاریخی این کتاب بزرگ آسمانی است .
مقدمة این نکته لازم به یادآوری است که آن اقلیت ضعیفی که احتمال تحریف قرآن را داده اند تنها در مورد کم شدن آنست و گر نه احدی این احتمال تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 22
را نداده که بر قرآن موجود چیزی افزوده شده باشد (دقت کنید).
از این که بگذریم اگر به این موضوع دقت کنیم که قرآن برای مسلمانان همه چیز بوده قانون اساسی ، دستور العمل زندگی ، برنامه حکومت ، کتاب مقدس آسمانی ، و رمز عبادت ، روشن می شود که اصولا کم و زیاد در آن امکان نداشته است .
قرآن کتابی بود که مسلمانان نخستین همواره در نمازها، در مسجد، در خانه ، در میدان جنگ ، بهنگام روبرو شدن با دشمنان و بعنوان استدلال بر حقانیت مکتب از آن استفاده می کردند حتی از تواریخ اسلامی استفاده می شود که تعلیم قرآن را مهر زنان قرار می دادند!، و اصولا تنها کتابی که در همه محافل مطرح بوده و هر کودکی را از آغاز عمر با آن آشنا می کردند و هر کس می خواست درسی از اسلام به خواند آنرا به او تعلیم می دادند همین قرآن مجید بود.
آیا با چنین وضعی کسی احتمال می دهد که دگرگونی در این کتاب آسمانی

رخ دهد، بخصوص اینکه ما در آغاز جلد اول همین تفسیر ثابت کردیم که قرآن به صورت یک مجموعه با همین شکل فعلی در عصر خود پیامبر جمع آوری شده بود، و مسلمانان سخت به یاد گرفتن و حفظ آن اهمیت می دادند، و اصولا شخصیت افراد در آن عصر تا حد زیادی به این شناخته می شد که چه اندازه از آیات قرآن را حفظ کرده بودند.
عدد حافظان قرآن به اندازه ای زیاد بود که در تواریخ می خوانیم در یکی از جنگها که زمان ابو بکر واقع شد چهارصد نفر از قاریان قرآن به قتل رسیدند.
و در داستان ((بئر معونه)) (یکی از آبادیهای نزدیک مدینه) و جنگی که در آن منطقه در حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اتفاق افتاد می خوانیم که جمع کثیری تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 23
از قاریان قرآن از اصحاب پیامبر در حدود 70 نفر شربت شهادت نوشیدند.
از اینها و نظائر اینها روشن می شود که حافظان و قاریان و معلمان قرآن آنقدر زیاد بودند که تنها در یک میدان جنگ این تعداد از آنها شربت شهادت نوشیدند.
و باید چنین باشد چرا که گفتیم قرآن فقط قانون اساسی برای مسلمانان نبود، بلکه همه چیز آنها را تشکیل می داد، مخصوصا در آغاز اسلام هیچ کتابی جز آن نداشتند و تلاوت و قرائت و حفظ و تعلیم و تعلم مخصوص به قرآن بود.
قرآن یک کتاب متروک در گوشه خانه و یا مسجد که گرد و غبار فراموشی روی آن نشسته باشد نبود تا کسی از آن کم یا بر آن بیافزاید.
مساءله حفظ قرآن بعنوان یک سنت و یک عبادت بزرگ همیشه در میان مسلمانان بوده و هست ، حتی پس از آنکه قرآن به صورت یک کتاب تکثیر شد و در همه جا پخش گردید و حتی بعد از پیدایش صنعت چاپ که سبب شد این کتاب بعنوان پرنسخه ترین کتاب در کشورهای اسلامی چاپ و نشر گردد، باز مساءله حفظ قرآن بعنوان یک سنت دیرینه و افتخار بزرگ موقعیت خود را حفظ کرد، بطوری که در هر شهر و دیار همیشه جمعی حافظ قرآن بوده و هست .
هم اکنون در حجاز و بعضی دیگر از کشورهای اسلامی مدارسی بعنوان مدرسه تحفیظ القرآن الکریم یا نامهای دیگر وجود دارد که برنامه شاگردان آن در درجه اول مساءله حفظ قرآن است .
در ملاقاتی که در سفر مکه با رؤ سای این مدارس در آن شهر مقدس روی داد معلوم شد گروه بسیار زیادی از پسران و دختران جوان در مکه در این مدارس نام نویسی کرده و مشغول تحصیل هستند.
یکی از مطلعین می گفت هم اکنون در کشور پاکستان در حدود یک میلیون تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 24

و پانصد هزار نفر حافظ قرآن وجود دارد!
یکی از شرائط امتحان ورودی دانشگاه اسلامی الازهر مصر (طبق نقل دائرة المعارف فرید وجدی) حفظ تمام قرآن است که از چهل نمره حداقل باید بیست نمره بگیرند!.
کوتاه سخن اینکه سنت حفظ قرآن از عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و به دستور و تاءکید خود آن حضرت که در روایات زیادی وارد شده در تمام قرون و اعصار ادامه داشته است .
آیا با چنین وضعی هیچگونه احتمالی در مورد تحریف قرآن امکان پذیر است ؟!.
2 - علاوه بر همه اینها مساءله ((نویسندگان وحی)) است ، یعنی کسانی که بعد از نزول آیات قرآن بر پیامبر آنرا یاد داشت می کردند که عدد آنها را از چهارده نفر تا چهل و سه نفر نوشته اند.
ابو عبد الله زنجانی در کتاب ذیقیمت خود ((تاریخ قرآن)) اینچنین می گوید (کان للنبی کتابا یکتبون الوحی و هم ثلاثة و اربعون اشهرهم الخلفاء الاربعة و کان الزمهم للنبی زید بن ثابت و علی بن ابی طالب علیه السلام): ((پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نویسندگان متعددی داشت که وحی را یادداشت می کردند و آنها چهل و سه نفر بودند که از همه مشهورتر خلفای چهارگانه نخستین بودند، ولی بیش از همه زید بن ثابت و امیر مؤ منان علی بن ابی طالب (علیهالسلام) ملازم پیامبر در این رابطه بودند)).
کتابی که اینهمه نویسنده داشته چگونه ممکن است دست تحریف کنندگان به سوی آن دراز شود؟! تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 25
3 - دعوت همه پیشوایان اسلام به قرآن موجود - قابل توجه اینکه بررسی کلمات پیشوایان بزرگ اسلام نشان می دهد که از همان آغاز اسلام همه یک زبان مردم را به تلاوت و بررسی و عمل به همین قرآن موجود دعوت می کردند، و این خود نشان می دهد که این کتاب آسمانی بصورت یک مجموعه دست نخورده در همه قرون از جمله قرون نخستین اسلام بوده است .
سخنان علی (علیهالسلام) در نهج البلاغة گواه زنده این مدعا است :
در خطبه 133 می خوانیم و کتاب الله بین اظهرکم ، ناطق لا یعیا لسانه ، و بیت لا تهدم ارکانه ، و عز لا تهزم اعوانه : ((کتاب خدا در میان شما است ، سخنگوئی است که هرگز زبانش به کندی نمی گراید، و خانه ای است که هیچگاه ستونهایش فرو نمی ریزد، و مایه عزت است آنچنان که یارانش هرگز مغلوب نمی شوند)).
در خطبه 176 می فرماید: و اعلموا ان هذا القران هو الناصح الذی لا یغش و الهادی الذی لا یضل : ((بدانید که این قرآن نصیحت کننده ای است که هرگز در نصیحت خود غش و خیانت نمی کند، و هدایت کننده ای است که

هیچگاه گمراه نمی سازد)).
و نیز در ((همین خطبه)) می خوانیم : و ما جالس هذا القرآن احد الا قام عنه بزیادة او نقصان : زیادة من هدی ، او نقصان من عمی : ((هیچکس با این قرآن همنشین نمی شود مگر اینکه از کنار آن با فزونی یا نقصان بر می خیزد: فزونی در هدایت و نقصان از گمراهی !.
در دنباله همین خطبه باز می خوانیم : ان الله سبحانه لم یعظ احدا بمثل هذا القرآن ، فانه حبل الله المتین و سببه الامین : ((خداوند پاک احدی را بمانند این قرآن اندرز نداده است ، چرا که این ریسمان محکم الهی است

و وسیله مطمئن او است)).
و در خطبه 198 می خوانیم : ((ثم انزل علیه الکتاب نورا لا تطفا مصابیحه ، و سراجا لا یخبو توقده ،... و منهاجا لا یضل نهجه ... و فرقانا لا یخمد برهانه : ((سپس خداوند کتابی بر پیامبرش نازل کرد که نوری است خاموش نشدنی ، و چراغ پرفروغی است که به تاریکی نمی گراید، طریقه ای است که رهروانش گمراه نمی شوند، و مایه جدائی حق از باطل است که برهانش خاموش نمی گردد.
مانند این تعبیرات در سخنان علی (علیهالسلام) و سایر پیشوایان دین فراوان است .
آیا اگر فرض کنیم دست تحریف به دامن این کتاب آسمانی دراز شده بود امکان داشت اینگونه به سوی آن دعوت بشود؟ و به عنوان راه و روش و وسیله جدائی حق از باطل و نوری که هرگز خاموش نمی شود و چراغی که به خاموشی نمی گراید و ریسمان محکم خدا و سبب امین و مطمئن او معرفی گردد؟
4 - اصولا پس از قبول خاتمیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اینکه آئین اسلام آخرین آئین الهی است و رسالت قرآن تا پایان جهان برقرار خواهد بود چگونه می توان باور کرد که خدا این یگانه سند اسلام و پیامبر خاتم را پاسداری نکند؟! آیا تحریف قرآن با جاودانگی اسلام طی هزاران سال و تا پایان جهان مفهومی می تواند داشته باشد؟!
5 - روایات ثقلین که با طرق معتبر و متعدد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده خود دلیل دیگری بر اصالت قرآن ، و محفوظ بودن آن از هرگونه دگرگونی است ، زیرا طبق این روایات پیامبر می فرماید: ((من از میان شما می روم و دو چیز گرانمایه را برای شما بیادگار می گذارم : نخست قرآن ، و دیگری اهلبیت من تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 27
است که اگر دست از دامن این دو برندارید هرگز گمراه نخواهید شد.
آیا این تعبیر در مورد کتابی که دست تحریف به دامان آن دراز شده می تواند صحت داشته باشد؟.

6 - علاوه بر همه اینها قرآن بعنوان یک معیار سنجش مطمئن اخبار صدق و کذب به مسلمانان معرفی شده و در روایات زیادی که در منابع اسلامی آمده می خوانیم که در صدق و کذب هر حدیثی شک کردید آنرا به قرآن عرضه کنید، هر حدیثی موافق قرآن است حق است و هر حدیثی مخالف آن است نادرست !
اگر فرضا تحریفی در قرآن حتی بصورت نقصان رخ داده بود، هرگز ممکن نبود به عنوان معیار سنجش حق از باطل و حدیث درست از نادرست معرفی گردد.
روایات تحریف
مهمترین دستاویزی که بعضی برای مساءله تحریف بدست آورده اند روایات مختلفی است که بر اثر عدم درک مفهوم واقعی آن ، و یا عدم بررسی سند آنها چنین سوء تعبیری به وجود آمده است .
این روایات بر چند گونه است :
1 - قسمتی از این روایات ، روایاتی است که می گوید علی (علیهالسلام) بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به جمع آوری قرآن پرداخت ، و هنگامی که آنرا جمع کرد و بر گروهی از صحابه که اطراف مقام خلافت را گرفته بودند عرضه فرمود، آنها از آن استقبال نکردند و علی (علیهالسلام) گفت دیگر آن را نخواهید دید!. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 28
ولی با دقت در همین روایات روشن می شود که قرآن نزد علی (علیهالسلام) با دیگر قرآنها ابدا تفاوت نداشت بلکه این تفاوت در سه چیز بود: نخست اینکه آیات و سوره ها به ترتیب نزول تنظیم شده بود، و دیگر اینکه شاءن نزول هر آیه و سوره در کنار آن قید شده بود، سومین امتیاز اینکه تفسیرهائی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیده بود و همچنین آیات ناسخ و منسوخ در آن درج شده بود.
بنابراین قرآنی که علی (علیهالسلام) به جمع آوری آن پرداخت چیزی جز این قرآن نبود و مازادش ((تفسیرها)) و ((تاویلها)) و ((شاءن نزولها)) و ((تمیز ناسخ و منسوخ)) و مانند آن بوده است ، و به تعبیر دیگر هم قرآن بود، و هم تفسیر اصیل قرآن .
در کتاب سلیم بن قیس می خوانیم : ان امیر المؤ منین (علیهالسلام) لما رای غدر الصحابة و قلة وفائهم لزم بیته ، و اقبل علی القرآن ، فلما جمعه کله ، و کتابه بیده ، و تاویله الناسخ و المنسوخ ، بعث الیه ان اخرج فبایع ، فبعث الیه انی مشغول فقد آلیت علی نفسی لا ارتدی بردائی الا لصلاة حتی اؤ لف القرآن و اجمعه : ((هنگامی که امیر مؤ منان علی (علیهالسلام) بی وفائی صحابه را مشاهده کرد خانه را ترک نگفت ، و به قرآن روی آورد، و مشغول جمع آوری همه قرآن ، و نوشتن آن با دست خود شد، و

حتی تاءویل و ناسخ و منسوخ آنرا جمع آوری فرمود، در این هنگام به سراغ امام فرستادند که از خانه بیرون آی و بیعت کن ! او در پاسخ پیغام فرستاد که من مشغولم ، سوگند یاد کرده ام که عبا بر دوش نگیرم مگر برای نماز تا همه قرآن را گردآوری کنم)).
2 - قسمتی دیگر از این روایات روایاتی است که اشاره به تحریف معنوی قرآن می کند.
زیرا می دانیم تحریف بر سه گونه است : ((تحریف لفظی)) و ((تحریف معنوی)) تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 29
و ((تحریف عملی)).
منظور از تحریف لفظی آنست که در الفاظ و عبارات قرآن کم و زیاد و تغییر داده شود (این همان چیزی است که ما و همه محققان اسلام آنرا شدیدا انکار می کنیم).
ولی ((تحریف معنوی)) آنست که آیه ای را آنچنان معنی و تفسیر کنند که خلاف مفهوم واقعی آن باشد. و نیز ((تحریف عملی)) آنست که آنرا بر خلاف عمل کنند.
مثلا در تفسیر علی بن ابراهیم از ((ابوذر)) چنین می خوانیم : هنگامی که آیه یوم تبیض وجوه و تسود وجوه (آل عمران 106) نازل شد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود روز قیامت از مردم سؤ ال می کنند که با ثقلین (قرآن و عترت پیامبر) چه کردید؟ می گویند: اما الاکبر فحرفناه ، و نبذناه و راء ظهورنا...: ((ما ثقل اکبر (قرآن) را تحریف کردیم و پشت سر انداختیم پیداست که منظور از تحریف در اینجا همان دگرگون ساختن مفهوم قرآن و پشت سر انداختن آنست)).
3 - قسمت دیگری از این روایات روایاتی است که قطعا مجعول است و برای بی اعتبار ساختن قرآن بدست دشمنان و منحرفان یا افراد نادان ساخته و پرداخته شده است .
مانند روایات متعددی که از احمد بن محمد بن سیاری نقل شده است که عدد این روایات به صدوهشتادو هشت روایت ! بالغ می شود و مرحوم حاجی نوری در کتاب ((فصل الخطاب)) فراوان از او نقل کرده است .
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 30
((سیاری)) راوی این احادیث به گفته بسیاری از بزرگان علم رجال کسی بوده است فاسد المذهب ، غیر قابل اعتماد، و ضعیف الحدیث ، و به گفته بعضی ، اهل غلو، منحرف ، معروف به تناسخ و کذاب بوده ، و به گفته کشی صاحب رجال معروف ، امام جواد (علیهالسلام) در نامه خود ادعاهای سیاری را باطل و بی اساس خواند.
البته روایات تحریف منحصر به سیاری نیست ولی قسمت مهمش به او بر می گردد!.

در میان این روایات مجعول روایات مضحکی دیده می شود که هر کس مختصر اهل مطالعه باشد فورا به فساد آن پی می برد.
مانند روایتی که می گوید در آیه 3 سوره نساء و ان خفتم الا تقسطوا فی الیتامی فانکحوا ما طاب لکم من النساء) در میان شرط و جزا بیش از یک سوم قرآن ساقط شده است !!!
در حالی که ما در تفسیر سوره نساء گفتیم که شرط و جزاء در آیه فوق کاملا یا یکدیگر مربوطند و حتی یک کلمه در میان این دو اسقاط نشده است .
بعلاوه بیش از یک سوم قرآن حداقل معادل چهارده جزء قرآن می شود! این بسیار خنده آور است که کسی ادعا کند قرآن با آن همه نویسندگان و کتاب وحی و آن همه حافظان و قاریان از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به بعد چهارده جزاش بر باد رفته و کسی آگاه نشده ؟ این دروغگویان و دروغپردازان توجه به این واقعیت تاریخی نکرده اند که قرآن که قانون اساسی و همه چیز مسلمانان را از آغاز تشکیل می داد، شب و روز در همه خانه ها و مساجد تلاوت می شد، چیزی نبود که حتی یک کلمه آنرا بتوان اسقاط کرد تا چه رسد به چهارده جزء! دروغی به این بزرگی دلیل روشنی بر ناشی گری جاعلان اینگونه احادیث است .
بسیاری از بهانه جویان در اینجا به سراغ کتاب ((فصل الخطاب)) که در بالا تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 31
اشاره کردیم (نوشته مرحوم حاجی نوری) می روند که در زمینه تحریف نگاشته است .
ولی این کتاب علاوه بر اینکه با توجه به آنچه در بالا گفتیم وضعش روشن می شود، مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی که شاگرد مبرز مرحوم حاجی نوری است در شرح حال استادش در جلد اول ((مستدرک الوسائل)) می گوید: اما در مورد کتاب ((فصل الخطاب)) کرارا از استادم شنیدم میفرمود مطالبی که در فصل الخطاب است عقیده شخصی من نیست ، بلکه این کتاب را برای طرح بحث و اشکال نوشتم ، و اشارتا عقیده خودم راجع به عدم تحریف را آورده ام ، و بهتر بود نام کتاب را ((فصل الخطاب فی عدم تحریف الکتاب)) می گذاردم .
سپس مرحوم ((محدث تهرانی)) می گوید: ((ما از نظر عمل روش استاد خودمان را به خوبی می دیدیم که هیچگونه وزن و ارزشی برای اخبار تحریف قائل نبود، بلکه آنها را از اخباری می دانست که باید بر دیوار کوبند، تنها کسی می تواند نسبت تحریف را به استاد ما بدهد که به مرام و عقیده او آشنا نبوده است)).
آخرین سخن اینکه آنها که نمی توانستند و یا که نمی خواستند عظمت این کتاب آسمانی را برای مسلمانان احساس کنند کوشش کردند که با اینگونه

خرافه ها و اباطیل قرآن را از اصالت بیندازند، و دستهای زیادی در گذشته و امروز در این زمینه کار کرده و می کند.
چندی قبل در جراید خواندیم چاپ جدیدی از قرآن وسیله ایادی اسرائیل و صهیونیسم منتشر شده که آیات فراوانی از آنرا تغییر داده اند، ولی آنها کور خوانده بودند، دانشمندان اسلامی بزودی از این توطئه دشمن آگاه شدند، و آن نسخه ها را جمع آوری کردند، این دشمنان سیاه دل نمی دانستند که حتی اگر یک نقطه از قرآن تغییر یابد مفسران و حافظان و قاریان قرآن فورا آگاه خواهند شد. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 32
آنها می خواهند نور خدا را خاموش کنند، ولی هرگز نمی توانند یریدون ان یطفؤ ا نور الله بافواههم و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون (توبه آیه 32). الحجر
آیه 10 - 15
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ أَرْسلْنَا مِن قَبْلِک فی شِیَع الاَوَّلِینَ(10)
وَ مَا یَأتِیهِم مِّن رَّسولٍ إِلا کانُوا بِهِ یَستهْزِءُونَ(11)
کَذَلِک نَسلُکُهُ فی قُلُوبِ الْمُجْرِمِینَ(12)
لا یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ قَدْ خَلَت سنَّةُ الاَوَّلِینَ(13)
وَ لَوْ فَتَحْنَا عَلَیهِم بَاباً مِّنَ السمَاءِ فَظلُّوا فِیهِ یَعْرُجُونَ(14)
لَقَالُوا إِنَّمَا سکِّرَت أَبْصرُنَا بَلْ نحْنُ قَوْمٌ مَّسحُورُونَ(15)
ترجمه :10 - ما پیش از تو (نیز) پیامبرانی در میان امتهای نخستین فرستادیم .
11 - هیچ پیامبری به سراغ آنها نمی آمد مگر اینکه او را به باد استهزاء می گرفتند.
12 - ما اینچنین (و با استفاده از تمام وسائل) قرآن را به درون دلهای مجرمان راه می دهیم .
13 - (اما با این حال) آنها به آن ایمان نمی آورند، و سنت اقوام پیشین نیز چنین بود.
14 - و اگر دری از آسمان به روی آنان بگشائیم و آنها مرتبا در آن بالا روند...
15 - باز می گویند: ما را چشم بندی کرده اند! بلکه ما (سر تا پا) سحر شده ایم !!
تفسیر :لجاجت و انکار محسوسات
در این آیات به عنوان دلداری پیامبر و مؤ منان در برابر مشکلاتی که در تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 33
دعوت خود با آن مواجه بودند اشاره به زندگی انبیای پیشین و گرفتاری های آنها در مقابل اقوام گمراه و متعصب می کند.

نخست می گوید: ((ما پیش از تو در میان امتهای نخستین نیز پیامبرانی فرستادیم)) (و لقد ارسلنا من قبلک فی شیع الاولین).
ولی آنها چنان لجوج و سرسخت بودند که ((هر پیامبری به سراغشان می آمد او را به باد استهزاء و سخریه می گرفتند)) (و ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزئون).
این استهزاء و سخریه به خاطر اموری بود:
- برای شکستن ابهت پیامبران و متفرق ساختن افراد حقجو و حق طلب از گرد آنان .
- برای ضعف و ناتوانیشان در مقابل منطق نیرومند رسولان الهی ، چون نمی توانستند پاسخی به دلائل دندانشکن آنان بدهند متوسل به استهزاء یعنی حربه نادانهای بی منطق می شدند.
- برای اینکه پیامبران سنتشکن بودند و با وضع نابسامان محیط به مبارزه بر می خاستند، اما جاهلان متعصب که این سنتهای غلط را جاودانی و ابدی می پنداشتند از این کار تعجب می کردند و به استهزاء بر می خاستند.
- برای اینکه سرپوشی بر وجدان خفته خود بگذارد، مبادا بیدار شود و تعهد و مسئولیت بیافریند.
- برای اینکه بسیاری از پیامبران دستشان از مال دنیا تهی و زندگانیشان بسیار ساده بود، آنها که شخصیت را بر اثر کوردلی در لباس نو، و مرکب زیبا، و زندگانی مجلل ، می دانستند، تعجب می کردند که آیا یک انسان فقیر و تهیدست ممکن است رهبر و راهنمای اینهمه جمعیت ثروتمند و مرفه گردد؟!، و به دنبال تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 34
آن به استهزاء بر می خاستند.
- و سرانجام برای اینکه می دیدند قبول دعوت پیامبران آنها را در برابر شهواتشان محدود می سازد و آزادیهای حیوانیشان را سلب می کند و برای آنها وظائف و مسئولیتهائی ایجاد می نماید به استهزاء بر می خاستند تا خود را از این وظائف راحت کنند!
سپس می فرماید: آری ((ما این چنین آیات قرآن را به دلهای این مجرمان می فرستیم)) (کذلک نسلکه فی قلوب المجرمین).
اما با اینهمه تبلیغ و تاءکید و بیان منطقی و ارائه معجزات باز هم این متعصبان استهزاء کننده ((به آن ایمان نمی آورند)) (لا یؤ منون به)
ولی این منحصر به آنها نیست ((پیش از آنها سنت اقوام اولین نیز چنین بود)) (و قد خلت سنة الاولین).
اینها بر اثر غوطه ور شدن در شهوات و اصرار و لجاجت در باطل ، کارشان به جائی رسیده که ((اگر دری از آسمان را بروی آنها بگشائیم و آنها مرتبا به آسمان صعود و نزول کنند...)) (و لو فتحنا علیهم بابا من السماء فظلوا فیه یعرجون).

((می گویند ما را چشم بندی کرده اند)) (لقالوا انما سکرت ابصارنا).
((بلکه ما را سحر کرده اند و آنچه می بینیم ابدا واقعیت ندارد! (بل نحن قوم مسحورون).
این جای تعجب نیست که انسان به چنین مرحله ای از عناد و لجاج برسد، برای اینکه روح پاک و فطرت دست نخورده انسان که قادر به درک حقائق

چهره اصلی واقعیات است ، بر اثر گناه و جهل و دشمنی با حق تدریجا به تاریکی می گراید، البته در مراحل نخستین پاک کردن آن کاملا امکان پذیر است ، اما اگر خدای نکرده این حالت در انسان راسخ شود و به صورت ملکه در آید دیگر به آسانی نمی توان آن را شست ، و در اینجا است که چهره حق در نظر انسان دیگرگون می شود تا آنجا که محکمترین دلائل عقلی ، و روشنترین دلائل حسی ، در دل او اثر نمی گذارد و کار او به انکار معقولات و محسوسات ، هر دو، می رسد.
نکته ها:
1 - ((شیع)) جمع ((شیعه)) به جمعیت و گروهی گفته می شود که دارای خط مشترکی هستند، ((راغب)) در کتاب مفردات می گوید: ((شیع از ماده شیاع به معنی ((انتشار و تقویت)) است ، و شاع الخبر هنگامی گفته می شود که خبری متعدد و قوی شود و شاع القوم هنگامی گفته می شود که جمعیتی منتشر و فراوان گردند، و ((شیعه)) به کسانی می گویند که انسان بوسیله آنها قوی می شود)).
مرحوم ((طبرسی)) در مجمع البیان اصل آن را از مشایعت به معنی ((متابعت)) دانسته و می گوید شیعه به معنی پیرو و تابع است ، و شیعه علی (علیهالسلام) به پیروان او و آنهائی که اعتقاد به امامتش دارند گفته می شود، و حدیث معروف ام سلمه از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شیعة علی هم الفائزون یوم القیامة (نجات یابندگان در قیامت ، پیروان علی (علیهالسلام) هستند) نیز اشاره به همین معنی می کند.
و به هر حال چه اصل این کلمه را از شیاع به معنی انتشار و تقویت بدانیم ، یا از مشایعت به معنی متابعت ، دلیل بر وجود یک نوع همبستگی فکری و مکتبی در مفهوم شیعه و تشیع است .
ضمنا تعبیر به شیع درباره اقوام گذشته دلیل بر این است که آنها در مبارزه

خود با پیامبران به صورت پراکنده عمل نمی کردند، بلکه دارای خط مشترک و برنامه واحدی بودند که با عملکردهای هماهنگ تقویت می شد، جائی که گمراهان برای خود چنین برنامه ای داشته باشند آیا پیروان راستین راه حق نباید در مسیر خود از طرحهای هماهنگ و مشترک پیروی کنند. 2 - مرجع ضمیر در ((نسلکه))

این جمله اشاره به آن می کند که خداوند آیات خود را از طرق مختلف آنچنان به مجرمان و مخالفان تفهیم می کند که گوئی در دل آنها وارد شده است اما متاءسفانه عدم قابلیت و ناآمادگی محل ، سبب بیرون راندن آن و جذب نشدن در درون جانشان می گردد، درست مانند غذای مقوی و مفیدی که معده ناسالم ، آنرا جذب نکرده و به بیرون باز می گرداند (و این حقیقت درست از ماده سلوک که ماده اصلی نسلکه می باشد فهمیده می شود).
بنابراین ضمیر ((نسلکه)) به ((ذکر)) (قرآن) که در آیات قبل آمده باز می گردد، و همچنین ضمیر ((به)) در جمله بعد، جمله ((لا یؤ منون به)) نیز به همین معنی باز می گردد، یعنی با اینهمه آنها ایمان به این آیات نمی آورند.
بنابراین هماهنگی در میان دو ضمیر کاملا برقرار است ، نظیر همین تعبیر با همین معنی در سوره شعراء آیه 200 و 201 دیده می شود).
ولی بعضی احتمال داده اند که ضمیر در ((نسلکه)) به استهزاء که از آیه قبل استفاده می شود باز گردد، بنابراین معنی جمله چنین می شود ما این استهزاء و مسخره کردن را (به خاطر گناهان و لجاجتهایشان) در قلب آنها داخل می کنیم .
ولی این تفسیر اگر هیچ ایراد دیگری نداشته باشد حداقل هماهنگی را در میان دو ضمیر از میان می برد و برای تضعیف آن همین کافی است (دقت کنید).
ضمنا از جمله بالا استفاده می شود که وظیفه مبلغان تنها این نیست که

را به گوش مردم بخوانند، بلکه باید از تمام وسائل استفاده کنند تا سخن حق را به دل آنها نفوذ دهند آنچنان که دلنشین گردد، حق طلبان ارشاد شوند و نسبت به لجوجان اتمام حجت گردد.
یعنی از تمام وسائل سمعی ، بصری ، برنامه های عملی ، قصص ، داستانها، ادبیات شعر و هنر به معنی اصیل و سازنده باید استفاده کرد تا کلمات حق به دلها راه یابد.
3 - سنت پیشینیان !
موضع گیریهای طرفداران باطل در برابر پیامبران ، و طرح نقشه های همه جانبه برای تحمیق مردم ، و پراکندن آنها از اطراف مردان الهی نه چیز تازه ای است و نه منحصر به زمان و مکان خاصی بوده است .
بلکه همانگونه که از تعبیر بالا استفاده می شود، از قدیم الایام و دورترین زمانها، این توطئه ها در میان اقوام گمراه بوده است .
و به همین دلیل هرگز نباید از آن وحشت کرد و یا نومیدی و یاءس به خود راه داد، و یا از انبوه مشکلاتی که بدست دشمنان فراهم می شود هراسید، این یک دلداری مؤ ثر برای همه رهروان راه حق است .

اگر تصور کنیم در زمان یا مکانی می توانیم دعوت حق را نشر و گسترش دهیم ، و پرچم عدل و داد را برافرازیم ، بی آنکه با عکس العمل منفی دشمنان لجوج و مخالفان سرسخت مواجه باشیم سخت اشتباه کرده ایم ، پیامبران الهی و همه پیروان راستین آنها از این مخالفتها هرگز ماءیوس نشدند و ما نیز باید ماءیوس نگردیم ، بلکه باید هر روز بر عمق دعوت خود بیفزائیم .
4 - تفسیر جمله ((فظلوا فیه یعرجون))
این جمله و جمله های بعد که در آیات فوق آمده به خوبی نشان می دهد که تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 38
منظور آن است اگر دری از آسمان بر آنها گشوده شود (آسمان در اینجا ظاهرا اشاره به جو متراکم اطراف زمین است که خارج شدن از آن به سادگی ممکن نیست) و مرتبا روز روشن در آن رفت و آمد کنند، باز هم از شدت لجاجت می گویند چشم بندی و سحر شده ایم .
توجه داشته باشید ((ظلوا)) دلیل بر استمرار کاری در روز می باشد، و عرب این تعبیر را در مورد شب نمی کند، بلکه به جای آن باتوا که از ماده بیتوته است ، می گوید.
این تفسیر همان چیزی است که غالب مفسرین آنرا برگزیده اند، ولی عجب این است که بعضی از مفسران احتمال داده اند که ضمیر در ((ظلوا)) به فرشتگان باز می گردد، یعنی اگر آنان فرشتگان را با چشم خود ببینند که به آسمان می روند و باز می گردند باز ایمان نمی آورند.
این تفسیر علاوه بر اینکه با آیات قبل و بعد که عموما سخن از مشرکین می گوید سازگار نیست (زیرا ملائکه تنها در شش آیه قبل آمده ، و بازگشت ضمیر به آن بسیار بعید است) از بلاغت سخن نیز می کاهد، زیرا قرآن می خواهد بگوید حتی اگر خودشان به صورت اعجازآمیزی در روز روشن کرارا به آسمان بروند و باز گردند باز هم تسلیم حق نمی شوند. (دقت کنید).
5 - معنی جمله ((سکرت ابصارنا))
((سکرت)) از ماده ((سکر)) به معنی پوشاندن است ، یعنی کافران لجوج می گویند چشم حقیقت بین ما گوئی پوشانده شده و اگر ببینیم که به آسمان عروج می کنیم یک سلسله مسائل خیالی و توهمی است ، و این درست همان چیزی است که از آن در فارسی تعبیر به چشم بندی می کنیم ، که بر اثر تردستی طرف مقابل ، انسان نمی تواند حقیقت را درست ببیند، بلکه خلاف آنرا احساس می کند. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 39
و اینکه بعد از آن ، جمله بل نحن قوم مسحورون (بلکه ما گروهی هستیم که سحر شده ایم) آمده با اینکه همین چشم بندی نیز از انواع سحر است شاید اشاره به این باشد که از چشم بندی هم فراتر رفته ، سر تا پای ما

سحر شده ، نه تنها چشممان بلکه تمام وجودمان بر اثر سحر احساس واقعی خود را از دست داده است و آنچه حس می کند بر خلاف واقعیت است .
به عبارت دیگر هرگاه انسانی را با وسیله ای بالا ببریم و فرود بیاوریم این حالت را نه تنها با چشم خود بلکه با تمام وجود احساس می کند، به همین دلیل اگر چشم شخص را محکم هم ببندیم باز عروج و نزول خود را احساس می کند.
یعنی اگر، فرضا این مشرکان را به آسمان ببریم ، نخست می گویند چشم بندی شده ایم بعد که متوجه می شوند که این حالت با غیر چشم هم قابل احساس است می گویند اصولا ما سر تا پای وجودمان سحر شده است .
الحجر
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 40
آیه 16 - 18
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فی السمَاءِ بُرُوجاً وَ زَیَّنَّهَا لِلنَّظِرِینَ(16)
وَ حَفِظنَهَا مِن کلِّ شیْطنٍ رَّجِیم(17)
إِلا مَنِ استرَقَ السمْعَ فَأَتْبَعَهُ شهَابٌ مُّبِینٌ(18)
ترجمه :16 - ما در آسمان برجهائی قرار دادیم ، و آنرا برای بینندگان تزیین کردیم .
17 - و آنرا از هر شیطان مطرودی حفظ نمودیم .
18 - مگر آنها که استراق سمع کنند که شهاب مبین آنان را تعقیب می کند (و می راند)
تفسیر :شیاطین با شهب رانده می شوند؟
این آیات اشاره به گوشه ای از نظام آفرینش به عنوان دلیلی بر توحید و شناخت خدا است و بحثهائی را که در زمینه قرآن و نبوت در آیات گذشته آمد تکمیل می کند.
نخست می گوید: ((ما در آسمان برجهائی قرار دادیم)) (و لقد جعلنا فی السماء بروجا).
((بروج)) جمع ((برج)) در اصل به معنی ((ظهور)) است ، و به همین جهت آن قسمت مخصوصی از دیوار اطراف شهر یا محل اجتماع لشکر که بروز و ظهور خاصی دارد، برج نامیده می شود، و نیز به همین جهت هنگامی که زن ، زینت خود را آشکار سازد تبرجت المرئة می گویند.
به هر حال برجهای آسمانی اشاره به منزلگاههای خورشید و ماه است ، و به تعبیر دقیقتر هنگامی که ما از کره زمین به ماه و خورشید نگاه می کنیم در هر فصل و موقعی از سال آنها را در مقابل یکی از صورتهای فلکی (صورتهای فلکی تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 41

مجموعه ستارگانی است که شکل خاصی را به خود گرفته اند) می بینیم و می گوئیم خورشید مثلا در برج حمل یا ثور یا میزان و عقرب و قوس است .
بدیهی است وجود این برجهای آسمانی و منزلگاههای ماه و خورشید و آن نظام خاصی که برای حرکت آنها در این برجها وجود دارد که تقویم مجسم جهان هستی ما را تشکیل می دهد دلیل روشنی است بر علم و قدرت آفریدگار، این نظام شگرف با این حساب دقیق و مستمر بیانگر نقشه و هدفی است که در آفرینش این جهان بوده و هر چه در آن بیشتر بیندیشیم ما را به آفریننده جهان نزدیکتر می سازد.
سپس اضافه می کند ((ما آسمان و این صورتهای فلکی را برای بینندگان زینت بخشیدیم)) (و زیناها للناظرین).
در یک شب تاریک و پر ستاره نظری به آسمان بیفکنید، ستارگانی که در هر گوشه و کنار به صورت گروه گروه دور هم جمع شده اند، گوئی هر دسته برای خود انجمنی دارند، و آهسته نجوی می کنند، بعضی خیره خیره به ما نگاه کرده اصلا چشمک نمی زنند و بعضی مرتبا چشمک می زنند، گوئی ما را به سوی خود می خوانند، بعضی آنچنان می درخشند که خیال می کنیم دارند به ما نزدیک می شوند، و بعضی با نور کمرنگ خود گوئی از آن اعماق آسمانهای دور فریاد بی صدائی می کشند که ما هم اینجائیم !
این منظره زیبای شاعرانه که شاید برای بعضی بر اثر تکرار مشاهده ، عادی جلوه کند بیش از آنچه فکر کنیم دیدنی و جالب و شوق انگیز است .
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 42
گاهی که ماه با اشکال مختلفش در جمع آنها ظاهر می شود، چهره تازه و اعجاب انگیز دیگری به خود می گیرند.
بعد از غروب آفتاب یکی بعد از دیگری ظاهر می شوند، گوئی از پشت پرده بیرون می دوند و به هنگام طلوع صبح فرار کرده و در برابر نیروی خیره کننده آفتاب خود را پنهان می کنند.
از این گذشته ، از نظر زیبائیهای علمی و اسرار بسیار فراوان ، چهره آسمان آنچنان زیبا است که هزاران سال است چشم همه دانشمندان را به خود مشغول داشته به ویژه امروز که با نیرومندترین تلسکوبها و دوربینهای عظیم نجومی به سوی آن خیره می شوند و هر زمان اسرار تازه ای از این عالم پر غوغا، و در عین حال خاموش ، برای مردم جهان کشف می کنند.
راستی ((چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی))!...
در آیه بعد اضافه می کند ((ما این آسمان را از هر شیطان رجیم و شوم و ملعون محفوظ داشته ایم)) (و حفظناها من کل شیطان رجیم).
((مگر آن شیطانهائی که هوس ((استراق سمع)) (و خبرگیری دزدکی)

کنند، که شهاب آشکار آنها را تعقیب می کند و به عقب می راند)) (الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبین).
چگونه شیاطین بوسیله شهب از آسمان رانده می شوند؟!
آیه اخیر از آیاتی است که مفسران در تفسیر آن بسیار سخن گفته اند و هر یک مسیر خاصی را پیموده و برداشت معینی از آن دارند.
و از آنجا که عین همین مضمون در سوره صافات (آیه 6 و 7) و سوره جن

(آیه 9) آمده و از مسائلی است که ممکن است برای افراد نا آگاه سؤ الهای بدون جوابی ترسیم کند لازم است نخست نظری به آراء مفسران بزرگ اسلامی بیفکنیم ، سپس آنچه را که ترجیح می دهیم بیان کنیم .
1 - بعضی مانند نویسنده ((تفسیر فی ظلال)) به راحتی از این آیات و مانند آن گذشته و به عنوان اینکه اینها حقایقی است که درک آن برای ما ممکن نیست و باید به آنچه در عمل واقعی ما در این زندگی مؤ ثر است بپردازیم به تفسیر اجمالی قناعت کرده ، و از توضیح و تبیین این مساءله صرف نظر نموده است .
او چنین می نویسد: شیطان چیست ؟ و چگونه می خواهد استراق سمع کند؟ و چه چیز را استراق می کند؟ همه اینها از غیبهای الهی است که از خلال نصوص نمی توان به آن دست یافت ، و پرداختن به آن نتیجه ای ندارد، زیرا بر عقیده ما چیزی نمی افزاید، و جز اشتغال فکر انسان به امری که به او ارتباط خاصی ندارد و او را از انجام عمل حقیقیش در این زندگی باز می دارد ثمره ای نخواهد داشت ، به علاوه درک تازه ای نسبت به حقیقت جدیدی به ما نمی دهد!)).
ولی نباید تردید داشت که قرآن یک کتاب بزرگ انسانسازی و تربیت و حیات است ، اگر چیزی ارتباط به حیات انسانها نداشته باشد مطلقا در آن مطرح نخواهد شد، همه آن درس است ، درس زندگی ، به علاوه هیچکس نمی تواند این سخن را بپذیرد که در قرآن حقایق ناگشودنی باشد، مگر قرآن نور و کتاب مبین نیست ؟ و مگر برای فهم و تدبر و هدایت مردم نازل نشده ؟ چگونه فهم این آیات به ما ارتباط ندارد؟
به هر حال ما این طرز موضعگیری را در برابر این گونه آیات و مانند آن نمی پسندیم .
2 - جمع قابل توجهی از مفسران ، مخصوصا مفسران پیشین ، اصرار دارند

که معنی ظاهری آیات را کاملا حفظ کنند:
((سماء)) اشاره به همین آسمان است ، و ((شهاب)) اشاره به همین شهاب است (همین سنگریزه های سرگردانی است که در این فضای بیکران در گردشند و گاه گاه که در حوزه جاذبه زمین قرار می گیرند و به

سوی زمین کشیده می شوند و بر اثر سرعت برخورد با امواج هوا، داغ و سوزان و شعله ور و خاکستر می شوند).
و ((شیطان)) همان موجودات خبیثه متمردند که می خواهند به آسمانها بروند و گوشه ای از اخبار این عالم ما که در آسمانها منعکس است ، از طریق استراق سمع (گوش دادن مخفیانه) در یابند، و به دوستان خود در زمین برسانند، ولی شهابها همچون تیر به سوی آنها پرتاب می شوند و آنها را از رسیدن به این هدف باز می دارند.
3 - جمعی دیگر از مفسران مانند مفسر عالیقدر ((مؤ لف المیزان)) و ((طنطاوی)) در تفسیر ((الجواهر)) تعبیرات آیات فوق را از قبیل تشبیه و کنایه و ذکر امثال و به اصطلاح بیان ((سمبولیک)) دانسته ، و این تشبیه و کنایه را به صورتهای گوناگونی بیان داشته اند:
الف : در تفسیر المیزان چنین می خوانیم : ((توجیهات مختلفی را که مفسران برای استراق سمع کردن شیاطین ، و رانده شدن آنها بوسیله شهب بیان کرده اند، مبتنی بر چیزی است که احیانا از ظاهر آیات و روایات به ذهن می رسد که افلاکی محیط به زمین است و در آنها گروههائی از فرشتگان قرار دارند و هر کدام از این افلاک درهائی دارند که جز از آنها نمی توان وارد شد، و گروهی از این فرشتگان ، تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 45
شهابها را بر دست دارند، و منتظر شیاطین استراق سمع کننده هستند تا آنها را با آن بکوبند و برانند!
در حالی که امروز روشن شده است این گونه نظریات بی اساس است ، نه چنان افلاکی وجود دارد و نه آن درها و نه مانند آن .
آنچه به عنوان یک احتمال می توان در اینجا گفت این است این گونه بیانات در کلام الهی از قبیل امثالی است که برای روشن شدن حقایق غیر حسی در لباس حسی ذکر می شود، همانگونه که خداوند می فرماید و تلک الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون : ((اینها مثلهائی است که برای مردم می زنیم و جز عالمان آنها را درک نمی کنند)) (عنکبوت - 43)
و امثال این تعبیرات در قرآن فراوان است ، مانند عرش ، کرسی ، لوح ، کتاب .
بنابراین منظور از آسمان که جایگاه فرشتگان است ، یک عالم ملکوتی و ماوراء طبیعی است ، که از این جهان محسوس ، برتر و بالاتر است ، و منظور از نزدیک شدن شیاطین به این آسمان برای استراق سمع و پرتاب کردن شهب به آنها آنست که آنها می خواهند به جهان فرشتگان نزدیک شوند تا از اسرار خلقت و حوادث آینده آگاهی یابند، ولی آنها شیاطین را با انوار معنوی ملکوتی که تاب تحمل آن را ندارند می رانند.
ب : ((طنطاوی)) در تفسیر معروف خود، گاه می گوید:

((آن گروه از دانشمندان حیله گر و ریاکار و مردم عوامی که از آنها پیروی می کنند شایستگی و اهلیت آنرا ندارند که از عجائب آسمانها و شگفتیهای عالم بالا و کرات بیکرانش و نظم و حسابی که بر آنها حکومت می کند، آگاه شوند، خداوند این علم و دانش را از آنها ممنوع ساخته ، و این آسمان پر ستاره زیبا و مزین را با آنهمه اسرارش در اختیار کسانی گذاشته که

و ایمان دارند.
طبیعی است که گروه اول از نفوذ در اسرار این آسمان منع می شوند، و هر شیطان رانده شده درگاه الهی ، خواه از جنس بشر باشد یا غیر بشر، حق وصول به این حقایق را ندارد، و هرگاه به آن نزدیک شود رانده و مطرود می گردد، این گونه افراد ممکن است سالها زندگی کنند و بعد بمیرند ولی هرگز به این اسرار، دست نیابند، آنها چشمهای باز دارند و لیکن چشم آنها قدرت دید این حقایق را ندارد، مگر نه این است که علم را جز عاشقانش و جمال را جز عارفانش درک نمی کنند و نمی بینند)).
در جای دیگر می گوید: ((چه مانعی دارد این تعبیرات کنایه باشد؟ منع حسی اشاره به منع عقلی گردد، در حالی که کنایات از زیباترین انواع بلاغت است ، آیا نمی بینیم بسیاری از مردم که در اطراف شما زندگی می کنند در محدوده همین زمین محبوس و زندانیند و هیچگاه چشمشان به جهان بالا دوخته نمی شود، و به آوای آن گوش فرا نمی دهند، و از امور این جهان و شگفتیهایش خبری ندارند، آنها بوسیله (شهاب) خودخواهی و شهوت و کینه توزی و طمع و حرص و جنگهای خانمانسوز از درک آن معانی والا مطرودند)) (و اگر روزی هم چنین هوسی کنند به خاطر آن همه آلودگی که بر دل و جان دارند رانده می شوند).
ج - در جای دیگر سخنی دارد که خلاصه اش چنین است : ارواح انسانها هنگامی که از این دنیا به جهان برزخ منتقل می شوند، علاقه و ارتباطی به ارواح زندگان دارند، و هرگاه میان آنها تناسب و همانندی باشد، و بتوانند از طریق احضار ارواح و غیر آن با آنها ارتباط و تفاهم برقرار کنند، مسائلی را در اختیار آنان می گذارند که گاهی حق است و گاهی باطل زیرا آنها نمی

اعلی دسترسی پیدا کنند بلکه تنها به عوالم پائین تر دسترسی می یابند، مثلا همانگونه که ماهی نمی تواند از محیط خود بیرون بیاید و در هوا پرواز کند، آنها نیز قدرت ندارند از محدوده جهان خود بالاتر روند.
د: بعضی دیگر گفته اند که اکتشافات اخیر نشان داده که یک سلسله امواج نیرومند رادیوئی از فضاهای دور دست ، مرتبا پخش می شود که می توان آنها را در کره زمین با دستگاههای گیرنده مخصوص به خوبی گرفت ، هیچکس بدرستی نمی داند سرچشمه این امواج فوق العاده نیرومند

کجاست ؟ ولی دانشمندان می گویند احتمال قوی دارد که در کرات دور دست آسمانی موجودات زنده فراوانی هستند که از نظر تمدن از ما بسیار پیشرفته ترند و به همین دلیل می خواهند اخبارشان را در جهان پخش کنند و در آن اخبار مسائلی است که برای ما تازگی دارد، موجوداتی که آنها را پری می نامیم می کوشند، از این امواج استفاده کنند، ولی اشعه نیرومندی آنها را بدور می راند.
این بود نظرات گوناگون مفسران و دانشمندان .
نتیجه بحث :
بحثها در تفسیر این آیات به درازا کشید اکنون باید برای نتیجه گیری کامل مقدمتا به چند نکته توجه کنیم :
1 - کلمه ((سماء)) (آسمان) در بسیاری از آیات قرآن به معنی همین آسمان مادی است در حالی که در بعضی دیگر از آیات قطعا به معنی آسمان معنوی و مقام بالا است .
مثلا در آیه 40 سوره اعراف می خوانیم ان الذین کذبوا بایاتنا و استکبروا عنها لا تفتح لهم ابواب السماء: ((آنها که آیات ما را تکذیب کردند تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 48
و در برابر آن تکبر ورزیدند درهای آسمان به رویشان گشوده نمی شود.
ممکن است منظور از آسمان در اینجا کنایه از مقام قرب خدا بوده باشد همانگونه که در آیه 10 سوره فاطر می خوانیم الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه : ((سخنان پاکیزه به سوی او بالا می روند و عمل صالح را ترفیع می دهد)).
روشن است که اعمال صالح و سخنان پاکیزه چیزی نیستند که به سوی این آسمان بالا روند بلکه به سوی مقام قرب خدا پیش می روند و عظمت و رفعت معنوی می یابند.
اصولا تعبیر به ((انزل)) و ((نزل)) در مورد آیات قرآن به روشنی این معنی را می رساند، که منظور ((نزول)) و ((فرود آمدن)) از مقام قدس پروردگار بر قلب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است .
در تفسیر آیه 24 سوره ابراهیم الم ترکیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء خواندیم : که این درخت پاکیزه که خداوند آن را به عنوان مثال بیان کرده ، پیامبر ریشه آن است ، و علی (علیهالسلام) شاخه آن (همان شاخه ای که سر بر آسمان کشیده) و امامان شاخه های کوچکترند.
مخصوصا در یکی از آن احادیث می خوانیم ((کذلک الکافرون لا تصعد اعمالهم الی السماء)): ((همین گونه هستند کافران ، اعمال به آسمان بالا نمی رود)).
روشن است که آسمان در این گونه احادیث ، اشاره به این آسمان حسی

نیست و از اینجا نتیجه می گیریم که آسمان هم در مفهوم مادی آن استعمال می شود و هم در مفهوم معنوی آن .
2 - نجوم (ستارگان) نیز یک مفهوم مادی دارد که همین ستارگانی هستند

که در آسمان دیده می شوند، و یک مفهوم معنوی که اشاره به دانشمندان و شخصیتهائی است که روشنی بخش جوامع انسانی هستند، و همان گونه که مردم راه خود را در شبهای تاریک در بیابانها و بر صفحه اقیانوسها بوسیله ستارگان پیدا می کنند، توده های جمعیت در اجتماعات انسانی نیز راه زندگی و سعادت و حیات را به کمک این دانشمندان و رهبران آگاه و با ایمان می یابند.
حدیث معروفی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده مثل اصحابی فیکم کمثل النجوم بایها اخذ اهتدی ...: ((یاران من همچون ستارگانند که به هر کدام اقتدا شود مایه هدایت است)) نیز اشاره به همین معنی می کند.
در تفسیر علی بن ابراهیم در ذیل آیه و هو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا بها فی ظلمات البر و البحر: ((او کسی است که ستارگان را برای شما قرار داد تا در تاریکی های خشکی و دریا بوسیله آنها هدایت شوید)) (آیه 97 سوره انعام) چنین نقل شده که امام فرمود: النجوم آل محمد: ((منظور از ستارگان خاندان پیامبرند)).
3 - از روایات متعددی که در تفسیر آیات مورد بحث وارد شده استفاده می شود که ممنوع شدن شیاطین از صعود به آسمانها و رانده شدنشان بوسیله نجوم هنگام تولد پیامبر بود، و از بعضی از آنها استفاده می شود که به هنگام تولد عیسی تا حدی ممنوع شدند و پس از تولد پیامبر بطور کامل ممنوع گشتند.
از مجموعه آنچه گفتیم چنین می توان حدس زد که ((سماء)) در اینجا به مفهوم معنوی اشاره می کند و کنایه از آسمان حق و ایمان و معنویت است .
و همواره شیاطین در تلاشند تا به این محدوده راه یابند و از طریق انواع

وسوسه ها در دل مؤ منان راستین و حامیان حق نفوذ کنند.
اما مردان الهی و رهبران راه حق از پیامبران و امامان گرفته تا دانشمندان متعهد، با امواج نیرومند علم و تقوایشان بر آنها هجوم می برند و آنانرا از نزدیک شدن به این آسمان می رانند.
و در اینجا است که می توان رابطه و پیوندی میان تولد حضرت مسیح و از آن بالاتر تولد حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و طرد این شیاطین از آسمان پیدا کرد.

و نیز اینجا است که می توان ارتباط میان صعود به آسمان و آگاهی از اسرار را یافت - زیرا می دانیم در این آسمان مادی اخبار خاصی وجود ندارد جز شگفتیهای خلقت که حتی از روی زمین نیز قابل مطالعه است ، امروز دیگر این مساءله قطعی شده است که این کرات آسمانی در این فضای بیکران پخش شده اند، قسمتی از آنها کرات مردهای هستند، و بعضی زنده اند، و ساکنانی دارند، ولی شاید زندگی آنها با ما تفاوت بسیار داشته باشد.
این موضوع نیز بسیار قابل ملاحظه است که پیدایش شهاب تنها در جو زمین است که بر اثر برخورد قطعات سنگ به هوای اطراف زمین و شعله ور شدن آنها پیدا می شود و الا در بیرون جو زمین شهابی وجود ندارد البته در بیرون جو زمین سنگهای سرگردانی در حرکتند ولی به آنها شهاب گفته نمی شود مگر زمانی که وارد جو زمین گردد و داغ و شعله ور شود، و در برابر چشم انسان به صورت خط آتشی نمایان گردد به گونه ای که تصور می شود ستاره ای است در حال حرکت و این را نیز می دانیم که انسان امروز بارها از این جو زمین به خارج عبور کرده و بسیار از آن فراتر رفته و تا کره ماه رسیده است (توجه داشته باشید که جو زمین صد الی دویست کیلومتر بیشتر نیست ، در حالی که کره ماه بیش از سیصد هزار کیلومتر با ما فاصله دارد).
بنابراین اگر منظور همین شهاب مادی و آسمان مادی باشد، باید پذیرفت

که این منطقه برای دانشمندان بشر کشف شده و مطلب اسرار آمیزی در آن وجود ندارد.
کوتاه سخن اینکه با قرائن و شواهد فراوانی که ذکر کردیم به نظر می رسد که منظور از آسمان آسمان حق و حقیقت است ، و شیاطین همان وسوسه گران هستند که می کوشند به این آسمان راه یابند و استراق سمع کنند و به اغوای مردم بپردازند، اما ستارگان و شهب یعنی رهبران الهی و دانشمندان با امواج نیرومند قلمشان آنها را به عقب می رانند و طرد می کنند.
ولی قرآن دریای بیکران است و ممکن است دانشمندان آینده در زمینه این آیات به حقایق تازه ای دست یابند که امروز به آن دست نیافته ایم .
الحجر

آیه 19 - 21
آیه و ترجمه
وَ الاَرْضَ مَدَدْنَهَا وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَسىَ وَ أَنبَتْنَا فِيهَا مِن كلِّ شىْءٍ مَّوْزُونٍ(19)
وَ جَعَلْنَا لَكمْ فِيهَا مَعَيِش وَ مَن لَّستُمْ لَهُ بِرَزقِينَ(20)

وَ إِن مِّن شىْءٍ إِلا عِندَنَا خَزَائنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ(21)
ترجمه :19 - و زمین را گستردیم ، و در آن کوههای ثابتی افکندیم ، و از هر گیاه موزون در آن رویاندیم .
20 - و برای شما انواع وسایل زندگی در آن قرار دادیم ، و همچنین برای کسانی که شما نمی توانید به آنها روزی دهید.
21 - خزائن همه چیز نزد ما است ولی ما جز به اندازه معین آنرا نازل نمی کنیم .
تفسیر :گنجینه همه چیز نزد ما است
در اینجا به بخشی از آیات آفرینش ، و نشانه های عظمت خدا در زمین ، می پردازد تا بحث پیشین تکمیل گردد.
نخست از خود زمین شروع کرده می فرماید: ((ما زمین را گسترش دادیم)) (و الارض مددناها).
((مد)) در اصل به معنی گسترده ساختن و بسط دادن است ، و به احتمال قوی در اینجا اشاره به سر برآوردن خشکیهای زمین از زیر آب است ، زیرا میدانیم تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 53
در آغاز تمام سطح کره زمین بر اثر بارانهای سیلابی زیر آب پنهان بود، و سالیان درازی بر این منوال گذشت ، بارانهای سیلابی فرو نشستند، آبها در گودالهای زمین جای گرفتند، و خشکیها تدریجا از زیر آب نمایان گشتند، این همان چیزی است که در روایات اسلامی عنوان ((دحو الارض)) معروف شده است .
و از آنجا که آفرینش کوهها با آن فوائد زیادی که دارند یکی از نشانه های توحید است ، به ذکر آن پرداخته و اضافه می کند ((ما در زمین کوههای مستقر و ثابتی انداختیم)) (و القینا فیها رواسی).
تعبیر به القاء (افکندن) در مورد کوهها با اینکه می دانیم کوهها همان چین خوردگیهای زمین هستند که بر اثر سرد شدن تدریجی پوسته زمین و یا به خاطر مواد آتشفشانی به وجود آمده اند ممکن است از این نظر باشد که القاء به معنی ایجاد نیز آمده است ، در زبان روز مره خود نیز می گوئیم که ما برای فلان زمین طرحی ریختیم و چند اطاق در آن انداختیم یعنی بنا کردیم و ایجاد نمودیم .
به هر حال این کوهها علاوه بر اینکه از ریشه به هم پیوسته اند و همچون زرهی زمین را در برابر فشار درونی از لرزشها حفظ می کنند، و علاوه بر اینکه قدرت طوفانها را در هم شکسته و وزش باد و نسیم را به دقت کنترل می نمایند، محل خوبی برای ذخیره آبها به صورت برف و یا چشمه ها می باشند.
مخصوصا تکیه روی کلمه ((رواسی)) جمع ((راسیه)) به معنی ثابت و پا بر جا، اشاره لطیفی است به آنچه در بالا بیان کردیم که آنها هم خودشان

ثابتند و هم مایه ثبات پوسته زمین و زندگی انسانها می باشند.
به سراغ مهمترین عامل زندگی بشر و همه جانداران یعنی گیاهان می رود، و می فرماید: ((ما در روی زمین از هر گیاه موزون رویاندیم)) (و انبتنا فیها من کل شی ء موزون). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 54
چه تعبیر زیبا و رسائی ای است تعبیر به ((موزون)) که در اصل از ماده ((وزن)) به معنی شناسائی اندازه هر چیز گرفته شده است و اشاره به حساب دقیق و نظم شگرف و اندازه های متناسب در همه اجزای گیاهان است که هر یک از آنها بلکه هر یک از اجزاء آنها از ساقه و شاخه و برگ و گلبرگ و تخم و میوه حساب و کتاب معینی دارد.
در کره زمین شاید صدها هزار نوع گیاه داریم با خواص مختلف و آثار متنوع و گوناگون که شناخت هر یک دریچه ای است برای شناخت ((الله)) و برگ هر کدام از آنها دفتری است از معرفت کردگار.
این احتمال نیز در معنی این جمله داده شده است که منظور روئیدن معادن مختلف در کوهها می باشد زیرا عرب کلمه ((انبات)) را درباره معدن نیز به کار می برد.
در بعضی از روایات نیز اشاره به این معنی شده است ، در روایتی از امام باقر (علیهالسلام) می خوانیم : که تفسیر این آیه را از حضرتش پرسیدند، فرمود: ((منظور این است که خداوند در کوهها معادن طلا و نقره و جواهرات و سایر فلزات آفریده است)).
این احتمال نیز وجود دارد که منظور از انبات (رویاندن) در اینجا معنی وسیعی است که همه مخلوقاتی را که خداوند در زمین ایجاد کرده است ، فرا می گیرد، در سوره نوح از قول این پیامبر بزرگ می خوانیم که به مردم می گفت و الله انبتکم من الارض نباتا: ((خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویانید)) (نوح - 17). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 55
و به هر حال هیچ مانعی ندارد که آیه مفهوم گسترده ای داشته باشد که گیاهان و انسانها و معادن و مانند آن را شامل شود.
و از آنجا که وسائل زندگی انسان منحصر به گیاهان و معادن نیست در آیه بعد به تمام این مواهب اشاره کرده می گوید: ((ما انواع وسائل زندگی را برای شما در زمین قرار دادیم)) (و جعلنا لکم فیها معایش).
نه تنها برای شما بلکه برای همه موجودات زنده ((و کسانی که شما روزی آنها را نمی دهید)) و از دسترس شما خارجند (و من لستم له برازقین).
آری برای همه آنها نیازمندیهایشان را فراهم ساختیم .
((معایش)) جمع ((معیشة)) و آن وسیله و نیازمندیهای زندگی انسان است ، که گاهی خود به دنبال آن می رود، و گاهی آن به سراغ او می آید.
گرچه بعضی از مفسران کلمه ((معایش)) را تنها تفسیر به زراعت و گیاهان و یا خوردنیها و نوشیدنیها کرده اند، ولی پیدا است که مفهوم لغت

کاملا وسیع است و تمام وسائل حیات را شامل می شود.
مفسران در جمله ((من لستم له برازقین)) دو تفسیر گفته اند:
نخست اینکه همانگونه که در بالا گفتیم خداوند می خواهد مواهب خویش را هم درباره انسانها و هم درباره حیوانات و موجودات زنده ای که انسان توانائی تغذیه آنها ندارد بیان کند.
دیگر اینکه خداوند می خواهد به انسانها گوشزد نماید که ما هم وسیله زندگی برای شما در این زمین قرار دادیم و هم موجودات زنده ای در اختیارتان گذاردیم (مانند چهار پایان) که شما توانائی بر روزی دادن آنها ندارید، خداوند تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 56
آنها را روزی می دهد هر چند این کار بدست شما انجام پذیرد.
ولی به نظر ما تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد و دلیل ادبی آن را نیز در ذیل صفحه آوریم .
در حدیثی که از تفسیر علی بن ابراهیم نقل شده نیز تاءییدی برای این تفسیر می یابیم آنجا که در معنی جمله ((من لستم له برازقین)) می گوید: لکل ضرب من الحیوان قدرنا شیئا مقدرا: ((برای هر یک از حیوانات چیزی مقدر داشتیم)).
و در آخرین آیه مورد بحث ، در حقیقت به پاسخ سؤ الی می پردازد که برای بسیاری از مردم پیدا می شود و آن اینکه چرا خداوند آنقدر از ارزاق و مواهب در اختیار انسانها نمی گذارد که بی نیاز از هر گونه تلاش و کوشش باشند.
می فرماید: ((خزائن و گنجینه های همه چیز نزد ما است ، ولی ما جز به اندازه معین آنرا نازل نمی کنیم)) (و ان من شی ء الا عندنا خزائنه و ما ننزله تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 57
الا بقدر معلوم).
بنابراین چنان نیست که قدرت ما محدود باشد و از تمام شدن ارزاق وحشتی داشته باشیم ، بلکه منبع و مخزن و سرچشمه همه چیز نزد ما است ، و ما توانائی بر ایجاد هر مقدار در هر زمان داریم ، ولی همه چیز این عالم حساب دارد و ارزاق و روزیها نیز به مقدار حساب شده ای از طرف خدا نازل می گردد.
لذا در جای دیگر از قرآن می خوانیم : و لو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض و لکن ینزل بقدر ما یشاء: ((اگر خداوند روزی را بی حساب برای بندگانش بگستراند از جاده حق منحرف می شوند و لکن به اندازه ای که می خواهد نازل می گرداند)) (شوری - 27).
کاملا روشن است که تلاش و کوشش برای زندگی علاوه بر اینکه تنبلی و سستی و دل مردگی را از انسانها دور می سازد: و حرکت و نشاط می آفریند، وسیله بسیار خوبی برای اشتغال سالم فکری و جسمی آنها است ،

و اگر چنین نبود و همه چیز بی حساب در اختیار انسان قرار داشت معلوم نبود دنیا چه منظره ای پیدا می کرد؟
یک مشت انسانهای بیکار، با شکمهای سیر، و بدون هیچگونه کنترل ، غوغائی به پا می کردند، چرا که می دانیم مردم این جهان همچون انسانهای بهشتی نیستند که هر گونه شهوت و خودخواهی و غرور و انحراف از دل و جانشان شسته شده باشد، بلکه انسانهائی هستند با همه صفات نیک و بد که باید در کوره این جهان قرار گیرند و آبدیده شوند، و چه چیز بهتر از تلاش و حرکت و اشتغال سالم می تواند آنان را آبدیده کند.
بنابراین همانگونه که فقر و نیاز، انسان را به انحراف و بدبختی می کشاند بی نیازی بیش از حد نیز منشاء فساد و تباهی است . تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 58
نکته ها:
1 - خزائن خداوند چیست ؟
در آیات متعددی از قرآن می خوانیم که : خداوند خزائنی دارد، خزائن آسمانها و زمین از آن خدا است ، و یا خزائن هر چیز نزد او است .
((خزائن)) جمع ((خزانه)) به معنی محلی است که انسان اموالش را برای حفظ در آن جمع آوری می کند، و در اصل از ماده خزن (بر وزن وزن) به معنی حفظ و نگاهداری چیزی است ، بدیهی است ، کسی اقدام به جمع آوری و اندوختن و حفظ چیزی می کند که قدرتش نامحدود باشد و نتواند در هر عصر و زمانی آنچه می خواهد فراهم سازد، لذا در موقع توانائی ، آنچه لزومش را احساس می کند برای موقع ضرورت می اندوزد و در خزانه گردآوری می کند.
ولی آیا این مفاهیم در مورد خداوند تصور می شود؟ مسلماء نه ، به همین دلیل جمعی از مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان ، و فخر رازی در تفسیر کبیر، و راغب در مفردات ، خزائن الله را به معنی مقدورات الهی تفسیر کرده اند، یعنی همه چیز در خزانه قدرت خدا جمع است و هر مقدار از آن را لازم و صلاح بداند ایجاد می کند.
ولی بعضی دیگر از مفسران بزرگ گفته اند منظور از خزائن خداوند مجموعه اموری است که در عالم هستی و جهان ماده وجود دارد، اعم از عناصر و اسباب ایجاد آنها، در این مجموعه همه چیز به حد زیاد وجود دارد، ولی هر یک از فرآورده ها و موجودات خاص این عالم به مقدار محدودی ایجاد می شود، بی آنکه امکان وجود تنها منحصر به آن باشد.
این تفسیر گرچه از نظر اصولی مساءله قابل قبولیست ، ولی تعبیر به عندنا تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 59
(نزد ما) بیشتر با تفسیر اول هماهنگ است .
و به هر حال انتخاب تعبیراتی مانند خزائن الله با این که با مفهوم

معمولیش در مورد خداوند صادق نیست ، به خاطر آن است که خداوند می خواهد با زبان خود مردم با آنها سخن بگوید.
از آنچه گفتیم ضمنا این نکته روشن شد که تفسیر بعضی از مفسران ، خزائن را به خصوص ((آب و باران)) و محدود ساختن آن در این مصداق معین ، نه تنها دلیلی ندارد، بلکه متناسب با وسعت مفهوم آیه نیز نیست .
2 - نزول مقامی و نزول مکانی
همانگونه که سابقا هم اشاره کرده ایم ، نزول همیشه به معنی نزول مکانی یعنی از بالا به پائین آمدن بلکه گاهی به معنی نزول مقامی است ، مثلا هر گاه نعمتی از شخص بزرگی به زیر دستان می رسد از آن تعبیر به نزول می شود، به همین جهت در قرآن مجید این کلمه در مورد نعمتهای خداوند به کار رفته ، اعم از آنهائی که از آسمان نازل می شود، مانند باران ، و یا در زمین پرورش پیدا می کند مانند حیوانات همانگونه که در آیه 6 سوره زمر می خوانیم : و انزل لکم من الانعام ثمانیة ازواج و در مورد آهن در سوره حدید آیه 25 می خوانیم و انزلنا الحدید و مانند اینها.
خلاصه ((نزول)) و ((انزال)) در اینجا به معنی وجود و ایجاد و خلقت است ، منتها چون از ناحیه خداوند نسبت به بندگان می باشد چنین تعبیری از آن شده است . الحجر
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 60
آیه 22 - 25
آیه و ترجمه
وَ أَرْسلْنَا الرِّيَحَ لَوَقِحَ فَأَنزَلْنَا مِنَ السمَاءِ مَاءً فَأَسقَيْنَكُمُوهُ وَ مَا أَنتُمْ لَهُ بخَزِنِينَ(22)
وَ إِنَّا لَنَحْنُ نُحْىِ وَ نُمِيت وَ نحْنُ الْوَرِثُونَ(23)
وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُستَقْدِمِينَ مِنكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا المُستَئْخِرِينَ(24)
وَ إِنَّ رَبَّک هُوَ يحْشرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ(25)
ترجمه :22 - ما بادها را برای تلقیح (ابرها و بهم پیوستن و بارور ساختن آنها) فرستادیم ، و از آسمان آبی نازل کردیم با آن سیراب ساختیم ، در حالی که شما توانائی حفظ و نگهداری آن را نداشتید.
23 - مائیم که زنده می کنیم و می میرانیم و وارث (همه جهان) ما هستیم .
24 - ما هم پیشینیان شما را دانستیم و هم متاخران را.
25 - پروردگار تو قطعا همه را (در قیامت) جمع و محشور می کند چرا که حکیم و دانا است .
تفسیر :نقش باد و باران
در تعقیب بیان قسمتی از اسرار آفرینش و نعمتهای خدا در آیات گذشته ، مانند آفرینش زمین ، کوهها، گیاهان ، وسائل زندگی ، در نخستین آیه مورد

بحث به وزش بادها و نقش مؤ ثر آنها در نزول بارانها اشاره کرده می گوید: ((ما بادها را فرستادیم در حالی که بارور کننده اند)) (قطعات ابر را به هم می پیوندند و بارور تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 61
می سازند) (و ارسلنا الریاح لواقح).
((و به دنبال آن از آسمان آبی فرو فرستادیم)) (فانزلنا من السماء ماء).
((و بوسیله آن همه شما را سیراب کردیم)) (فاسقینا کموه).
((در حالی که شما توانائی بر حفظ و نگهداری آن نداشتید)) (و ما انتم له بخازنین).
((لواقح)) جمع ((لاقح)) به معنی بارور کننده است ، و در اینجا اشاره به بادهائی است که قطعات ابر را به هم پیوند می دهد، و آنها را آماده باران می سازد.
گرچه بعضی از دانشمندان معاصر خواسته اند این آیه را اشاره به تلقیح گیاهان بوسیله بادها و گردافشانی بگیرند: و از این راه به یکی از مسائلی علمی که در عصر نزول قرآن مورد توجه جوامع بشری نبود تفسیر کنند، و از دلائل اعجاز علمی قرآن بشمارند، ولی در عین قبول این واقعیت که وزش بادها اثر عمیقی در جابجا کردن گرده های نطفه نر و بارور ساختن گیاهان دارند نمی توان آیه فوق را اشاره به آن دانست .
چرا که بعد از این کلمه بلافاصله ، نازل شدن باران از آسمان (آنهم با فاء تفریع) آمده است ، که نشان می دهد تلقیح کردن بادها مقدمه ای برای نزول باران است .
به هر حال تعبیر فوق از زیباترین تعبیراتی است در مورد ابرها و تولد باران از آنها ممکن است گفته شود. ابرها را به مادران و پدرانی تشبیه کرده که به کمک بادها آمیزش می کنند و باردار می شوند و فرزندان خود، دانه های باران ، را به زمین می نهند.
جمله : ما انتم له بخازنین (شما توانائی حفظ و ذخیره کردن این آبها را ندارید) ممکن است اشاره به ذخیره کردن آب باران قبل از نزولش باشد، یعنی تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 62
شما نمی توانید این ابرها که منابع اصلی بارانند در اختیار بگیرید، و نیز ممکن است اشاره به ذخیره کردن باران بعد از نزولش باشد، یعنی شما نمی توانید حتی بعد از نزول باران آنرا بمقدار زیاد گرد آوری و حفظ کنید، این خدا است که از طریق منجمد ساختن آنها در قله کوهها به صورت برف و یخ ، و یا فرستادن آنها به اعماق زمین که بعدا به صورت چشمه ها و کاریزها و چاه ها ظاهر می شوند، آنها را گردآوری و ذخیره می کند.
سپس به دنبال بحثهای توحیدی به معاد و مقدمات آن اشاره کرده ، می گوید: ((مائیم که زنده می کنیم و مائیم که می میرانیم)) (و انا لنحن نحیی و نمیت).

((و وارث همه روی زمین و تمام این جهان مائیم)) (و نحن الوارثون).
اشاره به مساءله حیات و مرگ که در واقع مهمترین و قطعیترین مسائل است هم می تواند مقدمه برای بحث معاد باشد و هم تکمیلی برای بحث توحید، چرا که پدیده حیات شگرف ترین پدیده عالم هستی است ، و بررسی این پدیده به خوبی می تواند ما را به آفریننده حیات آشنا سازد، اصولا نظام مرگ و زندگی نظامی است که بدون اتکاء بر یک قدرت و علم بی پایان امکان پذیر نیست .
از سوی دیگر وجود مرگ و زندگی خود دلیل بر این است که موجودات این عالم از خود چیزی ندارد و هر چه دارند از ناحیه دیگری است ، و سرانجام وارث همه آنها خدا است !.
بعد اضافه می کند ((ما هم پیشینیان شما را می دانیم و هم متاخران را)) (و لقد علمنا المستقدمین منکم و لقد علمنا المستاخرین).
بنابراین هم خود آنها و هم اعمالشان در برابر علم ما روشن و آشکارند، و

این نظر معاد و رستاخیز و محاسبه اعمال همه آنها کاملا در برابر ما سهل است .
و لذا بلافاصله به دنبال این سخن می گوید: ((پروردگار تو به طور قطع همه آنها را به زندگی جدید در رستاخیز باز می گرداند و جمع و محشور می کند)) (و ان ربک هو یحشرهم).
((چرا که او هم حکیم است و هم عالم)) (انه حکیم علیم).
((حکمت)) او ایجاب می کند که مرگ پایان همه چیز نباشد، زیرا اگر زندگی منحصر به همین چند روز حیات این جهان بود آفرینش جهان بیهوده و بی محتوا می شد، و از خداوند حکیم دور است که یک چنین آفرینش بی نتیجه ای داشته باشد.
ولی هنگامی که این آفرینش مقدمه ای برای آمادگی جهت یک سیر دائمی به سوی بی نهایت ، و یا به تعبیر دیگر مقدمه ای برای زندگانی ابدی و جاویدان باشد کاملا مفهوم و معنی پیدا می کند، و هماهنگ با حکمت او است . زیرا حکیم بی حساب کاری نمی کند.
و علیم بودنش سبب می شود که در امر معاد و حشر، مشکلی ایجاد نشود، هر ذره خاکی که از انسانی به گوشه ای پرتاب شده جمع آوری می کند و حیات جدید به آن می بخشد، و از سوی دیگر پرونده اعمال همگی هم در دل این جهان طبیعت و هم در درون جان انسانها ثبت است . و او از همه اینها آگاه است .
بنابراین حکیم و علیم بودن خدا دلیل فشرده و پر مغزی بر مساءله حشر و معاد محسوب می شود. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 64
نکته ها:

پیشینیان و متاخران کیانند؟
در تفسیر آیه و لقد علمنا المستقدمین منکم و لقد علمنا المستاخرین مفسران احتمالات زیادی داده اند مرحوم طبرسی در مجمع البیان شش تفسیر و قرطبی هشت احتمال ، و ابو الفتوح رازی حدود ده احتمال ذکر کرده است ، ولی بررسی دقیق آنها نشان می دهد که همه را می توان در یک تفسیر واحد جمع کرد زیرا:
کلمه ((مستقدمین)) و ((مستاءخرین)) معنی وسیعی دارد که هم شامل پیشگامان و متاءخران در زمان می شود، و هم شامل پیشگامان در اعمال خیر، و یا جهاد و مبارزه با دشمنان حق ، و یا حتی صفوف نماز جماعت ، و مانند اینها.
و با توجه به این معنی جامع ، تمام احتمالاتی را که در تقدم و تاخر در آیه بالا داده اند می توان جمع کرد و پذیرفت .
در حدیثی می خوانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تاکید فراوانی در زمینه شرکت در صف اول نماز جماعت فرمود، و گفت : ((خداوند و فرشتگان درود می فرستند بر آنهائی که پیشگامند در این صفوف)) و به دنبال این تاکید مردم برای شرکت در صف اول فشار آوردند، قبیله بنام ((بنی عذره)) بودند که خانه هایشان از مسجد دور بود گفتند ما خانه هایمان را می فروشیم و خانه هائی نزدیک مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خریداری می کنیم تا به صف اول برسیم ، آیه فوق نازل شد (و به آنها گوشزد کرد که خدا نیات شما را می داند حتی اگر در صف آخر قرار گیرید چون تصمیم بر این دارید که در صف اول باشید پاداش نیت خود را خواهید داشت).
مسلم است که محدودیت این شاءن نزول هرگز سبب محدودیت مفهوم وسیع آیه نخواهد شد. الحجر
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 65
آیه 26 - 44
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الانسنَ مِن صلْصلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسنُونٍ(26)
وَ الجْانَّ خَلَقْنَهُ مِن قَبْلُ مِن نَّارِ السمُومِ(27)
وَ إِذْ قَالَ رَبُّک لِلْمَلَئکَةِ إِنى خَلِقُ بَشراً مِّن صلْصلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسنُونٍ(28)
فَإِذَا سوَّيْتُهُ وَ نَفَخْت فِيهِ مِن رُّوحِى فَقَعُوا لَهُ سجِدِينَ(29)
فَسجَدَ الْمَلَئکَةُ كلُّهُمْ أَجْمَعُونَ(30)
إِلا إِبْلِيس أَبى أَن يَكُونَ مَعَ السجِدِينَ(31)
قَالَ يَإِبْلِيس مَا لَک أَلا تَكُونَ مَعَ السجِدِينَ(32)
قَالَ لَمْ أَكُن لاَسجُدَ لِبَشرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صلْصلٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسنُونٍ(33)
قَالَ فَاخْرُجْ مِنهَا فَإِنَّک رَجِيمٌ(34) تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 66

وَ إِنَّ عَلَيْکَ اللَّعْنَةَ إِلی يَوْمِ الدِّينِ(35)
قَالَ رَبِ فَأَنظِرْنی إِلی يَوْمِ يُبْعَثُونَ(36)
قَالَ فَإِنَّک مِنَ الْمُنظَرِينَ(37)
إِلی يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ(38)
قَالَ رَبِ بمَا أَغْوَيْتَنی لَأُزَيِّنَّ لَهُمْ فی الاَرْضِ وَ لَأُغْوِيَنهُمْ أَجْمَعِينَ(39)
إِلا عِبَادَک مِنهُمُ الْمُخْلَصِينَ(40)
قَالَ هَذَا صِرَطٌ عَلیَّ مُستَقِيمٌ(41)
إِنَّ عِبَادِی لَيْس لَک عَلَيهِمْ سلْطنٌ إِلا مَنِ اتَّبَعَک مِنَ الْغَاوِينَ(42)
وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ(43)
لهَا سبْعَةُ أَبْوَبٍ لِّكلِّ بَابٍ مِّنهُمْ جُزْءٌ مَّقْسومٌ(44) تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 67
ترجمه :26 - ما انسانرا از گل خشکیده ای که از گل بدبوی (تیره رنگی) گرفته شده بود آفریدیم .
27 - و جن را پیش از آن از آتش گرم و سوزان خلق کردیم .
28 - بخاطر بیاور هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت من بشر را از گل خشکیده ای که از گل بدبوئی گرفته شده بود خلق می کنم .
29 - هنگامی که کار آنرا بپایان رسانیدم و در او از روح خود (یک روح شایسته و بزرگ) دمیدم همگی برای او سجده کنید.
30 - فرشتگان همگی و بدون استثناء سجده کردند.
31 - جز ابلیس که ابا کرد از اینکه با سجده کنندگان باشد.
32 - (خداوند) فرمود ای ابلیس چرا با سجده کنندگان نیستی .
33 - گفت من هرگز برای بشری که او را از خاک خشکیده ای که از گل بدبوئی گرفته شده است آفریده ای سجده نخواهم کرد!
34 - فرمود از صف آنها (فرشتگان) بیرون رو که رانده درگاه مائی .
35 - و لعنت (و دوری از رحمت حق) بر تو خواهد بود تا روز قیامت . 36 - گفت پروردگارا! مرا تا روز رستاخیز مهلت ده (و زنده بگذار).
37 - فرمود تو از مهلت یافتگانی .
38 - (اما نه تا روز رستاخیز بلکه) تا روز و وقت معینی .
39 - گفت پروردگارا! بخاطر اینکه مرا گمراه ساختی من نعمتهای مادی را در زمین در نظر آنها تزیین می دهم و همگی را گمراه خواهم ساخت !
40 - مگر بندگان مخلصت ،
41 - فرمود این راه مستقیم من است (و سنت همیشگیم)...
42 - که بر بندگانم تسلط نخواهی یافت مگر گمراهانی که از تو پیروی می کنند.
43 - و جهنم میعادگاه همه آنها است .
44 - هفت در دارد و برای هر دری گروه معینی از آنها تقسیم شده اند!

تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 68
تفسیر :آفرینش انسان
به مناسبت آیات گذشته که قسمتهائی از آفرینش خداوند و نظام هستی را بیان می کرد، در این آیات به شاهکار بزرگ خلقت یعنی آفرینش انسان پرداخته و طی آیات متعدد و پرمحتوائی بسیاری از جزئیات این آفرینش را بازگو می کند که ما در اینجا نخست به تفسیر اجمالی آیات می پردازیم ، سپس نکات مهم را مورد بحث جداگانه ای قرار می دهیم .
نخست می فرماید: ((ما انسان را از ((صلصال)) (خاک خشکیده ای که به هنگام برخورد با چیزی صدا می کند) که از ((حماء مسنون)) (گل تیره رنگ و متغیر و بدبو) گرفته شده بود آفریدیم)) (و لقد خلقنا الانسان من صلصال من حماء مسنون).
((و طایفه ((جان)) را پیش از آن از آتش گرم و سوزان آفریدیم)) (و الجان خلقناه من قبل من نار السموم).
((سموم)) در لغت به معنی باد سوزانی است که گوئی در تمام روزنه های پوست بدن انسان نفوذ می کند زیرا عرب به سوراخهای بسیار ریز پوست بدن ، مسام ، می گوید و سموم نیز به همین مناسبت بر چنین بادی اطلاق می شود و ماده سم نیز از همان است چرا که در بدن نفوذ کرده و انسان را می کشد یا بیمار می سازد.
مجددا به آفرینش انسان باز می گردد و گفتگوی خداوند را با فرشتگان که قبل از آفرینش انسان روی داد، چنین بیان می کند:
((به خاطر بیاور هنگامی که پروردگارت به فرشتگان فرمود: من بشر
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 69
را از خاک خشکیده ای که از گل تیره رنگ بد بو گرفته شده می آفرینم)) (و اذ قال ربک للملائکة انی خالق بشرا من صلصال من حماء مسنون).
((و هنگامی که خلقت آنرا به پایان و کمال رساندم و از روح خود (یک روح شریف و پاک و با عظمت) در آن دمیدم همگی به خاطر آن سجده کنید)) (فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین).
آفرینش انسان پایان پذیرفت و آنچه شایسته جسم و جان انسان بود به او داده شد و همه چیز انجام یافت : ((در این هنگام همه فرشتگان بدون استثناء سجده کردند)) (فسجد الملائکة کلهم اجمعون).
تنها کسی که اطاعت این فرمان را نکرد ((ابلیس)) بود، لذا اضافه میکند به ((جز ابلیس که خودداری کرد از اینکه همراه سجده کنندهگان باشد)) (الا ابلیس ابی ان یکون مع الساجدین).
اینجا بود که ابلیس مورد بازپرسی قرار گرفت و خدا به او گفت : ای ابلیس چرا تو با سجده کنندگان نیستی ؟)) (قال یا ابلیس مالک الا تکون مع الساجدین).

ابلیس که غرق غرور و خودخواهی خویش بود آنچنان که عقل و هوش او را پوشانده بود گستاخانه در برابر پرسش پروردگار به پاسخ پرداخت و ((گفت : من هرگز برای بشری که او را از خاک خشکیده ای که از گل بدبوئی گرفته تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 70
شده است آفریده ای سجده نخواهم کرد)) (قال لم اکن لاسجد لبشر خلقته من صلصال من حما مسنون).
آتش نورانی و فروزنده کجا، و خاک تیره و متعفن کجا؟ آیا موجود شریفی همچون من در برابر موجود پستتری باید خضوع و تواضع کند؟ ! این چه قانونی است ؟!.
او که از اسرار آفرینش بر اثر خودخواهی و غرور بی خبر مانده بود و برکات خاک را که منبع هر خیر و برکتی است بدست فراموشی سپرده بود و از آن مهمتر آن روح شریف و عظیم الهی را که در آدم وجود داشت نادیده می گرفت ، ناگهان از اوج مقامی که داشت سقوط کرد، دیگر شایسته نبود که او در صف فرشتگان باشد، لذا بلافاصله ((خدا به او فرمود از آن (از بهشت یا از آسمانها و یا از صفوف فرشتگان) بیرون رو که تو رجیم و رانده شده درگاه مائی)) (قال فاخرج منها فانک رجیم).
و بدان که این غرورت مایه کفرت شد و این کفر برای همیشه تو را مطرود کرد، ((لعنت و دوری از رحمت خدا تا روز رستاخیز بر تو خواهد بود))! (و ان علیک اللعنة الی یوم الدین).
ابلیس که در این هنگام خود را رانده درگاه خدا دید، و احساس کرد که آفرینش انسان سبب بدبختی او شد، آتش کینه در دلش شعلهور گشت ، تا انتقام خویش را از فرزندان آدم بگیرد، هر چند مقصر اصلی خود او بود، نه آدم ، و نه فرمان خدا، ولی غرور و خود خواهی توام با لجاجتش اجازه نمی داد این واقعیت را درک کند. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 71
لذا ((عرض کرد: پروردگارا اکنون که چنین است مرا تا روز رستاخیز مهلت ده !)) (قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون).
نه برای اینکه توبه کند، یا از کرده خود پشیمان باشد و در مقام جبران برآید، بلکه برای اینکه به لجاجت و عناد و دشمنی و خیره سری ادامه دهد!
خداوند هم این خواسته او را پذیرفت و ((فرمود مسلما تو از مهلت یافتگانی)) (قال فانک من المنظرین).
ولی نه تا روز مبعوث شدن خلایق در رستاخیز، چنانکه خواستهای ، بلکه ((تا وقت و زمان معینی)) (الی یوم الوقت المعلوم).
در اینکه منظور از یوم الوقت المعلوم ، چه روزی است ، مفسران احتمالات متعددی داده اند:
بعضی گفته اند منظور پایان این جهان و بر چیده شدن دوران تکلیف است ، چرا که بعد از آن ، طبق ظاهر آیات قرآن ، همه جهانیان از بین میروند و

تنها ذات پاک خداوند باقی می ماند، بنابر این تنها به مقداری از درخواست ابلیس موافقت شد.
بعضی دیگر احتمال داده اند که منظور از وقت معلوم زمان معینی است که تنها خدا می داند، و جز او هیچکس از آن آگاه نیست ، چرا که اگر آنوقت را آشکار می ساخت ابلیس تشویق به گناه و سرکشی بیشتر شده بود.
بعضی نیز احتمال داده اند منظور روز قیامت است چرا که او می خواست تا آن روز زنده بماند تا از حیات جاویدان برخوردار گردد و با نظر او موافقت گردید، به خصوص اینکه تعبیر به یوم الوقت المعلوم در آیه 50 سوره واقعه درباره روز قیامت نیز آمده است . تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 72
ولی این احتمال بسیار بعید است ، چرا که اگر چنین می بود باید خداوند به طور کامل با درخواست او موافقت کرده باشد، در حالی که ظاهر آیات فوق این است که بطور کامل با درخواست او موافقت نشده و تنها تا یوم الوقت المعلوم موافقت شده است .
و به هر حال تفسیر اول با روح و ظاهر آیه از همه موافقتر است ، و در بعضی از روایات که از امام صادق (علیهالسلام) نقل شده نیز به این معنی تصریح گردیده است .
در اینجا ابلیس نیت باطنی خود را آشکار ساخت هر چند چیزی از خدا پنهان نبود و عرض کرد: پروردگارا! به خاطر اینکه مرا گمراه ساختی (و این انسان زمینه بدبختی مرا فراهم ساخت) من نعمتهای مادی روی زمین را در نظر آنها زینت می دهم ، و انسانها را به آن مشغول میدارم و سرانجام همه را گمراه خواهم ساخت)) (قال رب بما اغویتنی لازینن لهم فی الارض و لا غوینهم اجمعین).
اما او به خوبی می دانست که وسوسه هایش در دل ((بندگان مخلص خدا)) هرگز اثر نخواهد گذاشت ، و دامهایش آنها را به خود مشغول نخواهد کرد، خلاصه بندگان خالص و مخلص آنچنان نیرومندند که زنجیرهای اسارت شیطان را از هم می گسلند، لذا بلافاصله برای سخن خود استثنائی قائل شد و گفت : ((مگر آن بندگان خالص شده تو)) (الا عبادک منهم المخلصین).
بدیهی است که خدا هرگز شیطان را گمراه نساخته بود، بلکه این نسبت شیطنت آمیز بود که از ابلیس صادر شد، برای اینکه خود را به اصطلاح تبرئه کند و توجهی برای اغواگری خود ترتیب دهد، و این رسم همه ابلیسها و شیاطین تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 73
است که اولا گناهان خویش را به گردن دیگران می افکنند، و ثانیا همه جا میکوشند تا اعمال زشت خود را با منطقهای غلطی توجیه کنند، نه تنها در

برابر بندگان خدا، حتی در برابر خود خدا که از همه چیز آگاه است ؟
ضمنا باید توجه داشت ((مخلصین)) جمع ((مخلص)) (بفتح لام) همانگونه که در تفسیر سوره یوسف بیان کردیم کسی است که به مرحله عالی ایمان و عمل پس از تعلیم و تربیت و مجاهده با نفس رسیده باشد که در برابر وسوسه های شیطان و هر وسوسهگر نفوذ ناپذیر شود.
خداوند به عنوان تحقیر شیطان و تقویت قلب جویندگان راه حق و پویندگان طریق توحید ((فرمود: این راه مستقیم من است ...)) و این سنت فناناپذیری است که من آن را بر عهده گرفته ام ... (قال هذا صراط علی مستقیم).
که ((تو هیچگونه تسلط و قدرتی بر بندگان من نداری مگر گمراهانی که شخصا بخواهند از تو پیروی کنند)) (ان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک من الغاوین).
یعنی در واقع این تو نیستی که می توانی مردم را گمراه کنی ، بلکه این انسانهای منحرفند که با میل و اراده خویش دعوت تو را اجابت کرده ، پشت سر تو گام بر می دارند.
و به تعبیر دیگر این آیه اشاره ای است به آزادی اراده انسانها، و اینکه ابلیس و لشکر او هرگز نمی توانند کسی را اجبارا به راه فساد بکشانند، بلکه این خود انسانها هستند که دعوت او را لبیک گفته و دریچه های قلب خویش را به روی او می گشایند، و به او اذن دخول می دهند! تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 74
خلاصه اینکه وسوسه های شیطان گرچه مؤ ثر است ولی تصمیم نهائی با شیطان نیست ، با خود انسانها هست ، چرا که انسان می تواند در برابر وسوسه های او بایستد و دست رد بر سینه او بگذارد.
در واقع خداوند می خواهد این خیال باطل و پندار خام را از مغز شیطان بیرون کند که او حکومت بلامنازعی بر انسانها پیدا خواهد کرد.
سپس صریحترین تهدیدهای خود را متوجه پیروان شیطان کرده می گوید: ((جهنم میعادگاه همه آنها است)) (و ان جهنم لموعدهم اجمعین).
گمان نکنند که آنها از چنگال مجازات می توانند فرار کنند و یا به حساب آنها رسیدگی نمی شود، حساب همه آنها یکجا و در یک محل رسیدگی خواهد شد.
((همان دوزخی که هفت در دارد، و برای هر دری گروهی از پیروان شیطان تقسیم شده اند)) (لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم).
این در در حقیقت درهای گناهانی است که به وسیله آن ، افراد وارد دوزخ می شوند، هر گروهی بوسیله ارتکاب گناهی و از دری ، همانگونه که درهای بهشت ، طاعات و اعمال صالح و مجاهدتهائی است که بوسیله آن بهشتیان وارد بهشت می شوند.

نکته ها:
1 - تکبر و غرور سرچشمه بزرگترین بدبختیها است
مهمترین نکته تربیتی که از داستان ابلیس و آفرینش آدم که در سوره های مختلف قرآن آمده استفاده می شود همان سقوط وحشتناک ابلیس از آن مقام تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 75
والائی که داشت به خاطر کبر و غرور است !

می دانیم ابلیس از فرشتگان نبود (همانگونه که از آیه 50 سوره کهف استفاده می شود) و آنچنان ارتقاء مقام در سایه اطاعت فرمان خدا پیدا کرده بود که در صفوف فرشتگان قرار داشت ، حتی بعضی می گویند معلم فرشتگان بود، و طبق آنچه از خطبه قاصعه در نهج البلاغه استفاده می شود هزاران سال پرستش خدا کرده بود.
اما همه این مقامات را به خاطر یکساعت تکبر و غرور از دست داد، و آنچنان گرفتار تعصب و خودپرستی شد که حتی در مقام عذرخواهی و توبه برنیامد، بلکه همچنان به کار خود ادامه داد و در جاده لجاجت آنچنان ثابت قدم ماند که تصمیم گرفت مسئولیت شرکت در جرم همه ظالمان و گنهکاران از فرزندان آدم را به عنوان یک وسوسهگر بپذیرد، و معادل کیفر و عذاب همه آنها را یکجا تحمل کند!
این است نتیجه خودخواهی و غرور و تعصب و خودپسندی و استکبار.
نه تنها ابلیس که ، با چشم خود انسانهای شیطان صفتی را دیده ایم ، یا شرح حال آنها را در صفحات سیاه تاریخ مطالعه کرده ایم که هنگامی که بر مرکب غرور و تکبر و خودخواهی سوار شدند دنیائی را به خاک و خون کشیدند، گوئی پرده ای از خون و جهل ، چشمان ظاهر و باطن آنها را از کار انداخته ، و هیچ حقیقتی را مشاهده نمی کنند، دیوانه وار در راه ظلم و بیدادگری گام بر می دارند و سرانجام خود را در بدترین پرتگاهها ساقط می کنند.
این استکبار و غرور، آتش سوزان و وحشتناکی است ، همانگونه که انسان ممکن است سالیان دراز زحمت بکشد و خانه و وسائل و سرمایه ای برای زندگی فراهم سازد، ولی محصول آنرا تنها با یک شعله آتش در چند لحظه تبدیل به خاکستر کند، همچنین کاملا امکان پذیر است که محصول اطاعت هزاران سال را با ساعتی استکبار و غرور در برابر خدا از دست دهد، چه
درسی از این گویا تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 76
و تکان دهنده تر؟!.
عجب اینکه او حتی به این نکته روشن نیز توجه نداشت که آتش بر خاک برتری ندارد چرا که منبع همه برکات : گیاهان ، حیوانات ، معادن ، محل ذخیره آبها خلاصه سرچشمه پیدایش هر موجود زنده ای خاک است ، ولی کار آتش سوزندگی و در بسیاری از مواقع ویرانگری است .
علی (علیهالسلام) در همان خطبه قاصعه (خطبه 192 نهج البلاغه) از ابلیس به عنوان عدو الله (دشمن خدا) و امام المتعصبین و سلف المستکبرین (پیشوای متعصبان لجوج ، و سر سلسله مستکبران) نام برده و می گوید به همین جهت خداوند لباس عزت را از اندام او بیرون کرد، و چادر مذلت بر سر او افکند سپس اضافه می کند: آیا نمی بینید چگونه

خداوند او را به خاطر تکبرش کوچک کرد؟ و به خاطر برتریجوئیش پست ساخت ؟ در دنیا رانده شد و عذاب دردناک در سرای دیگر برای او فراهم ساخت (الا ترون کیف صغره الله بتکبره ، و وضعه بترفعه ، فجعله فی الدنیا مدحورا و اعدله فی الاخرة سعیرا).
ضمنا همانگونه که اشاره کردیم ابلیس نخستین پایهگذار مکتب جبر بود، همان مکتبی که بر خلاف وجدان هر انسانی است و یکی از دلائل مهم پیدایش آن ، تبرئه کردن انسانهای گنهکار در برابر اعمالشان است ، در آیات فوق خواندیم ابلیس برای تبرئه خویش و اثبات اینکه حق دارد در گمراهی فرزندان آدم بکوشد به همین دروغ بزرگ متوسل شد، و گفت : خداوندا تو مرا گمراه کردی و من هم به همین خاطر فرزندان آدم را جز مخلصان گمراه خواهم کرد!
2 - شیطان بر چه کسانی تسلط می یابد؟
باز هم ذکر این نکته را ضروری می دانیم که نفوذ وسوسه های شیطانی در انسان یک نفوذ ناآگاه و اجباری نیست ، بلکه ما به میل خویش وسوسه او را به دل تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 77
راه می دهیم ، و گرنه حتی خود شیطان میداند که بر مخلصان - آنها که خویشتن را در پرتو تربیت خالص کرده اند و زنگار شرک را از روح و جان زدوده اند - راه ندارد.
به تعبیر رساتر - همان تعبیری که از آیات فوق استفاده میشود - رابطه شیطان و گمراهان ، رابطه ((پیشوا)) و ((پیرو)) است ، نه رابطه ((اجبار کننده)) و اجبار شونده .
3 - درهای جهنم !
در آیات فوق خواندیم ، جهنم هفت در دارد (بعید نیست عدد هفت در اینجا عدد تکثیر باشد، یعنی درهای بسیار و فراوان دارد، همانگونه که در آیه 27 سوره لقمان نیز عدد هفت به همین معنی آمده است).
ولی واضح است این تعدد درها (مانند تعدد درهای بهشت) نه به خاطر کثرت واردان است به طوری که از یک در کوچک نتوانند وارد شوند، و نه جنبه تشریفاتی دارد، بلکه در حقیقت اشاره به عوامل گوناگونی است که انسان را به جهنم میکشاند، هر نوع از گناهان دری محسوب می شود.
در خطبه جهاد در نهج البلاغه میخوانیم ان الجهاد باب من ابواب الجنة فتحه الله لخاصة اولیائه : ((جهاد دری از درهای بهشت است که آن را به روی بندگان خاصش گشوده است)).
و در حدیث معروف میخوانیم ان السیوف مقالید الجنة : ((شمشیرها کلیدهای بهشتند)) این گونه تعبیرات به خوبی منظور از درهای متعدد بهشت و دوزخ را روشن می سازد.
قابل توجه اینکه در حدیث امام باقر (علیهالسلام) می خوانیم ((بهشت ،

هشت در تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 78
دارد)) در حالی که آیات فوق می گوید: جهنم هفت در دارد، این تفاوت اشاره به این است که هر چند درهای ورود به بدبختی و عذاب فراوان باشد، ولی با این حال درهای وصول به سعادت و خوشبختی از آن افزونتر است (در ذیل آیه 23 سوره رعد نیز در این زمینه صحبت کردیم).
4 - ((گل تیره)) و ((روح خدا)).
جالب اینکه از این آیات به خوبی استفاده می شود که انسان از دو چیز مختلف آفریده شده که یکی در حد اعلای عظمت ، و دیگری ظاهرا در حد ادنی از نظر ارزش .
جنبه مادی انسان را گل بد بوی تیره رنگ (لجن) تشکیل میدهد، و جنبه معنوی او را چیزی که به عنوان روح خدا از آن یاد شده است .
البته خدا نه جسم دارد و نه روح ، و اضافه روح به خدا به اصطلاح اضافه تشریفی است و دلیل بر این است که روحی بسیار پر عظمت در کالبد انسان دمیده شده ، همانگونه که خانه کعبه را به خاطر عظمتش ((بیت الله)) می خوانند، و ماه مبارک رمضان را به خاطر برکتش ((شهر الله)) (ماه خدا) می نامند.
و به همین دلیل قوس صعودی این انسان آنقدر بالا است که بجائی میرسد که جز خدا نبیند، و قوس نزولیش آنقدر پائین است که از چهار پایان هم پائینتر خواهد شد (بل هم اضل) و این فاصله زیاد میان ((قوس صعودی)) و ((نزولی)) خود دلیل بر اهمیت فوق العاده این مخلوق است . و نیز این ترکیب مخصوص دلیل بر آن است که عظمت مقام انسان به خاطر جنبه مادی او نیست ، چرا که اگر به جنبه مادیش باز گردیم لجنی بیش نمی باشد. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 79
این روح الهی است که با استعدادهای فوق العاده ای که در آن نهفته است و میتواند تجلیگاه انوار خدا باشد، به او اینهمه عظمت بخشیده و برای تکامل او تنها راه این است که آن را تقویت کند و جنبه مادی را که وسیله ای برای همین هدف است در طریق پیشرفت این مقصود به کار گیرد (چرا که در رسیدن به آن هدف بزرگ میتواند کمک مؤ ثری کند).
از آیات خلقت آدم در آغاز سوره بقره نیز استفاده می شود که سجده فرشتگان در برابر آدم به خاطر علم خاص الهی او بود،
و اما این سؤ ال که چگونه سجده برای غیر خدا امکان پذیر است و آیا براستی فرشتگان برای خدا به خاطر این آفرینش عجیب سجده کردند، و یا سجده آن برای آدم بود، پاسخ آنرا در ذیل همان آیات مربوط به آفرینش آدم در سوره بقره بیان کردیم (به جلد اول تفسیر نمونه صفحه 127 مراجعه فرمائید)
5 - جان چیست ؟

کلمه ((جن)) در اصل به معنی چیزی است که از حس انسان پوشیده باشد، مثلا می گوئیم جنة اللیل - یا - فلما جن علیه اللیل یعنی هنگامی که پرده سیاه شب او را پوشاند و به همین جهت ((مجنون)) به کسی که عقلش پوشیده و ((جنین)) به طفلی که در رحم مادر پوشانده شده و ((جنت)) به باغی که زمینش را درختان پوشانده اند، و ((جنان)) به قلب که در درون سینه پوشانده شده و ((جنة)) به معنی سپر که انسان را از ضربات دشمن می پوشاند، آمده است .
البته از آیات قرآن استفاده می شود که جن یکنوع موجود عاقلی است که از حس انسان پوشیده شده ، و آفرینش آن در اصل از آتش یا شعله های صاف آتش است ، و ابلیس نیز از همین گروه است . بعضی از دانشمندان از آنها تعبیر به نوعی از ارواح عاقله می کنند که تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 80
مجرد از ماده می باشد، (البته پیدا است تجرد کامل ندارد چرا که چیزی که از ماده آفریده شده است مادی است ، ولی نیمه تجردی دارد، چرا که با حواس ما درک نمیشود، و به تعبیر دیگر یکنوع جسم لطیف است).
و نیز از آیات قرآن بر می آید که آنها مؤ من و کافر دارند، مطیع و سرکش دارند و آنها نیز دارای تکلیف و مسئولی تند.
البته شرح این مسائل و همچنین هماهنگی آنها با علم امروز، احتیاج به بحث بیشتری دارد که ما به خاطر رعایت تناسب - به خواست خدا - در تفسیر سوره جن که در جزء 29 قرآن است بحث خواهیم کرد.
نکته ای که در اینجا اشاره به آن لازم است ، این است که در آیات فوق کلمه ((جان)) آمده است که از همان ماده ((جن)) است .
آیا این دو کلمه (جن و جان) هر دو به یک معنی است ، و یا چنانکه بعضی از مفسران گفته اند جان نوع خاصی از جن است .
اگر آیات قرآن را که در این زمینه وارد شده در برابر هم قرار دهیم روشن می شود که هر دو به یک معنی می باشد، چرا که در قرآن گاهی جن در مقابل انسان قرار داده شده و گاهی ((جان)) در مقابل انسان .
مثلا در آیه 88 - سوره اسراء می خوانیم قل لئن اجتمعت الانس و الجن و یا در آیه 56 سوره ذاریات می خوانیم و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون . در حالی که در آیه 15 سوره رحمان می خوانیم خلق الانسان من صلصال کالفخار و خلق الجان من مارج من نار و باز در همین سوره آیه 39 می خوانیم فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان .
از مجموع آیات فوق و آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می شود که جان و جن هر دو به یک معنی است ، و لذا در آیات فوق گاهی جن در برابر انسان قرار گرفته گاهی جان . تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 81
البته ((جان)) به معنی دیگری نیز در قرآن آمده است ، که آن نوعی از

مار است ، چنانکه در داستان موسی می خوانیم ((کانها جان)) (قصص - 31) ولی آن از بحث ما خارج است .
6 - قرآن و خلقت انسان .
همانگونه که در آیات فوق دیدیم قرآن بحث فشرده ای در زمینه خلقت انسان دارد که تقریبا به طور سر بسته و اجمالی ، از آن گذشته است چرا که منظور اصلی مسائل تربیتی بوده است ، و نظیر این بحث در چند مورد دیگر از قرآن مانند سوره سجده ، مؤ منون ، سوره ص ، و غیر آن آمده است .
البته می دانیم قرآن یک کتاب علوم طبیعی نیست ، بلکه یک کتاب انسان - سازی است ، و بنابر این نباید انتظار داشت که جزئیات این علوم از قبیل مسائل مربوط به تکامل ، تشریح ، جنین شناسی ، گیاه شناسی و مانند آن در قرآن مطرح شود، ولی این مانع از آن نخواهد بود که به تناسب بحثهای تربیتی اشاره کوتاهش به قسمتهائی از این علوم در قرآن بشود.
به هر حال بعد از توجه به این مقدمه کوتاه در اینجا دو بحث داریم که طرح آنها لازم به نظر میرسد:
1 - تکامل انواع از نظر علمی
2 - تکامل انواع از دیدگاه قرآن
نخست به سراغ بحث اول می رویم و منهای آیات و روایات و تنها با تکیه بر معیارهای خاص علوم طبیعی روی این مساءله بحث می کنیم :
می دانیم در میان دانشمندان علوم طبیعی دور فرضیه درباره آفرینش موجودات زنده ، اعم از گیاهان و جانداران ، وجود داشته است :
الف : فرضیه تکامل انواع یا ((ترانسفورمیسم)) که می گوید انواع تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 82
موجودات زنده در آغاز به شکل کنونی نبودند، بلکه آغاز موجودات تک سلولی در آب اقیانوسها و از لابلای لجنهای اعماق دریاها با یک جهش پیدا شدند، یعنی موجودات بی جان در شرائط خاصی قرار گرفتند که از آنها نخستین سلولهای زنده پیدا شد.
این موجودات ذره بینی زنده تدریجا تکامل یافتند و از نوعی به نوع دیگر تغییر شکل دادند، از دریاها به صحراها و از آن به هوا منتقل شدند، و انواع گیاهان و انواع جانوران آبی و زمینی و پرندگان به وجود آمدند.
کاملترین حلقه این تکامل همین انسانهای امروزند که از موجوداتی شبیه به میمون ، و سپس میمونهای انسان نما ظاهر گشتند.
ب - فرضیه ثبوت انواع یا ((فیکسیسم)) که می گوید انواع جانداران هر کدام جداگانه از آغاز به همین شکل کنونی ظاهر گشتند، و هیچ نوع به نوع دیگر تبدیل نیافته است ، و طبعا انسان هم دارای خلقت مستقلی بوده که از آغاز به همین صورت آفریده شده است .

دانشمندان هر دو گروه برای اثبات عقیده خود مطالب فراوانی نوشته اند و جنگها و نزاعهای زیادی در محافل علمی بر سر این مساءله در گرفته است ،
تشدید این جنگها از زمانی شد که لامارک (دانشمند جانورشناس معروف فرانسوی که در اواخر قرن 18 و اوائل قرن 19 میزیست) و سپس داروین دانشمند جانورشناس انگلیسی که در قرن نوزدهم می زیست نظرات خود را در زمینه تکامل انواع با دلائل تازه ای عرضه کرد.
ولی در محافل علوم طبیعی امروز شک نیست که اکثریت دانشمندان طرفدار فرضیه تکاملند. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 83
دلائل طرفداران تکامل .
به آسانی میتوان استدلالات آنها را در سه قسمت خلاصه کرد:
نخست دلائلی است که از دیرینشناسی و به اصطلاح مطالعه روی فسیلها، یعنی اسکلتهای متحجر شده موجودات زنده گذشته ، آورده اند آنها معتقدند مطالعات طبقات مختلف زمین نشان می دهد که موجودات زنده ، از صورتهای ساده تر به صورتهای کاملتر و پیچیده تر تغییر شکل داده اند. تنها راهی که اختلاف و تفاوت فسیلها را می توان با آن تفسیر کرد، همین فرضیه تکامل است .
دلیل دیگر قرائنی است که از ((تشریح مقایسه ای)) جمع آوری کرده اند، آنها طی بحثهای مفصل و طولانی می گویند هنگامی که استخوان بندی حیوانات مختلف را تشریح کرده ، با هم مقایسه کنیم شباهت زیادی در آنها می بینیم که نشان می دهد همه از یک اصل گرفته شده اند.
بالاخره سومین دلیل آنها قرائتی است که از ((جنین شناسی)) بدست آورده اند و معتقدند اگر حیوانات را در حالت جنینی که هنوز تکامل لازم را نیافته اند در کنار هم بگذاریم خواهیم دید که جنینها قبل از تکامل در شکم مادر، یا در درون تخم تا چه اندازه با هم شباهت دارند، این نیز تاءیید می کند که همه آنها در آغاز از یک اصل گرفته شده اند.
پاسخهای طرفداران ثبوت انواع
ولی طرفداران فرضیه ثبوت انواع یک پاسخ کلی به تمام این استدلالات دارند و آن اینکه هیچیک از این قرائن قانع کننده نیست ، البته نمی توان انکار کرد که هر یک از این قرائن سهگانه احتمال تکامل را در ذهن به عنوان یک احتمال ظنی توجیه می کند، ولی هرگز یقین آور نخواهد بود.
به عبارت روشنتر اثبات فرضیه تکامل ، و تبدیل آن از صورت یک فرضیه تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 84
به یک قانون علمی و قطعی ، یا باید از طریق دلیل عقلی بوده باشد، و یا از طریق آزمایش و حس و تجربه ، و غیر از این دو راهی نیست .
اما از یکسو می دانیم دلائل عقلی و فلسفی را به این مسائل ، راهی

نیست ، و از سوی دیگر دست تجربه و آزمایش از مسائلی که ریشه های آن در میلیونها سال قبل نهفته است کوتاه است !.
آنچه ما با حس و تجربه درک می کنیم این است تغییرات سطحی با گذشت زمان به صورت جهش ((موتاسیون)) در حیوانات و گیاهان رخ میدهد، مثلا از نسل گوسفندان معمولی ناگهان گوسفندی متولد می شود که پشم آن با پشم گوسفندان معمولی متفاوت است ، یعنی بسیار لطیفتر و نرمتر میباشد، و همان سرچشمه پیدایش نسلی در گوسفند بنام ((گوسفند مرینوس)) می شود، با این ویژگی در پشم .
و یا اینکه حیواناتی بر اثر جهش ، تغییر رنگ چشم یا ناخن و یا شکل پوست بدن و مانند آن پیدا می کند.
ولی هیچکس تاکنون جهشی ندیده است ، که دگرگونی مهمی در اعضای اصلی بدن یک حیوان ایجاد کند و یا نوعی را به نوع دیگر مبدل سازد.
بنابر این ما تنها می توانیم حدس بزنیم که تراکم جهشها ممکن است یک روز سر از تغییر نوع حیوان در بیاورد، و مثلا حیوانات خزنده را تبدیل به پرندگان کند، ولی این حدس هرگز یک حدس قطعی نیست ، بلکه تنها یک مساله ظنی است چرا که ما هرگز با جهشهای تغییر دهنده اعضاء اصلی به عنوان یک حس و تجربه روبرو نشده ایم .
از مجموع آنچه گفته شد چنین نتیجه می گیریم که دلائل سه گانه طرفداران ترانسفورمیسم نمیتواند این نظریه را از صورت یک فرضیه فراتر برد، و به همین دلیل آنها که دقیقا روی این مسائل بحث می کنند، همواره از آن به عنوان تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 85
((فرضیه تکامل انواع)) سخن می گویند نه قانون و اصل .
فرضیه تکامل و مساءله خداشناسی
با اینکه بسیاری کوشش دارند میان این فرضیه و مساءله خداشناسی یکنوع تضاد قائل شوند و شاید از یک نظر حق داشته باشند، چرا که پیدایش عقیده داروینیسم جنگ شدیدی میان ارباب کلیسا از یکسو، و طرفداران این فرضیه از سوی دیگر به وجود آورد، و روی این مساله در آن عصر به دلائل سیاسی ، اجتماعی که اینجا جای شرح آن نیست تبلیغات وسیعی در گرفت که داروینیسم با خداشناسی سازگار نمی باشد.
ولی امروز این مساءله برای ما روشن است که این دو با هم تضادی ندارند یعنی ما چه فرضیه تکامل را قبول کنیم و چه آنرا بر اثر فقدان دلیل رد نمائیم در هر دو صورت می توانیم خداشناس باشیم .
فرضیه تکامل اگر فرضا هم ثابت شود، شکل یک قانون علمی که از روی علت و معلول طبیعی پرده بر می دارد به خود خواهد گرفت ، و فرقی میان این رابطه علت و معلولی در عالم جانداران و دیگر موجودات نیست ، آیا کشف علل طبیعی نزول باران و جزر و مد دریاها و زلزله ها و مانند آن

مانعی بر سر راه خداشناسی خواهد بود؟ مسلما نه ، بنابر این کشف یک رابطه تکاملی در میان انواع موجودات نیز هیچگونه مانعی در مسیر شناخت خدا ایجاد نمی کند. تنها کسانی که تصور می کردند کشف علل طبیعی با قبول وجود خدا منافات دارد می توانند چنین سخنی را بگویند، ولی ما امروز به خوبی می دانیم که نه تنها کشف این علل ضرری به توحید نمی زند بلکه خود دلائل تازه ای از نظام آفرینش برای اثبات وجود خدا پیش پای ما می گذارد.
جالب اینکه خود داروین در برابر اتهام الحاد و بیدینی قد علم کرده ، و در
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 86
کتابش (اصل انواع) تصریح میکند که من در عین قبول تکامل انواع ، خدا پرستم ، و اصولا بدون قبول وجود خدا نمی توان تکامل را توجیه کرد.
به این عبارت دقت کنید: او با وجود قبول علل طبیعی برای ظهور انواع مختلف جانداران ، همواره به خدای یگانه ، مؤ من باقی می ماند، و تدریجا که سن او افزایش حاصل میکند احساس درونی مخصوصی به درک قدرتی ما فوق بشر در او تشدید می گردد، به حدی که معمای آفرینش را برای انسان لا ینحل می یابد.
اصولا او معتقد بود که هدایت و رهبری انواع ، در این پیچ و خم عجیب تکامل ، و تبدیل یک موجود زنده بسیار ساده به این همه انواع مختلف و متنوع جانداران بدون وجود یک نقشه حساب شده و دقیق از طرف یک عقل کل امکان پذیر نیست !
راستی هم چنین است آیا از یک ماده واحد و بسیار ساده و پست ، این همه مشتقات شگفت انگیز و عجیب ، که هر کدام برای خود تشکیلات مفصلی دارد، به وجود آوردن بدون تکیه بر یک علم و قدرت بی پایان امکان پذیر است ؟
نتیجه اینکه : غوغای تضاد عقیده تکامل انواع با مساءله خداشناسی یک غوغای بیاساس و بی دلیل بوده است (خواه فرضیه تکامل را بپذیریم یا نپذیریم).
تنها این مساءله باقی می ماند که آیا فرضیه تکامل انواع با تاریخچه ای که قرآن برای آفرینش آدم ذکر کرده است تضادی دارد یا نه ؟! که ذیلا از آن بحث می شود.
قرآن و مساءله تکامل
جالب اینکه هم طرفداران تکامل انواع و هم منکران آن یعنی آنها که در
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 87
میان مسلمین بوده اند به آیات قرآن برای اثبات مقصد خویش تمسک جسته اند، ولی شاید هر دو گروه گاهی تحت تاءثیر عقیده خود به آیاتی استدلال کرده اند که کمتر ارتباطی با مقصود آنها داشته است ، لذا ما از

هر دو طرف آیاتی را انتخاب می کنیم که قابل بحث و مذاکره باشد.
مهمترین آیه ای که طرفداران تکامل روی آن تکیه می کنند، آیه 33 سوره آل عمران است ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین : ((خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید)).
آنها می گویند همانگونه که نوح و آل ابراهیم و آل عمران در میان امتی زندگی می کردند و از میان آنها برگزیده شدند، همچنین آدم نیز باید چنین باشد، یعنی در عصر و زمان او انسانهائی که نام عالمین (جهانیان) بر آنها گزارده شده ، حتما وجود داشته اند و آدم برگزیده خدا از میان آنهاست ، و این نشان میدهد که آدم اولین انسان روی زمین نبوده است ، بلکه قبل از او انسانهای دیگری بوده اند و امتیاز آدم همان جهش فکری و معنوی او است که سبب برگزیده شدنش از افراد همسانش شد.
آیات متعدد دیگری نیز ذکر کرده اند، که بعضی از آنها اصلا ارتباط با مساله تکامل ندارد، و تفسیر آن به تکامل بیشتر از قبیل تفسیر به رای است ، و قسمتی دیگر، هم با تکامل انواع سازگار است ، و هم با ثبوت آنها و خلقت مستقل آدم ، و به همین دلیل بهتر دیدیم که از ذکر آنها صرف نظر کنیم .
اما ایرادی که به این استدلال می توان کرد این است که عالمین اگر به معنی مردم معاصر بوده باشد و اصطفاء (برگزیدن) حتما باید از میان چنین اشخاصی صورت گیرد، این استدلال قابل قبول خواهد بود، اما اگر کسی بگوید عالمین اعم از معاصران و غیر معاصران است ، همانگونه که در حدیث معروف در تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 88
فضیلت بانوی اسلام حضرت فاطمه (سلام الله علیها) از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که می فرماید: اما ابنتی فاطمه فهی سیدة نساء العالمین من الاولین و الاخرین : دخترم فاطمه بانوی زنان جهان از اولین و آخرین است . در این صورت آیه فوق دلالتی بر این مقصود نخواهد داشت و درست به این میماند که کسی بگوید خداوند، عده ای را از میان انسانها (انسانهای تمام قرون و اعصار) برگزید که یکی از آنها آدم است در این صورت هیچ لزومی ندارد که در عصر و زمان آدم ، انسانهای دیگری وجود داشته باشند که نام عالمین بر آنها اطلاق گردد و یا آدم از میان آنها برگزیده شود.
به خصوص اینکه سخن در برگزیدن خدا است خدائی که از آینده و نسلهائی که در زمانهای بعد می آیند به خوبی آگاه بوده است .
و اما مهمتر دلیلی که طرفداران ثبوت انواع از آیات قرآن ، انتخاب کرده اند، آیات مورد بحث و مانند آن است که می گوید:
خداوند انسان را از گل خشک که از گل تیره رنگ بد بوی گرفته شده بود آفریده جالب اینکه این تعبیر هم در مورد خلقت ((انسان)) گفته شده (و

لقد خلقنا الانسان من صلصال من حما مسنون - آیه 26 حجر) و هم درباره ((بشر)) (و اذ قال ربک للملائکة انی خالق بشرا من صلصال من حماء مسنون - آیه 28 حجر) و هم به قرینه ذکر سجده فرشتگان بعد از آن در مورد شخص آدم آمده است (به آیات 29 و 30 و 31 سوره حجر که در بالا آوردیم دقت کنید).
ظاهر این آیات در بدو نظر چنین می گوید که آدم نخست از گل تیره رنگی آفریده شد و پس از تکمیل اندام ، روح الهی در آن دمیده شد و به دنبال
آن تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 89
فرشتگان در برابر او به سجده افتادند، بجز ابلیس .
طرز بیان این آیات چنین نشان میدهد که میان خلقت آدم از خاک و پیدایش صورت کنونی انواع دیگری وجود نداشته است .
و تعبیر به ((ثم)) که در بعضی از آیات فوق آمده و در لغت عرب برای ترتیب با فاصله آورده می شود، هرگز دلیل بر گذشتن ملیونها سال و وجود هزاران نوع نمی باشد، بلکه هیچ مانعی ندارد که اشاره به فاصله هائی باشد که در میان مراحل آفرینش آدم از خاک و سپس گل خشک و سپس دمیدن روح الهی وجود داشته .
لذا همین کلمه ((ثم)) درباره خلقت انسان در عالم جنین و مراحلی را که پشت سر هم طی می کند آمده است ، مانند: یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة ... ثم نخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم : ((ای مردم اگر تردید در رستاخیز دارید (به قدرت خدا در آفرینش انسان بیندیشید) که ما شما را از خاک آفریدیم سپس از نطفه . سپس از خون بسته شده ، سپس از مضغه (پاره گوشتی که شبیه گوشت جویده است)... سپس شما را به صورت طفلی خارج میسازیم ، سپس به مرحله بلوغ می رسید (سوره حج آیه 5).
ملاحظه میکنید که هیچ لزومی ندارد ((ثم)) برای یک فاصله طولانی باشد، بلکه همانگونه که در فواصل طولانی به کار میرود در فاصله های کوتاه هم استعمال می شود. از مجموع آنچه در بالا گفتیم چنین نتیجه میگیریم که آیات قرآن هر چند مستقیما در صدد بیان مساءله تکامل یا ثبوت انواع نیست ، ولی ظواهر آیات (البته در خصوص انسان) با مساله خلقت مستقل سازگارتر است ، هر چند کاملا صریح نیست اما ظاهر آیات خلقت آدم بیشتر روی خلقت مستقل دور میزند، اما در مورد سایر جانداران قرآن سکوت دارد. الحجر
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 90
آیه 45 - 50
آیه و ترجمه
إِنَّ الْمُتَّقِینَ فی جَنَّتٍ وَ عُیُونٍ(45)

اَدْخُلَوهَا بِسلَمٍ ءَامِنِينَ(46) ً
وَ نَزَعْنَا مَا فىِ صدُورِهِم مِّنْ غِلٍ إِخْوَناً عَلى سرُرٍ مُّتَقَبِلِينَ(47)
لا يَمَسهُمْ فِيهَا نَصبٌ وَ مَا هُم مِّنهَا بِمُخْرَجِينَ(48)
نَبىْ عِبَادِى أَنى أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ(49)
وَ أَنَّ عَذَابى هُوَ الْعَذَاب الاَلِيمُ(50)
ترجمه :45- پرهيزگاران در باغها(ى سر سبز بهشت) و در كنار چشمه هاى آن هستند.
46 - (فرشتگان الهى به آنها مى گويند) داخل اين باغها شويد با سلامت و امنيت .
47 - هر گونه غل (حسد و كينه و عداوت و خيانت) از سينه آنها بر ميكنيم (و روحشانرا پاك ميكنيم) در حالى كه همه برادرند و بر سريرها روبروى يكديگر قرار دارند.
48 - هرگز خستگى و تعب به آنها نميرسد و هيچگاه از آن اخراج نميگردند.
49 - بندگانم را آگاه كن كه من غفور و رحيمم .
50 - (و نيز آنها را آگاه كن كه) عذاب و كيفر من عذاب دردناكى است .
تفسير :نعمتهاى هشتگانه بهشت
در آيات گذشته ديديم كه چهسان خداوند نتيجه كار شيطان و تفسير نمونه جلد 11 صفحه 91
همگامان و پيروان او را شرح داد، درهاى هفتگانه جهنم را به روى آنها گشود.
طبق روش قرآن كه از مساله مقابله و تقارن ، براى تعليم و تربيت ، بهره گيرى ميكند، در اين آيات سخن از بهشت و بهشتيان و نعمتهاى مادى و معنوى ، جسمى و روحانى به ميان آمده است .
و در حقيقت هشت نعمت بزرگ مادى و معنوى به تعداد درهاى بهشت در اين آيات بيان شده است .
1 - در آغاز به يک نعمت مهم جسمانى اشاره كرده ، مى گويد: پرهيزكاران در باغهاى سر سبز بهشت ، و در كنار چشمه هاى زلال آن خواهند بود (ان المتقين فى جنات و عيون).
جالب اينكه از ميان تمام صفات روى ((تقوا)) تكيه شده است ، همان تقوا و پرهيزكارى و تعهد و مسئوليت كه جامع تمام صفات برجسته انسانى است .
ذكر جنات و عيون به صيغه جمع ، اشاره به باغهاى متنوع و چشمه هاى فراوان و گوناگون بهشت است كه هر كدام لذت تازه اى مى آفريند و ويژگى خاصى دارد.
2 و 3- سپس به دو نعمت مهم معنوى كه ((سلامت)) و ((امنيت)) است اشاره ميكند، سلامت از هر گونه رنج و ناراحتى ، و امنيت از هر گونه

خطر، می گوید: ((فرشتگان الهی به آنها خوش آمد می گویند و می گویند که داخل این باغها شوید با سلامت و امنیت کامل)) (ادخلوها بسلام آمنین).
در آیه بعد سه نعمت مهم معنوی دیگر با صراحت بیان شده است :
4 - ((ما هر گونه حسد و کینه و عداوت و خیانت را از سینه های آنها تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 92
میشوئیم و بر می کنیم)) (و نزعنا ما فی صدورهم من غل).
5 - ((در حالی که همه برادرند و نزدیکترین پیوندهای محبت در میان آنها حکمفرما است (اخوانا).
6 - ((در حالی که بر سریرها روبروی یکدیگر قرار گرفته اند)) (علی سرر متقابلین).
آنها در جلسات اجتماعیشان گرفتار تشریفات آزار دهنده این دنیا نیستند و مجلسشان بالا و پائین ندارد، و از اصول زندگی طبقاتی رنج آور این دنیا در آنجا خبری نیست ، همه برادرند، همه روبروی یکدیگر و در یک صف ، نه یکی بالای مجلس و دیگری در کفش کن .
البته این منافات با تفاوت مقام آنها از نظر درجات معنوی ندارد، این مربوط به جلسات اجتماعی آنها است و گر نه هر کدام بر حسب درجه تقوا و ایمان مخصوص به خود دارد.
7 - سپس به هفتمین نعمت مادی و معنوی اشاره کرده می گوید: هرگز خستگی و تعب به آنها نمی رسد (لا یمسهم فیها نصب).
و همانند زندگی این دنیا که رسیدن به یک روز آسایش ، خستگیهای تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 93
فراوانی قبل و بعد از آن دارد که فکر آن ، آرامش انسان را بر هم میزند، نیست .
8 - همچنین فکر فنا و نابودی و پایان گرفتن نعمت ، آنانرا آزار نمیدهد، چرا که ((آنها هرگز از این باغهای پر نعمت و سرور اخراج نمی شوند)) (و ما هم منها بمخرجین).
اکنون که نعمتهای فراوان و دلانگیز بهشتی به طرز مؤ ثری بیان گردید، و در بست در اختیار پرهیزکاران و متقین قرار داده شد ممکن است افراد گنهکار و آلوده در هاله ای از غم و اندوه فرو روند که ای کاش ما هم می توانستیم به گوشه ای از این همه موهبت دست یابیم ، در اینجا خداوند رحمان و رحیم درهای بهشت را به روی آنها نیز می گشاید، اما به صورت مشروط.
با لحنی مملو از محبت و عالیترین نوازش ، روی سخن را به پیامبرش کرده می گوید پیامبرم ! بندگانم را آگاه کن که من غفور و رحیمم ، گناه بخش و پر محبتم (نبی ء عبادی انی انا الغفور الرحیم).

تعبیر به عبادی (بندگان من) تعبیری است ، لطیف که هر انسانی را بر سر شوق می آورد، و دنبال آن توصیف خدا به آمرزنده مهربان این اشتیاق را به اوج میرساند.
اما از آنجا که قرآن ، همیشه جلو سوء استفاده از مظاهر رحمت الهی را با جمله های تکان دهنده ای که حاکی از خشم و غضب او است میگیرد، تا تعادل میان خوف و رجاء که رمز تکامل و تربیت است بر قرار گردد، بلا فاصله اضافه میکند که به بندگانم نیز بگو که عذاب و کیفر من همان عذاب دردناک است (و ان عذابی هو العذاب الالیم). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 94
نکته ها:
1 - باغها و چشمه های بهشت
گرچه برای ما که در این جهان محدود دنیا هستیم درک ابعاد نعمتهای بهشتی ، بسیار مشکل بلکه غیر ممکن است ، چرا که نعمتهای این جهان در برابر آن نعمتها تقریبا در حکم صفر در برابر یک عدد فوق العاده بزرگ است ، ولی این مانع از آن نیست که پرتوهائی از آن را با فکر و جان خود احساس کنیم .
قدر مسلم این است که نعمتهای بهشتی بسیار متنوع است ، و تعبیر به جنات (باغها) که در آیات فوق و بسیاری دیگر از آیات دیگر آمده و همچنین تعبیر به عیون (چشمهها) گواه این حقیقت است .
البته در قرآن (در سوره های انسان - الرحمن - و دخان و محمد و غیر آن) اشاره به انواع مختلفی از این چشمهها شده است ، و با اشارات کوتاهی تنوع آنها مجسم گردیده ، که شاید تجسمی از انواع کارهای نیک و اعمال صالح در این جهان باشد، و ان شاء الله در تفسیر این سوره ها به شرح آنها اشاره خواهیم کرد.
2 - نعمتهای مادی و معنوی
بر خلاف آنچه بعضی تصور میکنند، قرآن در همه جا مردم را به نعمتهای مادی بهشت بشارت نداده ، بلکه از نعمتهای معنوی نیز کرارا سخن به میان آورده است ، که آیات فوق نمونه روشنی از آنهاست ، بطوری که نخستین خوش آمد و بشارتی را که فرشتگان به بهشتیان در هنگام ورود به این کانون بزرگ نعمت ، می گویند بشارت سلامت و امنیت ، است .
شسته شدن کینه ها از سینه ها، و صفات زشتی همچون حسد و خیانت و مانند آن که روح اخوت و برادری را به هم میزند، و همچنین حذف امتیازات تشریفاتی غلط که آرامش فکر و جان را در هم می ریزد، نیز از نعمتهای دیگر معنوی تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 95
روحانی است که در آیات بالا به آنها اشاره رفته است .
این نکته نیز شایان توجه است که سلامت و امنیت که سر آغاز نعمتهای

بهشتی قرار داده شده پایه هر نعمت دیگری است ، که بدون این دو هیچ نعمتی قابل بهرهگیری نیست ، حتی در این دنیا نیز سر آغاز همه نعمتها نعمت سلامت و امنیت می باشد.
3 - کینه ها و حسادتها دشمن برادری است
جالب اینکه : بعد از ذکر نعمت سلامت و امنیت در آیات فوق و قبل از بیان نعمت اخوت و برادری ، مساءله ریشه کن شدن انواع صفات مزاحم ، همچون کینه و حسد و غرور و خیانت ذکر شده و با کلمه ((غل)) که مفهوم وسیعی دارد، به همه آنها اشاره گردیده است .
در حقیقت اگر قلب انسان از این غل شستشو نشود، نه نعمت سلامت و امنیت فراهم خواهد شد و نه برادری و اخوت ، بلکه همیشه جنگ است و ستیز، و همیشه دعوا و کشمکش ، و به دنبال آن بریدن رشته های اخوت و سلب سلامت و امنیت .
4 - پاداش کامل
به گفته بعضی از مفسران پاداش و ثواب در صورتی کامل می شود که چهار شرط در آن جمع گردد:
منفعت قابل ملاحظه ای باشد - با احترام مقرون باشد - از هر گونه ناراحتی خالی باشد - و جاودانی و همیشگی باشد.
در آیات فوق ، در زمینه نعمتهای بهشتی به هر چهار قسمت اشاره شده است . جمله ان المتقین فی جنات و عیون اشاره به قسمت اول است .
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 96
جمله ادخلوها بسلام آمنین دلیل بر احترام و تعظیم است .
جمله و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین ، اشاره به نفی هر گونه ناراحتی و ضررهای روحانی ، و جمله لا یمسهم فیها نصب ، اشاره به نفی زیانهای جسمانی است .
اما جمله و ما هم منها بمخرجین بیانگر آخرین شرط، یعنی دوام و بقاء این نعمتهاست و به این ترتیب ، این پاداش از هر نظر کامل خواهد بود.
5 - بیائید بهشت را در این دنیا بسازیم
آنچه در آیات فوق از نعمتهای مادی و معنوی بهشتی تصویر شده ، در حقیقت اصول نعمتهای مهم این جهان را نیز همانها تشکیل میدهد، و گویا می خواهد به ما این نکته را نیز تفهیم کند که شما با فراهم ساختن این نعمتها در زندگی دنیا می توانید بهشت کوچکی بسازید که نمونه ای از آن بهشت بزرگ باشد.
اگر کینه ها و عداوتها را از سینه ها بشوئیم .
اگر اصول اخوت و برادری را تقویت کنیم .
اگر تشریفات زائد و تفرقهافکن را از زندگی و مخصوصا اجتماعاتمان حذف کنیم .

اگر سلامت و امنیت را به جامعه خود باز گردانیم .
و اگر به همه مردم این اطمینان داده شود که کسی مزاحم آبرو، شخصیت ، موقعیت اجتماعی و منافع مشروع آنها نیست ، تا اطمینان به بقاء مواهب خویش پیدا کنند.
آن روز است ، که نمونه ای از بهشت در مقابل چشم شما قرار خواهد داشت . الحجر
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 97
آیه 51 - 60
آیه و ترجمه
وَ نَبِّئْهُمْ عَن ضيْفِ إِبْرَهِيمَ(51)
إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سلَماً قَالَ إِنَّا مِنكُمْ وَجِلُونَ(52)
قَالُوا لا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشرُكَ بِغُلَمٍ عَلِيمٍ(53)
قَالَ أَ بَشرْتُمُونى عَلى أَن مَّسنىَ الْكِبرُ فَبِمَ تُبَشرُونَ(54)
قَالُوا بَشرْنَک بِالْحَقِّ فَلا تَكُن مِّنَ الْقَنِطِينَ(55)
قَالَ وَ مَن يَقْنَطُ مِن رَّحْمَةِ رَبِّهِ إِلا الضالُّونَ(56)
قَالَ فَمَا خَطبُكُمْ أَيهَا الْمُرْسلُونَ(57)
قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلى قَوْمٍ مجْرِمِينَ(58)
إِلا ءَالَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ(59)
إِلا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنهَا لَمِنَ الْغَبرِينَ(60)
ترجمه :51 - و به آنها (بندگانم) از میهمانهای ابراهیم خبر ده .
52 - هنگامی که بر او وارد شدند و سلام گفتند (ابراهیم) گفت ما از شما بیمناکیم !
53 - گفتند نترس ما تو را به پسری دانا بشارت می دهیم . تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 98
54 - گفت آیا به من بشارت میدهید با اینکه پیر شده ام ؟ به چه چیز بشارت میدهید؟
55 - گفتند تو را به حق بشارت دادیم ، از مایوسان مباش !
56 - گفت چه کسی جز گمراهان از رحمت پروردگارش مایوس میشود.
57 - (سپس) گفت ماءموریت شما چیست ای فرستادگان خدا؟
58 - گفتند ما به سوی یک قوم گنهکار ماءموریت پیدا کرده ایم (تا آنها را هلاک کنیم).
59 - مگر خاندان لوط که همگی آنها را نجات خواهیم داد...
60 - بجز همسرش که مقدر داشتیم از بازماندگان (در شهر و هلاک شوندگان) باشد.
تفسیر :میهمانان ناشناس ؟
از این آیات به بعد. قسمتهای آموزنده ای را از تاریخ پیامبران بزرگ و

اقوام سرکش به عنوان نمونه های روشنی از بندگان مخلص ، و پیروان شیطان ، بیان می کند.
جالب اینکه نخست از داستان مهمانهای ابراهیم شروع میکند (همان فرشتگانی که در لباس بشر به سراغ او آمدند نخست بشارت به تولد فرزند برومندی و سپس خبر از مجازات دردناک قوم لوط دادند).
چرا که در دو آیه قبل به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور داده شد که هم مقام رحمت خدا را برای بندگان بازگو کند، و هم عذاب الیم او را، و در داستان مهمانهای ابراهیم ، دو نمونه زنده از دو صفت فوق دیده می شود، و به این ترتیب پیوند میان این آیات گذشته مشخص می گردد.
نخست می گوید: ((به بندگانم از مهمانهای ابراهیم خبر ده)) (و نبئهم عن ضیف ابراهیم).
گرچه ((ضیف)) در اینجا به صورت مفرد است ، ولی همانگونه که بعضی از مفسران بزرگ گفته اند ضیف هم معنی مفرد دارد و هم معنی جمع

و مهمانان).
این مهمانهای ناخوانده همان فرشتگانی بودند که ((به هنگام وارد شدن بر ابراهیم ، به صورت ناشناس ، نخست بر او سلام گفتند)) (اذ دخلوا علیه فقالوا سلاما).
ابراهیم آنگونه که وظیفه یک میزبان بزرگوار و مهربان است برای پذیرائی آنها آماده شد و غذای مناسبی فورا فراهم ساخت ، اما هنگامی که سفره غذا گسترده شد میهمانهای ناشناس دست به غذا دراز نکردند، او از این امر وحشت کرد و وحشت خود را کتمان ننمود، با صراحت به آنان گفت ما از شما ترسانیم)) (قال انا منکم وجلون).
این ترس به خاطر سنتی بود که در آن زمان و زمانهای بعد و حتی در عصر ما در میان بعضی از اقوام معمول است که هر گاه کسی نان و نمک کسی را بخورد به او گزندی نخواهد رساند و خود را مدیون او می داند و به همین دلیل دست نبردن به سوی غذا دلیل بر قصد سوء و کینه و عداوت است .
ولی چیزی نگذشت که فرشتگان ابراهیم را از نگرانی بیرون آوردند، و به او گفتند ترسان مباش ، ما تو را به فرزند دانائی بشارت می دهیم)) (قالوا لا توجل انا نبشرک بغلام علیم).
در اینکه منظور از غلام علیم (پسر دانا) کیست ؟ با توجه به آیات دیگر قرآن شک نیست که منظور، اسحاق است چرا که هنگامی که فرشتگان این بشارت را به ابراهیم دادند، همسر ابراهیم ساره که ظاهرا زن عقیمی بود حاضر

بود و این بشارت به او نیز داده شد، چنانکه در آیه 71 سوره هود می خوانیم : و امراته قائمة فضحکت فبشرناها باسحاق : همسر او ایستاده بود، خندید و ما او را بشارت به اسحاق دادیم .
این را نیز می دانیم ساره مادر اسحاق است و ابراهیم قبلا از هاجر (همان کنیزی که به همسری انتخاب کرده بود) صاحب پسری بنام اسماعیل شده بود.
ولی ابراهیم به خوبی می دانست که از نظر موازین طبیعی تولد چنین فرزندی از او بسیار بعید است ، هر چند در برابر قدرت خدا هیچ چیزی محال نیست ، ولی توجه به موازین عادی و طبیعی تعجب او را برانگیخت ، لذا ((گفت : آیا چنین بشارتی به من میدهید در حالی که من به سن پیری رسیده ام))؟! (قال ابشرتمونی علی ان مسنی الکبر).
((راستی به چه چیز مرا بشارت می دهید))؟ (فبم تبشرون).
آیا به امر و فرمان خدا است این بشارت شما یا از ناحیه خودتان ؟ صریحا بگوئید تا اطمینان بیشتر پیدا کنم !
تعبیر به ((مسنی الکبر)) (پیری مرا لمس کرده است) اشاره به این است که آثار پیری از موی سپیدم ، و از چینهای صورتم ، نمایان است ، و آثار آن را در تمام وجود خود به خوبی لمس می کنم .
ممکن است گفته شود که ابراهیم از این نظر آدم خوش سابقه ای بود چرا که در همین سن پیری فرزندش اسماعیل متولد شده بود، و با توجه به آن نباید دیگر در مورد مولود جدید یعنی اسحاق تعجب کند، ولی باید دانست که اولا در میان تولد اسماعیل و اسحاق به گفته بعضی از مفسران بیش از ده سال فاصله بود و با گذشتن ده سال آن هم در سن بالا، احتمال تولد فرزند بسیار کاهش مییابد، ثانیا وقوع یک مورد بر خلاف موازین عادی که ممکن است جنبه استثنائی داشته تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 101
باشد مانع از تعجب در برابر موارد مشابه آن نخواهد بود، زیرا به هر حال تولد فرزند در چنین سن و سال امر عجیبی است .
ولی به هر حال فرشتگان مجال تردید یا تعجب بیشتری به ابراهیم ندادند، با صراحت و قاطعیت به او گفتند که ما تو را به حق بشارت دادیم (قالوا بشرناک بالحق).
بشارتی که از ناحیه خدا و به فرمان او بود و به همین دلیل ، حق است و مسلم .
و به دنبال آن برای تاکید - به گمان اینکه مباداء یاس و ناامیدی بر ابراهیم غلبه کرده باشد - گفتند اکنون که چنین است از ماءیوسان مباش)) (فلا تکن من القانطین).
ولی ابراهیم بزودی این فکر را از آنها دور ساخت که یاس و نومیدی از رحمت خدا بر او چیره شده باشد، بلکه تنها تعجبش روی حساب موازین

طبیعی است ، لذا با صراحت گفت : چه کسی از رحمت پروردگارش ماءیوس می شود جز گمراهان ؟! (قال و من یقنط من رحمة ربه الا الضالون).
همان گمراهانی که خدا را بدرستی نشناخته اند و پی به قدرت بی پایانش نبرده اند، خدائی که از ذره ای خاک ، انسانی چنین شگرف می آفریند، و از نطفه ناچیزی فرزندی برومند به وجود می آورد، درخت خشکیده خرما به فرمانش به بار می نشیند، و آتش سوزانی را به گلستانی تبدیل میکند، چه کسی می تواند تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 102
در قدرت چنین پروردگاری شک کند یا از رحمت او ماءیوس گردد؟!
ولی به هر حال ابراهیم (علیهالسلام) پس از شنیدن این بشارت ، در این اندیشه فرو رفت که این فرشتگان با آن شرائط خاص ، تنها برای بشارت فرزند نزد او نیامده اند، حتما ماءموریت مهمتری دارند و این بشارت تنها گوشه ای از آن را تشکیل میدهد، لذا در مقام سؤ ال بر آمد و از آنها پرسید شما ای رسولان خداوند بگوئید ببینم برای چه ماءموریت مهمی فرستاده شده اید: (قال فما خطبکم ایها المرسلون).
((گفتند ما به سوی یک قوم گنهکار فرستاده شده ایم)) (قالوا انا ارسلنا الی قوم مجرمین).
و از آنجا که میدانستند ابراهیم با آن حس کنجکاویش مخصوصا در زمینه این گونه مسائل به این مقدار پاسخ قناعت نخواهد کرد، فورا اضافه کردند که این قوم مجرم کسی جز قوم لوط نیست ما ماموریم این آلودگان بی آزرم را در هم بکوبیم و نابود کنیم ((مگر خانواده لوط که ما همه آنها را از آن مهلکه نجات خواهیم داد)) (الا آل لوط انا لمنجوهم اجمعین).
ولی از آنجا که تعبیر به آل لوط آن هم با تاءکید به اجمعین شامل همه خانواده او حتی همسر گمراهش که با مشرکان هماهنگ بود میشد، و شاید ابراهیم نیز از این ماجرا آگاه بود، بلافاصله او را استثناء کردند و گفتند: بجز همسرش که ما مقدر ساخته ایم از بازماندگان در شهر محکوم به فنا باشد و نجات نیابد (الا امراته قدرنا انها لمن الغابرین). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 103
تعبیر به قدرنا (ما مقدر ساختیم) اشاره به ماءموریتی است که از ناحیه خداوند در این زمینه داشتند.
در مورد ملاقات فرشتگان با ابراهیم ، و داستان بشارت تولد اسحاق به او، و همچنین گفتگو با آنها در زمینه قوم لوط، مشروحا در ذیل آیات 69 تا 76 سوره هود بحث کردیم (به جلد نهم تفسیر نمونه صفحه 167 به بعد مراجعه کنید)! الحجر
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 104
آیه 61 - 77

آیه و ترجمه
فَلَمَّا جَاءَ ءَالَ لُوطٍ الْمُرْسلُونَ(61)
قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّنكرُونَ(62)
قَالُوا بَلْ جِئْنَک بِمَا كانُوا فِيهِ يَمْترُونَ(63)
وَ أَتَيْنَک بِالْحَقِّ وَ إِنَّا لَصدِقُونَ(64)
فَأَسرِ بِأَهْلِک بِقِطعٍ مِّنَ الَّيْلِ وَ اتَّبِعْ أَدْبَرَهُمْ وَ لا يَلْتَفِت مِنكمْ أَحَدٌ وَ امْضوا حَيْث تُؤْمَرُونَ(65)
وَ قَضيْنَا إِلَيْهِ ذَلِک الاَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَؤُلاءِ مَقْطوعٌ مُّصبِحِينَ(66)
وَ جَاءَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَستَبْشِرُونَ(67)
قَالَ إِنَّ هَؤُلاءِ ضيْفِى فَلا تَفْضحُونِ(68)
وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ لا تخْزُونِ(69)
قَالُوا أَ وَ لَمْ نَنْهَک عَنِ الْعَلَمِينَ(70) تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 105
قَالَ هَؤُلاءِ بَنَاتى إِن كُنتُمْ فَعِلِينَ(71)
لَعَمْرُک إِنهُمْ لَفِى سكْرَتهِمْ يَعْمَهُونَ(72)
فَأَخَذَتهُمُ الصيْحَةُ مُشرِقِينَ(73)
فَجَعَلْنَا عَلِيهَا سافِلَهَا وَ أَمْطرْنَا عَلَيهِمْ حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ(74)
إِنَّ فى ذَلِک لاَيَتٍ لِّلْمُتَوَسمِينَ(75)
وَ إِنهَا لَبِسبِيلٍ مُّقِيمٍ(76)
إِنَّ فى ذَلِک لَاَيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ(77)
ترجمه :61 - هنگامی که فرستادگان (خدا) به سراغ خاندان لوط آمدند...
62 - (لوط) گفت شما گروه ناشناسی هستید!
63 - گفتند ما همان چیزی را برای تو آورده ایم که آنها (کافران) در آن تردید داشتند (ما ماءور عذابیم).
64 - ما واقعیت مسلمی را برای تو آورده ایم و راست میگوئیم .
65 - بنابر این خانواده ات را در اواخر شب با خود بردار و از اینجا ببر، تو بدنبال سر آنها حرکت کن ، احدی از شما به پشت سر خویش ننگرد. و به همانجا که ماءمور هستید بروید.
66 - و ما به لوط این موضوع را وحی فرستادیم که صبحگاهان همه آنها ریشه کن خواهند شد. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 106
67 - (از سوی دیگر) اهل شهر (با خبر شدند و به سوی خانه لوط) آمدند در حالی که به یکدیگر بشارت میدادند.
68 - (لوط) گفت اینها میهمانان منند، آبروی مرا نریزید!
69 - و از خدا بپرهیزید و مرا شرمنده نسازید!
70 - گفتند مگر ما تو را از جهانیان نهی نکردیم (و نگفتیم احدی را به میهمانی نپذیر!).
71 - گفت دختران من حاضرند اگر می خواهید کار صحیحی انجام دهید (با

آنها ازدواج کنید و از گناه و آلودگی بپرهیزید).
72 - بجانت سوگند اینها در مستی خود سرگردانند (و عقل و شعور خود را از دست داده اند).
73 - سرانجام بهنگام طلوع آفتاب صیحه (مرگبار، بصورت صاعقه یا زمین لرزه) آنها را فرو گرفت .
74 - سپس (شهر و آبادی آنها را زیر و رو کردیم) بالای آنرا پائین قرار دادیم و بارانی از سنگ بر آنها فرو ریختیم .
75 - در این (سرگذشت عبرت انگیز) نشانه هائی است برای هوشیاران .
76 - و ویرانه های سرزمین آنها بر سر راه (کاروانها) همواره ثابت و برقرار است .
77 - در این نشانه ای است برای مؤ منان .
تفسیر :سرنوشت گنهکاران قوم لوط
در آیات گذشته داستان ملاقات فرشتگان ماءمور عذاب قوم لوط را با ابراهیم خواندیم ، و در این آیات داستان خارج شدن آنها از نزد ابراهیم و آمدن به ملاقات لوط را می خوانیم .
نخست می گوید: ((هنگامی که فرستادگان خداوند نزد خاندان لوط آمدند)) (فلما جاء آل لوط المرسلون)... تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 107
لوط ((به آنها گفت شما افرادی ناشناخته اید (قال انکم قوم منکرون) مفسران می گویند این سخن را به این جهت به آنها گفت که آنان به صورت جوانانی خوش صورت و زیبا نزد او آمدند، او که می دانست محیطش تا چه حد آلوده گناه انحراف جنسی است ، فکر میکرد مبادا ورود این میهمانان مایه دردسر برای او گردد، از یکسو میهمان است و محترم و قدومش مبارک ، و از سوی دیگر محیطی است ننگین و آلوده و پر از مشکلات .
لذا در آیات سوره هود که همین داستان به مناسبت دیگری در آن آمده است ، تعبیر به ((سیی ء بهم)) میکند، یعنی این موضوع بر لوط پیامبر بزرگ خدا سخت ناگوار آمد، و از آمدنشان ناراحت شد، سپس گفت امروز روز سختی در پیش دارم !.
ولی فرشتگان زیاد او را در انتظار نگذاردند، با صراحت ((گفتند: ما چیزی را برای تو آورده ایم که آنها در آن تردید داشتند)) (قالوا 0بل جئناک بما کانوا فیه یمترون).
یعنی ماءمور مجازات دردناکی هستیم که تو کرارا به آنها گوشزد کرده ای ولی هرگز آنرا جدی تلقی نکردند؟
سپس برای تاءکید گفتند ((ما واقعیت مسلم و غیر قابل تردیدی را برای تو آورده ایم)) یعنی عذاب حتمی و مجازات قطعی این گروه بیایمان منحرف

(و اتیناک بالحق).
باز برای تاکید بیشتر اضافه کردند ما مسلما راست می گوئیم)) (و انا لصادقون).
یعنی این گروه تمام پلها را پشت سر خود خراب کرده اند و جائی برای

شفاعت و گفتگو در مورد آنها باقی نمانده است ، تا لوط حتی به فکر شفاعت نیفتد و بداند اینها ابدا شایستگی این امر را ندارند.
و از آنجا که باید گروه اندک مؤ منان (خانواده لوط بجز همسرش) از این مهلکه جان به سلامت ببرند دستور لازم را به لوط چنین دادند: ((تو شبانه هنگامی که چشم مردم گنهکار در خواب است و یا مست شراب و شهوت ، خانواده ات را بر دار و از شهر بیرون شو)) (فاسر باهلک بقطع من اللیل).
ولی ((تو پشت سر آنها باش تا مراقب آنان باشی و کسی عقب نماند)) (و اتبع ادبارهم).
ضمنا هیچیک از شما نباید به پشت سرش نگاه کند (و لا یلتفت منکم احد).
((و به همان نقطه ای که دستور به شما داده شده است (یعنی سرزمین شام یا نقطه دیگری که مردمش از این آلودگیها پاک بوده اند) بروید))و امضوا حیث تؤ مرون).
سپس لحن کلام تغییر می یابد و خداوند می فرماید ((ما به لوط چگونگی این امر را وحی فرستادیم که به هنگام طلوع صبح همگی ریشه کن خواهند شد، به گونه ای که حتی یک نفر از آنها باقی نماند))و قضینا الیه ذلک الامر ان دابر هؤ لاء مقطوع مصبحین).
(دقت کنید) سپس قرآن داستان را در اینجا رها کرده و به آغاز باز میگردد ، و بخشی را که در آنجا ناگفته مانده بود به مناسبتی که بعدا اشاره خواهیم کرد بیان می کند و می گوید:
((مردم شهر از ورود میهمانان تازه وارد لوط آگاه شدند و به سوی خانه او حرکت کردند، و در راه به یکدیگر بشارت میدادند)) (و جاء اهل المدینة یستبشرون).
آنها در آن وادی گمراهی و ننگین خود فکر میکردند طعمه لذیذی به چنگ آورده اند، جوانانی زیبا و خوشرو، آنهم در خانه لوط!
تعبیر به ((اهل المدینة)) نشان میدهد که حداقل گروه زیادی از مردم شهر به سوی خانه لوط حرکت کردند و این امر روشن می سازد که آنها تا چه حد وقیح و رسوا و جسور شده بودند، مخصوصا که جمله یستبشرون یکدیگر را بشارت می دادند) حکایت از عمق آلودگی آنها میکند، چرا که این عمل ننگین را شاید کمتر کسی در میان حیوانات و چارپایان نظیرش را دیده است ، اگر کسی هم انجام دهد، لااقل با کتمان و اختفاء و احساس شرمساری است اما این ملت زشتکار و فرومایه آشکارا به یکدیگر تبریک

می گفتند!!
((لوط)) که سر و صدای آنها را شنید در وحشت عجیبی فرو رفت و نسبت به میهمانان خود بیمناک شد، زیرا هنوز نمیدانست که این میهمانان ماءموران عذابند و فرشتگان خداوند قادر قاهرند، لذا در مقابل آنها ایستاد و ((گفت : اینها میهمانان منند، آبروی مرا نریزید)) (قال ان هؤ لاء ضیفی فلا تفضحون).
یعنی از مساءله خدا و پیغمبر و جزا و کیفر، اگر صرف نظر کنیم ، حداقل این مساءله انسانی و سنتی که میان همه افراد بشر اعم از مؤ من و کافر وجود دارد می گوید که به میهمان احترام باید گذارد شما چگونه بشری هستید که حتی ساده ترین مسائل انسانی را نمیفهمید، اگر دین ندارید لااقل آزاده باشید! تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 110
سپس اضافه کرد بیائید و از خدا بترسید و مرا در برابر میهمانانم شرمنده نسازید (و اتقوا الله و لا تخزون).
ولی آنها چنان جسور و به اصلاح پر رو بودند که نه تنها احساس شرمندگی در خویش نمیکردند بلکه از لوط پیامبر، چیزی هم طلبکار شده بودند، گوئی جنایتی انجام داده ، زبان به اعتراض گشودند و گفتند :((مگر ما به تو نگفتیم احدی را از مردم جهان به مهمانی نپذیری و به خانه خود راه ندهی)) (قالوا ا و لم ننهک عن العالمین)
چرا خلاف کردی ، و به گفته ما عمل ننمودی ؟!
و این به خاطر آن بود که قوم و جمعیت مزبور افرادی خسیس و بخیل بودند، و هرگز کسی را به خانه خود میهمان نمیکردند، و اتفاقا شهرهای آنها در مسیر قافله ها بود و می گویند آنها برای اینکه کسی در آنجا توقف نکند، این عمل شنیع را با بعضی از واردین انجام داده بودند، و کم کم برای آنها عادتی شده بود، لذا گویا هر گاه لوط پیامبر با خبر میشد که شخص غریبی به آن دیار گام نهاده برای اینکه گرفتار چنگال آنها نشود وی را به خانه خود دعوت میکرد اما آنها پس از آنکه از این جریان آگاه شدند خشمگین گشتند و به او صریحا گفتند حق نداری بعد از این میهمانی به خانه خود راه دهی ! تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 111
بنابر این به نظر میرسد که کلمه ((عالمین)) در آیه فوق اشاره به رهگذران و افرادی است که اهل آن شهر و دیار نبودند و گذارشان به آنجا می افتاد.
به هر حال لوط که این جسارت و وقاحت را دید از طریق دیگری وارد شد، شاید بتواند آنها را از خواب غفلت و مستی انحراف و ننگ ، بیدار سازد، رو به آنها کرده گفت : چرا شما راه انحرافی میپوئید، اگر منظورتان اشباع غریزه جنسی است چرا از طریق مشروع و ازدواج صحیح وارد نمی شوید اینها دختران منند (آماده ام آنها را به ازدواجتان در آورم) اگر شما

میخواهید کار صحیحی انجام دهید راه این است (قال هؤ لاء بناتی ان کنتم فاعلین).
بدون شک دختران لوط تعداد محدودی بودند، و آن جمعیت افراد زیادی ، ولی هدف لوط این بود که به آنها اتمام حجت کند و بگوید من تا این حد نیز آماده فداکاری برای حفظ حیثیت مهمانان خویش ، و نجات شما از منجلاب فساد هستم .
بعضی نیز گفته اند منظور از ((هؤ لاء بناتی)) اشاره به دختران شهر است ، که به عنوان یک پدر روحانی و معنوی همه را دختر خویش میخواند (ولی تفسیر اول به معنی آیه نزدیکتر است).
ناگفته پیدا است که لوط نمیخواست دختران خود را به ازدواج مشرکان گمراه در آورد بلکه هدفش این بود که بیائید و ایمان بیاورید و بعد هم دختران خودم را به ازدواج شما در می آورم .
اما وای از مستی شهوت ، مستی انحراف ، و مستی غرور و لجاجت ، اگر ذره ای از اخلاق انسانی و عواطف بشری در آنها وجود داشت ، کافی بود که آنها را در برابر چنین منطقی شرمنده کند، لااقل از خانه لوط باز گردند و حیا کنند، تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 112
اما نه تنها منفعل نشدند، بلکه بر جسارت خود افزودند و خواستند دست به سوی میهمانان لوط دراز کنند!!
اینجاست که خدا روی سخن را به پیامبر اسلام کرده ، می گوید: ((قسم به جان و حیات تو که اینها در مستی خود سخت سرگردانند))! (لعمرک انهم لفی سکرتهم یعمهون).
و در سوره هود به دنبال بحثی مشابه همین بحث خواندیم که فرشتگان پرده از روی کار خود برداشتند، رو به سوی لوط کرده ، گفتند: نترس آنها به تو آسیبی نمیرسانند. و در آیه 37 سوره قمر میخوانیم : هنگامی که آنها بر جسارت خویش افزودند و تصمیم بر تجاوز به میهمانان گرفتند چشمانشان را نابینا ساختیم و لقد راودوه عن ضیفه فطمسنا اعینهم و چنانکه در بعضی از روایات آمده یکی از فرشتگان مشتی خاک به صورت آنها پاشید، همه نابینا شدند، (و فریاد زنان باز گشتند).
در اینجا سخن الهی درباره این قوم اوج میگیرد و در دو آیه فشرده و کوتاه سرنوشت شوم آنها را به صورتی قاطع و کوبنده و بسیار عبرت انگیز بیان میکند، و می گوید: سرانجام فریاد تکان صیحه وحشتناکی به هنگام طلوع آفتاب ، همه را فرا گرفت (فاخذتهم الصیحة مشرقین).
این صیحه ممکن است صدای یک صاعقه عظیم و یا صدای یک زلزله وحشتناک بوده باشد، و به هر حال فریادی بود که از وحشت آن همگی بیهوش شدند، و یا جان خویش را از دست دادند، و میدانیم امواج صوتی هنگامی که از حد معینی بگذرد، آزار دهنده و وحشتانگیز، و از آنهم که

فراتر برود انسان را مدهوش می کند، و یا ارگانهای حیاتی را به کلی از کار می اندازد، و حتی تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 113
ممکن است ساختمانها را ویران سازد.
ولی به این اکتفا ننمودیم بلکه شهر آنها را به کلی زیر و رو کردیم بالای آن را پائین و پائین را بالا قرار دادیم !)) (فجعلنا عالیها سافلها).
این مجازات نیز برای آنها کافی نبود ((به دنبال آن بارانی از سجیل (گلهای متحجر شده) بر سر آنان فرو ریختیم !)) (و امطرنا علیهم حجارة من سجیل).
ریزش این باران سنگ ، ممکن است برای هدفگیری کسانی بوده باشد که از آن صیحه وحشتناک نابود نشده و یا زیر آوار نرفته بودند، و نیز ممکن است برای محو اجساد پلید و آثار این قوم بوده است ، آنچنان که پس از این باران سنگ اگر کسی از آن دیار میگذشت نمیتوانست به آسانی باور کند که روزی در این منطقه شهرهای آبادی بوده است !
نازل شدن این عذابهای سه گانه (صیحه وحشتناک - زیر و رو شدن - بارانی از سنگ) هر کدام به تنهائی کافی بود که قومی را به هلاکت برساند، اما برای شدت گناه و جسور بودن آنها در تن دادن به آلودگی و ننگ ، و همچنین برای عبرت دیگران ، خداوند مجازات آنها را مضاعف کرد.
اینجاست که قرآن به نتیجهگیری تربیتی و اخلاقی پرداخته می گوید در این داستان نشانه هائی است برای افراد با هوش))! (ان فی ذلک لایات للمتوسمین)،
آنها که با فراست و هشیاری و بینش مخصوص خود از هر علامتی جریانی را کشف میکنند و از هر اشاره ای حقیقتی و از هر نکته ای ، مطلب مهم و آموزنده ای را. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 114
اما تصور نکنید که آثار آنها به کلی از میان رفته ، نه ((بر سر راه کاروانیان و گذر کنندگان همواره ثابت و برقرار است)) (و انها لبسبیل مقیم).
اگر باور ندارید برخیزید و بروید و ویرانه های این شهرهای بلا دیده را که بر سر راه مسافران در طریق شام (از سوی مدینه قرار دارد بنگرید و بیندیشید، بیندیشید و عبرت گیرید، عبرت گیرید و به سوی خدا باز گردید، و راه توبه را پیش گیرید، و آلودگیها را از دل و جان خود بشوئید.
باز هم به عنوان تاکید بیشتر و دعوت افراد با ایمان به تفکر و اندیشه در این داستان عبرت انگیز اضافه میکند که در این داستان نشانه ای است برای افراد با ایمان (ان فی ذلک لایة للمؤ منین).
چگونه ممکن است انسان ایمان داشته باشد و این سرگذشت تکان دهنده را بخواند و عبرتها نگیرد؟!
درباره معنی ((سجیل)) و اینکه چرا بر این قوم آلوده ، بارانی از سنگ فرود آمد، و چرا شهر آنها زیر و رو شد، و چرا لحظه نزول عذاب ،

صبحگاهان بود و چرا به خانواده لوط دستور داده شد که به پشت سر خود نگاه نکنند، و همچنین در زمینه تحریم همجنسگرائی در ادیان آسمانی ، و فلسفه آن ، و نیز اخلاق قوم لوط، در ذیل آیات سوره هود بحث کافی کردیم (به جلد 9 تفسیر نمونه صفحه 189 تا 198 مراجعه فرمائید).
ولی باز نکته هائی باقی مانده که ذیلا از نظرتان میگذرد. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 115
نکته ها:
1 - منظور از قطع من اللیل چیست ؟
((قطع)) به معنی تاریکی شب است ، مرحوم طبرسی در مجمع البیان می گوید: گویا قطع جمع ((قطعه)) است ، و به همین دلیل از این تعبیر در آیه فوق گذشتن قسمت عمده شب را فهمیده است ،
ولی از گفته راغب در مفردات بر می آید که قطع به معنی قطعه و مفرد است .
اما بسیاری از مفسران این کلمه را به معنی اواخر شب و هنگام سحر گرفته اند، شاید این تفسیر به خاطر بعضی دیگر از آیات قرآن است که صریحا درباره آل لوط می گوید: نجیناهم بسحر (ما آنان را سحرگاهان نجات بخشیدیم سوره قمر آیه 34).
یعنی در همان هنگام که شهوت پرستان آلوده دامان در خواب غفلت فرو رفته بودند و مستی شراب و غرور و شهوت در وجودشان بهم آمیخته بود، و شهر برای خارج شدن خاندان لوط کاملا آماده بود خارج شدند.
و عجب اینکه شروع مجازات کوبنده آنها نیز در هنگام صبح ، وقت طلوع آفتاب بود، و شاید انتخاب این وقت به خاطر آن بوده است که گروه مهاجم هنگامی که نابینا شدند و به خانه های خود بازگشتند کمی در فکر فرو رفتند به همین جهت آن شب را به آنها مهلت داد شاید توبه کنند و باز گردند، و در مقام جبران بر آیند.
از بعضی از روایات نیز استفاده میشود بعضی از آنها هنگامی که به خانه های خود بازگشتند سوگند یاد کردند که ما صبحگاهان حتی یکنفر از خانواده
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 116
لوط را زنده نخواهیم گذارد، اما پیش از آنکه بتوانند گامی در این راه بردارند عذاب الهی آنها را درو کرد!
2 - تفسیر جمله ((و امضوا حیث تؤ مرون)).
گفتیم فرشتگان به خاندان لوط توصیه کردند که در آخر شب به همان نقطه ای که به شما دستور داده شده است حرکت کنید، ولی در آیات قرآن توضیح بیشتری درباره این نقطه دیده نمیشود، به همین دلیل مفسران بیانات گوناگونی دارند: بعضی گفته اند آنها مامور بودند به سوی سرزمین شام بروند که محیط آن نسبتا پاک بود.

بعضی دیگر گفته اند که فرشتگان قریه معینی را مشخص کردند و به آنها توصیه نمودند به آنجا بروید، و در تفسیر المیزان همین قدر از این جمله استفاده شده که آنها یکنوع هدایت الهی و راهنمای واقعی در مسیرشان با خود داشتند و طبق آن رفتار نمودند.
3 - رابطه ((متوسم)) و ((مومن))
در آیات فوق دیدیم که گاهی می گوید در سرگذشت عبرت انگیز قوم لوط، نشانه هائی برای متوسمین است و گاه می گوید برای مؤ منین است جمع میان این دو تعبیر به ما میفهماند که مومنان راستین ، متوسم هستند یعنی با فراست ، سریع الانتقال و کاملا هوشیار.
در روایتی از امام باقر (علیهالسلام) میخوانیم : که تفسیر ان فی ذلک لایات للمتوسمین را از آنحضرت سؤ ال کردند، فرمود: ((منظور امت اسلام است سپس اضافه کرد ((قال رسول الله اتقوا فراسة المؤ من ، فانه ینظر بنور الله عز و جل ! ((پیامبر فرمود: از فراست مؤ من بپرهیزید چرا که به نور خدا تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 117
می بیند!.
در روایت دیگری میخوانیم که امام صادق (علیهالسلام) فرمود: متوسمین ، امامانند. و از امیر مؤ منان علی (علیهالسلام) نقل شده که فرمود: متوسم ، پیامبر بود، و من بعد از او و سپس امامان از دودمان من .
4 - مستی شهوت و غرور!
گر چه مستی شراب مشهور است ولی مستیهائی بدتر از مستی شراب نیز پیدا میشود که از آن جمله مستی مقام و مستی شهوت است ، در آیات فوق خواندیم که خداوند به جان پیامبرش سوگند یاد میکند که این گروه در مستی خود سرگردان و حیرانند، آنچنان که روشنترین جاده نجات را نمیبینند، کار به جائی میرسد که پیامبر بزرگی همچون لوط حاضر میشود دختران خود را به ازدواج آنها در آورد تا از طریق حلال و مشروع اشباع شوند و از گناه و آلودگی و ننگ رهائی یابند اما باز هم آنها دست رد بر سینه او میگذارند!
ضمنا این پیامبر بزرگ ، این درس آموزنده را به ما میدهد که برای مبارزه با مفاسد تنها روی نفی تکیه نکنید، بلکه روی اثبات هم باید تکیه کرد، یعنی باید غرائز بشر را از طریق صحیح اشباع نمود تا به فساد نگراید، گرچه قوم لوط افراد فاسد استثنائی بودند که این برنامه در آنها مؤ ثر نیفتاد، ولی معمولا این روش یکی از مؤ ثرترین روشهاست .
هنگامی که بخواهیم با سرگرمیهای غیر سالم مبارزه کنیم باید در درجه اول بکوشیم و سرگرمی سالم برای مردم فراهم سازیم ، همین گونه در برنامه های دیگر.
جالب اینکه در بعضی از روایات میخوانیم ، لوط این پیامبر پر استقامت

حدود سی سال در میان این جمعیت پست و فرومایه به تبلیغ مشغول بود اما هیچکس جز خانواده اش به او ایمان نیاوردند (به استثنای همسرش).
چه پرشکوه است اینهمه استقامت ، آنهم در میان این چنین فرومایگان که انسان حتی از یکساعت زندگی در میان آنها به ستوه می آید، و چه درد آور است با چنین همسری ساختن !
در سوره ذاریات آیه 35 و 36 میخوانیم : فاخرجنا من کان فیها من المؤ منین فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین ؟ ما تمام کسانی را که ایمان داشتند از آن سرزمین قبل از نزول بلا بیرون بردیم ، اما جز یک خانواده با ایمان در آن وجود نداشت !.
و از اینجا نیز روشن میشود که مجازات الهی خشک و تر را هرگز با هم نمی سوزاند، حتی اگر یک نفر مؤ من راستین و وظیفه شناس باشد او را نجات میبخشد. الحجر

آیه 78 - 84
آیه و ترجمه
وَ إِن كانَ أَصحَب الاَيْكَةِ لَظلِمِينَ(78)
فَانتَقَمْنَا مِنهُمْ وَ إِنهُمَا لَبِإِمَام مُّبِينٍ(79)
وَ لَقَدْ كَذَّب أَصحَب الْحِجْرِ الْمُرْسَلِينَ(80)
وَ ءَاتَيْنَهُمْ ءَايَتِنَا فَكانُوا عَنهَا مُعْرِضِينَ(81)
وَ كانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً ءَامِنِينَ(82)
فَأَخَذَتهُمُ الصيْحَةُ مُصبِحِينَ(83)
فَمَا أَغْنى عَنهُم مَّا كانُوا يَكْسِبُونَ(84)
ترجمه :78 - اصحاب الایکه (صاحبان سرزمینهای پر درخت - قوم شعیب) مسلما قوم ستمگری بودند.
79 - ما از آنها انتقام گرفتیم و این دو (قوم لوط و اصحاب ایکه) شهرهای ویران شده شان بر سر راه آشکار است !
80 - اصحاب الحجر (قوم ثمود) پیامبران را تکذیب کردند.
81 - ما آیات خود را برای آنهای فرستادیم ولی آنها از آن روی گرداندند.
82 - آنها خانه های امن و امانی در دل کوهها می تراشیدند.
83 - اما سرانجام صیحه (مرگبار) صبحگاهان آنها را فرو گرفت .
84 - و آنچه را بدست آورده بودند آنان را از عذاب الهی نجات نداد. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 120
تفسیر :پایان زندگی دو قوم ستمگر
در این آیات ، قرآن به دو بخش دیگر از سرگذشت اقوام پیشین تحت عنوان ((اصحاب الایکه)) و ((اصحاب الحجر)) اشاره میکند، و بحثهای

عبرت انگیزی را که در آیات پیشین پیرامون قوم لوط بود تکمیل می نماید.
نخست می گوید: اصحاب الایکه مسلما مردمی ظالم و ستمگر بودند (و ان کان اصحاب الایکة لظالمین).
((و ما از آنها انتقام گرفتیم)) و در برابر ظلمها و ستمگریها و سرکشیها ، مجازاتشان نمودیم (فانتقمنا منهم).
و سرزمینهای این گروه و قوم لوط که داستانشان گذشت ، بر سر راه شما قرار داد و آشکار است ، (و انهما لبامام مبین).
چشم باز کنید و سرنوشت آنها را بنگرید سپس عبرت گیرید.
اصحاب الایکه کیانند؟
بسیاری از مفسران و ارباب لغت گفته اند که ((ایکه)) به معنی درختان در هم پیچیده و یا بیشه است و اصحاب الایکه همان قوم شعیبند که در سرزمینی پر آب و مشجر در میان حجاز و شام زندگی می کردند.
آنها زندگی مرفه و ثروت فراوانی داشتند و به همین جهت ، غرور و غفلت آنها را فرا گرفته بود و مخصوصا دست به کمفروشی و فساد در زمین زده بودند. شعیب آن پیامبر بزرگ ، آنها را از این کارشان بر حذر داشت و دعوت به توحید تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 121
و راه حق نمود، اما همانگونه در آیات سوره هود دیدیم ، آنها تسلیم حق نشدند و سرانجام بر اثر مجازات دردناکی نابود گشتند، گرمای شدیدی چندین روز پی در پی آنها را فرو گرفت ، و در آخرین روز ابر بزرگی در آسمان نمایان شد، آنها به سایه ابر پناه بردند، اما صاعقه ای فرود آمد، و آن بیدادگران را نابود کرد.
شاید تکیه کردن قرآن روی کلمه ((اصحاب الایکه)) (صاحبان سرزمینهای پر درخت) به خاطر این باشد که میخواهد بگوید با اینهمه نعمتی که به آنها بخشیده بودیم باز بجای شکران ، کفران کردند، و ظلم و ستم بنیاد نمودند و صاعقه آنها و درختانشان را از میان برد.
شرح بیشتر حالات آنها - با تصریح بنام شعیب - در سوره شعراء از آیه 176 تا 190 آمده است .
ضمنا باید توجه داشت که جمله ((فانتقمنا منهم)) (آنها را مجازات کردیم) ممکن است اشاره هم به قوم لوط باشد و هم اصحاب الایکه ، زیرا بلافاصله بعد از این جمله می خوانیم ، و ((انهما لبامام مبین)): سرزمینهای این دو بر سر راه شما آشکار است .
در تفسیر جمله انهما لبامام مبین مشهور و معروف همین است که اشاره به شهر قوم لوط و شهر اصحاب الایکه می باشد، و کلمه ((امام)) به معنی راه و جاده است (زیرا از ماده ((ام)) بی معنی قصد کردن گرفته شده ، چون انسان برای رسیدن به مقصد، از راهها عبور میکند).
این احتمال را نیز بعضی داده اند که منظور از ((امام مبین)) همان لوح

محفوظ باشد به قرینه آیه 12 سوره یس ، ولی این احتمال بسیار بعید است ، چرا که قرآن میخواهد برای مردم درس عبرت بیان کند، و بودن نام این دو شهر، تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 122
در لوح محفوظ نمیتواند تاءثیری در عبرت گیری مردم داشته باشد، در حالی که بودن این دو شهر بر سر راه کاروانها و سایر رهگذران می توانست اثر عمیقی در آنها بگذارد، لحظه ای در آنجا درنگ کنند، و بیندیشند و دل عبرتبینشان از دیده نظر کند، و این سرزمین بلا دیده را آینه عبرت داند، گاهی در کنار سرزمین قوم لوط و گاهی در کنار سرزمین اصحاب الایکه ، سرانجام سیلاب اشک را بر سرنوشت آنها از دیده روان سازند!
و اما در مورد ((اصحاب الحجر))، همان قوم سرکشی که در سرزمینی به نام حجر، زندگی مرفهی داشتند و پیامبر بزرگشان ((صالح)) برای هدایت آنها مبعوث شد، چنین می گوید:
((اصحاب حجر، فرستادگان خدا را تکذیب کردند)) (و لقد کذب اصحاب الحجر المرسلین)!
در اینکه این شهر در کجا واقع شده بود، بعضی از مفسران و مورخان چنین نگاشته اند که شهری بود در مسیر کاروان مدینه و شام در یک منزلی وادی القری و در جنوب تیمه و امروز تقریبا اثری از آن نیست .
می گویند این شهر در گذشته یکی از شهرهای تجاری عربستان بوده ، و تا آنجا اهمیت داشته که ((بطلمیوس)) در نوشته هایش به عنوان یک شهر تجاری از آن نام برده است ، و ((پلین)) جغرافیدان رومی از آن بنام حجری یاد میکند. در روایتی میخوانیم که در سال نهم هجرت که پیامبر برای دفع سپاه روم به تبوک لشگر کشی کرد، سربازان اسلام میخواستند در این منزل توقفی کنند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مانع آنها شد و فرمود: اینجا همان منطقه قوم ثمود است که عذاب الهی تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 123
بر آنها فرود آمد. این نکته نیز قابل توجه است که قرآن در مورد اصحاب الحجر (و همچنین در مورد قوم نوح و قوم شعیب و قوم لوط در آیات سوره شعراء به ترتیب آیه 105 و 123 و 160 و بعضی دیگر از اقوام پیشین) می گوید آنها پیامبران را تکذیب کردند، در حالی که ظاهر امر چنین نشان میدهد که هر کدام یک پیامبر بیشتر نداشتند و تنها او را تکذیب نمودند.
این تعبیر شاید به خاطر آنست که برنامه و هدف پیامبران ، آنچنان با یکدیگر پیوستگی دارد که تکذیب یکی از آنها تکذیب همه آنها خواهد بود.
این احتمال را نیز داده اند که این اقوام پیامبران متعددی داشته اند که از میان آنها یک نفر سرشناستر و معروفتر بود، ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر میرسد.

به هر حال قرآن درباره اصحاب الحجر چنین ادامه میدهد: ما آیات خود را برای آنها فرستادیم ولی آنها از آن روی گرداندند (و آتیناهم آیاتنا فکانوا عنها معرضین).
تعبیر به اعراض (روی گرداندن) نشان میدهد که آنها حتی حاضر نبودند این آیات را بشنوند و یا به آن نظر بیفکنند.
اما به عکس در کار زندگی دنیایشان آنقدر سختکوش بودند که : برای خود خانه های امن و امانی در دل کوهها می تراشیدند (و کانوا ینحتون من الجبال بیوتا آمنین).
و این نشان میدهد که اولا منطقه آنها یک منطقه کوهستانی بوده ، و ثانیا
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 124
تمدن مادی پیشرفته ای داشتند که به آنها امکان میداد در درون کوهها خانه های امن تهیه کنند که در برابر طوفانها و سیل و حتی زلزله ها کاملا، مقاومت داشته باشد.
عجیب است که انسان برای چند روز زندگی دنیا اینهمه محکم کاری میکند، ولی برای زندگی جاویدان و ابدیش آنچنان سهل انگار است که حتی گاهی حاضر به شنیدن سخن خدا و نظر افکندن در آیات او نیست !
خوب ، چه انتظاری درباره چنین قومی میتوان داشت ، جز اینکه طبق قانون انتخاب اصلح الهی و ندادن حق ادامه حیات به اقوامی که به کلی فاسد و مفسد می شوند، بلای نابود کننده ای بر سر آنها فرود آید و نابودشان سازد، لذا قرآن می گوید: ((سرانجام صیحه آسمانی صبحگاهان دامانشان را گرفت (فاخذتهم الصیحة مصبحین).
این صیحه صدای صاعقه مرگباری بوده که بر خانه های آنها فرود آمد و آنچنان کوبنده و تکان دهنده و وحشتناک بود که اجساد بی جانشان را به روی زمین افکند.
شاهد این سخن آیه 13 سوره فصلت می باشد فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقة مثل صاعقة عاد و ثمود.
نه آن کوههای سر به آسمان کشیده و نه آن خانه های امن و امان و نه اندام نیرومند این قوم سرکش و نه آن ثروت سرشار، هیچکدام نتوانستند در برابر این عذاب الهی مقاومت کنند، لذا در پایان داستان آنها می فرماید: آنچه را بدست آورده بودند، آنان را از عذاب الهی نجات نداد (فما اغنی عنهم ما کانوا یکسبون). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 125
در سوره شعراء ضمن آیاتی از 141 تا 158 حالات آنها به طور مشروحتر بیان شده است که بخواست خدا در تفسیر این آیات خواهد آمد. الحجر
آیه 85 - 91
آیه و ترجمه
وَ مَا خَلَقْنَا السمَوَتِ وَ الاَرْض وَ مَا بَیْنهُمَا إلا بِالْحَقِّ وَ إنَّ الساعَةَ لاَتِیَةٌ فَاصفَح

الصفْحَ الجُمِيلَ(85)
إِنَّ رَبَّک هُوَ الخُلَّقُ الْعَلِيمُ(86)
وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَک سبْعاً مِّنَ الْمَثَانى وَ الْقُرْءَانَ الْعَظِيمَ(87)
لا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْک إِلى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَجاً مِّنْهُمْ وَ لا تحْزَنْ عَلَيهِمْ وَ اخْفِض جَنَاحَک لِلْمُؤْمِنِينَ(88)
وَ قُلْ إِنى أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ(89)
كَمَا أَنزَلْنَا عَلى الْمُقْتَسِمِينَ(90)
الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْءَانَ عِضِينَ(91)
ترجمه :85 - ما آسمان و زمين و آنچه ميان آن دو است ، جز به حق نيافريديم ، و ساعت موعود تفسير نمونه جلد 11 صفحه 126
(قيامت) قطعا فرا خواهد رسيد، از آنها (دشمنان) به خوبى صرفنظر كن (و آنها را به نادانيهايشان ملامت ننما).
86 - پروردگار تو آفريننده آگاه است .
87 - ما به تو سوره حمد و قرآن عظيم داديم .
88 - (بنابراين) هرگز چشم خود را به نعمتهاى (مادى) كه به گروههائى از آنها (كفار) داديم ميفكن ، و بخاطر آنچه آنها دارند غمگين مباش و بال و پر خود را براى مؤ منين فرود آر.
89 - و بگو من انذار كننده آشكارم .
90 - (ما بر آنها عذابى مى فرستيم) همانگونه كه بر تجزيه گران (آيات الهى) فرستاديم .
91 - همانها كه قرآن را تقسيم كردند (آنچه را به سودشان بود پذيرفتند، و آنچه بر خلاف هوسهايشان بود ترک نمودند)!
تفسير :تجزيه گران و التقاطيها!
از آنجا كه گرفتارى هميشگى انسان به خاطر نداشتن يک ايده ئولوژى و عقيده صحيح و خلاصه پاى بند نبودن به مبدء و معاد است ، پس از شرح حالات اقوامى همچون قوم لوط و قوم شعيب و صالح كه گرفتار آنهمه بلا شدند، به مساءله ((توحيد)) و ((معاد)) باز مى گردد و در يک آيه به هر دو اشاره مى كند)) ما آسمانها و زمين و آنچه ميان آن دو است جز به حق نيافريديم)) (و ما خلقنا السماوات و الارض و ما بينهما الا بالحق).
هم نظام حاكم بر آنها حق است و حساب شده ، و هم هدف آفرينش آنها حق است ، و به همين دليل اين نظم شگرف ، و آفرينش دقيق و منظم دليل روشنى است بر آفريدگار دانا و توانائى كه او هم حق است ، بلكه حقيقت حق او است ، و هر حقى تا آنجا حق است كه با وجود بى پايانش هماهنگ است و هر چه جز او تفسير نمونه جلد 11 صفحه 127
است و با او پيوندى ندارد باطل و بيهوده است .
اين در مورد توحيد، سپس در رابطه با معاد مى گويد: ((ساعت موعود

سرانجام به طور مسلم خواهد آمد)) (و ان الساعة لاتية).
و اگر دیر آید عاقبت بیاید.
بعید نیست که جمله اول به منزله دلیلی بر جمله دوم بوده باشد چرا که حق بودن این جهان پهناور در صورتی خواهد بود که تنها برای این چند روز زندگی مملو از ناراحتیها آفریده نشده باشد، بلکه هدفی عالیتر که بتواند این آفرینش بزرگ را توجیه کند در نظر باشد، بنابراین حق بودن آفرینش آسمان و زمین و عالم هستی خود دلیلی است بر اینکه رستاخیزی در پیش خواهیم داشت وگرنه آفرینش بیهوده بود. (دقت کنید).
و به دنبال آن به پیامبرش دستور می دهد که در برابر لجاجت ، نادانیها، تعصبها، کارشکنیها و مخالفتهای سرسختانه آنان ، ملایمت و محبت نشان ده ، و ((از گناهان آنها صرف نظر کن ، و آنها را ببخش ، بخششی زیبا که حتی توام با ملامت نباشد)) (فاصفح الصفح الجمیل).
زیرا تو با داشتن دلیل روشن در راه دعوت و رسالتی که به آن ماءموری ، برای تحکیم پایه های مبدء و معاد در قلوب مردم ، نیازی به خشونت نداری ، چرا که منطق و عقل با تو است ، به علاوه خشونت در برابر جاهلان ، غالبا موجب افزایش خشونت و تعصب آنها است .
((صفح)) به معنی روی هر چیزی است مانند صفحه صورت و به همین جهت ((فاصفح)) به معنی روی بگردان و صرف نظر کن آمده است و از آنجا که تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 128
روی گرداندن از چیزی گاهی به خاطر بی اعتنائی و قهر کردن و مانند آنست ، و گاهی به خاطر عفو و گذشت بزرگوارانه ، لذا در آیه فوق بلافاصله آنرا با کلمه جمیل (زیبا) توصیف می کند تا معنی دوم را برساند.
در روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: العفو من غیر عتاب : ((منظور، عفو کردن خالی از مؤ اخذه و سرزنش است)).
نظیر این حدیث از امام زین العابدین (علیهالسلام) نیز نقل شده است .
آیه بعد - به طوری که جمعی از مفسران گفته اند - در واقع به منزله دلیلی بر لزوم گذشت و عفو و صفح جمیل است ، می گوید: ((پروردگار، آفریننده و آگاه است)) (ان ربک هو الخلاق العلیم).
او می داند که همه مردم یکسان نیستند، او از اسرار درون و طبایع و میزان رشد فکری و احساسات مختلف آنها با خبر است ، نباید از همه آنها انتظار داشته باشی که یکسان باشند بلکه باید با روحیه عفو و گذشت با آنها برخورد کنی تا تدریجا تربیت شوند، به راه حق آیند.
البته این سخن به آن معنی نیست که مردم در راه و روش خود و اعمالی که انجام می دهند مجبورند بلکه صرفا اشاره به یک دستور تربیتی است که مربوط به تفاوت تفکر و استعدادها می باشد.

ذکر این نکته نیز لازم است که بعضی تصور کرده اند، این دستور مخصوص دوران زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مکه بوده است ، و پس از آنکه به مدینه هجرت نمود و مسلمانان قدرت یافتند این دستور نسخ شد و دستور جهاد جای آنرا گرفت .
ولی با توجه به اینکه این دستور در سوره های مدنی نیز آمده (مانند سوره

بقره و سوره نور و سوره تغابن و سوره مائده که در بعضی به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور صفح و عفو داده شده و در بعضی به مؤ منان ، روشن می شود که این یک دستور عمومی و ابدی است ، و اتفاقا هیچ منافاتی با دستور جهاد ندارد، زیرا هر یک از این دو جای مخصوص به خود دارند، در جائی باید با عفو و گذشت پیشرفت کرد، و به هنگامی که عفو و گذشت سبب جرات و جسارت و سوء استفاده طرف گردد چاره ای جز شدت عمل نیست .
سپس به پیامبر خود دلداری می دهد که از خشونت دشمنان و انبوه جمعیت آنها و امکانات فراوان مادی که در اختیار دارند، هرگز نگران نشود، چرا که خداوند مواهبی در اختیار او گذارده که هیچ چیز با آن برابری نمی کند می گوید: ((ما به تو سوره حمد و قرآن عظیم دادیم))! (و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم).
می دانیم ((سبع)) در لغت به معنی ((هفت)) و ((مثانی)) به معنی ((دوتاها)) است ، و بیشتر مفسران و روایات ، سبعا من المثانی را کنایه از سوره ((حمد)) گرفته اند، زیرا سوره حمد بنابر معروف ، هفت آیه است و از این نظر که به خاطر اهمیت این سوره و عظمت محتوایش دو بار بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل گردیده و یا اینکه از دو بخش تشکیل شده (نیمی از آن حمد و ثنای خدا است و نیمی از آن تقاضاهای بندگان است) و یا اینکه دوبار در هر نماز خوانده می شود، به این جهات ، کلمه مثانی یعنی دوتاها بر آن اطلاق شده است .
بعضی از مفسران نیز این احتمال را داده اند که سبع اشاره به هفت سوره

بزرگ آغاز قرآن است ، و مثانی کنایه از خود قرآن ،، چرا که قرآن دو بار بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد یکبار به طور جمعی ، و یکبار تدریجی و به حسب نیازها و در زمانهای مختلف ، بنابراین سبعا من المثانی یعنی هفت سوره مهم ، از مجموعه قرآن .
ضمنا آیه 23 ((سوره زمر)) را نیز شاهد بر این معنی گرفته اند الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی : ((خداوند همان کسی است که بهترین حدیث را نازل فرمود، کتابی که محتوایش هماهنگ و شبیه یکدیگر، کتابی که دوبار بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل گردید.

ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد بخصوص اینکه در روایاتی که از ائمه اهلبیت (علیهمالسلام) نقل شده کرارا به همین معنی یعنی سوره حمد تفسیر شده است .
((راغب)) در ((مفردات)) اطلاق کلمه مثانی را بر قرآن از این نظر می داند که به طور مکرر آیات آن خوانده می شود و همین تجدید و تکرار، آن را از دستبرد حوادث ، محفوظ می دارد (به علاوه حقیقت قرآن در هر زمان ، تکرار و تجلی تازه ای دارد که همه اینها ایجاب می کند به آن مثانی گفته شود) و به هر حال ذکر کلمه ((قرآن عظیم)) بعد از ذکر سوره حمد با اینکه همه جزء قرآن است ، دلیل بر اهمیت و عظمت این سوره می باشد، چرا که بسیار می شود جزئی از کل را به خاطر اهمیتش به طور مستقل ، در برابر کل ذکر می کنند، و این تعبیر در ادبیات عربی و فارسی و مانند آن فراوان است .
خلاصه اینکه خداوند به پیامبرش این واقعیت را بازگو می کند که تو دارای چنین سرمایه عظیمی هستی ، سرمایه ای همچون قرآن به عظمت تمام عالم هستی ، سرمایه ای که تمامش نور است و برکت ، درس است و برنامه ، راهنماست و راهگشا، مخصوصا سوره حمد که چنان محتوایش عالی است که در یک لحظه تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 131
کوتاه انسان را به خدا پیوند داده و روح او را در آستانش به تعظیم و تسلیم و راز و نیاز وا می دارد.
و به دنبال بیان این موهبت بزرگ چهار دستور مهم به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می دهد، نخست می گوید، ((هرگز چشم خود را به نعمتهای مادی که به گروههائی از کفار داده ایم میفکن)) (لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم).
این نعمتهای مادی نه پایدارند، نه خالی از درد سر، حتی در بهترین حالاتش نگاهداری آن سخت مشکل است ، بنابراین چیزی نیست که چشم تو را به سوی خود جلب کند و در برابر آن موهبت بزرگ معنوی (قرآن) که خدا به تو داده است ، قابل اهمیت باشد، سپس اضافه می کند ((هرگز به خاطر این مال و ثروت و نعمتهای مادی که در دست آنهاست ، غمگین مباش)) (و لا تحزن علیهم).
در حقیقت دستور اول راجع به چشم ندوختن به نعمتهای مادی است ، و دستور دوم درباره غم نخوردن در برابر محرومیت از آنست .
این احتمال نیز در تفسیر جمله و لا تحزن علیهم داده شده است که اگر آنها به تو ایمان نمی آورند غمگین مباش ، زیرا ارزشی ندارند و لیاقتی ، ولی تفسیر اول با جمله های قبل مناسبتر به نظر می رسد.
به هر حال نظیر همین مضمون در سوره طه آیه 131 به طور واضحتر آمده است : و لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیاة

الدنیا لنفتنهم فیه و رزق ربک خیر و ابقی : ((چشم خود را به نعمتهائی که به گروههائی از آنها داده ایم نیفکن ، اینها گلهای زندگی دنیا است (گلهائی ناپایدار که تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 132
زود پژمرده و پرپر می شوند) اینها به خاطر آن است که می خواهیم آنها را با آن بیازمائیم ، آنچه خدا به تو روزی داده است برای تو بهتر و پایدارتر است)).
دستور سومی که به پیامبر می دهد در زمینه تواضع و فروتنی و نرمش در برابر مؤ منان است می فرماید: ((بالهای خود را برای مؤ منان بگستر و پائین بیاور)) (و اخفض جناحک للمؤ منین).
این تعبیر کنایه زیبائی از تواضع و محبت و ملاطفت است همانگونه که پرندگان به هنگامی که می خواهند نسبت به جوجه های خود اظهار محبت کنند آنها را زیر بال و پر خود می گیرند، و هیجان انگیزترین صحنه عاطفی را مجسم می سازند، آنها را در مقابل حوادث و دشمنان حفظ می کنند و از پراکندگی نگه می دارند!
در حقیقت این تعبیر کنائی فشرده کوتاه مطالب فراوانی را در خود نهفته دارد!.
ضمنا ممکن است ذکر این جمله بعد از دستورات فوق اشاره به این باشد مبادا در مقابل کفار متنعم به خاطر دارا بودن نعمتهای مادی ، تواضع و فروتنی کنی بلکه تواضع و فروتنی و محبت و عواطفت را متوجه مؤ منان ساز، هر چند دستشان از مال دنیا تهی باشد.
سرانجام دستور چهارم را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می دهد و می گوید در برابر این افراد بی ایمان و ثروتمند محکم بایست ((و صریحا بگو من انذار کننده آشکارم)) (و قل انی انا النذیر المبین).
بگو: من به شما اعلام خطر می کنم که خدا فرموده عذابی بر شما فرو می فرستم ((آنگونه که بر تقسیم کنندگان فرستادم)) (کما انزلنا علی المقتسمین) تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 133
((همان تقسیم کنندگانی که آیات الهی را تجزیه کردند)) (الذین جعلوا القرآن عضین).
آنچه به سودشان بود گرفتند و آنچه به زیانشان بود کنار گذاشتند، در حقیقت بجای اینکه کتاب الهی و دستوراتش رهبر و راهنمای آنها باشد به صورت آلت دست در آوردند و آنرا وسیله ای برای رسیدن به مقاصد شومشان ساختند، اگر یک کلمه به نفعشان بود به آن چسبیدند و اگر هزاران کلمه به زیانشان بود کنار گذاشتند!
نکته ها:
1 - قرآن موهبت بزرگ الهی
خدا در آیات فوق ، به پیامبرش - به عنوان اخطار به همه مسلمانان جهان -

اعلام می کند که این کتاب بزرگ آسمانی ، سرمایه عظیم و بزرگی است ، موهبتی است بی نظیر که در اختیار شما مسلمین قرار داده شده است ، برنامه ای است جاودانی که اگر در زندگی انسانها پیاده شود دنیائی آباد، آزاد، و امن و امان ، و مملو از معنویت خواهد ساخت .
این حقیقت است که حتی دیگران هم به آن معترفند و معتقدند اگر مسلمانان این قرآن و معارف آن را زنده می کردند، و به فرمانهای آن گردن می نهادند، آنچنان نیرومند و پیشرفته بودند که هیچکس نمی توانست سلطه خود را بر آنها بیفکند.
این سوره حمد (سبعا من المثانی) که فاتحة الکتاب و آغازگر و فهرست قرآن نامیده شده یک دوره درس زندگی است : تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 134
توجه به مبدء بزرگی که همه جهانیان را در مسیر تکاملی پرورش می دهد، رحمت خاص و عامش همه را فرا گرفته ، توجه به دادگاه بزرگی که ایمان به آن دقیقترین کنترل را روی اعمال انسان می گذارد.
عدم اتکاء به غیر الله ، و عدم خضوع و تسلیم در برابر غیر او، و بالاخره گام نهادن در صراط مستقیم که نه انحراف در آن است ، نه به شرق می گراید و نه به غرب ، نه به افراط و نه به تفریط، نه گمراهی در آن است و نه خشم و غضب پروردگار.
اینها مجموعه ای را تشکیل می دهند که پیاده شدنش در روح انسان برای ساختن یک شخصیت والا و تکامل یافته کافی است .
اما افسوس که این سرمایه بزرگ به دست کسانی افتاده که نه به عمق آن راه یافته اند، و نه به ارزش والای آن ، حتی گاهی ناآگاهانی در میان آنها پیدا می شوند که آیاتش را رها کرده و دست نیاز به قوانین و برنامه های ساخت انسانهائی که خود اسیر چنگال شهواتند و حداقل پر از نارسائی های فکری هستند دراز می کنند، و یا تعلیماتش را به ((ثمن بخس)) و بهای ناچیزی می فروشند، یا مختصر پیشرفت تمدن مادی دیگران چنان توجه آنها را به خود جلب می کند که از آنچه خود دارند غافل می شوند.
مفهوم این سخن آن نیست که ما پیشرفت مادی را نادیده بگیریم بلکه هدف این است که همه چیز خود را در آن منحصر و محصور نسازیم ، و اتفاقا قرآن نه تنها سرچشمه پر بار و غنی از نظر معنویات است بلکه برنامه مؤ ثری برای پیشرفت و رفاه مادی نیز محسوب می شود که در آیات مناسب در گذشته شرح داده ایم و در آینده نیز به خواست خدا خواهیم داد. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 135
2 - چشم به امکانات دیگران دوختن مایه انحطاط است
بسیارند افراد تنگ نظری که همیشه مراقب این و آن هستند که اینها چه

دارند و آنها چه دارند؟
و مرتبا وضع مادی خویش را با دیگران مقایسه می کنند، و از کمبودهای مادی در این مقایسه رنج می برند هر چند آنها این امکانات را به بهای از دست دادن ارزش انسانی و استقلال شخصیت به دست آورده باشند.
این طرز تفکر که نشانه عدم رشد کافی و احساس حقارت درونی و کمبود همت می باشد، یکی از عوامل مؤ ثر عقب ماندگی در زندگی - حتی در زندگی مادی - خواهد بود.
کسی که در خود احساس شخصیت می کند به جای اینکه گرفتار چنین مقایسه زشت و رنج آوری شود، نیروی فکری و جسمانی خویش را در راه رشد و ترقی خویشتن به کار می گیرد، و به خود می گوید من چیزی از دیگران کمتر ندارم و دلیلی ندارد که نتوانم از آنها پیشرفت بیشتری کنم ، من چرا چشم بمال و مقام آنها بدوزم من خودم بهتر و بیشتر تولید می کنم .
اصلا زندگی مادی هدف و همت او نیست ، او آنرا می خواهد اما تا آنجا که به معنویت او کمک کند و به دنبال آن می رود اما تا آنجا که استقلال و آزادگی او را حفظ کند، نه حریصانه به دنبال آن می دود و نه همه چیزش را با آن مبادله می کند که این مبادله آزاد مردان و بندگان خدا نیست ، و نه کاری می کند که نیازمند دیگران گردد.
در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم من رمی ببصره ما فی ید غیره کثر همه و لم یشف غیضه : ((کسی که چشم خود را به آنچه در دست دیگران است بدوزد، همیشه اندوهگین و غمناک خواهد بود و هرگز آتش خشم در دل او فرو نمی نشیند))!. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 136
3 - تواضع رهبر
در آیات قرآن کرارا به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) توصیه شده است که نسبت به مؤ منان متواضع ، مهربان و نرم و ملایم باشد، این منحصر به پیامبر اسلام نیست ، هر کس در شعاع وسیع یا محدودی وظیفه رهبری بر دوش دارد این اصل را که از اصول اساسی مدیریت صحیح است باید به کار بندد، چرا که سرمایه بزرگ یک رهبر محبت و پیوند معنوی پیروانش با او است ، و این بدون تواضع و خوشروئی و خیر خواهی حاصل نمی شود، همیشه خشونت و قساوت رهبران عامل مهم تفرقه و پراکندگی مردم از گرد آنان است .
امیر مؤ منان علی (علیهالسلام) در نامه خود به محمد بن ابی بکر چنین می فرماید فاخفض لهم جناحک و الن لهم جانبک و ابسط لهم وجهک و آس بینهم فی اللحظة و النظرة : ((بالهای خود را برای آنها فرود آر! و در برابر آنها نرمش کن و چهره خود را گشاده دار، و میان آنان حتی در نگاه کردن

مساوات کن)).
4 - مقتسمین چه اشخاص هستند؟
برنامه های الهی بدون شک عموما حافظ منافع همه انسانها است ولی در ظاهر و نظر ابتدائی معمولا بعضی مطابق میل ما است ، و بعضی بر خلاف میل ما است ، و اینجاست که مؤ منان راستین از مدعیان دروغین شناخته می شوند، گروه اول همه را در بست می پذیرند حتی آنجا که ظاهرا به سود آنها نیست و می گویند: کل من عند ربنا ((همه از ناحیه خدا است))، و هیچگونه تجزیه و تقسیم و تبعیض در میان احکام الهی قائل نیستند.
اما آنها که دلهای بیماری دارند و حتی می خواهند دین و حکم خدا را تفسیر

به خدمت منافع خویش گیرند، تنها آن قسمتی را می پذیرند که به سود آنهاست و بقیه را پشت سر می افکنند، آنها آیات قرآن و حتی گاهی یک آیه را تجزیه می کنند، بخشی را که در مسیر تمایل خود می بینند قبول کرده ، و بخش دیگر را کنار می گذارند.
این افتخار نیست که همچون بعضی از اقوام گذشته نغمه ((نؤ من ببعض و نکفر ببعض)) ساز کنیم چرا که همه دنیا پرستان همین کار را می کنند، آنچه معیار شناخت پیروان حق از طرفداران باطل است ، همان تسلیم در مقابل آن بخش از فرمانها است که با تمایلات و هوسها و منافع ظاهری ما هماهنگ نیست ، اینجاست که سره از ناسره ، و مؤ من از منافق ، شناخته می شوند.
علاوه بر آنچه در بالا گفتیم تفسیرهای دیگری نیز برای ((مقتسمین)) ذکر کرده اند، حتی قرطبی در تفسیرش هفت تفسیر برای این کلمه ذکر کرده که بسیاری از آنها نامناسب به نظر می رسد ولی بعضی را که بی مناسبت نیست ذیلا می آوریم .
از جمله اینکه جمعی از سران مشرکان در ایام حج بر سر جاده ها و کوچه های مکه می ایستادند و هر کدام از آنها به واردین سخنی درباره پیامبر و قرآن می گفتند که آنها را بد بین سازند، بعضی می گفتند او مجنون است و آنچه می گوید ناموزون ، بعضی می گفتند او ساحر است و قرآنش نیز بخشی از سحر او است ، بعضی او را شاعر می خواندند و آهنگ روح بخش این آیات آسمانی را به دروغ ، شعر می شمردند، بعضی پیامبر را کاهن معرفی می کردند، و اخبار غیبی قرآن را، یکنوع کهانت ، و از این رو آنها را ((مقتسمین)) نامیدند چرا که جاده و گذرگاه های مکه را میان خود با برنامه حساب شده ای تقسیم کرده بودند.
و مانعی ندارد که هم این تفسیر و هم تفسیری که گفتیم هر دو، در مفهوم آیه جمع باشد. الحجر

آیه 92 - 99
آیه و ترجمه
فَوَ رَبِّک لَنَسئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ(92)
عَمَّا کانُوا یَعْمَلُونَ(93)
فَاصدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِض عَنِ الْمُشرِکِینَ(94)
إِنَّا کَفَیْنَک الْمُستهْزِءِینَ(95)
الَّذِینَ یجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً ءَاخَرَ فَسوْف یَعْلَمُونَ(96)
وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّک یَضِیقُ صدْرُک بِمَا یَقُولُونَ(97)
فَسبِّحْ بحَمْدِ رَبِّک وَ کُن مِّنَ السجِدِینَ(98)
وَ اعْبُدْ رَبَّک حَتی یَأْتِیَک الْیَقِینُ(99)
ترجمه :92 - به پروردگارت سوگند از همه آنها سؤ ال خواهیم کرد...
93 - از آنچه عمل می کردند!
94 - آشکار آنچه را ماموریت داری بیان کن و از مشرکان روی گردان (و به آنها اعتنا نکن)
95 - ما شر استهزا کنندگان را از تو دفع خواهیم کرد.
96 - آنها که با خدا معبود دیگری قرار دادند اما به زودی می فهمند.
97 - ما می دانیم سینه تو از آنچه آنها می گویند تنگ می شود (و تو را سخت ناراحت می کنند). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 139
98 - (برای دفع ناراحتی آنان) پروردگارت را تسبیح و حمد گو، و از سجده کنندگان باش .
99 - و پروردگارت را عبادت کن تا یقین (مرگ) فرا رسد.
تفسیر :مکتبت را آشکارا بگو!
در این آیات که آخرین آیات سوره ((حجر)) است نخست به سرنوشت ((مقتسمین)) (تجزیه گران) که در آیات قبل از آنها سخن به میان آمده بود می پردازد و می گوید: ((سوگند به پروردگارت که ما بطور قطع از همه آنها سؤ ال خواهیم کرد)) (فو ربک لنسئلنهم اجمعین)...
((از تمام کارهائی که انجام می دادند)) (عما کانوا یعملون).
روشن است که سؤ ال خداوند برای کشف مطلب پنهان و پوشیده ای نیست ، چرا که او از اسرار درون و برون آگاه است ، و ذره ای در آسمان و زمین از علم بی پایان او مخفی نیست ، بنابراین سؤ ال مزبور به خاطر تفهیم به خود طرف است تا به زشتی اعمالش پی ببرد، و یا به عنوان یکنوع مجازات روانی است ، چرا که بازجوئی از کارهای خلاف ، آنهم تواءم با سرزنش و ملامت ، آنهم در جهانی که انسان به حقایق نزدیکتر و آگاهتر می شود، دردناک و زجرآور است ، بنابراین ، در حقیقت این پرسشها بخشی از مجازات آنهاست .
ضمنا عمومیت ((عما کانوا یعملون)) نشان می دهد که از همه اعمال

آدمی بدون استثناء سؤ ال خواهد شد و این خود درسی است برای همه انسانها که لحظه ای از اعمال خود غافل نمانند، و اینکه بعضی از مفسران این سؤ ال را محدود مساءله توحید و ایمان به انبیاء و یا مربوط به معبودهای مشرکان دانسته اند سخنی است بی دلیل بلکه مفهوم آیه کاملا تعمیم دارد. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 140
و اما این سؤ ال که چگونه در آیه فوق خداوند تاکید بر مساءله سؤ ال می کند در حالی که در سوره الرحمان آیه 39 می خوانیم فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان : در آن روز از هیچکس نه انسان و نه جن سؤ الی نمی شود پاسخش را سابقا گفته ایم که خلاصه آن این است : در قیامت مراحلی است ، در بعضی از مراحل ، از مردم سؤ ال می شود، و در بعضی از مراحل سؤ ال و جوابی در کار نیست ، و مسائل خود بخود روشن است ، و یا اینکه سؤ ال زبانی وجود ندارد، چرا که طبق آیه 65 سوره یس بر دهان ها مهر گذارده می شود، و تنها سؤ ال از اعضای پیکر و حتی پوست بدن می شود.
سپس فرمان قاطعی به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می دهد و می گوید: در برابر هیاهوی مشرکان و مجرمان نه تنها ضعف و ترس و سستی به خود راه مده و ساکت مباش ، بلکه ((آشکار آنچه را ماءموریت داری بیان کن)) و حقایق دین را با صراحت برملا ساز (فاصدع بما تؤ مر).
((و از مشرکان ، روی گردان و نسبت به آنها بی اعتنائی کن)) (و اعرض عن المشرکین).
((فاصدع)) از ماده ((صدع)) در لغت به معنی شکافتن به طور مطلق ، و یا شکافتن اجسام محکم است ، و از آنجا که با شکافتن چیزی درونش آشکار می شود، این کلمه به معنی اظهار و افشا و آشکار کردن آمده است ، و به درد سر شدید هم ((صداع)) می گویند، به خاطر اینکه گوئی می خواهد سر را از هم بشکافد!.
به هر حال اعراض از مشرکان در اینجا یا به معنی بی اعتنائی است ، و با ترک مبارزه و پیکار با آنها، زیرا در آن زمان هنوز قدرت مسلمانان به مرحله ای نرسیده بود که در مقابل خشونت دشمن دست به مبارزه مسلحانه بزنند. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 141
سپس خداوند برای تقویت قلب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او اطمینان می دهد که در برابر استهزاء کنندگان از وی حمایت می کند، می فرماید. ((ما شر استهزاء کنندگان را از تو دفع کردیم)) (انا کفیناک المستهزئین).
ذکر این جمله بصورت فعل ماضی با اینکه مربوط به آینده است ظاهرا اشاره بر حتمی بودن این حمایت است ، یعنی بطور مسلم ما شر آنها را از تو دفع خواهیم کرد، و این مساءله ای است حتمی و تمام شده .

البته بعضی از مفسران ، حدیثی نقل کرده اند، که شش گروه (یا کمتر) هر کدام به نوعی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به باد استهزاء می گرفتند و هرگاه او به دعوت بر می خاست ، با سخنان خود تلاش می کردند که مردم از اطراف وی متفرق شوند، ولی خداوند هر یک از آنها را به بلائی مبتلا ساخت و آنچنان در خود فرو رفتند که پیامبر را فراموش کردند (شرح ابتلای آنها در بعضی از تفاسیر آمده است).
سپس ((مستهزئین)) را چنین توصیف می کند: ((آنها کسانی هستند که با خدا معبود دیگری قرار می دهند، ولی به زودی از نتیجه شوم کار خود آگاه خواهند شد)) (الذین یجعلون مع الله الها آخر فسوف یعلمون).
ممکن است این تعبیر اشاره به آن باشد که اینها کسانی هستند که افکار و اعمالشان خود مسخره است ، چرا که آنقدر نادانند که در برابر خداوندی که آفریننده جهان هستی است معبودی از سنگ و چوب تراشیده اند، با این حال می خواهند تو را استهزاء کنند!
بار دیگر به عنوان دلداری و تقویت هر چه بیشتر روحیه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اضافه می کند: ((ما می دانیم که سخنان آنها سینه تو را تنگ و ناراحت می سازد)) تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 142
(و لقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون).
روح لطیف تو و قلب حساست ، نمی تواند اینهمه بدگوئی و سخنان کفر و شرک آمیز را تحمل کند و به همین دلیل ناراحت می شوی .
ولی ناراحت مباش برای زدودن آثار سخنان زشت و ناهنجارشان ((به تسبیح پروردگارت بپرداز و در برابر ذات پاکش سجده کن)) (فسبح بحمد ربک و کن من الساجدین)!
چرا که این تسبیح خداوند اولا اثرات بد گفتار آنها را از دلهای مشتاقان الله می زداید، و از آن گذشته به تو نیرو و توان می بخشد، نور و صفا می دهد، روشنائی و جلا می آفریند، پیوندت را با خدا محکم می کند، اراده ات را نیرومند می سازد، و به تو قدرت تحمل بیشتر و جهاد پیگیرتر و قدم را سختر می بخشد.
لذا در روایات از ابن عباس می خوانیم : هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) غمگین می شد به نماز بر می خاست و ((آثار این حزن و اندوه را در نماز از دل می شست))
و سرانجام آخرین دستور را در این زمینه به او می دهد که دست از عبادت پروردگارت در تمام عمر بر مدار ((و همواره او را بندگی کن تا یقین فرا رسد)) (و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین).
معروف و مشهور در میان مفسران این است که منظور از ((یقین)) در اینجا همان مرگ است و به این جهت مرگ ، یقین نامیده شده که یک امر مسلم است ، و انسان در هر چیز شک کند در مرگ نمی تواند تردید به

خود راه دهد.
و یا اینکه به هنگام مرگ پرده ها کنار می رود و حقایق در برابر چشم انسان آشکار می شود، و حالت یقین برای او پیدا می گردد.
در سوره مدثر آیه 46 و 47 از قول دوزخیان می خوانیم : و کنا نکذب
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 143
بیوم الدین حتی اءتانا الیقین ((ما همواره روز رستاخیز را تکذیب می کردیم تا اینکه یقین (مرگ ما) فرا رسید.
از اینجا روشن می شود که آنچه از بعضی از صوفیه نقل شده که آیه فوق را دستاویزی برای ترک عبادت قرار داده اند و گفته اند آیه می گوید: عبادت کن تا زمانی که یقین فرا رسد، بنابراین بعد از حصول یقین نیازی به عبادت نیست ! گفتار بی اساس و بی پایه ای است ، چرا که اولا: به شهادت بعضی از آیات قرآن که در بالا اشاره کردیم یقین به معنی مرگ است ، که هم برای مؤ منان و هم برای دوزخیان ، برای همه خواهد بود.
ثانیا: مخاطب به این سخن ، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است ، و مقام یقین پیامبر بر همه محرز است آیا کسی می تواند ادعا کند که دارای مقام یقین از نظر ایمان نبوده است .
و ثالثا: تواریخ متواتر نشان می دهد که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تا آخر ساعات عمرش عبادت را ترک نگفت و علی (علیهالسلام) در محراب عبادت کشته شد، و همچنین سایر امامان .
نکته ها:
1 - آغاز دعوت علنی اسلام
به طوری که از بعضی از روایات استفاده می شود آیات ((فاصدع بما تؤ مر و اعرض عن المشرکین انا کفیناک المستهزئین)) در مکه نازل شد ، بعد از آن که پیامبر اسلام سه سال مخفیانه دعوت کرد و عده قلیلی از نزدیکان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او ایمان آوردند که نخستین آنها، از زنان خدیجه . و از مردان علی (علیهالسلام) بود. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 144
بدیهی است دعوت به توحید خالص و در هم ریختن نظام شرک و بت پرستی در آن زمان و در آن محیط کار عجیب و وحشتناکی بود و به همین جهت از همان آغاز این مساءله نمایان بود که گروهی به استهزاء بر می خیزند به همین جهت خداوند به پیامبرش قوت قلب می دهد که از انبوه دشمنان و استهزاء کنندگان نهراسد و دعوت خود را آشکارا و علنی سازد، و به یک مبارزه پیگیر منطقی در این راه دست بزند.
2 - تاءثیر توجه به خدا در قدرت روح
در زندگی انسان همیشه مشکلاتی بوده و هست و این طبیعت زندگی دنیا است ، و هر قدر انسان بزرگتر باشد این مشکلات بزرگتر است ، و از این

رو می توان به عظمت مشکلاتی که پیامبر در آن دعوت بزرگش با آن روبرو بود پی برد.
ولی می بینیم خداوند به پیامبرش دستور می دهد که برای کسب نیرو و سعه صدر بیشتر در برابر انبوه این مشکلات ، به تسبیح پروردگار و نیایش و سجده بر آستانش روی آورد، این نشان می دهد که عبادت اثر عمیقی در تقویت روح و ایمان و اراده آدمی دارد.
از روایات مختلف نیز استفاده می شود که پیشوایان بزرگ هنگامی که با بحرانها و مشکلات عظیم روبرو می شدند به در خانه خدا می رفتند و در پرتو عبادتش آرامش و نیرو می یافتند.
3 - عبادت و تکامل
می دانیم انسان موجودی است که بالاترین استعداد تکامل را دارد، از نقطه عدم آغاز به حرکت کرده ، و به سوی بی نهایت همچنان پیش می رود و هرگز تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 145
چرخ تکامل او (هرگاه در مسیر باشد) متوقف نخواهد شد.
از طرفی می دانیم عبادت مکتب عالی تربیت است ، اندیشه انسان را بیدار و فکر او را متوجه بی نهایت می سازد، گرد و غبار گناه و غفلت را از دل و جان می شوید، صفات عالی انسانی را در وجود او پرورش می دهد ، روح ایمان را تقویت و آگاهی و مسئولیت به انسان می بخشد.
و به همین دلیل ممکن نیست انسان لحظه ای در زندگی از این مکتب بزرگ تربیتی بی نیاز گردد، و آنها که فکر می کنند، انسان ممکن است به جائی برسد که نیازی به عبادت نداشته باشد یا تکامل انسان را محدود پنداشته اند، و یا مفهوم عبادت را درک نکرده اند.
علامه طباطبائی در تفسیر ((المیزان)) در این زمینه بیانی دارد که فشرده و خلاصه آنرا ذیلا می آوریم : همه موجودات این جهان به سوی تکامل می روند، و نوع انسان تکاملش در دل اجتماع صورت می گیرد، به همین دلیل ذاتا اجتماعی آفریده شده است .
از طرفی اجتماع در صورتی می تواند پرورش و تکامل انسان را تضمین کند که دارای احکام و قوانین منظمی باشد، و افراد مجتمع در پرتو احترام به آن قوانین ، امور خود را سامان دهند و از تصادمها پیشگیری کنند و حدود مسئولیتها را مشخص نمایند.
و به تعبیر دیگر اگر جامعه انسانی صالح گردد، افراد می توانند به هدف نهائی خویش در آن برسند و اگر فاسد شود افراد از این تکامل باز می مانند.
این احکام و قوانین ، اعم از قوانین اجتماعی و یا عبادی ، در صورتی مؤ ثر خواهد بود که از طریق نبوت و وحی آسمانی گرفته شود.
این را نیز می دانیم که احکام عبادی بخشی از این تکامل فردی و اجتماعی

و از اینجا روشن می شود، تا جامعه انسانی بر پا است و زندگی او در این جهان ادامه دارد تکالیف الهی هم ادامه خواهد داشت ، و بر چیده شدن بساط تکلیف از انسان مفهومش فراموش کردن احکام و قوانین و نتیجه اش فساد مجتمع انسانی است !.
این نکته نیز قابل توجه است که اعمال نیک و عبادات سرچشمه حصول ملکات فاضله نفسانی است ، و هنگامی که این اعمال به حد کافی انجام گرفت و آن ملکات فاضله در نفس انسان قوت یافت ، آن ملکات نیز به نوبه خود سرچشمه اعمال نیک بیشتر و اطاعت و بندگی خدا خواهد شد.
و از اینجا روشن می شود آنها که گمان کرده اند هدف از تکلیف ، تکمیل انسان است بنابر این هنگامی که انسان به کمال خود رسید، بقاء تکلیف معنی ندارد مغالطه ای بیش نیست چرا که اگر انسان دست از انجام تکالیف بردارد فورا جامعه رو به فساد خواهد گذاشت ، و در چنان جامعه ای چگونه یک فرد کامل می تواند زندگی کند و اگر با داشتن ملکات فاضله دست از عبادت و بندگی خدا بردارد مفهومش تخلف این ملکات از آثار قطعی آنها است (دقت کنید).
پایان سوره حجر

تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 147
َسوره نحل
مقدمه
این سوره 128 آیه دارد که قسمتی از آن در مکه و قسمتی در مدینه نازل گردیده است . تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 148
محتوای سوره
گرچه بعضی از مفسران تمام آیات این سوره را مکی میدانند، ولی بیشتر مفسران عقیده دارند که قسمتی از آیات آن در مکه و قسمتی در مدینه نازل شده است ، و با توجه به آنچه از محتوای سوره های مکی و مدنی میدانیم ، این سخن صحیحتر به نظر میرسد بخصوص که در بعضی از آیات آن مانند آیه 41 (و الذین هاجروا فی الله ... و آیه 101 (ثم ان ربک للذین هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا فصبروا...) صریحا بحث از هجرت و یا هجرت و جهاد هر دو به میان آمده ، و میدانیم این دو موضوع تناسب با حوادث بعد از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد.
و اگر هجرت را که در آیه 41 به آن اشاره شده مربوط به هجرت نخستین یعنی هجرت گروهی از مسلمانان به سرپرستی جعفر بن ابی طالب از مکه به حبشه بدانیم ، هجرت و جهاد که در آیه 101 با هم ذکر شده است بسیار بعید است که اشاره به این هجرت بوده باشد و جز بر هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه قابل تطبیق نیست .
به علاوه معروف در تفسیر آیه 126 و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ... این است که در جریان جنگ احد نازل گردیده است و جنگ احد بعد از هجرت است .
روی این جهات ، بعضی از مفسران گفته اند که چهل آیه نخستین این سوره در مکه نازل شده است و بقیه آن در مدینه ، در حالی که بعضی دیگر همه آیات آن را مکی میدانند، جز سه آیه آن را که می گویند در رابطه با غزوه احد نازل تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 149
گردیده است :
قدر مسلم این است که این سوره را باید ترکیبی از آیات مکی و مدنی دانست ، هر چند دقیقا نمیتوان - جز در موارد معینی - مکی و مدنی بودن یک یک آیات آنرا مشخص ساخت .
و به هر حال در آیات این سوره هم بحثهای خاص سوره های مکی دیده می شود (مانند بحث قاطع از توحید و معاد و مبارزه شدید با شرک و بت پرستی) و هم بحثهای مخصوص سوره های (مدنی مانند بحث از احکام

اجتماعی و مسائل مربوط به جهاد و هجرت).
و بطور کلی میتوان گفت که محتوای این سوره را امور زیر تشکیل میدهد که به شکل جالب و متناسبی با هم آمیخته شده است :
1 - بیش از همه بحث از نعمتهای خداوند در این سوره به میان آمده و آنچنان ریزهکاریهای آن تشریح گردیده که حس شکرگزاری هر انسان آزاده ای را بیدار میکند، و از این راه او را به آفریننده اینهمه نعمت و موهبت نزدیک می سازد.
این نعمتها شامل نعمتهای مربوط به باران ، نور آفتاب ، انواع گیاهان و میوه ها و مواد غذائی دیگر، و حیواناتی که خدمتگزار انسانها هستند و منافع و برکاتی که از این حیوانات عائد انسان می شود و انواع وسائل زندگی و حتی نعمت فرزند و همسر، و خلاصه شامل انواع طیبات میگردد.
و درست به همین علت است که بعضی آنرا سوره ((نعم)) (جمع نعمت) نامیده اند.
ولی مشهور و معروف در نامگذاری این سوره همان سوره نحل است ، چرا که ضمن بر شمردن نعمتهای گوناگون الهی اشاره ای کوتاه و پر معنی و عجیب به زنبور عسل کرده ، مخصوصا روی ماده غذائی مهمی که از آن

می شود، و نشانه های توحیدی که در زندگی این حشره وجود دارد تکیه نموده است .
2 - بخش دیگری از آن از دلائل توحید و عظمت خلقت خدا، و معاد، و تهدید مشرکان و مجرمان بحث میکند.
3 - قسمت دیگری از آن از احکام مختلف اسلامی همانند دستور به عدل و احسان و هجرت و جهاد و نهی از فحشاء و منکر و ظلم و ستم و پیمانشکنی و همچنین دعوت به شکرگزاری از نعمتهای او سخن می گوید، و در همین رابطه از ابراهیم قهرمان توحید به عنوان یک بنده شکرگزار در چند آیه نام میبرد.
4 - بخش دیگری از بدعتهای مشرکان سخن می گوید و در همین رابطه ، مثلهای حسی جالبی ذکر میکند.
5 - و بالاخره در قسمت دیگری انسانها را از وسوسه های شیطان بر حذر میدارد.
فضیلت سوره
در بعضی از روایات از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در فضیلت این سوره چنین نقل شده که فرمود: من قراها لم یحاسبه الله تعالی بالنعم التی انعمها علیه فی دار الدنیا: کسی که این سوره را بخواند خداوند او را در برابر نعمتهائی که در این جهان به او بخشیده محاسبه نخواهد کرد.
روشن است تلاوت این آیات که قسمت مهمی از نعمتهای الهی را بر

شمرده ، آنهم تلاوتی توام با تفکر و سپس تصمیم گیری و عمل ، و گام نهادن در طریق شکرگزاری ، سبب می شود که هر نعمتی را درست در هدفی که برای آن آفریده شده است مصرف کنند، و با چنین حالی دیگر چه محاسبهای از او خواهند کشید مگر نعمت را بجا مصرف ننموده است ؟!.
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 151
سورة النحل
آیه 1 - 2
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَتى أَمْرُ اللَّهِ فَلا تَستَعْجِلُوهُ سبْحَنَهُ وَ تَعَلى عَمَّا يُشرِكُونَ(1)
يُنزِّلُ الْمَلَئكَةَ بِالرُّوح مِنْ أَمْرِهِ عَلى مَن يَشاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنذِرُوا أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلا أَنَا فَاتَّقُونِ(2)
ترجمه :به نام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - فرمان خدا (دائر به مجازات مشرکان و مجرمان) فرا رسیده است برای آن عجله نکنید منزه و برتر است خداوند از اینکه شریک برای او قائل میشوند.
2 - فرشتگانرا با روح الهی به فرمانش بر هر کس از بندگانش بخواهد نازل میکند (و به آنها دستور میدهد) که مردم را انذار کنید (و بگوئید) معبودی جز من نیست بنابر این از مخالفت (دستور) من بپرهیزید.
تفسیر :فرمان عذاب نزدیک است
همانگونه که قبلا گفته شد قسمت مهمی از آیات آغاز این سوره در مکه نازل شده است ، در همان ایام که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درگیری شدیدی با مشرکان و بت پرستان داشت ، و هر روز در برابر دعوت حیات آفرین و آزادی بخش او به بهانه هائی متوسل میشدند، از جمله اینکه هر گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنها را تهدید به عذاب الهی میکرد بعضی از لجوجان میگفتند اگر این عذاب و کیفر که میگوئی راست است پس چرا به سراغ ما نمی آید؟ تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 152
و شاید گاهی اضافه میکردند که اگر فرضا عذابی در کار باشد ما دست به دامن بتها میشویم تا در پیشگاه خدا شفاعت کنند تا این عذاب را از ما بردارد، مگر نه این است که آنها شفیعان درگاه اویند؟!
نخستین آیه این سوره ، خط بطلان بر این اوهام کشیده و می گوید: عجله نکنید فرمان خدا برای مجازات مشرکان و مجرمان ، قطعا فرا رسیده است (اتی امر الله فلا تستعجلوه).
و اگر فکر میکنید بتان شفیعان درگاه اویند سخت در اشتباهید خداوند منزه و برتر از آنست که آنها برای او شریک می سازند (سبحانه و تعالی عما

یشرکون).
بنابر این ((امر الله)) در آیه فوق اشاره به فرمان خداوند در مورد عذاب مشرکان است ، و کلمه ((اتی)) هر چند فعل ماضی است و به معنی تحقق این فرمان در گذشته است ، اما مفهوم آن مضارعی است که قطعا تحقق می یابد، و این در قرآن فراوان است که مضارع قطعی الوقوع با صیغه ماضی ذکر می شود.
بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که امر الله اشاره به خود عذاب است نه فرمان عذاب ، و بعضی نیز آن را به معنی روز قیامت گرفته اند، ولی تفسیری که ذکر کردیم از همه اینها نزدیکتر به نظر میرسد.
و از آنجا که هیچ مجازات و کیفری بدون بیان کافی و اتمام حجت عادلانه نیست ، در آیه بعد اضافه میکند خداوند فرشتگان را با روح الهی به فرمانش بر هر کس از بندگانش که بخواهد نازل میکند (ینزل الملائکة بالروح من امره علی من یشاء من عباده). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 153
((و به آنها دستور میدهد که مردم را انذار کنید و از شرک و بت پرستی بترسانید، و بگوئید معبودی جز من نیست)) (ان انذروا انه لا اله الا انا).
((بنابر این تنها از مخالفت من بپرهیزید و در برابر من احساس مسئولیت کنید (فاتقون).
در اینکه منظور از ((روح)) در این آیه چیست ؟ مفسران گفتگوی بسیار کرده اند، ولی ظاهر این است که منظور از آن ، وحی و قرآن و نبوت است که مایه حیات و زندگی انسانها است .
گرچه بعضی از مفسران ، وحی را از قرآن ، و هر دو را از نبوت در اینجا جدا کرده اند و به صورت سه تفسیر بیان داشته اند، ولی ظاهر این است که همه به یک حقیقت باز میگردد.
و به هر حال ((روح)) در اینجا جنبه معنوی دارد، و اشاره به هر چیزی است که مایه حیات دلها است و سبب تربیت نفوس و هدایت عقلها میگردد، همانگونه که در آیه 24 سوره انفال میخوانیم : یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم : ای کسانی که ایمان آورده اید اجابت کنید دعوت خدا و پیامبرش را هنگامی که شما را به چیزی فرا میخواند که مایه حیات و زندگی شما است)).
و در سوره غافر آیه 15 میخوانیم یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده : ((او روح را به فرمانش بر هر کس از بندگانش که بخواهد القا میکند))
و در سوره شوری آیه 52 چنین آمده : و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان : ((این گونه ، روحی را به فرمان خود بر تو وحی فرستادیم ، تو پیش از آن ، از کتاب و ایمان آگاه نبودی))!

روشن است که ((روح)) در این آیات به معنی ((قرآن)) و ((محتوای وحی)) تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 154
و ((فرمان نبوت)) است .
گرچه روح در سایر آیات قرآن به معانی دیگری نیز آمده است ولی با توجه به قرائنی که ذکر شد مفهوم روح در آیه مورد بحث ، قرآن و محتوای وحی می باشد.
ذکر این نکته نیز لازم است جمله ((علی من یشاء من عباده)) (بر هر کس از بندگانش بخواهد) هرگز به این معنی نیست که موهبت وحی و نبوت بی حساب و کتاب است ، زیرا ((مشیت)) الهی هرگز از ((حکمت)) او جدا نمی باشد، و به مقتضای حکیم بودنش این موهبت را در محل شایسته و لایق قرار میدهد: الله اعلم حیث یجعل رسالته : ((خداوند میداند رسالت خود را در کجا قرار دهد)) (انعام - 124).
این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که اگر نخستین فرمان الهی به پیامبران ، به مقتضای جمله ((ان انذروا)) انذار و بیم دادن است ، به خاطر این است که برای بیدار کردن یک قوم گمراه و آلوده به شرک و فساد هیچ چیز مؤ ثرتر از انذار نیست ، انذاری بیدار کننده ، آگاه کننده و حرکت آفرین !. درست است که انسان هم طالب سود است ، و هم دافع زیان ، ولی تجربه نشان داده که تشویق در افراد آماده تر اثر میگذارد، در حالی که اثر تهدید در آنها که آلوده ترند بیشتر است ، و برای آغاز نبوت باید انذارهای کوبنده در راس برنامه باشد. النحل
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 155
آیه 3 - 8
آیه و ترجمه
خَلَقَ السمَوَتِ وَ الاَرْض بِالْحَقِّ تَعَلی عَمَّا یُشرِکُونَ(3)
خَلَقَ الانسنَ مِن نُّطفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِیمٌ مُّبِینٌ(4)
وَ الاَنْعَمَ خَلَقَهَا لَکمْ فِیهَا دِف ءٌ وَ مَنَفِعُ وَ مِنْهَا تَأْکلُونَ(5)
وَ لَکُمْ فِیهَا جَمَالٌ حِینَ تُرِیحُونَ وَ حِینَ تَسرَحُونَ(6)
وَ تحْمِلُ أَثْقَالَکمْ إِلی بَلَدٍ لَّمْ تَکُونُوا بَلِغِیهِ إِلا بِشِقِّ الاَنفُسِ إِنَّ رَبَّکُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِیمٌ(7)
وَ الخَْیْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِیرَ لِترْکبُوهَا وَ زِینَةً وَ یخْلُقُ مَا لا تَعْلَمُونَ(8)
ترجمه :3 - آسمانها و زمین را به حق آفرید، او برتر است از اینکه شریک برای او می سازند
4 - انسان را از نطفه بی ارزشی خلق کرد و سرانجام او موجودی فصیح و مدافع آشکار از خویشتن گردید.
5 - و چهار پایان را آفرید در حالی که برای شما در آنها وسیله پوشش و منافع دیگر است و از گوشت آنها میخورید.

6 - و در آنها برای شما زینت و شکوه است به هنگامی که به استراحتگاه شان باز میگردانید و هنگامی که (صبحگاهان) آنها را به صحرا میفرستید.
7 - آنها بارهای سنگین شما را به شهری که جز با مشقت زیاد به آن نمیرسید حمل میکنند چرا که پروردگارتان رؤ ف و رحیم است . تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 156
8 - (و همچنین) اسبها و استرها و الاغها را آفرید تا بر آنها سوار شوید و هم مایه زینت شما باشد و چیزها (وسائل نقلیه دیگری) می آفریند که شما نمی دانید!
تفسیر :منافع گوناگون حیوانات
از آنجا که در آیات گذشته ، سخن از نفی شرک به میان آمد در این آیات برای ریشه کن ساختن شرک و توجه به خداوند یکتا از دو راه وارد می شود: نخست از طریق دلائل عقلی بوسیله نظام شگرف آفرینش و عظمت خلقت ، و دیگر از طریق عاطفی و بیان نعمتهای گوناگون خداوند نسبت به انسان ، تا حس شکر - گزاری او تحریک گردد و سرانجام وی را به خدا نزدیک سازد.
در آغاز می گوید: ((خداوند آسمانها و زمین را بحق آفرید)) (خلق السماوات و الارض بالحق).
حقانیت آسمان و زمین هم از نظام عجیب و آفرینش منظم و حساب شده آن روشن است و هم از هدف و منافعی که در آنها وجود دارد.
و به دنبال آن اضافه میکند: ((خدا برتر از آن است که برای او شریک می سازند)) (تعالی عما یشرکون).
آیا بتهائی که آنها را شریک او قرار داده اند هرگز قادر به چنین خلقتی هستند؟ و یا حتی می توانند پشه کوچک و یا ذره غباری بیافرینند!، با این حال چگونه آنها را شریک او قرار میدهند؟!
جالب اینکه خود مشرکان این نظام عجیب و خلقت بدیع را که بیانگر علم و قدرت خالق است تنها از الله می دانستند، ولی با این حال به هنگام عبادت در برابر بتها به خاک می افتادند. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 157
بعد از اشاره به مساءله آفرینش آسمان و زمین و اسرار بی پایان آنها، سخن از خود انسان می گوید، انسانی که به خودش از هر کس نزدیکتر است ، می فرماید: انسان را از نطفه بی ارزشی آفرید، اما سرانجام به جائی رسید که موجودی متفکر و فصیح و بلیغ و مدافع از خویشتن و سخنگوی آشکار شد (خلق الانسان من نطفة فاذا هو خصیم مبین).
((نطفه)) در اصل به معنی آب کم یا آب صاف است ، سپس به قطرات آبی که از طریق لقاح سرچشمه پیدایش انسان می شود، اطلاق شده است ، در حقیقت با این تعبیر میخواهد عظمت قدرت خدا را مجسم کند که از قطره آب بی ارزشی چه آفرینش عجیبی کرده است که میان قوس

نزول و صعودی او این همه فاصله است .
این در صورتی است که ((خصیم)) را به معنی ((مدافع و بیانگر درون خویش)) بدانیم ، همانگونه که در آیه 105 سوره نساء میخوانیم و لا تکن للخائنین خصیما: ((ای پیامبر مدافع خائنان مباش)).
ولی در مقابل این تفسیر که مورد قبول گروهی از مفسران است ، تفسیر دیگری از سوی جمع دیگری از مفسران اظهار شده است ، و آن اینکه خداوند انسان را با قدرت کاملهاش از نطفه بی ارزش آفرید ولی این انسان ناسپاس ، به مجادله و مخاصمه آشکار در برابر خدا برخاست (آیه 77 سوره یس را گواه بر این تفسیر گرفته اند).
ولی معنی اول صحیحتر به نظر میرسد زیرا آیات فوق در مقام بیان عظمت آفرینش خدا است و عظمت آنگاه آشکار می شود که از موجود ظاهرا ناچیزی موجود بسیار پر ارزشی بسازد:
در تفسیر علی بن ابراهیم نیز چنین میخوانیم : خلقه من فطرة من ماء منتن فیکون خصیما متکلما بلیغا: خداوند انسان را از قطره آب بدبوئی

آفرید و سرانجام سخنگوی بلیغی شد.
پس از آفرینش انسان به نعمت مهم دیگری یعنی خلقت چهار پایان ، و فوائد مختلفی که از آنها عاید می شود اشاره کرده می گوید ((خداوند چهار پایان را آفرید در حالی که در آنها وسیله پوشش برای شما است و منافع دیگر و از گوشت آنها می خورید)) (و الانعام خلقها لکم فیها دف ء و منافع و منها تاکلون).
در این آیه نخست به مساءله خلقت چهار پایان که دلیلی بر علم و قدرت خدا است ، پرداخته ، سپس به بیان نعمتهای مختلفی که در آنها وجود دارد می پردازد، و از میان این نعمتها به سه قسمت اشاره کرده نخست مساءله دف ء که به معنی هر گونه پوشش است می باشد، (با استفاده از پشم و پوست آنها) مانند لباس و لحاف و کفش و کلاه و خیمه ، و دیگر منافع که اشاره به شیر و مشتقات آنست ، و سوم گوشت که با جمله و منها تاکنون بیان شده است :
جالب اینکه در میان اینهمه فوائد، قبل از هر چیز مساءله پوشش و مسکن را مطرح میکند، زیرا بسیاری از مردم (بخصوص بادیه نشینان) هم لباسشان از پشم و مو یا پوست تهیه می شود، و هم خیمه هایشان که آنها را از سرما و گرما حفظ میکند، و به هر حال این دلیل بر اهمیت پوشش و مسکن و مقدم بودن آن بر هر چیز دیگر است .
نکته دیگر اینکه آنرا قبل از ((منافع)) ذکر کرده ، اشاره به اینکه پوشش در واقع برای دفع ضرر است ، و دفع ضرر مقدم بر جلب منفعت میباشد.
ممکن است کسانی که مخالف گوشتخواری هستند، این استفاده را از آیه

فوق نیز بکنند که خداوند مساءله خوردن گوشت حیوانات را جزء ((منافع)) آنها نشمرده ، لذا بعد از ذکر منافع با جمله ((و منها تاءکلون)) (از آن حیوانات تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 159
میخورید) از آن یاد شده ، حداقل این استفاده را از تعبیر فوق میتوان کرد که اهمیت لبنیات بمراتب بیشتر است .
جالب اینکه تنها به منافع معمولی و عادی این چهار پایان سودمند اکتفا نمیکند بلکه روی جنبه استفاده روانی از آنها در آیه بعد تکیه کرده می گوید: در این حیوانات برای شما زینت و شکوهی است به هنگامی که آنها را به استراحتگاهشان باز میگردانید، و هنگامی که صبحگاهان به صحرا میفرستید (و لکم فیها جمال حین تریحون و حین تسرحون).
((تریحون)) از ماده ((اراحه)) به معنی باز گرداندن حیوانات به هنگام غروب به آغلها و استراحتگاهشان است ، لذا محلی را که در آن استراحت میکنند ((مراح)) می گویند.
((تسرحون)) از ماده ((سروح)) به معنی بیرون کردن چهار پایان به هنگام صبح به سوی چراگاه است .
منظره جالب حرکت دستجمعی گوسفندان و چهارپایان به سوی بیابان و چراگاه ، سپس بازگشتشان به سوی آغل و استراحتگاه که قرآن از آن تعبیر به ((جمال)) کرده تنها یک مساءله ظاهری و تشریفاتی نیست ، بلکه بیانگر واقعیتی است در اعماق جامعه ، و گویای این حقیقت است که چنین جامعه ای خود کفا است ، فقیر و مستمند و وابسته به این و آن نمیباشد، خودش تولید میکند، و آنچه را خود دارد مصرف مینماید!.
این در واقع جمال استغناء و خودکفائی جامعه است ، جمال تولید و تاءمین فرآورده های مورد نیاز یک ملت است ، و به تعبیر گویاتر جمال استقلال اقتصادی و ترک هر گونه وابستگی است !.
این واقعیت را روستائیان و روستازادگان بهتر از مردم شهرنشین درک تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 160
میکنند که مشاهده رفت و آمد این چهار پایان سودمند چگونه به آنها آرامش خیال میدهد، آرامشی که از احساس بی نیازی برمیخیزد، آرامشی که از انجام مؤ ثر یک وظیفه اجتماعی حاصل می شود.
و جالب اینکه در آیه فوق ، نخست به بازگشت آنها از صحرا اشاره میکند چرا که در هنگام بازگشت پستانهایشان پر شیر، شکمهایشان سیر، و در چهره هایشان نشانه های رضایت مندی دیده می شود، به همین دلیل از آن حرص و ولع و عجله ای که صبح به هنگام حرکت به صحرا دارند در آنها خبری نیست ، آرام و مطمئن گام بر میدارند و به استراحتگاه نزدیک میشوند و از مشاهده منظره پستانهای پر شیرشان هر کس احساس بی نیازی میکند.

در آیه بعد به یکی از منافع مهم این حیوانات اشاره کرده می گوید: آنها بارهای سنگین شما را بر دوش خود حمل میکنند و به سوی شهر و دیاری که جز با مشقت زیاد به آن نمی رسیدید می برند)) (و تحمل اثقالکم الی بلد لم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس).
این نشانه رحمت و رافت خداوند است که این چهار پایان را با این قدرت و نیرو آفریده است ، و آنها را رام و تسلیم شما نیز گردانیده ، چرا که پروردگار شما رؤ ف و رحیم است (ان ربکم لرؤ ف رحیم).
((شق)) از ماده ((مشقت)) است ، ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که به معنای شکافتن و نصف کردن باشد، یعنی شما نمیتوانید خودتان این بارها را بر دوش کشیده و به مقصد برسانید مگر اینکه نیمی از قوت شما از میان برود و به اصطلاح نیم جان شوید، ولی تفسیر اول نزدیکتر به نظر میرسد.
به این ترتیب این چهار پایان در درجه اول ، پوشش و وسائل دفاعی برای انسان در برابر گرما و سرما تولید میکنند، و در درجه بعد از فرآورده های لبنیاتی تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 161
آنها استفاده می شود، و سپس از گوشتشان ، و بعد آثار روانی که در دلها میگذارند، مورد توجه قرار گرفته و سرانجام باربری آنها.
قابل توجه اینکه حتی در عصر و زمان ما که عصر ماشین و وسائل ماشینی است ، باز در بسیاری موارد تنها باید از همین چهار پایان استفاده کرد، و راه دیگری ندارد.
آنگاه به سراغ گروه دیگری از حیوانات میرود که برای سواری انسان از آنها استفاده می شود می فرماید ((خداوند اسبها و استرها و الاغها را آفرید تا شما بر آن سوار شوید، و هم مایه زینت شما باشد)) (و الخیل و البغال و الحمیر لترکبوها و زینة).
بدیهی است زینت در اینجا باز یک مساءله تشریفاتی نیست و برای کسی که با محتوای تعلیمات قرآن آشنا است این مطلب روشن است ، بلکه یکنوع زینت است که اثر آن در زندگی اجتماعی ظاهر میگردد، برای پی بردن به این حقیقت کافی است است منظره و حال کسی که با پای پیاده یک راه طولانی بیابانی را پیموده ، و خسته و کوفته و ناتوان به مقصد رسیده ، به طوری که تا مدتی هیچ کاری از او ساخته نیست و نشاطی در او دیده نمیشود، با منظره کسی مقایسه کنیم که بر یک مرکب را هوار سوار شده زودتر به مقصد رسیده نیروی خود را از دست نداده ، نشاط خود را کاملا حفظ کرده و آماده انجام هدفهای خود و استفاده از وقت و نیروی خویش است ، آیا این زینت نیست ؟
در پایان آیه به مساءله مهمتری اشاره کرده و افکار را به وسائل نقلیه و مرکبهای گوناگونی که در آینده در اختیار بشر قرار میگیرد و بهتر و خوبتر

از این حیوانات می تواند استفاده کند متوجه میسازد، و می گوید خداوند چیزها (وسائل نقلیه دیگری) می آفریند که شما نمیدانید (و یخلق ما لا
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 162
تعلمون).
گرچه بعضی از مفسران پیشین این جمله را اشاره به حیواناتی گرفته اند که در آینده آفریده می شود و رام بشر میگردد.
ولی همانگونه که در تفسیر مراغی و تفسیر فی ظلال آمده است درک مفهوم این جمله برای ما که در عصر ماشین و وسائل و مرکبهای سریع السیر زندگی میکنیم ، ساده و آسان است .
و اگر ملاحظه میکنید که تعبیر به یخلق (می آفریند) کرده است دلیلش واضح است ، زیرا کار انسان در این اختراعات در حقیقت چیزی جز جفت و جور کردن و به هم پیوستن نیست ، اساس آنها که مواد اصلی را تشکیل میدهد، تنها با آفرینش خداوندی است ، از این گذشته آن ابتکاری که بشر در طریق اختراع این وسائل به کار میبرد آن هم مولود استعدادی است که خدا به او داده است .
اهمیت دامداری و کشاورزی
حتی امروز که دستگاههای تولیدی ، ماشینی آنقدر گسترده شده که همه چیز را تحت الشعاع قرار داده باز دامداری و کشاورزی مهمترین بخش تولید زندگی انسان را تشکیل میدهد، چرا که میدانیم پایه اصلی تغذیه در این دو قسمت نهفته شده ، و به همین دلیل رسیدن به حد خودکفائی در قسمت دامداری و کشاورزی نه تنها ضامن استقلال اقتصادی است که استقلال سیاسی نیز تا حد زیادی به آن مربوط است .
بنابر این جای تعجب نیست که تمام ملتهای دنیا کوشش میکنند که صنعت کشاورزی و دامداری خود را تا سر حد امکان توسعه دهند و از صنایع مدرن برای این توسعه کمک گیرند.
نیاز به این دو، تا آن حد اساسی است که گاه کشورهای به اصطلاح تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 163
ابر قدرتی همچون روسیه برای رفع نیازمندی خود در این زمینه ناچار میشوند با دادن امتیازهای سیاسی دست نیاز خود را به سوی کشورهائی که درست در قطب مخالفند دراز کنند!
و به همین جهت در اسلام و تعلیمات حیات آفرین آن اهمیت فوق العاده زیادی به مساله دامداری و کشاورزی داده شده است و با استفاده از هر فرصت مسلمانان را تشویق به این دو نموده :
در آیات فوق دیدیم که با چه لحن تشویق آمیزی از موضوع دامها سخن می گوید و منافع آن را اعم از منافع غذائی و پوششی بر میشمرد و حتی رفت و آمد آنها را به صحرا با تعبیر زیبائی که بسیار شوقانگیز است بیان میکند.

همچنین درباره اهمیت زراعت و میوه های مختلف ، و کشاورزی بطور کلی ، در آیات آینده سخن به میان خواهد آمد.
در روایات اسلامی در زمینه دامداری تعبیرات جالبی دیده می شود و همچنین در زمینه کشاورزی که به عنوان نمونه احادیث زیر را از منابع مختلف یادآور میشویم :
1 - پیامبر به یکی از بستگانش فرمود چرا در خانهات ((برکت)) نمی آوری ؟ عرض کرد منظورتان از برکت چیست ؟ فرمود: شاة تحلب : ((گوسفند شیرده))! سپس اضافه فرمود: انه من کانت فی داره شاة تحلب او نعجة او بقرة فبرکاة کلهن : ((هر کس در خانه خود گوسفند شیرده یا گاو ماده داشته باشد سر تا پا برکت است)).
2 - و نیز از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که درباره اهمیت گوسفند فرمود: نعم تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 164
المال الشاة گوسفند سرمایه بسیار خوبی است .
3 - در تفسیر نور الثقلین ذیل آیات مورد بحث از امام امیر مؤ منان علی (علیهالسلام) میخوانیم : افضل ما یتخذه الرجل فی منزله لعیاله الشاة فمن کان فی منزله شاة قدست علیه الملائکة مرتین فی کل یوم : ((بهترین چیزی که انسان در خانه برای خانواده خود تهیه میکند گوسفند است ، هر کس در منزل خود گوسفندی داشته باشد در هر روز فرشتگان خدا دو بار او را تقدیس میکنند اشتباه نشود ممکن است شرائط تربیت کردن گوسفند در خانه برای بسیاری فراهم نباشد ولی هدف اصلی این است که به تعداد خانواده ها تولید و تربیت گوسفند بطور مستمر انجام گیرد (دقت کنید).
4 - در اهمیت زراعت همین بس که امیر مؤ منان علی (علیهالسلام) می فرماید: من وجد ماء و ترابا ثم افتقر فابعده الله : هر کس آب و خاکی داشته باشد و با این حال فقیر باشد، خدا او را از رحمت خویش دور کند.
بدیهی است این گفتار بزرگ همانگونه که درباره یک فرد صادق است در باره یک ملت نیز صدق میکند، مردمی که آب و خاک بقدر کافی دارند، باز هم نیازمند به دیگران هستند، مسلما از رحمت خدا دورند!
5 - و نیز از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که فرمود علیکم بالغنم و الحرث فانهما یروحان بخیر و یغدوان بخیر: وظیفه شماست که به تربیت گوسفند و کشاورزی بپردازید که رفت و آمد هر دو خیر و برکت است .
6 - از امام صادق (علیهالسلام) نقل شده که فرمود: ما فی الاعمال شی ء احب تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 165
الی الله من الزراعة : ((هیچ عملی نزد خدا از زراعت محبوبتر نیست)).
بالاخره در حدیثی از امام صادق (علیهالسلام) می خوانیم الزارعون کنوز

الانام تزرعون طیبا اخرجه الله عز و جل و هم یوم القیامة احسن الناس مقاما و اقربهم منزلة یدعون المبارکین : ((کشاورزان گنج های مردمند، غذای پاکیزه را که خداوند ارزانی داشته زراعت می کنند و آنها در روز قیامت برترین مقام را دارند و به خدا نزدیکترند و آنها را بنام مبارکها صدا می زنند)). النحل
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 166
آیه 9 - 13
آیه و ترجمه
وَ عَلی اللَّهِ قَصدُ السبِیلِ وَ مِنْهَا جَائرٌ وَ لَوْ شاءَ لهَدَامْ أَجْمَعِینَ(9)
هُوَ الَّذِی أَنزَلَ مِنَ السمَاءِ مَاءً لَّکم مِّنْهُ شرَابٌ وَ مِنْهُ شجَرٌ فِیهِ تُسِیمُونَ(10)
یُنبِت لَکم بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّیْتُونَ وَ النَّخِیلَ وَ الاَعْنَب وَ مِن کلِّ الثَّمَرَتِ إِنَّ فی ذَلِک لاَیَةً لِّقَوْمٍ یَتَفَکرُونَ(11)
وَ سخَّرَ لَکمُ الَّیْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشمْس وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسخَّرَت بِأَمْرِهِ إِنَّ فی ذَلِک لاَیَتٍ لِّقَوْمٍ یَعْقِلُونَ(12)
وَ مَا ذَرَأَ لَکمْ فی الاَرْضِ مخْتَلِفاً أَلْوَنُهُ إِنَّ فی ذَلِک لاَیَةً لِّقَوْمٍ یَذَّکرُونَ(13)
ترجمه :9 - و بر خداست که راه است را به بندگان نشان دهد، اما بعضی از راهها بیراهه است و اگر خدا بخواهد همه شما را (به اجبار) هدایت می کند (ولی اجبار سودی ندارد).
10 - او کسی است که از آسمان آبی فرستاد که شرب شما از آن است ، و گیاهان و درختان که حیوانات خود را در آن به چرا می برید نیز از آن است .
11 - خداوند با آن (آب باران) برای شما زراعت و زیتون و نخل و انگور می رویاند، و از همه میوه ها، مسلما در این نشانه روشنی است برای گروهی که تفکر می کنند تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 167
12 - او شب و روز و خورشید و ماه را مسخر شما ساخت ، و نیز ستارگان به فرمان او مسخر شمایند، در این نشانه هائی است (از عظمت خدا) برای گروهی که عقل خود را بکار می گیرند.
14 - (علاوه بر این) مخلوقاتی را که در زمین آفریده نیز مسخر (فرمان شما) ساخت ، مخلوقاتی با رنگهای مختلف در این نشانه روشنی است برای گروهی که متذکر می شوند.
تفسیر :همه چیز در بند تسخیر تو است ای انسان
به دنبال نعمتهای مختلفی که در آیات گذشته بیان شد، قسمت دیگری از نعمتهای مهم الهی در آیات مورد بحث آمده است نخست به یکی از نعمتهای بسیار مهم معنوی اشاره کرده می فرماید: ((بر خدا است که راه راست و صراط مستقیم را که هیچگونه انحراف و کژی در آن نیست در

اختیار بندگان بگذارد)) (و علی الله قصد السبیل)
((قصد)) به معنی صاف بودن راه است ، و بنابراین قصد السبیل به معنی راه راست می باشد راهی که انحراف و ضلالت در آن وجود ندارد.
در اینکه این راه راست اشاره به جنبه تکوینی یا تشریعی می کند، مفسران تفسیرهای مختلفی دارند، ولی هیچ مانعی ندارد که هر دو جنبه را شامل شود.
توضیح اینکه : خداوند انسان را با نیروهای مختلفی مجهز ساخته ، و استعدادهای گوناگونی به او داده تا در مسیر تکامل که هدف آفرینش است به او کمک کند، و از این نظر همانند گیاهان و یا انواع جانداران است ، که نیروها و غرائز لازم برای رسیدن به این هدف در اختیارشان گذارده شده است ، با این تفاوت که انسان تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 168
با اراده خود و آزادانه تصمیم می گیرد ولی حیوانات و گیاهان بی اختیار به سوی هدفشان پیش می روند، و قوس صعودی تکامل انسان نیز قابل مقایسه با جانداران دیگر نیست
به این ترتیب از نظر خلقت و آفرینش و تکوین انسان را مجهز به عقل و استعداد و نیروهای لازم برای پیمودن این صراط مستقیم کرده است .
و از سوی دیگر، خدا پیامبران را با وحی آسمانی و تعلیمات کافی و قوانین مورد نیاز انسان فرستاده است ، تا از نظر تشریع ، راه را از چاه مشخص کرده و با انواع بیانها او را تشویق به پیمودن این راه کنند و از مسیرهای انحرافی باز دارند.
و جالب اینکه خداوند در آیه فوق این امر را به عنوان فریضه ای بر خود لازم شمرده و با کلمه علی الله (بر خدا لازم است) از آن یاد کرده است که همانند آنرا در آیات دیگر قرآن نیز می خوانیم ان علینا للهدی : ((بر ما است که انسان را هدایت کنیم)) (لیل - 12)،
اگر ما، در وسعت مفهوم علی الله قصد السبیل و مجموعه نیروهای مادی و معنوی که در آفرینش انسان و تعلیم و تربیت او به کار رفته دقیق شویم ، به عظمت این نعمت بزرگ که از همه نعمتها برتر است ، آگاه خواهیم شد.
سپس از آنجا که راههای انحرافی فراوان است ، به انسانها هشدار می دهد و می گوید ((بعضی از این راهها منحرف و بیراهه است)) (و منها جائر).
و از آنجا که نعمت اختیار و آزادی اراده و انتخاب ، یکی از مهمترین عوامل تکامل انسان می باشد با یک جمله کوتاه به آن اشاره کرده می گوید ((اگر خدا می خواست همه شما را به اجبار به راه راست هدایت می کرد به گونه ای که نتوانید گامی از آن فراتر بگذارید)) (و لو شاء لهداکم اجمعین). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 169

ولی این کار را نکرد، چرا که هدایت اجباری ، نه افتخار است و نه تکامل ، بلکه به شما آزادی داد تا این راه را با پای خود بپیمائید و به بالاترین اوج تکامل برسید.
جمله فوق ضمنا به این واقعیت اشاره می کند که گام نهادن گروهی از انسانها در طریق جائر و راه منحرف ، نباید این توهم را ایجاد کند که خدا در برابر آنها مغلوب شده است بلکه این خواست او است و مقتضای حکمت است که انسانها آزاد باشند.
در آیه بعد باز به سراغ مادی می رود تا حس شکرگزاری انسانها را برانگیزد، آتش عشق خدا را در دلهایشان بیفروزد، و آنها را به شناخت بیشتر بخشنده این نعمتها دعوت کند.
می گوید: ((او کسی است که از آسمان آبی فرو فرستاد)) (هو الذی انزل من السماء ماء).
آبی حیاتبخش ، زلال ، شفاف ، و خالی از هر گونه آلودگی ((که شما از آن می نوشید)) (لکم منه شراب).
((و نیز گیاهان و درختانی از آن به وجود می آید که حیوانات خود را در آن به چرا می فرستید)) (و منه شجر فیه تسیمون).
((تسیمون)) از ماده ((اسامه)) به معنی چراندن حیوانات است و می دانیم حیوانات هم از گیاهان زمین استفاده می کنند هم از برگهای درختان ، و اتفاقا ((شجر)) در لغت عرب معنی وسیعی دارد که هم به درخت گفته می شود و هم به گیاه .
بدون شک منافع آب باران تنها نوشیدن انسان و روئیدن درختان و گیاهان نیست ، بلکه شستشوی زمینها، تصفیه هوا، ایجاد رطوبت لازم برای طراوت پوست تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 170
تن انسان و راحتی تنفس او، و مانند آن همه از فوائد باران است ، ولی از آنجا که دو قسمت یاد شده ، از اهمیت بیشتری برخوردار بوده روی آن تکیه شده .
باز همین مساءله را چنین ادامه می دهد ((به وسیله این آب باران برای شما زراعت را می رویاند، و همچنین زیتون و نخل و انگور را)) (ینبت لکم به الزرع و الزیتون و النخیل و الاعناب).
((و خلاصه از تمام میوه ها)) (و من کل الثمرات).
((مسلما در آفرینش این میوه های رنگارنگ و پر برکت و این همه محصولات کشاورزی نشانه روشنی است از خدا برای کسانی که اهل تفکرند)) (ان فی ذلک لایة لقوم یتفکرون).
((زرع)) هر گونه زراعتی را شامل می شود، ((زیتون)) هم نام آن درخت مخصوص است و هم نام میوه آن (ولی به گفته بعضی از مفسران ((زیتون)) فقط نام درخت است ، و ((زیتونه)) نام میوه آن در حالی که در آیه 35

سوره نور زیتونه به خود درخت اطلاق شده است).
((نخیل)) (درخت خرما) هم به معنی مفرد و هم به معنی جمع استعمال می شود، و اعناب جمع ((عنبه)) به معنی انگور است .
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که چرا از میان همه میوه ها، قرآن مجید، تنها روی این سه میوه تکیه کرده است ، زیتون و خرما و انگور، دلیل آنرا به خواست خدا در ذیل همین آیات می خوانید.
سپس به نعمت تسخیر موجودات مختلف جهان در برابر انسان اشاره کرده ، می فرماید: ((خداوند شب و روز را برای شما مسخر کرد و همچنین خورشید و ماه را)) (و سخر لکم اللیل و النهار و الشمس و القمر). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 171
((ستارگان نیز به فرمان او مسخر شما هستند)) (و النجوم مسخرات بامره).
((مسلما در این امور نشانه هائی است از عظمت خدا و بزرگی آفرینش برای آنها که اندیشه می کند)) (ان فی ذلک لایات لقوم یعقلون).
در ذیل آیات سوره رعد و ابراهیم گفتیم که مفهوم واقعی تسخیر موجودات برای انسان آنست که در خدمت منافع او باشند، و به نفع او کار کنند، و به او امکان بهره گیری دهند، به همین جهت شب و روز و خورشید و ماه و ستارگان که هر کدام به نوعی در زندگی انسان اثر دارند و مورد بهره برداری او قرار می گیرند در تسخیر اویند.
این تعبیر جالب (مسخر بودن موجودات برای انسان به فرمان خدا) علاوه بر اینکه شخصیت و عظمت واقعی انسان را از دیدگاه اسلام و قرآن روشن می سازد، و به او عظمتی می بخشد که درخور مقام خلیفة اللهی است ، نعمتهای گوناگون خدا را به خاطرش می آورد، حس قدردانی را در او بر می انگیزد، و از نظام بدیعی که در چگونگی این تسخیر به کار رفته ، وی را به خدا نزدیک می سازد.
و به همین جهت در پایان آیه می گوید: در این تسخیر نشانه هائی است برای آنها که اندیشه می کنند.
برای آگاهی بیشتر از اسرار این تسخیر به شرح مبسوطی که در سوره ابراهیم آیات 32 و 33 آوردیم مراجعه فرمائید.
علاوه بر اینها ((مخلوقاتی را که در زمین آفریده نیز مسخر فرمان شما ساخت)) (و ما ذراء لکم فی الارض).
((مخلوقاتی گوناگون و رنگارنگ)) (مختلفا الوانه). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 172
از انواع پوششها، غذاها، همسران پاک ، وسائل رفاهی گرفته تا انواع معادن و منابع مفید زیر زمینی و روی زمینی و سایر نعمتها.
((در اینها نیز نشانه ای است آشکار برای مردمی که متذکر می شوند))

(ان فی ذلک لایة لقوم یذکرون)
نکته ها:
1 - نعمتهای مادی و معنوی
جالب اینکه در آیات فوق نعمتهای مادی و معنوی آنچنان به هم آمیخته شده است که نمی توان آنها را از یکدیگر تفکیک کرد، با این حال لحن آیات مزبور در زمینه نعمتهای معنوی با مادی متفاوت است .
در هیچ مورد نمی گوید بر خدا است که فلان رزق و روزی را برای شما بیافریند، اما در مورد هدایت ، راه راست می گوید ((بر خدا است که راه راست را به شما نشان دهد))، و نیروهای لازم را برای پیمودن این راه از نظر تکوین و تشریع در اختیارتان بگذارد.
اصولا بحثهای یک بعدی از روش قرآن دور است ، حتی آنجا که سخن از آفرینش درختان و میوه ها و تسخیر خورشید و ماه به میان می آورد باز آن را در مسیر یک هدف معنوی قرار می دهد و می گوید: ((این نعمتهای مادی نیز نشانه ای است از عظمت آفرینش و آفریدگار)).
2 - چرا تنها زیتون و نخل و انگور؟!
ممکن است چنین به نظر آید که اگر قرآن در آیات فوق از میان انواع میوه ها روی زیتون و خرما و انگور تکیه کرده به خاطر وجود آنها در محیط نزول

قرآن بوده است ، ولی با توجه به جهانی و جاودانی بودن قرآن ، و عمق تعبیراتش روشن می شود که مطلب از این فراتر است .
غذاشناسان و دانشمندان بزرگی که سالیان دراز از عمر خود را در راه مطالعه خواص گوناگون میوه ها صرف کرده اند به ما می گویند کمتر میوه ای است که برای بدن انسان از نظر غذائی به اندازه این سه میوه ، مفید و مؤ ثر باشد.
همانها می گویند ((روغن زیتون)) برای تولید سوخت بدن ارزش بسیار فراوان دارد، کالری حرارتی آن بسیار بالا است ، و از این جهت یک نیروبخش است و آنها که می خواهند همواره سلامت خود را حفظ کنند، باید به این اکسیر علاقمند شوند.
روغن زیتون دوست صمیمی کبد آدمی است ، و برای رفع عوارض کلیه ها و سنگهای صفراوی و قولنج های کلیوی و کبدی و رفع یبوست بسیار مؤ ثر است .
به همین دلیل در روایات اسلامی نیز از آن مدح و تمجید فراوان شده ، در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) درباره زیتون چنین می خوانیم : ((غذای خوبی است ، دهان را خوشبو و بلغم را بر طرف می سازد، صورت را صفا و طراوت می بخشد، اعصاب را تقویت نموده و بیماری و درد را از میان می برد و آتش خشم و غضب را فرو می نشاند)).

و از آن مهمتر اینکه در خود قرآن از درخت زیتون به عنوان شجره مبارکه (درخت پر برکت) یاد شده است .
با پیشرفت دانش پزشکی و غذاشناسی اهمیت داروئی ((خرما)) نیز به ثبوت رسیده است . در خرما کلسیم وجود دارد که عامل اصلی استحکام استخوانها است و نیز فسفر وجود دارد که از عناصر اصلی تشکیل دهنده مغز و مانع ضعف اعصاب تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 174
و خستگی است ، و قوه بینائی را می افزاید.
و نیز پتاسیم موجود است که فقدان آنرا در بدن علت حقیقی زخم معده می دانند، و وجود آن برای ماهیچه ها و بافتهای بدن بسیار پر ارزش است .
این سخن امروز در میان غذاشناسان معروف است که خرما از سرطان جلوگیری می کند، زیرا آمارهائی که در این زمینه تهیه شده نشان می دهد در مناطقی که خرما بیشتر می خورند ابتلای به سرطان کمتر است ، و اعراب و صحرا نشینانی که در فقر غذائی به سر می برند بواسطه خوردن خرما هرگز مبتلا به سرطان نمی شوند، عامل این موضوع را وجود ((منیزیم)) می دانند.
قند فراوانی که در خرما وجود دارد از سالمترین قندها است که حتی در بسیاری از موارد مبتلایان به بیماری قند نیز می توانند براحتی از آن استفاده کنند.
دانشمندان در خرما سیزده ماده حیاتی و پنج نوع ویتامین کشف کرده اند که آنرا به صورت یک منبع غذائی غنی و بسیار پر ارزش در آورده است .
به همین دلیل در روایات اسلامی نیز روی این ماده غذائی تاءکید فراوان دیده می شود، از علی (علیهالسلام) نقل شده که فرمود: کل التمر فان فیه شفاء من الادواء: ((خرما بخورید که شفای بیماریها است)).
و نیز روایت شده که در بسیاری از اوقات غذای علی (علیهالسلام) را نان و خرما تشکیل می داد.
و در روایت دیگر می خوانیم : خانه ای که در آن خرما نیست اهل آن تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 175
خانه در واقع گرسنه اند!.
در آیات سوره مریم نیز خواهد آمد که خداوند مریم را در آن بیابان که فاقد وسیله بود هنگامی که عیسی را به دنیا آورده بود از رطب تازه روزی داد، و این اشاره ای است به اینکه یکی از بهترین غذاها برای مادری که فرزند به دنیا آورده رطب تازه است ، و حتی در روایاتی که ذیل آیه آمده می خوانیم بهترین دارو برای چنین زنان همین میوه است .
و اما در مورد ((انگور)) به گفته دانشمندان غذاشناس بقدری عوامل مؤ ثر دارد که می توان گفت ، یک داروخانه طبیعی است ؟ علاوه بر این انگور از

نظر خواص ، بسیار نزدیک به شیر مادر است ، یعنی یک غذای کامل محسوب می شود انگور دو برابر گوشت ، در بدن حرارت ایجاد می کند، و علاوه بر این ضد سم است ، برای تصفیه خون ، دفع رماتیسم ، نقرس ، و زیادی اوره خون ، اثر درمانی مسلمی دارد، انگور معده و روده را لایروبی می کند، نشاط آفرین و بر طرف کننده اندوه است ، اعصاب را تقویت کرده ، و ویتامینهای مختلف موجود در آن به انسان نیرو و توان می بخشد.
انگور علاوه بر اینکه غذای بسیار پر ارزشی است قدرت میکرب کشی قابل ملاحظه ای دارد و حتی عامل مؤ ثری است برای مبارزه با بیماری سرطان .
به همین دلیل در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم): خیر طعامکم الخبز و خیر فاکهتکم العنب : ((بهترین طعام شما نان و بهترین میوه شما انگور است)).
اگر ما بخواهیم آنچه را غذاشناسان در زمینه این میوه ها گفته اند و روایات
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 176
فراوانی که در منابع اسلامی در این رابطه نقل شده در اینجا بیاوریم مسلما از روش تفسیر خارج خواهیم شد، مقصود این بود روشن سازیم که تکیه کردن قرآن بر این سه نوع میوه بی دلیل نیست ، و شاید در آن روز قسمت مهمی از آن بر مردم پوشیده بوده است .
3 - تفکر، تعقل ، تذکر
در آیات فوق ، بعد از بیان سه بخش از نعمتهای الهی مردم را دعوت به اندیشه کرده منتها در یک مورد می گوید: در اینها نشانه هائی است برای قومی که تفکر می کنند، در مورد دیگر می گوید برای قومی که تعقل دارند، و در مورد سوم برای قومی که متذکر می شوند.
این اختلاف تعبیر مسلما جنبه تفنن در عبارت ندارد، بلکه آنچه از روش قرآن می دانیم هر کدام اشاره به نکته ای است ، و شاید نکته این تفاوت آن باشد که در مورد الوان نعمتهای موجود در زمین آنقدر مساءله روشن است که تنها تذکر و یادآوری کافی است ، ولی در مورد زراعت و زیتون و نخل و انگور و به طور کلی میوه ها کمی بیشتر اندیشه لازم است ، تا به خواص غذائی و درمانی آنها آشنا شویم ، به همین جهت تعبیر به ((تفکر)) می کند.
اما در مورد تسخیر خورشید و ماه و ستارگان و اسرار شب و روز باز هم اندیشه بیشتری لازم است ، لذا تعبیر به ((تعقل)) که گویای سطح بالاتری از اندیشه است فرموده .
در هر حال روی سخن قرآن همه جا با اندیشمندان و متفکران و صاحبان مغز و عقل است ، و با توجه به اینکه قرآن از محیطی بر خاسته که در آنجا جز جهل حکومت نمی کرد، عظمت این تعبیرات آشکارتر می شود و هم

پاسخی است دندانشکن به آنها که به خاطر بعضی از مذاهب خرافی خط سرخ روی همه تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 177
مذاهب راستین کشیده اند و می گویند مذهب ، وسیله تخدیر و از کار انداختن اندیشه ها است و ایمان به خدا مولود جهل آدمی است !.
اینگونه آیات قرآن تقریبا در همه سوره ها گسترده است ، به وضوح می گوید مذهب راستین زائیده اندیشه و تفکر و تعقل است و اسلام در همه جا سر و کار با متفکران و اندیشمندان و اولوا الالباب دارد، نه با جاهلان و خرافاتیان ، یا روشنفکر نمایان بی منطق . النحل
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 178
آیه 14 - 18
آیه و ترجمه
وَ هُوَ الَّذِی سخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْکلُوا مِنْهُ لَحْماً طرِیًّا وَ تَستَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْیَةً تَلْبَسونَهَا وَ تَرَی الْفُلْک مَوَاخِرَ فِیهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِن فَضلِهِ وَ لَعَلَّکمْ تَشکُرُونَ(14)
وَ أَلْقَی فی الاَرْضِ رَوَسیَ أَن تَمِیدَ بِکمْ وَ أَنهَراً وَ سبُلاً لَّعَلَّکمْ تهْتَدُونَ(15)
وَ عَلَمَتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یهْتَدُونَ(16)
أَ فَمَن یخْلُقُ کمَن لا یخْلُقُ أَ فَلا تَذَکرُونَ(17)
وَ إِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لا تحْصوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَّحِیمٌ(18)
ترجمه :14 - او کسی است که دریا را مسخر (شما) ساخت تا از آن گوشت تازه بخورید و وسائل زینتی برای پوشش از آن استخراج نمائید، و کشتیها را می بینید که سینه دریا را می شکافند تا شما (به تجارت پردازید) و از فضل خدا بهره گیرید، شاید شکر نعمتهای او را بجا آورید. 15 - و در زمین کوه های ثابت و محکمی افکند تا لرزش آنرا نسبت به شما بگیرد، و نهرها ایجاد کرد، و راههائی تا هدایت شوید.
16 - و (نیز) علاماتی قرار داد و (شب هنگام) آنها بوسیله ستارگان هدایت می شوند. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 179
17 - آیا کسی که می آفریند همچون کسی است که نمی آفریند؟ آیا متذکر نمی شوید!!
18 - و اگر نعمتهای خدا را بشمارید هرگز نمی توانید آنرا احصا کنید، خداوند غفور و رحیم است .
تفسیر :نعمت کوهها و دریاها و ستارگان
این آیات به سراغ بخش مهم دیگری از نعمتهای بی پایان خداوند در مورد انسانها می رود و نخست از دریاها که منبع بسیار مهم حیات و زندگی است آغاز می کند و می گوید:
((و او کسی است که دریاها را برای شما تسخیر کرد و به خدمت شما گمارد)) (و هو الذی سخر البحر).
می دانیم قسمت عمده روی زمین را دریاها تشکیل می دهند، و نیز می

دانیم نخستین جوانه حیات در دریاها آشکار شده ، و هم اکنون نیز دریا منبع مهمی برای ادامه حیات انسان و همه موجودات روی زمین است ، و قرار دادن آن در خدمت بشر یکی از نعمتهای بزرگ خدا است :
سپس به سه قسمت از منافع دریاها اشاره کرده می فرماید:
((تا از آن گوشت تازه بخورید)) (لتاکلوا منه لحما طریا).
گوشتی که زحمت پرورش آنرا نکشیده اید تنها دست قدرت خدا آنرا در دل اقیانوسها پرورش داده و رایگان در اختیارتان گذارده است .
مخصوصا تکیه روی طراوت و تازگی این گوشت ، با توجه به اینکه در آن عصر و زمان از یک جهت ، و در عصر و زمان ما از جهت دیگر، گوشتهای کهنه فراوان بوده و هست ، اهمیت این نعمت را آشکارتر می سازد، و هم اهمیت تغذیه از گوشت تازه را. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 180
با تمام پیشرفتی که در زندگی و تمدن مادی بشر به وجود آمده ، هنوز دریا یکی از مهمترین منابع تغذیه انسان را تشکیل می دهد، و همه سال صدها هزار تن از گوشت تازه ای که دست لطف پروردگار برای انسانها پرورش داده ، از دریا صید می شود.
لذا اکنون که جمعیت کره زمین رو به افزایش است و بعضی در مطالعات ابتدائی خود احساس می کنند خطر کمبود مواد غذائی مردم جهان را برای آینده تهدید می کند، افکار دانشمندان متوجه دریاها شده و چشم امید خود را به آن دوخته اند تا از طریق پرورش و تکثیر نسل انواع ماهیها بتوانند این کمبود را به مقدار قابل ملاحظه ای بر طرف سازند.
این از یکسو، از سوی دیگر مقرراتی برای جلوگیری از آلوده شدن آب دریاها و از میان رفتن نسل ماهی ها وضع کرده اند که از مجموع آن اهمیت جمله فوق که در چهارده قرن قبل در قرآن نازل شده است روشنتر می شود.
دیگر از منافع آن مواد زینتی است که از دریاها استخراج می شود لذا اضافه می کند: ((تا از آن زینتی برای پوشیدن استخراج کنید)) (و تستخرجوا منه حلیة تلبسونها).
انسان مانند چهارپایان نیست که ذوق نداشته باشد، بلکه یکی از ابعاد معروف چهارگانه روح انسان را حس زیبائی تشکیل می دهد که سرچشمه پیدایش شعر و هنر اصیل و مانند آنها است .
بدون شک این بعد از روح انسانی نقش مؤ ثری در حیات بشر دارد، لذا باید بطرز صحیح و سالمی - دور از هر گونه افراط و تفریط و اسراف و تبذیر - اشباع گردد.
آنها که غرق در تجمل پرستی و انواع زینتند به همان گونه گمراهند که افراد خشک و مخالف هر گونه زینت چرا که یکی در طرف افراط و مایه نابودی تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 181

سرمایه ها و ایجاد فاصله طبقاتی و کشتن معنویات است ، و دیگری در طرف تفریط و باعث خمودی و رکود.
به همین دلیل در اسلام ، استفاده از زینت به صورت معقول و خالی از هرگونه اسراف مانند بهره گیری از لباسهای خوب ، انواع عطریات ، بعضی سنگهای قیمتی و مانند آن - مخصوصا در مورد زنان - که نیاز روحیشان به زینت بیشتر است توصیه شده است ، ولی باز تاءکید می کنیم که باید خالی از اسراف و تبذیر باشد.
بالاخره سومین نعمت دریا را حرکت کشتیها به عنوان یک وسیله مهم برای انتقال انسان و نیازمندیهای او، ذکر می کند، و می فرماید: ((کشتی ها را می بینی که آبها را بر صفحه اقیانوسها می شکافند)) (و تری الفلک مواخر فیه).
صحنه ای که در برابر سرنشینان کشتی به هنگام حرکت بر صفحه اقیانوسها ظاهر می شود چقدر دیدنی است ((خدا این نعمت را به شما داد تا از آن بهره گیرید و از فضل او در مسیر تجارت خود از کشتیها استفاده کنید)) (و لتبتغوا من فضله).
با توجه به اینهمه نعمت ، حس شکرگزاری را در شما زنده کند ((شاید شکر نعمتهای او را بجا آورید)) (و لعلکم تشکرون).
((فلک)) (کشتی) هم به معنی مفرد آمده و هم به معنی جمع .
((مواخر)) جمع ((ماخرة)) از ماده ((مخر)) (بر وزن فخر) به معنی شکافتن آب از چپ و راست است ، و به صدای وزش بادهای شدید نیز گفته می شود، تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 182
و از آنجا که کشتیها به هنگام حرکت آبها را با سینه خود می شکافند به آنها ((ماخر)) یا ((ماخره)) می گویند.
اصولا چه کسی این خاصیت را در ماده ای که کشتی را از آن می سازند قرار داد تا روی آب بایستد، آیا اگر همه چیز از آب سنگین تر بود و فشار مخصوص آب نیز نبود، هرگز می توانستیم بر صفحه بیکران اقیانوسها حرکت کنیم ؟
به علاوه چه کسی بادهای منظم را بر صفحه اقیانوسها به حرکت در آورد؟ و یا چه کسی در بخار آنهمه قدرت آفرید تا با نیروی آن کشتیهای موتوری را بر صفحه اقیانوسها به حرکت در آوریم ؟ آیا هر یک از اینها نعمت بزرگی نیست ؟
توجه به این نکته که راههای دریائی از جاده های خشکی بسیار وسیعتر، کم خرج تر و آماده تر است ، و نیز توجه به اینکه کشتیهای غول پیکر که گاهی به عظمت یک شهر می باشند، عظیمترین وسیله نقلیه بشر را تشکیل می دهند عظمت نعمت دریاها را برای کشتیرانی واضحتر می کند.
پس از بیان نعمت دریاها، به سراغ کوههای سخت و سنگین می رود و می

گوید: ((در زمین کوههای ثابت و مستقری افکند تا از لرزش و حرکت آن جلوگیری کند، و به شما آرامش بخشد)) (و القی فی الارض رواسی ان تمید بکم).
در گذشته نیز گفته ایم کوهها از ریشه به هم پیوسته اند و همچون زرهی کره زمین را در بر گرفته اند، و این سبب می شود که از لرزشهای شدید زمین که بر اثر فشار گازهای درونی هر لحظه ممکن است رخ دهد تا حد زیادی جلوگیری شود. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 183
از این گذشته وضع خاص کوهها مقاومت پوسته زمین را در مقابل جاذبه ماه (جزر و مد) زیاد می کند و اثر آن را به حداقل می رساند.
از سوی سوم از قدرت طوفانهای شدید و حرکت دائمی بادها بر پوسته زمین می کاهد چرا که اگر کوهها نبودند سطح هموار زمین دائما در معرض تندبادها قرار داشت و آرامشی متصور نبود.
و از آنجا که کوهها یکی از مخازن اصلی آبها (چه به صورت برف و یخ و چه به صورت آبهای درونی) می باشند بلافاصله بعد از آن ، نعمت وجود نهرها را بیان کرده ، می گوید ((و برای شما نهرهائی قرار دادیم)) (و انهارا).
و از آنجا که وجود کوهها ممکن است این توهم را به وجود آورد که بخشهای زمین را از یکدیگر جدا می کند، و راهها را می بندد، چنین اضافه می کند ((و برای شما راهها قرار داد تا هدایت شوید)) (و سبلا لعلکم تهتدون).
این مساءله قابل توجه است که در میان بزرگترین سلسله جبال دنیا غالبا بریدگیهائی وجود دارد که انسان می تواند راه خود را از میان آنها پیدا کند، و کمتر اتفاق می افتد که این کوهها به کلی بخشهای زمین را از هم جدا کنند.
و از آنجا که راه بدون نشانه و علامت و راهنما، انسان را به مقصد نمی رساند بعد از ذکر نعمت ((راه)) به این ((نشانه ها)) اشاره کرده می گوید: ((و علاماتی قرار داد)) (و علامات).
این علامتها انواع زیادی دارد: شکل کوهها و درهها و بریدگیهای آنها، تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 184
فراز و نشیبهای قطعات مختلف زمین ، رنگ خاکها و کوهها، و حتی چگونگی وزش بادها هر یک ، علامتی برای پیدا کردن راههاست .
برای اینکه بدانیم وجود این علامات تا چه حد به رهروان کمک می کند و آنها را از دور گشتن و گم شدن رهائی می بخشد، کافی است وضع بعضی از بیابانهای یکنواخت را که در پاره ای از مناطق وجود دارد در نظر بگیریم که عبور از آنها فوق العاده مشکل و خطرناک است ، و چه بسیار کسانی که از آنها رفتند و هیچگاه باز نگشتند، فکر کنید اگر همه روی زمین این چنین یکنواخت بود کوهها به یک اندازه ، دشتها یکرنگ ، درها شبیه هم ، آیا

انسانها می توانستند به آسانی راه خود را پیدا کنند؟!
ولی از آنجا که در پاره ای از اوقات در بیابانها، در شبهای تاریک ، یا هنگامی که انسان شبانه در دل اقیانوسها سفر می کند از این علامات خبری نیست ، خداوند علامات آسمانی را به کمک فرستاده تا اگر در زمین علامتی نیست ، از علامت آسمان استفاده کنند و گمراه نشوند! لذا اضافه می کند ((و بوسیله ستارگان ، مردم هدایت می شوند)) (و بالنجم هم یهتدون).
البته این یکی از فوائد ستارگان است ، آنها فوائد بسیاری دارند ولی اگر تنها همین فایده بود باز مهم بود، مخصوصا پیش از آنکه قطب نما اختراع شود و کشتیها بتوانند بوسیله آن طبق نقشه ها راه خود را به سوی مقصد باز یابند، حرکت در روی دریاها بدون استفاده از ستارگان امکان پذیر، نبود، و به همین جهت شبهائی که ابر آسمان را می پوشانید کشتیها از حرکت باز می ماندند، و اگر به راه خود ادامه می دادند خطر مرگ آنها را تهدید می کرد.
البته می دانیم ستارگانی که در نظر ما در آسمان جابجا می شوند پنج ستاره بیشتر نیستند که آنها را سیارات می گویند، (البته سیارات بیش از اینند، اما بقیه با چشم کمتر دیده می شوند) باقی ستاره ها جای نسبی خود را حفظ می کنند، تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 185
گوئی همچون مرواریدهائی هستند که به روی پارچه تیره رنگی دوخته شده اند این پارچه را از یک طرف افق می کشند و به سوی دیگر می برند، و به تعبیر دیگر حرکت ثوابت حرکت گروهی و دستجمعی است ، اما حرکت سیارات حرکت انفرادی می باشد بطوری که فاصله هایشان با بقیه ستاره ها تغییر می کند.
علاوه بر این ، ستاره های ثوابت شکلهای مخصوصی را تشکیل داده اند که به ((اشکال فلکی)) معروفند، و شناخت آنها برای پیدا کردن جهات چهارگانه (شمال و جنوب و مشرق و مغرب) بسیار مؤ ثر است .
پس از بیان آنهمه نعمتهای بزرگ و الطاف خفی پروردگار، وجدان انسانها را به داوری می طلبد و می گوید: ((آیا کسی که می آفریند همچون کسی است که نمی آفریند، آیا متذکر نمی شوید))؟!
(ا فمن یخلق کمن لا یخلق ا فلا تذکرون).
این یک روش مؤ ثر تربیتی است که قرآن در بسیاری از موارد از آن استفاده کرده است ، مسائل را بصورت استفهامی طرح ، و پاسخ آن را بر عهده وجدان های بیدار می گذارد، و حس خود جوشی مردم را به کمک می طلبد تا پاسخ از درون جانشان بجوشد و همچون فرزندشان به آن عشق ورزند، و آنرا پذیرا گردند.
اصولا از نظر روانی ثابت شده که برای تعلیم و تربیت صحیح باید حداکثر

کوشش را به کار برد تا طرف مقابل ، مطالب را از خود بداند یعنی احساس کند از درون خودش جوشیده ، نه چیزی که از بیرون به او القا شده است تا با تمام وجودش آنرا قبول کند و از آن دفاع نماید.
تکرار این نکته نیز لازمست که مشرکانی که در برابر انواع بتها به سجده می افتادند هرگز معتقد نبودند بت آفریننده و خالق است ، بلکه آفرینش را مخصوص الله می دانستند، اینجاست که قرآن می گوید آیا باید در برابر خالق تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 186
این همه نعمتها سجده کرد؟ یا موجوداتی که خود مخلوق ناچیزی بیش نیستند و هرگز خلقتی نداشته و ندارند.
سرانجام برای اینکه هیچکس تصور نکند نعمت خدا منحصر به اینها است می گوید: ((و اگر بخواهید نعمتهای خدا را شماره کنید قادر بر احصای آن نیستید)) (و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها).
سر تا پای وجود شما غرق نعمتهای او است ، در هر نفس که فرو میرود و بر می آید نه تنها دو نعمت که هزاران نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب ، هر دقیقه ای که از عمر ما می گذرد حیات و سلامت ما مدیون فعالیت ملیونها موجود زنده در درون بدنمان و ملیونها موجود جاندار و بی جان در بیرون بدنمان است که بدون فعالیت آنها ادامه حیات حتی یک لحظه ممکن نیست .
اصولا ما از وجود همه نعمتها، آگاه نیستیم و هر قدر دامنه علم و دانش بشری گستردهتر میشود افقهای تازه ای از این نعمتها بر ما گشوده خواهد شد، افقهائی که کرانه های آنها همچنان ناپیدا است ، آیا با این حال قدرت احصای نعمتهای خدا را داریم ؟!
اکنون این سؤ ال پیش می آید که پس ما چگونه می توانیم حق شکر او را ادا کنیم ؟ آیا با این حال در زمره ناسپاسان نیستیم ؟
پاسخ این سؤ ال را قرآن در آخرین جمله این آیه بیان می کند و می گوید خداوند غفور و رحیم است (ان الله لغفور رحیم).
آری خدا مهربانتر و بزرگوارتر از آنست که شما را به خاطر عدم توانائی بر شکر نعمتهایش مؤ اخذه یا مجازات کند، همین قدر که بدانید سر تا پای شما غرق نعمت او است و از ادای حق شکرش عاجزید و عذر تقصیر به پیشگاهش برید، نهایت شکر او را انجام داده اید. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 187
ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد!
ولی اینها همه مانع از آن نیست که ما به مقدار توانائی به احصای نعمتهایش بپردازیم ، چرا که این توجه هم درجه معرفت و جهان بینی و جهانشناسی توحید ما را بالا می برد و هم شعله عشق خدا را در اعماق قلب ما فروزانتر می کند، و هم حس شکرگزاری را در ما تحریک می

نماید. به همین دلیل پیشوایان و بزرگان دین در سخنان خود و حتی در دعاها و مناجاتهایشان به شمردن گوشهای از نعمتهای بی پایانش می پرداختند تا درسی باشد برای دیگران . (در زمینه شکر نعمت و عدم توانائی انسان بر احصای نعمتهای پروردگار در ذیل آیه 34 سوره ابراهیم نیز بحث کرده ایم).
نکته ها:
راه ، نشانه ، رهبر
گرچه در آیات فوق سخن از راهها و طریق زمین به عنوان یک نعمت الهی به میان آمده ، چرا که راه ها مهمترین وسیله ارتباط پیشرفت تمدن انسانی هستند و به همین دلیل در برنامه های سازندگی قبل از هر چیز به سراغ ایجاد راه مناسب میروند، زیرا بدون آن هیچ فعالیت عمرانی ممکن نیست .
ولی به هر حال بیان قرآن در این زمینه می تواند الگوئی برای ((زندگی معنوی)) انسانها نیز باشد چرا که برای رسیدن به هر هدف مقدس قبل از هر چیز انتخاب راه صحیح لازم است ، و علاوه بر راه وجود علامات و نشانه ها نیز اهمیت حیاتی دارند، زیرا راههای مشابه هم بسیارند، و گم کردن راه اصلی در میان آنها کاملا ممکن است ، اینجا است که نقش علامات مشخص می شود.
مخصوصا مؤ منان که در آیات قرآن به عنوان متوسمان (هوشیاران)

توصیف شده اند باید به دقت مراقب این نشانه ها باشند.
مکتبها، سنتها، دعوتها و حتی اشخاص را با نشانه ها بشناسند، و حق را در سایه نشانه هایش از باطل تشخیص دهند.
و اهمیت مساءله رهبر نیز احتیاجی به توضیح ندارد.
جالب توجه اینکه روایات بسیار از ائمه اهلبیت (علیهم السلام) وارد شده که در آنها ((نجم)) (ستاره) به پیامبر و علامات به امامان تفسیر شده است ، و در بعضی نجم و علامات هر دو به امامان و رهبران راه حق تفسیر شده اند که به عنوان نمونه به چند حدیث اشاره می شود: 1 - در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق (علیهالسلام) چنین می خوانیم : ((النجم رسول الله و العلامات الائمة علیهم السلام)): ((ستاره اشاره به پیامبر است و علامات امامان هستند)).
عین همین مضمون از امام علی بن موسی الرضا (علیهاالسلام) نیز نقل شده است .
2 - در حدیث دیگری از امام باقر می خوانیم که در تفسیر آیه فوق فرمود: ((نحن النجم)): ستاره مائیم .
3 - و نیز در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا (علیهم السلام)

نقل شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به علی (علیه السلام) فرمود: ((انت نجم بنی هاشم)): تو ستاره بنی هاشمی .
و در روایت دیگری فرمود: انت احد العلامات : تو یکی از آن نشانه ها هستی .
اینها همه اشاره به تفسیر معنوی آیات فوق است . النحل
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 189
آیه 19 - 23
آیه و ترجمه
وَ اللَّهُ یَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ(19)
وَ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لا یخْلُقُونَ شیْئاً وَ هُمْ یخْلَقُونَ(20)
أَمْوَتٌ غَیرُ أَحْیَاءٍ وَ مَا یَشعُرُونَ أَیَّانَ یُبْعَثُونَ(21)
إِلَهُکمْ إِلَهٌ وَحِدٌ فَالَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالاَخِرَةِ قُلُوبهُم مُّنکِرَةٌ وَ هُم مُّستَکْبرُونَ(22)
لا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا یُسِرُّونَ وَ مَا یُعْلِنُونَ إِنَّهُ لا یحِب الْمُستَکْبرِینَ(23)
ترجمه :19 - خداوند آنچه را پنهان میدارید و آنچه را آشکار می سازید می داند.
20 - معبودهائی را که غیر از خدا می خوانند چیزی را خلق نمی کنند بلکه خودشان هم مخلوقند.
21 - آنها موجودات مرده ای هستند که هرگز استعداد حیات ندارند، و نمی دانند در چه زمانی عبادت کنندگانشان محشور می شوند.
22 - معبود شما خداوند یگانه است ، اما آنها که به آخرت ایمان ندارند دلهایشان حق را انکار می کند، و مستکبرند.
23 - قطعا خداوند از آنچه پنهان می دارند و آنچه آشکار می سازند با خبر است او مستکبران را دوست نمی دارد. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 190
تفسیر :معبودهای مرده و فاقد شعور!
از آنجا که در آیات گذشته به دو قسمت از مهمترین صفات خدا اشاره شد که هیچیک از آن در بتها و معبودهای ساختگی نیستند (خالقیت موجودات ، و بخشیدن نعمتها) در نخستین آیات مورد بحث به سومین صفت معبود حقیقی اشاره می شود که علم و دانائی است ، می گوید: ((و خداوند می داند آنچه را پنهان می دارید و آنچه را آشکار می سازید)) (و الله یعلم ما تسرون و ما تعلنون).
پس چرا به دنبال بتها می روید که نه کمترین سهمی در خالقیت جهان دارند، نه کوچکترین نعمتی به شما بخشیده اند، و نه از اسرار درون و اعمال برون شما آگاهند؟ اینها چگونه معبودی هستند که فاقد همه صفات لازم و ارزشمندند؟!
بار دیگر روی مساءله خالقیت تکیه می کند، ولی از آیه مشابه آن که قبلا

داشتیم فراتر می رود و می گوید: ((معبودهائی را که آنها می خوانند نه تنها چیزی را خلق نمی کنند بلکه خودشان مخلوقند)) (و الذین یدعون من دون الله لا یخلقون شیئا و هم یخلقون).
تاکنون بحث در این بود که اینها خالق نیستند و به همین دلیل لایق عبادت نمی باشند اکنون می گوید آنها خود مخلوقند، نیازمند و محتاجند، با این حال چگونه می توانند تکیه گاه انسانها گردند و گروهی از کارشان بگشایند؟ این چه داوری ابلهانه ای است ؟! تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 191
از این گذشته ((آنها موجودات مرده ای هستند که هرگز بوئی از حیات نبرده و نه استعداد آن را دارند)) (اموات غیر احیاء).
آیا نباید معبود حداقل موجود زنده ای باشد، و از نیاز یا عبادت عابدانش آگاه گردد؟ بنابر این چهارمین صفت معبود حقیقی یعنی ((حیات)) نیز در آنها به کلی منتفی است .
سپس اضافه می کند ((این بتها اصلا نمی دانند در چه زمانی عبادت کنندگانشان معبوث خواهند شد)) (و ما یشعرون ایان یبعثون).
اگر پاداش و جزا به دست آنها بود حداقل باید از رستاخیز بندگان خود با خبر باشند، با این نادانی چگونه لائق عبادتند؟
و این پنجمین صفتی است که معبود به حق باید داشته باشد و آنها فاقد آنند.
شاید بارها تاکنون گفته ایم که بت و بت پرستی در منطق قرآن مفهوم وسیعی دارد، بسیار وسیعتر از خدایان ساختگی از سنگ و چوب و فلزات .
هر موجود و هر کسی را که تکیه گاه خود در برابر خدا قرار دهیم و سر نوشت خود را دست او بدانیم او بت ما محسوب می شود، به همین دلیل تمام آنچه در آیات فوق آمده درباره کسانی که امروز ظاهرا خداپرستند اما استقلال یک فرد مؤ من راستین را از دست داده و تکیه گاهی برای خود از بندگان ضعیف تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 192
انتخاب کرده اند و به صورت وابسته زندگی می کنند، شامل می شود.
آنهائی که تصور می کنند قدرتهای بزرگ جهان می توانند تکیه گاه روزهای تاریکشان باشند، هر چند این قدرتها جهنمی هستند و بیگانه از خدا، آنها نیز عملا بت پرست و مشرکند و باید به آنها گفت آیا این معبودهای شما چیزی آفریده اند؟ آیا سرچشمه نعمتی هستند؟ آیا از اسرار درون و برون شما آگاهند؟ و آیا می دانند شما چه زمانی مبعوث می شوید تا جزا و کیفرتان بدهند؟ پس چرا آنها را همچون بت می پرستید؟
به دنبال این استدلالات زنده و روشن بر نفی صلاحیت بتها، چنین نتیجه گیری می کنند؟ بنابر این معبود شما معبود واحدی است)) (الهکم اله واحد).

و از آنجا که ایمان به مبدا و معاد همه جا با یکدیگر قرین و لازم و ملزوم یکدیگرند بلافاصله اضافه می کند: آنها که ایمان به آخرت ندارند (و طبعا ایمان درستی به مبدا نیز ندارند) دلهایشان حقیقت را انکار می کند و در برابر حق مستکبرند (فالذین لا یؤ منون بالاخرة قلوبهم منکرة و هم مستکبرون).
و گرنه دلائل توحید برای آنها که حق جو و متواضع در مقابل حقیقتند آشکار است ، و هم دلائل معاد، ولی خوی استکبار و عدم تسلیم در برابر حق سبب می شود که آنها دائما حالت انکار و نفی به خود بگیرند، حتی حقائق حسی را نیز منکر شوند تا آنجا که این معنی به صورت حالت و ملکهای در می آید و با وجود آن هیچ سخن حق و دلیل و منطقی در آنها نفوذ نمی کند.
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 193
آیا دلائل زنده ای که در آیات قبل در زمینه عدم شایستگی بتها برای پرستش گذشت کافی نیست که هر ذی شعوری تصدیق کند بت لایق پرستش نیست ؟ ولی باز می بینیم این جمعیت با کمال تعجب از پذیرفتن این حقیقت آشکار خودداری می کردند.
آخرین آیه مورد بحث بار دیگر روی علم خدا به غیب و شهود و پنهان و آشکار مجددا تکیه کرده ، می گوید: ((قطعا خداوند از آنچه پنهان میدارند و آنچه آشکار می سازند با خبر است)) (لا جرم ان الله یعلم ما یسرون و ما یعلنون).
این جمله در واقع تهدیدی است در برابر کفار و دشمنان حق که خدا از حال آنها هرگز غافل نیست ، نه تنها برون بلکه درونشان را هم می داند و به موقع به حسابشان خواهد رسید.
آنها مستکبرند، و خداوند مستکبران را دوست نمی دارد (انه لا یحب المستکبرین).
چرا که استکبار در برابر حق اولین نشانه بیگانگی از خدا است .
کلمه ((لاجرم)) کلمه ای است مرکب از ((لا)) و ((جرم)) که معمولا برای تاءکید و به معنی قطعا به کار می رود، و گاهی به معنی لابد (ناچار) و حتی گاهی به معنی قسم استعمال می شود، مثل این که میگوئیم ((لا جرم لافعلن)) سوگند می خورم که این کار را انجام می دهم .
و اما اینکه چگونه این معانی از لاجرم استفاده شده از این جهت است که ((جرم)) در اصل به معنی چیدن و قطع کردن میوه از درخت است ، و هنگامی که لا بر سر آن در آید مفهومش این می شود که هیچ چیزی نمی تواند این موضوع را قطع کند، و از آن جلوگیری نماید و به این ترتیب معنی مسلما و ناچار و گاهی سوگند از آن استفاده می شود. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 194
نکته ها:

مستکبران کیانند؟!
در چندین آیه از آیات قرآن استکبار به عنوان یک صفت ویژه کفار به کار رفته ، و از همه آنها استفاده می شود، که منظور از آنها تکبر از قبول حق است .
در سوره نوح آیه 7 می خوانیم : و انی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی آذانهم و استغشوا ثیابهم و اصروا و استکبروا استکبارا: هنگامی که من این گروه بیایمان را دعوت میکنم تا مشمول عفو تو شوند انگشتها را در گوش گذارده و در زیر لباس خود را پنهان می کنند، و در گمراهی اصرار می ورزند و در برابر حق استکبار دارند.
و در سوره منافقین آیه 5 می خوانیم : و اذا قیل لهم تعالوا یستغفر لکم رسول الله لووا رؤ سهم و راءیتهم یصدون و هم مستکبرون : و هنگامی که به آنها بگوئی بیائید تا رسول خدا برای شما آمرزش بطلبد، سرپیچی می کنند و آنها را می بینی که مردم را از راه حق باز می دارند و استکبار می ورزند.
و در سوره جاثیه آیه 8 درباره همین گروه میخوانیم : یسمع آیات الله تتلی علیه ثم یصر مستکبرا کان لم یسمعها: آیات خدا را که بر او خوانده می شود می شنود، اما چنان با حالت استکبار اصرار بر کفر دارد که گوئی آن آیات را هرگز نشنیده است !
و در حقیقت بدترین استکبار همان تکبر از قبول حق است ، چرا که تمام راههای هدایت را به روی انسان می بندد و تمام عمر در بدبختی و گناه و بی ایمانی می ماند. علی (علیه السلام) در نهج البلاغه در خطبه قاصعه صریحا شیطان را تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 195
به عنوان ((سلف المستکبرین)) پیشکسوت و سر سلسله مستکبران) معرفی می کند، چرا که او نخستین گام را در مخالفت با حق و عدم تسلیم در مقابل این واقعیت که آدم از او کاملتر است برداشت .
و به این ترتیب تمام کسانی که از پذیرش حق سر باز می زنند، خواه از نظر مالی تهیدست باشند یا متمکن ، مستکبرند، ولی نمی توان انکار کرد که در بسیاری از اوقات تمکن زیاد مالی سبب می شود که انسان از پذیرش حق خودداری کند.
در روضه کافی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : و من ذهب یری ان له علی الاخر فضلا فهو من المستکبرین ، فقلت انما یری ان له علیه فضلا بالعافیة اذا رآه مرتکبا للمعاصی ؟ فقال هیهات هیهات ! فلعله ان یکون قد غفر له ، ما اتی ، و انت موقوف تحاسب ، اما تلوت قصة سحرة موسی (علیهالسلام).
((کسی که برای خود بر دیگری امتیاز قائل است ، از مستکبران است - راوی حدیث می گوید از امام پرسیدم که آیا مانعی دارد اگر انسان کسی

را مشغول گناه ببیند، برای خود که مرتکب گناه نیست امتیازی بر او قائل باشد؟ امام فرمود اشتباه کردی ! چه بسا خدا سرانجام گناه او را ببخشد، ولی تو را در پای حساب حاضر سازد، آیا قصه ساحران زمان موسی را در قرآن نخواندی)) (که یک روز به خاطر پاداش فرعون و تقرب به دربار او حاضر شدند در برابر پیامبر اولوا العزم پروردگار قیام کنند، ولی با دیدن چهره حق ناگهان تغییر مسیر دادند تا آنجا که در برابر تهدید فرعون به کشتن نیز مقاومت کردند و خدا آنها را مشمول عفو و رحمت خود قرار داد؟!). النحل

تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 196

آیه 24 - 29

آیه و ترجمه

وَ إِذَا قِيلَ لهُم مَّا ذَا أَنزَلَ رَبُّكمْ قَالُوا أَسطِيرُ الاَوَّلِينَ(24)

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُم بِغَيرِ عِلْمٍ أَلا ساءَ مَا يَزِرُونَ(25)

قَدْ مَكرَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَأَتى اللَّهُ بُنْيَنَهُم مِّنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيهِمُ السقْف مِن فَوْقِهِمْ وَ أَتَاهُمُ الْعَذَاب مِنْ حَيْث لا يَشعُرُونَ(26)

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يخْزِيهِمْ وَ يَقُولُ أَيْنَ شرَكاءِى الَّذِينَ كُنتُمْ تُشقُّونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْى الْيَوْمَ وَ السوءَ عَلى الْكفِرِينَ(27)

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَئكَةُ ظالِمِى أَنفُسِهِمْ فَأَلْقَوُا السلَمَ مَا كنَّا نَعْمَلُ مِن سوءٍ بَلى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمُ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ(28)

فَادْخُلُوا أَبْوَب جَهَنَّمَ خَلِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْس مَثْوَى الْمُتَكَبرِينَ(29) تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 197

ترجمه :24 - و هنگامی که به آنها گفته شود پروردگار شما چه نازل کرده است ! می گویند اینها (وحی الهی نیست) همان افسانه های دروغین پیشینیان است .

25 - آنها باید روز قیامت بار گناهان خود را بطور کامل بر دوش کشند، و هم سهمی از گناهان کسانی را که بخاطر جهل گمراهشان ساختند، بدانید آنها بار سنگین بدی بر دوش می کشند.

26 - کسانی که قبل از ایشان بودند (نیز) از این توطئه ها داشتند، ولی خداوند به سراغ شالوده (زندگی) آنها رفت و آنرا از اساس ویران کرد، و سقف بر سرشان از بالا فرو ریخت ، و عذاب (الهی) از آنجایی که نمی دانستند به سراغشان آمد!.

27 - سپس روز قیامت خدا آنها را رسوا می سازد، و می گوید شریکانی که شما برای من ساختید، و بخاطر آنها با دیگران دشمنی می کردید کجا هستند؟ (در این هنگام) عالمان می گویند: رسوائی و بدبختی ، امروز بر کافران است .

28 - همانها که فرشتگان (قبض ارواح) روحشان را می گیرند در حالی که به خود ظلم کرده بودند، در این هنگام آنها تسلیم می شوند (و می گویند) ما کار بدی انجام نمی دادیم ، آری خداوند به آنچه انجام می دادید عالم است .
29 - اکنون از درهای جهنم وارد شوید در حالی که جاودانه در آن خواهید بود، چه جای بدی است جایگاه مستکبران ؟!
شان نزول :در تفسیر مجمع البیان می خوانیم که بر طبق بعضی از روایات آیه نخست درباره مقتسمین (تبعیضگران) که قبلا درباره آنها بحث شد نازل گردیده است ، آنها 16 نفر بودند که به چهار گروه تقسیم شدند و هر گروه چهار نفری بر سر راه مردم در یکی از جاده های مکه در ایام حج ایستادند تا پیش از آنکه مردم وارد شوند ذهن آنها را نسبت به قرآن و اسلام بدبین سازند، و بگویند محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) دین و آئین تازه ای نیاورده بلکه همان افسانه های دروغین پیشینیان است .
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 198
تفسیر :آنها که بار گناه دیگران را بر دوش می کشند
در آیات گذشته سخن از مستکبران بود که هرگز در برابر حق تسلیم نمی شدند، بلکه کوشش داشتند به نحوی از زیر بار آن شانه خالی کنند.
و در این آیات منطق همیشگی این گروه بی ایمان منعکس شده است ، می گوید: هنگامی که به آنها گفته شود پروردگار شما چه چیز نازل کرده است ؟ در پاسخ می گویند اینها وحی الهی نیست ، همان افسانه های دروغین پیشینیان است (و اذا قیل لهم ما ذا انزل ربکم قالوا اساطیر الاولین).
و با این تعبیر موذیانه دو مطلب را بیان می داشتند نخست اینکه سطح فکر ما از این مسائل بسیار برتر است ، اینها افسانه ای بیش نیست که بر سرگرمی عوام الناس ساخته شده ، و از این گذشته تازگی ندارد زیرا اولین بار نیست که انسانی چنین سخنانی را اظهار می دارد، حتی محمد از خود ابتکاری به خرج نداده همان اسطوره های گذشتگان را تکرار می کند.
((اساطیر)) جمع ((اسطوره)) به حکایات و داستانهای خرافی و دروغین گفته می شود، و این کلمه 9 بار در قرآن از زبان کفار بی ایمان در برابر انبیاء نقل شده است که غالبا برای توجیه مخالفت خود با دعوت رهبران الهی به این بهانه متوسل می شدند، و عجب اینکه همیشه کلمه اساطیر را با ((اولین)) توصیف می کردند، تا ثابت کنند اینها تازگی ندارد، و حتی گاه می گفتند اینها مهم نیست ما هم اگر بخواهیم می توانیم مانند آن را بیاوریم تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 199
(آیه 31 - انفال).
جالب اینکه مستکبران امروز نیز غالبا موذیانه برای فرار از حق و همچنین

برای گمراه ساختن دیگران متوسل می شوند، حتی در کتب جامعه شناسی شکل به اصطلاح علمی به آن داده اند و مذهب را زائیده جهل بشر و تفسیرهای مذهبی را اسطوره ها می نامند!
اما اگر درست به اعماق فکر آنها نفوذ کنیم می بینیم مساءله چیز دیگر است ، آنها با مذاهب خرافی و ساختگی هرگز جنگ و ستیز ندارند، بلکه خود عامل پیدایش یا نشر آنند، مخالفت آنها تنها با مذاهب راستین است که افکار انسانها را بیدار می کند، و زنجیرهای استعمار را در هم می شکند و سد راه مستکبران و استعمارگران است .
آنها می بینند قبول تعلیمات مذهبی که اصول عدل و انصاف را پیشنهاد می کند و با تبعیض و ستمگری و هر گونه خودگامگی می جنگد با نقشه های آنها مخالف است .
آنها می بینند پذیرش دستورات اخلاقی مذهب با هوسهای سرکش و آزادیهائی که مورد نظر آنها است سازگار نیست ، مجموع این جهات سبب می شود که این سد و مانع را از سر راه خود بردارند، و حتما باید پاسخی برای مردم درست کنند، چه پاسخی از این بهتر که آنها را به نام اسطوره و افسانه دروغین معرفی کنند.
آنچه متاءسفانه آنها را در این برچسب زدن به مذهب تا حدی موفق می کند خرافاتی است که گاهی افراد نادان و بی اطلاع ساخته و پرداخته و به نام مذهب قالب می زنند، بر همه طرفداران مذهب راستین لازم است شدیدا با اینگونه خرافات به مبارزه برخیزند، و دشمنان را خلع سلاح کنند، این حقیقت را همه جا بنویسند و بگویند که اینگونه خرافات هیچگونه ارتباطی به مذاهب راستین تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 200
ندارد و دشمن نباید آن را دستاویز قرار دهد، و گرنه تعلیمات پیامبران هم در زمینه اصول عقائد مذهبی ، و هم در زمینه مسائل عملی آنچنان با عقل و منطق هماهنگ است که جائی برای اینگونه تهمتها وجود ندارد.
آیه بعد نتیجه اعمال این کوردلان را چنین بیان می کند: اینها باید روز رستاخیز هم بار گناهان خود را به طور کامل بر دوش بکشند و هم سهمی از گناهان کسانی را که بخاطر جهل گمراه کرده اند! (لیحملوا اوزارهم کاملة یوم القیامة و من اوزار الذین یضلونهم بغیر علم).
((بدانید آنها بدترین وزر و مسئولیت را بر دوش می کشند)) (الا ساء ما یزرون).
چرا که گاهی گفتار آنها سبب گمراهی هزاران نفر می شود، چقدر دشوار است که انسان هم بار گناهان خود را بر دوش کشد و هم بار گناهان هزاران نفر دیگر را، و هر گاه سخنان گمراه کننده آنها باقی بماند و سرچشمه گمراهی نسلها شود بار آنها نیز بر دوششان سنگینی می کند!
جمله ((لیحملوا)) (باید این بار را بر دوش کشند) به صورت امر است ،

مفهومش بیان نتیجه و عاقبت کار است ، درست همانند اینکه به کسی میگوئیم اکنون که این عمل خلاف را انجام دادی باید نتیجه آن را تحمل کنی و تلخی آن را بچشی (بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که لام لیحملوا لام عاقبت باشد).
((اوزار)) جمع ((وزر)) به معنی بار سنگین و نیز به معنی گناه آمده است و اینکه به وزیر، وزیر گفته می شود برای اینکه مسؤ لیت سنگینی به دوش میکشد. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 201
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که چگونه قرآن گفته است قسمتی از بار گناهان کسانی را که گمراه کرده اند بر دوش دارند و نگفته همه بار گناهان آنها را، با اینکه در روایات می خوانیم اگر کسی سنت بدی بگذارد تمام گناهان کسانی که به آن عمل کرده اند بر دوش می کشد.
بعضی از مفسران در پاسخ این سؤ ال گفته اند که پیروان گمراه دو نوع گناه دارند گناهانی را که به عنوان پیروی از رهبرانشان مرتکب می شوند، و گناهانی را که مستقلا دارند، آنچه بر دوش رهبران سنگینی می کند نوع اول است .
و بعضی ((من)) را در آیه فوق برای تبعیض نگرفته اند بلکه برای بیان اینکه گناهان پیروان بر دوش رهبران است دانسته اند.
ولی تفسیر دیگری به نظر میرسد که از همه اینها دلچسب تر است ، و آن اینکه پیروان گمراه دو حالت دارند، گاهی آگاهانه به دنبال این رهبران منحرف می افتند که نظیرش را در طول تاریخ فراوان دیده ایم ، در این صورت عامل گناه هم دستور رهبران است و هم تصمیم خودشان ، و در اینجا است که یک سهم از مسؤ لیت گناهانشان بر دوش رهبران است (بی آنکه چیزی از گناهان آنها کاسته شود).
اما گاه می شود که پیروان بدون اینکه مایل باشند اغفال می شوند و تحت تاءثیر وسوسه های رهبران گمراه قرار می گیرند که نمونه آن در میان مردم عوام در بسیاری از جوامع دیده می شوند، آنها حتی ممکن است با قصد تقرب الی الله به دنبال چنین برنامه هائی حرکت کنند، در این صورت همه بار گناهانشان بر دوش پیشوایان گمراه است ، و خودشان اگر در تحقیق کوتاهی نکرده باشند مسؤ لیتی ندارند، ولی دسته اول که با علم و آگاهی تبعیت کرده اند مسلما سر سوزنی از گناهشان کم نمی شود در عین اینکه پیشوایانشان سهمی از مسؤ لیت را تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 202
بر دوش می کشند.
ذکر این نکته نیز لازم است که تعبیر ((بغیر علم)) دلیل بر آن نیست که پیروان این گمراهان هیچگونه آگاهی از وضع رهبرانشان نداشتند و به طور کلی اغفال شده بودند تا هیچگونه مسؤ لیتی شخصا نداشته باشند، بلکه

این تعبیر همانند آنست که میگوئیم افراد جاهل و نادان زود به دام اغواگران می افتند، اما افراد دانا بسیار دیر.
لذا قرآن در آیات دیگر این پیروان را تبرئه نکرده و سهمی از مسئولیت را نیز برای آنان قائل شده است ، چنانکه در آیه 47 و 48 سوره مؤ من می خوانیم و اذ یتحاجون فی النار فیقول الضعفاء للذین استکبروا انا کنا لکم تبعا فهل انتم مغنون عنا نصیبا من النار - قال الذین استکبروا انا کل فیها ان الله قد حکم بین العباد: ((گمراه کنندگان و گمراه شوندگان در دوزخ با هم بحث و جدل می کنند، پیروان نادان و ضعیف به مستکبرین می گویند ما پیرو شما بودیم ، آیا سهمی از آتش را به جای ما می پذیرید؟! آنها پاسخ می دهند ما همگی در دوزخیم خداوند حکم (عادلانه ای) بین بندگانش کرده است))!
آیه بعد به بیان این نکته می پردازد که این اولین بار نیست که مستکبران به رهبران الهی تهمت می زنند و وحی آسمانی را اساطیر اولین می شمارند، بلکه آنهائی که قبل از اینها بودند نیز از این گونه توطه ها داشتند، ولی خداوند به سراغ شالوده زندگی آنها رفت و از اساس آن را ویران نمود، و سقف بر سرشان از بالا فرود آمد! (قد مکر الذین من قبلهم فاتی الله بنیانهم من القواعد فخر علیهم السقف من فوقهم). و عذاب و مجازات الهی از آنجا که باور نمی کردند و نمی دانستند به سراغشان آمد (و اءتاهم العذاب من حیث لا یشعرون). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 203
گر چه بعضی از مفسران آیه فوق را به جریان کار ((نمرود)) و ساختمانی که به پندارش برای صعود به آسمان و مبارزه با خدای آسمان !! ساخته بود تفسیر کرده اند، و بعضی دیگر به جریان بختالنصر، ولی مسلم است که مفهوم آیه عام است ، و توطئه های همه مستکبران و رهبران گمراه را در بر میگیرد.
جالب اینکه قرآن می گوید: خداوند برای بر هم زدن توطئه های این مستکبران اقدام روبنائی نمی کند، بلکه به سراغ ریشه و زیربنای کار آنها رفته ، تشکیلاتشان را از اساس به هم می ریزد، و سقفها را بر سرشان فرود می آورد. آری چنین است مجازات الهی درباره این گونه افراد.
مسلما ریشه کن کردن ساختمان و فرود آمدن سقف ، ممکن است اشاره به ساختمان و سقف ظاهری آنها باشد که بر اثر زلزله ها و صاعقه ها در هم کوبیده شد و بر سر آنان فرود آمد، و ممکن است کنایه از سازمان و تشکیلات آنها باشد که به فرمان خدا از ریشه بر کنده شد، و نابود گشت ، ضمنا مانعی ندارد که آیه اشاره به هر دو معنی باشد.
این نکته نیز قابل ملاحظه است که قرآن بعد از ذکر کلمه ((سقف)) تعبیر به ((من فوقهم)) می کند، با اینکه مسلما سقف همیشه در طرف بالا است ، این ممکن است به خاطر تاکید باشد و هم به خاطر بیان این نکته

که گاهی ممکن است سقف فرود آید ولی صاحب خانه در آنجا نباشد اما در مورد این تبهکاران سقف فرود آمد و آنها زیر آن بودند و نابود شدند
تاریخ امروز و گذشته چقدر زنده و روشن صحنه های این مجازات الهی را نشان میدهد، زورمندان و جبارانی بوده اند که دستگاه خویش را آنچنان مستحکم می پنداشتند که نه برای خود بلکه برای آینده فرزندانشان در آن دستگاه نقشه می کشیدند و طرح می ریختند و ظاهرا تمام مقدمات برای حفظ قدرت و ثبات نظامشان را فراهم ساخته بودند، ولی ناگهان از همانجا که آنها تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 204
هیچ فکرش را نمی کردند عذاب الهی به سراغشان آمد و سقف بارگاهشان را بر سرشان فرو ریخت ، آنچنان نابود یا پراکنده شدند که گوئی هرگز بر صفحه زمین نبودند!
آنچه گفته شد عذاب دنیای آنها است ولی مجازات آنها به همین جا پایان نمی گیرد، بلکه بعد از این در روز رستاخیز خدا آنها را رسوا می سازد (ثم یوم القیامة یخزیهم).
و آنها را مورد سؤ ال قرار میدهد و می گوید کجا هستند آن شریکانی که شما برای من ساخته بود، و به آنها عشق می ورزیدید، و به خاطر آنها با دیگران به مجادله و حتی دشمنی برمی خاستید))؟! (و یقول این شرکائی الذین کنتم تشاقون فیهم).
در اینجا آنها پاسخی برای این سؤ ال مسلما ندارند ولی عالمان در آنجا زبان به سخن می گشایند و می گویند شرمندگی و رسوائی و همچنین بدبختی امروز برای کافران است (قال الذین اوتوا العلم ان الخزی الیوم و السوء علی الکافرین).
و از اینجا روشن می شود که سخنگویان در قیامت ، عالمان و دانشمندانند چرا که در آن محضر بزرگ باید سخنی گفت که خلافی در آن نباشد و این از کسی جز عالمان با ایمان ساخته نیست .
و اگر می بینیم در بعضی از روایات اهلبیت (علیه السلام) تفسیر به امامان معصوم شده است ، به خاطر آن است که آنها مصداق اتم و اکمل عالمان باایمانند. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 205
ذکر این نکته نیز لازم است که منظور از این سؤ ال و جواب که میان مشرکان و عالمان رد و بدل می شود کشف مطلب پنهان و مکتومی نمی باشد، بلکه این خود یکنوع مجازات و کیفر روانی است ، به خصوص اینکه مؤ منان آگاه در این جهان همواره مورد ملامت و سرزنش این مشرکان مغرور بودند، و در آنجا باید این مغروران کیفر خود را از همین راه ببینند و مورد ملامت و شماتت واقع شوند در جائی که هیچ راه انکار و نجات برای آنها نیست .
آیه بعد توصیفی از کافران می کند که آیه قبل با نام آنها پایان یافته بود با

تعبیری که درس تکان دهنده ای برای بیدار کردن غافلان و بیخبران است می گوید آنها کسانی هستند که فرشتگان مرگ روح آنها را می گیرند، در حالی که به خود ظلم کرده بودند (الذین تتوفیهم الملائکة ظالمی انفسهم).
زیرا انسان هر ظلم و ستمی کند در درجه اول به خودش باز میگردد و خانه خویشتن را قبل از خانه دیگران ویران می سازد، چرا که گام اول ظلم گام اول ویرانگری ملکات درونی و صفات برجسته خود انسان است ، و از این گذشته بنیاد ظلم در هر جامعه ای بر قرار شود، با توجه به پیوندهای اجتماعی ، سرانجام دور میزند و به خانه ظالم بر می گردد.
اما آنها هنگامی که خود را در آستانه مرگ می بینند و پرده های غرور و غفلت از مقابل چشمانشان کنار میرود فورا تسلیم می شوند، و می گویند ما کار بدی انجام نمی دادیم ! (فالقوا السلم ما کنا نعمل من سوء).
چرا آنها انجام هر گونه کار بد را انکار می کنند؟ آیا دروغ می گویند، به خاطر اینکه دروغ بر اثر تکرار، صفت ذاتی آنها شده است ؟ و یا می خواهند بگویند ما میدانیم این اعمال را انجام داده ایم ولی اشتباه کرده ایم و سوء نیت نداشته ایم ، ممکن است هر دو باشد. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 206
ولی بلافاصله به آنها گفته می شود شما دروغ میگوئید، اعمال زشت فراوانی انجام دادید آری خداوند از اعمال و همچنین از نیتهای شما با خبر است (بلی ان الله علیم بما کنتم تعملون).
بنابر این جای انکار کردن و حاشا نمودن نیست !
((اکنون که چنین است از درهای جهنم وارد شوید در حالی که جاودانه در آن خواهید بود)) (فادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها).
((چه جای بدی است جایگاه متکبران)) (فلبئس مثوی المتکبرین).
نکته ها:
1 - سنت حسنه و سیئه
برای انجام یک عمل قطعا مقدمات زیادی لازم است ، و در این میان نقش رهبران و ارشاد کنندگان و یا وسوسه گران ، نقش مهمی است ، همچنین نقش سنتهای خوب یا زشت و ننگین که زمینه فکری و اجتماعی را برای این گونه اعمال فراهم می کند نمی توان از نظر دور داشت ، بلکه گاه می شود که نقش رهبران ، و یا سنتگزاران بر همه عوامل دیگر پیشی می گیرد.
از این رو هیچ دلیلی ندارد که آنها شریک جرم و یا شریک در نیکیها نباشند.
روی همین منطق در آیات قرآن و روایات اسلامی به مساءله دلالت بر نیکی و بدی و یا سنت گذاردن ، اعم از نیک و بد تکیه فراوان شده است .
در آیات فوق خواندیم که مستکبران گمراه و اغواگر، هم بار گناهان خویش را بر دوش می کشند و هم سهمی از بار گناهان پیروانشان را (بی آنکه از

مسئولیت پیروان کاسته شود). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 207
این موضوع تا آنجا مورد اهمیت ، که به گفته پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) الدال علی الخیر کفاعله : آنکس که دعوت به نیکی می کند همانند فاعل آنست)).
در حدیثی که در ذیل آیات فوق ، از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده می خوانیم : ایما داع دعی الی الهدی فاتبع ، فله مثل اجورهم ، من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا و ایما داع دعی الی ضلالة فاتبع علیه ، فان علیه مثل اوزار من اتبعه ، من غیر ان ینقص من اوزارهم شیئا!: ((هر کسی دعوت به هدایت کند و از او پیروی کنند، پاداشی همچون پاداش پیروانش خواهد داشت ، بی آنکه از پاداش آنها چیزی کاسته شود. و هر کس دعوت به ضلالت کند و از او پیروی کنند همانند کیفر پیروانش را خواهد داشت ، بی آنکه از کیفر آنها کاسته شود.
و از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده : من استن بسنة عدل فاتبع کان له اجر من عمل بها، من غیر ان ینتقص من اجورهم شی ء و من استن سنة جور فاتبع کان علیه مثل وزر من عمل به ، من غیر ان ینتقص من اوزارهم شی ء: کسی که سنت عدلی ایجاد کند و از آن پیروی شود همانند پاداش کسانی را که به آن عمل می کنند خواهد داشت ، بی آنکه از پاداش آنها کم شود و کسی که سنت ظلمی بگذارد و از آن پیروی شود همانند گناه کسانی که به آن عمل می کنند خواهد داشت ، بی آنکه چیزی از گناهان آنها کاسته شود.
به همین مضمون روایات متعدد دیگری از پیشوایان معصوم نقل شده که شیخ حر عاملی (ره) در جلد یازدهم وسائل کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 208
باب شانزدهم ، آنها را جمع آوری کرده است .
در صحیح مسلم نیز حدیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به مضمون زیر آمده است : پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در میان یاران نشسته بود، جمعی پا برهنه و فاقد لباس خدمتش رسیدند در حالی که شمشیرها را بر کمر بسته بودند (و آماده جهاد بودند) از مشاهده فقر آنها، چهره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دگرگون شد، به خانه رفت و سپس برگشت و به بلال دستور داد مردم را دعوت به اجتماع و نماز کند، بعد از برگزاری نماز پیامبر خطبه ای خواند و فرمود: ای مردم از خدا بترسید همان خدائی که شما را همگی از یک نفس آفرید و بدانید خدا مراقب شما است ، مردم ! تقوا پیشه کنید و به فکر فردای قیامت باشید، هر کدام بتوانید از دینار، درهم ، لباس ، گندم ، خرما، حتی بخشی از یک دانه خرما به نیازمندان کمک کنید.
در این هنگام مردی از انصار، کیسه پولی آورد که در دستش جای نمی

گرفت این امر سبب تشویق مردم شد و پشت سر هم کمکهای مختلف فراهم کردند بحدی که دو کوپه از مواد غذائی و لباس جمع شد، آثار سرور در چهره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نمایان گشت در این هنگام فرمود: من سن فی الاسلام سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها بعده من غیر ان ینقص من اجورهم شی ء و من سن فی الاسلام سنة سیئة کان علیه وزرها و وزر من عمل بها من بعده من غیر ان ینقص من اوزارهم شی ء.
معنی این بخش از حدیث همانند احادیث سابق است .
در اینجا سؤ الی پیش می آید که این احادیث و مانند آن از آیات قرآن ، با آیه 164 انعام و لا تزر وازرة وزر اخری (کسی گناه دیگری را بر دوش نمی کشد) چگونه سازگار است ؟
پاسخ این سؤ ال با توجه به یک نکته کاملا روشن است ، و آن اینکه اینها

مسئول گناهان دیگری نیستند بلکه مسئول گناهان خویشند، زیرا در تحقق گناه دیگران شرکت داشتند و از یک نظر گناه خودشان محسوب می شود.
2 - تسلیم بیهوده !
کمتر کسی پیدا می شود که حقیقت را در مرحله شهود ببیند و باز هم آن را انکار کند، به همین دلیل گنهکاران و ستمگران هنگامی که در آستانه مرگ قرار می گیرند و پرده های غفلت و غرور کنار می رود و چشم برزخی پیدا می کنند اظهار ایمان می کنند، همانگونه که در آیات فوق خواندیم فالقوا السلم .
منتها در این هنگام سخنان مختلفی دارند، بعضی اعمال زشت خود را حاشا می کنند و می گویند: ما عمل بدی انجام ندادیم (همانگونه که در آیات فوق آمده) یعنی آنقدر دروغ گفتند که دروغ جزء خمیره وجودشان شده و با اینکه می دانند جای دروغ نیست باز هم دروغ می گویند!، حتی از بعضی آیات قرآن استفاده می شود که در رستاخیز نیز جمعی دروغ می گویند قالوا و الله ربنا ما کنا مشرکین : مشرکان می گویند سوگند به پروردگار که ما مشرک نبودیم ! (سوره انعام آیه 23).
بعضی دیگر اظهار ندامت می کنند و تقاضای بازگشت به دنیا (سوره سجده آیه 12).
بعضی دیگر تنها ابراز ایمان می کنند مانند فرعون (سوره یونس - 90) ولی به هر حال هیچیک از این سخنان پذیرفته نخواهد شد، چرا که وقت آن گذشته است و این گونه ابراز ایمان جنبه اضطراری دارد و کرارا گفته ایم که ایمان اضطراری بی اثر است . النحل

آیه 30 - 32

آیه و ترجمه
وَ قِیلَ لِلَّذِینَ اتَّقَوْا مَا ذَا أَنزَلَ رَبُّکُمْ قَالُوا خَیراً لِّلَّذِینَ أَحْسنُوا فی هَذِهِ الدُّنْیَا حَسنَةٌ وَ لَدَارُ الاَخِرَةِ خَیرٌ وَ لَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِینَ(30)
جَنَّت عَدْنٍ یَدْخُلُونهَا تجْرِی مِن تحْتهَا الاَنْهَرُ لهُمْ فِیهَا مَا یَشاءُونَ کَذَلِک یجْزِی اللَّهُ الْمُتَّقِینَ(31)
الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَئکَةُ طیِّبِینَ یَقُولُونَ سلَمٌ عَلَیْکُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ(32)
ترجمه :30 - و هنگامی که بپرهیزگاران گفته می شد پروردگار شما چه نازل کرده است ؟ می گفتند: خیر (و سعادت) برای کسانی که نیکی کردند در این دنیا نیکی است ، و سرای آخرت از آنهم بهتر است ، و چه خوب است سرای پرهیزکاران .
31 - باغهائی از بهشت جاویدان است که همگی وارد آن می شوند، نهرها از زیر آن جریان دارد و هر چه را بخواهند در آنجا هست !
32 - همانها که فرشتگان (قبض ارواح) روحشان را می گیرند در حالی که پاک و پاکیزه اند به آنها می گویند سلام بر شما باد، وارد بهشت شوید بخاطر اعمالی که انجام می دادید. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 211
تفسیر :سرنوشت پاکان و نیکان
در آیات گذشته اظهارات مشرکان درباره قرآن و نتائج آنرا خواندیم ، اما در آیات مورد بحث ، اعتقاد مؤ منان را با ذکر نتائجش می خوانیم :
نخست می گوید: هنگامی که به پرهیزگاران گفته می شود پروردگار شما چه چیز نازل کرده است ؟ می گویند خیر و نیکی (و قیل للذین اتقوا ما ذا انزل ربکم قالوا خیرا).
در تفسیر قرطبی می خوانیم در آن هنگام که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در مکه بود، در موسم حج که از اطراف جزیره عربستان مردم گروه گروه وارد مکه می شدند، چون جسته گریخته مطالبی درباره پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به گوششان رسیده بود، با افراد مختلف که روبرو می شدند از آنها پیرامون این موضوع سؤ ال می کردند، هر گاه از مشرکان این سؤ ال را می کردند آنها می گفتند: چیزی نیست ، همان افسانه های خرافی و اسطوره های پیشینیان ، و هر گاه با مؤ منان روبرو می شدند و این سؤ ال را مطرح می کردند و می گفتند پروردگار ما جز خیر و نیکی نازل نکرده است .
چه تعبیر رسا و زیبا و جامعی ؟ خیر آنهم خیر مطلق ، که مفهوم گسترده اش همه نیکیها، سعادتها و پیروزیهای مادی و معنوی را در بر می گیرد، خیر در رابطه با دنیا، خیر در رابطه با آخرت ، خیر برای فرد و خیر برای جامعه ، خیر در زمینه تعلیم و تربیت و در زمینه سیاست و اقتصاد و امنیت و آزادی خلاصه خیر از هر نظر (زیرا میدانیم هنگامی که متعلق یک کلمه را حذف

کنیم مفهوم آن عمومیت پیدا خواهد کرد).
ذکر این نکته نیز لازم است که درباره قرآن تعبیرات گوناگونی در خود

قرآن وارد شده است ، تعبیر به نور، شفاء، هدایت ، فرقان (جدا کننده حق از باطل) حق ، تذکره و مانند اینها، ولی شاید این تنها آیه ای است که در آن تعبیر به خیر شده است و می توان گفت همه آن مفاهیم خاص ، در این مفهوم عام جمع است .
ضمنا تفاوت تعبیری که مشرکان و مؤ منان درباره قرآن می کردند، قابل ملاحظه است : مؤ منان می گفتند: خیرا یعنی انزل خیرا (خداوند خیر و نیکی نازل کرده است) و به این وسیله ایمان خود را به وحی بودن قرآن آشکار می ساختند.
اما هنگامی که از مشرکان سؤ ال می کردند پروردگارتان چه چیز نازل کرده ، آنها می گفتند اینها اساطیر الاولین است ، و به این ترتیب ، وحی بودن قرآن را به کلی انکار می کردند.
سپس همانگونه که در آیات گذشته ، نتیجه اظهارات مشرکان ، به صورت کیفرهای مضاعف دنیوی و اخروی ، مادی و معنوی ، بیان شد، در آیه مورد بحث نتیجه اظهارات ممنان به این صورت بیان شده است : برای کسانی که نیکی کردند در این دنیا نیکی است (للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنة).
جالب اینکه حسنة که پاداش آنها همانند خیر که اظهار آنها بوده ، مطلق گذاشته شده است و انواع حسنات و نعمتهای این جهان را در بر می گیرد، این پاداش دنیای آنها است ، سپس اضافه می کند سرای آخرت از این هم بهتر است ، و چه خوبست سرای پرهیزکاران ؟ (و لدار الاخرة خیر و لنعم

دار المتقین).
باز در این تعبیر به کلمه ((خیر)) و جمله ((نعم دار المتقین)) برخورد می کنیم که هر دو، مطلقند با مفهوم گستردهشان ، و باید هم چنین باشد چرا که پاداشها، بازتابهائی هستند از اعمال انسانها، در کیفیت و کمیت آنها!.
ضمنا از آنچه گفتیم روشن شد که جمله للذین احسنوا... تا آخر آیه ظاهرا کلام خدا است ، و قرینه مقابله میان این آیات و آیات گذشته ، این معنی را تقویت می کند، هر چند بعضی از مفسران ، در تفسیر آن دو احتمال داده اند، نخست اینکه کلام خدا باشد، و دیگر اینکه دنباله کلام پرهیزکاران است .
آیه بعد سرای پرهیزکاران را که قبلا بطور سربسته بیان شد، توصیف کرده می گوید: سرای پرهیزکاران باغهای جاویدان بهشت است که همگی وارد آن می شوند (جنات عدن یدخلونها).

نهرهای جاری از پای درختان آنها می گذرد (تجری من تحتها الانهار). تنها مساءله باغ و درخت مطرح نیست ، بلکه هر چه بخواهند در آنجا هست (لهم فیها ما یشاءون).
آیا تعبیری از این وسیعتر و مفهومی از این جامعتر درباره نعمتهای بهشتی پیدا می شود؟
حتی این تعبیر از تعبیری که در آیه 71 سوره زخرف آمده است وسیعتر به نظر می رسد آنجا که می گوید و فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین : در بهشت هر آنچه دلها بخواهد و چشمها از آن لذت برد وجود دارد آنجا سخن از خواست دلها است و اینجا سخن از خواست مطلق (یشاءون). بعضی از مفسران از مقدم بودن ((لهم فیها)) بر ما ((یشاءون)) انحصار تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 214
استفاده کرده اند یعنی تنها در آنجا است که انسان هر چه را بخواهد می یابد و گرنه چنین امری در دنیا غیر ممکن است !.
گفتیم آیات مورد بحث که توضیحی از چگونگی زندگی و مرگ پرهیزکاران است هماهنگ و همقرینه با آیات گذشته است که از مشرکان مستکبر سخن می گفت ، در آنجا خواندیم که فرشتگان مرگ آنها را قبض روح می کنند در حالی که ستمگرند و مرگ آنها آغاز دوران جدیدی از بدبختی آنهاست و سپس به آنها فرمان داده می شود که به درهای جهنم ورود کنید.
اما در اینجا می خوانیم که پرهیزکاران کسانی هستند که فرشتگان قبض ارواح ، روح آنانرا می گیرند در حالی که پاک و پاکیزه اند (الذین تتوفاهم الملائکة طیبین).
پاکیزه از آلودگی شرک پاکیزه از ظلم و استکبار و هر گونه گناه .
در اینجا فرشتگان به آنها می گویند سلام بر شما باد (یقولون سلام علیکم).
سلامی که نشانه امنیت و سلامت و آرامش کامل است .
سپس می گویند وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید (ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون).
تعبیر به تتوفاهم (روح آنها را دریافت می دارند) تعبیر لطیفی است درباره مرگ ، اشاره به اینکه مرگ به معنی فنا و نیستی و پایان همه چیز نیست ، بلکه انتقالی است از یک مرحله به مرحله بالاتر.
در تفسیر المیزان می خوانیم که در این آیه ، سه موضوع مطرح است :
1 - طیب و پاکیزه بودن 2 - سلامت و امنیت از هر نظر 3 - راهنمائی به بهشت . تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 215
این سه موهبت همانست که در آیه 82 سوره انعام نظیر آن را می خوانیم الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون : آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را با ظلم و ستمی نیالودند، امنیت برای آنها

است ، و هدایت می شوند. النحل
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 216
آیه 33 - 37
آیه و ترجمه
هَلْ یَنظرُونَ إِلا أَن تَأْتِیَهُمُ الْمَلَئکَةُ أَوْ یَأْتىَ أَمْرُ رَبِّک کَذَلِک فَعَلَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ وَ مَا ظلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَکِن کانُوا أَنفُسهُمْ یَظلِمُونَ(33)
فَأَصابَهُمْ سیِّئَاتِ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِم مَّا کانُوا بِهِ یَستهْزِءُونَ(34)
وَ قَالَ الَّذِینَ أَشرَکُوا لَوْ شاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِن دُونِهِ مِن شىْءٍ نحْنُ وَ لا ءَابَاؤُنَا وَ لا حَرَّمْنَا مِن دُونِهِ مِن شىْءٍ کَذَلِک فَعَلَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلى الرُّسلِ إِلا الْبَلَغُ الْمُبِینُ(35)
وَ لَقَدْ بَعَثْنَا فى کلِّ أُمَّةٍ رَّسولاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطغُوت فَمِنْهُم مَّنْ هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُم مَّنْ حَقَّت عَلَیْهِ الضلَلَةُ فَسِیرُوا فى الاَرْضِ فَانْظرُوا کَیْف کانَ عَقِبَةُ الْمُکَذِّبِینَ(36)
إِن تحْرِص عَلى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یهْدِى مَن یُضِلُّ وَ مَا لَهُم مِّن نَّصِرِینَ(37)
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 217
ترجمه :33 - آیا آنها جز این انتظاری دارند که فرشتگان (قبض ارواح) به سراغشان بیایند یا فرمان پروردگارت (دائر بمجازاتشان) فرا رسد (آنگاه توبه کنند، که توبه آنها در آن زمان بی اثر است ؟ آری) آنها که پیش از ایشان بودند نیز چنین کردند، خداوند به آنها ستم نکرد، ولی آنان به خویشتن ستم نمودند.
34 - و سرانجام سیئات اعمالشان به آنها رسید و آنچه را استهزا می کردند (از وعده های عذاب) بر آنها وارد شد.
35 - مشرکان گفتند: اگر خدا می خواست نه ما، و نه پدران ما غیر او را عبادت نمی کردند و چیزی را بدون اجازه او تحریم نمی نمودیم (آری) آنها که قبل از ایشان بودند نیز همین کارها را انجام دادند، ولی آیا پیامبران وظیفه ای جز ابلاغ آشکار دارند؟!
36 - ما در هر امتی رسولی فرستادیم که خدای یکتا را بپرستید، و از طاغوت اجتناب کنید خداوند گروهی را هدایت کرد، و گروهی ضلالت و گمراهی دامانشانرا گرفت پس در روی زمین سیر کنید و ببینید عاقبت تکذیب کنندگان چگونه بود؟
37 - هر قدر بر هدایت آنها حریص باشی (سودی ندارد) چرا که خداوند کسی را که گمراه ساخت هدایت نمی کند و یاورانی نخواهند داشت .
تفسیر :وظیفه پیامبران ابلاغ آشکار است
بار دیگر به تجزیه و تحلیل ، پیرامون طرز فکر و برنامه مشرکین و مستکبرین تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 218
پرداخته و با زبان تهدید می گوید:

آنها چه انتظاری می کشند؟ ((آیا انتظار این را دارند که فرشتگان مرگ به سراغشان بیایند، درهای توبه بسته شود، پرونده اعمال پیچیده گردد و راه بازگشت باقی نماند))؟! (هل ینظرون الا ان تاتیهم الملائکة).
و یا اینکه انتظار می کشند ((فرمان پروردگارت دائر به عذاب و مجازات آنها صادر گردد))؟! (او یاتی امر ربک).
که در این حال نیز درهای توبه بسته خواهد شد و راه بازگشت و جبران نیست ، این چه طرز تفکری است که آنها دارند، و چه لجاجت و سرسختی ابلهانه ای ؟
در اینجا ((ملائکه)) گرچه بطور مطلق ذکر شده ولی با توجه به آیات گذشته که سخن از فرشتگان قبض ارواح می نمود اشاره به همین مطلب است .
و جمله یاتی امر ربک (فرمان خدا فرا رسد) گرچه احتمالات مختلفی را می پذیرد، اما با توجه به اینکه این تعبیر در آیات مختلفی از قرآن به معنی نزول عذاب آمده است در اینجا نیز همین معنی را می رساند، و به هر حال مجموع این دو جمله تهدیدی است برای این مستکبران که اگر اندرزهای الهی و پیامبران او شما را بیدار نکند تازیانه های عذاب و مرگ بیدار خواهد ساخت ، اما در آن زمان دیگر بیدار شدن سودی ندارد.
سپس اضافه می کند تنها این گروه نیستند که این چنین می کنند بلکه مشرکان و مستکبرین پیشین نیز چنین کردند (کذلک فعل الذین من قبلهم).
((خداوند به آنها ستم نکرد ولی آنها به خویشتن ستم کردند)) (و ما ظلمهم الله و لکن کانوا انفسهم یظلمون).
چرا که آنها در حقیقت تنها نتیجه اعمال خود را باز می یابند.
این جمله بار دیگر این حقیقت را تاءکید می کند که هر ظلم و ستم و شری

از انسان سر می زند سرانجام دامن خودش را می گیرد، بلکه قبل از همه به آنها می رسد، زیرا عمل بد، آثار شوم خود را در روح و جان فاعلش می پاشد، قلبشان تاریک و روحشان آلوده و آرامششان نابود خواهد شد.
باز به نتیجه اعمال آنها می پردازد و می گوید: ((سرانجام ، سیئات اعمالشان به آنها رسید)) (فاصابهم سیئات ما عملوا).
((و آنچه را استهزاء می کردند (از وعده های عذاب الهی) بر آنها وارد شد)) (و حاق بهم ما کانوا به یستهزئون).
جمله ((حاق بهم)) به معنی ((وارد شد بر آنها)) می باشد، اما بعضی مانند قرطبی در ذیل آیه مورد بحث ، و فرید و جدی در تفسیرش به معنی احاطه کردن گرفته اند، و می توان معنی جامعی برای آن ذکر کرد که هم وارد شدن را بگیرد و هم احاطه کردن را.

و به هر حال تعبیر آیه فوق که می گوید ((سیئات اعمالشان به آنها رسید)) باز این واقعیت را تاءکید می کند که این اعمال انسان است که دامان او را در این جهان و آن جهان می گیرد و در چهره های مختلف تجسم می یابد و او را رنج و آزار و شکنجه می دهد نه چیز دیگر.
آیه بعد به یکی از منطقه ای سست و بی اساس مشرکان اشاره کرده می گوید: ((مشرکان گفتند اگر خدای می خواست نه ما و نه نیاکان ما غیر او را عبادت نمی کردیم)) و به سراغ بتها نمی رفتیم (و قال الذین اشرکوا لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شی ء نحن و لا آباؤ نا). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 220
((و چیزی را بدون اذن او تحریم نمی نمودیم)) (و لا حرمنا من دونه من شی ء).
این جمله اشاره به قسمتی از چهارپایانی است که مشرکان در عصر جاهلیت ، از پیش خود تحریم کرده بودند، و به خاطر آن شدیدا مورد انتقاد از طرف پیامبر اسلام واقع شدند.
خلاصه اینکه آنها می خواستند ادعا کنند که آنچه ما انجام می دهیم ، از پرستش بتها، و حرام و حلال کردنها، همه مورد رضای خدا است و بدون اذن او نیست .
این سخن ممکن است به این معنی باشد که آنها عقیده به ((جبر)) داشتند، و همه چیز را بسته به فرمان سرنوشت می دانستند (همانگونه که بسیاری از مفسران فهمیده اند).
ولی این احتمال نیز وجود دارد که آنها این سخن را به خاطر اعتقاد به جبر نمی دانستند بلکه می خواستند چنین استدلال کنند که اگر اعمال ما مورد رضای خدا نیست پس چرا قبلا پیامبرانی نفرستاده و از آن نهی نکرده است ، چرا از همان روز اول به نیاکان ما نگفت من به این کار راضی نیستم ، این سکوت او دلیل بر رضای او است !
این تفسیر با ذیل این آیه و آیات بعد سازگارتر است .
لذا بلافاصله می فرماید: ((پیشینیان آنها نیز همین کارها را انجام دادند)) (و به همین بهانه ها متوسل شدند) ولی آیا پیامبران الهی وظیفه ای جز ابلاغ آشکار دارند؟ (کذلک فعل الذین من قبلهم فهل علی الرسل الا البلاغ المبین).
یعنی اولا اینکه می گوئید خداوند سکوت کرده هرگز سکوت نکرده است ، و هر پیامبری آمده آشکارا دعوت به توحید و نفی شرک نموده است ، ثانیا تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 221
وظیفه خدا و پیامبر مجبور ساختن نیست ، بلکه نشان دادن راه و ارائه طریق است و این کار انجام شده است .
ضمنا جمله کذلک فعل الذین من قبلهم (کسانی که قبل از آنها بودند نیز

همینگونه انجام دادند) یکنوع دلداری برای پیامبر است که بداند این کارهائی که آنها می کنند همانست که بر سر همه پیامبران آورده اند، محزون مباش و سخت استقامت کن و بایست که خدا یار و یاور تو است .
به دنبال اعلام این واقعیت که وظیفه پیامبران تنها ابلاغ آشکار است ، آیه بعد اشاره کوتاه و جامعی به وضع دعوت پیامبران کرده ، می گوید: ((ما در هر امتی رسولی فرستادیم)) (و لقد بعثنا فی کل امة رسولا).
((امت)) از کلمه ((ام)) به معنی مادر و یا به معنی هر چیزی که دیگری را به خود ضمیمه می کند آمده است ، و از این رو به هر جماعتی که در میان آنها یکنوع وحدت ، از نظر زمان یا مکان یا تفکر و یا هدف بوده باشد امت می گویند، و از بررسی موارد استعمال آن در قرآن که به 64 مورد بالغ می شود این واقعیت تاءیید می گردد.
سپس اضافه می کند که محتوای دعوت همه این رسولان این بود ((خدای یکتا را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید)) (ان اعبدوا الله و اجتنبوا الطاغوت).
به این ترتیب دعوت به سوی توحید و مبارزه با طاغوت اساس دعوت تمام پیامبران را تشکیل می داده ، و نخستین چیزی بوده است که همه بدون استثناء به آن دعوت می کردند، چرا که اگر پایه های توحید محکم نشود، و طاغوتها از جوامع انسانی و محیط افکار طرد نگردند، هیچ برنامه اصلاحی قابل پیاده کردن نیست . تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 222
((طاغوت))، همانگونه که قبلا نیز گفته ایم ، صیغه مبالغه از ماده طغیان به معنی متجاوز و متعدی از حد و مرز است ، و به هر چیزی که وسیله تجاوز از حد گردد نیز گفته می شود، از این جهت به شیطان ، بت ، حاکم جبار و ستمگر و مستکبر، و بالاخره مسیری که به غیر حق منتهی گردد، طاغوت گفته می شود.
این کلمه هم به معنی مفرد و هم به معنی جمع استعمال می شود، هر چند گاهی آنرا به ((طواغیت)) جمع می بندند.
اکنون ببینیم نتیجه دعوت انبیا به توحید به کجا رسید، در اینجا قرآن می گوید:
((گروهی از آن امتها کسانی بودند که خدایشان هدایت کرد)) (فمنهم من هدی الله).
((و گروهی از آنان ضلالت و گمراهی دامانشان را گرفت)) (و منهم من حقت علیه الضلالة).
گرچه باز در این آیه پیروان مکتب جبر سر و صدا بلند کرده اند این هم دلیل دیگری بر مکتب ما! ولی کرارا گفته ایم اگر آیات هدایت و ضلالت را در کنار هم بچینیم هیچگونه ابهامی در آنها نیست ، و نه تنها اشاره ای به جبر نمی کند بلکه به وضوح مساءله اختیار و اراده و آزادی انسان را بیان

می دارد، چرا که بسیاری از آیات قرآن می گوید هدایت و ضلال الهی به دنبال شایستگیها یا ناشایستگی هائی است که در انسانها بر اثر اعمالشان پیدا می شود.
خداوند ظالمان ، مسرفان ، دروغگویان و مانند آنها را، طبق صریح آیات قرآن ، هدایت نمی کند، ولی به عکس آنهائی که در راه خدا جهاد و تلاش و کوشش می کنند و آنهائی که دعوت پیامبران را می پذیرند، همه را مشمول الطاف خود قرار داده و در مسیر پر فراز و نشیب تکامل و سیر الی الله هدایتشان می کند، ولی گروه اول را به حال خود وا می گذارد، تا نتیجه اعمالشان دامان آنها را بگیرد تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 223
و در بیراهه ها سرگردان شوند.
و از آنجا که خاصیت اعمال اعم از نیک و بد از ناحیه خدا است ، نتائج آنها را می توان به خدا نسبت داد.
آری سنت خداوند بر این است که نخست اقدام به هدایت تشریعی می کند، یعنی پیامبران را مبعوث می دارد تا هماهنگ با فطرت ، مردم را به توحید و نفی طاغوت دعوت کنند، و به دنبال این هدایت تشریعی ، هر شخص و گروهی لیاقت و شایستگی از خود نشان داد مشمول لطف او و هدایت تکوینی اش می گردد.
آری این است سنت همیشگی خدا، نه آنگونه که فخر رازی و امثال او از طرفداران مکتب جبر گفته اند که خداوند نخست به وسیله انبیاء دعوت می کند، و بعد خودش ایمان و کفر را جبرا در افراد (بدون هیچ دلیلی) می آفریند و عجب اینکه هیچ سؤ ال و پرسشی از خدا در این زمینه نمی توان کرد؟ راستی چه ترسیم وحشتناکی از خدا کرده اند که با هیچ عقل و عاطفه و منطقی سازگار نیست .
جالب توجه اینکه تعبیر آیه فوق در مورد هدایت و ضلالت متفاوت است : در مورد اول می گوید ((گروهی را خدا هدایت کرد)) اما در مورد دوم نمی گوید ((گروهی را خدا گمراه ساخت)) بلکه می گوید حقت علیهم الضلالة (گمراهی برای آنها ثابت شد و دامانشان را چسبید!).
این تفاوت در تعبیر ممکن است اشاره به واقعیتی باشد که در آیات دیگر قرآن و بعضی از روایات وارد شده است که خلاصه اش چنین است :
در رابطه با مساءله هدایت بیشترین سهم مربوط به مقدماتی است که خدا آفریده ، عقل داده ، فطرت را برای توحید بسیج کرده ، پیامبران را فرستاده ، آیات تشریعی و تکوینی را ارائه نموده است ، تنها یک تصمیم گیری آزادانه از ناحیه بندگان کافی است که آنها را به سر منزل مقصود برساند.
ولی در مساءله ضلالت تمام سهم را بندگان گمراه دارند، زیرا بر ضد تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 224

مسیر حوادث تکوین و تشریع حرکت می کنند، فطرت الهی را زیر پا می گذارند، قوانین او را نادیده می گیرند، آیات تشریعی و تکوینی را پشت سر قرار می دهند، چشم و گوش دل را بر دعوت انبیاء می بندند، و خلاصه با توسل به اینهمه تخریب و تحریف در وادی ضلالت گام می نهند آیا همه این امور از ناحیه خودشان نیست ؟
این همان چیزی است که آیه 79 سوره نساء به آن اشاره می کند ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک : ((هر نیکی به تو برسد از ناحیه خدا است و هر بدی بتو برسد از ناحیه خود تو است)).
در اصول کافی حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) نقل شده که این مطلب را روشنتر می سازد که به یکی از یارانش که از مساءله جبر و اختیار سؤ ال کرد چنین فرمود:
بنویس : ((بسم الله الرحمن الرحیم قال علی بن الحسین قال الله عز و جل یا بن آدم بمشیتی کنت انت الذی تشاء، و بقوتی ادیت الی فرائضی ، و بنعمتی قویت علی معصیتی ، جعلتک سمیعا بصیرا، ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک و ذلک انی اولی بحسناتک منک ، و انت اولی بسیئاتک منی)): ((بنام خداوند بخشنده مهربان امام زین العابدین (علیه السلام) فرمود: خداوند (در حدیث قدسی) چنین می فرماید: ای فرزند آدم به اراده من است که تو می توانی اراده کنی (من آزادی اراده به تو داده ام) و به نیروی من است که می توانی واجبات را انجام دهی ، و با سوءاستفاده از نعمت من است که قدرت بر معصیتم را پیدا کرده ای !، من ترا شنوا و دانا آفریدم (و راه و چاه را به تو نشان دادم) آنچه از نیکی به تو می رسد از ناحیه خدا است ، و آنچه بدی به تو می رسد از ناحیه خود تو است ، و این بخاطر آنست که من نسبت به کارهای

نیکی که انجام می دهی از تو اولی هستم ، و تو نسبت به کارهای بدی که مرتکب می شوی از من اولی هستی)).
و در پایان آیه برای بیدار کردن گمراهان و تقویت روحیه هدایت یافتگان این دستور عمومی را صادر می کند در روی زمین سیر کنید و آثار گذشتگان را که بر صفحه زمین و در دل خاک نهفته است بررسی نمائید و ببینید سرانجام کار کسانی که آیات خدا را تکذیب کردند به کجا کشید)) (فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین).
این تعبیر خود دلیل زنده ای بر آزادی اراده انسان است ، چرا که اگر هدایت و ضلالت اجباری بود، سیر در ارض و مطالعه حالات پیشینیان بیهوده بود، و این دستور خود تاءکیدی است بر اینکه سرنوشت هیچکس به طور اجباری قبلا تعیین نشده است بلکه بدست خود او است .
قرآن مجید درباره ((سیر در ارض)) و مطالعه آثار پیشینیان بحثهای

فراوان و جالبی دارد که ما در جلد سوم تفسیر نمونه ذیل آیه 137 سوره آل عمران مشروحا بیان کردیم (به جلد سوم صفحه 102 مراجعه فرمائید).
در آخرین آیه مورد بحث ضمن دلداری به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تاءکید می کند که سرانجام کار این گروه گمراه و لجوج به جائی می رسد که هر قدر ((بر هدایت آنها حریص باشی و تلاش کنی فایده ای ندارد زیرا خداوند کسی را که گمراه کرد هدایت نمی کند))! (ان تحرص علی هداهم فان الله لا یهدی من یضل).
((و برای آنها هیچ یار و یاوری نیست)) (و ما لهم من ناصرین).
((تحرص)) از ماده ((حرص)) به معنی طلب کردن چیزی با جدیت و کوشش است !.
بدیهی است این جمله در حق همه منحرفان نیست ، زیرا وظیفه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 226
تبلیغ و هدایت است و می دانیم و تاریخ نیز گواهی داده که این تبلیغ و هدایت در مورد بسیاری از گمراهان اثر می گذارد و به آئین حق می پیوندند و عاشقانه از آن دفاع می کنند.
بنابراین جمله فوق مخصوص آن گروه است که خیره سری و لجاجت را به حد اعلا رسانده ، و آنچنان در استکبار و غرور و غفلت و گناه غرقند که دیگر درهای هدایت به روی آنها گشوده نخواهد شد، اینها هستند که هر چند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای هدایت آنها بکوشد نتیجه ای ندارد، زیرا به خاطر اعمالشان آنچنان گمراه شده اند که دیگر قابل هدایت نیستند.
طبیعی است چنین افرادی یار و یاوری نیز نمی توانند داشته باشند زیرا هر ناصر و یاور در زمینه مناسب اقدام می کند.
ضمنا این تعبیر خود دلیلی بر نفی جبر است ، چرا که ((ناصر)) مربوط به جائی است که جوششی از درون خود انسان باشد و نقش او نقش کمک و یاری باشد (دقت کنید).
تعبیر به ((ناصرین)) به صورت جمع شاید اشاره به آنست که گروه مؤ منان بر عکس این گروه نه یک یار بلکه یاران و یاوران متعدد دارند، خدا یار آنهاست ، پیامبران و بندگان صالح خدا یار آنها هستند و فرشتگان رحمت نیز یاورشان محسوب می شوند:
در سوره مؤ من آیه 51 می خوانیم انا لننصر رسلنا و الذین آمنوا فی الحیاة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد: ((ما پیامبران خویش و همچنین مؤ منان را در زندگی این جهان ، و در روز قیامت ، روزی که شاهدان برای شهادت قیام می کنند یاری خواهیم کرد)).
و در سوره فصلت آیه 30 می خوانیم ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا

تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 227
توعدون : ((کسانی که بگویند پروردگار ما الله است و در راه این عقیده ، استقامت به خرج دهند، فرشتگان آسمان بر آنها نازل می شوند و می گویند نترسید و محزون نباشید و بشارت باد بر شما، بهشتی که به آن وعده داده شده اید)).
نکته ها:
1 - بلاغ مبین چیست !
در آیات فوق دیدیم که وظیفه اصلی همه پیامبران بلاغ مبین است (فهل علی الرسل الا البلاغ المبین).
یعنی رهبران الهی نمی توانند مخفیانه به دعوت خود ادامه دهند مگر اینکه برای مدتی محدود و موقت باشد، برنامه مخفی کاری آنهم در عصر دعوت رسالت چیزی نیست که قابل قبول و نتیجه بخش باشد، صراحت تواءم با رشادت و قاطعیت ، همگام با تدبیر، شرط این دعوت است .
به همین دلیل در تاریخ همه پیامبران می خوانیم که آنها با اینکه غالبا تنها بودند با بیانی صریح و عریان و آشکار، دعوت خود را ابراز می داشتند، و به تمام پی آمدهای آن تن در می دادند.
و این چنین است راه و رسم همه رهبران راستین (اعم از پیامبران و غیر آنها) که در اصل دعوت هرگز به اصطلاح دندان روی حرف نمی گذارند، و از سخنان دو پهلو استفاده نمی کنند، در بیان حقیقت چیزی فرو گذار نمی نمایند و تمام عواقب این صراحت و قاطعیت را نیز به جان پذیرا هستند.
2 - هر امتی رسولی دارد
در آیات فوق خواندیم که خداوند می گوید: ((در میان هر امتی ، رسولی تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 228
مبعوث کردیم)) و به دنبال آن این سؤ ال پیش می آید که اگر در هر امتی رسولی فرستاده شده باشد، باید پیامبران از تمام کشورهای جهان برخاسته باشند، زیرا هر یک از آنها حداقل امتی هستند، در حالی که تاریخ چنین چیزی به ما نشان نمی دهد))؟!
پاسخ این سؤ ال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه هدف از فرستادن پیامبران این است که دعوت الهی به گوش امتها برسد، و گرنه می دانیم مثلا در زمانی که پیامبر اسلام در مکه یا مدینه قیام کرد، در شهرهای دیگر حجاز پیامبری نبود، ولی فرستادگان رسول الله به آن مناطق گسیل شدند و صدای پیامبر را به گوش همگان رساندند.

علاوه بر این خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نامه هائی نوشت و با رسولانی به کشورهای مختلف مانند ایران و روم و حبشه فرستاد و پیام الهی را به آنها ابلاغ کرد.
هم اکنون ما امتی هستیم که دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را از وراء اعصار و قرون وسیله دانشمندان که پیام آوران آن پیامبرند شنیده ایم و منظور از مبعوث ساختن رسول در هر امتی چیزی غیر از این نیست . النحل
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 229
آیه 38 - 40
آیه و ترجمه
وَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَنِهِمْ لا يَبْعَث اللَّهُ مَن يَمُوت بَلى وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا وَ لَكِنَّ أَكثرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ(38)
لِيُبَينَ لَهُمُ الَّذِى يخْتَلِفُونَ فِيهِ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنهُمْ كانُوا كذِبِينَ(39)
إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشىْءٍ إِذَا أَرَدْنَهُ أَن نَّقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ(40)
ترجمه :38 - آنها مؤ کدا سوگند یاد کردند که خدا آنها را که می میرند هرگز مبعوث نمی کند، آری این وعده قطعی خدا است (که همه مردگانرا به زندگی باز می گرداند) ولی اکثر مردم نمی دانند.
39 - هدف اینست که آنچه را در آن اختلاف داشتند برای آنها روشن سازد تا کسانی که منکر شدند بدانند دروغ می گفتند.
40 - (معاد برای ما مشکل نیست چرا که) هنگامی که چیزی را اراده می کنیم فقط به آن می گوئیم موجود باش ، بلافاصله موجود می شود!
شان نزول :مفسران در شاءن نزول آیه نخستین چنین نقل کرده اند که مردی از مسلمانان از یکی از مشرکان طلبی داشت ، هنگامی که از او مطالبه کرد او در پرداخت دین خود تعلل ورزید، مرد مسلمان ناراحت شد و ضمن سخنانش چنین سوگند یاد کرد: قسم به چیزی که بعد از مرگ در انتظار او هستم ... (و هدفش قیامت تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 230
و حساب خدا بود) مرد مشرک گفت : گمان می بری ما بعد از مرگ زنده می شویم ؟! سوگند به خدا که او هیچ مرده ای را زنده نخواهد کرد (این سخن را به این جهت گفت که آنها بازگشت مردگان را به حیات و زندگی مجدد، محال ، یا بیهوده می پنداشتند) آیه فوق نازل شد و به او و مانند او پاسخ گفت ، و مساءله معاد را با دلیل روشنی بیان کرد، در حقیقت گفتگوی این دو نفر سببی بود برای طرح مجدد مساءله معاد.
تفسیر :معاد و پایان گرفتن اختلافها
در تعقیب بحثهائی که در آیات گذشته پیرامون مساءله ((توحید)) و ((رسالت)) پیامبران آمد این آیات با ذکر گوشه ای از مباحث ((معاد))،

این بحثها را تکمیل می کند.
نخست می گوید: ((آنها مؤ کدا سوگند یاد کردند که خداوند کسانی را که می میرند هرگز مبعوث نمی کند))، و به زندگی جدید باز نمی گرداند (و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت).
این انکار بی دلیل ، آنهم انکاری توام با قسمهای مؤ کد، نشانه ای از نادانی آنها و بیخبریشان بود، لذا قرآن در پاسخ آنها چنین می گوید:
((این وعده قطعی خداوند است (که همه مردگان را به حیات جدید باز می گرداند تا نتیجه اعمالشان را ببینند) ولی غالب مردم نمی دانند)) و بر اثر ناآگاهی دست به انکار می زنند (بلی وعدا علیه حقا و لکن اکثر الناس لا یعلمون). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 231
تعبیر به ((بلی)) (آری) و ((حقا)) و سپس ذکر وعده ، آنهم وعده ای که بر خدا است همگی نشانه تاءکید و قطعیت مساءله معاد است .
اصولا در مقابل کسی که حقیقتی را با قاطعیت انکار می کند باید با قاطعیت سخن گفت ، تا آثار سوء روانی آن نفی قاطع با اثبات قاطع بر چیده شود، و مخصوصا باید روشن کرد که این نفی ، از بی اطلاعی و نادانی است تا اثر خود را به کلی از دست دهد.
سپس به بیان یکی از هدفهای معاد، و بعد از آن به ذکر قدرت خدا بر این کار، می پردازد، تا نشان دهد اگر سرچشمه انکار آنها این است که بازگشت به حیات مجدد را از قدرت خدا دور می دانند این اشتباه بزرگی است ، و اگر منشاء این کار بی هدف بودن معاد است آن نیز اشتباه دیگری است .
نخست می گوید ((خداوند مردگان را مبعوث می کند تا برای همگان روشن سازد آنچه را که در آن اختلاف داشتند)) (لیبین لهم الذی یختلفون فیه).
((و تا کسانی که این واقعیت را انکار کردند بدانند دروغ می گفتند)) (و لیعلم الذین کفروا انهم کانوا کاذبین).
چرا که آن جهان ، جهان کشف غطاء، و کنار رفتن پرده ها، و آشکار شدن حقایق است ، چنانکه در سوره ق آیه 22 می خوانیم : لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطائک فبصرک الیوم حدید: ((به انسان گفته می شود تو در غفلت از چنین روزی بودی ، ولی ما پرده را از برابر دیدگانت بر داشتیم و امروز بسیار تیز بین هستی))!
و در آیه 9 سوره طارق می خوانیم یوم تبلی السرائر: ((رستاخیز روزی است که اسرار درون آشکار می گردد)) و در آیه 48 سوره ابراهیم می خوانیم تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 232
و برزوا الله الواحد القهار: ((در آن روز همگی در پیشگاه خداوند واحد قهار ظاهر می شوند)).

بالاخره آن روز، روز شهود، و کشف اسرار، و آشکار شدن پنهانیها، و ظهور و بروز است ، و در چنین شرایط و محیطی اختلاف در عقیده معنی ندارد، هر چند ممکن است بعضی از منکران لجوج برای تبرئه خویش به دروغ در بعضی از مواقف قیامت متوسل شوند، ولی آن یک امر استثنائی و زودگذر است !
این درست به آن می ماند که مجرمی را در پای میز دادگاه حاضر کنند، او همه چیز را منکر شود، ولی بلافاصله نوار ضبط صوت و دستخط او و سایر مدارک زنده و حسی را به او ارائه دهند، و به اتفاق او تمام آثار جرم را از درون خانه و اطاقش بیرون بیاورند، اینجا است که دیگر جائی برای گفتگو باقی نمی ماند و تسلیم می شود ظهور حقایق در عالم قیامت حتی از این هم واضحتر و آشکارتر است !
گرچه حیات پس از مرگ و رستاخیز، اهداف متعددی دارد که در آیات قرآن بطور پراکنده به آنها اشاره شده است : تکامل انسان ، اجرای عدالت ، هدف دادن به زندگی این جهان ، ادامه فیض خداوند و مانند آن .
ولی آیه مورد بحث به هدف دیگری اشاره می کند، و آن بر طرف کردن اختلافات و بازگشت به توحید است .
می دانیم مهمترین اصلی که در عالم حکومت می کند اصل توحید است این اصل فراگیر هم در ذات و صفات و افعال خدا صادق است و هم در مجموعه عالم آفرینش و قوانینی که بر آن حکومت می کند، و هر چیز باید سرانجام به این اصل باز گردد.
و لذا ما معتقدیم که این اختلافها و جنگها و ستیزها روزی همگی پایان می گیرد و همه مردم جهان در زیر پرچم حکومت واحدی ، حکومت مهدی (علیه السلام) تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 233
جمع می شوند، چرا که آنچه بر خلاف روح عالم هستی یعنی توحید است باید سرانجام روزی بر چیده شود.
ولی اختلاف عقیده ها هرگز بطور کامل در این دنیا، از بین نخواهد رفت چرا که عالم غطاء و پوشش است ، ولی سرانجام روزی فرا می رسد که این پوششها و پرده ها از میان خواهد رفت و یوم البروز و یوم الظهور است .
بنابراین بازگشت به وحدت و پایان گرفتن اختلافات عقیدتی یکی از اهداف معاد را تشکیل می دهد که در آیه فوق به آن اشاره شده است .
در آیات فراوانی از قرآن مجید این مساءله تکرار و تاءکید شده که خداوند در روز قیامت در میان مردم داوری می کند و اختلافات بر طرف می شود.
سپس به دومین نکته یعنی بیان این حقیقت می پردازد که اگر آنها بازگشت انسان را به زندگی جدید محال می شمرند باید بدانند که قدرت خداوند برتر و بالاتر از اینها است ، ((هنگامی که ما چیزی را اراده کنیم فقط به آن

می گوئیم موجود باش ! آن نیز بلافاصله موجود می شود)) (انما قولنا لشی ء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون).
با چنین قدرت کامله ای که تنها فرمان موجود باش ، برای وجود هر چیز کافی است ، دیگر چه جای شک و تردید در قدرت خدا بر بازگشت مردگان به زندگی باقی می ماند.
شاید نیاز به توضیح نداشته باشد که تعبیر به ((کن)) (موجود باش) نیز به اصطلاح از ضیق بیان و عدم گنجایش الفاظ است ، و الا حتی نیاز به جمله کن نیست ، اراده خدا همان و تحقق یافتن همان . تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 234
اگر بخواهیم مثال کوچک و ناقصی برای این مساءله در زندگی خود بزنیم می توانیم آنرا تشبیه به ایجاد تصورات در مغز به مجرد اراده کنیم ، آیا هنگامی که ما تصمیم می گیریم تصوری از یک کوه عظیم یا یک اقیانوس پهناور، یا یک باغ وسیع با اشجار فراوان ، و مانند اینها در مغز خود داشته باشیم هیچگونه مشکلی برای ما وجود دارد؟ و اصلا نیاز به جمله و کلمه ای داریم ؟ بلکه به محض اراده تصویر این موجودات ذهنی در افق ذهن ما نمایان می گردد.
در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) می خوانیم که یکی از یاران پرسید درباره اراده خدا و اراده خلق توضیحی بفرمائید، امام گفت : ((اراده از خلق همان تصمیم باطنی و سپس افعالی است که بعد از آن آشکار می شود، ولی اراده خدا همان ایجاد کردن او است و نه غیر آن ، زیرا که در خداوند نه اندیشه ای وجود دارد و نه تصمیم و نه تفکری ، این صفات (که همگی زائد بر ذات است) درباره خدا مفهوم ندارد، اینها صفات مخلوقات است ، بنابراین اراده خدا همان ایجاد افعال است لا غیر، خداوند می گوید: موجود باش ، آنهم موجود می شود بی آنکه حتی نیاز به لفظ و سخن گفتن به زبان و تصمیم گرفتن و تفکر داشته باشد، و این اراده خدا همچون ذاتش غیر قابل توصیف است)). النحل
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 235
آیه 41 - 42
آیه و ترجمه
وَ الَّذِینَ هَاجَرُوا فی اللَّهِ مِن بَعْدِ مَا ظلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فی الدُّنْیَا حَسنَةً وَ لاَجْرُ الاَخِرَةِ أَکْبرُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ(41)
الَّذِینَ صبرُوا وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکلُونَ(42)
ترجمه :41 - آنها که مورد ستم واقع شدند سپس برای خدا هجرت کردند در این دنیا جایگاه (و مقام) خوبی به آنها می دهیم و پاداش آخرت ، اگر بدانند، از آنهم بزرگتر است .
42 - آنها کسانی هستند که صبر و استقامت پیشه کردند و تنها توکلشان بر

پروردگارشان است .
شان نزول :بعضی از مفسران در شاءن نزول این آیات چنین نقل کرده اند که گروهی از مسلمانان مانند ((بلال)) و ((عمار یاسر)) و ((صهیب)) و ((خباب)) پس از اسلام آوردن در مکه سخت تحت فشار بودند، و برای تقویت اسلام و رساندن صدای خود به دیگران ، پس از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مدینه هجرت کردند، هجرتی که باعث پیروزی آنها و دیگران شد، در این میان صهیب که مرد مسنی بود به مشرکان مکه چنین پیشنهاد کرد: من پیر مردم و بودن من با شما سودی به حال شما ندارد، و اگر مخالفتان باشم قدرت بر زیان زدن به شما ندارم ، بیائید اموال مرا بگیرید و بگذارید به ((مدینه)) بروم ، آنها موافقت کردند.
صهیب تمام اموال خود را به آنها داد و به سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هجرت کرد، بعضی به صهیب گفتند معامله پر سودی کردی !
آیات فوق نازل شد و پیروزی او تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 236
و امثال او را در این جهان و جهان دیگر بازگو کرد.
در تواریخ آمده است که در زمان خلفاء هنگامی که اموال بیت المال تقسیم می شد، و نوبت به مهاجرین می رسید به آنها می گفتند: سهم خود را بگیرید، این همانست که خدا در این دنیا به شما وعده داده و آنچه در انتظار شما در جهان دیگر است بیشتر است ، سپس آیه فوق را می خواندند.
تفسیر :پاداش مهاجران
بارها گفته ایم یکی از مؤ ثرترین روشها در برنامه های تربیتی که قرآن از آن استفاده می کند روش مقایسه و مقارنه است که هر چیزی را با ضدش در برابر هم قرار دهند تا موضع هر کدام به روشنی مشخص شود، در تعقیب آیات گذشته که از منکران قیامت و مشرکان لجوج سخن می گفت ، آیات مورد بحث از مهاجران راستین و پاکباز سخن می گوید، تا وضع دو گروه در مقایسه با یکدیگر روشن گردد.
نخست می گوید: ((کسانی که مورد ستم واقع شدند سپس برای خدا هجرت کردند، در این دنیا جایگاه و مقام خوبی به آنها می دهیم)) (و الذین هاجروا فی الله من بعد ما ظلموا لنبوئنهم فی الدنیا حسنة).
این پاداش دنیای آنهاست ((اما پاداش آخرت ، اگر بدانند، بسیار بزرگتر است)) (و لاجر الاخرة اکبر لو کانوا یعلمون).
در آیه بعد این مهاجران راستین و پر استقامت و با ایمان را با دو صفت
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 237
توصیف می کند می گوید: ((آنها کسانی هستند که شکیبائی و صبر و استقامت را پیشه خود ساخته ، و توکل و تکیه آنها بر پروردگارشان است)) (الذین صبروا و علی ربهم یتوکلون).

نکته ها:
1 - هر چند مسلمانان دو هجرت داشتند که هجرت اول در محدوده نسبتا کوچکی بود (هجرت گروهی از مسلمانان و در راءس آنها جعفر بن ابی طالب به حبشه) و هجرت دوم هجرت عمومی و همگانی پیامبر و مسلمین از مکه به مدینه ، ولی ظاهر آیات فوق هجرت دوم را بیان می کند و شاءن نزول نیز آنرا تایید می نماید.
درباره اهمیت و نقش هجرت در زندگی و تاریخ مسلمانان در گذشته و حال ، و تداوم این مساءله در هر عصر و زمان ، بحث مشروحی در ذیل آیه 100 سوره نساء و همچنین ذیل آیه 75 سوره انفال داشتیم .
و به هر حال مقام مهاجران در اسلام مقام فوق العاده پر ارجی است ، هم خود پیامبر و هم مسلمانان بعد، همگی برای آنها احترام خاصی قائل بودند، چرا که آنها به تمام زندگی خویش ، برای گسترش دعوت اسلام ، پشت پا زدند، بعضی جان خود را به خطر انداختند، و بعضی مانند صهیب از همه اموال خود چشم پوشیدند، و جالب اینکه خود را در این معامله نیز برنده می دانستند.
اگر فداکاری آن مهاجران در آن روزها نبود، محیط خفقان بار مکه و عناصر شیطانی که بر آن حکومت می کردند هرگز اجازه نمی دادند صدای تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 238
اسلام به گوش کسی برسد، و این صدا را برای همیشه در گلوی مؤ منان خفه می کردند، اما آنها با این جهش حساب شده ، نه تنها مکه را زیر سیطره خود درآوردند، بلکه صدای اسلام را به گوش جهانیان رساندند و این سنتی است برای همه مسلمانان ، در چنین شرائطی ، و در همه تاریخ .
2 - تعبیر به هاجروا فی الله که حتی کلمه ((سبیل)) هم در آن ذکر نشده اشاره به نهایت اخلاص این مهاجران است که تنها برای خدا و در مسیر الله و به خاطر رضای او و حمایت و دفاع از آئینش دست به چنین هجرتی زدند، نه برای نجات جان خود و یا استفاده مادی دیگر.
3 - جمله ((من بعد ما ظلموا)) نشان می دهد که نباید فورا میدان را خالی کرد، بلکه باید تا آنجا که ممکن است ایستاد و تحمل نمود، اما هنگامی که تحمل آزار دشمن جز جراءت و جسارت او و تضعیف مؤ منان ثمری نداشته باشد، در اینجا باید دست به هجرت زد، تا با کسب قدرت بیشتر و فراهم ساختن سنگرهای محکمتر، جهاد در تمام زمینه ها از موضع بهتری تعقیب شود، و به پیروزی طرفداران حق در زمینه های نظامی ، فرهنگی ، تبلیغاتی منتهی گردد.
4 - جمله ((لنبوئنهم فی الدنیا حسنة)) که از ماده ((بواءت له مکانا)) (مکانی برای او آماده ساختم و او را در آن جای دادم) گرفته شده نشان

می دهد که مهاجران راستین اگر چه در آغاز کار، امکانات مادی خود را از دست می دهند، ولی سرانجام حتی از نظر زندگی دنیا پیروزی با آنها است . تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 239
چرا انسان زیر فشار ضربات دشمن بماند و ذلیلانه بمیرد، چرا با شجاعت مهاجرت نکند و از موضع تازه ای به مبارزه بر نخیزد تا حق خویش را بگیرد؟!
در سوره نساء آیه 100 همین مساءله با صراحت بیشتری بیان شده است و من یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغما کثیرا و سعة : ((کسانی که در راه الله هجرت کنند در این دنیای پهناور خدا، نقاط فراوان امن و وسیعی پیدا می کنند که می توانند در آنجا بینی مخالفان را به خاک بمالند))!
5 - انتخاب دو صفت ((صبر)) و ((توکل)) برای مهاجران ، دلیلش روشن است ، زیرا در چنین حوادث سخت و طاقت فرسا که در زندگی انسان پیش می آید در درجه اول شکیبائی و صبر و استقامت لازم است ، استقامتی به عظمت حادثه و یا برتر و بیشتر، سپس توکل و اعتماد بر خدا، و اصولا اگر انسان در این گونه حوادث تکیه گاه محکم و مطمئن معنوی نداشته باشد، صبر و استقامت برای او ممکن نیست .
بعضی گفته اند انتخاب صبر بخاطر این است که در آغاز این مسیر به سوی الله شکیبائی و استقامت در برابر خواسته های نفس ، لازم است ، و انتخاب توکل به خاطر آن است که پایان این مسیر به انقطاع و بریدن از هر چه غیر خدا است و پیوستن به او می انجامد، بنابراین صفت اول آغاز راه است و دوم پایان آن .
و به هر حال هجرت در بیرون ، بدون هجرتی در درون ، ممکن نیست ، انسان نخست باید از علائق پست مادی درونی ببرد، و به سوی فضائل اخلاقی هجرت کند تا بتواند در بیرون دست به چنین هجرتی بزند و از دار الکفر - با پشت پا زدن به همه چیز - به دار الایمان منتقل گردد. النحل
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 240
آیه 43 - 44
آیه و ترجمه
وَ مَا أَرْسلْنَا مِن قَبْلِک إِلا رِجَالاً نُّوحِی إِلَیهِمْ فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِن کُنتُمْ لا تَعْلَمُونَ(43)
بِالْبَیِّنَتِ وَ الزُّبُرِ وَ أَنزَلْنَا إِلَیْک الذِّکرَ لِتُبَینَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَیهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ(44)
ترجمه :43 - ما پیش از تو جز مردانی که به آنها وحی می کردیم نفرستادیم ، اگر نمی دانید از اهل اطلاع سؤ ال کنید.
44 - (از آنها که آگاهند) از دلائل روشن و کتب (پیامبران پیشین) و ما این

ذکر (قرآن) را بر تو نازل کردیم تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها تبیین کنی ، شاید اندیشه کنند.
تفسیر :اگر نمی دانید بپرسید!
گرچه دو آیه اخیر به تناسب بحثهای مربوط به مشرکان سخن از مهاجران راستین داشت ، ولی آیات مورد بحث بار دیگر به بیان مسائل گذشته در رابطه با اصول دین می پردازد، و به یکی از اشکالات معروف مشرکان پاسخ می گوید:
آنها می گفتند: چرا خداوند فرشته ای را برای ابلاغ رسالت نازل نکرده است (و یا می گفتند چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مجهز به یک نیروی فوق العاده نیست که ما را مجبور به ترک کارهایمان بنماید) تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 241
خداوند در پاسخ آنها می گوید: ((ما پیش از تو نیز رسولانی فرستادیم و این رسولان جز مردانی که وحی به آنها فرستاده می شد نبودند)) (و ما ارسلنا من قبلک الا رجالا نوحی الیهم).
آری این مردان از جنس بشر بودند، با تمام غرائز و عواطف انسانی ، دردهای آنها را از همه بهتر تشخیص می دادند، و نیازهای آنها را به خوبی درک می کردند، در حالی که هیچ فرشته ای نمی تواند از این امور به خوبی آگاه گردد، و آنچه را در درون یک انسان می گذرد به وضوح درک کند.
مسلما مردان وحی وظیفه ای جز ابلاغ رسالت نداشتند، کار آنها گرفتن وحی و رساندن به انسانها و کوشش از طرق عادی برای تحقق بخشیدن به اهداف وحی بود، نه اینکه با یک نیروی خارق العاده الهی ، و بر هم زدن همه قوانین طبیعت ، مردم را مجبور به قبول دعوت و ترک همه انحرافات کنند، که اگر چنین می کردند ایمان آوردن افتخار و تکامل نبود.
سپس برای تاءکید و تاءیید این واقعیت اضافه می کند: ((اگر این موضوع را نمی دانید بروید و از اهل اطلاع بپرسید)) (فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون).
((ذکر)) به معنی آگاهی و اطلاع است و اهل ذکر مفهوم وسیعی دارد که همه آگاهان و اهل اطلاع را در زمینه های مختلف شامل می شود، و اگر بسیاری از مفسرین اهل ذکر را در اینجا به معنی علمای اهل کتاب تفسیر کرده اند نه به این معنی است که اهل ذکر مفهوم محدودی داشته باشد بلکه در واقع از قبیل تطبیق کلی بر مصداق است زیرا سؤ ال درباره پیامبران و رسولان پیشین و اینکه آنها مردانی از جنس بشر با برنامه های تبلیغی و اجرائی بودند قاعدتا می بایست از دانشمندان اهل کتاب و علمای یهود و نصاری بشود، درست است که آنها با مشرکان در تمام جهات هم عقیده نبودند، ولی همگی در این جهت که با تفسیر نمونه جلد 11 صفحه

اسلام مخالفت داشتند، هماهنگ بودند، بنابراین علمای اهل کتاب برای بیان حال پیامبران پیشین منبع خوبی برای مشرکان محسوب می شدند.
راغب در ((مفردات)) می گوید: ذکر دو معنی دارد گاهی به معنی حفظ و گاهی به معنی یادآوری است ، البته این یادآوری ممکن است بوسیله دل بوده باشد (که ذکر درونی و باطنی محسوب می شود) و ممکن است بوسیله زبان باشد (که ذکر لفظی محسوب می گردد) و اگر می بینیم به قرآن ، ذکر گفته شده است به خاطر همانست که حقایقی را بازگو می کند.
آیه بعد می گوید ((اگر شما آگاه از دلائل روشن پیامبران و کتب آنها نیستید به آگاهان مراجعه کنید)) (بالبینات و الزبر).
بینات جمع ((بینة)) به معنی دلائل روشن است ، و ممکن است در اینجا اشاره به معجزات و سایر دلائل اثبات حقانیت انبیاء باشد، ((زبر)) جمع ((زبور)) به معنی کتاب است ، در واقع ((بینات))، دلائل اثبات نبوت را می گوید، و ((زبر)) اشاره به کتابهائی است که تعلیمات انبیاء در آن جمع بوده است .
سپس روی سخن را به پیامبر کرده و می گوید: ((ما این ذکر را (قرآن را) بر تو نازل کردیم تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها تبیین کنی)) تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 243
(و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم).
((و تا اینکه آنها در این آیات ، و وظائفی که در برابر آن دارند، بیندیشند)) (و لعلهم یتفکرون).
در واقع دعوت و برنامه رسالت تو از نظر اصولی چیز نو ظهور و بی سابقه ای نیست همانگونه که بر رسولان پیشین ، کتب آسمانی نازل کردیم تا مردم را به وظائفشان در برابر خدا و خلق و خویشتن آشنا سازند بر تو نیز این قرآن را نازل کردیم ، تا به تبیین مفاهیم و تعالیم آن بپردازی و اندیشه انسانها را بیدار سازی ، تا با احساس تعهد و مسؤ لیت (نه از طریق اجبار و قوه قهریه ناشناخته الهی) در راه حق گام بگذارند و به سوی تکامل پیش بروند.
نکته :
اهل ذکر کیانند؟
در روایات متعددی که از طرق اهلبیت (علیهمالسلام) وارد شده می خوانیم که اهل ذکر امامان (علیهمالسلام) هستند، از جمله در روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) می خوانیم که در پاسخ سؤ ال از آیه فوق فرمود: نحن اهل الذکر و نحن المسؤ لون : ((ما اهل ذکریم ، و از ما باید سؤ ال شود)).

و در روایت دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر همین آیه فرمود: الذکر القرآن ، و آل الرسول اهل الذکر، و هم المسؤ لون : ((ذکر، قرآن است ، و اهلبیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اهل ذکرند، و از آنها باید سؤ ال کرد)).
در بعضی دیگر می خوانیم که ((ذکر)) شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و اهلبیت او اهل الذکر هستند.
روایات متعدد دیگری نیز به همین مضمون رسیده . تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 244
در بسیاری از تفاسیر و کتب اهل سنت نیز روایاتی به همین مضمون می خوانیم از جمله در تفسیرهای دوازده گانه معروف اهل سنت از ابن عباس در ذیل آیه فوق چنین نقل شده که گفت : هو محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین (علیهماالسلام) هم اهل الذکر و العقل و البیان : ((اینان محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهماالسلام) هستند آنها اهل ذکرند و اهل علم و عقل و بیان)).
این نخستین بار نیست که ما در روایاتی که در تفسیر آیات قرآن وارد شده است بیان مصداق های معینی را می بینیم که مفهوم وسیع آیه را هرگز محدود نمی کند، و همانگونه که گفتیم : ذکر به معنی هر گونه آگاهی و یاد آوری و اطلاع است ، و اهل الذکر، آگاهان و مطلعین را در همه زمینه ها در بر می گیرد.
ولی از آنجا که قرآن مجید نمونه بارز یادآوری و علم و آگاهی است به آن ((ذکر)) اطلاق شده و همچنین شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز مصداق روشن ذکر است ، به همین ترتیب امامان معصومین که اهلبیت او و وارث علم او هستند، روشنترین مصداق اهل الذکرند.
ولی قبول همه این مساءله هیچگونه منافاتی با عمومیت مفهوم آیه و همچنین مورد نزول آن که دانشمندان اهل کتاب است ندارد، و به همین دلیل علمای اصول و فقهای ما در مباحث مربوط به اجتهاد و تقلید و پیروی ناآگاهان در مسائل دینی از آگاهان و مجتهدین به این آیه استدلال کرده اند.
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 245
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که در روایتی که در عیون الاخبار از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) نقل شده است می خوانیم که امام به آن کسانی که آیه فوق را به دانشمندان یهود و نصاری تفسیر کرده بودند خرده می گیرد و می گوید: ((سبحان الله مگر چنین چیزی ممکن است ؟ اگر ما به علمای یهود و نصاری مراجعه کنیم مسلما ما را به مذهب خود دعوت می کنند، سپس فرمود: اهل ذکر ما هستیم)).
ولی پاسخ این سؤ ال روشن است ، امام این سخن را به کسانی می گوید که آیه را منحصرا به معنی مراجعه به علمای اهل کتاب در هر عصر و

زمان تفسیر کرده بودند، در حالی که مسلما چنین نیست در عصر و زمانی همچون عصر و زمان امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) هرگز مردم موظف نبودند که برای درک حقایق به علمای یهود و نصاری مراجعه کنند، در این گونه اعصار، مرجع علمای اسلام که در راءس آنها ائمه اهلبیت (علیهمالسلام) قرار داشتند بودند.
به عبارت دیگر اگر مشرکان عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برای آگاهی از این مساءله که پیامبران خدا همیشه از جنس بشر بودند وظیفه داشتند به آگاهان از اهل کتاب مراجعه کنند، مفهومش این نیست که تمام مردم در هر زمانی باید به آنها مراجعه نمایند، بلکه هر مساءله ای را در هر زمانی باید از آگاهان نسبت به آن مساءله پرسید، و این مطلب روشنی است .
به هر حال آیه فوق بیانگر یک اصل اساسی اسلامی در تمام زمینه های زندگی مادی و معنوی است و به همه مسلمانان تاءکید می کند که آنچه را نمی دانند از اهل اطلاعش بپرسند و پیش خود در مسائلی که آگاهی ندارند دخالت نکنند.
به این ترتیب ((مساءله تخصص)) نه تنها در زمینه مسائل اسلامی و دینی از سوی قرآن به رسمیت شناخته شده ، بلکه در همه زمینه ها مورد قبول

است ، و روی این حساب بر همه مسلمانان لازم است که در هر عصر و زمان افراد آگاه و صاحب نظر در همه زمینه ها داشته باشند که اگر کسانی مسائلی را نمی دانند به آنها مراجعه کنند.
ولی ذکر این نکته نیز لازم است که باید به متخصصان و صاحب نظرانی مراجعه کرد که صداقت و درستی و بی نظری آنها ثابت و محقق است ، آیا ما هرگز به یک طبیب آگاه و متخصص در رشته خود که از صداقت و درستکاریش در همان کار خود، مطمئن نیستیم مراجعه می کنیم ؟! لذا در مباحث مربوط به تقلید و مرجعیت ، صفت عدالت را در کنار اجتهاد و یا اعلمیت قرار داده اند، یعنی مرجع تقلید هم باید عالم و آگاه به مسائل اسلامی باشد و هم با تقوا و پرهیزکار. النحل

آیه 45 - 47
آیه و ترجمه
أَ فَأَمِنَ الَّذِینَ مَکَرُوا السیِّئَاتِ أَن یخْسِف اللَّهُ بهِمُ الاَرْض أَوْ یَأْتِیَهُمُ الْعَذَاب مِنْ حَیْث لا یَشعُرُونَ(45)
أَوْ یَأْخُذَهُمْ فی تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُم بِمُعْجِزِینَ(46)
أَوْ یَأْخُذَهُمْ عَلی تخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّکُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِیمٌ(47)
ترجمه :45 - آیا توطئهگران از این عذاب الهی ایمن گشتند که ممکن است

خدا آنها را در زمین فرو برد و یا مجازات (حق) از آنجا که انتظارش را ندارند به سراغشان بیاید.
46 - یا به هنگامی که (برای کسب مال و ثروت فزونتر) در رفت آمدند دامانشانرا بگیرد در حالی که قادر به فرار نیستند.
47 - یا بطور تدریجی با هشدارهای خوفانگیز آنها را گرفتار سازد چرا که پروردگار رؤ ف و رحیم است .
تفسیر :انواع مجازاتها در برابر انواع گناهان !
قرآن در بسیاری از بحثها، مطالب استدلالی را با مسائل عاطفی چنان به هم می آمیزد که برترین اثر را در نفوس شنوندگان داشته باشد، آیات فوق ، نمونه ای از این روش است ، آیات گذشته یک بحث منطقی در زمینه نبوت و معاد با مشرکان داشت ، ولی آیات مورد بحث به تهدید جباران و مستکبران و گنهکاران لجوج می پردازد و آنها را به انواع عذابهای الهی بیم می دهد تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 248
نخست می گوید: آیا این توطئه گرانی که برای خاموش کردن نور حق به انواع نقشه های شوم متوسل شدند از عذاب الهی ایمن گشتند که ممکن است خداوند هر آن آنها را در زمین فرو ببرد؟! (ا فامن الذین مکروا السیئات ان یخسف الله بهم الارض).
آیا بعید است که در زمین لرزه وحشتناکی رخ دهد، پوسته زمین بشکافد و دهان باز کند و آنها و همه زندگانی شان را در خود فرو برد، همانگونه که در تاریخ اقوام ، کرارا اتفاق افتاده است ؟.
جمله ((مکروا السیئات)) به معنی توطئه چینی و نقشه کشی برای مقاصد شوم و رسیدن به هدفهای نادرست می باشد، همانند توطئه هائی که مشرکان برای خاموش کردن نور قرآن و نابود کردن پیامبر اسلام و اذیت و آزار مؤ منان می چیدند.
یخسف از ماده ((خسف)) (بر وزن وصف) به معنی پنهان گشتن و مخفی شدن است ، لذا پنهان شدن نور ماه در زیر سایه زمین را خسوف می نامند و چاه مخسوف به چاهی می گویند که آب در آن پنهان گردد، و نیز پنهان شدن انسانها و خانه ها را در شکاف زمین (شکافی که بر اثر زلزله ها پدید می آید) خسف می گویند.
سپس اضافه می کند: یا اینکه هنگامی که آنها در حال غفلتند عذاب الهی از همانجا که انتظارش را ندارند به سراغشان بیاید (او یاتیهم العذاب من حیث لا یشعرون).
((و یا به هنگامی که آنها برای کسب مال بیشتر و در آمد فزونتر در رفت و آمد هستند، عذاب دامانشان را بگیرد)) (او یاخذهم فی تقلبهم).
در حالی که قادر به فرار از چنگال عذاب نیستند (فما هم بمعجزین).
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 249

همانگونه که سابقا هم گفته ایم ((معجزین)) از ماده اعجاز به معنی ناتوان ساختن است ، و در این موارد به معنی فرار کردن از چنگال عذاب و مقاومت در برابر آن می باشد.
و یا اینکه مجازات الهی یکمرتبه به سراغشان نیاید بلکه بطور تدریجی و ضمن هشدارهای پی در پی ، آنها را گرفتار سازد؟ (او یاخذهم علی تخوف). امروز همسایه آنها گرفتار سانحه ای می شود، فردا یکی از بستگانشان گرفتار حادثه ای و روز دیگر بعضی از اموالشان نابود می گردد، و خلاصه هشدارها یکی بعد از دیگری به سراغ آنها می آید اگر بیدار شدند چه بهتر، و گرنه مجازات نهائی آنها را فرو خواهد گرفت .
تدریجی بودن عذاب و مجازات در این گونه موارد برای آن است که هنوز احتمال هدایت در این گروه وجود دارد، و رحمت خداوند اجازه نمی دهد که با اینها همچون سایرین رفتار شود زیرا پروردگار شما رئوف و رحیم است (فان ربکم لرؤ ف رحیم).
جالب توجه اینکه در آیات فوق سخن از چهار نوع مجازات به میان آمده است ، نخست خسف و فرو رفتن در زمین ، دوم مجازات غافلگیرانه از آنجائی که انسان انتظار آن را ندارد سوم عذابی که به هنگام تلاش و کوشش در جمع مال به سراغ انسان می آید و چهارم مجازات تدریجی .
مسلم است که هر یک از این چهار نوع مجازات ، تناسب با نوعی از گناه دارد، هر چند همه آنها در مورد الذین مکروا السیئات (آنها که توطئه های شوم می چینند) وارد شده است ، زیرا میدانیم همه کار خدا بر طبق حکمت و تناسب استحقاقها است .
مفسران تا آنجا که ما دیده ایم در این زمینه سخنی ندارند، ولی چنین تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 250
به نظر میرسد که : مجازات نخست مخصوص آن گروه از توطئه گرانی است که در صف جباران و مستکبران خطرناکند همچون قارونها که خداوند چنان آنها را از اوج قدرت پائین می کشد و بدرون خاک و اعماق زمین فرو می فرستد که مایه عبرت همگان گردد.
نوع دوم ویژه توطئه گرانی است که در عیش و نوش و هوسهای سرکش خود غرقند، ناگهان عذاب الهی دامانشان را از آنجا که انتظار ندارند می گیرد. نوع سوم مخصوص دنیا پرستان زراندوزی است که شب و روز در تلاشند که از هر طریق و با هر جنایتی که ممکن است بر حجم ثروت خود بیفزایند که خداوند آنها را در همان حال که سرگرم جمع ثروتند گرفتار عذاب می کند.
و اما مجازات نوع چهارم از آن کسانی است که طغیان و توطئه و گناهشان به آن حد و پایه نرسیده است که راه بازگشتی برای آنان وجود نداشته باشد، در اینجا خداوند از طریق تخوف (هشدار و تهدید) آنها را

کیفر می دهد یعنی نخست با حوادث دردناکی که در اطراف آنها به وقوع می پیوندد به آنها بیدار باش می دهد، اگر بیدار شدند و وضع خود را اصلاح کردند چه بهتر و گرنه آنانرا در کام عذاب فرو می برد.
بنابر این ذکر راءفت و رحمت خداوند به عنوان یک علت مربوط به گروه چهارم است که هنوز تمام پیوندهای خود را از خدا نبریده اند و همه پلها را پشت سر خود ویران نساخته اند. النحل
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 251
آیه 48 - 50
آیه و ترجمه
أَ وَ لَمْ یَرَوْا إِلی مَا خَلَقَ اللَّهُ مِن شیْءٍ یَتَفَیَّؤُا ظِلَلُهُ عَنِ الْیَمِینِ وَ الشمَائلِ سجَّداً لِلَّهِ وَ هُمْ دَخِرُونَ(48)
وَ لِلَّهِ یَسجُدُ مَا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الاَرْضِ مِن دَابَّةٍ وَ الْمَلَئکَةُ وَ هُمْ لا یَستَکْبرُونَ(49)
یخَافُونَ رَبهُم مِّن فَوْقِهِمْ وَ یَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ (50)
ترجمه :48 - آیا آنها مخلوقات خدا را ندیدند که چگونه سایه هایشان از راست و چپ حرکت دارند و با خضوع برای خدا سجده می کنند!
49 - (نه تنها سایه ها بلکه) تمام آنچه در آسمانها و در زمین از جنبندگان وجود دارد و همچنین فرشتگان ، برای خدا سجده می کنند و هیچگونه تکبری ندارند.
50 - آنها از (مخالفت) پروردگارشان که حاکم بر آنهاست می ترسند، و آنچه را ماءموریت دارند انجام می دهند.
تفسیر :سجده همه جنبندگان حتی سایه هایشان برای خدا!
این آیات بار دیگر به بحث توحید باز می گردد، نخست می گوید: آیا آنها (مشرکان توطئه گر) مخلوقات خدا را ندیدند که چگونه سایه هاشان از راست و چپ حرکت دارند و با خضوع برای خدا سجده می کنند. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 252
(ا و لم یروا الی ما خلق الله من شی ء یتفیؤ ظلاله عن الیمین و الشمائل سجدا لله و هم داخرون).
((یتفیو)) از ماده ((فیی ء)) به معنی بازگشت و رجوع است .
بعضی گفته اند عرب سایه موجودات را به هنگام صبحگاهان ، ظل می نامد و در عصرگاهان ((فیی ء))، و اگر می بینیم به قسمتی از غنائم و اموال فیی ء گفته می شود، اشاره لطیفی به این حقیقت است که بهترین غنائم دنیا همچون سایه عصر گاه است که بزودی زائل و فانی می شود.
ولی با توجه به اینکه در آیه فوق به سایه های راست و چپ اشیاء اشاره شده و کلمه فیی ء برای همه آنها به کار رفته استفاده می شود که فیی ء در اینجا معنی وسیعی دارد و هر گونه سایه را شامل می شود.

هنگامی که انسان در موقع طلوع آفتاب رو به طرف جنوب بایستد می بیند قرص خورشید از سمت چپ ، از افق مشرق ، سر بر می آورد، و سایه همه اجسام به طرف راست او می افتند که همان طرف غرب است ، این امر همچنان ادامه دارد و سایه ها مرتبا به طرف راست جابجا می شوند، تا زوال ظهر در این هنگام ، سایه ها به طرف چپ تغییر مکان می دهند تا هنگام غروب آفتاب که سایه های بزرگ و طولانی اجسام در طرف مشرق گسترده می شوند و با غروب آفتاب ، همه آنها پنهان می گردند.
در اینجا خداوند حرکت سایه های اجسام را در راست و چپ بعنوان نشانه ای از عظمتش معرفی می کند و آنها را در حال سجده برای پروردگار و تواضع خضوع می داند. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 253
نقش سایه ها در زندگی ما
بدون شک سایه های اجسام نقش مؤ ثری در زندگی ما دارند که شاید بسیاری از آن غافل باشند و انگشت گذاردن قرآن روی مساءله سایه ها برای توجه دادن به همین نکته است .
سایه ها با انکه چیزی جز عدم نور نیستند فوائد فراوانی دارند:
1 - همانگونه که نور آفتاب و اشعه حیاتبخش آن مایه زندگی و رشد و نمو موجودات است ، سایه ها نیز برای تعدیل تابش اشعه نور، نقش حیاتی دارند، تابش یکنواخت آفتاب آنهم در یک مدت طولانی ، همه چیز را پژمرده می کند و می سوزاند، ولی نوازش متناوب سایه ها آنرا در حد متعادل و مؤ ثری نگاه می دارد:
2 - برای آنها که بیابانگردند و یا گرفتار بیابان می شوند، نقش مؤ ثر سایه ها در نجات انسانها فوق العاده محسوس است ، آنهم سایه ای که متحرک است و در یکجا متمرکز نمی شود و به هر سو حرکت می کند، هماهنگ با خواسته ها و نیاز انسان !
3 - موضوع مهم دیگر اینکه بر خلاف تصور عمومی تنها نور سبب رؤ یت اشیاء نیست ، بلکه همواره باید نور با سایه ها و نیم سایه ها توام گردد، تا مشاهده اشیاء تحقق پذیرد، به تعبیر دیگر اگر در اطراف موجودی نور یکسان بتابد به طوری که هیچگونه سایه و نیم سایه ای نداشته باشد هرگز چنین اشیائی که غرق در نورند مشاهده نخواهند شد.
یعنی همانطور که در تاریکی مطلق چیزی قابل مشاهده نیست ، در نور مطلق نیز چیزی قابل رؤ یت نمی باشد، بلکه دیدن اشیاء از آمی ختن نور و ظلمت (نور و سایه ها) امکان پذیر می شود، به این ترتیب ، سایه ها نقش بسیار مؤ ثری در مشاهده و تشخیص و شناخت اشیاء از یکدیگر دارند (دقت کنید). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 254
نکته دیگر اینکه یمین (راست) در آیه فوق به صورت مفرد و شمائل (جمع شمال بر وزن مشعل به معنی چپ) به صورت جمع آمده است .

این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که سایه در آغاز صبح (برای کسانی که متوجه نقطه جنوب هستند) در طرف راست می افتد سپس دائما به طرف چپ حرکت می کند تا به هنگام غروب که در افق مشرق محو می گردد. این احتمال را نیز مفسران داده اند که یمین گرچه مفرد است ولی گاهی از آن اراده جمع می شود و در اینجا منظور جمع است .
در آیه گذشته تنها سخن از ((سجده)) سایه ها - با آن مفهوم وسیعش - به میان آمده بود، ولی در آیه بعد این مساءله را به عنوان یک برنامه عمومی برای همه موجودات مادی و غیر مادی ، آسمانی و زمینی بیان کرده ، می گوید: آنچه در آسمانها و آنچه در زمین از جنبندگان است و همچنین فرشتگان برای خدا سجده می کنند (و لله یسجد ما فی السماوات و ما فی الارض من دابة و الملائکة).
((و آنها در این راه هیچگونه استکبار نمیورزند)) (و هم لا یستکبرون) و در برابر خدا و فرمان او تسلیم محضند.
حقیقت سجده ، نهایت خضوع و تواضع و پرستش است ، و آن سجده معمولی ما که بر هفت عضو انجام می دهیم مصداقی از این مفهوم عام است ، و منحصر به آن نیست .
و از آنجا که همه موجودات و مخلوقات خدا، در جهان تکوین و آفرینش ، تسلیم قوانین عمومی عالم هستی می باشند، و از مسیر این قوانین منحرف نمیشوند و این تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 255
قوانین همگی از ناحیه خدا است پس در حقیقت همه در پیشگاه او سجده می کنند، همه بیانگر عظمت علم و قدرت او هستند همه نشانه بزرگی و بینیازی او می باشند و بالاخره همه دلیل بر ذات مقدس اویند.
دابه به معنی موجودات جنبنده است ، و از آن مفهوم حیات و زندگی نیز استفاده می شود، و اینکه آیه فوق می گوید تمام جنبندگانی که در آسمان و زمی ن هستند برای خدا سجده می کنند از آن استفاده می کنیم که موجودات زنده مخصوص به کره زمین نیست ، بلکه در کرات آسمانی نیز موجودات زنده و جنبنده ای وجود دارد.
گرچه بعضی احتمال داده اند که کلمه من دابة تنها قید برای ما فی الارض باشد یعنی تنها از جنبندگان زمین سخن می گوید، ولی بسیار بعید به نظر می رسد، بخصوص اینکه در آیه 29 سوره شوری می خوانیم : و من آیاته خلق السماوات و الارض و ما بث فیهما من دابة : از نشانه های خدا آفرینش آسمانها و زمین و جنبندگانی است که در آن دو وجود دارند.
درست است که سجده و خضوع و تواضع تکوینی منحصر به موجودات زنده و جنبنده نیست ، ولی از آنجا که اینها اسرار و شگفتیهای بیشتری از آفرینش را از خود نشان می دهند انگشت روی اینها گذاشته شده است .

و از آنجا که مفهوم آیه هم انسانهای عاقل و با ایمان و فرشتگان را شامل می شود و هم حیوانات و جانداران دیگر، کلمه سجده ، در معنی عام خود که هم شامل سجده اختیاری و تشریعی می شود و هم سجده تکوینی و اضطراری ، استعمال شده است .
و اما اینکه در آیه فوق ، ملائکه بطور جداگانه ذکر شده ، به خاطر آنست دابه تنها به جنبندگانی گفته می شود که جسمانی هستند، و اگر فرشتگان

و آمدی دارند و حضور و غیابی ، نه به معنی جسمانی و مادی است تا در مفهوم دابه داخل گردند.
در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم : خداوند فرشتگانی دارد که از آغاز آفرینش آنها تا روز رستاخیز برای خدا سجده می کنند و در آن روز سر از سجده بر می دارند و می گویند ما عبدناک حق عبادک : ما حق عبادت ترا انجام ندادیم !
جمله و ((هم لا یستکبرون)) اشاره به وضع حال فرشتگان است ، که آنها در خضوع و سجده در پیشگاه حق کمترین استکبار به خود راه نمی دهند.
لذا بلافاصله بعد از آن به دو قسمت از صفات آنها که تاکیدی است بر نفی استکبار اشاره کرده می گوید: آنها از مخالفت پروردگارشان که حاکم بر آنها است می ترسند (یخافون ربهم من فوقهم).
((و آنچه را ماموریت دارند به خوبی انجام می دهند)) (و یفعلون ما یؤ مرون).
همانگونه که در آیه 6 سوره تحریم درباره گروهی از فرشتگان می خوانیم (لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤ مرون): آنها در اطاعت فرمان خدا سرپیچی نمی کنند و آنچه را دستور داده شده است انجام می دهند.
از این آیه به خوبی استفاده می شود که نشانه نفی استکبار دو چیز است : ترس در برابر مسئولیتها، و انجام فرمانهای خدا بدون چون و چرا که یکی اشاره به وضع روانی افراد غیر مستکبر دارد، و دیگری اشاره به طرز عمل آنها و برخوردشان با قوانین و دستورات ، و دومی انعکاسی است از اولی و تحقق عینی آن است . تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 257
مسلما کلمه من فوقهم اشاره به بالا بودن حسی و مکانی نیست بلکه به برتری مقامی اشاره می کند، چرا که خدا از همه برتر و بالاتر است .
در آیه 61 سوره انعام می خوانیم و هو القاهر فوق عباده : او بر فراز بندگان قاهر است و حتی فرعون هنگامی که می خواست قدرت و قوت خود را نشان بدهد می گفت و انا فوقهم قاهرون : من بر فراز آنها قاهرم .
در تمام این موارد، فوق همان برتری مقامی را بیان می کند. النحل

آیه 51 - 55

آیه و ترجمه
وَ قَالَ اللَّهُ لا تَتَّخِذُوا إِلَهَینِ اثْنَینِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَحِدٌ فَإِیَّی فَارْهَبُونِ(51)
وَ لَهُ مَا فی السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ لَهُ الدِّینُ وَاصِباً أَ فَغَیرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ(52)
وَ مَا بِکُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسکُمُ الضرُّ فَإِلَیْهِ تجْئَرُونَ(53)
ثُمَّ إِذَا کَشف الضرَّ عَنکُمْ إِذَا فَرِیقٌ مِّنکم بِرَبهِمْ یُشرِکُونَ(54)
لِیَکْفُرُوا بِمَا ءَاتَیْنَهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسوْف تَعْلَمُونَ(55)
ترجمه :51 - و خداوند فرمان داده دو معبود انتخاب نکنید، معبود (شما) تنها یکی است ، تنها از (کیفر) من بترسید.
52 - آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است ، و همواره دین (و قوانین دینی) از او می باشد و آیا از غیر او می ترسید؟!
53 - آنچه از نعمتها دارید همه از ناحیه خداست ، سپس هنگامی که ناراحتیها به شما می رسد او را می خوانید.
54 - و هنگامی که ناراحتی و رنج را از شما برطرف ساخت گروهی از شما برای پروردگارشان شریک قائل می شوند.
55 - (بگذار) نعمتهائی را که به آنها داده ایم کفران کنند و چند روزی (از این متاع دنیا) بهره گیرند، اما بزودی خواهید دانست (سرانجام کارتان به کجا خواهد کشید. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 259
تفسیر :دین یکی و معبود یکی !
در تعقیب بحث توحید و خداشناسی از طریق نظام آفرینش ، آیات مورد بحث به نفی شرک می پردازد، تا با تقارن این دو به یکدیگر، حقیقت آشکارتر شود.
در آغاز می گوید: خدا دستور داده که دو معبود برای خود انتخاب نکنید (و قال الله لا تتخذوا الهین اثنین).
((معبود تنها یکی است)) (انما هو اله واحد).
وحدت نظام آفرینش و وحدت قوانین حاکم بر آن ، خود دلیلی بر وحدت آفریدگار و وحدت معبود است .
اکنون که چنین است ، تنها از کیفر من بترسید و از مخالفت فرمان من بیم داشته باشید نه غیر آن) (فایای فارهبون).
مقدم شدن کلمه ((ایای)) دلیل بر حصر است مانند ایاک نعبد یعنی تنها و تنها باید از مخالفت و کیفر من ترس داشته باشید.
جالب اینکه در این آیه تنها نفی دو معبود شده است ، در حالی که می دانیم مشرکان عرب ، بتها و معبودهای بسیار زیادی داشته ، و بتخانه های آنها مملو از انواع و اشکال بتهای مختلف بود، این تعبیر ممکن است اشاره به یکی از چند نکته و یا همه نکات زیر باشد:
1 - آیه می گوید حتی پرستش دو معبود غلط است تا چه رسد به پرستش معبودهای متعدد و به تعبیر دیگر حداقل را بیان کرده تا بقیه به طور مؤ

کدتری نفی شوند، زیرا هر عددی را بخواهیم ما فوق واحد انتخاب کنیم باید از دو بگذریم . تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 260
2 - در اینجا همه معبودهای باطل ، یکی محسوب شده ، می گوید آنها را در مقابل حق قرار ندهید، و دو معبود (حق و باطل) را نپرستید.
3 - عربهای جاهلی در حقیقت دو معبود برای خود انتخاب کرده بودند: معبودی که خالق و آفریننده جهان است یعنی الله که به او اعتقاد داشتند، و دیگر معبودی که او را واسطه میان خود و الله و منشا خیر و برکت و نعمت می دانستند، یعنی بتها.
4 - ممکن است آیه فوق ناظر به نفی عقیده ثنویین (دوگانه پرستان) همانها که قائل به خدای خیر و خدای شر بودند باشد، چرا که آنها منطقی هر چند ضعیف و نادرست برای خود در این دوگانه پرستی داشتند ولی بت پرستان عرب حتی این منطق ضعیف را هم نداشتند.
مفسر بزرگ مرحوم طبرسی در ذیل همین آیه جمله لطیفی از بعضی از حکماء نقل می کند و آن اینکه پروردگار به تو دستور داده است که دو معبود را مپرست ، اما تو آنهمه معبود برای خود ساختی ، نفس سرکش تو بتی است ، و هوی و هوست بت دیگر، و دنیا و هدفهای مادیت بتهای دیگر، تو حتی در برابر انسانها سجده می کنی تو چگونه یگانه پرستی ؟!))
و به دنبال این دستور ضمن سه آیه ، دلیل توحید عبادت را با چهار بیان مشخص می کند:
نخست می گوید: آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است (و له ما فی السماوات و الارض).
آیا در مقابل کسی که مالک عالم هستی است باید سجده کرد یا بتهای فاقد همه چیز؟
سپس اضافه می کند نه تنها آسمانها و زمین از آن او است که همواره دین تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 261
و تمام قوانین نیز از ناحیه او می باشد (و له الدین و اصبا).
هنگامی که ثابت شد عالم هستی از آن او است و قوانین تکوینی را او ایجاد کرده مسلم است که قوانین تشریعی هم باید به وسیله او تعیین گردد و طبعا اطاعت نیز مخصوص او است .
((واصب)) در اصل از ماده ((وصوب)) به معنی دوام گرفته شده است ، و بعضی آنرا به معنی خالص تفسیر کرده اند (طبعا تا چیزی خالص نباشد دوام پیدا نخواهد کرد) و ممکن است تعبیر آیه فوق اشاره به هر دو جهت باشد، یعنی همیشه و هر زمان دین خالص از آن خدا است ، و کسانی که دین را به معنی اطاعت گرفته اند، واصب را به معنی واجب دانسته اند یعنی تنها باید اطاعت فرمان خدا کرد.
در روایتی می خوانیم که شخصی از تفسیر این جمله از امام صادق (علیه

السلام) سؤ ال کرد، امام فرمود: واصب یعنی واجب .
ولی روشن است که این معانی همه لازم و ملزوم یکدیگرند:
و در پایان این آیه می فرماید: آیا با این حال که همه قوانین و دین و اطاعت از آن خدا است ((از غیر او پرهیز می کنید؟)) (ا فغیر الله تتقون).
مگر بتها می توانند به شما زیانی برسانند؟ یا نعمتی به شما ببخشند؟ که از مخالفتشان بیم دارید و عبادتشان را لازم می شمرید؟!
با اینکه آنچه از نعمتها دارید همه از ناحیه خدا است (و ما بکم من نعمة فمن الله).
این در حقیقت سومین بیان است برای لزوم پرستش معبود یگانه یعنی الله ، و منظور این است که اگر پرستش بتها به خاطر شکر نعمت است ، که
بتها به شما تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 262
نعمتی نداده اند که شکرش لازم باشد، بلکه سر تا پای وجود شما را نعمتهای خدا فرا گرفته است ، با این حال بندگی او را رها می کنید و به سراغ بتها می روید! علاوه بر این هنگامی که ناراحتیها، مصائب ، بلاها و رنجها به سراغ شما می آید برای دفع آنها تنها دست تضرع به درگاه او برمی دارید و او را می خوانید (ثم اذا مسکم الضر فالیه تجئرون).
بنابر این اگر پرستش بتها به خاطر دفع ضرر و حل مشکلات است ، آنهم که از ناحیه خدا است و شما نیز عملا ثابت کرده اید که در سختترین حالات زندگی همه چیز را رها می کنید و تنها به در درگاه او می روید.
و این چهارمین بیان برای مساءله توحید عبادت است .
((تجئرون)) در اصل از ماده جؤ ار (بر وزن غبار) به معنی آوای چهار پایان و وحوش است که بی اختیار به هنگام درد و رنج سر می دهند و سپس به عنوان کنایه در همه ناله هائی که بی اختیار از درد و رنج برمی خیزد به کار رفته است ، انتخاب این تعبیر در اینجا مخصوصا این نکته را می رساند که در آن زمان که مشکلات فوق العاده زیاد می شود و کارد به استخوان می رسد و بی اختیار فریاد درد و رنج می کشید، آیا در آن زمان جز الله را می خوانید؟!
پس چرا در حال آرامش و مشکلات کوچک دست به دامن بت می زنید؟!
آری در این گونه موارد خداوند ندای شما را می شنود و به آن پاسخ می گوید و مشکلاتتان را بر طرف می سازد سپس هنگامی که زیان و رنج را از شما بر طرف ساخت گروهی از شما برای پروردگارشان شریک قرار می دهند و به سراغ بتها می روند (ثم اذا کشف الضر عنکم اذا فریق منکم بربهم یشرکون).
در حقیقت قرآن به این نکته باریک اشاره می کند که فطرت توحید در وجود همه شما هست ، ولی در حال عادی ، پرده های غفلت و غرور و جهل و تعصب تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 263

و خرافات آنرا می پوشاند، اما به هنگامی که تند باد حوادث و طوفانهای بلا می وزد این پردهها کنار می روند و نور فطرت آشکار می گردد و می درخشد، درست در همین حال است که خدا را با تمام وجود و با اخلاص کامل می خوانید، خدا نیز پرده های بلا و رنج و مصیبت را از شما دور می سازد که این گشودن پرده های رنج ، نتیجه گشوده شدن پرده های غفلت است (توجه داشته باشید در آیه تعبیر به کشف الضر شده است که به معنی کنار زدن پرده های مشکلات است).
ولی هنگامی که طوفان فرو نشست و به ساحل آرامش باز گشتید، از نو همان غفلت و غرور، و همان شرک و بت پرستی خودنمائی می کند.
در آخرین آیه مورد بحث ، پس از ذکر دلائل منطقی فوق و روشن شدن حقیقت ، با لحنی تهدید آمیز چنین می گوید: نعمتهائی را که به شما داده ایم کفران کنید و چند روزی از این متاع دنیا بهرهمند شوید ولی بزودی خواهید دانست نتیجه و پایان کارتان چیست (لیکفروا بما آتینا هم فتمتعوا فسوف تعلمون).
این درست به آن می ماند که انسان شخص متخلف و منحرفی را با دلائل مختلف ، نصیحت و ارشاد کند و سرانجام چون امکان دارد این نصایح و اندرزها در او اثر نکند با یک جمله تهدید آمیز گفتار خود را پایان می دهد و می گوید: با توجه به این مطالبی که گفتم باز هم هر چه از دستت بر می آید بکن ولی نتیجه کارت را بزودی خواهی دید.
بنابر این ((لام)) در ((لیکفروا)) لام امر است ، امری که برای تهدید بیان شده ، همانند ((تمتعوا)) که آنهم امر است به عنوان تهدید، با این تفاوت که لیکفروا صیغه غائب است و تمتعوا مخاطب ، گوئی نخست آنها را غائب فرض کرده ، می گوید اینها بروند و همه این نعمتها را کفران کنند، و با این

تهدید، حالت توجه مختصری برای آنها پیدا شده به طوری که به صورت مخاطب در آمده اند و به آنها می گوید چند روزی از این نعمتهای دنیا بهره گیرید اما روزی خواهید دید که چه اشتباه بزرگی مرتکب شده اید و سرانجام کارتان به کجا می رسد!
در واقع این آیه شبیه به آیه 30 سوره ابراهیم است : قل تمتعوا فان مصیرکم الی النار: بگو چند روزی از لذات این جهان بهره گیرید که سر انجام کار شما آتش دوزخ است ! النحل

آیه 56 - 60
آیه و ترجمه
وَ يجْعَلُونَ لِمَا لا يَعْلَمُونَ نَصِيباً مِّمَّا رَزَقْنَهُمْ تَاللَّهِ لَتُسئَلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْترُونَ(56)

وَ یجْعَلَونَ لِلّهِ الْبَنَتِ سبْحَنَهُ وَ لَهُم مَّا یَشتهُونَ(57)
وَ إِذَا بُشرَ أَحَدُهُم بِالأُنثی ظلَّ وَجْهُهُ مُسوَدًّا وَ هُوَ کَظِیمٌ(58)
یَتَوَرَی مِنَ الْقَوْمِ مِن سوءِ مَا بُشرَ بِهِ أَ یُمْسِکُهُ عَلی هُونٍ أَمْ یَدُسهُ فی التراَبِ أَلا ساءَ مَا یحْکُمُونَ(59)
لِلَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالاَخِرَةِ مَثَلُ السوْءِ وَ للَّهِ الْمَثَلُ الاَعْلی وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ(60)
ترجمه :56 - آنان برای بتهائی که هیچگونه سود و زیانی از آنها سراغ ندارند سهمی از آنچه به آنان روزی داده ایم قرار می دهند، به خدا سوگند (در دادگاه قیامت) از این دروغ و تهمتها بازپرسی خواهید شد. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 266
57 - آنها (در پندار خود) برای خداوند دخترانی قرار می دهند، منزه است او (از اینکه فرزندی داشته باشد) ولی برای خودشان آنچه را میل دارند قائل می شوند.
58 - در حالی که هر گاه به یکی از آنها بشارت دهند دختری نصیب تو شده صورتش (از فرط ناراحتی) سیاه می شود، و مملو از خشم می گردد!
59 - از قوم و قبیله خود بخاطر بشارت بدی که به او داده شده متواری می گردد (و نمی داند) آیا او را با قبول ننگ نگهدارد، یا در خاک پنهانش کند؟ چه بد حکمی می کنند؟!
60 - برای آنها که ایمان به سرای آخرت ندارند صفات زشت است ، و برای خدا صفات عالی است و او عزیز و حکیم است .
تفسیر :آنجا که تولد دختر ننگ بود!
از آنجا که در آیات گذشته بحثهائی مستدل پیرامون نفی شرک و بت پرستی آمده بود، این آیات به بخشی از بدعتهای شوم و عادتهای زشت مشرکان می پردازد تا دلیل دیگری باشد برای محکوم ساختن شرک و بت پرستی ، و در همین رابطه به سه قسمت از این بدعتها و عادات شوم اشاره می کند.
نخست می گوید:
((این مشرکان برای بتهائی که هیچگونه سود و زیانی از آنها سراغ ندارند، سهمی از آنچه به آنها روزی داده ایم قرار می دهند)) (و یجعلون لما لا یعلمون نصیبا مما رزقناهم). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 267
این سهم ، قسمتی از شتران و چهارپایان و بخشی از زراعت بوده که در سوره انعام آیه 136 به آن اشاره شده که مشرکان در جاهلیت آنها را مخصوص بتان می دانستند و در راه آنها خرج می کردند، در حالی که نه از ناحیه این بتها سودی به آنها می رسید و نه از زیان آنها بیمناک بودند که بخواهند با این کار، رفع خطر کنند، و این احمقانه ترین معامله ای بود که آنها انجام می دادند.

سپس اضافه می کند به خدا سوگند در دادگاه عدل قیامت از این دروغها و تهمتها بازپرسی خواهید شد! (تا لله لتسئلن عما کنتم تفترون). و به دنبال این بازپرسی و اعتراف کردن که در آنجا چاره ای از اعتراف نیست ، مجازات خواهید شد، بنابر این عمل زشت و شوم شما هم زیان دنیا دارد زیرا قسمتی از سرمایه های شما را می بلعد و هم زیان در جهان دیگر.
دومین بدعت شوم آنها این بود که برای خداوندی که از هر گونه آلایش جسمانی پاک است ، دخترانی قائل میشدند و معتقد بودند که فرشتگان دختران خدایند)) (و یجعلون لله البنات سبحانه).
ولی نوبت خودشان که می رسد آنچه را میل دارند برای خود قائل میشوند (و لهم ما یشتهون).
یعنی هرگز حاضر نبودند همین دختران را که برای خدا قائل شده بودند برای خود نیز قائل شوند و اصلا دختر برای آنها عیب و ننگ و مایه سرشکستگی و بدبختی محسوب می شد!
آیه بعد برای تکمیل این مطلب اشاره به سومین عادت زشت و شوم آنها می کند و می گوید هنگامی که به یکی از آنها بشارت دهند خدا دختری به تو داده آنچنان از فرط ناراحتی چهرهاش تغییر می کند که صورتش سیاه می شود! تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 268
(و اذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا).
((و مملو از خشم و غضب می گردد (و هو کظیم).
کار به همینجا پایان نمی گیرد او برای نجات از این ننگ و عار که به پندار نادرستش ، دامنش را گرفته از قوم و قبیله خود به خاطر این بشارت بدی که به او داده شده است متواری می گردد (یتواری من القوم من سوء ما بشر به).
باز هم ، موضوع خاتمه نمی یابد بلکه او دائما در این فکر غوطهور است که آیا این ننگ را بر خود بپذیرد و دختر را نگهدارد و یا آنرا زنده در زیر خاک پنهان سازد! (اء یمسکه علی هون ام یدسه فی التراب).
در پایان آیه این حکم ظالمانه و شقاوت آمیز غیر انسانی را با صراحت هر چه بیشتر محکوم کرده و می گوید: بدانید حکمی را که آنها می کردند، حکم زشت و بدی بود (الا ساء ما یحکمون).
سرانجام ریشه این همه آلودگیها و بدبختیها را چنین معرفی می کند که اینها همه زائیده عدم ایمان به آخرت است آنهائی که ایمان به سرای دیگر ندارند صفات زشت و شوم خواهند داشت (للذین لا یؤ منون بالاخرة مثل السوء).
((اما برای خداوند صفات عالی است)) (و لله المثل الاعلی).
((و او قادر حکیم است)) (و هو العزیز الحکیم).
و به همان نسبت که انسان به این خداوند بزرگ و عزیز و حکیم نزدیک می

شود، شعاع نیرومندی از صفات عالیش ، از علم و قدرت و حکمتش ، در جان او تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 269
پرتوافکن می گردد، و از خرافات و زشتکاریها و بدعتهای شوم فاصله می گیرد، اما هر قدر از او دور می گردد، به همان نسبت در ظلمات جهل و ضعف و زبونی و عادات زشت و شوم گرفتار می شود.
فراموش کردن خدا و همچنین فراموش کردن دادگاه عدل او انگیزه همه پستیها و زشتیها و انحرافها و خرافات است ، و یادآوری این دو اصل اصیل منبع اصلی احساس مسئولیت و مبارزه با جهل و خرافات ، و عامل توانائی و دانائی است .
نکته ها:
1 - چرا فرشتگان را دختران خدا می دانستند؟
می خوانیم که مشرکان عرب ، فرشتگان را، دختران خدا می پنداشتند، یا بدون ذکر انتساب به خداوند آنها را از جنس زن می دانستند، در سوره زخرف آیه 19 می خوانیم و جعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن اناثا: فرشتگان را که بندگان خدا هستند زن می پنداشتند و در سوره اسراء آیه 40 می فرماید ا فاصفاکم ربکم بالبنین و اتخذ من الملائکة اناثا: آیا خداوند به شما پسرانی داده و از فرشتگان ، دخترانی انتخاب کرده است)).
این پندار ممکن است بقایای خرافاتی باشد که از اقوام گذشته به عرب جاهلی رسیده بود، و نیز ممکن است به خاطر این بوده که فرشتگان از نظرها مستورند و این صفت بیشتر در زنان وجود داشت ، و لذا به گفته بعضی اینکه عرب ، شمس (خورشید) را مؤ نث مجازی و قمر (ماه) را مذکر مجازی می گوید به خاطر این است که قرص آفتاب در میان نور خیره کننده اش آنچنان پوشیده تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 270
است که نگاه کردن به آن آسان نیست در حالی که قرص ماه کاملا نمایان است . این احتمال نیز وجود دارد که لطافت وجود فرشتگان ، سبب این توهم شده بود چرا که زن نسبت به مرد جنس لطیفتری است .
و به هر حال این یک خرافه و پندار غلط قدیمی است که متاسفانه هنوز رسوبات آن در اعماق فکری بعضی دیده می شود و حتی در ادبیات زبانهای مختلف نیز وجود دارد، از جمله اینکه هنگامی که یک زن خوب را می خواهند توصیف کنند فرشتهاش می گویند، و عکسهائی که از فرشتگان می اندازند غالبا به صورت زن است در حالی که فرشتگان اصولا جسم مادی ندارند که مرد و زن و مذکر و مؤ نث داشته باشند.
2 - چرا عرب جاهلی دختران را زنده بگور می کرد؟
این واقعا وحشت آور است که انسان ، آنقدر عاطفه خود را زیر پا بگذارد که به کشتن انسان آن هم در زشتترین صورتش افتخار و مباهات نماید، انسانی که پاره تن خود او است انسانی که بی دفاع و ضعیف است ، او را

با دست خویش زنده زنده به خاک بسپارد.
این یک امر ساده نیست که انسان هر چند نیمه وحشی دست به چنین جنایت وحشتناکی بزند، قطعا دارای ریشه های اجتماعی و روانی و اقتصادی بوده است .
مورخان می گویند: شروع این عمل زشت در جاهلیت از آنجا بود که جنگی میان دو گروه در آن زمان اتفاق افتاد، گروه فاتح ، دختران و زنان گروه مغلوب را اسیر کردند، پس از مدتی که صلح بر قرار شد، خواستند اسیران جنگی را به قبیله خود بازگردانند، ولی بعضی از آن دختران اسیر با مردانی از گروه غالب ازدواج کرده بودند، آنها ترجیح دادند که در میان دشمن بمانند و هرگز تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 271
به قبیله خود باز نگردند، این امر، بر پدران آن دخترها سخت گران آمد و مایه شماتت و سرزنش آنها گردید، تا آنجا که بعضی سوگند یاد کردند که هرگاه در آینده دختری نصیبشان شود او را با دست خود نابود کنند تا بدست دشمن نیفتند!.
خوب ملاحظه می کنید که وحشتناکترین جنایات زیر پوشش دروغین دفاع از ناموس و حفظ شرافت و حیثیت خانواده انجام می گرفت ، و عاقبت این بدعت زشت و ننگین مورد استقبال گروهی واقع شد، و مساءله وئاد (زنده بگور کردن دختران) یکی از رسوم جاهلیت شد و همانست که قرآن شدیدا آنرا محکوم ساخته و می گوید و اذا الموؤ دة سئلت بای ذنب قتلت : در قیامت در باره دختران زنده بگور شده سؤ ال می شود که به چه گناهی آنها کشته شدند؟ (تکویر - 9).
این احتمال نیز وجود دارد که تولید کننده بودن پسران ، و مصرف کننده بودن دختران ، در آن جوامع ، نیز به این جنایت کمک کرده باشد، زیرا پسر برای آنها، سرمایه بزرگی محسوب می شد که در غارتگریها و نگهداری شتران و مانند آن از وجودش استفاده می کردند، در حالی که دختران چنین نبودند.
از سوی دیگر وجود جنگها و نزاعهای دائمی قبیلگی میان آنها سبب فقدان سریع مردان و پسران جنگجو می شد و طبعا تناسب و تعادل میان تعداد دختران و پسران به هم یخورد، و تا آنجا وجود پسران عزیز شده بود که تولد یک پسر، مایه مباهات بود و تولد یک دختر، مایه ناراحتی و رنج یک خانواده !.
این امر تا آنجا رسید که به گفته بعضی از مفسران ، به محض اینکه حالت وضع حمل به زن دست می داد شوهر، از خانه متواری می گشت ، مبادا دختری برای او بیاورد و او در خانه باشد! سپس اگر به او خبر می دادند، مولود پسر است ، با خوشحالی و هیجان وصف ناپذیری به خانه باز می گشت ، اما وای اگر به او تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 272

خبر می دادند که نوزاد دختر است آتش خشم و اندوه جان او را در بر می گرفت . داستان وئاد پر از حوادث بسیار دردناک و چندش آور است .
از جمله نقل کرده اند مردی خدمت پیامبر آمد، اسلام آورد، اسلامی راستین ، روزی خدمت رسولخدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید و سؤ ال کرد آیا اگر گناه بزرگی کرده باشم توبه من پذیرفته می شود، فرمود: خداوند تواب و رحیم است ، عرض کرد ای رسولخدا گناه من بسیار عظیم است ، فرمود: وای بر تو هر قدر گناه تو بزرگ باشد، عفو خدا از آن بزرگتر است .
عرض کرد اکنون که چنین می گوئی بدان : من در جاهلیت به سفر دوری رفته بودم ، در حالی که همسرم باردار بود، پس از چهار سال باز گشتم ، همسرم به استقبال من آمد، نگاه کردم دخترکی در خانه دیدم ، پرسیدم دختر کیست ؟ گفت دختر یکی از همسایگان است !.
من فکر کردم ساعتی بعد به خانه خود می رود اما با تعجب دیدم نرفت ، غافل از اینکه او دختر من است و مادرش این واقعیت را مکتوم می دارد، مبادا بدست من کشته شود.
سرانجام گفتم راستش را بگو این دختر کیست ؟ گفت : به خاطر داری هنگامی که به سفر رفتی باردار بودم ، این نتیجه همان حمل است و دختر تو است !.
آن شب را با کمال ناراحتی خوابیدم ، گاهی به خواب می رفتم و گاهی بیدار می شدم ، صبح نزدیک شده بود، از بستر برخاستم و کنار بستر دخترک رفتم در کنار مادرش به خواب رفته بود، او را بیرون کشیدم و بیدارش کردم و گفتم همراه من به نخلستان بیا.
او به دنبال من حرکت می کرد تا نزدیک نخلستان رسیدیم ، من شروع

به کندن حفره ای کردم و او به من کمک می کرد که خاک را بیرون آورم ، هنگامی که حفره تمام شد من زیر بغل او را گرفتم و در وسط حفره افکندم ... در این هنگام هر دو چشم پیامبر پر از اشک شد... سپس دست چپم را به کتف او گذاشتم که بیرون نیاید و با دست راست خاک بر او می افشاندم ! و او پیوسته دست و پا می زد، و مظلومانه فریاد می کشید پدر جان ! چه با من می کنی ؟ در این هنگام ، مقداری خاک به روی ریشهای من ریخت او دستش را دراز کرد و خاکرا از صورت من پاک نمود، ولی من همچنان قساوتمندانه خاک به روی او می ریختم ، تا آخرین ناله هاایش در زیر قشر عظیمی از خاک محو شد!
در اینجا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در حالی که بسیار ناراحت و پریشان بود و اشکها را از چشم پاک می کرد، فرمود: اگر نه این بود که رحمت خدا بر غضبش پیشی گرفته ، لازم بود هر چه زودتر انتقام از تو

بگیرد!.
و نیز در حالات قیس بن عاصم که از اشراف و رؤ سای قبیله بنی تمیم در جاهلیت بود و پس از ظهور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اسلام آورد می خوانیم : روزی به خدمت پیامبر آمد تا بار گناه سنگینی را که بر دوش می کشید شاید سبک کند، عرض کرد در گذشته گروهی از پدران بر اثر جهل و بی خبری دختران بیگناه خود را زنده بگور کردند، من نیز دوازده دختر نصیبم شد که همه را به این سرنوشت شوم مبتلا ساختم ! هنگامی که سیزدهمین دخترم را همسرم مخفیانه به دنیا آورد و چنین وانمود کرد که نوزادش مرده بدنیا آمده ، اما در خفا آنرا نزد اقوام خود فرستاده بود موقتا فکرم از ناحیه این نوزاد راحت شد.
اما بعدا که از ماجرا آگاه شدم او را با خود به نقطه ای بردم و به تضرع و التماس و گریه او اعتنا نکرده و زنده بگورش ساختم !
پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از شنیدن این ماجرا سخت ناراحت شد و در حالی اشک تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 274
می ریخت فرمود من لا یرحم لا یرحم کسی که رحم نکند به او رحم نخواهد شد سپس رو به سوی قیس کرد و گفت : روز بدی در پیش داری ، قیس عرض کرد چه کنم تا بار گناهم سبک شود؟ پیامبر فرمود: به تعداد دخترانی که کشته ای بندگانی آزاد کن (شاید بار گناهت سبک شود).
و نیز در حالات صعصعة بن ناجیه (جد فرزدق شاعر معروف) که انسان آزاده و شریفی بود می خوانیم در عصر جاهلیت با بسیاری از عادات زشت آنها مبارزه می کرد تا آنجا که 360 دختر را از پدرانشان خرید و از مرگ نجات داد، و حتی در یک مورد برای نجات نوزاد دختری که پدرش تصمیم بر قتل او داشت ، مرکب سواری خود، و دو شتر، به پدر آن دختر داد.
پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود کار بسیار بزرگی انجام دادی و پاداش تو نزد خدا محفوظ است !.
((فرزدق)) به این کار نیای خود افتخار کرده می گفت :
و منا الذی منع الوائدا
فاحیا الوئید فلم توائداز دودمان ما کسی را سراغ داریم که جلو زنده بگور کردن دختران را گرفت آنها را زنده کرد تا در خاک دفن نشوند.
به زودی خواهیم دید که چگونه اسلام به همه این فجایع و جنایات وحشتناک پایان داد و به زن شخصیتی عطا کرد که در تاریخ سابقه نداشت .
3 - نقش اسلام در احیای ارزش مقام زن
تحقیر و در هم شکستن شخصیت زن ، تنها در میان عرب جاهلی نبود، بلکه در میان اقوام دیگر و حتی شاید متمدنترین ملل آن زمان نیز، زن شخصیتی تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 275
ناچیز داشت ، و غالبا با او به صورت یک کالا و نه یک انسان رفتار می شد،

ولی مسلما عرب جاهلی این تحقیر را در اشکال زنندهتر و وحشتناکتری انجام می داد. تا آنجا که اصلا نسب را به مرد مربوط می دانست و مادر را تنها ظرفی برای نگاهداری و پرورش جنین ، محسوب می کرد! چنانکه در شعر معروف جاهلی منعکس است .
بنونا بنو ابنائنا و بناتنا بنوهن ابناء الرجال الاباعد
((فرزندان ما فرزندان پسران ما هستند و اما فرزندان دختران ما پسران مردان بیگانه اند)).
این را نیز می دانیم که آنها برای زن حقی در ارث قائل نبودند و برای تعدد زوجات حد و مرزی قائل نمی شدند، به سادگی خوردن آب ، ازدواج می کردند و به آسانی آنها را طلاق می دادند.
ولی اسلام ظهور کرد و با این خرافه در ابعاد مختلفش سرسختانه جنگید، مخصوصا تولد دختر را که ننگ می دانستند در احادیث اسلامی به عنوان گشوده شدن ناودانی از رحمت خدا به خانواده معرفی کرد.
و خود پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آنقدر به دخترش بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیهاالسلام) احترام می گذاشت که مردم تعجب می کردند، با تمام مقامی که داشت ، دست دخترش را می بوسید، و به هنگام مراجعت از سفر نخستین کسی را که دیدار می کرد، دخترش فاطمه بود، و به عکس هنگامی که می خواست به سفر برود آخرین خانه ای را که خدا حافظی می کرد، باز خانه فاطمه (علیهاالسلام) بود.
در حدیثی می خوانیم که به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر دادند خدا به او دختری داده است ، ناگهان نگاه به صورت یارانش کرد دید آثار ناخشنودی در آنها نمایان گشت ! (گوئی هنوز رسوبات افکار جاهلی از مغز آنها بر چیده نشده) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فورا فرمود: ما لکم ؟ ریحانة اشمها، و رزقها علی الله عز و جل !: تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 276
((این چه حالتی است در شما می بینم ؟! خداوند گلی به من داده آنرا می بویم ، و اگر غم روزی او را می خورید، روزیش با خدا است)).
در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم که فرمود: نعم الولد البنات ، ملطفات ، مجهزات ، مونسات مفلیات : چه فرزند خوبی است دختر! هم پر محبت است ، هم کمک کار، هم مونس است و هم پاک و پاک کننده)).
در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم من دخل السوق فاشتری تحفة فحملها الی عیاله کان کحامل الصدقة الی قوم محاویج و لیبدء بالاناث قبل الذکور، فانه من فرح ابنته فکانما اعتق رقبة من ولد اسماعیل :
کسی که بازار می رود و تحفه ای برای خانواده خود می خرد همچون

کسی است که می خواهد به نیازمندانی کمک کند (همان پاداش را دارد) و هنگامی که می خواهد تحفه را تقسیم کند نخست باید به دختر و بعد به پسران بدهد، چرا که هر کس دخترش را شاد و مسرور کند چنان است که گوئی کسی از فرزندان اسماعیل (علیه السلام) را آزاد کرده باشد.
در حقیقت این احترام به شخصیت زن سبب آزادی او در جامعه و پایان دادن به دوران بردگی زنان است .
گر چه در این زمینه سخن بسیار است و در ذیل آیات مناسب بحث خواهد شد ولی از این واقعیت نمی توان به آسانی گذشت که با نهایت تاءسف هنوز در جوامع اسلامی ، آثاری از همان افکار جاهلی وجود دارد، و هنوز کم نیستند خانوادههائی که از تولد پسر خوشحال و از نوزاد دختر ناراحت می شوند، و یا لااقل تولد پسر را بر دختر ترجیح می دهند. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 277
البته ممکن است شرائط خاص اقتصادی و اجتماعی در رابطه با وضع زنان در جوامع کنونی یکی از علل اینگونه عادات و رسوم غلط بوده باشد، ولی هر چه هست باید عموم مسلمانان راستین با این طرز فکر مبارزه کنند، و ریشه هاای اجتماعی و اقتصادی آنرا بسوزانند که اسلام نمی پسندد که بعد از چهارده قرن پیروانش به افکار جاهلی باز گردند، و این یکنوع جاهلیت ثانوی است .
حتی در جوامع غربی که تصور می کنند برای زن شخصیت والائی قائلند عملا می بینیم او را آنچنان تحقیر کرده اند که بصورت یک عروسک بی ارزش یا وسیله ای برای خاموش کردن آتش شهوت و یا کالائی برای تبلیغ کالاهایشان در آورده اند. النحل
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 278
آیه 61 - 64
آیه و ترجمه
وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظلْمِهِم مَّا تَرَک عَلَيهَا مِن دَابَّةٍ وَ لَكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلى أَجَلٍ مُّسمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لاَ يَستَئْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَستَقْدِمُونَ(61)
وَ يجْعَلُونَ للَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَ تَصِف أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِب أَنَّ لَهُمُ الحُسنى لا جَرَمَ أَنَّ لهُمُ النَّارَ وَ أَنهُم مُّفْرَطونَ(62)
تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسلْنَا إِلى أُمَمٍ مِّن قَبْلِک فَزَيَّنَ لهُمُ الشيْطنُ أَعْمَلَهُمْ فَهُوَ وَلِيهُمُ الْيَوْمَ وَ لهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ(63)
وَ مَا أَنزَلْنَا عَلَيْک الْكِتَب إِلا لِتُبَينَ لهُمُ الَّذِى اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ(64)
ترجمه :61 - و اگر خداوند مردم را بخاطر ظلمشان مجازات کند جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نخواهد گذارد!، ولی آنها را تا زمان معینی بتاخیر می اندازد، اما هنگامی که اجلشان فرا رسد نه ساعتی تاءخیر می کنند و

نه ساعتی پیشی می گیرند.
62 - آنها برای خدا چیزهائی قرار می دهند که خودشان از آن کراهت دارند (یعنی تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 279
فرزندان دختر) با اینحال بدروغ می گویند سرانجام نیکی دارند، ناچار برای آنها آتش است و آنها از پیشگامان (در آتش دوزخ) هستند.
63 - بخدا سوگند، پیامبرانی به سوی امتهای پیش از تو فرستادیم اما شیطان اعمالشانرا در نظرشان زینت داد، و امروز او ولی و سرپرستشان است ، و مجازات دردناک برای آنها است .
64 - ما قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف دارند برای آنها تبیین کنی و مایه هدایت و رحمت است برای گروهی که ایمان دارند.
تفسیر :گر حکم شود که مست گیرند!...
بعد از ذکر آیات گذشته که از جنایات وحشتناک مشرکان عرب در زمینه بدعتهای زشت و زنده بگور کردن دختران سخن می گفت ممکن است این سؤ ال برای بعضی پیش آید که چگونه خداوند بندگان گنهکار را با اینهمه ظلم و جنایت فجیع سریعا کیفر نمی دهد؟!
نخستین آیه مورد بحث گوئی در مقام پاسخ به همین سؤ ال است . می گوید: ((اگر بنا شود خداوند مردم را به ظلمها و ستمهائی که مرتکب می شوند کیفر دهد، جنبنده ای بر پشت زمین باقی نخواهد گذارد))! (و لو یؤ اخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابه).
دابه به معنی هرگونه موجود زنده و جنبنده است ، در اینجا ممکن است به قرینه ((علی ظلمهم)) کنایه از انسانها باشد. یعنی اگر خداوند، انسانها را به خاطر ظلمشان مؤ اخذه کند انسانی بر صفحه کره خاک باقی نخواهد ماند. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 280
این احتمال نیز وجود دارد که منظور همه جنبندگان باشد، زیرا می دانیم جنبندگان روی زمین معمولا برای انسان آفریده شده اند چنانکه قرآن می گوید: هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا ((او خدائی است که آنچه را در روی زمین است به خاطر شما آفرید)) (بقره - 29).
هنگامی که انسانها از میان بروند، فلسفه وجود جنبندگان دیگر، نیز از میان خواهد رفت و نسل آنها قطع می شود.
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که اگر ما به عمومیت و وسعت مفهوم آیه بنگریم نتیجه اش آن خواهد بود که هیچ انسانی در روی زمین ، غیر ظالم وجود ندارد، و هر کسی به سهم خود مرتکب ستمی شده است ، که اگر بنابر مجازات سریع و فوری باشد، دامان همه را خواهد گرفت ، با اینکه می دانیم نه تنها پیامبران و امامان که معصومند مصداق چنین ظلمی نیستند، بلکه در هر عصر و زمان گروهی از نیکان و پاکان و مجاهدان

راستین هستند که حسنات آنها مسلما بر سیئات کوچکشان برتری دارد و قطعا مستحق مجازات نابود کننده نیستند.
پاسخ این سؤ ال را چنین می توان گفت که آیه یک حکم نوعی را بیان می کند، نه عمومی و همگانی و نظیر این تعبیر در ادبیات عرب و غیر عرب نیز دیده می شود، این شعر معروف را غالبا شنیده ایم :
گر حکم شود که مست گیرند
در شهر هر آنچه هست گیرند!و نیز شاعر می گوید:
گفت باید حد زند هشیار، مرد مست را
گفت هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست !شاهد این استثناء آیه 32 سوره فاطر است که می فرماید: ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 281
سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر: طبق این آیه مردم سه گروهند: گروهی ستمگر و گروهی میانه رو که گناهان خفیفی دارند و گروهی پیشگیری کنندگان به نیکیها یعنی نیکان و پاکان ، مسلما از این سه گروه تنها گروه اولند که مشمول آیه مورد بحثند نه گروه دوم و سوم و از آنجا که گروه اول معمولا اکثریت جوامع را تشکیل می دهند، ذکر چنین عمومی جای تعجب نخواهد بود.
از آنچه گفتیم روشن می شود که آیه هیچگونه دلالتی بر نفی عصمت انبیاء نمی کند و آنها که چنین پنداشته اند توجه به سایر آیات قرآن و قرائن موجود در کلام ندارند.
سپس قرآن به ذکر این نکته می پردازد ((که خداوند به همه ظالمان و ستمگران مهلت می دهد و تا اجل مسمی (زمان معینی) مرگ آنها را به تاءخیر می اندازد)) (و لکن یؤ خرهم الی اجل مسمی).
((اما هنگامی که اجل آنها سر رسد، نه ساعتی تاءخیر می کنند، و نه ساعتی پیشی می گیرند)) (فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون).
بلکه درست در همان لحظه موعود، مرگ دامانشان را فرا می گیرد و لحظه ای پیش و پس نخواهد داشت .
اجل مسمی چیست
در اینکه منظور از اجل مسمی چیست ؟ مفسران بیانات گوناگونی دارند، ولی با توجه به سایر آیات قرآن از جمله آیه 2 سوره انعام و آیه 34 سوره اعراف به نظر می رسد که منظور همان فرا رسیدن مرگ است ، یعنی خداوند مردم را برای اتمام حجت تا پایان عمرشان مهلت می دهد، شاید ظالمان به فکر اصلاح خویش بیفتند، در برنامه زندگی خود تجدید نظر به عمل آورند، و به سوی خدا تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 282

و حق و عدالت باز گردند.
هنگامی که این مهلت پایان گرفت ، فرمان مرگشان فرا می رسد و از همان لحظه مرگ مجازاتها و کیفرها شروع می شود.
برای توضیح بیشتر درباره اجل مسمی به جلد پنجم تفسیر نمونه صفحه 148 و جلد ششم صفحه 157 مراجعه فرمائید.
بار دیگر با بیان تازه ای بدعتهای زشت و خرافاتی را که عربهای جاهلی داشتند (در زمینه تنفر از فرزندان دختر و اعتقاد به اینکه فرشتگان دختران خدایند) محکوم کرده می گوید: ((آنها از یکسو از فرزندان دختر کراهت دارند ولی از سوی دیگر آن را برای خدا قائل می شوند))! (و یجعلون لله ما یکرهون).
این تناقض عجیبی است و همانگونه که در سوره نجم آیه 22 آمده است این یک تقسیم ناهنجار است ! اگر فرشتگان دختران خدایند، پس معلوم می شود دختر چیز خوبی است ، چرا شما از فرزندان دختر ناراحت می شوید! و اگر بد است چرا برای خدا قائل هستید؟
((و با این حال آنها به دروغ می گویند که سرانجام نیک و پاداش خیر از برای آنها است)) (و تصف السنتهم الکذب ان لهم الحسنی).
با کدام عمل ، انتظار چنین پاداشی را دارند؟ با زنده بگور کردن دختران معصوم و بیگناه و بی دفاع ؟ و یا با تهمت و افتراء به ساحت مقدس پروردگار؟ با کدامین عمل ؟
کلمه ((حسنی)) که مؤ نث ((احسن)) است و به معنی نیکوتر یا نیکوترین می آید در اینجا به معنی بهترین پاداشها و یا بهترین عاقبتها است که این قوم مغرور گمراه با همه جنایاتشان برای خود قائل بودند، و در این صورت
این سؤ ال پیش تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 283
می آید: با اینکه عرب جاهلی عقیده به معاد نداشت ، چگونه چنین سخنی را می گفتند؟!.
ولی باید توجه داشت که همه آنها منکر معاد بطور مطلق نبودند، بلکه معاد جسمانی را نفی می کردند و از اینکه انسان بار دیگر به حیات مادی باز گردد، تعجب داشتند؟ به علاوه این تعبیر ممکن است به صورت قضیه شرطیه بوده باشد یعنی آنها می گفتند: ((اگر جهان دیگری هم در کار باشد ما در آنجا بهترین پاداش را خواهیم داشت)) و همین گونه است طرز تفکر بسیاری از جباران و منحرفان لجوج که در عین دوری از خدا خود را به خدا از همه نزدیکتر می دانند و ادعاهای پوچ و مسخره ای دارند.
این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که از ((حسنی)) همان نعمت حسنی یعنی پسران است ، چرا که دختران را شوم و بد می دانستند، ولی پسران را خوب و نعمت عالی می دانستند.
ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد، لذا بلافاصله می گوید: ((ناچار

برای آنها آتش دوزخ است)) (لا جرم ان لهم النار).
یعنی نه تنها عاقبت نیکی ندارند، بلکه پایان کارشان جز آتش دوزخ نیست .
((و آنها از پیشگامان در آتشند)) (و انهم مفرطون).
((مفرط)) از ماده ((فرط)) (بر وزن فقط) معنی پیشگام و متقدم است .
و از آنجا که ممکن است بعد از شنیدن داستان عرب جاهلی برای بعضی این سؤ ال پیش آید که چگونه ممکن است انسان جگر گوشه خود را با آن قساوت ، زنده به زیر خاکها بفرستد مگر چنین چیزی امکان پذیر است ؟
در آیه تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 284
بعد گوئی به پاسخ سؤ ال پرداخته می گوید:
((به خدا سوگند ما پیش از تو پیامبرانی به سوی امتهای پیشین فرستادیم ، ولی شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داد)) (تالله لقد ارسلنا الی امم من قبلک فزین لهم الشیطان اعمالهم).
آری شیطان آنچنان در وسوسه های خود، مهارت دارد که زشتترین و بدترین جنایات را گاهی در نظر انسان چنان زینت می دهد که آنرا یک افتخار می پندارد، همانگونه که عرب جاهلی زنده بگور کردن دختران خود را سند افتخار می دانست و آنرا به عنوان حمایت از ناموس و حفظ حیثیت و آبروی قبیله ! مدح و تمجید می کرد، و می گفت : من امروز دخترم را به دست خود زیر خاک می فرستم تا فردا در یک جنگ بدست دشمن نیفتد.
جائی که ننگین ترین اعمال را در زیر فریبنده ترین ماسکها بر اثر تزیین و وسوسه شیطان امکان پذیر باشد، حال بقیه کارها روشن است .
و ما امروز نمونه های بسیاری از این تزیینات شیطانی را در اعمال بسیاری از افراد می بینیم که دزدیها و غارتگریها و تجاوزها و جنایات خود را با تعبیرات مختلفی توجیه می کنند و در زیر لفافه های فریبنده قرار می دهند.
سپس اضافه می کند گروه مشرکان فعلی نیز دنباله رو همان برنامه های انحرافی امتهای پیشین اند که شیطان اعمالشان را در نظرشان تزیین داده بود. ((و شیطان امروز ولی و راهنما و سرپرست آنها است))! (فهو ولیهم الیوم).
و از رهنمودهای او الهام می گیرند.
و به همین جهت ((عذاب دردناک الهی در انتظار آنها است)) (و لهم عذاب الیم).
در تفسیر جمله ((فهو ولیهم الیوم)) (شیطان امروز سرپرست آنها است)
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 285
مفسران بیانات گوناگونی دارند که شاید از همه روشنتر همانست که در بالا گفتیم ، یعنی این جمله اشاره به وضع مشرکان عرب در عصر جاهلیت است که اینها هم از برنامه های امتهای منحرف پیشین پیروی کردند، و

شیطان سرپرست آنها است همانگونه که سرپرست گمراهان گذشته بود.
این احتمال نیز وجود دارد که منظور از جمله مزبور آن باشد که هنوز بازماندگان امتهای منحرف پیشین وجود دارند، و به راه انحرافی خود ادامه می دهند و شیطان نیز امروز ولی و سرپرست آنها است ، همانگونه که در گذشته بود.
آخرین آیه مورد بحث هدف بعثت پیامبران را بیان می کند تا روشن شود که اگر اقوام و ملتها، هوی و هوسها، و سلیقه های شخصی خود را کنار بگذارند و دست به دامن راهنمائی پیامبران بزنند، اثری از اینگونه خرافه ها، اختلافها، و اعمال ضد و نقیض باقی نمی ماند، می گوید:
((ما قرآنرا بر تو نازل نکردیم مگر به خاطر اینکه آنچه را در آن اختلاف داشته اند برای آنها تبیین کنی)) (و ما انزلنا علیک الکتاب الا لتبین لهم الذی اختلفوا فیه).
((و این قرآن مایه هدایت و رحمت است ، برای آنها که ایمان دارند)) (و هدی و رحمة لقوم یؤ منون). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 286
وسوسه های شیطان را از دل آنها می زداید، پرده های فریبنده نفس اماره و شیطان صفتان را از چهره حقایق کنار می زند، خرافات و جنایاتی که در زیر ماسکهای فریبنده پنهان شده آشکار می سازد، اختلافاتی را که در سایه هوی و هوس پدید آمده بر می چیند، به قساوتها پایان می دهد، و نور هدایت و رحمت را در همه جا می پاشد. النحل
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 287
آیه 65 - 67
آیه و ترجمه
وَ اللَّهُ أَنزَلَ مِنَ السمَاءِ مَاءً فَأَحْیَا بِهِ الاَرْض بَعْدَ مَوْتهَا إِنَّ فی ذَلِک لاَیَةً لِّقَوْمٍ یَسمَعُونَ(65)
وَ إِنَّ لَکمْ فِی الاَنْعَمِ لَعِبرَةً نُّسقِیکم مِّمَّا فی بُطونِهِ مِن بَینِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَّبَناً خَالِصاً سائغاً لِّلشرِبِینَ(66)
وَ مِن ثَمَرَتِ النَّخِیلِ وَ الاَعْنَبِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سکراً وَ رِزْقاً حَسناً إِنَّ فی ذَلِک لاَیَةً لِّقَوْمٍ یَعْقِلُونَ(67)
ترجمه :65 - خداوند از آسمان آبی فرستاد، و زمین را بعد از آنکه مرده بود حیات بخشید در این نشانه روشنی است برای جمعیتی که گوش شنوا دارند!
66 - و در وجود چهار پایان برای شما (درسهای) عبرتی است ، از درون شکم آنها از میان غذاهای هضم شده ، و خون ، شیر خالص و گوارا به شما می نوشانیم !
67 - و از میوه های درختان نخل و انگور مسکرات (ناپاک) و روزی خوب و پاکیزه می گیرید در این روشنی است برای جمعیتی که اندیشه می کنند.

تفسیر :آبها، میوه ها، دامها
بار دیگر به بیان نعمتها و مواهب گوناگون پروردگار باز می گردد، که تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 288
هم تاءکیدی است بر مساءله توحید و شناخت خدا، و هم در لابلای آن اشاره ای به مساءله معاد است ، و هم با ذکر این نعمتها، حس شکرگزاری بندگان را تحریک کرده ، آنها را از این طریق به خدا نزدیکتر می سازد، مجموع این جهات سه گانه پیوند این آیات و آیات گذشته را روشن می سازد.
از سوی دیگر در آخرین آیه بحث گذشته ، سخن از نازل کردن آیات قرآن که حیات جان آدمی است در میان بود، و در نخستین آیه مورد بحث ، سخن از نزول باران از آسمان که مایه حیات جسم آدمی است به میان آمده .
نخست می گوید: ((خداوند از آسمان آبی فرستاد و زمین را بعد از آنکه مرده بود بوسیله آن حیات بخشید)) (و الله انزل من السماء ماء فاحیا به الارض بعد موتها).
((در این امر نشانه روشنی است از عظمت خدا، برای آنها که گوش شنوا دارند)) (ان فی ذلک لایة لقوم یسمعون).
مساءله حیات و زندگی زمین به وسیله نزول آب باران از آسمان ، در آیات متعددی از قرآن ، بیان شده است ، زمینه ای خشکیده و خاموش و بی روح که گاهی خشکسالی آنها را چنان از کار انداخته که انسان هرگز باور نمی کند در گذشته در آغوشش گیاهی پرورش یافته ، و یا در آینده ، موجود زنده ای در دامانش تولد خواهد یافت ، اما چند باران پی در پی و به دنبال آن تابش اشعه حیاتبخش آفتاب ، آنرا به حرکت در می آورد، گوئی خفته ای است که بیدار می شود و یا صحیحتر مرده ای است که بادم مسیحائی باران به حیات باز گردد، انواع گلها و گیاهها در آن آشکار می شود و به دنبال آن حشرات و پرندگان و انواع حیوانات از هر طرف به سوی آن می آیند و زمزمه حیات و زندگی سر می دهند.
خلاصه در آن سرزمین که سابقا مرده و خاموش بود چنان غلغله ای بر پا
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 289
می شود که آدمی را مبهوت می کند، و این راستی یکی از شاهکارهای آفرینش است .
هم نشانه ای است از قدرت و عظمت آفریدگار، و هم دلیلی است بر امکان معاد که چگونه مردگان بار دیگر لباس حیات در تن می کنند، و هم نعمت بزرگی است از نعمتهای خداوند، مخصوصا نعمتی مانند باران که بندگان کمترین زحمتی برای ایجاد آن متحمل نمی شوند!.
بعد از نعمت آب که مسلماء نخستین پایه حیات است ، به نعمت وجود چهار پایان و مخصوصا ماده غذائی بسیار مفیدی مانند شیر که از آنها گرفته

می شود اشاره کرده می گوید: ((و در وجود چهار پایان درس عبرت بزرگی برای شما قرار دارد)) (و ان لکم فی الانعام لعبرة).
چه عبرتی از این برتر که : ((از درون شکم این حیوانات از میان غذاهای هضم شده ، و خون ، شیر خالص و گوارا به شما می نوشانیم)) (نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربین).
((فرث)) در لغت به معنی غذاهای هضم شده درون معده است که به مجرد رسیدن به روده ها ماده حیاتی آن جذب بدن می گردد، و تفاله های آن به خارج فرستاده می شود، در آن حال که این غذای هضم شده در درون معده است به آن ((فرث)) می گویند و هنگامی که تفاله های آن خارج شد روث (سرگین) گفته می شود.
می دانیم که مقدار کمی از غذا مانند بعضی از مواد قندی و همچنین آب از همان دیواره های معده جذب بدن می شود، اما قسمت عمده هنگامی که غذای هضم شده منتقل به روده ها شد وارد خون می گردد، و نیز می دانیم که شیر از غده های مخصوصی که درون پستان است تراوش می کند و

و غده های چربی ساز گرفته می شود.
به این ترتیب این ماده سفید رنگ تمیز خالص ، این غذای نیرو بخش گوارا، از میان غذاهای هضم شده مخلوط با تفاله ها، و از لابلای خون بدست می آید، و این براستی عجیب است ، سرچشمه ای آنچنان آلوده و تنفرآمیز، اما محصولش این چنین خالص و زیبا و دل انگیز و گوارا!.
بعد از حیوانات و شیر آنها به بخشی از مواهب گیاهان پرداخته می گوید: خداوند از میوه های درختان نخل و انگور، غذای پر برکتی نصیب شما ساخت که گاه آن را به صورت زیانبار در می آورید و از آن شراب می سازید و گاه رزق پاک و پاکیزه از آن می گیرید (و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرا و رزقا حسنا).
((در این امر نشانه دیگری است از قدرت پروردگار برای آنها که عقل و خرد دارند)) (ان فی ذلک لایة لقوم یعقلون).
((سکر)) گرچه در لغت معانی مختلفی دارد، ولی در اینجا به معنی مسکرات و مشروبات الکلی است ، و معنی مشهور آن همین است .
روشن است که قرآن در این آیه هرگز اجازه شرابسازی از خرما و انگور نداده بلکه با توجه به اینکه ((مسکرات)) را در مقابل ((رزق حسن)) قرار داده اشاره کوتاهی به تحریم خمر و نامطلوب بودن آن نموده است ، بنابراین نیاز به این نداریم که بگوئیم این آیه قبل از نزول تحریم شراب نازل شده و اشاره ای به حلال بودن آن است ، بلکه به عکس آیه ، اشاره به حرام بودن آن می کند و شاید اولین اخطار در زمینه تحریم خمر باشد.
در حقیقت گوئی در یک جمله معترضه و در میان پرانتز قرآن مجید تفسیر

می خواهد ضمن بر شمردن نعمتهای الهی به سوء استفاده از آن نیز اشاره کند.
نکته ها:
1 - پیدایش شیر چگونه است ؟
قرآن مجید چنانکه در آیات فوق خواندیم می گوید شیر از میان ((فرث)) (غذای هضم شده داخل معده) و دم (خون) خارج می شود.
((فیزیولوژی امروز)) این مطلب را ثابت کرده است که هنگامی که غذا در معده ، هضم و آماده جذب می گردد، در سطحی بسیار وسیع و گسترده در داخل معده و روده ها در برابر ملیونها رگهای موئین قرار می گیرد، و عناصر مفید و لازم آن را جذب کرده و به درخت ریشه داری که نوک انتهائیش در نوک پستان خلاصه می شود می رساند.
مادر غذا می خورد، عصاره اش به خون وارد می گردد، شاخ و برگهای انتهائی دستگاه خون و عروق ، در مجاور شاخ و برگهای انتهائی دستگاه گردش خون ((جنین)) قرار می گیرد، و تا بچه در شکم مادر است بدین طریق او را تغذیه می کند، اما همینکه از مادر جدا شد، نوک عقربه این قطبنمای تغذیه کننده متوجه نوک پستان مادر می شود در این حالت ، مادر دیگر نمی تواند، خون خود را به خون نوزاد برساند، از این رو باید تغییر حالت و تصفیه ای انجام پذیرد که محصول جدید را برای کودکش گوارا و سازگار سازد، اینجاست که شیر به وجود می آید، از میان ((فرث)) و ((دم)) یعنی از میان آنچه می خورد و تبدیل به فرث ، و بعد از آن تبدیل به خون می شود.
و اتفاقا ترکیب شیر نیز چیزی است حد وسط میان خون و فرث ، نه خون تصفیه شده است و نه غذای هضم شده ، از دومی فراتر می رود و به اولی نمی رسد!. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 292
پستانها برای ساختن مواد پروتوئینی شیر، تنها از اسیدهای امینه ذخیره شده بدن استفاده می کند.
بعضی از مواد شیر در خون وجود ندارند و در غده های پستانی ساخته می شوند (مانند کازوئین).
بعضی قسمتهای دیگر موجود در شیر بدون تغییر از پلاسمای خون ، از طریق ترشح وارد شیر می شوند (مانند انواع ویتامینها، نمک طعام و فسفاتها).
بعضی دیگر از مواد مانند قند موجود در شیر (لاکتوز) از قند موجود در خون گرفته می شود که پستانها روی آن فعالیت داشته و در این تغییر و تبدیل سهم مؤ ثری دارند.
به طوری که ملاحظه می کنید تولید شیر نتیجه جذب مواد غذائی بوسیله

خون و ارتباط مستقیم خون با غده های پستانها می باشد، ولی جالب اینکه نه بوی خاص فرث و نه رنگ مخصوص خون هیچکدام به شیر منتقل نمی شود بلکه با رنگ و عطر و بوی تازه ای از نوک پستان تراوش می کند.
جالب توجه اینکه دانشمندان می گویند برای تولید یک لیتر شیر در پستان حداقل باید پانصد لیتر خون از این عضو عبور کند، تا بتواند مواد لازم برای آن یک لیتر شیر را از خون بگیرد و برای تولید یک لیتر خون در عروق ، باید مواد غذائی زیادی از روده ها بگذرد و اینجاست که مفهوم من بین فرث و دم کاملا مشخص می گردد.
2 - مواد غذائی مهم شیر
شیر سرشار است از مواد مختلف حیاتی که رویهمرفته یک مجموعه کامل

غذائی را تشکیل می دهد.
مواد معدنی شیر عبارت است از سدیم ، پتاسیم ، کلسیم ، منیزیم ، روی ، مس و کمی آهن و همچنین فسفر و کلر و ید و گوگرد.
در شیر گازهای اکسیژن و ازت و اسید کربنیک نیز وجود دارد.
مواد قندی شیر به قدر کافی و به صورت لاکتوز می باشد.
ویتامینهای محلول در شیر ویتامین ((ب)) و ((پ)) و ((آ)) و ((د)) می باشد، امروز ثابت شده است که اگر حیوان خوب چرا شده باشد تمام اقسام ویتامینها در شیر آن وجود دارد که شرح همه آنها در این مختصر نمی گنجد، و این مساءله نیز تقریبا مورد اتفاق است که شیر تازه یک غذای کامل محسوب می شود.
و شاید به همین دلیل است که در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم لیس یجزی مکان الطعام و الشراب الا اللبن : ((تنها چیزی که می تواند جای آب و غذا را کاملا بگیرد شیر است)).
و نیز در روایات می خوانیم شیر عقل انسان را زیاد می کند و ذهن انسانرا صفا می بخشد روشنائی چشم را می افزاید و نسیان و فراموشکاری را برطرف می کند، قلب را تقویت کرده و پشت را محکم می گرداند (و می دانیم هر یک از این آثار ارتباط نزدیکی با مواد حیاتی موجود در شیر دارد)).
3 - شیر غذای خالص و گوارا
در آیات فوق مخصوصا روی ((خالص بودن)) و ((گوارا بودن)) شیر تکیه شده است ، و این در بدو نظر برای هر کس روشن است که شیر غذائی است کم حجم و پر نیرو و خالص از مواد اضافی و در عین حال آنچنان گوارا است که برای هر انسان ، در هر سن و سال ، از کودکی تا پیری ، مفید و سازگار است ، و به خاطر

همین جهات بسیاری از بیماران از این غذا استفاده می کنند، مخصوصا برای رشد استخوانها اثر فوق العاده ای برای آن قائلند و به همین دلیل در

موارد شکستگی استخوانها، توصیه می شود.
یکی از معانی خلوص پیوند است ، و شاید به خاطر همین معنی است که بعضی این تعبیر قرآنی را در مورد شیر اشاره به تاءثیر فوق العاده آن در استخوانسازی می دانند.
و جالب اینکه در احکام اسلامی که در زمینه مساءله رضاع (شیرخوارگی) وارد شده نیز این معنی به وضوح دیده می شود.
زیرا از یکسو می بینیم فقهاء می گویند: اگر کودکی از مادری بمقداری شیر بخورد که استخوانش محکم گردد و گوشتش بروید این کودک به آن مادر محرم می شود (و همچنین نسبت به شوهر آن زن و بعضی دیگر از کسان آنها) اما از سوی دیگر می گویند 15 بار شیر نوشیدن متوالی و حتی یکشبانه روز پی در پی نوشیدن شیر سبب این محرمیت می گردد، آیا اگر این دو سخن را به یکدیگر ضمیمه کنیم مفهومش این نمی شود که حتی تغذیه از شیر در یکشبانه روز اثر در تقویت استخوانها و رویاندن گوشت دارد؟!
این نکته نیز لازم به تذکر است که در دستورات اسلامی به شیر ((آغوز)) که در لغت عرب به آن ((لباء)) می گویند اهمیت فوق العاده ای داده شده است تا آنجا که در کتب فقهی اسلامی می خوانیم حیات کودک بستگی به آن دارد، و به همین دلیل دادن شیر آغوز را به کودک از واجبات شمرده اند.
و نیز شاید به همین جهت است که درباره موسی (علیه السلام) در سوره قصص آیه 7 چنین می خوانیم و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم : ((به مادر موسی وحی فرستادیم که او را شیر ده و هنگامی که بر او ترسیدی او را به آغوش امواج بسپار))!. النحل
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 295
آیه 68 - 69
آیه و ترجمه
وَ أَوْحَی رَبُّکَ إِلی النَّحْلِ أَنِ اتخِذِی مِنَ الْجِبَالِ بُیُوتاً وَ مِنَ الشجَرِ وَ مِمَّا یَعْرِشونَ(68)
ثمَّ کلِی مِن کلِّ الثَّمَرَتِ فَاسلُکِی سبُلَ رَبِّکِ ذُلُلاً یخْرُجُ مِن بُطونِهَا شرَابٌ مخْتَلِفٌ أَلْوَنُهُ فِیهِ شِفَاءٌ لِّلنَّاسِ إِنَّ فی ذَلِک لاَیَةً لِّقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ(69)
ترجمه :68 - پروردگار تو به زنبور عسل وحی (الهام غریزی) فرستاد که از کوهها و درختان و داربستهائی که مردم می سازند خانه هائی برگزین !.
69 - سپس از تمام ثمرات تناول کن ، و راههائی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده به راحتی بپیما، از درون شکم آنها نوشیدنی خاصی خارج می شود، به رنگهای مختلف ، که در آن شفای مردم است در این امر نشانه روشنی است برای جمعیتی که اهل فکرند!
تفسیر :پروردگارت به زنبور عسل وحی فرستاد!

در اینجا لحن قرآن به طرز شگفت انگیزی تغییر می یابد و در عین ادامه دادن بحثهای پیشین در زمینه نعمتهای مختلف الهی و بیان اسرار آفرینش سخن از ((زنبور عسل)) (نحل) و سپس خود عسل به میان می آورد، اما در شکل یک تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 296
ماءموریت الهی و الهام مرموز که نام وحی بر آن گذارده شده است ، نخست می گوید:
((پروردگار تو به زنبور عسل ، وحی کرد که خانه هائی از کوهها و درختان و داربستهائی که مردم می سازند انتخاب کن)) (و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون).
در این آیه به چند تعبیر برخورد می کنیم که همه درخور دقت است :
1 - کلمه وحی در اصل چنانکه راغب در مفردات می گوید: به معنی اشاره سریع است سپس به معنی القا کردن مخفیانه سخنی آمده است ، ولی در قرآن مجید وحی در معانی مختلفی به کار رفته ، که همه بازگشت به همان معنی اصلی می کند:
از آن جمله وحی نبوت است که در قرآن ، فراوان از آن یاد شده است ، در آیه 51 سوره شوری می خوانیم : و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا... ((خداوند با هیچ انسانی جز از طریق وحی سخن نمی گوید...))
و نیز وحی به معنی الهام است ، خواه الهام خود آگاه باشد (در مورد انسانها) مانند و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم (قصص - 7): ((ما به مادر موسی الهام کردیم که نوزادت را شیر ده و هرگاه از دستیابی دشمنان بر او ترسیدی او را به آغوش امواج دریا بسپار))
و خواه به صورت ناآگاه و الهام غریزی باشد، چنانکه در مورد زنبور عسل در آیات فوق خواندیم ، زیرا مسلم است ، وحی در اینجا همان فرمان غریزه و انگیزه های ناخودآگاهی است که خداوند در جانداران مختلف آفریده است .
و نیز وحی به معنی اشاره است چنانکه در داستان ذکریا می خوانیم فاوحی الیهم ان سبحوا بکرة و عشیا ((ذکریا به مردم با اشاره گفت صبح
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 297
و شام ، تسبیح خدا گوئید)) (مریم - 11).
و نیز به معنی رساندن مخفیانه پیام و خبر آمده است ، چنانکه در آیه 112 سوره انعام می خوانیم یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا: ((شیاطین انسانی و غیر انسانی مطالب فریبنده و گمراه کننده را بطور مرموز به یکدیگر می رسانند)).
2 - آیا الهام غریزی مخصوص زنبوران عسل است ؟
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که غرائز و یا الهام غریزی منحصر به

زنبوران عسل نیست و در همه حیوانات وجود دارد، چرا تنها در اینجا این تعبیر آمده است ؟
اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤ ال روشن می شود و آن اینکه : امروز که زندگی زنبوران عسل دقیقا از طرف دانشمندان مورد بررسی عمیق قرار گرفته ثابت شده است که این حشره شگفت انگیز آنچنان تمدن و زندگی اجتماعی شگفت انگیزی دارد که از جهات زیادی بر تمدن انسان و زندگی اجتماعی او پیشی گرفته است .
البته کمی از زندگی شگرفش در گذشته روشن بوده ، ولی هرگز مثل امروز ابعاد مختلف آن که هر یک از دیگری عجیبتر است شناخته نشده بود، قرآن به طرز اعجازآمیزی با کلمه وحی به این موضوع اشاره کرده است ، تا این واقعیت را روشن سازد که زندگی زنبوران عسل را هرگز نباید با انعام و چهار پایان و مانند آنها مقایسه کرد، و شاید همین انگیزه ای شود که به درون جهان اسرار آمیز این حشره عجیب گام بگذاریم و به عظمت و قدرت آفریدگارش آشنا شویم ، و این است رمز دگرگون شدن لحن کلام
در این تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 298
آیه نسبت به آیات گذشته .
3 - قبل از هر چیز خانه سازی
نخستین ماموریت زنبوران در این آیه ماموریت خانه سازی ذکر شده ، و این شاید به خاطر آن است که مساءله مسکن مناسب نخستین شرط زندگی است و به دنبال آن فعالیتهای دیگر امکان پذیر می شود، و یا به خاطر آنکه ساختمان خانه های شش ضلعی زنبوران عسل که شاید ملیونها سال است به همین شکل در شرق و غرب جهان ادامه دارد از عجیبترین برنامه های زندگی آنها است و حتی شاید از ساختن خود عسل عجیبتر است ، چگونه این ماده مومی مخصوص را تهیه می کند؟ و چگونه این خانه های شش ضلعی را با ظرافت و مهندسی فوق العاده دقیقی می سازد؟ خانه هائی که نقشه آن بسیار حساب شده و زوایای آن کاملا دقیق و یکسان است ، اساسا برای استفاده کامل از یک سطح به گونه ای که هیچ قسمتی از آن ، هدر نرود و یا زوایای تنگ و تاریکی پیدا نکند، راهی بهتر از انتخاب خانه های شش ضلعی با زوایای مساوی نیست ، به اضافه این نوع خانه از استحکام خاصی برخوردار است .
4 - انتخاب این خانه ها، چنانکه قرآن در آیه فوق می گوید: گاهی در کوهها است ، در لابلای صخره های غیر قابل عبور، و شکاف های مخصوص سنگهائی که آمادگی برای این هدف دارند و گاهی در لابلای شاخه های درختان ، و گاهی در کندوهائی که انسانها بر فراز داربستها در اختیارشان می گذارند. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 299
ضمنا از این تعبیر استفاده می شود که لانه و کندوی عسل باید در نقطه

مرتفعی از کوه و درخت و داربست باشد تا به خوبی بتواند از آن استفاده کند.
بعد دومین ماموریت زنبور عسل شروع می شود چنانکه قرآن می گوید: ((سپس ما به او الهام کردیم که از تمام ثمرات تناول کن)) (ثم کلی من کل الثمرات).
((و راههائی را که پروردگارت برای تو تعیین کرده به راحتی بپیما)) (فاسلکی سبل ربک ذللا).
((ذلل)) جمع ذلول به معنی تسلیم و رام باشد، و توصیف راهها به ذلل به خاطر آنست که این جاده ها آنچنان دقیقا تعیین شده که در برابر زنبوران عسل کاملا رام و تسلیمند که بعدا به چگونگی آن اشاره خواهیم کرد.
سرانجام آخرین مرحله ماموریت آنها را (به صورت یک نتیجه) اینچنین بیان می کند: ((از درون زنبوران عسل نوشیدنی مخصوصی خارج می شود که رنگهای مختلفی دارد)) (یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه).
((در این شراب حلال ، داروی شفا بخش مهمی برای مردم است)) (فیه شفاء للناس).
((و در این ماجرای برنامه زندگی زنبوران عسل و ارمغانی که آنها برای جهان انسانیت می آورند، که هم غذا است ، هم شفا و هم درس زندگی ، نشانه روشنی از عظمت و قدرت پروردگار است برای آنهائی که تفکر و اندیشه می کنند)) (ان فی ذلک لایة لقوم یتفکرون).
در این آیه نیز نکات پر معنی و قابل ملاحظه ای است : تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 300
1 - عسل از چه ساخته می شود؟
زنبوران عسل معمولا از ماده قندی مخصوصی که در ریشه گلها قرار داده شده است می مکند و آنرا جمع آوری می کنند، ولی زنبورشناسان می گویند کار زنبوران تنها استفاده از این ماده قندی بن گلها نیست ، بلکه احیانا از تخمدان گلها و دمبرگها و میوه ها نیز استفاده می کنند که قرآن از همه اینها تعبیر به ((من کل الثمرات)) (همه میوه ها) کرده است .
جمله عجیبی که از ((مترلینگ)) دانشمند زیست شناس نقل شده ، اهمیت تعبیر قرآن را آشکار می سازد آنجا که می گوید: ((همین امروز اگر زنبور عسل (اعم از وحشی و اهلی) از بین برود یکصد هزار نوع از گیاه ها و گلها و میوه های ما از بین خواهد رفت ، و از کجا که اصولا تمدن ما از بین نرود))؟ (زیرا نقش زنبوران عسل در جابجا کردن گرده های نر گلها و بارور ساختن گیاهان ماده و به دنبال آن پرورش یافتن میوه ها آنقدر عظیم است که بعضی از دانشمندان حتی آنرا از عسل سازی زنبوران هم مهمتر می دانند).
در حقیقت آنچه را زنبوران عسل از آن می خورند، بالقوه انواع میوه هائی

است که به کمک آنها، شکل می گیرد و با این حال چه پر معنی است کلمه ((کل الثمرات)).
2 - راههای مطمئن و رام !
زنبورشناسان با مطالعاتی که روی این حشره انجام داده اند به این نتیجه رسیده اند که صبحگاهان گروهی از زنبوران که ماموران شناسائی گلها هستند از کندو بیرون می آیند و مناطق مختلف پر گل را کشف کرده و به کندو باز می گردند و به اطلاع دیگران می رسانند، حتی سمت و جهت آنرا مشخص کرده و فاصله آن را نیز از کندو به اطلاع هموطنان خود می رسانند. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 301
زنبوران برای رسیدن به منطقه گلها گاهی راه خود را نشانه گذاری می کنند، و از طریق پراکندن بوهای مختلف در مسیر راه ، و مانند آن ، چنان راه را مشخص می کنند که کمتر امکان دارد زنبوری سرگردان شود!
جمله فاسلکی سبل ربک ذللا (در جاده های پروردگارت که رام و تسلیم تو است گام بگذار) گویا اشاره به این واقعیت است .
3 - عسل در کجا ساخته می شود؟
شاید هنوز بسیاری از افراد فکر می کنند که برنامه کار زنبوران عسل این است که شیره گلها را مکیده و در دهان خود جمع و در کندو ذخیره می کنند، در حالی که چنین نیست آنها شیره های گلها را به بعضی از حفره های درون بدن خود که زنبورشناسان به آن ، چینه دان می گویند می فرستند، و در آنجا که حکم یک کارخانه کوچک مواد شیمیائی دارد تغییر و تحولهای مختلفی پیدا کرده ، شهد گلها به عسل تبدیل می گردد، و مجددا زنبور، عسل ساخته شده را از بدن خود بیرون می فرستد.
عجیب اینکه سوره نحل ، از سوره های مکی است و می دانیم در منطقه مکه نه گل و گیاهی وجود دارد و نه زنبوران عسل ، ولی قرآن با این دقت و ظرافت از آن سخن می گوید و با تعبیر جالبی مانند یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه : ((از درون زنبوران مایعی خارج می شود به رنگهای مختلف)) حتی به ریزه کاریهای ساختن عسل نیز اشاره کرده است .
4 - رنگهای مختلف عسل
رنگ عسل ، بر حسب آنکه زنبور بر چه گل و ثمره ای نشسته و از آن بهره گیری کرده باشد تفاوت می کند، به همین جهت در پاره ای از موارد قهوه ای تیره ، و گاهی نقره ای سفید، و گاهی بیرنگ ، و گاهی زرد رنگ ، گاهی شفاف ، زمانی تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 302
تیره ، گاهی زرد طلائی ، زمانی خرمائی و حتی گاهی ، مایل به سیاهی است !.
این تنوع رنگها علاوه بر این که گویای تنوع سرچشمه های بدست آوردن عسل است ، تنوعی برای ذوقها و سلیقه هاا نیز محسوب می شود زیرا

امروز ثابت شده است که رنگ غذا در تحریک اشتهای انسان بسیار مؤ ثر است ، قدیمی ها نیز گویا این مساءله روانی را شناخته بودند که غذاهای خود را با زعفران و زردچوبه و رنگهای دیگر رنگین می ساختند، تا از طریق بصری نیز میهمانانشان را به خوردن غذا تشویق نمایند، در کتب غذاشناسی در این زمینه بحث فراوان کرده اند که نقل همه آنها مناسب با بحث فشرده تفسیری ما نیست .
5 - عسل یک ماده فوق العاده شفا بخش
می دانیم در گلها و گیاهان ، داروهای حیاتبخشی نهفته شده است که هنوز معلومات ما - با اطلاعات وسیعی که از داروهای گیاهی داریم - نسبت به آن ناچیز است ، و جالب اینکه دانشمندان از طریق تجربه به این حقیقت رسیده اند که زنبوران به هنگام ساختن عسل آنچنان ماهرانه عمل می کنند که خواص درمانی و داروئی گیاهان کاملا به عسل منتقل شده و محفوظ می ماند!.
روی همین جهت عسل دارای بسیاری از خواص درمانی گلها و گیاهان روی زمین بطور زنده است .
دانشمندان برای عسل ، خواص بسیار زیادی گفته اند که هم جنبه درمانی دارد و هم پیشگیری و نیرو بخش .
عسل زود جذب خون می شود و به همین جهت نیرو بخش است و در خونسازی فوق العاده مؤ ثر.
عسل از ایجاد عفونت در معده و روده جلوگیری می نماید.
عسل بر طرف کننده یبوست است . تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 303
عسل برای کسانی که دیر بخواب می روند اثر بسیار مطلوبی دارد (مشروط بر اینکه کم نوشیده شود زیرا زیاد آن خواب را کم می کند).
عسل برای رفع خستگی و فشردگی عضلات اثر قابل ملاحظه ای دارد.
عسل اگر به زنان بار دار داده شود، شبکه عصبی فرزندانشان قوی خواهد شد.
عسل میزان کلسیم خون را بالا می برد.
عسل برای کسانی که دستگاه گوارش ضعیفی دارند نافع است ، مخصوصا برای کسانی که به نفخ شکم مبتلا هستند توصیه می شود.
عسل به علت اینکه زود وارد مرحله سوخت و ساز بدن می شود، می تواند بفوریت انرژی ایجاد کند و ترمیم قوا نماید.
عسل در تقویت قلب مؤ ثر است .
عسل برای درمان بیماریهای ریوی کمک کننده خوبی است .
عسل به خاطر خاصیت میکرب کشی اش برای مبتلایان به اسهال مفید است .
عسل در درمان زخم معده و اثنی عشر عامل مؤ ثری شمرده شده است .

عسل به عنوان داروی معالج رماتیسم ، نقصان قوه نمو عضلات ، و ناراحتیهای عصبی شناخته شده .
عسل برای رفع سرفه مؤ ثر است ، و صدا را صاف می کند.
خلاصه خواص درمانی عسل بیش از آن است که در این مختصر بگنجد.
علاوه بر این از عسل داروهائی برای لطافت پوست و زیبائی صورت ، طول عمر ورم دهان و زبان ، ورم چشم ، خستگی و ترک خوردگی پوست و مانند آن می سازند.
مواد و ویتامینهای موجود در عسل بسیار است ، از مواد معدنی : آهن ، فسفر، پتاسیم ، ید، منیزیم ، سرب ، مس ، سولفور، نیکل ، روی ، سدیم ، و غیر آنست ، تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 304
از مواد آلی : صمغ ، پولن ، اسیدلاکتیک ، اسیدفورمیک ، اسیدسیتریک ، اسید تاتاریک و روغنهای معطر، و از ویتامینها دارای ویتامینهای ششگانه - آ - ب - ث - د - کا - ا - می باشد، بعضی نیز قائل به وجود ویتامین پ ب در عسل هستند.
عسل در خدمت درمان ، بهداشت ، و زیبائی انسانها است .
در روایات اسلامی نیز روی خاصیت درمانی عسل تکیه شده است ، در روایات متعددی از امام علی (علیه السلام) و امام صادق (علیهالسلام) و بعضی دیگر از معصومین نقل شده که فرمودند ما استشفی الناس بمثل العسل : ((مردم به چیزی مانند عسل استشفاء نمی کنند)) و به تعبیر دیگر: لم یستشف مریض بمثل شربة عسل : ((هیچ بیماری به مانند شربت عسل درمان نکرده است)).
و نیز در احادیث عسل برای درمان دل درد توصیه گردیده و از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده من شرب العسل فی کل شهر مرة یرید ما جاء به القرآن عوفی من سبع و سبعین داء: ((کسی که (لااقل) هر ماه یکبار عسل بنوشد، و شفائی را که قرآن از آن یاد کرده بطلبد، خدا او را از 77 نوع بیماری شفا می بخشد))!.
ولی البته از آنجا که هر حکم عامی ، استثنائی دارد، موارد نادری وجود دارد که نوشیدن عسل در آن نهی شده است .
6 - برای انسانها (للناس)
جالب اینکه زنبورشناسان می گویند زنبور عسل برای رفع گرسنگیش کافی است که دو و یا سه گل را بمکد در حالی که در هر ساعت بطور متوسط روی دویست و پنجاه گل می نشیند و کیلومترها راه می رود و آنقدر پر کار است که در مدت عمر کوتاهش هر یک مقدار معتنابهی عسل تولید می کنند. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 305
و به هر حال این تلاش و فعالیت چشمگیر او دلیل این است که او تنها برای خود کار نمی کند بلکه آنچنانکه قرآن می گوید للناس و برای همه انسانها

تلاش می کند.
7 - مسائل جالب دیگری درباره عسل
این نکته امروز ثابت شده است که عسل هرگز فاسد نمی شود، یعنی از غذاهائی است که همیشه تازه و زنده بدست ما می رسد، و حتی ویتامینهای موجود خود را هرگز از دست نمی دهد، علت این موضوع را دانشمندان وجود پتاسیم می دانند که در آن بطور فراوان وجود دارد و مانع رشد میکربها است ، و علاوه بر آن دارای مقداری مواد ضدعفونی کننده مانند اسیدفورمیک نیز هست لذا عسل هم خاصیت جلوگیری از رشد میکرب دارد و هم میکرب کش است ، و به همین جهت مصریان قدیم که از این خاصیت عسل آگاه بودند برای مومیائی کردن مردگان خود از آن استفاده می کردند!.
عسل را نباید در ظرفهای فلزی ذخیره کرد، این مطلبی است که دانشمندان به ما می گویند و جالب اینکه قرآن به هنگامی که از زنبوران عسل سخن می گوید می فرماید ((من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یعرشون)) یعنی خانه های زنبوران عسل را تنها در سنگها و چوبها خلاصه می کند.
نکته مهم دیگر اینکه برای رسیدن به خواص درمانی و بهداشتی عسل باید هرگز آنرا حرارت ندهند و به صورت پخته در میان غذاهای دیگر استفاده نکنند، بعضی معتقدند تعبیر قرآن به شراب (نوشیدنی) در مورد عسل اشاره به همین نکته که آنرا باید نوشید.
و نیز این نکته قابل ملاحظه است که نیش زنبوران عسل نیز خاصیت درمانی دارد البته زنبور عسل با آن طبع لطیفی که دارد بی جهت به کسی نیش تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 306
نمی زند، این ما هستیم که آنها را تحریک کرده و به نیش زدن وادار می کنیم .
از جمله اینکه زنبوران عسل از بوی بد ناراحت می شوند و هر گاه صاحب زنبوران با دست آلوده و لباس بد بو به کندو نزدیک شود او را از نیش بی بهره نمی گذارند، مخصوصا اگر صاحب زنبوران قبلا دست خود را در کندوی دیگری کرده باشد و بوی کندوی بیگانه در دست او است ، به مجرد اینکه دست در کندوی دیگری می کند به او حمله میکنند! و به همین جهت باید قبلا دست خود را کاملا بشوید.
البته زنبور به هنگامی که نیش بزند می میرد و بنابر این نیش زدن او یکنوع خودکشی است !، استفاده از نیش زنبور عسل برای بیماریهائی مانند رماتیسم ، مالاریا، درد اعصاب و بعضی دیگر از امراض باید طبق برنامه ای باشد که دانشمندان این فن بیان کرده اند، و گرنه نیش زنبوران عسل احیانا ممکن است زیان و حتی خطر هم داشته باشد!.

گزش یک یا چند زنبور معمولا قابل تحمل است ، ولی دویست تا سیصد عدد زنبور باعث مسمومیت و ناراحتی قلبی می شود و اگر تعدادشان به پانصد عدد برسد، موجب فلج دستگاه تنفسی و احتمالا مرگ خواهد شد.
8 - زندگی عجیب زنبوران عسل
در گذشته کمتر و امروز بر اثر مطالعات پیگیر دانشمندان بسیار بیشتر، این نکته ثابت شده است که زنبوران عسل دارای زندگی بسیار منظم توام با برنامه ریزی و تقسیم کار و مسئولیت و نظام بسیار دقیق است .
شهر زنبوران از پاکترین ، منظمترین و پرکارترین شهرها است ، شهری است که بر خلاف همه شهرهای انسانها، بیکار و فقیر ندارد و از تمدن درخشانی برخوردار است از افراد متخلف و وظیفه نشناس در این شهر کمتر اثر دیده می شود، و اگر تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 307
زنبورانی ندرتا در بیرون کندو بر اثر سهل انگاری از گلهای بدبو و زیانبخش استفاده کنند در همان دروازه کندو بازرسی و ضمن یک محاکمه صحرائی محکوم به اعدام میگردند!.
((مترلینگ دانشمند زیستشناس بلژیکی که مطالعات فراوانی در رابطه با زندگی زنبوران عسل کرده ، درباره نظام عجیبی که بر شهر آنها حکمفرما است چنین می گوید: ملکه (یا صحیحتر مادر کندو) در شهر زنبوران عسل آنطور که ما تصور می کنیم فرمانفرما نیست ، بلکه او نیز مثل سایر افراد این شهر مطیع قواعد و نظامات کلی می باشد.
ما نمی دانیم که این قوانین و نظامات از کجا وضع می شود، و به انتظار این هستیم شاید روزی بتوانیم به این موضوع پی ببریم ، و واضع این مقررات را بشناسیم ، ولی فعلا بطور موقت آنرا به نام ((روح کندو)) می خوانیم !
ملکه نیز مانند دیگران از روح کندو اطاعت می کند.
ما نمی دانیم روح کندو در کجاست ؟ و در کدامیک از سکنه شهر عسل حلول کرده است ؟
ولی میدانیم روح کندو شبیه به غریزه پرندگان نیست ، و نیز می دانیم که روح کندو یک عادت و اراده کورکورانه نژاد زنبور عسل نمی باشد، روح کندو وظیفه هر یک از سکنه شهر را بر طبق استعدادشان معلوم می کند و هر کس را به یک کار می گمارد.
روح کندو به زنبوران مهندس و بنا و کارگر دستور می دهد خانه بسازند روح کندو در روز و ساعت معین به تمام سکنه شهر دستور می دهد که از شهر مهاجرت نمایند، و برای بدست آوردن مسکن و ماوای جدید، خود را بدست حوادث نامعلوم و انواع مشقتها بسپارند! تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 308
ما نمی توانیم بفهمیم قوانین شهر عسل که بوسیله روح کندو وضع شده

در کدام مجمع شورا مطرح می گردد و تصمیم به اجرای آن می گیرند و کیست که فرمان حرکت را در روز معین صادر می کند؟
آری در کندو مقدمات مهاجرت برای اطاعت خدائی که سرنوشت زنبور عسل را در دست گرفته فراهم می شود)).
اگر دانشمند مزبور به خاطر رسوباتی که از مکتب مادی گرایان در فکر او وجود داشته با ابهام از این مساءله سخن می گوید ما با توجه به راهنمائی قرآن ، بسیار خوب درک می کنیم که این همه آوازه ها و برنامه هاا از کجاست و تنظیم کننده و فرمان دهنده کیست ؟!
چه تعبیر زیبائی قرآن دارد و اوحی ربک الی النحل ...:((پروردگارت به زنبور عسل وحی و الهام فرستاد...))!
از این رساتر و جامعتر و گویاتر تصور نمی شود.
هر چند آنچه درباره زنبوران عسل ناگفته ماند بسیار بیش از آنست که گفتیم اما روش تفسیری ما اجازه نمی دهد که بیش از این مقدار، موضوع فوقرا دنبال کنیم .
ولی آیا همین مقدار که گفتیم برای پی بردن به عظمت پروردگار برای آنها که اهل فکر و اندیشه اند کافی نیست ؟ آری ان فی ذلک لایة لقوم یتفکرون . النحل
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 309
آیه 70 - 72
آیه و ترجمه
وَ اللَّهُ خَلَقَکمْ ثُمَّ یَتَوَفَّاکُمْ وَ مِنکم مَّن یُرَدُّ إِلی أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِکَیْ لا یَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شیْئاً إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ قَدِیرٌ(70)

وَ اللَّهُ فَضلَ بَعْضكمْ عَلى بَعْضٍ فى الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضلُوا بِرَادِّى رِزْقِهِمْ عَلى مَا مَلَكت أَيْمَنهُمْ فَهُمْ فِيهِ سوَاءٌ أَ فَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يجْحَدُونَ(71)
وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكمْ أَزْوَجاً وَ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَزْوَجِكم بَنِينَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَكُم مِّنَ الطيِّبَتِ أَ فَبِالْبَطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ(72)
ترجمه :70 - خداوند شما را آفريد، سپس شما را می ميراند، بعضی از شما به سنين بالای عمر می رسند، بطوری که بعد از علم و آگاهی چيزی نخواهند دانست (و همه چيز را فراموش می کنند) خداوند عالم و قادر است .
71 - خداوند بعضی از شما را بر بعضی ديگر از نظر روزی برتری داد (چرا که استعدادها و تلاشهايتان متفاوت است) اما آنها که برتری داده شده اند حاضر نيستند، از روزی خود به بردگانشان بدهند و همگی مساوی گردند، آيا آنها نعمت خدا را انکار می کنند؟
72 - و خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد و برای شما از همسرانتان ، تفسير نمونه جلد 11 صفحه 310
فرزندان و نوه ها، و از طيبات به شما روزی داد، آيا به باطل ايمان می آورند و نعمت خدا را انکار می کنند!
تفسير :سرچشمه تفاوت روزيها
از آنجا که در آيات گذشته بخشی از نعمتهای مهم الهی و مواهب گوناگونی که در جهان گياهان و حيوانات آفريده شده است بيان گرديد، تا از اين راه مردم به آفريننده اين همه نعمتها و نظام دقيق آنها آشنا شوند، آيات مورد بحث نيز از طريق ديگری مساءله اثبات خالق يکتا را تعقيب می کند و آن از طريق دگرگونی و تغييرات نعمتها است که از اختيار انسان بيرون است و نشان ميدهد از ناحيه ديگری مقدر می شود.
نخست می گويد: خداوند شما را آفريد)) (و الله خلقکم).
((سپس روح شما را می گيرد و مرگتان فرا می رسد (ثم يتوفاکم).
هم حيات از ناحيه او است ، و هم مرگ ، تا بدانيد اين شما نيستيد که آفريننده مرگ و حياتيد.
مقدار طول عمر شما نيز در اختيارتان نيست ، بعضی در جوانی يا نزديک به پيری از دنيا می روند ولی بعضی از شما به بالاترين و بدترين ساليان عمر يعنی نهايت پيری باز می گردند)) (و منکم من يرد الی ارذل العمر).
((و نتيجه اين عمر طولانی آن خواهد شد که بعد از علم و دانش و آگاهی تفسير نمونه جلد 11 صفحه 311
چيزی نخواهد دانست و همه را بدست فراموشی می سپارد (لکی لا يعلم بعد علم شيئا).
درست مانند آغاز عمر و سنين کودکی که يکپارچه نسيان بود و

فراموشکاری و ناآگاهی ، آری خداوند آگاه و قادر است)) (ان الله علیم قدیر).
همه قدرتها در اختیار او است و به هر مقدار که صلاح بداند میبخشد و به هر موقع که لازم ببیند می گیرد.
در آیه بعد نیز ادامه می دهد که حتی روزیهای شما بدست شما نیست ، این خداوند است که بعضی از شما را بر بعض دیگری از نظر روزی برتری می دهد (و الله فضل بعضکم علی بعض فی الرزق).
((اما آنها که برتری یافته اند به خاطر تنگ نظری حاضر نیستند از آنچه در اختیار دارند به بندگان مملوک خود بدهند و آنها را در اموال خویش شریک سازند تا آنها نیز با شما مساوی گردند (فما الذین فضلوا برادی رزقهم علی ما ملکت ایمانهم فهم فیه سواء).
بعضی از مفسران احتمال داده اند که این جمله اشاره به پاره ای از اعمال احمقانه مشرکان باشد که برای بتها و آلهه خود، سهمی از چهارپایان و کشت و زرع خود قائل بودند، در حالی که این سنگ و چوبهای بی ارزش کمترین نقشی در زندگی آنها نداشتند، ولی حاضر نبودند همان را در اختیار بردگان تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 312
بیچاره ای بگذارند که شب و روز به آنها خدمت می کردند.
آیا ایجاد تفاوت با عدالت سازگار است ؟
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که آیا ایجاد تفاوت و اختلاف از نظر رزق و روزی در میان مردم با اصول عدالت پروردگار و مساواتی که باید بر نظام جوامع بشری حاکم باشد، سازگار است ؟
در پاسخ این سؤ ال باید به دو نکته دقیقا توجه داشت :
1 - بدون شک اختلافی که در میان انسانها از نظر بهره های مادی و درآمدها وجود دارد قسمت مهمش مربوط به تفاوت استعدادهای آنها است ، این تفاوت استعدادهای جسمانی و روحانی که سرچشمه تفاوت در کمیت و کیفیت فعالیتهای اقتصادی می شود بهره بعضی را بیشتر و در آمد بعضی را کمتر می کند.
البته تردیدی نیست که گاهی صرفا حوادثی که از نظر ما جنبه تصادف دارد سبب می شود که بعضی به مواهب بیشتری دست یابند، ولی اینها را میتوان امور استثنائی شمرد، آنچه پایه و ضابطه اصلی در غالب موارد است ، همان تفاوت در کمیت یا کیفیت تلاشها است (البته موضوع بحث ما یک جامعه سالم و خالی از استثمار و بهره کشیهای ظالمانه است ، نه جوامع منحرف که از قوانین آفرینش و نظام انسان برکنارند).
حتی کسانی را که گاهی ما آنها را انسانهای بی دست و پا و بیعرضه ای می پنداریم و از اینکه در آمدهای قابل ملاحظه ای دارند تعجب می کنیم اگر با دقت بیشتری دو جسم و روان و اخلاق آنها بیندیشیم و قضاوتهائی

که از مطالعات سطحی سرچشمه میگیرد، دور بی فکنیم ، خواهیم دید که آنها غالبا نقطه قوتی داشته اند که به جائی رسیده اند (باز تکرار می کنیم موضوع بحث ما جامعه سالمی است که از استثمار دور باشد). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 313
به هر حال این تفاوت درآمدها از تفاوت استعدادهائی سرچشمه می گیرد که آن هم نیز از مواهب الهی است ، ممکن است در پاره ای از موارد اکتسابی باشد ولی در پاره ای از موارد نیز قطعا غیر اکتسابی است ، بنابر این حتی در یک جامعه سالم از نظر اقتصادی نیز تفاوت در آمدها غیر قابل انکار است ، مگر اینکه بتوانیم انسانهای قالبی هم شکل و همرنگ و هم استعداد بسازیم که هیچگونه تفاوتی با هم نداشته باشند و تازه اول درد سر و مشکلات است !.
2 - بدن یک انسان ، یا اندام یک درخت ، یا یک بوته گل را در نظر بگیرید، آیا امکان دارد این ساختمان موزون با تساوی میان اعضاء و اندامها از هر نظر پیدا شود؟ آیا قدرت مقاومت و استعداد ریشه درختان می تواند با گلبرگهای لطیف شکوفه ها، و استخوان پاشنه پا با پرده های ظریف شبکیه چشم از هر نظر یکسان باشد؟ و اگر ما بتوانیم آنها را یکسان کنیم آیا فکر میکنید کار صحیحی انجام داده ایم ؟!
اگر از ((شعارهای)) کاذب و خالی از ((شعور)) بگذریم ، فرض کنید ما یک روز بتوانیم همان انسانها قالبی و خیالی از هر نظر بسازیم و کره زمین را از پنج هزار میلیون نفر انسان هم شکل و همقواره و هم ذوق و همفکر و همسان از هر نظر، درست مانند سیگارهائی که به یک کارخانه سفارش داده اند، پر کنیم .
آیا آن روز زندگی خوبی نصیب انسانها خواهد شد؟ مسلما نه ، جهنمی پیدا می شود که همه در آن در زحمت خواهند بود، همه به یکسو حرکت می کنند، همه یک چیز می خواهند همه یک پست می طلبند، همه یکنوع غذا را دوست دارند، و همه می خواهند یک کار واحد انجام دهند.
بدیهی است خیلی زود عمر چنین زندگی پایان می یابد و بفرض باقی بماند زندگی خسته کننده بی روح و یکنواختی خواهد بود که چندان تفاوتی با مرگ ندارد. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 314
بنابر این وجود تفاوت در استعدادها و آنچه لازمه این تفاوت است ، برای حفظ نظام جامعه و حتی برای پرورش استعدادهای مختلف ، نهایت لزوم را دارد، و شعارهای کاذب هرگز نمی تواند جلو این واقعیت را بگیرد.
اما مبادا این سخن را چنین تفسیر کنید که ما جامعه طبقاتی و نظام استثمار و استعمار را با این سخن می پذیریم ، نه ، هرگز، منظور تفاوتهای طبیعی است و نه مصنوعی و تفاوتهائی است که در عین حال مکمل یکدیگر و معاون یکدیگر بوده باشند، نه سدی بر سر راه پیشرفت یکدیگر

ایجاد کنند و به تجاوز و تعدی بپردازند.
اختلاف طبقاتی (توجه داشته باشید منظور از طبقات همان مفهوم اصطلاحی آن یعنی طبقه استثمار کننده و استثمار شونده است) هرگز موافق نظام آفرینش نیست ، آنچه موافق و هماهنگ نظام آفرینش است ، تفاوت استعدادها و تلاشها و کوششها است و میان این دو از زمین تا آسمان فرق است (دقت کنید).
و به تعبیر دیگر، تفاوت استعدادها باید در مسیر سازنده به کار افتد، درست مانند تفاوت ساختمان اعضاء یک بدن ، یا اندام یک گل ، آنها در عین تفاوت معاون یکدیگرند، نه مزاحم یکدیگر.
کوتاه سخن اینکه : نباید تفاوت استعدادها و درآمدها باعث سوء استفاده در راه ایجاد جامعه طبقاتی گردد.
و به همین دلیل در پایان آیه مورد بحث میفرماید: آیا آنها نعمت خدا را انکار می کنند (ا فبنعمة الله یجحدون).
اشاره به اینکه این تفاوتها در صورت طبیعیش (نه صورت مصنوعی و ظالمانه) تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 315
از نعمتهای خدا است که برای حفظ نظام مجتمع بشری ایجاد شده است .
آخرین آیه مورد بحث که مانند دو آیه گذشته با کلمه الله شروع می شود، و بیانگر نعمتهای خداوند است ، اشاره به مواهب او از نظر نیروهای انسانی و معاونان و کمک کاران ، و همچنین روزیهای پاکیزه ، می کند، و این حلقه هاای سه گانه نعمت را که در این سه آیه ذکر شده تکمیل می نماید، یعنی از نظام حیات و مرگ ، شروع کرده ، سپس تفاوت روزیها و استعدادها را که نظام تنوع زندگی است بیان می کند، و با آیه مورد بحث که ناظر به نظام تکثیر مثل بشر، و روزیهای پاکیزه است پایان میگیرد.
می گوید: ((خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد)) (و الله جعل لکم من انفسکم ازواجا).
همسرانی که هم مایه آرامش روح و جسمند و هم سبب بقاء نسل .
لذا بلافاصله اضافه می کند و از همسرانتان برای شما فرزندان و نوهها قرار داد (و جعل لکم من ازواجکم بنین و حفدة).
((حفدة)) جمع ((حافد)) در اصل به معنی کسی است که بدون انتظار پاداش ، با سرعت همکاری می کند، ولی در آیه مورد بحث به عقیده بسیاری از مفسران ، منظور نوه ها است و بعضی خصوص نوه های دختری را گفته اند.
بعضی دیگر معتقدند که بنون به فرزندان کوچک گفته می شود و حفده به فرزندان بزرگ که میتوانند کمک و همکاری کنند.
و بعضی هر گونه معاون و کمککار را اعم از فرزندان و غیر فرزندان دانسته اند. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 316

ولی معنی اول یعنی نوه ها در اینجا از همه ، نزدیکتر به نظر می رسد، هر چند حفدة در اصل مفهومش چنانکه گفتیم ، وسیع است .
و به هر حال بی شک وجود نیروهای انسانی ، همچون فرزندان و نوهها و همسران در اطراف هر کس ، نعمت بزرگی برای او است ، که هم از نظر معنوی او را حمایت می کنند و هم از نظر مادی .
سپس میفرماید: ((خداوند از پاکیزهها به شما روزی داد)) (و رزقکم من الطیبات).
((طیبات)) در اینجا مفهوم وسیعی دارد که هر گونه روزی پاکیزه را شامل می شود خواه جنبه مادی داشته باشد یا معنوی ، جنبه فردی داشته باشد یا اجتماعی .
و در پایان به عنوان یک نتیجه گیری کلی از این بحث می گوید: آیا آنها با این همه آثار عظمت و قدرت خدا که مشاهده می کنند، و با این همه مواهبی که از ناحیه او به آنها ارزانی شده باز سراغ بتها می روند آیا به باطل ایمان می آورند و نعمت خداوند را انکار می کنند؟ (ا فبالباطل یؤ منون و بنعمة الله هم یکفرون).
این چه نوع قضاوتی است ؟ و این چه برنامه نادرستی است ؟ که انسان سر چشمه نعمتها را فراموش کرده و به سراغ موجودی برود که منشا کمترین اثری نیست و مصداق روشن باطل در تمام ابعاد است .
نکته ها:
1 - اسباب و سرچشمه های روزی
بدون شک - همانگونه که گفتیم - انسانها از نظر استعدادها و مواهب خداداد با هم متفاوتند، ولی با این حال آنچه پایه اصلی پیروزیها را تشکیل میدهد تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 317
تلاش و سعی و کوشش آدمی است ، آنها که سخت کوش ترند، پیروزترند، و آنها که تنبلتر و کم تلاشترند، محرومترند.
به همین دلیل قرآن ، بهره انسان را متناسب با سعی او می شمرد و صریحا می گوید و ان لیس للانسان الا ما سعی (نجم - 39).
و در این میان به کار بستن اصول تقوی و درستکاری و امانت و نظامات و قوانین الهی ، و اجرای اصول عدل و داد، اثر فوق العاده عمیقی دارد، چنانکه قرآن می گوید: و لو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض : اگر مردمی که در شهرها و آبادیهای روی زمین زندگی می کنند ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند، درهای برکات از آسمان و زمین را به روی آنها می گشائیم ! (اعراف - 96).
و نیز می گوید: و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب : کسی که تقوا را پیشه کند خداوند گشایشی برای او میدهد و از آنجا که گمان ندارد به او روزی میبخشد (سوره طلاق آیه 2 و 3).

و نیز به همین دلیل ، نقش انفاق را در وسعت روزی یاد آور شده و می گوید: ان تقرضوا الله قرضا حسنا یضاعفه لکم : اگر به خدا قرض الحسنه دهید یعنی در راه او انفاق کنید آن را برای شما مضاعف می گرداند (تغابن - 17).
شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که در زندگی اجتماعی ، از میان رفتن یک فرد یا یک گروه ، زیانش متوجه همه اجتماع می گردد، و به همین دلیل نگهداری افراد و کمک به آنها بازده برای کل اجتماع دارد (گذشته از جنبه های معنوی و انسانی).
خلاصه اینکه اگر نظام حاکم بر اقتصاد جامعه ، نظام تقوا و درستی و پاکی و تعاون و همکاری و انفاق باشد بدون شک چنین جامعه ای نیرومند و سربلند خواهد شد، اما اگر به عکس نظام استثمار و تقلب و چپاول و تجاوز و فراموش کردن تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 318
دیگران باشد چنین جامعه ای از نظر اقتصادی نیز عقب مانده خواهد بود، و رشته زندگی مادی آنها نیز متلاشی می گردد.
لذا در روایات اسلامی ، فوق العاده به مساله تلاش و کوشش توام با تقوا برای کسب روزی اهمیت داده شده است ، تا آنجا که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: لا تکسلوا فی طلب معایشکم فان آبائنا کانوا یرکضون فیها و یطلبونها: ((در تحصیل روزی تنبلی نکنید زیرا پدران ما در این راه می دویدند و آنرا طلب می کردند)).
و نیز از همان امام بزرگوار می خوانیم : الکاد علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله : ((کسی که برای خانواده خود، تلاش روزی می کند، مانند مجاهدان راه خدا است)).
حتی دستور داده شده است که مسلمانان صبح هر چه زودتر از خانه خارج شوند و به دنبال تلاش برای زندگی بروند و از جمله کسانی که دعایشان هرگز به استجابت نمی رسد، کسانی هستند که تنی سالم دارند و گوشه خانه نشسته و تنها برای گشایش روزی دعا می کنند.
در اینجا این سؤ ال پیش می آید پس چرا در آیات و روایات بسیاری ، روزی بدست خدا معرفی شده است و تلاش در راه آن مذموم است ؟!
در پاسخ این سؤ ال باید به دو نکته توجه داشت :
1 - دقت در منابع اسلامی نشان می دهد که آیات و یا روایاتی که در نظر سطحی و ابتدائی - چه در این بحث چه در بحثهای دیگر - متضاد به نظر می رسند، تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 319
هر کدام به یکی از ابعاد مساءله ای که دارای بعدهای مختلفی است نظر دارند که غفلت از این ابعاد موجب توهم تناقض شده است .
آنجا که مردم با ولع و حرص هر چه شدیدتر به دنبال دنیا و زرق و برق جهان ماده می روند، و برای نیل به آن از هیچ جنایتی فروگذار نمی کنند،

دستورات مؤ کد و پشت سر هم وارد می شود و آنها را به ناپایداری دنیا و بی ارزش بودن مال و جاه توجه می دهد.
و آنجا که گروهی به بهانه زهد، دست از کار و کوشش و تلاش می کشند، اهمیت کار و کوشش به آنها گوشزد می شود، در حقیقت برنامه رهبران راستین نیز باید چنین باشد که جلو افراط و تفریطها را به طرز شایسته ای بگیرند.
آیات و روایاتی که تاءکید می کند روزی دست خدا است ، و سهم و بهره هر کسی را خدا تعیین کرده در حقیقت برای پایان دادن به حرص و ولع و دنیا پرستی ، و فعالیت بی قید و شرط و بی حد و مرز برای کسب درآمد بیشتر است ، نه اینکه هدف آن خاموش کردن شعله های گرم و داغ نشاط کار و کوشش برای زندگی آبرومندانه و مستقل و خود کفا است .
و با توجه به این واقعیت ، تفسیر روایاتی که می گوید: بسیاری از روزی ها است که اگر شما هم به دنبال آن نروید به دنبال شما می آید، روشن می شود.
2 - از نظر جهان بینی توحیدی همه چیز به خدا منتهی می شود، و یک خداپرست موحد راستین چیزی را از ناحیه خود نمی داند، بلکه هر موهبتی به او می رسد، سرچشمه آنرا از خدا می بیند و می گوید بیدک الخیر انک علی کل شی ء قدیر:((کلید همه خوبیها و نیکیها بدست تو است و تو بر هر چیزی قادر و توانائی)) (آل عمران - 26).
و به این ترتیب او باید در هر مورد توجه به این حقیقت داشته باشد که حتی فرآورده های سعی و کوشش و فکر و خلاقیت او نیز اگر درست بنگرد از تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 320
طرف خدا است ، و اگر یک لحظه نظر لطفش برگرفته شود همه اینها خاموش می گردد.
او به هنگامی که بر مرکب سوار می شود، ((سبحان الذی سخر لنا هذا)) می گوید (منزه است خداوندی که این را مسخر ما ساخت) او به هنگامی که به نعمتی برسد، سرود توحید را سر می دهد و می گوید: و ما بنا من نعمة فمنک : هر نعمتی داریم از تو است ای خدا و حتی هنگامی که یک گام مهم اصلاحی همچون پیامبران در مسیر نجات انسانها برمی دارد، می گوید: و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب : ((موفقیت من تنها از ناحیه خدا است ، بر او توکل کردم ، و به سوی او باز می گردم)) (هود - 88).
ولی آنچه مسلم است در کنار همه این بحثها، اساس و پایه کسب روزی ، تلاش و فعالیت صحیح و مثبت و سازنده و دور از هر گونه افراط و تفریط است ، و اما روزی هائی که بدون تلاش به انسان می رسد، جنبه فرعی دارد نه اساسی ، و شاید به همین دلیل ، علی (علیه السلام) در کلمات

قصارش در درجه اول ، روزی هائی را ذکر می کند که انسان به دنبال آن می رود سپس آنها که به دنبال انسان می آید: یا بن آدم ! الرزق رزقان رزق تطلبه و رزق یطلبک : ((ای فرزند آدم روزی دو گونه است یکی آن روزی که تو به دنبال آن می روی ، و دیگری آن روزی که او به دنبال تو می آید)).
2 - مواسات با دیگران
در آیات فوق اشاره ای به تنگ نظری و بخل بسیاری از انسانها شده که آنها حاضر نیستند از مواهب بیشتری که در اختیار دارند به زیر دستان خود

ببخشند (مگر آنانکه در مکتب تربیتی انبیاء و رهبران الهی ، پرورش یافته اند).
در ذیل همین آیات در روایاتی تاءکید و توصیه به مساءله مساوات و مواسات شده است از جمله : در تفسیر علی بن ابراهیم در ذیل آیات فوق می خوانیم : لا یجوز للرجل ان یخص نفسه بشی ء من الماکول دون عیاله : ((برای انسان سزاوار نیست که در خانه غذای اختصاصی داشته باشد، و از چیزی بخورد که خانواده او نمی خورد)).
و نیز از ابو ذر نقل شده که می گوید از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که می فرمود: انما هم اخوانکم فاکسوهم مما تکسون ، و اطعموهم مما تطعمون ، فما رؤ ی عبده بعد ذلک الا و ردائه ردائه ، و ازاره ازاره ، من غیر تفاوت !: ((زیر دستان شما برادران شما هستند از آنچه می پوشید به آنها بپوشانید، و از آنچه می خورید به آنها اطعام کنید - ابو ذر بعد از این توصیه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) - کاری می کرد که ردا و لباس زیر دستانش با خودش کمترین تفاوتی نداشته باشد))!.
از روایات فوق و همچنین از خود آیه که می گوید: ((فهم فیه سواء)) استفاده می شود که اسلام توصیه میکند که همه مسلمانان به عنوان یک برنامه اخلاق اسلامی با همه اعضاء خانواده خود و کسانی که در زیر دست آنها قرار دارند، حتی الامکان مساوات را رعایت کنند، و در محیط خانواده و در برابر زیردستان هیچگونه فضیلت و امتیازی برای خود قائل نشوند.
النحل

آیه 73 - 74
آیه و ترجمه
وَ یَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لا یَمْلِک لَهُمْ رِزْقاً مِّنَ السمَوَتِ وَ الاَرْضِ شیْئاً وَ لا یَستَطِیعُونَ(73)
فَلا تَضرِبُوا للَّهِ الاَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ وَ أَنتُمْ لا تَعْلَمُونَ(74)
ترجمه :73 - آنها غیر از خدا موجوداتی را می پرستند که مالک روزی آنها

از آسمانها و زمین نیستند و توانائی بر اینکار را ندارند.
74 - بنابراین برای خدا امثال (و شبیه) قائل نشوید. چرا که خدا می داند و شما نمی دانید.
تفسیر :برای خدا شبیه قرار ندهید
در تعقیب بحثهای توحیدی گذشته ، آیات مورد بحث ، به مساءله شرک پرداخته و با لحنی پر از سرزنش و ملامت و توبیخ می گوید: ((آنها غیر از خدا موجوداتی را پرستش می کنند که مالک روزی آنها از آسمان و زمین نیست ، و کمترین نقشی در این زمینه ندارد)) (و یعبدون من دون الله ما لا یملک لهم رزقا من السماوات و الارض شیئا).
نه تنها مالک چیزی در این زمینه نیستند، بلکه ((توانائی بر خلق و ایجاد و دسترسی به آنها نیز ندارند)) (و لا یستطیعون).
اشاره به اینکه مشرکان به این گمان به دنبال پرستش بتها می رفتند که آنها را در سر نوشت و سود و زیان خود، مؤ ثر می پنداشتند، در حالی که می دانیم یکی از مهمترین مسائل زندگی انسان رزق و روزی او است ، اعم از ارزاقی که از آسمان تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 323
نازل می شود (همچون قطرات حیاتبخش باران و اشعه زنده کننده آفتاب و مانند آن) و یا آنها که از زمین می روید و استخراج می گردد، هیچ یک از اینها در اختیار بتها نیست ، آنها موجودات بی ارزشی هستند که هیچ اراده ای از خود ندارند، و تنها خرافات و تعصبهای مملو از جهل است که به آنان نقشی داده است .
در حقیقت جمله ((لا یستطیعون)) دلیلی است برای جمله ((لا یملکون)) یعنی آنها مالک چیزی از روزیها نیستند به دلیل اینکه کمترین قدرتی برای خلقت یا حفظ آنها ندارند.
آیه بعد به عنوان یک نتیجهگیری می گوید اکنون که چنین است شما برای خدا امثال و شبیه و نظیر قائل نشوید (فلا تضربوا الله الامثال).
((چرا که خدا میداند و شما نمی دانید (ان الله یعلم و انتم لا تعلمون).
بعضی از مفسران گفته اند جمله فلا تضربوا لله الامثال اشاره به منطقی است که مشرکان عصر جاهلی داشته اند (و شبیه آن در میان بعضی از مشرکان عصر ما نیز دیده می شود) آنها می گفتند ما اگر به سراغ بتها می رویم به خاطر این است که ما شایسته پرستش خدا نیستیم باید به سراغ بتها برویم که آنها مقربان درگاه او هستند! خداوند همانند یک پادشاه بزرگ است که وزراء و خاصان او به سراغ او می روند، ولی توده مردم که دسترسی به او ندارند به سراغ حواشی و خاصان و مقربانش خواهند رفت .
اینگونه منطقهای زشت و غلط که گاهی در لباس یک مثل انحرافی مجسم می گردد یکی از خطرناکترین منطق ها است .

قرآن در پاسخ آنها می گوید: ((برای خداوند مثال نزنید)) یعنی مثالی که متناسب با افکار محدود و موجودات ممکن و مملو از نقائص است . شما اگر توجه به احاطه وجودی خداوند نسبت به همه موجودات و لطف تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 324
و مرحمت بی انتهای او و نزدیکیش به خودتان میداشتید، تا آنجا که از شما به شما نزدیکتر است ، هرگز برای توجه به خدا به وسائط متوجه نمی شدید.
خدائی که شما را دعوت به نیایش و سخن گفتن مستقیم با خودش کرده ، و درهای خانهاش را شب و روز به روی شما باز گذارده ، این خدا را نباید به پادشاه جبار مستکبری تشبیه کرد که درون قصرش خزیده و جز عده معدودی ، راه به درون خانه او ندارند ((فلا تضربوا لله الامثال)).
در بحثهای صفات خدا مخصوصا این نکته را متذکر شده ایم که یکی از خطرناکترین پرتگاههائی که در راه شناخت صفات او وجود دارد، پرتگاه تشبیه است ، یعنی صفات او را با بندگان مقایسه کردن و شبیه دانستن ، چرا که خدا وجودی است بی نهایت از هر نظر و دیگران وجودهائی هستند محدود از هر جهت و هر گونه تشبیه و تمثیل در اینجا مایه بعد و دوری از شناخت او می شود.
حتی در آنجائی که ناچار می شویم ذات مقدس او را به نور و مانند آن تشبیه کنیم باید توجه داشته باشیم که این گونه تشبیهات ، به هر حال ناقص و نارسا است ، و تنها از یک جنبه قابل قبول است نه از تمام جهات ! (دقت کنید).
در حالی که بسیاری از مردم توجه به این واقعیت ندارند، غالبا در دره تشبیه و قیاس سقوط می کنند، و از حقیقت توحید به دور میافتند و لذا قرآن کرارا هشدار می دهد، گاهی با جمله و لم یکن له کفوا احد چیزی شبیه او نمی باشد (سوره توحید - 4) و گاهی با جمله لیس کمثله شی ء: هیچ چیز مانند او نیست (شوری - 11) و گاهی با جمله فلا تضربوا لله الامثال که در آیات فوق آمده است ، مردم را به این واقعیت توجه می دهد.
و شاید جمله ان الله یعلم و انتم لا تعلمون (خداوند می داند و شما نمی دانید) که در ذیل آیات فوق آمده نیز بیانگر همین موضوع است که مردم غالبا از اسرار صفات خدا بی خبرند. النحل
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 325
آیه 75 - 77
آیه و ترجمه
ضرَبَ اللَّهُ مَثَلاً عَبْداً مَّمْلُوکاً لا یَقْدِرُ عَلی شیْءٍ وَ مَن رَّزَقْنَهُ مِنَّا رِزْقاً حَسناً فَهُوَ یُنفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْراً هَلْ یَستَوُنَ الحَْمْدُ للَّهِ بَلْ أَکثرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ(75)

وَ ضرَبَ اللّهُ مَثَلاً رَّجُلَينِ أحَدُهُمَا أبْكمُ لا يَقْدِرُ عَلى ءشىْءٍ وَ هُوَ كلّ عَلى مَوْلَاهُ أيْنَمَا يُوَجِّههُّ لا يَأتِ بخَيْرٍ هَلْ يَستَوِى هُوَ وَ مَن يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلى صِرَاطٍ مُّستَقِيمٍ(76)
وَ للَّهِ غَيْب السمَوَتِ وَ الاَرْض وَ مَا أَمْرُ الساعَةِ إِلا كلَمْح الْبَصرِ أَوْ هُوَ أَقْرَب إِنَّ اللَّهَ عَلى كلِّ شىْءٍ قَدِيرٌ(77)
ترجمه :75 - خداوند مثالی زده : برده مملوکی را که قادر بر هیچ چیز نیست ، و انسان (با ایمانی) را که رزق نیکو به او بخشیده است ، و او پنهان و آشکار از آنچه خدا به او داده انفاق می کند، آیا این دو نفر یکسانند؟ شکر خدا را است ، ولی اکثر آنها نمی دانند!.
76 - و خداوند مثالی (دیگر) زده است : دو نفر را که یکی از آن دو گنگ مادر زاد است و قادر بر هیچ کاری نیست و سر بار صاحبش میباشد، او را به سراغ هر کاری بفرستد عمل خوبی انجام نمی دهد، آیا چنین انسانی با
کسی که امر به عدل تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 326
و داد می کند و بر راه راست قرار دارد مساوی است ؟
77 - غیب آسمانها و زمین از آن خداست (و او همه را میداند) و امر قیامت (به قدری آسان است) درست همانند چشم بر هم زدن ، و یا از آن هم نزدیکتر است (چرا که خدا بر هر چیزی توانا است .
تفسیر :دو مثال زنده برای مؤ من و کافر!
در تعقیب آیات گذشته که از ایمان و کفر و مؤ منان و مشرکان سخن می گفت در آیات مورد بحث با ذکر دو مثال زنده و روشن ، حال این دو گروه را مشخص می کند:
در نخستین مثال ، مشرکان را به برده مملوکی که توانائی هیچ چیز را ندارد، و مؤ منان را به انسان غنی و بی نیازی که از امکانات خود همگان را بهرهمند میسازد تشبیه می کند، و می گوید: خداوند برده مملوکی را به عنوان مثال ذکر میکند که قادر بر هیچ چیز نیست ! (ضرب الله مثلا عبدا مملوکا لا یقدر علی شی ء).
نه قدرت تکوینی چندانی دارد، زیرا در چنگال مولایش همیشه اسیر است ، و از هر نظر محدود، و نه قدرت تشریعی ، زیرا حق تصرف در اموال خود (اگر اموالی داشته باشد) و همچنین سایر قرار دادهای مربوط به خویش را ندارد.
آری بنده بندگان خدا بودن ، نتیجه ای جز اسارت و محدودیت از هر نظر نخواهد داشت .
و در مقابل آن انسان با ایمانی را مثل میزند که به او رزق حسن و انواع روزیها و مواهب پاکیزه بخشیده است (و من رزقناه منا رزقا حسنا).
این انسان آزاده با داشتن امکانات فراوان پنهان و آشکار از آنچه در اختیار
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 327

دارد انفاق میکند (و هو ینفق منه سرا و جهرا).
آیا این دو نفر یکسانند؟! (هل یستوون).
مسلما نه ، بنابر این همه حمد و ستایش مخصوص خداست (الحمد لله).
خداوندی که بندهاش آزاده و پر قدرت و پر بخشش است ، نه از آن بتها که بندگانشان آنچنان ناتوان و محدود و بی قدرت و اسیرند! ولی اکثر آنها (مشرکان) نمی دانند (بل اکثر هم لا یعلمون).
دگر بار مثال گویای دیگری برای بندگان بت ، و مؤ منان راستین میزند و آنها را به ترتیب به گنگ مادرزادی که در عین حال برده و ناتوان است ، و یک انسان آزاده گویا که دائما به عدل و داد دعوت میکند و بر صراط مستقیم قرار دارد تشبیه می نماید، می فرماید:
((خداوند دو مرد را مثل زده است ، که یکی از آنها گنگ مادر زاد است و قادر بر هیچ کاری نیست)) (و ضرب الله مثلا رجلین احدهما ابکم لا یقدر علی شی ء).
((او در عین برده بودن سرباری است برای مولا و صاحبش (و هو کل

علی مولاه).
به همین دلیل او را به دنبال هر برنامه ای بفرستد توانائی بر انجام کار خوبی ندارد (اینما یوجهه لا یات بخیر).
به این ترتیب او دارای چهار صفت کاملا منفی است : گنگ مادر زاد بودن ناتوانی مطلق ، سربار صاحبش بودن ، و هنگامی که به دنبال کاری فرستاده شود، هیچ گام مثبتی بر نخواهد داشت .
این صفات چهارگانه که در عین حال علت و معلول یکدیگرند، ترسیمی از یک انسان ، صددرصد منفی است ، که وجودش ، منشا هیچ خیر و برکتی نمی باشد، و سربار جامعه و یا خانواده خویش است .
((آیا چنین کسی با آنکس که زبان گویا و فصیح دارد، و مرتبا به عدل و داد دعوت می کند، و بر جاده صاف ، و راه راست قرار دارد، مساوی است ؟! (هل یستوی هو و من یامر بالعدل و هو علی صراط مستقیم).
گرچه در اینجا بیش از دو صفت بیان نشده : دعوت مستمر به عدل و داد و داشتن روش مستقیم و برنامه صحیح و خالی از هر گونه انحراف ، ولی این دو صفت خود بیانگر صفات دیگری است ، آیا کسی که دائما دعوت به عدل و داد میکند، ممکن است شخصی گنگ یا ترسو و بی شخصیت بوده باشد؟ نه هرگز، چنین کس زبانی گویا، و منطقی محکم و اراده ای نیرومند و شجاعت و شهامت کافی دارد.
آیا کسی که همواره بر صراط مستقیم گام میزند، انسان بی دست و پا و ناتوان و بیهوش و کم عقل است ؟ هرگز، مسلما شخصی است کنجکاو، باهوش ، پر تدبیر و با استقامت .

مقایسه این دو فرد با هم ، بیانگر فاصله زیادی است که در میان طرز فکر بت پرستی و خدا پرستی وجود دارد و روشن کننده تفاوت این دو برنامه و پرورش یافتگان این دو مکتب است . تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 329
و از آنجا که غالبا دیده ایم قرآن ، بحثهای مربوط به توحید و مبارزه با شرک را با مسائل مربوط به معاد و دادگاه بزرگ قیامت می آمیزد، در اینجا نیز بعد از گفتاری که در آیات قبل در زمینه شرک و توحید گذشت ، به سراغ معاد میرود و به پاسخ قسمتی از ایرادات مشرکان پرداخته ، نخست می گوید: خداوند غیب آسمانها و زمین را میداند (و لله غیب السماوات و الارض).
گویا این پاسخی است به ایرادی که منکران معاد جسمانی داشته اند و می گفتند هنگامی که ما مردیم و ذرات خاک مادر هر گوشه ای پراکنده شد، چه کسی از آنها آگاهی دارد که جمع آوریشان کند؟
به علاوه به فرض که ذرات آنها جمع آوری شود و به حیات باز گردند چه کسی است که از اعمال آنها که بدست فراموشی سپرده شده است آگاه باشد و پرونده آنها را مورد رسیدگی قرار دهد؟!
آیه فوق در یک جمله این سؤ ال را در همه ابعادش پاسخ می گوید که خدا غیب همه آسمانها و زمین را میداند، او همه جا همیشه حاضر است ، بنابر این اصولا غیب و پنهانی برای او مفهوم ندارد، همه چیز برای او شهود است و این تعبیرات مختلف با مقایسه به وجود ما است و هماهنگ با منطق ما:
سپس اضافه میکند: امر قیامت بقدری آسان است درست همانند یک چشم بر هم زدن و یا از آن هم نزدیکتر! (و ما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب).
و این در واقع اشاره به ایراد دیگری از منکران معاد است که می گفتند: چه کسی توانائی بر این کار دارد، این کار کار فوق العاده مشکلی است ، قرآن تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 330
در پاسخ آنها می گوید: برای شما که قدرت ناچیزی دارید این برنامه مشکل به نظر می رسد اما برای خداوندی که قدرتش بی پایان است آنقدر ساده است همانند یک چشم بر هم زدن شما که هم سریع است و هم بسیار آسان !
جالب اینکه بعد از بیان تشبیه قیام قیامت به یک نگاه سریع یا چشم بر هم زدن ، جمله او ((هو اقرب)) (یا از این نزدیکتر) را بیان می کند، یعنی حتی تشبیه به نگاه سریع به خاطر تنگی بیان است ، به گونه ای سریع است که اصلا زمان برای آن مطرح نیست ، و اگر تعبیر به ((کلمح البصر)) شده به خاطر آن است که کوتاهترین زمان در منطق شما این است .
به هر حال این دو جمله اشاره ای است زنده و گویا به قدرت بی انتهای

خداوند مخصوصا در زمینه مساله معاد و رستاخیز انسانها، لذا در پایان آیه می فرماید چون خدا بر هر چیزی تواناست (ان الله علی کل شی ء قدیر).
نکته ها:
1 - انسانهای آزاده و اسیر!
بر خلاف آنچه بعضی می پندارند مساله توحید و شرک ، یک مساءله صرفا اعتقادی و ذهنی نیست ، بلکه در تمام زندگی انسان اثر میگذارد و همه را به رنگ خود در می آورد، توحید در هر قلبی جوانه زند موجب حیات آن قلب ، و عامل رشد و شکوفائی آن است ، چرا که توحید افق دید انسان را آنچنان گسترده میکند که به بی نهایت پیوندش میزند.
اما به عکس ، شرک انسان را در جهانی فوق العاده محدود، جهان بتهای سنگی و چوبی و یا بشرهای ضعیف بت گونه فرو می برد، و دید و درک و همت و توانائی و تلاش انسان را به همین رنگ و در همین ابعاد قرار می دهد. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 331
در آیات فوق ، این واقعیت در لباس مثال چنان زیبا بیان شده که رساتر از آن ممکن نیست .
مشرک ((ابکم)) است ، گنگ است ، گنگ مادر زاد، که عملش از ضعف فکر و نداشتن منطق عقلی حکایت میکند، و به خاطر اسارت در چنگال شرک توانائی بر هیچ کار مثبتی ندارد (لا یقدر علی شی ء).
او یک انسان آزاده نیست بلکه اسیر چنگال خرافات و موهومات است .
و به خاطر همین صفات ، سربار جامعه ، محسوب میشود، چرا که مقدرات خود را بدست بتها و یا انسانهای استعمارگر میپردازد.
او همیشه وابسته است ، و تا طعم توحید که آئین آزادگی و استقلال است بچشد از این وابستگی بیرون نمی آید و هو کل علی مولاه .
او با این طرز تفکر در هر مسیری گام بگذارد، ناکام خواهد بود، و به هر سو روی آورد خیری نصیبش نخواهد شد (اینما یوجهه لایات بخیر).
چقدر میان یک چنین انسان کوتاه فکر و خرافی و اسیر و ناتوان و فاقد برنامه با انسان آزاده شجاعی که نه تنها خود اصول دادگری را بکار می بندد، بلکه دائما در جامعه خود منادی عدل و داد است ، فاصله وجود دارد؟!
علاوه بر این او به خاطر داشتن تفکر منطقی و هماهنگی با نظام توحیدی آفرینش ، دائما بر جاده مستقیم که نزدیکترین جادهها است گام بر میدارد، به سرعت به مقصود میرسد، و سرمایه های وجودی خویش را در راههای کج و انحرافی نابود نمی کند.
کوتاه سخن اینکه توحید و شرک تنها یک عقیده نیست ، یک الگوی کامل برای تمام زندگی است ، یک برنامه وسیع و گسترده است که فکر و اخلاق و عواطف و زندگی فردی و اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی و فرهنگی را در بر می گیرد، و مقایسه عربهای مشرک عصر جاهلیت با مسلمانان موحد

آغاز اسلام می تواند ترسیم روشنی از این دو برنامه و مسیر باشد. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 332
همانها که تا دیروز آنچنان گرفتار جهل و تفرقه و انحطاط و بدبختی بودند، که غیر از محیط محدود مملو از فقر و فساد خود را نمی شناختند، پس از آنکه گام در وادی توحید نهادند از چنان وحدت و آگاهی و قدرتی برخوردار شدند که سراسر جهان متمدن آن روز را در زیر بال و پر گرفتند.
2 - نقش ((عدالت)) و ((راستی)) در زندگی انسانها
جالب اینکه در آیات فوق از میان تمام برنامه هاای موحدان انگشت روی دعوت به عدل و گام نهادن بر جاده مستقیم گذارده شده است ، و این نشان میدهد که ریشه اصلی خوشبختی یک انسان یا یک جامعه انسانی در این دو است : داشتن برنامه صحیحی که نه شرقی باشد و نه غربی ، نه منحرف به چپ و نه به راست ، و سپس دعوت به اجرای اصول عدالت آنهم نه به صورت یک برنامه موقت بلکه همانگونه که جمله یامر بالعدل می گوید (با توجه به اینکه فعل مضارع معنی استمرار را میرساند) یک برنامه مستمر و همیشگی باشد.
3 - در روایتی که از طرق اهلبیت (علیهمالسلام) نقل شده در تفسیر آیات فوق میخوانیم الذی یامر بالعدل امیر المؤ منین و الائمة (صلوات الله علیهم): کسی که دعوت به عدل میکند، امیر مؤ منان و امامانند.
بعضی از مفسران جمله ((من یامر بالعدل)) را به حمزه و عثمان بن مظعون و یا ((عمار)) و ((ابکم)) را به ابی بن خلف و ابو جهل مانند آنها تفسیر کرده اند.
روشن است که همه اینها از قبیل بیان مصداقهای واضح و مهم میباشد و هرگز دلیل بر انحصار نیست ، این تفسیرها ضمنا مشخص میکند که آیات فوق در صدد بیان تشبیهی برای مشرکان و مؤ منان است نه بتها و خداوند.
النحل
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 333
آیه 78 - 83
آیه و ترجمه
وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطونِ أُمَّهَتِكُمْ لا تَعْلَمُونَ شيْئاً وَ جَعَلَ لَكُمُ السمْعَ وَ الاَبْصرَ وَ الاَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشكُرُونَ(78)
أَ لَمْ يَرَوْا إِلى الطيْرِ مُسخَّرَتٍ فى جَوِّ السمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلا اللَّهُ إِنَّ فى ذَلِك لاَيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ(79)
وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّن بُيُوتِكمْ سكَناً وَ جَعَلَ لَكم مِّن جُلُودِ الاَنْعَمِ بُيُوتاً تَستَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكمْ وَ مِنْ أَصوَافِهَا وَ أَوْبَارِهَا وَ أَشعَارِهَا أَثَثاً وَ مَتَعاً إِلى حِينٍ(80)
وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَلاً وَ جَعَلَ لَكم مِّنَ الْجِبَال أَكنَاناً وَ جَعَلَ لَكُمْ

سرَبِيلَ تَقِيكمُ الْحَرَّ وَ سرَبِيلَ تَقِيكم بَأسكمْ كَذَلِک يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكمْ لَعَلّكُمْ تُسلِمُونَ(81)
فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْک الْبَلَغُ الْمُبِينُ(82)
يَعْرِفُونَ نِعْمَت اللَّهِ ثُمَّ يُنكرُونهَا وَ أَكثرُهُمُ الْكَفِرُونَ(83) تفسير نمونه جلد 11 صفحه 334
ترجمه :78 - و خداوند شما را از شكم مادران خارج نمود در حالى كه هيچ نميدانستيد، اما براى شما گوش و چشم و عقل قرار داد، تا شكر نعمت او را بجا آوريد.
79 - آيا آنها به پرندگانى كه بر فراز آسمان تسخير شده اند نظر نى فكندند؟ هيچكس جز خدا آنها را نگاه نمى دارد، در اين نشانه هاائى است (از عظمت و قدرت خدا) براى كسانى كه ايمان دارند.
80 - و خدا براى شما از خانه هاايتان محل سكونت (و آرامش) قرار داد، و از پوست چهارپايان نيز براى شما خانه هاائى قرار داد كه كوچ كردن و روز اقامتتان به آسانى مى توانيد آنها را جابجا كنيد، و از پشم و كرک و موى آنها اثاث و متاع (وسائل مختلف زندگى) تا زمان معينى قرار داد.
81 - خداوند از آنچه آفريده سايه هائى براى شما قرار داده ، و از كوهها پناهگاههائى ، و براى شما پيراهنهائى آفريده كه شما را از گرما (و سرما) حفظ ميكند، و پيراهنهائى كه حافظ شما به هنگام جنگ است ، اينگونه نعمتهايش را بر شما كامل ميكند تا تسليم فرمان او شويد. 82 - (با اين همه) اگر روى برتابند (نگران مباش) تو فقط وظيفه ابلاغ آشكار دارى .
83 - (ولى) آنها نعمت خدا را مى شناسند سپس آن را انكار ميكنند و اكثرشان كافرند.
تفسير :انواع نعمتهاى مادى و معنوى
بار ديگر قرآن به عنوان يک درس توحيد و خداشناسى به مساله نعمتهاى گوناگون پروردگار باز مى گردد، و در اين بخش از نعمتها نخست به نعمت علم و دانش و ابزار شناخت اشاره كرده ، مى گويد: خداوند شما را از شكم مادران بيرون فرستاد در حالى كه هيچ نميدانستيد (و الله اخرجكم من بطون امهاتكم لا تعلمون شيئا). البته در آن محيط محدود و تاريک و وابسته ، اين تفسير نمونه جلد 11 صفحه 335
تحمل بود، ولى به هنگامى كه در فراخناى اين عالم پهناور گام گذارديد ، ديگر ادامه آن جهل امكان پذير نبود، لذا ابزار درک حقايق و شناخت موجودات ، يعنى گوش و چشم و عقل در اختيار شما گذارد (و جعل لكم السمع و الابصار و الافئدة).
تا اين نعمتهاى بزرگ را درک كنيد، و حس شكرگزارى شما در برابر بخشنده اينهمه موهبت تحريک گردد شايد شكر او را بجاى آوريد (لعلكم تشكرون).

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - انسان در آغاز هیچ علمی نداشت
این آیه به وضوح می گوید انسان در آغاز تولد، مطلقا علمی نداشته ، بنابر این هر چه کسب کرده بعد از تولد و بوسیله ابزاری که خدا در اختیارش قرار داده بوده است .
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که چگونه قرآن می گوید به هنگام خارج شدن از محیط جنین هیچ چیز نمیدانستید در حالی که ما دارای یک سلسله علوم فطری هستیم ، مانند آگاهی از توحید و خداشناسی و همچنین مسائل بدیهی (مثل عدم اجتماع نقیضین و یا اینکه مثلا کل از جزء بزرگتر است و یا در مسائل اجتماعی و اخلاقی مانند حسن عدالت و قبح ظلم ، و امثال اینها) همه اینها علومی هستند که در نهاد ما از آغاز قرار داشته و با ما از مادر متولد شده است ، پس چگونه قرآن می گوید در آغاز تولد هیچ نمیدانستید.
آیا حتی علم ما به وجود خویشتن که علم حضوری محسوب میشود نیز وجود نداشت و از طریق سمع و بصر و افئده (گوش و چشم و عقل) بدست آمد؟ در پاسخ این سؤ ال میگوئیم : بدون شک حتی این علوم بدیهی و ضروری تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 336
و فطری در آن لحظه به صورت فعلیت در انسان نبود، تنها استعداد و قوه آن در نهاد آدمی وجود داشت ، و به تعبیر دیگر، ما، در لحظه تولد از همه چیز غافل بودیم حتی از خویشتن خویش ، ولی درک بسیاری از حقایق به صورت بالقوه در ما نهفته بود، کم کم چشم ما قدرت بینائی پیدا کرد و گوش قدرت شنوائی ، و عقل قدرت درک و تجزیه و تحلیل یافت و ما از این مواهب سه گانه الهی بهره مند شدیم ، نخست تصورات بسیاری از اشیاء را از طریق حس درک کردیم ، و آنرا به عقل سپردیم سپس از آنها مفاهیم کلی ، و کلی تر، ساختیم و از طریق تعمیم و تجرید به حقایق عقلی دست یافتیم .
قدرت تفکر ما به جائی می رسد که از خویشتن (به عنوان یک علم حضوری آگاه می شویم) سپس علوم و دانشهائی که بصورت بالقوه در نهاد ما بود، جان می گیرد و فعلیت پیدا می کند، و ما این علوم بدیهی و ضروری را پایه ای قرار می دهیم برای شناخت علوم نظری و غیر بدیهی .
بنابر این عمومیت و کلیت آیه که می گوید: در آغاز تولد هیچ نمی دانستید تخصیص و استثنائی بر نداشته است .
2 - نعمت ابزار شناخت .
بدون شک هرگز عالم خارج به درون وجود ما راه نمی یابد، بلکه تصویر و ترسیم و اشکالی از آن با وسائلی در روح ما نقش می بندد، و به این ترتیب همیشه شناخت ما نسبت به جهان خارج به وسیله ابزاری صورت

می گیرد که او همه مهمتر سمع و بصر (چشم و گوش) است .
این ابزار آنچه را از خارج دریافته اند به ذهن و فکر ما منتقل می سازند و ما با نیروی عقل و اندیشه آنرا در می یابیم و به تجزیه و تحلیل آن می پردازیم :
به همین دلیل در آیه فوق ، پس از بیان عدم آگاهی مطلق انسان به هنگام گام نهادن در این جهان ، می فرماید: خداوند چشم و گوش و دل را در اختیارتان تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 337
گذاشت (تا حقایق هستی را دریابید).
و اگر می بینیم نخست از ((گوش)) نام می برد و سپس از ((چشم))، با اینکه چشم ظاهرا دایره فعالیت وسیعتری دارد شاید به خاطر آنست که در نوزاد نخست فعالیت گوش شروع می شود و بعد از مدتی چشمها قدرت دید را پیدا می کنند، زیرا چشم در عالم رحم مادر که تاریکی مطلق بر آن حکومت می کند در آغاز تولد آمادگی برای پذیرش اشعه نور ندارد. و به همین دلیل بعد از تولد غالبا بسته است ، تدریجا به نور عادت می کند، و قدرت دید در آن زنده می شود، در حالی که گوش انسان به اعتقاد بعضی حتی در عالم جنین کم و بیش قدرت شنوائی دارد و آهنگ قلب مادر را می شنود و به آن عادت می کند!
از این گذشته انسان با چشم ، تنها امور حسی را می بیند در حالی که گوش وسیله ای است برای تعلیم و تربیت در همه زمینه ها، زیرا از طریق شنیدن کلمات به همه حقایق اعم از آنچه در دائره حس است و آنچه بیرون از دائره حس آشنا می گردد، در حالی که چشم این وسعت عمل را ندارد، درست است که انسان با خواندن کلمات از طریق چشم می تواند به این مسائل آشنا شود اما میدانیم خواندن و سواد در مورد همه انسانها جنبه عمومی ندارد، در حالی که شنیدن کلمات عمومی است .
اما اینکه چرا ((سمع)) به صورت مفرد ذکر شده و ابصار (جمع بصر) به صورت جمع ؟ دلیل آنرا در جلد اول ذیل آیه 7 سوره بقره بیان کرده ایم .
این نکته نیز قابل توجه است که فؤ اد گرچه به معنی قلب (عقل) آمده است ، ولی این تفاوت را با قلب دارد، که در معنی فؤ اد، جوشش و افروختگی و یا به تعبیر دیگر تجزیه و تحلیل و ابتکار افتاده است .
راغب در ((مفردات)) می گوید: ((الفواد کالقلب لکن یقال له فواد اذا اعتبر فیه معنی التفود ای التوقد)): ((فواد مانند قلب است ، و لکن این کلمه تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 338
در جائی گفته می شود که افروختگی و پختگی در آن منظور باشد (و مسلما این موضوع پس از تجربه کافی به انسان دست می دهد، و به هر حال گرچه ابزار شناخت منحصر به این دو، یا این سه ، نیست) ولی مسلما مهمترین ابزار همین ها است .

زیرا علم انسان یا از طریق ((تجربه)) حاصل می شود یا استدلالات عقلی اما تجربه بدون استفاده از چشم و گوش امکان ندارد، و اما استدلالات عقلی از طریق فؤ اد یعنی عقل صورت می گیرد.
3 - تا شکر او را بجای آورید (لعلکم تشکرون).
از آنجا که نعمت ابزار شناخت برترین نعمتی است که به انسان داده شده است ، چرا که نه تنها با چشم و گوش ، آثار خدا را در پهنه هستی می نگرد و سخنان رهبران الهی را می شنود و با دل درک و تجزیه و تحلیل می کند، بلکه در زندگی مادی او نیز هر گونه پیشرفت و ترقی و تکامل مرهون این سه وسیله است ، لذا بلافاصله بعد از آن با جمله ((لعلکم تشکرون)) اهمیت این سه موضوع را یادآور می شود، یعنی این وسائل را به شما داد تا عالم و آگاه شوید و سپس شکر اینهمه آگاهی و علم و دانش که بزرگترین امتیاز شما از حیوانات است بجای آورید، و بدون شک هیچ انسانی قادر بر ادای شکر این سه نعمت بزرگ نیست جز اینکه عذر تقصیر به درگاه خدا آورد!.
در آیه بعد اسرار عظمت خدا را در پهنه هستی همچنان ادامه می دهد و می گوید: آیا آنها به پرندگانی که بر فراز آسمان حرکت دارند نظر نیفکندند؟ (الم یروا الی الطیر مسخرات فی جو السماء).
((جو)) در لغت به معنی ((هوا)) است (آنچنان که راغب در مفردات می گوید) و یا قسمتی از هوا که از زمین دور است (آنچنان که در تفسیر

مجمع البیان و المیزان و آلوسی آمده است) می باشد.
و از آنجا که طبیعت اجسام ، جذب شدن به سوی زمین است ، حرکت پرندگان در بالای زمین را با عنوان مسخرات (تسخیر شده ها) بیان کرده است ، یعنی خداوند نیروئی در بال و پر آنها و خاصیتی در هوا قرار داده است که به آنها این امکان را می دهد که بر خلاف قانون جاذبه به هوا پرواز کنند.
سپس اضافه می کند هیچکس جز خدا آنها را این چنین نگه نمی دارد (ما یمسکهن الا الله).
درست است که خاصیت طبیعی بالها و عضلاتی که در آن آفریده شده و شکل مخصوص پرندگان و ویژگیهائی که در هوا موجود است ، دست بدست هم داده و به پرندگان امکان پرواز می دهند، ولی چه کسی این شکل و خواص را آفریده ؟ و این نظام دقیق و حساب شده را مقرر داشته ؟ آیا طبیعت کور و کر؟، یا کسی که از تمام خواص فیزیکی اجسام آگاه است و علم بی پایانش به همه اینها احاطه دارد؟
و اگر می بینیم این امور به خدا نسبت داده می شود، به خاطر همان است که سرچشمه آن از او است ، و این تعبیر که خواص اسباب و علل را به

خدا نسبت می دهد در قرآن فراوان است .
و در پایان آیه می فرماید: در این امر نشانه هائی است از عظمت و قدرت خدا برای کسانی که ایمان دارند (ان فی ذلک لایات لقوم یومنون).
یعنی با چشم کنجکاو و حقیقت جو، این امور را می نگرند و به تجزیه و تحلیل آن می پردازند و در پرتو آن ایمانشان قویتر و راسختر می گردد.
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 340
نکته ها:
1 - اسرار پرواز پرندگان در پهنه آسمان
درک این مساله آسان است که چرا بسیاری از شگفتیهای جهان هستی در نظر ما زیاد جلوه نمی کند؟ زیرا همیشه آن را دیده ایم و به آن خو گرفته ایم ، و این عادت و خو گرفتن در حقیقت حجابی شده است که بر این صحنه های شگفت انگیز افتاده ، به همین دلیل اگر بتوانیم ذهن خود را از آنچه به آن خو گرفته ایم تخلیه کنیم ، شگفتیهای فراوانی در اطراف خود مشاهده خواهیم کرد.
مساله پرواز پرندگان از همین قبیل است ، جسم سنگین بر خلاف قانون جاذبه به آسانی حرکت کند، آنچنان سریع بالا برود که در چند لحظه از نظرها ناپدید گردد، این مساله ساده ای نیست .
اگر روی ساختمان پرندگان از هر نظر دقت کنیم خواهیم دید که تمام وجود آنها برای پرواز هماهنگ است : ساختمان دوکی شکل آنها که مقاومت هوا را بر بدنشان به حداقل می رساند، پرهای سبک و تو خالی آنها به اضافه سینه پهنشان که به آنها امکان سوار شدن بر امواج هوا می دهد، ساختمان مخصوص بالها که نیروی بالا بر را در آنها ایجاد می کند. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 341
و ساختمان مخصوص دمها که برای مانور دادن و حرکت سریع به چپ و راست و بالا و پائین (مانند دم هواپیما) به آنها کمک می کند، و هماهنگی قدرت دید و سایر حواس که آنها را در این برنامه یاری می دهد، همه اموری هستند که امکان پرواز سریع را برای پرندگان فراهم می سازند. از همه اینها گذشته پرورش جنین به صورت جداگانه از مادر (از طریق تخمگذاری) سبب می شود که سنگینی دوران بارداری که مسلما مانعی برای پرواز است ، از آنها برداشته شود، و امور فراوان دیگر که هر کدام دقیقا از نظر فیزیکی عامل مؤ ثری است برای پرواز.
این مجموعه ، نشان می دهد که علم و قدرت فوق العاده ای در پیدایش آن به کار رفته است و به گفته قرآن ان فی ذلک لایات لقوم یومنون .
شگفتیهای جهان پرندگان بیش از آنست که در یک کتاب و چند کتاب بگنجد هم اکنون پرندگان زیادی را بنام پرندگان مهاجر می شناسیم که برای ادامه حیات خود به نقاط مختلف جهان سفر می کنند، حتی گاهی فاصله

میان قطب شمال و جنوب را که فاصله ای است بسیار طولانی می پیمایند، و در این سفر دور و دراز از وسیله های راهنمائی مرموزی استفاده می کنند، و در پرتو آن می توانند راه خود را از میان کوهها و دشتها و دره ها و دریاها، حتی در روزهای ابری و احیانا شبهای تاریک که هیچ انسانی قادر به پیدا کردن راهش نیست پیدا کنند، گاهی بر فراز آسمان در خوابند و پرواز می کنند! گاهی هفته ها بدون یک لحظه توقف شب و روز به پرواز ادامه می دهند بی آنکه نیاز به غذا داشته باشند! زیرا قبل از شروع به حرکت با یک الهام درونی ، بیش از اندازه غذا می خورند، و این غذاها به صورت چربیها در اطراف بدن آنها ذخیره می شود همچنین اسرار دیگری که پرندگان در ساختن خانه ، تربیت فرزندان ، مبارزه با دشمنان ، پیدا کردن غذاهای لازم ، همکاری با یکدیگر و حتی تعاون و همزیستی تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 342
با غیر جنس خود و مانند اینها که هر کدام داستان طولانی دارد.
آری همانگونه که در آیه فوق خواندیم هر یک از اینها نشانه هائی است از عظمت پروردگار و علم و قدرت بی پایانش .
2 - پیوند آیات
بدون شک میان آیه فوق که از پرواز پرندگان سخن می گوید و آیه قبل و بعد آن ، این پیوند وجود دارد که همگی از نعمتهای خدا در جهان آفرینش و ابعاد و قدرت و عظمت او سخن می گویند، ولی این احتمال نیز چندان دور نیست که ذکر پرواز پرندگان به دنبال بیان ابزار شناخت اشاره لطیفی به این نکته باشد که پرواز این پرندگانرا در جهان محسوس با پرواز اندیشه ها در جهان نامحسوس تشبیه کند که هر کدام با ابزاری که دارند در جو مخصوص به خودشان به پرواز در می آیند.
علی (علیهالسلام) در خطبه شقشقیه می فرماید ینحدر عنی السیل و لا یرقی الی الطیر: سیلاب علم و دانش از کوهسار وجودم سرازیر می شود، و اندیشه های دور پرواز به قله آن نمی رسد!
و در کلمات قصارش در بیان فضیلت مالک اشتر آن افسر جانباز می خوانیم : لا یرتقیه الحافر و لا یوفی علیه الطائر: هیچ مرکبی نمی تواند از کوهسار وجودش بالا رود و هیچ پرنده اندیشه به اوج او راه نمی یابد.
همانگونه که در آغاز این سوره گفتیم یکی از نامهای این سوره ، سوره نعمتها است به خاطر اینکه به نعمتهای گوناگون مادی و معنوی پروردگار که بالغ بر پنجاه نعمت می شود در این سوره اشاره شده است ، تا هم دلیلی بر شناسائی تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 343
ذات پاک او باشد و هم انگیزه ای بر شکر نعمتش .
در سومین آیه مورد بحث نیز مساله ادامه یافته ، می فرماید: خداوند برای شما از خانه هایتان محل سکونت قرار داد (و الله جعل لکم من بیوتکم

سکنا).
و حقا نعمت مسکن از مهمترین نعمتهائی است که تا آن نباشد، بقیه گوارا نخواهد بود.
کلمه ((بیوت)) جمع ((بیت)) به معنی اطاق یا خانه است ، و ماده بیتوته که این کلمه از آن گرفته شده است در اصل به معنی توقف شبانه می باشد، و از آنجا که انسان از اطاق و خانه خود بیشتر برای آرامش در شب استفاده می کند، کلمه بیت به آن اطلاق شده است .
توجه به این نکته نیز لازم است که قرآن نمی گوید: خانه شما را محل سکونتتان قرار داد بلکه با ذکر کلمه ((من)) که برای تبعیض است می گوید: قسمتی از خانه و اطاقهای شما را محل سکونت قرار داد و این تعبیر کاملا دقیقی است چرا که یک خانه کامل خانه ای است که دارای مرافق مختلف باشد از محل سکونت گرفته تا محل توقف مرکب و انبار برای ذخیره های لازم ، و سایر نیازمندیها.
و به دنبال ذکر خانه های ثابت سخن از خانه های سیار به میان می آورد و می گوید خداوند برای شما از پوست چهارپایان خانه هائی قرار داد (و جعل لکم من جلود الانعام بیوتا). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 344
خانه هائی که بسیار سبک و کم وزن است ، و به هنگام کوچ کردن و موقع اقامت به آسانی آنرا جابجا می کنید (تستخفونها یوم ظعنکم و یوم اقامتکم).
علاوه بر این از پشمها و کرکها و موهای این چهار پایان برای شما، اثاث و متاع و وسائل مختلف زندگی تا زمان معینی قرار داد (و من اصوافها و اوبارها و اشعارها اثاثا و متاعا الی حین).
میدانیم موهائی که بر بدن چهار پایان می روید بعضی کاملا خشن است ، مانند موهای بز که عرب آنرا ((شعر)) می گوید (و جمع آن اشعار است) و گاهی کمی نرمتر است که آنرا پشم میگوئیم و عرب آنرا صوف می نامد (و جمع آن اصواف است) و گاهی از آن هم نرمتر است که آنرا کرک می نامیم که عرب آنرا ((وبر)) (بر وزن ظفر) جمع آن اوبار می گوید بدیهی است این تفاوت ساختمان موها سبب می شود که از هر کدام برای مصرف خاصی استفاده شود، از یکی فرش درست کنند، از دیگری لباس ، از دیگری خیمه و مانند آن .
در اینکه منظور از ((اثاث)) و ((متاع)) در این آیه چیست مفسران احتمالاتی داده اند:
رویهمرفته ((اثاث)) به معنی وسائل خانه است و در اصل از ماده اث به معنی کثرت و درهم پیچیدگی گرفته شده و از آنجا که وسائل خانه معمولا زیاد است به آن اثاث گفته اند.
((متاع)) به هر گونه چیزی می گویند که انسان از آن متمتع و بهره مند

می شود (بنابر این هر دو تعبیر یک مطلب را از دو زاویه مختلف نشان می دهد).
و با توجه به آنچه گفته شد ذکر این دو تعبیر پشت سر هم ممکن است اشاره به این باشد که شما می توانید از پشم و کرک و موی چهار پایان ، وسائل زیادی برای خانه خود فراهم سازید و از آن متمتع گردید. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 345
بعضی دیگر مانند فخر رازی این احتمال را داده اند که منظور از اثاث ، پوشش و لباس است و متاع اشاره به فرش است ، ولی هیچگونه دلیلی برای اثبات این موضوع ذکر نکرده اند.
((آلوسی)) در روح المعانی این احتمال را نیز نقل می کند که اثاث اشاره به وسائل منزل بوده باشد و متاع به وسائلی که به عنوان مال التجاره از آن استفاده می کنند.
ولی آنچه ابتدا گفتیم نزدیکتر به نظر می رسد.
برای کلمه ((الی حین)) نیز تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند، اما ظاهرا منظور این است که در این جهان و تا پایان زندگی از این وسائل بهره می گیرید، اشاره به اینکه عمر زندگی این جهان و وسائل و ابزار آن جاودان نیست ، و هر چه باشد محدود است .
سایه ها، مسکنها، و پوششها
سپس به سراغ یکی دیگر از نعمتهای الهی میرود و می گوید: خداوند از آنچه آفریده است سایه هائی برای شما قرار داد (و الله جعل لکم مما خلق ظلالا).
و از کوهها، برای شما پناهگاههائی (و جعل لکم من الجبال اکنانا).
((اکنان)) جمع ((کن)) (بر وزن جن) به معنی وسیله پوشش و حفظ و نگهداری است ، و به همین جهت به مخفیگاهها و غارها و پناهگاههائی که در کوهها وجود دارد، اکنان گفته می شود.
در اینجا به وضوح می بینیم که سایه ها اعم از سایه درختان و اشیاء دیگر و یا سایه های غارها و پناهگاههای کوهستانی به عنوان یک نعمت قابل ملاحظه تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 346
الهی بیان شده است ، و حقیقت نیز همین است ، زیرا همانگونه که انسان در زندگی خود نیاز به تابش نور دارد، در بسیاری از اوقات نیاز به سایه دارد، چرا که اگر نور یکنواخت بتابد، زندگی غیر ممکن خواهد بود، و میدانیم بزرگترین سایه برای ما ساکنان زمین ، سایه کره زمین است که شب نام دارد و نیمی از سطح زمین را می پوشاند، نقش این سایه بزرگ ، در زندگی انسانها برای هیچکس پوشیده نیست ، همچنین نقش سایه های کوچکتر و کوچکتر به هنگام روز در مناطق مختلف .
ذکر نعمت ((سایه ها)) و ((پناهگاههای کوهستانی)) پس از ذکر نعمت

خانه ها و خیمه ها که در آیه قبل گذشت گویا اشاره به این است که انسانها از سه گروه خارج نیستند: گروهی در شهرها و آبادیها زندگی می کنند و از خانه ها بهره می گیرند، گروهی دیگر که در سفرند و خیمه با خود دارند از خیمه ها استفاده می کنند، اما خداوند گروه سوم یعنی مسافرانی که حتی خیمه با خود ندارند، محروم نگذاشته ، و در مسیر راه پناهگاههائی برای آنها تهیه دیده است .
ممکن است اهمیت غارها و پناهگاههای کوهستانی برای شهرنشینان آسوده خاطر، هرگز روشن نباشد، ولی بیابانگردها، مسافران بی دفاع ، چوپانها و خلاصه همه کسانی که از نعمت خانه های ثابت و سیار محرومند و در یک آفتاب داغ تابستان و یا سوز سرمای زمستان گرفتار می شوند می دانند تا چه اندازه وجود یک پناهگاه کوهستانی ، اهمیت حیاتی دارد و گاهی انسانها و حیوانات زیادی را از مرگ حتمی نجات می بخشد، بخصوص اینکه این گونه پناهگاهها معمولا در زمستان گرم و در تابستان سرد است .
سپس در تعقیب این سایبانهای طبیعی و مصنوعی به سراغ پوششهای تن انسان می رود و می گوید: خداوند برای شما پیراهنهائی قرار داد که شما را از گرما تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 347
حفظ می کند (و جعل لکم سرابیل تقیکم الحر).
و همچنین پیراهنهای مخصوص پر مقاومتی که حافظ شما به هنگام جنگ است (و سرابیل تقیکم باسکم).
((سرابیل)) جمع ((سربال)) (بر وزن مثقال) به گفته راغب در مفردات به معنی پیراهن است ، از هر جنسی که باشد، سایر مفسرین نیز همین معنی را تایید کرده اند، ولی بعضی آنرا به معنی هر گونه لباس و پوشش دانسته اند، اما مشهور همان معنی اول است .
البته پوشش و لباس فایده اش تنها این نیست که انسان را از گرما و سرما حفظ کند، بلکه هم شکوهی است برای انسان و هم در برابر بسیاری از خطراتی که متوجه جسم او می شود لباس یک وسیله دفاعی است ، چرا که اگر انسان برهنه بود شاید هر روز گوشهای از بدنش مجروح می شد ولی در آیه فوق روی خاصیت اول از نظر اهمیت تکیه شده است .
قابل توجه اینکه تنها دفاع در مقابل گرما در آیه ذکر شده ، این تعبیر شاید به خاطر آنست که عرب در بسیاری از موارد، از دو ضد یکی را به عنوان اختصار ذکر می کند و دومی به قرینه اولی روشن می شود و یا به این جهت است که در آن مناطق که قرآن نازل گردید، دفاع در برابر گرما از اهمیت بیشتری برخوردار بود.
این احتمال نیز وجود دارد که خطرات گرمازدگی و سوختگی در برابر آفتاب سریعتر و خطرناکتر است و به تعبیر دیگر تحمل انسان در مقابل گرما و تابش شدید آفتاب کمتر از مقاومت او در برابر سرما است ، چرا

که حرارت درونی انسان در سرما تا حد زیادی می تواند او را حفظ کند، ولی دفاع بدن در مقابل گرما کمتر است .
و در پایان آیه به عنوان یک تذکر و هشدار می گوید: این گونه خداوند
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 348
نعمتش را بر شما تمام می کند شاید در برابر فرمان او تسلیم شوید (کذلک یتم نعمته علیکم لعلکم تسلمون).
این طبیعی است که انسان با بررسی نعمتهای مختلفی که وجودش را احاطه کرده بی اختیار به یاد آفریننده نعمت می افتد و اگر کمترین حس قدردانی و شکرگزاری در درونش باشد بیدار می گردد و به سراغ بخشنده نعمت می رود و به شناخت او می پردازد.
گرچه بعضی از مفسران ، کلمه نعمت را که در آیه فوق آمده محدود به بعضی از نعمتها مانند نعمت آفرینش و تکامل عقل و یا توحید و یا نعمت وجود پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) دانسته اند، اما روشن است که نعمت در این آیه معنی وسیعی دارد همه اینها و غیر اینها را شامل می شود، و این تفسیرهای محدود از قبیل تفسیر به مصداق واضح و روشن است .
بعد از ذکر این نعمتهای آشکار و نهان می فرماید: با اینهمه اگر آنها روی برتابند و تسلیم دعوت حق نشوند، نگران مباش چرا که وظیفه تو فقط ابلاغ آشکار است (فان تولوا فانما علیک البلاغ المبین).
منطق و سخن گوینده هر قدر مستدل و گیرا و جذاب باشد تا در شنونده آمادگی وجود نداشته باشد، اثر نخواهد کرد، به تعبیر دیگر قابلیت محل نیز شرط است ، و هر سخنی اهلی دارد، بنابر این اگر کوردلان لجوج تسلیم دعوت تو نشوند چیز تازه‌ای نیست ، مهم آنست که تو در بلاغ مبین کوتاهی نکنی ، و دعوتت را آشکار برای همگان بیان نمائی .
این جمله در حقیقت ، برای دلداری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و تسلی خاطر او است .
و برای تکمیل این گفتار اضافه می کند که آنان نعمت خدا را می شناسند
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 349
و به ابعاد آن آشنا هستند و به عمقش پی برده اند ولی با این حال باز انکار می کنند (یعرفون نعمة الله ثم ینکرونها).
بنابراین دلیل کفر آنها را در عدم آگاهی نباید جستجو کرد، چرا که به قدر کافی آگاه شده اند، عامل این کفر را در صفات زشت دیگر آنها که سد راه ایمانشان شده است باید یافت ، و آن تعصب کورکورانه ، لجاجت ، دشمنی با حق ، مقدم شمردن منافع کوتاه مدت مادی بر همه چیز، آلوده بودن به انواع شهوات و بالاخره تکبر و خود برتر بینی است .
و شاید به همین دلیل در پایان آیه اضافه می کند: و اکثر آنها کافرند (و

اکثرهم الکافرون).
کلمه ((اکثرهم)) توجه بسیاری از مفسران را به خود جلب کرده است و از خود سوال کرده اند که چرا تعبیر به اکثر می کند؟
هر یک برای آن تفسیری ذکر کرده اند، ولی آنچه به نظر از همه نزدیکتر می رسد همانست که در بالا اشاره شد یعنی اکثریت این کفار کافران لجوج و معاند و متعصبند و کسانی که در اشتباه باشند اقلیتی را تشکیل می دهند.
اطلاق کفر به این نوع از کفر که از استکبار سرچشمه می گیرد در سایر آیات قرآن نیز دیده می شود از جمله درباره شیطان می خوانیم : ابی و استکبر و کان من الکافرین شیطان از اطاعت فرمان خدا سر باز زد و استکبار کرد و از کافران بود (بقره - 34).
این احتمال را نیز داده اند که منظور از اکثر آنهائی هستند که اتمام حجت در حقشان شده است ، و در برابر آنها اقلیتی بوده اند که هنوز اتمام حجت بر آنها نشده بود، این معنی را نیز می توان به معنی اول باز گرداند. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 350
نکته ها:
1 - در اینکه منظور از ((نعمت الله)) در این آیه چیست ؟ با تفسیرهای متعددی در کلمات مفسران برخورد می کنیم که غالبا از قبیل تفسیر به مصداق است ، در حالی که مفهوم ((نعمت الله)) آنچنان وسیع و گسترده است که همه نعمتهای مادی و معنوی را شامل می شود و حتی وجود شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را.
در روایات اهل بیت (علیهمالسلام) می خوانیم که منظور از نعمت الله همان نعمت وجود ائمه و رهبران معصوم است .
در روایتی از امام صادق (علیهالسلام) می خوانیم نحن و الله نعمة الله التی انعم بها علی عباده و بنا فاز من فاز: به خدا سوگند نعمت الله که خداوند به وسیله آن بندگانش را مشمول لطف خود قرار داده مائیم ، و سعادتمندان بوسیله ما سعادتمند می شوند.
روشن است که سعادت و پیروزی بدون استفاده از رهبری رهبران راستین امکان پذیر نیست و این از روشنترین نعمتهای الهی است که به عنوان بیان یک مصداق آشکار در اینجا ذکر شده است .
2 - در کشاکش نیروی حق و باطل
بعضی از مفسران نظر خود را متوجه این نکته کرده اند که چرا در آیات فوق ، در جمله ((یعرفون نعمت الله ثم ینکرونها))، کلمه ((ثم)) که معمولا برای عطف کردن توام با فاصله به کار می رود، ذکر شده ، و نشان می دهد در میان آگاهی آنها نسبت به نعمتهای الهی و سپس انکار کردن فاصله ای بوده است ، و گفته اند که هدف از این تعبیر بیان این نکته است که

سزاوار این بوده آنها تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 351
با شناخت نعمت خدا صمیمانه اعتراف کنند، و به سوی او بیایند، اما راه انکار را پوئیدند، قرآن عمل آنها را مستبعد شمرده و با ((ثم)) از آن تعبیر کرده است !
ولی ما احتمال می دهیم که ثم در اینجا اشاره به نکته ظریفتری باشد و آن اینکه هنگامی که دعوت حق با اصول منطقیش در درون جان انسان پرتو افکن شد، با عوامل نفی و بطلان که احیانا در آن وجود دارد، درگیر می شود، این طوفان و جدال مدتی طول می کشد که مقدار آن متناسب با قدرت و ضعف عوامل نفی است ، اگر عوامل نفی و انکار قویتر بود بعد از مدتی غلبه با آنها خواهد شد و به این ترتیب تعبیر به ثم کاملا متناسب خواهد بود.
در آیات سوره انبیاء نیز ضمن بیان سرگذشت ابراهیم می خوانیم هنگامی که منطق نیرومندش را پس از شکستن بتها برای بت پرستان آشکار کرد، آنها لحظات کوتاهی در خود فرو رفتند و خویشتن را ملامت کردند، و نزدیک بود بیداری گرایش به حق سراسر وجودشان را روشن کند، اما عوامل منفی یعنی تعصب و استکبار و لجاجت بر دعوت حق غلبه کرد، این لحظات پایان یافت و مجددا به انکار برخاستند (در اینجا نیز کلمه ثم به چشم می خورد) فرجعوا الی انفسهم فقالوا انکم انتم الظالمون ثم نکسوا علی روسهم لقد علمت ما هؤ لاء ینطقون (انبیاء - 64 - 65).
ضمنا از این بیان هماهنگی آنچه در معنی کافرون در اینجا گفتیم با ثم روشن تر می شود. النحل
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 352
آیه 84 - 89
آیه و ترجمه
وَ یَوْمَ نَبْعَث مِن کلِّ أُمَّةٍ شهِیداً ثُمَّ لا یُؤْذَنُ لِلَّذِینَ کفَرُوا وَ لا هُمْ یُستَعْتَبُونَ(84)
وَ إِذَا رَءَا الَّذِینَ ظلَمُوا الْعَذَاب فَلا یخَفَّف عَنهُمْ وَ لا هُمْ یُنظرُونَ(85)
وَ إِذَا رَءَا الَّذِینَ أَشرَکُوا شرَکاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلاءِ شرَکاؤُنَا الَّذِینَ کُنَّا نَدْعُوا مِن دُونِک فَأَلْقَوْا إِلَیْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّکُمْ لَکذِبُونَ(86)
وَ أَلْقَوْا إِلی اللَّهِ یَوْمَئذٍ السلَمَ وَ ضلَّ عَنْهُم مَّا کانُوا یَفْترُونَ(87)
الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صدُّوا عَن سبِیلِ اللَّهِ زِدْنَهُمْ عَذَاباً فَوْقَ العَذَابِ بِمَا کانُوا یُفْسِدُونَ(88)
وَ یَوْمَ نَبْعَث فی کلِّ أُمَّةٍ شهِیداً عَلَیْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِک شهِیداً عَلی هَؤُلاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَیْک الْکِتَب تِبْیَناً لِّکلِّ شىْءٍ وَ هُدًی وَ رَحْمَةً وَ بُشرَی لِلْمُسلِمِینَ(89)
ترجمه :84 - بخاطر بیاورید روزی را که از هر امتی گواهی بر آنها مبعوث

می کنیم ، سپس به کافران اجازه (سخن گفتن) داده نمی شود (چرا که دست و پا و گوش و چشم حتی پوست تن آنها گواهی می دهند) و توانائی بر رضایت طلبیدن (و تقاضای) عفو ندارند.
85 - هنگامی که ظالمان عذاب را ببینند نه به آنها تخفیف داده می شود، و نه مهلت .
86 - و هنگامی که مشرکان معبودهائی را که شریک خدا قرار دادند می بینند می گویند پروردگارا اینها شریکانی است که ما بجای تو آنها را می خواندیم ، در این هنگام معبودان به آنها می گویند شما دروغگو هستید.
87 - و در آن روز همگی در پیشگاه خدا اظهار تسلیم می کنند، و تمام آنچه را دروغ می بستند گم و نابود می شود!.
88 - آنها که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا باز داشتند عذابی بر عذابشان بخاطر فسادی که می کردند می افزائیم .
89 - بیاد آورید روزی را که از هر امتی گواهی از خودشان بر آنها معبوث می کنیم ، و تو را گواه آنها قرار می دهیم ، و ما این کتاب (آسمانی) را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است ، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است .
تفسیر :آنجا که تمام درها به روی بدکاران بسته می شود
در تعقیب آیات گذشته که واکنش نادرست منکران حق را در برابر نعمتهای گوناگون پروردگار بیان می کرد، در این آیات به گوشه ای از مجازاتهای دردناک آنها در جهان دیگر اشاره می کند تا سرنوشت شوم خود را دریابند و تا دیر نشده به تجدید نظر برخیزند.
نخست می گوید: ((به خاطر بیاورید روزی را که ما از هر امتی گواهی

بر آنها مبعوث می کنیم (و یوم نبعث من کل امة شهیدا).
آیا با وجود علم بی پایان خدا نیازی به وجود شهید و گواه دیگری نیز هست ؟ این سؤ الی است که فورا در اینجا به ذهن می رسد، اما با توجه به یک نکته پاسخ آن روشن می شود، و آن اینکه این امور غالبا جنبه روانی دارد یعنی انسان هر قدر مراقبین و گواهان بیشتری در برابر خود ببیند، بیشتر حساب کار خود را می رسد، حداقل از شرمساری و رسوائی در میان افراد فزونتری نگران می شود.
سپس اضافه می کند که در آن دادگاه ، اجازه سخن گفتن به کافران داده نمی شود (ثم لا یؤ ذن للذین کفروا).
آیا ممکن است خداوند اجازه دفاع به مجرمی ندهد؟ آری ، در آنجا نیاز به سخن گفتن با زبان نیست ، دست و پا و گوش و چشم و پوست بدن و حتی زمینی که انسان بر آن گناه یا ثواب کرده است ، گواهی می دهند، بنابر این نوبت به زبان نمی رسد، این حقیقتی است که از آیات دیگر قرآن نیز

استفاده می شود (سوره یس آیه 65 و سوره مرسلات آیه 36).
نه تنها به آنها اجازه سخن گفتن داده نمی شود بلکه توانائی بر جبران و اصلاح و تقاضای عفو نیز ندارند (و لا هم یستعتبون). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 355
چرا که آنجا سرای برخورد با نتیجه ها و بازتابهای عمل است نه جای انجام عمل و یا جبران و اصلاح ، درست همانند میوه ای که از شاخه جدا می شود که دوران رشد و نموش پایان گرفته است .
آیه بعد اضافه می کند این ظالمان ستم پیشه هنگامی که از مرحله حساب گذشته و در برابر عذاب الهی قرار گرفتند گاهی تقاضای تخفیف و گاهی تقاضای مهلت می کنند، اما هنگامی که ظالمان مجازات را ببینند نه به آنها تخفیف عذاب داده می شود و نه مهلت (و اذا راء الذین ظلموا العذاب فلا یخفف عنهم و لا هم ینظرون).
نکته جالب توجه اینکه در این دو آیه به چهار مرحله از حالات مجرمان اشاره شده که مشابه آنرا در این جهان نیز با چشم خود می بینیم :
نخستین مرحله اینکه مجرم می کوشد با پشت هم اندازی خود را تبرئه کند.
هنگامی که به این هدف نائل نشد در مرحله دوم تلاش می کند که طرف را بر سر مهر آورد، سرزنشهای او را به جان بخرد و رضایت او را حاصل کند.
اگر این مرحله نیز کارگر نشد، در مرحله سوم تقاضای تخفیف عذاب می کند، می گوید مجازات بکن اما کمتر؟
اگر آنهم به خاطر عظمت گناهش موثر نیفتاد تقاضای مهلت می کند، و این آخرین تلاش برای نجات از مجازات است .
ولی قرآن می گوید: اعمال این ستمکاران آنقدر زشت و بار گناهانشان سنگین است که نه اجازه دفاع می یابند، نه موفق به جلب رضایت می شوند، نه تخفیفی در کارشان است ، و نه مهلتی !. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 356
در آیه بعد همچنان ، سخن از آینده شوم مشرکان ، به خاطر پرستیدن بتها است ، می فرماید، در صحنه قیامت که معبودهای ساختگی و انسانهائی که همچون بت پرستش می شدند در کنار پرستش کنندگان قرار می گیرند، هنگامی که این عابدان ، معبودان خود را می بینند می گویند پروردگارا! اینها همان ، شریکانی هستند که ما برای تو ساختیم و به جای خواندن تو آنها را می خواندیم (و اذا راء الذین اشرکوا شرکائهم قالوا ربنا هولاء شرکاونا الذین کنا ندعوا من دونک).
این معبودان نیز، ما را در این کار وسوسه کردند و در حقیقت شریک جرم ما بودند، بنابر این سهمی از عذاب و مجازات ما را برای آنها قرار ده .

در این هنگام به فرمان خدا، بتها به سخن در می آیند و به عابدان خود می گویند شما قطعا دروغگو هستید! (فالقوا الیهم القول انکم لکاذبون).
ما نه شریک خدا بودیم و نه شما را وسوسه کردیم و نه محکوم به پذیرش بخشی از مجازاتتان هستیم .
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - تعبیر به شرکاؤ هم (شرکای بت پرستان) به جای شرکاء الله (شریکان خدا) به خاطر این است که بتها هرگز شریک پروردگار نبودند، بلکه این شرکاء تخیلی و پنداری و کاذب را بت پرستان برای خود ساخته بودند، و چه بهتر که به خود آنها نسبت داده شود نه به خدا.
علاوه بر این چنانکه در گذشته دیدیم ، بت پرستان بخشی از چهارپایان و زراعتهای خود را به بتها اختصاص می دادند و آنها را شریک خود می ساختند.
2 - از آیه فوق استفاده می شود که بتها نیز در عرصه قیامت ، ظاهر می شوند تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 357
نه تنها انسانهائی که همچون فرعون و نمرود، معبود واقع شدند بلکه بتهای بیجان نیز در آنجا حضور دارند.
در آیه 98 از سوره انبیاء خطاب به مشرکان می خوانیم انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم : شما و آنچه را غیر از خدا پرستش می کنید آتشگیره جهنمند.
3 - در آیه بالا می خوانیم مشرکان در آن روز می گویند ما این معبودها را پرستش می کردیم البته این سخن دروغی نیست که بتها بخواهند آنها را تکذیب کنند.
ولی ممکن است این تکذیب به خاطر آن باشد که معبودهای ساختگی ، لیاقت خود را برای پرستش تکذیب می کنند، و یا اینکه عابدین ، جمله دیگری را هم اضافه می کردند که خدایا این معبودها نیز در وسوسه کردن ما شریک بودند و در جواب می شنوند که شما دروغ میگوئید، ما قدرت بر وسوسه نداشتیم .
4 - تعبیر به ((فالقوا الیهم القول)) (سخن به آنها می افکنند) به جای ((قالوا لهم)) (به آنها می گویند) شاید به خاطر آن است که بتها قدرتی بر سخن گفتن از خود ندارند و اگر سخنی می گویند به خاطر القای پروردگار است ، یعنی خداوند سخنی به آنها القا می کند و آنها همان را به پرستش کنندگان خود القا می نمایند.
در آیه بعد اضافه می کند که بعد از این سخن و شنیدن پاسخ همگی در پیشگاه خدا اظهار تسلیم می کنند و غرور و نخوت و تعصبهای کورکورانه این عابدان نادان با دیدن چهره حق کنار می رود و سر تعظیم در پیشگاهش فرود می آورند تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 358

(و القوا الی الله یومئذ السلم).
و در این هنگام که همه چیز همچون آفتاب روشن می گردد تمام دروغها و افتراهای این گروه بیخرد، گم و نابود می شود (و ضل عنهم ما کانوا یفترون).
هم نسبت دروغین شریک خدا بودن ، محو و بی رنگ می شود، و هم پندار شفاعت بتها در پیشگاه خدا، چرا که به خوبی می بینند، نه تنها کاری از بتها ساخته نیست ، بلکه همانها آتش گیره های دوزخ می شوند و به جان پرستش کنندگانشان می افتند!
تا اینجا بیان حال مشرکان گمراهی بود که در شرک و انحراف خود غوطه ور بودند، بی آنکه دیگری را به این راه بخوانند، سپس حال کسانی را بیان می کند که در عین گمراهی به گمراه ساختن دیگران نیز اصرار دارند، و می فرماید کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا باز داشتند، مجازاتی ما فوق مجازات کفرشان بر آنها می افزائیم در برابر آنچه فساد می کردند. (الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله زدناهم عذابا فوق العذاب بما کانوا یفسدون).
آنها هم بار مسئولیت خویش را بر دوش می کشند و هم شریک جرم دیگران هستند، چرا که عامل فساد در روی زمین و گمراهی خلق خدا، و مانع از پیمودن راه حق شدند.
تاکنون کرارا یادآور شده ایم که از نظر منطق اجتماعی اسلام ، هر کس سنت نیک و بدی بگذارد در تمام عمل عاملان به آن سنت شریک است ، در حدیث تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 359
مشهوری می خوانیم ((هر کس سنت نیکی بگذارد، پاداش کسانی که به آن عمل کنند برای او هست بی آنکه از پاداش آنها کاسته شود، و هر کس سنت بدی بگذارد، گناه همه کسانی که به آن عمل می کنند بر او نوشته می شود، بی آنکه از گناه آنها چیزی کاسته شود)).
و به هر حال این تعبیرهای تکان دهنده قرآن و احادیث ، مسئولیت رهبران را در برابر خدا و خلق خدا آشکار می سازد.
سپس به دنبال سخنی که از وجود گواه در امتی در چند آیه قبل به میان آمد مجددا به سراغ آن بحث با توضیح بیشتری می رود، و می گوید: به خاطر بیاورید آن روز را که ما از میان هر امتی گواهی از خود آنها بر آنها مبعوث می کنیم (و یوم نبعث فی کل امة شهیدا علیهم من انفسهم).
با اینکه علم خدا به همه چیز احاطه دارد، اما وجود این گواهان مخصوصا از کسانی که از میان خود امتها برخاسته اند تاکید بیشتری بر نظارت دائمی بر اعمال انسانها است ، و هشداری است بر این مراقبت قطعی و همیشگی .
گرچه این حکم عام شامل مسلمانان و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله

و سلم) نیز می شود، ولی برای تاکید بیشتر خصوصا آنرا مطرح کرده می فرماید: و ما تو را شاهد و گواه بر این گروه مسلمانان قرار می دهیم (و جئنابک شهیدا علی هولاء).
بنابر آنچه گفته شد منظور از هؤ لاء مسلمانانی است که در عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می زیستند و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ناظر و شاهد و گواه اعمال آنها بود، و طبعا بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باید کسی در میان امت باشد که شاهد و گواه اعمال آنها گردد.
شاهدی باشد پاک از هر گونه گناه و خطا تا حق شهادت را به خوبی بتواند ادا کند.
و از همین رو بعضی از مفسران (اعم از علمای تشیع و تسنن) خواسته اند آیه تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 360
را دلیلی بر وجود گواه و حجت عادلی در هر عصر و زمان بدانند، البته تفسیر آن طبق عقیده شیعه دائر به وجود امام معصوم در هر زمان کاملا روشن است ، ولی برای علمای مذهب تسنن توجیه آن چندان آسان نیست .
و شاید به خاطر همین مشکل ، فخر رازی در تفسیرش گرفتار توجیهی شده که خالی از اشکال نیست ، او می گوید: از این آیه نتیجه می گیریم که هیچ عصری از اعصار خالی از شاهد و گواهی بر مردم نیست ، شاهد و گواه باید جائز الخطا نباشد وگرنه او هم نیاز به شاهد و گواه دیگری دارد، و این امر به صورت تسلسل تا بی نهایت ادامه خواهد یافت ، نتیجه اینکه در هر عصری باید جمعیتی باشند که گفتارشان حجت باشد و این راهی ندارد جز اینکه بگوئیم اجماع امت ، حجت است (یعنی مجموع مردم هر زمان بطور دستجمعی هرگز راه خطا نمی پویند).
اگر فخر رازی کمی از محدوده عقائد خویش گام بیرون می نهاد مسلما گرفتار چنین سخن تعصب آمیزی نمی شد، زیرا قرآن می گوید برای هر امتی یک گواه از جنس آنها قرار دادیم نه اینکه مجموع امت برای فرد فرد امت ، حجت و گواه است .
البته همانگونه که در سوره نساء ذیل آیه 41 مشروحا بیان کردیم دو احتمال دیگر در تفسیر هولاء داده شده : نخست اینکه هولاء اشاره به شهداء امتهای پیشین یعنی انبیاء و اوصیای آنها بوده باشد و به این ترتیب پیامبر اسلام هم گواه بر این امت است و هم بر پیامبران گذشته ، دیگر اینکه منظور از شاهد و گواه شاهد عملی بودن است ، یعنی کسی که وجودش ، الگو و میزان سنجش حق و باطل است (برای توضیح بیشتر به جلد سوم تفسیر نمونه صفحه 391 به بعد مراجعه فرمائید). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 361

و از آنجا که قرار دادن شهید و گواه ، فرع بر این است که قبلا برنامه کامل و جامعی در اختیار افراد قرار داده شده باشد، بطوری که حجت بر همگی تمام شود، تا به دنبال آن ، مساله نظارت و مراقبت مفهوم صحیحی پیدا کند، لذا بلافاصله می گوید: و ما این کتاب آسمانی (قرآن) را بر تو نازل کردیم که بیان همه چیز در آن است (و نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شی ء).
هم هدایت است و هم رحمت ، و هم مایه بشارت برای همه مسلمانان جهان (و هدی و رحمة و بشری للمسلمین).
نکته ها:
1 - قرآن بیانگر همه چیز است .
از مهمترین مباحثی که در آیات فوق به میان آمده تبیان کل شی ء بودن قرآن است .
((تبیان)) (به کسر ((ت)) یا فتح آن) معنی مصدری دارد، یعنی بیان کردن و از این تعبیر با توجه به وسعت مفهوم ((کل شی ء)) به خوبی می توان استدلال کرد که در قرآن ، بیان همه چیز هست ، ولی با توجه به این نکته که قرآن یک کتاب تربیت و انسانسازی است که برای تکامل فرد و جامعه در همه جنبه های معنوی و مادی نازل شده است روشن می شود که منظور از همه چیز، تمام اموری است که برای پیمودن این راه لازم است ، نه اینکه قرآن یک دائرة المعارف بزرگ است که تمام جزئیات علوم ریاضی و جغرافیائی و شیمی و فیزیک و گیاه شناسی و مانند آن در آن آمده است ، هر چند قرآن یک دعوت کلی به کسب تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 362
همه علوم و دانشها کرده که تمام دانشهای یاد شده و غیر آن در این دعوت کلی جمع است ، به علاوه گاه گاهی به تناسب بحثهای توحیدی و تربیتی ، پرده از روی قسمتهای حساسی از علوم و دانشها برداشته است ، ولی با این حال آنچه قرآن به خاطر آن نازل شده و هدف اصلی و نهائی قرآن را تشکیل می دهد، همان مساله انسانسازی است ، و در این زمینه چیزی را فروگذار نکرده است .
گاهی انگشت روی جزئیات این مسائل گذارده و تمام ریزه کاریها را بیان می کند (مانند احکام نوشتن قراردادهای تجارتی و اسناد بدهکاری که در طولانی ترین آیه قرآن یعنی آیه 282 سوره بقره طی 18 حکم ! بیان شده است).
و گاهی مسائل حیاتی انسان را به صورتهای کلی و کلی تر مطرح می کند، مانند آیه ای که به دنبال بحث ، تفسیر آن فرا می رسد ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی : خداوند فرمان به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان می دهد و شما را

از هر گونه زشتی و منکر و ستم ، نهی می کند.
وسعت این مفاهیم مانند وسعت مفهوم وفای به عهد در آیه ((ان العهد کان مسئولا - اسراء آیه 34)) و ((وفای به عقد)) در آیه اوفوا بالعقود (مائده آیه 1) و ((لزوم اداء حق جهاد)) در آیه ((و جاهدوا فی الله حق جهاده)) (حج آیه 78) و ((اقامه قسط و عدل)) در آیه ((لیقوم الناس بالقسط)) (حدید آیه 45) و ((توجه به نظم در تمام زمینه ها)) در آیه و السماء رفعها و وضع المیزان الا تطغوا فی المیزان و اقیموا الوزن بالقسط و لا تخسروا المیزان (سوره الرحمن 7 - 8 - 9) و ((خودداری از هر گونه فساد در روی زمین)) در آیه ((و لا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها)) (اعراف آیه 85) و ((دعوت به تدبر و تفکر تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 363
و تعقل)) که در بسیاری از آیات قرآن وارد شده است ، و امثال این برنامه های انسان شمول که می تواند راهگشا در همه زمینه ها باشد، دلیل روشنی است بر اینکه در قرآن بیان همه چیز هست .
حتی فروع این دستورهای کلی را نیز بلاتکلیف نگذارده ، و مجرائی که باید از آن مجرا این برنامه ها تبیین شود بیان کرده و می گوید: و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا: ((آنچه پیامبر به شما دستور می دهد اجرا کنید و آنچه شما را از آن نهی می کند باز ایستید)) (حشر آیه 7).
هر قدر انسان در اقیانوس بیکرانه قرآن ، بیشتر شناور شود و به اعماق آن برای استخراج گوهرهای برنامه های سعادت بخش ، فروتر رود، عظمت این کتاب آسمانی و شمول و جامعیت آن آشکارتر می شود.
و درست به همین دلیل آنها که در زمینه این برنامه ها دست نیاز به این سو و آن سو، دراز می کنند، مسلما قرآن را نشناخته اند، و آنچه خود دارند، از بیگانه تمنا می کنند.
این آیه علاوه بر اینکه اصالت و استقلال تعلیمات اسلام را در همه زمینه ها مشخص می کند بار مسئولیت مسلمانان را سنگین تر می گرداند، و به آنها می گوید: با بحث مستمر و پیگیر در قرآن ، هر چه را لازم دارید از آن استخراج کنید.
در روایات اسلامی مخصوصا روی جامعیت قرآن به مناسبت همین آیه و مانند آن بسیار تاکید شده است . از جمله در حدیثی از امام صادق (علیهالسلام) می خوانیم ان الله تبارک و تعالی انزل فی القرآن تبیان کل شی ء حتی و الله ما ترک شیئا تحتاج الیه العباد، حتی لا یستطیع عبد یقول لو کان هذا، انزل فی القرآن ، الا و قد انزله الله فیه : ((خداوند در قرآن هر چیزی را بیان کرده است ، به خدا سوگند تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 364
چیزی که مورد نیاز مردم بوده است کم نگذارده ، تا کسی نگوید اگر فلان

مطلب درست بود در قرآن نازل می شد، آگاه باشید همه نیازمندیهای بشر را خدا در آن نازل کرده است)).
در حدیث دیگری از امام باقر (علیهالسلام) می خوانیم : ان الله تبارک و تعالی لم یدع شیئا تحتاج الیه الامة الا انزله فی کتابه و بینه لرسوله (صلی الله علیه و آله و سلم) و جعل لکل شی ء حدا، و جعل علیه دلیلا یدل علیه ، و جعل علی من تعدی ذلک الحد حدا: ((خداوند متعال چیزی را که مورد نیاز این امت است در کتابش فرو گذار نکرده ، و برای رسولش تبیین نموده است ، و برای هر چیزی حدی قرار داده ، و دلیل روشنی برای آن نهاده ، و برای هر کسی که از این حد تجاوز کند، حد و مجازاتی قائل شده است)).
حتی در روایات اسلامی اشاره روشنی به این مساله شده که علاوه بر ظاهر قرآن و آنچه توده مردم و دانشمندان از آن می فهمند، باطن قرآن نیز اقیانوسی است که بسیاری از مسائلی که فکر ما به آن نمی رسد در آن نهفته است ، این بخش از قرآن ، علم خاص و پیچیده ای دارد که در اختیار پیامبر و اوصیای راستین او است ، چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیهالسلام) می خوانیم ما من امر یختلف فیه اثنان الا و له اصل فی کتاب الله عز و جل و لکن لا تبلغه عقول الرجال : ((تمام اموری که حتی دو نفر در آن اختلاف دارند، اصل و ضابطه ای در قرآن دارد ولی عقل و دانش مردم به آن نمی رسد)).
عدم دسترسی عموم به این بخش که آنرا می توان تشبیه به وجدان ناخود آگاه آدمی کرد، هرگز مانع از آن نخواهد بود که بخش خود آگاه و ظاهرش

مورد استفاده همگان قرار گیرد.
2 - چهار مرحله هدایت
جالب اینکه در آیه فوق ، چهار تعبیر برای هدف نزول قرآن ذکر شده است :
1 - تبیانا لکل شی ء: ((قرآن بیانگر همه چیز است)).
2 - مایه هدایت است (هدی).
3 - اسباب رحمت است (و رحمة).
4 - در آخرین مرحله می گوید موجب بشارت برای عموم مسلمانان است (و بشری للمسلمین).
اگر درست بیندیشیم پیوند منطقی روشنی در میان این چهار مرحله وجود دارد، زیرا در مسیر هدایت و راهنمائی انسانها، نخستین مرحله ، بیان و آگاهی است ، و مسلم است که بعد از آگاهی ، هدایت و راهیابی قرار دارد، و به دنبال آن عملکردها است که مایه رحمت خواهد بود، و سرانجام که انسان عمل مثبت و صالح انجام داد خود را در برابر پاداش بی پایان

خدا می بیند که مایه بشارت و سرور همه رهروان این راه است . النحل
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 366
آیه 90
آیه و ترجمه
إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الإِحْسانِ وَ إِيتَاى ذِى الْقُرْبى وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنكرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظكُمْ لَعَلَّكمْ تَذَكَّرُونَ(90)
ترجمه :90 - خداوند فرمان به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان میدهد، و از فحشاء و منکر و ظلم و ستم نهی میکند، خداوند به شما اندرز میدهد شاید متذکر شوید.
تفسیر :جامع ترین برنامه اجتماعی
در تعقیب آیه گذشته که قرآن را بیانگر همه چیز میشمرد، در این آیات نمونه ای از جامعترین تعلیمات اسلام در زمینه مسائل اجتماعی ، و انسانی و اخلاقی بیان شده است .
در نخستین آیه به شش اصل مهم که سه اصل ، جنبه مثبت و مامور به ، و سه اصل جنبه منفی و منهی عنه دارد، دیده میشود.
در آغاز می گوید: خداوند فرمان به عدل و احسان میدهد و (همچنین) بخشش به نزدیکان (ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی).
چه قانونی از ((عدل)) وسیعتر و گیراتر و جامعتر تصور میشود؟ عدل همان قانونی است که تمام نظام هستی بر محور آن میگردد، آسمانها و زمین و همه موجودات با عدالت بر پا هستند (بالعدل قامت السماوات و الارض).
جامعه انسانی که گوشه کوچکی از این عالم پهناور است نیز نمیتواند از این قانون عالم شمول ، بر کنار باشد، و بدون عدل به حیات سالم خود ادامه دهد.
میدانیم عدل به معنی واقعی کلمه آنست که هر چیزی در جای خود باشد
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 367
بنابر این هر گونه انحراف ، افراط، تفریط، تجاوز از حد، تجاوز به حقوق دیگران بر خلاف اصل عدل است .
یک انسان سالم کسی است که تمام دستگاه های بدن او هر یک کار خودش را بدون کم و زیاد انجام دهد، اما به محض اینکه یک یا چند دستگاه در انجام وظیفه کوتاهی کرد یا در مسیر تجاوز گام نهاد، فورا آثار اختلال در تمام بدن نمایان میشود، و بیماری حتمی است .
کل جامعه انسانی نیز همانند بدن یک انسان است ، که بدون رعایت اصل عدالت بیمار خواهد بود.
اما از آنجا که عدالت با همه قدرت و شکوه و تاثیر عمیقش در مواقع بحرانی و استثنائی به تنهائی کارساز نیست ، بلافاصله دستور به احسان را

پشت سر آن می آورد.
به تعبیر روشنتر در طول زندگی انسانها مواقع حساسی پیش می آید که حل مشکلات به کمک اصل عدالت به تنهائی امکان پذیر نیست ، بلکه نیاز به ایثار و گذشت و فداکاری دارد، که با استفاده از اصل ((احسان)) باید تحقق یابد.
فی المثل دشمن غداری به جامعه ای حمله کرده است ، و یا طوفان و سیل و زلزله ، بخشی از کشوری را ویران نموده ، اگر مردم در چنین شرائطی بخواهند در انتظار آن بنشینند که مثلا مالیاتهای عادلانه و سایر قوانین عادی ، مشکل را حل کند، امکان پذیر نیست ، اینجاست که باید همه کسانی که دارای امکانات بیشتر از نظر نیروی فکری و جسمانی و مالی هستند، دست به فداکاری بزنند، و تا آنجا که در قدرت دارند، ایثار کنند، و گرنه دشمن جبار ممکن است کل جامعه آنها را از بین ببرد و یا حوادث دردناک طبیعی ، جمع کثیری را به کلی فلج کند.
اتفاقا این دو اصل در سازمان بدن یک انسان نیز بطور طبیعی حکومت

میکند، در حال عادی تمام دستگاههای بدن نسبت به یکدیگر خدمت متقابل دارند و هر عضوی برای کل بدن کار میکند و از خدمات اعضای دیگر نیز بهره مند است (این همان اصل عدالت است).
ولی گاه عضوی مجروح میشود و توان متقابل را از دست میدهد، آیا ممکن است در این حال ، بقیه اعضاء او را به دست فراموشی بسپارند، به خاطر اینکه از کار افتاده است ؟ آیا ممکن است دست از حمایت و تغذیه عضو مجروح بردارند؟ مسلما نه (و این همان احسان است).
در کل جامعه انسانی نیز این دو حالت باید حاکم باشد و گرنه جامعه سالمی نیست .
در اخبار اسلامی و همچنین گفتار مفسران در فرق میان این دو یعنی عدل و احسان بیانات مختلفی دیده میشود که شاید غالبا به آنچه در بالا گفتیم باز میگردد.
در حدیثی از علی (علیهالسلام) میخوانیم العدل الانصاف ، و الاحسان التفضل : عدل آنست که حق مردم را به آنها برسانی ، و احسان آن است که بر آنها تفضل کنی این همان است که در بالا اشاره شد.
بعضی گفته اند عدل ، اداء واجبات و احسان انجام مستحبات است .
بعضی دیگر گفته اند عدل ، توحید است ، و احسان اداء واجبات (طبق این تفسیر عدل به اعتقاد اشاره میکند و احسان به عمل).
بعضی گفته اند عدالت ، هماهنگی ظاهر و باطن است ، و احسان آن است که باطن انسان از ظاهر او بهتر باشد.
بعضی دیگر عدالت را مربوط به جنبه های عملی دانسته اند و احسان را

مربوط به گفتار: تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 369
ولی همانگونه که گفتیم بعضی از این تفسیرها با تفسیری که در بالا آوردیم هماهنگ است و بعضی دیگر نیز منافات با آن ندارد و قابل جمع :
اما مساله نیکی به نزدیکان (ایتاء ذی القربی) در واقع بخشی از مساله احسان است با این تفاوت که احسان در کل جامعه است ، و ایتاء ذی القربی در خصوص خویشاوندان و بستگان که جامعه کوچک محسوب میشود، و با توجه به اینکه جامعه بزرگ از جامعه کوچکتر یعنی جامعه فامیلی ترکیب شده ، هر گاه ، این واحدهای کوچکتر از انسجام بیشتری برخوردار گردند، اثر آن در کل جامعه ظاهر میشود، و در واقع وظائف و مسئولیتها به صورت صحیحی در میان مردم تقسیم میگردد، چرا که هر گروه در درجه اول به ضعفای بستگان خود میپردازد، و از این طریق همه این گونه اشخاص زیر پوشش حمایت نزدیکان خود قرار میگیرند.
در بعضی از احادیث اسلامی میخوانیم که منظور از ذی القربی ، نزدیکان پیامبر یعنی امامان اهلبیتند، و منظور از ایتاء ذی القربی ، اداء خمس میباشد.
این تفسیر هرگز نمیخواهد مفهوم آیه را محدود کند، بلکه هیچ مانعی ندارد آیه به مفهوم وسیعش باقی باشد و این قسمت نیز یکی از مصادیق روشن آن مفهوم عام محسوب گردد.
بلکه اگر ما ((ذی القربی)) را به معنی مطلق نزدیکان اعم از نزدیکان در فامیل و نسب و یا نزدیکان دیگر بدانیم ، آیه مفهوم وسیعتری پیدا میکند که حتی همسایگان و دوستان و مانند آن را شامل میشود (هر چند معروف در معنی ذی القربی ، خویشاوندان است)
مساله کمک به جامعه های کوچک (یعنی بستگان و خویشاوندان) از آن نظر که از پشتوانه عاطفی نیرومندی برخوردار است ، از ضمانت اجرائی بیشتری تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 370
بهره مند خواهد بود.
بعد از تکمیل این سه اصل مثبت به سه اصل منفی و منهی میپردازد و می گوید: ((خداوند از فحشاء و منکر و بغی ، نهی میکند)) (و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی).
پیرامون این تعبیرات سه گانه ((فحشاء)) ((منکر)) و ((بغی)) نیز مفسران سخن بسیار گفته اند، اما آنچه مناسبتر با معنی لغوی و قرینه مقابله این صفات با یکدیگر به نظر میرسد آنست که ((فحشاء)) اشاره به گناهان پنهانی منکر اشاره به گناهان آشکار، و بغی ، هر گونه تجاوز از حق خویش و ظلم و خود برتربینی نسبت به دیگران است .
بعضی از مفسران گفته اند: سرچشمه انحرافات اخلاقی ، سه قوه است : قوه شهوانی و غضبی و نیروی وهمی شیطانی .

اما قوه شهوانی ، انسان را به لذتگیری هر چه بیشتر میخواند، و غرق در ((فحشاء)) و زشتیها میکند.
قوه غضبیه ، انسان را به انجام منکرات و آزار مردم وا میدارد.
اما قوه وهمیه شیطانیه ، حس برتریطلبی و ریاست خواهی و انحصار جوئی و تجاوز به حقوق دیگران را در انسان زنده میکند و او را به این اعمال وا میدارد.
خداوند با تعبیرهای سه گانه فوق نسبت به طغیان این غرائز، هشدار داده و با یک بیان جامع که همه انحرافات اخلاقی را در بر میگیرد به راه حق ، هدایت نموده است .
و در پایان آیه ، به عنوان تاکید مجدد روی تمام این اصول ششگانه میفرماید: خداوند به شما اندرز میدهد شاید متذکر شوید (یعظکم لعلکم تذکرون). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 371
جامعترین آیات خیر و شر
جاذبه محتوای این آیه و طرز بیان آن چنان است که در روایتی میخوانیم ، ((عثمان بن مظعون)) که از صحابه معروف پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است می گوید: ((من در آغاز، اسلام را تنها به طور ظاهری پذیرفته بودم نه با قلب و جان ، دلیل آن هم این بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرارا پیشنهاد اسلام به من کرد و من هم از روی حیا پذیرفتم ، این وضع همچنان ادامه یافت تا اینکه روزی خدمتش بودم ، دیدم سخت در اندیشه فرو رفته است ناگهان چشم خود را به طرف آسمان دوخت ، گوئی پیامی را دریافت میدارد، وقتی به حال عادی بازگشت از ماجرا پرسیدم ، فرمود: آری هنگامی که با شما سخن میگفتم ناگهان جبرئیل را مشاهده کردم که این آیه را برای من آورد ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی ... پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آیه را تا آخر برای من خواند، چنان محتوای آیه در قلب من اثر گذاشت که از همان ساعت اسلام در جان من نشست ، من به سراغ ابو طالب عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمدم و جریان را به او خبر دادم ، فرمود: ای طایفه قریش از محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پیروی کنید که هدایت خواهید شد، زیرا او شما را جز به مکارم اخلاق دعوت نمیکند، سپس به سراغ ولید بن مغیره (دانشمند معروف عرب و یکی از سران شرک) آمدم و همین آیه را بر او خواندم ، او گفت اگر این سخن از خود محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) است بسیار خوب گفته و اگر از پروردگار او است باز هم بسیار خوب است)).
در حدیث دیگری میخوانیم که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این آیه را برای ولید بن مغیره خواند، ولید گفت : فرزند برادر دو باره بخوان ، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تکرار تفسیر نمونه جلد 11 صفحه

کرد، ولید گفت : ان له لحلاوة ، و ان علیه لطلاوة ، و ان اعلاه لمثمر، و ان اسفله لمغدق ، و ما هو قول البشر: ((شیرینی خاصی دارد و زیبائی و درخشندگی مخصوصی ، شاخه هایش پر بار، و ریشه هایش پر برکت است ، و این گفتار بشر نیست)).
در حدیث دیگر از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) میخوانیم جماع التقوی فی قوله تعالی ان الله یامر بالعدل و الاحسان : مجموعه تقوا در این گفتار خدا است ، که میفرماید: خداوند به عدل و احسان فرمان میدهد.
از احادیث بالا و احادیث متعدد دیگر به خوبی استفاده میشود که آیه فوق به عنوان یک دستور العمل کلی اسلامی و یکی از مواد قانون اساسی اسلام و منشور جهانی آن ، همواره مورد توجه مسلمانان بوده است ، تا آنجا که طبق حدیثی ، هر گاه امام باقر (علیهالسلام) نماز جمعه میخواند آخرین سخنش در خطبه نماز همین آیه بود و به دنبال آن چنین دعا میکرد: اللهم اجعلنا ممن یذکر فتنفعه الذکری : خداوندا ما را از کسانی قرار ده که اندرزها را میشنوند و به حالشان مفید است سپس از منبر فرود می آمد.
احیای اصول سه گانه عدل و احسان و ایتاء ذی القربی و مبارزه با انحرافات سه گانه فحشاء و منکر و بغی در سطح جهانی ، کافی است که دنیائی آباد و آرام و خالی از هر گونه بدبختی و فساد بسازد، و اگر از ابن مسعود صحابی معروف نقل شده که این آیه جامعترین آیات خیر و شر در قرآنست به همین دلیل است . تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 373
محتوای آیه فوق ما را به یاد حدیث تکان دهنده ای از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می اندازد که فرمود: صنفان من امتی اذا صلحا صلحت امتی و اذا فسدا فسدت امتی : ((دو گروه از امت منند که اگر اصلاح شوند امت من اصلاح میشوند و اگر فاسد شوند امت من فاسد میشوند)).
عرض کردند ای رسولخدا این دو گروه کیانند فرمود: الفقهاء و الامراء: ((دانشمندان و زمامداران))!
مرحوم ((محدث قمی)) در ((سفینة البحار)) بعد از نقل این حدیث ، حدیث مناسب دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل میکند: قال تکلم النار یوم القیامة ثلاثة : امیرا، و قاریا، و ذا ثروة من المال ، فیقول للامیر یا من وهب الله له سلطانا فلم یعدل ، فتزدرده کما تزدرد الطیر حب السمسم ، و تقول للقاری یا من تزین للناس و بارز الله بالمعاصی فتزدرده ، و تقول للغنی یا من وهب الله له دنیا کثیرة واسعة فیضا و سئله الحقیر الیسیر قرضا فابی الا بخلا فتزدرده :
((در روز رستاخیز آتش دوزخ با سه گروه سخن می گوید، زمامداران ،

دانشمندان و ثروتمندان :
به زمامداران می گوید ای کسانی که خدا به شما قدرت داد اما اصول عدالت را به کار نبستید، و در این هنگام آتش آنها را میبلعد همانگونه که پرندگان دانه کنجد را! و به دانشمند می گوید ای کسی که ظاهر خود را برای مردم زیبا ساختی ، اما به معصیت خدا پرداختی ، سپس او را میبلعد.
و به ثروتمند می گوید ای کسی که خداوند به تو امکانات وسیعی بخشید و از تو خواست مختصری از آنرا انفاق کنی اما تو بخل کردی سپس او را نیز
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 374
می بلعد)).
در زمینه عدالت که یک رکن بسیار مهم اسلامی است در ذیل آیه 8 سوره مائده بحث مشروحی آوردیم (به جلد چهارم تفسیر نمونه صفحه 299 مراجعه شود). النحل
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 375
آیه 91 - 94
آیه و ترجمه
وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَهَدتُّمْ وَ لا تَنقُضوا الاَیْمَنَ بَعْدَ تَوْکیدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَیْکمْ کَفِیلاً إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ(91)
وَ لا تَکُونُوا کَالَّتی نَقَضت غَزْلَهَا مِن بَعْدِ قُوَّةٍ أَنکثاً تَتَّخِذُونَ أَیْمَنَکمْ دَخَلا بَیْنَکُمْ أَن تَکُونَ أُمَّةٌ هِیَ أَرْبی مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا یَبْلُوکمُ اللَّهُ بِهِ وَ لَیُبَیِّنَنَّ لَکمْ یَوْمَ الْقِیَمَةِ مَا کُنتُمْ فِیهِ تخْتَلِفُونَ(92)
وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکمْ أُمَّةً وَحِدَةً وَ لَکِن یُضِلُّ مَن یَشاءُ وَ یَهْدِی مَن یَشاءُ وَ لَتُسئَلُنَّ عَمَّا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ(93)
وَ لا تَتَّخِذُوا أَیْمَنَکُمْ دَخَلا بَیْنَکمْ فَتزِلَّ قَدَمُ بَعْدَ ثُبُوتهَا وَ تَذُوقُوا السوءَ بِمَا صدَدتُّمْ عَن سبِیلِ اللَّهِ وَ لَکمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ(94)
ترجمه :91 - هنگامی که با خدا عهد بستید به عهد او وفا کنید، و سوگندهایتان را بعد از تاکید نشکنید در حالی که خدا را کفیل و ضامن بر (سوگند) خود قرار داده اید، خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است .
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 376
92 - همانند آن زن (سبک مغز) نباشید که پشمهای تابیده خود را پس از استحکام وا، میتابید، در حالی که سوگند (و پیمان) خود را وسیله خیانت و فساد قرار میدهید، بخاطر اینکه گروهی جمعیتشان از گروه دیگر بیشتر است (و کثرت دشمن را بهانه ای برای شکستن بیعت با پیامبر خدا میشمرید) خدا میخواهد شما را با این وسیله آزمایش کند و روز قیامت آنچه را در آن اختلاف داشتید برای شما روشن میسازد.
93 - و اگر خدا میخواست همه شما را امت واحدی قرار میداد (همه را به اجبار وادار به ایمان میکرد، اما اجبار چه سودی دارد؟) ولی خدا هر کس را

بخواهد (و مستحق ببیند) گمراه و هر کس را بخواهد (و لایق بداند) هدایت میکند، و شما از آنچه انجام میدادید بازپرسی خواهید شد.
94 - سوگندهای خود را وسیله تقلب و خیانت در میان خود قرار ندهید، مبادا گامهای ثابت (بر ایمان) متزلزل گردد، و بخاطر بازداشتن (مردم) از راه خدا آثار سوء آنرا بچشید و برای شما عذاب عظیم خواهد بود.
شان نزول :مفسر بزرگ ، طبرسی ، در مجمع البیان در شان نزول نخستین آیه از آیات فوق چنین می گوید:
در آن هنگام که جمعیت مسلمانان کم ، و دشمنان فراوان بودند، و امکان داشت بعضی از مؤ منان به خاطر همین تفاوت و احساس تنهائی ، بیعت خود را با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بشکنند و از حمایت او دست بردارند، آیه فوق نازل شد و به آنها در این زمینه هشدار داد.
تفسیر :استحکام پیمانهای شما دلیل بر ایمان شماست !
در تعقیب اصولی که در آیه گذشته به عنوان یک رشته اصول اساسی اسلام در زمینه عدالت و احسان و مانند آن بیان شد، در این آیات به بخش دیگری از تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 377
مهمترین تعلیمات اسلام میپردازد که آن مساله وفای به عهد و پایبند بودن به پیمانها، و ایستادگی در مقابل سوگندها است .
نخست میفرماید: به عهد الهی هنگامی که با او عهد بستید وفادار باشید (و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم).
سپس اضافه میکند: و سوگندهای خود را بعد از تاکید، نقض نکنید (و لا تنقضوا الایمان بعد توکیدها).
در حالی که به نام خدا سوگند یاد کرده اید و خداوند را کفیل و ضامن بر سوگند خود قرار داده اید (و قد جعلتم الله علیکم کفیلا).
چرا که خداوند از تمام اعمال شما آگاه است (ان الله یعلم ما تفعلون).
گرچه مفسران در معنی ((عهد الله))، تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند ولی ظاهر این است که منظور از آن پیمانهائی است که مردم با خدا میبندند (و بدیهی است که پیمان با پیامبر او نیز پیمان با او است) بنابر این هر گونه عهد الهی و بیعت در طریق ایمان و جهاد و غیر آن را شامل میشود.
بلکه با توجه به اینکه تکالیف تشریعی ، که وسیله پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اعلام میشود همواره با یکنوع عهد الهی ضمنی همراه است ، و تکالیف عقلی که به خاطر اعطای عقل و هوش و خرد و استعداد نیز با چنین معاهده ضمنی توام میباشد، همه در این پیمان وسیع و عهد الله داخل خواهند بود.
و اما مساله ایمان (جمع یمین به معنی سوگند) که در آیه فوق آمده و باز مورد تفسیرهای گوناگون قرار گرفته ، با توجه به مفهوم جمله ، معنی

وسیعی دارد که هم تعهداتی را که انسان با سوگند در برابر خداوند کرده ، شامل میگردد، و هم تعهداتی را که با تکیه بر قسم در برابر خلق خدا میکند.
و به تعبیر دیگر هر گونه تعهدی که زیر نام خدا و با سوگند به نام او تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 378
انجام میگیرد در این جمله وارد است ، بخصوص که بعد از آن جمله و ((قد جعلتم الله علیکم کفیلا)) (در حالی که خدا را کفیل و ضامن قرار داده اید) به عنوان تفسیر و تاکید آمده است .
نتیجه اینکه : جمله ((اوفوا بعهد الله)) خاص است و جمله ((لا تنقضوا الایمان)) عام .
و از آنجا که مساله وفای به عهد، یکی از مهمترین پشتوانه ها برای ثبات هر جامعه است در آیه بعد نیز با لحن توام با نوعی سرزنش و ملامت ، آن را تعقیب کرده می گوید: ((شما همانند آن زنی نباشید که پشمها را تابیده اما پس از آن همه را وا می تابید)) (و لا تکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا.
اشاره به داستان زنی است از قریش بنام رایطه در زمان جاهلیت که از صبح تا نیم روز، خود و کنیزانش ، پشمها و موهائی را که در اختیار داشتند میتابیدند، و پس از آن دستور میداد همه آنها را واتابند و به همین جهت به عنوان حمقاء (زن احمق) در میان عرب ، معروف شده بود.
این کار مخصوصا از این نظر که پشم بر اثر تابیدن ، استحکام و تکامل تازه ای پیدا میکند و با گشودن آن ، یک حرکت ارتجاعی انجام شده نه تنها بی حاصل ، بلکه زیان آور است ، همین گونه کسانی که با پیمان بستن با خدا و به نام حق ، تعهدی را میپذیرند، هر گونه حرکتی در جهت شکستن این عهد و پیمان انجام دهند نه تنها بیهوده است بلکه دلیل بر انحطاط و سقوط شخصیت آنها نیز میباشد.
سپس اضافه میکند: شما نباید به خاطر ملاحظه این و آن و اینکه تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 379
گروهی ، جمعیتشان از گروه دیگری بیشتر است ، پیمان و سوگند خود را بشکنید و آنرا وسیله خیانت و تقلب و فساد قرار دهید (تتخذون ایمانکم دخلا بینکم ان تکون امة هی اربی من امة).
این دلیل بر ضعف شخصیت و ناتوانی روح انسان و یا دلیل بر تقلب و خیانت او است که با مشاهده کثرت عددی مخالفان ، دست از آئین راستین خود بر دارد و به آئین منحط و بی پایه ای که طرفدارانش اکثریت دارند بپیوندد.
((آگاه باشید، خداوند با این وسیله ، شما را مورد آزمایش قرار میدهد)) (انما یبلوکم الله به).

آن روز که شما در اکثریتید و دشمن در اقلیت ، روز آزمایش نیست ، روزهای آزمایش روزهائی است که انبوه دشمن در برابر شما بایستد و شما در ظاهر کمتر و ضعیفتر از آنها باشید.
به هر ((حال خداوند نتیجه این آزمایش و آنچه را در آن اختلاف داشتید در روز قیامت برای شما آشکار میسازد و پرده از روی اسرار دلها بر میدارد)) و هر کس را به جزای اعمالش میرساند (و لیبینن لکم یوم القیامة ما کنتم فیه تختلفون).
و از آنجا که بحث از آزمایش الهی و تاکید بر ایمان و انجام وظائف غالبا این توهم را ایجاد میکند که مگر برای خدا مشکل است که همه انسانها را اجبارا به قبول حق وادار سازد، لذا آیه بعد به پاسخ این توهم پرداخته می گوید: تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 380
((اگر خدا میخواست همه شما را امت واحدی قرار میداد)) (و لو شاء الله لجعلکم امة واحدة).
((امت واحدة)) از نظر ایمان و قبول حق ، اما در شکل اجباریش ، ولی بدیهی است این پذیرش حق نه گامی به سوی تکامل است نه دلیلی بر افتخار پذیرنده آن ، لذا سنت خدا این است که همگان را آزاد بگذارد، تا با اختیار خود، راه حق را بپویند.
ولی این آزادی به آن معنی نیست که از ناحیه خدا، هیچگونه کمکی به پویندگان این راه نمیشود، بلکه آنها که قدم در راه حق میگذارند و مجاهده میکنند، توفیق خداوند شامل حالشان میشود، و در پرتو هدایت او به سر منزل مقصود میرسند، و آنها که در راه باطل گام میگذارند از این موهبت محروم میگردند و بر گمراهیشان افزوده میشود.
لذا بلافاصله می گوید لکن خدا هر کس را بخواهد گمراه میکند و هر کس را بخواهد هدایت (و لکن یضل من یشاء و یهدی من یشاء).
اما این هدایت و اضلال الهی هرگز سلب مسئولیت از شما نمیکند، زیرا گامهای نخستین آن از خود شما است ، به همین دلیل اضافه میکند شما بطور قطع در برابر اعمالی که انجام میدادید مسئولید، و از شما بازپرسی میشود (و لتسئلن عما کنتم تعملون).
این تعبیر که از یکسو انجام اعمال را به خود انسانها نسبت میدهد، و از سوی دیگر تاکید بر مسئولیت آنها در برابر اعمالشان میکند، از قرائن روشنی است که مفهوم هدایت و اضلال الهی را در جمله قبل ، تفسیر مینماید، که این هدایت و اضلال ، هرگز جنبه اجباری ندارد.
در این زمینه قبلا نیز بحث کرده ایم (به تفسیر آیه 26 سوره بقره ، جلد تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 381
اول تفسیر نمونه مراجعه فرمائید).
سپس برای تاکید بر مساله وفای به عهد و ایستادگی در برابر سوگندها که

از عوامل مهم ثبات اجتماعی است می گوید: سوگندهایتان را در میان خود وسیله تقلب و نفاق قرار ندهید (و لا تتخذوا ایمانکم دخلا بینکم).
زیرا این امر دو زیان بزرگ دارد اولا سبب میشود که گامهای ثابت بر ایمان متزلزل گردد (فتزل قدم بعد ثبوتها).
چون هنگامی که شما عهد و پیمان ببندید و سوگند و قسم یاد کنید، اما قصد وفای بر آن را نداشته باشید و این امر را تکرار کنید، سرمایه اعتماد مردم نسبت به شما از میان میرود، و عده ای از ایمان آورندگان در ایمانشان ، سست و متزلزل میشوند، گوئی گام خود را در جای ظاهرا محکمی گذارده اند، اما زیر آن لغزنده بود و آنها را به لغزش افکنده است .
زیان دیگر اینکه آثار سوء این عمل یعنی جلوگیری از راه خدا را در این دنیا خواهید چشید، و عذاب عظیم الهی در جهان دیگر در انتظار شما خواهد بود!.
در حقیقت پیمان شکنیها و تخلف از سوگندها، از یکسو موجب بدبینی و تنفر مردم از آئین حق و پراکندگی صفوف و بی اعتمادی میگردد، تا آنجا که مردم رغبت به پذیرش اسلام نشان نمیدهند و اگر پیمانی با شما بستند خود را ملزم به وفای به آن نمیدانند، و این خود مایه ناراحتیهای فراوان و شکست و تلخ کامی در دنیا است .
و از سوئی دیگر عذاب الهی را در سرائی دیگر، برای شما به ارمغان می آورد. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 382
نکته ها:
1 - فلسفه احترام به عهد و پیمان .
می دانیم مهمترین سرمایه یک جامعه ، اعتماد متقابل افراد اجتماع نسبت به یکدیگر است ، اصولا آنچه جامعه را از صورت آحاد پراکنده بیرون می آورد و همچون رشته های زنجیر به هم پیوند میدهد، همین اصل اعتماد متقابل است که پشتوانه فعالیتهای هماهنگ اجتماعی و همکاری در سطح وسیع میباشد.
عهد و پیمان و سوگند، تاکیدی است بر حفظ این همبستگی و اعتماد متقابل ، اما آن روز که عهد و پیمانها پشت سر هم شکسته شود، دیگر اثری از این سرمایه بزرگ اعتماد عمومی باقی نخواهد ماند، و جامعه بظاهر متشکل ، تبدیل به آحاد پراکنده فاقد قدرت میشود.
به همین دلیل مکررا در آیات قرآن ، و بطور گسترده و احادیث اسلامی ، روی مساله وفای به عهد و ایستادگی در برابر سوگندها تاکید شده است ، و شکستن آن از گناهان کبیره محسوب میشود.
امیر مؤ منان علی (علیهالسلام) در فرمان مالک اشتر به اهمیت این مساله در اسلام و جاهلیت اشاره کرده ، و آنرا مهمترین و عمومیترین

مساله میشمرد، و تاکید میکند که حتی مشرکان نیز به این امر پایبند بوده اند، زیرا عواقب دردناک پیمانشکنی را دریافته بودند.
در دستورات جنگی اسلام میخوانیم حتی امان دادن یکنفر از سربازان عادی به فرد یا افرادی از لشکر دشمن برای همه مسلمانان لازم المراعات است !.
مورخان و مفسران می گویند از جمله اموری که در صدر اسلام سبب شد، گروههای زیادی اسلام ، آئین بزرگ الهی را پذیرا گردند، همین پای بند تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 383
بودن مسلمین به عهد و پیمانشان ، و مراعات سوگندهایشان بود.
این امر تا آنجا اهمیت دارد که در روایتی از سلمان فارسی میخوانیم : تهلک هذه الامة بنقض مواثیقها: هلاکت این امت به خاطر پیمان شکنیهایشان خواهد بود!.
یعنی همانگونه که وفای به عهد و پیمان موجب قدرت و شوکت و پیشرفت است ، پیمانشکنی سبب ضعف و ناتوانی و نابودی است .
در تاریخ اسلام میخوانیم هنگامی که مسلمانان در عصر خلیفه دوم ، ارتش ساسانیان را شکست دادند، و هرمزان بزرگ لشگر ایران دستگیر شد، او را نزد عمر آوردند، خلیفه به او گفت شما بارها با ما پیمان بستید و پیمانشکنی کردید، دلیلش چیست ؟
هرمزان گفت : میترسم قبل از آنکه دلیلش را بگویم مرا به قتل برسانی ! خلیفه گفت نترس !.
در این هنگام هرمزان تقاضای آب کرد و به زودی ظرف ساده و بیارزشی را پر از آب کرده برای او آوردند.
هرمزان گفت اگر از تشنگی هم بمیرم هرگز در چنین ظرفی آب نخواهم خورد!
خلیفه گفت : ظرف آبی بیاورید که مورد قبولش باشد، ظرف را بدست او دادند و او به اطراف خود نگاه میکرد و آب نمینوشید و میگفت میترسم در حالی که مشغول نوشیدن آب باشم ، کشته شوم .
خلیفه گفت نترس ! من به تو اطمینان میدهم ، تا ننوشی با تو کاری نداریم . هرمزان ناگهان ظرف را واژگون کرد و آبها را به روی زمین ریخت !
خلیفه که فکر میکرد آب بدون اختیار او ریخته شده است گفت آب تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 384
دیگری برای او بیاورید و او را تشنه نکشید.
هرمزان گفت : من آب نمیخواهم منظورم این بود که امان از تو بگیرم .
خلیفه گفت : من ترا به هر صورت خواهم کشت .
ولی هرمزان جواب داد تو به من امان و اطمینان دادی .
خلیفه گفت : دروغ میگوئی من به تو امان ندادم .

((انس)) حاضر بود، گفت هرمزان راست می گوید تو به او امان داده ای ، مگر به او نگفتی من با تو کاری ندارم تا آب را بنوشی ؟!
خلیفه در کار خود فرو ماند و به هرمزان گفت تو مرا فریب دادی ولی من به خاطر این فریب خوردم که تو قبول اسلام کنی .
هرمزان از مشاهده این صحنه (و پای بند بودن مسلمانان به عهد و پیمانشان نور ایمان در دلش درخشیدن گرفت) و مسلمان شد.
2 - عذرهای ناموجه برای نقض پیمان
زشتی پیمانشکنی به حدی است که کمتر کسی حاضر میشود، مسئولیت آنرا، با صراحت ، بر عهده گیرد، لذا معمولا افراد پیمانشکن متعذر به اعذاری میشوند، هر چند عذرهای واهی و بی اساس باشد که نمونه ای از آن را در آیات فوق خواندیم و آن اینکه : گاهی بعضی از افراد مسلمان به عذر اینکه دشمن اکثریت عددی دارد و مومنان از نظر شماره در اقلیتند در ادامه پیمان خود با خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دچار تردید میشدند، در حالی که نه اکثریت از لحاظ تعداد، دلیل بر قدرت و قوت است ، زیرا بسیار دیده شده یک اقلیت مصمم و با ایمان بر اکثریت عظیمی که فاقد ایمان بوده اند پیروز شده است ، و نه قدرت و قوت دشمن به فرض تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 385
اینکه با کثرت عدد حاصل شود مجوزی برای پیمانشکنی با دوستان نمیتواند باشد، چرا که اگر این را بشکافیم در واقع یکنوع شرک و بیگانگی از خدا است .
همین موضوع به شکل دیگری در عصر ما خودنمائی کرده است ، که پاره ای از دولتهای اسلامی ظاهرا کوچک از ترس قدرتهای بزرگ استعماری از انجام تعهدات خود با مومنان سر باز میزنند و قدرت ناچیز بشر ضعیف را بر قدرت بیپایان خداوند مقدم میشمرند، به غیر خدا تکیه میکنند، از غیر خدا میترسند و حتی عهد و پیمان خود را بر سر این کار مینهند که همه اینها از پدیده های شرک و بت پرستی است . النحل
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 386
آیه 95 - 97
آیه و ترجمه
وَ لا تَشترُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَناً قَلِيلاً إِنَّمَا عِندَ اللَّهِ هُوَ خَيرٌ لَّكمْ إِن كنتُمْ تَعْلَمُونَ(95)
مَا عِندَكمْ يَنفَدُ وَ مَا عِندَ اللَّهِ بَاقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صبرُوا أَجْرَهُم بِأَحْسنِ مَا كانُوا يَعْمَلُونَ(96)
مَنْ عَمِلَ صلِحاً مِّن ذَكرٍ أَوْ أُنثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَوةً طيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسنِ مَا كانُوا يَعْمَلُونَ(97)
ترجمه :95 - (هرگز) پیمان الهی را با بهای کمی مبادله نکنید (و هر بهائی

در برابر آن ناچیز است) آنچه نزد خدا است برای شما بهتر است اگر بدانید.
96 - (زیرا) آنچه نزد شما است فانی میشود، اما آنچه نزد خدا است باقی میماند، و کسانی را که صبر استقامت پیشه کنند به بهترین اعمالشان پاداش خواهیم داد.
97 - هر کس عمل صالح کند، در حالی که مؤ من است ، خواه مرد باشد یا زن ، به او حیات پاکیزه میبخشیم ، و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام دادند خواهیم داد.
شان نزول :مرحوم ((طبرسی)) مفسر بزرگ ، از ابن عباس چنین نقل میکند که مردی از اهالی حضرموت خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید عرض کرد ای رسولخدا تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 387
همسایه ای بنام ((امرؤ القیس)) دارم که قسمتی از زمین مرا غصب کرده است و مردم گواه صدق منند، ولی چون برای او احترام بیشتری قائل هستند حاضر به حمایت من نیستند.
پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) امرؤ القیس را خواست و از او در این زمینه سؤ ال کرد، او در پاسخ همه چیز را انکار نمود، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او پیشنهاد سوگند کرد، ولی مرد شاکی عرض کرد: یا رسول الله ! این مرد بی بند و باری است که برای او هیچ مانعی ندارد سوگند دروغ یاد کند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود به هر حال چاره ای نیست ، یا باید شهود بیاوری و یا باید تسلیم سوگند او شوی ، به هنگامی که امرو القیس برخواست تا سوگند یاد کند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به او مهلت داد (و فرمود در این باره بیندیش و بعدا سوگند یاد کن).
آن دو باز گشتند و در این حال ، آیه اول و دوم مورد بحث نازل شد (و آنها را از سوگند دروغ و عواقب آن بر حذر داشت).
هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این دو آیه را برای آنها خواند، امرو القیس گفت حق است ، آنچه نزد من است سرانجام فانی میشود و این مرد راست می گوید من قسمتی از زمین او را غصب کرده ام ، ولی نمیدانم چه مقدار بوده است ؟ اکنون که چنین است هر مقدار میخواهد (و میداند حق او است) بر گیرد، و معادل آن هم بر آن بیفزاید به خاطر استفاده ای که در این مدت از زمین او کرده ام ، در این هنگام سومین آیه مورد بحث نازل شد (و به کسانی که عمل صالح توام با ایمان دارند بشارت ((حیات طیبه)) داد).
تفسیر :زندگی پاکیزه در گرو چیست ؟
در تعقیب آیات گذشته که از زشتی پیمانشکنی و سوگند دروغ سخن میگفت نخستین آیه مورد بحث نیز تاکیدی بر همان مطلب دارد، با این

تفاوت که انگیزه تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 388
پیمانشکنی و سوگند دروغ در آیات قبل مساله مرعوب شدن در برابر اکثریت عددی بود، و در اینجا انگیزه آن مساله جلب منافع بیارزش مادی است .
لذا می گوید: ((هرگز پیمان الهی را با بهای کمی مبادله نکنید) (و لا تشتروا بعهد الله ثمنا قلیلا).
یعنی هر بهائی در برابر آن بگیرید کم و ناچیز است ، حتی اگر تمام دنیا را به شما بدهند ارزش یک لحظه وفای به عهد الهی را ندارد.
سپس به عنوان دلیل اضافه میکند آنچه نزد خدا است برای شما بهتر است اگر بدانید (انما عند الله هو خیر لکم ان کنتم تعلمون).
در آیه بعد دلیل این برتری را چنین بیان میکند: ((آنچه نزد شما است سرانجام فانی و نابود میشود، اما آنچه نزد خدا است باقی و جاودان میماند)) (ما عندکم ینفد و ما عند الله باق).
منافع مادی هر چند ظاهرا بزرگ باشند اما همچون حبابی بر سطح آب بیش نیستند، در حالی که پاداش الهی که همچون ذات مقدسش جاویدان است از همه اینها برتر و بالاتر است .
سپس اضافه میکند: ما کسانی را که در راه اطاعت فرمانمان (به خصوص ایستادگی در برابر سوگندها و عهدها) صبر و استقامت میکنند به بهترین اعمالشان پاداش خواهیم داد (و لنجزین الذین صبروا باحسن ما کانوا یعملون).
تعبیر به ((احسن)) دلیل بر این است که اعمال نیک آنها همه یکسان نیست ، بعضی خوبست و بعضی خوبتر، ولی خداوند همه را به حساب خوبتر میگذارد، و پاداش خوبتر را به آنها میدهد، و این نهایت بزرگواری است که فی المثل شخصی چند نوع کالا برای فروش عرضه کند، عالی و خوب و متوسط، و خریدار همه را تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 389
به قیمت عالی بخرد!
ضمنا جمله و لنجزین الذین صبروا... خالی از اشاره به این نکته نیست که صبر و استقامت و پایمردی در مسیر طاعت و مخصوصا پایبند بودن به عهد و پیمان از بهترین اعمال آدمی است .
در حدیثی از علی (علیهالسلام) در نهج البلاغه میخوانیم : الصبر من الایمان کالراءس من الجسد و لا خیر فی جسد لا راءس معه و لا فی ایمان لا صبر معه : ((صبر و استقامت در برابر ایمان همچون سر است در برابر تن ، تن بی سر، فایده و دوام و بقائی ندارد همچنین ایمان بدون صبر و پایمردی)).
و به دنبال آن به صورت یک قانون کلی نتیجه اعمال صالح توام با ایمان را از هر کس و به هر صورت تحقق یابد، در این دنیا و جهان دیگر، بیان میکند، و می گوید: هر کس عمل صالح انجام دهد در حالی که مومن باشد، خواه

مرد یا زن به او حیات پاکیزه میبخشیم ، و پاداش آنها را به بهترین اعمالی که انجام میدادند خواهیم داد (من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مومن فلنحیینه حیاة طیبة و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون).
و به این ترتیب معیار، تنها ایمان و اعمال صالح زائیده آن است و دیگر هیچ قید و شرطی نه از نظر سن و سال ، نه از نظر نژاد، نه از نظر جنسیت و نه از نظر پایه و رتبه اجتماعی در کار نیست .
و نتیجه این عمل صالح مولود ایمان در این جهان ، حیات طیبه است یعنی تحقق جامعه ای قرین با آرامش ، امنیت ، رفاه ، صلح ، محبت ، دوستی ، تعاون و مفاهیم سازنده انسانی خواهد بود، و از نابسامانیها و درد و رنجهائی که بر اثر استکبار و ظلم و طغیان و هوا پرستی و انحصارطلبی به وجود می آید و آسمان تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 390
زندگی را تیره و تار میسازد در امان است .
این از یکسو، و از سوی دیگر خدا آنها را بر طبق بهترین اعمالشان پاداش خواهد داد که تفسیر آن در آیات قبل گذشت .
نکته ها:
1 - سرمایه های جاودانی
طبیعت زندگی این جهان مادی ، فنا و نابودی است ، محکمترین بناها، بادوامترین حکومتها، قویترین انسانها، و هر چیز که از آن مستحکمتر نباشد، سرانجام کهنه و فرسوده و سپس نابود میشود، و همه بدون استثناء خلل پذیرند.
اما اگر بتوان این موجودات را به نحوی با ذات پاک خداوند پیوند داد و برای او و در راه او به کار انداخت ، رنگ جاودانگی به خود میگیرند، چرا که ذات پاکش ابدی است و هر چیز نسبتی با او دارد رنگ ابدیت مییابد:

اعمال صالح ، ابدی هستند، شهیدان حیات جاویدان دارند، پیامبران و امامان و دانشمندان راستین ، و مجاهدان راه حق ، تاریخشان ، توام با ابدیت است ، چرا که همه رنگ الهی دارند.
به همین دلیل ، آیات فوق به ما هشدار میدهد که بیائید سرمایه های وجود خود را از فناپذیری نجات بخشید، و در صندوق پس اندازی ذخیره کنید که دست تطاول ایام به محتویاتش نمیرسد، و گذشت شب و روز آنرا به فنا و نیستی سوق نمیدهد.
بیائید و سرمایه های خود را برای خدا و در راه خلق خدا و جلب رضای او به کار اندازید تا مصداق ((عند الله)) گردد، و به مقتضای ((ما عند الله باق)) باقی و برقرار شود. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 391
در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) میخوانیم : اذا مات ابن آدم انقطع امله الا عن ثلاث صدقة جاریه ، علم ینتفع به و ولد صالح یدعو له : ((هنگامی که فرزند آدم از دنیا میرود امید او از همه چیز بریده خواهد شد مگر از سه چیز: صدقات جاریه (آثار خیری که در خدمت مردم و در راه خدا در جریان است) و علم و دانشی که مردم از آن بهره میگیرند، و فرزند صالح که برای او دعا میکند چرا که همه اینها برای خدا و در راه او هستند و رنگ ابدیت دارند.
در نهج البلاغه میخوانیم : شتان ما بین عملین : عمل تذهب لذته و تبقی تبعته و عمل تذهب مئونته و یبقی اجره : ((بسیار تفاوت دارد عملی که لذتش از میان میرود و مسئولیتش باقی میماند، و عملی که درد و رنجش میرود و اجرش باقی است .
2 - برابری مرد و زن
بی شک ، زن و مرد تفاوتهائی از نظر جسم و روح دارند و به همین دلیل در احراز پستهای اجتماعی متفاوتند و هر کاری از کسی ساخته است ، ولی هیچیک از اینها دلیل بر تفاوت شخصیت انسانی آنها، و یا تفاوت مقامشان در پیشگاه خدا نیست ، و از این نظر هر دو کاملا برابرند، و به همین دلیل معیاری که بر شخصیت و مقام معنوی آنها حکومت میکند، یک معیار بیش نیست ، و آن ایمان است و عمل صالح و تقوی که امکان دسترسی هر دو به آن یکسان است .
آیات فوق ، با صراحت این حقیقت را بیان کرده ، و دهان بیهوده گویانی را که در گذشته یا حال در شخصیت انسانی زن ، شک و تردید داشتند، و یا برای او مقامی پائینتر از مقام انسانی مرد قائل بودند میبندد، و ضمنا منطق اسلام را تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 392
در این مساله مهم اجتماعی آشکار میسازد، و ثابت میکند که بر خلاف پندار کوته فکران ، اسلام دین مردانه نیست ، به همان مقدار که به مردان

تعلق دارد به زنان نیز تعلق دارد.
این هر دو جنس در صورتی که در مسیر اعمال صالح گام بردارند، گامی مثبت و سازنده که از انگیزه های ایمانی مدد گیرد، هر دو به یکسان دارای حیات طیبه خواهند بود، و هر دو از اجر و پاداش مساوی در پیشگاه خدا بهره مند میشوند و موقعیت اجتماعی آنها نیز همانند خواهد بود مگر اینکه از نظر ایمان و عمل صالح بر دیگری برتری یابد.
3 - ریشه های عمل صالح از ایمان سیراب میگردد
عمل صالح آنچنان مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که تمام فعالیتهای مثبت و مفید و سازنده را در همه زمینه های علمی و فرهنگی و اقتصادی و سیاسی و نظامی و مانند آن شامل میشود.
از اختراع دانشمندی که برای کمک به انسانها سالها زحمت کشیده گرفته ، تا مجاهدتهای شهید جان بر کفی که در صحنه مبارزه حق و باطل آخرین قطره های خون خود را نثار میکند، و از درد و رنجی که مادر با ایمانی به هنگام آوردن نوزاد و سپس برای تربیت او متحمل میشود گرفته ، تا زحماتی که دانشمندان برای نوشتن کتابهای پر ارجشان میکشند، همه را فرا میگیرد.
از بزرگترین کارها همچون رسالت انبیا، تا کوچکترین برنامه ها همچون کنار زدن یک سنگ کوچک از وسط جاده ، همه در این مفهوم وسیع جمع است .
در اینجا این ((سؤ ال)) پیش می آید که چرا این عمل صالح مقید به قید ایمان شده است در حالی که انجام آن بدون ایمان نیز امکان دارد، و در مواردی دیده شده است . تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 393
((پاسخ)) این سوال یک نکته است و آن اینکه اگر انگیزه ایمان در کار نباشد غالبا عمل آلوده میشود و اگر آلوده نشود بسیار استثنائی است ، و اما اگر ریشه های درخت عمل صالح از آب توحید و ایمان به الله سیراب گردد، کمتر ممکن است آفاتی همچون عجب و ریا و تظاهر و خودبینی و تقلب و منتگذاری و امثال آن در آن راه یابد، و به همین دلیل قرآن مجید غالبا این دو را با هم پیوند میدهد چرا که پیوندشان یک واقعیت عینی و ناگسستنی است .
لازم است در اینجا با ذکر یک مثال این مساله را روشنتر سازیم ، فرض کنید دو نفر هر کدام دست به ساختن بیمارستانی زده اند، یکی انگیزه الهی دارد و برای خدمت به خلق خدا این کار را کرده ، اما دیگری هدفش تظاهر و رسیدن به یک موقعیت اجتماعی است .
ممکن است در یک نظر سطحی ما فکر کنیم بالاخره هر دو بیمارستان میسازند و مردم از عمل آنها یکسان استفاده خواهند کرد، درست است که یکی پاداش الهی دارد و یکی ندارد، ولی عمل آنها ظاهرا با یکدیگر متفاوت نیست .

ولی همانگونه که گفتیم این محصول یک مطالعه سطحی است ، اما اگر کمی بیشتر دقت کنیم خواهیم دید خود این دو عمل در جهات مختلف با یکدیگر متفاوتند، فی المثل نفر اول به سراغ محله ای از شهر میرود که مستضعفان و نیازمندان در آن بیشترند، و گاه در یک محله گمنام که در مسیر رفت و آمد نیست اقدام به این عمل میکند، ولی نفر دوم به سراغ نقطه ای میرود که بیشتر در چشمها است هر چند در آنجا نیاز بسیار کمتری است .
نفر اول در انتخاب مصالح و کیفیت ساختمان آینده های دور را در نظر میگیرد، و آنچنان زیر بنا را میسازد که صدها سال بماند، اما نفر دوم غالبا به سراغ این میرود که ساختمان زودتر بر پا و افتتاح شود و جار و جنجال راه بیندازد، و نتیجه مورد نظرش را بگیرد. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 394
نفر اول دنبال تحکیم باطن کار میرود و نفر دوم به زرق و برق ظاهر میچسبد، همچنین در انتخاب بخشهای درمانی ، دکترها، پرستارها و سایر نیازمندیهای این بیمارستان میان این دو، تفاوت بسیار است ، چرا که همواره انگیزه های مختلف ، خود را در تمام مسیر عمل نشان میدهند و یا به تعبیر دیگر عمل را به رنگ خود در می آورند.
4 - حیات طیبه چیست ؟
مفسران در معنی ((حیات طیبه)) (زندگی پاکیزه) تفسیرهای متعددی آورده اند:
بعضی آنرا به معنی روزی حلال تفسیر کرده اند.
بعضی به قناعت و رضا دادن به نصیب .
بعضی به رزق روزانه .
بعضی به عبادت توام با روزی حلال .
و بعضی به توفیق بر اطاعت فرمان خدا و مانند آن .
ولی شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که حیات طیبه ، مفهومش آنچنان وسیع و گسترده است که همه اینها و غیر اینها را در بر میگیرد، زندگی پاکیزه از هر نظر، پاکیزه از آلودگیها، ظلمها و خیانتها، عداوتها و دشمنیها، اسارتها و ذلتها و انواع نگرانیها و هر گونه چیزی که آب زلال زندگی را در کام انسان ناگوار میسازد.
ولی با توجه به اینکه در دنبال آن ، سخن از جزای الهی به نحو احسن به میان آمده استفاده میشود که حیات طیبه مربوط به دنیا است و جزای احسن مربوط به آخرت . تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 395
جالب اینکه در روایتی که در نهج البلاغه از امیر مومنان علی (علیهالسلام) نقل شده میخوانیم :
و سئل عن قوله تعالی فلنحیینه حیاة طیبة فقال هی القناعة :

((از امام پرسیدند منظور از جمله فلنحیینه حیاة طیبه چیست ؟ فرمود: قناعت است)).
بدون شک مفهوم این تفسیر محدود ساختن حیات طیبه به قناعت نمیباشد، بلکه بیان مصداق است ولی مصداقی است بسیار روشن ، چرا که اگر تمام دنیا را به انسان بدهند ولی روح قناعت را از او بگیرند همیشه در آزار و رنج و نگرانی بسر میبرد، و به عکس اگر انسان روح قناعت داشته باشد، و از حرص و آز و طمع بر کنار گردد، همیشه آسوده خاطر و خوش است .
همچنین در بعضی از روایات دیگر حیات طیبه به معنی رضا و خشنودی از آنچه خدا داده است تفسیر شده که آنهم با قناعت قریب الافق است .
ولی هرگز نباید به این مفاهیم جنبه تخدیری داد، بلکه هدف اصلی از بیان رضا و قناعت ، پایان دادن به حرص و آز و طمع و هوا پرستی است که عامل تجاوزها و استثمارها و جنگها و خونریزیها، و گاه عامل ذلت و اسارت است . النحل
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 396
آیه 98 - 100
آیه و ترجمه
فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْءَانَ فَاستَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشيْطنِ الرَّجِيمِ(98)
إِنَّهُ لَيْس لَهُ سلْطنٌ عَلى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكلُونَ(99)
إِنَّمَا سلْطنُهُ عَلى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِينَ هُم بِهِ مُشرِكُونَ(100)
ترجمه :98 - هنگامی که قرآن می خوانی از شر شیطان مطرود شده ، به خدا پناه بر.
99 - چرا که او تسلطی بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می کنند ندارد.
100 - تنها تسلط او بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده اند و آنها که نسبت به او شرک می ورزند (و فرمانش را بجای فرمان خدا لازم الاجرا می دانند).
تفسیر :اینگونه قرآن بخوان
فراموش نکرده ایم که در چندین آیه قبل به این نکته اشاره شده بود که در قرآن بیان همه چیز هست (تبیانا لکل شی ء) و به دنبال آن بخشی از مهمترین فرمانهای الهی که در قرآن آمده ذکر شد:
آیات مورد بحث ، طرز استفاده از قرآن مجید و چگونگی تلاوت آنرا بیان می کند، زیرا پر بار بودن محتوای قرآن به تنهائی کافی نیست ، باید موانع نیز از وجود ما و از محیط فکر و جان ما بر چیده شود تا به آن محتوای پر بار دست یابیم .
لذا نخست می گوید ((هنگامی که قرآن می خوانی از شر شیطان مطرود شده به خدا پناه بر)) (فاذا قراءت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان

الرجیم).
البته منظور تنها ذکر جمله ((اعوذ بالله من الشیطان الرجیم)) نیست ،
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 397
بلکه تخلق به آن شرط است یعنی ذکر این جمله مقدمه تحقق حالتی در نفس و جان انسان گردد، حالت توجه به خدا، حالت جدائی از هوی و هوسهای سرکشی که مانع فهم و درک صحیح انسان است ، حالت بیگانگی از تعصبها و غرورها و خودخواهیها و خود محوریهائی که انسان را وادار می کند که از همه چیز، حتی از سخنان خدا به نفع خواسته های انحرافیش استفاده کند.
و تا چنین حالتی در روح و جان انسان پیدا نشود، درک حقایق قرآن برای او ممکن نیست ، بلکه به عکس ممکن است قرآن را با توسل به تفسیر به رای وسیله ای قرار دهد برای توجیه خواسته های شرک آلودش .
آیه بعد در حقیقت دلیلی است بر آنچه در آیه قبل گفته شده بود، می فرماید: ((شیطان تسلطی بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می کنند ندارد)) (انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون).
((تنها تسلط او بر کسانی است که او را دوست می دارند و به رهبری و سرپرستی خود انتخابش کرده اند)) (انما سلطانه علی الذین یتولونه).
((و آنها که او را شریک خدا در اطاعت و بندگی قرار داده اند)) (و الذین هم به مشرکون).
فرمان شیطان را بجای فرمان خدا واجب الاجرا می دانند!
نکته ها:
1 - موانع شناخت
چهره حقیقت هر قدر آشکار و درخشان باشد تا در برابر دیده بینا قرار نگیرد درک آن ممکن نیست ، و به تعبیر دیگر برای شناخت حقایق دو چیز لازم است ، تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 398
آشکار شدن چهره حق و دارا بودن وسیله دید و درک .
آیا هرگز نابینا می تواند قرص خورشید را ببیند؟ آیا کران می توانند نغمه های دلنواز جهان را بشنوند؟ همین گونه کسانی که چشم حق بین ندارند از دیدن چهره حقیقت محرومند، و آنها که گوش حق شنو ندارند از شنیدن آیات حق .
چه چیز مانع می شود که انسان قدرت شناخت را از دست دهد؟
بدون شک در درجه اول پیشداوریهای غلط، هوی و هوسهای نفسانی ، تعصبهای کورکورانه افراطی ، و گرفتار بودن در چنگال خود خواهی و غرور و خلاصه هر چیزی که صفای دل و پاکی روح انسان را بر هم می زند، و رنگهای تیره و تار به آن می دهد، همه اینها مانع درک حقیقتند.

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد!
تا نفس مبرا ز نواهی نشود دل آینه نور الهی نشود!
در حدیث می خوانیم : لو لا ان الشیاطین یحومون حول قلوب بنی آدم لنظروا الی ملکوت السماوات : ((اگر شیاطین در اطراف قلوب فرزندان آدم دور نمی زدند آنها می توانستند ملکوت و باطن آسمانها را ببینند)).
به همین دلیل نخستین شرط برای رهروان راه حق ، تهذیب نفس و تقوا است ، که بدون آن انسان در ظلمات وهم ، گرفتار و در بیراهه ها سرگردان می شود.
و اگر می بینیم قرآن می گوید: هدی للمتقین این آیات الهی مایه هدایت برای پرهیزکاران است نیز اشاره به همین واقعیت است .
بسیار دیدهایم کسانی را که با تعصب و لجاجت و پیشداوریهای فردی یا گروهی به سراغ آیات قرآن می روند و بجای اینکه حقیقت را از قرآن درک کنند آنچه را خود می خواهند بر قرآن تحمیل می نمایند، و به تعبیر دیگر

را که می خواهند در قرآن می جویند، نه آنچه را که خدا بیان فرموده ، و به جای اینکه قرآن مایه هدایتشان شود، بر انحرافشان می افزاید (البته نه قرآن که هوی و هوسهای سرکششان) اما الذین آمنوا فزادتهم ایمانا و هم یستبشرون و اما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم و ماتوا و هم کافرون اما آنها که ایمان آورده اند، آیات قرآن بر ایمانشان می افزاید و شاد می شوند و اما آنها که در دلهایشان بیماری است پلیدی تازه ای بر پلیدیشان می افزاید، از دنیا می روند در حالی که کافرند! (سوره توبه - 124 - 125).
بنابر این با صراحت باید گفت منظور از آیه فوق این نیست که تنها به گفتن ((اعوذ بالله من الشیطان الرجیم)) قناعت کنیم ، بلکه باید این ((ذکر)) را تبدیل به فکر و فکر را تبدیل به یک حالت درونی کنیم ، و به هنگام خواندن هر آیه به خدا پناه بریم از اینکه وسوسه های شیطان حجابی میان ما و کلام حیاتبخش او گردد.
2 - چرا از شیطان رجیم
((رجیم)) از ماده ((رجم)) به معنی طرد کردن است ، و در اصل به معنی زدن با سنگ آمده و سپس به معنی طرد کردن استعمال شده است .
در اینجا از میان تمام صفات شیطان ، مطرود بودن او مطرح شده ، و این ما را به یاد استکبارش در مقابل دعوت خداوند به سجود و خضوع در مقابل آدم می افکند، این استکبار، سبب شد که میان شیطان و درک حقایق حجابی ، برقرار گردد، تا آنجا که خود را برتر از آدم بپندارد و بگوید: من از او بهترم ، مرا از آتش و او را از خاک آفریده ای و حتی این سرکشی و غرور سبب شد که به فرمان خدا نیز اعتراض کند، اعتراضی که مایه کفر و

طرد او گردد.
قرآن گویا با تعبیر رجیم می خواهد این واقعیت را تفهیم کند که تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 400
به هنگام تلاوت قرآن ، استکبار و غرور و تعصب را از خود دور کنید تا سرنوشتی همچون شیطان رجیم پیدا نکنید، و به جای درک حقیقت در پرتگاه کفر و بی ایمانی سقوط ننمائید.
3 - آنها که زیر پرچم حقند و آنها که تحت لوای شیطانند؟
در آیات فوق ، مردم به دو گروه تقسیم شده اند، گروهی که تحت سلطه شیطانند و گروهی که بیرون از این سلطه هستند و برای هر یک از این دو گروه ، دو صفت بیان شده است .
آنها که بیرون از سلطه شیطانند، دارای ایمان و توکل بر پروردگارند، یعنی از نظر عقیده تنها خداپرستند، و از نظر عمل مستقل از همه چیز و متکی بر خدا، نه متکی بر انسانهای ضعیف و وابسته ، و یا بر هوی و هوسها و تعصبها و لجاجتها.
اما آنها که زیر سلطه شیطانند، اولا رهبری او را از نظر اعتقاد پذیرفته اند (یتولونه) و ثانیا از نظر عمل شیطان را شریک خدا در اطاعت شمرده اند، یعنی عملا پیرو فرمان اویند.
البته انکار نمی توان کرد انسانهائی هستند که می کوشند و خود را در گروه اول جای می دهند، اما بعدا بر اثر دور افتادن از مربیان الهی و یا قرار گرفتن در محیطهای آلوده و یا به علل دیگر به گروه دوم سقوط می کنند.
و در هر حال آیات فوق بار دیگر این حقیقت را تاکید می کند که سلطه شیطان بر انسانها اجباری و الزامی و ناخودآگاه نیست بلکه این انسانها هستند که شرائط ورود شیطان را به محیط جان خود فراهم می سازند و به اصطلاح جواز عبور از دروازه قلب به او می دهند. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 401
4 - آداب تلاوت قرآن
همه چیز نیاز به برنامه دارد مخصوصا بهره گیری از کتاب بزرگی همچون قرآن ، به همین دلیل در خود قرآن برای تلاوت و بهره گیری از این آیات آداب و شرائطی بیان شده است :
1 - نخست می گوید: لا یمسه الا المطهرون : ((قرآن را جز پاکان لمس نمی کنند)) این تعبیر ممکن است هم اشاره به پاکیزگی ظاهری باشد که تماس گرفتن با خطوط قرآن باید توام با طهارت و وضو باشد، و هم اشاره به اینکه درک مفاهیم و محتوای این آیات تنها برای کسانی میسر است که پاک از رذائل اخلاقی باشند، تا صفات زشتی که بر دیده حقیقت بین انسان پرده می افکند، آنها را از مشاهده جمال حق محروم نگرداند.

2 - به هنگام آغاز تلاوت قرآن باید از شیطان رجیم و رانده شده درگاه حق ، به خدا پناه برد، چنانکه در آیات فوق خواندیم ((فاذا قراءت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم)).
در روایتی از امام صادق (علیهالسلام) می خوانیم که در پاسخ این سوال که چگونه این دستور را عمل کنیم ؟ و چه بگوئیم ؟ فرمود بگو:
استعیذ بالسمیع العلیم من الشیطان الرجیم و در روایت دیگری می خوانیم که امام به هنگام تلاوت سوره حمد فرمود: اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم ، و اعوذ بالله ان یحضرون : ((به خداوند شنوا و دانا از شیطان رجیم پناه می برم ، و هم به او پناه می برم از اینکه نزد من حضور یابند))!
و همانگونه که در بالا گفتیم این پناه بردن نباید محدود به لفظ و سخن باشد بلکه باید در اعماق روح و جان نفوذ کند به گونه ای که انسان هنگام تلاوت قرآن از خوهای شیطانی جدا گردد، و به صفات الهی نزدیک شود، تا موانع فهم کلام حق از محیط فکر او برخیزد و جمال دلارای حقیقت را بدرستی ببیند. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 402
بنابر این پناه بردن به خدا از شیطان هم در آغاز تلاوت قرآن لازم است و هم در تمام مدت تلاوت هر چند به زبان نباشد.
3 - قرآن را باید به صورت ((ترتیل)) تلاوت کرد، یعنی شمرده ، و توام با تفکر و رتل القرآن ترتیلا (مزمل آیه 4).
در حدیثی در تفسیر این آیه از امام صادق (علیهالسلام) می خوانیم :
ان القرآن لا یقرء هذرمة ، و لکن یرتل ترتیلا، اذا مررت بایة فیها ذکر النار وقفت عندها، و تعوذت بالله من النار: ((قرآن را تند و دست و پا شکسته نباید خواند، بلکه باید به آرامی تلاوت کرد، هنگامی که به آیه ای می رسی که در آن ذکر آتش دوزخ شده است توقف می کنی (و می اندیشی) و به خدا از آتش دوزخ پناه می بری))!
4 - علاوه بر ترتیل ، دستور به ((تدبر و تفکر)) در آیات قرآن داده است آنجا که می گوید: افلا یتدبرون القرآن : آیا آنها در قرآن نمی اندیشند؟ (نساء - 82) در حدیثی می خوانیم که اصحاب و یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قرآن را ده آیه ده آیه از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می آموختند، و ده آیه دوم را فرا نمی گرفتند مگر اینکه آنچه در آیات نخستین بود از علم و عمل بدانند.
و در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم : اعربوا القرآن و التمسوا غرائبه : قرآن را فصیح و روشن بخوانید و از شگفتیهای مفاهیم آن بهره گیرید.
و نیز در حدیث دیگر از امام صادق نقل شده : لقد تجلی الله لخلقه فی کلامه و لکنهم لا یبصرون : خداوند خود را در کلامش به مردم نشان داده

است ، ولی کوردلان نمی بینند.
(تنها روشن ضمیران آگاه و اندیشمندان با ایمان جمال او را در سخنش
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 403
مشاهده می کنند).
5 - آنها که آیات قرآن را می شنوند نیز وظیفه ای دارند، وظیفه شان سکوت کردن ، سکوتی توام با اندیشه و تفکر: و اذا قرء القرآن فاستمعوا له و انصتوا لعلکم ترحمون : ((هنگامی که قرآن خوانده می شود گوش فرا دهید و خاموش باشید تا مشمول رحمت حق شوید)).
به علاوه در روایات اسلامی دستورهائی درباره تلاوت قرآن با صدای خوب که از نظر روانی مسلما تاثیر روی مفاهیم آن می گذارد وارد شده است که اینجا جای شرح آن نیست . النحل
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 404
آیه 101 - 105
آیه و ترجمه
وَ إِذَا بَدَّلْنَا ءَايَةً مَّكانَ ءَايَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنت مُفْترِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ(101)
قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِن رَّبِّک بِالحْقِّ لِيُثَبِّت الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ هُدًى وَ بُشرَى لِلْمُسلِمِينَ(102)
وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشرٌ لِّسانُ الَّذِى يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِىٌّ وَ هَذَا لِسانٌ عَرَبىٌّ مُّبِينٌ(103)
إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِئَايَتِ اللَّهِ لا يهْدِيهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ(104)
إِنَّمَا يَفْترِى الْكَذِب الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِئَايَتِ اللَّهِ وَ أُولَئک هُمُ الْكذِبُونَ(105)
ترجمه :101 - و هنگامی که آیه ای را به آیه دیگر تبدیل کنیم (حکمی را نسخ نمائیم) - و خدا بهتر می داند چه حکمی را نازل کند - آنها می گویند تو افترا می بندی اما اکثر آنها (حقیقت) را نمی دانند. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 405
102 - بگو، آنرا روح القدس از جانب پروردگارت به حق نازل کرده است ، تا افراد با ایمان را ثابت قدم گرداند، و هدایت و بشارتی است برای عموم مسلمین .
103 - ما میدانیم آنها می گویند این آیات را بشری به او تعلیم می دهد، در حالی که زبان کسی که اینها را به او نسبت می دهند عجمی است ولی این (قرآن) زبان عربی آشکار است .
104 - کسانی که ایمان به آیات الهی ندارند خداوند آنها را هدایت نمی کند و برای آنها عذاب دردناکی است .
105 - تنها کسانی دروغ می گویند که ایمان به آیات خدا ندارند، و دروغگویان واقعی آنها هستند!.

شان نزول :ابن عباس می گوید: مشرکان بهانه جو، هنگامی که آیه ای نازل می شد و دستور سختی در آن بود و سپس آیه دیگری می آمد و دستور سهل تری در آن بود، می گفتند: محمد اصحاب خود را مسخره می کند و دست می اندازد، امروز دستور به چیزی می دهد و فردا از همان نهی می کند، اینها نشان می دهد که محمد همه را از پیش خود می گوید نه از ناحیه خدا، در این هنگام آیه نخست نازل شد و به آنها پاسخ گفت .
تفسیر :دروغ رسوا!
در آیات گذشته سخن از قرآن و طرز بهره گیری از آن در میان بود، آیات مورد بحث نیز گوشه های دیگری از مسائل مربوط به قرآن مخصوصا ایرادهائی را که مشرکان به این آیات الهی می گرفتند بیان می کند، نخست می گوید:
هنگامی که آیه ای را به آیه دیگر تبدیل کنیم - و این تغییر و تبدیل حکمتی دارد که خدا بهتر می داند حکمتش چیست و چگونه باید نازل کند - آنها

می گویند به خدا دروغ می بندی ! اما اکثر آنها حقیقت امر را نمی دانند (و اذا بدلنا آیة مکان آیة و الله اعلم بما ینزل قالوا انما انت مفتر بل اکثر هم لا یعلمون).
حقیقت این است که : مشرکان درک نمی کنند که وظیفه قرآن چیست ؟ و چه رسالتی بر عهده دارد؟ آنها نمی دانند که قرآن در پی ساختن یک جامعه انسانی است ، جامعه ای پیشرو، آباد و آزاد، با معنویت عالی ، آری اکثرهم لا یعلمون .
با این حال بدیهی است که این نسخه الهی که برای نجات جان این بیماران نوشته شده است گاهی نیاز به تبدیل و تعویض دارد، امروز باید، نسخه ای داده شود، فردا باید تکامل یابد، و سرانجام نسخه نهائی صادر گردد.
آری آنها از این حقایق بیخبرند و از شرائط نزول قرآن ، بی اطلاع ، و گرنه می دانستند نسخ پاره ای از دستورات و آیات قرآن ، یک برنامه دقیق و حساب شده تربیتی است که بدون آن ، هدف نهائی و نیل به تکامل تامین نمی شود، به همین دلیل آنها چنین می پنداشتند که این امر، دلیل بر تناقض گوئی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و یا افترا بستن به خدا است .
در حالی که مساله نسخ برای جامعه ای که در حال انتقال از یک مرحله بسیار منحط، به مراحل عالی است ، امری است اجتناب ناپذیر، چه اینکه بسیار می شود که انتقال دفعی غیر ممکن است ، و باید مرحله به مرحله ، صورت گیرد. آیا یک بیماری مزمن را می توان در یک روز معالجه کرد؟ یا یک معتاد به مواد مخدر را که سالها است به آن آلوده شده است در یک روز درمان نمود؟، آیا جز این است که باید در این میان ، مراحل انتقالی وجود داشته باشد؟

و آیا نسخ چیزی جز برنامه های موقت در دورانهای انتقالی است ؟!
(در مورد نسخ در جلد اول ذیل آیه 36 سوره بقره بحث کرده ایم). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 407
آیه بعد، همین مساله را تعقیب و تاکید کرده ، به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور می دهد بگو: آنرا روح القدس از جانب پروردگارت بر حق نازل کرده است (قل نزله روح القدس من ربک بالحق).
((روح القدس)) یا روح مقدس همان پیک وحی الهی ، جبرئیل امین است ، او است که به فرمان خدا آیات را اعم از ناسخ و منسوخ ، بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل می کند، آیاتی که همه حق است همه واقعیتی را تعقیب می کند و آن واقعیت چیزی جز تربیت انسانها نیست ، تربیتی که وصول به آن گاهی احکام ناسخ و منسوخ را ایجاب می کند.
به همین دلیل به دنبال آن می فرماید: هدف این است که افراد با ایمان را در مسیر خود ثابت قدمتر گرداند، و هدایت و بشارتی برای عموم مسلمین است (لیثبت الذین آمنوا و هدی و بشری للمسلمین).
به گفته مفسر عالیقدر نویسنده تفسیر المیزان آیه فوق در مورد مومنان می گوید: هدف آنست که در خط خود تثبیت شوند، اما درباره مسلمین می گوید: هدف هدایت و بشارت است ، این به خاطر تفاوتی است که میان مومن و مسلم وجود دارد چرا که ایمان در قلب است و اسلام در ظاهر عمل .
و به هر حال برای محکم کردن نیروی ایمان و پیمودن راه هدایت و بشارت ، گاهی چاره ای جز برنامه های کوتاه مدت و موقت که بعدا جای خود را به برنامه نهائی و ثابت می دهد نیست ، و این است رمز وجود ناسخ و منسوخ در آیات الهی .
این بود پاسخ یکی از بهانه جوئیهای مشرکان در زمینه آیات قرآن ، سپس به بهانه دیگر، و یا صحیح تر، افترای مخالفین به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) اشاره نموده چنین می گوید.
((ما میدانیم آنها می گویند: این آیات را بشری به او تعلیم می دهد)) (و لقد نعلم انهم یقولون انما یعلمه بشر). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 408
در اینکه نظر مشرکان در این گفتار به چه کسی بوده ، مفسران گفتگوهای مختلفی دارند: از ابن عباس نقل شده که او مردی بنام ((بلعام)) در مکه بود، شغلش شمشیرسازی و اصلا نصرانی و اهل روم بود، و بعضی او را یک غلام رومی متعلق به طایفه ((بنی حضرم)) بنام ((یعیش)) یا ((عائش)) دانسته اند که اسلام آورد و از یاران پیامبر شد.
بعضی دیگر این سخن را اشاره به دو غلام نصرانی بنام ((یسار)) و ((جبر)) دانسته اند که دارای کتابی به زبان خودشان بودند و گهگاه آنرا با صدای بلند می خواندند.

این احتمال را نیز بعضی داده اند که منظور سلمان فارسی باشد، در حالی که میدانیم سلمان در مدینه به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و اسلام را پذیرا شد، و این گونه تهمتهای مشرکان ، مخصوصا با توجه به سوره نحل که قسمت مهمی از آن مکی است ، مربوط به ((مکه)) بوده است .
به هر حال قرآن با یک پاسخ دندان شکن خط بطلان بر این ادعاهای بی پایه می کشد و می گوید:
اینها توجه ندارند، ((زبان کسی که قرآن را به او نسبت می دهند عجمی است ، در حالی که این قرآن به زبان عربی فصیح و آشکار نازل شده است)) (لسان الذی یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی مبین) تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 409
اگر منظورشان از این تهمت و افترا این است که معلم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در تعلیم الفاظ قرآن یک انسان بوده است بیگانه از زبان عرب که این نهایت رسوائی است ، چنین انسانی چگونه می تواند عباراتی این چنین فصیح و بلیغ بیاورد که صاحبان اصلی لغت همگی در برابر آن عاجز بمانند و حتی توانائی مقابله با یک سوره آنرا نداشته باشند؟!.
و اگر منظورشان این است که محتوای قرآن را از یک معلم عجمی گرفته است ، باز این سوال پیش می آید که ریختن آن محتوا در قالب چنین الفاظ و عبارات اعجاز آمیزی که همه فصحای جهان عرب در برابر آن زانو زدند، بوسیله چه کسی انجام شده است ؟ آیا بوسیله یک فرد بیگانه از زبان عرب و یا بوسیله کسی که قدرتش ما فوق قدرت همه انسانها است یعنی ((الله))؟!.
از این گذشته محتوای این قرآن از نظر منطق نیرومند فلسفی در زمینه عقائد، و تعلیمات اخلاقی در زمینه پرورش روحیات انسان ، و قوانین جامع الاطراف اجتماعی در زمینه نیازهای مختلف ، آنچنان است که مافوق افکار بشر است ، و نشان می دهد که افترا گویان نیز گفتار خود را باور نداشتند، تنها برای شیطنت و وسوسه در دلهای ساده اندیشان چنین سخنانی می گفتند.
واقع این است که مشرکان عرب ، کسی را در میان خود نمی یافتند که بتوانند قرآن را به او نسبت دهند، لذا دست و پا کردند بلکه بتوانند شخص ناشناسی را که زندگانیش برای مردم آن سامان گنگ و مبهم است پیدا کنند، و این مطالب را به او نسبت دهند شاید بتوانند چند روزی ساده دلان را اغفال کنند.
از همه اینها گذشته تاریخ زندگی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هرگز نشان نمی دهد که او با چنین اشخاصی تماس مداومی داشته باشد

در حالی که اگر واقعا آنها مبتکر اصلی بودند باید چنین تماسی برقرار باشد، اما از آنجا که از قدیم گفته اند تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 410
الغریق یتشبث بکل حشیش : آدم غریق به هر خار و خاشاک برای نجات خود چنگ میزند آنها نیز چنین تشبثاتی داشته اند.
زمان نزول قرآن و محیط جاهلیت عرب که سهل است حتی امروز با آنهمه پیشرفتی که در زمینه های مختلف تمدن بشری حاصل شده است ، و این همه تالیفات که انعکاسی نیرومند از افکار انسانها در جوامع بشری است ، و اینهمه قوانین و نظاماتی که به وجود آمده ، برتری تعلیمات قرآن بر آنها به هنگام مقایسه کاملا آشکار است .
حتی به گفته سید قطب در تفسیر فی ظلال جمعی از مادیون در روسیه شوروی هنگامی که می خواستند در کنگره مستشرقین که در سال 1954 میلادی تشکیل شد بر قرآن خرده بگیرند، چنین می گفتند که این کتاب نمی تواند تراوش مغز یک انسان - محمد - بوده باشد، بلکه باید نتیجه تلاش و کوشش جمعیت بزرگی باشد! حتی نمی توان باور کرد که همه آن در جزیرة العرب نوشته شده باشد، بلکه بطور قطع قسمتهائی از آن در خارج جزیرة العرب نوشته شده است !!.
آنها از یک سو چون طبق منطقشان دائر به انکار وجود خدا و مساله وحی برای همه چیز تفسیر مادی جستجو می کردند، و از سوی دیگر نمی توانستند قرآن را زائیده مغز انسانی در جزیره عرب بدانند ناچار به تفسیر مضحکی دست زدند و آنرا به جمعیت کثیری از داخل و خارج عربستان پیوند دادند همان چیزی که تاریخ به کلی آنرا انکار می کند!
به هر حال از این آیه به خوبی استفاده می شود که اعجاز قرآن تنها در جنبه محتوای آن نیست بلکه الفاظ قرآن نیز در سر حد اعجاز است ، و کشش و جاذبه و شیرینی و هماهنگی خاصی که در الفاظ جمله بندیها وجود دارد مافوق قدرت انسانها تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 411
است (در زمینه اعجاز قرآن در جلد اول ذیل آیه 23 سوره بقره بحث کافی داشتیم).
سپس با لحنی تهدیدآمیز به بیان این حقیقت می پردازد که این اتهامات و انحرافات همه به خاطر رسوخ بی ایمانی در نفوس آنها است و ((کسانی که ایمان به آیات الهی ندارند خداوند آنها را هدایت نمی کند (نه هدایت به صراط مستقیم و نه راه بهشت و سعادت جاویدان) و برای آنها عذاب دردناکی است)) (ان الذین لا یومنون بایات الله لا یهدیهم الله و لهم عذاب الیم).
چرا که آنها آنچنان گرفتار تعصب و لجاجت و دشمنی با حقند که شایستگی هدایت را از دست داده اند، و جز برای عذاب الیم آمادگی ندارند!.
و در آخرین آیه اضافه می کند: تنها کسانی به مردان حق دروغ می بندند

که ایمان به آیات الهی ندارند، و دروغگویان واقعی آنها هستند (انما یفتری الکذب الذین لا یومنون بایات الله و اولئک هم الکاذبون).
آنها دروغ می گویند نه تو ای محمد، چرا که با دیدن آنهمه آیات و نشانه های روشن و دلائلی که هر یک از دیگری آشکارتر است باز هم به افتراهای خود ادامه می دهند.
و چه دروغی از این بزرگتر که انسان به مردان حق اتهام ببندد و میان آنها و توده هائی که تشنه حقیقتند، سد و مانعی ایجاد کند. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 412
نکته ها:
زشتی دروغ از دیدگاه اسلام ؟
آیه اخیر از آیات تکان دهنده ای است که در زمینه زشتی دروغ سخن می گوید و دروغگویان را در سر حد کافران و منکران آیات الهی قرار می دهد، گر چه مورد آیه ، دروغ و افترا بر خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است ، ولی به هر حال زشتی دروغ اجمالا در این آیه مجسم شده است .
اصولا در تعلیمات اسلام به مساله راستگوئی و مبارزه با کذب و دروغ فوق العاده اهمیت داده شده است که نمونه های آنرا بطور فشرده و فهرست وار ذیلا ملاحظه می کنید:
1 - راستگوئی و اداء امانت دو نشانه بارز ایمان و شخصیت انسان است ، حتی دلالت این دو بر ایمان از نماز هم برتر و بیشتر است .
امام صادق (علیهالسلام) می فرماید: لا تنظروا الی طول رکوع الرجل و سجوده ، فان ذلک شی ء قد اعتاده و لو ترکه استوحش لذلک ، و لکن انظروا الی صدق حدیثه و اداء امانته : ((نگاه به رکوع و سجود طولانی افراد نکنید، چرا که ممکن است عادت آنها شده باشد، به طوری که اگر آنرا ترک کنند ناراحت شوند، ولی نگاه به راستگوئی و امانت آنها کنید.))
ذکر این دو با هم (راستگوئی و امانت) به خاطر این است که ریشه مشترکی دارند، زیرا راستگوئی چیزی جز امانت در سخن نیست ، و امانت همان راستی در عمل است .
2 - دروغ سرچشمه همه گناهان - در روایات اسلامی دروغ به عنوان ((کلید گناهان)) شمرده شده است ، علی (علیهالسلام) می فرماید: الصدق یهدی الی تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 413
البر، و البر یهدی الی الجنة : ((راستگوئی دعوت به نیکوکاری می کند، و نیکوکاری دعوت به بهشت)).
در حدیثی از امام باقر (علیهالسلام) می خوانیم : ان الله عز و جل جعل للشر اقفالا، و جعل مفاتیح تلک الاقفال الشراب ، و الکذب شر من الشراب : ((خداوند متعال برای شر و بدی ، قفلهائی قرار داده و کلید آن قفلها شراب است (چرا که مانع اصلی زشتیها و بدیها عقل است و

مشروبات الکلی عقل را از کار می اندازد) سپس اضافه فرمود: دروغ از شراب هم بدتر است)).
امام عسکری (علیهالسلام) می فرماید: جعلت الخبائث کلها فی بیت و جعل مفتاحها الکذب : تمام پلیدیها در اطاقی قرار داده شده ، و کلید آن دروغ است .
رابطه دروغ و گناهان دیگر از این نظر است که انسان گناهکار هرگز نمی تواند، راستگو باشد، چرا که راستگوئی موجب رسوائی او است ، و برای پوشاندن آثار گناه معمولا باید متوسل به دروغ شود.
و به عبارت دیگر، دروغ انسان را در مقابل گناه آزاد می کند، و راستگوئی محدود.
اتفاقا این حقیقت در حدیثی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده کاملا تجسم یافته ، حدیث چنین است :
شخصی به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسید، عرض کرد نماز می خوانم و عمل منافی عفت انجام می دهم ، دروغ هم میگویم ! کدام را اول ترک گویم ؟! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: دروغ ، او در محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تعهد کرد که هرگز دروغ نگوید: تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 414
هنگامی که خارج شد، وسوسه های شیطانی برای عمل منافی عفت در دل او پیدا شد، اما بلافاصله در این فکر فرو رفت ، که اگر فردا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از او در این باره سوال کند چه بگوید، بگوید چنین عملی را مرتکب نشده است ، اینکه دروغ است و اگر راست بگوید حد بر او جاری می شود، و همین گونه در رابطه با سایر کارهای خلاف این طرز فکر و سپس خود داری و اجتناب برای او پیدا شد و به این ترتیب ترک دروغ سرچشمه ترک همه گناهان او گردید.
3 - دروغ سرچشمه نفاق است - چرا که راستگوئی یعنی هماهنگی زبان و دل ، و بنابر این دروغ ناهماهنگی این دو است ، و نفاق نیز چیزی جز تفاوت ظاهر و باطن نیست .
در آیه 78 سوره توبه می خوانیم : فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما وعدوه و بما کانوا یکذبون : ((اعمال آنها نفاقی در دلهایشان تا روز قیامت ایجاد کرد، به خاطر اینکه عهد خدا را شکستند و به خاطر اینکه دروغ می گفتند)).
4 - دروغ با ایمان سازگار نیست - این واقعیت نه تنها در آیه مورد بحث که در احادیث اسلامی نیز منعکس است : در حدیثی چنین می خوانیم : سئل رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) یکون المومن جبانا؟ قال نعم ، قیل و یکون بخیلا؟ قال نعم ، قیل یکون کذابا؟ قال لا! ((از پیامبر پرسیدند آیا انسان با ایمان ممکن است (گاهی) ترسو باشد فرمود: آری ، باز

پرسیدند آیا ممکن است (احیانا) بخیل باشد فرمود: آری ، پرسیدند آیا ممکن است کذاب و دروغگو باشد؟ فرمود نه))!.
چرا که دروغ از نشانه های نفاق است و نفاق با ایمان سازگار نیست .
و نیز به همین دلیل این سخن از امیر مومنان (علیهالسلام) نقل شده است : لا یجد العبد طعم الایمان حتی یترک الکذب هزله وجده : ((انسان هیچگاه طعم

ایمان را نمی چشد تا دروغ را ترک گوید خواه شوخی باشد یا جدی)).
در حدیث دیگری نظیر همین معنی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده و در پایان آن به آیه مورد بحث استدلال گردیده است .
5 - دروغ نابود کننده سرمایه اطمینان است - میدانیم مهمترین سرمایه یک جامعه اعتماد متقابل و اطمینان عمومی است ، و مهمترین چیزی که این سرمایه را به نابودی می کشاند دروغ و خیانت و تقلب است ، و یک دلیل عمده بر اهمیت فوق العاده راستگوئی و ترک دروغ در تعلیمات اسلامی همین موضوع است .
در احادیث اسلامی می خوانیم که پیشوایان دین از دوستی با چند طایفه از جمله دروغگویان شدیدا نهی کردند، چرا که آنها قابل اطمینان نیستند.
علی (علیهالسلام) در کلمات قصارش می فرماید: ایاک و مصادقة الکذاب فانه کالسراب ، یقرب علیک البعید، و یبعد علیک القریب : ((از دوستی با دروغگو بپرهیز که او همچون سراب است ، دور را در نظر تو نزدیک و نزدیک را دور می سازد)).
البته سخن در باره زشتیهای دروغ و فلسفه آن و همچنین علل پیدایش دروغگوئی از نظر روانی و طرق مبارزه آن بسیار زیاد است که باید آنرا در کتب اخلاق جستجو کرد. النحل

آیه 106 - 111
آیه و ترجمه
مَن کفَرَ بِاللَّهِ مِن بَعْدِ إِیمَنِهِ إِلا مَنْ أُکرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطمَئنٌّ بِالایمَنِ وَ لَکِن مَّن شرَحَ بِالْکُفْرِ صدْراً فَعَلَیْهِمْ غَضبٌ مِّنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِیمٌ(106)
ذَلِک بِأَنَّهُمُ استَحَبُّوا الْحَیَوةَ الدُّنْیَا عَلی الاَخِرَةِ وَ أَنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکفِرِینَ(107)
أُولَئِک الَّذِینَ طبَعَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ سمْعِهِمْ وَ أَبْصرِهِمْ وَ أُولَئک هُمُ الْغَفِلُونَ(108)
لا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِی الاَخِرَةِ هُمُ الْخَسِرُونَ(109)
ثُمَّ إِنَّ رَبَّک لِلَّذِینَ هَاجَرُوا مِن بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَهَدُوا وَ صبرُوا إِنَّ رَبَّک مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِیمٌ(110)
یَوْمَ تَأْتی کلُّ نَفْس تجَدِلُ عَن نَّفْسِهَا وَ تُوَفی کلُّ نَفْس مَّا عَمِلَت وَ هُمْ لا

يُظلَمُونَ(111)
ترجمه :106 - کسانی که بعد از ایمان کافر شوند - به جز آنها که تحت فشار واقع شده اند در حالی که قلبشان آرام با ایمان است - آری آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده اند غضب خدا بر آنها است و عذاب عظیمی در انتظارشان !.
107 - این بخاطر آنست که زندگی دنیا (و پست) را بر آخرت ترجیح دادند، و خداوند افراد بی ایمان (و لجوج) را هدایت نمی کند.
108 - آنها کسانی هستند که خدا (بر اثر فزونی گناه) بر قلب و گوش و چشمانشان مهر نهاده (به همین دلیل چیزی نمی فهمند) و غافلان واقعی آنهایند.
109 - و قطعا آنها در آخرت زیانکارانند.
110 - اما پروردگار تو نسبت به کسانی که بعد از فریب خوردن (به ایمان بازگشته اند و) هجرت کردند و جهاد و استقامت در راه خدا به خرج دادند پروردگار تو بعد از انجام این کارها غفور و رحیم است (و آنها را مشمول رحمت می سازد).
111 - به یاد آورید روزی را که هر کس (در فکر خویشتن است و) به دفاع از خود برمی خیزد و نتیجه اعمال هر کسی بی کم و کاست به او داده می شود و به آنها ظلم نخواهد شد.
شان نزول :بعضی از مفسران در شان نزول آیه نخست چنین نقل کرده اند که این آیه در مورد گروهی از مسلمانان نازل گردید که در چنگال مشرکان گرفتار شدند و آنها را مجبور به بازگشت از اسلام و اظهار کلمات کفر و شرک کردند.
آنها ((عمار)) و پدرش ((یاسر)) و مادرش ((سمیه)) و ((صهیب)) و ((بلال)) و ((خباب)) بودند، پدر و مادر عمار در این ماجرا سخت مقاومت کردند و کشته شدند، ولی عمار که جوان بود آنچه را مشرکان می خواستند به زبان آورد.
این خبر در میان مسلمانان پیچید، بعضی غائبانه عمار را محکوم کردند و گفتند: عمار از اسلام بیرون رفته و کافر شده ، پیامبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: چنین نیست تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 418
ان عمارا ملاء ایمانا من قرنه الی قدمه و اختلط الایمان بلحمه و دمه : چنین نیست (من عمار را به خوبی می شناسم) عمار از فرق تا قدم مملو از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او آمیخته است (او هرگز دست از ایمان بر نخواهد داشت و به مشرکان نخواهد پیوست).
چیزی نگذشت که عمار گریه کنان به خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: مگر چه شده است ؟

عرض کرد ای پیامبر! بسیار بد شده ، دست از سرم بر نداشتند تا نسبت به شما جسارت کردم و بتهای آنها را به نیکی یاد نمودم !
پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با دست مبارکش اشک از چشمان عمار پاک می فرمود و می گفت : اگر باز تو را تحت فشار قرار دادند، آنچه می خواهند بگو (و جان خود را از خطر رهائی بخش).
در این هنگام آیه من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره ... نازل گردید و مسائل را در این رابطه روشن ساخت .
تفسیر :بازگشت کنندگان از اسلام (مرتدین)
در تکمیل بحث آیات گذشته که سخن از برنامه های مختلف مشرکان و کفار در میان بود، آیات مورد بحث به گروهی دیگر از کفار یعنی مرتدین و بازگشت کنندگان از اسلام اشاره می کند.
نخستین آیه می گوید: کسانی که بعد از ایمان کافر شوند - بجز آنها که تحت فشار و اجبار اظهار کفر کرده اند در حالی که قلبشان مملو از ایمان است - آری چنین اشخاصی که سینه خود را برای پذیرش مجدد کفر گشاده دارند، تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 419
غضب خدا بر آنهاست و عذاب عظیم در انتظارشان است (من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و لکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله و لهم عذاب عظیم).
در واقع در اینجا اشاره به دو گروه از کسانی است که بعد از پذیرش اسلام راه کفر را پیش می گیرند.
نخست آنها که در چنگال دشمنان بی منطق گرفتار می شوند و تحت فشار و شکنجه آنها اعلام بیزاری از اسلام و وفاداری به کفر می کنند، در حالی که آنچه می گویند تنها با زبان است و قلبشان مالامال از ایمان می باشد، این گروه مسلما مورد عفوند، بلکه اصلا گناهی از آنها سر نزده است ، این همان تقیه مجاز است که برای حفظ جان و ذخیره کردن نیروها برای خدمت بیشتر در راه خدا در اسلام مجاز شناخته شده است .
گروه دوم کسانی هستند که به راستی دریچه های قلب خود را به روی کفر و بی ایمانی می گشایند، و مسیر عقیدتی خود را به کلی عوض می کنند، اینها هم گرفتار غضب خدا و عذاب عظیم او می شوند.
ممکن است غضب اشاره به محرومیت آنها از رحمت الهی و هدایت او در این جهان باشد، و عذاب عظیم اشاره به کیفر آنها در جهان دیگر، و به هر حال تعبیری که در این آیه درباره مرتدین شده است بسیار سخت و سنگین و تکان دهنده است .
آیه بعد دلیل مرتد شدن آنها را چنین بازگو می کند: این بخاطر آن است که آنها زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند و به همین جهت بار دیگر در طریق کفر گام نهادند (ذلک بانهم استحبوا الحیاة الدنیا علی الاخرة).

((و خداوند قوم کافر را (که در کفر و انکار اصرار می ورزند) هدایت نمی کند)) (و ان الله لا یهدی القوم الکافرین).
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 420
و بطور خلاصه هنگامی که آنها اسلام آوردند، موقتا پاره ای از منافع مادیشان به خطر افتاد، و از آنجا که به دنیا عشق می ورزیدند از ایمان خود پشیمان گشتند و مجددا به سوی کفر بازگشتند.
بدیهی است چنین جمعیتی که از درون وجودشان کششی به سوی ایمان نیست ، مشمول هدایت الهی نمی شوند که هدایت او فرع بر خواست و کوشش و جهاد ما است که خودش فرموده و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا (عنکبوت آیه آخر).
آیه بعد دلیل عدم هدایت آنها را چنین شرح می دهد: آنها کسانی هستند که خدا بر قلب و گوش و چشمشان مهر نهاده آنچنان که از دیدن و شنیدن و درک حق محروم مانده اند (اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم و سمعهم و ابصارهم).
و روشن است ((چنین افراد با از دست دادن تمام ابزار شناخت ، غافلان واقعی هستند)) (و اولئک هم الغافلون).
در گذشته نیز گفته ایم که اعمال خلاف و انواع گناهان آثار سوئی روی حس تشخیص و درک و دید انسان می گذارد و سلامت فکر را تدریجا از او می گیرد، هر قدر در این راه فراتر رود پرده های غفلت و بیخبری بر دل و چشم و گوش او محکمتر می شود، سرانجام کارش به جائی می رسد که چشم دارد و گوئی نمی بیند، گوش دارد و گوئی نمی شنود، و دریچه روح او به روی همه حقایق بسته می شود و حس تشخیص و قدرت تمیز که برترین نعمت الهی است از آنها گرفته می شود.
((طبع)) که در اینجا به معنی مهر نهادن است ، اشاره به این است تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 421
که گاهی برای اینکه مثلا کسی دست به محتوای صندوقی نزند و در آن را نگشاید، آنرا محکم می بندند و بعد از بستن با نخ مخصوصی محکم می کنند، و روی آن مهر می زنند که اگر آن را بگشایند فورا معلوم خواهد شد، این تعبیر در اینجا کنایه از نفوذناپذیری مطلق است .
در آیه بعد نتیجه کار آنها چنین ترسیم شده است : ناچار و قطعا آنها در آخرت زیانکارانند (لا جرم انهم فی الاخرة هم الخاسرون).
چه زیان و خسرانی از این بدتر که انسان همه امکانات لازم را برای هدایت و سعادت جاویدان در دست داشته باشد، و بر اثر هوی و هوس همه این سرمایه ها را از دست بدهد.
و از آنجا که در برابر دو گروه گذشته یعنی آنها که تحت فشار دشمن کلمات کفر آمیز را به عنوان تقیه بیان کردند در حالی که قلبشان مطمئن

و مملو از ایمان بود، و آنها که با تمام میل به کفر باز گشتند، گروه سومی وجود دارند که همان فریب خوردگانند.
آیه بعد به وضع آنها اشاره کرده می گوید: ((پروردگار تو نسبت به کسانی که فریب خوردند و از ایمان باز گشتند اما بعدا توبه کردند و صدق توبه خود را با هجرت و جهاد و صبر و استقامت به ثبوت رساندند آری پروردگارت نسبت به آنها غفور و رحیم است)) (ثم ان ربک للذین هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا و صبروا ان ربک من بعدها لغفور رحیم).
این آیه دلیل روشنی است برای قبول توبه مرتد، ولی اشخاصی که در آیه

مورد بحث هستند قبلا مشرک بوده اند و بعد مسلمان شده اند، بنابر این ((مرتد ملی)) محسوب می شوند نه ((مرتد فطری)).
سرانجام آخرین آیه مورد بحث به عنوان یک هشدار عمومی می گوید: بیاد آورید روزی را که هر کس در فکر خویشتن است و به دفاع از خود برمی خیزد تا خود را از عذاب و مجازات دردناکش رهائی بخشد (یوم تاتی کل نفس تجادل عن نفسها).
گاهی گنهکاران برای نجات از چنگال عذاب ، اعمال خلاف خود را به کلی منکر می شوند و می گویند: و الله ربنا ما کنا مشرکین : به خدائی که پروردگار ما است سوگند که ما مشرک نبودیم (سوره انعام آیه 23) اما هنگامی که می بینند این دروغ و دغلها کارگر نیست ، سعی می کنند گناه خود را به گردن رهبران گمراهشان بیندازند، می گویند ربنا هؤ لاء اضلونا فاتهم عذابا ضعفا من النار: خدایا اینها بودند که ما را گمراه کردند، عذاب آنها را دو چندان کن (و سهم عذاب ما را به آنها بده) (اعراف - 38).
ولی این دست و پاها بیهوده است و در آنجا ((نتیجه اعمال هر کسی بی کم

و کاست به او داده می شود)) (و توفی کل نفس ما عملت).
و به هیچکس کمترین ستمی نمی شود (و هم لا یظلمون).
نکته ها:
1 - تقیه و فلسفه آن
مسلمانان راستین ، دست پروردگان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) روح مقاومت عجیبی در برابر دشمنان داشتند، و چنانکه دیدیم بعضی از آنها همچون ((پدر عمار)) حتی حاضر نمی شدند جمله ای با زبان مطابق میل دشمن بگویند، هر چند قلبشان مملو از ایمان به خدا و عشق به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود، و در این راه جان خود را نیز از دست می دادند.
و بعضی همچون خود عمار، که حاضر می شدند با زبان جمله ای بگویند باز وحشت سر تا پای وجودشان را فرا می گرفت ، و خود را مسئول و مقصر

می دانستند، و تا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنها اطمینان نمی داد که عملشان به عنوان یک تاکتیک برای حفظ جان خویشتن شرعا جایز بوده است آرام نمی یافتند!
در حالات ((بلال)) می خوانیم هنگامی که اسلام آورد، و شجاعانه به دفاع از منطق اسلام و حمایت از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برخاست ، مشرکان او را تحت فشار شدید قرار دادند، تا جائی که او را به میان آفتاب سوزان می کشاندند و صخره بزرگی روی سینه او می گذاشتند و به او می گفتند: باید به خدا مشرک شوی .
او خودداری می کرد و در حالی که نفسهایش به شماره افتاده بود، پیوسته می گفت : ((احد، احد)) (او خدای یگانه است او خدای یکتاست) سپس می گفت بخدا سوگند اگر می دانستم سخنی از این ناگوارتر بر شما است آنرا می گفتم ! تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 424
و در حالات ((حبیب بن زید)) انصاری می خوانیم هنگامی که مسیلمه کذاب او را دستگیر کرده بود، از او پرسید آیا تو گواهی می دهی که محمد رسول خدا است ؟ گفت آری .
سپس از او سوال کرد آیا گواهی می دهی که من رسول خدایم ؟ حبیب از طریق سخریه گفت من گفتار تو را نمی شنوم ! مسیلمه و پیروانش بدن او را قطعه قطعه کردند و او همچون کوه استوار ماند.
و از این گونه صحنه های تکان دهنده در تاریخ اسلام مخصوصا در حالات مسلمانان نخستین و یاران ائمه اهل بیت (علیهمالسلام) فراوان است .
به همین دلیل محققان گفته اند که در این گونه موارد، شکستن سد تقیه و عدم تسلیم در برابر دشمن جایز است ، هر چند به قیمت جان انسان تمام شود چرا که هدف بر پا داشتن پرچم توحید و اعلای کلمه اسلام است ، مخصوصا در آغاز دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این امر اهمیت خاصی داشته است .
با این حال شک نیست که تقیه در این گونه موارد نیز جائز است ، و در موارد پائین تر از آن واجب ، و بر خلاف آنچه افراد ناآگاه می پندارند تقیه (البته در موارد خاص خود نه در همه جا) نه نشانه ضعف است ، و نه ترس از انبوه دشمن و نه تسلیم در برابر فشار، بلکه تقیه یکنوع تاکتیک حساب شده برای حفظ نیروهای انسانی و هدر ندادن افراد مومن در راه موضوعات کوچک و کم اهمیت محسوب می شود.
در همه دنیا معمول است که اقلیتهای مجاهد و مبارز، برای واژگون کردن اکثریتهای خودکامه ستمگر و متجاوز، غالبا از روش ((استتار)) استفاده می کنند، جمعیت زیر زمینی تشکیل می دهند، برنامه های سری دارند، و بسیار می شود که خود را به لباس دیگران در می آورند، و حتی به هنگام دستگیر تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 425

شدن سخت می کوشند که واقع کار آنها مکتوم بماند، تا نیروهای گروه خود را بیهوده از دست ندهند، و برای ادامه مبارزه ذخیره کنند.
هیچ عقلی اجازه نمی دهد که در این گونه شرائط، مجاهدانی که در اقلیت هستند، علنا و آشکارا خود را معرفی کنند و به آسانی از طرف دشمن شناسائی و نابود گردند.
به همین دلیل تقیه قبل از آنکه یک برنامه اسلامی باشد یک روش عقلانی و منطقی برای همه انسانهائی است که در حال مبارزه با دشمن نیرومندی بوده و هستند.
در روایات اسلامی نیز می خوانیم که تقیه به یک سپر دفاعی ، تشبیه شده است .
امام صادق (علیهالسلام) می فرماید: التقیة ترس المومن و التقیة حرز المومن : ((تقیه سپر مومن است ، و تقیه وسیله حفظ مومن است)).
(توجه داشته باشید که تقیه در اینجا تشبیه به سپر شده و سپر ابزاری است که تنها در میدان جنگ و مبارزه با دشمن برای حفظ نیروهای انقلابی از آن استفاده می شود).
و اگر می بینیم در احادیث اسلامی ، تقیه نشانه دین و علامت ایمان ، و نه قسمت از مجموع ده قسمت دین شمرده شده است همه به خاطر همین است .
البته بحث در زمینه تقیه بسیار گسترده است که اینجا جای شرح و بسط آن نیست ، تنها هدف این بود که بدانیم آنچه را بعضی در مذمت تقیه می گویند دلیل ناآگاهی و بی اطلاعی آنها از شرائط تقیه و فلسفه آن است .
بدون شک مواردی وجود دارد که در آنجا تقیه کردن حرام است و آن در موردی است که تقیه به جای اینکه سبب حفظ نیروها شود مایه نابودی یا

به خطر افتادن مکتب گردد، و یا فساد عظیمی ببار آورد، در این گونه موارد باید سد تقیه را شکست و پی آمدهای آنرا هر چه بود پذیرا شد.
2 - مرتد فطری ، و ملی ، و فریب خوردگان
اسلام در مورد کسانی که هنوز اسلام را نپذیرفته اند، سختگیری نمی کند (منظور اهل کتاب است) و آنها را با دعوت مستمر و تبلیغات پیگیر منطقی به اسلام فرا می خواند، هر گاه نپذیرفتند و حاضر شدند طبق شرائط ذمه همزیستی مسالمت آمیز با مسلمانان داشته باشند نه تنها به آنها امان می دهد بلکه حفظ مال و جان و منافع مشروعشان را بر عهده می گیرد.
ولی در مورد کسانی که اسلام را پذیرا شوند سپس عدول کنند فوق العاده سختگیر است چرا که این عمل موجب تزلزل جامعه اسلامی می گردد و یکنوع قیام بر ضد رژیم و حکومت اسلامی محسوب می شود و غالبا دلیل

به سوء نیت است ، و سبب می شود که اسرار جامعه اسلامی به دست دشمنان افتد.
لذا چنین کسی اگر پدر یا مادرش هنگام انعقاد نطفه او مسلمان بوده و به تعبیر ساده تر اگر مسلمانزاده باشد و از اسلام بر گردد و در دادگاه اسلامی به ثبوت رسد خونش را مباح می شمرد، اموال او باید در میان وارثانش تقسیم گردد و همسرش از او جدا شود، و توبه او در ظاهر پذیرفته نیست ، یعنی این احکام سه گانه درباره چنین کسی به هر حال اجرا می شود، ولی اگر واقعا پشیمان گردد توبه او در پیشگاه خدا پذیرفته خواهد شد، (البته اگر مجرم زن باشد توبه اش مطلقا پذیرفته خواهد شد).
ولی اگر شخص از اسلام برگشته ، مسلمانزاده نباشد به او تکلیف توبه

می کنند و اگر توبه کرد مورد قبول واقع خواهد شد و همه مجازاتها از میان خواهد رفت .
گرچه حکم سیاسی مرتد فطری برای آنها که از محتوای آن آگاه نیستند ممکن است یکنوع خشونت و تحمیل عقیده و سلب آزادی اندیشه تلقی گردد.
ولی اگر به این واقعیت توجه کنیم که این احکام مربوط به کسی نیست که اعتقادی در درون دارد و در مقام اظهار آن بر نیامده ، بلکه تنها کسی را شامل می شود که به اظهار یا تبلیغ پردازد، و در حقیقت قیام بر ضد رژیم موجود جامعه کند، روشن می شود که این خشونت بی دلیل نیست ، و با مساله آزادی اندیشه نیز منافات ندارد، و همانگونه که گفته ایم شبیه این قانون در بسیاری از کشورهای شرق و غرب با تفاوتهائی وجود دارد.
توجه به این نکته نیز لازم است که : پذیرش اسلام باید طبق منطق باشد، مخصوصا کسی که از پدر یا مادر مسلمان تولد یافته و در یک محیط اسلامی پرورش دیده ، بسیار بعید به نظر می رسد که محتوای اسلام را تشخیص نداده باشد، بنابر این عدول و بازگشت او به توطئه و خیانت شبیه تر است تا به اشتباه و عدم درک حقیقت و چنین کسی استحقاق چنان مجازاتی را دارد.
ضمنا احکام هرگز تابع یک فرد و دو فرد نیست بلکه مجموع را به طور کلی باید در نظر گرفت . النحل

آیه 112 - 114
آیه و ترجمه
وَ ضرَب اللَّهُ مَثَلاً قَرْيَةً كانَت ءَامِنَةً مُّطمَئنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَداً مِّن كلِّ مَكانٍ فَكفَرَت بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَقَهَا اللَّهُ لِبَاس الْجُوع وَ الْخَوْفِ بِمَا كانُوا يَصنَعُونَ(112)

وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسولٌ مِّنهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَاب وَ هُمْ ظالِمُونَ(113)
فَكلُوا مِمَّا رَزَقَكمُ اللَّهُ حَلَلاً طيِّباً وَ اشكرُوا نِعْمَت اللَّهِ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ(114)
ترجمه :112 - خداوند (برای آنها که کفران نعمت می کنند) مثلی زده است : منطقه آبادی را که امن و آرام و مطمئن بوده ، و همواره روزیش بطور وافر از هر مکانی فرا می رسیده ، اما نعمت خدا را کفران کردند، و
خداوند بخاطر اعمالی که تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 429
انجام می دادند لباس گرسنگی و ترس را در اندامشان پوشانید.
113 - پیامبری از خود آنها به سراغشان آمد، اما او را تکذیب کردند، و عذاب الهی آنها را فرو گرفت ، در حالی که ظالم بودند.
114 - حال که چنین است از آنچه خدا روزیتان کرده است حلال و پاکیزه بخورید، و شکر نعمت خدا را بجای آرید اگر او را می پرستید.
تفسیر :آنها که کفران کردند و گرفتار شدند
کرارا گفته ایم که این سوره ، سوره نعمتها است ، نعمتهای معنوی و مادی در زمینه های مختلف که به تناسب آن بحثهای دیگر به میان آمده است ، در آیات مورد بحث نتیجه کفران نعمتهای الهی را در قالب یک مثال عینی می خوانیم .
نخست می گوید: خداوند برای آنها که ناسپاسی نعمت می کنند مثلی زده است : منطقه آبادی را که در نهایت امن و امان بوده (ضرب الله مثلا قریة کانت آمنة).
((این آبادی آنچنان امن و امان بود که ساکنانش با اطمینان در آن زندگی داشتند)) و هرگز مجبور به مهاجرت و کوچ کردن نبودند (مطمئنة).
علاوه بر نعمت امنیت و اطمینان ، ((انواع روزیهای مورد نیازش به طور وافر از هر مکانی به سوی آن می آمد)) (یاتیها رزقها رغدا من کل مکان).
((اما سرانجام این آبادی - یعنی ساکنانش - کفران نعمتهای خدا کردند و خدا لباس گرسنگی و ترس را به خاطر اعمالشان بر اندام آنها پوشانید)) (فکفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع و الخوف بما کانوا یصنعون).
نه تنها نعمتهای مادی آنها در حد کمال بود که از نعمتهای معنوی یعنی
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 430
وجود فرستاده خدا و تعلیمات آسمانی او نیز برخوردار بودند پیامبری از خود آنها به سوی آنها آمد و آنها را به آئین حق دعوت کرد و اتمام حجت نمود ولی آنها به تکذیبش پرداختند (و لقد جائهم رسول منهم فکذبوه).
((در این هنگام عذاب الهی آنها را فرو گرفت ، در حالی که ظالم و ستمگر بودند)) (فاخذهم العذاب و هم ظالمون).
با مشاهده چنین نمونه های زنده و روشنی شما در راه آن غافلان و ظالمان و کفران کنندگان نعمتهای الهی گام ننهید شما از آنچه خدا روزیتان

کرده است حلال و پاکیزه بخورید و شکر نعمتهای او را بجا آورید اگر او را می پرستید (فکلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا و اشکروا نعمت الله ان کنتم ایاه تعبدون).
نکته ها:
1 - آیا مثال است یا یک جریان تاریخی ؟
در آیات فوق هنگامی که سخن از یک منطقه آباد و پر نعمت به میان آمده که بر اثر کفران نعمت گرفتار ناامنی و گرسنگی و بدبختی شد، تعبیر به ((مثلا)) نموده ، و از سوی دیگر فعلهائی که در این آیه ذکر شده بصورت فعل ماضی است که بیانگر وقوع چنین حادثه ای در خارج است .
در میان مفسران گفتگو واقع شده که آیا هدف بیان یک مثال کلی بوده یا بیان یک واقعیت عینی خارجی است ؟.
طرفداران احتمال دوم در اینکه این منطقه کجا بوده است باز گفتگو دارند:
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 431
گروهی معتقدند اشاره به سرزمین مکه است و شاید تعبیر ((یاتیها رزقها رغدا من کل مکان)) (روزی آن منطقه به طور فراوان از هر مکانی فرا می رسید) باعث تقویت این احتمال شده است چرا که این تعبیر دلیل بر این است که آن منطقه یک منطقه تولید کننده مواد مورد نیاز نبوده ، بلکه از خارج به آن حمل می شده ، و از این گذشته با جمله ((یجبی الیه ثمرات کل شی ء)) (ثمرات همه چیز به سوی آن آورده می شود) که در سوره قصص آیه 57 آمده و قطعا اشاره به سرزمین مکه است بسیار سازگار است .
ولی مشکل آن است که از نظر تاریخی چنین حادثه ای به طور آشکار در مورد مکه دیده نمی شود که روزی بسیار پر نعمت و امن و امان باشد، و روز دیگر قحطی و ناامنی آن را به شدت فرا گیرد.
بعضی دیگر گفته اند این داستان مربوط به گروهی از بنی اسرائیل بوده است که در منطقه آبادی می زیستند و بر اثر کفران نعمت گرفتار قحطی و ناامنی شدند.
شاهد این سخن حدیثی است که از امام صادق (علیهالسلام) نقل شده که فرمود: ((گروهی از بنی اسرائیل آنقدر زندگی مرفهی داشتند که حتی از مواد غذائی مجسمه های کوچک می ساختند و گاهی با آن بدن خود را نیز پاک می کردند، اما سرانجام کار آنها به جائی رسید که مجبور شدند همان مواد غذائی آلوده را بخورند و این همان است که خداوند در قرآن فرموده : ضرب الله مثلا قریة کانت آمنه مطمئنة ....))
روایات دیگری نزدیک به همین مضمون از امام صادق (علیهالسلام) و
تفسیر علی بن تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 432
ابراهیم نقل شده است که روی اسناد همه آنها نمی توان تکیه کرد وگرنه

مساله روشن بود.
این احتمال نیز وجود دارد که آیه فوق اشاره به داستان قوم سبا باشد که در سر زمین آباد یمن می زیستند و چنانکه قرآن در سوره سبا آیات 15 - 19 داستان زندگی آنها را بازگو کرده سرزمین بسیار آباد و پر میوه و امن و امان و پاک و پاکیزه داشته اند که بر اثر غرور و طغیان و استکبار و کفران نعمتهای خدا آنچنان سرزمینشان ویران و جمعیتشان پراکنده شد که عبرتی برای همگان گشت .
جمله : ((یاتیها رزقها رغدا من کل مکان)) الزاما دلیل بر این نیست که آن منطقه خود آباد نبوده بلکه ممکن است منظور از ((کل مکان)) اطراف آن شهر و دیار بوده ، و میدانیم محصولات یک منطقه وسیع معمولا به شهر یا روستای مرکزی انتقال می یابد.
این نکته نیز لازم به یادآوری است که هیچ مانعی ندارد آیه فوق اشاره به همه اینها باشد.
و در هر حال از آنجا که تاریخ مناطق بسیاری را به یاد دارد که گرفتار چنین سرنوشتی شده اند مشکل مهمی در تفسیر آیه باقی نمی ماند، هر چند عدم اطمینان کافی به تعیین محل آن سبب شده است که بعضی از مفسران آن را یک مثال کلی تلقی کنند، نه یک منطقه معین ، ولی ظاهر آیات فوق متناسب با این تفسیر نیست بلکه تعبیرات آن همه حکایت از وجود یک واقعیت عینی خارجی می کند. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 433
2 - رابطه امنیت و روزی فراوان
در آیات فوق برای این منطقه آباد خوشبخت و پر برکت ، سه ویژگی ذکر شده است که نخستین آنها امنیت ، سپس اطمینان به ادامه زندگی در آن ، و بعد از آن مساله جلب روزی و مواد غذائی فراوان می باشد که از نظر ترتیب طبیعی به همان شکل که در آیه آمده صورت حلقه های زنجیری علت و معلول دارد، چرا که تا امنیت نباشد کسی اطمینان به ادامه زندگی در محلی پیدا نمی کند، و تا این دو نباشند کسی علاقه مند به تولید و سر و سامان دادن به وضع اقتصادی نمی شود.
و این درسی است برای همه ما و همه کسانی که می خواهند سرزمینی آباد و آزاد و مستقل داشته باشند، باید قبل از هر چیز به مساله امنیت پرداخت ، سپس مردم را به آینده خود در آن منطقه امیدوار ساخت ، و به دنبال آن چرخهای اقتصادی را به حرکت در آورد.
ولی این نعمتهای سه گانه مادی هنگامی به تکامل می رسند که با نعمت معنوی ایمان و توحید هماهنگ گردند، به همین دلیل در آیات فوق بعد از ذکر نعمتهای سه گانه می گوید: ((و لقد جائهم رسول منهم)) پیامبری از جنس آنها برای هدایتشان ماموریت پیدا کرد.
3 - لباس گرسنگی و ناامنی

جالب اینکه در آیات فوق هنگامی که سر نوشت این کفران کنندگان نعمت را بیان می کند می گوید: خداوند لباس گرسنگی و ترس را به آنها چشانید، یعنی از یکسو گرسنگی و ترس تشبیه به لباس شده ، و از سوی دیگر به جای پوشاندن چشاندن آمده است . تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 434
این تعبیر مفسران را بر آن داشته که در نکته تشبیه مذکور بیشتر بیندیشند:
البته ممکن است بعضی از تشبیهات مانند چشیدن لباس در زبان فارسی معمول نباشد و از آن تعجب کنیم ، ولی در زبان دیگر همچون زبان عربی بیانگر نکته لطیفی باشد، چرا که به گفته ((ابن راوندی)) در پاسخ ((ابن اعرابی)) که از او پرسید آیا لباس هم چشیدنی است ؟! گفت به فرض که تو در نبوت پیامبر اسلام تردید کنی در اینکه او یک عرب (فصیح) بود، نمی توانی شکی به خود را بدهی .
و به هر حال این تعبیر اشاره به آن است که اولا آنچنان قحطی و ناامنی آنها را فرا گرفت که گوئی همچون لباس از هر سو آنان را احاطه نموده بود، و بدنشان را لمس می کرد، و از سوی دیگر این قحطی و ناامنی آنچنان برای آنها ملموس شد که گوئی با زبان خود آن را می چشیدند، و این دلیل بر نهایت فقر و فلاکت و فقدان امنیت است که سراسر وجود و زندگی انسان را پر کند.
در حقیقت همانگونه که در آغاز، نعمت امنیت و رفاه تمام وجود آنها را پر کرده بود. در پایان نیز بر اثر کفران فقر و ناامنی به جای آن نشست .
4 - کفران نعمت و تضییع مواهب الهی
در روایتی که در بالا آوردیم خواندیم که این قوم مرفه آنچنان گرفتار غرور و غفلت شدند که حتی از مواد مفید و محترم غذائی برای پاک کردن بدنهای آلوده خود استفاده می کردند و به همین جهت خداوند آنها را گرفتار قحطی و ناامنی کرد. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 435
این هشداری است به همه افراد و ملتهائی که غرق نعمتهای الهی هستند تا بدانند هر گونه اسراف و تبذیر و تضییع نعمتها جریمه دارد جریمه ای بسیار سنگین .
این هشداری است به آنها که همیشه نیمی از غذای اضافی خود را به زباله دانها می ریزند.
هشداری است به آنها که برای سفرهای که سه چهار نفر میهمان بر سر آن دعوت شده است معادل غذای 20 نفر از غذاهای رنگین تهیه می بینند، و حتی باقیمانده آن را به مصرف انسانهای گرسنه نمی رسانند.
و هشداری است به آنها که مواد غذائی را در خانه ها برای مصرف شخصی و در انبارها برای گرانتر فروختن آنقدر ذخیره می کنند که می گندد و فاسد می شود اما حاضر نیستند به نرخ ارزانتر و یا رایگان در اختیار دیگران

بگذارند!.
آری اینها همه در پیشگاه خدا مجازات و جریمه دارد و کمترین مجازات آن سلب این مواهب است .
اهمیت این مساله آنگاه روشن تر می شود که بدانیم مواد غذائی روی زمین نامحدود نیست ، و به تعبیر دیگر به میزان این مواد، نیازمندان و گرسنگانی نیز وجود دارند که هر گونه افراط و تفریط در آن باعث محرومیت گروهی از آنها می شود.
به همین دلیل در روایات اسلامی سخت به این مساله توجه شده است تا آنجا که از امام صادق (علیهالسلام) در حدیثی می خوانیم که فرمود: پدرم ناراحت می شد از اینکه بخواهد دستش را که آلوده به غذا بود با دستمال پاک کند بلکه به خاطر احترام غذا دست خود را می مکید و یا اگر کودکی در کنار او بود و چیزی در ظرفش باقی مانده بود ظرف او را پاک می کرد، و حتی خودش می فرمود گاه می شود غذای کمی از سفره بیرون می افتد
و من به جستجوی آن می پردازم تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 436
به حدی که خادم منزل می خندد (که چرا دنبال یک ذره غذا می گردم) سپس اضافه کرد جمعیتی پیش از شما می زیستند که خداوند به آنها نعمت فراوان داد، اما ناشکری کردند و مواد غذائی را بی جهت از میان بردند و خداوند برکات خود را از آنها گرفت و به قحطی گرفتارشان ساخت !. النحل
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 437
آیه 115 - 119
آیه و ترجمه
إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنزِيرِ وَ مَا أُهِلَّ لِغَيرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضطرَّ غَيرَ بَاغٍ وَ لا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(115)
وَ لا تَقُولُوا لِمَا تَصِف أَلْسِنَتُكمُ الْكَذِب هَذَا حَلَلٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِّتَفْترُوا عَلى اللَّهِ الْكَذِب إِنَّ الَّذِينَ يَفْترُونَ عَلى اللَّهِ الْكَذِب لا يُفْلِحُونَ(116)
مَتَعٌ قَلِيلٌ وَ لهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ(117)
وَ عَلى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصصنَا عَلَيْک مِن قَبْلُ وَ زمَا ظلَمْنَهُمْ وَ لَكِن كانُوا أَنفُسهُمْ يَظلِمُونَ(118)
ثُمَّ إِنَّ رَبَّک لِلَّذِينَ عَمِلُوا السوءَ بجَهَلَةٍ ثمَّ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَلِک وَ أَصلَحُوا إِنَّ رَبَّک مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ(119)
ترجمه :115 - خداوند تنها مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را با نام غیر خدا سر بریده اند بر شما تحریم کرده ، اما کسانی که مجبور شوند در حالی که تجاوز و تعدی از حد ننمایند (خداوند آنها را مجازات نخواهد کرد) چرا که خدا غفور و رحیم است .
116 - بخاطر دروغی که زبانهای شما توصیف می کند نگوئید این حلال

است و آن حرام ، تا بر خدا افترا ببندید، کسانی که به خدا دروغ می بندند رستگار نخواهند شد.
117 - بهره کمی در این دنیا نصیبشان می شود، و عذاب دردناکی در انتظار آنها است .
118 - چیزهائی را که قبلا برای تو شرح دادیم بر یهود تحریم کردیم ، ما به آنها ستم نکردیم ، اما آنها به خودشان ظلم و ستم کردند.
119 - اما پروردگارت نسبت به آنها که از روی جهل اعمال بد انجام داده اند سپس توبه کردند و در مقام جبران بر آمدند، پروردگار تو بعد از آن آمرزنده و مهربان است .
تفسیر :دروغگویان هرگز رستگار نخواهند شد
از آنجا که در آیات گذشته سخن از نعمتهای پاکیزه الهی و شکر این نعمتها به میان آمده بود آیات مورد بحث در تعقیب آنها، از محرمات واقعی و محرمات غیر واقعی که از طریق بدعت در آئین خدا تحریم شده بودند، سخن می گوید تا این حلقه تکمیل گردد.
نخست می گوید خداوند منحصرا چهار چیز را از مواد غذائی مربوط به حیوانات را بر شما تحریم کرده است : مردار، خون ، گوشت خوک و حیواناتی که با نام غیر الله سر بریده شده اند (انما حرم علیکم المیت

الخنزیر و ما اهل لغیر الله به).
فلسفه تحریم گوشت مردار و خون و گوشت خوک را مفصلا ذیل آیه 173 سوره بقره آوردیم . (به جلد اول ذیل همان آیه مراجعه نمائید).
ولی آلودگی این سه ، امروز بر کسی پوشیده نیست ، مردار منبع انواع میکربهاست ، و خون نیز از تمام اجزاء بدن از نظر فعالیت میکربها آلوده تر است ، و گوشت خوک نیز عاملی برای چند نوع بیماری خطرناک است ، و از همه اینها گذشته همانطور که در سوره بقره آوردیم خوردن گوشت خوک و خون منهای زیانهای جسمانی ، آثار زیانبار روانی و اخلاقی از طریق تاثیر در هورمونها در انسان به یادگار می گذارد (گوشت مردار نیز چون ذبح نشده و خون از آن خارج نگردیده علاوه بر زیانهای دیگر زیان تغذیه از خون را نیز دارد).
اما در مورد حیواناتی که با نام غیر الله ذبح می شدند (به جای بسم الله که امروز ما میگوئیم نام بتها برده می شد، و یا اصلا هیچ نامی را نمی بردند) مسلما فلسفه تحریم آن جنبه بهداشتی نیست ، بلکه جنبه اخلاقی و معنوی دارد، زیرا میدانیم در اسلام علت حلال و حرام بودن چیزی تنها جنبه های بهداشتی آن نیست ، بلکه قسمتی از محرمات صرفا جنبه معنوی دارد و در رابطه با تهذیب روح و مسائل اخلاقی تحریم شده حتی گاهی به خاطر حفظ نظام اجتماع ، اشیائی تحریم گردیده اند، تحریم حیواناتی که بدون

نام خدا ذبح می شوند نیز به خاطر جنبه اخلاقی آنست ، چرا که از یکسو مبارزه ای است با آئین شرک و بت پرستی و از سوی دیگر توجهی است به آفریننده این نعمتها.
ضمنا از مجموع محتوای این آیه و آیات بعد، این نکته استفاده می شود که

اسلام ، اعتدال را در استفاده از گوشت توصیه می کند، نه مانند گیاهخواران این منبع غذائی را بکلی تحریم کرده ، و نه مانند مردم عصر جاهلیت و گروهی از به اصطلاح متمدنان زمان ما اجازه استفاده از هر نوع گوشتی (حتی سوسمار و خرچنگ و انواع کرمها) را می دهد.
پاسخ به یک سوال
در اینجا سوالی پیش می آید که آیه فوق ، حیوانات حرام یا اجزای محرم حیوان را منحصر در چهار قسمت کرده است ، در حالی که ما میدانیم محرمات فراوان دیگری مانند گوشت حیوانات درنده ، و انواع حیوانات دریائی جز ماهیان فلسدار وجود دارد، و حتی در بعضی از سوره های دیگر قرآن تعداد محرمات بیش از چهار ذکر شده است (سوره مائده آیه 3) بنابر این محدود بودن در چهار چیز برای چیست ؟
پاسخ این سوال همانگونه که در ذیل آیه 145 سوره انعام (جلد 6 صفحه 15) گفتیم یک نکته است و آن اینکه حصر در اینجا به اصطلاح ((حصر اضافی)) است ، یعنی هدف از گفتن ((انما)) که برای منحصر ساختن است نفی بدعتهائی است که مشرکان در زمینه تحریم پاره ای از حیوانات داشتند، در واقع قرآن می گوید: اینها حرام است نه آنها که شما میگوئید.
این احتمال نیز وجود دارد که این چهار موضوع که در قرآن ذکر شده محرمات اصلی و بنیادی و ریشه ای است (حتی منخنقه یعنی حیواناتی را که خفه کرده اند و مانند آن که در آیه 3 سوره مائده آمده نیز در این چهار داخل است چون مردار محسوب می شود) اما محرمات دیگر از اجزای حیوانات و یا انواع حیوانات مانند درندگان در درجه بعد قرار دارد و لذا در سنت پیامبر حکم تحریم آنها آمده است ، و به این ترتیب حصر در آیه ،

(دقت کنید).
و در پایان آیه همانگونه که روش قرآن در بسیاری از موارد است ، موارد استثناء را بیان کرده می گوید: آنها که ناچار از خوردن گوشتهای حرام شوند (فی المثل در بیابانی بدون غذا بمانند و جانشان در خطر باشد) در صورتی که به مقدار حفظ جان از آن استفاده کنند و از حد تجاوز ننمایند بر آنها ایرادی نیست چرا که خداوند، آمرزنده و مهربان است (فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فان الله غفور رحیم).
((باغ)) یا ((باغی)) از ماده ((بغی)) به معنی ((طلب)) است ، و در اینجا

به معنی طلب لذت و یا حلال شمردن حرام الهی تفسیر شده .
((عاد)) یا ((عادی)) از ماده عدو به معنی تجاوز است و در اینجا منظور کسی است که بیش از حد لازم ، به هنگام ضرورت از این گوشتها استفاده کند.
البته در روایاتی که از طرف اهل بیت به ما رسیده گاهی ((باغی)) به معنی ((ظالم)) و ((عادی)) به معنی غاصب تفسیر شده ، حتی باغی به معنی کسی که بر ضد امام قیام کند و عادی به معنی دزد آمده است .
این روایات ممکن است اشاره به آن باشد که اضطرار به گوشتهای حرام معمولا در مسافرتها پیدا می شود، و اگر کسی در راه ظلم و غضب و دزدی سفر کند و گرفتار چنین گوشتهائی شود، گرچه موظف است برای حفظ جان خود از آنها استفاده کند ولی خدا این گناه را بر آنها نخواهد بخشید.
و به هر حال این تفسیرها با آنچه در مفهوم کلی آیه ذکر شد منافات ندارد و قابل جمع است .
آیه بعد بحثی را که در زمینه تحریمهای بی دلیل مشرکان که به طور ضمنی تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 442
قبلا مطرح شده بود با صراحت شرح می دهد و می گوید: ((به خاطر دروغی که زبانهای شما توصیف می کند نگوئید این حلال است و آن حرام ، تا چیزی را به دروغ به خدا افترا ببندید)) (و لا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا علی الله الکذب).
یعنی این یک دروغ آشکار است که تنها از زبان شما تراوش کرده که اشیائی را از پیش خود حلال می کنید، و اشیائی را حرام (اشاره به چهارپایانی بوده که بعضی را بر خود تحریم می کردند و بعضی را حلال می دانستند و قسمتی را به بتها اختصاص می دادند).
آیا خداوند به شما چنین حقی داده است ، که قانونگذاری کنید؟ این افترا و دروغ بر خدا نیست ؟! و یا اینکه افکار خرافی و تقلیدهای کورکورانه ، شما را به چنین بدعتهائی واداشته است ؟!
در آیه 136 سوره انعام به وضوح آمده است که آنها علاوه بر این تحلیل و تحریم بخشی از زراعت و چهارپایانشان را سهم خدا قرار می دادند و بخشی را برای بتها! و عجب اینکه می گفتند: سهمی که برای بتها قرار داده شده هرگز به خدا نمی رسد، اما سهمی که برای خدا است به بتها می رسد! بنابر این اگر سهم الله آسیب می دید از سهم بتها جبران نمی شد، اما اگر سهم بتها آسیب می دید از سهم ((الله)) جبران می شد! و از این گونه خرافات فراوان داشتند.
همچنین از آیه 148 سوره انعام : ((سیقول الذین اشرکوا لوشاء الله ما اشرکنا و لا آبائنا و لا حرمنا من شی ء)) به خوبی استفاده می شود که آنها

تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 443
این حق را برای خود قائل بودند که اشیائی را حلال یا حرام کنند، و معتقد بودند خدا هم موافق بدعتهای آنها است (بنابر این نخست بدعتی می گذاردند و حلال و حرامی درست می کردند، سپس آنرا به خدا نسبت می دادند و مرتکب افترای دیگری می شدند).
در پایان آیه به عنوان یک اخطار جدی می گوید: کسانی که به خدا دروغ و افترا می بندند هیچگاه رستگار نخواهند شد (ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون).
اصولا دروغ و افترا مایه بدبختی و نارستگاری است ، درباره هر کس که باشد تا چه رسد به اینکه درباره خداوند بزرگ صورت گیرد که گناه و آثار سوء آن مضاعف می گردد.
آیه بعد این عدم رستگاری را چنین توضیح می دهد: با این اعمال در این دنیا تمتع و بهره کمی می گیرند ولی در برابر آن عذاب دردناکی در انتظار آنها است (متاع قلیل و لهم عذاب الیم).
این متاع قلیل ، ممکن است اشاره به جنینهای مرده حیوانات باشد که برای خود حلال می شمردند، و از گوشت آن استفاده می کردند، یا اشاره به اشباع حس خودخواهی و خود پرستیشان باشد که بوسیله این بدعتها صورت می گرفت ، و یا اینکه وسیله پایه های شرک و بت پرستی را تحکیم می کردند و مردم را با آن سرگرم ساخته ، مدتی بر آنها حکومت می نمودند که اینها همه متاع قلیل بود که به دنبال آن ((عذاب الیم)) قرار داشت . تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 444
در اینجا ممکن است سوالی ، طرح شود که چرا غیر از آن چهار چیز که در بالا گفته شد، اشیاء دیگری از حیوانات بر قوم یهود حرام بوده است ؟
آیه بعد گویا به پاسخ این سوال پرداخته ، می گوید: ما بر یهود چیزهائی را که قبلا برای تو شرح دادیم تحریم کردیم (و علی الذین هادوا حرمنا ما قصصنا علیک من قبل).
اشاره به اموری است که در آیه 146 سوره انعام آمده : و علی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر و من البقر و الغنم حرمنا علیهم شحومهما الا ما حملت ظهورهما او الحوایا او ما اختلط بعظم ذلک جزیناهم ببغیهم و انا لصادقون : بر یهودیان هر حیوان ناخن داری را حرام کردیم (اشاره به حیواناتی است که سم یکپارچه دارند همچون اسب) و از گاو و گوسفند، پیه و چربیشان را تحریم نمودیم ، مگر چربیهائی را که بر پشت آنها قرار داشت ، و یا در لابلای امعاء، و دو طرف پهلوها، و یا با استخوان آمیخته بود، این را به خاطر ظلم و ستم آنها، به عنوان کیفر، قرار دادیم و ما راست میگوئیم .
در حقیقت این محرمات اضافی جنبه مجازات و کیفر در برابر مظالم و

ستمهای یهود داشته ، و لذا در پایان آیات مورد بحث اضافه می کند: ما به آنها ستم نکردیم ولی آنها به خویشتن ستم روا می داشتند (و ما ظلمناهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون).
در سوره نساء آیه 160 و 161 نیز می خوانیم فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم و بصدهم عن سبیل الله کثیرا و اخذهم الربا و قد نهوا عنه و اکلهم اموال الناس بالباطل : ((به خاطر ظلم یهود قسمتی از غذاهای پاکیزه را که ذاتا حلال بود بر آنها تحریم کردیم ، چرا که مردم را از راه خدا باز می داشتند، و رباخواری می کردند با اینکه از آن نهی شده بودند، و اموال مردم را بدون جهت می خوردند)). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 445
بنابر این تحریم قسمتی از گوشتها بر یهود جنبه مجازات داشت ، و هرگز مشرکان نمی توانستند به آن استدلال کنند.
به علاوه چیزهائی را که مشرکان تحریم کرده بودند نه در آئین یهود بود، نه در آئین اسلام ، صرفا بدعتهائی بود که از ریشه خرافات مایه می گرفت (آیه مورد بحث ممکن است اشاره به این نکته نیز باشد که شما کاری کردید که با هیچ کتاب آسمانی سازگار نیست).
در آخرین آیه مورد بحث ، آنچنان که روش قرآن است ، درهای بازگشت را به روی افراد فریب خورده و یا پشیمان می گشاید، و می گوید: پروردگارت نسبت به آنها که از روی جهل اعمال بد انجام داده اند، سپس بعد از آن توبه کرده اند و اصلاح و جبران نمودند، آری پروردگارت بعد از این توبه و اصلاح ، آمرزنده و مهربان است (ثم ان ربک للذین عملوا السوء بجهالة ثم تابوا من ذلک و اصلحوا ان ربک من بعدها لغفور رحیم).
قابل توجه اینکه اولا علت ارتکاب گناه را جهالت می شمرد، چرا که جهل عامل اصلی بسیاری از گناهان است ، و اینگونه افرادند که پس از آگاهی به راه حق باز می گردند، نه آنها که آگاهانه و از روی استکبار و غرور یا تعصب و لجاجت و مانند آن راه غلط را می پیمایند.
ثانیا: مساله توبه را به توبه قلبی و ندامت درونی محدود نمی کند، بلکه روی اثر عملی آن تاکید کرده ، و اصلاح و جبران را مکمل توبه می شمارد، تا این فکر غلط را از مغز خود بیرون کنیم که هزاران گناه را با یک جمله استغفر الله می توان جبران کرد. نه ، باید عملا خطاها جبران گردد و قسمتهائی که از روح انسان و یا جامعه بر اثر گناه آسیب یافته اصلاح و مرمت شود.
توبه حقیقی این است نه لقلقه لسان . تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 446
ثالثا: به قدری روی این مساله تاکید دارد که مجددا با جمله ((ان ربک من بعد لغفور رحیم)) تاکید می کند که مشمول آمرزش و رحمت الهی شدن تنها بعد از توبه و اصلاح امکان پذیر است .

به عبارت دیگر این واقعیت که پذیرش توبه حتما بعد از ندامت و جبران و اصلاح است با سه تعبیر ضمن یک آیه بیان شده است : نخست به وسیله کلمه ((ثم)) سپس ((من بعد ذلک)) و سرانجام با کلمه ((من بعدها)) تا آلودگانی که پشت سر هم گناه می کنند و می گویند ما به لطف خدا و غفران و رحمتش امیدواریم این فکر نادرست را از سر به در کنند. النحل
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 447
آیه 120 - 124
آیه و ترجمه
إِنَّ إِبْرَهِيمَ كانَ أُمَّةً قَانِتاً لِلَّهِ حَنِيفاً وَ لَمْ يَک مِنَ الْمُشرِكِينَ(120)
شاكِراً لاَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ وَ هَدَاهُ إِلى صِرَطٍ مُّستَقِيم(121)
وَ ءَاتَيْنَهُ فى الدُّنْيَا حَسنَةً وَ إِنَّهُ فى الاَخِرَةِ لَمِنَ الصلِحِينَ(122)
ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْک أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَهِيمَ حَنِيفاً وَ مَا كانَ مِنَ الْمُشرِكينَ(123)
إِنَّمَا جُعِلَ السبْت عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ إِنَّ رَبَّک لَيَحْكمُ بَيْنهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كانُوا فِيهِ يخْتَلِفُونَ(124)
ترجمه :120 - ابراهیم (به تنهائی) یک امت بود مطیع فرمان خدا، و خالی از هر گونه انحراف ، و هرگز از مشرکان نبود.
121 - او شکرگزار نعمتهای پروردگار بود، خدا او را برگزید، و به راه راست هدایتش کرد.
122 - و ما در دنیا به او همت نیکو دادیم ، و در آخرت از صالحان است .
123 - سپس به تو وحی فرستادیم که از آئین ابراهیم ، که خالی از هر گونه انحراف بود و از مشرکان نبود، پیروی کن . تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 448
124 - شنبه (و تحریمهای روز شنبه برای یهود) بعنوان یک مجازات بود که در آنهم اختلاف کردند و پروردگارت روز قیامت در میان آنها در آنچه اختلاف کردند داوری می کند.
تفسیر :ابراهیم (به تنهائی) یک امت بود!
گفتیم این سوره سوره بیان نعمتها است و هدف از آن تحریک حس شکرگزاری انسانها است ، به گونه ای که آنها را به شناخت بخشنده اینهمه نعمت برانگیزد.
در آیات مورد بحث سخن از یک مصداق کامل بنده شکرگزار خدا، یعنی ((ابراهیم)) قهرمان توحید، به میان آمده که مخصوصا از این نظر نیز برای مسلمانها عموما و عربها خصوصا الهام آفرین است که او را پیشوا و مقتدای نخستین خود می دانند.
از میان صفات برجسته این مرد بزرگ به پنج صفت اشاره شده است .
1 - در آغاز می گوید ابراهیم خود امتی بود (ان ابراهیم کان امة).
در اینکه چرا نام ((امت)) بر ابراهیم گذارده شده ، مفسران نکات

مختلفی ذکر کرده اند که چهار نکته از آن قابل ملاحظه است :
- ابراهیم آنقدر شخصیت داشت که به تنهائی یک امت بود، چرا که گاهی شعاع شخصیت انسان آنقدر افزایش می یابد که از یک فرد و دو فرد و یک گروه فراتر می رود و شخصیتش معادل یک امت بزرگ می شود.
- ابراهیم رهبر و مقتدا و معلم بزرگ انسانیت بود و به همین جهت به او امت گفته شده ، زیرا امت به معنی اسم مفعولی به کسی گفته می شود که مردم به او اقتدا کنند و رهبریش را بپذیرند.
البته میان این معنی و معنی اول پیوند معنوی خاصی برقرار است زیرا تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 449
کسی که پیشوای صدق و راستی برای ملتی شد در اعمال همه آنها شریک و سهیم است و گوئی خود، امتی است .
- ابراهیم در آن زمان که هیچ خدا پرستی در محیطش نبود و همگی در منجلاب شرک و بت پرستی غوطه ور بودند تنها موحد و یکتاپرست بود، پس او به تنهائی امتی و مشرکان محیطش امت دیگر بودند.
- ابراهیم سرچشمه پیدایش امتی بود و به همین سبب نام امت بر او گذارده شده .
و هیچ اشکالی ندارد که این کلمه کوچک یعنی ((امت)) تمام این معانی بزرگ را در خود جمع کند، آری ابراهیم یک امت بود، یک پیشوای بزرگ بود، یک مرد امت ساز بود، و در آن روز که در محیط اجتماعیش کسی دم از توحید نمی زد او منادی بزرگ توحید بود.
در اشعار عرب نیز می خوانیم :
لیس علی الله بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد!
از خداوند عجیب نیست که جهان را در انسانی جمع کند!
2 - وصف دیگر او (ابراهیم) این بود که بنده مطیع خدا بود (قانتا لله)
3 - ((او همواره در خط مستقیم ((الله)) و طریق حق ، گام می سپرد)) (حنیفا)
4 - ((او هرگز از مشرکان نبود)) و تمام زندگی و فکر و زوایای قلبش را تنها نور ((الله)) پر کرده بود (و لم یک من المشرکین). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 450
5 - و به دنبال این ویژگیها سرانجام او مردی بود که همه نعمتهای خدا را شکرگزاری می کرد (شاکرا لانعمه).
و پس از بیان این اوصاف پنجگانه به بیان پنج نتیجه مهم این صفات پرداخته و چنین می گوید:
1 - ((خداوند ابراهیم را برای نبوت و ابلاغ دعوتش برگزید)) (اجتباه)
2 - ((خدا او را به راه راست هدایت کرد)) و از هر گونه لغزش و انحراف حفظ نمود (و هداه الی صراط مستقیم).

چرا که هدایت الهی همانگونه که بارها گفته ایم به دنبال لیاقتها و شایستگیهائی است که انسان از خود ظاهر می سازد چون بی حساب چیزی بی کسی نمی دهند.
3 - ((ما در دنیا به او حسنه دادیم)) (و آتیناه فی الدنیا حسنة).
((حسنة)) به معنی وسیعش که هر گونه نیکی را در بر می گیرد، از مقام نبوت و رسالت گرفته ، تا نعمتهای مادی و فرزندان شایسته و مانند آن .
4 - ((و در آخرت از صالحان است)) (و انه فی الاخرة لمن الصالحین).
با اینکه ابراهیم از سر سلسله صالحان بود در عین حال می گوید او از صالحان خواهد بود، و این نشانه عظمت مقام صالحان است که ابراهیم با اینهمه مقام در زمره آنها محسوب می شود، مگر نه اینکه خود ابراهیم از خدا این تقاضا را کرده بود ((رب هب لی حکما و الحقنی بالصالحین)): خداوندا نظر صائب به من عطا کن و مرا از صالحان قرار ده (سوره شعرا آیه 83).
5 - آخرین امتیازی که خدا به ابراهیم در برابر آنهمه صفات برجسته داد این بود که مکتب او نه تنها برای اهل عصرش که برای همیشه ، مخصوصا برای امت

اسلامی یک مکتب الهام بخش گردید، به گونه ای که قرآن می گوید: ((سپس به تو وحی فرستادیم که از آئین برای ابراهیم ، آئین خالص توحید، پیروی کن)). (ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا).
بار دیگر تاکید می کند ابراهیم از مشرکان نبود (و ما کان من المشرکین).
با توجه به آیات گذشته سوالی در اینجا پیش می آید و آن اینکه اگر آئین اسلام آئین ابراهیم است و مسلمانان در بسیاری از مسائل از سنن ابراهیم پیروی می کنند از جمله احترام روز جمعه ، پس چرا یهود شنبه را عید می دانند و تعطیل می کنند؟
آخرین آیه مورد بحث به پاسخ این سوال می پردازد و می گوید: شنبه (و تحریمهای روز شنبه) برای یهود به عنوان یک مجازات قرار داده شد، و تازه در آن هم اختلاف کردند بعضی آن را پذیرفتند و به کلی دست از کار کشیدند و بعضی هم نسبت به آن بی اعتنائی کردند (انما جعل السبت علی الذین اختلفوا فیه).
جریان از این قرار بود که طبق بعضی از روایات ، موسی (علیهالسلام) بنی اسرائیل را دعوت به احترام و تعطیل روز جمعه کرد که آئین ابراهیم بود، اما آنها به بهانه ای از آن سر باز زدند و روز شنبه را ترجیح دادند، خداوند روز شنبه

را برای آنها قرار داد، اما توام با شدت عمل و محدودیتها، بنابر این به تعطیلی روز شنبه نباید استناد کنید، چرا که جنبه فوق العاده و مجازات داشته است ، و بهترین دلیل بر این مساله این است که یهود حتی در این

روز انتخابی خود نیز اختلاف کردند، گروهی آن را ارج نهادند و احترام نمودند و گروهی نیز احترام آن را شکستند، و به کسب و کار پرداختند و به مجازات الهی گرفتار شدند.
این احتمال نیز وجود دارد که آیه فوق در رابطه با بدعتهای مشرکان در زمینه غذاهای حیوانی باشد، زیرا پس از ذکر این مطلب در آیات گذشته این سوال پیش آمد پس چرا محرماتی در آئین یهود بود که در اسلام نیست ؟ و جواب داده شد که آن جنبه مجازات داشت .
دگر بار این سوال پیش می آید که چرا فی المثل صید ماهی در روزهای شنبه بر یهود حرام بوده که آنهم در اسلام نیست ؟ باز پاسخ داده می شود که این یک نوع مجازات و کیفر برای آنها محسوب می شده است .
به هر حال این آیه ارتباط و پیوندی با آیات ((اصحاب السبت)) (آیات 163 - 166 سوره اعراف) دارد که شرح ماجرای آنها و چگونگی تحریم صید ماهی در روز شنبه و مخالفت گروهی از یهود با این دستور و آزمایش الهی و مجازات شدیدی که به آن گرفتار شدند گذشت (به جلد 6 تفسیر نمونه صفحه 418 - 428 مراجعه فرمائید).
ضمنا باید توجه داشت که ((سبت)) در اصل به معنی تعطیل کردن کار برای استراحت است ، و روز شنبه را از این جهت یوم السبت می نامیدند که یهود برنامه کسب و کار معمولی خود را در آن تعطیل می کردند، سپس این نام برای این روز در اسلام باقی ماند هر چند روز تعطیلی نبود. و در پایان آیه می فرماید: ((خداوند میان آنها که اختلاف کردند روز قیامت
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 453
داوری خواهد کرد)) (و ان ربک لیحکم بینهم یوم القیامة فیما کانوا فیه یختلفون).
همانگونه که سابقا هم اشاره کردیم یکی از هدفهائی که در قیامت پیاده می شود، برچیده شدن اختلافات در تمام زمینه ها، و بازگشت به توحید مطلق است ، چرا که آن روز یوم البروز و یوم الظهور و روز کشف سرائر و بواطن و کشف غطاء و کنار رفتن پرده ها و آشکار شدن پنهانیها است .
النحل
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 454
آیه 125 - 128
آیه و ترجمه
ادْعُ إِلی سبِیلِ رَبِّک بِالحِْکْمَةِ وَ الْمَوْعِظةِ الحْسنَةِ وَ جَدِلْهُم بِالَّتی هِیَ أَحْسنُ إِنَّ رَبَّک هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضلَّ عَن سبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ(125)
وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِهِ وَ لَئن صبرْتمْ لَهُوَ خَیرٌ لِّلصبرِینَ(126)
وَ اصبرْ وَ مَا صبرُک إلا بِاللَّهِ وَ لا تحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَ لا تَک فی ضیْق مِّمَّا

يَمْكُرُونَ(127)
إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوا وَّ الَّذِينَ هُم محْسِنُونَ(128)
ترجمه :125 - با حکمت و اندرز نیکو به سوی راه پروردگارت دعوت نما، و با آنها به طریقی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن ، پروردگار تو از هر کسی بهتر می داند چه کسانی از طریق او گمراه شده اند و چه کسانی هدایت یافته اند.
126 - و هر گاه خواستید مجازات کنید تنها به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید. و اگر شکیبائی پیشه کنید اینکار برای شکیبایان بهتر است .
127 - صبر کن و صبر تو فقط برای خدا و به توفیق خدا باشد، و بخاطر (کارهای) آنها اندوهگین مباش و دلسرد مشو، و از توطئه های آنها در تنگنا قرار مگیر.
128 - خداوند با کسانی است که تقوی پیشه می کنند و کسانی که نیکوکارند. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 455
تفسیر :ده دستور مهم اخلاقی در مقابله با مخالفان
در لابلای آیات مختلف این سوره بحثهای گوناگونی گاهی ملایم و گاهی تند، با مشرکان و یهود و بطور کلی با گروههای مخالف به میان آمد، مخصوصا در آیات اخیر عمق و شدت بیشتری داشت .
در پایان این بحثها که پایان سوره ((نحل)) محسوب می شود یک رشته دستورات مهم اخلاقی از نظر برخورد منطقی ، و طرز بحث ، چگونگی کیفر و عفو، و نحوه ایستادگی در برابر توطئه ها و مانند آن ، بیان شده است که می توان آن را به عنوان اصول تاکتیکی و روش مبارزه در مقابل مخالفین در اسلام نامگذاری کرد و به عنوان یک قانون کلی در هر زمان و در همه جا از آن استفاده نمود.
این برنامه در ده اصل خلاصه می شود که با توجه به آیات مورد بحث به ترتیب زیر است :
1 - نخست می گوید: ((به وسیله حکمت به سوی راه پروردگارت دعوت کن)) (ادع الی سبیل ربک بالحکمة).
((حکمت)) به معنی علم و دانش و منطق و استدلال است ، و در اصل به معنی منع آمده و از آنجا که علم و دانش و منطق و استدلال مانع از فساد و انحراف است به آن حکمت گفته شده ، و به هر حال نخستین گام در دعوت به سوی حق استفاده از منطق صحیح و استدلالات حساب شده است ، و به تعبیر دیگر دست انداختن در درون فکر و اندیشه مردم و به حرکت در آوردن آن و بیدار ساختن عقلهای خفته نخستین گام محسوب می شود.
2 - ((و به وسیله اندرزهای نیکو)) (و الموعظة الحسنة).

و این دومین گام در طریق دعوت به راه خدا است ، یعنی استفاده کردن از تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 456
عواطف انسانها، چرا که موعظه ، و اندرز بیشتر جنبه عاطفی دارد که با تحریک آن می توان توده های عظیم مردم را به طرف حق متوجه ساخت .
در حقیقت حکمت از ((بعد عقلی)) وجود انسان استفاده می کند و موعظه حسنه از ((بعد عاطفی)).
و مقید ساختن ((موعظه)) به ((حسنه)) شاید اشاره به آن است که اندرز در صورتی موثر می افتد که خالی از هر گونه خشونت ، برتری جوئی ، تحقیر طرف مقابل ، تحریک حس لجاجت او و مانند آن بوده باشد، چه بسیارند اندرزهائی که اثر معکوسی می گذارند به خاطر آنکه مثلا در حضور دیگران و توام با تحقیر انجام گرفته ، و یا از آن استشمام برتری جوئی گوینده شده است ، بنابراین موعظه هنگامی اثر عمیق خود را می بخشد که حسنه باشد و به صورت زیبائی پیاده شود.
3 - و با آنها (یعنی مخالفان) به طریقی که نیکوتر است به مناظره پرداز (و جادلهم بالتی هی احسن).
و این سومین گام مخصوص کسانی است که ذهن آنها قبلا از مسائل نادرستی انباشته شده و باید از طریق مناظره ذهنشان را خالی کرد تا آمادگی برای پذیرش حق پیدا کنند.
بدیهی است مجادله و مناظره نیز هنگامی مؤ ثر میافتد که ((بالتی هی احسن)) باشد، حق و عدالت و درستی و امانت و صدق و راستی بر آن حکومت کند و از هر گونه توهین و تحقیر و خلافگوئی و استکبار خالی باشد، و خلاصه تمام جنبه های انسانی آن حفظ شود. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 457
و در پایان آیه نخستین اضافه میکند: پروردگار تو از هر کسی بهتر می داند چه کسانی از طریق او گمراه شده و چه کسانی هدایت یافته اند (ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین).
اشاره به اینکه وظیفه شما دعوت به راه حق است ، از طرق سه گانه حساب شده فوق ، اما چه کسانی سرانجام هدایت می شوند، و چه کسانی در طریق ضلالت پافشاری خواهند کرد آن را تنها خدا میداند و بس .
این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این جمله بیان دلیلی باشد برای دستورات سه گانه فوق یعنی اینکه خداوند در مقابله با منحرفان این سه دستور را داده است به خاطر آن است که او میداند عامل تاثیر در گمراهان و وسیله هدایت چه عاملی است .
4 - تاکنون سخن از این بود که در یک بحث منطقی ، عاطفی و یا مناظره معقول با مخالفان شرکت کنیم ، اما اگر کار از این فراتر رفت و درگیری حاصل شد، آنها دست به تعدی و تجاوز زدند، در اینجا دستور میدهد: اگر

خواستید مجازات کنید فقط به مقداری که به شما تعدی شده کیفر دهید و نه بیشتر از آن (و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به).
5 - ولی اگر شکیبائی پیشه کنید و عفو و گذشت ، این کار برای شکیبایان بهتر است (و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین).
در بعضی از روایات میخوانیم که این آیه در جنگ احد نازل شده ، هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وضع دردناک شهادت عمویش حمزة بن عبد المطلب را دید (که دشمن به کشتن او قناعت نکرده ، بلکه سینه و پهلوی او را با قساوت عجیبی دریده ، و کبد یا قلب او را بیرون کشیده است ، و گوش و بینی او را قطع نموده بسیار تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 458
منقلب و ناراحت شد) و فرمود: اللهم لک الحمد و الیک المشتکی و انت المستعان علی ما اری : خدایا حمد از آن تو است و شکایت به تو می آورم ، و تو در برابر آنچه می بینم یار و مددکار مائی .
سپس فرمود: لئن ظفرت لامثلن و لامثلن و لامثلن : اگر من بر آنها چیره شوم آنها را مثله می کنم ، آنها را مثله می کنم ، آنها را مثله می کنم (و طبق روایت دیگری فرمود هفتاد نفر آنها را مثله خواهم کرد).
در این هنگام آیه نازل شد (و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین).
بلافاصله پیامبر عرض کرد: اصبر اصبر: خدایا صبر می کنم ، صبر می کنم ! با اینکه این لحظه شاید دردناکترین لحظه ای بود که در تمام عمر بر پیامبر گذشت ، ولی باز پیامبر بر اعصاب خود مسلط گشت و راه دوم که راه عفو و گذشت بود انتخاب کرد.
و چنانکه در تاریخ در سر گذشت فتح مکه می خوانیم ، آن روز که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بر این سنگدلان پیروز و مسلط شد فرمان عفو عمومی صادر کرد، و به وعده خودش در جنگ احد وفا نمود. و به راستی اگر انسان بخواهد نمونه عالی بزرگواری و عواطف انسانی را ببیند باید داستان احد را در کنار داستان فتح مکه بگذارد و آن دو را با هم مقایسه کند.
شاید تاکنون هیچ ملت پیروز مسلطی با قوم شکست خورده این معامله ای را که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مسلمانان پس از پیروزی با مشرکان مکه کردند نکرده باشد تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 459
آنهم در محیطی که انتقام و کینه توزی در بافت جامعه آنها نفوذ کرده بود، و کینه ها را نسل به نسل به میراث می گذاردند و اصلا ترک انتقامجوئی در آن محیط عیب بزرگی بود.
نتیجه اینهمه بزرگواری و عفو و گذشت آن شد که این ملت جاهل و لجوج چنان تکان خوردند و بیدار شدند که به گفته قرآن یدخلون فی دین الله

افواجا: ((گروه گروه در آئین خدا وارد شدند)).
6 - این عفو و گذشت و صبر و شکیبائی در صورتی اثر قطعی خواهد گذارد که بدون هیچ چشمداشتی انجام پذیرد یعنی فقط به خاطر خدا باشد، و لذا قرآن اضافه می کند: شکیبائی پیشه کن و این شکیبائی تو جز برای خدا و به توفیق پروردگار نمی تواند باشد (و اصبر و ما صبرک الا بالله).
آیا انسان می تواند در برابر این صحنه های جانسوز که تمام وجودش را آتش می کشد بدون یک نیروی الهی و انگیزه معنوی صبر و استقامت کند؟ و اینهمه ناراحتی را در روح خود پذیرا باشد، و شکیبائی را از دست ندهد؟ آری این تنها در صورتی ممکن است که برای خدا و به توفیق خدا باشد.
7 - هر گاه تمام این زحمات در زمینه تبلیغ و دعوت به سوی خدا و در زمینه عفو و گذشت و شکیبائی کارگر نیفتاد باز نباید مایوس و دلسرد شد، و یا بیتابی و جزع نمود، بلکه باید با حوصله و خونسردی هر چه بیشتر همچنان به تبلیغ ادامه داد، لذا در هفتمین دستور می گوید: ((بر آنها اندوهگین مباش)) (و لا تحزن علیهم).
این حزن و اندوه که حتما به خاطر عدم ایمان آنها است ممکن است یکی از دو پدیده را در انسان به وجود آورد، یا او را برای همیشه دلسرد سازد، و یا او را به جزع و بیتابی و بی حوصلگی وا دارد، بنابر این نهی از حزن و اندوه تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 460
در واقع از هر دو پدیده است ، یعنی در راه دعوت به سوی حق نه بیتابی کن و نه مایوس باش .
8 - با تمام این اوصاف باز ممکن است دشمن لجوج دست از توطئه بر ندارد و به طرح نقشه های خطرناک بپردازد، در چنین شرائطی موضعگیری صحیح همان است که قرآن می گوید: ((از توطئه های آنها نگران مباش و محدود نشو)) (و لا تک فی ضیق مما یمکرون).
این توطئه ها هر قدر وسیع و حساب شده و خطرناک باشد باز نباید شما را از میدان بیرون کند، و گمان برید که در تنگنا قرار گرفته اید و محاصره شده اید، چرا که تکیه گاه شما خدا است و با استمداد از نیروی ایمان و استقامت و پشتکار و عقل و درایت می توانید این توطئه ها را خنثی کنید و نقش بر آب .
آخرین آیه مورد بحث که سوره نحل با آن پایان می گیرد به نهمین و دهمین برنامه اشاره کرده ، می گوید:
9 - ((خداوند با کسانی است که تقوا را پیشه کنند)) (ان الله مع الذین اتقوا).
((تقوا)) در همه ابعاد و در مفهوم وسیعش ، از جمله تقوا در برابر مخالفان ، یعنی حتی در برابر دشمن باید اصول اخلاق اسلامی را رعایت کرد، با

اسیران معامله اسلامی نمود، با منحرفان رعایت انصاف و ادب کرد، از دروغ و تهمت پرهیز نمود، و حتی در میدان جنگ همانگونه که در اصول تعلیمات جنگی اسلام وارد شده است باید تقوا و موازین اسلامی حفظ شود: به بی دفاعان نباید حمله کرد، متعرض کودکان و پیران از کار افتاده نباید شد، حتی چهارپایان را نباید از بین برد، مزارع را نباید نابود کرد، آب را نباید به روی دشمن قطع نمود، خلاصه تقوا و رعایت اصول عدالت در برابر دوست و دشمن عموما باید انجام تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 461
گیرد و اجرا شود (البته موارد استثنائی که بسیار نادر است از این حکم خارج می باشد).
10 - و خداوند با کسانی است که نیکوکارند (و الذین هم محسنون).
چنانکه قرآن در سایر آیات بیان کرده گاهی باید پاسخ بدی را به نیکی داد، و دشمن را از این طریق شرمنده و شرمسار نمود چرا که این کار پر خصومت ترین دشمنان و ((الدالحضام)) را به دوست مهربان و ((ولی حمیم)) مبدل می سازد!
احسان و نیکی اگر به موقع و در جای خود انجام پذیرد، یکی از بهترین روشهای مبارزه است ، و تاریخ اسلام پر است از مظاهر این برنامه ، رفتاری که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با مشرکان مکه بعد از فتح نمود، معامله ای که با وحشی قاتل حمزه کرد، برخوردی که با اسیران بدر داشت ، رفتاری که با یهودیانی که انواع اذیت و آزار را درباره او روا می داشتند، انجام داد، و همچنین نظائر این برنامه در زندگی علی (علیهالسلام) و سایر پیشوایان بزرگ ، خود بیانگر این دستور اسلامی است .
جالب اینکه در نهج البلاغه در خطبه معروف همام که مرد زاهد و عابد و هوشیاری بود می خوانیم هنگامی که از امیر مومنان علی (علیهالسلام) تقاضای دستور جامعی در زمینه صفات پرهیزگاران کرد، امام تنها به ذکر همین آیه قناعت فرمود: و گفت : اتق الله و احسن ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون : ((تقوا را پیشه کن ، و نیکی نما که خدا با کسانی است که پرهیزکار و نیکوکارند)).
گرچه این سوال کننده عاشق حق ، عطش و تقاضایش با این بیان کوتاه فرو ننشست و امام ناچار به بیان مشروحتری پرداخت و جامعترین خطبه را در زمینه صفات پرهیزکاران که از یکصد خصلت تجاوز می کند بیان فرمود، ولی این مقدار از جواب کوتاه نخستین امام استفاده می شود که این آیه در واقع فهرستی تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 462
است از تمام صفات پرهیزکاران .
دقت در مواد دهگانه برنامه فوق که تمام خطوط اصلی و فرعی برخورد با مخالفان را مشخص می کند نشان می دهد که از تمام اصول منطقی ،

عاطفی ، روانی ، تاکتیکی و خلاصه همه اموری که سبب نفوذ در مخالفین می گردد استفاده شده است .
ولی با این حال اسلام هرگز نمی گوید که تنها به منطق و استدلال قناعت کنید بلکه در بسیاری از موارد ضرورت پیدا می کند که در مقابل توطئه های دشمن عملا وارد میدان شویم ، و در صورت لزوم در مقابل خشونتها به خشونت توسل جوئیم ، و در برابر توطئه ها به ضد توطئه پردازیم ، ولی حتی در این مرحله نیز باید اصل عدالت و اصول تقوا و اخلاق اسلامی به دست فراموشی سپرده نشود.
و اگر مسلمانان در برابر مخالفان خود این برنامه جامع الاطراف را به کار می بستند، شاید اسلام امروز، سراسر جهان یا بخش عمده آن را فرا گرفته بود.
آخرین سخن در مورد سوره نحل سوره نعمتها.
همانگونه که از آغاز سوره گفتیم ، چیزی که بیش از همه در مجموع آیات این سوره جلب توجه می کند بیان نعمتهای گوناگون الهی ، اعم از مادی و معنوی ، ظاهری و باطنی ، فردی و اجتماعی است ، و اگر نام سوره نعمتها برای آن انتخاب شده نیز از همین نظر است .
بررسی آیات سوره نشان می دهد که حدود چهل نعمت از نعمتهای بزرگ و کوچک ، مادی و معنوی ، طی آیات این سوره بیان شده است که فهرست وار ذیلا از نظر می گذرد، و تاکید می کنیم که هدف از آن نخست تعلیم

عظمت آفریدگار است و در ثانی تقویت عشق و علاقه انسانها به آفریننده این نعمتها و تحریک حس شکرگزاری آنان می باشد:
1 - آفرینش آسمان (خلق السماوات).
2 - آفرینش زمین (و الارض).
3 - آفرینش چهارپایان (و الانعام خلقها).
4 - استفاده پوشش از پشم و پوست آنها (لکم فیها دف ء).
5 - استفاده از منافع حیوانات (و منافع).
6 - استفاده از گوشت آنها (و منها تاکلون).
7 - بهره گیری از جمال استقلال اقتصادی (و لکم فیها جمال).
8 - بهره گیری از حیوانات برای حمل و نقل (و تحمل اثقالکم - و الخیل و البغال و الحمیر لترکبوها).
9 - هدایت به صراط مستقیم (و علی الله قصد السبیل).
10 - نزول باران از آسمان و تهیه آب آشامیدنی از آن (هو الذی انزل من السماء ماء لکم منه شراب).
11 - پرورش مراتع و چراگاهها با آن (و منه شجر فیه تسیمون).
12 - روئیدن زراعت و زیتون و نخل و انگور و انواع میوه ها به برکت آن

(ینبت لکم به الزرع و الزیتون و النخیل و الاعناب و من کل الثمرات).
13 - تسخیر شب و روز (و سخر لکم اللیل و النهار).
14 - تسخیر خورشید و ماه (و الشمس و القمر).
15 - تسخیر ستارگان (و النجوم).
16 - مخلوقات گوناگونی که در کره زمین آفریده شده (و ما ذرا لکم فی الارض مختلفا الوانه).
17 - تسخیر دریاها برای استفاده از گوشت و جواهرات آن (و هو الذی سخر البحر لتاکلوا منه لحما طریا و تستخرجوا منه حلیة تلبسونها). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 464
18 - حرکت کشتیها بر سینه آبها (و تری الفلک مواخر فیه).
19 - آفرینش کوهها که آرامبخش زمینند (و القی فی الارض رواسی ان تمید بکم).
20 - آفرینش نهرها (و انهارا).
21 - ایجاد راههای ارتباطی (و سبلا).
22 - ایجاد علامات برای شناخت راهها (و علامات).
23 - استفاده از ستارگان برای راهیابی در شبها (و بالنجم هم یهتدون).
24 - زنده شدن زمینهای مرده بوسیله آب باران (و الله انزل من السماء ماء فاحیا به الارض بعد موتها).
25 - شیر خالص و گوارا که از میان خون و غذای هضم شده خارج می شود (نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث و دم لبنا خالصا سائغا للشاربین).
26 - فرآورده هائی که از میوه های درخت نخل و انگور گرفته می شود (و من ثمرات النخیل و الاعناب تتخذون منه سکرا و رزقا حسنا).
27 - عسل یک غذای شفا بخش (فیه شفاء للناس).
28 - بخشیدن همسرانی به انسان از جنس خود او (و الله جعل لکم من انفسکم ازواجا).
29 - نعمت فرزندان (و جعل لکم من ازواجکم بنین و حفدة).
30 - انواع روزیهای پاکیزه به مفهوم وسیعش (و رزقکم من الطیبات) 31 - نعمت گوش (و جعل لکم السمع).
32 - نعمت چشم (و الابصار).
33 - نعمت عقل و هوش (و الافئدة).
34 - خانه ها و مسکن های ثابت (و الله جعل لکم من بیوتکم سکنا).
35 - خانه های سیار (خیمه ها) (و جعل لکم من جلود الانعام بیوتا). تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 465
36 - وسائل و اسبابهائی که از پشم و کرک و موی حیوانات ساخته و تهیه می شود (و من اصوافها و اوبارها و اشعارها اثاثا و متاعا الی حین).

37 - نعمت سایه ها (و الله جعل لکم مما خلق ظلالا).
38 - نعمت وجود پناهگاههای مطمئن در کوهها (و جعل لکم من الجبال اکنانا).
39 - انواع لباسهائی که انسان را از سرما و گرما حفظ می کند (و جعل لکم سرابیل تقیکم الحر).
40 - زره و لباس جنگ که در برابر ضربات دشمن مقاومت دارد (و سرابیل تقیکم باسکم).
و در پایان این بخش از نعمتها اضافه می کند کذلک یتم نعمته علیکم لعلکم تسلمون : ((اینگونه خداوند نعمتهایش را بر شما به حد کمال می رساند تا تسلیم فرمان او باشید)).
هدف از تشریح نعمتها
احتیاج به تذکر ندارد که بر شمردن نعمتهای گوناگون الهی در آیات مختلف این سوره یا سایر آیات قرآن ، به اصطلاح برای منت گذاری ، و یا کسب وجهه ، و مانند آن نیست ، که خدا برتر و بالاتر از همه اینها است ، و بی نیاز از هر کس و هر چیز.
همه اینها در مسیر برنامه های سازنده تربیتی است ، برنامه هائی که انسان را به آخرین مرحله تکامل ممکن از نظر معنوی و مادی برساند.
گویاترین دلیل برای این موضوع ، همان جمله هائی است که در آخر بسیاری از آیات گذشته آمده است که در عین تنوع ، همگی در همان خط پرورش و تربیت انسان قرار دارد. تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 466
در آیه 14 بعد از بیان نعمت تسخیر دریاها می فرماید لعلکم تشکرون .
در آیه 15 بعد از بیان نعمت کوهها و نهرها و جاده ها می گوید: لعلکم تهتدون .
در آیه 44 بعد از بیان بزرگترین نعمت معنوی یعنی نزول آیات قرآن می گوید: و لعلهم یتفکرون .
و در آیه 78 بعد از ذکر نعمت بسیار مهم ابزار شناخت (گوش و چشم و عقل) می فرماید: لعلکم تشکرون .
و در آیه 81 بعد از اشاره به تکمیل نعمتهای پروردگار می گوید: لعلکم تسلمون .
و در آیه 90 بعد از بیان یک سلسله دستورات در زمینه عدل و احسان و مبارزه با فحشاء و منکر و ظلم می فرماید: لعلکم تذکرون .
در حقیقت در این شش مورد، اشاره به پنج هدف شده است 1 - شکرگزاری 2 - هدایت ، 3 - تفکر، 4 - تسلیم در برابر دعوت حق ، 5 - تذکر و یادآوری که بدون شک همه با هم پیوند دارند: انسان نخست تفکر و اندیشه می کند.
هر گاه فراموش کرد، یادآوری می نماید.

به دنبال آن حس شکرگزاری در مقابل بخشنده نعمتها در او بیدار می شود.
سپس راه به سوی او باز می کند و هدایت می شود.
سرانجام در برابر فرمانش تسلیم می گردد.
و به این ترتیب هدفهای پنجگانه فوق حلقه های تکامل زنجیره ای انسانند که بدون شک اگر این مسیر بطور صحیح پیموده شود، نتائج پر باری دارد و جای تردید باقی نمی ماند که بر شمردن این نعمتها گاهی به صورت جمعی و گاهی به صورت انفرادی ، هیچ هدفی جز ساختن انسان کامل نیست .
تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 467
پروردگارا! نعمتهای بی پایانت سراسر وجود ما را احاطه کرده است ، و ما غرق نعمتهای توئیم اما هنوز تو را نشناخته ایم .
بار الها! درک و دیدی مرحمت فرما که راهگشای طریق معرفت و عشق تو باشد، و توفیقی که در این راه پر پیچ و خم به کمک ما بشتابد و به سر منزل شکرگزاران واقعی برساند.
خداوندا! تو نیازهای ما را از هر کس بهتر میدانی ، و تقاضاهای ذاتی ما را از خود ما بهتر می شناسی ، بر ما آن ببخش که آنچنان باشیم که تو می خواهی ، و به ما آن مرحمت کن که بهتر از آن شویم که مردم می پندارند.
معبودا! اکنون که این بخش از تفسیر کتاب بزرگ آسمانیت پایان می گیرد آخرین روز ماه شعبان ، و در آستانه ماه رحمت ماه رمضان می باشد، همه ما را مشمول رحمت خاصت قرار داده و توفیق تکمیل این تفسیر را از ما دریغ مدار (انک سمیع مجیب).
پایان جلد یازدهم تفسیر نمونه
(پایان سوره نحل)
آخر شعبان 1401

تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 1
َسوره اسراء
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و 111 آیه است تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 3
قبل از ورود در تفسیر این سوره توجه به چند نکته لازم است :
1 - نامهای این سوره و محل نزول آن
نام مشهور این سوره بنی اسرائیل است و نامهای دیگری نیز از قبیل اسراء و سبحان دارد.
روشن است که هر یک از این نامها به تناسب مطالبی است که در این سوره در رابطه با آن وجود دارد، اگر نام بنی اسرائیل بر آن گذارده شده به خاطر آنست که بخش قابل ملاحظه ای در آغاز و پایان این سوره پیرامون بنی اسرائیل است .
و اگر به آن اسراء گفته میشود به خاطر نخستین آیه آن که پیرامون اسراء (معراج) پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سخن میگوید، و سبحان نیز از نخستین کلمه این سوره گرفته شده است .
ولی در روایاتی که فضیلت این سوره را بیان میکند تنها به نام بنی اسرائیل برخورد میکنیم ، و به همین جهت غالب مفسران همین نام را برای سوره ، برگزیده اند.
به هر حال مشهور و معروف این است که تمام یکصد آیه این سوره در مکه نازل شده است ، و مفاهیم و محتوای آن نیز کاملا متناسب با سوره های مکی است تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 4
هر چند بعضی از مفسران معتقدند پاره ای از آیات آن در مدینه نازل شده است ، ولی گفتار مشهور صحیحتر به نظر میرسد.
2 - فضیلت این سوره
از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و همچنین از امام صادق (علیهالسلام) اجر و پاداش فراوانی برای کسی که این سوره را بخواند نقل شده است از جمله اینکه :
در روایتی از امام صادق (علیهالسلام) چنین می خوانیم : من قرء سورة بنی اسرائیل فی کل لیلة جمعه لم یمت حتی یدرک القائم و یکون من اصحابه : کسی که سوره بنی اسرائیل را هر شب جمعه بخواند از دنیا نخواهد رفت تا اینکه قائم را درک کند و از یارانش خواهد بود.
کرارا گفته ایم پاداشها و فضیلتهائی که برای سوره های قرآن بیان شده

هرگز برای خواندن تنها نیست ، بلکه خواندنی است که توأ م با تفکر و اندیشه ، و سپس الهام گرفتن برای عمل بوده باشد.
مخصوصا در یکی از همین روایات مربوط به فضیلت این سوره میخوانیم فرق قلبه عند ذکر الوالدین : کسی که این سوره را بخواند و به هنگامی که به توصیه های خداوند در ارتباط با پدر و مادر در این سوره میرسد، عواطف او تحریک گردد و احساس محبت بیشتر نسبت به پدر و مادر کند دارای چنان پاداشی است .
بنابراین الفاظ قرآن هر چند بلاشک محترم و پر ارزش است ، ولی این الفاظ مقدمه ای است برای معانی و معانی مقدمه ای است برای عمل .
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 5
3 - محتوای این سوره در یک نگاه کوتاه
گفتیم این سوره بنا بر مشهور از سوره هائی است که در مکه نازل شده است و طبعا ویژگیهای سوره های مکی در آن جمع است ، از جمله دعوت مؤ ثر به توحید، و توجه دادن به معاد، و نصائح سودمند، و مبارزه با هر گونه شرک و ظلم و انحراف بطور کلی میتوان گفت آیات این سوره بر محور امور زیر دور می زند.
1 - دلائل نبوت مخصوصا قرآن و نیز معراج .
2 - بحثهائی مربوط به معاد، مساله کیفر و پاداش و نامه اعمال و نتائج آن .
3 - بخشی از تاریخ پر ماجرای بنی اسرائیل که در آغاز سوره و پایان آن آمده است .
4 - مساله آزادی اراده و اختیار و اینکه هر گونه عمل نیک و بد، نتیجهاش به خود انسان بازگشت میکند.
5 - مساله حساب و کتاب در زندگی این جهان که نمونه ای است برای جهان دیگر.
6 - حقشناسی در همه سطوح مخصوصا درباره خویشاوندان ، و بخصوص پدر و مادر.
7 - تحریم اسراف و تبذیر و بخل و فرزندکشی و زنا و خوردن مال یتیمان و کمفروشی و تکبر و خونریزی .
8 - بحثهائی در زمینه توحید و خداشناسی .
9 - مبارزه با هر گونه لجاجت در برابر حق و اینکه گناهان میان انسان و مشاهده چهره حق پرده میافکند.
10 - شخصیت انسان و فضیلت و برتری او بر مخلوقات دیگر.
11 - تاثیر قرآن برای درمان هر گونه بیماری اخلاقی و اجتماعی .
12 - اعجاز قرآن و عدم توانائی مقابله با آن . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 6

13 - وسوسه های شیطان و هشدار به همه مؤ منان به راههای نفوذ شیطان در انسان .
14 - بخشی از تعلیمات مختلف اخلاقی .
15 - و سرانجام فرازهائی از تاریخ پیامبران به عنوان درسهای عبرتی برای همه انسانها و شاهدی برای مسائل بالا.
به هر صورت مجموعه بحثهای عقیدتی و اخلاقی و اجتماعی در این سوره نسخه کاملی را تشکیل میدهد برای ارتقاء و تکامل بشر در زمینه های مختلف ، و جالب اینکه این سوره با تسبیح خدا شروع میشود و با حمد و تکبیر او پایان میگیرد تسبیح نشانه ای است برای پاکسازی و پیراستن از هر گونه عیب و نقص ، و حمد نشانه ای است برای آراستن به صفات فضیلت ، و تکبیر رمزی است به پیشرفت و عظمت . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 7
آیه 1
آیه و ترجمه
بِسمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
سبْحَنَ الَّذِی أَسرَی بِعَبْدِهِ لَیْلاً مِّنَ الْمَسجِدِ الْحَرَامِ إِلی الْمَسجِدِ الاَقْصا الَّذِی بَرَکْنَا حَوْلَهُ لِنرِیَهُ مِنْ ءَایَتِنَا إِنَّهُ هُوَ السمِیعُ الْبَصِیرُ(1)
ترجمه :بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - پاک و منزه است خدائی که بندهاش را در یک شب از مسجد الحرام به مسجد اقصی که گرداگردش را پر برکت ساختیم برد، تا آیات خود را به او نشان دهیم او شنوا و بیناست .
تفسیر: معراج گاه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)
نخستین آیه این سوره از مساله اسراء یعنی سفر شبانه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از مسجد الحرام به مسجد اقصی (بیت المقدس) که مقدمه ای برای معراج بوده است سخن میگوید، این سفر که در یک شب و مدت کوتاهی صورت گرفت حداقل در شرایط آن زمان از طرق عادی به هیچوجه امکان پذیر نبود، و جنبه اعجاز آمیز و کاملا خارق العاده داشت .
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 8
نخست میگوید: منزه است آن خداوندی که بنده اش را در یک شب از مسجد الحرام به مسجد اقصی برد (سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی).
این سیر شبانه خارق العاده : به خاطر آن بود که بخشی از آیات عظمت خود را به او نشان دهیم (لنریه من آیاتنا).
و در پایان اضافه میکند خداوند شنوا و بینا است (انه هو السمیع البصیر).
اشاره به اینکه اگر خداوند پیامبرش را برای این افتخار برگزید بی دلیل نبود، زیرا او گفتار و کرداری آنچنان پاک و شایسته داشت که این لباس بر

قامتش کاملا زیبا بود، خداوند گفتار پیامبرش را شنیده و کردار او را دیده و لیاقتش را برای این مقام پذیرفته بود.
بعضی از مفسران این احتمال را نیز در جمله فوق داده اند که منظور از آن تهدید منکران این اعجاز است که خداوند سخنانشان را می شنود و اعمالشان را می بیند و از توطئه آنها آگاه است .
این آیه در عین فشردگی بیشتر مشخصات این سفر شبانه اعجاز آمیز را بیان میکند:
1 - جمله اسری نشان میدهد که این سفر، شب هنگام واقع شد، زیرا اسراء در لغت عرب به معنی سفر شبانه است ، در حالی که کلمه سیر به مسافرت در روز گفته میشود.
2 - کلمه لیلا در عین اینکه تاکیدی است برای آنچه از جمله اسراء فهمیده میشود، این حقیقت را نیز بیان میکند که این سفر بطور کامل در یک شب واقع شد، و مهم نیز همین است که فاصله میان مسجد الحرام و بیت المقدس که بیش از یکصد فرسخ است و در شرائط آن زمان می بایست روزها یا هفته ها بطول

بیانجامد، تنها در یک شب رخ داد.
3 - کلمه عبد نشان میدهد که این افتخار و اکرام به خاطر مقام عبودیت و بندگی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود، چرا که بالاترین مقام برای انسان است که بنده راستین خدا باشد، جز بر پیشگاه او جبین نساید، و در برابر فرمانی جز فرمان او تسلیم نگردد، هر کاری میکند برای خدا باشد و هر گام برمیدارد رضای او را بطلبد.
4 - همچنین تعبیر به عبد نشان می دهد که این سفر در بیداری واقع شده . و این سیر جسمانی بوده است نه روحانی ، زیرا سیر روحانی معنی معقولی جز مساله خواب یا حالتی شبیه به خواب ندارد، ولی کلمه عبد نشان میدهد که جسم و جان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در این سفر شرکت داشته ، منتها کسانی که نتوانسته اند این اعجاز را درست در فکر خود هضم کنند احتمال روحانی بودن را به عنوان توجیهی برای آیه ذکر کرده اند، در حالی که می دانیم اگر کسی به دیگری بگوید من فلان شخص را به فلان نقطه بردم مفهومش این نیست که در عالم خواب یا خیال بوده یا تفکر اندیشه او به چنین سیری پرداخته است .
5 - آغاز این سیر (که مقدمه ای بر مساله معراج به آسمانها بوده و بعدا دلائل آن ذکر خواهد شد مسجد الحرام در مکه و انتهای آن مسجد الاقصی در قدس بوده است .
البته در اینکه پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از کنار خانه کعبه به این سیر پرداخت و یا در خانه یکی از بستگانش بود، (و از آنجا که به همه شهر مکه گاهی به عنوان احترام ، مسجد الحرام گفته میشود این تعبیر در

آیه ذکر شده است) در میان مفسران گفتگو است ، ولی بدون شک ظاهر آیه این است که مبدء سیر او مسجد الحرام بوده است .
6 - هدف از این سیر، مشاهده آیات عظمت الهی بوده ، همانگونه که دنباله تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 10
این سیر در آسمانها نیز به همین منظور انجام گرفته است تا روح پر عظمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در پرتو مشاهده آن آیات بینات ، عظمت بیشتری یابد، و آمادگی فزونتری برای هدایت انسانها پیدا کند، نه آنگونه که کوته فکران می پندارند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به معراج رفت تا خدا را ببیند!، به گمان اینکه خدا محلی در آسمانها دارد!!
به هر حال پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گرچه عظمت خدا را شناخته بود، و از عظمت آفرینش او نیز آگاه بود، ولی شنیدن کی بود مانند دیدن !
در آیات سوره نجم که به دنباله این سفر یعنی معراج در آسمانها اشاره میکند نیز میخوانیم لقد رای من آیات ربه الکبری : او در این سفر آیات بزرگ پروردگارش را مشاهده کرد.
7 - جمله بارکنا حوله بیانگر این مطلب است که مسجد الاقصی علاوه بر اینکه خود سرزمین مقدسی است اطراف آن نیز سرزمین مبارک و پر برکتی است و این ممکن است اشاره به برکات ظاهری آن بوده باشد چرا که می دانیم در منطقه ای سرسبز و خرم و مملو از درختان و آبهای جاری و آبادیها واقع شده است .
و نیز ممکن است اشاره به برکات معنوی آن بوده باشد، زیرا این سرزمین مقدس در طول تاریخ کانون پیامبران بزرگ خدا، و خاستگاه نور توحید و خدا پرستی بوده است .
8 - جمله انه هو السمیع البصیر همانگونه که گفتیم اشاره به این است که بخشش این موهبت به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بی حساب نبوده بلکه به خاطر شایستگی هائی بوده که بر اثر گفتار و کردارش پیدا شد و خداوند از آن به خوبی آگاه بود.
9 - ضمنا کلمه سبحان دلیلی است بر اینکه این برنامه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خود نشانه ای بر پاک و منزه بودن خداوند از هر عیب و نقص است .
10 - کلمه من در من آیاتنا نشان میدهد که آیات عظمت خداوند تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 11
آنقدر زیاد است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با تمام عظمتش در این سفر پر عظمت تنها گوشه ای از آنرا مشاهده کرده است .
مساله معراج

مشهور و معروف در میان دانشمندان اسلام این است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به هنگامی که در مکه بود در یک شب از مسجد الحرام به مسجد اقصی در بیت المقدس به قدرت پروردگار آمد، و از آنجا به آسمانها صعود کرد، و آثار عظمت خدا را در پهنه آسمان مشاهده نمود و همان شب به مکه بازگشت .
و نیز مشهور و معروف آنست که این سیر زمینی و آسمانی را با جسم و روح تواما انجام داد.
ولی از آنجا که این یک موضوع فوق العاده شگرفی است ، جمعی به توجیه آن پرداخته و آنرا به معراج روحانی تفسیر کرده اند که چیزی شبیه یک خواب یا مکاشفه روحی خواهد بود، اما همانگونه که گفتیم این موضوع کاملا با ظواهر آیات مخالف است چرا که ظاهر آیات به مساله جسمانی بودن گواهی میدهد.
به هر حال پیرامون این بحث سؤ الات فراوانی وجود دارد از جمله :
1 - چگونگی معراج از نظر قرآن و حدیث و تاریخ .
2 - اعتقاد دانشمندان اسلامی اعم از شیعه و اهل تسنن در این زمینه .
3 - هدف معراج .
4 - امکان معراج از نظر علوم روز.
هر چند بحث طولانی پیرامون این مسائل از عهده یک بحث تفسیری خارج است ولی ما سعی می کنیم فشرده این مسائل را برای خوانندگان عزیز ذیلا بیاوریم . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 12
1 - معراج از نظر قرآن و حدیث
در دو سوره از سوره های قرآن به این مساله اشاره شده است : نخست همین سوره اسراء است که تنها بخش اول این سفر را بیان میکند (یعنی سیر از مکه و مسجد الحرام به مسجد اقصی و بیت المقدس).
اما در سوره نجم طی شش آیه از آیه 13 تا 18 قسمت دوم معراج یعنی سیر آسمانی آمده است ، آنجا می فرماید : و لقد رآه نزلة اخری . عند سدرة المنتهی . عندها جنة الماوی . اذ یغشی السدرة ما یغشی . ما زاغ البصر و ما طغی . لقد رآی من آیات ربه الکبری خلاصه مفاد این شش آیه چنین است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای دومین بار فرشته وحی جبرئیل را به صورت اصلی مشاهده و ملاقات کرد (مرتبه اول در آغاز نزول وحی در کوه حرا بود).
این ملاقات در نزد بهشت جاویدان صورت گرفت .
پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مشاهده این منظره دچار خطا و اشتباه نشد.
آیات و نشانه های بزرگی را از عظمت خدا مشاهده کرد.
این آیات که به گفته اکثر مفسران از معراج سخن میگوید نیز نشان میدهد

که این حادثه در بیداری اتفاق افتاده است ، مخصوصا جمله ما زاغ البصر و ما طغی چشم پیامبر دچار خطا و انحراف و طغیان نشد) گواه دیگر بر این موضوع است
از نظر حدیث ، روایات بسیار زیادی در زمینه مساله معراج در کتب معروف اسلامی نقل شد که بسیاری از علمای اسلام تواتر یا شهرت آن را تصدیق کرده اند، به عنوان نمونه :
فقیه و مفسر بزرگ شیخ طوسی در تفسیر تبیان ذیل آیه مورد بحث چنین میگوید: علمای شیعه معتقدند خداوند در همان شبی که پیامبرش را از مکه به بیت المقدس برد او را به سوی آسمانها عروج داد، و آیات عظمت خود را در آسمانها تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 13
به او ارائه فرمود، و این در بیداری بود نه در خواب .
مفسر عالیقدر مرحوم طبرسی در تفسیر خود مجمع البیان ذیل آیات سوره نجم چنین میگوید مشهور در اخبار ما این است که خداوند پیامبر را با همین جسم در حال بیداری و حیات به آسمانها برد و اکثر مفسران را نیز عقیده همین است .
محدث شهیر علامه مجلسی در بحار الانوار میگوید: سیر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از مسجد الحرام به بیت المقدس و از آنجا به آسمانها از جمله مطالبی است که آیات و احادیث متواتر شیعه و سنی بر آن دلالت دارد، و انکار امثال این مسائل یا تاویل و توجیه آن به معراج روحانی ، یا خواب دیدن پیامبر ناشی از عدم اطلاع از اخبار ائمه هدی و یا ضعف یقین است .
سپس اضافه میکند اگر بخواهیم اخباری را که در این باره رسیده جمع آوری کنیم کتاب بزرگی خواهد شد.
از میان دانشمندان اهل تسنن منصور علی ناصف که از علمای معاصر و از دانشمندان الازهر و نویسنده کتاب معروف التاج است در کتاب خود احادیث معراج را جمع آوری کرده است .
فخر رازی مفسر معروف در ذیل آیه مورد بحث پس از ذکر یک رشته استدلالات عقلی بر امکان وقوع معراج میگوید از نظر حدیث ، احادیث معراج از روایات مشهوره است که در کتب صحاح اهل سنت نقل شده و مفاد آنها سیر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از مکه به بیت المقدس و از آنجا به آسمانها است .
شیخ عبد العزیز بن عبد الله بن باز رئیس ادارات بحوث علمیه و افتاء و دعوت و ارشاد که از علمای متعصب وهابی معاصر است ، در کتاب التحذیر من البدع میگوید: شک نیست که اسراء و معراج از نشانه های بزرگی است تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 14
که دلالت بر صدق پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و بلندي مقام و

منزلت او میکند تا آنجا که میگوید: اخبار متواتر از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که خدا او را به آسمانها برد و درهای آسمان را به روی او گشود.
ذکر این نکته کاملا ضرورت دارد که در لابلای روایات معراج احادیث مجعول یا ضعیفی به چشم میخورد که به هیچوجه قابل قبول نیست .
لذا مفسر بزرگ مرحوم طبرسی ذیل همین آیه مورد بحث احادیث معراج را به چهار گروه تقسیم کرده است :
1 - روایاتی که به حکم تواتر قطعی است ، مانند اصل موضوع معراج .
2 - احادیثی که قبول آنها هیچ مانع عقلی ندارد و در روایات به آن تصریح شده است مانند مشاهده بسیاری از آیات عظمت خدا در پهنه آسمان .
3 - روایاتی که با ضوابط و اصولی که در دست داریم مخالف است ولی میتوان آنها را توجیه کرد، مانند احادیثی که میگوید پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در آسمانها جمعی را در بهشت و گروهی را در دوزخ دید که باید گفت منظور مشاهده صفات بهشتیان و دوزخیان بوده است یا بهشت و دوزخ برزخی).
4 - روایاتی که مشتمل بر امور نامعقول و باطل می باشد و وضع آنها گواه روشنی بر ساختگی بودن آنها است ، مانند روایاتی که میگوید پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خدا را آشکارا دید، با او سخن گفت ، و با او نشست که با هیچ منطقی سازگار نمی باشد بلکه مخالف دلیل عقل و نقل است ، و بدون شک این گونه روایات مجعول است .
در تاریخ وقوع معراج در میان مورخان اسلامی اختلاف نظر است ، بعضی آنرا در سال دهم بعثت شب بیست و هفتم ماه رجب دانسته ، و بعضی آنرا در سال دوازدهم شب 17 ماه رمضان ، و بعضی آنرا در اوائل بعثت ذکر کرده اند، ولی اختلاف در تاریخ وقوع آن مانع از اتفاق در اصل وقوع آن نیست . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 15
ذکر این نکته نیز لازم است که این تنها مسلمین نیستند که عقیده به معراج دارند، این عقیده در میان پیروان ادیان دیگر کم و بیش وجود دارد از جمله در مورد حضرت عیسی (علیهالسلام) بصورت سنگینتری دیده میشود، چنانکه در انجیل مرقس باب 6، و انجیل لوقا باب 24، و انجیل یوحنا باب 21، میخوانیم که عیسی پس از آنکه به دار آویخته و کشته و دفن شد از مردگان برخاست و چهل روز در میان مردم زندگی کرد سپس به آسمانها صعود نمود (و به معراج همیشگی رفت)
ضمنا از بعضی از روایات اسلامی نیز استفاده میشود که بعضی از پیامبران پیشین نیز دارای معراج بوده اند.
آیا معراج جسمانی بوده یا روحانی ؟
علاوه بر اینکه مشهور میان دانشمندان اسلام (اعم از شیعه و اهل تسنن)

این است که این امر در بیداری صورت گرفته ظاهر خود آیات قرآن در آغاز سوره اسراء و همچنین سوره نجم (چنانکه شرح آن در بالا گذشت) نیز وقوع این امر را در بیداری گواهی می دهد.
تواریخ اسلام نیز گواه صادقی بر این موضوع است ، زیرا در تاریخ می خوانیم هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مساله معراج را مطرح کرد مشرکان به شدت آنرا انکار کردند و آنرا بهانه ای برای کوبیدن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دانستند، این به خوبی گواهی میدهد که پیامبر هرگز مدعی خواب یا مکاشفه روحانی نبوده و گرنه اینهمه سر و صدا نداشت : و اگر در روایتی از حسن بصری میخوانیم که کان فی المنام رؤ یارآها: این امر در خواب واقع شده است و یا خبری که از عایشه نقل شده : و الله ما فقد جسد رسول الله و لکن عرج بروحه به خدا سوگند بدن پیامبر از میان ما نرفت تنها روح او به آسمانها پرواز کرد ظاهرا جنبه

داشته و برای خاموش کردن جنجالی بوده است که درباره مساله معراج در میان عده ای به وجود آمده بود.
هدف معراج
با توجه به بحثهای گذشته این مساله برای ما از جمله واضحات است که هدف از معراج این نبوده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به دیدار خدا در آسمانها بشتابد! آنچنان که ساده لوحان پنداشته اند که متاسفانه بعضی از دانشمندان غربی به خاطر ناآگاهی یا دگرگون ساختن چهره اسلام در نظر دیگران ، آنرا نقل کرده اند، از جمله اینکه گیورگیو در کتاب محمد پیامبری که از نو باید شناخت میگوید محمد در سفر معراج به جائی رسید که صدای قلم خدا را می شنید و می فهمید که خدا مشغول نگهداری حساب افراد میباشد! ولی با اینکه صدای قلم خدا را می شنید او را نمی دید! زیرا هیچکس نمیتواند خدا را ببیند و لو پیغمبر باشد (محمد پیغمبری که از نو باید شناخت صفحه 125).
این نشان میدهد که مخصوصا قلم از نوع قلم چوبی است ! که به هنگام حرکت روی کاغذ تحریر می لرزد و صدا میکند!! و امثال این خرافات و لاطائلات .
نه هدف این بوده که روح بزرگ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با مشاهده اسرار عظمت خدا را در سراسر جهان هستی ، مخصوصا عالم بالا که مجموعه ای است از نشانه های عظمت او مشاهده کند، و باز هم درک و دید تازه ای برای هدایت و رهبری انسانها بیابد.
این هدف صریحا در آیه یک سوره اسراء و آیه 18 سوره نجم آمده است .
روایت جالبی نیز در این زمینه از امام صادق (علیهالسلام) در پاسخ سؤ ال از علت معراج نقل شده است که فرمود: ان الله لا یوصف بمکان ، و لا

یجری علیه زمان ، تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 17
و لکنه عز و جل اراد ان یشرف به ملائکته و سکان سماواته ، و یکرمهم بمشاهدته ، و یریه من عجائب عظمته ما یخبر به بعد هبوطه : خداوند هرگز مکانی ندارد، و زمان بر او جریان نمی گیرد، و لکن او میخواست فرشتگان و ساکنان آسمانش را با قدم گذاشتن پیامبر در میان آنها احترام کند و نیز از شگفتی های عظمتش به پیامبرش نشان دهد تا پس از بازگشت برای مردم بازگو کند.
معراج و علوم روز
در گذشته بعضی از فلاسفه که معتقد به افلاک نهگانه بطلمیوسی پوست پیازی بودند مانع مهم معراج را از نظر علمی وجود همین افلاک و لزوم خرق و التیام در آنها می پنداشتند.
ولی با فرو ریختن پایه های هیئت بطلمیوسی مساله خرق و التیام بدست فراموشی سپرده شد، اما با پیشرفتی که در هیئت جدید به وجود آمد مسائل تازهای در زمینه معراج مطرح شده و سؤ الاتی از این قبیل :
1 - برای اقدام به یک سفر فضائی نخستین مانع نیروی جاذبه است که باید با وسائل فوق العاده بر آن پیروز شد، زیرا برای فرار از حوزه جاذبه زمین سرعتی لااقل معادل چهل هزار کیلومتر در ساعت لازم است !.
2 - مانع دیگر، فقدان هوا در فضای بیرون جو زمین است که بدون آن انسان نمیتواند زندگی کند.
3 - مانع سوم گرمای سوزان آفتاب و سرمای کشنده ای است که در قسمتی که آفتاب مستقیما میتابد و قسمتی که نمیتابد وجود دارد . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 18
4 - مانع چهارم اشعه های خطرناکی است که در ماوراء جو وجود دارد مانند اشعه کیهانی و اشعه ماوراء بنفش و اشعه ایکس ، این پرتوها هرگاه به مقدار کم به بدن انسان بتابد زیانی بر ارگانیسم بدن او ندارد، ولی در بیرون جو زمین این پرتوها فوق العاده زیاد است و کشنده و مرگبار اما برای ما ساکنان زمین وجود قشر هوای جو مانع از تابش آنها است .
5 - مشکل بیوزنی است ، گر چه انسان تدریجا میتواند به بیوزنی عادت کند ولی برای ما ساکنان روی زمین اگر بیمقدمه به بیرون جو منتقل شویم و حالت بیوزنی دست دهد، تحمل آن بسیار مشکل یا غیر ممکن است .
6 - و سرانجام مشکل زمان ششمین مشکل و از مهمترین موانع است چرا که علوم روز میگوید سرعتی بالاتر از سرعت سیر نور نیست و اگر کسی بخواهد در سراسر آسمانها سیر کند باید سرعتی بیش از سرعت سیر نور داشته باشد.
در برابر این سؤ الات توجه به چند نکته لازم است :
1 - ما می دانیم که با آن همه مشکلاتی که در سفر فضائی است بالاخره

انسان توانسته است با نیروی علم بر آن پیروز گردد، و غیر از مشکل زمان همه مشکلات حل شده و مشکل زمان هم مربوط به سفر به مناطق دور دست است .
2 - بدون شک مساله معراج ، جنبه عادی نداشته بلکه با استفاده از نیرو و قدرت بی پایان خداوند صورت گرفته است ، و همه معجزات انبیاء همین گونه است ، به عبارت روشنتر معجزه باید عقلا محال نباشد، و همین اندازه که عقلا امکان پذیر بود بقیه با استمداد از قدرت خداوند حل شدنی است .
هنگامی که بشر با پیشرفت علم توانائی پیدا کند که وسائلی بسازد سریع ، آنچنان سریع که از حوزه جاذبه زمین بیرون رود، سفینه هائی بسازد که
مساله تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 19
اشعه های مرگبار بیرون جو را حل کند، لباسهائی بپوشد که او را در برابر سرما و گرمای فوق العاده حفظ نماید، با تمرین به بیوزنی عادت نماید خلاصه جائی که انسان بتواند با استفاده از نیروی محدودش ، این راه را طی کند آیا با استمداد از نیروی نامحدود الهی حل شدنی نیست ؟!
ما یقین داریم که خدا مرکب سریع السیری که متناسب این سفر فضائی بوده باشد در اختیار پیامبرش گذارده است ، و او را از نظر خطراتی که در این سفر وجود داشته زیر پوشش حمایت خود گرفته ، این مرکب چگونه بوده است و چه نام داشته ؟ براق ؟ رفرف ؟ یا مرکب دیگر؟ در هر حال مرکب مرموز و ناشناخته ای است از نظر ما؟.
از همه اینها گذشته فرضیه حد اکثر سرعت که در بالا گفته شد، امروز در میان دانشمندان متزلزل شده ، هر چند اینشتاین در فرضیه معروف خودش به آن سخت معتقد بوده است .
دانشمندان امروز میگویند امواج جاذبه بدون نیاز به زمان در آن واحد از یکسوی جهان به سوی دیگر منتقل میشود و اثر میگذارد، و حتی این احتمال وجود دارد که در حرکات مربوط به گستردگی جهان (میدانیم جهان در حال توسعه است و ستاره ها و منظومه ها به سرعت از هم دور میشوند) منظومه هائی وجود دارند که با سرعتی بیش از سرعت سیر نور از مرکز جهان دور میشوند دقت کنید).
کوتاه سخن اینکه مشکلاتی که گفته شد هیچکدام به صورت یک مانع عقلی در این راه نیست ، مانعی که معراج را به صورت یک محال عقلی در آورد، بلکه مشکلاتی است که با استفاده از وسائل و نیروی لازم قابل حل است .
به هر حال مساله معراج نه از نظر استدلالات عقلی غیر ممکن است و نه از تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 20
نظر موازین علم روز و خارق العاده بودن آن را نیز همه قبول دارند بنا بر این هر گاه با دلیل قاطع نقلی ثابت شود باید آن را پذیرفت .

در زمینه مباحث معراج مطالب دیگری هست که به خواست خدا در ذیل سوره نجم خواهد آمد. الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 21
آیه 2 - 8
آیه و ترجمه
وَ ءَاتَيْنَا مُوسى الْكِتَب وَ جَعَلْنَهُ هُدًى لِّبَنى إِسرءِيلَ أَلا تَتَّخِذُوا مِن دُونى وَكيلاً(2)
ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كانَ عَبْداً شكُوراً(3)
وَ قَضيْنَا إِلى بَنى إِسرءِيلَ فى الْكِتَبِ لَتُفْسِدُنَّ فى الاَرْضِ مَرَّتَينِ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كبِيراً(4)
فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكمْ عِبَاداً لَّنَا أُولى بَأْسٍ شدِيدٍ فَجَاسوا خِلَلَ الدِّيَارِ وَ كانَ وَعْداً مَّفْعُولاً(5)
ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكرَّةَ عَلَيهِمْ وَ أَمْدَدْنَكُم بِأَمْوَلٍ وَ بَنِينَ وَ جَعَلْنَكُمْ أَكْثرَ نَفِيراً(6)
إِنْ أَحْسنتُمْ أَحْسنتُمْ لاَنفُسِكمْ وَ إِنْ أَسأَتمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الاَخِرَةِ لِيَسئُوا وُجُوهَكمْ وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسجِدَ كمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِيُتَبرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيراً(7)
عَسى رَبُّكمْ أَن يَرْحَمَكمْ وَ إِنْ عُدتمْ عُدْنَا وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَفِرِينَ حَصِيراً(8)
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 22
ترجمه :2 - ما به موسی کتاب آسمانی دادیم و آنرا وسیله هدایت بنی اسرائیل نمودیم (و گفتیم) غیر ما را تکیه گاه خود قرار ندهید.
3 - ای فرزندان کسانی که با نوح (بر کشتی) سوار کردیم ، او بنده شکرگزاری بود.
4 - ما به بنی اسرائیل در کتاب (تورات) اعلام کردیم که دوبار در زمین فساد خواهید کرد، و برتری جوئی بزرگی خواهید نمود.
5 - هنگامی که نخستین وعده فرا رسد مردانی پیکارجو را بر شما می فرستیم (تا سخت شما را در هم کوبند حتی برای بدست آوردن مجرمان) خانه ها را جستجو می کنند، و این وعده ای است قطعی .
6 - سپس شما را بر آنها چیره می کنیم و اموال و فرزندانتان را افزون خواهیم کرد و نفرات شما را بیشتر (از دشمن) قرار می دهیم .
7 - اگر نیکی کنید بخودتان نیکی می کنید، و اگر بدی کنید باز هم به خود می کنید، و هنگامی که وعده دوم فرا رسد (آنچنان دشمن بر شما سخت خواهد گرفت که) آثار غم و اندوه در صورت هایتان ظاهر می شود و داخل مسجد (اقصی) می شوند، همانگونه که در دفعه اول وارد شدند، و آنچه را زیر سلطه خود می گیرند درهم می کوبند!
8 - امید است پروردگارتان به شما رحم کند، هر گاه برگردید ما باز می گردیم ، و جهنم را زندان سخت کافران قرار دادیم .
تفسیر: دو طوفان بزرگ

از آنجا که نخستین آیه این سوره از سیر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از ((مسجدالحرام)) به ((مسجداقصی)) در یک شب به عنوان یک اعجاز و اکرام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سخن تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 23
می گفت ، و این گونه موضوعات غالبا از طرف مشرکان و مخالفان مورد انکار واقع می شد که چگونه ممکن است پیامبری از میان ما بر خیزد که اینهمه افتخار داشته باشد لذا در آیات مورد بحث اشاره به دعوت موسی به کتاب آسمانی او می کند تا معلوم شود این برنامه رسالت چیز نوظهوری نیست ، همچنین مخالفت لجوجانه و سرسختانه مشرکان نیز در تاریخ گذشته مخصوصا تاریخ بنی اسرائیل ، سابقه دارد.
به همین دلیل در نخستین آیه مورد بحث می گوید: ((ما به موسی کتاب آسمانی دادیم)) (و آتینا موسی الکتاب).
((و آنرا مایه هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم)) (و جعلناه هدی لبنی اسرائیل).
بدون شک منظور از ((کتاب)) در اینجا ((تورات)) است که خداوند برای هدایت بنی اسرائیل در اختیار موسی (علیه السلام) گذاشت .
سپس به هدف اساسی بعثت پیامبران از جمله موسی اشاره می کند که ((به آنها گفتیم غیر مرا وکیل و تکیه گاه خود قرار ندهید)) (الا تتخذوا من دونی وکیلا).
این یکی از شاخه های اصلی توحید است ، توحید در عمل که نشانه توحید در عقیده است ، کسی که موثر واقعی را در جهان هستی تنها خدا می داند به غیر او تکیه نخواهد کرد، و آنها که تکیه گاههای دیگر برای خود انتخاب می کنند دلیل بر ضعف توحید اعتقادیشان است .
عالیترین تجلیات هدایت کتب آسمانی ، برافروختن نور توحید در دلها است که نتیجه آن ((از همه بریدن و به خدا پیوستن)) و بر او تکیه کردن است .
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 24
در آیه بعد برای اینکه عواطف بنی اسرائیل را در رابطه با شکرگزاری از نعمتهای الهی مخصوصا نعمت معنوی و روحانی کتاب آسمانی برانگیزد آنها را مخاطب ساخته می گوید: ((ای فرزندان کسانی که با نوح در کشتی حمل کردیم)) (ذریة من حملنا مع نوح).
فراموش نکنید که ((نوح بنده شکرگزاری بود)) (انه کان عبدا شکورا).
شما که فرزندان یاران نوح هستید چرا به همان برنامه نیاکان باایمانتان اقتدا نکنید؟ چرا در راه کفران گام بگذارید؟!
((شکور)) صیغه مبالغه و به معنی بسیار شکرگزار است ، و اینکه بنی اسرائیل را به عنوان فرزندان همراهان نوح شمرده ، شاید بخاطر آنست که طبق تواریخ معروف ، نوح دارای سه فرزند بنامهای ((سام)) و ((حام

)) و ((یافث)) بود که مردم روی زمین پس از طوفان نوح از آنها گسترش یافتند از جمله مخصوصا بنی اسرائیل .
بدون شک همه پیامبران بنده شکرگزار خدا بودند، ولی برای نوح ، ویژگیهائی در احادیث وارد شده که او را شایسته این توصیف نموده است ، از جمله اینکه هر زمان که لباس می پوشید، یا آب می نوشید، یا غذائی می خورد و یا نعمت دیگری به او می رسید فورا به یاد خدا می افتاد و شکرگزاری می کرد.
در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ((نوح ، همه روز صبحگاهان و عصرگاهان این دعا را می خواند: اللهم انی اشهدک ان ما اصبح او امس بی من نعمة فی دین او دنیا فمنک ، وحدک لا شریک لک ، لک الحمد و لک الشکر بها علی حتی ترضی ، و بعد الرضا. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 25
:((خداوندا من ترا گواه می گیرم که هر نعمتی صبح و شام به من می رسد، چه دینی و چه دنیوی ، چه معنوی و چه مادی ، همه از سوی تو است ، یگانه ای و شریکی نداری ، حمد مخصوص تو است و شکر هم از آن تو، آنقدر شکرت می گویم تا از من خشنود شوی و حتی بعد از خشنودی)).
سپس امام افزود شکر نوح این گونه بود.
سپس به ذکر گوشه ای از تاریخ پر ماجرای بنی اسرائیل پرداخته و می گوید: ((ما در کتاب تورات به بنی اسرائیل اعلام کردیم که شما در زمین ، دو بار فساد خواهید کرد، و راه طغیان بزرگی را در پیش خواهید گرفت)) (و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین و لتعلن علوا کبیرا).
((قضاء)) گر چه دارای معانی مختلفی است اما در اینجا به معنی ((اعلام)) است .
منظور از کلمه ((الارض)) به قرینه آیات بعد سرزمین مقدس فلسطین است که ((مسجدالاقصی)) در آن واقع شده است .
در آیات بعد به شرح این دو فساد بزرگ و حوادثی که بعد از آن به عنوان مجازات الهی واقع شد پرداخته چنین می گوید.
((هنگامی که نخستین وعده فرا رسد و شما دست به فساد و خونریزی و ظلم و جنایت بزنید، ما گروهی از بندگان رزمنده و جنگجوی خود را به سراغ شما می فرستیم)) تا به کیفر اعمالتان شما را درهم بکوبد (فاذا جاء وعد اولاهما بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باءس شدید).
این قوم جنگجو آنچنان بر شما هجوم می برند که حتی برای یافتن نفراتتان تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 26
((هر خانه و دیاری را جستجو می کنند)) (فجاسوا خلال الدیار).
((و این یک وعده قطعی و تخلف ناپذیر خواهد بود)) (و کان وعدا مفعولا).

((سپس الطاف الهی بار دیگر به سراغ شما آمد و شما را بر آن قوم مهاجم پیروز کردیم)) (ثم رددنا لکم الکرة علیهم).
((و شما را بوسیله اموال و ثروت سرشار و فرزندان و نفرات بسیار تقویت نمودیم)) (و امددناکم باموال و بنین).
((آنچنان که نفرات شما بر نفرات دشمن فزونی گرفت)) (و جعلناکم اکثر نفیرا).
این گونه الطاف الهی شامل حال شما می شود شاید به خود آئید و به اصلاح خویشتن بپردازید دست از زشتیها بردارید و به نیکی ها رو آرید، چرا که :
((اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده اید و اگر بدی کنید به خود بدی کرده اید)) (ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساءتم فلها).
این یک سنت همیشگی است نیکی ها و بدیها سرانجام به خود انسان باز می گردد، هر ضربه ای که انسان می زند بر پیکر خویشتن زده است ، و هر خدمتی به دیگری می کند در حقیقت به خود خدمت کرده است ، ولی مع الاسف نه آن مجازات شما را بیدار می کند و نه این نعمت و رحمت مجدد الهی باز هم به طغیان می پردازید و راه ظلم و ستم و تعدی و تجاوز را پیش می گیرید و فساد کبیر در زمین ایجاد می کنید و برتری جوئی را از حد می گذرانید. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 27
سپس وعده دوم الهی فرا می رسد: ((هنگامی که این وعده دوم فرا می رسد باز گروهی جنگجو و پیکارگر بر شما چیره می شوند، آنچنان بلائی به سرتان می آورند که آثار غم و اندوه از صورتهای شما می بارد)) (فاذا جاء وعد الاخرة لیسوئوا وجوهکم).
آنها حتی بزرگ معبدتان بیت المقدس را از دست شما می گیرند ((و در آن داخل می شوند همانگونه که بار اول داخل شدند)) (و لیدخلوا المسجد کما دخلوه اول مرة).
آنها به این هم قناعت نمی کنند، ((تمام بلاد و سرزمینهائی را که اشغال کرده اند درهم می کوبند و ویران می کنند)) (و لیتبروا ما علوا تتبیرا).
با این حال باز درهای توبه و بازگشت شما به سوی خدا بسته نیست باز هم ((ممکن است خداوند به شما رحم کند)) (عسی ربکم ان یرحمکم).
((و اگر به سوی ما باز گردید ما هم لطف و رحمت خود را به شما باز می گردانیم ، و اگر به فساد و برتری جوئی گرائید باز هم شما را به کیفر شدید گرفتار خواهیم ساخت)) (و ان عدتم عدنا).
و تازه این مجازات دنیا است ((و ما جهنم را برای کافران زندان سختی قرار داده ایم)) (و جعلنا جهنم للکافرین حصیرا).
نکته ها: 1 - دو فساد بزرگ تاریخی بنی اسرائیل
در آیات فوق ، سخن از دو انحراف اجتماعی بنی اسرائیل که منجر به

فساد تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 28
و برتری جوئی می گردد به میان آمده است ، که به دنبال هر یک از این دو، خداوند مردانی نیرومند و پیکار جو را بر آنها مسلط ساخته تا آنها را سخت مجازات کنند و به کیفر اعمالشان برسانند.
گر چه تاریخ پر ماجرای بنی اسرائیل ، فراز و نشیب بسیار دارد، و پیروزیها و شکستها در آن فراوان دیده می شود اما در اینکه قرآن به کدامیک از این حوادث اشاره می کند در میان مفسران گفتگو بسیار زیاد است ، که به عنوان نمونه چند قسمت از آنها را ذیلا می آوریم .
1 - آنچه از تاریخ بنی اسرائیل استفاده می شود این است که نخستین کسی که بر آنها هجوم آورد و بیت المقدس را ویران کرد، بخت النصر پادشاه بابل بود، و هفتاد سال بیت المقدس به همان حال باقی ماند، تا یهود قیام کردند و آنرا نوسازی نمودند، دومین کسی که بر آنها هجوم برد قیصر روم اسپیانوس بود که وزیرش ((طرطوز)) را ماءمور این کار کرد، او به تخریب بیت المقدس و تضعیف و قتل بنی اسرائیل کمر بست ، و این حدود یکصد سال قبل از میلاد بود.
بنابراین ممکن است دو حادثه ای که قرآن به آن اشاره می کند همان باشد که در تاریخ بنی اسرائیل نیز آمده است ، زیرا حوادث دیگر در تاریخ بنی اسرائیل آنچنان شدید نبود که حکومت آنها را به کلی از هم متلاشی کند، ولی حمله بخت النصر، قدرت و شوکت آنها را به کلی درهم کوبید، این تا زمان ((کورش)) ادامه داشت ، و پس از آن بنی اسرائیل مجددا به قدرت رسیدند و این وضع ادامه داشت تا بار دیگر قیصر روم بر آنها هجوم برد و حکومتشان را متلاشی کرد و این دربدری همچنان ادامه یافت (تا در این اواخر که به کمک قدرتهای جهانخوار و استعمارگر حکومتی برای خود دست و پا کردند).
2 - ((طبری)) در تفسیر خود نقل می کند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: مراد تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 29
از فساد اول قتل حضرت زکریا و گروهی دیگر از پیامبران ، و منظور از وعده نخستین ، وعده انتقام الهی از بنی اسرائیل به وسیله ((بخت النصر)) می باشد، و مراد از فساد دوم شورشی است که بعد از آزادی بوسیله یکی از سلاطین فارس مرتکب شدند، و دست به فساد زدند، و مراد از وعده دوم هجوم ((انطیاخوس)) پادشاه روم است .
این تفسیر با تفسیر اول تا اندازه ای قابل انطباق است ، ولی هم راوی این حدیث مورد وثوق نیست و هم انطباق تاریخ ((زکریا)) و ((یحیی)) بر تاریخ ((بخت النصر)) و ((اسپیانوس یا انطیاخوس)) محرز نمی باشد، بلکه بنا به گفته بعضی بخت النصر معاصر ((ارمیا)) یا ((دانیال)) پیامبر بوده ، و قیام او حدود ششصد سال پیش از زمان یحیی صورت گرفته بنا بر این

چگونه قیام بخت النصر می تواند برای انتقام خون یحیی اقدام کرده باشد.
3 - بعضی دیگر گفته اند بیت المقدس یکبار در زمان داود و سلیمان ساخته شد و بخت النصر آن را ویران کرد که این همان وعده اولی است که قرآن به آن اشاره می کند، و بار دیگر در زمان پادشاهان هخامنشی ساخته و آباد شد و آنرا طیطوس رومی ویران ساخت (توجه داشته باشید طیطوس یا طرطوز که در بالا ذکر شد قابل انطباق است) و از آن پس همچنان ویران ماند تا در عصر خلیفه دوم که آن سرزمین بوسیله مسلمانان فتح شد:
این تفسیر نیز چندان منافات با دو تفسیر بالا ندارد.
4 - در برابر تفسیرهای فوق و تفاسیر دیگری که کم و بیش با آنها هماهنگ است ، تفسیر دیگری داریم که سید قطب در تفسیر فی ظلال احتمال آن را داده است که با آنچه گفته شد به کلی متفاوت می باشد، و آن اینکه : تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 30
این دو حادثه تاریخی در گذشته و در زمان نزول قرآن واقع نشده بوده بلکه مربوط به آینده است که یکی از آنها احتمالا فساد آنها در آغاز اسلام بود که منجر به قیام مسلمانان به فرمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر ضد آنان شد و به کلی از جزیره عرب بیرون رانده شدند، و دیگری مربوط به قیام نازیهای آلمان به ریاست هیتلر بر ضد یهود بوده است .
ولی اشکال این تفسیر این است که در هیچیک از آنها داخل شدن قوم پیروزمند در بیت المقدس تا چه رسد به ویران کردن آن ، وجود ندارد.
5 - آخرین احتمال اینکه بعضی احتمال داده اند این دو حادثه مربوط به رویدادهای بعد از جنگ جهانی دوم و تشکیل حزبی بنام ((صهیونیسم)) و تشکیل دولتی بنام ((اسرائیل)) در قلب ممالک اسلامی است ، منظور از فساد اول بنی اسرائیل و برتری جوئی آنها همین است ، و منظور از انتقام اولی آن است که ممالک اسلامی در آغاز که از این توطئه آگاه شدند دست به دست هم دادند و توانستند بیت المقدس و قسمتی از شهرها و قصبات فلسطین را از چنگال یهود بیرون آورند، و نفوذ یهود از مسجد اقصی به کلی قطع شد.
و منظور از فساد دوم هجوم بنی اسرائیل با اتکای نیروهای استعماری جهانخوار و اشغال سرزمینهای اسلامی و گرفتن بیت المقدس و مسجدالاقصی است .
و به این ترتیب باید مسلمانان در انتظار پیروزی دوم بر بنی اسرائیل باشند بطوری که مسجد اقصی را از چنگال آنها بیرون آورند و نفوذشان را از این سرزمین اسلامی بکلی قطع کنند، این همان چیزی است که همه مسلمین جهان در انتظار آنند و وعده فتح و نصرت الهی است نسبت به مسلمانان .

و تفاسیر دیگری که ذکر آنها چندان قابل ملاحظه نیست .
البته در تفسیر پنجم و چهارم باید فعلهای ماضی که در آیه ذکر شده است همه به معنی مضارع باشد، و البته این معنی در جائی که فعل بعد از حروف شرط واقع می شود از نظر ادبیات عرب بعید نیست .
ولی ظاهر آیه ثم رددنا لکم الکرة علیهم و امددناکم باموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیرا آن است که حداقل فساد اول بنی اسرائیل و انتقام آن در گذشته واقع شده است .
از همه اینها گذشته مساله مهمی که باید در اینجا مورد توجه قرار گیرد این است که ظاهر تعبیر بعثنا علیکم عبادا لنا اولی باءس شدید (ما گروهی از بندگان خود را که قدرت جنگی زیادی داشتند بر ضد شما مبعوث کردیم ، نشان می دهد که گروه انتقام گیرنده مردان باایمان بودند که شایسته نام ((عباد)) و عنوان ((لنا)) و همچنین ((بعثنا)) بوده اند و این معنی در بسیاری از تفاسیر که در بالا گفته شد دیده نمی شود).
البته نمی توان انکار کرد که عنوان بعث (برانگیختن) همیشه در مورد پیامبران و مؤ منان به کار نرفته ، بلکه در غیر آنها نیز در قرآن استعمال شده مانند آنچه در داستان ((هابیل)) و ((قابیل)) می خوانیم : فبعث الله غرابا یبحث فی الارض : ((خداوند کلاغی را برانگیخت که زمین را جستجو می کرد)) (مائده آیه 31).
و در مورد عذابهای زمینی و آسمانی این کلمه به کار رفته است قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم او من تحت ارجلکم (انعام - 65).
و نیز کلمه ((عباد)) و یا ((عبد)) در افرادی که مورد مذمتند احیانا به کار رفته است ، از جمله به کار رفتن این کلمه در مورد گنهکاران در آیه 58 فرقان و کفی به بذنوب عباده خبیرا و در آیه 27 سوره شوری در مورد طغیانگران
و لو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض و در مورد خطاکاران و منحرفان از اصل توحید در آیه 118 سوره مائده می خوانیم : ان تعذبهم فانهم عبادک .
ولی با همه اوصاف نمی توان انکار کرد که اگر قرینه قاطعی قائم نشود ظاهر آیات مورد بحث در بدو نظر آنست که جمعیت انتقام گیرنده مردمی باایمانند.
به هر حال آیات فوق اجمالا به ما می گوید که بنی اسرائیل دو بار سخت به فساد دست زدند و استکبار ورزیدند و خدا از آنها انتقام سختی گرفت ، و هدف از بیان این موضوع درس عبرتی برای آنها و ما و همه انسانها است تا بدانیم ستمگریها و فسادانگیزی ها در پیشگاه خدا بدون مجازات

نمی ماند، هنگامی که قدرت یافتیم حوادث دردناکی را که در آینده در انتظار ما است فراموش نکنیم و از تواریخ گذشتگان این درس را بیاموزیم .

2 - هر چه کنید به خود کنید!

در آیات فوق به این اصل اساسی اشاره شده که خوبیها و بدیهای شما به خودتان باز می گردد، گر چه ظاهرا مخاطب این جمله بنی اسرائیلند ولی بدیهی است بنی اسرائیل در این مساله خصوصیتی ندارند، این قانون همیشگی در طول تاریخ بشر است ، و خود تاریخ گواه آن است .

بسیار بودند کسانی که سنتهای زشت و ناروا و قوانین ظالمانه و بدعتهای غیر انسانی گذاردند و سرانجام دامان خودشان و دوستانشان را گرفت ، و در همان چاهی که برای دیگران کنده بودند افتادند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 33

مخصوصا ایجاد فساد در روی زمین ، و برتری جوئی و استکبار (علو کبیر) از اموری است که اثرش در همین جهان دامان انسان را می گیرد، و به همین دلیل بنی اسرائیل بارها گرفتار شکستهای سخت و پراکندگی و بدبختی شدند، چرا که دست به فساد در ارض زدند.

هم اکنون گروهی از قوم یهود یعنی صهیونیستها اقدام به غصب سرزمینهای دیگران و آواره ساختن آنها از وطنهایشان و کشتن و نابود کردن فرزندانشان کرده اند و حتی احترام خانه خدا بیت المقدس را نیز رعایت نکردند.

آنها در برخورد با مسائل جهانی ، عملا نشان داده اند که تابع هیچ قانون و معیاری نیستند، هرگاه فرضا یک جنگجوی فلسطینی به سوی آنها شلیک کند آنها در عوض اردوگاههای آوارگان و کودکستانها و بیمارستانهای آنان را بمباران می کنند، و در مقابل کشته شدن یک نفر از آنها، گاهی صدها نفر بیگناه را درو می کنند و خانه های زیادی را منفجر می سازند!

آنها به هیچیک از مصوبات مجامع بین المللی خود را پایبند نمی دانند و علنا و آشکارا همه را زیر پا می گذارند، بدون شک اینهمه قانونشکنی و بیدادگری و اعمال ضد انسانی به خاطر آنست که به قدرت جهانخواری همچون ((آمریکا)) متکی هستند، ولی این نیز قابل تردید نیست که خود این قوم و جمعیت از نظر اخلاقی و فکری نمونه کاملی از جنایت و نادیده گرفتن همه مسائل انسانی می باشند، و این خود مصداقی است از فساد در ارض و برتری جوئی و استکبار و باید در انتظار این بود که باز ((عبادا لنا اولی باءس شدید)) بر آنها چیره شوند و وعده قطعی خدا را درباره آنها عملی سازند.

3 - تطبیق آیات بر تواریخ اسلامی

در روایات مختلفی میبینیم که آیات فوق بر حوادث تاریخ مسلمانان نیز

تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 34
تطبیق شده است از جمله فساد اول و دوم اشاره به قتل علی (علیه السلام) و ضربه بر پیکر امام حسن (علیه السلام) است و یا منظور از بعثنا علیکم عبادا لنا اءولی باءس شدید حضرت مهدی (علیه السلام) (قائم) و یارانش می باشند.
و در بعضی دیگر اشاره به جمعیتی گرفته شده است که قبل از مهدی (علیه السلام) قیام می کنند.
پر واضح است که هرگز مفهوم این احادیث تفسیر آیات فوق در محتوای لفظیش نیست ، چرا که این آیات با صراحت تمام از بنی اسرائیل سخن می گوید بلکه منظور این است که مشابه همان برنامه در این امت از فسادها و مجازاتها رخ می دهد، و این دلیل روشنی است بر این که برنامه فوق هر چند در مورد بنی اسرائیل ذکر شده اما یک قانون کلی است در همه اقوام و ملل و یک سنت جاری عمومی است در طول تاریخ بشر.
الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 35
آیه 9 - 12
آیه و ترجمه
إِنَّ هَذَا الْقُرْءَانَ يهْدِى لِلَّتى هِىَ أَقْوَمُ وَ يُبَشرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصلِحَتِ أَنَّ لهُمْ أَجْراً كَبِيراً(9)
وَ أَنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالاَخِرَةِ أَعْتَدْنَا لهُمْ عَذَاباً أَلِيماً(10)
وَ يَدْعُ الانسنُ بِالشرِّ دُعَاءَهُ بِالخْيرِ وَ كانَ الانسنُ عجُولاً(11)
وَ جَعَلْنَا الَّيْلَ وَ النهَارَ ءَايَتَينِ فَمَحَوْنَا ءَايَةَ الَّيْلِ وَ جَعَلْنَا ءَايَةَ النهَارِ مُبْصرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضلاً مِّن رَّبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السنِينَ وَ الحْسابَ وَ كلَّ شىْءٍ فَصلْنَهُ تَفْصِيلاً(12)
ترجمه :9 - این قرآن به راهی هدایت می کند که مستقیم ترین راههاست ، و به مؤ منانی که عمل صالح انجام می دهند بشارت می دهد که برای آنها پاداش بزرگی است .
10 - و اینکه آنها به قیامت ایمان نمی آورند عذاب دردناکی برایشان آماده ساخته ایم .
11 - و انسان (بر اثر شتابزدگی) بدیها را طلب می کند آنگونه که نیکیها را می طلبد، و انسان همواره عجول است .
12 - ما شب و روز را دو نشانه توحید و عظمت خود) قرار دادیم سپس نشانه شب را محو کرده و نشان روز را روشنی بخش ساختیم ، تا فضل پروردگار را (در پرتو آن) بطلبید (و به تلاش زندگی برخیزید) و عدد سالها و حساب را بدانید و هر چیزی را بطور مشخص (و آشکار) بیان کردیم .
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 36

تفسیر: مستقیم ترین راه خوشبختی
در آیات گذشته سخن از بنی اسرائیل و کتاب آسمانیشان تورات و تخلفشان از این برنامه الهی و کیفرهایشان در این رابطه در میان بود.
از این بحث به قرآن مجید کتاب آسمانی مسلمین که آخرین حلقه کتب آسمانی است منتقل می شود و می گوید: ((این قرآن مردم را به آئینی که مستقیم ترین و پابرجاترین آئینها است هدایت می کند)) (ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم).
((اقوم)) از ماده ((قیام)) گرفته شده است ، و از آنجا که انسان به هنگامی که می خواهد فعالیت پیگیری انجام دهد قیام می کند و به کار می پردازد از این نظر قیام کنایه از حسن انجام امور و آمادگی برای فعالیت آمده است ، ضمنا ((استقامت)) که از همین ماده گرفته شده است و ((قیم)) که آنهم از این ماده است به معنی صاف و مستقیم و ثابت و پا بر جا است .
و از آنجا که ((اقوم)) صیغه ((افعل تفضیل)) است به معنی صافتر و مستقیمتر و پابرجاتر می آید و به این ترتیب ، مفهوم آیه فوق چنین است که ((قرآن به طریقه ای که مستقیم ترین و صافترین و پابرجاترین طرق است دعوت می کند)).
صاف و مستقیم از نظر عقائدی که عرضه می کند، عقائدی روشن ، قابل درک خالی از هر گونه ابهام و خرافات ، عقائدی که دعوت به عمل دارد، نیروهای انسانی را بسیج می کند و میان انسان و قوانین عالم طبیعت هماهنگی برقرار می سازد.
صافتر و مستقیمتر از این نظر که میان ظاهر و باطن ، عقیده و عمل ، تفکر و برنامه ، همگونی ایجاد کرده و همه را به سوی ((الله)) دعوت می کند.
صافتر و مستقیمتر از نظر قوانین اجتماعی و اقتصادی و نظامات سیاسی

بر جامعه انسانی حکم فرما است که هم جنبه های معنوی را پرورش می دهد و هم از نظر مادی ، تکامل آفرین است .
به افراط و تفریط عبادت و همچنین برنامه های اخلاقی که انسان را از هر گونه تمایل به افراط و تفریط و آز و حرص و طمع و اسراف و تبذیر و بخل و حسد و ضعف و استکبار رهائی می بخشد.
و بالاخره صافتر و مستقیمتر از نظر نظام حکومتی که برپا دارنده عدل است و درهم کوبنده ستم و ستمگران .
آری قرآن هدایت به طریقه و روشی می کند که در تمام زمینه ها صافترین و مستقیمترین و ثابت ترین طریقه است .
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که مفهوم ((افعل تفضیل))، این معنی را

می رساند که در مذاهب و ادیان موجود اقوام دیگر، این استقامت و عدالت وجود دارد ولی در قرآن بیشتر است اما با توجه به چند نکته پاسخ این سؤ ال روشن می شود، زیرا:
اولا اگر طرف مقایسه ادیان آسمانی دیگر باشد، بدون شک آنها نیز هر کدام در زمان و عصر خود آئینی مستقیم و صاف و پابرجا بودند، ولی طبق قانون تکامل ، هنگامی که به مرحله نهائی یعنی مرحله خاتمیت برسیم ، آئینی وجود خواهد داشت که صافترین و پابرجاترین است .
ثانیا اگر طرف مقایسه غیر مذاهب آسمانی باشد باز هم افعل تفضیل در اینجا مفهوم دارد زیرا مکتبهای دیگر می کوشند که سهمی از استقامت و صافی را داشته باشند ولی در مقایسه با اشتباهاتشان و در مقایسه مجموع آنها با قرآن روشن می شود که این آئین از همه مستقیمتر و صافتر و با ساختمان روح و جسم و جان انسان هماهنگتر و به همین دلیل پابرجاتر است :
ثالثا همانگونه که سابقا هم اشاره کرده ایم ، ((افعل تفضیل))، همیشه دلیل تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 38
بر این نیست که طرف مقایسه ، حتما سهمی از آن مفهوم را دارا است ، چنانکه در قرآن مجید می خوانیم افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع ام من لا یهدی الا ان یهدی : ((آیا کسی که به سوی حق دعوت می کند شایسته تر برای رهبری است یا آنکس که راهی به حق ندارد مگر اینکه او را رهبری کنند)) (یونس - 35).
ضمنا توجه به این نکته لازم است که با در نظر گرفتن این معنی که یکی از معانی ((اقوم)) ثابت تر و پابرجاتر است ، و با در نظر گرفتن اینکه طرف مقایسه در عبارت ذکر نشده و به اصطلاح ((حذف متعلق دلیل بر عموم است)) روشن می شود که این آیه از آیاتی است که اشاره ای به مساله خاتمیت اسلام و پیامبر نیز دارد، چرا که می گوید این آئین از همه آئینها ثابت تر و پابرجاتر است (دقت کنید).
سپس از آنجا که موضعگیریهای مردم در برابر این نامه مستقیم الهی مختلف است ، به دو نوع موضعگیری مشخص و نتائج آن اشاره کرده می فرماید: ((این قرآن به مؤ منانی که عمل صالح انجام می دهند مژده می دهد که برای آنان پاداش بزرگی است (و یبشر المؤ منین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا کبیرا).
((و به آنها که ایمان به آخرت و دادگاه بزرگش ندارند (و طبعا عمل صالحی نیز انجام نمی دهند) نیز بشارت می دهد که عذاب دردناکی برای آنها آماده کرده ایم)) (و ان الذین لا یؤ منون بالاخرة اعتدنا لهم عذابا الیما).
تعبیر به بشارت در مورد مومنان دلیلش روشن است ، ولی در مورد افراد

بی ایمان و طغیانگر در حقیقت یکنوع استهزاء است ، و یا بشارتی است برای مومنان که دشمنانشان به چنین سرنوشتی گرفتار می شوند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 39
ضمنا پاداش مومنان را در عبارت کوتاه ((اجرا کبیرا)) و کیفر افراد بی ایمان را در عبارت جامع ((عذابا الیما)) خلاصه کرده که مفهوم هر دو آنچنان وسیع است که هر گونه پاداش و کیفر معنوی و مادی ، جسمی و روحانی را شامل می شود.
و اما اینکه در صفات دوزخیان تنها روی ((عدم ایمان به آخرت)) انگشت گذارده و سخن از اعمالشان نیست ، ممکن است از این جهت باشد که اعتقاد به آن دادگاه بزرگ بیش از هر چیز انسان را در مقابل گناهان کنترل می کند، و از این گذشته انکار قیامت به انکار خدا نیز باز می گردد، زیرا چگونه ممکن است خداوند عادل و حکیم مردم این جهان را در شرائطی که می بینیم به حال خود رها کند، و جهان دیگری در کار نباشد، این نه با حکمت او سازگار است و نه با عدالتش ، از همه گذشته چون بحث در آیه از پاداش و کیفر است تناسب با مساله آخرت و دادگاه عدل پروردگار دارد.
در آیه بعد به تناسب بحث گذشته به یکی از علل مهم بی ایمانی که عدم مطالعه کافی در امور است اشاره کرده چنین می فرماید: ((انسان همانگونه که نیکیها را طلب می کند به خاطر دستپاچگی و عدم مطالعه کافی به طلب بدیها بر می خیزد)) (و یدع الانسان بالشر دعائه بالخیر).
((چرا که انسان ذاتا عجول است)) (و کان الانسان عجولا).
((دعا)) در اینجا معنی وسیعی دارد که هر گونه طلب و خواستن را شامل می شود، اعم از اینکه با زبان بخواهد، و یا عملا برای بدست آوردن چیزی بپا خیزد و تلاش و کوشش کند.
در حقیقت عجول بودن انسان برای کسب منافع بیشتر و شتابزدگی او در تحصیل خیر و منفعت سبب می شود که تمام جوانب مسائل را مورد بررسی قرار تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 40
ندهد، و چه بسیار که با این عجله ، نتواند خیر واقعی خود را تشخیص دهد، بلکه هوی و هوسهای سرکش چهره حقیقت را در نظرش دگرگون سازد و به دنبال شر برود.
و در این حال همانگونه که انسان ، از خدا تقاضای نیکی می کند، بر اثر سوء تشخیص خود، بدیها را از او تقاضا می کند، و همانگونه که برای نیکی تلاش می کند، به دنبال شر و بدی می رود، و این بلای بزرگی است برای نوع انسانها و مانع عجیبی است در طریق سعادت .
چه بسیارند کسانی که بر اثر شتابزدگی خود را به پرتگاههای خطرناک افکنده اند به گمان اینکه به محل امن و امان می روند، در بیراهه ها گام

گذارده اند به تصور اینکه به سوی منزل سعادت پیش می روند، در زشتیها و بدبختیها غوطه ور شده اند به پندار اینکه در مسیر افتخار راه می روند و این نتیجه شوم عجله و شتابزدگی است .
از آنچه گفتیم روشن شد که مفهوم آیه نه منحصر به دعای لفظی است ، و نه طلب کردن عملی بلکه همه را در یک معنی جامع قرار می گیرد و اگر بعضی از مفسران آن را در یک قسمت محدود کرده اند دلیلی بر آن وجود ندارد.
و نیز اگر در بعضی از روایات تنها مساله دعای لفظی مطرح شده از قبیل ذکر مصداق است نه تمام مفهوم ، چنانکه در حدیثی از حضرت امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: و اعرف طریق نجاتک و هلاکک ، کی لا تدعوا الله بشی ء عسی فیه هلاکک ، و انت تظن ان فیه نجاتک ، قال الله تعالی و یدع الانسان بالشر دعائه بالخیر و کان الانسان عجولا: ((راه نجات و هلاک خود را درست بشناس مبادا از خدا چیزی بطلبی که نابودی تو در آن است ، در حالی که گمان می بری ، نجات تو در آن است ، خداوند متعال می گوید انسان دعای شر می کند آنگونه که دعای خیر می کند چرا

انسان ، عجول است)).
بنابراین تنها راه رسیدن به خیر و سعادت آنست که انسان در هر کار قدم می گذارد با نهایت دقت و هوشیاری و دور از هر گونه عجله و شتابزدگی تمام جوانب را بررسی کند و خود را در انتخاب راه از هر گونه پیشداوری و قضاوتهای آمیخته با هوی و هوس بر کنار دارد، از خدا در این راه یاری بطلبد تا راه خیر و سعادت را بیابد و در پرتگاه و بیراهه گام ننهد.
آیه بعد سخن از آفرینش شب و روز و منافع و برکات این دو و وجود حساب و کتاب در عالم می کند تا هم دلیلی باشد بر توحید و شناخت خدا و بحث گذشته معاد را تکمیل کند و هم شاهدی باشد بر لزوم دقت در عواقب کارها و عدم شتابزدگی می گوید:
((ما شب و روز را دو نشانه از نشانه های خود قرار دادیم)) (و جعلنا اللیل و النهار آیتین).
((سپس نشانه شب را محو، و نشانه روز را که روشنی بخش است به جای آن قرار دادیم)) (فمحونا آیة اللیل و جعلنا آیة النهار مبصرة).
و از این کار دو هدف داشتیم ((نخست اینکه از فضل پروردگارتان بهره گیرید)) (لتبتغوا فضلا من ربکم).
شبها به استراحت پردازید، و روزها به تلاش و کوشش و کار، و در پرتو آن از مواهب الهی بهره گیرید.
هدف دیگر اینکه : ((عدد سالها و حساب کارهای زمان بندی شده خود را بدانید)) (و لتعلموا عدد السنین و الحساب).

((و ما هر چیز را مشخص و روشن ساختیم)) (و کل شی ء فصلناه تفصیلا)
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 42
تا جای هیچگونه شبهه باقی نماند.
در اینکه منظور از ((آیة اللیل)) و ((آیة النهار)) خود شب و روز است که هر کدام آیه و نشانه ای است از پروردگار، یا منظور از ((آیة اللیل)) قرص ماه و ((آیة النهار)) قرص خورشید است ؟ در میان مفسران گفتگو است .
اما دقت در خود آیه نشان می دهد که صحیح همان تفسیر اول است ، زیرا تعبیر ((و جعلنا اللیل و النهار آیتین)) دلیل بر آن است که هر کدام آیه و نشانه ای برای اثبات وجود خدا محسوب می شود، و منظور از محو آیه شب آنست که پرده های تاریک و ظلمت بار شب در زیر پوششی از نور و روشنائی روز محو و نابود می گردد، و آنچه در دل شب پنهان گشته بود در پرتو روشنائی روز آشکار می گردد.
و اگر در بعضی دیگر از آیات قرآن (سوره یونس آیه 5) خورشید و ماه را وسیله شناسائی سال و ماه و حساب قرار داده منافات با آنچه در بالا گفتیم ندارد، زیرا پیدایش حساب و کتاب در برنامه زندگی انسان را می توان به شب و روز نسبت داد و هم به خورشید و ماه ، چرا که هر دو با هم پیوند دارند.
در نهج البلاغه در خطبه اشباح ضمن بیان نشانه های عظمت خداوند چنین می خوانیم : و جعل شمسها آیة مبصرة لنهارها، و قمرها، آیة ممحوة من لیلها، و اجراهما فی مناقل مجراهما، و قدر سیرهما فی مدارج درجهما، لیمیز بین اللیل و النهار بهما، و لیعلم عدد السنین و الحساب بمقادیرهما: ((خورشید را نشانه روشنی بخش روز، و ماه را نشانه محو کننده شب قرار داد، و آن دو را در مجرایشان به جریان انداخت ، و مراحل سیرشان را اندازه گیری نمود، تا میان شب و روز تفاوت ایجاد کند، و با اندازه گیری این دو، شماره تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 43
سالها و حساب دانسته شود)).
این تعبیرها نیز با آنچه در تفسیر اول بیان شد منافاتی ندارد، زیرا همانگونه که گفتیم پیدایش حساب و شماره سالها را هم می توان به شب و روز نسبت داد و هم به خورشید و ماه ، چرا که هر دو با هم مربوطند.
نکته ها: 1 آیا انسان ذاتا عجول است ؟
نه تنها در رابطه با عجله و شتابزدگی که در آیات فوق انسان به آن توصیف شده ، در موارد متعددی دیگر از قرآن نیز مذمتهائی روی عنوان ((انسان)) دیده می شود، از قبیل ((ظلوم)) و ((جهول)) و ((کفور)) و ((طغیانگر)) و ((هلوع)) (کم ظرفیت) و ((مغرور)) و مانند آن .
این تعبیرات گاهی این سؤ ال را به وجود می آورد که چگونه می توان این

امور را با برداشتی که از قرآن در مورد فطرت پاک انسان و حامل روح خدائی بودنش داریم ، هماهنگ ساخت ؟
به تعبیر دیگر انسان از نظر جهان بینی اسلامی ، موجودی است بسیار والا، به حدی که لایق مقام خلیفة اللهی و نمایندگی خدا در زمین است ، معلم فرشتگان و برتر از آنهاست ، این موضوع با نکوهشهای فوق چگونه سازگار است ؟!
پاسخ این سؤ ال را در یک جمله می توان داد که آنهمه مقام و شخصیت و ارزش انسان مشروط به یک شرط است و آن ((تربیت تحت نظر رهبران الهی)) است ، در غیر این صورت انسان به گونه گیاهی خودرو پرورش می یابد و در میان هوسها و شهوات غوطه ور می شود سرمایه های عظیمی را که بالقوه دارد از دست می دهد و جنبه های منفی در وجود او آشکار می شود. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 44
بنابراین اگر شرط مزبور تحقق یابد تمام جنبه های مثبتی که در قرآن در رابطه با انسان آمده در وجود او بارور می گردد، و اگر این شرط، تحقق نیابد، جنبه های منفی یاد شده آشکار می شود، لذا در آیه 19 تا 24 سوره معارج می خوانیم ان الانسان خلق هلوعا اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه الخیر منوعا الا المصلین الذین هم علی صلاتهم دائمون .
:((انسان ، هلوع آفریده شده ، هنگامی که بدی به او برسد بی تابی می کند، و هنگامی که خوبی به او برسد، بخل می ورزد، مگر نمازگزاران که همواره به این برنامه ادامه می دهند)).
شرح بیشتر این موضوع را در سوره یونس ذیل آیه 12 نیز بیان کردیم (تفسیر نمونه جلد 8 صفحه 239).
2 - بلای شتابزدگی !
عشق آتشین به یک موضوع و افکار سطحی و محدود، و گاه سیطره هوی و هوس بر انسان ، و خوشبینی بیش از حد به یک مطلب ، عوامل عجله و شتابزدگی در کارها است ، و از آنجا که بررسیهای سطحی و مقدماتی غالبا برای پی بردن به حقیقت یک امر و سود و زیان آن کافی نیست ، معمولا عجله و دستپاچگی در انجام کارها، موجب ندامت و خسران و پشیمانی است .
تا آنجا که در آیات فوق خواندیم که گاهی عجله سبب می شود، انسان به دنبال بدیها برود به همان سرعت که به دنبال نیکیها می رود!
تلخکامی ها و شکستها و مصائبی که دامان انسان را در طول تاریخ بر اثر عجله و شتابزدگی گرفته است ، بیش از آن است که قابل احصا و شماره باشد، و خود ما در طول زندگی نمونه های آن را آزموده ایم ، و ثمرات تلخش را چشیده ایم !.
نقطه مقابل عجله ((تثبت)) و ((تاءنی)) یعنی درنگ کردن ، و با تفکر و

تاءمل و بررسی همه جوانب کاری را انجام دادن است . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 45
در حدیثی از رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود: انما اهلک الناس العجلة و لو ان الناس تثبتوا لم یهلک احد: ((مردم را عجله هلاک می کند، اگر مردم با تاءمل کارها را انجام می دادند کسی هلاک نمی شد)).
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم مع التثبت تکون السلامة ، و مع العجلة تکون الندامة : ((با درنگ کردن سلامت است و با عجله ندامت))!
و نیز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: ان الاناة من الله و العجلة من الشیطان !: ((تاءنی و ترک شتابزدگی از ناحیه خدا است و عجله از شیطان است))!.
البته در روایات اسلامی بابی در زمینه ((تعجیل در کار خیر داریم))، از جمله در حدیثی از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : ان الله یحب من الخیر ما یعجل : ((خداوند کار نیکی را دوست دارد که در آن شتاب شود)).
و روایات در این زمینه بسیار است که منظور از عجله در این روایات همان ((سرعت)) است در مقابل اهمال کاری و تاءخیرهای بیجا و امروز و فردا کردن ، که غالبا سبب بروز مشکلات و موانعی در کارها می گردد.
شاهد این سخن حدیثی است که در همین باب از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است : من هم بشی ء من الخیر فلیعجله فان کل شی ء فیه تاءخیر فان للشیطان فیه نظرة : ((کسی که تصمیم به کار خیری گرفت باید عجله کند زیرا هر کاری را که در آن تاءخیر کنید شیطان در آن حیله ای می کند)).
بنابراین باید گفت : ((سرعت و جدیت در کارها آری ، اما عجله و شتابزدگی نه))!.
و به تعبیر دیگر، عجله مذموم آنست که به هنگام بررسی و مطالعه در جوانب کار و شناخت صورت گیرد، اما سرعت و عجله ممدوح آنست که بعد از تصمیم گیری تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 46
لازم ، در اجرا درنگ نشود، و لذا در روایات می خوانیم : ((در کار خیر، عجله کنید)) یعنی بعد از آنکه خیر بودن کاری ثابت شد دیگر جای مسامحه نیست .
3 - نقش عدد و حساب در زندگی انسانها.
تمام جهان هستی بر محور حساب و اعداد می گردد، و هیچیک از نظامات این عالم بدون حساب نیست ، طبیعی است انسان که جزئی از این مجموعه است نمی تواند بی حساب و کتاب زندگی کند.

به همین دلیل در آیات مختلف قرآن یکی از نعمتهای خدا وجود ماه و خورشید یا شب و روز، به عنوان یک عامل ایجاد نظم و حساب در زندگی انسانها شمرده شده است ، چرا که هرج و مرج و نبودن حساب و نظم در زندگی عامل فنا و نابودی است .
جالب اینکه در آیات فوق برای نعمت شب و روز، دو فایده ذکر شده است یکی ابتغاء فضل الله که در قرآن معمولا به معنی کسب و کار مفید و ارزنده است ، و دیگری دانستن عدد سالها و حساب ، شاید ذکر این دو در کنار هم دلیلی بر این باشد که ((ابتغاء فضل الله)) بدون استفاده از ((حساب و کتاب)) ممکن نیست .
و شاید این سخن در زمانهای گذشته مانند امروز تا این حد آفتابی و روشن نبود، اما در دنیای امروز که دنیای آمارها و اعداد و ارقام است و در کنار هر سازمان و تشکیلات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و نظامی و علمی و فرهنگی ، یک سازمان آماری وجود دارد، به خوبی می توان به عمق این اشاره قرآنی پی برد، و دانست که قرآن نه تنها با گذشت زمان کهنه نمی شود بلکه هر قدر زمان بر آن می گذرد تازه تر می گردد. الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 47
آیه 13 - 15
آیه و ترجمه
وَ كلَّ إِنسنٍ أَلْزَمْنَهُ طئرَهُ فى عُنُقِهِ وَ نخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كتَباً يَلْقَاهُ مَنشوراً(13)
اقْرَأ كِتَبَک كَفَى بِنَفْسِک الْيَوْمَ عَلَيْک حَسِيباً(14)
مَّنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يهْتَدِى لِنَفْسِهِ وَ مَن ضلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيهَا وَ لا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتى نَبْعَث رَسولاً(15)
ترجمه :13 - اعمال هر انسانی را به گردنش قرار داده ایم ، و روز قیامت کتابی برای او بیرون می آوریم که آنرا در برابر خود گشوده می بیند.
14 - (این همان نامه اعمال او است ، به او می گوئیم) کتابت را بخوان ! کافی است که امروز خود حسابگر خود باشی !
15 - هر کس هدایت شود برای خود هدایت یافته ، و آن کس که گمراه گردد به زیان خود گمراه شده است (و ضررش متوجه خود او است) و هیچکس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد، و ما هرگز شخص یا قومی را) مجازات نخواهیم کرد مگر آنکه پیامبری مبعوث می کنیم (تا وظائفشان را بیان کند).
تفسیر: چهار اصل مهم اسلامی
از آنجا که در آیات گذشته سخن از مسائل مربوط به معاد و حساب در میان بود، در آیات مورد بحث به مساله ((حساب اعمال انسانها)) و چگونگی آن در روز قیامت پرداخته می گوید: ((اعمال هر انسانی را به

گردنش قرار داداه ایم)) تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 48
(و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه). ((طائر)) به معنی پرنده است ، ولی در اینجا اشاره به چیزی است که در میان عرب معمول بوده که به وسیله پرندگان ، فال نیک و بد می زدند، و از چگونگی حرکت آنها نتیجه گیری می کردند.
مثلا اگر پرنده ای از طرف راست آنها حرکت می کرد آنرا به فال نیک می گرفتند، و اگر از طرف چپ حرکت می کرد آنرا به فال بد می گرفتند.
لذا غالبا این کلمه به معنی فال بد زدن به کار می رود، در حالی که ((تفال)) بیش تر به فال نیک زدن گفته می شود.
در آیات قرآن نیز کرارا تطیر به معنی فال بد آمده است مانند: و ان تصبهم سیئة یطیروا بموسی و من معه : ((هر گاه ناراحتی به فرعونیان می رسید آنرا از شوم بودن وجود موسی و همراهانش می دانستند))! (اعراف - 131)
و در سوره نمل آیه 47 می خوانیم : قالوا ا طیرنا بک و بمن معک : مشرکان قوم صالح (علیه السلام) به این پیامبر بزرگ گفتند ما تو و یارانت را شوم می دانیم و به فال بد می گیریم !
در احادیث اسلامی می خوانیم که از تطیر نهی شده است ، و راه مبارزه با آن توکل بر خدا معرفی گردیده است .
به هر حال طائر در آیه مورد بحث ، نیز اشاره به همین معنی است ، یا به معنی بخت و طالع که قریب الافق با مساله فال نیک و بد است می باشد.
قرآن در حقیقت می گوید: فال نیک و بد، و طالع سعد و نحس ، چیزی جز اعمال شما نیست که به گردنتان آویخته است !.
تعبیر به ((الزمناه)) (ملازم او ساخته ایم) و تعبیر به ((فی عنقه)) (در گردن او) همه دلیل بر این است که اعمال انسان و نتائج آن در دنیا و آخرت از او جدا نمی شوند، و باید در همه حال عهده دار و مسئول آنها باشد، هر چه هست عمل تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 49
است و بقیه همه حرف . بعضی از مفسران این احتمال را نیز در اطلاق کلمه طائر بر اعمال انسانی داده اند که اعمال خوب و بد انسان گوئی همچون پرنده ای از وجود او برمی خیزد لذا به آن طائر اطلاق شده است .
مفسران در معنی ((طائر)) در آیه مورد بحث ، احتمالات متعدد دیگری نیز ذکر کرده اند: از جمله ((طائر)) به معنی ((بهره انسان از خوب و بد))، یا به معنی ((دلیل و راهنما)) و یا به معنی ((نامه اعمال)) و یا به معنی ((یمن و شوم)) است .
ولی بعضی از این تفسیرها به همان معنی که در آغاز ذکر کردیم باز می گردد در حالی که بعضی دیگر از مفهوم آیه بسیار دور است .
قرآن سپس اضافه می کند ما روز قیامت کتابی برای او بیرون می آوریم

که آن را در برابر خود گشوده می بیند (و نخرج له یوم القیامة کتابا یلقاه منشورا).
روشن است که منظور از کتاب چیزی جز کارنامه عمل انسان نیست همان کارنامه ای که در این دنیا نیز وجود دارد و اعمال او در آن ثبت می شود، منتها در اینجا پوشیده و مکتوم است و در آنجا گشوده و باز.
تعبیر به ((نخرج)) (بیرون می آوریم) و همچنین تعبیر به منشور (گشوده نیز اشاره به همین معنی است که آنچه در اینجا پنهان و سربسته است در آنجا آشکار و باز می شود.
درباره نامه اعمال و حقیقت آن در ذیل همین آیات ، بحث خواهیم کرد.
در این هنگام به او گفته می شود، نامه اعمالت را خودت بخوان ! (اقرأ کتابک). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 50
((کافی است که خودت امروز حسابگر خویش باشی ! (کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا).
یعنی آنقدر مسائل روشن و آشکار است و شواهد و مدارک زنده که جای گفتگو نیست و هر کس این نامه عمل را بنگرد می تواند قضاوت و داوری کند، هر چند شخص ((مجرم)) باشد، چرا که این نامه عمل چنانکه خواهد آمد، مجموعه ای از آثار خود عمل است ، و یا نفس اعمال ، و به این ترتیب چیزی نیست که بتوان آن را حاشا کرد.
آیا اگر من صدای خودم را از نوار ضبط صوت بشنوم ، یا عکس دقیق خود را به هنگام انجام یک عمل نیک یا بد ببینم می توانم حاشا کنم ؟ کیفیت تشکیل نامه عمل در قیامت از این هم زندهتر و دقیقتر است .
آیه بعد چهار حکم اساسی و اصولی را در رابطه با مساله حساب و جزای اعمال او بیان می کند.
1 - نخست می گوید ((هر کسی هدایت را پذیرا شود به نفع خود هدایت یافته ، و نتیجه اش عائد خود او می شود)) (من اهتدی فانما یهتدی لنفسه).
2 -((و هر کس گمراهی را بپذیرد، به زیان خود گمراه شده است)) عواقب شومش دامن خودش را می گیرد (و من ضل فانما یضل علیها).
نظیر این دو حکم را در آیه 7 همین سوره خواندیم .
3 - ((هیچکس بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد)) و کسی را به جرم دیگری مجازات نمی کنند (و لا تزر وازرة وزر اخری).
((وزر)) به معنی بار سنگین است ، و به معنی مسئولیت نیز می آید، چرا که آن هم یک بار سنگین معنوی بر دوش انسان محسوب می شود و اگر به وزیر، وزیر گفته می شود به خاطر آن است که بار سنگینی از ناحیه امیر یا مردم بر دوش تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 51
او گذارده شده است .

البته این قانون کلی که هیچکس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد هیچگونه منافاتی با آنچه در آیه 25 سوره نحل گذشت که می گوید: ((گمراه کنندگان بار مسئولیت کسانی را که گمراه کرده اند نیز بر دوش می کشند)) ندارد.
زیرا آنها به خاطر اقدام به گمراه ساختن دیگران ، فاعل آن گناهند، و یا همچون فاعل آن محسوب می شوند، بنابراین در حقیقت این بار گناهان خودشان است که بر دوش دارند و به تعبیر دیگر ((سبب)) در اینجا در حکم مباشر (انجام دهنده کار) است .
همچنین روایات متعددی که در زمینه سنت نیک و بد گذشت و مفهومش این بود که هر کس سنت نیک یا بدی بگذارد در پاداش و کیفر عاملین به آن شریک است ، نیز با آنچه در بالا گفتیم تضادی ندارد، چرا که ((سنت گذار)) در واقع از اجزای علت تامه عمل است و شریک در فاعلیت .
4 - سرانجام چهارمین حکم را به این صورت بیان می کند که ما هیچ شخص و قومی را مجازات نخواهیم کرد مگر اینکه پیامبری را برای آنها مبعوث کنیم تا وظائفشان را کاملا تشریح و اتمام حجت کند (و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا).
در اینکه منظور از عذاب در اینجا هر نوع عذاب دنیا و آخرت است یا خصوص عذاب استیصال (یعنی مجازاتهای نابود کننده همچون طوفان نوح) در میان مفسران گفتگو است ، ولی بدون شک ظاهر آیه مطلق است و هر نوع عذاب را شامل می شود.
و نیز در اینکه آیا این حکم ، مخصوص آن دسته از مسائل شرعی است که تنها راه فهم آنها ادله نقلیه است و یا همه مسائل را اعم از اصول و فروع ، عقلی و نقلی تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 52
شامل می شود؟ باز در میان مفسران گفتگو است .
اما اگر بخواهیم به ظاهر آیه که اطلاق دارد عمل کنیم باید بگوئیم همه احکام عقلی و نقلی را در رابطه با اصول و فروع دین شامل می شود، و مفهوم این سخن آن است که حتی در مسائلی که عقل مستقلا نیک و بد آن را تشخیص می دهد (مانند خوبی عدالت و بدی ظلم) باز تا پیامبران الهی نیایند و حکم عقل را به وسیله حکم نقل تایید و تقویت نکنند خداوند به لطفش کسی را مجازات نخواهد کرد (دقت کنید).
ولی از آنجا که این مطلب بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا مستقلات عقلی نیازی به بیان شرع ندارد و حکم عقل برای اتمام حجت در اینگونه موارد کافی است ، چاره ای جز این نداریم که مستقلات عقلی را از آیه استثناء کنیم .
و یا اگر استثناء نکنیم ، عذاب را در این جمله به معنی عذاب استیصال بگیریم که نتیجه اش این می شود: خداوند به لطفش ، ستمگران و

منحرفان را نابود نمی کند مگر اینکه پیامبران را بفرستد و همه راه های سعادت را نشان دهند، حتی مستقلات عقلی را با بیان شرعی تایید نموده ، اتمام حجت را از دو سو یعنی عقل و نقل به انجام برسانند (باز هم دقت کنید)
نکته ها 1 - تفال و تطیر فال نیک و بد
فال ((نیک)) و ((بد)) زدن در میان همه اقوام بوده و هست و به نظر می رسد سرچشمه آن ، عدم دسترسی به واقعیات و ناآگاهی از علل واقعی حوادث بوده است و به هر حال ، بدون شک این دو، اثر طبیعی ندارند، ولی دارای اثر روانی هستند: فال نیک امید آفرین است در حالی که فال بد موجب یاس و نومیدی و ناتوانی می شود. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 53
و از آنجا که اسلام ، همیشه از مسائل مثبت ، استقبال می کند، از فال نیک نهی نکرده ، ولی فال بد را به شدت محکوم کرده است .
حتی در بعضی از روایات آنرا در سرحد شرک شمرده اند، از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود: الطیرة شرک : ((فال بد زدن (و آنرا در برابر خدا در سرنوشت خویش مؤ ثر دانستن) یکنوع شرک به خدا است)).
و ما در این زمینه ، مفصلا در ذیل آیه 131 سوره اعراف بحث کرده ایم جالب اینکه اسلام در بسیاری از موارد اینگونه مفاهیم تخیلی و پنداری را در یک کانال صحیح و سازنده قرار داده و از آن بهره برداری کرده است .
مثلا در مورد آنچه در میان عوام معروف است که می گویند فلان همسر خوش قدم بود و یا بد قدم ، و از آن روزی که به خانه فلانکس گام گذاشت و همسرش شد چنین و چنان گشت که قطعا به این صورت خرافه ای بیش نیست ، اسلام به آن شکل سازنده تربیتی داده : در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من شوم المرئه غلاء مهرها و شدة مئونتها...: ((از بد قدمی زن آنست که مهرش سنگین باشد و مخارج و هزینه اش زیاد!...))
و در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : اما الدار فشؤ مها ضیقها و خبث جیرانها: ((خانه شوم خانه تنگ و تاریک و خانه ای است که همسایگان بد داشته باشد))
درست ملاحظه کنید که همان الفاظی را که در مفاهیم خرافی مردم به کار می برند استخدام برای مفاهیم واقعی و سازنده کرده است ، و تفکر و اندیشه ای که به بیراهه میرفت به راه راست هدایت نموده . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 54
این بحث را با حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که تاییدی است بر آنچه گفتیم پایان می دهیم : اللهم لا خیر الا خیرک ، و لاطیر الا طیرک و لارب غیرک : ((خداوندا نیکی تنها از ناحیه تو است ، هیچ فال نیک

و بدی جز به اراده تو تحقق نمی یابد و پروردگاری جز تو نیست)).
2 - کارنامه عجیب اعمال آدمی
در بسیاری از آیات قرآن و روایات ، سخن از نامه اعمال انسانها به میان آمده است ، از مجموع این آیات و روایات استفاده می شود که همه اعمال آدمی با تمام جزئیات در نامه ای ثبت می شود، و روز رستاخیز اگر انسان نیکوکار باشد نامه اعمالش بدست راست او، و اگر بدکار باشد نامه اعمالش را بدست چپ او می دهند.
در سوره حاقه می خوانیم فاما من اوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤ م اقرؤ وا کتابیه : ((اما آنها که نامه اعمالشان بدست راستشان داده شده با سرفرازی و افتخار می گویند هان بیائید و نامه اعمال ما را بخوانید))! (حاقه - 19) و اما من اوتی کتابه بشماله فیقول یا لیتنی لم اوت کتابیه : اما کسی که نامه اعمالش در دست چپ او است می گوید ای کاش نامه اعمالم را به دست من نمی دادند))! (حاقه - 25).
و در سوره کهف آیه 49 می خوانیم : و وضع الکتاب فتری المجرمین مشفقین مما فیه و یقولون یا ویلتنا ما لهذا لکتاب لا یغادر صغیرة و لاکبیرة الا احصاها و وجدوا ما عملوا حاضرا و لا یظلم ربک احدا: نامه های اعمال بنی آدم گسترده می شود، در آن هنگام مجرمان را می بینی از آنچه در آن ثبت است بیمنا کند، و می گویند ای وای بر ما، این چه نامه ای است که هیچ گناه صغیره و کبیره ای نیست مگر آنرا ثبت و احصا کرده است ؟! و آنچه را انجام داده اند حاضر می یابند، و پروردگارت به احدی ظلم نمی کند.
در حدیثی در ذیل آیه مورد بحث (اقرء کتابک ...) از امام صادق (علیه السلام) تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 55
می خوانیم : یذکر العبد جمیع ما عمل ، و ما کتب علیه ، حتی کانه فعله تلک الساعة ، فلذلک قالوا یا ویلتنا ما لهذا الکتاب لایغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها:
((در آن روز انسان آنچه را انجام داده و در نامه عمل او ثبت است همه را به خاطر می آورد، گوئی همان ساعت آنرا انجام داده است ! لذا فریاد مجرمان بلند می شود و می گویند: این چه نامه ای است که هیچ صغیره و کبیره ای را فروگزار نکرده است)).
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که این نامه چیست ؟ و چگونه است ؟ بدون شک از جنس کتاب و دفتر و نامه های معمولی ، نیست ، و لذا بعضی از مفسران گفته اند این نامه عمل چیزی جز روح انسان نمی باشد که آثار همه اعمال در آن ثبت است زیرا ما هر عملی انجام می دهیم خواه ناخواه اثری در روح و جان ما می گذارد.
یا اینکه این نامه عمل ، اعضای پیکر ما حتی پوست تن ما، و از آن بالاتر

زمین و هوا و فضائی است که در آن اعمال خود را انجام می دهیم ، چرا که اعمال ما گذشته از اینکه در جسم و همه ذرات پیکر ما نقش می بندند، در هوا و زمین منعکس می شوند.
گر چه این آثار برای ما در این دنیا محسوس و درک کردنی نیست ، اما بدون شک وجود دارد، و روزی که در آن روز دید تازه ای پیدا می کنیم همه اینها را می بینیم و می خوانیم .
تعبیر به خواندن هرگز نباید ما را از آنچه در تفسیر بالا ذکر شد، منحرف سازد، زیرا خواندن نیز مفهوم وسیعی دارد که هر گونه مشاهده را در معنی وسیعش جای می دهد، مثلا در تعبیرات روزمره گاه می گوئیم در
چشمهای تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 56
او خواندم که چه تصمیمی دارد و یا فلان عمل را که از فلانی سر زد، بقیه اش را خواندم ، همچنین تعبیر به خواندن ، در مورد عکسه ائی که از بیماران می گیرند نیز امروز رائج است .
روی همین جهت است که در آیات فوق خواندیم خطوط این نامه عمل به هیچوجه قابل انکار نیست زیرا که آثار واقعی و تکوینی خود عمل است ، درست مانند صدای ضبط شده انسان یا عکسی که از او گرفته اند و یا اثر انگشت او.
3 - بی گناه و با گناه را با هم نمی سوزانند!
به عکس آنچه معروف است که عوام می گویند ((آتش که گرفت خشک و تر می سوزد)) در منطق عقل و تعلیمات انبیاء هیچ بی گناهی به جرم گناه دیگری مجازات نخواهد شد، در تمام شهرهای لوط یک خانواده مؤ من وجود داشت خدا به هنگام مجازات آن قوم منحرف و آلوده ، آن یک خانواده را نجات داد.
آیات فوق نیز با صراحت می گوید ((و لا تزر وازرة وزر اخری)).
بنابراین اگر در پاره ای از احادیث غیر معتبر چیزی بر خلاف این قانون کلی اسلام دیده شود حتما باید آنرا کنار گذاشت ، یا توجیه کرد، مانند روایتی که می گوید: شخص میت به خاطر گریه و بی تابی بازماندگانش ، معذب می شود (ممکن است منظور از معذب شدن ، عذاب الهی نباشد بلکه ناراحتی است که روح او بر اثر آگاهی از بیتابی بستگانش پیدا می کند).
و نیز روشن می شود عقیده کسانی که می گویند فرزندان کفار همراه پدرانشان در آتش دوزخ خواهند بود یک عقیده اسلامی نیست ، چرا که هیچ فرزندی به گناه پدر و مادر مجازات نمی گردد و به همین دلیل ما در جای خود گفته ایم که حتی فرزندان نامشروع ، شخصا هیچ گناهی ندارند و درهای سعادت و نجات - اگر بخواهند - به روی آنان گشوده است ، هر چند
زمینه تربیتی تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 57
دشواری دارند.

4 - اصل برائت و آیه ((ما کنا معذبین ...))
در علم اصول در مباحث ((برائت)) به آیه فوق ، استدلال شده است ، زیرا حداقل مفهوم آیه این است که در مسائلی که عقل قادر به درک آن نیست ، خداوند بدون بعث رسولان یعنی بیان احکام و وظائف ، کسی را مجازات نمی کند، و این دلیل بر نفی مجازات و عقاب در موارد عدم بیان است ، و اصل برائت نیز چیزی جز این نمی گوید که عقاب بدون بیان صحیح نیست .
اما اینکه بعضی گفته اند که منظور از عذاب در آیه فوق ، تنها عذاب استیصال یعنی مجازاتهای نابود کننده همچون طوفان نوح است ، هیچ دلیلی بر آن نیست ، بلکه همانگونه که گفتیم اطلاق آیه آنرا نفی می کند و هر گونه عذاب و مجازات را فرا می گیرد. الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 58
آیه 16 - 17
آیه و ترجمه
وَ إِذَا أَرَدْنَا أَن نهْلِک قَرْيَةً أَمَرْنَا مُترَفِيهَا فَفَسقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَهَا تَدْمِيراً(16)
وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِن بَعْدِ نُوحٍ وَ كَفَى بِرَبِّک بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرَا بَصِيراً(17)
ترجمه :16 - و هنگامی که بخواهیم شهر و دیاری را هلاک کنیم نخست اوامر خود را برای مترفین آنها ثروتمندان مست شهوت) بیان می داریم سپس هنگامی که به مخالفت برخاستند و استحقاق مجازات یافتند آنها را شدیدا درهم می کوبیم !
17 - چه بسیار مردمی که در قرون بعد از نوح زندگی می کردند (و طبق همین سنت) آنها را هلاک کردیم ، و کافی است که پروردگارت از گناهان بندگانش آگاه و نسبت بر آن بیناست .
تفسیر: مراحل چهارگانه مجازات الهی
در تعقیب آخرین آیه بحث گذشته که خاطر نشان می کرد هرگز فرد یا گروهی را بدون بعث رسولان و بیان دستورات خود مجازات نمی کنیم در نخستین آیه مورد بحث همین اصل اساسی به صورت دیگری تعقیب شده است ، می گوید:
هنگامی که ما تصمیم بر هلاکت قومی بگیریم نخست او امر خود را برای مترفین و سردمداران آنها بیان می کنیم ، سپس به هنگامی که آنها به مخالفت و خروج از اطاعت برخیزند و استحقاق مجازات پیدا کنند، ما آنها را شدیدا در هم تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 59
می کوبیم و هلاک می کنیم (و اذا اردنا ان نهلک قریة امرنا مترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها تدمیرا). گر چه بسیاری از مفسران

احتمالات متعددی در تفسیر این آیه داده اند، ولی به اعتقاد ما آیه طبق ظاهر آن یک تفسیر روشن بیشتر ندارد، و آن اینکه :
خداوند هرگز قبل از اتمام حجت و بیان دستوراتش کسی را مؤ اخذه و مجازات نمی کند بلکه نخست به بیان فرمانهایش می پردازد، اگر مردم از در اطاعت وارد شدند و آنها را پذیرا گشتند چه بهتر که سعادت دنیا و آخرتشان در آنست ، و اگر به فسق و مخالفت برخاستند و همه را زیر پا گذاشتند اینجا است که فرمان عذاب در باره آنها تحقق می پذیرد و به دنبال آن هلاکت است .
اگر درست در آیه دقت کنیم ، چهار مرحله مشخص برای این برنامه بیان شده است
1 - مرحله اوامر (و نواهی).
2 - مرحله فسق و مخالفت .
3 - مرحله استحقاق مجازات .
4 - مرحله هلاکت .
و همه این مراحل با فاء تفریع به یکدیگر عطف شده اند.
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که چرا امر شدگان تنها مترفین هستند؟ (مترفین از ماده ((ترفه)) به معنی نعمت فراوان یعنی متنعمین و ثروتمندان از خدا بی خبر).
در پاسخ این سؤ ال توجه به یک نکته راه گشا است و آن اینکه در بسیاری از جوامع (منظور جامعه های ناسالم است) مترفین ، سردمداران اجتماعند و دیگران تابع و پیرو آنها. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 60
به علاوه در این تعبیر اشاره به نکته دیگری نیز هست ، و آن اینکه سرچشمه غالب مفاسد اجتماعی نیز ثروتمندان از خدا بی خبری هستند که در ناز و نعمت و عیش و هوس غرقند، و هر نغمه اصلاحی و انسانی و اخلاقی در گوش آنها ناهنجار است ، به همین دلیل همیشه در صف اول در مقابل پیامبران ایستاده بودند، و دعوت آنها را که به نفع عدل و داد و حمایت از مستضعفان بوده همیشه بر ضد خود می دیدند.
روی این جهات از آنها بالخصوص یاد شده است چرا که ریشه اصلی فساد همین گروهند.
ضمنا ((دمرنا)) و ((تدمیر)) از ماده ((دمار)) به معنی هلاکت است .
به هر حال آیه فوق ، هشداری است به همه مردم با ایمان که مراقب باشند، حکومت خویش را بدست مترفین و ثروتمندان مست شهوت ندهند و از آنها دنباله روی نکنند که جامعه آنان را سرانجام به هلاکت و نابودی می کشانند.
آیه بعد به نمونه هائی از این مساله به صورت یک اصل کلی اشاره کرده می گوید: چه بسیار مردمی که در قرون بعد از نوح زندگی می کردند (و

طبق همین سنت) هلاک و نابود شدند (و کم اهلکنا من القرون من بعد نوح).
سپس اضافه می کند: چنان نیست که ظلم و ستم و گناه فرد یا جمعیتی از دیده تیز بین علم خدا مخفی بماند، همین مقدار کافی است که خدا از گناهان بندگانش آگاه و نسبت به آن بینا است (و کفی بربک بذنوب عباده خبیرا بصیرا).
((قرون)) جمع قرن به معنی جمعیتی است که در عصر واحدی زندگی می کنند و سپس به مجموع یک عصر اطلاق شده است .
در اینکه قرن چند سال است ، نظرات گوناگونی داده اند، بعضی آنرا چهل سال ، بعضی هشتاد بعضی صد، و بالاخره بعضی آنرا صدوبیست سال دانسته اند ولی تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 61
ناگفته پیدا است که این یک امر قراردادی است که بر حسب قرار دادها متفاوت می باشد، اما معمول در عصر ما این است که قرن را به یکصد سال اطلاق می کنند.
و اینکه مخصوصا روی قرون بعد از نوح تکیه شده ، ممکن است به خاطر آن باشد که زندگی انسانها قبل از نوح بسیار ساده بود و اینهمه اختلافات مخصوصا تقسیم جوامع به مترف و مستضعف کمتر وجود داشت و به همین دلیل کمتر گرفتار مجازاتهای الهی شدند.
ذکر ((خبیر)) و ((بصیر)) (آگاه و بینا) همراه هم اشاره به این است که خبیر به معنی آگاه از نیت و عقیده است و بصیر به معنی بینا نسبت به اعمال ، بنا بر این خدا هم از انگیزه های باطنی اعمال اشخاص با اطلاع است ، و هم از خود اعمالشان ، و چنین کسی هرگز ظلم و ستمی درباره هیچکس روا نمی دارد و حق کسی در حکومتش ضایع نمی شود. الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 62
آیه 18 - 21
آیه و ترجمه
مَّن كانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشاءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصلَاهَا مَذْمُوماً مَّدْحُوراً(18)
وَ مَنْ أَرَادَ الآخِرَةَ وَ سعَى لهَا سعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئک كانَ سعْيُهُم مَّشكُوراً(19)
ُكلاً نُّمِدُّ هَؤُلاءِ وَ هَؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّک وَ مَا كانَ عَطاءُ رَبِّک محْظوراً(20)
انظرْ كَيْف فَضلْنَا بَعْضهُمْ عَلى بَعْضٍ وَ لَلاَخِرَةُ أَكْبرُ دَرَجَتٍ وَ أَكْبرُ تَفْضِيلاً(21)
ترجمه : 18 - آن کس که (تنها زندگی زودگذر (دنیای مادی) را می طلبد آن مقدار از آن را که بخواهیم و به هر کس اراده کنیم می دهیم ، سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد که در آتش سوزانش می سوزد در حالی که مذموم و رانده (درگاه خدا) است .

19 - و آن کس که سرای آخرت را بطلبد و سعی و کوشش خود را برای آن انجام دهد، در حالی که ایمان داشته باشد، سعی و تلاش او (از سوی خدا) پاداش داده خواهد شد.
20 - هر یک از این دو گروه را از عطای پروردگارت بهره و کمک می دهیم ، و عطای پروردگارت هرگز از کسی منع تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 63
21 - ببین چگونه بعضی را (در دنیا بخاطر تلاششان) بر بعضی دیگر برتری بخشیده ایم ، درجات آخرت و برتریهایش از اینهم بیشتر است .
تفسیر: خطوط زندگی طالبان دنیا و آخرت
از آنجا که در آیات گذشته سخن از مخالفت گردنکشان در برابر اوامر الهی و سپس هلاکت آنها بود، در آیات مورد بحث ، به علت واقعی این تمرد و عصیان که همان حب دنیا است اشاره کرده می گوید: کسانی که تنها هدفشان همین زندگی زودگذر دنیای مادی باشد، ما آن مقدار را که بخواهیم به هر کس صلاح بدانیم در همین زندگی زودگذر می دهیم سپس جهنم را برای او قرار خواهیم داد که در آتش آن می سوزد در حالی که مورد سرزنش و دوری از رحمت خدا است (من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید ثم جعلنا له جهنم یصلیها مذموما مدحورا).
((عاجله)) به معنی نعمتهای زودگذر یا دنیای زودگذر است .
قابل توجه اینکه نمی گوید هر کس به دنبال دنیا برود، به هر چه بخواهد می رسد، بلکه دو قید برای آن قائل می شود، اول اینکه تنها بخشی از آنچه را می خواهد به آن می رسد، همان مقداری را که ما بخواهیم (ما نشاء).
دیگر اینکه : همه افراد به همین مقدار نیز نمی رسند، بلکه تنها گروهی از آنها به بخشی از متاع دنیا خواهند رسید، آنها که بخواهیم (لمن نرید).
و به این ترتیب نه همه دنیا پرستان به دنیا می رسند و نه آنها که می رسند به همه آنچه می خواهند می رسند، زندگی روزمره نیز این دو محدودیت را به وضوح به ما نشان می دهد، چه بسیارند کسانی که شب و روز میدوند و به جائی نمیرسند، و چه بسیار کسانی که آرزوهای دور و درازی در این دنیا دارند که تنها بخش کوچکی از آنرا بدست می آورند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 64
و این هشداری است برای دنیا پرستان که اگر خیال کنید آخرت را به دنیا بفروشید به تمام هدفتان نائل می شوید، اشتباه بزرگی کرده اید، بلکه گاهی هیچ و گاه به کمی دسترسی پیدا می کنید.
و اصولا دامنه آرزوهای انسان آنقدر گسترده است که با محدودیت جهان ماده قابل اشباع نیست ، تمام دنیا را به یکنفر بدهند، بسیار می شود که اشباع نمی گردد.
اما آنها که تلاش می کنند و به هیچ نمی رسند، ممکن است به دلائل

مختلفی باشد یا بخاطر آنست که هنوز امید بیداری و نجاتشان است ، و خدا به آنها محبت می کند، و یا به خاطر آنست که اگر به جائی برسند آنچنان طغیان می کنند که عرصه را بر خلق خدا تنگ می نمایند.
((یصلی)) از ماده ((صلی)) به معنی آتش افروختن و به آتش سوختن است و منظور در اینجا همان معنی دوم می باشد.
قابل توجه اینکه کیفر این گروه ، ضمن اینکه آتش جهنم شمرده شده است ، با دو تعبیر مذموم و مدحور تاکید گردیده ، که اولی به معنی مورد سرزنش و نکوهش قرار گرفتن و دومی به معنی دور ماندن از رحمت خدا است .
در حقیقت آتش دوزخ ، کیفر جسمانی آنها است ، و مذموم و مدحور بودن کیفر روحانی آنها، چرا که معاد هم جسمانی است و هم روحانی و کیفر و پاداش آن نیز در هر دو جنبه است .
سپس به شرح حال گروه دوم می پردازد، تا با قرینه مقابله ، آنچنانکه روش قرآن است ، مطلب آشکارتر شود، میفرماید: ((اما کسی که آخرت را بطلبد و سعی و کوشش خود را در این راه به کار بندد، در حالی که ایمان داشته باشد، این سعی و تلاش او مورد قبول الهی خواهد بود (و من اراد الاخرة و سعی لها سعیها و هو مؤ من فاولئک کان سعیهم مشکورا).
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 65
بنابراین برای رسیدن به سعادت جاویدان سه امر اساسی شرط است
1 - اراده انسان آن هم اراده ای که تعلق به حیات ابدی گیرد، و به لذات زودگذر و نعمتهای ناپایدار و هدفهای صرفا مادی تعلق نگیرد، همتی والا و روحیه ای عالی پشت بند آن باشد که او را از پذیرفتن هر گونه رنگ تعلق و وابستگی آزاد سازد.
2 - این اراده به صورت ضعیف و ناتوان در محیط فکر و اندیشه و روح نباشد بلکه تمام ذرات وجود انسان را به حرکت وا دارد و آخرین سعی و تلاش خود را در این به کار بندد (توجه داشته باشید که کلمه ((سعیها)) که به عنوان تاکید ذکر شده نشان می دهد او آخرین ، سعی و تلاش و کوشش را که برای رسیدن آخرت لازم است انجام می دهد و چیزی فروگذار نمی کند).
3 - همه اینها تواءم با ((ایمان)) باشد، ایمانی ثابت و استوار، چرا که تصمیم و تلاش هنگامی به ثمر می رسد که از انگیزه صحیحی ، سرچشمه گیرد و آن انگیزه چیزی جز ایمان به خدا نمی تواند باشد.
درست است که سعی و تلاش برای آخرت بدون ایمان نخواهد بود و بنابراین مفهوم ایمان در آن نهفته شده است ولی از آنجا که ایمان یک اصل اساسی و پایه اصلی در این راه است به آن مقدار از دلالت التزامی قناعت نکرده و با صراحت ایمان را به عنوان یک شرط بازگو می کند.

قابل توجه اینکه در مورد دنیا پرستان می گوید: ((جهنم را برای آنها قرار می دهیم))، ولی در مورد عاشقان آخرت می گوید: ((سعی و تلاش آنها مشکور خواهد بود)) یعنی مورد تشکر و قدردانی پروردگار.
این تعبیر از این که بگوید پاداششان بهشت است بسیار جامعتر و والاتر است ، چرا که تشکر و قدردانی هر کس به اندازه شخصیت و سعه وجودی او است ، نه به اندازه عملی که انجام گرفته است ، و روی این حساب تشکر و قدردانی خدا تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 66
متناسب با ذات بی پایان او است انواع نعمتهای مادی و معنوی و هر آنچه در تصور ما بگنجد و نگنجد در آن جمع است .
گر چه بعضی از مفسران ، مشکور را به معنی اجر مضاعف و یا به معنی قبولی عمل گرفته اند، ولی روشن است که مشکور معنی وسیعتری از همه اینها دارد.
در اینجا ممکن است این توهم پیش آید که نعمتهای دنیا، تنها سهم دنیا - پرستان خواهد شد و آخرتطلبان از آن محروم می گردند، آیه بعد به این توهم پاسخ می گوید که : ((ما هر یک از این گروه و آن گروه را از عطای خود بهره می دهیم و امداد می کنیم)) (کلا نمد هؤ لاء و هؤ لاء من عطاء ربک)
((چرا که بخشش پروردگار از هیچکس ممنوع نیست)) و گبر و ترسا و مؤ من و مسلم همه از خوان نعمتش وظیفه می خورند (و ما کان عطاء ربک محظورا).
((نمد)) از ماده ((امداد)) به معنی افزودن است .
آیه بعد یک اصل اساسی را در همین رابطه بازگو می کند و آن اینکه : همانگونه که تفاوت تلاشها در این دنیا باعث تفاوت در بهره گیریها است ، در کارهای آخرت نیز همین اصل کاملا حاکم است ، با این تفاوت که این دنیا محدود است و تفاوتهایش هم محدود، ولی آخرت نامحدود، و تفاوتهایش نیز نامحدود است ، می گوید:
((بنگر چگونه بعضی از آنها را بر بعضی دیگر (بخاطر تفاوت در سعی و کوششان) برتری دادیم ، اما آخرت درجاتش بزرگتر و برتریش بیشتر است)) تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 67
(انظر کیف فضلنا بعضهم علی بعض و للاخرة اکبر درجات و اکبر تفضیلا).
ممکن است گفته شود، افرادی را در این جهان می بینیم که بدون تلاش و کوشش بهره های وسیع می گیرند، ولی بدون شک اینها موارد استثنائی است و نمی توان در برابر اصل کلی تلاش و کوشش و رابطه آن با میزان موفقیت به آن اعتنائی کرد، و این گونه بهره گیریهای انحرافی منافات با آن اصل کلی ندارد.
ضمنا باید توجه داشت که منظور از تلاش و کوشش تنها کمیت آن نیست ،

گاه می شود تلاش کم با کمیت عالی اثرش بسیار بیشتر از تلاش فراوان با کیفیت پائین باشد.
نکته ها: 1 - آیا دنیا و آخرت با هم تضاد دارند؟
در آیات بسیاری ، مدح و تمجید از دنیا یا امکانات مادی آن شده است :
در بعضی از آیات ، مال به عنوان خیر، معرفی شده (سوره بقره آیه 180).
و در بسیاری از آیات مواهب مادی تحت عنوان فضل خدا آمده است و ابتغوا من فضل الله (سوره جمعه آیه 10).
در جای دیگر می فرماید همه نعمتهای روی زمین را برای شما آفریده است خلق لکم ما فی الارض جمیعا (بقره - 29).
و در بسیاری از آیات آنها را تحت عنوان سخر لکم (آنها را مسخر شما گردانید) ذکر کرده که اگر بخواهیم این همه آیاتی را که در رابطه با محترم شمردن امکانات مادی این جهان جمع آوری کنیم ، مجموعه قابل ملاحظه ای خواهد شد.
ولی با اینهمه اهمیتی که به مواهب و نعمتهای مادی داده شده ، تعبیراتی که قویا آنرا تحقیر می کند در آیات قرآن به چشم می خورد. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 68
در یکجا آن را عرض و متاع فانی می شمرد تبتغون عرض الحیوة الدنیا نساء - 94).
و در جای دیگر آنرا مایه غرور و غفلت می شمرد و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور (سوره حدید آیه 20).
و در مورد دیگر آن را وسیله سرگرمی و بازیچه شمرده و ما هذه الحیوة الدنیا الا لهو و لعب عنکبوت 64).
و در جائی دیگر مایه غفلت از یاد خدا رجال لا تلهیهم تجارة و لابیع عن ذکر الله (نور - 37).
این تعبیرات دوگانه عینا در روایات اسلامی نیز دیده می شود:
از یکسو دنیا، مزرعه آخرت ، تجارتخانه مردان خدا مسجد دوستان حق ، محل هبوط وحی پروردگار، سرای موعظه و پند، شمرده شود (مسجد احباء الله و مصلی ملائکة الله و مهبط وحی الله و متجر اولیاء الله).
و از سوی دیگر مایه غفلت و بیخبری از یاد خدا و متاع غرور و مانند آن .
آیا این دو گروه از آیات و روایات با هم تضاد دارند؟
پاسخ این سؤ ال را در خود قرآن می توان یافت .
چرا که آنجا که از دنیا و مواهبش نکوهش می کند، کسانی را می گوید که این زندگی تنها هدفشان را تشکیل می دهد، در سوره نجم آیه 29 می خوانیم و لم یرد الا الحیوة الدنیا ((کسانی که جز زندگی دنیا را نخواهند)).
به تعبیر دیگر سخن از کسانی است که آخرت را به دنیا می فروشند و برای رسیدن به مادیات از هیچ خلافکاری و جنایتی ابا ندارند.

در سوره توبه آیه 38 می خوانیم ا رضیتم بالحیوة الدنیا من الاخرة : ((آیا راضی شدید که زندگی دنیا را به جای آخرت بپذیرید))؟! تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 69
آیات مورد بحث ، خود شاهد این مدعا است ، آنجا که می گوید: من کان یرید العاجلة ... یعنی تنها هدفشان همین زندگی زودگذر مادی است .
اصولا تعبیر به ((مزرعه)) و یا ((متجر)) (تجارتخانه) و مانند آن خود شاهد زنده ای برای این موضوع است .
کوتاه سخن اینکه مواهب جهان مادی که همه از نعمتهای خدا است و حتما وجودش در نظام خلقت لازم بوده و هست اگر به عنوان وسیله ای برای رسیدن به سعادت و تکامل معنوی انسان مورد بهره برداری قرار گیرد از هر نظر قابل تحسین است .
و اما اگر به عنوان یک هدف و نه وسیله مورد توجه قرار گیرد و از ارزشهای معنوی و انسانی بریده شود که در این هنگام طبعا مایه غرور و غفلت و طغیان و سرکشی و ظلم و بیدادگری خواهد بود، درخور هر گونه نکوهش و مذمت است .
و چه زیبا فرموده است علی (علیه السلام) در آن گفتار کوتاه و پرمغزش : من ابصر بها بصرته و من ابصر الیها اعمته : ((آنکس که با چشم بصیرت به آن بنگرد (و آنرا وسیله بینائی قرار دهد) دنیا به او آگاهی می بخشد، و آنکس که به خود آن نگاه کند دنیا او را نابینا خواهد کرد.
در حقیقت تفاوت میان دنیای مذموم و ممدوح ، همان چیزی است که از ((الیها)) و ((بها)) استفاده می شود که اولی هدف را می رساند و دومی وسیله را.
2 - نقش سعی و تلاش در پیروزیها
این نخستین بار نیست که قرآن با تکیه کردن روی سعی و تلاش به افراد تنبل و بیکار هشدار می دهد که سعادت سرای دیگر را تنها با اظهار ایمان و سخن نمی توان بدست آورد، بلکه عامل اصلی سعادت سعی و تلاش است . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 70
این حقیقت در بسیاری از آیات قرآن منعکس است .
در اینجا انسان را در گرو اعمالش می شمرد (کل نفس بما کسبت رهینة) (مدثر - 38).
و در جای دیگر بهره او را تنها در گرو سعیش میشمرد (و ان لیس للانسان الا ما سعی).
و در بسیاری از آیات ، بعد از ذکر ایمان ، روی عمل صالح تکیه می کند. تا همگان این خیال خام را از سر بدر کنند که بی سعی و تلاش به جائی می توان رسید مواهب دنیای مادی را بی سعی و تلاش نمی توان بدست آورد، چگونه می توان انتظار داشت که سعادت جاودانی بدون آن بدست آید.

3 - امدادهای الهی
((نمد)) از ماده ((امداد)) به معنی کمک رساندن است ، راغب در کتاب مفردات می گوید: کلمه امداد غالبا در مورد کمکهای مفید و مؤ ثر به کار برده می شود و کلمه ((مد)) در موارد مکروه و ناپسند.
به هر حال در آیات مورد بحث می خوانیم که خداوند بخشی از نعمتهایش را در اختیار همگان می گذارد و نیکان و بدان همگی از آن استفاده می کنند، این اشاره به آن بخش از نعمتها است که ادامه حیات ، متوقف بر آنست و بدون آن نمی تواند یک انتخابگر باشد.
به تعبیر دیگر این همان مقام رحمانیت خدا است که فیض عامش ، مؤ من و کافر را شامل می شود، ولی در ماوراء اینها نعمته ائی است بی پایان که مخصوص مؤ منان و نیکان است . الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 71
آیه 22 - 25
آیه و ترجمه
لا تجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً ءَاخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مخْذُولاً(22)
وَ قَضى رَبُّک أَلاَ تَعْبُدُوا إِلا إِيَّاهُ وَ بِالْوَلِدَيْنِ إِحْساناً إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَک الْكبرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلاهُمَا فَلا تَقُل لَّهُمَآ أُفٍ وَ لا تَنهَرْهُمَا وَ قُل لَّهُمَا قَوْلاً كرِيماً(23)
وَ اخْفِض لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُل رَّب ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانى صغِيراً(24)
رَّبُّكمْ أَعْلَمُ بِمَا فى نُفُوسِكمْ إِن تَكُونُوا صلِحِينَ فَإِنَّهُ كانَ لِلاَوَّبِينَ غَفُوراً(25)
ترجمه :22 - و با ((الله)) معبود دیگری قرار مده که ضعیف و مذموم و بی یار و یاور خواهی شد.
23 - پروردگارت فرمان داده جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید، هر گاه یکی از آنها - یا هر دو آنها - نزد تو، به سن پیری برسند کمترین اهانتی به آنها روا مدار، و بر آنها فریاد مزن ، و گفتار لطیف و سنجیده بزرگوارانه به آنها بگو.
24 - بالهای تواضع خویش را در برابرشان از محبت و لطف فرود آر، و بگو پروردگارا همانگونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند مشمول رحمتشان قرارده تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 72
25 - پروردگار شما از درون دلهای شما آگاه است (اگر لغزشی در این زمینه داشتید و جبران کردید شما را عفو می کند چرا که) هر گاه صالح باشید او توبه کنندگان را می بخشد.
تفسیر: توحید و نیکی به پدر و مادر، سرآغاز یک رشته احکام مهم اسلامی . آیات مورد بحث سرآغازی است برای بیان یک سلسله از احکام اساسی اسلام که با مساله توحید و ایمان ، شروع می شود، توحیدی که خمیر مایه همه فعالیتهای مثبت و کارهای نیک و سازنده است و هم از این طریق

پیوندی میان این آیات و آیات گذشته که سخن از سعادتمندان و برنامه سهگانه آنها یعنی ((ایمان)) و ((سعی و تلاش)) و اراده سرای آخرت می گوید برقرار می سازد.
و نیز تاکیدی است مجدد بر آنچه قبلا در باره قرآن و دعوت کننده بودنش به صافترین و بهترین راهها، بیان شده .
نخست از توحید شروع کرده می گوید: ((با خداوند یگانه (الله) هیچ معبودی قرار مده)) (لا تجعل مع الله الها آخر).
نمی گوید معبود دیگری را با خدا پرستش مکن ، بلکه می گوید ((قرار مده)) تا معنی وسیعتری داشته باشد، یعنی نه در عقیده ، نه در عمل ، نه در دعا و تقاضا و نه در پرستش معبود دیگری را در کنار ((الله)) قرار مده .
سپس به بیان نتیجه مرگبار شرک پرداخته می گوید: ((اگر شریکی برای او قائل شوی با مذمت و خذلان فرو خواهی نشست)) (فتقعد مذموما مخذولا).
انتخاب کلمه ((قعود)) (نشستن در اینجا اشاره به ضعف و ناتوانی است ، زیرا در ادبیات عرب ، این کلمه کنایه از ضعف است همانگونه که گفته می شود قعد به الضعف عن القتال : ((ناتوانی سبب شد که او از پیکار با دشمن بنشیند)). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 73
از جمله بالا استفاده می شود که شرک سه اثر بسیار بد در وجود انسان می گذارد:
1 - شرک مایه ضعف و ناتوانی و زبونی و ذلت است در حالی که توحید عامل قیام و حرکت و سرفرازی است .
2 - شرک ، مایه مذمت و نکوهش است ، چرا که یک خط روشن انحرافی است در برابر منطق عقل و کفرانی است آشکار در مقابل نعمت پروردگار، و آنکس که تن به چنین انحرافی دهد درخور مذمت است .
3 - شرک سبب می شود که خداوند مشرک را به معبودهای ساختگیش واگذارد و دست از حمایتش بردارد، و از آنجا که معبودهای ساختگی نیز قادر بر حمایت کسی نیستند و خدا هم حمایتش را از چنین کسان برداشته آنها ((مخذول)) یعنی بدون یار و یاور خواهند شد.
در آیات دیگر قرآن نیز همین معنی به شکل دیگری مجسم شده است ، چنانکه در سوره عنکبوت آیه 41 می خوانیم : ((آنها که غیر خدا را معبود خویش انتخاب می کنند همانند عنکبوتند که آن خانه سست و بی اساس را تکیه گاه خود قرار داده و سستترین خانه ها خانه عنکبوت است)) (مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا و ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت لو کانوا یعلمون).
بعد از اصل توحید به یکی از اساسیترین تعلیمات انسانی انبیاء ضمن تاکید مجدد بر توحید اشاره کرده می گوید: ((پروردگارت فرمان داده که تنها او

را بپرستید و نسبت به پدر و مادر نیکی کنید)) (و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا).
((قضاء)) مفهوم مؤ کدتری از ((امر)) دارد، و امر و فرمان قطعی و محکم

را می رساند و این نخستین تاکید در این مساله است .
قرار دادن توحید یعنی اساسیترین اصل اسلامی در کنار نیکی به پدر و مادر تاکید دیگری است بر اهمیت این دستور اسلامی .
مطلق بودن احسان که هر گونه نیکی را در بر می گیرد و همچنین ، ((والدین)) که مسلمان و کافر را شامل می شود، سومین و چهارمین تاکید در این جمله است .
نکره بودن احسان (احسانا) که در این گونه موارد برای بیان عظمت می آید پنجمین تاکید محسوب می گردد.
توجه به این نکته نیز لازم است که فرمان ، معمولا روی یک امر اثباتی می رود در حالی که در اینجا روی نفی رفته است (پروردگارت فرمان داده که نپرستید جز او را).
این ممکن است به خاطر آن باشد که از جمله ((قضی)) فهمیده می شود که جمله دیگری در شکل اثباتی در تقدیر است و در معنی چنین می باشد: پروردگارت فرمان موکد داده که او را بپرستید و غیر او را نپرستید.
و یا اینکه مجموع جمله ((نفی و اثبات)) (الا تعبدوا الا ایاه) در حکم یک جمله اثباتی است ، اثبات عبادت انحصاری پروردگار سپس به بیان یکی از مصداقهای روشن نیکی به پدر و مادر پرداخته می گوید:
((هر گاه یکی از آن دو، یا هر دو آنها، نزد تو به سن پیری و شکستگی برسند (آنچنان که نیازمند به مراقبت دائمی تو باشند) از هر گونه محبت

آنها دریغ مدار، و کمترین اهانتی به آنان مکن ، حتی سبکترین تعبیر نامودبانه یعنی ((اف)) به آنها مگو)) (اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف).
((و بر سر آنها فریاد مزن)) (و لا تنهرهما).
بلکه ((با گفتار سنجیده و لطیف و بزرگوارانه با آنها سخن بگو)) (و قل لهما قولا کریما).
و نهایت فروتنی را در برابر آنها بنما، ((و بالهای تواضع خود را در برابرشان از محبت و لطف فرود آر)) (و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة).
((و بگو بار پروردگارا! آنها را مشمول رحمت خویش قرار ده همانگونه که در کودکی مرا تربیت کرده اند)) (و قل رب ارحمهما کما ربیانی صغیرا).
دقت فوق العاده در احترام به پدر و مادر
در حقیقت در دو آیه ای که گذشت ، قسمتی از ریزه کاریهای برخورد

مودبانه و فوق العاده احترام آمیز فرزندان را نسبت به پدران و مادران بازگو می کند:
1 - از یکسو انگشت روی حالات پیری آنها که در آن موقع از همیشه نیازمندتر به حمایت و محبت و احترامند گذارده ، می گوید: کمترین سخن اهانت آمیز را به آنها مگو!.
آنها ممکن است بر اثر کهولت به جائی برسند که نتوانند بدون کمک دیگری حرکت کنند، و از جا برخیزند و حتی ممکن است قادر به دفع آلودگی از

خود نباشند، در این موقع آزمایش بزرگ فرزندان شروع می شود.
آیا وجود چنین پدر و مادری را مایه رحمت می دانند، و یا بلا و مصیبت و عذاب .
آیا صبر و حوصله کافی برای نگهداری احترام آمیز از چنین پدر و مادری را دارند و یا هر زمان با نیش زبان ، با کلمات سبک و اهانت آمیز و حتی گاه با تقاضای مرگ او از خدا قلبش را می فشارند و آزار می دهند؟.
2 - از سوی دیگر قرآن می گوید: در این هنگام به آنها اف مگو، یعنی اظهار ناراحتی و ابراز تنفر مکن ، و باز اضافه می کند با صدای بلند و اهانت آمیز و داد و فریاد با آنها سخن مگو، و باز تاکید می کند که با قول کریم و گفتار بزرگوارانه با آنها سخن بگو که همه آنها نهایت ادب در سخن را می رساند که زبان کلید قلب است .
3 - از سوی دیگر دستور به تواضع و فروتنی می دهد، تواضعی که نشان دهنده محبت و علاقه باشد و نه چیز دیگر.
4 - سرانجام می گوید: حتی موقعی که رو به سوی درگاه خدا می آوری پدر و مادر را (چه در حیات و چه در ممات) فراموش مکن و تقاضای رحمت پروردگار برای آنها بنما.
مخصوصا این تقاضایت را با این دلیل همراه ساز و بگو ((خداوندا همانگونه که آنها در کودکی مرا تربیت کردند تو مشمول رحمتشان فرما))؟
نکته مهمی که از این تعبیر علاوه بر آنچه گفته شد استفاده می شود این است که اگر پدر و مادر آنچنان مسن و ناتوان شوند که به تنهائی قادر بر حرکت و دفع آلودگیها از خود نباشند، فراموش نکن که تو هم در کودکی چنین بودی و آنها از هر گونه حمایت و محبت از تو دریغ نداشتند محبت آنها را جبران نما.
و از آنجا که گاهی در رابطه با حفظ حقوق پدر و مادر و احترام آنها و

که بر فرزند لازم است ممکن است لغزشهائی پیش بیاید که انسان آگاهانه یا ناآگاه به سوی آن کشیده شود در آخرین آیه مورد بحث می گوید : ((پروردگار شما به آنچه در دل و جان شما است از شما آگاهتر است))

(ربکم اعلم بما فی نفوسکم)
چرا که علم او در همه زمینه ها حضوری و ثابت و ازلی و ابدی و خالی از هر گونه اشتباه است در حالی که علوم شما واجد این صفات نیست .
بنابراین اگر بدون قصد طغیان و سرکشی در برابر فرمان خدا لغزشی در زمینه احترام و نیکی به پدر و مادر از شما سر زند و بلافاصله پشیمان شدید و در مقام جبران برآئید مسلما مشمول عفو خدا خواهید شد: ((اگر شما صالح باشید و توبه کار خداوند توبه کاران را می آمرزد)) (ان تکونوا صالحین فانه کان للاوابین غفورا).
((اواب)) از ماده ((اوب)) (بر وزن قوم) بازگشت توام با اراده می گویند، در حالی که رجوع هم به بازگشت با اراده گفته می شود و هم بی اراده ، به همین دلیل به ((توبه)) ((اوبه)) گفته می شود، چون حقیقت توبه بازگشت توام با اراده به سوی خداست .
و از آنجا که ((اواب)) صیغه مبالغه است به کسی گفته می شود که هر لحظه از او خطائی سر زند به سوی پروردگار باز می گردد.
این احتمال نیز وجود دارد که ذکر صیغه مبالغه اشاره به تعدد عوامل بازگشت و رجوع به خدا باشد، زیرا ایمان به پروردگار از یکسو، توجه به دادگاه عالم قیامت از سوی دیگر، وجدان بیدار از سوی سوم ، و توجه به عواقب و آثار گناه از سوی چهارم دست به دست هم می دهند و انسان را موکدا از مسیر انحرافی به سوی خدا می برند.
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 78
نکته ها: 1 - احترام پدر و مادر در منطق اسلام
گر چه عواطف انسانی و مساله حقشناسی به تنهائی برای رعایت احترام در برابر والدین کافی است ، ولی از آنجا که اسلام حتی در مسائلی که هم عقل در آن استقلال کامل دارد، و هم عاطفه آن را به وضوح در می یابد، سکوت روا نمی دارد، بلکه به عنوان تاکید در این گونه موارد هم دستورات لازم را صادر می کند در مورد احترام والدین آنقدر تاکید کرده است که در کمتر مساله ای دیده می شود.
به عنوان نمونه به چند قسمت اشاره می کنیم :
الف در چهار سوره از قرآن مجید نیکی به والدین بلافاصله بعد از مساله توحید قرار گرفته این همردیف بودن دو مساله بیانگر این است که اسلام تا چه حد برای پدر و مادر احترام قائل است .
در سوره بقره آیه 83 می خوانیم : لا تعبدون الا الله و بالوالدین احسانا:
و در سوره نساء آیه 36 و اعبدوا الله و لا تشرکوا به شیئا و بالوالدین احسانا.
و در سوره انعام آیه 151 می فرماید: الا تشرکوا به شیئا و بالوالدین احسانا.

و در آیات مورد بحث نیز این دو را قرین با هم دیدیم و قضی ربک ان لا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا.
ب - اهمیت این موضوع تا آن پایه است که هم قرآن و هم روایات صریحا توصیه می کنند که حتی اگر پدر و مادر کافر باشند رعایت احترامشان لازم است . در سوره لقمان آیه 15 می خوانیم : و ان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما و صاحبهما فی الدنیا معروفا: ((اگر آنها به تو اصرار کنند که مشرک شوی اطاعتشان مکن ، ولی در زندگی دنیا به نیکی با آنها معاشرت نما))! تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 79
ج - شکرگزاری در برابر پدر و مادر در قرآن مجید در ردیف شکرگزاری در برابر نعمتهای خدا قرار داده شده چنانکه می خوانیم : ان اشکر لی و لوالدیک (سوره لقمان آیه 14) با اینکه نعمت خدا بیش از آن اندازه است که قابل احصا و شماره باشد، و این دلیل بر عمق و وسعت حقوق پدران و مادران می باشد.
د - قرآن حتی کمترین بی احترامی را در برابر پدر و مادر اجازه نداده است . در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: لو علم الله شیئا هو ادنی من اف لنهی عنه ، و هو من ادنی العقوق ، و من العقوق ان ینظر الرجل الی والدیه فیحد النظر الیها:
((اگر چیزی کمتر از ((اف)) وجود داشت خدا از آن نهی می کرد (اف همانطور که گفتیم کمترین اظهار ناراحتی است) و این حداقل مخالفت و بی احترامی نسبت به پدر و مادر است ، و از این جمله نظر تند و غضب آلود به پدر و مادر کردن می باشد)).
ه - با اینکه جهاد یکی از مهمترین برنامه های اسلامی است ، مادام که جنبه وجوب عینی پیدا نکند یعنی داوطلب به قدر کافی باشد، بودن در خدمت پدر و مادر از آن مهمتر است ، و اگر موجب ناراحتی آنها شود، جایز نیست .
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که مردی نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و عرض کرد من جوان بانشاط و ورزیده ای هستم و جهاد را دوست دارم ولی مادری دارم که از این موضوع ناراحت می شود، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ارجع فکن مع والدتک فو الذی بعثنی بالحق لانسها بک لیلة خیر من جهاد فی سبیل الله سنة : ((برگرد و با مادر خویش باش ، قسم به آن خدائی که مرا به حق مبعوث ساخته است یک شب مادر با تو ماءنوس گردد از یک سال جهاد در راه خدا بهتر تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 80
است))!
ولی البته هنگامی که جهاد، جنبه وجوب عینی پیدا کند و کشور اسلامی در خطر قرار گیرد و حضور همگان لازم شود، هیچ عذری پذیرفته نیست ، حتی

نارضائی پدر و مادر.
در مورد سایر واجبات کفائی و همچنین مستحبات ، مساله همانگونه است که در مورد جهاد گفته شد.
و - پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ایاکم و عقوق الوالدین فان ریح الجنة توجد من مسیرة الف عام و لا یجدها عاق : ((بترسید از اینکه عاق پدر و مادر و مغضوب آنها شوید، زیرا بوی بهشت از پانصد سال راه به مشام می رسد، ولی هیچگاه به کسانی که در مورد خشم پدر و مادر هستند نخواهد رسید)).
این تعبیر اشاره لطیفی به این موضوع است که چنین اشخاص نه تنها در بهشت گام نمی گذارند بلکه در فاصله بسیار زیادی از آن قرار دارند، و حتی نمی توانند به آن نزدیک شوند.
سید قطب در تفسیر فی ظلال حدیثی به این مضمون از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل می کند که مردی مشغول طواف بود و مادرش را بر دوش گرفته طواف می داد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را در همان حال مشاهده کرد عرض کرد آیا حق مادرم را با این کار انجام دادم ، فرمود: نه حتی جبران یکی از ناله های او را (به هنگام وضع حمل) نمی کند!
و اگر بخواهیم عنان قلم را در اینجا رها کنیم سخن بسیار به درازا می کشد و از شکل تفسیر خارج می شویم ، اما با صراحت باید گفت هر قدر در این زمینه گفته شود باز هم کم است چرا که آنها حق حیات بر انسان دارند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 81
در پایان این بحث ذکر این نکته را لازم می دانیم که گاه می شود پدر و مادر پیشنهادهای غیر منطقی و یا خلاف شرع به انسان می کنند، بدیهی است اطاعت آنها در هیچیک از این موارد لازم نیست ، ولی با این حال باید با برخورد منطقی و انجام وظیفه امر به معروف در بهترین صورتش با این گونه پیشنهادها برخورد کرد
سخن خود را در این زمینه با حدیثی از امام کاظم (علیه السلام) پایان می دهیم : امام (علیه السلام) می گوید کسی نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و از حق پدر و فرزند سؤ ال کرد فرمود: لا یسمیه باسمه ، و لا یمشی بین یدیه ، و لا یجلس قبله ، و لا یستسب له : ((باید او را با نام صدا نزند (بلکه بگوید پدرم !) و جلوتر از او راه نرود، و قبل از او ننشیند، و کاری نکند که مردم به پدرش بدگوئی کند)) (نگویند خدا پدرت را نیامرزد که چنین کردی !).
2 - تحقیقی پیرامون معنی ((قضاء))
((قضی)) از ماده ((قضاء)) در اصل به معنی جدا ساختن چیزی است یا با عمل و یا با سخن ، و بعضی گفته اند در اصل به معنی پایان دادن به چیزی

است ، و هر دو معنی در واقع قریب الافق می باشند.
و از آنجا که پایان دادن و جدا ساختن معنی وسیعی دارد، این کلمه در مفاهیم مختلفی به کار رفته است .
((قرطبی)) در تفسیرش شش معنی برای آن ذکر کرده :
((قضاء)) به معنی ((امر)) و فرمان مانند و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه ((پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید)).
- ((قضاء)) به معنی ((خلق)) مانند فقضاهن سبع سماوات فی یومین : ((خداوند جهان را به صورت هفت آسمان ، در دو دوران آفرید)) (سوره فصلت آیه 12). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 82
- ((قضاء)) به معنی ((حکم)) و داوری مانند فاقض ما انت قاض : ((هر داوری می خواهی بکن)) (سوره طه آیه 72).
- ((قضاء)) به معنی فراغت از چیزی مانند قضی الامر الذی فیه تستفتیان : ((کاری را که درباره آن نظر خواهی می کردید پایان یافت)) (سوره یوسف آیه 41).
- ((قضاء)) به معنی ((اراده مانند اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون ((هنگامی که کاری را اراده کند به آن می گوید موجود باش ، آن هم موجود می شود)) (سوره آل عمران آیه 47).
- و ((قضاء)) به معنی ((عهد)) مانند اذ قضینا الی موسی الامر: ((هنگامی که از موسی پیمان و عهد گرفتیم)) (سوره قصص آیه 44).
((ابوالفتوح رازی)) بر این معانی اضافه می کند.
((قضاء)) به معنی ((اخبار و اعلام)) مانند و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب : ((ما به بنی اسرائیل در تورات اعلام نمودیم)).
و بر این اضافه می توان کرد:
((قضاء)) به معنی ((مرگ)) مانند فوکزه موسی فقضی علیه : ((موسی ضربه ای بر او زد و او جان داد)) (سوره قصاص آیه 15).
حتی بعضی از مفسران معانی ((قضاء)) را بالغ بر سیزده معنی در قرآن مجید دانسته اند.
ولی اینها را نمی توان معانی متعددی برای کلمه ((قضاء)) دانست ، زیرا همه آنها جامعی دارند که در آن جمعند، و در حقیقت غالب معانی که در بالا

شد از قبیل ((اشتباه مصداق به مفهوم)) است ، چه اینکه هر یک از اینها مصداقی است برای آن معنی کلی و جامع یعنی ((پایان دادن و جدا ساختن)).
فی المثل شخص قاضی با حکم خود به دعوا خاتمه می دهد، آفریدگار با آفرینش خود به خلقت چیزی پایان می دهد، خبر دهنده با اخبارش به بیان چیزی پایان می دهد، تعهد کننده و فرمان دهنده با تعهد و فرمانشان مساله

ای را خاتمه یافته تلقی می کنند به گونه ای که بازگشت در آن ممکن نیست .
ولی نمی توان انکار کرد که در بعضی از این مصداقها آنقدر این لفظ به کار رفته است که به صورت معنی جدیدی درآمده است از جمله قضاء به معنی داوری و به معنی امر و فرمان است .
3 - تحقیقی پیرامون معنی ((اُف))
((راغب)) در کتاب مفردات می گوید: ((اُف در اصل به معنی هر چیز کثیف و آلوده است ، و به عنوان توهین نیز گفته می شود، این کلمه تنها معنی اسمی ندارد، بلکه فعل از او نیز ساخته می شود، مثلا می گویند: افقت بکذا یعنی من فلان چیز را آلوده شمردم ، و از آن اظهار نفرت کردم)).
بعضی از مفسران مانند ((قرطبی)) در تفسیر و ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) گفته اند: ((اُف)) و ((تُف)) در اصل به معنی چرکی است که زیر ناخن جمع می شود، هم آلوده است و هم ناچیز، حتی بعضی میان ((اُف)) و ((تُف)) تفاوت گذاشته اند، اولی را چرک گوشت و دومی را چرک ناخن دانسته اند، سپس مفهوم آن توسعه یافته و به هر چیزی که مایه ناراحتی است گفته شده .
معانی دیگر نیز برای اف گفته اند، از جمله چیز کم ، ناراحتی و ملامت بوی بد.
بعضی دیگر گفته اند اصل این کلمه از اینجا گرفته شده است که هر گاه

خاک یا خاکستر مختصری روی بدن یا لباس انسان می ریزد، انسان با فوت کردن آنرا از خود دور می کند، صدائی که از دهان انسان در این موقع بیرون می آید چیزی است شبیه ((اوف)) یا ((اُف)) و بعدا در معنی اظهار ناراحتی و تنفر مخصوصا از چیزهای کوچک به کار رفته است .
از جمع بندی آنچه در بالا ذکر شد و قرائن دیگر چنین استفاده می شود که این کلمه در اصل ((اسم صوت)) بوده است ، (صدائی که انسان به هنگام اظهار نفرت یا ابراز تاءلم و درد جزئی و یا فوت کردن چیز آلوده ای از دهانش خارج می شود).
سپس این ((اسم صوت)) به صورت کلمه ای در آمده و حتی افعالی از آن مشتق شده است ، و در ناراحتیهای جزئی و یا اظهار تنفر به خاطر مسائل کوچکی ، به کار رفته ، معانی مختلفی که در بالا ذکر شد به نظر می رسد از مصداقهای همین معنی جامع و کلی بوده باشد.

به هر حال ، آیه فوق می خواهد در یک عبارت کوتاه و در نهایت فصاحت و بلاغت این معنی را برساند که احترام پدر و مادر چندان زیاد است که حتی نباید در برابر آنها کمترین سخنی که دلیل بر ناراحتی از آنها و یا بی میلی و تنفر بوده باشد بر زبان جاری ساخت ، الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 85
آیه 26 - 30
آیه و ترجمه
وَ ءَاتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ وَ الْمِسكِينَ وَ ابْنَ السبِيلِ وَ لا تُبَذِّرْ تَبْذِيراً(26)
إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كانُوا إِخْوَنَ الشيَطِينِ وَ كانَ الشيْطنُ لِرَبِّهِ كَفُوراً(27)
وَ إِمَّا تُعْرِضنَّ عَنهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّک تَرْجُوهَا فَقُل لَّهُمْ قَوْلاً مَّيْسوراً(28)
وَ لا تجْعَلْ يَدَک مَغْلُولَةً إِلى عُنُقِک وَ لا تَبْسطهَا كلَّ الْبَسطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً محْسوراً(29)
إِنَّ رَبَّک يَبْسط الرِّزْقَ لِمَن يَشاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ كانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرَا بَصِيراً(30)
ترجمه :26 - و حق نزدیکان را بپرداز و (همچنین) مستمند و وامانده در راه را، و هرگز اسراف و تبذیر مکن .
27 - چرا که تبذیرکنندگان برادران شیاطینند، و شیطان کفران (نعمتهای) پروردگارش کرد
28 - و هر گاه از آنها (یعنی مستمندان) روی برتابی و انتظار رحمت پروردگارت را داشته تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 86
باشی (تا گشایشی در کارت پدید آید و به آنها کمک کنی) با گفتار نرم و آمیخته لطف با آنها سخن بگو.
29 - هرگز دستت را بر گردنت زنجیر مکن (و ترک انفاق و بخشش منما) و بیش از حد آنرا مگشا تا مورد سرزنش قرار گیری و از کار فرو مانی .
30 - پروردگارت روزی را برای هر کس بخواهد گشاده یا تنگ می دارد، او نسبت به بندگانش آگاه و بیناست .
تفسیر: رعایت اعتدال در انفاق و بخشش .
در این آیات فصل دیگری از سلسله احکام اصولی اسلام را در رابطه با ادای حق خویشاوندان و مستمندان و در راه ماندگان ، و همچنین انفاق را بطور کلی ، دور از هر گونه اسراف و تبذیر بیان می کند.
نخست می گوید: ((حق ذی القربی و نزدیکان را به آنها بده)) (و آت ذا القربی حقه).
((و همچنین مستمندان و در راه ماندگان را)) (والمسکین و ابن السبیل):
در عین حال ((هرگز دست به تبذیر نیالای)) (و لا تبذر تبذیرا).
((تبذیر)) در اصل از ماده ((بذر)) و به معنی پاشیدن دانه می آید، منتها این کلمه مخصوص مواردی است که انسان اموال خود را به صورت غیر

منطقی و فساد، مصرف می کند، و معادل آن در فارسی امروز ((ریخت و پاش)) است .
و به تعبیر دیگر تبذیر آنست که مال در غیر موردش مصرف شود هر چند کم باشد، و اگر در موردش صرف شود تبذیر نیست هر چند زیاد باشد.
چنانکه در تفسیر عیاشی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : که در ذیل این آیه در پاسخ سؤ ال کننده ای فرمود: من انفق شیئا فی غیر طاعة الله فهو مبذر و من انفق فی سبیل الله فهو مقتصد: ((کسی که در غیر راه اطاعت فرمان خدا مالی انفاق کند، تبذیر کننده است و کسی که در راه خدا انفاق کند میانه رو تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 87
است)) و نیز از آنحضرت نقل شده که روزی دستور داد رطب برای خوردن حاضران بیاورند، بعضی رطب را می خوردند و هسته آنرا به دور می افکندند، فرمود: ((این کار را نکنید که این تبذیر است و خدا فساد را دوست نمی دارد)).
دقت در مساله اسراف و تبذیر تا آن حد است که در حدیثی می خوانیم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از راهی عبور می کرد، یکی از یارانش بنام سعد مشغول وضوء گرفتن بود، و آب زیاد می ریخت ، فرمود: چرا اسراف می کنی ای سعد! عرض کرد: آیا در آب وضو نیز اسراف است ؟ فرمود: نعم و ان کنت علی نهر جار: ((آری هر چند در کنار نهر جاری باشی)).
در اینکه منظور از ذی القربی در اینجا همه خویشاوندان است یا خصوص خویشاوندان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) (زیرا مخاطب در آیه او است) در میان مفسران گفتگو است .
در احادیث متعددی که در نکات ، بحث آن خواهد آمد می خوانیم که این آیه به ذوی القربای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تفسیر شده ، و حتی در بعضی می خوانیم که به داستان بخشیدن سرزمین فدک به فاطمه زهرا (علیهاالسلام) نظر دارد.
ولی همانگونه که بارها گفته ایم اینگونه تفسیرها مفهوم وسیع آیات را محدود نمی کند، و در واقع بیان مصداق روشن و واضح آن است .
خطاب به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در جمله ((و آت)) دلیل بر اختصاص این حکم به او نیست ، زیرا سایر احکامی که در این سلسله آیات وارد شده ، مانند نهی از تبذیر و یا مدارای با سائل و مستمند و یا نهی از بخل و اسراف ، همه به صورت خطاب به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ذکر شده ، در حالی که می دانیم این احکام جنبه اختصاصی ندارد، و مفهوم آن کاملا عام است . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 88
توجه به این نکته نیز لازم است که نهی از تبذیر بعد از دستور به ادای حق خویشاوندان و مستمند و ابن سبیل اشاره به این است که مبادا تحت تاثیر

عواطف خویشاوندی و یا عاطفه نوعدوستی در مقابل مسکین و ابن السبیل قرار بگیرید و بیش از حد استحقاقشان به آنها انفاق کنید و راه اسراف را بپوئید که اسراف و تبذیر در همه جا نکوهیده است .
آیه بعد به منزله استدلال و تاکیدی بر نهی از تبذیر است ، می فرماید: ((تبذیرکنندگان برادران شیاطین هستند)) (ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین).
((و شیطان ، کفران نعمتهای پروردگار کرد)) (و کان الشیطان لربه کفورا).
اما اینکه شیطان ، کفران نعمتهای پروردگار را کرد روشن است ، زیرا خداوند نیرو و توان و هوش و استعداد فوق العاده ای به او داده بود، و او اینهمه نیروها را در غیر موردش یعنی در طریق اغوا و گمراهی مردم صرف کرد.
و اما اینکه تبذیرکنندگان برادران شیاطینند، به خاطر آنست که آنها نیز نعمتهای خداداد را کفران می کنند و در غیر مورد قابل استفاده صرف می نمایند.
تعبیر به ((اخوان)) (برادران) یا به خاطر این است که اعمالشان همردیف و هماهنگ اعمال شیاطین است ، همچون برادرانی که یکسان عمل می کنند، و یا به خاطر آنست که قرین و همنشین شیطان در دوزخند، همانگونه که در آیه 39 از سوره زخرف بعد از آنکه قرین بودن شیطان را با انسانهای آلوده بطور کلی بیان می کند می فرماید: و لن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم انکم فی العذاب مشترکون : ((امروز اظهار برائت و تقاضای جدائی از شیطان سودمند به حال شما نیست چرا که همگی در عذاب مشترکید)). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 89
و اما اینکه ((شیاطین)) در اینجا به صورت جمع ذکر شده ممکن است اشاره به چیزی باشد که از آیات سوره ((زخرف)) استفاده می شود که هر انسانی روی از یاد خدا برتابد، شیطانی برانگیخته می شود که قرین و همنشین او خواهد بود، نه تنها در این جهان که در آن جهان نیز همراه او است و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین ... حتی اذا جائنا قال یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین (سوره زخرف آیه 36 و 38).
و از آنجا که گاهی مسکینی به انسان رو می آورد و امکاناتی برای پاسخ گوئی به نیاز او در اختیارش نیست ، آیه بعد طرز برخورد صریح با نیازمندان را در چنین شرائطی بیان می کند و می گوید ((اگر از این نیازمندان به خاطر (نداشتن امکانات و) انتظار رحمت خدا که به امید آن هستی روی برگردانی نباید این رویگرداندن توام با تحقیر و خشونت و بی احترامی باشد، بلکه باید با گفتاری نرم و سنجیده و توام با محبت با آنها برخورد کنی)) حتی اگر می توانی وعده آینده را به آنها بدهی و

ماءیوسشان نسازی (و اما تعرضن عنهم ابتغاء رحمة من ربک ترجوها فقل لهم قولا میسورا).
((میسور)) از ماده ((یسر)) به معنی راحت و آسان است ، و در اینجا مفهوم وسیعی دارد که هر گونه سخن نیک و برخورد توام با احترام و محبت را شامل می شود.
بنابراین اگر بعضی آنرا به عبارت خاصی تفسیر کرده اند، و یا به معنی وعده دادن برای آینده ، همه از قبیل ذکر مصداق است .
در روایات می خوانیم که بعد از نزول این آیه هنگامی که کسی چیزی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خواست و حضرت چیزی نداشت

و ایاکم من فضله : ((امیدوارم خدا ما و تو را از فضلش روزی دهد)).
در سنتهای قدیمی ما به هنگام برخورد با سائل چنین بوده و هست که هنگامی که تقاضا کننده ای به در خانه می آمد و چیزی برای دادن موجود نبود به او می گفتند: ((ببخش))، اشاره به اینکه آمدن تو بر ما حقی ایجاد می کند و از نظر اخلاقی از ما چیزی طلبکار هستی و ما تقاضا داریم که این مطالبه اخلاقی خود را بر ما ببخشی چرا که چیزی که پاداش آن باشد موجود نداریم !
و از آنجا که رعایت اعتدال در همه چیز حتی در انفاق و کمک به دیگران ، شرط است ، در آیه بعد روی این مساله تاکید کرده می گوید: ((دست خود را بر گردن خویش بسته قرار مده)) و لا تجعل یدک مغلولة الی عنقک).
این تعبیر کنایه لطیفی است از اینکه دست دهنده داشته باش ، و همچون بخیلان که گوئی دستهایشان به گردنشان با غل و زنجیر بسته اند و قادر به کمک و انفاق نیستند مباش .
از سوئی دیگر ((دست خود را فوق العاده گشاده مدار، و بذل و بخشش بی حساب مکن که سبب شود از کار بمانی ، و مورد ملامت این و آن قرار گیری ، و از مردم جدا شوی)) (و لا تبسطها کل البسط فتقعد ملوما محسورا). همانگونه که ((بسته بودن دست به گردن)) کنایه از بخل ، ((گشودن دستها به طور کامل)) آنچنانکه از جمله ((و لا تبسطها کل البسط)) استفاده می شود کنایه از بذل و بخشش بی حساب است .
و ((تقعد)) که از ماده ((قعود)) به معنی نشستن است کنایه از توقف و از کار افتادن می باشد.
تعبیر به ((ملوم))، اشاره به این است که گاه بذل و بخشش زیاد نه تنها

انسان را از فعالیت و ضروریات زندگی بازمی دارد بلکه زبان ملامت مردم را بر او می گشاید.
((محسور)) از ماده ((حسر)) (بر وزن قصر) در اصل معنی کنار زدن لباس

و برهنه ساختن قسمت زیر آن است ، به همین جهت ((حاسر)) به جنگجوئی می گویند که زره در تن و کلاه خود بر سر نداشته باشد.
به حیواناتی که بر اثر کثرت راه رفتن خسته و وامانده می شوند، کلمه ((حسیر)) و ((حاسر)) اطلاق شده است ، گوئی تمام گوشت تن آنها یا قدرت و نیرویشان کنار می رود و برهنه می شوند.
و بعدا این مفهوم توسعه یافته به هر شخص خسته و وامانده که از رسیدن به مقصد عاجز است ((محسور)) یا ((حسیر)) و ((حاسر)) گفته می شود.
((حسرت)) به معنی غم و اندوه نیز از همین ماده گرفته شده ، چرا که این حالت به انسان معمولا در مواقعی دست می دهد که نیروی جبران مشکلات و شکستها را از دست داده ، گوئی از توانائی و قدرت برهنه شده است .
در مورد مساله انفاق و بخشش اگر از حد بگذرد و تمام توان و نیروی انسان جذب آن گردد، طبیعی است که انسان از ادامه کار و فعالیت و سامان دادن به زندگی خود وامیماند، برهنه از نیروها و سرشار از غم می گردد، و طبعا از ارتباط و پیوند با مردم نیز قطع خواهد شد.
در بعضی از روایات که در شان نزول این آیه نقل شده این مطلب به وضوح دیده می شود، در روایتی می خوانیم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در خانه بود سؤ ال کننده ای بر در خانه آمد چون چیزی برای بخشش آماده نبود، و او تقاضای پیراهن کرد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پیراهن خود را به او داد، و همین امر سبب شد که نتواند آن روز برای نماز به مسجد برود.
این پیش آمد زبان کفار را باز کرد، گفتند: محمد خواب مانده یا مشغول

لهو و سرگرمی است و نمازش را بدست فراموشی سپرده است .
و به این ترتیب این کار هم ملامت و شماتت دشمن ، و هم انقطاع از دوست را در پی داشت ، و مصداق ((ملوم حسور)) شد، آیه فوق نازل گردید و به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هشدار داد که این کار تکرار نشود.
در مورد تضادی که این دستور ظاهرا با مساله ((ایثار)) دارد و پاسخ آن را در نکات آینده بحث خواهیم کرد.
بعضی نیز نقل کرده اند که گاهی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آنچه را در بیت المال داشت به نیازمند می داد به گونه ای که اگر بعدا نیازمندی به سراغ او می آمد، چیزی در بساط نداشت و شرمنده می شد، وچه بسا شخص نیازمند، زبان به ملامت می گشود و خاطر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را آزرده می ساخت ، لذا دستور داده شد که نه همه آنچه را در بیت المال دارد انفاق کند و نه همه را نگاهدارد، تا این

گونه مشکلات پیش نیاید.
در اینجا این سؤ ال مطرح می شود که اصلا چرا بعضی از مردم محروم و نیازمند و مسکین هستند که لازم باشد ما به آنها انفاق کنیم آیا بهتر نبود خداوند خودش به آنها هر چه لازم بود می داد تا نیازی نداشته باشند که ما به آنها انفاق کنیم .
آخرین آیه مورد بحث گوئی اشاره به پاسخ همین سؤ ال است ، می فرماید : ((خداوند روزیش را بر هر کس بخواهد گشاده می دارد و بر هر کس بخواهد تنگ ، چرا که او نسبت به بندگان آگاه و بینا است)) (ان ربک یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر انه کان بعباده خبیرا بصیرا).
این یک آزمون برای شما است و گرنه برای او همه چیز ممکن است ، او می خواهد به این وسیله شما را تربیت کند، و روح سخاوت و فداکاری و از

گذشتگی را در شما پرورش دهد.
به علاوه بسیاری از مردم اگر کاملا بی نیاز شوند راه طغیان و سرکشی پیش می گیرند، و صلاح آنها این است که در حد معینی از روزی باشند، حدی که نه موجب فقر گردد نه طغیان .
از همه اینها گذشته وسعت و تنگی رزق در افراد انسان (بجز موارد استثنائی یعنی از کار افتادگان و معلولین) بستگی به میزان تلاش و کوشش آنها دارد و اینکه می فرماید خدا روزی را برای هر کس بخواهد تنگ و یا گشاده می دارد، این خواستن هماهنگ با حکمت او است و حکمتش ایجاب می کند که هر کس تلاشش بیشتر باشد سهمش فزونتر و هر کس کمتر باشد محرومتر گردد.
بعضی از مفسران در پیوند این آیه با آیات قبل ، احتمال دیگری را پذیرفته اند و آن اینکه آیه اخیر در حکم دلیل برای نهی از افراط و تفریط در انفاق است ، می گوید حتی خداوند با آن قدرت و توانائی که دارد در بخشش ارزاق حد اعتدال را رعایت می کند، نه آنچنان می بخشد که به فساد کشیده شوند، و نه آنچنان تنگ می گیرد که به زحمت بیفتند، همه اینها برای رعایت مصلحت بندگان است .
بنابراین سزاوار است که شما هم به این اخلاق الهی متخلق شوید، طریق اعتدال در پیش گیرید، و از افراط و تفریط بپرهیزید.
نکته ها: 1 - منظور از ذی القربی در اینجا کیانند؟
کلمه ((ذی القربی)) همانگونه که گفتیم به معنی بستگان و نزدیکان است و در اینکه منظور از آن در اینجا معنی عام است یا خاص در میان مفسران بحث است . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 94
1 - بعضی معتقدند مخاطب ، همه مؤ منان و مسلمانان هستند، و منظور پرداختن حق خویشاوندان به آنها است .

2 - بعضی دیگر می گویند مخاطب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است و منظور پرداختن حق بستگان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آنها است ، مانند خمس غنائم و سایر اشیائی که خمس به آن تعلق می گیرد و بطور کلی حقوقشان در بیت المال .
لذا در روایات متعددی که از طرق شیعه و اهل تسنن نقل شده می خوانیم که به هنگام نزول آیه فوق ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فاطمه (علیهاالسلام) را خواند و سرزمین ((فدک)) را به او بخشید.
در حدیثی که از منابع اهل تسنن از ابو سعید خدری صحابه معروف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده می خوانیم لما نزل قوله تعالی و آت ذا القربی حقه اعطی رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فاطمه فدکا: ((هنگامی که آیه و آت ذا القربی حقه نازل شد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سرزمین فدک را به فاطمه (علیهاالسلام) داد.))
از بعضی از روایات استفاده می شود که حتی امام سجاد (علیه السلام) به هنگام اسارت تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 95
در شام با همین آیه به شامیان استدلال فرمود و گفت : منظور از آیه ((آت ذا القربی حقه)) مائیم که خدا به پیامبرش دستور داده که حق ما ادا شود (و این چنین شما شامیان همه این حقوق را ضایع کردید).
ولی با اینهمه همانگونه که قبلا هم گفتیم این دو تفسیر با هم منافات ندارد، همه موظفند حق ذی القربی را بپردازند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هم که رهبر جامعه اسلامی است موظف است به این وظیفه بزرگ الهی عمل کند، در حقیقت اهلبیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از روشنترین مصداقهای ذی القربی و شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از روشنترین افراد مخاطب به این آیه است .
به همین دلیل پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) حق ذی القربی را که خمس و همچنین فدک و مانند آن بود به آنها بخشید، چرا که گرفتن زکات که در واقع از اموال عمومی محسوب می شد برای آنها ممنوع بود.
2 - بلای اسراف و تبذیر
بدون شک ، نعمتها و مواهب موجود در کره زمین ، برای ساکنانش کافی است ، اما به یک شرط و آن اینکه بیهوده به هدر داده نشوند، بلکه به صورت صحیح و معقول و دور از هر گونه افراط و تفریط مورد بهره برداری قرار گیرد، و گرنه این مواهب آنقدر زیاد و نامحدود نیست که با بهره گیری نادرست ، آسیب نپذیرد.
و ای بسا اسراف و تبذیر در منطقه ای از زمین باعث محرومیت منطقه دیگری شود، و یا اسراف و تبذیر انسانهای امروز باعث محرومیت نسلهای آینده گردد.
آن روز که ارقام و آمار، همچون امروز دست انسانها نبود، اسلام هشدار

داد که در بهره گیری از مواهب خدا در زمین ، اسراف و تبذیر روا مدارید.
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 96
قرآن در آیات فراوانی شدیدا مسرفان را محکوم کرده است :
در جائی می گوید: ((اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست ندارد)) و لاتسرفوا انه لا یحب المسرفین (انعام - 141 - اعراف 31).
در مورد دیگر ((مسرفان را اصحاب دوزخ می شمرد)) و ان المسرفین هم اصحاب النار (غافر - 43).
و ((از اطاعت فرمان مسرفان ، نهی می کند)) و لا تطیعوا امر المسرفین (شعراء - 151).
و مجازات الهی را در انتظار مسرفان می شمرد مسومة عند ربک للمسرفین (ذاریات - 34). و اسراف را یک برنامه فرعونی قلمداد می کند و ان فرعون لعال فی الارض و انه لمن المسرفین (یونس - 83).
و مسرفان دروغگو را محروم از هدایت الهی می شمرد ان الله لا یهدی من هو مسرف کذاب (غافر - 28).
و سرانجام سرنوشت آنها را هلاکت و نابودی معرفی می کند و اهلکنا المسرفین (انبیاء - 9).
و همانگونه که دیدیم آیات مورد بحث نیز تبذیر کنندگان را برادران شیطان و قرین آنها می شمرد.
((اسراف)) به معنی وسیع کلمه هر گونه تجاوز از حد در کاری است که انسان انجام می دهد، ولی غالبا این کلمه در مورد هزینه ها و خرجها گفته می شود.
از خود آیات قرآن به خوبی استفاده می شود، اسراف نقطه مقابل تنگ گرفتن و سختگیری است آنجا که می فرماید و الذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما: ((کسانی که به هنگام انفاق ، نه اسراف می کنند تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 97
و نه سختگیری و بخل می ورزند بلکه در میان این دو حد اعتدال و میانه را می گیرند (فرقان - 67).
3 - فرق میان اسراف و تبذیر
در اینکه میان اسراف و تبذیر چه تفاوتی است ، بحث روشنی در این زمینه از مفسران ندیده ایم ، ولی با در نظر گرفتن ریشه این دو لغت چنین به نظر می رسد که وقتی این دو در مقابل هم قرار گیرند ((اسراف)) به معنی خارج شدن از حد اعتدال ، بی آنکه چیزی را ظاهرا ضایع کرده باشد، و یا غذای خود را آنچنان گرانقیمت تهیه کنیم که با قیمت آن بتوان عده زیادی را آبرومندانه تغذیه کرد. در اینجا از حد گذرانده ایم ولی ظاهرا چیزی نابود نشده است .
اما ((تبذیر)) و ریختوپاش آنست که آنچنان مصرف کنیم که به اتلاف و

تضییع بیانجامد مثل اینکه برای دو نفر میهمان غذای ده نفر را تهیه ببینیم ، آنگونه که بعضی از جاهلان می کنند و به آن افتخار می نمایند، و باقیمانده را در زباله دان بریزیم و اتلاف کنیم .
ولی ناگفته نماند بسیار می شود که این دو کلمه درست در یک معنی به کار می رود و حتی به عنوان تاکید پشت سر یکدیگر قرار می گیرند.
علی (علیه السلام) طبق آنچه در نهج البلاغه نقل شده می فرماید: الا ان اعطاء المال فی غیر حقه تبذیر و اسراف و هو یرفع صاحبه فی الدنیا و یضعه فی الاخرة و یکرمه فی الناس و یهینه عند الله : ((آگاه باشید مال را در غیر مورد استحقاق صرف کردن ، تبذیر و اسراف است ، ممکن است این عمل انسان را در دنیا بلند مرتبه کند اما مسلما در آخرت پست و حقیر خواهد کرد، در نظر توده مردم ممکن است سبب اکرام گردد، اما در پیشگاه خدا موجب سقوط مقام انسان خواهد شد. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 98
در شرح آیات مورد بحث خواندیم که در دستورهای اسلامی آنقدر روی نفی اسراف و تبذیر تاکید شده که حتی از زیاد ریختن آب برای وضوء و لو در کنار نهر آب باشد نهی فرموده اند، و نیز از دور افکندن هسته خرما امام نهی می فرماید.
دنیای امروز که احساس مضیقه در پاره ای از مواد می کند، سخت به این موضوع توجه کرده است تا آنجا که از همه چیز استفاده می کند، از زباله بهترین کود می سازند، و از تفاله ها، وسائل مورد نیاز، و حتی از فاضل آبها پس از تصفیه کردن آب قابل استفاده برای زراعت درست می کنند، چرا که احساس کرده اند مواد موجود در طبیعت نامحدود نیست که به آسانی بتوان از آنها صرف نظر کرد، باید از همه به صورت ((دورانی)) بهره گیری نمود.
4 - آیا میانه روی در انفاق با ایثار تضاد دارد؟!
با در نظر گرفتن آیات فوق که دستور به ((رعایت اعتدال در انفاق)) می دهد این سؤ ال پیش می آید که در سوره ((دهر)) و آیات دیگر قرآن و همچنین روایات ستایش و مدح ایثارگران را می خوانیم که حتی در نهایت سختی از خود می گیرند و به دیگران می دهند، این دو چگونه با هم سازگار است ؟!
دقت در شان نزول آیات فوق ، و همچنین قرائن دیگر، پاسخ این سؤ ال را روشن می سازد و آن اینکه : دستور به رعایت اعتدال درجائی است که بخشش فراوان سبب نابسامانیهای فوق العاده ای در زندگی خود انسان گردد، و به اصطلاح ((ملوم و محسور)) شود.
و یا ایثار سبب ناراحتی و فشار بر فرزندان او گردد و نظام خانوادگیش را به خطر افکند، و در صورتی که هیچیک از اینها تحقق نیابد مسلما ایثار

بهترین راه است .
از این گذشته رعایت اعتدال یک حکم عام است و ایثار یک حکم خاص که مربوط به موارد معینی است و این دو حکم با هم تضادی ندارند. الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 99
آیه 31 - 35
آیه و ترجمه
وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلَدَكُمْ خَشيَةَ إِمْلَقٍ نحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِيَّاكمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كانَ خِطئاً كَبِيراً(31)
وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنى إِنَّهُ كانَ فَحِشةً وَ ساءَ سبِيلاً(32)
وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْس الَّتى حَرَّمَ اللَّهُ إِلا بِالْحَقِّ وَ مَن قُتِلَ مَظلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سلْطناً فَلا يُسرِف فى الْقَتْلِ إِنَّهُ كانَ مَنصوراً(33)
وَ لا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلا بِالَّتى هِىَ أَحْسنُ حَتى يَبْلُغَ أَشدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسئُولاً(34)
وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كلْتُمْ وَ زِنُوا بِالْقِسطاسِ الْمُستَقِيمِ ذَلِک خَيرٌ وَ أَحْسنُ تَأْوِيلاً(35)
ترجمه : 31 - و فرزندانتان را از ترس فقر به قتل نرسانید، ما آنها و شما را روزی می دهیم ، مسلما قتل آنها گناه بزرگی است .
32 - و نزدیک زنا نشوید که کار بسیار زشت و بد راهی است .
33 - و کسی را که خداوند خونش را حرام شمرده به قتل نرسانید، جز به حق ، و آن تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 100
کس که مظلوم کشته شده برای ولیش سلطه (حق قصاص) قرار دادیم ، اما در قتل اسراف نکند، چرا که او مورد حمایت است .
34 - و به مال یتیم - جز به طریقی که بهترین طریق است - نزدیک نشوید تا به سرحد بلوغ برسد، و به عهد (خود) وفا کنید که از عهد سؤ ال می شود.
35 - و به هنگامی که پیمانه می کنید حق پیمانه را ادا نمائید و با ترازوی درست وزن کنید این برای شما بهتر و عاقبتش نیکوتر است .
تفسیر: شش حکم مهم
در تعقیب بخشهای مختلفی از احکام اسلامی که در آیات گذشته آمد آیات مورد بحث به بخش دیگری از این احکام پرداخته و شش حکم مهم را ضمن 5 آیه با عباراتی کوتاه اما پرمعنی و دلنشین شرح می دهد.
نخست به یک عمل زشت جاهلی که از فجیعترین گناهان بود اشاره کرده می گوید: ((فرزندان خود را از ترس فقر به قتل نرسانید)) (و لا تقتلوا اولادکم خشیة املاق).
روزی آنها بر شما نیست ، ((آنها و شما را ما روزی می دهیم)) (نحن نرزقهم و ایاکم): ((چرا که قتل آنها گناه بزرگی بوده و هست)) (ان قتلهم

کان خطا کبیرا).
از این آیه به خوبی استفاده می شود که وضع اقتصادی اعراب جاهلی آنقدر سخت و ناراحت کننده بوده که حتی گاهی فرزندان دلبند خود را از ترس عدم توانائی اقتصادی به قتل می رساندند.
در اینکه عرب جاهلی آیا فقط دختران را به زیر خاک پنهان می کرد، و یا پسران را نیز از ترس فقر به قتل می رساند در میان مفسران گفتگو است . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 101
بعضی معتقدند اینها همه اشاره به زنده به گور کردن دختران است که به دو دلیل این کار را انجام می دادند یکی اینکه مبادا در آینده در جنگها به اسارت دشمنان در آیند نوامیس آنان به چنگال بیگانه بیفتد!! دیگر اینکه فشار فقر و عدم توانائی بر تامین هزینه زندگی آنها سبب قتلشان می شد، چرا که دختر در آن جامعه تولید کننده نبوده بلکه غالبا مصرف کننده محسوب می شد.
درست است که پسران نیز در آغاز عمر مصرف کننده بودند ولی عرب جاهلی همیشه به پسران به عنوان یک سرمایه مهم می نگریست و حاضر به از دست دادن آنها نبود.
بعضی دیگر عقیده دارند که آنها دو نوع قتل فرزند داشتند: نوعی که به پندار غلط خودشان به خاطر حفظ ناموس بود و این اختصاص به دختران داشت ، و نوعی دیگر که از ترس فقر صورت می گرفت و آن جنبه عمومی داشت و پسر و دختر در آن تفاوت نمی کرد.
ظاهر تعبیر آیه که ضمیر جمع مذکر در آن به کار رفته (قتلهم) می تواند دلیلی بر این نظر بوده باشد، زیرا اطلاق جمع مذکر به پسر و دختر به طور مجموع از نظر ادبیات عرب ممکن است ولی برای خصوص دختران بعید به نظر می رسد.
اما اینکه گفته شد پسران قادر بر تولید بودند و سرمایه ای محسوب می شدند کاملا صحیح است ، ولی این در صورتی است که توانائی بر هزینه آنها در کوتاه مدت داشته باشند، در حالی که گاهی آنقدر در فشار بودند که حتی توانائی بر اداره زندگی آنها در کوتاه مدت هم نداشتند (و به همین دلیل تفسیر دوم صحیحتر به نظر می رسد).
به هر حال این یک تو هم بیش نبود که روزی دهنده فرزندان پدر و مادرند، خداوند اعلام می کند که این پندار شیطانی را از سر بدر کنند و به تلاش و کوشش هر چه بیشتر برخیزند، خدا هم کمک نموده ، زندگی آنها را اداره می کند.
قابل توجه اینکه ما از این جنایت زشت و ننگین وحشت می کنیم ، در حالی تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 102
که همین جنایت در شکل دیگری در عصر ما و حتی به اصطلاح در مترقی

ترین جوامع انجام گیرد، و آن اقدام به سقط جنین در مقیاس بسیار وسیع به خاطر جلوگیری از افزایش جمعیت و کمبودهای اقتصادی است (برای توضیح بیشتر به تفسیر آیه 151 سوره انعام جلد 6 تفسیر نمونه صفحه 33 مراجعه فرمائید).
تعبیر به ((خشیة املاق)) نیز اشاره لطیفی به نفی این پندار شیطانی است ، در واقع می گوید این تنها یک ترس است که شما را به این خیانت بزرگ تشویق می کند، نه یک واقعیت . ضمنا باید توجه داشت که جمله کان خطا کبیرا با توجه به اینکه کان فعل ماضی است اشاره و تاکید بر این موضوع است که قتل فرزندان گناهی است بزرگ که از قدیم در میان انسانها شناخته شده ، و زشتی آن در اعماق فطرت جای دارد، لذا مخصوص به عصر و زمانی نیست .
2 گناه بزرگ دیگری که آیه بعد به آن اشاره می کند مساله زنا و عمل منافی عفت است می گوید: ((نزدیک زنا نشوید چرا که عمل بسیار زشتی است و راه و روش بدی است)) (و لا تقربوا الزنا انه کان فاحشة و ساء سبیلا).
در این بیان کوتاه به سه نکته اشاره شده .
الف - نمی گوید زنا نکنید، بلکه می گوید به این عمل شرم آور نزدیک نشوید، این تعبیر علاوه بر تاکیدی که در عمق آن نسبت به خود این عمل نهفته شده ، اشاره لطیفی به این است که آلودگی به زنا غالبا مقدماتی دارد که انسان را تدریجا به آن نزدیک می کند، چشمچرانی یکی از مقدمات آن است ، برهنگی و بی حجابی مقدمه دیگر، کتابهای بدآموز و ((فیلمهای آلوده)) و ((نشریات فاسد)) و ((کانونهای فساد)) هر یک مقدمه ای برای این کار محسوب می شود.
همچنین خلوت با اجنبیه (یعنی بودن مرد و زن نامحرم در یک مکان خالی و تنها) عامل وسوسه انگیز دیگری است . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 103
بالاخره ترک ازدواج برای جوانان ، و سختگیریهای بی دلیل طرفین در این زمینه ، همه از عوامل ((قرب به زنا)) است که در آیه فوق با یک جمله کوتاه همه آنها را نهی می کند، و در روایات اسلامی نیز هر کدام جداگانه مورد نهی قرار گرفته است .
ب - جمله ((انه کان فاحشة)) که مشتمل بر سه تاکید است (ان و استفاده از فعل ماضی و تعبیر به فاحشه) عظمت این گناه آشکار را آشکارتر می کند.
ج - جمله ((ساء سبیلا)) (راه زنا بد راهی است) بیانگر این واقعیت است که این عمل راهی به مفاسد دیگر در جامعه می گشاید.
فلسفه تحریم زنا
1 - پیدایش هرج و مرج در نظام خانواده ، و از میان رفتن رابطه فرزندان

و پدران ، رابطه ای که وجودش نه تنها سبب شناخت اجتماعی است ، بلکه موجب حمایت کامل از فرزندان می گردد، و پایه های محبتی را که در تمام طول عمر سبب ادامه این حمایت است می گذارد.
خلاصه ، در جامعه ای که فرزندان نامشروع و بی پدر فراوان گردند روابط اجتماعی که بر پایه روابط خانوادگی بنیان شده سخت دچار تزلزل می گردد.
برای پی بردن به اهمیت این موضوع کافی است یک لحظه چنین فکر کنیم که چنانچه زنا در کل جامعه انسانی مجاز گردد و ازدواج برچیده شود، فرزندان بی هویتی که در چنین شرائطی متولد شوند تحت پوشش حمایت کسی نیستند، نه در آغاز تولد و نه به هنگام بزرگ شدن .
از این گذشته از عنصر محبت که نقش تعیین کننده ای در مبارزه با جنایتها و خشونتها دارد محروم می شوند، و جامعه انسانی به یک جامعه کاملا حیوانی تواءم با خشونت در همه ابعاد، تبدیل می گردد. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 104
2 - این عمل ننگین سبب انواع برخوردها و کشمکشهای فردی و اجتماعی در میان هوسبازان است ، داستانهائی را که بعضی از چگونگی وضع داخل محله های بدنام و مراکز فساد نقل کرده و نوشته اند به خوبی بیانگر این واقعیت است که در کنار انحرافات جنسی بدترین جنایات رخ می دهد. 3 - تجربه نشان داده و علم ثابت کرده است که این عمل باعث اشاعه انواع بیماریها است و با تمام تشکیلاتی که برای مبارزه با عواقب و آثار آن امروز فراهم کرده اند باز آمار نشان می دهد که تا چه اندازه افراد از این راه سلامت خود را از دست داده و می دهند.
4 - این عمل غالبا سبب سقوط جنین و کشتن فرزندان و قطع نسل می گردد، چرا که چنین زنانی هرگز حاضر به نگهداری اینگونه فرزندان نیستند، و اصولا وجود فرزند مانع بزرگی بر سر راه ادامه اعمال شوم آنان می باشد، لذا همیشه سعی می کنند آنها را از میان ببرند.
و این فرضیه کاملا موهوم که می توان اینگونه فرزندان را در مؤ سساتی زیر نظر دولتها جمع آوری کرد شکستش در عمل روشن شده ، و ثابت گردیده که پرورش فرزندان بی پدر و مادر به این صورت چقدر مشکلات دارد، و تازه محصول بسیار نامرغوبی است ، فرزندانی سنگدل : جنایتکار بی شخصیت و فاقد همه چیز!
5 - نباید فراموش کرد که هدف از ازدواج تنها مساله اشباع غریزه جنسی نیست ، بلکه اشتراک در تشکیل زندگی و انس روحی و آرامش فکری ، و تربیت فرزندان و همکاری در همه شئون حیات از آثار ازدواج است که بدون اختصاص زن و مرد به یکدیگر و تحریم زنان هیچیک از اینها امکان پذیر نیست .

امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) در حدیثی می گوید: از پیامبر شنیدم چنین می فرمود:
فی الزنا ست خصال : ثلث فی الدنیا و ثلث فی الاخرة :
فاما اللواتی فی الدنیا فیذهب بنور الوجه ، و یقطع الرزق ، و یسرع تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 105
الفناء.
و اما اللواتی فی الاخرة فغضب الرب و سوء الحساب و الدخول فی النار - او الخلود فی النار -:
در زنا شش اثر سوء است ، سه قسمت آن در دنیا و سه قسمت آن در آخرت است .
اما آنها که در دنیا است یکی این است که صفا و نورانیت را از انسان می گیرد روزی را قطع می کند، و تسریع در نابودی انسانها می کند.
و اما آن سه که در آخرت است غضب پروردگار، سختی حساب و دخول - یا خلود - در آتش دوزخ است .
3 - حکم دیگر که آیه بعد به آن اشاره می کند احترام خون انسانها و حرمت شدید قتل نفس است می گوید: ((کسی که خداوند خونش را حرام کرده است به قتل نرسانید مگر آنجا که به حق باشد)) (و لا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق).
احترام خون انسانها و حرمت قتل نفس از مسائلی است که همه شرایع آسمانی و قوانین بشری در آن متفقند، و آن را یکی از بزرگترین گناهان می شمرند، ولی اسلام اهمیت بیشتری به این مساله داده است تا آنجا که قتل یک انسان را همانند کشتن همه انسانها شمرده است : من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا (سوره مائده آیه 32).
و حتی از بعضی از آیات قرآن چنین استفاده می شود که مجازات خلود در آتش که مخصوص کفار است برای قاتل تعیین شده که سابقا گفتیم ممکن است این تعبیر دلیل آن باشد که افرادی که دستشان به خون بی گناهان آلوده می شود با ایمان از دنیا نخواهند رفت ! و من قتل مؤ منا متعمدا فجزاؤ ه جهنم خالدا تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 106
فیها (سوره نساء آیه 93).
حتی در اسلام برای کسانی که اسلحه به روی مردم بکشند مجازات سنگینی به عنوان ((محارب)) تعیین شده است که شرح آن در کتب فقهی آمده و ما در ذیل آیه 33 سوره مائده به آن اشاره کردیم .
نه تنها قتل نفس بلکه کمترین و کوچکترین آزار یک انسان از نظر اسلام مجازات دارد، و می توان با اطمینان گفت اینهمه احترام که اسلام برای خون و جان و حیثیت انسان قائل شده است در هیچ آئینی وجود ندارد.

ولی درست به همین دلیل مواردی پیش می آید که احترام خون برداشته می شود، و این در مورد کسانی است که مرتکب قتل و یا گناهی همانند آن شده اند، لذا در آیه فوق بعد از ذکر یک اصل کلی در زمینه حرمت قتل نفس بلا فاصله با جمله ((الا بالحق)) این گونه افراد را استثناء می کند.
در حدیث معروفی از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : لا یحل دم امرء مسلم یشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله الا باحدی الثلاث : النفس بالنفس ، و الزانی المحصن ، و التارک لدینه المفارق للجماعة : ((خون هیچ مسلمان که شهادت به وحدانیت خدا و نبوت پیامبر اسلام می دهد حلال نیست مگر سه گروه : قاتل ، زانی محصن ، و آن کس که دین خود را رها کند و از جماعت مسلمین بیرون رود.
اما قاتل که تکلیفش روشن است و در قصاص او حیات جامعه و تامین امنیت نفوس است ، و اگر حق قصاص به اولیای مقتول داده نشود قاتلان جسور و جری می شوند و امنیت جامعه مختل می گردد.
و اما زانی محصن قتل او در برابر یکی از زشتترین گناهان است که با خون برابری می کند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 107
و قتل مرتد جلو هرج و مرج را در جامعه اسلامی می گیرد، و همانگونه که قبلا گفته ایم این حکم یک حکم سیاسی برای حفظ نظام اجتماعی در مقابل اموری است که نه تنها امنیت اجتماعی بلکه اصل نظام اسلام را تهدید می کند.
اصولا اسلام کسی را مجبور به پذیرش این آئین نمی کند، بلکه برخورد آن با پیروان آئین های دیگر تنها یک برخورد منطقی توام با بحث آزاد است ، ولی اگر کسی اسلام را با میل خود پذیرفت و جزء جامعه اسلامی شد، و طبعا از اسرار مسلمین آگاه گردید، سپس تصمیم گرفت از این آئین بازگردد و عملا اساس نظام را تضعیف کند و تزلزل در ارکان جامعه اسلامی ایجاد نماید مسلما این کار قابل تحمل نیست و با شرائطی که در فقه اسلامی آمده است حکم آن اعدام است .
البته احترام به خون انسانها در اسلام مخصوص مسلمانها نیست ، بلکه غیر مسلمانانی که با مسلمین سر جنگ ندارند و در یک زندگی مسالمت آمیز با آنها بسر میبرند، جان و مال و ناموسشان محفوظ است و تجاوز به آن حرام و ممنوع .
سپس به حق قصاص که برای اولیای دم ثابت است اشاره کرده ، می گوید: ((کسی که مظلوم کشته شود برای ولی او سلطه قرار دادیم)) (سلطه قصاص قاتل) (و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا).
اما در عین حال ((او نباید بیش از حق خود مطالبه کند و در قتل اسراف نماید چرا که او مورد حمایت است)) (فلا یسرف فی القتل انه کان

منصورا). آری اولیای مقتول مادام که در مرز اسلام گام برمیدارند و از حد خود تجاوز نکرده اند مورد نصرت الهی هستند.
این جمله اشاره به اعمالی که در زمان جاهلیت بود، و در امروز نیز گاهی تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 108
صورت می گیرد که احیانا در برابر کشته شدن یک نفر از یک قبیله ، قبیله مقتول خونهای زیادی را می ریزند.
و یا اینکه در برابر کشته شدن یکنفر افراد بی گناه و بی دفاع دیگری غیر از قاتل را به قتل می رسانند، چنانکه در رسوم عصر جاهلیت می خوانیم هر گاه فرد سرشناسی از قبیله ای کشته می شد قبیله مقتول به کشتن قاتل قانع نبود، بلکه لازم بود رئیس قبیله قاتل و یا فرد سرشناس دیگری را به قتل برسانند هر چند هیچگونه شرکتی در قتل نکرده باشد.
در عصر ما نیز گاهی جنایاتی رخ می دهد که روی جانیان عصر جاهلیت را سفید می کند و ما شاهد این گونه صحنه ها مخصوصا از ناحیه اسرائیل غاصب هستیم که هر گاه یک جنگجوی فلسطینی سربازی از آنها را بکشد بلا فاصله بمبهای خود را بر سر زنان و کودکان فلسطینی فرومی ریزند و گاه دهها نفر انسان بی دفاع و بی گناه را در برابر یک نفر به خاک و خون می کشند.
عین همین معنی را در جنگ تحمیلی که مزدوران بعث امروز بر ضد کشور اسلامی ما به راه انداخته اند مشاهده می کنیم باشد که تاریخ آینده در این زمینه قضاوت کند.
مساله رعایت عدالت حتی در مورد قاتل در آن حد و پایه است که در وصایای امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: یا بنی عبد المطلب لا الفینکم تخوضون دماء المسلمین خوضا تقولون قتل امیر المؤ منین ، الا لاتقتلن بی الاقاتلی ، انظروا اذا انامت من ضربته هذه فاضربوه ، ضربة بضربة ، و لا تمثلوا بالرجل : ((ای فرزندان عبد المطلب ! مبادا بعد از شهادت من در خون مسلمانان غوطه ور شوید و بگوئید امیر مؤ منان کشته شد، و به بهانه آن خونهائی بریزید، آگاه باشید تنها قاتل من (عبد الرحمن بن ملجم مرادی) کشته خواهد شد، تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 109
درست دقت کنید هنگامی که من از این ضربه ای که او بر من زده است شهید شوم تنها یک ضربه کاری بر او بزنید و بعد از کشتنش بدن او را مثله نکنید)).
آیه بعد چهارمین دستور از این سلسله احکام را شرح می دهد نخست به اهمیت حفظ مال یتیمان پرداخته و با لحنی به آنچه در مورد عمل منافی عفت در آیات قبل گذشت می گوید: ((به اموال یتیمان نزدیک نشوید)) (و لا تقربوا مال الیتیم).

نه تنها اموال یتیمان را نخورید بلکه حتی حریم آن را کاملا محترم بشمارید.
ولی از آنجا که ممکن است این دستور دستاویزی گردد برای افراد ناآگاه که تنها به جنبه های منفی می نگرند، و سبب شود که اموال یتیمان را بدون سرپرست بگذارند و به دست حوادث بسپارند، لذا بلا فاصله استثناء روشنی برای این حکم ذکر کرده می گوید: مگر به طریقی که بهترین طرق است (الا بالتی هی احسن).
طبق این تعبیر جامع و رسا، هر گونه تصرفی در اموال یتیمان که به منظور حفظ، اصلاح ، تکثیر و اضافه بوده باشد، و جهات لازم برای پیشگیری از هدر رفتن این اموال در نظر گرفته شود مجاز است ، بلکه خدمتی است آشکار به یتیمان که قادر بر حفظ مصالح خویشتن نیستند.
البته این وضع ((تا زمانی ادامه دارد که به حد رشد فکری و اقتصادی برسد آنگونه که قرآن در ادامه آیه مورد بحث از آن یاد می کند تا زمانی که به حد قدرت برسد)) (حتی یبلغ اشده).
اشد از ماده شد (بر وزن جد) به معنی گره محکم است ، تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 110
سپس توسعه یافته و به هر گونه استحکام جسمانی و روحانی گفته شده است ، و منظور از اشد در اینجا رسیدن به حد بلوغ است ، ولی بلوغ جسمانی در اینجا کافی نیست ، بلکه باید بلوغ فکری و اقتصادی نیز باشد، به گونه ای که یتیم بتواند اموال خود را حفظ و نگهداری کند و انتخاب این تعبیر برای همین منظور است که البته باید از طریق آزمایش قطعی مشخص گردد.
بدون شک در هر جامعه ای بر اثر حوادث گوناگون ایتامی وجود دارند که ملاحظات انسانی و هر حساب دیگر ایجاب می کند که این یتیمان در تمام جهات زیر پوشش حمایت خیرخواهان جامعه قرار گیرند، به همین دلیل اسلام به این مساله فوق العاده اهمیت داده است که بخشی از آن را در ذیل آیه 2 سوره نساء آوردیم (به جلد سوم تفسیر نمونه صفحه 249 مراجعه فرمائید).
چیزی که در اینجا باید اضافه کنیم این است : در بعضی از روایات یتیم در معنی وسیعتری استعمال شده و به کسانی که از امام و پیشوای خود جدا شده اند و صدای حق به گوش آنها نمی رسد یتیم اطلاق گردیده است ، و این یکنوع توسعه در مفهوم یتیم و استفاده معنوی از یک حکم مادی است .
5 - سپس به مساله وفای به عهد پرداخته می گوید: ((به عهد خود وفا کنید چرا که از وفای به عهد سؤ ال کرده می شود)) (و اوفوا بالعهد ان العهد کان مسولا).
بسیاری از روابط اجتماعی و خطوط نظام اقتصادی و مسائل سیاسی همگی بر محور عهدها و پیمانها دور می زند که اگر تزلزلی در آنها پیدا

شود و سرمایه اعتماد از بین برود به زودی نظام اجتماع فرو می ریزد و هرج و مرج وحشتناکی بر آن حاکم می شود، به همین دلیل در آیات قرآن تاکید فراوان روی مساله وفای به عهد شده است .
عهد و پیمان معنی وسیعی دارد که هم شامل عهدهای خصوصی در میان افراد تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 111
در رابطه با مسائل اقتصادی و کسب و کار و زناشوئی و امثال آن می گردد، و هم شامل عهد و پیمانهائی که در میان ملتها و حکومتها برقرار می گردد، و از آن بالاتر شامل پیمانهای الهی و رهبران آسمانی نسبت به امتها و امتها نسبت به آنها نیز می شود.
آخرین حکم در آخرین آیه مورد بحث در رابطه با عدالت در پیمانه و وزن و رعایت حقوق مردم و مبارزه با کم فروشی است می فرماید: ((هنگامی که با پیمانه چیزی را می سنجید حق آن را اداء کنید)) (و اوفوا الکیل اذا کلتم).
((و با میزان و ترازوی صحیح و مستقیم وزن کنید)) (وزنوا بالقسطاس المستقیم).
((چرا که این کار به سود شما است ، و عاقبت و سرانجامش از همه بهتر است)) (ذلک خیر و احسن تاءویلا).
نکته ها: زیان کم فروشی
نخستین نکته ای که باید در اینجا مورد توجه قرار گیرد این است که در قرآن مجید کرارا روی مساله مبارزه با کم فروشی و تقلب در وزن و پیمانه تکیه و تاکید شده است ، در یک جا رعایت این نظم را در ردیف نظام آفرینش در پهنه جهان هستی گذارده می گوید: و السماء رفعها و وضع المیزان ان لا تطغوا فی المیزان : ((خداوند آسمان را برافراشت و میزان و حساب در همه چیز گذاشت ، تا شما تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 112
در وزن و حساب تعدی و طغیان نکنید)) (سوره رحمن آیه 7 و 8).
اشاره به اینکه مساله رعایت عدالت در کیل و وزن مساءله کوچک و کم اهمیتی نیست ، بلکه جزئی از اصل عدالت و نظم است که حاکم بر سراسر هستی است .
در جائی دیگر با لحنی شدید و تهدیدآمیز می گوید: ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون ، و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون ، ا لا یظن اولئک انهم مبعوثون لیوم عظیم : ((وای بر کم فروشان ! آنها که به هنگام خرید، حق خود را بطور کامل می گیرند، و به هنگام فروش از کیل و وزن کم می گذارند، آیا آنها گمان نمی کنند که در روز عظیمی برانگیخته خواهند شد، روز رستاخیز در دادگاه عدل خدا)) (سوره مطففین آیات 1 - 4).

حتی در حالات بعضی از پیامبران در قرآن مجید می خوانیم که لبه تیز مبارزه آنها بعد از مساله شرک متوجه کم فروشی بود، و سرانجام آن قوم ستمگر اعتنائی نکردند و به عذاب شدید الهی گرفتار و نابود شدند (به جلد ششم تفسیر نمونه صفحه 249 ذیل آیه 85 سوره اعراف پیرامون رسالت شعیب در مدین مراجعه فرمائید).
اصولا حق و عدالت و نظم و حساب در همه چیز و همه جا یک اصل اساسی و حیاتی است ، و همانگونه که گفتیم اصلی است که بر کل عالم هستی حکومت می کند، بنابراین هر گونه انحراف از این اصل ، خطرناک و بد عاقبت است ، مخصوصا کم فروشی سرمایه اعتماد و اطمینان را که رکن مهم مبادلات است از بین می برد، و نظام اقتصادی را به هم می ریزد. بسیار جای تاسف است که گاه می بینیم غیر مسلمانان در رعایت این اصل از بعضی از مسلمانان وظیفه ناشناس ، پیشقدمترند، و سعی می کنند اجناسشان را درست با همان وزن و پیمانهای که روی آن نوشته اند بی کم و کاست به بازارهای تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 113
جهان بفرستند و اعتماد دیگران را از این راه جلب کنند.
آری آنها می دانند که اگر انسان اهل دنیا هم باشد راهش همین است که در معامله خیانت نکند.
این موضوع نیز قابل توجه است که از نظر حقوقی کم فروشان ضامن و بدهکار در برابر خریداران هستند و لذا توبه آنها جز به ادای حقوقی را که غصب کرده اند ممکن نیست ، حتی اگر صاحبانش را نشناسند باید معادل آن را به عنوان رد مظالم از طرف صاحبان اصلی به مستمندان بدهند. 2 - نکته دیگر اینکه گاهی مساله کم فروشی تعمیم داده می شود به گونه ای که هر نوع کم کاری و کوتاهی در انجام وظائف را شامل می شود، به این ترتیب کارگری که از کار خود کم می گذارد، آموزگار و استادی که درست درس نمی دهد کارمندی که به موقع سر کار خود حاضر نمی شود و دلسوزی لازم را نمی کند، همه مشمول این حکمند و در عواقب آن سهیمند.
البته الفاظ آیاتی که در بالا گفته شد مستقیما شامل این تعمیم نیست ، بلکه یک توسعه عقلی است ولی تعبیری که در سوره ((الرحمن)) خواندیم : و السماء رفعها و وضع المیزان الا تطغوا فی المیزان اشاره ای به این تعمیم دارد.
3 - ((قسطاس)) به کسر قاف و ضم آن (بر وزن مقیاس و گاهی هم بر وزن قرآن نیز استعمال شده) به معنی ترازو است ، بعضی آن را کلمه ای رومی ، و بعضی عربی می دانند، و گاهی گفته می شود در اصل مرکب از دو کلمه ((قسط)) به معنی عدل و ((طاس)) به معنی کفه ترازو است ، و بعضی گفته اند ((قسطاس)) ترازوی بزرگ است در حالی که ((میزان))

به ترازوهای کوچک هم گفته می شود.
به هر حال قسطاس مستقیم ترازوی صحیح و سالمی است که عادلانه وزن کند، بی کم و کاست !.
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 114
جالب اینکه در روایتی از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر این کلمه می خوانیم : هو المیزان الذی له لسان : ((قسطاس ترازوئی است که زبانه دارد)).
اشاره به اینکه ترازوهای بدون زبانه حرکات کفه ها را به طور دقیق نشان نمی دهد، اما هنگامی که ترازو زبانه داشته باشد کمترین حرکات کفه ها روی زبانه منعکس می شود، و عدالت کاملا رعایت می گردد. الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 115
آیه 36 - 40
آیه و ترجمه
وَ لا تَقْفُ مَا لَیْس لَک بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السمْعَ وَ الْبَصرَ وَ الْفُؤَادَ کلُّ أُولَئک کانَ عَنْهُ مَسئُولاً(36)
وَ لا تَمْشِ فی الاَرْضِ مَرَحاً إِنَّک لَن تخْرِقَ الاَرْض وَ لَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طولاً(37)
کلُّ ذَلِک کانَ سیِّئُهُ عِندَ رَبِّک مَکْرُوهاً(38)
ذَلِک مِمَّا أَوْحَی إِلَیْک رَبُّک مِنَ الْحِکْمَةِ وَ لا تجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً ءَاخَرَ فَتُلْقَی فی جَهَنَّمَ مَلُوماً مَّدْحُوراً(39)
أَ فَأَصفَاشْ رَبُّکم بِالْبَنِینَ وَ اتخَذَ مِنَ الْمَلَئکَةِ إِنَثاً إِنَّکمْ لَتَقُولُونَ قَوْلاً عَظِیماً(40)
ترجمه :36 - از آنچه نمی دانی پیروی مکن ، چرا که گوش و چشم و دلها همه مسئولند!.
37 - روی زمین با تکبر راه مرو، تو نمی توانی زمین را بشکافی و طول قامتت هرگز به کوهها نمی رسد؟
38 - همه اینها گناهش نزد پروردگار تو منفور است .
39 - این احکام از حکمتهائی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده ، و هرگز معبودی با الله قرار مده که در جهنم می افتی در حالی که مورد سرزنش خواهی بود و رانده تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 116
شده (درگاه خدا).
40 - آیا خداوند پسران مخصوص شما قرار داد و خودش دخترانی از فرشتگان انتخاب کرد؟! شما سخن بزرگ (و بسیار زشتی) می گوئید!
تفسیر: تنها از علم پیروی کن
در آیات گذشته یک سلسله از اصولیترین تعلیمات و احکام اسلامی را خواندیم ، از توحید که خمیر مایه این تعلیمات است گرفته تا دستوراتی مربوط به شئون مختلف زندگی فردی و اجتماعی انسانها.

در آیات مورد بحث به آخرین بخش از این احکام می رسیم که در آن به چند حکم مهم اشاره شده است .
1 - نخست سخن از لزوم تحقیق در همه چیز به میان آورده ، می فرماید: ((از آنچه به آن علم نداری پیروی مکن)) (و لا تقف ما لیس لک به علم).
نه در عمل شخصی خود از غیر علم پیروی کن ، و نه به هنگام قضاوت درباره دیگران ، نه شهادت به غیر علم بده ، و نه به غیر علم اعتقاد پیدا کن .
و به این ترتیب ، نهی از پیروی از غیر علم معنی وسیعی دارد که مسائلی اعتقادی و گفتار و شهادت و قضاوت و عمل را شامل می شود، و اینکه بعضی از مفسران آن را به بخشی از این امور محدود کرده اند دلیل روشنی ندارد، زیرا لا تقف از ماده قفو (به وزن عفو) به معنی دنباله روی از چیزی است ، و می دانیم دنباله روی از غیر علم ، مفهوم وسیعی دارد که همه آنچه را گفتیم شامل می شود.
روی این زمینه الگوی شناخت در همه چیز، علم و یقین است ، و غیر آن خواه ((ظن و گمان)) باشد یا ((حدس و تخمین)) یا ((شک و احتمال)) هیچکدام قابل اعتماد نیست .
آنها که بر اساس این امور اعتقادی پیدا می کنند، یا به قضاوت و داوری

می نشینند، یا شهادت می دهند، و یا حتی در عمل شخصی خود طبق آن رفتار می کنند بر خلاف این دستور صریح اسلامی گام برداشته اند.
و به تعبیر دیگر نه شایعات می تواند مقیاس قضاوت و شهادت و عمل گردد و نه قرائن ظنی و نه اخبار غیر قطعی که از منابع غیر موثق بما می رسد.
و در پایان آیه دلیل این نهی را چنین بیان می کند که : ((گوش و چشم و دل همگی مسئولند)) و در برابر کارهائی که انجام داده اند از آنها سؤ ال می شود (ان السمع و البصر و الفواد کل اولئک کان عنه مسئولا).
این مسئولیتها به خاطر آن است که سخنانی را که انسان بدون علم و یقین می گوید یا به این طریق است که از افراد غیر موثق شنیده ، و یا می گوید دیده ام در حالی که ندیده ، و یا در تفکر خود دچار قضاوتهای بی ماخذ و بی پایه ای شده که با واقعیت منطبق نبوده است ، به همین دلیل از چشم و گوش و فکر و عقل او سؤ ال می شود که آیا واقعا شما به این مسائل ایمان داشتید که شهادت دادید، یا قضاوت کردید، یا به آن معتقد شدید و عمل خود را بر آن منطبق نمودید؟!
گر چه بعضی از مفسران گفته اند که منظور از سؤ ال کردن از این اعضاء سؤ ال از صاحبان آنها است ، ولی با توجه به اینکه قرآن در آیات دیگر (مانند آیه 21 فصلت) تصریح می کند که روز قیامت ، اعضاء پیکر انسان

و حتی پوست تنش به سخن در می آیند و حقایق را بازگو می کنند، هیچ دلیلی ندارد که ما ظاهر آیه را رها سازیم و نگوئیم از خود این اعضاء سؤ ال می شود.
اما اینکه چرا از میان حواس انسان تنها اشاره به چشم و گوش شده است ، دلیلش روشن است ، زیرا معلومات حسی انسان غالبا از این دو طریق حاصل می شود و بقیه تحت الشعاع آنها هستند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 118
یک درس مهم برای برقراری نظم اجتماعی
در آیه ای که خواندیم به یکی از مهمترین اصول زندگی اجتماعی اشاره شده است که نادیده گرفتن آن نتیجه ای جز هرج و مرج اجتماعی و از بین رفتن روابط انسانی و پیوندهای عاطفی نخواهد داشت .
و اگر براستی این برنامه قرآنی در کل جامعه انسانی و همه جوامع بشری بطور دقیق اجرا شود بسیاری از نابسامانیها که از شایعه سازی و جوسازی و قضاوتهای عجولانه و گمانهای بی اساس و اخبار مشکوک و دروغ سرچشمه می گیرد برچیده خواهد شد.
در غیر این صورت ، هرج و مرج در روابط اجتماعی همه جا را فرا خواهد گرفت ، هیچکس از گمان بد دیگری در امان نخواهد بود، هیچکس به دیگری اطمینان پیدا نخواهد کرد، و آبرو و حیثیت افراد همواره در مخاطره قرار خواهد گرفت .
در بسیاری دیگر از آیات قرآن و روایات اسلامی روی این موضوع تکیه شده است از جمله :
1 - آیاتی که افراد بی ایمان را نسبت به پیروی از ظن و گمان شدیدا مورد نکوهش قرار داده است مانند: و ما یتبع اکثرهم الا ظنا ان الظن لا یغنی من الحق شیئا: ((اکثر آنها در قضاوتهای خود تنها از ظن و گمان پیروی می کنند در حالی که ظن و گمان به هیچوجه انسان را به حق و حقیقت نمی رساند)) (سوره یونس آیه 36).
2 - در جای دیگر پیروی از گمان در ردیف پیروی از هوای نفس قرار داده شده : ان یتبعون الا الظن و ما تهوی الانفس : ((آنها تنها پیروی از گمان و هوای نفس می کنند)) (نجم آیه 23).
3 - در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ان من حقیقة الایمان ان تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 119
لا یجوز منطقک علمک : ((از حقیقت ایمان این است که گفتارت از علمت فزونتر نباشد و بیش از آنچه می دانی نگوئی)).
4 - در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می خوانیم که از پدرانش چنین نقل می کند لیس لک ان تتکلم بما شئت ، لان الله عز و جل یقول و لا تقف ما لیس لک به علم : ((تو نمی توانی هر چه را می

خواهی بگوئی ، زیرا خداوند متعال می گوید از آنچه علم نداری پیروی نکن)).
5 - در حدیث دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که فرمود: ایاکم و الظن فان الظن اکذب الکذب : ((از گمان بپرهیزید که گمان بدترین دروغ است)).
6 - کسی خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید و عرض کرد من همسایگانی دارم که کنیزان خواننده ای دارند، می خوانند و می نوازند، و من گاهی که برای قضاء حاجت (به دستشوئی) می روم نشستن خود را طولانی تر می کنم ، تا نغمه های آنها را بشنوم در حالی که برای چنین منظوری نرفته ام امام صادق (علیه السلام) فرمود: مگر گفتار خداوند را نشنیده ای که می فرماید: ان السمع و البصر و الفواد کل اولئک کان عنه مسئولا: ((گوش و چشم و قلب همگی مسئولند)) او عرض کرد گویا هرگز این آیه را از هیچکس نه عرب و نه عجم نشنیده بودم و من اکنون این کار را ترک می گویم و بدرگاه خدا توبه می کنم .
در بعضی از منابع حدیث در ذیل این روایت می خوانیم که امام به او دستور داد برخیز و غسل توبه کن و به مقداری که می توانی نماز بگذار چرا که کار بسیار بدی انجام می دادی که اگر در آن حال می مردی مسئولیت تو عظیم بود! تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 120
از این آیات و احادیث که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ائمه هدی (علیهم السلام) نقل شده است روشن می شود که اسلام چگونه چشم و گوش انسان را مسئول می شمرد، تا نبیند نگوید، تا نشنود قضاوت نکند، و بدون تحقیق و علم و یقین نه به چیزی معتقد شود، نه عمل کند و نه داوری نماید.
پیروی از گمان و حدس و تخمین و شایعات و هر آنچه غیر از علم و یقین است ، خطرات بزرگی برای فرد و جامعه ایجاد می کند که هر کدام به تنهائی ضایعات بزرگی دارد از جمله :
1 - تکیه بر غیر علم سرچشمه پایمال شدن حقوق افراد و یا دادن حق به غیر مستحق است .
2 - پیروی از غیر علم ، آبروی افراد آبرومند را به خطر می اندازد و خدمتگذاران را دلسرد می کند.
3 - اعتماد بر غیر علم ، بازار شایعات و شایعه سازان را داغ و پررونق می کند.
4 - پیروی از غیر علم ، روحیه تحقیق و کنجکاوی را از انسان گرفته و او را فردی زودباور و ساده اندیش بار می آورد.
5 - پیروی از غیر علم ، روابط گرم و دوستانه را در خانه و بازار و مرکز کار و همه جا به هم زده و مردم را نسبت به یکدیگر بدبین می سازد.

6 - پیروی از غیر علم ، استقلال فکری ما را از بین می برد و روح را برای پذیرش هر گونه تبلیغات مسموم آماده می سازد.
7 - پیروی از غیر علم سرچشمه قضاوتهای عجولانه و انتخابهای فوری ، در مورد همه کس و همه چیز است که این خود مایه انواع ناکامیها و پشیمانیها است . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 121
راه مبارزه با پندارگرائی
تنها سؤ الی که در اینجا باقی می ماند این است که ما چگونه می توانیم خود و جامعه را از این عادت زشت و نکبت بار و عواقب دردناک آن رهائی بخشیم . پاسخ این سؤ ال نیاز به بحث طولانی دارد ولی به عنوان یک دستور العمل فشرده باید به نکات زیر توجه کرد:
الف - باید عواقب دردناک این عمل را از طرق مختلف پی در پی به مردم گوشزد کرد و از آنها خواست که در آثار شوم پیروی از غیر علم بیندیشند.
ب - باید طرز تفکر و جهان بینی اسلامی را در انسانها زنده کرد تا بدانند خداوند در همه حال مراقب آنها است ، او سمیع و بصیر است و حتی از افکار ما آگاه است یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور (سوره غافر آیه 19): ((هر سخنی می گوئیم ثبت و ضبط می شود و هر گامی برمی داریم در حساب ما نوشته می شود، و مسئول تمام اعمال و قضاوتها و اعتقادات خود هستیم)).
ج - باید سطح رشد فکری را بالا برد چرا که پیروی از غیر علم غالبا کار عوام ساده لوح و افراد ناآگاه است که با شنیدن یک شایعه بی اساس فورا به آن می چسبند و داوری می کنند، و الگوی کار خود را از آن می گیرند.
2 - متکبر مباش !
آیه بعد به مبارزه با کبر و غرور برخاسته و با تعبیر زنده و روشنی مومنان را از آن نهی می کند، روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده ، می گوید: ((در روی زمین از روی کبر و غرور، گام برمدار)) (و لا تمش فی الارض مرحا).
((چرا که تو نمی توانی زمین را بشکافی ! و طول قامتت به کوهها نمی رسد))! تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 122
(انک لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولا)
اشاره به اینکه افراد متکبر و مغرور غالبا به هنگام راه رفتن پاهای خود را محکم به زمین می کوبند تا مردم را از آمد و رفت خویش آگاه سازند، گردن به آسمان می کشند تا برتری خود را به پندار خویش بر زمینیان مشخص سازند! ولی قرآن می گوید: آیا تو اگر پای خود را به زمین بکوبی هرگز می توانی زمین را بشکافی یا ذره ناچیزی هستی بر روی این کره عظیم خاکی .
همانند مورچه ای که بر صخره بسیار عظیمی حرکت می کند و پای خود را

بر آن صخره می کوبد و صخره بر حماقت و کمی ظرفیتش می خندد.
آیا تو می توانی - هر قدر گردن خود را برفرازی - هم طراز کوهها شوی یا اینکه حد اکثر می توانی چند سانتیمتر قامت خود را بلندتر نشان دهی در حالی که حتی عظمت بلندترین قله های کوههای زمین در برابر این کره ، چیز قابل ذکری نیست ، و خود زمین ذره بی مقداری است در مجموعه جهان هستی .
پس این چه کبر و غروری است که تو داری ؟!.
جالب توجه اینکه قرآن ، تکبر و غرور را که یک خوی خطرناک درونی است مستقیما مورد بحث قرار نداده بلکه روی پدیده های ظاهری آن ، حتی ساده ترینش ، انگشت گذاشته ، و از طرز راه رفتن متکبران و مغروران خودخواه و بی مغز سخن گفته است ، اشاره به اینکه تکبر و غرور، حتی در سطح ساده ترین آثارش ، مذموم و ناپسند و شرم آور است .
و نیز اشاره به اینکه صفات درونی انسان ، هر چه باشد خواه و ناخواه خود را در لابلای اعمالش نشان می دهد، در طرز راه رفتنش ، در نگاه کردنش ، در سخن گفتنش و در همه کارش .
به همین دلیل تا به کوچکترین پدیده ای از این صفات در اعمال برخوردیم باید متوجه شویم که خطر نزدیک شده و آن خوی مذموم در روح ما لانه کرده تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 123
است و فورا به مبارزه با آن برخیزیم .
ضمنا از آنچه گفتیم به خوبی می توان دریافت که هدف قرآن از آنچه در آیه فوق آمده (همچنین در سوره لقمان و بعضی دیگر از سوره های قرآن) این است که کبر و غرور را به طور کلی ، محکوم کند، نه تنها در چهره خاصی یعنی راه رفتن .
چرا که غرور سرچشمه بیگانگی از خدا و خویشتن ، و اشتباه در قضاوت ، و گم کردن راه حق ، و پیوستن به خط شیطان ، و آلودگی به انواع گناهان است .
علی (علیه السلام) در خطبه ((همام)) درباره صفات پرهیزگاران می فرماید: و مشیهم التواضع : ((آنها متواضعا راه می روند)).
نه تنها در کوچه و بازار که خط مشی آنها در تمام امور زندگی و حتی در مطالعات فکری و خط سیر اندیشه ها توام با تواضع است .
برنامه عملی پیشوایان اسلام سرمشق بسیار آموزنده ای برای هر مسلمان راستین در این زمینه است .
در سیره پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : هرگز اجازه نمی داد به هنگامی که سوار بود افرادی در رکاب او پیاده راه بروند، بلکه می فرمود: ((شما به فلان مکان بروید و من هم می آیم و در آنجا به هم می رسیم ، حرکت کردن پیاده در کنار سواره سبب غرور سوار و ذلت

پیاده می شود))!
و نیز می خوانیم : پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر روی خاک می نشست ، و غذای ساده همچون غذای بردگان می خورد، و از گوسفند شیر می دوشید، بر الاغ برهنه سوار می شد.
این گونه کارها را حتی در زمانی که به اوج قدرت رسید - مانند روز فتح مکه - انجام می داد، تا مردم گمان نکنند همین که به جائی رسیدند باد کبر
و تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 124
غرور در دماغ بیفکنند و از مردم کوچه و بازار و مستضعفان فاصله بگیرند و از حال توده های زحمت کش بیگانه شوند.
در حالات علی (علیه السلام) نیز می خوانیم که او برای خانه آب می آورد و گاه منزل را جارو می کرد.
و در تاریخ امام مجتبی (علیه السلام) می خوانیم که با داشتن مرکب های متعدد، بیست مرتبه پیاده به خانه خدا مشرف شد و می فرمود: من برای تواضع در پیشگاه خدا این عمل را انجام می دهم .
آیه بعد به عنوان تاکیدی بر تمام احکامی که در مورد تحریم شرک و قتل نفس و زنا و فرزندکشی و تصرف در مال یتیمان و آزار پدر و مادر و مانند آن در آیات پیشین گذشت میگوید: ((تمام اینها گناهش نزد پروردگارت منفور است)) (کل ذلک کان سیئه عند ربک مکروها).
از این تعبیر روشن می شود که بر خلاف گفته پیروان مکتب جبر، خدا هرگز اراده نکرده است گناهی از کسی سر بزند، چرا که اگر چنین چیزی را اراده کرده بود با کراهت و ناخشنودی که در این آیه روی آن تاکید شده است سازگار نبود.
و نیز ضمنا روشن می شود که تعبیر مکروه در لسان قرآن حتی در مورد بزرگترین گناهان نیز به کار می رود. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 125
3 - مشرک مشو؟
باز برای تاکید بیشتر و اینکه این احکام حکیمانه همگی از وحی الهی سرچشمه می گیرد، اضافه می کند: ((اینها از امور حکمت آمیزی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده است)) (ذلک مما اوحی الیک ربک من الحکمة).
تعبیر به ((حکمت)) اشاره به این است که این احکام آسمانی در عین اینکه از وحی الهی سرچشمه می گیرد با ترازوی عقل ، نیز کاملا قابل سنجش و قابل درک است ، چه کسی می تواند زشتی شرک یا قتل نفس ، یا آزار پدر و مادر و همچنین قبح زنا، و کبر و غرور، و ظلم به یتیمان ، و عواقب شوم پیمانشکنی و مانند آن را انکار کند.
به تعبیر دیگر این احکام هم از طریق حکمت عقلی ، اثبات شده است ، و هم از طریق وحی الهی ، و اصول همه احکام الهی چنین است هر چند

جزئیات آنرا در بسیاری از اوقات با چراغ کم فروغ عقل نمی توان تشخیص داد و تنها در پرتو نورافکن نیرومند وحی باید درک کرد.
بعضی از مفسران از تعبیر ((حکمت)) این استفاده را نیز کرده اند که احکام متعددی که در آیات پیشین گذشت از احکام ثابت و مستحکم و غیر قابل نسخ است که در همه ادیان آسمانی بوده است ، فی المثل شرک و قتل نفس و زنا و پیمان شکنی ، چیزی نیست که در هیچ مذهبی ، مجاز شمرده شده باشد، پس این احکام جزء محکمات و قوانین ثابت محسوب می شود.
سپس همانگونه که آغاز این احکام از تحریم شرک شروع شده بود با تاکید بر تحریم شرک آنرا پایان می دهد و می گوید: ((هرگز برای خداوند یگانه شریکی قائل مباش و معبود دیگری را در کنار الله قرار مده)) (و لا تجعل مع الله الها آخر).
چرا که این امر سبب می شود که ((در آتش سوزان دوزخ بیفتی در حالی که هم سرزنش خلق خدا دامنگیر تو شود و هم طرد و قهر خالق)) (فتلقی فی جهنم تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 126
ملوما مدحورا).
در حقیقت شرک و دوگانه پرستی ، خمیرمایه همه انحرافات و جنایات و گناهان است ، لذا بیان این سلسله احکام اساسی اسلام از شرک شروع شد و به شرک نیز پایان یافت .
در آخرین آیه مورد بحث ، به یکی از افکار خرافی مشرکان اشاره کرده و پایه منطق و تفکر آنها را به این وسیله روشن می سازد و آن اینکه : بسیاری از آنها معتقد بودند که فرشتگان دختران خدا هستند در حالی که خودشان از شنیدن نام دختر، ننگ و عار داشتند و تولد او را در خانه خود مایه بدبختی و سرشکستگی می پنداشتند!.
قرآن از منطق خود آنها اتخاذ سند کرده ، می گوید: ((آیا پروردگار شما پسران را تنها در سهم شما قرار داد و خود از فرشتگان دخترانی انتخاب کرد)) (افاصفاکم ربکم بالبنین و اتخذ من الملائکة اناثا).
بدون شک فرزندان دختر همانند فرزندان پسر از مواهب الهی هستند و هیچگونه تفاوتی از نظر ارزش انسانی ندارند، اصولا بقاء نسل بشر بدون هیچ یک از آنها امکان پذیر نیست و به همین دلیل تحقیر دختران که مخصوص جوامع جاهلی بوده و هست یک فکر خرافی است که ریشه های آنرا در بحثهای گذشته بیان کرده ایم .
ولی هدف قرآن این است آنها را با منطق خودشان محکوم سازد که شما چگونه افراد نادانی هستید برای پروردگارتان چیزی قائل می شوید که خود از آن عار دارید.
سپس در پایان آیه به صورت یک حکم قاطع می گوید: ((شما سخن بسیار

تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 127
بزرگ و کفرآمیزی می گوئید)) (انکم لتقولون قولا عظیما).
سخنی که با هیچ منطقی سازگار نیست و از چندین جهت بی پایه است زیرا.
1 - اعتقاد به وجود فرزند برای خدا اهانت عظیمی به ساحت مقدس او است ، چرا که نه او جسم است نه عوارض جسمانی دارد، نه نیاز به بقاء نسل ، بنابراین اعتقاد به فرزند برای او صرفا از عدم شناخت صفات پاکش سرچشمه می گیرد.
2 - چگونه شما فرزندان خدا را همه دختر می دانید؟ در حالی که برای دختر پائینترین منزلت را قائلید این اعتقاد سفیهانه اهانت دیگری از نظر پندارهای شما به خدا است .
3 - از همه گذشته این عقیده اهانتی به مقام فرشتگان الهی است که فرمانبران حقند و مقربان درگاه او شما از شنیدن نام دختر، وحشت دارید ولی این مقربان الهی را همه دختر می دانید.
آری با توجه به این امور به خوبی روشن می شود که این سخن ، سخن بسیار عظیم و بزرگی است ، بزرگ از نظر انحراف از واقعیات ، بزرگ از نظر گناه و کیفر و بالاخره بزرگ از نظر عرف و عادت خودتان ، همان عرف و عادت زشتی که دختران معصوم را تحقیر می کرد و احترام آنها را می کاست .
اما اینکه چرا مشرکان ، مشرکان عرب ، فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند؟ و همچنین چرا عرب جاهلی دختران را زنده بگور می کرد و از شنیدن نام آنها وحشت داشت ؟! و نیز نقش اسلام در احیای ارزش و مقام زن و مبارزه با هر گونه تحقیر جنس زن بحثهای مشروحی در جلد یازدهم در ذیل آیات 57 تا 59 سوره نحل آمده است که مطالعه مجدد آنرا توصیه می کنیم . الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 128
آیه 41 - 44
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ صرَّفْنَا فی هَذَا الْقُرْءَانِ لِیَذَّکَّرُوا وَ مَا یَزِیدُهُمْ إِلا نُفُوراً(41)
قُل لَّوْ کانَ مَعَهُ ءَالِهَةٌ کَمَا یَقُولُونَ إِذاً لابْتَغَوْا إِلَی ذِی الْعَرْشِ سبِیلاً(42)
سبْحَنَهُ وَ تَعَلی عَمَّا یَقُولُونَ عُلُوًّا کَبِیراً(43)
تُسبِّحُ لَهُ السمَوَت السبْعُ وَ الاَرْض وَ مَن فِیهِنَّ وَ إِن مِّن شىْءٍ إِلا یُسبِّحُ بحَمْدِهِ وَ لَکِن لا تَفْقَهُونَ تَسبِیحَهُمْ إِنَّهُ کانَ حَلِیماً غَفُوراً(44)
ترجمه :41 - ما، در این قرآن انواع بیانات موثر را آوردیم تا متذکر شوند، ولی (گروهی از کوردلان) جز بر نفرتشان نمی افزاید.
42 - بگو اگر با او خدایانی - آنچنان که آنها می پندارند - بود، سعی می

کردند راهی به سوی (خداوند) صاحب عرش پیدا کنند.
43 - پاک و برتر است او از آنچه آنها می گویند، بسیار برتر!
44 - آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند همه تسبیح او می گویند، و هر موجودی تسبیح و حمد او می گوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید او حلیم و آمرزنده است تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 129
تفسیر: چگونه از حق فرار می کنند؟!
از آنجا که سخن در آیات گذشته به مساله توحید و شرک منتهی شد، در آیات مورد بحث این مساله با بیان روشن و قاطعی دنبال می شود.
نخست از لجاجت فوق العاده جمعی از مشرکان در برابر دلائل مختلف توحید سخن به میان آورده می گوید: ((ما در این قرآن انواع استدلالات و بیانات موثر را آوردیم تا آنها متذکر شوند و در راه حق گام بردارند، ولی این همه بیان و استدلال جز بر نفرت و فرار آنها نیفزود)) (و لقد صرفنا فی هذا القرآن لیذکروا و ما یزیدهم الا نفورا).
((صرف)) از ماده ((تصریف)) به معنی تغییر دادن و دگرگون ساختن است ، و مخصوصا با توجه به اینکه از باب ((تفعیل)) است ، معنی کثرت را نیز در بردارد.
و از آنجا که بیانات قرآن در زمینه اثبات توحید و نفی شرک ، گاهی در لباس استدلال منطقی ، گاهی فطری ، زمانی در شکل تهدید، گاهی تشویق ، و خلاصه از انواع طرق و فنون مختلف کلام برای آگاه ساختن و بیدار کردن مشرکان استفاده شده است ، تعبیر به ((صرفنا)) در مورد آن بسیار مناسب است .
قرآن با این تعبیر می گوید: ما از هر دری وارد شدیم ، و از هر راهی استفاده کردیم تا چراغ توحید را در دل این کوردلان بیفروزیم ، اما گروهی از آنها آنقدر لجوج و متعصب و سرسختند که نه تنها این بیانات آنها را به حقیقت نزدیک نمی سازد بلکه بر نفرت و دوری آنها می افزاید!
در اینجا این سؤ ال به ذهن می رسد که اگر این بیانات گوناگون نتیجه معکوس دارد، ذکر آنها چه فائده ای خواهد داشت ؟!
پاسخ این سؤ ال روشن است و آن اینکه قرآن برای یک فرد یا یک گروه تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 130
خاص نازل نشده بلکه برای کل جامعه انسانی است ، و مسلما همه انسانها این گونه نیستند، بلکه بسیارند کسانی که این دلائل مختلف را می شنوند و راه حق را باز می یابند، هر دسته ای از این تشنگان حقیقت از یک نوع بیان قرآن بهره می گیرند و بیدار می شوند، و همین اثر، برای نزول این آیات ، کافی است ، هر چند کوردلانی از آن نتیجه معکوس بگیرند.
به علاوه این گروه متعصب لجوج گر چه راهشان خطا است و خود بدبختند، ولی حق طلبان می توانند در مقایسه کردن خویش با آنها راه حق را بهتر

بیابند که در مقابله نور و ظلمت ارزش نور بیشتر معلوم می شود و ادب را حتی از بی ادبان می توان آموخت .
ضمنا از این آیه این درس را در زمینه مسائل تربیتی و تبلیغی می توان فرا گرفت که باید برای رسیدن به هدفهای عالی تربیتی ، تنها از یک طریق استفاده نکرد، بلکه از طرق گوناگون و وسائل مختلف بهره گرفت ، که مردم ذوقها و استعدادهای مختلفی دارند، و برای نفوذ در هر یک باید از راهی وارد شد و یکی از فنون بلاغت نیز همین است .
دلیل تمانع
آیه بعد به یکی از دلائل توحید، اشاره می کند که در لسان دانشمندان و فلاسفه به عنوان ((دلیل تمانع)) معروف شده است ، می گوید:
ای پیامبر ((به آنها بگو اگر با خداوند قادر متعال ، خدایان دیگری بود - آنچنان که آنها می پندارند - این خدایان سعی می کردند راهی به خداوند بزرگ صاحب عرش پیدا کنند و بر او غالب شوند)) (قل لو کان معه الهة کما یقولون اذا لابتغوا الی ذی العرش سبیلا).
گر چه جمله ((اذا لابتغوا الی ذی العرش سبیلا)) مفهومش این است که آنها تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 131
راهی به سوی صاحب عرش پیدا می کردند، ولی طرز سخن نشان می دهد که منظور پیدا کردن راهی برای غلبه بر او، مخصوصا تعبیر به ((ذی العرش)) به جای ((الله)) اشاره به همین مطلب می کند یعنی آنها هم می خواستند ((مالک عرش اعلا)) شوند، و بر پهنه جهان هستی حکومت کنند و به همین جهت به مبارزه با او برمی خاستند.
به هر حال طبیعی است که هر صاحب قدرتی می خواهد قدرت خود را کاملتر و قلمرو حکومت خویش را بیشتر کند و اگر راستی خدایانی وجود داشت این تنازع و تمانع بر سر قدرت و گسترش حکومت در میان آنها در می گرفت .
در اینجا ممکن است گفته شود چه مانعی دارد که خدایان متعدد با همکاری یکدیگر بر این عالم حکومت کنند؟ و چه لزومی دارد که به تنازع برخیزند؟!.
در پاسخ این سؤ ال باید به این واقعیت توجه داشت که قطع نظر از اینکه علاقه به تکامل و توسعه قدرت برای هر موجودی طبیعی ، و قطع نظر از اینکه خدایانی را که مشرکان به آن اعتقاد داشتند دارای بسیاری از صفات بشری بودند که یکی از روشنترین آنها علاقه به حکومت و قدرت بیشتر است ، قطع نظر از همه اینها اصولا لازمه تعدد وجود، اختلاف است ، چرا که اگر هیچگونه اختلافی در رویه و برنامه و جهات دیگر نباشد، تعدد معنی نخواهد داشت بلکه هر دو یک چیز خواهند بود (دقت کنید).
نظیر این بحث در آیه 22 سوره انبیاء نیز آمده است آنجا که می گوید: لو

کان فیهما الهة الا الله لفسدتا: ((اگر در زمین و آسمان خدایان دیگری
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 132
جز ((الله)) وجود داشتند نظام جهان به هم می ریخت)).
اشتباه نشود، این دو بیان گر چه از پاره ای جهات شبیهند ولی اشاره به دو دلیل مختلف می کنند که یکی بازگشت به ((فساد نظم جهان)) بر اثر تعدد خدایان است ، و دیگری قطع نظر از نظم جهان از وجود تمانع و تنازع در میان خدایان متعدد سخن می گوید (در ذیل آیه 22 سوره انبیاء نیز در این زمینه به خواست خدا سخن خواهیم گفت).
و از آنجا که در تعبیرات مشرکان ، خداوند بزرگ تا سرحد یک طرف نزاع تنزل کرده است ، در آیه بعد بلافاصله می گوید: ((خداوند از آنچه آنها می گویند پاک و منزه است و از آنچه می اندیشند بسیار برتر و بالاتر است)) (سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا).
در واقع در این جمله کوتاه با چهار تعبیر مختلف ، پاکی دامان کبریائیش از اینگونه نسبتهای ناروا بیان شده است :
1 - :((خداوند از این نقائص و نسبتهای ناروا منزه است)) (سبحانه).
2 - ((او برتر از آنست که اینها می گویند)) (و تعالی عما یقولون).
3 - با ذکر کلمه ((علوا)) که مفعول مطلق است و برای تاءکید آمده این گفتار را تاءکید نموده است .
4 - سرانجام با تعبیر به ((کبیرا)) تاکید جدیدی بر آن می افزاید.
قابل توجه اینکه جمله ((عما یقولون)) (از آنچه آنها می گویند) معنی وسیعی دارد که همه نسبتهای ناروای آنان و لوازمی را که در بردارد شامل می شود (دقت کنید).
سپس برای اثبات عظمت مقام پروردگار و اینکه او برتر از خیال و قیاس
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 133
و گمان و وهم مشرکان است ، به بیان تسبیح موجودات جهان در برابر ذات مقدسش پرداخته ، می گوید: ((آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند همگی تسبیح خدا می گویند)) (تسبح له السماوات السبع و الارض و من فیهن).
نه تنها آسمانها و زمین ، بلکه ((هیچ موجودی نیست مگر اینکه تسبیح و حمد خدا می گوید ولی شما تسبیح آنها را درک نمی کنید)) (و ان من شی ء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم).
با این حال او ((حلیم و غفور است)) (انه کان حلیما غفورا).
شما را به خاطر شرک و کفرتان فورا مواخذه نمی کند، بلکه به مقدار کافی مهلت می دهد و درهای توبه را به روی شما باز می گذارد تا اتمام حجت شود.
به تعبیر دیگر شما این توانائی را دارید که زمزمه تسبیح موجودات را از

درون همه ذرات جهان بشنوید، و به خداوند یگانه قادر متعال پی برید، ولی کوتاهی می کنید، خداوند همه شما را به این کوتاهی فورا مواخذه و مجازات نمی کند، بلکه برای شما حد اکثر مجال و فرصت را در راه شناخت توحید و ترک شرک می دهد.
تسبیح و حمد عمومی موجودات جهان .
در آیات مختلف قرآن ، سخن از تسبیح و حمد موجودات عالم هستی در برابر خداوند بزرگ به میان آمده که شاید از همه صریحتر آیه مورد بحث باشد که بدون هیچگونه استثناء همه موجودات عالم هستی ، زمین و آسمان ، ستارگان و کهکشانها، انسانها و حیوانات و برگهای درختان و حتی دانه های کوچک اتم را در این تسبیح و حمد عمومی شریک می داند.
قرآن می گوید: عالم هستی یکپارچه زمزمه و غوغا است ، هر موجودی به نوعی به حمد و ثنای حق مشغول است ، و غلغله ای خاموش در پهنه عالم هستی تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 134
طنین افکنده که بی خبران توانائی شنیدن آنرا ندارند، اما اندیشمندانی که قلب و جانشان به نور ایمان زنده و روشن است ، این صدا را از هر سو به خوبی به گوش و جان می شنوند و به گفته شاعر:
گر تو را از غیب چشمی باز شد
با تو ذرات جهان همراز شد
نطق آب و نطق خاک و نطق گل
هست محسوس حواس اهل دل !
جمله ذرات در عالم نهان
با تو می گویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیر و باهشیم
با شما نامحرمان ما خامشیم
از جمادی سوی جان جان شوید
غلغل اجزای عالم بشنوید
فاش تسبیح جمادات آیدت
وسوسه ی تاءویلها بزدایدتولی در تفسیر حقیقت این حمد و تسبیح در میان دانشمندان و فلاسفه و مفسران بسیار گفتگو است :
بعضی آنرا حمد و تسبیح حالی دانسته اند، و بعضی ((قالی)) که خلاصه نظرات آنها را با آنچه مورد قبول ما است ذیلا می خوانید:
1 - جمعی معتقدند که همه ذرات موجودات این جهان اعم از آنچه ما آنرا عاقل می شماریم یا بیجان و غیر عاقل همه دارای یکنوع درک و شعورند، و در عالم خود تسبیح و حمد خدا می گویند، هر چند ما قادر نیستیم به نحوه درک و احساس آنها پی بریم و زمزمه حمد و تسبیح آنها را بشنویم .
آیاتی مانند و ان منها لما یهبط من خشیة الله : ((بعضی از سنگها از ترس

خدا از فراز کوهها به پائین می افتند)) (سوره بقره آیه 74).
مانند فقال لها و للارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین :
((خداوند به آسمان و زمین فرمود از روی اطاعت یا کراهت به فرمان من آئید، آنها گفتند ما از در اطاعت می آئیم)) (سوره فصلت آیه 11)... و مانند آن را می توان گواه بر این عقیده گرفت . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 135
2 - بسیاری معتقدند که این تسبیح و حمد، همان چیزی است که ما آنرا ((زبانحال)) می نامیم ، حقیقی است نه مجازی ، ولی به زبان حال است نه قال (دقت کنید).
توضیح اینکه : بسیار می شود به کسی که آثار ناراحتی و درد و رنج و بی خوابی در چهره و چشم او نمایان است می گوئیم : هر چند تو از ناراحتیت سخن نمی گوئی اما چشم تو می گوید که دیشب به خواب نرفتی ، و چهره ات گواهی می دهد که از درد و ناراحتی جانکاهی رنج می بری !
این ((زبانحال)) گاهی آنقدر قوی و نیرومند است که ((زبان قال)) را تحت الشعاع خود قرار می دهد و به تکذیب آن برمی خیزد و به گفته شاعر:
گفتم که با مکر و فسون
پنهان کنم راز درون !
پنهان نمی گردد که خون
از دیدگانم می رود!این همان چیزی است که علی (علیه السلام) در گفتار معروفش می فرماید: ما اضمر احد شیئا الا ظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه : ((هرگز کسی رازی را در دل نهان نمی کند مگر اینکه در لابلای سخنان ناآگاه و صفحه صورتش آشکار می گردد)).
از سوی دیگر آیا می توان انکار کرد که یک تابلو بسیار زیبا که شاهکاری از هنر راستین است گواهی بر ذوق و مهارت نقاش می دهد و او را مدح و ثنا می گوید؟
آیا می توان انکار کرد که دیوان شعر شعرای بزرگ و نامدار از قریحه عالی آنها حکایت می کند؟ و دائما آنها را می ستاید؟
آیا می توان منکر شد که ساختمانهای عظیم و کارخانه های بزرگ و مغزهای پیچیده الکترونیک و امثال آنها، با زبان بیزبانی از سازنده و مخترع و مبتکر خود سخن می گویند، و هر یک در حد خود از آنها ستایش می کنند؟ تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 136
بنابراین باید قبول کرد که عالم شگرف هستی با آن نظام عجیبش ، با آنهمه رازها و اسرار، با آن عظمت خیره کننده اش و با آن ریزه کاریهای حیرت زا همگی ((تسبیح و حمد)) خدا می گویند.
مگر ((تسبیح)) جز به معنی پاک و منزه شمردن از عیوب می باشد؟

ساختمان و نظم این عالم هستی می گوید خالق آن از هر گونه نقص و عیبی مبرا است .
مگر ((حمد)) چیزی جز بیان صفات کمال می باشد؟ نظام جهان آفرینش از صفات کمال خدا، از علم بی پایان و قدرت بی انتها و حکمت وسیع و فراگیر او سخن می گوید.
مخصوصا با پیشرفت علم و دانش بشر، و پرده برداشتن از گوشه هائی از اسرار و رازهای این عالم پهناور، این حمد و تسبیح عمومی موجودات آشکارتر شده است .
اگر یک روز آن شاعر نکته پرداز هر برگی از برگهای درختان سبز را دفتری از معرفت کردگار می دانست ، دانشمندان گیاهشناس امروز درباره این برگها نه یک دفتر بلکه کتابها نوشته اند، و از ساختمان اسرار آمیز کوچکترین اجزای آن یعنی سلولها گرفته تا طبقات هفتگانه برگ ، و دستگاه تنفسی آن ، و رشته های آبیاری و تغذیه و سایر مشخصات بسیار پیچیده برگها در این کتابها، بحثها کرده اند.
بنابراین هر برگی شب و روز نغمه توحید سر می دهد و آواز رسای تسبیحش را در درون باغ و جنگل ، بر فراز کوهها، در خمیدگی درهها پخش می کند، اما بیخبران چیزی از آن نمی فهمند، خاموشش می شمارند و زبان بسته !
این معنی برای تسبیح و حمد عمومی موجودات کاملا قابل درک است و نیاز به آن ندارد که ما برای همه ذرات عالم هستی درک و شعور قائل شویم چرا که دلیل قاطعی برای آن در دست نیست و آیات گذشته نیز به احتمال زیاد همان تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 137
زبان حال را بیان می کند.
پاسخ به یک سؤ ال
ولی در اینجا یک سؤ ال باقی می ماند و آن اینکه اگر منظور از تسبیح و حمد حکایت نظام آفرینش از پاکی و عظمت و قدرت خدا است ، و ((صفات سلبیه)) و ((ثبوتیه)) او را شرح می دهد پس چرا قرآن می گوید شما حمد و تسبیح آنها را نمی فهمید؟ اگر بعضی نفهمند حداقل دانشمندان که می فهمند.
ولی این سؤ ال دو پاسخ دارد:
نخست اینکه روی سخن با اکثریت مردم نادان و مخصوصا مشرکان است و دانشمندان باایمان که در اقلیت قرار دارند از این عموم ، مستثنا هستند که هر عامی استثنائی دارد.
دیگر اینکه آنچه ما از اسرار این عالم می دانیم در برابر آنچه نمی دانیم همانند قطره ای است در برابر دریا و ذره کاهی است در مقابل یک کوه عظیم ، که اگر درست بیندیشیم حتی نام علم و دانش نمی توان بر آن

گذاشت .
تا بدانجا رسید دانش من
که بدانستمی که نادانم !بنابراین در واقع ما تسبیح و حمد این موجودات را هر چند دانشمند باشیم نمی شنویم چرا که آنچه را می شنویم تنها یک کلمه است از یک کتاب بزرگ و روی این حساب می توان به صورت یک حکم عمومی خطاب به همه جهانیان گفت شما تسبیح و حمد موجودات عالم هستی را که به زبانحال دارند درک نمی کنید، زیرا آنچه درک می کنید بقدری ناچیز است که به حساب نمی آید.
3 - بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که حمد و تسبیح عمومی موجودات در اینجا ترکیبی از زبان ((حال)) و ((قال)) یا به تعبیر دیگر ((تسبیح تکوینی)) و ((تشریعی)) باشد، چرا که بسیاری از انسانها و همه فرشتگان از روی درک تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 138
و شعور حمد و ثنای او می گویند و همگی ذرات موجودات نیز با زبانحالشان از عظمت و بزرگی خالق بحث می کنند.
گر چه این دو نوع حمد و تسبیح با هم متفاوت است ولی در قدر جامع یعنی مفهوم وسیع کلمه حمد و تسبیح ، مشترک می باشند.
ولی چنانکه پیدا است تفسیر دوم با آن شرح که بیان کردیم از همه دلچسب تر است .
گوشه ای از روایات اهلبیت
در روایاتی که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ائمه اهلبیت (علیهم السلام) رسیده تعبیرات جالبی در این زمینه دیده می شود، از جمله :
یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) می گوید: از تفسیر آیه و ان من شی ء الا یسبح بحمده سؤ ال کردم ، امام (علیه السلام) فرمود: کل شی ء یسبح بحمده و انا لنری ان ینقض الجدار و هو تسبیحها: ((آری هر چیز تسبیح و حمد خدا می گوید حتی هنگامی که دیوار می شکافد و صدائی از آن به گوش می رسد آن نیز تسبیح است))!
از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: نهی رسول الله عن ان توسم البهائم فی وجوهها، و ان تضرب وجوهها لانها تسبح بحمد ربها: ((پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: علامت داغ در صورت حیوانات نگذارید و تازیانه به صورت آنها نزنید، زیرا آنها حمد و ثنای خدا می گویند)).
و نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده : ما من طیر یصاد فی بر و لا بحر و لا شی ء یصاد من الوحش الا بتضییعه التسبیح : ((هیچ پرنده ای در صحرا و دریا صید نمی شود و هیچ حیوان وحشی به دام صیاد نمی افتد مگر به خاطر ترک تسبیح))!

امام باقر (علیه السلام) صدای گنجشکانی را شنید، فرمود: می دانید اینها چه تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 139
می گویند، ابوحمزه ثمالی که از یاران خاص امام بود می گوید عرض کردم نه ، فرمود: یسبحن ربهن عز و جل و یسئلن قوت یومهن : ((اینها تسبیح خداوند بزرگ را می گویند و روزی خود را از او می خواهند)).
در حدیث دیگری می خوانیم که یک روز پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نزد عایشه آمد، فرمود: این دو لباس مرا بشوی عرض کرد: ای رسولخدا دیروز شستم ، فرمود: اما علمت ان الثوب یسبحن فاذا اتسخ انقطع تسبیحه ((آیا نمی دانی که لباس انسان نیز تسبیح خدا می گوید و هنگامی که چرک و آلوده شود تسبیح آن قطع می شود))!
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: للدابة علی صاحبها ستة حقوق لا یحملها فوق طاقتها، و لا یتخذ ظهرها مجلسا یتحدث علیها، و یبدء بعلفها اذا نزل ، و لا یسمها فی وجهها، و لا یضربها فانها تسبح و یعرض علیها الماء اذا مربها:
((حیوان بر صاحبش ، شش حق دارد: بیش از توانائیش بر او بار نکند، پشت او را مجلسی برای سخن گفتن قرار ندهد (بلکه هنگامی که به دیگری می رسد و می خواهد با او سخن بگوید پیاده شود و پس از اتمام سخن سوار شود)، در هر منزلی وارد می شود، نخست علف او را آماده کند، علامت داغ در صورت او نگذارد، و او را نزند، چرا که تسبیح خدا می گوید و هنگامی که بر چشمه آب و مانند آن می گذرد، او را به کنار آب برد)) (تا اگر تشنه است بنوشد).
مجموعه این روایات که بعضی از آنها معانی دقیق و باریکی دارد نشان می دهد که این حکم عمومی تسبیح موجودات ، همه چیز را بدون استثناء در بر می گیرد و همه اینها با آنچه در تفسیر دوم (تسبیح به معنی زبانحال و تکوین) گفتیم تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 140
کاملا سازگار است ، و اینکه در این روایات خواندیم هنگامی که لباس آلوده و کثیف می شود، تسبیح آن قطع می گردد، ممکن است اشاره به این باشد که موجودات تا چهره پاک طبیعی دارند، انسان را به یاد خدا می اندازند، اما هنگامی که چهره پاک طبیعی خود را از دست دادند دیگر آن یادآوری از بین می رود. الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 141
آیه 45 - 48
آیه و ترجمه
وَ إِذَا قَرَأْت الْقُرْءَانَ جَعَلْنَا بَيْنَک وَ بَينَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالاَخِرَةِ حِجَاباً مَّسْتُوراً(45)
وَ جَعَلْنَا عَلى قُلُوبهِمْ أَكِنَّةً أَنِ يَفْقَهُوهُ وَ فِى ءَاذَانهِمْ وَقْراً وَ إِذَا ذَكَرْت رَبَّک

فی الْقُرْءَانِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلی أَدْبَرِهِمْ نُفُوراً(46)
نحْنُ أَعْلَمُ بِمَا یَستَمِعُونَ بِهِ إِذْ یَستَمِعُونَ إِلَیْک وَ إِذْ هُمْ نجْوَی إِذْ یَقُولُ الظالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلا رَجُلاً مَّسحُوراً(47)
انظرْ کَیْف ضرَبُوا لَک الاَمْثَالَ فَضلُّوا فَلا یَستَطِیعُونَ سبِیلاً(48)
ترجمه :45 - و هنگامی که قرآن می خوانی میان تو و آنها که ایمان به آخرت ندارند حجاب ناپیدائی قرار می دهیم !
46 - و بر دلهای آنها پوششهائی ، تا آن را نفهمند، و در گوشهایشان سنگینی ، و هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد میکنی پشت می کنند تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 142
برمی گردانند.
47 - ما می دانیم آنها به چه منظوری به سخنان تو گوش فرا می دهند، و هنگامی که با هم نجوا می کنند، در آن هنگام که ستمگران می گویند شما جز از انسانی که سحر شده است پیروی نمی کنید!
48 - ببین چگونه برای تو مثل می زنند، و از همین رو گمراه شدند و قدرت پیدا کردن راه (حق) را ندارند!
شان نزول : جمعی از مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر و بعضی دیگر در شان نزول آیات فوق چنین گفته اند که آیه نخست درباره گروهی از مشرکان نازل شده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به هنگامی که در شب تلاوت قرآن می کرد و در کنار خانه کعبه نماز می گذارد آزار می دادند، و او را با سنگ می زنند و مانع دعوت مردم به اسلام می شدند.
خداوند به لطفش چنان کرد که آنها نتوانند او را آزار کنند (و شاید این از طریق رعب و وحشتی بود که از پیامبر در دل آنها افکند).
در روایت دیگری می خوانیم هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قرآن می خواند دو نفر از مشرکان در طرف راست و دو نفر در طرف چپ قرار می گرفتند و کف می زدند و سوت می کشیدند و با صدای بلند اشعار می خواندند تا صدای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به گوش مردم نرسد.
((ابن عباس)) می گوید: ابو سفیان و ابوجهل و غیر آنها گاهی نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می آمدند و به سخنان او گوش فرا می دادند، روزی یکی از آنها به دیگران گفت : اصلا من نمی فهمم محمد چه می گوید؟ فقط می بینم لبهای او حرکت می کند! تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 143
ولی ابو سفیان گفت : فکر می کنم بعضی از سخنانش حق است ، ابوجهل اظهار داشت او دیوانه است و ابولهب اضافه کرد او کاهن است ، دیگری گفت او شاعر است و به دنبال این سخنان ناموزون و نسبتهای ناروا آیات

فوق نازل گشت .
تفسیر: بی خبران مغرور و موانع شناخت
به دنبال آیات گذشته این سؤ ال برای بسیاری پیش می آید که با وضوح مساله توحید به طوری که همه موجودات جهان به آن گواهی می دهند چرا مشرکان این واقعیت را نمی پذیرند؟ چرا آنها این آیات گویا و رسای قرآن را می شنوند و بیدار نمی شوند؟!
آیات مورد بحث می تواند اشاره به پاسخ این سؤ ال باشد.
نخستین آیه می گوید: ((ای پیامبر! هنگامی که قرآن می خوانی میان تو و آنها که ایمان به آخرت ندارند، حجاب و پوششی قرار می دهیم)) (و اذا قرات القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤ منون بالاخرة حجابا مستورا).
این حجاب و پرده ، همان لجاجت و تعصب و خودخواهی و غرور و جهل و نادانی بود که حقایق قرآن را از دیدگاه فکر و عقل آنها مکتوم می داشت و به آنها اجازه نمی داد حقایق روشنی همچون توحید و معاد و صدق دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مانند آنها را درک کنند.
در اینکه مستور در اینجا صفت برای حجاب است ، یا برای شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، و یا حقایق قرآن ، بحثی داریم که در نکات آخر می خوانید، همچنین در چگونگی نسبت دادن ایجاد این حجاب به خداوند سخنی است که در آنجا خواهد آمد.
آیه بعد اضافه می کند که ((ما بر دلهای آنها پوششهائی قرار داده ایم تا

را درک نکنند و در گوشهایشان ثقل و سنگینی)) (و جعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه و فی آذانهم وقرا).
و لذا ((هنگامی که پروردگارت را در قرآن به یگانگی یاد میکنی آنها پشت می کنند و رو بر می گردانند)) (و اذا ذکرت ربک فی القرآن وحده ولوا علی ادبارهم نفورا).
راستی چه عجیب است فرار از حق ، فرار از سعادت و نجات ، و فرار از خوشبختی و پیروزی و فهم و شعور.
نظیر همین معنی در سوره ((مدثر)) آیات 50 و 51 آمده است : کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة : ((گوئی آنها خران رم کننده ای هستند که از شیر ژیان می گریزند!
باز اضافه می کند: ((ما می دانیم آنها به چه منظوری به سخنان تو گوش فرا می دهند هنگامی که نزد تو می آیند و پای سخنانت می نشینند)) (نحن اعلم بما یستمعون به اذ یستمعون الیک).
و هنگامی که آنها با هم نجوی می کنند و سخنان در گوشی دارند (و اذ هم نجوی).
((هنگامی که ظالمان به مؤ منان می گویند شما تنها از کسی پیروی می

کنید که مسحور شده ، ساحران در عقل و هوش او نفوذ کرده ، و آنرا مختل ساخته اند)) (اذ یقول الظالمون ان تتبعون الا رجلا مسحورا).
در حقیقت آنها به منظور درک حقیقت به سراغ تو نمی آیند و سخنانت را با گوش جان نمی شنوند، بلکه هدفشان آنست که بیایند و اخلال کنند، وصله بچسبانند و مؤ منان را - اگر بتوانند - از راه بدر برند، اصولا کسی که بر قلبش پوشش و در گوشش (در برابر شنیدن حق) سنگینی است ، جز به
چنین قصدهائی پای تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 145
سخن مردان حق نمی نشیند.
در آخرین آیه باز روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده ، ضمن عبارت کوتاهی پاسخ دندانشکنی به این گروه گمراه می دهد و می گوید: ((بنگر چگونه برای تو مثل می زنند (یکی ساحرت می خواند دیگری مسحور، یکی کاهن و دیگری مجنون) و از همین رو آنها گمراه شده اند و قدرت پیدا کردن راه حق را ندارند (انظر کیف ضربوا لک الامثال فضلوا فلا یستطیعون سبیلا).
نه اینکه راه ناپیدا باشد و چهره حق مخفی گردد، بلکه آنها چشم بینا ندارند، و عقل و خرد خود را به خاطر بغض و جهل و تعصب و لجاج از کار انداخته اند.
نکته ها: 1 - جمع بندی و مروری بر این آیات آیات
فوق ، ترسیم دقیقی از حال گمراهان و موانع شناخت می کند، و به طور کلی می گوید: آنها سه مانع بزرگ شناخت دارند و گرنه دیدن چهره حق ، سهل و آسان است .
نخست اینکه : میان تو و آنها حجابی افتاده است ، این حجاب در حقیقت چیزی جز کینه ها، حسادتها و بغض و عداوتها که نسبت به تو دارند نیست ، این امور سبب شده که شخصیت والای تو را نبینند و عظمت گفتار و رفتار تو را درک نکنند، حتی خوبیها در نظرشان زشتی جلوه کند.
دیگر اینکه منهای کینه ها و حسادتی که به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داشتند، اصولا بر دلهای آنها پرده جهل و تقلید کورکورانه افتاده بود به طوری که حاضر نبودند سخن حق را از هیچکس بشنوند.
بالاخره سومین مانع شناخت آنها این بود که حتی ابزار شناختشان ، مانند
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 146
گوشها گوئی از سخن حق نفرت داشت و آنرا از خود بیرون می افکند و ((کر)) می شد، به عکس ، سخنان باطل که با ذائقه هاشان سازگار بود و لذتبخش ، به سرعت در اعماق جانشان نفوذ می کرد.
مخصوصا به تجربه ثابت شده که انسان سخنانی را که به آن تمایل ندارد به سختی می شنود، و سخنانی که مورد علاقه و عشق او است با سرعت و تیز گوشی مخصوصی درک می کند، گوئی تمایلات درونی در حواس

ظاهری انسان نیز اثر می گذارند، و آن را به رنگ خود درمی آورند.
نتیجه این موانع سه گانه آن بود که اولا از شنیدن حق فرار می کردند، مخصوصا هنگامی که سخن از یگانگی خدا به میان می آمد که با اساس همه معتقدات شرک آلودشان تناقض داشت به سرعت می گریختند، ثانیا برای تقویت خط انحرافی خود به توجیهات غلط درباره پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و سخنانش پرداخته ، هر کدام او را به چیزی متهم می ساختند: ساحر، شاعر، مجنون و دیوانه !
و این چنین است سرنوشت همه دشمنان حق که اعمال و صفات رذیله آنها حجابی است برای آنان .
و اینجا است که می گوئیم : اگر کسی بخواهد صراط مستقیم حق را بپوید و از انحراف و گمراهی در امان بماند باید قبل از هر چیز در اصلاح خویشتن بکوشد.
دل را از بغض و کینه و حسد و عناد، و روح را از کبر و غرور و نخوت ، و خلاصه وجود خود را از صفات رذیله پاک کند، چرا که آئینه قلب هر گاه از این رذائل پاک شود و صیقل یابد، همه حقایق در آن پرتوافکن خواهد بود به همین دلیل گاهی افراد بی سواد پاکدل ، حقایقی را می فهمند که دانشمند تهذیب نایافته ، قدرت درک آنرا ندارد. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 147
2 - چرا این حجابها به خدا نسبت داده شده ؟
این آیات مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن ، وجود این حجابها را به خدا نسبت می دهد و می گوید: ما بر دلهای آنها پرده می افکنیم ، میان تو و ایشان حجاب قرار می دهیم ، و در گوششان سنگینی .
تعبیراتی که افراد بی خبر ممکن است از آن استشمام مکتب جبر کنند، در حالی که اینها همان آثار و خاصیتهای اعمالشان است .
در واقع خود آنها هستند که با گناهان و صفات زشتشان این حجابها را می آفرینند، ولی چون خاصیت هر چیزی از ناحیه خدا است و او است که در عمل زشت و صفات رذیله این اثر را آفریده به او نیز می توان نسبت داد.
در این باره در بحثهای گذشته کرارا صحبت کرده ایم ، و شواهد فراوانی از قرآن نیز آورده ایم .
3 - حجاب مستور چیست ؟
در معنی ((حجاب مستور)) میان مفسران گفتگو است :
الف ((مستور)) را صفت ((حجاب)) می دانند و می گویند ظاهر تعبیر قرآن این است که این حجاب از دیده ها پنهان است ، در واقع حجاب کینه و عداوت و حسادت چیزی نیست که با چشم دیده شود، ولی با این حال پرده ضخیمی میان انسان و شخصی که مورد کینه و حسادت او است ایجاد می کند.
ب - بعضی دیگر مستور را به معنی ((ساتر)) دانسته اند (زیرا اسم مفعول

گاهی به معنی فاعل می آید، همانگونه که در همین سلسله آیات نیز بعضی از مفسران ((مسحور)) را به معنی ((ساحر)) دانسته اند). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 148
ج - بعضی دیگر توصیف حجاب را به مستور یک توصیف مجازی می دانند و می گویند منظور این نیست که این حجاب مستور است بلکه حقایقی که ماوراء این حجاب است مستور می باشد (مانند شخصیت پیامبر و صدق دعوت او و عظمت سخنانش).
اما دقت در این سه تفسیر نشان می دهد که تفسیر اول با ظاهر آیه هماهنگتر است .
در بعضی از روایات نیز می خوانیم که گاهی دشمنان سرسخت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به سراغ او می آمدند در حالی که او با یاران خود مشغول تلاوت قرآن بود اما او را نمی دیدند، گوئی عظمت خیره کننده پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مانع می شد که این کوردلان او را ببینند و بشناسند و آزار دهند.
4 - اکنه و وقر چیست ؟
((اکنه)) جمع ((کنان)) (بر وزن زیان) در اصل به معنی هر پوششی است که چیزی را با آن مستور می کنند، اما ((کن)) (بر وزن جن) به معنی ظرفی است که چیزی را در آن محفوظ می دارند. و جمع کن ، اکنان است ، سپس این معنی توسعه یافته و به هر چیزی که سبب مستور شدن است مانند پرده و خانه و اجسامی که انسان در پشت آن خود را پنهان می کند گفته شده است .
((وقر)) (بر وزن جبر) به معنی سنگینی است که در گوش پدید می آید و وقر (بر وزن رزق) به معنی بار سنگین است .
5 - تفسیر جمله ((ما یستمعون))
به در معنی این جمله ، دو تفسیر ذکر کرده اند: بعضی مانند طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر، آنرا به معنی ((انگیزه استماع)) گرفته اند، یعنی ما تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 149
می دانیم آنها به چه انگیزه ای به سخنان تو گوش فرا می دهند، برای درک حق ، نه ، بلکه برای استهزاء و وصله چسباندن و توجیهات انحرافی و سرانجام گمراه شدن و گمراه کردن دیگران .
بعضی دیگر (همچون علامه طباطبائی در المیزان) آنرا به معنی ((وسیله استماع گرفته اند، یعنی ما آگاهیم آنها به چه گوشهائی به سخنان تو گوش فرا می دهند و آگاهیم از دلهای آنها و از نجواهای آنها (تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد).
6 - چرا نسبت مسحور به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می دادند؟
((مسحور)) به معنی ((سحر شده)) و ساحر به معنی سحر کننده است .

توصیف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به مسحور از ناحیه دشمنان یا به خاطر این بوده است که می خواستند از این طریق نسبت جنون به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دهند، و بگویند ساحران در فکر و عقل او نفوذ کرده ، و به وسیله ساحران - العیاذ بالله - اختلال حواس یافته .
بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که مسحور به معنی ساحر باشد زیرا چنانکه گفتیم اسم مفعول گاهی به معنی اسم فاعل می آید) به این ترتیب نفوذ خارق العاده کلام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را در دلهای آماده مردم حق طلب ، به سحر نسبت می دادند که خود، این اعتراف ضمنی جالبی است بر نفوذ عجیب گفتار او. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 150
7 - وحشت مشرکان از ندای توحید
در آیات بالا خواندیم که مشرکان مخصوصا از شنیدن ندای توحید سخت به وحشت می افتادند و پا به فرار می گذاشتند چرا که زیر بنای همه زندگی آنها شرک و بت پرستی بود و همه نظامات حاکم بر جامعه آنها، نظامهای شرک آلود.
اگر پای توحید به میان می آمد، نه تنها عقائد مذهبیشان بلکه نظام اجتماعی ، اقتصادی و سیاسی و فرهنگیشان که از شرک مایه می گرفت نیز به هم می ریخت .
حکومت از آن مستضعفان می شد، و مستکبران سقوط می کردند، استثمار که از نتائج نظامات شرک آلود است برچیده می شد و نفی طبقات (طبقه استثمار کننده و استثمار شونده) بر جای آن می نشست .
لذا سردمداران شرک سخت کوشش داشتند که ندای توحید به گوش کسی نرسد، ولی آنها - همانگونه که آیات فوق اشاره می کند - ظالمان و ستمگرانی بودند که هم به توده های مستضعف ستم می کردند و هم به خویشتن چرا که هر ظالم و منحرفی گور خود را با دست خود می کند.
جالب اینکه : قرآن می گوید: مشرکان برای اینکه مجوزی برای فجور و ادامه گناه بیابند کرارا می پرسیدند کی روز قیامت بر پا می شود بل یرید الانسان لیفجر امامه یسئل ایان یوم القیامة (سوره قیامت آیه 5 و 6 اشاره به اینکه اینها هم بهانه جوئی برای فرار از زیر بار مسئولیتها است . الإسراء تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 151
آیه 49 - 52
آیه و ترجمه
وَ قَالُوا أَ ءِذَا كُنَّا عِظماً وَ رُفَتاً أَ ءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً زجَدِيداً(49)
قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيداً(50)
أَوْ خَلْقاً مِّمَّا يَكبرُ فى صدُوركمْ فَسيَقُولُونَ مَن يُعِيدُنَا قُل الَّذِى فَطرَكُمْ أَوَّلَ

مَرَّةٍ فَسيُنْغِضونَ إِلَيْک رُءُوَسهُمْ وَ يَقُولَونَ مَتى هُوَ قُلْ عَسى أن يَکُونَ قَرِيباً(51)
يَوْمَ يَدْعُوکُمْ فَتَستَجِيبُونَ بحَمْدِهِ وَ تَظنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلا قَلِيلاً(52)
ترجمه : 49 - و گفتند آيا هنگامى كه ما استخوانهاى پوسيده و پراكنده اى شديم دگر بار آفرينش تازه اى خواهيم يافت ؟!
50 - بگو: شما سنگ و آهن باشيد.
51 - يا هر مخلوقى كه در نظر شما از اين هم سختتر است (و از حيات و زندگى دورتر، باز خدا قادر است شما را به زندگى مجدد بازگرداند) آنها به زودى مى گويند چه كسى ما را باز مى گرداند؟ بگو همان كسى كه روز نخست شما را آفريد، آنها سر خود را (از روى تعجب و انكار) به سوى تو خم مى كنند و مى گويند: در چه زمانى خواهد بود؟! بگو شايد نزديک باشد.
تفسير نمونه جلد 12 صفحه 152
52 - همان روز كه شما را (از قبرهايتان) فرا مى خواند، شما هم اجابت مى كنيد در حالى كه حمد او مى گوئيد و تصور مى كنيد تنها مدت كوتاهى (در جهان برزخ) درنگ كرديد.
تفسير: رستاخيز قطعى است
در آيات گذشته سخن از توحيد و مبارزه با شرک بود، اما در آيات مورد بحث سخن از ((معاد)) كه در همه جا مكمل مساله توحيد است به ميان آمده ، و همانگونه كه سابقا هم گفته ايم اساسيترين اعتقادات اسلامى را عقيده به مبدء و معاد تشكيل مى دهد و اعتقاد به اين دو اصل است كه انسان را از نظر عملى و اخلاقى تربيت مى كند، از آلودگى و گناه باز مى دارد و به انجام وظيفه دعوت مى كند، و او را در مسير تكامل به پيش مى برد.
در اين آيات به سه سؤ ال و يا سه ايراد منكران معاد پاسخ گفته شده است : نخست مى گويد: آنها گفتند هنگامى كه ما به استخوانهائى تبديل شديم و اين استخوانها نيز پوسيده و متفرق شد، آيا باز آفرينش جديدى پيدا خواهيم كرد؟! (و قالوا ء اذا كنا عظاما و رفاتا ء انا لمبعوثون خلقا جديدا).
آيا اصلا اين امكان دارد كه استخوانهاى پوسيده و متلاشى شده كه هر ذره اى از آن در كنارى افتاده است از نو جمع آورى شود سپس لباس حيات بر آن بپوشانند؟
استخوان پوسيده متلاشى شده كجا و يک انسان زنده و نيرومند و عاقل كجا؟
اين تعبير مانند بسيارى از تعبيرات ديگر قرآن در زمينه معاد نشان مى دهد كه پيامبر (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) همواره در دعوت خود سخن از مساله ((معاد جسمانى)) مى گفت كه اين جسم بعد از متلاشى شدن

بود اینگونه ایرادهای مخالفان به هیچوجه معنی نداشت .
قرآن در پاسخ آنها می گوید: بگو استخوان پوسیده و خاک شده که سهل است ((شما سنگ و آهن هم که باشید، باز خدا قادر است لباس حیات در تنتان بپوشاند)) (قل کونوا حجارة او حدیدا).
((حتی اگر مخلوقی از سنگ و آهن سختتر و از حیات و از زندگی دورتر، و از این جهت در نظر شما بسیار بزرگ باشد باز خداوند می تواند جامه حیات در تن آن کند)) (او خلقا مما یکبر فی صدورکم).
روشن است که استخوانها بعد از پوسیدن تبدیل به خاک می شوند، و خاک همیشه آثاری از حیات دارد، گیاهان از خاک می رویند، موجودات زنده در خاک پرورش می یابند، و اصل وجود آدمی نیز از خاک است ، کوتاه سخن اینکه خاک دروازه حیات و زندگی است .
ولی سنگ و آهن یا موجوداتی از اینها سختتر فاصله شان با حیات و زندگی بسیار بیشتر است ، هرگز گیاهی از دل سنگ و آهن برنمی خیزد، اما قرآن می گوید در پیشگاه قدرت خدا اینها اهمیت ندارد، هر چه باشید و هر چه شوید باز امکان بازگشتتان به حیات و زندگی محفوظ است .
سنگها می پوسند و تبدیل به خاک می شوند، و جوانه های حیات از دل خاک برمی خیزد.
آهنها نیز می پوسند و متلاشی می شوند و با موجودات دیگر این کره خاکی ترکیب می یابند و مبداء حیات و زندگی می شوند.
هر موجودی را که در این زمین تصور کنیم از فلزات و شبه فلزات و مواد آلی در ساختمان بدن انسانها به کار رفته است ، و این نشان می دهد که قابلیت تبدیل به موجود زنده در همه موجودات این عالم هست ، هر چند بعضی در یک مرحله تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 154
نزدیکتر قرار دارند همچون خاک ، و پاره ای دورترند همچون سنگ و آهن .
دومین ایراد آنها این بود که می گفتند: بسیار خوب اگر بپذیریم که این استخوانهای پوسیده و متلاشی شده قابل بازگشت به حیات است چه کسی قدرت انجام این کار را دارد، چرا که این تبدیل را یک امر بسیار پیچیده و مشکل می دانستند ((آنها می گویند چه کسی ما را باز می گرداند؟)) (فسیقولون من یعیدنا).
پاسخ این سؤ ال را قرآن چنین می گوید: ((به آنها بگو همان کسی که شما را روز اول آفرید)) (قل الذی فطرکم اول مرة).
اگر در قابلیت ((قابل)) شک دارید که شما در اول خاک بودید چه مانعی دارد بار دیگر خاک شوید و به زندگی بازگردید.
و اگر در فاعلیت ((فاعل)) شک دارید همان خدائی که در آغاز شما را از

خاک آفرید می تواند بار دیگر این کار را تکرار کند که حکم الامثال فیما یجوز و فیما لا یجوز واحد.
سرانجام به سومین ایراد آنها می پردازد و می گوید: ((آنها سر خود را از روی تعجب و انکار تکان می دهند و می گویند: چه زمانی این معاد واقع می شود؟)) (فسینغضون الیک رؤ سهم و یقولون متی هو).
((سینغضون)) از ماده ((انغاض)) به معنی حرکت دادن سر به سوی طرف مقابل از روی تعجب است .
آنها در حقیقت با این ایراد خود می خواستند این مطلب را منعکس کنند که به فرض این ماده خاکی قابل تبدیل به انسان باشد، و قدرت خدا را نیز قبول کنیم ، اما این یک وعده نسیه بیش نیست و معلوم نیست در چه زمانی واقع می شود؟ اگر در هزاران یا میلیونها سال بعد باشد چه تاثیری در زندگی امروز ما می کند، سخن از نقد بگو و نسیه را رها کن .
قرآن در پاسخشان می گوید: ((به آنها بگو شاید زمان آن نزدیک باشد))

(قل عسی ان یکون قریبا).
و البته نزدیک است چرا که مجموعه عمر این جهان هر چه باشد در برابر زندگی بی پایان در سرای دیگر لحظه زود گذری بیش نیست .
و از این گذشته ، اگر قیامت در مقیاسهای کوچک و محدود ما دور به نظر برسد آستانه قیامت که مرگ است به همه ما نزدیک است چرا که مرگ قیامت صغری است ، (اذا مات الانسان قامت قیامته)، درست است که مرگ ، قیامت کبری نیست ولی یاد آور آنست .
ضمنا تعبیر به ((عسی)) شاید اشاره به این است که هیچکس تاریخ قیام قیامت را دقیقا نمی داند حتی شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و این از علومی است که مخصوص ذات پروردگار است و جز او کسی از آن آگاه نیست .
در آیه بعد بی آنکه تاریخ دقیقی از قیامت ذکر کند بعضی از خصوصیات آنرا چنین بیان می کند: ((این بازگشت به حیات روزی خواهد بود که شما را از قبرهایتان فرا می خواند، و چه بخواهید و چه نخواهید دعوت او را اجابت می کنید و حمد خداگویان به زندگی بازمی گردید)) (یوم یدعوکم فتستجیبون بحمده).
و آن روز است که فاصله مرگ و رستاخیز یعنی دوران برزخ را کوتاه خواهید شمرد و گمان می کنید که تنها مدت کمی در عالم برزخ درنگ کردید (و تظنون ان لبثتم الا قلیلا).
آری آن روز این احساس به انسان دست می دهد که دوران برزخ هر چند طولانی بوده ، در برابر عمر بی نهایت در عالم بقاء، لحظات زود گذری بیش نیست .

بعضی از مفسران این احتمال را نیز داده اند که منظور اشاره به توقف در دنیا است یعنی آن روز است که می دانید زندگی دنیا چندان طولانی نبوده ، ساعاتی بوده کوتاه و بسیار زود گذر. الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 156
آیه 53 - 57
آیه و ترجمه
وَ قُل لِّعِبَادِی یَقُولُوا الَّتی هِیَ أَحْسنُ إِنَّ الشیْطنَ یَنزَغُ بَیْنهُمْ إِنَّ الشیْطنَ کانَ لِلانسنِ عَدُوًّا مُّبِیناً(53)
رَّبُّکمْ أَعْلَمُ بِکمْ إِن یَشأْ یَرْحَمْکمْ أَوْ إِن یَشأْ یُعَذِّبْکُمْ وَ مَا أَرْسلْنَک عَلَیهِمْ وَکیلاً(54)
وَ رَبُّک أَعْلَمُ بِمَن فی السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ لَقَدْ فَضلْنَا بَعْض النَّبِیِّینَ عَلی بَعْضٍ وَ ءَاتَیْنَا دَاوُدَ زَبُوراً(55)
قُلِ ادْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُم مِّن دُونِهِ فَلا یَمْلِکُونَ کَشف الضرِّ عَنکُمْ وَ لا تحْوِیلاً(56)
أُولَئک الَّذِینَ یَدْعُونَ یَبْتَغُونَ إِلی رَبِّهِمُ الْوَسِیلَةَ أَیهُمْ أَقْرَب وَ یَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَ یخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَاب رَبِّک کَانَ محْذُوراً(57) تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 157
ترجمه : 53 - به بندگانم بگو سخنی بگویند که بهترین باشد چرا که شیطان (بوسیله سخنان ناموزون) میان آنها فتنه و فساد می کند، همیشه شیطان دشمن آشکاری برای انسان بوده است .
54 - پروردگار شما ازنیات و اعمال) شما آگاهتر است اگر بخواهد (و شایسته ببیند) شما را مشمول رحمت خود می کند و اگر بخواهد مجازات می کند و ما تو را وکیل بر آنها نساخته ایم (که ملزم باشی آنها اجبارا ایمان بیاورند).
55 - پروردگار تو از حال همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند آگاهتر است و (اگر تو را بر دیگران برتری دادیم بخاطر شایستگی تو است) ما بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری دادیم ، و به داود زبور بخشیدیم .
56 - بگو کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می پندارید بخوانید، آنها نمی توانند مشکلی را از شما بر طرف سازند و نه تغییری در آن ایجاد کنند.
57 - آنها کسانی هستند که خودشان وسیله ای (برای تقرب) به پروردگارشان می طلبند، وسیله ای هر چه نزدیکتر، و به رحمت او امیدوارند و از عذاب او می ترسند چرا که همه از عذاب پروردگارت پرهیز و وحشت دارند.
تفسیر: برخورد منطقی با همه مخالفان

از آنجا که در آیات پیشین سخن از مبدء و معاد و دلائلی بر این دو مساله مهم اعتقادی در میان بود، در آیات مورد بحث ، روش گفتگو و استدلال با مخالفان مخصوصا مشرکان را می آموزد چرا که مکتب هر قدر عالی باشد و منطق قوی و نیرومند ولی اگر با روش صحیح بحث و مجادله تواءم نگردد و به جای لطف و محبت ، خشونت بر آن حاکم گردد، بی اثر خواهد بود.
لذا در نخستین آیه می گوید ((به بندگان من بگو سخنی را بگویند که بهترین باشد)) (و قل لعبادی یقولوا التی هی احسن).
بهترین از نظر محتوی ، بهترین از نظر طرز بیان ، و بهترین از جهت تواءم بودن با فضائل اخلاقی و روشهای انسانی . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 158
چرا که اگر قول احسن را ترک گویند و به خشونت در کلام و مخاصمه و لجاج برخیزند شیطان در میان آنها فساد و فتنه می کند (ان الشیطان ینزغ بینهم).
و فراموش نکنید شیطان در کمین نشسته و بیکار نیست ((زیرا شیطان از آغاز دشمن آشکاری برای انسان بوده است)) (ان الشیطان کان للانسان عدوا مبینا)
در اینکه منظور از ((عباد)) در این آیه کیانند؟ دو عقیده متفاوت در میان مفسران وجود دارد که هر یک با قرائنی تایید می شود:
1 - منظور از ((عباد)) بندگان مشرکند، گر چه آنها راه خطا را پیش گرفته اند اما خداوند برای تحریک عواطف انسانی آنها با تعبیر به عبادی (بندگانم) از آنها یاد کرده و آنانرا دعوت می کند که به سراغ ((احسن)) یعنی کلمه توحید و نفی شرک بروند و مراقب وسوسه های شیطان باشند، و به این ترتیب هدف از بیان این آیات بعد از ذکر دلائل توحید و معاد نفوذ در دل مشرکان است تا آنها که آمادگی دارند، بیدار شوند و به راه آیند.
آیات بعد - چنانکه خواهد - آمد نیز متناسب با این معنی است .
مکی بودن این سوره با توجه به اینکه در آن زمان حکم جهاد نازل نشده بود و تنها راه مبارزه ، مبارزه منطقی بود نیز این معنی را تایید می کند.
2 - کلمه عبادی اشاره به مؤ منان است ، و روش بحث با دشمنان را به آنها می آموزد چرا که گاهی مؤ منان تازه کار طبق روشی که از پیش داشتند با هر کس که در عقیده با آنها مخالف بود به خشونت می پرداختند، و آنها را صریحا اهل جهنم و عذاب و شقی و گمراه می خواندند، و خود را اهل نجات ، و این سبب میشد که مخالفان یک حالت منفی در برابر دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به خود بگیرند.
از این گذشته تعبیرات توهین آمیز مخالفان نسبت به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که بعضی از آنها در آیات پیشین گذشت مانند مسحور، مجنون ، کاهن ، شاعر، گاهی سبب تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 159

می شد که مؤ منان عنان اختیار را از دست بدهند و به مقابله با آنها در یک مشاجره لفظی خشن برخیزند و هر چه می خواهند بگویند.
((قرآن)) مؤ منان را از این کار باز می دارد و دعوت به نرمش و لطافت در بیان و انتخاب بهترین کلمات را می کند تا از فساد شیطان بپرهیزند.
البته کلمه ((بینهم)) (در میان آنها) طبق این تفسیر مفهومش این است که شیطان ، سعی می کند میان مؤ منان و مخالفانشان فساد کند و یا سعی می کند در دلهای مؤ منان به طرز مرموزی نفوذ کند و آنها را به فساد و افساد دعوت نماید (زیرا ینزغ از ماده نزغ به معنی ورود در کاری به نیت افساد است).
ولی با توجه به مجموع قرائن ، تفسیر دوم با ظاهر آیه سازگارتر است چرا که در قرآن کلمه عبادی معمولا برای مؤ منان ذکر می شود.
علاوه بر این در شان نزولی که بعضی از مفسران نقل کرده اند می خوانیم مشرکان در مکه یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را آزار می کردند، هنگامی که آنها در فشار قرار می گرفتند به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اصرار می کردند که به ما اجازه جهاد بده (یا اجازه خشونت در سخن و مبارزه به مثل) پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می فرمود هنوز چنین دستورهائی به من داده نشده است : در این هنگام آیات فوق نازل گشت (و به آنها دستور داد تنها به مبارزه منطقی ادامه دهند).
آیه بعد اضافه می کند: پروردگار شما از حال شما آگاهتر است ، اگر بخواهد شما را مشمول رحمت خویش قرار می دهد، و اگر بخواهد مجازاتتان خواهد کرد (ربکم اعلم بکم ان یشا یرحمکم او ان یشا یعذبکم).
در ارتباط به دو تفسیر آیه قبل ، این آیه نیز تاب دو تفسیر دارد: نخست اینکه : ای مشرکان و ای افراد بی ایمان ، خدای شما هم رحمت واسعه

دارد و هم مجازات دردناک و شما را شایسته هر یک ببیند، مشمول آن می سازد، چه بهتر که دست به دامن رحمت واسعه او بزنید و از عذابش بپرهیزید.
اما طبق تفسیر دوم مفهومش چنین است : گمان نکنید که شما مؤ منان تنها اهل نجاتید و دیگران اهل دوزخند، خدا از اعمال شما و دلهای شما آگاهتر است ، اگر بخواهد به گناهانتان شما را مجازات می کند و اگر بخواهد مشمول رحمت می سازد، کمی به حال خود بیندیشید و درباره خود و دیگران عادلانه تر قضاوت کنید.
به هر حال در پایان آیه روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده و به عنوان دلداری و پیشگیری از ناراحتی فوق العاده پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از عدم ایمان مشرکان می فرماید: ((ما تو را

وکیل بر آنها نساخته ایم که ملزم باشی حتما آنها ایمان بیاورند)) (و ما ارسلناک علیهم وکیلا).
وظیفه تو ابلاغ آشکار و دعوت مجدانه به سوی حق است ، اگر ایمان آوردند چه بهتر و گرنه زیانی به تو نخواهد رسید، تو وظیفه خود را انجام داده ای !
گر چه مخاطب در این جمله شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، ولی بعید نیست - مانند بسیاری دیگر از خطابهای قرآن - هدف همه مؤ منان باشند، در این صورت قرینه دیگری خواهد بود بر تفسیر دوم ، چرا که قرآن می گوید: وظیفه شما مسلمین دعوت به حق است ، خواه ایمان بیاورند یا نه ، بنابراین جوش و خروش بی حد که موجب توسل به خشونت در سخن ، و هتاکی و توهین شود دلیلی ندارد.
آیه بعد سخن را از این فراتر می برد و می گوید خدا تنها آگاه از حال شما نیست بلکه : ((پروردگارت نسبت به حال همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند، از همه آگاهتر است)) (و ربک اعلم بمن فی السماوات و الارض) تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 161
سپس اضافه میکند: ((ما بعضی از پیامبران را بر بعض دیگری فضیلت بخشیدیم و به داود کتاب زبور دادیم)) (و لقد فضلنا بعض النبیین علی بعض و آتینا داود زبورا).
این جمله در حقیقت پاسخ به یکی از ایرادات مشرکان است ، که با تعبیر تحقیر آمیزی می گفتند آیا خداوند شخص دیگری را نداشت که محمد یتیم را به نبوت انتخاب کرد؟ وانگهی چه شد که او سرآمد همه پیامبران و خاتم آنها شد؟!.
قرآن می گوید: این جای تعجب نیست خداوند از ارزش انسانی هر کس آگاه است و پیامبران خود را از میان همین توده مردم برگزیده و بعضی را بر بعضی فضیلت و برتری داده ، یکی را به عنوان خلیل اللهی مفتخر ساخت ، دیگری را کلیم الله ، و دیگری را روح الله قرار داد، پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به عنوان حبیب الله برگزید و خلاصه بعضی را بر بعضی فضیلت بخشید، طبق موازینی که خودش می داند و حکمتش اقتضا می کند.
و اما اینکه چرا از میان همه پیامبران ، سخن از ((داود)) و ((زبور)) به میان آمده ، ممکن است به خاطر جهات زیر باشد:
1 - زبور داود از میان کتب پیامبران این ویژگی را دارد که تمام آن مناجات و نیایش و اندرز است و با قول احسن و گفتار نیکو که در آیات قبل به آن دستور داده شد از همه متناسبتر می باشد.
2 - در زبور داود خبر از حکومت صالحان و نیکان داده شده هر چند ظاهرا مردمی تهی دست و فقیر و یتیم باشند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 162

و این با دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان راستین که غالبا در زمره تهی دستان بودند کاملا هماهنگ است ، و پاسخی است به ایراد مشرکان .
3 - با اینکه داود دارای حکومت عظیم و کشور پهناوری بود، خداوند این را افتخار او قرار نمی دهد بلکه کتاب زبور را افتخار او می شمرد تا مشرکان بدانند عظمت یک انسان به مال و ثروت و داشتن قدرت و حکومت ظاهری نیست و یتیم و بی مال بودن دلیلی بر تحقیر نخواهد شد.
4 - بعضی از یهود می گفتند: بعد از موسی نزول کتاب دیگری ممکن نیست ، قرآن به آنها پاسخ می گوید که ما به داود زبور دادیم ، چرا شما از نزول قرآن تعجب می کنید؟ (البته کتاب داود کتاب احکام نبود بلکه کتاب اخلاق بود، ولی هر چه بود بعد از تورات و از طرف خداوند نازل شده بود).
به هر حال هیچ مانعی ندارد که تمام جهات چهارگانه فوق دلیل بر انتخاب داود و زبور در این جمله از میان همه پیامبران و همه کتب آسمانی باشد.
در آیه بعد باز سخن از مشرکان است و در تعقیب بحثهای گذشته به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می گوید ((به آنها بگو معبودهائی را که غیر خدا شایسته پرستش می پندارید بخوانید، آنها نه قدرت دارند مشکلات و گرفتاریها را از شما بر طرف سازند و نه دگرگونی در آن ایجاد کنند)) (قل ادعوا الذین زعمتم من دونه فلا یملکون کشف الضر عنکم و لا تحویلا).
در حقیقت این آیه همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن ، منطق و عقیده مشرکان را از این راه ابطال می کند که پرستش و عبادت الهه یا به خاطر جلب تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 163
منفعت است یا دفع زیان ، در حالی که اینها قدرتی از خود ندارند که مشکلی را بر طرف سازند و نه حتی مشکلی را جابجا کنند، یعنی از درجه شدیدتر لااقل به درجه خفیفتر تنزل دهند که معلوم شود آنها از خود قدرتی دارند.
بنابراین ذکر جمله و لا تحویلا بعد از فلا یملکون کشف الضر اشاره به این است که آنها نه توانائی بر تاثیر کامل در بر طرف ساختن مشکلات دارند و نه تاثیر ناقص در دگرگونی آنها.
((زعمتم)) از ماده ((زعم))، معمولا به پندار نادرست گفته می شود، لذا از ابن عباس نقل شده که هر جا کلمه ((زعم)) در قرآن به کار رفته به معنی دروغ و کذب (و عقیده بی اساس) است .
((راغب)) در کتاب مفردات میگوید: الزعم حکایة قول یکون مظنة للکذب ...: ((زعم به معنی نقل سخن (یا عقیده) ای است که احتمال دروغ در آن می رود، لذا در تمام مواردی که در قرآن به کار رفته در مورد مذمت و نکوهش است)).
کلمه ((کشف)) در اصل به معنی کنار زدن پرده یا لباس و مانند آن از

روی چیزی است و اگر این تعبیر (کشف ضردر مورد بر طرف ساختن غم و اندوه و بیماری و ناراحتی نیز اطلاق می شود به خاطر آنست که گوئی غم و اندوه و بیماری همچون پرده ای بر چهره جان و تن انسان می افتند، چهره حقیقی را که سلامت و آسایش و آرامش است ، می پوشاند، به همین جهت بر طرف ساختن این اندوه و ناراحتی به عنوان ((کشف ضر)) تلقی می شود.
توجه به این نکته نیز لازم است که تعبیر به ((الذین)) در این آیه بیانگر آنست که منظور همه معبودهای غیر الله نیست ، بلکه معبودهائی همچون فرشتگان و حضرت مسیح (علیه السلام) و مانند آنها است (زیرا ((الذین)) معمولا برای جمع عاقل گفته می شود). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 164
آیه بعد در حقیقت دلیلی است برای آنچه در آیه قبل گفته شد، این آیه می گوید: می دانید چرا آنها قادر نیستند مشکلی را از دوش شما، بدون اذن پروردگار بردارند، برای اینکه خودشان برای حل مشکلات به در خانه خدا می روند، خودشان سعی دارند به ذات پاک او تقرب جویند و هر چه می خواهند از او بخواهند: آنها کسانی هستند که خدا را می خوانند و برای تقرب به او به اطاعتش متوسل می شوند (اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلة)
((و نزدیکترین وسیله را می طلبند)) (ایهم اقرب).
((و به رحمت او امیدوارند)) (و یرجون رحمته).
((و از عذاب او می ترسند)) (و یخافون عذابه).
((چرا که عذاب پروردگارت چنان شدید است که همه از آن پرهیز و وحشت دارند)) (ان عذاب ربک کان محذورا)
در تفسیر جمله ((ایهم اقرب)) مفسران بزرگ اسلام ، تفسیرهای گوناگونی دارند:
جمعی می گویند: این جمله اشاره به آنست که هر یک از این اولیاء پروردگار از فرشتگان و پیامبرانی که معبود واقع شده اند هر کدام به خدا نزدیکترند به درگاه او بیشتر می روند، بنا بر این آنها از خود چیزی ندارند هر چه دارند از خدا است و هر چه مقامشان بالا رود طاعت و بندگیشان فزونتر می شود.
بعضی دیگر معتقدند که مفهوم جمله چنین است : آنها می کوشند که هر یک در تقرب پروردگار بر دیگری سبقت جویند، گوئی در مسیر اطاعت پروردگار و قرب به ذات پاک او در یک مسابقه معنوی شرکت جسته اند که هر یک می کوشد در این میدان بر دیگری تقدم یابد، آیا کسانی که چنین هستند می توانند معبود، تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 165
واقع شوند و استقلال داشته باشند؟.

اما این تفسیر که آنها به هر وسیله ای که نزدیکتر است به خدا تقرب می جویند احتمال بسیار بعیدی است ، زیرا ضمیر هم در ((ایهم)) که معمولا برای جمع مذکر است با این معنی سازگار نیست بلکه باید ((ایها)) باشد به علاوه ((ایهم اقرب)) به صورت مبتدا و خبر است در حالی که طبق این معنی باید به صورت مفعول یا بدل از مفعول به کار رود (دقت کنید).
((وسیله)) چیست ؟

این کلمه در دو مورد در قرآن مجید به کار رفته یکی در اینجا و دیگری در آیه 35 سوره مائده و همانگونه که در ذیل آیه 35 سوره مائده گفته ایم وسیله به معنی ((تقرب جستن)) و یا چیزی است که باعث تقرب می شود (و یا نتیجه ای که از تقرب حاصل می گردد).
و به این ترتیب ((وسیله)) مفهوم بسیار وسیعی دارد که هر کار نیک و شایسته ای را شامل می شود و هر صفت برجسته در مفهوم آن درج است ، چرا که همه اینها موجب قرب پروردگار است .
در جمله های بسیار پر مغزی که از علی (علیه السلام) در خطبه 110 نهج البلاغه نقل شده می خوانیم ((بهترین وسیله ای که بندگان با آن به درگاه خدا تقرب می جویند ایمان به خدا، برپا داشتن نماز، اداء زکات ، روزه ماه رمضان ، حج و عمره ، صله رحم ، انفاق و بخشش در راه خدا در نهان و آشکار، و تمام اعمال نیکی است که تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 166
انسان را از سقوط و پستی نجات می دهد)).
همچنین شفاعت پیامبران و بندگان صالح خدا و مقربان درگاه او که طبق صریح آیات قرآن در پیشگاه او پذیرفته می شود، نیز یکی از وسائل تقرب به او است .
اشتباه نشود منظور از توسل به مقربان درگاه پروردگار این نیست که انسان چیزی را از پیامبر یا امام ، مستقلا تقاضا کند و یا حل مشکلی را از او بخواهد، بلکه هدف آن است که خود را در خط آنان قرار دهد و هماهنگ با برنامه های آنها شود و خدا را به مقام آنان بخواند تا خدا اجازه شفاعت در مورد آنان بدهد (برای توضیح بیشتر به جلد چهارم تفسیر نمونه صفحه 363 به بعد مراجعه شود). الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 167
آیه 58 - 60
آیه و ترجمه
وَ إِن مِّن قَرْيَةٍ إِلا نحْنُ مُهْلِكوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَاباً شدِيداً كانَ ذَلِک فى الْكِتَبِ مَسطوراً(58)
وَ مَا مَنَعَنَا أَن نُّرْسِلَ بِالاَيَتِ إِلا أَن كذَّب بهَا الاَوَّلُونَ وَ ءَاتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظلَمُوا بهَا وَ مَا نُرْسِلُ بِالاَيَتِ إِلا تخْوِيفاً(59)
وَ إِذْ قُلْنَا لَک إِنَّ رَبَّک أَحَاط بِالنَّاسِ وَ مَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتى أَرَيْنَک إِلا فِتْنَةً لِّلنَّاسِ وَ الشجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فى الْقُرْءَانِ وَ نخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلا طغْيَناً كَبِيراً(60)
ترجمه : 58 - هر شهر و آبادی را پیش از روز قیامت هلاک می کنیم یا (اگر گناهکارند) به عذاب شدیدی گرفتارشان خواهیم ساخت ، این در کتاب الهی (لوح محفوظ) ثبت است .

59 - هیچ چیز مانع ما نبود که این معجزات (درخواستی بهانه جویان) را بفرستیم ، جز اینکه پیشینیان (که همین گونه درخواستها را داشتند و با ایشان هماهنگ بودند) آنها را تکذیب کردند (از جمله) ما به (قوم ثمود ناقه دادیم (معجزاتی) که روشنگر بود، اما آنها بر آن ستم کردند (و ناقه را به هلاکت تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 168
رساندند) ما معجزات را فقط برای تخویف (و اتمام حجت) می فرستیم .
60 - به یاد آور زمانی را که به تو گفتیم پروردگارت احاطه کامل به مردم دارد (و از وضعشان کاملا آگاه است) ما آن رؤ یائی را به تو نشان دادیم فقط برای آزمایش مردم بود، همچنین شجره ملعونه را که در قرآن ذکر کرده ایم ، ما آنها را تخویف (و انذار) می کنیم اما جز بر طغیانشان افزوده نمی شود.
تفسیر: تسلیم بهانه جویان نشو!
به دنبال بحثهائی که با مشرکان در زمینه توحید و معاد در آیات گذشته خواندیم ، نخستین آیه مورد بحث آنها را با گفتار بیدار کننده ای اندرز می دهد و پایان و فناء این دنیا را در مقابل دیدگان عقلشان مجسم می سازد تا بدانند این سرا، سرای فانی است ، و سرای بقا جای دیگر است ، خود را برای مقابله با نتائج اعمالشان آماده سازند می گوید: ((هیچ آبادی در روی زمین نیست مگر اینکه ما آن را قبل از روز قیامت هلاک می کنیم ، یا به عذاب شدیدی گرفتار می سازیم)) (و ان من قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیامة او معذبوها عذابا شدیدا).
بدکاران ستمگر و طاغیان گردنکش را به وسیله عذاب نابود می کنیم و دیگران را با مرگ طبیعی و یا حوادث معمولی .
بالاخره این جهان پایان می گیرد و همه راه فنا را می پیمایند و این یک اصل مسلم و قطعی است که در کتاب الهی ثبت است (کان ذلک فی الکتاب مسطورا).
این کتاب همان لوح محفوظ، همان علم بی پایان پروردگار و همان مجموعه قوانین تخلف ناپذیر خداوند در جهان هستی است .
با توجه به این اصل قطعی و غیر قابل تغییر، مشرکان گمراه و ستمگران آلوده باید از هم اکنون حساب کار خویش را برسند که اگر تا پایان این جهان تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 169
هم زنده بمانند باز عاقبتش فنا و سپس بازگشت به حساب و جزا است .
در اینجا این ایراد برای مشرکان باقی می ماند که خوب ما بحثی نداریم ایمان بیاوریم ، اما به این شرط که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هر معجزه ای را که ما پیشنهاد می کنیم انجام دهد، و در واقع به بهانه جوئیهای ما تن در دهد.
قرآن در پاسخ آنها می گوید: ((هیچ چیز مانع ما نبود که این گونه معجزات

را بفرستیم جز اینکه پیشینیان آن را تکذیب کردند)) (و ما منعنا ان نرسل بالایات الا ان کذب بها الاولون).
اشاره به اینکه : معجزاتی که دلیل صدق پیامبر است به قدر کافی فرستاده شده و اما معجزات اقتراحی و پیشنهادی شما، چیزی نیست که با آن موافقت شود، چرا که پس از مشاهده باز ایمان نخواهید آورد، اگر بپرسند به چه دلیل ؟ در پاسخ گفته می شود به دلیل اینکه امتهای گذشته که آنها هم شرائطی کاملا مشابه شما داشتند نیز چنین پیشنهادهای بهانه جویانه ای را کردند، بعدا هم ایمان نیاوردند.
((سپس قرآن روی یک نمونه روشن از این مساله انگشت گذارده می گوید)) ((ما به قوم ثمود ناقه دادیم که روشنگر بود)) (و آتینا ثمود الناقة مبصرة).
همان شتری که به فرمان خدا از کوه سر برآورد، چرا که تقاضای چنین معجزه ای را کرده بودند، معجزه ای روشن و روشنگر!
((ولی با این حال آنها ایمان نیاوردند و به آن ناقه ستم کردند و او را به قتل رساندند)) (فظلموا بها).
اصولا برنامه ما این نیست که هر کسی معجزه ای پیشنهاد کند پیامبر تسلیم او گردد ((ما آیات و معجزات را جز برای تخویف مردم و اتمام حجت نمی فرستیم)) (و ما نرسل بالایات الا تخویفا). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 170
پیامبران ما افراد خارق العاده گر نیستند که بنشینند و هر کسی پیشنهادی کند آنرا انجام دهند، وظیفه آنها ابلاغ دعوت الهی و تعلیم و تربیت و بر پا نمودن حکومت عدل و داد است ، منتها باید برای اثبات رابطه خود با خدا به اندازه کافی معجزه ارائه دهند، همین و بس .
سپس پیامبرش را در برابر سرسختی و لجاجت دشمنان دلداری می دهد و می گوید: اگر آنها در مقابل سخنانت این چنین لجاجت به خرج می دهند و ایمان نمی آورند مطلب تازه ای نیست ، ((به خاطر بیاور هنگامی را که ما به تو گفتیم پروردگارت از وضع مردم بخوبی آگاه است و احاطه علمی به آنها دارد)) (و اذ قلنا لک ان ربک احاط بالناس).
همیشه در برابر دعوت پیامبران ، گروهی پاکدل ایمان آورده اند و گروهی متعصب و لجوج به بهانه جوئی و کارشکنی و دشمنی برخاسته اند، در گذشته چنین بوده ، امروز نیز چنین است .
سپس اضافه می کند: ((ما رویائی را که به تو نشان دادیم تنها به عنوان آزمایش مردم بود)) (و ما جعلنا الرویا التی اریناک الا فتنة للناس).
((همچنین ((شجره ملعونه)) را که در قرآن به آن اشاره کرده ایم ، آن نیز آزمایشی برای مردم است)). (و الشجرة الملعونة فی القرآن).
در مورد تفسیر این ((رؤ یا)) و همچنین ((شجره ملعونه)) در نکات بحث

خواهیم کرد.
در پایان اضافه می کند ما این کوردلان لجوج را از راههای مختلف تخویف می کنیم ولی برنامه های سازنده چیزی جز طغیان و سرکشی بر آنها نمی افزاید)) (و نخوفهم فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا).
چرا که اگر دل و جان آدمی آماده پذیرش حق نباشد، نه تنها سخن حق

در آن اثر نمی گذارد، بلکه غالبا نتیجه معکوس می دهد و به خاطر سرسختی و مقاومت منفی بر گمراهی و لجاجتشان می افزاید (دقت کنید).
نکته ها: 1 - رویای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و شجره ملعونه
در تفسیر این ((رؤ یا)) میان مفسران گفتگو بسیار است :
الف : جمعی از مفسران گفته اند که رؤ یا در اینجا به معنی خواب نیست بلکه مشاهده واقعی چشم است و آن را اشاره به داستان معراج که در آغاز همین سوره آمده دانسته اند.
قرآن طبق این تفسیر می گوید: ماجرای معراج آزمایشی برای مردم بود به خاطر آن است که صبحگاهان که پیامبر داستان معراج را بیان کرد، سر و صدا پیرامون آن برخاست ، دشمنان آن را به باد مسخره گرفتند، افراد ضعیف الایمان با شک و تردید به آن نگریستند، و مؤ منان راستین آنرا به طور کامل پذیرفتند، چرا که در برابر قدرت خدا همه این مسائل ، سهل است .
تنها ایراد مهمی که به این تفسیر متوجه می شود این است که رویا معمولا به معنی خواب است نه مشاهده در بیداری .
ب : از ابن عباس نقل شده که رویا اشاره به خوابی است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در سال ((حدیبیه)) (سال ششم هجرت) در مدینه دید و به مردم بشارت داد که شما در آینده نزدیکی بر قریش پیروز خواهید شد و در نهایت آرامش وارد مسجدالحرام می شوید، ولی می دانیم این خواب در آن سال تحقق نیافت بلکه دو سال بعد یعنی در سال فتح مکه صورت پذیرفت ، ولی همین مقدار تاخیر سبب شد که مؤ منان در بوته آزمایش قرار گیرند، آنها که ایمان ضعیفی داشتند گرفتار شک و شبهه شدند، در حالی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) صریحا به آنها می گفت : من به شما

نگفتم امسال به مکه می روید گفتم در آینده نزدیک چنین خواهد شد (و چنین هم شد).
ایرادی که به این تفسیر متوجه می شود آنست که سوره بنی اسرائیل از سوره های مکی است و ماجرای حدیبیه ، در سال ششم هجرت واقع شده است !

ج : جمعی از مفسران شیعه و اهل تسنن نقل کرده اند که این خواب اشاره به جریان معروفی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در خواب دید میمونهائی از منبر او بالا می روند و پائین می آیند، بسیار از این مساله غمگین شد، آنچنان که بعد از آن کمتر می خندید (این میمونها را بنی امیه تفسیر کرده اند که یکی بعد از دیگری بر جای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نشستند در حالی که از یکدیگر تقلید می کردند و افرادی فاقد شخصیت بودند و حکومت اسلامی و خلافت رسول الله را به فساد کشیدند).
این روایت را ((فخر رازی)) در تفسیر کبیر، و ((قرطبی)) مفسر معروف اهل تسنن در تفسیر الجامع ، و ((طبرسی)) در مجمع البیان و جمعی دیگر نقل کرده اند، و مرحوم فیض کاشانی در تفسیر صافی می گوید: این روایت از روایات معروف در میان عامه و خاصه است .
البته این سه تفسیر منافاتی با هم ندارند، ممکن است هر سه در معنی آیه جمع باشد ولی همانگونه که گفتیم تفسیر دوم با مکی بودن سوره سازگار نیست .
اما شجره ملعونه در این مورد نیز با تفسیرهای متعددی روبرو می شویم :
الف - ((شجره ملعونه)) که در قرآن از آن نام برده شده ، ((شجره زقوم)) است و آن درختی است که طبق آیه 64 سوره صافات در بن جهنم می روید، و ثمره ای ناگوار و رنج آور دارد (انها شجرة تخرج فی اصل الجحیم) این شجره طبق آیات 46 تا 47 سوره دخان خوراک گناهکاران است ، نه همچون طعامهای این دنیا بلکه همچون فلز گداخته در دل می جوشد که تفسیر آن به طور کامل به خواست تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 173 خدا در ذیل آیات سوره دخان خواهد آمد.
بدون شک شجره زقوم ، هیچ شباهتی با درختان این دنیا ندارد، و به همین دلیل از لابلای آتش می روید، بدیهی است ما تنها از این گونه مسائل که مربوط به جهان دیگر است شبحی را درک می کنیم .
ولی مشرکان قریش ، این تعبیر قرآن را بخاطر جهل و نادانی به باد مسخره می گرفتند، ابوجهل می گفت : محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شما را به آتشی تهدید می کند که سنگها را می سوزاند، سپس چنین می پندارد که در دوزخ ، درخت می روید!
و نیز از ابوجهل نقل شده که به عنوان سخریه ، خرما و کره ، حاضر می کرد و می خورد و به یاران خود می گفت از این بخورید که ((زقوم)) همین است ! (روح المعانی ذیل آیه)
روی همین جهت ، قرآن در آیات مورد بحث ، این شجره ملعونه را وسیله ای برای آزمایش مردم معرفی می کند، چرا که مشرکان لجوج آنرا به سخریه می گیرند و مؤ منین راستین در برابر آن تسلیمند.

ممکن است سؤ ال شود که این شجره در قرآن به عنوان ((شجره ملعونه)) نیامده است ؟
در پاسخ می گوئیم ممکن است منظور لعن خورندگان آن باشد، بعلاوه لعن چیزی جز بعد از رحمت خدا نیست ، و بدیهی است چنین درختی ، از رحمت پروردگار بسیار دور است .
ب - ((شجره ملعونه)) قوم سرکش یهود هستند، آنها همانند درختی هستند با شاخ و برگ فراوان اما مطرود درگاه پروردگار.
ج - در بسیاری از تفسیرهای شیعه و اهل تسنن نقل شده که ((شجره ملعونه))، بنی امیه هستند.
فخر رازی در تفسیر خود روایتی در این زمینه از ابن عباس مفسر معروف

اسلامی نقل می کند.
این تفسیر متناسب روایتی است که در بالا در رابطه با رویای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آوردیم ، و نیز متناسب با حدیثی است که از عایشه نقل شده که رو به مروان کرد و گفت : لعن الله اباک و انت فی صلبه فانت بعض من لعنه الله : ((خدا پدر ترا لعنت کرد، در حالی که تو در صلب او بودی ، بنابراین تو بخشی هستی از کسی که خدایش لعن کرده است))!
باز در اینجا این سؤ ال پیش می آید که در کجای قرآن ، شجره خبیثه بنی امیه مورد لعن واقع شده است ؟
در پاسخ می گوئیم در سوره ابراهیم آیه 26 آنجا که سخن از ((شجره خبیثه)) به میان آمده با توجه به مفهوم وسیعی که شجره خبیثه دارد و با توجه به روایاتی که در تفسیر آن وارد شده و شجره خبیثه را به بنی امیه تفسیر نموده ، و نیز با توجه به اینکه ((خبیثه)) از نظر معنی با ((ملعونه))، متلازم است می توان گفت که در قرآن ذکر شده است .
قابل توجه اینکه بسیاری از این تفسیرها، و یا همه آنها، منافاتی با هم ندارند، و ممکن است ((شجره ملعونه)) در قرآن اشاره به هر گروه منافق و خبیث و مطرود درگاه خدا، مخصوصا گروههائی همانند بنی امیه و یهودیان سنگدل و لجوج و همه کسانی که در خط آنها گام برمی دارند، باشد، و شجره زقوم در قیامت تجسمی از وجود این شجرات خبیثه در جهان دیگر است ، و همه این شجرات خبیثه مایه آزمایش و امتحان مؤ منان راستین در این جهان هستند.
یهودیانی که امروز بر مراکز حساس اسلامی غاصبانه مسلط شده اند، و هر ساعت در گوشه ای از جهان آتشی برمی افروزند و آنهمه جنایت و

دارند، همچنین منافقانی که با آنها معاملات سیاسی و غیر سیاسی کرده و

می کنند، و همه سلطه گرانی که خط بنی امیه را در برابر اسلام در کل کشورهای اسلامی تعقیب می نمایند، و نیکان را از صحنه اجتماع کنار می زنند، فرومایگان را بر گرده مردم مسلط می کنند، دوستان حق و مجاهدان راستین را شهید و بازماندگان دوران جاهلیت را بر سر کار می گمارند، همه اینها شاخ و برگ شجره خبیثه معلونه هستند و آزمایشی برای مردم !.

2 - بهانه های منکران اعجاز

می دانیم بعضی از غافلان عصر ما این نغمه را ساز کرده اند که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اصلا معجزه ای (جز قرآن) نداشته است ، آنها برای گفتار خود به هر بهانه ای توسل می جویند، از جمله آیه فوق (و ما منعنا ان نرسل بالایات ...) را دلیل بر این گرفته اند که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر خلاف پیامبران پیشین ، اقدام به معجزه نکرد.

ولی تعجب در این است که اینها آغاز آیه را چسبیده اند و پایان آن را رها کرده اند، ذیل همین آیه می گوید: و ما نرسل بالایات الا تخویفا: ((ما آیات را تنها به خاطر تخویف منکران می فرستیم)).

این تعبیر نشان می دهد که معجزات بر دو گونه است :

دسته اول معجزاتی است که برای اثبات صدق دعوت پیامبر و تشویق ایمان آورندگان و تخویف منکران ضرورت دارد.

بخش دوم معجزاتی است که جنبه اقتراحی یعنی ((پیشنهاد بهانه جویانه)) دارد، و در تاریخ پیامبران ، نمونه های متعددی از آن را می بینیم که در برابر منکران انجام گردید، ولی آنها هرگز ایمان نیاوردند و به همین دلیل به مجازاتهای الهی گرفتار شدند (چرا که اگر معجزات پیشنهادی انجام شد، و

نیاورند، استحقاق مجازات سریع را خواهند یافت).

بنابراین آنچه را قرآن در آیه فوق در مورد پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نفی می کند تنها بخش دوم از معجزات است ، نه بخش اول که وجود آن از دعوی نبوت تفکیک ناپذیر است .

درست است که قرآن به تنهائی یک معجزه روشن جاویدان است و هر گاه جز آن ، معجزه ای دیگر برای پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نبود ما می توانستیم به صدق دعوت او پی بریم ، ولی بدون شک قرآن یک معجزه روحانی و معنوی است و برای آنها که اهل فکر و اندیشه اند بهترین گواه است ، اما نمی توان انکار کرد که ضمیمه کردن این معجزه با معجزات محسوس مادی برای افراد عادی و توده مردم نهایت اهمیت را داشته است ، بخصوص اینکه قرآن مرتبا از این گونه معجزات در مورد سایر پیامبران خبر می دهد و بدون شک ، این سبب می شود که مردم در خواست چنان معجزاتی از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)

بکنند، و بگویند تو چگونه ادعا می کنی که برترین و آخرین پیامبران الهی هستی و نمی توانی کوچکترین معجزات آنها را انجام دهی ؟.
مسلما در برابر این سؤ ال ، پاسخ قانع کننده ای جز این وجود نداشت که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نمونه ای از معجزات پیامبران سلف را ارائه دهد.
تواریخ متواتر اسلامی نیز می گوید پیامبر اسلام چنین معجزاتی را ارائه داده است .
در آیات متعددی از قرآن به نمونه هائی از این معجزات ، مانند پیشگوئیهای مختلف نسبت به حوادث آینده ، و یا کمک فرشتگان به ارتش اسلام برای براندازی دشمنان ، و خارق عادات دیگری که مخصوصا در جنگهای اسلامی به وقوع پیوست برخورد می کنیم . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 177
3 - انکار گذشتگان چه ارتباطی به آیندگان دارد؟!
گاهی این سؤ ال پیش می آید که قرآن در آیات فوق می گوید: چون گذشتگان ، معجزاتی را پیشنهاد کردند و پس از انجام آنها باز به تکذیب و انکار برخاستند، این امر سبب شد که ما به پیشنهادهای شما در این زمینه ترتیب اثر ندهیم .
آیا تکذیب پیشینیان سبب محرومیت نسلهای بعد می شود؟
پاسخ این سؤ ال با توجه به آنچه در بالا گفتیم روشن است ، زیرا این یک تعبیر رائج است که (مثلا) می گوئیم ما نمی توانیم تسلیم بهانه جوئیهای تو شویم ، اگر طرف مقابل بپرسد چرا؟ می گوئیم این کار سابقه زیاد دارد که دیگران چنین پیشنهادهائی کردند اما بعدا تسلیم حق نشدند، شرائط و وضع شما نیز همانند آنهاست .
از این گذشته شما روش آنها را تاءیید می کنید و با آن موافقت دارید، و عملا هم ثابت کرده اید که در صدد تحقیق و جستجوی حق نیستید بلکه هدفتان بهانه جوئی و به دنبال آن ، لجاجت و سرسختی و انکار همه چیز است ، بنابراین انجام پیشنهادهای شما بی معنی خواهد بود.
و لذا همین که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آنها خبر داد، دوزخیان از درختی به نام زقوم که در اعماق جهنم می روید و دارای اوصافی چنین و چنان است تغذیه می کنند، فورا - همانطور که قبلا گفتیم - به سخریه و استهزاء برخاستند، گاهی می گفتند: زقوم چیزی جز خرما و کره نیست ! و بیائید این غذای چرب و شیرین را به یاد زقوم بخوریم ! و زمانی می گفتند: دوزخی که آتشش از دل سنگ بیرون می آید چگونه درخت در آن می روید، در حالی که روشن بود این درخت همانند درختهای این جهان نیست . الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 178
آیه 61 - 65

آیه و ترجمه
وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَئکةِ اسجُدُوا لاَدَمَ فَسجَدُوا إِلا إِبْلِیس قَالَ ءَ أَسجُدُ لِمَنْ خَلَقْت طِیناً(61)
قَالَ أَ رَءَیْتَک هَذَا الَّذِی کرَّمْت عَلىَّ لَئنْ أَخَّرْتَنِ إِلى یَوْمِ الْقِیَمَةِ لاَحْتَنِکَنَّ ذُرِّیَّتَهُ إِلا قَلِیلاً(62)
قَالَ اذْهَب فَمَن تَبِعَک مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُکمْ جَزَاءً مَّوْفُوراً(63)
وَ استَفْزِزْ مَنِ استَطعْت مِنهُم بِصوْتِک وَ أَجْلِب عَلَیهِم بخَیْلِک وَ رَجِلِک وَ شارِکْهُمْ فى الاَمْوَلِ وَ الاَوْلَدِ وَ عِدْهُمْ وَ مَا یَعِدُهُمُ الشیْطنُ إِلا غُرُوراً(64)
إِنَّ عِبَادِی لَیْس لَک عَلَیْهِمْ سلْطنٌ وَ کَفَى بِرَبِّک وَکیلاً(65) تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 179
ترجمه :61 - به یاد آورید زمانی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید، آنها همگی سجده کردند جز ابلیس که گفت آیا برای کسی سجده کنم که او را از خاک آفریده ای ؟!
62 - (سپس) گفت این کسی را که بر من ترجیح داده ای اگر تا روز قیامت مرا زنده بگذاری همه فرزندانش را جز عده کمی گمراه و ریشه کن خواهم ساخت !!
63 - فرمود: برو! هر کس از آنان از تو تبعیت کند جهنم کیفر آنها است ، کیفری است فراوان !
64 - هر کدام از آنها را می توانی با صدای خودت تحریک کن ، و لشکر سواره و پیاده ات را بر آنها گسیل دار، و در ثروت و فرزندانشان شرکت جوی ، و آنها را با وعده ها سرگرم کن ولی شیطان جز فریب و دروغ وعده ای نمی دهد.
65 - (اما بدان) تو هرگز سلطه ای بر بندگان من پیدا نخواهی کرد (و آنها هیچگاه به دام تو گرفتار نمی شوند همین قدر کافی است پروردگارت حافظ آنها باشد.
تفسیر: دامهای ابلیس
این آیات به مساله سرپیچی ابلیس از فرمان خدا به سجده برای آدم و سرنوشت شوم او به دنبال این ماجرا اشاره می کند.
مطرح کردن این ماجرا به دنبال بحثهای گذشته پیرامون مشرکان لجوج ، در واقع اشاره به این است که نمونه کامل استکبار و کفر و عصیان ، شیطان بود، ببینید سرنوشتش به کجا رسید، شما پیروان او نیز همان سرنوشت را خواهید داشت .
به علاوه اگر این کوردلان اینهمه در مسیر مخالف حق پافشاری می کنند جای تعجب نیست چرا که شیطان طبق این آیات از چندین طریق به اغوا و گمراهی آنها برخاسته ، و در واقع گفتار او که می گفت : ((من اکثر فرزندان آدم را جز مخلصان و مؤ منان راستین منحرف خواهم ساخت))

به تحقق پیوسته است . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 180
نخست می گوید: ((یاد آور هنگامی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید و همگی جز ابلیس سجده کردند)) (و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس).
همانگونه که در گذشته نیز ذیل آیات مربوط به آفرینش آدم گفته ایم این سجده یکنوع خضوع و تواضع به خاطر عظمت خلقت آدم و امتیاز او بر سایر موجودات و یا سجده ای بوده است به عنوان پرستش در برابر خداوند به خاطر آفرینش چنین مخلوق شگرفی .
و نیز گفتیم گر چه ابلیس در اینجا به عنوان استثناء از فرشتگان آمده ، اما او به شهادت قرآن هرگز جزء فرشتگان نبوده ، بلکه بر اثر بندگی خدا در صف آنها قرار داشت او از جن بود و خلقت مادی داشت .
به هر حال ابلیس که باد کبر و غرور در سر داشت و خودخواهی و خودبینی بر عقل و هوشش پرده افکنده بود، به گمان اینکه خاک و گل ، که منبع همه برکات و سرچشمه حیات است کم اهمیتتر از آتش است به عنوان اعتراض به پیشگاه خدا ((چنین گفت : آیا من برای موجودی سجده کنم که او را از گل آفریده ای)) (قال اءاءسجد لمن خلقت طینا).
ولی هنگامی که دید بر اثر این استکبار و سرکشی در برابر فرمان خدا از درگاه مقدسش برای همیشه طرد شد: ((عرض کرد هر گاه به من تا روز قیامت مهلت دهی ، این موجودی را که بر من مقدم و گرامی داشتی تمام فرزندانش را گمراه خواهم ساخت و آنها را از بیخ و بن بر می کنم ، و به گمراهی می کشانم ، بجز عده کمی))! (قال اءراءیتک هذا الذی کرمت علی لئن اءخرتن الی یوم القیامة تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 181
لاحتنکن ذریته الا قلیلا)
((احتنکن)) از ماده ((احتناک)) به معنی از ریشه کندن چیزی است ، لذا هنگامی که ملخ زراعت را به کلی بخورد عرب می گوید: احتنک الجراد الزرع ، بنابراین گفتار مزبور اشاره به این است که من کل بنی آدم را جز عده کمی از جاده اطاعت تو برمی کنم .
این احتمال نیز وجود دارد که ((احتنکن)) از ماده ((حنک)) به معنی زیر گلو بوده باشد، هنگامی که طناب و افسار به گردن حیوان می افکنند عرب تعبیر به ((حنتک الدابه)) می کند در واقع شیطان می خواهد بگوید من به گردن همه آنها ریسمان وسوسه می افکنم و به جاده خطا می کشانم .
در این هنگام برای اینکه میدان آزمایشی برای همگان تحقق یابد، و وسیله ای برای پرورش مؤ منان راستین فراهم شود که انسان همواره در کوره حوادث پخته می شود، و در برابر دشمن نیرومند، قوی و قهرمان می گردد، به شیطان امکان بقاء و فعالیت داده شده : ((فرمود: برو، کسانی از آنها که از تو پیروی کنند جهنم کیفرشان خواهد بود، کیفری است کافی و

وافر))! (قال اذهب فمن تبعک منهم فان جهنم جزاؤ کم جزاء موفورا).
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 182
به این وسیله اعلام آزمایش کرد و سرانجام پیروزی و شکست در این آزمایش بزرگ الهی را بیان فرموده .
سپس طرق نفوذ شیطان و اسباب و وسائلی را که در وسوسه های خود به آن متوسل می شود به شکل جالب و گویائی چنین شرح می دهد:
((هر کدام از آنها را می توانی با صدای خودت تحریک و وسوسه کن)) (و استفزز من استطعت منهم بصوتک).
((و لشگر سواره و پیاده ات را به سوی آنها با فریادت گسیل دار))! (و اجلب علیهم بخیلک و رجلک).
((و در اموال و فرزندان آنها شرکت جوی))! (و شارکهم فی الاموال و الاولاد).
((و با وعده های دروغینت آنها را بفریب))! (وعدهم).
سپس هشدار می دهد که ((شیطان جز فریب و نیرنگ و غرور، وعده ای نمی دهد)) (و ما یعدهم الشیطان الا غرورا).
ولی بدان که ((سلطه ای بر بندگان من نخواهی داشت)) (ان عبادی لیس لک علیهم سلطان).
((همین قدر کافی است که پروردگارت ولی و حافظ این بندگان است)) (و کفی بربک وکیلا). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 183
نکته ها: 1 - معنی چند لغت
((استفزز)) از ماده ((استفزاز)) به معنی تحریک و برانگیختن است ، تحریکی سریع و ساده ، ولی در اصل به معنی قطع و بریدن چیزی است ، لذا هر گاه پارچه یا لباسی پاره شود، عرب می گوید ((تفزز الثوب)).
و استعمال این لغت در معنی تحریک و برانگیختن به خاطر بریدن کسی از حق و کشاندن او به سوی باطل است .
((اجلب)) از ماده ((اجلاب)) در اصل از ((جلبه)) به معنی فریاد شدید است ، و اجلاب به معنی راندن و حرکت دادن با نهیب و فریاد می باشد، و اینکه در بعضی از روایات از ((جلب)) نهی شده یا به معنی آن است که مامور جمع آوری زکات به هنگامی که برای گرفتن حق شرعی به چراگاهها می آید. نباید فریاد بزند و چهارپایان را در چراگاهشان وحشتزده کند، و یا اشاره به مسابقه اسب سواری است که هیچیک از شرکت کنندگان در مسابقه نباید به مرکب دیگری فریاد زند تا خودش پیشروی کند.
((خیل)) به دو معنی آمده است به معنی ((اسبها)) و به معنی ((اسب سواران)) اما در اینجا به معنی دوم است و اشاره به لشکر سواره می کند.
و ((رجل)) به عکس آن به معنی لشکر پیاده است ، البته شیطان لشکر

سواره و پیاده ای به آن معنی که در ارتش است ندارد، ولی می دانیم دستیاران فراوانی از جنس خود و از جنس آدمیان دارد که برای اغوای مردم به او کمک می دهند، بعضی سریعتر و نیرومندتر همچون لشکر سواره اند، و بعضی آرامتر و ضعیفتر همچون لشکر پیاده ! تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 184

2 - وسائل متنوع وسوسه گری شیطان

گر چه در آیات فوق ، مخاطب شیطان است و خداوند به عنوان یک فرمان تهدیدآمیز به او می گوید هر چه از دستت ساخته است بکن و با وسائل گوناگون به اغوای بنی آدم برخیز، ولی در واقع هشداری است به همه انسانها که طرق نفوذ شیطان را دریابند و از تنوع وسائل وسوسه های او آگاه شوند.

جالب اینکه قرآن در آیه فوق به چهار بخش مهم و اصولی از این وسائل ، اشاره می کند و به انسانها می گوید که از چهار طرف مراقب خویش باشند:

الف : برنامه های تبلیغاتی - جمله و استفزز من استطعت منهم بصوتک که بعضی از مفسران آن را تنها به معنی نغمه های هوس انگیز موسیقی و خوانندگی تفسیر کرده اند معنی وسیعی دارد که هر گونه تبلیغات گمراه کننده را که در آن از وسائل صوتی و سمعی استفاده می شود شامل می گردد.

به این ترتیب نخستین برنامه شیطان ، استفاده از این وسائل است .

این مساله مخصوصا در دنیای امروز که دنیای فرستنده های رادیوئی و دنیای تبلیغات گسترده سمعی و بصری است ، از هر زمانی روشنتر و آشکارتر است ، چرا که شیاطین و احزاب آنها در شرق و غرب جهان بر این وسیله موثر تکیه دارند، و بخش عظیمی از سرمایه های خود را در این راه مصرف می کنند، تا بندگان خدا را استعمار کنند و از راه حق که راه آزادی و استقلال و ایمان و تقوی است منحرف سازند و به صورت بردگانی بی اراده و ناتوان درآورند.

ب : استفاده از نیروی نظامی - این منحصر به عصر و زمان ما نیست که شیاطین برای یافتن منطقه های نفوذ به قدرت نظامی متوسل می شوند، همیشه بازوی نظامی یکی از بازوهای مهم و خطرناک همه جباران و ستمگران جهان بوده است ، آنها ناگهان در یک لحظه به نیروهای مسلح خود فریاد می زنند و به مناطقی که ممکن است با مقاومت سرسختانه ، آزادی و استقلال خویش را بازیابند گسیل تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 185

می دارند، و حتی در عصر خود می بینیم برنامه گسیل سریع که درست همان مفهوم ((اجلاب)) را دارد تنظیم کرده اند، به این ترتیب که پاره ای

از قدرتهای جهانخوار غرب نیروی ویژه ای ، آماده ساخته اند که بتوانند آن را در کوتاهترین مدت در هر منطقه ای از جهان که منافع نامشروع شیطانیشان به خطر بیفتد اعزام کنند و هر جنبش حق طلبانه ای را در نطفه خفه نمایند.
و قبل از وصول این لشکر سریع ، زمینه را با جاسوسان ماهر خود که در واقع لشکر پیاده اند آماده می سازند.
غافل از اینکه خداوند به بندگان راستینش در همین آیات وعده داده است که شیطان و لشکر او هرگز بر آنها سلطه نخواهند یافت !
ج : برنامه های اقتصادی و ظاهرا انسانی - یکی دیگر از وسائل موثر نفوذ شیطان از طریق شرکت در اموال و نفوس است ، باز در اینجا می بینیم بعضی از مفسران شرکت در اموال را منحصرا به معنی ((ربا))، و شرکت در اولاد را فقط به معنی فرزندان نامشروع دانسته اند در حالی که این دو کلمه معنی بسیار وسیعتری دارد که همه اموال حرام و فرزندان نامشروع و غیر آن را شامل می شود.
مثلا در عصر و زمان خود می بینیم که شیاطین جهانخوار، مرتبا پیشنهاد سرمایه گذاری و تاسیس شرکتها و ایجاد انواع کارخانه ها و مراکز تولیدی در کشورهای ضعیف می کنند، و زیر پوشش این شرکتها انواع فعالیتهای خطرناک و مضر را انجام می دهند، جاسوسهای خود را به نام کارشناس فنی یا مشاور تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 186
اقتصادی و مهندس و تکنیسین به این کشورها اعزام می دارند، و با لطائف الحیل آخرین رمق آنها را می مکند و از رشد و نمو و استقلال اقتصادی آنها جلوگیری می کنند.
و نیز از طریق تاسیس مدارس ، دانشگاهها، کتابخانه ها، بیمارستانها، و جهانگردی در فرزندان آنها شرکت می جویند، جمعی را از آنها به سوی خود متمایل می سازند، حتی گاهی با کمکهای سخاوتمندانه از طریق بورس تحصیلی که در اختیار جوانان می گذارند آنها را به طور کامل به فرهنگ و برنامه خود جلب می کنند، و در افکار آنها شریک می شوند.
ایجاد مراکز فساد تحت پوشش ساختن هتلهای بین المللی و کلوپهای تفریحات سالم و سینماها و فیلمهای گمراه کننده و مانند آن یکی از رایجترین برنامه های مخرب این شیاطین است که نه تنها فحشاء را از این طریق ترویج می کنند و عامل فزونی فرزندان نامشروع می شوند، بلکه نسلی منحرف سست و بی اراده ، بی خیال و هوسباز از این طریق پرورش می دهند، هر اندازه ما در برنامه های آنها باریکتر و دقیقتر شویم به عمق خطرات این وسوسه های شیطانی آشناتر خواهیم شد.
د: برنامه های مخرب روانی - استفاده از وعده های مغرور کننده و انواع فریبها و نیرنگها یکی دیگر از برنامه های شیطانها است ، آنها روانشناسان

و روانکاوان ماهری را برای اغفال و فریب مردم ساده دل و حتی هوشیار تربیت کرده اند، گاهی به نام اینکه دروازه تمدن بزرگ در چند قدمی آنها است ، و یا اینکه در آینده نزدیکی در ردیف اولین کشورهای متمدن و پیشرو قرار خواهند گرفت ، و یا اینکه نسل آنها نسل نمونه و بی نظیری است که می تواند در پرتو برنامه های آنان به اوج عظمت برسد و امثال این خیالات و پندارها، آنها را سرگرم می سازند که همه در جمله ((وعدهم)) خلاصه می شود! تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 187
و گاهی به عکس از طریق تحقیر و تضعیف روحیه و اینکه آنها هرگز توانائی مبارزه با قدرتهای عظیم جهانی را ندارند و میان تمدنشان با تمدن کشورهای پیشرفته صدها سال فاصله است آنان را از هر گونه تلاش و کوششی باز می دارند.
این قصه سر دراز دارد، و طرق نفوذ شیطان و لشکریان او یک راه و دو راه نیست ، اینجا است که عباد الله و بندگان راستین خدا با دلگرمی که از وعده قطعی او در این آیات به دست می آورند به جنگ با این شیاطین برمی خیزند و کمترین وحشتی به خود راه نمی دهند و می دانند سر و صدای شیاطین هر قدر زیاد باشد بی محتوا و تو خالی است و با قدرت ایمان و توکل بر خدا بر همه آنها می توان پیروز شد و نقشه هاشان را نقش بر آب کرد چنانکه قرآن می گوید و کفی بربک وکیلا: ((خداوند بهترین حافظ و نگاهبان و یار و یاور آنها است)).
3 - در زمینه اینکه خدا چرا شیطان را آفرید در تفسیر سوره بقره آیه 39 بحث کرده ایم .
همچنین در مورد وسوسه های شیطان در لباسهای مختلف ، و معنی شیطان در قرآن در جلد ششم صفحه 115 و جلد اول صفحه 136 بحث شده است . الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 188
آیه 66 - 69
آیه و ترجمه
رَّبُّكُمُ الَّذِی یُزْجِی لَکمُ الْفُلْک فی الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِن فَضلِهِ إِنَّهُ کانَ بِکُمْ رَحِیماً(66)
وَ إِذَا مَسکُمُ الضرُّ فی الْبَحْرِ ضلَّ مَن تَدْعُونَ إِلا إِیَّاهُ فَلَمَّا نجَّاشْ إِلی الْبرِّ أَعْرَضتُمْ وَ کانَ الانسنُ کَفُوراً(67)
أَ فَأَمِنتُمْ أَن یخْسِف بِکُمْ جَانِب الْبرِّ أَوْ یُرْسِلَ عَلَیْکمْ حَاصِباً ثُمَّ لا تجِدُوا لَکمْ وَکیلاً(68)
أَمْ أَمِنتُمْ أَن یُعِیدَکُمْ فِیهِ تَارَةً أُخْرَی فَیرْسِلَ عَلَیْکُمْ قَاصِفاً مِّنَ الرِّیح فَیُغْرِقَکُم بِمَا کَفَرْتمْ ثمَّ لا تجِدُوا لَکمْ عَلَیْنَا بِهِ تَبِیعاً(69)
ترجمه :66 - پروردگارتان کسی است که کشتی را در دریا برای شما به

حرکت در می آورد تا از نعمت او بهره مند شوید، او نسبت به شما مهربان است .
67 - و هنگامی که در دریا ناراحتی به شما برسد همه کس را جز او فراموش خواهید کرد، اما هنگامی که شما را به خشکی نجات دهد روی می گردانید، و انسان کفران کننده است !. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 189
68 - آیا از این ایمن هستید که در خشکی (با یک زلزله شدید) شما را در زمین فرو ببرد یا طوفانی از سنگریزه بر شما بفرستد (و در آن مدفونتان کند) سپس حافظ (و یاوری) برای خود نیابید؟!
69 - یا اینکه ایمن هستید که بار دیگر شما را به دریا بازگرداند و تندباد کوبنده ای بر شما بفرستد و شما را بخاطر کفرتان غرق کند، حتی کسی که خونتان را مطالبه نماید پیدا نکنید.
تفسیر: با اینهمه نعمت اینهمه کفران چرا؟!
این آیات بحثهائی را که در زمینه توحید و مبارزه با شرک در گذشته داشتیم تعقیب می کند، و از دو راه مختلف (راه استدلال و برهان - و راه وجدان و درون) در این موضوع وارد بحث می شود.
نخست به توحید استدلالی اشاره کرده ، می گوید: ((پروردگار شما کسی است که کشتی را در دریا به حرکت در می آورد، حرکتی مداوم و مستمر))! (ربکم الذی یزجی لکم الفلک فی البحر). بدیهی است برای حرکت کشتیها در دریا، نظاماتی دست بدست هم داده تا این امر فراهم گردد: از یکسو آب به صورت مرکبی راهوار آفریده شده ، از سوی دیگر وزن مخصوص بعضی از اشیاء سبکتر از آب است آنچنان که روی آب بماند، و یا اگر سنگینتر است آنرا به شکلی می توان ساخت که عملا وزن مخصوصی کمتر از آب پیدا کند، بطوری که طاقت تحمل بارهای سنگین و انسانهای فراوانی داشته باشد.
از سوی سوم نیروی محرکی لازم است ، که در زمانهای گذشته بادهای منظمی بود که بر صفحه اقیانوسها با نظم خاصی می وزید، و آشنائی به زمان و مسیر و سرعت این بادها به ناخدایان امکان می داد که از نیروی عظیم آن برای حرکت کشتیهای بادبانی استفاده کنند، ولی امروز از نیروی بخار که برادر باد است برای حرکت کشتیهای عظیم استفاده می شود.
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 190
از سوی چهارم نیاز به وسیله راهیابی است که در گذشته خورشید و ستارگان آسمان بودند و امروز قطب نماها و نقشه ها هستند.
به هر حال اگر این چهار موضوع دست به دست هم نمی دادند و برای حرکت منظم کشتیها هم آهنگ نمی شدند انسان از این وسیله بسیار مهم حمل و نقل و مرکب سواری راهوار محروم می ماند.

البته می دانید کشتیها همیشه بزرگترین وسیله نقلیه انسانها بوده و هستند، هم اکنون کشتیهای غول پیکری داریم که به اندازه یک شهر کوچک وسعت و سرنشین دارند.
سپس اضافه می کند: ((هدف از این برنامه آنست که شما از فضل خدا بهره گیرید)) (لتبتغوا من فضله).
برای مسافرتهای خودتان ، برای نقل و انتقال مال التجاره ها، و برای آنچه به دین و دنیای شما کمک می کند.
((چرا که خداوند نسبت به شما مهربان است)) (انه کان بکم رحیما).
از این توحید استدلالی که گوشه کوچکی از نظام آفرینش را که حاکی از مبدء علم و قدرت و حکمت آفریدگار است نشان می دهد، به استدلال فطری منتقل می شود و می گوید: فراموش نکنید: ((هنگامی که ناراحتیها در دریا به شما برسد (و گرفتار طوفان و امواج کوبنده و وحشتناک شوید) تمام معبودهائی را که می خوانید جز خدا از نظر شما گم می شود)) (و اذا مسکم الضر فی البحر ضل من تدعون الا ایاه).
و باید گم شود چرا که طوفان حوادث پرده های تقلید و تعصب را که بر فطرت آدمی افتاده کنار می زند، و نور فطرت که نور توحید و خداپرستی و یگانه پرستی است جلوه گر می شود، آری در چنین لحظاتی همه معبودهای پنداری و خیالی که تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 191
نیروی توهم انسان به آنها قدرت بخشیده بود همچون برف در آفتاب تابستان آب می شوند و از ذهن محو می گردند و تنها نور الله در آن می درخشد.
این یک قانون عمومی است که تقریبا هر کس آن را تجربه کرده است که در گرفتاریها هنگامی که کارد به استخوان می رسد، موقعی که اسباب ظاهری از کار می افتند، و کمکهای مادی ناتوان می گردند، انسان به یاد مبدء بزرگی از علم و قدرت می افتد که او قادر بر حل سختترین مشکلات است .
کار نداریم که نام این مبدء را چه بگذارند همینقدر می دانیم روزنه امیدی به قلب گشوده می شود و نور لطیف و نیرومندی در دل می پاشد، این یکی از نزدیکترین راهها به سوی خدا است ، راهی از درون جان و سویدای قلب .
سپس اضافه می کند: اما شما فراموشکاران ((هنگامی که دست قدرت الهی شما را به سوی خشکی نجات داد به او پشت می کنید و رو می گردانید و اصولا انسان کفران کننده است)) (فلما نجاکم الی البر اعرضتم و کان الانسان کفورا).
بار دیگر پرده های غرور و غفلت ، تقلید و تعصب ، این نور الهی را می پوشاند و گرد و غبار عصیان و گناه و سرگرمیهای زندگی مادی ، چهره

تابناک آن را پنهان می سازد.
ولی آیا فکر می کنید خداوند در خشکی و قلب صحرا نمی تواند شما را به مجازاتهای شدید مبتلا سازد؟: ((آیا شما از این ایمنید که به فرمان او زمین بشکافد و شما را در کام خود فرو ببرد))؟ (افامنتم ان یخسف بکم جانب البر).
و ((آیا از این ایمنید که طوفانی از سنگ بر شما ببارد و شما را در زیر سنگها مدفون سازد (عذابی که به مراتب از غرق در دریاها سختتر است) سپس حافظ تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 192
و نگهبانی پیدا نکنید؟!)) (او یرسل علیکم حاصبا ثم لا تجدوا لکم وکیلا).
بیابانگردان که مخصوصا با این مساله آشنا بودند که گاهی طوفان در دل بیابانها می وزید و توده ای از شن و سنگریزه را با خود حمل می کرد و در نقطه دیگر فرود می آورد، و تلی عظیم تشکیل می داد به گونه ای که گاهی قطار شتران در زیر آن دفن می شدند، اهمیت این تهدید را بیشتر درک می کردند.
سپس اضافه می کند: ای فراموشکاران آیا گمان کردید این آخرین بار بود که شما نیاز به سفر دریا پیدا کردید؟ ((آیا از این ایمن هستید که بار دیگر بر اثر ضرورتها و نیازها خداوند شما را به قلب دریا بفرستد، و در آنجا به تندبادهای کوبنده فرمان دهد که شما را به خاطر کفر و کفرانتان غرق کند و آنگاه حتی کسی که خون شما را مطالبه کند و بگوید چرا؟ وجود نداشته باشد))؟! (ام امنتم ان یعیدکم فیه تارة اخری فیرسل علیکم قاصفا من الریح فیغرقکم بما کفرتم ثم لا تجدوا لکم علینا به تبیعا).
نکته ها: 1 - انسانهای کم ظرفیت
این حالت که به هنگام ظهور مشکلات به یاد خدا بیفتند و در راحتی او را فراموش کنند، حالت بسیاری از مردم است ، در این گونه افراد، طبیعت ثانوی ، فراموشکاری است و عدم توجه به واقعیات زندگی .
بنابراین توجه به خدا و واقعیات زندگی ، یک حالت استثنائی برای آنها محسوب می شود که نیاز به عوامل فوق العاده دارد، مادام که آن حالت فوق العاده تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 193
موجود است به یاد خدا هستند، اما به محض اینکه بر طرف شد به طبیعت انحرافی خود باز می گردند، و خدا را به دست فراموشی می سپرند.
خلاصه کمتر کسی را می توان پیدا کرد که در مشکلات سخت و طاقتفرسا به پیشگاه با عظمت خدا سر فرود نیاورد ولی می دانیم این بیداری و ((توجه اضطراری))، بی ارزش است .
افراد باایمان و مسلمانان راستین ، آنها هستند که در راحتی و بلا، در سلامت و بیماری ، در فراوانی و قحطی ، در زندان و بر تخت قدرت ، و خلاصه در همه حال به یاد او می باشند، و اصولا این تغییر حالات به هیچوجه

آنها را دگرگون نمی سازد.
روحشان بقدری بزرگ است که همه اینها را در خود هضم می کند، همچون علی (علیه السلام) که عبادت و زهد و رسیدگیش به دردمندان ، بر تخت قدرت همان بود که در گوشه انزوا.
چنانکه خودش در صفات پرهیزکاران می فرماید: نزلت انفسهم منهم فی البلاء کالتی نزلت فی الرخاء: ((حال آنها در بلا و راحتی یکسان است)).
کوتاه سخن اینکه : ایمان ، توجه به خدا، توسل ، عبادت ، توبه و تسلیم در برابر پروردگار همه در صورتی ارزش دارد که دائمی و پایدار باشد، اما ایمان موسمی ، توبه موسمی و عبادتهای موسمی که در شرائط اضطراری و یا آنجا که منافع انسان ایجاب می کند، انجام می شود، بی فایده و یا بسیار کم ارزش است ، و در آیات قرآن از این گونه اشخاص کرارا نکوهش شده است .
2 - فرار از محدوده حکومت خدا ممکن نیست
بعضی مانند بت پرستان زمان جاهلیت ، تنها هنگامی به الله روی می آورند

که مثلا در وسط اقیانوس یا در یک پرتگاه خطرناک یا حالت بیماری شدید گرفتار شوند، در حالی که اگر درست بیندیشیم انسان در همه حال ، و در همه جا، شدیدا آسیب پذیر است ، دریا و صحرا، سلامت و بیماری ، پرتگاه و غیر آن در واقع همه یکسان می باشند.
یک زلزله مختصر: خانه امن و امان و آرام ما را ممکن است به ویرانه ای وحشتناک تبدیل کند، یک لخته کوچک خون می تواند شاهرگ بزرگ قلب یا مغز ما را ببندد، و با سکته قلبی و مغزی ، مرگ در یک ثانیه فرا رسد، با توجه به این امور غفلت از خداوند و فراموشی ذات پاک او، چقدر جاهلانه است ؟!
ممکن است طرفداران فرضیه اتکای مذهب به ترس ، همین موضوع را دستاویز قرار دهند و بگویند: ترس از عوامل مختلف طبیعی انسان را به سوی خدا می راند و چنین پنداری را در نظر او تقویت می کند.
ولی آیات قرآن به این گونه اوهام پاسخ داده است ، زیرا هیچگاه قرآن پایه خداشناسی را بر این مساله قرار نداده ، بلکه اساس را مطالعه نظام آفرینش و پی بردن به ذات پاکش از طریق این مطالعه قرار داده است ، حتی در آیات فوق دیدیم که قبل از ذکر توحید فطری به ایمان استدلالی می پردازد و در واقع این حوادث را یادآور خدا می شمرد، نه موجب شناخت او که شناختش هم از طریق استدلال و هم از راه فطرت برای حقجویان آشکار است .
3 - معنی چند لغت
((یزجی)) همانگونه که گفتیم از ماده ازجاء به معنی حرکت دادن مداوم

چیزی است .
((حاصب)) به معنی بادی است که سنگریزه ها را حرکت می دهد و
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 195
پشت سر هم بر جائی می کوبد، و در اصل از حصباء به معنی سنگریزه گرفته شده است .
((قاصف)) به معنی شکننده است و در اینجا اشاره به طوفان شدیدی است که همه چیز را در هم می شکند.
((تبیع)) به معنی تابع و در اینجا اشاره به کسی است که به مطالبه خون و خونبها برمی خیزد و دنبال آن را می گیرد. الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 196
آیه 70 - 72
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنى ءَادَمَ وَ حَمَلْنَهُمْ فى الْبرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَهُم مِّنَ الطيِّبَتِ وَ فَضلْنَهُمْ عَلى كثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً(70)
يَوْمَ نَدْعُوا كلَّ أُنَاسٍ بِإِمَمِهِمْ فَمَنْ أُوتىَ كتَبَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئک يَقْرَءُونَ كتَبَهُمْ وَ لا يُظلَمُونَ فَتِيلاً(71)
وَ مَن كانَ فى هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فى الاَخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضلُّ سبِيلاً(72)
ترجمه :70 - ما بنی آدم را گرامی داشتیم و آنها را در خشکی و دریا (بر مرکبهای راهوار) حمل کردیم ، و از انواع روزیهای پاکیزه به آنها روزی دادیم ، و بر بسیاری از خلق خود برتری بخشیدیم .
71 - به یاد آورید روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می خوانیم ، آنها که نامه عملشان به دست راستشان است آنرا (با شادی و سرور) می خوانند و سر سوزنی به آنها ظلم و ستم نمی شود.
72 - اما آنها که در این جهان (از دیدن چهره حق) نابینا بودند در آنجا نیز نابینا هستند و گمراه تر!
تفسیر: انسان گل سر سبد موجودات
از آنجا که یکی از طرق تربیت و هدایت ، همان دادن شخصیت به افراد است ، قرآن مجید به دنبال بحثهائی که مشرکان و منحرفان در آیات گذشته داشت ، تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 197
در اینجا به بیان شخصیت والای نوع بشر و مواهب الهی نسبت به او می پردازد، تا با توجه به این ارزش فوق العاده به آسانی گوهر خود را نیالاید و خویش را به بهای ناچیزی نفروشد، می فرماید: ((ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم)) (و لقد کرمنا بنی آدم).
سپس به سه قسمت از مواهب الهی ، نسبت به انسانها اشاره کرده می گوید:
((ما آنها را با مرکبهای مختلفی که در اختیارشان قرار داده ایم در خشکی

و دریا حمل کردیم)) (و حملناهم فی البر و البحر)
دیگر اینکه ((آنها را از طیبات روزی دادیم)) (و رزقناهم من الطیبات).
با توجه به وسعت مفهوم کلمه ((طیب)) که هر موجود پاکیزه ای را شامل می شود، گستردگی این نعمت بزرگ الهی آشکار می گردد.
سوم اینکه ((ما آنها را بر بسیاری از مخلوقات خود فضیلت و برتری دادیم)) (و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا).
چند نکته :
1 - مرکب ، نخستین نعمت انسان
در اینجا این نکته جلب توجه می کند که چرا خداوند از میان تمام مواهبی که به انسان بخشیده نخست به مساله حرکت او در خشکی و دریا اشاره می کند؟
این ممکن است به آن جهت باشد که بهره گیری از طیبات و انواع روزیها بدون حرکت امکانپذیر نیست و حرکت انسان بر صفحه زمین نیاز به مرکب راهوار دارد، آری ((حرکت)) مقدمه هر گونه ((برکت)) است .
و یا به این جهت که می خواهد سلطه او را بر کل پهنای زمین ، اعم از دریا و صحرا مشخص کند چرا که هر یک از انواع موجودات بر قسمتی از محدوده زمین سلطه دارند، تنها انسان است که بر کل این کره خاکی

بر دریا، صحرا، و فراز هوا.
2 - گرامی داشت انسان از سوی خداوند
در اینکه خداوند انسان را به چه چیز گرامی داشته که در آیه فوق به طور سربسته می گوید ما انسان را گرامی داشتیم ، در میان مفسران گفتگو است ، بعضی به خاطر اعطای قوه عقل و نطق و استعدادهای مختلف و آزادی اراده می دانند.
بعضی اندام موزون و قامت راست .
بعضی موهبت انگشتان که انسان با آن بسیار کارهای ظریف و دقیق را می تواند انجام دهد و همچنین قدرت بر نوشتن دارد.
بعضی به اینکه انسان تقریبا تنها موجودی است که می تواند غذای خود را با دست بخورد.
بعضی به خاطر سلطه او بر تمام موجودات روی زمین .
و بعضی به خاطر شناخت خدا و قدرت بر اطاعت فرمان او می دانند.
ولی روشن است که این مواهب در انسان جمع است ، و هیچگونه تضادی با هم ندارند، بنابراین گرامیداشت خدا نسبت به این مخلوق بزرگ با همه این مواهب و غیر این مواهب است .
خلاصه اینکه انسان امتیازات فراوانی بر مخلوقات دیگر دارد که هر یک از دیگری جالبتر و والاتر است .

و روح انسان علاوه بر امتیازات جسمی مجموعه ای است از استعدادهای عالی و توانائی بسیار برای پیمودن مسیر تکامل بطور نامحدود.
3 - تفاوت ((کرمنا)) و ((فضلنا)).
در اینکه میان این دو چه تفاوتی است ؟ نظرات گوناگونی اظهار شده است .
بعضی گفته اند ((کرمنا)) اشاره به مواهبی است که خدا ذاتا به انسان داده است ، و ((فضلنا)) اشاره به فضائلی است که انسان به توفیق الهی ، اکتساب می کند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 199
این احتمال نیز بسیار نزدیک به نظر می رسد که جمله ((کرمنا)) به جنبه های مادی اشاره می کند و ((فضلنا)) به مواهب معنوی ، زیرا کلمه ((فضلنا)) غالبا در قرآن به همین معنی آمده است .
4 - معنی ((کثیر)) در اینجا چیست ؟
بعضی از مفسران آیه فوق را دلیل بر فضیلت فرشتگان بر کل بنی آدم دانسته اند، چرا که قرآن می گوید ما انسانها را بر بسیاری از مخلوقات خود برتری دادیم ، و طبعا گروهی در اینجا باقی می ماند که انسان برتر از آنها نیست و این گروه جز فرشتگان نخواهند بود.
ولی با توجه به آیات آفرینش آدم و سجود و خضوع فرشتگان برای او و تعلیم علم اسماء به آنها از سوی آدم ، تردیدی باقی نمی ماند که انسان از فرشته برتر است ، بنابراین ، ((کثیر)) در اینجا به معنی جمیع خواهد بود و به گفته مفسر بزرگ طبرسی در مجمع البیان ، در قرآن و مکالمات عرب ، بسیار معمول است که این کلمه به معنی جمیع می آید.
طبرسی می گوید: معنی جمله این است انا فضلناهم علی من خلقناهم و هم کثیر: ((ما انسان را بر سایر مخلوقات برتری بخشیدیم و سایر مخلوقات بسیارند)).
قرآن درباره شیاطین می گوید: و اکثرهم کاذبون (سوره شعراء آیه 223) بدیهی است که شیاطین همه دروغگو هستند نه اکثر آنها.
و به هر حال اگر این معنی را خلاف ظاهر بدانیم آیات آفرینش انسان قرینه روشنی برای آن خواهد بود.
5 - چرا انسان برترین مخلوق خدا است ؟
پاسخ این سؤ ال چندان پیچیده نیست ، زیرا می دانیم تنها موجودی که از نیروهای مختلف ، مادی و معنوی ، جسمانی و روحانی تشکیل شده ، و در لابلای تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 200
تضادها می تواند پرورش پیدا کند، و استعداد تکامل و پیشروی نامحدود دارد، انسان است .
حدیث معروفی که از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نقل شده نیز شاهد روشنی بر این مدعا است :

((خداوند خلق عالم را بر سه گونه آفرید: فرشتگان و حیوانات و انسان ، فرشتگان عقل دارند بدون شهوت و غضب ، حیوانات مجموعه ای از شهوت و غضبند و عقل ندارند، اما انسان مجموعه ای است از هر دو تا کدامین غالب آید، اگر عقل او بر شهوتش غالب شود، از فرشتگان برتر است و اگر شهوتش بر عقلش چیره گردد، از حیوانات پست تر)).
در اینجا یک سؤ ال باقی می ماند و آن اینکه آیا همه انسانها از فرشتگان برترند؟ در حالی که گروهی بی ایمان و شرور و ستمگر هستند که از پست ترین خلق خدا محسوب می شوند و به تعبیر دیگر آیا بنی آدم در آیه مورد بحث همه انسانها را شامل می شود یا تنها گروهی از آنها را.
پاسخ این سؤ ال را در یک جمله می توان خلاصه کرد، و آن اینکه : آری همه انسانها برترند، اما بالقوه و بالاستعداد، یعنی همگی این زمینه و شایستگی را دارند، حال اگر از آن استفاده نکنند، و سقوط نمایند مربوط به خودشان است .
گر چه برتری اساسی انسان بر سایر موجودات روی جنبه های معنوی و انسانی او است ولی بی مناسبت نیست که بدانیم به گفته دانشمندان انسان حتی از نظر نیروهای جسمانی در بعضی از جهات از سایر جانداران قویتر و نیرومندتر است (هر چند از پاره ای جهات ضعیفتر به نظر می رسد). نویسنده کتاب ((انسان موجود ناشناخته)) ((الکسیس کارل)) می گوید: ((بدن انسان دارای استحکام و ظرافت فوق العاده ای می باشد و در مقابل هر نوع تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 201
حادثه استقامت می ورزد، همچنین در مقابل بی غذائی ، بی خوابی ، خستگی ، غصه افراطی ، درد، بیماری ، رنج ، پرکاری و در مورد حفظ موازنه و تعادل حیرت انگیز بدن و روح خویش ، تحمل عجیبی از خود نشان می دهد، حتی می توان گفت که انسان از تمام حیوانات پردوامتر، پرتلاشتر است ، با این توانائی جسمی و فکری شگرفش توانسته است ، اینهمه امور، صنایع ، و تمدن کنونی را به وجود آورد و برتریش را بر همه جانداران به اثبات رساند)).
آیه بعد به یکی دیگر از مواهب الهی نسبت به انسان ، و سپس مسئولیتهای سنگینی را که به موازات این مواهب متوجه او می شود اشاره می کند:
در آغاز به ((مساله رهبری)) و نقش آن در سرنوشت انسانها پرداخته ، می گوید: ((روز قیامت هر گروهی را با امام و رهبرشان می خوانیم)) (یوم ندعوا کل اناس بامامهم)
یعنی آنها که رهبری پیامبران و جانشینان آنانرا در هر عصر و زمان پذیرفتند، همراه پیشوایشان خواهند بود، و آنها که رهبری شیطان و ائمه ضلال و پیشوایان جبار و ستمگر را انتخاب کردند همراه آنها خواهند بود.

خلاصه اینکه پیوند ((رهبری)) و ((پیروی)) در این جهان بطور کامل در آن جهان منعکس می شود، و بر اساس آن گروههائی که اهل نجات و اهل عذابند مشخص می گردند.
گر چه بعضی از مفسران ، خواسته اند ((امام)) را در اینجا منحصرا به معنی پیامبران ، و بعضی به معنی کتابهای آسمانی ، و بعضی به معنی علما و دانشمندان تفسیر کنند، ولی روشن است که امام در اینجا معنی وسیعی دارد که هر پیشوائی تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 202
را اعم از پیامبران و ائمه هدی و دانشمندان و کتاب و سنت ، و همچنین ائمه کفر و ضلال را شامل می شود، و به این ترتیب هر کس در آنجا در خط همان رهبری قرار خواهد گرفت که در این جهان خط او را انتخاب کرده بود.
این تعبیر در عین اینکه یکی از اسباب تکامل انسان را بیان می کند، هشداری است به همه افراد بشر که در انتخاب رهبر فوق العاده دقیق و سختگیر باشند، و زمام فکر و برنامه خود را به دست هر کس نسپرند.
سپس می گوید: آنجا مردم دو گروه می شوند: ((کسانی که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود آنها با سرفرازی و افتخار و خوشحالی و سرور نامه اعمالشان را می خوانند و کوچکترین ظلم و ستمی به آنها نمی شود)) (فمن اوتی کتابه بیمینه فاولئک یقرءون کتابهم و لا یظلمون فتیلا).
((اما کسانی که در این جهان ، کوردل بودند، آنها در سرای آخرت نیز نابینا خواهند بود)) (و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی).
و طبیعی است که این کوردلان نابینا از همه گمراهترند (و اضل سبیلا).
نه در این دنیا راه هدایت را پیدا می کنند و نه در آخرت راه بهشت و سعادت را، چرا که چشم خود را به روی همه واقعیات بستند و از دیدن چهره حق و آیات خداوند و آنچه مایه هدایت و عبرت است و آنهمه مواهبی که خدا به آنها بخشیده بود، خود را محروم ساختند، و از آنجا که سرای آخرت بازتاب و انعکاس عظیمی است از این جهان ، چه جای تعجب که این کوردلان به صورت نابینایان وارد عرصه محشر شوند؟! تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 203
نکته ها: 1 - نقش رهبری در زندگی انسانها
قبول زندگی جمعی در حیات انسانها نمی تواند از مساله رهبری جدا باشد، چرا که برای مشخص کردن خط اصلی یک جمعیت ، همیشه نیاز به رهبر و پیشوائی است ، اصولا پیمودن راه تکامل بدون استفاده از وجود رهبر ممکن نیست ، و سر ارسال پیامبران و انتخاب اوصیا برای آنان همین است .
در علم عقائد و کلام نیز با استفاده از قاعده لطف و توجه به نقش رهبر در

نظم جامعه و جلوگیری از انحرافات ، بعثت انبیاء و لزوم وجود امام در هر زمان اثبات شده است .
اما به همان اندازه که یک رهبر الهی و عالم و صالح ، راه وصول انسان را به هدف نهائی ، آسان و سریع می کند، تن دادن به رهبری ائمه کفر و ضلال ، او را به پرتگاه بدبختی و شقاوت می افکند.
در تفسیر این آیه در منابع اسلامی ، احادیث متعددی وارد شده که روشنگر مفهوم آیه و هدف از امامت است :
در حدیثی که شیعه و اهل تسنن از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) به سندهای صحیح نقل کرده اند چنین می خوانیم که آن امام (علیه السلام) از پدرانش از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در تفسیر این آیه نقل فرمود: یدعی کل اناس بامام زمانهم و کتاب ربهم و سنة نبیهم : ((در آن روز هر قومی همراه امام زمانشان و کتاب پروردگار و سنت پیامبرشان خوانده می شوند)).
و نیز از امام صادق (علیه السلام) چنین می خوانیم : الا تحمدون الله اذا کان یوم القیامة فدعا کل قوم الی من یتولونه و دعانا الی رسول الله و فزعتم الینا تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 204
فالی این ترون یذهب بکم الی الجنة و رب الکعبة - قالها ثلاثا -: ((آیا شما حمد و سپاس خدا را بجا نمی آورید؟ هنگامی که روز قیامت می شود خداوند هر گروهی را با کسی که ولایت او را پذیرفته می خواند، ما را همراه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و شما را همراه ما، فکر می کنید در این حال شما را به کجا می بردند، به خداوند کعبه به سوی بهشت - سه بار امام این جمله را تکرار کرد -)).
2 - کرامت بنی آدم
بنی آدم معمولا در قرآن عنوانی است برای انسانها توام با مدح و ستایش و احترام ، در حالی که کلمه انسان با صفاتی همانند ((ظلوم)) ((جهول)) ((هلوع)) (کم ظرفیت) ((ضعیف)) طغیانگر، ناسپاس و مانند آن توصیف شده است و این نشان می دهد که بنی آدم به انسان تربیت یافته اشاره می کند و یا حداقل نظر به استعدادهای مثبت انسان دارد. (توجه به افتخارات آدم و فضیلت او بر فرشتگان که در کلمه بنی آدم نهفته شده نیز موید این معنا است) در حالی که کلمه انسان به معنی مطلق و گاهی احیانا اشاره به جنبه های منفی او است . لذا در آیات مورد بحث که سخن از کرامت و بزرگواری و فضیلت انسان است تعبیر به ((بنی آدم)) شده .
(در مورد معنی انسان در قرآن کریم در جلد 8 تفسیر نمونه صفحه 239 به بعد بحث مشروحی داشتیم).
3 - نقش رهبری در اسلام
در حدیث معروفی که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده هنگامی که

سخن از ارکان اصلی اسلام به میان می آورد ((ولایت)) (رهبری) را پنجمین و مهمترین رکن معرفی می کند در حالی که نماز که معرف پیوند خلق با خالق است و روزه که رمز مبارزه با شهوات است و زکات که پیوند خلق با خلق است و حج که جنبه های تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 205
اجتماعی اسلام را بیان می کند چهار رکن اصلی دیگر.
سپس امام (علیه السلام) اضافه می کند: ((هیچ چیز به اندازه ولایت و رهبری اهمیت ندارد)). (چرا که اجرای اصول دیگر در سایه آن خواهد بود).
و نیز به همین دلیل در حدیث معروفی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده : من مات بغیر امام مات میتة الجاهلیة . ((کسی که بدون امام و رهبر از دنیا برود مرگ او مرگ جاهلیت است)).
تاریخ نیز بسیار بخاطر دارد که گاهی یک ملت در پرتو رهبری یک رهبر بزرگ و شایسته در صف اول در جهان قرار گرفته ، و گاه همان ملت با همان نیروهای انسانی و منابع دیگر بخاطر رهبری ضعیف و نالایق آنچنان سقوط کرده که شاید کسی باور نکند این همان ملت پیشرو است .
مگر عرب جاهلی نبود که در جهل و بدبختی و فساد و ذلت و نکبت و پراکندگی و انحطاط غوطه ور بود؟ چرا که رهبر لایقی نداشت ، ولی با ظهور رهبر الهی یعنی محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنان راه ترقی و تکامل و عظمت را با سرعت پیمود که دنیائی را در شگفتی فرو برد، آری این است نقش رهبر در آن زمان و این زمان و هر زمان .
البته خداوند برای هر عصر و زمانی رهبری برای نجات و هدایت انسانها قرار داد؟ چرا که حکمت او ایجاب می کند فرمان سعادت بدون ضامن اجرا نباشد، اما مهم این است که مردم رهبرشان را بشناسند، و در دام رهبران گمراه و فاسد و مفسد گرفتار نشوند که نجات از چنگالشان دشوار است .
اعتقاد شیعه به وجود یک امام معصوم در هر عصر و زمان فلسفه اش همین است آن گونه که علی (علیه السلام) فرمود: (اللهم بلی لا تخلو الارض من قائم لله بحجة ، تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 206
اما ظاهرا مشهورا و اما خائفا مغمورا، لئلا تبطل حجج الله و بیناته . ((آری به خدا سوگند صفحه روی زمین هرگز از رهبری که با حجت الهی قیام کند خالی نشود، خواه ظاهر و آشکار باشد یا (بر اثر نداشتن پیروان کافی) ترسان و پنهان ، تا نشانه های الهی و دلائل فرمان او از میان نرود)).
در زمینه معنی امامت و لزوم آن در جهان انسانیت در جلد اول ذیل آیه 124 سوره بقره نیز بحث کرده ایم .
4 - کوردلان !
قرآن تعبیر جالبی از مشرکان و بیدادگران در آیات فوق دارد، از آنها به عنوان ((اعمی)) توصیف می کند که اشاره به این حقیقت است که چهره

حق همه جا آشکار است اگر چشم بینائی باشد، چشمی که آیات خدا را در پهنای این جهان به بیند، چشمی که درسهای عبرت را در صفحات تاریخ ، بخواند، چشمی که سرنوشت جباران و ستمگران را مشاهده کند، خلاصه چشمی باز و حق نگر!
اما هنگامی که پرده های ضخیمی از جهل ، غرور، تعصب ، لجاجت و شهوت این چشم بینای دل آدمی را از کار انداخت دیگر توان دید ندارد، و با اینکه جمال حق حجاب و پرده ندارد او از مشاهده آن ناتوان است .
در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : که در تفسیر آیه فوق فرمود: من لم یدله خلق السموات و الارض ، و اختلاف اللیل و النهار، و دوران الفلک و الشمس و القمر و الایات العجیبات علی ان وراء ذلک امر اعظم منه ، فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا ((کسی که آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز و گردش ستارگان و خورشید و ماه و نشانه های شگفت انگیز او را از حقیقت بزرگتری که ورای آن نهفته است آگاه نسازد او در آخرت اعمی تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 207
و گمراه تر است))
و نیز در روایات متعددی این آیه به کسی تفسیر شده است که استطاعت بر حج دارد ولی تا پایان عمر انجام نمی دهد.
بدون شک این یکی از مصادیق این آیه است ، نه تمام آن ، و شاید ذکر این مصداق بخاطر آن باشد که با شرکت در مراسم حج و مشاهده آن کنگره عظیم اسلامی و اسرار عبادی و سیاسی که در آن نهفته است چشم انسان بینا می شود و حقایق بسیاری به او می آموزد.
در بعضی دیگر از روایات بدترین نابینائی ، نابینائی دل شمرده شده . شر العمی عمی القلب .
به هر حال همانگونه که بارها گفته ایم عالم قیامت بازتابی از این عالم ، و اعتقادات و اعمال ما در این عالم است ، به همین دلیل در آیه 124 تا 126 سوره طه می خوانیم : و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا و نحشره یوم القیمة اعمی قال رب لم حشرتنی اعمی و قد کنت بصیرا قال کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها و کذلک الیوم تنسی . ((کسی که از ذکر ما روی گردان شود زندگی سخت و دردناکی خواهد داشت ، و روز قیامت نابینا محشور می شود، عرض می کند پروردگارا چرا مرا اعمی محشور کردی در حالی که قبلا بینا بودم ؟! می فرماید این گونه که آیات ما به سراغ تو آمد و چشم از آن فرو بستی و به فراموشی سپردی ، امروز به فراموشی سپرده خواهی شد))! الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 208
آیه 73 - 75
آیه و ترجمه

وَ إِنِ کادُوا لَیَفْتِنُونَک عَنِ الّذِی أَوْحَیْنَا إِلَیْک لِتَفْتَرِی عَلَیْنَا غَیرَهُ وَ إِذاً لاتخَذُوک خَلِیلاً(73)
وَ لَوْ لا أَن تَبَّتْنَک لَقَدْ کِدت تَرْکنُ إِلَیْهِمْ شیْئاً قَلِیلاً(74)
إِذاً لاَذَقْنَک ضِعْف الْحَیَوةِ وَ ضِعْف الْمَمَاتِ ثمَّ لا تجِدُ لَک عَلَیْنَا نَصِیراً(75)
ترجمه :73 - نزدیک بود آنها (با وسوسه های خود) تو را از آنچه وحی کرده ایم بفریبند، تا غیر آنرا به ما نسبت دهی ، و در آن صورت تو را دوست خود انتخاب کنند!
74 - و اگر ما تو را ثابت قدم نمی ساختیم (و در پرتو مقام عصمت مصون از انحراف نبودی) نزدیک بود کمی به آنها تمایل کنی !
75 - و اگر چنین می کردی ما دو برابر مجازات (مشرکان) در حیات دنیا، و دو برابر (مجازات آنها) را بعد از مرگ ، به تو می چشانیدیم ، سپس در برابر ما یاوری نمی یافتی !.
شاءن نزول : در مورد این آیات بحث انگیز شاءن نزولهای مختلفی نقل کرده اند که بعضی از آنها با تاریخ نزول آنها به هیچوجه سازگار نیست ، ولی از آنجا که این شاءن نزولها دستاویزی برای بعضی از منحرفان شده است به ذکر همه آنها می پردازیم : مرحوم طبرسی در ((مجمع البیان)) پنج قول در این زمینه نقل کرده است :
1 - قریش به پیامبر گفتند ما به تو اجازه نمی دهیم دست به حجر الاسود

بگذاری تا لااقل با دیده احترام به خدایان ما بنگری ، پیامبر در دل گفت : خدا که می داند من از این بتها متنفرم اما چه مانعی دارد نگاهی به سوی آنها بیفکنم تا بگذارند استلام حجر الاسود کنم ، آیات فوق نازل شد و پیامبر را از این کار نهی کرد.
2 - قریش پیشنهاد کردند دست از ناسزاگوئی به خدایان ما و سبک شمردن عقلهایمان بردار، و این بردگان و افراد بی سر و پا را که بوی بد از آنها به مشام می رسد از دور خود دور کن ، تا در مجلس تو حضور یابیم و به سخنانت گوش فرا دهیم .
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به امید اینکه آنها مسلمان شوند در فکر بود که خواسته آنانرا (هر چند موقت) بپذیرد که آیات فوق نازل شد و پیامبر را بر حذر داشت .
3 - پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بتها را از مسجد الحرام بیرون ریخت ، قریش تقاضا کردند که اجازه دهد بتی که بر کوه مروه نزدیک خانه خدا بود به حال خود بماند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نخست به خاطر پیشبرد هدفهای سیاسی تصمیم گرفت به این پیشنهاد عمل کند ولی بعد از آن صرفنظر نمود، و دستور داد آن بت را نیز شکستند، در این هنگام آیات فوق نازل شد.

4 - جمعی از نمایندگان قبیله ((ثقیف)) خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمدند و عرض کردند ما با تو بیعت می کنیم اما به سه شرط: اول در موقع نماز برای رکوع و سجود خم نشویم ! دوم بتهایمان را به دست خودمان نشکنیم ، خودت بشکن ! سوم اجازه بده بت ((لات)) یکسال بماند!
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود دینی که در آن رکوع و سجود نباشد به درد نمی خورد، و اما شکستن بتهایتان به دست خودتان مایلید انجام دهید، اگر مایل نیستید ما خودمان می شکنیم ! و اما عبادت ((لات)) من به شما چنین اجازه ای را نمی دهم .
در این هنگام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برخواست و وضو گرفت و عمر رو به مردم کرد تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 210
و گفت : چرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را آزار می دهید؟ او هرگز اجازه نخواهد داد بتها در سرزمین عرب باشد، ولی درخواست کنندگان همچنان به درخواست خود ادامه می دادند تا این آیات نازل شد.
5 - گروهی از نمایندگان طایفه ثقیف خدمتش رسیدند و گفتند یکسال به ما مهلت بده تا هدایائی را که برای بتها می آورند بگیریم ، هنگامی که این کار انجام شد خود ما بتها را می شکنیم ، و اسلام می آوریم ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در فکر بود که روی جهاتی این مهلت را به آنها بدهد که آیات نازل شد و شدیدا نهی کرد. شاءن نزولهای دیگری شبیه آنچه در بالا آمد نیز نقل شده است .
ولی شاید نیاز به توضیح نداشته باشد که نادرست بودن اکثر آنها در خودشان نهفته است ، زیرا آمدن نمایندگان قبائل و تقاضاهای آنها از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و یا بیرون ریختن بتها از مسجد الحرام و شکستن آنها، همه بعد از فتح مکه در سال هشتم هجرت بوده ، در حالی که این سوره اساسا قبل از هجرت پیامبر نازل شده است ، و در آن زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین قدرت ظاهری نداشت که مشرکان در برابرش اینچنین تواضع کنند.
قطع نظر از این موضوع بی اساس بودن بعضی دیگر از آنها نیز از توضیحاتی که در ذیل خواهد آمد روشن می شود.
تفسیر: مجازات کمترین انعطاف در برابر شرک !
با توجه به بحثی که در آیات گذشته پیرامون شرک و مشرکان بود در آیات مورد بحث به پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هشدار می دهد که از وسوسه های این گروه بر حذر باشد، مبادا کمترین ضعفی در مبارزه با شرک و بت پرستی به خود راه بدهد، که باید با قاطعیت هر چه تمامتر دنبال گردد.
نخست می گوید: ((نزدیک بود وسوسه های آنها در دل تو اثر بگذارد، و از

آنچه ما بر تو وحی فرستاده ایم بفریبند، تا غیر آن را به ما نسبت دهی ، آنگاه ترا به عنوان دوست خود بپذیرند)) (و ان کادوا لیفتنونک عن الذی اوحینا الیک لتفتری علینا غیره و اذا لاتخذوک خلیلا).
((و اگر ما قلب ترا بر حق و حقیقت ، تثبیت نکرده بودیم (و در پرتو نور عصمت ثابت قدم نشده بودی) نزدیک بود کمی به آنها اعتماد کنی و تمایل نمائی)) (و لو لا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا).
((و اگر چنین می کردی ما دو برابر مجازات مشرکان در حیات دنیا، و دو چندان بعد از مرگ به تو می چشانیدیم ، سپس در برابر ما یار و یاوری نمی یافتی)) (اذا لاذقناک ضعف الحیاة و ضعف الممات ثم لا تجد لک علینا نصیرا).
نکته ها: 1 - آیا پیامبر روی خوش به مشرکان نشان داد؟
گر چه بهانه جویان خواسته اند، آیات فوق را دستاویزی برای نفی معصوم بودن پیامبران بگیرند، و بگویند طبق آیات فوق و شاءن نزولهائی که در رابطه با آن دیده می شود، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در برابر وسوسه های بت پرستان از خود انعطاف نشان داد، و بلافاصله از سوی خداوند مورد مواخذه قرار گرفت .
ولی خود آیات فوق آنقدر گویا است که ما را از اقامه شواهد دیگر بر بطلان این طرز تفکر بی نیاز می سازد، زیرا دومین آیه مورد بحث با صراحت می گوید ((اگر ما تو را ثابت قدم نگاه نداشته بودیم ، نزدیک بود به آنها تمایل پیدا کنی)) که مفهومش این است تثبیت الهی که ما از آن تعبیر به ((مقام عصمت)) می کنیم ، تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 212
مانع این تمایل شد، نه اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) انعطاف نشان داده بود و خداوند او را نهی و مواخذه کرد.
توضیح اینکه آیه اول و دوم در حقیقت اشاره به دو حالت مختلف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است :
حالت اول که حالت بشری و انسان عادی است و در آیه نخست بیان شده ایجاب می کند که وسوسه های دشمنان در او اثر بگذارد، بخصوص اگر مصالحی ظاهرا در این انعطاف به چشم بخورد، مانند امید به اسلام سران شرک بعد از این انعطاف ، و یا پیشگیری از خونریزی و درگیریهای بیشتر، و هر بشر عادی هر قدر قوی باشد احتمال تحت تاثیر واقع شدن در برابر این وسوسه ها را دارد.
ولی آیه دوم جنبه روحانی و عصمت الهی و لطف خاص پروردگار را بیان می کند که شامل حال پیامبران مخصوصا پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در بحرانی ترین لحظات زندگی بود.
نتیجه اینکه : پیامبر با طبع بشری تا لب پرتگاه قبول وسوسه های مشرکان

آمد، اما تایید الهی او را حفظ کرد و نجات داد.
این تعبیر درست همان تعبیری است که در سوره یوسف می خوانیم که در بحرانی ترین لحظات برهان الهی به سراغ او آمد و اگر مشاهده این برهان نبود تسلیم وسوسه های فوق العاده نیرومند همسر عزیز مصر می شد (و لقد همت به و هم بها لو لا ان رای برهان ربه کذلک لنصرف عنه السوء و الفحشاء انه من عبادنا المخلصین) (سوره یوسف آیه 24).
به عقیده ما آیات فوق ، نه تنها دلیل بر نفی عصمت نیست ، بلکه یکی از آیات دال بر عصمت است چرا که مسلما این تثبیت الهی (تثبیت از نظر فکر و عواطف و تثبیت از نظر گام های عملی) منحصر به این مورد نبوده است زیرا دلیل آن در موارد مشابه نیز وجود دارد، و به این ترتیب گواه زنده ای بر معصوم بودن تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 213
پیامبران و رهبران الهی محسوب می شود.
و اما سومین آیه مورد بحث که می گوید ((اگر تو تمایل به آنها پیدا کرده بودی ، شدیدا مجازات می شدی)) دلیل بر همان چیزی است که در بحثهای مربوط به عصمت پیامبران آمده است که معصوم بودن آنها جنبه اضطراری ندارد، بلکه توام با یک نوع خود آگاهی است که با اختیار و آزادی اراده انجام می شود، لذا ارتکاب گناه در چنین حالتی عقلا محال نیست ، بلکه عملا به خاطر آن آگاهی و ایمان خاص ، وجود خارجی هرگز نخواهد یافت و اگر فرضا وجود می یافت مشمول همان کیفرها و مجازاتهای الهی بود. (دقت کنید).
2 - چرا عذاب مضاعف ؟
روشن است که هر قدر مقام انسان از نظر علم و آگاهی و معرفت و ایمان بالاتر رود، اعمال نیک او به همان نسبت عمق و ارزش بیشتر، و طبعا ثواب فزونتری خواهد داشت ، لذا در بعضی از روایات می خوانیم ان الثواب علی قدر العقل : ((ثواب به نسبت عقل آدمی داده می شود)).
کیفرها و مجازاتها نیز به همین نسبت بالا خواهد رفت ، یک انسان بی سواد و ضعیف الایمان اگر گناه کبیره ای مرتکب شود، چندان غیر منتظره نیست و به همین دلیل مجازات کمتری دارد، اما یک فرد باایمان و عالم پرسابقه هر گاه گناه صغیره ای نیز انجام دهد جای تعجب خواهد بود، و چه بسا مجازات او در برابر این گناه کوچک از مجازات آن عامی بی سواد در برابر آن گناه کبیره شدید و سنگینتر باشد!.
به همین دلیل در قرآن مجید: درباره همسران پیامبر می خوانیم : یا نساء النبی من یاءت منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین و کان ذلک علی الله تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 214
یسیرا و من یقنت منکن لله و رسوله و تعمل صالحا نؤ تها اجرها مرتین و اعتدنا لها رزقا کریما: ((ای همسران پیامبر! هر کس از شما عمل

ناشایست آشکاری انجام دهد مجازات او دو برابر خواهد شد و این بر خدا آسان است - و هر کس از شما در پیشگاه خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خضوع کند و عمل صالح انجام دهد پاداش او را دو چندان خواهیم داد، و روزی بزرگوارانه ای را برای او آماده کرده ایم)) (سوره احزاب آیه 30 و 31).
در روایات نیز می خوانیم ((خداوند از هفتاد گناه جاهل می گذرد پیش از آنکه از یک گناه عالم بگذرد))! یغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل ان یغفر للعالم ذنب واحد.
آیات فوق نیز اشاره به همین واقعیت است که به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می گوید اگر انحراف و تمایلی به شرک و مشرکان پیدا می کردی مجازاتت را در دنیا و آخرت مضاعف می کردیم .
3 - ((ضعف)) به معنی دو و چند برابر است
توجه به این نکته دقیقا لازم است که ((ضعف)) از نظر لغت عرب ، تنها به معنی دو چندان نیست ، بلکه به معنی دو و چند برابر است .
((فیروز آبادی)) لغت شناس معروف قرن هشتم هجری در کتاب قاموس می گوید گاه گفته می شود ((ضعف فلان چیز)) و اراده می شود دو برابر و سه برابر مانند آن ، زیرا این کلمه به معنی اضافه نامحدود می آید.
شاهد این سخن اینکه در آیات قرآن ، گاه در مورد ((حسنات)) می گوید: ان تک حسنة یضاعفها: ((اگر عمل حسنه ای باشد خداوند آن را مضاعف می کند)) تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 215
(آیه 40 سوره نساء) و گاه می گوید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها: ((کسی که حسنه ای انجام دهد ده برابر پاداش می گیرد)) (انعام - 160).
در روایات اسلامی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه 261 سوره بقره نیز می خوانیم اذا احسن المؤ من عمله ضاعف الله عمله بکل حسنة سبعماءة ضعف ، و ذلک قول الله و الله یضاعف لمن یشاء: ((هنگامی که انسان با ایمان عملی انجام دهد خداوند در برابر هر کار نیکی هفتصد برابر آنرا اضافه می کند و این معنی سخن خدا است که می فرماید و الله یضاعف لمن یشاء)).
ولی این سخن مانع از آن نخواهد بود که به هنگامی که این کلمه به اصطلاح ((تثنیه)) بسته می شود (ضعفان و ضعفین) به معنی دو برابر باشد، یا هنگامی که به صورت اضافه آورده می شود به معنی سه برابر باشد، مثل اینکه بگوئیم ضعف الواحد (دقت کنید).
4 - تفسیر جمله ((اذا لاتخذوک خلیلا)).
مشهور میان مفسرین این است که قرآن می گوید اگر تو تمایل به خواسته های مشرکان پیدا می کردی ، تو را به عنوان دوست خود انتخاب می کردند، ولی بعضی احتمال داده اند که معنی این جمله آنست که ترا فقیر و

وابسته و نیازمند خود قرار می دادند (در صورت اول ، خلیل از ماده خله بر وزن ((قله)) به معنی دوستی است ، و در صورت دوم از ماده خله بر وزن ((غله)) به معنی نیاز و فقر است) ولی روشن است که صحیح همان تفسیر اول می باشد.
5 - خدایا مرا به خود وامگذار
در منابع اسلامی می خوانیم هنگامی که آیات فوق نازل شد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرض کرد اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابدا: ((خدایا مرا حتی به اندازه تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 216
یک چشم بر هم زدن به خویشتن وامگذار))!
این دعای پر معنی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یک درس مهم را به همه ما می دهد که در هر حال باید به خدا پناه برد و به لطف او متکی بود که پیامبران معصوم نیز بدون یاری او در لغزشگاهها مصون نخواهند بود، تا چه رسد به ما در برابر اینهمه وسوسه های شیطانی . الإسراء
آیه 76 - 77
آیه و ترجمه
وَ إِن کادُوا لَیَستَفِزُّونَک مِنَ الاَرْضِ لِیُخْرِجُوک مِنْهَا وَ إِذاً لا یَلْبَثُونَ خِلَفَک إِلا قَلِیلاً(76)
سنَّةَ مَن قَدْ أَرْسلْنَا قَبْلَک مِن رُّسلِنَا وَ لا تجِدُ لِسنَّتِنَا تحْوِیلاً(77)
ترجمه :76 - نزدیک بود آنها تو را از این سرزمین با نیرنگ و توطئه ریشه کن و بیرون سازند، اما هر گاه چنین می کردند (گرفتار مجازات سخت الهی می شدند و) بعد از تو جز مدت کمی باقی نمی ماندند!
77 - این سنت (ما) در پیامبرانی است که پیش از تو فرستادیم ، و هرگز برای سنت ما تغییر و دگرگونی نخواهی یافت .
شان نزول : مشهور این است که آیات فوق در مورد اهل مکه نازل شده است که نشستند و تصمیم گرفتند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را از مکه بیرون کنند و بعدا این تصمیم ، فسخ و مبدل تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 217
به تصمیم بر اعدام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مکه گردید و به دنبال آن خانه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از هر سو محاصره شد، و همانگونه که می دانیم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از این حلقه محاصره ، به طرز اعجاز آمیزی ، بیرون آمد و به سوی مدینه حرکت کرد و سرآغاز هجرت گردید.
ولی بعضی گفته اند که این آیات در رابطه با پیشنهاد یهود مدینه نازل شده است که برای خارج کردن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از مدینه به خدمتش رسیده گفتند، این سرزمین ، سرزمین انبیاء نیست ، سرزمین پیامبران شام است ، اگر می خواهی دعوتت پیشرفت کند باید آنجا بروی .

ولی با توجه به اینکه این سوره ، مکی است ، تناسبی با این شاءن نزول ندارد، به علاوه جمله های آیات فوق چنانکه خواهیم دید نیز متناسب با محتوای این شاءن نزول نیست .
تفسیر: توطئه شوم دیگر؟
در آیات گذشته دیدیم که مشرکان می خواستند از طریق وسوسه های گوناگون در پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نفوذ کنند و او را از جاده مستقیم خویش منحرف سازند که لطف الهی به یاری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و نقشه هاشان نقش بر آب شد.
به دنبال آن ماجرا طبق آیات مورد بحث ، طرح دیگری برای خنثی کردن دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ریختند، و آن اینکه او را از زادگاهش به نقطه ای که احتمالا نقطه خاموش و دور افتاده ای بود تبعید کنند که آنهم به لطف پروردگار خنثی شد.
نخستین آیه مورد بحث می گوید: ((نزدیک بود آنها تو را از این سرزمین با نقشه و تحریک ماهرانه و حساب شده ای خارج سازند)) (و ان کادوا لیستفزونک من تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 218
الارض لیخرجوک منها).
با توجه به اینکه ((یستفزونک)) از ماده ((استفزاز)) است که گاهی به معنی ریشه کن کردن آمده و گاه به معنی تحریک نمودن توام با سرعت و مهارت ، معلوم می شود که مشرکان ، توطئه حساب شده ای چیده بودند که محیط را آنچنان غیر قابل تحمل برای پیغمبر کنند و یا توده عوام را چنان بر ضدش بشورانند که به راحتی بتوانند او را از مکه اخراج نمایند، ولی آنها نمی دانستند که از قدرت آنها بالاتر قدرت خداوند بزرگی است که آنان در برابر اراده اش بسیار ضعیف و ناتوانند.
سپس قرآن به آنها هشدار می دهد که ((اگر آنها چنین کاری را انجام می دادند، بعد از تو جز مدت کوتاهی درنگ نمی کردند)) (و اذا لا یلبثون خلافک الا قلیلا)
و به زودی نابود می شدند زیرا این گناه بسیار عظیمی است که مردم ، رهبر دلسوز و نجاتبخششان را، از شهر خود بیرون کنند، و به این ترتیب بزرگترین نعمت الهی را کفران نمایند، چنین جمعیتی دیگر حق حیات نخواهند داشت و مجازات نابود کننده الهی به سراغشان خواهد آمد.
این تنها مربوط به مشرکان عرب نیست : ((این سنت پیامبرانی است که پیش از تو فرستادیم و سنت ما هرگز تغییر پذیر نخواهد بود)) (سنة من قد ارسلنا قبلک من رسلنا و لا تجد لسنتنا تحویلا).
این سنت از یک منطق روشن سرچشمه می گیرد و آن اینکه چنین قوم ناسپاسی که چراغ هدایت خود را می شکنند: سنگر نجات خویش را ویران می کنند، و طبیب دردهای جانکاهشان را می آزارند، آری چنین قومی دیگر

لایق رحمت الهی نیستند، و مجازات آنها را فرا خواهد گرفت ، و می دانیم خداوند تبعیضی در میان بندگانش قائل نیست ، یعنی در مقابل اعمال یکسان (با شرایط یکسان) مجازات یکسان قائل می شود. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 219
و این است معنی عدم تخلف سنتهای پروردگار، به عکس سنتهای انسانهای خودکامه که یک روز منافعشان ایجاب می کند، سنتی را وضع کنند، و فردا که منافعشان غیر آن را اقتضا کند آن را حذف نموده حتی گاهی ضدش را به جایش می نشانند.
اصولا تغییر سنتها در جوامع انسانی یا به خاطر مسائل مجهولی است که با گذشت زمان آشکار می شود و به انسان نشان می دهد که در گذشته گرفتار اشتباهاتی شده ، یا به خاطر اقتضای منافع خاص و شرائط زندگی یا خودکامگیها است ، و می دانیم در ذات پاک خدا هیچیک از این مسائل راه ندارد، سنتی را که طبق حکمتی قرار داد، در شرائط مشابه همیشه جریان داشته و خواهد داشت . الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 220
آیه 78 - 81
آیه و ترجمه
أَقِمِ الصلَوةَ لِدُلُوکِ الشمْسِ إِلی غَسقِ الَّیْلِ وَ قُرْءَانَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْءَانَ الْفَجْرِ کانَ مَشهُوداً(78)
وَ مِنَ الَّیْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّک عَسی أَن یَبْعَثَک رَبُّک مَقَاماً محْمُوداً(79)
وَ قُل رَّب أَدْخِلْنی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنی مخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَل لی مِن لَّدُنک سلْطناً نَّصِیراً(80)
وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَطِلُ إِنَّ الْبَطِلَ کانَ زَهُوقاً(81)
ترجمه :78 - نماز را از زوال خورشید تا نهایت تاریکی شب (نیمه شب) برپا دار، و همچنین قرآن فجر (نماز صبح) را، چرا که قرآن فجر مورد مشاهده (فرشتگان شب و روز) است .
79 - پاسی از شب را از خواب برخیز و قرآن (و نماز) بخوان ، این یک وظیفه اضافی برای تو است ، تا پروردگارت تو را به مقامی درخور ستایش برانگیزد!.
80 - و بگو: پروردگارا! مرا (در هر کار) صادقانه وارد کن ، و صادقانه خارج نما، و از سوی خود سلطان و یاوری برای من قرار ده .
81 - و بگو حق فرا رسید و باطل مضمحل و نابود شد و (اصولا) باطل نابود شدنی است !. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 221
تفسیر: سرانجام باطل ، نابودی است
در تعقیب آیات گذشته که بحث از توحید و شرک ، و سپس وسوسه ها و توطئه های مشرکان می کرد، در آیات مورد بحث به مساله نماز و توجه به

خدا و نیایش می پردازد، که عامل موثری برای مبارزه با شرک است ، و وسیله ای برای طرد هر گونه وسوسه شیطانی از دل و جان آدمی .
آری نماز است که انسان را به یاد خدا می اندازد، گرد و غبار گناه را از دل و جانش می شوید و وسوسه های شیطانی را طرد می کند.
نخست می گوید: ((نماز را برپا دار، به هنگام زوال آفتاب ، تا نیمه شب ، و همچنین قرآن فجر (نماز صبح) را، چرا که این نماز مورد توجه فرشتگان شب و روز است)) (اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا).
((دلوک شمس)) به معنی زوال آفتاب از دائره نصف النهار است که وقت ظهر می باشد، و در اصل از ماده ((دلک)) به معنی مالیدن گرفته شده ، چرا که انسان در آن موقع بر اثر شدت تابش آفتاب چشم خود را می مالد، و یا از دلک به معنی متمایل شدن است چرا که خورشید در این موقع از دائره نصف النهار به سمت مغرب متمایل می شود و یا اینکه انسان ، دست خود را در مقابل آفتاب حائل می کند، گوئی نور آن را از چشم خود کنار می زند و متمایل می سازد.
به هر حال در روایتی که از منابع اهلبیت (علیهم السلام) به ما رسیده ((دلوک)) به همین معنی زوال خورشید تفسیر شده است ، در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که ((عبید بن زراره)) از تفسیر همین آیه از امام ، (علیه السلام) سؤ ال کرد امام فرمود: ((خداوند))
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 222
چهار نماز بر مسلمانان واجب کرده است که آغاز آن وقت زوال شمس (ظهر) و پایان آن نیمه شب است)).
در روایت دیگری از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر همین آیه هنگامی که زراره محدث بزرگ شیعه از آن سؤ ال کرد چنین فرمود: دلوکها زوالها، غسق اللیل الی نصف اللیل ، ذلک اربع صلوات وضعهن رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و وقتهن للناس و قرآن الفجر صلوة الغداة : ((دلوک شمس به معنی زوال آن (از دائره نصف النهار) است ، و غسق اللیل به معنی نیمه شب است ، این چهار نماز است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آنها را برای مردم قرار داد و توقیت نمود، و قرآن الفجر اشاره به نماز صبح است)).
البته بعضی از مفسران ، احتمالات دیگری در معنی دلوک داده اند که قابل ملاحظه نیست .
و اما ((غسق اللیل)) با توجه به اینکه غسق شدت ظلمت است ، و تاریکی شب در نیمه شب از هر وقت متراکمتر می باشد این کلمه روی هم رفته ((نیمه شب)) را می رساند.
((قرآن)) به معنی چیزی است که قرائت می شود و ((قرآن فجر)) روی

هم رفته اشاره به نماز فجر است .
به همین دلیل آیه فوق از آیاتی است که اشاره اجمالی به وقت نمازهای پنجگانه می کند، و با انضمام به سایر آیات قرآن در زمینه وقت نماز است ، و روایات فراوانی که در این رابطه وارد شده ، وقت نمازهای پنجگانه دقیقا مشخص می شود.
البته توجه به این نکته لازم است که بعضی از آیات قرآن تنها اشاره به یک نماز کرده ، مانند حافظوا علی الصلوات و الصلوة الوسطی (بقره - 238)

که نماز وسطی طبق تفسیر صحیح همان نماز ظهر است .
و گاهی اشاره به وقت سه نماز از نمازهای پنجگانه کرده ، مانند و اقم الصلوة طرفی النهار و زلفا من اللیل (هود - 114) که ((طرف النهار)) اشاره به نماز صبح و مغرب و ((زلفا من اللیل)) اشاره به نماز عشا است .
و گاهی اوقات هر پنج نماز را اجمالا بیان می کند، مانند آیه مورد بحث (شرح بیشتر در این زمینه را در جلد نهم تفسیر نمونه ذیل آیه 114 سوره هود صفحه 265 به بعد بیان کرده ایم).
به هر حال جای تردید نیست که جزئیات اوقات نمازهای پنجگانه در این آیات بیان نشده ، بلکه مانند بسیاری دیگر از احکام اسلامی تنها به کلیات قناعت شده و شرح آن در سنت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و امامان راستین آمده است .
نکته دیگری که در اینجا باقی می ماند این است که آیه فوق می گوید: ان قرآن الفجر کان مشهودا: ((نماز صبح مورد مشاهده است)) اکنون این سؤ ال پیش می آید که مشاهده چه کسانی ؟
روایاتی که در تفسیر این آیه به ما رسیده می گوید مشهود ملائکه شب و روز است ، زیرا در آغاز صبح فرشتگان شب که مراقب بندگان خدایند جای خود را به فرشتگان روز می دهند، و چون نماز صبح در همان آغاز طلوع انجام می گیرد هر دو گروه آنرا مشاهده کرده و بر آن گواهی می دهند.
این روایات را دانشمندان شیعه و اهل تسنن هر دو نقل کرده اند.
از جمله (طبق نقل تفسیر روح المعانی) احمد و نسائی و ابن ماجه و ترمذی و حاکم از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل کرده اند که در تفسیر این جمله فرمود: تشهده ملائکة اللیل و ملائکة النهار.
محدث معروف اهل سنت بخاری و مسلم نیز همین معنی را در صحیح خود نقل کرده اند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 224
برای آگاهی از احادیث اهلبیت (علیهمالسلام) به تفسیر نور الثقلین جلد سوم ذیل آیه مورد بحث مراجعه نمائید.
از این تعبیر به خوبی روشن می شود که بهترین موقع برای ادای نماز صبح

همان لحظات آغاز طلوع فجر است .
بعد از ذکر نمازهای فریضه پنجگانه این چنین اضافه می کند ((پاسی از شب را از خواب برخیز و قرآن بخوان)) (و من اللیل فتهجد به).
مفسران معروف اسلامی این تعبیر را اشاره به نافله شب که در فضیلت آن روایات بیشماری وارد شده است دانسته اند، هر چند آیه صراحت در این مساله ندارد ولی با قرائن مختلفی که در دست است این تفسیر روشن به نظر می رسد.
سپس می گوید: ((این یک برنامه اضافی است ، علاوه بر نمازهای فریضه برای تو)) (نافلة لک)
بسیاری این جمله را دلیل بر آن دانسته اند که نماز شب بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) واجب بوده است ، زیرا ((نافله)) به معنی ((زیاده)) است ، اشاره به اینکه این فریضه اضافی مربوط به تو است .
بعضی دیگر معتقدند که نماز شب بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قبلا واجب بوده است بقرینه آیات سوره مزمل ، سپس آیه فوق ، آن را نسخ کرده و مستحب بودن آن را اعلام کرده است . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 225
ولی این تفسیر، ضعیف به نظر می رسد، چرا که نافله در اصل ، به معنی مصطلح امروز یعنی ((نماز مستحب)) نبوده ، بلکه به معنی زیاده و اضافه است ، و می دانیم که نماز شب هر گاه بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) واجب بوده باشد اضافه بر فرائض یومیه است .
به هر حال در پایان آیه نتیجه این برنامه الهی روحانی و صفابخش را چنین بیان می کند: ((باشد که در پرتو این عمل ، خداوند تو را به ((مقام محمود)) مبعوث کند)) (عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا).
بدون شک ((مقام محمود)) مقام بسیار برجسته ای است که ستایش برانگیز است (چرا که محمود از ماده حمد به معنی ستایش می باشد).
و از آنجا که این کلمه به طور مطلق آمده است ، شاید اشاره به این باشد که ستایش همگان را از اولین و آخرین متوجه تو میکند.
روایات اسلامی ، اعم از روایات اهلبیت (علیهم السلام) و روایاتی که از طرق برادران اهل تسنن نقل شده است مقام محمود را به عنوان مقام شفاعت کبری تفسیر کرده است ، چرا که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بزرگترین شفیعان در عالم دیگر است و آنها که شایسته شفاعت باشند، مشمول این شفاعت بزرگ خواهند شد.
آیه بعد به یکی از دستورات اصولی اسلام که از روح ایمان و توحید، سر چشمه می گیرد اشاره کرده می گوید: ((بگو پروردگارا! ورود مرا در هر کار نیز صادقانه قرار ده)) (و قل رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق)

هیچ کار فردی و اجتماعی را جز با صدق و راستی آغاز نکنم ، همچنین هیچ برنامه ای را جز به راستی پایان ندهم ، راستی و صداقت و درستی و امانت ، تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 226
خط اصلی من در همه کارها باشد و آغاز و انجام همه چیز با آن صورت گیرد.
گر چه مفسران بعضا خواسته اند مفهوم وسیع این آیه را در مصداق یا مصادیق معینی محدود سازند، از جمله ورود به مدینه و خروج از آن به مکه ، یا دخول در قبر و خروج از آن به هنگام رستاخیز، و یا مانند اینها، ولی پر واضح است که تعبیر جامع فوق هیچگونه محدودیتی در آن نیست ، تقاضائی است برای ورود و خروج صادقانه در همه چیز، در همه کار، و در هر برنامه .
در حقیقت رمز اصلی پیروزی در همین جا نهفته شده است و راه و روش انبیاء و اولیای الهی همین بوده که فکرشان ، گفتارشان و اعمالشان از هر گونه غش و تقلب و خدعه و نیرنگ و هر چه بر خلاف صدق و راستی است پاک باشد.
اصولا بسیاری از بدبختیهائی که امروز با چشم خود می بینیم که دامنگیر افراد و اقوام و ملتها شده به خاطر انحراف از همین اصل است ، گاهی پایه اصلی کارشان بر اساس دروغ و نیرنگ است ، و گاه که ورودشان در کارها بر اساس راستی است این خط اصیل را تا پایان حفظ نمی کنند، و همین عامل شکست آنها خواهد بود.
دومین اصل که از یک نظر میوه درخت توحید، و از نظر دیگر نتیجه ورود و خروج صادقانه در کارها است ، همانست که در پایان آیه به آن اشاره شده است : ((خداوندا برای من از سوی خودت سلطان و یاوری قرار ده)) (و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا).
چرا که من تنها هستم ، و به تنهائی کاری نمی توان انجام داد، و با اتکاء بر قدرتم در برابر اینهمه مشکلات پیروز نخواهم شد، تو مرا یاری کن و تو یاورانی برای من فراهم ساز.
به من منطقی نیرومند، دلائلی دندانشکن در برابر دشمنان ، دوستانی جانباز، اراده ای قوی ، فکری روشن ، عقلی سرشار که همه یاوران من در این راه خواهند تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 227
بود مرحمت فرما، که جز تو کسی قادر بر این کار نیست .
و از آنجا که به دنبال ((صدق)) و ((توکل)) که در آیه قبل به آن اشاره شد، امید به پیروزی قطعی ، خود عامل دیگری برای موفقیت است در آخرین آیه مورد بحث به پیامبرش می گوید: ((بگو حق فرا رسید و باطل مضمحل و نابود شد)) (و قل جاء الحق و زهق الباطل).
اصولا طبیعت باطل همین است که مضمحل و نابود شدنی است (ان

الباطل کان زهوقا).
باطل جولانی دارد ولی دوام و بقائی نخواهد داشت ، و سرانجام پیروزی از آن حق و طرفداران و پیروان حق خواهد بود.
نکته ها: 1 - نماز شب یک عبادت بزرگ روحانی
غوغای زندگی روزانه از جهات مختلف ، توجه انسان را به خود جلب می کند و فکر آدمی را به وادیهای گوناگون می کشاند، به طوری که جمعیت خاطر و حضور قلب کامل ، در آن بسیار مشکل است ، اما در دل شب و به هنگام سحر و فرو نشستن غوغای زندگی مادی ، و آرامش روح و جسم انسان در پرتو مقداری خواب ، حالت توجه و نشاط خاصی به انسان دست می دهد که بی نظیر است .
آری در این محیط آرام و دور از هر گونه ریا و تظاهر و خودنمائی و توام با حضور قلب حالت توجهی به انسان دست می دهد که فوق العاده روح پرور و تکامل آفرین است . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 228
به همین دلیل دوستان خدا همیشه از عبادتهای آخر شب ، برای تصفیه روح و حیات قلب و تقویت اراده و تکمیل اخلاص ، نیرو می گرفته اند.
در آغاز اسلام نیز پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با استفاده از همین برنامه روحانی مسلمانان را پرورش داد، و شخصیت آنها را آنقدر بالا برد که گوئی آن انسان سابق نیستند، یعنی از آنها انسانهای تازه ای آفرید، مصمم ، شجاع ، باایمان ، پاک و بااخلاص و شاید مقام محمود که در آیات فوق به عنوان نتیجه نافله شب آمده است اشاره به همین حقیقت نیز باشد.
بررسی روایاتی که در منابع اسلام در فضیلت نماز شب وارد شده نیز روشنگر همین حقیقت است ، به عنوان نمونه :
1 - پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می فرماید: خیرکم من اطاب الکلام و اطعم الطعام و صلی باللیل و الناس نیام : ((بهترین شما کسانی هستند که در سخن گفتن مودبند گرسنگان را سیر می کنند و در شب در آن هنگام که مردم خوابند نماز می خوانند)).
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می فرماید: قیام اللیل مصحة للبدن و مرضاة للرب عز و جل و تعرض للرحمة و تمسک باخلاق النبیین : ((قیام شب موجب صحت جسم و خشنودی پروردگار و در معرض رحمت او قرار گرفتن و تمسک به اخلاق پیامبران است)).
3 - امام صادق (علیه السلام) به یکی از یارانش فرمود: لا تدع قیام اللیل فان المغبون من حرم قیام اللیل : ((دست از قیام شب برمدار، مغبون کسی است که از قیام و عبادت شب محروم گردد)).
4 - رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می فرماید: من صلی باللیل حسن وجهه بالنهار: ((کسی که نماز شب بخواند صورت (و سیرتش) در

روز نیکو خواهد بود)). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 229
حتی در بعضی از روایات می خوانیم که این عبادت بقدری اهمیت دارد که جز پاکان و نیکان موفق به آن نمی شوند!.
5 - مردی نزد علی امیر مؤ منان (علیه السلام) آمد و عرض کرد، من از نماز شب محروم شدم ، علی (علیه السلام) فرمود: انت رجل قد قیدتک ذنوبک : ((تو کسی هستی که گناهانت تو را به بند کشیده است))!
6 - در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ان الرجل لیکذب الکذبة و یحرم بها صلوة اللیل فاذا حرم بها صلوة اللیل حرم بها الرزق : ((انسان گاهی دروغ می گوید و سبب محرومیتش از نماز شب می شود، هنگامی که از نماز شب محروم شد از روزی (و مواهب مادی و معنوی) نیز محروم می شود)).
7 - با اینکه می دانیم کسی همچون علی (علیه السلام) هرگز ترک نماز شب نمی کرد در عین حال اهمیت موضوع تا آن پایه است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در وصایایش به او فرمود: اوصیک فی نفسی بخصال فاحفظها - ثم قال اللهم اعنه -... و علیک بصلوة اللیل ، و علیک بصلوة اللیل ، و علیک بصلوة اللیل ! تو را به اموری سفارش می کنم همه را حفظ کن - سپس فرمود: خداوندا! او را بر انجام این وظائف یاری فرما - تا آنجا که فرمود: بر تو باد به نماز شب ، بر تو باد به نماز شب بر تو باد به نماز شب !
8 - پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به جبرئیل فرمود: مرا پند ده جبرئیل گفت : یا محمد عش ما شئت فانک میت ، و احبب ما شئت فانک مفارقه ، و اعمل ما شئت فانک ملاقیه ، و اعلم ان شرف المومن صلوته باللیل ، و عزه کفه عن اعراض الناس : تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 230
((ای محمد هر چه می خواهی عمر کن اما بدان که سرانجام خواهی مرد، و به هر چه می خواهی دل ببند اما بدان سرانجام از آن جدا خواهی شد، و هر عملی می خواهی انجام ده ولی بدان سرانجام ، عملت را خواهی دید، و نیز بدان که شرف مومن نماز شب او است ، و عزتش خودداری از ریختن آبروی مردم است)).
این اندرزهای ملکوتی جبرئیل که همه حساب شده است نشان میدهد که نماز شب آنچنان شخصیت و تربیت و روحانیت و ایمانی به انسان میدهد که مایه شرف و آبروی او است همانگونه که ترک مزاحمت نسبت به مردم ، سبب عزت خواهد شد
9 - امام صادق (علیه السلام) می فرماید: ثلاثة هن فخر المؤ من و زینة فی الدنیا و الاخرة ، الصلوة فی آخر اللیل و یاسه مما فی ایدی الناس و ولایة الامام من آل محمد: سه چیز است که افتخار مؤ من و زینت او در

دنیا و آخرت است نماز در آخر شب ، و بی اعتنائی به آنچه در دست مردم است ، و ولایت امام از اهلبیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم).
10 - از همان امام نقل شده که فرمود: هر کار نیکی که انسان با ایمان انجام می دهد پاداشش در قرآن صریحا آمده جز نماز شب که خداوند به خاطر اهمیت فوقالعاده اش آنرا با صراحت بیان نفرموده ، همینقدر فرموده است : تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفا و طمعا و مما رزقناهم ینفقون - فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون :
آنها شب هنگام از بسترها برمیخیزند و پروردگارشان را با بیم و امید میخوانند و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق میکنند، اما هیچکس نمیداند خداوند چه پاداشهائی که موجب روشنی چشمها میشود در برابر اعمالشان قرار داده است . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 231
البته نماز شب آداب فراوانی دارد ولی بد نیست ساده ترین صورت آنرا در اینجا بیاوریم تا عاشقان این عمل روحانی بتوانند بهره بیشتر گیرند، نماز شب بطور کاملا ساده یازده رکعت است که به ترتیب ذیل به سه بخش تقسیم میشود.
الف - چهار نماز دو رکعتی که مجموعا هشت رکعت میشود و نامش نافله شب است .
ب - یک نماز دو رکعتی که نامش نافله شفع است .
ج - نماز یک رکعتی که نامش نافله وتر است ، و طرز انجام این نمازها درست همانند نماز صبح می باشد، ولی اذان و اقامه ندارند و قنوت وتر را هر چه طولانیتر کنند بهتر است .
2 - مقام محمود چیست ؟
مقام محمود چنانکه از لفظش پیداست معنی وسیعی دارد که شامل هر مقامی که درخور ستایش باشد میشود ولی مسلما در اینجا اشاره به مقام ممتاز و فوق العادهای است که برای پیامبر در سایه عبادتهای شبانه و نیایش در دل سحر حاصل میشده است .
معروف در میان مفسرین - چنانکه سابقا گفتیم - این است که این مقام همان شفاعت کبرای پیامبر است .
این تفسیر در روایات متعددی نیز وارد شده است : در تفسیر عیاشی از امام باقر (علیه السلام) یا امام صادق (علیه السلام) میخوانیم که در تفسیر جمله عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا فرمود: هی الشفاعة تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 232
بعضی از مفسران کوشش کرده اند که از مفهوم خود آیه این حقیقت را دریابند: آنها معتقدند که جمله عسی ان یبعثک دلیل بر این است که این مقامی است که خدا در آینده به تو خواهد داد. مقامی است که ستایش

همگان را برمی انگیزد، زیرا سودش به همگان میرسد، (چرا که محمود در جمله بالا مطلق است و هیچگونه قید و شرطی ندارد).
از این گذشته حمد و ستایش در برابر یک عمل اختیاری است ، و چیزی که واجد همه این صفات باشد چیزی جز شفاعت عامه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیست .
این احتمال نیز وجود دارد که مقام محمود همان نهایت قرب به پروردگار است که یکی از آثارش شفاعت کبری میباشد (دقت کنید).
گرچه مخاطب در این آیه ظاهرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، ولی از یک نظر میتوان حکم آن را تعمیم داد و گفت همه افراد با ایمان که برنامه الهی روحانی تلاوت و نماز شب را انجام میدهند سهمی از مقام محمود خواهند داشت ، و به میزان ایمان و عمل خود به بارگاه قرب پروردگار راه خواهند یافت ، و به همان نسبت میتوانند شفیع و دستگیر واماندگان در راه شوند.
زیرا می دانیم هر مؤ منی در شعاع ایمان خود از مقام شفاعت برخوردار خواهد بود، ولی مصداق اتم و اکمل این آیه شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است .
3 - عوامل سه گانه پیروزی
غالبا در میدانهای مبارزه حق و باطل لشکر باطل از عده و عده بیشتری برخوردار است ، و در عین حال لشکر حق با کمی نفرات و کمبود وسائل ظاهری از پیروزیهای چشمگیری برخوردار میشود که نمونه های آن را در جنگهای اسلامی بدر و احزاب و حنین و مانند آن و همچنین در عصر خود ما در انقلابهای پیروزمند تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 233
ملتهای مستضعف در برابر ابرقدرتهای مستکبر مشاهده میکنیم .
این به خاطر آن است که حامیان حق از نیروی معنوی خاصی برخوردارند که از یک انسان یک امت میسازد.
در آیات فوق به سه عامل مهم پیروزی اشاره شد عواملی که مسلمانان امروز غالبا از آن فاصله گرفته اند و به همین دلیل شاهد شکستهای پی در پی از دشمنان مستکبرند.
این سه عامل عبارتند از: ورود صادقانه و صمیمانه در کارها، و ادامه این برنامه تا پایان کار (رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق).
تکیه بر قدرت پروردگار و اعتماد به نفس و ترک هر گونه اتکاء و وابستگی دیگران (و اجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا).
و به این ترتیب هیچ سیاستی در مسیر پیروزی مؤ ثرتر از صدق و راستی نیست و هیچ تکیه گاهی برتر از استقلال و نفی وابستگی و توکل بر خدا نمی باشد مسلمانان چگونه میخواهند بر دشمنانی که سرزمینهایشان را غصب کرده اند، و منابع حیاتیشان را به غارت می برند پیروز شوند، در

حالی که نظر نظامی و اقتصادی و سیاسی وابسته به همانها هستند؟
آیا میتوان با سلاحی که از دشمن خریداری می کنیم بر دشمن پیروز شویم چه خیال خام و فکر باطلی ؟!.
4 - حق پیروز است و باطل نابود است
در آیات فوق به یک اصل کلی و اساسی دیگر و یک سنت جاودان الهی برخورد می کنیم که مایه دلگرمی همه پیروان حق است و آن اینکه سرانجام حق پیروز است و باطل به طور قطع نابود شدنی است ، باطل صولت و دولتی دارد، رعد و برقی میزند، کر و فری نشان میدهد ولی عمرش کوتاه است ، و سرانجام به دره نیستی تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 234
سقوط می کند.
و یا به گفته قرآن همچون کفهای روی آب چشمکی میزند، غوغائی میکند و خاموش میگردد، و آب که مایه حیات است میماند (فاما الزبد فیذهب جفاء و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض) (رعد - 18)
دلیل این موضوع در باطن کلمه باطل نهفته شده ، زیرا چیزی است که با قوانین عالم آفرینش هماهنگ نیست و سهمی از واقعیت و حقیقت ندارد.
ساختگی است ، قلابی است ، بی ریشه است ، میان تهی است ، و مسلما چیزی که دارای این صفات است نمیتواند برای مدتی طولانی باقی بماند.
اما حق عین واقعیت است توأ م با راستی و درستی و دارای عمق و ریشه و هماهنگ با قوانین خلقت است و چنین چیزی باید باقی بماند!.
پیروان حق متکی به سلاح ایمان ، منطق وفای به عهد، صدق حدیث ، فداکاری و گذشت ، و آمادگی برای جانبازی تا سر حد شهادتند، نور آگاهی قلبشان را روشن کرده ، از هیچ چیز جز الله نمی ترسند، و به غیر او متکی نیستند، و همین است رمز پیروزی آنها!.
5 - آیه جاء الحق ... و قیام مهدی (علیه السلام)
در بعضی از روایات جمله جاء الحق و زهق الباطل به قیام مهدی تفسیر شده است هنگامی امام باقر (علیه السلام) فرمود: مفهوم این سخن الهی این است که : اذا قام القائم ذهبت دولة الباطل : هنگامی که امام قائم (علیه السلام) قیام کند دولت باطل برچیده میشود.
در روایت دیگری میخوانیم مهدی به هنگام تولد بر بازویش این جمله نقش بسته بود: جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 235
مسلما مفهوم این احادیث انحصار معنی وسیع آیه به این مصداق نیست بلکه قیام مهدی از روشنترین مصداقهای آن است که نتیجه اش پیروزی نهائی حق بر باطل در سراسر جهان می باشد.
در حالات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) میخوانیم که در روز فتح

مکه وارد مسجد الحرام شد و 360 بت که از قبائل عرب بر گرد خانه کعبه چیده شده بود هر یک را پس از دیگری با عصای خود سرنگون می ساخت و پیوسته میفرمود: جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا.
کوتاه سخن اینکه این قانون کلی الهی و ناموس تخلف ناپذیر آفرینش در هر عصر و زمانی مصداقی دارد، و قیام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و پیروزیش بر لشکر شرک و بت پرستی و همچنین قیام مهدی (علیه السلام) ارواحنا له الفداء بر ستمگران و جباران جهان از چهره های روشن و تابناک این قانون عمومی است .
و همین قانون الهی است که رهروان راه حق را در برابر مشکلات امیدوار و نیرومند و قوی و پر استقامت میدارد و به ما در همه تلاشهای اسلامیمان نشاط و نیرو می بخشد. الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 236
آیه 82
آیه و ترجمه
وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْءَانِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لا يَزِيدُ الظلِمِينَ إِلا خَساراً(82)
ترجمه :82 - قرآن را نازل میکنیم که شفا و رحمت برای مؤ منان است و ستمگران را جز خسران (و زیان) نمی افزاید.
تفسیر: قرآن نسخه شفا
بخش از آنجا که در آیات گذشته ، بحث از توحید و حق و مبارزه با شرک و باطل بود، در نخستین آیه مورد بحث به تاثیر فوق العاده قرآن و نقش سازنده آن در این رابطه پرداخته میگوید: ما قرآن را نازل می کنیم که مایه شفا و رحمت مؤ منان است (و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤ منین).
ولی ستمگران (مانند همیشه به جای اینکه از این وسیله هدایت بهره گیرند) جز خسران و زیان بیشتر چیزی بر آنها نمی افزاید (و لا یزید الظالمین الا خسارا).
نکته ها: 1 - مفهوم کلمه من در من القرآن
می دانیم کلمه من در اینگونه موارد، برای تبعیض می آید، ولی از آنجا که شفاء و رحمت مخصوص قسمتی از قرآن نیست بلکه اثر قطعی همه آیات قرآن است ، مفسران بزرگ کلمه من را در اینجا بیانیه دانسته اند. ولی بعضی این احتمال را داده اند که من در اینجا نیز به همان معنی تفسیر
نمونه جلد 12 صفحه 237
تبعیض است ، و اشاره به نزول تدریجی قرآن می باشد (بخصوص اینکه جمله ننزل فعل مضارع است) در این صورت معنی جمله رویهم رفته چنین میشود: ما قرآن را نازل میکنیم و هر بخشی از آن که نازل میشود به

تنهائی مایه شفاء و رحمت است ... (دقت کنید).
2 - فرق میان شفاء و رحمت
می دانیم شفا معمولا در مقابل بیماریها و عیبها و نقصها است ، بنابر این نخستین کاری که قرآن در وجود انسانها میکند همان پاکسازی از انواع بیماریهای فکری و اخلاقی فرد و جامعه است .
پس از آن مرحله رحمت فرا میرسد که مرحله تخلق به اخلاق الهی ، و جوانه زدن شکوفه های فضائل انسانی در وجود افرادی است که تحت تربیت قرآن قرار گرفته اند.
به تعبیر دیگر شفا اشاره به پاکسازی ، و رحمت اشاره به نو سازی است ، و یا به تعبیر فلاسفه و عرفاء اولی به مقام تخلیه اشاره میکند و دومی به مقام تحلیه .
3 - چرا ظالمان نتیجه معکوس میگیرند؟
نه تنها در این آیه که در بسیاری دیگر از آیات قرآن میخوانیم دشمنان حق بجای اینکه از نور آیات الهی دل و جان خود را روشن سازند و تیره گیها را بزدایند، بر جهل و شقاوتشان افزوده میشود. این به دلیل آنست که خمیرمایه وجودشان بر اثر کفر و ظلم و نفاق به شکل دیگری درآمده ، لذا هر جا نور حق را می بینند به ستیز با آن برمی خیزند، و این مقابله و ستیز با حق ، بر پلیدی آنها می افزاید، و روح طغیان و سرکشی را در آنها تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 238
تقویت میکند.
یک غذای نیرو بخش را اگر به عالم مجاهد و دانشمند مبارزی بدهیم از آن نیروی کافی برای تعلیم و تربیت و یا جهاد در راه حق میگیرد، ولی همین غذای نیروبخش را اگر به ظالم بیدادگری بدهیم از نیروی آن برای ظلم بیشتر استفاده میکند، تفاوت در غذا نیست ، تفاوت در مزاجها و طرز تفکرها است !:
آیات قرآن طبق مثل معروف همچون قطره های حیاتبخش باران است که در باغها، لاله میروید، و در شورهزارها خس !
و درست به همین دلیل ، برای استفاده از قرآن باید قبلا آمادگی پذیرش را پیدا کرد، و به اصطلاح علاوه بر فاعلیت فاعل ، قابلیت محل نیز شرط است .
و از اینجا پاسخ این سؤ ال که چگونه قرآن که مایه هدایت است این افراد را هدایت نمیکند روشن میگردد، زیرا قرآن بدون شک مایه هدایت گمراهان است اما به یک شرط، گمراهانی که در جستجوی حق هستند، به همین انگیزه به سراغ دعوت قرآن می آیند، و اندیشه خود را برای درک حق به کار می گیرند اما متعصبان لجوج و دشمنان قسم خورده حق که با حالت صددرصد منفی به سراغ قرآن می آیند مسلما بهره ای از آن

نخواهند داشت ، بلکه بر عناد و کفرشان افزوده میشود چرا که تکرار عمل خلاف به آن عمق بیشتر در جان آدمی میدهد.
4 - یک داروی مؤ ثر برای همه دردهای اجتماعی و اخلاقی
بدون شک بیماریهای روحی و اخلاقی انسان ، شباهت زیادی با بیماریهای جسمی او دارد، هر دو کشنده است ، هر دو نیاز به طبیب و درمان و پرهیز دارد، هر دو گاهی سبب سرایت به دیگران میشود، هر دو باید ریشه یابی شوند و پس از شناخت ریشه اصلی باید به درمان هر دو پرداخت . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 239
هر دو گاهی به مرحله ای میرسند که غیر قابل علاجند ولی در بیشتر موارد میتوان آنها را درمان کرد.
چه تشبیه جالب و پر معنی و پرمایه ای ؟ آری قرآن نسخه حیاتبخشی است برای آنها که میخواهند با جهل و کبر و غرور و حسد و نفاق به مبارزه برخیزند.
قرآن نسخه شفابخشی است برای بر طرف ساختن ضعفها و زبونیها و ترسهای بی دلیل . اختلافها و پراکندگیها.
قرآن داروی شفا بخشی است . برای آنها که از بیماری عشق به دنیا، وابستگی به مادیات . تسلیم بی قید و شرط در برابر شهوتها رنج میبرند.
قرآن نسخه شفابخشی است برای دنیائی که آتش جنگها در هر سوی آن افروخته است ، و در زیر بار مسابقه تسلیحاتی کمرش خم شده ، و مهمترین سرمایه های اقتصادی و انسانی خود را در پای غول جنگ و تسلیحات می ریزد.
و سرانجام قرآن نسخه شفا بخشی است برای آنها که پرده های ظلمانی شهوات آنها را از رسیدن به قرب پروردگار مانع شده است .
در آیه 57 سوره یونس می خوانیم : قد جائتکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی الصدور: از سوی پروردگارتان اندرز و شفا دهنده دلها نازل شد.
در آیه 44 سوره فصلت نیز میخوانیم : قل هو للذین آمنوا هدی و شفاء: به این لجوجان تیرهدل بگو این قرآن برای مؤ منان مایه هدایت و شفاء است .
علی (علیه السلام) در سخن بسیار جامع خود در نهج البلاغه این حقیقت را با شیواترین عبارات بیان فرموده است : فاستشفوه من ادوائکم و استعینوا به علی لاوائکم ، فان فیه شفاء من اکبر الداء، و هو الکفر و النفاق و الغی و الضلال :
از این کتاب بزرگ آسمانی برای بیماریهای خود شفا بخواهید و برای حل مشکلاتتان از آن یاری بطلبید، چرا که در این کتاب درمان بزرگترین دردها است : درد کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت ! تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 240

و در عبارت دیگری از همان حضرت میخوانیم : الا ان فیه علم ما یاتی و الحدیث عن الماضی و دواء دائکم و نظم ما بینکم : آگاه باشید در این خبرهای آینده است ، و بیان حوادث اقوام گذشته ، و درمان بیماریهای شما و برنامه نظم زندگی اجتماعی شما.
و در جای دیگر از همان امام بزرگ میخوانیم : و علیکم بکتاب الله فانه الحبل المتین و النور المبین و الشفاء النافع ، و الری النافع ، و العصمة للمتمسک و النجاة للمتعلق ، لا یعوج فیقام ، و لا یزیغ فیستعتب ، و لا تخلقه کثرة الرد و ولوج السمع ، من قال به صدق و من عمل به سبق : کتاب خدا را محکم بگیرید، زیرا رشته ای است بسیار مستحکم ، و نوری است آشکار، داروئی است شفا بخش و پر برکت ، و آب حیاتی است که عطش تشنگان حق را فرو مینشاند هر کس به آن تمسک جوید او را حفظ میکند، و آنکس که بدامنش چنگ زند نجاتش می بخشد، انحراف در آن راه ندارد تا نیاز به راست نمودن داشته باشد، و هرگز خطا نمی کند تا از خوانندگانش پوزش بطلبد، تکرارش موجب کهنگی و یا ناراحتی گوش نمیگردد (و هر قدر آن را بخوانند، شیرینتر و دلپذیرتر خواهد بود) کسی که با قرآن سخن بگوید راست میگوید و کسی که به آن عمل کند گوی سبقت را از همگان می برد.
این تعبیرهای رسا و گویا که نظیر آن در سخنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و سایر گفته های علی (علیه السلام) و ائمه هدی (علیهمالسلام) کم نیست ، به خوبی ثابت میکند که قرآن نسخه ای است برای سامان بخشیدن به همه نابسامانیها، بهبودی فرد و جامعه از انواع بیماریهای اخلاقی و اجتماعی . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 241
بهترین دلیل برای اثبات این واقعیت ، مقایسه وضع عرب جاهلی با تربیت شدگان مکتب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در آغاز اسلام است ، دیدیم چگونه آن قوم خونخوار و جاهل و نادان که انواع بیماریهای اجتماعی و اخلاقی سر تا پای وجودشان را فرا گرفته بود، با استفاده از این نسخه شفا بخش نه تنها درمان یافتند، بلکه آنچنان قوی و نیرومند شدند که ابرقدرتهای جبار جهان را به زانو در آوردند. و این درست همان حقیقتی است که مسلمانان امروز آن را از یاد برده اند، و به این حال و روزگار که میدانیم و میدانید گرفتار گشته اند.
تفرقه در میانشان غوغا میکند، غارتگران بر منابعشان مسلط شده اند، سرنوشتشان به دست دیگران تعیین میشود، و انواع وابستگیها آنها را به ضعف و زبونی و ذلت کشانده است .
و این است سرانجام کار کسانی که نسخه شفا بخش در خانه هاشان باشد و برای شفای دردهای خود دست به سوی کسانی دراز کنند که از آنها بیمارترند!

قرآن نه فقط شفا میبخشد، بلکه بعد از بهبودی یعنی در دوران نقاهت بیماران را با پیامهای گوناگونش تقویت میکند چرا که بعد از شفا، رحمت است .
جالب اینکه داروهای دردهای جسمانی غالبا اثرهای نامطلوبی روی ارگانهای بدن میگذارند تا آنجا که در حدیث معروفی آمده : هیچ داروئی نیست مگر اینکه خود سرچشمه بیماری دیگر است (ما من دواء الا و یهیج داء).
اما این داروی شفابخش هیچگونه اثر نامطلوب روی جان و فکر و روح آدمی ندارد، بلکه به عکس تمام آن خیر و برکت است .
در یکی از عبارات نهج البلاغه میخوانیم : شفاء لا تخشی اسقامه : قرآن
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 242
داروی شفابخشی است که هیچ بیماری از آن برنمی خیزد.
کافی است یکماه خود را متعهد به پیروی از این نسخه شفابخش کنیم ، فرمانش را در زمینه علم و آگاهی و عدل و داد و تقوی و پرهیزگاری ، اتحاد و صمیمیت ، از خود گذشتگی و جهاد و... پذیرا گردیم ، خواهیم دید به سرعت نابسامانی هامان سامان می یابد.
ذکر این نکته : نیز ضرورت دارد که این نسخه مانند نسخه های دیگر وقتی مؤ ثر است که به آن عمل شود و الا صد بار اگر بهترین نسخه های شفا بخش را بخوانیم و روی سر بگذاریم ولی به آن عمل نکنیم ، نتیجه ای نخواهیم گرفت . الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 243
آیه 83 - 84
آیه و ترجمه
وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلی الانسنِ أَعْرَض وَ نَئَا بجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسهُ الشرُّ کانَ یَئُوساً(83)
قُلْ کلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکلَتِهِ فَرَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَی سبِیلاً(84)
ترجمه : 8 - هنگامی که به انسان نعمت می بخشیم (از حق) روی می گرداند، و متکبرانه دور میشود، و هنگامی که کمترین بدی به او میرسد (از همه چیز) مایوس میگردد.
84 - بگو هر کس طبق روش (و خلق و خوی خود عمل میکند پروردگار شما! آنها را که راهشان نیکوتر است بهتر می شناسد.
تفسیر: هر کسی بر فطرت خود می تند
بعد به یکی از ریشه دارترین بیماریهای اخلاقی انسانهای تربیت نایافته اشاره کرده می گوید: هنگامی که به این انسان نعمت می بخشیم (غرور و استکبار به او دست می دهد) به پروردگار خود پشت میکند و با حالت تکبر، دور میشود

(و اذا انعمنا علی الانسان اعرض و نا بجانبه).
اما هنگامی که نعمت را از او سلب کنیم ، و حتی مختصر ناراحتی به او برسد یاس و نومیدی سر تا پای او را فرا میگیرد (و اذا مسه الشر کان یؤ سا)
اعرض از ماده اعراض به معنی رویگردانیدن ، و منظور در اینجا روی برگردانیدن از خدا و حق است . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 244
نا از ماده نای (بر وزن رأ ی) به معنی دور شدن است ، و با اضافه کلمه بجانبه معنی تکبر و غرور و موضعگیری خصمانه را می رساند.
از مجموع این جمله استفاده میشود که انسانهای بی ایمان و یا ضعیف الایمان به هنگام روی آوردن نعمتها آنچنان مغرور میشوند که به کلی بخشنده نعمتها را بدست فراموشی می سپارند، نه تنها فراموشش میکنند بلکه یک حالت بی اعتنائی و اعتراض و استکبار در برابر او به خود میگیرند.
جمله مسه الشر اشاره به کمترین ناراحتی است که به انسان دست میدهد، یعنی آنها بقدری کمظرفیتند که با مختصر گرفتاری ، دست و پای خود را گم می کنند و رشته افکارشان به کلی در هم می ریزد و ظلمت یاس و نومیدی بر قلبشان سایه می افکند.
دومین آیه روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده میفرماید: بگو هر کس بر طبق روش و خلق و خوی خود عمل میکند (قل کل یعمل علی شاکلته .
مؤ منانی که از آیات قرآن ، شفا می طلبند و رحمت کسب می کنند، و ظالمانی که جز خسارت و زیان ، بهره ای از آن نمی گیرند، و انسانهای کم ظرفیتی که در حال نعمت مغرورند و در مشکلات مایوس و زبون ، همه اینها طبق روحیاتشان عمل میکنند، روحیاتی که بر اثر تعلیم و تربیت و اعمال مکرر خود انسان شکل گرفته است .
و در این میان خداوند شاهد و ناظر حال همه است : آری پروردگار شما آگاهتر است به کسانی که راهشان بهتر و از نظر هدایت پربارتر است (فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 245
نکته ها: 1 - غرور و یاس دو بیماری خطرناک اخلاقی
این سخن را بسیار از دیگران شنیده ایم و یا به دیگران گفته ایم که فلان کس دیگر خدا را بنده نیست ، چرا که به نوائی رسیده .
و نیز بسیار دیده ایم که همین گونه اشخاص تازه به نوا رسیده و خدا را فراموش کرده ، هنگامی که از آن حال سقوط میکنند یا گرفتار شدائد میشوند، چنان بیچاره و زبون و دستپاچه و مایوس می گردند که انسان باور نمیکند اینها همان آدمهای سابقند!
آری چنین است حال همه افراد کوته فکر، بیایمان و کمظرفیت ، به عکس دوستان خدا که روحشان همچون اوقیانوس است و سختترین طوفانها در

آنان اثر نمیکند، چون کوه در مقابل حوادث سخت ایستاده اند و چون کاه در مقابل فرمان خدا، دنیا را به آنها ببخشی دست و پای خود را گم نمی کنند و جهان را از آنها بگیری خم به ابرو نمی آورند!
عجب اینکه این انسانهای خود باخته کم تحمل که حالاتشان در بسیاری از سوره های قرآن آمده است (یونس 12 - لقمان 32 - فجر - 14 و 15 - فصلت 48 و 49) در حال سختی ، خداپرست می شوند و به فطرت الهی ، و خویشتن خویش باز می گردند، اما با فرو نشستن طوفان حادثه ، چنان تغییر جهت میدهند که گوئی هرگز نام خدا را نشنیده اند.
این بلای بزرگی است ، زیرا سبب میشود که هرگز نتوانند در زندگی موضعگیری مستقل و صحیحی داشته باشند، تنها راه درمان این بیماری خطرناک بالا بردن سطح فکر در پرتو علم و ایمان ، و ترک وابستگی و اسارت در چنگال مادیات ، و قبول زهد و پارسائی به معنی سازنده است .
ضمنا پاسخ این سؤ ال از بیان فوق ، روشن شد که میگویند: آیات مورد
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 246
بحث ، این گونه افراد را در هنگام سختیها، یؤ س (نومید) معرفی کرده ، در حالی که در آیات دیگر (مانند آیه 65 سوره عنکبوت) آنها را به عنوان مخلصین له الدین که حاکی از نهایت توجه به خدا است در چنین حالی توصیف مینماید.
ولی این دو حالت با هم تضادی ندارند بلکه یکی مقدمه دیگری است ، این گونه افراد به هنگام روبرو شدن با مشکلات از زندگی خویش به کلی مایوس میشوند و همین حالت یاس سبب میشود که پرده ها از فطرتشان کنار برود و به درگاه خدا روی آورند، اما این توجه اضطراری نه برای آنها افتخاری است و نه دلیلی است بر بیداریشان ، زیرا به محض اینکه مشکلات بر طرف گردد، به همان حال سابق که طبیعت ثانوی آنها شده رو می آورند.
ولی اولیای حق و بندگان راستین خدا نه تنها با دیدن چهره مشکلات مایوس نمیشوند، بلکه این حوادث بر میزان استقامتشان می افزاید، و به خاطر اتکاء به خدا و اعتماد به نفس ، حالت تهاجم بیشتر نسبت به مشکلات به خود می گیرند چرا که یاس را در وجودشان راهی نیست
آنها فقط خدا را در مشکلات نشناخته اند ، در همه حال با یاد او زنده اند ، و به ذات پاکش تکیه دارند، و نور رحمتش همیشه در قلب آنها پرتوافکن است .
2 - شاکلة چیست ؟!
شاکلة در اصل از ماده شکل به معنی مهار کردن حیوان است ، و شکال به خود مهار می گویند، و از آنجا که روحیات و سجایا و عادات هر انسانی او را مقید به رویه ای می کند به آن شاکله میگویند و کلمه اشکال به سؤ ال

ها و نیازها و کلیه مسائلی گفته میشود که به نوعی انسان را تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 247
مقید میسازد.
به این ترتیب مفهوم شاکله هیچگونه اختصاصی به طبیعت ذاتی انسان ندارد ، لذا مرحوم طبرسی در مجمع البیان دو معنی برای آن ذکر کرده است ، طبیعت و خلقت و نیز طریقه و مذهب و سنت (چرا که هر یک از این امور انسان را از نظر عمل به نحوی مقید میسازد).
و از اینجا روشن می شود آنها که آیه فوق را دلیلی بر حکومت صفات ذات بر انسان گرفته اند و آنرا دلیلی بر جبر می پندارند، و در این راه تا آنجا پیش رفته اند که به تربیت و تزکیه اعتقاد ندارند، تا چه حد در اشتباهند.
این طرز تفکر که به علل مختلف سیاسی و اجتماعی و روانی که در مباحث جبر و اختیار آورده ایم بر ادبیات بسیاری از ملتها حکومت میکند و برای توجیه نارسائیهای خود به آن متوسل میشوند از خطرناکترین اعتقاداتی است که میتواند یک جامعه را به ذلت و زبونی بکشاند، و در حال عقب افتادگی ، سالها یا قرنها نگاه دارد.
درست در شعر زیر که بیانگر این تفکر در مساله تعلیم و تربیت است بیندیشید:
درختی که تلخ است اندر سرشت
گرش بر نشانی به باغ بهشت
و از جوی خلدش به هنگام آب
به بیخ انگبین ریزی و شهد ناب
سرانجام گوهر به کار آورد
همان میوه تلخ بار آورد!اگر براستی این منطق ، زیر بنای مسائل تربیتی و اجتماعی قرار گیرد بیهوده بودن هر گونه تعلیم و تربیت ، اجتناب ناپذیر خواهد بود.
و به همین دلیل ما معتقدیم مسلک جبر همیشه دستاویزی برای سلطه های استعماری بوده تا به این وسیله از واکنشهای شدید مردمانی که به زنجیر کشیده تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 248
شده اند در امان بمانند.
جمله معروف : الجبر و التشبیه امویان و العدل و التوحید علویان : عقیده جبر و تشبیه خدا به موجودات از اعتقادات بنی امیه است ، و عقیده عدل و توحید زیر بنای مکتب علوی است بیانگر این واقعیت می باشد.
خلاصه ، شاکله هرگز به معنی طبیعت ذاتی نیست بلکه به هر گونه عادت و طریقه و مذهب و روشی که به انسان جهت می دهد شاکله گفته میشود بنا بر این عادات و سننی که انسان بر اثر تکرار یک عمل اختیاری کسب کرده است ، و همچنین اعتقاداتی که با استدلال و یا از روی تعصب

پذیرفته است ، همه اینها نقش تعیین کننده دارند، و شاکله محسوب می شوند.
اصولا ملکات و روحیات انسان معمولا جنبه اختیاری دارد چرا که انسان هنگامی که عملی را تکرار کند، نخست حالت و سپس عادت و بعد تدریجا تبدیل به ملکه میشود، همین ملکات است که به اعمال انسان شکل میدهد و خط او را در زندگی مشخص میسازد، در حالی که پیدایش آن مستند به عوامل اختیاری بوده است .
در بعضی از روایات شاکله به نیت تفسیر شده است ، در اصول کافی از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده : النیة افضل من العمل الا و ان النیة هی العمل ، ثم تلا قوله عز و جل قل کل یعمل علی شاکلته یعنی علی نیته : نیت افضل از عمل است اصلا نیت همان عمل است سپس آیه قل کل یعمل علی شاکلته را قرائت فرمود و اضافه کرد منظور از شاکله نیت است .
این تفسیر، نکته جالبی در بر دارد. و آن اینکه نیت انسان که از اعتقادات او برمی خیزد به عمل او شکل می دهد، و اصولا خود نیت یکنوع شاکله یعنی امر مقید کننده است ، لذا گاهی نیت را به خود عمل ، تفسیر فرموده و گاه آنرا برتر از عمل شناخته ، چرا که به هر حال خط عمل منشعب از خط نیت است . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 249
در روایت دیگری می خوانیم که از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند آیا میتوان در معابد یهود و کلیساهای نصاری نماز خواند؟ فرمود: در آنها نماز بخوانید کسی می پرسد: آیا ما در آن نماز بخوانیم هر چند آنها هم در آن نماز میخوانند؟ فرمود: آری ، مگر قرآن نمیخوانی آنجا که میفرماید قل کل یعمل علی شاکلته فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا سپس فرمود: تو به سوی قبلهات نماز بخوان و آنها را رها کن . الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 250
آیه 85
آیه و ترجمه
وَ یَسئَلُونَک عَنِ الرُّوح قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبی وَ مَا أُوتِیتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلا قَلِیلاً(85)
ترجمه :85 - از تو در باره روح سؤ ال میکنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است ، و جز اندکی از دانش به شما داده نشده است ؟
تفسیر: روح چیست ؟
در تعقیب آیات گذشته به پاسخ بعضی از سؤ الات مهم مشرکان یا اهل کتاب پرداخته ، میگوید از تو در باره روح سؤ ال می کنند، بگو روح از فرمان پروردگار من است و به شما بیش از اندکی علم و دانش داده نشده است (و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من

العلم الا قلیلا).
مفسران بزرگ ، در گذشته و حال پیرامون معنی روح و تفسیر این آیه سخن بسیار گفته اند و ما نخست به معنی روح در لغت ، سپس به موارد استعمال آن در قرآن ، و بعد به تفسیر آیه و روایاتی که در این زمینه وارد شده است می پردازیم :
1 - روح از نظر لغت در اصل به معنی نفس و دویدن است ، بعضی تصریح کرده اند که روح و ریح (باد) هر دو از یک معنی مشتق شده است ، و اگر روح انسان که گوهر مستقل مجردی است به این نام نامیده شده به خاطر آنست که از نظر تحرک و حیات آفرینی و ناپیدا بودن همچون نفس و باد است ، این از نظر معنی لغوی . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 251
2 - موارد استعمال آن در قرآن بسیار متنوع است :
گاهی به معنی روح مقدسی است که پیامبران را در انجام رسالتشان تقویت میکرده ، مانند آیه 253 بقره و آتینا عیسی بن مریم البینات و ایدناه بروح القدس : ما دلائل روشن در اختیار عیسی بن مریم قرار دادیم و او را با روح القدس تقویت نمودیم .
گاه به نیروی معنوی الهی که مؤ منان را تقویت میکند اطلاق شده ، مانند آیه 22 مجادله اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه : آنها کسانی هستند که خدا ایمان را در قلبشان نوشته و به روح الهی تاییدشان کرده است .
زمانی به معنی فرشته مخصوص وحی آمده و با عنوان امین توصیف شده ، مانند آیه 193 سوره شعراء نزل به الروح الامین علی قلبک لتکون من المنذرین : این قرآن را روح الامین بر قلب تو نازل کرد تا از انذار کنندگان باشی .
و گاه به معنی فرشته بزرگی از فرشتگان خاص خدا یا مخلوقی برتر از فرشتگان آمده ، مانند تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر: در شب قدر فرشتگان و روح ، به فرمان پروردگارشان برای تقدیر امور نازل میشوند (آیه 4 سوره قدر) و در (آیه 38 سوره نبا) نیز می خوانیم یوم یقوم الروح و الملائکة صفا: در روز رستاخیز روح فرشتگان در یک صف قیام می کنند،
و گاه به معنی قرآن یا وحی آسمانی آمده است مانند و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا: این گونه وحی به سوی تو فرستادیم ، روحی که از فرمان ما است (شوری - 52).
و بالاخره زمانی هم به معنی روح انسانی آمده است ، چنانکه در آیات تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 252
آفرینش آدم می خوانیم : ثم سواه و نفخ فیه من روحه : سپس آدم را نظام بخشید و از روح خود در آن دمید (آیه 9 سوره سجده).

و همچنین فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین : هنگامی که آفرینش آدم را نظام بخشیدم و از روحم در او دمیدم برای او سجده کنید آیه 29 سوره حجر).

3 - اکنون سخن در این است که منظور از روح در آیه مورد بحث چیست ؟ این کدام روح است که جمعی کنجکاو از آن سؤ ال کردند و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در پاسخ آنها فرمود: روح از امر پروردگار من است و شما جز دانش کمی ندارید؟! از مجموع قرائن موجود در آیه و خارج آن چنین استفاده میشود که پرسش کنندگان از حقیقت روح آدمی سؤ ال کردند، همین روح عظیمی که ما را از حیوانات جدا می سازد و برترین شرف ما است ، و تمام قدرت و فعالیت ما از آن سرچشمه می گیرد و به کمکش زمین و آسمان را جولانگاه خود قرار می دهیم ، اسرار علوم را می شکافیم و به اعماق موجودات راه می یابیم می خواستند بدانند حقیقت این اعجوبه عالم آفرینش چیست ؟
و از آنجا که روح ، ساختمانی مغایر با ساختمان ماده دارد و اصول حاکم بر آن غیر از اصول حاکم بر ماده و خواص فیزیکی و شیمیائی آنست پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مامور می شود در یک جمله کوتاه و پر معنی بگوید: روح ، از عالم امر است یعنی خلقتی اسرار آمیز دارد.
سپس برای اینکه از این پاسخ تعجب نکنند، اضافه می کند، بهره شما از علم و دانش بسیار کم و ناچیز است ، بنا بر این چه جای شگفتی که رازهای روح را نشناسید، هر چند از همه چیز به شما نزدیکتر است ؟
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 253
در تفسیر عیاشی از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده که در تفسیر آیه یسئلونک عن الروح فرمود: انما الروح خلق من خلقه ، له بصر و قوة و تایید، یجعله فی قلوب الرسل و المؤ منین : روح از مخلوقات خداوند است بینائی و قدرت و قوت دارد خدا آنرا در دلهای پیغمبران و مؤ منان قرار می دهد.
در حدیث دیگری از یکی از آن دو امام بزرگوار نقل شده که فرمود: هی من الملکوت من القدرة : روح از عالم ملکوت و از قدرت خداوند است .
در روایات متعددی که در کتب شیعه و اهل تسنن آمده است می خوانیم که مشرکان قریش این سؤ ال را از دانشمندان اهل کتاب گرفتند و می خواستند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را با آن بیازمایند، به آنها گفته شده بود که اگر محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اطلاعات فراوانی در باره روح در اختیار شما بگذارد دلیل بر عدم صداقت او است ، لذا جمله کوتاه و پرمعنی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای آنها اعجابانگیز بود.
ولی در بخشی دیگر از روایات که از طرق اهلبیت (علیهمالسلام) در تفسیر آیه فوق به ما رسیده می بینیم که روح به معنی مخلوقی برتر از جبرئیل و میکائیل معرفی شده که با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)

و امامان همواره بوده است و آنانرا در خط سیرشان از هر گونه انحراف بازمیداشت .
این روایات با آنچه در تفسیر آیه گفتیم نه تنها مخالفتی ندارد، بلکه با آنها هماهنگ است چرا که روح آدمی مراتب و درجاتی دارد، آن مرتبه ای از روح که در پیامبران و امامان است مرتبه فوق العاده والائی است ، که از آثارش معصوم بودن از خطا و گناه و نیز آگاهی و علم فوق العاده است و مسلما چنین مرتبه ای از روح از همه فرشتگان برتر خواهد بود حتی از جبرئیل و میکائیل ! (دقت کنید) تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 254
اصالت و استقلال روح
تا آنجا که تاریخ علم و دانش بشری نشان می دهد، مساله روح و ساختمان و ویژگیهای اسرار آمیزش ، همواره مورد توجه دانشمندان بوده است و هر دانشمندی به سهم خود کوشیده است تا به محیط اسرار آمیز روح گام بگذارد.
درست به همین دلیل نظراتی که در باره روح ، از سوی علماء و دانشمندان اظهار شده بسیار زیاد و متنوع است .
ممکن است علم و دانش امروز ما - و حتی علم و دانش آیندگان - برای پی بردن به همه رازهای روح کافی نباشد، هر چند روح ما از همه چیز این جهان بما نزدیکتر است ، اما چون گوهر آن با آنچه در عالم ماده با آن انس گرفته ایم تفاوت کلی دارد، زیاد هم نباید تعجب کرد که از اسرار و کنه این اعجوبه آفرینش و مخلوق مافوق ماده سر درنیاوریم .
اما به هر حال این مانع از آن نخواهد بود که ما دورنمای روح را با دیده تیز بین عقل ببینیم و از اصول و نظامات کلی حاکم بر آن آگاه شویم .
مهمترین اصلی که باید در اینجا شناخته شود مساله اصالت و استقلال روح است ، در برابر مکتبهای ماده گرا که روح را مادی و از خواص ماده مغزی و سلولهای عصبی میدانند و ماورای آن هیچ !.
و ما بیشتر در اینجا به همین بحث می پردازیم ، چرا که بحث بقای روح و مساله تجرد کامل یا تجرد برزخی متکی به آن است .
اما قبل از ورود در این بحث ذکر این نکته را لازم میدانیم که تعلق روح به بدن انسان - آنچنان که بعضی گمان کرده اند - تعلقی از قبیل حلول و فی المثل مانند ورود باد در مشک نیست - بلکه یکنوع ارتباط و پیوندی است بر اساس حاکمیت روح بر تن و تصرف و تدبیر آن که بعضی آن را تشبیه به تعلق معنی به لفظ کرده اند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 255
البته این مساله در لابلای بحث استقلال روح روشن خواهد شد.
اکنون به اصل سخن باز گردیم .
در این که انسان با سنگ و چوب بی روح فرق دارد شکی نیست ، زیرا ما به خوبی احساس میکنیم که با موجودات بی جان و حتی با گیاهان تفاوت

داریم ، ما می فهمیم ، تصور می کنیم ، تصمیم می گیریم ، اراده داریم ، عشق میورزیم ، متنفر میشویم ، و...
ولی گیاهان و سنگها هیچ یک از این احساسات را ندارند، بنا بر این میان ما و آنها یک تفاوت اصولی وجود دارد، و آن داشتن روح انسانی است .
نه مادیها و نه هیچ دستهای دیگر هرگز منکر اصل وجود روح و روان نیستند و به همین دلیل همه آنها روانشناسی (پسیکولوژی) و روانکاوی (پسیکانالیزم) را به عنوان یک علم مثبت می شناسند، این دو علم گر چه تقریبا از جهاتی مراحل طفولیت خود را طی میکنند ولی به هر حال از علومی هستند که در دانشگاه های بزرگ دنیا بوسیله استادان و دانشپژوهان تعقیب می شوند و همانطور که خواهیم دید روان و روح دو حقیقت جدای از هم نیستند بلکه مراحل مختلف یک واقعیتند.
آنجا که سخن از ارتباط روح با جسم است و تاثیر متقابل این دو در یکدیگر بیان میشود نام روان بر آن می گذاریم و آنجا که پدیده های روحی جدای از جسم مورد بحث قرار می گیرند نام روح را به کار می بریم .
خلاصه اینکه هیچکس انکار نمیکند که حقیقتی بنام روح و روان در ما وجود دارد.
اکنون باید دید جنگ دامنه دار میان ماتریالیستها از یکسو و فلاسفه متافیزیک و روحیون از سوی دیگر در کجاست ؟
پاسخ این است که : دانشمندان الهی و فلاسفه روحیون معتقدند غیر از تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 256
موادی که جسم انسان را تشکیل می دهد، حقیقت و گوهر دیگری در او نهفته است که از جنس ماده نیست اما بدن آدمی تحت تاثیر مستقیم آن قرار دارد.
بعبارت دیگر: روح یک حقیقت ماورای طبیعی است که ساختمان و فعالیت آن غیر از ساختمان و فعالیت جهان ماده است درست است که دائما با جهان ماده ارتباط دارد، ولی ماده و یا خاصیت ماده نیست !
در صف مقابل ، فلاسفه مادی قرار دارند: آنها می گویند: ما موجودی مستقل از ماده بنام روح یا نام دیگر سراغ نداریم هرچه هست همین ماده جسمانی و یا آثار فیزیکی و شیمیائی آن است .
ما دستگاهی بنام مغز و اعصاب داریم که بخش مهمی از اعمال حیاتی ما را انجام می دهند، و مانند سایر دستگاههای بدن مادی هستند و تحت قوانین ماده فعالیت می کنند.
ما غده هائی در زیر زبان داریم بنام غده های بزاق که هم فعالیت فیزیکی دارند و هم شیمیائی ، هنگامی که غذا وارد دهان میشود، این چاههای آرتزین ! بطور خودکار و کاملا اتوماتیک شروع بکار می کنند، و چنان حسابگرند که درست به همان اندازه که آب برای جویدن و نرم کردن غذا

لازم است روی آن می پاشند غذاهای آبدار، کم آب ، خشک ، هر کدام باندازه نیاز خود سهمیه ای از آب دهان دریافت میدارند.
مواد اسیدی خصوصا هنگامی که زیاد غلیظ باشند، فعالیت این غده ها را افزایش میدهند، تا سهم بیشتری از آب دریافت دارند، و به اندازه کافی رقیق شوند و به دیوارهای معده زیانی نرسانند!
و هنگامی که غذا را فرو بردیم فعالیت این چاهها خاموش میگردد، خلاصه نظام عجیبی بر این چشمه های جوشان حکومت میکند که اگر یک ساعت تعادل و حساب آنها بهم بخورد، یا دائما آب از لب و لوچه ما سرازیر است و یا تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 257
باندازه ای زبان و گلوی ما خشک میشود که لقمه در گلوی ما گیر میکند!.
این کار فیزیکی بزاق است ، ولی میدانیم کار مهمتر بزاق کار شیمیائی آن است ، مواد مختلفی با آن آمیخته است که با غذا ترکیب میشوند و زحمت معده را کم می کنند.
ماتریالیستها میگویند: سلسله اعصاب و مغز ما شبیه غده های بزاقی و مانند آن دارای فعالیتهای فیزیکی و شیمیائی است (که به طور مجموع فیزیکوشیمیائی بان گفته میشود) و همین فعالیتهای فیزیکوشیمیائی است که ما نام آن را پدیده های روحی و یا روح میگذاریم .
آنها میگویند: هنگامی که مشغول فکر کردن هستیم یک سلسله امواج الکتریکی مخصوص از مغز ما برمیخیزد، این امواج را امروز با دستگاههائی میگیرند و روی کاغذ ثبت می کنند، مخصوصا در بیمارستانهای روانی با مطالعه روی این امواج راههائی برای شناخت و درمان بیماران روانی پیدا میکنند، این فعالیت فیزیکی مغز ما است .
علاوه بر این سلولهای مغز بهنگام فکر کردن و یا سایر فعالیتهای روانی دارای یک رشته فعل و انفعالات شیمیائی هستند.
بنابر این روح و پدیده های روحی چیزی جز خواص فیزیکی و فعل و انفعالات شیمیائی سلولهای مغزی و عصبی ما نمی باشد.
آنها از این بحث چنین نتیجه می گیرند.
1 - همانطور که فعالیت غده های بزاقی و اثرات مختلف آن قبل از بدن نبوده و بعد از آن نیز نخواهد بود، فعالیتهای روحی ما نیز با پیدایش مغز و دستگاه اعصاب ، موجود میشوند، و با مردن آن می میرند!
2 - روح از خواص جسم است ، پس مادی است و جنبه ماورای طبیعی ندارد.
3 - روح مشمول تمام قوانینی است که بر جسم حکومت میکند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 258
4 - روح بدون بدن وجود مستقلی ندارد و نمیتواند داشته باشد.
دلائل مادیها بر عدم استقلال روح

مادیها برای اثبات مدعای خود و اینکه روح و فکر و سایر پدیده های روحی همگی مادی هستند، یعنی از خواص فیزیکی و شیمیائی سلولهای مغزی و عصبی میباشند شواهدی آوردهاند که در زیر به آنها اشاره میشود:
1 - به آسانی میتوان نشان داد که با از کار افتادن یک قسمت از مراکز، یا سلسله اعصاب یک دسته از آثار روحی تعطیل میشود.
مثلا آزمایش شده که اگر قسمتهای خاصی از مغز کبوتر را برداریم نمی میرد ولی بسیاری از معلومات خود را از دست میدهد، اگر غذا به او بدهند میخورد و هضم میکند و اگر ندهند و تنها دانه را در مقابل او بریزند نمی خورد و از گرسنگی میمیرد! همچنین در پاره ای از ضربه های مغزی که بر انسان وارد میشود، و یا به علل بعضی از بیماریها قسمتهائی از مغز از کار میافتد، دیده شده که انسان قسمتی از معلومات خود را از دست میدهد.
چندی قبل در جرائد خواندیم که یک جوان تحصیل کرده بر اثر یک ضربه مغزی در یک حادثه که در نزدیکی اهواز رخ داد تمام حوادث گذشته زندگی خود را فراموش کرد و حتی مادر و خواهر خود را نمی شناخت ، هنگامی که او را به خانه ای که در آن متولد و بزرگ شده بود بردند کاملا برای او ناآشنا بود!
اینها و نظایر آن نشان میدهد که رابطه نزدیکی در میان فعالیت سلولهای مغزی و پدیده های روحی وجود دارد. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 259
2 - هنگام فکر کردن تغییرات مادی در سطح مغز بیشتر میشود، مغز بیشتر غذا میگیرد، و بیشتر مواد فسفری پس میدهد موقع خواب که مغز کار تفکر را انجام نمیدهد کمتر غذا میگیرد این خود دلیل بر مادی بودن آثار فکری است .
3 - مشاهدات نشان میدهد که وزن مغز متفکران عموما بیش از حد متوسط است (حد متوسط مغز مردان در حدود 1400 گرم و حد متوسط مغز زنان مقداری از آن کمتر است) این نشانه دیگری بر مادی بودن روح است .
4 - اگر نیروی تفکر و تظاهرات روحی دلیل بر وجود روح مستقل باشد باید این معنی را در حیوانات نیز بپذیریم ، زیرا آنها هم در حد خود ادراکاتی دارند خلاصه آنها میگویند ما احساس میکنیم که روح ما موجود مستقلی نیست و پیشرفتهای معلوم مربوط به انسانشناسی نیز این واقعیت را تایید میکند.
از مجموع این استدلالات چنین نتیجه میگیرند که پیشرفت و توسعه فیزیولوژی انسانی و حیوانی روز به روز این حقیقت را واضحتر میسازد که میان پدیده های روحی و سلولهای مغزی رابطه نزدیکی وجود دارد.
نقطه های تاریک این استدلال
اشتباه بزرگی که دامنگیر مادیها در اینگونه استدلالات شده این است که

ابزار کار را با فاعل کار اشتباه کرده اند.
برای اینکه بدانیم چگونه آنها ابزار را با کننده کار اشتباه کرده اند، اجازه دهید یک مثال بیاوریم (دقت کنید).
از زمان گالیله باین طرف تحولی در مطالعه وضع آسمانها پیدا شد گالیله ایتالیائی به کمک یک عینک ساز موفق به ساختن دوربین کوچولوئی شد ولی البته گالیله بسیار خوشحال بود و شب هنگام که به کمک آن به مطالعه تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 260
ستارگان آسمان پرداخت ، صحنه شگفت انگیزی در برابر چشم او آشکار گردید که تا آن روز هیچ انسان دیگری ندیده بود، او فهمید کشف مهمی کرده است و از آن روز به بعد کلیه مطالعه اسرار جهان بالا بدست انسان افتاد!
تا آن روز انسان شبیه پروانه ای بود که فقط چند شاخه اطراف خود را می دید اما هنگامی که دوربین را به چشم گرفت ، مقدار قابل ملاحظه ای از درختان اطراف خود را در این جنگل بزرگ آفرینش نیز مشاهده کرد.
این مساله به تکامل خود ادامه داد تا اینکه دوربینهای بزرگ نجومی ساخته شد که قطر عدسی آنها پنج متر یا بیشتر بود، آنها را بر فراز کوه های بلندی که در منطقه مناسبی از نظر صافی هوا قرار داشت نصب کردند، این دوربینها که مجموع دستگاه آنها گاهی به اندازه یک عمارت چند طبقه میشد عوالمی از جهان بالا را به انسان نشان داد که چشم عادی حتی یکهزارم آن را ندیده بود.
حال فکر کنید اگر روزی تکنولوژی بشر اجازه ساختمان دوربینهائی به قطر یکصد متر با تجهیزاتی به اندازه یک شهر دهد چه عوالمی بر ما کشف خواهد شد؟! اکنون این سؤ ال پیش می آید که اگر این دوربینها را از ما بگیرید به طور قطع بخشی یا بخشهائی از معلومات و مشاهدات ما در باره آسمانها تعطیل خواهد شد، ولی آیا بیننده اصلی ، ما هستیم یا دوربین است ؟!
آیا دوربین و تلسکوپ ابزار کار ما است که بوسیله آن می بینیم و یا فاعل کار و بیننده واقعی است ؟!
در مورد مغز نیز هیچکس انکار نمیکند که بدون سلولهای مغزی انجام تفکر و مانند آن ممکن نیست ولی آیا مغز ابزار کار روح است ؟ یا خود روح ؟!
کوتاه سخن آنکه : تمام دلائلی که مادیها در اینجا آورده اند فقط ثابت میکند که میان سلولهای مغزی و ادراکات ماارتباط وجود دارد، ولی هیچکدام از آنها اثبات نمیکند که مغز انجام دهنده ادراکات است نه ابزار ادراک (دقت کنید). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 261
و از اینجا روشن میشود اگر مردگان چیزی نمی فهمند به خاطر این است که ارتباط روح آنها با بدن از بین رفته ، نه اینکه روح ، فانی شده است

درست همانند کشتی یا هواپیمائی که دستگاه بی سیم آن همه از کار افتاده است ، کشتی و راهنمایان و ناخدایان کشتی وجود دارند اما ساحلنشینان نمی توانند با آنها رابطه ای برقرار سازند، زیرا وسیله ارتباطی از میان رفته است .
دلائل استقلال روح
سخن از مساله روح بود و اینکه مادیها اصرار دارند، پدیده های روحی را از خواص سلولهای مغزی بدانند و ((فکر)) و ((حافظه)) و ((ابتکار)) و ((عشق)) و ((نفرت)) و ((خشم)) و ((علوم و دانشها)) را همگی در ردیف مسائل آزمایشگاهی و مشمول قوانین جهان ماده بدانند، ولی فلاسفه طرفدار استقلال روح دلائل گویائی بر نفی و طرد این عقیده دارند که در ذیل به قسمتهائی از آن اشاره می شود:
1 - خاصیت واقع نمائی (آگاهی از جهان برون)
نخستین سؤ ال که می توان از ماتریالیستها کرد این است که اگر افکار و پدیده های روحی همان خواص ((فیزیکوشیمیائی)) مغزند، باید ((تفاوت اصولی)) میان کار مغز و کار معده یا کلیه و کبد مثلا نبوده باشد، زیرا کار معده ((مثلا)) ترکیبی از فعالیتهای فیزیکی و شیمیائی است و با حرکات مخصوص خود و ترشح اسیدهائی غذا را هضم و آماده جذب بدن می کند، و همچنین کار بزاق چنان که گفته شد ترکیبی از کار فیزیکی و شیمیائی است ، در حالی که ما می بینیم کار روحی با همه آنها متفاوت است .
اعمال تمام دستگاه های بدن کم و بیش شباهت بیکدیگر دارند بجز ((مغز)) که وضع آن استثنائی است آنها همه مربوط به جنبه های داخلی است در حالی که پدیده های روحی جنبه خارجی دارند و ما را از وضع بیرون وجود ما آگاه می کنند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 262
برای توضیح این سخن باید به چند نکته توجه کرد:
نخست اینکه : آیا جهانی بیرون از وجود ما هست یا نه ؟ مسلما چنین جهانی وجود دارد و ایده آلیستها که وجود جهان خارج را انکار می کنند و می گویند هر چه هست ((مائیم)) و ((تصورات ما)) و جهان خارج درست همانند صحنه هائی که در خواب می بینیم چیزی جز تصورات نیست ، سخت در اشتباهند، و اشتباه آنها را در جای خود اثبات کرده ایم که چگونه ایده آلیستها در عمل رئالیست می شوند، و آنچه را در محیط کتابخانه خود می اندیشند هنگامی که به کوچه و خیابان و محیط زندگی معمولی قدم می گذارند همه را فراموش می کنند.
دیگر اینکه آیا ما از وجود جهان بیرون آگاه هستیم یا نه ؟
قطعا پاسخ این سؤ ال نیز مثبت است ، زیرا ما آگاهی زیادی از جهان بیرون خود داریم ، و از موجوداتی که در اطراف ما با نقاط دور دست است اطلاعات فراوانی در اختیار ما هست .

اکنون این سؤ ال پیش می آید آیا جهان خارج به درون وجود ما می آید؟ مسلما نه ، بلکه نقشه آن پیش ما است که با استفاده از خاصیت ((واقع نمائی)) به جهان بیرون وجود خود پی می بریم .
این واقع نمائی نمی تواند تنها خواص فیزیکوشیمیائی مغز باشد زیرا این خواص زائیده تاثرات ما از جهان بیرون است ، و به اصطلاح معلول آنها است ، درست همانند تاثیرهائی که غذا روی معده ما می گذارد. آیا تاثیر غذا روی معده و فعل و انفعال فیزیکی و شیمیائی آن سبب می شود که معده از غذاها آگاهی داشته باشد، پس چطور مغز ما می تواند از دنیا بیرون خود با خبر گردد؟!
به تعبیر دیگر: برای آگاهی از موجودات خارجی و عینی یک نوع احاطه بر آنها لازم است ، و این احاطه کار سلولهای مغزی نیست ، سلولهای مغزی تنها از خارج متاثر می شوند، و این تاءثر: همانند تاثر سایر دستگاههای بدن

خارج است ، این موضوع را ما به خوبی درک می کنیم .
اگر تاءثر از خارج دلیلی بر آگاهی ما از خارج بود لازم بود ما با معده و زبان خود نیز بفهمیم در حالی که چنین نیست ، خلاصه وضع استثنائی ادراکات ما دلیل بر آن است که حقیقت دیگری در آن نهفته است ، که نظامش با نظام قوانین فیزیکی و شیمیائی کاملا تفاوت دارد (دقت کنید).
2 - وحدت شخصیت
دلیل دیگر که برای استقلال روح می توان ذکر کرد، مسئله وحدت شخصیت در طول عمر آدمی است .
توضیح اینکه ما در هر چیز شک و تردید داشته باشیم در این موضوع تردیدی نداریم که ((وجود داریم)).
((من هستم)) و در هستی خود تردید ندارم ، و علم من به وجود خودم به اصطلاح ((علم حضوری)) است ، نه علم ((حصولی)) یعنی من پیش خود حاضرم و از خودم جدا نیستم .
به هر حال ، آگاهی ما از خود روشنترین معلومات ما است و احتیاج و نیازی ابدا به استدلال ندارد، و استدلال معروفی که دکارت فیلسوف معروف فرانسوی برای وجودش کرده که : ((من فکر می کنم پس هستم)) استدلال زاید و نادرستی به نظر می رسد، زیرا پیش از آنکه اثبات وجود خود کند دو بار اعتراف به وجود خودش کرده ! (یکبار آنجا که می گوید ((من)) و بار دیگر آنجا که می گوید ((می کنم)) این از یکسو. از سوی دیگر این ((من)) از آغاز تا پایان عمر یک واحد بیشتر نیست ((من امروز)) همان ((من دیروز)) همان ((من بیست سال)) قبل می باشد من از کودکی تاکنون یک نفر بیشتر نبودم ، من همان شخصی هستم که بوده ام و تا آخر عمر نیز همین

شخص هستم ، نه شخص دیگر، البته درس خواندم ، باسواد شده ام ، تکامل یافته ام ، و باز هم خواهم یافت ، ولی یک آدم دیگر نشده ام ، و به همین دلیل همه مردم از آغاز تا پایان عمر مرا یک آدم می شناسند یک نام دارم یک شناسنامه دارم و...
اکنون حساب کنیم و ببینیم این موجود واحدی که سراسر عمر ما را پوشانده چیست ؟ آیا ذرات و سلولهای بدن ما و یا مجموعه سلولهای مغزی و فعل و انفعالات آن است ؟ اینها که در طول عمر ما بارها عوض می شوند و تقریبا در هفت سال یکبار تمام سلولها تعویض می گردند، زیرا می دانیم در هر شبانه روز ملیونها سلول در بدن ما می میرد و ملیونها سلول تازه جانشین آن می شود، همانند ساختمانی که تدریجا آجرهای آنرا برون آورند، و آجرهای تازه ای جای آن کار بگذارند این ساختمان بعد از مدتی بکلی عوض می شود اگر چه مردم سطحی متوجه نشوند، و یا همانند استخر بزرگی که از یک طرف آهسته آهسته آب وارد آن می شود، و از طرف دیگر خارج می گردد، بدیهی است بعد از مدتی تمام آب استخر عوض می شود، اگر چه افراد ظاهربین توجه نداشته باشند و آن را به همان حال ثابت ببینند.
به طور کلی هر موجودی که دریافت غذا می کند و از سوی دیگر مصرف غذا دارد تدریجا ((نوسازی)) و ((تعویض)) خواهد شد.
بنابراین یک آدم هفتاد ساله احتمالا ده بار تمام اجزای بدن او عوض شده است روی این حساب اگر همانند مادیها انسان را همان جسم و دستگاه های مغزی و عصبی و خواص فیزیکوشیمیائی آن بدانیم باید این ((من)) در 70 سال ده بار عوض شده باشد و همان شخص سابق نباشد در حالی که هیچ وجدانی این سخن را نخواهد پذیرفت .
از اینجا روشن می شود که غیر از اجزای مادی ، یک حقیقت واحد ثابت در سراسر عمر، وجود دارد که همانند اجزای مادی تعویض نمی شود و اساس وجود، را همان تشکیل می دهد و عامل وحدت شخصیت ما همان است .
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 265
پرهیز از یک اشتباه
بعضی تصور می کنند سلولهای مغزی عوض نمی شوند و می گویند: در کتابهای فیزیولوژی خوانده ایم که تعداد سلولهای مغزی از آغاز تا آخر عمر یکسان است ، یعنی هرگز کم و زیاد نمی شوند، بلکه فقط بزرگ می شوند، اما تولید مثل نمی کنند، و به همین جهت اگر ضایعه ای برای آنها پیش بیاید قابل ترمیم نیستند، بنابراین ما یک واحد ثابت در مجموع بدن داریم که همان سلولهای مغزی است ، و این حافظ وحدت شخصیت ماست .
اما این اشتباه بزرگی است ، زیرا آنها که این سخن را می گویند، دو

مساله را با یکدیگر اشتباه کرده اند، آنچه در علم امروز ثابت شده این است که سلولهای مغزی از آغاز تا پایان عمر از نظر تعداد ثابت است ، و کم و زیاد نمی شود. نه اینکه ذرات تشکیل دهنده این سلولها تعویض نمی گردند، زیرا همانطور که گفتیم سلولهای بدن دائما غذا دریافت می کنند و نیز تدریجا ذرات کهنه را از دست می دهند، درست همانند کسی هستند که دائما از یک طرف دریافت و از طرف دیگر پرداخت دارد، مسلما سرمایه چنین کسی تدریجا عوض خواهد شد اگر چه مقدار آن عوض نشود، همانند همان استخر آبی که از یکسو آب به آن می ریزد و از سوی دیگر آب از آن خارج می شود، پس از مدتی محتویات آن به کلی تعویض می گردد، اگر چه مقدار آب ثابت مانده است .
(در کتابهای فیزیولوژی نیز به این مسئله اشاره شده است به عنوان نمونه به کتاب هورمونها صفحه 11 و کتاب فیزیولوژی حیوانی تالیف دکتر محمود بهزاد و همکاران صفحه 32 مراجعه شود) بنابراین سلولهای مغزی نیز ثابت نیستند و همانند سایر سلولها عوض می شوند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 266
3 - عدم انطباق بزرگ و کوچک
فرض کنید کنار دریای زیبائی نشسته ایم چند قایق کوچک و یک کشتی عظیم روی امواج آب در حرکتند، آفتاب را می بینیم که از یکسو غروب می کند و ماه را می بینیم که از سوی دیگر در حال طلوع کردن است .
مرغهای زیبای دریائی دائما روی آب می نشینند و برمی خیزند، در یک سمت ، کوه عظیمی سر به آسمان کشیده است .
اکنون ، لحظاتی چشم خود را می بندیم و آنچه را دیده ایم در ذهن خود مجسم می نمائیم : کوه با همان عظمت ، دریا با همان وسعت ، و کشتی عظیم با همان بزرگی که دارد در ذهن ما مجسم می شوند، یعنی همانند تابلوی فوق العاده بزرگی در برابر روح ما یا در درون روح ما وجود دارند.
حالا این سؤ ال پیش می آید که جای این نقشه بزرگ کجا است ؟ آیا سلولهای فوق العاده کوچک مغزی می توانند چنین نقشه عظیمی را در خود بپذیرند؟ مسلما نه ، بنابراین باید ما دارای بخش دیگری از وجود باشیم که مافوق این ماده جسمانی است و آن قدر وسیع است که تمام این نقشه ها را در خود جای می دهد.
آیا نقشه یک عمارت 500 متری را می توان روی یک زمین چند میلیمتری پیاده کرد؟
مسلما پاسخ این سؤ ال منفی است ، چون یک موجود بزرگتر با حفظ بزرگی خود منطبق بر موجود کوچکی نمی شود، لازمه انطباق این است که یا مساوی آن باشد یا کوچکتر از آن که بتواند روی آن پیاده شود.
با اینحال چگونه ما می توانیم نقشه های ذهنی فوق العاده بزرگی را در

سلولهای کوچک مغزی خود جای دهیم ؟
ما می توانیم کره زمین را با همان کمربند چهل میلیون متریش در ذهن ترسیم کنیم ، ما می توانیم کره خورشید را که یک میلیون و دویست هزار مرتبه تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 267
از کره زمین بزرگتر است و همچنین کهکشانهائی را که میلیونها بار از خورشید ما وسیعترند همه را در فکر خود مجسم کنیم ، این نقشه ها اگر بخواهند در سلولهای کوچک مغزی ما پیاده شوند طبق قانون عدم انطباق بزرگ بر کوچک امکان پذیر نیست ، پس باید به وجودی مافوق این جسم اعتراف کنیم که مرکز پذیرش این نقشه های بزرگ می باشد.
یک سؤ ال لازم
ممکن است گفته شود، نقشه های ذهنی ما، همانند ((میکروفیلمها)) و یا ((نقشه های جغرافیائی)) است که در کنار آن یک عدد کسری نوشته شده مانند: 1000000 / 1 و یا 100000000 / 1 که مقیاس کوچک شدن آن را نشان می دهد و به ما می فهماند که باید این نقشه را به همان نسبت بزرگ کنیم تا نقشه واقعی به دست آید، و نیز بسیار دیده ایم عکسی از کشتی غولپیکری گرفته شده که نمی تواند به تنهائی عظمت آن کشتی را نشان بدهد، و لذا قبل از گرفتن عکس برای نشان دادن عظمت آن انسانی را در عرشه کشتی قرار می دهند و عکس آن دو را با هم می گیرند تا با مقایسه عظمت کشتی روشن شود.
نقشه های ذهنی ما نیز تصویرهای بسیار کوچکی هستند که با مقیاسهای معینی کوچک شده اند به هنگامی که به همان نسبت ، آنها را بزرگ کنیم نقشه واقعی به دست می آید، و مسلما این نقشه های کوچک می تواند به نوعی در سلولهای مغزی ما جای گیرد (دقت کنید).
پاسخ :
مساله مهم اینجا است که میکروفیلمها را معمولا یا به وسیله پروژکتورها بزرگ می کنند و روی پرده ای منعکس می نمایند یا در نقشه های جغرافیائی عددی که زیر آن نوشته شده است به ما کمک می کند که نقشه را در آن عدد ضرب تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 268
کنیم و نقشه بزرگ واقعی را در ذهن خود منعکس نمائیم ، حالا این سؤ ال پیش می آید که آن پرده بزرگی که میکروفیلمهای ذهنی ما روی آن به صورت عظیم منعکس می گردد کجا است .
آیا این پرده بزرگ همان سلولهای مغزی هستند؟ قطعا نه . و آن نقشه جغرافیائی کوچک را که ما در عدد بزرگ ضرب می کنیم و تبدیل به نقشه عظیمی می نمائیم ، مسلما محلی لازم دارد، آیا می تواند سلولهای کوچک مغزی باشد.
به عبارت روشنتر: در مثال میکروفیلم و نقشه جغرافیائی آنچه در خارج

وجود دارد، همان فیلمها و نقشه های کوچک هستند، ولی در نقشه های ذهنی ما این نقشه ها درست به اندازه وجود خارجی آنها می باشند و قطعا محلی لازم دارند به اندازه خودشان و می دانیم سلولهای مغزی کوچکتر از آن است که بتواند آنها را با آن عظمت منعکس سازد.
کوتاه سخن اینکه : ما این نقشه های ذهنی را با همان بزرگی که در خارج دارند تصور می کنیم و این تصور عظیم نمی تواند در سلول کوچکی منعکس گردد، بنابراین نیازمند به محلی است و از اینجا به وجود حقیقی مافوق این سلولها پی می بریم .
4 - پدیده های روحی با کیفیات مادی همانند نیستند
دلیل دیگری که می تواند ما را به استقلال روح و مادی نبودن آن رهنمون گردد این است که : در پدیده های روحی خواص و کیفیتهائی می بینیم که با خواص و کیفیتهای موجودات مادی هیچ گونه شباهت ندارند، زیرا:
اولا: موجودات ((زمان)) می خواهند و جنبه تدریجی دارند.
ثانیا با گذشت زمان فرسوده می شوند.
ثالثا قابل تجزیه به اجزاء متعددی هستند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 269
ولی پدیده های ذهنی دارای این خواص و آثار نیستند، ما می توانیم جهانی همانند جهان فعلی در ذهن خود ترسیم کنیم ، بی آنکه احتیاج به گذشت زمان و جنبه های تدریجی داشته باشد.
از این گذشته صحنه هائی که مثلا از زمان کودکی در ذهن ما نقش بسته با گذشت زمان نه کهنه می شود و نه فرسوده ، و همان شکل خود را حفظ کرده است ، ممکن است مغز انسان فرسوده شود ولی با فرسوده شدن مغز خانه ای که نقشه اش از بیست سال قبل در ذهن ما ثبت شده فرسوده نمی گردد و از یکنوع ثبات که خاصیت جهان ماورای ماده است برخوردار است .
روح ما نسبت به نقشها و عکسها خلاقیت عجیبی دارد و در یک آن می توانیم بدون هیچ مقدمه ای هر گونه نقشی را در ذهن ترسیم کنیم ، کرات آسمانی ، کهکشانها و یا موجودات زمینی دریاها و کوهها و مانند آن ، این خاصیت یک موجود مادی نیست ، بلکه نشانه موجودی مافوق مادی است .
به علاوه ما می دانیم مثلا 4 = 2 + 2 شکی نیست که طرفین این معادله را می توانیم تجزیه کنیم یعنی عدد دو را تجزیه نمائیم ، و یا عدد چهار را، ولی این برابری را هرگز نمی توانیم تجزیه کنیم و بگوئیم برابری دو نیم دارد و هر نیمی غیر از نیم دیگر است ، برابری یک مفهوم غیر قابل تجزیه است یا وجود دارد و یا وجود ندارد هرگز نمی توان آن را دو نیم کرد.
بنابراین ، این گونه مفاهیم ذهنی قابل تجزیه نیستند و به همین دلیل نمی توانند مادی باشند زیرا اگر مادی بودند قابل تجزیه بودند و باز به همین دلیل روح ما که مرکز چنین مفاهیم غیر مادی است نمی تواند مادی بوده

باشد بنابراین مافوق ماده است (دقت کنید). الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 270
آیه 86 - 87
آیه و ترجمه
وَ لَئن شِئْنَا لَنَذْهَبنَّ بِالَّذِی أَوْحَیْنَا إِلَیْک ثمَّ لا تجِدُ لَک بِهِ عَلَیْنَا وَکیلاً(86)
إِلا رَحْمَةً مِّن رَّبِّک إِنَّ فَضلَهُ کانَ عَلَیْک کبِیراً(87)
ترجمه :86 - و اگر بخواهیم آنچه را بر تو وحی فرستادیم از تو می گیریم سپس کسی را نمی یابی که از تو دفاع کند.
87 - مگر رحمت پروردگارت (شامل حالت گردد) که فضل پروردگارت بر تو بزرگ بوده است .
تفسیر: آنچه داری از برکت رحمت او است !
در آیات گذشته سخن از قرآن بود، دو آیه مورد بحث نیز در همین زمینه سخن می گوید.
نخست می فرماید: ((ما اگر بخواهیم آنچه را بر تو وحی فرستاده ایم از تو می گیریم)) (و لئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک).
((سپس کسی را نمی یابی که از تو دفاع کند)) و آن را از ما باز پس گیرد (ثم لا تجد لک به علینا وکیلا)
پس این مائیم که این علوم را به تو بخشیده ایم تا رهبر و هادی مردم باشی ، و این مائیم که هر گاه صلاح بدانیم از تو باز پس می گیریم ، و هیچکس را در این رابطه دخل و تصرفی نیست ! تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 271
در پیوند این آیات با آیه قبل ، علاوه بر آنچه گفته شد این احتمال نیز وجود دارد که در آخرین جمله بحث گذشته خواندیم ((تنها بهره اندکی از علم و دانش به شما داده شده است)).
و در آیات مورد بحث می خوانیم که خداوند حتی بهره ای را که از علم و دانش به پیامبرش داده است می تواند باز پس بگیرد، پس همه چیز شما حتی علم و آگاهیتان از سوی او است .
آیه بعد که به صورت استثناء آمده است می گوید ((اگر ما این علم و دانش را از تو نمی گیریم رحمت پروردگار تو است)) (الا رحمة من ربک).
رحمتی است برای هدایت و نجات خودت و رحمتی است برای هدایت و نجات جهان بشریت و این رحمت در واقع دنباله همان رحمت آفرینش است .
آن خدائی که به مقتضای رحمت عام و خاصش ، انسانها را آفرید و لباس هستی که برترین لباس تکامل است در اندامشان پوشانید، همان خدا برای پیمودن این راه ، به مقتضای رحمتش ، به آنها کمک می کند، رهبرانی آگاه

و معصوم ، خستگی ناپذیر و دلسوز، و مهربان و پراستقامت برای هدایتشان مبعوث می نماید، همین رحمت است که ایجاب می کند هرگز روی زمین از حجت الهی خالی نماند.
و در پایان آیه به عنوان تاکید، یا به عنوان بیان دلیل بر جمله سابق می گوید: ((فضل پروردگار بر تو بزرگ بوده است)) (ان فضله کان علیک کبیرا).
وجود زمینه این فضل در دل تو که با آب عبادت و تهذیب نفس و جهاد آبیاری شده از یکسو، و نیاز مبرم بندگان به چنین رهبری از سوئی دیگر، ایجاب کرده است که فضل خدا بر تو فوق العاده زیاد باشد:
درهای علم را به روی تو بگشاید، از اسرار هدایت انسان آگاهت سازد، و از خطاها محفوظت دارد، تا الگو و اسوه ای برای همه انسانها تا پایان

جهان باشی .
ضمنا ذکر این نکته نیز لازم است که جمله استثنائیه فوق با آنچه در آیه قبل آمده است ارتباط دارد، و مفهوم مستثنی و مستثنی منه چنین است ((اگر ما بخواهیم می توانیم این وحی را که بر تو فرستاده ایم بگیریم ولی چنین نمی کنیم چرا که رحمت الهی شامل حال تو و مردم است)).
روشن است که این گونه استثناها دلیل بر این نیست که ممکن است خداوند عملا روزی این رحمت را از پیامبرش بگیرد، بلکه دلیل بر آنست که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز چیزی از خود ندارد، علم و دانش و وحی آسمانی او همه از ناحیه خدا و بسته به مشیت او است . الإسراء

آیه 88 - 89
آیه و ترجمه
قُل لَّئنِ اجْتَمَعَتِ الانس وَ الْجِنُّ عَلی أَن یَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْءَانِ لا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کانَ بَعْضهُمْ لِبَعْضٍ ظهِیراً(88)
وَ لَقَدْ صرَّفْنَا لِلنَّاسِ فی هَذَا الْقُرْءَانِ مِن کلِّ مَثَلٍ فَأَبی أَکْثرُ النَّاسِ إِلا کفُوراً(89)
ترجمه :88 - بگو اگر انسانها و پریان اتفاق کنند که همانند این قرآن را بیاورند، همانند آنرا نخواهند آورد هر چند یکدیگر را در این کار کمک کنند.
89 - ما در این قرآن برای مردم از هر چیز نمونه ای آوردیم (و همه معارف در آن جمع است) اما اکثر مردم (در برابر آن) جز انکار حق ، کاری ندارند.
تفسیر: هیچگاه همانند قرآن را نخواهید آورد
با توجه به اینکه آیات قبل و بعد در ارتباط با مباحث قرآن است ، پیوند آیه مورد بحث که با صراحت از اعجاز قرآن سخن می گوید با آنها نیاز به

گفتگو ندارد.
به علاوه در آیات آینده بحث مشروحی پیرامون بهانه جوئیهای مشرکان در زمینه اعجاز و طلب معجزات گوناگون آمده است ، آیه مورد بحث در حقیقت مقدمه ای است برای بحث آینده تا به این بهانه جویان نشان دهد که عالی ترین و زنده ترین سند حقانیت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که به صورت یک معجزه جاودانی همیشه در تاریخ می درخشد همین قرآن است و با وجود این قرآن ، بهانه جوئیها بیجا است ! تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 274
بعضی نیز خواسته اند پیوند این آیه را با آیات گذشته از نظر مقایسه اسرار آمیز بودن روح با اسرار آمیز بودن قرآن بیان کنند ولی پیوندی را که در بالا گفتیم روشنتر به نظر می رسد.
به هر حال خدا روی سخن را در اینجا به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده ، می گوید: ((به آنها بگو اگر تمام انسانها و پریان اجتماع و اتفاق کنند تا همانند این قرآن را بیاورند قادر نخواهند بود هر چند یکدیگر را معاضدت و کمک کنند)) (قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاءتوا بمثل هذا القرآن لا یاءتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا).
این آیه با صراحت تمام ، همه جهانیان را اعم از کوچک و بزرگ ، عرب و غیر عرب ، انسانها و حتی موجودات عاقل غیر انسانی ، دانشمندان ، فلاسفه ، ادباء، مورخان ، نوابغ و غیر نوابغ ، خلاصه همه را بدون استثناء دعوت به مقابله با قرآن کرده است و می گوید اگر فکر می کنید قرآن سخن خدا نیست و ساخته مغز بشر است ، شما هم انسان هستید، همانند آن را بیاورید و هر گاه بعد از تلاش و کوشش همگانی ، خود را ناتوان یافتید، این بهترین دلیل بر معجزه بودن قرآن است .
این دعوت به مقابله که در اصطلاح علماء عقائد، ((تحدی)) نامیده می شود یکی از ارکان هر معجزه است ، و هر جا چنین تعبیری به میان آمد به روشنی می فهمیم که آن موضوع ، از معجزات است .
در این آیه چند نکته جلب توجه می کند:
1 - قبل از هر چیز عمومی بودن دعوت به تحدی که همه انسانها و موجودات عاقل دیگر را فرا می گیرد.
2 - جاودانی بودن دعوت نکته دیگر است ، زیرا هیچگونه قیدی از نظر زمان در آن نیست و به این ترتیب این ندا و دعوت همانگونه که در زمان تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 275
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بوده است ، امروز هم هست ، فردا نیز خواهد بود.
3 - تعبیر به اجتماع ، اشاره به مساله همکاری و همفکری و تعاون و تعاضد است که مسلما بازده کار انسانها را صدها یا هزاران برابر می کند.

4 - جمله ((و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا)) (هر چند بعضی ، بعض دیگر را یاری و کمک کنند) تاءکید مجددی است روی مساءله همفکری و تعاون ، و ضمنا اشاره سربسته ای است به اهمیت و تاثیر این کار در پیشبرد هدفها.
5 - تعبیر به ((مثل هذا القرآن)) تعبیر جامعی است که شباهت و همانندی را در تمام زمینه ها می رساند، یعنی مثل آن از نظر فصاحت ، مثل آن از نظر محتوی و مثل آن از نظر انسان سازی ، بحثهای علمی ، قانونهای حیاتبخش اجتماعی ، تاریخ خالی از خرافات ، پیشگوئیهای مربوط به آینده و امثال آن .
6 - دعوت از همه انسانها دلیل بر این است که در مساله اعجاز تنها جنبه الفاظ قرآن و فصاحت و بلاغت مطرح نیست ، چرا که اگر چنین بود دعوت از ناآشنایان به زبان عربی بی فایده بود.
7 - یک معجزه گویا و رسا آنست که آورنده آن مخالفان را نه تنها دعوت به مقابله کند بلکه آنها را با وسائل مختلف به این کار تحریک و تشویق نموده ، و به اصطلاح بر سر غیرت آورد، تا آنچه را در توان دارند به کار گیرند، سپس که عجز آنها نمایان شد، عمق و عظمت اعجاز روشن گردد.
در آیه مورد بحث این موضوع کاملا عملی شده است ، زیرا از یکسو پای همه انسانها را به میان کشیده ، و با تصریح به ناتوانی آنها طی جمله ((لا یاتون بمثله)) آنها را برانگیخته و با جمله ((و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا)) تحریک بیشتری نموده است .
آیه بعد در واقع بیان یکی از جنبه های اعجاز قرآن یعنی ((جامعیت))
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 276
آن است ، می گوید: ((ما برای مردم در این قرآن از هر نمونه ای از انواع معارف بیان کردیم)) (و لقد صرفنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل).
((ولی با این حال اکثر مردم جاهل و نادان جز انکار حق ، و نادیده گرفتن دلائل هدایت ، عکس العملی نشان ندادند)) (فابی اکثر الناس الا کفورا)
((صرفنا)) از ماده ((تصریف)) به معنی تغییر، یا تبدیل و از حالی به حالی کردن آمده است .
((کفور)) به معنی انکار حق است .
براستی این تنوع محتویات قرآن ، آن هم از انسانی درس نخوانده ، عجیب است ، چرا که در این کتاب آسمانی ، هم دلائل متین عقلی با ریزه کاریهای مخصوصش در زمینه عقائد آمده ، و هم بیان احکام متین و استوار بر اساس نیازمندیهای بشر در همه زمینه ها، هم بحثهای تاریخی قرآن در نوع خود بی نظیر، هیجان انگیز، بیدارگر، دلچسب ، تکان دهنده و خالی از هر گونه خرافه است .
و هم مباحث اخلاقیش که با دلهای آماده همان کار را می کند که باران بهار با زمینهای مرده !

مسائل علمی که در قرآن مطرح شده ، پرده از روی حقایقی برمی دارد که حداقل در آن زمان برای هیچ دانشمند شناخته نشده بود.
خلاصه قرآن در هر وادی گام می نهد، عالیترین نمونه را ارائه می دهد.
آیا با توجه به اینکه معلومات انسان محدود است (همانگونه که در آیات گذشته به آن اشاره شده ، مخصوصا با توجه به اینکه پیامبر اسلام در محیطی پرورش یافته بود که از همان علم و دانش محدود بشری آن زمان نیز خبری نبود، آیا وجود اینهمه محتوای متنوع در زمینه های توحیدی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی و نظامی دلیل بر این نیست که از مغز انسان تراوش نکرده بلکه از ناحیه تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 277
خدا است).
و به همین دلیل اگر جن و انس جمع شوند که همانند آنرا بیاورند قادر نخواهند بود.
فرض کنیم تمام دانشمندان امروز و متخصصان علوم مختلف جمع شوند دائرة المعارفی تنظیم کنند و آن را در قالب بهترین عبارات بریزند ممکن است این مجموعه برای امروز جامعیت داشته باشد اما مسلما برای پنجاه سال بعد نه تنها ناقص و نارسا است بلکه آثار کهنگی از آن می بارد.
در حالی که قرآن در هر عصر و زمانی که خوانده می شود - مخصوصا در عصر ما - آنچنان است که گوئی ((امروز)) و ((برای امروز)) نازل شده و هیچ اثری از گذشت زمان در آن دیده نمی شود. الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 278
آیه 90 - 93
آیه و ترجمه
وَ قَالُوا لَن نُّؤْمِنَ لَک حَتی تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الاَرْضِ یَنبُوعاً(90)
أَوْ تَکُونَ لَک جَنَّةٌ مِّن نخِیلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الاَنْهَرَ خِلَلَهَا تَفْجِیراً(91)
أَوْ تُسقِط السمَاءَ کَمَا زَعَمْت عَلَیْنَا کِسفاً أَوْ تَأْتىَ بِاللَّهِ وَ الْمَلَئکةِ قَبِیلاً(92)
أَوْ یَکُونَ لَک بَیْتٌ مِّن زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقی فی السمَاءِ وَ لَن نُّؤْمِنَ لِرُقِیِّک حَتی تُنزِّلَ عَلَیْنَا کِتَباً نَّقْرَؤُهُ قُلْ سبْحَانَ رَبی هَلْ کُنت إِلا بَشراً رَّسولاً(93)
ترجمه :90 - و گفتند ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه چشمه ای از این سرزمین (خشک و سوزان) برای ما خارج سازی !
91 - یا باغی از نخل و انگور در اختیار تو باشد و نهرها در لابلای آن به جریان اندازی .
92 - یا قطعات (سنگهای) آسمان را آنچنان که می پنداری - بر سر ما فرود آری : یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما بیاوری !!
93 - یا خانه ای پر نقش و نگار از طلا داشته باشی ، یا به آسمان بالا روی ، حتی به آسمان رفتنت ایمان نمی آوریم مگر آنکه نامه ای بر ما نازل کنی که آنرا بخوانیم !! تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 279

بگو منزه است پروردگارم (از این سخنان بی ارزش) مگر من جز بشری هستم فرستاده خدا؟!
شاءن نزول : در روایات اسلامی و همچنین کلمات مفسران معروف شاءن نزولی با عبارات مختلف برای آیات فوق نقل شده است که خلاصه اش چنین است :
((گروهی از مشرکان مکه که ((ولید بن مغیرة)) و ((ابوجهل)) در جمع آنها بودند در کنار خانه کعبه اجتماع کردند و با یکدیگر پیرامون کار پیامبر سخن گفتند، سرانجام چنین نتیجه گرفتند که باید کسی را به سراغ محمد فرستاد و به او پیغام داد که اشراف قریش ، طائفه تو، اجتماع کرده اند و آماده سخن گفتن با تواند، نزد ما بیا.
پیامبر به امید اینکه شاید نور ایمان در قلب آنها درخشیدن گرفته است و آماده پذیرش حق شده اند فورا به سراغ آنها شتافت .
اما با این سخنان روبرو شد:
ای محمد! ما تو را برای اتمام حجت به اینجا خواندیم ، ما سراغ نداریم کسی به قوم و طائفه خود اینقدر که تو آزار رسانده ای آزار رسانده باشد: خدایان ما را دشنام دادی ، بر آئین ما خرده گرفتی ، عقلای ما را سفیه خواندی ، در میان جمع تخم نفاق افشاندی .
بگو ببینیم درد تو چیست ؟!
پول می خواهی ؟ آنقدر به تو می دهیم که بی نیاز شوی !
مقام می خواهی ؟ منصب بزرگی به تو خواهیم داد!
بیمار هستی ؟ (و کسالت روانی داری ؟) ما بهترین طبیبان را برای معالجه تو دعوت می کنیم !.
پیامبر فرمود: هیچیک از این مسائل نیست خداوند مرا به سوی شما فرستاده تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 280
و کتاب آسمانی بر من نازل کرده اگر آن را بپذیرید به نفع شما در دنیا و آخرت خواهد بود و اگر نپذیرید صبر می کنم تا خدا میان من و شما داوری کند.
گفتند بسیار خوب ، حال که چنین می گوئی هیچ شهری تنگتر از شهر ما نیست (اطراف مکه را کوههای نزدیک به هم فرا گرفته ، از پروردگارت بخواه این کوهها را عقب بنشاند و نهرهای آب همچون نهرهای شام و عراق در این سرزمین خشک و بی آب و علف جاری سازد.
و نیز از او بخواه نیاکان ما را زنده کند و حتما ((قصی بن کلاب)) باید در میان آنها باشد چرا که پیرمرد راستگوئی است ! تا ما از آنها بپرسیم آنچه را تو می گوئی حق است یا باطل ؟!:
پیامبر با بی اعتنائی فرمود: من مامور به این کارها نیستم .
گفتند اگر چنین نمی کنی لااقل از خدایت بخواه که فرشته ای بفرستد و تو

را تصدیق کند، و برای ما باغها و گنجها و قصرها از طلا قرار دهد!
فرمود: به این امور هم مبعوث نشده ام ، من دعوتی از ناحیه خدا دارم اگر می پذیرید چه بهتر و الا خداوند میان من و شما داوری خواهد کرد.
گفتند پس قطعاتی از سنگهای آسمانی را - آنگونه که گمان می کنی خدایت هر وقت بخواهد می تواند بر سر ما بیفکند - بر ما فرود آر!
فرمود: این مربوط به خدا است اگر بخواهد می کند.
یکی از آن میان صدا زد: ما با این کارها نیز ایمان نمی آوریم ، هنگامی ایمان خواهیم آورد که خدا و فرشتگان را بیاوری و در برابر ما قرار دهی !
پیامبر (هنگامی که این لاطائلات را شنید) از جا برخاست تا آن مجلس را ترک کند بعضی از آن گروه به دنبال حضرت حرکت کردند و گفتند:
ای محمد قوم تو هر پیشنهادی کردند قبول نکردی ، سپس اموری در رابطه با خودشان خواستند آن را هم انجام ندادی ، سرانجام از تو خواستند عذابی را تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 281
که تهدیدشان به آن می کنی بر سرشان فرود آری آنرا هم انجام ندادی ، به خدا سوگند هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد تا نردبانی به آسمان قرار دهی و مقابل چشم ما از آن بالا روی ، و چند نفر از ملائکه را پس از بازگشت با خود بیاوری ! و نامه ای در دست داشته باشی که گواهی بر صدق دعوتت دهد!.
ابو جهل گفت (ولش کنید) او جز دشنام به بتها و نیاکان ما کار دیگری بلد نیست !، و من با خدا عهد کرده ام صخره ای بردارم و هنگامی که سجده کرد بر مغز او بکوبم !!
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در حالی که قلبش را هاله ای از اندوه و غم به خاطر جهل و لجاجت و استکبار این قوم فرا گرفته بود از نزد آنها بازگشت ...
در این هنگام آیات فوق نازل شد و به گفتگوهای آنها پاسخ داد.
تفسیر: بهانه های رنگارنگ !
پس از بیان عظمت و اعجاز قرآن در آیات گذشته ، در آیات مورد بحث به قسمتی از بهانه جوئیهائی مشرکان اشاره می کند.
بهانه جوئیهائی که نشان می دهد موضع این دسته از کفار در برابر دعوت حیات آفرین پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) جز لجاجت و عناد و طغیان و استکبار نبوده چرا که در برابر پیشنهاد منطقی پیغمبر و سند زنده ای که همراه داشته چه درخواستهای نامعقولی که نمی کردند.
این درخواستها در آیات فوق در شش قسمت بیان شده است : تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 282
1 - نخست می گوید: ((و آنها گفتند ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه از این سرزمین چشمه پر آبی برای ما خارج کنی))! (و قالوا لن نؤ

من لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا).
((فجور و تفجیر)) به معنی شکافتن است اعم از شکافتن زمین به وسیله چشمه ها و یا شکافتن افق به وسیله نور صبحگاهان (البته تفجیر مبالغه بیشتری نسبت به فجور را می رساند).
((ینبوع)) از ماده ((نبع)) محل جوشش آب است ، بعضی گفته اند که ینبوع چشمه آبی است که هرگز خشک نمی شود.
2 -: یا اینکه باغی از درختان خرما و انگور در اختیار تو باشد که جویبارها و نهرها در لابلای درختانش به جریان اندازی))! (او تکون لک جنة من نخیل و عنب فتفجر الانهار خلالها تفجیرا).
3 - ((یا آسمان را آنچنان که می پنداری قطعه قطعه بر سر ما فرود آری)) (او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفا).
4 -: ((یا خداوند و فرشتگان را در برابر ما رو در رو بیاوری)) (او تاءتی بالله و الملائکة قبیلا).
((قبیل)) گاهی به معنی کفیل و ضامن تفسیر شده ، و گاه به معنی چیزی که در مقابل انسان قرار می گیرد و رو در روی او قرار داردبعضی نیز آن را جمع ((قبیله)) به معنی جماعت دانسته اند.
طبق معنی اول تفسیر آیه چنین می شود: تو باید خدا و فرشتگان را به عنوان ضامن صدق گفتارت بیاوری . و طبق معنی دوم چنین است : تو باید خدا و فرشتگان را بیاوری و در برابر ما قرار دهی .
و اما طبق معنی سوم مفهوم آیه چنین است تو باید خدا و فرشتگان را گروه ، گروه نزد ما آوری !. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 283
باید توجه داشت که این مفاهیم سه گانه با هم منافات و تضادی ندارند، و ممکن است همه در مفهوم آیه جمع شوند، چرا که استعمال لفظ واحد در اکثر از معنی نزد ما هیچ مانع ندارد.
5 -: ((یا اینکه خانه ای از طلا داشته باشی ، خانه ای پر نقش و نگار و زینتی)) (او یکون لک بیت من زخرف).
((زخرف)) در اصل به معنی زینت است ، و از آنجا که طلا یکی از فلزات معروف زینتی است به آن زخرف گفته می شود خانه های پر نقش و نگار را نیز ((زخرف)) می گویند، و همچنین سخنان پر آب و رنگ فریبنده را گفتار مزخرف می نامند.
6 - ((یا به آسمان بالا روی ! ولی هرگز تنها به آسمان بالا رفتنت ایمان نخواهیم آورد مگر اینکه نامه ای همراه خود برای ما بیاوری که آن را بخوانیم))!
(او ترقی فی السماء و لن نومن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقروه).
در پایان این آیات می خوانیم که خداوند به پیامبرش دستور می دهد که در برابر این پیشنهادهای ضد و نقیض و بی پایه و گاهی مضحک بگو پاک و

منزه است پروردگار من از این اوهام)) (قل سبحان ربی).
((آیا من جز انسانی فرستاده خدا بیشترم)) (هل کنت الا بشرا رسولا).
نکته ها :1 - پاسخ پیامبر در برابر بهانه جویان
همانگونه که لحن خود آیات فوق ، علاوه بر شاءن نزول ، گواهی می دهد این درخواستهای عجیب و غریب مشرکان هرگز از روح حقیقت جوئی سرچشمه نمی گرفت ، بلکه آنها تمام هدفشان این بود که آئین بت پرستی و شرک که پایه های تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 284
قدرت رؤ سای مکه را تشکیل می داد همچنان بر جا بماند، و پیامبر اسلام را به هر وسیله ممکن است از ادامه راه توحید بازدارند.
ولی پیامبر دو جواب منطقی و روشن در یک عبارت کوتاه به آنها داد.
نخست اینکه پروردگار منزه از اینگونه امور است ، منزه است از اینکه تحت فرمان این و آن قرار گیرد و تسلیم پیشنهادهای واهی و بی اساس سبک مغزان گردد (سبحان ربی).
دیگر اینکه : قطع نظر از آنچه گذشت اصولا آوردن معجزات کار من نیست ، من بشری هستم همچون شما، با این تفاوت که رسول خدایم ، ارسال معجزات کار او است ، و به اراده و فرمان او انجام می گیرد، من حتی حق ندارم پیش خود چنین تقاضائی کنم ، او هر وقت لازم بداند برای اثبات صدق دعوت پیامبرش هر معجزه ای که لازم باشد می فرستد (هل کنت الا بشرا رسولا).
درست است که این دو پاسخ با هم ارتباط و پیوند دارند، ولی در عین حال دو پاسخ محسوب می شوند، یکی ضعف بشر را در برابر این امر اثبات می کند، و دیگری منزه بودن خدای بشر را از قبول اینگونه معجزات اقتراحی .
اصولا پیامبر یک خارق العاده گر نیست که در جائی بنشیند و هر کسی از در وارد شود پیشنهاد اعجازی به میل خود کند و اگر نپسندیدند پیشنهاد دیگری مطرح نماید، و خلاصه قوانین و سنن آفرینش را به بازی بگیرد، و بعد از اینهمه نیز اگر مایل بود بپذیرد و اگر میل مبارکش اقتضا نکرد با بهانه ای شانه خالی کند.
وظیفه پیامبر اثبات ارتباط خود به خدا از طریق آوردن معجزه است ، و هر گاه به قدر کافی معجزه نشان دهد دیگر هیچگونه وظیفه ای در این رابطه ندارد.
او حتی زمان نزول معجزات را ممکن است نتواند پیش بینی کند و تنها در جائی از خداوند تقاضای معجزه می کند که بداند خدا به این امر راضی است . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 285
2 - افکار محدود و تقاضاهای نامعقول :
هر کس به اندازه محدوده فکر خود سخن می گوید، و به همین دلیل

سخنان هر کس نشانه میزان سطح فکر او است .
افرادی که جز به فکر مال و مقام نیستند چنین می پندارند هر کس سخنی می گوید نیز در همین رابطه است .
به همین جهت اشراف کوته فکر قریش گاه به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پیشنهاد مال می کردند، و گاه مقام ، تا دست از دعوتش بردارد، آنها روح پهناور پیامبر را با پیمانه بسیار کوچک اندیشه خود اندازه گیری می کردند.
آنها حتی فکر می کردند اگر تلاش کسی برای مال و مقام نباشد حتما دیوانه است و شق چهارمی ندارد! و لذا گفتند اگر نه این را می خواهی نه آن را شق سوم را بپذیر اجازه بده برای درمان تو از اطباء دعوت کنیم !
آنها همچون کسی که در یک اطاقک بسیار کوچک زندانی باشد و چشمش به آسمان پهناور و آفتاب درخشنده و اینهمه کوه و دریا و صحرا نیفتاده تا پی به عظمت عالم هستی ببرد می خواستند روح ناپیدا کرانه پیامبر را با مقیاسهای خود بسنجند.
از این گذشته ببینیم آنها چه چیز از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خواستند که در اسلام نبود، آنها زمینهای آباد چشمه های پر آب ، باغهای نخل و انگور، و خانه های مرفه تقاضا می کردند، و می دانیم که اسلام در مسیر پیشرفت خود آنچنان تمدن شکوفائی به وجود آورد که امکان همه گونه پیشرفت اقتصادی در آن بود، و دیدیم که مسلمانها در پرتو همین برنامه قرآن بسیار فراتر از آن رفتند که مشرکان عرب با فکر ناقصشان طالب آن بودند.
آنها اگر چشم حقیقت بینی داشتند هم پیشرفتهای معنوی را در این آئین پرشکوه می دیدند، و هم پیروزیهای مادی را، چرا که قرآن ضامن سعادت انسان تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 286
در هر دو زمینه است .
بگذریم از پیشنهادهای کودکانه یا احمقانه آنها مانند اینکه اگر راست می گوئی عذاب الهی را بر ما بفرست و قطعات سنگهای آسمانی را بر سر و مغز ما فرود آور!.
یا اینکه نردبانی بگذار و به آسمان صعود کن و از آنجا نامه فدایت شوم برای ما بیاور!
و یا اینکه خدا و فرشتگان را دسته جمعی نزد ما احضار کن .
حتی پیشنهاد نکردند ما را نزد او ببر، چه جهل و غرور و تکبری این انسان بی مغز دارد؟!
3 - دستاویز دیگر برای نفی اعجاز
با اینکه مفهوم آیات فوق پیچیده نیست ، و معلوم است که مشرکان ((مکه)) چگونه تقاضائی از پیامبر اسلام داشتند، و برخورد منفی پیامبر (صلی

اللّه علیه و آله و سلّم) با آنها به چه دلیل بوده است ، ولی با اینحال باز مشاهده می کنیم که این آیات دستاویزی برای بهانه جویان عصر ما که بعضا اصرار در نفی هر گونه معجزه برای پیامبر اسلام دارند شده است .
آنها این آیات را روشنترین آیاتی می شمرند که نفی اعجاز از پیامبر می کند، چرا که مخالفان شش نوع معجزه مختلف از زمین و آسمان ، مفید و حیاتبخش و یا مرگ آفرین ، از او خواستند، ولی او زیر بار هیچکدام از آنها نرفت ، تنها جوابش این بود: ((منزه است خدای من ، مگر من جز بشری که فرستاده خدایم هستم))؟!
اما اگر این بهانه جویان عصر ما همچون دوستان بهانه جویشان در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نباشند، پاسخشان در همین آیات به روشنی بیان شده است ، زیرا:
1 - بعضی از این درخواستهای ششگانه اصولا درخواستی مضحک و نامعقول تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 287
بوده است ، مانند احضار کردن خداوند و فرشتگان . و یا نامه مخصوص از آسمان لابد به نام و نشان آنها آوردن !
بعضی دیگر اقتراحی بوده که اگر عملی می شد اثری از تقاضاکنندگان باقی نمی ماند تا ایمان بیاورند یا نیاورند (مانند نازل شدن سنگهای آسمانی بر سر آنها).
بقیه پیشنهادهای آنان در داشتن یک زندگی مرفه و کاملا تجملاتی با مال و ثروت فراوان خلاصه می شده است در حالی که می دانیم پیامبران برای چنین کاری نیامده اند.
و اگر فرض کنیم بعضی از اینها هیچیک از این اشکالات را نداشته می دانیم صرفا به منظور بهانه جوئی بوده است ، به قرینه بخشهای دیگر این آیات و می دانیم وظیفه پیامبر این نیست که در مقابل پیشنهادات بهانه جویان تسلیم گردد، بلکه وظیفه او ارائه معجزه است به مقداری که صدق دعوت او ثابت شود، و بیش از این چیزی بر او نیست .
2 - پاره ای از این تعبیرات خود این آیات با صراحت می گوید که این درخواست کنندگان تا چه اندازه بهانه جو و لجوج بودند، آنها در حالی که پیشنهاد صعود بر آسمان را به پیامبر می کنند با صراحت می گویند اگر به آسمان هم صعود کنی ما ایمان نخواهیم آورد، مگر اینکه نامه ای برای ما از آسمان با خود آوری .
اگر به راستی آنها تقاضای معجزه داشتند، پس چرا می گویند صعود بر آسمان نیز برای ما کافی نیست ؟ آیا قرینه ای از این واضحتر برای غیر منطقی بودن آنها پیدا می شود؟
3 - از همه اینها گذشته ما می دانیم که معجزه کار خدا است نه کار پیامبر، در حالی که لحن سخن این بهانه جویان به وضوح نشان می دهد که آنها

معجزه را کار پیامبر می دانستند، لذا تمام افعال را به شخص پیامبر نسبت می دادند: تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 288
تو باید این زمین را بشکافی و نهرهای آب در آن جاری کنی ، تو باید سنگهای آسمان را بر سرمان فرود آوری ، تو باید خدا و فرشتگان را نزد ما ظاهر کنی !.
در حالی که بر پیامبر لازم است این پندار را از مغز آنها بیرون کند و به آنها ثابت نماید که من نه خدا هستم ، نه شریک خدا و اعجاز تنها کار او است ، من بشری هستم همانند انسانهای دیگر با این تفاوت که وحی بر من نازل می شود. و آن مقدار که از اعجاز نیز لازم بوده خودش در اختیارم گذارده است ، بیش از این کاری از دست من ساخته نیست ، مخصوصا جمله ((سبحان ربی)) گواهی است بر همین معنی چرا که مقام پروردگار را از داشتن هر گونه شریک و شبیه پاک می شمرد.
به همین دلیل با اینکه در قرآن معجزات متعددی به عیسی نسبت داده شده است از قبیل زنده کردن مردگان و شفای بیماران غیر قابل علاج و یا کور مادرزاد ولی با اینحال در تمام این موارد کلمه ((باذنی)) یا ((باذن الله)) که آن را منحصرا منوط به فرمان پروردگار می داند آمده است ، تا روشن شود این معجزات گر چه به دست مسیح ظاهر شده اما از خود او نبوده است بلکه همه به فرمان خدا بوده .
4 - وانگهی کدام عقل باور می کند انسانی دعوی پیامبری نماید و حتی خود را خاتم پیامبران بداند و برای انبیای گذشته در کتاب آسمانیش هر گونه معجزات ذکر کند ولی خودش از آوردن هر گونه معجزه سر باز زند؟!
آیا مردم نخواهند گفت تو چگونه پیامبری هستی که نمی توانی هیچیک از معجزاتی را که خودت برای دیگران قائلی بیاوری ؟
تو مدعی هستی از همه آنها برتری و سرآمدی در حالی که شاگرد آنها هم نخواهی شد.
پیامبر در مقابل اینگونه سخنان چه می توانست بگوید؟ تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 289
و این خود نشانه زنده ای است بر اینکه او در موقع لزوم معجزاتی عرضه کرده است ، بنابراین روشن می شود اگر پیامبر در این آیات تسلیم پیشنهادهای آنها نشده حتما پیشنهادهای بی پایه و بهانه جوئیهای بی اساسی بوده است و گرنه در برابر پیشنهاد منطقی و معقول تسلیم بوده است . الإسراء
آیه 94 - 95
آیه و ترجمه
وَ مَا مَنَعَ النَّاس أَن يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلا أَن قَالُوا أَ بَعَث اللَّهُ بَشراً رَّسولاً(94)

قُل لّوْ كانَ فى الاَرْضِ مَلَئكةٌ يَمْشونَ مُطمَئنِّينَ لَنزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السمَاءِ مَلَكاً رَّسولاً(95)
ترجمه :94 - تنها چیزی که مانع شد مردم بعد از آمدن هدایت ایمان بیاورند، این بود که (از روی نادانی و بیخبری) گفتند: آیا خداوند بشری را به عنوان رسول فرستاده است ؟!
95 - بگو (حتی) اگر در روی زمین فرشتگانی (زندگی می کردند و) با آرامش گام برمی داشتند ما از آسمان فرشته ای را به عنوان رسول بر آنها می فرستادیم (چرا که رهبر هر گروهی باید از جنس خود آنان باشد).
تفسیر: بهانه همگونی !
در آیات گذشته سخن از بهانه جوئی مشرکان در زمینه توحید بود، و در آیات مورد بحث به بهانه همگونی اشاره کرده می گوید:
((تنها چیزی که مانع شد مردم بعد از آمدن هدایت ایمان بیاورند این بود که می گفتند آیا خدا انسانی را به عنوان پیامبر برانگیخته)) (و ما منع الناس ان یؤ منوا اذجاء هم الهدی الا ان قالوا ابعث الله بشرا رسولا).
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 290
آیا باور کردنی است که این مقام والا و بسیار مهم بر عهده انسانی گذارده شود؟
آیا نباید این رسالت عظیم بر دوش نوع برتری همچون فرشتگان بگذارند.
تا از عهده آن بخوبی برآید، انسانی خاکی کجا و رسالت الهی کجا؟
افلاکیان شایسته این مقامند نه خاکیان !.
این منطق سست و بی پایه مخصوص بیک گروه و دو گروه نبود، بلکه شاید اکثر افراد بی ایمان در طول تاریخ در برابر پیامبران به آن توسل جسته اند:
قوم نوح در مخالفت خود با این پیامبر بزرگ فریاد می زدند ((ما هذا الا بشر مثلکم)).
((این تنها انسانی همانند شما است)). (آیه 24 سوره مومنون).
قوم بی ایمان معاصر هود می گفتند ((ما هذا الا بشر مثلکم یاکل مما تاءکلون منه و یشرب مما تشربون)).
((این انسانی همانند شما است ، از آنچه می خورید می خورد و از آنچه می نوشید می نوشد)) (آیه 33 مومنون).
حتی اضافه می کردند که اگر شما از بشری همانند خودتان اطاعت کنید زیانکارید (و لئن اطعتم بشرا مثلکم انکم اذا لخاسرون) (آیه 34 مومنون).
عین این ایراد را به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز می کردند و می گفتند: ((مال هذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق لو لا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا).

((چرا این پیامبر غذا می خورد، و در بازارها راه می رود؟ لااقل چرا فرشته ای همراه او نازل نشده که همراه او مردمرا انذار کند))؟ (آیه 7 سوره فرقان).
قرآن در یک جمله کوتاه و روشن پاسخ پرمعنائی به همه آنها داده می گوید: تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 291
((بگو حتی اگر در روی زمین فرشتگانی بودند که با آرامش گام می زدند، ما از آسمان فرشته ای را به عنوان پیامبر بر آنها نازل می کردیم)) (قل لو کان فی الارض ملائکة یمشون مطمئنین لنزلنا علیهم من السماء ملکا رسولا).
یعنی همواره رهبر باید از جنس پیروانش باشد، انسان برای انسانها و فرشته برای فرشتگان .
دلیل این همگونی رهبر و پیروان نیز روشن است ، زیرا از یکسو مهمترین بخش تبلیغی یک رهبر بخش تبلیغی عملی او است . همان الگو بودن و اسوه بودن ، و این تنها در صورتی ممکن است که دارای همان غرائز و احساسات ، و همان ساختمان جسمی و روحی باشد، و گرنه پاکی فرشته ای که نه شهوت جنسی دارد و نه نیاز به مسکن و لباس و غذا، و نه سایر غرائز انسانی در آن موجود است ، هیچگاه نمی تواند سرمشقی برای انسانها باشد، بلکه مردم میگویند او از دل ما خبر ندارد، و نمی داند چه طوفانهائی بر اثر شهوت و غضب در روح ما جریان دارد، او تنها برای دل خودش سخنی میگوید، او اگر احساسات ما را داشت مثل ما بود یا بدتر! اعتباری به حرفهای او نیست !.
اما هنگامی که رهبری همچون علی (علیه السلام) بگوید: انما هی نفسی اروضها بالتقوی لتاتی آمنة یوم الخوف الاکبر.
منهم نفسی همچون شما دارم اما بوسیله تقوا آنرا مهار میکنم تا در روز قیامت در امن و امان باشد در چنین حالتی میتواند الگو و اسوه باشند.
از سوی دیگر رهبر باید همه دردها، نیازها، و خواسته های پیروان خود را بخوبی درک کند تا برای درمان و پاسخگوئی به آن آماده باشد، و مشمول گفته شاعر: آگه نئی از حال من مشکل همین است نگردد.
مخصوصا به همین دلیل پیامبران از میان توده های مردم برخاسته اند، تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 292
و دورانهائی از سختترین نوع زندگی را غالبا تحمل کرده اند، تا همه تلخیهای زندگی را بچشند و حقایق دردناک را لمس کنند و خود را برای درمان آنها آماده و مهیا سازند.
نکته ها: 1 - جمله و ما منع الناس ... میگوید تنها مانع ایمان آنها همین بهانه جوئی بوده ، ولی این تعبیر البته دلیل بر انحصار نیست بلکه برای تاکید و بیان اهمیت موضوع است .

2 - تعبیر به ملائکة یمشون مطمئنین در میان مفسران مورد بحث واقع شده ، و تفسیرهای متعددی برای آن گفته اند:
بعضی آنرا اشاره به گفتار عرب جاهلی دانسته اند که میگفتند ما در این جزیره ساکن بودیم و زندگی آرامی داشتیم ، محمد آمد آرامش ما را بر هم زد، قرآن میگوید حتی اگر فرشتگانی در زمین بودند و چنین آرامش کاذبی را که مدعی هستند داشتند ما پیامبری از جنس خودشان برای آنها می فرستادیم .
بعضی دیگر آنرا به معنی اطمینان به دنیا و لذات آن و کناره گیری از هر گونه آئین و مذهب تفسیر کرده اند.
و سرانجام بعضی آنرا به معنی سکونت و توطن در زمین گرفته اند.
ولی این احتمال قوی به نظر میرسد که منظور آن است که حتی اگر فرشتگان در زمین زندگی میکردند و زندگی آرام و خالی از تصادم و خصومت و کشمکش داشتند، باز هم نیاز به وجود رهبری از جنس خود پیدا می کردند، چرا که ارسال پیامبران تنها برای پایان دادن به ناآرامیها و ایجاد آرامش در زندگی مادی نیست ، بلکه همه اینها مقدمه ای است برای پیمودن راه تکامل و پرورش در زمینه های معنوی و انسانی و این نیاز به رهبر الهی دارد. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 293
3 - علامه طباطبائی در تفسیر المیزان از کلمه ارض در آیه فوق چنین استفاده میکند که طبیعت زندگی مادی در روی زمین طبیعت نیاز به وجود پیامبر است و بدون آن زندگی هرگز سامان نمی پذیرد.
و علاوه این کلمه را اشاره لطیفی به مسئله جاذبه زمین میداند چرا که راه رفتن توام با آرامش و اطمینان بدون وجود آن امکانپذیر نیست . الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 294
آیه 96 - 97
آیه و ترجمه
قُلْ كفَى بِاللَّهِ شهِيدَا بَيْنى وَ بَيْنَكمْ إِنَّهُ كانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرَا بَصِيراً(96)
وَ مَن يهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَن يُضلِلْ فَلَن تجِدَ لهُمْ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِهِ وَ نحْشرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلى وُجُوهِهِمْ عُمْياً وَ بُكْماً وَ صمًّا مَّأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ كلَّمَا خَبَت زِدْنَهُمْ سعِيراً(97)
ترجمه :96 - بگو: همین کافی است که خدا گواه میان من و شما است ، چرا که او نسبت به بندگانش آگاه و بیناست .
97 - هر کس را خدا هدایت کند هدایت یافته واقعی او است ، و هر کس را او (به خاطر اعمالش) گمراه سازد هادیان و سرپرستانی جز خدا برای او نخواهی یافت ، و روز قیامت آنها را بر صورتهایشان محشور میکنیم در حالی که نابینا و گنگ و کرند، جایگاهشان دوزخ است و هر زمان آتش آن فرونشیند، شعله تازه ای بر آنها می افزائیم .

تفسیر: هدایت یافتگان واقعی
در تعقیب بحثهای گذشته که در زمینه توحید و نبوت ، و گفتگو با مخالفان بود، آیات فوق یکنوع اعلام ختم بحث در این مرحله و نتیجه گیری از آن می باشد. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 295
نخست میگوید: اگر آنها دلائل روشن تو را در رابطه با توحید و نبوت و معاد نپذیرند به آنها اعلام کن و بگو همین بس که خدا میان من و شما گواه باشد، چرا که او از حال بندگانش آگاه ، و نسبت به کارشان بینا است (قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم انه کان بعباده خبیرا بصیرا).
در حقیقت دو هدف از بیان این عبارت در نظر بوده است : نخست اینکه مخالفان متعصب لجوج را تهدید کند که خداوند آگاه و بینا، شاهد و گواه اعمال ما و شما است ، گمان نکنید از محیط قدرت او بیرون خواهید رفت ، و یا چیزی از اعمالتان بر او مخفی می ماند.
دیگر اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با بیان این عبارت ایمان قاطع خود را به آنچه گفته است ظاهر سازد چرا که قاطعیت گوینده در سخن خود اثر عمیق روانی در شنونده دارد، باشد که این تعبیر محکم و قاطع که توأ م با یکنوع تهدید ملایم نیز می باشد در آنها اثر بگذارد قلبشان را تکان دهد و فکرشان را بیدار کند و به راه راست بخواند.
سپس اضافه میکند تنها کسی هدایت می یابد که خدا نور هدایت را به قلبش بیفکند (و من یهدی الله فهو المهتد).
اما آنها را که خدا (بخاطر اعمالشان) گمراه ساخته است هرگز اولیاء و راهنما و سرپرستی جز خدا برای آنها نخواهی یافت (و من یضلل فلن تجد لهم اولیاء من دونه).
تنها راه این است که باز هم به سوی او بازگردند و نور هدایت از او بطلبند. این دو جمله در حقیقت اشاره به این است که تنها استدلالات قوی و کوبنده کافی برای ایمان آوردن نیست ، بلکه تا توفیق الهی و شایستگی هدایت در او پیدا تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 296
نشود محال است ایمان بیاورد.
این تعبیر همانند آن است که ما افرادی را به انجام یک کار خیر قابل توجهی دعوت میکنیم ، و یا انواع استدلال اهمیت موضوع را گوشزد می نمائیم ، اما عده ای میپذیرند، و عده ای مخالفت میکنند ما میگوئیم همه کس لایق انجام چنین کاری نیست !
نطفه پاک بباید که شود قابل فیض
ورنه هر سنگ و گلی لؤ لؤ و مرجان نشود!این یک واقعیت است که هر دلی لایق نور حق نیست ، و هر سری جای سودای او نمی باشد، به علاوه این سخن اثر تحریک کننده در شنونده دارد و بسیار میشود که او برای اثبات لیاقت خود دست از لجاجت برمیدارد و تسلیم حق میشود.

این را نیز بارها گفته ایم که هدایت و ضلالت الهی هرگز جنبه جبری ندارد، بلکه اثر مستقیم اعمال و صفات خود انسان است :
آنها که در راه او به جهاد برمی خیزند و برای رسیدن به حق همه گونه فداکاری میکنند، مسلما شایسته آنند که مشمول هدایت او شوند (و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا) (سوره عنکبوت آیه 69).
و اما آنها که با پیمودن راه عناد و لجاج و آلوده شدن به هر گونه ظلم و فساد و گناه شایستگی را در خود کشته ، و مستحق سلب توفیق و گمراهی شده اند مسلما این افراد را گمراه میسازد، چنانکه میفرماید (و یضل الله الظالمین) (ابراهیم 27) (و ما یضل به الا الفاسقین) (سوره بقره 26) (کذلک یضل الله من هو مسرف مرتاب) (غافر 34).
اما اینکه اولیاء به صورت جمع ذکر شده ممکن است اشاره به تعدد خدایان پنداری ، و یا تنوع وسائل و اسبابهائی باشد که آنها به آن پناه می برند، یعنی هیچیک از این وسائل و اسباب و همچنین انسانها و غیر انسانها و خدایان پنداری نمی توانند به فریاد آنها برسند و از گمراهی و بدبختی نجاتشان بخشند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 297
سپس به صورت یک تهدید قاطع و کوبنده صحنه ای از صحنه های قیامت را که نتیجه قطعی اعمال آنها است به آنها نشان می دهد:
و ما آنها را در روز قیامت بر صورتهایشان محشور می کنیم (و نحشرهم یوم القیامة علی وجوههم):
بجای اینکه مستقیم و ایستاده راه بروند فرشتگان عذاب آنانرا به صورتشان بر زمین می کشند.
بعضی نیز این احتمال داده اند که این گنهکاران چون در آنجا قادر به راه رفتن نیستند همچون خزندگان بر صورت و سینه می خزند، و با حالی دردناک و ذلت بار پیش می روند.
آری آنها از نعمتهای بزرگی همچون پاها برای راه رفتن محرومند چرا که در این جهان از این وسائل در راه سعادت استفاده نکردند، بلکه در مسیر گناه آنها را به کار گرفتند.
و نیز آنها در حالتی که نابینا و لال و کر هستند به آن دادگاه بزرگ وارد شوند (عمیا و بکما و صما).
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که از آیات دیگر قرآن استفاده میشود که مجرمان و دوزخیان هم می بینند هم می شنوند و هم سخن می گویند چگونه آیه فوق میگوید آنها کور و کر و لالند؟!
مفسران در پاسخ این سؤ ال تفسیرهای متعددی ذکر کردند که بهتر از همه دو تفسیر زیر است : تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 298
1 - مواقف و مراحل قیامت مختلف است در بعضی از مراحل و مواقف آنها کور و کر و نابینا هستند، و این خود یکنوع مجازات برای آنها است ،

(چرا که این نعمتهای بزرگ الهی را در دنیا مورد بهره برداری صحیح قرار ندادند) ولی در مراحل دیگری چشمشان بینا و گوششان شنوا و زبانشان باز میشود، تا صحنه های عذاب را ببینند و سرزنشهای سرزنش کنندگان را بشنوند و به ناله و فریاد و اظهار ضعف بپردازند که این خود نوع دیگری از مجازات برای آنها است .
2 - مجرمان از دیدن آنچه مایه سرور است و از شنیدن آنچه مایه نشاط و از گفتن آنچه موجب نجات میباشد محرومند و به عکس آنچه که مایه زجر و ناراحتی است می بینند و می شنوند و می گویند.
و در پایان آیه می فرماید جایگاه همیشگی آنها دوزخ است (ماواهم جهنم).
اما گمان نکنید آتشش همچون آتشهای دنیا سرانجام به خاموشی می گراید نه هر زمان التهاب آن فرو می نشیند شعله تازه ای بر آنها می افزائیم (کلما خبت زدناهم سعیرا). الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 299
آیه 98 - 100
آیه و ترجمه
ذَلِک جَزَاؤُهُم بِأَنَّهُمْ کَفَرُوا بِئَایَتِنَا وَ قَالُوا أَ ءِذَا کُنَّا عِظماً وَ رُفَتاً أَ ءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِیداً(98)
أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِی خَلَقَ السمَوَتِ وَ الاَرْض قَادِرٌ عَلی أَن یخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَجَلاً لا رَیْب فِیهِ فَأَبی الظلِمُونَ إِلا کُفُوراً(99)
قُل لَّوْ أَنتُمْ تَمْلِکُونَ خَزَائنَ رَحْمَةِ رَبی إِذاً لاَمْسکْتُمْ خَشیَةَ الانفَاقِ وَ کانَ الانسنُ قَتُوراً(100)
ترجمه :98 - این کیفر آنهاست به خاطر اینکه به آیات ما کافر شدند، و گفتند آیا هنگامی که ما استخوانهای پوسیده و خاکهای پراکنده میشویم آیا بار دیگر آفرینش تازه ای خواهیم یافت ؟!
99 - آیا ندیدند خدائی که آسمانها و زمین را آفرید قادر است مثل آنها را بیافریند (و به زندگی جدید بازشان گرداند و برای آنها سرآمدی قطعی قرار داد اما ظالمان جز کفر و انکار را پذیرا نیستند.
100 - بگو اگر شما مالک خزائن رحمت پروردگار من بودید بخاطر تنگنظری امساک می کردید مبادا انفاق مایه تنگدستی شما شود و انسان سخنگیر است . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 300
تفسیر: چگونه معاد ممکن است ؟
در آیات گذشته دیدیم که چگونه سرنوشت شومی در جهان دیگر در انتظار مجرمان است . سرنوشتی که هر انسان عاقلی را در اندیشه فرو می برد، آیات مورد بحث علت این موضوع را به بیان دیگر تشریح میکند.
نخست میگوید: این کیفر آنها است به خاطر اینکه آیات ما را انکار کردند و گفتند آیا هنگامی که ما تبدیل به استخوانهای پوسیده ، و خاکهای پراکنده

میشویم آیا بار دیگر آفرینش تازه ای خواهیم یافت ؟ (ذلک جزاؤ هم بانهم کفروا بایاتنا و قالواء اذا کنا عظاما و رفاتا ءانا لمبعوثون خلقا جدیدا).
رفات چنانکه راغب در مفردات میگوید: به معنی قطعاتی از کاه است که نمی شکند و پراکنده میشود، ناگفته پیداست که انسان در زیر خاک نخست تبدیل به استخوانهای پوسیده میشود سپس تبدیل به خاک میگردد و این ذرات خاک نیز از هم متلاشی و پراکنده می شوند.
قرآن بلافاصله از این گفتار آنها که مسئله معاد جسمانی را با تعجب می نگریستند و یا آنرا غیر ممکن می پنداشتند با بیان روشنی پاسخ داده ، میگوید: آیا آنها ندیدند خدائی که آسمانها و زمین را آفریده قادر است مثل آنها را بیافریند؟
(او لم یروا ان الله الذی خلق السموات و الارض قادر علی ان یخلق مثلهم)
ولی آنها نباید عجله کنند این رستاخیز و قیامت اگر چه دیر آید سرانجام می آید خداوند برای آنها سرآمدی قطعی قرار داده است ، و تا این زمان موعود فرا نرسد قیامت بر پا نخواهد شد (و جعل لهم اجلا لا ریب فیه).
اما این ظالمان و ستمگران با شنیدن این آیات نیز به همان راه انحرافی خود ادامه می دهند و جز راه کفر و انکار نمی پویند (فابی الظالمون الا کفورا). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 301
و از آنجا که آنها اصرار داشتند پیامبر نباید از جنس بشر باشد گوئی یک نوع حسادت و بخل مانع از این میشد که باور کنند ممکن است خدا این موهبت را به انسانی بدهد، لذا در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: به آنها بگو اگر شما مالک خزائن رحمت پروردگار من بودید مسلما بخاطر تنگنظری امساک میکردید، مبادا انفاق مایه فقر و تنگدستی شما شود (قل لو انتم تملکون خزائن رحمت ربی اذا لامسکتم خشیة الانفاق).
و انسان طبعا موجود بخیلی است (و کان الانسان قتورا).
قتور از ماده قتر بر وزن قتل به معنی امساک در خرج کردن است . و از آنجا که قتور صیغه مبالغه است معنی شدت امساک و تنگنظری را میرساند.
نکته ها: 1 - معاد جسمانی - آیات فوق از روشنترین آیات مربوط به اثبات معاد جسمانی است ، زیرا تعجب مشرکان از این بود که چگونه ممکن است خداوند استخوانهای پوسیده و خاک شده را بار دیگر به لباس حیات و زندگی بیاراید، پاسخ قرآن نیز در همین رابطه است میگوید: خداوندی که آسمانها و زمین را آفرید، چنین قدرتی را دارد که اجزای پراکنده انسان را جمع آوری کرده ، حیات نوین ببخشد. معلوم نیست با این آیات روشن ، و آیات فراوان دیگری همانند آن ، چگونه بعضی دعوی اسلام دارند، در عین حال معاد را منحصرا روحانی میدانند؟! ضمنا استدلال بعمومیت قدرت

خداوند در اثبات مساله معاد یکی از دلائلی است که قرآن کرارا روی آن تکیه کرده است از جمله در آخر سوره یس که چند دلیل برای اثبات معاد جسمانی بیان شده یکی از آنها همین مساله عمومیت تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 302
قدرت خدا است .
2 - کدام آیات - در اینکه منظور از این آیات در جمله کفروا بایاتنا آیات توحید است یا دلائل نبوت ، و یا آیات مربوط به معاد است احتمالات متعددی وجود دارد، ولی با توجه به اینکه این جمله در ضمن بحث معاد واقع شده به نظر میرسد که اشاره به آیات معاد بوده باشد، و در حقیقت مقدمه ای است برای پاسخگوئی به منکران معاد.
3 - منظور از مثلهم چیست - قاعدتا باید گفته شود که خداوند با آن قدرتی که دارد میتواند این انسانها را در قیامت بازگرداند در حالی که در آیات فوق میخوانیم میتواند مثل آنها را بیافریند، این تعبیر گاهی سبب اشتباه و یا لااقل موجب استفهام برای بعضی شده است که مگر انسانهائی که در رستاخیز گام می نهند همین انسانها نیستند؟
بعضی از مفسران گفته اند منظور از مثل در اینجا عین است ، زیرا گاهی میگوئیم : مثل تو نباید چنین کاری را انجام دهد و منظورمان اینست که تو نباید این کار را انجام دهی ، ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر میرسد زیرا اینگونه تعبیرها محل دیگری دارد که متناسب با مورد بحث ما نیست .
ظاهر اینست که منظور از تعبیر به مثل در آیه فوق همان اعاده و تجدید حیات است ، زیرا خلقت دوم مسلما عین خلقت اول نیست چرا که حداقل در زمان دیگر و شرائط دیگری تحقق پذیرفته و صورت تازه ای است هر چند ماده همان ماده قدیم بوده باشد، فی المثل اگر ما خشت پوسیده و متلاشی شده ای را مجددا در قالب تازه ای همانند قالب بریزیم نمیتوان گفت عین همان خشت است هر چند غیر آن هم نیست ، بلکه مثل آنست ، و این نشان می دهد که قرآن تا چه حد در انتخاب تعبیرات دقیق است . (دقت کنید). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 303
البته مسلم است که شخصیت انسان به روح و جان او است و میدانیم همان روح نخستین هنگام رستاخیز بازمیگردد، ولی معاد جسمانی به ما میگوید که روح با همان مرکب نخستین خواهد بود، یعنی همان ماده متلاشی شده جمع آوری و نوسازی میشود و با روح او هماهنگ میگردد، و در بحثهای معاد این موضوع را ثابت کرده ایم که اصولا روح انسانی پس از شکل گرفتن با هیچ بدن دیگری نمیتواند هماهنگ شود جز با بدن اصلی که با آن پرورش یافته است ، آن قبا تنها بر این اندام موزون است ، و این اندام برای آن قبا، و اینست رمز لزوم رستاخیز روح و جسم با هم (معاد جسمانی و روحانی).

4 - اجل چیست ؟ - میدانیم اجل یعنی سرآمد عمر چیزی ، ولی آیا اجل در آیات فوق اشاره بپایان عمر آدمی است ؟ و یا سرآمد عمر دنیا و آغاز رستاخیز؟ با توجه به اینکه سخن از مساله معاد است تفسیر دوم صحیحتر به نظر میرسد.
و اما اینکه بعضی از مفسران بزرگ گفته اند این سخن با جمله لا ریب فیه سازگار نیست زیرا منکران معاد مسلما در مساله معاد شک و ریب داشتند صحیح به نظر نمی رسد.
چرا که اینگونه تعبیرات مفهومش آنست که نباید در این مساله هیچ تردید به خود راه داد، و اصولا در آن جای تردید نیست ، نه اینکه کسی شک ندارد.
بنابر این مفهوم مجموع آیه این میشود: که خداوندی که آسمانها و زمین را آفریده مسلما میتواند این انسانها را مجددا لباس حیات بپوشاند، منتها اگر این کار به سرعت صورت نمیگیرد بخاطر آنست که سنت الهی یک زمان بندی قطعی که جای تردید در آن نیست برای این امر قرار داده است .
نتیجه اینکه : دلیل اصلی در مقابل منکران معاد همان مساله قدرت است
و اما جمله جعل لهم اجلا لا ریب فیه پاسخ سؤ ال ی است که در زمینه تاخیر قیامت تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 304
مطرح می شده است (دقت کنید).
5 - پیوند آیات - با مطالعه آیات فوق این سؤ ال پیش می آید که مساله بخیل بودن انسان که در آخرین آیه مورد بحث مطرح شده ، چه ارتباطی با مباحث گذشته دارد؟
بعضی از مفسران گفته اند این جمله اشاره به مطلبی است که در چند آیه قبل از زبان بت پرستان مطرح شده بود، و آن اینکه آنها تقاضا داشتند پیامبر سرزمین مکه را پر از چشمه ها و باغها کند، قرآن در پاسخ آنها میگوید اگر تمام خزائن الهی را هم به شما بدهند باز دست از امساک و بخل برنخواهید داشت .
ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر میرسد، چون بحث آنها پیرامون مالکیت این باغها و چشمه ها نبوده ، بلکه آنها تقاضای اصل این کار که خارق عادت است داشته اند.
تفسیر دومی که برای این ارتباط گفته اند و صحیح به نظر میرسد همانست که در بالا هم اشاره کردیم و آن اینکه آنها بخاطر بخل و تنگنظری از اینکه موهبت نبوت به انسانی داده شود تعجب میکردند و این آیه در واقع به آنها پاسخ میگوید که تنگنظری شما آنچنان است که اگر مالک تمام جهان نیز شوید باز دست از روش زشت و ناپسند خود برنخواهید داشت .
6 - آیا همه انسانها بخیل هستند - بارها گفته ایم که در بسیاری از آیات قرآن انسان بطور مطلق و بی قید و شرط مورد انواع ملامتها قرار گرفته

است ، و با صفاتی همچون بخل و جهل و ظالم بودن عجول بودن و مانند اینها توصیف شده است .
این تعبیرات هرگز منافات با این ندارد که مؤ منان و افراد تربیت شده
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 305
درست در جهت مخالف این صفات قرار داشته باشند بلکه اشاره به آن است که طبیعت آدمی چنین می باشد که اگر تحت تربیت رهبران الهی قرار نگیرد، و او را به حال خودش ، همچون گیاهی خودرو، واگذارند آمادگی پذیرش همه این صفات زشت را دارد.
نه اینکه ذاتا چنین آفریده شده و یا سرانجام همه چنین خواهند بود
7 - تعبیر به خشیة الانفاق بمعنی ترس از فقر است فقری که بر اثر کثرت انفاق - به پندار آنها - حاصل میشود. الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 306
آیه 101 - 104
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسى تِسعَ ءَايَتِ بَيِّنَتٍ فَسئَلْ بَنى إِسرءِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنى لاَظنُّک يَمُوسى مَسحُوراً(101)
قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هَؤُلاءِ إِلا رَب السمَوَتِ وَ الاَرْضِ بَصائرَ وَ إِنى لاَظنُّک يَفِرْعَوْنُ مَثْبُوراً(102)
فَأَرَادَ أَن يَستَفِزَّهُم مِّنَ الاَرْضِ فَأَغْرَقْنَهُ وَ مَن مَّعَهُ جَمِيعاً(103)
وَ قُلْنَا مِن بَعْدِهِ لِبَنى إِسرءِيلَ اسكُنُوا الاَرْض فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الاَخِرَةِ جِئْنَا بِكمْ لَفِيفاً(104)
ترجمه :101 - ما به موسی نه معجزه روشن دادیم ، از بنی اسرائیل سؤ ال کن آن زمان که این (معجزات نهگانه) به کمک آنها آمد (چگونه بودند) و فرعون به او گفت گمان می کنم ای موسی تو دیوانه (یا ساحری)!
102 - گفت : تو که می دانی این آیات را جز پروردگار آسمانها و زمین - برای روشنی دلها - نفرستاده ، و من گمان می کنم ای فرعون تو نابود خواهی شد!
103 - (فرعون) تصمیم گرفت همه آنها را از آن سرزمین ریشه کن کند، ولی ما او و تمام کسانی را که با او بودند تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 307
104 - و بعد از آن به بنی اسرائیل گفتیم در این سرزمین (مصر و شام ساکن شوید، اما هنگامی که وعده آخرت فرا رسد همه شما را دسته جمعی (به آن دادگاه عدل) می آوریم .
تفسیر: با اینهمه نشانه ها باز ایمان نیاوردند
در چند آیه پیش از این خواندیم که مشرکان چه تقاضاهای عجیب و غریبی از پیامبر داشتند و از آنجا که انگیزه آنها به گواهی اظهارات خودشان

حقجوئی نبود بلکه هدفشان بهانه گیری و لجاجت بود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پاسخ منفی به آنها داد.
در آیات مورد بحث در حقیقت نمونه ای از این صحنه را در امتهای پیشین بیان می کند که چگونه انواع خارق عادات و معجزات را دیدند و باز هم بهانه گرفتند و راه انکار را همچنان ادامه دادند.
در آیه نخست میگوید: ما به موسی نه آیه و نشان روشن دادیم (و لقد آتینا موسی تسع آیات بینات).
در اینکه این نه آیه چه بوده در پایان همین بحث به آن اشاره خواهیم کرد.
سپس برای تاکید بیشتر اضافه میکند: اگر مخالفانت حتی این موضوع را انکار کنند برای اتمام حجت به آنها از بنی اسرائیل سؤ ال کن که در آن زمان که این آیات به سراغشان آمد چگونه بودند (فاسئل بنی اسرائیل اذ جاءهم) ولی با این حال فرعون گردنکش جبار و طغیانگر نه تنها تسلیم نشد بلکه موسی را متهم به ساحر بودن و یا دیوانه بودن کرد و گفت : من گمان میکنم ای موسی تو ساحر یا دیوانه ای . (فقال له فرعون انی لاظنک یا موسی مسحورا) در بیان معنی مسحور مفسران دو تفسیر گفته اند بعضی آنرا به معنی ساحر دانسته اند به شهادت آیات دیگر قرآن که می گوید فرعون و فرعونیان همه جا او را متهم به ساحر بودن کردند، و آمدن اسم مفعول به معنی فاعل در لغت عرب شبیه و نظیر دارد مانند مشئوم به معنی شائم کسی که مایه بدبختی است ، و تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 308
میمون به معنی یامن کسی که مایه خوشبختی است ولی جمعی دیگر از مفسران مسحور را به همان معنی مفعولی واگذاشته اند، به معنی کسی که سحر در او اثر گذاشته ، چنانکه از آیه 39 ذاریات استفاده میشود که هم نسبت سحر به او دادند هم جنون .
به هر حال این روش همیشگی مستکبران است که مردان الهی را بخاطر نوآوریها، و حرکت بر ضد مسیر جامعه های فاسد، و همچنین نشاندادن خارق عادات متهم به سحر و یا جنون میکردند، تا در افکار مردم سادهدل نفوذ کنند و آنها را از گرد پیامبران پراکنده سازند.
ولی موسی در برابر این تهمت ناروا سکوت نکرد و با قاطعیت هر چه تمامتر گفت ای فرعون تو بخوبی میدانی که این آیات روشنی بخش را جز پروردگار آسمانها و زمین نازل نکرده است (قال لقد علمت ما انزل هؤ لاء الا رب السموات و الارض بصائر).
بنا بر این تو با علم و اطلاع و آگاهی حقایق را انکار میکنی ، تو بخوبی میدانی که اینها از طرف خدا است ، و منهم میدانم که میدانی !.
اینها بصائر است ، دلائلی است آشکار که بوسیله آن مردم راه حق را پیدا کنند و برای پیمودن جاده سعادت بصیرت می یابند.

و به همین دلیل چون حق را دانسته انکار میکنی من فکر میکنم ای فرعون تو سرانجام هلاک خواهی شد (و انی لاظنک یا فرعون مثبورا).
مثبور از ماده ثبور به معنی هلاکت است .
چون فرعون نتوانست در برابر استدلالهای دندانشکن موسی مقاومت کند به همان چیزی متوسل شده که همه طاغوتیان بی منطق در تمام قرون و اعصار به آن متوسل میشدند یعنی اراده کرد که آنها را از آن سرزمین بیرون کند اما ما تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 309
او و همه همراهانش را غرق کردیم (فاراد أ ن یستفزهم من الارض فاغرقناه و من معه جمیعا)
یستفز از ماده استفزاز به معنی بیرون راندن به زور و عنف است .
و به دنبال این پیروزی و نجات بزرگ به بنی اسرائیل گفتیم که در این سرزمین (سرزمین مصر و شام) سکونت نمائید (و قلنا من بعده لبنی اسرائیل اسکنوا الارض).
اما هنگامی که وعده آخرت فرا رسد همه شما را به پای میزان حساب حاضر خواهیم کرد (فاذا جاء وعد الاخرة جئنا بکم لفیفا).
لفیف از ماده لف به معنی پیچیدن است ، و در اینجا منظور گروهی است که کاملا در هم آمیخته و بهم پیچیده شده اند بطوری که شخص و قبیله آنها شناخته نمی شود.
نکته ها: 1 - منظور از آیات نه گانه - در قرآن مجید برای موسی آیات و معجزات فراوانی آمده است از جمله :
1 - تبدیل شدن عصا به مار عظیم و بلعیدن ابزار ساحران (فاذا هی حیة تسعی) (طه - 20).
2 - ید بیضاء یا درخشیدن دست موسی (علیه السلام) همچون یک منبع نور (و اضمم یدک الی جناحک تخرج بیضاء من غیر سوء آیة اخری) (طه 22).
3 - طوفانهای کوبنده (فارسلنا علیهم الطوفان) (اعراف - 133).
4 - ملخ که بر زراعتها و درختان آنها مسلط گشت و آفت کشاورزی تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 310
آبادشان شد - (و الجراد) (اعراف - 133).
5 - قمل یکنوع آفت نباتی که غلات را نابود میکرد - (و القمل) (اعراف - 133).
6 - ضفادع قورباغه ها که از رود نیل سر برآوردند و آنقدر تولید مثل کردند که زندگی آنها را قرین بدبختی و مشکلات کرد - (و الضفادع) (اعراف - 133).
7 - دم یا ابتلای عمومی به خون دماغ شدن و یا به رنگ خون درآمدن رود نیل بطوری که نه برای شرب قابل استفاده بود و نه کشاورزی (و الدم آیات مفصلات) (اعراف - 133).

8 - شکافته شدن دریا به گونه ای که بنی اسرائیل توانستند از آن بگذرند (و اذ فرقنا بکم البحر) (بقره - 50.
9 - نزول من و سلوی که شرح آن در ذیل آیه 57 سوره بقره (جلد اول صفحه 178) گذشت (و انزلنا علیکم المن و السلوی) (بقره - 57).
10 - جوشیدن چشمه ها از سنگ (فقلنا اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا) (بقره - 60).
11 - جدا شدن قسمتی از کوه و قرار گرفتن همچون سایبانی فوق آنان (و اذ نتقنا الجبل فوقهم کانه ظلة) (اعراف - 171).
12 - قحطی و خشکسالی و کمبود میوه ها (و لقد اخذنا آل فرعون بالسنین و نقص من الثمرات) (اعراف - 130).
13 - بازگشت حیات و زندگی به مقتولی که قتل او مایه اختلاف شدید میان بنی اسرائیل شده بود (فقلنا اضربوه ببعضها کذلک یحیی الله الموتی) (بقره - 73).
14 - استفاده از سایه ابرها که در حرارت شدید بیابان بطور معجزه آسائی

بر سر آنها قرار می گرفت (و ظللنا علیکم الغمام) (بقره - 57).
ولی سخن در اینجاست که منظور از آیات نهگانه که در آیات مورد بحث به آن اشاره شده چیست ؟
تعبیراتی که در این آیات به کار رفته نشان می دهد که منظور از آن معجزاتی است که در ارتباط با فرعون و فرعونیان صورت گرفته ، نه آنها که در ارتباط با خود بنی اسرائیل است ، مانند نزول من و سلوی ، و خارج شدن چشمه از سنگ و امثال آن .
با توجه به این نکته میتوان گفت پنج موضوعی که در آیه 133 سوره اعراف آمده جزء این نه آیه است (طوفان ، آفت نباتی ، ملخ ، فزونی قورباغه و خون . همچنین بدون شک دو معجزه معروف موسی (علیه السلام): یعنی مساله عصا و ید بیضاء جزء این آیات نهگانه خواهد بود، به خصوص اینکه در سوره نمل آیه 10 تا 12 همین تعبیر تسع آیات (آیات نهگانه را بعد از بیان این دو معجزه بزرگ ذکر میکند.
مجموع اینها هفت امر خارق عادت میشود، ببینیم دو آیه دیگر چیست ؟ بدون شک غرق فرعونیان و مانند آن نمیتواند از این آیات باشد چرا که هدف بیان آیاتی است که برای هدایت فرعونیان آمده ، نه آنها که مایه نابودیشان شد.
دقت در آیات سوره اعراف که بسیاری از این آیات در آن آمده است نشان میدهد که منظور از دو آیه دیگر خشکسالی و کمبود انواع میوه ها بوده است ، چه اینکه بعد از معجزه عصا و ید بیضاء، و قبل از بیان آیات پنجگانه طوفان و ملخ ... چنین میخوانیم : و لقد اخذنا آل فرعون بالسنین و

نقص من الثمرات لعلهم یذکرون : ما آل فرعون را گرفتار خشکسالی و کمبود انواع میوه ها کردیم شاید بیدار شوند.
گر چه ممکن است بعضی تصور کنند خشکسالی جدا از کمبود میوه ها نیست و به این ترتیب مجموعا یک نشانه محسوب میشوند، اما همانگونه که در تفسیر تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 312
آیه 130 سوره اعراف گفتیم خشکسالی های موقت و محدود ممکن است در درختان کمتر اثر بگذارد، اما هنگامی که طولانی گردد باعث نابودی درختان نیز خواهد شد، بنابر این خشکسالی به تنهائی همیشه سبب نابودی میوه ها نیست .
از این گذشته ممکن است از میان رفتن میوه ها بخاطر آفات دیگری غیر از خشکسالی بوده باشد.
نتیجه اینکه خارق عادات نهگانه که در آیات مورد بحث به آن اشاره شده عبارتند از عصا، ید بیضا، طوفان ، ملخ ، یکنوع آفت نباتی بنام قمل ، فزونی قورباغه ، خون ، خشکسالی ، کمبود میوه ها.
در همان سوره اعراف میخوانیم که بعد از ذکر این آیات نهگانه می گوید چون سرانجام با مشاهده این همه آیات ایمان نیاوردند از آنها انتقام گرفتیم و در دریا غرقشان کردیم چرا که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غافل شدند (آیه 136 اعراف).
البته در منابع حدیث ما روایاتی در تفسیر این آیه نقل شده است اما چون این روایات با هم اختلاف دارند نمیتوان آنها را معیار برای قضاوت قرار داد و به آنها اطمینان پیدا کرد.
2 - آیا سؤ ال کننده پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است - ظاهر آیات فوق این است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مامور بود از بنی اسرائیل در زمینه آیات نهگانه که بر موسی نازل شد سؤ ال کند که چگونه فرعونیان با بهانه جوئیهای مختلف از پذیرش حقانیت موسی (علیه السلام) با اینهمه آیات سر باز زدند، ولی از آنجا که شخصی همانند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با آن علم و عقل نیازی به چنین سؤ الی نداشته ، بعضی از مفسران مامور سؤ ال را مخاطبین دیگر دانسته اند، اما با توجه به اینکه سؤ ال پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای خودش نبود بلکه برای پذیرش مشرکان بوده است هیچ مانعی ندارد که سؤ ال کننده شخص تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 313
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باشد تا مشرکان بدانند اگر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تسلیم پیشنهادهای جوراجور آنها نمیشود بخاطر آن است که این پیشنهادها انگیزه حقجوئی ندارد، بلکه از سر لجاجت و تعصب و عناد است ، همانگونه که در داستان موسی (علیه السلام) و فرعون نظیر آن را میخوانیم .

3 - منظور از ارض در این آیات کدام سرزمین است ؟ - در آیات فوق خواندیم که خداوند به بنی اسرائیل دستور داد که اکنون که بر دشمن پیروز شدید در ارض معهود سکونت جوئید، آیا منظور سرزمین مصر است (همین کلمه در آیه قبل که می گوید فرعون میخواست آنها را از آن سرزمین بیرون کند به همین معنی آمده و آیات دیگر قرآن نیز می گوید که بنی اسرائیل وارث فرعونیان شدند). یا اینکه اشاره به سرزمین مقدس فلسطین است ، زیرا بنی اسرائیل بعد از این ماجرا به سوی سرزمین فلسطین رفتند و مامور شدند که در آن وارد شوند.
ولی ما بعید نمی دانیم هر دو سرزمین منظور بوده باشد، زیرا بنی اسرائیل به شهادت آیات قرآن وارث زمینهای فرعونیان شدند و هم مالک سرزمین فلسطین .
4 - آیا کلمه وعد الاخرة در آیات فوق به معنی سرای آخرت است ؟ پاسخ این سؤ ال ظاهرا مثبت می باشد، زیرا جمله جئنا بکم لفیفا ما همه شما را یکجا و بهم پیچیده خواهیم آورد قرینه بر این موضوع است .
ولی بعضی از مفسران بزرگ احتمال داده اند که تعبیر وعد الاخره اشاره به همان چیزی است که در آغاز این سوره خواندیم که خداوند وعده دو پیروزی و شکست را به بنی اسرائیل داده بود و از یکی به وعد اولی و از دیگری به وعد الاخرة تعبیر نموده ، ولی این احتمال با توجه به جمله جئنا بکم لفیفا بسیار بعید به نظر میرسد. (دقت کنید) الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 314
آیه 105 - 109
آیه و ترجمه
وَ بِالْحَقِّ أَنزَلْنَهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ وَ مَا أَرْسلْنَک إِلا مُبَشراً وَ نَذِيراً(105)
وَ قُرْءَاناً فَرَقْنَهُ لِتَقْرَأَهُ عَلى النَّاسِ عَلى مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَهُ تَنزِيلاً(106)
قُلْ ءَامِنُوا بِهِ أَوْ لا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهِ إِذَا يُتْلى عَلَيهِمْ يخِرُّونَ لِلاَذْقَانِ سجَّداً(107)
وَ يَقُولُونَ سبْحَنَ رَبِّنَا إِن كانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولاً(108)
وَ يخِرُّونَ لِلاَذْقَانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشوعاً (109)
ترجمه :105 - ما قرآن را به حق نازل کردیم ، و به حق نازل شد، و تو را جز برای بشارت و بیم دادن نفرستادیم .
106 - ما قرآنی بر تو نازل کردیم که به صورت آیات جدا از هم می باشد، تا آن را تدریجا و با آرامش بر مردم بخوانی (و جذب دلها شود) و بطور قطع این قرآنرا ما نازل کردیم .
107 - بگو: چه شما ایمان بیاورید، و چه نیاورید، آنها که پیش از این علم و دانش به آنان داده شده هنگامی که (این آیات) بر آنها خوانده میشود به خاک میافتند و سجده می کنند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 315

108 - و میگویند منزه است پروردگار ما که وعده هایش قطعا انجام شدنی است .
109 - آنها (بی اختیار) به زمین میافتند (و سجده می کنند) و اشک می ریزند و هر زمان خشوعشان فزونتر میشود.
تفسیر: عاشقان حق !
بار دیگر قرآن به سراغ اهمیت و عظمت این کتاب آسمانی میرود و به پاسخ بعضی از ایرادات و یا بهانه جوئیهای مخالفان می پردازد.
نخست می گوید: ما قرآن را به حق نازل کردیم (و بالحق انزلناه) بلافاصله اضافه میکند و به حق نازل شد (و بالحق نزل).
و ما تو را جز برای بشارت و بیم دادن نفرستادیم و حق هیچگونه تغییر در محتوای قرآن نداری (و ما ارسلناک الا مبشرا و نذیرا)
در اینکه فرق میان جمله اول (و بالحق انزلناه) و جمله دوم (و بالحق نزل) چیست ؟ مفسران بیانات گوناگونی دارند از جمله :
1 - منظور از جمله اول این است که ما مقدر ساختیم قرآن به حق نازل شود و جمله دوم اضافه میکند این تقدیر تحقق یافت ، بنا بر این یکی اشاره به تقدیر است ، و دیگری به مرحله فعلیت .
2 - منظور از جمله اول این است که ماده و محتوای قرآن حق است ، و جمله دوم اشاره به این است که نتیجه و ثمره آن نیز حق میباشد.
3 - منظور از جمله اول این است که ما قرآن را به حق نازل کردیم ، و جمله دوم می گوید چون پیامبر از خود حق دخل و تصرفی نداشت به حق نازل شد.
ولی احتمال دیگری در اینجا نیز وجود دارد که از تفاسیر گذشته روشنتر
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 316
می باشد و آن اینکه گاه انسان شروع به کاری میکند اما چون قدرتش محدود است نمی تواند آن را تا به آخر بطور صحیح پیاده کند، اما کسی که از همه چیز آگاه است ، و بر همه چیز تواناست ، هم آغاز را صحیح شروع میکند و هم انجام را بطور کامل تحقق می بخشد، فی المثل گاهی انسان آب زلالی را از سرچشمه رها میکند، اما چون نمی تواند در مسیر راه آن را از آلودگیها حفظ کند پاک و زلال بدست مصرف کننده نمی رسد، ولی آن کس که از هر نظر بر کار خود مسلط است ، هم آن را پاک و زلال از چشمه بیرون می آورد، و هم آنرا پاک و زلال در ظرفهای تشنگان و نوشندگان وارد می سازد.
قرآن نیز درست چنین کتابی است که به حق از ناحیه خداوند نازل شده است و در تمام مسیر ابلاغ چه در آن مرحله که واسطه جبرئیل بوده ، و چه در آن مرحله که گیرنده پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود، در همه حال آنرا از هر نظر حفظ و حراست فرمود، و حتی با گذشت زمان به

مقتضای (انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون) دست هیچگونه تحریف بدامانش دراز نشده و نخواهد شد، چرا که خدا پاسداریش را بر عهده گرفته است .
بنابر این ، این آب زلال وحی الهی از عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تا پایان جهان دست نخورده به همه دلها راه می یابد.
در آیه بعد به پاسخ یکی از بهانه گیریهای مخالفان که می گفتند چرا قرآن یکجا بر پیامبر نازل نشده ، و روش نزول آن حتما تدریجی است (همانگونه که آیه 32 فرقان به آن اشاره می کندپرداخته می گوید:
ما قرآنی بر تو نازل کردیم که به صورت آیات جدا از هم می باشد، تا با آرامش و بطور تدریج بر مردم بخوانی و به خوبی جذب دلها و فکرها گردد، و در عمل نیز کاملا پیاده شود (و قرآنا فرقناه لتقرأ ه علی الناس تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 317
علی مکث).
و باز برای تاکید بیشتر می گوید تمامی این قرآن را بطور قطع ما نازل کردیم (و نزلناه تنزیلا).
بدون شک برای افراد سطحی مخصوصا اگر بهانه جو باشند این اشکال در کیفیت نزول قرآن پیدا خواهد شد که چرا این کتاب آسمانی بزرگ که پایه و مایه اسلام است ، و رهنمای کل بشر، و محور همه قوانین حقوقی اجتماعی و سیاسی و عبادی مسلمانان محسوب میشود، به صورت کامل یکجا بر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل نگردید، تا مردم پیوسته آنرا از آغاز بخوانند و تا انجامش با خبر باشند؟!
ولی کمی دقت برای حل این ایراد کافی است زیرا:
اولا قرآن گر چه نامش کتاب است ، ولی همچون کتابهای تالیفی انسانها نمی باشد که بنشینند و موضوعی را در نظر بگیرند، و فصول و ابوابش را تنظیم کنند، و برشته تحریر در آورند، بلکه کتابی است که با حوادث عصر خود یعنی با بیست و سه سال دوران نبوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با رویدادهایش پیوند و ارتباط ناگسستنی دارد.
چگونه ممکن است کتابی که با حوادث بیست و سه سال در ارتباط بوده یکجا و در یکروز نازل شود؟!
مگر ممکن است همه حوادث 23 سال را در یکروز جمع آوری کرد، تا مسائل مربوط به آن یکجا در قرآن نازل شود؟!
فی المثل قسمتهای زیادی در قرآن در رابطه با غزوات اسلامی است ، و بخشهائی در باره عملکردهای منافقان . و مسائلی در مورد هیئتهائی که از اقوام مختلف نزد تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 318
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می آمدند و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به فرمان الهی در برابر آنها اقدامهائی به عمل می آورد می

باشد.
آیا ممکن است همه اینها روز اول نوشته شود؟
ثانیا - قرآن کتابی است که تنها جنبه تعلیمی ندارد، بلکه حتما می بایست هر آیه آن پس از نزول اجرا گردد، اگر همه قرآن یکجا نازل میشد باید یکجا هم اجرا بشود، و میدانیم که یکجا اجرا شدن امری محال بوده است ، چرا که اصلاح یک جامعه سر تا پا فاسد را در یک روز نمی توان انجام داد، و کودک بیسوادی را نمیتوان یک روزه از کلاس اول به دوران دکترا کشاند، به همین دلیل قرآن تدریجا نازل شد تا بخوبی اجرا گردد، و به اصطلاح کاملا جا بیفتددچار هیچگونه تزلزل نگردد و جامعه نیز قدرت جذب و پذیرش و حفظ آنرا داشته باشد.
ثالثا - خود پیامبر که رهبر این انقلاب بزرگ بود بدون شک اگر می خواست فکر خود را در اجرای کل قرآن پخش کند تا در اجرای جزء جزء، دومی برای او قدرت و آمادگی بیشتری ایجاد میکرد، درست است که او فرستاده خدا و صاحب عقل و توانائی بی نظیری بود، ولی با همه اینها پذیرش تدریجی قرآن و اجرای تدریجی آن به صورت کاملتری انجام می گرفت .
رابعا - نزول تدریجی مفهومش ارتباط دائمی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با مبدأ وحی بود ولی نزول دفعی ارتباط پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را بیش از یکبار تضمین نمی کرد.
ذیل آیه 32 سوره فرقان که می گوید کذلک لنثبت به فؤ ادک و رتلناه ترتیلا ما اینچنین قرآنرا نازل کردیم تا قلب تو را تثبیت کنیم و آنرا تدریجا و آرام بر تو خواندیم اشاره به سومین فلسفه می کند در حالی که آیه مورد بحث ما بیشتر به دومین فلسفه اشاره دارد: ولی به هر حال مجموعه این عوامل دلیل زنده و روشنی است بر نزول تدریجی قرآن و فلسفه آن .
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 319
آیه بعد برای درهم شکستن غرور مخالفان نادان می گوید: می خواهید ایمان بیاورید، می خواهید نیاورید، آنها که پیش از این علم و دانش به آنها داده شده است هنگامی که قرآن بر آنان خوانده می شود با تمام صورت بخاک می افتند و سر تسلیم در برابر آن فرود می آورند (قل آمنوا به او لا تؤ منوا ان الذین اوتوا العلم من قبله اذا یتلی علیهم یخرون للاذقان سجدا).
در این آیه به چند نکته باید توجه داشت :
1 - مفسران معمولا معتقدند که جمله (آمنوا به او لا تؤ منوا) ایمان بیاورید یا نیاورید دنباله محذوفی دارد که از قرینه کلام روشن میشود، این دنباله را به گونه های مختلفی ذکر کرده اند:
بعضی گفته اند منظور این است که شما چه ایمان بیاورید و چه نیاورید اعجاز قرآن و استنادش به خدا روشن است .
بعضی دیگر گفته اند: مکمل جمله این بوده که شما ایمان بیاورید، یا

نیاورید، نفع و ضررش متوجه خودتان است .
ولی این احتمال نیز وجود دارد که جمله بعد از آن خود مکمل جمله قبل است ، چنانکه نظیر آن را در زبان فارسی نیز داریم می گوئیم تو میخواهی سخن مرا بپذیر یا نپذیرآنها که اهل دانش و فهمند می پذیرند، کنایه از اینکه علت عدم پذیرش تو، عدم آگاهی و دانش تو است ، اگر دانشی می داشتی می پذیرفتی .
و به تعبیر دیگر اگر تو ایمان نیاوری افراد آگاه و دانشمند ایمان می آورند.
2 - منظور از الذین اوتوا العلم من قبله جمعی از دانشمندان یهود و نصارا است که پس از شنیدن آیات قرآن و مشاهده نشانه هائی که در تورات و انجیل خوانده بودند ایمان آوردند، و در صف مؤ منان راستین قرار گرفتند، و جزء دانشمندان اسلام شدند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 320
در آیات دیگری از قرآن نیز اشاره به این موضوع شده است ، مانند: لیسوا سواء من اهل الکتاب امة قائمة یتلون آیات الله آناء اللیل و هم یسجدون همه آنها یکسان نیستند، از اهل کتاب جمعیتی هستند که قیام (بحق و ایمان) می کنند، و پیوسته در اوقات شب آیات خدا را می خوانند و سجده می کنند (آیه 113 آل عمران).
3 - یخرون یعنی بی اختیار به زمین می افتند، بکار بردن این تعبیر بجای یسجدون (سجده می کنندااشاره به نکته لطیفی دارد، و آن اینکه آگاهان بیداردل به هنگام شنیدن آیات قرآن آنچنان مجذوب و شیفته سخنان الهی میشوند که بی اختیار به سجده می افتند و دل و جان را در راه آن از دست می دهند. 4 - اذقان جمع ذقن به معنی چانه است ، و میدانیم بهنگام سجده کردن کسی چانه بر زمین نمیگذارد، اما تعبیر آیه اشاره به این است که آنها با تمام صورت در پیشگاه خدا بر زمین می افتند، حتی چانه آنها که آخرین عضوی است که بهنگام سجده ممکن است به زمین برسد در پیشگاه با عظمتش بر زمین قرار می گیرد.
بعضی از مفسران این احتمال را نیز دادهاند که در سجده معمولی انسان نخست پیشانی بر خاک می نهد ولی کسی که همچون مدهوشان بر خاک می افتد اول چانه او بر زمین قرار می گیرد، بکار بردن این تعبیر در آیه تاکیدی است بر معنی ((یخرون)). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 321
آیه بعد گفتارشان را به هنگامی که به سجده می افتند بازگو می کند: ((آنها می گویند پاک و منزه است پروردگار ما، مسلما وعده های پروردگارمان انجام شدنی است)) (و یقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا).
آنها با این سخن نهایت ایمان و اعتماد خود را به ربوبیت پروردگار و صفات پاک او و هم به وعده هائی که داده است ، اظهار می دارند، سخنی که در آن هم ایمان به توحید و صفات حق و عدالت او درج است و هم نبوت

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و معاد، و به این ترتیب اصول دین را در یک جمله جمع می کنند.
باز برای تاکید بیشتر در تاثیر آن آیات الهی و این سجده عاشقانه در آیه بعد می گوید: ((آنها با تمام صورت بر خاک می افتند، اشکشان جاری می شود، و خشوعشان در برابر پروردگار افزون می گردد)) (و یخرون للاءذقان یبکون و یزیدهم خشوعا)
تکرار جمله ((یخرون للاذقان)) هم دلیل بر تاءکید است ، هم استمرار.
همچنین استفاده از فعل مضارع ((یبکون)) دلیل بر ادامه گریه های عاشقانه آنها است .
و نیز به کار بردن فعل مضارع در ((یزیدهم خشوعا)) (خشوع آنها افزون می شود) دلیل دیگری بر این است که هرگز در یک حال متوقف نمی مانند و همیشه به سوی قله تکامل پیش می روند، و هر زمان خشوع آنها افزون می گردد (خشوع حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که انسان در مقابل شخص و یا حقیقتی داشته باشد). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 322
نکته ها: 1 - برنامه ریزی برای تعلیم و تربیت - یکی از درسهای مهم که آیات فوق به ما می آموزد لزوم برنامه ریزی برای هر گونه انقلاب فرهنگی و فکری و اجتماعی ، و هر گونه برنامه تربیتی است ، چرا که اگر چنین برنامه ای تنظیم نگردد و در مقاطع مختلف هر کدام به موقع خود پیاده نشود شکست قطعی است ، حتی قرآن مجید یکجا بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل نشد، هر چند در علم خدا یکجا بود و یکبار در شب قدر مجموعا بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرضه شد، اما نزول اجرائی آن در طول 23 سال در مقطعهای مختلف زمانی و با برنامه ریزی دقیق بود.
جائی که خدا با آن قدرت و علم بی پایانش چنین کند تکلیف انسانها روشن است . اصولا این یک قانون و سنت الهی است که نه تنها در عالم ((تشریع)) بلکه در عالم ((تکوین)) نیز عینیت دارد، هرگز شنیده اید کودکی از مادر یک شبه متولد شود؟ و یا میوه ای بر درخت یک ساعته شیرین و رسیده گردد؟ بنابراین چگونه می توان انتظار داشت که مخصوصا در مرحله سازندگی یک جامعه از نظر فکری و فرهنگی و یا از نظر اقتصادی و سیاسی یکشبه همه چیز اصلاح شود.
این سخن بدین معنی نیز هست که اگر از تلاشهای خود در کوتاه مدت نتیجه نگرفتیم ، هرگز نباید یاس و نومیدی به خود راه دهیم ، و دست از ادامه تلاش و کوشش برداریم . توجه داشته باشیم که غالبا پیروزیهای نهائی و کامل در دراز مدت است .
2 - رابطه علم و ایمان - درس دیگری که از آیات فوق به وضوح می توان فرا گرفت ، رابطه علم و ایمان است ، می گوید: شما چه به این آیات

الهی ایمان بیاورید چه نیاورید، ((عالمان)) نه تنها به آن ایمان می آورند بلکه آنچنان عشق تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 323
به ((الله)) در وجودشان شعله می کشد که بی اختیار در برابر آن به سجده می افتند و سیلاب اشک بر رخسارشان جاری می شود، و هر زمان خضوع و خشوعشان بیشتر و ادب و احترامشان نسبت به این آیات فزونتر می گردد!.
تنها فرومایگان جاهل هستند که در برخورد با حقائق گاه با بی اعتنائی و گاهی با سخریه و استهزاء از کنار آن می گذرند، و اگر این گونه افراد احیانا جذب به سوی ایمان بشوند ایمانی ضعیف و ناپایدار و خالی از عشق و شور و حرارت خواهند داشت .
بعلاوه این تاکید مجددی است بر ابطال فرضیه پوچ آنها که خیال می کنند دین رابطه ی با جهل بشر دارد، قرآن مجید بر ضد این ادعا در موارد مختلف تاکید می کند که علم و ایمان همه جا با هم هستند، ایمان عمیق و پابرجا جز در سایه علم ممکن نیست ، و علم نیز در مراحل عالیتر و بالاتر از ایمان کمک می گیرد (دقت کنید). الإسراء
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 324
آیه 110 - 111
آیه و ترجمه
قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَّا تَدْعُوا فَلَهُ الاَسمَاءُ الحُسنی وَ لا تجْهَرْ بِصلاتِک وَ لا تخَافِت بهَا وَ ابْتَغ بَينَ ذَلِک سبِيلاً(110)
وَ قُلِ الحَْمْدُ للَّهِ الَّذِی لَمْ يَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ يَکُن لَّهُ شرِيکٌ فی الْمُلْکِ وَ لَمْ يَکُن لَّهُ وَلىُّ مِّنَ الذُّلِّ وَ کَبرْهُ تَکْبِيرَا(111)
ترجمه :110 - بگو ((الله)) را بخوانید، یا ((رحمن)) را، هر کدام را بخوانید (ذات پاکش یکی است و) برای او نامهای نیک است ، و نمازت را زیاد بلند یا آهسته مخوان و در میان این دو راهی (معتدل) انتخاب کن .
111 - و بگو ستایش برای خداوندی است که نه فرزندی برای خود انتخاب کرده ، و نه شریکی در حکومت دارد و نه ولی (و حامی) به خاطر ضعف و ذلت ، و او را بسیار بزرگ بشمر.
شاءن نزول : مفسران در شاءن نزول نخستین آیه فوق از ((ابن عباس)) چنین نقل کرده اند که پیامبر یک شب در مکه در حال سجده بود و خدا را به نام یا رحمان و یا رحیم می خواند، مشرکان بهانه جو از فرصت استفاده کرده و گفتند ببینید این مرد (ما را سرزنش می کند که چرا چند خدائی هستیم اما) خودش دو خدا را پرستش می کند، در حالی که می پندارد موحد است و یک معبود بیشتر ندارد، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت (که این اسمهای متعدد از یک ذات پاک خبر می دهد). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 325

تفسیر: آخرین بهانه ها
به دنبال ایرادهای سست و بی اساسی که در آیات گذشته از زبان مشرکان مطرح و پاسخ داده شد، در این سلسله آیات به آخرین بهانه های آنها می رسیم ، و آن اینکه : آنها می گفتند چرا پیامبر، خدا را به نامهای متعددی می خواند با اینکه مدعی توحید است قرآن در پاسخ آنها می گوید: ((بگو شما او را به نام ((الله)) بخوانید و یا به نام رحمان هر کدام را بخوانید فرق نمی کند برای او نامهای متعدد نیک است)) (قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایاما تدعوا فله الاسماء الحسنی).
این کوردلان حتی از زندگی روزمره خود غافل بودند که گاه برای یک شخص ، یا یک مکان و مانند آن اسمهای مختلفی می گذارند که هر کدام معرف از زوایای وجود او بود.
آیا با این حال تعجب دارد خدائی که وجودش از هر نظر بی نهایت است و منبع و سرچشمه همه کمالات ، همه نعمتها و تمام نیکیها است و گرداننده اصلی همه چرخهای این جهان می باشد به تناسب هر کاری که انجام می دهد و هر کمالی که ذات مقدسش دارد نام مخصوص داشته باشد؟!.
اصولا خدا را با یک نام نمی توان خواند، و نمی توان شناخت ، بلکه نامهای او باید همچون صفاتش بی پایان باشد، تا بتواند بیانگر آن ذات شود، ولی از آنجا که الفاظ ما، مانند همه چیزمان ، محدود است نمی توانیم جز نامهای محدودی برای او پیدا کنیم و لذا معرفت و شناخت ما هم هر چه باشد محدود است ، حتی تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 326
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با آن وسعت روح می فرماید: ((ما عرفناک حق معرفتک)).
ولی این دلیل بر آن نیست که به اندازه عقل و درایت خویش او را نشناسیم ، به خصوص که او خودش در شناخت ذاتش به ما کمک بسیار فرموده و با نامهای گوناگون در کتابش از خود یاد کرده است ، و در بیانات اولیاء دینش به نامهای بیشتری که به هزار نام بالغ می شود برخورد می کنیم .
بدیهی است همه اینها اسم است ، و یک معنی اسم ، علامت و نشانه است ، همه اینها نشانه هائی از ذات پاک او می باشد، و تمام این خطوط به یک نقطه منتهی می گردد، و بهیچوجه از توحید ذات و صفات او نمی کاهد.
از میان اینهمه اسماء قسمتی اهمیت و عظمت بیشتری دارد، زیرا معرفت و آگاهی فزونتری به ما می دهد که از آن به اسماء حسنی در قرآن و روایات اسلامی تعبیر شده است ، و طبق روایت معروفی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : ((خداوند نود و نه اسم دارد هر کس آنها را شماره کند داخل بهشت خواهد شد))!
درباره معنی اسماء حسنی و این 99 اسم به طور مشروح در جلد هفتم

صفحه 25 به بعد ذیل آیه 180 سوره اعراف (و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها) بحث مشروحی آورده ایم .
اما مهم آن است که بدانیم معنی شمارش این اسماء این نیست که تنها این نامها را بر زبان جاری کنیم و خدا را به آن بخوانیم تا بهشتی شویم یا مستجاب الدعوة .
بلکه هدف ((تخلق)) به این اسماء و پیاده کردن پرتوی از نامهای عالم و رحمان و رحیم و جواد و کریم ... در وجودمان می باشد تا هم بهشتی مان کند و هم دعایمان در همه حال مستجاب !
در حدیثی که مرحوم صدوق در کتاب ((توحید)) از ((هشام بن حکم)) نقل کرده چنین می خوانیم : هشام می گوید: از امام (علیه السلام) پیرامون نامهای خدا و مبداء تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 327
اشتقاق این نامها (یعنی اصلی که این نام از آن گرفته شده) سؤ ال کردم ، و گفتم آیا ((الله)) از چه چیز مشتق است ؟.
امام (علیه السلام) فرمود: ای هشام ! از ((اله)) (که به معنی تحیر است) گرفته شده و اله مفهومش این است که ماءلوهی داشته باشد (کسی که حیران و سرگردان در شناخت عمق ذات او است).
ولی ای هشام ! این را باید بدانی که ((اسم)) غیر از ((مسمی)) است ، کسی که تنها اسم را پرستش کند بدون معنی و محتوا کافر است ، و در حقیقت چیزی را نپرستیده ، و کسی که اسم و مسمی را هر دو پرستش کند او هم کافر است زیرا دوگانه پرست است !.
اما کسی که تنها مسمی را بپرستد نه اسم را (بلکه اسم را نشانه و علامتی برای رسیدن به آن معنی بداند) این حقیقت توحید راستین است - فهمیدی ای هشام ؟!
او می گوید: عرض کردم کمی بیشتر برایم توضیح دهید.
فرمود: خداوند بزرگ 99 اسم ، دارد اگر هر اسمی مسمائی داشت باید 99 خدا داشته باشیم ، ولی ((الله)) نامی است که به همه این صفات اشاره می کند، و به هر حال همه نامهای او غیر از ذات او است .
ای هشام ! نان نام خوردنی است ، و آب نام نوشیدنی ، و لباس نام پوشیدنی است ، و آتش نام آن ماده سوزنده است (اما همه اینها نام است ، آنچه را ما می خوریم ، می نوشیم ، می پوشیم و از سوزش آن می هراسیم نام نیست ، بلکه همان عینیت خارجی است).
از این بحث بگذریم : در ذیل آیه مورد بحث نظر به گفتگوی مشرکان در مکه در رابطه با نماز پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و اینکه می گفتند: او نماز خود را بلند می خواند تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 328
و ما را ناراحت می کند، این چه عبادتی است ؟ این چه برنامه ای است ؟ به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد: ((نمازت را زیاد

بلند مخوان ، زیاد هم آهسته مخوان ، بلکه میان این دو راه اعتدال را انتخاب کن)) (و لا تجهر بصلاتک و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلک سبیلا).
بنابراین آیه فوق کاری به مساله نمازهای ((جهریه)) و ((اخفاتیه)) به اصطلاح معروف فقهی ندارد، بلکه ناظر به افراط و تفریط در بلند خواندن و آهسته خواندن است ، می گوید نه بیش از حد بلند بخوان و فریاد بزن ، و نه بیش از حد آهسته که تنها حرکت لبها مشخص شود و صدائی به گوش نرسد.
شاءن نزولی را که بسیاری از مفسران از ابن عباس نقل کرده اند نیز موید همین معنی است .
روایات متعددی که از طرق اهلبیت از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) در ذیل این آیه آمده است نیز اشاره به همین تفسیر می کند.
بنابراین تفسیرهای دیگری که برای این آیه ذکر شده است همگی بیگانه از مطلب به نظر می رسد.
اما اینکه حد اعتدال در اینجا چگونه است ، و جهر و اخفاتی که از آن نهی شده چه می باشد؟ ظاهر این است که ((جهر)) به معنی فریاد کشیدن ، و ((اخفات)) به معنی آهسته خواندن آنچنان که خود انسان هم نشنود می باشد.
در تفسیر ((علی بن ابراهیم)) از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شد که در تفسیر آیه فرمود: الجهر بها رفع الصوت ، و التخافت بها مالم تسمع نفسک ، و اقراء بین ذلک : ((جهر این است که زیاد صدا را بلند کنی ، و اخفات آن است که حتی خودت نشنوی ، هیچیک از این دو را انجام نده ، بلکه حد وسط میان آن دو تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 329
را انتخاب کن)).
و اما ((اخفات)) و ((جهر)) در نمازهای روزانه ، و شبانه - همانگونه که در بالا اشاره کردیم - حکم دیگری است ، با مفهوم دیگر، که دلائل جداگانه دارد، و فقهای ما (رضوان الله علیهم) مدارک آن را در ((کتاب الصلوة)) آورده اند.
نکته :
این حکم اسلامی یعنی اعتدال در جهر و اخفات از دو نظر به ما دید و درک می بخشد:
نخست از این نظر که می گوید: عبادات خود را آنچنان انجام ندهید که بهانه به دست دشمنان بدهد، آنها را به استهزاء و ایرادگیری وادارد، چه بهتر که توام با متانت و آرامش و ادب باشد که نه تنها نتوانند بر آن خرده گیری کنند بلکه نمونه ای از شکوه و ادب اسلامی و ابهت و عظمت عبادات گردد.
آنها که سعی دارند در مواقعی که مردم استراحت کرده اند با صداهای

گوشخراشی که از بلندگوهای پرغوغا راه می اندازند موجودیت جلسات خود را نشان دهند و به پندار خود با این عمل صدای اسلام را به گوش دیگران برسانند، این نه تنها صدای اسلام نیست ، بلکه باعث پراکندگی مردم از اسلام و در نتیجه ضربه ای است به تبلیغات دینی .
دیگر اینکه : این باید الگوئی باشد برای همه اعمال ما و تمام برنامه های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ، باید همه اینها دور از افراط کاریها و تندرویها، و تفریطکاری و مسامحه و سهل انگاری باشد، و اصل اساسی ((و ابتغ بین ذلک سبیلا)) که در آیه فوق آمده همه جا رعایت گردد. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 330
سرانجام به آخرین آیه این سوره (سوره اسراء) می رسیم آیه ای که با حمد خداوند سوره را پایان می دهد همانگونه که با تسبیح ذات پاک او سوره آغاز شده بود، و در حقیقت این آیه نتیجه ای است بر کل بحثهای توحیدی این سوره و محتوای همه آن مفاهیم توحیدی .
روی سخن را به پیامبر کرده ، چنین می گوید: ((بگو حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که نه فرزندی برای خود انتخاب کرده و نه شریکی در حکومت و مالکیت جهان دارد، و نه سرپرستی برای حمایت در برابر ذلت و ناتوانی)) (و قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل).
و چنین خدائی با چنان صفات از هر چه فکر کنی برتر و بالاتر است ((بنابراین او را بزرگ دار و به عظمت بی انتهایش آشنا شو)) (و کبره تکبیرا).
نکته ها: 1 - تناسب صفات سه گانه
در آیه فوق به سه قسمت از صفات خدا اشاره شده که با توجه به فرمان ذیل آیه به چهار صفت تکمیل می شود:
نخست نفی فرزند است ، چرا که داشتن فرزند هم دلیل بر نیاز، و هم جسمانی بودن ، و هم شبیه و نظیر داشتن است ، و خداوند نه جسم است و نه نیاز دارد و نه شبیه و نظیر!.
و دومی نفی شریک است چرا که وجود شریک دلیل بر محدودیت قدرت و حکومت ، و یا عجز و ناتوانی ، و یا وجود شبیه و نظیر است ، و می دانیم خدا از همه این صفات پاک است ، قدرتش همچون حکومتش نامحدود و هیچ شبیهی برای او نیست .
و سومی نفی ولی و حامی در برابر مشکلات و شکستها است ، که نفی این صفت تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 331
نیز از خداوند بزرگ و بی نهایت بدیهی است .
و به تعبیر دیگر این آیه هر گونه کمککار و شبیه را از خداوند نفی می کند، چه آنکس که پائینتر باشد (همچون فرزند) و آن کس که همسان باشد

(همچون شریک) و آنکس که برتر باشد (همچون ولی).
مرحوم ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) از بعضی از مفسران که نامشان را صریحا ذکر نکرده چنین نقل می کند که این آیه ناظر به نفی اعتقاد انحرافی سه گروه است : نخست مسیحیان و یهود که برای خدا فرزند قائل بودند، و دیگر مشرکان عرب که برای او شریکی می پنداشتند، و لذا در مراسم صبح می گفتند: لبیک لا شریک لک ، الا شریکا هو لک ! و دیگر ستاره پرستان و مجوس ، چرا که آنها برای خدا ولی و حامی قائل بودند.
2 - تکبیر چیست ؟
اینکه قرآن در اینجا به پیامبر به طور موکد دستور می دهد خدا را بزرگ بشمار مسلما مفهومش اعتقاد به بزرگی پروردگار است نه تنها با زبان گفتن ((الله اکبر)).
این نکته نیز شایان توجه است که معنی اعتقاد به بزرگی خدا این نیست که او را در مقایسه با موجودات دیگر برتر و بالاتر بدانیم بلکه چنین مقایسه ای اصلا غلط است ، ما باید او را برتر از آن بدانیم که با چیزی قابل مقایسه باشد چنانکه امام صادق (علیه السلام) در گفتار کوتاه و پرمعنی خود به ما تعلیم فرموده است آنجا که در حدیث می خوانیم :
کسی نزد آنحضرت گفت : الله اکبر!
امام فرمود: خدا از چه چیز بزرگتر است ؟
عرض کرد: از همه چیز!
امام فرمود: با این سخن خدا را محدود کردی (چون او را مقایسه با تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 332
موجودات دیگر نمودی ، و برتر از آنها شمردی).
آن مرد پرسید: پس چه بگویم ؟
فرمود: بگو الله اکبر من ان یوصف : ((خدا برتر از آن است که به وصف درآید)).
ای برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم
و از آنچه دیده ایم و نوشتیم و خوانده ایم
مجلس تمام گشت و به آخر رسید عمر
ما همچنان در اول وصف تو مانده ایمجالب اینکه در حدیث دیگری که از همان امام (علیه السلام) نقل شده است می خوانیم : هنگامی که یکی از اصحاب عرض کرد منظور بزرگتر بودن خدا از همه چیز است ، امام فرمود: و کان ثم شی ء فیکون اکبر منه : ((آیا اصولا در برابر ذات خدا وجودی هست که او برتر از آن باشد))؟
آن مرد صحابی از امام می پرسد: پس چه بگویم ؟
فرمود: بگو: اکبر من ان یوصف !.
3 - پاسخ به یک سؤ ال

در اینجا سؤ الی پیش می آید که چگونه حمد خداوند در آیه فوق در برابر صفات سلبیه قرار داده شده ، در حالی که می دانیم ((حمد)) ستایش در برابر صفات ثبوتیه مانند علم و قدرت است ، و اما صفاتی همچون نفی فرزند و شریک و ولی با تسبیح سازگار است ، نه با حمد.
در پاسخ این سؤ ال می توان گفت : هر چند قلمرو صفات ثبوتیه و سلبیه از هم جدا است و یکی متناسب تسبیح و دیگری متناسب با حمد است ، ولی در عینیت خارجی این دو لازم و ملزوم یکدیگرند، نفی جهل از خدا حتما همراه با اثبات علم است ، همانگونه که اثبات علم برای ذات پاک او هماهنگ با نفی جهل است .
روی این حساب مانعی ندارد که گاهی به لازم بپردازد، و گاهی به ملزوم ،

همانگونه که در آغاز این سوره تسبیح بر یک امر اثباتی شده است (سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی) منزه است خداوندی که پیامبرش را شبانه از مسجدالحرام به مسجد اقصی برد).
پروردگارا! قلب ما را از نور علم و ایمان سرشار کن تا در برابر عظمتت همواره خاضع باشیم ، به وعده هایت مومن و به دستوراتت گردن نهیم .
جز تو را نپرستیم و به غیر تو تکیه نکنیم .
بار الها! بما توفیق ده که هرگز در زندگی خود از مرز اعتدال بیرون نرویم و از هر گونه افراط و تفریط بپرهیزیم .
خداوندا! ما تو را سپاس می گوئیم ، تو را یگانه می دانیم ، بزرگ می شمریم ، بزرگتر از آنچه به وصف آید، تو نیز ما را ببخش و گامهایمان را در راهت استوار دار، و بر دشمنان که از داخل و خارج ما را احاطه کرده اند پیروز گردان .
و پیروزیهای ما را به پیروزی نهائی قیام مهدی موعود ارواحنا فداه متصل گردان و توفیق تکمیل این تفسیر را آنچنان که مورد رضایت و خشنودی تو است به ما مرحمت کن .
((پایان سوره اسراء))
سوم محرم الحرام 1402 مطابق 9 آبان ماه 1360

تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 335
َسوره کهف
مقدمه
این سوره 110 آیه است که تمام آن - بجز یک آیه - (آیه 28) در مکه نازل شده است تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 336
فضیلت سوره کهف
در فضیلت این سوره روایات بسیاری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ائمه اهلبیت نقل شده که اهمیت فوق العاده محتوای آن را بیان می کند از جمله :
1 - پیامبر فرمود: آیا سوره ای را به شما معرفی کنم که هفتاد هزار فرشته بهنگام نزولش آنرا بدرقه کردند و عظمتش آسمان و زمین را پر کرد یاران عرض کردند آری ؟ فرمود: آن سوره کهف است هر کس آنرا روز جمعه بخواند خداوند تا جمعه دیگر او را می آمرزد (و طبق روایتی او را از گناه حفظ می کند)... و به او نوری می بخشد که به آسمان می تابد و از فتنه دجال محفوظ خواهد ماند.
2 - در حدیث دیگری از پیامبر می خوانیم : هر کس 10 آیه از اول سوره کهف را حفظ کند ((دجال)) به او زیانی نمی رساند و کسی که آیات آخر سوره را حفظ کند نور و روشنائی برای او در قیامت خواهد بود.
3 - از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : کسی که در هر شب جمعه سوره کهف را بخواند شهید از دنیا می رود، و با شهداء مبعوث می شود و در روز قیامت در صف شهداء قرار می گیرد.
بارها گفته ایم عظمت سوره های قرآن و آثار معنوی و برکات اخلاقیش بخاطر محتوای آن یعنی ایمان و عمل به آن است .
و از آنجا که یکی از مهمترین بخشهای این سوره داستان قیام جمعی از جوانان با شخصیت ، بر ضد طاغوت و دجال زمان خود بود، قیامی که جان آنها را بخطر افکند و تا سر حد مرگ پیش رفتند، اما خدا آنها را حفظ کرد، توجه به این واقعیت می تواند نور ایمان را در دلهای آماده شعله ور سازد و او را در برابر گناهان و وسوسه دجالان و حل شدن در محیط فاسد حفظ کند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 337
توصیفهای تکان دهنده ای که از مجازاتهای دوزخ در آیات این سوره بچشم می خورد، و همچنین سرنوشت شومی که در انتظار مستکبران است . و در آیات این سوره انعکاس وسیع یافته ، و توجه به علم بی پایان خدا که در ضمن مثال جالبی در این سوره منعکس است همگی می تواند این اثر را

تکمیل نماید.
انسان را از فتنه های شیاطین حفظ کند، نور پاکی و عصمت در قلب او بیفشاند و سرانجام با شهدایش محشور کند.
محتوای سوره کهف
این سوره با حمد و ستایش خداوند آغاز می شود، و با توحید و ایمان و عمل صالح پایان می یابد.
محتوای این سوره همچون سایر سوره های ((مکی)) بیشتر بیان مبدء و معاد و بشارت و انذار است ، و نیز به مساله مهمی که مسلمانان در آن روزها سخت به آن نیاز داشتند اشاره می کند، و آن اینکه یک اقلیت هر چند کوچک باشد، در برابر یک اکثریت هر چند ظاهرا قوی و نیرومند باشند نباید تسلیم گردد، و در فساد محیط حل شود، بلکه همچون گروه کوچک اصحاب کهف باید حساب خودشان را از محیط فاسد جدا کنند، و بر ضد آن قیام نمایند.
آن روز که توانائی دارند به مبارزه ادامه دهند و در صورت عدم توانائی ، هجرت نمایند.
همچنین از جمله داستانهای این سوره ، داستان دو نفر است که یکی بسیار ثروتمند و مرفه اما بی ایمان و دیگری فقیر و تهیدست اما مومن بود، ولی او هرگز عزت و شرف خود را در برابر آن فرد بی ایمان از دست نداد، و تا آنجا که می توانست او را نصیحت و ارشاد کرد و سرانجام اعلام بیزاری نمود و پیروزی هم با او بود. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 338
تا مؤ منان در شرائطی همچون آغاز دعوت پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بدانند اگر ثروتمندان بی ایمان جنب و جوشی دارند موقت است و خاموش شدنی همانند فقر و تنگدستی افراد باایمان .
بخش دیگری از این سوره به داستان موسی و خضر (هر چند نام خضر در این سوره نیامده است) اشاره می کند که چگونه موسی (علیه السلام) در برابر کارهائی که ظاهر آن زننده بود اما باطنش پر مصلحت نتوانست صبر و حوصله بخرج دهد، ولی پس از توضیحات خضر به عمق مسائل کاملا آگاه شد و از بیتابی خود پشیمان گشت .
این نیز درسی است برای همه ، تا به ظواهر حوادث و رویدادها ننگرند، و بدانند در زیر این ظواهر باطنی است بسیار عمیق و پر معنی .
بخش دیگری از این سوره ماجرای ذوالقرنین را شرح می دهد که چگونه شرق و غرب عالم را پیمود، و با اقوام گوناگونی که سنن و آداب بسیار متفاوتی داشتند روبرو شد، و سرانجام با کمک گروهی از مردم به مقابله با توطئه ((یاجوج)) و ((ماجوج)) برخاست و سدی آهنین بر سر راه آنها کشید، و نفوذشان را قطع کرد (شرح کامل همه اینها به خواست خدا بعدا خواهد آمد) تا مسلمانان با بینش وسیعتر خود را برای نفوذ در شرق و

غرب جهان آماده سازند و برای مبارزه با ((یاءجوجها)) و ((ماءجوجها)) دست اتحاد بهم دهند!.
جالب اینکه در این سوره به سه داستان اشاره شده (داستان اصحاب کهف داستان موسی و خضر و داستان ذوالقرنین) که بر خلاف غالب داستانهای قرآن در هیچ جای دیگر از قرآن سخنی از اینها به میان نیامده است (تنها در سوره انبیاء آیه 96 به مسئله یاجوج و ماجوج بدون ذکر نام ذوالقرنین اشاره شده است) و این یکی از ویژگیهای این سوره است .
و به هر حال محتوایش از هر نظر پر بار، و تربیت کننده می باشد. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 339
آیه 1 - 5
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اَلحَمْدُ للَّهِ الَّذِي أَنزَلَ عَلى عَبْدِهِ الْكِتَب وَ لَمْ يجْعَل لَّهُ عِوَجَا(1)
قَيِّماً لِّيُنذِرَ بَأْساً شدِيداً مِّن لَّدُنْهُ وَ يُبَشرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصلِحَتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً حَسِناً(2)
مَّكِثِينَ فِيهِ أَبَداً(3)
وَ يُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتخَذَ اللَّهُ وَلَداً(4)
مَّا لهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَ لا لاَبَائهِمْ كَبرَت كلِمَةً تخْرُجُ مِنْ أَفْوَهِهِمْ إِن يَقُولُونَ إِلا كَذِباً(5) تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 340
ترجمه :به نام خداوند بخشنده بخشایگر
1 - حمد مخصوص خدائی است که این کتاب (آسمانی) را بر بنده (برگزیده اش) نازل کرد و هیچگونه کژی در آن قرار ندارد.
2 - کتابی که ثابت و مستقیم و نگاهبان کتب دیگر است ، تا (بدکاران را) از عذاب شدید او بترساند، و مؤ منان را که عمل صالح انجام می دهند بشارت دهد که پاداش نیکوئی برای آنهاست .
3 - (همان بهشت برین که) جاودانه در آن خواهند ماند.
4 - و (نیز) آنها را که گفتند خداوند فرزندی (برای خود) انتخاب کرده انذار کند.
5 - نه آنها (هرگز) به این سخن یقین دارند و نه پدرانشان ، سخن بزرگی از دهانشان خارج می شود، آنها مسلما دروغ می گویند.
تفسیر: آغاز با نام خدا و قرآن
سوره کهف همچون بعضی دیگر از سوره های قرآن با حمد و ستایش خداوند آغاز شده است ، و از آنجا که حمد و ستایش بخاطر کار یا صفت مهم و شایسته ای است در اینجا ستایش را در برابر نزول قرآن که خالی از هر گونه اعوجاج و کژی است بیان می کند، و می گوید:
((حمد خدائیرا که این کتاب آسمانی را بر بنده اش نازل کرد، و هیچگونه

اعوجاج و کژی در آن قرار نداد)) (الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب و لم یجعل له عوجا).
((کتابی که ثابت و پابرجا، معتدل و مستقیم ، و هم برپا دارنده جامعه انسانی و پاسدار سایر کتب آسمانی است)) (قیما).
((تا بدکاران و تیره دلان را از عذاب شدیدی که از ناحیه خدا است بترساند)) تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 341
(لینذر باءسا شدیدا من لدنه).
و مؤ منان راستین را که پیوسته عمل صالح انجام می دهند بشارت دهد که پاداش بزرگ و نیکوئی در انتظار آنها است (و یبشر المؤ منین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا حسنا).
اجر و پاداشی که جاودانی است و تا ابد در آن خواهند ماند (ماکثین فیه ابدا).
سپس بیکی از انحرافات عمومی مخالفان ، اعم از نصارا و یهود و مشرکان ، اشاره کرده می گوید: دیگر از هدفهای این کتاب آسمانی آن است که پیامبر بوسیله آن کسانی را که برای خدا فرزند قائل شدند انذار کند (و ینذر الذین قالوا اتخذ الله ولدا).
هم مسیحیان را بخاطر اعتقاد به اینکه مسیح فرزند خدا است ، و هم یهود را بخاطر اعتقاد به فرزندی عزیر و هم مشرکان را بخاطر اینکه فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند هشدار دهد.
سپس به یک اصل اساسی برای ابطال اینگونه ادعاهای پوچ و بی اساس پرداخته می گوید: آنها هیچگونه علم و یقین به این سخن ندارند، و اگر از پدرانشان تقلید می کنند آنها نیز چنین بودند (ما لهم به من علم و لا لابائهم) اما سخن بسیار بزرگ و وحشتناکی از دهان آنها خارج میشود. (کبرت کلمة تخرج من افواههم). خدا و جسم بودن ؟ خدا و فرزند داشتن ؟ خدا و نیازهای مادی ؟ و بالاخره خدا و محدود بودن ؟ چه سخنان وحشتناکی ؟! ...
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 342
آری اینها فقط دروغ می گویند (ان یقولون الا کذبا)
نکته ها: 1 - آغاز سوره با حمد خدا.
پنج سوره از سوره های قرآن با الحمد لله شروع شده ، و در این پنج سوره پس از ستایش خداوند مسئله آفرینش آسمانها و زمین (یا مالکیت آسمانها و زمین) و یا تربیت جهانیان آمده است ، جز در سوره مورد بحث که نزول قرآن بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در دنبال این ستایش قرار گرفته است .
در حقیقت در آن چهار سوره (سوره انعام - سبا - فاطر - حمد) سخن از کتاب تکوین به میان آمده ولی در سوره کهف که مورد بحث است سخن از کتاب تدوین است ، و می دانیم هر یک از این دو کتاب یعنی قرآن و جهان

آفرینش مکمل دیگری است ، و این تعبیر نیز بیانگر آن است که قرآن وزنی دارد همچون وزن مجموعه آفرینش و نعمتی است همسان نعمت جهان هستی ! و اصولا مساله تربیت جهانیان که در جمله الحمد لله رب العالمین آمده است بدون بهره گیری از این کتاب بزرگ آسمانی ممکن نیست .
2 - کتابی پابرجا و مستقیم و نگاهبان
قیم (بر وزن سید) از ماده قیام گرفته شده و در اینجا به معنی پابرجا و ثابت و استوار است ، و علاوه بر آن برپادارنده و حافظ و پاسدار کتب دیگر است . و در عین حال معنی اعتدال و استقامت و خالی بودن از هر گونه اعوجاج و کژی را نیز می رساند.
این کلمه که به عنوان وصفی برای قرآن ، بعد از توصیف به عدم اعوجاج
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 343
در آیات فوق آمده است هم تاکیدی است بر استقامت و اعتدال قرآن و خالی بودن از هر گونه ضد و نقیض ، و هم اشاره ای است به جاودانی بودن این کتاب بزرگ آسمانی و هم الگو بودن برای حفظ اصالتها و اصلاح کژیها و پاسداری از احکام خداوند و عدالت و فضیلت بشر.
این صفت (قیم) در واقع اشتقاقی است از صفت قیومیت پروردگار که به مقتضای آن خداوند حافظ و نگاهبان همه موجودات و اشیاء جهان است ، ما به تو قائم چو تو قائم بذات !
قرآن که کلام خدا است نیز همین حال را دارد.
قابل توجه اینکه توصیف به قیم در آیات قرآن کرارا در مورد آئین اسلام آمده است و حتی به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور داده شده است که خود را هماهنگ با دین قیم و صاف و مستقیم سازد (فاقم وجهک للدین القیم) (آیه 43 روم).
آنچه در بالا در تفسیر قیم گفته شد معنی جامعی است که تفسیرهای مختلفی را که مفسران گفته اند همه را در برمی گیرد: چه اینکه بعضی آنرا به معنی کتابی که هرگز نسخ نمیشود تفسیر کرده اند، و بعضی به معنی حافظ کتب پیشین ، و بعضی به معنی برپادارنده امور دین ، و بعضی به معنی کتابی که در آن اختلاف و تناقض نیست ، ولی همه این معانی در آن مفهوم جامع که گفتیم جمع است .
بعضی از مفسران جمله لم یجعل له عوجا را به معنی فصاحت الفاظ قرآن دانسته اند، در حالی که قیما را به معنی بلاغت و استقامت محتوای آن گرفته اند ولی دلیل روشنی بر این تفاوت در دست نیست ، و بیشتر به نظر می رسد که این دو، تاکید یکدیگر باشد، با این تفاوت که قیم مفهوم گسترده تری دارد یعنی علاوه بر مفهوم استقامت ذاتی مفهوم پاسداری و اصلاح و نگهداری
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 344

دیگران را نیز دربرمی گیرد.
3 - در آیات فوق پس از ذکر مسئله انذار بطور وسیع و مطلق ، انذار نسبت به کسانی بیان شده که مخصوصا برای خدا فرزندی قائل شده اند، این نشان می دهد که این انحراف اهمیت خاصی دارد.
این انحراف اعتقادی همان طوری که در بالا گفتیم مخصوص مسیحیان نیست بلکه یهود و مشرکان هم در آن شریک بودند، و تقریبا یک اعتقاد عمومی در محیط نزول قرآن به شمار می رفت ، و می دانیم چنین عقدهای روح توحید را بکلی از میان می برد، خدا را در سرحد موجودات مادی و جسمانی قرار می دهد، و دارای عواطف و احساسات بشری ، و برای او شبیه و شریک قائل می شود، و او را نیازمند می شمرد، و به همین دلیل مخصوصا روی این مطلب انگشت گذارده شده است .
در سوره یونس آیه 68 میخوانیم قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه هو الغنی آنها گفتند خداوند برای خود فرزندی انتخاب کرده در حالی که او غنی و بی - نیاز است .
و در سوره مریم آیه 88 تا 91 میخوانیم : و قالوا اتخذ الرحمن ولدا لقد جئتم شیئا ادا، تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا: آنها گفتند خداوند فرزندی انتخاب کرده است ، شما سخنی بسیار ناموزون و سخت و سنگین آورده اید. نزدیک است آسمانها از هم بشکافد و زمین پاره شود و کوهها فرو ریزند، چرا که برای خدا فرزندی قائل شده اند .
این تعبیر فوق العاده شدید دلیل بر آن است که عواقب شوم این اعتقاد ناموزون تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 345
بسیار وسیع و گسترده می باشد، و در واقع چنین است چرا که نتیجه آن خدا را از اوج عظمتش فرود آوردن و در سرحد موجودات پست مادی قرار دادن است .
4 - ادعای بدون دلیل - بررسی اعتقادات انحرافی نشان می دهد که غالب آنها از ادعاهای بی دلیل سرچشمه گرفته که گاهی به صورت یک شعار کاذب از ناحیه کسی ابراز میشد و دیگران دنبال آنرا می گرفتند، و یا به صورت سنت نیاکان از نسلی به نسل دیگر انتقال می یافت ، قرآن ضمنا به ما می آموزد که در همه حال از ادعاهای بی دلیل جدا به پرهیزیم از هر کس و مربوط به هر کس باشد.
در آیات فوق خداوند چنین کاری را بزرگ و وحشتناک شمرده ، و آن را سرچشمه کذب و دروغ معرفی کرده است .
این اصلی است که اگر مسلمانان در همه زندگی خود از آن پیروی کنند یعنی بی دلیل چیزی نگویند، بی دلیل چیزی نپذیرند، و اعتنائی به شایعات و ادعاهای عاری از دلیل نکنند بسیاری از نابسامانیهاشان سامان می یابد.

5 - عمل صالح یک برنامه مستمر - در آیات فوق هنگامی که سخن از مؤ منان می گوید عمل صالح را به عنوان یک برنامه مستمر آنها بیان می کند، زیرا جمله یعملون الصالحات فعل مضارع است و می دانیم فعل مضارع دلیل بر استمرار است .
در حقیقت باید چنین باشد، زیرا انجام یک یا چند کار خیر ممکن است تصادفا یا به علل خاصی از هر کس صورت گیرد، و هرگز دلیل بر ایمان راستین تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 346
نیست ، آنچه دلیل ایمان راستین است استمرار در عمل صالح است .
6 - آخرین سخن در اینجا اینکه قرآن در آیات فوق وقتی می خواهد نزول این کتاب آسمانی را بیان کند می گوید شکر خدائی را که این کتاب را بر بنده اش نازل کرد و این دلیل بر آن است که تعبیر به بنده پرافتخارترین و باشکوهترین توصیفی است که ممکن است از یک انسان شود، انسانی که راستی بنده خدا باشد، همه چیز خود را متعلق به او بداند، چشم بر امر و گوش بر فرمانش دارد، به غیر او نیندیشد و جز راه او را نرود، و افتخارش این باشد که بنده پاکباز او است . الکهف
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 347
آیه 6 - 8
آیه و ترجمه
فَلَعَلَّک بَخِعٌ نَّفْسک عَلی ءَاثَرِهِمْ إِن لَّمْ یُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِیثِ أَسفاً(6)
إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلی الاَرْضِ زِینَةً لهَّا لِنَبْلُوَهُمْ أَیهُمْ أَحْسنُ عَمَلاً(7)
وَ إِنَّا لَجَعِلُونَ مَا عَلَیهَا صَعِیداً جُرُزاً(8)
ترجمه :6 - گوئی می خواهی خود را از غم و اندوه بخاطر اعمال آنها هلاک کنی ، اگر آنها به این گفتار ایمان نیاورند.
7 - ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم ، تا آنها را بیازمائیم کدامینشان بهتر عمل می کنند؟
8 - (ولی این زرق و برقها پایدار نیست و ما (سرانجام) قشر روی زمین را خاک بی گیاهی قرار می دهیم .
تفسیر: غصه مخور جهان میدان آزمایش است
از آنجا که در آیات گذشته سخن از رسالت و رهبری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود، در نخستین آیه مورد بحث به یکی از مهمترین شرائط رهبری که همان دلسوزی نسبت به امت است اشاره کرده می گوید: گوئی تو می خواهی جان خود را بر باد دهی و خویشتن را از شدت اندوه هلاک کنی که چرا آنها به این کتاب آسمانی ایمان نمی آورند؟ (فلعلک باخع نفسک علی آثارهم ان لم یؤ منوا بهذا الحدیث اسفا) تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 348
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

1 - باخع از ماده بخع (بر وزن نخل) به معنی هلاک کردن خویشتن از شدت غم و اندوه و به تعبیر دیگر دقمرگ نمودن است .
2 - کلمه اسفا که شدت غم و اندوه را میرساند تاکیدی است بر این موضوع .
3 - آثار جمع اثر در اصل به معنی جای پا است ، ولی به هر علامتی از چیزی باقی می ماند اثر گفته می شود.
انتخاب این تعبیر در آیات فوق ، اشاره به نکته لطیفی است و آن اینکه گاهی انسان از جائی می رود، چون ماجرا تازه است آثار او باقی می ماند ولی هنگامی که طول کشید، آثار هم محو می شود، یعنی تو آنقدر از عدم ایمان آنها ناراحتی که حتی پیش از محو شدن آثار آنها می خواهی خود را از غصه هلاک کنی .
این احتمال نیز وجود دارد که منظور از آثار، اعمال و رفتار آنها بوده باشد.
4 - تعبیر به حدیث در مورد قرآن ، اشاره به نوآوریهای این کتاب بزرگ آسمانی است ، یعنی آنها حداقل این مقدار به خود زحمت نمی دادند که این کتاب تازه را با محتوای جدیدی که داشت مورد بررسی قرار دهند، و این دلیل بر نهایت بیخبری است که انسان از کنار چنین موضوع مهم تازه ای بی تفاوت بگذرد.
5 - دلسوزی فوق العاده رهبران الهی
از آیات قرآن و تواریخ به خوبی استفاده می شود که رهبران الهی بیش از آنچه تصور شود از گمراهی مردم رنج می بردند، به ایمان آنها عشق می ورزیدند، از اینکه می دیدند تشنه کامانی در کنار چشمه آب زلال نشسته اند و از تشنگی فریاد می کشند ناراحت بودند اشک می ریختند، دعا می کردند، شب و روز تلاش و کوشش تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 349
داشتند، در نهان و آشکار تبلیغ می کردند، در خلوت و اجتماع فریاد می زدند، و از اینکه مردم راه روشن و راست را گذارده ، به بیراهه می رفتند غصه می خوردند، غصه ای جانکاه که گاهی آنها را تا سرحد مرگ پیش می برد!
و راستی تا چنین نباشد رهبری در مفهوم عمیقش پیاده نخواهد شد! گاه این حالت اندوه بقدری شدید می شد که جان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به خطر می افتاد و خدا او را دلداری می داد.
در سوره شعراء آیه 3 و 4 می خوانیم لعلک باخع نفسک الا یکونوا مؤ منین ان نشا ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین : گوئی میخواهی خود را هلاک کنی که چرا اینها ایمان نمی آورند، غم مخور ما آنها را آزاد قرار داده ایم و اگر بخواهیم آیه ای از آسمان فرو می فرستیم که گردنهایشان بی اختیار در برابر آن فرود آید.
آیه بعد ترسیمی از وضع این جهان به عنوان یک میدان آزمایش برای

انسانها، و توضیحی برای خط سیر انسان در این مسیر است .
نخست می گوید: ما آنچه را روی زمین است زینت آن قرار دادیم (انا جعلنا ما علی الارض زینة لها).
جهانی پر زرق و برق ساختیم که هر گوشه ای از آن دل می برد، دیدگانرا به خود مشغول می دارد، و انگیزه های مختلف را در درون آدمی بیدار می کند، تا در کشاکش این انگیزهها و درخشش این زرق و برقها و چهره های دلانگیز و دلربا، انسان بر کرسی آزمایش قرار گیرد و میزان قدرت ایمان و نیروی اراده و معنویت و فضیلت خود را به نمایش بگذارد.
لذا بلافاصله اضافه می کند تا آنها را بیازمائیم کدامینشان بهتر عمل می کنند؟ (لنبلوهم ایهم احسن عملا) . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 350
بعضی از مفسرین خواسته اند مفهوم ما علی الارض را محدود به علماء و یا خصوص مردان کنند و بگویند زینت زمین اینها هستند، در صورتی که این کلمه مفهوم وسیعی دارد که همه موجودات روی زمین را شامل می شود.
جالب اینکه تعبیر به احسن عملا شده ، نه اکثر عملا، اشاره به اینکه آنچه در پیشگاه خدا ارزش دارد حسن عمل و کیفیت عالی آن است ، نه فزونی و کثرت و کمیت و تعداد آن .
به هر حال این هشداری است به همه انسانها و همه مسلمانها که در این میدان آزمایش الهی فریب زرق و برقها را نخورند. و بجای آنکه به این مظاهر فریبنده دلبستگی پیدا کنند به حسن عمل بیندیشند.
سپس می گوید: اینها پایدار نیست و سرانجام محو و نابود خواهد شد، ما همه آنچه را روی زمین است از میان خواهیم برد و صفحه زمین را، خاک بی گیاهی قرار خواهیم داد (و انا لجاعلون ما علیها صعیدا جرزا).
صعید از ماده صعود در اینجا به معنی صفحه روی زمین است ، صفحه ای که در آن خاک کاملا نمایان باشد.
و جرز به معنی زمینی است که گیاهی در آن نمی روید گوئی گیاهان خود را می خورد، و به تعبیر دیگر جرز به سرزمینی گفته می شود که بخاطر خشکسالی و کمی باران تمام گیاهانش از میان بروند
آری این منظره زیبا و دلانگیزی را که در فصل بهار در دامان صحرا و کوهسار می بینیم گلها می خندند، گیاهان می رقصند، برگها نجوا می کنند، و جویبارها زمزمه شادی سر داده اند، اما به همین حال باقی نمی ماند فصل خزان فرا می رسد، شاخهها عریان می شوند، جویبارها خاموش ، غنچه ها می خشکند، تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 351
برگها پژمرده می شوند و آوای حیات بخاموشی می گراید.
زندگی پر زرق و برق انسانها نیز همین گونه است ، این کاخهای سر به آسمان کشیده ، این لباسهای رنگارنگ ، این نعمتهای گوناگون ، این انسانهای آماده به خدمت ، و این پستها و مقامها و مانند آن نیز جاودانی

نیستند، روزی فرا می رسد که جز یک قبرستان خشک و خاموش از این جامعه ها بیش باقی نمی ماند و این درس بزرگ عبرتی است . الکهف
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 352
آیه 9 - 12
أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصحَبَ الْکَهْفِ وَ الرَّقِیمِ کانُوا مِنْ ءَایَتِنَا عجَباً(9)
إِذْ أَوَی الْفِتْیَةُ إِلی الْکَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا ءَاتِنَا مِن لَّدُنک رَحْمَةً وَ هَیئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشداً(10)
فَضرَبْنَا عَلی ءَاذَانِهِمْ فی الْکَهْفِ سِنِینَ عَدَداً(11)
ثُمَّ بَعَثْنَهُمْ لِنَعْلَمَ أَیُ الحِْزْبَینِ أَحْصی لِمَا لَبِثُوا أَمَداً(12)
ترجمه :9 - آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند؟!
10 - زمانی را بخاطر بیاور که این گروه جوانان به غار پناه بردند، و گفتند پروردگارا ما را از سوی خودت رحمتی عطا کن ، و راه نجاتی برای ما فراهم ساز!.
11 - ما (پرده خواب را) بر گوششان زدیم و سالها در خواب فرو رفتند.
12 - سپس آنها را برانگیختیم تا آشکار گردد کدامیک از آن دو گروه بهتر مدت خواب خود را حساب کرده اند.
شان نزول : مفسران برای آیات فوق شان نزولی نقل کرده اند که خلاصه اش چنین است : جمعی از سران قریش ، دو نفر از یاران خود را برای تحقیق در باره دعوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به سوی دانشمندان یهود در مدینه فرستادند، تا ببینند آیا در کتب پیشین چیزی در این زمینه یافت می شود؟ تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 353
آنها به مدینه آمدند و با علمای یهود تماس گرفتند و گفتار قریش را بازگو کردند.
علماء یهود به آنها گفتند شما سه مساله را از محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سؤ ال کنید، اگر همه را پاسخ کافی گفت پیامبری است از سوی خدا (و طبق بعضی از روایات اگر دو سؤ ال از آنرا پاسخ کافی و یک سؤ ال را سربسته جواب داد پیامبر است) و گرنه مرد کذابی است که شما هر تصمیمی در باره او می توانید بگیرید.
نخست از او سؤ ال کنید داستان آن گروهی از جوانان که در گذشته دور، از قوم خود جدا شدند چه بود؟ زیرا آنها سرگذشت عجیبی داشتند!
و نیز از او سؤ ال کنید مردی که زمین را طواف کرد و به شرق و غرب جهان رسید که بود و داستانش چه بود؟.
و نیز سؤ ال کنید حقیقت روح چیست ؟.
آنها حرکت کردند و به مکه بازگشتند و سران قریش را ملاقات کردند و گفتند ما معیار سنجش صدق و کذب محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را پیدا کردیم ، سپس سرگذشت خود را بازگو کردند، بعد خدمت پیامبر

رسیدند و سؤ الات خود را مطرح کردند.
پیامبر فرمود فردا به شما پاسخ خواهم گفت - ولی انشاء الله نفرمود - پانزده شبانه روز گذشت که وحی از ناحیه خدا بر پیامبر نازل نشد، و جبرئیل به سراغش نیامد، همین امر موجب شد که اهل مکه شایعاتی بسازند و مطالب ناموزونی نسبت به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بگویند.
این امر بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گران آمد، ولی سرانجام جبرئیل فرا رسید و سوره کهف را از سوی خداوند آورد که در آن داستان آن گروه از جوانان و همچنین آن مرد دنیاگرد بود، بعلاوه آیه یسئلونک عن الروح ... را نیز بر پیامبر نازل کرد
پیامبر به جبرئیل فرمود چرا اینقدر تاخیر کردی ؟ گفت من جز به فرمان

پروردگارت نازل نمی شوم ، اجازه نداشتم ! (لازم به تذکر است که دو بخش از پاسخ سؤ الات سه گانه در این سوره آمده اما آیه مربوط به روح ، در سوره بنی اسرائیل گذشت ، و این مطلب در قرآن کم نظیر نیست که آیه ای به مناسبتی نازل شود و آنرا به دستور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در لابلای سوره خاصی جای دهند).
تفسیر: آغاز ماجرای اصحاب کهف
در آیات گذشته ترسیمی از زندگی این جهان ، و چگونگی این میدان آزمایش انسانها و مسیر زندگی آنان ، از نظر گذشت ، از آنجا که قرآن مسائل کلی حساس را غالبا در ضمن مثال و یا مثالها و یا نمونه هائی از تاریخ گذشته مجسم می سازد، در اینجا نیز نخست به بیان داستان اصحاب کهف پرداخته و از آنها به عنوان یک الگو و اسوه یاد می کند.
گروهی از جوانان با هوش و با ایمان که در یک زندگی پر زرق و برق در میان انواع ناز و نعمت به سر می بردند، برای حفظ عقیده خود و مبارزه با طاغوت عصر خویش به همه اینها پشتپا زدند، و به غاری از کوه که از همه چیز تهی بود پناه بردند، و از این راه استقامت و پایمردی خود را در راه ایمان نشان دادند.
جالب اینکه قرآن در اینجا با به کار گرفتن یکی از اصول فن فصاحت و بلاغت نخست سرگذشت این گروه را بطور اجمال ، برای آمادگی ذهن شنوندگان ضمن چهار آیه نقل کرده ، سپس به تفصیل آن در ضمن چهارده آیه می پردازد
نخست می گوید: آیا گمان کردی اصحاب کهف و رقیم از آیات عجیب ما بودند؟! (ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا).

ما آیات عجیبتری در آسمان و زمین داریم که هر یک از آنها نمونه ای است

از عظمت و بزرگی آفرینش ، و نیز در زندگی تو اسرار عجیبی وجود دارد که هر یک نشانه ای است از حقانیت دعوتت ، و همچنین در این کتاب بزرگ آسمانی تو آیات عجیب فراوان است ، و مسلما داستان اصحاب کهف از آنها شگفتانگیزتر نیست .
اینکه نام این گروه ، اصحاب کهف (یاران غار) گذارده شده به خاطر همان است که آنها برای نجات جان خود به غاری پناهنده شدند چنانکه در شرح حالاتشان خواهد آمد.
و اما رقیم در اصل از ماده رقم به معنی نوشتن است و به عقیده غالب مفسران این نام دیگری است ، برای اصحاب کهف ، چرا که سرانجام نام آنها را بر لوحه ای نوشته و بر در غار نصب کردند.
بعضی نیز آن را نام کوهی می دانند که غار در آن واقع شده بود.
و بعضی آنرا نام سرزمینی می دانند که آن کوه در آن بوده .
و بعضی نام شهر و دیاری که اصحاب کهف از آن بیرون آمدند، ولی معنی اول صحیحتر به نظر می رسد.
اما اینکه بعضی احتمال داده اند اصحاب رقیم گروه دیگری غیر از اصحاب کهف بوده اند، و در بعضی از اخبار داستانی برای آنها نقل شده است با ظاهر آیه هماهنگ نیست ، چرا که ظاهر آیه فوق این است که اصحاب کهف و رقیم یک گروه بودند و لذا بعد از ذکر این دو عنوان تنها به بیان داستان اصحاب کهف می پردازد و مطلقا سخنی از غیر آنها به میان نمی آورد، و این خود دلیل وحدت است . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 356
در روایات معرفی که در تفسیر نورالثقلین در ذیل این آیه پیرامون سه نفر که در غاری گرفتار شدند ذکر شده ، که هر یک خدا را به عمل خالصی که انجام داده بودند خواندند و از آن تنگنا رهائی یافتند بهیچ وجه سخنی از عنوان اصحاب رقیم در آن نیست ، هر چند در بعضی از کتب تفسیر این عنوان آمده است .
به هر حال تردید نباید کرد که این دو (اصحاب کهف و رقیم) اشاره به یک گروه است و شان نزول آیات نیز این حقیقت را تایید می کند.
سپس می گوید: به خاطر بیاور زمانی را که این گروه جوانان به غار پناه بردند (اذ أ وی الفتیة الی الکهف).
دستشان از همه جا کوتاه شده ، رو به درگاه خدا آوردند: و عرض کردند پروردگارا! ما را از رحمتت بهره مند کن (فقالوا ربنا آتنا من لدنک رحمة) و راه نجاتی برای ما فراهم ساز (و هیی ء لنا من امرنا رشدا).
راهی که ما را از این تنگنا برهاند، به رضایت و خشنودی تو نزدیک سازد، راهی که در آن خیر و سعادت و انجام وظیفه بوده باشد.
ما دعای آنها را به اجابت رساندیم ، پرده های خواب را بر گوش آنها افکندیم و سالها در غار به خواب فرو رفتند (فضربنا علی آذانهم فی الکهف

سنین عددا).
سپس آنها را برانگیختیم و بیدار نمودیم ، تا ببینیم کدام گروه از آنان مدت خواب خود را بهتر حساب کرده اند (ثم بعثناهم لنعلم ای الحزبین احصی لما لبثوا امدا). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 357
نکته ها: 1 - جمله اوی الفتیة از ماده ماوی گرفته شده که به معنی جایگاه امن و امان است ، اشاره به اینکه این جوانان فراری از محیط فاسد هنگامی که به غار رسیدند احساس آرامش کردند.
2 - فتیة جمع فتی در اصل به معنی جوان نوخاسته و شاداب است ، ولی گاهی به افراد صاحب سن و سالی که روحی جوان و شاداب دارند نیز گفته می شود، و معمولا این کلمه با یک نوع مدح بخاطر صفات جوانمردی و مقاومت و شهامت و تسلیم در مقابل حق همراه است .
شاهد این سخن حدیثی است که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است : امام (علیه السلام) از یکی از یاران خود پرسید فتی به چه کسی می گویند؟ او در پاسخ عرضکرد: فتی را به جوان می گوئیم ، امام (علیه السلام) فرمود: اما علمت ان اصحاب الکهف کانوا کلهم کهولا، فسماهم الله فتیة بایمانهم : آیا تو نمی دانی که اصحاب کهف همگی کامل مرد بودند، اما خدا از آنها به عنوان فتیه نام برده چون ایمان به پروردگار داشتند.
سپس اضافه فرمود من آمن بالله و اتقی فهو الفتی : هر کس به خدا ایمان داشته باشد و تقوا پیشه کند جوانمرد است .
نظیر همین حدیث در روضه کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است .
3 - تعبیر به من لدنک رحمة (رحمتی از ناحیه خودت) اشاره به این است که آنها وقتی به غار پناه بردند دست خود را از همه جا کوتاه می دیدند و تمام اسباب و وسائل ظاهری در برابرشان از کار افتاده بود و تنها به رحمت خدا امیدوار بودند.
4 - جمله ضربنا علی آذانهم (پرده بر گوش آنها زدیم) در لغت عرب تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 358
کنایه ظریفی است از خواباندن گوئی پرده و حجابی بر گوش شخص افکنده می شود تا سخنی را نشنود و این پرده همان پرده خواب است .
به همین دلیل خواب حقیقی ، خوابی است که گوشه ای انسان را از کار بیندازد، و نیز به همین دلیل هنگامی که کسی را می خواهند بیدار کنند غالبا از طریق صدا زدن و نفوذ در شنوائی او بیدارش می کنند.
5 - تعبیر به سنین عددا (سالهای متعدد) اشاره به آن است که خواب آنان سالیان دراز به طول انجامید چنانکه شرح آن در تفسیر آیات آینده به خواست خدا خواهد آمد.

6 - تعبیر به بعثناهم در مورد بیدار شدن آنها، شاید به این جهت است که خواب آنها به قدری طولانی شد که همچون مرگ بود، و بیداری آنها همچون رستاخیز و زندگی پس از مرگ .
7 - جمله لنعلم (تا بدانیم ...) مفهومش این نیست که خداوند می خواسته در اینجا علم تازه ای کسب کند، این تعبیر در قرآن فراوان است و منظور از آن تحقق معلوم الهی است یعنی ما آنها را از خواب بیدار کردیم تا این معنی تحقق یابد که آنها در باره میزان خوابشان از هم سؤ ال کنند.
8 - تعبیر به ای الحزبین اشاره به چیزی است که در تفسیر آیات آینده خواهد آمد که آنها پس از بیدار شدن در باره مقدار خواب خود اختلاف کردند، بعضی آنرا یکروز، و بعضی یک نیمه روز می دانستند، در حالی که سالیان دراز خوابیده بودند.
و اما اینکه بعضی گفته اند این تعبیر شاهد بر آن است که اصحاب رقیم غیر از اصحاب کهف بودند سخن بسیار بعیدی است که از توضیح بیشتر در باره آن بی نیاز هستیم . الکهف
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 359
آیه 13 - 16
آیه و ترجمه
نحْنُ نَقُص عَلَيْک نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنهُمْ فِتْيَةٌ ءَامَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَهُمْ هُدًى (13)
وَ رَبَطنَا عَلى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُواْ فَقَالُوا رَبُّنَا رَب السَمَوَتِ وَ الاَرْضِ لَن نَّدْعُوَا مِن دُونِهِ إِلَهاً لَّقَدْ قُلْنَا إِذاً شططاً(14)
هَؤُلاءِ قَوْمُنَا اتخَذُوا مِن دُونِهِ ءَالِهَةً لَّوْ لا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسلْطنِ بَينٍ فَمَنْ أَظلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلى اللَّهِ كَذِباً(15)
وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلا اللَّهَ فَأْوُا إِلى الْكَهْفِ يَنشرْ لَكمْ رَبُّكُم مِّن رَّحْمَتِهِ وَ يُهَيىْ لَكم مِّنْ أَمْرِكم مِّرْفَقاً(16)
ترجمه :13 - ما داستان آنها را به حق برای تو بازگو می کنیم ، آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند، و ما بر هدایتشان افزودیم .
14 - ما دلهای آنها را محکم ساختیم در آن هنگام که قیام کردند و گفتند: پروردگار ما پروردگار آسمانها و زمین است ، هرگز غیر او معبودی را نمی پرستیم که اگر چنین گوئیم سخنی به گزاف گفته ایم . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 360
15 - این قوم ما معبودهائی جز خدا انتخاب کرده اند، چرا آنها دلیل آشکاری بر این معبودان نمی آورند؟! چه کسی ظالمتر است از آن کس که بر خدا دروغ ببندد؟!
16 - و هنگامی که از آنها و آنچه را جز خدا می پرستند کناره گیری کردید به غار پناهنده شوید، که پروردگارتان (سایه) رحمتش را بر شما می گستراند، و راه آسایش و نجات به رویتان می گشاید.

تفسیر: سرگذشت مشروح اصحاب کهف
چنانکه گفتیم بعد از بیان اجمالی این داستان قرآن مجید به شرح تفصیلی آن ضمن چهارده آیه پرداخته و سخن را در این زمینه چنین آغاز می کند: ما داستان آنها را آنچنان که بوده است برای تو بازگو می کنیم (نحن نقص علیک نباهم بالحق).
گفتاری که خالی از هر گونه خرافه ، و مطالب بی اساس ، و سخنان نادرست باشد.
آنها جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایت آنها افزودیم (انهم فتیة آمنوا بربهم و زدناهم هدی).
فتیة همانگونه که سابقا هم اشاره کردیم جمع فتی به معنی جوان شاداب است اما از آنجا که در سن جوانی بدن نیرومند و احساسات پرجوش و عواطف پرخروش است ، و از نظر جنبه های روحی قلب جوان آماده پذیرش نور حق و کانون محبت و سخاوت و عفو و گذشت است بسیار می شود که این کلمه (فتی و فتوت) به معنی مجموعه این صفات به کار می رود هر چند در سن و سالهای بالا باشد، همانگونه که از کلمه جوانمردی و فتوت در فارسی امروز نیز این مفاهیم را می فهمیم .
از آیات قرآن بطور اشاره و از تواریخ به صورت مشروح این حقیقت استفاده تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 361
می شود که اصحاب کهف در محیط و زمانی می زیستند که بتپرستی و کفر آنها را احاطه کرده بود و یک حکومت جبار و ستمگر که معمولا حافظ و پاسدار شرک و کفر و جهل و غارتگری و جنایت است بر سر آنها سایه شوم افکنده بود.
اما این گروه از جوانمردان که از هوش و صداقت کافی برخوردار بودند سرانجام به فساد این آئین پی بردند و تصمیم بر قیام گرفتند و در صورت عدم توانائی ، مهاجرت کردن از آن محیط آلوده .
لذا قرآن به دنبال بحث گذشته می گوید: ما دلهای آنها را محکم ساختیم ، در آن هنگام که قیام کردند و گفتند پروردگار ما پروردگار آسمانها و زمین است (و ربطنا علی قلوبهم اذ قاموا فقالوا ربنا رب السماوات و الارض .
ما هرگز غیر از او معبودی را نمی پرستیم (لن ندعوا من دونه الها).
اگر چنین بگوئیم و کسی را جز او معبود بدانیم سخنی گزاف و دور از حق گفته ایم (لقد قلنا اذا شططا).
از جمله ربطنا علی قلوبهم استفاده می شود که نخست فکر توحید در دل آنها پیدا شد ولی توانائی بر اظهار آن را نداشتند، اما خداوند دلهای آنها را استحکام بخشید و به آنها قدرت و شهامت داد تا بپاخیزند و آشکارا ندای توحید سر دهند.
آیا نخستین بار در برابر پادشاه جبار زمان دقیانوس چنین اظهاری را کردند،

و یا در میان توده مردم ، و یا هر دو و یا خودشان در میان خود؟ درست روشن نیست ، ولی ظاهر تعبیر به قاموا این است که این سخن را در میان مردم یا در برابر سلطان ظالم گفته اند.
شطط (بر وزن وسط) به معنی خارج شدن از حد، و افراط در دوری است ، لذا به سخنانی که بسیار دور از حق است ، شطط گفته می شود، و اگر

به حاشیه نهرهای بزرگ شط می گویند به خاطر آنست که از آب فاصله زیاد دارد و دیوارهای آن بلند است .
در واقع این جوانمردان با ایمان برای اثبات توحید و نفی (آله ه) به دلیل روشنی دست زدند، و آن اینکه ما به وضوح می بینیم که این آسمان و زمین پروردگاری دارد که وجود نظام آفرینش دلیل بر هستی او است ، ما هم بخشی از این مجموعه هستی می باشیم ، بنابر این پروردگار ما نیز همان پروردگار آسمانها و زمین است .
سپس به دلیل دیگری نیز توسل جستند و آن اینکه : این قوم ما معبودهائی جز خدا انتخاب کرده اند (هؤ لاء قومنا اتخذوا من دونه الهة).
آخر مگر اعتقاد بدون دلیل و برهان ممکن است ؟ چرا آنها دلیل آشکاری برای الوهیت آنها نمی آورند؟ (لو لا یاتون علیهم بسلطان بین .
آیا پندار و خیال ، یا تقلید کورکورانه می تواند دلیلی بر چنین اعتقادی باشد؟ این چه ظلم فاحش و انحراف بزرگی است .
چه کسی ظالمتر است از آنکس که به خدا دروغ ببندد (فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا).
این افترا هم ستمی است بر خویشتن ، چرا که انسان سرنوشت خود را به دست عوامل بدبختی و سقوط سپرده ، و هم ظلمی است بر جامعه ای که این نغمه در آن سر می دهد و به انحراف می کشاند، و هم ظلمی است به ساحت قدس پروردگار و اهانتی است به مقام بزرگ او
این جوانمردان موحد تا آنجا که در توان داشتند برای زدودن زنگار شرک از دلها، و نشاندن نهال توحید در قلبها، تلاش و کوشش کردند، اما آنقدر

غوغای بت و بتپرستی در آن محیط بلند بود و خفقان ظلم و بیدادگری شاه جبار، نفسهای مردان خدا را در سینه ها حبس کرده بود که نغمه های توحیدی آنها در گلویشان گم شد.
ناچار برای نجات خویشتن و یافتن محیطی آماده تر تصمیم به هجرت گرفتند، و لذا در میان خود به مشورت پرداختند که به کجا بروند، و به کدام سو حرکت نمایند؟ و با یکدیگر چنین گفتند:
هنگامی که از این قوم بتپرست و آنچه را جز خدا می پرستند کناره گیری کردید، و حساب خود را از آنها جدا نمودید، به غار پناهنده شوید (و اذ

اعتزلتموهم و ما یعبدون الا الله فاووا الی الکهف).
تا پروردگار شما رحمتش را بر شما بگستراند و راهی به سوی آرامش و آسایش و نجات از این مشکل به رویتان بگشاید (ینشر لکم ربکم من رحمته و یهیی ء لکم من امرکم مرفقا).
یهیی ء از ماده تهیه به معنی آماده ساختن است .
و مرفق به معنی چیزی است که وسیله لطف و راحتی و رفق باشد، بنا بر این مجموع جمله یهیی ء لکم من امرکم مرفقا یعنی خداوند، وسیله لطف و راحتی شما را فراهم می سازد.
بعید نیست نشر رحمت که در جمله اول آمده است اشاره به الطاف معنوی خداوند باشد، در حالی که جمله دوم به جنبه های جسمانی و نجات و آرامش مادی اشاره می کند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 364
نکته ها: 1 - جوانمردی و ایمان - همیشه روح توحید با یک سلسله صفات عالی انسانی همراه است ، هم از آنها سرچشمه می گیرد و هم در آنها تاثیر متقابل دارد، به همین دلیل در این داستان اصحاب کهف می خوانیم آنها جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند.
و باز روی همین جهت بعضی از دانشمندان گفته اند: رأ س الفتوة الایمان سرچشمه جوانمردی ایمان است .
و بعضی دیگر گفته اند الفتوة بذل الندی و کف الاذی و ترک الشکوی : جوانمردی بخشش و سخاوت است و خودداری از آزار دیگران و ترک شکایت از حوادث و مشکلات .
بعضی دیگر فتوت را چنین تفسیر کرده اند: هی اجتناب المحارم و استعمال المکارم : جوانمردی پرهیز از گناهان و به کار گرفتن فضائل انسانی است .
2 - ایمان و امدادهای الهی - در چند مورد از آیات فوق این حقیقت به خوبی منعکس است که اگر انسان گامهای نخستین را در راه الله بردارد، و برای او به پاخیزد، کمک و امداد الهی به سراغ او می شتابد، در یک جا می گوید: آنها جوانمردانی بودند که ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم .
در مورد دیگر می گوید: ما دلهای آنها را محکم ساختیم و نیرو و توان بخشیدیم .
و در پایان آیات نیز خواندیم که آنها در انتظار نشر رحمت الهی و یافتن راه نجات بودند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 365
آیات دیگر قرآن نیز این حقیقت را به روشنی تایید می کند مگر نه این است که اگر انسان برای خدا مجاهده کند خدا او را به راه حق هدایت می نماید؟ (و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا) (سوره عنکبوت آخرین آیه).
و نیز در سوره محمد آیه 17 میخوانیم : و الذین اهتدوا زادهم هدی : آنها که راه هدایت را پوئیدند خدا بر هدایتشان می افزاید

می دانیم راه حق راهی است با موانع بسیار و دشواریهای فراوان که اگر لطف خدا شامل حال انسان نشود پیمودن آن تا وصول به مقصد کار مشکلی است .
این را هم می دانیم که لطف خداوند بالاتر از آن است که بنده حقجو و حق طلبش را در این مسیر تک و تنها بگذارد.
3 - پناهگاهی به نام غار - الف و لام در کلمه الکهف شاید اشاره به این باشد که آنها غار معینی را در نقطه دور دستی در نظر گرفته بودند که اگر تبلیغات توحیدیشان به ثمر نرسد برای نجات خود از آن محیط آلوده و تاریک به آن غار پناه برند.
کهف کلمه پر مفهومی است که همان بازگشت به ابتدائی ترین نوع زندگی بشر را به خاطر می آورد، محیطی که در آن نور و روشنائی نیست ، و شبهای تاریک و سردش یادآور دردهای جانکاه انسانهای محروم است ، نه از زرق و برق دنیای مادی در آن خبری است ، نه از بستر نرم و زندگی مرفه !.
مخصوصا با توجه به آنچه در تواریخ نقل شده که اصحاب کهف وزیران و صاحبمنصبان بزرگ شاه بودند که بر ضد او و آئینش قیام کردند روشن می شود که گذشتن از آن زندگی پرناز و نعمت و ترجیح غارنشینی بر آن تا چه حد شهامت و گذشت و همت و وسعت روح میخواهد؟!.
ولی در آن غار تاریک و سرد و خاموش ، و احیانا خطرناک از نظر حمله حیوانات تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 366
موذی ، یک دنیا نور و صفا و توحید و معنویت بود.
خطوط رحمت الهی بر دیوار چنین غاری نقش بسته ، و آثار لطف پروردگار در فضایش موج میزد، خبری از بتهای رنگارنگ مسخره در آن نبوده ، و دامنه طوفان ظلم جباران به آن کشیده نمی شد.
انسان را از آن فضای محدود و خفقان بار محیط جهل و جنایت رهائی می بخشید و در فراخنای اندیشه آزاد غوطه ور می ساخت .
آری این جوانمردان موحد آن دنیای آلوده را که با تمام وسعتش زندان جانکاهی بود ترک گفتند، و به غار خشک و تاریکی که ابعادش همچون فضائی بیکران می نمود روی آوردند.
درست همچون یوسف پاکدامن که هر چه به او اصرار کردند اگر تسلیم هوسهای سرکش همسر زیبای عزیز مصر نشوی ، زندان تاریک و وحشتناک در انتظار تو است ، او بر استقامتش افزود، و سرانجام این جمله عجیب را به پیشگاه خداوند عرضه داشت : رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه و الا تصرف عنی کیدهن اصب الیهن : پروردگارا! زندان با آنهمه دردهای جانکاهش نزد من از این آلودگی که مرا به آن دعوت می کنند، محبوبتر است ، و اگر وسوسه های آنها را از من دفع نکنی من در دام آنها گرفتار

خواهم شد! (یوسف - 32). الکهف
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 367
آیه 17 - 18
آیه و ترجمه
وَ تَرَی الشمْس إِذَا طلَعَت تَّزَوَرُ عَن کَهْفِهِمْ ذَات الْیَمِینِ وَ إِذَا غَرَبَت تَّقْرِضهُمْ ذَات الشمَالِ وَ هُمْ فی فَجْوَةٍ مِّنْهُ ذَلِک مِنْ ءَایَتِ اللَّهِ مَن یهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَن یُضلِلْ فَلَن تجِدَ لَهُ وَلِیًّا مُّرْشِداً(17)
وَ تحْسبهُمْ أَیْقَاظاً وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذَات الْیَمِینِ وَ ذَات الشمَالِ وَ کلْبُهُم بَسِطٌ ذِرَاعَیْهِ بِالْوَصِیدِ لَوِ اطلَعْت عَلَیهِمْ لَوَلَّیْت مِنْهُمْ فِرَاراً وَ لَمُلِئْت مِنهُمْ رُعْباً(18)
ترجمه :17 - خورشید را می دیدی که به هنگام طلوع به ظرف راست (غار) آنها متمایل می گردد، و به هنگام غروب بطرف چپ ، و آنها در محل وسیعی از غار قرار داشتند، این از آیات خدا است ، هر کس را خدا هدایت کند هدایت یافته واقعی او است ، و هر کس را گمراه کند ولی و راهنمائی هرگز برای او نخواهی یافت .
18 - (اگر به آنها نگاه می کردی) می پنداشتی بیدارند، در حالی که در خواب فرو رفته بودند، و ما آنها را به سمت راست و چپ می گرداندیم (تا بدنشان سالم بماند) و سگ آنها دستهای خود را بر دهانه غار گشوده بود (و نگهبانی می کرد) اگر به آنها نگاه می کردی فرار می نمودی ، و سر تا پای تو از ترس و وحشت پر می شد تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 368
تفسیر: موقعیت دقیق اصحاب کهف
در دو آیه فوق قرآن به ریزه کاریهای مربوط به زندگی عجیب اصحاب کهف در آن غار پرداخته و آنچنان دقیق و ظریف ، جزئیات آن را فاش می کند که گوئی انسان در برابر غار نشسته و خفتگان غار را با چشم خود تماشا می کند در این دو آیه به شش خصوصیت اشاره شده است :
1 - دهانه غار رو به شمال گشوده میشد و چون در نیمکره شمالی زمین قطعا بوده است نور آفتاب به درون آن مستقیما نمی تابید چنانکه قرآن می گوید: اگر به خورشید نگاه می کردی می دیدی که به هنگام طلوع ، در طرف راست غار آنها قرار می گیرد، و به هنگام غروب در طرف چپ (و تری الشمس اذا طلعت تزاور عن کهفهم ذات الیمین و اذا غربت تقرضهم ذات الشمال)
و به این ترتیب نور مستقیم آفتاب که تداوم آن ممکن است موجب پوسیدگی و فرسودگی شود به بدن آنها نمی تابید، ولی نور غیر مستقیم بقدر کافی وجود داشت .
تعبیر به تزاور که به معنی تمایل پیدا کردن است این نکته را دربردارد که گوئی خورشید ماموریت داشت از سمت راست غار بگذرد و همچنین تعبیر

تقرض که معنی قطع کردن و بریدن دارد، نیز مفهوم ماموریت را در بر دارد، و از این گذشته تزاور که از ماده زیارت است توأ م با آغازگری است که مناسب طلوع آفتاب می باشد، و تقرض قطع و پایان را که در مفهوم غروب نهفته است نیز مشخص می کند.
بودن دهانه غار به سوی شمال سبب میشد که بادهای ملایم و لطیفی که معمولا از سمت شمال میوزد به آسانی در درون غار وارد شود و در همه زوایای آن روح تازه ای بدمد.
2 - آنها در یک محل وسیع از غار قرار داشتند (و هم فی فجوة منه).
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 369
اشاره به اینکه دهانه غار که معمولا تنگ است جایگاه آنها نبود، بلکه قسمتهای وسط غار را انتخاب کرده بودند که هم از چشم بینندگان دور بود، و هم از تابش مستقیم آفتاب .
در اینجا قرآن رشته سخن را قطع می کند، و به یک نتیجه گیری معنوی می پردازد، چرا که ذکر همه این داستانها برای همین منظور است .
می گوید: این از آیات خدا است ، هر کس را خدا هدایت کند هدایت یافته واقعی او است ، و هر کس را گمراه نماید سرپرست و راهنمائی هرگز برای او نخواهی یافت (ذلک من آیات الله من یهد الله فهو المهتد و من یضلل فلن تجد له ولیا مرشدا)
آری آنها که در راه خدا گام بگذارند و برای او به جهاد برخیزند در هر قدمی آنانرا مشمول لطف خود می سازد، نه فقط در اساس کار، که در جزئیات هم لطفش شامل حال آنها است .
3 - خواب آنها یک خواب عادی و معمولی نبود، اگر به آنها نگاه می کردی ، خیال می کردی آنها بیدارند، در حالی که در خواب فرو رفته بودند! (و تحسبهم ایقاظا و هم رقود).
و این نشان می دهد که چشمان آنها کاملا باز بوده است ، درست همانند یک انسان بیدار، این حالت استثنائی شاید برای آن بوده که حیوانات موذی به آنان نزدیک نشوند چرا که از انسان بیدار می ترسند، و یا به خاطر اینکه منظره رعبانگیزی پیدا کنند که هیچ انسانی جرات ننماید به آنها نزدیک شود، و این خود یک سپر حفاظتی برای آنها بوده باشد.
4 - برای اینکه بر اثر گذشت سالیان دراز از این خواب طولانی اندام آنها نپوسد: ما آنها را به سمت راست و چپ میگرداندیم (و نقلبهم تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 370
ذات الیمین و ذات الشمال).
تا خون بدنشان در یکجا متمرکز نشود، و فشار و سنگینی در یک زمان طولانی روی عضلاتی که بر زمین قرار داشتند اثر زیانبار نگذارد.
5 - در این میان سگی که همراه آنها بود بر دهانه غار دستها را گشوده و به

حالت نگهبانی خوابیده بود (و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید).
وصید چنانکه راغب در کتاب مفردات می گوید: در اصل به معنی اطاق و انباری است که در کوهستان برای ذخیره اموال ایجاد می کنند، و در اینجا به معنی دهانه غار است .
با اینکه در آیات قرآن تاکنون سخنی از سگ اصحاب کهف نبوده ولی قرآن مخصوصا در ذکر داستانها گاه تعبیراتی می کند که از آن مسائل دیگری نیز روشن می شود، از جمله بیان حالت سگ اصحاب کهف در اینجا نشان می دهد که آنها سگی نیز به همراه داشتند که پابپای آنها راه میرفت و گوئی مراقب و نگاهبانشان بود.
در اینکه این سگ از کجا با آنها همراهی کرد، آیا سگ صید آنها بود، و یا سگ چوپانی بود که در وسط راه به او برخوردند، و هنگامی که چوپان آنها را شناخت حیوانات را رو به سوی آبادی روانه کرد و خود که جویای حقیقت و طالب دیدار یار بود با این پاکبازان همراه شد، سگ نیز دست از دامنشان برنداشت و براه خود ادامه داد.
آیا مفهوم این سخن آن نیست که در راه رسیدن به حق همه عاشقان این راه می توانند گام بگذارند، و درهای کوی دوست به روی کسی بسته نیست ، از وزیران توبهکار شاه جبار گرفته ، تا مرد چوپان ، و حتی سگش ؟!
مگر نه این است که قرآن می گوید تمام ذرات موجودات در زمین و آسمان و همه درختان و جنبندگان ذکر خدا می گویند، عشق او را در سر و مهر او را به دل دارند (آیه 44 سوره اسراء). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 371
6 - منظره آنها چنان رعبانگیز بود که اگر به آنها نگاه می کردی فرار می نمودی . و سر تا پای تو از ترس و وحشت پر می شد (لو اطلعت علیهم لولیت منهم فرارا و لملئت منهم رعبا).
این اولین و آخرین بار نیست که خداوند به وسیله رعب و ترس یک سپر حفاظتی به دور بندگان با ایمانش ایجاد می کند، در آیات سوره آل عمران آیه 151 نیز به صحنه ای از همین امر برخورد می کنیم که خداوند می گوید: سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب : ما به زودی در دلهای کافران ترس و وحشت می افکنیم .
در دعای ندبه نیز در باره پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم ثم نصرته بالرعب : خداوندا تو پیامبرت را بوسیله رعب و وحشتی که در دل دشمنانش افکندی یاری نمودی .
اما اینکه این رعب و وحشت که از مشاهده اصحاب کهف سراسر وجود بیننده را پر می کرد به خاطر ظاهر جسمانی آنها بود، یا یک نیروی مرموز معنوی در این زمینه کار می کرد؟ در آیات قرآن سخنی از آن نیامده ، هر

چند مفسران بحثهائی دارند که چون دلیلی بر آنها نبود از ذکر آنها صرف نظر می کنیم .
ضمنا جمله و لملئت منهم رعبا (سر تا پای وجود تو از ترس پر میشد) در حقیقت علت است برای جمله لولیت منهم فرارا (اگر آنها را می دیدی فرار می کردی) یعنی به این دلیل فرار می کردی که ترس و وحشت قلب تو را احاطه می کرد، بلکه گوئی از قلب که کانون اصلی آنست نیز سر برآورده ، به تمام ذرات وجود نفوذ می کرد و همه را مملو از وحشت می ساخت به هر حال هنگامی که اراده خدا به چیزی تعلق گیرد از ساده ترین راه ، مهمترین نتیجه را پدید می آورد . الکهف
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 372
آیه 19 - 20
آیه و ترجمه
وَ كذَلِک بَعَثْنَهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنهُمْ قَالَ قَائلٌ مِّنهُمْ كمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْماً أَوْ بَعْض يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكم بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلى الْمَدِينَةِ فَلْيَنظرْ أَيهَا أَزْكى طعَاماً فَلْيَأْتِكم بِرِزْقٍ مِّنْهُ وَ لْيَتَلَطف وَ لا يُشعِرَنَّ بِكمْ أَحَداً(19)
إِنهُمْ إِن يَظهَرُوا عَلَيْكمْ يَرْجُمُوكمْ أَوْ يُعِيدُوكمْ فى مِلَّتِهِمْ وَ لَن تُفْلِحُوا إِذاً أَبَداً(20)
ترجمه :19 - همینگونه ما آنها را (از خواب) برانگیختیم تا از یکدیگر سؤ ال کنند، یکی از آنها گفت چه مدت خوابیدید؟ آنها گفتند یکروز یا بخشی از یکروز (و چون درست نتوانستند مدت خوابشان را بدانند) گفتند پروردگارتان از مدت خوابتان آگاهتر است ، اکنون یک نفر را با این سکه ای که دارید به شهر بفرستید تا بنگرد کدامین نفر از آنها غذای پاکتری دارند، از آن مقداری برای روزی شما بیاورد، اما باید نهایت دقت را به خرج دهد و هیچ کس را از وضع شما آگاه نسازد.
20 - چرا که اگر آنها از وضع شما آگاه شوند سنگسارتان می کنند، یا به آئین خویش شما را باز می گردانند، و در آن صورت هرگز روی رستگاری را نخواهید دید! تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 373
تفسیر: بیداری بعد از یک خواب طولانی
به خواست خدا در آیات آینده می خوانیم که خواب اصحاب کهف آنقدر طولانی شد که به 309 سال بالغ گردید، و به این ترتیب خوابی بود شبیه به مرگ ، و بیداریش همانند رستاخیز، لذا در آیات مورد بحث قرآن می گوید: و اینگونه آنها را برانگیختیم (و کذلک بعثناهم).
یعنی همانگونه که قادر بودیم آنها را در چنین خواب طولانی فرو بریم قادر بودیم آنها را به بیداری باز گردانیم
ما آنها را از خواب برانگیختیم : تا از یکدیگر سؤ ال کنند، یکی از آنها پرسید

فکر می کنید چه مدت خوابیده اید؟ (لیتسائلوا بینهم قال قائل منهم کم لبثتم).
آنها گفتند: یک روز یا بخشی از یک روز (قالوا لبثنا یوما او بعض یوم).
این تردید شاید به خاطر آن بوده است که طبق گفته جمعی از مفسران آنها در آغاز روز وارد غار شدند و به خواب فرو رفتند و در پایان روز بیدار شدند، همین سبب شد که اول چنین فکر کنند که یک روز خوابیده اند همین که منظره آفتاب را دیدند بخشی از یک روز را مطرح کردند.
ولی سرانجام چون نتوانستند دقیقا بدانند مدت خوابشان چقدر بوده : گفتند پروردگار شما از مدت خوابتان آگاهتر است (قالوا ربکم اعلم بما لبثتم). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 374
جمعی گفته اند گوینده این سخن بزرگترین آنها که تملیخا نام داشت بوده است ، و تعبیر به صیغه جمع قالوا (گفتند) در اینگونه موارد معمول است .
و شاید این سخن به خاطر آن بود که از وضع قیافه و موها و ناخنها و همچنین طرز لباسهایشان در شک فرو رفتند که نکند این یک خواب غیر عادی باشد.
ولی به هر حال سخت احساس گرسنگی و نیاز به غذا می کردند چون ذخیره های بدن آنها تمام شده بود، لذا نخستین پیشنهادشان این بود: سکه نقره ای را که با خود دارید به دست یکی از نفرات خود بدهید و او را به شهر بفرستید، تا برود و ببیند کدامین فروشنده غذای پاکتری دارد، به مقدار روزی و نیاز از آن برای شما بیاورد (فابعثوا احدکم بورقکم هذه الی المدینة فلینظر ایها ازکی طعاما فلیاتکم برزق منه).
اما باید نهایت دقت را به خرج دهد، و هیچکس را از وضع شما آگاه نسازد (و لیتلطف و لا یشعرن بکم احدا).
چرا که اگر آنها از وضع شما آگاه شوند و بر شما دست یابند یا سنگسارتان می کنند یا به آئین خویش (آئین بت پرستی) باز می گردانند (انهم ان یظهروا علیکم یرجموکم او یعیدوکم فی ملتهم).
و در آن صورت هرگز روی نجات و رستگاری را نخواهید دید (و لن تفلحوا اذا ابدا).
نکته ها: 1 - پاکترین طعام - جالب اینکه در این داستان می خوانیم که اصحاب تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 375
کهف بعد از بیداری با اینکه قاعدتا بسیار گرسنه بودند و ذخیره بدن آنها در این مدت طولانی مصرف شده بود، ولی باز به کسی که مامور خرید غذا می شود توصیه می کنند هر غذائی را نخرد، بلکه بنگرد در میان فروشندگان کدامین نفر غذایش از همه پاکتر است آنرا انتخاب کند
بعضی از مفسران گفته اند این سخن ناظر به حیوانات ذبح شده است زیرا آنها می دانستند در آن شهر افرادی هستند که گوشتهای آلوده و احیانا

مردار می فروشند، و یا بعضی از آنها کسب و کارشان اصولا آلوده به حرام بوده ، آنها توصیه می کنند از خرید طعام از چنین اشخاصی پرهیز شود.
ولی ظاهرا این جمله مفهوم وسیعی دارد که هر گونه پاکی ظاهری و باطنی را شامل می شود، و این توصیه ای است به همه رهروان راه حق که نه تنها به غذای روحانی بیندیشند، بلکه مراقب پاکی غذای جسمانیشان نیز باشند، پاک از هر گونه آلودگی ، حتی در بحرانیترین لحظات زندگی نیز این اصل را فراموش نکنند.
امروز بسیاری از مردم جهان به اهمیت این دستور در یک قسمت پی برده اند، وسعی دارند غذای آنها از هر نوع آلودگی ظاهری به دور باشد، غذاها را در ظرفهای سرپوشیده و دور از دستهای آلوده ، و گرد و غبار نگهداری می کنند، البته این کار بسیار خوبی است ، ولی به این مقدار نباید قناعت کرد، بلکه باید غذاها از آلودگی به حرام ، ربا، غش و تقلب و هر گونه آلودگی باطنی نیز پاک باشد.
در روایات اسلامی تاکید فراوانی روی غذای حلال و تاثیر آن در استجابت دعا و صفای قلب شده است .
در روایتی میخوانیم کسی خدمت پیامبر آمد عرض کرد احب ان یستجاب دعائی : دوست دارم دعای من به اجابت برسد.
پیامبر فرمود: طهر ماکلک و لا تدخل بطنک الحرام : غذای خود تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 376
را پاک کن و غذای حرام در معده خود وارد منما.
2 - تقیه سازنده - از تعبیرات آیات فوق به خوبی استفاده می شود که اصحاب کهف اصرار داشتند در آن محیط کسی از جایگاه آنها آگاه نشود، مبادا آنها را مجبور به قبول آئین بتپرستی کنند، و یا به بدترین وضعی آنها را به قتل برسانند یعنی سنگسارشان کنند، آنها می خواستند ناشناخته بمانند تا از این طریق بتوانند نیروی خود را برای مبارزات آینده ، و یا لااقل برای حفظ ایمان خویش نگهدارند.
این خود یکی از اقسام تقیه سازنده است ، زیرا حقیقت تقیه این است که انسان از به هدر دادن نیروها جلوگیری کند و با پوشاندن خویش یا عقیده خویش موجودیت خود را حفظ کند، تا در موقع لزوم بتواند به مبارزات مؤ ثر خود ادامه دهد.
بدیهی است آنجا که اخفای عقیده باعث شکست هدف و برنامه ها است در اینجا تقیه ممنوع است ، باید همه چیز را آشکار کرد و لو بلغ ما بلغ (هر آنچه باداباد!).
3 - کانون قرآن لطف است
جمله و لیتلطف که طبق مشهور درست نقطه وسط قرآن مجید از نظر شماره کلمات است خود دارای لطف خاص و معنی بسیار لطیفی است ،

زیرا از ماده لطف و لطافت گرفته شده که در اینجا به معنی دقت و ظرافت به خرج دادن است ، یعنی مامور تهیه غذا آنچنان برود و بازگردد که هیچکس از ماجرای آنها تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 377
آگاه نشود.
بعضی از مفسران گفته اند منظور لطافت در خریدن غذا است به گونه ای که در معامله سختگیری نکند، و نزاع و جنجالی به راه نیندازد، و جنس بهترین را انتخاب کند.
و این خود لطفی است که جمله وسط قرآن را لطف و تلطف تشکیل می دهد . الکهف
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 378
آیه 21 - 24
آیه و ترجمه
وَ كذَلِک أَعْثرْنَا عَلَيهِمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ أَنَّ الساعَةَ لا رَيْب فِيهَا إِذْ يَتَنَزَعُونَ بَيْنهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيهِم بُنْيَناً رَّبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلى أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيهِم مَّسجِداً(21)
سيَقُولُونَ ثَلَثَةٌ رَّابِعُهُمْ كلْبُهُمْ وَ يَقُولُونَ خَمْسةٌ سادِسهُمْ كلْبهُمْ رَجْمَا بِالْغَيْبِ وَ يَقُولُونَ سبْعَةٌ وَ ثَامِنهُمْ كلْبهُمْ قُل رَّبى أَعْلَمُ بِعِدَّتهِم مَّا يَعْلَمُهُمْ إِلا قَلِيلٌ فَلا تُمَارِ فِيهِمْ إِلا مِرَاءً ظهِراً وَ لا تَستَفْتِ فِيهِم مِّنْهُمْ أَحَداً(22)
وَ لا تَقُولَنَّ لِشاىْ ءٍ إِنى فَاعِلٌ ذَلِک غَداً(23)
إِلا أَن يَشاءَ اللَّهُ وَ اذْكُر رَّبَّک إِذَا نَسِيت وَ قُلْ عَسى أَن يهْدِيَنِ رَبى لاَقْرَب مِنْ هَذَا رَشداً(24) تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 379
ترجمه :21 - و اینچنین مردم را متوجه حال آنها کردیم تا بدانند وعده (رستاخیز) خداوند حق است و در پایان جهان و قیام قیامت شکی نیست ، در آن هنگام که میان خود در این باره نزاع می کردند: گروهی می گفتند بنائی بر آن بسازید (تا برای همیشه از نظر پنهان شوند و از آنها سخن نگوئید که) پروردگارشان از وضع آنها آگاهتر است (ولی آنها که از رازشان آگاهی یافتند و آنرا دلیلی بر رستاخیز دیدند) گفتند ما مسجدی در کنار (مدفن) آنها می سازیم (تا خاطره آنها فراموش نشود).
22 - گروهی خواهند گفت آنها سه نفر بودند که چهارمینشان سگ آنها بود، و گروهی می گویند پنج نفر بودند که ششمین آنها سگشان بود - همه اینها سخنانی بدون دلیل است - و گروهی می گویند آنها هفت نفر بودند و هشتمینشان سگ آنها بود، بگو پروردگار من از تعداد آنها آگاهتر است جز گروه کمی تعداد آنها را نمی دانند، بنابراین در باره آنها جز با دلیل سخن مگوی و از هیچکس پیرامون آنها سؤ ال منما.
23 - و هرگز نگو من فردا کاری انجام می دهم .
24 - مگر اینکه خدا بخواهد، و هر گاه فراموش کردی (جبران نما) و

پروردگارت را بخاطر بیاور، و بگو امیدوارم که پروردگارم مرا به راهی روشنتر از این هدایت کند.
تفسیر: پایان ماجرای اصحاب کهف
به زودی داستان هجرت این گروه از مردان با شخصیت در آن محیط، در همه جا پیچید، و شاه جبار سخت برآشفت ، نکند هجرت یا فرار آنها مقدمه ای برای بیداری و آگاهی مردم گردد، و یا به مناطق دور و نزدیک بروند، و به تبلیغ آئین توحید و مبارزه با شرک و بتپرستی بپردازند.
لذا دستور داد ماموران مخصوص همه جا به جستجوی آنها بپردازند، و اگر رد پائی یافتند آنان را تا دستگیریشان تعقیب کنند، و آنها را به مجازات برساند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 380
اما هر چه بیشتر جستند کمتر یافتند، و این خود معمائی برای مردم محیط و نقطه عطفی در سازمان فکر آنها شد، و شاید همین امر که گروهی از برترین مقامات مملکتی پشتپا بر همه مقامات مادی بزنند و انواع خطرات را پذیرا گردند سرچشمه بیداری و آگاهی برای گروهی از مردم شد. ولی به هر حال داستان اسرارآمیز این گروه در تاریخشان ثبت گردید، و از نسلی به نسل دیگر انتقال یافت ، و صدها سال بر این منوال گذشت ...
اکنون به سراغ مامور خرید غذا برویم و ببینیم بر سر او چه آمد، او وارد شهر شد ولی دهانش از تعجب بازماند، شکل ساختمانها به کلی دگرگون شده ، قیافه ها همه ناشناس ، لباسها طرز جدیدی پیدا کرده و حتی طرز سخن گفتن و آداب و رسوم مردم عوض شده است ویرانه های دیروز تبدیل به قصرها و قصرهای دیروز به ویرانه ها مبدل گردیده !
شاید در یک لحظه کوتاه فکر کرد هنوز خواب است و آنچه می بیند رؤ یا است چشمهای خود را بهم می مالد اما متوجه می شود آنچه را می بیند عین واقعیتی عجیب و باورناکردنی .
او هنوز فکر می کند خوابشان در غار یک روز یا یک نیمه روز بوده است پس اینهمه دگرگونی چرا؟ اینهمه تغییرات در یک روز چگونه امکان پذیر است .
از سوی دیگر قیافه او برای مردم نیز عجیب و نامانوس است ، لباس او، طرز سخن گفتن او، و چهره و سیمای او، همه برای آنها تازه است ، و شاید این وضع نظر عده ای را به سوی او جلب کرد و به دنبالش روان شدند.
تعجب او هنگامی به نهایت رسید که دست در جیب کرد تا بهای غذائی را که خریده بود بپردازد، فروشنده چشمش به سکهای افتاد که به 300 سال قبل و بیشتر تعلق داشت ، و شاید نام دقیانوس شاه جبار آن زمان بر آن نقش بود، هنگامی که توضیح خواست ، او در جواب گفت تازگی این سکه را به دست آورده ام ! تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 381

کم کم از قرائن احوال بر مردم مسلم شد که این مرد یکی از گروهی است که نامشان را در تاریخ 300 سال قبل خوانده اند و در بسیاری از محافل سرگذشت اسرارآمیزشان مطرح بوده است .
و خود او نیز متوجه شد که در چه خواب عمیق و طولانی او و یارانش فرو رفته بودند.
این مساله مثل بمب در شهر صدا کرد، و زبان به زبان در همه جا پیچید.
بعضی از مؤ رخان می نویسند در آن ایام زمامدار صالح و موحدی بر آنها حکومت می کرد، ولی هضم مساله معاد جسمانی و زنده شدن مردگان بعد از مرگ برای مردم آن محیط مشکل بود جمعی از آنها نمی توانستند باور کنند که انسان بعد از مردن به زندگی بازمی گردد، اما ماجرای خواب اصحاب کهف دلیل دندانشکنی شد برای آنها که طرفدار معاد جسمانی بودند.
و لذا قرآن در نخستین آیه می گوید:
همانگونه که آنها را به خواب فرو بردیم از آن خواب عمیق و طولانی بیدار کردیم و مردم را متوجه حالشان نمودیم ، تا بدانند وعده رستاخیز خداوند حق است (و کذلک اعثرنا علیهم لیعلموا ان وعد الله حق).
و در پایان جهان و قیام قیامت شکی نیست (و ان الساعة لا ریب فیها).
چرا که این خواب طولانی که صدها سال به طول انجامید بی شباهت به مرگ نبود و بیدار شدنشان همچون رستاخیز، بلکه میتوان گفت این خواب و بیداری از پاره ای جهات از مردن و بازگشتن به حیات ، عجیبتر بود، زیرا صدها سال بر آنها گذشت در حالی که بدنشان نپوسید، در حالی که نه غذائی خوردند و نه آبی نوشیدند، در این مدت طولانی چگونه زنده ماندند؟ آیا این دلیل بر قدرت خدا بر هر چیز و هر کار نیست ؟ حیات بعد از مرگ با توجه به چنین صحنه ای مسلما امکان پذیر است . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 382
بعضی از مؤ رخان نوشته اند که مامور خرید غذا به سرعت به غار بازگشت و دوستان خود را از ماجرا آگاه ساخت ، همگی در تعجب عمیق فرو رفتند، و از آنجا که احساس می کردند همه فرزندان و برادران و دوستان را از دست داده اند، و هیچکس از یاران سابق آنها زنده نمانده تحمل این زندگی برای آنها سخت و ناگوار بود، از خدا خواستند که چشم از این جهان بپوشند و به جوار رحمت حق منتقل شوند و چنین شد.
آنها چشم از جهان پوشیدند و جسدهای آنها در غار مانده بود که مردم به سراغشان آمدند.
در اینجا نزاع و کشمکش بین طرفداران مساله معاد جسمانی و مخالفان آنها در گرفت .
مخالفان سعی داشتند که مساله خواب و بیداری اصحاب کهف به زودی به

دست فراموشی سپرده شود، و این دلیل دندانشکن را از دست موافقان بگیرند، لذا پیشنهاد کردند در غار گرفته شود، تا برای همیشه از نظر مردم پنهان گردند (اذ یتنازعون بینهم امرهم فقالوا ابنوا علیهم بنیانا).
و برای خاموش کردن مردم می گفتند زیاد از آنها سخن نگوئید، آنها سرنوشت اسرارآمیزی داشتند که پروردگارشان از وضع آنها آگاهتر است (ربهم اعلم بهم).
بنابراین داستان آنها را رها کنید و به حال خودشان واگذارید
در حالی که مؤ منان راستین که از این امر آگاهی یافته بودند و آن را سند زنده ای برای اثبات رستاخیز به مفهوم حقیقیش می دانستند، سعی داشتند این داستان هرگز فراموش نشود، و لذا گفتند: ما در کنار مدفن آنها مسجد و معبدی می سازیم تا مردم یاد آنها را از خاطره ها هرگز نبرند به علاوه از روح پاک آنها استمداد طلبند (قال الذین غلبوا علی امرهم لنتخذن علیهم مسجدا). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 383
در تفسیر آیه فوق احتمالات متعدد دیگری داده اند که به هنگام ذکر نکته ها به بعضی از آنها اشاره خواهیم کرد.
آیه بعد به پاره ای از اختلافات اشاره می کند که در میان مردم در زمینه اصحاب کهف وجود دارد، از جمله : در باره تعداد آنها می گوید:
گروهی از مردم خواهند گفت آنها سه نفر بودند که چهارمینشان سگشان بود (سیقولون ثلاثة رابعهم کلبهم).
و گروهی می گویند پنج نفر بودند که ششمین آنها سگ آنها بود (و یقولون خمسة سادسهم کلبهم).
همه اینها سخنانی بدون دلیل و تیر در تاریکی است . (رجما بالغیب).
و گروهی می گویند آنها هفت نفر بودند و هشتمین آنها سگ آنها بود (و یقولون سبعة و ثامنهم کلبهم).
بگو پروردگار من از تعداد آنها آگاهتر است (قل ربی اعلم بعدتهم).
تنها گروه کمی تعداد آنها را می دانند (ما یعلمهم الا قلیل).
گر چه در جمله های فوق قرآن با صراحت تعداد آنها را بیان نکرده است ، ولی از اشاراتی که در آیه وجود دارد می توان فهمید که قول سوم همان قول صحیح و مطابق واقع است ، چرا که به دنبال قول اول و دوم کلمه رجما بالغیب (تیر در تاریکی) که اشاره به بی اساس بودن آنها است آمده ، ولی در مورد قول سوم نه تنها چنین تعبیری نیست ، بلکه تعبیر بگو پروردگارم از تعداد آنها آگاهتر است و همچنین تعداد آنها را تنها گروه کمی می دانند ذکر شده است که این خود دلیلی است بر تایید این قول و در هر حال در پایان آیه اضافه می کند در مورد آنها بحث مکن جز بحث مستدل و توأ م با دلیل و منطق (فلا تمار فیهم الا مراء ظاهرا) . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 384

مراء بطوری که راغب در مفردات می گوید - در اصل از مریت الناقة یعنی پستان شتر را بدست گرفتم برای دوشیدن گرفته شده است ، سپس به بحث و گفتگو پیرامون چیزی که مورد شک و تردید است اطلاق گردیده .
و بسیار می شود که در گفتگوهای لجاجت آمیز و دفاع از باطل به کار می رود، ولی ریشه اصلی آن محدود به این معنی نیست ، بلکه هر نوع بحث و گفتگو را در باره هر مطلبی که محل تردید است شامل می شود
ظاهر به معنی غالب و مسلط و پیروز است .
بنابر این جمله (فلا تمار فیهم الا مراء ظاهرا) مفهومش این است که آنچنان با آنها منطقی و مستدل سخن بگو که برتری منطق تو آشکار گردد.
این احتمال را نیز بعضی در تفسیر آیه گفته اند که بطور خصوصی با مخالفان لجوج بحث و گفتگو نکن چرا که هر چه بگوئی تحریفش می کنند، بلکه آشکارا و در حضور مردم گفتگو کن ، تا نتوانند حقیقت را تحریف یا انکار نمایند
ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر میرسد، به هر حال مفهوم سخن این است که تو باید به اتکاء وحی الهی با آنها سخن بگوئی زیرا محکمترین دلیل در این زمینه همین دلیل است ، و بنا بر این از احدی از آنها که بدون دلیل سخن می گویند در باره تعداد اصحاب کهف سؤ ال نکن (و لا تستفت فیهم منهم احدا).
آیه بعد یک دستور کلی به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می دهد که هرگز نگو من فلان کار را فردا انجام می دهم (و لا تقولن لشی ء انی فاعل ذلک غدا).
مگر اینکه خدا بخواهد (الا ان یشاء الله)
یعنی در رابطه با اخبار آینده و تصمیم بر انجام کارها، حتما جمله انشاء الله

را اضافه کن ، چرا که اولا تو هرگز مستقل در تصمیمگیری نیستی و اگر خدا نخواهد هیچ کس توانائی بر هیچکار را ندارد، بنا بر این برای اینکه ثابت کنی نیروی تو از نیروی لا یزال او است و قدرتت وابسته به قدرت او جمله انشاء الله (اگر خدا بخواهد) را حتما به سخنت اضافه کن .
ثانیا: خبر دادن قطعی برای انسان که قدرتش محدود است و احتمال ظهور موانع مختلف می رود صحیح و منطقی نیست ، و چه بسا دروغ از آب در آید، مگر اینکه با جمله انشاء الله همراه باشد.
بعضی از مفسران احتمال دیگری در تفسیر آیه فوق گفته اند و آن اینکه منظور نفی استقلال انسان در کارها است مفهوم آیه چنین است : تو نمی توانی بگوئی من فلان کار را فردا انجام خواهم داد مگر خدا بخواهد.
البته لازمه این سخن آن است که اگر جمله انشاء الله را بیفزائیم سخن کامل خواهد بود، اما این لازمه جمله است نه متن آنچنانکه در تفسیر اول

گفته شد.
شان نزولی را که در مورد آیات فوق نقل کردیم تفسیر اول را تایید می کند، زیرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بدون ذکر انشاء الله به کسانی که پیرامون اصحاب کهف و مانند آن سؤ ال کرده بودند قول توضیح و جواب داد، به همین جهت مدتی وحی الهی به تاخیر افتاد، تا به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در این زمینه هشدار داده شود و سرمشقی برای همه مردم باشد
سپس در تعقیب این جمله ، قرآن می گوید هنگامی که یاد خدا را فراموش کردی بعد که متوجه شدی پروردگارت را بخاطر بیاور (و اذکر ربک تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 386
اذا نسیت).
اشاره به اینکه اگر بخاطر فراموشی جمله انشاء الله را به سخنانی که از آینده خبر می دهی نیفزائی هر موقع بیادت آمد فورا جبران کن و بگو انشاء الله ، که این کار گذشته را جبران خواهد کرد.
و بگو امیدوارم که پروردگارم مرا به راهی روشنتر از این هدایت کند (و قل عسی ان یهدین ربی لاقرب من هذا رشدا).
نکته ها: 1 - رجما بالغیب
رجم در اصل به معنی سنگ یا پراندن سنگ است ، سپس به هر نوع تیراندازی اطلاق شده است ، و گاه به معنی کنائی متهم ساختن یا قضاوت به ظن و گمان استعمال می شود. و کلمه (بالغیب) تاکیدی بر این معنا است ، یعنی غائبانه قضاوت بی ماخذ در باره چیزی کردن .
این تعبیر شبیه همان چیزی است که در فارسی میگوئیم تیر در تاریکی انداختن از آنجا که انداختن تیر در تاریکی غالبا به هدف اصابت نمی کند این نوع قضاوتها غالبا درست از آب در نمی آید.
2 - واو در جمله و ثامنهم کلبهم
در آیات فوق جمله رابعهم کلبهم و سادسهم کلبهم هر دو بدون واو آمده است در حالی که جمله و ثامنهم کلبهم با واو شروع می شود، از آنجا که تمام تعبیرات قرآن حتما دارای نکته ای است مفسران در معنی این واو سخن فراوان گفته اند.
شاید بهترین تفسیر این باشد که این واو اشاره به آخرین سخن و تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 387
آخرین حرف است ، چنانکه در ادبیات امروز نیز اخیرا این تعبیر معمول شده که هنگام برشمردن چیزی ، تمام افراد آن بحث را بدون واو ذکر می کنند، اما آخرین آنها حتما با واو خواهد بود، مثلا می گوئیم زید، عمر، حسن و محمد آمدند این واو اشاره به پایان کلام و بیان آخرین مصداق و موضوع است .

این سخن از مفسر معروف ابن عباس نقل شده و بعضی از مفسران دیگر آنرا تایید کرده و ضمنا خواسته است از همین کلمه واو تاییدی برای اینکه عدد واقعی اصحاب کهف عدد هفت بوده است استفاده کند، زیرا قرآن پس از بیان گفته های بی اساس دیگران ، عدد حقیقی آنها را در پایان بیان کرده است .
بعضی دیگر از مفسران مانند فخر رازی و قرطبی تفسیر دیگری برای این واو نقل کرده اند که خلاصه اش چنین است : عدد هفت نزد عرب به عنوان یک عدد کامل شمرده می شود، به همین جهت تا هفت را بدون واو می آورند، اما همینکه از این عدد گذشتند واو که دلیل آغاز کلام و استیناف است می آورند، لذا در اصطلاح ادباء عرب به واو ثمانیه معروف شده است
در آیات قرآن نیز غالبا به این مطلب برخورد می کنیم که مثلا در سوره توبه آیه 112 هنگامی که صفات مجاهدان فی سبیل الله را می شمرد هفت صفت را بدون واو ذکر می کند ولی به صفت هشتم که می رسد می گوید: و الناهون عن المنکر و الحافظون لحدود الله .
و در آیه 5 سوره تحریم در وصف زنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعد از ذکر هفت صفت هشتمین را با واو آورده می گوید ثیبات و ابکارا.
و در سوره زمر در آیه 71 هنگامی که سخن از درهای جهنم می گوید می فرماید فتحت أ بوابها (درهای آن گشوده می شود) اما در دو آیه بعد هنگامی که سخن از درهای بهشت به میان می آید می فرماید: و فتحت أ بوابها آیا این بخاطر آن نیست که درهای جهنم هفت و درهای بهشت هشت است ؟ تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 388
البته شاید این یک قانون کلی نباشد، ولی در غالب موارد چنین است ، و به هر حال نشان می دهد که حتی وجود یک واو در قرآن حساب شده و برای بیان واقعیتی است .
3 - مسجد در کنار آرامگاه
ظاهر تعبیر قرآن این است که اصحاب کهف سرانجام بدرود حیات گفتند و به خاک سپرده شدند، و کلمه علیهم شاهد این مدعا است ، سپس علاقه مندان به آنها تصمیم گرفتند معبدی در کنار آرامگاه آنان بسازند، قرآن این موضوع را در آیات فوق با لحن موافقی آورده است و این نشان می دهد که ساختن معبد به احترام قبور بزرگان دین نه تنها حرام نیست - آنچنان که وهابیها می پندارند - بلکه کار خوب و شایسته ای است .
اصولا بناهای یادبود که خاطره افراد برجسته و با شخصیت را زنده می دارد همیشه در میان مردم جهان بوده و هست ، و یک نوع قدردانی از گذشتگان ، و تشویق برای آیندگان در آن کار نهفته است ، اسلام نه تنها از این کار نهی نکرده بلکه آنرا مجاز شمرده است .

وجود اینگونه بناها یک سند تاریخی بر وجود این شخصیتها و برنامه و تاریخشان است ، به همین دلیل پیامبران و شخصیتهائی که قبر آنها متروک مانده تاریخ آنها نیز مورد تردید و استفهام قرار گرفته است .
این نیز واضح است که این گونه بناها کمترین منافاتی با مسئله توحید و اختصاص پرستش به الله ندارد، زیرا احترام ، مطلبی است ، و عبادت و پرستش مطلبی دیگر.
البته این موضوع . بحث فراوانی دارد که اینجا جای آن نیست . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 389
4 - همه چیز با اتکاء بر مشیت خدا
آوردن جمله ان شاء الله به هنگام بیان تصمیم های مربوط به آینده ، نه تنها یک نوع ادب در پیشگاه خدا است ، بلکه بیان این حقیقت مهم نیز هست که ما چیزی از خود نداریم هر چه هست از ناحیه او است ، مستقل بالذات خدا است ، و ما همه متکی باو هستیم ، تا اراده او نباشد اگر تیغهای عالم از جا حرکت کنند حتی یک رگ را نخواهند برید، و اگر اراده او باشد همه چیز به سرعت تحقق می یابد و حتی شیشه را در بغل سنگ نگه می دارد.
این در حقیقت همان مفهوم توحید افعالی است که در عین وجود اختیار و آزادی اراده انسان ، وجود هر چیز و هر کار را به مشیت خدا وابسته می کند.
این تعبیر با افزایش دادن توجه ما را به خدا در کارها، به ما نیرو و قدرت می بخشد ، و هم دعوت به پاکی و صحت عمل می کند.
از پاره ای از روایات استفاده می شود که اگر کسی سخنی را در ارتباط با آینده بدون انشاء الله بگوید خدا او را به خودش وامیگذارد و از زیر چتر حمایتش بیرون می برد.
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) میخوانیم : امام دستور داده بود نامه ای بنویسند، هنگامی که نامه پایان یافت و به خدمتش دادند ملاحظه کرد، انشاء الله در آن نبود، فرمود: کیف رجوتم ان یتم هذا و لیس فیه استثناء، انظروا کل موضع لا یکون فیه استثناء فاستثنوا فیه شما چگونه امی دوار بودید که این نامه (یا این کار) به پایان برسد در حالی که انشاء الله در آن نیست ، نگاه کنید در هر جای آن نیست بگذارید. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 390
5- پاسخ به یک سؤ ال
در آیات فوق خواندیم خداوند به پیامبرش می گوید هنگامی که خدا را فراموش کردی و بعد متذکر شدی یاد او کن
اشاره به اینکه اگر تکیه بر مشیت او با جمله انشاء الله ، نکردی هر گاه به خاطرت آمد جبران نما.

در احادیث متعددی که در تفسیر آیه فوق از اهلبیت (علیهمالسلام) نقل شده نیز روی این مساله تاکید گردیده است که حتی پس از گذشتن یکسال نیز به خاطرتان آمد که انشاء الله نگفته اید گذشته را جبران نمائید.
اکنون این سؤ ال پیش می آید که نسیان مگر برای پیامبر ممکن است در حالی که اگر نسیان به فکر او راه یابد مردم به گفتار و اعمال او اعتماد کامل نمی توانند داشته باشند، و همین است دلیل معصوم بودن پیامبران و امامان از خطا و نسیان حتی در موضوعات .
اما با توجه به اینکه در بسیاری از آیات قرآن دیده ایم روی سخن به پیامبران است اما مقصود و منظور توده مردم هستند، پاسخ این سؤ ال روشن می شود، و طبق ضرب المثل عرب از باب ایاک اعنی و اسمعی یا جاره است یعنی روی سخنم با تو است ای کسی که نزد من هستی اما همسایه ، تو بشنو.
بعضی از مفسران بزرگ پاسخ دیگری به این سؤ ال گفته اند که ما ذیل آیه
سوره انعام آورده ایم (تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 289) الکهف
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 391
آیه 25 - 27
آیه و ترجمه
وَ لَبِثُوا فی کَهْفِهِمْ ثَلَث مِائَةٍ سِنِینَ وَ ازْدَادُوا تِسعاً(25)
قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَیْب السمَوَتِ وَ الاَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَ أَسمِعْ مَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَلىٍّ وَ لا یُشرِک فی حُکْمِهِ أَحَداً(26)
وَ اتْلُ مَا أُوحِىَ إِلَیْک مِن کتَابِ رَبِّک لا مُبَدِّلَ لِکلِمَتِهِ وَ لَن تجِدَ مِن دُونِهِ مُلْتَحَداً(27)
ترجمه :25 - آنها در غار خود سیصد سال درنگ کردند، و نه سال نیز بر آن افزودند.
26 - بگو خداوند از مدت توقفشان آگاهتر است ، غیب آسمانها و زمین از آن او است راستی چه بینا و چه شنوا است ؟ آنها هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند، و هیچکس در حکم او شریک نیست .
27 - آنچه بتو از کتاب پروردگارت وحی شده تلاوت کن ، هیچ چیز سخنان او را دگرگون نمی سازد، و ملجا و پناهگاهی جز او نمی یابی !.
تفسیر: خواب اصحاب کهف
از قرائن موجود در آیات گذشته اجمالا بدست آمد که خواب اصحاب کهف یک خواب بسیار طولانی بود، این موضوع حس کنجکاوی هر شنونده ای را برمی انگیزد و می خواهد دقیقا بداند آنها چند سال در این خواب طولانی بوده اند؟ در آخرین آیات این داستان که آیات مورد بحث است شنونده را از تردید بیرون تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 392

می آورد و می گوید:
((آنها در غار خود سیصد سال درنگ کردند و نه سال نیز بر آن افزودند))!
(و لبثوا فی کهفهم ثلاث ماءة سنین و ازدادوا تسعا).
بنابراین مجموع مدت توقف و خواب آنها در غار سیصد و نه سال بود.
جمعی معتقدند این تعبیر که بجای 309 سال ، فرموده است 300 سال و نه سال بر آن افزودند، اشاره به تفاوت سالهای شمسی و قمری است چرا که آنها به حساب سالهای شمسی سیصد سال توقف کردند، و با محاسبه سالهای قمری سیصد و نه سال ، و این از لطائف تعبیر است که با یک تعبیر جزئی در عبارت واقعیت دیگری را که نیاز به شرح دارد بازگو کنند.
سپس برای اینکه به گفتگوهای مختلف مردم در این باره پایان دهد می گوید: ((بگو خداوند از مدت توقف آنها آگاهتر است)) (قل الله اعلم بما لبثوا).
چرا که ((غیب آسمانها و زمین از آن او است))، و او از هر کس به حال آنها آگاهتر می باشد (له غیب السماوات و الارض).
کسی که از پنهان و آشکار، در مجموعه جهان هستی با خبر است چگونه ممکن است از مدت توقف اصحاب کهف آگاه نباشد. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 393
((راستی او چه بینا و چه شنوا است)) (ابصر به و اسمع).
((به همین دلیل ساکنان آسمانها و زمین هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند)) (مالهم من دونه من ولی).
در اینکه ضمیر ((مالهم)) به چه کسانی برمی گردد در میان مفسران گفتگو است ، جمعی معتقدند که اشاره به ساکنان زمین و آسمان است ، ولی بعضی دیگر آنرا اشاره به ((اصحاب کهف)) می دانند، یعنی اصحاب کهف ولی و سرپرستی جز خدا نداشتند، او بود که در این ماجرا همه جا با آنها بود و از آنان حمایت می کرد.
ولی با توجه به جمله قبل از آن که از غیب آسمانها و زمین سخن می گوید تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.
و در پایان آیه اضافه می کند ((و هیچکس در حکم خداوند شریک نیست)) (و لا یشرک فی حکمه اءحدا).
در حقیقت این تاءکیدی است بر ولایت مطلقه خداوند که نه شخص دیگری بر جهانیان ولایت دارد، و نه کسی شریک در ولایت او است ، یعنی نه بالاستقلال و نه مشترکا شخص دیگری در ولایت جهان نفوذ ندارد.
در آخرین آیه روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده و می گوید: ((آنچه به تو از کتاب پروردگارت وحی شده تلاوت کن)) (و اتل ما اوحی الیک من کتاب ربک).

و اعتنا به گفته های این و آن که آمیخته به دروغ و خرافات و مطالب بی اساس است مکن ، تکیه گاه بحث تو در این امور تنها باید وحی الهی باشد.
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 394
چرا که هیچ چیز سخنان او را دگرگون نمی کند و ((در گفتار (و معلومات) او تغییر و تبدیل راه ندارد)) (لا مبدل لکلماته).
کلام و علم او همچون علم و کلام بندگان نیست که هر روز بر اثر کشف و آگاهی تازه ای دستخوش تغییر و تبدیل شود، و به همین جهت صددرصد نتوان بر آن اعتماد نمود.
روی همین جهات ((هیچ ملجاء و پناهگاهی جز او نمی یابی)) (و لن تجد من دونه ملتحدا).
((ملتحد)) از ماده ((لحد)) (بر وزن مهد) به معنی حفره ای است که از وسط به یکی از دو طرف مایل شده باشد (همانند لحدی که برای قبر می سازند) و به همین جهت ((ملتحد)) به جائی گفته می شود که انسان تمایل به آن پیدا می کند، و سپس به معنی ((ملجاء و پناهگاه)) آمده است .
شایان توجه اینکه دو آیه اخیر از چندین راه ، احاطه علمی خداوند را به همه موجودات عالم بیان کرده است :
- نخست می گوید: غیب آسمانها و زمین از آن او است ، و به همین دلیل او از همه آنها آگاه است .
- سپس اضافه می کند: او چه بینا و چه شنوا است ؟!
- باز می گوید: تنها ولی و سرپرست او است ، و او از همه آگاهتر است .
- و نیز اضافه می کند: هیچکس در حکم او شرکت ندارد تا علم و دانش او محدود شود.
- سپس می فرماید: در علم و کلام او تغییر و تبدیلی پیدا نمی شود تا از ارزش و ثبات آن بکاهد.
- و در آخرین جمله می گوید: تنها پناهگاه در عالم او است ، و طبعا او از
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 395
تمام پناهندگان خویش آگاهی دارد.
نکته ها: 1 - داستان اصحاب کهف در احادیث اسلامی
درباره اصحاب کهف روایات فراوانی در منابع اسلامی دیده می شود که بعضا از نظر اسناد قابل اعتماد نمی باشند، و به همین دلیل در میان بعضی از آنها تضاد و اختلاف وجود دارد.
از میان روایات ، روایتی که علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش آورده از نظر متن و مضمون و هماهنگی با آیات قرآن بهتر به نظر می رسد که خلاصه اش چنین است :

امام صادق (علیه السلام) در مورد ((اصحاب کهف و رقیم)) چنین فرمود:
آنها در زمان پادشاه جبار و گردنکشی بودند که اهل کشور خود را به پرستش بتها دعوت می کرد، و هر کس دعوت او را اجابت نمی نمود به قتل می رساند، این گروه (اصحاب کهف) جمعیتی با ایمان بودند که پرستش خداوند بزرگ می کردند (ولی ایمان خود را از دستگاه شاه جبار مکتوم می داشتند).
شاه جبار ماءمورانی بر دروازه پایتخت گماشته بود و هر کس می خواست بیرون رود مجبور بود بر بتانی که در آنجا قرار داشت سجده کند.
این گروه با ایمان هر طور بود - به عنوان صید کردن - از شهر بیرون آمدند (و تصمیم داشتند به شهر خود که محیط بسیار آلوده ای بود دیگر باز نگردند).
در مسیر خود به چوپانی برخورد کردند که او را دعوت به خداوند یگانه نمودند و او نپذیرفت ، ولی عجیب اینکه سگ چوپان به دنبال آنها به راه افتاد، تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 396
و هرگز از آنان جدا نشد آنها که از آئین بت پرستی فرار کرده بودند در پایان روز به غاری رسیدند، و تصمیم گرفتند مقداری در غار استراحت کنند، خداوند خواب را بر آنها چیره کرد، همانگونه که در قرآن می فرماید ((سالها آنها را در خواب فرو بردیم)).
آنها آن قدر خوابیدند که آن شاه جبار مرد، و مردم شهر نیز یکی پس از دیگری از دنیا رفتند، و زمان دیگر و جمعیت دیگری جای آنها را گرفتند.
اصحاب کهف پس از این خواب طولانی بیدار شدند و از یکدیگر درباره مقدار خواب خود سئوال کردند، نگاهی به خورشید کردند دیدند بالا آمده گفتند: یک روز یا بخشی از یک روز خوابیده ایم !.
سپس به یک نفر از خودشان ماموریت دادند و گفتند این سکه نقره را بگیر و به صورت ناشناس داخل شهر شو، و برای ما غذائی تهیه کن ، اما مواظب باش تو را نشناسند، زیرا اگر از وضع ما آگاه شوند یا ما را به قتل می رسانند و یا به آئین خود باز می گردانند.
آن مرد وارد شهر شد اما منظره شهر را بر خلاف آنچه بخاطر داشت مشاهده کرده و جمعیت غیر از آن جمعیتی بودند که او می شناخت ، اصولا لغت آنها را درست نمی فهمید، همانگونه که آنها نیز زبان او را درست درک نمی کردند، به او گفتند تو کیستی و از کجا می آئی ؟!
او سرانجام پرده از روی اسرارش برداشت ، پادشاه آن شهر (که در آن زمان خداپرست بود) با یارانش همراه آن مرد به سوی غار حرکت کردند، هنگامی که به در غار رسیدند به درون نگاه می کردند، بعضی می گفتند اینها سه نفر بیشتر نیستند که چهارمین سگ آنها است ، بعضی می گفتند

پنج نفرند که ششمین سگ آنهاست ، و بعضی می گفتند هفت نفرند که هشتمین سگ آنها است .
در این حال خداوند آنها را در حجابی از رعب قرار داده بود به گونه ای
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 397
که هیچیک جرات داخل شدن در غار را، جز همان فردی که از آنها بود، نداشتند، هنگامی که رفیقشان وارد غار شد آنها را وحشت زده دید، زیرا گمان می کردند که جمعیت حاضر بر در غار یاران ((دقیانوس)) پادشاه جبار بت پرست هستند، ولی او آنها را از ماجرای خواب طولانیشان آگاه ساخت ، و به آنها گفت خداوند آنانرا آیتی برای مردم قرار داده است .
آنها خوشحال شدند، و اشک شادی فرو ریختند و از خدا خواستند که آنها را به حال سابق بازگرداند.
اما پادشاه آن زمان گفت سزاوار است که ما در اینجا مسجدی بسازیم ، زیرا آنها گروهی باایمان بودند.
در اینجا امام اضافه فرمود که آنها در هر سال دو بار پهلو به پهلو می شدند و سگ آنها بر در غار دست خود را بر زمین گسترده (و مراقب) بود))
در حدیث دیگری از علی (علیه السلام) شرح مبسوطی درباره اصحاب کهف می خوانیم که خلاصه اش چنین است : ((آنها در آغاز شش نفر بودند که دقیانوس آنانرا به عنوان وزرای خود انتخاب کرده بود، و هر سال یک روز را برای آنها عید می گرفت .
در یکی از سالها در حالی که روز عید بود، فرماندهان بزرگ لشگر در طرف راست ، و مشاوران مخصوص در طرف چپ او قرار داشتند، یکی از فرماندهان به او آگاهی داد که لشگر ایران وارد مرزها شده است ، او آنچنان از شنیدن این خبر غم انگیز، ناراحت شد که بر خود لرزید و تاج از سرش فرو افتاد، یکی از این وزیران که ((تملیخا)) نام داشت در دل گفت این مرد گمان می کند خدا است ، اگر چنین است پس چرا این چنین غم زده شد به علاوه او تمام صفات بشری را دارد؟! تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 398
وزرای شش گانه او هر روز در منزل یکی جمع می شدند، و آن روز نوبت ((تملیخا)) بود.
او غذای خوبی برای دوستان تهیه دید، ولی با این حال پریشان به نظر می رسید (و دست به سوی غذا دراز نمی کرد، دوستان از او جویای حال شدند) او گفت مطلبی در دل من افتاده که مرا از غذا و آب و خواب انداخته است ، آنها از ماجرا سئوال کردند.
او گفت : من در این آسمان بلند پایه که بدون ستون برپا است و کسی که خورشید و ماه را به صورت دو نشانه روشن در آن به حرکت واداشته ، و آن کس که صفحه آن را با ستارگان زینت بخشیده ، بسیار اندیشه و

مطالعه کردم ، سپس به این زمین نگاه کردم و با خود گفتم چه کسی آن را از آب بیرون آورد و گسترده ساخت ؟ و چه کسی اضطراب آنرا با کوه ها آرامش بخشید؟ سپس در حال خودم به اندیشه فرو رفتم ، و با خود گفتم چه کسی مرا از حالت جنینی به بیرون رحم مادر فرستاد؟ چه کسی به من از پستان مادر شیر گوارا بخشید و تغذیه نمود؟ و بالاخره چه کسی مرا پرورش داد؟.
از مجموع این مسائل فهمیدم که همه اینها سازنده و آفریدگار و مدبری دارد که او حتما غیر از ((دقیانوس)) است ، هم او مالک الملوک است و حاکم بر آسمانها.
هنگامی که این سخنانرا با صراحت و خلوص ادا کرد، آنچه از دلش برخاسته بود بر دل یاران نشست ، ناگهان همگی بر پای او افتادند و بوسه زدند و گفتند: الله به وسیله تو ما را از ضلالت به هدایت دعوت کرد اکنون بگو چه کنیم ؟!.
((تملیخا)) برخاست مقداری خرما از باغستانی که داشت به سه هزار درهم فروخت و پولها را برداشت ، و بر اسبها سوار شدند، و از شهر بیرون راندند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 399
هنگامی که سه میل راه رفتند ((تملیخا)) به آنها گفت : برادران ! پادشاهی و وزارت گذشت ، راه خدا را با این اسبهای گران قیمت نمی توان پیمود، پیاده شوید تا پیاده این راه را طی کنیم ، شاید خداوند گشایشی در کار فرو بسته ما کند.
آنها اسبها را رها کردند، و پیاده به راه افتادند، هفت فرسخ در آن روز با سرعت راه رفتند، اما پاهای آنها مجروح شد، و خون از آن می چکید!.
چوپانی به استقبال آنان آمد، گفتند ای چوپان آیا جرعه شیر یا آب داری ما را میهمان کنی ؟ چوپان گفت آنچه دوست دارید دارم ، ولی من چهره های شما را چهره شاهان می بینم ! اینجا چرا؟ من فکر می کنم ، شما از دقیانوس پادشاه فرار کرده اید.
گفتند: ای چوپان ! حقیقت این است که ما نمی توانیم دروغ بگوئیم ، ولی آیا اگر راست بگوئیم دردسری برای ما نمی آفرینی ؟ سپس سرگذشت خود را شرح دادند.
چوپان خود را بر دست و پای آنها افکند و بوسید و گفت : برادران ! آنچه در دل شما افتاده ، در دل من هم افتاده است ولی اجازه دهید گوسفندان را به صاحبانش برسانم ، و به شما ملحق شوم ، آنها قدری توقف کردند تا او گوسفندان را رسانید و بازگشت در حالی که سگ او همراهش بود...
این جوانان نگاه به سگ کردند بعضی گفتند ترس این هست که او با سر و صدای خود راز ما را فاش کند، اما هر قدر خواستند او را از خود دور کنند حاضر نشد، گوئی می گفت بگذارید من شما را از دشمنان محافظت کنم ،

(من هم رهرو این راهم !...).
این هفت نفر به راه خود ادامه دادند در حالی که سگ به دنبال آنها روان بود تا از کوهی بالا رفتند و در کنار غاری قرار گرفتند، بر در غار چشمه ها و درختان میوه ای یافتند، از آن خوردند و سیراب شدند، تاریکی شب فرا رسید تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 400
آنها به غار پناه بردند، و سگ بر در غار دستهای خود را گشود و مراقب بود، در این حال خداوند به فرشته مرگ دستور قبض ارواح آنها داد)) (و خواب عمیقی شبیه مرگ بر آنها مسلط شد).
در مورد دقیانوس بعضی از مفسران چنین می گویند: او امپراطور روم بود و از سال 249 تا 251 میلادی حکومت کرد، سخت دشمن مسیحیان بود، و ایشانرا آزار و شکنجه می داد، پیش از اینکه دولت روم دین عیسی را بپذیرد.
2 - کهف در کجا بوده است ؟
در اینکه اصحاب کهف در کدام منطقه از روی زمین زندگی می کردند و این غار در کجا قرار داشته ؟ در میان دانشمندان و مفسران گفتگو بسیار است . گر چه پیدا کردن دقیق محل این ماجرا تاثیر زیادی در اصل داستان و نکات تربیتی آن و اهمیت تاریخیش نمی گذارد و این تنها ماجرائی نیست که ما اصل داستانش را شناخته ایم ولی از پاره ای از جزئیاتش اطلاع کافی نداریم ، اما مسلما دانستن محل این حادثه می تواند کمک به فهم بیشتر خصوصیات آن کند.
به هر حال در میان احتمالات و اقوالی که در این زمینه وجود دارد دو قول صحیحتر به نظر می رسد:
نخست اینکه این حادثه در شهر ((افسوس)) واقع شده و این غار در نزدیکی آن قرار داشته است .
ویرانه های این شهر هم اکنون در نزدیکی ((ازمیر)) در ((ترکیه)) به چشم می خورد، و در کنار قریه ((ایاصولوک)) در کوه ((ینایرداغ)) هم اکنون غاری دیده می شود که فاصله چندانی از ((افسوس)) ندارد. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 401
این غار، غار وسیعی است که می گویند آثار صدها قبر در آن بچشم می خورد و به عقیده بسیاری ، غار اصحاب کهف همین است .
بطوری که ارباب اطلاع نقل کرده اند دهانه این غار به سوی شمال شرقی است ، و همین سبب شده که بعضی از مفسران بزرگ در اصالت آن تردید کنند، در حالی که این وضع موید اصالت آن است ، زیرا قرار گرفتن آفتاب به هنگام طلوع در سمت راست غار و در هنگام غروب در سمت چپ ، مفهومش آن است که دهانه غار به سوی شمال و یا اندکی متمایل به شمال شرقی باشد.

عـدم وجـود مـسجد و معبدی در حال حاضر در کنار آن دلیلی بر نفی اصالت آن نیز نخواهد بود، چه اینکه ممکن است با گذشتن حدود 17 قرن آثار آن معبد از بین رفته باشد.
دومـیـن غار، غاری است که در نزدیکی پایتخت ((اردن)) یعنی شهر ((عمان)) واقع شده است ، در نزدیکی روستائی بنام ((رجیب)).
در بالای این غار آثار صومعه ای دیده می شود که طبق پاره ای از قرائن مربوط به قرن پـنـجـم مـیـلادی اسـت کـه بـعـد از غـلـبـه مـسـلـمـیـن بـر آنـجـا تبدیل به مسجد شده و محراب و ماءذنه دارد.
3 - جـنـبـه هـای آمـوزنـده این داستان - این ماجرای عجیب تاریخی که قرآن آنرا خالی از هر گـونه خرافه و مطالب بی اساس و ساختگی آورده است ، مانند همه داستانهای قرآن مملو از نکات سازنده ی تربیتی است که در لابلای تفسیر آیات به آنها اشاره شد، ولی لازم مـی دانـیـم در ایـنـجـا نـیز به عنوان جمعبندی به آنها اشاره کنیم تا به هدف اصلی قرآن نزدیکتر شویم .
الف : نـخـسـتـیـن درس ایـن داسـتـان همان شکستن سد تقلید و جدا شدن از همرنگی با محیط فاسد است ، جوانمردان اصحاب کهف همانگونه که دیدیم تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 402
استقلال فکری خود را در برابر اکثریت گمراه محیط از دست ندادند، و همین امر سبب نجات و رستگاریشان شد،
اصـولا انـسـان بـایـد ((سـازنـده محیط)) باشد نه ((سازش کار با محیط)) و به عکس آنـچـه سـسـت عنصران فاقد شخصیت می گویند ((خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو)) افراد باایمان و صاحبان افکار مستقل می گویند ((همرنگ جماعت شدنت رسوائی است !))
ب : ((هجرت)) از محیطهای آلوده درس دیگری از این ماجرای عبرت انگیز است ، آنها خانه هـای شـاهـانـه و مرفه و مملو از نعمتهای مادی را رها کردند و به انواع محرومیتها در غاری کـه فاقد همه چیز بود تن در دادند، تا ایمان خود را حفظ کنند و تقویت دستگاه ظلم و جور و کفر و شرک ننمایند.
ج : ((تـقـیه)) به معنی سازنده اش درس دیگر این داستان است ، آنها اصرار داشتند که وضـعـشـان بـرای مـردم شـهـر روشـن نـشـود و هـمچنان در پرده اسرار بماند، مبادا بیهوده جـانـشـان را از دسـت دهـنـد، و یا به اجبار آنها را به همان محیط فاسد بازگردانند، و می دانیم تقیه چیزی جز این نیست که انسان موضع واقعی خود را در جائی که افشاگری بی نـتـیـجـه است مکتوم دارد تا نیروی خود را برای موقع مبارزه و ضربه زدن بر دشمن حفظ کند.
د: عـدم تـفاوت در میان انسانها در مسیر الله و قرار گرفتن ((وزیر)) در

کنار ((چوپان)) و حتی سگ پاسبانی که راه آنها را می سپرد، درس دیگری در این تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 403
زمینه است ، تا روشن شود امتیازات دنیای مادی ، و مقامات مختلف آن کمترین تاثیری در جدا کـردن صـفوف رهروان راه حق ندارد که راه حق راه توحید است و راه توحید راه یگانگی همه انسانها است .
ه: امدادهای شگفت آور الهی به هنگام بروز بحرانها نتیجه دیگری است که به ما می آموزد، دیـدیـم کـه چـگـونه خداوند اصحاب کهف را برای نجات از آن شرائط نامطلوب اجتماعی ، سـالهـا در خـواب عمیق فرو برد، و در زمان مساعدی از خواب بیدار کرد، زمانی که از آنها بـه عـنوان جمعی از قهرمانان راه توحید قدردانی کردند، و نیز دیدیم در این مدت چگونه بـدنـهای آنها را از گزند حوادث حفظ کرد، و رعب و وحشت را سپری برای محافظت آنها در مقابل مهاجمین قرار داد.
و: آنها در این داستان درس ((پاکی تغذیه)) حتی در سختترین شرائط را به ما آموختند، چـرا کـه غـذای جـسـم انسان اثر عمیقی در روح و فکر و قلب انسان دارد، و آلوده شدن به غذای حرام و ناپاک انسان را از راه خدا و تقوی دور می سازد.
ز: لزوم تـکیه بر مشیت خدا، و استمداد از لطف او، و گفتن ((انشاء الله)) در خبرهائی که از آینده می دهیم ، درس دیگری بود که در ضمن این داستان آموختیم .
ح : دیـدیـم کـه قـرآن از آنها به عنوان ((جوانمردان)) (فتیة) یاد می کند، در حالی که طـبـق بـعـضـی از روایـات آنـهـا از نـظـر سـن ، جـوان نـبـودنـد، و اگـر قـبـول کـنـیـم کـه آنـهـا در آغـاز وزیران شاه جبار بودند نیز می توان پذیرفت که سن و سـالی داشـتـنـد، ایـن نـشـان مـی دهـد کـه مـنـطـق قـرآن در مـورد جـوانـی هـمـان رعـایـت اصول جوانمردی ، یعنی پاکی ، گذشت ، شهامت و رشادت است .
ط: لزوم بحث منطقی در برخورد با مخالفان درس آموزنده دیگر این داستان است ، چرا که آنها به هنگامی که می خواستند آئین شرک آلود محیطشان تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 404
را مورد انتقاد قرار دهند به دلائل منطقی متوسل می شدند که نمونه هائی از آن را در آیات 15 و 16 همین سوره خواندیم .
اصـولا اساس کار همه پیامبران و رهبران الهی در برخورد با مخالفان بحث آزاد و منطقی بوده ، و توسل به زور، آنهم برای خاموش کردن آتش فتنه منحصر به مواردی بوده که بحث منطقی موثر نمی افتاد، یا مانع بحثهای منطقی می شدند.
ی : بـالاخـره مـسـاله امـکـان مـعـاد جـسـمانی و بازگشت انسانها به زندگی مجدد به هنگام رستاخیز: آخرین و دهمین درسی است که این

ماجرا به ما می دهد که شرح آنرا در مباحث آینده به طور مبسوط مطالعه خواهیم کرد.
نمی گوئیم نکات آموزنده این داستان منحصر به اینها است ، ولی حتی یکی از این ((ده درس آموزنده)) برای نقل چنین داستانی کافی به نظر می رسد تا چه رسد به همه آنها.
به هر حال ، هدف سرگرمی و داستان سرائی نیست ، هدف ساختن انسانهای مقاوم ، باایمان ، آگاه و شجاع است ، که یکی از طرق آن نشان دادن الگوهای اصیل در طول تاریخ پرماجرای بشری است .
آیا داستان اصحاب کهف علمی است ؟
سرگذشت اصحاب کهف مسلما در هیچیک از کتب آسمانی پیشین نبوده است (اعم از کتب اصلی و کتب تحریف یافته کنونی) و نباید هم باشد، زیرا طبق نقل تاریخ ، این حادثه مربوط به قرون بعد از ظهور مسیح (علیه السلام) است .
این جریان مربوط به زمان ((دکیوس)) (که معرب آن ((دقیانوس)) است) می باشد، که در عصر او مسیحیان تحت شکنجه سختی قرار داشتند.
و به گفته مورخان اروپائی این حادثه میان سالهای 49 تا 251 میلادی روی داده است ، این مورخان مدت خواب آنها را 157 سال می دانند، و آنها را تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 405
به عنوان ((هفت تن خفتگان افسوس)) می شناسند در حالی که در میان ما به عنوان ((اصحاب کهف)) شناخته می شوند.
اکنون ببینیم ((افسوس)) کجاست و نخستین دانشمندانی که در زمینه داستان این خفتگان کتاب نوشته اند چه کسانی ، و در چه قرنی بوده اند:
((افسوس)) یا ((افسس)) (به ضم الف و سین) یکی از شهرهای آسیای صغیر (ترکیه کنونی که قسمتی از روم شرقی قدیم است) بوده و در نزدیکی رود کاستر در حدود 40 میلی جنوب شرقی ((ازمیر)) قرار داشته که پایتخت پادشاه ((الونی)) محسوب می شده است .
((افسوس)) بخاطر معبد معروف و بتخانه ((ارطامیس)) که از عجائب هفتگانه جهان بوده نیز معروفیت جهانی دارد.
می گویند داستان اصحاب کهف برای نخستین بار در قرن پنجم میلادی به وسیله یکی از دانشمندان مسیحی بنام ((ژاک)) که خلیفه کلیسای سوریه بود در رساله ای که به زبان سریانی نوشته است تشریح گردید، سپس شخص دیگری به نام ((گوگویوس)) آن رساله را به لاتینی ترجمه نمود و نام ((جلال شهداء)) را بر آن گذاشت و این خود می رساند که این حادثه یکی دو قرن پیش از ظهور اسلام در میان

مسیحیان شهرت داشته ، و مورد توجه محافل کلیسائی بوده است .
البته همانطور که اشاره شد پاره ای از مشخصات آن - از جمله مقدار مدت خواب آنها - با آنچه در منابع اسلامی آمده تفاوت دارد زیرا قرآن صریحا مدت خواب آنها را 309 سال ذکر کرده است .
از طرفی طبق نقل ((یاقوت حموی)) در کتاب ((معجم البلدان)) (جلد تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 406
دوم صفحه 806) و ((ابن خرداد)) به در کتاب ((المسالک و الممالک)) (صفحه 106 تا 110) ((و ابوریحان بیرونی)) در کتاب ((الاثار الباقیه)) (صفحه 290) جمعی از جهانگردان قدیم در شهر ((آبس)) غاری یافته اند که در آن چندین جسد خشک شده وجود داشته است ، و احتمال می دهند که این موضوع مربوط به همین داستان باشد.
از لحن آیات قرآن در سوره کهف ، و شاءن نزولهائی که در این زمینه در منابع اسلامی برای آیات مزبور وارد شده ، استفاده می شود که حادثه مزبور در میان دانشمندان یهود نیز بعنوان یک حادثه تاریخی مشهور بوده است : و به این ترتیب مسلم می گردد که ماجرای این خواب طولانی در منابع تاریخی اقوام مختلف آمده است .
در مورد خواب طولانی خفتگان شهر افسوس (اصحاب کهف) که سالیان درازی بطول انجامیده ممکن است افرادی تردید کنند و آنرا با موازین علمی سازگار ندانند و لذا آنرا در ردیف ((اسطوره ها و افسانه ها)) فرض کنند زیرا:
اولا: چنین عمر طولانی چند صد ساله برای افراد بیدار بعید است تا چه رسد به افراد خواب !
ثانیا: اگر قبول کنیم که در بیداری چنین عمری امکان پذیر است برای کسی که در خواب باشد امکان ندارد، زیرا مشکل غذا و آب پیش می آید که چگونه ممکن است انسانی در چنان مدتی بدون غذا و آب زنده بماند، و اگر برای هر روز فرضا یک کیلو غذا و یک لیتر آب در نظر بگیریم برای عمر اصحاب کهف بیش از یکصد تن غذا و یکصد هزار لیتر آب لازم است که ذخیره کردن آن در خود بدن معنی ندارد.
ثالثا: اگر از همه اینها صرف نظر کنیم باز این اشکال پیش می آید که تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 407
ماندن بدن در شرایط یکنواخت ، برای چنان مدت طولانی ، به ارگانیزم آن صدمه می زند. ضایعات فراوانی بار خواهد آورد.
این ایرادها ممکن است در بدو نظر بن بستها و موانع غیر قابل عبوری بر سر راه این مساله مجسم کند، در حالی که چنین نیست زیرا:

اولا: مساله عمر دراز مدت ، یک مساله غیر علمی نیست ، چه اینکه می دانیم طول عمر هیچ موجود زنده ای - از نظر علمی - میزان ثابت و معینی ندارد که با فرا رسیدن آن مرگ حتمی باشد.
به عبارت دیگر درست است که نیروهای جسمی انسان هر چه باشد بالاخره محدود و پایان پذیر است ، اما این سخن به آن معنی نیست که بدن یک انسان ، یا موجود زنده دیگر، توانائی زیست بیشتر از مقدار عادی را ندارد، و مثلا همانطور که در طبیعت هنگامی که آب به یکصد درجه حرارت رسید می جوشد و در درجه صفر یخ می زند، انسان هم که به یکصد و یا یکصد و پنجاه سال رسید قلب او الزاما متوقف می گردد و مرگ او فرا می رسد.
بلکه میزان طول عمر موجودات زنده بستگی زیادی با وضع زندگی آنها دارد و با تغییر شرایط کاملا تغییر پذیر است گواه زنده این سخن این است که از یک طرف می بینیم هیچیک از دانشمندان جهان میزان معینی برای عمر انسان تعیین نکرده اند، و از سوی دیگر توانسته اند در آزمایشگاه ها گاهی طول عمر بعضی از موجودات زنده را به دو یا چند برابر، و گاهی به 12 برابر و بیشتر برسانند، و حتی امروز به ما امیدواری می دهند که در آینده با پیدا شدن ((روشهای نوین عملی)) عمر انسان به چندین برابر فعلی افزایش خواهد یافت ، این درباره اصل مساله طول عمر.
ثانیا: در مورد آب و غذا در این خواب طولانی اگر خواب عادی و معمولی باشد، می توان حق را به ایراد کننده داد که این موضوع با اصول علمی سازگار نیست ، زیرا سوخت و ساز بدن به هنگام خوابهای گر چه عادی کمی از حال بیداری کمتر است ولی رویهمرفته برای سالهای متمادی بسیار زیاد خواهد بود، تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 408
اما باید توجه داشت که خوابهائی در جهان طبیعت وجود دارد که مصرف غذای بدن در آنها بسیار ناچیز است مانند زمستانخوابی
زمستانخوابی :
بسیاری از جانداران هستند که در سرتاسر زمستان در خواب فرو می روند و باصطلاح علمی ((زمستان خوابی)) دارند.
در این نوع خوابها فعالیتهای حیاتی تقریبا متوقف می گردد، و تنها شعله بسیار ضعیفی از آن روشن است ، ((قلب)) تقریبا از ضربان می افتد و یا به تعبیر صحیحتر ضربان آن بقدری خفیف می شود که ابدا قابل احساس نیست .
در این گونه موارد، بدن را می توان به کوره های عظیم تشبیه کرد که به هنگام خاموش کردن آنها ((شمعکی)) از آن در حال اشتعال است ، واضح است که مقدار خوراکی را که آن کوره در یک روز از مواد نفتی (مثلا) می

طلبد تا شعله های عظیم خود را به آسمان بفرستد ممکن است خوراک دهها یا صدها سال آن در حال اشتعال شمعک بسیار کوچک باشد (البته این بستگی به شعله های عظیم حال بیداری کوره ، و حال شمعک آن دارد).
دانشمندان در مورد زمستانخوابی بعضی از جانداران چنین می گویند:
((اگر وزغی را که در حال زمستانخوابی است از جایش بیرون آوریم ، به نظر مرده می رسد، در ششهای او هوا نیست ، ضربان قلبش چنان ضعیف است که نمی توان به آن پی برد، در میان حیوانات خونسرد که زمستانخوابی دارند بسیاری از پروانه ها و حشرات و حلزونهای خاکی و خزندگان را می توان نام برد. بعضی از پستانداران (خونگرم) نیز زمستانخوابی دارند، در دوران زمستانخوابی ، فعالیتهای حیاتی بسیار کند می شود، و چربی ذخیره بدن آنها به تدریج مصرف می گردد)). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 409
منظور این است که یک نوع خواب داریم که در آن نیاز به غذا، فوق العاده تقلیل پیدا می کند و فعالیتهای حیاتی نزدیک به صفر می رسد، و اتفاقا همین موضوع کمک به جلوگیری از فرسودگی اعضا و طول عمر این گونه جانداران می کند. اصولا زمستانخوابی برای این حیوانات که احتمالا قادر بر تحصیل غذای خود در زمستان نیستند فرصت بسیار گرانبهائی است .
نمونه دیگر: دفن مرتاضان
در مورد مرتاضان نیز دیده شده است که بعضی از آنها را در برابر چشمان حیرتزده عده ای از افراد دیرباور، در تابوت گذارده و گاهی برای مدت یک هفته در زیر خاک دفن کرده اند، و پس از تمام شدن مدت مزبور بیرون آورده و ماساژ و تنفس مصنوعی داده اند تا کم کم به حال عادی بازگردد.
مساله نیاز به غذا در این مدت اگر مهم نباشد: مساله نیاز به اکسیژن هوا بسیار مهم است . زیرا می دانیم حساسیت سلولهای مغز مخصوصا در برابر اکسیژن . و نیازشان به این ماده حیاتی به قدری زیاد است که اگر چند دقیقه از آن محروم بمانند ضایع می شوند. حالا چطور است که جناب مرتاض کمبود اکسیژن را مثلا برای مدتی در حدود یک هفته تحمل می کند؟
پاسخ این سئوال با توجه به توضیحی که دادیم چندان مشکل نیست ، در این مدت فعالیت حیاتی بدن مرتاض ((تقریبا)) متوقف می گردد، بنابراین نیاز سلولها به اکسیژن و مصرف آن فوق العاده تقلیل می یابد، بطوری که در این مدت همان هوای محفظه تابوت برای تغذیه یک هفته سلولهای تن او کافی است !.

منجمد ساختن بدن انسان زنده
در مورد منجمد ساختن بدن جانداران و حتی بدن انسان (برای طولانی ساختن عمر آنها) امروز تئوریها و بحثهای فراوانی وجود دارد که قسمتی از آن جامه عمل به خود پوشیده است . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 410
طبق این تئوریها، ممکن است با قرار دادن بدن انسان یا حیوانی در سرمای زیر صفر طبق روش خاصی حیات و زندگی او را متوقف ساخت ، بدون اینکه واقعا بمیرد، و پس از مدتی که لازم باشد او را در حرارت مناسبی قرار دهند و دوباره به حال عادی بازگردد!.
برای مسافرتهای فضائی به کرات دور دست که احتمالا صدها یا هزاران سال طول می کشد طرحهائی پیشنهاد شده که یکی از آنها همین طرح است که بدن فضانورد را در محفظه خاصی قرار دهند، و آنرا منجمد سازند، و پس از سالیان دراز به هنگام نزدیک شدن به کرات مورد نظر، با یک سیستم خودکار، حرارت عادی به محفظه برگردد، و آنها بحال عادی در آیند، بدون آنکه در حقیقت عمری تلف کرده باشند!
در یکی از مجلات علمی این خبر انتشار یافت که در سالهای اخیر کتابی درباره منجمد ساختن بدن انسان بخاطر یک عمر طولانی به قلم ((رابرت نیلسون)) منتشر شده که در جهان دانش انعکاس وسیع و دامنه داری داشته است .
در مقاله ای که در مجله مزبور در این زمینه تنظیم شده بود تصریح شده که اخیرا یک رشته خاص علمی ، در میان رشته های علوم نیز به همین عنوان به وجود آمده است . در مقاله مزبور چنین می خوانیم :
((زندگی جاویدان در طول تاریخ همواره از رویاهای طلائی و دیرینه انسان بوده ، اما اکنون این رویا به حقیقت پیوسته است ، و این امر مدیون پیشرفتهای شگفت انگیز علم نوینی است که ((کریونیک)) نام دارد)) (علمی که انسان را به عوالم یخبندان می برد و از او همچون بدن منجمد شده ای نگهداری می کند، به امید روزی که دانشمندان او را به زندگی دوباره بازگردانند).
آیا این منطق باور کردنی است ؟ بسیاری از دانشمندان برجسته و ممتاز، از جهات دیگر به این مساله می اندیشند و نشریاتی چون ((لایف)) و ((اسکوایر)) تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 411
و همچنین روزنامه های سراسر جهان شدیدا به بحث درباره این مهم پرداخته اند، و از همه مهمتر اینکه برنامه ای هم اکنون (در این زمینه) در دست اجرا است .
چندی قبل نیز در جرائد اعلام شده بود که در میان یخهای قطبی که به گواهی قشرهای آن ، مربوط به چند هزار سال قبل بوده ، ماهی منجمدی

پیدا شد که پس از قرار دادن آن در آب ملایم زندگی را از سر گرفت !! و در مقابل دیدگان حیرت زده ناظران شروع به حرکت کرد!.
روشن است که حتی در حال انجماد دستگاههای حیاتی همانند حال مرگ بطور کامل متوقف نمی گردند، زیرا در آن صورت بازگشت به حیات ممکن نبوده بلکه فوق العاده کند می شود.
از مجموع این گفتگوها نتیجه می گیریم که متوقف ساختن یا کند کردن فوق العاده حیات ، امکان پذیر است ، و مطالعات مختلف علمی ، امکان آن را از جهات گوناگون تایید کرده است .
و در این حال مصرف غذای بدن تقریبا به صفر می رسد، و ذخیره ناچیز موجود در بدن می تواند برای زندگی بطی ء آن در سالهای دراز کافی باشد.
اشتباه نشود هرگز نمی خواهیم جنبه اعجاز خواب اصحاب کهف را با این سخنان انکار کنیم بلکه می خواهیم آنرا از نظر علمی به ذهن نزدیک نمائیم .
زیرا مسلما خواب اصحاب کهف یک خواب عادی و معمولی ، مانند خوابهای شبانه ، ما نبوده است ، خوابی بوده که جنبه استثنائی داشته است ، بنابراین جای تعجب نیست که آنها (به اراده خداوند) در خواب طولانی فرو روند، نه گرفتار کمبود غذا شوند و نه ارگانیزم بدن آنها صدمه ببیند!
جالب اینکه از آیات سوره کهف درباره سرگذشت آنها برمی آید که طرز تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 412
خواب آنها با خوابهای معمولی فرق بسیار داشته است :
و تحسبهم ایقاظا و هم رقود ... لو اطلعت علیهم لولیت منهم فرارا و لملئت منهم رعبا (آیه 18).
((آنها چنان به نظر می رسیدند که گویا بیدارند (چشمشان باز بود) اگر آنها را مشاهده می کردی از وحشت فرار می نمودی و ترس سراسر وجود تو را فرا می گرفت)).
این آیه گواه بر آن است که آنها یک خواب عادی نداشته اند، بلکه خوابی شبیه حالت یک مرده - با چشم گشوده ! - داشته اند.
بعلاوه قرآن می گوید: ((نور آفتاب بدرون غار آنها نمی تابید)) و با توجه به اینکه غار آنها احتمالا در یکی از ارتفاعات آسیای صغیر در منطقه سردی بوده ، شرایط استثنائی خواب آنها واضحتر می شود، از سوی دیگر قرآن می گوید:
((و نقلبهم ذات الیمین و ذات الشمال)) (کهف آیه 18)
((ما آنها را به سوی راست و چپ برمی گردانیدیم)) و این نشان می دهد که آنها در حال یکنواختی کامل نبوده اند، و عوامل مرموزی

که هنوز برای ما ناشناخته مانده است ! (احـتـمـالا در هر سال یکبار) آنها را به سمت راست و چپ می گردانده است تا به ارگانیزم بدن آنها صدمه ای وارد نشود.
اکـنـون که این بحث علمی به قدر کافی روشن شد نتیجه گیری از آن ، در بحث معاد نیاز به گفتگوی زیادی ندارد، زیرا بیدار شدن پس از آن خواب طولانی بی شباهت به زنده شدن پس از مرگ نیست و امکان و تحقق معاد را به ذهن نزدیک می کند. الکهف
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 413
آیه 28 ـ 31
آیه و ترجمه
وَ اصـبرْ نَفْسک مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَوةِ وَ الْعَشىِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ وَ لا تَعْدُ عَیْنَاک عَـنـهـُمْ تـُرِیـدُ زِینَةَ الْحَیَوةِ الدُّنْیَا وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِکْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ وَ کانَ أَمْرُهُ فُرُطاً(28)
وَ قـُلِ الْحَـقُّ مِـن رَّبِّکُمْ فَمَن شاءَ فَلْیُؤْمِن وَ مَن شاءَ فَلْیَکْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظلِمِینَ نَاراً أَحَاط بهِمْ سرَادِقُهَا وَ إِن یَستَغِیثُوا یُغَاثُوا بِمَاءٍ کالْمُهْلِ یَشوِی الْوُجُوهَ بِئْس الشرَاب وَ ساءَت مُرْتَفَقاً(29)
إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ إِنَّا لا نُضِیعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسنَ عَمَلاً(30)
أُولَئک لهُمْ جَنَّت عَـدْنٍ تـجْـرِی مِـن تـحْـتـهِـمُ الاَنـهـَرُ یـحـَلَّوْنَ فِـیـهـَا مِنْ أَساوِرَ مِن ذَهَبٍ وَ یَلْبَسونَ ثِیَاباً خُضراً مِّن سندُسٍ وَ إِستَبرَقٍ مُّتَّکِئِینَ فِیهَا عَلى الاَرَائکِ نِعْمَ الثَّوَاب وَ حَسنَت مُرْتَفَقاً(31) تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 414
ترجمه :28 - بـا کـسـانـی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند، و تنها ذات او را مـی طـلبند، هرگز چشمهای خود را، بخاطر زینتهای دنیا، از آنها برمگیر، و از کسانی که قـلبـشـان را از یـاد خـود غـافـل سـاخـتـیم اطاعت مکن ، همانها که پیروی هوای نفس کردند، و کارهایشان افراطی است .
29 - بـگـو ایـن حـق اسـت از سـوی پـروردگارتان ، هر کس می خواهد ایمان بیاورد (و این حـقـیقت را پذیرا شود) و هر کس می خواهد کافر گردد، ما برای ستمگران آتشی آماده کرده ایـم کـه سـراپـرده اش آنـها را از هر سو احاطه کرده است ، و اگر تقاضای آب کنند آبی بـرای آنـهـا مـی آورنـد هـمـچـون فـلز گـداخـتـه کـه صـورتـها را بریان می کند، چه بد نوشیدنی است و چه بد محل اجتماعی ؟!
30 - مسلما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند ما پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهیم کرد.
31 - آنـهـا کـسـانـی هستند که بهشت جاودان از آنشان است ، باغهائی از بهشت که نهرها از زیـر درخـتـان و قـصـرهـایـش جـاری اسـت ، در آنـجـا

بـا دسـتـبندهائی از طلا آراسته اند، و لبـاسـهای (فاخری) به رنگ سبز از حریر نازک و ضخیم در بر می کنند، در حالی که بر تختها تکیه کرده اند، چه پاداش خوبی و چه جمع نیکوئی ؟!
شاءن نزول : مفسران در شان نزول بخشی از آیات فوق چنین نوشته اند: جمعی از ثروتمندان مستکبر و اشراف از خود راضی عرب به حضور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیدند، و در حـالی کـه اشـاره بـه مـردان با ایمانی همچون سلمان ، ابوذر، صهیب ، و خباب و مانند آنها تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 415
می کردند گفتند: ای محمد اگر تو در صدر مجلس بنشینی ، و این گونه افراد که بوی آنـها مشام انسان را آزار می دهد، و لباسهای خشن و پشمینه در تن دارند، از خود دور سازی (و خلاصه مجلس تو مجلسی در خور اشراف و شخصیتها! بشود) ما نزد تو خواهیم آمد، در مـجـلست خواهیم نشست و از سخنانت بهره می گیریم ولی چکنیم که با وجود این گروه جای ما نیست !
در ایـن هـنگام آیات فوق نازل شد و به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور داد کـه هـرگـز تـسـلیـم ایـن سـخنان فریبنده تو خالی نشود و همواره در دوران زندگی با افـراد بـاایـمـان و پـاکدلی چون سلمانها و ابوذرها باشد هر چند دستشان از ثروت دنیا تهی و لباسشان پشمینه است .
و بـه دنـبـال نـزول آیـات پـیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به جستجوی این گروه بـرخـاست (گویا با شنیدن این سخن ناراحت شدند و به گوشه ای از مسجد رفتند و به عـبـادت پـروردگـار پـرداخـتـنـد) سـرانـجام آنها را در آخر مسجد در حالی که به ذکر خدا مـشـغول بودند، یافت ، فرمود: حمد خدا را که نمردم تا اینکه او چنین دستوری بمن داد که بـا امـثـال شـمـا بـاشـم ، ((آری زنـدگی با شما، و مرگ هم با شما خوش است))! (معکم المحیا و معکم الممات)!
تفسیر: پاکدلان پابرهنه !
از جـمـله درسـهـائی کـه داسـتـان اصحاب کهف به ما آموخت این بود که معیار ارزش انسانها پـسـت و مـقـام ظـاهری و ثروتشان نیست ، بلکه آنجا که راه خدا است وزیر و چوپان در یک صـفـنـد، آیـات مـورد بـحث نیز در حقیقت همین مساله مهم را تعقیب می کند و به پیامبر (صلی اللّه عـلیـه و آله و سلّم) چـنـیـن دسـتـور مـی دهـد: ((بـا کـسـانـی بـاش کـه صبحگاهان و عصرگاهان پروردگار خود را می خوانند و تنها ذات پاک او را می طلبند)) تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 416
(و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداوة و العشی یریدون وجهه).
تعبیر به ((و اصبر نفسکِ)) ((خود را شکیبا دار)) اشاره به این واقعیت

است که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از ناحیه دشمنان مستکبر و اشراف آلوده در فشار بود که گروه مؤ منان فقیر را از خود براند، لذا خداوند دستور می دهد که در برابر این فشار فزاینده ، صبر و استقامت پیشه کن ، و هرگز تسلیم آنها مشو.
تعبیر به ((صبح و شام)) اشاره به این است که در همه حال و تمام عمر به یاد خدا هستند.
و تعبیر به ((یریدون وجهه)) (ذات او را می طلبند) دلیل بر اخلاص آنها است ، و اشاره به اینکه آنها از خداوند خود او را می خواهند، حتی بخاطر بهشت (هر چند نعمتهایش بزرگ و پرارزش است) و بخاطر ترس از دوزخ و مجازاتهایش (هر چند عذابهایش دردناک است) بندگی خدا نمی کنند، بلکه فقط به خاطر ذات پاک او، او را می پرستند که ((ما از تو، به غیر از تو، نداریم تمنا))! و این بالاترین درجه اطاعت و بندگی و عشق و ایمان به خدا است .
سپس به عنوان تاکید ادامه می دهد ((هرگز چشمهای خود را از این گروه باایمان ، اما ظاهرا فقیر، برمگیر، و به خاطر زینتهای دنیا به این مستکبران از خدا بیخبر، دیده میفکن)) (و لا تعد عیناک عنهم ترید زینة الحیاة الدنیا).
باز برای تاءکید فزونتر اضافه می کند: ((و از آنها که قلبشان را از یاد

خود غافل ساختیم اطاعت مکن)) (و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا).
((از آنها که پیروی هوای نفس کردند)) (و اتبع هواه).
((و همانها که همه کارهایشان افراطی است و خارج از رویه و تواءم با اسرافکاری)) (و کان امره فرطا).
جالب اینکه قرآن صفات این دو گروه را در مقابل یکدیگر چیده است :
مؤ منان راستین اما تهیدست ، قلبی مملو از عشق خدا دارند، همیشه به یاد او هستند، و او را می طلبند.
اما ثروتمندان مستکبر به کلی از یاد خدا غافلند، و جز هوای نفس چیزی نمی طلبند، و همه چیز آنها از حد اعتدال بیرون و در مسیر افراط و اسراف است .
اهمیت موضوع فوق بقدری است که قرآن در آیه بعد با صراحت به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین می گوید: ((بگو این برنامه من است و این حقیقتی است از سوی پروردگارتان ، هر کس می خواهد ایمان بیاورد و این حقیقت را پذیرا شود، و هر کس می خواهد کافر گردد)) (و قل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤ من و من شاء فلیکفر).
اما بدانید این ظالمان دنیاپرست که با زندگی مرفه و زرق و برق و زینتهایشان لبخند تمسخر به لباس پشمینه سلمانها و بوذرها می زنند

عاقبت شوم و تاریکی دارند چـرا کـه : ((مـا برای این ستمگران آتشی فراهم کرده ایم که سراپرده اش آنها را از هر سو احاطه کرده است)) (انا اعتدنا للظالمین نارا احاط بهم سرادقها).
آری آنـهـا در ایـن زنـدگـی دنـیا هر گاه تشنه می شدند صدا می زدند، و خدمتکاران انواع نوشابه ها را در برابرشان حاضر می کردند ((ولی در جهنم تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 418
هـنگامی که تقاضای آب می کنند آبی برای آنها می آورند همچون فلز گداخته ! که اگر نـزدیـک صـورت شـود صـورتـهـا را بـریـان مـی کـنـد))! (و ان یـسـتـغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه).
((چه بد نوشیدنی است))؟! (بئس الشراب)!
((و دوزخ چه بد جایگاه محل اجتماعی است))؟! (و سائت مرتفقا). فـکـر کـنـیـد آبـی کـه اگـر نـزدیک صورت شود حرارتش صورت را بریان می کند آیا قـابـل خـوردن اسـت ؟ ایـن بـه خـاطر آنست که در دنیا انواع نوشابه های گوارا و خنک می نوشیدند، در حالی که آتش به دل محرومان و مستضعفان می زدند، این همان آتش است که در اینجا بدین صورت تجسم یافته است !.
عـجـیـب اینـکـه قـرآن در اینـجـا بـرای ثـروتـمـنـدان ، ظـالم و دنـیـاپرستان بی ایمان ، تـشـریـفـاتـی در جـهـنـم هـمـانـنـد تـشـریـفـات ایـن جـهـان قـائل شـده اسـت ولی بـا ایـن تـفـاوت کـه در دنـیـا ((سـرادق)) یـعـنـی خـیـمه های بلند (((سـرادق)) در اصـل از کـلـمـه فارسی سراپرده گرفته شده است) و اشرافی دارند کـه فـقـیران را در آن راهی نیست و محل عیش و نوش و باده گساری است ولی در آنجا خیمه های عظیمشان ((از شعله های آتش سوزان دوزخ است))!
در ایـنـجـا در سراپرده هایشان انواع مشروبات وجود دارد، همین که ساقی را صدا می کنند جـامـهـائی از شـرابـهای رنگارنگ پیش روی آنها حاضر می نمایند، در دوزخ نیز ساقی و آورنده نوشیدنی دارند، اما چه آبی ؟ آبی همچون تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 419
فلز گداخته ! آبی به داغی اشک سوزان یتیمان و آه آتشین مستمندان ! آری هر چه آنجا است تجسمی است از آنچه اینجا است ! (پناه بر خدا).
و از آنجا که روش قرآن یک روش آموزنده تطبیقی است پس از بیان اوصاف و همچنین کیفر دنـیـاپـرستان خودخواه ، به بیان حال مؤ منان راستین و پاداشهای فوق العاده ارزنده آنها می پردازد نخست : به صورت مختصر و بعد نسبتا مشروح و چنین می گوید:
((آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، ما پاداش نیکوکاران را ضایع نخواهیم کـرد)) کـم بـاشـد یـا زیـاد، کـلی بـاشـد یـا جـزئی ، از هـر کـس ، در هـر سـن و سال ، و در هر شرایط (ان الذین آمنوا و عملوا

الصالحات انا لا نضیع اجر من احسن عملا).
((آنان کسانی هستند که بهشتهای جاویدان از آن آنها است)) (اولئک لهم جنات عدن).
((باغهائی از بهشت که نهرها از زیر درختان و قصرهایش جاری است)) (تجری من تحتهم الانهار).
((آنها با دستبندهائی از طلا آراسته اند)) (یحلون فیها من اساور من ذهب).
((و لباسهای فاخری به رنگ سبز از حریر نازک و ضخیم در بر می کنند)) (و یلبسون ثیابا خضرا من سندس و استبرق).
((در حالی که بر تختها و کرسیها تکیه زده اند)) (متکئین فیها علی تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 420
الارائک).
((وه ! چه پاداش خوبی است))؟ (نعم الثواب).
((و چه جمع نیکوئی از دوستان))؟! (و حسنت مرتفقا).
نکته ها: 1 - روح طبقاتی مشکل بزرگ جامعه ها
نه تنها آیات فوق ، با تقسیم جامعه به دو گروه اشراف و فقراء مبارزه می کند، بلکه در بسیاری از آیات قرآن که قبلا از آن گذشته ایم و یا بعدا به آن می رسیم روی این مطلب تاکید شده است .
اصولا جامعه ای که گروهی از آن (که طبعا اقلیتی خواهند بود) مرفه ترین زندگی را داشته باشند، در ناز و نعمت غوطه ور، و در اسراف و تبذیر غرق باشند، و به موازات آن آلوده انواع مفاسد گردند، در حالی که گروه دیگری که اکثریت را تشکیل می دهند از ابتدائی ترین و ساده ترین وسیله زندگی انسانی محروم باشند چنین جامعه ای نه جامعه ای است که اسلام آن را بپسندد و نه رنگ جامعه انسانی دارد.
چنین مجتمعی هرگز روی آرامش نخواهد دید، ظلم و ستم ، خفقان و سلب آزادی ، استعمار و استکبار، حتما بر آن سایه خواهد انداخت ، جنگهای خونین غالبا از جامعه هائی که دارای چنین بافتی هستند برخاسته ، و ناآرامیها در چنین جوامعی هرگز پایان نمی گیرد. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 421
اصولا چرا اینهمه مواهب الهی بی دلیل در اختیار یک عده معدود قرار گیرد و اکثریت در میان انواع محرومیتها، درد و رنجها، گرسنگی و بیماریها دست و پا بزنند.
چنین جامعه ای قطعا مملو از کینه و دشمنی و حسادت و کبر و غرور و ظلم و ستم و خودکامگی و استکبار، و هر گونه عوامل تباهی است ، و اگر می بینیم همه پیامبران بزرگ مخصوصا پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با چنین نظامی شدیدا مبارزه پیگیر و مستمر داشته ، به همین

دلیل است .
در این گونه جوامع اشرافی جلسات اشراف ، همیشه از مجالس تهیدستان جدا بوده است ، محله های آنها جدا، مراکز تفریح و اجتماع آنها جدا (اگر فقراء مرکز تفریحی داشته باشند) آداب و رسومشان کاملا متفاوت ، و حتی قبرستانهایشان هم از هم جدا بوده است !.
این جدائی که بر خلاف روح بشریت ، و روح تمام قوانین آسمانی است ، برای هیچ مرد الهی قابل تحمل نبوده و نیست در جامعه جاهلی عرب این وضع به شدت حکومت می کرد تا آنجا که گاهی بزرگترین عیب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را این می دانستند که سلمانها و ابوذرهای پابرهنه و تهیدست (اما با دلهائی مملو از ایمان و عشق به خدا و شهامت و ایثار) دور او را گرفته اند.
در جامعه جاهلی زمان نوح (علیه السلام) نیز اشراف بت پرست به نوح همین ایراد را می کردند که چرا به تعبیر آنها ((اراذل))! از تو پیروی کرده اند؟ (اراذل بمعنی پستها! چرا که این کوردلان مقیاس بزرگی و پستی را درهم و دینار می پنداشتند) (فقال الملا الذین کفروا من قومه ما نراک الا بشرا مثلنا و ما نراک اتبعک الا الذین هم اراذلنا - هود آیه 27).
و دیدیم که چگونه گروهی از این خودپرستان بی ایمان حتی از نشستن در کنار تهیدستان با ایمان ، و لو برای چند لحظه ، ابا داشتند، و نیز
در تاریخ تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 422
اسلام خوانده ایم که چگونه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با کنار زدن گروه اول و میدان دادن به گروه دوم جامعه ای ساخت به معنی واقعی کلمه ، ((توحیدی))، جامعه ای که استعدادهای نهفته در آن شکوفا گشت و ملاک ارزش و شخصیت ، نبوغها و ارزشهای انسانی و تقوا و دانش و ایمان و جهاد و عمل صالح بود.
و امروز هم تا کوشش برای ساختن چنین جامعه ای نکنیم ، و با الگو گرفتن از برنامه پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فکر طبقاتی را از طریق تعلیم و تربیت و تنظیم قوانین صحیح و اجرای دقیق آنها از مغزها بیرون نکنیم - هر چند استکبار جهانی نپسندد و با آن به مخالفت برخیزد - جامعه سالم و انسانی هرگز نخواهیم داشت .
2 - مقایسه زندگی این جهان و آن جهان
بارها گفته ایم تجسم اعمال یکی از مهمترین مسائل مربوط به رستاخیز است ، باید بدانیم آنچه در آن جهان است بازتاب وسیع و گسترده و تکامل یافته ای از این جهان است ، اعمال ، افکار، روشهای اجتماعی ما و خوهای مختلف اخلاقی در آن جهان تجسم می یابند، و همیشه با ما خواهند بود.

آیات فوق ترسیم زنده ای از همین حقیقت است ، ثروتمندان ستم پیشه و انحصارگری که در این جهان در سراپرده ها تکیه می کردند و سرمست از باده ها بودند و سعی داشتند همه چیزشان از مؤ منان تهیدست جدا باشد در آنجا هم ((سرادق)) و سراپرده ای دارند اما از آتش سوزان ! چرا که ظلم در حقیقت آتش سوزانی است که خرمن زندگی و امید مستضعفان را محترق می کند.
در آنجا هم نوشابه هائی دارند که تجسمی است از باطن شراب دنیا و نوشابه هائی که از خون دل مردم محروم فراهم شده است ، نوشابه ای که به این ظالمان در آن جهان هدیه می شود نه تنها امعاء و احشاء را می سوزاند بلکه همچون تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 423
فلز گداخته است که پیش از نوشیدن ، هنگامی که به دهان و صورت نزدیک می شود چهرهاشان را برشته می کند!
اما به عکس ، آنها که برای حفظ پاکی و رعایت اصول عدالت پشت پا به این مواهب زدند و به زندگی ساده ای قناعت کردند، و محرومیتهای این دنیا را برای اجرای اصول عدالت بخاطر خدا تحمل نمودند، در آنجا باغهائی از بهشت با نهرهائی از آب جاری ، و بهترین لباسها و زینتها، و شوق انگیزترین جلسات در انتظارشان خواهد بود، و این تجسمی است از نیت پاک آنها که مواهب را برای همه بندگان خدا می خواستند.
3 - رابطه هواپرستی و غفلت از خدا
روح آدمی را یا خدا پر می کند و یا هوا، که جمع میان این دو ممکن نیست ، هواپرستی سرچشمه غفلت از خدا و خلق خدا است ، هواپرستی عامل بیگانگی از همه اصول اخلاقی است ، و بالاخره هواپرستی انسان را در خویشتن فرو می برد، و از همه حقایق جهان دور می سازد.
یک انسان هواپرست جز به اشباع شهوات خویش نمی اندیشد آگاهی ، گذشت ، ایثار فداکاری و معنویت برای او مفهومی ندارد.
رابطه این دو با هم در آیات فوق بخوبی بازگو شده است ، آنجا که می گوید: (و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه و کان امره فرطا)
در اینجا نخست غفلت از خدا مطرح است و به دنبال آن پیروی از هوا، و جالب اینکه نتیجه آن افراطکاری آنهم به طور مطلق ذکر شده است .
چرا هواپرست همیشه گرفتار افراط است ، شاید یک دلیلش این باشد که طبع آدمی در لذتهای مادی همیشه رو به افزون طلبی می رود کسی که دیروز از فلان مقدار مواد مخدر نشئه می شد امروز با آن مقدار نشئه نمی شود، و باید تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 424
تدریجا بر مقدار آن بیفزاید، کسی که دیروز یک قصر مجهز چند هزار متری

او را سیر می کـرد امـروز بـرای او یـک امـر عادی است ، و به همین ترتیب در همه شاخه های هوا و هوس ، دائما رو به افراط گام برمی دارند تا خود را هلاک و نابود کنند.
4 - لباسهای زینتی در جهان دیگر
این سؤ ال ممکن است برای بسیاری پیدا شود که خداوند در قرآن مجید از زرق و برق دنیا نکوهش کرده ، ولی وعده این گونه چیزها را به مؤ منان در آن جهان می دهد، زینت آلات طلا، پارچه های ابریشمین ، نازک ، ضخیم ، اریکه ها و تختهای زیبا و مانند آن .
در پـاسـخ ایـن سؤ ال قبلا توجه به این نکته را لازم می دانیم که ما هرگز مانند توجیه گـرانـی کـه هـمه این الفاظ را کنایه از مفاهیم معنوی می دانند این گونه آیات را تفسیر نـمـی کـنـیـم ، چـرا کـه از خـود قـرآن آمـوخـتـه ایـم کـه مـعاد هم جنبه ((روحانی)) دارد هم ((جسمانی)) و به این ترتیب لذات آن جهان باید در هر دو بخش باشد که البته بدون شک لذات روحانیش قابل مقایسه با لذات جسمانی نیست .
ولی در عـین حال این حقیقت را نمی توان کتمان کرد که ما از نعمتهای آن جهان شبحی از دور می بینیم ، و سخنانی به اشاره می شنویم ، چرا که آن جهان نسبت به این عالم همچون این دنـیا است نسبت به شکم مادر و حالت جنینی ، همانگونه که ((مادر)) اگر بتواند رابطه ای بـا جـنـیـن خـود بـرقـرار کـند جز با اشارات نمی تواند زیبائیهای این دنیا را: آفتاب درخشان ، ماه تابان ، چشمه سارها، باغها و گلها و مانند آنرا برای کودکی که در شکم او اسـت بـیـان کـند، چرا که الفاظ کافی برای بیان این مفاهیم که کودکش بتواند آنرا درک کند در اختیار ندارد، همچنین نعمتهای مادی و معنوی قیامت را برای ما محاصره شدگان در رحم دنیا بازگو کردن آنهم بطور کامل ممکن نیست . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 425
بـا روشـن شـدن ایـن مـقـدمـه بـه سـراغ پـاسـخ سـؤ ال مـی رویـم : اگـر خدا زندگی پر زرق و برق این جهان را نکوهش کرده به خاطر آنست که محدودیت این جهان سبب می شود فراهم کردن چنان زندگانی با انواع ظلم و ستم توام باشد، و بهره گیری از آن با غفلت و بی خبری .
تـبـعـیـضـهائی که از این رهگذر پیدا می شود مایه کینه ها، حسادتها، عداوتها و سرانجام خونریزیها و جنگها است .
امـا در آن جـهـان کـه هـمـه چـیـزش گـسـتـرده اسـت نـه تحصیل این زینتها مشکل ایجاد می کند، نه سبب تبعیض و محرومیت کسی می شود، نه کینه و نـفـرتـی بـرمـی انـگـیـزد، و نـه در آن مـحـیـط مـمـلو از مـعـنـویـت انـسـان را از خـدا غـافـل مـی سازد، نه نیاز به زحمت حفظ و حراست دارد، و نه در رقبا ایجاد حسادت می کند، نه مایه کبر و غرور است و نه موجب فاصله گرفتن از خلق خدا و خدا.

چـرا بـهـشـتـیـان از چنین مواهبی محروم باشند که لذتی است جسمانی در کنار مواهب بزرگ معنوی بدون هیچ واکنش نامطلوب .
5 - نزدیک شدن به ثروتمندان به خاطر ثروتشان
نـکـتـه دیـگـری کـه آیـات فـوق بـه ما می آموزد این است که ما نباید از ارشاد و هدایت این گـروه و آن گـروه بـه خاطر آنکه ثروتمندند. یا زندگی مرفهی دارند پرهیز کنیم ، و بـه اصـطـلاح قـلم سـرخـی دور آنـها بکشیم ، بلکه آنچه مذموم است آنست که ما به خاطر بهره گیری از دنیای مادی آنها به سراغ آنها برویم و به گفته قرآن مصداق ((ترید زینـة الحـیـاة الدنـیـا)) بـاشـیـم ، اما اگر هدف هدایت و ارشاد آنها و حتی بهره گیری از امـکـانـاتـشـان برای فعالیتهای مثبت و ارزنده اجتماعی باشد تماس با آنها نه تنها مذموم نیست بلکه لازم و واجب است . الکهف
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 426
آیه 32 ـ 36
آیه و ترجمه
وَ اضـرِب لهُم مَّثـَلاً رَّجـُلَیـنِ جَعَلْنَا لاَحَـدِهِمَا جَنَّتَینِ مِنْ أَعْنَبٍ وَ حَفَفْنَهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَـیْـنـهـُمـَا زَرْعـاً(32) کـلْتَا الجَنَّتَینِ ءَاتَت أُکلَهَا وَ لَمْ تَظلِم مِّنْهُ شیْئاً وَ فَجَّرْنَا خِلَلَهُمَا نهَراً(33)
وَ کانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصحِبِهِ وَ هُوَ یحَاوِرُهُ أَنَا أَکْثرُ مِنک مَالاً وَ أَعَزُّ نَفَراً(34)
وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظنُّ أَن تَبِیدَ هَذِهِ أَبَداً(35)
وَ مَا أَظنُّ الساعَةَ قَائمَةً وَ لَئن رُّدِدت إِلی رَبی لاَجِدَنَّ خَیراً مِّنْهَا مُنقَلَباً(36)
ترجمه :32 - بـرای آنـهـا مـثـالی بـیان کن ، داستان آن دو مرد را که برای یکی از آنها دو باغ از انـواع انـگـورهـا قـرار دادیـم ، و در گـرداگـرد آن درخـتـان نخل و در میان این دو زراعت پربرکت . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 427
33 - هـر دو بـاغ مـیوه آورده بودند (میوه های فراوان) و چیزی فروگذار نکرده بودند، و میان آن دو نهر بزرگی از زمین بیرون فرستادیم .
34 - صـاحب این باغ درآمد قابل ملاحظه ای داشت به همین جهت به دوستش در حالی که به گـفـتگو برخاسته بود چنین گفت من از نظر ثروت از تو برترم ، و نفراتم نیرومندتر است !.
35 - و در حـالی کـه بـه خـود سـتـم مـی کرد در باغش گام نهاد و گفت من گمان نمی کنم هرگز این باغ فانی و نابود شود.
36 - و بـاور نـمـی کـنـم قـیـامت برپا گردد و اگر به سوی پروردگارم بازگردم (و قیامتی در کار باشد) جایگاهی بهتر از اینجا خواهم یافت !
تفسیر: ترسیمی از موضع مستکبران در برابر مستضعفان
در آیات گذشته دیدیم که چگونه دنیاپرستان سعی دارند در همه چیز از آن مردان حق که تهیدستند فاصله بگیرند، و سرانجام کارشان را در جهان

دیگر نیز خواندیم .
آیات مورد بحث با اشاره به سرگذشت دو دوست یا دو برادر که هر کدام الگوئی برای یکی از این دو گروه بوده اند طرز تفکر و گفتار و کردار و موضع این دو گروه را مشخص می کند.
نخست می گوید: ای پیامبر ((داستان آن دو مرد را، به عنوان ضرب المثل ، برای آنها بازگو کن که برای یکی از آنها، دو باغ از انواع انگورها قرار داده بودیم ، و در گرداگرد آن ، درختان نخل سر به آسمان کشیده بود، و در میان این دو باغ زمین زراعت پر برکتی وجود داشت)) (و اضرب لهم مثلا رجلین جعلنا لاحدهما جنتین من اعناب و حففناهما بنخل و جعلنا بینهما زرعا).
باغ و مزرعه ای که همه چیزش جور بود، هم انگور و خرما داشت و هم

گندم و حبوبات دیگر، مزرعه ای کامل و خودکفا.
((این دو باغ از نظر فرآورده های کشاورزی کامل بودند درختان به ثمر نشسته ، و زراعتها خوشه بسته بود، و هر دو باغ چیزی فروگذار نکرده بودند)) (کلتا الجنتین آتت اکلها و لم تظلم منه شیئا).
از همه مهمتر آب که مایه حیات همه چیز مخصوصا باغ و زراعت است ، به حد کافی در دسترس آنها بود چرا که ((میان این دو باغ نهر بزرگی از زمین بیرون فرستاده بودیم)) (و فجرنا خلالهما نهرا).
به این ترتیب ((صاحب این باغ و زراعت هر گونه میوه و درآمدی در اختیار داشت)) (و کان له ثمر).
ولی از آنجا که دنیا به کام او می گشت و انسان کم ظرفیت و فاقد شخصیت هنگامی که همه چیز بر وفق مراد او بشود غرور او را می گیرد، و طغیان و سرکشی آغاز می کند که نخستین مرحله اش مرحله برتری جوئی و استکبار بر دیگران است ، صاحب این دو باغ به دوستش رو کرد و در گفتگوئی ((با او چنین گفت : من از نظر ثروت از تو برترم ، و آبرو و شخصیت و عزتم بیشتر و نفراتم فزونتر است)) (فقال لصاحبه و هو یحاوره انا اکثر منک مالا و اعز نفرا).
بنابراین هم نیروی انسانی فراوان در اختیار دارم ، و هم مال و ثروت هنگفت ، و هم نفوذ و موقعیت اجتماعی ، تو در برابر من چه می گوئی ؟ و چه حرف حساب داری ؟!
کم کم این افکار - همانگونه که معمولی است - در او اوج گرفت ، و به جائی رسید که دنیا را جاودان و مال و ثروت و حشمتش را ابدی پنداشت : ((مغرورانه تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 429
در حالی که در واقع به خودش ستم می کرد در باغش گام نهاد، (نگاهی به درختان سرسبز که شاخه هایش از سنگینی میوه خم شده بود، و

خوشه های پردانه ای که به هر طرف مایل گشته بود انداخت ، و به زمزمه نهری که می غرید و پیش می رفت و درختان را مشروب می کرد گوش فرا داد، و از روی غفلت و بی خبری) گفت : من باور نمی کنم هرگز فنا و نیستی دامن باغ مرا بگیرد)) (و دخل جنته و هو ظالم لنفسه قال ما اظن ان تبید هذه ابدا).
باز هم از این فراتر رفت ، و از آنجا که جاودانی بودن این جهان با قیام رستاخیز تضاد دارد به فکر انکار قیامت افتاد و گفت ((من هرگز باور نمی کنم که قیامتی در کار باشد)) (و ما اظن الساعة قائمة).
اینها سخنانی است که گروهی برای دلخوش کردن خود به هم بافته اند.
سپس اضافه کرد ((گیرم که قیامتی در کار باشد، من با اینهمه شخصیت و مقام)) ((اگر به سراغ پروردگارم بروم مسلما جایگاهی بهتر از این خواهم یافت)) (و لئن رددت الی ربی لاجدن خیرا منها منقلبا).
او در این خیالات خام غوطه ور بود و هر زمان سخنان نامربوط تازه ای بر نامربوطهای گذشته می افزود که رفیق با ایمانش به سخن درآمد و گفتنیها را که در آیات بعد می خوانیم گفت . الکهف
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 430
آیه 37 ـ 41
آیه و ترجمه
قَالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ یحَاوِرُهُ أَ کَفَرْت بِالَّذِی خَلَقَک مِن تُرَابٍ ثمَّ مِن نُّطفَةٍ ثمَّ سوَّاک رَجُلاً(37)
لَّکِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبی وَ لا أُشرِک بِرَبی أَحَداً(38)
وَ لَوْ لا إِذْ دَخَلْت جَنَّتَک قُلْت مَا شاءَ اللَّهُ لا قُوَّةَ إِلا بِاللَّهِ إِن تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنک مَالاً وَ وَلَداً(39)
فَعَسی رَبی أَن یُؤْتِینِ خَیراً مِّن جَنَّتِک وَ یُرْسِلَ عَلَیهَا حُسبَاناً مِّنَ السمَاءِ فَتُصبِحَ صعِیداً زَلَقاً(40)
أَوْ یُصبِحَ مَاؤُهَا غَوْراً فَلَن تَستَطِیعَ لَهُ طلَباً(41)
ترجمه :37 - دوست (با ایمان)ش در حالی که با او به گفتگو پرداخته بود گفت : آیا به خدائی که تو را از خاک و سپس از نطفه آفرید، و بعد از آن تو را مرد کاملی قرار داد کافر شدی ؟!
38 - ولی من کسی هستم که ((الله)) پروردگار من است ، و هیچکس را شریک پروردگارم قرار نمی دهم .
39 - تو چرا هنگامی که وارد باغت شدی نگفتی این نعمتی است که خدا خواسته ؟ قوت (و نیروئی) جز از ناحیه خدا نیست ، اما اگر می بینی من از نظر مال و فرزند از تو کمترم (مطلب مهمی نیست).
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 431
40 - شاید پروردگارم بهتر از باغ تو به من بدهد، و مجازات حساب شده

ای از آسمان بـر بـاغ تـو فـرو فـرسـتـد، آنـچـنـانـکـه آنـرا بـه زمـیـن بـی گـیـاه لغـزنـده ای تبدیل کند!
41 - و یـا آب آن در اعـمـاق زمـیـن فـرو رود، آنچنانکه هرگز قدرت جستجوی آنرا نداشته باشی !
تفسیر: اینهم پاسخ مستضعفان
ایـن آیـات رد بافته های بی اساس آن ثروتمند مغرور و از خود راضی و بی ایمان است که از زبان دوست مؤ منش می شنویم :
او که تا آن موقع دم فرو بسته بود و به سخنان این مرد سبک مغز گوش فرا می داد تا هـر چـه در درون دارد برون ریزد، سپس یکجا پاسخ دهد، وارد گفتگو شد ((و به او گفت آیـا کـافـر شـدی بـه خدائی که تو را از خاک آفرید و سپس از نطفه و بعد از آن تو را مـرد کـاملی قرار داد))؟! (قال له صاحبه و هو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سویک رجلا).
در ایـنـجـا یـک سؤ ال پیش می آید و آن اینکه در سخنان آن مرد مغرور که در آیات گذشته آمده بود چیزی صریحا در زمینه انکار وجود خدا دیده نمی شد، در حالی که ظاهر پاسخی کـه مـرد مـوحـد بـه او می دهد و نخستین مطلبی که بخاطر آن وی را سرزنش می کند مساله انکار خدا است .
لذا او را از طـریـق مـسـاله آفـریـنـش انـسـان کـه یـکـی از بـارزتـریـن دلائل توحید است متوجه خداوند عالم و قادر می کند.
خـدائی کـه انـسان را در آغاز از خاک آفرید، مواد غذائی که در زمین وجود داشت جذب ریشه هـای درخـتـان شـد، و درخـتـان بـه نـوبـه خـود غذای حیوانات شدند، و انسان از آن گیاه و گـوشـت ایـن حـیـوان اسـتـفـاده کـرد، و نـطـفـه اش از ایـنـهـا شـکـل گـرفـت ، نـطـفـه در رحـم مـادر مـراحـل تـکـامـل را پـیـمـود تـا بـه انـسـان کـامـلی تبدیل تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 432
شـد، انـسـانی که از همه موجودات زمین برتر است ، می اندیشد، فکر می کند، تصمیم می گـیـرد و هـمـه چـیـز را مـسـخـر خـود مـی سـازد، آری تـبدیل خاک بی ارزش به چنین موجود شـگـرفـی بـا آنـهـمـه سـازمـانـهـای پـیـچـیـده ای کـه در جـسـم و روح او اسـت یـکـی از دلائل بزرگ توحید است .
در پاسخ این سؤ ال مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند:
1 - گـروهـی گـفـتـه انـد از آنـجـا کـه این مرد مغرور صریحا معاد را انکار کرد و یا مورد تردید قرار داد لازمه آن انکار خداست ، چرا که منکران معاد جسمانی در واقع منکر قدرت خدا بـودند و باور نمی کردند که خاکهای متلاشی شده بار دیگر لباس حیات بپوشند، لذا آن مـرد بـاایـمـان بـا ذکـر ((آفـریـنـش نـخـسـتـیـن)) انـسـان از خـاک ، و سـپـس نـطفه ، و

مـراحـل دیـگـر، او را مـتـوجه قدرت بی پایان پروردگار می کند، تا بداند مساله معاد را همواره در صحنه های همین زندگی با چشم خود می بینیم .
2 - بـعـضـی دیـگـر گـفـتـه انـد کـه شـرک و کـفـر او بـخاطر این بود که برای خویشتن استقلالی در مالکیت قائل شد و مالکیت خود را جاودانی پنداشت .
3 - احـتمال سومی نیز بعید به نظر نمی رسد که او در قسمتی از سخنانش که قرآن همه آنـرا بـازگـو نـکـرده اسـت بـه انـکـار خـدا بـرخاسته بود، که به قرینه سخنان آنمرد بـاایمان روشن می شود، لذا در آیه بعد مشاهده می کنیم که آنمرد با ایمان می گوید تو اگر انکار خدا کردی و راه شرک پوئیدی من هرگز چنین نمی کنم .
بـه هـر حـال ایـن احـتـمـالات سه گانه که در تفسیر آیه فوق گفته شد بی ارتباط با یکدیگر نیست ، و می تواند سخن آنمرد موحد اشاره ای بهمه اینها باشد.
سـپـس ایـن مـرد بـاایـمان برای درهم شکستن کفر و غرور او گفت : ((ولی من کسی هستم که الله پروردگار من است)) من با این عقیده افتخار و مباهات می کنم تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 433
(لکنا هو الله ربی).
تو افتخار به این می کنی که باغ و زراعت و میوه و آب فراوان داری ، ولی من افتخار می کنم که پروردگار من خدا است ، خالق من ، رازق من او است ، تو به دنیایت مباهات می کنی ، من به عقیده و ایمان و توحیدم !
((و من هیچکس را شریک پروردگارم قرار نمی دهم)) (و لا اشرک بربی احدا).
بعد از اشاره به مساءله توحید و شرک که مهمترین مساله سرنوشت ساز است ، مجددا او را مورد سرزنش قرار داده می گوید: ((تو چرا هنگامی که وارد باغت شدی نگفتی این نعمتی اسـت کـه خـدا خـواسـتـه))، چـرا همه اینها را از ناحیه خدا ندانستی و شکر نعمت او را بجا نـیاوردی ؟! (و لو لا اذ دخلت جنتک قلت ما شاء الله) ((چرا نگفتی هیچ قوت و قدرتی جز از ناحیه خدا نیست)) (لا قوة الا بالله).
اگـر تـو زمـیـن را شـکـافـتـه ای ، بـذر پـاشـیـده ای ، نـهال غرس کرده ای ، درختان را بر داده ای ! و به موقع به همه چیز آن رسیده ای تا به ایـن پـایه رسیده است ، همه اینها با استفاده از قدرتهای خداداد، و امکانات و وسائلی است که خدا در اختیار تو قرار داده ، تو از خود هیچ نداری و بدون او هیچ هستی !.
سـپـس اضـافـه کـرد: ((اگـر مـی بـیـنـی مـن از نـظـر مـال و فـرزنـد از تـو کـمـتـرم)) (مـطـلب مـهـمـی نـیـسـت) (ان تـرن انـا اقل منک مالا و ولدا). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 434

((خـدا می تواند بهتر از باغ تو را در اختیار من بگذارد)) (فعسی ربی ان یؤ تین خیرا من جنتک).
نـه تـنـهـا بهتر از آنچه تو داری به من بدهد بلکه : ((خداوند صاعقه ای از آسمان بر باغ تو فرستد و در مدتی کوتاه این سرزمین سرسبز و خرم را به سرزمین بی گیاه و لغزنده ای تبدیل کند)) (و یرسل علیها حسبانا من السماء فتصبح صعیدا زلقا).
یـا بـه زمـیـن فـرمـان دهـد تـکـانـی بخورد ((و این چشمه و نهر جوشان در اعماق آن فرو بـرود، آنـچـنـان کـه هـرگز قدرت جستجوی آنرا نداشته باشی)) (او یصبح ماؤ ها غورا فلن تستطیع له طلبا).
((حـسـبـان)) (بـر وزن لقـمان) در اصل از ماده حساب گرفته شده است ، سپس به معنی تـیـرهائی که به هنگام پرتاب کردن آنرا شماره می کنند آمده ، و نیز به معنی مجازاتی است که روی حساب دامنگیر اشخاص می گردد، و در آیه فوق منظور همین است .
(صعید) به معنی قشر روی زمین است (در اصل از ماده ((صعود)) گرفته شده).
((زلق)) بـه مـعـنـی سرزمینی است صاف و بدون هیچگونه گیاه آنچنان که پای انسان بر آن بلغزد (جالب توجه اینکه امروز برای اینکه شنهای روان را ثابت کنند و از فرو رفـتـن آبـادیـهـا در زیـر طـوفـانـهـای شـن جـلوگـیـری بـه عمل آورند سعی می کنند گیاهان و نباتات و درختانی در آنها برویانند و به اصطلاح از آن حالت زلق و لغزندگی بیرون آید و مهار شود).
در واقـع آن مـرد بـا ایـمـان و مـوحـد رفـیـق مـغـرور خـود را هـشـدار داد کـه بـر ایـن نـعمتها دل نبندد چرا که هیچکدام قابل اعتماد نیست . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 435
در واقـع او مـی گـویـد: بـا چـشـم خـودت دیـده ، و یـا لااقـل بـا گـوش شـنـیده ای که صاعقه های آسمانی گاهی در یک لحظه کوتاه ، باغها و خـانـه هـا و زراعـتـهـا را بـه تـلی از خـاک ، یـا زمـیـنـی خـشـک و بـی آب و عـلف تبدیل کرده است .
و نـیـز شنیده یا دیده ای که گاهی یک زمین لرزه شدید قناتها را فرو می ریزد، چشمه ها را می خشکاند، آنچنان که قابل اصلاح و مرمت نیستند.
تو که اینها را می دانی این غرور و نخوت برای چیست ؟! تو که این صحنه ها را دیده ای ایـنـهـمـه دلبـسـتـگـی چرا؟! چرا میگوئی باور نمی کنم این نعمتها هرگز فانی بشوند، بلکه جاودانه خواهند ماند، این چه نادانی و ابلهی است ؟!. الکهف
آیه 42 ـ 44
آیهٍ و ترجمه

وَ أحِیـط بِثَـمَـرِهِ فَأصبَحَ یُقَلِّب کَفَّیْهِ عَلی مَا أنفَقَ فِیهَا وَ هِیَ خَاوِیَةٌ عَلی عُرُوشِهَا وَ یَقُولُ یَلَیْتَنی لَمْ أُشرِک بِرَبِّی أَحَداً(42)
وَ لَمْ تَکُن لَّهُ فِئَةٌ یَنصرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَ مَا کَانَ مُنتَصراً(43)
هُنَالِک الْوَلَیَةُ لِلَّهِ الحْقِّ هُوَ خَیرٌ ثَوَاباً وَ خَیرٌ عُقْباً(44)
ترجمه :42 - (بـه هـر حـال عـذاب خـدا فرا رسید) و تمام میوه های آن نابود شد، او مرتبا دستهای خـود را - بـخـاطـر هـزیـنه هائی که در آن صرف کرده بود - بهم می مالید، در حالی که تـمـام بـاغ بـر پایه ها فرو ریخته بود، و می گفت ایکاش کسی را شریک پروردگارم قرار نداده بودم !
43 - و گـروهی ، غیر از خدا، نداشت که او را یاری کنند، و نمی توانست از خویشتن یاری گیرد. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 436
44 - در ایـن هـنـگـام ثـابـت شـد کـه ولایـت (و قـدرت) از آن خـداونـد حـق اسـت ، او است که برترین ثواب و بهترین عاقبت را (برای مطیعان) دارد.
تفسیر: و اینهم پایان کارشان
سـرانـجام گفتگوی این دو نفر پایان گرفت بی آنکه مرد موحد توانسته باشد در اعماق جان آن ثروتمند مغرور و بی ایمان نفوذ کند، و با همین روحیه و طرز فکر به خانه خود بازگشت .
غافل از اینکه فرمان الهی دائر به نابودی باغها و زراعتهای سرسبزش صادر شده است ، و بـایـد کـیفر غرور و شرک خود را در همین جهان ببیند و سرنوشتش درس عبرتی برای دیگران شود.
شـایـد در هـمـان لحـظـه کـه پـرده هـای سیاه شب همه جا را فرا گرفته بود، عذاب الهی نازل شد، به صورت صاعقه ای مرگبار، و یا طوفانی کوبنده و وحشتناک ، و یا زلزله ای ویـرانـگـر و هـول انـگـیـز، هـر چـه بود در لحظاتی کوتاه این باغهای پرطراوت ، و درخـتـان سر به فلک کشیده ، و زراعت به ثمر نشسته را در هم کوبید و ویران کرد: ((و عـذاب الهی به فرمان خدا از هر سو محصولات آن مرد را احاطه و نابود ساخت)) (و احیط بثمره).
((احـیـط)) از ماده ((احاطه)) است و در اینگونه موارد به معنی ((عذاب فراگیر)) است که نتیجه آن نابودی کامل است صبحگاهان که صاحب باغ با یک سلسله رؤ یاها به منظور سرکشی و بهره گیری از محصولات باغ به سوی آن حرکت کرد، همین که نزدیک شد با منظره وحشتناکی روبرو گشت ، آنچنان که دهانش از تعجب بازماند، و چشمانش بیفروغ شد و از حرکت ایستاد.
نمی دانست این صحنه را در خواب می بیند یا بیداری ؟! درختان همه تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 437
بـر خـاک فـرو غـلطـیـده بـودنـد، زراعـتها زیر و رو شده بودند، و کمتر

اثری از حیات و زندگی در آنجا به چشم می خورد.
گـوئی در آنجا هرگز باغ خرم و زمینهای سرسبزی وجود نداشته ، و ناله های غم انگیز جغدها در ویرانه هایش طنین انداز بوده است ، قلبش به طپش افتاد، رنگ از چهره اش پرید، آب در دهـانـش خـشـکـیـد، و آنـچـه از کـبـر و غـرور بـر دل و مغز او سنگینی می کرد یکباره فرو ریخت ! گوئی از یک خواب عمیق و طولانی بیدار شده است : ((او مرتبا دستها را به هم می مالید و در فـکـر هـزیـنه های سنگینی بود که در یک عمر از هر طرف فراهم نموده و در آن خرج کـرده بـود، در حـالی که همه بر باد رفته و بر پایه ها فرو ریخته بود)) (فاصبح یقلب کفیه علی ما انفق فیها و هی خاویة علی عروشها).
درسـت در ایـن هـنـگـام بـود کـه از گـفـتـه هـا و انـدیـشـه هـای پـوچ و بـاطل خود پشیمان گشت ((و می گفت ای کاش احدی را شریک پروردگارم نمی دانستم ، و ای کـاش هـرگـز راه شـرک را نـمـی پـوئیـدم)) (و یقول یا لیتنی لم اشرک بربی احدا).
اسـف انـگیزتر اینکه او در برابر اینهمه مصیبت و بلا، تنهای تنها بود ((کسانی را جز خدا نداشت که او را در برابر این بلای عظیم و خسارت بزرگ یاری دهند)) (و لم تکن له فئة ینصرونه من دون الله).
و از آنجا که تمام سرمایه او همین بود چیز دیگری نداشت که بجای آن بنشاند، ((و نمی توانست از خویشتن یاری گیرد)) (و ما کان منتصرا).
در حـقـیـقـت تـمـام پـنـدارهـای غـرور آمـیـزش در ایـن مـاجـرا بـهـم ریـخـت و باطل گشت ، از یکسو می گفت من هرگز باور نمی کنم این ثروت و سرمایه عظیم فنائی داشته باشد، ولی به چشم خود فنای آن را مشاهده کرد.
از سوی دیگر به رفیق موحد و با ایمانش کبر و بزرگی می فروخت و می گفت تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 438
مـن از تـو قـویـتـر و پریار و یاورترم ، اما بعد از این ماجرا مشاهده کرد که هیچکس یار و یاور او نیست .
از سـوی سوم او به قدرت و قوت خویش متکی بود و نیروی خود را نامحدود می پنداشت ، ولی بـعـد از این حادثه و کوتاه شدن دستش از همه جا و همه چیز، به اشتباه بزرگ خود پـی بـرد، زیرا چیزی که بتواند گوشه ای از آن خسارت بزرگ را جبران کند در اختیار نداشت .
اصـولا یار و یاورانی که بخاطر مال و ثروت همانند مگسهای دور شیرینی اطراف انسان را مـی گـیـرنـد، و گاه انسان آنها را تکیه گاه روز بدبختی خود می پندارد، به هنگامی که آن نعمت از میان برود یکباره همگی پراکنده می شوند، چرا که دوستی آنها به صورت یک پیوند معنوی نبود، پشتوانه مادی داشت که با از میان رفتنش از میان رفت .

ولی هر چه بود دیر شده بود، و این گونه بیداری اضطراری که به هنگام نزول بلاهای سنگین ، حتی برای فرعونها و نمرودها پیدا می شود بی ارزش است ، و به همین دلیل نتیجه ای بحال او نداشت .
درست است که او در اینجا جمله ((لم اشرک بربی احدا)) را بر زبان جاری کرد، همان جمله ای که دوست باایمانش قبلا می گفت ولی او در حال سلامت گفت و این در حال بلا!
((و در این هنگام بود که این حقیقت بار دیگر به ثبوت پیوست که ولایت و سرپرستی و قدرت از آن خدا است خداوندی که عین حق است)) (هنالک الولایة لله الحق).
آری در اینجا کاملا روشن گشت که همه نعمتها از او است و هر چه اراده او باشد آن می شود، و جز به اتکاء لطف او کاری ساخته نیست . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 439
آری ((او است که برترین پاداش را دارد و او است که بهترین عاقبت را برای مطیعان فراهم می سازد)) (هو خیر ثوابا و خیر عقبا).
پس اگر انسان می خواهد به کسی دل به بندد و بر چیزی تکیه کند و امید به پاداش کسی داشته باشد چه بهتر که تکیه گاهش خدا و دلبستگی ، و امیدش به لطف و احسان پروردگار باشد.
نکته ها: 1 - غرور ثروت در این داستان ترسیم زنده ای از آنچه ما غرور ثروتش می نامیم ، مشاهده می کنیم ، و به سرانجام این غرور که پایانش شرک و کفر است آشنا می شویم .
انسانهای کم ظرفیت هنگامی که بجائی رسیدند و برتری مختصری از نظر مقام و ثروت بر دیگران یافتند، غالبا گرفتار بلای غرور می شوند، نخست سعی می کنند امکانات خود را به رخ دیگران بکشند، و آنرا وسیله برتری جوئی قرار دهند، جمع شدن مگس صفتان را دور این شیرینی دلیل بر نفوذ خویشتن در دلها قرار دهند، این همان است که قرآن با جمله ((انا اکثر منک مالا و اعز نفرا)) در آیات فوق از آن یاد کرده است .
عشق و علاقه آنها به دنیا کم کم پندار جاودانگی آنرا در نظرشان مجسم می سازد، و فریاد ((ما اظن ان تبید هذه ابدا)) را سر می دهند!
ایمان به جاودانگی دنیای مادی چون تضاد روشنی با رستاخیز دارد نتیجتا به انکار معاد برمی خیزند ((و ما اظن الساعة قائمة)) می گویند.
خودبینی و خودپسندیشان سبب می شود که برتری مادی را دلیل بر قرب در درگاه پروردگار بدانند، و برای خویشتن مقام فوق العاده ای نزد او قائل شوند، و بگویند اگر به سوی خدا بازگردیم و معاد و آخرتی در کار باشد جای ما در آنجا تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 440
از اینجا هم بهتر است !! ((و لئن رددت الی ربی لاجدن خیرا منها منقلبا)).
این مراحل چهارگانه کم و بیش در زندگی قدرتمندان دنیاپرست با

تفاوتهائی دیده می شود در واقع خط سیر انحرافی آنها از دنیاپرستی شروع ، و به شرک و بت پرستی و کفر و انکار معاد ختم می گردد، چرا که قدرت مادی را همچون بتی می پرستند و غیر آن را بدست فراموشی می سپرند. 2 - این سرگذشت عبرت انگیز در عین فشردگی ، علاوه بر این درس بزرگ درسهای دیگری نیز بما می آموزد.
الف - نعمتهای دنیای مادی هر قدر وسیع و گسترده باشد نامطمئن و ناپایدار است ، برق صاعقه ای می تواند در یک شب و یا حتی چند لحظه کوتاه باغها و زراعتهائی که محصول سالهای دراز از عمر انسان است به تلی از خاک و خاکستر و زمین خشک و لغزنده تبدیل کند.
زمین لرزه مختصری چشمه های جوشانی را که مبدء اینهمه حیات و برکت بود در کام خود فرو کشد آنگونه که حتی قابل ترمیم نباشد.
ب - دوستانی که به عشق بهره گیری مادی دور انسان حلقه می زنند آنچنان بی اعتبار و بی وفا هستند که در همان لحظاتی که این نعمتها از انسان جدا می شوند با او وداع می گویند، گوئی تصمیم آنرا از قبل گرفته بودند ((و لم تکن له فئة ینصرونه من دون الله)).
این گونه ماجراها که نمونه هایش را بارها شنیده و یا دیده ایم ثابت می کند که جز بر خدا نمی توان دل بست ، دوستان باوفا و راستین انسان تنها کسانی هستند که پیوندهای معنوی ارتباط آنها را برقرار می سازد، اینها دوستان حال ثروت ، تنگدستی ، پیری و جوانی ، تندرستی و بیماری ، و عزت و ذلتند، حتی رابطه های مودتشان بعد از مرگ نیز تداوم دارد. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 441
ج - بیداری بعد از بلا غالبا بیهوده است - بارها گفته ایم بیداری اضطراری نه دلیل بر انقلاب درونی و تغییر خط و مسیر انسان است ، و نه نشانه پشیمانی از اعمال گذشته ، بلکه هر انسانی چشمش به چوبه دار، و یا امواج بلا و طوفان بیفتد، موقتا تحت تاءثیر قرار می گیرد، و در لحظاتی کوتاه که عمرش بیش از عمر آن بلا نیست تصمیم بر تغییر مسیر خود می گیرد اما چون ریشه ای در اعماق جانش ندارد با خاموش شدن آن طوفان این تفکر نیز خاموش می شود، و درست بخط اول باز می گردد.
اگر در سوره نساء آیه 18 می خوانیم که به هنگام مشاهده نشانه های مرگ درهای توبه به روی انسان بسته می شود نیز دلیلش همین است ، و اگر می بینیم قرآن در آیات سوره یونس (آیه 90 و 91) درباره فرعون می گوید: هنگامی که غرق او نزدیک شد و در میان امواج می غلطید صدا زد من به خدای یگانه ، خدای بنی اسرائیل ، ایمان آوردم ، اما این توبه هرگز از او قبول نشد، آن نیز دلیلش همین است .
د - نه فقر دلیل ذلت است و نه ثروت دلیل عزت - این درس دیگری است

که آیات فوق به ما می آموزد.
البته در جوامع مادی و مکتبهای ماده گرا، غالبا این توهم پیش می آید که فقر و ثروت دلیل ذلت و عزت است به همین دلیل می بینیم مشرکان عصر جاهلیت از یتیم بودن و یا تهیدستی پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تعجب می کردند و می گفتند چرا این قرآن بر یکی از ثروتمندان مکه و طائف نازل نشده ؟ لو لا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم (آیه 31 سوره زخرف).
ه - راه شکستن غرور - یک انسان آزاده هنگامی که وسوسه های غرور بخاطر مال و مقام در اعماق دلش جوانه می زند باید ریشه آنرا با توجه به تاریخچه ی پیدایش خودش قطع کند، آنروز که خاک بی ارزش بود، آنروز که نطفه ناتوانی تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 442
بود، آنروز که به صورت نوزادی ضعیف و غیر قادر بر حرکت از مادر متولد گشت ، همانگونه که قرآن در آیات فوق برای شکستن غرور آن ثروتمند بی ایمان او را به گذشته اش باز می گرداند، و از زبان آن مرد باایمان می گوید ((اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا)).
و - جهان طبیعت به ما درس می دهد - جالب اینکه در آیات فوق هنگامی که توصیف آن باغهای پربرکت را می خوانیم می گوید: ((و لم تظلم منه شیئا)) آن باغها هیچگونه ستمی در تقدیم ثمرات خود به جهان انسانیت نداشتند ولی درباره صاحب آن باغ می گوید: ((و دخل جنته و هو ظالم لنفسه)). یعنی ای انسان نگاهی به جهان آفرینش کن ببین این درختان پرثمر و زراعتهای پربرکت ، چگونه هر چه دارند در طبق اخلاص گذارده ، و به تو تقدیم می دارند نه از انحصارطلبی آنها خبری است ، و نه از بخل و حسد اثری ، جهان آفرینش صحنه ایثار است و بذل و بخشش ، زمین آنچه را در اختیار دارد به گیاهان و حیوانات ایثارگرانه تقدیم می کند، و درختان و گیاهان تمام مواهب خویش را در اختیار انسانها و جانداران دیگر می گذارند، قرص خورشید روز به روز لاغرتر می شود و نور افشانی می کند، ابرها می بارند و نسیمها می وزند و امواج حیات را در همه جا می گسترانند، این نظام آفرینش است .
ولی تو ای انسان چگونه می خواهی گل سرسبد این جهان باشی و روشنترین قوانین آنرا زیر پا بگذاری ؟! وصله ناهمرنگ برای عالم خلقت شوی ، همه مواهب را به خویش اختصاص دهی و حق دیگران را بربائی ؟! الکهف
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 443
آیه 45 ـ 46

آیه و ترجمه
وَ اضـرِب لهُم مَّثَـلَ الحُیَـوةِ الدُّنْـیَـا کَمَاءٍ أَنزَلْنَهُ مِنَ السمَاءِ فَاخْتَلَط بِهِ نَبَات الاَرْضِ فَأَصبَحَ هَشِیماً تَذْرُوهُ الرِّیَحُ وَ کانَ اللَّهُ عَلی کلِّ شیْءٍ مُّقْتَدِراً(45)
الْمَالُ وَ الْبَنُونَ زِینَةُ الْحَیَوةِ الدُّنْیَا وَ الْبَقِیَت الصلِحَت خَیرٌ عِندَ رَبِّک ثَوَاباً وَ خَیرٌ أَمَلاً(46)
ترجمه :45 - زنـدگـی دنـیـا را برای آنها به آبی تشبیه کن که از آسمان فرو می فرستیم ، و به وسیله آن گیاهان زمین ، سرسبز و درهم فرو می روند، اما بعد از مدتی می خشکند، به گونه ای بادها آنها را به هر سو پراکنده می کنند، و خداوند بر هر چیز توانا است
46 - مـال و فـرزنـدان ، زیـنـت حـیات دنیا هستند، و باقیات صالحات (ارزشهای پایدار و شایسته) ثوابش نزد پروردگارت بهتر و امید بخش تر است .
تفسیر: آغاز و پایان زندگی در یک تابلو زنده
در آیـات گذشته سخن از ناپایداری نعمتهای جهان ماده بود، و از آنجا که درک این واقعیت برای یک عمر طولانی به مدت 60 یا 80 سال برای افراد عادی کار آسانی نیست ، قرآن در آیات مورد بحث ضمن یک مثال بسیار زنده و گویا این صحنه را کاملا مجسم می کند، تا غـافـلان مـغـرور بـا مـشاهده آن که در عمرشان بارها و بارها تکرار شده و می شود از این غرور و غفلت بیدار شوند.
مـی گـویـد: ((بـرای آنـهـا زنـدگـی دنـیـا را بـه قـطـره هـای آب بـاران کـه از آسـمـان نازل می کنیم تشبیه کن)) (و اضرب لهم مثل الحیاة الدنیا کماء انزلناه تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 444
من السماء).
ایـن قـطـره هـای حـیـات بـخش بر کوه و صحرا می ریزد، دانه های آماده ای که در زمین های مستعد نهفته است ، با ریزش آن جان می گیرد و حرکت تکاملی خود را آغاز می کند.
پوست سخت و پرمقاومت دانه در برابر نرمش باران نرم می شود، و به جوانه گیاه اجازه عبور می دهد، سرانجام جوانه نورس از دل خاک سر برمی دارد، آفتاب می درخشد نسیم می وزد، مـواد غـذائی زمـیـن کـمـک مـی کـنـد، و ایـن جـوانـه نـورس بـا نیرو گرفتن از همه این عـوامـل حـیـات بـه رشد و نمو خود ادامه می دهد، آنچنان که ((بعد از مدت کوتاهی گیاهان زمین سر بر سر هم می گذارند و درهم فرو می روند)) (فاختلط به نبات الارض).
صـفـحـه کـوه و صـحرا یک پارچه جنبش و حیات می شود، شکوفه ها و گلها و میوه ها یکی بـعـد از دیـگـری زیـنـت بخش شاخه ها می شوند، گوئی همه می خندند، فریاد شادی می کشند، به وجد و رقص درآمده اند.

ولی ایـن صـحـنـه دل انگیز دیری نمی پاید، بادهای خزان شروع می شود و گرد و غبار مـرگ بـر سر آنها می پاشد هوا به سردی می گراید، آبها کم می شود ((و چیزی نمی گـذرد کـه آن گیاه خرم و سرسبز و خندان به شاخه ها و برگهای پژمرده و بی فروغ تبدیل می شوند)) (فاصبح هشیما).
آن برگهائی که در فصل بهار آنچنان شاخه ها را چسبیده بودند که قدرت هیچ طوفانی نـمـی توانست آنها را جدا کند آنقدر سست و بیجان می شوند که ((هر باد و نسیمی آنها را جدا کرده با خود به هر سو می برد)) (تذروه الریاح). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 445
((آری خـداونـد بـر هـر چـیـزی تـوانـا بـوده و هـسـت)) (و کـان الله عـلی کل شی ء مقتدرا).
آیـه بـعـد مـوقـعیت مال و ثروت و نیروی انسانی را که دو رکن اصلی حیات دنیاست در این مـیـان مـشـخـص مـی کـنـد، و مـی گـویـد ((امـوال و فـرزنـدان زیـنـت حـیـات دنـیـا هـسـتـند)) (المال و البنون زینة الحیوة الدنیا).
شـکـوفـه هـا و گـل هـائی مـی بـاشـند که بر شاخه های این درخت آشکار می شوند، زود، گذرند، کمدوامند و اگر از طریق قرار گرفتن در مسیر ((الله)) رنگ جاودانگی نگیرند بسیار بی اعتبارند.
در حـقیقت در این آیه انگشت روی دو قسمت از مهمترین سرمایه های زندگی دنیا گذارده شده اسـت که بقیه به آن وابسته است ، ((نیروی اقتصادی)) و ((نیروی انسانی)) چرا که بـرای رسـیـدن بـه هـر مـقـصـودی از مـقـاصـد مـادی حـتما این دو نیرو لازم است ، و به همین دلیل آنها که بر تخت قدرت می نشینند سعی در جمع آوری این دو نیرو می کنند، مخصوصا در زمانهای گذشته هر کس فرزندان بیشتری داشت خود را نیرومندتر احساس می کرد، چرا کـه آنـهـا یـکی از دو رکن اصلی قدرت او را تشکیل می دادند، در آیات گذشته نیز دیدیم کـه آن مـرد ثـروتمند بی ایمان اموال و نفرات خود را به رخ دیگران می کشید و می گفت ((انا اکثر منک مالا و اعز نفرا)).
و لذا روی ((بـنـون)) کـه جـمـع ((ابـن)) به معنی پسر است تکیه شده ، چرا که آنها پسران را سرمایه و نیروی فعال انسانی می دانستند، نه دختران .
بـه هـر حـال هـمـانـگـونـه کـه دیـدیـم پـابـرجـاتـریـن اموال که عبارت از باغ و زمین زراعتی و چشمه آب بود چگونه در چند لحظه نابود شد، در مـورد فـرزنـدان نـیز گذشته از آنکه حیات و سلامتشان همیشه آسیب پذیر است گاهی به صورت دشمنانی تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 446
درمی آیند که به جای کمک بودن مزاحم سرسختی خواهند شد!
سـپـس اضـافـه مـی کـنـد ((بـاقـیـات صـالحات یعنی ارزشهای پایدار و

شایسته ، نزد پروردگارت ثوابش بهتر و امیدبخش تر است)) (و الباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا).
گـر چـه جـمـعـی از مـفسران خواسته اند مفهوم ((باقیات صالحات)) را در دائره خاصی مـانـند نمازهای پنجگانه ، یا ذکر سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر، و امثال آن محدود کنند ولی روشن است که مفهوم این تعبیر آنچنان وسیع و گسترده است که هر فـکـر و ایـده و گـفـتـار و کـردار صالح و شایسته ای که طبعا باقی می ماند و اثرات و بـرکـاتـش در اخـتـیـار افـراد و جـوامـع قـرار مـی گـیـرد شامل می شود.
اگـر مـی بـیـنـیـم در بـعـضـی از روایـات بـه نـمـاز شـب ، و یـا مـودت اهـل بـیـت (عـلـیـهـم السـلام) تـفسیر شده بدون شک منظور بیان مصداقهای روشن است ، نه منحصر ساختن مفهوم در این امور، به خصوص اینکه در پاره ای از این روایات ((من)) که دلالت بر تبعیض می کند بکار رفته است .
مـثـلا در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: ((لا تستصغر مودتنا فـانـهـا من الباقیات الصالحات)): ((دوستی ما را کوچک مشمر که از باقیات صالحات است)).
و در حدیث دیگری از پیامبر (صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که فرمود: از گفتن تسبیحات اربع مضایقه نکنید که آنها از باقیات صالحات است)).
حـتی اگر همان اموال ناپایدار و فرزندانی که گاهی فتنه و مایه آزمایش هستند در مسیر الله قرار بگیرند آنها هم به رنگ باقیات صالحات درمی آیند، چرا که ذات پاک خداوند جاودانی است و هر چیزی برای او و در راه او قرار گیرد تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 447
جاودانه خواهد بود.
نکته ها: 1 - زرق و برق ناپایدار
بـار دیـگـر در آیـات فـوق بـا نـقـش سـازنده مثال در تجسم معانی روبرو می شویم که چگونه قرآن مجید، حقایق عمیق عقلی را که شاید درک آن برای بسیاری از مردم به آسانی امکانپذیر نیست با ذکر یک مثال زنده و روشن در آستانه حس آنها قرار می دهد.
بـه انـسـانـهـا مـی گـویـد آغـاز و پـایـان زنـدگـی شـمـا هـمـه سـال در بـرابـر چـشـمـانـتـان تـکـرار مـی شـود، اگـر شـصـت سال عمر کرده اید شصت سال این صحنه را تماشا نموده اید.
در بـهـاران گـامـی بـه صـحـرا بـگـذاریـد و آن صـحـنـه زیـبـا و دل انـگـیـز را کـه از هر گوشه اش آثار حیات و زندگی نمایان است بنگرید، در پائیز نیز به همان صحرای سرسبز فصل بهار گام بگذارید و ببینید چگونه آثار مرگ از هر گوشه ای نمایان است .

آری شما هم یک روز کودکی بودید همچون غنچه نوشکوفه ، بعد جوانی می شوید همچون گلی پرطراوت ، سپس پیر و ناتوان می شوید، به مانند گلهای پژمرده خشکیده و برگهای زرد و افسرده ، و سپس طوفان اجل ، شما را درو می کند و بعد از چند صباحی خاکهای پوسیده شما به کمک طوفانها به هر سو پراکنده می گردد.
ولی این ماجرا گاهی به صورت غیر طبیعی است و در نیمه راه زندگی ، صاعقه یا طوفانی آنرا پایان می دهد، آنگونه که در آیه 24 سوره یونس آمده است انما مثل الحیاة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مما تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 448
یاءکل الناس و الانعام حتی اذا اخذت الارض زخرفها و ازینت و ظن اهلها انهم قادرون علیها اتاها امرنا لیلا او نهارا و جعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس : ((زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کرده ایم که بر اثر آن گیاهان گوناگون که مردم و چهارپایان از آن می خورند می روید، تا زمانی که روی زمین زیبائی خود را از آن گرفته ، و اهل آن مطمئن می شوند، ناگهان فرمان ما شب هنگام یا در روز فرا می رسد (سرما یا صاعقه ای را بر آن مسلط می سازیم) و آنچنان آنرا درو می کنیم که گوئی هرگز نبوده است))!.
ولی بسیار می شود که حوادث نیمه راه زندگی باعث نابودی آن نمی گردد و مسیر طبیعی خود را طی می کند ولی پایان آن نیز پژمردگی و پراکندگی ، و فنا و نیستی است ، همانگونه که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده است .
بنابراین زندگی دنیا چه راه طبیعی خود را طی کند و چه نکند، دیر یا زود دست فنا دامانش را خواهد گرفت .
2 - عوامل غرورشکن - گفتیم بسیاری از مردم با پیدا کردن امکانات مادی و رسیدن به مال و مقام مغرور می شوند و این غرور دشمن بزرگی برای سعادت انسانها است ، و در آیات فوق دیدیم که چگونه غرور سر از شرک و کفر درمی آورد؟!
به همین دلیل قرآن که یک کتاب عالی تربیتی است از طرق مختلف برای درهم شکستن این غرور استفاده می کند:
گاه فنا و نیستی و ناپایدار بودن سرمایه های مادی را مجسم می کند (همچون آیات فوق).
و گاه هشدار می دهد که همین سرمایه های شما ممکن است دشمن جانتان تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 449
شود (مانند آیه 55 سوره توبه).
گاهی با ذکر سرنوشت مغروران تاریخ ، همچون قارونها و فرعونها به انسانها بیدار باش می دهد.

و گـاهـی دسـت انـسـان را گـرفـتـه و به گذشته زندگی او یعنی زمانی که نطفه بی ارزش و یـا خـاک بـی مـقـداری بـود مـی بـرد، و یـا آینده او را که نیز همین گونه است در بـرابـر چـشـمـانش مجسم می سازد، تا بداند در میان این دو ضعف و ناتوانی ، غرور، کار احمقانه ای است (مانند آیه 6 سوره طارق - آیه 8 سوره سجده ، و 38 سوره قیامت).
و بـه ایـن تـرتـیـب از هـر وسـیـله ای بـرای درهـم شـکـسـتـن ایـن خـوی شـیـطـانـی کـه در طول تاریخ سرچشمه جنایات بزرگی شده است بهره می گیرد.
ولی مـسـلم اسـت افـراد بـاایـمـان و پـرظرفیت و واقع بین هرگز با رسیدن به مقام و یا ثـروتـی گـرفـتـار این خوی زشت نمی شوند، نه تنها مغرور نمی شوند بلکه کمترین تغییری در برنامه زندگی آنها پدیدار نمی گردد، آنها همه این امور را زینتهای عاریتی می شمرند که با وزش یک نسیم فرو می ریزند! الکهف
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 450
آیه 47 ـ 49
آیه و ترجمه
وَ يَوْمَ نُسيرُ الْجِبَالَ وَ تَرَى الاَرْض بَارِزَةً وَ حَشرْنَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنهُمْ أَحَداً(47)
وَ عُرِضوا عَلى رَبِّک صفًّا لَّقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَكمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّن نجْعَلَ لَكمْ مَّوْعِداً(48)
وَ وُضِعَ الْكِتَب فَترَى الْمُجْرِمِينَ مُشفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يَوَيْلَتَنَا مَا لِ هَذَا الْكتَبِ لا يُغَادِرُ صغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلا أَحْصاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِراً وَ لا يَظلِمُ رَبُّک أَحَداً(49)
ترجمه :47 - بـخـاطـر بـيـاور روزی را کـه کـوه ها را به حرکت در می آوریم ، و زمین را آشکار (و مـسـطـح) مـی بـینی ، و همه آنها (انسانها) را محشور می کنیم و احدی را فروگذار نخواهیم کرد.
48 - آنـها همه در یک صف به پـروردگارت عرضه می شوند (و به آنها گفته می شود) شـمـا هـمـگی نزد ما آمدید آنگونه که در آغاز شما را آفریدیم اما شما گمان می کردید ما موعدی برایتان قرار نخواهیم داد.
49 - و کـتـاب (کـتـابـی کـه نـامـه اعـمـال هـمـه انسانها است) در آنجا گذارده می شود، اما گـنـهـکاران را می بینی که از آنچه در آن است ترسان و متوحش اند، و می گویند: ای وای بـر مـا! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه آنرا شماره کرده است ؟ و همه اعمال خود را حاضر می بینند، و پروردگارت به احدی ظلم نمی کند.
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 451
تفسیر: وای بر ما این چه کتابی است !

از آنجا که در آیات گذشته سخن از انسان خودخواه و مغروری به میان آمد که بخاطر غرورش معاد و رستاخیز را انکار کرد به دنبال آن ، آیات مورد بحث تشریحی از چگونگی قیامت در سه مرحله می کند:
1 - مرحله قبل از رستاخیز انسانها، و مرحله رستاخیز، و قسمتی از مرحله بعد.
نخست می گوید: ((بخاطر بیاورید روزی را که (نظام جهان هستی به عنوان مقدمه ای برای نظام نوین درهم فرو می ریزد) کوهها را به حرکت در می آوریم ، و همه موانع سطح زمین از میان میرود، به گونه ای که زمین را صاف و همه چیز را در آن نمایان میبینی (و یوم نسیر الجبال و تری الارض بارزة).
این قسمت از آیات به حوادثی که در آستانه رستاخیز رخ می دهد اشاره می کند، این حوادث بسیار زیاد است که مخصوصا در سوره های کوتاه آخر قرآن فراوان به چشم می خورد، و به عنوان اشراط الساعة (نشانه های قیامت) نامیده می شود.
مجموعه این نشانه ها دلیل بر آن است که جهان امروز ما به کلی ویران و دگرگون می شود، کوهها متلاشی می گردد، درختان و بناها فرو می ریزد، زمین صاف و مسطح می شود و سپس زلزله ها آن را درهم می کوبد، آفتاب بی فروغ و ماه بی نور و ستارگان خاموش می گردند، سپس جهانی نو، آسمان و زمینی تازه بر ویرانه های آن بنا می گردد، و زندگی نوین انسانها در آن جهان نو بنا می شود. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 452
بعد اضافه می کند: ما همه آنها را در این هنگام محشور می کنیم به گونه ای که حتی یک نفر را ترک نخواهیم گفت (و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا).
((نغادر)) از ماده ((غدر)) به معنی ترک گفتن چیزی است ، به همین - جهت کسی که پیمان و عهد خود را بشکند و ترک کند می گویند غدر کرده است ، و اینکه به گودالهای آب غدیر می گویند بخاطر آن است که مقداری از آب باران در آنها، رها و ترک شده است .
به هر حال جمله فوق تاکیدی است بر این حقیقت که معاد یک حکم عمومی و همگانی است و هیچکس از آن مستثنی نخواهد بود.
آیه بعد سخن از چگونگی رستاخیز انسانها می گوید: آنها همه در یک صف به پروردگارت عرضه می شوند (و عرضوا علی ربک صفا).
این تعبیر ممکن است اشاره به آن باشد که هر گروهی از مردم که عقیده واحد یا عمل مشابهی دارند در یک صف قرار می گیرند، و یا اینکه همگی بدون هیچگونه تفاوت و امتیاز در یک صف قرار خواهند گرفت .

و به آنها گفته می شود: ((شما همگی نزد ما آمدید، همانگونه که در آغاز شما را آفریدیم)) (لقد جئتمونا کما خلقناکم اول مرة).
نه خبری از اموال و ثروتها است ، نه زر و زیورها، نه امتیازات و مقامات مادی ، نه لباسهای رنگارنگ ، و نه یار و یاور، درست همانگونه که در آغاز آفرینش بودید، به همان حالت اول !.
((اما شما گمان کردید که ما موعدی برایتان قرار نخواهیم داد)) (بل زعمتم ان لن نجعل لکم موعدا).
و این هنگامی بود که غرور امکانات مادی شما را فرا میگرفت و تمایل تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 453
به جاودانگی دنیا شما را از فکر آخرت که در فطرت هر انسانی نهفته است غافل می کرد.
سپس به مراحل دیگر از این رستاخیز بزرگ پرداخته ، می گوید: کتابی که نامه اعمال همه انسانها است ، در آنجا گذارده می شود (و وضع الکتاب).
((گنهکاران هنگامی که از محتوای آن آگاه می شوند وحشتزده خواهند شد به گونه ای که آثار وحشت را در چهره هاشان می بینی (فتری المجرمین مشفقین مما فیه).
در این هنگام فریاد برمی آورند و میگویند ای وای بر ما این چه کتابی است ؟! هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه آنرا احصا و شماره کرده است (و یقولون یا ویلتنا ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها).
همگی را مو به مو به حساب آورده ، ضبط کرده ، و چیزی را فروگذار ننموده است ، راستی چه وحشتناک است ؟ ما همه این اعمال را به دست فراموشی سپرده بودیم ، آنچنان که گاهی فکر می کردیم اصلا خلافی از ما سر نزده ، اما امروز می بینیم بار مسئولیتمان بسیار سنگین ، و سرنوشتمان تاریک است !.
علاوه بر این سند کتبی اصولا همه اعمال خود را حاضر می بینید! (و وجدوا ما عملوا حاضرا).
خوبیها و بدیها ظلمها و عدلها، هرزگیها و خیانتها، همه و همه در برابر آنها تجسم می یابد!.
در واقع آنها گرفتار اعمال خودشان هستند: و پروردگار تو به احدی ظلم نمی کند (و لا یظلم ربک احدا).
آنچه دامن آنها را میگیرد کارهائی است که در این جهان انجام داده اند تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 454
بنابر این از چه کسی می توانند گله کنند جز از خودشان .
نکته ها: 1 - کوهها و سر انهدام آنها

گفتیم در آستانه رستاخیز نظام جهان ماده بهم می ریزد، از جمله کوهها از هم متلاشی میشوند، ولی در زمینه متلاشی شدن کوهها در قرآن تعبیرات مختلفی دیده می شود:
در آیات مورد بحث خواندیم که کوهها را به حرکت درمی آوریم (نسیر الجبال) همین تعبیر در سوره نبا آیه 20 و سوره تکویر آیه 3 دیده می شود. ولی در سوره مرسلات آیه 10 میخوانیم و اذا الجبال نسفت کوهها بر اثر طوفان شدید از جا کنده خواهد شد.
در حالی که در سوره حاقه آیه 14 می خوانیم : و حملت الارض و الجبال فدکتا دکة واحدة زمین و کوهها از جا کنده میشوند، و یک مرتبه در هم کوبیده خواهند شد.
و در سوره مزمل آیه 14 می خوانیم : یوم ترجف الارض و الجبال و کانت الجبال کثیبا مهیلا روزی که زمین و کوهها به لرزه درمی آید و کوهها تبدیل به تلی از شن متراکم خواهند شد!.
و آیه 5 سوره واقعه می گوید و بست الجبال بسا فکانت هباء منبثا کوهها از هم متلاشی و خرد و سپس به گرد و غبار پراکنده تبدیل میشوند.
و بالاخره آیه 5 سوره قارعه می گوید: و تکون الجبال کالعهن المنفوش کوهها همچون پشم رنگین و زده شده ای خواهند بود (که به هر سو پراکنده می شوند).
واضح است میان این آیات هیچگونه منافاتی وجود ندارد، بلکه مراحل مختلف در هم ریختن کوههای جهان که محکمترین و پابرجاترین اجزاء زمین تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 455
هستند، می باشد، از حرکت کوهها شروع می شود و تا تبدیل شدنشان به گرد و غباری که تنها رنگ آن در فضا به چشم می خورد ادامه می یابد.
عامل این جنبش عظیم و وحشتناک چیست ؟ مسلما بر ما معلوم نیست ممکن است خاصیت جاذبه موقتا برداشته شود و حرکت دورانی زمین باعث درهم کوبیدن کوهها و سپس فرارشان به اعماق فضا گردد، یا بخاطر انفجارهای عظیم اتمی در هسته مرکزی زمین چنین حرکت عظیم و وحشتناکی رخ دهد.
به هر حال همه اینها دلیل بر آن است که رستاخیز جنبه انقلابی عظیمی هم در جهان ماده بیجان ، و هم در تجدید حیات انسانها دارد که تمام آنها آغازگر جهانی نو در سطح والاتری است ، جهان که هر چند روح و جسم در آن حکومت می کند ولی بافت آن از هر نظر گسترده تر و کاملتر خواهد بود.
این تعبیر قرآن ضمنا این واقعیت را به ما انسانها گوشزد می کند که باغ و چشمه آب که سهل است . کوههای عظیم متلاشی میشوند، و به این

ترتیب نقش فنا بر جبین همه موجودات این جهان حتی عظیمترینشان ثبت شده است !
2 - نامه اعمال
در تفسیر المیزان در ذیل آیات فوق می خوانیم : از مجموع آیات قرآن استفاده می شود که در عالم قیامت سه نوع کتاب (نامه اعمال) برای انسانها وجود دارد: نخست کتاب واحدی است که برای حساب اعمال همگان گذارده می شود، و در واقع همه اعمال اولین و آخرین در آن ثبت است همانگونه که در آیات فوق خواندیم و وضع الکتاب که ظاهر آن اینست کتاب واحدی برای حساب همه انسانها قرار داده می شود.
دوم کتابی است که هر امتی دارد یعنی اعمال یک امت در آن درج است
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 456
همانگونه که در سوره جاثیه آیه 28 آمده است کل امة تدعی الی کتابها هر امتی به کتاب و نامه اعمالش خوانده می شود.
سوم کتابی است که برای هر انسانی جداگانه وجود دارد، آنچنانکه در سوره اسراء آیه 13 میخوانیم و کل انسان الزمناه طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیامة کتابا ... : هر انسانی مسئولیت اعمالش را به گردن خودش افکنده ایم ، و برای او در روز قیامت کتاب و نامه عملی بیرون می آوریم .
بدیهی است هیچگونه منافاتی در میان این آیات نیست چرا که هیچ مانعی ندارد که اعمال آدمی در کتب مختلف ثبت گردد، همانگونه که در برنامه های دنیا امروز نیز نظیر آنرا می بینیم ، که برای سازماندهی دقیق به تشکیلات یک کشور، برای هر واحد، نظام و حساب و سپس آن واحدها در واحدهای بزرگتر، حساب جدیدی پیدا می کنند.
اما با توجه به این نکته که نامه اعمال انسانها در قیامت شبیه دفتر و کتاب معمولی این جهان نیست مجموعه ای است گویا، غیر قابل انکار که شاید محصول تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 457
طبیعی خود اعمال آدمی باشد.
و به هر حال آیات مورد بحث نشان می دهد که علاوه بر ثبت اعمال انسانی در کتب ویژه ، خود اعمال نیز در آنجا تجسم می یابند و حضور پیدا می کنند و وجدوا ما عملوا حاضرا
اعمالی که به صورت انرژیهای پراکنده در این جهان از نظرها محو و نابود شده اند در حقیقت از بین نرفته اند (و علم امروز نیز ثابت کرده که هیچ ماده و انرژی هرگز از میان نخواهد رفت ، بلکه دائما تغییر شکل می دهد).
آن روز این انرژیهای گم شده ، به فرمان خداوند، تبدیل به ماده می شوند، و به صورتهای مناسبی تجسم می یابند،

اعـمـال نـیـک بـه صـورتهای جالب و زیبا، و اعمال بد در چهره های زشت و ننگین ظاهر می گـردنـد، و ایـن اعـمـال بـا مـا خـواهـنـد بـود، و بـه هـمـیـن دلیـل در آخـریـن جـمـله آیات فوق می فرماید و لا یظلم ربک احدا: و خداوند به بندگانش ستم نمی کند چرا که پاداشها و کیفرها محصول اعمال خودشان است
البتـه بـعـضـی از مـفـسـران جـمـله و وجـدوا مـا عـمـلوا حـاضـرا را تـاکیدی بر مساله نامه اعمال دانسته اند، و گفته اند مفهوم جمله این است که در آن کتاب همه کارهای خود را حاضر و ثبت شده می یابند.
بعضی دیگر در این آیه کلمه جزاء را در تقدیر گرفته اند، و گفته اند مفهومش این است کـه در آن روز جـزای اعـمـال خـود را حـاضـر مـی بـیـنـنـد. ولی تـفـسـیـر اول با ظاهر آیات مساعدتر است .
در بـاره تـجـسـم اعـمـال در جـلد دوم ذیـل آیه 30 آل عمران بحث مشروحی داشته ایم (جلد 2 صفحه 377) و به خواست خدا در ذیل آیات مناسب در آینده تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 458
نیز بحث بیشتری خواهیم داشت .
3 - ایمان به معاد و نقش آن در تربیت انسانها

براستی قرآن کتاب تربیتی عجیبی است ، هنگامی که صحنه قیامت را برای انسانها ترسیم می کند، می گوید، روزی که همه مردم در صفوف منظم به دادگاه عدل پروردگار عرضه میشوند، در حالی که هماهنگی عقائد و اعمالشان معیار تقسیم آنها در صفوف مختلف است .
دستهای آنها از همه چیز تهی ، تمام تعلقات دنیا را پشت سر افکنده اند، در عین جمعیت ، تنها، و در عین تنهائی جمعند، نامه های اعمال گسترده می شود.
همه چیز به زبان می آید و اعمال کوچک و بزرگ آدمیان را بازگو می کند، و از آن بالاتر خود اعمال و افکار جان می گیرند تجسم می یابند، اطراف هر کسی را اعمال تجسم یافتهاش احاطه می کند، آنچنان مردم به خود مشغولند که مادر فرزند را، و فرزند پدر و مادر را به کلی فراموش می کنند.
سایه سنگین وحشت از این دادگاه عدل الهی و کیفرهای بزرگی که در انتظار بدکاران است همه را فرا می گیرد، نفسها در سینه ها حبس می شود، و چشمها از گردش باز می ماند
راستی ایمان به چنین دادگاهی چقدر در تربیت انسان و کنترل شهوات او مؤ ثر است ؟ و چقدر آگاهی و بیداری و توجه به مسئولیتها به انسان می بخشد؟
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) میخوانیم : اذا کان یوم القیامة دفع للانسان کتاب ثم قیل له اقرء - قلت فیعرف ما فیه - فقال انه یذکره فما من لحظة و لا کلمة و لا نقل قدم و لا شی ء فعله الا ذکره ، کانه فعله تلک الساعة ، و لذلک قالوا یا ویلتنا ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها:
هنگامی که روز قیامت می شود، نامه اعمال آدمی را به دست او می دهند، سپس گفته می شود بخوان - راوی این خبر می گوید از امام پرسیدم آیا آنچه را که در این نامه است می شناسد و به خاطر می آورد؟ - امام فرمود: تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 459
همه را به خاطر می آورد، هر چشم بر هم زدنی ، کلمه ای ، جابجا کردن قدمی ، و خلاصه هر کاری را که انجام داده است آنچنان به خاطر می آورد که گوئی همان ساعت انجام داده است ! و لذا فریادشان بلند می شود و می گویند: ای وای بر ما این چه کتابی است که هیچ کار کوچک و بزرگی نیست مگر آنکه آنرا احصا و شماره کرده است ؟!
نقش مؤ ثر تربیتی ایمان به چنین واقعیتی ناگفته پیداست ، راستی ممکن است انسان به چنین صحنه ای ایمان قاطع داشته باشد باز هم گناه کند؟! الکهف

تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 460
آیه 50 ـ 53
آیه و ترجمه
وَ إِذْ قُـلْنـَا لِلْمـَلَئکَةِ اسجُدُوا لاَدَمَ فَسجَدُوا إِلا إِبْلِیس کانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّیَّتَهُ أَوْلِیَاءَ مِن دُونی وَ هُمْ لَکُمْ عَدُوٌّ بِئْس لِلظلِمِینَ بَدَلاً(50)
مَّا أَشـهَـدتـهـُمْ خـَلْقَ السـمـَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ لا خـَلْقَ أَنـفـُسـهِـمْ وَ مـَا کـُنـت مـُتَّخـِذَ الْمـُضِلِّینَ عَضداً(51)
وَ یـَوْمَ یـَقـُولُ نـَادُوا شرَکاءِی الَّذِینَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ یَستَجِیبُوا لهُمْ وَ جَعَلْنَا بَیْنهُم مَّوْبِقاً(52)
وَ رَءَا الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظنُّوا أَنهُم مُّوَاقِعُوهَا وَ لَمْ یجِدُوا عَنهَا مَصرِفاً(53)
ترجمه : 50 - بـه یـاد آریـد زمـانـی را کـه بـه فـرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید آنها همگی سـجده کردند، جز ابلیس ، او از جن بود، سپس از فرمان پروردگارش خارج شد، آیا (با اینحال) او و فرزندانش را به جای من اولیای خود انتخاب می کنید در حالی که دشمن شما هستند؟ اینها چه جانشینهای بدی برای ظالمانانند.
51 - مـن آنـهـا را بـه هـنگام آفرینش آسمانها و زمین حاضر نساختم ، و نه بهنگام آفرینش نوع خودشان ، و من گمراه کنندگان را دستیار خود تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 461
52 - بخاطر بیاورید روزی را که خدا می گوید شریکهائی را که برای من می پنداشتید صـدا بـزنـیـد (تـا بـه کـمک شما بشتابند) ولی هر چه آنها را می خوانند جوابشان نمی دهند، و ما در میان این دو گروه کانون هلاکتی قرار داده ایم .
53 - و گنهکاران آتش (دوزخ) را می بینند و یقین می کنند که بر آتش افکنده میشوند و هم آتش بر آنها، و هیچگونه راه گریزی از آن نخواهند یافت !
تفسیر: شیاطین را اولیای خود قرار ندهید!
در آیات مختلف قرآن کرارا از داستان آفرینش آدم و سجده فرشتگان برای او و سرپیچی ابـلیـس سـخـن بـه مـیان آمده است ، ولی همانگونه که قبلا هم اشاره کرده ایم این تکرارها هـمـواره نـکـتـه هـائی دارد و در هـر مـورد نـکـته ای در نظر بوده است . به تعبیر دیگر یک حـادثـه مهم ممکن است ابعاد مختلفی داشته باشد که در هر مورد که ذکر می شود نظر به یکی از این ابعاد باشد.
از آنـجـا کـه در بـحـثـهـای گـذشـتـه ضمن یک مثال عینی خارجی چگونگی موضع - گیری ثـروتـمـندان مستکبر و مغرور، در مقابل تهیدستان مستضعف ، و عاقبت کار آنها تجسم یافته بـود، و از آنـجـا کـه غـرور از

روز نخست عامل اصلی انحراف و کفر و طغیان بوده است ، در آیات مورد بحث از مساله ابلیس و سرپیچی او از سجده بر آدم سخن به میان می آورد تا بدانیم از آغاز غرور سرچشمه کفر و طغیان بوده است .
بعلاوه این داستان مشخص می کند که انحرافات از وسوسه های شیطانی سرچشمه میگیرد، و تسلیم شدن در برابر وسوسه های او که از آغاز کمر دشمنی ما را بسته است چقدر احمقانه است ؟
نخست می گوید: به یاد آرید زمانی را که به فرشتگان گفتیم : برای آدم سجده کنید، آنها همگی سجده کردند جز ابلیس (و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 462
این استثناء ممکن است این توهم را به وجود آورد که ابلیس از جنس فرشتگان بود، در حالی که فرشتگان معصومند، پس چگونه او راه طغیان و کفر را پوئید؟!
لذا بلا فاصله اضافه می کند او از جن بود، و سپس از فرمان پروردگارش خارج شد (کان من الجن ففسق عن امر ربه).
او از فرشتگان نبود ولی به خاطر بندگی و اطاعت و قرب به پروردگار در صف فرشتگان جای گرفت ، و حتی شاید معلم آنان بود، اما به خاطر یکساعت کبر و غرور آنچنان سقوط کرد که همه سرمایه معنویت خود را از دست ، داد و راندهترین و منفورترین موجود در درگاه خدا شد.
سپس می گوید با این حال آیا او و فرزندانش را به جای من اولیای خود انتخاب می کنید؟! (افتتخذونه و ذریته اولیاء من دونی).
در حالی که آنها دشمن شما هستند (و هم لکم عدو).
دشمنی سرسخت و قسم خورده که تصمیم به گمراهی و بدبختی همه شما گرفته اند، و عداوت خود را از روز نخست نسبت به پدرتان آدم آشکارا اظهار داشته اند.
شیطان و فرزندانش را به جای خدا پذیرا شدن بسیار بد است (بئس للظالمین بدلا).
راستی چه زشت است که انسان خدای عالم و آگاه و رحیم و مهربان و فیض بخش را رها کند، و شیطان و دار و دستهاش را به جای او بپذیرد، این زشتترین انتخابهاست ، کدام عاقل دشمن را که از روز نخست ، کمر به نابودیش تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 463
بسته ، و سوگند یاد کرده ، بعنوان ولی و رهبر و راهنما و تکیهگاه می پذیرد؟!
آیه بعد دلیل دیگری بر ابطال این پندار غلط اقامه می کند، و می گوید ما ابلیس و فرزندانش را به هنگام آفرینش آسمانها و زمین ، و حتی به هنگام آفرینش نوع خودشان ، در صحنه حاضر نساختیم (ما اشهدتهم خلق

السماوات و الارض و لا خلق انفسهم).
تا از آنها در آفرینش جهان کمک بگیریم یا از اسرار خلقت آگاه و مطلع شوند.
بنابر این کسی که هیچگونه دخالتی در آفرینش جهان و حتی نوع خود نداشته و از اسرار و رموز خلقت به هیچوجه آگاه نیست چگونه قابل ولایت یا پرستش است ، و اصولا او چه قدرتی دارد، و چه نقشی میتواند داشته باشد، او موجودی است ضعیف و ناتوان و حتی ناآگاه از مسائل خویشتن ، او چگونه میتواند دیگران را رهبری کند؟ و یا آنها را از مشکلات و گرفتاریها رهائی بخشد؟! و در پایان اضافه می کند: من هرگز گمراه کنندگان را دستیار خود انتخاب نمی کنم (و ما کنت متخذ المضلین عضدا).
یعنی آفرینش بر پایه راستی و درستی و هدایت است ، موجودی که برنامه اش اضلال و افساد است در اداره این نظام ، جائی نمی تواند داشته باشد، چرا که او درست در جهت مخالف نظام آفرینش و هستی است ، او خرابکار است و ویرانگر، نه مصلح و تکامل آفرین .
آخرین آیه مورد بحث مجددا هشدار می دهد که به خاطر بیاورید روزی را که خداوند می فرماید شریکهائی را که برای من می پنداشتید صدا بزنید تا به کمک شما بیایند (و یوم یقول نادوا شرکائی الذین زعمتم).
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 464
یک عمر دم از آنها می زدید، و در آستانشان سجده می نمودید، اکنون که امواج عذاب و کیفر اطراف شما را احاطه کرده فریاد بزنید لااقل ساعتی به کمکتان بشتابند.
آنها که گویا هنوز رسوبات افکار این دنیا را در مغز دارند فریاد می زنند و آنها را می خوانند، ولی این معبودهای پنداری حتی پاسخ به ندای آنها نمی دهند تا چه رسد به اینکه به کمکشان بشتابند (فدعوهم فلم یستجیبوا لهم)
و ما در میان آنها کانون هلاکتی قرار داده ایم (و جعلنا بینهم موبقا)
آخرین آیه مورد بحث ، سرانجام کار پیروان شیطان و مشرکانرا چنین بیان می کند: در آن روز گنهکاران آتش دوزخ را می بینند (و رأ ی المجرمون النار).
و آتشی که هرگز آنرا باور نکرده بودند در برابر چشمان آنها آشکار می شود. در اینجا پی به اشتباهات گذشته خود می برند: و یقین می کنند که در آتش ورود خواهند کرد و هم آتش در آنها! (فظنوا انهم مواقعوها).
و نیز به یقین می فهمند که هیچگونه راه گریز از آن نخواهند یافت (و

لم یجدوا عنها مصرفا).
نـه مـعبودهای ساختگیشان به فریادشان می رسند، نه شفاعت شفیعان در باره آنها مؤ ثر اسـت ، و نـه بـا کـذب و دروغ و یـا تـوسـل بـه زر و زور مـی تـوانـنـد از چنگال آتش دوزخ ، آتشی که اعمالشان آن را شعلهور ساخته رهائی یابند.
تـوجـه بـه ایـن نکته لازمست که جمله ظنوا گر چه از ماده ظن است ولی در اینجا و بسیاری موارد دیگر، به معنی یقین به کار میرود، لذا در سوره

بـقـره آیـه 249 هـنـگامی که از مؤ منان راستین و مجاهدان ثابت قدمی که همراه طالوت به مـبـارزه بـا جـالوت جـبـار و سـتـمـگـر بـرخـاسـتـنـد سـخـن مـی گـویـد تـعـبـیـر بـه قال الذین یظنون انهم ملاقوا الله کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله :
آنها که ایمان قاطع به معاد داشتند گفتند بسیار می شود که گروهی اندک (اما با ایمان) به فرمان خدا بر گروه کثیری پیروز گردد
ضـمـنـا کـلـمـه مواقعوها از ماده مواقعه به معنی وقوع بر یکدیگر است اشاره به اینکه هم آنـهـا بـر آتش می افتند و هم آتش بر آنها، هم آتش در آنها نفوذ می کند و هم آنها در آتش چـرا کـه در آیـات دیـگـر قرآن خوانده ایم که گنهکاران خود آتشگیره آتشند (سوره بقره آیه 24).
نکته ها: 1 - آیا شیطان فرشته بود؟
می دانیم فرشتگان پاک و معصومند، و قرآن هم به پاکی و عصمت آنها اعتراف کرده ، آنجا کـه مـی گـویـد: بـل عـبـاد مـکـرمـون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون آنها بندگان گـرامـی خـدا هـستند، در هیچ سخنی بر او پیشی نمی گیرند و فرمانهای او را گردن می نهند (آیه 36 و 37 سوره انبیاء).
اصولا از آنجا که در جوهر آنها عقل است و نه شهوت بنابر این کبر و غرور و خودخواهی ، و بطور کلی انگیزه های گناه در آنها وجود ندارد.
از طـرفـی اسـتثناء ابلیس در آیات فوق (و بعضی آیات دیگر قرآن) از جمع ملائکه این تـصـور را بـه وجـود مـی آورد کـه ابـلـیـس از فـرشـتگان بوده و با توجه به عصیان و سـرکـشی او این اشکال به نظر می رسد که چگونه از فرشته ای این گناهان کبیره ممکن است سر بزند؟!
بـخـصـوص ایـنـکـه در بـعـضـی از خـطـبه های نهج البلاغه نیز آمده است که ما کان الله سبحانه لیدخل الجنة بشرا بامر اخرج به منها ملکا: هرگز

ممکن نیست خداوند انسانی را به بهشت بفرستد در برابر کاری که بخاطر آن فرشته ای را از بهشت رانده است (اشاره به غرور ابلیس است)
آیـات فـوق ایـن مـشـکـل را حـل کـرده مـی گوید: کان من الجن (ابلیس

از طائفه جن بود) آنها موجوداتی هستند از چشم ما پنهان و دارای عقل و شعور و خشم و شهوت .
و می دانیم کلمه جن هر گاه در قرآن اطلاق می شود اشاره به همین گروه است ولی آن دسته از مفسران که معتقدند ابلیس از فرشتگان بوده آیه فوق را به مفهوم لغوی آن تفسیر می کنند، و می گویند منظور از کان من الجن این است که ابلیس از نظر پنهان بود همچون سایر فرشتگان ، در حالی که این معنی کاملا خلاف ظاهر است .
از دلائل واضحی که مدعای ما را اثبات می کند، این است که قرآن از یک سو می گوید: و خلق الجان من مارج من نار جن را از شعله های مختلط آتش آفرید (سوره الرحمن آیه 15).
و از سوی دیگر هنگامی که ابلیس از سجده بر آدم سرپیچید منطقش این بود خلقتنی من نار و خلقته من طین مرا از آتش آفریدی و او را از خاک و آتش برتر از خاک است (اعراف آیه 12).
از این گذشته آیات فوق برای ابلیس ذریه (فرزندان) قائل شده است ، در حالی که می دانیم فرشتگان ذریه ندارند
مجموع آنچه گفته شد به ضمیمه ساختمان جوهره فرشتگان بخوبی گواهی می دهد که ابلیس هرگز فرشته نبوده ولی از آنجا که در صف آنها قرار داشت و آنقدر پرستش خدا کرده بود که به مقام فرشتگان مقرب خدا تکیه زده بود مشمول تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 467
خطاب آنها در مساله سجده بر آدم شده و سرپیچی او به صورت یک استثناء در آیات قرآن بیان گردیده ، و در خطبه قاصعه نام ملک مجازا بر او نهاده شده است . (دقت کنید).
در کتاب عیون الاخبار از امام علی ابن موسی الرضا می خوانیم : فرشتگان همگی معصومند و محفوظ از کفر و زشتیها به لطف پروردگار، راوی حدیث می گوید: به امام عرض کردم مگر ابلیس فرشته نبود؟ فرمود: نه ، او از جن بود، آیا سخن خدا را نشنیده اید که می فرماید: و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن .
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که یکی از یاران خاصش می گوید: از امام در باره ابلیس سؤ ال کردم که آیا از فرشتگان بود فرمود نه از جن بود، ولی همراه فرشتگان بود، آنچنانکه آنها فکر می کردند از جنس آنان است (بخاطر عبادت و قربش نسبت به پروردگار) ولی خدا می دانست از آنها نیست ، هنگامی که فرمان سجود صادر شد آنچه می دانیم تحقق یافت (پرده ها کنار رفت و ماهیت ابلیس آشکار گردید).
در باره ابلیس و بطور کلی شیطان بحثهای مشروحی ذیل آیه 11 تا 18 اعراف بیان کرده ایم (تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 98 به بعد) و

در سوره انعام ذیل آیه 112 (تفسیر نمونه جلد 5 صفحه 406) و در سوره بقره ذیل آیه 34 (جلد اول) نیز بحثهائی آمده است .
2 - گمراهان را نباید به معاونت دعوت کرد
گر چه در آیات فوق سخن از خداوند است و نفی وجود یاوری برای او از
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 468
گمراهان ، و می دانیم اصولا خدا نیاز به معین و کمک کار ندارد تا چه رسد به اینکه گمراه باشد یا نباشد.
ولی این یک درس بزرگ است برای همگان که در کارهای جمعی ، همواره کسانی را به یاری طلبند که هم خودشان در خط صحیح حق و عدالت باشند و هم دعوت کننده به چنین خطی ، و بسیار دیده ایم افراد پاکی را که به خاطر عدم دقت در انتخاب دستیاران خود گرفتار انواع انحرافها و مشکلات و انواع ناکامیها و بدبختیها شده اند، جمعی از گمراهان و گمراه کنندگان دور آنها را گرفته ، و نظام کارشان را به تباهی کشیده اند، و سرانجام همه سرمایه های انسانی و اجتماعیشان را بر باد داده اند.
در تاریخچه کربلا چنین میخوانیم که امام حسین (علیه السلام) سرور شهیدان در میان راه به عبید الله بن حر برخورد کرد، امام (علیه السلام) به دیدن عبید الله رفت و او احترام فراوان نمود، اما هنگامی که امام او را دعوت به یاری نمود او سوگند یاد کرد که از کوفه بیرون نیامده مگر به خاطر اینکه از این جنگ کناره گیری کند، سپس اضافه کرد من می دانم اگر با این گروه نبرد کنی نخستین کشته خواهی بود، ولی این شمشیر و اسبم را تقدیم شما می کنم . امام صورت از او برگرداند و فرمود: هنگامی که از جان خود مضایقه داری نیازی به مال تو نداریم سپس این آیه را تلاوت کرد، و ما کنت متخذ المضلین عضدا (اشاره به اینکه تو گمراهی و گمراه کننده ، و شایسته دستیاری نیستی).
به هر حال نداشتن یار و یاور از این بهتر است که انسان از افراد آلوده و ناپاک یاری بطلبد و آنها را گرد خود جمع نماید. الکهف
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 469
آیه 54 ـ 56
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ صرَّفْنَا فی هَذَا الْقُرْءَانِ لِلنَّاسِ مِن کلِّ مَثَلٍ وَ کانَ الانسنُ أَکثرَ شىْءٍ جَدَلاً(54)
وَ مَا مَنَعَ النَّاسِ أَن یُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى وَ یَستَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلا أَن تَأْتِیهُمْ سنَّةُ الاَوَّلِینَ أَوْ یَأْتِیهُمُ الْعَذَاب قُبُلاً(55)
وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسلِینَ إِلا مُبَشرِینَ وَ مُنذِرِینَ وَ یجَدِلُ الَّذِینَ کفَرُوا بِالْبَطِلِ لِیُدْحِضوا بِهِ الحْقَّ وَ اتخَذُوا ءَایَتی وَ مَا أُنذِرُوا هُزُواً(56)

ترجمه :54 - مـا در ایـن قرآن هر گونه مثلی را برای مردم بیان کرده ایم ، ولی انسان بیش از هر چیز به جدل می پردازد.
55 - تـنـهـا مـانـع انسانها از اینکه هنگامی که هدایت به سراغشان آمد ایمان بیاورند و از پروردگارشان تقاضای آمرزش کنند این بود که سرنوشت پیشینیان دامانشان را بگیرد، و یا عذاب الهی را در برابر خود مشاهده کنند!
56 - مـا پـیـامـبـران را جز برای بشارت و انذار نمی فرستیم ، اما کافران همواره مجادله بـه بـاطل می کنند تا (به گمان خود) حق را از میان بردارند، و آیات ما و مجازاتهائی را که به آنها وعده داده شده است به باد مسخر گیرند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 470
تفسیر: گوئی تنها منتظر مجازاتند!
ایـن آیـات یـک نـوع نـتیجه گیری از مجموع بحثهای گذشته و نیز اشاره ای به بحثهای آینده است .
نـخـسـتـین آیه می گوید: ما در این قرآن برای مردم هر گونه مثلی را بیان کردیم (و لقد صرفنا فی هذا القرآن للناس من کل مثل).
از تـاریـخ تـکان دهنده گذشتگان نمونه های مختلفی آوردیم ، از حوادث دردناک زندگی آنـهـا و خـاطـره هـای تـلخ و شـیـریـن تـاریـخ ، در گـوش مـردم فـرو خـوانـدیـم و آن قدر مـسـائل را زیـر و رو کـردیـم تـا دلهـائی کـه آماده پذیرش است پذیرای حق گردد، و بر سایرین نیز اتمام حجت شود، و جائی برای ابهام باقی نماند
ولی با این حال گروهی طغیانگر و سرکش هرگز ایمان نیاوردند، چرا که انسان بیش از هر چیز به جدل میپردازد (و کان الانسان اکثر شی ء جدلا)
صـرفـنـا از مـاده تـصـریـف بـه مـعـنـی تـغـییـر و دگـرگـون سـاخـتـن و از حـالی بـه حـال دیـگـر درآوردن اسـت ، هـدف از ایـن تـعـبـیـر در آیـه فوق آن است که ما در لباسهای گـوناگون و چهره های مختلف و به هر زبانی که امکان تاثیر در آن بوده با مردم سخن گفته ایم .
جـدل بـه مـعنی گفتگوئی است که بر اساس نزاع و تسلط بر دیگری صورت گیرد، و بـنـا بـر ایـن مـجـادله بـه مـعـنی آن است که دو نفر در برابر هم به جر و بحث و مشاجره بـرخـیـزنـد، ایـن کـلمـه در اصـل - بـطـوری کـه راغـب مـی گـویـد - از جـدلت الخـیـل (طـنـاب را مـحـکـم تـابـیدم) گرفته شده است ، گوئی کسی که چنین سخنانی می گوید میخواهد طرف مقابل را به زور از افکارش بپیچاند
بعضی نیز گفته اند اصل جدال به معنی کشتی گرفتن و دیگری را بر زمین
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 471
افـکـنـدن اسـت کـه در مـشـاجـرات لفـظـی نـیـز بـه کـار مـیـرود، ولی بـه هـر حال منظور از انسان در اینجا انسانهای تربیت نایافته است ، و

نظیر آن در قرآن فراوان است ، در این زمینه بحث مشروحی ذیل آیه 12 سوره یونس آورده ایم (جلد هشتم تفسیر نمونه صفحه 239).
آیه بعد می گوید با این همه مثالهای گوناگون و بیانات تکان دهنده و منطقهای متفاوت که باید در هر انسان آماده ای نفوذ کند باز گروه کثیری از مردم ایمان نیاوردند: مانع آنها از ایمان و استغفار از گناهان به هنگامی که هدایت الهی به سویشان آمد تنها این بود که انتظار سرنوشت پیشینیان را داشتند!
(و ما منع الناس ان یؤ منوا اذ جائهم الهدی و یستغفروا ربهم الا ان تاتیهم سنة الاولین).
و یا عذاب الهی در برابر آنان قرار گیرد و با چشم خود آن را ببینند (او یاتیهم العذاب قبلا).
در حقیقت ، این آیه اشاره به آن است که این گروه لجوج و مغرور با میل و اراده خود هرگز ایمان نخواهند آورد تنها در دو حالت ایمان می آورند: نخست زمانی که عذابهای دردناکی که اقوام پیشین را دربرگرفت آنها را فرو گیرد، دوم آنکه لااقل عذاب الهی را با چشم خود مشاهده کنند، که این ایمان اضطراری البته بی ارزش خواهد بود.
توجه به این نکته نیز لازمست که این گونه اقوام گمراه هرگز در انتظار
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 472
چنین سرنوشتی نبوده اند اما چون این سرنوشت برای آنها حتمی بوده ، قرآن آن را بعنوان انتظار بیان کرده و این یکنوع کنایه زیبا است ، درست مثل اینکه ما به فرد سرکشی می گوئیم تو فقط می خواهی مجازات شوی یعنی مجازات سرنوشت حتمی تو است آنچنان که گویا در انتظارش هستی .
به هر حال کار انسان سرکش و مغرور گاه به جائی میرسد که نه وحی آسمانی ، نه تبلیغ مستمر انبیاء، نه مشاهده درسهای عبرت در زندگی اجتماعی ، و نه مطالعه تاریخ گذشتگان ، هیچکدام در او اثر نمی کند، تنها چوب خدا است که میتواند او را بر سر عقل بیاورد اما چه فایده که به هنگام نزول عذاب درهای توبه بسته می شود و راه بازگشت و استغفار نیست .
سپس برای دلداری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در برابر سماجت و لجاجت مخالفان میفرماید: وظیفه تو تنها بشارت و انذار است ، ما پیامبران را جز برای بشارت و انذار نمی فرستیم (و ما نرسل المرسلین الا مبشرین و منذرین).
سپس اضافه می کند این مساله تازه ای نیست که این گونه افراد به مخالفت و استهزاء برخیزند، بلکه همواره افراد کافر لجوج

مجادله به باطل می کنند، تا به گمان خود حق را از میان ببرند، و آیات ما و رستاخیز و عذاب و مجازات الهی را به باد استهزاء بگیرند (و یجادل الذین کفروا بالباطل لیدحضوا به الحق و اتخذوا آیاتی و ما انذروا هزوا).
در حقیقت این آیه شبیه آیه 42 تا 45 سوره حج است که می گوید: و ان یکذبوک فقد کذبت قبلهم قوم نوح و عاد و ثمود ... اگر آنها تو را تکذیب

کنند پیش از تو قوم نوح و عاد و ثمود ... پیامبرانشان را تکذیب کردند
این احتمال در تفسیر آیه نیز وجود دارد که خداوند می فرماید کار پیامبران اجبار و اکراه نیست ، بلکه وظیفه آنها بشارت و انذار است ، اما تصمیم گیری نهائی با خود مردم است ، تا درست بیندیشند و عواقب کفر و ایمان را بنگرند و از روی اراده و تصمیم ایمان بیاورند نه اینکه عذاب الهی را در برابر چشم خود ببینند و اضطرارا اظهار ایمان کنند
ولی متاسفانه این آزادی و اختیار که وسیله تکامل است غالبا مورد سوء استفاده قرار گرفته ، و طرفداران باطل به مجادله در برابر حق برخاسته اند، گاه از طریق مغالطه و گاه از طریق استهزاء خواسته اند آئین حق را از میان ببرند، ولی همیشه دلهای آماده ای پذیرای حق بوده ، و به حمایت از آن برخاسته است ، و این مبارزه حق و باطل در طول تاریخ بوده و همچنان ادامه دارد. الکهف

آیه 57 ـ 59
آیه و ترجمه
وَ مَنْ أَظلَمُ مِمَّن ذُکِّرَ بِئَایَتِ رَبِّهِ فَأَعْرَض عَنهَا وَ نَسىَ مَا قَدَّمَت یَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلىَ قُلُوبِهِمْ أَکِنَّةً أَن یَفْقَهُوهُ وَ فى ءَاذَانِهِمْ وَقْراً وَ إِن تَدْعُهُمْ إِلى الْهُدَى فَلَن یهْتَدُوا إِذاً أَبَداً(57)
وَ رَبُّک الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ یُؤَاخِذُهُم بِمَا کسبُوا لَعَجَّلَ لهُمُ الْعَذَاب بَل لَّهُم مَّوْعِدٌ لَّن یجِدُوا مِن دُونِهِ مَوْئلاً(58)
وَ تِلْک الْقُرَى أَهْلَکْنَهُمْ لَمَّا ظلَمُوا وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِکِهِم مَّوْعِداً(59)
ترجمه :57 - چه کسی ستمکارتر است از آنها که به هنگام یادآوری آیات پروردگارشان از آن روی می گردانند، و آنچه را با دست خود انجام داده فراموش می کنند، ما بر دلهاشان پرده افکنده ایم تا نفهمند، و در گوشهایشان سنگینی قرار داده ایم (تا صدای حق را نشنوند!) و لذا اگر آنها را به سوی هدایت بخوانی هرگز هدایت نمی شوند!
58 - و پروردگار تو آمرزنده و صاحب رحمت است ، اگر میخواست آنها را

مجازات کند عذاب هر چه زودتر برای آنها می فرستاد، ولی برای آنها

موعدی است که با فرا رسیدنش راه فراری نخواهند داشت .
59 - اینها شهرها و آبادیهائی است (که ویرانه هایش را با چشم می بینید) ما آنها را به هنگامی که ستم کرده اند هلاک کردیم و (در عین حال) برای هلاکتشان موعدی قرار دادیم .
تفسیر: در مجازات الهی عجله نمی شود
از آنجا که در آیات پیشین سخن از گروهی از کافران تاریک دل و متعصب در میان بود، آیات فوق نیز همان بحث را تعقیب می کند.
نخست می گوید: چه کسی ستمکارتر است از آنها که به هنگام تذکر آیات پروردگارشان از آن روی می گردانند و کارهای گذشته خود را بدست فراموشی می سپارند (و من اظلم ممن ذکر بایات ربه فاعرض عنها و نسی ما قدمت یداه).
تعبیر به تذکر (یادآوری) گویا اشاره به این است که تعلیمات انبیاء از قبیل یادآوری حقائقی است که بطور فطری در اعماق روح انسان وجود دارد و کار پیامبران پرده برداشتن از روی آن است .
این معنی در خطبه اول نهج البلاغه نیز آمده است ، آنجا که می فرماید لیستادوهم میثاق فطرته و یذکروهم منسی نعمته و یحتجوا الیهم بالتبلیغ و یثیروا لهم دفائن العقول : هدف از بعثت پیامبران آن بوده که انسانها را وادار به وفا کردن به پیمان فطرت کنند، و نعمتهای فراموش شده خدا را به یاد آنها بیاورند و از طریق تبلیغ بر آنها اتمام حجت کنند و گنجینه های پنهانی عقلها را آشکار سازند!.
جالب اینکه در این آیه از سه طریق به این کوردلان درس بیداری می دهد نخست اینکه این حقائق با فطرت و وجدان و جان شما کاملا آشناست ، دیگر

اینکه از سوی پروردگار خودتان آمده و سوم اینکه فراموش نکنید شما خطاهائی انجام داده اید که برنامه انبیاء برای شستشوی آنهاست .
ولی این عده با همه اینها هرگز ایمان نمی آورند، چرا که ما بر دلهایشان پرده افکنده ایم تا نفهمند! و در گوشهایشان سنگینی قرار داده ایم تا صدای حق را نشنوند (انا جعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه و فی آذانهم وقرا).
و لذا اگر آنها را به سوی هدایت بخوانی هرگز هدایت را پذیرا نخواهند شد (و ان تدعهم الی الهدی فلن یهتدوا اذا ابدا).
شاید محتاج به تذکر نباشد که خداوند اگر حس تشخیص و قدرت درک و شنیدن را از آنها گرفته بخاطر همان ما قدمت یداه و اعمالی است که قبلا انجام داده اند و این کیفر اثر مستقیم اعمال خود آنهاست بلکه به تعبیر دیگر همان اعمال زشت و ننگین تبدیل به پرده و

سنگینی (کنان و وقر) بر دلها و گوشهایشان ، شـده اسـت ، و ایـن حـقیقتی است که بسیاری از آیات قرآن از آن سخن می گوید مثلا در آیه 155 سـوره نـسـاء مـیـخـوانیم (بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤ منون الا قلیلا): خداوند بخاطر کفرشان بر دلهای آنها مهر نهاده ، لذا جز گروه اندکی ایمان نمی آورند.
امـا آنـهـا کـه از هر بهانه ای برای اثبات مکتب جبر بهره گیری می کنند بدون اینکه جمله هـای دیـگر این آیه را در نظر بگیرند، و سایر آیات قرآن را که مفسر آن است در کنار آن بگذارند، به ظاهر تعبیر فوق چسبیده و از آن برای اثبات مکتب خود کمک گرفته اند، در حالی که پاسخ آن ، همانگونه که گفتیم کاملا روشن است . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 477
و از آنجا که برنامه تربیتی خداوند نسبت به بندگان چنین است که تا آخرین مرحله به آنـهـا فـرصت میدهد و هرگز مانند جباران روزگار فورا اقدام به مجازات نمی کند، بلکه رحـمـت واسـعـه او هـمیشه ایجاب می کند که حداکثر فرصت را به گناهکاران بدهد، در آیه بعد می گوید: پروردگار تو آمرزنده و صاحب رحمت است (و ربک الغفور ذو الرحمة).
اگـر مـیـخـواسـت آنـهـا را بـه اعـمـالشـان مـجـازات کند هر چه زودتر عذاب را بر آنها می فرستاد (لو یؤ اخذهم بما کسبوا لعجل لهم العذاب).
ولی بـرای آنـهـا مـوعـدی اسـت کـه بـا فـرا رسـیـدن آن راه فـراری نـخـواهـنـد داشـت (بل لهم موعد لن یجدوا من دونه موئلا).
غفران او ایجاب می کند که توبه کاران را بیامرزد و رحمت او اقتضاء می کند که در عذاب غـیـر آنـهـا نـیـز تـعـجیل نکند شاید به صفوف توبه کاران بپیوندند ولی عدالت او هم اقـتـضـا مـی کـنـد وقـتی طغیان و سرکشی به آخرین درجه رسید حسابشان را صاف کند و اصـولا بـقاء چنین افراد فاسد و مفسد که امیدی به اصلاحشان نیست از نظر حکمت آفرینش معنی ندارد، باید نابود شوند، و زمین از لوث وجودشان پاک گردد.
و سـرانـجـام بـرای آخـریـن تـذکر و هشدار در این سلسله آیات ، سرنوشت تلخ و دردناک سـتمکاران پیشین را یادآوری کرده می گوید: و اینها شهرها و آبادیهائی است که ویرانه های آنها در برابر چشم شما قرار دارد، و ما آنها را به هنگامی که مرتکب ظلم و ستم شدند هلاک کردیم ، و در عین حال در عذابشان تعجیل ننمودیم ، بلکه موعدی برای هلاکشان قرار دادیم (و تلک القری اهلکناهم لما ظلموا و جعلنا لمهلکهم موعدا) .
الکهف
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 478
آیه 60 ـ 64
آیه و ترجمه
وَ إِذْ قَالَ مُوسی لِفَتَاهُ لا أَبْرَحُ حَتی أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَیْنِ أَوْ أَمْضیَ حُقُباً(60)

فَلَمَّا بَلَغَا مجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتخَذَ سبِيلَهُ فى اَلْبَحْرِ سرَباَ(61)
فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ ءَاتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِن سفَرِنَا هَذَا نَصباً(62)
قَالَ أَ رَءَيْت إِذْ أَوَيْنَا إِلى الصخْرَةِ فَإِنى نَسِيت الحُوت وَ مَا أَنسانِيهُ إِلا الشيْطنُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَ اتخَذَ سبِيلَهُ فى الْبَحْرِ عجَباً(63)
قَالَ ذَلِک مَا كُنَّا نَبْغ فَارْتَدَّا عَلَى ءَاثَارِهِمَا قَصصاً(64)
ترجمه :60 - بخاطر بیاور هنگامی که موسی به دوست خود گفت : من دست از طلب برنمی دارم تا به محل تلاقی دو دریا برسم هر چند مدت طولانی به راه خود ادامه دهم .
61 - هـنـگـامی که به محل تلاقی آن دو دریا رسیدند ماهی خود را (که برای تغذیه همراه داشتند فراموش کردند و ماهی راه خود را در پیش گرفت (و روان شد). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 479
62 - هنگامی که از آنجا گذشتند موسی به یار همسفرش گفت غذای ما را بیاور که از این سفر، سخت خسته شده ایم .
63 - او گفت بخاطر داری هنگامی که ما به کنار آن صخره پناه بردیم (و استراحت کردیم مـن در آنـجـا فـرامـوش کـردم جـریان ماهی را بازگو کنم ، این شیطان بود که یاد آنرا از خاطر من برد، و ماهی به طرز شگفتانگیزی راه خود را در دریا پیش گرفت !.
64 - (مـوسـی) گـفـت ایـن هـمـان اسـت که ما می خواستیم ، و آنها از همان راه بازگشتند در حالی که پیجوئی می کردند.
تفسیر: سرگذشت شگفت انگیز خضر و موسی
مفسران در شان نزول آیات فوق نقل کرده اند که جمعی از قریش خدمت پیامبر (صلی اللّه عـلیه و آله و سلّم) رسیدند و از عالمی که موسی (علیه السلام) مامور به پیروی از او شد سؤ ال کردند، آیات فوق نازل شد.
اصـولا سـه مـاجرا در این سوره (سوره کهف آمده) که هر سه از یک نظر هماهنگ است ماجرای اصحاب کهف که قبل از این گفته شد، داستان موسی و خضر، و داستان ذو القرنین که بعد از این می آید.
ایـن هـر سـه مـاجـرا مـا را از افـق زندگی محدودمان یعنی آنچه به آن خو و عادت کرده ایم بـیـرون مـی بـرد و نـشان میدهد که نه عالم محدود به آن است که ما می بینیم ، و نه چهره اصلی حوادث همیشه آن است که ما در برخورد اول درمی یابیم .
بـه هـر حـال داسـتان اصحاب کهف سخن از جوانمردانی میگفت که برای حفظ ایمانشان پشت پـا بـه هـمه چیز زدند، و سرانجام آنچنان زندگی عجیبی پیدا کردند که برای همه مردم آمـوزنـده شـد، و در ماجرای موسی و خضر، یا به تعبیر دیگر عالم و دانشمند زمانش ، به صـحـنه شگفت انگیزی برخورد می کنیم که نشان میدهد که حتی یک پیغمبر اولو العزم که آگاهترین افراد محیط خویش است باز تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 480

دامنه علم و دانشش در بعضی از جهات محدود است و به سراغ معلمی میرود که به او درس بیاموزد، او هم درسهائی که هر یک از دیگری عجیبتر است به او یاد میدهد، و چه نکته ها ی بسیار مهمی که در مجموعه این داستان نهفته شده است . در نخستین آیه می گوید: بخاطر بیاور هنگامی که موسی به دوست و همراه خود گفت من دست از طلب برنمی دارم تا به مجمع البحرین برسم هر چند مدتی طولانی به راه خود ادامه دهم (و اذ قال موسی لفتیه لا ابرح حتی ابلغ مجمع البحرین او امضی حقبا).
منظور از موسی در آیه فوق بدون شک همان موسی بن عمران پیامبر اولو العزم معروف است ، هر چند بعضی از مفسران احتمال داده اند موسای دیگری باشد، و بعدا خواهیم گفت که این احتمال بیشتر بخاطر این بوده که نتوانسته اند پاره ای از اشکالات موجود در این داستان را حل کنند، ناچار به فرض موسای دیگری شده اند، در حالی که قرآن هر جا سخن از موسی می گوید همان موسی بن عمران است .
و منظور از فتاه در اینجا طبق گفته بسیاری از مفسران ، و بسیاری از روایات ، یوشع بن نون مرد رشید و شجاع و با ایمان بنی اسرائیل است ، و تعبیر به فتی (جوان) ممکن است به خاطر همین صفات برجسته ، و یا به خاطر خدمت به موسی و همراهی و همگامی با او بوده باشد.
مجمع البحرین به معنی محل پیوند دو دریا است ، در اینکه اشاره به کدام دو دریا است میان مفسران گفتگو است ، و رویهمرفته سه عقیده معروف در اینجا وجود دارد.
1 - منظور محل اتصال خلیج عقبه با خلیج سوئز است (میدانیم دریای احمر در شمال دو پیشرفتگی : یکی به سوی شمال شرقی ، و دیگری به سوی شمال غربی دارد که اولی خلیج عقبه را تشکیل می دهد، و دومی خلیج سوئز را تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 481
و این دو خلیج در قسمت جنوبی به هم می پیوندند، و به دریای احمر متصل میشوند.
2 - منظور محل پیوند اقیانوس هند با دریای احمر است که در بغاز باب المندب به هم می پیوندند.
3 - محل پیوستگی دریای مدیترانه (که نام دیگرش دریای روم و بحر ابیض است) با اقیانوس اطلس یعنی همان محل تنگه جبل الطارق که نزدیک شهر طنجه است .
ولی تفسیر سوم بسیار بعید به نظر میرسد، زیرا فاصله میان زندگی موسی با جبل الطارق آنقدر زیاد است که از طریق عادی آن زمان رفتن موسی به آنجا شاید ماهها طول می کشید.
احتمال دوم هر چند فاصله کمتری را دربرمیگیرد ولی آنهم در حد خود

زیاد است زیرا از شام تا جنوب یمن فاصله نسبتا زیادی وجود دارد.
اما احتمال اول کـه نزدیکتر فاصله را به محل زندگی موسی دارد (از شام تا خلیج عقبه راه زیادی نـیست) از همه تفاسیر نزدیکتر به نظر میرسد، چرا که از آیات فوق نیز اجمالا استفاده مـی شـود موسی راه زیادی را طی نکرده هر چند آماده بود برای رسیدن به این مقصود به همه جا سفر کند (دقت کنید)
در بعضی از روایات نیز اشاره ای به این معنی دیده می شود.
کـلمـه حـقـب بـه مـعـنـی مـدت طـولانـی اسـت کـه بـعـضـی آنـرا بـه هـشـتـاد سـال تفسیر کرده اند و منظور موسی از ذکر این کلمه این بوده است که من دست از تلاش و کوشش خود برای پیدا کردن گم شده ام برنخواهم داشت ، هر چند سالها به این سیر خود ادامه دهم .
از مـجـمـوع آنـچـه در بـالا گـفـتـه شد آشکارا پیدا است که موسی به سراغ گمشده مهمی مـیـرفت و در بدر دنبال آن میگشت ، عزم خود را جزم و تصمیم خویش را راسخ کرده بود که تا مقصود خود را پیدا نکند از پای ننشیند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 482
گـمـشـده ای کـه مـوسـی مـامـور یـافـتـن آن بـود در سـرنـوشـتـش بـسـیـار اثـر داشـت و فصل تازه ای در زندگانی او می گشود.
آری او بـه دنـبـال مـرد عالم و دانشمندی میگشت که میتوانست حجابها و پرده هائی را از جلو چـشـم موسی کنار زند، حقایق تازه ای را به او نشان دهد، و درهای علوم و دانشهائی را به رویش بگشاید.
و بـه زودی خـواهـیـم دیـد کـه او بـرای پـیـدا کـردن مـحـل ایـن عـالم بـزرگ نـشـانـه ای در دسـت داشـت و بـه دنبال آن نشانه در حرکت بود.
بـه هـر حـال هـنـگـامـی کـه بـه مـحل پیوند آن دو دریا رسیدند ماهی ای را که همراه داشتند فراموش کردند (فلما بلغا مجمع بینهما نسیا حوتهما).
امـا عـجب اینکه ماهی راه خود را در دریا پیش گرفت و روان شد (فاتخذ سبیله فی البحر سربا).
در اینکه آیا این ماهی که ظاهرا به عنوان غذا تهیه کرده بودند ماهی بریان یا نمک زده یا مـاهی تازه بوده که معجزآسا زنده شد و در آب پرید و حرکت کرد، در میان مفسران گفتگو بسیار است .
در پـاره ای از کـتـب تـفاسیر نیز سخن از وجود چشمه آب حیات در آن منطقه و پاشیده شدن مـقـداری از آن بـر مـاهـی ، و جـان گـرفـتـن مـاهـی ، بـه مـیـان آمـده ، ولی ایـن احـتـمال نیز وجود دارد که ماهی هنوز کاملا نمرده بود زیرا هستند ماهیهائی که بعد از خارج شدن از آب مدت قابل ملاحظه ای به صورت نیمه جان باقی میمانند و اگر در این مدت در آب بیفتند حیات عادی خود را از سر می گیرند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 483

سرانجام موسی و همسفرش از محل تلاقی دو دریا (مجمع البحرین گذشتند، طول سفر و خستگی راه ، گرسنگی را بر آنها چیره کرد، در این هنگام موسی به خاطرش آمد که غذائی به همراه آورده اند، به یار همسفرش گفت : غذای ما را بیاور که از این سفر، سخت خسته شده ایم (فلما جاوزا قال لفتاه آتنا غدائنا لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا).
غداء به غذائی گفته می شود که در آغاز روز یا وسط روز می خورند (صبحانه یا نهار) ولی از تعبیراتی که در کتب لغت آمده است چنین استفاده می شود که در زمانهای گذشته غداء را تنها به غذائی می گفتند که در آغاز روز می خوردند (چرا که از غدوه گرفته شده که به معنی آغاز روز است) در حالی که در عربی امروز غداء و تغدی به معنی نهار و نهار خوردن است
به هر حال این جمله نشان میدهد که موسی و یوشع راهی را پیمودند که عنوان سفر بر آن اطلاق میشد، ولی همین تعبیرات نشان میدهد که این سفر چندان طولانی نبوده است .
در این هنگام همسفرش به او خبر داد که به خاطر داری هنگامی که ما به کنار آن صخره پناه بردیم (و استراحت کردیم) من در آنجا فراموش کردم جریان ماهی را بازگو کنم و این شیطان بود که یاد آن را از خاطر من برد و ماهی راهش را به طرز شگفت انگیزی در دریا پیش گرفت (قال أ رأ یت اذ أ وینا الی الصخرة فانی نسیت الحوت و ما انسانیه الا الشیطان ان اذکره و اتخذ سبیله فی البحر عجبا. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 484
و از آنجا که این موضوع ، به صورت نشانه ای برای موسی در رابطه با پیدا کردن آن عالم بزرگ بود: موسی گفت : این همان چیزی است که ما می خواستیم و به دنبال آن می گردیم (قال ذلک ما کنا نبغ).
و در این هنگام آنها از همان راه بازگشتند در حالی که پیجوئی می کردند (فارتدا علی آثارهما قصصا).
در اینجا یک سؤ ال پیش می آید که مگر پیامبری همچون موسی ممکن است گرفتار نسیان و فراموشی شود که قرآن می گوید نسیا حوتهما (ماهیشان را فراموش کردند) به علاوه چرا همسفر موسی نسیان شخص خودش را به شیطان نسبت میدهد؟
پاسخ این است که مانعی ندارد در مسائلی که هیچ ارتباطی به احکام الهی و امور تبلیغی نداشته باشد یعنی در مسائل عادی در زندگی روزمره گرفتار نسیان شود (مخصوصا در موردی که جنبه آزمایش داشته باشد آن گونه که در باره موسی در اینجا گفته اند و بعدا شرح آنرا خواهیم گفت).

و اما نسبت دادن نسیان همسفرش به شیطان ممکن است به این دلیل باشد که ماجرای ماهی ارتباط با یافتن آن مرد عالم داشت ، و از آنجا که شیطان اغواگر است خواسته است با این کار آنها دیرتر به ملاقات آن عالم دست یابند، و شاید مقدمات آن از خود او (یوشع) نیز آغاز گردیده که دقت و اهتمام لازم را در این رابطه به خرج نداده است . الکهف
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 485
آیه 65 ـ 70
آیه و ترجمه
فَوَجَدَا عَبْداً مِّنْ عِبَادِنَا ءَاتَيْنَهُ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا وَ عَلَّمْنَهُ مِن لَّدُنَّا عِلْماً(65)
قَالَ لَهُ مُوسى هَلْ أَتَّبِعُک عَلى أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْت رُشداً(66)
قَالَ إِنَّک لَن تَستَطِيعَ مَعِىَ صبراً(67)
وَ كَيْف تَصبرُ عَلى مَا لَمْ تحِط بِهِ خُبراً(68)
قَالَ ستَجِدُنى إِن شاءَ اللَّهُ صابِراً وَ لا أَعْصى لَک أَمْراً(69)
قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنى فَلا تَسئَلْنى عَن شىْءٍ حَتى أُحْدِث لَک مِنْهُ ذِكْراً(70)
ترجمه :65 - (در آنجا بنده ای از بندگان ما را یافتند که او را مشمول رحمت خود ساخته و از سوی خود علم فراوانی به او تعلیم داده بودیم .
66 - موسی به او گفت آیا من از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده است و مایه رشد و صلاح است به من بیاموزی ؟!
67 - گفت تو هرگز نمی توانی با من شکیبائی کنی !
68 - و چگونه میتوانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی شکیبا باشی .
69 - (موسی) گفت انشاء الله مرا شکیبا خواهی یافت ، و در هیچ کاری مخالفت فرمان تو نخواهم کرد. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 486
70 - (خضر) گفت پس اگر میخواهی به دنبال من بیائی از هیچ چیز سؤ ال مکن تا خودم (به موقع) آنرا برای تو بازگو کنم .
تفسیر: دیدار معلم بزرگ
هنگامی که موسی و یار همسفرش به جای اول ، یعنی در کنار صخره و نزدیک مجمع البحرین بازگشتند ناگهان بندهای از بندگان ما را یافتند که او را مشمول رحمت خود ساخته ، و علم و دانش قابل ملاحظه ای تعلیمش کرده بودیم (فوجدا عبدا من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علما).
تعبیر به وجدا نشان میدهد که آنها در جستجوی همین مرد عالم بودند و سرانجام گمشده خود را یافتند.
و تعبیر به عبدا من عبادنا ... (بندهای از بندگان ما) نشان میدهد که

برترین افتخار یک انسان آن است که بنده راستین خدا باشد و این مقام عبودیت است که انسان را مشمول رحمت الهی می سازد، و دریچه های علوم را به قلبش می گشاید.
تعبیر به من لدنا نیز نشان می دهد که علم آن عالم یک علم عادی نبود بلکه آگاهی از قسمتی از اسرار این جهان و رموز حوادثی که تنها خدا می داند بوده است .
تعبیر به علما که نکره است ، و در این گونه موارد معمولا برای تعظیم می آید، نشان می دهد که آن مرد عالم بهره قابل ملاحظه ای از این علم یافته بود.
در اینکه منظور از رحمة من عندنا در آیه فوق چیست مفسران تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند: بعضی آنرا به مقام نبوت ، و بعضی به عمر طولانی تفسیر کرده اند، ولی این احتمال نیز وجود دارد که منظور استعداد شایان و روح وسیع و شرح صدری است که خدا به آن مرد داده بود تا پذیرای علم الهی گردد. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 487
در اینکه این مرد عالم نامش خضر بوده ، و اینکه او پیامبر بوده یا نه در نکته ها بحث خواهیم کرد.
در این هنگام موسی با نهایت ادب و به صورت استفهام به آن مرد عالم چنین گفت : آیا من اجازه دارم از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم داده شده ، و مایه رشد و صلاح است به من بیاموزی ؟ (قال له موسی هل اتبعک علی ان تعلمن مما علمت رشدا).
از تعبیر رشدا چنین استفاده می شود که علم هدف نیست ، بلکه برای راه یافتن به مقصود و رسیدن به خیر و صلاح می باشد، چنین علمی ارزشمند است و باید از استاد آموخت و مایه افتخار است .
ولی با کمال تعجب آن مرد عالم به موسی گفت تو هرگز توانائی نداری با من شکیبائی کنی (قال انک لن تستطیع معی صبرا).
و بلا فاصله دلیل آنرا بیان کرد و گفت : تو چگونه میتوانی در برابر چیزی که از رموزش آگاه نیستی شکیبا باشی ؟! (و کیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا).
همانگونه که بعدا خواهیم دید، این مرد عالم به ابوابی از علوم احاطه داشته که مربوط به اسرار باطن و عمق حوادث و پدیده ها بوده ، در حالی که موسی نه مامور به باطن بود و نه از آن آگاهی چندانی داشت .
و در چنین مواردی بسیار می شود که چهره ظاهر حوادث با آنچه در باطن و درون آنها است متفاوت است ، چه بسا ظاهر آن بسیار زننده و یا ابلهانه است ، در حالی که در باطن بسیار مقدس ، حساب شده و منطقی است .
در چنین موردی آنکس که ظاهر را می بیند عنان صبر و اختیار را از کف

میدهد، و به اعتراض و گاهی به پرخاش برمی خیزد.
ولی استادی که از اسرار درون آگاه است و چهره باطن را می نگرد با خونسردی به کار خویش ادامه می دهد، و به اعتراض و فریاد او گوش نمی دهد، بلکه در انتظار فرصت مناسبی است که حقیقت امر را بازگو کند، اما شاگرد همچنان بیتابی می کند، ولی به هنگامی که اسرار برای او فاش شد کاملا آرام می گیرد.
موسی از شنیدن این سخن شاید نگران شد و از این بیم داشت که فیض محضر این عالم بزرگ از او قطع شود، لذا به او تعهد سپرد که در برابر همه رویدادها صبر کند و گفت : بخواست خدا مرا شکیبا خواهی یافت و قول میدهم که در هیچ کاری با تو مخالفت نکنم (قال ستجدنی ان شاء الله صابرا و لا اعصی لک امرا).
باز موسی در این عبارت نهایت ادب خود را آشکار می سازد، تکیه بر خواست خدا می کند، به آن مرد عالم نمی گوید من صابرم بلکه می گوید انشاء الله مرا صابر خواهی یافت .
ولی از آنجا که شکیبائی در برابر حوادث ظاهرا زننده ای که انسان از اسرارش آگاه نیست کار آسانی نمی باشد بار دیگر آن مرد عالم از موسی تعهد گرفت و به او اخطار کرد: و گفت پس اگر میخواهی به دنبال من بیائی سکوت محض باش ، از هیچ چیز سؤ ال مکن تا خودم به موقع آن را برای تو بازگو کنم ! (قال فان اتبعتنی فلا تسئلنی عن شی ء حتی احدث لک منه ذکرا)
موسی این تعهد مجدد را سپرد و در معیت این استاد به راه افتاد. الکهف

آیه 71 ـ 78
آیه و ترجمه
فَانطَلَقَا حَتی إِذَا رَکِبَا فی السفِینَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَ خَرَقْتهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْت شَیْئاً إِمْراً(71)
قَالَ أَ لَمْ أَقُلْ إِنَّک لَن تَستَطِیعَ مَعِیَ صبراً(72)
قَالَ لا تُؤَاخِذْنی بِمَا نَسِیت وَ لا تُرْهِقْنی مِنْ أَمْرِی عُسراً(73)
فَانطَلَقَا حَتی إِذَا لَقِیَا غُلَماً فَقَتَلَهُ قَالَ أَ قَتَلْت نَفْساً زَکِیَّةَ بِغَیرِ نَفْسٍ لَّقَدْ جِئْت شَیْئاً نُّکْراً(74)
قَالَ أَ لَمْ أَقُل لَّک إِنَّک لَن تَستَطِیعَ مَعِیَ صبراً(75)
قَالَ إِن سأَلْتُک عَن شیْءِ بَعْدَهَا فَلا تُصحِبْنی قَدْ بَلَغْت مِن لَّدُنی عُذْراً(76)
فَانطَلَقَا حَتی إِذَا أَتَیَا أَهْلَ قَرْیَةٍ استَطعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَن یُضیِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِیهَا جِدَاراً یُرِیدُ أَن یَنقَض فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْت لَتَّخَذْت عَلَیْهِ أَجْراً(77)
قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَیْنی وَ بَیْنِک سأَنَبِّئُک بِتَأوِیل مَا لَمْ تَستَطِع عَّلَیْهِ صبراً(78)

تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 490
ترجمه :71 - آنـها به راه افتادند تا اینکه سوار کشتی شدند و او کشتی را سوراخ کرد، (موسی) گفت آیا آنرا سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی ، راستی چه کار بدی انجام دادی ؟!
72 - گفت نگفتم تو هرگز نمی توانی با من شکیبائی کنی ؟!
73 - (موسی) گفت مرا بخاطر این فراموشکاری مواخذه مکن ، و بر من بخاطر این امر سخت مگیر.
74 - باز به راه خود ادامه دادند تا اینکه کودکی را دیدند و او آن کودک را کشت ! (موسی) گـفـت : آیـا انـسـان پاکی را بی آنکه قتلی کرده باشد کشتی ؟! به راستی کار منکر و زشتی انجام دادی !
75 - (بـاز آن مـرد عالم) گفت به تو نگفتم تو هرگز توانائی نداری با من صبر کنی ؟!
76 - (مـوسـی) گـفـت اگـر بـعـد از ایـن از تـو دربـاره چـیـزی سـؤ ال کنم دیگر با من مصاحبت نکن ، چرا که از ناحیه من دیگر معذور خواهی بود!
77 - بـاز بـه راه خود ادامه دادند، تا به قریه ای رسیدند، از آنها خواستند که به آنها غـذا دهـنـد، ولی آنـهـا از مـهـمـان کـردنـشـان خـودداری نـمـودنـد (بـا ایـنـحال) آنها در آنجا دیواری یافتند که می خواست فرود آید، (آن مرد عالم) آنرا برپا داشت ، (موسی) گفت (لااقل) می خواستی در مقابل این کار اجرتی بگیری ؟!
78 - او گـفـت ایـنـک وقـت جـدائی مـن و تـو فرا رسیده است ، اما به زودی سر آنچه را که نتوانستی در برابر آن صبر کنی برای تو بازگو می کنم . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 491
تفسیر: معلم الهی و این اعمال زننده ؟!
آری ((مـوسـی بـه اتـفـاق ایـن مـرد عـالم الهـی بـه راه افـتـاد تا اینکه سوار بر کشتی شدند)) (فانطلقا حتی اذا رکبا فی السفینة).
از ایـنـجـا بـه بـعـد مـی بـیـنیم که قرآن در تمام موارد ضمیر تثنیه به کار می برد که اشـاره بـه مـوسـی و آن عالم است و این نشان می دهد که ماموریت همسفر موسی ، یوشع در آنـجـا پایان یافت ، و از آنجا بازگشت ، و یا به خاطر اینکه او در این ماجرا مطرح نبوده اسـت نـادیـده گـرفـتـه شـده ، هـر چـنـد در حـوادث حـضـور داشـتـه ، ولی احتمال اول قویتر به نظر می رسد.
بـه هـر حـال هـنـگـامـی کـه آن دو بـر کـشـتـی سوار شدند ((آن مرد عالم کشتی را سوراخ کرد))! ((خرقها)).
((خـرق)) - همانگونه که راغب در مفردات می گوید - به معنی پاره کردن چیزی از روی فساد است بدون مطالعه و فکر، و ظاهر کار این مرد عالم

راستی چنین بود.
از آنجا که موسی از یکسو پیامبر بزرگ الهی بود و باید حافظ جان و مال مردم باشد، و امر به معروف و نهی از منکر کند، و از سوی دیگر وجدان انسانی او اجازه نمی داد در برابر چنین کار خلافی سکوت اختیار کند تعهدی را که با خضر داشت به دست فراموشی سپرد، و زبان به اعتراض گشود و ((گفت آیا کشتی را سوراخ کردی که اهلش را غرق کنی ؟ راستی چه کار بدی انجام دادی))! (قال اخرقتها لتغرق اهلها لقد جئت شیئا امرا).
بدون شک مرد عالم هدفش غرق سرنشینان کشتی نبود ولی از آنجا که نتیجه این عمل چیزی جز غرق کردن به نظر نمی رسید موسی آن را با ((لام غایت)) که برای بیان هدف می باشد بازگو می کند.
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 492
این درست به آن می ماند که شخصی در خوردن غذا بسیار زیاده روی می کند می گوئیم می خواهی خودت را بکشی ؟! مسلما او چنین قصدی را ندارد، ولی نتیجه عملش ممکن است چنین باشد.
((امر)) (بر وزن شمر) به کار مهم شگفت آور و یا بسیار زشت گفته می شود.
و براستی ظاهر این کار شگفت آور و بسیار بد بود، چه کاری از این خطرناکتر می تواند باشد که یک کشتی را با داشتن سرنشینهای متعدد سوراخ کنند؟!.
در بعضی از روایات می خوانیم که اهل کشتی به زودی متوجه خطر شدند و شکاف موجود را موقتا با وسیله ای پر کردند ولی دیگر آن کشتی یک کشتی سالم نبود.
در این هنگام مرد عالم الهی با متانت خاص خود نظری به موسی افکند و ((گفت نگفتم تو هرگز نمی توانی با من شکیبائی کنی))؟! (قال الم اقل انک لن تستطیع معی صبرا).
موسی که از عجله و شتابزدگی خود که طبعا به خاطر اهمیت حادثه بود پشیمان گشت و بیاد تعهد خود افتاد در مقام عذرخواهی برآمده رو به استاد کرد و چنین ((گفت مرا در برابر فراموشکاری که داشتم مواخذه مکن و بر من بخاطر این کار سخت مگیر)) (قال لا تؤ اخذنی بما نسیت و لا ترهقنی من امری عسرا) یعنی اشتباهی بود و هر چه بود گذشت تو با بزرگواری خود صرف نظر فرما.
((لا ترهقنی)) از ماده ((ارهاق)) به معنی پوشاندن چیزی است با قهر و غلبه ، و گاه به معنی تکلیف کردن آمده است ، و در جمله بالا منظور این است که بر من سخت مگیر و مرا به زحمت میفکن و بخاطر این کار فیض خود را قطع منما!. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 493

سفر دریائی آنها تمام شد از کشتی پیاده شدند، ((و به راه خود ادامه دادند، در اثناء راه به کودکی رسیدند ولی آن مرد عالم بی مقدمه اقدام به قتل آن کودک کرد))! (فانطلقا حتی اذا لقیا غلاما فقتله).
در اینجا بار دیگر موسی از کوره در رفت ، منظره وحشتناک کشتن یک کودک بی گناه ، آنهم بدون هیچ مجوز، چیزی نبود که موسی بتواند در مقابل آن سکوت کند، آتش خشم در دلش برافروخته شد، و گوئی غباری از اندوه و نارضائی چشمان او را پوشانید، آنچنان که بار دیگر تعهد خود را فراموش کرد، زبان به اعتراض گشود، اعتراضی شدیدتر و رساتر از اعتراض نخست ، چرا که حادثه وحشتناک تر از حادثه اول بود و ((گفت آیا انسان بی گناه و پاکی را بی آنکه قتلی کرده باشد کشتی))؟! (قال ا قتلت نفسا زکیة بغیر نفس).
((براستی که چه کار منکر و زشتی انجام دادی)) (لقد جئت شیئا نکرا).
کلمه ((غلام)) به معنی جوان نورس است خواه بحد بلوغ رسیده باشد یا نه .
در اینکه نوجوانی را که آن مرد عالم در اینجا به قتل رسانید به سرحد بلوغ رسیده بود یا نه ، در میان مفسران گفتگو است ، بعضی تعبیر به ((نفسا زکیة)) (انسان پاک و بیگناه) را دلیل بر آن گرفته بودند که بالغ نبوده است .
و بعضی تعبیر ((بغیر نفس)) را دلیل بر این گرفته اند که او بالغ بوده ، زیرا تنها قصاص در حق بالغ جایز است ، ولی رویهم رفته نمی توان به طور قطع در این زمینه با توجه به خود آیه قضاوت کرد.
((نکر)) به معنی زشت و منکر است ، و بازتاب آن قویتر از کلمه ((امر)) که در ماجرای سوراخ کردن کشتی بود می باشد، دلیل آنهم روشن است ، زیرا کار اول او زمینه خطری برای جمعی فراهم کرد که به زودی متوجه شدند و خطر را دفع کردند ولی در اقدام دوم ظاهرا او مرتکب جنایتی شده بود. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 494
باز آن عالم بزرگوار با همان خونسردی مخصوص به خود جمله سابق را تکرار کرد و گفت : ((به تو گفتم تو هرگز توانائی نداری با من صبر کنی)) (قال الم اقل لک انک لن تستطیع معی صبرا).
تنها تفاوتی که با جمله گذشته دارد اضافه کردن کلمه ((لک)) است که برای تاکید بیشتر است ، یعنی من این سخن را به شخص تو گفتم .
موسی (علیه السلام) به یاد پیمان خود افتاد، توجهی توام با شرمساری ، چرا که دو بار پیمان خود را - هر چند از روی فراموشی - شکسته بود، و کم کم احساس می کرد که گفته استاد ممکن است راست باشد و کارهای او برای موسی در آغاز غیر قابل تحمل است ، لذا بار دیگر زبان به عذرخواهی گشود و چنین گفت : این بار نیز از من صرفنظر کن

، و فراموشی مرا نادیده بگیر، اما ((اگر بعد از این از تو تقاضای توضیحی در کارهایت کردم (و بر تو ایراد گرفتم) دیگر با من مصاحبت نکن چرا که تو از ناحیه من دیگر معذور خواهی بود)) (قال ان ساءلتک عن شی ء بعدها فلا تصاحبنی قد بلغت من لدنی عذرا).
این جمله حکایت از نهایت انصاف و دورنگری موسی می کند، و نشان می دهد که او در برابر یک واقعیت ، هر چند تلخ ، تسلیم بود، و یا به تعبیر دیگر بعد از سه بار آزمایش برای او روشن می شد که ماموریت این دو مرد بزرگ از هم جدا است ، و به اصطلاح آبشان در یک جوی نمی رود!
بعد از این گفتگو و تعهد مجدد ((موسی با استاد به راه افتاد، تا به قریه ای رسیدند و از اهالی آن قریه غذا خواستند، ولی آنها از میهمان کردن این دو مسافر خودداری کردند)) (فانطلقا حتی اذا اتیا اهل قریة استطعما اهلها فابوا ان یضیفوهما).
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 495
بدون شک موسی و خضر از کسانی نبودند که بخواهند سربار مردم آن دیار شوند، ولی معلوم می شود زاد و توشه و خرج سفر خود را در اثناء راه از دست داده یا تمام کرده بودند و به همین دلیل مایل بودند میهمان اهالی آن محل باشند (این احتمال نیز وجود دارد که مرد عالم عمدا چنین پیشنهادی به آنها کرد تا درس جدیدی به موسی بیاموزد).
یادآوری این نکته نیز لازم است که ((قریه)) در لسان قرآن مفهوم عامی دارد و هر گونه شهر و آبادی را شامل می شود، اما در اینجا مخصوصا منظور شهر است ، زیرا در چند آیه بعد تعبیر به ((المدینه)) شده است .
به هر حال در اینکه این شهر کدام شهر و در کجا بوده است ؟ در میان مفسران گفتگو است : از ابن عباس نقل شده که منظور ((انطاکیه)) است .
بعضی دیگر گفته اند منظور ایله است که امروز به نام بندر ایلات معروف است و در کنار دریای احمر نزدیک خلیج عقبه واقع شده است .
بعضی دیگر معتقدند که منظور شهر ((ناصره)) است که در شمال فلسطین قرار دارد و محل تولد حضرت مسیح (علیه السلام) بوده است .
مرحوم ((طبرسی)) در اینجا حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که تاییدی است بر احتمال اخیر.
و با توجه به آنچه در معنی ((مجمع البحرین)) گفتیم که منظور محل پیوند ((خلیج عقبه)) و ((خلیج سوئز)) است ، روشن می شود که شهر ((ناصره)) و بندر ((ایله)) به این منطقه نزدیکتر است تا

و در هر صورت از آنچه بر سر موسی و استادش در این قریه آمد می فهمیم که اهالی آن خسیس و دون همت بوده اند، لذا در روایتی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که درباره آنها فرمود کانوا اهل قریة لئام : ((آنها مردم لئیم و پستی بودند))
سپس قرآن اضافه می کند: ((با این حال آنها در آن آبادی دیواری یافتند که می خواست فرود آید، آن مرد عالم دست به کار شد تا آن را بر پا دارد)) و مانع ویرانیش شود (فوجدا فیها جدارا یریدان ینقض فاقامه).
موسی که قاعدتا در آن موقع خسته و کوفته و گرسنه بود، و از همه مهمتر احساس می کرد شخصیت والای او و استادش به خاطر عمل بی رویه اهل آبادی سخت جریحه دار شده ، و از سوی دیگر مشاهده کرد که خضر در برابر این بی حرمتی به تعمیر دیواری که در حال سقوط است پرداخته مثل اینکه می خواهد مزد کار بد آنها را به آنها بدهد، و فکر می کرد حداقل خوب بود استاد این کار را در برابر اجرتی انجام می داد تا وسیله غذائی فراهم گردد.
لذا تعهد خود را بار دیگر به کلی فراموش کرد، و زبان به اعتراض گشود اما اعتراضی ملایمتر و خفیفتر از گذشته ، و ((گفت می خواستی در مقابل این کار اجرتی بگیری))! (قال لو شئت لاتخذت علیه اجرا).
در واقع موسی فکر می کرد این عمل دور از عدالت است که انسان در برابر مردمی که این قدر فرومایه باشند این چنین فداکاری کند، و یا به تعبیر دیگر نیکی خوبست اما در جای خود.
درست است که در برابر بدی ، نیکی کردن ، راه و رسم مردان خدا بوده

است ، اما در آنجائی که سبب تشویق بدکار به کارهای خلاف نشود.
اینجا بود که آن مرد عالم ، آخرین سخن را به موسی گفت ، زیرا از مجموع حوادث گذشته یقین کرد که موسی ، تاب تحمل در برابر اعمال او ندارد ((فرمود: اینک وقت جدائی من و تو است ! اما به زودی سر آنچه را که نتوانستی بر آن صبر کنی برای تو بازگو می کنم)) (قال هذا فراق بینی و بینک سانبئک بتاویل ما لم تستطیع علیه صبرا).
البته موسی هم هیچگونه اعتراضی بر این سخن نکرد، زیرا درست همان مطلبی بود که خودش در ماجرای قبل پیشنهاد کرده بود، یعنی بر خود موسی نیز این واقعیت ثابت گشته بود که آبشان در یک جوی نمی رود.
ولی به هر حال خبر فراق همچون پتکی بود که بر قلب موسی وارد شد، فراق از استادی که سینه اش مخزن اسرار بود، و مصاحبتش مایه

برکت ، سخنانش درس بود، و رفتارش الهام بخش ، نور خدا در پیشانیش می درخشید و کانون قلبش گنجینه علم الهی بود.
آری جدا شدن از چنین رهبری سخت دردناک است ، اما واقعیت تلخی بود که به هر حال موسی باید آن را پذیرا شود.
مفسر معروف ابوالفتوح رازی می گوید در خبری است که از موسی پرسیدند از مشکلات دوران زندگیت از همه سختتر را بگو، گفت : ((سختیهای بسیاری دیدم (اشاره به ناراحتیهای دوران فرعون ، و گرفتاریهای طاقت فرسای دوران حکومت بنی اسرائیل) ولی هیچ یک همانند گفتار خضر که خبر از فراق و جدائی داد بر قلب من اثر نکرد))! تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 498
((تاءویل)) از ماده اول (بر وزن قول) به معنی ارجاع و بازگشت دادن چیزی است ، بنابراین هر کار و سخنی را که به هدف اصلی برسانیم تاءویل نامیده می شود، همچنین پرده برداشتن از روی اسرار چیزی ، نیز یکنوع تاءویل است .
و اگر تعبیر خواب را تاءویل می گویند، نیز به همین جهت است (آنچنان که در سوره یوسف آیه 100 آمده است هذا تاءویل رؤ یای).
الکهف
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 499
آیه 79 ـ 82
آیه و ترجمه
أَمَّا السفِینَةُ فَکانَت لِمَسکِینَ یَعْمَلُونَ فی الْبَحْرِ فَأَرَدت أَنْ أَعِیبهَا وَ کانَ وَرَاءَهُم مَّلِکٌ یَأْخُذُ کلَّ سفِینَةٍ غَصباً(79)
وَ أَمَّا الْغُلَمُ فَکانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَینِ فَخَشِینَا أَن یُرْهِقَهُمَا طغْیَناً وَ کفْراً(80)
فَأَرَدْنَا أَن یُبْدِلَهُمَا رَبهُمَا خَیراً مِّنْهُ زَکوةً وَ أَقْرَب رُحماً(81)
وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَکانَ لِغُلَمَینِ یَتِیمَینِ فی الْمَدِینَةِ وَ کانَ تحْتَهُ کَنزٌ لَّهُمَا وَ کانَ أَبُوهُمَا صلِحاً فَأَرَادَ رَبُّک أَن یَبْلُغَا أشدَّهُمَا وَ یَستَخْرِجَا کَنزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّک وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِی ذَلِک تَأْوِیلُ مَا لَمْ تَسطِع عَّلَیْهِ صبراً(82)
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 500
ترجمه :79 - اما آن کشتی متعلق به گروهی از مستمندان بود که با آن در دریا کار می کردند و من خواستم آنرا معیوب کنم (چرا که) پشت سر آنها پادشاهی ستمگر بود که هر کشتی را از روی غصب می گرفت .
80 - و اما آن نوجوان پدر و مادرش با ایمان بودند، ما نخواستیم او آنها را به طغیان و کفر وادارد.
81 - ما اراده کردیم که پروردگارشان فرزند پاکتر و پرمحبت تری بجای او به آنها بدهد.
82 - و اما آن دیوار متعلق به دو نوجوان یتیم در آن شهر بود، و زیر آن

گنجی متعلق به آنها وجود داشت و پدرشان مرد صالحی بود، پروردگار تو می خواست آنها به حد بلوغ برسند، و گنجشان را استخراج کنند، این رحمتی از پروردگارت بود، من به دستور خود این کار را نکردم ، و این بود سر کارهائی که توانائی شکیبائی در برابر آنها نداشتی !.
تفسیر: اسرار درونی این حوادث
بعد از آنکه فراق و جدائی موسی و خضر مسلم شد، لازم بود این استاد الهی اسرار کارهای خود را که موسی تاب تحمل آنرا نداشت بازگو کند، و در واقع بهره موسی از مصاحبت او فهم راز این سه حادثه عجیب بود که می توانست کلیدی باشد برای مسائل بسیار، و پاسخی برای پرسشهای گوناگون .
نخست از داستان کشتی شروع کرد و گفت : ((اما کشتی به گروهی مستمند تعلق داشت که با آن در دریا کار می کردند، من خواستم آنرا معیوب کنم زیرا می دانستم در پشت سر آنها پادشاهی ستمگر است که هر کشتی سالمی را از روی غصب می گیرد)) (اما السفینة فکانت لمساکین یعملون فی البحر فاردت ان اعیبها و کان ورائهم ملک یاخذ کل سفینة غصبا).
و به این ترتیب در پشت چهره ظاهری زننده سوراخ کردن کشتی ، هدف
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 501
مهمی که همان نجات آن از چنگال یک پادشاه غاصب بوده است ، وجود داشته ، چرا که او هرگز کشتیهای آسیب دیده را مناسب کار خود نمی دید و از آن چشم می پوشید، خلاصه این کار در مسیر حفظ منافع گروهی مستمند بود و باید انجام می شد.
کلمه ((وراء)) (پشت سر) مسلما در اینجا جنبه مکانی ندارد بلکه کنایه از این است که آنها بدون اینکه توجه داشته باشند گرفتار چنگال چنین ظالمی می شدند، و از آنجا که انسان حوادث پشت سر خود را نمی بیند این تعبیر در اینجا به کار رفته است .
بعلاوه هنگامی که انسان از طرف فرد یا گروهی تحت فشار واقع می شود تعبیر به پشت سر می کند، مثلا می گوید طلبکاران پشت سر منند، و مرا رها نمی کنند، در آیه 16 سوره ابراهیم می خوانیم من ورائه جهنم و یسقی من ماء صدید گوئی جهنم این گنهکاران را تعقیب می کند که از آن تعبیر به ((وراء)) شده است .
ضمنا از تعبیر ((مساکین)) (مسکینها) در این مورد استفاده می شود که مسکین کسی نیست که مطلقا مالک چیزی نباشد، بلکه به کسانی نیز گفته می شود که دارای مال و ثروتی هستند ولی جوابگوی نیازهای آنها نمی باشد.
این احتمال نیز وجود دارد که اطلاق مسکین بر آنها نه از نظر فقر مالی

بوده است بلکه از نظر فقر قدرت بوده ، و این تعبیر در زبان عرب وجود دارد، و با ریشه اصلی لغت مسکین که سکون و ضعف و ناتوانی است نیز سازگار است .
در نهج البلاغه می خوانیم مسکین ابن آدم ... تؤ لمه البقة و تقتله الشرقة و تنتنه العرقة : ((بیچاره فرزند آدم ! ... پشه ای او را آزار می دهد، مختصری آب

او را گلوگیر می شود، و عرق او را متعفن می سازد)).
سپس به بیان راز حادثه دوم یعنی قتل نوجوان پرداخته چنین می گوید: ((اما آن نوجوان پدر و مادرش با ایمان بودند، و ما نخواستیم که این نوجوان ، پدر و مادر خود را از راه ایمان بیرون ببرد و به طغیان و کفر وادارد)) (و اما الغلام فکان ابواه مؤ منین فخشینا ان یرهقهما طغیانا و کفرا).
این احتمال نیز در تفسیر آیه از طرف جمعی از مفسران ذکر شده است که منظور این نیست که نوجوان کافر و طغیانگر پدر و مادر خود را از راه بدر برد، بلکه منظور این است که او پدر و مادر خود را به خاطر طغیان و کفرش اذیت و آزار فراوان دهد ولی تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد.
به هر حال آن مرد عالم ، اقدام به کشتن این نوجوان کرد و حادثه ناگواری را که در آینده برای یک پدر و مادر با ایمان در فرض حیات او رخ می داد دلیل آن گرفت .
به خواست خدا به زودی در شرح نکته های این داستان پر ماجرا روی همه کارهای خضر از نظر احکام الهی و منطقی بحث خواهیم کرد، و ایراد قصاص قبل از جنایت را پاسخ خواهیم گفت .
تعبیر به ((خشینا)) (ما ترسیدیم که در آینده چنین شود...) تعبیر پر معنائی است ، این تعبیر نشان می دهد که این مرد عالم خود را مسئول آینده مردم نیز می دانست ، و حاضر نبود پدر و مادر با ایمانی به خاطر انحراف

دچار بدبختی شوند.
ضمنا تعبیر به ((خشینا)) (ترسیدیم) در اینجا به معنی ((ناخوش داشتیم)) آمده است ، زیرا برای چنین کسی با این علم و آگاهی و توانائی ، ترس از چنین موضوعاتی وجود نداشته است .
و به تعبیر دیگر هدف پرهیز از حادثه ناگواری است که انسان روی اصل محبت ، می خواهد از آن اجتناب ورزد.
این احتمال نیز وجود دارد که به معنی ((علمنا)) (دانستیم) بوده باشد چنانکه از ابن عباس نقل شده است یعنی ما می دانستیم که اگر او بماند چنین حادثه ناگواری در آینده برای پدر و مادرش اتفاق می افتد.

و امـا ایـنـکه چگونه ضمیر جمع متکلم برای یک فرد آمده است پاسخش روشن می باشد این اولین بار نیست که در قرآن به چنین تعبیری برخورد می کنیم هم در قرآن و هم در سایر کـلمـات زبـان عـرب و غـیـر عرب ، اشخاص بزرگ گاهی به هنگام سخن گفتن از خویشتن ضـمـیـر ((جـمـع)) بـه کار می برند، و این به خاطر آن است که آنها معمولا نفراتی در زیـر دست دارند که به آنها ماموریت برای انجام کارها می دهند، خدا به فرشتگان دستور می دهد و انسانها به نفرات زیر دست خویش .
و بـعـد اضـافـه کـرد: ((مـا چـنـیـن اراده کـردیـم کـه پـروردگـارشان فرزندی پاکتر و پـرمـحـبتتر به جای او به آنها عطا فرماید)) (فاردنا ان یبدلهما ربهما خیرا منه زکوة و اقرب رحما).
تـعـبـیر ((اردنا)) (ما اراده کردیم) و همچنین ((ربهما)) (پروردگار آن دو) نیز در اینجا پر معنی است و سر آن را به زودی خواهیم دانست .
((زکاة)) در اینجا به معنی پاکیزگی و طهارت است ، و مفهوم وسیعی دارد
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 504
کـه ایـمـان و عمل صالح را شامل می شود، هم در امور دینی و هم در امور مادی ، و شاید این تـعـبیر پاسخی بود به اعتراض موسی که می گفت تو ((نفس زکیه))ای را کشتی ، او در جـواب مـی گـویـد: نـه این پاکیزه نبود می خواستیم خدا به جای او فرزند پاکیزه ای به آنها بدهد!.
در چـنـدیـن حـدیث که در منابع مختلف اسلامی آمده است می خوانیم : ابدلهما الله به جاریة ولدت سـبـعـیـن نـبـیـا: ((خـداونـد بـجـای آن پـسـر، دخـتـری به آنها داد که هفتاد پیامبر از نسل او به وجود آمدند))!
در آخـریـن آیـه مـورد بـحث ، مرد عالم پرده از روی راز سومین کار خود یعنی تعمیر دیوار بـرمـی دارد و چنین می گوید: ((اما دیوار متعلق به دو نوجوان یتیم در شهر بود، و زیر آن گـنـجـی مـتـعلق به آنها وجود داشت و پدر آنها مرد صالحی بود)) (و اما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینة و کان تحته کنز لهما و کان ابوهما صالحا).
((پـروردگـار تـو مـی خـواسـت آنـهـا بـه سـرحـد بلوغ برسند، و گنجشان را استخراج کنند)) (فاراد ربک ان یبلغا اشدهما و یستخرجا کنزهما).
((این رحمتی بود از ناحیه پروردگار تو)) (رحمة من ربک).
و مـن مـاءمـور بـودم بـه خـاطـر نیکوکاری پدر و مادر این دو یتیم آن دیوار را بسازم ، مبادا سقوط کند و گنج ظاهر شود و به خطر بیفتد.
در پـایـان بـرای رفـع هـر گونه شک و شبهه از موسی ، و برای اینکه به یقین بداند هـمـه ایـن کـارها بر طبق نقشه و ماموریت خاصی بوده است اضافه کرد: ((و من این کار را بـه دسـتور خودم انجام ندادم)) بلکه فرمان خدا و دستور پروردگار بود (و ما فعلته عن امری). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 505

آری ((ایـن بـود سـر کـارهـائی کـه توانائی شکیبائی در برابر آنها نداشتی)) (ذلک تاءویل ما لم تسطع علیه صبرا).
نکته ها: 1 - ماموریت خضر در نظام تشریع بود یا تکوین ؟!
مـهـمـتـریـن مـسـاله ای کـه دانـشـمـنـدان بـزرگ را در ایـن داسـتـان بـه خـود مـشـغـول سـاخـتـه ماجراهای سه گانه ای است که این مرد عالم در برابر موسی انجام داد، مـوسـی چون از باطن امر آگاه نبود زبان به اعتراض گشود، ولی بعدا که توضیحات استاد را شنید قانع شد.
سـؤ ال ایـن اسـت کـه آیا واقعا می توان اموال کسی را بدون اجازه او معیوب کرد به خاطر آنکه غاصبی آن را از بین نبرد؟
و آیا می توان نوجوانی را به خاطر کاری که در آینده انجام می دهد مجازات کرد؟!
و آیا لزومی دارد که برای حفظ مال کسی ما مجانا زحمت بکشیم و بیگاری کنیم ؟!
در برابر این سؤ ال ها دو راه در پیش داریم :
نخست آنکه اینها را با موازین فقهی و قوانین شرع تطبیق دهیم ، همانگونه که گروهی از مفسران این راه را پیمودند.
نـخـستین ماجرا را منطبق بر قانون اهم و مهم دانسته اند و گفته اند حفظ مجموعه کشتی مسلما کـار اهـمـی بـوده ، در حـالی کـه حفظ آن از آسیب جزئی ، چیز زیادی نبوده ، یا به تعبیر دیگر خضر در اینجا ((دفع افسد به فاسد)) کرده ، به خصوص اینکه رضایت باطنی صاحبان کشتی را در صورتی که از این ماجرا آگاه می شدند ممکن بود پیش بینی کرد (و به تعبیر فقهی ، خضر در این کار اذن فحوی داشت). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 506
در مـورد آن نوجوان ، این گروه از مفسران اصرار دارند که او حتما بالغ بوده ، و مرتد و یـا حـتـی مـفـسـد، و بـه ایـن تـرتـیـب بـه خـاطـر اعـمـال فـعـلـیـش جـایـزالقتل بوده است ، و اگر خضر در کار خود استناد به جنایات او در آینده می کند به خـاطـر آنـسـت کـه مـی خـواهـد بـگـویـد ایـن جـنـایـتـکـار نـه تـنـهـا فـعـلا مشغول به این کار بلکه در آینده نیز جنایتهای بزرگتری را مرتکب خواهد شد، پس کشتن او طبق موازین شرع به اعمال فعلیش جایز بوده است :
و امـا در مـورد سـوم هـیچکس نمی تواند به کسی ایراد کند که چرا فداکاری و ایثار در حق دیـگـری می کنی و اموال او را از ضایع شدن با بیگاری خود حفظ می کنی ؟ ممکن است این ایثار واجب نباشد ولی مسلما کار خوبی است و شایسته تحسین ، بلکه ممکن است در پاره ای از مـوارد بـه سـرحـد وجـوب برسد مثل اینکه اموال عظیمی از کودک یتیمی در معرض تلف بـوده بـاشـد، و با زحمت مختصری بتوان جلو ضایع شدن

آنرا گرفت بعید نیست در چنین موردی این کار واجب باشد.
راه دوم بـر ایـن اسـاس اسـت که توضیحات بالا هر چند در مورد گنج و دیوار قانع کننده اسـت ولی در مـورد نـوجـوانـی که به قتل رسید چندان با ظاهر آیه سازگار نیست ، زیرا مـجـوز قـتـل او را ظـاهـرا عـمـل آیـنـده اش شـمـرده اسـت نـه اعمال فعلیش .
در مـورد کـشـتـی نـیـز تـا انـدازه ای قـابـل بـحـث و گفتگو است ، آیا ما می توانیم خانه و مـال و زنـدگـی هر کس را که یقین داریم در آینده غصب می شود بدون اطلاع او از پیش خود معیوب کنیم تا از خطر برهد آیا براستی فقهاء چنین حکمی را می پذیرند؟!
بنابراین باید راه دیگری را پیش گرفت و آن این است :
مـا در ایـن جهان دارای دو نظام هستیم : ((نظام تکوین)) و ((نظام تشریع)) گر چه این دو نظام در اصول کلی هماهنگند، ولی گاه می شود که در جزئیات از هم جدا می شوند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 507
مـثـلا خـداونـد بـرای آزمـایـش بـنـدگـان آنـهـا را مـبـتلا به ((خوف)) (ناامنی) و ((نقص امـوال و ثـمرات)) از بین رفتن نفوس و عزیزان می کند، تا معلوم شود چه اشخاصی در برابر این حوادث صابر و شکیبا هستند.
آیـا هـیـچ فـقـیـهـی و یـا حـتـی پـیـامـبـری مـی تـوانـد اقـدام بـه چـنـیـن کـاری بـکند یعنی اموال و نفوس و ثمرات و امنیت را از بین ببرد تا مردم آزمایش شوند.
و یا اینکه خداوند بعضی از پیامبران و بندگان صالح خود را به عنوان هشدار و تربیت در بـرابـر تـرک اولی گرفتار مصیبتهای عظیم می نمود، همچون مصیبت یعقوب به خاطر کم توجهی به بعضی از مستمندان و یا ناراحتی یونس به خاطر یک ترک اولای کوچک .
آیا کسی حق دارد به عنوان مجازات و کیفر اقدام به چنین کاری کند؟
و یـا ایـنـکـه می بینیم گاهی خداوند نعمتی را از انسان به خاطر ناشکری می گیرد، مثلا شـکـر امـوال را بـجای نیاورده اموالش در دریا غرق می شود و یا شکرانه سلامتی را بجا نـیـاورده ، خـدا سـلامـت را از او مـی گـیـرد، آیـا از نظر فقهی و قوانین تشریعی کسی می تـوانـد بـه خـاطـر نـاشـکـری امـوال دیـگـری را نـابـود کـنـد و سـلامـت را مبدل به بیماری .
نـظیر این مثالها فراوان است ، و مجموعا نشان می دهد که جهان آفرینش مخصوصا آفرینش انـسـان بـر ایـن نـظـام احـسـن اسـتـوار اسـت کـه خـداونـد بـرای ایـنـکـه انـسـان راه تـکـامـل را بـپیماید قوانین و مقرراتی برای او از نظر تکوین قرار داده که تخلف از آنها عکس العملهای مختلفی دارد.
در حالی که از نظر قانون شرع نمی توانیم همه آنها را در چارچوب این قوانین بریزیم .

فی المثل طبیب می تواند انگشت انسانی را به خاطر اینکه زهر به قلب او تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 508
سرایت نکند قطع نماید، ولی آیا هیچکس می تواند انگشت انسانی را برای پرورش صبر و شکیبائی در او و یا به خاطر کفران نعمت قطع نماید؟! (در حالی که مسلما خدا می تواند چنین کاری را بکند چرا که موافق نظام احسن است).
حال که ثابت شد ما دو نظام داریم و خداوند حاکم بر هر دو نظام است ، هیچ مانعی ندارد که خداوند گروهی را مامور پیاده کردن نظام تشریع کند، و گروهی از فرشتگان یا بعضی از انسانها (همچون خضر) را مامور پیاده کردن نظام تکوین نماند (دقت کنید).
از نظر نظام تکوین الهی هیچ مانعی ندارد که خداوند حتی کودک نابالغی را گرفتار حادثه ای کند و در آن حادثه جان بسپارد چرا که وجودش در آینده ممکن است خطرات بزرگی به بار آورد، همانگونه که گاهی ماندن این اشخاص دارای مصالحی مانند آزمایش و امتحان و امثال اینها است .
و نیز هیچ مانعی ندارد خداوند مرا امروز به بیماری سختی گرفتار کند به طوری که نتوانم از خانه بیرون بروم چرا که می داند اگر از خانه بیرون روم حادثه خطرناکی پیش خواهد آمد و مرا لایق این می داند که از آن خطر برهاند. و به تعبیر دیگر گروهی از ماموران خدا در این عالم مامور به باطنند و گروهی مامور به ظاهر، آنها که مامور به باطنند ضوابط و اصول برنامه ای مخصوص بخود دارد همانگونه که ماموران بظاهر برای خود اصول و ضوابط خاصی دارند.
درست است که خط کلی این دو برنامه هر دو انسان را به سمت کمال می برد، و از این نظر هماهنگند، ولی گاهی در جزئیات مانند مثالهای بالا از هم جدا می شوند.
البته بدون شک در هیچ یک از دو خط هیچکس نمی تواند خودسرانه اقدامی کند، بلکه باید از مالک و حاکم حقیقی مجاز باشد، لذا خضر با صراحت این تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 509
حقیقت را بیان کرد و گفت ((ما فعلته عن امری)) ((من هرگز پیش خود این کار را انجام ندادم)) بلکه درست طبق یک برنامه الهی و ضابطه و خطی که به من داده شده است گام برمی دارم .
و به این ترتیب تضاد بر طرف خواهد شد.
و اینکه می بینیم موسی تاب تحمل کارهای خضر را نداشت بخاطر همین بود که خط ماموریت او از خط ماموریت خضر جدا بود، لذا هر بار مشاهده می کرد گامش بر خلاف ظواهر قانون شرع است فریاد اعتراضش بلند می شد، ولی خضر با خونسردی به راه خود ادامه می داد،

و چـون ایـن دو رهـبـر بـزرگ الهی بخاطر ماموریتهای متفاوت نمی توانستند برای همیشه با هم زندگی کنند ((هذا فراق بینی و بینک)) را گفت .
2 - خضر، که بود؟
هـمـانـگونه که دیدیم در قرآن مجید صریحا نامی از خضر برده نشده و از رفیق یا استاد مـوسـی تـنـهـا بـه عـنـوان ((عـبـدا من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علما)) که بـیـانـگـر مـقـام عبودیت و علم و دانش خاص او است ، یاد شده است لذا ما هم غالبا از وی به عـنـوان مـرد عالم یاد کردیم . ولی در روایات متعددی این مرد عالم بنام ((خضر)) معرفی شده است ، و از بعضی از روایات استفاده می شود که اسم اصلی او ((بلیا ابن ملکان)) بـوده ، و خـضـر لقـب او اسـت ، زیرا هر کجا گام می نهاده زمین از قدومش سرسبز می شده است .
بـعـضـی نـیـز احـتـمـال داده انـد که نام این مرد عالم ، ((الیاس)) بوده ، و از همین جا این تـصـور پـیـدا شـده اسـت کـه ممکن است ((الیاس)) و ((خضر)) نام یک نفر باشد، ولی مـشـهـور و مـعـروف مـیـان مـفـسـران و راویـان حـدیـث هـمـان اول است . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 510
بدیهی است نام این مرد، هر چه باشد مهم نیست ، مهم این است که او یک دانشمند الهی بود، و مشمول رحمت خاص پروردگار، و مامور به باطن و نظام تکوینی جهان ، و آگاه از پاره ای از اسرار، و از یک جهت معلم موسی بن عمران ، هر چند موسی در پاره ای از جهات بر او مقدم بوده است .
و در اینکه او پیامبر بوده است یا نه باز روایات مختلفی داریم .
در جـلد اول اصول کافی روایات متعددی نقل شده است که دلالت بر این دارد که این مرد عالم ، پیامبر نبود بلکه دانشمندی همچون ((ذوالقرنین)) و ((آصف ابن برخیا)) بوده است .
در حـالی کـه از پاره ای دیگر از روایات استفاده می شود او دارای مقام نبوت بود، و ظاهر بعضی تعبیرات آیات فوق نیز همین است ، زیرا در یک مورد می گوید ((من این کار را از نزد خود نکردم)) و در جای دیگر می گوید ((ما می خواستیم چنین و چنان شود.))
و از بعضی از روایات استفاده می شود که او از یک عمر طولانی برخوردار بوده است .
در ایـنـجـا سؤ الی پیش می آید، و آن اینکه آیا داستان موسی و این عالم بزرگ در منابع یهود و مسیحیت نیز وجود دارد؟
پـاسـخ سـؤ ال ایـن اسـت کـه اگـر مـنـظـور کـتـب ((عـهـدیـن)) (تـورات و انـجـیـل) باشد، نه در آنها نیست ، اما از پاره ای از کتب دانشمندان یهود که در قرن یازدهم مـیـلادی تـدویـن گردیده داستانی نقل شده که

شباهت نسبتا زیادی به سرگذشت موسی و عالم زمانش دارد، هر چند قهرمان آن داستان ((الیاس)) و ((یوشع بن لاوی)) است که از مـفـسـران ((تلمود)) در قرن سوم میلادی می باشند و از جهات مختلفی نیز با سرگذشت موسی و خضر متفاوت است ، آن داستان چنین است :
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 511
((یوشع)) از خدا می خواهد که با الیاس ملاقات کند، و چون دعایش مستجاب می شود، و بـه مـلاقات الیاس مفتخر می گردد از وی می خواهد که به برخی از اسرار اطلاع یابد، الیـاس بـه وی مـی گوید تو را طاقت تحمل نیست ، اما یوشع اصرار می ورزد، و الیاس در خواست او را اجابت می کند، مشروط بر آن که راجع به هر چه می بیند پرسشی نکند، و اگـر یـوشـع تخلف ورزد الیاس او را ترک کند، با این قرارداد، یوشع و الیاس همسفر می شوند.
در خـلال مـسـافـرت خـویـش اول بـه خـانـه ای وارد می شوند که صاحبخانه از آنها گرم پـذیـرائی مـی کـنـد، خـانـواده سـاکـن ایـن خانه از مایملک دنیا تنها یک گاو داشتند که از فروش شیر آن گذران می کردند، الیاس دستور می دهد که صاحبخانه آن گاو را بکشد، و یوشع از این کردار سخت دچار تعجب و شگفتی می گردد، و از وی علت آن را می پرسد، الیاس قرارداد را به وی متذکر شده و او را به مفارقت تهدید می کند، لاجرم یوشع دم بر نمی آورد.
از آنجا هر دو به قریه دیگری سفر می کنند و به خانه توانگری وارد می شوند، در این خـانـه الیـاس دسـت به کار گل می شود، و دیواری را که در شرف ویرانی بود مرمت می کند.
در قـریـه دیـگـری چـنـد نـفـر از مـردم آن ده در مـحـلی اجـتـمـاع داشتند و از این دو نفر خوب پذیرائی نمی کنند الیاس ایشان را دعا می کند که همگی ریاست یابند.
در قریه چهارم از آنان پذیرائی گرم می شود، الیاس دعا می کند که فقط یکی از آنان بـه ریـاسـت بـرسـد!، بـالاخـره ((یـوشـع بن لاوی)) طاقت نمی آورد، و راجع به چهار واقـعـه مـی پـرسـد، الیـاس مـی گـویـد: در خـانـه اول زوجـه صـاحـبخانه بیمار بود و اگر آن گاو به رسم صدقه قربانی نمی شده آن زن در مـی گـذشـت ، و خـسارتش برای صاحبخانه بیش از خسارتی بود که از ذبح گاو حاصل می گردید.
در خانه دوم زیر دیوار گنجی بود که می بایست برای کودکی یتیم تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 512
محفوظ بماند.
بـرای مـردم قـریـه سـوم ریـاسـت هـمـه را خـواسـتـم تـا کـارشـان دچـار پـریـشـانـی و اخـتـلال گـردد، بـر عـکس ، مردم قریه چهارم زمام کارشان

در دست یکنفر قرار می گیرد و امورشان منظم و به سامان می رسد.
اشـتـباه نشود هرگز نمی خواهیم بگوئیم این دو داستان یکی است بلکه منظور این است که داستانی را که دانشمندان یهود نقل کرده اند ممکن است داستان مشابهی باشد و یا تحریفی از سرگذشت اصلی موسی و خضر که بر اثر گذشت زمان ممتد دگرگون شده و به این صورت درآمده است .
3 - افسانه های ساختگی
سـرگـذشـت مـوسـی و خـضر، اساس و پایه اش همانست که در قرآن آمده ، اما متاسفانه در اطـراف آن ، افـسـانـه هـای زیـادی سـاخـته و پرداخته اند که گاهی افزودن آنها به این سرگذشت چهره خرافی به آن می دهد! باید دانست که این تنها داستانی نیست که به این سرنوشت گرفتار شده ، داستانهای واقعی دیگر نیز از این موضوع بر کنار نمانده است .
بـرای درک واقـعـیت باید معیار را آیات بیست و سه گانه فوق قرار داد، و حتی احادیث را در صـورتی می توان پذیرفت که موافق آن باشد، اگر حدیثی بر خلاف آن بود مسلما قابل قبول نیست ، و خوشبختانه در احادیث معتبر چنین حدیثی نداریم . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 513
4 - آیا نسیان برای پیامبران ممکن است ؟!
در مـاجرای فوق کرارا به مساله نسیان موسی برخورد کردیم ، یکی در مورد آن ماهی که بـرای تـغـذیـه فـراهـم سـاخته بودند، و دیگر سه بار در ارتباط با تعهدی که دوست عالمش از وی گرفته بود.
اکنون این سؤ ال پیش می آید که آیا نسیان برای انبیاء امکان دارد؟
جمعی معتقدند که صدور چنین نسیانی از پیامبران بعید نیست چرا که نه مربوط به اساس دعـوت نـبوت است ، و نه فروع آن و نه تبلیغ دعوت ، بلکه در یک مساله صرفا عادی و مـربوط به زندگانی روزمره است ، آنچه مسلم است هیچ پیامبری در دعوت نبوت و شاخ و بـرگ آن مـطلقا گرفتار خطا و اشتباه نمی شود و مقام عصمت او را از چنین چیزی مصون می دارد.
امـا چـه مـانـعـی دارد کـه مـوسـی بـه خـاطـر ایـنـکـه مـشـتـاقـانـه و بـا عـجـله بـه دنـبـال ایـن مرد عالم می رفت غذای خود را که یک مساله عادی بوده فراموش کرده باشد؟ و نـیـز چه مانعی دارد که عظمت حوادثی همچون شکستن کشتی ، و کشتن یک نوجوان ، و تعمیر بـی دلیـل یـک دیـوار در شهر بخیلان ، او را چنان هیجان زده کند که تعهد شخصی خود را با دوست عالمش بدست فراموشی سپرده باشد؟ این نه از یک پیامبر بعید است ، و نه با مقام عصمت منافات دارد.
بـعـضـی از مـفـسران نیز احتمال داده اند که نسیان در اینجا به معنی مجازی - یعنی ترک - بـوده بـاشـد، چـرا کـه انسان هنگامی که چیزی را

ترک می کند شبیه آنست که آنرا نسیان کرده باشد، اما چرا موسی غذای خود را ترک گفت ، برای اینکه نسبت به چنین مساله ای بی اعتنا بود، و در مورد تعهدش با دوست عالمش به خاطر این بود که برای او که از دریچه ظاهر به حوادث می نگریست اصلا قابل قبول نبود که انسانی بی جهت آسیب به اموال یا جان مردم برساند بنابراین خود را موظف به اعتراض می دید و فکر می کرد اینجا جای آن تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 514
تعهد نیست .
ولی پیداست که این گونه تفسیرها با ظاهر آیات سازگار نمی تواند باشد.
5 - چرا موسی به دیدار خضر شتافت ؟!
در حدیثی از ((ابن عباس)) از ((ابی بن کعب)) می خوانیم که از رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل می کند: یک روز موسی در میان بنی اسرائیل مشغول خطابه بود، کسی از او پرسید در روی زمین چه کسی از همه اعلم است ؟ موسی گفت کسی عالمتر از خود سراغ ندارم ، در این هنگام به موسی وحی شد که ما بنده ای داریم در ((مجمع البحرین)) که از تو دانشمندتر است ، در اینجا موسی از خدا تقاضا کرد که به دیدار این مرد عالم نائل گردد، و خدا راه وصول به این هدف را به او نشان داد.
نظیر این حدیث از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده است .
در حقیقت این هشداری بود به موسی که با تمام علم و دانشش هرگز خود را برترین شخص نداند.
ولی در اینجا این سؤ ال پیش می آید که آیا نباید پیامبر اوالوالعزم و صاحب رسالت دانشمندترین فرد زمان خودش باشد؟
در پاسخ می گوئیم : باید دانشمندترین آنها نسبت به قلمرو ماموریتش ، یعنی نظام ، تشریع باشد، و موسی چنین بود، اما همانگونه که در نخستین نکته ها بازگو کردیم قلمرو ماموریت دوست عالمش قلمرو جداگانه ای بود که ارتباطی به عالم تشریع نداشت ، و به تعبیر دیگر آن مرد عالم از اسراری آگاه بود که دعوت نبوت بر آن متکی نبود. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 515
اتفاقا در حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده با صراحت می خوانیم که موسی از خضر آگاهتر بود یعنی در علم شرع و شاید نیافتن پاسخ برای این سؤ ال ، و همچنین سؤ ال مربوط به نسیان ، سبب شده است که بعضی این موسی را موسی بن عمران ندانند، و بر شخص دیگری منطبق سازند، اما با حل این مشکل جائی برای آن سخن باقی نخواهد ماند.

از حدیثی که از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل شده نیز این نکته استفاده می شود که قلمرو ماموریت این دو بزرگوار با یکدیگر متفاوت بوده و هر کدام در کار خود از دیگری آگاهتر بود.
ذکر این نکته نیز جالب است که در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین آمده : ((هنگامی که موسی خضر را ملاقات کرد، پرنده ای در برابر آن دو ظاهر شد قطره ای با منقارش از آب برداشت))، خضر به موسی گفت می دانی پرنده چه می گوید؟ موسی گفت چه می گوید؟ خضر گفت : می گوید: ((ما علمک و علم موسی فی علم الله الا کما اخذ منقاری من الماء)): ((دانش تو و دانش موسی در برابر علم خداوند همانند قطره ای است که منقار من از آب برداشت)).
6 - آن گنج چه بود؟
از سوالات دیگری که پیرامون این داستان به وجود آمده این است که اصولا گنجی را که دوست عالم موسی اصرار بر نهفتنش داشت چه بود؟ وانگهی چرا آن مرد با ایمان یعنی پدر یتیمان چنین گنجی اندوخته بود؟!
بعضی گفته اند که این گنج در حقیقت بیش از آنچه جنبه مادی داشته ، تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 516
جنبه معنوی داشت ، این گنج طبق بسیاری از روایات شیعه و اهل تسنن لوحی بوده که بر آن کلمات حکمت آمیزی نقش شده بود.
و در اینکه این کلمات حکمت آمیز چه بوده ؟ در میان مفسران گفتگو است .
در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: این گنج طلا و نقره نبود، تنها لوحی بود که چهار جمله بر آن ثبت بود لا اله الا الله ، من ایقن بالموت لم یضحک ، و من ایقن بالحساب لم یفرح قلبه ، و من ایقن بالقدر لم یخش الا الله : ((معبودی جز الله نیست ، کسی که به موت ایمان دارد (بیهوده) نمی خندد، و کسی که یقین به حساب الهی دارد (و در فکر مسئولیتهای خویش است) خوشحالی نمی کند، و کسی که یقین به مقدرات الهی دارد جز از خدا نمی ترسد)).
ولی در بعضی دیگر از روایات آمده لوحی از طلا بود، و به نظر میرسد این دو با هم منافات ندارد، زیرا هدف روایت اول این است که انبوهی از درهم و دینار آنچنان که از مفهوم گنج به ذهن می آید نبوده است .
و به فرض که ما ظاهر کلمه ((کنز)) را بگیریم ، و به معنی اندوخته ای از زر و سیم تفسیر کنیم باز مشکلی ایجاد نمی کند، زیرا آن گنجی ممنوع است که انسان مقدار قابل ملاحظه ای از اموال گرانقیمت را برای مدتی طولانی اندوخته کند در حالی که در جامعه نیاز فراوان بآن باشد، اما اگر فی المثل برای حفظ مال ، مالی که در گردش

معامله است ، یک یا چند روز آن را در زیر زمین مدفون کنند (آنچنان که در زمانهای گذشته بر اثر ناامنی معمول بوده که حتی برای یک شب هم اموال خود را گاهی دفن می کردند) و سپس صاحب آن بر

حادثه ای از دنیا برود چنین گنجی هرگز نمی تواند مورد ایراد باشد.
7 - درسهای این داستان
الف - پیدا کردن رهبر دانشمند و استفاده از پرتو علم او به قدری اهمیت دارد که حتی پیامبر اولوالعزمی همچون موسی این همه راه به دنبال او می رود و این سرمشقی است برای همه انسانها در هر حد و پایه ای از علم و در هر شرائط و سن و سال .
ب - جوهره علم الهی از عبودیت و بندگی خدا سرچشمه می گیرد، چنان که در آیات فوق خواندیم ((عبدا من عبادنا علمناه من لدنا علما)).
ج - همواره علم را برای عمل باید آموخت چنانکه موسی به دوست عالمش می گوید ((مما علمت رشدا)) (دانشی به من بیاموز که راهگشای من به سوی هدف و مقصد باشد) یعنی من دانش را تنها برای خودش نمی خواهم بلکه برای رسیدن به هدف می طلبم .
د - در کارها نباید عجله کرد چرا که بسیاری از امور نیاز به فرصت مناسب دارد (الامور مرهونة باوقاتها) به خصوص در مسائل پراهمیت و به همین دلیل این مرد عالم رمز کارهای خود را در فرصت مناسبی برای موسی بیان کرد.
ه - چهره ظاهر و چهره باطن اشیاء و حوادث ، مساله مهم دیگری است که این داستان به ما می آموزد، ما نباید در مورد رویدادهای ناخوشایند که در زندگیمان پیدا می شود عجولانه قضاوت کنیم ، چه بسیارند حوادثی که ما آنرا ناخوش داریم اما بعدا معلوم می شود که از الطاف خفیه الهی بوده است .
این همان است که قرآن در جای دیگر می گوید ((عسی ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم و الله یعلم و انتم لا تعلمون)): ((ممکن است شما چیزی را ناخوش دارید و آن به نفع شما

باشد و ممکن است چیزی را دوست دارید و آن به ضرر شما باشد، و خدا می داند و شما نمی دانید))!
توجه به این واقعیت سبب می شود که انسان با بروز حوادث ناگوار فورا مایوس نشود در اینجا حدیث جالبی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که امام (علیه السلام) به فرزند زراره همان مردی که از بزرگان و فقهاء و محدثان عصر خود به شمار می رفت ، و علاقه بسیار به امام و امام هم علاقه بسیار به او داشت) فرمود: ((به پدرت از قول من

سلام برسان ، و بگو اگر من در بعضی از مجالس از تو بدگوئی می کنم بخاطر آن است که دشمنان ما مراقب این هستند که ما نسبت به چه کسی اظهار محبت می کنیم ، تا او را بخاطر محبتی که ما به او داریم مورد آزار قرار دهند، بعکس اگر ما از کسی مذمت کنیم آنها از او ستایش می کنند، من اگر گاهی پشت سر تو بدگوئی می کنم بخاطر آن است که تو در میان مردم به ولایت و محبت ما مشهور شده ای ، و به همین جهت مخالفان ما از تو مذمت می کنند، من دوست داشتم عیب بر تو نهم تا دفع شر آنها شود، آنچنان که خداوند از زبان دوست عالم موسی می فرماید اما السفینة فکانت لمساکین یعملون فی البحر فاردت ان اعیبها و کان ورائهم ملک یاخذ کل سفینة غصبا... این مثل را درست درک کن ، اما به خدا سوگند تو محبوب ترین مردم نزد منی ، و محبوب ترین یاران پدرم اعم از زندگان و مردگان توئی ، تو برترین کشتیهای این دریای خروشانی و پشت سر تو پادشاه ستمگر غاصبی است که دقیقا مراقب عبور کشتیهای سالمی است که از این اقیانوس هدایت می گذرد، تا آنها را غصب کند، رحمت خدا بر تو باد در حال حیات و بعد از ممات)). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 519

و - اعتراف به واقعیتها و موضع گیری هماهنگ با آنها درس دیگری است که از این داستان می آموزیم ، هنگامی که موسی سه بار به طور ناخواسته گرفتار پیمانشکنی در برابر دوست عالمش شد به خوبی دریافت که دیگر نمی تواند با او همگام باشد، و با اینکه فراق این استاد برای او سخت ناگوار بود در برابر این واقعیت تلخ ، لجاجت به خرج نداد، و منصفانه حق را به آن مرد عالم داد، صمیمانه از او جدا شد و برنامه کار خویش را پیش گرفت ، در حالی که از همین دوستی کوتاه گنج های عظیمی از حقیقت اندوخته بود.

انسان نباید تا آخر عمر مشغول آزمایش خویش باشد و زندگی را تبدیل به آزمایشگاهی برای آینده ای که هرگز نمی آید تبدیل کند، هنگامی که چند بار مطلبی را آزمود باید به نتیجه آن گردن نهد.

ز - آثار ایمان پدران برای فرزندان - خضر به خاطر یک پدر صالح و درستکار، حمایت از فرزندانش را در آن قسمتی که می توانست بر عهده گرفت ، یعنی فرزند در پرتو ایمان و امانت پدر می تواند سعادتمند شود و نتیجه نیک آن عائد فرزند او هم بشود، در پاره ای از روایات می خوانیم آن مرد صالح پدر بلا واسطه یتیمان نبود بلکه از اجداد دورش محسوب می شد (آری چنین است تاثیر عمل صالح).

از نشانه های صالح بودن این پدر همان است که او گنجی از معنویت و اندرزهای حکیمانه برای فرزندان خود به یادگار گذارد.

ح - کوتاهی عمر بخاطر آزار پدر و مادر - جائی که فرزندی به خاطر آنکه در آینده پدر و مادر خویش را آزار می دهد و در برابر آنها طغیان و کفران می کند و یا آنها را از راه الهی به در می برد مستحق مرگ باشد چگونه است حال فرزندی که هم اکنون مشغول به این گناه است ، آنها در پیشگاه خدا چه تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 520
وضعی دارند.
در روایات اسلامی پیوند نزدیکی میان کوتاهی عمر و ترک صله رحم (مخصوصا آزار پدر و مادر) ذکر شده است که ما در ذیل آیه 23 سوره اسری به قسمتی از آن اشاره کردیم .
ط - مردم دشمن آنند که نمی دانند! بسیار می شود که کسی در باره ما نیکی می کند اما چون از باطن کار خبر نداریم آنرا دشمنی می پنداریم ، و آشفته می شویم مخصوصا در برابر آنچه نمی دانیم کم صبر و بی حوصله هستیم ، البته این یک امر طبیعی است که انسان در برابر اموری که تنها یک روی یا یک زاویه آنرا می بیند ناشکیبا باشد، اما داستان فوق به ما می گوید نباید در قضاوت شتاب کرد، باید ابعاد مختلف هر موضوعی را بررسی نمود.
در حدیثی از امیر المؤ منین علی (علیه السلام) می خوانیم : ((مردم دشمن آنند که نمی دانند)) و بنا بر این هر قدر سطح آگاهی مردم بالا برود برخورد آنها با مسائل منطقیتر خواهد شد، و به تعبیر دیگر زیر بنای صبر آگاهی است !.
البته موسی از یک نظر حق داشت ناراحت شود، چرا که او می دید در این سه حادثه تقریبا بخش اعظم شریعت به خطر افتاده است در حادثه اول مصونیت اموال مردم ، در حادثه دوم مصونیت جان مردم ، و در حادثه سوم مسائل حقوقی ، یا به تعبیر دیگر برخورد منطقی با حقوق مردم ، بنابراین تعجب ندارد که آنقدر ناراحت شود که پیمان مؤ کد خویش را با آن عالم بزرگ فراموش کند، اما همینکه از باطن امر آگاه شد آرام گرفت و دیگر اعتراضی نکرد، و این خود بیانگر آن است که عدم اطلاع از باطن رویدادها چه اندازه نگران تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 521
کننده است .
ی - ادب شاگرد و استاد - در گفتگوهائی که میان موسی و آن مرد عالم الهی رد و بدل شد نکته های جالبی پیرامون ادب شاگرد و استاد به چشم می خورد مانند:
1 - موسی خود را به عنوان تابع خضر معرفی می کند (اتبعک).
2 - موسی بیان تابعیت را به صورت تقاضای اجازه از او ذکر می کند (هل اتبعک).

3 - او اقرار به نیازش به تعلم می کند و استادش را به داشتن علم (علی ان تعلمن).
4 - در مـقـام تـواضـع ، عـلم اسـتـاد را بـسـیار معرفی می کند و خود را طالب فراگرفتن گوشهای از علم او (مما).
5 - از علم استاد به عنوان یک علم الهی یاد می کند (علمت)
6 - از او طلب ارشاد و هدایت می نماید (رشدا).
7 - در پـرده بـه او گـوشـزد مـی کـند که همانگونه که خدا به تو لطف کرده و تعلیمت نموده ، تو نیز این لطف را در حق من کن (تعلمن مما علمت).
8 - جـمـله هـل اتـبـعـک ایـن واقـعـیـت را نـیـز مـی رسـانـد کـه شـاگـرد بـایـد بـه دنبال استاد برود، این وظیفه استاد نیست که بدنبال شاگرد راه بیفتد (مگر در موارد خاص).
9 - مـوسـی بـا آن مـقـام بـزرگـی که داشت (پیامبر اولوا العزم و صاحب رسالت و کتاب بـود) ایـنـهـمـه تواضع می کند یعنی هر که هستی و هر مقامی داری در مقام کسب دانش باید فروتن باشی .

10 - او در مقام تعهد خود در برابر استاد، تعبیر قاطعی نکرد بلکه گفت
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 522
ستجدنی انشاء الله صابرا: ((انشاء الله مرا شکیبا خواهی یافت)) که هم ادبی است در برابر پروردگار و هم در مقابل استاد که اگر تخلفی رخ دهد هتک احترامی نسبت به استاد نشده باشد.
ذکر این نکته نیز لازم است که این عالم ربانی در مقام تعلیم و تربیت نهایت بردباری و حلم را نشان داد، هرگاه موسی بر اثر هیجان زدگی تعهد خود را فراموش می کرد و زبان به اعتراض می گشود او تنها با خونسردی در لباس استفهام می گفت : ((من نگفتم نمی توانی در برابر کارهای من شکیبا باشی)). الکهف
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 523
آیه 83 - 91
آیه و ترجمه
وَ یَسئَلُونَک عَن ذِی الْقَرْنَینِ قُلْ سأَتْلُوا عَلَیْکُم مِّنْهُ ذِکراً(83)
إِنَّا مَکَّنَّا لَهُ فی الاَرْضِ وَ ءَاتَیْنَهُ مِن کلِّ شىْءٍ سبَباً(84)
فَأَتْبَعَ سبَباً(85)
حَتی إِذَا بَلَغَ مَغْرِب الشمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُب فی عَیْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِندَهَا قَوْماً قُلْنَا یَذَا الْقَرْنَینِ إِمَّا أَن تُعَذِّب وَ إِمَّا أَن تَتَّخِذَ فِیهِمْ حُسناً(86)
قَالَ أَمَّا مَن ظلَمَ فَسوْف نُعَذِّبُهُ ثُمَّ یُرَدُّ إِلی رَبِّهِ فَیُعَذِّبُهُ عَذَاباً نُّکْراً(87)
وَ أَمَّا مَنْ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صلِحاً فَلَهُ جَزَاءَ الحُسنی وَ سنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا یُسراً(88)
ثمَّ أَتْبَعَ سبَباً(89)
حَتی إِذَا بَلَغَ مَطلِعَ الشمْسِ وَجَدَهَا تَطلُعُ عَلی قَوْمٍ لَّمْ نجْعَل لَّهُم مِّن دُونهَا سِتراً(90)
کَذَلِک وَ قَدْ أَحَطنَا بِمَا لَدَیْهِ خُبراً(91) تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 524
ترجمه :83 - و از تو در باره ((ذو القرنین)) سؤ ال می کنند، بگو به زودی گوشه ای از سرگذشت او را برای شما بازگو خواهم کرد.
84 - ما به او در روی زمین قدرت و حکومت دادیم و اسباب هر چیز را در اختیارش نهادیم .
85 - او از این اسباب پیروی (و استفاده) کرد.
86 - تا به غروبگاه آفتاب رسید (در آنجا) احساس کرد که خورشید در چشمه (یا دریا) ی - تیره و گل آلودی فرو می رود، و در آنجا قومی را یافت ، ما گفتیم ای ذو القرنین ! آیا می خواهی مجازات کنی و یا پاداش نیکوئی را در باره آنها انتخاب نمائی ؟
87 - گفت اما کسانی که ستم کرده اند آنها را مجازات خواهیم

کرد سپس ، به سوی پروردگارشان باز می گردند و خدا آنها را مجازات شدیدی خواهد نمود.
88 - و امـا کـسـی کـه ایـمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد پاداش نیکو خواهد داشت ، و ما دستور آسانی به او خواهیم داد.
89 - سپس (بار دیگر) از اسبابی که در اختیار داشت بهره گرفت .
90 - تـا بـه خـاسـتگاه خورشید رسید (در آنجا) مشاهده کرد که خورشید بر جمعیتی طلوع می کند که جز آفتاب برای آنها پوششی قرار نداده بودیم .
91 - (آری) ایـن چـنـین بود (کار ذو القرنین) و ما به خوبی از امکاناتی که نزد او بود آگاه بودیم . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 525
تفسیر: سرگذشت عجیب ذو القرنین
در آغـاز بـحـث دربـاره اصـحاب کهف گفتیم که گروهی از قریش به این فکر افتادند که پـیـامـبـر اسلام را به اصطلاح آزمایش کنند، پس از مشاوره با یهود مدینه سه مساله طرح کردند: یکی تاریخچه اصحاب کهف ، دیگری مساله روح و سوم سرگذشت ذو القرنین که پـاسـخ مـسـاله روح در سـوره اسـراء آمـده ، و پـاسـخ دو سـؤ ال دیگر در همین سوره کهف .
اکنون نوبت داستان ذو القرنین است :
هـمـانگونه که قبلا نیز اشاره کردیم در خود سوره کهف اشاره به سه داستان شده که هر چند ظاهرا با هم مختلفند اما دارای یک قدر مشترک می باشند، (داستان اصحاب کهف و موسی و خـضـر و ذو القـرنـیـن) ایـن هـر سـه مـشـتـمل بر مسائلی است که ما را از محدوده زندگی مـعـمـولی بـیرون می برد و نشان می دهد که عالم و حقایق آن منحصر به آنچه می بینیم و به آن خو گرفته ایم نیست .
داسـتان ذو القرنین در باره کسی است که افکار فلاسفه و محققان را از دیر زمان تاکنون به خود مشغول داشته ، و برای شناخت او تلاش فراوان کرده اند.
مـا نـخـسـت به تفسیر آیات مربوط به ذو القرنین - که مجموعا 16 آیه است می پردازیم که قطع نظر از شناخت تاریخی شخص او خود درسی است بسیار آموزنده و پر از نکته ها سـپـس بـرای شـنـاخـت شخص او با استفاده از قرائن موجود در این آیات و روایات و گفتار مورخان وارد بحث می شویم .
و به تعبیر دیگر ما نخست از ((شخصیت)) او سخن می گوئیم و آنچه از نظر قرآن اهمیت دارد همان موضوع اول است . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 526
نـخـسـتـیـن آیـه مـی گـویـد: ((از تـو در بـاره ذو القـرنـیـن سـؤ ال می کنند)) (و یسئلونک عن ذی القرنین).
((بـگـو بـه زودی گـوشـه ای از سـرگـذشـت او را بـرای شـمـا بـازگـو مـی

کنم)) (قل ساتلوا علیکم منه ذکرا) تعبیر به ((ساتلوا)) با توجه به اینکه ((سین)) معمولا برای آینده نزدیک است ، در حالی که در این مورد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بلا فاصله از ذو القرنین سخن می گوید ممکن است برای رعایت ادب در سخن بوده باشد، ادبی که آمیخته با ترک عجله و شتابزدگی است ، ادبی که مفهومش دریافت سخن از خدا و سپس بیان برای مردم است .
و به هر حال آغاز این آیه نشان می دهد که داستان ذو القرنین در میان مردم قبلا مطرح بوده منتها اختلافات یا ابهاماتی آنرا فراگرفته بود، به همین دلیل از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) توضیحات لازم را در این زمینه خواستند.
سپس اضافه می کند ((ما در روی زمین او را تمکین دادیم)) (قدرت و ثبات و نیرو و حکومت بخشیدیم) (انا مکنا له فی الارض).
و اسباب هر چیز را در اختیارش نهادیم (و آتیناه من کل شی ء سببا) گر چه بعضی از مفسران خواسته اند مفهوم ((سبب)) را که در اصل به معنی طنابی است که بوسیله آن از درختان نخل بالا می روند و سپس به هر گونه وسیله اطلاق شده - در مفهوم خاصی محدود کنند، ولی پیدا است که آیه کاملا مطلق است و مفهوم وسیعی دارد و نشان می دهد که خداوند اسباب وصول به هر چیزی را در اختیار ذو القرنین گذارده بود: عقل و درایت کافی ، مدیریت صحیح ، قدرت و قوت ، لشگر و نیروی انسانی و امکانات مادی خلاصه آنچه از وسائل معنوی و مادی برای پیشرفت و رسیدن به هدفها لازم بود در اختیار او نهادیم . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 527
((او هم از این وسائل استفاده کرد)) (فاتبع سببا).
((تا به غروبگاه آفتاب رسید)) (حتی اذا بلغ مغرب الشمس).
در آنجا احساس کرد که خورشید در چشمه یا دریای تیره و گل آلودی فرو می رود (وجدها تغرب فی عین حمئة)
((و در آنجا گروهی از انسانها را یافت)) (که مجموعه ای از انسانهای نیک و بد بودند) (و وجد عندها قوما).
((به ذو القرنین گفتیم : آیا می خواهی آنها را مجازات کنی و یا طریقه نیکوئی را در میان آنها انتخاب نمائی (قلنا یا ذا القرنین اما ان تعذب و اما ان تتخذ فیهم حسنا)
بعضی از مفسران از تعبیر ((قلنا)) (ما به ذو القرنین گفتیم) می خواهند نبوت او را استفاده کنند، ولی این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این جمله الهام قلبی باشد که در مورد غیر پیامبران نیز وجود داشته اما نمی توان انکار کرد که این تعبیر بیشتر نبوت را در نظر انسان مجسم می کند.

ذو القرنین ((گفت اما کسانی که ستم کرده اند آنها را مجازات خواهیم کرد)) (قال اما من ظلم فسوف نعذبه). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 528
((سپس به سوی پروردگارش بازمی گردد و خداوند او را عذاب شدیدی خواهد نمود)) (ثم یرد الی ربه فیعذبه عذابا نکرا).
این ظالمان و ستمگران هم مجازات این دنیا را می چشند و هم عذاب آخرت را.
((و اما کسی که ایمان آورد، و عمل صالح انجام دهد، پاداش نیکو خواهد داشت)) (و اما من آمن و عمل صالحا فله جزاء الحسنی).
((و ما فرمان آسانی به او خواهیم داد)) (و سنقول له من امرنا یسرا).
هم با گفتار نیک با او برخورد خواهیم کرد، و هم تکالیف سخت و سنگین بر دوش او نخواهیم گذارد، و خراج و مالیات سنگین نیز از او نخواهیم گرفت .
گویا هدف ذو القرنین از این بیان اشاره به این است که مردم در برابر دعوت من به توحید و ایمان و مبارزه با ظلم و شرک و فساد، به دو گروه تقسیم خواهند شد: کسانی که تسلیم این برنامه سازنده الهی شوند مطمئنا پاداش نیک خواهند داشت ، و در امنیت و آسودگی خاطر زندگی خواهند کرد.
اما آنها که در برابر این دعوت موضعگیری خصمانه داشته باشند و به شرک و ظلم و فساد ادامه دهند مجازات خواهند شد.
ضمنا از مقابله ((من ظلم)) با ((من آمن و عمل صالحا)) معلوم می شود که ظلم در اینجا به معنی شرک و عمل ناصالح است که از میوه های تلخ درخت شوم شرک می باشد.
((ذو القرنین)) سفر خود را به غرب پایان داد سپس عزم شرق کرد آنگونه تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 529
که قرآن می گوید: ((بعد از آن از اسباب و وسائلی که در اختیار داشت مجددا بهره گرفت)) (ثم اتبع سببا).
((و همچنان به راه خود ادامه داد تا به خاستگاه خورشید رسید)) (حتی اذا بلغ مطلع الشمس).
((در آنجا مشاهده کرد که خورشید بر جمعیتی طلوع می کند که جز آفتاب برای آنها پوششی قرار نداده بودیم)) (وجدها تطلع علی قوم لم نجعل لهم من دونها سترا).
این جمعیت در مرحله ای بسیار پائین از زندگی انسانی بودند، تا آنجا که برهنه زندگی می کردند، و یا پوشش بسیار کمی که بدن آنها را از آفتاب نمی پوشانید، داشتند.
بعضی از مفسران این احتمال را نیز بعید ندانسته اند که آنها خانه و

مسکنی نداشتند تا آنها را از تابش آفتاب بپوشاند.
احـتمال دیگری که در تفسیر این جمله گفته اند این است که سرزمین آنها یک بیابان فاقد کـوه و درخـت و پـنـاهـگـاه بـود، و چـیـزی کـه آنها را از آفتاب بپوشاند و سایه دهد در آن بیابان وجود نداشت .
در عین حال تفسیرهای فوق منافاتی با هم ندارند.
آری ((این چنین بود کار ذو القرنین ، و ما به خوبی می دانیم او چه
امکاناتی تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 530
برای (پیشبرد اهداف خود) در اختیار داشت (کذلک و قد احطنا بما لدیه خبرا).
بـعـضـی از مـفـسـران ایـن احتمال را در تفسیر آیه داده اند که جمله فوق اشاره ای است به هدایت الهی نسبت به ذوالقرنین در برنامه ها و تلاشهایش . الکهف
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 531
آیه 92 - 98
آیه و ترجمه
ثمَّ أَتْبَعَ سبَباً(92)
حَتی إِذَا بَلَغَ بَینَ السدَّیْنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْماً لا یَکادُونَ یَفْقَهُونَ قَوْلاً(93)
قَالُوا یَذَا الْقَرْنَینِ إِنَّ یَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فی الاَرْضِ فَهَلْ نجْعَلُ لَک خَرْجاً عَلی أَن تجْعَلَ بَیْنَنَا وَ بَیْنَهُمْ سدًّا(94)
قَالَ مَا مَکَّنی فِیهِ رَبی خَیرٌ فَأَعِینُونی بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَیْنَکمْ وَ بَیْنهُمْ رَدْماً(95)
ءَاتُونی زُبَرَ الْحَدِیدِ حَتی إِذَا ساوَی بَینَ الصدَفَینِ قَالَ انفُخُوا حَتی إِذَا جَعَلَهُ نَاراً قَالَ ءَاتُونی أُفْرِغْ عَلَیْهِ قِطراً(96)
فَمَا اسطعُوا أَن یَظهَرُوهُ وَ مَا استَطعُوا لَهُ نَقْباً(97)
قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبی فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبی جَعَلَهُ دَکاءَ وَ کانَ وَعْدُ رَبی حَقًّا(98) تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 532
ترجمه : 92 - (باز) از اسباب مهمی (که در اختیار داشت) استفاده کرد.
93 - (و هـمـچـنان به راه خود ادامه داد) تا به میان دو کوه رسید، و در آنجا گروهی غیر از آن دو را یافت که هیچ سخنی را نمی فهمیدند!
94 - (آن گروه به او) گفتند ای ذو القرنین یاجوج و ماجوج در این سرزمین فساد می کنند آیا ممکن است ما هزینه ای برای تو قرار دهیم که میان ما و آنها سدی ایجاد کنی ؟
95 - (ذو القرنین) گفت : آنچه را خدا در اختیار من گذارده بهتر است (از آنچه شما پیشنهاد می کنید) مرا با نیروئی یاری کنید، تا میان شما و آنها سد محکمی ایجاد کنم .
96 - قطعات بزرگ آهن برای من بیاورید (و آنها را به روی هم چیند) تا کاملا میان دو کوه را پوشانید، سپس گفت (آتش در اطراف آن بیافروزید

و) در آتش بدمید، (آنها دمیدند) تا قطعات آهن را سرخ و گداخته کرد، گفت (اکنون) مس ذوب شده برای من بیاورید تا به روی آن بریزم .
97 - (سرانجام آنچنان سد نیرومندی ساخت) که آنها قادر نبودند از آن بالا روند و نمی توانستند نقبی در آن ایجاد کنند.
98 - گفت این از رحمت پروردگار من است اما هنگامی که وعده پروردگارم فرا رسد آنرا در هم می کوبد و وعده پروردگارم حق است .
تفسیر: سد ذو القرنین چگونه ساخته شد؟
آیات فوق به یکی دیگر از سفرهای ذو القرنین اشاره کرده می گوید: ((بعد از این ماجرا باز از اسباب مهمی که در اختیار داشت بهره گرفت)) (ثم اتبع سببا).
((همچنان راه خود ادامه داد تا به میان دو کوه رسید، و در آنجا گروهی

غیر از آن دو گروه سابق یافت که هیچ سخنی را نمی فهمیدند)) (حتی اذا بلغ بین السدین وجد من دونهما قوما لا یکادون یفقهون قولا).
اشاره به اینکه او به یک منطقه کوهستانی رسید و در آنجا جمعیتی (غیر از دو جمعیتی که در شرق و غرب یافته بود) مشاهده کرد که از نظر تمدن در سطح بسیار پائینی بودند، چرا که یکی از روشنترین نشانه های تمدن انسانی ، همان سخن گفتن او است .
بعضی نیز این احتمال را داده اند که منظور از جمله ((لا یکادون یفقهون قولا)) این نیست که آنها به زبانهای معروف آشنا نبودند، بلکه آنها محتوای سخن را درک نمی کردند، یعنی از نظر فکری بسیار عقب مانده بودند.
در اینکه این دو کوه کجا بوده - همانند سایر جنبه های تاریخی و جغرافیائی این سرگذشت - در پایان بحث تفسیری سخن خواهیم گفت .
در این هنگام آن جمعیت که از ناحیه دشمنان خونخوار و سرسختی بنام یاجوج و ماجوج در عذاب بودند، مقدم ذو القرنین را که دارای قدرت و امکانات عظیمی بود، غنیمت شمردند، دست به دامن او زدند و ((گفتند: ای ذو القرنین ! یاجوج و ماجوج در این سرزمین فساد می کنند، آیا ممکن است ما هزینه ای در اختیار تو بگذاریم که میان ما و آنها سدی ایجاد کنی)) (قالوا یا ذا القرنین ان یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض فهل نجعل لک خرجا علی ان تجعل بیننا و بینهم سدا).
این گفتار آنها، با اینکه حداقل زبان ذو القرنین را نمی فهمیدند ممکن است از طریق علامت و اشاره بوده باشد، و یا لغت بسیار ناقصی که نمی توان آن را به حساب آورد. این احتمال را نیز داده اند که تفاهم میان آنها بوسیله بعضی از مترجمین

یا به الهام الهی ، همچون سخن گفتن بعضی از پرندگان با سلیمان ، بوده

است .
به هر حال از این جمله استفاده می شود که آن جمعیت از نظر امکانات اقتصادی وضع خوبی داشتند، اما از نظر صنعت و فکر و نقشه ناتوان بودند، لذا حاضر شدند هزینه این سد مهم را بر عهده گیرند مشروط بر اینکه ذو القرنین طرح و ساختمان آن را پذیرا گردد.
در مورد ((یاجوج)) و ((ماجوج)) به خواست خدا در پایان این بحث سخن خواهیم گفت .
اما ذو القرنین در پاسخ آنها ((چنین اظهار داشت که آنچه را خدا در اختیار من گذارده (از آنچه شما می خواهید بگذارید) بهتر است)) و نیازی به کمک مالی شما ندارم (قال ما مکنی فیه ربی خیر).
((مرا با نیروئی یاری کنید، تا میان شما و این دو قوم مفسد، سد نیرومندی ایجاد کنم)) (فاعینونی بقوة اجعل بینکم و بینهم ردما).
((ردم)) (بر وزن مرد) در اصل به معنی پرکردن شکاف بوسیله سنگ است ، ولی بعدا به معنی وسیعتری که شامل هرگونه سد، و حتی شامل وصله کردن لباس می شود گفته شده است .
جمعی از مفسران معتقدند که ((ردم)) به سد محکم و نیرومند گفته می شود و طبق این تفسیر ذو القرنین به آنها قول داد که بیش از آنچه انتظار دارند بنا کند.
ضمنا باید توجه داشت که سد (بر وزن قد) و سد (بر وزن خود) به یک معنی است و آن حائلی است که میان دو چیز ایجاد می کنند، ولی به گفته راغب در مفردات بعضی میان این دو فرق گذاشته اند، اولی را مصنوع انسان و دومی را حائلهای طبیعی دانسته اند . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 535
سپس چنین دستور داد: قطعات بزرگ آهن برای من بیاورید)) (آتونی زبر الحدید).
((زبر)) جمع ((زبرة)) (بر وزن غرفه) به معنی قطعات بزرگ و ضخیم آهن است .
هنگامی که قطعات آهن آماده شد، دستور چیدن آنها را به روی یکدیگر صادر کرد تا کاملا میان دو کوه را پوشاند (حتی اذا ساوی بین الصدفین).
((صدف)) در اینجا به معنی کناره کوه است ، و از این تعبیر روشن می شود که میان دو کناره کوه شکافی بوده که یاجوج و ماجوج از آن وارد می شدند، ذو القرنین تصمیم داشت آن را پر کند. به هر حال سومین دستور ذو القرنین این بود که به آنها گفت مواد آتشزا (هیزم و مانند آن) بیاورید و آنرا در دو طرف این سد قرار دهید، و با وسائلی که در اختیار دارید ((در آن آتش بدمید تا قطعات آهن را، سرخ و گداخته کرد)) (قال انفخوا حتی اذا جعله نارا).

در حقیقت او می خواست ، از این طریق قطعات آهن را به یکدیگر پیوند دهد و سد یکپارچه ای بسازد، و با این طرح عجیب ، همان کاری را که امروز بوسیله جوشکاری انجام می دهند انجام داد، یعنی به قدری حرارت به آهنها داده شد که کمی نرم شدند و به هم جوش خوردند!.
سرانجام آخرین دستور را چنین صادر کرد ((گفت مس ذوب شده برای من بیاورید تا بروی این سد بریزم)) (قال آتونی افرغ علیه قطرا).
و به این ترتیب مجموعه آن سد آهنین را با لایه ای از مس پوشانید و آن را از نفوذ هوا و پوسیدن حفظ کرد!.
بعضی از مفسران نیز گفته اند که در دانش امروز به اثبات رسیده که اگر مقداری مس به آهن اضافه کنند مقاومت آن را بسیار زیادتر می کند،

چون از این حقیقت آگاه بود اقدام به چنین کاری کرد.
ضمنا مشهور در معنی قطر همان است که گفتیم (مس مذاب) ولی بعضی از مفسران آن را به روی مذاب تفسیر کرده اند که خلاف معروف است .
سرانجام این سد بقدری نیرومند و مستحکم شد که آن گروه مفسد، قادر نبودند از آن بالا بروند، و نه قادر بودند در آن نقبی ایجاد کنند (فما اسطاعوا ان یظهروه و ما استطاعوا له نقبا).
در اینجا ذو القرنین با اینکه کار بسیار مهمی انجام داده بود، و طبق روش مستکبران می بایست به آن مباهات کند و بر خود ببالد، و یا منتی بر سر آن گروه بگذارد، اما چون مرد خدا بود، با نهایت ادب چنین ((اظهار داشت که این از رحمت پروردگار من است)) (قال هذا رحمة من ربی).
اگر علم و آگاهی دارم و به وسیله آن می توانم چنین گام مهمی بردارم از ناحیه خدا است ، و اگر قدرت و نفوذ سخن دارم آن هم از ناحیه او است .
و اگر چنین مصالحی در اختیار من قرار گرفت آن هم از برکت رحمت واسعه پروردگار است ، من چیزی از خود ندارم که بر خویشتن ببالم و کار مهمی نکرده ام که بر گردن بندگان خدا منت گذارم !
سپس این جمله را اضافه کرد که گمان نکنید این یک سد جاودانی و ابدی است نه ((هنگامی که فرمان پروردگارم فرا رسد آن را درهم می کوبد، و به یک سرزمین صاف و هموار مبدل می سازد))! (فاذا جاء وعد ربی جعله دکاء).
((و این وعده پروردگار من حق است)) (و کان وعد ربی حقا).
ذو القرنین در این گفتارش به مساله فناء دنیا و درهم ریختن سازمان آن در آستانه رستاخیز اشاره می کند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 537

اما بعضی مفسران ، وعده خدا را اشاره به پیشرفتهای علمی بشر می دانند که با آن دیگر سد غیر قابل عبور مفهومی ندارد، وسائل هوائی ، همچون هواپیماها، هلیکوپترها و مانند آن تمام این موانع را برمیدارد.
ولی این تفسیر بعید به نظر می رسد.
نکته ها: 1 - نکات آموزنده این داستان تاریخی
البته در اینکه ذو القرنین که بود؟ و سفرهای او به شرق و غرب چگونه صورت گرفت ؟ و سدی را که او ساخته در کجا است ؟ و مانند اینها بعدا به خواست خدا بحث خواهیم کرد، ولی قطع نظر از جنبه های تطبیقی تاریخی ، خود این داستان بطور سربسته دارای نکات آموزنده فراوانی است که توجه به آن از هر چیز لازمتر و در واقع هدف اصلی قرآن را تشکیل می دهد.
1 - نخستین درسی را که به ما می آموزد این است که در جهان هیچ کاری بدون توسل به اسباب امکان ندارد، لذا خدا برای پیشرفت کار ذو القرنین ((اسباب)) پیشرفت و پیروزی را به او داد (و آتیناه من کل شی ء سببا) و او هم بخوبی از این اسباب بهره گرفت (فاتبع سببا) بنابراین ، آنها که انتظار دارند بدون تهیه اسباب لازم به پیروزی برسند بجائی نخواهند رسید حتی اگر ذو القرنین باشند!
2 - هر چند غروب خورشید در چشمه ای گل آلود قطعا جنبه خطای باصره داشت ، ولی با این حال نشان می دهد که ممکن است خورشید با آن عظمت بوسیله چشمه گل آلودی پوشانده گردد همانگونه که یک انسان با عظمت و یک شخصیت والا مقام گاه بر اثر یک لغزش بکلی سقوط می کند، و شخصیتش در دیده ها غروب خواهد کرد. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 538
3 - هیچ حکومتی نمی تواند بدون تشویق خادمان و مجازات و کیفر خطاکاران به پیروزی برسد، این همان اصلی است که ذو القرنین از آن بخوبی استفاده کرد و گفت : ((آنها را که ظلم و ستم کرده اند مجازات خواهیم کرد، و آنها را که ایمان و عمل صالح دارند به نحوی شایسته و نیکوئی پاداش خواهیم داد)).
علی (علیه السلام) در فرمان معروفش به ((مالک اشتر)) که یک دستور العمل جامع کشورداری است می فرماید ((و لا یکون المحسن و المسیی ء عندک بمنزلة سواء، فان فی ذلک تزهیدا لاهل الاحسان فی الاحسان ، و تدریبا لاهل الاسائة علی الاسائة)) ((هیچگاه نباید نیکوکار و بدکار در نظر تو یکسان باشند، زیرا این امر سبب می شود که نیکوکاران به کار خود بی رغبت شوند و بدکاران جسور و بی پروا)).
4 - تکلیف شاق هرگز مناسب یک حکومت عدل الهی نیست ،

و به همین دلیل ذو القرنین بعد از آنکه تصریح کرد من ظالمان را مجازات خواهم کرد و صالحان را پاداش نیکو خواهم داد، اضافه نمود ((من برنامه سهل و آسانی به آنها پیشنهاد خواهم کرد)) (تا توانائی انجام آنرا از روی میل و رغبت و شوق داشته باشند).
5 - یک حکومت فراگیر نمی تواند نسبت به تفاوت و تنوع زندگی مردم و شرائط مختلف آنها بی اعتنا باشد، به همین دلیل ذو القرنین که صاحب یک حکومت الهی بود به هنگام برخورد با اقوام گوناگون که هر کدام زندگی مخصوص به خود داشتند متناسب با آن رفتار کرد، و همه را زیر بال پر خود گرفت .
6 - ذو القرنین حتی جمعیتی را که به گفته قرآن سخنی نمی فهمیدند (لا یکادون یفقهون قولا). از نظر دور نداشت ، و با هر وسیله ممکن بود به درد دل آنها گوش فرا داد و نیازشان را بر طرف ساخت ، و میان آنها و دشمنان سرسختشان سد محکمی ساخت و با اینکه به نظر نمی رسد یک چنین جمعیت عقب افتاده ای تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 539
هیچگونه نفعی برای حکومت داشته باشند، بدون هر گونه چشم داشت به اصلاح کارشان پرداخت .
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ((اسماع الاصم من غیر تصخر صدقة هنیئة)): ((بلند سخن گفتن آنچنان که شخص ناشنوا بشنود مشروط بر اینکه تواءم با اظهار ناراحتی نباشد همچون صدقه گوارائی است)).
7 - امنیت ، نخستین و مهمترین شرط یک زندگی سالم اجتماعی است ، به همین جهت ((ذو القرنین)) برای فراهم کردن آن نسبت به قومی که مورد تهدید قرار گرفته بودند پرزحمتترین کارها را بر عهده گرفت ، و برای جلوگیری از مفسدان از نیرومندترین سدها استفاده کرد، سدی که در تاریخ ضرب المثل شده و سنبل استحکام و دوام و بقاء است ، می گویند همچون سد اسکندر! (هر چند ذو القرنین اسکندر نبود).
اصولا تا جلو مفسدان را با قاطعیت و بوسیله نیرومندترین سدها نگیرند جامعه روی سعادت نخواهد دید.
و به همین دلیل ابراهیم (علیه السلام) هنگام بنای کعبه نخستین چیزی را که از خدا برای آن سرزمین تقاضا کرد نعمت امنیت بود، (رب اجعل هذا البلد آمنا) و نیز به همین دلیل سختترین مجازاتها در فقه اسلامی برای کسانی در نظر گرفته شده است که امنیت جامعه را بخطر می افکنند. (به تفسیر سوره مائده آیه 33 مراجعه شود).

8 - درس دیگری که از این ماجرای تاریخی می توان آموخت این است
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 540
که صاحبان اصلی درد، باید در انجام کار خود شریک باشند که ((آه صاحب درد را باشد اثـر))، لذا ذو القـرنـین به گروهی که از هجوم اقوام وحشی شکایت داشتند نخست دستور داد قـطـعـات آهـن بـیاورند، بعد از آن دستور آتش افروختن در اطراف سد آهنین برای جوش خـوردن ، و بـعـد از آن دسـتـور تـهـیـه مـس مذاب برای پوشاندن آهن با لایه ای از مس داد، اصـولا کـاری که با شرکت صاحبان اصلی درد پیش می رود هم به بروز استعدادهای آنها کمک می کند و هم نتیجه حاصل شده را ارج می نهند و در حفظ آن می کوشند چرا که در ساختن آن تحمل رنج فراوان کرده اند.
ضـمـنـا بـخـوبـی روشـن می شود که حتی یک ملت عقب افتاده هنگامی که از طرح و مدیریت صحیح برخوردار شود می تواند دست به چنان کار مهم و محیر - العقولی بزند.
9 - یـک رهـبـر الهـی بـایـد بـی اعتنا به مال و مادیات باشد، و به آنچه خدا در اختیارش گذارده قناعت کند، لذا می بینیم ذو القرنین بر خلاف روش سلاطین که حرص و ولع عجیب به اندوختن اموال از هر جا و هر کس دارند هنگامی که پیشنهاد اموالی به او شد نپذیرفت و گفت ((ما مکنی فیه ربی خیر)): ((آنچه پروردگارم در اختیار من نهاده بهتر است)).
در قـرآن مـجید کرارا در داستان انبیاء می خوانیم : که آنها یکی از اساسیترین سخنهایشان این بود که ما در برابر دعوت خود هرگز اجر و پاداش و مالی از شما مطالبه نمی کنیم .
در یـازده مـورد از قـرآن مـجـید این مطلب در باره پیامبر اسلام و یا انبیاء پیشین بچشم می خورد، گاهی با این جمله ضمیمه است که ((پاداش ما تنها بر خدا است)) و گاهی بدون آن ، و گـاه دوسـتـی اهـلبـیت خود را که خود پایه ای برای رهبری آینده بوده است بعنوان پاداش ذکر کرده اند ((قل
لا اسئلکم علیه اجرا تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 541
الا المودة فی القربی)).
10 - ((مـحـکـم کـاری از هـر نظر درس دیگر این داستان است ، ذو القرنین در بنای سد از قطعات بزرگ آهن استفاده کرد، و برای اینکه این قطعات کالا بهم جوش بخورند، آنها را در آتش گداخت و برای اینکه عمر سد طولانی باشد و در برابر تصرف هوا و رطوبت و باران مقاومت کند آنرا با لایه ای از مس پوشاند تا از پوسیدگی آهن جلوگیری کند.
11 - انـسـان هـر قـدر قـوی و نـیـرومند و متمکن و صاحب قدرت شود و از عهده انجام کارهای بـزرگ بـرآیـد بـاز هرگز نباید بخود ببالد و مغرور گردد این همان درس دیگری است که ذو القرنین به همگان تعلیم می دهد.
او در هـمـه جـا بـه قـدرت پـروردگار تکیه می کرد، بعد از اتمام سد گفت

((هذا رحمة من ربی)) و به هنگامی که پیشنهاد کمک مالی به او می کنند می گوید ((ما مکنی فیه ربی خیر)) و بالاخره هنگامی که از فنای این سد محکم سخن می گوید باز تکیه گاه او وعده پروردگارش می باشد
12 - همه چیز زائل شدنی است و محکمترین بناهای این جهان سرانجام خلل خواهد یافت ، هر چند از آهن و پولاد یک پارچه باشد. این آخرین درس در این ماجرا است درسی است برای همه آنها که عملا دنیا را جاودانی می دانند، آنچنان در جمع مال و کسب مقام ، بی قید، و شرط و حریصانه می کوشند که گوئی هرگز مرگ و فنائی وجود ندارد، با اینکه سد ذو القرنین که سهل است خورشید با آن عظمتش نیز سرانجام فانی و خاموش می شود و کوه ها با تمام صلابتی که دارند متلاشی می گردند و از هم می پاشند، انسان که در این میان از همه آسیب پذیرتر است . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 542
آیا اندیشه در این واقعیت نیست که جلوی خود کامگیها را بگیرد.
2 - ذو القرنین که بود؟
در اینکه ذو القرنین که در قرآن مجید آمده از نظر تاریخی چه کسی بوده است ، و بر کدام یک از مردان معروف تاریخ منطبق می شود؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است ، نظرات مختلفی در این زمینه ابراز شده که مهمترین آنها سه نظریه زیر است .
اول : بعضی معتقدند او کسی جز ((اسکندر مقدونی)) نیست ، لذا بعضی او را به نام اسکندر ذو القرنین می خوانند، و معتقدند که او بعد از مرگ پدرش بر کشورهای روم و مغرب و مصر تسلط یافت ، و شهر اسکندریه را بنا نمود، سپس شام و بیت المقدس را در زیر سیطره خود گرفت ، و از آنجا به ارمنستان رفت ، عراق و ایران را فتح کرد، سپس قصد ((هند)) و ((چین)) نمود و از آنجا به خراسان بازگشت شهرهای فراوانی بنا نهاد، و به عراق آمد و بعد از آن در شهر ((زور)) بیمار شد و از دنیا رفت ، و به گفته بعضی بیش از 36 سال عمر نکرد، جسد او را به اسکندریه بردند در آنجا دفن نمودند.
دوم : جمعی از مورخین معتقدند ذو القرنین یکی از پادشاهان ((یمن)) بوده (پادشاهان یمن بنام ((تبع)) خوانده می شدند که جمع آن ((تبابعه)) است).
از جمله ((اصمعی)) در تاریخ عرب قبل از اسلام ، و ((ابن هشام)) در تاریخ معروف خود بنام ((سیره)) و ابوریحان بیرونی در ((الاثار الباقیه)) را می توان نام برد که از این نظریه دفاع کرده اند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 543
حتی در اشعار ((حمیری ها)) (که از اقوام یمن بودند) و بعضی از شعرای

جاهلیت اشعاری دیده می شود که در آنها افتخار به وجود ((ذو القرنین)) کرده اند.
طبق این فرضیه ، سدی را که ذو القرنین ساخته همان سد معروف ((مارب)) است .
سومین نظریه که ضمنا جدیدترین آنها محسوب می شود همانست که دانشمند معروف اسلامی ابو الکلام آزاد که روزی وزیر فرهنگ کشور هند بود، در کتاب محققانه ای که در این زمینه نگاشته است آمده .
طبق این نظریه ذو القرنین همان ((کورش کبیر)) پادشاه هخامنشی است .
از آنجا که نظریه اول و دوم تقریبا هیچ مدرک قابل ملاحظه تاریخی ندارد و از آن گذشته ، نه اسکندر مقدونی دارای صفاتی است که قرآن برای ذو القرنین شمرده و نه هیچیک از پادشاهان یمن .
به علاوه ((اسکندر مقدونی)) سد معروفی نساخته ، اما ((سد مارب)) در ((یمن)) سدی است که با هیچیک از صفاتی که قرآن برای سد ذو القرنین ذکر کرده است تطبیق نمی کند، زیرا سد ذو القرنین طبق گفته قرآن از آهن و مس ساخته شده بود، و برای جلوگیری از هجوم اقوام وحشی بوده ، در حالی که سد مارب از مصالح معمولی ، و به منظور جمع آوری آب و جلوگیری از طغیان سیلابها ساخته شده بود، که شرح آن را قرآن در سوره ((سبا)) بیان کرده است .
به همین دلیل بحث را بیشتر روی نظریه سوم متمرکز می کنیم ، و در اینجا

لازم می دانیم به چند امر دقیقا توجه شود:
الف : نخستین مطلبی که در اینجا جلب توجه می کند این است که ((ذو القرنین)) (صاحب دو قرن) چرا به این نام نامیده شده است ؟
بعضی معتقدند این نامگذاری به خاطر آن است که او به شرق و غرب عالم رسید که عرب از آن تعبیر به قرنی الشمس (دو شاخ آفتاب) می کند.
بعضی دیگر معتقدند که این نام به خاطر این بود که دو قرن زندگی یا حکومت کرد، و در اینکه مقدار قرن چه اندازه است نیز نظرات متفاوتی دارند.
بعضی می گویند در دو طرف سر او برآمدگی مخصوصی بود و به خاطر آن به ذو القرنین معروف شد.
و بالاخره بعضی بر این عقیده اند که تاج مخصوص او دارای دو شاخک بود.
و عقائد دیگری که نقل همه آنها به طول میانجامد، و چنانکه خواهیم دید مبتکر نظریه سوم یعنی ((ابو الکلام)) آزاد از این لقب ، استفاده فراوانی برای اثبات نظریه خود کرده است .
ب : از قرآن مجید به خوبی استفاده می شود که ذو القرنین دارای صفات

ممتازی بود:
- خداوند اسباب پیروزیها را در اختیار او قرار داد.
- او سه لشگرکشی مهم داشت : نخست به غرب ، سپس به شرق و سرانجام به منطقه ای که در آنجا یک تنگه کوهستانی وجود داشته ، و در هر یک از این سفرها با اقوامی برخورد کرد که شرح صفات آنها در تفسیر آیات گذشت .
- او مرد مؤ من و موحد و مهربانی بود، و از طریق عدل و داد منحرف نمی شد، و به همین جهت مشمول لطف خاص پروردگار بود.
او یار نیکوکاران و دشمن ظالمان و ستمگران بود، و به مال و ثروت دنیا علاقه ای نداشت .
- او هم به خدا ایمان داشت و هم به روز رستاخیز. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 545
- او سازنده یکی از مهمترین و نیرومندترین سدها است ، سدی که در آن بجای آجر و سنگ از آهن و مس استفاده شد (و اگر مصالح دیگر در ساختمان آن نیز به کار رفته باشد تحت الشعاع این فلزات بود) و هدف او از ساختن این سد کمک به گروهی مستضعف در مقابل ظلم و ستم قوم یاجوج و ماجوج بوده است .
- او کسی بوده که قبل از نزول قرآن نامش در میان جمعی از مردم شهرت داشت ، و لذا قریش یا یهود از پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) درباره آن سؤ ال کردند، چنانکه قرآن میگوید یسئلونک عن ذی القرنین : ((از تو در باره ذو القرنین سؤ ال می کنند)).
اما از قرآن چیزی که صریحا دلالت کند او پیامبر بوده استفاده نمی شود هر چند تعبیراتی در قرآن هست که اشعار به این معنی دارد چنانکه در تفسیر آیات سابق گذشت .
از بسیاری از روایات اسلامی که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ائمه اهلبیت (علیهم السلام) نقل شده نیز می خوانیم : ((او پیامبر نبود بلکه بنده صالحی بود))
ج : اساس قول سوم (ذو القرنین کورش کبیر بوده است) به طور بسیار فشرده بر دو اصل استوار است :
نخست اینکه : سؤ ال کنندگان در باره این مطلب از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) طبق روایاتی که در شان نزول آیات نازل شده است یهود بوده اند، و یا قریش به تحریک یهود، بنابراین باید ریشه این مطلب را در کتب یهود پیدا کرد.
از میان کتب معروف یهود به کتاب دانیال فصل هشتم بازمی گردیم ، در آنجا چنین می خوانیم :
((در سال سلطنت ((بل شصر)) به من که دانیالم رؤ یائی مرئی شد بعد

از رؤ یائی که اولا به من مرئی شده بود، و در رؤ یا دیدم ، و هنگام دیدنم چنین تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 546
شد که من در قصر ((شوشان)) که در کشور ((عیلام)) است بودم و در خواب دیدم که در نزد نهر ((اولای)) هستم و چشمان خود را برداشته نگریستم و اینکه قوچی در برابر نهر بایستاد و صاحب دو شاخ بود، و شاخهایش بلند... و آن قوچ را به سمت ((مغربی)) و ((شمالی)) و ((جنوبی)) شاخ زنان دیدم ، و هیچ حیوانی در مقابلش مقاومت نتوانست کرد، و از اینکه احدی نبود که از دستش رهائی بدهد لهذا موافق راءی خود عمل مینمود و بزرگ می شد...))
پس از آن در همین کتاب از ((دانیال)) چنین نقل شده : ((جبرئیل بر او آشکار گشت و خوابش را چنین تعبیر نمود)):
قوچ صاحب دو شاخ که دیدی ملوک مدائن و فارس است (یا ملوک ماد و فارس است).
یهود از بشارت رؤ یای دانیال چنین دریافتند که دوران اسارت آنها با قیام یکی از پادشاهان ماد و فارس ، و پیروز شدنش بر شاهان بابل ، پایان می گیرد، و از چنگال بابلیان آزاد خواهند شد.
چیزی نگذشت که ((کورش)) در صحنه حکومت ایران ظاهر شد و کشور ماد و فارس را یکی ساخت ، و سلطنتی بزرگ از آن دو پدید آورد، و همانگونه که رؤ یای دانیال گفته بود که آن قوچ شاخهایش را به غرب و شرق و جنوب می زند کورش نیز در هر سه جهت فتوحات بزرگی انجام داد.
یهود را آزاد ساخت و اجازه بازگشت به فلسطین به آنها داد.
جالب اینکه در تورات در کتاب ((اشعیا)) فصل 44 شماره 28 چنین می خوانیم : ((آنگاه در خصوص کورش می فرماید که شبان من اوست))، و تمامی مشیتم را به اتمام رسانده به ((اورشلیم خواهد گفت که بنا کرده خواهی شد)).
این جمله نیز قابل توجه است که در بعضی از تعبیرات تورات ، از کورش تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 547
تعبیر به عقاب مشرق ، و مرد تدبیر که از مکان دور خوانده خواهد شد آمده است (کتاب اشعیا فصل 46 شماره 11).
دوم : اینکه در قرن نوزدهم میلادی در نزدیکی استخر در کنار نهر ((مرغاب)) مجسمه ای از کورش کشف شد که تقریبا به قامت یک انسان است ، و کورش را در صورتی نشان می دهد که دو بال همانند بال عقاب از دو جانبش گشوده شد، و تاجی به سر دارد که دو شاخ همانند شاخ های قوچ در آن دیده می شود.
این مجسمه که نمونه بسیار پر ارزشی از فن حجاری قدیم است

آنچنان جلب توجه دانشمندان را نمود که گروهی از دانشمندان آلمانی فقط برای تماشای آن به ایران سفر کردند.
از تطبیق مندرجات تورات با مشخصات این مجسمه این احتمال در نظر این دانشمند کاملا قوت گرفت که نامیدن ((کورش)) به ((ذو القرنین)) (صاحب دو شاخ) از چه ریشه ای مایه می گرفت ، و همچنین چرا مجسمه سنگی کورش دارای بالهائی همچون بال عقاب است ، و به این ترتیب بر گروهی از دانشمندان مسلم شد که شخصیت تاریخی ذو القرنین از این طریق کاملا آشکار شده است .
آنچه این نظریه را تایید می کند اوصاف اخلاقی است که در تاریخ برای کورش نوشته اند.
هردوت مورخ یونانی مینویسد: ((کورش)) فرمان داد تا سپاهیانش جز به روی جنگجویان شمشیر نکشند، و هر سرباز دشمن که نیزه خود را خم کند او را نکشند، و لشگر کورش فرمان او را اطاعت کردند بطوری که توده ملت ، مصائب جنگ را احساس نکردند.
و نیز ((هردوت)) در باره او می نویسد: کورش پادشاهی کریم و سخی و بسیار ملایم و مهربان بود، مانند دیگر پادشاهان به اندوختن مال حرص نداشت تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 548
بلکه نسبت به کرم و عطا حریص بود، ستمزدگان را از عدل و داد برخوردار می ساخت و هر چه را متضمن خیر بیشتر بود دوست می داشت .
و نیز مورخ دیگر ((ذی نوفن)) می نویسد: کورش پادشاه عاقل و مهربان بود و بزرگی ملوک با فضائل حکماء در او جمع بود، همتی فائق ، وجودی غالب داشت ، شعارش خدمت انسانیت و خوی او بذل عدالت بود، و تواضع و سماحت در وجود او جای کبر و عجب را گرفته بود.
جالب اینکه این مورخان که کورش را این چنین توصیف کرده اند از تاریخنویسان بیگانه بودند نه از قوم یا ابناء وطن او، بلکه اهل یونان بودند و می دانیم مردم یونان به نظر دوستی به کورش نگاه نمی کردند، زیرا با فتح ((لیدیا)) به دست کورش شکست بزرگی برای ملت یونان فراهم گشت .
طرفداران این عقیده می گویند اوصاف مذکور در قرآن مجید در باره ذو القرنین با اوصاف کورش تطبیق می کند.
از همه گذشته کورش سفرهائی به شرق غرب و شمال انجام داد که در تاریخ زندگانیش به طور مشروح آمده است ، و با سفرهای سه گانه ای که در قرآن ذکر شده قابل انطباق می باشد:
نخستین لشگر کشی کورش به کشور لیدیا که در قسمت

شمال آسیای صغیر قرار داشت صورت گرفت ، و این کشور نسبت به مرکز حکومت کورش جنبه غربی داشت .
هـر گـاه نـقـشه ساحل غربی آسیای صغیر را جلو روی خود بگذاریم خواهیم دید که قسمت اعـظـم سـاحـل در خـلیـجـک هـای کـوچـک غرق می شود، مخصوصا در نزدیکی ازمیر که خلیج صورت چشمهای به خود می گیرد.
قـرآن مـیـگـویـد ذو القـرنین در سفر غربیش احساس کرد خورشید در چشمه گلالودی فرو میرود.
این صحنه همان صحنه ای بود که کورش به هنگام فرو رفتن قرص آفتاب
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 549
(در نظر بیننده) در خلیجک های ساحلی مشاهده کرد.
لشـگـرکـشـی دوم کورش به جانب شرق بود، چنانکه هردوت می گوید: این هجوم شرقی کـوروشـی بـعـد از فـتـح لیـدیـا صـورت گـرفـت ، مـخـصـوصـا طـغـیـان بـعـضـی از قبائل وحشی بیابانی کورش را به این حمله واداشت .
تـعـبـیـر قـرآن حـتـی اذا بـلغ مـطـلع الشـمـس وجـدهـا تـطـلع عـلی قـوم لم نـجـعـل لهـم مـن دونـهـا سـتـرا اشـاره بـه سـفر کورش به منتهای شرق است که مشاهده کرد خـورشـیـد بـر قـومـی طـلوع مـی کند که در برابر تابش آن سایبانی ندارند اشاره به اینکه آن قوم بیابانگرد و صحرانورد بودند.
کـورش لشـگـر کـشـی سـومـی داشـت کـه بـه سـوی شمال ، به طرف کوههای قفقاز بود، تا به تنگه میان دو کوه رسید، و برای جلوگیری از هـجـوم اقـوام وحـشی با درخواست مردمی که در آنجا بودند در برابر تنگه سد محکمی بنا کرد.
ایـن تـنـگه در عصر حاضر تنگه داریال نامیده می شود که در نقشه های موجود میان ولادی کـیـوکـز و تـفـلـیـس نـشان داده می شود، در همانجا که تاکنون دیوار آهنی موجود است ، این دیـوار هـمـان سـدی اسـت کـه کـورش بـنـا نـموده زیرا اوصافی که قرآن در باره سد ذو القرنین بیان کرده کاملا بر آن تطبیق می کند.
این بود خلاصه آنچه در تقویت نظریه سوم بیان شده است .
درسـت اسـت که در این نظریه نیز نقطه های ابهامی وجود دارد، ولی فعلا می توان از آن بـه عـنـوان بـهـتـریـن نـظـریـه در بـاره تـطـبـیـق ذو القـرنـیـن بـر رجال معروف تاریخی نام برد. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 550
3 - سد ذو القرنین کجاست ؟
گـر چـه بـعضی میل دارند این سد را با دیوار معروف چین که هم اکنون

برپاست و صدها کیلومتر ادامه دارد منطبق بدانند، ولی روشن است که دیوار چین نه از آهن و مس ساخته شده ، و نه در یک تنگه باریک کوهستانی است ، بلکه دیواری است که از مصالح معمولی بنا گردیده ، و همانگونه که گفتیم صدها کیلو متر طول آنست ، و الان هم موجود است .
بعضی دیگر اصرار دارند که این همان سد مارب در سرزمین یمن می باشد در حالی که سد مارب گر چه در یک تنگه کوهستانی بنا شده ولی برای جلوگیری از سیلاب و به منظور ذخیره آب بوده ، و ساختمانش از آهن و مس نیست .
ولی طبق گواهی دانشمندان - همانگونه که در بالا نیز اشاره کردیم - در سرزمین قفقاز میان دریای خزر و دریای سیاه سلسله کوههائی است همچون یک دیوار که شمال را از جنوب جدا می کند، تنها تنگه ای که در میان این کوههای دیوار مانند وجود دارد تنگه داریال معروف است ، و در همانجا تاکنون دیوار آهنین باستانی به چشم می خورد، و به همین جهت بسیاری معتقدند که سد ذو القرنین همین سد است .
جالب اینکه در آن نزدیکی نهری است بنام سائرس که بمعنی کورش است (یونانیان کورش را سائرس می نامیدند)
در آثار باستانی ارمنی از این دیوار به نام بهاگ گورائی یاد شده و معنی این کلمه تنگه کورش یا معبر کورش است ، و این سند نشان میدهد که بانی این سد او بوده است . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 551
4 - یاجوج و ماجوج کیانند؟
در قرآن مجید در دو سوره از یاجوج و ماجوج سخن به میان آمده ، یکی در آیات مورد بحث و دیگر در سوره انبیاء آیه 96.
آیات قرآن به خوبی گواهی می دهد که این دو نام متعلق به دو قبیله وحشی خونخوار بوده است که مزاحمت شدیدی برای ساکنان اطراف مرکز سکونت خود داشته اند.
در تورات در کتاب حزقیل فصل سی و هشتم و فصل سی و نهم ، و در کتاب رؤ یای یوحنا فصل بیستم از آنها به عنوان گوگ و ماگوگ یاد شده است که معرب آن یاجوج و ماجوج می باشد.
به گفته مفسر بزرگ ، علامه طباطبائی در المیزان از مجموع گفته های تورات استفاده می شود که ماجوج یا یاجوج و ماجوج ، گروه یا گروه های بزرگی بودند که در دور دستترین نقطه شمال آسیا زندگی داشتند مردمی جنگجو و غارتگر بودند.
بعضی معتقدند این دو کلمه عبری است ، ولی در اصل از زبان یونانی به عبری منتقل شده است و در زبان یونانی گاگ و ماگاگ تلفظ میشده که در سایر لغات اروپائی نیز به همین صورت انتقال

یافته است .
دلائل فراوانی از تاریخ در دست است که در منطقه شمال شرقی زمین در نواحی مغولستان در زمانهای گذشته گوئی چشمه جوشانی از انسان وجود داشته ، مردم این منطقه به سرعت زاد و ولد می کردند، و پس از کثرت و فزونی به سمت شرق ، یا جنوب سرازیر می شدند، و همچون سیل روانی این سرزمینها را زیر پوشش خود قرار می دادند، و تدریجا در آنجا ساکن می گشتند.
برای حرکت سیل آسای این اقوام ، دورانهای مختلفی در تاریخ آمده است
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 552
که یکی از آنها دوران هجوم این قبائل وحشی در قرن چهارم میلادی تحت زمامداری آتیلا بود که تمدن امپراطوری روم را از میان بردند.
و دوران دیگر که ضمنا آخرین دوران هجوم آنها محسوب می شود در قرن دوازدهم میلادی به سرپرستی چنگیز خان صورت گرفت که بر ممالک اسلامی و عربی ، هجوم آوردند و بسیاری از شهرها از جمله بغداد را ویران نمودند.
در عصر کورش نیز هجومی از ناحیه آنها اتفاق افتاد که در حدود سال پانصد قبل از میلاد بود، ولی در این تاریخ ، حکومت متحد ماد و فارس به وجود آمد و اوضاع تغییر کرد و آسیای غربی از حملات این قبائل آسوده شد.
به این ترتیب نزدیک به نظر میرسد که یاجوج و ماجوج از همین قبائل وحشی بوده اند که مردم قفقاز به هنگام سفر کورش به آن منطقه تقاضای جلوگیری از آنها را از وی نمودند، و او نیز اقدام به کشیدن سد معروف ذو القرنین نمود. الکهف
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 553
آیه 99 ـ 102
آیه و ترجمه
وَ تَرَکْنَا بَعْضهُمْ یَوْمَئذٍ یَمُوجُ فی بَعْضٍ وَ نُفِخَ فی الصورِ فجَمَعْنَهُمْ جمْعاً(99)
وَ عَرَضنَا جَهَنَّمَ یَوْمَئذٍ لِّلْکَفِرِینَ عَرْضاً(100)
الَّذِینَ کانَت أَعْیُنهُمْ فی غِطَاءٍ عَن ذِکْرِی وَ کانُوا لا یَستَطِیعُونَ سمْعاً(101)
أَ فَحَسِب الَّذِینَ کَفَرُوا أَن یَتَّخِذُوا عِبَادِی مِن دُونی أَوْلِیَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْکَفِرِینَ نُزُلاً(102)
ترجمه :99 - در آن روز (که جهان پایان می گیرد) ما آنها را چنان رها می کنیم که درهم موج می زنند و در صور دمیده می شود و ما همه را جمع می کنیم .
100 - در آن روز جهنم را به کافران عرضه می داریم
101 - همانها که چشمهایشان در پرده بود و به یاد من نیفتادند، و

قدرت شنوائی نداشتند!
102 - آیا کافران گمان کردند می توانند بندگان مرا به جای من اولیای خود انتخاب کنند.
ما برای کافران جهنم را منزلگاه قرار دادیم .
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 554
تفسیر: منزلگاه افراد بی ایمان
به تناسب بحثی که در گذشته از سد یاجوج و ماجوج و درهم کوبیدن آن در آستانه رستاخیز به میان آمد، در آیات مورد بحث به مسائل مربوط به قیام قیامت ادامه داده چنین میگوید: در آن روز که جهان پایان می گیرد ما آنها را چنان رها می کنیم که درهم موج می زنند (و ترکنا بعضهم یومئذ یموج فی بعض).
تعبیر به یموج یا بخاطر فزونی و کثرت انسانها در آن صحنه است همانگونه که در تعبیرات معمولی نیز می گوئیم در فلان جریان جمعیت موج می زد و یا بخاطر اضطراب و لرزه ای است که به اندام انسانها در آن روز می افتد، گوئی همچون امواج آب پیکر آنها می لرزد.
البته این دو تفسیر تضادی با هم ندارند، ممکن است هر دو جهت موجب این تعبیر باشد.
سپس اضافه می کند: آنگاه در صور دمیده می شود، و ما آنها را حیات نوین می بخشیم و جمعشان می کنیم (و نفخ فی الصور فجمعناهم جمعا)
بدون شک همه انسانها در آن صحنه ، جمع خواهند بود، و احدی از این قانون مستثنا نیست ، تعبیر جمعناهم جمعا نیز اشاره به همین حقیقت است
از مجموع آیات قرآن بخوبی استفاده می شود که در پایان جهان و آغاز جهان دیگر، دو تحول عظیم انقلابی در عالم رخ می دهد: نخستین تحول ، فنای موجودات و انسانها در یک برنامه ضربتی است ، و دومین برنامه که معلوم نیست چه اندازه با برنامه نخست فاصله دارد. برانگیخته شدن مردگان آنهم با یک برنامه ضربتی دیگر است ، که از این دو برنامه در قرآن به عنوان نفخ صور تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 555
(دمیدن در شیپور) تعبیر شده است ، و ما به خواست خدا شرح آنرا در ذیل آیات 68 سوره زمر بیان خواهیم کرد.
در اینجا روایتی از اصبغ نباته از علی (علیه السلام) نقل شده که امام در تفسیر جمله ترکنا بعضهم یومئذ یموج فی بعض می فرماید منظور روز قیامت است
ممکن است چنین تصور شود که این روایت با آنچه ما در بالا در تفسیر آیه آوردیم منافات دارد زیرا ما آن را به مرحله فناء دنیا تفسیر

نمودیم (همانگونه که ظاهر آیات قبل و بعد آن است).
اما توجه به یک نکته این اشکال را بر طرف می سازد و آن اینکه گاهی روز قیامت به معنی وسیع کلمه به کار میرود که مقدمات آن را نیز شامل می شود و می دانیم یکی از مقدمات آن ، فنای ضربتی دنیا است .
سپس به شرح حال کافران می پردازد، هم عاقبت اعمالشان و هم صفاتی را که موجب آن سرنوشت می گردد بیان می دارد و چنین می گوید: ما جهنم را در آن روز به کافران عرضه می داریم (و عرضنا جهنم یومئذ للکافرین عرضا).
جهنم با عذابهای رنگارنگش و مجازاتهای مختلف دردناکش در برابر آنها کاملا ظاهر و آشکار می شود که همین مشاهده و ظهورش در برابر آنان خود عذابی است دردناک و جانکاه ، تا چه رسد به اینکه گرفتار آن شوند.
کافران کیانند و چرا گرفتار چنان سرنوشت می شوند؟ در یک جمله کوتاه آنها را چنین معرفی می کند: همانان که چشمهایشان در پرده بود، و نتوانستند چهره حق را ببینند و به یاد من بیفتند (الذین کانت اعینهم فی غطاء عن تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 556
ذکری).
و همانها که گوش داشتند اما قدرت شنوائی نداشتند (و کانوا لا یستطیعون سمعا).
در حقیقت آنها مهمترین وسیله حقجوئی و درک واقعیات و آنچه عامل سعادت و شقاوت انسان می شود از کار انداخته بودند، یعنی چشمهای بینا و گوشهای شنوا را بر اثر اندیشه های غلط و تعصبها و کینه توزیها و صفات زشت دیگر در حجابی سخت و سنگین فرو برده بودند.
جالب اینکه در مورد چشم می گوید: چشمهایشان در پوششی دور از یاد من قرار داشت ، اشاره به اینکه چون در پوشش و حجاب غفلت بودند آثار خدا را ندیدند و چون ندیدند حقیقت ، ره افسانه زدند، و خدا را فراموش کردند.
آری چهره حق آشکار است ، و همه چیز این جهان با انسان سخن می گوید تنها یک چشم بینا و یک گوش شنوا لازم است و بس .
به تعبیر دیگر یاد خدا چیزی نیست که با چشم دیده شود، آنچه دیده می شود آثار او است ، اما آثار او، سبب یاد او است .
آیه بعد به یک نقطه انحراف فکری آنها که پایه اصلی انحرافات دیگرشان بوده است اشاره کرده می گوید: آیا کافران گمان کردند می توانند بندگان مرا بجای من ولی و سرپرست خود انتخاب کنند (افحسب

الذین کفروا ان یتخذوا عبادی من دونی اولیاء).
آیا این بندگانی که معبود واقع شدند همچون مسیح و فرشتگان هر قدر مقامشان والا باشد از خود چیزی دارند که بتوانند از دیگران حمایت کنند؟ یا بعکس ، خود آنها هم هر چه داشتند از ناحیه خدا بود، حتی خودشان نیز نیازمند تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 557
به هدایت او بودند این حقیقتی است که آنها فراموشش کردند و در شرک فرو رفتند.
در پایان آیه برای تاکید بیشتر می فرماید: ما جهنم را برای منزلگاه کافران آماده ساختیم و از آنها در این منزل پذیرائی می کنیم ! (انا اعتدنا جهنم للکافرین نزلا).
نزل (بر وزن رسل) هم به معنی منزلگاه آمده ، و هم به معنی چیزی که برای پذیرائی مهمان آماده می شود، بعضی گفته اند نخستین چیزی است که با آن از مهمان پذیرائی می کنند، همانند شربت یا میوه ای که در آغاز ورود مهمان برای او می آورند. الکهف
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 558
آیه 103 ـ 108
آیه و ترجمه
قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُم بِالاَخْسرِینَ أَعْمَلاً(103)
الَّذِینَ ضلَّ سعْیهُمْ فی الْحَیوةِ الدُّنْیَا وَ هُمْ یحْسبُونَ أَنهُمْ یحْسِنُونَ صنْعاً(104)
أُولَئک الَّذِینَ کَفَرُوا بِئَایَتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائهِ فحَبِطت أَعْمَلُهُمْ فَلا نُقِیمُ لهُمْ یَوْمَ الْقِیَمَةِ وَزْناً(105)
ذَلِک جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا کَفَرُوا وَ اتخَذُوا ءَایَتی وَ رُسلی هُزُواً(106)
إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ کانَت لهُمْ جَنَّت الْفِرْدَوْسِ نُزُلاً(107)
خَلِدِینَ فِیهَا لا یَبْغُونَ عَنهَا حِوَلاً(108)
ترجمه :103 - بگو آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین (مردم) کیانند.
104 - آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده ، با اینحال گمان می کنند کار تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 559
105 - آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند، به همین جهت اعمالشان حبط و نابود شد، لذا روز قیامت میزانی برای آنها برپا نخواهیم کرد.
106 - اینگونه کیفر آنها دوزخ است ، بخاطر آنکه کافر شدند و آیات من و پیامبرانم را به باد استهزاء گرفتند.
107 - اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند باغهای فردوس منزلگاهشان است .
108 - آنها جاودانه در آن خواهند ماند و هرگز تقاضای نقل مکان

از آنجا نمی کنند.
تفسیر: زیانکارترین مردم
این آیات و آیات آینده تا پایان این سوره در عین اینکه توضیحی است برای صفات افراد بی ایمان ، یکنوع جمعبندی است برای تمام بحثهائی که در این سوره گذشت مخصوصا بحثهای مربوط به داستان اصحاب کهف و موسی و خضر و ذو القرنین و تلاشهای آنها در برابر مخالفانشان .
نخست به معرفی زیانکارترین انسانها و بدبخترین افراد بشر می پردازد، اما برای تحریک حس کنجکاوی شنوندگان در چنین مساله مهمی آن را در شکل یک سؤ ال مطرح می کند و به پیامبر دستور می دهد: بگو آیا به شما خبر دهم زیانکارترین مردم کیست ؟! (قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا)
بلافاصله خود پاسخ می گوید تا شنونده مدت زیادی در سرگردانی نماند: زیانکارترین مردم کسانی هستند که کوششهایشان در زندگی دنیا گم و نابود شده با این حال گمان می کنند کار نیک انجام می دهند! (الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا)
مسلما مفهوم خسران تنها این نیست که انسان منافعی را از دست بدهد بلکه تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 560
خسران واقعی آنست که اصل سرمایه را نیز از کف دهد، چه سرمایه ای برتر و بالاتر از عقل و هوش و نیروهای خداداد و عمر و جوانی و سلامت است ؟ همینها که محصولش اعمال انسان است و عمل ما تبلوری است از نیروها و قدرتهای ما.
هنگامی که این نیروها تبدیل به اعمال ویرانگر یا بیهوده ای شود گوئی همه آنها گم و نابود شده اند، درست به این می ماند که انسان سرمایه عظیمی همراه خود به بازار ببرد اما در وسط راه آنرا گم کند و دست خالی برگردد.
البته در صورتی که انسان بداند سرمایه خویش را از دست داده گر چه خسران کرده ، اما خسران خطرناکی نیست ، چرا که این زیان درسهائی برای آینده به او می آموزد که گاهی این درسها معادل آن سرمایه یا بیشتر از آن است و به این ترتیب در واقع چیزی را از دست نداده است .
اما زیان واقعی و خسران مضاعف آنجا است که انسان سرمایه های مادی و معنوی خویش را در یک مسیر غلط و انحرافی از دست دهد و گمان کند کار خوبی کرده است ، نه از این کوششها نتیجه ای برده ، نه از زیانش درسی آموخته ، و نه از تکرار این کار در امان است .

جالب اینکه در اینجا تعبیر به اخسرین اعمالا شده در حالی که باید اخسرین عملا باشد (چون تمیز معمولا مفرد است) این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که آنها فقط در یک بازار عمل گرفتار زیان و خسران نشده اند بلکه جهل مرکبشان ، سبب خسران در همه برنامه های زندگی و تمام اعمال و کارهایشان شده است .
به تعبیر دیگر گاه انسان در یک رشته تجارت زیان می کند، و در یک رشته دیگر سود، و در پایان سال آنها را روی هم محاسبه کرده می بیند چندان زیانی نکرده است ، ولی بدبختی آن است که انسان در تمام رشته هائی که سرمایه گذاری کرده زیان کند. تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 561
ضمنا تعبیر به گم شدن گویا اشاره به این حقیقت است که اعمال انسان به هر صورت در عالم نابود نمی شود، همانگونه که ماده و انرژیهای جهان هر چند دائما تغییر شکل می دهند اما به هر حال از بین نمی روند، ولی گاه گم می شوند، چون آثار آنها به چشم نمی خورد و هیچگونه استفاده از آن نمی گردد، همانند سرمایه های گم شده ای که از دسترس ما خارج و بلا استفاده است .
در باره اینکه چرا انسان گرفتار چنین حالتی از نظر روانی می شود در نکات بحث خواهیم کرد.
آیات بعد به معرفی صفات و معتقدات این گروه زیانکار می پردازد و چند صفت که ریشه تمام بدبختیهای آنها است ، بیان می دارد:
نخست می گوید: آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان کافر شدند (اولئک الذین کفروا بایات ربهم)
آیاتی که چشم و گوش را بینا و شنوا می کند، آیاتی که پرده های غرور را درهم میدرد، و چهره واقعیت را در برابر انسان مجسم می سازد، و بالاخره آیاتی که نور است و روشنائی ، و آدمی را از ظلمات اوهام و پندارها بیرون آورده به سرزمین حقایق رهنمون می گردد.
دیگر اینکه آنها بعد از فراموش کردن خدا به معاد و لقاء الله کافر گشتند (و لقائه)
آری تا ایمان به معاد در کنار ایمان به مبدء قرار نگیرد و انسان احساس نکند که قدرتی مراقب اعمال او است و همه را برای یک دادگاه بزرگ و دقیق و سختگیر حفظ و نگهداری می کند، روی اعمال خود حساب صحیحی نخواهد کرد، و اصلاح نخواهد شد.
سپس اضافه می کند: به خاطر همین کفر به مبدء و معاد، اعمالشان حبط تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 562
و نابود شده است (فحبطت اعمالهم).
درست همانند خاکستری در برابر یک طوفان عظیم .
و چون آنها عملی که قابل سنجش و ارزش باشد ندارند، لذا روز

قیامت وزن و میزانی برای آنان برپا نخواهیم کرد (فلا نقیم لهم یوم القیامة وزنا).
چـرا کـه توزین و سنجش مربوط به جائی است که چیزی در بساط باشد، آنها که چیزی در بساط ندارند چگونه توزین و سنجشی داشته باشند؟!.
سـپـس ضـمـن بـیـان کـیفر آنها سومین عامل انحراف و بدبختی و زیانشان را بیان کرده می گـویـد: کـیـفـر آنـهـا جـهنم است به خاطر آنکه کافر شدند و آیات من و پیامبرانم را بباد استهزاء و سخریه گرفتند (ذلک جزائهم جهنم بما کفروا و اتخذوا آیاتی و رسلی هزوا).
و بـه ایـن تـرتـیـب آنـهـا سـه اصل اساسی معتقدات دینی (مبدء و معاد و رسالت انبیاء) را انکار کرده و یا بالاتر از انکار آن را به باد مسخره گرفته اند:
مـشـخـصـات کـفـار و زیـانکارترین مردم و همچنین سرانجام کارشان بخوبی دانسته شد و اکنون به سراغ مؤ منان و سرنوشتشان می رویم تا با قرینه مقابله ، وضع هر دو طرف کـامـلا مـشـخـص گـردد، قـرآن در ایـن زمـیـنـه مـیـگـویـد: کـسـانـی کـه ایـمـان آوردنـد و عـمـل صـالح انـجـام دادنـد بـاغـهـای فـردوس مـنـزلگـاهـشـان اسـت (ان الذیـن آمـنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 563
فـردوس بـه طـوری کـه بـعضی از مفسران بزرگ گفته اند باغی است که همه نعمتها و تـمـام مـواهب لازم در آن جمع باشد، و به این ترتیب فردوس بهترین و برترین باغهای بهشت است .
و از آنـجـا کـه کـمـال یـک نـعـمـت در صـورتـی خـواهـد بـود کـه دسـت زوال بـدامـن آن دراز نـشود بلا فاصله اضافه می کند: آنها جاودانه در این باغهای بهشت خواهند ماند (خالدین فیها)
و بـا ایـنـکـه طـبـع مـشـکل پسند و تحول طلب انسان دائما تقاضای دگرگونی و تنوع و تـحـول مـی کـنـد سـاکـنـان فـردوس هـرگـز تـقـاضـای نقل مکان و تحول از آن نخواهند کرد (لا یبغون عنها حولا).
بـرای ایـنـکـه هـر چـه مـی خـواهـنـد در آنـجـا هـسـت حـتـی تـنـوع و تکامل چنانکه شرح آن در نکته ها خواهد آمد
نکته ها: 1 - اخسرین اعمالا چه کسانی هستند؟!
در زندگی خود و دیگران بسیار دیده ایم که گاه انسان کار خلافی انجام میدهد در حالی کـه فـکـر مـی کـنـد کـه کـار خـوب و مـهـمـی انـجـام داده اسـت ، ایـن گـونـه جـهـل مـرکـب مـمـکـن اسـت یـک لحـظـه و یا یک سال ، و یا حتی یک عمر، ادامه یابد، و راستی بدبختی از این بزرگتر تصور نمی شود.
و اگر می بینیم قرآن چنین کسان را زیانکارترین مردم نام نهاده دلیلش

روشن است برای اینکه کسانی که مرتکب گناهی می شوند اما می دانند خلافکارند غالبا حد و مرزی برای خلافکاری خود قرار می دهند، و لااقل چهار اسبه نمی تازند، و بسیار می شود که به خود می آیند و برای جبران آن به سراغ توبه تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 564
و اعـمـال صـالح مـی رونـد، امـا آنـهـا کـه گـنـهـکـارنـد و در عـیـن حال گناهشان را عبادت ، و اعمال سوئشان را صالحات و کژی ها را درستی ها می پندارند، نـه تـنـها در صدد جبران نخواهند بود بلکه با شدت هر چه تمامتر به کار خود ادامه می دهـنـد، حـتـی تـمـام سـرمایه های وجود خود را در این مسیر به کار می گیرند، و چه تعبیر جالبی قرآن در باره آنها ذکر کرده : (اخسرین اعمالا).
در روایات اسلامی تفسیرهای گوناگونی برای اخسرین اعمالا آمده است که هر یک از آنها اشـاره به مصداق روشنی از این مفهوم وسیع است ، بی آنکه آنرا محدود کند، در حدیثی از اصـبغ بن نباته می خوانیم که شخصی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) از تفسیر این آیه سؤ ال کرد، امام فرمود: منظور یهود و نصاری هستند، اینها در آغاز بر حق بودند سپس بـدعـتهائی در دین خود گذاردند و در حالی که این بدعتها آنها را به راه انحراف کشانید گمان می کردند کار نیکی انجام می دهند در
حـدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می خوانیم : که پس از ذکر گفتار فوق فرمود: خوارج نهروان نیز چندان از آنها فاصله نداشتند!
در حـدیـث دیـگـر مـخـصـوصـا اشـاره بـه رهـبـانـها (مردان و زنان تارک دنیا) و گروه های بدعتگذار از مسلمین شده است .
و در بعضی از روایات به منکران ولایت امیر مؤ منان علی (علیه السلام) تفسیر گردیده .
راهـبـانـی کـه یک عمر در گوشه دیرها تن به انواع محرومیتها می دهند، از ازدواج چشم می پـوشند، از لباس و غذای خوب صرف نظر می کنند، و دیرنشینی را بر همه چیز مقدم می شمرند، و گمان می کنند این محرومیت ها سبب قرب آنها تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 565
به خدا است آیا مصداق اخسرین اعمالا نیستند؟
آیـا هـیـچ مـذهـب و آئیـن الهـی مـمـکـن اسـت بـر خـلاف قـانـون عـقل و فطرت ، انسان اجتماعی را به انزوا دعوت کند و این کار را سرچشمه قرب به خدا بداند؟
هـمـچـنین آنها که در آئین خدا بدعت گذاردند، تثلیث را بجای توحید و مسیح بنده خدا را به عنوان فرزند خدا، و خرافاتی دیگر از این قبیل را وارد آئین پاک الهی نمودند، به گمان اینکه دارند خدمتی می کنند، آیا این گونه افراد از زیانکارترین مردم نیستند؟!
خوارج نهروان ، آن جمعیت قشری بی مغز و نادان که بزرگترین گناهان

(همچون کشتن علی (علیه السلام) و گروهی از مسلمانان راستین و گلهای سرسبد اسلام) را موجب تقرب به خدا می دانستند و حتی بهشت را در انحصار خود فرض می کردند آیا از زیانکارترین مردم نبودند؟!
خلاصه آیه آنچنان مفهوم وسیعی دارد که اقوام زیادی را در گذشته و حال و آینده در برمی گیرد.
اکنون این سؤ ال پیش می آید که سرچشمه این حالت انحرافی خطرناک چیست ؟
مسلما تعصبهای شدید، غرورها، تکبر خودمحوری ، و حب ذات از مهمترین عوامل پیدایش این گونه پندارهای غلط است .
گاه تملق و چاپلوسی دیگران ، و زمانی در گوشه انزوا نشستن و تنها به قاضی رفتن ، سبب پیدایش این حالت می گردد که تمام اعمال و افکار انحرافی و زشت انسان در نظر او زینت می دهد، آنچنان که بجای احساس شرمندگی و ننگ از این زشتیها، احساس غرور و افتخار و مباهات می کند، همانگونه که قرآن در جای دیگر می فرماید: (افمن زین له سوء عمله فرآه حسنا: آیا کسی که اعمال زشتش در نظرش زینت داده شده است و آن را نیکو می پندارد... تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 566
(فاطر آیه 8).
در بعضی دیگر از آیات قرآن عامل این تزیین زشتیها، شیطان معرفی شده است ، و مسلما ابزار شیطان در وجود انسان همان خلق و خوهای زشت و انحرافی است ،
و اذزین لهم الشیطان اعمالهم و قال لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم :
به خاطر بیاورید هنگامی را که شیطان اعمال مشرکان را در نظرشان زینت داد و به آنها گفت در این میدان (جنگ بدر) هیچکس نمی تواند بر شما پیروز شود و من شخصا در کنار شما در این میدان شرکت دارم ! (سوره انفال آیه 48. قرآن پس از ذکر داستان برج معروف فرعون می گوید و کذلک زین لفرعون سوء عمله : این چنین برای فرعون اعمال زشتش در نظرش تزیین شده (که دست به این گونه کارهای احمقانه و مضحک برای مبارزه با خدا می زند و گمان می کند کار مهمی انجام داده است) (مؤ من - 36 و 37).
2 - لقاء الله چیست ؟
گرچه بعضی از شبه دانشمندان خرافی از اینگونه آیات چنین استفاده کرده اند که خدا را در جهان دیگر میتوان دید، و ملاقات را به معنی ملاقات حسی تفسیر نموده اند.
ولی بدیهی است که ملاقات حسی لازمه اش جسمیت ، و جسمیت

لازمهاش محدود بودن ، نیازمند بودن و فنا پذیر بودن است ، و هر عاقلی می داند خداوند نمی تواند دارای چنین صفاتی باشد.
بنابر این بدون شک منظور از ملاقات یا رؤ یت در آیات مختلف قرآن هنگامی که به خدا نسبت داده می شود ملاقات حسی نیست بلکه شهود باطنی است .
یعنی انسان در قیامت چون آثار خدا را بیشتر و بهتر از هر زمان مشاهده می کند او را با چشم دل آشکارا می بیند، و ایمان او نسبت به خدا یک ایمان شهودی تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 567
می شود، به همین دلیل ، طبق آیات قرآن ، حتی لجوج ترین منکران خدا در قیامت زبان به اعتراف می گشایند چرا که راهی برای انکار نمی بینند
گروهی از مفسران نیز مفهوم این تعبیر را مشاهده نعمتها و پاداشها، و همچنین عذاب و کیفرهای الهی دانسته اند، و در حقیقت کلمه نعمت و ثواب و جزا را در تقدیر گرفته اند.
از این دو تفسیر در عین اینکه با هم منافاتی ندارند تفسیر اول روشنتر به نظر میرسد.
3 - توزین اعمال
نیازی به این نداریم که مساله توزین اعمال را در قیامت از طریق تجسم اعمال تفسیر کنیم و بگوئیم عمل آدمی در آنجا تبدیل به جسم صاحب وزنی می شود چرا که توزین معنی وسیعی دارد و هر گونه سنجش را دربر می گیرد، مثلا در مورد افراد بی شخصیت می گوئیم آدمهای بیوزنی هستند، و یا سبک می باشند، در حالی که منظور کمبود شخصیت آنها است نه وزن جسمانی .
جالب اینکه در آیات بالا در مورد گروه اخسرین اعمالا می گوید: برای آنها در قیامت اصلا ترازوی سنجش برپا نمی سازیم آیا این با آیاتی که می گوید و الوزن یومئذ الحق (وزن در آنروز حق است - اعراف 8) منافات دارد؟!
مسلما نه ، زیرا توزین در مورد کسانی است که کار قابل سنجشی انجام داده اند، اما کسی که تمام وجودش و افکار و اعمالش حتی به اندازه بال یک مگس وزن ندارد چه نیازی به سنجش دارد؟!
لذا در روایت معروفی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : انه لیاتی الرجل العظیم السمین یوم القیامة لا یزن جناح بعوضة : در روز قیامت مردان تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 568
فربه بزرگ جثهای را در دادگاه خدا حاضر می کنند که وزنشان حتی به اندازه بال مگسی نیست ! چرا که در این جهان اعمالشان ، افکارشان و شخصیتشان همه تو خالی و پوک بود.
و از اینجا روشن می شود که مردم در آنجا چند دسته اند:

1 - گروهی بقدری از نظر حسنات و اعمال صالح پربارند که نیازی به توزین و حساب در کارشان نیست و بی حساب وارد بهشت می شوند.
2 - گروهی دیگر آنچنان اعمالشان حبط و باطل شده و یا بکلی فاقد عمل صالح هستند که باز نیازی به توزین ندارند، آنها نیز بی حساب وارد دوزخ می شوند!.
3 - اما گروه سوم آنهائی هستند که دارای حسنات و سیئات می باشند، کارشان به وزن و حساب کشیده می شود و شاید اکثر مردم داخل در این قسم سوم هستند.
4 - تفسیر جمله لا یبغون عنها حولا.
حول (بر وزن ملل) معنی مصدری دارد و به معنی تحول و نقل مکان است ، همانگونه که در تفسیر آیات گفتیم فردوس باغی از بهشت است که بهترین نعمتها و مواهب الهی در آن جمع است ، و به همین دلیل بهترین نقاط آن جهان می باشد: و لذا ساکنان آن هرگز تمنای نقل مکان از آن را نمی کنند.
ممکن است سؤ ال شود پس زندگی در آنجا به صورت یکنواخت و راکد خواهد بود و این خود عیب بزرگ آن است .
در پاسخ می گوئیم هیچ مانعی ندارد که تحول و تکامل در همان منطقه تداوم داشته باشد یعنی اسباب تکامل در آنجا جمع است ، و انسانها در پرتو اعمالی که در این تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 569
جهان انجام داده اند و مواهبی که خدا در آن جهان به آنها عنایت کرده در مسیر تکامل دائما پیش می روند.
به خواست خدا در ذیل آیات مناسب بحث پیرامون تکامل انسان را حتی در بهشت مشروحتر بیان خواهیم داشت .
5 - فردوس جای چه کسانی است ؟
سؤ ال دیگری که در اینجا پیش می آید این است که فردوس چنانکه گفته شد برترین جای بهشت است و در آیات فوق خواندیم فردوس منزلگاه افراد با ایمان و صاحبان اعمال صالح است ، اگر چنین است مناطق دیگر بهشت ساکنانی نباید داشته باشد، چرا که غیر مؤ من را در بهشت راهی نیست .
در پاسخ این سؤ ال می توان گفت که آیات فوق به هر فردی که ایمان و عمل صالح دارد اشاره نمی کند بلکه درجه والائی از نظر ایمان و عمل صالح را معیار برای دخول در فردوس قرار داده ، هر چند ظاهر آیه مطلق است ، اما توجه به مفهوم کلمه فردوس آن را مقید می کند.
لذا در سوره مؤ منون که صفات وارثان فردوس را بیان می کند حد

اعلائی از صفات مؤ منـان را ذکـر کرده که در همه افراد وجود ندارد و این خود قرینهای است بر اینکه ساکنان فـردوس بـایـد دارای صـفـات مـمـتـازی بـاشـنـد، عـلاوه بـر ایـمـان و عمل صالح .
و نـیـز بـه هـمـیـن دلیـل در حـدیـثـی کـه سـابقا از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نـقـل کـردیـم خـوانـدیم که می فرماید هر وقت از خدا تقاضای بهشت را می کنید مخصوصا تقاضای تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 570
فردوس کنید که جامعترین و کاملترین منزلگاه های بهشت است
اشاره بـه اینـکـه هـمـت افـراد بـا ایـمـان بـایـد در هـمـه چـیـز و در هـمـه حـال عـالی بـاشـد حـتـی در تـمـنـای بـهـشـت بـه مـراحـل پـائیـنـتـر قـنـاعـت نـکـنـد، هر چند مراحل پائینتر هم غرق نعمت است .
بـدیـهـی است کسی که چنین تقاضائی از خدا می کند لابد باید خود را برای رسیدن به چـنـیـن مـقـامـی آمـاده کند، لابد باید حداکثر تلاش و کوشش را برای کسب برترین صفات انسانی و انجام صالحترین اعمال به خرج دهد.
بـنـابـر ایـن آنـهـا کـه مـی گـویند خدا کند ما به بهشت راه یابیم هر چند در پائین ترین مراحل آن باشیم ، افرادی هستند که از همت والای مؤ منان راستین بهره کافی ندارند. الکهف
آیه 109 ـ 110
آیه و ترجمه
قُل لَّوْ کانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِّکلِمَتِ رَبی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ کلِمَت رَبی وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَداً(109)
قُـلْ إِنَّمـَا أَنـَا بَـشـرٌ مِّـثْـلُکـمْ یـُوحَـی إِلیَّ أَنَّمـَا إِلَهـُکُمْ إِلَهٌ وَحِدٌ فَمَن کانَ یَرْجُواْ لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلاً صلِحاً وَ لا یُشرِک بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدَا(110)
ترجمه :109 - بـگـو اگـر دریاها برای (نوشتن) کلمات پروردگارم مرکب شوند، دریاها پایان می گیرند پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان یابد، هر چند همانند آن (دریاها) را به آن اضافه کنیم ! تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 571
110 - بگو من فقط بشری هستم همچون شما (امتیازم این است که) به من وحی می شود که مـعـبـود شـمـا تـنـهـا یـکـی اسـت ، پـس هـر کـس امـیـد لقـای پـروردگـارش را دارد بـایـد عمل صالح انجام دهد، و کسی را در عبادت پروردگارش شریک نکند.
شان نزول : در شـان نـزول ایـن آیـه از ابـن عـباس چنین آمده است : یهود هنگامی که این سخن الهی را از پـیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شنیدند که ما اوتیتم من العلم الا قلیلا: شما جـز بـهره کمی از دانش ندارید گفتند: چگونه چنین چیزی میتواند صحیح باشد؟ در حالی که به ما تورات داده شده است و هر کس تورات به او داده شده است صاحب

خیر کثیر است ، در این هنگام نخستین آیه فوق نازل شد (و ترسیمی از علم بی نهایت خدا و ناچیز بودن علم ما در برابر علم او نمود).
بعضی می گویند یهود به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گفتند، خداوند به تو حکمت داده است و من یؤ ت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا: و هر کس به او حکمت داده شده دارای خیر کثیر است اما هنگامی که در باره روح از تو سؤ ال می کنیم جواب سربسته میگوئی ؟! آیه فوق نازل شد (و نشان داد که انسان هر قدر دانش داشته باشد در برابر علم بی پایان خدا بسیار ناچیز است).
تفسیر: آنها که امید لقای خدا را دارند
آیات فوق در عین اینکه بحث مستقلی را دنبال می کند در ارتباط با کل مباحث این سوره است ، زیرا هر یک از داستانهای سه گانه مهمی که در این سوره بود پرده از روی مطالب تازه و عجیبی برمیداشت ، گوئی قرآن در این آیات می خواهد تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 572
بگوید که آگاهی بر سرگذشت اصحاب کهف ، و موسی و خضر، و ذو القرنین در برابر علم بی پایان خدا مطلب مهمی نیست ، چرا که علم و دانش او از همه کائنات و جهان هستی از گذشته و حال و آینده را در برمی گیرد.
به هر حال قرآن در نخستین آیه مورد بحث به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) میگوید: بگو اگر دریاها برای نوشتن کلمات پروردگارم مرکب شود، دریاها پایان می یابد پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان گیرد، هر چند همانند آن را به آن اضافه کنیم (قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا).
مداد به معنی مرکب و یا ماده رنگینی که به کمک آن می نویسند می باشد، و در اصل از مد به معنی کشش گرفته شده است زیرا با کشش آن خطوط آشکار می شود.
کلمات جمع کلمه در اصل به معنی الفاظی است که با آن سخن گفته می شود و یا به تعبیر دیگر لفظی است که دلالت بر معنی دارد، اما از آنجا که هر یک از موجودات این جهان دلیل بر علم و قدرت پروردگار است گاهی به هر موجودی کلمة الله اطلاق می شود، مخصوصا این تعبیر در مورد موجودات مهم و با عظمت بیشتر آمده است :
قرآن مجید در مورد عیسی مسیح (علیه السلام) میگوید: انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله و کلمته القاها الی مریم : عیسی کلمه خداوند بود که آنرا به مریم القا نمود (سوره نساء - 171).
در آیه مورد بحث کلمه نیز به همین معنی است یعنی اشاره به موجودات
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 573

جهان هستی است که هر کدام حکایت از صفات گوناگون پروردگار می کند.
در حقیقت قرآن در این آیه توجه به این واقعیت می دهد که گمان مبرید عالم هستی محدود به آن است که شما می بینید یا می دانید یا احساس می کنید، بلکه آن قدر عظمت و گسترش دارد که اگر دریاها مرکب شوند و بخواهند نام آن و صفات و ویژگیهای آنها را بنویسند دریاها پایان می یابند پیش از آنکه موجودات جهان هستی را احصا کرده باشند.
توجه به این نکته نیز لازم است که دریا در اینجا مفهوم جنس را دارد، و همچنین کلمه مثل در جمله و لو جئنا بمثله مددا نیز معنی جنس را می رساند اشاره به اینکه هر قدر همانند این دریاها بر آن افزوده شود باز هم کلمات الهی پایان نمی گیرد.
و به همین دلیل آیه فوق با آیه مشابهی که در سوره لقمان آمده است هیچگونه منافاتی ندارد آنجا که می گوید: و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله : اگر تمام درختان روی زمین قلم شوند و دریا و هفت دریای دیگر، مرکب آن گردند (تا کلمات خدا را بنویسند هرگز کلمات او پایان نمی گیرد (لقمان - 27).
یعنی این قلمها می شکند و آن مرکبها تا آخرین قطره تمام می شوند و هنوز شرح مخلوقات و اسرار و حقایق جهان هستی باقی مانده است .
موضوع مهمی که در اینجا توجه به آن لازم است این است که آیه فوق در عین اینکه گسترش بی انتهای جهان هستی را در گذشته و حال و آینده مجسم می سازد ترسیمی از علم نامحدود خداوند نیز هست ، چرا که می دانیم خدا به همه آنچه در پهنه هستی بوده است و خواهد بود احاطه علمی دارد، بلکه علم او به حکم اینکه علم حضوری است از وجود این موجودات جدا نخواهد بود (دقت کنید). تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 574
پس به تعبیر دیگر می توان گفت : اگر تمام اقیانوسهای روی زمین مرکب و جوهر شوند و همه درختان قلم گردند هرگز قادر نیستند آنچه در علم خداوند است رقم بزنند.
ترسیمی از بی نهایت
قرآن مجید در اینجا برای مجسم ساختن عدد بی نهایت ، و نزدیک ساختن معنی علم بی پایان خدا و گستردگی فوق العاده جهان هستی را به افکار ما، در اینجا به بیان بسیار فصیح و بلیغی دست زده است و از اعداد زنده و جاندار استفاده کرده .
مگر اعداد هم زنده و مرده دارند؟

آری عددهائی که در ریاضیات به کار میرود و از تکثیر صفر در طرف راست اعداد صحیح بدست می آید در حقیقت اعدادی مرده است ، و هرگز نمی تواند عظمت چیزی را مجسم کند.
کسانی که با ریاضیات سر و کار دارند می دانند یک عدد یک که در طرف راست آن یک کیلومتر صفر باشد عددی است فوق العاده عظیم و گیج کننده که تصور عظمت آن براستی مشکل است ، اما برای چه اشخاصی ؟ برای ریاضی دانها، ولی برای توده مردم هرگز نمی تواند تجسمی از عظمت باشد:
عدد زنده آنست که فکر ما را به همراه خود تا آنجا که پیش میرود ببرد و واقعیت را آنچنان که هست در نظرها تجسم بخشد، روح داشته باشد، عظمت داشته باشد، و زبان داشته باشد.
قرآن به جای اینکه بگوید مخلوقات خداوند در پهنه هستی از عددی که یکصد کیلومتر صفر در کنار آن باشد فوق العاده بیشتر است می گوید: اگر تمام درختان روی زمین قلم شوند، و همه دریاها مرکب تمام این قلمها می شکند تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 575
و از بین می رود، و همه این مرکبها تا آخرین قطره پایان می یابند اما حقایق عالم هستی و اسرار و رموز آن و موجودات این جهان و معلومات پروردگار پایان نمی پذیرد.
درست فکر کنید یک قلم چقدر قدرت نوشتن دارد؟ سپس فکر کنید از یک شاخه کوچک درخت چند قلم ساخته می شود؟ پس از آن از یک درخت بزرگ با آن ساقه تنومندش چند هزار یا چند ملیون قلم تهیه می شود؟ سپس مجموع درختان روی زمین در تمام جنگلها و باغها را در نظر بگیرید، و قلمهائی که از آن ساخته می شود حساب کنید!
از سوی دیگر با یک قطره مرکب فکر کنید چند کلمه می توان نوشت ؟ سپس آن را در یک استخر و یک دریاچه و یک دریا و اقیانوس و سرانجام همه دریاهای روی زمین ضرب کنید، چه عدد عجیبی را تشکیل میدهد؟!!
عظمت این سخن آنگاه روشنتر می شود که به این واقعیت توجه کنیم که عدد سبع (هفت) در اینجا عدد تعداد نیست بلکه عدد تکثیر است ، و به تعبیر دیگر مفهومش این است که اگر دریاهای بسیار بر آن دریا بیفزائیم باز کلمات الله پایان نمی یابد.
فکر کنید این عدد تا چه اندازه زنده و جاندار است ، عددی است که فکر انسان را با خود می کشد و به سوی بی نهایت پیش می برد.
عددی است که هر کس ، چه ریاضیدان چه بی سواد، درک عظمت آن را می کند، و به گستردگی و ابهتش آشنا می شود.
آری علم خدا از این عدد هم بالاتر است .
علمی است نامحدود و بی نهایت .

عـلمـی اسـت کـه قـلمـرو آن سرتاسر جهان هستی است و گذشته و آینده تاریخ عالم و همه اسرار و رموز و حقایق را در برمی گیرد.
آیـه دوم کـه آخـریـن آیـه سـوره کـهـف اسـت مـجـمـوعـه ای اسـت از
اصول اساسی تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 576
اعـتقادات دینی ، یعنی توحید و معاد و رسالت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و در واقع همان چیزی است که آغاز سوره کهف نیز با آن بوده است ، چرا که در آغاز نیز سخن از الله و وحی و پاداش عمل و قیامت بود، و از یک نظر عصاره و فشرده ای است از مجموع این سوره که قسمت مهمی از آن بر محور این سه موضوع دور میزد.
و از آنـجـا کـه مـسـاله نبوت در طول تاریخش با انواع غلو و مبالغه همراه بوده است آن را چنین بیان می کند:
بـگـو مـن فـقـط بـشـری هـمچون شما هستم ، یگانه امتیازم این است که بر من وحی می شود (قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی).
و بـا ایـن تـعـبـیر بر تمام امتیازات پنداری شرک آلودی که پیامبران را از مرحله بشریت به مرحله الوهیت بالا می برد قلم سرخ می کشد.
سپس از میان تمام مسائلی که وحی می شود، انگشت روی مساله توحید می گذارد و میگوید: بر من وحی می شود که معبود شما فقط یکی است (انما الهکم اله واحد):
چـرا تـنـهـا بـه ایـن مـسـاله اشـاره شـده است برای اینکه توحید عصاره همه معتقدات و همه بـرنـامـه هـای فـردی و اجتماعی سعادتبخش انسان است ، در جای دیگر نیز گفته ایم که تـوحـیـد تـنـهـا یـک اصـل از اصـول دیـن نـیـسـت بـلکـه خـمـیـرمـایـه هـمـه اصول و فروع اسلام است .
اگـر در یـک مـثـال سـاده تعلیمات دین را از اصول و فروع به دانه های گوهری تشبیه کـنـیم باید توحید را به آن ریسمانی تشبیه کرد که این دانه ها را به هم پیوند میدهد و از مجموع آن گردنبند پرارزش و زیبائی می سازد.
و یـا ایـنـکـه اگـر هـر یـک از تعلیمات دین را به یکی از اعضاء پیکر انسان تشبیه کنیم باید بگوئیم توحید روحی است که در مجموع این پیکر دمیده است .
در بحثهای معاد و نبوت ، این واقعیت به ثبوت رسیده است که آنها جدا از
تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 577
توحید نیستند یعنی هنگامی که خدا را با همه صفاتش بشناسیم می دانیم چنین خدائی باید پـیـامـبـرانـی بـفـرسـتـد، و نـیـز حـکـمـت و عـدالت او ایـجـاب مـی کـنـد کـه دادگـاه عـدل و رسـتـاخـیـزی وجـود داشـتـه بـاشـد، مـسـائل اجـتـمـاعـی و کل جامعه انسانی و هر چه در ارتباط با آن است باید پرتوی از توحید و وحدت باشد تا سامان یابد.

بـه همین دلیل در احادیث می خوانیم که جمله لا اله الا الله قلعه محکم پروردگار است و هر کس در آن وارد شود از عذاب و کیفر الهی در امان است .
و نـیـز همه شنیده ایم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در آغاز اسلام می فرمود: اگر طالب رستگاری هستید زیر پرچم توحید درآئید (قولوا لا اله الا الله تفلحوا)
سـومـیـن جـمـله ایـن آیـه اشاره به مساله رستاخیز می کند و آنرا با فاء تفریع به مساله تـوحـید پیوند میزند، و میگوید: بنا بر این هر کس امید لقای پروردگارش را دارد باید عـمـل صـالح انـجـام دهـد (فـمـن کـان یـرجـوا لقـاء ربـه فلیعمل عملا صالحا).
لقـای پـروردگـار کـه هـمـان مـشـاهـده بـاطـنـی ذات پـاک او بـا چـشـم دل و بـصـیـرت درون است گر چه در این دنیا هم برای مؤ منان راستین امکانپذیر است اما از آنـجـا کـه ایـن مـسـاله در قـیـامـت بـه خـاطر مشاهده آثار بیشتر و روشنتر و صریحتر جنبه هـمگانی و عمومی پیدا می کند، این تعبیر در لسان قرآن معمولا در مورد روز قیامت به کار رفته از سوی دیگر طبیعی است اگر انسان انتظار و امید چیزی را دارد باید خود را برای استقبال از آن آماده کند.
آن کـس کـه ادعـا مـی کـنـد مـن انـتـظـار چـیـزی دارم و اثـری در عمل او نمایان نیست ، در واقع مدعی دروغینی بیش نخواهد بود.
به همین دلیل در آیه فوق ، فلیعمل عملا صالحا به صورت صیغه امر بیان شده ، امری که لازمه رجاء و امید و انتظار لقای پروردگار است .
در آخرین جمله حقیقت عمل صالح را در یک بیان کوتاه چنین بازگو تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 578
مـی کـنـد: و نـبـایـد کـسی را در عبادت پروردگارش شریک سازد (و لا یشرک بعبادة ربه احدا).
بـه تـعـبـیـر روشـنـتـر تـا حـقـیـقـت خـلوص و اخـلاص در عمل نیاید، رنگ عمل صالح به خود نخواهد گرفت .
انـگـیـزه الهـی و خـدائی اسـت کـه به عمل انسان عمق می دهد، نورانیت میبخشد، و جهت صحیح مـیـدهـد، و هنگامی که اخلاص از میان رفت ، عمل بیشتر جنبه ظاهری پیدا می کند، به منافع شخصی گرایش می یابد و عمق و اصالت و جهت صحیح خود را از دست می دهد.
در حـقیقت این عمل صالحی که از انگیزه الهی و اخلاص ، سرچشمه گرفته و با آن آمیخته شده است گذرنامه لقای پروردگار است !.
و همانگونه که سابقا اشاره کرده ایم عمل صالح آنچنان مفهوم وسیعی دارد که هر برنامه مـفـیـد و سـازنـده فـردی و اجـتـمـاعـی را در تـمـام زمـیـنـه هـای زنـدگـی شامل می شود.

اخلاص یا روح عمل صالح
در روایات اسلامی به مساله نیت اهمیت فوق العاده ای داده شده است ، و اصلا برنامه اسلام این است که هر عملی را با رنگ نیت و انگیزه آن می پذیرد حدیث معروف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) لا عمل الا بالنیة را که همه شنیده ایم بیانگر همین حقیقت است و بعد از مساله نیت روی اخلاص تکیه شده است که اگر آن باشد، عمل فوق العاده پر ارزش و الا فاقد ارزش خواهد بود.
اخلاص آن است که محرک انسان از هر گونه شائبه غیر الهی پاک باشد و میتوان نام آن را توحید نیت گذاشت یعنی در تمام برنامه ها تنها به پروردگار و رضای او اندیشیدن . تفسیر نمونه جلد 12 صفحه 579
جالب توجه اینکه در شان نزول آیه فوق از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل شده است که شخصی خدمتش آمد عرض کرد: یا رسول الله ! من در راه خدا انفاق می کنم و صله رحم بجا می آورم ، و این اعمال را فقط به خاطر الله انجام می دهم ، اما هنگامی که مردم از این اعمال من سخن می گویند و ستایش می کنند مسرور و خوشحال می شوم ، این اعمال من چگونه است ؟
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سکوت فرمود و سخنی نگفت ، تا اینکه آیه فوق نازل شد و به این سؤ ال پاسخ داد (که تنها عملی مقبول درگاه خدا است که با اخلاص کامل همراه باشد)
بدون شک منظور از این روایت آن حالت سرور غیر اختیاری نیست ، بلکه حالتی است که انگیزه عمل انسان گردد و یا حکایت از عدم خلوص نیت کند.
عمل خالص تا آن حد در اسلام مورد اهمیت است که در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم من اخلص لله اربعین یوما فجر الله ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه : کسی که چهل روز اعمال خود را خالصانه انجام دهد خداوند چشمه های حکمت و دانش را از قلبش بر زبانش می گشاید
پروردگارا! نیت ما را در همه اعمالمان آنچنان خالص فرما که به احدی جز تو نیندیشیم ، و برای غیر تو گام برنداریم ، بلکه هر چه غیر از تو و هر کس جز تو را می خواهیم به خاطر رضایت تو و پیوند و ارتباطش با تو باشد آمین یا رب العالمین .
پایان سوره کهف و پایان جلد 12
اول جمادی الثانی 1402 مطابق 7 فروردین 1361

تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 1
سوره مریم
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و 98 آیه است تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 3
محتوای سوره
این سوره از نظر محتوا دارای چندین بخش مهم است :
1 - مهمترین بخش این سوره را قسمتی از سرگذشت زکریا و مریم و حضرت مسیح (علیه السلام) و یحیی و ابراهیم قهرمان توحید و فرزندش اسماعیل و ادریس و بعضی دیگر از پیامبران بزرگ الهی ، تشکیل می دهد که دارای نکات تربیتی خاصی است .
2 - قسمت دیگری از این سوره که بعد از بخش نخست مهمترین بخش را تشکیل می دهد مسائل مربوط به قیامت و چگونگی رستاخیز و سرنوشت مجرمان و پاداش پرهیزکاران و مانند آنست .
3 - بخش دیگر مواعظ و نصائحی است که در واقع مکمل بخشهای گذشته می باشد.
4 - بالاخره آخرین بخش ، اشارات مربوط به قرآن و نفی فرزند از خداوند و مساله شفاعت است که مجموعا برنامه تربیتی مؤ ثری را برای سوق نفوس انسانی به ایمان و پاکی و تقوا تشکیل می دهد.
فضیلت سوره از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل شده است که هر کس این سوره را بخواند به تعداد کسانی که زکریا را تصدیق یا تکذیب کردند و همچنین یحیی و مریم و عیسی و موسی و هارون و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسماعیل ، آری به تعداد هر یک از آنها خداوند ده حسنه به او می دهد، همچنین به تعداد کسانی که (به دروغ تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 4
و تهمت) برای خدا فرزندی قائل شدند و نیز به تعداد کسانی که فرزند قائل نشدند.
در حقیقت این حدیث دعوت به تلاش و کوشش در دو خط مختلف می کند: خط حمایت از پیامبران و پاکان و نیکان ، و خط مبارزه با مشرکان و منحرفان و آلودگان ، زیرا می دانیم این ثوابهای بزرگ را به کسانی نمی دهند که تنها الفاظ را بخوانند و عملی بر طبق آن انجام ندهند، بلکه این الفاظ مقدس مقدمه ای است برای عمل .
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم هر کس مداومت بخواندن این سوره کند از دنیا نخواهد رفت مگر اینکه خدا به

برکت این سوره او را از نظر جان و مال و فرزند بی نیاز می کند.
این غنا و بی نیازی مسلما بازتابی است از پیاده شدن محتوای سوره در درون جان انسان و انعکاسش در خلال اعمال و رفتار و گفتار او. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 5
سوره مریم
آیه 1 - 6
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ کهیعص (1) ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّک عَبْدَهُ زَکرِیَّا(2) إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِیًّا(3) قَالَ رَبِ إِنى وَهَنَ الْعَظمُ مِنى وَ اشتَعَلَ الرَّأْس شیْباً وَ لَمْ أَکن بِدُعَائک رَب شقِیًّا(4) وَ إِنى خِفْت الْمَوَلىَ مِن وَرَاءِى وَ کانَتِ امْرَأَتى عَاقِراً فَهَب لى مِن لَّدُنک وَلِیًّا(5) یَرِثُنى وَ یَرِث مِنْ ءَالِ یَعْقُوب وَ اجْعَلْهُ رَب رَضِیًّا(6) تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 6
بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
ترجمه :
1 - کهیعص
2 - این یادی است از رحمت پروردگار تو نسبت به بنده اش زکریا.
3 - در آن هنگام که پروردگارش را در خلوتگاه (عبادت) خواند.
4 - گفت پروردگارا! استخوانم سست شده و شعله پیری تمام سرم را فرا گرفته و من هرگز در دعای تو از اجابت محروم نمی شدم .
5 - و من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم (که حق پاسداری از آئین تو را نگاه ندارند) و همسرم نازا است ، تو به قدرتت جانشینی به من ببخش .
6 - که وارث من و آل یعقوب باشد و او را مورد رضایتت قرار ده .
تفسیر:
دعای گیرای زکریا
بار دیگر به حروف مقطعه در آغاز این سوره برخورد می کنیم (کهیعص).
و از آنجا که تفسیر این حروف مقطعه را به طور مشروح در آغاز سه سوره مختلف قرآن در گذشته (سوره بقره و آل عمران و اعراف) بطور مشروح بحث کرده ایم در اینجا نیازی به تکرار نمی بینیم .
آنچه لازم است در اینجا اضافه کنیم این است که در خصوص حروف مقطعه این سوره دو دسته از روایات در منابع اسلامی دیده می شود: نخست روایاتی است که هر یک از این حروف را اشاره به یکی از اسماء تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 7
بزرگ خداوند (اسماء الحسنی) می داند ((کاف)) اشاره به ((کافی)) که از اسماء بزرگ خداوند است ، و ((ه)) اشاره به ((هادی))، و ((یاء)) اشاره به ((ولی))، و ((عین)) اشاره به ((عالم)) و ((ص)) اشاره به ((صادق الوعد)) (کسی که در وعده خود صادق است).

دوم روایاتی است که این حروف مقطعه را به داستان قیام امام حسین (علیه السلام) در کربلا تفسیر کرده است : ((کاف)) اشاره به ((کربلا)) ((هاء)) اشاره به ((هلاک خاندان پیامبر)) (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ((یاء)) به ((یزید)) و ((عین)) به مسئله ((عطش)) و ((صاد)) به ((صبر و استقامت)) حسین و یاران جانبازش .
البته همانگونه که گفته ایم آیات قرآن تاب معانی مختلفی را دارد و گاه مفاهیمی را از گذشته و آینده بیان می کند که در عین تنوع منافاتی هم با هم ندارند در حالی که اگر معنی را منحصر به یک تفسیر کنیم ممکن است از نظر وضع نزول آیه و زمان آن گرفتار اشکالاتی بشویم . بعد از ذکر حروف مقطعه ، نخستین سخن از داستان زکریا (علیه السلام) شروع می شود و می فرماید: این یادی است از رحمت پروردگار تو نسبت به بنده اش زکریا (ذکر رحمة ربک عبده زکریا).
در آن هنگام که از نداشتن فرزندی ، سخت ناراحت و غمناک بود، رو به درگاه خدا آورد ((آنگاه در خلوتگاه و آنجا که صدایش را دیگری نمی شنید، پروردگارش را خواند)) (اذ نادی ربه نداء خفیا). تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 8
گفت : پروردگارا! استخوانهای من که ستون پیکر من و محکمترین اعضای تن من است سستی گرفته (قال رب انی وهن العظم منی).
((و شعله های پیری تمام موهای سر مرا فرا گرفته است)) (و اشتعل الراس شیبا).
تشبیه آثار پیری به شعله ای که تمام سر را فرا می گیرد، تشبیه جالبی است زیرا از یکسو خاصیت شعله آتش این است که زود گسترده می شود و هر چه در اطراف آنست فرا می گیرد، و از سوی دیگر شعله های آتش درخشندگی خاصی دارد و از دور جلب توجه می کند، و از سوی سوم هنگامی که آتش محلی را فرا گرفت چیزی که از آن باقی می ماند همان خاکسترها است .
((زکریا)) فراگیری پیری و سفیدی تمام موی سرش را، به شعله ور شدن آتش و درخشندگی آن ، و خاکستر سفیدی را که بر جای می گذارد، تشبیه کرده است و این تشبیهی است بسیار رسا و زیبا.
سپس می افزاید: ((پروردگارا من هرگز در دعاهائی که کرده ام از درگاه تو محروم باز نگشتم)) (و لم اکن بدعائک رب شقیا).
تو همواره در گذشته مرا به اجابت دعاهایم عادت دادی و هیچگاه محرومم نساخته ای ، اکنون که پیر و ناتوان شده ام سزاوارترم که دعایم را اجابت فرمائی و نومید بازنگردانی .
در حقیقت شقاوت در اینجا به معنی تعب و رنج است ، یعنی من هرگز درخواسته هایم از تو به زحمت و مشقت نمی افتادم چرا که به سرعت

مورد قبول تو واقع می گشت .
سپس حاجت خود را چنین شرح می دهد: پروردگارا! من از بستگانم تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 9
بعد از خودم بیمناکم (ممکن است دست به فساد بیالایند) و همسرم نازا است ، از نزد خودت ولی و جانشینی به من ببخش (و انی خفت الموالی من ورائی و کانت امراتی عاقرا فهب لی من لدنک ولیا).
((جانشینی که از من ارث ببرد، و همچنین وارث آل یعقوب باشد، پروردگارا این جانشین مرا مورد رضایت خود قرار ده)) (یرثنی و یرث من آل یعقوب و اجعله رب رضیا).
نکته ها:
1- منظور از ارث در اینجا چیست ؟
مفسران اسلامی بحث فراوانی پیرامون پاسخ سوال فوق کرده اند، گروهی معتقدند ((ارث)) در اینجا ارث در اموال است ، و گروهی آنرا اشاره به مقام نبوت دانسته اند.
بعضی نیز این احتمال را داده اند که منظور معنی جامعی است که هر دو را شامل می شود.
بسیاری از دانشمندان شیعه معنی اول را انتخاب کرده اند در حالی که جمعی از علمای تسنن معنی دوم را، و بعضی مانند ((سید قطب)) در ((فی ظلال)) و ((آلوسی)) در ((روح المعانی)) معنی سوم را.
کسانی که آنرا منحصر به ارث مال دانسته اند به ظهور کلمه ((ارث)) در این معنی استناد کرده اند، زیرا این کلمه هنگامی که مجرد از قرائن دیگر بوده باشد به معنی ارث مال است ، و اگر می بینیم در پاره ای از آیات قرآن در امور معنوی به کار رفته مانند آیه 32 سوره فاطر ثم اروثنا الکتاب الذین اصطفینا تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 10
من عبادنا: ((ما کتاب آسمانی را به بندگان برگزیده خود به ارث منتقل کردیم)) به خاطر قرائنی است که در اینگونه موارد وجود دارد.
به علاوه از پاره ای از روایات استفاده می شود که در آن زمان بنی اسرائیل هدایا و نذور فراوانی برای ((احبار)) (علمای یهود) می آوردند، و زکریا رئیس احبار بود.
از این گذشته همسر زکریا که از دودمان سلیمان بن داود بود، با توجه به وضع مالی فوق العاده سلیمان و داود، اموالی را به ارث برده بود.
زکریا از این بیم داشت این اموال به دست افراد ناصالح و فرصت طلب و زراندوز، یا فاسق و فاجر بیفتد و خود منشا فسادی در جامعه گردد.
لذا از پروردگار خویش تقاضای فرزند صالحی کرد تا بر این اموال نظارت کند و آنها را در بهترین راه مصرف نماید.
روایت معروفی که از فاطمه زهرا (علیهاالسلام) دختر پاک پیامبر اسلام

(صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که برای گرفتن فدک در برابر خلیفه اول به آیه فوق استدلال کرد خود شاهد دیگری بر این مدعی است .
مرحوم طبرسی در کتاب ((احتجاج)) از بانوی اسلام (علیهاالسلام) چنین نقل می کند: هنگامی که خلیفه اول تصمیم گرفت فدک را از فاطمه (علیهاالسلام) منع کند و این سخن به بانوی اسلام رسید نزد او آمد و چنین گفت : ای ابوبکر! افی کتاب الله ان ترث اباک و لا ارث ابی لقد جئت شیئا فریا! افعلی عمد ترکتم کتاب الله و نبذتموه وراء ظهورکم ؟ اذ یقول فیما اقتص من خبر یحیی بن زکریا: ((اذ قال رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب)): ((آیا در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث ببری و من نبرم ؟ چیز عجیبی است ! آیا عمدا کتاب خدا را ترک گفته اید و پشت سر افکنده اید؟ در آنجا که در داستان تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 11
یحیی ابن زکریا می گوید: زکریا گفت خداوندا از سوی خودت جانشینی (فرزندی) به من ببخش تا از من و خاندان یعقوب ارث ببرد)).
اما کسانی که معتقدند ارث در اینجا همان ارث معنوی است به قرائنی که در خود آیه ، یا خارج از آن است تمسک جسته اند مانند:
1 - بعید به نظر می رسد که پیامبر بزرگی همچون زکریا در آن سن و سال ، مشغله فکری مهمی از ناحیه وارثان ثروتش داشته باشد، به خصوص اینکه بعد از ذکر جمله ((یرثنی و یرث من آل یعقوب)) این جمله را اضافه می کند و اجعله رب رضیا: ((خداوندا او را مورد رضایت خویش قرار ده)) و بدون شک این جمله اشاره به صفات معنوی آن وارث است .
2 - در آیات آینده وقتی که خدا بشارت تولد یحیی را به او می دهد مقامات معنوی عظیم از جمله مقام نبوت را برای او ذکر می کند.
3 - در سوره آل عمران آیه 39 هنگامی که انگیزه زکریا را برای تقاضای فرزند شرح می دهد اشاره می کند: او زمانی به این فکر افتاد که مقامات مریم را مشاهده کرد که به لطف پروردگار غذاهای بهشتی در برابر محراب عبادتش نمایان می شد. (هنالک دعا زکریا ربه قال رب هب لی من لدنک ذریة طیبه انک سمیع الدعاء).
4 - در پاره ای از احادیث از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مطلبی نقل شده که تاءیید می کند ارث در اینجا اشاره به جنبه معنوی است ، خلاصه حدیث چنین است : امام صادق از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل می کند عیسی بن مریم (علیهماالسلام) از کنار قبری گذشت که صاحب آن در عذاب بود، سال آینده نیز عبورش از آنجا افتاد ملاحظه کرد که صاحب قبر در عذاب نیست ، از پروردگارش در این زمینه سؤ ال کرد، وحی الهی به او فرستاده شد که صاحب این قبر فرزند صالحی داشته است جاده ای را اصلاح کرده تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 12
و یتیمی را پناه داده ، خداوند او را به خاطر عمل فرزندش بخشیده است ،

سپس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: میراث خداوند بزرگ به بنده مؤ منش این است که فرزندی به او بدهد که بعد از وی مطیع فرمان خدا باشد، سپس امام صادق (علیه السلام) بهنگام نقل این حدیث آیه مربوط به زکریا را تلاوت فرمود: هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب و اجعله رب رضیا.
و اگر گفته شود ظاهر کلمه ارث همان ارث اموال است در جواب خواهند گفت که این ظهور قطعی نیست ، چرا که در قرآن کرارا در ارث معنوی استعمال شده است (مانند آیه 32 سوره فاطر و آیه 53 سوره مؤ من)
بعلاوه به فرض که خلاف ظاهر باشد با وجود قرائن فوق مشکلی نخواهد بود.
ولی طرفداران نظر اول می توانند این استدلالات را پاسخ گویند که مشغله فکری زکریا پیامبر بزرگ الهی ، مساله اموال به صورت یک مطلب شخصی نبود بلکه به صورت یک منبع فساد یا صلاح برای جامعه بود، زیرا همانگونه که در بالا گفته شد، هدایا و نذور فراوانی برای احبار می آوردند که بدست زکریا سپرده می شد، و شاید اموالی نیز از طرف همسرش که از دودمان سلیمان بود باقیمانده بود بدیهی است وجود یک شخص ناصالح در راءس آنها سبب مفاسد عظیمی می شد و این بود که زکریا را نگران ساخت .
و اما صفات معنوی که برای ((یحیی)) در این آیات و آیات دیگر قرآن ذکر شده نه تنها منافاتی با این مساله ندارد، بلکه هماهنگ با آن است ، چرا که او می خواست این ثروت عظیم بدست یک مرد الهی بیفتد و از آن در مسیر سعادت جامعه بهره بگیرد.
اما به عقیده ما اگر از مجموع مباحث فوق چنین نتیجه بگیریم که ((ارث)) در اینجا مفهوم وسیعی دارد که هم ارث اموال را شامل می شود و هم ارث مقامات تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 13
معنوی را، مطلب خلافی نخواهد بود، چرا که برای هر طرف قرائنی وجود دارد و با توجه به آیات قبل و بعد و مجموعه روایات ، این تفسیر کاملا نزدیک به نظر می رسد.
اما جمله انی خفت الموالی من ورائی (من از بستگانم بعد از خودم بیمناکم) با هر دو معنی سازگار است چرا که اگر افراد فاسدی صاحب اختیار آن اموال می شدند براستی نگران کننده بود، و نیز اگر رهبری معنوی مردم بدست افراد ناصالح می افتاد آن نیز بسیار مایه نگرانی بود بنابراین خوف زکریا در هر دو صورت قابل توجیه است .
حدیث معروف بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیهاالسلام) نیز با این معنی سازگار می باشد.
در جمله ((اذ نادی ربه نداء خفیا)) این سؤ ال برای مفسران مطرح شده

که ((نادی)) به معنی دعا با صدای بلند است در حالی که ((خفی)) بمعنی آهسته و مخفی است و این دو با هم سازگار نیست ولی با توجه به این نکته که خفی به معنی آهسته نیست بلکه به معنی پنهان است بنابراین ممکن است زکریا در خلوتگاه خود آنجا که کسی غیر از او حضور نداشته خدا را با صدای بلند خوانده باشد. و بعضی گفته اند این تقاضای او در دل شب بوده است آنگاه که مردم در خواب آرمیده بودند.
بعضی نیز جمله ((فخرج علی قومه من المحراب)) (زکریا از محراب خود بیرون آمد و به سراغ قومش رفت) را که در آیات آینده خواهد آمد دلیل بر وقوع این دعا در خلوتگاه گرفته اند. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 14
جمله ((و یرث من آل یعقوب)) (فرزندی به من عنایت کن که از آل یعقوب ارث ببرد) بخاطر آن است که همسر زکریا خاله مریم مادر عیسی بود، و نسب آن زن به یعقوب می رسید، زیرا او از دودمان سلیمان ابن داود است که او از فرزندان یهودا پسر یعقوب بوده است . مریم
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 15
آیه 7 - 11
آیه و ترجمه
يَزَكرِيَّا إِنَّا نُبَشرُک بِغُلَمٍ اسمُهُ يحْيى لَمْ نجْعَل لَّهُ مِن قَبْلُ سمِيًّا(7) قَالَ رَب أَنى يَكُونُ لى غُلَمٌ وَ كانَتِ امْرَأَتى عَاقِراً وَ قَدْ بَلَغْت مِنَ الْكبرِ عِتِيًّا(8) قَالَ كَذَلِک قَالَ رَبُّک هُوَ عَلىَّ هَينٌ وَ قَدْ خَلَقْتُک مِن قَبْلُ وَ لَمْ تَک شيْئاً(9) قَالَ رَب اجْعَل لى ءَايَةً قَالَ ءَايَتُک أَلا تُكلِّمَ النَّاس ثَلَث لَيَالٍ سوِيًّا(10) فخَرَجَ عَلى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيهِمْ أَن سبِّحُوا بُكْرَةً وَ عَشِيًّا(11)
ترجمه :
7 - ای زکریا! ما تو را به فرزندی بشارت می دهیم که نامش یحیی است ، پسری همنامش پیش از این نبوده است . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 16
8 - گفت : پروردگارا! چگونه فرزندی برای من خواهد بود در حالی که همسرم نازا است ، و من نیز از پیری افتاده شده ام ؟!
9 - فرمود: اینگونه پروردگارت گفته (و اراده کرده) این بر من آسان است من قبلا تو را آفریدم و چیزی نبودی !
10 - عرض کرد: پروردگارا! نشانه ای برای من قرار ده . گفت نشانه تو این است که سه شبانه روز قدرت تکلم (با مردم) نخواهی داشت ، در حالی که زبان تو سالم است .
11 - او از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد و با اشاره به آنها گفت صبح و شام (به شکرانه این نعمت) خدا را تسبیح گوئید.
تفسیر:
زکریا به آرزوی خود رسید
این آیات استجابت دعای زکریا را در پیشگاه پروردگار، استجابتی آمیخته با

لطف و عنایت ویژه او بیان می کند، و با این جمله شروع می شود ای زکریا ما تو را بشارت به پسری می دهیم که نامش یحیی است پسری که همنام او پیش از این نبوده است)) (یا زکریا انا نبشرک بغلام اسمه یحیی لم نجعل له من قبل سمیا).
چه جالب است که خدا دعای بنده اش را این چنین بپذیرد و با بشارت دادن او را از انجام خواسته اش آگاه سازد و در برابر درخواست فرزند، پسری به او بدهد، و نام پسر را نیز خودش بگذارد، و اضافه کند این فرزند از جهاتی بی سابقه است .
زیرا جمله ((لم نجعل له من قبل سمیا)) گرچه ظاهرا به این معنی است که کسی تاکنون هم نام او نبوده است ، ولی از آنجا که نام به تنهائی دلیل بر شخصیت کسی نیست ، معلوم می شود که این اسم ، اشاره به مسمی است ، یعنی کسی که دارای امتیازاتی همچون او باشد قبلا نبوده است ، چنانکه راغب در کتاب تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 17
مفردات صریحا همین معنی را انتخاب کرده است .
بدون شک قبل از یحیی پیامبران بزرگی بودند حتی بالاتر از او، ولی هیچ مانعی ندارد که یحیی ویژگیهایی داشته است مخصوص خودش ، چنانکه بعدا به آن اشاره خواهد شد.
اما زکریا که اسباب ظاهر را برای رسیدن به چنین مطلوبی مساعد نمی دید از پیشگاه پروردگار تقاضای توضیح کرد و ((گفت : پروردگارا! چگونه ممکن است فرزندی نصیب من شود در حالی که همسر من نازا است و من نیز از نظر سن و سال به حدی رسیده ام که فرتوت و افتاده شده ام)) (قال رب انی یکون لی غلام و کانت امراتی عاقرا و قد بلغت من الکبر عتیا).
((عاقر)) در اصل از واژه ((عقر)) به معنی ریشه و اساس یا به معنی ((حبس)) است ، و اینکه به زنان نازا ((عاقر)) می گویند به خاطر آنست که کار آنها از نظر فرزند به پایان رسیده ، یا اینکه تولد فرزند در آنها محبوس شده است .
((عتی)) به معنای کسی است که بر اثر طول زمان ، اندامش خشکیده شده همان حالتی که در سنین بسیار بالا برای انسان پیدا می شود.
اما بزودی زکریا در پاسخ سؤ الش این پیام را از درگاه خداوند دریافت داشت : ((فرمود: مطلب همین گونه است که پروردگار تو گفته و این بر من آسان است)) (قال کذلک قال ربک هو علی هین)
این مساله عجیبی نیست که از پیرمردی همچون تو و همسری ظاهرا نازا تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 18
فرزندی متولد شود ((من تو را قبلا آفریدم در حالی که هیچ نبودی)) (و قد خلقتک من قبل و لم تک شیئا).

خدائی که توانائی دارد از هیچ ، همه چیز بیافریند، چه جای تعجب که در این سن و سال و این شرائط فرزندی به تو عنایت کند.
بدون شک بشارت دهنده و گوینده سخن در آیه نخست خداوند است ، ولی در اینکه گوینده سخن در آیه سوم مورد بحث (قال کذلک قال ربک) کیست ؟ بعضی آن را سخن فرشتگان می دانند که وسیله بشارت به زکریا بودند و آیه 39 سوره آل عمران را می توان گواه بر آن دانست : فنادته الملائکة و هو قائم یصلی فی المحراب ان الله یبشرک بیحیی : ((فرشتگان به زکریا ندا دادند در حالی که او در محراب ایستاده و مشغول نماز بود که خدا تو را بشارت به یحیی می دهد.
ولی ظاهر این است که گوینده تمام این جمله ها خداوند است و دلیلی ندارد که ما آنها را از ظاهرش تغییر دهیم ، و اگر فرشتگان واسطه بشارت بوده اند هیچ مانعی ندارد که خداوند اصل پیام را به خود نسبت دهد، بخصوص که در آیه 40 همان سوره آل عمران می خوانیم قال کذلک الله یفعل ما یشاء: ((خدا اینگونه هر چه را بخواهد انجام می دهد)).
به هر حال زکریا با شنیدن سخن فوق بسیار دلگرم و خوشحال شد و نور امید سر تا پای وجودش را فرا گرفت اما از آنجا که این پیام از نظر او بسیار سرنوشت ساز و پر اهمیت بود از خدا تقاضای نشانه ای بر این کار کرد و ((گفت : پروردگارا نشانه ای برای من قرار ده)) (قال رب اجعل لی آیة).
بدون شک زکریا به وعده الهی ایمان داشت و خاطرش جمع بود ولی برای اطمینان بیشتر - همانگونه که ابراهیم مؤ من به معاد تقاضای شهود چهره
معاد تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 19
در این زندگی کرد تا قلبش اطمینان بیشتری یابد - زکریا از خدا تقاضای چنین نشانه و آیتی نمود.
((خدا به او فرمود: نشانه تو آنست که سه شبانه روز تمام در حالی که زبانت سالم است قدرت سخن گفتن با مردم را نخواهی داشت)) (تنها زبانت به ذکر خدا و مناجات با او گردش می کند) (قال آیتک ان لا تکلم الناس ثلاث لیال سویا): اما چه نشانه عجیبی ، نشانه ای که از یکسو هماهنگ با حال مناجات و دعای او بود، و از سوی دیگر او را از همه خلایق می برید و به خدا پیوند می داد تا در این حال شکر این نعمت بزرگ را بجا آورد و بیش از پیش به نیایش خدا وا دارد.
این نشانه آشکاری است که انسان با داشتن زبان سالم و قدرت بر هر گونه نیایش با پروردگار در برابر مردم توانائی سخن گفتن را نداشته باشد.
بعد از این بشارت و این آیت روشن زکریا از محراب عبادتش به سراغ مردم آمد و با اشاره به آنها چنین گفت : صبح و شام تسبیح پروردگار بگوئید)) (فخرج علی قومه من المحراب فاوحی الیهم ان سبحوا بکرة و

عشیا).
چرا که نعمت بزرگی که خدا به زکریا ارزانی داشته بود دامنه آن همه قوم را فرا می گرفت و در سرنوشت آینده همه آنها تاثیر داشت ، به همین دلیل سزاوار بود همگی به شکرانه آن نعمت به تسبیح خدا برخیزند و مدح و ثنای الهی گویند.
از این گذشته این موهبت که اعجازی محسوب می شد می توانست پایه های ایمان را در دلهای افراد محکم کند، این نیز موهبت دیگری بود. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 20
نکته ها:
یحیی پیامبر وارسته الهی
نام ((یحیی)) در سوره ها آل عمران ، انعام ، مریم و انبیاء مجموعا پنج بار آمده است ، او یکی از پیامبران بزرگ الهی است و از جمله امتیازاتش این بود که در کودکی به مقام نبوت رسید، خداوند آنچنان عقل روشن و درایت تابناکی در این سن و سال به او داد که شایسته پذیرش این منصب بزرگ شد.
از ویژگیهائی که این پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داشته و قرآن در سوره آل عمران آیه 39 به آن اشاره کرده ، توصیف او به ((حصور)) است ، همانگونه که در ذیل همان آیه گفته ایم ((حصور)) از ماده ((حصر)) به معنی کسی است که از جهتی در ((محاصره)) قرار گیرد و در اینجا طبق بعضی از روایات به معنی خودداری کننده از ازدواج است .
این کار از این نظر امتیاز برای او بوده است که بیانگر نهایت عفت و پاکی است ، و یا بر اثر شرائط خاص زندگی مجبور به سفرهای متعدد برای تبلیغ آئین الهی بوده ، و همچون عیسی مسیح ناچار به مجرد زیستن گردیده است .
این تفسیر نیز نزدیک به نظر می رسد که منظور از ((حصور)) در آیه فوق کسی است که شهوات و هوسهای دنیا را ترک گفته ، و در واقع یک مرحله عالی از زهد بوده است .
به هر حال از منابع اسلامی و منابع مسیحی استفاده می شود که یحیی پسر خاله ((عیسی)) بوده است .
در منابع مسیحی تصریح شده که یحیی ، حضرت مسیح (علیه السلام) را غسل تعمید داد، و لذا او را ((یحیی تعمید دهنده)) می نامند (غسل تعمید غسل مخصوصی است تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 21
که مسیحیان به فرزندان خویش می دهند و معتقدند او را از گناه پاک می کند) و هنگامی که مسیح اظهار نبوت کرده ، یحیی به او ایمان آورد.
بدون شک یحیی کتاب آسمانی ویژهای نداشت و اینکه در آیات بعد می خوانیم یا یحیی خذ الکتاب بقوة ((ای یحیی کتاب را با قوت بگیر)) اشاره به

((تورات)) کتاب حضرت موسی است .
البته عده ای پیرو یحیی هستند و کتابی را هم به او نسبت می دهند، و شاید ((صابئین موحد)) پیروان یحیی باشند.
حضرت یحیی و حضرت مسیح ، قدر مشترکهائی داشتند، زهد فوق العاده ترک ازدواج به عللی که گفته شد، و تولد اعجازآمیز و همچنین نسب بسیار نزدیک .
از روایات اسلامی استفاده می شود که امام حسین (علیه السلام) و یحیی نیز جهات مشترکی داشتند لذا از امام علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: خرجنا مع الحسین بن علی (علیهماالسلام) فما نزل منزلا و لا رحل منه الا ذکر یحیی بن زکریا و قتله ، و قال و من هو ان الدنیا علی الله ان راءس یحیی بن زکریا اهدی الی بغی من بغایا بنی اسرائیل : ((ما همراه امام حسین (علیه السلام) (به سوی کربلا) بیرون آمدیم ، امام در هر منزلی نزول می فرمود و یا از آن کوچ می کرد یاد یحیی و قتل او می نمود و می فرمود: در بی ارزشی دنیا نزد خدا همین بس که سر یحیی بن زکریا را به عنوان هدیه به سوی فرد بی عفتی از بی عفتهای بنی اسرائیل بردند.
شهادت امام حسین (علیه السلام) نیز از جهاتی همانند شهادت یحیی (علیه السلام) بود (کیفیت قتل یحیی را بعدا شرح خواهیم داد).
و نیز نام حسین (علیه السلام) همچون نام یحیی (علیه السلام) بی سابقه بود و مدت حمل آنها تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 22
(به هنگامی که در شکم مادر بودند) نسبت به معمول کوتاهتر بود.
2 - ((محراب)) محل خاصی است که در عبادتگاه برای امام یا افراد برجسته در نظر گرفته می شود، و در علت نامگذاری آن ، دو جهت ذکر کرده اند: نخست اینکه از ماده ((حرب)) به معنی جنگ گرفته شده ، چون محراب در حقیقت محل مبارزه با شیطان و هوای نفس است .
دیگر اینکه محراب در لغت به معنی نقطه بالای مجلس است ، و چون محل محراب در بالای معبد بوده به این نام نامیده شده .
بعضی می گویند: ((محراب)) در میان بنی اسرائیل بعکس آنچه در میان ما معمول است در نقطه ای بالاتر از سطح زمین قرار داشته ، و چند پله می خورده و اطراف آن را دیوار می کشیده اند به طوری که کسانی که داخل محراب بودند کمتر از خارج دیده می شدند جمله ((فخرج علی قومه من المحراب)) که در آیات فوق خواندیم با توجه به کلمه ((علی)) که معمولا برای جهت فوق به کار می رود این معنی را تایید می کند. مریم
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 23
آیه 12 - 15
آیه و ترجمه

يَيَحْيى خُذِ الْكتَب بِقُوَّةٍ وَ ءَاتَيْنَهُ الْحُكْمَ صبِيًّا(12) وَ حَنَاناً مِّن لَّدُنَّا وَ زَكَوةً وَ كانَ تَقِيًّا(13) وَ بَرًّا بِوَلِدَيْهِ وَ لَمْ يَكُن جَبَّاراً عَصِيًّا(14) وَ سلَمٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَ يَوْمَ يَمُوت وَ يَوْمَ يُبْعَث حَيًّا(15)

ترجمه :

12 - ای یحیی ! کتاب (خدا) را با قوت بگیر، و ما فرمان نبوت (و عقل کافی) در کودکی به او دادیم .

13 - و به او رحمت و محبت از ناحیه خود بخشیدیم ، و پاکی (روح و عمل) و او پرهیزگار بود.

14 - او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود و جبار (و متکبر) و عصیانگر نبود.

15 - و سلام بر او آن روز که تولد یافت ، و آن روز که می میرد، و آن روز که زنده و برانگیخته می شود.

تفسیر:

صفات برجسته یحیی

در آیات گذشته دیدیم که خداوند چگونه به هنگام پیری زکریا، یحیی را به او مرحمت فرمود، به دنباله آن در این آیات نخست فرمان مهم الهی را خطاب به ((یحیی)) می خوانیم : ((ای یحیی ! کتاب خدا را با قوت و قدرت بگیر!)) (یا یحیی خذ الکتاب بقوة).

معروف و مشهور در میان مفسران این است که منظور ((کتاب)) در اینجا ((تورات)) است ، حتی ادعای اجماع و اتفاق در این زمینه کرد تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 24

ولی بعضی این احتمال را داده اند که او کتابی ویژه خود داشت (همانند زبور داود) البته نه کتابی که متضمن آئینی جدید و مذهب تازه ای باشد.

ولی احتمال اول قویتر به نظر می رسد.

به هر حال منظور از گرفتن کتاب با قوت و قدرت آنست که با قاطعیت هر چه تمام تر و تصمیم راسخ و اراده ای آهنین کتاب آسمانی تورات و محتوای آنرا اجرا کند، و به تمام آن عمل نماید، و در راه تعمیم و گسترش آن از هر نیروی مادی و معنوی ، فردی و اجتماعی ، بهره گیرد.

اصولا هیچ ((کتاب)) و ((مکتبی)) را بدون قوت و قدرت و قاطعیت پیروانش نمی توان اجرا کرد، این درسی است برای همه مؤ منان و همه رهروان راه ((الله)).

بعد از این دستور، به مواهب دهگانه ای که خدا به یحیی داده بود، و یا او به توفیق الهی کسب کرد، اشاره می کند.

1 - ((ما فرمان نبوت و عقل و هوش و درایت را در کودکی به او دادیم)) (و آتیناه الحکم صبیا).

2 - ((به او رحمت و محبت نسبت به بندگان از سوی خود بخشیدیم 0)) (و

حنانا من لدنا).
((حنان)) در اصل به معنی رحمت و شفقت و محبت و ابراز علاقه و تمایل است .
3 - به او پاکی روح و جان و پاکی عمل دادیم ((و زکوة)).
گرچه مفسران برای ((زکات))، معانی مختلفی کرده اند، بعضی آن را به عمل صالح ، بعضی به اطاعت و اخلاص ، بعضی ، نیکی به پدر و مادر، بعضی ، حسن شهرت ، و بعضی به پاکی پیروان ، تفسیر کرده اند، ولی ظاهر این است که زکات معنی وسیعی دارد و همه این پاکیزگیها را در بر خواهد گرفت . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 25
4 - ((او پرهیزگار بود و از آنچه خلاف فرمان پروردگار بود، دوری می کرد (و کان تقیا).
5 - ((او را نسبت به پدر و مادرش خوشرفتار و نیکوکار و پر محبت قرار دادیم)) (و برا بوالدیه).
6 - ((او مردی ستمگر و متکبر و خود برتربین در برابر خلق خدا نبود)) (و لم یکن جبارا).
7 - ((او معصیت کار و آلوده به گناه نبود)) (عصیا).
8 و 9 و 10 - و چون او جامع این صفات برجسته و افتخارات بزرگ بود ((درود ما بر او به هنگام ولادتش ، و درود ما بر او به هنگامی که مرگش ، و درود بر او در آن روز که زنده و برانگیخته خواهد شد)) (و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا).
نکته ها:
1 - کتاب آسمانی را با قوت و قدرت بگیر!
کلمه ((قوت)) در جمله یا یحیی خذ الکتاب بقوة همانگونه که اشاره کردیم معنی کاملا وسیعی دارد و تمام قدرتهای مادی و معنوی ، روحی و جسمی در آن جمع است ، و این خود بیانگر این حقیقت است که نگهداری آئین الهی و اسلام و قرآن با ضعف و سستی و ولنگاری و مسامحه ، امکانپذیر نیست ، بلکه باید در دژ نیرومند قدرت و قوت و قاطعیت قرار گیرد.
گرچه مخاطب در اینجا ((یحیی)) است ، ولی در مواردی دیگر از قرآن مجید نیز این تعبیر در مورد سایرین دیده می شود:
در آیه 145 اعراف ، موسی ماءموریت پیدا می کند که تورات را با قوت بگیرد فخذها بقوة . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 26
و در آیه 63 و 93 بقره همین خطاب نسبت به تمام بنی اسرائیل دیده می شود خذوا ما آتیناکم بقوة که نشان می دهد این یک حکم عام برای همگان است ، نه شخص یا اشخاص معینی .
اتفاقا همین مفهوم با تعبیر دیگری در آیه 60 سوره انفال آمده است و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة : ((آنچه از قدرت و قوت در توان شما

است برای مرعوب ساختن دشمنان فراهم سازید)).
به هر حال این آیه پاسخی است به همه آنها که گمان می کنند از موضع ضعف می توان کاری انجام داد، و یا می خواهند با سازشکاری در همه شرائط مشکلات را حل کنند.
2 - سه روز مشکل در سرنوشت انسان
- تعبیر به ((سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا)) نشان می دهد که در تاریخ زندگی انسان و انتقال او از عالمی به عالم دیگر سه روز سخت وجود دارد، روز گام نهادن به این دنیا ((یوم ولد)) و روز مرگ و انتقال به جهان برزخ ((یوم یموت)) و روز برانگیخته شدن در جهان دیگر (و یوم یبعث حیا) و از آنجا که این سه روز انتقالی طبیعتا با بحرانهائی روبرو است خداوند سلامت و عافیت خود را شامل حال بندگان خاصش قرار می دهد و آنها را در این سه مرحله طوفانی در کنف حمایت خویش می گیرد.
هر چند این تعبیر تنها در دو مورد در قرآن مجید آمده است در موارد یحیی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام)، اما در مورد یحیی تعبیر قرآن ، امتیاز خاصی دارد، چرا که گوینده این سخن خدا است در حالی که در مورد مسیح (علیه السلام) گوینده ، خود او است .
ناگفته پیدا است کسانی که در شرائط مشابهی با این دو بزرگوار باشند
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 27
مشمول این سلامت خواهند بود.
جالب اینکه در روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) می خوانیم : ان اوحش ما یقوم علی هذا الخلق فی ثلاث مواطن : یوم یلد و یخرج من بطن امه فیری الدنیا، و یوم یموت فیعاین الاخرة و اهلها، و یوم یبعث حیا، فیری احکاما لم یرها فی دار الدنیا و قد سلم الله علی یحیی فی هذه المواطن الثلاث و آمن روعته فقال و سلام علیه ..
وحشتناکترین دوران زندگی انسان سه مرحله است ، آن روز که متولد می شود و چشمش به دنیا می افتد، و آن روز که می میرد و آخرت و اهل آنرا می بیند و آن روز که برانگیخته می شود و احکام و قوانینی را می بیند که در این جهان حکمفرما نبود، خداوند سلامت را در این سه مرحله شامل حال یحیی نمود و او را در برابر وحشتها امنیت و آرامش داد و فرمود: و سلام علیه ... پروردگارا در این سه موطن حساس و بحرانی سلامت را به ما مرحمت کن .
3 - نبوت در خردسالی
درست است که دوران شکوفائی عقل انسان معمولا حد و مرز خاصی دارد ولی می دانیم همیشه در انسانها افراد استثنائی وجود داشته اند، چه مانعی دارد که خداوند این دوران را برای بعضی از بندگانش به خاطر

مصالحی فشرده تر کند و در سالهای کمتری خلاصه نماید، همانگونه که برای سخن گفتن معمولا گذشتن یکی دو سال از تولد لازم است در حالی که می دانیم حضرت مسیح (علیه السلام) در همان روزهای نخستین زبان به سخن گشود، آنهم سخنی بسیار پر محتوا که طبق روال عادی در شان انسانهای بزرگسال بود، چنانکه در تفسیر آیات آینده به خواست تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 28
خدا خواهد آمد.
از اینجا روشن می شود اشکالی که پاره ای از افراد به بعضی از ائمه شیعه کرده اند که چرا بعضی از آنها در سنین کم به مقام امامت رسیدند نادرست است .
در روایتی از یکی از یاران امام جواد محمد بن علی النقی (علیهماالسلام) به نام علی بن اسباط می خوانیم که می گوید به خدمت او رسیدم (در حالی که سن امام کم بود) من درست به قامت او خیره شدم تا به ذهن خویش بسپارم و به هنگامی که به مصر باز می گردم کم و کیف مطلب را برای یاران نقل کنم ، درست در همین هنگام که در چنین فکری بودم آنحضرت نشست (گوئی تمام فکر مرا خوانده بود) رو به سوی من کرد و گفت : ای علی بن اسباط! خداوند کاری را که در مساله امامت کرده همانند کاری است که در نبوت کرده است ، گاه می فرماید: و آتیناه الحکم صبیا (ما به یحیی در کودکی فرمان نبوت و عقل و درایت دادیم) و گاه در باره انسانها می فرماید حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنة ...(هنگامی که انسان به حد بلوغ کامل عقل به چهل سال رسید...) بنابراین همانگونه که ممکن است خداوند حکمت را به انسانی در کودکی بدهد در قدرت او است که آن را در چهل سال بدهد.
ضمنا این آیه پاسخ دندان شکنی است برای خرده گیرانی که می گویند علی (علیه السلام) نخستین کسی نبود که از میان مردان به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ایمان آورد، چرا که در آن روز کودک ده ساله بود و ایمان کودک ده ساله پذیرفته نیست .
ذکر این نکته نیز در اینجا بی مناسبت نیست که در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) می خوانیم که جمعی از کودکان در زمان کودکی آن حضرت به سراغش آمدند و گفتند اذهب بنا نلعب : ((بیا برویم و با هم بازی کنیم))! او در جواب فرمود: ما للعب خلقنا: ((ما برای بازی کردن آفریده نشده ایم)) اینجا تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 29
است که خداوند در باره او فرمود و آتیناه الحکم صبیا.
البته باید توجه داشت منظور از لعب در اینجا سرگرمیهای بیهوده و به تعبیر دیگر بیهوده گرائی است ، اما گاه می شود لعب و بازی هدفی را تعقیب می کند هدفی منطقی و عقلانی ، مسلما اینگونه بازیها از این حکم

مستثنی است .
4 - شهادت یحیی
نه تنها تولد یحیی شگفت انگیز بود، مرگ او هم از پاره ای جهات عجیب بود، غالب مورخان مسلمان ، و همچنین منابع معروف مسیحی جریان این شهادت را چنین نقل کرده اند (هر چند اندک تفاوتی در خصوصیات آن در میان آنها دیده می شود).
یحیی قربانی روابط نامشروع یکی از طاغوتهای زمان خود با یکی از محارم خویش شد به این ترتیب که ((هرودیس)) پادشاه هوسباز فلسطین ، عاشق ((هیرودیا)) دختر برادر خود شد، و زیبائی وی دل او را در گرو عشقی آتشین قرار داده ، لذا تصمیم به ازدواج با او گرفت !.
این خبر به پیامبر بزرگ خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یحیی رسید، او صریحا اعلام کرد که این ازدواج نامشروع است و مخالف دستورات تورات می باشد و من به مبارزه با چنین کاری قیام خواهم کرد.
سر و صدای این مساله در تمام شهر پیچید و به گوش آن دختر ((هیرودیا)) رسید، او که یحیی را بزرگترین مانع راه خویش می دید تصمیم گرفت در یک فرصت مناسب از وی انتقام گیرد و این مانع را از سر راه هوسهای خویش بردارد.
ارتباط خود را با عمویش بیشتر کرد و زیبائی خود را دامی برای او قرار داد و آنچنان در وی نفوذ کرد که روزی ((هیرودیس)) به او گفت : هر

داری از من بخواه که منظورت مسلما انجام خواهد یافت .
((هیرودیا)) گفت : من هیچ چیز جز سر یحیی را نمی خواهم ! زیرا او نام من و تو را بر سر زبانها انداخته ، و همه مردم به عیبجوئی ما نشسته اند، اگر می خواهی دل من آرام شود و خاطرم شاد گردد باید این عمل را انجام دهی !
((هیرودیس)) که دیوانه وار به آن زن عشق می ورزید بی توجه به عاقبت این کار تسلیم شد و چیزی نگذشت که سر یحیی را نزد آن زن بدکار حاضر ساختند اما عواقب دردناک این عمل ، سرانجام دامان او را گرفت .
در احادیث اسلامی می خوانیم که سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) می فرمود: ((از پستیهای دنیا اینکه سر یحیی بن زکریا را به عنوان هدیه برای زن بدکاره ای از زنان بنی اسرائیل بردند)).
یعنی شرائط من و یحیی از این نظر نیز مشابه است چرا که یکی از هدفهای قیام من مبارزه با اعمال ننگین طاغوت زمانم یزید است . مریم

آیه 16 - 21
آیه و ترجمه

وَ اذْکُرْ فی الْکِتَبِ مَرْیمَ إِذِ انتَبَذَت مِنْ أَهْلِهَا مَکاناً شرْقِیًّا(16) فَاتخَذَت مِن دُونِهِمْ حِجَاباً فَأَرْسلْنَا إِلَیْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشراً سوِیًّا(17) قَالَت إِنی أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنک إِن کُنت تَقِیًّا(18) قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسولُ رَبِّکِ لاَهَب لَکِ غُلَماً زَکیًّا(19) قَالَت أَنی یَکُونُ لی غُلَمٌ وَ لَمْ یَمْسسنی بَشرٌ وَ لَمْ أَک بَغِیًّا(20) قَالَ کَذَلِکِ قَالَ رَبُّکِ هُوَ عَلیَّ هَینٌ وَ لِنَجْعَلَهُ ءَایَةً لِّلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِّنَّا وَ کانَ أَمْراً مَّقْضِیًّا(21)

ترجمه :

16 - در این کتاب (آسمانی قرآن) از مریم یاد آر، آن هنگام که از خانواده اش جدا شد و در ناحیه شرقی قرار گرفت . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 32

17 - و حجابی میان خود و آنها افکند (تا خلوتگاهش از هر نظر برای عبادت آماده باشد) در این هنگام ما روح خود را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسانی بی عیب و نقص بر مریم ظاهر شد.

18 - او (سخت ترسید و) گفت من به خدای رحمن از تو پناه می برم اگر پرهیزگار هستی .

19 - گفت من فرستاده پروردگار توام (آمده ام) تا پسر پاکیزه ای به تو ببخشم ! 20 - گفت چگونه ممکن است فرزندی برای من باشد در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته ، و زن آلوده ای هم نبوده ام ؟! 21 - گفت مطلب همین است که پروردگارت فرموده ، این کار بر من سهل و آسان است ، ما می خواهیم او را نشانه ای برای مردم قرار دهیم و رحمتی از سوی ما باشد، و این امری است پایان یافته (و جای گفتگو ندارد).

تفسیر:

سرآغاز تولد مسیح (علیه السلام):

بعد از بیان سرگذشت یحیی (علیه السلام) رشته سخن را به داستان تولد عیسی (علیه السلام) و سرگذشت مادرش مریم می کشاند، چرا که پیوند بسیار نزدیکی در میان این دو ماجرا است .

اگر تولد یحیی از پدری پیر و فرتوت و مادری نازا عجیب بود، تولد عیسی از مادر بدون پدر عجیبتر است .

اگر رسیدن به مقام عقل و نبوت در کودکی ، شگفت انگیز است ، سخن گفتن در گهواره آنهم از کتاب و نبوت ، شگفت انگیزتر است .

و به هر حال هر دو آیتی است از قدرت خداوند بزرگ ، یکی از دیگری بزرگتر، و اتفاقا هر دو مربوط به کسانی است که با هم قرابت بسیار نزدیک از جهت نسب داشتند چرا که مادر یحیی خواهر مادر مریم بود، و هر دو زنانی نازا و عقیم بودند و در آرزوی فرزندی صالح به سر می بردند.

نخستین آیه مورد بحث می گوید، در کتاب آسمانی قرآن از مریم سخن

تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 33
بگو آنگاه که از خانواده خود، جدا شده و در یک منطقه شرقی قرار گرفت)) (و اذکر فی الکتاب مریم اذ انتبذت من اهلها مکان شرقیا).
او در حقیقت می خواست مکانی خالی و فارغ از هر گونه دغدغه پیدا کند که به راز و نیاز با خدای خود بپردازد و چیزی او را از یاد محبوب غافل نکند به همین جهت طرف شرق بیت المقدس (آن معبد بزرگ) را که شاید محلی آرامتر و یا از نظر تابش آفتاب پاکتر و مناسبتر بود برگزید.
کلمه ((انتبذت)) از ماده ((نبذ)) به گفته ((راغب)) به معنی دور انداختن اشیاء غیر قابل ملاحظه است ، و این تعبیر در آیه فوق شاید اشاره به آن باشد که مریم به صورت متواضعانه و گمنام و خالی از هر گونه کاری که جلب توجه کند، از جمع ، کناره گیری کرد، و آن مکان از خانه خدا را برای عبادت انتخاب نمود.
در این هنگام ، مریم ((حجابی میان خود و دیگران افکند)) تا خلوتگاه او از هر نظر کامل شود (فاتخذت من دونهم حجابا).
در این جمله ، تصریح نشده است که این حجاب برای چه منظور بوده ، آیا برای آن بوده که آزادتر و خالی از دغدغه و اشتغال حواس بتواند به عبادت پروردگار و راز و نیاز با او پردازد یا برای این بوده است که می خواسته شستشو و غسل کند؟ آیه از این نظر ساکت است .
به هر حال ((در این هنگام ما روح خود (یکی از فرشتگان بزرگ) را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسان کامل بی عیب و نقص و خوش قیافه ای بر مریم ظاهر شد)) (فارسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشرا سویا).
پیدا است که در این موقع چه حالتی به مریم دست می دهد، مریمی که
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 34
همواره پاکدامن زیسته ، در دامان پاکان پرورش یافته ، و در میان جمعیت مردم ضرب المثل عفت و تقوا است ، از دیدن چنین منظره ای که مرد بیگانه زیبائی به خلوتگاه او راه یافته چه ترس و وحشتی به او دست می دهد؟ لذا بلافاصله ((صدا زد: من به خدای رحمان از تو پناه می برم اگر پرهیزکار هستی)) (قالت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا)
و این نخستین لرزه ای بود که سراسر وجود مریم را فرا گرفت .
بردن نام خدای رحمان ، و توصیف او به رحمت عامه اش از یکسو، و تشویق او به تقوی و پرهیزکاری از سوی دیگر، همه برای آن بود که اگر آن شخص ناشناس قصد سوئی دارد او را کنترل کند، و از همه بالاتر پناه بردن به خدا، خدائی که در سخت ترین حالات تکیه گاه انسان است و هیچ قدرتی در مقابل قدرت او عرض اندام نمی کند مشکلات را حل خواهد کرد.
مریم با گفتن این سخن در انتظار عکس العمل آن مرد ناشناس بود،

انتظاری آمی خته با وحشت و نگرانی بسیار، اما این حالت دیری نپائید ناشناس زبان به سخن گشود و ماموریت و رسالت عظیم خویش را چنین بیان کرد و گفت من فرستاده پروردگار توام ! (قال انما انا رسول ربک).
این جمله همچون آبی که بر آتش بریزد، به قلب پاک مریم آرامش بخشید.
ولی این آرامش نیز چندان طولانی نشد، چرا که بلافاصله افزود من آمده ام تا پسر پاکیزه ای از نظر خلق و خوی و جسم و جان به تو ببخشم ! (لاهب لک غلاما زکیا).
از شنیدن این سخن لرزش شدیدی وجود مریم را فرا گرفت و بار دیگر او در نگرانی عمیقی فرو رفت و ((گفت : چگونه ممکن است من صاحب پسری تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 35
شوم ، در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته و هرگز زن آلوده ای نبوده ام ؟!)) (قالت انی یکون لی غلام و لم یمسسنی بشر و لم اک بغیا).
او در این حال تنها به اسباب عادی می اندیشید و فکر می کرد برای اینکه زنی صاحب فرزند شود دو راه بیشتر ندارد، یا ازدواج و انتخاب همسر و یا آلودگی و انحراف ، من که خود را بهتر از هر کس می شناسم نه تاکنون همسری انتخاب کرده ام و نه هرگز زن منحرفی بوده ام ، تاکنون هرگز شنیده نشده است کسی بدون این دو صاحب فرزندی شود!.
اما به زودی طوفان این نگرانی مجدد با شنیدن سخن دیگری از پیک پروردگار فرو نشست او با صراحت به مریم گفت : ((مطلب همین است که پروردگارت فرموده ، این کار بر من سهل و آسان است)) (قال کذلک قال ربک هو علی هین).
تو که خوب از قدرت من آگاهی ، تو که میوه های بهشتی را در فصلی که در دنیا شبیه آن وجود نداشت در کنار محراب عبادت خویش دیده ای ، تو که آوای فرشتگان را که شهادت به پاکیت می دادند شنیده ای ، تو که میدانی جدت آدم از خاک آفریده شد، این چه تعجب است که از این خبر داری ؟!
سپس افزود: ((ما می خواهیم او را آیه و اعجازی برای مردم قرار دهیم)) (و لنجعله آیة للناس).
((و ما می خواهیم او را رحمتی از سوی خود برای بندگان بنمائیم)) (و رحمة منا).
و به هر حال ((این امری است پایان یافته)) و جای گفتگو ندارد (و کان امرا مقضیا). تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 36
نکته ها:
1 - منظور از روح خدا چیست ؟
تقریبا همه مفسران معروف ، روح را در اینجا به جبرئیل فرشته بزرگ خدا

تفسیر کرده اند، و تعبیر ((روح)) از او به خاطر آنست که روحانی است و هم وجودی است حیاتبخش ، چرا که حامل رسالت الهی به پیامبران است که احیاء کننده همه انسانهای لایق می باشد و اضافه روح در اینجا به خدا دلیل بر عظمت و شرافت این روح است ، که یکی از اقسام اضافه ، اضافه تشریفیه است .
ضمنا از این آیه استفاده می شود که نزول جبرئیل مخصوص پیامبران نبوده البته به عنوان وحی و آوردن شریعت و کتب آسمانی منحصرا بر آنها نازل می شده ولی برای رساندن پیامهای دیگر (مانند پیام فوق به مریم) مانعی ندارد که با غیر پیامبران نیز روبرو شود.
2 - ((تمثل)) چیست ؟
((تمثل)) در اصل از ماده ((مثول)) بمعنی ایستادن در برابر شخص یا چیزی است ، و ((ممثل)) به چیزی می گویند که به صورت دیگری نمایان گردد، بنابراین تمثل لها بشرا سویا مفهومش این است که آن فرشته الهی به صورت انسانی درآمد.
بدون شک معنی این سخن آن نیست که جبرئیل ، صورتا و سیرتا تبدیل به یک انسان شد، چرا که چنین انقلاب و تحولی ممکن نیست بلکه منظور این است که او به صورت انسان درآمد هر چند سیرت او همان فرشته بود، ولی مریم در ابتدای امر که خبر نداشت چنین تصور می کرد که در برابر او انسانی است سیرة و صورتا.
در روایات اسلامی و تواریخ ((تمثل)) به معنی وسیع کلمه ، بسیار دیده می شود. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 37
از جمله اینکه : ابلیس در آن روز که مشرکان در دار الندوه جمع شده بودند و برای نابودی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) توطئه می چیدند، او در لباس پیرمردی خیر اندیش و خیرخواه ظاهر شد و به اغوا کردن سران قریش پرداخت .
و یا دنیا و باطن آن به صورت زن زیبای دلربائی در برابر علی (علیه السلام) آشکار گشت و قدرت نفوذ در وی را نیافت که داستانش مفصل و معروف است .
و نیز در روایات می خوانیم مال و فرزند و عمل انسان به هنگام مرگ در چهره ای مختلف و خاص در برابر او مجسم می شوند.
و یا اعمال انسان در قبر و روز قیامت تجسم می یابد و هر کدام در شکل خاصی ظاهر می گردد ((تمثل)) در تمام این موارد، مفهومش این است که چیزی یا شخصی صورتا به شکل دیگری در می آید نه اینکه ماهیت و باطن آن تغییر یافته باشد. مریم
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 38
آیه 22 - 26

آیه و ترجمه
فَحَمَلَتْهُ فَانتَبَذَت بِهِ مَکاناً قَصِیًّا(22) فَأَجَاءَهَا الْمَخَاض إِلی جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَت یَلَیْتَنی مِت قَبْلَ هَذَا وَ کنت نَسیاً مَّنسِیًّا(23) فَنَادَاهَا مِن تحْتهَا أَلا تحْزَنی قَدْ جَعَلَ رَبُّکِ تحْتَکِ سرِیًّا(24) وَ هُزِّی إِلَیْکِ بجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسقِط عَلَیْکِ رُطباً جَنِیًّا(25) فَکلِی وَ اشرَبی وَ قَرِّی عَیْناً فَإِمَّا تَرَینَّ مِنَ الْبَشرِ أَحَداً فَقُولی إِنی نَذَرْت لِلرَّحْمَنِ صوْماً فَلَنْ أُکلِّمَ الْیَوْمَ إِنسِیًّا(26)
ترجمه :
22 - سرانجام (مریم) باردار شد و او را به نقطه دوردستی برد.
23 - درد وضع حمل او را به کنار تنه درخت خرمائی کشاند، (آنقدر ناراحت شد که) گفت ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 39
24 - ناگهان از طرف پائین پایش او را صدا زد که غمگین مباش پروردگارت زیر پای تو چشمه آب (گوارائی) قرار داده است .
25 - و تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر تو فرو ریزد.
26 - از (این غذای لذیذ) بخور، و از (آن آب گوارا) بنوش ، و چشمت را (به این مولود جدید) روشن دار، و هر گاه کسی از انسانها را دیدی با اشاره بگو: من برای خدای رحمان روزه گرفته ام و با احدی امروز سخن نمی گویم (این نوزاد خودش از تو دفاع خواهد کرد).
تفسیر:
مریم در کشاکش سختترین طوفانهای زندگی
((سرانجام مریم باردار شد)) و آن فرزند موعود در رحم او جای گرفت (فحملته).
در اینکه چگونه این فرزند به وجود آمد آیا جبرئیل در پیراهن او دمید یا در دهان او، در قرآن سخنی از آن به میان نیامده است چرا که نیازی به آن نبوده ، هر چند کلمات مفسرین در این باره مختلف است .
به هر حال ((این امر سبب شد که او از بیت المقدس به مکان دور دستی برود)) (فانتبذت به مکانا قصیا).
او در این حالت در میان یک بیم و امید، یک حالت نگرانی تواءم با سرور به سر می برد، گاهی به این می اندیشید که این حمل سرانجام فاش خواهد شد، گیرم چند روز یا چند ماهی از آنها که مرا می شناسند دور بمانم و در این نقطه به صورت ناشناس زندگی کنم آخر چه خواهد شد؟!
چه کسی از من قبول می کند زنی بدون داشتن همسر باردار شود مگر اینکه آلوده دامان باشد، من با این اتهام چه کنم ؟ و راستی برای دختری که سالها سنبل پاکی و عفت و تقوا و پرهیزگاری ، و نمونه ای در عبادت و بندگی خدا تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 40
بوده ، زاهدان و عابدان بنی اسرائیل به کفالت او از طفولیت افتخار می

کردند و زیر نظر پیامبر بزرگی پرورش یافته ، و خلاصه سجایای اخلاقی و آوازه قداست او همه جا پیچیده است ، بسیار دردناک است که یک روز احساس کند همه این سرمایه معنویش به خطر افتاده است ، و در گرداب اتهامی قرار گرفته که بدترین اتهامات محسوب می شود، و این سومین لرزه ای بود که بر پیکر او افتاد.
اما از سوی دیگر، احساس می کرد که این فرزند پیامبر موعود الهی است یک تحفه بزرگ آسمانی می باشد، خداوندی که مرا به چنین فرزندی بشارت داده و با چنین کیفیت معجز آسائی او را آفریده چگونه تنهایم خواهد گذاشت ؟ آیا ممکن است در برابر چنین اتهامی از من دفاع نکند؟ من که لطف او را همیشه آزموده ام ، و دست رحمتش بر سر خود دیده ام .
در اینکه دوران حمل مریم چه اندازه بود، در میان مفسران گفتگو است هر چند در قرآن به صورت سربسته بیان شده است ، بعضی آن را یک ساعت و بعضی 9 ساعت و بعضی شش ماه و بعضی هفت ماه و بعضی هشت ماه و بعضی 9 ماه مانند سایر زنان دانسته اند، ولی این موضوع تاثیر چندانی در هدف این داستان ندارد. و روایات در این زمینه نیز مختلف است .
در اینکه این مکان ((قصی)) (دوردست) کجا بوده بسیاری معتقدند شهر ((ناصره)) بوده است و شاید در آن شهر نیز پیوسته در خانه می ماند و کمتر قدم بیرون می گذاشت .
هر چه بود دوران حمل پایان گرفت ، و لحظات طوفانی زندگی مریم شروع شد، درد سخت زائیدن به او دست داد آنچنان که او را از آبادی به بیابان کشاند بیابانی خالی از انسانها، و خشک و بی آب و بی پناه !
گرچه در این حالت زنان به آشنایان و دوستان خود پناه می برند تا برای

تولد فرزند به آنها کمک کنند، ولی چون وضع مریم یک وضع استثنائی بود و هرگز نمی خواست کسی وضع حمل او را ببیند، با آغاز درد زائیدن ، راه بیابان را پیش گرفت .
قرآن در این زمینه می گوید: ((درد وضع حمل ، او را به کنار درخت خرمائی کشاند)) (فاجائها المخاض الی جذع النخلة).
تعبیر به جذع النخلة با توجه به اینکه ((جذع)) به معنی تنه درخت است نشان می دهد که تنها بدنه ای از آن درخت باقی مانده بود یعنی درختی خشکیده بود.
در این حالت ، طوفانی از غم و اندوه ، سراسر وجود پاک مریم را فرا گرفت احساس کرد لحظه ای را که از آن می ترسید فرا رسیده است ، لحظه ای که هر چه پنهان است در آن آشکار می شود و رگبار تیرهای

تهمت مردم بی ایمان متوجه او خواهد شد.
به قدری این طوفان سخت بود و این بار بر دوشش سنگینی می کرد که بی اختیار ((گفت : ای کاش پیش از این مرده بودم و به کلی فراموش می شدم))!.
(قالت یا لیتنی مت قبل هذا و کنت نسیا منسیا).
بدیهی است تنها ترس تهمتهای آینده نبود که قلب مریم را می فشرد، هر چند مشغله فکری مریم بیش از همه همین موضوع بود، ولی مشکلات و مصائب دیگر مانند وضع حمل بدون قابله و دوست و یاور، در بیابانی تنهای تنها، نبودن محلی برای استراحت ، آبی برای نوشیدن و غذا برای خوردن ، وسیله برای نگاهداری مولود جدید، اینها اموری بود که سخت او را تکان می داد.
و آنها که می گویند چگونه مریم با ایمان و دارای شناخت توحیدی که

آن همه لطف و احسان الهی را دیده بود چنین جمله ای را بر زبان راند که ((ای کاش مرده بودم و فراموش شده بودم)) هرگز ترسیمی از حال مریم در آن ساعت در ذهن خود نکرده اند، و اگر خود به جزء کوچکی از این مشکلات گرفتار شوند چنان دست پاچه می شوند که خود را نیز فراموش خواهند کرد.
اما این حالت زیاد به طول نیانجامید و همان نقطه روشن امید که همواره در اعماق قلبش وجود داشت درخشیدن گرفت ، ((ناگهان صدائی به گوشش رسید که از طرف پائین پا بلند است و آشکار می گوید غمگین مباش درست بنگر پروردگارت از پائین پای تو چشمه آب گوارائی را جاری ساخته است)) (فناديها من تحتها ان لا تحزنی قد جعل ربک تحتک سریا).
و نظری به بالای سرت بیفکن بنگر چگونه ساقه خشکیده به درخت نخل باروری تبدیل شده که میوه ها، شاخه هایش را زینت بخشیده اند ((تکانی به این درخت نخل بده تا رطب تازه بر تو فرو ریزد)) (و هزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا).
((از این غذای لذیذ و نیرو بخش بخور، و از آن آب گوارا بنوش)) (فکلی و اشربی).
((و چشمت را به این مولود جدید روشن دار)) (و قری عینا).
((و اگر از آینده نگرانی آسوده خاطر باش ، هر گاه بشری دیدی و از تو در این زمینه توضیح خواست با اشاره بگو من برای خدای رحمان روزه گرفته ام روزه سکوت و به همین دلیل امروز با احدی سخن نمی گویم)) (فاما ترین من البشر احدا فقولی انی نذرت للرحمن صوما فلن اکلم الیوم انسیا). تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 43
خلاصه نیازی به این نیست که تو از خود دفاع کنی ، آن کس که این مولود

را به تو داده وظیفه دفاع را هم نیز به خود او سپرده است .
بنابراین از هر نظر آسوده خاطر باش و غم و اندوه به خاطرت راه نیابد.
این حوادث پی در پی که همچون جرقه های روشنی در یک فضای فوق العاده تاریک و ظلمانی درخشیدن گرفت ، سراسر قلب او را روشن کرد و حالت آرامش گوارائی به او دست داد.
نکته ها:
1 - مریم در لابلای مشکلات ورزیده شد
حوادثی که در این مدت کوتاه بر مریم گذشت و صحنه های اعجاب انگیزی که از لطف خدا برای او پیش آمد مسلما او را برای پرورش یک پیامبر اولوا العزم آماده می ساخت تا بتواند وظیفه مادری خود را در انجام این امر خطیر به خوبی اداء کند.
مسیر حوادث او را تا آخرین مرحله مشکلات پیش برد آنچنان که میان خود و پایان زندگی یک گام بیشتر نمی دید، اما ناگهان ورق بر می گشت ، همه چیز به کمک او می شتافتند، و در محیطی آرام و مطمئن از هر نظر گام می نهاد.
جمله ((هزی الیک بجذع النخلة)) که به مریم دستور می دهد درخت خرما را تکان دهد تا از میوه آن بهره گیرد این درس آموزنده را به او و به همه انسانها داد که حتی در سخت ترین لحظات زندگی دست از تلاش و کوشش نباید برداشت .
این سخن پاسخی است به آنها که فکر می کنند چه نیازی داشت که مریم با اینکه تازه وضع حمل کرده بود برخیزد و درخت خرما را بتکاند؟ آیا بهتر نبود خدائی که به فرمان او چشمه آب گوارا در نزدیکی مریم جوشیدن گرفت و نیز به فرمان او درخت خشکیده بارور شد نسیمی بفرستد تا شاخه درخت را تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 44
تکان دهد و خرما را در اطراف مریم بریزد؟ چه شد آنگاه که مریم سالم بود میوه بهشتی در کنار محرابش حاضر می شد اما الان که در این طوفان شدید گرفتار است خود باید میوه بچیند؟! آری این دستور الهی به مریم نشان می دهد تا حرکتی از ما نباشد برکتی نخواهد بود، و به تعبیر دیگر هر کس هنگام بروز مشکلات باید حداکثر کوشش خود را به کار گیرد و ماوراء آنرا که از قدرت او بیرون است از خدا بخواهد و به گفته شاعر.
برخیز و فشان درخت خرما
تا سیر شوی رسی ببارش !
کان مریم تا درخت نفشاند
خرما نفتاد در کنارش !2 - چرا مریم تقاضای مرگ از خدا کرد
بدون شک تقاضای مرگ از خدا کار درستی نیست ، ولی گاه در زندگی انسان حوادث سختی روی می دهد که طعم حیات کاملا تلخ و ناگوار می

شود مخصوصا در آنجا که انسان هدفهای مقدس و یا شرف و حیثیت خود را در خطر می بیند و توانائی دفاع در برابر آن ندارد در اینگونه موارد گاهی برای رهائی از شکنجه های روحی تقاضای مرگ می کند.
مریم نیز چون در لحظات نخستین در فکرش این تصور پدید آمد که تمام آبرو و حیثیت او در برابر مردم بیخرد با تولد این فرزند بخطر خواهد افتاد، اینجا بود که آرزوی مرگ و فراموش شدن کرد، و این خود دلیل بر آن است که او عفت و پاکدامنی را حتی از جانش بیشتر دوست می داشت و برای آبروی خود ارزشی بیش از حیات خود قائل بود،.
اما اینگونه افکار که شاید در لحظات بسیار کوتاهی صورت گرفت دیری نپائید و با دیدن دو اعجاز الهی ((جوشیدن چشمه آب و بارور شدن درخت خشکیده تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 45
خرما)) تمام این افکار از روحش به کنار رفت و نور اطمینان و آرامش تمام قلبش را فرا گرفت .
3 - پاسخ به یک سؤ ال
بعضی میپرسند اگر معجزه مخصوص انبیاء و امامان است پس ظهور اینگونه معجزات برای مریم چگونه بود؟ بعضی از مفسران برای حل این مشکل آنرا جزء معجزات عیسی گرفته اند که مقدمه تحقق یافت ، و از آن تعبیر به ((ارهاص)) می کنند.
(ارهاص به معنی معجزه مقدماتی است).
ولی هیچ نیازی به اینگونه پاسخها نیست ، چرا که ظهور خارق عادات برای غیر پیامبران و امامان هیچگونه مانعی ندارد این همان چیزی است که نامش را ((کرامت)) می گذاریم .
معجزه آن است که تواءم با ((تحدی)) (دعوت به مبارزه) و تواءم با دعوی نبوت و یا امامت بوده باشد).
4 - روزه سکوت
ظاهر آیات فوق نشان می دهد که مریم به خاطر مصلحتی مامور به سکوت بود و بفرمان خدا از سخن گفتن در این مدت خاص خودداری می کرد تا نوزادش عیسی ، لب به سخن بگشاید و از پاکی او دفاع کند که این از هر جهت مؤ ثرتر و گیراتر بود.
اما از تعبیر آیه چنین بر می آید که نذر سکوت برای آن قوم و جمعیت ، کار شناخته شده ای بود، به همین دلیل این کار را بر او ایراد نگرفتند.
ولی این نوع روزه در شرع اسلام ، مشروع نیست . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 46
از امام علی بن الحسین (علیهماالسلام) در حدیثی چنین نقل شده : صوم السکوت حرام : ((روزه سکوت حرام است)) و این به خاطر تفاوت شرائط در آن زمان با زمان ظهور اسلام است .

ولی البته یکی از آداب صوم کامل در اسلام آنست که انسان به هنگام روزه گرفتن زبان خود را از آلودگی به گناه و مکروهات حفظ کند، و همچنین چشم خود را از هر گونه آلودگی برگیرد، چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم ان الصوم لیس من الطعام و الشراب وحده ، ان مریم قالت انی نذرت للرحمن صوما، ای صمتا، فاحفظوا السنتکم و غضوا ابصارکم و لا تحاسدوا و لا تنازعوا: ((روزه تنها از خوردنی و نوشیدنی نیست ، مریم گفت : من برای خداوند رحمان روزه ای نذر کرده ام یعنی سکوت را، بنابراین (هنگامی که روزه هستید) زبان خود را حفظ کنید، دیدگان خود را از آنچه گناه است بربندید، نسبت به یکدیگر حسد نداشته باشید، و نزاع نکنید)).

5 - یک غذای نیرو بخش - از اینکه در آیات بالا صریحا آمده است که خداوند غذای مریم را به هنگام تولد نوزاد رطب قرار داد، مفسران چنین استفاده کرده اند که یکی از بهترین غذاها برای زنان بعد از وضع حمل ، رطب (خرمای تازه) می باشد.

در احادیث اسلامی نیز صریحا به این مطلب اشاره شده است :

از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم که از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل می فرماید: لیکن اول ما تاکل النفساء الرطب ، فان الله عز و جل قال لمریم (علیهاالسلام): تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 47

و هزی الیک بجزع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا: باید اولین چیزی که زن پس از وضع حمل می خورد رطب باشد زیرا خداوند بزرگ به مریم (علیهاالسلام) فرمود: درخت خرما را تکان ده تا رطب تازه بر تو فرو ریزد)).

از ذیل همین حدیث استفاده می شود که خوردن این غذا نه تنها برای مادر مؤ ثر است بلکه در شیر او نیز اثر خواهد گذاشت .

حتی از پاره ای از روایات استفاده می شود که بهترین غذای زن باردار و داروی او رطب است (ما تاکل الحامل من شی ء و لا تتداوی به افضل من الرطب).

ولی مسلما اعتدال در همه چیز و حتی در این موضوع باید رعایت شود چنانکه از بعضی از روایات که در همین مورد وارد شده استفاده می شود.

و نیز استفاده می شود اگر رطب پیدا نشود از خرمای معمولی می توان استفاده کرد.

دانشمندان غذاشناس می گویند: قند فراوانی که در خرما وجود دارد از سالمترین قندها است که حتی در بسیاری از موارد، مبتلایان به بیماری قند نیز می توانند از آن استفاده کنند.

همین دانشمندان می گویند: در خرما 13 ماده حیاتی و پنج نوع ویتامین را

کشف کرده اند که مجموع آنها خرما را به صورت یک منبع غذائی غنی در آورده است .
و این را می دانیم که زنان در چنین حالی نیاز شدیدی به غذای نیروبخش و پر ویتامین دارند. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 48
با پیشرفت دانش پزشکی اهمیت داروئی خرما نیز به ثبوت رسیده است ، در خرما ((کلسیوم)) وجود دارد که عامل اصلی استحکام استخوانها است ، و نیز ((فسفر)) وجود دارد که از عناصر اصلی تشکیل دهنده مغز و مانع ضعف اعصاب و خستگی است ، و نیز ((پتاسیوم)) موجود است که فقدان آن را در بدن علت حقیقی زخم معده می دانند مریم
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 49
آیه 27 - 33
آیه و ترجمه
فَأَتَت بِهِ قَوْمَهَا تحْمِلُهُ قَالُوا يَمَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شيْئاً فَرِيًّا(27) يَأُخْت هَرُونَ مَا كانَ أَبُوكِ امْرَأ سوْءٍ وَ مَا كانَت أُمُّكِ بَغِيًّا(28) فَأَشارَت إِلَيْهِ قَالُوا كَيْف نُكلِّمُ مَن كانَ فى الْمَهْدِ صبِيًّا(29) قَالَ إِنى عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَانَىَ الْكِتَب وَ جَعَلَنى نَبِيًّا(30) وَ جَعَلَنى مُبَارَكاً أَيْنَ مَا كنت وَ أَوْصنى بِالصلَوةِ وَ الزَّكوةِ مَا دُمْت حَيًّا(31) وَ بَرًّا بِوَلِدَتى وَ لَمْ يجْعَلْنى جَبَّاراً شقِيًّا(32) وَ السلَمُ عَلىَّ يَوْمَ وُلِدت وَ يَوْمَ أَمُوت وَ يَوْمَ أُبْعَث حَيًّا(33)
ترجمه :
27 - (مریم) او را در آغوش گرفته به سوی قومش آمد، گفتند: ای مریم ! کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی !
28 - ای خواهر هارون ! نه پدر تو مرد بدی بود، و نه مادرت زن بدکاره ای !
29 - (مریم) اشاره به او کرد، گفتند ما چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوئیم ؟! تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 50
30 - (ناگهان عیسی زبان به سخن گشود) گفت من بنده خدایم به من کتاب (آسمانی) داده و مرا پیامبر قرار داده است .
31 - و مرا وجودی پر برکت قرار داده در هر کجا باشم ، و مرا توصیه به نماز و زکات مادام که زنده ام کرده است .
32 - و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده ، و جبار و شقی قرار نداده است .
33 - و سلام (خدا) بر من آن روز که متولد شدم و آنروز که می میرم و آنروز که زنده برانگیخته می شوم .
تفسیر:
مسیح در گاهواره سخن می گوید:
((سرانجام مریم در حالی که کودکش را در آغوش داشت از بیابان به آبادی

بازگشت و به سراغ بستگان و اقوام خود آمد)) (فاتت به قومها تحمله).
هنگامی که آنها کودکی نوزاد را در آغوش او دیدند، دهانشان از تعجب باز ماند، آنها که سابقه پاکدامنی مریم را داشتند و آوازه تقوا و کرامت او را شنیده بودند سخت نگران شدند، تا آنجا که بعضی به شک و تردید افتادند، و بعضی دیگر هم که در قضاوت و داوری ، عجول بودند زبان به ملامت و سرزنش او گشودند، و گفتند: حیف از آن سابقه درخشان ، با این آلودگی ! و صد حیف از آن دودمان پاکی که این گونه بدنام شد.
((گفتند: ای مریم ! تو مسلما کار بسیار عجیب و بدی انجام دادی !)) (قالوا یا مریم لقد جئت شیئا فریا).
بعضی به او رو کردند و گفتند ای خواهر هارون ! پدر تو آدم بدی نبود، مادرت نیز هرگز آلودگی نداشت (یا اخت هارون ما کان ابوک امرء سوء و ما کانت امک بغیا).
با وجود چنین پدر و مادر پاکی این چه وضعی است که در تو می بینیم ؟ چه
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 51
بدی در طریقه پدر و روش مادر دیدی که از آن روی برگرداندی ؟!
اینکه آنها به مریم گفتند: ((ای خواهر هارون)) موجب تفسیرهای مختلفی در میان مفسران شده است ، اما آنچه صحیحتر به نظر می رسد این است که هارون مرد پاک و صالحی بود، آنچنان که در میان بنی اسرائیل ضرب المثل شده بود، هر کس را می خواستند به پاکی معرفی کنند می گفتند: او برادر یا خواهر هارون است - مرحوم طبرسی در مجمع البیان این معنی را در حدیث کوتاهی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل کرده است .
در حدیث دیگری که در کتاب ((سعد السعود)) آمده چنین می خوانیم : پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ((مغیره)) را به نجران (برای دعوت مسیحیان به اسلام) فرستاد، جمعی از مسیحیان به عنوان (خرده گیری بر قرآن) گفتند مگر شما در کتاب خود نمی خوانید ((یا اخت هارون)) در حالی که می دانیم اگر منظور هارون برادر موسی است میان مریم و هارون فاصله زیادی بود؟
مغیره چون نتوانست پاسخی بدهد مطلب را از پیامبر (صلی للّه علیه و آله و سلّم) سؤ ال کرد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: چرا در پاسخ آنها نگفتی که در میان بنی اسرائیل معمول بوده که افراد نیک را به پیامبران و صالحان نسبت می دادند.
در این هنگام ، مریم به فرمان خدا سکوت کرد، تنها کاری که انجام داد این بود که اشاره به نوزادش عیسی کرد)) (فاشارت الیه).
اما این کار بیشتر تعجب آنها را برانگیخت و شاید جمعی آن را حمل بر سخریه کردند و خشمناک شدند گفتند: مریم با چنین کاری که انجام داده ای قوم خود را مسخره نیز می کنی . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 52

به هر حال به ((او گفتند ما چگونه با کودکی که در گاهواره است سخن بگوئیم))؟! (قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیا).
مفسران در مورد کلمه ((کان)) که دلالت بر ماضی دارد.
در اینجا گفتگو بسیار کرده اند ولی ظاهر این است این کلمه در اینجا اشاره به ثبوت و لزوم وصف موجود است ، و به تعبیر روشن تر آنها به مریم گفتند: ما چگونه با بچه ای که در گهواره بوده و هست سخن بگوئیم .
شاهد این معنی آیات دیگر قرآن است مانند: کنتم خیر امة اخرجت للناس : ((شما بهترین امتی بودید که به سود جامعه انسانی به وجود آمدید)) (سوره آل عمران - 110).
مسلما جمله ((کنتم)) (بودید) در اینجا به معنی ماضی نیست بلکه بیان استمرار و ثبوت این صفات برای جامعه اسلامی است .
و نیز در باره ((مهد)) (گهواره) بحث کرده اند که عیسی هنوز به گهواره نرسیده بود بلکه ظاهر آیات این است به محض ورود مریم در میان جمعیت ، در حالی که عیسی در آغوشش بود، این سخن در میان او و مردم رد و بدل شد.
ولی با توجه به معنی کلمه ((مهد)) در لغت عرب ، پاسخ این سؤ ال روشن می شود.
واژه مهد - چنانکه راغب در مفردات می گوید - به معنی جایگاهی است که برای کودک آماده می کنند، خواه گهواره باشد یا دامان مادر و یا بستر، و مهد و مهاد هر دو در لغت به معنی المکان الممهد الموطا: ((محل آماده شده و گسترده)) (برای استراحت و خواب) آمده است .
به هر حال ، جمعیت از شنیدن این گفتار مریم نگران و حتی شاید عصبانی شدند آنچنان که طبق بعضی از روایات به یکدیگر گفتند: مسخره و استهزاء او، تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 53
از انحرافش از جاده عفت ، بر ما سختتر و سنگینتر است !.
ولی این حالت چندان به طول نیانجامید چرا که آن کودک نوزاد زبان به سخن گشود و ((گفت : من بنده خدایم)) (قال انی عبد الله).
((او کتاب آسمانی به من مرحمت کرده)) (آتانی الکتاب).
((و مرا پیامبر قرار داده است)) (و جعلنی نبیا).
((و خداوند مرا وجودی پر برکت (وجودی مفید از هر نظر برای بندگان در هر جا باشم قرار داده است)) (و جعلنی مبارکا اینما کنت).
((و مرا تا زندهام توصیه به نماز و زکات کرده است)) (و اوصانی بالصلوة و الزکاة ما دمت حیا).
و نیز ((مرا نیکوکار و قدردان و خیرخواه ، نسبت به مادرم قرار داده است)) (و برا بوالدتی).
((و مرا جبار و شقی قرار نداده است)) (و لم یجعلنی جبارا شقیا).

((جبار)) به کسی می گویند که برای خود هر گونه حقوق بر مردم قائل است ، ولی هیچ حقی برای کسی نسبت به خود قائل نیست !
و نیز ((جبار)) به کسی می گویند که از روی خشم و غضب ، افراد را می زند و نابود می کند و پیرو فرمان عقل نیست ، و یا می خواهد نقص و کمبود خود را با ادعای عظمت و تکبر، برطرف سازد که همه اینها صفات

مستکبران در هر زمان است .
((شقی)) به کسی گفته می شود که اسباب گرفتاری و بلا و مجازات برای خود فراهم می سازد، و بعضی آن را به کسی که قبول نصیحت نمی کند تفسیر کرده اند، و پیدا است که این دو معنی از هم جدا نیست .
در روایتی می خوانیم که حضرت عیسی (علیه السلام) می گوید: ((قلب من نرم است و من خود را نزد خود کوچک می دانم)) (اشاره به اینکه نقطه مقابل جبار و شقی این دو وصف است).
و سرانجام این نوزاد (حضرت مسیح) می گوید: ((سلام و درود خدا بر من باد آن روز که متولد شدم ، و آن روز که می میرم ، و آن روز که زنده برانگیخته می شوم)) (و السلام علی یوم ولدت یوم اموت و یوم ابعث حیا) .
همانگونه که در شرح آیات مربوط به یحیی (علیه السلام) گفتیم ، این سه روز در زندگی انسان ، سه روز سرنوشت ساز و خطرناک است که سلامت در آنها جز به لطف خدا میسر نمی شود و لذا هم در مورد یحیی (علیه السلام) این جمله آمده ، و هم در مورد حضرت مسیح (علیه السلام)، با این تفاوت که در مورد اول خداوند این سخن را می گوید و در مورد دوم مسیح (علیه السلام) این تقاضا را دارد.
نکته ها:
1 - روشنترین تصویر از تولد عیسی (علیه السلام)
فصاحت و بلاغت قرآن را مخصوصا در اینگونه مسائل مهم می توان درک کرد که چگونه مساله مهمی را که تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 55
با آنهمه خرافات آمیخته شده در عباراتی کوتاه ، عمیق ، زنده ، پرمحتوا، و کاملا گویا، مطرح می کند، بطوری که هر گونه خرافه ای را از آن جدا و طرد می نماید.
جالب اینکه در آیات فوق ، هفت صفت از صفات برجسته و دو برنامه و یک دعا ذکر شده است .
هفت صفت عبارتند از: بنده خدا بودن که ذکر آن در آغاز همه اوصاف ، اشاره ای است به اینکه بزرگترین مقام آدمی همان مقام عبودیت است .
و به دنبال آن صاحب کتاب آسمانی بودن و سپس مقام نبوت (البته می دانیم همیشه مقام نبوت تواءم با داشتن کتاب آسمانی نیست).

سپس به دنبال مقام عبودیت و رهبری ، مبارک بودن یعنی مفید به حال جامعه بودن مطرح شده است .
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : معنی مبارک ، ((نفاع)) است (یعنی بسیار پر منفعت).
و بعد از آن ، نیکوکاری نسبت به مادر مطرح شده و سرانجام ، جبار و شقی نبودن و بجای آن متواضع ، حقشناس ، و سعادتمند بودن است .
از میان تمام برنامه ها روی توصیه پروردگار به نماز و زکات تکیه می کند و این بخاطر اهمیت فوق العاده این دو برنامه است که این دو رمز ارتباط با خالق و خلق است و از یک نظر می توان همه برنامه های مذهبی را در آن خلاصه کرد چرا که بخشی از آنها پیوند انسان را با خلق و بخشی با خالق مشخص می کند.
و اما دعائی که به خود می کند و تقاضائی که در آغاز عمرش از خدا دارد این است که خدایا این سه روز را بر من سلامت دار، روز تولد، روز مرگ و روزی که در رستاخیز زنده می شوم ، و به من در این سه مرحله حساس

مرحمت فرما!.
2 - مقام مادر
گر چه حضرت مسیح (علیه السلام) به فرمان نافذ پروردگار از مادر بدون پدر تولد یافت ولی همین اندازه که در آیه فوق از زبان او می خوانیم که در مقام بر شمردن افتخارات خود نیکوکاری نسبت به مادر را ذکر می کند دلیل روشنی بر اهمیت مقام مادر است ، ضمنا نشان می دهد که این کودک نوزاد که طبق یک اعجاز به سخن در آمد از این واقعیت آگاه بود که او یک فرزند نمونه در میان انسانها است که تنها از مادر بدون دخالت پدر تولد یافته است .
به هر حال گرچه در جهان امروز در باره مقام مادر سخن بسیار گفته می شود و حتی روزی را بنام ((روز مادر)) اختصاص داده اند، اما متاسفانه وضع تمدن ماشینی چنان است که رابطه پدران و مادران را از فرزندان خیلی زود قطع می کند آنچنان که کمتر روابط عاطفی بعد از بزرگ شدن در میان آنها دیده می شود.
در اسلام روایات شگفت انگیزی در این زمینه داریم که اهمیت فوق العاده مقام مادر را به مسلمانان توصیه می کند، تا در عمل ، نه تنها در سخن ، در این باره بکوشند در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : مردی نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و عرض کرد: یا رسول الله من ابر؟ قال امک ، قال ثم من ؟ قال امک ! قال ثم من قال امک ! قال ثم من قال اباک !: ((ای پیامبر به چه کسی نیکوئی کنم ؟ فرمود: به مادرت ، عرض کرد بعد از او به چه کسی ؟ فرمود: به مادرت ، بار سوم

عرض کرد بعد از او به چه کسی ؟ فرمود: به مادرت ، در چهارمین بار که این سؤ ال را تکرار کرد، فرمود: به پدرت .
در حدیث دیگری می خوانیم : جوانی نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای شرکت تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 57
در جهاد (آنجا که جهاد واجب عینی نبود) آمد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ا لک والدة قال نعم قال فالزمها فان الجنة تحت قدمها: ((آیا مادری داری عرض کرد آری ، فرمود: در خدمت مادر باش که بهشت زیر پای مادران است .))
بدون شک اگر زحمات فراوانی را که مادر از هنگام حمل تا وضع حمل و دوران شیرخواری و تا زمان بزرگ شدن او تحمل می کند، رنجها و تعبها و بیداریها و بیماریها و پرستاریها را که او با آغوش باز در راه فرزند خود پذیرا می گردد در نظر بگیریم ، خواهیم دید که هر قدر انسان در این راه بکوشد باز هم در برابر حقوق مادر بدهکار است .
جالب اینکه در حدیثی می خوانیم : ام سلمه خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسید و عرض کرد: همه افتخارات نصیب مردان شده ، زنان بیچاره چه سهمی از این افتخارات دارند: پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: بلی اذا حملت المرئة کانت بمنزلة الصائم القائم المجاهد بنفسه و ماله فی سبیل الله فاذا وضعت کان لها من الاجر ما لا یدری احد ما هو لعظمة ، فاذا ارضعت کان لها بکل مصة کعدل عتق محرر من ولد اسماعیل ، فاذا فرغت من رضاعه ضرب ملک کریم علی جنبها و قال استانفی العمل فقد غفر لک !: آری (زنان هم افتخارات فراوانی دارند) هنگامی که زن باردار می شود در تمام طول مدت حمل به منزله روزهدار و شب زنده دار و مجاهد در راه خدا با جان و مال است ، و هنگامی که وضع حمل می کند آنقدر خدا به او پاداش می دهد که هیچکس حد آن را از عظمت نمی داند، و هنگامی که فرزندش را شیر می دهد در برابر هر مکیدنی از سوی کودک خداوند پاداش آزاد کردن برده ای از فرزندان اسماعیل را به او می دهد، و هنگامی که دوران شیرخوارگی کودک تمام شد یکی از فرشتگان بزرگوار خداوند بر پهلوی او می زند و می گوید: برنامه اعمال خود را از نو آغاز کن چرا که خداوند همه تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 58
گناهان تو را بخشیده ! (گوئی نامه عملت از نو آغاز می شود).
در جلد دوازدهم تفسیر نمونه ذیل آیه 23 سوره اسراء بحثهای دیگری در این زمینه داشتیم .
3 - بکر زائی
از جمله سؤ الاتی که آیات فوق بر می انگیزد این است آیا از نظر علمی امکان تولد فرزند بدون پدر وجود دارد؟ آیا مساله تولد عیسی (علیه

السلام) تنها از مادر مخالف تحقیقات دانشمندان در این زمینه نیست ؟ بدون شک این مساله از طریق اعجاز صورت گرفته ، ولی علم امروز نیز امکان چنین امری را نفی نکرده بلکه تصریح به ممکن بودن آن نموده است .
مخصوصا موضوع بکرزائی در میان بسیاری از حیوانات دیده شده و با توجه به اینکه مساله انعقاد نطفه اختصاصی به انسانها ندارد امکان این امر را به طور عموم اثبات می کند.
((دکتر الکسیس کارل)) فیزیولوژیست و زیست شناس معروف فرانسوی در کتاب انسان موجود ناشناخته)) چنین می نویسد: ((هنگامی که به میزان سهمی که هر یک از پدر و مادر در تولید مثل دارند فکر می کنیم باید آزمایشهای ((لوب)) و ((باتایون)) را به خاطر بیاوریم که از یک تخمک بارور نشده قورباغه بدون دخالت ((اسپرماتوزوئید)) بوسیله تکنیکهای خاصی قورباغه جدیدی می توان به وجود آورد.
به این ترتیب که ممکن است یک عامل شیمیائی یا فیزیکی را جانشین ((سلول نر)) کرد ولی در هر حال همیشه وجود یک عامل ماده ضروری است)).
بنابراین آنچه از نظر علمی برای تولد فرزند قطعیت دارد وجود نطفه مادر (اوول) می باشد و گرنه در مورد نطفه نر (اسپرماتوزوئید) عامل دیگری می تواند تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 59
جانشین آن گردد، به همین دلیل مساله بکرزائی واقعیتی است که در جهان امروز مورد قبول پزشکان قرار گرفته .
هر چند بسیار نادر اتفاق می افتد.
از این گذشته این مساله در برابر قوانین آفرینش و قدرت خداوند آنگونه است که قرآن می گوید: ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون : ((مثل عیسی در نزد خدا همچون آدم است که او را از خاک آفرید سپس به او فرمان داد موجود شو او هم موجود (کاملی) شد)) (آل عمران - 59).
یعنی این خارق عادت از آن خارق عادت مهمتر نیست .
4 - چگونه نوزاد سخن می گوید
ناگفته پیدا است که طبق روال عادی هیچ نوزادی در ساعات یا روزهای نخستین تولد سخن نمی گوید، سخن گفتن نیاز به نمو کافی مغز و سپس ورزیدگی عضلات زبان و حنجره و هماهنگی دستگاه های مختلف بدن با یکدیگر دارد، و این امور عادتا باید ماهها بگذرد تا تدریجا در کودکان فراهم گردد.
ولی هیچ دلیل علمی هم بر محال بودن این امر نداریم تنها این یک خارق عادت است و همه معجزات چنین هستند یعنی همه خارق عادتند نه محال

عقلی ، شرح این موضوع را در بحث معجزات پیامبران آورده ایم . مریم
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 60
آیه 34 - 35
آیه و ترجمه
ذَلِک عِیسی ابْنُ مَرْیمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِی فِیهِ یَمْتَرُونَ(34) مَا کانَ للَّهِ أَن یَتَّخِذَ مِن وَلَدٍ سبْحَنَهُ إِذَا قَضی أَمْراً فَإِنَّمَا یَقُولُ لَهُ کُن فَیَکُونُ(35)
ترجمه :
34 - اینست عیسی بن مریم ، گفتار حقی که در آن تردید می کنند.
35 - هرگز برای خدا شایسته نبود فرزندی انتخاب کند، منزه است او، هر گاه چیزی را فرمان دهد می گوید: موجود باش ! آن هم موجود می شود.
تفسیر:
مگر فرزند برای خدا ممکن است ؟!
بعد از آنکه قرآن مجید در آیات گذشته ترسیم بسیار زنده و روشنی از ماجرای تولد حضرت مسیح (علیه السلام) کرد به نفی خرافات و سخنان شرک آمیزی که در باره عیسی گفته اند پرداخته چنین می گوید: ((این است عیسی بن مریم (ذلک عیسی بن مریم).
مخصوصا در این عبارت روی فرزند مریم بودن او تاکید می کند تا مقدمه ای باشد برای نفی فرزندی خدا.
و بعد اضافه می نماید: ((این قول حقی است که آنها در آن شک و تردید کرده اند)) و هر یک در جاده ای انحرافی گام نهاده (قول الحق الذی فی
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 61
یمترون).
این عبارت در حقیقت تاکیدی است بر صحت تمام مطالب گذشته در مورد حضرت مسیح (علیه السلام) و اینکه کمترین خلافی در آن وجود ندارد.
اما اینکه قرآن می گوید: آنها در این زمینه در شک و تردید هستند، گویا اشاره به دوستان و دشمنان مسیح (علیه السلام) یا به تعبیر دیگر مسیحیان و یهودیان است ، از یکسو گروهی گمراه در پاکی مادر او شک و تردید کردند، و از سوی دیگر گروهی در اینکه او یک انسان باشد اظهار شک نمودند، حتی همین گروه نیز به شعبه های مختلف تقسیم شدند بعضی او را صریحا فرزند خدا دانستند (فرزند روحانی و جسمانی ، حقیقی نه مجازی !!) و به دنبال آن مساله تثلیث و خدایان سه گانه را به وجود آوردند.
بعضی مساله تثلیث را از نظر عقل نامفهوم خواندند و معتقد شدند که باید تعبدا آن را پذیرفت و بعضی برای توجیه منطقی آن به سخنان بیاساسی دست زدند، خلاصه همه آنها چون ندیدند حقیقت - یا چون نخواستند حقیقت - ره افسانه زدند! در آیه بعد با صراحت می گوید: هرگز برای خدا شایسته

نبود فرزندی انتخاب کند او منزه و پاک از چنین چیزی است)) (ما کان لله ان یتخذ من ولد تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 62
سبحانه).
بلکه او هر گاه چیزی را اراده کند و فرمان دهد به آن می گوید: موجود باش آن نیز موجود می شود)) (اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون).
اشاره به اینکه : دارا بودن فرزند - آنچنان که مسیحیان در مورد خدا می پندارند - با قداست مقام پروردگار سازگار نیست ، از یکسو لازمه آن جسم بودن و از سوی دیگر محدودیت ، و از سوی سوم نیاز، و خلاصه خدا را از مقام قدسش زیر چتر قوانین عالم ماده کشیدن و او را در سرحد یک موجود ضعیف و محدود مادی قرار دادن است .
خداوندی که آنقدر قدرت و توانائی دارد که اگر اراده کند هزاران عالم همانند این عالم پهناوری که در آن وجود داریم با یک فرمان و اشاره اش تحقق خواهد یافت ، آیا این شرک و انحراف از اصول توحید و خداشناسی نیست که ما او را همانند یک انسان دارای فرزند بدانیم آن هم فرزندی که در رتبه پدر است و همطراز او!
تعبیر کن فیکون که در هشت مورد از آیات قرآن آمده است ترسیم بسیار زندهای از وسعت قدرت خدا و تسلط و حاکمیت او در امر خلقت است ، تعبیری از فرمان کن کوتاهتر تصور نمی شود و نتیجهای از فیکون وسیعتر و جامعتر به نظر نمی رسد، مخصوصا با توجه به فاء تفریع که فوریت را در اینجا می رساند، حتی فاء تفریع در اینجا به تعبیر فلاسفه دلیل بر تاخر زمانی نیست ، بلکه همان تاخر رتبی یعنی ترتب معلول بر علت را بیان می کند (دقت کنید).
نفی فرزند یعنی نفی هر گونه نیاز از خدا.
اصولا چرا موجودات زنده نیاز به فرزند دارند؟ جز این است که عمرشان تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 63
محدود است و برای آنکه نسل آنها منقرض نشود و حیات نوعی آنها ادامه یابد باید فرزندانی از آنها متولد گردد؟
و از نظر اجتماعی ، نیاز کارهای دستجمعی به نیروی انسانی بیشتر سبب می شود که انسان علاقه به فرزند داشته باشد.
به علاوه نیازهای عاطفی و روانی و از بین بردن ، وحشت تنهائی او را به این کار دعوت می نماید.
ولی آیا در مورد خداوندی که ازلی و ابدی است و قدرتش بینهایت است و مساله نیاز عاطفی و غیر آن در ذات پاکش اصلا راه ندارد این امور تصور می شوند؟
آیا جز این است کسانی که برای خدا فرزندی قائل شدند او را با مقیاس وجود خود سنجیده اند و در او همان دیده اند که در خود دیده اند در حالی

که هیچ چیز ما همانند خدا نیست (لیس کمثله شی ء).
یک نکته مهم تاریخی پیرامون نخستین هجرت
نخستین هجرتی که در اسلام واقع شد هجرت گروه قابل ملاحظه ای از مسلمانان اعم از زن و مرد به سرزمین حبشه بود آنها برای رهائی از چنگال مشرکان قریش و تشکل و آمادگی هر چه بیشتر برای برنامه های آینده اسلامی مکه را به قصد حبشه ترک گفتند، و همانگونه که پیشبینی می کردند در آنجا توانستند در آرامش زندگی کنند و به برنامه های اسلامی و خودسازی بپردازند.
این خبر به گوش سران قریش در مکه رسید، آنها این مساله را زنگ خطری برای خود دانستند و احساس کردند که حبشه پناهگاهی خواهد

بود برای مسلمانان و شاید پس از قوت و قدرت به مکه باز گردند و مشکلات عظیمی برای آنها فراهم سازند.
پس از مشورت قرارشان بر این شد که دو نفر از مردان فعال قریش را انتخاب کرده به سوی نجاشی بفرستند، تا خطرات وجود مسلمانان را در آنجا برای نجاشی تشریح کنند، و آنها را از این سرزمین مطمئن و آرام بیرون نمایند.
((عمرو بن عاص)) و ((عبد الله ابن ابی ربیعه)) را با هدایای فراوانی برای نجاشی و فرماندهان بزرگ لشکر او به آنجا گسیل داشتند.
((ام سلمه)) همسر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می گوید: هنگامی که ما وارد سرزمین حبشه شدیم با حسن رفتار نجاشی روبرو گشتیم ، هیچ محدودیت مذهبی نداشتیم ، کسی ما را آزار نمی کرد اما قریش پس از آگاهی از این مساله و فرستادن دو نفر با هدایای فراوان به آنها دستور داده بودند که پیش از ملاقات با شخص نجاشی با فرماندهان بزرگ ملاقات کرده و هدایای آنها را به آنها بدهند، سپس هدایای نجاشی را به او تقدیم دارند و تقاضا کنند که مسلمین را بی آنکه سخنی با آنها گفته شود به آنان تسلیم کنند!
آنها این برنامه را با دقت اجراء کردند و به فرماندهان نجاشی قبلا چنین گفتند: گروهی از جوانان ابله به سرزمین شما پناهنده شدند اینها از دین و آئین خود فاصله گرفته و در دین شما هم وارد نشده اند دین تازهای بدعت گزارده اند که برای ما و شما ناشناخته است .
اشراف قریش ما را به حضور شما فرستاده اند تا شر آنها را از این کشور کوتاه کنیم و به سوی قوم خودشان باز گردانیم .
آنها از فرماندهان قول گرفتند که هر گاه نجاشی با آنها مشورت کند آنها این نظریه را تایید کنند و بگویند قوم آنها از وضع آنها آگاهترند.
سپس آنها به حضور نجاشی بار یافتند و کلمات فریبنده خود را گفتند.

تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 65
این برنامه به خوبی پیش میرفت و این سخنان فریبنده با آن هدایای فراوان سبب شد که اطرافیان نجاشی نیز آنها را تصدیق کردند.
ناگهان ورق برگشت نجاشی سخت خشمگین شد و گفت : به خدا سوگند من چنین کاری را نخواهم کرد، اینها جمعیتی هستند که به من پناهنده شده اند و کشور مرا بر کشورهای دیگر به خاطر امنیتش ترجیح داده اند، تا از آنها دعوت نکنم و تحقیق ننمایم هرگز به این پیشنهاد شما عمل نخواهم کرد.
اگر واقعا همانگونه است که اینها می گویند آنها را به این دو می سپارم و اخراجشان می کنم و گرنه در پناه محبت من باید به خوبی زندگی کنند.
((ام سلمه)) می گوید: نجاشی به سراغ مسلمانان فرستاد، آنها با یکدیگر مشورت کردند که چه بگویند؟ تصمیمشان بر این شد، واقعیت امر را بگویند و دستورات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و برنامه اسلام را شرح دهند، هر آنچه باداباد!.
آنروز که برای این دعوت تعیین شده بود روز عجیبی بود بزرگان و علمای مسیحی در حالی که کتب مقدس را در دست داشتند به این مجلس دعوت شده بودند.
((نجاشی)) رو به مسلمانان کرد، پرسید: این چه دینی است که شما از قوم خود جدا شدهاید و در آئین ما نیز داخل نشدهاید؟
((جعفر بن ابی طالب)) زبان به سخن گشود و گفت : ای ملک ! ما جمعی بودیم در جاهلیت و بیخبری به سر می بردیم بتها را می پرستیدیم ، از گوشت مردار می خوردیم ، کارهای زشت و ننگین انجام می دادیم ، با خویشاوندان خود بدی می کردیم و با همسایگان بدرفتاری ، زورمندان ضعیفان را می خوردند، خلاصه بدبختی ما فراوان بود، تا اینکه خداوند پیامبری از میان ما برانگیخت که نسب او را به خوبی می شناختیم ، و به صدق و امانت و پاکی او ایمان داشتیم ، او ما را دعوت به خداوند یگانه کرد، و دستور داد که پرستش سنگ و چوب را که تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 66
نیاکان ما داشتند کنار بگذاریم ، او ما را به راستگوئی ، ادای امانت ، صله رحم ، نیکی به همسایگان ، تشویق کرد و از محرمات ، خونریزی و اعمال زشت و ننگین ، شهادت باطل و خوردن مال یتیم و نسبت ناپاکی به زنان پاک دادن نهی فرمود.
و نیز فرمان داد خدای یگانه را بپرستیم چیزی را شریک او قرار ندهیم ، نماز و روزه را بجا بیاوریم و زکات را بپردازیم ..
. ما به او ایمان آوردیم و دستوراتش را مو به مو اجراء کردیم ، اما قوم ما به ما تعدی کردند، ما را اذیت و آزار نمودند و اصرار داشتند از آئین توحید

به شرک باز گردیم ، و به همان آلودگیهای سابق تن در دهیم .
هنگامی که ما را از هر سو تحت فشار قرار دادند به کشور شما آمدیم و دوست داشتیم همسایه تو باشیم ، به این امید که هیچکس در اینجا به ما ستم نخواهد کرد!.
نجاشی سخت در فکر فرو رفت رو به جعفر کرد و گفت : آیا چیزی از کتاب آسمانی این مرد به خاطر داری : جعفر گفت : آری ، نجاشی گفت برای من بخوان ! جعفر که از هوش و ذکاوت و ایمان فوق العادهای بهرهمند بود مناسبترین فراز قرآن را که همین آیات آغاز سوره مریم باشد انتخاب کرد و برای نجاشی و همه حاضران که پیرو آئین مسیح بودند تلاوت کرد ((کهیعص ذکر رحمة ربک عبده زکریا..
. و اذکر فی الکتاب مریم اذ انتبذت من اهلها مکانا شرقیا..)).
هنگامی که جعفر این آیات را با لحن گیرا و از روی صفای دل قرائت کرد چنان در روح نجاشی و علمای بزرگ مسیحی اثر گذاشت که بیاختیار قطره های اشک از چشمانشان سرازیر و به روی گونه هایشان فرو غلطید.
((نجاشی)) رو به آنها کرد و گفت : به خدا سوگند آنچه عیسی مسیح آورده با این آیات همه از یک منبع نور سرچشمه گرفته است ، بروید و راحت و آسوده تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 67
زندگی کنید به خدا سوگند هرگز شما را به دست این دو نفر نخواهم سپرد.
بعدا فرستادگان قریش تلاشهای دیگری برای بدبین ساختن نجاشی نسبت به مسلمانان کردند اما در روح بیدار او مؤ ثر نیفتاد، مایوس و نومید از آنجا باز گشتند.
هدایایشان را به آنها برگرداند و عذرشان را خواست . مریم
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 68
آیه 36 - 40
آیه و ترجمه
وَ إِنَّ اللَّهَ رَبی وَ رَبُّکمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَطٌ مُّستَقِیمٌ(36) فَاخْتَلَف الاَحْزَاب مِن بَیْنِهِمْ فَوَیْلٌ لِّلَّذِینَ کَفَرُوا مِن مَّشهَدِ یَوْمٍ عَظِیمٍ(37) أَسمِعْ بهِمْ وَ أَبْصِرْ یَوْمَ یَأْتُونَنَا لَکِنِ الظلِمُونَ الْیَوْمَ فی ضلَلٍ مُّبِینٍ(38) وَ أَنذِرْهُمْ یَوْمَ الْحَسرَةِ إِذْ قُضىَ الاَمْرُ وَ هُمْ فی غَفْلَةٍ وَ هُمْ لا یُؤْمِنُونَ(39) إِنَّا نحْنُ نَرِث الاَرْض وَ مَنْ عَلَیهَا وَ إِلَیْنَا یُرْجَعُونَ(40)
ترجمه :
36 - و خداوند پروردگار من و شماست ، او را پرستش کنید اینست راه راست .
37 - ولی (بعد از او) گروهها از میان پیروان او اختلاف کردند، وای به حال کافران از مشاهده روز بزرگ (رستاخیز).
38 - چه گوشهای شنوا و چه چشمهای بینائی (در آنروز) که نزد ما می آیند

پیدا میکنند؟ ولی این ستمگران امروز در گمراهی آشکارند. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 69
39 - آنها را از روز حسرت (روز رستاخیز که برای همه مایه تاسف است) بترسان ، روزی که همه چیز پایان مییابد در حالی که آنها در غفلتند و ایمان نمی آورند.
40 - ما زمین و تمام کسانی را که بر آن هستند به ارث میبریم و همگی به سوی ما باز میگردند.
تفسیر:
رستاخیز روز حسرت تاسف
آخرین سخن عیسی بعد از معرفی خویش با صفاتی که گفته شد این است که بر مساله توحید مخصوصا در زمینه عبادت تاکید کرده ، می گوید: ((خداوند پروردگار من و شما است .او را پرستش کنید این است راه راست)) (و ان الله ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم).
و به این ترتیب مسیح (علیه السلام) از آغاز حیات خود با هر گونه شرک و پرستش خدایان دوگانه و چند گانه مبارزه کرد، و همه جا تاکید بر توحید داشت ، بنابراین آنچه به عنوان تثلیث (خدایان سه گانه) در میان مسیحیان امروز دیده می شود بطور قطع بدعتی است که بعد از عیسی گذاشته شده و ما شرح آن را در ذیل آیات 171 سوره نساء بیان کردیم .
گر چه بعضی از مفسران احتمال داده اند که این جمله از زبان پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بوده باشد به این معنی که خداوند در این آیه به او فرمان می دهد که مردم را دعوت به توحید در عبادت کن و آن را به عنوان صراط مستقیم معرفی نما.
ولی آیات دیگر قرآن گواه بر این است که این جمله گفتار حضرت مسیح (علیه السلام) و دنباله سخنان گذشته است ، در سوره زخرف آیه 63 تا 64 میخوانیم و لما جاء عیسی بالبینات قال قد جئتکم بالحکمة و لابین لکم بعض الذی تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 70
تختلفون فیه فاتقوا الله و اطیعون ان الله هو ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم : ((هنگامی که عیسی دلائل روشن برای آنها آورد گفت : من دانش و حکمت برای شما آوردهام ، آمدهام تا پاره ای از امور را که در آن اختلاف دارید روشن سازم ، از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید، خداوند پروردگار من و شما است او را پرستش کنید، این است راه راست .))
در اینجا تقریبا عین همان جمله را میبینیم که از زبان عیسی نقل شده است (مانند همین مضمون در سوره آل عمران آیه 50 و 51 نیز آمده است).
ولی با این همه تاکیدی که مسیح (علیه السلام) در زمینه توحید و پرستش خداوند یگانه داشت بعد از او گروهها از میان پیروانش راه های مختلفی را

پیش گرفتند (و عقائد گوناگونی مخصوصا در باره مسیح ابراز داشتند) (فاختلف الاحزاب من بینهم).
وای به حال آنها که راه کفر و شرک را پیش گرفتند، از مشاهده روز عظیم رستاخیز (فویل للذین کفروا من مشهد یوم عظیم).
تاریخ مسیحیت نیز به خوبی گواهی می دهد که آنها تا چه اندازه بعد از حضرت مسیح (علیه السلام) در باره او و مساله توحید اختلاف کردند این اختلافات به اندازهای بالا گرفت که ((قسطنطین)) امپراطور روم مجمعی از اسقفها (دانشمندان بزرگ مسیحی) تشکیل داد که یکی از سه مجمع معروف تاریخی آنها است ، اعضای این مجمع به دو هزار و یکصد و هفتاد عضو رسید که همه از بزرگان آنها بودند، هنگامی که بحث در باره عیسی مطرح شد علمای حاضر نظرات کاملا مختلفی درباره او اظهار داشتند و هر گروهی عقیده ای داشت .
بعضی گفتند: او خدا است که به زمین نازل شده است ! عده ای را زنده کرده و عده ای را می رانده سپس به آسمان صعود کرده است !. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 71
بعضی دیگر گفتند او فرزند خدا است !.
و بعضی دیگر گفتند: او یکی از اقانیم ثلاثه (سه ذات مقدس) است ، اب و ابن و روح القدس (خدای پدر، خدای پسر و روح القدس)!.
و بعضی دیگر گفتند: او سومین آن سه نفر است : خداوند معبود است ، او هم معبود، و مادرش هم معبود!.
سرانجام بعضی گفتند او بنده خدا است و فرستاده او.
و فرقه های دیگر هر کدام سخنی گفتند بطوری که اتفاق نظر بر هیچیک از این عقائد حاصل نشد، بزرگترین رقم طرفداران یک عقیده 308 نفر بود که امپراطور آن را به عنوان یک اکثریت نسبی پذیرفت و به عنوان عقیده رسمی از آن دفاع کرد و بقیه را کنار گذاشت ، اما عقیده توحید که متاسفانه طرفداران کمتری داشت در اقلیت قرار گرفت .
و از آنجا که انحراف از اصل توحید، بزرگترین انحراف مسیحیان محسوب می شود در ذیل آیه فوق دیدیم که چگونه خداوند آنها را تهدید می کند که در روز عظیم رستاخیز در آن محضر عام و در برابر دادگاه عدالت پروردگار سرنوشت شوم و دردناکی خواهند داشت .
آیه بعد وضع آنها را در صحنه رستاخیز بیان می کند و می گوید: آنها در آنروز که نزد ما می آیند چه گوشهای شنوا و چه چشمهائی بینا پیدا میکنند؟ ولی این ستمگران امروز که در دنیا هستند در گمراهی آشکارند (اسمع بهم تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 72
و ابصر یوم یاتوننا لکن الظالمون الیوم فی ضلال مبین).
روشن است که در نشاه آخرت پردهها از برابر چشمها کنار می رود، و

گوشها شنوا می شود، چرا که آثار حق در آنجا به مراتب از عالم دنیا آشکارتر است ، اصولا مشاهده آن دادگاه و آثار اعمال ، خواب غفلت را از چشم و گوش انسان میبرد، و حتی کوردلان آگاه و دانا میشوند، ولی چه سود که این بیداری و آگاهی به حال آنها مفید نیست .
بعضی از مفسران کلمه ((الیوم)) در جمله ((لکن الظالمون الیوم فی ضلال مبین)) را به معنی روز قیامت گرفته اند که مفهوم آیه این می شود: در آنجا بینا و شنوا خواهند شد اما این بینائی و شنوائی در آنروز سودی به حالشان نخواهد داشت و در ضلال مبین خواهند بود.
ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر میرسد. بار دیگر روی سرنوشت افراد بیایمان و ستمگر در آن روز تکیه کرده میفرماید: این کوردلان را که در غفلتند و ایمان نمی آورند از روز حسرت (روز رستاخیز) که همه چیز پایان میگیرد و راه جبران و بازگشت نیست بترسان (و انذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر و هم فی غفلة و هم لا یؤ منون).
میدانیم روز قیامت نامهای مختلفی در قرآن مجید دارد از جمله ((یوم الحسرة)) هم نیکوکاران تاسف میخورند ایکاش بیشتر عمل نیک انجام داده بودند و هم بدکاران چرا که پردهها کنار می رود و حقائق اعمال و نتائج آن بر همه کس آشکار می شود.
جمله ((اذ قضی الامر)) را بعضی مربوط به پایان گرفتن برنامه های تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 73
حساب و جزا و تکلیف در روز رستاخیز دانسته اند، و بعضی آن را اشاره به فناء دنیا میدانند، طبق این تفسیر معنی آیه چنین می شود آنها را از روز حسرت بترسان آن هنگامی که دنیا در حال غفلت و عدم ایمان آنها پایان میگیرد، (ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر میرسد، به خصوص اینکه در روایتی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر جمله اذ قضی الامر چنین نقل شده : ای قضی علی اهل الجنة بالخلود فیها، و قضی علی اهل النار بالخلود فیها: یعنی خداوند فرمان خلود را در باره اهل بهشت و اهل دوزخ صادر می کند).
آخرین آیه مورد بحث به همه ظالمان و ستمگران هشدار می دهد که این اموال که در اختیار خود آنها است ، جاودانی نیست همانگونه که حیات خود آنها هم جاودانی نمی باشد، بلکه وارث نهائی همه اینها خدا است ، میفرماید: ما زمین و تمام کسانی را که بر آن هستند به ارث میبریم و همگی سرانجام به سوی ما باز میگردند (انا نحن نرث الارض و من علیها و الینا یرجعون). تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 74
در حقیقت این آیه هموزن آیه 16 سوره مؤ من است که می گوید: لمن الملک الیوم لله الواحد القهار: امروز (روز رستاخیز) مالکیت و حکومت از آن کیست ؟ از آن خداوند یگانه پیروز است .

اگر کسی به این واقعیت ، مؤ من و معتقد باشد، چرا برای اموال و سایر مواهب مادی که چند روزی به امانت نزد ما سپرده شده و به سرعت از دست ما بیرون می رود، تعدی و ظلم و ستم و پایمال کردن حقیقت یا حقوق اشخاص را روا دارد؟ مریم
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 75
آیه 41 - 45
آیه و ترجمه
وَ اذْکُرْ فی الْکِتَبِ إِبْرَهِیمَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَّبِیاًّ(41) إِذْ قَالَ لاَبِیهِ یَأَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لا یَسمَعُ وَ لا یُبْصِرُ وَ لا یُغْنی عَنک شیْئاً(42) یَأَبَتِ إِنی قَدْ جَاءَنی مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ یَأْتِک فَاتَّبِعْنی أَهْدِک صِرَطاً سوِیًّا(43) یَأَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشیْطنَ إِنَّ الشیْطنَ کانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِیًّا(44) یَأَبَتِ إِنی أَخَاف أَن یَمَسک عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَکُونَ لِلشیْطَنِ وَلِیًّا(45)
ترجمه :
41 - در این کتاب از ابراهیم یاد کن که او بسیار راستگو و پیامبر خدا بود.
42 - هنگامی که به پدرش گفت ای پدر! چرا چیزی را پرستش میکنی که نمی شنود و نمی بیند و هیچ مشکلی را از تو حل نمی کند؟! 43 - ای پدر ! علم و دانشی نصیب من شده است که نصیب تو نشده ، بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدا تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 76
44 - ای پدر! شیطان را پرستش مکن که شیطان نسبت به خداوند رحمن عصیانگر بود.
45 - ای پدر! من از این میترسم که عذابی از ناحیه خداوند رحمن به تو رسد در نتیجه از دوستان شیطان باشی !
تفسیر:
منطق گیرا و کوبنده ابراهیم (علیه السلام)
سرگذشت مسیح (علیه السلام) از نظر تولد تواءم با بخشی از زندگی مادرش مریم به پایان رسید، و به دنبال آن آیات مورد بحث و آیات آینده از قسمتی از زندگانی قهرمان توحید ابراهیم خلیل پرده بر میدارد و تاکید می کند که دعوت این پیامبر بزرگ - همانند همه رهبران الهی - از نقطه توحید آغاز شده است .
در نخستین آیه می گوید: در این کتاب (قرآن) از ابراهیم یاد کن (و اذکر فی الکتاب ابراهیم).
چرا که او مردی بسیار راستگو و تصدیق کننده تعلیمات و فرمانهای الهی و نیز پیامبر خدا بود (انه کان صدیقا نبیا).
کلمه ((صدیق)) صیغه مبالغه از صدق و به معنی کسی است که بسیار راستگو است ، بعضی گفته اند به معنی کسی است که هرگز دروغ نمی گوید، و یا بالاتر از آن توانائی بر دروغ گفتن ندارد، چون در تمام عمر عادت

به راستگوئی کرده است ، و نیز بعضی آن را به معنی کسی میدانند که عملش تصدیق کننده سخن و اعتقاد او است .
ولی روشن است که همه این معانی تقریبا به یک معنی باز می گردد.
به هر حال این صفت به قدری اهمیت دارد که در آیه فوق حتی قبل از صفت نبوت بیان شده ، گوئی زمینهساز شایستگی برای پذیرش نبوت است ، و از این گذشته بارزترین صفتی که در پیامبران و حاملان وحی الهی لازم است همین معنی میباشد که آنها فرمان پروردگار را بیکم و کاست به بندگان خدا برسانند. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 77
سپس به شرح گفتگوی او با پدرش آزر میپردازد (پدر در اینجا اشاره به عمو است و کلمه ((اب)) همانگونه که سابقا نیز گفته ایم در لغت عرب گاهی به معنی پدر و گاه به معنی عمو آمده است) و چنین می گوید: در آن هنگام که به پدرش گفت : ای پدر چرا چیزی را پرستش میکنی که نمی شنود و نمی بیند و نمی تواند هیچ مشکلی را از تو حل کند (اذ قال لابیه یا ابت لم تعبد ما لا یسمع و لا یبصر و لا یغنی عنک شیئا).
این بیان کوتاه و کوبنده یکی از بهترین دلائل نفی شرک و بتپرستی است چرا که یکی از انگیزه های انسان در مورد شناخت پروردگار انگیزه سود و زیان است که علمای عقائد از آن تعبیر به مساله دفع ضرر محتمل کرده اند.
او می گوید: چرا تو به سراغ معبودی میروی که نه تنها مشکلی از کار تو نمی گشاید بلکه اصلا قدرت شنوائی و بینائی ندارد.
و به تعبیر دیگر: عبادت برای کسی باید کرد که قدرت بر حل مشکلات دارد، و از آن گذشته عبادت کننده خود و نیازهایش را درک می کند، شنوا و بینا است ، اما این بتها فاقد همه اینها هستند.
در حقیقت ابراهیم در اینجا دعوتش را از پدرش شروع می کند به این دلیل که نفوذ در نزدیکان لازمتر است همانگونه که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نخست مامور شد که اقوام نزدیک خود را به اسلام دعوت کند همانگونه که در آیه 214 سوره شعراء میخوانیم و انذر عشیرتک الاقربین .
پس از آن ، ابراهیم با منطق روشنی ، او را دعوت می کند که در این امر از وی تبعیت کند می گوید: ای پدر! علم و دانشی نصیب من شده که نصیب تو تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 78
نشده ، به این دلیل از من پیروی کن و سخن مرا بشنو (یا ابت انی قد جائنی من العلم ما لم یاتک فاتبعنی).
از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت کنم (اهدک صراطا سویا).
من از طریق وحی الهی آگاهی فراوانی پیدا کردهام و با اطمینان میتوانم بگویم که راه خطا نخواهم پیمود و تو را به راه خطا هرگز دعوت نمی کنم ،

من خواهان خوشبختی و سعادت توام از من بپذیر تا رستگار شوی ، و با طی این صراط مستقیم به منزل مقصود برسی .
سپس این جنبه اثباتی را با جنبه نفی و آثاری که بر مخالفت این دعوت مترتب می شود تواءم کرده می گوید: پدرم ! شیطان را پرستش مکن ، چرا که شیطان همیشه نسبت به خداوند رحمان ، عصیانگر بوده است (یا ابت لا تعبد الشیطان ان الشیطان کان للرحمن عصیا).
البته پیدا است که منظور از عبادت در اینجا عبادت به معنی سجده کردن و نماز و روزه برای شیطان بجا آوردن نیست ، بلکه به معنی اطاعت و پیروی فرمان است که این خود یکنوع از عبادت محسوب می شود.
معنی عبادت و پرستش آنقدر وسیع است که حتی گوش دادن به سخن کسی به قصد عمل کردن به آن را نیز شامل می گردد و نیز قانون کسی را به رسمیت شناختن یکنوع عبادت و پرستش او محسوب می شود.
از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل شده : من اصغی الی ناطق فقد عبده ، فان کان الناطق عن الله عز و جل فقد عبد الله و ان کان الناطق عن ابلیس فقد عبد ابلیس !: کسی که به سخن سخنگوئی گوش فرا دهد (گوش دادن از روی تسلیم و رضا) او را پرستش کرده ، اگر این سخنگو از سوی خدا سخن می گوید خدا را پرستیده است ، و اگر از سوی ابلیس سخن می گوید ابلیس را عبادت تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 79
کرده .
به هر حال ابراهیم به پدرش میخواهد این واقعیت را تعلیم کند که انسان در زندگی بدون خط نمی تواند باشد یا خط الله و صراط مستقیم است و یا خط شیطان عصیانگر و گمراه ، او باید در این میان درست بیندیشد و برای خویش تصمیم - گیری کند و خیر و صلاح خود را دور از تعصبها و تقلیدهای کورکورانه در نظر بگیرد.
بار دیگر او را متوجه عواقب شوم شرک و بتپرستی کرده می گوید ای پدر ! من از این میترسم که با این شرک و بتپرستی که داری عذابی از ناحیه خداوند رحمان به تو برسد، و تو از اولیای شیطان باشی (یا ابت انی اخاف ان یمسک عذاب من الرحمان فتکون للشیطان ولیا).
تعبیر ابراهیم در برابر عمویش آزر در اینجا بسیار جالب است از یکسو مرتبا او را با خطاب یا ابت (پدرم) که نشانه ادب و احترام است مخاطب میسازد و از سوی دیگر جمله ان یمسک نشان می دهد که ابراهیم از رسیدن کوچکترین ناراحتی به آزر ناراحت و نگران است و از سوی سوم تعبیر به عذاب من الرحمن اشاره به این نکته می کند کار تو بواسطه این شرک و بتپرستی بجائی رسیده که خداوندی که رحمت عام او همگان را در برگرفته به تو خشم میگیرد و مجازاتت می کند، ببین چه کار وحشتناکی

انجام میدهی .
و از سوی چهارم این کار تو کاری است که سرانجامش ، قرار گرفتن زیر چتر ولایت شیطان است . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 80
نکته ها:

1 - راه نفوذ در دیگران
کیفیت گفتگوی ابراهیم با آزر که طبق روایات مردی بتپرست و بتتراش و بتفروش بوده و یک عامل بزرگ فساد در محیط محسوب میشده به ما نشان می دهد که برای نفوذ در افراد منحرف ، قبل از توسل به خشونت باید از طریق منطق ، منطقی آمیخته با احترام ، محبت ، دلسوزی و در عین حال تواءم با قاطعیت ، استفاده کرد، چرا که گروه زیادی از این طریق تسلیم حق خواهند شد، هر چند عدهای در برابر این روش باز هم مقاومت نشان میدهند که البته حساب آنها جدا است و باید برخورد دیگری با آنها داشت .
2 - دلیل پیروی از عالم
در آیات فوق خواندیم که ابراهیم ، آزر را به پیروی از خود دعوت می کند با اینکه قاعدتا عمویش از نظر سن از او بسیار بزرگتر بوده و در آن جامعه سرشناستر، و دلیل آن را این ذکر می کند که من علومی دارم که نزد تو نیست))
(قد جائنی من العلم ما لم یاتک).
این یک قانون کلی است در باره همه که در آنچه آگاه نیستند از آنها که آگاهند پیروی کنند و این در واقع برنامه رجوع به متخصصان هر فن و از جمله مساله تقلید از مجتهد را در فروع احکام اسلامی مشخص میسازد، البته بحث ابراهیم در مسائل مربوط به فروع دین نبود بلکه از اساسیترین مساله اصول دین سخن میگفت ولی حتی در اینگونه مسائل نیز باید از راهنمائیهای دانشمند استفاده کرد، تا هدایت به صراط سوی که همان صراط مستقیم است حاصل گردد. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 81
3 - سوره رحمت و یادآوری
در این سوره پنج بار هنگام شروع در داستان پیامبران بزرگ و مریم ، جمله اذکر (یادآوری کن) آمده است و به خاطر آن می توان این سوره را سوره یادآوریها نامید، یادآوری از پیامبران و مردان و زنان بزرگ و حرکت توحیدی آنها و تلاششان در راه مبارزه با شرک و بت پرستی و ظلم و بیدادگری .
و از آنجا که معمولا ذکر به معنی یادآوری بعد از نسیان است ممکن است اشاره به این واقعیت نیز باشد که ریشه توحید و عشق به مردان حق و ایمان به مبارزات حق طلبانه آنها در اعماق جان هر انسانی ریشه دوانیده و سخن از آنها در واقع یک نوع ذکر و یادآوری و بازگوئی است . و توصیف خداوند به عنوان ((رحمان)) شانزده بار در این سوره آمده است چرا که سوره از آغازش با رحمت شروع می شود، رحمت خدا به زکریا، رحمت خدا به مریم و مسیح و پایان آن نیز با همین رحمت است که در اواخر آن می گوید: ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا:

((کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خداوند رحمان محبت آنها را در دل بندگانش قرار می دهد)) (سوره مریم آیه 96). مریم
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 82
آیه 46 - 50
آیه و ترجمه
قَالَ أَ رَاغِبٌ أَنت عَنْ ءَالِهَتی یَإِبْرَهِیمُ لَئن لَّمْ تَنتَهِ لاَرْجُمَنَّک وَ اهْجُرْنی مَلِیًّا(46) قَالَ سلَمٌ عَلَیْک سأَستَغْفِرُ لَک رَبی إِنَّهُ کانَ بی حَفِیًّا(47) وَ أَعْتزِلُکُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَ أَدْعُوا رَبی عَسی أَلا أَکُونَ بِدُعَاءِ رَبی شقِیًّا(48) فَلَمَّا اعْتزَلهُمْ وَ مَا یَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسحَقَ وَ یَعْقُوب وُکلاً جَعَلْنَا نَبِیًّا(49) وَ وَهَبْنَا لهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِیًّا(50)
ترجمه :
46 - گفت ای ابراهیم آیا تو از خدایان من روی گردانی ؟ اگر (از این کار) دست برنداری تو را سنگسار می کنم ، از من برای مدتی طولانی دور شو!.
47 - (ابراهیم) گفت سلام بر تو! من به زودی برایت از پروردگارم تقاضای عفو می کنم چرا که او نسبت به من مهربان است . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 83
48 - و از شما و آنچه غیر از خدا می خوانید کناره گیری می کنم ، و پروردگارم را می خوانم و امیدوارم دعایم در پیشگاه پروردگارم بی پاسخ نماند.
49 - هنگامی که از آنها و از آنچه غیر خدا می پرستیدند کناره گیری کرد ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم ، و هر یک را پیامبر بزرگی قرار دادیم .
50 - و از رحمت خود به آنها ارزانی داشتیم و برای آنها نام نیک و مقام مقبول و برجسته (در میان همه امتها) قرار دادیم .
تفسیر:
نتیجه دوری از شرک و مشرکان
در آیات گذشته سخنان منطقی ابراهیم که آمیخته با لطف و محبت خاصی بود در طریق هدایت پدرش گذشت ، اکنون نوبت بازگو کردن پاسخهای آزر است تا از مقایسه این دو به یکدیگر، حقیقت و واقعیت آشکار و روشن شود.
قرآن می گوید: نه تنها دلسوزیهای ابراهیم و بیان پربارش به قلب آزر ننشست بلکه او از شنیدن این سخنان ، سخت برآشفت و ((گفت : ای ابراهیم آیا تو از خدایان من روی گردانی))؟! (قال ا راغب انت عن الهتی یا ابراهیم).
((اگر از این کار خودداری نکنی به طور قطع تو را سنگسار خواهم کرد))

(لئن لم تنته لارجمنک).
((و اکنون از من دور شو دیگر تو را نبینم)) (و اهجرنی ملیا).
جالب اینکه اولا ((آزر)) حتی مایل نبود تعبیر انکار بتها و یا مخالفت و بدگوئی نسبت به آنها را بر زبان آورد، بلکه به همین اندازه گفت : ((آیا تو روی گردان از بتها هستی)) مبادا به بتها جسارت شود، ثانیا به هنگام تهدید ابراهیم .
او را به سنگسار کردن تهدید نمود، آن هم با تاکیدی که از ((لام)) و ((نون تاکید ثقیله)) در ((لارجمنک)) استفاده می شود و می دانیم سنگسار کردن یکی از بدترین انواع کشتن است .
ثالثا به این تهدید مشروط قناعت نکرد تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 84
بلکه در همان حال ابراهیم را وجودی غیر قابل تحمل شمرد و به او گفت برای همیشه از نظرم دور شو (کلمه ملیا به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) از ماده املاء به معنی مهلت دادن طولانی آمده است و در اینجا مفهومش آنست که برای مدت طولانی یا همیشه از من دور شو).
این تعبیر بسیار توهین آمیزی است که افراد خشن نسبت به مخالفین خود به کار می برند و در فارسی گاهی به جای آن ((گورت را گم کن)) می گوئیم ، یعنی نه تنها خودت برای همیشه از من پنهان شو، بلکه جائی برو که حتی قبرت را هم نبینم !.
بعضی از مفسران جمله ((لارجمنک)) را به معنی سنگسار کردن نگرفته اند بلکه به معنی بدگوئی یا متهم کردن ، تفسیر کرده اند، ولی این تفسیر بعید به نظر می رسد، بررسی سایر آیات قرآن که با همین تعبیر وارد شده است ، به آنچه گفتیم گواهی می دهد.
ولی با این همه ، ابراهیم همانند همه پیامبران و رهبران آسمانی ، تسلط بر اعصاب خویش را همچنان حفظ کرد، و در برابر این تندی و خشونت شدید، با نهایت بزرگواری ((گفت : سلام بر تو)) (قال سلام علیک).
این سلام ممکن است تودیع و خداحافظی باشد که با گفتن آن و چند جمله بعد، ابراهیم ، ((آزر)) را ترک گفت ، ممکن است سلامی باشد که به عنوان ترک دعوی گفته می شود همانگونه در آیه 55 سوره قصص می خوانیم : لنا اعمالنا و لکم اعمالکم سلام علیکم لا نبتغی الجاهلین : ((اکنون که از ما نمی پذیرید، اعمال ما برای ما و اعمال شما برای خودتان ، سلام بر شما ما هواخواه جاهلان نیستیم)).
سپس اضافه کرد: ((من به زودی برای تو از پروردگارم تقاضای آمرزش
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 85
می کنم چرا که او نسبت به من ، رحیم و لطیف و مهربان است)) (ساستغفر لک ربی انه کان بی حفیا).
در واقع ، ابراهیم در مقابل خشونت و تهدید آزر، مقابله به ضد نمود، وعده

استغفار و تقاضای بخشش پروردگار به او داد.
در اینجا سؤ الی مطرح می شود که چرا ابراهیم به او وعده استغفار داد با اینکه می دانیم آزر، هرگز ایمان نیاورد و استغفار برای مشرکان ، طبق صریح آیه 113 سوره توبه ممنوع است .
پاسخ این سؤ ال را بطور مشرح ذیل همان آیه سوره توبه ذکر کرده ایم (جلد 8 صفحه 106).
سپس چنین گفت : ((من از شما (از تو و این قوم بت پرست) کناره گیری می کنم ، و همچنین از آنچه غیر از خدا می خوانید)) یعنی از بتها (و اعتزلکم و ما تدعون من دون الله).
((و تنها پروردگارم را می خوانم ، و امیدوارم که دعای من در پیشگاه پروردگارم بی پاسخ نماند)) (و ادعوا ربی عسی ان لا اکون بدعاء ربی شقیا).
این آیه از یکسو، ادب ابراهیم را در مقابل آزر نشان می دهد، که او گفت : از من دور شو، ابراهیم هم پذیرفت ، و از سوی دیگر قاطعیت او را در عقیده اش مشخص می کند که این دوری من از شما به این دلیل نیست که دست از اعتقاد راسخم به توحید برداشته باشم ، بلکه به خاطر عدم آمادگیتان برای پذیرش حق است و لذا من در اعتقاد خودم همچنان پا بر جا می مانم .
ضمنا می گوید من اگر خدایم را بخوانم اجابت می کند اما بیچاره شما که بیچاره تر از خود را می خوانید و هرگز دعایتان مستجاب نمی شود و حتی

سخنانتان را نمی شنود.
ابراهیم به گفته خود وفا کرد و بر سر عقیده خویش با استقامت هر چه تمام تر باقی ماند، همواره منادی توحید بود، هر چند تمام اجتماع فاسد آن روز بر ضد او قیام کردند، اما او سرانجام تنها نماند، پیروان فراوانی در تمام قرون و اعصار پیدا کرد به طوری که همه خداپرستان جهان به وجودش افتخار می کنند.
قرآن در این زمینه می گوید: ((هنگامی که ابراهیم از آن بت پرستان و از آنچه غیر از الله می پرستیدند کناره گیری کرد، اسحاق و بعد از اسحاق ، فرزندش یعقوب را به او بخشیدیم ، و هر یک از آنها را پیامبر بزرگی قرار دادیم)) (فلما اعتزلهم و ما یعبدون من دون الله وهبنا له اسحاق و یعقوب و کلا جعلنا نبیا).
گرچه مدت زیادی طول کشید که خداوند اسحاق و سپس یعقوب (فرزند اسحاق) را به ابراهیم داد ولی به هر حال این موهبت بزرگ ، فرزندی همچون اسحاق و نوه ای همچون یعقوب که هر یک پیامبری عالی مقام بودند، نتیجه آن استقامتی بود که ابراهیم (علیه السلام) در راه مبارزه با

بتها و کناره گیری از آن آئین باطل از خود نشان داد.
علاوه بر این ، ((ما به آنها از رحمت خود بخشیدیم)) (و وهبنا لهم من رحمتنا).
رحمت خاصی که ویژه خالصین و مخلصین و مردان مجاهد و مبارز راه خدا است .
و سرانجام برای این پدر و فرزندانش ، نام نیک و زبان خیر و مقام برجسته در میان همه امتها قرار دادیم (و جعلنا لهم لسان صدق علیا).
این در حقیقت پاسخی است به تقاضای ابراهیم که در سوره شعراء آیه 84

آمده است و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین : ((خدایا برای من لسان صدق در امتهای آینده قرار ده)).
در واقع آنها می خواستند آنچنان ابراهیم و دودمانش از جامعه انسانی طرد شوند که کمترین اثر و خبری از آنان باقی نماند و برای همیشه فراموش شوند، اما بر عکس ، خداوند به خاطر ایثارها و فداکاریها و استقامتشان در ادای رسالتی که بر عهده داشتند آنچنان آنها را بلند آوازه ساخت که همواره بر زبانهای مردم جهان قرار داشته و دارند، و به عنوان اسوه و الگوئی از خداشناسی و جهاد و پاکی و تقوا و مبارزه و جهاد شناخته می شوند.
((لسان)) در اینگونه موارد به معنی یادی است که از انسان در میان مردم می شود و هنگامی که آنرا اضافه ((صدق)) کنیم و لسان الصدق بگوئیم معنی یاد خیر و نام نیک و خاطره خوب در میان مردم است ، و هنگامی که با کلمه ((علیا)) که به معنی عالی و برجسته است ضمیمه شود مفهومش این خواهد بود که خاطره بسیار خوب از کسی در میان مردم بماند.
ناگفته پیدا است ابراهیم نمی خواهد با این تقاضا، خواهش دل خویش را برآورد، بلکه هدفش این است که دشمنان نتوانند تاریخ زندگی او را که فوق العاده انسان ساز بود به بوته فراموشی بی فکنند، و او را که می تواند الگوئی برای مردم جهان باشد برای همیشه از خاطره ها محو کنند.
در روایتی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : لسان الصدق للمرء یجعله الله فی الناس خیر من المال یاکله و یورثه : ((خاطره خوب و نام نیکی که خداوند برای کسی در میان مردم قرار دهد از ثروت فراوانی که هم خودش بهره می گیرد و هم به ارث می گذارد بهتر و برتر است)).
اصولا قطع نظر از جنبه های معنوی گاهی حسن شهرت در میان مردم ،

می تواند برای انسان و فرزندانش سرمایه عظیمی گردد که نمونه های آن را فراوان دیده ایم .

در اینجا سؤ الی پیش می آید که چگونه در این آیه موهبت وجود اسماعیل ، نخستین فرزند بزرگوار ابراهیم اصلا مطرح نشده ، با اینکه نام یعقوب که نوه ابراهیم است صریحا آمده است ؟ و در جای دیگر از قرآن وجود اسماعیل ، ضمن مواهب ابراهیم بیان شده آنجا که از زبان ابراهیم می گوید: الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسماعیل و اسحاق : ((شکر خدائی را که در پیری اسماعیل و اسحاق را به من بخشید)) (ابراهیم - 39).
پاسخ این سؤ ال چنین است که : علاوه بر اینکه در دو سه آیه بعد نام اسماعیل و بخشی از صفات برجسته او مستقلا آمده است ، منظور از آیه فوق آنست که ادامه و تسلسل نبوت را در دودمان ابراهیم بیان کند و نشان دهد چگونه این حسن شهرت و نام نیک و تاریخ بزرگ او به وسیله پیامبرانی که از دودمان او یکی بعد از دیگری به وجود آمدند تحقق یافت ، و می دانیم که بسیاری پیامبران از دودمان اسحاق و یعقوب در طول اعصار و قرون به وجود آمده اند هر چند از دودمان اسماعیل نیز بزرگترین پیامبران یعنی پیامبر اسلام قدم به عرصه هستی گذارد، ولی تسلسل و تداوم در فرزندان اسحاق بود.
لذا در آیه 27 سوره عنکبوت می خوانیم : و وهبنا له اسحاق و یعقوب و جعلنا فی ذریته النبوة و الکتاب : ((ما به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و در دودمان او نبوت و کتاب آسمانی قرار دادیم)). مریم
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 89
آیه 51 - 53
آیه و ترجمه
وَ اذْکُرْ فی الْکِتَبِ مُوسی إِنَّهُ کانَ مخْلَصاً وَ کانَ رَسولاً نَّبِیًّا(51) وَ نَدَیْنَهُ مِن جَانِبِ الطورِ الاَیْمَنِ وَ قَرَّبْنَهُ نجِیًّا(52) وَ وَهَبْنَا لَهُ مِن رَّحْمَتِنَا أَخَاهُ هَرُونَ نَبِیًّا(53)
ترجمه :
51 - در این کتاب (آسمانی) از موسی یاد کن ، که او مخلص بود، و رسول و پیامبر والامقامی .
52 - ما او را از طرف راست (کوه) طور فرا خواندیم ، و او را نزدیک ساختیم و با او سخن گفتیم .
53 - و ما از رحمت خود برادرش هارون را که پیامبر بود به او بخشیدیم .
تفسیر:
موسی پیامبری مخلص و برگزیده
سه آیه فوق اشاره کوتاهی به موسی (علیه السلام) دارد که فرزندی است از دودمان ابراهیم ، و موهبتی است از مواهب آن بزرگ مرد که خط او را تعقیب و تکمیل کرد نخست روی سخن را به پیامبر اسلام (صلی اللّه

علیه و آله و سلّم) کرده می گوید: از موسی در کتاب آسمانیت یاد کن (و اذکر فی الکتاب موسی).
سپس پنج قسمت از مواهبی را که به این پیامبر بزرگ مرحمت فرمود بازگو می کند:
1 - او به خاطر اطاعت و بندگی خدا به جائی رسید که ((پروردگار او

خالص و پاک ساخت)) (انه کان مخلصا).
و مسلما کسی که به چنین مقامی برسد از خطر انحراف و آلودگی مصون خواهد بود چرا که شیطان با تمام اصراری که برای منحرف ساختن بندگان خدا دارد خودش اعتراف می کند که قدرت بر گمراه کردن ((مخلصین)) ندارد قال فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین : ((گفت سوگند به عزتت همه آنها را گمراه می کنم مگر بندگان مخلصت (سوره ص - 82 و 83).
2 - ((او پیامبر و رسول والامقامی بود)) (و کان رسولا نبیا).
حقیقت رسالت این است که ماموریتی بر عهده کسی بگذارند و او موظف به تبلیغ و ادای آن ماموریت شود، و این مقامی است که همه پیامبرانی که مامور دعوت بودند داشتند.
ذکر ((نبیا)) در اینجا اشاره به علو مقام و رفعت شان این پیامبر بزرگ است ، زیرا این واژه در اصل از ((نبوه)) (بر وزن نغمه) به معنی رفعت و بلندی مقام گرفته شده ، البته ریشه دیگری نیز دارد که از ((نبا)) به معنی خبر است ، زیرا پیامبر خبر الهی را دریافت می کند و به دیگران خبر می دهد اما در اینجا مناسب تر همان معنی اول است .
3 - آیه بعد اشاره به آغاز رسالت موسی کرده می گوید: ((ما او را از طرف راست کوه طور فرا خواندیم)) (و نادیناه من جانب الطور الایمن).
در آن شب تاریک و پر وحشتی که با همسرش از بیابانهای ((مدین)) گذشته و به سوی مصر در حرکت بود به همسرش درد وضع حمل دست داد، و گرفتار سرمای شدیدی شد و به دنبال شعله آتشی در حرکت بود، ناگهان برقی از دور درخشید و ندائی برخاست و به موسی (علیه السلام) فرمان رسالت داده شد، و این بزرگترین افتخار و شیرین ترین لحظه در عمر او بود. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 91
4 - علاوه بر این ((ما او را نزدیک ساختیم و با او سخن گفتیم)) (و قربناه نجیا).
ندای الهی موهبتی بود و تکلم با او موهبت دیگر.
و سرانجام ((از رحمت خود، برادرش هارون را که او نیز پیامبری بود به او بخشیدیم)) تا پشتیبان و یار و همکار او باشد (و وهبنا له من رحمتنا اخاه هارون نبیا).

نکته ها:
1 - مخلص چه کسی است ؟
در آیات فوق خواندیم که خداوند موسی را از بندگان ((مخلص)) خود (به فتح لام) قرار داد، و این مقام همانگونه که اشاره کردیم مقامی است بسیار با عظمت ، مقامی است تواءم با بیمه الهی از لغزشها و انحرافها، مقام نفوذناپذیری در برابر شیطان که جز در سایه جهاد مداوم با نفس و اطاعت مستمر و پیگیر از فرمان خدا به دست نمی آید.
بزرگان علم اخلاق این مقام را مقامی بسیار بلند و عالی می دانند و از آیات قرآن استفاده می شود که ((مخلصین)) ویژگیها و افتخارات خاصی دارند که در ذیل آیات مناسب به خواست خدا خواهد آمد.
2 - فرق رسول و نبی
((رسول)) در اصل به معنی کسی است که ماموریت و رسالتی بر عهده

گذارده شده ، تا آن را ابلاغ کند و ((نبی)) بنا بر یک تفسیر به معنی کسی است که از وحی الهی آگاه است و خبر می دهد، و بنا بر تفسیر دیگر به معنی شخص عالی مقام است (که ماده اشتقاق هر دو قبلا بیان شد) این از نظر لغت .
اما از نظر تعبیرات قرآنی و لسان روایات بعضی معتقدند که رسول کسی است که صاحب آئین و ماءمور ابلاغ باشد، یعنی وحی الهی را دریافت کند و به مردم ابلاغ نماید، اما ((نبی)) دریافت وحی می کند ولی موظف به ابلاغ آن نیست ، بلکه تنها برای انجام وظیفه خود او است ، و یا اگر از او سؤ ال کنند پاسخ می گوید.
به تعبیر دیگر ((نبی)) همانند طبیب آگاهی است که در محل خود آماده پذیرائی بیماران است ، او به دنبال بیماران نمی رود، ولی اگر بیماری به او مراجعه کند از درمانش فروگذار نمی کند.
اما رسول همانند طبیبی است سیار، و به تعبیری که علی (علیه السلام) در نهج البلاغه در باره پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرموده : طبیب دوار بطبه .
او به همه جا می رود به شهرها، روستاها، کوه و دشت و بیابان تا بیماران را پیدا کند و به مداوای آنها بپردازد، او چشمهای است که به دنبال تشنگان می دود نه چشمهای که تشنگان او را جستجو کنند.
از روایاتی که در این زمینه به ما رسیده و مرحوم کلینی در کتاب ((اصول کافی)) در باب ((طبقات الانبیاء و الرسل)) و باب ((الفرق بین النبی و الرسل)) آورده چنین استفاده می شود که ((نبی)) کسی است که تنها حقایق وحی را در حال خواب می بیند (همانند رؤ یای ابراهیم) و یا علاوه بر خواب در بیداری هم صدای فرشته وحی را می شنود.

اما ((رسول)) کسی است که علاوه بر دریافت وحی در خواب و شنیدن صدای تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 93
فرشته ، خود او را هم مشاهده می کند.
البته آنچه در این روایات وارد شده با تفسیری که گفتیم منافات ندارد چرا که ممکن است ماموریتهای متفاوت پیامبر و رسول تاءثیر در نحوه دریافت آنها از وحی داشته باشد، و به تعبیر دیگر هر مرحله ای از ماموریت همراه با مرحله ویژه ای از وحی است (دقت کنید). مریم
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 94
آیه 54 - 55
آیه و ترجمه
وَ اذْکُرْ فی الْکِتَبِ إِسمَعِیلَ إِنَّهُ کانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَ کانَ رَسولاً نَّبِیًّا(54) وَ کانَ یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصلَوةِ وَ الزَّکَوةِ وَ کانَ عِندَ رَبِّهِ مَرْضِیًّا(55)
ترجمه :
54 - در کتاب آسمانی خود از اسماعیل یاد کن که او در وعده هایش صادق و رسول و پیامبر بزرگی بود.
55 - او همواره خانواده خود را به نماز و زکات دعوت می کرد و همواره مورد رضایت پروردگارش بود.
تفسیر:
اسماعیل پیامبر صادق الوعد
بعد از ابراهیم و فداکاریهای او و همچنین اشاره کوتاهی که به فرازی از زندگی موسی شد، سخن از ((اسماعیل)) بزرگترین فرزند ابراهیم ، به میان می آورد، و یاد ابراهیم را با یاد فرزندش اسماعیل ، و برنامه هایش را با برنامه های او تکمیل می کند، و پنج صفت از صفات برجسته او را که می تواند برای همگان الگو باشد بیان می کند.
روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده می گوید: ((در کتاب آسمانیت از اسماعیل یاد کن)) (و اذکر فی الکتاب اسماعیل).
((که او در وعده هایش صادق بود)) (انه کان صادق الوعد).
((و پیامبر عالی مقامی بود)) (و کان رسولا نبیا). تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 95
((او همواره خانواده خود را به نماز و زکات ، امر می کرد)) (و کان یامر اهله بالصلوة و الزکوة).
((و همواره مورد رضایت پروردگارش بود)) (و کان عند ربه مرضیا).
در این دو آیه به صادق الوعد بودن - پیامبر عالی مقام بودن - امر به نماز و پیوند و رابطه با خالق داشتن - امر به زکات و رابطه با خلق خدا برقرار نمودن و بالاخره کارهائی انجام دادن که جلب خشنودی خدا را کند، از صفات این پیامبر بزرگ الهی شمرده شده است .

تکیه روی وفای به عهد، و توجه به تربیت خانواده ، به اهمیت فوق العاده این دو وظیفه الهی اشاره می کند که یکی قبل از مقام نبوت او ذکر شده و دیگری بلافاصله بعد از مقام نبوت .
در حقیقت تا انسان ((صادق)) نباشد، محال است به مقام والای رسالت برسد چرا که اولین شرط این مقام آنست که وحی الهی را بی کم و کاست به بندگانش برساند، و لذا حتی افراد معدودی که مقام عصمت را در پاره ای از ابعادش در انبیاء انکار می کنند مساءله صدق پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به عنوان یک شرط اساسی پذیرفته اند، صدق و راستی در خبرها، در وعده ها و در همه چیز.
در روایتی می خوانیم : اینکه خداوند اسماعیل را، صادق الوعد شمرده به خاطر این است که او بقدری در وفای به وعده اش اصرار داشت که با کسی در محلی وعده ای گذارده بود، او نیامد، اسماعیل همچنان تا یکسال در انتظار او بود! هنگامی که بعد از این مدت آمد، اسماعیل گفت : من همواره در انتظار تو بودم ! بدیهی است هرگز منظور این نیست که اسماعیل کار و زندگیش را تعطیل کرد بلکه مفهومش این است که در

شخص مزبور بود.
در زمینه وفای به عهد (در جلد چهارم صفحه 242) ذیل آیه اول سوره مائده مشروحا بحث کرده ایم .
و از سوی دیگر نخستین مرحله برای تبلیغ رسالت ، شروع از خانواده خویشتن است ، که از همه به انسان نزدیکتر می باشند، به همین دلیل پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز نخست دعوت خود را از خدیجه همسر گرامیش و علی (علیه السلام) پسر عمویش شروع کرد و سپس طبق فرمان و انذر عشیرتک الاقربین به بستگان نزدیکش پرداخت .
در آیه 132 سوره طه نیز می خوانیم : و امر اهلک بالصلوة و اصطبر علیها: ((خانواده خود را به نماز دعوت کن و بر انجام نماز شکیبا باش)).
نکته دیگر که در اینجا قابل ذکر است اینکه با توصیف اسماعیل به مرضی بودن ، در واقع اشاره به این حقیقت شده است که او در کل برنامه هایش رضایت خدا را جلب کرده بود، اصولا نعمتی از این بالاتر نیست که معبود و مولا و خالق انسان از او راضی و خشنود باشد به همین دلیل در آیه 119 سوره مائده بعد از آنکه نعمت بهشت جاویدان را برای بندگان خاص خدا بیان می کند در پایان می گوید: رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک الفوز العظیم : ((خداوند از آنها خشنود و آنها نیز از او خشنود خواهند بود، و این فوز عظیم و رستگاری بزرگی است)). مریم

آیه 56 - 60

آیه و ترجمه
وَ اذْکُرْ فی الْکِتَبِ إِدْرِیس إِنَّهُ کانَ صدِّیقاً نَّبِیًّا(56) وَ رَفَعْنَهُ مَکاناً عَلِیاًّ(57) أُولَئک الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیهِم مِّنَ النَّبِیِّینَ مِن ذُرِّیَّةِ ءَادَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِن ذُرِّیَّةِ إِبْرَهِیمَ وَ إِسرءِیلَ وَ مِمَّنْ هَدَیْنَا وَ اجْتَبَیْنَا إِذَا تُتْلی عَلَیْهِمْ ءَایَتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سجَّداً وَ بُکِیًّا (58) فخَلَف مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضاعُوا الصلَوةَ وَ اتَّبَعُوا الشهَوَتِ فَسوْف یَلْقَوْنَ غَیاًّ(59) إِلا مَن تَاب وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صلِحاً فَأُولَئک یَدْخُلُونَ الجْنَّةَ وَ لا یُظلَمُونَ شیْئاً(60)
ترجمه :
56 - و در این کتاب (نیز) از ادریس یاد کن ، او بسیار راستگو و پیامبر بزرگی بود.
57 - و ما او را به مقام بلندی رساندیم .
58 - آنها پیامبرانی بودند که خداوند مشمول نعمتشان قرار داده بود، از فرزندان آدم و از کسانی که با نوح بر کشتی سوار کردیم ، و از دودمان

آنها که هدایت کردیم و برگزیدیم ، آنها کسانی بودند که وقتی آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می شد به خاک می افتادند و سجده می کردند، در حالی که گریان بودند.
59 - اما بعد از آنها فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند و پیروی از شهوات نمودند و به زودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید.
60 - مگر آنها که توبه کنند، ایمان آورند، و عمل صالح انجام دهند، چنین کسانی داخل بهشت می شوند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد.
تفسیر:
اینها پیامبران راستین بودند، اما...
در آخرین قسمت از یادآوریهای این سوره ، سخن از ادریس پیامبر، به میان آمده است .
نخست می گوید: ((در کتاب آسمانیت (قرآن) از ادریس یاد کن که او صدیق و پیامبر بود)) (و اذکر فی الکتاب ادریس انه کان صدیقا نبیا).
((صدیق)) همانگونه که سابقا هم گفته ایم به معنی شخص بسیار راستگو و تصدیق کننده آیات خداوند و تسلیم در برابر حق و حقیقت است .
سپس به مقام بلند پایه او اشاره کرده می گوید: ((ما او را به مقام بلندی رساندیم)) (و رفعناه مکانا علیا).
در اینکه منظور، عظمت مقام معنوی ادریس یا بلندی مکان حسی او است در میان مفسران گفتگو است ، بعضی همانگونه که ما انتخاب کردیم آن را اشاره به مقامات معنوی و درجات روحانی این پیامبر بزرگ میدانند، و بعضی معتقدند که خداوند ادریس را همچون مسیح به آسمان برد و تعبیر

((مکانا علیا)) را در آیه فوق اشاره به همین می دانند.
ولی اطلاق کلمه ((مکان)) به مقامات معنوی ، امری متداول و معمول است تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 99
در سوره یوسف آیه 77 می خوانیم یوسف به برادران خود که کار خلافی انجام داده بودند گفت : انتم شر مکانا ((شما از نظر مقام و منزلت بدترین مردمید)).
به هر حال ادریس یکی از پیامبران بلند مقام الهی است که شرح حال او در نکته ها خواهد آمد.
سپس به صورت یک جمع بندی از تمام افتخاراتی که در آیات گذشته پیرامون انبیاء بزرگ و صفات و حالات آنها و مواهبی که خداوند به آنها داده بود، بیان گردید چنین می گوید: ((آنها پیامبرانی بودند که خداوند آنان را مشمول نعمت خود قرار داده بود)) (اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین).
که بعضی از فرزندان آدم بودند، و بعضی از فرزندان کسانی که با نوح در کشتی سوار کردیم و بعضی از دودمان ابراهیم و اسرائیل)) (من ذریة آدم و ممن حملنا مع نوح و من ذریة ابراهیم و اسرائیل).
با اینکه همه این پیامبران از فرزندان آدم بودند، ولی با توجه به نزدیکی آنها به یکی از پیامبران بزرگ از آنان بعنوان ((ذریه ابراهیم و اسرائیل))یاد شده ، و به این ترتیب منظور از ((ذریه آدم)) در این آیه ، ادریس است که طبق مشهور، جد نوح پیامبر بود، و منظور از ذریه کسانی که با نوح بر کشتی سوار شدند ابراهیم است ، زیرا ابراهیم از فرزندان سام (فرزند نوح) بوده .
و منظور از ((ذریه ابراهیم)) اسحاق و اسماعیل و یعقوب است ، و منظور از ذریه اسرائیل ، موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی می باشد که در آیات گذشته به حالات آنها و بسیاری از صفات برجسته شان اشاره شده .
سپس این بحث را با یاد پیروان راستین این پیامبران بزرگ تکمیل کرده می گوید: ((از کسانی که هدایت کردیم و برگزیدیم افرادی هستند که وقتی آیات خداوند رحمان بر آنها خوانده شود به خاک می افتند و سجده می کنند، تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 100
و سیلاب اشکشان سرازیر می شود)) (و ممن هدینا و اجتبینا اذا تتلی علیهم آیات الرحمن خروا سجدا و بکیا).
بعضی از مفسران ، جمله ((ممن هدینا و اجتبینا... را بیان دیگری برای همان انبیائی که در آغاز آیه به آنها اشاره شده دانسته اند، ولی آنچه در بالا گفتیم نزدیکتر به نظر می رسد.
شاهد این سخن حدیثی است که از امام زین العابدین علی بن الحسین

(علیهماالسلام) نقل شده است که به هنگام تلاوت این آیه ، فرمود: نحن عنینا بها: ((ما مقصود از این آیه ایم)).
بدیهی است هرگز منظور از این جمله انحصار نیست ، بلکه بیان مصداق روشن پیروان راستین انبیاء است و ما بارها در همین تفسیر نمونه به نمونه هائی از این مطلب برخورد کرده ایم .
اما عدم توجه به این حقیقت سبب شده است که مفسرانی همچون ((آلوسی)) در ((روح المعانی)) به اشتباه بیفتد و بر این حدیث طعنه بزنند و آنرا دلیل بر بی اعتبار بودن احادیث شیعه بدانند! و این است نتیجه عدم آگاهی به مفهوم واقعی روایاتی که در تفسیر آیات وارد شده است .
قابل توجه اینکه : در آیات گذشته سخن از ((مریم)) به میان آمد در حالی که او از انبیاء نبود، او از کسانی بود که در جمله ((ممن هدینا)) داخل است

و از مصادیق آن محسوب می شود و در هر زمان و مکانی ، مصداق یا مصداقهائی داشته و دارد.
به همین جهت در آیه 69 سوره نساء نیز مشاهده می کنیم که مشمولین نعمتهای خدا را منحصر به پیامبران ندانسته ، بلکه ((صدیقین)) و ((شهدا)) را نیز بر آن می افزاید (فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء).
در آیه 75 سوره مائده نیز از مریم مادر عیسی به عنوان ((صدیقه)) تعبیر می کند و می گوید، و امه صدیقة .
سپس از گروهی که از مکتب انسان ساز انبیاء جدا شدند و پیروانی ناخلف از آب در آمدند سخن می گوید و قسمتی از اعمال زشت آنها را بر می شمرد و می گوید: بعد از آنها فرزندان ناشایسته ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند، و از شهوات پیروی نمودند که به زودی مجازات گمراهی خود را خواهند دید)) (فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا).
((خلف)) (بر وزن برف) به معنی فرزندان ناصالح و به اصطلاح ((ناخلف)) است در حالی که ((خلف)) (بر وزن صدف) به معنی فرزند صالح است .
این جمله ممکن است اشاره به گروهی از بنی اسرائیل باشد که در طریق گمراهی گام نهاده ، خدا را فراموش کردند، پیروی از شهوات را بر ذکر خدا ترجیح دادند، جهان را پر از فساد نمودند و سرانجام به نتیجه اعمال سوء خود در دنیا رسیدند و در آخرت نیز خواهند رسید.
در اینکه منظور از ((اضاعه صلاة)) در اینجا ترک نماز است و یا تاءخیر از وقت آن ، و یا انجام دادن اعمالی که نماز را در جامعه ضایع کند؟ مفسران احتمالهای مختلفی داده اند، ولی معنی اخیر، صحیحتر به نظر می رسد.

چرا از میان تمام عبادات ، روی نماز در اینجا انگشت گذارده شده ؟ شاید دلیل آن این باشد که ((نماز)) چنانکه میدانیم سدی است در میان انسان و گناهان ، هنگامی که این سد شکسته شد، غوطه ور شدن در شهوات ، نتیجه قطعی آنست و به تعبیر دیگر همانگونه که پیامبران ، ارتقاء مقام خود را از یاد خدا شروع کردند و به هنگامی که آیات خدا بر آنها خوانده می شد به خاک می افتادند و گریه می کردند، این پیروان ناخلف سقوط و انحرافشان از فراموش کردن یاد خدا شروع شد.
از آنجا که برنامه قرآن در همه جا این است که راه بازگشت به سوی ایمان و حق را باز بگذارد در اینجا نیز بعد از ذکر سرنوشت نسلهای ناخلف چنین می گوید: مگر آنها که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند، آنها داخل بهشت میشوند و کمترین ظلمی به آنها نخواهد شد (الا من تاب و آمن و عمل صالحا فاولئک یدخلون الجنة و لا یظلمون شیئا).
بنابراین چنان نیست که اگر کسی یک روز در شهوات غوطه ور شود برای همیشه مهر یاءس و نومیدی از رحمت خدا بر پیشانی او کوفته شود، بلکه تا نفسی باقی است و انسان در قید حیات دنیا است ، راه بازگشت و توبه باز است .
نکته ها:
ادریس کیست ؟
طبق نقل بسیاری از مفسران ، ادریس جد پدر نوح است .
نام او در تورات ((اخنوخ)) و در عربی ((ادریس)) میباشد که بعضی آن را از ماده درس می دانند، زیرا او اولین کسی بود که با قلم خط نوشت ، او علاوه بر مقام نبوت ، به علم نجوم و حساب و هیئت احاطه داشت ، و نخستین کسی بود که طرز دوختن لباس تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 103 را به انسانها آموخت .
در مورد این پیامبر بزرگ قرآن تنها دو بار - آنهم با اشاره های کوتاه سخن گفته است ، یکی در آیات مورد بحث و دیگری در سوره انبیاء آیه 85 و 86 و در روایات مختلف شرح مبسوطی در باره زندگی او نوشته اند که نمی توان همه آنها را معتبر دانست به همین دلیل ما به اشاره بالا قناعت کرده و از این بحث میگذریم .
2 - در حدیثی که در بسیاری از کتب دانشمندان اهل سنت آمده ، چنین میخوانیم پیامبر هنگامی که آیه فخلف من بعدهم خلف ..
. را تلاوت کرده ، فرمود: یکون خلف من بعد ستین سنة اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا ثم یکون خلف یقرئون القرآن لا یعدوا تراقیهم ، و یقرء القرآن ثلاثة مؤ من و منافق و فاجر: ((بعد از شصت سال ، افرادی به روی کار می آیند که نماز را ضایع میکنند و در شهوات غوطهور

میشوند و به زودی نتیجه گمراهی خود را خواهند دید، و بعد از آنها گروه دیگری روی کار می آیند که قرآن را (با آب و تاب) میخوانند ولی از شانه های آنها بالاتر نمی رود (چون نه از روی اخلاص است و نه برای تدبر و اندیشه به خاطر عمل ، بلکه از روی ریا و تظاهر است و یا قناعت کردن به الفاظ، و به همین دلیل اعمال آنها به مقام قرب خدا بالا نمی رود).
قابل توجه اینکه اگر مبدء شصت سال را هجرت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بگیریم درست منطبق بر زمانی می شود که یزید بر اریکه قدرت نشست و سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) و یارانش شربت شهادت نوشیدند، و بعد از این ، باقیمانده دوران بنی امیه و دوران بنی عباس است که از اسلام به نامی قناعت کرده بودند و از قرآن به الفاظی و پناه میبریم به خدا که ما جزء چنین گروه ناخلفی باشیم . مریم
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 104
آیه 61 - 63
آیه و ترجمه
جَنَّتِ عَدْنِ الَّتی وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَیْبِ إِنَّهُ کانَ وَعْدُهُ مَأْتِیًّا(61) لا یَسمَعُونَ فِیهَا لَغْواً إِلا سلَماً وَ لهُمْ رِزْقُهُمْ فِیهَا بُکْرَةً وَ عَشِیًّا(62) تِلْک الْجَنَّةُ الَّتی نُورِث مِنْ عِبَادِنَا مَن کانَ تَقِیًّا(63)
ترجمه :
61 - باغهائی است جاودانی که خداوند رحمان ، بندگانش را به آن وعده داده است ، هر چند آن را ندیده اند، وعده خدا حتما تحقق یافتنی است .
62 - آنها هرگز در آنجا گفتار لغو و بیهودهای نمی شنوند و جز سلام در آنجا سخنی نیست و هر صبح و شام روزی آنها در بهشت مقرر است .
63 - این همان بهشتی است که ما به ارث به بندگان پرهیزگار میدهیم .
تفسیر:
توصیفی از بهشت
در این آیات ، توصیف بهشت و نعمتهای بهشتی شده است که در آیات گذشته از آن یاد شده بود.
نخست بهشت موعود را چنین توصیف می کند: ((باغهائی است جاودانی که خداوند رحمان ، بندگانش را به آن وعده داده است ، و آنها آن را ندیده اند)) تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 105
(ولی به آن ایمان دارند) (جنات عدن التی وعد الرحمن عباده بالغیب) .
وعده خدا حتما تحقق یافتنی است (انه کان وعده ماتیا).
قابل توجه اینکه : در آیات گذشته که سخن از توبه و ایمان و عمل صالح بود و به دنبال آن وعده بهشت ، ((جنت)) به صورت مفرد آمده ، اما در اینجا به صورت جمع است (جنات) زیرا بهشت در حقیقت مرکب از باغهای متعدد و فوق العاده پر نعمتی است که در اختیار مؤ منان صالح قرار دارد .

توصیف به ((عدن)) که به معنی همیشگی و جاودانی است دلیل بر این است که بهشت همچون باغها و نعمتهای این جهان نیست که زائل شدنی باشد، زیرا چیزی که انسان را در رابطه با نعمتهای بزرگ این جهان نگران میسازد این است که همه آنها سرانجام زوالپذیرند، اما این نگرانی در مورد نعمتهای بهشتی وجود ندارد.
کلمه ((عباده)) به معنی بندگان مؤ من خداوند است نه همه بندگان و تعبیر بالغیب که بعد از آن گفته شده است یعنی از دیده های آنها پنهان است و به آن ایمان دارند، در آیه (30 سوره فجر) نیز میخوانیم فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی : ((در سلک بندگانم درآ و در بهشتم ورود نما))!
این احتمال نیز در معنی ((بالغیب)) وجود دارد که نعمتهای بهشتی آنچنان است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و حتی به مغزهای انسانها، خطور نکرده است ، و به کلی از حس و درک ما غائب است ، جهانی است برتر، وسیعتر و مافوق این جهان که ما تنها شبحی از آن را از دور با چشم جان می بینیم .
پس از آن به یکی دیگر از بزرگترین نعمتهای بهشتی اشاره کرده می گوید:

آنها هرگز در آنجا سخن لغو و بیهودهای نمی شنوند (لا یسمعون فیها لغوا).
نه دروغی ، نه دشنامی ، نه تهمتی نه زخم زبانی ، نه سخریهای و نه حتی سخن بیهودهای .
تنها چیزی که در آنجا مرتبا به گوش میخورد سلام است (الا سلاما).
سلام به معنی وسیع کلمه که دلالت بر سلامت روح و فکر و زبان و رفتار و کردار بهشتیان دارد.
سلامی که آن محیط را، بهشتی کرده و هر گونه اذیت و ایذاء از آن برچیده شده است .
سلامی که نشانه یک محیط امن و امان ، یک محیط مملو از صفا و صمیمیت و پاکی و تقوا و صلح و آرامش است .
در آیات دیگر قرآن نیز همین حقیقت با تعبیرات مختلفی آمده است ، در آیه (73 سوره زمر) میخوانیم : و قال لهم خزنتها سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین : خازنان بهشت به هنگام ورود به آنها میگویند: سلام بر شما همیشه خوش و خوشحال باشید، پاک و پاکیزه باشید، بفرمائید وارد بهشت شوید، و جاودانه بمانید! در (آیه 34 سوره ق) میخوانیم : ادخلوها بسلام ذلک یوم الخلود: با سلام و سلامت وارد آن شوید امروز روز خلود و جاودانی است .
نه تنها فرشتگان بر آنها درود میفرستند و خود آنها به یکدیگر بلکه خداوند نیز، چنانکه در (سوره یس آیه 57) بر آنها سلام میفرستند: سلام قولا من رب رحیم : سلام بر شما باد، این سلامی است از پروردگار مهربان به شما

بهشتیان .
آیا محیطی باصفاتر و زیباتر از این محیط آکنده از سلام و سلامت وجود دارد.
و به دنبال این نعمت به نعمت دیگری اشاره می کند می گوید هر صبح و
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 107
شام روزی آنها در بهشت در انتظارشان است (و لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا).
این جمله دو سوال را برمی انگیزد: نخست اینکه : مگر در بهشت صبح و شامی وجود دارد؟ پاسخ این سؤ ال در روایات اسلامی چنین آمده است : گرچه در بهشت همواره نور و روشنائی است اما بهشتیان از کم و زیاد شدن نور و نوسان آن شب و روز را تشخیص میدهند.
سؤ ال دیگر اینکه : از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که بهشتیان هر چه بخواهند از مواهب و روزیها در اختیارشان همیشه و در هر ساعت وجود دارد، این چه رزقی است که فقط صبح و شام به سراغ آنها می آید ؟ پاسخ این سؤ ال را از حدیث لطیفی که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده میتوان دریافت آنجا که میفرماید: و تعطیهم طرف الهدایا من الله لمواقیت الصلوة التی کانوا یصلون فیها فی الدنیا: هدایای جالب و نخبه از سوی خداوند بزرگ در اوقاتی که در این دنیا نماز میخواندند به آنها در بهشت میرسد از این حدیث استفاده می شود که این هدایای ممتاز که به هیچوجه نمی توان ماهیت آن را حتی با حدس و تخمین بیان کرد، نعمتهائی است بسیار پر ارزش که علاوه بر نعمتهای معمول بهشتی ، صبح و شام به آنها اهدا می گردد.
آیا تعبیر آیه فوق و حدیثی که در بالا ذکر شد دلیل بر این نیست که زندگی بهشتیان یکنواخت نمی باشد، بلکه هر روز و هر صبح و شام موهبت جدید و لطف تازهای شامل حالشان می شود؟ و آیا مفهوم این سخن آن نیست که در آنجا سیر تکاملی انسان ادامه خواهد داشت هر چند اعمال تازهای در آنجا انجام نمی دهد، ولی با مرکبی که از معتقدات و اعمالش در این جهان فراهم ساخته سیر تکاملی خود را ادامه خواهد داد. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 108
پس از توصیف اجمالی بهشت و نعمتهای مادی و معنوی آن ، بهشتیان را در یک جمله کوتاه معرفی کرده می گوید: این همان بهشتی است که ما به ارث به بندگان پرهیزگار میدهیم (تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا).
و به این ترتیب کلید در بهشت با تمام آن نعمتها که گذشت چیزی جز ((تقوا)) نیست .
گرچه تعبیر به ((عبادنا)) (بندگان ما) اشاره اجمالی به ایمان و تقوا دارد

ولی اینجا جائی نیست که به اشاره اجمالی اکتفا شود، بلکه با صراحت باید این حقیقت بیان گردد که بهشت تنها جای پرهیزکاران است .
باز در اینجا به کلمه ((ارث)) برخورد میکنیم که معمولا به اموالی گفته می شود که از کسی به دیگری بعد از مرگش انتقال مییابد، در حالی که بهشت مال کسی نبوده و انتقالی ظاهرا در کار نیست .
پاسخ این سؤ ال را از دو راه میتوان گفت :
1 - ارث از نظر لغت به معنی تملیک آمده است و منحصر به انتقال مالی از میت به بازماندگانش ، نمی باشد.
2 - در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) میخوانیم : ما من احد الا و له منزل فی الجنة و منزل فی النار، فاما الکافر فیرث المؤ من منزله من النار، و المؤ من یرث الکافر منزله من الجنة : ((هر کس بدون استثناء منزلگاهی در بهشت و منزلگاهی در دوزخ دارد، کافران منزلگاه دوزخی مؤ منان را به ارث میبرند، و مؤ منان جایگاه بهشتی کافران را))!
ذکر این نکته نیز لازم است که وراثت به آن معنی که در حدیث آمده
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 109
بر اساس پیوندهای نسبی نیست ، بلکه بر اثر پیوند مکتبی و عملی تقوا است .
از شان نزولی که بعضی از مفسران در آیه فوق نقل کرده اند نیز همین معنی استفاده می شود که یکی از مشرکان به نام عاص بن وائل مزد کارگر خود را (که گویا مرد مسلمانی بوده است) نپرداخت و به طعنه گفت : اگر آنچه محمد می گوید، حق باشد ما از هر کس به نعمتهای بهشت سزاوارتریم ، در همانجا مزد این کارگر را بطور کامل خواهم پرداخت ! آیه فوق نازل شد و گفت : ((این بهشت مخصوص بندگان با تقوا است .)) مریم
آیه 64 - 65
آیه و ترجمه
وَ مَا نَتَنزَّلُ إِلا بِأَمْرِ رَبِّک لَهُ مَا بَینَ أَیْدِینَا وَ مَا خَلْفَنَا وَ مَا بَینَ ذَلِک وَ مَا کانَ رَبُّک نَسِیًّا(64) رَّب السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ مَا بَیْنهُمَا فَاعْبُدْهُ وَ اصطبرْ لِعِبَدَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سمِیًّا(65)
ترجمه :
64 - ما جز به فرمان پروردگار تو نازل نمی شویم آنچه پیش روی ما و پشت سر ما و ما بین این دو میباشد همه از آن او است و پروردگارت هرگز فراموش کار نبوده (و نیست).
65 - همان پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو قرار دارد، او را پرستش کن ، و در راه عبادتش شکیبا باش ، آیا مثل و مانندی برای او

پیدا میکنی ؟!
شان نزول :
جمعی از مفسران در شان نزول آیات فوق چنین آورده اند که چند روزی ، وحی قطع شد، و جبرئیل پیک وحی الهی به سراغ پیامبر نیامد، هنگامی که این مدت سپری گشت و جبرئیل بر پیامبر نازل شد، به او فرمود: چرا دیر کردی ؟ من تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 110
بسیار مشتاق تو بودم ، جبرئیل گفت ، من به تو مشتاقترم ! ولی من بندهای مامورم هنگامی که مامور شوم می آیم و هنگامی که دستور نداشته باشم خودداری می کنم .
تفسیر:
بندگانیم جان و دل بر کف
گرچه برای این آیات شان نزول خاصی است که در بالا ذکر شد، ولی این مانع از آن نخواهد بود که پیوند و ارتباطی منطقی با آیات گذشته داشته باشد، چرا که تاکیدی است بر اینکه هر چه جبرئیل در آیات پیشین آورده همه بیکم و کاست از ناحیه خدا است ، و چیزی از خود او نیست ، نخستین آیه از زبان پیک وحی می گوید:
((ما جز به فرمان پروردگار تو نازل نمی شویم (و ما نتنزل الا بامر ربک).
همه چیز از او است و ما بندگانیم جان و دل بر کف آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما، و آنچه در میان این دو است همه از آن او است (له ما بین ایدینا و ما خلفنا و ما بین ذلک).
خلاصه آینده و گذشته و حال و اینجا و آنجا و همه جا و دنیا و آخرت و برزخ همه متعلق به ذات پاک پروردگار است .
و این را نیز بدان که ((پروردگارت فراموشکار نبوده و نیست)) (و ما کان ربک نسیا).
بعضی از مفسران برای جمله ((له ما بین ایدینا و ما خلفنا و ما بین ذلک)) تفسیرهای متعددی که احیانا بالغ بر یازده تفسیر می شود ذکر کرده اند، ولی آنچه در تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 111
بالا آوردیم از همه مناسبتر به نظر میرسد.
سپس اضافه می کند: اینها همه به فرمان پروردگار تو است پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو قرار دارد)) (رب السماوات و الارض و ما بینهما).
حال که چنین است و همه خطوط به او منتهی می شود، تنها او را پرستش کن (فاعبده).
عبادتی تواءم با توحید و اخلاص و از آنجا که در این راه - راه بندگی و اطاعت و عبادت خالصانه خدا - مشکلات و سختیها فراوان است ، اضافه می کند: و در راه عبادت او صابر و شکیبا باش (و اصطبر لعبادته).

و در آخرین جمله می گوید: آیا مثل و مانندی برای خداوند پیدا میکنی ؟ (هل تعلم له سمیا).
این جمله در حقیقت دلیلی است بر آنچه در جمله قبل آمده ، یعنی مگر برای ذات پاکش شریک و مانندی هست که دست به سوی او دراز کنی و او را پرستش نمائی ؟!
کلمه ((سمی)) گرچه به معنی همنام است ، ولی روشن است که منظور در اینجا تنها نام نیست بلکه محتوای نام است ، یعنی آیا کسی غیر از خدا، خالق رازق ، محیی ، ممیت ، عالم و قادر به همه چیز و بر همه چیز پیدا خواهی کرد؟ مریم
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 112
آیه 66 - 70
آیه و ترجمه
وَ یَقُولُ الانسنُ أَ ءِذَا مَا مِت لَسوْف أُخْرَجُ حَیاًّ(66) أَ وَ لا یَذْکرُ الانسنُ أَنَّا خَلَقْنَهُ مِن قَبْلُ وَ لَمْ یَک شیْئاً(67) فَوَ رَبِّک لَنَحْشرَنَّهُمْ وَ الشیَطِینَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِیًّا(68) ثمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن کلِّ شیعَةٍ أَیهُمْ أَشدُّ عَلی الرَّحْمَنِ عِتِیًّا(69) ثمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِینَ هُمْ أَوْلی بهَا صِلِیًّا(70)
ترجمه :
66 - انسان می گوید: آیا پس از مردن در آینده زنده (از قبر) بیرون خواهم آمد.
67 - آیا انسان به خاطر نمی آورد که ما او را پیش از این آفریدیم در حالی که چیزی نبود.
68 - سوگند به پروردگارت که همه آنها را همراه با شیاطین محشور میکنیم ، بعد همه را گرداگرد جهنم در حالی که به زانو در آمده اند حاضر میسازیم !
69 - سپس از هر گروه و جمعیتی کسانی را که از همه در برابر خداوند رحمان سرکشتر بوده اند جدا میکنیم .
70 - بعد از آن ما به خوبی از کسانی که برای سوختن در آتش اولویت دارند آگاهیم (و آنها را پیش از دیگران مجازات خواهیم کرد).
شان نزول :
آیات نخست - طبق گفته جمعی از مفسران در مورد ((ابی بن خلف)) یا
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 113
((ولید بن مغیره)) نازل شده که قطعه استخوان پوسیدهای را در دست گرفته بودند و آنرا با دست خود نرم میکردند و در برابر باد میپاشیدند، تا هر ذرهای از آن به گوشهای پراکنده گردد، و میگفتند، محمد را بنگرید که گمان می کند خداوند ما را بعد از مردن و پوسیده شدن استخوانهایمان مثل این استخوان ، بار دیگر زنده می کند، چنین چیزی ابدا ممکن نیست !.

این آیات نازل شد و پاسخ دندانشکنی به آنها گفت ، پاسخی که برای همه انسانها در همه قرون و اعصار، مفید و آموزنده است .
تفسیر:
توصیفی از دوزخیان
در آیات گذشته بحثهای قابل ملاحظهای در باره رستاخیز و بهشت و دوزخ به میان آمد، آیات مورد بحث نیز در همین زمینه سخن می گوید.
در آیه نخست گفتار منکران معاد را چنین بازگو می کند انسان می گوید: آیا هنگامی که من مردم ، در آینده زنده میشوم و سر از قبر برمیدارم ؟!
(و یقول الانسان ء اذا ما مت لسوف اخرج حیا).
البته این استفهام یک استفهام انکاری است ، یعنی چنین چیزی امکان ندارد اما تعبیر به ((انسان)) (مخصوصا با الف و لام جنس) با اینکه مناسب بود به جای آن ((کافر)) گفته شود، شاید از این روست که این سؤ ال در طبع هر انسانی در ابتدا کم و بیش نهفته است که با شنیدن مساله ((زندگی بعد از مرگ)) فورا علامت استفهامی در ذهن او ترسیم می شود.
بلافاصله با همان لحن و تعبیر به آن پاسخ می گوید که : آیا انسان این واقعیت را به یاد نمی آورد که ما او را پیش از این آفریدیم ، و او ابدا چیزی نبود؟!
(اولا یذکر الانسان انا خلقناه من قبل و لم یک شیئا). تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 114
تعبیر به ((الانسان)) در اینجا نیز ممکن است اشاره به این نکته باشد که انسان با آن استعداد و هوش خداداد نباید در برابر چنین سؤ الی خاموش بنشیند، باید خودش با یادآوری خلقت نخستین به آن پاسخ گوید و گرنه حقیقت انسانیت خود را به کار نگرفته است .
این آیات مانند بسیاری از آیات مربوط به معاد تکیه روی معاد جسمانی دارد، و الا اگر بنا بود تنها روح باقی بماند و بازگشت جسم به زندگی مطرح نباشد، نه آن سؤ ال جا داشت و نه این پاسخ .
به هر حال این منطق را که قرآن برای اثبات معاد در اینجا به کار گرفته در مواردی دیگر از قرآن نیز آمده است ، از جمله در اواخر سوره ((یس)) که با همین تعبیر انسان مطرح شده است او لم یر الانسان انا خلقناه من نطفة فاذا هو خصیم مبین و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم قل یحییها الذی انشاها اول مرة و هو بکل خلق علیم : آیا انسان نمی اندیشد که ما او را از نطفه آفریدهایم ، و سپس این نطفه ناچیز به انسانی سخنگو که از خود دفاع می کند تغییر شکل یافت اما با این حال این انسان مثلی برای ما زد و آفرینش خود را بکلی فراموش کرد و گفت چه کسی است که استخوانهای پوسیده را بار دیگر زنده کند؟ بگو همان خدائی که او را نخستین بار آفریده ، زنده خواهد کرد، و او به همه

مخلوقات خود دانا است (سوره یس - 77 - 79).
بعضی از مفسران در اینجا سؤ الی مطرح کرده اند که اگر این دلیل درست است که هر کس کاری را انجام داد قدرت دارد مانند آن را نیز انجام بدهد پس تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 115
چرا ما کارهائی را انجام میدهیم و گاه نمی توانیم عین همان را تکرار کنیم ؟ مثلا گاهی قطعه شعری بسیار عالی میسرائیم و یا خط بسیار زیبائی مینویسیم ، اما بعدا هر چه تلاش میکنیم مثل آن را نمی توانیم انجام دهیم .
پاسخی را که ما برای این سؤ ال انتخاب کردهایم این است که درست است که ما اعمال خود را از روی اراده و اختیار انجام میدهیم ، ولی گاهی یک سلسله امور غیر اختیاری در بعضی از ویژگیهای افعال ما اثر میگذارد، لرزش نامحسوس دست ما گاه در شکل دقیق حروف مؤ ثر است ، و از این گذشته قدرت و استعداد ما همیشه یکسان نیست ، گاه عواملی پیش می آید که تمام نیروی درونی ما را بسیج می کند، و ما میتوانیم به اصطلاح شاهکاری بیافرینیم ، ولی گاه عوامل محرکه ضعیف است و تمام نیروی ما بسیج نمی شود، به همین دلیل کار مرتبه دوم به خوبی مرتبه اول انجام نمی گیرد.
ولی خداوندی که قدرتش بیانتها است ، این گونه مسائل برای او مطرح نیست ، هر کاری را انجام دهد عین آن را بیکم و کاست میتواند تکرار کند.
در آیه بعد با لحن بسیار قاطع ، منکران معاد و گنهکاران بیایمان را تهدید می کند و می گوید: قسم به پروردگارت که ما همه آنها را با شیاطینی که آنان را وسوسه میکردند و یا معبودشان بودند، همه را محشور میکنیم (فو ربک لنحشرنهم و الشیاطین).
((سپس همه آنها را گرداگرد جهنم در حالی که به زانو درآمده اند حاضر میکنیم))
(ثم لنحضرنهم حول جهنم جثیا).
این آیه نشان می دهد که دادگاه افراد بیایمان و گنهکار در نزدیکی جهنم است !.
تعبیر ((جثیا)) (با توجه به اینکه ((جثی)) جمع ((جاثی)) به معنی کسی تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 116
است بر سر زانو نشسته) شاید اشاره به ضعف و ناتوانی و ذلت و زبونی آنها باشد، گوئی قدرت ندارند بر سر پا بایستند، البته این کلمه معانی دیگری هم دارد از جمله اینکه بعضی جثی را به معنی ((گروه گروه)) تفسیر کرده اند، و بعضی به معنی انبوه و متراکم بر روی هم ، همانند خاکها و سنگها، ولی تفسیر اول مناسبتر و مشهورتر است .
و از آنجا که اولویتها در آن دادگاه عدل منظور می شود در آیه بعد می گوید: ما اول به سراغ سرکشترین و یاغیترین افراد میرویم ، ما از هر گروه

و جمعیتی افرادی را که از همه در برابر خداوند رحمان سرکشتر بودند جدا میکنیم (ثم لننزعن من کل شیعة ایهم اشد علی الرحمن عتیا).
همان بی شرمانی که حتی مواهب خدای ((رحمان)) را به دست فراموشی سپردند و در برابر ولی نعمت خود به گستاخی و طغیان و یاغیگری برخاستند، آری اینها از همه به آتش دوزخ سزاوارترند!
باز روی این معنی تاکید کرده می گوید: ((ما به خوبی از کسانی که برای سوختن در آتش اولویت دارند آگاهیم)) (ثم لنحن اعلم بالذین هم اولی بها صلیا).
دقیقا آنها را انتخاب می کنیم و در این انتخاب هیچگونه اشتباهی رخ نخواهد داد. ((صلی)) مصدر است که هم به معنی روشن کردن آتش ، و هم چیزی را که با آتش می سوزانند آمده است . مریم
آیه 71 - 72
آیه و ترجمه تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 117
وَ إِن مِّنکمْ إِلا وَارِدُهَا کانَ عَلی رَبِّک حَتْماً مَّقْضِیًّا(71) ثمَّ نُنَجِّی الَّذِینَ اتَّقَوا وَّ نَذَرُ الظلِمِینَ فِیهَا جِثِیًّا(72)
ترجمه :
71 - و همه شما (بدون استثنا) وارد جهنم میشوید، این امری است حتمی و فرمانی است قطعی از پروردگارتان !!
72 - سپس آنها را که تقوا پیشه کردند از آن رهائی میبخشیم ، و ظالمان را در حالی که (از ضعف و ذلت) به زانو در آمده اند در آن رها میکنیم .
تفسیر:
همه وارد جهنم میشوند؟!
آیات فوق نیز ادامه بحث در ویژگیهای رستاخیز و پاداش و کیفر است . نخست به مطلبی که شاید شنیدنش برای غالب مردم شگفتانگیز باشد اشاره کرده می گوید: همه شما بدون استثنا وارد جهنم میشوید (و ان منکم الا واردها).
((این امری است حتمی و فرمانی است قطعی از پروردگارتان)) (کان علی ربک حتما مقضیا).
((سپس آنها را که تقوی پیشه کردند از آن نجات میدهیم ، و ظالمان و ستمگران را در حالی که از ضعف و ذلت به زانو در آمده اند در آن رها میکنیم))
(ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا).
در تفسیر این دو آیه در میان مفسران گفتگوی دامنهداری است ، بر اساس اینکه منظور از ((ورود)) در جمله ((ان منکم الا واردها)) چیست ؟
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 118
بعضی از مفسران معتقدند که ((ورود)) در اینجا به معنی نزدیک شدن و

اشراف پیدا کردن است ، یعنی همه مردم ، خوبان و بدان ، بدون استثنا برای حسابرسی یا برای مشاهده سرنوشت نهائی بدکاران ، به کنار جهنم می آیند، سپس خداوند پرهیزگاران را رهائی میبخشد و ستمگران را در آن رها می کند.
آنها برای این تفسیر به آیه 23 سوره قصص استدلال میکنند و لما ورد ماء مدین ... هنگامی که موسی کنار آب مدین رسید... که در اینجا نیز ورود به همان معنی است .
تفسیر دومی که اکثر مفسران آن را انتخاب کرده اند این است که ورود در اینجا به معنی دخول است و به این ترتیب همه انسانها بدون استثناء، نیک و بد، وارد جهنم میشوند، منتها دوزخ بر نیکان سرد و سالم خواهد بود همانگونه که آتش نمرود بر ابراهیم (یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم) چرا که آتش با آنها سنخیت ندارد گوئی از آنان دور می شود و فرار می کند، و هر جا آنها قرار میگیرند خاموش می گردد، ولی دوزخیان که تناسب با آتش دوزخ دارند همچون ماده قابل اشتعالی که به آتش برسد فورا شعلهور میشوند.
قطع نظر از اینکه فلسفه این کار چیست که بعدا به خواست خدا شرح خواهیم داد بدون شک ظاهر آیه فوق با تفسیر دوم هماهنگ است ، زیرا معنی اصلی ورود، دخول است و غیر آن نیاز به قرینه دارد، علاوه بر این جمله ((ثم ننجی الذین اتقوا)) (سپس پرهیزگاران را نجات میدهیم) همچون جمله نذر الظالمین فیها (ستمگران را در آن وا میگذاریم) همه شاهد برای این معنی است .
بعلاوه روایات متعددی در تفسیر آیه رسیده است که این معنی را کاملا تقویت می کند:
از جمله از ((جابر بن عبد الله انصاری)) چنین نقل شده که شخصی از او درباره تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 119
این آیه پرسید، جابر با هر دو انگشت به دو گوشش اشاره کرد و گفت : مطلبی با این دو گوش خود از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شنیدم که اگر دروغ بگویم هر دو کر باد! میفرمود: الورود الدخول ، لا یبقی بر و لا فاجر لا یدخلها فیکون علی المؤ منین بردا و سلاما کما کانت علی ابراهیم حتی ان للنار - او قال لجهنم - ضجیجا من بردها، ثم ننجی الله الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا: ورود در اینجا به معنی دخول است هیچ نیکوکار و بدکاری نیست مگر اینکه داخل جهنم می شود، آتش در برابر مؤ منان سرد و سالم خواهد بود، همانگونه که بر ابراهیم بود، تا آنجا که آتش - یا جهنم - (تردید از جابر است) از شدت سردی فریاد میکشد، سپس خداوند پرهیزگاران را رهائی میبخشد و ظالمان را در آن ذلیلانه رها می کند.
در حدیث دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) میخوانیم : تقول

النار للمؤ من یوم القیامه جز، یا مؤ من ! فقد اطفا نورک لهبی : ((آتش به فرد با ایمان روز قیامت می گوید زودتر از من بگذر که نورت ، شعله مرا خاموش کرد))!
این معنی از بعضی دیگر از روایات نیز استفاده می شود.
تعبیر پر معنائی که درباره پل صراط در روایات آمده که آن بر روی جهنم کشیده شده ، از مو باریکتر و از شمشیر تیزتر است نیز شاهد و گواه دیگری بر این تفسیر است .
اما اینکه بعضی میگویند: آیه 101 سوره انبیاء اولئک عنها مبعدون : آنها (مؤ منان) از آتش دور خواهند بود دلیل بر تفسیر اول است صحیح به نظر نمی رسد، زیرا این آیه مربوط به جایگاه دائمی و قرارگاه همیشگی مؤ منان است ، حتی در آیه بعد از آن میخوانیم لا یسمعون حسیسها: ((مؤ منان حتی صدای شعله های تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 120
آتش را نمی شنوند.))
((اگر ورود در آیه مورد بحث به معنی نزدیک شدن باشد نه با کلمه ((مبعدون)) سازگار است و نه با جمله ((لا یسمعون حسیسها.))
پاسخ به یک سؤ ال
تنها سؤ الی که در اینجا باقی میماند این است که فلسفه این کار از نظر حکمت پروردگار چیست ؟ بعلاوه آیا مؤ منان از این کار آزار و عذابی نمی بینند؟
پاسخ این سؤ ال که از هر دو جنبه در روایات اسلامی وارد شده است ، با کمی دقت روشن می شود:
در حقیقت مشاهده دوزخ و عذابهای آن ، مقدمهای خواهد بود که مؤ منان از نعمتهای خداداد بهشت حداکثر لذت را ببرند، چرا که قدر عافیت را کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید (و بالاضداد تعرف الاشیاء) در اینجا مؤ منان گرفتار مصیبت نمی شوند، بلکه تنها صحنه مصیبت را مشاهده میکنند و همانگونه که در روایات فوق خواندیم آتش بر آنها سرد و سالم می شود و نور آنها شعله آتش را تحت الشعاع قرار می دهد.
بعلاوه آنها چنان سریع و قاطع از آتش میگذرند که کمترین اثری در آنها نمی تواند داشته باشد، همانگونه که در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است که فرمود: یرد الناس النار ثم یصدرون باعمالهم فاولهم کلمع البرق ، ثم کمر الریح ، ثم کحضر الفرس ، ثم کالراکب ، ثم کشد الرجل ، ثم کمشیه : مردم همگی وارد آتش (دوزخ) میشوند سپس بر حسب اعمالشان از آن بیرون می آیند، بعضی همچون برق ، سپس کمتر از آن همچون گذشتن تندباد، بعضی همچون دویدن شدید اسب ، بعضی همچون سوار معمولی ، بعضی همچون پیادهای که تند می رود، و بعضی همچون کسی که معمولی راه می رود)). تفسیر نمونه

و از این گذشته دوزخیان نیز از مشاهده این صحنه که بهشتیان با چنان سرعتی میگذرند و آنها میمانند، مجازات بیشتری می بینند، و به این ترتیب پاسخ هر دو سؤ ال روشن می شود. مریم
آیه 73 - 76
آیه و ترجمه
وَ إِذَا تُتْلی عَلَیْهِمْ ءَایَتُنَا بَیِّنَتٍ قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلَّذِینَ ءَامَنُوا أَی الْفَرِیقَینِ خَیرٌ مَّقَاماً وَ أَحْسنُ نَدِیًّا(73) وَ کمْ أَهْلَکْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هُمْ أَحْسنُ أَثَثاً وَ رِءْیاً(74) قُلْ مَن کانَ فی الضلَلَةِ فَلْیَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَداًّ حَتی إِذَا رَأَوْا مَا یُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابِ وَ إِمَّا الساعَةَ فَسیَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شرٌّ مَّکاناً وَ أَضعَف جُنداً(75) وَ یَزِیدُ اللَّهُ الَّذِینَ اهْتَدَوْا هُدًی وَ الْبَقِیَت الصلِحَت خَیرٌ عِندَ رَبِّک ثَوَاباً وَ خَیرٌ مَّرَدًّا(76)
ترجمه :
73 - و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود کافران به مؤ منان میگویند کدامیک از دو گروه (ما و شما) جایگاهش بهتر و جلسات انس و مشورتش زیباتر و بخشش او بیشتر است ؟!
74 - اقوام بسیاری را پیش از آنها نابود کردیم که هم مال و ثروتشان از اینها بهتر بود و هم ظاهرشان آراسته تر!
75 - بگو کسی که در گمراهی است خداوند به او مهلت می دهد تا زمانی که وعده الهی را با چشم خود ببینند: یا عذاب این دنیا یا عذاب آخرت . آنروز است که خواهند دانست چه کسی مکانش بدتر و چه کسی لشکرش ناتوان تر است ؟! تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 122
76 - اما کسانی که در راه هدایت گام نهادند خداوند بر هدایتشان میافزاید، آثار و اعمال صالحی که (از انسان) باقی میماند در پیشگاه پروردگار تو ثوابش بیشتر و عاقبتش ارزشمندتر است .
تفسیر:
به دنبال بحثی که در آیات قبل ، پیرامون ظالمان بیایمان شد، در آیات مورد بحث گوشهای از منطق و سرنوشت آنها را شرح می دهد.
می دانیم نخستین گروهی که به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ایمان آوردند مستضعفان پاکدلی بودند که دستشان از مال و منال دنیا تهی بود، همان گروه محروم و مظلومی که آئینهای الهی برای نجات آنان از چنگال ظالمان و ستمگران آمده ، مردان و زنان بلند همت و با ایمانی همچون بلال ، سلمان ، عمار، خباب ، سمیه و امثال آنها.
از آنجا که معیار ارزش در جامعه جاهلی آن زمان - همچون هر جامعه جاهلی دیگر - همان زر و زیور و پول و مقام و هیات ظاهر بود، ثروتمندان ستمکار همچون نضر بن حارث و امثال وی بر گروه مؤ منان فقیر،

فخرفروشی کرده ، میگفتند: نشانه شخصیت ما با ما است ، و نشانه عدم شخصیت شما همان فقر و محرومیتتان است !.
این خود دلیل بر حقانیت ما و عدم حقانیت شما است !.
چنانکه قرآن در نخستین آیه مورد بحث می گوید: هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده شود کافران مغرور و ستمگر، به کسانی که ایمان آورده اند میگویند کدامیک از دو گروه ما و شما جایگاهش بهتر، جلسات انس و مشورتش زیباتر، و بذل و بخشش او بیشتر است ؟ (و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قال الذین کفروا للذین آمنوا ای الفریقین خیر مقاما و احسن ندیا).
مخصوصا در روایات اسلامی میخوانیم که این گروه اشرافی و مترف ، زیباترین لباسهایشان را میپوشیدند و زینت میکردند، جلو یاران رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) راه میرفتند و نگاه تحقیر و تمسخرآمیز به آنها میکردند، آری این است راه و رسم این طبقه در هر عصر و زمان .
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 123
((ندی)) در اصل از ((ندی)) به معنی رطوبت گرفته شده است ، و سپس به معنی افراد فصیح و سخنگو آمده .
چرا که یکی از شرائط قدرت بر تکلم داشتن آب دهان به قدر کافی است و از آن پس ((ندا)) به معنی مجالست و سخن گفتن ، و حتی مجلسی را که جمعی در آن برای انس جمع میشوند یا به مشورت می نشینند ((نادی)) گفته می شود، و ((دار الندوه)) که محلی بود در مکه و سران در آنجا جمع میشدند و مشورت میکردند از همین معنی گرفته شده است .
ضمنا از سخاوت و بذل و بخشش گاه به ((ندی)) تعبیر می کنند و آیه فوق ممکن است اشاره به همه اینها باشد، یعنی مجلس انس ما از شما زیباتر و پول و ثروت و زرق و برق و لباسمان جالبتر، و سخنان و اشعار فصیح و بلیغمان بهتر و رساتر است !.
ولی قرآن با بیانی کاملا مستدل و در عین حال قاطع و کوبنده ، به آنها چنین پاسخ می گوید: اینها گویا فراموش کرده اند تاریخ گذشته بشر را: ((اقوام بیشماری پیش از آنها بود که مال و ثروت و وسائل زندگانیشان از اینها بهتر بود و هم منظره و ظاهرشان آراستهتر، اما ما این گروه ستمکار را نابود کردیم و از میان برداشتیم))
(و کم اهلکنا قبلهم من قرن هم احسن اثاثا و رئیا).
آیا پول و ثروت آنها و مجالس پر زرق و برق و لباسهای فاخر و چهره های زیبایشان توانست جلو عذاب الهی را بگیرد؟ اگر اینها دلیل بر شخصیت و مقامشان در پیشگاه خدا بود چرا به چنان سرنوشت شومی گرفتار شدند.
زرق و برق دنیا آنچنان ناپایدار است که با نسیم مختصری نه تنها دفترش به هم میخورد بلکه گاهی طومارش درهم پیچیده می شود. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 124

((قرن)) - همانگونه که در گذشته (جلد پنج صفحه 156) گفته ایم معمولا به معنی یک زمان طولانی است ، ولی چون از ماده اقتران به معنی نزدیکی گرفته شده است به قوم و جمعیتی که در یک زمان جمعند نیز گفته می شود.
سپس هشدار دیگری به آنها می دهد که به آنها بگو گمان نکنید ای ستمگران بیایمان این مال و ثروت شما مایه رحمت است ، بلکه چه بسا، این دلیل عذاب الهی باشد: ((کسی که در گمراهی است و اصرار بر ادامه این راه دارد خداوند به او مهلت می دهد، و این زندگی مرفه همچنان ادامه مییابد)) (قل من کان فی الضلالة فلیمدد له الرحمن مدا).
((تا زمانی که وعده های الهی را با چشم خود ببینند یا عذاب این دنیا یا عذاب آخرت)) (حتی اذا راءوا ما یوعدون اما العذاب و اما الساعة).
((آن روز است که خواهند دانست ، چه کسی مکان و مجلسش بدتر و چه کسی لشکرش ناتوانتر است)) (فسیعلمون من هو شر مکانا و اضعف جندا).
در حقیقت اینگونه افراد منحرف که دیگر قابل هدایت نیستند (توجه داشته باشید که قرآن ((من کان فی الضلالة)) می گوید که اشاره به استمرار در گمراهی است) برای اینکه دردناکترین مجازات الهی را ببینند گاهی خداوند آنها را در نعمتها غوطهور میسازد که هم مایه غرور و غفلتشان می شود، و هم عذاب الهی ، سلب نعمتها را دردناکتر می کند، این همان چیزی است که در بعضی از آیات قرآن به عنوان مجازات ((استدراج)) ذکر شده است .
جمله ((فلیمدد له الرحمن مدا)) گرچه به صورت امر است ، ولی در معنی خبر میباشد و مفهوم آن این است که خداوند به آنها مهلت و ادامه نعمت می دهد.
بعضی از مفسران نیز آن را به همان معنی امر که در اینجا به مفهوم

یا به معنی لزوم چنین رفتاری بر خدا تفسیر کرده اند، ولی تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد.
کلمه ((عذاب)) در آیه فوق به قرینه اینکه در مقابل ((الساعة)) قرار گرفته اشاره به مجازاتهای الهی در عالم دنیا است ، مجازاتهائی همچون طوفان نوح و زلزله و سنگهای آسمانی که بر قوم لوط نازل شد، یا مجازاتهائی که به وسیله مؤ منان و رزمندگان جبهه حق ، بر سر آنان فرود می آید، چنانکه (در سوره توبه آیه 14) میخوانیم : قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم : با آنان پیکار کنید که خداوند آنها را با دست شما مجازات می کند)).
و ((الساعة)) در اینجا یا به معنی پایان دنیا است ، یا عذاب الهی در

قیامت (معنی دوم مناسبتر به نظر می رسد).
این عاقبت و سرنوشت ستمگران و فریفته گان زرق و برق و لذات دنیا است ((اما کسانی که در راه هدایت گام نهادند خداوند بر هدایتشان می افزاید))
(و یرید الله الذین اهتدوا هدی).
بدیهی است هدایت درجاتی دارد هنگامی که درجات نخستین آن بوسیله انسان پیموده شود خداوند دست او را میگیرد و بدرجات عالیتر میبرد، و همچون درخت باروری که هر روز مرحله تازهای از رشد و تکامل را میپیماید این هدایت یافتگان نیز در پرتو ایمان و اعمال صالحشان هر روز به مراحل بالاتری گام مینهند. در پایان آیه به آنها که بر زیورهای زودگذرشان در دنیا تکیه کرده ، و آنرا وسیله تفاخر بر دیگران قرار داده اند پاسخ می دهد که آثار و اعمال صالحی که از انسان باقی میماند در پیشگاه پروردگار تو ثوابش بیشتر و عاقبتش ارزشمندتر است (و الباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر مردا). مریم
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 126
آیه 77 - 82
آیه و ترجمه
أَ فَرَءَیْت الَّذِی کفَرَ بِئَایَتِنَا وَ قَالَ لأُوتَینَّ مَالاً وَ وَلَداً(77) أَطلَعَ الْغَیْب أَم اتخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْداً(78) کلا سنَکْتُب مَا یَقُولُ وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا(79) وَ نَرِثُهُ مَا یَقُولُ وَ یَأْتِینَا فَرْداً(80) وَ اتخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ ءَالِهَةً لِّیَکُونُوا لهُمْ عِزًّا(81)کلا سیَکْفُرُونَ بِعِبَادَتهِمْ وَ یَکُونُونَ عَلَیهِمْ ضِداًّ(82)
ترجمه :
77 - آیا ندیدی کسی را که آیات ما را انکار کرد و گفت اموال و فرزندان فراوانی نصیبم خواهد شد!.
78 - آیا او از اسرار غیب مطلع گشته ، یا نزد خدا عهد و پیمانی گرفته است ؟
79 - هرگز چنین نیست ما به زودی آنچه را او می گوید مینویسیم ، و عذاب را بر او مستمر خواهیم داشت !.
80 - آنچه را او می گوید (از اموال و فرزندان) از او به ارث میبریم و تک و تنها نزد ما خواهد آمد.
81 - آنها غیر از خدا معبودانی برای خود انتخاب کردند تا مایه عزتشان باشد (چه پندار خامی ؟).
82 - هرگز چنین نیست ، به زودی معبودها منکر عبادت آنها خواهند شد، بلکه بر ضدشان قیام می کنند. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 127
تفسیر:
یک تفکر خرافی و انحرافی

بعضی از مردم معتقدند که ایمان و پاکی و تقوا با آنها سازگار نیست ! و سبب می شود که دنیا به آنها پشت کند، در حالی که با بیرون رفتن از محیط ایمان و تقوا، دنیا به آنها رو خواهد کرد، و مال و ثروت آنها زیاد می شود!.
این طرز فکر خواه بر اثر سادهلوحی و پیروی خرافات باشد، و خواه پوششی برای فرار از زیر بار مسئولیتها و تعهدهای الهی ، هر چه باشد یک طرز فکر خطرناک است .
گاه دیدهایم این موهوم پرستان ، مال و ثروت بعضی افراد بیایمان ، و فقر و محرومیت گروهی از مؤ منان را مستمسکی برای اثبات این خرافه قرار میدهند در حالی که میدانیم نه اموالی که از طریق ظلم و کفر و ترک مبانی تقوا به انسان میرسد مایه افتخار است ، و نه هرگز ایمان و پرهیزکاری سدی بر سر راه فعالیتهای مشروع و مباح می باشد.
به هر حال در عصر و زمان پیامبر - همچون عصر ما - افراد نادانی بودند که چنین پنداری داشتند و یا لااقل تظاهر به آن میکردند.
قرآن در آیات مورد بحث - به تناسب بحثی که قبلا پیرامون سرنوشت کفار و ظالمان بیان شد - از این طرز فکر و عاقبت آن سخن می گوید.
در نخستین آیه میفرماید: ((آیا ندیدی کسی را که آیات ما را انکار کرد و به آن کفر ورزید، و گفت : مسلما اموال و فرزندان فراوانی نصیبم خواهد شد!)) (ا فراءیت الذی کفر بایاتنا و قال لاوتین مالا و ولدا). تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 128
سپس قرآن به آنها چنین پاسخ می گوید: آیا او از اسرار غیب آگاه شده یا از خدا عهد و پیمانی در این زمینه گرفته است ؟! (اطلع الغیب ام اتخذ عند الرحمن عهدا).
کسی میتواند چنین پیشگوئی کند و رابطهای میان کفر و دارا شدن مال و فرزندان قائل شود که آگاه بر غیب باشد، زیرا هیچ رابطهای میان این دو ما نمی بینیم ، و یا عهد و پیمانی از خدا گرفته باشد، چنین سخنی نیز بی معنی است .
بعد با لحن قاطع اضافه می کند: این چنین نیست (هرگز کفر و بیایمانی مایه فزونی مال و فرزند کسی نخواهد شد) ما به زودی آنچه را می گوید، مینویسیم (کلا سنکتب ما یقول).
آری این سخنان بیپایه که ممکن است مایه انحراف بعضی از سادهلوحان گردد همه در پرونده اعمال آنها ثبت خواهد شد.
((و ما عذاب خود را بر او مستمر خواهیم داشت)) (عذابهائی پیدرپی و یکی بالای دیگر) (و نمد له من العذاب مدا).
این جمله ممکن است اشاره به عذاب مستمر و جاویدان آخرت بوده باشد، و نیز ممکن است اشاره به عذابهائی باشد که بر اثر کفر و بیایمانی در این

دنیا دامنگیر آنها می شود، این احتمال نیز قابل ملاحظه است که این مال و فرزندان که مایه غرور و گمراهی است ، خود عذابی است مستمر برای آنها!. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 129
((آنچه را او می گوید (از اموال و فرزندان) از او به ارث میبریم ، و روز قیامت تک و تنها نزد ما خواهد آمد)) (و نرثه ما یقول و یاتینا فردا).
آری سرانجام همه این امکانات مادی را میگذارد و می رود و با دست تهی در آن دادگاه عدل پروردگار حاضر می شود، در حالی که نامه اعمالش از گناهان سیاه و از حسنات خالی است آنجا است که نتیجه این گفته های بیاساس خود را در دنیا می بیند.
آیه بعد به یکی دیگر از انگیزه های این افراد در پرستش بتها اشاره کرده می گوید: آنها غیر از خدا معبودانی برای خود انتخاب کرده اند تا مایه عزتشان باشد (و اتخذوا من دون الله آلهة لیکونوا لهم عزا).
تا برای آنها در پیشگاه خدا شفاعت کنند، و در مشکلات یاریشان دهند، اما چه پندار نادرست و خیال خامی ؟!
هرگز آنچنان که آنها پنداشتند نیست ، نه تنها بتها مایه عزتشان نخواهند بود، بلکه سرچشمه ذلت و عذابند، و به همین جهت ((به زودی یعنی در روز رستاخیز معبودها منکر عبادت عابدان میشوند و از آنها بیزاری میجویند بلکه بر ضدشان خواهند بود)) (کلا سیکفرون بعبادتهم و یکونون علیهم ضدا).
این جمله اشاره به همان مطلبی است که در آیه 14 سوره فاطر میخوانیم : و الذین تدعون من دونه ما یملکون من قطمیر ان تدعوهم لا یسمعوا دعائکم ... و یوم القیامة یکفرون بشرککم : ((کسانی را که غیر از خدا میخوانید مالک هیچ چیز نیستند، اگر آنها را بخوانید سخنان شما را نمی شنوند... و روز رستاخیز منکر شرک شما میشوند)).
و نیز در آیه 6 سوره احقاف میخوانیم : و اذا حشر الناس کانوا لهم اعداء: هنگامی که مردم محشور شوند این معبودها دشمنان آنها خواهند بود)).
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 130
این احتمال را نیز بعضی از مفسران بزرگ داده اند که منظور از آیه فوق این است که عبادت کنندگان بتها، در قیامت که پردهها کنار می رود و همه حقایق آشکار می شود و خود را رسوا میبینند، منکر عبادت بتها میشوند، و بر ضد آنها سخن خواهند گفت ، چنانکه در آیه 23 سوره انعام میخوانیم : بتپرستان در قیامت میگویند: و الله ربنا ما کنا مشرکین : ((به خدائی که پروردگار ما است سوگند که ما هرگز مشرک نبودیم))!.
ولی تفسیر اول با ظاهر آیه سازگارتر است ، چرا که عبادتکنندگان میخواستند، معبودان عزتشان باشند ولی سرانجام ضدشان میشوند.
البته معبودهائی همچون فرشتگان یا شیاطین و جن که دارای عقل و درکند

وضعشان روشن است ، ولی معبودهای بیجان در آن روز، ممکن است به فرمان خدا به سخن درآیند و بیزاری خود را از عابدان اعلام کنند.
از حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده نیز همین تفسیر را میتوان استفاده کرد زیرا امام در تفسیر آیه فوق میفرماید: یکون هؤ لاء الذین اتخذوهم الهة من دون الله ضدا یوم القیامة ، و یتبرئون منهم و من عبادتهم الی یوم القیامه : روز قیامت معبودهائی را که جز خدا انتخاب کردند بر ضدشان خواهند بود و از آنها و از عبادت کردنشان بیزاری میجویند.
جالب اینکه در ذیل حدیث جمله کوتاه و پرمحتوائی در باره حقیقت عبادت ، میخوانیم : لیس العبادة هی السجود و لا الرکوع ، و انما هی طاعة الرجال ، من اطاع مخلوقا فی معصیة الخالق فقد عبده : ((عبادت (تنها) سجود و رکوع نیست ، بلکه حقیقت عبادت ، اطاعت این و آن است ، هر کس مخلوقی را در معصیت خالق اطاعت کند او را پرستش کرده است)) (و سرنوشت او همان سرنوشت مشرکان و بتپرستان است). مریم
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 131
آیه 83 - 87
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسلْنَا الشیَطِینَ عَلی الْکَفِرِینَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا(83) فَلا تَعْجَلْ عَلَیْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا(84) یَوْمَ نحْشرُ الْمُتَّقِینَ إِلی الرَّحْمَنِ وَفْداً(85) وَ نَسوقُ الْمُجْرِمِینَ إِلی جَهَنَّمَ وِرْداً(86) لا یَمْلِکُونَ الشفَعَةَ إِلا مَنِ اتخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْداً(87)
ترجمه :
83 - آیا ندیدی که ما شیاطین را به سوی کافران فرستادیم تا آنها را شدیدا تحریک کنند.
84 - بنابراین در باره آنها عجله مکن ما آنها (و اعمالشان) را دقیقا شماره خواهیم کرد.
85 - در آن روز که پرهیزگاران را به سوی خداوند رحمان (و پاداشهای او) راهنمائی میکنیم .
86 - و مجرمان را (همچون شتران تشنهکامی که به سوی آبگاه میروند) به جهنم میرانیم .
87 - آنها هرگز مالک شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خداوند رحمان عهد و پیمانی دارد.
تفسیر:
چه کسانی صلاحیت شفاعت دارند؟
با توجه به بحثی که در آیات گذشته پیرامون مشرکان ذکر شد آیات مورد بحث در حقیقت اشاره به بعضی از علل انحراف آنها و سپس عاقبت و

سرانجام شومشان می کند، و این حقیقت را نیز به ثبوت می رساند که معبودها نه تنها مایه تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 132
عزتشان نبودند بلکه مایه بدبختی و ذلتشان گشتند.
نخست می گوید: ((آیا ندیدی که ما شیاطین را به سوی کافران فرستادیم که آنها را در راه غلطشان تحریک بلکه زیر و رو می کند)) (الم تر انا ارسلنا الشیاطین علی الکافرین تؤ زهم ازا).
((از)) چنانکه راغب در مفردات می گوید در اصل به معنی جوشش دیک و زیر و رو شدن محتوای آن به هنگام شدت غلیان است و در اینجا کنایه از آنست که شیاطین آنچنان بر آنها مسلط میشوند که در هر مسیر و به هر شکلی بخواهند آنانرا به حرکت در می آورند، و زیر و رو میکنند!.
بدیهی است - و بارها هم گفته ایم - که تسلط شیاطین بر انسانها یک تسلط اجباری و ناآگاه نیست ، بلکه این انسان است که به شیاطین اجازه ورود به درون قلب و جان خود می دهد، بند بندگی آنها را بر گردن مینهد و اطاعتشان را پذیرا می شود، همانگونه که قرآن در آیه 100 سوره نحل می گوید: انما سلطانه علی الذین یتولونه و الذین هم به مشرکون : تسلط شیطان تنها بر کسانی است که ولایت او را پذیرا گشته ، و او را بت و معبود خود ساخته اند)).
سپس روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده می گوید: ((درباره آنها عجله مکن ما تمام اعمال آنها را دقیقا شماره و احصا می کنیم)) (فلا تعجل علیهم انما نعد لهم عدا).
و همه را برای آن روز که دادگاه عدل الهی تشکیل می شود، ثبت و ضبط خواهیم کرد.
این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور از شمردن ایام عمر، بلکه نفسهای آنها است ، یعنی مدت بقاء آنها کوتاه است و تحت شماره و عدد میباشد، زیرا معدود بودن چیزی معمولا کنایه از کم و کوتاه بودن آنست . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 133
در روایتی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر ((انما نعد لهم عدا)) چنین می خوانیم : از یکی از دوستان خود سوال فرمود: به عقیده تو منظور پروردگار از این آیه شمردن چه چیز است ؟ او در پاسخ عرض کرد: عدد روزها، امام فرمود: پدران و مادران هم حساب روزهای عمر فرزندان را دارند، و لکنه عدد الانفاس : ((منظور شمارش عدد نفسهاست))!
این تعبیر امام ممکن است اشاره به تفسیر اول یا تفسیر دوم و یا هر دو تفسیر باشد.
به هر حال دقت در محتوای این آیه انسان را تکان می دهد، چرا که ثابت می کند همه چیز ما حتی نفسهای ما روی حساب و تحت شماره است ، و باید روزی پاسخگوی همه آنها باشیم .

سپس مسیر نهائی متقین و مجرمین را در عباراتی کوتاه و گویا چنین بیان می کند همه این اعمال را برای روزی ذخیره کردهایم که پرهیزگاران را دستجمعی با عزت و احترام به سوی خداوند رحمان ، به سوی بهشت و پاداشهای او راهنمائی میکنیم (یوم نحشر المتقین الی الرحمان وفدا).
((وفد)) (بر وزن وعد) در اصل به معنی هیئت یا گروهی است که برای حل مشکلاتشان نزد بزرگان میروند و مورد احترام و تکریم قرار میگیرند، بنابراین بطور ضمنی مفهوم احترام را در بردارد و شاید به همین جهت است که در بعضی از روایات میخوانیم پرهیزگاران بر مرکبهای راهواری سوار میشوند و با احترام فراوان به بهشت میروند.
امام صادق (علیه السلام) میفرماید: علی (علیه السلام) تفسیر این آیه را از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) جویا شد (یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا) فرمود: یا علی الوفد لا یکون تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 134
الا رکبانا اولئک رجال اتقوا الله عز و جل ، فاحبهم و اختصهم و رضی اعمالهم فسماهم متقین : ای علی ! وفد، حتما به کسانی میگویند که سوار بر مرکبند آنها افرادی هستند که تقوا و پرهیزگاری را پیشه ساختند، خدا آنها را دوست داشت و آنان را مخصوص خود گردانید، و از اعمالشان خوشنود شد، و نام متقین بر آنها گذارد...))
جالب توجه اینکه در آیه فوق میخوانیم : پرهیزگاران را به سوی خدای رحمان میبرد، در حالی که در آیه بعد سخن از راندن مجرمان به جهنم است آیا مناسبتر این نبود که به جای رحمان در اینجا جنت گفته شود؟ ولی این تعبیر در حقیقت اشاره به نکته مهمی دارد و آن اینکه پرهیزکاران بالاتر از بهشت را در آنجا مییابند، به مقام قرب خدا و جلوه های خاص او نزدیک میشوند، و رضایت او که برترین بهشت است درک میکنند (تعبیراتی که در حدیث فوق از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خواندیم نیز اشاراتی به همین معنی دارد).
سپس می گوید در مقابل مجرمان را در حالی که تشنهکامند به سوی جهنم میرانیم (و نسوق المجرمین الی جهنم وردا).
همانگونه که شتران تشنه را به سوی آبگاه میرانند، منتها در اینجا آبی نیست بلکه آتش است .
باید توجه داشت که کلمه ((ورد)) به معنی گروه انسانها یا حیواناتی است که وارد آبگاه میشوند، و از آنجا که چنین گروهی حتما تشنه اند مفسران این تعبیر را در اینجا به معنی تشنه کامان گرفته اند.
چقدر فاصله است میان کسانی که آنها را با عزت و احترام به سوی خداوند رحمان میبرند، فرشتگان به استقبالشان میشتابند و بر آنها سلام و درود میفرستند تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 135

و گروهی که آنها را همچون حیوانات تشنهکام به سوی آتش دوزخ میرانند، در حالی که سر بزیرند و شرمسار و رسوا و بیمقدار؟
و اگر تصور کنند که در آنجا از طریق شفاعت میتوانند به جائی برسند، باید بدانند که آنها هرگز مالک شفاعت در آنجا نیستند (لا یملکون الشفاعة).
نه کسی از آنها شفاعت می کند، و به طریق اولی قادر بر آن نیستند که از کسی شفاعت کنند.
((تنها کسانی مالک شفاعتند که در نزد خداوند رحمان عهد و پیمانی دارند))
(الا من اتخذ عند الرحمن عهدا).
تنها این دسته اند که مشمول شفاعت شافعان میشوند و یا مقامشان از این هم برتر است و توانائی دارند از گنهکارانی که لایق شفاعتند شفاعت کنند.
معنی ((عهد)) چیست ؟
در اینکه منظور از عهد در آیه فوق که می گوید تنها کسانی مالک شفاعتند که نزد خدا عهدی دارند، چیست ؟ مفسران بحثهای فراوانی کرده اند.
بعضی گفته اند: ((عهد)) همان ایمان به پروردگار و اقرار به یگانگی او و تصدیق پیامبران خدا است . بعضی دیگر گفته اند: عهد در اینجا به معنی شهادت به وحدانیت حق و بیزاری از کسانی است که در برابر خدا پناهگاه و قدرتی قائلند و همچنین امید نداشتن به غیر ((الله)).
امام صادق (علیه السلام) در پاسخ یکی از دوستانش که از تفسیر آیه فوق سؤ ال کرد فرمود: من دان بولایة امیر المؤ منین و الائمة من بعده فهو العهد عند الله : ((کسی که به ولایت امیر مؤ منان و امامان اهلبیت بعد از او عقیده داشته باشد تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 136
عهد نزد خداست)) در روایت دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) میخوانیم : من ادخل علی مؤ من سرورا فقد سرنی و من سرنی فقد اتخذ عند الله عهدا: ((کسی که سرور و شادی در دل مؤ منی ایجاد کند مرا مسرور کرده ، و هر کس مرا مسرور کند عهدی نزد خدا دارد.
در حدیث دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) میخوانیم که محافظت بر عهد همان محافظت بر نمازهای پنجگانه است .
از بررسی روایات فوق که در منابع مختلف اسلامی آمده ، و همچنین کلمات مفسران بزرگ اسلام ، چنین نتیجه میگیریم که عهد نزد خدا - همانگونه که از مفهوم لغوی آن استفاده می شود - معنی وسیعی دارد که هر گونه رابطه با پروردگار و معرفت و اطاعت او، و همچنین ارتباط و پیوند با مکتب اولیای حق ، و هر گونه عمل صالح در آن جمع است ، هر چند در هر روایتی به بخشی از آن یا مصداق روشنی اشاره شده است .
لذا در حدیث دیگری که در بیان چگونگی وصیت کردن از پیامبر گرامی

اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده تقریبا تمام مسائل اعتقادی جمع است ، آنجا که فرمود: مسلمان باید در آستانه مرگ چنین وصیت کند، و بگوید: پروردگارا! توئی که خالق آسمانها و زمین هستی ، دانای پنهان و آشکاری ، رحمان و رحیمی من در این دنیا با تو پیمان میبندم و شهادت میدهم که معبودی جز تو نیست ، یگانهای ، شریکی نداری ، محمد بنده و فرستاده تو است ، بهشت حق است ، دوزخ حق است ، رستاخیز و حساب ، حق است ، تقدیر و میزان سنجش اعمال حق است تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 137

دین همانگونه است که تو بیان کردی ، و اسلام همانست که تو تشریع نمودی ، و سخن همانست که تو گفتهای ، قرآن همان گونه است که تو نازل کردی ، تو خداوند حق و آشکاری ، پروردگارا! محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را از ما به بهترین پاداشی پاداش ده و تحیت و سلام بر او و آلش بفرست .

پروردگارا! تو سرمایه من در مشکلاتی و یار من در شدتها، تو ولی نعمت منی ، تو معبود من و معبود پدران منی ، به اندازه یک چشم بر هم زدن مرا به خود وامگذار که اگر واگذاری به بدیها نزدیک ، و از نیکیها دور میشوم ای خدای من ! تو مونس من در قبر باش و برای من عهدی قرار ده که در روز قیامت آن را گشاده ببینم .

سپس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: بعد از اعتراف به این حقایق آنچه را که لازم میبیند وصیت می کند و تصدیق این وصیت در سوره مریم است در آیه لا یملکون الشفاعة الا من اتخذ عند الرحمن عهدا این است عهد و وصیت ..))

بدیهی است منظور این نیست که مطالب فوقرا به عربی و فارسی همچون اورادی بخواند یا بنویسد، بلکه با تمام قلب به آن ایمان داشته باشد ایمانی که آثارش در تمام برنامه زندگی او آشکار گردد. مریم

تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 138

آیه 88 - 95

آیه و ترجمه

وَ قَالُوا اتخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَداً(88) لَّقَدْ جِئْتُمْ شیْئاً إِدًّا(89) تَکادُ السمَوَت یَتَفَطرْنَ مِنْهُ وَ تَنشقُّ الاَرْض وَ تخِرُّ الْجِبَالُ هَداًّ(90) أَن دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَداً(91) وَ مَا یَنبَغِی لِلرَّحْمَنِ أَن یَتَّخِذَ وَلَداً(92) إِن کلُّ مَن فِی السمَوَتِ وَ الاَرْضِ إِلا ءَاتی الرَّحْمَنِ عَبْداً(93) لَّقَدْ أَحْصاهُمْ وَ عَدَّهُمْ عَدًّا(94) وَ کلُّهُمْ ءَاتِیهِ یَوْمَ الْقِیَمَةِ فَرْداً(95)

ترجمه :

88 - آنها گفتند خداوند رحمن فرزندی برای خود اختیار کرده !

89 - چه سخن زشت و زنندهای آوردید.

90 - نزدیک است آسمانها بخاطر این سخن از هم متلاشی گردد، و زمین شکافته شود و کوهها به شدت فرو ریزد!
91 - از این رو که برای خداوند رحمن فرزندی ادعا کردند. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 139
92 - و هرگز سزاوار نیست که او فرزندی برگزیند.
93 - تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند بنده اویند.
94 - همه آنها را احصا کرده و دقیقا شمرده است .
95 - و همگی روز رستاخیز تک و تنها نزد او حاضر میشوند.
تفسیر:
خدا و فرزند داشتن ؟!!
از آنجا که در آیات پیشین سخن از شرک و پایان کار مشرکان بود، در پایان بحث به یکی از شاخه های شرک یعنی اعتقاد به وجود فرزند برای خدا اشاره کرده و زشتی این سخن را با قاطعترین بیان بازگو می کند:
((آنها گفتند خداوند رحمان فرزندی برای خود انتخاب کرده))!! (و قالوا اتخذ الرحمن ولدا).
نه تنها مسیحیان عقیده داشتند حضرت ((مسیح))، فرزند حقیقی خدا است که یهودیان نیز درباره عزیر و بتپرستان درباره ((فرشتگان)) چنین اعتقادی داشتند و آنها را دختران خدا می پنداشتند.
آنگاه با لحنی کوبنده می گوید: ((چه سخن زشت و بزرگی آوردید)) (لقد جئتم شیئا ادا).
((اد)) (بر وزن ضد) در اصل به معنی صدای زشت و ناهنجاری است که بر اثر گردش شدید امواج صوتی در گلوی شتر به گوش میرسد، سپس به کارهای بسیار زشت و وحشتناک اطلاق شده است .
از آنجا که چنین نسبت ناروائی مخالف اصل توحید است ، چرا که خداوند تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 140
نه شبیه و مانندی دارد، و نه نیاز به فرزند، و نه عوارض جسم و جسمانیت ، گوئی تمام عالم هستی که بر پایه توحید بنا شده است از این نسبت ناروا در وحشت و اضطراب فرو میروند.
لذا در آیه بعد اضافه می کند ((نزدیک است آسمانها به خاطر این سخن از هم متلاشی گردد و زمین شکافته شود و کوهها به شدت فرو ریزد!)) (تکاد السماوات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا).
باز برای تاکید و بیان اهمیت موضوع می گوید: ((به خاطر اینکه برای خداوند رحمان فرزندی ادعا کردند)) (ان دعوا للرحمن ولدا).
اینها در حقیقت خدا را به هیچوجه نشناخته اند و گرنه می دانستند ((هرگز برای خداوند رحمان ، سزاوار نیست که فرزندی برگزیند)) (و ما ینبغی للرحمن ان یتخذ ولدا).

انسان فرزند را برای یکی از چند چیز میخواهد:
یا به خاطر این است که عمر او پایان میپذیرد، برای بقاء نسل خود نیاز به تولید مثل دارد.
یا کمک و یار و یاوری میطلبد، چرا که نیرویش محدود است .
یا از تنهائی وحشت دارد، مونسی برای تنهائی میجوید.
یا به هنگام پیری و ناتوانی ، یار و کمک کاری جوان میخواهد.
اما هیچیک از این مفاهیم درباره خدا معنی ندارد، نه قدرتش محدود است ، نه حیات او پایان میگیرد، نه ضعف و سستی در وجود او راه دارد و نه احساس تنهائی و نه نیاز.
از این گذشته داشتن فرزند، نشانه جسم بودن و همسر داشتن است و
همه تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 141
این معانی از ذات پاک او دور است .
به همین دلیل در آیه بعد می گوید: ((تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند بنده اویند و سر بر فرمانش)) (ان کل من فی السماوات و الارض الا آتی الرحمن عبدا).
و با اینکه همه بندگان جان و دل بر کف او هستند، نیازی به اطاعت و فرمانبرداری آنها ندارد بلکه آنها هستند که نیازمندند.
((او همه آنها را شماره کرده است و دقیقا تعداد آنها را می داند)) (لقد احصاهم و عدهم عدا).
یعنی هرگز تصور نکنید که با وجود این همه بندگان چگونه ممکن است حساب آنها را داشته باشد، علم او بقدری وسیع و گسترده است که نه تنها شماره آنها را دارد بلکه از تمام خصوصیات آنها آگاه است ، نه از حوزه حکومت او میتوانند بگریزند و نه چیزی از اعمالشان بر او مکتوم است .
و همه آنها روز رستاخیز تک و تنها در محضر او حاضر میشوند)) (و کلهم آتیه یوم القیامة فردا).
بنابراین هم مسیح ، هم عزیر، هم فرشتگان و هم تمامی انسانها مشمول این حکم عمومی او هستند با این حال چه نازیبا است که فرزندی برای او قائل شویم ، و چه اندازه ذات پاک او را از اوج عظمت به پائین می آوریم و صفات جلال و جمال او را انکار میکنیم اگر نسبت فرزندی به او بدهیم .
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 142
نکته ها:
1 - هنوز هم او را فرزند خدا میپندارند!
آنچه در آیات فوق خواندیم با قاطعترین کلمات ، فرزند را از خدا نفی می کند، این آیاتی است مربوط به چهارده قرن قبل ، در حالی که امروز و در دنیای علم و دانش هنوز بسیارند کسانی که مسیح (علیه السلام) را فرزند خدا میپندارند، نه فرزند مجازی که فرزند حقیقی ! و اگر در پاره ای

از نوشته ها که جنبه تبلیغی دارد و مخصوص محیطهای اسلامی تنظیم شده ، این فرزند را فرزند تشریفاتی و مجازی معرفی میکنند به هیچوجه با متون اصلی کتب اعتقادی آنها سازگار نیست . این امر منحصر به فرزند بودن مسیح (علیه السلام) نیست ، در ارتباط با مساله تثلیث که مسلما به معنی خدایان سهگانه است و جزء اعتقادات حتمی آنها است چون مسلمانان از شنیدن چنین سخن شرک آمیزی وحشت میکنند، لحن خود را در محیطهای اسلامی تغییر داده و به نوعی از تشبیه و مجاز آن را توجیه میکنند. (برای توضیح بیشتر به قاموس کتاب مقدس در مورد ((مسیح)) و ((اقانیم سه گانه)) مراجعه فرمائید).

2 - چگونه آسمانها متلاشی می شود؟

اینکه در آیات فوق خواندیم : ((نزدیک است آسمانها از این نسبت ناروا متلاشی شوند، و زمینها از هم بشکافند و کوهها فرو ریزند)) یا اشاره به این است که بر اساس تعبیرات قرآن مجید مجموعه عالم هستی دارای یکنوع حیات و درک و شعور است ، و آیاتی همچون آیه 74 سوره بقره و ان منها لما یهبط من خشیة الله : ((بعضی از سنگها از ترس خدا از کوهها فرو می غلطند)) و آیه 21 سوره حشر لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لراءیته خاشعا متصدعا من خشیة الله : اگر این قرآن را بر کوهها نازل میکردیم از ترس خدا خاشع میشدند و از تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 143 هم شکافته)) شاهد بر آن میباشد.

این نسبت ناروا به ساحت قدس پروردگار همه جهان را در وحشت عمیق فرو می برد.

یا کنایه از زشتی فوق العاده آنست و نظیر این کنایه در زبان عرب و زبان فارسی کم نیست که میگوئیم کاری کردی که گوئی آسمان و زمین را بر سر من کوبیدند.

به خواست خدا در این زمینه ذیل آیات مناسب باز هم بحث خواهیم کرد.

مریم

آیه 96 - 98

آیه و ترجمه

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ سيَجْعَلُ لهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا(96) فَإِنَّمَا يَسرْنَهُ بِلِسانِک لِتُبَشرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوْماً لُّدًّا(97) وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هَلْ تحِس مِنهُم مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسمَعُ لَهُمْ رِكْزَا(98)

ترجمه :

96 - کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند خداوند رحمن محبت آنها را در دلها می افکند.

97 - ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزکاران را بوسیله آن بشارت دهی و دشمنان سرسخت را انذار کنی .

98 - چه بسیار اقوام (بیایمان و گنهکاری) را قبل از آنها هلاک کردیم آیا احدی از آنها را احساس میکنی یا کمترین صدائی از آنان می شنوی .
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 144
تفسیر:
ایمان سرچشمه محبوبیت !
در سه آیه فوق که پایانگر سوره مریم است باز هم سخن از مؤ منان با ایمان و نیز ظالمان و ستمگران بیایمان ، و سخن از قرآن و بشارتها و انذارهای آنست ، و در حقیقت عصارهای است از بحثهای پیشین با نکته های تازه .
نخست میفرماید: ((کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خداوند رحمان محبت آنان را در دلها می افکند)) (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا).
بعضی از مفسران این آیه را مخصوص امیر مؤ منان علی (علیه السلام) و بعضی شامل همه مؤ منان دانسته اند.
بعضی گفته اند منظور این است که خداوند محبت آنانرا در دلهای دشمنانشان میافکند، و این محبت رشتهای می شود در گردنشان که آنها را به سوی ایمان میکشاند.
بعضی دیگر آن را به معنی محبت مؤ منان نسبت به یکدیگر که باعث قدرت و قوت و وحدت کلمه می شود دانسته اند.
بعضی آن را اشاره به دوستی مومنان نسبت به یکدیگر در آخرت دانسته ، و میگویند آنها آنچنان به یکدیگر علاقه پیدا میکنند که از دیدار هم برترین شادی و سرور به آنان دست می دهد.
ولی اگر با وسعت نظر به مفاهیم وسیع آیه بیندیشیم خواهیم دید که همه این تفسیرها در مفهوم آیه جمع است بی آنکه با هم تضادی داشته باشند.
و نکته اصلی آن این است که : ((ایمان و عمل صالح)) جاذبه و کشش فوق - العادهای دارد، اعتقاد به یگانگی خدا و دعوت پیامبران که بازتابش در روح و فکر و گفتار و کردار انسان به صورت اخلاق عالیه انسانی ، تقوا و پاکی و درستی تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 145
و امانت و شجاعت و ایثار و گذشت ، تجلی کند، همچون نیروهای عظیم مغناطیس کشیده و رباینده است .
حتی افراد ناپاک و آلوده از پاکان لذت میبرند، و از ناپاکانی همچون خود متنفرند، به همین دلیل هنگامی که فی المثل میخواهند همسر یا شریکی انتخاب کنند تاکید دارند که طرف آنها پاک و نجیب و امین و درستکار باشد.
این طبیعی است و در حقیقت نخستین پاداشی است که خدا به مؤ منان و صالحان می دهد که دامنه اش از دنیا به سرای دیگر نیز کشیده می شود.
با چشم خود بسیار دیدهایم اینگونه افراد پاک هنگامی که چشم از جهان

میبندند، دیدهها برای آنها گریان می شود، هر چند ظاهرا پست و مقام اجتماعی نداشته باشند، همه مردم جای آنها را خالی می بینند، همه خود را در عزای آنها شریک محسوب میدارند.
اما اینکه بعضی آن را در باره امیر مؤ منان علی (علیه السلام) دانسته و در روایات بسیاری به آن اشاره شده بدون شک درجه عالی و مرحله بالای آن ، ویژه آن امام متقین است ، (و در نکته ها از این روایات مشروحا بحث خواهیم کرد) ولی این مانع از آن نخواهد بود که در مراحل دیگر همه مؤ منان و صالحان از طعم این محبت و محبوبیت در افکار عمومی بچشند، و از این مودت الهی سهمی ببرند، و نیز مانع از آن نخواهد بود که دشمنان نیز در دل خود احساس محبت و احترام نسبت به آنها کنند.
جالب اینکه در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) میخوانیم : ان الله اذا احب عبدا دعا جبرئیل ، فقال یا جبرئیل انی احب فلانا فاحبه ، قال فیحبه جبرئیل ثم ینادی فی اهل السماء ان الله یحب فلانا فاحبوه ، قال فیحبه اهل السماء ثم یوضع له القبول فی الارض ! و ان الله اذا ابغض عبدا دعا جبرئیل ، فقال یا جبرئیل انی ابغض فلانا فابغضه ، قال فیبغضه جبرئیل ، ثم ینادی فی اهل السماء ان الله یبغض فلانا تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 146
فابغضوه ، قال فیبغضه اهل السماء ثم یوضع له البغضاء فی الارض !
((هنگامی که خداوند کسی از بندگانش را دوست دارد به فرشته بزرگش جبرئیل می گوید من فلانکس را دوست دارم او را دوست بدار، جبرئیل او را دوست خواهد داشت ، سپس در آسمانها ندا می دهد که ای اهل آسمان ! خداوند فلانکس را دوست دارد او را دوست دارید، و به دنبال آن همه اهل آسمان او را دوست میدارند، سپس پذیرش این محبت در زمین منعکس می شود.
و هنگامی که خداوند کسی را دشمن بدارد به جبرئیل می گوید من از او متنفرم ، او را دشمن بدار، جبرئیل او را دشمن میدارد، سپس در میان اهل آسمانها ندا می دهد که خداوند از او متنفر است او را دشمن دارید، همه اهل آسمانها از او متنفر میشوند، سپس انعکاس این تنفر در زمین خواهد بود.
این حدیث پر معنی نشان می دهد که ایمان و عمل صالح بازتابی دارد به وسعت عالم هستی ، و شعاع محبوبیت حاصل از آن تمام پهنه آفرینش را فرا میگیرد، ذات پاک خداوند چنین کسانی را دوست دارد، نزد همه اهل آسمان محبوبند، و این محبت در قلوب انسانهائی که در زمین هستند پرتوافکن می شود. راستی چه لذتی از این بالاتر که انسان احساس کند محبوب همه پاکان و نیکان عالم هستی است ؟ و چه دردناک است که انسان احساس کند زمین و آسمان فرشته ها و انسانهای با ایمان همه از

او متنفر و بیزارند.
سپس به ((قرآن)) که سرچشمه پرورش ایمان و عمل صالح است اشاره کرده می گوید ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم ، تا پرهیزگاران را بوسیله آن بشارت دهی ، و دشمنان سرسخت و لجوج را انذار کنی)) (فانما یسرناه بلسانک تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 147
لتبشر به المتقین و تنذر به قوما لدا).
((لد)) (با ضم لام و تشدید دال) جمع ((الد)) (بر وزن عدد) به معنی دشمنی است که خصومت شدید دارد، و به کسانی گفته می شود که در دشمنی کردن متعصب ، لجوج و بی منطقند.
آخرین آیه به عنوان دلداری به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان (مخصوصا با توجه به این نکته که این سوره در مکه نازل شده و در آن روز مسلمانان ، سخت تحت فشار بودند) و نیز به عنوان تهدید و هشدار به همه دشمنان عنود و لجوج می گوید: چه بسیار اقوام بیایمان و گنهکاری را که قبل از اینها هلاک و نابود کردیم آنچنان محو و نابود شدند که اثری از آنها باقی نماند، آیا تو ای پیامبر! احدی از آنها را احساس میکنی ؟ یا کمترین صدائی از آنان میشنوی))؟ (و کم اهلکنا قبلهم من قرن هل تحس منهم من احد او تسمع لهم رکزا).
((رکز)) به معنی صدای آهسته است ، و به چیزهائی که در زیر زمین پنهان میکنند ((رکاز)) گفته می شود، یعنی این اقوام ستمگر و دشمنان سرسخت حق و حقیقت آنچنان درهم کوبیده شدند که حتی صدای آهستهای از آنان به گوش نمی رسد.
نکته ها:
1 - محبت علی (علیه السلام) در دلهای مؤ منان
در بسیاری از کتب حدیث و تفسیر اهل تسنن (علاوه بر شیعه) روایات متعددی در شان نزول آیه (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا) از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است که نشان می دهد نخستین بار این آیه در مورد علی (علیه السلام) نازل گردیده است ، از جمله ((علامه زمخشری)) در کشاف و ((سبط ابن الجوزی)) در تذکره و ((گنجی شافعی)) و ((قرطبی)) در تفسیر تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 148
مشهورش و ((محب الدین طبری)) در ذخائر العقبی و ((نیشابوری)) در تفسیر معروف خود، و ((ابن صباغ مالکی)) در فصول المهمه و ((سیوطی)) در در المنثور و ((هیثمی)) در صواعق المحرقه ، و ((آلوسی)) در روح المعانی را میتوان نام برد از جمله :
1 - ثعلبی در تفسیر خود از ((براء بن عازب)) چنین نقل می کند: رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به علی (علیه السلام) فرمود: قل اللهم

اجعل لی عندک عهدا، و اجعل لی فی قلوب المؤ منین مودة ، فانزل الله تعالی : ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا: ((بگو خداوندا! برای من عهدی نزد خودت قرار ده ، و در دلهای مؤ منان مودت مرا بیفکن ، در این هنگام ، آیه ان الذین آمنوا... نازل گردید)).
عین همین عبارت یا با کمی اختلاف در بسیاری از کتب دیگر آمده است .
2 - در بسیاری از کتب اسلامی این معنی از ابن عباس نقل شده که می گوید: نزلت فی علی بن ابی طالب ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا قال محبة فی قلوب المؤ منین ، یعنی : آیه ان الذین آمنوا... در باره علی بن ابی طالب (علیه السلام) نازل گردیده ، و معنی آن این است خدا محبت او را در دلهای مؤ منان قرار می دهد.))
3 - در کتاب ((صواعق)) از محمد بن حنفیه در تفسیر این آیه چنین نقل می کند: لا یبقی مؤ من الا و فی قلبه ود لعلی و لاهلبیته : ((هیچ فرد با ایمانی پیدا نمی شود مگر اینکه در درون قلبش ، محبت علی و خاندان او است)).
4 - شاید به همین دلیل در روایت صحیح و معتبر از خود امیر مؤ منان علی (علیه السلام) چنین نقل شده : لو ضربت خیشوم المؤ من بسیفی هذا علی ان یبغضنی ما ابغضنی و لو صببت الدنیا بجماتها علی المنافق علی ان یحبنی ما احبنی و ذلک انه قضی فانقضی علی لسان النبی الامی انه قال لا یبغضک مؤ من و لا یحبک منافق : ((اگر با این شمشیرم بر بینی مؤ من بزنم که مرا دشمن دارد هرگز تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 149
دشمن نخواهد داشت ، و اگر تمام دنیا (و نعمتهایش) را در کام منافق فرو ریزم که مرا دوست دارد، دوست نخواهد داشت ، این به خاطر آنست که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به صورت یک حکم قاطع به من فرموده است : ای علی ! هیچ مؤ منی تو را دشمن نخواهد داشت و هیچ منافقی محبت تو را در دل نخواهد گرفت !))
5 - در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) میخوانیم : که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در آخر نماز خود با صدای بلند به طوری که مردم میشنیدند در حق امیر مؤ منان علی (علیه السلام) چنین دعا میکرد: اللهم هب لعلی المودة فی صدور المؤ منین ، و الهیبة و العظمة فی صدور المنافقین فانزل الله ان الذین آمنوا... ((خداوندا! محبت علی (علیه السلام) را در دلهای مؤ منان بیفکن ، و همچنین هیبت و عظمت او را در دلهای منافقان ، در این هنگام آیه فوق و آیه بعد از آن نازل شد)).
به هر حال همانگونه که در تفسیر آیات فوق گفتیم ، نزول این آیه در مورد علی (علیه السلام) به عنوان یک نمونه اتم و اکمل است و مانع از تعمیم مفهوم آن در مورد همه مؤ منان با سلسله مراتب ، نخواهد بود.
2 - تفسیر جمله یسرناه بلسانک))

((یسرناه)) از ماده ((تیسیر)) به معنی تسهیل است ، خداوند در این جمله میفرماید: ((ما قرآن را بر زبان تو آسان کردیم تا پرهیزکاران را بشارت دهی و دشمنان سرسخت را انذار کنی این تسهیل ممکن است از جهات مختلف بوده باشد:
1 - از این نظر که قرآن ، عربی فصیح و روانی است که آهنگ آن در گوشها دلانگیز، و تلاوت آن بر زبانها آسان است .
2 - از نظر اینکه خداوند آنچنان تسلطی به پیامبرش بر آیات قرآن ، داده بود که به آسانی و در همه جا و برای حل هر مشکل ، از آن استفاده میکرد و پیوسته تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 150
بر مؤ منان تلاوت مینمود.
3 - از نظر محتوا که در عین عمیق و پرمایه بودن درک آن سهل و ساده و آسان است ، اصولا آنهمه حقایق بزرگ و برجسته که در قالب این الفاظ محدود با سهولت درک معانی ریخته شده ، خود نشانهای است از آنچه در آیه فوق میخوانیم که بر اثر یک امداد الهی ، صورت گرفته است .
در سوره قمر در آیات متعدد این جمله تکرار شده است و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر: ((ما قرآن را برای تذکر و یادآوری آسان کردیم آیا پندگیرندهای هست)).
پروردگارا! قلب ما را به نور ایمان ، و تمام وجود ما را به نور عمل صالح روشن فرما، ما را دوستدار مؤ منان و صالحان ، مخصوصا امام المتقین امیر مؤ منان علی (علیه السلام) بدار، و محبت ما را نیز در دلهای همه مؤ منان بیفکن .
بار الها! جامعه بزرگ اسلامی ما که با داشتن این همه نفرات و امکانات وسیع مادی و معنوی در چنگال دشمنان گرفتار، و به خاطر پراکندگی و تفرقه صفوف ، ضعیف و ناتوان شده است در گرد مشعل ایمان و عمل صالح جمع بفرما.
خداوندا همانگونه که گردنکشان و جباران پیشین را چنان هلاک و محو و نابود کردی که کوچکترین صدائی از آنها به گوش نمی رسد، ابرقدرتهای جبار زمان ما را نیز نابود کن ، شر آنها را از سر مستضعفان کوتاه فرما و قیام مؤ منان را بر ضد این مستکبران به پیروزی نهائی برسان .
آمین یا رب العالمین
پایان سوره مریم جمعه 23 بهمن 1360 17 ع 2 1402

تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 151
سوره طه
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و 135 آیه است جزء 16 قرآن مجید تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 152
فضیلت سوره طه
روایات متعددی در باره عظمت و اهمیت این سوره در منابع اسلامی وارد شده است .
از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) میخوانیم خداوند سوره طه و یس را قبل از آفرینش آدم به دو هزار سال برای فرشتگان بازگو کرده هنگامی که فرشتگان این بخش از قرآن را شنیدند گفتند: طوبی لامة ینزل هذا علیها، و طوبی لاجواف تحمل هذا، و طوبی لالسن تکلم بهذا: ((خوشا به حال امتی که این سورهها بر آنها نازل می گردد، خوشا به دلهائی که این آیات را در خود پذیرا می شود، و خوشا به زبانهائی که این آیات بر آن جاری می گردد)).
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) میخوانیم : لا تدعوا قرائة سورة طه ، فان الله یحبها و یحب من قراءها، و من ادمن قرائتها اعطاه الله یوم القیامة کتابه بیمینه ، و لم یحاسبه بما عمل فی الاسلام ، و اعطی فی الاخرة من الاجر حتی یرضی :
((تلاوت سوره طه را ترک نکنید، چرا که خدا آن را دوست میدارد و دوست میدارد کسانی را که آن را تلاوت کنند، هر کس تلاوت آنرا ادامه دهد خداوند در روز قیامت نامه اعمالش را به دست راستش میسپارد و بدون حساب به بهشت می رود، و در آخرت آنقدر پاداش به او می دهد که راضی شود)).
در حدیث دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) میخوانیم : من قراءها اعطی یوم تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 153
القیامة ثواب المهاجرین و الانصار: ((هر کس آنرا بخواند در روز رستاخیز ثواب مهاجران و انصار نصیبش خواهد شد))
باز لازم میدانیم این حقیقت را تکرار کنیم که این همه پاداشهای عظیم که برای تلاوت سوره های قرآن از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ائمه (علیهمالسلام) به ما رسیده ، هرگز مفهومش این نیست که تنها با تلاوت ، این همه نتیجه ، عائد انسان می شود، بلکه منظور تلاوتی است که مقدمه اندیشه باشد اندیشهای که آثارش در تمام اعمال و گفتار انسان

متجلی شود، و اگر محتوای اجمالی این سوره را در نظر بگیریم خواهیم دید که روایات فوق تناسب کاملی با محتوای این سوره دارد.
محتوای سوره
((سوره طه)) به گفته همه مفسران در مکه نازل شده است ، محتوای آن نیز همانند سایر سوره های مکی است که بیشتر سخن از ((مبدء)) و ((معاد)) می گوید، و نتائج توحید و بدبختیهای شرک را برمی شمرد.
در بخش اول : این سوره اشاره کوتاهی به عظمت قرآن و بخشی از صفات جلال و جمال پروردگار است .
بخش دوم : که بیش از هشتاد آیه را در برمیگیرد از داستان موسی (علیه السلام) سخن می گوید، از آن زمان که به نبوت مبعوث گردید و سپس با فرعون جبار به مبارزه برخاست ، و پس از درگیریهای فراوان او با دستگاه فرعونیان و مبارزه با ساحران و ایمان آوردن آنها خداوند به صورت اعجازآمیز فرعون و فرعونیان را در دریا غرق کرد، و موسی و مومنان را رهائی بخشید.
بعد ماجرای گوسالهپرستی بنی اسرائیل و درگیری هارون و موسی را با

آنها بیان می کند.
در سومین بخش : بخشهائی در باره معاد و قسمتی از خصوصیات رستاخیز آمده است .
در بخش چهارم : سخن از قرآن و عظمت آن است .
و در بخش پنجم : سرگذشت آدم و حوا را در بهشت و سپس ماجرای وسوسه ابلیس و سرانجام هبوط آنها را در زمین ، توصیف می کند.
و بالاخره در آخرین قسمت ، نصیحت و اندرزهای بیدار کنندهای ، برای همه مؤ منان بیان میدارد که روی سخن در بسیاری از آن به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 155
سورة طه
آیه 1 - 8
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ طه (1) مَا أَنزَلْنَا عَلَیْک الْقُرْءَانَ لِتَشقَی (2) إِلا تَذْکرَةً لِّمَن یخْشَی (3) تَنزِیلاً مِّمَّنْ خَلَقَ الاَرْض وَ السمَوَتِ الْعُلی (4) الرَّحْمَنُ عَلی الْعَرْشِ استَوَی (5) لَهُ مَا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الاَرْضِ وَ مَا بَیْنهُمَا وَ مَا تحْت الثرَی (6) وَ إِن تجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ یَعْلَمُ السرَّ وَ أَخْفَی (7) اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ لَهُ الاَسمَاءُ الحُسنی (8)
ترجمه :
بسم الله الرحمن الرحیم بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - طه .

2 - ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی .
3 - فقط آنرا برای یادآوری کسانی که (از خدا) میترسند نازل ساختیم . 4 - این قرآن از سوی کسی نازل شده که خالق زمین و آسمانهای بلند
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 156
5 - او خداوندی است رحمن که بر عرش مسلط است .
6 - از آن اوست آنچه در آسمانها و زمین و میان این دو و در اعماق زمین وجود دارد.
7 - اگر سخن آشکارا بگوئی (یا مخفی کنی) او پنهانیها و حتی پنهانتر از آنرا نیز میداند!
8 - او خداوندی است که معبودی جز او نیست و برای او نامهای نیک است .

شان نزول :

روایات فراوانی در شان نزول نخستین آیات فوق آمده که از مجموع آنها استفاده می شود، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعد از نزول وحی و قرآن ، عبادت بسیار میکرد، مخصوصا ایستاده به عبادت مشغول میشد آنقدر که پاهای او متورم گردید، گاه برای آنکه بتواند به عبادت خود ادامه دهد، سنگینی خود را بر یک پا قرار میداد، و گاه بر پای دیگر، گاه بر پاشنه پا میایستاد و گاه بر انگشتان پا.
آیات فوق نازل شد و به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور داد که این همه رنج و ناراحتی بر خود تحمیل نکند.

تفسیر:

این قدر خود را به زحمت نیفکن

باز در آغاز این سوره با حروف مقطعه ، روبرو میشویم ، که حس کنجکاوی انسان را برمیانگیزد (طه).
البته ما در باره تفسیر حروف مقطعه قرآن در آغاز سه سوره بحث کافی کرده ایم .
ولی در اینجا لازم میدانیم این مطلب را اضافه کنیم : که ممکن است همه
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 157
یا حداقل قسمتی از این حروف مقطعه ، دارای معانی و مفاهیم خاصی باشد، درست همانند یک کلمه که محتوائی در بردارد.
اتفاقا در بسیاری از روایات و کلمات مفسران در آغاز این سوره و سوره یس به چنین مطلبی برخورد میکنیم که : ((طه)) به معنی یا رجل (ای مرد) است ، و در پاره ای از اشعار عرب نیز به کلمه ((طه)) برخورد میکنیم که مفهومی شبیه ((یا رجل)) و یا نزدیک به آن دارد که بعضی از این اشعار ممکن است مربوط به آغاز اسلام یا قبل از اسلام باشد.
و بطوری که یکی از آگاهان برای ما نقل کرد بعضی از دانشمندان غرب که

پیرامون مسائل اسلامی مطالعه میکنند این مطلب را به همه حروف مقطعه قرآن تعمیم داده اند و معتقدند حروف مقطعه در آغاز هر سوره ، کلمهای است ، دارای معنی خاص که بعضی با گذشت زمان متروک مانده ، و بعضی به ما رسیده است ، و الا بعید به نظر میرسد که مشرکان عرب ، حروف مقطعه را بشنوند و مفهومی از آن درک نکنند و به سخریه و استهزاء برنخیزند، در حالی که در هیچیک از تواریخ دیده نشده که این بهانه جویان سبک مغز، حروف مقطعه را دستاویز برای چنین عکس العملی کرده باشند.
البته این نظر را به طور کلی و درباره همه حروف مقطعه قرآن ، مشکل بتوان پذیرفت ، ولی در باره بعضی قابل قبول است و در منابع اسلامی نیز از آن بحث شده است .
این موضوع نیز جالب توجه است که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) میخوانیم ((طه)) از اسامی پیامبر است و معنی آن یا طالب الحق ، الهادی الیه : ای کسی که طالب حقی ، و هدایت کننده به سوی آنی)).
از این حدیث چنین برمی آید که ((طه)) مرکب از دو حرف رمزی است

((طا)) اشاره به ((طالب الحق)) و ((ها)) اشاره به ((هادی الیه)) میباشد، میدانیم استفاده از حروف رمزی و علائم اختصاری در زمان گذشته و حال ، فراوان بوده است ، مخصوصا در عصر ما بسیار مورد استفاده است .
آخرین سخن در این زمینه اینکه کلمه ((طه)) مانند ((یس)) بر اثر گذشت زمان ، تدریجا به صورت ((اسم خاص)) برای پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) درآمده است ، تا آنجا که آل پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را نیز ((آل طه)) میگویند، و از حضرت مهدی (علیه السلام) در دعای ندبه ((یا بن طه)) تعبیر شده است .
سپس می گوید ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی (ما انزلنا علیک القرآن لتشقی).
درست است که عبادت و جستجوی قرب پروردگار از طریق نیایش او، از بهترین کارها است ، ولی هر کار حسابی دارد، عبادت هم حساب دارد، نباید آنقدر بر خود تحمیل کنی که پاهایت متورم گردد و نیرویت برای تبلیغ و جهاد کم شود . باید توجه داشت که تشقی از ماده شقاوت بر ضد سعادت است ، ولی همانگونه که راغب در مفردات می گوید: گاه می شود که این ماده به معنی رنج و تعب می آید و در آیه فوق ، منظور همین معنی است همانگونه که شان نزولها نیز حکایت از آن می کند. در آیه بعد هدف نزول قرآن را چنین شرح می دهد: ((ما قرآن را جز برای یادآوری کسانی که از خدا می ترسند نازل نکردیم)) (الا تذکرة لمن یخشی). تعبیر به ((تذکرة

)) از یکسو ((و من یخشی)) از سوی دیگر، اشاره به واقعیت انکارناپذیری دارد: تذکره و یادآوری نشان می دهد که خمیر مایه تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 159
همه تعلیمات الهی در درون جان انسان و سرشت او وجود دارد، و تعلیمات انبیاء آن را بارور می سازد آنچنان که گوئی مطلبی را یادآوری می کند.
نمی گوئیم تمام علوم و دانشها را انسان قبلا می دانسته و از خاطر برده و نقش تعلیم در این جهان نقش یادآوری است (آنچنانکه از افلاطون نقل می کنند) بلکه می گوئیم مایه اصلی آنها در سرشت آدمی نهفته است (دقت کنید). تعبیر من یخشی نشان می دهد که تا یک نوع احساس مسئولیت که قرآن نام آن را ((خشیت و ترس)) گذاشته در آدمی نباشد، پذیرای حقایق نخواهد شد چرا که قابلیت قابل هم در بارور شدن هر بذر و دانه ای شرط است ، و در حقیقت این تعبیر شبیه چیزی است که در آغاز سوره بقره می خوانیم ((هدی للمتقین)) (قرآن مایه هدایت پرهیزکاران است).
سپس به معرفی خداوندی که نازل کننده قرآن است می پردازد، تا از طریق شناخت او، عظمت قرآن آشکارتر شود، می گوید: ((این قرآن از سوی کسی نازل شده است که خالق زمین و آسمانهای بلند و برافراشته است)) (تنزیلا ممن خلق الارض و السماوات العلی). در حقیقت این توصیف ، اشاره به ابتدا و انتهای نزول قرآن می کند، انتهای آن زمین و ابتدایش آسمانها به معنی وسیع کلمه ، و اگر در اینجا کلمه ((و ما بینهما)) - مانند بعضی دیگر از آیات قرآن - اضافه نشده ، شاید به خاطر همین است که هدف بیان ابتدا و انتها بوده است .
به هر حال خداوندی که قدرت و تدبیر و حکمتش پهنه آسمان و زمین را تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 160
فرا گرفته ، پیدا است اگر کتابی نازل کند چه اندازه پر محتوا و پر بار است .
باز به معرفی پروردگار نازل کننده قرآن ادامه می دهد و می گوید: ((او خداوندی است رحمان که فیض رحمتش همه جا را فرا گرفته ، و بر عرش مسلط است)) (الرحمن علی العرش استوی). همانگونه که قبلا در تفسیر آیه ثم استوی علی العرش (اعراف - 54) گفته ایم ((عرش)) در لغت به چیزی می گویند که دارای سقف است و گاهی به خود سقف و یا تختهای پایه بلند مانند تختهای سلاطین نیز عرش اطلاق می شود. در داستان ((سلیمان))، می خوانیم : ایکم یاتینی بعرشها: ((کدامیک از شما می توانید تخت او (بلقیس) را برای من حاضر کنید)) (نمل - 38).
بدیهی است خداوند نه تختی دارد و نه حکومتی همانند حاکمان بشر، بلکه منظور از ((عرش خدا)) مجموعه جهان هستی است که تخت حکومت او

محسوب می شود.
بنابراین ((استوی علی العرش))، کنایه از تسلط پروردگار و احاطه کامل او نسبت به جهان هستی و نفوذ امر و فرمان و تدبیرش در سراسر عالم است . اصولا کلمه ((عرش)) در لغت عرب و ((تخت)) در فارسی غالبا کنایه از قدرت می باشد، مثلا می گوئیم فلانکس را از تخت فرو کشیدند، یعنی به قدرت و حکومتش پایان دادند، یا در عربی می گوئیم : ثل عرشه (تختش فرو ریخت).
به هر حال بسیار کودکانه است اگر کسانی بخواهند از این تعبیر توهم جسمیت خداوند را بکنند.
به دنبال ((حاکمیت)) خدا بر عالم هستی از ((مالکیت)) او سخن می گوید: تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 161
((آنچه در آسمانها، و در زمین ، و در میان این دو، و در زیر خاکها و اعماق زمین وجود دارد همه از آن اوست)) (له ما فی السماوات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری).
((ثری)) در اصل به معنی خاک مرطوب است و از آنجا که تنها قشر روی زمین بر اثر تابش آفتاب و وزش باد می خشکد ولی طبقه زیرین غالبا مرطوب است به این طبقه ، ((ثری)) گفته می شود و به این ترتیب ((ما تحت الثری)) به معنی اعماق زمین و جوف آنست که همه آنها مملوک مالک الملوک و خالق عالم هستی است .
تا به اینجا سه رکن از ارکان صفات پروردگار بیان شده بود، رکن اول ((خالقیت))، رکن دوم ((حاکمیت)) رکن سوم ((مالکیت)) او است .
در آیه بعد به چهارمین رکن یعنی ((عالمیت)) او اشاره کرده می گوید: ((او آنقدر احاطه علمی دارد که اگر سخن آشکارا بگوئی می داند، و اگر مخفی کنی نیز می داند، و حتی مخفی تر از مخفی را نیز آگاه است)) (و ان تجهر بالقول فانه یعلم السر و اخفی).
در اینکه منظور از ((اخفی)) (مخفی تر از سر) در اینجا چیست ؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است .
- بعضی گفته اند: ((سر)) آنست که انسان با دیگری به طور پنهانی بازگو می کند و ((اخفی)) آنست که در دل نگهداشته و به کسی نمی گوید. -
بعضی گفته اند ((سر)) آنست که انسان در دل دارد، و ((اخفی)) آنست به فکر کسی نرسیده است اما خدا از آن آگاه است .
بعضی دیگر گفته اند ((سر)) عملی است که مخفیانه انجام می دهد، و ((اخفی)) نیتی است که به دل دارد. -
بعضی گفته اند ((سر)) به معنی اسرار مردم است ، و ((اخفی)) اسراری
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 162
است که در ذات پاک خدا است .

- در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) و صادق (علیه السلام) می خوانیم : ((سر آنست که در دل پنهان نموده ای و اخفی آنست که به خاطرت آمده اما فراموش کرده ای . این حدیث ممکن است اشاره به این نکته باشد که آنچه را انسان ، یاد می گیرد به مخزن حافظه سپرده می شود منتها گاهی ارتباط انسان با گوشهای از این مخزن قطع می گردد و حالت نسیان باو دست می دهد لذا اگر با وسیله ای یادآوری بشود کاملا آن را مطلب آشنائی می بیند، بنابراین آنچه را انسان فراموش کرده ، مخفی ترین اسرار او است که در زوایای حافظه پنهان گشته و ارتباطش موقتا یا برای همیشه قطع شده است .
ولی به هر حال مانعی ندارد که تمام تفسیرهائی که در بالا گفته شد در مفهوم وسیع کلمه سر و اخفی جمع باشد.
به این ترتیب ترسیم روشنی از علم بی پایان پروردگار شده است و از مجموع آیات فوق شناخت اجمالی نسبت به نازل کننده قرآن در ابعاد چهارگانه ((خلقت)) و ((حکومت)) و ((مالکیت)) و علم حاصل می گردد.
و شاید به همین جهت است که در آیه بعد می گوید: ((او الله است همان خداوندی که معبودی جز او نیست برای او نامها و صفات نیک است)) (الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی).
چنانکه در تفسیر (آیه 180 سوره اعراف) گفته ایم ، تعبیر به ((اسماء حسنی)) هم در آیات قرآن و هم در کتب حدیث کرارا آمده است ، این تعبیر در اصل به معنی نامهای نیک است ، بدیهی است که همه نامهای پروردگار نیک است ، ولی از آنجا که در میان اسماء و صفات خدا بعضی

است ، به عنوان ((اسماء حسنی)) نامیده شده است .
در بسیاری از روایات که از پیامبر و ائمه (علیهمالسلام) به ما رسیده می خوانیم خداوند دارای 99 اسم است ، هر کس او را به این نامها بخواند دعایش مستجاب می شود و هر کس آنها را احصا کند اهل بهشت است ، این مضمون در منابع معروف حدیث اهل تسنن نیز دیده می شود.
به نظر می رسد که منظور از احصاء و شماره کردن این نامها همان ((تخلق)) به این صفات است ، نه تنها ذکر الفاظ آنها، بدون شک اگر کسی با صفت عالم و قادر یا رحیم و غفور و امثال اینها، تخلق پیدا کند و اشعه ای از این صفات بزرگ الهی در وجود او بتابد هم بهشتی است و هم دعایش مستجاب (برای توضیح بیشتر به جلد هفتم تفسیر نمونه صفحه 25 - 28 مراجعه فرمائید). طه

آیه 9 - 16
آیه و ترجمه :

وَ هَلْ أَتَاک حَدِیث مُوسی (9) إِذْ رَءَا نَاراً فَقَالَ لاَهْلِهِ امْکُثُوا إِنی ءَانَست نَاراً لَّعَلی ءَاتِیکم مِّنهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجِدُ عَلی النَّارِ هُدًی (10) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِیَ یَمُوسی (11) إِنی أَنَا رَبُّکَ فَاخْلَعْ نَعْلَیْک إِنَّک بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طوًی (12) وَ أَنَا اخْتَرْتُک فَاستَمِعْ لِمَا یُوحَی (13) إِنَّنی أَنَا اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا أَنَا فَاعْبُدْنی وَ أَقِمِ الصلَوةَ لِذِکرِی (14) إِنَّ الساعَةَ ءَاتِیَةٌ أَکادُ أُخْفِیهَا لِتُجْزَی کلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسعَی (15) فَلا یَصدَّنَّک عَنهَا مَن لا یُؤْمِنُ بهَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَی (16)

ترجمه :

9- و آیا خبر موسی به تو رسیده است ؟

10 - هنگامی که آتشی (از دور) مشاهده کرد و به خانواده خود گفت اندکی مکث کنید که من آتشی دیدم شاید شعله ای از آن را برای شما بیاورم ، یا به وسیله این آتش راه را پیدا کنم .

11 - هنگامی که نزد آتش آمد ندا داده شد که ای موسی ! .

12 - من پروردگار توام ! کفشهایت را بیرون آر که تو در سرزمین مقدس طوی هستی .

13 - و من تو را (برای مقام رسالت) انتخاب کردم ، اکنون به آنچه بر تو وحی می شود گوش فرا ده !.

14 - من الله هستم ، معبودی جز من نیست ، مرا پرستش کن و نماز را برای یاد من به پادار.

15 - رستاخیز بطور قطع خواهد آمد من می خواهم آن را پنهان کنم تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود جزا ببیند.

16 - و هرگز نباید افرادی که ایمان به قیامت ندارند و از هوسهای خویش پیروی کردند تو را از آن باز دارند که هلاک خواهی شد.

تفسیر:

آتشی در آن سوی بیابان !

از اینجا داستان موسی ، پیامبر بزرگ خدا شروع می شود و در بیش از هشتاد آیه بخشهای مهمی از سرگذشت پرماجرای او تشریح می گردد، تا دلداری و تسلیت خاطری باشد برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان که در آن ایام در مکه ، سخت از سوی دشمنان در فشار بودند.

تا بدانند این قدرتهای شیطانی در برابر قدرت خدا تاب مقاومت ندارند و این نقشه ها همگی نقش بر آب است .

و نیز از این سرگذشت پر محتوا با درسهای آموزنده اش ، مسیر خود را در مساله توحید و خداپرستی و مبارزه با فراعنه و ساحران هر عصر و زمان ، و همچنین مبارزه با انحرافهای داخلی و گرایشهای انحرافی ، بیابند،

که می تواند در سراسر دوران انقلاب اسلام ، راهنما و راهگشای آنها باشد.

مجموعه آیاتی را که در این سوره از موسی و بنی اسرائیل و فرعونیان سخن می گوید می توان به چهار بخش تقسیم کرد:
بخش اول : از آغاز نبوت و بعثت موسی و اولین جرقه های وحی سخن گفته و به تعبیر دیگر بحث از مدرسه ای است کوتاه مدت و پر محتوا که موسی در آن ((وادی مقدس)) در آن بیابان تاریک و خلوت ، دوره آن را گذراند.
بخش دوم : از دعوت موسی و برادرش هارون نسبت به فرعون و فرعونیان به آئین یکتاپرستی و سپس درگیریهای آنها با دشمنان سخن می گوید.
بخش سوم : از خروج موسی و بنی اسرائیل از مصر و چگونگی نجات آنها از چنگال فرعون و فرعونیان و غرق شدن و هلاکت آنها بحث می کند .
بخش چهارم : پیرامون گرایش تند انحرافی بنی اسرائیل از آئین توحید به شرک و پذیرش وسوسه های سامری و مبارزه قاطع و شدید موسی با این انحراف سخن می گوید.
اکنون به آیات مورد بحث که مربوط به بخش نخست است باز می گردیم : این آیات با تعبیر لطیف و جذابی این چنین می گوید: ((آیا خبر موسی به تو رسیده است))؟! (و هل اتاک حدیث موسی).
بدیهی است این استفهام برای کسب خبر نیست که او از همه اسرار آگاه است ، بلکه به تعبیر معروف این ((استفهام تقریری)) و یا به تعبیر دیگر استفهامی است که مقدمه بیان یک خبر مهم است همانگونه که در زبان روزمره نیز هنگام شروع به یک خبر مهم می گوئیم : آیا این خبر را شنیده ای که ...؟
سپس می گوید: ((در آن زمان که آتشی (از دور) مشاهده کرد و به خانواده خود گفت اندکی مکث کنید که من آتشی دیدم ، من به سراغ آن بروم شاید تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 167
شعله ای از آن برای شما بیاورم و یا به وسیله این آتش راهی پیدا کنم)) (اذ راءی نارا فقال لاهله امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بقبس او اجد علی النار هدی).
با توجه به اینکه ((قبس)) (بر وزن قفس) به معنی مختصری از آتش است که از مجموعه ای جدا می کنند، و با توجه به اینکه معمولا مشاهده آتش در بیابانها نشان می دهد که جمعیتی گرد آن جمعند، و یا اینکه شعله ای را بر بلندی روشن ساخته اند که کاروانیان در شب راه را گم نکنند، و نیز با توجه به اینکه ((امکثوا)) از ماده مکث به معنی توقف کوتاه است ، از مجموع این تعبیرات چنین استفاده می شود که موسی با همسر و فرزند خود در شبی تاریک از بیابان عبور می کرده ، شبی بود سرد و ظلمانی که راه را در آن گم کرده بود، شعله آتشی از دور نظر او را به خود جلب کرد،

به محض دیدن این شعله به خانواده اش گفت توقف کوتاهی کنید که من آتشی دیدم ، بروم اندکی از آن برای شما بیاورم و یا راه را بوسیله آتش یا کسانی که آنجا هستند پیدا کنم .
در تواریخ نیز می خوانیم که موسی (علیه السلام) هنگامی که مدت قراردادش با ((شعیب)) در ((مدین)) پایان یافت ، همسر و فرزند و همچنین گوسفندان خود را برداشت و از مدین به سوی مصر رهسپار شد، راه را گم کرد، شبی تاریک و ظلمانی بود، گوسفندان او در بیابان متفرق شدند، می خواست آتشی بیفروزد تا در آن شب سرد، خود و فرزندانش گرم شوند، اما بوسیله آتشزنه آتش روشن نشد در این اثناء همسر باردارش دچار درد وضع حمل شد.
طوفانی از حوادث سخت ، او را محاصره کرد در این هنگام بود که شعله ای از دور به چشمش خورد، ولی این آتش نبود بلکه نور الهی بود، موسی به گمان اینکه آتش است برای پیدا کردن راه و یا برگرفتن شعله ای ، به سوی آتش حرکت کرد تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 168
اکنون دنباله ماجرا را از زبان قرآن می شنویم :
((هنگامی که موسی (علیه السلام) نزد آتش آمد، صدائی شنید که او را مخاطب ساخته می گوید: ای موسی))! (فلما اتاها نودی یا موسی).
((من پروردگار توام ، کفشهایت بیرون آر، که تو در سرزمین مقدس ((طوی)) هستی)) (انی انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی).
از آیه 30 سوره قصص استفاده می شود که موسی این ندا را از سوی درختی که در آنجا بود شنید (نودی من شاطی ء الوادی الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة ان یا موسی انی انا الله رب العالمین) از مجموع این دو تعبیر استفاده می شود که موسی هنگامی که نزدیک شد آتش را در درون درخت (مفسران می گویند درخت عنابی بوده) مشاهده کرد، و این خود قرینه روشنی بود که این آتش یک آتش معمولی نیست ، بلکه این نور الهی است که نه تنها درخت را نمی سوزاند بلکه با آن هماهنگ و آشنا است ، نور حیات است و زندگی !.
موسی با شنیدن این ندای روحپرور: ((من پروردگار توام)) هیجان زده شد و لذت غیر قابل توصیفی سرتاپایش را احاطه کرد، این کیست که با من سخن می گوید؟ این پروردگار من است ، که با کلمه ((ربک)) مرا مفتخر ساخته ، تا به من نشان دهد که در آغوش رحمتش از آغاز طفولیت تاکنون پرورش یافته ام و آماده رسالت عظیمی شده ام .
او مامور شد تا کفش خود را از پای در آورد، چرا که در سرزمین مقدسی گام نهاده ، سرزمینی که نور الهی بر آن جلوه گر است ، پیام خدا را در آن می شنود و پذیرای مسئولیت رسالت می شود، باید با نهایت خضوع و تواضع در این سرزمین گام نهد، این است دلیل بیرون آوردن کفش از پا.

تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 169
بنابراین ، بحث مشروحی که بعضی از مفسران در باره بیرون آوردن کفش از پا کرده اند، و اقوالی از مفسران نقل نموده اند زائد به نظر می رسد (البته روایاتی در زمینه تاویل این آیه نقل شده که هنگام ذکر نکات از آن بحث خواهیم کرد).
تعبیر به ((طوی)) یا به خاطر آنست که نام آن سرزمین ، سرزمین طوی بوده است ، همانگونه که غالب مفسران گفته اند، و یا اینکه ((طوی)) که در اصل به معنی پیچیدن است در اینجا کنایه از آنست که این سرزمین را برکات معنوی از هر سو احاطه کرده بود، به همین جهت در آیه 30 سوره قصص از آن به عنوان ((البقعة المبارکة)) تعبیر شده است .
سپس از همان گوینده این سخن را نیز شنید: ((و من تو را برای مقام رسالت برگزیده ام ، اکنون به آنچه به تو وحی می شود گوش فرا ده))! (و انا اخترتک فاستمع لما یوحی).
و به دنبال آن نخستین جمله وحی را موسی به این صورت دریافت کرد ((من الله هستم ، معبودی جز من نیست)) (اننی انا الله لا اله الا انا).
((اکنون که چنین است تنها مرا عبادت کن ، عبادتی خالص از هرگونه شرک)) (فاعبدنی).
((و نماز را برپای دار، تا همیشه به یاد من باشی)) (و اقم الصلوة لذکری).
در این آیه پس از بیان مهمترین اصل دعوت انبیاء که مساله توحید است موضوع عبادت خداوند یگانه به عنوان یک ثمره برای درخت ایمان و توحید بیان شده ، و به دنبال آن دستور به نماز، یعنی بزرگترین عبادت و مهمترین پیوند خلق با خالق و مؤ ثرترین راه برای فراموش نکردن ذات پاک او داده شده .
این سه دستور با فرمان رسالت که در آیه قبل بود، و مساله معاد که در آیه تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 170
بعد است یک مجموعه کامل و فشرده از اصول و فروع دین را بازگو می کند که با دستور به استقامت که در آخرین آیات مورد بحث خواهد آمد از هر نظر تکمیل می گردد.
و از آنجا که بعد از ذکر ((توحید)) و شاخ و برگهای آن ، دومین اصل اساسی مساله ((معاد)) است در آیه بعد اضافه می کند: ((رستاخیز به طور قطع خواهد آمد، من می خواهم آن را پنهان کنم ، تا هر کس در برابر سعی و کوششهایش جزا ببیند)) (ان الساعة آتیة اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بما تسعی).
در این جمله دو نکته است که باید به آن توجه داشت : نخست اینکه جمله ((اکاد اخفیها)) مفهومش آنست که ((نزدیک)) است من تاریخ قیام قیامت

را مخفی دارم ، و لازمه این تعبیر آنست که مخفی نداشته ام ، در حالی که می دانیم طبق صریح بسیاری از آیات قرآن ، احدی از تاریخ قیامت آگاه نیست ، چنانکه در آیه 187 سوره اعراف می خوانیم یسئلونک عن الساعة ایام مرسیها قل انما علمها عند ربی : ((در باره قیامت از تو سؤ ال می کنند، بگو همانا علم آن مخصوص خدا است)).
مفسران ، برای پاسخ این سؤ ال به گفتگو پرداخته اند، بسیاری عقیده دارند تعبیر فوق ، یکنوع مبالغه است و مفهومش این است که تاریخ شروع رستاخیز آنقدر مخفی و پنهان است که حتی نزدیک است من نیز از خودم پنهان دارم ، در این زمینه روایتی هم وارد شده است و احتمالا این دسته از مفسران مطلب خود را از آن روایت اقتباس کرده اند.
تفسیر دیگر این است که مشتقات ((کاد)) همواره به معنی نزدیک شدن نیست ، بلکه گاهی به معنی تاکید می آید، بی آنکه معنی نزدیک شدن را داشته باشد.
و لذا بعضی از مفسران ((اکاد)) را به معنی ((ارید)) (می خواهم) تفسیر

کرده اند، و در بعضی از متون لغت نیز همین معنی صریحا آمده است .
نکته دیگر اینکه : علت مخفی نگاه داشتن تاریخ قیامت ، طبق آیه فوق آنست که ((خداوند می خواهد هر کسی را به تلاش و کوششهایش پاداش دهد)) و به تعبیر دیگر: با مخفی بودن آن یکنوع آزادی عمل برای همگان پیدا می شود و از سوی دیگر چون وقت آن دقیقا معلوم نیست و در هر زمانی محتمل است نتیجه اش حالت آماده باش دائمی و یا پذیرش سریع برنامه های تربیتی است ، همانگونه که در باره فلسفه اخفاء ((شب قدر)) گفته اند منظور این است که مردم همه شبهای سال ، یا همه شبهای ماه مبارک رمضان را گرامی دارند و به درگاه خدا بروند.
در آخرین آیه مورد بحث به یک اصل اساسی که ضامن اجرای همه برنامه های عقیدتی و تربیتی فوق است اشاره کرده می فرماید: ((هرگز نباید افرادی که ایمان به رستاخیز ندارند و از هوسهای خویش پیروی کرده اند تو را مانع از آن شوند که اگر چنین شود هلاک خواهی شد))! (فلا یصدنک عنها من لا یؤ من بها و اتبع هواه فتردی).
در برابر افراد بی ایمان و وسوسه ها و کارشکنی های آنان محکم بایست ، نه از انبوه آنها وحشت کن ، و نه از توطئه های آنها ترسی به دل راه ده ، و نه هرگز در حقانیت دعوت و اصالت مکتبت از این هیاهوها شک و تردیدی داشته باش . جالب اینکه در اینجا جمله ((لا یؤ من)) به صورت صیغه مضارع و جمله ((و اتبع هواه)) به صورت صیغه ماضی است ، و در حقیقت اشاره به این نکته است که عدم ایمان منکران قیامت از پیروی هوای نفس سرچشمه می گیرد، گوئی

می خواهند آزاد باشند و هر چه دلشان خواست انجام دهند پس چه بهتر که انکار قیامت کنندتا بر آزادی هوسهایشان خدشه ای وارد نشود!
نکته ها:
1 - منظور از ((فاخلع نعلیک)) چیست ؟
همانگونه که گفتیم ظاهر آیه این است که به موسی دستور داده شد به احترام آن سرزمین مقدس ، کفشهای خود را از پا بیرون آورد، و با خضوع و تواضع در آن وادی گام نهد، سخن حق را بشنود و فرمان رسالت را دریافت دارد، ولی بعضی از مفسران به پیروی پاره ای از روایات می گویند: این به دلیل آن بوده است که چرم آن کفش از پوست حیوان مرده بوده است !
این سخن علاوه بر اینکه در حد خود سخن بعیدی به نظر می رسد، چرا که دلیلی نداشت موسی (علیه السلام) از چنان پوست و کفش آلوده ای استفاده کند، مورد انکار بعضی از روایات دیگر قرار گرفته است ، و آن روایتی است که از ناحیه مقدس امام زمان (ارواحنا له الفداء) نقل شده که شدیدا این تفسیر را نفی می کند
در تورات کنونی سفر خروج فصل سوم نیز همان تعبیری که در قرآن وجود دارد دیده می شود. بعضی دیگر از روایات که اشاره به تاویل آیه و بطون آن دارد می گوید:
فاخلع نعلیک ای خوفیک : خوفک من ضیاع اهلک و خوفک من فرعون : ((منظور از فاخلع نعلیک این است که دو ترس و وحشت را از خود دور کن ، خوف از اینکه خانواده ات که مورد علاقه تو است در این بیابان از بین برود، و خوف از فرعون))! تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 173
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) مطلب جالبی در رابطه با این فراز از زندگی موسی نقل شده آنجا که می فرماید: کن لما لا ترجوا ارجی منک لما ترجوا، فان موسی بن عمران خرج لیقبس لاهله نارا فرجع الیهم و هو رسول نبی !: ((نسبت به چیزهائی که امید نداری بیش از چیزهائی که امید داری ، امیدوار باش ! چرا که موسی بن عمران به دنبال یک شعله آتش رفت ، اما با مقام نبوت و رسالت بازگشت))! اشاره به اینکه بسیار می شود که انسان به چیزی امیدوار است اما به آن نمی رسد ولی چیزهای مهمتری که امیدی نسبت به آن ندارد به لطف پروردگار برای او فراهم می شود!
همین معنی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نیز نقل شده است .
2 - پاسخ به یک اشکال - بعضی از مفسران در اینجا سؤ الی مطرح کرده اند و آن اینکه موسی چگونه و از کجا دانست این صدائی را که می شنود از سوی خدا است ؟ و از کجا یقین پیدا کرد که پروردگار دارد به او ماموریت می دهد؟ این سؤ ال را که در مورد سایر پیامبران نیز قابل طرح

است از دو راه می توان پاسخ داد: نخست اینکه در آن حالت یک نوع مکاشفه باطنی و احساس درونی که انسان را به قطع و یقین کامل می رساند و هر گونه شک و شبهه را زائل می کند به پیامبران دست می دهد.
دیگر اینکه آغاز وحی ممکن است با مسائل خارق عادتی تواءم باشد که جز به نیروی پروردگار ممکن نیست ، همانگونه که موسی (علیه السلام) آتش را از میان درخت سبز مشاهده کرد، و از آن فهمید که مساله یک مساله الهی و اعجازآمیز است . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 174
این موضوع نیز لازم به یادآوری است که شنیدن سخن خدا، آنهم بدون هیچ واسطه ، مفهومش این نیست که خداوند، حنجره و صوتی دارد بلکه او به قدرت کامله اش امواج صوت را در فضا خلق می کند، و به وسیله این امواج با پیامبرانش سخن می گوید، و از آنجا که آغاز نبوت موسی (علیه السلام) به اینگونه انجام یافت لقب ((کلیم الله)) به او داده شده است .
3 - نماز بهترین وسیله یاد خدا - در آیات فوق به یکی از فلسفه های مهم نماز اشاره شده است ، و آن اینکه انسان در زندگی این جهان با توجه ((به عوامل غافل کننده)) نیاز به تذکر و یادآوری دارد، با وسیله ای که در فاصله های مختلف زمانی ، خدا و رستاخیز و دعوت پیامبران و هدف آفرینش را به یاد او آورد و از غرق شدن در گرداب غفلت و بی خبری حفظ کند، نماز این وظیفه مهم را بر عهده دارد.
انسان صبحگاهان از خواب برمی خیزد، خوابی که او را از همه چیز این جهان بیگانه کرده ، می خواهد برنامه زندگی را شروع کند، قبل از هر چیز به سراغ نماز می رود، قلب و جان خود را با یاد خدا صفا می دهد، از او نیرو و مدد می گیرد، و آماده سعی و تلاش تواءم با پاکی و صداقت می گردد.
باز هنگامی که غرق کارهای روزانه شد و چند ساعتی گذشت و چه بسا میان او و یاد خدا جدائی افتاد، ناگاه ظهر می شود و صدای مؤ ذن را می شنود الله اکبر!... حی علی الصلوة !: ((خدا از همه چیز برتر است ، برتر از آنست که توصیف شود... بشتاب به سوی نماز به سراغ نماز می رود در برابر معبود خود به راز و نیاز می ایستد، و اگر گرد و غبار غفلتی بر قلب او نشسته ، آن را شستشو می دهد اینجا است که خدا در نخستین دستورات در آغاز وحی به موسی می گوید نماز تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 175
را بر پا دار تا به یاد من باشی .
جالب اینکه این آیه می گوید: نماز را بر پا دار تا به یاد من باشی ، اما در آیه 28 سوره رعد می گوید: ذکر خدا مایه اطمینان و آرامش دلها است (الا بذکر الله تطمئن القلوب) و در آیه 27 تا 30 سوره فجر می فرماید: یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی : ((ای نفس مطمئنه به سوی پروردگارت بازگرد ، در حالی که

هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود، در زمره بندگانم درآی ، و در بهشتم گام بگذار))! از قرار دادن این سه آیه در کنار هم به خوبی می فهمیم نماز انسان را به یاد خدا می دارد، یاد خدا نفس مطمئنه به او می دهد، و نفس مطمئنه او را به مقام بندگان خاص و بهشت جاویدان می رساند. طه
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 176
آیه 17 - 23
آیه و ترجمه :
وَ مَا تِلْکَ بِیَمِینِکَ یَمُوسی (17) قَالَ هِیَ عَصایَ أَتَوَکؤُا عَلَیهَا وَ أَهُشُّ بهَا عَلی غَنَمِی وَ لیَ فِیهَا مَئَارِب أُخْرَی (18) قَالَ أَلْقِهَا یَمُوسی (19) فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِیَ حَیَّةٌ تَسعَی (20) قَالَ خُذْهَا وَ لا تخَف سنُعِیدُهَا سِیرَتَهَا الاُولی (21) وَ اضمُمْ یَدَکَ إِلی جَنَاحِکَ تخْرُجْ بَیْضاءَ مِنْ غَیرِ سوءٍ ءَایَةً أُخْرَی (22) لِنرِیَکَ مِنْ ءَایَتِنَا الْکُبرَی (23)
ترجمه :
17 - و چه چیز در دست راست توست ای موسی ؟!
18 - گفت این عصای من است ، بر آن تکیه می کنم ، برگ درختان را با آن برای گوسفندانم فرو می ریزم ، و نیازهای دیگری را نیز با آن برطرف می کنم .
19 - گفت ای موسی آنرا بیفکن !
20 - (موسی) آنرا افکند، ناگهان مار عظیمی شد و شروع به حرکت کرد!
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 177
21 - فرمود آنرا بگیر و نترس ما آنرا به همان صورت اول باز می گردانیم .
22 - و دست خود را در گریبانت فرو بر، تا سفید و درخشنده بی عیب بیرون آید، و این معجزه دیگری است .
23 - می خواهیم آیات بزرگ خود را به تو نشان دهیم .
تفسیر:
عصای موسی و ید بیضا
بدون شک پیامبران برای اثبات ارتباط خود با خدا نیاز به معجزه دارند و گرنه هر کس می تواند دعوی پیامبری کند، بنابراین شناخت پیامبران راستین از دروغین جز از طریق معجزه میسر نیست ، این معجزه می تواند در محتوای خود دعوت و کتاب آسمانی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باشد، و نیز می تواند امور دیگری از قبیل معجزات حسی و جسمی باشد بعلاوه معجزه در روح خود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز مؤ ثر است و به او قوت قلب و قدرت ایمان و استقامت می بخشد.
به هر حال موسی (علیه السلام) پس از دریافت فرمان نبوت باید سند آن را هم دریافت دارد، لذا در همان شب پر خاطره ، موسی (علیه السلام)

دو معجزه بزرگ از خدا دریافت داشت .
قرآن این ماجرا را چنین بیان می کند:
خداوند از موسی سؤ ال کرد: ((چه چیز در دست راست تو است ای موسی ؟!)) (و ما تلک بیمینک یا موسی). این سؤ ال ساده که تواءم با لطف و محبت است علاوه بر اینکه موسی را که طبعا در آن حال غرق طوفانهای روحانی شده بود آرامش بخشید، مقدمه ای بود برای بازگو کردن یک حقیقت بزرگ . موسی در پاسخ ((گفت این قطعه چوب عصای من است)) (قال هی عصای). تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 178
و از آنجا که مایل بود سخنش را با محبوب خود که برای نخستین بار در را به روی او گشوده است ادامه دهد، و نیز از آنجا که شاید فکر میکرد تنها گفتن این عصای من است کافی نباشد، بلکه منظور بازگو کردن آثار و فوائد آنست ، اضافه کرد: من بر آن تکیه می کنم (اتوکؤ علیها).
((و برگ درختان را با آن برای گوسفندانم فرو می ریزم)) (و اهش بها علی غنمی).
علاوه بر این فوائد و نتایج دیگری نیز در آن دارم)) (ولی فیها مارب اخری).
البته پیدا است ، عصا برای صاحبان آن چه فوائدی دارد، گاهی از آن به عنوان یک وسیله دفاعی در مقابل حیوانات موذی و دشمنان استفاده میکنند، گاهی در بیابان سایبان به توسط آن میسازند، گاه ظرف به آن بسته و از نهر عمیق آب می کشند.
به هر حال موسی در تعجب عمیقی فرو رفته بود که در این محضر بزرگ این چه سؤ الی است و من چه جوابی دارم میگویم ، آن فرمانهای قبل چه بود؟ و این استفهام برای چیست ؟
ناگهان ((به او فرمان داده شد ای موسی عصایت را بیفکن))! (قال القها یا موسی).
((موسی فورا و بدون فوت وقت عصا را افکند، ناگهان مار عظیمی شد تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 179
و شروع به حرکت کرد)) (فالقاها فاذا هی حیة تسعی).
((تسعی)) از ماده ((سعی)) به معنی راه رفتن سریع است که به مرحله دویدن نرسد.
در اینجا ((به موسی دستور داده شد که آن را بگیر، و نترس ، ما آن را به همان صورت نخستین باز میگردانیم))! (قال خذها و لا تخف سنعیدها سیرتها الاولی).
در آیه 31 سوره قصص میخوانیم ((ولی مدبرا و لم یعقب یا موسی اقبل و لا تخف)): ((موسی با مشاهده کردن آن مار عظیم ، ترسید و فرار کرد، خداوند بار دیگر فرمود: ای موسی بازگرد و نترس)).

گر چه مساله ترس موسی در اینجا برای جمعی از مفسران سؤ ال انگیز شده است که این حالت با شجاعتی که در موسی سراغ داریم و عملا در طول عمر خود به هنگام مبارزه با فرعونیان به ثبوت رسانید، بعلاوه از شرائط کلی انبیاء است چگونه سازگار است ؟
ولی با توجه به یک نکته پاسخ آن روشن می شود، زیرا طبیعی هر انسانی است - هر قدر هم شجاع و نترس باشد - که اگر ببیند ناگهان قطعه چوبی تبدیل به مار عظیمی شود و سریعا به حرکت درآید، موقتا متوحش می شود و خود را کنار می کشد، مگر آنکه در برابر او این صحنه بارها تکرار شود، این عکس - العمل طبیعی هیچگونه ایرادی بر موسی نخواهد بود و با آیه 39 احزاب که می گوید: الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لا یخشون احدا الا الله : ((کسانی که ابلاغ رسالتهای الهی میکنند و از او می ترسند، و از هیچکس جز تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 180
او ترسی ندارند)) منافاتی ندارد، این یک وحشت طبیعی زودگذر و موقتی در برابر یک حادثه کاملا بیسابقه و خارق عادت است .
سپس به دومین معجزه مهم موسی اشاره کرده به او دستور می دهد: ((دست خود را در گریبانت فرو بر، تا سفید و روشن بیرون آید، بی آنکه عیب و نقصی در آن باشد، و این معجزه دیگری برای تو است)) (و اضمم یدک الی جناحک تخرج بیضاء من غیر سوء آیة اخری).
گرچه در تفسیر جمله ((و اضمم یدک الی جناحک ...)) مفسران عبارات گوناگونی دارند، ولی با توجه به آیه 32 سوره قصص که می گوید: اسلک یدک فی جیبک و آیه 12 سوره نمل که می گوید: و ادخل یدک فی جیبک به خوبی استفاده می شود که موسی مامور بوده است دست خود را در گریبانش فرو برد و تا زیر بغل یا پهلو ادامه دهد (چرا که جناح در اصل به معنی بال پرندگان است و در اینجا میتواند کنایه از زیر بغل بوده باشد).
((بیضاء)) به معنی سفید است ، و جمله ((من غیر سوء)) اشاره به این است که سفیدی دست تو بر اثر بیماری پیسی و مانند آن نخواهد بود، به دلیل اینکه درخشندگی خاصی دارد، در یک لحظه ظاهر و در لحظه دیگری از بین می رود. ولی از بعضی روایات استفاده می شود که دست موسی در آن حالت ، نورانیت فوق العادهای پیدا کرد، اگر چنین بوده است باید قبول کرد که جمله من غیر سوء مفهوم دیگری جز آنچه در بالا گفتیم خواهد داشت یعنی نورانیتی دارد بدون عیب ، نه چشم را آزار می رساند و نه لکه تاریکی در میان آن دیده می شود و نه غیر آن . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 181
در آخرین آیه مورد بحث به عنوان یک نتیجهگیری از آنچه در آیات قبل بیان شد میفرماید: ((ما اینها را در اختیار تو قرار دادیم تا آیات بزرگ خود را به تو نشان دهیم)) (لنریک من آیاتنا الکبری).

پیدا است که منظور از ((آیات کبری)) همان دو معجزه مهمی است که در بالا آمد، و اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند، اشاره به معجزات دیگری است که بعد از آن خداوند در اختیار موسی گذاشت بسیار بعید به نظر میرسد.
نکته ها:
1 - دو معجزه بزرگ :
بدون شک آنچه در بالا در زمینه تبدیل عصای موسی به مار عظیم که حتی در آیه 107 سوره اعراف از آن تعبیر به ((ثعبان)) (اژدها) شده است ، و همچنین درخشندگی خاص دست در یک لحظه کوتاه و سپس بازگشت به حال اول یک امر عادی یا نادر و کمیاب نیست بلکه هر دو خارق عادت محسوب می شود که بدون اتکاء بر یک نیروی ما فوق بشری ، یعنی قدرت خداوند بزرگ ، امکان پذیر نیست ،
کسانی که به خدا ایمان دارند و علم و قدرت او را بی پایان می دانند هرگز نمی توانند این امور را انکار کنند و یا مانند مادیگراها به خرافه نسبت دهند.
آنچه در معجزه مهم است آن است که عقلا محال نباشد و در این مورد این امر کاملا صادق است چرا که هیچ دلیل عقلی دلالت بر نفی امکان تبدیل عصا به مار عظیم نمی کند. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 182
مگر عصا و مار عظیم هر دو در گذشته های دور از خاک گرفته نشده اند، البته شاید میلیونها یا صدها میلیون سال طول کشید که از خاک این چنین موجوداتی به وجود آمد (و هیچ در این مساله تفاوتی نیست که ما قائل به تکامل انواع باشیم و یا ثبوت انواع ، چرا که به هر حال هم چوب درختان از خاک آفریده شده اند و هم حیوانات) منتها کار اعجاز در این مورد بوده است که آن مراحلی را که میبایست در طول سالیان دراز طی شود، در یک لحظه و در مدتی بسیار کوتاه انجام داده است آیا چنین امری محال به نظر می رسد؟
ممکن است من کتاب قطوری را با دست در یکسال بنویسم ، حال اگر کسی پیدا شود با اتکاء به اعجاز آنچنان سریع انجام دهد که در یکساعت یا کمتر از آن نوشته شود این محال عقلی نیست ، این خارق عادت است . (دقت کنید)
به هر حال قضاوت عجولانه در باره معجزات و آنها را خدای ناکرده به خرافات نسبت دادن دور از منطق و عقل است ، تنها چیزی که گاهی اینگونه افکار را به وجود می آورد این است که ما به علل و معلول عادی خو گرفتهایم تا آنجا که آنها را به صورت ضرورت تلقی میکنیم ، و هر چه را خلاف آن باشد مخالف ضرورت میدانیم در حالی که شکل این علل و معلول طبیعی و عادی هرگز جنبه ضرورت ندارد و هیچ مانعی ندارد عامل

مافوق طبیعت ، دگرگونیها در آنها ایجاد کند.
2 - استعدادهای فوق العاده اشیاء
مسلما آن روز که موسی ، آن عصای شبانی را برای خود انتخاب نمود، باور نمی کرد که این موجود ساده از عهده چنان کار عظیمی به فرمان خدا برآید، آنچنان که قدرت فراعنه را درهم ریزد، اما خدا به او نشان داد که از

وسیله ساده میتوان آنچنان نیروی خارق العادهای به وجود آورد.
این در واقع درسی است به همه انسانها که در این جهان هیچ چیز را ساده نپندارند، ای بسا موجودات یا افرادی که ما با دیده حقارت به آنها مینگریم قدرتهای عظیمی در دل نهفته داشته باشند که ما از آن بیخبریم .
3 - تورات در این باره چه می گوید:
در آیات بالا خواندیم که موسی (علیه السلام) هنگامی که دستش را از گریبان بیرون آورد، سفید و روشن بوده بی آنکه عیبی داشته باشد، ممکن است این جمله برای نفی تعبیری باشد که در تورات تحریف یافته دیده می شود، چرا که در این تورات چنین آمده است : ((و خداوند باز به او گفت حال دست خود را به آغوش خود گذار که دست خود را به آغوش خود گذاشت و او را بیرون آورد و اینک دستش مانند برف ، مبروص شد)).
کلمه ((مبروص)) از ماده ((برص)) به معنی پیسی است که یکنوع بیماری است و مسلما به کار بردن این تعبیر در این مورد غلط و نابجا است . طه

آیه 24 - 36
آیه و ترجمه :
اذْهَبِ إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طغَی (24) قَالَ رَب اشرَحْ لی صدْرِی (25) وَ یَسرْ لی أَمْرِی (26) وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِّن لِّسانی (27) یَفْقَهُوا قَوْلی (28) وَ اجْعَل لی وَزِیراً مِّنْ أَهْلی (29) هَرُونَ أَخِی (30) اشدُدْ بِهِ أَزْرِی (31) وَ أَشرِکْهُ فی أَمْرِی (32) کیْ نُسبِّحَک کَثِیراً(33) وَ نَذْکُرَک کَثِیراً(34) إِنَّک کُنت بِنَا بَصِیراً(35) قَالَ قَدْ أُوتِیت سؤْلَک یَمُوسی (36) تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 185
ترجمه :
24 - برو به سوی فرعون که او طغیان کرده است !
25 - عرض کرد پروردگارا سینه مرا گشاده دار.
26 - کار مرا بر من آسان گردان .
27 - و گره از زبانم بگشا.
28 - تا سخنان مرا بفهمند.
29 - وزیری از خاندانم برای من قرار بده .
30 - برادرم هارون را.

31 - به وسیله او پشتم را محکم کن .
32 - و او را در کار من شریک گردان .
33 - تا تو را بسیار تسبیح گوئیم .
34 - و تو را بسیار یاد کنیم .
35 - چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بودهای .
36 - فرمود آنچه را خواستهای به تو داده شد، ای موسی !
تفسیر:
خواسته های حساب شده موسی
تا اینجا موسی به مقام نبوت رسیده و معجزات قابل ملاحظهای دریافت داشته است ، ولی از این به بعد فرمان رسالت به نام او صادر می شود، رسالتی بسیار عظیم و سنگین رسالتی که از ابلاغ فرمان الهی به زورمندترین و خطرناکترین مردم محیط شروع می شود، میفرماید: ((به سوی فرعون برو که طغیان کرده است))!
(اذهب الی فرعون انه طغی).
آری برای اصلاح یک محیط فاسد و ایجاد یک انقلاب همه جانبه باید از سردمداران فساد و ائمه کفر شروع کرد از آنها که در تمام ارکان جامعه

خودشان و یا افکار و اعوان و انصارشان همه جا حاضرند، آنهائی که تمام سازمانهای تبلیغاتی و اقتصادی و سیاسی را در قبضه خود گرفته اند که اگر آنها اصلاح شوند و یا در صورت عدم اصلاح ریشه کن گردند میتوان به نجات جامعه امیدوار بود، و گرنه هر گونه اصلاحی بشود. سطحی و موقتی و گذرا است .
جالب اینکه : دلیل لزوم آغاز کردن از فرعون ، در یک جمله کوتاه ((انه طغی)) (او طغیان کرده است) بیان شده که در این کلمه ((طغیان)) همه چیز جمع است ، آری طغیان و تجاوز از حد و مرز در تمام ابعاد زندگی ، و به همین جهت به اینگونه افراد ((طاغوت)) گفته می شود که از همین ماده گرفته شده است .
موسی (علیه السلام) نه تنها از چنین ماموریت سنگینی وحشت نکرد، و حتی کمترین تخفیفی از خداوند نخواست ، بلکه با آغوش باز از آن استقبال نمود، منتهی وسائل پیروزی در این ماموریت را از خدا خواست .
و از آنجا که نخستین وسیله پیروزی روح بزرگ ، فکر بلند و عقل توانا و به عبارت دیگر گشادگی سینه است عرض کرد پروردگار من ! سینه مرا گشاده بدار (قال رب اشرح لی صدری).
آری نخستین سرمایه برای یک رهبر انقلابی ، سینه گشاده ، حوصله فراوان استقامت و شهامت و تحمل بار مشکلات است ، و به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) میخوانیم : آلة الریاسة سعة الصدر:

وسیله رهبری و ریاست سینه گشاده است در باره شرح صدر و مفهوم آن در جلد پنجم تفسیر نمونه صفحه 436 ذیل آیه 125 انعام نیز بحث کردهایم).
و از آنجا که این راه مشکلات فراوانی دارد که جز به لطف خدا گشوده تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 187
نمی شود در مرحله دوم از خدا تقاضا کرد که کارها را بر او آسان گرداند و مشکلات را از سر راهش بردارد، عرض کرد ((کار مرا آسان گردان)) (و یسر لی امری).
سپس موسی تقاضای قدرت بیان هر چه بیشتر کرد و عرضه داشت : ((گره از زبانم بگشا)) (و احلل عقدة من لسانی).
درست است که داشتن سرمایه شرح صدر، مهمترین سرمایه است ولی کار سازی این سرمایه در صورتی است که قدرت ارائه و اظهار آن به صورت کامل وجود داشته باشد، به همین دلیل ، موسی بعد از تقاضای شرح صدر و برطرف شدن موانع ، تقاضا کرد خداوند گره از زبانش بردارد.
و مخصوصا علت آن را چنین بیان کرد: ((تا سخنان مرا درک کنند)) (یفقهوا قولی).
این جمله در حقیقت ، آیه قبل را تفسیر می کند و از آن ، روشن می شود که منظور از گشوده شدن گره زبان ، این نبوده است که زبان موسی (علیه السلام) بخاطر سوختگی در دوران طفولیت یکنوع گرفتگی داشته (آنگونه که بعضی از مفسران از ابن عباس نقل کرده اند) بلکه منظور گره های سخن است که مانع درک و فهم شنونده می گردد، یعنی آنچنان فصیح و بلیغ و رسا و گویا سخن بگویم که هر شنونده ای منظور مرا به خوبی درک کند.
شاهد دیگر این تفسیر، آیه 34 سوره قصص است و اخی هارون هو افصح منی لسانا: ((برادرم هارون زبانش از من فصیحتر است)).
جالب اینکه : افصح از ماده ((فصیح)) در اصل به معنی خالص بودن چیزی از زوائد است و سپس به سخنی که رسا و گویا و خالی از حشو و زوائد باشد گفته شده است . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 188
به هر حال یک رهبر و پیشوای موفق و پیروز کسی است که علاوه بر سعه فکر و قدرت روح ، دارای بیانی گویا و خالی از هر گونه ابهام و نارسائی باشد.
و از آنجا که رساندن این بار سنگین به مقصد (بار رسالت پروردگار و رهبری انسانها و مبارزه با طاغوتها و جباران) نیاز به یار و یاور دارد، و به تنهائی ممکن نیست ، چهارمین تقاضای موسی (علیه السلام) از پروردگار این بود: ((خداوندا! وزیر و یاوری از خاندانم برای من قرار ده)) (و اجعل

لی وزیرا من اهلی).
((وزیر)) از ماده وزر در اصل به معنی بار سنگین است ، و از آنجا که وزیران بسیاری از بارهای سنگین را در کشورداری بر دوش دارند این نام بر آنها گذارده شده است . و نیز کلمه وزیر به معاون و یاور اطلاق می شود.
اما اینکه موسی (علیه السلام) تقاضا می کند که این وزیر از خانواده او باشد دلیلش روشن است ، چرا که هم شناخت بیشتری نسبت به او خواهد داشت ، و هم دلسوزی فراوانتر، چه خوبست که انسان بتواند با کسی همکاری کند که پیوندهای روحانی و جسمانی آنانرا به هم مربوط ساخته است .
سپس مخصوصا انگشت روی برادر خویش گذاشت و عرضه داشت ((این مسئولیت را به برادرم هارون بده)) (هارون اخی).
هارون : طبق نقل بعضی از مفسران ، برادر بزرگتر موسی بود و سه سال با او فاصله سنی داشت ، قامتی بلند و رسا و زبانی گویا و درک عالی داشت سه سال قبل از وفات موسی ، دنیا را ترک گفت .
او از پیامبران مرسل بود چنانکه در آیه 45 سوره مؤ منون میخوانیم : ثم ارسلنا موسی و اخاه هارون بایاتنا و سلطان مبین ، و نیز دارای نور و روشنائی تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 189
باطنی و وسیله تشخیص حق از باطل بود چنانکه در آیه 48 سوره انبیاء میخوانیم :
و لقد آتینا موسی و هارون الفرقان و ضیاء.
بالاخره او پیامبری بود که خداوند از باب رحمتش به موسی بخشید و وهبنا له من رحمتنا اخاه هارون نبیا (مریم - 53).
او دوش به دوش ، برادرش موسی (علیه السلام) در انجام این رسالت سنگین ، تلاش میکرد.
درست است که موسی (علیه السلام) در آن شب تاریک .در آن وادی مقدس که این تقاضا را از خدا به هنگام دریافت فرمان رسالت می کند بیش از ده سال از وطن خود دور مانده بود، ولی قاعدتا ارتباطش به طور کامل از برادرش در این مدت قطع نشده بود که با این صراحت و روشنی از او سخن می گوید و از درگاه خدا تقاضای شرکت او در این برنامه بزرگ می کند.
سپس موسی هدف خود را از تعیین هارون به وزارت و معاونت چنین بیان می کند: ((خداوندا! پشتم را با او محکم کن)) (اشدد به ازری).
((ازر)) در اصل ، از ماده ((ازار)) بمعنی لباس گرفته شده است ، مخصوصا به لباسی گفته می شود که بند آنرا بر کمر گره میزنند، به همین جهت گاهی این کلمه به کمر، یا قوت و قدرت نیز اطلاق شده است .

و برای تکمیل این مقصد، تقاضا می کند او را در کار من شریک گردان (و اشرکه فی امری).
هم شریک در مقام رسالت باشد، و هم در پیاده کردن این برنامه بزرگ شرکت جوید، ولی به هر حال او پیرو موسی در تمام برنامه ها بود و موسی امام و پیشوای او. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 190
سرانجام نتیجه خواسته های خود را چنین بیان می کند تا تو را بسیار تسبیح گوئیم (کی نسبحک کثیرا).
((و تو را بسیار یاد کنیم)) (و نذکرک کثیرا).
چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بودهای (انک کنت بنا بصیرا).
تو نیازهای ما را به خوبی میدانی ، و به مشکلات این راه از هر کس آگاهتری ما از تو آن میخواهیم که ما را در اطاعت فرمانت قدرت بخشی ، و به انجام وظائف و تعهدها و مسئولیتهایمان موفق و پیروز داری .
از آنجا که موسی در این تقاضاهای مخلصانه اش نظری جز خدمت بیشتر و کاملتر نداشت ، خداوند تقاضای او را در همان وقت اجابت فرمود به او گفت آنچه را خواسته بودی به تو داده شد ای موسی ! (قال قد اوتیت سؤ لک یا موسی).
در واقع در این لحظات حساس و سرنوشتساز که موسی برای نخستین بار بر بساط میهمانی خداوند بزرگ گام مینهاد هر چه لازم داشت یکجا از او درخواست کرد، و او نیز مهمانش را نهایت گرامی داشت و همه خواسته های او را در یک جمله کوتاه با ندائی حیاتبخش اجابت کرده بی آنکه در آن قید و شرط یا چون و چرائی کند، و با تکرار نام موسی که هر گونه ابهامی را از دل میزداید آنرا تکمیل فرموده و چه شوقانگیز و افتخار آفرین است که نام بنده در گفتار مولی تکرار گردد. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 191
نکته ها:
1 - شرائط رهبری انقلاب :
بدون شک دگرگونی بنیادی در نظام جوامع بشری و تغییر ارزشهای مادی و شرک آلوده به ارزشهای معنوی و انسانی ، مخصوصا در آنجا که راه آن از میان قلمرو فراعنه و خودکامگان میگذرد، کار سادهای نیست ، نیاز به آمادگی روحی و جسمی ، قدرت تفکر و نیروی بیان ، روشنی راه امدادهای الهی ، و داشتن یار و یاور مورد اطمینان و قدرتمند دارد.
اینها همان اموری است که موسی در تقاضاهای نخستین خود در همان آغاز رسالت بزرگ ، از خدای خود خواست .
اینها خود بیانگر آنست که موسی (علیه السلام) حتی قبل از نبوت ، روحی بیدار و آماده داشت و نیز روشنگر این حقیقت است که به ابعاد مسئولیتش به خوبی واقف بود، و میدانست در آن شرائط خاص باید با چه ابزاری به میدان آید، تا توانائی مبارزه با نظامهای فرعونی داشته باشد.

و این الگوئی است برای همه رهبران الهی در هر عصر و زمان ، و برای همه رهروان این راه .
2 - مبارزه با طغیانگران
بدون شک فرعون دارای نقاط انحرافی فراوانی بود، کافر بود، بتپرست بود، ظالم و بیدادگر بود و... ولی قرآن از میان همه این انحرافات مساله طغیان او را مطرح می کند (انه طغی) چرا که روح طغیان و گردنکشی در برابر فرمان حق ، عصاره همه این انحرافات و جامع تمام آنها است .
ضمنا روشن می شود که هدف انبیاء در درجه اول مبارزه با طاغوتها و مستکبران است ، و این درست بر خلاف تحلیلی است که مارکسیستها درباره تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 192
مذهب دارند و آن را در خدمت طغیانگران و استعمار پیشگان میدانند.
ممکن است گفتار آنها در باره مذاهب ساختگی تخدیری صحیح باشد ، ولی تاریخ انبیای راستین با صراحت تمام ، پندارهای واهی آنها را در مورد مذاهب آسمانی صددرصد نفی می کند، مخصوصا قیام موسی بن عمران شاهد گویائی است در این رابطه .
3- برای هر کار برنامه و وسیله لازم است
درس دیگری که این فراز از زندگی موسی به ما می دهد این است که حتی پیامبران با داشتن آنهمه معجزات برای پیشرفت کار خود ، از وسائل عادی ، کمک میگرفتند، از بیان رسا و مؤ ثر از نیروی فکری و جسمی معاونان .
بنا نیست که ما در زندگی همیشه در انتظار معجزهها باشیم ، باید برنامه و وسائل کار را آماده کرد و از طرق طبیعی به پیشروی ادامه داد، و آنجا که کارها گره میخورد باید در انتظار لطف الهی بود!
4- تسبیح و ذکر
چنانکه در آیات فوق خواندیم ، موسی هدف نهائی خواسته های خود را این قرار می دهد که ((تو را بسیار تسبیح کنیم و تو را بسیار یاد نمائیم .))
روشن است ((تسبیح)) به معنی پیراستن خداوند از تهمت ((شرک و نقائص امکانی)) میباشد، و نیز روشن است که منظور موسی (علیه السلام) آن نبوده که جمله ((سبحان الله)) را پشت سر هم تکرار کند، بلکه هدف پیاده کردن حقیقت آن در جامعه آلوده آن زمان بوده است ، بتها را برچیند، بتخانه ها را ویران کند، مغزها را از افکار شرک آلود بشوید ، و نقائص مادی و معنوی را برطرف سازد.
به دنبال آن ، ذکر خدا، یاد او، یاد صفات او را در دلها زنده کند و صفات تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 193
الهی را در سطح جامعه پرتوافکن سازد، تکیه بر کلمه ((کثیرا)) نشان می دهد که میخواهد آن را همگانی و عمومی سازد و از اختصاص به دایره

محدودی درآورد.
5- پیامبر اسلام همان خواسته های موسی را تکرار می کند
از روایاتی که در کتب دانشمندان اهل سنت و تشیع وارد شده استفاده می شود که پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز همین مسائل را که موسی برای پیشبرد اهدافش از خدا خواسته بود تمنا کرد، با این تفاوت که به جای نام هارون ، نام ((علی)) (علیه السلام) را نهاد، و چنین عرض کرد: اللهم انی اسالک بما سالک اخی موسی ان تشرح لی صدری ، و ان تیسر لی امری ، و ان تحل عقدة من لسانی ، یفقهوا قولی و اجعل لی وزیرا من اهلی ، علیا اخی ، اشدد به ازری ، و اشرکه فی امری ، کی نسبحک کثیرا نذکرک کثیرا، انک کنت بنا بصیرا:
((پروردگارا! من از تو همان تقاضا می کنم که برادرم موسی تقاضا کرد از تو میخواهم سینهام را گشاده داری ، و کارها را بر من آسان کنی ، گره از زبانم بگشائی ، تا سخنانم را درک کنند، برای من وزیری از خاندانم قرار دهی ، برادرم علی (علیه السلام) را خداوندا پشتم را با او محکم کن ، و او را در کار من شریک گردان تا تو را بسیار تسبیح گوئیم و تو را بسیار یاد کنیم که تو به حال ما بصیر و بینائی)).
این حدیث را ((سیوطی)) در تفسیر ((درالمنثور)) و ((مرحوم طبرسی)) در ((مجمع البیان)) و بسیاری دیگر از دانشمندان بزرگ سنی و شیعه با تفاوتهائی نقل کرده اند.
مشابه این حدیث ، حدیث منزله است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به علی (علیه السلام) فرمود: ا لا ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی ، الا انه لیس نبی بعدی :
((آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی ، جز اینکه پیامبری بعد از من نخواهد بود)).
این حدیث که در کتب درجه اول اهل تسنن آمده و به گفته محدث بحرانی تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 194
(طبق نقل تفسیر المیزان) در کتاب ((غایة المرام)) از یک صد طریق از طرق اهل سنت و هفتاد طریق از طرق شیعه نقل شده است ، آنقدر معتبر میباشد که جای هیچگونه انکار ندارد.
ما در باره حدیث منزله ، در جلد ششم تفسیر نمونه ذیل آیه 142 اعراف (صفحه 339) به قدر کافی بحث کردهایم ، اما آنچه ذکر آن را در اینجا ضروری میدانیم این است که بعضی از مفسران (مانند آلوسی در روح المعانی) با قبول اصل روایت در دلالت آن ایراد کرده اند و گفته اند جمله و اشرکه فی امری (او را شریک در کار من بنما) چیزی را جز شرکت در امر ارشاد و دعوت مردم به سوی حق ، اثبات نمی کند.
ولی پیدا است که مساله شرکت در ارشاد و به تعبیر دیگر امر به معروف

و نهی از منکر و گسترش دعوت حق ، وظیفه فرد فرد مسلمانان است و این چیزی نبوده است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای علی (علیه السلام) بخواهد، این یک توضیح واضح است که هرگز نمی توان دعای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به آن تفسیر کرد.
از سوی دیگر میدانیم که منظور شرکت در امر نبوت هم نبوده است ، بنابراین نتیجه میگیریم که مقام خاصی بوده غیر از نبوت و غیر از وظیفه عمومی ارشاد، آیا این جز مساله ولایت خاصه چیزی خواهد بود؟ آیا این همان خلافت (به مفهوم خاصی که شیعه برای آن قائل است) نیست ؟ و جمله ((وزیرا)) نیز آن را تایید و تقویت می کند.
به تعبیر دیگر وظائفی وجود دارد که کار همه افراد نیست و آن حفظ آئین پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از هر گونه تحریف و انحراف ، و تفسیر هر گونه ابهامی که در محتوای آئین برای بعضی رخ دهد، و رهبری امت در غیبت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و بعد از او، و کمک بسیار مؤ ثر در پیشبرد اهداف او.
اینها همان چیزی است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با گفتن جمله ((اشرکه فی امری)). تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 195
از خدا برای علی (علیه السلام) خواست .
و از اینجا روشن می شود، وفات هارون قبل از موسی (علیه السلام) مشکلی در این بحث ایجاد نمی کند، زیرا خلافت و جانشینی گاهی در زمان غیبت رهبر است آنگونه که هارون در غیبت موسی داشت و گاهی بعد از وفات او است ، آنگونه که علی (علیه السلام) بعد از وفات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داشت هر دو دارای یک قدر مشترک و جامع واحد است هر چند مصداقها متفاوت بوده است . (دقت کنید) طه
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 196
آیه 37 - 41
آیه و ترجمه :
وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلَیْک مَرَّةً أُخْرَی (37) إِذْ أَوْحَیْنَا إِلی أُمِّک مَا یُوحَی (38) أَنِ اقْذِفِیهِ فی التَّابُوتِ فَاقْذِفِیهِ فی الْیَمِّ فَلْیُلْقِهِ الْیَمُّ بِالساحِلِ یَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لی وَ عَدُوٌّ لَّهُ وَ أَلْقَیْت عَلَیْک محَبَّةً مِّنی وَ لِتُصنَعَ عَلی عَیْنی (39) إِذْ تَمْشی أُخْتُک فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّکمْ عَلی مَن یَکْفُلُهُ فَرَجَعْنَک إِلی أُمِّک کیْ تَقَرَّ عَیْنِهَا وَ لا تحْزَنَ وَ قَتَلْت نَفْساً فَنَجَّیْنَک مِنَ الْغَمِّ وَ فَتَنَّک فُتُوناً فَلَبِثْت سِنِینَ فی أَهْلِ مَدْیَنَ ثمَّ جِئْت عَلی قَدَرٍ یَمُوسی (40) وَ اصطنَعْتُک لِنَفْسی (41)
ترجمه :
37 - و ما بار دیگر نیز تو را مشمول نعمت خود ساختیم .
38 - آن زمان که به مادرت آنچه را لازم بود الهام کردیم .
39 - که او را در صندوقی بیفکن ، و آن صندوق را به دریا بینداز، تا دریا

آنرا به ساحل تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 197
بیفکند، و دشمن من و دشمن او آنرا بگیرد و من محبتی از خودم بر تو افکندم ، تا در برابر دیدگان (علم) من پرورش یابی .
40 - در آن هنگام که خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون) راه میرفت و میگفت آیا خانوادهای را به شما نشان دهم که این نوزاد را کفالت می کند (و دایه خوبی برای اوست) و به دنبال آن ما تو را به مادرت بازگرداندیم تا چشمش به تو روشن شود، و غمگین نگردد، و تو کسی (از فرعونیان) را کشتی اما ما تو را از اندوه نجات دادیم ، پس از آن سالیانی در میان مردم مدین توقف نمودی و تو را بارها آزمودیم سپس در زمان مقدر (برای فرمان رسالت) به اینجا آمدی .
41 - و من تو را برای خودم پرورش دادم !
تفسیر:
چه خدای مهربانی !
در این آیات خداوند به یکی دیگر از فصول زندگانی موسی (علیه السلام) اشاره می کند که مربوط به دوران کودکی او و نجات اعجازآمیزش از چنگال خشم فرعونیان است ، این فصل گرچه از نظر تسلسل تاریخی قبل از فصل رسالت و نبوت بوده ، اما چون به عنوان شاهد برای مشمول نعمتهای خداوند، نسبت به موسی (علیه السلام) از آغاز عمر، ذکر شده ، در درجه دوم اهمیت نسبت به موضوع رسالت میباشد.
نخست می گوید: ((ای موسی ! ما بار دیگر نیز بر تو منت گذاردیم ، و تو را مشمول نعمتهای خویش ساختیم)) (و لقد مننا علیک مرة اخری).
بعد از ذکر این اجمال به شرح و بسط آن میپردازد و می گوید: ((در آن

هنگام که وحی کردیم به مادر تو آنچه باید وحی شود)) (اذ اوحینا الی امک ما یوحی).
اشاره به اینکه : تمام خطوطی که منتهی به نجات موسی (علیه السلام) از چنگال فرعونیان در آن روز میشد همه را به مادرت تعلیم دادیم :
زیرا به گونهای که از سایر آیات قرآن استفاده می شود، فرعون شدیدا بنی اسرائیل را تحت فشار قرار داده بود، مخصوصا برای جلوگیری از قدرت و قوت بنی اسرائیل و شورش احتمالی آنها، و یا به گفته جمعی از مورخان و مفسران برای جلوگیری از به وجود آمدن فرزندی که پیشبینی کرده بودند از بنی اسرائیل برمیخیزد و دستگاه فرعون را درهم میکوبد، دستور داده بود پسران آنها را به قتل برسانند، و دختران را برای کنیزی و خدمتگزاری زنده نگهدارند. طبعا جاسوسان فرعون محله ها و خانه های بنی اسرائیل را سخت زیر نظر داشتند، و تولد فرزندان پسر را به دستگاه او اطلاع میدادند، آنها نیز به سرعت برای نابود کردن آنها اقدام می

نمودند.
بعضی از مفسران گفته اند: فرعون از یکسو میخواست قدرت بنی اسرائیل را در هم بشکند و از سوی دیگر مایل نبود نسل آنها بکلی منقرض شود، چرا که بردگان و بندگان آمادهای برای او محسوب میشدند، لذا دستور داده بود یکسال نوزادان آنها را زنده بگذارند و یکسال پسران را از دم تیغ بگذرانند، اتفاقا موسی در همان سال قتل عام فرزندان پسر متولد شد!.
به هر حال مادر احساس می کند که جان نوزادش در خطر است و مخفی نگاه داشتن موقتی او مشکل را حل نخواهد کرد، در این هنگام خدائی که این کودک را برای قیامی بزرگ نامزد کرده است ، به قلب این مادر الهام می کند که او را از این بعد به ما بسپار و ببین چگونه او را حفظ خواهیم کرد و به تو باز خواهیم گرداند. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 199
به قلب مادر موسی چنین الهام کرد: او را در صندوقی بیفکن ، و آن صندوق را به دریا بینداز! (ان اقذفیه فی التابوت فاقذفیه فی الیم).
((یم)) در اینجا به معنی رود عظیم نیل است که بر اثر وسعت و آب فراوان گاهی دریا به آن اطلاق می شود.
تعبیر به اقذفیه فی التابوت (آن را در صندوق بیفکن) شاید اشاره به این باشد که بدون هیچ ترس و واهمه دل از او بردار و شجاعانه در صندوقش بگذار و بیاعتنا، به شط نیلش بیفکن ، و ترس و وحشتی به خود راه مده .
کلمه ((تابوت)) به معنی صندوق چوبی و به عکس آنچه بعضی میپندارند همیشه به معنی صندوقی که مردگان را در آن مینهند نیست ، بلکه مفهوم وسیعی دارد که گاهی به صندوقهای دیگر نیز گفته می شود همانگونه که در داستان طالوت و جالوت در سوره بقره ذیل آیه 248 خواندیم .
سپس اضافه می کند: دریا مامور است که آن را به ساحل بیفکند، تا سرانجام دشمن من و دشمن او وی را برگیرد (و در دامان خویش پرورش دهد!)
(فلیلقه الیم بالساحل یاخذه عدو لی و عدو له).
جالب اینکه : کلمه ((عدو)) در اینجا تکرار شده ، و این در حقیقت تاکیدی است بر دشمنی فرعون هم نسبت به خداوند و هم نسبت به موسی و بنی اسرائیل ، و اشاره به اینکه کسی که تا این حد در دشمنی و عداوت ، پافشاری داشت ، عاقبت خدمت و پرورش موسی را بر عهده گرفت ، تا بشر خاکی بداند نه تنها قادر نیست با فرمان خدا به مبارزه برخیزد، بلکه خدا دشمن او را با دست خودش و در دامانش پرورش خواهد داد.
و هنگامی که او اراده نابودی گردنکشان ستمگر را کند آنها را با دست خودشان نابود می کند، و با آتشی که خودشان برافروخته اند میسوزاند، چه قدرت تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 200

عجیبی دارد!
و از آنجا که موسی (علیه السلام) باید در این راه پر نشیب و فراز که در پیش دارد در یک سپر حفاظتی قرار گیرد، خداوند پرتوی از محبت خود را بر او می افکند آنچنان که هر کس وی را ببیند دلباخته او می شود، نه تنها به کشتن او راضی نخواهد بود بلکه راضی نمی شود که موئی از سرش کم شود!، آنچنانکه قرآن در ادامه این آیات می گوید: ((و من محبتی از خودم بر تو افکندم)) (و القیت علیک محبة منی).
چه سپر عجیبی ، کاملا نامرئی است ، اما از فولاد و آهن محکمتر.
می گویند: قابله موسی از فرعونیان بود و تصمیم داشت گزارش تولد او را به دستگاه جبار فرعون بدهد، اما نخستین بار که چشمش در چشم نوزاد افتاد گوئی برقی از چشم او جستن کرد که اعماق قلب قابله را روشن ساخت ، و رشته محبت او را در گردنش افکند و هر گونه فکر بدی را از مغز او دور ساخت !.
در این زمینه در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : ((هنگامی که موسی (علیه السلام) متولد شد و مادر دید نوزادش پسر است رنگ از صورتش پرید، قابله پرسید چرا اینگونه رنگت زرد شد؟ گفت : از این میترسم که سر پسرم را ببرند، ولی قابله گفت : هرگز چنین ترسی به خود راه مده و کان موسی لا یراه احد الا احبه !: ((موسی چنان بود که هر کس او را میدید دوستش می داشت)).
و همین سپر محبت بود که او را در دربار فرعون نیز کاملا حفظ کرد.
در پایان این آیه می فرماید: ((هدف این بود که در پیشگاه من و در برابر دیدگان (علم) من پرورش یابی)) (و لتصنع علی عینی).
بدون شک ذره ای در آسمان و زمین از علم خدا پنهان نیست ، و همه در پیشگاه او حاضرند اما این تعبیر در اینجا اشاره به عنایت خاصی است که خدا نسبت تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 201
به موسی و تربیت او داشت .
گرچه بعضی از مفسران جمله ((ولتصنع علی عینی)) را محدود به مساله دوران شیرخواری موسی و مانند آن دانسته اند ولی پیدا است که این جمله معنی وسیعی دارد، و هر گونه پرورش و تربیت و ساخته شدن موسی (علیه السلام) را برای حمل پرچم رسالت با عنایت خاص پروردگار شامل می شود.
از قرائن موجود در این آیات و آیات مشابه آن در قرآن مجید، و آنچه در روایات و تواریخ آمده ، به خوبی استفاده می شود که مادر موسی (علیه السلام) سرانجام با وحشت و نگرانی صندوقی را که موسی در آن بود به نیل افکند، امواج نیل آن را بر دوش خود حمل کرد، و مادر که منظره را میدید در تب و تاب فرو رفت اما خداوند به دل او الهام کرد که اندوه و

غمی به خود راه مده ، ما سرانجام او را سالم به تو باز می گردانیم .
کاخ فرعون بر گوشهای از شط نیل ساخته شده بود، و احتمالا شعبه ای از این شط عظیم از درون کاخش می گذشت ، امواج آب صندوق نجات موسی را با خود به آن شعبه کشانید، در حالی که فرعون و همسرش در کنار آب به تماشای امواج مشغول بودند، ناگهان این صندوق مرموز توجه آنها را به خود جلب کرد، مامورین را دستور داد تا صندوق را از آب بگیرند، هنگامی که در صندوق گشوده شد با کمال تعجب نوزاد زیبائی را در آن دیدند، چیزی که شاید حتی احتمال آن را نمی دادند.
فرعون متوجه شد که این نوزاد باید از بنی اسرائیل باشد که از ترس ماموران به چنین سرنوشتی گرفتار شده است و دستور کشتن او را صادر کرد، ولی همسرش که ((نازا)) بود سخت به کودک دل بست و شعاع مرموزی که از چشم نوزاد جستن نمود در زوایای قلب آن زن نفوذ کرد، و او را مجذوب و فریفته خود ساخت . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 202
دست به دامن فرعون زد و در حالی که از این کودک به نور چشمان (قرة عین) تعبیر می نمود، تقاضا کرد از کشتنش صرف نظر شود، حتی بالاتر از آن درخواست کرد به عنوان فرزند خویش و مایه امید آینده شان او را در دامان پرورش دهند، و بالاخره با اصرار موفق شد سخن خود را به کرسی بنشاند.
اما از سوی دیگر کودک گرسنه شده و شیر می خواهد، گریه می کند و اشک می ریزد، گریه و اشکی که قلب همسر فرعون را به لرزه آورده ، چاره ای نبود جز اینکه ماموران هر چه زودتر به جستجوی دایه ای بروند، ولی هر دایه ای آوردند نوزاد پستان او را نگرفت چرا که خدا مقدر کرده بود تنها به مادرش برگردد، مامورین باز به جستجو برخاستند و در بدر به دنبال دایه تازه ای می گشتند.
اکنون بقیه داستان را از آیات فوق می خوانیم :
آری ای موسی ما مقدر کرده بودیم که در برابر دیدگان (علم) ما پرورش بیابی ((در آن هنگام که خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون) راه می رفت)) و به دستور مادر، مراقب اوضاع و سرنوشت تو بود (اذ تمشی اختک).
او به ماموران فرعون ((می گفت آیا زنی را به شما معرفی بکنم که توانائی سرپرستی این نوزاد را دارد)) (فتقول هل ادلکم علی من یکفله).
و شاید اضافه کرد این زن شیر پاکی دارد که من مطمئنم نوزاد آن را پذیرا خواهد شد.
مامورین خوشحال شدند و به امید اینکه شاید گمشده آنها از این طریق پیدا شود همراه او حرکت کردند، خواهر موسی که خود را به صورت فردی ناشناس و بیگانه ، نشان می داد، مادر را از جریان امر آگاه کرد، مادر نیز بی آنکه خونسردی خود را از دست دهد، در حالی که طوفانی از عشق و

امید تمام قلب او را احاطه کرده بود، به دربار فرعون آمد، کودک را به دامن او انداختند کودک بوی مادر را شنید، بوئی آشنا، ناگهان پستان او را همچون جان شیرین تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 203
در برگرفت و با عشق و علاقه بسیار، مشغول نوشیدن شیر شد، غریو شادی از حاضران برخاست و آثار خشنودی و شوق در چشمان همسر فرعون نمایان شد. بعضی می گویند: فرعون از این ماجرا تعجب کرد، گفت : تو کیستی که این نوزاد شیر تو را پذیرفت ، در حالی که دیگران را همه رد کرد؟ مادر گفت : من زنی پاکیزه بوی و پاکشیرم و هیچ کودکی شیر مرا رد نمی کند!.
به هر حال فرعون کودک را به او سپرد، و همسرش تاکید فراوان نسبت به حفظ و حراست او کرد، و دستور داد در فاصله های کوتاه کودک را به نظر او برساند.
اینجا است که قرآن می گوید: ((ما تو را به مادرت بازگرداندیم تا چشمش به تو روشن شود، و غم و اندوهی به خود راه ندهد)) (فرجعناک الی امک کی تقر عینها و لا تحزن).
و بتواند با آسودگی خاطر و اطمینان از عدم وجود خطری برای او از ناحیه فرعونیان به پرورش فرزند بپردازد.
از جمله فوق چنین می توان استفاده کرد که فرعون کودک را به مادر سپرد تا او را به خانه خویش بیاورد، ولی طبیعی است نوزادی که فرزند خوانده فرعون ! و مورد علاقه شدید همسر او است باید در فاصله های کوتاه به نظر آنها برسد.
سالها گذشت ، و موسی (علیه السلام) در میان هاله ای از لطف و محبت خداوند و محیطی امن و امان پرورش یافت ، کمکم به صورت نوجوانی درآمد.
روزی از راهی عبور می کرد دو نفر را در برابر خود به جنگ و نزاع مشغول دید که یکی از بنی اسرائیل و دیگری از قبطیان (مصریان و هواخواهان فرعون) بود، از آنجا که همیشه بنی اسرائیل تحت فشار و آزار قبطیان ستمگر بودند، موسی به کمک مظلوم که از بنی اسرائیل بود شتافت و برای دفاع از او، مشتی محکم بر پیکر مرد قبطی وارد آورد، اما این دفاع از مظلوم به جای تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 204
باریکی رسید، و همان یک مشت کار قبطی را ساخت .
موسی از این ماجرا ناراحت شد چرا که ماموران فرعون سرانجام متوجه شدند که این قتل به دست چه کسی واقع شده ، و شدیدا به تعقیب او برخاستند.
اما موسی طبق توصیه بعضی از دوستانش ، مخفیانه از مصر بیرون آمد و به سوی مدین شتافت و در آنجا محیطی امن و امان در کنار شعیب پیغمبر

که شرح آن به خواست خدا در تفسیر سوره قصص خواهد آمد پیدا کرد.
اینجا است که قرآن می گوید: ((تو کسی را کشتی و در اندوه فرو رفتی ، اما ما تو را از آن غم و اندوه رهائی بخشیدیم)) (و قتلت نفسا فنجیناک من الغم).
و پس از آن ((تو را در کوره های حوادث یکی بعد از دیگری آزمودیم)) (و فتناک فتونا).
((پس از آن سالیانی در میان مردم مدین توقف نمودی)) (فلبثت سنین فی اهل مدین) و بعد از پیمودن این راه طولانی و آمادگی روحی و جسمی و بیرون آمدن از کوره حوادث با سرافرازی و پیروزی ((سپس در زمانی که برای گرفتن فرمان رسالت مقدر بود به اینجا آمدی)) (ثم جئت علی قدر یا موسی).
کلمه ((قدر)) به گفته بسیاری از مفسران به معنی زمانی است که مقدر شده بود موسی به رسالت برگزیده شود، ولی بعضی دیگر آن را به معنی ((مقدار)) گرفته اند، همانگونه که در بعضی از آیات قرآن نیز به همین معنی آمده است (سوره حجر آیه 21) طبق این تفسیر معنی جمله چنین خواهد بود: ای موسی بعد از این فراز و نشیبها و امتحانات گوناگون و زندگی ممتد در جوار پیامبر بزرگی همچون شعیب پرورش یافتی ، سرانجام دارای قدر و مقام و شخصیتی شدی که آماده پذیرش وحی گشتی . سپس اضافه می کند: ((من تو را برای خودم پرورش دادم و ساختم)) (و اصطنعتک لنفسی) برای وظیفه سنگین دریافت وحی ، برای

برای هدایت و رهبری بندگانم ، تو را پرورش دادم و در کورانهای حوادث آزمودم و نیرو و توان بخشیدم و اکنون که این ماموریت بزرگ بر دوش تو گذارده می شود از هر نظر ساخته شده ای !.
((اصطناع)) از ماده صنع به معنی ((اصرار و اقدام مؤ کد برای اصلاح چیزی است)) (آنگونه که راغب در مفردات گفته است) یعنی تو را از هر نظر اصلاح کردم گوئی برای خودم می خواهم ، و این محبت آمیزترین سخنی است که خداوند در حق این پیامبر بزرگ فرمود، و به گفته بعضی شبیه سخنی است که حکماء گفته اند ان الله تعالی اذا احب عبدا تفقده کما یتفقد الصدیق صدیقه : ((خداوند هنگامی که بنده ای را دوست دارد آنچنان از او تفقد می کند که دوست مهربان نسبت به دوستش)). طه

آیه 42 - 48
آیه و ترجمه :
اذْهَب أَنت وَ أَخُوک بِئَایَتِی وَ لا تَنِیَا فی ذِکْرِی (42) اذْهَبَا إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طِغَی (43) فَقُولاَ لَهُ قَوْلاً لَّیِّناً لَّعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یخْشی (44) قَالاَ رَبَّنَا إِنَّنَا نخَاف

أن يَفْرُطَ عَلَيْنَا أوْ أن يَطغَى (45) قَالَ لا تخَافَا إِنَّنى مَعَكمَا أسمَعُ وَ أرَى (46) فَأتِيَاهُ فَقُولا إِنَّا رَسولا رَبِّک فَأرْسِلْ مَعَنَا بَنى إِسرءِيلَ وَ لا تُعَذِّبهُمْ قَدْ جِئْنَک بِئَايَةٍ مِّن رَّبِّک وَ السلَمُ عَلى مَنِ اتَّبَعَ الهُدَى (47) إِنَّا قَدْ أُوحِىَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَاب عَلَى مَن كَذَّب وَ تَوَلى (48)

ترجمه :

42 - تو و برادرت با آیات من به سوی فرعون بروید، و در یاد من کوتاهی نکنید.

43 - به سوی فرعون بروید که طغیان کرده است .

44 - اما به نرمی با او سخن بگوئید شاید متذکر شود یا از (خدا) بترسد.

45 - (موسی و هارون) گفتند: پروردگارا! از این می ترسیم که او بر ما پیشی بگیرد یا طغیان کند.

46 - فرمود نترسید، من با شما هستم (همه چیز را) می شنوم و می بینم !

47 - شما به سراغ او بروید و بگوئید: ما فرستاده های پروردگار توئیم ، بنی اسرائیل را با ما بفرست ، و آنها را شکنجه و آزار مکن ، ما آیت روشنی از سوی پروردگارت برای تو آورده ایم و سلام و درود بر آن کس باد که از هدایت پیروی می کند.

48 - (به او بگوئید) به ما وحی شده که عذاب بر کسی است که (آیات الهی) را تکذیب کند و سرپیچی نماید.

تفسیر:

نخستین برخورد با فرعون جبار

اکنون که همه چیز روبراه شده ، و تمام وسائل لازم در اختیار موسی قرار گرفته ، او و برادرش هارون را هر دو با هم مخاطب ساخته می گوید: ((تو و برادرت با آیات من که در اختیارتان گذارده ام بروید)) (اذهب انت و اخوک بایاتی).

آیاتی که هم شامل دو معجزه بزرگ موسی می شود، و هم سایر نشانه های پروردگار و تعلیمات و برنامه هائی که خود نیز بیانگر حقانیت دعوت او است ، بخصوص اینکه این تعلیمات پر مغز به وسیله مردی که ظاهرا قسمت عمده عمرش را به چوپانی پرداخته اظهار می شود.

و برای تقویت روحیه آنها و تاکید بر تلاش و کوشش هر چه بیشتر، اضافه می کند ((در ذکر و یاد من و اجرای فرمانهایم سستی به خرج ندهید)) (و لا تنیا فی ذکری).

چرا که سستی و ترک قاطعیت تمام زحمات شما را بر باد خواهد داد، محکم بایستید و از هیچ حادثه ای نهراسید، و در برابر هیچ قدرتی ، سست نشوید.

بعد از آن ، هدف اصلی این حرکت و نقطه ای را که باید به سوی آن جهت

گیری شود، مشخص می سازد و می گوید ((به سوی فرعون بروید، چرا که او طغیان کرده است)) (اذهبا الی فرعون انه طغی).
عامل تمام بدبختیهای این سرزمین پهناور او است ، و تا او اصلاح نشود هیچ کاری ساخته نیست ، چرا که عامل پیشرفت یا عقب افتادگی ، خوشبختی یا بدبختی تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 208
یک ملت ، قبل از هر چیز، رهبران و سردمداران آن ملت است و لذا باید هدف گیری شما قبل از همه به سوی آنها باشد.
درست است که هارون در آن موقع در آن بیابان حاضر نبود، و بطوری که مفسران گفته اند خداوند او را از این ماجرا آگاه ساخت و او به استقبال برادرش موسی برای انجام این ماموریت به بیرون مصر آمد، ولی به هر حال هیچ مانعی ندارد که دو نفر مخاطب قرار گیرند و ماموریت برای انجام کاری پیدا کنند، در حالی که تنها یکی حاضر باشد و در تعبیرات فارسی روزانه نیز از این نمونه بسیار داریم ، مثل اینکه می گوئیم : ((تو و برادرت که فردا از سفر می آید نزد من آئید)).
سپس طرز برخورد مؤ ثر با فرعون را در آغاز کار به این شرح ، بیان می فرماید برای اینکه بتوانید در او نفوذ کنید و اثر بگذارید ((با سخن نرم با او سخن بگوئید، شاید متذکر شود یا از خدا بترسد)) (فقولا له قولا لینا لعله یتذکر او یخشی) فرق میان ((یتذکر)) و ((یخشی)) در اینجا این است که : اگر با سخن نرم و ملایم با او روبرو شوید و در عین حال مطالب را با صراحت و قاطعیت بیان کنید یک احتمال اینست که او دلائل منطقی شما را از دل بپذیرد و ایمان آورد احتمال دیگر اینکه لااقل از ترس مجازات الهی در دنیا یا آخرت و بر باد رفتن قدرتش ، سر تسلیم فرود آورد و با شما مخالفت نکند.
البته احتمال سومی نیز وجود دارد و آن اینکه نه متذکر شود و نه از خدا بترسد، بلکه راه مخالفت و مبارزه را پیش گیرد که با تعبیر ((لعل)) (شاید) به آن اشاره شده است . و در این صورت نسبت به او اتمام حجت شده است ، و در هیچ حال اجرای این برنامه بی فایده نیست .
بدون شک خداوند می دانست سرانجام کار او به کجا خواهد رسید ولی تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 209
تعبیرات فوق ، درسی است برای موسی و هارون و همه رهبران راه الهی .
اما با این حال موسی و هارون از این معنی نگران بودند که ممکن است این مرد قلدر و زورمند مستکبر که آوازه خشونت و سرسختی او همه جا پیچیده بود قبل از آنکه موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام) ابلاغ دعوت کنند، پیشدستی کرده ، آنها را از بین ببرد، لذا ((عرضه داشتند پروردگارا! ما از این می ترسیم که او قبل از آنکه به سخنان ما گوش فرا

دهد، فرمان مجازات صادر کند و پیام تو به گوش او و اطرافیانش نرسد، و یا بعد از شنیدن طغیانگری آغاز نماید)) (قالا ربنا اننا نخاف ان یفرط علینا او ان یطغی).
((یفرط)) از ماده ((فرط)) (بر وزن شرط) به معنی پیش افتادن است و به همین جهت به کسی که قبل از همه وارد آبگاه می شود، ((فارط)) می گویند در سخنان علی (علیه السلام) که در برابر قبرهای مردگان ، پشت دروازه کوفه فرمود می خوانیم : انتم لنا فرط سابق : ((شما پیشگامان این قافله بودید و قبل از ما به دیار آخرت شتافتید)). به هر حال موسی و برادرش از دو چیز بیم داشتند، نخست آنکه فرعون قبل از آنکه سخنانشان را بشنود شدت عمل به خرج دهد، و یا بعد از شنیدن بلافاصله و بدون مطالعه دست به چنین اقدامی بزند و در هر دو حال ماموریت آنها به خطر بیفتد و ناتمام بماند.
اما خداوند به آنها بطور قاطع ((فرمود: شما هرگز نترسید، من خود با شما هستم می شنوم و می بینم)) (قال لا تخافا اننی معکما اسمع و اری).

بنابراین با وجود خداوند توانائی که همه جا با شما است و به همین دلیل همه چیز، همه سخنها را می شنود، و همه چیز را می بیند و حامی و پشتیبان شما است ، ترس و وحشت معنائی ندارد.
سپس دقیقا چگونگی پیاده کردن دعوتشان را در حضور فرعون در پنج جمله کوتاه و قاطع و پرمحتوا برای آنها بیان می فرماید، که یکی مربوط به اصل ماموریت است و دیگری بیان محتوای ماموریت و سومی دلیل و سند و چهارمی تشویق پذیرندگان و سرانجام تهدید مخالفان . نخست می گوید: ((شما به سراغ او بروید و به او بگوئید ما فرستادگان پروردگار توایم (فاتیاه فقولا انا رسولا ربک).
جالب اینکه بجای پروردگار ما می گوید پروردگار تو، تا عواطف فرعون را متوجه این نکته سازند که او پروردگاری دارد و اینها نمایندگان پروردگار اویند، ضمنا بطور کنایه به او فهمانده باشند که ادعای ربوبیت از هیچکس صحیح نیست و مخصوص خدا است .
دیگر اینکه ((بنی اسرائیل را همراه ما بفرست و آنها را اذیت و آزار مکن (فارسل معنا بنی اسرائیل و لا تعذبهم). درست است که دعوت موسی تنها برای نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان نبوده ، بلکه به گواهی سایر آیات قرآن به منظور نجات خود فرعون و فرعونیان از چنگال شرک و بت پرستی نیز بوده است ، ولی اهمیت این موضوع و ارتباط منطقی آن با موسی سبب شده است که او مخصوصا انگشت روی این مساله بگذارد چرا که استثمار و به بردگی کشیدن بنی اسرائیل با آن همه شکنجه و آزار مطلبی نبوده است که قابل توجیه باشد. سپس اشاره به دلیل و مدرک خود

کرده می گوید به او بگوئید ((ما نشانه ای تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 211
از پروردگارت برای تو آورده ایم)) (قد جئناک باية من ربک). ما بیهوده سخن نمی گوئیم و بیدلیل حرفی نمی زنیم ، بنابراین به حکم عقل لازم است لااقل در سخنان ما بیندیشی و اگر درست بود بپذیری .
سپس به عنوان تشویق مؤ منان اضافه می کنند ((درود بر آنها که از هدایت پیروی می کنند)) (و السلام علی من اتبع الهدی). این جمله ممکن است به معنی دیگری نیز اشاره باشد و آن اینکه سلامت در این جهان و جهان دیگر از ناراحتیها و رنجها و عذابهای دردناک الهی ، و مشکلات زندگی فردی و اجتماعی از آن کسانی است که از هدایت الهی پیروی کنند و این در حقیقت نتیجه نهائی دعوت موسی است .
سرانجام عاقبت شوم سرپیچی از این دعوت را نیز به او بفهمانید و بگوئید ((به ما وحی شده است که عذاب الهی دامان کسانی را که تکذیب آیاتش کرده و از فرمانش سرپیچی نمایند خواهد گرفت !)) (انا قد اوحی الینا ان العذاب علی من کذب و تولی).
ممکن است توهم شود که ذکر این جمله با گفتار ملایمی که به آن مامور بودند تناسب ندارد، ولی این اشتباه است ، چه مانعی دارد که یک طبیب دلسوز با لحن ملایم به بیمارش بگوید، هر کس از این دارو استفاده کند نجات می یابد و هر کس نکند مرگ دامانش را خواهد گرفت .
این بیان نتیجه برخورد نامناسب به یک واقعیت است و تهدید خاص و برخورد خصوصی و شدت عمل در آن وجود ندارد، و به تعبیر دیگر این واقعیتی است که باید بی پرده به فرعون گفته می شد. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 212
نکته ها:
1 - قدرت نمائی عجیب خدا
در طول تاریخ بسیار دیده ایم افرادی قلدر و زورمند به مبارزه در برابر قدرت حق برخاسته اند، ولی جالب اینکه در هیچ مورد خداوند لشکریان زمین و آسمان را برای کوبیدن آنها بسیج نمی کند، بلکه آنچنان ساده و آسان ، آنها را مغلوب می کند که هیچکس تصور آن را هم نمی کرد. مخصوصا بسیار می شود که خود آنها را دنبال وسائل مرگشان می فرستد و ماموریت اعدامشان را به خودشان می سپارد!.
در همین داستان فرعون می بینیم دشمن اصلی او یعنی موسی را در دامان خود او پرورش می دهد، و در حوزه حفاظت او وارد می سازد! و جالبتر اینکه طبق نقل تواریخ ، قابله موسی از قبطیان بود ، نجاری که صندوق نجات او را ساخت نیز یک قبطی بود، گیرندگان صندوق از آب ماموران فرعون بودند، و گشاینده صندوق ، شخص همسر او بود، به

وسیله دستگاه فرعون از مادر موسی (علیه السلام) دعوت به عنوان دایه شیر دهنده شد، و تعقیب موسی بعد از ماجرای قتل مرد قبطی ، از ناحیه فرعونیان ، سبب هجرت او به مدین و گذراندن یک دوره آموزش و تربیت کامل در مکتب شعیب پیغمبر گشت .
آری هنگامی که خدا می خواهد قدرت خود را نشان دهد، این چنین می کند تا همه گردنکشان بدانند کوچکتر از آن هستند که در برابر اراده و مشیتش عرض اندام کنند.
2 - برخورد ملایم و محبت آمیز با دشمنان
برای نفوذ در قلوب مردم (هر چند افراد گمراه و بسیار آلوده باشند) نخستین دستور قرآن برخورد ملایم و تواءم با مهر و عواطف انسانی است ، و توسل به خشونت تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 213
مربوط به مراحل بعد است که برخوردهای دوستانه اثر نگذارد.
هدف آنست که مردم جذب شوند، متذکر شوند و راه را پیدا کنند یا از عواقب شوم کار بد خود بترسند (لعله یتذکر او یخشی).
هر مکتبی باید جاذبه داشته باشد، و بی دلیل ، افراد را از خود دفع نکند سرگذشت پیامبران و ائمه دین (علیهمالسلام) بخوبی نشان می دهد که آنها هرگز از این برنامه در تمام طول عمرشان انحراف پیدا نکردند.
آری ممکن است ، هیچ برنامه محبت آمیزی در دل سیاه بعضی اثر نگذارد، و راه منحصرا توسل به خشونت باشد، آن در جای خود صحیح است ، اما نه به عنوان یک اصل کلی و برای آغاز کار، برنامه نخستین محبت است و ملایمت ، و این همان درسی است که آیات فوق به روشنی به ما می گوید.
جالب اینکه در بعضی از روایات می خوانیم : حتی موسی مامور بود، فرعون را با بهترین نامش صدا کند، شاید در دل تاریک او اثر بگذارد.
3 - آیا وحی به غیر پیامبران می شود؟
بی شک وحی در قرآن مجید معانی گوناگونی دارد.
گاهی به معنی صدای آهسته ، یا چیزی را آهسته گفتن آمده ، (این معنی اصلی آن در لغت عرب است).
گاهی به معنی اشاره رمزی به چیزی می باشد مانند فاوحی الیهم ان سبحوا بکرة و عشیا: ((زکریا که زبانش در آن ساعت از کار افتاده بود با اشاره به بنی اسرائیل گفت خدا را صبح و عصر تسبیح کنید)) - (مریم - 11).
و گاه به معنی الهام غریزی است مانند اوحی ربک الی النحل : ((خداوند به زنبور عسل الهام غریزی کرد)) (نحل - 68). گاه به معنی فرمان تکوینی است ، فرمانی که با زبان آفرینش داده می شود تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 214
مانند: یومئذ تحدث اخبارها بان ربک اوحی لها: ((در قیامت زمین خبرهای

خود را بازگو می کند چرا که پروردگارت به او وحی کرده است))(زلزال - 5).
و گاه به معنی الهام می آید، الهامی که به قلب افراد با ایمان می فرستد هر چند پیامبر و امام نباشد، مانند: اذ اوحینا الی امک ما یوحی : ((ما به مادر تو ای موسی آنچه باید وحی کنیم کردیم)) (طه - 38).
اما یکی از مهمترین موارد استعمال آن در قرآن مجید پیامهای الهی است که مخصوص پیامبران است ، مانند انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح و النبیین من بعده : ((ما به تو وحی فرستادیم همانگونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم)) (نساء - 163).
بنابراین کلمه وحی ، مفهوم وسیع و جامعی دارد که همه این موارد را شامل می شود و به این ترتیب تعجب نخواهیم کرد اگر در آیات فوق ، کلمه وحی در مورد مادر موسی به کار رفته است .
4 - پاسخ به یک سؤ ال
ممکن است برای بعضی با مطالعه آیات فوق ، این سؤ ال پیدا شود که چرا موسی (علیه السلام) با آن وعده های الهی باز هم دچار نگرانی و تردید و دلهره می شود؟ تا آنجا که خداوند به او صریحا می گوید، بروید من همه جا با شما هستم ، همه سخنان را می شنوم ، و همه چیز را می بینم ، و هیچ جای نگرانی نیست .
پاسخ این سؤ ال از اینجا روشن می شود که این ماموریت براستی ماموریت بسیار سنگینی بود، موسی که ظاهرا یک چوپان است ، می خواهد تنها با برادرش به جنگ مرد قلدر و زورمند و سرکشی برود که بزرگترین قدرتهای آن زمان در اختیار او بوده است ، و تازه ماموریت دارد اولین دعوت را از خود فرعون تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 215
شروع کند، نه اینکه نخست به سراغ دیگران برود و لشگر و یار و یاور فراهم آورد، بلکه باید نخستین جرقه را بر قلب فرعون بزند، این براستی ماموریت بسیار پیچیده و فوق العاده مشکلی بوده است ، بعلاوه ما می دانیم که علم و آگاهی مراتبی دارد، بسیار می شود انسان چیزی را یقینا می داند، اما مایل است به مرحله علم الیقین و اطمینان عینی برسد، همانگونه که ابراهیم با ایمان قاطعش نسبت به معاد از خدا تقاضا کرد صحنه ای از زنده شدن مردگان را در این جهان با چشم خود ببیند تا اطمینان خاطر بیشتری پیدا کند. طه
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 216
آیه 49 - 55
آیه و ترجمه
قَالَ فَمَن رَّبُّکُمَا یَمُوسی (49) قَالَ رَبُّنَا الَّذِی أَعْطی کلَّ شیْءٍ خَلْقَهُ ثمَّ هَدَی (50) قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُون الاُولی (51) قَالَ عِلْمُهَا عِندِ رَبی فی کِتَبٍ لا

يَضِلّ رَبِی وَ لا یَنسی (52) الّذِی جَعَلَ لَکُمُ الاَرْض مَهْداً وَ سلَک لَکُمْ فِیهَا سبُلاً وَ أَنزَلَ مِنَ السمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَجاً مِّن نَّبَاتٍ شتی (53) کلُوا وَ ارْعَوْا أَنْعَمَکُمْ إِنَّ فِی ذَلِک لاَیَتٍ لاُولی النُّهَی (54) مِنهَا خَلَقْنَکُمْ وَ فِیهَا نُعِیدُکُمْ وَ مِنهَا نخْرِجُکُمْ تَارَةً أُخْرَی (55) تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 217
ترجمه :
49 - (فرعون) گفت پروردگار شما کیست ، ای موسی ؟!
50 - گفت : پروردگار ما کسی است که به هر موجودی آنچه را لازمه آفرینش او بود داده ، سپس رهبریش کرده است .
51 - گفت : پس تکلیف پیشینیان ما چه خواهد شد؟
52 - گفت : آگاهی مربوط به آنها نزد پروردگار من در کتابی ثبت است پروردگار من هرگز گمراه نمی شود و فراموش نمی کند.
53 - همان خداوندی که زمین را برای شما محل آسایش قرار داد، و راههائی در آن ایجاد کرد و از آسمان آبی فرستاد که به وسیله آن انواع گوناگون گیاهان مختلف را (از خاک تیره) برآوردیم .
54 - هم خودتان بخورید و هم چهارپایانتان را در آن به چرا برید که در این نشانه های روشنی است برای صاحبان عقل .
55 - ما شما را از آن (خاک) آفریدیم و در آن باز میگردانیم و از آن نیز بار دیگر شما را بیرون می آوریم .
تفسیر:
پروردگار شما کیست ؟!
در اینجا قرآن مجید، همانگونه که شیوه آنست ، مطالبی را که به کمک بحثهای آینده می توان از این داستان فهمید ، حذف کرد، مستقیما به سراغ گفتگوهای موسی و هارون با فرعون می رود.
در واقع مطلب چنین است :
موسی بعد از گرفتن فرمان رسالت و یک دستور العمل کامل و جامع و همه جانبه در باره چگونگی برخورد با فرعون از آن سرزمین مقدس حرکت می کند، و با برادرش هارون - به گفته مورخان - در نزدیکی مصر همراه می شود، و هر دو به سراغ فرعون می آیند، و با مشکلات زیادی می توانند به درون کاخ افسانه ای فرعون که افراد کمی به آن راه داشتند، راه پیدا کنند. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 218
هنگامی که موسی در برابر فرعون قرار گرفت ، جمله های حساب شده و مؤ ثری را که خداوند به هنگام فرمان رسالت به او آموخته بود بازگو می کند: ما فرستادگان پروردگار توئیم .
بنی اسرائیل را با ما بفرست و آنها را شکنجه و آزار مکن .
ما دلیل و معجزه روشنی با خود از سوی پروردگارت آوره ایم .
سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند.

و این را نیز بدان که به ما وحی شده است که عذاب در انتظار کسانی است که تکذیب کنند و از فرمان خدا روی بگردانند!
هنگامی که فرعون این سخنان را شنید نخستین عکس العملش این بود گفت : ((بگوئید ببینم پروردگار شما کیست ای موسی ؟)) (قال فمن ربکما یا موسی).
عجیب اینکه فرعون مغرور و از خود راضی حتی حاضر نشد بگوید پروردگار من که شما مدعی هستید کیست ؟ بلکه گفت : پروردگار شما کیست ؟
موسی بلافاصله معرفی بسیار جامع و در عین حال کوتاهی از پروردگار کرد: ((گفت : پروردگار ما همان کس است که به هر موجودی آنچه لازمه آفرینش او بوده است داده ، و سپس او را در مراحل هستی رهبری و هدایت فرموده است)) (قال ربنا الذی اعطی کل شی ء خلقه ثم هدی).
در این سخن کوتاه ، موسی اشاره به دو اصل اساسی از آفرینش و هستی می کند که هر یک دلیل مستقل و روشنی برای شناسائی پروردگار است :
نخست اینکه خداوند به هر موجودی آنچه نیاز داشته بخشیده است ، این همان مطلبی است که در باره آن می توان کتابها نوشت ، بلکه کتابها نوشته اند.
اگر ما اندکی در باره گیاهان و جاندارانی که در هر منطقه ای زندگی

می کنند، اعم از پرندگان ، حیوانات دریائی ، حشرات ، خزندگان دقت کنیم خواهیم دید که هر کدام هماهنگی کامل با محیط خود دارند و آنچه مورد نیازشان است در اختیارشان می باشد.
ساختمان پرندگان آنچنان است که از نظر شکل و وزن و حواس مختلف آنها را برای پرواز آماده می کند، و ساختمان جانوران اعماق دریاها نیز همین گونه است .
و مسلما بحث از آنها در این مختصر نمی گنجد.
مساله دوم : مساله هدایت و رهبری موجودات است که قرآن آن را با کلمه ثم در درجه بعد از تامین نیازمندیها قرار داده است .
ممکن است کسی یا چیزی وسائل حیاتی را در اختیار داشته باشد اما طرز استفاده از آن را نداند، مهم آنست که به طرز کاربرد آنها آشنا باشد، و این همان چیزی است که ما در موجودات مختلف به خوبی می بینیم که چگونه هر کدام از آنها نیروهایشان را دقیقا در مسیر ادامه حیاتشان به کار می گیرند، چگونه لانه می سازند، تولید مثل می کنند، فرزندان خود را پرورش می دهند، و از دسترس دشمنان مخفی می شوند، و یا به مبارزه با دشمن برمی خیزند.
انسانها نیز دارای این هدایت تکوینی هستند، ولی از آنجا که انسان

موجودی است دارای عقل و شعور، خداوند هدایت تکوینیش را با هدایت تشریعی او به وسیله پیامبران همراه و همگام کرده است که اگر از آن مسیر منحرف نشود مسلما به مقصد خواهد رسید.
به تعبیر دیگر انسان به خاطر داشتن عقل و اختیار، وظائف و مسئولیتها و به دنبال آن برنامه های تکاملی دارد که حیوانات ندارند و به همین دلیل علاوه بر هدایتهای تکوینی نیاز به هدایت تشریعی نیز دارد.
خلاصه اینکه : موسی (علیه السلام) میخواهد به فرعون بفهماند که این عالم هستی نه منحصر به تو است و نه منحصر به سرزمین مصر است ، نه مخصوص امروز است تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 220
و نه گذشته ، این عالم پهناور گذشته و آینده ای دارد که نه من در آن بوده ام و نه تو و دو مساله اساسی در این عالم چشمگیر است ، تامین نیازمندیها و سپس به کار گرفتن نیروها و امکانات در مسیر پیشرفت موجودات ، اینها به خوبی می تواند تو را به پروردگار ما آشنا سازد و هر چه بیشتر در این زمینه بیندیشی دلائل بیشتری از عظمت و قدرت او خواهی یافت .
فرعون با شنیدن این جواب جامع و جالب ، سؤ ال دیگری مطرح کرد، ((گفت : اگر چنین است ، پس تکلیف پیشینیان ما چه خواهد شد؟)) (قال فما بال القرون الاولی).
در اینکه منظور فرعون از این جمله چه بوده است ؟ مفسران نظرات گوناگونی اظهار داشته اند:
1 - بعضی گفته اند: چون موسی در آخرین جمله خود، مخالفان توحید را مشمول عذاب الهی دانست ، فرعون سؤ ال کرد پس چرا آن همه اقوام مشرکی که در گذشته بوده اند به چنان عذابی مبتلا نشده اند؟!
2 - بعضی گفته اند، چون موسی ، خداوند عالم را رب و معبود همگان معرفی کرد، فرعون سؤ ال کرد پس چرا نیاکان ما و این همه اقوام گذشته ، مشرک بودند این نشان می دهد که شرک و بت پرستی کار نادرستی نیست !
3 - بعضی دیگر گفته اند: چون مفهوم سخن موسی این بود که سرانجام همه به نتیجه اعمال خود می رسند و آنها که از فرمان الهی سرپیچی کرده اند مجازات خواهند شد، فرعون پرسید پس تکلیف اینها که فانی شدند و دیگر بازگشتی به این زندگی ندارند چه خواهد شد؟
به هر حال موسی در جواب گفت : تمام مشخصات اقوام گذشته ، نزد پروردگار من در کتابی ثبت است ، هیچگاه پروردگار من برای حفظ آنها گمراه تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 221
نمی شود و نه فراموش می کند (قال علمها عند ربی فی کتاب لا یضل ربی و لا ینسی).

بنابراین حساب و کتاب آنها محفوظ است ، و سرانجام به پاداش و کیفر اعمالشان خواهند رسید، نگهدارنده این حساب ، خدائی است که نه اشتباه در کار او وجود دارد و نه فراموشی ، و با توجه به آنچه موسی (علیه السلام) در اصل توحید و معرفی خدا بیان کرد کاملا روشن است که نگهداشتن این حساب برای آنکس که به هر موجودی ، دقیقا نیازمندیهایش را داده و سپس آن را هدایت می کند کار مشکلی نخواهد بود.
در تفاوت مفهوم جمله ((لا یضل)) با جمله ((لا ینسی)) مفسران بیانات گوناگونی دارند، ولی ظاهر این است که ((لا یضل))، اشاره به نفی هر گونه اشتباه از پروردگار است ، و ((لا ینسی)) اشاره به نفی نسیان ، یعنی نه در آغاز کار در حساب افراد اشتباه می کند، و نه در نگهداری حسابشان گرفتار نسیان می گردد و به این ترتیب موسی ضمنا احاطه علمی پروردگار را به همه چیز خاطر نشان می کند تا فرعون متوجه این واقعیت بشود که سر سوزنی از اعمال او از دیدگاه علم خدا مکتوم و بی پاداش و کیفر نخواهد بود.
در حقیقت این احاطه علمی خداوند نتیجه سخنی است که موسی (علیه السلام) قبلا گفت و آن اینکه : خداوندی که به هر موجودی نیازمندیش را داده و او را هدایت می کند، از حال همه کس و همه چیز آگاه است .
و از آنجا که بخشی از سخن موسی (علیه السلام) پیرامون مساله توحید و شناسائی تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 222
خدا بود قرآن در اینجا فصل دیگری در همین زمینه بیان می دارد: ((همان خداوندی که زمین را برای شما مهد آسایش قرار داد، و راههائی در آن ایجاد کرد، و از آسمان ، آبی فرستاد)) (الذی جعل لکم الارض مهدا و سلک لکم فیها سبلا و انزل من السماء ماء).
((ما به وسیله این آب ، انواع گوناگون از گیاهان مختلف را از خاک تیره برآوردیم (فاخرجنا به ازواجا من نبات شتی).
در مجموع این آیه به چهار بخش از نعمتهای بزرگ خدا اشاره شده است :
1 - زمین که مهد آرامش و آسایش انسان است و به برکت قانون جاذبه و همچنین قشر عظیم هوائی که اطراف آن را گرفته انسان می تواند به راحتی و امن و امان روی آن زندگی کند.
2 - راهها و جادههائی که خداوند در زمین به وجود آورده است که تمام مناطق آن را به یکدیگر پیوند می دهد، همانگونه که غالبا دیده ایم در میان سلسله جبال سر به آسمان کشیده ، غالبا درهها و راههائی وجود دارد، که انسان می تواند از آنها عبور کرده ، به مقصد خود برسد. 3 - آبی که مایه حیات است و سرچشمه همه برکات از آسمان نازل کرده .
4 - گیاهان و نباتات گوناگون و مختلفی که به وسیله این آب از زمین می روید که قسمتی از آنها مواد غذائی انسان را تشکیل می دهند و بخشی

مواد داروئی قسمتی را انسان برای ساختن لباس مورد استفاده قرار می دهد و قسمت دیگری را برای وسائل زندگی (همچون درها و حتی خانه هائی که از چوب ساخته می شود و کشتیها و بسیاری از وسائل نقلیه دیگر).
بلکه می توان گفت : این چهار نعمت بزرگ به همان ترتیب که در آیه فوق آمده است اولویتهای زندگی انسان را تشکیل می دهد، قبل از همه چیز، محل سکونت و آرامش لازم است ، و به دنبال آن راه های ارتباطی ، سپس آب ، تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 223
و فرآورده های کشاورزی .
سرانجام اشاره به پنجمین و آخرین نعمت از این سلسله نعمتهای الهی کرده می گوید: ((از این فرآورده های گیاهی ، هم خودتان بخورید و هم چهار پایان خود را در آن به چرا ببرید)) (کلوا و ارعوا انعامکم).
اشاره به اینکه : فرآورده های حیوانی شما که بخش مهمی از مواد غذائی و لباس و پوشاک و سایر وسائل زندگی شما را تشکیل می دهد نیز از برکت همان زمین و همان آبی است که از آسمان نازل می شود.
و در پایان در حالی که به همه این نعمتها اشاره کرده می فرماید: ((در این امور، نشانه های روشنی است برای صاحبان عقل و اندیشه)) (ان فی ذلک لایات لاولی النهی).
قابل توجه اینکه ((نهی)) جمع ((نهیه)) (بر وزن کپیه) در اصل از ماده ((نهی)) (نقطه مقابل امر) گرفته شده و به معنی عقل و دانشی است که انسان را از زشتیها نهی می کند، اشاره به اینکه : هر گونه فکر و اندیشه برای پی بردن به اهمیت این آیات کافی نیست ، بلکه عقل و اندیشه های مسئول می تواند به این واقعیت پی ببرد.
و به تناسب اینکه در بیان توحیدی این آیات ، از آفرینش زمین و نعمتهای آن استفاده شده معاد را نیز با اشاره به همین زمین در آخرین آیه مورد بحث بیان کرده ، می فرماید: ((از آن شما را آفریدیم و در آن باز می گردانیم ، و از آن نیز شما را بار دیگر بیرون می آوریم)) (منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری).
چه تعبیر گویا و فشردهای از گذشته و امروز و آینده انسانها، همه از خاک به وجود آمده ایم ، همه به خاک باز می گردیم و همه بار دیگر از خاک برانگیخته تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 224
می شویم .
بازگشت همه ما به خاک و یا مبعوث شدن از خاک ، کاملا روشن است اما اینکه چگونه آغاز همه ما از خاک است ، دو تفسیر وجود دارد، نخست اینکه همه ما از آدم هستیم و آدم از خاک ، و دیگر اینکه : حتی خود ما نیز از خاک گرفته شده ایم ، زیرا تمام مواد غذائی که بدن ما و پدران و مادران ما را

تشکیل داده از همین خاک گرفته شده است .
ضمنا این تعبیر، اخطاری است به همه گردنکشان و فرعون صفتان که فراموش نکنند از کجا آمده اند، و به کجا خواهند رفت ، این همه غرور و نخوت و گردنکشی و طغیان ، برای موجودی که دیروز خاک بوده و فردا نیز خاک می شود چرا؟
نکته ها:
1 - کلمه ((مهد)) و ((مهاد)) هر دو به معنی مکانی است که آماده برای نشستن و خوابیدن و استراحت است و در اصل کلمه ((مهد)) به محلی گفته می شود که کودک را در آن می خوابانند (گاهواره یا مانند آن).
گوئی انسان کودکی است که به گاهواره زمین سپرده شده است ، و در این گاهواره همه وسائل زندگی و تغذیه او فراهم است .
2 - کلمه ((ازواجا)) که از ماده زوج گرفته شده است ، هم می تواند اشاره به اصناف و انواع گیاهان باشد، و هم اشاره سربسته ای به مساله زوجیت (نر و ماده بودن) در عالم گیاهان که به خواست خدا ذیل آیات مناسب تر از آن سخن خواهیم گفت .
3 - در تفسیر ((اولوا النهی)) در حدیثی که در اصول کافی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است چنین می خوانیم : ان خیارکم اولوا النهی ، قیل یا رسول الله تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 225
و من اولوا النهی ؟ قال هم اولوا الاخلاق الحسنة و الاحلام الرزینة وصلة الارحام و البررة بالامهات و الاباء، و المتعاهدین للفقراء و الجیران و الیتامی و یطعمون الطعام و یفشون السلام فی العالم ، و یصلون و الناس نیام غافلون : ((بهترین شما اولوا النهی (صاحبان اندیشه های مسئول) است ، از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پرسیدند اولوا النهی کیانند؟ فرمود: آنها که دارای اخلاق حسنه و عقلهای پر وزن هستند، دارای صله رحم و نیکی به مادران و پدران کمک کننده به فقیران و همسایگان نیازمند و یتیمان ، آنها که گرسنگان را سیر می کنند، صلح در جهان می گسترانند، همانها که نماز می خوانند در حالی که مردم خوابند)).
و در حدیث دیگری از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) چنین نقل شده که شخصی از آن بزرگوار از معنی دو سجده در هر رکعت از نماز سؤ ال کرد، امام فرمود: معنی سجده نخستین هنگامی که سر به زمین می گذاری آنست که پروردگارا من در آغاز از این خاک بودم ، و هنگامی که سر برمی داری مفهومش این است که مرا از این خاک بیرون فرستادی ، و مفهوم سجده دوم این است که مرا به این خاک باز می گردانی ، و هنگامی که سر از سجده دوم برمی داری مفهومش این است که تو بار دیگر مرا از خاک ، مبعوث خواهی کرد. طه
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 226

آیه 56 - 64
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ أَرَيْنَهُ ءَايَتِنَا كلَّهَا فَكَذَّب وَ أَبى (56) قَالَ أَ جِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِک يَمُوسى (57) فَلَنَأْتِيَنَّک بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَک مَوْعِداً لا نخْلِفُهُ نحْنُ وَ لا أَنت مَكاناً سوًى (58) قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزِّينَةِ وَ أَن يحْشرَ النَّاس ضحًى (59) فَتَوَلى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كيْدَهُ ثمَّ أَتى (60) قَالَ لَهُم مُّوسى وَيْلَكُمْ لا تَفْترُوا عَلى اللَّهِ كذِباً فَيُسحِتَكم بِعَذَابٍ وَ قَدْ خَاب مَنِ افْترَى (61) فَتَنَزَعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ وَ أَسرُّوا النَّجْوَى (62) قَالُوا إِنْ هَذَنِ لَسحِرَنِ يُرِيدَانِ أَن يخْرِجَاكم مِّنْ أَرْضِكُم بِسِحْرِهِمَا وَ يَذْهَبَا بِطرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى (63) فَأَجْمِعُوا كيْدَكُمْ ثمَّ ائْتُوا صفًّا وَ قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ استَعْلى (64) تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 227
ترجمه :
56 - ما همه آیات خود را به او نشان دادیم اما او تکذیب کرد و سر باز زد!
57 - گفت : ای موسی ! آیا آمده ای که ما را از سرزمینمان با این سحرت بیرون کنی ؟!
58 - ما هم قطعا سحری همانند آن برای تو خواهیم آورد، هم اکنون (تاریخش را تعیین کن و) میعادی میان ما و خودت قرار ده که نه ما و نه تو از آن تخلف نکنیم ، آنهم در مکانی که نسبت به همه یکسان باشد!.
59 - گفت میعاد ما و شما روز زینت (روز عید) است ، مشروط بر اینکه همه مردم هنگامی که روز بالا می آید جمع شوند.
60 - فرعون آن مجلس را ترک گفت ، و تمام مکر و فریب خود را جمع کرد، و سپس همه را (در روز موعود) آورد.
61 - موسی به آنها گفت : وای بر شما دروغ بر خدا نبندید که شما را با عذاب خود نابود می سازد، و نومیدی و (شکست) از آن کسی است که دروغ (بر خدا) ببندد.
62 - آنها در میان خود در ادامه راهشان به نزاع برخاستند و مخفیانه و درگوشی با هم سخن گفتند.
63 - گفتند: این دو مسلما ساحرند، می خواهند شما را با سحرشان از سرزمینتان بیرون کنند، و آئین عالی شما را از بین ببرند!
64 - اکنون که چنین است تمام نیرو و نقشه خود را جمع کنید و در یک صف (به میدان مبارزه) بیائید، و رستگاری امروز از آن کسی است که برتری خودش را اثبات کند!
تفسیر:
فرعون خود را برای مبارزه نهایی آماده می کند
در این بخش از آیات ، مرحله دیگری از درگیری موسی (علیه السلام) و فرعون منعکس شده است ، قرآن مجید، این قسمت را با این جمله شروع

می کند: ((ما همه آیات خود را به فرعون نشان دادیم ، اما هیچیک از آنها در دل تیره او اثر تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 228
نگذاشت ، همه را تکذیب کرد و از پذیرش آنها امتناع ورزید)) (و لقد اریناه آیاتنا کلها فکذب و ابی).
مسلما منظور از آیات ، در اینجا تمام معجزاتی که در طول عمر موسی و زندگیش در مصر به وسیله او ظاهر شد، نیست ، بلکه این مربوط به معجزاتی است که در آغاز دعوت به فرعون ارائه داد، ((معجزه عصا)) و ((ید بیضا)) و ((محتوای دعوت جامع آسمانیش)) که خود دلیل زنده ای بر حقانیتش بود.
و لذا بعد از این ماجرا به مساله مبارزه ساحران با موسی (علیه السلام) و اعجازهای تازه او برخورد می کنیم .
اکنون ببینیم فرعون طغیانگر، مستکبر و لجوج در برابر موسی و معجزات او چه گفت ، و او را چگونه - طبق معمول همه زمامداران زورگو - متهم ساخت ؟ ((گفت ای موسی ! آیا آمده ای که ما را از سرزمین و وطنمان با سحرت بیرون کنی ؟!)) (قال ا جئتنا لتخرجنا من ارضنا بسحرک یا موسی):
اشاره به اینکه : ما می دانیم مساله نبوت و دعوت به توحید، و ارائه این معجزات همگی توطئه برای غلبه بر حکومت و بیرون کردن ما و قبطیان از سرزمین آباء و اجدادمان است ، منظور تو، نه دعوت به توحید است و نه نجات بنی اسرائیل ، منظور حکومت است و سیطره بر این سرزمین و بیرون راندن مخالفان !.
این تهمت درست همان حربه ای است که همه زورگویان و استعمارگران در طول تاریخ داشته اند که هر گاه خود را در خطر می دیدند، برای تحریک مردم به نفع خود، مساله خطری که مملکت را تهدید می کرد، پیش می کشیدند مملکت یعنی حکومت این زورگویان و موجودیتش یعنی موجودیت آنها!
بعضی از مفسران معتقدند که اصلا آوردن بنی اسرائیل به مصر و نگهداری تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 229
آنها در این سرزمین ، تنها برای استفاده از نیروی کار آنها در شکل بردگان نبود بلکه در عین حال می خواستند، آنها که قومی نیرومند بودند قدرت پیدا نکنند مبادا تبدیل به کانون خطری شوند، دستور کشتن پسران آنها نیز تنها به خاطر ترس از تولد موسی نبود، بلکه برای جلوگیری از قدرت و قوت آنها بود، و این کاری است که همه قلدران انجام می دهند، بنابراین بیرون رفتن بنی اسرائیل طبق خواسته موسی - یعنی قدرت یافتن این ملت ، و در این صورت تاج و تخت فراعنه به خطر می افتاد.
نکته دیگر اینکه در همین عبارت کوتاه ، فرعون ، موسی را متهم به سحر

کرد، همان اتهامی که به همه پیامبران در برابر معجزات روشنشان زدند. همانگونه که در سوره ((ذاریات)) آیه 52 و 53 می خوانیم کذلک ما اتی الذین من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر اءو مجنون ا تواصوا به بل هم قوم طاغون : ((هیچ پیامبری ، قبل از اینها نیامد جز اینکه گفتند ساحر است یا دیوانه ؟ آیا این (تهمت و افترا) را به یکدیگر توصیه می کردند (که همگی در آن همصدا بودند) بلکه آنها قومی طغیانگرند)).
این موضوع نیز قابل تذکر است که دامن زدن به احساسات ((میهن دوستی)) در این گونه مواقع کاملا حساب شده بوده است ، زیرا غالب مردم ، سرزمین و وطنشان را همانند جانشان دوست دارند، لذا در پاره ای از آیات قرآن این دو در ردیف هم قرار گرفته اند و لو انا کتبنا علیهم ان اقتلوا انفسکم او اخرجوا من دیارکم ما فعلوه الا قلیلا منهم : ((اگر ما بر آنها فرض کرده بودیم خود را به کشتن دهید و یا از وطن و خانه خود بیرون روید تنها عده کمی از آنها عمل می کردند)).
فرعون سپس اضافه کرد گمان نکن ما قادر نیستیم همانند این سحرهای

تو را بیاوریم ، ((یقینا بدان به همین زودی سحری همانند آن برای تو خواهیم آورد)) (فلناتینک بسحر مثله).
و برای اینکه قاطعیت بیشتری نشان دهد گفت : ((هم اکنون تاریخش را معین کن ، باید میان ما و تو وعده ای باشد که نه ما از آن تخلف کنیم و نه تو از آن ، آنهم در مکانی که نسبت به همگان یکسان باشد (فاجعل بیننا و بینک موعدا لا تخلفه نحن و لا انت مکانا سوی).
در تفسیر ((مکانا سوی)) بعضی گفته اند: منظور آن بوده که فاصله آن از ما و تو یکسان باشد، و بعضی گفته اند فاصله اش نسبت به مردم شهر یکسان باشد، یعنی محلی درست در مرکز شهر، و بعضی گفته اند منظور یک سرزمین مسطح است که همگان بر آن اشراف داشته ، و عالی و دانی در آن یکسان باشد، و می توان همه این معانی را در آن جمع دانست .
توجه به این نکته نیز لازم است که زمامداران زورگو برای اینکه حریف خود را از میدان بدر کنند، و به اطرافیان خود که گاهی تحت تاثیر واقع شده اند (و در داستان موسی و معجزاتش حتما تحت تاثیر واقع شده بودند) قدرت و قوت و روحیه بدهند، ظاهرا برخورد قاطع با اینگونه مسائل می کنند و سر و صدای زیاد به راه می اندازند!.
ولی موسی بی آنکه خونسردی خود را از دست بدهد و از جنجال فرعون هراسی به دل راه دهد با صراحت و قاطعیت ((گفت : من هم آماده ام ، هم اکنون روز و ساعت آن را تعیین کنم ، میعاد ما و شما روز زینت (روز عید) است ، مشروط بر اینکه مردم همگی به هنگامی که روز بالا می آید در محل جمع شوند)) (قال موعدکم یوم الزینة و ان یحشر الناس ضحی).

تعبیر به ((یوم الزینة)) (روز زینت) مسلما اشاره به یک روز عید بوده که نمی توانیم دقیقا آن را تعیین کنیم ، ولی مهم آنست که مردم در آن روز کسب و کار خود را تعطیل می کردند، و طبعا آماده شرکت در چنین برنامه ای بودند.
به هر حال فرعون بعد از مشاهده معجزات شگفت آور موسی و مشاهده تاثیر روانی این معجزات در اطرافیانش تصمیم گرفت با کمک ساحران به مبارزه با او برخیزد، لذا قرار لازم را با موسی گذارد، ((آن مجلس را ترک گفت و تمام مکر و فریب خود را جمع کرد و سپس همه را در روز موعود آورد (فتولی فرعون فجمع کیده ثم اتی).
در این جمله کوتاه سرگذشتهای مفصلی که در سوره اعراف و شعراء به طور مبسوط آمده ، خلاصه شده است ، زیرا فرعون پس از ترک آن مجلس و جدا شدن از موسی و هارون ، جلسات مختلفی با مشاوران مخصوص و اطرافیان مستکبرش تشکیل داد، سپس از سراسر مصر، ساحران را دعوت به پایتخت نمود و آنها را با وسائل تشویق فراوان به این مبارزه سرنوشت ساز دعوت کرد، و مطالب دیگری که اینجا جای بحث آن نیست ، اما قرآن ، همه اینها را در این سه جمله جمع کرده است (فرعون ، موسی را ترک گفت ، تمام مکر خود را جمع کرد، و سپس آمد).
سرانجام روز موعود فرا رسید، موسی (علیه السلام) در برابر انبوه جمعیت قرار گرفت ، جمعیتی که گروهی از آن ساحران بودند و تعداد آنها به گفته بعضی از تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 232
مفسران 72 نفر و به گفته بعضی دیگر به چهارصد نفر هم میرسید و بعضی دیگر نیز اعداد بزرگتری گفته اند.
و گروهی از آنها، فرعون و اطرافیان او را تشکیل می دادند و بالاخره گروه سوم که اکثریت از آن تشکیل یافته بود، توده های تماشاچی مردم بودند.
موسی در اینجا رو به ساحران و یا فرعونیان و ساحران کرد و ((به آنان چنین گفت وای بر شما، دروغ بر خدا نبندید که شما را با مجازات خود، نابود و ریشه کن خواهد ساخت)) (قال لهم موسی ویلکم لا تفتروا علی الله کذبا فیسحتکم بعذاب).
((و شکست و نومیدی و خسران از آن آنهاست که بر خدا دروغ می بندند و به او نسبت باطل می دهند)) (و قد خاب من افتری).
واضح است که منظور موسی از افترای بر خدا، آنست که کسی یا چیزی را شریک او قرار داده ، معجزات فرستاده خدا را به سحر نسبت دهند و فرعون را معبود و اله خود بپندارند، مسلما کسی که چنین دروغهائی به خدا ببندد و با تمام قوا برای خاموش کردن نور حق بکوشد، خداوند چنین کسانی را بدون مجازات نخواهد گذارد. این سخن قاطع موسی که هیچ

شباهتی به سخن ساحران نداشت ، بلکه آهنگش آهنگ دعوت همه پیامبران راستین بود، و از دل پاک موسی برخاسته بود، بر بعضی از دلها اثر گذاشت ، و در میان جمعیت اختلاف افتاد، بعضی طرفدار شدت عمل بودند، و بعضی به شک و تردید افتادند و احتمال می دادند موسی پیامبر بزرگ خدا باشد و تهدیدهای او مؤ ثر گردد، به خصوص که لباس ساده او و برادرش هارون ، همان لباس ساده چوپانی بود، و چهره مصمم آنها که علیرغم تنها بودن ، ضعف و فتوری در آن مشاهده نمی گشت ، دلیل دیگری بر اصالت تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 233
گفتار و برنامه های آنها محسوب می شد، لذا قرآن می گوید: ((آنها در میان خود در باره کارهایشان به نزاع برخاستند، و مخفیانه و درگوشی با هم سخن گفتند)) (فتنازعوا امرهم بینهم و اسروا النجوی).
ممکن است این پنهان گوئی و نجوی در برابر موسی بوده باشد، این احتمال نیز دارد که در برابر فرعون باشد، و احتمال دیگر اینکه : گردانندگان این صحنه در خفای از توده مردم به چنین نجوی و تنازعی برخاستند.
ولی به هر حال طرفداران ادامه مبارزه و شدت عمل ، پیروز شدند و رشته سخن را بدست گرفتند و از طرق مختلف ، به تحریک مبارزه کنندگان با موسی پرداختند.
نخست : ((گفتند این دو مسلما ساحرند))! (قالوا ان هذان لساحران)
بنابراین وحشتی از مبارزه با آنها نباید به خود راه داد، چرا که شما بزرگان و سردمداران سحر در این کشور پهناورید، و توان و نیروی شما از آنها بیشتر است !.
دیگر اینکه ((آنها می خواهند شما را از سرزمینتان با سحرشان بیرون کنند)) سرزمینی که همچون جان شما عزیز است و به آن تعلق دارید آن هم به شما تعلق دارد (یریدان ان یخرجاکم من ارضکم بسحرهما).
بعلاوه اینها تنها به بیرون کردن شما از وطنتان قانع نیستند، اینها می خواهند مقدسات شما را هم بازیچه قرار دهند ((و آئین عالی و مذهب حق شما تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 234
را از میان ببرند!)) (و یذهبا بطریقتکم المثلی).
اکنون که چنین است به هیچوجه به خود تردید راه ندهید، و ((تمام نیرو و نقشه و مهارت و توانتان را جمع کنید و به کار گیرید)) (فاجمعوا کیدکم).
((سپس همگی متحد در صف واحدی به میدان مبارزه ، گام نهید)) (ثم ائتوا صفا).
چرا که وحدت و اتحاد رمز پیروزی شما در این مبارزه سرنوشت ساز است .
و بالاخره ((فلاح و رستگاری ، امروز، از آن کسی است که بتواند برتری

خود را بر حریفش اثبات نماید)) (و قد افلح الیوم من استعلی). طه
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 235
آیه 65 - 69
آیه و ترجمه
قَالُوا یَمُوسی إِمَّا أَن تُلْقِیَ وَ إِمَّا أَن نَّکُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَی (65) قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَ عِصِیُّهُمْ یخَیَّلُ إِلَیْهِ مِن سِحْرِهِمْ أَنهَا تَسعَی (66) فَأَوْجَس فی نَفْسِهِ خِیفَةً مُّوسی (67) قُلْنَا لا تخَف إِنَّک أَنت الاَعْلی (68) وَ أَلْقِ مَا فی یَمِینِک تَلْقَف مَا صنَعُوا إِنَّمَا صنَعُوا کَیْدُ سحِرٍ وَ لا یُفْلِحُ الساحِرُ حَیْث أَتی (69)
ترجمه :
65 - (ساحران) گفتند ای موسی آیا تو اول (عصای خود را) می افکنی یا ما اول بیفکنیم ؟!
66 - گفت : شما اول بیفکنید، در این هنگام طنابها و عصاهایشان بخاطر سحر آنها چنان به نظر می رسید که حرکت می کنند!
67 - در این هنگام موسی ترس خفیفی در دل احساس کرد.
68 - گفتیم : نترس تو مسلما (پیروز و) برتری !
69 - و چیزی را که در دست راست داری بیفکن ، تمام آنچه را آنها ساخته اند می بلعد، چرا که آن تنها مکر ساحر است ، و ساحر هر کجا برود رستگار نخواهد شد. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 236
تفسیر:
موسی (علیه السلام) نیز به میدان می آید
ساحران ظاهرا متحد شدند و عزم را جزم کردند که با موسی به مبارزه برخیزند، هنگامی که گام به میدان نهادند ((گفتند ای موسی اول تو وسائل سحرت را می افکنی یا ما نخستین باشیم ؟!)) (قالوا یا موسی اما ان تلقی و اما ان نکون اول من القی).
بعضی از مفسران گفته اند که این پیشنهاد ساحران دائر به پیشگام شدن موسی یا خودشان یکنوع احترام از جانب آنها نسبت به موسی بود، و شاید همین امر بود که زمینه توفیق ایمان آوردن آنها را بعد از این ماجرا فراهم آورد.
ولی این موضوع بسیار بعید به نظر میرسد، چرا که آنها با تمام قدرت می کوشیدند که موسی و معجزه او را درهم بشکنند، بنابراین تعبیر فوق شاید برای این بوده که اعتماد به نفس خود را در برابر توده ه ای مردم اظهار نمایند. ولی موسی بی آنکه عجله ای نشان بدهد، چرا که به پیروزی نهائی خود کاملا اطمینان داشت و حتی قطع نظر از آن در این گونه مبارزه ها معمولا برنده کسی است که پیشقدم نمی شود، لذا به آنها گفت : شما اول بیفکنید! (قال بل القوا).

بدون شک این دعوت موسی (علیه السلام) از آنها به مبارزه در واقع مقدمه ای بود برای آشکار شدن حق ، و از نظر موسی (علیه السلام) نه تنها امر قبیحی نبود، بلکه مقدمه واجب محسوب می شد.
ساحران نیز پذیرفتند و آنچه عصا و طناب برای سحر کردن با خود آورده بودند یکباره به میان میدان افکندند، و اگر روایتی را که می گوید: آنها

هزاران نفر بودند بپذیریم مفهومش این می شود که در یک لحظه هزاران عصا و طناب که مواد مخصوصی در درون آنها ذخیره شده بود، به وسط میدان انداختند.
((ناگهان طنابها و عصاهایشان به خاطر سحر آنها، چنان به نظر می رسید که دارند حرکت می کنند))! (فاذا حبالهم و عصیهم یخیل الیه من سحرهم انها تسعی).
آری به صورت مارهائی کوچک و بزرگ ، رنگارنگ در اشکال مختلف به جنب و جوش درآمدند، آیات دیگر قرآن در این زمینه می خوانیم که ((آنها چشم مردم را سحر کردند و آنها را در وحشت فرو بردند و سحر عظیمی به وجود آوردند)) سحروا اعین الناس و استرهبوهم و جاءوا بسحر عظیم (اعراف - 116).
و به تعبیر آیه 44 سوره شعراء، ((ساحران صدا زدند که به عزت فرعون ما پیروزیم)) و قالوا بعزة فرعون انا لنحن الغالبون .
بسیاری از مفسران نوشته اند که آنها موادی همچون ((جیوه)) در درون این طنابها و عصاها قرار داده بودند که با تابش آفتاب ، و گرم شدن این ماده فوق العاده فرار، حرکات مختلف و سریعی به آنها دست داد، این حرکات مسلما راه رفتن نبود، ولی با تلقینهائی که ساحران به مردم کرده بودند، و صحنه خاصی که در آنجا به وجود آمده بود، این چنین در چشم مردم مجسم می شد که این موجودات جان گرفته اند و مشغول حرکتند! (تعبیر سحروا اعین الناس یعنی چشم مردم را سحر کردند، نیز اشاره به همین معنی است و همچنین تعبیر ((یخیل الیه)) یعنی در نظر موسی چنین منعکس شد - نیز ممکن است اشاره به همین معنی باشد).
به هر حال صحنه بسیار عجیبی بود، ساحران که هم تعدادشان زیاد بود

و هم آگاهیشان در این فن ، و طرز استفاده از خواص مرموز فیزیکی و شیمیائی اجسام و مانند آن را به خوبی می دانستند، توانستند آنچنان در افکار حاضران نفوذ کنند که این باور برای آنها پیدا شود که این همه موجودات بیجان ، جان گرفتند. غریو شادی از فرعونیان برخاست ، گروهی از ترس و وحشت فریاد زدند و خود را عقب می کشیدند!.
((در این هنگام موسی احساس ترس خفیفی در دل کرد)) (فاوجس فی

نفسه خیفة موسی).
((اوجس)) از ماده ((ایجاس)) در اصل از ((وجس)) (بر وزن حبس) به معنی صدای پنهان گرفته شده است ، بنابراین ((ایجاس)) به معنی یک احساس پنهانی و درونی است ، و این تعبیر نشان می دهد که ترس درونی موسی ، سطحی و خفیف بود تازه آن هم به خاطر این نبود که برای صحنه رعب انگیزی که بر اثر سحر ساحران به وجود آمده بود اهمیتی قائل شده باشد، بلکه از این بیم داشت که نکند مردم تحت تاثیر این صحنه واقع شوند، آنچنان که بازگرداندن آنها آسان نباشد.
یا اینکه پیش از آنکه موسی مجال نشان دادن معجزه خود را داشته باشد جمعی صحنه را ترک گویند یا از صحنه بیرونشان کنند و حق آشکار نگردد.
چنانکه در خطبه 6 نهج البلاغه می خوانیم : لم یوجس موسی (علیه السلام) خیفة علی نفسه بل اشفق من غلبة الجهال و دول الضلال : ((موسی (علیه السلام) هرگز به خاطر خودش در درون دل احساس ترس نکرد، بلکه از آن ترسید که جاهلان غلبه کنند و دولتهای ضلال ، پیروز شوند)). تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 239
با آنچه گفته شد، ضرورتی برای پاسخهای دیگری که در زمینه ترس موسی (علیه السلام) ذکر کرده اند نمی بینیم .
به هر حال در این موقع ، نصرت و یاری الهی به سراغ موسی آمد و فرمان وحی وظیفه او را مشخص کرد، چنانکه قرآن می گوید: ((به او گفتیم ترس به خود راه مده تو مسلما برتری))! (قلنا لا تخف انک انت الاعلی).
این جمله با قاطعیت تمام ، موسی را در پیروزیش دلگرم می سازد (کلمه ((ان)) و تکرار ((ضمیر)) هر یک تاکید مستقلی است بر این معنی ، و همچنین اسمیه بودن این جمله) و به اینگونه موسی ، قوت قلبش را که لحظات کوتاهی متزلزل شده بود باز یافت .
مجددا به او خطاب شد که : ((آنچه را در دست راست داری بیفکن که تمام آنچه را که آنها ساخته اند می بلعد!)) (و الق ما فی یمینک تلقف ما صنعوا).
((چرا که کار آنها تنها مکر ساحر است)) (انما صنعوا کید ساحر).
((و ساحر هر کجا برود پیروز نخواهد شد)) (و لا یفلح الساحر حیث اتی).
((تلقف)) از ماده ((لقف)) (بر وزن وقف) به معنی بلعیدن است ولی ((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: این کلمه در اصل به معنی برگرفتن چیزی است با مهارت ، خواه به وسیله دهان بوده باشد یا با دست ، و بعضی از ارباب لغت آن را به معنی ((برگرفتن به سرعت)) دانسته اند که در فارسی به جای آن ((ربودن)) به کار می رود.
جالب اینکه : نمی گوید ((عصایت را بیفکن)) بلکه می گوید: ((آنچه در دست راست داری بیفکن این تعبیر شاید به عنوان بی اعتنائی به عصا

باشد و اشاره به اینکه عصا مساله مهمی نیست آنچه مهم است اراده و فرمان خدا است که اگر تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 240
اراده او باشد عصا که سهل است کمتر و کوچکتر از آن هم می تواند چنین قدرت نمائی کند!.
این نکته نیز قابل ذکر است که ((ساحر)) در آیه فوق ، بار اول به صورت نکره و بعدا به صورت معرفه و با الف و لام جنس آمده است ، این تفاوت شاید به خاطر آن باشد که هدف در مرتبه اول آنست که نسبت به کار این ساحران بی اعتنائی شود و مفهوم جمله این است کاری که آنها کردند مکر ساحری بیش نیست اما در مرتبه دوم این حقیقت را می خواهد تفهیم کند که نه تنها این ساحران هر ساحری در هر زمان و مکانی پیدا شود پیروز و رستگار نخواهد شد.
نکته ها:
حقیقت سحر چیست ؟
گرچه در گذشته مشروحا در این باره ، سخن گفته ایم ولی ذکر چند جمله را اینجا به صورت توضیحی کوتاه مناسب می دانیم : سحر در اصل به معنی هر کار و هر چیزی است که ماخذ آن ، مخفی و پنهان باشد، ولی در زبان روزمره ، به کارهای خارق العاده ای می گویند که با استفاده از وسائل مختلف انجام می شود.
گاهی صرفا جنبه نیرنگ و خدعه و چشم بندی و تردستی دارد.
گاهی از عوامل تلقینی در آن استفاده می شود.
و گاه از خواص ناشناخته فیزیکی و شیمیائی بعضی از اجسام و مواد.
و گاه از طریق کمک گرفتن از شیاطین .
و همه اینها در آن مفهوم جامع لغوی درج است .
در طول تاریخ به داستانهای زیادی در زمینه سحر و ساحران برخورد می کنیم و هم اکنون در عصر ما کسانی که دست به اینگونه کارها می زنند، کم نیستند، ولی چون بسیاری از خواص موجوداتی که در گذشته بر توده مردم ، مخفی بود تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 241
در زمان ما آشکار شده است ، و حتی کتابهائی در زمینه آثار اعجاب انگیز موجودات مختلف نوشته اند، قسمت زیادی از سحرهای ساحران از دستشان گرفته شده است .
مثلا در شیمی امروز اجسام بسیاری را می شناسیم که وزنشان از هوا سبکتر است ، و اگر درون جسمی قرار داده شوند ممکن است آن جسم به حرکت درآید و کسی هم تعجب نمی کند ، حتی بسیاری از وسائل بازی کودکان امروز شاید در گذشته یکنوع سحر به نظر میرسید!
امروز در سیرکها نمایشهائی میدهند که شبیه سحر ساحران گذشته است با استفاده از چگونگی تابش نور، آینه ها، خواص فیزیکی و شیمیائی اجسام

، صحنه های غریب و عجیبی به وجود می آورند که گاه دهان تماشاچیان از تعجب باز میماند.
البته اعمال خارق العاده مرتاضان ، آن خود داستان دیگری دارد، که بسیار شگفت انگیز است .
در هر حال ، سحر چیزی نیست که وجود آن را بتوان انکار کرد یا به خرافات نسبت داد، چه در گذشته و چه در امروز.
نکته قابل توجه اینکه : سحر در اسلام ، ممنوع ، و از گناهان کبیره است چرا که در بسیاری از موارد، باعث گمراه ساختن مردم و تحریف حقایق و متزلزل ساختن پایه عقائد افراد ساده ذهن می شود، البته این حکم اسلامی مانند بسیاری از احکام دیگر، موارد استثناء نیز دارد، از جمله فرا گرفتن سحر، برای ابطال ادعای مدعیان دروغین نبوت ، و یا برای از بین بردن اثر آن در مورد کسانی که از آن آسیب دیده اند.
در جلد اول ذیل آیه 102 و 103 سوره بقره نیز مشروحا در این باره ، سخن گفته ایم . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 242
2 - ساحر، هرگز پیروز نمی شود؟
بسیاری میپرسند اگر ساحران میتوانند، اعمال خارقالعادهای شبیه معجزه انجام دهند، چگونه میتوان میان کارهای آنها و اعجاز، تفاوت گذاشت ؟ و چگونه سحر با معجزه پهلو نزند دل خوش دار!
پاسخ این سؤ ال با توجه به یک نکته ، روشن می شود و آن اینکه : کار ساحر متکی به نیروی محدود انسانی است ، و معجزه از قدرت بیپایان و لا یزال الهی سرچشمه میگیرد.
لذا هر ساحری کارهای محدودی میتواند انجام دهد، و اگر ماورای آن را بخواهند عاجز میماند، او تنها کارهائی را میتواند انجام دهد که قبلا روی آن تمرین داشته و بر آن مسلط است و از پیچ و خم آن آگاه ، ولی در غیر آن به کلی عاجز و ناتوان خواهد بود، در حالی که پیامبران چون از قدرت لا یزال خدا کمک میگرفتند، قادر به انجام هر گونه خارق عادتی بودند، در زمین و آسمان و از هر نوع و هر قبیل .
ساحر، هرگز نمی تواند خارق عادت را طبق پیشنهاد مردم انجام دهد، مگر اینکه تصادفا با کار او تطبیق کند (هر چند گاهی دوستان ناشناخته خود را تعلیم میدهند که از وسط جمعیت برخیزند و پیشنهادهائی که قبلا تعیین شده به صورت ابتدائی مطرح کنند).
ولی پیامبران بارها و بارها معجزات مهمی را که مردم حقطلب ، به عنوان سند نبوت میخواستند انجام میدادند، همانگونه که در همین سرگذشت موسی نیز مشاهده خواهیم کرد.
از این گذشته ، سحر چون یک کار انحرافی است و یکنوع خدعه و نیرنگ است طبعا روحیاتی هماهنگ آن میخواهد، و ساحران بدون استثناء افرادی

متقلب و خدعهگرند که از مطالعه و بررسی روحیات و اعمالشان خیلی زود میتوان تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 243
آنها را شناخت ، در حالی که اخلاص و پاکی و درستی انبیاء، سندی است که با اعجاز آنها آمیخته و اثر آن را مضاعف می کند. (دقت کنید)
و شاید روی این جهات است که آیات فوق می گوید و لا یفلح الساحر حیث اتی : ساحر هر کجا باشد و در هر شرائط و هر زمان رستگار نمی شود، و به قول معروف به زودی پته اش روی آب خواهد افتاد، چرا که نیرویش محدود است و افکار و صفاتش انحرافی .
این موضوع ، مخصوص ساحرانی نیست که به مبارزه با انبیاء برخاستند بلکه در باره ساحران به طور کلی صادق است که آنها زود شناخته میشوند و به پیروزی نمی رسند. طه
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 244
آیه 70 - 76
آیه و ترجمه
فَأُلْقِیَ السحَرَةُ سجَّداً قَالُوا ءَامَنَّا بِرَب هَرُونَ وَ مُوسی (70) قَالَ ءَامَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَکُمْ إِنَّهُ لَکَبِیرُکُمُ الَّذِی عَلَّمَکُمُ السحْرَ فَلاُقَطعَنَّ أَیْدِیَکُمْ وَ أَرْجُلَکم مِّنْ خِلَفٍ وَ لاُصلِّبَنَّکُمْ فی جُذُوع النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمُنَّ أَیُّنَا أَشدُّ عَذَاباً وَ أَبْقَی (71) قَالُوا لَن نُّؤْثِرَک عَلی مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَیِّنَتِ وَ الَّذِی فَطرَنَا فَاقْضِ مَا أَنتِ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضی هَذِهِ الحْیَوةَ الدُّنْیَا(72) إِنَّا ءَامَنَّا بِرَبِّنَا لِیَغْفِرَ لَنَا خَطیَنَا وَ مَا أَکْرَهْتَنَا عَلَیْهِ مِنَ السحْرِ وَ اللَّهُ خَیرٌ وَ أَبْقَی (73) إِنَّهُ مَن یَأْتِ رَبَّهُ مجْرِماً فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لا یَمُوت فِیهَا وَ لا یحْیی (74) وَ مَن یَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصلِحَتِ فَأُولَئک لهُمُ الدَّرَجَت الْعُلی (75) جَنَّت عَدْنٍ تجْرِی مِن تحْتهَا الاَنهَرُ خَلِدِینَ فِیهَا وَ ذَلِک جَزَاءُ مَن تَزَکی (76) تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 245
ترجمه :
70 - (موسی عصای خود را افکند، و آنچه را که آنها ساخته بودند بلعید) ساحران همگی به سجده افتادند و گفتند: ما به پروردگار موسی و هارون ایمان آوردیم !!
71 - (فرعون) گفت آیا پیش از آنکه به شما اذن دهم به او ایمان آوردید؟! مسلما او بزرگ شماست که سحر به شما آموخته ، بیقین دست و پاهای شما را بطور مختلف قطع می کنم و بر فراز شاخه های نخل به دار می آویزم ، و خواهید دانست کدامیک از ما مجازاتش دردناکتر و پایدارتر است !
72 - گفتند به خدائی که ما را آفریده ما تو را هرگز بر دلائل روشنی که به ما رسیده مقدم نخواهیم داشت ، هر حکمی میخواهی بکن که تنها میتوانی در این زندگی دنیا داوری کنی .
73 - ما به پروردگارمان ایمان آوردیم تا گناهان ما و آنچه را از سحر بر ما

تحمیل کردی ببخشد، و خدا بهتر و باقیتر است .
74 - هر کس مجرم در محضر پروردگارش حاضر شود آتش دوزخ برای اوست ، که نه در آن میمیرد و نه زنده می شود!
75 - و هر کس مؤ من باشد و عمل صالح انجام داده باشد در محضر او حاضر شود درجات عالی برای اوست .
76 - باغهای جاویدان بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است همیشه در آن خواهند بود و اینست پاداش کسی که خود را پاک کند!
تفسیر:
پیروزی عظیم موسی (علیه السلام)
در آیات گذشته به اینجا رسیدیم که موسی مامور شد عصای خود را بیفکند

تا دستگاه سحر ساحران را نابود سازد.
در آیات مورد بحث این مساله تعقیب شده ، منتها جمله هائی که روشن بوده است حذف گردیده (موسی عصای خود را افکند، عصا تبدیل به مار عظیمی شد و تمام اسباب و آلات سحر ساحران را بلعید، غوغا و ولولهای در تمام جمعیت افتاد فرعون ، سخت متوحش شد، و اطرافیانش دهانهاشان از تعجب باز ماند.
ساحران که تا آن زمان با چنین صحنهای روبرو نشده بودند و به خوبی سحر را از غیر سحر میشناختند، یقین کردند که این امر ، چیزی جز معجزه الهی نیست ، و این مرد فرستاده خدا است که آنها را دعوت به سوی پروردگارشان می کند، طوفانی در دل آنها به وجود آمد و انقلاب عظیمی در روحشان پدیدار گشت). اکنون دنباله سخن را از زبان آیات میشنویم :
((ساحران همگی به سجده افتادند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم)) (فالقی السحرة سجدا قالوا آمنا برب هارون و موسی).
تعبیر به ((القی)) (با استفاده از فعل مجهول) گویا اشاره به این است که آنچنان مجذوب موسی و تحت تاثیر معجزه او واقع شدند که گوئی بیاختیار به سجده افتادند.
این نکته نیز قابل توجه است که تنها قناعت به ایمان آوردن نکردند، بلکه وظیفه خود دیدند که این ایمان را به صورت روشنی و با جمله هائی که هیچگونه ابهام در آن نباشد، یعنی با تاکید به پروردگار موسی و هارون اظهار دارند، تا اگر کسانی بر اثر کار آنها گمراه شده اند بازگردند و از این نظر مسئولیتی بر دوش آنها باقی نماند!
بدیهی است که این عمل ساحران ، ضربه سنگینی بر پیکر فرعون و حکومت جبار و خودکامه و بیدادگرش وارد ساخت ، و تمام ارکان آن را به لرزه درآورد،

چرا که مدتها در سرتاسر مصر روی این مساله تبلیغ شده بود، و ساحران را از هر گوشه و کنار گردآوری کرده بودند، و هر گونه پاداش و امتیازی برای آنها در صورت پیروزی قائل شده بود.
اما الان مشاهده می کند که همانها که در صف اول مبارزه بودند یکباره تسلیم دشمن ، نه تسلیم ، بلکه مدافع سرسخت او شدند، و این مسالهای بود که هرگز برای فرعون قابل پیشبینی نبود، و بدون شک گروهی از مردم نیز به پیروی از ساحران به موسی و آئینش دل بستند.
لذا فرعون ، چارهای جز این ندید که با داد و فریاد و تهدیدهای غلیظ و شدید تهمانده حیثیتی را که نداشت ، جمع و جور کند، رو به سوی ساحران کرد و گفت : آیا پیش از آنکه به شما اذن دهم به او ایمان آوردید؟! (قال آمنتم له قبل ان آذن لکم).
این جبار مستکبر، نه تنها مدعی بود که بر جسم و جان مردم ، حکومت دارد بلکه میخواست بگوید قلب شما هم در اختیار من و متعلق به من است ، و باید با اجازه من تصمیم بگیرد، این همان کاری است که همه فرعونها در هر عصر و زمان ، طرفدار آنند.
بعضی مانند فرعون مصر، ناشیانه به هنگام دستپاچگی بر زبان جاری میکنند، و بعضی مرموزانه و با استفاده از وسائل تبلیغاتی و ارتباط جمعی و انواع سانسورها عملا این حق را برای خود قائلند و معتقدند نباید به مردم اجازه اندیشیدن مستقل داد، بلکه حتی گاهی به نام آزادی اندیشه ، باید این سلب آزادی را بر مردم تحمیل کرد.
به هر حال فرعون به این قناعت نکرد، فورا وصلهای به دامان ساحران چسبانید و آنها را متهم کرد و گفت : او بزرگ شما است ، او کسی است که سحر به شما آموخته ، و تمام اینها توطئه است با نقشه قبلی !! (انه لکبیرکم الذی تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 248
علمکم السحر).
بدون شک فرعون میدانست و یقین داشت این سخن دروغ است ، و اساسا چنین توطئه ای که سرتاسر مصر را فراگیرد و ماموران مخفی و جاسوسان او از آن بیخبر بمانند امکانپذیر نیست ، اصولا فرعون موسی را در آغوش خود پرورش داده بود و غیبت او از مصر برایش مسلم بود، اگر او بزرگ ساحران مصر بود همه جا به این عنوان معروف میشد، و چیزی نبود که بتوان آن را مخفی کرد. ولی میدانیم قلدرها و زورگویان ، وقتی موقعیت نامشروع خود را در خطر ببینند از هیچ دروغ و تهمتی باک ندارند.
تازه به این نیز قناعت نکرد و ساحران را با شدیدترین لحنی ، تهدید به مرگ نمود و گفت : ((سوگند یاد می کنم که دست و پاهای شما را به طور مختلف قطع می کنم ، و بر فراز شاخه های بلند نخل به دار می آویزم ، تا بدانید مجازات من دردناکتر و پایدارتر است یا مجازات خدای موسی و

هارون)) (فلا قطعن ایدیکم و ارجلکم من خلاف و لاصلبنکم فی جذوع النخل و لتعلمن اینا اشد عذابا و ابقی). در حقیقت جمله اینا اشد عذابا اشاره به تهدیدی است که موسی قبلا کرده بود و مخصوصا به ساحران قبل از این ماجرا گوشزد کرد که اگر شما بر خدا دروغ ببندید، شما را با عذاب و مجازات خود ریشه کن خواهد کرد.
تعبیر به ((من خلاف)) (دست و پای شما را بطور مختلف قطع می کنم) اشاره به آنست که دست راست با پای چپ یا به عکس ، و شاید انتخاب این نوع شکنجه برای ساحران به خاطر این بوده است که با این وضع انسان دیرتر می میرد تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 249
یعنی خونریزی کندتر انجام میگیرد و شکنجه بیشتری خواهند دید، بعلاوه گویا میخواهد بگوید هر دو سمت بدن شما را ناقص می کنم .
و اما تهدید به اینکه شما را بر درختان نخل به دار می آویزم شاید به خاطر این بوده است که این درختان از بلندترین درختانند و همه کس از دور و نزدیک کسی را که به آن آویخته باشد میبیند.
این نکته نیز قابل ملاحظه است که در عرف آن زمان دارزدن آنچنان که در عرف ما معمول است نبوده ، طناب دار را به گردن شخصی که میخواستند او را دار بزنند نمی انداختند، بلکه به دستها یا شانه ها میبستند، تا زجرکش شود.
اما ببینیم عکس العمل ساحران در برابر این تهدیدهای شدید فرعون چه بود؟ آنها نه تنها مرعوب نشدند و جا نخوردند، و از میدان بیرون نرفتند، بلکه حضور خود را در صحنه بطور قاطعتری ثابت کردند و گفتند: به خدائی که ما را آفریده است که ما هرگز تو را بر این دلائل روشنی که به سراغ ما آمده مقدم نخواهیم داشت (قالوا لن نؤ ثرک علی ما جائنا من البینات و الذی فطرنا).
((تو هر حکمی میخواهی بکن)) (فاقض ما انت قاض).
اما بدان تو تنها میتوانی در زندگی این دنیا قضاوت کنی (ولی در آخرت ما پیروزیم و تو گرفتار و مبتلا به شدیدترین کیفرها) (انما تقضی هذه الحیاة الدنیا).
و به این ترتیب آنها سه جمله کوبنده در برابر فرعون بیان کردند: نخست اینکه مطمئن باش ما آن هدایتی را که یافتهایم با هیچ چیز معاوضه نخواهیم کرد دیگر اینکه از تهدیدهایت ابدا هراسی نداریم ، و سوم اینکه قلمرو حکومت و فعالیت تو همین چهار روز دنیا است . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 250
سپس افزودند: اگر میبینی ما به پروردگارمان ایمان آوره ایم برای آنست که گناهان ما را ببخشد (ما با سحر و ساحری مرتکب گناهان بسیاری شدهایم) (انا آمنا بربنا لیغفر لنا خطایانا).

و همچنین ((ما را در برابر این گناه بزرگ که تو بر ما تحمیل کردی (سحر در برابر پیامبر خدا) مشمول رحمتش گرداند و خدا از همه چیز بهتر و باقیتر است
(و ما اکرهتنا علیه من السحر و الله خیر و ابقی).
خلاصه اینکه هدف ما پاک شدن از گناهان گذشته از جمله مبارزه با پیامبر راستین خدا است ، ما از این طریق میخواهیم به سعادت جاویدان برسیم ، ولی تو ما را تهدید به مرگ این دنیا میکنی ، ما این ضرر کم را در مقابل آن خیر عظیم پذیرا هستیم !.
در اینجا سؤ الی پیش می آید و آن اینکه ظاهرا ساحران با میل خودشان به این میدان گام نهادند، هر چند فرعون وعده های فراوانی به آنها داده بود، چگونه در آیه فوق تعبیر به ((اکراه)) شده است ؟
در پاسخ میگوئیم : هیچ دلیلی در دست نیست که ساحران از آغاز مجبور به پذیرش این دعوت نبودند، بلکه ظاهر جمله یاتوک بکل ساحر علیم (ماموران باید بروند و هر ساحر آگاهی را بیاورند) (اعراف - 112) این است که ساحران آگاه ملزم به پذیرش بودند، و البته در شرائط حکومت استبدادی و خودکامه فرعونی نیز این معنی کاملا طبیعی به نظر میرسد که در مسیر منویات خود، افراد را به اجبار حرکت دهند، و اما قرار دادن جایزه و امثال آن برای تشویق آنها هیچ منافاتی با این معنی ندارد، چرا که بسیار دیدهایم ، حکومتهای زورگوی ستمگر در کنار توسل به زور، از تشویقهای مادی نیز استفاده می کنند.
این احتمال نیز داده شده است که در اولین برخورد ساحران با موسی (علیه السلام) روی قرائنی بر آنها روشن شد که موسی (علیه السلام) حق است ، یا لااقل در شک و تردید تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 251

فرو رفتند و به همین دلیل در میان آنها بگومگو برخواست چنانکه در آیه 62 همین سوره خواندیم ((فتنازعوا امرهم بینهم)).
فرعون و دستگاهش از این ماجرا آگاه شدند و آنها را به ادامه مبارزه مجبور ساختند.
ساحران سپس چنین ادامه دادند اگر ما ایمان آوره ایم دلیلش روشن است ((چرا که هر کس بیایمان و گنهکار در محضر پروردگار در قیامت بیاید آتش سوزان دوزخ برای او است)) (انه من یات ربه مجرما فان له نار جهنم).
و مصیبت بزرگ او در دوزخ این است که ((نه میمیرد و نه زنده می شود)) (لا یموت فیها و لا یحیی).
بلکه دائما در میان مرگ و زندگی دست و پا میزند، حیاتی که از مرگ تلختر و مشقتبارتر است .
((و هر کس در آن محضر بزرگ ، با ایمان و عمل صالح ، وارد شود، درجات عالی در انتظار او است)) (و من یاته مؤ منا قد عمل الصالحات فاولئک لهم الدرجات العلی).
((بهشتهای جاویدانی که نهرها از زیر درختانش جاری است ، و جاودانه در آن خواهند ماند)) (جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها).
((و این است پاداش کسی که با ایمان و اطاعت پروردگار خود را پاک و پاکیزه کند)) (و ذلک جزاء من تزکی).
در اینکه سه آیه اخیر، دنباله گفتار ساحران در برابر فرعون است یا جمله های مستقلی است از ناحیه خداوند که در اینجا به عنوان تکمیل سخنان آنها بیان فرموده ، در میان مفسران گفتگو است . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 252
گروهی آن را دنباله کلام ساحران میدانند و شاید شروع با انه که در واقع برای بیان علت است ، این نظر را تاءیید می کند.
اما شرح و بسطی که در این آیات سهگانه پیرامون سرنوشت مؤ منان صالح و کافران مجرم بیان شده و با جمله و ذلک جزاء من تزکی (این است پاداش کسی که پاکی برگزیند) پایان مییابد، و نیز اوصافی که برای بهشت و دوزخ در آن آمده ، نظر دوم را تایید می کند که اینها از کلام خدا است ، زیرا ساحران باید در این مدت کوتاه ، سهم وافری از آگاهی و علوم الهی پیدا کرده باشند که بتوانند این چنین قاطع و آگاهانه در باره بهشت و دوزخ و سرنوشت مؤ منان و مجرمان قضاوت کنند.
مگر اینکه بگوئیم خداوند این سخنان پرمحتوا را - به خاطر ایمانشان بر زبان آنها جاری ساخت ، هر چند از نظر تربیت الهی و نتیجه برای ما هیچ تفاوتی نمی کند که خداوند فرموده باشد یا مؤ منان تعلیم یافته از ناحیه خدا، به خصوص اینکه قرآن همه را با لحن موافق نقل می کند.

نکته ها:
1 - علم سرچشمه ایمان و انقلاب است
مهمترین مسالهای که در آیات فوق به چشم میخورد دگرگونی عمیق و سریع ساحران در برابر موسی است ، آنها به هنگامی که در برابر موسی ، قرار گرفتند دشمن سرسخت او بودند، اما با مشاهده نخستین معجزه موسی ، چنان تکان خوردند و بیدار شدند و تغییر مسیر دادند که همگان در تعجب فرو رفتند. این تغییر مسیر سریع و فوری از کفر به ایمان ، و از انحراف به درستی و استقامت ، و از کژی به راستی ، و از ظلمت به نور، چنان همه را غافلگیر ساخت که شاید برای فرعون هم ، باورکردنی نبود، و لذا کوشید آن را به یک توطئه تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 253
حساب شده قبلی ، نسبت دهد در حالی که خودش هم میدانست این نسبت دروغ است . چه عاملی سبب این دگرگونی عمیق و سریع شد؟ چه عاملی نور ایمان را آنچنان نیرومند در قلب آنها تابانید که حتی حاضر شدند تمام وجود و هستی خود را بر سر این کار بگذارند - و طبق نقل تاریخ - گذاردند، چرا که فرعون به تهدید خود جامه عمل پوشانید و آنها را به طرز وحشیانه ای شهید کرد.
آیا عاملی جز علم و آگاهی در اینجا سراغ داریم ؟ آنها چون به فنون و رموز سحر آشنا بودند، و به روشنی دریافتند که برنامه موسی ، سحر نیست بلکه معجزه الهی است ، اینچنین شجاعانه و قاطعانه تغییر مسیر دادند، و از اینجا به خوبی درمییابیم که برای دگرگون ساختن افراد یا جامعه های منحرف و به وجود آوردن یک انقلاب سریع و راستین باید قبل از هر چیز به آنها آگاهی داد.
2 - ما تو را بر بینات مقدم نمی داریم
جالب اینکه آنها منطقیترین تعبیر را در برابر فرعون بیمنطق ، انتخاب کردند، نخست گفتند: ما دلائل روشن آشکاری بر حقانیت موسی و دعوت الهیش یافتهایم ، و ما هیچ چیز را بر این دلائل روشن مقدم نخواهیم شمرد، و بعد با جمله و الذی فطرنا سوگند به خدائی که ما را آفریده این مطلب را تاکید کردند که خود این تعبیر با توجه به کلمه فطرنا گویا اشاره به فطرت توحیدی آنها است ، یعنی ما هم از درون جان نور توحید را مینگریم ، هم از دلیل عقل ، با این دلائل آشکار، چگونه میتوانیم این راه راست را رها کرده و به کج راه های تو گام نهیم ؟! تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 254
توجه به این نکته نیز لازم است که جمعی از مفسران جمله و الذی فطرنا را سوگند نگرفته اند بلکه آن را عطف بر ما ((جائنا من البینات)) میدانند، و بنابراین معنی مجموع جمله چنین می شود: ((ما هرگز تو را بر این دلائل روشن و بر خدائی که ما را آفریده است مقدم نخواهیم شمرد)).

ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر میرسد، چون عطف این دو بر یکدیگر چندان مناسب نیست . (دقت کنید)
3 - ((مجرم))، کیست ؟
با توجه به آیات فوق که می گوید: ((هر کسی ، مجرم وارد صحنه محشر شود، برای او آتش دوزخ است که ظاهر آن جاودانگی عذاب میباشد، این سؤ ال پیش می آید که مگر هر مجرمی چنین سرنوشتی دارد؟
ولی با توجه به اینکه در آیه بعد که نقطه مقابل آن را بیان می کند کلمه ((مؤ من)) آمده است روشن می شود که منظور از ((مجرم)) در اینجا، کافر است ، به علاوه استعمال این کلمه به معنی کافر در بسیاری از آیات قرآن نیز دیده می شود.
مثلا در مورد قوم لوط که هرگز به پیامبرشان ایمان نیاوردند میخوانیم : و امطرنا علیهم مطرا فانظر کیف کان عاقبة المجرمین : ((ما بارانی از سنگ بر آنها فرستادیم ، ببین پایان کار مجرمان به کجا رسید))؟ (اعراف - 84).
و در سوره فرقان آیه 31 میخوانیم : و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا من المجرمین : ((ما برای هر پیامبری دشمنانی از مجرمان (کافران) قرار دادیم)).
4 - جبر محیط افسانه است ؟
سرگذشت ساحران در آیات فوق نشان داد که مساله جبر محیط یک دروغ بیش نیست ، انسان فاعل مختار است و صاحب آزادی اراده ، هر زمان

بگیرد میتواند مسیر خود را از باطل به سوی حق تغییر دهد، هر چند تمام مردم محیط او غرق در گناه و گرفتار انحراف باشند، ساحرانی که سالیان دراز در آن محیط شرک آلود، خود مرتکب شرک آمیزترین اعمال میشدند به هنگامی که تصمیم گرفتند، حق را پذیرا شوند و در راه آن عاشقانه ایستادگی کنند، از هیچ تهدیدی نترسیدند، و به هدف خود نائل شدند، و به گفته مفسر بزرگ مرحوم طبرسی کانوا اول النهار کفارا سحرة و آخر النهار شهداء بررة !: صبحگاهان کافر بودند و ساحر، اما شامگاهان شهیدان نیکوکار راه حق !
و نیز از اینجا به خوبی روشن می شود که افسانه های مادیها و مخصوصا مارکسیستها در زمینه پیدایش مذهب تا چه اندازه سست و بیپایه است ، آنها عامل هر حرکتی را مسائل اقتصادی میدانند در حالی که در اینجا کاملا بر عکس بود زیرا ساحران در آغاز به خاطر فشار دستگاه فرعون از یکسو، و تشویقهای اقتصادی او از سوئی دیگر در میدان مبارزه با حق گام نهادند، ولی ایمان به الله همه اینها را از بین برد، هم مال و مقامی را که فرعون به آنها وعده داده بود بر پای ایمان خود ریختند و هم جان عزیز خویش را بر سر این عشق نهادند! طه

آیه 77 - 79
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلى مُوسى أَنْ أَسرِ بِعِبَادِى فَاضرِب لهُمْ طرِيقاً فى الْبَحْرِ يَبَساً لا تخَف دَرَكاً وَ لا تخْشى (77) فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بجُنُودِهِ فَغَشِيهُم مِّنَ الْيَمِّ مَا غَشِيهُمْ(78) وَ أَضلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مَا هَدَى (79)
ترجمه :
77 - ما به موسی وحی فرستادیم که بندگانم را شبانه (از مصر) با خود ببر، و برای آنها راهی خشک در دریا بگشا که نه از تعقیب (فرعونیان) خواهی ترسید، و نه از غرق شدن در دریا!
78 - (به این ترتیب) فرعون با لشگریانش آنها را دنبال کردند، و دریا آنان را (در میان امواج خروشان خود) بطور کامل پوشانید!
79 - و فرعون قوم خود را گمراه ساخت ، و هرگز هدایت نکرد!
تفسیر:
نجات بنی اسرائیل و غرق فرعونیان
بعد از ماجرای مبارزه موسی با ساحران و پیروزی قاطع و چشمگیرش بر آنها و ایمان آوردن آن جمعیت عظیم ، موسی و آئین او رسما وارد افکار مردم مصر شد، هر چند اکثریت ((قبطیان)) آن را نپذیرفتند، ولی همیشه برای آنها یک مساله بود، و بنی اسرائیل تحت رهبری موسی ، به اتفاق اقلیتی از مصریان ، به طور دائم با فرعونیان درگیر بودند.
سالها بر این منوال گذشت و حوادث تلخ و شیرینی روی داد، که قرآن بخشهائی از آن را در سوره اعراف از آیه 127 به بعد آورده است . تفسیر

آیات مورد بحث به آخرین فراز از این ماجراها یعنی برنامه خروج بنی اسرائیل از مصر، اشاره کرده میفرماید: ((ما به موسی ، وحی فرستادیم که بندگانم را شبانه از مصر بیرون ببر)) (و لقد اوحینا الی موسی ان اسر بعبادی).
بنی اسرائیل آماده حرکت به سوی سرزمین موعود (فلسطین) شدند، اما هنگامی که به کرانه های نیل رسیدند فرعونیان ، آگاه گشتند و فرعون با لشگری عظیم آنها را تعقیب کرد، آنها خود را در محاصره دریا و دشمن دیدند، از یک سو رود عظیم نیل ، از سوی دیگر دشمن نیرومند خونخوار و خشمگین !
اما خدا که میخواست این جمعیت ستم کشیده محروم و با ایمان را از چنگال ظالمان رهائی بخشد، و ستمگران را به دیار فنا بفرستد.
به موسی چنین دستور داد: ((راهی خشک برای آنها، در دریا بگشا!)) (فاضرب لهم طریقا فی البحر یبسا).

راهی که هر گاه در آن گام بگذاری ((نه از تعقیب فرعونیان میترسی ، نه از غرق شدن در دریا)) (لا تخاف درکا و لا تخشی).
جالب اینکه : نه تنها راه گشوده شد، بلکه این راه ، به فرمان خدا، راه خشکی بود، با اینکه معمولا چنین است که اگر آب رودخانه یا دریا کنار برود باز اعماق آن تا مدتها غیر قابل عبور است .
((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: ((درک)) (بر وزن مرگ) به معنی پائینترین عمق دریا است ، و به طنابی که متصل به طناب دیگری میکنند تا به آب برسد ((درک)) (بر وزن محک) گفته می شود، و همچنین به خساراتی که دامنگیر انسان می شود، درک می گویند، ((درکات نار)) در برابر درجات جنت به معنی مراحل پائین دوزخ است .
ولی با توجه به اینکه (طبق آیه 61 سوره شعراء) بنی اسرائیل به هنگامی که از آمدن لشگر فرعون با خبر شدند به موسی گفتند: انا لمدرکون : ما

در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم به نظر میرسد که منظور از درک در آیه مورد بحث آنست که شما چنین گرفتاری پیدا نخواهید کرد، و منظور از لا تخشی آنست که خطری از ناحیه دریا نیز شما را تهدید نمی کند.
و به این ترتیب موسی و بنی اسرائیل وارد جادههائی شدند که در درون دریا با کنار رفتن آبها پیدا شدند، در این هنگام فرعون به همراه لشکریانش به کنار دریا رسید و با این صحنه غیر منتظره و شگفتانگیز روبرو شد و فرعون لشکریان خود را به دنبال بنی اسرائیل فرستاد و خود نیز وارد همان جادهها شد (فاتبعهم فرعون بجنوده).
مسلما ارتش فرعون در آغاز اکراه داشت که در این جای خطرناک ناشناخته گام بگذارد و بنی اسرائیل را تعقیب کند، حداقل مشاهده چنین معجزه شگرفی کافی بود که آنها را از ادامه این راه باز دارد.
ولی فرعون که باد غرور و نخوت مغزش را پر کرده بود، و در لجاجت و خیرهسری غوطهور بود، بیاعتنا از کنار یک چنین معجزه بزرگی گذشت ، و لشکر خود را تشویق به ورود در این جاده های ناشناخته دریائی کرد!
از این سو آخرین نفر لشکر فرعون وارد دریا شد، و از آن سو آخرین نفر از بنی اسرائیل خارج گردید.
در این هنگام به امواج آب فرمان داده شد به جای نخستین بازگردند. امواج همانند ساختمان فرسودهای که پایه آنرا بکشند یکبار فرو ریختند ((و دریا آنها را در میان امواج خروشان خود پوشاند پوشاندنی کامل)) (فغشیهم من

الیم ما غشیهم).
و به این ترتیب ، یک قدرت جبار ستمگر با لشکر نیرومند و قهارش در میان امواج آب غوطهور شدند و طعمه آمادهای برای ماهیان دریا!

آری ((فرعون ، قوم خود را گمراه ساخت و هرگز هدایتشان نکرد)) (و اضل فرعون قومه و ما هدی).
درست است که جمله ((اضل)) و جمله ((ماهدی)) تقریبا یک مفهوم را می رساند، و شاید به همین جهت بعضی از مفسرین آن را تاکید دانسته اند، ولی ظاهر این است که این دو، با هم تفاوتی دارد و آن اینکه اضل اشاره به گمراه ساختن است ، و ما هدی اشاره به عدم هدایت بعد از روشن شدن گمراهی است .
توضیح اینکه : یک رهبر، گاهی اشتباه می کند، و پیروانش را به جاده انحرافی میکشاند، اما به هنگامی که متوجه شد فورا آنها را به مسیر صحیح باز میگرداند، اما فرعون آنچنان لجاجتی داشت که پس از مشاهده گمراهی باز حقیقت را برای قومش بیان نکرد، و همچنان آنها را در بیراهه ها کشاند تا خودش و آنها نابود شدند.
و به هر حال ، این جمله در واقع سخن فرعون را که در سوره غافر آیه 29 آمده نفی می کند و ما اهدیکم الا سبیل الرشاد: ((من شما را جز به راه راست هدایت نمی کنم)) حوادث نشان داد که این جمله دروغ بزرگی بوده همانند دروغهای دیگرش . طه
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 260
آیه 80 - 82
آیه و ترجمه
يَبَنِى إِسرءِيلَ قَدْ أَنجَيْنَكم مِّنْ عَدُوِّكمْ وَ وَعَدْنَكمْ جَانِبَ الطورِ الاَيْمَنَ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَ السلْوَى (80) كلُوا مِن طيِّبَتِ مَا رَزَقْنَكُمْ وَ لا تَطغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكمْ غَضبى وَ مَن يحْلِلْ عَلَيْهِ غَضبى فَقَدْ هَوَى (81) وَ إِنى لَغَفَّارٌ لِّمَن تَاب وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صلِحاً ثمَّ اهْتَدَى (82)
ترجمه :
80 - ای بنی اسرائیل ما شما را از (چنگال) دشمنتان نجات دادیم ، و در طرف راست کوه طور با شما وعده گذاردیم ، و من و سلوی بر شما نازل کردیم .
81 - بخورید از روزیهای پاکیزهای که به شما دادیم ، ولی در آن طغیان نکنید که غضب من بر شما وارد خواهد شد، و هر کس غضبم بر او وارد شود سقوط می کند.
82 - من کسانی را که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند و سپس هدایت شوند می آمرزم .
تفسیر:
تنها راه نجات
به دنبال بحث گذشته که نجات بنی اسرائیل را به صورت یک اعجاز بزرگ از چنگال فرعونیان بیان میکرد، در سه آیه فوق ، روی سخن به بنی

اسرائیل بطور کلی و در هر عصر و زمان کرده ، و نعمتهای بزرگی را که خداوند به آنان بخشیده است یادآور می شود، و راه نجات را به آنان نشان می دهد.
نخست می گوید: ((ای بنی اسرائیل ما شما را از چنگال دشمنانتان رهائی بخشیدیم)) (یا بنی اسرائیل قد انجیناکم من عدوکم) تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 261
بدیهی است پایه هر فعالیت مثبتی ، نجات و رهائی از چنگال عوامل سلطه جو و کسب استقلال و آزادی است ، و به همین دلیل قبل از هر چیز به آن اشاره شده است .
سپس به یکی از نعمتهای مهم معنوی اشاره کرده می گوید: ((ما شما را به میعادگاه مقدسی دعوت کردیم ، در طرف راست طور، آن مرکز وحی الهی (و واعدناکم جانب الطور الایمن).
این اشاره به جریان رفتن موسی (علیه السلام) به اتفاق جمعی از بنی اسرائیل به میعادگاه طور است ، در همین میعادگاه بود که خداوند الواح تورات را بر موسی نازل کرد و با او سخن گفت و جلوه خاص پروردگار را همگان مشاهده کردند.
و سرانجام به یک نعمت مهم مادی که از الطاف خاص خداوند نسبت به بنی اسرائیل سرچشمه میگرفت اشاره کرده میفرماید : ما ((من)) و ((سلوی)) بر شما نازل کردیم (و نزلنا علیکم المن و السلوی).
در آن بیابانی که سرگردان بودید، و غذای مناسبی نداشتید، لطف خدا به یاریتان شتافت و از غذای لذیذ و خوشمزهای به مقداری که به آن احتیاج داشتید در اختیارتان قرار داد و از آن استفاده میکردید.
در اینکه منظور از ((من)) و ((سلوی)) چیست ؟ مفسران بحثهای فراوانی دارند که ما در جلد اول همین تفسیر (ذیل آیه 57 سوره بقره) بیان کردیم ، و پس از ذکر سخنان مفسران دیگر گفتیم بعید نیست من یکنوع عسل طبیعی بوده که در کوه های مجاور آن بیابان وجود داشته ، و یا شیره های نیروبخش مخصوص نباتی بوده که در درختانی که در گوشه و کنار آن بیابان میروئیده آشکار می گردید، و ((سلوی)) نوعی پرنده حلال گوشت شبیه به کبوتر بوده است . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 262
برای توضیح بیشتر به جلد اول ذیل آیه فوق مراجعه فرمائید.
در آیه بعد به دنبال ذکر این نعمتهای سهگانه پر ارزش آنها را چنین مخاطب می سازد از روزیهای پاکیزهای که به شما دادیم بخورید، ولی در آن طغیان نکنید (کلوا من طیبات ما رزقناکم و لا تطغوا فیه).
طغیان در نعمتها آن است که انسان به جای اینکه از آنها در راه اطاعت خدا و طریق سعادت خویش استفاده کند، آنها را وسیلهای برای گناه ، ناسپاسی و کفران و گردنکشی و اسیر افکاری قرار دهد، همانگونه که بنی

اسرائیل چنین کردند، این همه نعمتهای الهی را دریافت داشتند و سپس راه کفر و طغیان و گناه را پیمودند.
و به دنبال آن به آنها هشدار می دهد،((اگر طغیان کنید، غضب من دامان شما را خواهد گرفت)) (فیحل علیکم غضبی).
((و هر کس غضب من بر او وارد شود سقوط می کند)) (و من یحلل علیه غضبی فقد هوی).
((هوی)) در اصل به معنی سقوط کردن از بلندی است ، که معمولا نتیجه آن ، نابودی است ، به علاوه در اینجا اشاره به سقوط مقامی و دوری از قرب پروردگار و رانده شدن از درگاهش نیز می باشد.
و از آنجا که همیشه باید هشدار و تهدید با تشویق و بشارت ، همراه باشد تا نیروی خوف و رجا را که عامل اصلی تکامل است یکسان برانگیزد، و درهای بازگشت به روی توبهکاران بگشاید، آیه بعد چنین می گوید: من کسانی را که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند و سپس هدایت یابند می آمرزم (و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی). تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 263
با توجه به اینکه ((غفار)) صیغه مبالغه است نشان می دهد که خداوند چنین افراد را نه تنها یکبار که بارها مشمول آمرزش خود قرار می دهد.
قابل توجه اینکه نخستین شرط توبه بازگشت از گناه است ، و بعد از آنکه صفحه روح انسان از این آلودگی شستشو شد، شرط دوم آنست که نور ایمان به خدا و توحید بر آن بنشیند.
و در مرحله سوم باید شکوفه های ایمان و توحید که اعمال صالح و کارهای شایسته است بر شاخسار وجود انسان ظاهر گردد.
ولی در اینجا بر خلاف سایر آیات قرآن که فقط از توبه و ایمان و عمل صالح سخن می گوید، شرط چهارمی تحت عنوان ثم اهتدی اضافه شده است . در معنی این جمله ، مفسران بحثهای فراوانی دارند که از میان همه آنها دو تفسیر، جالبتر به نظر میرسد.
نخست اینکه اشاره به ادامه دادن راه ایمان و تقوی و عمل صالح است ، یعنی توبه گذشته را میشوید و باعث نجات می شود، مشروط بر اینکه بار دیگر شخص توبهکار در همان دره شرک و گناه ، سقوط نکند و دائما مراقب باشد که وسوسه های شیطان و نفس او را به خط سابق باز نگرداند. دیگر اینکه : این جمله اشاره به لزوم قبول ولایت و پذیرش رهبری رهبران الهی است یعنی توبه و ایمان و عمل صالح آنگاه باعث نجات است که در زیر چتر هدایت رهبران الهی قرار گیرد، در یک زمان موسی (علیه السلام)، و در زمان دیگر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و در یک روز امیر مؤ منان علی (علیه السلام) و امروز حضرت مهدی (سلام الله علیه) می باشد.

چرا که یکی از ارکان دین ، پذیرش دعوت پیامبر و رهبری او و سپس پذیرش رهبری جانشینان او می باشد.
مرحوم طبرسی ذیل این آیه از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل می کند که فرمود: تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 264
((منظور از جمله ((ثم اهتدی)) هدایت به ولایت ما اهلبیت است سپس اضافه کرد: فو الله لو ان رجلا عبد الله عمره ما بین الرکن و المقام ثم مات و لم یجی ء بولایتنا لاکبه الله فی النار علی وجهه : ((به خدا سوگند اگر کسی تمام عمر خود را در میان رکن و مقام (نزدیک خانه کعبه) عبادت کند، و سپس از دنیا برود در حالی که ولایت ما را نپذیرفته باشد خداوند او را به صورت در آتش جهنم خواهد افکند)).
این روایت را محدث معروف اهل تسنن ((حاکم ابو القاسم حسکانی)) نیز نقل کرده است .
روایات متعدد دیگری نیز در همین زمینه از امام زین العابدین (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) و از شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است .
برای اینکه بدانیم ترک این اصل تا چه حد مرگبار است ، کافی است آیات بعد را بررسی کنیم ، که چگونه بنی اسرائیل به خاطر ترک ولایت و بیرون رفتن از خط پیروی موسی و جانشینش هارون گرفتار گوسالهپرستی و شرک و کفر شدند. و از اینجا روشن می شود اینکه آلوسی در تفسیر روح المعانی بعد از ذکر پاره ای از این روایات گفته است : وجوب محبت اهلبیت نزد ما جای تردید نیست ولی این ارتباطی به بنی اسرائیل و عصر موسی ندارد، سخن بی اساسی است .
چرا که اولا بحث از محبت نیست بلکه سخن از قبول رهبری است و ثانیا منظور انحصار رهبری به ائمه اهلبیت (علیهمالسلام) نیست ، بلکه در عصر موسی او و برادرش هارون رهبر بودند و قبول ولایتشان لازم بود و در عصر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ولایت او و در عصر ائمه اهلبیت ولایت آنها.
این نیز روشن است که مخاطب این آیه گرچه بنی اسرائیل هستند، ولی انحصار به آنها ندارد، هر فرد یا گروهی که این مراحل چهارگانه را طی کنند مشمول غفران و عفو خدا خواهند شد. طه
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 265
آیه 83 - 91
آیه و ترجمه
وَ مَا أَعْجَلَک عَن قَوْمِک یَمُوسی (83) قَالَ هُمْ أُولاءِ عَلی أَثَرِی وَ عَجِلْت إِلَیْک رَب لِتَرْضی (84) قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَک مِن بَعْدِک وَ أَضلَّهُمُ السامِرِی (85) فَرَجَعَ مُوسی إِلی قَوْمِهِ غَضبَنَ أَسِفاً قَالَ یَقَوْم أَ لَمْ یَعِدْکُمْ رَبُّکُمْ وَعْداً

حَسناً أَ فَطالَ عَلَيْكمُ َالْعَهْدُ أَمْ أَرَدتُّمْ أَن يحِلّ عَلَيْكُمْ غَضبٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُم مَّوْعِدِى (86) قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَک بِمَلْكِنَا وَ لَكِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَاراً مِّن زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَهَا فَكَذَلِک أَلْقَى السامِرِى (87) فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسداً لَّهُ خُوَارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكمْ وَ إِلَهُ مُوسى فَنَسىَ(88) أَ فَلا يَرَوْنَ أَلا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلاً وَ لا يَمْلِک لهُمْ ضرًّا وَ لا نَفْعاً(89) وَ لَقَدْ قَالَ لهُمْ هَرُونُ مِن قَبْلُ يَقَوْمِ إِنَّمَا فُتِنتُم بِهِ وَ إِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونى وَ أَطِيعُوا أَمْرِى (90) قَالُوا لَن نَّبرَحَ عَلَيْهِ عَكِفِينَ حَتى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسى (91) تفسير نمونه جلد 13 صفحه 266
ترجمه :
83 - ای موسی چه چیز سبب شد که از قومت پیشی گیری و (برای آمدن به کوه طور) عجله کنی ؟!
84 - عرض کرد: پروردگارا! آنها به دنبال منند، و من عجله کردم به سوی تو تا از من راضی شوی .
85 - فرمود ما قوم تو را بعد از تو به آزمایش گذاردیم ، و سامری آنها را گمراه کرد!
86 - موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت و گفت : مگر پروردگار شما وعده نیکوئی به شما نداد؟ آیا مدت جدائی من از شما بطول انجامیده ؟ یا میخواستید غضب پروردگارتان بر شما نازل شود که با وعده من مخالفت کردید؟!
87 - گفتند: ما به میل و اراده خود از وعده تو تخلف نکردیم ، ولی ما مقداری از زینت آلات قوم را که با خود داشتیم افکندیم ، و سامری اینچنین القا کرد.
88 - و برای آنها مجسمهای از گوساله که صدائی همچون صدای گوساله داشت خارج ساخت ، و گفتند این خدای شما و خدای موسی است ! و او فراموش کرد (پیمانی را که با خدا بسته بود).
89 - آیا آنها نمی بینند که (این گوساله) پاسخ آنها را نمی دهد؟ و مالک هیچگونه نفع و ضرری از آنها نیست ؟!
90 - و هارون قبل از آن به آنها گفته بود که ای قوم ! شما به این وسیله مورد آزمایش قرار گرفتید، پروردگار شما خداوند رحمان است ، از من پیروی کنید و اطاعت فرمان من نمائید. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 267
91 - ولی آنها گفتند ما همچنان بر گرد آن میگردیم (و به پرستش گوساله ادامه میدهیم) تا موسی به سوی ما بازگردد!.
تفسیر:
غوغای سامری !
در این آیات فراز مهم دیگری از زندگی موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل مطرح شده و آن مربوط به رفتن موسی (علیه السلام) به اتفاق نمایندگان بنی اسرائیل به میعاد - گاه طور و سپس گوساله پرستی بنی

اسرائیل در غیاب آنها است .
برنامه این بود که موسی (علیه السلام) برای گرفتن احکام تورات ، به کوه طور برود، و گروهی از بنی اسرائیل نیز او را در این مسیر همراهی کنند، تا حقایق تازهای در باره خداشناسی و وحی در این سفر برای آنها آشکار گردد.
ولی از آنجا که شوق مناجات با پروردگار و شنیدن آهنگ وحی در دل موسی شعلهور بود، آنچنان که سر از پا نمی شناخت ، و همه چیز حتی خوردن و آشامیدن و استراحت را - طبق روایات - در این راه فراموش کرده بود، با سرعت این راه را پیمود، و قبل از دیگران تنها به میعادگاه پروردگار رسید.
در اینجا وحی بر او نازل شد: ای موسی چه چیز سبب شد که پیش از قومت به اینجا بیائی و در این راه عجله کنی ؟! (و ما اعجلک عن قومک یا موسی).
و موسی بلافاصله ((عرض کرد: پروردگارا ! آنها به دنبال منند، و من برای رسیدن به میعادگاه و محضر وحی تو، شتاب کردم تا از من خشنود شوی)) (قال هم اولاء علی اثری و عجلت الیک رب لترضی).
نه تنها عشق مناجات تو و شنیدن سخنت مرا بیقرار ساخته بود، بلکه مشتاق بودم هر چه زودتر قوانین و احکام تو را بگیرم و به بندگانت برسانم
و از تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 268
این راه رضایت تو را بهتر جلب کنم ، آری من عاشق رضای توام و مشتاق شنیدن فرمانت .
ولی بالاخره در این دیدار، جلوه های معنوی پروردگار از سی شب به چهل شب تمدید شد، و زمینه های مختلفی که از قبل در میان بنی اسرائیل برای انحراف وجود داشت کار خود را کرد، سامری آن مرد هوشیار منحرف میاندار شد، و با استفاده کردن از وسائلی که بعدا اشاره خواهیم کرد گوسالهای ساخت و جمعیت را به پرستش آن فرا خواند.
بدون شک زمینه هائی مانند مشاهده گوسالهپرستی مصریان ، و یا دیدن صحنه بتپرستی (گاوپرستی) پس از عبور از رود نیل ، و تقاضای ساختن بتی همانند آنها، و همچنین تمدید میعاد موسی و بروز شایعه مرگ او از ناحیه منافقان و بالاخره جهل و نادانی این جمعیت در بروز این حادثه و انحراف بزرگ از توحید به کفر اثر داشت ، چرا که حوادث اجتماعی معمولا بدون مقدمه ، رخ نمی دهد منتها گاهی این مقدمات آشکار است و گاهی مرموز و پنهان .
به هر حال شرک در بدترین صورتش دامان بنی اسرائیل را گرفت بخصوص که بزرگان قوم هم در خدمت موسی در میعادگاه بودند و تنها رهبر جمعیت هارون بود، بی آنکه دستیاران مؤ ثری داشته باشد.

بالاخره در آنجا بود که خداوند به موسی (علیه السلام) در همان میعادگاه فرمود ما قوم تو را بعد از تو آزمایش کردیم ، ولی از عهده امتحان خوب بیرون نیامدند و سامری آنها را گمراه کرد (قال فانا قد فتنا قومک من بعدک و اضلهم السامری).
موسی با شنیدن این سخن آنچنان برآشفت که تمام وجودش گوئی شعله ور تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 269
گشت ، شاید به خود میگفت : سالیان دراز خون جگر خوردم ، زحمت کشیدم با هر گونه خطر روبرو شدم تا این جمعیت را به توحید آشنا ساختم ، اما افسوس و صد افسوس ، با چند روز غیبت من ، زحماتم بر باد رفت !
لذا بلا فاصله ((موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت)) (فرجع موسی الی قومه غضبان اسفا).
هنگامی که چشمش به آن صحنه بسیار زننده گوسالهپرستی افتاد، ((فریاد برآورد ای قوم من ! مگر پروردگار شما وعده نیکوئی به شما نداد)) (ا لم یعدکم ربکم وعدا حسنا).
این وعده نیکو یا وعدهای بوده که در زمینه نزول تورات و بیان احکام آسمانی در آن ، به بنی اسرائیل داده شده بود، یا وعده نجات و پیروزی بر فرعونیان و وارث حکومت زمین شدن ، و یا وعده مغفرت و آمرزش برای کسانی که توبه کنند و ایمان و عمل صالح داشته باشند و یا همه این امور.
سپس افزود: ((آیا مدت جدائی من از شما به طول انجامیده))؟! (ا فطال علیکم العهد).
اشاره به اینکه : گیرم مدت وعده بازگشت من از سی روز به چهل روز تمدید شد، این زمانی طولانی نیست ، آیا شما نباید در این مدت کوتاه خودتان را حفظ کنید حتی اگر سالها من از شما دور بمانم آئین خدا را که به شما تعلیم دادهام و معجزاتی را که با چشم خود مشاهده کردهاید باید بر شما حاکم باشد.
((یا با این عمل زشت خود میخواستید غضب پروردگارتان بر شما نازل شود که با وعده من مخالفت کردید)) (ام اردتم ان یحل علیکم غضب من ربکم فاخلفتم موعدی). تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 270
من با شما عهد کرده بودم که بر خط توحید و راه اطاعت خالصانه پروردگار بایستید و کمترین انحرافی از آن پیدا نکنید، اما شما گویا همه سخنان مرا در غیاب من فراموش کردید و از اطاعت فرمان برادرم هارون نیز سرپیچی کردید.
بنی اسرائیل که خود را در برابر اعتراض شدید موسی (علیه السلام) دیدند و متوجه شدند براستی کار بسیار بدی انجام داده اند، در مقام عذرتراشی برآمدند و گفتند ما وعده تو را به میل و اراده خود تخلف نکردیم (قالوا ما اخلفنا موعدک بملکنا).

در واقع این ما نبودیم که به اراده خود گرایش به گوسالهپرستی کردیم ((لکن مبالغی از زینت آلات فرعونیان به همراه ما بود که ما او را از خود دور ساختیم ، و سامری نیز آن را افکند)) (و لکنا حملنا اوزارا من زینة القوم فقذفناها فکذلک القی السامری).
در اینکه بنی اسرائیل چه کردند و سامری چه کرد و جمله های آیات فوق دقیقا چه معنی دارد؟ مفسران بحثهائی دارند که در مجموع فرق زیادی از نظر نتیجه ندارد.
بعضی گفته اند ((قذفناها)) یعنی ما زینت آلاتی را که قبل از حرکت از مصر از فرعونیان گرفته بودیم در آتش افکندیم ، سامری هم آنچه داشت نیز در آتش افکند تا ذوب شد و از آن گوساله ساخت . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 271
بعضی گفته اند معنی جمله این است ما زینت آلات را از خود دور ساختیم و سامری آن را برداشت و در آتش افکند تا از آن گوساله بسازد.
این احتمال نیز وجود دارد که جمله ((فکذلک القی السامری)) اشاره به مجموع برنامه و طرحی است که سامری اجرا کرد.
به هر حال معمول است که وقتی بزرگی زیردستان خود را در باره گناهی که مرتکب شده اند ملامت می کند، آنها سعی دارند، گناه را از خود رد کنند و به گردن دیگری بیفکنند،گوساله پرستان بنی اسرائیل که با میل و اراده خود از توحید به شرک گرائیده بودند خواستند تمام گناه را بر گردن سامری بیفکنند.
در هر صورت سامری از زینت آلات فرعونیان که از طریق ظلم و گناه در دست فرعونیان قرار گرفته بود و ارزشی جز این نداشت که خرج چنین کار حرامی بشود، آری از مجموع این زینت آلات مجسمه گوسالهای را برای آنها تهیه کرد جسد بیجانی که صدائی همچون گوساله داشت (فاخرج لهم عجلا جسدا له خوار).
بنی اسرائیل که این صحنه را دیدند، ناگهان همه تعلیمات توحیدی موسی را به دست فراموشی سپردند و به یکدیگر گفتند این است خدای شما و خدای موسی (فقالوا هذا الهکم و اله موسی).
این احتمال نیز وجود دارد که گوینده این سخن سامری و دستیاران و مؤ منان نخستین او بوده اند.
((و به این ترتیب ، سامری عهد و پیمانش را با موسی بلکه با خدای موسی فراموش کرد و مردم را به گمراهی کشاند (فنسی).
اینکه بعضی از مفسران ، نسیان را در اینجا به معنی گمراهی و رفتن از بیراهه ، تفسیر کرده اند، یا فاعل نسیان را موسی دانسته اند و گفته اند این جمله تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 272
سخن سامری است ، میخواهد بگوید: موسی فراموش کرده است که این

گوساله خدای شما است ، همه اینها مخالف ظاهر آیه است ، ظاهر همان است که در بالا گفتیم که منظور این است سامری عهد و پیمانش را با موسی و خدای موسی به دست فراموشی سپرد و راه بتپرستی پیش گرفت .
در اینجا خداوند به عنوان توبیخ و سرزنش این بتپرستان می گوید: آیا آنها نمی بینند که این گوساله پاسخ آنها را نمی دهد و هیچگونه ضرری از آنها دفع نمی کند و منفعتی برای آنها فراهم نمی سازد (ا فلا یرون الا یرجع الیهم قولا و لا یملک لهم ضرا و لا نفعا).
یک معبود واقعی حداقل باید بتواند سؤ الات بندگانش را پاسخ گوید آیا تنها شنیده شدن صدای گوساله از این مجسمه طلائی ، صدائی که هیچ اراده و اختیاری در آن احساس نمی شد میتواند دلیل پرستش باشد.
و به فرض که پاسخ سخنان آنها را هم بدهد، تازه موجودی می شود همچون یک انسان ناتوان که مالک سود و زیان دیگری و حتی خودش نیست آیا با این حال میتواند معبود باشد؟!
کدام عقل اجازه می دهد که انسان یک مجسمه بیجان را که گاهگاه صدائی نامفهوم از آن برمیخیزد پرستش کند و در برابرش سر تعظیم فرود آورد؟
بدون شک در این قال و غوغا، هارون جانشین موسی (علیه السلام) و پیامبر بزرگ خدا دست از رسالت خویش برنداشت و وظیفه مبارزه با انحراف و فساد را تا آنجا که در توان داشت انجام داد، چنانکه قرآن می گوید:
((هارون قبل از آمدن موسی از میعادگاه به بنی اسرائیل این سخن را گفته بود که شما مورد آزمایش سختی قرار گرفته اید)) فریب نخورید و از راه توحید تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 273
منحرف نشوید (و لقد قال لهم هارون من قبل یا قوم انما فتنتم به).
سپس اضافه کرد: ((پروردگار شما مسلما همان خداوند بخشنده ای است که این همه نعمت به شما مرحمت کرده)) (و ان ربکم الرحمن).
برده بودید شما را آزاد ساخت ، اسیر بودید رهائی بخشید، گمراه بودید هدایت کرد، پراکنده بودید در سایه رهبری یک مرد آسمانی ، شما را جمع و متحد نمود، جاهل و گمراه بودید، نور علم بر شما افکند، و به صراط مستقیم توحید هدایتتان نمود.
((اکنون که چنین است شما از من پیروی کنید و اطاعت فرمان من نمائید)) (فاتبعونی و اطیعوا امری).
مگر فراموش کرده اید برادرم موسی ، مرا جانشین خود ساخته و اطاعتم را بر شما فرض کرده است چرا پیمان شکنی می کنید؟ چرا خود را به دره نیستی سقوط می دهید؟

ولی بنی اسرائیل چنان لجوجانه به این گوساله چسبیده بودند که منطق نیرومند و دلائل روشن این مرد خدا و رهبر دلسوز در آنها مؤ ثر نیفتاد، با صراحت اعلام مخالفت با هارون کردند و ((گفتند ما همچنان به پرستش این گوساله ادامه می دهیم تا موسی به سوی ما بازگردد)) (قالوا لن نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا موسی).
خلاصه دو پا را در یک کفش کردند، و گفتند: مطلب همین است و غیر تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 274
این نیست ، باید برنامه گوساله پرستی همچنان ادامه یابد تا موسی برگردد، و از او داوری بطلبیم : ای بسا خود او هم همراه ما در برابر گوساله سجده کند!! بنابراین خودت را زیاد خسته مکن و دست از سر ما بردار!
و به این ترتیب هم فرمان مسلم عقل را از زیر پا گذاشتند، و هم فرمان جانشین رهبرشان را.
ولی بطوری که مفسران نوشته اند - و قاعده نیز چنین اقتضا می کند - هنگامی که هارون رسالت خود را در این مبارزه انجام داد و اکثریت پذیرا نشدند، به اتفاق اقلیتی که تابع او بودند، از آنها جدا شد و دوری گزید، مبادا اختلاط آنها با یکدیگر دلیلی بر امضای برنامه های انحرافیشان گردد.
عجیب اینکه : بعضی از مفسران نقل کرده اند که این دگرگونیهای انحرافی در بنی اسرائیل تنها در چند روز کوتاه واقع شد، هنگامی که 35 روز از رفتن موسی به میعادگاه گذشت ، سامری دست به کار شد و از بنی اسرائیل خواست تا تمام زیورآلاتی را که از فرعونیان به عاریت گرفته بودند و بعد از داستان غرق آنها با خود داشتند جمع کنند، در روز سی و ششم و سی و هفتم و سی و هشتم همه آنها را در بوته ریخت و آب کرد و مجسمه گوساله را ساخت ، و در روز سی و نهم آنها را به پرستش آن دعوت کرد و گروه عظیمی (طبق پاره ای از روایات ششصد هزار نفر!) آن را پذیرا گشتند و یک روز بعد، یعنی با پایان گرفتن چهل روز موسی بازگشت .
ولی به هر حال ، هارون با اقلیتی در حدود دوازده هزار نفر از مؤ منان ثابت قدم از جمعیت جدا شدند در حالی که اکثریت جاهل و لجوج نزدیک بود او را به قتل برسانند . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 275
نکته ها:
1 - شوق دیدار!
برای آنها که از مساله جاذبه عشق خدا بی خبرند گفتار موسی در پاسخ سؤ ال پروردگار پیرامون عجله او در شتافتن به میعادگاه پروردگار ممکن است عجیب آید آنجا که می گوید: ((و عجلت الیک رب لترضی)) پروردگارا من به سوی تو عجله کردم تا رضایتت را جلب کنم .

ولی آنها با تمام وجود این حقیقت را درک کرده اند که :
وعده وصل چون شود نزدیک
آتش عشق تیزتر گرددبه خوبی می دانند که چه نیروی مرموزی موسی را به سوی میعادگاه الله می کشید و آنچنان با سرعت می رفت که حتی قومی را که با او بودند پشت سر گذاشت .
موسی پیش از آن حلاوت وصال دوست و مناجات با پروردگار را بارها چشیده بود، او می دانست که تمام جهان برابر یک لحظه از این مناجات نیست . آری چنین است راه و رسم آنان که از عشق مجازی گذشته اند و به مرحله عشق حقیقی ، عشق معبود جاودانی گام نهاده اند، عشق خداوندی که هرگز فنا در ذات پاکش راه ندارد و کمال مطلق است و خوبی بی حد و انتها، و آنچه خوبان همه دارند او تنها دارد. بلکه خوبی همه خوبان پرتو کوچکی از خوبی جاودان او است .
بزرگ پروردگارا! ذره از این عشق مقدس بما بچشان .
امام صادق (علیه السلام) - طبق روایتی - می فرماید: المشتاق لا یشتهی طعاما، و لا یلتذ شرابا، و لا یستطیب رقادا، و لا یانس حمیما و لا یاوی دارا... تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 276
و یعبد الله لیلا و نهارا، راجیا بان یصل الی ما یشتاق الیه ... کما اخبر الله عن موسی بن عمران فی میعاد ربه بقوله و عجلت الیک رب لترضی : ((مشتاق بیقرار نه میل به غذا می کند، نه از نوشیدنی گوارا لذت میبرد، نه خواب آسوده دارد، نه با دوستی انس می گیرد و نه در خانه ای آرام خواهد داشت ... بلکه خدا را شب و روز بندگی می کند، به این امید که به محبوبش (الله) برسد... آنچنان که خداوند از موسی بن عمران در باره میعادگاه پروردگارش نقل می کند و عجلت الیک رب لترضی .))
2 - حرکتهای ضد انقلابی در برابر انقلاب انبیاء
معمولا در برابر هر انقلابی ، یک جنبش ضد انقلابی که سعی می کند دستاوردهای انقلاب را در هم پیچیده و جامعه را به دوران قبل از انقلاب برگرداند وجود دارد، دلیل آن هم چندان پیچیده نیست ، زیرا با تحقق یک انقلاب تمام عناصر فاسد گذشته یک مرتبه نابود نمی شوند، معمولا تفاله هائی از آن باقی میمانند که برای حفظ موجودیت خویش به تلاش برمی خیزند و با تفاوت شرائط و کمیت و کیفیت آنها، دست به اعمال ضد انقلابی آشکار یا پنهان می زنند.
در جنبش انقلابی ((موسی بن عمران)) به سوی توحید و استقلال و آزادی بنی اسرائیل ، سامری سردمدار این جنبش ارتجاعی بود.
او که - مانند همه رهبران جنبشهای ارتجاعی - به نقاط ضعف قوم خود به خوبی آشنا بود و می دانست با استفاده از این ضعفها می تواند غائله ای به راه اندازد، سعی کرد از زیورآلات و طلاهائی که معبود دنیاپرستان و جالب

توجه توده عوام است ، گوساله ای بسازد و آن را به طرز مخصوصی در مسیر حرکت باد تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 277
قرار دهد (یا با استفاده از هر وسیله ای دیگر) تا صدائی از آن برخیزد، سپس با استفاده از یک فرصت مناسب (غیبت چند روزه موسی) و با توجه به اینکه بنی اسرائیل پس از نجات از دریا و عبور از کنار یک قوم بت پرست ، تقاضای بتی از موسی کردند، خلاصه با استفاده از تمام ضعفهای روانی و فرصتهای مناسب زمانی و مکانی ، برنامه ضد توحیدی خود را آغاز کرد، و آنچنان ماهرانه مواد آن را تنظیم نمود که در مدت کوتاهی اکثریت قاطع جاهلان بنی اسرائیل را از راه و رسم توحید منحرف ساخت و به شرک کشاند.
این توطئه هر چند به مجرد بازگشت موسی و قدرت ایمان و منطق او در پرتو نور وحی خنثی شد، ولی فکر کنیم اگر موسی بازنگشته بود چه می شد؟ به یقین برادرش هارون را یا می کشتند و یا آنچنان منزوی می کردند که صدای او به گوش هیچکس نرسد!
آری هر انقلابی در آغاز این چنین شکننده است و باید کاملا به هوش بود، کمترین حرکتهای شرک آلود ارتجاعی را زیر نظر داشت ، و توطئه های دشمن را در نطفه خفه کرد.
ضمنا باید به این واقعیت توجه داشت که بسیاری از انقلابهای راستین به دلائل مختلفی در آغاز متکی به فرد یا افراد مخصوصی است که اگر پای آنها از میان برود خطر بازگشت ، انقلاب را تهدید می کند، و به همین دلیل باید کوشش کرد که هر چه زودتر معیارهای انقلابی در عمق جامعه پیاده شود، و مردم آنچنان ساخته شوند که بهیچوجه طوفانهای ضد انقلاب آنها را تکان ندهد و همچون کوه در مقابل هر حرکت ارتجاعی بایستند.
یا به تعبیر دیگر این یکی از وظائف رهبران راستین است که معیارها را از خویش به جامعه منتقل کنند و بدون شک این امر مهم نیاز به گذشت زمان نیز دارد، ولی باید کوشید که این زمان هر چه ممکن است کوتاه تر شود.
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 278
در باره اینکه سامری که بود؟ و سرنوشتش به کجا انجامید در آیات بعد به خواست خدا سخن خواهیم گفت .
3 - مراحل رهبری
بدون شک هارون در غیاب موسی در انجام رسالت خویش کمترین سستی به خرج نداد، ولی جهالت مردم از یکسو، و رسوبات دوران رقیت و بردگی و بت پرستی در مصر از سوی دیگر کوششهای او را خنثی کرد.
او طبق آیات فوق وظیفه خود را در چهار مرحله پیاده نمود:
نخست به آنها اعلام کرد که این جریان یک خط انحرافی و یک میدان آزمایش خطرناک برای همه شما است ، تا مغزهای خفته بیدار شود و

مردم به اندیشه بنشینند و مهم همین بود (یا قوم انما فتنتم به).
مرحله دوم این بود که نعمتهای گوناگون خداوند را که از بدو قیام موسی تا زمان نجات از چنگال فرعونیان شامل حال بنی اسرائیل شده بود بیاد آنها آورد، و مخصوصا خدا را با صفت رحمت عامه اش توصیف کرد، تا اثر عمیق تری بگذارد و هم آنها را به آمرزش این خطای بزرگ امیدوار سازد (و ان ربکم الرحمن).
مرحله سوم این بود که آنها را متوجه مقام نبوت خویش و جانشینی از برادرش موسی کرد (فاتبعونی).
و بالاخره مرحله چهارم این بود که آنها را به وظائف الهیشان آشنا ساخت (و اطیعوا امری).
4 - پاسخ به یک اشکال
مفسر معروف فخر رازی در اینجا ایرادی مطرح کرده و در پاسخ آن مانده است و آن اینکه می گوید، شیعه به گفته معروف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به علی (علیه السلام) تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 279
انت منی بمنزلة هارون من موسی (تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی) برای ولایت علی (علیه السلام) استدلال کرده اند، در حالی که هارون در برابر انبوه عظیم بت پرستان هرگز به خود اجازه تقیه نداد و با صراحت مردم را به پیروی خود و ترک متابعت دیگران دعوت نمود.
اگر براستی امت محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعد از رحلت او راه خطا پیمودند بر علی (علیه السلام) واجب بود که همان برنامه هارون را عملی کند، بر فراز منبر برود و بدون هیچگونه ترس و تقیه فاتبعونی و اطیعوا امری بگوید، چون چنین کاری را نکرد ما می فهمیم که راه و رسم امت در آن زمان حق و صواب بوده است .
ولی گویا فخر رازی از دو نکته اساسی در این زمینه غفلت کرده است .
1 - اینکه می گوید علی (علیه السلام) چیزی در زمینه خلافت بلافصلی خود اظهار نداشت اشتباه است ، زیرا ما مدارک فراوانی در دست داریم که امام در موارد مختلف این موضوع را بیان فرمود، گاهی صریح و عریان و گاه در پرده ، در کتاب نهج البلاغه فرازهای مختلفی به چشم می خورد مانند خطبه شقشقیه (خطبه سوم و خطبه 87 و خطبه 97 و خطبه 94 و خطبه 154 و خطبه 147 که همگی در این زمینه سخن می گوید.
در جلد پنجم تفسیر نمونه ذیل آیه 67 سوره مائده پس از بیان داستان غدیر، روایات متعددی نقل کرده ایم که خود علی (علیه السلام) کرارا به حدیث غدیر برای اثبات موقعیت و خلافت بلافصل خویش استناد کرده است (برای توضیح بیشتر به جلد پنجم صفحه 19 به بعد مراجعه فرمائید).
بعد از وفات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شرائط خاصی بود،

منافقانی که در انتظار وفات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) روزشماری می کردند خود را برای ضربه نهائی بر اسلام نوپا آماده ساخته بودند، و لذا می بینیم اصحاب الرده (گروه ضد انقلاب تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 280
اسلامی) بلافاصله در زمان خلافت ابوبکر قیام کردند و اگر وحدت و انسجام و هوشیاری مسلمانان نبود ممکن بود ضربات غیر قابل جبرانی بر اسلام وارد کنند علی (علیه السلام) به خاطر همین امر نیز کوتاه آمد تا دشمن سوء استفاده نکند.
اتفاقا هارون - با اینکه موسی در حیات بود - در برابر سرزنش برادر که چرا کوتاهی کردی صریحا عرض کرد انی خشیت ان تقول فرقت بین بنی - اسرائیل : ((من از این ترسیدم که به من بگوئی در میان بنی اسرائیل تفرقه ایجاد کردی)) (طه - 94) و این نشان می دهد که او هم به خاطر ترس از اختلاف تا حدی کوتاه آمد. طه
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 281
آیه 92 - 98
آیه و ترجمه
قَالَ یَهَرُونُ مَا مَنَعَک إِذْ رَأَیْتَهُمْ ضلُّوا(92) أَلا تَتَّبِعَنِ أَ فَعَصیْت أَمْرِی (93) قَالَ یَبْنَؤُمَّ لا تَأْخُذْ بِلِحْیَتی وَ لا بِرَأسی إِنی خَشِیت أَن تَقُولَ فَرَّقْت بَینَ بَنی إِسرءِیلَ وَ لَمْ تَرْقُب قَوْلی (94) قَالَ فَمَا خَطبُک یَسمِرِی (95) قَالَ بَصرْت بِمَا لَمْ یَبْصرُوا بِهِ فَقَبَضت قَبْضةً مِّنْ أَثَرِ الرَّسولِ فَنَبَذْتُهَا وَ کذَلِک سوَّلَت لی نَفْسی (96) قَالَ فَاذْهَب فَإِنَّ لَک فی الْحَیَوةِ أَن تَقُولَ لا مِساس وَ إِنَّ لَک مَوْعِداً لَّن تخْلَفَهُ وَ انظرْ إِلی إِلَهِک الَّذِی ظلْت عَلَیْهِ عَاکِفاً لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنسِفَنَّهُ فی الْیَمِّ نَسفاً(97) إِنَّمَا إِلَهُکُمُ اللَّهُ الَّذِی لا إِلَهَ إِلا هُوَ وَسِعَ کلَّ شىْءٍ عِلْماً(98) تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 282
ترجمه :
92 - گفت : ای هارون ! چرا هنگامی که دیدی آنها گمراه شدند.
93 - از من پیروی نکردی ؟! آیا فرمان مرا عصیان نمودی ؟!
94 - گفت : ای فرزند مادرم ! ریش و سر مرا مگیر!، من ترسیدم بگوئی تو میان بنی - اسرائیل تفرقه انداختی و سفارش مرا به کار نبستی .
95 - (موسی رو به سامری کرد و) گفت ، تو چرا این کار کردی ، ای سامری ؟!
96 - گفت : من چیزی دیدم که آنها ندیدند، من قسمتی از آثار رسول (و فرستاده خدا) را گرفتم ، سپس آنرا افکندم ، و این چنین نفس من مطلب را در نظرم جلوه داد!
97 - (موسی) گفت : برو که بهره تو در زندگی دنیا این است که (هر کس با تو نزدیک شود) خواهی گفت با من تماس نگیر! و تو میعادی (از عذاب

خدا) داری که هرگز از آن تخلف نخواهی کرد، (اکنون) بنگر به معبودت که پیوسته آن را پرستش می کردی و ببین ما آنرا نخست می سوزانیم ، سپس ذرات آن را به دریا می پاشیم !.
98 - معبود شما تنها خداوندی است که جز او معبودی نمی باشد، و علم او همه چیز را فرا گرفته .
تفسیر:
سرنوشت دردناک سامری !
به دنبال بحثی که موسی (علیه السلام) با بنی اسرائیل در نکوهش شدید از گوساله پرستی داشت و در آیات قبل خواندیم ، آیات مورد بحث نخست گفتگوی موسی (علیه السلام) را با برادرش هارون (علیه السلام) و سپس با سامری را منعکس می کند.
نخست رو به برادرش هارون کرده ((گفت : ای هارون ! چرا هنگامی که مشاهده کردی این قوم گمراه شدند، از من پیروی ننمودی))؟! (قال یا هارون ما منعک اذ رایتهم ضلوا الا تتبعن).
مگر هنگامی که می خواستم به میعادگاه بروم نگفتم جانشین من باش و در میان این جمعیت به اصلاح بپرداز و راه مفسدان را در پیش مگیر. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 283
تو چرا با این بت پرستان به مبارزه برنخاستی ؟
بنابراین منظور از جمله ((الا تتبعن)) این است که چرا از روش و سنت من در شدت عمل نسبت به بت پرستی پیروی نکردی .
اما اینکه بعضی گفته اند منظور از این جمله این است که چرا به همراه اقلیتی که بر توحید ثابت قدم مانده بودند به دنبال من به کوه طور نیامدی ، بسیار بعید به نظر می رسد و با پاسخی که هارون در آیات بعد می گوید، چندان تناسب ندارد.
سپس موسی اضافه کرد: ((آیا تو در برابر فرمان من عصیان کردی))؟! (ا فعصیت امری).
موسی با شدت و عصبانیت هر چه تمام تر این سخنان را با برادرش می گفت و بر او فریاد می زد، در حالی که ریش و سر او را گرفته بود و می کشید.
هارون که ناراحتی شدید برادر را دید، برای اینکه او را بر سر لطف آورد، و از التهاب او بکاهد و ضمنا عذر موجه خویش را در این ماجرا بیان کند گفت : ((فرزند مادرم ! ریش و سر مرا مگیر، من فکر کردم که اگر به مبارزه برخیزم و درگیری پیدا کنم تفرقه شدیدی در میان بنی اسرائیل می افتد، و از این ترسیدم که تو به هنگام بازگشت بگوئی چرا در میان بنی اسرائیل تفرقه افکندی و سفارش مرا در غیاب من به کار نبستی)) (قال یا بن ام لا تاخذ بلحیتی و لا براءسی انی خشیت ان تقول فرقت بین بنی

اسرائیل و لم ترقب قولی).
در حقیقت نظر هارون به همان سخنی است که موسی به هنگام حرکت به سوی میعادگاه به او گفته بود که محتوای آن ، دعوت به اصلاح است (سوره اعراف آیه 142).
او می خواهد بگوید من اگر اقدام به درگیری می کردم ، بر خلاف دستور

تو بود، و حق داشتی مرا مؤ اخذه می کردی . و به این ترتیب هارون بی گناهی خود را اثبات کرد، مخصوصا با توجه به جمله دیگری که در سوره اعراف آیه 150 آمده : ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی : ((این جمعیت نادان ، مرا در ضعف و اقلیت قرار دادند و نزدیک بود مرا بکشند)) من بی گناهم ، بی گناه .
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام) بدون شک هر دو پیامبر بودند و معصوم ، این جر و بحث و عتاب و خطاب شدید، از ناحیه موسی و دفاعی که هارون از خودش می کند چگونه قابل توجیه است ؟
در پاسخ می توان گفت : که موسی یقین داشت برادرش بی گناه است ، اما با این عمل دو مطلب را می خواست اثبات کند:
نخست به بنی اسرائیل بفهماند که گناه بسیار عظیمی مرتکب شده اند، گناهی که حتی پای برادر موسی را که خود پیامبری عالیقدر بود به محکمه و دادگاه کشانده است ، آن هم با آن شدت عمل ، یعنی مساله به این سادگی نیست که بعضی از بنی اسرائیل پنداشته اند، انحراف از توحید و بازگشت به شرک آنهم بعد از آنهمه تعلیمات و دیدن آنهمه معجزات و آثار عظمت حق ، این کار باورکردنی نیست و باید با قاطعیت هر چه بیشتر در برابر آن ایستاد.
گاه می شود به هنگامی که حادثه عظیمی رخ می دهد، انسان دست می برد و یقه خود را چاک می زند و بر سر می زند، تا چه رسد به اینکه برادرش را مورد عتاب و خطاب قرار دهد، و بدون شک برای حفظ هدف و گذاردن اثر روانی در افراد منحرف ، و نشان دادن عظمت گناه به آنها این برنامه ها، مؤ ثر است و قطعا هارون نیز در این ماجرا کمال رضایت را داشته است .
دیگر اینکه بی گناهی هارون با توضیحاتی که می دهد بر همگان ثابت شود و بعدا او را متهم به مسامحه در اداء رسالتش نمی کنند. تفسیر نمونه جلد

بعد از پایان گفتگو با برادرش هارون و تبرئه او، به محاکمه سامری پرداخت و ((گفت : این چه کاری بود که تو انجام دادی و چه چیز انگیزه تو بود ای سامری))؟! (قال فما خطبک یا سامری).

او در پاسخ گفت : ((من از مطالبی آگاه شدم که آنها ندیدند و آگاه نشدند)) (قال بصرت بما لم یبصروا به).
((من چیزی از آثار رسول و فرستاده خدا را گرفتم ، و سپس آن را به دور افکندم و اینچنین نفس من مطلب را در نظرم زینت داد))! (فقبضت قبضة من اثر الرسول فنبذتها و کذلک سولت لی نفسی).
در اینکه : منظور سامری از این سخن چه بوده ؟ در میان مفسران دو تفسیر معروف است :
نخست اینکه : مقصودش آن است که به هنگام آمدن لشکر فرعون به کنار دریای نیل ، من جبرئیل را بر مرکبی دیدم که برای تشویق آن لشکر به ورود در جاده های خشک شده دریا در پیشاپیش آنها حرکت می کرد، قسمتی از خاک زیر پای او یا مرکبش را بر گرفتم ، و برای امروز ذخیره کردم ، و آن را در درون گوساله طلائی افکندم و این سر و صدا از برکت آن است !
تفسیر دیگر اینکه : من در آغاز به قسمتی از آثار این رسول پروردگار (موسی) مؤ من شدم ، و سپس در آن تردید کردم و آن را بدور افکندم ، و به سوی آئین بت پرستی گرایش نمودم ، و این در نظر من جالب تر و زیباتر بود!
طبق تفسیر اول ، ((رسول)) به معنی ((جبرئیل)) است ، در حالی که در تفسیر دوم ((رسول)) به معنی موسی است .
((اثر)) در تفسیر اول به معنی خاک زیر پا است ، و در تفسیر دوم به معنی بخشی از تعلیمات است ، ((نبذتها)) در تفسیر اول به معنی افکندن خاک

درون گوساله است ، و در تفسیر دوم به معنی رها کردن تعلیمات موسی (علیه السلام) است و بالاخره ((بصرت به بما لم یبصروا به)) در تفسیر اول اشاره به مجاهده جبرئیل است که به صورت اسب سواری آشکار شده بود (شاید بعضی دیگر هم او را دیدند، ولی نشناختند) ولی در تفسیر دوم اشاره به اطلاعات خاصی در باره آئین موسی (علیه السلام) است .
به هر حال هر یک از این دو تفسیر، طرفدارانی دارد و دارای نقاط روشن و یا مبهم است ، ولی رویهمرفته تفسیر دوم از جهاتی بهتر به نظر می رسد، بخصوص اینکه در حدیثی در کتاب ((احتجاج طبرسی)) می خوانیم هنگامی که امیر مؤ منان علی (علیه السلام) بصره را فتح کرد، مردم اطراف او را گرفتند و در میان آنها ((حسن بصری)) بود، و الواحی با خود آورده بود که هر سخنی را امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می فرمود: فورا یادداشت می کرد، امام با صدای بلند او را در میان جمعیت مخاطب قرار داد و فرمود: چه می کنی ؟! عرض کرد آثار و سخنان شما را می نویسم تا برای آیندگان بازگو کنم ، امیر مؤ منان فرمود: اما ان لکل قوم

سامریا و هذا سامری هذه الامة ! انه لا یقول لا مساس و لکنه یقول لا قتال : ((بدانید هر قوم و جمعیتی سامری دارد، و این مرد (حسن بصری) سامری این امت است ! تنها تفاوتش با سامری زمان موسی (علیه السلام) این است که هر کس به سامری نزدیک می شد می گفت لا مساس (هیچ کس با من تماس نگیرد) ولی این به مردم می گوید لا قتال (یعنی نباید جنگ کرد حتی با منحرفان ، اشاره به تبلیغاتی است که حسن بصری بر ضد جنگ جمل داشت).
از این حدیث چنین استفاده می شود که سامری نیز مرد منافقی بوده است که با استفاده از پاره ای مطالب حق بجانب ، کوشش برای منحرف ساختن مردم داشته است و این معنی با تفسیر دوم مناسب تر می باشد.
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 287
روشن است که پاسخ و عذر سامری در برابر سؤ ال موسی (علیه السلام) به هیچوجه قابل قبول نبود، لذا موسی فرمان محکومیت او را در این دادگاه صادر کرد و سه دستور در باره او و گوساله اش داد:
نخست اینکه به او گفت : ((باید از میان مردم دور شوی با کسی تماس نگیری ، و بهره تو در باقیمانده عمرت این است که هر کس به تو نزدیک می شود خواهی گفت : با من تماس نگیر!)) (قال فاذهب فان لک فی الحیوة ان تقول لا مساس).
و به این ترتیب با یک فرمان قاطع سامری را از جامعه طرد کرد و او را به انزوای مطلق کشانید.
بعضی از مفسران گفته اند که جمله ((لا مساس)) اشاره به یکی از قوانین جزائی شریعت موسی (علیه السلام) است که در باره بعضی افراد که گناه سنگینی داشتند صادر می شد، آن فرد به منزله موجودی که از نظر پلید و نجس و ناپاک بود درمی آمد، احدی با او تماس نمی گرفت و او هم حق نداشت با کسی تماس بگیرد. سامری بعد از این ماجرا ناچار شد از میان بنی اسرائیل و شهر و دیار بیرون رود، و در بیابانها متواری گردد، و این است جزای انسان جاه طلبی که با بدعتهای خود می خواست ، گروه های عظیمی را منحرف ساخته و دور خود جمع کند، او باید ناکام شود و حتی یک نفر با او تماس نگیرد و برای این گونه اشخاص این طرد مطلق و انزوای کامل ، از مرگ و اعدام سخت تر است ، چرا که او را به صورت یک موجود پلید و آلوده از همه جا می رانند.
بعضی از مفسران نیز گفته اند که بعد از ثبوت جرم و خطای بزرگ سامری موسی در باره او نفرین کرد و خداوند او را به بیماری مرموزی مبتلا ساخت که تا زنده بود کسی نمی توانست با او تماس بگیرد و اگر کسی تماس می گرفت ، تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 288
گرفتار بیماری می شد.

یا اینکه سامری گرفتار یکنوع بیماری روانی به صورت وسواس شدید و وحشت از هر انسانی شد، به طوری که هر کس نزدیک او می شد فریاد می زد ((لا مساس)) (با من تماس نگیرید!).
مجازات دوم سامری این بود که موسی (علیه السلام) کیفر او را در قیامت به او گوشزد کرد و گفت ((تو وعده گاهی در پیش داری - وعده عذاب دردناک الهی - که هرگز از آن تخلف نخواهد شد)) (و ان لک موعدا لن تخلفه).
سومین برنامه این بود که موسی به سامری گفت : ((به این معبودت که پیوسته او را عبادت می کردی نگاه کن و ببین ما آن را می سوزانیم و سپس ذرات آن را به دریا می پاشیم)) (تا برای همیشه محو و نابود گردد) (و انظر الی الهک الذی ظلت علیه عاکفا لنحرقنه ثم لننسفنه فی الیم نسفا).
در اینجا دو سؤ ال پیش می آید:
نخست اینکه جمله ((لنحرقنه)) (ما آن را قطعا می سوزانیم) دلیل بر آن است که گوساله جسم قابل سوختن بوده و این عقیده کسانی را که می گویند: گوساله طلائی نبود بلکه به خاطر خاک پای جبرئیل تبدیل به موجود زنده ای شده بود تایید می کند.
در پاسخ می گوئیم : ظاهر جمله ((جسدا له خوار)) آن است که گوساله مجسمه بیجانی بود که صدائی شبیه صدای گوساله (به طریقی که قبلا گفتیم) تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 289
از آن برمی خاست ، و اما مساله سوزاندن ممکن است به یکی از دو علت باشد، یکی اینکه این مجسمه تنها از طلا نبوده بلکه احتمالا چوب هم در آن به کار رفته و طلا پوششی برای آن بوده است .
دیگر اینکه به فرض که تمام آن هم از طلا بوده ، سوزاندن آن برای تحقیر و توهین و از میان بردن شکل و ظاهر آن بوده ، همانگونه که این عمل در مورد مجسمه های فلزی پادشاهان جبار عصر ما تکرار شد!
بنابراین بعد از سوزاندن ، آن را با وسائلی خرد کرده ، سپس ذراتش را به دریا ریختند.
سؤ ال دیگر اینکه : آیا ریختن این همه طلا به دریا مجاز بوده ؟ و اسراف محسوب نمی شده ؟
پاسخ اینکه : گاهی برای یک هدف عالی و مهمتر مانند کوبیدن فکر بت - پرستی لازم می شود که با بتی این چنین معامله شود مبادا ماده فساد در میان مردم بماند، و باز هم برای بعضی وسوسه انگیز باشد.
بعبارت روشنتر اگر موسی (علیه السلام) طلاهائی که در ساختن گوساله به کار رفته بود، باقی می گذارد، و یا فی المثل در میان مردم تقسیم می کرد، باز ممکن بود روزی افراد جاهل و نادان به نظر قداست به آن نگاه

کنند و خاطره گوساله پرستی از نو در آنها زنده شود، در اینجا می بایست این ماده گرانقیمت را فدای حفظ اعتقاد مردم نمود و راهی جز این نبود، و به این ترتیب موسی با روش فوق العاده قاطعی که هم نسبت به سامری و هم نسبت به گوساله اش در پیش گرفت توانست غائله گوساله پرستی را برچیند و آثار روانی آن را از مغزها جاروب کند، بعدا نیز خواهیم دید که با برخورد قاطعی که با گوساله پرستان داشت چنان در مغزهای بنی اسرائیل نفوذ کرد که هرگز در آینده به دنبال چنین خطوط انحرافی تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 290
نروند.
و در آخرین جمله موسی ، با تاکید فراوان روی مساله توحید، حاکمیت خط الله را مشخص کرد و چنین گفت : ((معبود شما تنها الله است ، همان خدائی که معبودی جز او نیست ، همان خدائی که علمش همه چیز را فرا گرفته)) (انما الهکم الله الذی لا اله الا هو وسع کل شی ء علما). نه همچون بتهای ساختگی که نه سخنی می شنوند، نه پاسخی می گویند، نه مشکلی می گشایند و نه زیانی را دفع می کنند.
در واقع جمله ((وسع کل شی ء)) علما در مقابل توصیفی است که در چند آیه قبل در باره گوساله و نادانی و ناتوانی آن بیان شده بود.
نکته ها:
1 - در برابر حوادث سخت ، باید سخت ایستاد
روش موسی (علیه السلام) در برابر انحراف گوساله پرستی بنی اسرائیل ، روشی است قابل اقتباس برای هر زمان و هر مکان در زمینه مبارزه با انحرافات سخت و پیچیده .
اگر موسی (علیه السلام) می خواست تنها با اندرز و موعظه و مقداری استدلال ، جلو صدها هزار گوساله پرست بایستد مسلما کاری از پیش نمی برد، او می بایست در اینجا در برابر سه جریان ، قاطعانه بایستد، در مقابل برادرش ، در مقابل سامری تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 291
و در مقابل گوساله پرستان ، اول از ((برادرش)) شروع کرد، محاسن او را گرفته و کشید و بر سر او فریاد زد و در حقیقت محکمه ای برای او تشکیل داد (هر چند سرانجام بی گناهی او بر مردم ثابت شد) تا دیگران حساب خود را برسند.
سپس به سراغ عامل اصلی توطئه یعنی ((سامری)) رفت ، او را به چنان مجازاتی محکوم نمود که از کشتن بدتر بود، طرد از جامعه ، و منزوی ساختن او و تبدیل او به یک وجود نجس و آلوده که همگان باید از او فاصله بگیرند و تهدید او به مجازات دردناک پروردگار .
بعد به سراغ گوساله پرستان بنی اسرائیل آمد و به آنها حالی کرد که این گناه شما به قدری بزرگ است که برای توبه کردن از آن راهی جز این

نیست که شمشیر در میان خود بگذارید و گروهی با دست یکدیگر کشته شوند، و این خونهای کثیف از کالبد این جامعه بیرون ریزد و به این ترتیب جمعی از گنهکاران بدست خودشان اعدام شوند تا برای همیشه این فکر انحرافی خطرناک از مغز آنها بیرون رود که شرح این ماجرا را در جلد اول ذیل آیات 51 تا 54 سوره بقره تحت عنوان ((یک توبه بی سابقه)) بیان کرده ایم .
و به این ترتیب نخست به سراغ رهبر جمعیت رفت تا ببیند او قصوری در کار خود کرده یا نه و بعد از ثبوت برائت او، به سراغ عامل فساد، و سپس به سراغ طرفداران و هواخواهان فساد رفت .
2 - سامری کیست ؟
اصل لفظ ((سامری)) در زبان عبری ، ((شمری)) است ، و از آنجا که معمول است هنگامی که الفاظ عبری به لباس عربی در می آیند حرف ((شین)) به حرف ((سین)) تبدیل می گردد، چنانکه ((موشی)) به ((موسی)) و ((یشوع)) به ((یسوع)) تبدیل می گردد، بنابراین سامری نیز منسوب به ((شمرون)) بوده ، و شمرون فرزند تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 292
یشاکر چهارمین نسل یعقوب است .
و از اینجا روشن می شود خرده گیری بعضی از مسیحیان به قرآن مجید که قرآن شخصی را که در زمان موسی می زیسته و سردمدار گوساله پرستی شد، سامری منسوب به شهر سامره معرفی کرده در صورتی که سامره در آن زمان اصلا وجود نداشت ، بی اساس است زیرا چنانکه گفتیم سامری منسوب به شمرون است نه سامره .
به هر حال سامری مرد خودخواه و منحرف و در عین حال باهوشی بود که با جرات و مهارت مخصوصی با استفاده از نقاط ضعف بنی اسرائیل توانست چنان فتنه عظیمی که سبب گرایش اکثریت قاطع به بت پرستی بود ایجاد کند و چنانکه دیدیم کیفر این خودخواهی و فتنه انگیزی خود را نیز در همین دنیا دید. طه
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 293
آیه 99- 104
آیه و ترجمه
كَذَلِک نَقُص عَلَيْک مِنْ أَنبَاءِ مَا قَدْ سبَقَ وَ قَدْ ءَاتَيْنَک مِن لَّدُنَّا ذِكراً(99) مَّنْ أَعْرَض عَنْهُ فَإِنَّهُ يحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وِزْراً(100) خَلِدِينَ فِيهِ وَ ساءَ لهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ حِمْلاً(101) يَوْمَ يُنفَخُ فى الصورِ وَ نحْشرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئذٍ زُرْقاً(102) يَتَخَفَتُونَ بَيْنهُمْ إِن لَّبِثْتُمْ إِلا عَشراً(103) نحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طرِيقَةً إِن لَّبِثْتُمْ إِلا يَوْماً(104)
ترجمه :

99 - اینچنین اخبار گذشته را برای تو بازگو می کنیم ، و ما از ناحیه خود ذکر (و قرآنی) به تو دادیم .
100 - هر کس از آن روی گردان شود روز قیامت بار سنگینی (از گناه و مسئولیت) بر دوش خواهد داشت !
101 - جاودانه در آن خواهند ماند، و بد باری است برای آنها در روز قیامت !
102 - همان روز که در صور دمیده می شود و مجرمان را با بدنهای کبود در آن روز جمع می کنیم .
103 - آنها در میان خود آهسته گفتگو می کنند (بعضی می گویند) شما تنها ده (شبانه روز در عالم برزخ) تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 294
104 - ما به آنچه آنها می گویند آگاه تریم ، هنگامی که آن کس که از همه آنها روشی بهتر دارد می گوید شما تنها یک روز درنگ کردید!
تفسیر:
بدترین باری که بر دوش می کشند! با اینکه در آیات گذشته که پیرامون تاریخ پر ماجرای موسی و بنی اسرائیل و فرعونیان و سامری سخن می گفت ، بحثهای گوناگونی به تناسب در لابلای آیات بیان شد، در عین حال پس از پایان گرفتن این بحثها یک نتیجه گیری کلی نیز قرآن روی آن می نماید و می گوید: ((اینچنین اخبار گذشته را برای تو یکی بعد از دیگری بازگو می کنیم)) (کذلک نقص علیک من انباء ما قد سبق). سپس اضافه می کند: ((ما از ناحیه خود قرآنی به تو دادیم)) (و قد آتیناک من لدنا ذکرا).
قرآنی که مملو است از درسهای عبرت ، دلائل عقلی ، اخبار آموزنده گذشتگان و مسائل بیدارکننده آیندگان .
اصولا قسمت مهمی از قرآن مجید، بیان سرگذشت پیشینیان است ذکر این همه تاریخ گذشتگان در قرآن که یک کتاب انسان ساز است بی دلیل نیست دلیلش بهره گیری از جنبه های مختلف تاریخ آنها، عوامل پیروزی و شکست اسباب سعادت و بدبختی و استفاده از تجربیات فراوانی است که در لابلای صفحات تاریخ آنها نهفته شده است .
به طور کلی ، از مطمئن ترین علوم ، علوم تجربی است که در آزمایشگاه به تجربه گذارده می شود، و نتائج عینی آن مشهود می گردد.
تاریخ ، آزمایشگاه بزرگ زندگی انسانها است و در این آزمایشگاه سر - بلندی و شکست اقوام ، کامیابی و ناکامیها، خوشبختیها و بدبختیها همه و همه به آزمایش گذارده شده است و نتایج عینی آن در برابر چشم ما قرار دارد، و ما می توانیم بخشی از مطمئن ترین دانشهای خود را در زمینه مسائل زندگی از آن تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 295
بیاموزیم .

به تعبیر دیگر، حاصل زندگی انسان - از یک نظر - چیزی جز تجربه نیست و تاریخ در صورتی که خالی از هر گونه تحریف باشد، محصول زندگی هزاران سال عمر بشر است که یکجا در دسترس مطالعه کنندگان قرار داده می شود.
به همین دلیل امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در اندرزهای حکیمانه اش به فرزندش امام مجتبی (علیه السلام) مخصوصا روی این نکته تکیه کرده می فرماید:
ای بنی ! انی و ان لم اکن عمرت من کان قبلی ، فقد نظرت فی اعمالهم و فکرت فی اخبارهم ، و سرت فی آثارهم ، حتی عدت کاحدهم ، بل کانی بما انتهی الی من امورهم قد عمرت مع اولهم الی آخرهم ، فعرفت صفو ذلک من کدره ، و نفعه من ضرره فاستخلصت لک من کل امر نخیله :
((پسرم ! درست است که من به اندازه همه کسانی که پیش از من میزیسته اند عمر نکرده ام ، اما در کردار آنها نظر افکندم ، و در اخبارشان تفکر نمودم ، و در آثارشان به سیر و سیاحت پرداختم ، تا بدانجا که همانند یکی از آنها شدم ، بلکه گوئی به خاطر آنچه از تاریخشان به من رسیده ، با همه آنها از اول جهان تا امروز بوده ام ، من قسمت زلال و مصفای زندگی آنان را از بخش کدر و تاریک باز شناختم ، و سود و زیانش را دانستم ، و از میان تمام آنها قسمتهای مهم و برگزیده را برایت خلاصه نمودم .
بنابراین : تاریخ آئینهای است گذشته را نشان می دهد و حلقه ای است که امروز را با دیروز متصل می کند، و عمر انسان را به اندازه خود بزرگ می نماید!
تاریخ معلمی است که رمز عزت و سقوط امتها را بازگو می کند، به ستمگران اخطار می دهد، سرنوشت شوم ظالمان پیشین که از آنها نیرومندتر بودند مجسم می سازد، به مردان حق بشارت می دهد و به استقامت دعوت می کند، و آنها را تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 296
در مسیرشان دلگرم می سازد.
تاریخ چراغی است که مسیر زندگی انسانها را روشن می سازد، و جاده ها را برای حرکت مردم امروز باز و هموار می کند.
تاریخ تربیت کننده انسانهای امروز و انسانهای امروز سازنده تاریخ فردایند.
خلاصه تاریخ یکی از اسباب هدایت الهی است .
ولی اشتباه نشود به همان اندازه که بیان یک تاریخ راستین ، سازنده و تربیت کننده است ، تاریخهای ساختگی و تحریف یافته ، فوق العاده مایه گمراهی است و به همین دلیل آنها که دلهای بیماری دارند، همیشه سعی کرده اند با تحریف تاریخ انسانها را فریب دهند و از راه خدا بازدارند و نباید فراموش کنیم که تحریف در تاریخ فراوان است .

ذکر این نکته نیز لازم است که کلمه ذکر در اینجا و در بسیاری دیگر از آیات قرآن اشاره به خود قرآن می کند، چرا که آیاتش موجب تذکر و یاد - آوری انسانها و بیداری و هشیاری است .
و به همین جهت آیه بعد از کسانی سخن می گوید که حقایق قرآن و درسهای عبرت تاریخ را فراموش کنند ، می گوید: ((کسی که از قرآن روی بگرداند در قیامت بار سنگینی از گناه و مسئولیت بر دوش خواهد کشید)) (من اعرض عنه فانه یحمل یوم القیامة وزرا).
آری اعراض از پروردگار، انسان را به آنچنان بیراهه ها می کشاند که بارهای سنگینی از انواع گناهان و انحرافات فکری و عقیدتی را بر دوش او می نهد تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 297
(اصولا کلمه وزر، خود به معنی بار سنگین است و ذکر آن به صورت نکره تاکید بیشتری در این زمینه می کند).
سپس اضافه می کند: آنها در میان این اعمالشان جاودانه خواهند ماند (خالدین فیه).
((و این بار سنگین گناه ، بد باری است برای آنها در روز قیامت)) (و ساء لهم یوم القیامة حملا).
جالب توجه اینکه : ضمیر ((فیه)) در این آیه به ((وزر)) باز می گردد یعنی آنها در همان وزر و مسئولیت و بار سنگینشان ، همیشه خواهند ماند، (دلیلی نداریم که در اینجا چیزی را در تقدیر بگیریم و بگوئیم آنها در مجازات یا در دوزخ جاودانه می مانند) و این خود اشاره ای است به مساله تجسم اعمال و اینکه انسان به وسیله همان اعمال و کارهائی که در این جهان انجام داده در قیامت پاداش نیک یا مجازات می بیند.
سپس به توصیف روز قیامت و آغاز آن پرداخته چنین می گوید: ((همان روزی که در صور دمیده می شود، و گنهکاران را با بدنهای کبود و تیره در آن روز جمع می کنیم)) (یوم ینفخ فی الصور و نحشر المجرمین یومئذ زرقا).
همانگونه که قبلا هم اشاره کرده ایم از آیات قرآن استفاده می شود که پایان این جهان و آغاز جهان دیگر با دو جنبش انقلابی و ناگهانی صورت خواهد گرفت که از هر کدام از آنها به ((نفخه صور)) (دمیدن در شیپور!) تعبیر شده که به خواست خدا شرح آن را در سوره زمر ذیل آیه 68 بیان خواهیم کرد. واژه ((زرق)) جمع ازرق معمولا به معنی کبود چشم می آید، ولی گاه به کسی که اندامش بر اثر شدت درد و رنج ، تیره و کبود شده نیز اطلاق تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 298
می گردد چه اینکه بدن به هنگام تحمل درد و رنج ، نحیف و ضعیف شده ، طراوت و رطوبت خود را از دست می دهد و کبود به نظر می رسد.
بعضی نیز این کلمه را به معنی ((نابینا)) تفسیر کرده اند، زیرا گاه می

شود که افراد کبود چشم ، ضعف بینائی فوق العادهای دارند که معمولا تواءم با بور بودن تمام موهای بدن آنها است ، اما آنچه در تفسیر بالا ذکر کردیم شاید از همه بهتر باشد.
در این حال مجرمان در میان خود، در باره مقدار توقفشان در عالم برزخ آهسته به گفتگوی می پردازند، بعضی می گویند: شما تنها ده شب (یا ده شبانه روز) در عالم برزخ بودید (یتخافتون بینهم ان لبثتم الا عشرا).
بدون شک مدت توقف آنها در عالم برزخ طولانی بوده است ، ولی در برابر عمر قیامت مدتی بسیار کوتاه به نظر می رسد.
این آهسته گفتن آنها یا بخاطر رعب و وحشت شدیدی است که از مشاهده صحنه قیامت به آنها دست می دهد و یا بر اثر شدت ضعف و ناتوانی است .
بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که این جمله اشاره به توقف آنها در دنیا بوده باشد که آخرت و حوادث وحشتناکش به منزله چند روز کوتاه به حساب می آید.
سپس اضافه می کند ((ما به آنچه می گویند کاملا آگاهیم)) (نحن اعلم
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 299
بما یقولون).
خواه آهسته بگویند یا بلند.
((و در این هنگام کسی که از همه آنها راه و روشی بهتر و عقل و درایتی بیشتر دارد می گوید تنها شما یک روز درنگ کردید))! (اذ یقول امثلهم طریقة ان لبثتم الا یوما).
مسلما نه ده روز مدتی است طولانی و نه یک روز، ولی این تفاوت را با هم دارند که یک روز اشاره به کمترین اعداد آحاد است ، و 10 روز به کمترین اعداد عشرات ، لذا اولی به مدت کمتری اشاره می کند، به همین دلیل قرآن در مورد گوینده این سخن تعبیر به ((امثلهم طریقة)) کرده است (کسی که روش و فکر او بهتر است) زیرا کوتاهی عمر دنیا یا برزخ ، در برابر عمر آخرت و همچنین ناچیز بودن کیفیت اینها در برابر کیفیت آن ، با کمترین عدد سازگارتر می باشد (دقت کنید). طه
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 300
آیه 105 - 112
آیه و ترجمه
وَ یَسئَلُونَک عَنِ الجْبَالِ فَقُلْ یَنسِفُهَا رَبی نَسفاً(105) فَیَذَرُهَا قَاعاً صفْصفاً(106) لاَ تَرَی فِیهَا عِوَجاً وَ لا أَمْتاً(107) یَوْمَئذٍ یَتَّبِعُونَ الدَّاعِیَ لا عِوَجَ لَهُ وَ خَشعَتِ الاَصوَات لِلرَّحْمَنِ فَلا تَسمَعُ إِلا هَمْساً(108) یَوْمَئذٍ لا تَنفَعُ الشفَعَةُ إِلا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضیَ لَهُ قَوْلاً(109) یَعْلَمُ مَا بَینَ أَیْدِیهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لا یحِیطِونَ بِهِ عِلْماً(110) وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَیِّ الْقَیُّوم وَ قَدْ

خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْماً(111) وَ مَن يَعْمَلْ مِنَ الصلِحَتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلاَ يخَاف ظلْماً وَ لا هَضماً(112)
ترجمه :
105 - و از تو در باره کوهها سؤ ال می کنند، بگو: پروردگارم آنها را (متلاشی کرد تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 301
106 - سپس زمین را صاف و هموار و بی آب و گیاه رها می سازد!
107 - به گونه ای که در آن هیچ پستی و بلندی نمی بینی !
108 - در آن روز همگی از دعوت کننده الهی پیروی کرده (و دعوت او را به حیات مجدد لبیک می گویند) و همه صداها در برابر (عظمت) خداوند رحمان خاضع می گردد، و جز صدای آهسته چیزی نمی شنوی !
109 - در آن روز شفاعت (هیچکس) سودی نمی بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده و از گفتار او راضی است .
110 - آنچه را آنها (مجرمان) در پیش دارند و آنچه را (در دنیا) پشت سر گذاشتند می داند، ولی آنها احاطه به (علم) او ندارند.
111 - و همه چهره ها (در آن روز) در برابر خداوند حی قیوم خاضع می شود، و مایوس (و زیانکار) کسانی که بار ظلم بر دوش کشیدند!
112 - (اما) آن کس که اعمال صالحی انجام دهد در حالی که مؤ من باشد نه از ظلمی می ترسد، و نه از نقصان حقش .
تفسیر:
صحنه هول انگیز قیامت
از آنجا که در آیات گذشته ، سخن از حوادث مربوط به پایان دنیا و آغاز قیامت بود، آیات مورد بحث نیز همین مساله را پیگیری می کند.
از نخستین آیه چنین بر می آید که مردم از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در باره سرنوشت کوهها به هنگام پایان گرفتن دنیا سؤ ال کرده بودند، شاید از این جهت که باور نمی کردند ، چنین موجودات با عظمتی که ریشه های آن در اعماق زمین فرو رفته و سر به آسمان کشیده قابل تزلزل بوده باشد، و تازه اگر بخواهد از جا کنده شود کدام باد و طوفان است که چنین قدرتی دارد.
لذا می گوید: ((از تو در باره کوهها سؤ ال می کنند)) (و یسئلونک عن الجبال).
در پاسخ : ((بگو پروردگار من آنها را از هم متلاشی و تبدیل به سنگریزه
تفسر نمونه جلد 13 صفحه 302
کرده سپس بر باد می دهد! (فقل ینسفها ربی نسفا).
از مجموع آیات قرآن در مورد سرنوشت کوهها چنین استفاده می شود که آنها در آستانه رستاخیز مراحل مختلفی را طی می کنند:
نخست به لرزه در می آیند (یوم ترجف الارض و الجبال - مزمل - 14).

سپس به حرکت درمی آیند (و تسیر الجبال سیرا - طور - 10)
در سومین مرحله از هم متلاشی می شوند و به صورت انبوهی از شن در می آیند (و کانت الجبال کثیبا مهیلا - مزمل - 14).
و در آخرین مرحله آنچنان طوفان و باد آنها را از جا حرکت می دهد و در فضا می پاشد که همچون پشمهای زده شده به نظر می رسد (و تکون الجبال کالعهن المنفوش - قارعه - 5).
آیه بعد می گوید: با متلاشی شدن کوهها و پراکنده شدن ذرات آن ، خداوند صفحه زمین را به صورت زمینی صاف و مستوی و بی آب و گیاه در می آورد (فیذرها قاعا صفصفا).
((آنچنان که در آن هیچگونه اعوجاج و پستی و بلندی مشاهده نخواهی
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 303
کرد)) (لا تری فیها عوجا و لا امتا).
در این هنگام دعوت کننده الهی ، مردم را به حیات و جمع در محشر و حساب دعوت می کند و همگی بی کم و کاست ، دعوت او را لبیک می گویند و از او پیروی می نمایند (یومئذ یتبعون الداعی لا عوج له).
آیا این دعوت کننده ((اسرافیل است)) یا فرشته دیگری از فرشتگان بزرگ خدا؟ در قرآن دقیقا مشخص نشده است ، ولی هر کس که باشد آنچنان فرمانش نافذ است که هیچکس قدرت بر تخلف از آن را ندارد.
جمله ((لا عوج له)) (هیچ انحراف و کجی ندارد) ممکن است توصیف برای دعوت این دعوت کننده بوده باشد و یا توصیفی برای پیروی کردن دعوت شدگان و یا هر دو، جالب توجه اینکه همانگونه که سطح زمین آنچنان صاف و مستوی می شود که کمترین اعوجاجی در آن نیست ، فرمان الهی و دعوت کننده او نیز آنچنان صاف و مستقیم و پیروی از او آنچنان مشخص است که هیچ انحراف و کجی در آن نیز راه ندارد.
((در این موقع اصوات در برابر عظمت پروردگار رحمان خاضع می گردد و جز صدای آهسته ، چیزی نمی شنوی)) (و خشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا). تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 304
این خاموشی صداها یا به خاطر سیطره عظمت الهی بر عرصه محشر است که همگان در برابرش خضوع می کنند، و یا از ترس حساب و کتاب و نتیجه اعمال و یا هر دو.
از آنجا که ممکن است بعضی گرفتار این اشتباه شوند که ممکن است غرق گناه باشند و به وسیله شفیعانی شفاعت شوند بلافاصله اضافه می کند: ((در آن روز شفاعت هیچکس سودی نمی دهد مگر کسانی که خداوند رحمان به آنها اجازه شفاعت داده ، و از گفتار آنها در این زمینه راضی است)) (یومئذ لا تنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن و رضی له قولا).
اشاره به اینکه : شفاعت در آنجا بی حساب نیست ، بلکه برنامه دقیقی

دارد هم در مورد شفاعت کننده ، و هم در مورد شفاعت شونده ، و تا استحقاق و شایستگی در افراد برای شفاعت شدن وجود نداشته باشد، شفاعت معنی ندارد.
حقیقت این است که گروهی پندارهای غلطی از شفاعت دارند و آن را بی شباهت به پارتی بازیهای دنیا نمی دانند، در حالی که شفاعت از نظر منطق اسلام یک کلاس عالی تربیت است ، درسی است برای آنها که راه حق را با پای تلاش و کوشش می پیمایند، ولی احیانا گرفتار کمبودها و لغزشها می شوند ، این لغزشها ممکن است گرد و غبار یاس و نومیدی بر دلهاشان بپاشد، در اینجا است که شفاعت به عنوان یک نیروی محرک به سراغ آنها می آید و می گوید: مایوس نشوید و راه حق را همچنان ادامه دهید و دست از تلاش و کوشش در این راه برندارید، و اگر لغزشی از شما سر زده است شفیعانی هستند که به اجازه خداوند رحمان که رحمت عامش همگان را فرا گرفته از شما شفاعت می کنند. شفاعت ، دعوت به تنبلی ، یا فرار از زیر بار مسئولیت ، و یا چراغ سبز در برابر ارتکاب گناه نیست ، شفاعت دعوت به استقامت در راه حق و تقلیل گناه در تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 305
سر حد امکان است .
گرچه بحث شفاعت را به طور مشروح در جلد اول ذیل آیه 47 و 48 سوره بقره و جلد دوم ذیل آیه 255 سوره بقره آوره ایم بد نیست در اینجا داستان جالبی را بر آن بیفزائیم و آن اینکه : عالم ربانی مرحوم یاسری از علمای محترم تهران چنین نقل می کرد که شاعری به نام ((حاجب)) که در مساله شفاعت گرفتار اشتباهات عوام شده بود شعری به این مضمون می سراید:
حاجب اگر معامله حشر با علی است
من ضامنم که هر چه بخواهی گناه کن !!شب هنگام امیر مؤ منان علی (علیه السلام) را در خواب می بیند در حالی که عصبانی و خشمگین بوده می فرماید شعر خوبی نگفتی !، عرض می کند چه بگویم ؟ می فرماید شعرت را این چنین اصلاح کن :
حاجب اگر معامله حشر با علی است
شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن !و از آنجا که حضور مردم در صحنه قیامت برای حساب و جزاء، نیاز به آگاهی خداوند از اعمال و رفتار آنها دارد، در آیه بعد چنین اضافه می کند: ((خداوند آنچه را مجرمان در پیش دارند و آنچه را در دنیا پشت سر گذاشته اند، همه را می داند، و از تمام افعال و سخنان و نیات آنها در گذشته و پاداش کیفری را که در آینده در پیش دارند، از همه با خبر است ، ولی آنها احاطه علمی به پروردگار ندارند (یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون به علما). تفسیر نمونه جلد

و به این ترتیب احاطه علمی خداوند هم نسبت به اعمال آنها است و هم نسبت به جزای آنها، و این دو در حقیقت دو رکن قضاوت کامل و عادلانه است ، که قاضی هم از حوادثی که رخ داده کاملا آگاه باشد و هم از حکم و جزای آن .
((در آن روز همه مردم در برابر خداوند حی قیوم ، کاملا خاضع می شوند)) (و عنت الوجوه للحی القیوم).
((عنت)) از ماده عنوة به معنی خضوع و ذلت آمده ، لذا به اسیر، ((عانی)) گفته می شود، چرا که در دست اسیرکننده ، خاضع و ذلیل است .
و اگر می بینیم در اینجا خضوع به ((وجوه)) (صورتها) نسبت داده شده ، به خاطر آن است که همه پدیده های روانی از جمله خضوع نخستین بار، آثارش در چهره انسان ظاهر می شود.
این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که ((وجوه)) در اینجا به معنی ((رؤ ساء)) و سردمداران و زمامداران است که در آن روز همگی در پیشگاه خدا ذلیل و خاضع می شوند (ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد).
انتخاب صفت ((حی و قیوم)) از میان صفات خدا در اینجا به خاطر تناسبی است که این دو صفت با مساله رستاخیز که روز حیات و قیام همگان است دارد.
و در پایان آیه ، اضافه می کند: ((مایوس و نومید از ثواب الهی کسانی هستند که بار ظلم و ستم بر دوش کشیدند)) (و قد خاب من حمل ظلما).
گوئی ظلم و ستم همچون بار عظیمی است که بر دوش انسان سنگینی می کند و از پیشرفت او به سوی نعمتهای جاویدان الهی باز می دارد، ظالمان و ستمگران چه آنها که بر خویش ستم کردند، یا بر دیگران ، از اینکه در آن روز، با چشم خود می بینند، سبکباران به سوی بهشت می روند اما آنها زیر بار سنگین تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 307
ظلم در کنار جهنم زانو زده اند نومیدانه به آنها نگاه می کنند و حسرت می برند!.
و از آنجا که روش قرآن غالبا بیان تطبیقی مسائل است بعد از ذکر سر - نوشت ظالمان و مجرمان در آن روز، به بیان حال مؤ منان پرداخته می گوید: ((اما کسانی که اعمال صالحی انجام دهند، در حالی که ایمان دارند، آنها نه از ظلم و ستمی می ترسند و نه از نقصان حقشان)) (و من یعمل من الصالحات و هو مؤ من فلا یخاف ظلما و لا هضما).
تعبیر به ((من الصالحات)) اشاره به این است که اگر نتوانند همه اعمال صالح را انجام دهند لااقل بخشی از آن را بجا می آورند، چرا که ایمان بدون عمل صالح ، درختی است بی میوه همانگونه که عمل صالح بدون

ایمان درختی است بی ریشه که ممکن است چند روزی سر پا بماند اما سرانجام می خشکد، به همین دلیل بعد از ذکر عمل صالح در آیه فوق ، قید و هو مؤ من آمده است .
اصولا عمل صالح نمی تواند بدون ایمان ، وجود پیدا کند، و اگر هم گاهی افراد بی ایمان اعمال نیکی انجام دهند بدون شک محدود و ضعیف و استثنائی خواهد بود، و به تعبیر دیگر برای اینکه عمل صالح به طور مستمر و ریشه دار و عمیق انجام گیرد باید از عقیده پاک و اعتقاد صحیحی سیراب گردد.
نکته ها:
1 - فرق ((طلم)) و ((هضم))
در آخرین جمله آیات مورد بحث خواندیم که مؤ منان صالح ، در آن روز

نه از ظلم می ترسند و نه از هضم ، بعضی از مفسران گفته اند ظلم اشاره به این است که آنها در آن دادگاه عدل هرگز از این بیم ندارند که ستمی بر آنها بشود و به خاطر گناهی که انجام نداده اند مؤ اخذه گردند، و هضم اشاره به آن است که از نقصان ثوابشان نیز وحشتی ندارند، چرا که می دانند پاداش آنها بی کم و کاست داده می شود.
بعضی دیگر احتمال داده اند که اولی اشاره به آن است از نابود شدن کل حسناتشان بیم ندارند، و دومی اشاره به آنست که حتی از نقصان مقدار کمی از آن نیز وحشتی به خود راه نمی دهند، چرا که حساب الهی دقیق است .
این احتمال نیز وجود دارد که این مؤ منان صالح احتمالا لغزشهائی نیز داشته اند، یقین دارند این لغزشها را بیش از آنچه هست در باره آنها نمی نویسند و از ثواب اعمال صالحشان نیز چیزی نمی کاهند.
تفسیرهای فوق در عین حال با هم منافاتی ندارند و ممکن است جمله بالا اشاره به همه این معانی باشد.
2 - مراحل رستاخیز
در آیات فوق به یک سلسله از حوادث که در آستانه رستاخیز و بعد از آن تحقق می یابد اشاره شده است :
1 - مردگان به حیات باز می گردند (یوم ینفخ فی الصور).
2 - گنهکاران جمع و محشور می شوند (نحشر المجرمین).
3 - کوههای زمین متلاشی و سپس همه جا پراکنده می شوند و صفحه زمین صاف و کاملا مستوی می گردد (ینسفها ربی نسفا).
4 - همگان به فرمان دعوت کننده الهی گوش فرا می دهند و همه صداها

خاموش و آهسته می گردد (یومئذ یتبعون الداعی ...).

5 - در آن روز شفاعت بیاذن خدا مؤ ثر نیست (یومئذ لا تنفع الشفاعة ...).
6 - خداوند با علم بی پایانش همه را برای حساب آماده می کند (یعلم ما بین ایدیهم ...).
7 - همگی در برابر حکم او سر تسلیم فرود می آورند (و عنت الوجوه للحی القیوم).
8 - ظالمان مایوس می گردند (و قد خاب من حمل ظلما).
9 - و مؤ منان به لطف پروردگار امیدوار (و من یعمل من الصالحات و هو مؤ من ...). طه
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 310
آیه 113 - 114
آیه و ترجمه
وَ كَذَلِک أَنزَلْنَهُ قُرْءَاناً عَرَبِيًّا وَ صرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يحْدِث لهُمْ ذِكْراً(113) فَتَعَلى اللَّهُ الْمَلِک الْحَقُّ وَ لا تَعْجَلْ بِالْقُرْءَانِ مِن قَبْلِ أَن يُقْضى إِلَيْک وَحْيُهُ وَ قُل رَّب زِدْنى عِلْماً(114)
ترجمه :
113 - و اینگونه آنرا قرآنی عربی (فصیح و گویا) نازل کردیم ، و انواع وعیدها (و انذار) را در آن بازگو نمودیم ، شاید آنها تقوا پیشه کنند، یا برای آنان تذکری ایجاد نماید!
114 - پس بلند مرتبه است خداوندی که سلطان حق است ، و نسبت به قرآن عجله مکن پیش از آن که وحی آن بر تو تمام شود، و بگو پروردگارا علم مرا افزون کن !
تفسیر:
بگو: خداوندا علم مرا افزون کن
آیات فوق در واقع اشاره ای است به مجموع آنچه در آیات قبل پیرامون مسائل تربیتی مربوط به قیامت و وعد و وعید آمده است .
می فرماید: ((این گونه ما آن را به صورت قرآنی عربی (فصیح و گویا) نازل کردیم و انواع تهدیدها را به عبارات و بیانات مختلف بیان نمودیم ، شاید آنها تقوی پیشه کنند یا لااقل تذکری برای آنها گردد)) (و کذلک انزلناه قرآنا عربیا و صرفنا فیه من الوعید لعلهم یتقون او یحدث لهم ذکرا).
تعبیر به ((کذلک)) در واقع ، اشاره به مطالبی است که قبل از این آیه بیان تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 311
شده است ، و درست به این می ماند که انسان مطالب بیدارکننده و عبرت انگیزی برای دیگری بگوید، و بعد اضافه کند: اینچنین باید پند داد، (بنابراین نیاز به تفسیرهای دیگری که بعضی از مفسران در اینجا گفته اند و از معنی آیه دور است نداریم).
کلمه ((عربی)) گرچه به معنی زبان عربی است ، ولی از دو نظر در اینجا

اشاره به فصاحت و بلاغت قرآن و رسا بودن مفاهیم آن می باشد:
نخست اینکه : اصولا زبان عربی - به تصدیق زبانشناسان جهان - یکی از رساترین لغات ، و ادبیات آن از قویترین ادبیات است .
دیگر اینکه گاه جمله ((صرفنا)) اشاره به بیانات مختلفی است که قرآن از یک واقعیت دارد، مثلا مساله وعید و مجازات مجرمان را، گاهی در لباس بیان سرگذشت امتهای پیشین ، و گاهی به صورت خطاب به حاضران ، و گاهی در شکل ترسیم حال آنها در صحنه قیامت و گاه به لباسهای دیگر بیان می کند.
تفاوت جمله ((لعلهم یتقون)) با جمله ((یحدث لهم ذکرا)) ممکن است از این نظر باشد که در جمله نخست می گوید: هدف پیدایش تقوا به صورت کامل است ، و در جمله دوم هدف آن است که اگر تقوای کامل حاصل نشود لااقل بیداری و آگاهی حاصل گردد که فعلا تا حدودی او را محدود کند و در آینده سرچشمه حرکت و جنبش شود.
این احتمال نیز وجود دارد که جمله اول اشاره به تحقق تقوا برای ناپرهیزکاران و دومی اشاره به تذکر و یادآوری برای پرهیزکاران است ، چنانکه در آیه 2 سوره انفال می خوانیم : اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا:
((وقتی که آیات قرآن بر مؤ منان خوانده می شود بر ایمانشان افزوده می گردد)).
در حقیقت در آیه فوق اشاره به دو اصل از اصول مؤ ثر تعلیم و تربیت شده است نخست مساله صراحت در بیان و رسا بودن عبارات و روشن و دلنشین بودن تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 312
آنها، و دیگر بیان مطالب در لباسهای گوناگون است که موجب تکرار و ملالت نشود، و سبب نفوذ در دلها می گردد.
آیه بعد اضافه می کند: ((بلند مرتبه است خداوندی که سلطان بر حق است)) (فتعالی الله الملک الحق).
ممکن است ذکر کلمه ((حق)) بعد از کلمه ((ملک)) به خاطر این باشد که مردم معمولا از کلمه ((ملک)) (سلطان) خاطره بدی دارند، و ظلم و ستم و خودکامگی از آن در ذهنشان تداعی می شود، لذا بلافاصله می فرماید: ((خداوند ملک بر حق است)).
و از آنجا که گاه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بخاطر عشق به فراگیری قرآن و حفظ آن برای مردم به هنگام دریافت وحی عجله می کرد و کاملا مهلت نمی داد تا جبرئیل سخن خود را تمام کند در دنباله این آیه چنین به او تذکر داده می شود: ((نسبت به قرآن عجله مکن پیش از آنکه وحی آن تمام شود)) (و لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه).
((و بگو پروردگارا! علم مرا افزون کن)) (و قل رب زدنی علما).

از بعضی دیگر از آیات قرآن نیز استفاده می شود که پیامبر به هنگام نزول وحی شور مخصوصی داشت که سبب می شد برای دریافت وحی عجله کند مانند ((لا تحرک به لسانک لتعجل به ان علینا جمعه و قرآنه فاذا قراءناه فاتبع قرآنه)): زبانت را به خاطر عجله به هنگام دریافت وحی حرکت مده ، بر ما است که آن را در سینه تو جمع کنیم تا بتوانی آنرا تلاوت نمائی ، سپس هنگامی که ما آنرا بر تو خواندیم از تلاوت آن پیروی کن)). تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 313

نکته ها:

1 - حتی در گرفتن وحی عجله مکن

جمله های اخیر درسهای آموزنده ای در برداشت ، از جمله ، نهی از عجله به هنگام دریافت وحی ، بسیار دیده شده افرادی به هنگام شنیدن سخن یک گوینده ، هنوز مطلب تمام نشده به تکرار یا تکمیل آن می پردازند، این امر گاهی ریشه کم صبری دارد و گاهی غرور و اظهار وجود، ولی گاهی نیز عشق و علاقه زیاد به دریافت مطلب و انجام ماموریتی انسان را بر این کار وادار می کند که در این صورت انگیزه مقدسی دارد، ولی ، نفس عمل یعنی عجله کردن غالبا ایجاد مشکلات می کند، به همین دلیل در آیات فوق از این کار نهی شده ، هر چند به منظور صحیحی باشد اصولا کارهائی که شتابزده انجام می گیرد خالی از عیب و نقص نخواهد بود، قطعا کار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به خاطر داشتن مقام عصمت از خطا و اشتباه مصون بود، ولی او باید در همه چیز سرمشق و الگوی مردم باشد تا مردم حساب کنند جائی که برای دریافت وحی نباید شتابزدگی به خرج داد تکلیف بقیه کارها روشن است .

البته عجله را با سرعت نباید اشتباه کرد: سرعت آن است که برنامه کاملا تنظیم شده باشد و تمام مسائل محاسبه گردد سپس بدون فوت وقت برنامه پیاده شود ولی عجله آنست که هنوز برنامه کاملا پخته نباشد، و نیاز به تکمیل و بررسی داشته باشد، به همین دلیل سرعت ، مطلوب است و عجله و شتاب نامطلوب .

البته در تفسیر این جمله احتمالات دیگری نیز گفته اند از جمله اینکه گاهی به هنگام دیر شدن وحی پیامبر بیتابی می کرد، آیه به او تعلیم می دهد بی تابی مکن ، ما به موقع خود آنچه لازم باشد بر تو وحی می کنیم ، و بعضی گفته اند چون آیات قرآن مجید یکبار به صورت جمعی در شب قدر بر قلب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شد، و یکبار هم بطور تدریجی در مدت 23 سال ، لذا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بهنگام نزول تدریجی آیات ، گاه پیشقدم بر جبرئیل می شد، قرآن دستور می دهد در این کار عجله مکن و بگذار نزول تدریجی هر کدام به موقع خود انجام گیرد. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 314

ولی تفسیر نخست نزدیکتر به نظر می رسد.
2 - در علم افزونطلب باش
از آنجا که نهی از عجله به هنگام دریافت وحی ممکن است این توهم را ایجاد کند که از کسب علم بیشتر، نهی شده بلافاصله با جمله قل رب زدنی علما: ((بگو پروردگارا علم مرا زیاد کن)) جلو این پندار گرفته شده است ، یعنی شتابزدگی درست نیست ، ولی تلاش برای افزایش علم لازم است .
بعضی از مفسران نیز گفته اند که در جمله اول به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور داده شده است که در فهم همه جانبه آیات پیش از تبیین آن در آیات دیگر عجله نکند و در جمله دوم دستور داده شده است که از خدا آگاهی بیشتر نسبت به ابعاد مختلف آیات قرآن بخواهد.
به هر حال جائی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با آن علم سرشار و روح مملو از آگاهی مامور باشد که تا پایان عمر، از خدا افزایش علم بطلبد، وظیفه دیگران کاملا روشن است ، در حقیقت از نظر اسلام ، علم هیچ حد و مرزی را نمی شناسد، افزون طلبی در بسیاری از امور مذموم است ، ولی در علم ممدوح است ، افراط بد است ولی افراط در علم معنی ندارد.
علم مرز مکانی ندارد، تا چین و ثریا نیز باید در طلبش دوید.
مرز زمانی ندارد از گاهواره تا گور ادامه دارد.
از نظر معلم مرز نمی شناسد چرا که حکمت گمشده مؤ من است نزد هر کس بیابد آن را می گیرد و اگر گوهری از دهان ناپاکی بیفتد آن را برمی دارد.
مرز از نظر میزان تلاش و کوشش نیز ندارد به اعماق دریاها فرو می رود و کسب دانش می کند و حتی در راه کسب آن جان عزیزش را می دهد.
به این ترتیب در منطق اسلام کلمه ((فارغ التحصیل)) یک کلمه بی معنی است ، یک مسلمان راستین هرگز تحصیل علمش پایان نمی پذیرد، همواره

است و طالب علم ، حتی اگر برترین استاد شود.
جالب اینکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که به یکی از یارانش فرمود: ما در هر شب جمعه سرور و شادی خاصی داریم ، او عرض کرد خداوند این شادی را افزون کند این چه شادی است ؟ فرمود: اذا کان لیلة الجمعة وافی رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) العرش و وافی الائمة (علیهمالسلام) و وافینا معهم فلا ترد ارواحنا بابداننا الا بعلم مستفاد و لو لا ذلک لانفدنا!: ((هنگامی که شب جمعه می شود روح پاک پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ارواح ائمه (علیهمالسلام) و ما با آنها به عرش خدا می روند و ارواح ما به بدنها باز نمی گردد مگر با علم و دانش تازه ای و اگر چنین نبود، علوم ما پایان می گرفت))!. این

مضمون در روایات متعددی با عبارات گوناگون بیان شده و نشان می دهد که پیامبر و امامان تا پایان جهان بر علم و دانششان افزوده می شود.
در روایت دیگری از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که فرمود: اذا اتی علی یوم لا ازداد فیه علما یقربنی الی الله فلا بارک الله لی فی طلوع شمسه : ((آن روز که فرا رسد و علم و دانشی که مرا به خدا نزدیک کند بر علم من افزوده نشود طلوع آفتاب آن روز بر من مبارک مباد))!. باز در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : اعلم الناس من جمع علم الناس الی علمه ، و اکثر الناس قیمة اکثرهم علما و اقل الناس قیمة اقلهم علما: ((داناترین مردم کسی است که دانش مردم را بر دانش خود بیفزاید، گرانبهاترین مردم کسی است که از همه داناتر باشد و کم بهاترین مردم کسی است که دانشش از همه کمتر باشد و این است ارزش علم از دیدگاه تعلیمات اسلام . طه
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 316
آیه 115 - 122
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ عَهِدْنَا إِلی ءَادَمَ مِن قَبْلُ فَنَسیَ وَ لَمْ نجِدْ لَهُ عَزْماً(115) وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَئکَةِ اسجُدُوا لاَدَمَ فَسجَدُوا إِلا إِبْلِیس أَبی (116) فَقُلْنَا یَئَادَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَّک وَ لِزَوْجِک فَلا یخْرِجَنَّکُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشقَی (117) إِنَّ لَک أَلا تجُوعَ فِیهَا وَ لا تَعْرَی (118) وَ أَنَّک لا تَظمَؤُا فِیهَا وَ لا تَضحَی (119) فَوَسوَس إِلَیْهِ الشیْطنُ قَالَ یَئَادَمُ هَلْ أَدُلُّک عَلی شجَرَةِ الخُلْدِ وَ مُلْکٍ لا یَبْلی (120) فَأَکلا مِنهَا فَبَدَت لهُمَا سوْءَتُهُمَا وَ طفِقَا یخْصِفَانِ عَلَیهِمَا مِن وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصی ءَادَمُ رَبَّهُ فَغَوَی (121) ثمَّ اجْتَبَهُ رَبُّهُ فَتَاب عَلَیْهِ وَ هَدَی (122) تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 317
ترجمه :
115 - ما از آدم از قبل پیمان گرفته بودیم ، اما او فراموش کرد، عزم استواری برای او نیافتیم !
116 - آن هنگام که به فرشتگان گفتیم : برای آدم سجده کنید، همگی سجده کردند جز ابلیس که سر باز زد (و سجده نکرد).
117 - گفتیم : ای آدم این دشمن تو و همسر تو است ، مبادا شما را از بهشت بیرون کند که به زحمت و رنج خواهی افتاد.
118 - (اما تو در بهشت راحت هستی) در آن گرسنه نمی شوی ، و برهنه نخواهی شد.
119 - و در آن تشنه نمی شوی و حرارت آفتاب آزارت نمی دهد!
120 - ولی شیطان او را وسوسه کرد و گفت ای آدم ! آیا می خواهی تو را به درخت عمر جاویدان و ملک فناناپذیر راهنمائی کنم ؟!

121 - سرانجام هر دو از آن خوردند (و لباس بهشتیشان فرو ریخت) و عورتشان آشکار گشت و از برگهای (درختان) بهشتی برای پوشاندن خود جامه دوختند، (بالاخره) آدم نافرمانی پروردگارش را کرد و از پاداش او محروم شد!.
122 - سپس پروردگارش او را برگزید و توبه اش را پذیرفت ، و هدایتش کرد.
تفسیر:
آدم و فریبکاری شیطان قسمت عمده این سوره بیان سرگذشت موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل و مبارزه آنها با فرعون و فرعونیان بود ولی در آیات مورد بحث و آیات بعد، سخن از داستان آدم و حوا و مبارزه و دشمنی ابلیس با آنان می گوید.
شاید اشاره به این نکته که مبارزه حق و باطل منحصر به امروز و دیروز و موسی (علیه السلام) و فرعون نیست ، از آغاز آفرینش آدم بوده و همچنان ادامه دارد.
گرچه سرگذشت آدم و ابلیس بارها در قرآن آمده است ، ولی در هر مورد آمیخته با نکته های تازه ای است ، در اینجا نخست از پیمان آدم با خدا سخن می گوید، می فرماید: ما از آدم قبلا عهد و پیمان گرفته بودیم ولی او فراموش کرد و بر سر پیمانش محکم نایستاد! (و لقد عهدنا الی آدم من

له عزما).
در اینکه منظور از این عهد، کدام عهد است ، بعضی گفته اند فرمان خدا دائر به نزدیک نشدن به درخت ممنوع است ، روایات متعددی نیز این تفسیر را تایید می کند.
در حالی که بعضی از مفسران احتمالات دیگری داده اند که آنها را نیز شاخ و برگ این معنی میتوان شمرد، مانند اخطار خداوند به آدم که شیطان دشمن سرسخت او است و از او نباید پیروی کند.
و اما ((نسیان)) در اینجا مسلما به معنی فراموشی مطلق نیست ، زیرا در فراموشی مطلق عتاب و ملامتی وجود ندارد، بلکه یا به معنی ترک کردن است همانگونه که در تعبیرات روزمره به کسی که به عهد خودش وفا نکرده میگوئیم گویا عهد خود را فراموش کردی ، یعنی درک کردن تو همانند یک فرد فراموشکار است ، و یا به معنی فراموشکاریهائی است که به خاطر کم توجهی و به اصطلاح ترک تحفظ پیدا می شود.
و منظور از عزم در اینجا تصمیم و اراده محکمی است که انسان را در برابر وسوسه های نیرومند شیطان حفظ کند. به هر حال بدون شک آدم ، مرتکب گناهی نشد بلکه تنها ترک اولائی از او سر زد، یا به تعبیر دیگر دوران سکونت آدم در بهشت دوران تکلیف نبود، بلکه یک دوران آزمایشی

برای آماده شدن جهت زندگی در دنیا و پذیرش مسئولیت تکالیف بود، بخصوص اینکه نهی خداوند در اینجا جنبه ارشادی داشته ، زیرا به او فرموده بود که اگر از درخت ممنوع بخوری حتما گرفتار زحمت فراوان خواهی شد (شرح همه اینها و همچنین منظور از شجره ممنوعه و مانند آن را در جلد ششم صفحه 115 به بعد ذیل آیات 19 تا 22 سوره اعراف مشروحا آوره ایم). تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 319
سپس به بخش دیگر این داستان اشاره کرده می گوید: ((به خاطر بیاورید هنگامی که به فرشتگان گفتیم : برای آدم سجده کنید، آنها نیز همگی سجده کردند جز ابلیس که امتناع ورزید)) (و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لا دم فسجدوا الا ابلیس ابی).
و از اینجا به خوبی مقام با عظمت آدم روشن می شود، آدمی که مسجود فرشتگان بود و مورد احترام این مخلوقات بزرگ پروردگار، ضمنا عداوت ابلیس با او از نخستین گام آشکار می گردد، که او هرگز سر تعظیم در برابر عظمت آدم فرود نیاورد.
شک نیست که سجده به معنی پرستش مخصوص خدا است ، و غیر از خدا هیچکس و هیچ چیز نمی تواند معبود باشد، بنابراین سجده فرشتگان در برابر خدا بود، منتهی بخاطر آفرینش این موجود با عظمت که :
شایسته ستایش آن آفریدگاری است
کارد چنین دل آویز نقشی ز ماء و طینی !و یا سجده در اینجا به معنی خضوع و تواضع است .
به هر حال ما در این موقع به آدم اخطار کردیم و ((گفتیم : ای آدم با این برنامه مسجل شد که ابلیس دشمن تو و همسر تو است ، مواظب باشید مبادا شما را از بهشت بیرون کند که به درد و رنج خواهی افتاد)) (فقلنا یا آدم ان هذا عدو لک و لزوجک فلا یخرجنکما من الجنة فتشقی).
روشن است که ((جنت)) در اینجا به معنی بهشت جاویدان سرای دیگر نیست که آن یک نقطه تکاملی است و بیرون آمدن و بازگشت به عقب در آن امکان ندارد، این جنت باغی بوده است دارای همه چیز از باغهای این جهان که به لطف پروردگار ناراحتی در آن وجود نداشته ، و لذا خداوند به آدم اخطار می کند که اگر از این نقطه امن و امان بیرون بروی به دردسر خواهی افتاد ((تشقی)) تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 320
از ماده شقاوت و یکی از معانی شقاوت درد و رنج است).
در اینجا سؤ الی پیش می آید که چرا خداوند نخست روی سخن را به هر دو یعنی آدم و حوا کرده و فرمود: فلا یخرجنکما من الجنة (شیطان شما دو نفر را از بهشت بیرون نکند) ولی نتیجه بیرون آمدن را به صورت مفرد در مورد آدم گفته ، می گوید: ((فتشقی)): ((تو ای آدم به درد و رنج خواهی افتاد)).

این اختلاف تعبیر ممکن است اشاره به این نکته باشد که درد و رنجها در درجه اول متوجه آدم بود و حتی او وظیفه داشت که مشکلات همسرش حوا را نیز به دوش کشد و چنین بوده مسئولیت مردان از همان آغاز کار!
یا اینکه : چون عهد و پیمان از آغاز متوجه آدم بوده ، نقطه پایان نیز متوجه او شده است .
سپس خداوند آسایش بهشت و درد و رنج محیط بیرون آن را برای آدم چنین شرح می دهد ((تو در اینجا گرسنه نخواهی شد و برهنه نمی شوی)) (ان لک ان لا تجوع فیها و لا تعری).
((و تو در آن تشنه نخواهی شد و آفتاب سوزان آزارت نمی دهد)) (و انک لا تظمؤ ا فیها و لا تضحی).
در اینجا سئوالی برای مفسران مطرح شده و آن اینکه چرا در این آیات تشنگی با تابش آفتاب ، و گرسنگی با برهنگی ذکر شده ، در حالی که معمولا تشنگی را با گرسنگی همراه می آورند؟
در پاسخ این سؤ ال چنین گفته اند که میان تشنگی و تابش آفتاب پیوند انکارناپذیری است ، (تضحی از ماده ضحی به معنی تابش آفتاب بدون حجاب ابر و مانند آن است). تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 321
و اما جمع میان گرسنگی و برهنگی ممکن است بخاطر این باشد که گرسنگی نیز نوعی از برهنگی درون از غذا است ! (بهتر این است که گفته شود این دو - برهنگی و گرسنگی - دو نشانه مشخص فقر است که معمولا با هم آورده می شوند).
به هر حال در این دو آیه به چهار نیاز اصلی و ابتدائی انسان یعنی نیاز به غذا و آب و لباس و مسکن (پوشش در مقابل آفتاب) اشاره شده است ، تامین این نیازمندیها در بهشت بخاطر وفور نعمت بوده است و در واقع ذکر این امور توضیحی است برای آنچه در جمله ((فتشقی)) (به زحمت خواهی افتاد) آمده است .
اما با این همه شیطان کمر عداوت و دشمنی را با آدم بسته بود، به همین دلیل آرام ننشست ((و شروع به وسوسه آدم کرد و گفت ای آدم ! آیا درخت عمر جاویدان را بتو نشان بدهم که هر کس از میوه آن بخورد همیشه زنده خواهد بود، آیا راه رسیدن به حکومت و سلطنت همیشگی را میخواهی بدانی))؟! (فوسوس الیه الشیطان قال یا آدم هل ادلک علی شجرة الخلد و ملک لا یبلی).
((وسوسه)) در اصل به معنی صدای بسیار آهسته است ، سپس به خطور مطالب بد و افکار بیاساس به ذهن گفته شده ، اعم اینکه از درون خود انسان بجوشد و یا کسی از بیرون عامل آن شود.
در واقع شیطان حساب کرد تمایل آدم به چیست و به اینجا رسید که او تمایل به زندگی جاویدان و رسیدن به قدرت بیزوال دارد، لذا برای

کشاندن او به مخالفت فرمان پروردگار از این دو عامل استفاده کرد، و به تعبیر دیگر همانگونه که خداوند به آدم وعده داد که اگر شیطان را از خود دور سازی همیشه در بهشت مشمول نعمتهای پروردگارت خواهی بود، شیطان نیز در وسوسه هایش انگشت روی همین نقطه گذارد، آری همیشه شیطانها در آغاز برنامه های خود را تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 322
از همان راههائی شروع میکنند که رهبران راه حق شروع کرده اند، ولی چیزی نمی گذرد که آنرا به انحراف میکشانند، و جاذبه راه حق را وسیله برای رسیدن به بیراهه ها قرار میدهند.
سرانجام آنچه نمی بایست بشود شد، و آدم و حوا هر دو از درخت ممنوع خوردند، و به دنبال آن لباسهای بهشتی از اندامشان فرو ریخت و اعضایشان آشکار گشت ! (فاکلا منها فبدت لهما سؤ آتهما).
هنگامی که آدم و حوا چنین دیدند بلافاصله ((از برگهای درختان بهشتی برای پوشاندن اندام خود استفاده کردند)) (و طفقا یخصفان علیهما من ورق الجنة).
آری عاقبت ((آدم پروردگارش را عصیان کرد و از پاداش او محروم ماند)) (و عصی آدم ربه فغوی).
((غوی)) از ماده ((غی)) گرفته شده که به معنی کاری جاهلانه است که از اعتقاد نادرستی سرچشمه میگیرد، و چون در اینجا آدم بخاطر گمانی که از گفته شیطان برای او پیدا شده بود ناآگاهانه از شجره ممنوع خورد از آن تعبیر به ((غوی)) شده است .
بعضی از مفسران ((غوی)) را بمعنی جهل و نادانی ناشی از غفلت و بعضی بمعنی محرومیت و بعضی بمعنی فساد در زندگی گرفته اند.
به هر حال ((غی)) نقطه مقابل رشد است ، رشد آن است که انسان از طریقی تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 323
برود و به مقصد برسد اما غی آن است که از رسیدن به مقصود باز ماند.
ولی از آنجا که آدم ذاتا پاک و مؤ من بود و در طریق رضای خدا گام برمیداشت ، و این خطا که بر اثر وسوسه شیطان دامن او را گرفت جنبه استثنائی داشت ، خداوند او را از رحمت خود برای همیشه دور نساخت ، بلکه بعد از این ماجرا پروردگارش او را برگزید و توبه اش را پذیرا شد و هدایتش کرد (ثم اجتباه به فتاب علیه و هدی).
آیا آدم مرتکب معصیتی شد؟
گرچه عصیان در عرف امروز معمولا به معنی گناه می آید ولی در لغت به معنی خارج شدن از اطاعت و فرمان است (اعم از اینکه این فرمان یک فرمان وجوبی باشد یا مستحب) بنابراین به کار رفتن کلمه عصیان ، لزوما به معنی ترک واجب یا ارتکاب حرام نیست ، بلکه میتواند ترک یک امر مستحب یا ارتکاب مکروه باشد. از این گذشته گاهی امر و نهی جنبه

ارشادی دارد، همانند امر و نهی طبیب که به بیمار دستور می دهد فلان دوا را بخور و از فلان غذای نامناسب پرهیز کن ، شک نیست که اگر بیمار مخالفت دستور طبیب کند تنها به خود ضرر میزند چرا که ارشاد و راهنمائی طبیب را نادیده گرفته است .
خداوند نیز به آدم فرموده بود از میوه درخت ممنوع مخور که اگر بخوری از بهشت بیرون خواهی رفت و در زمین گرفتار درد و رنج فراوان خواهی شد، او مخالفت این فرمان ارشادی کرد، و نتیجه اش را نیز دید.
این سخن مخصوصا با توجه به اینکه دوران توقف آدم در بهشت دوران آزمایش بود نه دوران تکلیف ، مفهوم روشنتری به خود می گیرد.
از این گذشته عصیان و گناه گاه جنبه مطلق دارد یعنی برای همه بدون

استثناء گناه است ، مانند دروغ گفتن و ظلم کردن و اموال حرام خوردن ، و گاه جنبه نسبی دارد یعنی کاری است ، که اگر از یک نفر سر بزند نه تنها گناه نیست بلکه گاه نسبت به او یک عمل مطلوب و شایسته است ، اما اگر از دیگری سر بزند با مقایسه به مقام او کار نامناسبی است .
فی المثل برای ساختن یک بیمارستان از مردم تقاضای کمک می شود، شخص کارگری مزد یک روزش را که گاه چند تومان بیشتر نیست می دهد، این عمل نسبت به او ایثار و حسنه است و کاملا مطلوب ، اما اگر یک ثروتمند این مقدار کمک کند، نه تنها این عمل نسبت به او پسندیده نیست بلکه گاه درخور ملامت و مذمت و نکوهش نیز هست ، با اینکه از نظر اصولی نه تنها کار حرامی نکرده بلکه ظاهرا مختصر کمکی نیز به کار خیر نموده است .
این همان است که میگوئیم : حسنات الابرار سیئات المقربین (حسنات نیکان گناهان مقربان است).
و نیز این همان چیزی است که به عنوان ترک اولی معروف شده است و ما از آن به عنوان ((گناه نسبی)) یاد میکنیم ، که نه گناه است و نه مخالف مقام عصمت . در احادیث اسلامی نیز احیانا اطلاق معصیت بر مخالفت مستحبات شده است : در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) میخوانیم که در باره نمازهای نافله روزانه فرمود: ((اینها همه مستحب است و واجب نیست ...و هر کس آنرا ترک کند معصیت کرده زیرا مستحب است انسان هنگامی که کار خیری را انجام می دهد کارش تداوم داشته باشد)).
در زمینه این موضوع و سایر مسائل مربوط به آدم و خروج او از بهشت ، در جلد ششم سوره اعراف ذیل آیه 19 به بعد، و در جلد اول ذیل آیه 30 تا 38 بحث کردهایم و نیازی به تکرار نیست . طه

آیه 123 - 127

آیه و ترجمه
قَالَ اهْبِطا مِنْهَا جَمِیعَا بَعْضکُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکم مِّنی هُدًی فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ فَلا یَضِلُّ وَ لا یَشقَی (123) وَ مَنْ أَعْرَض عَن ذِکرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِیشةً ضنکاً وَ نحْشرُهُ یَوْمَ الْقِیَمَةِ أَعْمَی (124) قَالَ رَب لِمَ حَشرْتَنی أَعْمَی وَ قَدْ کُنت بَصِیراً(125) قَالَ کَذَلِک أَتَتْک ءَایَتُنَا فَنَسِیتهَا وَ کَذَلِک الْیَوْمَ تُنسی (126) وَ کَذَلِک نجْزِی مَنْ أَسرَف وَ لَمْ یُؤْمِن بِئَایَتِ رَبِّهِ وَ لَعَذَاب الاَخِرَةِ أَشدُّ وَ أَبْقَی (127)
ترجمه :
123 - (خداوند) فرمود: هر دو (همچنین شیطان) از آن (بهشت) فرود آئید، در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود، ولی هر گاه هدایت من به سراغ شما آید هر کس از هدایت من پیروی کند نه گمراه می شود، و نه در رنج خواهد بود.
124 - و هر کس از یاد من رویگردان شود زندگی تنگ (و سختی) خواهد داشت ، و روز قیامت او را نابینا محشور میکنیم .
125 - می گوید: پروردگارا! چرامرا نابینا محشور کردی ؟ من که بینا بودم !.
126 - میفرماید: این بخاطر آن است که آیات من به تو رسید و آنها را

امروز نیز تو فراموش خواهی شد!
127 - و اینگونه جزا میدهیم کسی را که اسراف کند و ایمان به آیات پروردگارش نیاورد و عذاب آخرت شدیدتر و پایدارتر است !
تفسیر:
معیشت ضنک !
با اینکه توبه آدم پذیرفته شد، اما کاری کرده بود که بازگشت به حال نخستین امکانپذیر نبود و لذا خداوند ((به او و حوا دستور داد هر دو - و همچنین شیطان همراه - شما - از بهشت به زمین هبوط کنید)) (قال اهبطا منها جمیعا).
((در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود)) (بعضکم لبعض عدو).
اما به شمااخطار می کنم ، راه سعادت و نجات به رویتان گشوده است ((هر گاه هدایت من به سراغ شما بیاید هر یک از شما از این هدایت پیروی کند نه گمراه می شود و نه شقاوتمند)) (فاما یاتینکم منی هدی فمن اتبع هدای فلا یضل و لا یشقی).
و برای اینکه تکلیف آنها که فرمان حق را فراموش میکنند نیز روشن گردد اضافه می کند ((و کسی که از یاد من رویگردان شود، زندگی سخت و تنگی خواهد داشت (و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا).
((و در قیامت او را نابینا محشور می کنیم)) (و نحشره یوم القیامة اعمی

).
در آنجا ((عرض می کند پروردگارا! چرا مرا نابینا محشور کردی در حالی که قبلا بینا بودم))؟! (قال رب لم حشرتنی اعمی و قد کنت بصیرا).
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 327
بلافاصله پاسخ میشنود: ((این به خاطر آنست که آیات ما به سراغ تو آمد همه را بدست فراموشی سپردی و از مشاهده آن چشم پوشیدی و تو امروز به دست فراموشی سپرده خواهی شد)) (قال کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها و کذلک الیوم تنسی).
و چشمت از دیدن نعمتهای پروردگار و مقام قرب او نابینا می گردد.
سرانجام به صورت یک جمعبندی و نتیجهگیری در آخرین آیه مورد بحث میفرماید: ((این گونه کسانی را که راه اسراف را پیش گرفتند و ایمان به آیات پروردگارشان نیاوردند جزا می دهیم)) (و کذلک نجزی من اسرف و لم یؤ من بایات ربه).
((و عذاب آخرت از این هم شدیدتر و پایدارتر است)) (و لعذاب الاخرة اشد و ابقی).
نکته ها:
1 - غفلت از یاد حق و پی آمدهای آن
گاه می شود درهای زندگی به روی انسان به کلی بسته می شود، و دست به هر کاری میزند با درهای بسته روبهرو می گردد، و گاهی به عکس به هر جا روی می آورد خود را در برابر درهای گشوده میبیند، مقدمات هر کار فراهم است و بنبست و گرهی در برابر او نیست ، از این حال تعبیر به وسعت زندگی و از به ضیق یا تنگی معیشت تعبیر می شود، منظور از معیشت ضنک که در آیات بالا آمد نیز همین است .
گاهی تنگی معیشت به خاطر این نیست که درآمد کمی دارد، ای بسا پول
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 328
و در آمدش هنگفت است ، ولی بخل و حرص و آز زندگی را بر او تنگ می کند نه تنها میل ندارد در خانه اش باز باشد و دیگران از زندگی او استفاده کنند، بلکه گوئی نمی خواهد آن را به روی خویش بگشاید، به فرموده علی (علیه السلام) همچون فقیران زندگی می کند و همانند اغنیاء و ثروتمندان حساب پس می دهد)).
راستی چرا انسان گرفتار این تنگناها می شود، قرآن می گوید: عامل اصلیش اعراض از یاد حق است .
یاد خدا مایه آرامش جان ، و تقوا و شهامت است و فراموش کردن او مایه اضطراب و ترس و نگرانی است .
هنگامی که انسان مسئولیتهایش را به دنبال فراموش کردن یاد خدا به فراموشی بسپارد، غرق در شهوات و حرص و طمع می گردد، پیدا است ،

که نصیب او معیشت ضنک خواهد بود، نه قناعتی که جان او را پر کند، نه توجه به معنویت که به او غنای روحی دهد، و نه اخلاقی که او را در برابر طغیان شهوات باز دارد.
اصولا تنگی زندگی بیشتر به خاطر کمبودهای معنوی و نبودن غنای روحی است ، به خاطر عدم اطمینان به آینده و ترس از نابود شدن امکانات موجود، و وابستگی بیش از حد به جهان ماده است ، و آنکس که ایمان به خدا دارد و دل به ذات پاک او بسته ، از همه این نگرانیها در امان است .
البته تا اینجا سخن از فرد بود، هنگامی که به جامعه هائی که از یاد خدا روی گردانده اند وارد شویم ، مساله از این وحشتناکتر خواهد بود، جوامعی که علی رغم پیشرفت شگفتانگیز صنعت و علیرغم فراهم بودن همه وسائل زندگی در اضطراب و نگرانی شدید بسر میبرند، در تنگنای عجیبی گرفتارند و خود را محبوس و زندانی می بینند.
همه از هم میترسند، هیچکس به دیگری اعتماد نمی کند، رابطه ها تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 329
و پیوندها همه بر محور منافع شخصی است ، بار تسلیحات سنگین به خاطر ترس از جنگ بیشترین امکانات اقتصادی آنها را در کام خود فرو برده ، و پشتهایشان زیر این بار سنگین خم شده است .
زندانها مملو از جنایتکاران است و در هر ساعت و دقیقه طبق آمارهای رسمیشان ، قتلها و جنایتهای هولناکی رخ می دهد، آلودگی به مواد مخدر و فحشاء آنها را برده و اسیر ساخته است ، در محیط خانوادههاشان نه نور محبتی است ، و نه پیوند عاطفی نشاط بخشی ، آری این است زندگی سخت و معیشت ضنک آنها! رئیس جمهور اسبق آمریکا (کشور شیطان بزرگ) ((نیکسون)) در نخستین نطق ریاست جمهوریش به این واقعیت اعتراف کرد و گفت : ((ما گرداگرد خویش زندگانیهای تو خالی میبینیم ، در آرزوی ارضاء شدن هستیم ، ولی هرگز ارضاء نمی شویم))!
یکی دیگر از مردان معروف آنها که نقش او در جامعه به اصطلاح شادی آفریدن برای همه بود، می گوید: ((من می بینم انسانیت در کوچه تاریکی میدود که در انتهای آن جز نگرانی مطلق نیست !))
جالب اینکه در روایات اسلامی میخوانیم که از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند منظور از آیه من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا چیست ؟ فرمود: اعراض از ولایت امیر مؤ منان (علیه السلام) است آری آنکس که الگوی خود را از زندگی علی (علیه السلام) بگیرد همان ابرمردی که تمام دنیا در نظرش از یک برگ درخت کم ارزشتر بود آنچنان به خدا دل ببندد که جهان در نظرش کوچک گردد، او هر کس باشد، زندگی گشاده و وسیعی خواهد داشت ، اما آنها که این الگوها را فراموش کنند در هر شرائط گرفتار معیشت ضنک هستند. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 330

در روایات متعددی اعراض از یاد حق در آیه فوق به ترک حج برای کسانی که قادرند تفسیر شده ، و این به خاطر آنست که مراسم تکان دهنده حج ارتباط و پیوند مجددی برای انسان با خدا می آفریند و همین ارتباط و پیوند راهگشای زندگی او است ، در حالی که عکس آن سبب دلبستگی هر چه بیشتر به مادیات است که سرچشمه معیشت ضنک میباشد.
2 - نابینائی درون و برون
برای کسانی که از یاد خدا روی می گردانند دو مجازات در آیات فوق تعیین شده یکی معیشت ضنک در این جهان است که در نکته قبل به آن اشاره شد و دیگری نابینائی در جهان دیگر.
بارها گفته ایم عالم آخرت تجسم وسیع و گستردهای از عالم دنیا است ، و همه حقایق این جهان در آنجا به صورت متناسبی مجسم می گردد، آنها که چشم جانشان در این عالم از دیدن حقایق نابیناست در آنجا چشم جسمشان نیز نابینا خواهد بود، لذا هنگامی که می گویند ما قبلا بینا بودیم چرا نابینا محشور شدیم ؟ به آنها گفته می شود این به خاطر آنست که آیات الهی را بدست فراموشی سپردید (و این حالت انعکاس آن حالت است).
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که ظاهر بعضی از آیات قرآن آنست که همه مردم در قیامت بینا هستند و به آنها گفته می شود نامه اعمالتان را بخوانید (اقرء کتابک ... اسراء - 14) یا اینکه گنهکاران آتش جهنم را با چشم خود میبینند (و راءی المجرمون النار... کهف - 53) این تعبیرات با نابینا بودن گروهی چگونه سازگار است ؟
بعضی از مفسران بزرگ گفته اند وضع آن جهان با این جهان متفاوت است چه بسا افرادی نسبت به مشاهده بعضی از امور بینا هستند و از مشاهده بعضی دیگر تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 331
نابینا!، و به نقل مرحوم طبرسی از بعضی از مفسران انهم اعمی عن جهات الخیر لا یهتدی لشی ء منها: ((آنها در برابر آنچه خیر و سعادت و نعمت است نابینا هستند و آنچه عذاب و شر و مایه حسرت و بدبختی است بینا میباشند)) چرا که نظام آن جهان با نظام این جهان متفاوت است .
این احتمال نیز وجود دارد که آنها در پاره ای از منازل و مواقف نابینا هستند و در پاره ای بینا می شوند.
ضمنا منظور از فراموش شدن مجرمان در جهان دیگر این نیست که خداوند آنها را فراموش می کند بلکه روشن است که منظور معامله فراموشی با آنها کردن است ، همانگونه که در تعبیرات روزمره خود داریم که اگر کسی به دیگری بی اعتنائی کرد می گوید: چرا ما را فراموش کردی ؟

3 - اسراف در گناه
جالب اینکه در آیات فوق این مجازاتهای دردناک برای افرادی ذکر شده که اسراف میکنند و ایمان به آیات خدا نمی آورند.
تعبیر به ((اسراف)) در اینجا ممکن است اشاره به این باشد که آنها نعمتهای خداداد مانند چشم و گوش و عقل را در مسیرهای غلط به کار انداختند و اسراف چیزی جز این نیست که انسان نعمت را بیهوده بر باد دهد.
و یا اشاره به این است که گنهکاران دو دسته اند، گروهی گناهان محدودی دارند و ترسی از خدا در دل ، یعنی رابطه خود را به کلی با پروردگار نبریده اند اگر فرضا ظلم و ستمی می کند بر یتیم و بینوا روا نمی دارد و در عین حال خود را مقصر میشمرد و در پیشگاه خدا روسیاه میداند بدون شک چنین فردی گنهکار است و مستحق مجازات اما با کسی که بیحساب گناه می کند و هیچ قید و شرطی برای گناه قائل نیست و گاهی به انجام گناه افتخار می کند و یا گناه را کوچک تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 332
می شمرد، فرق بسیار دارد چرا که دسته اول ممکن است سرانجام در مقام توبه و جبران برآیند اما آنها که در گناه اسراف میکنند، نه .
4 - ((هبوط)) چیست ؟
((هبوط)) در لغت به معنی پائین آمدن اجباری است ، مانند سقوط سنگ از بلندی ، و هنگامی که در مورد انسان به کار رود به معنی پائین رانده شدن به عنوان مجازات است .
با توجه به اینکه آدم برای زندگی در روی زمین آفریده شده بود و بهشت نیز منطقه سرسبز و پر نعمتی از همین جهان بود، هبوط و نزول آدم در اینجا به معنی نزول مقامی است نه مکانی ، یعنی خداوند مقام او را به خاطر ترک اولی تنزل داد و از آنهمه نعمتهای بهشتی محروم ساخت و گرفتار رنجهای این جهان کرد.
قابل توجه اینکه مخاطب در اینجا به صورت تثنیه ذکر شد (اهبطا) یعنی شما هر دو هبوط کنید، ممکن است منظور آدم و حوا بوده باشد، و اگر در بعضی دیگر از آیات قرآن اهبطوا به صورت جمع ذکر شده به خاطر آنست که شیطان هم در این خطاب شرکت داشته چون او هم از بهشت بیرون رانده شد.
این احتمال نیز وجود دارد که مخاطب ، آدم و شیطان باشد، زیرا در جمله بعد از آن می گوید ((بعضکم لبعض عدو: ((بعضی از شما دشمن بعضی دیگر خواهید بود)).
بعضی از مفسران نیز گفته اند منظور از جمله ((بعضکم لبعض عدو)) که خطاب به صورت جمع است این است که میان آدم و حوا از یکسو و شیطان از سوی دیگر عداوت برقرار شد، یا میان آدم و فرزندانش از

یکسو و شیطان و ذریه اش تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 333
از سوی دیگر دشمنی برقرار شد.
ولی به هر حال مخاطب در جمله ((اما یاتینکم منی هدی)) (هر گاه هدایت من به سراغ شما بیاید) حتما فرزندان آدم و حوا هستند، زیرا هدایت الهی مخصوص آنها است ، اما شیطان و ذریه اش که حساب خود را از برنامه هدایت الهی جدا کرده اند در این خطاب مطرح نیستند. طه
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 334
آیه 128 - 130
آیه و ترجمه
أَ فَلَمْ یهْدِ لهُمْ کَمْ أَهْلَکْنَا قَبْلَهُم مِّنَ الْقُرُونِ یمْشونَ فی مَسکِنِهِمْ إِنَّ فی ذَلِک لاَیَتٍ لأُولی النُّهَی (128) وَ لَوْ لا کلِمَةٌ سبَقَت مِن رَّبِّک لَکانَ لِزَاماً وَ أَجَلٌ مُّسمًّی (129) فَاصبرْ عَلی مَا یَقُولُونَ وَ سبِّحْ بحَمْدِ رَبِّک قَبْلَ طلُوع الشمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبهَا وَ مِنْ ءَانَای الَّیْلِ فَسبِّحْ وَ أَطرَاف النهَارِ لَعَلَّک تَرْضی (130)
ترجمه :
128 - آیا برای هدایت آنها کافی نیست که بسیاری از پیشینیان را (که طغیان و فساد کردند) هلاک کردیم و اینها در مساکن (ویران شده) آنان رفت و آمد دارند در اینها دلائل روشنی است برای صاحبان عقل .
129 - و اگر سنت و تقدیر پروردگارت و ملاحظه زمان مقرر نبود عذاب الهی به زودی دامان آنها را میگرفت .
130 - بنابراین در برابر آنچه آنها می گویند صبر کن و قبل از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن و همچنین در اثناء شب و اطراف روز تسبیح و حمد پروردگارت را بجا آور تا خشنود شوی .
تفسیر:
از تاریخ گذشتگان عبرت بگیرید
از آنجا که در آیات گذشته بحثهای فراوانی از مجرمان به میان آ تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 335
نخستین آیات مورد بحث به یکی از بهترین و مؤ ثرترین طرق بیداری که مطالعه تاریخ پیشینیان است اشاره کرده چنین می گوید: آیا برای هدایت آنها همین کافی نیست که بسیاری از اقوام گذشته را که در قرون پیشین زندگی میکردند هلاک کردیم (ا فلم یهد لهم کم اهلکنا قبلهم من القرون).
همان کسانی که گرفتار مجازات دردناک الهی شدند و اینها در مساکن ویران شده آنان رفت و آمد دارند (یمشون فی مساکنهم).
اینها در مسیر رفت و آمد خود، به خانه های قوم عاد (در سفرهای یمن) و مساکن ویران شده قوم ثمود (در سفر شام) و منازل زیر و رو گشته قوم لوط (در سفر فلسطین) میگذرند، آثار آنها را میبینند، ولی درس عبرت

نمی گیرند ویرانیهائی که با زبان بیزبانی ، ماجراهای دردناک پیشین را بازگو می کند و به مردم امروز و آینده هشدار می دهد، فریاد میکشد و سرانجام ظلم و کفر و فساد را بیان میدارد.
آری ((در اینها دلائل روشن و آیات فراوانی است برای صاحبان عقل و اندیشه بیدار)) (ان فی ذلک لایات لاولی النهی).
موضوع عبرت گرفتن از تاریخ پیشینیان از مسائلی است که قرآن و احادیث اسلامی زیاد روی آن تکیه کرده است و حقا معلم بیدارکنندهای است چه بسیارند افرادی که از هیچ موعظهای پند نمی گیرند، اما دیدن صحنه هائی از آثار عبرتانگیز گذشتگان آنها را تکان می دهد و بسیار می شود که مسیر زندگی آنها را دگرگون میسازد. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 336
در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) میخوانیم : اغفل الناس من لم یتعظ بتغیر الدنیا من حال الی حال : غافلترین مردم کسی است که از دگرگون شدن دنیا اندرز نگیرد و از ورقگردانی لیل و نهار اندیشه نکند.
آیه بعد در حقیقت پاسخ به سؤ الی است که در اینجا مطرح می شود و آن اینکه چرا خداوند همان برنامهای را که برای مجرمان پیشین ترتیب داد برای این گروه ترتیب نمی دهد، قرآن می گوید: ((اگر سنت و تقدیر پروردگارت و زمان مقرر نبود، به زودی عذاب الهی دامان آنها را می گرفت)) (و لو لا کلمة سبقت من ربک لکان لزاما و اجل مسمی).
این سنت الهی که در قرآن در موارد متعدد به عنوان ((کلمه)) از آن یاد شده ، اشارهای به فرمان آفرینش دائر به آزادی انسانها است ، زیرا اگر هر مجرمی بلافاصله و بدون هیچگونه مهلت مجازات شود، ایمان و عمل صالح ، تقریبا جنبه اضطراری و اجباری پیدا می کند، و بیشتر به خاطر ترس و وحشت از مجازات فوری خواهد بود، بنابراین وسیله تکامل که هدف اصلی است نخواهد شد.
بعلاوه اگر حکم شود که همه مجرمان فورا مجازات شوند، کسی در روی زمین زنده نخواهد ماند (و لو یؤ اخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابة). (نحل - 61).
بنابراین باید مهلتی باشد تا گنهکاران به خود آیند و راه اصلاح در پیش گیرند، و هم فرصتی برای خودسازی ، به همه پویندگان راه حق داده شود.
تعبیر به ((اجل مسمی)) به طوری که از مجموعه آیات قرآن استفاده تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 337
می شود اشاره به زمان حتمی پایان زندگی انسان است .
به هر حال ستمکاران بیایمان و مجرمان جسور نباید از تاخیر عذاب الهی مغرور شوند، و این واقعیت را نادیده بگیرند که این لطف خدا، این سنت

الهی ، این قانون تکامل است که میدان را برای آنها گشوده .
سپس روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده ، می گوید: ((اکنون که بنا نیست این بدکاران فورا مجازات شوند تو در برابر آنچه آنها می گویند صابر و شکیبا باش)) (فاصبر علی ما یقولون).
و برای تقویت روحیه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و تسلی خاطر او دستور راز و نیاز با خدا و نماز و تسبیح را می دهد و می گوید: قبل از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن ، همچنین در اثناء شب و اطراف روز تسبیح و حمد پروردگارت را بجا آور تا راضی و خشنود شوی و قلب تو در برابر سخنان دردآور آنها ناراحت نشود (و سبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل غروبها و من آناء اللیل فسبح و اطراف النهار لعلک ترضی).
بدون شک این حمد و تسبیح مبارزهای است با شرک و بتپرستی در عین صبر و شکیبائی در برابر بدگوئیها و سخنان ناهنجار مشرکان .
ولی در اینکه منظور حمد و تسبیح مطلق است و یا اشاره به خصوص نمازهای پنجگانه روزانه ، در میان مفسران گفتگو است ، جمعی معتقدند که باید ظاهر عبارت را به همان معنی وسیعش رها کرد و از آن تسبیح و حمد مطلق استفاده نمود، در حالی که گروهی دیگر آنرا اشاره به نمازهای پنجگانه میدانند، به این تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 338
ترتیب که :
((قبل طلوع الشمس)) اشاره به نماز صبح .
و ((قبل غروبها)) اشاره به نماز عصر (یا اشاره به نماز ظهر و عصر است که وقت آنها تا غروب ادامه دارد).
((من آناء اللیل)) اشاره به نماز مغرب و عشاء و همچنین نماز شب است . اما تعبیر به ((اطراف النهار)) یا اشاره به نماز ظهر است ، زیرا اطراف جمع ((طرف)) به معنی جانب است و اگر روز را دو نیم کنیم نماز ظهر در یک طرف نیمه دوم قرار گرفته است .
از بعضی از روایات نیز استفاده می شود که ((اطراف النهار)) اشاره به نمازهای مستحبی است که انسان در اوقات مختلف روز میتواند انجام دهد، زیرا ((اطراف النهار)) در اینجا در مقابل ((آناء اللیل)) قرار گرفته و تمام ساعات روز را در بر میگیرد. (مخصوصا با توجه به این که اطراف به صورت جمع آمده در حالی که روز دو طرف بیشتر ندارد روشن می شود که اطراف معنی وسیعی دارد که ساعات مختلف روز را شامل می شود).
احتمال سومی نیز در تفسیر آیه وجود دارد که اشاره به اذکار خاصی باشد که در روایات اسلامی در این ساعات مخصوص وارد شده است ، مثلا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه فوق میخوانیم که امام (علیه السلام) فرمود: ((بر هر مسلمانی لازم است قبل از طلوع آفتاب و

قبل از غروب آن ده بار این ذکر را بگوید ((لا اله الا الله وحده لا شریک له ، له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شی ء قدیر)).
ولی به هر حال این تفسیرها منافاتی با هم ندارد، و ممکن است آیه هم اشاره به تسبیحات ، و هم اشاره به نمازهای واجب و مستحب در روز و شب باشد، و به این ترتیب تضادی در میان روایاتی که در این زمینه رسیده نخواهد بود، زیرا در بعضی تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 339
از روایات به اذکار مخصوص و در بعضی به نماز تفسیر شده است .
ذکر این نکته نیز لازم است که جمله ((لعلک ترضی)) در واقع نتیجه حمد و تسبیح پروردگار و شکیبائی در مقابل گفته آنها است ، چرا که این حمد و تسبیح و نمازهای شب و روز پیوند انسان را با خدا آنچنان محکم می کند که به هیچ چیز جز او نمی اندیشد، از حوادث سخت نمی هراسد ، و با داشتن چنین تکیه گاه محکمی از دشمنان واهمه نمی کند، و به این ترتیب آرامش و اطمینان روح و جان او را پر می کند.
و تعبیر به لعل (شاید) ممکن است اشاره به همان مطلبی باشد که در گذشته نیز در تفسیر این کلمه گفته ایم ، و آن این که لعل معمولا اشاره به شرائطی است که برای گرفتن نتیجه لازم میباشد، فی المثل نماز و ذکر خدا به شرطی مایه چنین آرامشی است که با حضور قلب و آداب کامل انجام گیرد.
ضمنا گرچه مخاطب در این آیه پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ولی قرائن نشان می دهد که این حکم جنبه عمومی دارد. طه
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 340
آیه 131 - 135
آیه و ترجمه
وَ لا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْک إِلی مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَجاً مِّنهُمْ زَهْرَةَ الْحَیَوةِ الدُّنْیَا لِنَفْتِنهُمْ فِیهِ وَ رِزْقُ رَبِّک خَیرٌ وَ أَبْقَی (131) وَ أْمُرْ أَهْلَک بِالصلَوةِ وَ اصطبِرْ عَلَیهَا لا نَسئَلُک رِزْقاً نحْنُ نَرْزُقُک وَ الْعَقِبَةُ لِلتَّقْوَی (132) وَ قَالُوا لَوْ لا یَأْتِینَا بِئَایَةٍ مِّن رَّبِّهِ أَ وَ لَمْ تَأْتهِم بَیِّنَةُ مَا فِی الصحُفِ الأُولی (133) وَ لَوْ أَنَّا أَهْلَکْنَهُم بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لا أَرْسلْت إِلَیْنَا رَسولاً فَنَتَّبِعَ ءَایَتِک مِن قَبْلِ أَن نَّذِلَّ وَ نخْزَی (134) قُلْ کلٌّ مُّتَرَبِّصٌ فَتَرَبَّصوا فَستَعْلَمُونَ مَنْ أَصحَب الصرَطِ السوِی وَ مَنِ اهْتَدَی (135)
ترجمه :
131 - و هرگز چشم خود را به نعمتهای مادی که به گروههائی از آنها دادهایم میفکن که اینها شکوفه های زندگی دنیاست و برای آنست که آنان را با آن بیازمائیم و روزی پروردگارت بهتر و پاید تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 341

132 - و خانواده خود را به نماز دستور ده و بر انجام آن شکیبا باش ما از تو روزی نمی خواهیم بلکه ما به تو روزی میدهیم و عاقبت نیک برای تقوا است .
133 - و آنها گفتند چرا (پیامبر) معجزه و نشانهای از سوی پروردگارش برای ما نمی آورد بگو آیا خبرهای روشن اقوام پیشین که در کتب آسمانی نخستین بوده است برای آنها نیامد.
134 - و اگر ما آنها را قبل از آن (قبل از نزول قرآن) با عذابی هلاک میکردیم (در قیامت) میگفتند پروردگارا چرا برای ما پیامبری نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم پیش از آنکه ذلیل و رسوا شویم . 135 - بگو همه (ما و شما) در انتظاریم (ما در انتظار وعده پیروزی بر شما هستیم و شما در انتظار شکست ما) حال چنین است انتظار بکشید اما به زودی میدانید چه کسی از اصحاب صراط مستقیم است و چه کسی هدایت یافته است .
تفسیر:
در این آیات دستوراتی به پیامبر داده شده که در حقیقت منظور از آن عموم مسلمانان است ، و تکمیلی است برای بحثی که در زمینه ((شکیبائی)) در آیات گذشته خواندیم .
((نخست می گوید هرگز چشم خود را به نعمتهای مادی که به گروههائی از آنها (کفار و مخالفان) داده ایم میفکن)) (و لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم).
آری ((این نعمتهای ناپایدار که شکوفه های زندگی دنیا است)) (زهرة الحیوة الدنیا).
شکوفه هائی که زود میشکفد و پژمرده می شود و پرپر می گردد و بر روی زمین میریزد، و چند صباحی بیشتر پایدار نمی ماند.
در عین حال ((اینها همه برای آن است که ما آنان را با آن بیازمائیم)) (لنفتنهم فیه). تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 342
و به هر حال ((آنچه پروردگارت به تو روزی داده بهتر و پایدارتر است)) (و رزق ربک خیر و ابقی).
خداوند انواع مواهب و نعمتها را به تو بخشیده است ، ایمان و اسلام ، قرآن و آیات الهی ، روزیهای حلال و پاکیزه و سرانجام نعمتهای جاودان آخرت این روزیها پایدارند و جاودانی .
در آیه بعد برای تلطیف روح پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و تقویت قلب او میفرماید: ((خانواده خود را به نماز دستور ده و خود نیز بر انجام آن شکیبا و پر استقامت باش)) (و اءمر اهلک بالصلوة و اصطبر علیها).
چرا که این نماز برای تو و خاندانت مایه پاکی و صفای قلب و تقویت روح و دوام یاد خدا است .
بدون شک ظاهر اهل در اینجا خاندان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)

بطور کلی است ، ولی از آنجا که این سوره در مکه نازل شده در آن زمان مصداق اهل ، خدیجه و علی (علیهماالسلام) بوده اند، و ممکن است بعضی دیگر از نزدیکان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را نیز شامل شود، ولی با گذشت زمان دامنه خاندان پیامبر گسترده شد.
سپس اضافه می کند اگر دستور نماز به تو و خاندانت داده شده است منافع و برکاتش تنها متوجه خود شما است ما از تو روزی نمی خواهیم بلکه به تو روزی می دهیم)) (لا نسئلک رزقا نحن نرزقک).
این نماز چیزی بر عظمت پروردگار نمی افزاید، بلکه سرمایه بزرگی برای تکامل شما انسانها و کلاس عالی تربیت است .
یا به تعبیر دیگر خداوند همچون پادشاهان و امیران نیست که از ملت خود باج میگرفتند و زندگی خود و اطرافیان را اداره میکردند، خداوند از همگان بینیاز است و همگان به او نیازمند. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 343
در حقیقت این تعبیر شبیه همان چیزی است که در سوره ذاریات آیه 56 - 58 وارد شده است ((و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون و ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین)): من جن و انس را نیافریدم مگر بخاطر اینکه عبادتم کنند، من از آنها روزی نمی طلبم ، و نمی خواهم طعامم دهند، خداوند روزی دهنده همگان است و صاحب قدرت مستحکم)).
و به این ترتیب نتیجه عبادات مستقیما به خود عبادت کنندگان باز می گردد.
و در پایان آیه اضافه می کند ((عاقبت و سرانجام نیک از آن تقوا است)) (و العاقبة للتقوی).
آنچه باقی میماند و سرانجامش مفید و سازنده و حیاتبخش است همان تقوا و پرهیزکاری است ، پرهیزکاران سرانجام پیروزند و بیتقوایان محکوم به شکست .
این احتمال در تفسیر جمله اخیر نیز وجود دارد که هدف آن تاکید در زمینه روح تقوا و اخلاص در عبادات است ، چرا که اساس عبادت همین است ، در آیه 37 سوره حج ، میخوانیم : ((لن ینال الله لحومها و لا دماؤ ها و لکن یناله التقوی منکم)): ((گوشتهای حیوانات قربانی و خونهای آنها به خدا نمی رسد، ولی تقوای شما به او میرسد)) آنچه به مقام قرب او از اعمال شما واصل می گردد پوسته و ظاهر آن نیست ، بلکه مغز و باطن و اخلاصی که در آن است به مقام قربش راه می یابد.
آیه بعد به یکی از بهانهجوئیهای کفار اشاره کرده می گوید: ((آنها گفتند چرا پیامبر معجزهای از سوی پروردگارش - آنچنان که ما میخواهیم - نمی آورد))
(و قالوا لو لا یاتینا بایة من ربه).
بلافاصله به آنها پاسخ می گوید : ((آیا خبرهای روشن اقوام پیشین که

در کتب آسمانی گذشته بوده است برای آنها نیامده))؟ (که پیدرپی برای آوردن معجزات بهانهجوئی میکردند و پس از مشاهده معجزات به کفر و انکار ادامه میدادند و عذاب شدید الهی دامنشان را میگرفت ، آیا نمی دانند اگر اینها نیز همین راه را بروند همان سرنوشت در انتظارشان است) (او لم تاتهم بینة ما فی الصحف الاولی).
این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور از ((بینه)) خود قرآن است که بیانگر حقایق کتب آسمانی گذشته در سطحی عالیتر است ، آیه فوق می گوید: اینها چرا معجزه میطلبند و بهانهجوئی میکنند مگر همین قرآن با این امتیازات بزرگ که حاوی حقایق کتب آسمانی پیشین است برای آنها کافی نیست .
تفسیر دیگری نیز برای این آیه گفته شده و آن اینکه پیامبر اسلام با اینکه درس نخوانده بود آنچنان کتاب روشن و آشکاری آورده که با آنچه در متون کتب آسمانی بوده هماهنگ است ، و این خود نشانه بر اعجاز آن میباشد، بعلاوه صفات پیامبر و کتابش با نشانه هائی که در کتب آسمانی پیشین آمده است کاملا تطبیق می کند، و این دلیل حقانیت او است .
به هر حال این بهانه جویان مردمی حق طلب نیستند بلکه دائما در فکر بهانهگیری تازهای میباشند حتی ((اگر ما آنها را قبل از نزول این قرآن و آمدن پیامبر اسلام مجازات و هلاک میکردیم در قیامت میگفتند پروردگارا چرا پیامبری برای ما نفرستادی ، تا از آیات تو پیروی کنیم پیش از آنکه ذلیل و رسوا شویم))؟!
(و لو انا اهلکناهم بعذاب من قبله لقالوا ربنا لو لا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک من قبل ان نذل و نخزی).
ولی اکنون که این پیامبر بزرگ با این کتاب با عظمت به سراغ آنها آمده هر روز سخنی می گویند و برای فرار از حق بهانهای می تراشند.
به آنها اخطار کن و ((بگو همه ما و شما در انتظاریم)) (قل کل متربص).
ما انتظار وعده های الهی را در مورد شما داریم ، شما هم در انتظار این هستید که مشکلات و مصائب دامان ما را بگیرد.
((اکنون که چنین است در انتظار باشید)) (فتربصوا).
((اما به زودی خواهید دانست چه کسانی اهل راه مستقیم و آئین حقند و چه کسانی به منزلگاه حق ، و نعمت جاودان الهی هدایت یافتند (فستعلمون من اصحاب الصراط السوی و من اهتدی).
و با این جمله قاطع و پرمعنی گفتگوی خود را با این منکران لجوج و بهانهجو در اینجا پایان می دهد.
خلاصه از آنجا که این سوره در ((مکه)) نازل شده ، و در آن زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مسلمانان تحت فشار شدیدی از ناحیه

دشمنان قرار داشتند خداوند در پایان این سوره به آنها دلداری می دهد: گاه می گوید: اموال و ثروتهای آنها که سرمایه زودگذر این دنیا است و برای آزمایش و امتحان است چشم شما را بخود متوجه نکند.
و گاه دستور به نماز و استقامت می دهد تا نیروی معنوی آنان را در برابر انبوه دشمنان تقویت کنند.
و سرانجام به مسلمانان بشارت می دهد که این گروه اگر ایمان نیاورند
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 346
سرنوشت شوم و تاریکی دارند که باید در انتظار آن باشند.
پروردگارا! ما را از هدایتیافتگان و اصحاب صراط مستقیم قرار ده .
خداوندا! به ما آن قدرت و شهامت عطا فرما که نه از انبوه دشمنان بترسیم ، و نه از حوادث سخت و مشکلات در هراس بیفتیم .
روح لجاجت و بهانهجوئی را از ما برگیر و توفیق پذیرش حق را به ما مرحمت کن .
پایان سوره طه
پنجشنبه 20 جمادی الثانیه (روز میلاد مسعود بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیهاالسلام) سال 1402 هجری قمری

تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 347
َسوره انبیاء
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده ، و دارای 112 آیه است
(آغاز جزء هفدهم قرآن مجید) تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 348
فضیلت سوره انبیاء
از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در فضیلت تلاوت این سوره چنین نقل شده : من قرء سورة الانبیاء حاسبه الله حسابا یسیرا، و صافحه و سلم علیه کل نبی ذکر اسمه فی القرآن : هر کس سوره انبیاء را بخواند خداوند حساب او را آسان می کند (و در محاسبه اعمالش روز قیامت سختگیری نخواهد کرد) و هر پیامبری که نام او در قرآن ذکر شده با او مصافحه کرده و سلام میفرستد. و از امام صادق (علیه السلام) میخوانیم : من قرء سورة الانبیاء حبا لها کان کمن رافق النبیین اجمعین فی جنات النعیم ، و کان مهیبا فی اعین الناس حیاة الدنیا: هر کس سوره انبیاء را از روی عشق و علاقه بخواند، با همه پیامبران در باغهای پر نعمت بهشت ، رفیق و همنشین می گردد، و در زندگی دنیا نیز در چشم مردم پر ابهت خواهد بود).
جمله ((حبا لها)) (از روی عشق و علاقه به این سوره) در واقع کلیدی است برای فهم معنی روایاتی که در زمینه فضیلت سوره های قرآن به ما رسیده ، یعنی هدف تنها تلاوت و خواندن الفاظ نیست ، بلکه عشق به محتوی است و مسلما عشق به محتوی بدون عمل معنی ندارد و اگر کسی چنین ادعائی کند که من عاشق فلان سورهام ، اما عملش بر ضد مفاهیم آن باشد دروغ می گوید.
بارها گفته ایم قرآن کتاب عقیده و عمل است و خواندن مقدمهای است برای اندیشیدن ، و اندیشیدن مقدمهای است برای ایمان و عمل !. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 349
محتوای سوره
1 - این سوره چنانکه از نامش پیدا است ، سوره پیامبران است ، چرا که نام شانزده پیامبر، بعضی ، با ذکر فرازهائی از حالاتشان و بعضی تنها به صورت اشاره در این سوره آمده است (موسی - هارون - ابراهیم - لوط - اسحاق - یعقوب - نوح - داود - سلیمان - ایوب - اسماعیل - ادریس - ذا الکفل - ذا النون (یونس) - زکریا و یحیی (علیهماالسلام).
بنابراین تکیه بحثهای مهم این سوره بر روی برنامه های انبیاء است .

علاوه بر اینها پیامبران دیگری هستند که نامشان صریحا در این سوره برده نشده ولی پیرامون آنها سخنی آمده است (مانند پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و حضرت مسیح).
2 - از این گذشته ویژگی سوره های مکی که از عقائد دینی ، مخصوصا از مبدء و معاد سخن می گوید، کاملا در این سوره منعکس است .
3 - در این سوره از وحدت خالق و اینکه جز او معبود و آفریدگاری نیست و نیز از آفرینش جهان بر اساس هدف و برنامه ، و وحدت قوانین حاکم بر این عالم و همچنین وحدت سرچشمه حیات و هستی ، و نیز وحدت موجودات در برنامه فنا و مرگ ، بحث به میان آمده است .
4 - بخش دیگری از این سوره ، از پیروزی حق بر باطل ، توحید بر شرک و لشکریان عدل و داد بر جنود ابلیس ، سخن گفته شده است .
5 - جالب اینکه این سوره با هشدارهای شدید نسبت به مردم غافل و بیخبر از حساب و کتاب آغاز شده ، و پایان آن نیز با هشدارهای دیگری در این زمینه تکمیل می گردد. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 350
پیامبرانی که نامشان در این سوره آمده بعضا بیان زندگی و برنامه های مشروحشان در سوره های دیگر ذکر شده است ولی در این سوره بیشتر روی این بخش از حالات انبیاء تکیه شده که آنها هنگامی که در تنگناهای سخت گرفتار میشدند چگونه دست توسل به دامان لطف حق میزدند و چگونه خداوند این بنبستها را بر آنها میگشود و از طوفان و گرداب نجاتشان می بخشید.
((ابراهیم)) به هنگامی که در آتش نمرود گرفتار شد.
((یونس)) هنگامی که در شکم ماهی فرو رفت .
((زکریا)) هنگامی که آفتاب عمر خود را نزدیک به غروب دید ولی جانشینی نداشت که برنامه هایش را تکمیل کند.
و همچنین سایر پیامبران به هنگام گرفتاری در طوفانهای سخت . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 351
آیه 1 - 5
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ اقْترَب لِلنَّاسِ حِسابُهُمْ وَ هُمْ فی غَفْلَةٍ مُّعْرِضونَ(1) مَا یَأْتِیهِم مِّن ذِکرٍ مِّن رَّبِّهِم محْدَثٍ إِلا استَمَعُوهُ وَ هُمْ یَلْعَبُونَ(2) لاهِیَةً قُلُوبُهُمْ وَ أَسرُّوا النَّجْوَی الَّذِینَ ظلَمُوا هَلْ هَذَا إِلا بَشرٌ مِّثْلُکمْ أَ فَتَأْتُونَ السحْرَ وَ أَنتُمْ تُبْصِرُونَ(3) قَالَ رَبی یَعْلَمُ الْقَوْلَ فی السمَاءِ وَ الاَرْضِ وَ هُوَ السمِیعُ الْعَلِیمُ(4) بَلْ قَالُوا أَضغَث أَحْلَمٍ بَلِ افْترَاهُ بَلْ هُوَ شاعِرٌ فَلْیَأْتِنَا بِئَایَةٍ کمَا أُرْسِلَ الاَوَّلُونَ(5)
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

1 - حساب مردم به آنها نزدیک شده اما آنها در غفلتند و رویگردانند!
2 - هر یادآوری تازهای از طرف پروردگارشان برای آنها بیاید با لعب و شوخی به آن گوش فرا میدهند.
3 - در حالی که قلوبشان در لهو و بیخبری فرو رفته است ، و این ستمگران پنهانی نجوی میکنند (و می گویند) آیا جز اینست که این یک بشری همچون شماست ؟ آیا شما به سراغ سحر میروید با اینکه می بینید؟! تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 352
4 - (اما پیامبر) گفت پروردگار من همه سخنان را چه در آسمان باشد و چه در زمین میداند و او شنوا و داناست .
5 - آنها گفتند (آنچه را محمد آورده وحی نیست) بلکه خوابهای آشفته است ، اصلا او به دروغ آنرا به خدا بسته ، نه او یک شاعر است ! (اگر راست می گوید) باید معجزهای برای ما بیاورد، همانگونه که پیامبران پیشین با معجزات فرستاده شدند .
تفسیر:
بهانه های رنگارنگ
این سوره - همانگونه که اشاره کردیم - با یک هشدار نیرومند به عموم مردم آغاز می شود، هشداری تکاندهنده و بیدارکننده ، می گوید: ((حساب مردم به آنها نزدیک شده ، در حالی که در غفلتند و روی گردانند)) (اقترب للناس حسابهم و هم فی غفلة معرضون).
عمل آنها نشان می دهد که این غفلت و بیخبری سراسر وجودشان را گرفته است ، و گرنه چگونه ممکن است انسان ایمان به نزدیکی حساب ، آنهم از حسابگری فوق العاده دقیق ، داشته باشد و اینچنین همه مسائل را سرسری بگیرد و آلوده هر گونه گناه باشد؟.
کلمه ((اقترب)) تاکید بیشتری از قرب دارد، و اشاره به این است که این حساب بسیار نزدیک شده .
تعبیر به ((ناس)) گر چه ظاهرا عموم مردم را شامل می شود و دلیل بر آن است که همگی در غفلتند ولی بدون شک همیشه موقعی که سخن از توده مردم گفته می شود استثناهائی وجود دارد، و در اینجا گروه بیدار دلی را که همیشه در فکر حسابند و برای آن آماده میشوند باید از این حکم مستثنی دانست .
جالب این که می گوید حساب به مردم نزدیک شده ، نه مردم به حساب ، گوئی حساب با سرعت به استقبال مردم میدود! ضمنا فرق میان غفلت و اعراض ممکن است از این نظر باشد که تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 353 آنها از نزدیکی حساب غافلند، و این غفلت سبب می شود که از آیات حق اعراض کنند در حقیقت ((غفلت از حساب)) علت است ، و ((اعراض از آیات حق)) معلول آن ، و یا منظور اعراض از خود حساب و آمادگی برای

پاسخگوئی در آن دادگاه بزرگ است ، یعنی چون غافلند خود را آماده نمی کنند و رویگردان می شوند.
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که نزدیک شدن حساب و قیامت به چه معنی است ؟
بعضی گفته اند: منظور آن است که باقیمانده دنیا در برابر آنچه گذشته کم است ، و به همین دلیل رستاخیز نزدیک خواهد بود (نزدیک نسبی) به خصوص اینکه از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود: بعثت انا و الساعة کهاتین !: بعثت من و روز قیامت مانند این دو است ! (اشاره به انگشت سبابه و وسطی که در کنار هم قرار دارند فرمود).
بعضی دیگر گفته اند: این تعبیر به خاطر بودن رستاخیز است ، همانگونه که در ضرب المثل معروف عرب میخوانیم : کل ما هو آت قریب (هر چه قطعا می آید نزدیک است).
در عین حال این دو تفسیر منافاتی با هم ندارند و ممکن است آیه اشاره به هر دو نکته باشد.
بعضی از مفسران مانند ((قرطبی)) این احتمال را نیز داده که ((حساب)) در اینجا اشاره به ((قیامت صغری)) یعنی مرگ است ، زیرا به هنگام مرگ نیز قسمتی از محاسبه و جزای اعمال به انسان میرسد. ولی ظاهرا آیه فوق ناظر به قیامت کبری است . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 354
آیه بعد یکی از نشانه های اعراض و رویگردانی آنها را به این صورت بیان می کند: هر ذکر و یادآوری تازه پروردگار که به سراغ آنها بیاید با شوخی و بازی و لعب به آن گوش فرا میدهند))! (ما یاتیهم من ذکر من ربهم محدث الا استمعوه و هم یلعبون).
هرگز نشده است که در برابر سوره یا آیه ، و خلاصه سخن بیدارکنندهای از ناحیه پروردگار، به طور جدی با آن برخورد کنند، ساعتی در آن بیندیشند و حداقل احتمال بدهند که این سخن در حیات و سرنوشت آنها اثر دارد آنها نه به حساب الهی فکر میکنند و نه به هشدارهای پروردگار.
اصولا یکی از بدبختیهای افراد جاهل و متکبر و خودخواه این است که همیشه نصائح و اندرزهای خیراندیشان را به شوخی و بازی میگیرند، و همین سبب می شود که هرگز از خواب غفلت بیدار نشوند، در حالی که اگر حتی یکبار به صورت جدی با آن برخورد کنند چه بسا مسیر زندگانی آنها در همان لحظه تغییر پیدا می کند.
کلمه ((ذکر)) در آیه فوق اشاره به هر سخن بیدارکننده است ، و تعبیر به ((محدث)) (تازه و جدید) اشاره به این است که کتب آسمانی ، یکی پس از دیگری نازل می گردد و سوره های قرآن و آیات آن هر کدام محتوای تازه و نوی دارد، که از طرق مختلف برای نفوذ در دلهای غافلان وارد می

شود، اما چه سود برای کسانی که همه اینها را به شوخی میگیرند.
اصولا گویا آنها از تازهها وحشت دارند، با همان خرافات قدیمی که از نیاکان خود به ارث برده اند دل خوش کرده اند، گوئی پیمان جاودانه بسته اند که با هر حقیقت تازهای مخالفت کنند، در حالی که اساس قانون تکامل بر این است که هر روز انسان را با مسائل تازه و نوینی مواجه میسازد.
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 355
باز برای تاءکید بیشتر می گوید: آنها در حالی هستند که دلهایشان در لهو و بیخبری فرو رفته است (لاهیة قلوبهم).
زیرا آنها از نظر ظاهر همه مسائل جدی را لعب و بازی و شوخی میپندارند (چنانکه جمله یلعبون به صورت فعل مضارع و مطلق به آن اشاره می کند) و از نظر باطن گرفتار لهو و اشتغال فکر به مسائل بیارزش و غافل کننده هستند. و طبیعی است چنین کسانی هرگز راه سعادت را نخواهند یافت .
بعد به گوشهای از نقشه های شیطانی آنها اشاره کرده میفرماید: این ظالمان گفتگوهای درگوشی خود را که برای توطئه انجام میدهند پنهان میدارند، و می گویند این یک بشر عادی همچون شما است (و اسروا النجوی الذین ظلموا هل هذا الا بشر مثلکم).
حال که او یک بشر عادی بیش نیست لابد این کارهای خارق العاده او و نفوذ سخنش چیزی جز سحر نمی تواند باشد آیا شما به سراغ سحر میروید با اینکه میبینید؟! (ا فتاتون السحر و انتم تبصرون).
گفتیم این سوره در ((مکه)) نازل شده ، و در آن ایام دشمنان اسلام کاملا نیرومند بودند، پس چه لزومی داشت که سخنان خود را مخفی کنند، حتی نجواهایشان را، (توجه داشته باشید که قرآن می گوید سخنان درگوشی را پنهان می کردند).
این ممکن است به خاطر آن باشد که آنها در مسائلی که جنبه توطئه و نقشه داشت به مشورت میپرداختند تا در برابر توده مردم با طرح واحدی در برابر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بایستند. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 356
بعلاوه آنها از نظر قدرت و زور مسلما جلو بودند ولی از نظر منطق و قدرت نفوذ کلام ، برتری با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مسلمانان بود، و همین برتری سبب میشد که آنها برای انتخاب برچسبها و پاسخهای ساختگی در برابر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به مشورتهای نهانی بنشینند.
به هر حال آنها در این گفتارشان روی دو چیز تکیه داشتند، یکی بشر بودن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و دیگری برچسب سحر، و در آیات بعد برچسبهای دیگری نیز خواهد آمد که قرآن به پاسخ آنها می پردازد.
ولی قرآن نخست به صورت کلی به آنها از زبان پیامبر (صلی اللّه علیه و

آله و سلّم) چنین پاسخ می گوید: ((پروردگار من هر سخنی چه در آسمان باشد و چه در زمین میداند))
(قال ربی یعلم القول فی السماء و الارض).
چنین تصور نکنید که سخنان مخفیانه و توطئه های پنهانی شما بر او مخفی باشد، ((چرا که او هم شنوا است و هم دانا)) (و هو السمیع العلیم).
او همه چیز را میداند و از همه کار با خبر است ، نه تنها سخنان را میشنود، از اندیشه هائی که از مغزها میگذرد، و تصمیمهائی که در سینه ها پنهان است آگاه است .
بعد از ذکر دو قسمت از بهانه جوئیهای مخالفان ، به چهار قسمت دیگر از آن پرداخته چنین می گوید: ((آنها گفتند آنچه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عنوان وحی آورده خوابهای آشفته و پراکندهای بیش نیست)) که او آنها را حقیقت و واقعیت میپندارد! (بل قالوا اضغاث احلام). تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 357
و گاه این سخن خود را عوض میکنند و می گویند: ((او مرد دروغگوئی است که این سخنان را به خدا افترا بسته))! (بل افتراه).
و گاه می گویند: ((نه او یک شاعر است و این آیات مجموعهای از تخیلات شاعرانه او است)) (بل هو شاعر).
و در آخرین مرحله می گویند: از همه اینها که بگذریم ((اگر او راست می گوید که فرستاده خدا است باید معجزهای برای ما بیاورد همانگونه که پیامبران پیشین با معجزات فرستاده شدند)) (فلیاتنا بایة کما ارسل الاولون).
بررسیهای این نسبتهای ضد و نقیض به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خود بهترین دلیل بر آن است که آنها حقطلب نبودند، بلکه هدفشان بهانه جوئی و به اصطلاح بیرون کردن حریف از میدان به هر قیمت و به هر صورت بوده است .
گاه ساحرش میخواندند، زمانی شاعر، گاه مفتری ، و گاه (العیاذ بالله) یک آدم خیالاتی که خوابهای پریشانش را وحی به حساب آورده !
گاه می گویند چرا تو انسانی ؟! و گاه با دیدن آنهمه معجزات باز بهانه معجزه دیگر می گیرند.
اگر ما دلیلی بر بطلان سخنانشان جز این پراکندهگوئی نداشتیم به تنهائی کافی بود، ولی در آیات بعد خواهیم دید که قرآن از طرق دیگر نیز به آنها پاسخ قاطع می گوید.
نکته :
آیا قرآن ، حادث است ؟
جمعی از مفسران در ذیل این آیات به تناسب کلمه ((محدث)) که در دومین آیه مورد بحث بود، گفتگوی فراوانی پیرامون حادث یا قدیم بودن

((کلام الله)) مطرح کرده اند، همان مسالهای که در زمان خلفای بنی عباس سالیان دراز مورد تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 358
جر و بحث بود و مدتی طولانی افکار گروهی از دانشمندان را به خود جلب کرده بود.
ولی ما امروز به خوبی میدانیم که این بحث بیشتر جنبه سرگرمی سیاسی داشته ، تا علمای اسلام را به خود مشغول دارند و از مسائل اصولی و اساسی که تماس با وضع حکومت و طرز زندگی مردم و حقایق اصلی اسلام دارد منصرف سازند.
امروز برای ما کاملا روشن است که اگر منظور از کلام الله محتوا و مضمون آنست ، بطور قطع قدیم است یعنی همیشه در علم خدا بوده و علم واسع پروردگار همیشه به آن احاطه داشته است .
و اگر منظور این الفاظ و این کلمات و این وحی است که بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده ، آن هم بدون شک ((حادث)) است .
کدام عاقل می گوید الفاظ و کلمات ازلی است ؟ یا نزول وحی بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از آغاز فرمان رسالت نبوده ؟ بنابراین ملاحظه میکنید هر طرف بحث را بگیریم مساله آفتابی و روشن است .
به تعبیر دیگر قرآن الفاظی دارد و معانی ، الفاظش قطعا حادث است و معانیش قطعا قدیم ، بنابراین جائی برای جر و بحث نیست .
وانگهی این بحث کدام مشکل علمی و اجتماعی و سیاسی و اخلاقی از جامعه اسلامی را حل می کند؟ و چرا بعضی از دانشمندان پیشین فریب شگردهای حاکمان مکار توطئه گر را خورده اند؟!
لذا می بینیم بعضی از امامان اهلبیت (علیه مالسلام) ضمن بیان روشن این مساله عملا به آنها هشدار دادند که از این گونه بحثها بپرهیزید. الأنبیاء
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 359
آیه 6 - 10
آیه و ترجمه
مَا ءَامَنَت قَبْلَهُم مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَهَا أَ فَهُمْ يُؤْمِنُونَ(6) وَ مَا أَرْسلْنَا قَبْلَک إِلا رِجَالاً نُّوحِى إِلَيهِمْ فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكرِ إِن كُنتُمْ لا تَعْلَمُونَ(7) وَ مَا جَعَلْنَهُمْ جَسداً لا يَأْكلُونَ الطعَامَ وَ مَا كانُوا خَلِدِينَ(8) ثمَّ صدَقْنَهُمُ الْوَعْدَ فَأَنجَيْنَهُمْ وَ مَن نَّشاءُ وَ أَهْلَكنَا الْمُسرِفِينَ(9) لَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ كتَباً فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَ فَلا تَعْقِلُونَ(10
ترجمه :
6 - تمام آبادیهائی را که پیش از اینها هلاک کردیم (تقاضای معجزات گوناگون کردند و پیشنهادشان عملی شد، ولی) هرگز ایمان نیاوردند، آیا اینها ایمان می آورند؟!
7 - ما پیش از تو جز مردانی که به آنها وحی میکردیم نفرستادیم (همه

انسان بودند و از جنس بشر) اگر نمی دانید از اهل اطلاع بپرسید.
8 - ما آنها را پیکرهائی که غذا نخوردند قرار نداریم ، آنها عمر جاویدان هم نداشتند.
9 - سپس وعدهای را که به آنها داده بودیم وفا کردیم ، آنها و هر کس را میخواستیم (از چنگال دشمنانشان) نجات دادیم ، و مسرفان را هلاک نمودیم . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 360
10 - ما بر شما کتابی نازل کردیم که وسیله تذکر (و بیداری) شما در آنست ، آیا اندیشه نمی کنید؟
تفسیر:
پیامبران همه از نوع بشر بودند
گفتیم در آیات گذشته شش نمونه از ایرادهای ضد و نقیض دشمنان اسلام به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بازگو شده است ، آیات مورد بحث نیز به پاسخ آنها پرداخته ، گاهی به صورت کلی و جمعی و گاه بعضی را بالخصوص پاسخ می گوید.
نخستین آیه مورد بحث اشاره به ((معجزات اقتراحی)) آنان کرده (منظور از معجزات اقتراحی ، پیشنهاد معجزات دلبخواه به عنوان بهانه گیری است) و می گوید: ((تمام شهرها و آبادیهائی که پیش از اینها هلاکشان کردیم تقاضای این گونه معجزات را کردند، ولی هنگامی که پیشنهادشان عملی شد هرگز ایمان نیاوردند، آیا اینها ایمان می آورند؟!)) (ما آمنت قبلهم من قریة اهلکناها ا فهم یؤ منون).
در ضمن به آنها اخطار می کند که اگر به تقاضای شما در زمینه معجزات اقتراحی پاسخ گفته شود و ایمان نیاورید، نابودی شما حتمی است !
این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که قرآن در این آیه به تمام ایرادهای ضد و نقیض آنها اشاره می کند و می گوید: این طرز برخورد با دعوت پیامبران راستین ، تازگی ندارد، همیشه افراد لجوج ، متوسل به این گونه بهانه ها میشدند، و سرانجام کارشان نیز چیزی جز کفر و سپس هلاکت و مجازات دردناک الهی نبود.
آیه بعد به پاسخ نخستین ایراد آنها در زمینه بشر بودن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بالخصوص پرداخته می گوید: تنها تو نیستی که پیامبری و در عین حال انسان ، تمام پیامبرانی تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 361 که پیش از تو آمدند، مردانی بودند که وحی به آنها میفرستادیم)) (و ما ارسلنا قبلک الا رجالا نوحی الیهم).
این یک واقعیت تاریخی است که همگان از آن آگاهند و اگر شما نمی دانید از آگاهان بپرسید)) (فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون).
اهل ذکر کیانند؟
بدون شک ((اهل ذکر)) از نظر مفهوم لغوی ، تمام آگاهان و مطلعان را در

بر میگیرد و آیه فوق بیانگر یک قانون کلی عقلائی در مورد ((رجوع جاهل به عالم)) است ، هر چند مورد و مصداق آیه ، دانشمندان اهل کتاب بودند ولی این مانع کلیت قانون نیست .
به همین دلیل دانشمندان و فقهای اسلام به این آیه برای مساله جواز تقلید از مجتهدان اسلامی استدلال کرده اند.
و اگر می بینیم در روایاتی که از طرق اهلبیت (علیهمالسلام) به ما رسیده ، اهل ذکر به علی (علیه السلام) یا سایر امامان اهلبیت (علیهمالسلام) تفسیر شده به معنی انحصار نیست ، بلکه بیان واضحترین مصداقهای این قانون کلی است .
توضیح بیشتر را در این باره ، در تفسیر آیه 43 سوره نحل (جلد 11 صفحه 240 تا 246) مطالعه فرمائید.
آیه بعد توضیح بیشتری در مورد بشر بودن پیامبران می دهد و می گوید: ((ما پیامبران را پیکرهائی که غذا نخورند قرار ندادیم و آنها هرگز عمر جاویدان نداشتند)) (و ما جعلناهم جسدا لا یاکلون الطعام و ما کانوا خالدین).
جمله ((لا یاکلون الطعام)) اشاره به چیزی است که در جای دیگر از قرآن در ارتباط با همین ایراد آمده است : و قالوا ما لهذا الرسول یاکل الطعام
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 362
و یمشی فی الاسواق : چرا این پیامبر غذا میخورد و در بازارها راه می رود؟! (فرقان - 7).
جمله ((ما کانوا خالدین)) نیز تکمیلی بر همین معنی است ، چرا که مشرکان میگفتند: خوب بود بجای بشر فرشتهای فرستاده میشد، فرشتهای که عمر جاودان داشته باشد و دست مرگ به دامان او دراز نشود! قرآن در پاسخ آنها می گوید: هیچیک از پیامبران پیشین عمر جاویدان نداشتند که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داشته باشد.
به هر حال بدون شک - همانگونه که بارها گفته ایم - رهبر انسانها باید از جنس خودشان باشد، با همان غرائز، عواطف ، احساسها، نیازها، و علاقه ها، تا دردهای آنها را لمس کند، و بهترین طریق درمان را با الهام گرفتن از تعلیماتش انتخاب نماید، تا الگو و اسوهای برای همه انسانها باشد و حجت را بر همه تمام کند.
سپس به عنوان تهدید و هشداری به منکران سرسخت و لجوج چنین می گوید: ما به پیامبرانمان وعده داده بودیم که آنها را از چنگال دشمنان رهائی بخشیم و نقشه های آنها را نقش بر آب کنیم ، آری ((ما سرانجام به این وعده خود وفا کردیم و صدق آن را آشکار ساختیم ، آنها و تمام کسانی را که میخواستیم نجات دادیم و مسرفان را هلاک نمودیم))! (ثم صدقناهم الوعد فانجیناهم و من نشاء و اهلکنا المسرفین).

آری همانگونه که سنت ما انتخاب کردن رهبران بشر از میان افراد بشر بود، این هم سنت ما بود که در برابر توطئه های مخالفان از آنها حمایت کنیم و اگر اندرزهای پیدرپی در آنها مؤ ثر نیفتاد، صفحه زمین را از لوث وجودشان پاک سازیم . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 363
پیدا است که منظور از ((و من نشاء)) (هر که را بخواهیم) خواستنی است که بر معیار ایمان و عمل صالح دور میزند، و نیز روشن است که منظور از ((مسرفان)) در اینجا کسانی است که در مورد خویشتن و جامعهای که در آن زندگی داشتند، اسراف کردند، از طریق انکار آیات الهی و تکذیب پیامبران .
لذا در جای دیگر قرآن میخوانیم : کذلک حقا علینا ننجی المؤ منین : ((این گونه بر ما حق و لازم بود که مؤ منان را نجات دهیم)) (یونس - 103).
در آخرین آیه مورد بحث در یک جمله کوتاه و پرمعنی ، به اکثر ایرادهای مشرکان مجددا پاسخ داده می گوید: ((ما بر شما کتابی نازل کردیم که وسیله بیداری شما در آن است آیا تعقل نمی کنید؟!)) (و لقد انزلنا الیکم کتابا فیه ذکرکم ا فلا تعقلون).
هر کس آیات این کتاب را که مایه تذکر و بیداری دل و حرکت اندیشه و پاکی جامعه ها است بررسی کند به خوبی میداند یک معجزه روشن و جاویدان است ، با وجود این معجزه آشکار که از جهات مختلف آثار اعجاز در آن نمایان است (از جهت جاذبه فوق العاده ، از جهت محتوی ، احکام و قوانین ، عقائد و معارف و...) آیا باز در انتظار ظهور معجزه دیگری هستید؟ کدام معجزه بهتر از این میتواند حقانیت دعوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را ثابت کند؟!
از این گذشته آیات این کتاب فریاد میزند، که سحر نیست ، واقعیت است و تعلیمات پرمحتوا و جذاب ، آیا باز هم میگوئید سحر است ؟!
آیا میتوان نسبت ((اضغاث احلام)) به این آیات داد؟ خوابهای پریشان و بیمعنی کجا و این سخنان موزون و منسجم کجا؟
آیا میتوان آن را دروغ و افترا شمرد؟ با اینکه آثار صدق از همه جای آن نمایان است ؟ تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 364
و آیا آورنده آن ((شاعر)) بوده ، در حالی که شعر بر محور تخیل دور می زند و آیات این کتاب همه بر اساس واقعیتها است ؟!
کوتاه سخن اینکه دقت و بررسی در این کتاب ثابت می کند که این نسبتهای ضد و نقیض ، وصله هائی است ناهمرنگ و سخنانی است مغرضانه و نابخردانه .
در اینکه کلمه ذ((کرکم)) در آیه فوق به چه معنی است ، مفسران بیانات گوناگونی دارند:
بعضی گفته اند: منظور این است که آیات قرآن ، مایه تذکر و بیداری

اندیشه های شما است ، چنانکه در جای دیگر می گوید: فذکر بالقرآن من یخاف وعید: ((به وسیله این قرآن کسانی را که از مجازات الهی می ترسند تذکر ده)) (ق - 45).
گروهی گفته اند: منظور این است که این قرآن ، نام و آوازه شما را در دنیا بلند می کند، یعنی مایه عز و شرف شما است ، شما مؤ منان و مسلمانان ، و یا شما قوم عرب ، که قرآن به زبان شما نازل شده ، و اگر از شما گرفته شود، نام و نشانی در جهان نخواهید داشت .
بعضی دیگر گفته اند: منظور این است که در این قرآن آنچه مورد نیاز شما در امر دین و دنیا است و یا در زمینه مکارم اخلاق است ، یادآوری شده .
گرچه این تفاسیر منافاتی با یکدیگر ندارد و ممکن است همه در تعبیر ذکرکم جمع باشند اما تفسیر نخست روشنتر به نظر می رسد.
و اگر گفته شود چگونه این قرآن مایه بیداری است ؟ در حالی که بسیاری از مشرکان شنیدند و بیدار نشدند، در پاسخ می گوئیم : بیدار کننده بودن قرآن جنبه اجباری و الزامی ندارد بلکه مشروط است به اینکه انسان خودش بخواهد و دریچه های قلبش را به روی آن بگشاید. الأنبیاء
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 365
آیه 11 - 15
آیه و ترجمه
وَ کَمْ قَصَمْنَا مِن قَرْیَةٍ کانَت ظالِمَةً وَ أَنشأْنَا بَعْدَهَا قَوْماً ءَاخَرِینَ(11) فَلَمَّا أَحَسوا بَأْسنَا إِذَا هُم مِّنهَا یَرْکُضونَ(12) لا تَرْکُضوا وَ ارْجِعُوا إِلی مَا أُتْرِفْتُمْ فِیهِ وَ مَسکِنِکُمْ لَعَلَّکُمْ تُسئَلُونَ(13) قَالُوا یَوَیْلَنَا إِنَّا کُنَّا ظلِمِینَ(14) فَمَا زَالَت تِّلْک دَعْوَاهُمْ حَتی جَعَلْنَهُمْ حَصِیداً خَمِدِینَ(15)
ترجمه :
11 - چه بسیار مناطق آباد ستمگری را که ما درهم شکستیم و بعد از آنها قوم دیگری روی کار آوردیم .
12 - آنها هنگامی که احساس عذاب ما را کردند ناگهان پا به فرار گذاشتند!.
13 - فرار نکنید و بازگردید به زندگی پرناز و نعمتتان ، و به مسکنهای پر زرق و برقتان ! تا سائلان بیایند و از شما تقاضا کنند (شما هم آنها را محروم بازگردانید)!
14 - گفتند: ای وای بر ما که ظالم و ستمگر بودیم . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 366
15 - و همچنان این سخن را تکرار می کردند تا ریشه آنها را قطع کردیم و آنها را خاموش ساختیم !.
تفسیر:
چگونه ستمگران در چنگال عذاب گرفتار شدند؟

در آیات مورد بحث به دنبال گفتگوهائی که در باره مشرکان و کافران لجوج گذشت سرنوشت آنها را با مقایسه با سرنوشت اقوام پیشین ، مشخص می کند.
نخست می گوید: ((چه بسیار شهرها و آبادیهای ظالم و ستمگری را که درهم شکستیم)) (و کم قصمنا من قریة کانت ظالمة).
((و بعد از آنها قوم و جمعیت دیگری را به روی کار و به میدان آزمایش آوردیم)) (و انشانا بعدها قوما آخرین).
با توجه به اینکه ((قصم)) به معنی شکستن تواءم با شدت است و حتی گاهی به معنی خرد کردن آمده ، و با توجه به اینکه تکیه روی ظلم و ستمگری این اقوام شده ، نشان می دهد که خداوند شدیدترین انتقام و مجازات را در مورد اقوام ظالم و ستمگر قائل است .
ضمنا اشاره به این می کند که اگر تاریخ گذشتگان را مورد بررسی قرار دهید، خواهید دانست که تهدیدهای پیامبر اسلام شوخی و بی حساب نیست ، واقعیت تلخی است که باید دقیقا به آن بیندیشید.
آنگاه شرح حال آنها را به هنگامی که دامنه عذاب در آبادی آنها گسترده می شد، و وضع بیچارگی آنان را در مقابل مجازات الهی مشخص می کند، می گوید: ((هنگامی که آنها احساس کردند عذاب الهی می خواهد دامنشان را بگیرد، تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 367
پا به فرار گذاردند)) (فلما احسوا باسنا اذا هم منها یرکضون).
درست همانند یک لشگر شکست خورده که شمشیرهای برهنه دشمن را پشت سر خود می بیند به هر سو پراکنده می شوند.
اما به عنوان توبیخ و سرزنش به آنها گفته می شود: ((فرار نکنید و بازگردید به سوی زندگانی پرناز و نعمتتان ! و به سوی کاخها و قصرها و مسکنهای پرزر و زیورتان ، شاید سائلان بیایند و از شما تقاضا کنند)) (لا ترکضوا و ارجعوا الی ما اترفتم فیه و مساکنکم لعلکم تسئلون).
این عبارت ممکن است اشاره به آن باشد که همواره در این زندگی پرناز و نعمتی که داشتند سائلان و تقاضاکنندگان بر در خانه هایشان رفت و آمد داشتند، با امید می آمدند و محروم بازمی گشتند به آنها می گوید: بازگردید و همان صحنه های نفرت انگیز را تکرار کنید، و این در حقیقت یکنوع استهزاء و سرزنش است .
بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که ((جمله لعلکم تسئلون)) اشاره ای به دستگاه پر زرق و برق و کبریائی آنها است که خود شخصا در گوشه ای می نشستند و مرتبا فرمان می دادند، و خدمتگذاران ، پی در پی نزد آنها می آمدند و سؤ ال از امر و فرمانشان می کردند.
اما اینکه گوینده این سخن کیست ؟ در آیه صریحا نیامده .
ممکن است ندائی وسیله فرشتگان خدا یا پیامبران و رسولانشان باشد

یا از درون ضمیر مخفی و وجدانشان .
در حقیقت این ندای الهی بوده است که به آنها گفته می شد: ((فرار نکنید و بازگردید)) که از یکی از این سه طریق به آنها می رسیده است .
جالب اینکه در اینجا از میان تمام نعمتهای مادی بالخصوص روی ((مسکن)) انگشت گذارده شده ، شاید به خاطر اینکه نخستین وسیله آرامش انسان وجود یک مسکن مناسب است ، و یا اینکه انسان غالبا بیشترین درآمد زندگی خود را صرف مسکنش می کند، و نیز بیشترین علاقه او به آن است .
به هر حال آنها در این هنگام بیدار می شوند، آنچه را قبلا شوخی می پنداشتند به جدیترین صورت در برابر خویش می بینند و فریادشان بلند می شود ((می گویند: ای وای بر ما که ظالم و ستمگر بودیم !)) (قالوا یا ویلنا انا کنا ظالمین).
اما این بیداری اضطراری که در برابر صحنه های جدی عذاب برای هر کس پیدا می شود بی ارزش است ، و اثری در تغییر سرنوشت آنها ندارد، لذا قرآن در آخرین آیه مورد بحث اضافه می کند: ((و همچنان این سخن را (وای بر ما ظالم و ستمگر بودیم) تکرار می کردند تا آنها را از ریشه ، قطع کردیم و آنها را خاموش ساختیم)) (و ما زالت تلک دعواهم حتی جعلناهم حصیدا خامدین).
همچون زراعتی درو شده (حصید) بر زمین می ریزند ، و شهر پر جوش و خروش و آبادشان به قبرستان ویران و خاموشی مبدل می گردد (خامدین)
الأنبياء

آیه 16 - 18
آیه و ترجمه
وَ مَا خَلَقْنَا السمَاءَ وَ الاَرْض وَ مَا بَيْنهُمَا لَعِبِينَ(16) لَوْ أَرَدْنَا أَن نَّتَّخِذَ لهْواً لاتخَذْنَهُ مِن لَّدُنَّا إِن كنَّا فَعِلِينَ(17) بَلْ نَقْذِف بِالحْقِّ عَلى الْبَطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَ لَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ(18)
ترجمه :
16 - ما آسمان و زمین و آنچه را در میان آنهاست برای بازی نیافریدیم .
17 - به فرض محال اگر می خواستیم سرگرمی انتخاب کنیم چیزی متناسب خود انتخاب می کردیم .
18 - بلکه ما حق را بر سر باطل می کوبیم تا آنرا هلاک سازد، و به این ترتیب باطل محو و نابود می شود، اما وای بر شما از توصیفی که می کنید.
تفسیر:
آفرینش آسمان و زمین بازیچه نیست

از آنجا که در آیات گذشته این حقیقت منعکس بود که ظالمان بی ایمان هدفی برای آفرینش خود جز عیش و نوش قائل نبودند، و در واقع عالم را بی هدف می پنداشتند، قرآن مجید در آیات مورد بحث برای ابطال این طرز فکر و اثبات وجود هدف با ارزشی برای آفرینش کل جهان مخصوصا انسانها چنین می گوید:
((ما آسمان و زمین و آنچه میان آن دو است بیهوده نیافریدیم)) (و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لاعبین) تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 370
این زمین گسترده ، این آسمان پهناور، و این همه موجودات متنوع و بدیعی که در صحنه آنها است نشان می دهد، غرض مهمی در کار بوده است ، آری هدف این بوده که از یکسو بیانگر آن آفریننده بزرگ باشند و نشانه ای از عظمتش ، و از سوی دیگر دلیلی بر ((معاد)) باشد و گرنه این همه غوغا برای این چند روز معنی نداشت .
آیا ممکن است انسانی در وسط بیابانی ، کاخ مجهزی با تمام وسائل فراهم کند، تنها برای اینکه در تمام عمر یک ساعت از آنجا می گذرد، در آن استراحت می کند؟
کوتاه سخن اینکه : اگر این جهان با عظمت را از دریچه چشم مردم بی ایمان بنگریم پوچ و بی هدف است ، تنها ایمان به ((مبدء)) و ((معاد)) است که آن را هدفدار می کند.
آیه بعد می گوید: اکنون که مسلم شد عالم بی هدف نیست ، این هم مسلم است که هدف این آفرینش ، سرگرمی خدا به امر خلقت نبوده است که این سرگرمی نامعقولی است : ((به فرض محال که ما می خواستیم وسیله ای برای سرگرمی خود انتخاب کنیم چیزی انتخاب می کردیم که متناسب ما باشد)) (لو اردنا ان نتخذ لهوا لاتخذناه من لدنا ان کنا فاعلین).
در حقیقت ((لعب)) به معنی کار بی هدف است ، و ((لهو)) اشاره به هدفهای نامعقول یا سرگرمیهاست .
آیه مورد بحث بازگوی دو حقیقت است : نخست با توجه به کلمه ((لو)) که در لغت عرب برای امتناع است ، اشاره به این می کند که محال است هدف پروردگار سرگرمی خویشتن باشد. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 371
سپس می گوید: به فرض که هدف سرگرمی بود باید سرگرمی مناسب ذات او باشد، از عالم مجردات و مانند آن ، نه عالم محدود ماده .
سپس با لحن قاطعی برای ابطال اوهام بیخردانی که دنیا را بی هدف یا تنها مایه سرگرمی می پندارند چنین می گوید: این جهان ، مجموعه ای است از حق و واقعیت ، چنین نیست که اساس آن بر باطل بوده باشد ((بلکه ما حق را بر سر باطل می کوبیم تا آنرا نابود و هلاک سازد و باطل

محو و نابود می شود)) (بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق).
و در پایان آیه می گوید: ((اما وای بر شما از این توصیفی که از بی هدفی عالم می کنید)) (و لکم الویل مما تصفون).
یعنی ما همواره دلائل عقلی و استدلالات روشن و معجزات آشکار خود را در برابر پندارها و اوهام بیهوده گرایان قرار می دهیم ، تا در نظر اندیشمندان و صاحبان عقل ، این پندارها درهم کوبیده و نابود شود.
دلائل شناسائی خدا روشن است ، دلائل وجود معاد آشکار، براهین حقانیت انبیاء، واضح ، و در حقیقت برای آنها که لجوج و بهانه گیر نیستند، حق از باطل کاملا قابل شناسائی است .
قابل توجه اینکه : جمله ((نقذف)) از ماده ((قذف)) به معنی پرتاب کردن است ، مخصوصا پرتاب کردن از راه دور، و از آنجا که پرتاب از راه دور،

و سرعت و قوت بیشتری دارد، این تعبیر بیانگر قدرت پیروزی حق بر باطل است ، کلمه ((علی)) نیز مؤ ید این معنی است ، زیرا این کلمه معمولا در موارد ((علو)) به کار می رود.
جمله ((ید مغه)) که به گفته راغب به معنی شکستن جمجمه و مغز سر است که حساسترین نقطه بدن انسان محسوب می شود، تعبیر رسائی است برای غالب بودن لشگر حق ، غلبه ای چشمگیر و قاطع .
تعبیر به ((اذا)) نشان می دهد که حتی در آنجائی که انتظار نمی رود حق پیروز شود ما این برنامه را انجام می دهیم .
تعبیر به ((زاهق)) که به معنی چیزی است که به کلی مضمحل شده نیز تاکید دیگری است بر این منظور.
و اینکه جمله ((نقذف)) و ((یدمغ)) به صورت فعل مضارع آمده دلیل بر استمرار این برنامه است .
نکته :
هدف آفرینش
در حالی که مادیها هدفی برای آفرینش قائل نیستند، چرا که مبدء آفرینش را طبیعت فاقد عقل و شعور و بی هدف می دانند، و به همین دلیل طرفدار پوچی در مجموعه هستی می باشند، فلاسفه الهی و پیروان ادیان همگی معتقد به وجود یک هدف عالی برای آفرینشند، زیرا مبدء قادر و حکیم عالم ، محال است کاری بی هدف انجام دهد.
اکنون این سؤ ال پیش می آید که این هدف چیست ؟
گاهی به خاطر مقایسه کردن خداوند به خود گرفتار این توهم می شویم که آیا خدا کمبودی داشته که می خواسته با آفرینش هستی و از جمله انسان ، آن کمبود را جبران کند؟! تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 373

آیا او نیازی به عبادت و نیایشهای ما دارد؟ آیا او می خواسته است شناخته شود و خلق را آفریده است تا شناخته گردد؟! ولی همانگونه که گفتیم این یک اشتباه بزرگ است که از مقایسه خدا و خلق ناشی می گردد، در حالی که در بحث شناخت صفات خدا، بزرگترین سد و مانع همین مقایسه نادرست است ، (لذا اصل اولی در این بحث آنست که ما بدانیم او در هیچ چیز به ما شباهت ندارد).
ما موجودی هستیم از هر نظر محدود، و به همین دلیل تمام تلاشهایمان برای رفع کمبودهایمان است ، درس می خوانیم ، تا با سواد شویم و کمبود علممان از بین برود، بدنبال کسب و کار می رویم تا با فقر و ناداری مبارزه کنیم ، لشکر و عسکر و نیرو تهیه می کنیم تا کمبود قدرتمان را در برابر حریف جبران کنیم حتی در مسائل معنوی و تهذیب نفس و سیر و مقامات روحانی ، باز تلاشها در جهت رفع کمبودها است .
ولی آیا آن وجودی که از هر نظر بینهایت است ، علم و قدرت و نیروهایش بیانتها، و از هیچ نظر کمبودی ندارد، معقول است کاری برای رفع کمبودش انجام دهد؟ از این تحلیل روشن به اینجا می رسیم که از یکسو آفرینش بی هدف نیست و از سوی دیگر این هدف به آفریدگار باز نمی گردد.
در اینجا به آسانی می توان نتیجه گرفت که هدف حتما و بدون شک چیزی مربوط به خود ماست .
با توجه به این مقدمه می توان دریافت که هدف آفرینش چیزی جز تکامل و تعالی ما نیست ، به تعبیر دیگر عالم هستی ، دانشگاهی است برای تکامل ما در زمینه علم .
پرورشگاهی است از نظر تربیتی برای تهذیب نفوس ما. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 374
تجارتخانه ای است برای کسب درآمدهای معنوی .
سرزمین زراعت پرباری است برای پرورش انواع محصولات انسان . آری (الدنیا مزرعة الاخرة ... الدنیا دار صدق لمن صدقها و دار غنی لمن تزود منها و دار موعظة لمن اتعظ منها).
این قافله از عالم عدم به حرکت درآمده و به سوی بینهایت دائما در حال پیشروی است .
قرآن مجید با اشارات کوتاه و بسیار پر معنی در آیات مختلف از یکسو به اصل وجود هدف در آفرینش اشاره می کند، و از سوی دیگر این هدف را مشخص می سازد.
در قسمت اول می گوید: ا یحسب الانسان ان یترک سدی : ((آیا انسان گمان می کند مهمل آفریده شده و بیهوده رها می شود)) (قیامت - 36) ا فحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون : ((آیا چنین پنداشتید که ما بیهوده شما را آفریدیم و به سوی ما بازگشت نمی کنید)) (مؤ منون -

115).
و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا: ((ما آسمان و زمین و آنچه میان آنها است بیهوده نیافریدیم ، این گمان و پندار کافران است)) (ص - 27).
و در قسمت دوم گاه در آیات قرآن ، هدف آفرینش ، عبودیت و بندگی خدا قرار داده شده ، و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون : ((من انسانها و جن را نیافریدم مگر برای اینکه عبادتم کنند)) (ذاریات - 56) بدیهی است عبادت مکتبی است برای پرورش انسان در ابعاد مختلف ، عبادت به معنی وسیع کلمه که تسلیم فرمان خدا بودن است روح و جان انسان را در زمینه های گوناگون تکامل می بخشد که شرح آن را در ذیل آیات مربوط به عبادات مختلف بیان کرده ایم . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 375
و گاه می گوید: هدف آفرینش آگاهی و بیداری و تقویت ایمان و اعتقاد شما است الله الذی خلق سبع سماوات و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شی ء قدیر: ((خدا همان کسی است که آسمانهای هفتگانه و زمینهائی همانند آن را آفرید، فرمان او در میان آنها جاری است ، همه اینها به خاطر آن بوده است تا شما بدانید خدا بر هر چیزی قادر است)) (طلاق - 12).
و گاه می گوید: هدف آفرینش آزمایش حسن عمل شما است الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا: ((او خدائی است که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را در میدان حسن عمل بیازماید و پرورش دهد)) (ملک - 2).
آیات سه گانه فوق که هر کدام به یکی از ابعاد سه گانه وجود انسان (بعد آگاهی و ایمان ، بعد اخلاق و بعد عمل) اشاره می کند بیانگر هدف تکاملی آفرینش است که به خود انسانها باز می گردد.
ذکر این نکته نیز لازم است که بعضی چنین تصور می کنند چون کلمه ((تکامل)) در آیات قرآن در این مباحث مطرح نشده است نکند این یک فکر وارداتی باشد؟ ولی پاسخ این ایراد روشن است ، زیرا ما در بند الفاظ خاص نیستیم مفهوم و مصداقهای تکامل در آیات فوق به خوبی روشن است ، آیا علم و آگاهی مصداق واضح آن نیست و همچنین پیشرفت در عبودیت و حسن عمل ؟!
در آیه 17 سوره محمد می خوانیم : و الذین اهتدوا زادهم هدی : ((آنها که در مسیر هدایت وارد شدند، خداوند بر هدایتشان می افزاید)) آیا تعبیر به ((افزایش)) چیزی جز تکامل است ؟!
در اینجا سؤ الی پیش می آید که اگر هدف تکامل بوده چرا خداوند از آغاز انسان را در همه ابعاد، کامل نیافرید تا نیازی به پیمودن مراحل تکامل نبوده باشد؟

سرچشمه این ایراد غفلت از این نکته است که شاخه اصلی ((تکامل ، تکامل اختیاری)) است ، و به تعبیر دیگر تکامل آنست که انسان راه را با پای خود تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 376
و اراده و تصمیم خویش بپیماید، اگر دست او را بگیرند و به زور ببرند نه افتخار است و نه تکامل ، فی المثل اگر انسان ، یک ریال از مال خود را با تصمیم و اراده خویش انفاق کند به همان نسبت راه کمال اخلاقی پیموده ، در حالی که اگر ملیونها از ثروت او را به اجبار بردارند و انفاق کنند، حتی یک گام هم در این راه پیش نرفته است ، و لذا در آیات مختلف قرآن مجید به این واقعیت تصریح شده که اگر خدا می خواست همه مردم به اجبار ایمان می آوردند ولی این ایمان برای آنها سودی نداشت (و لو شاء ربک لا من من فی الارض کلهم جمیعا - یونس - 99). الأنبیاء
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 377
آیه 19 - 25
آیه و ترجمه
وَ لَهُ مَن فی السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ مَنْ عِندَهُ لا یَستَکْبرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَ لا یَستَحْسرُونَ(19) یُسبِّحُونَ الَّیْلَ وَ النهَارَ لا یَفْترُونَ(20) أَمِ اتخَذُوا ءَالِهَةً مِّنَ الاَرْضِ هُمْ یُنشِرُونَ(21) لَوْ کانَ فِیهِمَا ءَالهَةٌ إِلا اللَّهُ لَفَسدَتَا فَسبْحَنَ اللَّهِ رَب الْعَرْشِ عَمَّا یَصِفُونَ(22) لا یُسئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ وَ هُمْ یُسئَلُونَ(23) أَمِ اتخَذُوا مِن دُونِهِ ءَالِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَنَکمْ هَذَا ذِکْرُ مَن مَّعِیَ وَ ذِکْرُ مَن قَبْلی بَلْ أَکْثرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ الحْقَّ فَهُم مُّعْرِضونَ(24) وَ مَا أَرْسلْنَا مِن قَبْلِک مِن رَّسولٍ إِلا نُوحِی إِلَیْهِ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلا أَنَا فَاعْبُدُونِ(25) تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 378
ترجمه :
19 - برای اوست آنچه در آسمانها و زمین است ، و آنها که نزد او هستند هیچگاه از عبادتش استکبار نمی کنند و هرگز خسته نمی شوند.
20 - شب و روز تسبیح می گویند و ضعف و سستی به خود راه نمی دهند.
21 - آیا آنها خدایانی از زمین برگزیدند که خلق می کنند و منتشر می سازند؟
22 - اگر در آسمان و زمین خدایانی جز الله بود فاسد می شدند (و نظام جهان برهم می خورد) منزه است خداوند پروردگار عرش از توصیفی که آنها می کنند.
23 - هیچکس بر کار او نمی تواند خرده بگیرد، ولی در کارهای آنها جای سؤ ال و ایراد است .
24 - آیا آنها جز خدا معبودانی برگزیدند؟ بگو دلیلتانرا بیاورید این سخن من و سخن (پیامبرانی است) که پیش از من بودند، اما اکثر آنها حق را نمی دانند و به این دلیل از آن رویگردانند.

25 - ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم که معبودی جز من نیست بنابراین تنها مرا پرستش کنید.
تفسیر:
شرک از پندار سرچشمه می گیرد
در آیات گذشته سخن از این واقعیت در میان بود که عالم هستی ، بی هدف نیست ، نه شوخی و بازیچه است و نه لهو و سرگرمی ، بلکه دارای هدف تکاملی حساب شده ای است برای انسانها.
و از آنجا که ممکن است این توهم به وجود آید که خدا چه نیازی به ایمان و عبادت ما دارد؟ آیات مورد بحث نخست به پاسخ این سخن می پردازد و می گوید: ((تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از آن اویند)) (و له من فی السماوات و الارض).
((و فرشتگانی که در محضر قرب پروردگار هستند هیچگاه از پرستش او تکبر ندارند و هرگز خسته نمی شوند)) (و من عنده لا یستکبرون عن

و لا یستحسرون).
دائما شب و روز تسبیح می گویند و کمترین ضعف و سستی به خود راه نمی دهند)) (یسبحون اللیل و النهار لا یفترون).
با این حال او چه نیازی به طاعت و عبادت شما دارد، این همه فرشتگان بزرگ ، شب و روز مشغول تسبیحند، او حتی نیاز به عبادت آنها هم ندارد، پس اگر دستور ایمان و عمل صالح و بندگی و عبودیت به شما داده ، سود و فایده اش متوجه خود شما است .
این نکته نیز جالب توجه است که در نظام بندگان و موالی ظاهری هر قدر بنده ای به مولا نزدیکتر باشد، خضوعش در برابر او کمتر است ، چرا که خصوصیت بیشتری دارد و مولا نسبت به او نیاز فزونتر!
اما در نظام عبودیت ((خلق)) و ((خالق)) قضیه بر عکس است ، هر قدر فرشتگان و اولیای خدا به او نزدیکتر می شوند، مقام عبودیتشان بیشتر می گردد.
پس از آنکه بیهودگی و بی هدفی عالم هستی در آیات گذشته ، نفی شد و مسلم گشت که این عالم دارای هدف مقدسی است ، در آیات مورد بحث به مساله وحدت معبود و مدیر و مدبر این جهان پرداخته ، چنین می گوید: ((آیا آنها خدایانی از زمین برگزیدند، خدایانی که می توانند موجودات زنده را بیافرینند و در جهان پخش کنند))؟! (ام اتخذوا الهة من الارض هم ینشرون). تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 380
این جمله در حقیقت اشاره به این است که معبود باید خالق باشد، مخصوصا خالق حیات و زندگی که روشنترین چهره های خلقت است ، این در حقیقت شبیه به همان چیزی است که در آیه 73 سوره حج می خوانیم :

ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا و لو اجتمعوا له : ((تمام معبودهائی را که جز خدا می خوانید حتی قدرت ندارند مگسی بیافرینند هر چند دست بدست هم دهند و متحد شوند)) با این حال آنها چگونه شایسته پرستش هستند.
تعبیر به ((الهة من الارض)) (خدایانی از زمین) اشاره به بتها و معبودهائی است که از سنگ و چوب و مانند آن می ساختند، و حاکم بر آسمانها می پنداشتند. آیه بعد، یکی از دلائل روشن نفی ((آلهه)) و خدایان مشرکان را به این صورت بیان می کند ((اگر در آسمان و زمین ، معبودها و خدایانی جز الله بود هر دو فاسد می شدند و نظام جهان بر هم می خورد)) (لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا).
((منزه و پاک است خداوند، پروردگار عرش ، از توصیفی که آنها می کنند)) (فسبحان الله رب العرش عما یصفون).
این نسبتهای ناروا، و این خدایان ساختگی و آلهه پنداری ، اوهامی بیش نیستند و دامان کبریائی ذات پاک او با این نسبتهای ناروا آلوده نمی گردد.

برهان تمانع
دلیلی که برای توحید و نفی آلهه در آیه فوق ، آمده است ، در عین سادگی و روشنی ، یکی از براهین دقیق فلسفی در این زمینه است که دانشمندان از آن ، به عنوان ((برهان تمانع)) یاد می کنند، خلاصه این برهان را چنین می توان بیان کرد:
ما بدون شک نظام واحدی را در این جهان حکمفرما می بینیم ، نظامی که در همه جهات هماهنگ است ، قوانینش ثابت و در آسمان و زمین جاری است ، برنامه هایش با هم منطبق ، و اجزایش متناسب است .
این هماهنگی قوانین و نظامات آفرینش از این حکایت می کند که از مبدء واحدی سرچشمه گرفته است چرا که اگر مبدءها متعدد بود و اراده ها مختلف ، این هماهنگی هرگز وجود نداشت و همان چیزی که قرآن از آن تعبیر به ((فساد)) می کند در عالم به وضوح دیده می شد.
ما اگر کمی اهل تحقیق و مطالعه باشیم ، از بررسی یک کتاب به خوبی می توانیم بفهمیم آن را یک نفر نوشته یا چند نفر؟ کتابی که تالیف یک نفر است ، هماهنگی و انسجام مخصوص در میان عبارات ، جمله بندیها، تعبیرات مختلف ، کنایات و اشارات ، عناوین و تیترها، طرز ورود و خروج در بحثها، خلاصه تمام قسمتهایش یکپارچه و همصدا است چرا که زائیده یک فکر و تراوش یک قلم است .
اما اگر دو یا چند نفر - هر چند همه دانشمند باشند و صمیمی و دارای روح همکاری نزدیک - هر کدام تالیف بخشی از آن را بر عهده گیرد، باز در اعماق عبارات و الفاظ، طرز بحثها، آثار این دوگانگی و چندگانگی نمایان

است .
دلیل آن هم روشن است ، زیرا دو نفر هر قدر همفکر و هم سلیقه باشند بالاخره دو نفرند، اگر همه چیز آنها یکی بود، یک نفر می شدند، بنابراین بطور قطع باید تفاوتهائی داشته باشند تا بتوانند دو نفر باشند و این تفاوت
سرانجام کار تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 382
خود را خواهد کرد، و اثرش را در نوشته های آنها خواهد گذاشت .
حال هر قدر این کتاب ، بزرگتر و مفصلتر باشد و در موضوعات متنوعتری بحث کند زودتر این ناهماهنگی احساس می شود.
کتاب بزرگ عالم آفرینش که عظمتش بقدری است که ما با تمام وجودمان در لابلای عباراتش گم می شویم ، نیز مشمول همین قانون است .
درست است که ما حتی در تمام عمر نمی توانیم تمام این کتاب را مطالعه کنیم اما با همین اندازه که توفیق مطالعه نصیب ما و کل دانشمندان جهان شده است ، آنچنان هماهنگی دارد که از وحدت مؤ لف به خوبی حکایت می کند، ما هر چه این کتاب عجیب را ورق می زنیم در همه جا آثار یک نظم عالی و انسجام و هماهنگی غیر قابل توصیف در میان کلمات و سطور و صفحاتش نمایان است .
اگر در اداره این جهان و نظامات آن ، اراده ها و مبدءهای متعددی دخالت داشت این هماهنگی امکانپذیر نبود.
راستی چرا دانشمندان فضائی می توانند سفینه های فضاپیما را با دقت کامل به فضا بفرستند، و قایق ماه نشین آن را دقیقا در همان محلی که از نظر علمی پیش بینی کرده اند فرود آورند، سپس آنرا از آنجا حرکت داده در محل پیش بینی شده در زمین پائین بیاورند؟! آیا این دقت محاسبات به خاطر این نیست که نظام حاکم بر کل هستی که پایه محاسبات این دانشمندان است دقیق و منسجم و هماهنگ است که اگر یک ذره ناهماهنگی (از نظر زمان یکصدم ثانیه) کم و زیادی در آن بود تمام محاسباتشان به هم می خورد.
کوتاه سخن اینکه : اگر دو یا چند اراده در عالم حاکم بود، هر یک اقتضائی داشت و هر کدام اثر دیگری را خنثی می کرد و سرانجام جهان به فساد می گرائید. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 383
سؤ ال :
در اینجا سؤ الی مطرح است که پاسخ آن را از توضیحات گذشته می توان دریافت ، سؤ ال این است : تعدد خدایان در صورتی منشا فساد در جهان می شود که آنها به مبارزه با یکدیگر برخیزند، اما اگر قبول کنیم آنها افرادی حکیم و آگاهند، حتما با کمک هم جهان را اداره می کنند. پاسخ این سؤ ال چندان پیچیده نیست ، حکیم بودن آنها، تعدد آنها را از بین نمی برد، هنگامی که بگوئیم آنها متعددند، مفهومش این است که از هر نظر یکی

نیستند، چرا که اگر از تمام جهات یکی بودند، یک خدا می شدند، بنابراین هر جا تعدد است حتما تفاوتها و اختلافاتی وجود دارد، که خواه ناخواه در اراده و عمل اثر می گذارد و جهان هستی را به هرج و مرج و فساد می کشاند. (دقت کنید). این برهان تمانع را به صورتهای دیگری نیز بیان کرده اند که از حوصله بحث ما بیرون است و آنچه در بالا گفتیم بهترین طرز بیان آن است .
در بعضی از این استدلالها، روی این تکیه شده است که اگر دو اراده در آفرینش حکمفرما بود، اصلا جهانی موجود نمی شد، در حالی که آیه فوق ، سخن از فساد جهان و اختلال نظم می گوید، نه از موجود نشدن جهان (دقت کنید).
جالب اینکه در حدیثی که هشام بن حکم از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده چنین می خوانیم : که امام (علیه السلام) در پاسخ مرد بی ایمانی که سخن از تعدد خدایان می گفت : فرمود: این دو خدائی که تو می گوئی یا هر دو قدیم و ازلی و نیرومندند و یا هر دو ضعیف و ناتوان ، یا یکی قوی و دیگری ضعیف ؟.
اگر هر دو قوی باشند چرا هر کدام دیگری را کنار نمی زند و تدبیر جهان را به تنهائی بر عهده نمی گیرد، و اگر چنین گمان کنی که یکی قوی و دیگری

ضعیف است ، توحید خدا را پذیرفته ای ، زیرا دومی ضعیف است و ناتوان ، بنابراین خدا نیست .
و اگر بگوئی آنها دو هستند، از دو حال خارج نیست ، یا از تمام جهات متفقند یا مختلف ، اما هنگامی که ما آفرینش را منظم می بینیم و کواکب آسمان هر کدام در مسیر ویژه خود سیر می کنند و شب و روز با نظم خاصی جانشین یکدیگر می شوند و خورشید و ماه هر یک ، برنامه ویژه خود را دارند، این هماهنگی تدبیر جهان و انسجام امورش دلیل بر این است که مدبر یکی است . از این گذشته ، اگر ادعا کنی خداوند دو تا است لابد در میان آنها باید فاصله ای (امتیازی) باشد تا دوگانگی درست شود، در اینجا آن فاصله (امتیاز) خود موجود سومی : ازلی خواهد بود، و به این ترتیب خدایان ، سه می شوند، و اگر بگوئی سه هستند، باید میان آنها دو فاصله (امتیاز) باشند، در این صورت باید به پنج وجود قدیم ازلی قائل شوی ، و به همین ترتیب ، عدد ، بالا می رود و سر از بینهایت در می آورد)).
آغاز این حدیث ، اشاره به برهان تمانع است ، و ذیل آن اشاره به برهان دیگری است ، که آن ((برهان فرجه)) یا ((تفاوت ما به الاشتراک ، و ما به الامتیاز)) می گویند.
در حدیث دیگری می خوانیم که ((هشام بن حکم)) از ((امام صادق)) (

علیه السلام) پرسید : ما الدلیل علی ان الله واحد؟ قال : اتصال التدبیر و تمام الصنع ، کما قال الله عز و جل : لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا.
((هشام می گوید: عرض کردم چه دلیلی بر یگانگی خدا وجود دارد؟ فرمود: پیوستگی و انسجام تدبیر جهان ، و کامل بودن آفرینش ، آنگونه که خداوند متعال فرموده : لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا (اگر در آسمان و زمین ، خدایانی جز

او بودند جهان به فساد کشانده می شد).
پس از آنکه با استدلالی که در آیه آمد توحید مدبر و اداره کننده این جهان اثبات شد، در آیه بعد می گوید ((او آنچنان حکیمانه جهان را نظم بخشیده که جای هیچ ایراد و گفتگو در آن نیست آری هیچکس بر کار او نمی تواند خرده بگیرد و از آن سؤ ال کند ، در حالی که دیگران چنین نیستند و در افعالشان جای ایراد و سؤ ال بسیار است)) (لا یسئل عما یفعل و هم یسئلون).
گرچه در تفسیر این آیه مفسران ، سخن بسیار گفته اند، ولی آنچه در بالا گفته شد از همه نزدیکتر به نظر می رسد.
توضیح اینکه : ما دو گونه سؤ ال داریم ، یکنوع سؤ ال ، سؤ ال توضیحی است که انسان از مسائلی بی خبر است و مایل است حقیقت آن را درک کند، حتی با علم و ایمان به اینکه کار انجام شده کار صحیحی بوده باز می خواهد نکته اصلی و هدف واقعی آن را بداند، اینگونه سؤ ال در افعال خدا نیز جائز است ، بلکه این همان سؤ الی است که سرچشمه کاوشگری و پژوهش در جهان خلقت و مسائل علمی محسوب می شود، و از این گونه سؤ الات چه در رابطه با عالم تکوین ، و چه تشریع یاران پیامبر و امامان بسیار داشتند.
اما نوع دیگر سؤ ال ، سؤ ال اعتراضی است ، که مفهومش این است عمل انجام شده نادرست و غلط بوده ، مثل اینکه به کسی که عهد خود را بی دلیل شکسته می گوئیم تو چرا عهدشکنی می کنی ؟ هدف این نیست که توضیح بخواهیم بلکه هدف آنست که ایراد کنیم .
مسلما این نوع سؤ ال در افعال خداوند حکیم معنی ندارد، و اگر گاهی از کسی سر بزند حتما به خاطر ناآگاهی است ، ولی جای این گونه سؤ ال در

افعال دیگران بسیار است .
در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که در جواب سؤ ال ((جابر جعفی)) از این آیه چنین فرمود: لانه لا یفعل الا ما کان حکمة و صوابا: ((برای اینکه او کاری را جز از روی حکمت و صواب انجام نمی دهد)).
ضمنا از این سخن به خوبی می توان نتیجه گرفت که اگر کسی سؤ الی از

نوع دوم داشته باشد دلیل بر آنست که هنوز خدا را به خوبی نشناخته و از حکیم بودن او آگاه نیست .
آیه بعد مشتمل بر دو دلیل دیگر در زمینه نفی شرک است ، که با دلیل گذشته مجموعا سه دلیل می شود.
نخست می گوید: ((آیا آنها جز خدا معبودانی برای خود انتخاب کرده اند؟! بگو دلیل خود را بیاورید)) (ام اتخذوا من دونه الهة قل هاتوا برهانکم).
اشاره به اینکه اگر از دلیل گذشته دائر به اینکه نظام عالم هستی دلیل بر توحید است صرف نظر کنید لااقل هیچگونه دلیلی بر اثبات شرک و الوهیت این خدایان وجود ندارد، انسان عاقل چگونه مطلبی را بی دلیل می پذیرد؟
سپس به آخرین دلیل اشاره کرده می گوید: ((این تنها من و همراهانم نیستند که سخن از توحید می گویند، بلکه تمام پیامبران و مؤ منان پیشین نیز همه موحد بودند)) (هذا ذکر من معی و ذکر من قبلی).
این همان دلیلی است که دانشمندان عقائد تحت عنوان اجماع و اتفاق پیامبران بر مساله یگانگی خدا ذکر کرده اند. و از آنجا که ممکن است گاهی کثرت بت پرستان (مخصوصا در شرائط زندگی مسلمانان در مکه که سوره انبیاء ناظر به آن است) برای بعضی مانع از تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 387
پذیرش توحید گردد، چنین اضافه می کند: ((اما اکثر آنها حق را نمی دانند لذا از آن روی گردانند)) (بل اکثرهم لا یعلمون الحق فهم معرضون).
همیشه مخالفت کردن اکثریت نادان در بسیاری از جامعه ها دلیلی بوده است ، برای اعراض ناآگاهان ، و قرآن در بسیاری از آیات ، چه آیاتی که در سوره های مکی نازل شده یا سوره های مدنی تکیه بر این اکثریت را شدیدا محکوم کرده است ، و برای آن هیچگونه ارزشی قائل نیست ، بلکه معیار را دلیل و منطق می شمرد.
و از آنجا که ممکن است بعضی بی خبران بگویند ما پیامبران مانند عیسی (علیه السلام) داریم که دعوت به خدایان متعدد کرده است ، قرآن در آخرین آیه مورد بحث با صراحت تمام می گوید: ((ما قبل از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه به او وحی نمودیم که معبودی جز من نیست ، و تنها مرا پرستش کنید)) (و ما ارسلنا من قبلک من رسول الا نوحی الیه انه لا اله الا انا فاعبدون).
و به این ترتیب ثابت می شود که نه عیسی و نه غیر او هرگز دعوت به شرک نکرده اند، و اینگونه نسبتها تهمت است . الأنبیاء
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 388
آیه 26 - 29
آیه و ترجمه
وَ قَالُوا اتخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَداً سبْحَنَهُ بَلْ ِعِبَادٌ مُّكْرَمُونَ(26) لا یَسبِقُونَهُ بِالْقَوْل وَ

هُم بِأمْرِهِ يَعْمَلَونَ(27) يَعْلَمُ مَا بَينَ أيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لا يَشفَعُونَ إلا لِمَنِ ارْتَضى وَ هُم مِّنْ خَشيَتِهِ مُشفِقُونَ(28)* وَ مَن يَقُلْ مِنهُمْ إنى إلَهٌ مِّن دُونِهِ فَذَلِک نجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِک نجْزِى الظلِمِينَ(29)
ترجمه :
26 - آنها گفتند خداوند رحمان فرزندی برای خود برگزیده ! منزه است (از این عیب و نقص) اینها (فرشتگان) بندگان شایسته او هستند.
27 - که هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند، و به فرمان او عمل می کنند.
28 - او همه اعمال امروز و آینده آنها را می داند، و هم گذشته آنها را، و آنها جز برای کسی که خدا از او خشنود است (و اجازه شفاعتش را داده) شفاعت نمی کنند و از ترس او بیمناکند.
29 - و هر کس از آنها بگوید من معبود دیگری جز خدا هستم کیفر او را جهنم می دهیم ، و اینگونه ستمگران را کیفر خواهیم داد.
تفسیر:
فرشتگان بندگان شایسته و فرمانبردار
از آنجا که در آخرین آیه بحث گذشته ، سخن از پیامبران الهی و تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 389
هر گونه شرک (و ضمنا نفی فرزند بودن حضرت مسیح) در میان بود، آیات مورد بحث همه در مورد نفی فرزند بودن فرشتگان است .
توضیح اینکه : بسیاری از مشرکان عرب عقیده داشتند که فرشتگان ، فرزندان خدا هستند، و به همین دلیل گاه آنها را پرستش می کردند، قرآن صریحا در آیات فوق ، این عقیده خرافی و بی اساس را محکوم کرده و بطلان آن را با دلائل مختلف بیان می کند.
نخست می گوید: ((آنها گفتند: خداوند رحمان فرزندی برای خود انتخاب کرده است)) (و قالوا اتخذ الرحمن ولدا).
اگر منظورشان فرزند حقیقی باشد که لازمه آن جسم بودن است ، و اگر ((تبنی)) (فرزند خواندگی) که در میان عرب معمول بوده است باشد، آن نیز دلیل بر ضعف و احتیاج است ، و از همه اینها گذشته اصولا کسی نیاز به فرزند دارد که فانی می شود، برای بقاء نسل و کیان و آثار او باید فرزندش حیات او را در درازمدت ادامه دهد، یا برای عدم احساس تنهائی و انس گرفتن یا کسب قدرت است ، اما یک وجود ازلی و ابدی و غیر جسمانی و از هر نظر بی نیاز، فرزند در مورد او معنی ندارد.
لذا بلافاصله می فرماید: ((منزه و پاک است او از این عیب و نقص)) (سبحانه).
سپس اوصاف فرشتگان را در شش قسمت بیان می کند که مجموعا دلیل روشنی است بر نفی فرزند بودن آنها:

1 - ((آنها بندگان خدا هستند)) (بل عباد).
2 - ((بندگانی شایسته و گرامی داشته)) (مکرمون).
آنها همچون بندگان گریزپا نیستند که تحت فشار مولی ، تن به خدمت می دهند بلکه بندگانی هستند، از هر نظر شایسته که راه و رسم عبودیت را خوب می دانند، و به آن افتخار می کنند، خدا نیز آنها را به خاطر اخلاصشان در عبودیت تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 390
گرامی داشته و مواهب خویش را به آنها افزایش داده است .
3 - آنها آنقدر مؤ دب و تسلیم و سر بر فرمان خدا هستند که ((هرگز در سخن گفتن بر او پیشی نمی گیرند)) (لا یسبقونه بالقول).
4 - و از نظر عمل نیز ((آنها تنها فرمان او را اجرا می کنند)) (و هم بامره یعملون).
آیا این صفات ، صفات فرزندان است یا صفات بندگان ؟!
سپس به احاطه علمی پروردگار نسبت به آنها اشاره کرده می فرماید: ((خداوند هم اعمال امروز و آینده آنها را می داند، و هم اعمال گذشته را، هم از دنیای آنها آگاه است و هم از آخرتشان ، هم قبل از وجودشان و هم بعد از وجودشان)) (یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم).
مسلما فرشتگان از این موضوع آگاهند که خدا یک چنین احاطه علمی به آنها دارد، و همین عرفان ، سبب می شود که آنها نه سخنی قبل از او بگویند و نه از فرمانش سرپیچی کنند و به این ترتیب این جمله می تواند در حکم تعلیل برای آیه سابق بوده باشد.
5 - بدون شک آنها که بندگان گرامی و شایسته خدا هستند برای نیازمندان شفاعت می کنند ولی باید توجه داشت هرگز برای کسی شفاعت نمی کنند مگر اینکه بدانند خدا از او خشنود است و اجازه شفاعت او را داده است (و لا یشفعون الا لمن ارتضی).
مسلما خشنودی خداوند و اجازه شفاعت دادن او، بی دلیل نمی تواند باشد تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 391
حتما به خاطر ایمان راستین و یا اعمالی است که پیوند انسان را با خدا محفوظ می دارد، به تعبیر دیگر انسان ممکن است آلوده گناه شود ولی اگر رابطه خویش را با پروردگار و اولیای الهی به کلی قطع نکند امید شفاعت در باره او هست . اما اگر پیوندش را از نظر خط فکری و عقیدتی به کلی برید، و یا از نظر عملی آنقدر آلوده بود که لیاقت شفاعت را از دست داد، در این موقع ، هیچ پیامبر مرسل یا فرشته مقربی شفاعت او نخواهد کرد.
این همان مطلبی است که در بحث فلسفه شفاعت ضمن بحثهای گذشته آوره ایم که شفاعت یک مکتب انسانساز است و وسیله ای است برای بازگرداندن آلودگان از نیمه راه و جلوگیری از یاس و نومیدی که خود

عاملی است برای غرق شدن در انحراف و گناه ، ایمان به این گونه شفاعت ، سبب می شود که افراد گنهکار رابطه خویش را با خدا و پیامبران و امامان قطع نکنند، همه پلها را پشت سر خود ویران ننمایند، و خط بازگشت را حفظ کنند.
ضمنا این جمله پاسخی است به آنها که می گفتند: ما فرشتگان را عبادت می کنیم تا در پیشگاه خدا برای ما شفاعت کنند، قرآن می گوید آنها از پیش خود هیچ کاری نمی توانند بکنند و هر چه می خواهید باید مستقیما از خدا بخواهید حتی اجازه شفاعت شفیعان را.
6 - به خاطر همین معرفت و آگاهی است که آنها تنها از او می ترسند و تنها ترس او را به دل راه می دهند (و هم من خشیته مشفقون).
آنها از این نمی ترسند که گناهی انجام داده باشند، بلکه از کوتاهی در عبادت یا ترک اولی بیمناکند.
جالب اینکه ((خشیت)) از نظر ریشه لغت به معنی هر گونه ترس نیست ،

بلکه ترسی است که تواءم با تعظیم و احترام باشد.
مشفق از ماده اشفاق به معنی توجهی است که آمیخته با ترس باشد (چون در اصل از ماده شفق گرفته شده که روشنی آمیخته با تاریکی است).
بنابراین ترس آنها از خداوند، همچون ترس انسان از یک حادثه وحشتناک نیست ، و همچنین اشفاق آنها همچون بیم انسان از یک موجود خطرناک نمی باشد بلکه ترس و اشفاقشان آمیزه ای است از احترام ، عنایت و توجه ، معرفت و احساس مسئولیت . روشن است که فرشتگان با این صفات برجسته و ممتاز و مقام عبودیت خالص هرگز دعوی خدائی نمی کنند، اما اگر فرضا ((کسی از آنها بگوید من معبودی جز خدا هستم ما کیفر او را جهنم می دهیم ، آری این چنین ظالمان را کیفر خواهیم داد)) (و من یقل منهم انی اله من دونه فذلک نجزیه جهنم کذلک نجزی الظالمین).
در حقیقت دعوی الوهیت یک مصداق روشن ظلم بر خویشتن و بر جامعه است و در قانون کلی ((کذلک نجزی الظالمین)) درج است . الأنبیاء

آیه 30 - 33
آیه و ترجمه
أَ وَ لَمْ یَرَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّ السمَوَتِ وَ الاَرْض کانَتَا رَتْقاً فَفَتَقْنَهُمَا وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ کلَّ شىْءٍ حَیٍ أَ فَلا یُؤْمِنُونَ(30) وَ جَعَلْنَا فى الاَرْضِ رَوَسىَ أَن تَمِیدَ بِهِمْ وَ جَعَلْنَا فِیهَا فِجَاجاً سبُلاً لَّعَلَّهُمْ یهْتَدُونَ(31) وَ جَعَلْنَا السمَاءَ سقْفاً محْفُوظاً وَ هُمْ عَنْ ءَایَتهَا مُعْرِضونَ(32) وَ هُوَ الَّذِى خَلَقَ الَّیْلَ وَ النهَارَ وَ الشمْس وَ الْقَمَرَ کلٌّ فى فَلَکٍ یَسبَحُونَ(33)

ترجمه :
30 - آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند و ما آنها را از یکدیگر باز کردیم ؟، و هر چیز زنده ای را از آب قرار دادیم ، آیا ایمان نمی آورند!
31 - و در زمین کوه های ثابت و پابرجائی قرار دادیم تا آنها در آرامش باشند ، و در آن درهها و راههائی قرار دادیم تا هدایت شوند.
32 - و آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم ، ولی آنها از آیات آن رویگردانند.
33 - او کسی است که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید که هر یک از آنها در مداری در حرکتند. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 394
تفسیر:
باز هم نشانه های خدا در جهان هستی
در تعقیب بحثهای گذشته پیرامون عقائد خرافی مشرکان و دلائلی که بر توحید ذکر شد، در آیات مورد بحث ، یک سلسله از نشانه های خداوند در نظام عالم هستی و تدبیر منظم آن بیان گردیده ، و تاکیدی است بر آن بحثها.
نخست می گوید : ((آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین پیوسته بودند و ما آنها را باز کردیم))؟! (او لم یر الذین کفروا ان السماوات و الارض کانتا رتقا ففتقناهما).
((و هر موجود زنده ای را از آب آفریدیم))؟ (و جعلنا من الماء کل شی ء حی).
((آیا با مشاهده این آیات و نشانه های ، باز هم ایمان نمی آورند)) (ا فلا یؤ منون).
در اینکه منظور از ((رتق)) و ((فتق)) (پیوستگی و جدائی) که در اینجا در مورد آسمانها و زمین گفته شده است چیست ؟ مفسران سخنان بسیار گفته اند که از میان آنها سه تفسیر، نزدیکتر به نظر می رسد و چنانکه خواهیم گفت هر سه تفسیر ممکن است در مفهوم آیه جمع باشد.
1 - به هم پیوستگی آسمان و زمین اشاره به آغاز خلقت است که طبق نظرات دانشمندان ، مجموعه این جهان به صورت توده واحد عظیمی از بخار سوزان بود که بر اثر انفجارات درونی و حرکت ، تدریجا تجزیه شد و کواکب و ستاره ها از جمله منظومه شمسی و کره زمین به وجود آمد و باز هم جهان در حال گسترش است .
2 - منظور از پیوستگی ، یکنواخت بودن مواد جهان است به طوری که تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 395
همه در هم فرو رفته بود و به صورت ماده واحدی خودنمائی می کرد، اما با گذشت زمان ، مواد از هم جدا شدند، و ترکیبات جدیدی پیدا کردند، و

انواع مختلف گیاهان و حیوانات و موجودات دیگر، در آسمان و زمین ظاهر شدند، موجوداتی که هر یک نظام مخصوص و آثار و خواص ویژه ای دارد، و هر کدام نشانه ای است از عظمت پروردگار و علم و قدرت بی پایانش .
3 - منظور از به هم پیوستگی آسمان این است که در آغاز بارانی نمی بارید و به هم پیوستگی زمین این است که در آن زمان گیاهی نمی روئید، اما خدا این هر دو را گشود، از آسمان باران نازل کرد و از زمین انواع گیاهان را رویانید. روایات متعددی از طرق اهل بیت (علیهمالسلام) به معنی اخیر اشاره می کند، و بعضی از آنها اشاره ای به تفسیر اول دارد. بدون شک ، تفسیر اخیر چیزی است که با چشم قابل رؤ یت است که چگونه از آسمان باران نازل می شود، و زمینها شکافته می شوند و گیاهان می رویند، و با جمله ((او لم یر الذین کفروا)) (آیا کسانی که کافر شدند ندیدند...) کاملا سازگار است ، و با جمله ((و جعلنا من الماء کل شی ء حی)) نیز هماهنگی کامل دارد.
ولی تفسیر اول و دوم نیز با معنی وسیع این جمله ها، مخالف نیست ، چرا که رؤ یت گاهی به معنی علم می آید، درست است که این علم و آگاهی برای همه نیست تنها دانشمندانند که می توانند در باره گذشته زمین و آسمان و به هم پیوستگی آنها و سپس جدائیشان آگاهیهائی پیدا کنند، ولی میدانیم قرآن کتاب یک قرن و یک عصر نیست ، بلکه راهنما و راهگشای انسانها در تمامی قرون و اعصار است . به همین دلیل آنچنان محتوای عمیقی دارد که برای هر گروه و هر عصر، تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 396
قابل استفاده است ، روی این حساب ما معتقدیم ، هیچ مانعی ندارد که آیه فوق دارای هر سه تفسیر باشد که هر کدام در جای خود، صحیح و کامل است ، و بارها گفته ایم استعمال لفظ در بیش از یک معنی نه تنها ایراد ندارد بلکه گاهی دلیل کمال فصاحت است ، و اینکه در روایات می خوانیم : ((قرآن دارای بطون مختلفی است)) نیز ممکن است اشاره به همین معنی باشد.
و اما در مورد پیدایش همه موجودات زنده از آب که در ذیل آیه فوق به آن اشاره شده دو تفسیر مشهور است :
1 - حیات همه موجودات زنده - اعم از گیاهان و حیوانات - به آب بستگی دارد، همین آبی که بالاخره مبدء آن بارانی است که از آسمان نازل شده .
دیگر اینکه ((ماء)) در اینجا اشاره به آب نطفه است که موجودات زنده معمولا از آن به وجود می آیند.
جالب اینکه دانشمندان امروز معتقدند که نخستین جوانه حیات در اعماق دریاها پیدا شده است ، به همین دلیل آغاز حیات و زندگی را از آب می دانند، و اگر قرآن آفرینش انسان را از خاک می شمرد، نباید فراموش کنیم

منظور از خاک همان طین (گل) است که ترکیبی است از آب و خاک .
این موضوع نیز قابل توجه است که طبق تحقیقات دانشمندان قسمت عمده بدن انسان و بسیاری از حیوانات را آب تشکیل می دهد (در حدود هفتاد درصد!). و اینکه بعضی ایراد کرده اند که آفرینش فرشتگان و جن با اینکه موجودات زنده ای هستند مسلما از آب نیست ، پاسخش روشن است ، زیرا هدف موجودات زنده ای است که برای ما محسوس است .
در حدیثی می خوانیم که : شخصی از امام صادق (علیه السلام) پرسید: آب چه طعمی دارد؟ امام نخست فرمود: سل تفقها و لا تسئل تعنتا: ((به منظور یاد گرفتن سؤ ال کن نه به منظور بهانه جوئی !)) سپس اضافه فرمود: طعم الماء طعم تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 397
الحیاة ! قال الله سبحانه و جعلنا من الماء کل شی ء حی : ((طعم آب ، طعم حیات و زندگی است ! خداوند می گوید: ما هر موجود زنده ای را از آب آفریدیم)).
مخصوصا هنگامی که انسان در تابستان پس از یک تشنگی طولانی و ممتد در آن هوای سوزان به آب گوارائی می رسد، موقعی که نخستین جرعه های آب را فرو می برد، احساس می کند که روح و جان به کالبدش دمیده می شود، در واقع امام می خواهد ارتباط و پیوستگی زندگی و آب را با این تعبیر زیبا مشخص کند.
آیه بعد اشاره به قسمت دیگری از نشانه های توحید و نعمتهای بزرگش کرده می گوید: ((ما در زمین کوه های ثابت و مستقری ایجاد کردیم تا انسانها را نلرزاند)) (و جعلنا فی الارض رواسی ان تمید بهم). در گذشته نیز گفته ایم کوهها همچون زرهی کرهای زمین را در بر گرفته اند و این سبب می شود که از لرزشهای شدید زمین که بر اثر فشار گازهای درونی است تا حد زیادی جلوگیری کند.
بعلاوه همین وضع کوهها، حرکات پوسته زمین را در مقابل جزر و مد ناشی از ماه به حداقل می رساند.
از سوی دیگر اگر کوهها نبودند سطح زمین همواره در معرض تندبادها قرار داشت و آرامشی در آن دیده نمی شد، همانگونه که در کویرها و بیابانهای خشک و سوزان چنین است . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 398
سپس به نعمت دیگری که آن هم از نشانه های عظمت او است اشاره کرده می گوید ما در لابلای این کوه های عظیم ، درهها و راههائی قرار دادیم ، تا آنها هدایت شوند و به مقصد برسند (و جعلنا فیها فجاجا سبلا لعلهم یهتدون).
براستی اگر این درهها و شکافها نبودند، سلسله های جبال عظیم موجود در زمین مناطق مختلف را آنچنان از هم جدا می کردند که پیوندشان از زمین به کلی گسسته می شد، و این نشان می دهد که همه این پدیده ها طبق

برنامه و حسابی است .
و از آنجا که آرامش زمین به تنهائی برای آرامش زندگی انسان کافی نیست بلکه باید از طرف بالا نیز ایمنی داشته باشد در آیه بعد اضافه می کند: ((ما آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم ولی آنها از آیات و نشانه های توحید که در این آسمان پهناور است رویگردانند)) (و جعلنا السماء سقفا محفوظا و هم عن آیاتها معرضون). منظور از آسمان در اینجا - همانگونه که سابقا هم گفته ایم - جوی است که گرداگرد زمین را گرفته ، و ضخامت آن صدها کیلومتر طبق تحقیقات دانشمندان می باشد، این قشر ظاهرا لطیف که از هوا و گازها تشکیل شده به قدری محکم و پرمقاومت است که هر موجود مزاحمی از بیرون به سوی زمین بیاید نابود می شود، و کره زمین را در برابر بمباران شبانه روزی سنگهای شهاب که از هر گلوله ای خطرناکترند حفظ می کند.
بعلاوه اشعه آفتاب که دارای قسمتهای مرگباری است به وسیله آن تصفیه می شود، و از نفوذ اشعه کشنده کیهانی که از بیرون جو، به سوی زمین سرازیر است جلوگیری می کند.
آری این آسمان سقف بسیار محکم و پایداری است که خدا آن را از انهدام

حفظ کرده است .
و در آخرین آیه مورد بحث به آفرینش شب و روز و خورشید و ماه پرداخته می گوید: ((او است که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید)) (و هو الذی خلق اللیل و النهار و الشمس و القمر).
((و هر کدام از اینها در مداری در حرکتند)) (کل فی فلک یسبحون).
نکته ها:
تفسیر کل فی فلک یسبحون
مفسران در تفسیر این جمله بیانات گوناگون دارند، اما آنچه با تحقیقات مسلم دانشمندان فلکی سازگار است ، این است که منظور از حرکت خورشید در آیه فوق یا حرکت دورانی به دور خویش است ، و یا حرکتی است که همراه منظومه شمسی دارد.
ذکر این نکته نیز لازم است که کلمه کل ممکن است اشاره به ماه و خورشید و همچنین ستارگان باشد که از کلمه لیل (شب) استفاده می شود.
بعضی از مفسران بزرگ نیز احتمال داده اند که اشاره به ((شب)) و ((روز)) و ((ماه)) و ((خورشید)) (هر چهار) باشد، زیرا شب که همان سایه مخروطی زمین است نیز برای خود مداری دارد، اگر کسی در بیرون کره زمین از دور به آن نگاه کند این سایه تاریک مخروطی را در گرد زمین دائما در حرکت می بیند و همچنین نور آفتاب که به زمین می تابد و روز را

تشکیل می دهد همانند استوانهای تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 400
است که در گرد این کره دائما نقل مکان می کند، بنابراین شب و روز نیز هر کدام برای خود مسیر و مکانی دارند.
این احتمال را نیز داده اند که منظور از حرکت خورشید حرکت آن در احساس ما باشد زیرا به نظر بینندگان زمینی خورشید و ماه هر دو در گردشند.
2 - آسمان سقف محکمی است
قبلا هم گفته ایم که ((سماء)) (آسمان) در قرآن به معانی مختلفی آمده است گاهی به معنی جو زمین یعنی قشر ضخیمی از هوا که دورادور کره خاک را فرا گرفته است آمده ، همانند آیه فوق ، در اینجا بد نیست توضیح بیشتری در باره استحکام این سقف عظیم از زبان دانشمندان علوم طبیعی بشنویم :
((فرانک آلن)) استاد فیزیک زیستی چنین می نویسد ((جوی که از گازهای نگهبان زندگی بر سطح زمین تشکیل شده آن اندازه ضخامت (و غلظت) دارد که بتواند همچون زرهی زمین را از شر مجموعه مرگبار بیست میلیون سنگهای آسمانی در روز که با سرعت در حدود 50 کیلومتر در ثانیه به آن برخورد می کنند در امان نگهدارد.
جو زمین علاوه بر کارهای دیگری که دارد درجه حرارت را بر سطح زمین در حدود شایسته برای زندگی نگاه می دارد، و نیز ذخیره بسیار لازم آب و بخار آب را از اقیانوسها به خشکیها انتقال می دهد که اگر چنین نبود همه قاره ها به صورت کویرهای خشک غیر قابل زیستی در می آمد، به این ترتیب باید گفت که اقیانوسها و جو زمین عنوان چرخ لنگری برای زمین دارند.
وزن بعضی از این شهابها که به سوی زمین سرازیر می شود به اندازه یک هزارم یک گرم است ولی نیروی آن بر اثر آن سرعت فوق العاده معادل نیروی تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 401
ذرات اتمی است که بمب مخرب را تشکیل می دهد! و حجم آن شهابها احیانا بیشتر از حجم یک دانه شن نیست !
در هر روز میلیونها از این شهابها پیش از رسیدن به سطح زمین می سوزند و یا به بخار تبدیل می شوند، ولی احیانا حجم و سنگینی بعضی شهابها بقدری زیاد است که از قشر گازی گذشته و به سطح زمین اصابت می کند.
از جمله شهابهائی که از چنگال غلاف گازی نامبرده عبور کرده و به زمین رسید شهاب عظیم و معروف ((سیبری)) است که در سال 1908 میلادی به زمین اصابت کرد و قطر آن طوری بود که حدود 40 کیلومتر زمین را اشغال کرد و باعث تلفات زیادی شد!

و دیگر شهابی است که در ((اریزونا)) آمریکا فرود آمد که به قطر 1 کیلومتر و عمق 200 متر بود و در هنگام سقوط آن شکاف عمیقی در زمین ایجاد شد و بر اثر انفجار آن شهابهای کوچک بسیاری که مساحت نسبتا زیادی از زمین را اشغال می کرد تولید گردید.
((کرسی موریسن)) می نویسد اگر هوای محیط زمین اندکی از آنچه هست رقیق تر می بود اجرام سماوی ، و شهابهای ثاقب که هر روز به مقدار چند میلیون عدد به آن اصابت می کنند و در همان فضای خارج منفجر و نابود می شوند، دائما به سطح زمین می رسیدند و هر گوشه آن را مورد اصابت قرار می دادند.
این اجرام فلکی به سرعتی در ثانیه از 6 تا چهل میل حرکت می کنند! و به هر چیز برخورد کنند ایجاد انفجار و حریق می نمایند اگر سرعت و حرکت این اجرام کمتر از آنچه هست می بود مثلا به اندازه سرعت یک گلوله بود همه آنها به سطح زمین می ریختند و نتیجه خرابکاری آنها معلوم بود از جمله اگر خود انسان در مسیر کوچکترین قطعه این اجرام سماوی واقع می شد شدت حرارت آنها که به سرعت نود برابر سرعت گلوله حرکت می کنند او را تکه پاره تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 402
و متلاشی می ساخت !
غلظت هوائی محیط زمین به اندازه ای است که اشعه کیهانی را تا میزانی که برای رشد و نمو نباتات لازم است به طرف زمین عبور می دهد، کلیه جرثومه های مضر را در همان فضا معدوم می سازد، و ویتامینهای مفید را ایجاد می نماید)). الأنبياء
آیه 34 - 35
آیه و ترجمه
وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشرٍ مِّن قَبْلِک الْخُلْدَ أَ فَإِین مِّت فَهُمُ الْخَلِدُونَ(34) کلُّ نَفْسٍ ذَائقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوکُم بِالشرِّ وَ الْخَیرِ فِتْنَةً وَ إِلَیْنَا تُرْجَعُونَ(35)
ترجمه :
34 - ما برای هیچ انسانی قبل از تو زندگی جاویدان قرار ندادیم (وانگهی آیا آنها که انتظار مرگ تو را می کشند) اگر تو بمیری آنها زندگی جاویدان دارند؟!
35 - هر انسانی طعم مرگ را می چشد، و ما شما را با بدیها و نیکیها آزمایش می کنیم ، و سرانجام به سوی ما باز می گردید.
تفسیر:
همه می میرند!
در قسمتی از آیات گذشته خواندیم که مشرکان برای تردید در نبوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به مساله انسان بودن او متوسل می شدند و معتقد بودند که پیامبر حتما باید فرشته باشد و خالی از هر گونه عوارض

بشری .
آیات مورد بحث اشاره ای به بعضی دیگر از ایرادات آنها است : گاه آنها می گفتند سر و صدائی که پیامبر - و به گفته آنها این شاعر - به راه انداخته دوامی

ندارد و با مرگش همه چیز پایان می یابد چنانکه در آیه 30 سوره طور می خوانیم ((ام یقولون شاعر نتربص به ریب المنون)):
و گاه چنین می پنداشتند که چون این مرد معتقد است خاتم پیامبران است باید هرگز نمی رد تا حافظ آئین خویش باشد، بنابراین مرگ او در آینده دلیلی خواهد بود بر بطلان ادعای او! قرآن در نخستین آیات فوق در جمله کوتاهی به آنها پاسخ می دهد و می گوید: ((ما برای هیچ بشری قبل از تو زندگی جاویدان قرار ندادیم)) (و ما جعلنا لبشر من قبلک الخلد).
این قانون تغییرناپذیر آفرینش است که هیچکس زندگی جاویدان ندارد. وانگهی اینها که از مرگ تو هم اکنون شادی می کنند اگر تو بمیری مگر خودشان زندگی جاویدان دارند؟! (ا فان مت فهم الخالدون).
شاید نیاز به توضیح نداشته باشد که بقای شریعت و دین و آئین نیاز به بقای آورنده آن ندارد، آئین ابراهیم (علیه السلام) و موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام) هر چند جاویدان نبودند ولی قرنها بعد از وفات این پیامبران بزرگ (و در مورد حضرت مسیح بعد از صعود او به آسمان) باقی ماندند.
بنابراین جاودانگی مذهب نیاز به پاسداری دائمی پیامبر ندارد، ممکن است جانشینان او خط او را ادامه دهند.
و اما اینکه آنها خیال می کنند با درگذشت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) همه چیز پایان می یابد در حقیقت کور خوانده اند، زیرا این سخن در مورد مسائلی صحیح است که قائم به شخص باشد، اسلام نه قائم به شخص پیامبر بود ، و نه اصحاب و یارانش آئینی بود زنده و پویا که بر اساس حرکت درونیش پیش می رود، و مرزهای زمان و مکان را می شکافد و به سیر خود ادامه می دهد.

سپس قانون کلی مرگ را در باره همه نفوس ، بدون استثناء چنین بازگو می کند: ((هر انسانی طعم مرگ را می چشد)) (کل نفس ذائقة الموت).
لازم به یادآوری است که واژه ((نفس)) در قرآن مجید در معانی مختلفی به کار رفته ، نخستین معنی نفس ((ذات)) یا خویشتن خویش است ، این معنی وسیعی است که حتی بر ذات پاک خداوند اطلاق می شود، چنانکه می خوانیم ((کتب علی نفسه الرحمة)) خداوند رحمت را بر خویش لازم کرده است (انعام آیه 12).
سپس این کلمه در انسان یعنی مجموعه جسم و روح او به کار رفته است مانند: من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس

جمیعا: ((کسی که انسانی را بدون اینکه قتلی انجام دهد یا فساد در زمین کرده باشد بکشد گوئی همه انسانها را کشته است)) (مائده آیه 32).
و گاهی در خصوص روح انسان استعمال شده مانند ((اخرجوا انفسکم)): ((فرشتگان قبض ارواح می گویند: روح خود را خارج کنید)) (انعام آیه 93).
پیدا است که منظور از ((نفس)) در آیات مورد بحث همان معنی دوم است بنابراین منظور بیان قانون کلی مرگ در باره انسانها است ، و به این ترتیب جای ایرادی در آیه باقی نمی ماند که تعبیر به نفس شامل خداوند یا فرشتگان هم می شود چگونه باید آیه را تخصیص زد و اینها را خارج کرد.
بعد از ذکر قانون عمومی مرگ این سؤ ال مطرح می شود که هدف از این حیات ناپایدار چیست و چه فایده ای دارد؟
قرآن در دنباله همین سخن می گوید: ((ما شما را با بدیها و نیکیها امتحان می کنیم ، و سرانجام به سوی ما باز می گردید)) (و نبلوکم بالشر و الخیر فتنة و الینا ترجعون).
جایگاه اصلی شما این جهان نیست بلکه جای دیگر است شما تنها تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 405
برای دادن امتحانی در اینجا می آئید و پس از پایان امتحان و کسب تکامل لازم به جایگاه اصلی خود که سرای آخرت است خواهید رفت .
قابل توجه اینکه در میان مواد امتحانی ((شر)) مقدم بر ((خیر)) ذکر شده و باید هم چنین باشد، زیرا آزمایش الهی هر چند گاهی با نعمت است و گاهی با بلا، ولی مسلما آزمایش بوسیله بلاها سختتر و مشکلتر است .
ذکر این نکته نیز لازم است که شر در اینجا به معنی شر مطلق نیست ، زیرا فرض این است شری که وسیله آزمایش و تکامل می باشد، بنابراین منظور شر نسبی است ، و اصولا در مجموع عالم هستی با بینش صحیح توحیدی شر مطلق وجود ندارد! (دقت کنید).
لذا در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) چنین می خوانیم که امام بیمار شده بود جمعی از برادران (و یاران) به عیادتش آمدند عرض کردند کیف نجدک یا امیر المؤ منین ؟ قال بالشر: ((حالتان چطور است ای امیر مؤ منان ؟ فرمود: شر است))!!
((قالوا ما هذا کلام مثلک : ((گفتند: این سخن شایسته مثل شما نیست)).
امام فرمود : ((ان الله تعالی یقول و نبلوکم بالشر و الخیر فتنه فالخیر الصحة و الغنا و الشر المرض و الفقر)): ((خداوند متعال می گوید ما شما را با ((شر)) و ((خیر)) آزمایش می کنیم ، خیر تندرستی است و بی نیازی و شر بیماری و فقر است)) (و این تعبیری است که من از قرآن مجید انتخاب کرده ام).
در اینجا سؤ ال مهمی باقی می ماند که خداوند چرا بندگان را آزمایش می کند، و اصولا آزمایش در مورد خداوند چه مفهومی دارد؟! پاسخ این سؤ ال

را در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه 155 سوره بقره آوره ایم که آزمایش در مورد خداوند به معنی پرورش دادن است (شرح کامل این موضوع را در آنجا مطالعه فرمائید). الأنبیاء
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 406
آیه 36 - 40
آیه و ترجمه
وَ إِذَا رَءَاک الَّذِینَ کفَرُوا إِن یَتَّخِذُونَک إِلا هُزُواً أَ هَذَا الَّذِی یَذْکرُ ءَالِهَتَکُمْ وَ هُم بِذِکرِ الرَّحْمَنِ هُمْ کفِرُونَ(36) خُلِقَ الانسنُ مِنْ عَجَلٍ سأُورِیکُمْ ءَایَتِی فَلا تَستَعْجِلُونِ(37) وَ یَقُولُونَ مَتی هَذَا الْوَعْدُ إِن کنتُمْ صدِقِینَ(38) لَوْ یَعْلَمُ الَّذِینَ کفَرُوا حِینَ لا یَکُفُّونَ عَن وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَ لا عَن ظهُورِهِمْ وَ لا هُمْ یُنصرُونَ(39) بَلْ تَأْتِیهِم بَغْتَةً فَتَبْهَتهُمْ فَلا یَستَطِیعُونَ رَدَّهَا وَ لا هُمْ یُنظرُونَ(40)
ترجمه :
36 - هنگامی که کافران تو را می بینند کاری جز استهزا کردن ندارند (و می گویند) آیا این همان کسی است که سخن از خدایان شما می گوید؟ در حالی که خودشان ذکر خداوند رحمن را انکار می کنند.
37 - (آری) انسان از عجله آفریده شده ، ولی عجله نکنید من آیات خود را به زودی به شما ارائه می دهم .
38 - آنها می گویند اگر راست می گوئید این وعده قیامت کی فرا می رسد؟!
39 - ولی اگر کافران می دانستند زمانی را که نمی توانند شعله های آتش را از صورت و از پشتهای خود دور کنند و هیچکس آنها را یاری نمی کند (اینقدر در باره قیامت تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 407
شتاب نمی کردند).
40 - آری این مجازات الهی بصورت ناگهانی به سراغشان می آید و مبهوتشان می کند آنچنانکه توانائی بر دفع آن ندارند و به آنها مهلت داده نمی شود.
تفسیر:
انسان از عجله آفریده شده !
باز در این آیات به بحثهای دیگری در ارتباط با موضع گیری مشرکان در برابر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برخورد می کنیم ، که بیانگر طرز تفکر انحرافی آنها در مسائل اصولی است نخست می گوید: هنگامی که کافران تو را می بینند کاری جز مسخره کردن تو ندارند)) (و اذا رءاک الذین کفروا ان یتخذونک الا هزوا).
آنها با بی اعتنائی به تو اشاره کرده می گویند: ((آیا این همان کسی است که خدایان و بتهای شما را به بدی یاد می کند))؟ (ا هذا الذی یذکر الهتکم

).
((در حالی که خود ذکر خداوند رحمان را انکار می کنند)) (و هم بذکر الرحمن هم کافرون). تعجب در این است که اگر کسی از این بتهای سنگی و چوبی بدگوئی کند - نه بدگوئی بلکه حقیقت را بیان نماید و بگوید اینها موجودات بی روح و فاقد شعور و بی ارزشی هستند، تعجب می کنند، اما اگر کسی منکر خداوند بخشنده و مهربانی شود که آثار رحمتش پهنه جهان را گرفته و در هر چیز دلیلی بر عظمت و رحمت او است ، برای آنها جای تعجب نیست . آری هنگامی که انسان به امری عادت کرد و خو گرفت و تعصب ورزید، در نظرش جلوه خواهد داشت هر چند بدترین امور باشد، و هر گاه نسبت به چیزی تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 408
عداوت ورزید کمکم در نظرش بد می شود، هر چند زیباترین و محبوبترین امور باشد.
سپس به یکی دیگر از کارهای زشت و بی رویه این انسانهای بی بندوبار اشاره کرده می فرماید: ((انسان از عجله آفریده شده)) (خلق الانسان من عجل).
گرچه مفسران در تفسیر کلمه ((انسان)) و ((عجل)) در اینجا بیانات گوناگونی دارند ولی پیدا است که منظور از انسان در اینجا نوع انسان است (البته انسانهای تربیت نایافته و خارج از قلمرو رهبری رهبران الهی).
و منظور از ((عجل)) شتاب و شتابزدگی است ، همانگونه که آیات بعد نیز شاهد گویای این مطلب است ، و در جای دیگر قرآن می خوانیم و کان الانسان عجولا: ((انسان ، عجول است)) (اسراء - 11).
در حقیقت تعبیر ((خلق الانسان من عجل)) یکنوع تاکید است ، یعنی آنچنان انسان عجول است که گوئی از ((عجله)) آفریده شده ، و تار و پود وجودش از آن تشکیل یافته ! و به راستی بسیاری از مردم عادی چنینند هم در خیر عجولند و هم در شر، حتی وقتی به آنها گفته می شود اگر آلوده کفر و گناه شوید، عذاب الهی دامنتان را می گیرد می گویند پس چرا این عذاب زودتر نمی آید؟! و در پایان آیه اضافه می کند: ((عجله نکنید من آیات خود را به زودی به شما نشان می دهم)) (ساوریکم آیاتی فلا تستعجلون).
تعبیر ((آیاتی)) در اینجا ممکن است اشاره به آیات و نشانه های عذاب و بلاها و مجازاتهائی باشد که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مخالفان را با آن تهدید می کرد و این سبک مغزان کرارا می گفتند: پس چه شد این بلاهائی که ما را با آن می ترسانی .
قرآن می گوید عجله نکنید، چیزی نمی گذرد که دامانتان را خواهد گرفت .
و نیز ممکن است اشاره به معجزاتی که دلیل بر صدق پیامبر اسلام (صلی

اللّه علیه و آله و سلّم) تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 409
است بوده باشد یعنی اگر کمی صبر کنید: معجزات کافی به شما ارائه داده خواهد شد.
این دو تفسیر منافاتی با هم ندارند، زیرا مشرکان در هر دو قسمت عجله داشتند و خداوند هم هر دو را به آنها ارائه داد، هر چند تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد و با آیات بعد متناسب تر است .
باز انگشت روی یکی از تقاضاهای عجولانه آنها گذاشته می گوید: ((آنها می گویند: این وعده قیامت اگر راست می گوئید کی فرا می رسد؟!)) (و یقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین).
آنها با بی صبری تمام ، در انتظار قیام قیامت بودند، غافل از اینکه فرا رسیدن قیامت همان و بیچارگی و بدبختی تمام عیار آنها همان ، ولی چه می توان کرد، انسان عجول حتی در راه بدبختی و نابودی خود نیز عجله می کند.
تعبیر به ان کنتم صادقین به صورت جمع (اگر راست می گوئید) با اینکه مخاطب پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود به خاطر آنست که پیروان راستین او را نیز در این خطاب شرکت داده شده اند، و ضمنا می خواستند بگویند، فرا نرسیدن قیامت دلیل بر این است که همه شما دروغگو هستید!
آیه بعد به آنها پاسخ می دهد، و می گوید: ((اگر کافران می دانستند زمانی را که نمی توانند شعله های آتش را از صورت و پشت خود دور سازند، و هیچکس به یاری آنها نخواهد شتافت ، هرگز تعجیل در عذاب نمی کردند، و نمی گفتند: قیامت کی فرا می رسد)) (لو یعلم الذین کفروا حین لا یکفون عن وجوههم النار و لا عن ظهورهم و لا هم ینصرون).
تعبیر به ((صورتها)) و ((پشتها)) در آیه فوق ، اشاره به این است که آتش
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 410
دوزخ چنان نیست که از یکسو آنها را احاطه کند، هم قسمت پیش روی آنها در آتش است و هم پشتها، گوئی در وسط آتش غرق و دفن می شوند!
و جمله ((و لا هم ینصرون)) اشاره به این است که این بتهائی را که گمان می برند شفیعان و یاوران آنها خواهند بود هیچ کاری از آنها ساخته نیست .
و جالب اینکه این مجازات الهی و آتش سوزان به صورت ناگهانی به سراغ آنها می آید آنچنانکه مبهوتشان می کند))! (بل تاتیهم بغتة فتبهتهم).
((و آنچنان غافلگیر و مقهورشان می سازد که قدرت بر دفع آن را ندارند)) (فلا یستطیعون ردها).
حتی اگر تقاضای مهلت کنند و بر خلاف آنچه تا آن وقت عجله می کردند درخواست تاخیر نمایند ((به آنها مهلت داده نمی شود)) (و لا هم ینظرون).
نکته ها:

1 - با توجه به آیات فوق این سؤ ال پیش می آید که اگر انسان طبیعتا عجول است پس چرا به دنبال آن نهی از عجله می کند و می گوید: ((فلا تستعجلون)) آیا این دو با هم متضاد نیست .
در پاسخ می گوئیم با توجه به اصل اختیار و آزادی اراده انسان و قابل تغییر بودن صفات و روحیات و ویژگیهای اخلاقی ، هیچگونه تضادی در کار نیست ، چرا که با تربیت و تزکیه نفس می توان این حالت را دگرگون ساخت .
2 - جمله ((بل تاتیهم بغتة فتبهتهم)) (عذاب الهی بطور ناگهانی به سراغ آنها می آید آنچنان که مبهوتشان می کند) ممکن است اشاره به این باشد که عذابهای قیامت همه چیزش با عذاب دنیا متفاوت است مثلا در باره آتش جهنم می خوانیم : ((نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة))
((آتش برافروخته تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 411
الهی که بر قلب آدمی می زند)) (همزه آیه 7).
یا اینکه در مورد آتشگیره جهنم می خوانیم ((وقودها الناس و الحجارة)):
((آتشگیره دوزخ مردم و سنگها هستند)) (بقره آیه 24).
این گونه تعبیرات نشان می دهد که آتش دوزخ غافلگیرانه و ناگهانی و مبهوت کننده است . الأنبیاء
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 412
آیه 41 - 45
آیه و ترجمه
وَ لَقَدِ استهْزِیَ بِرُسلٍ مِّن قَبْلِک فَحَاقَ بِالَّذِینَ سخِرُوا مِنهُم مَّا کانُوا بِهِ یَستهْزِءُونَ(41) قُلْ مَن یَکلَؤُکم بِالَّیْلِ وَ النَّهَارِ مِنَ الرَّحمَنِ بَلْ هُمْ عَن ذِکرِ رَبِّهِم مُّعْرِضونَ(42) أَمْ لهُمْ ءَالِهَةٌ تَمْنَعُهُم مِّن دُونِنَا لا یَستَطِیعُونَ نَصرَ أَنفُسِهِمْ وَ لا هُم مِّنَّا یُصحَبُونَ(43) بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلاءِ وَ ءَابَاءَهُمْ حَتی طالَ عَلَیْهِمُ الْعُمُرُ أَ فَلا یَرَوْنَ أَنَّا نَأتی الاَرْض نَنقُصهَا مِنْ أَطرَافِهَا أَ فَهُمُ الْغَلِبُونَ(44) قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُکم بِالْوَحْیِ وَ لا یَسمَعُ الصمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا یُنذَرُونَ(45)
ترجمه :
41 - (اگر تو را استهزا کنند نگران نباش) پیامبران پیش از تو را نیز استهزا کردند، اما سرانجام آنچه را (از عذابهای الهی) مسخره می کردند دامان استهزا کنندگان را گرفت تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 413
42 - بگو چه کسی شما را در شب و روز از (مجازات) خداوند رحمان نگاه می دارد؟ ولی آنها از یاد پروردگارشان روی گردانند.
43 - آیا آنها خدایانی دارند که می توانند از آنان در برابر ما دفاع کنند؟ (این خدایان ساختگی حتی) نمی توانند خودشان را یاری دهند (تا چه رسد به دیگران) و نه از ناحیه ما بوسیله نیروئی یاری می شوند.
44 - ما آنها و پدرانشان را از نعمتها بهره مند ساختیم تا آنجا که عمر

طولانی پیدا کردند (و مایه غرور و طغیانشان شد) آیا نمی بینند که ما مرتبا از زمین (و اهل آن) می کاهیم آیا آنها غالبند (یا ما)؟!
45 - بگو من تنها بوسیله وحی شما را انذار می کنم ولی آنها که گوشهایشان کر است هنگامی که انذار می شوند سخنان را نمی شنوند!
تفسیر:
گوش اگر گوش تو...
در آیات گذشته دیدیم که مشرکان و کفار، پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به باد استهزاء می گرفتند، همان کاری که عادت دیرینه همه جاهلان مغرور است که واقعیتهای مهم و جدی را به شوخی و مسخره می گیرند.
در نخستین آیه مورد بحث به عنوان دلداری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و تسلی خاطر او می گوید: این تنها تو نیستی که مورد استهزاء واقع شده ای پیامبران قبل از تو را نیز استهزا کردند)) (و لقد استهزی ء برسل من قبلک).
((ولی سرانجام آنچه را از عذابهای الهی به باد مسخره گرفته بودند، دامان استهزاکنندگان را گرفت)) (فحاق بالذین سخروا منهم ما کانوا به یستهزئون).
بنابراین غم و اندوهی به خود راه مده و این گونه اعمال جاهلان نباید در روح بزرگ تو کمترین اثر بگذارد و یا در اراده آهنینت خللی وارد کند.
در آیه بعد می گوید: نه تنها در برابر عذاب خدا در قیامت ، کسی از شما دفاع نمی کند، در این دنیا نیز همین است بگو چه کسی شما را در شب

و روز در برابر مجازات خداوند رحمان حفظ و نگهداری می کند))؟ (قل من یکلؤ کم باللیل و النهار من الرحمان).
در واقع اگر خداوند آسمان ((جو زمین)) را سقف محفوظی قرار نداده بود (آنگونه که در آیات قبل گذشت) همین به تنهائی کافی بود که شما را شب و روز در معرض بمباران سنگهای آسمانی قرار دهد.
خداوند رحمان آنقدر به شما محبت دارد که ماموران مختلفی را برای حفظ و نگاهبانیتان قرار داده که اگر یک لحظه از شما جدا شوند سیل بلاها به سویتان سرازیر می شود.
قابل توجه اینکه : در این آیه به جای ((الله))، ((رحمان)) به کار رفته ، یعنی ببینید شما چقدر گناه کرده اید که حتی خداوندی را که کانون رحمت عامه است به خشم آورده اید.
سپس اضافه می کند: اما آنها از یاد پروردگارشان روی گردانند، نه به مواعظ و اندرزهای پیامبران او گوش فرا می دهند، و نه یاد خدا و نعمتهایش دل آنها را تکان می دهد، و نه لحظه ای اندیشه خود را در این

راه به کار می اندازند ((بلکه از یاد پروردگارشان روی گردانند)) (بل هم عن ذکر ربهم معرضون).
باز به عنوان سؤ ال می پرسد: این کافران ظالم و گنهکار در برابر کیفرهای الهی به چه چیز دل بسته اند؟ ((آیا آنها خدایانی دارند که می تواند از آنان در برابر ما دفاع کند؟! (ام لهم الهة تمنعهم من دوننا).
((این خدایان ساختگی آنها حتی نمی توانند خودشان را یاری دهند و از خویشتن دفاع کنند)) (لا یستطیعون نصر انفسهم).
((و نه از ناحیه ما به وسیله رحمت و نیروی معنوی یاری و همراهی می شوند)) تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 415
(و لا هم منا یصحبون).
آیه بعد اشاره به یکی از علل مهم سرکشی و طغیان افراد بی ایمان کرده می گوید: ((ما به این گروه و پدرانشان انواع نعمتها بخشیدیم تا آنجا که عمرهای طولانی پیدا کردند)) (بل متعنا هؤ لاء و آبائهم حتی طال علیهم العمر).
اما به جای اینکه این عمر طولانی و نعمت فراوان حس شکرگزاری را در آنها تحریک کرده و سر بر آستان عبودیت حق بگذارند مایه غرور و طغیانشان شد. ولی آیا آنها نمی بینند که این جهان و نعمتهایش پایدار نیست آیا نمی بینند که ما مرتبا از زمین و مردم زمین می کاهیم))؟! (ا فلا یرون انا ناتی الارض ننقصها من اطرافها).
اقوام و قبائل یکی بعد از دیگری می آیند و می روند، افراد کوچک و بزرگ هیچیک عمر جاویدان ندارند، و همه سر به نقاب فنا فرو می برند، اقوامی که از آنها قویتر و نیرومندتر و سرکشتر بودند همگی سر به تیره خاک کشیدند و حتی دانشمندان و بزرگان و علما که قوام زمین به آنها بود چشم از جهان فرو بستند! ((آیا با این حال آنها غالبند یا ما غالبیم))؟! (ا فهم الغالبون).
در اینکه منظور از جمله ((انا ناتی الارض ننقصها من اطرافها)) (ما به سراغ زمین می آئیم و مرتبا از اطراف آن می کاهیم) چیست ؟ مفسران بحثهای گونا - گونی دارند. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 416
1 - بعضی گفته اند منظور این است که خدا تدریجا از اراضی و سرزمینهای مشرکان می کاهد و بر بلاد مسلمین می افزاید.
اما با توجه به اینکه این سوره در مکه نازل شده و در آن روز مسلمانان چنین فتوحاتی نداشتند این تفسیر، مناسب به نظر نمی رسد.
2 - بعضی دیگر گفته اند: منظور خراب شدن و ویرانی زمینها به طور تدریجی است .
3 - بعضی آن را اشاره به ساکنان زمین می دانند.
4 - و بعضی خصوص دانشمندان و علماء را در اینجا ذکر کرده اند. اما

مناسب تر از همه این است که منظور از زمین مردم سرزمینهای مختلف جهان است ، اقوام و افراد گوناگونی که تدریجا و دائما به سوی دیار عدم می شتابند و با زندگی دنیا وداع می گویند، و به این ترتیب دائما از اطراف زمین کاسته می شود.
در بعضی از روایات که از امامان اهلبیت (علیهمالسلام) نقل شده این آیه به مرگ علما و دانشمندان تفسیر گردیده است ، امام صادق (علیه السلام) می فرماید: نقصانها ذهاب عالمها: ((نقصان زمین به معنی فقدان دانشمندان است)).
البته می دانیم این روایات معمولا برای بیان مصداقهای روشن است ، نه اینکه مفهوم آیه را منحصر در افراد خاصی کند.
و به این ترتیب آیه می خواهد مرگ و میر تدریجی بزرگان و اقوام پر جمعیت و حتی دانشمندان را به عنوان یک درس عبرت برای کافران مغرور و بیخبر بیان کند و به آنها نشان دهد که در مبارزه با خدا پیروزی برای آنها وجود ندارد.
سپس این حقیقت را بازگو می کند که وظیفه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آنست که مردم تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 417
را از طریق وحی آسمانی انذار کند، روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده می گوید: ((به آنها بگو من از پیش خود چیزی نمی گویم تنها به وسیله وحی شما را انذار می کنم)) (قل انما انذرکم بالوحی).
و اگر در دل سخت شما اثر نمی گذارد جای تعجب نیست ، و نه دلیلی بر نقصان وحی آسمانی ، بلکه به خاطر آنست که ((افراد کر، هنگامی که انذار می شوند سخنان را نمی شنوند))! (و لا یسمع الصم الدعاء اذا ما ینذرون).
گوش شنوا لازم است تا سخن خدا را بشنود، نه گوشهائی که آنچنان پرده های گناه و غفلت و غرور بر آنها افتاده که شنوائی حق را به کلی از دست داده است . الأنبیاء
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 418
آیه 46 - 47
آیه و ترجمه
وَ لَئن مَّسَتْهُمْ نَفْحَةٌ مِّنْ عَذَابِ رَبِّک لَیَقُولُنَّ یَوَیْلَنَا إِنَّا کنَّا ظلِمِینَ(46) وَ نَضعُ الْمَوَزِینَ الْقِسط لِیَوْمِ الْقِیَمَةِ فَلا تُظلَمُ نَفْسٌ شیْئاً وَ إِن کانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ أَتَیْنَا بِهَا وَ کَفَی بِنَا حَسِبِینَ(47)
ترجمه :
46 - اگر کمترین عذاب پروردگارت آنها را لمس کند فریادشان بلند می شود ای وای ما همگی ستمگر بودیم .

47 - ما ترازوهای عدل را در روز قیامت نصب می کنیم ، لذا به هیچکس کمترین ستمی نمی شود، و اگر به مقدار سنگینی یکدانه خردل (کار نیک و بدی باشد) ما آنرا حاضر می کنیم ، و کافی است که ما حساب کننده باشیم .
تفسیر:
ترازوهای عدل در قیامت
به دنبال آیات گذشته که حالت غرور و بیخبری افراد بیایمان را منعکس می کرد در نخستین آیه مورد بحث می گوید: ((این بیخبران مغرور که در حالت نعمت و آرامش هرگز خدا را بنده نیستند اگر گوشه کوچک و ناچیزی از عذاب پروردگارت دامنشان را بگیرد چنان متوحش می شوند که فریاد می زنند ای وای بر ما! ما همگی ظالم و ستمگر بودیم ! (و لئن مستهم نفحة من عذاب ربک لیقولن یا ویلنا انا کنا ظالمین).
به گفته مفسران و ارباب لغت ، واژه نفحه به معنی چیز کم ، یا نسیم

ملایم می باشد، گرچه این کلمه غالبا در نسیمهای رحمت و نعمت به کار می رود، ولی در مورد عذاب نیز استعمال می شود.
به گفته تفسیر ((کشاف)) جمله ((لئن مستهم نفحة ...)) سه تعبیر در بردارد که همه اشاره به ناچیزی و کمی است ، تعبیر به ((مس))، و تعبیر به ((نفحه)) (از نظر ماده لغت) و نیز از نظر وزن و صیغه . خلاصه اینکه قرآن می خواهد بگوید: این کوردلان ، سالیان دراز سخنان پیامبر و منطق وحی را می شنوند و در آنها کمترین اثر نمی گذارد مگر آن زمان که تازیانه عذاب ، هر چند خفیف و مختصر، بر پشت آنها نواخته شود که دست پا چه می شوند و فریاد ((انا کنا ظالمین)) را سر می دهند، آیا باید تنها زیر تازیانه های عذاب ، بیدار شوند؟
ولی چه سود که این بیداری اضطراری هم به حال آنها سودی ندارد، و اگر طوفان عذاب فرو بنشیند و آرامش بیابند، باز هم همان راه و همان برنامه است .
آخرین آیه مورد بحث ، اشاره به حساب و جزای دقیق و عادلانه قیامت می کند تا افراد بیایمان و ستمگر بدانند به فرض که عذاب این دنیا دامانشان را نگیرد مجازات آخرت حتمی است ، و دقیقا تمام اعمالشان مورد محاسبه قرار می گیرد. می فرماید: ((ما ترازوهای عدل را در روز قیامت نصب می کنیم)) (و نضع الموازین القسط لیوم القیامة).
((قسط)) گاه به معنی عدم تبعیض ، و گاه به معنی عدالت به طور مطلق می آید و مناسب در اینجا معنی دوم است .
جالب اینکه قسط در اینجا به عنوان صفت برای ((موازین)) ذکر شده

این ترازوهای سنجش آنچنان دقیق و منظم است که گوئی عین عدالت می باشد.
و به همین دلیل بلافاصله اضافه می کند: ((به هیچکس در آنجا کمترین ظلم و ستمی نمی شود)) (فلا تظلم نفس شیئا).
نه از پاداش نیکوکاران چیزی کاسته می شود، و نه به مجازات بدکاران افزوده می گردد.
اما این نفی ظلم و ستم ، مفهومش این نیست که در حساب دقت نمی شود بلکه ((اگر به مقدار سنگینی یک دانه خردل کار نیک و بدی باشد ما آن را حاضر می سازیم و مورد سنجش قرار می دهیم
(و ان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها).
((و همین قدر کافی است که ما حسابگر اعمال بندگان باشیم)) (و کفی بنا حاسبین).
((خردل)) گیاهی است که دارای دانه سیاه بسیار کوچکی است ، و ضرب المثل در کوچکی و حقارت می باشد.
نظیر این تعبیر در جای دیگر قرآن به عنوان ((مثقال ذرة)) ((سنگینی یک ذره)) (یک مورچه بسیار کوچک یا یک جزء کوچک از خاک و غبار) آمده است (زلزال آیه 7).
قابل توجه اینکه در قرآن مجید در شش مورد تعبیر به ((مثقال ذرة)) و در دو مورد تعبیر به ((مثقال حبة من خردل)) شده است .
در حقیقت در آیه فوق ، با شش تعبیر مختلف ، تاکیدی بر مساله حساب و کتاب دقیق روز قیامت شده است .
کلمه ((موازین)) آنهم به صورت جمع و سپس ذکر وصف ((قسط))و به دنبال آن ، تاکیدی بر نفی ظلم ((فلا تظلم نفس)) و پس از آن ذکر کلمه ((شیئا)) (هیچ تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 421
چیز) و بعد مثال زدن به دانه خردل و سرانجام جمله کفی بنا حاسبین (کافی است که ما حسابگر باشیم).
همه اینها دلیل بر این است که حساب روز قیامت فوق العاده دقیق و خالی از هر گونه ظلم و ستم می باشد.
در اینکه منظور از ترازوی سنجش چیست ؟ بعضی چنین پنداشته اند که در آنجا ترازوهائی همچون ترازوهای این دنیا نصب می شود و دنبال آن چنین فرض کرده اند که اعمال انسان در آنجا دارای سنگینی و وزن است ، تا قابل توزین با آن ترازوها باشد.
ولی حق این است که ((میزان)) در اینجا به معنی ((وسیله سنجش)) است و می دانیم هر چیزی وسیله سنجشی متناسب با خود دارد، میزان الهراره (گرما سنج) میزان الهوا (هواسنج) و میزانهای دیگر هر یک هماهنگ با موضوعی است که میخواهند آن را به وسیله آن بسنجند.

در احادیث اسلامی میخوانیم : که میزانهای سنجش در قیامت ، پیامبران و امامان و پاکان و نیکانی هستند که در پرونده اعمالشان نقطه تاریکی وجود ندارد.
میخوانیم : السلام علی میزان الاعمال : ((سلام بر میزان سنجش اعمال))! (توضیح و شرح بیشتر پیرامون این موضوع را در جلد ششم صفحه 90 به بعد بیان کردیم).
ذکر ((موازین)) به صورت ((جمع)) (جمع میزان) نیز ممکن است اشاره به همین معنی باشد چرا که مردان حق هر یک میزان سنجشی هستند برای اعمال انسانها، بعلاوه گرچه همه ممتازند ولی هر یک از آنها امتیاز ویژهای دارند که در همان قسمت ، الگو و مقیاس سنجش محسوب میشوند.
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 422
و به تعبیر دیگر هر کس به اندازهای که با آنها شباهت دارد و از نظر صفات و اعمال بزرگواران هماهنگ است به همان مقدار وزنش سنگین ، و به هر نسبت دور و ناهماهنگ است ، سبک وزن می باشد. الأنبیاء
آیه 48 - 50
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسى وَ هَرُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْراً لِّلْمُتَّقِينَ(48) الَّذِينَ يخْشوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ هُم مِّنَ الساعَةِ مُشفِقُونَ(49) وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنزَلْنَهُ أ فَأَنتُمْ لَهُ مُنكِرُونَ(50)
ترجمه :
48 - ما به موسی و هارون فرقان (وسیله جدا کردن حق از باطل) و نور و آنچه مایه یادآوری پرهیزکاران است دادیم .
49 - همانها که از پروردگارشان در غیب و نهان میترسند و از قیامت بیم دارند.
50 - و این (قرآن) ذکر مبارکی است که (بر شما) نازل کردیم آیا آن را انکار میکنید؟!
تفسیر:
شمهای از داستان پیامبران
از این آیات به بعد فرازهائی از زندگانی پیامبران که آمیخته با نکات بسیار آموزندهای است بیان شده ، که بحثهای گذشته را در زمینه نبوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و درگیری او با مخالفان ، با توجه به اصول مشترکی که حاکم تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 423
بر آنها است ، روشن تر می سازد.
در نخستین آیه می فرماید: ((ما به موسی و هارون ((فرقان))، وسیله تشخیص حق از باطل بخشیدیم ، و نور و یادآوری برای پرهیزکاران)) (و

لقد آتینا موسی و هارون الفرقان و ضیاء و ذکرا للمتقین).
((فرقان)) در اصل به معنی چیزی است که حق را از باطل جدا می کند و وسیله شناسائی این دو است ، در اینکه منظور از آن در اینجا چیست تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند:
بعضی آن را به معنی تورات .
و بعضی شکافته شدن دریا برای بنی اسرائیل که نشانه روشنی از عظمت حق و حقانیت موسی بود دانسته اند.
در حالی که بعضی اشاره به سایر معجزات و دلائلی که در اختیار موسی و هارون بود، می دانند.
ولی این تفسیرها هیچگونه با هم منافاتی ندارند، چرا که ممکن است فرقان هم اشاره به ((تورات)) و هم اشاره به ((سایر معجزات و دلائل)) موسی (علیه السلام) باشد.
در سایر آیات ، نیز ((فرقان)) گاهی به خود ((قرآن)) اطلاق شده ، مانند تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا: ((بزرگ و پر برکت است خدائی که فرقان را بر بندهاش نازل کرد تا جهانیان را انذار کند)) (سوره فرقان - آیه 1).
و گاه به پیروزیهای معجزآسائی که نصیب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گردید، همانگونه که در مورد جنگ بدر ((یوم الفرقان)) فرموده است (انفال - 41).
اما واژه ((ضیاء)) به معنی نور و روشنائی است که از درون ذات تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 424
چیزی بجوشد و مسلما قرآن و تورات و معجزات انبیاء چنین بوده است .
و ((ذکر)) هر موضوعی است که انسان را از غفلت و بی خبری دور دارد، و این نیز از آثار واضح کتب آسمانی و معجزات الهی است .
ذکر این سه تعبیر پشت سر هم گویا اشاره به این است که انسان برای رسیدن به مقصد، نخست احتیاج به فرقان دارد یعنی بر سر دو راهیها و چند راهیها راه اصلی را پیدا کند، هنگامی که راه خود را یافت ، نور و روشنائی و ضیاء میخواهد تا مشغول حرکت گردد، سپس در ادامه راه ، گاه موانعی پیش می آید که از همه مهمتر غفلت است ، نیاز به وسیله ای دارد که مرتبا به او هشدار دهد و یادآور و ذکر باشد.
قابل توجه اینکه : فرقان به صورت معرفه آمده و ضیاء و ذکر به صورت نکره ، و اثر آنرا مخصوص متقین و پرهیزکاران میداند، این تفاوت تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که معجزات و خطابهای آسمانی ، راه را برای همگان روشن می کند، اما آنها که تصمیم بگیرند و از ضیاء و ذکر استفاده کنند، همگان نیستند، تنها کسانی هستند که احساس مسئولیت میکنند و بهرهای از تقوا دارند.

آیه بعد این ((پرهیزکاران)) را چنین معرفی می کند: ((آنها کسانی هستند که از پروردگارشان در غیب و نهان میترسند)) (الذین یخشون ربهم بالغیب).
((و از روز رستاخیز بیم دارند)) (و هم من الساعة مشفقون).
کلمه ((غیب)) در اینجا، دو تفسیر دارد: نخست اینکه اشاره به ذات پاک

پروردگار است ، یعنی با اینکه خدا از دیدهها پنهان است آنها به دلیل عقل ، به او ایمان آورده اند، و در برابر ذات پاکش احساس مسئولیت می کنند.
دیگر اینکه پرهیزکاران تنها در اجتماع و میان جامعه ، ترس از خدا ندارند، بلکه در خلوتگاهها نیز او را حاضر و ناظر میدانند.
قابل توجه اینکه در برابر خداوند تعبیر به ((خشیت))، و در مورد قیامت تعبیر به ((اشفاق)) شده ، این دو واژه گرچه هر دو به معنی ترس است ، ولی به گفته ((راغب)) در کتاب مفردات ((خشیت)) در جائی گفته می شود که ترس آمیخته با احترام و تعظیم باشد، همانند ترسی که یک فرزند، از پدر بزرگوارش دارد، بنابراین پرهیزکاران ، ترسشان از خدا تواءم است با معرفت :
و اما واژه ((اشفاق)) به معنی توجه و علاقه تواءم با بیم است ، مثلا این تعبیر گاه در مورد فرزندان یا دوستان به کار می رود که انسان به آنها علاقه دارد ولی در عین حال از اینکه در معرض آفات و گزند هستند بیمناک است .
در واقع پرهیزکاران به روز قیامت بسیار علاقمندند چون کانون پاداش و رحمت الهی است اما با این حال از حساب و کتاب خدا نیز بیمناکند.
البته گاهی این دو کلمه نیز به یک معنی استعمال شده است .
آخرین آیه مورد بحث ، قرآن را در مقایسه با کتب پیشین قرار داده ، می گوید: این ذکر مبارکی است که ما بر شما نازل کردیم (و هذا ذکر مبارک انزلناه).
((آیا شما آن را انکار می کنید)) (اءفاءنتم له منکرون).
انکار چرا؟ اینکه ذکر است و مایه بیداری و آگاهی و یادآوری شما است ، اینکه کانون برکت است و خیر دنیا و آخرت در آن میباشد، و سرچشمه

پیروزیها و خوشبختیها است .
آیا چنین کتابی ، جای انکار دارد؟ دلائل حقانیتش در خودش نهفته ، و نورانیتش آشکار است ، و رهروان راهش سعادتمند و پیروز.
برای اینکه بدانیم تا چه حد این قرآن موجب آگاهی و مایه برکت است کافی است حال ساکنان جزیره عرب را قبل از نزول قرآن که در توحش و جهل و فقر و بدبختی و پراکندگی زندگی میکردند، با وضعشان بعد از نزول

قرآن که اسوه و الگوئی برای دیگران شدند در نظر بگیریم ، همچنین وضع اقوام دیگر را قبل و بعد از ورود قرآن در میان آنها. الأنبیاء
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 427
آیه 51 - 58
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا إِبْرَهِيمَ رُشدَهُ مِن قَبْلُ وَ كُنَّا بِهِ عَلِمِينَ(51) إِذْ قَالَ لاَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتى أَنتُمْ لهَا عَكِفُونَ(52) قَالُوا وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا لهَا عَبِدِينَ(53) قَالَ لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ وَ ءَابَاؤُكمْ فى ضلَلٍ مُّبِينٍ(54) قَالُوا أَ جِئْتَنَا بِالحَْقِّ أَمْ أَنتَ مِنَ اللَّعِبِينَ(55) قَالَ بَل رَّبُّكمْ رَب السمَوَتِ وَ الاَرْضِ الَّذِى فَطرَهُنَّ وَ أَنَا عَلى ذَلِكم مِّنَ الشهِدِينَ(56) وَ تَاللَّهِ لاَكِيدَنَّ أَصنَمَكم بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ(57) فَجَعَلَهُمْ جُذَاذاً إِلا كبِيراً لهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ(58) تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 428
ترجمه :
51 - ما وسیله رشد ابراهیم را از قبل به او دادیم ، و از (شایستگی) او آگاه بودیم .
52 - آن هنگام که به پدرش (آزر) و قوم او گفت این مجسمه های بیروحی را که شما همواره پرستش میکنید چیست ؟
53 - گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت میکنند!
54 - گفت : مسلما شما و هم پدرانتان در گمراهی آشکاری بودهاید. 55 - گفتند: تو مطلب حقی برای ما آوردهای یا شوخی میکنی ؟!
56 - گفت : (کاملا حق آوردهام) پروردگار شما همان پروردگار آسمانها و زمین است که آنها را ایجاد کرده و من از گواهان این موضوعم .
57 - و بخدا سوگند نقشهای برای نابودی بتهایتان در غیاب شما طرح می کنم .
58 - سرانجام (با استفاده از یک فرصت مناسب) همه آنها - جز بت بزرگشان را - قطعه قطعه کرد، تا به سراغ او بیایند (و او حقایق را بازگو کند).
تفسیر:
ابراهیم نقشه نابودی بتها را میکشد.
گفتیم در این سوره همانگونه که از نامش پیدا است فرازهای بسیاری از حالات انبیاء (شانزده پیامبر) آمده است ، در آیات گذشته اشاره کوتاهی به رسالت موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام) شده بود، و در آیات مورد بحث و قسمتی از آیات آینده بخش مهمی از زندگی و مبارزات ابراهیم (علیه السلام) با بتپرستان انعکاس یافته ، نخست میفرماید: ((ما وسیله رشد و هدایت را از قبل در اختیار ابراهیم گذاردیم ، و به شایستگی او آگاه بودیم)) (و لقد آتینا ابراهیم رشده من قبل و کنا به عالمین).

((رشد)) در اصل به معنی راه یافتن به مقصد است و در اینجا ممکن است اشاره به حقیقت توحید باشد که ابراهیم از سنین کودکی از آن آگاه شده بود، و ممکن است اشاره به هر گونه خیر و صلاح به معنی وسیع کلمه بوده باشد.
تعبیر به ((من قبل)) اشاره به قبل از موسی و هارون است . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 429
جمله ((کنا به عالمین)) اشاره به شایستگیهای ابراهیم برای کسب این مواهب است ، در حقیقت خدا هیچ موهبتی را به کسی بدون دلیل نمی دهد، این شایستگیهاست که آمادگی برای پذیرش مواهب الهی است ، هر چند مقام نبوت یک مقام موهبتی است .
سپس به یکی از مهمترین برنامه های ابراهیم (علیه السلام) اشاره کرده ، می گوید: این رشد و رشادت ابراهیم آنگاه ظاهر شد که به پدرش (اشاره به عمویش آزر است ، زیرا عرب گاه به عمو اب می گوید) و قوم او گفت : این تمثالهائی را که شما دل به آن بستهاید، و شب و روز گرد آن میچرخید و دست از آن بر نمی دارید چیست ؟ (اذ قال لابیه و قومه ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون).
((ابراهیم)) با این تعبیر بتهائی را که در نظر آنها فوق العاده عظمت داشت شدیدا تحقیر کرد. اولا: با تعبیر ((ما هذه)) (اینها چیست ؟)
ثانیا: با تعبیر به ((تماثیل)) زیرا ((تماثیل)) جمع تمثال به معنی عکس یا مجسمه بی روح است (تاریخچه بتپرستی می گوید: این مجسمه ها و عکسها در آغاز جنبه یادبود پیامبران و علماء داشته ، ولی تدریجا صورت قداست به خود گرفته و معبود واقع شده است).
جمله ((انتم لها عاکفون)) با توجه به معنی ((عکوف)) که به معنی ملازمت تواءم با احترام است نشان می دهد که آنها آنچنان دلبستگی به این بتها پیدا کرده بودند و سر بر آستانشان میسائیدند و بر گردشان میچرخیدند که گوئی همواره ملازم آنها بودند. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 430
این گفتار ابراهیم در حقیقت استدلال روشنی است برای ابطال بتپرستی زیرا آنچه از بتها میبینیم همین مجسمه و تمثال است ، بقیه تخیل است و توهم است و پندار، کدام انسان عاقل به خود اجازه می دهد، که برای یک مشت سنگ و چوب این همه عظمت و احترام و قدرت قائل باشد؟ چرا انسانی که خود اشرف مخلوقات است در برابر مصنوع خویش ، این چنین خضوع و کرنش کند، و حل مشکلات خود را از آن بخواهد؟!
ولی بتپرستان در حقیقت هیچگونه جوابی در برابر این منطق گویا نداشتند جز اینکه مطلب را از خود رد کنند و به نیاکانشان ارتباط دهند لذا گفتند ما پدران و نیاکان خویش را دیدیم که اینها را پرستش میکنند و ما به سنت

نیاکانمان وفاداریم (قالوا وجدنا آباءنا لنا عابدین).
از آنجا که تنها سنت و روش نیاکان بودن هیچ مشکلی را حل نمی کند، و هیچ دلیلی نداریم که نیاکان عاقلتر و عالمتر از نسلهای بعد باشند، بلکه غالبا قضیه به عکس است چون با گذشت زمان علم و دانشها گسترده تر می شود، ابراهیم بلافاصله به آنها پاسخ گفت : هم شما و هم پدرانتان به طور قطع در گمراهی آشکار بودید (قال لقد کنتم انتم و آباؤ کم فی ضلال مبین).
این تعبیر که تواءم با انواع تاکیدها و حاکی از قاطعیت تمام است ، سبب شد که بتپرستان کمی به خود آمده در صدد تحقیق برآیند، رو به سوی ابراهیم کرده : ((گفتند: آیا براستی تو مطلب حقی را آوردهای یا شوخی میکنی)) (قالوا ا جئتنا بالحق ام انت من اللاعبین).
زیرا آنها که به پرستش بتها عادت کرده بودند و آن را یک واقعیت قطعی

می پنداشتند باور نمی کردند کسی جدا با بتپرستی مخالفت کند، لذا از روی تعجب این سؤ ال را از ابراهیم کردند.
اما ابراهیم صریحا به آنها پاسخ گفت : آنچه میگویم جدی است و عین واقعیت که پروردگار شما پروردگار آسمانها و زمین است (قال بل ربکم رب السموات و الارض).
همان خدائی که آنها را آفریده و من از گواهان این عقیدهام (الذی فطرهن و انا علی ذلکم من الشاهدین).
ابراهیم با این گفتار قاطعش نشان داد آن کس شایسته پرستش است که آفریدگار آنها و زمین و همه موجودات است ، اما قطعات سنگ و چوب که خود مخلوق ناچیزی هستند ارزش پرستش را ندارند، مخصوصا با جمله و انا علی ذلکم من الشاهدین اثبات کرد تنها من نیستم که گواه بر این حقیقتم بلکه همه آگاهان و فهمیدهها همانها که رشته های تقلید کورکورانه را پاره کرده اند گواه بر این حقیقتند.
ابراهیم برای اینکه ثابت کند این مساله صددرصد جدی است و او بر سر عقیده خود تا همه جا ایستاده است و نتائج و لوازم آن را هر چه باشد با جان و دل میپذیرد اضافه کرد به خدا سوگند، من نقشهای برای نابودی بتهای شما به هنگامی که خودتان حاضر نباشید و از اینجا بیرون روید خواهم کشید! (و تالله لاکیدن اصنامکم بعد ان تولوا مدبرین).
((اکیدن)) از ماده ((کید)) گرفته شده که به معنی طرح پنهانی و چاره اندیشی مخفیانه است . منظورش این بود که به آنها با صراحت بفهماند سرانجام از یک فرصت استفاده خواهم کرد و آنها را درهم میشکنم !.

اما عظمت و ابهت بتها در نظر آنان شاید به آن پایه بود که این سخن را

جدی نگرفتند و عکسالعملی نشان ندادند شاید فکر کردند مگر ممکن است انسانی به خود اجازه دهد این چنین با مقدسات یک قوم و ملت که حکومتشان هم صددرصد پشتیبان آن است بازی کند؟ با کدام جرات ؟ و با کدام نیرو؟
و از اینجا روشن می شود اینکه بعضی گفته اند این جمله را در دل گفته ، و یا به طور خصوصی با بعضی در میان نهاده به هیچوجه نیازی به آن نیست ، بخصوص اینکه کاملا بر خلاف ظاهر آیه است .
بعلاوه در چند آیه بعد میخوانیم بتپرستان به یاد این گفتار ابراهیم افتادند و گفتند ما شنیدیم جوانی سخن از توطئه در باره بتها میگفت .
به هر حال ابراهیم در یک روز که بتخانه خلوت بود، و هیچکس از بتپرستان در آنجا حضور نداشت ، طرح خود را عملی کرد.
توضیح اینکه : طبق نقل بعضی از مفسران بتپرستان در هر سال روز خاصی را برای بتها عید میگرفتند، غذاهائی در بتخانه حاضر کرده سپس دستجمعی به بیرون شهر حرکت میکردند، و در پایان روز بازمیگشتند و به بتخانه می آمدند تا از آن غذاها که به اعتقادشان تبرک یافته بود بخورند.
به ابراهیم نیز پیشنهاد کردند او هم با آنها برود، ولی او به عذر بیماری با آنها نرفت .
به هر حال او بی آنکه از خطرات این کار بترسد و یا از طوفانی که پشت سر این عمل به وجود می آید هراسی به دل راه دهد مردانه وارد میدان شد، و با یک دنیا قهرمانی به جنگ این خدایان پوشالی رفت که آنهمه علاقمند متعصب و نادان داشتند، بطوری که قرآن می گوید همه آنها را قطعه قطعه کرد، جز بت بزرگی که داشتند! (فجعلهم جذاذا الا کبیرا لهم).

و هدفش این بود شاید بتپرستان به سراغ او بیایند و او هم تمام گفتنیها را بگوید (لعلهم الیه یرجعون).
نکته ها:
1 - بتپرستی در اشکال گوناگون
- درست است که ما از لفظ بت پرستی بیشتر متوجه بتهای سنگی و چوبی میشویم ، ولی از یک نظر بت و بت - پرستی مفهوم وسیعی دارد که هر نوع توجه به غیر خدا را، در هر شکل و صورت شامل می شود.و طبق حدیث معروف هر چه انسان را به خود مشغول و از خدا دور سازد بت او است ! (کلما شغلک عن الله فهو صنمک)! در حدیثی از اصبغ بن نباته که یکی از یاران معروف علی (علیه السلام) است میخوانیم : ان علیا مر بقوم یلعبون الشطرنج ، فقال : ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون ؟ لقد عصیتم الله و رسوله !: امیر مؤ منان علی (علیه السلام) از کنار جمعی میگذشت که مشغول بازی شطرنج بودند فرمود: این مجسمه ها (و بتهائی

) را که از آن جدا نمی شوید چیست ؟ شما هم نافرمانی خدا کردهاید و هم عصیان پیامبر.
2 - گفتار بت پرستان و پاسخ ابراهیم
جالب اینکه بتپرستان در جواب ابراهیم ، هم روی کثرت نفرات تکیه کردند، و هم طول زمان ، گفتند: ((ما پدران خود را بر این آئین و رسم یافتیم)).
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 434
او هم در هر دو قسمت به آنها پاسخ گفت ، که هم شما و هم پدرانتان ، همیشه در ضلال مبین بودید!
یعنی انسان عاقل که دارای استقلال فکری است هرگز خود را پایبند این اوهام نمی کند نه کثرت طرفداران طرح و سنتی را دلیل اصالت آن میداند و نه دوام و ریشهدار بودن آن را. الأنبياء
آیه 59 - 67
آیه و ترجمه
قَالُوا مَن فَعَلَ هَذَا بِئَالِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظلِمِينَ(59) قَالُوا سمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَهِيمُ(60) قَالُوا فَأْتُوا بِهِ عَلى أَعْينِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشهَدُونَ(61) قَالُوا ءَ أَنت فَعَلْت هَذَا بِئَالِهَتِنَا يَإِبْرَهِيمُ(62) قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسئَلُوهُمْ إِن كانُوا يَنطِقُونَ(63) فَرَجَعُوا إِلى أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظلِمُونَ(64) ثمَّ نُكِسوا عَلى رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْت مَا هَؤُلاءِ يَنطِقُونَ(65) قَالَ أَ فَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لا يَنفَعُكمْ شيْئاً وَ لا يَضرُّكُمْ(66) أُفٍ لَّكمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ(67) تفسير نمونه جلد 13 صفحه 435
ترجمه :
59 - گفتند: هر کس با خدایان ما چنین کرده قطعا از ستمگران است (و باید کیفر ببیند)!
60 - (گروهی) گفتند: شنیدیم جوانی از (مخالفت با) بتها سخن میگفت که او را ابراهیم میگفتند.
61 - (عدهای) گفتند: او را در برابر چشم مردم بیاورید تا گواهی دهند.
62 - (هنگامی که ابراهیم را حاضر کردند) گفتند تو این کار را با خدایان ما کردهای ، ای ابراهیم ؟!
63 - گفت : بلکه بزرگشان کرده باشد! از آنها سؤ ال کنید اگر سخن می گویند!!
64 - آنها به وجدان خود بازگشتند و (به خود) گفتند: حقا که شما ستمگرید.
65 - سپس بر سرهاشان واژگونه شدند (و حکم وجدان را به کلی فراموش کردند و گفتند:) تو میدانی که اینها سخن نمی گویند!
66 - (ابراهیم) گفت : آیا جز خدا چیزی را میپرستید که نه کمترین سودی برای شما دارد، و نه زیانی می رساند (که به سودشان چشم دوخته باشید

یا از زیانشان بترسید).
67 - اف بر شما و بر آنچه غیر از خدا پرستش میکنید، آیا اندیشه نمی کنید (و عقل ندارید)؟!
تفسیر:
برهان دندانشکن ابراهیم
سرانجام آن روز عید به پایان رسید و بتپرستان شادی کنان به شهر بازگشتند، و یکسر به سراغ بتخانه آمدند، تا هم عرض ارادتی به پیشگاه بتان کنند و هم از غذاهائی که به زعم آنها در کنار بتها برکت یافته بود بخورند.
همینکه وارد بتخانه شدند با صحنهای روبرو گشتند که هوش از سرشان پرید، به جای آن بتخانه آباد با تلی از بتهای دست و پا شکسته و بهم ریخته روبرو شدند! فریادشان بلند شد صدا زدند چه کسی این بلا را بر سر خدایان ما آورده تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 436
است ؟! (قالوا من فعل هذا بالهتنا).
مسلما هر کس بوده از ظالمان و ستمگران است (انه لمن الظالمین).
او هم به خدایان ما ستم کرده ، و هم به جامعه و جمعیت ما و هم به خودش ! چرا که با این عمل خویشتن را در معرض نابودی قرار داده است .
اما گروهی که تهدیدهای ابراهیم را نسبت به بتها در خاطر داشتند، و طرز رفتار اهانت آمیز او را با این معبودهای ساختگی می دانستند ((گفتند: ما شنیدیم جوانکی سخن از بتها میگفت و از آنها به بدی یاد میکرد که نامش ابراهیم است))
(قالوا سمعنا فتی یذکرهم یقال له ابراهیم).
درست است که ابراهیم طبق بعضی از روایات در آن موقع کاملا جوان بود و احتمالا سنش از 16 سال تجاوز نمی کرد، و درست است که تمام ویژگیهای ((جوانمردان))، ((شجاعت)) و ((شهامت)) و ((صراحت)) و ((قاطعیت)) در وجودش جمع بود، ولی مسلما منظور بتپرستان از این تعبیر چیزی جز تحقیر نبوده بگویند ابراهیم این کار را کرده ، گفتند جوانی که به او ابراهیم میگفتند چنین میگفت ... یعنی فردی کاملا گمنام و از نظر آنان بی شخصیت .
اصولا معمول این است هنگامی که جنایتی در نقطهای رخ می دهد برای پیدا کردن شخصی که آن کار را انجام داده به دنبال ارتباطهای خصومت آمیز میگردند، و مسلما در آن محیط کسی جز ابراهیم آشکارا با بتها گلاویز نبود، تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 437
و لذا تمام افکار متوجه او شد جمعیت گفتند اکنون که چنین است پس بروید او را در برابر چشم مردم حاضر کنید تا آنها که میشناسند و خبر

دارند گواهی دهند (قالوا فاتوا به علی اعین الناس لعلهم یشهدون).
بعضی از مفسران نیز این احتمال را داده اند که منظور مشاهده صحنه مجازات و کیفر ابراهیم است ، نه شهادت و گواهی بر مجرم بودن او اما با توجه به آیات بعد که بیشتر جنبه بازپرسی دارد این احتمال منتفی است ، بعلاوه تعبیر به کلمه ((لعل)) (شاید) نیز متناسب با معنی دوم نیست ، زیرا اگر مردم در برابر صحنه مجازات حضور یابند، طبعا مشاهده خواهند کرد، شاید ندارد.
جارچیان در اطراف شهر فریاد زدند که هر کس از ماجرای خصومت ابراهیم و بدگوئی او نسبت به بتها آگاه است حاضر شود، و به زودی هم آنها که از این موضوع آگاه بودند و هم سایر مردم اجتماع کردند تا ببینند سرانجام کار این متهم به کجا خواهد رسید.
شور و ولوله عجیبی در مردم افتاده بود، چرا که از نظر آنها جنایتی بیسابقه توسط یک جوان ماجراجو در شهر رخ داده بود که بنیان دینی مردم محیط را به لرزه درآورده بود.
سرانجام محکمه و دادگاه تشکیل شد و زعمای قوم در آنجا جمع بودند بعضی می گویند: خود نمرود نیز بر این ماجرا نظارت داشت .
نخستین سؤ الی که از ابراهیم کردند این بود ((گفتند: توئی که این کار را با خدایان ما کردهای ؟ ای ابراهیم))! (قالوا ء انت فعلت هذا بالهتنا یا ابراهیم).
آنها حتی حاضر نبودند بگویند تو خدایان ما را شکستهای ، و قطعه قطعه کردهای ، بلکه تنها گفتند: تو این کار را با خدایان ما کردی ؟ تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 438
ابراهیم آنچنان جوابی گفت که آنها را سخت در محاصره قرار داد، محاصرهای که قدرت بر نجات از آن نداشتند ((ابراهیم گفت : بلکه این کار را این بت بزرگ آنها کرده ! از آنها سؤ ال کنید اگر سخن می گویند))! (قال بل فعله کبیرهم هذا فاسئلوهم ان کانوا ینطقون).
اصول جرم شناسی می گوید متهم کسی است که آثار جرم را همراه دارد، در اینجا آثار جرم در دست بت بزرگ است (طبق روایت معروفی ابراهیم تبر را به گردن بت بزرگ گذاشت).
اصلا چرا شما به سراغ من آمدید؟ چرا خدای بزرگتان را متهم نمی کنید؟ آیا احتمال نمی دهید او از دست خدایان کوچک خشمگین شده و یا آنها را رقیب آینده خود فرض کرده و حساب همه را یکجا رسیده است ؟!
از آنجا که ظاهر این تعبیر به نظر مفسران با واقعیت تطبیق نمی داده ، و از آنجا که ابراهیم پیامبر است و معصوم و هرگز دروغ نمی گوید، در تفسیر این جمله ، مطالب مختلفی گفته اند آنچه از همه بهتر به نظر میرسد این است که :

ابراهیم (علیه السلام) به طور قطع این عمل را به بت بزرگ نسبت داد، ولی تمام قرائن شهادت میداد که او قصد جدی از این سخن ندارد، بلکه میخواسته است عقائد مسلم بتپرستان را که خرافی و بیاساس بوده است به رخ آنها بکشد، به آنها بفهماند که این سنگ و چوبهای بیجان آنقدر بیعرضه اند که حتی نمی توانند یک جمله سخن بگویند و از عبادت کنندگانشان یاری بطلبند ، تا چه رسد که بخواهند به حل مشکلات آنها بپردازند! نظیر این تعبیر در سخنان روزمره ما فراوان است که برای ابطال گفتار طرف ، مسلمات او را به صورت امر یا اخبار و یا استفهام در برابرش میگذاریم تا محکوم شود و این به هیچوجه ((دروغ نیست دروغ آنست که قرینهای همراه نداشته باشد)). تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 439

در روایتی که در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده میخوانیم : انما قال بل فعله کبیرهم ارادة الاصلاح ، و دلالة علی انهم لا یفعلون ، ثم قال و الله ما فعلوه و ما کذب : ((ابراهیم این سخن را به خاطر آن گفت که میخواست افکار آنها را اصلاح کند، و به آنها بگوید که چنین کاری از بتها ساخته نیست ، سپس امام اضافه فرمود: به خدا سوگند بتها دست به چنان کاری نزده بودند، ابراهیم نیز دروغ نگفت .

جمعی از مفسران نیز احتمال داده اند که ابراهیم (علیه السلام) این مطلب را به صورت یک جمله شرطیه ادا کرد و گفت : بتها اگر سخن بگویند دست به چنین کاری زده اند، و مسلما تعبیر خلاف واقع نبود، زیرا نه بتها سخن میگفتند و نه چنین کاری از آنها سر زده بود، به مضمون همین تفسیر نیز حدیثی وارد شده است .

اما تفسیر اول صحیحتر به نظر میرسد زیرا جمله شرطیه (ان کانوا ینطقون) قیدی است برای سؤ ال کردن (فاسئلوهم) نه برای جمله بل فعله کبیرهم (دقت کنید).

نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که : عبارت این است که باید از بتهای دست و پا شکسته سؤ ال شود که این بلا را چه کسی بر سر آنها آورده است ، نه از بت بزرگ زیرا ضمیر ((هم)) و همچنین ضمیرهای ان کانوا ینطقون همه به صورت جمع است و این با تفسیر اول سازگار است .
سخنان ابراهیم ، بتپرستان را تکان داد، وجدان خفته آنها را بیدار کرد و همچون طوفانی که خاکسترهای فراوان را از روی شعله های آتش برگیرد و فروغ آن را آشکار سازد، فطرت توحیدی آنها را از پشت پرده های تعصب و جهل و غرور آشکار ساخت . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 440
در یک لحظه کوتاه و زودگذر از این خواب عمیق و مرگزا بیدار شدند، چنانکه قرآن می گوید: ((آنها به وجدان و فطرتشان بازگشتند و به خود گفتند حقا که شما ظالم و ستمگرید)) (فرجعوا الی انفسهم فقالوا انکم انتم الظالمون).
هم به خویشتن ظلم و ستم کردید و هم بر جامعهای که به آن تعلق دارید و هم به ساحت مقدس پروردگار بخشنده نعمتها.
جالب اینکه در آیات قبل خواندیم آنها ابراهیم را متهم به ظالم بودن کردند، ولی در اینجا دریافتند که ظالم اصلی و حقیقی خودشانند.
و در واقع تمام مقصود ابراهیم از شکستن بتها همین بود، هدف شکستن فکر بتپرستی و روح بتپرستی بود، و گرنه شکستن بت فایدهای ندارد، بتپرستان لجوج فورا بزرگتر و بیشتر از آن را میسازند و به جای آن مینهند ، همانگونه که در تاریخ اقوام نادان و جاهل و متعصب ، این مساله ، نمونه های فراوان دارد.
تا اینجا ابراهیم موفق شد یک مرحله بسیار حساس و ظریف تبلیغ خود را که بیدار ساختن وجدانهای خفته است از طریق ایجاد یک طوفان روانی بود اجرا کند.
ولی افسوس که زنگار جهل و تعصب و تقلید کورکورانه بیشتر از آن بود که با ندای صیقلبخش این قهرمان توحید به کلی زدوده شود.
افسوس که این بیداری روحانی و مقدس چندان به طول نیانجامید، و در ضمیر آلوده و تاریکشان از طرف نیروهای اهریمنی و جهل قیامی بر ضد این تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 441
نور توحیدی صورت گرفت و همه چیز به جای اول بازگشت ، چه تعبیر لطیفی قرآن می کند سپس آنها بر سرهاشان واژگونه شدند (ثم نکسوا علی رؤ سهم).
و برای اینکه از طرف خدایان گنگ و بسته دهانشان عذری بیاورند گفتند: تو میدانی اینها هرگز سخن نمی گویند! (لقد علمت ما هؤ لاء ینطقون).

اینها همیشه خاموشند و ابهت سکوت را نمی شکنند!!
و با این عذر پوشالی خواستند ضعف و زبونی و ذلت بتها را کتمان کنند.
اینجا بود که میدانی برای استدلال منطقی در برابر ابراهیم قهرمان گشوده شد تا شدیدترین حملات خود را متوجه آنها کند، و مغزهایشان را زیر رگباری از سرزنش منطقی و بیدارکننده قرار دهد: ((فریاد زد آیا شما معبودهای غیر خدا را میپرستید که نه کمترین سودی به حال شما دارند و نه کوچکترین ضرری))
(قال ا فتعبدون من دون الله ما لا ینفعکم شیئا و لا یضرکم).
این خدایان پنداری که نه قدرت بر سخن دارند، نه شعور و درکی ، نه میتوانند از خود دفاع کنند، و نه میتوانند بندگان را به حمایت خود بخوانند، اصلا اینها چه کاری ازشان ساخته است و به چه درد میخورند؟!
پرستش یک معبود یا به خاطر شایستگی او برای عبودیت است ، که این در باره بتهای بیجان مفهوم ندارد، و یا به خاطر انتظار سودی است که از ناحیه آنها عائد شود، و یا ترس از زیانشان ، ولی اقدام من به شکستن بتها نشان داد که اینها کمترین بخاری ندارند، با این حال آیا این کار شما احمقانه نیست ؟!
باز این معلم توحید ، سخن را از این هم فراتر برد و با تازیانه های سرزنش بر روح بیدردشان کوبید و گفت : اف بر شما، و بر این معبودهائی که غیر از تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 442
((الله)) انتخاب کرده اید))! (اف لکم و لما تعبدون من دون الله).
((آیا هیچ اندیشه نمی کنید، و عقل در سر ندارید))؟ (ا فلا تعقلون).
ولی در توبیخ و سرزنششان ، ملایمت را از دست نداد مبادا بیشتر لجاجت کنند. در حقیقت ابراهیم بسیار حساب شده برنامه خود را تعقیب کرد، نخستین بار به هنگام دعوت آنها به سوی توحید، صدا زد این مجسمه های بیروح چیست ؟ که شما میپرستید؟ اگر میگوئید سنت نیاکان شما است ، هم شما و هم آنها گمراه بودید.
در دومین مرحله ، اقدام به یک برنامه عملی کرد، تا نشان دهد این بتها چنان قدرتی ندارند که هر کس نگاه چپ به آنان کند، نابودش کنند، مخصوصا با اخطار قبلی به سراغ بتها رفت و آنها را به کلی درهم شکست ، تا نشان دهد خیالاتی که آنها به هم بافته اند همه بیهوده است . در سومین مرحله در آن محاکمه تاریخی سخت آنها را در بنبست قرار داد، گاه به سراغ فطرتشان رفت ، زمانی به سراغ عقلشان ، گاه اندرزشان داد، گاه سرزنش و توبیخ کرد.
خلاصه این معلم بزرگ الهی از هر دری وارد شد و آنچه در توان داشت به کار برد، ولی مسلم قابلیت محل نیز شرط تاثیر است و این متاسفانه در آن قوم کمتر وجود داشت .

اما بدون شک ، سخنان و کارهای ابراهیم به عنوان یک زمینه توحیدی و حداقل به صورت علامتهای استفهام در مغزهای آنها باقی ماند، و مقدمهای شد برای بیداری و آگاهی گستردهتر در آینده .
از تواریخ استفاده می شود که گروهی هر چند از نظر تعداد اندک ولی از نظر ارزش بسیار، به او ایمان آوردند و آمادگی نسبی برای گروه دیگری فراهم گشت . الأنبیاء
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 443
آیه 68 - 70
آیه و ترجمه
قَالُوا حَرِّقُوهُ وَ انصرُوا ءَالِهَتَكُمْ إِن كنتُمْ فَعِلِينَ(68) قُلْنَا يَنَارُ كُونى بَرْداً وَ سلَماً عَلى إِبْرَهِيمَ(69) وَ أَرَادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْنَهُمُ الاَخْسرِينَ(70)
ترجمه :
68 - گفتند: او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر کاری از شما ساخته است .
69 - (سرانجام او را به دریای آتش افکندند ولی ما) گفتیم : ای آتش سرد و سالم بر ابراهیم باش .
70 - آنها میخواستند ابراهیم را با این نقشه نابود کنند، ولی ما آنها را زیانکارترین مردم قرار دادیم .
تفسیر:
آنجا که آتش گلستان می شود
گرچه با استدلالات عملی و منطقی ابراهیم ، همه بتپرستان محکوم شدند و خودشان هم در دل به این محکومیت اعتراف کردند، ولی لجاجت و تعصب شدید آنها مانع از پذیرش حق شد، به همین دلیل جای تعجب نیست که تصمیم بسیار شدید و خطرناکی در باره ابراهیم گرفتند و آن کشتن ابراهیم به بدترین صورت یعنی سوزاندن و خاکستر کردن بود!.
معمولا رابطه معکوسی میان ((زور)) و ((منطق)) وجود دارد، هر قدر زور انسان بیشتر می شود منطق او ضعیفتر می گردد. جز در مردان حق که هر چه قویتر میشوند متواضعتر و منطقیتر میگردند.
زورگویان هنگامی که از طریق منطق به جائی نرسیدند فورا تکیه بر زور و قدرتشان میکنند، و در مورد ابراهیم درست از همین برنامه استفاده شد، چنانکه تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 444
قرآن می گوید: ((جمعیت فریاد زدند او را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید اگر کاری از دست شما ساخته است)) (قالوا حرقوه و انصرفوا الهتکم ان کنتم فاعلین).
سلطه گران زورگو برای تحریک توده های ناآگاه ، معمولا از نقطه های ضعف روانیشان استفاده میکنند، چرا که آنها روانشناسند و بر کار خود

مسلط! همانگونه که در این ماجرا کردند و شعارهائی دادند که به اصطلاح به رگ غیرت آنها بخورد گفتند: اینها خدایان شما هستند، مقدساتتان به خطر افتاده ، سنت نیاکانتان زیر پا گذاشته شده ، غیرت و حمیت شما کجا است ؟ چرا این قدر ضعیف و زبون هستید چرا خدایانتانرا یاری نمی دهید، ابراهیم را بسوزانید و خدایانتان را یاری بدهید اگر کاری از شما ساخته است و توانی در تن و قدرتی در جان دارید.
ببینید همه مردم از مقدساتشان دفاع میکنند، شما که همه چیزتان به خطر افتاده است .
خلاصه امثال این لاطائلات بسیار گفتند و مردم را بر ضد ابراهیم شوراندند آنچنان که بجای چند بار هیزم که برای سوزاندن چندین نفر کافی است هزاران بار بر روی هم ریختند و کوهی از هیزم ، و به دنبال آن دریائی از آتش به وجود آوردند، تا با این عمل هم انتقام خود را بهتر گرفته باشند، و هم ابهت و عظمت پنداری بتها که سخت با برنامه ابراهیم آسیب دیده بود تا حدی تامین شود، تاریخ نویسان در اینجا مطالب بسیاری نوشته اند که هیچگونه بعید به نظر نمی رسد:
از جمله اینکه می گویند: چهل روز مردم برای جمع آوری هیزم کوشیدند و از هر سو هیزمهای خشک فراوانی جمع آوری کردند، کار به جائی رسید که حتی زنانی که کارشان در خانه پشمریسی بود از درآمد آن پشته هیزمی تهیه کرده بر آن میافزودند، و بیماران نزدیک به مرگ از مال خود مبلغی

برای خریداری هیزم وصیت مینمودند و حاجتمندان برای برآمدن حاجاتشان نذر میکردند که اگر به مقصود خود برسند فلان مقدار هیزم بر آن بیفزایند.
به همین جهت هنگامی که آتش از جوانب مختلف در هیزمها افکندند به اندازهای شعله اش عظیم بود که پرندگان قادر نبودند از آن منطقه بگذرند.
بدیهی است به چنین آتش گستردهای نمی توان نزدیک شد تا چه رسد به اینکه بخواهند ابراهیم را در آن بیفکنند، ناچار از منجنیق استفاده کردند، ابراهیم را بر لای آن نهاده و با یک حرکت سریع به درون آن دریای آتش پرتاب نمودند.
در روایاتی که از طرق شیعه و اهل تسنن نقل شده میخوانیم : هنگامی که ابراهیم را بالای منجنیق گذاشتند و میخواستند در آتش بیفکنند، آسمان و زمین و فرشتگان فریاد برکشیدند، و از پیشگاه خداوند تقاضا کردند که این قهرمان توحید و رهبر آزاد مردان را حفظ کند.
و نیز نقل کرده اند: جبرئیل به ملاقات ابراهیم آمد و به او گفت : ا لک حاجة ؟ ((آیا نیازی داری تا به تو کمک کنم))؟
ابراهیم (علیه السلام) در یک عبارت کوتاه گفت : اما الیک فلا: اما به تو،

نه ! (به آن کسی نیاز دارم که از همگان بینیاز و بر همه مشفق است).
در این هنگام جبرئیل به او پیشنهاد کرد و گفت : فاسئل ربک ((پس نیازت را از خدا بخواه)).
و او در پاسخ گفت : حسبی من سؤ الی علمه بحالی : ((همین اندازه که او از حال من آگاه است کافی است !)). تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 446
در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) میخوانیم : در این هنگام ابراهیم با خدا چنین راز و نیاز کرد: یا احد یا احد یا صمد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد توکلت علی الله .
این دعا به عبارتهای دیگری در کتب دیگر نیز آمده است .
به هر حال ابراهیم (علیه السلام) در میان هلهله و شادی و غریو فریاد مردم به درون شعله های آتش فرستاده شد، آنچنان مردم فریاد شادی کشیدند که گوئی شکننده بتها برای همیشه نابود و خاکستر شد.
اما خدائی که همه چیز سر بر فرمان او است ، حتی سوزندگی را او به آتش یاد داده ، و رمز محبت را او به مادران آموخته ، اراده کرد این بنده مؤ من خالص در این دریای آتش سالم بماند، تا سند دیگری بر اسناد افتخارش بیفزاید، چنانکه قرآن در اینجا می گوید: به آتش گفتیم ای آتش سرد و سالم بر ابراهیم باش (قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم).
بدون شک فرمان خدا در اینجا فرمان تکوینی بود همان فرمان که در جهان هستی به خورشید و ماه و زمین و آسمان و آب و آتش و گیاهان و پرندگان می دهد.
معروف چنین است که آتش آنچنان سرد و ملایم شد که دندان ابراهیم از شدت سرما به هم میخورد، و باز به گفته بعضی از مفسران اگر تعبیر به ((سلاما)) نبود آتش آنچنان سرد میشد که جان ابراهیم از سرما به خطر می افتاد!.
و نیز در روایت معروفی میخوانیم آتش نمرودی تبدیل به گلستان زیبائی شد. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 447
حتی بعضی گفته اند آن روز که ابراهیم در آتش بود: آرامترین و بهترین و راحتترین روزهای عمرش محسوب میشد.
به هر حال در اینکه آتش چگونه ابراهیم را نسوزاند، در میان مفسران گفتگو بسیار است ولی اجمال سخن این است که با توجه به بینش توحیدی هیچ سببی بیفرمان خدا کاری از او ساخته نیست ، یک روز به کارد در دست ابراهیم می گوید نبر! و روز دیگر به آتش می گوید مسوزان ! و یک روز هم به آبی که مایه حیات است فرمان می دهد غرق کن فرعون و فرعونیان را.
و در آخرین آیه مورد بحث به عنوان نتیجه گیری کوتاه و فشرده میفرماید: آنها تصمیم گرفتند که ابراهیم را با نقشه حساب شده و خطرناکی نابود

کنند، ولی ما آنها را زیانکارترین مردم قرار دادیم (و ارادوا به کیدا فجعلناهم الاخسرین). ناگفته پیدا است که با سالم ماندن ابراهیم در میان آتش ، صحنه به کلی دگرگون شد، غریو شادی فرو نشست ، دهانها از تعجب باز ماند، جمعی آشکار در گوشی با هم در باره این پدیده عجیب سخن میگفتند، عظمت ابراهیم و خدای او ورد زبانها شد، و موجودیت دستگاه نمرود به خطر افتاده ، ولی باز هم تعجب و لجاجت مانع از پذیرش حق به طور کامل گردید، هر چند دلهای بیدار بهره خود را از این ماجرا بردند و بر ایمانشان نسبت به خدای ابراهیم افزوده شد هر چند این گروه در اقلیت بودند.
نکته ها:
1 - سبب سازی و سبب سوزی
گاه می شود انسان در عالم اسباب چنان غرق می شود که خیال می کند
این تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 448
آثار و خواص از آن خود این موجودات است ، و از آن مبدء بزرگی که این آثار مختلف را به این موجودات بخشیده غافل می شود، در اینجا خداوند برای بیدار ساختن بندگان دست به ((سبب سازی)) و ((سبب سوزی)) میزند.
موجوداتی که ظاهرا کاری از آنها ساخته نیست ، سرچشمه آثار عظیمی میشوند به عنکبوت فرمان می دهد چند تار سست و ضعیف بر در غار ثور بتند و با همین چند تار کسانی را که در تعقیب پیامبر اسلام همه جا میگشتند و اگر او را مییافتند نابود میکردند مایوس میسازد و با همین وسیله کوچک مسیر تاریخ جهان را دگرگون می کند.
و به عکس گاه اسبابی را که در عالم ماده ضرب المثل هستند (آتش در سوزندگی و کارد در برندگی) از کار میاندازد، تا معلوم شود اینها هم از خود چیزی ندارند که اگر رب جلیل نهیشان کند از کار میافتند حتی اگر ابراهیم خلیل)) فرمان دهد.
توجه به این واقعیتها که نمونه های فراوان آن را کم و بیش در زندگی دیدهایم روح توحید و توکل را در بندگی مؤ من آنچنان زنده و بیدار می کند که به او نمی اندیشند و از غیر او یاری نمی طلبند، خاموش کردن آتش مشکلات را تنها از او میخواهند و نابودی کید دشمنان را از درگاه او میطلبند، جز او نمی بینند و از غیر او چیزی تمنا نمی کنند.
2 - نوجوان قهرمان
در بعضی از کتب تفسیر آمده ابراهیم به هنگامی که در آتش افکنده شد شانزده سال بیشتر نداشت و بعضی دیگر سن او را در آن هنگام 26 سال ذکر کرده اند. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 449
به هر حال او در سنین جوانی بوده است و با آنکه ظاهرا یار و یاوری

نداشت با طاغوت بزرگ زمان خود که حامی طاغوتهای دیگر بود پنجه در افکند، و یک تنه به مبارزه جهل و خرافات و شرک رفت و تمام مقدسات پنداری محیط را به بازی گرفت و از خشم و انتقام مردم کمترین وحشتی به خود راه نداد، چرا که قلبش از عشق خدا پر بود و توکل و تکیه اش بر ذات پاک او بود.
آری چنین است ایمان ، که در هر جا پیدا شود شهامت می آفریند و در هر کس وجود داشته باشد شکست ناپذیر است !.
در دنیای طوفانی امروز، مهمترین سرمایهای که مسلمانان برای مبارزه با قدرتهای اهریمنی بزرگ باید پیدا کنند همین سرمایه بزرگ است .
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) میخوانیم : ان المؤ من اشد من زبر الحدید ان زبر الحدید اذا دخل النار تغیر و ان المؤ من لو قتل ثم نشر ثم قتل لم یتغیر قلبه : مؤ من از قطعات آهن و فولاد محکمتر است ، چرا که آهن و فولاد هنگامی که داخل آتش شود تغییر مییابد، ولی مؤ من اگر کشته و سپس مبعوث گردد و باز هم کشته شود قلبش تغییر نمی کند.
3 - ابراهیم و نمرود
در تواریخ آمده است هنگامی که ابراهیم را در آتش افکندند، نمرود یقین داشت که ابراهیم تبدیل به مشتی خاکستر شده است ، اما هنگامی که خوب نظر کرد، او را زنده دید ، به اطرافیانش گفت من ابراهیم را زنده میبینم ، شاید اشتباه می کنم ! بر فراز بلندی رفت و خوب مشاهده کرد دید مطلب همین است ، نمرود فریاد زد ای ابراهیم ! به راستی که خدای تو بزرگ است و آنقدر تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 450
قدرت دارد که میان تو و آتش حائلی ایجاد کرده !... اکنون که چنین است من میخواهیم به خاطر این قدرت و عظمت ، برای او قربانی کنم (و چهار هزار قربانی برای این کار آماده کرده) ولی ابراهیم به او گوشزد نمود که هیچگونه قربانی (و کار خیر) از تو پذیرفته نخواهد شد مگر اینکه قبلا ایمان آوری . اما نمرود در پاسخ گفت در این صورت سلطنت و حکومتم بر باد خواهد رفت و تحمل آن برای من ممکن نیست !
به هر حال این حوادث باعث شد که گروهی از بیداردلان آگاه به خدای ابراهیم ایمان آورند و یا بر ایمانشان بیفزاید (و شاید همین ماجرا سبب شد که نمرود عکس العمل شدیدی در برابر ابراهیم نشان ندهد، و تنها به تبعید کردنش از سرزمین بابل قناعت کند). الأنبیاء
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 451
آیه 71 - 73
آیه و ترجمه
وَ نجَّیْنَهُ وَ لُوطاً إِلی الاَرْضِ الَّتی بَرَکْنَا فِیهَا لِلْعَلَمِینَ(71) وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسحَقَ وَ یَعْقُوب نَافِلَةً وُکلاً جَعَلْنَا صَلِحِینَ(72) وَ جَعَلْنَهُمْ أَئمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرنَا وَ أَوْحَیْنَا

إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيرَتِ وَ إِقَامَ الصلَوةِ وَ إِيتَاءَ الزَّكوةِ وَ كانُوا لَنَا عَبِدِينَ(73)
ترجمه :
71 - و او و لوط را به سرزمين (شام) كه آنرا براى همه جهانيان پر بركت ساختيم نجات داديم .
72 - و اسحاق ، و علاوه بر او، يعقوب را به وى بخشيديم ، و همه آنها را مردانى صالح قرار داديم .
73 - و آنها را پيشوايانى قرار داديم كه به فرمان ما (مردم را) هدايت ميكردند، و انجام كارهاى نيک و برپا داشتن نماز و ادای زكات را به آنها وحى كرديم ، و آنها فقط مرا عبادت ميكردند.
تفسير:
هجرت ابراهيم از سرزمين بت پرستان
داستان آتشسوزى ابراهيم و نجات اعجازآميزش از اين مرحله خطرن
تفسير نمونه جلد 13 صفحه 452
لرزه بر اركان حكومت نمرود افكند، به گونهاى كه نمرود روحيه خود را به كلى باخت ، چرا كه ديگر نمى توانست ابراهيم را يک جوان ماجراجو و نفاقافكن معرفى كند، او ديگر به عنوان يک رهبر الهى و قهرمان شجاع كه يک تنه ميتواند به جنگ جبار ستمگرى با تمام قدرت و امكاناتش برود، شناخته ميشد، او اگر با اين حال در آن شهر و كشور باقى ميماند، با آن زبان گويا و منطق نيرومند و شهامت بينظيرش مسلما كانون خطرى براى آن حكومت جبار و خودكامه بود، او به هر حال بايد از آن سرزمين بيرون رود.
از سوى ديگر ابراهيم در واقع رسالت خود را در آن سرزمين انجام داده بود، ضربه هاى خردكننده يكى پس از ديگرى بر بنيان حكومت زد و بذر ايمان و آگاهى در آن سرزمين پاشيده ، تنها نياز به عامل ((زمانى)) بود كه تدريجا اين بذرها بارور گردد و بساط بت و بت پرستى برچيده شود.
او بايد از اينجا به سرزمين ديگرى برود و رسالت خود را در آنجا نيز پياده كند، لذا تصميم گرفت تا به اتفاق لوط (لوط برادرزاده ابراهيم بود) و همسرش ساره و احتمالا گروه اندكى از مؤ منان از آن سرزمين به سوى شام هجرت كند.
آنچنانكه قرآن در آيات مورد بحث مى گويد: ((ما ابراهيم و لوط را به سرزمينى كه براى جهانيان پر بركتش ساخته بوديم نجات و رهائى بخشيديم))
(و نجيناه و لوطا الى الارض التى باركنا فيها للعالمين).
گرچه نام اين سرزمين صريحا در قرآن نيامده ولى با توجه به آيه اول سوره اسراء (سبحان الذى اسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام الى المسجد الاقصى الذى باركنا حوله).

معلوم می شود همان سرزمین شام است که سرزمینی است هم از نظر ظاهری پربرکت و حاصلخیز و سرسبز و هم از نظر معنوی چرا که کانون پرورش انبیاء بوده است . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 453
در اینکه ابراهیم خودش دست به این هجرت زد و یا دستگاه نمرود او را تبعید کردند و یا هر دو جهت دست به دست هم داد، بحثهای مختلفی در تفاسیر و روایات آمده است که جمع میان همه آنها همین است که از یکسو نمرود و اطرافیانش ابراهیم را خطر بزرگی برای خود میدیدند و او را مجبور به خروج از آن سرزمین کردند، و از سوی دیگر ابراهیم رسالت خود را در آن سرزمین تقریبا پایان یافته میدید و خواهان منطقه دیگری بود که دعوت توحید را در آن نیز گسترش دهد، به خصوص که ماندن در بابل ممکن بود به قیمت جان او و ناتمام ماندن دعوت جهانیش تمام شود.
جالب اینکه در روایتی از امام صادق (علیه السلام) میخوانیم : هنگامی که نمرود تصمیم گرفت ابراهیم (علیه السلام) را از آن سرزمین تبعید کند، دستور داد گوسفندان و اموال او را مصادره کنند و خودش تنها بیرون برود.
ابراهیم به آنها گفت : اینها محصول سالیان طولانی از عمر من است ، اگر میخواهید ((مالم)) را بگیرید پس عمری را که در این سرزمین مصرف کردهام به من بازگردانید! بنابراین شد که یکی از قاضیان دستگاه در این میان داوری کند، قاضی حکم کرد که اموال ابراهیم را بگیرند و عمری را که در آن سرزمین صرف کرده به او بازگردانند!.
هنگامی که نمرود از این ماجرا آگاه شد، مفهوم حقیقی حکم قاضی شجاع را دریافت و دستور داد اموال و گوسفندانش را به او بازگردانند تا همراه خود ببرد و گفت : من میترسم که اگر او در اینجا بماند دین و آئین شما را خراب کند، و به خدایانتان زیان رساند! (انه ان بقی فی بلادکم افسد دینکم و اضر بالهتکم). تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 454
آیه بعد به یکی از مهمترین مواهب خدا به ابراهیم که داشتن فرزندی صالح و نسلی برومند و شایسته است اشاره کرده میفرماید: ما به او اسحاق را بخشیدیم و یعقوب (فرزند اسحاق) را بر او افزودیم (و وهبنا له اسحاق و یعقوب نافلة).
((و همه آنها را مردانی صالح و شایسته و مفید قرار دادیم)) (و کلا جعلنا صالحین).
سالیان درازی گذشت که ابراهیم در عشق و انتظار فرزند صالحی به سر میبرد و آیه 100 سوره صافات گویای این خواسته درونی او است : رب هب لی من الصالحین . ((پروردگارا فرزندی صالح به من مرحمت کن)).
سرانجام خدا دعای او را مستجاب کرد، نخست اسماعیل و سپس اسحاق را به او مرحمت کرد که هر کدام پیامبری بزرگ و با شخصیت بودند.
تعبیر به ((نافلة)) که ظاهرا تنها توصیفی برای یعقوب است از این نظر

باشد که ابراهیم تنها فرزند صالحی تقاضا کرده بود، خدا نوه صالحی نیز بر آن افزود، زیرا نافلة در اصل به معنی موهبت و یا کار اضافی است .
آخرین آیه مورد بحث به مقام امامت و رهبری این پیامبر بزرگ و بخشی از صفات و برنامه های مهم و پرارزش آنها بطور جمعی اشاره می کند.
در این آیه مجموعا ((شش قسمت)) از این ویژگیها بر شمرده شده که با اضافه کردن توصیف به صالح بودن که از آیه قبل استفاده می شود

ویژگی را تشکیل می دهد، این احتمال نیز وجود دارد که مجموعه شش صفتی که در این آیه ذکر شده شرحی باشد برای صالح بودن آنها که در آیه قبل آمده است .
نخست می گوید ((ما آنها را امام و رهبر مردم قرار دادیم)) (و جعلناهم ائمة).
یعنی علاوه بر مقام ((نبوت و رسالت)) مقام ((امامت)) را نیز به آنها دادیم - امامت همانگونه که سابقا هم اشاره کردهایم آخرین مرحله سیر تکاملی انسانی است که به معنی رهبری همه جانبه مادی و معنوی ، ظاهری و باطنی ، جسمی و روحی مردم است .
فرق نبوت و رسالت با امامت این است که پیامبران در مقام نبوت و رسالت تنها فرمان حق را دریافت میکنند و از آن خبر میدهند و به مردم ابلاغ میکنند، ابلاغی تواءم با بشارت و انذار.
اما در مرحله ((امامت)) این برنامه های الهی را به مرحله اجرا در می آورند خواه از طریق تشکیل حکومت عدل بوده باشد یا بدون آن ، در این مرحله آنها مربیند، و مجری احکام و برنامه ها، و پرورشدهنده انسانها، و به وجود آورنده محیطی پاک و منزه و انسانی .
در حقیقت مقام امامت مقام تحقق بخشیدن به تمام برنامه های الهی است ، به تعبیر دیگر ایصال به مطلوب و هدایت تشریعی و تکوینی است .
امام از این نظر درست به خورشید میماند که با اشعه خود موجودات زنده را پرورش می دهد.
در مرحله بعد فعلیت و ثمره این مقام را بازگو می کند: آنها به فرمان ما هدایت میکردند (یهدون بامرنا).
نه تنها هدایت به معنی راهنمائی و ارائه طریق که آن در نبوت و رسالت وجود دارد، بلکه به معنی دستگیری کردن و رساندن به سر منزل مقصود

برای آنها که آمادگی و شایستگی دارند).
سومین و چهارمین و پنجمین موهبت و ویژگی آنها این بود که ((ما به آنها انجام کار خیر را وحی کردیم و همچنین برپا داشتن نماز و ادای زکات)) (و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکاة).

این وحی میتواند وحی تشریعی بوده باشد، یعنی ما انواع کارهای خیر و ادای نماز و اعطای زکات را در برنامه های دینی آنها گنجانیدیم : و نیز میتواند وحی تکوینی باشد، یعنی به آنها توفیق و توان و جاذبه معنوی برای انجام این امور بخشیدیم .
البته هیچیک از این امور جنبه اجباری و اضطراری ندارد بلکه تنها آمادگیها و زمینه ها است که بدون اراده و خواست خود آنها هرگز به نتیجه نمی رسد.
ذکر اقامه صلوة و اداء زکات بعد از فعل خیرات : به خاطر اهمیت این دو برنامه است که نخست بطور عام در جمله و اوحینا الیهم فعل الخیرات و بعد به طور خاص بیان شده است .
و در آخرین فراز به مقام عبودیت آنها اشاره کرده ، می گوید: ((آنها همگی فقط ما را عبادت میکردند)) (و کانوا لنا عابدین).
ضمنا تعبیر به ((کانوا)) که دلالت بر سابقه مستمر در این برنامه دارد شاید اشاره به این باشد که آنها حتی قبل از رسیدن به مقام نبوت و امامت ، مردانی صالح و موحد و شایسته بوده اند و در پرتو همین برنامه ها، خداوند مواهب تازهای به آنها بخشیده .
این نکته نیز لازم به یادآوری است که جمله ((یهدون بامرنا)) در حقیقت وسیله شناخت امامان و پیشوایان حق ، در برابر رهبران و پیشوایان باطل
است تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 457
که معیار کار آنها بر هوسهای شیطانی است .
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) میخوانیم که فرمود: امام در قرآن مجید دو گونه است در یکجا خداوند میفرماید: ((و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا)) یعنی به امر خدا نه به امر مردم ، امر خدا را بر امر خودشان مقدم میشمرند. و حکم او را برتر از حکم خود قرار میدهند، ولی در جای دیگر میفرماید: و جعلناهم ائمة یدعون الی النار: ((ما آنها را پیشوایانی قرار دادیم که دعوت به دوزخ می کنند)) فرمان خود را بر فرمان پروردگار مقدم می شمرند و حکم خویش را قبل از حکم او قرار میدهند و مطابق هوسهای خود و بر ضد کتاب الله عمل می نمایند. و این است معیار و محک برای شناسائی امام حق از امام باطل . الأنبیاء
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 458
آیه 74 - 75
آیه و ترجمه
وَ لُوطاً ءَاتَیْنَهُ حُکْماً وَ عِلْماً وَ نجَّیْنَهُ مِنَ الْقَرْیَةِ الَّتی کانَت تَّعْمَلُ الْخَبَئث إِنَّهُمْ کانُوا قَوْمَ سوْءٍ فَسِقِینَ(74) وَ أَدْخَلْنَهُ فی رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصلِحِینَ(75)
ترجمه :
74 - و لوط را (به یادآور) که به او حکم و علم دادیم ، و از شهری که اعمال زشت و کثیف انجام میدادند رهائی بخشیدیم ، چرا که آنها مردم بد

و فاسقی بودند.
75 - و او را در رحمت خود داخل کردیم ، او از صالحان بود.
تفسیر:
نجات لوط از سرزمین آلودگان .
از آنجا که لوط از بستگان نزدیک ابراهیم و از نخستین کسانی است که به او ایمان آورد پس از داستان ابراهیم ، به بخشی از تلاش و کوشش او در راه ابلاغ رسالت و مواهب پروردگار نسبت به او اشاره می کند:
((و لوط را به یاد آر که ما به او حکم و علم دادیم)) (و لوطا آتیناه حکما و علما).
واژه ((حکم)) در پاره ای از موارد به معنی فرمان نبوت و رسالت آمده ، و در موارد دیگری به معنی قضاوت ، و گاهی نیز به معنی عقل و خرد، از میان این معانی معنی اول در اینجا مناسبتر به نظر میرسد، هر چند منافاتی میان آنها نمی باشد. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 459
و منظور از ((علم)) هر گونه دانشی است که در سعادت و سرنوشت انسان اثر دارد.
لوط از پیامبران بزرگی است که هم عصر با ابراهیم بود، و همراه او از سرزمین بابل به فلسطین مهاجرت کرد، و بعدا از ابراهیم جدا شد و به شهر سدوم آمده چرا که مردم آن منطقه غرق فساد و گناه ، مخصوصا انحرافات و آلودگیهای جنسی بودند، او بسیار برای هدایت این قوم منحرف تلاش و کوشش کرد، و در این راه خوندل خورد، اما کمتر در آن کوردلان اثر گذارد.
سرانجام چنان که میدانیم قهر و عذاب شدید الهی آنها را فرا گرفت ، و آبادیهایشان به کلی زیر و رو شد، و جز خانواده لوط (به استثنای همسرش) همگی نابود شدند که شرح این ماجرا را بطور کامل در ذیل آیات 77 به بعد سوره هود بیان کرده ایم .
لذا در دنباله آیه مورد بحث به این موهبت که به لوط ارزانی داشت اشاره کرده میفرماید ما او را از شهر و دیاری که کارهای پلید و زشت انجام میدادند رهائی بخشیدیم (و نجیناه من القریة التی کانت تعمل الخبائث).
چرا که آنها مردم بدی بودند و از اطاعت فرمان حق بیرون رفته بودند (انهم کانوا قوم سوء فاسقین).
نسبت دادن اعمال زشت و پلید را به ((قریه)) و شهر و آبادی بجای اهل قریه اشاره به این است که آنها آنچنان غرق فساد و گناه بودند که گوئی از در و دیوار آبادیشان گناه و اعمال زشت و پلید می بارید.
و تعبیر ((خبائث)) به صورت جمع اشاره به این است که آنها علاوه بر عمل فوق العاده شنیع لواط کارهای زشت و خبیث دیگری نیز داشتند که در جلد 9 صفحه 197 به آن اشاره کردهایم . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه

و تعبیر ((فاسقین)) بعد از ((قوم سوء)) ممکن است اشاره به این باشد که آنها هم از نظر قوانین الهی مردمی فاسق بودند، و هم از نظر معیارهای مردمی ، حتی قطع نظر از دین و ایمان افرادی پست و پلید و آلوده و منحرف بودند.
سپس به آخرین موهبت الهی در باره ((لوط)) اشاره کرده می گوید: ما او را در رحمت خاص خویش داخل کردیم)) (و ادخلناه فی رحمتنا).
((چرا که او از بندگان صالح بود)) (انه من الصالحین).
این رحمت ویژه الهی بیحساب به کسی داده نمی شود، این شایستگی و صلاحیت لوط بود که او را مستحق چنین رحمتی ساخت .
راستی چه کاری از این مشکلتر، و چه برنامه اصلاحی از این طاقتفرساتر که انسان مدتی طولانی در شهر و دیاری که این همه فساد و آلودگی دارد بماند و دائما به تبلیغ و ارشاد مردم گمراه و منحرف به پردازد، و کارش بجائی برسد که حتی بخواهند مزاحم میهمانهای او نیز بشوند، به راستی این استقامت جز از پیامبران الهی و رهروان آنها ساخته نیست ، چه کسی از ما میتواند تحمل چنین شکنجه های روحی جانکاهی بکند؟! الأنبیاء
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 461
آیه 76 - 77
آیه و ترجمه
وَ نُوحاً إِذْ نَادَى مِن قَبْلُ فَاستَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكرْبِ الْعَظِيمِ(76) وَ نَصرْنَهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِئَايَتِنَا إِنهُمْ كانُوا قَوْمَ سوْءٍ فَأَغْرَقْنَهُمْ أَجمَعِينَ(77)
ترجمه :
76 - و نوح را (به یادآور) هنگامی که پیش از آنها (ابراهیم و لوط) پروردگار خود را خواند، ما دعای او را مستجاب کردیم ، او و خاندانش را از اندوه بزرگ نجات دادیم .
77 - و او را در برابر جمعیتی که آیات ما را تکذیب کرده بودند یاری نمودیم ، چرا که آنها قوم بدی بودند، لذا همه را غرق کردیم .
تفسیر:
نجات نوح از چنگال متعصبان لجوج
بعد از ذکر گوشهای از داستان ابراهیم و لوط، به ذکر قسمتی از سرگذشت یکی دیگر از پیامبران بزرگ یعنی ((نوح)) پرداخته میفرماید: ((به یادآور نوح را، هنگامی که قبل از آنها (قبل از ابراهیم و لوط) پروردگار خود را خواند)) و تقاضای نجات از چنگال منحرفان بیایمان کرد (و نوحا اذ نادی من قبل).
این ندای نوح ظاهرا اشاره به نفرینی است که در سوره نوح در قرآن

مجید نقل شده است آنجا که می گوید: رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا انک ان تذرهم یضلوا عبادک و لا یلدوا الا فاجرا کفارا:
((پروردگارا! احدی از این قوم بیایمان را روی زمین مگذار! چرا که اگر بم

بندگان تو را گمراه میکنند، و نسل آینده آنها نیز جز کافر و فاجر نخواهد بود! (نوح - 26 - 27).
و یا اشاره به جملهای است که در آیه 10 سوره قمر آمده فدعا ربه انی مغلوب فانتصر: ((پروردگار خود را خواند و عرض کرد خدایا من در برابر آنها مغلوبم مرا یاری کن)).
تعبیر به ((نادی)) که معمولا برای خواندن با صدای بلند می آید ممکن است اشاره به این باشد که آنقدر این پیامبر بزرگ را ناراحت کردند که سرانجام فریاد کشید و براستی اگر حالات نوح را که بخشی از آن در سوره نوح آمده و بخشی در سوره هود درست بررسی کنیم می بینیم که حق داشته فریاد بزند.
سپس اضافه می کند ما دعای او را مستجاب کردیم و او و خانوادهاش را از آن غم و اندوه بزرگ رهائی بخشیدیم (فاستجبنا له فنجیناه و اهله من الکرب العظیم).
در حقیقت جمله ((فاستجبنا)) اشاره اجمالی به اجابت دعای او است ، و جمله ((فنجیناه و اهله من الکرب العظیم)) شرحی و تفصیلی برای آن محسوب می شود.
در اینکه منظور از کلمه ((اهل)) در اینجا کیست ؟ در میان مفسران گفتگو است ، زیرا اگر منظور خانواده او باشد، تنها بعضی از فرزندان نوح را شامل می شود، زیرا می دانیم یکی از فرزندانش با بدان بنشست و خاندان نبوتش گم شد.
همسرش نیز در خط او نبود، و اگر منظور از اهل ، پیروان خاص و یاران با ایمانش باشد، بر خلاف معنی مشهوری است که اهل دارد.
اما میتوان گفت : که اهل در اینجا معنی وسیعی دارد، هم بستگان مؤ من

او را شامل می شود و هم دوستان خاص او را، چرا که در مورد فرزند نااهلش میخوانیم ((انه لیس من اهلک)): او از خاندان تو نیست چرا که مکتبش را از تو جدا کرده (هود - 46).
به این ترتیب آنها که پیوند مکتبی با نوح داشتند در حقیقت از خانواده او محسوب میشوند.
ذکر این نکته نیز لازم است که واژه ((کرب)) در لغت به معنی اندوه شدید است ، و در اصل از ((کرب)) به معنی زیر و رو کردن زمین گرفته شده ، چرا که اندوه شدید دل انسان را زیر و رو می کند، و توصیف آن به

عظیم ، نهایت شدت اندوه نوح را می رساند.
چه اندوهی از این بالاتر که طبق صریح آیات قرآن ، 950 سال دعوت به آئین حق کرد، اما طبق مشهور میان مفسران در تمام این مدت طولانی تنها هشتاد نفر! به او ایمان آوردند کار بقیه چیزی جز سخریه و استهزاء و اذیت و آزار نبود.
در آیه بعد اضافه می کند: ((ما او را در برابر قومی که آیات ما را تکذیب کردند یاری کردیم)) (و نصرناه من القوم الذین کذبوا بایاتنا).
((چرا که آنها قوم بدی بودند، لذا همه آنان را غرق کردیم)) (انهم کانوا قوم سوء فاغرقناهم اجمعین).
این جمله بار دیگر تاکیدی است بر این حقیقت که مجازاتهای الهی هرگز
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 464
جنبه انتقامی ندارد، بلکه بر اساس انتخاب اصلح است ، به این معنی که حق حیات و استفاده از مواهب زندگی برای گروهی است که در خط تکامل و سیر الی - الله باشند و یا اگر روزی در خط انحراف افتادند بعدا تجدید نظر کرده و بازگردند، اما گروهی که فاسدند و در آینده نیز هیچگونه امیدی به اصلاحشان نیست جز مرگ و نابودی سرنوشتی ندارند.
نکته :
ذکر این نکته نیز لازم است که در سرگذشت ((ابراهیم)) و ((لوط)) که سابقا خواندیم و همچنین ((ایوب)) و ((یونس)) که در آیات بعد خواهد آمد همانند نوح ، تکیه بر مساله نجات و رهائی آنها از چنگال محنتها و رنجها و دشمنان جبار شده است .
گوئی برنامه این است که خداوند در این سوره انبیاء حمایت بیدریغش از پیامبران ، و نجاتشان را از چنگال مشکلات بازگو کند، تا مایه دلداری برای پیامبر اسلام و امیدواری برای مؤ منان باشد، مخصوصا با توجه به اینکه این سوره مکی است و مسلمانان در آن هنگام شدیدا در ناراحتی و رنج بوده اند، اهمیت این مساله روشنتر می شود. الأنبیاء
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 465
آیه 78 - 80
آیه و ترجمه
وَ دَاوُدَ وَ سلَيْمَنَ إِذْ يحْكمَانِ فى الحَرْثِ إِذْ نَفَشت فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَ كنَّا لحُِكْمِهِمْ شهِدِينَ(78) فَفَهَّمْنَهَا سلَيْمَنَ وَ كلاًّ ءَاتَيْنَا حُكْماً وَ عِلْماً وَ سخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسبِّحْنَ وَ الطيرَ وَ كنَّا فَعِلِينَ(79) وَ عَلَّمْنَهُ صنْعَةَ لَبُوسٍ لَّكمْ لِتُحْصِنَكُم مِّن بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنتُمْ شكِرُونَ(80)
ترجمه :
78- و داود و سلیمان را (بخاطر آور)، هنگامی که در باره کشتزاری که گوسفندان قوم آنرا شبانه چریده (و خراب کرده) بودند داوری میکردند، و

ما شاهد قضاوت آنها بودیم .
79- ما (حکم واقعی) آن را به سلیمان تفهیم کردیم ، و به هر یک از آنها (شایستگی) داوری ، و علم دادیم ، و کوهها و پرندگان را مسخر داود ساختیم که با او تسبیح (خدا) میگفتند، و ما قادر بر انجام این کار بودیم .
80- و ساختن زره را به او تعلیم دادیم ، تا شما را در جنگهایتان حفظ کند آیا شکر (این نعمتهای خدا را) میگذارید؟!
تفسیر:
قضاوت داود و سلیمان
در تعقیب سرگذشتهای مربوط به موسی و هارون و ابراهیم و نوح تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 466
آیات مورد بحث به بخشی از زندگی داود و سلیمان اشاره می کند، و در آغاز اشاره سربستهای به ماجرای یک قضاوت و داوری که از ناحیه داود و سلیمان صورت گرفت دارد:
میفرماید: ((و داود و سلیمان را به یاد آر، هنگامی که در باره کشتزاری قضاوت میکردند که گوسفندان قوم شبانه آن را چریده بودند)) (و داود و سلیمان اذ یحکمان فی الحرث اذ نفشت فیه غنم القوم).
((و ما شاهد حکم آنها بودیم)) (و کنا لحکمهم شاهدین).
گرچه قرآن ماجرای این محاکمه و دادرسی را کاملا سربسته بیان کرده و به یک اشاره اجمالی اکتفا نموده ، و تنها به نتیجه اخلاقی و تربیتی آن که بعدا اشاره خواهیم کرد قناعت کرده است ، ولی در روایات اسلامی و گفتار مفسران بحثهای زیادی پیرامون آن به چشم می خورد.
جمعی گفته اند: داستان بدین قرار بوده که : گله گوسفندانی شبانه به تاکستانی وارد میشوند، و برگها و خوشه های انگور را خورده و ضایع میکنند، صاحب باغ شکایت نزد داود میبرد، داود حکم می دهد که در برابر این خسارت بزرگ باید تمام گوسفندان به صاحب باغ داده شود.
سلیمان که در آن زمان کودک بود به پدر می گوید: ای پیامبر بزرگ خدا! این حکم را تغییر ده و تعدیل کن ! پدر می گوید چگونه ؟ در پاسخ می گوید: گوسفندان باید به صاحب باغ سپرده شوند تا از منافع آنها و شیر و پشمشان استفاده کند، و باغ به دست صاحب گوسفندان داده شود تا در اصلاح آن بکوشد تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 467
هنگامی که باغ به حال اول بازگشت تحویل به صاحبش داده می شود، و گوسفندان نیز به صاحبش برمی گردد (و خداوند طبق آیه بعد حکم سلیمان را تایید کرد).
این مضمون در روایتی از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) نقل شده است .
ممکن است تصور شود که این تفسیر با کلمه ((حرث)) که به معنی

زراعت است سازگار نیست ولی ظاهرا ((حرث)) مفهوم وسیعی دارد که هم زراعت را شامل می شود و هم باغ را چنانکه از داستان صاحبان باغ (اصحاب الجنة) در سوره قلم از آیه 17 تا 32 استفاده می شود.
ولی در اینجا چند سؤ ال مهم باقی میماند:
1 - اساس و معیار این دو حکم چه بوده است ؟
2 - چگونه حکم داود و سلیمان با هم اختلاف داشت ؟ مگر آنها بر اساس اجتهاد حکم میکردند؟.
3 - آیا این مساله به صورت مشاوره در حکم بوده است یا دو حکم قاطع و مستقل از یکدیگر دادند؟.
در پاسخ ((سؤ ال اول)) میتوان گفت معیار جبران خسارت بوده داود نگاه می کند و میبیند خسارتی که به تاکستان وارد شده معادل قیمت گوسفندان است ، لذا حکم می کند که گوسفندان برای جبران این خسارت به صاحب باغ باید داده شود، چرا که تقصیر متوجه صاحب گوسفندان است (توجه داشته باشید که در بعضی از روایات اسلامی میخوانیم به هنگام شب وظیفه صاحب گوسفندان است که از تجاوز گله خود به کشت و زرع دیگران جلوگیری کند و در روز وظیفه تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 468 صاحب کشت و زرع است).
و ضابطه حکم سلیمان این بوده که خسارت صاحب باغ را معادل منافع یکساله گوسفندان دیده است .
بنابراین هر دو قضاوت به حق و عدل کرده اند، با این تفاوت که قضاوت سلیمان به طور دقیقتر اجرا میگردید، زیرا خسارت یکجا پرداخته نمی شد بلکه به طور تدریج ادا میگشت ، بطوری که بر صاحب گوسفندان نیز سنگین نباشد، از این گذشته تناسبی میان خسارت و جبران بود، چرا ریشه های مو از بین نرفته بود، تنها منافع موقت آنها از میان رفته بود، لذا عادلانهتر این بود که اصل گوسفندان به ملک صاحب باغ درنیاید بلکه منافع آن در آید.
و در پاسخ ((سؤ ال دوم)) میگوئیم : بدون شک حکم پیامبران مستند به وحی الهی است ، اما مفهوم این سخن آن نیست که در هر مورد خاص از موارد داوری وحی مخصوص نازل می شود، بلکه آنها طبق ضوابط کلیهای که از وحی دریافت داشته اند داوری می کنند.
بنابراین مساله اجتهاد نظری به معنی اصطلاحیش ، یعنی همان اجتهاد ظنی ، در حکم آنها راه ندارد، ولی مانعی ندارد که در پیاده کردن یک ضابطه کلی دو راه وجود داشته باشد، و دو پیامبر، هر کدام یکی از این دو راه را پیشنهاد کند که هر دو در واقع صحیح است ، و اتفاقا در مورد بحث ما نیز مطلب همین گونه بوده است ، چنانکه شرحش سابقا گذشت ، ولی همانطور که قرآن اشاره می کند راهی را که سلیمان پیشنهاد کرد (از نظر

اجرائی) نزدیکتر بود، و جمله و کلا آتینا حکما و علما (ما به هر یک از این دو حکم و علم دادیم) که در آیه تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 469
بعد خواهد آمد گواهی بر صحت هر دو قضاوت است .
و در ((پاسخ سؤ ال سوم)) میگوئیم : بعید نیست که مطلب در شکل مشاوره بوده است ، مشاورهای که احتمالا برای آزمودن سلیمان و شایستگی او در امر قضاوت صورت گرفته ، تعبیر به ((حکمهما)) (حکم آن دو) نیز گواه بر وحدت حکم نهائی است ، هر چند دو پیشنهاد متفاوت در آغاز وجود داشته (دقت کنید).
در روایتی از امام باقر (علیه السلام) میخوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: لم یحکما انما کانا یتناظران ((آنها حکم نهائی نکردند بلکه به مناظره (و مشورت) پرداختند)).
از روایت دیگری که در اصول کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده نیز استفاده می شود که این ماجرا به عنوان تعیین وصی و جانشین داود و آزمودن آنها صورت گرفته است .
به هر حال در آیه بعد حکم سلیمان را در این داستان به این صورت تایید می کند: ((ما این داوری و حکومت را به سلیمان تفهیم کردیم)) و با تایید ما او بهترین راه حل این مخاصمه را دریافت (ففهمناها سلیمان).
اما مفهوم این سخن آن نیست که حکم داود اشتباه و نادرست بوده ، چرا که بلافاصله اضافه می کند: ((ما به هر یک از این دو، آگاهی و شایستگی داوری و علم بخشیدیم)) (و کلا آتینا حکما و علما).
سپس به یکی دیگر از مواهب و افتخاراتی که خدا به داود داده بود اشاره کرده می فرماید: ((ما کوهها را مسخر ساختیم که همراه داود تسبیح میگفتند و همچنین پرندگان را)) (و سخرنا مع داود الجبال یسبحن و الطیر).
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 470
اینها در برابر قدرت ما چیز مهمی نیست ما قادر بر انجام این کار بودیم (و کنا فاعلین).
نکته :
در اینکه همصدا شدن کوهها و پرندگان با داود به چه صورت بوده ، در میان مفسران گفتگو است :
1- گاه احتمال داده می شود که این صدای پر طنین و گیرای و جذاب داود بود که در کوهها منعکس میشد و پرندگان را به سوی خود جذب میکرد.
2 - گاه گفته اند که این تسبیح یکنوع تسبیح تواءم با درک و شعور است که در باطن ذرات عالم وجود دارد، زیرا طبق این نظر تمامی موجودات جهان از یکنوع عقل و شعور برخوردارند، و هنگامی که صدای داود را به وقت مناجات و تسبیح میشنیدند با او همصدا میشدند و غلغله تسبیح از آنها درهم می آمیخت .

3 - بعضی گفته اند: منظور همان ((تسبیح تکوینی)) است که با زبان حال در همه موجودات جهان صورت میگیرد، چرا که هر موجودی نظامی دارد، نظامی بسیار دقیق و حساب شده ، این نظام دقیق و حساب شده از خداوندی حکایت می کند که هم پاک و منزه است ، و هم دارای صفات کمال ، بنابراین نظام شگفتانگیز عالم هستی در هر گوشهای ((تسبیح)) است و ((حمد)) (تسبیح ، پاک شمردن از نقائص است ، و حمد ستایش در برابر صفات کمال).
و اگر گفته شود که این تسبیح تکوینی نه مخصوص کوهها و پرندگان است و نه مخصوص داود، بلکه همیشه و در همه جا و از همه موجودات بانگ این تسبیح برمی خیزد. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 471
در پاسخ گفته اند: درست است که این تسبیح عمومی است ولی همگان آن را درک نمی کنند، این روح بزرگ داود بود که در این حالت با درون و باطن عالم هستی همراز و هماهنگ میشد، و به خوبی احساس میکرد کوهها و پرندگان با او همصدا هستند و تسبیح گویان .
دلیل قاطعی برای تعیین هیچیک از این تفاسیر نداریم ، آنچه از ظاهر آیه میفهمیم آنست که کوهها و پرندگان با داود همصدا میشدند و خدا را تسبیح میگفتند، در عین حال تضادی میان این تفسیرهای سهگانه نیست و جمع میان آنها امکان پذیر است .
در آخرین آیه به یکی دیگر از مواهبی که خدا به این پیامبر بزرگ داده اشاره کرده می گوید: ما ساختن زره را به او تعلیم دادیم ، تا شما را در جنگهایتان حفظ کند آیا خدا را بر نعمتهایش شکر میکنید؟)) (و علمناه صنعة لبوس لکم لتحصنکم من باسکم فهل انتم شاکرون). ((لبوس)) بطوری که مرحوم طبرسی در ((مجمع البیان)) می گوید هر گونه اسلحه دفاعی و تهاجمی را مانند زره ، شمشیر و نیزه شامل می شود ولی قرائنی که در آیات قرآن است نشان می دهد که ((لبوس)) در اینجا به معنی زره میباشد که جنبه حفاظت در جنگها داشته است .
اما اینکه چگونه خداوند آهن را برای داود نرم کرد، و صنعت زرهسازی را به او آموخت شرح آن را بخواست خدا ذیل آیات 10 و 11 سوره سبا خواهیم گفت . الأنبیاء
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 472
آیه 81 - 82
آیه و ترجمه
وَ لِسلَیْمَنَ الرِّیحَ عَاصِفَةً تجْرِی بِأَمْرِهِ إِلی الاَرْضِ الَّتی بَرَکْنَا فِیهَا وَ کنَّا بِکلِّ شیْءٍ عَلِمِینَ(81) وَ مِنَ الشیَطِینِ مَن یَغُوصونَ لَهُ وَ یَعْمَلُونَ عَمَلاً دُونَ ذَلِک وَ کُنَّا لَهُمْ حَفِظِینَ(82)
ترجمه :

81 - و تندباد را مسخر سلیمان ساختیم که به فرمان او به سوی سرزمینی که آنرا پربرکت کرده بودیم حرکت میکرد، و ما از همه چیز آگاه بودهایم .
82 - و گروهی از شیاطین را (نیز) مسخر او قرار دادیم که برایش (در دریاها) غواصی میکردند و کارهائی غیر از این برای او انجام میدادند و ما آنها را (از تمرد و سرکشی) حفظ میکردیم .
تفسیر:
بادها در فرمان سلیمان
در این آیات به بخشی از مواهبی که خدا به یکی دیگر از پیامبران یعنی سلیمان (علیه السلام) داده اشاره می کند نخست می گوید: ما بادهای شدید و طوفانزا را مسخر سلیمان ساختیم که تحت فرمان او به سوی سرزمینی که ما آن را مبارک کرده بودیم حرکت میکرد)) (و لسلیمان الریح عاصفة تجری بامره الی الارض التی بارکنا فیها).
و این کار عجیب نیست ، چرا که ما به همه چیز آگاه بوده و هستیم (و کنا بکل شی ء عالمین).
هم از اسرار عالم هستی و قوانین و نظامات حاکم بر آن آگاهیم ، میدانی
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 473
چگونه آنها را میتوان تحت فرمان آورد، و هم از نتیجه و سرانجام این کار، و به هر حال همه چیز در برابر علم و قدرت ما خاضع و تسلیم است .
جمله ((و لسلیمان ... عطف)) بر جمله ((و سخرنا مع داود الجبال)) میباشد یعنی قدرت ما چنان است که گاهی کوهها را مسخر یکی از بندگان خود میسازیم تا همراه او تسبیح گویند، و گاه بادها را تحت فرمان یکی از بندگان خویش قرار میدهیم تا او را به هر جا ببرند.
واژه ((عاصفة)) به معنی تندباد یا طوفان است ، در حالی که از بعضی دیگر از آیات قرآن استفاده می شود که بادهای ملایم نیز به فرمان سلیمان بود، چنانکه در سوره ص آیه 36 میخوانیم فسخرنا له الریح تجری بامره رخاء حیث اصاب : ما باد را به فرمان او قرار دادیم که نرم و آهسته و هر جا که میخواست حرکت می کرد.
البته تصریح به ((عاصفه)) (تندباد) در اینجا ممکن است به عنوان بیان فرد مهمتر باشد، یعنی نه تنها بادهای ملایم بلکه طوفانهای سخت نیز در فرمان او بودند، چرا که دومی عجیبتر و اعجاب انگیزتر است .
و نیز این بادها تنها در مسیر سرزمین مبارک (شام) که قرارگاه سلیمان بود در تسخیر او نبودند بلکه طبق آیه 36 سوره ص به هر جا که میخواست حرکت میکردند، بنابراین تصریح به نام سرزمین مبارک بیشتر به خاطر آنست که مرکز حکومت سلیمان را تشکیل میداد.
اما اینکه باد چگونه در اختیار او قرار داشت ؟
با چه سرعتی حرکت میکرد؟

سلیمان و یارانش بر چه وسیلهای مینشستند و حرکت میکردند؟
به هنگام حرکت چه عاملی آنها را از سقوط و یا فشار هوا و مشکلات دیگر حفظ میکرد؟ تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 474
و خلاصه این چه نیروی مرموزی بود که به او امکان یک چنین حرکت سریعی را در آن عصر و زمان میداد؟.
اینها مسائلی است که جزئیات آن بر ما روشن نیست ، همین اندازه میدانیم که این یک موهبت الهی و خارق عادت بود که در اختیار این پیامبر بزرگ گذارده شده بود، و ما از جزئیات آن آگاه نیستیم ، و چه بسیار است مسائلی که ما از وجود اجمالیش باخبریم ، ولی از شرح و تفصیلش بیخبر، معلومات ما در برابر مجهولاتمان همچون قطرهای در برابر اقیانوسی بزرگ است ، و یا همچون ذره غباری در برابر یک کوه عظیم .
خلاصه از نظر بینش یک انسان خداپرست و موحد هیچ چیز در برابر قدرت خداوند مشکل و غیر ممکن نیست ، او بر همه چیز قادر و به همه چیز عالم است . البته پیرامون این بخش از زندگی سلیمان مانند بخشهای دیگر زندگی شگفت انگیز او افسانه های دروغین ، یا مشکوک بسیار نوشته اند که هرگز مورد قبول ما نیست ، ما تنها به همان مقدار که قرآن در اینجا بیان کرده اکتفا میکنیم . ذکر این نکته نیز لازم است که بعضی از نویسندگان اخیر معتقدند که قرآن چیزی صریحا در باره حرکت سلیمان و بساط او بوسیله باد ندارد، بلکه تنها سخن از تسخیر باد برای سلیمان به میان آورده ، و ممکن است اشاره به استفاده سلیمان از نیروی باد در مسائل مربوط به زراعت ، و تلقیح گیاهان ، و تصفیه خرمنها و حرکت کشتیها بوده باشد، به خصوص که سرزمین سلیمان (شامات) از یکسو سرزمین زراعی بود، و از سوی دیگر قسمت مهمی از آن در ساحل دریای مدیترانه قرار داشت و مورد بهره برداری برای کشتیرانی . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 475
ولی این تفسیر با آیات سوره سبا و ص و بعضی از روایات که در این زمینه وارد شده چندان سازگار نیست .
آیه بعد یکی دیگر از مواهب انحصاری سلیمان (علیه السلام) را بازگو می کند: ما بعضی از شیاطین را مسخر او قرار دادیم که برای او در دریاها غوص میکردند (و جواهرات و مواد پرارزش بیرون می آوردند) و کارهائی غیر از این نیز برای او انجام میدادند (و من الشیاطین من یغوصون له و یعملون عملا دون ذلک).
((و ما آنها را از تمرد و سرکشی در برابر فرمان او نگاه میداشتیم (و کنا لهم حافظین).
آنچه در آیه فوق به عنوان شیاطین آمده ، در آیات سوره سبا به عنوان ((جن)) مطرح شده است (آیه 12 و 13 سبا) و روشن است که این دو با

هم منافات ندارد، زیرا میدانیم شیاطین نیز از تیره جن میباشند.
به هر حال همانگونه که سابقا هم اشاره کرده ایم : جن نوعی از مخلوقات دارای عقل و شعور و استعداد و تکلیف است ، که از نظر ما انسانها ناپیدا است و به همین جهت ((جن)) نامیده می شود و بطوری که از آیات سوره جن استفاده می شود آنها نیز مانند انسانها دارای دو گروهند مؤ منان صالح ، و کافران سرکش ، و ما هیچگونه دلیلی بر نفی چنین موجوداتی نداریم ، و چون مخبر صادق (قرآن) از آن خبر داده می پذیریم .
از آیات سوره ص و سبا و همچنین آیه مورد بحث به خوبی استفاده می شود که این گروه از جن که مسخر سلیمان بودند افرادی باهوش ، فعال ، هنرمند و صنعتگر با مهارتهای مختلف بودند.
و جمله ((یعملون عملا دون ذلک)) (کارهائی جز این برای او انجام دادند) اجمالی است از آنچه مشروحش در سوره سباء آمده است : یعملون له ما

یشاء من محاریب و تماثیل و جفان کالجواب و قدور راسیات که نشان می دهد محرابها و معابد بسیار عالی و زیبا و وسائل زندگی مختلف از جمله دیگها و سینیهای بسیار بزرگ و مانند آن برای او می ساختند)).
از پاره ای دیگر از آیات مربوط به سلیمان استفاده می شود که گروهی از شیاطین سرکش نیز وجود داشتند که او آنها را در بند کرده بود، و آخرین مقرنین فی الاصفاد (ص - 38) و شاید جمله ((و کنا لهم حافظین)) نیز اشاره به این باشد که ما آن گروه خدمتگزار سلیمان را از تمرد و سرکشی بازمیداشتیم شرح بیشتر در این زمینه را در تفسیر سوره سبا و ص بخواست خدا مطالعه خواهید کرد.
مجددا یادآور میشویم که پیرامون زندگی سلیمان و لشگر او، افسانه های دروغین یا مشکوک فراوان است که هرگز نباید آنها را با آنچه در متن قرآن آمده آمیخت تا برای بهانهجویان دستاویزی گردد. الأنبیاء

آیه 83 - 84
آیه و ترجمه
وَ أَیُّوب إِذْ نَادَی رَبَّهُ أَنی مَسنیَ الضرُّ وَ أَنت أَرْحَمُ الرَّحمِینَ(83) فَاستَجَبْنَا لَهُ فَکَشفْنَا مَا بِهِ مِن ضرٍّ وَ ءَاتَیْنَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحمَةً مِّنْ عِندِنَا وَ ذِکرَی لِلْعَبِدِینَ(84)
ترجمه :
83 - و ایوب را (به یاد آور) هنگامی که پروردگارش را خواند (و عرضه داشت) بدحالی و مشکلات به من روی آورده و تو ارحم الراحمینی . 84 - ما دعای او را مستجاب کردیم ، و ناراحتیهائی را که داشت برطرف ساختیم ، و خاندانش را به او بازگرداندیم ، و همانندشان را بر آنها افزودیم

، تا رحمتی از سوی ما باشد ، و تذکری برای عبادت کنندگان .
تفسیر:
ایوب را از گرداب مشکلات رهائی بخشیدیم
دو آیه فوق از یکی دیگر از پیامبران بزرگ خدا و سرگذشت آموزنده او سخن می گوید، او ایوب است و دهمین پیامبری است که در سوره انبیاء اشاره به گوشه ای از زندگانی او شده است .
((ایوب)) سرگذشتی غمانگیز، و در عین حال پرشکوه و با ابهت دارد، صبر و شکیبائی او مخصوصا در برابر حوادث ناگوار عجیب بود، به گونه ای که ((صبر ایوب)) یک ضرب المثل قدیمی است .
ولی در آیات مورد بحث مخصوصا به مرحله نجات و پیروزی او بر مشکلات

و بدست آوردن مواهب از دست رفته اشاره می کند، تا درسی باشد برای همه مؤ منان در هر عصر و زمان که در کام مشکلات فرو می روند، بخصوص مؤ منان مکه که به هنگام نزول این آیات ، سخت در محاصره دشمن بودند.
می فرماید: ((به یاد آور ایوب را هنگامی که پروردگار خود را خواند و عرضه داشت ناراحتی و درد و بیماری و مشکلات و گرفتاری به من روی آورده است ، و تو ارحم الراحمینی)) (و ایوب اذ نادی ربه انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین).
((ضر)) (بر وزن حر) به هر گونه بدی و ناراحتی که به روح و جان یا جسم انسان برسد، و همچنین نقص عضو، از بین رفتن مال ، مرگ عزیزان ، پایمال شدن حیثیت ، و مانند آن گفته می شود، و چنانکه بعدا خواهیم گفت : ایوب گرفتار بسیاری از این ناراحتیها شد.
ایوب همانند سایر پیامبران به هنگام دعا برای رفع این مشکلات طاقت فرسا نهایت ادب را در پیشگاه خدا به کار می برد، حتی تعبیری که بوی شکایت بدهد نمی کند، تنها می گوید: من گرفتار مشکلاتی شده ام و تو ارحم الراحمین هستی ، حتی نمی گوید مشکلم را برطرف فرما زیرا می داند او بزرگ است و رسم بزرگی را می داند.
آیه بعد می گوید: ((به دنبال این دعای ایوب ، خواسته اش را اجابت کردیم و رنج و ناراحتی او را برطرف ساختیم)) (فاستجبنا له فکشفنا ما به من ضر).
((و خانواده او را به او بازگرداندیم ، و همانندشان را به آنها افزودیم)) (و آتیناه اهله و مثلهم معهم).
((تا رحمتی از ناحیه ما بر آنها باشد و هم یادآوری و تذکری برای عبادت کنندگان پروردگار)) (رحمة من عندنا و ذکری للعابدین). تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 479

تا مسلمانان بدانند مشکلات هر قدر زیاد باشد و گرفتاریها هر قدر فراوان دشمنان هر قدر فشرده باشند و نیروهاشان متراکم باز با گوشه ای از لطف پروردگار همه اینها برطرف شدنی است ، نه تنها زیانها جبران می شود بلکه گاهی خداوند به عنوان پاداش صابران با استقامت همانند آنچه از دست رفته نیز بر آن می افزاید و این درسی است برای همه مسلمانان مخصوصا مسلمانانی که به هنگام نزول این آیات سخت در محاصره دشمن و انبوه مشکلات قرار داشتند.
نکته ها:
1 - فشرده ای از داستان ایوب
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ((کسی پرسید بلائی که دامنگیر ایوب شد برای چه بود؟)).
امام صادق (علیه السلام) پاسخی فرمود که خلاصه اش چنین است : بلائی که بر ایوب وارد شد به خاطر این نبود که کفران نعمتی کرده باشد، بلکه به عکس به خاطر شکر نعمت بود که ابلیس بر او حسد برد و به پیشگاه خدا عرضه داشت اگر او این همه شکر نعمت تو را بجا آورد، به خاطر آنست که زندگی وسیع و مرفهی به او دادهای ، و اگر مواهب مادی دنیا را از او بگیری هرگز شکر تو را بجا نخواهد آورد.
مرا بر دنیای او مسلط کن تا معلوم شود که مطلب همین است .
خداوند برای اینکه این ماجرا سندی برای همه رهروان راه حق باشد، به شیطان این اجازه را داد، او آمد و اموال و فرزندان ایوب را یکی پس از دیگری از میان برداشت ، ولی این حوادث دردناک نه تنها از شکر ایوب نکاست بلکه شکر او افزون شد!
شیطان از خدا خواست بر زراعت و گوسفندان او مسلط شود، این اجازه

به او داده شد و او تمامی آن زراعت را آتش زد و گوسفندان را از بین برد، باز هم حمد و شکر ایوب افزون شد.
سرانجام شیطان از خدا خواست که بر بدن ایوب مسلط گردد و سبب بیماری شدید او شود، و این چنین شد، به طوری که از شدت بیماری و جراحت قادر به حرکت نبود، بی آنکه کمترین خللی در عقل و درک او پیدا شود.
خلاصه ، نعمتها یکی بعد از دیگری از ایوب گرفته می شد، ولی به موازات آن مقام شکر او بالا می رفت .
تا اینکه جمعی از رهبانها به دیدن او آمدند و گفتند: بگو ببینیم تو چه گناه بزرگی کرده ای که این چنین مبتلا شده ای ؟ (و به این ترتیب شماتت این و آن آغاز شد و این امر بر ایوب سخت گران آمد) ایوب گفت : به عزت پروردگارم سوگند که من هیچ لقمه غذائی نخوردم مگر اینکه یتیم و ضعیفی

بر سر سفره با من نشسته بود، و هیچ طاعت الهی پیش نیامد مگر اینکه سختترین برنامه آن را انتخاب نمودم .
در این هنگام بود که ایوب از عهده تمامی امتحانات در مقام شکیبائی و شکرگزاری برآمده بود، زبان به مناجات و دعا گشود و حل مشکلات خود را با تعبیری بسیار مؤ دبانه و خالی از هر گونه شکایت از خدا خواست (تعبیری که در آیات فوق گذشت ، رب انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین).
در این هنگام درهای رحمت الهی گشوده شد، مشکلات به سرعت برطرف گشت و نعمتهای الهی افزونتر از آنچه بود به او رو آورد.
آری مردان حق با دگرگون شدن نعمتها، افکار و برنامه هایشان دگرگون نمی شود، آنها در آسایش و بلا، در حال آزادی و زندان ، در سلامت و بیماری ، در قدرت و ضعف ، و خلاصه در همه حال ، متوجه پروردگارند و

تغییری در آنها ایجاد نمی کند، روح آنها همچون اقیانوس کبیر است که طوفانها، آرامش آن را برهم نمی زند.
همچنین آنها هرگز از انبوه حوادث تلخ مایوس نمی شوند، می ایستند و استقامت می کنند تا درهای رحمت الهی گشوده شود، آنها می دانند حوادث سخت آزمایشهای الهی است که گاه برای بندگان خاصش فراهم می سازد تا آنها را آبدیده تر کند.
2 - در تفسیر جمله ((آتیناه اهله و مثله معهم))، معروف میان مفسرین این است که خداوند، فرزندان او را به حیات نخست بازگردانید، و علاوه بر آن فرزندان دیگری نیز به او داد (در بعضی از روایات نیز می خوانیم که خداوند هم فرزندانی را که در این ماجرا از بین رفته بودند به او مرحمت کرد و هم فرزندانی را که از قبل از بین رفته بودند به او برگرداند).
بعضی نیز احتمال داده اند که خداوند فرزندان تازه و نوه هائی به ایوب داد که جای خالی فرزندان از دست رفته اش را پر کردند.
3 - در بعضی از روایات غیر معتبر می خوانیم که بر اثر بیماری شدید بدن ایوب آنچنان عفونت یافته بود که مردم نمی توانستند به او نزدیک شوند، ولی این معنی صریحا در روایاتی که از طرق اهلبیت (علیهمالسلام) به ما رسیده نفی شده است دلیل عقل نیز بر همین معنی دلالت می کند چرا که اگر پیامبر، حالت یا صفتی نفرت انگیز داشته باشد با برنامه رسالت او سازگار نیست ، او باید چنان باشد که همه مردم بتوانند به خوبی با او تماس پیدا کنند و کلمات حق را بشنوند، پیامبر همیشه جاذبه دارد.
شرح بیشتر در باره داستان ایوب را در سوره ص آیه 41 تا 44 مطالعه خواهید فرمود. الأنبیاء

آیه 85 - 86
آیه و ترجمه
وَ إِسمَعِیلَ وَ إِدْرِیس وَ ذَا الْکِفْلِ کلٌّ مِّنَ الصبرِینَ(85) وَ أَدْخَلْنَهُمْ فی رَحْمَتِنَا إِنَّهُم مِّنَ الصلِحِینَ(86)
ترجمه :
85 - و اسماعیل و ادریس و ذا الکفل را (به یاد آور) که همه از صابران بودند.
86 - و ما آنها را در رحمت خود داخل کردیم چرا که آنها از صالحان بودند.
تفسیر:
اسماعیل و ادریس و ذا الکفل
به دنبال سرگذشت آموزنده ((ایوب)) و صبر و شکیبائیش در برابر طوفان حوادث در این آیات مورد بحث اشاره به مقام شکیبائی سه نفر دیگر از پیامبران الهی کرده می گوید: ((اسماعیل)) و ((ادریس)) و ((ذا الکفل)) را به یاد آور که همه آنها از صابران و شکیبایان بودند)) (و اسماعیل و ادریس و ذا الکفل کل من الصابرین).
هر یک از آنها در طول عمر خود در برابر دشمنان و یا مشکلات طاقت فرسای زندگی صبر و مقاومت به خرج دادند و هرگز در برابر این حوادث زانو نزدند و هر یک الگوئی بودند از استقامت و پایمردی .
سپس بزرگترین موهبت الهی را در برابر این صبر و استقامت برای آنان چنین بیان می کند ((ما آنها را در رحمت خود داخل کردیم ، چرا که آنها از صالحان بودند)) (و ادخلناهم فی رحمتنا انهم من الصالحین).
جالب اینکه نمی گوید ما رحمت خود را به آنها بخشیدیم ، بلکه می گوید: آنان را در رحمت خود داخل کردیم ، گوئی با تمام جسم و جانشان غرق

الهی شدند همانگونه که قبلا غرق دریای مشکلات شده بودند.
ادریس و ذا الکفل
((ادریس)) پیامبر بزرگ الهی - چنانکه سابقا هم گفته ایم - طبق نقل بسیاری از مفسران جد پدر نوح بوده است ، نام او در تورات ، اخنوخ و در عربی ، ادریس است که بعضی آن را از ماده ((درس)) می دانند، زیرا او نخستین کسی بود که بوسیله قلم ، نویسندگی کرد، او علاوه بر مقام نبوت ، به علم نجوم و حساب و هیئت ، احاطه داشت ، و می گویند نخستین کسی است که طرز دوختن لباس را به انسانها آموخت .
اما ((ذا الکفل)) مشهور این است که از پیامبران بوده است هر چند بعضی معتقدند که او یکی از صالحان بود، ظاهر آیات قرآن که او را در ردیف پیامبران بزرگ می شمرد نیز این است که او از انبیاء است و بیشتر به نظر می رسد که او از پیامبران بنی اسرائیل بوده است .

در علت نامگذاری او به این نام با توجه به اینکه ((کفل)) (بر وزن فکر) هم به معنی نصیب و هم به معنی کفالت و عهده داری آمده است ، احتمالات متعددی داده اند، بعضی گفته اند چون خداوند نصیب وافری از ثواب و رحمتش در برابر اعمال و عبادات فراوانی که انجام می داد به او مرحمت فرمود ذا الکفل نامیده شد.(یعنی صاحب بهره وافی) و بعضی گفته اند چون تعهد کرده بود شبها را به عبادت برخیزد و روزها روزه بدارد، و هنگام قضاوت هرگز خشم نگیرد و تا آخر به وعده خود وفا کرد، ((ذا الکفل)) نامیده شد. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 484
بعضی نیز معتقدند که ذا الکفل لقب ((الیاس)) است ، همانگونه که ((اسرائیل)) لقب ((یعقوب))، و ((مسیح)) لقب ((عیسی))، و ((ذا النون)) لقب ((یونس)) می باشد. الأنبیاء
آیه 87 - 88
آیه و ترجمه
وَ ذَا النُّونِ إِذ ذَّهَب مُغَضِباً فَظنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَی فی الظلُمَتِ أَن لا إِلَهَ إِلا أَنت سبْحَنَک إِنی کنت مِنَ الظلِمِينَ(87) فَاستَجَبْنَا لَهُ وَ نجَّيْنَهُ مِنَ الْغَمِّ وَ کَذَلِک نُجِی الْمُؤْمِنِينَ(88)
ترجمه :
87 - و ذا النون (یونس) را (به یاد آور)، در آن هنگام که خشمگین (از میان قوم خود) رفت ، و چنین می پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت ، (اما موقعی که در کام نهنگ فرو رفت) در آن ظلمتها (ی متراکم) فریاد زد خداوندا! جز تو معبودی نیست ، منزهی تو، من از ستمکاران بودم .
88 - ما دعای او را به اجابت رساندیم ، و از آن اندوه نجاتش بخشیدیم ، و همینگونه مؤ منان را نجات می دهیم .
تفسیر:
نجات یونس از آن زندان وحشتناک
این دو آیه نیز گوشهای از سرگذشت پیامبر بزرگ ((یونس)) را بیان می کند، نخست می گوید: ((ذا النون)) را بیاد آر هنگامی که بر قوم بت پرست تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 485
و نافرمان خویش غضب کرد و از میان آنها رفت)) (و ذا النون اذ ذهب مغاضبا).
((نون)) در لغت به معنی ماهی عظیم ، یا به تعبیر دیگر نهنگ یا وال است بنابراین ذا النون یعنی صاحب نهنگ ، و انتخاب این نام برای یونس به خاطر ماجرائی است که بعدا به خواست خدا به آن اشاره خواهیم کرد.
به هر حال ((او گمان می کرد که ما زندگی را بر او تنگ نخواهیم کرد)) (فظن ان لن نقدر علیه).
او گمان میکرد تمام رسالت خویش را در میان قوم نافرمانش انجام داده

است و حتی ترک اولائی در این زمینه نکرده ، و اکنون که آنها را به حال خود رها کرده و بیرون می رود چیزی بر او نیست ، در حالی که اولی این بود که بیش از این در میان آنها بماند و صبر و استقامت بخرج دهد و دندان بر جگر بفشارد شاید بیدار شوند و به سوی خدا آیند.
سرانجام به خاطر همین ترک اولی او را در فشار قرار دادیم ، نهنگ عظیمی او را بلعید ((و او در آن ظلمتهای متراکم صدا زد خداوندا جز تو معبودی نیست)) (فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت).
((خداوندا پاک و منزهی ، من از ستمکاران بودم !)) (سبحانک انی کنت من الظالمین).
هم بر خویش ستم کردم و هم بر قوم خودم ، می بایست بیش از این ناملائمات و شدائد و سختیها را پذیرا می شدم ، تن به همه شکنجه ها می دادم شاید آنها به راه آیند. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 486
((سرانجام ما دعای او را اجابت کردیم و از غم و اندوه رهائیش بخشیدیم)) (فاستجبنا له و نجیناه من الغم).
آری ((این گونه ما مؤ منان را نجات می بخشیم)) (و کذلک ننجی المؤ منین).
این یک برنامه اختصاصی برای یونس نبود بلکه هر کس از مؤ منان از تقصیر خویش ، عذر به درگاه خدا آورد، و از ذات پاکش مدد و رحمت طلبد ما دعایش را مستجاب و اندوهش را برطرف خواهیم کرد.
نکته ها:
1 - سرگذشت یونس
به خواست خدا مشروح آن در تفسیر سوره ((صافات)) خواهد آمد و خلاصه اش چنین است :
او سالها در میان قومش (در سرزمین نینوا در عراق) به دعوت و تبلیغ مشغول بود، ولی هر چه کوشش کرد، ارشادهایش در دل آنها مؤ ثر نیفتاد، خشمگین شد و آن محل را ترک کرد و به سوی دریا رفت ، در آنجا بر کشتی سوار شد، در میان راه دریا متلاطم گشت ، چیزی نمانده بود که همه اهل کشتی غرق شوند.
ناخدای کشتی گفت : من فکر می کنم در میان شما بنده فراری وجود دارد که باید به دریا افکنده شود (و یا گفت : کشتی زیاد سنگین است و باید یک نفر را به قید قرعه به دریا بیفکنیم) به هر حال چند بار قرعه کشیدند و در هر بار به نام یونس درآمد! او فهمید در این کار سری نهفته است و تسلیم حوادث شد.
هنگامی که او را به دریا افکندند، نهنگ عظیمی او را در کام خود فرو برد و خدا او را به صورت اعجازآمیز زنده نگه داشت . سرانجام او متوجه شد ترک اولائی انجام داده ، به درگاه خدا روی آورد و به تقصیر خود اعتراف

نمود، خدا نیز دعای او را استجابت فرمود و از آن تنگنا
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 487
نجاتش داد.
ممکن است تصور شود این ماجرا از نظر علمی امکانپذیر نیست ولی بدون شک این امر یک خارق عادت است نه یک محال عقلی ، همانند زنده شدن مردگان که تنها خارق عادت محسوب می شود و محال نیست و به تعبیر دیگر از طرق عادی انجام آن امکانپذیر نیست ولی با استمداد از قدرت بی پایان پروردگار مشکلی ندارد.
شرح بیشتر در باره این ماجرا را به خواست خدا در تفسیر سوره صافات خواهید خواند.
2 - ظلمات در اینجا چه معنی دارد؟
ممکن است این تعبیر اشاره به ظلمت دریا و اعماق آب ، و ظلمت شکم ماهی عظیم ، و ظلمت شب ، بوده باشد، و روایتی که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده آن را تایید می کند.
3 - یونس چه ترک اولائی انجام داد؟
بدون شک تعبیر ((مغاضبا)) اشاره به خشم و غضب یونس نسبت به قوم بیایمان است ، و چنین خشم و ناراحتی در چنان شرائطی که پیامبر دلسوزی سالها برای هدایت قوم گمراهی زحمت بکشد اما به دعوت خیرخواهانه او هرگز پاسخ مثبت ندهند، کاملا طبیعی بوده است .
از سوی دیگر از آنجا که یونس می دانست به زودی عذاب الهی آنها را فرا خواهد گرفت ترک گفتن آن شهر و دیار گناهی نبوده ، ولی برای پیامبر بزرگی همچون یونس ، اولی این بود که باز هم تا آخرین لحظه - لحظه ای
که بعد از تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 488
آن عذاب الهی فرا می رسد - آنها را ترک نگوید، به همین دلیل یونس به خاطر این عجله ، به عنوان یک ترک اولی ، از ناحیه خداوند مورد مؤ اخذه قرار گرفت . این همان چیزی است که در داستان آدم نیز اشاره کرده ایم که گناه مطلق نیست بلکه گناه نسبی ، و یا به تعبیر دیگر مصداق ((حسنات الابرار سیئات المقربین)) است (برای توضیح بیشتر به جلد ششم تفسیر نمونه صفحه 122 به بعد مراجعه فرمائید).
4 - درس سرنوشت ساز
جمله پر معنی ((کذلک ننجی المؤ منین)) نشان می دهد آنچه بر سر یونس آمد از گرفتاری و نجات یک حکم خصوصی نبود بلکه با حفظ سلسله مراتب ، جنبه عمومی و همگانی دارد.
بسیاری از حوادث غم انگیز و گرفتاریهای سخت و مصیبت بار مولود گناهان ما است ، تازیانه هائی است برای بیدار شدن ارواح خفته ، و یا کوره ای است برای تصفیه فلز جان آدمی ، هر گاه انسان در این موقع به

همان سه نکته ای که ((یونس)) توجه کرد توجه پیدا کند نجات و رهائی حتمی خواهد بود:
1 - توجه به حقیقت توحید و اینکه هیچ معبود و هیچ تکیه گاهی جز الله نیست .
2 - پاک شمردن و تنزیه خدا از هر عیب و نقص و ظلم و ستم ، و هر گونه گمان سوء در باره ذات پاک او.
3 - اعتراف به گناه و تقصیر خویش . شاهد این سخن ، حدیثی است که در ((در المنثور)) از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است که فرمود: ((یکی از نامهای خدا که هر کس او را با آن بخواند به اجابت می رسد، و هر گاه با آن چیزی را طلب کند به او می دهد، دعای ((یونس)) است . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 489
شخصی عرض کرد: ای رسولخدا آیا او مخصوص یونس بود یا شامل جماعت مسلمانان نیز می شود؟ فرمود: هم مربوط به یونس بود و هم همه مؤ منان ، هنگامی که خدا را به آن می خوانند، آیا گفتار خداوند را در قرآن نشنیده ای ((و کذلک ننجی المؤ منین)) این دلیل بر آنست که هر کس چنین دعائی کند خداوند اجابت آن را تضمین فرموده است .
نیاز به تذکر ندارد که منظور تنها خواندن الفاظ نیست ، بلکه پیاده شدن حقیقت آن در درون جان انسان است ، یعنی همراه خواندن این الفاظ تمام وجود او با مفهوم آن هماهنگ گردد.
یادآوری این نکته نیز لازم است که مجازاتهای الهی بر دو گونه است یکی از آنها عذاب استیصال است ، یعنی مجازات نهائی که برای نابودی افراد غیر قابل اصلاح فرا می رسد که هیچ دعائی در آن موقع سودمند نیست ، چرا که بعد از فرو نشستن طوفان بلا همان برنامه ها تکرار می شود.
دیگر مجازاتهای تنبیهی است که جنبه تربیتی دارد، در این موارد به محض اینکه مجازات اثر خود را بخشید و طرف بیدار و متوجه شد بلافاصله از میان می رود.
و از اینجا روشن می شود که یکی از فلسفه های آفات و بلاها و حوادث ناگوار همان بیدارسازی و تربیت است .
ماجرای یونس ضمنا به همه رهبران راه حق در محدوده های مختلف هشدار می دهد که هرگز رسالت خود را پایان یافته تصور نکنند، و هر تلاش و کوششی را در این راه کوچک بشمارند، چرا که مسئولیتشان بسیار سخت و سنگین است . الأنبیاء
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 490
آیه 89 - 90
آیه و ترجمه
وَ زَکریَّا إذْ نَادَی رَبَّهُ رَب لا تَذَرْنی فَرْداً وَ أَنت خَیرُ الْوَرِثِینَ(89) فَاسِتَجَبْنَا لَهُ

وَ وَهَبْنَا لَهُ یَحْیی وَ أصلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ کانُوا یُسرِعُونَ فی الْخَیرَتِ وَ یَدْعُونَنَا رَغَباً وَ رَهَباً وَ کانُوا لَنَا خَشِعِینَ(90)
ترجمه :
89 - و زکریا را (به یاد آور) در آن هنگام که پروردگارش را خواند (و عرض کرد) پروردگار من ! مرا تنها مگذار (و فرزند برومندی به من عطا کن) و تو بهترین وارثانی .
90 - ما دعای او را مستجاب کردیم ، و یحیی را به او بخشیدیم ، و همسرش را برای او اصلاح کردیم ، چرا که آنها در نیکیها سرعت می کردند، و بخاطر عشق (به رحمت) و ترس (از عذاب) ما را می خواندند، و برای ما خاشع بودند (خضوعی تواءم با ادب و ترس از مسئولیت).
تفسیر:
نجات زکریا از تنهائی
در این دو آیه گوشهای از سرگذشت دو شخصیت دیگر از پیامبران بزرگ الهی ((زکریا)) و ((یحیی)) را بیان می کند.
نخست می گوید: زکریا را به خاطر بیاور هنگامی که پروردگارش را خواند و عرضه داشت پروردگارا مرا تنها مگذار، و تو بهترین وارثان هستی تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 491
(و زکریا اذ نادی ربه رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین).
سالها بر عمر زکریا گذشت ، و برف پیری بر سرش نشست ، اما هنوز فرزندی نداشت ، و از سوی دیگر همسری عقیم و نازا داشت .
او در آرزوی فرزندی بود که بتواند برنامه های الهی او را تعقیب کند و کارهای تبلیغیش نیمه تمام نماند، و فرصت طلبان بعد از او بر معبد بنی اسرائیل و اموال و هدایای آن که باید صرف راه خدا می شد پنجه نیفکنند.
در این هنگام با تمام قلب به درگاه خدا روی آورد، تقاضای فرزند صالح و برومندی کرد، و با دعائی که تواءم با نهایت ادب بود خدا را خواند، نخست از رب شروع کرد، همان پروردگاری که از نخستین لحظات زندگی لطفش شامل انسان می شود، سپس با تعبیر ((لا تذرنی)) که از ماده ((وذر)) (بر وزن مرز) به معنی ترک کردن چیزی به خاطر کمی و بی اعتنائی آمده ، این حقیقت را بازگو کرد که اگر تنها بمانم فراموش خواهم شد، نه من که برنامه های من نیز به دست فراموشی سپرده می شود، و سرانجام با جمله ((و انت خیر الوارثین)) این حقیقت را بازگو کرد که من می دانم این دنیا دار بقاء نیست ، و نیز می دانم تو بهترین وارثانی ، ولی از نظر عالم اسباب دنبال سببی می گردم که مرا به هدفم رهنمون گردد.
خداوند این دعای خالص و سرشار از عشق به حقیقت را اجابت کرد، و خواسته او را تحقق بخشید آنچنان که می فرماید: ((ما دعوت او را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم)) (فاستجبنا له و وهبنا له یحیی).

و برای رسیدن به این مقصود ((همسر نازای او را اصلاح و قادر به آوردن فرزند کردیم)) (و اصلحنا له زوجه).
سپس اشاره به سه قسمت از صفات برجسته این خانواده کرده چنین می گوید: تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 492
((آنها در انجام کارهای خیر، سرعت می کردند)) (انهم کانوا یسارعون فی الخیرات).
((آنها به خاطر عشق به طاعت و وحشت از گناه در همه حال ما را می خوانند)) (و یدعوننا رغبا و رهبا).
((آنها همواره در برابر ما خشوع داشتند)) (خضوعی آمیخته با ادب و احترام و ترس آمیخته با احساس مسئولیت) (و کانوا لنا خاشعین). ذکر این صفات سه گانه ممکن است اشاره به این باشد که آنها به هنگام رسیدن به نعمت گرفتار غفلتها و غرورهائی که دامن افراد کم ظرفیت و ضعیف الایمان را به هنگام وصول به نعمت می گیرد نمی شدند، آنها در همه حال نیاز - مندان را فراموش نمی کردند، و در خیرات ، سرعت داشتند، آنها در حال نیاز و بی نیازی ، فقر و غنا، بیماری و سلامت ، همواره متوجه خدا بودند، و بالاخره آنها به خاطر اقبال نعمت گرفتار کبر و غرور نمی شدند، بلکه همواره خاشع و خاضع بودند. الأنبیاء
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 493
آیه 91
آیه و ترجمه
وَ الَّتی أَحْصنَت فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِیهَا مِن رُّوحِنَا وَ جَعَلْنَهَا وَ ابْنَهَا ءَایَةً لِّلْعَلَمِینَ(91)
ترجمه :
91 - و به یاد آور زنی را که دامان خود را از آلودگی به بی عفتی پاک نگه داشت ، و ما از روح خود در او دمیدیم ، و او و فرزندش (مسیح) را نشانه بزرگی برای جهانیان قرار دادیم .
تفسیر:
مریم بانوی پاکدامن
در این آیه به مقام مریم و عظمت و احترام او و فرزندش حضرت مسیح (علیه السلام) اشاره شده است . ذکر مریم در ردیف بحثهای مربوط به پیامبران بزرگ یا به خاطر فرزند او حضرت عیسی است و یا به جهت اینکه تولدش از جهاتی شبیه به تولد یحیی از زکریا بود که شرح آن را در ذیل آیات سوره مریم آوردیم .
و یا به خاطر آنست که روشن کند عظمت مقام ویژه مردان بزرگ نیست بلکه زنان بزرگی هم بوده اند که تاریخشان نشانه عظمتشان ، الگو و اسوه ای برای زنان جهان بوده اند.

می گوید: ((به خاطر بیاور مریم را که دامان خویش را از هر گونه آلودگی نگه داشت)) (و التی احصنت فرجها).
((سپس ما از روح خود در او دمیدیم)) (فنفخنا فیها من روحنا).
((و او و فرزندش مسیح را نشانه بزرگی برای جهانیان قرار دادیم))
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 494
(و جعلناها و ابنها آیة للعالمین).
نکته ها:
1 - ((فرج)) از نظر لغت در اصل به معنی فاصله و شکاف می باشد، و به عنوان کنایه در عضو تناسلی به کار رفته است ، اما از آنجا که توجه به معنی کنائی آن در فارسی نمی شود، گاهی این سؤ ال پیش می آید که چگونه این لفظ که صریح در آن عضو خاص انسان است در قرآن آمده ؟! ولی توجه به کنایه بودن آن مشکل را حل می کند.
و به تعبیر روشنتر اگر بخواهیم معنی کنائی را درست تعبیر کنیم معادل جمله ((احصنت فرجها)) در فارسی این است که ((دامان خود را پاک نگاه داشت)) آیا این تعبیر در فارسی زننده است ؟
بلکه به عقیده بعضی در لغت عرب الفاظی که صریح در عضو تناسلی باشد و یا صراحت در آمیزش جنسی داشته باشد اصلا وجود ندارد، هر چه هست جنبه کنایه دارد، مثلا در مورد آمیزش جنسی الفاظی از قبیل لمس کردن ، داخل شدن ، پوشانیدن (غشیان) به سراغ همسر رفتن در آیات مختلف قرآن در این معنی به کار رفته که می بینیم همه آنها جنبه کنائی دارد، ولی گاه ترجمه کنندگان فارسی زبان بی توجه به معنی کنائی آنها هستند و بجای معادل این معانی کنائی کلمات صریح فارسی را می گذارند و این مایه تعجب و سؤ ال می شود.
به هر حال در تفسیر این گونه الفاظ که در قرآن وارد شده حتما باید به معنی اصلی و ریشه ای آنها توجه کرد تا جنبه کنائی بودنش ، مشخص گردد و هر تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 495
گونه ابهام برطرف شود.
ذکر این نکته نیز لازم است که ظاهر آیه فوق چنین می گوید که مریم دامان خویش را از هر گونه آلودگی به بی عفتی حفظ کرد، ولی بعضی از مفسران این احتمال را در معنی آیه داده اند که او از هر گونه تماس با مردی (چه از حلال و چه از حرام) خودداری کرد همانگونه که در آیه 20 سوره مریم می گوید: و لم یمسسنی بشر و لم اک بغیا: ((هیچگاه مردی با من تماس پیدا نکرده و من زن آلوده ای نبودم)). در حقیقت این مقدمه ای است برای اثبات تولد اعجازآمیز عیسی و آیه بودن او.
2 - منظور از ((روحنا)) - (روح ما) چنانکه قبلا نیز گفته ایم - اشاره به یک روح با عظمت و متعالی است و به اصطلاح این گونه ((اضافه اضافه))

تشریفیه است که برای بیان عظمت چیزی آن را به خدا اضافه می کنیم ، مانند بیت الله (خانه خدا) و شهر الله (ماه خدا).
3 - آیه فوق می گوید: مریم و فرزندش را آیه و نشانهای برای جهانیان قرار دادیم ، نمی گوید دو آیه و نشانه ، به خاطر اینکه آنچنان وجود مریم با فرزندش در این آیه بزرگ الهی آمیخته بودند که از یکدیگر تفکیک ناپذیر محسوب می شدند، تولد فرزندی بدون پدر، همان اندازه اعجازآمیز است که باردار شدن زنی بدون شوهر، و نیز معجزات عیسی (علیه السلام) در طفولیت و بزرگی ، یادآور خاطره مادر او است . تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 496
این امور که هر کدام خارق عادتی بود و بر خلاف اسباب عادی طبیعی ، جملگی از این واقعیت حکایت می کند که در ماوراء سلسله اسباب قدرتی است که هر گاه بخواهد میتواند روند آنها را دگرگون سازد، و به هر حال وضع مسیح و مادرش مریم در طول تاریخ بشر بی نظیر بود، نه قبل و نه بعد از او دیده نشده است و شاید نکره آوردن آیه که دلیل بر عظمت است اشاره به همین معنی باشد. الأنبیاء
آیه 92- 94
آیه و ترجمه
إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ(92) وَ تَقَطعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ كُلٌّ إِلَيْنَا رَجِعُونَ(93) فَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصلِحَتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلا كفْرَانَ لِسعْيِهِ وَ إِنَّا لَهُ كتِبُونَ(94)
ترجمه :
92 - این (پیامبران بزرگی که به آنها اشاره کردیم و پیروان آنها) همه امت واحدی بودند (و پیرو یک هدف) و من پروردگار شما هستم ، مرا پرستش کنید.
93 - (گروهی از پیروان ناآگاه) کار خود را به تفرقه در میانشان کشاندند (ولی سرانجام) همگی به سوی ما باز می گردند.
94 - هر کس چیزی از اعمال صالح را بجا آورد در حالی که ایمان داشته باشد، کوششهای او ناسپاسی نخواهد شد، و ما تمام اعمال آنها را می نویسیم (تا دقیقا همه پاداش داده شود).
تفسیر:
امت واحده
از آنجا که در آیات گذشته نام گروهی از پیامبران الهی و همچنین مریم آن بانوی نمونه و بخشی از سرگذشت آنها آمده ، در آیات مورد بحث به عنوان یک تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 497
جمعبندی و نتیجه گیری کلی چنین می گوید: این پیامبران بزرگی که به آنها اشاره شد همه یک امت واحد بودند (ان هذه امتکم امة واحدة).

برنامه آنها یکی و هدف و مقصد آنها نیز یکی بوده است ، هر چند با اختلاف زمان و محیط، دارای ویژگیها و روشها و به اصطلاح تاکتیکهای متفاوت بودند اما همه در نهایت امر در یک خط حرکت داشتند، همه آنها در خط توحید و مبارزه با شرک و دعوت مردم جهان به یگانگی و حق و عدالت ، گام برمیداشتند. این یگانگی و وحدت برنامه ها و هدف ، به خاطر آن بوده که همه از یک مبدء سرچشمه می گرفته ، از اراده خداوند واحد یکتا، و لذا بلافاصله می گوید: و من پروردگار همه شما هستم ، تنها مرا پرستش کنید (و انا ربکم فاعبدون).
در واقع توحید عقیدتی و عملی انبیاء از توحید منبع وحی سرچشمه می گیرد و این سخن شبیه گفتاری است که علی (علیه السلام) در وصیتش به فرزندش امام مجتبی (علیه السلام) دارد: و اعلم یا بنی انه لو کان لربک شریک لاتتک رسله ، و لعرفت افعاله و صفاته : پسرم ! بدان اگر پروردگارت شریکی داشت رسولان او نیز به سوی تو می آمدند، آثار ملک و قدرتش را میدیدی و افعال و صفاتش را می شناختی .
امت چنانکه راغب در کتاب مفردات می گوید: به معنی هر گروه و جمعیتی است که جهت مشترکی آنها را به هم پیوند دهد: اشتراک در دین و آئین ، و یا زمان و عصر واحد، یا مکان معین ، خواه این وحدت ، اختیاری بوده باشد و یا بدون اختیار. بعضی از مفسران امت واحده را در اینجا به معنی دین واحد گرفته اند، ولی همانگونه که گفتیم این تفسیر با ریشه لغوی امت ، سازگار نیست . بعضی دیگر نیز گفته اند که منظور از امت در این آیه همه انسانها در تمام قرون و اعصارند، یعنی ای انسانها همه شما یک امتید، پروردگار شما یکی تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 498
است و مقصد نهائی همه شما یک مقصد است . این تفسیر هر چند مناسب تر از تفسیر گذشته میباشد ولی با توجه به پیوند این آیه با آیات قبل ، مناسب به نظر نمی رسد، مناسب تر از همه این است که این جمله اشاره به انبیاء و پیامبرانی بوده باشد که شرح حالشان در آیات گذشته آمده است .
در آیه بعد اشاره به انحراف گروه عظیمی از مردم از این اصل واحد توحیدی کرده چنین می گوید: آنها کار خود را در میان خود به تفرقه و تجزیه کشاندند (و تقطعوا امرهم بینهم).
کارشان به جائی رسید که در برابر هم ایستادند، و هر گروه ، گروه دیگری را لعن و نفرین میکرد و از او برائت و بیزاری می جست ، به این نیز قناعت نکردند به روی همدیگر اسلحه کشیدند و خونهای زیادی را ریختند، و این بود نتیجه انحراف از اصل اساسی توحید و آئین یگانه حق .
جمله تقطعوا که از ماده قطع میباشد به معنی جدا کردن قطعه هائی از یک موضوع به هم پیوسته است ، و با توجه به اینکه از باب تفعل آمده که

به معنی پذیرش می آید مفهوم جمله این چنین شود: آنها در برابر عوامل تفرقه و نفاق تسلیم شدند، جدائی و بیگانگی از یکدیگر را پذیرا گشتند، به یکپارچگی فطری و توحیدی خود پایان دادند و در نتیجه گرفتار آنهمه شکست و ناکامی و بدبختی شدند.
و در آخر آیه اضافه می کند اما همه آنها سرانجام به سوی ما باز می گردند (کل الینا راجعون).
این اختلاف که جنبه عارضی دارد برچیده می شود و باز در قیامت همگی به سوی وحدت میروند، در آیات مختلف قرآن ، روی این مساله زیاد تاکید

شده که یکی از ویژگیهای رستاخیز برچیده شدن اختلافات و سوق به وحدت است : در آیه 48 سوره مائده میخوانیم الی الله مرجعکم جمیعا فینبئکم بما کنتم فیه تختلفون : ((بازگشت همه شما به سوی خدا است و شما را از آنچه در آن اختلاف داشتید آگاه می سازد)).
این مضمون در آیات متعددی از قرآن مجید به چشم می خورد.
و به این ترتیب آفرینش انسانها از وحدت آغاز می شود و به وحدت باز می گردد.
در آخرین آیه مورد بحث ، نتیجه هماهنگی با امت واحده در طریق پرستش پروردگار، و یا انحراف از آن و پیمودن راه تفرقه را چنین بیان میفرماید: هر کس چیزی از اعمال صالح را انجام دهد در حالی که ایمان داشته باشد، تلاش و کوشش او مورد ناسپاسی قرار نخواهد گرفت (فمن یعمل من الصالحات و هو مؤ من فلا کفران لسعیه).
و برای تاکید بیشتر اضافه می کند: و ما اعمال صالح او را قطعا خواهیم نوشت (و انا له کاتبون).
قابل توجه اینکه در این آیه همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن ایمان و عمل صالح به عنوان دو رکن اساسی برای نجات انسانها ذکر شده ، ولی با اضافه کردن کلمه ((من)) که برای تبعیض است این مطلب را بر آن میافزاید که انجام تمام اعمال صالح نیز شرط نیست ، حتی اگر افراد با ایمان ، بخشی از اعمال صالح را انجام دهند باز اهل نجات و سعادتند.
و در هر حال این آیه همانند بسیاری دیگر از آیات قرآن ، شرط قبولی

اعمال صالح را ایمان می شمرد.
ذکر جمله ((لا کفران لسعیه)) در مقام بیان پاداش این گونه افراد، تعبیری است تواءم با نهایت لطف و محبت و بزرگواری چرا که خداوند در اینجا در مقام تشکر و سپاسگزاری از بندگانش بر می آید، و از سعی و تلاش آنها تشکر می کند این تعبیر شبیه تعبیری است که در آیه 19 سوره اسراء آمده است : و من اراد الاخرة و سعی لها سعیها و هو مؤ من فاولئک کان

سعیهم مشکورا: ((کسی که سرای آخرت را بخواهد و تلاش و کوشش خود را در این راه به خرج دهد در حالی که ایمان داشته باشد از کوشش او تشکر می شود)). الأنبیاء
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 501
آیه 95- 97
آیه و ترجمه
وَحَرَمٌ عَلی قَرْیَةٍ أَهْلَکْنَهَا أَنَّهُمْ لا یَرْجِعُونَ(95) حَتی إِذَا فُتِحَت یَأْجُوجُ وَ مَأْجُوجُ وَ هُم مِّن کلِّ حَدَبٍ یَنسِلُونَ(96) وَ اقْترَب الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِیَ شخِصةٌ أَبْصرُ الَّذِینَ کَفَرُوا یَوَیْلَنَا قَدْ کنَّا فی غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ کنَّا ظلِمِینَ(97)
ترجمه :
95 - حرام است بر شهرها و آبادیهائی که (بر اثر گناه) نابودشان کردیم (که باز گردند) آنها هرگز باز نخواهند گشت !
96 - تا آن زمان که یاجوج و ماجوج گشوده شوند و آنها از هر ارتفاعی به سرعت عبور می کنند!
97 - و وعده حق (قیامت) نزدیک می شود، در آن هنگام چشمهای کافران از وحشت از حرکت باز می ماند (می گویند) ای وای بر ما که از این در غفلت بودیم بلکه ما ستمگر بودیم .
تفسیر:
کافران در آستانه رستاخیز
در آخرین آیات بحث گذشته سخن از ((مؤ منان نیکوکار و صالح العمل)) بود، و در نخستین آیه مورد بحث به افرادی اشاره می کند که در نقطه مقابل آنها قرار دارند، آنها که تا آخرین نفس به ضلالت و فساد ادامه می دهند.
می فرماید: و حرام است بر شهرهائی که آنها را به جرم گناهانشان نابود کردیم به دنیا بازگردند آنها هرگز باز نخواهند گشت (و حرام علی تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 502
اهلکناها انهم لا یرجعون).
در حقیقت آنها کسانی هستند که بعد از مشاهده عذاب الهی ، یا بعد از نابودی و رفتن به جهان برزخ ، پرده های غرور و غفلت از برابر دیدگانشان کنار می رود آرزو می کنند ای کاش برای جبران این همه خطاها بار دیگر به دنیا باز می گشتند ولی قرآن با صراحت می گوید: بازگشت آنها به کلی حرام یعنی ممنوع است ، و راهی برای جبران باقی نمانده است .
این شبیه همان است که در آیه 99 سوره مؤ منون می خوانیم : حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلا...:
((این وضع آنها ادامه می یابد تا مرگشان فرا رسد، می گوید پروردگارا

مرا به دنیا بازگردانید تا اعمال صالحی را که ترک گفتم انجام دهم ، اما جز پاسخ منفی چیزی نمی شنوند)).
در تفسیر این آیه بیانات دیگری نیز ذکر شده است که در ذیل صفحه به بعضی از آنها اشاره می شود. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 503
به هر حال این بی خبران دائما در غرور و غفلتند، و این بدبختی تا پایان جهان همچنان ادامه دارد.
چنانکه قرآن می فرماید:
((این تا زمانی ادامه دارد که راه بر یاجوج و ماجوج گشوده شود و آنها در سراسر زمین پخش شوند، و از هر بلندی و ارتفاعی با سرعت بگذرند)) (حتی اذا فتحت یاجوج و ماجوج و هم من کل حدب ینسلون).
در باره یاجوج و ماجوج و اینکه آنها کدام طائفه بودند؟ و در کجا زندگی داشتند؟ و سرانجام چه می کنند و چه خواهند شد؟ در ذیل آیات 94 به بعد سوره ((کهف)) بحث کرده ایم ، و همچنین در مورد سدی که ((ذو القرنین)) برای جلوگیری از نفوذ آنها در یک تنگه کوهستانی ساخت مشروحا بحث شده .
آیا منظور از گشوده شدن این دو طایفه ، شکسته شدن سد آنها و نفوذشان از این طریق در مناطق دیگر جهان است ؟ و یا منظور نفوذ آنها به طور کلی در کره زمین از هر سو و هر ناحیه می باشد؟ آیه فوق صریحا در این باره سخن نگفته ، تنها از انتشار و پراکندگی آنها در کره زمین به عنوان یک نشانه پایان جهان و مقدمه رستاخیز و قیامت یاد کرده است .
و بلافاصله می گوید: ((در این هنگام وعده حق خداوند نزدیک می شود)) (و اقترب الوعد الحق).
((و آنچنان وحشتی سراسر وجود کافران را فرا می گیرد که چشمهایشان از حرکت باز می ایستد و خیره خیره به آن صحنه نگاه می کنند)) (فاذا هی شاخصة ابصار الذین کفروا).
در این هنگام پرده های غرور و غفلت از برابر دیدگانشان کنار می رود و فریادشان بلند می شود ای وای بر ما ما از این صحنه در غفلت بودیم)) (یا تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 504
ویلنا قد کنا فی غفلة من هذا).
و چون نمی توانند با این عذر، گناه خویش را بپوشانند و خود را تبرئه کنند با صراحت می گویند: ((نه ، ما ظالم و ستمگر بودیم))! (بل کنا ظالمین).
اصولا چگونه ممکن است با وجود این همه پیامبران الهی و کتب آسمانی و این همه حوادث تکان دهنده ، و همچنین درسهای عبرتی که روزگار به آنها می دهد در غفلت باشند، آنچه از آنها سر زده تقصیر است و ظلم بر خویشتن و دیگران .
معنی چند لغت :

((حدب)) (بر وزن ادب) به معنی بلندیهائی است که میان پستیها قرار گرفته و گاهی به برآمدگی پشت انسان نیز حدب گفته می شود.
((ینسلون)) از ماده ((نسول)) (بر وزن فضول) به معنی خروج با سرعت است .
اینکه در مورد یاجوج و ماجوج می گوید: آنها از هر بلندی به سرعت می گذرند و خارج می شوند اشاره به نفوذ فوق العاده آنها در کره زمین است .
((شاخصه)) از ماده ((شخوص)) (بر وزن خلوص) در اصل به معنی خارج شدن از منزل ، یا خارج شدن از شهری به شهر دیگر است ، و از آنجا که به هنگام تعجب و خیره شدن چشم گوئی می خواهد چشم انسان بیرون بیاید به این حالت نیز، شخوص گفته شده است ، این حالتی است که در محشر به گنهکاران دست می دهد، آنچنان خیره می شوند که گوئی چشمهایشان می خواهد از حدقه بیرون بیاید. الأنبیاء
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 505
آیه 98- 103
آیه و ترجمه
إِنَّكمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصب جَهَنَّمَ أَنتُمْ لَهَا وَرِدُونَ(98) لَوْ كانَ هَؤُلاءِ ءَالِهَةً مَّا وَرَدُوهَا وَ كلٌّ فِيهَا خَلِدُونَ(99) لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ هُمْ فِيهَا لا يَسمَعُونَ(100) إِنَّ الَّذِينَ سبَقَت لَهُم مِّنَّا الْحُسنى أُولَئكَ عَنهَا مُبْعَدُونَ(101) لا يَسمَعُونَ حَسِيسهَا وَ هُمْ فى مَا اشتَهَت أَنفُسهُمْ خَلِدُونَ(102) لا يحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الاَكبرُ وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَئكةُ هَذَا يَوْمُكُمُ الَّذِى كنتُمْ تُوعَدُونَ(103)
ترجمه :
98 - شما و آنچه غیر از خدا میپرستید هیزم جهنم خواهید بود و همگی در آن وارد م تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 506
99 - اگر اینها خدایان بودند هرگز وارد آن نمی شدند، و همه در آن جاودانه خواهند بود.
100 - آنها در آن ناله های دردناک دارند، و چیزی نمی شنوند!
101 - (اما) کسانی که وعده نیک از قبل به آنها دادهایم (یعنی مؤ منان صالح) از آن دور نگاهداشته می شوند.
102 - آنها صدای آتش دوزخ را نمی شنوند و در آنچه دلشان بخواهد جاودانه متنعم هستند.
103 - وحشت بزرگ آنها را اندوهگین نمی کند، و فرشتگان به استقبالشان میروند (و می گویند) این همان روزی است که به شما وعده داده میشد.
تفسیر:
هیزم جهنم !

در تعقیب آیات گذشته که از سرنوشت مشرکان ستمگر بحث میکرد در این آیات روی سخن را به آنها کرده و آینده آنها و معبودهایشان را چنین ترسیم می کند:
((شما و آنچه را غیر از خدا می پرستید آتشگیره جهنمید))! (انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم).
((حصب)) در اصل به معنی پرتاب کردن است ، مخصوصا به قطعات هیزم که در تنور پرتاب می کنند حصب گفته می شود.
بعضی گفته اند ((حطب)) (بر وزن سبب) که به معنی هیزم می باشد در لغات مختلف عرب ، تلفظهای متفاوتی دارد، بعضی از قبائل آن را حصب و بعضی دیگر خضب مینامند و از آنجا که قرآن برای جمع بین قبائل و طوائف و دلها بوده ، گاه لغات مختلف آنها را به کار میگیرد تا از این راه ، جمع قلوب شود، از جمله همین کلمه حصب است که تلفظی است از قبائل اهل یمن در واژه ((حطب)).
به هر حال آیه فوق به مشرکان می گوید: آتشگیره جهنم و هیزمی که شعله های آن را تشکیل می دهد خود شما و خدایان ساختگی شما است ،

قطعه های هیزم بیارزش یکی پس از دیگری در جهنم پرتاب می شوید!
سپس اضافه می کند: ((شما وارد بر آن می شوید)) (انتم لها واردون).
این جمله یا به عنوان تاکید مطلب گذشته است ، و یا اشاره به نکته جدیدی است و آن اینکه اول بتها را در آتش می افکنند، سپس شما بر آنها وارد می شوید، گوئی خدایانتان با آتشی که از وجودشان برمی خیزد از شما پذیرائی می کنند.
اگر سؤ ال شود که انداختن بتها در جهنم چه فلسفه ای دارد، در پاسخ باید گفت : این خود یکنوع عذاب و مجازات است برای بتپرستان که ببینند در آتشی که از بتهایشان زبانه می کشد می سوزند، از این گذشته تحقیری است برای افکار آنها که به چنین موجودات بی ارزشی پناه می بردند.
البته این در صورتی است که ما ((یعبدون)) به معنی معبودهای بیجان و بتهای سنگی و چوبی باشد (همانگونه که از کلمه ما استفاده می شود، زیرا ما غالبا برای موجود غیر عاقل است) ولی اگر مفهوم آن را عام بگیریم و شامل شیاطینی که معبود واقع شدند بشود نکته ورود این معبودها در جهنم کاملا واضح است چرا که خود شریک جرمند.
سپس به عنوان نتیجه گیری کلی می فرماید: ((اگر این بتها، خدایانی بودند هرگز وارد آتش دوزخ نمی شدند)) (لو کان هؤ لاء آلهة ما وردوها).
ولی بدانید نه تنها وارد دوزخ می شوند بلکه جاودانه در آن خواهند بود (و کل فیها خالدون).

و این جالب است که این بتپرستان جاودانه گرفتار خدایان خود باشند همان

خدایانی که همیشه آنها را پرستش میکردند و سپر بلاها می شمردند و حل مشکلاتشان را از آنها می خواستند!
برای توضیح بیشتر پیرامون وضع دردناک ، این ((عابدان گمراه))، در برابر آن ((معبودان بی ارزش)) می گوید: ((آنها در دوزخ ، فریادها و ناله های دردناک دارند)) (لهم فیها زفیر).
((زفیر)) در اصل به معنی فریاد کشیدنی است که با بیرون فرستادن نفس تواءم باشد، و بعضی گفته اند فریاد نفرت انگیز الاغ در آغاز ((زفیر)) و در پایانش ((شهیق)) نامیده می شود، و به هر حال در اینجا اشاره به فریاد و ناله ای است که از غم و اندوه برمی خیزد.
این احتمال نیز وجود دارد که این زفیر و ناله غم انگیز تنها مربوط به عابدان نباشد بلکه شیاطینی که معبودشان بودند نیز در این امر با آنها شریکند.
جمله بعد، یکی دیگر از مجازاتهای دردناک آنها را بازگو می کند و آن اینکه آنها در دوزخ چیزی نمی شنوند (و هم فیها لا یسمعون).
این جمله ممکن است اشاره به این باشد که آنها سخنی که مایه سرور و خوشحالیشان باشد مطلقا نمی شنوند، و تنها مستمع ناله های جانکاه دوزخیان ، و فریادهای فرشتگان عذاب هستند.
بعضی گفته اند منظور این است که اینها را در تابوتهای آتشین می گذارند آنچنان که صدای هیچکس را مطلقا نمی شنوند گوئی تنها آنها در عذابند و این خود مایه مجازات بیشتری است چرا که اگر انسان ، گروهی را هم زندان خود ببیند مایه تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 509
تسلی خاطر او است که ((البلیة اذا عمت طابت)) (بلا چو عام بود دلکش است و مستحسن !).
آیه بعد حالات مؤ منان راستین و مردان و زنان با ایمان را بازگو می کند تا در مقایسه با یکدیگر وضع هر دو مشخص تر شود.
نخست می گوید: ((کسانی که به خاطر ایمان و اعمال صالحشان وعده نیک به آنها از قبل داده ایم از این آتش هولناک و وحشتناک دورند (ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون).
اشاره به اینکه ما به تمام وعده هائی که به مؤ منان در این جهان داده ایم وفا خواهیم کرد که یکی از آنها دور شدن از آتش دوزخ است .
گرچه ظاهر این جمله این است که تمام مؤ منان راستین را شامل می شود ولی بعضی احتمال داده اند که اشاره به معبودانی همچون حضرت مسیح (علیه السلام) و مریم است که بدون خواست آنها بوسیله گروهی عبادت شدند، و از آنجا که آیات سابق می گفت : شما و خدایانتان وارد دوزخ می شوید، و این تعبیر ممکن بود شامل امثال حضرت مسیح (علیه السلام) نیز شود، قرآن بلافاصله این جمله را به صورت یک استثناء بیان

می کند که این گروه هرگز وارد دوزخ نخواهند شد.
بعضی از مفسران شان نزولی در مورد این آیه ذکر کرده اند که نشان می دهد بعضی همین سؤ ال را از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کردند و آیه در پاسخ آنها نازل گردید.
ولی با این حال مانعی ندارد که آیه فوق هم پاسخی برای این سؤ ال باشد و هم یک حکم عمومی نسبت به همه مؤ منان راستین .
در آخرین آیات مورد بحث ، چهار نعمت بزرگ الهی را که شامل حال این گروه سعادتمند است برمی شمرد: تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 510
نخست اینکه ((آنها صدای آتش را نمی شنوند)) (لا یسمعون حسیسها).
((حسیس)) چنانکه ارباب لغت گفته اند به معنی صدای محسوس است ، و به معنی خود حرکت یا صدائی که از حرکت برمی خیزد نیز آمده است ، آتش دوزخ که دائما در آتشگیره هایش مشغول پیشروی است ، دارای صدای مخصوصی است ، این صدا از دو جهت وحشتناک است ، از نظر اینکه صدای آتش است و از نظر اینکه صدای پیشروی است .
مؤ منان راستین چون از جهنم دورند هرگز این صداهای وحشتناک به گوششان نمی خورد.
دیگر اینکه ((آنها در آنچه بخواهند و مایل باشند به طور جاودان متنعمند)) (و هم فیما اشتهت انفسهم خالدون).
یعنی آنجا محدودیت این جهان را ندارد که انسان آرزوی بسیاری از نعمتها بکند و به آن دسترسی نداشته باشد، هر نعمت مادی و معنوی که بخواهد بدون استثناء در دسترس او است ، آنهم نه یک روز و دو روز بلکه در یک عمر جاویدان ! سوم اینکه فزع اکبر آنها را غمگین نمی کند (لا یحزنهم الفزع الاکبر).
((فزع اکبر)) (وحشت بزرگ) را بعضی اشاره به وحشتهای روز قیامت دانسته اند که از هر وحشتی بزرگتر است ، و بعضی اشاره به نفخه صور و دگرگونیهای پایان این جهان و تزلزل عجیبی که در ارکان این عالم میافتد آنچنان که در آیه 87 سوره نحل آمده است .
ولی از آنجا که وحشت روز رستاخیز مسلما از آن هم مهمتر است تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد.
بالاخره آخرین لطف خدا در باره کسانی که در این آیات به آنها اشاره شده تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 511
این است که ((فرشتگان رحمت به استقبال آنها می شتابند و به آنها تبریک و شادباش می گویند و بشارت می دهند این همان روزی است که به شما وعده داده می شد)) (و تتلقاهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون).
در نهج البلاغه می خوانیم امیر مؤ منان علی (علیه السلام) فرمود: فبادروا باعمالکم تکونوا مع جیران الله فی داره ، رافق بهم رسله ، و

ازارهم ملائکته ، و اکرم اسماعهم ان تسمع حسیس نار جهنم ابدا: ((به اعمال نیک مبادرت ورزید تا از همسایگان خدا در سرای او باشید، در جائی که پیامبران را رفیق آنها قرار داده ، و فرشتگان را به زیارتشان میفرستد، خدا آنچنان این گروه را گرامی داشته که حتی گوشهایشان صدای آتش دوزخ را نمی شنود)). الأنبیاء
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 512
آیه 104
آیه و ترجمه
يَوْمَ نَطوِی السمَاءَ کَطىِّ السجِلِّ لِلْکتُبِ کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُ وَعْداً عَلَيْنَا إِنَّا کُنَّا فَعِلِينَ(104)
ترجمه :
104 - در آن روز که آسمان را همچون طومار درهم می پیچیم ، (سپس) همانگونه که آفرینش را آغاز کردیم آنرا بازمی گردانیم ، این وعده ای است که ما داده ایم و قطعا آن را انجام خواهیم داد.
تفسیر:
آن روز که آسمانها در هم پیچیده می شود
در آخرین آیه بحث گذشته خواندیم مؤ منان راستین از ((فزع اکبر)) (وحشت بزرگ) غمگین نمی شوند آیه مورد بحث توصیفی از آن روز وحشت بزرگ است ، و در حقیقت علت عظمت این وحشت را مجسم می سازد، می گوید: ((این امر، روزی تحقق می یابد که ما آسمان را درهم می پیچیم همانگونه که طومار نامه ها درهم پیچیده می شود))! (یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب).
در زمانهای گذشته برای نوشتن نامه ها و همچنین کتابها، از اوراق طومار مانند استفاده می کردند، این طومارها را قبل از نوشتن به هم می پیچیدند و شخص کاتب تدریجا آن را از یک طرف می گشود و مطالب مورد نظر را روی آن می نوشت تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 513
و بعد از پایان کتابت نیز آن را می پیچیدند و کنار می گذاشتند و لذا هم نامه ها و هم کتابهایشان شکل طومار داشت این طومار، ((سجل)) نامیده می شد که برای کتابت از آن استفاده شده بود.
در این آیه تشبیه لطیفی نسبت به درنوردیدن طومار عالم هستی در پایان دنیا شده است ، در حال حاضر این طومار گشوده شده و تمام نقوش و خطوط آن خوانده می شود و هر یک در جائی قرار دارد، اما هنگامی که فرمان رستاخیز فرا رسد، این طومار عظیم با تمام خطوط و نقوشش ، در هم پیچیده خواهد شد.
البته پیچیدن جهان به معنی فنا و نابودی آن نیست چنانکه بعضی پنداشته اند بلکه به معنی درهم کوبیده شدن و جمع و جور شدن آن است ، و به

تعبیر دیگر شکل جهان به هم می خورد اما مواد آن نابود نمی شود، این حقیقتی است که از تعبیرات مختلف در آیات معاد (مخصوصا بازگشت انسان از استخوان پوسیده و از قبرها) به خوبی مشاهده می شود.
سپس اضافه می کند ((همانگونه که ما در آغاز آن را ایجاد کردیم باز هم برمی گردانیم)) و این کار مشکل و سختی در برابر قدرت عظیم ما نیست (کما بداءنا اول خلق نعیده).
در حقیقت این تعبیر شبیه تعبیری است که در آیه 29 سوره اعراف آمده است کما بداءکم تعودون : ((همانگونه که شما را در آغاز ایجاد کرد باز می گرداند.)) و یا همانند: و هو الذی یبدء الخلق ثم یعیده و هو اهون علیه : ((او کسی است که آفرینش را ایجاد کرد سپس آن را بازمی گرداند و این بر او آسانتر است)) (روم - 27). تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 514
اما اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور از این بازگشت ، بازگشت به فناء و نیستی ، یا به هم پیچیدگی همچون آغاز آفرینش است ، بسیار بعید به نظر می رسد.
و در پایان آیه می فرماید: این وعده ای است که ما داده ایم و قطعا آن را انجام خواهیم داد (وعدا علینا انا کنا فاعلین).
از بعضی روایات استفاده می شود که منظور از بازگشت خلق به صورت اول آن است که انسانها بار دیگر پا برهنه و عریان - آن گونه که در آغاز آفرینش بودند - باز می گردند، ولی بدون شک منظور این نیست که مفهوم آیه منحصر در این معنی باشد، بلکه این یکی از چهره های بازگشت آفرینش به صورت نخست است . الأنبیاء
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 515
آیه 105 - 106
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ کَتَبْنَا فی الزَّبُورِ مِن بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الاَرْض یَرِثُهَا عِبَادِی الصلِحُونَ(105)
إِنَّ فی هَذَا لَبَلَغاً لِّقَوْمٍ عَبِدِینَ(106)
ترجمه :
105 - ما در زبور بعد از ذکر (تورات) نوشتیم که بندگان صالح من وارث (حکومت) زمین خواهند شد.
106 - در این ابلاغ روشنی است برای جمعیت عبادت کنندگان .
تفسیر:
حکومت زمین از آن صالحان خواهد بود.
بعد از آنکه در آیات گذشته به قسمتی از پاداشهای اخروی مؤ منان صالح اشاره شد در دو آیه مورد بحث به یکی از روشن ترین پاداشهای دنیوی آنها که حکومت روی زمین است با بیان شیوائی اشاره کرده می گوید: در زبور بعد از ذکر چنین نوشتیم که سرانجام بندگان صالح من وارث (حکومت)

زمین خواهند شد)) (و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون).
((ارض)) به مجموع کره زمین گفته می شود و سراسر جهان را شامل می گردد مگر اینکه قرینه خاصی در کار باشد، گرچه بعضی احتمال داده اند که مراد وارث شدن سراسر زمین در قیامت است ، ولی ظاهر کلمه ((ارض)) هنگامی که بطور مطلق گفته می شود، زمین این جهان است .
واژه ((ارث)) همانگونه که سابقا هم اشاره کرده ایم به معنی چیزی است که بدون معامله و دادوستد به کسی انتقال می یابد، و گاهی در قرآن کریم

به تسلط و پیروزی یک قوم صالح بر قوم ناصالح و در اختیار گرفتن مواهب و امکانات آنها گفته شده است ، چنانکه در آیه 137 سوره اعراف در باره بنی اسرائیل و پیروزیشان بر فرعونیان چنین میخوانیم : و اورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض و مغاربها: ((ما شرق و غرب زمین را به ارث به آن قوم مستضعف دادیم)) گرچه ((زبور)) در اصل به معنی هر گونه کتاب و نوشته است ، هر چند در قرآن مجید در دو مورد از سه موردی که این کلمه به کار رفته ، اشاره به زبور داود است اما بعید به نظر نمی رسد که مورد سوم یعنی آیه مورد بحث نیز به همین معنی باشد.
((زبور داود)) یا به تعبیری که در کتب ((عهد قدیم)) آمده ((مزامیر داود)) عبارت است از مجموعه ای از مناجاتها و نیایشها و اندرزهای داود پیامبر.
بعضی مفسران نیز احتمال داده اند که منظور از زبور در اینجا تمام کتب انبیای پیشین است .
ولی بیشتر - با توجه به دلیلی که ذکر کردیم - به نظر می رسد که زبور همان کتاب مزامیر داود باشد، بخصوص اینکه در مزامیر موجود، عباراتی وجود دارد که عینا مطابق با آیه مورد بحث است و بعدا به خواست خدا به آن اشاره خواهیم کرد.
((ذکر)) در اصل به معنی یادآوری و یا چیزی که مایه تذکر و یادآوری است ، و در آیات قرآن به همین معنی به کار رفته ، گاهی نیز به کتاب آسمانی موسی یعنی تورات اطلاق شده (مانند آیه 48 سوره انبیاء و لقد آتینا موسی و هارون الفرقان و ضیاء و ذکرا للمتقین).
و گاه این عنوان در مورد قرآن استعمال شده ، مانند آیه 27 سوره تکویر:

ان هو الا ذکر للعالمین .
چلذا بعضی گفته اند که منظور از ذکر در آیه مورد بحث قرآن است ، و زبور تمام کتب انبیاء پیشین ، و کلمه من بعد تقریبا معادل کلمه علاوه بر در فارسی خواهد بود و به این ترتیب معنی آیه چنین می شود: ((ما علاوه بر قرآن در تمام کتب انبیاء پیشین نوشتیم که سرانجام سراسر روی زمین

در اختیار بندگان صالح خدا قرار خواهد گرفت)).
ولی با توجه به تعبیراتی که در آیه به کار رفته ، ظاهر این است که منظور از زبور، کتاب داود، و ذکر به معنی تورات است ، و با توجه به اینکه زبور بعد از تورات بوده ، تعبیر من بعد نیز حقیقی است ، و به این ترتیب معنی آیه چنین می شود، ((ما، در زبور، بعد از تورات ، چنین نوشتیم که این زمین را بندگان صالح ما به ارث خواهند برد.))
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که چرا در میان کتب آسمانی ، تنها از این دو کتاب نام ، برده شده است ؟
این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که : داود، یکی از بزرگترین پیامبرانی بود که تشکیل حکومت حق و عدالت داد، و بنی اسرائیل نیز مصداق روشن قوم مستضعفی بودند که بر ضد مستکبران قیام کردند و دستگاه آنها را بهم پیچیدند و وارث حکومت و سرزمین آنها شدند.
سؤ ال دیگری که در اینجا باقی میماند این است که بندگان صالح خدا (عبادی الصالحون) کیانند؟
با توجه به اضافه شدن بندگان به خدا، مساله ایمان و توحید آنها روشن می شود، و با توجه به کلمه ((صالحون)) که معنی گسترده و وسیعی دارد، همه شایستگیها به ذهن می آید: شایستگی از نظر عمل و تقوا، شایستگی

و آگاهی ، شایستگی از نظر قدرت و قوت ، و شایستگی از نظر تدبیر و نظم و درک اجتماعی .
هنگامی بندگان با ایمان این شایستگیها را برای خود فراهم سازند، خداوند نیز کمک و یاری می کند تا آنها بینی مستکبران را به خاک بمالند، دستهای آلوده شان را از حکومت زمین کوتاه کنند، و وارث میراثهای آنها گردند.
بنابراین تنها ((مستضعف بودن)) دلیل بر پیروزی بر دشمنان و حکومت روی زمین نخواهد بود، بلکه از یکسو ایمان لازم است و از سوی دیگر کسب شایستگیها، و مستضعفان جهان مادام که این دو اصل را زنده نکنند به حکومت روی زمین نخواهند رسید.
و لذا در آیه بعد به عنوان تاکید بیشتر می گوید: ((در این سخن ابلاغ روشنی است برای گروهی که خدا را با اخلاص پرستش می کنند)) (ان فی هذا لبلاغا لقوم عابدین).
بعضی از مفسران ((هذا)) را اشاره به تمام وعد و وعیدهائی که در این سوره و یا در تمام قرآن آمده است دانسته اند که موضوع بحث ما نیز در این مفهوم کلی وارد است .
ولی ظاهر آیه این است که ((هذا)) اشاره به همان وعدهای است که در آیه قبل به بندگان صالح خود در مورد حکومت روی زمین داده شده است .
نکته ها:

1 - روایات پیرامون قیام مهدی (علیه السلام)
در بعضی از روایات صریحا این آیه تفسیر به یاران مهدی (علیه السلام) شده است : چنانکه در مجمع البیان ذیل همین آیه از امام باقر (علیه السلام) چنین می خوانیم : هم تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 519
اصحاب المهدی فی آخر الزمان : ((بندگان صالحی را که خداوند در این آیه به عنوان وارثان زمین یاد می کند یاران مهدی (علیه السلام) در آخر الزمان هستند)).
در تفسیر قمی نیز در ذیل این آیه چنین آمده است : ان الارض یرثها عبادی الصالحون ، قال القائم و اصحابه : ((منظور از اینکه زمین را بندگان صالح خدا به ارث می برند مهدی قائم (علیه السلام) و یاران او هستند.))
ناگفته پیدا است مفهوم این روایات ، انحصار نیست ، بلکه بیان یک مصداق عالی و آشکار است ، و بارها گفته ایم این تفسیرها هرگز عمومیت مفهوم آیه را محدود نمی سازد.
بنابراین در هر زمان و در هر جا بندگان صالح خدا قیام کنند، پیروز و موفق خواهند بود و سرانجام وارث زمین و حکومت آن خواهند شد.
علاوه بر روایات فوق که در خصوص تفسیر این آیه وارد شده روایات بسیار زیادی که بالغ به حد تواتر است از طرق شیعه و اهل تسنن در مورد مهدی (علیه السلام) از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و همچنین از ائمه اهلبیت (علیهمالسلام) نقل شده که همه آنها دلالت بر این دارد سرانجام حکومت جهان به دست صالحان خواهد افتاد، و مردی از خاندان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قیام می کند و زمین را پر از عدل و داد می سازد آنچنان که از ظلم و جور پر شده باشد.
از جمله این حدیث معروف است که در اکثر منابع اسلامی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده : لو لم یبق من الدنیا الا یوم ، لطول الله ذلک الیوم ، حتی یبعث رجلا (صالحا) من اهلبیتی یملا الارض عدلا و قسطا کما ملئت ظلما و جورا: ((اگر از عمر جهان جز یک روز نماند، خداوند آن روز را آنقدر طولانی می کند تا مرد صالحی را از خاندان من برانگیزد که صفحه زمین را پر از عدل و داد کند همانگونه که از ظلم و جور پر شده است .
این حدیث با همین تعبیر یا مختصر تفاوتی در بسیاری از کتب شیعه و اهل تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 520
سنت آمده است .
در ذیل آیه 33 سوره توبه گفتیم : که گروهی از بزرگان علمای اسلام ، از قدیم و جدید، سنی و شیعه در کتابهای خود تصریح کرده اند که احادیث در زمینه قیام مهدی (علیه السلام) در سر حد تواتر است و به هیچوجه قابل انکار نیست ، حتی کتابهائی بالخصوص در این مورد نوشته اند که شرح آن

را می توانید در جلد هفتم تفسیر نمونه ذیل آیه 33 توبه (صفحه 374 به بعد) مطالعه فرمائید.
2 - بشارت حکومت صالحان در مزامیر داود
جالب اینکه در کتاب ((مزامیر داود)) که امروز جزء کتب عهد قدیم است عین تعبیری که در آیات فوق خواندیم یا مشابه آن در چند مورد دیده می شود و نشان می دهد با تمام تحریفاتی که در این کتب به عمل آمده این قسمت همچنان از دستبردها مصون مانده است .
1 - در مزمور 37 جمله 9 می خوانیم :...
((زیرا که شریران منقطع می شوند، و اما متوکلان به خداوند، وارث زمین خواهند شد، و حال اندک است که شریر نیست می شود، هر چند مکانش را استفسار نمائی ناپیدا خواهد شد!.
2 - و در جای دیگر در همین مزمور (جمله 11) می خوانیم : ((اما متواضعانه وارث زمین شده از کثرت سلامتی متلذذ خواهند شد)). 3 - و نیز در همان مزمور 37 جمله 27 این موضوع به تعبیر دیگری دیده می شود:
((زیرا متبرکان خداوند وارث زمین خواهند شد، اما ملعونان وی منقطع خواهند شد...). تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 521
4 - در همین مزمور جمله 29 آمده است : صدیقان وارث زمین شده ، ابدا در آن ساکن خواهند بود)).
5 - و در جمله 18 از همین مزمور آمده است : ((خداوند روزهای صالحان را می داند و میراث ایشان ابدی خواهد شد)). در اینجا بخوبی مشاهده می کنیم همان عنوان صالحان که در قرآن آمده با همان تعبیر در مزامیر داود به چشم می خورد، علاوه بر این تعبیرات دیگری مانند ((صدیقان))، ((متوکلان))، ((متبرکان))، و ((متواضعان)) که با آن قریب الافق است نیز در جمله های دیگر ذکر شده است .
این تعبیرات ، دلیل بر عمومیت حکومت صالحان است و کاملا با احادیث قیام مهدی (علیه السلام) تطبیق می کند.
3 - حکومت صالحان یک قانون آفرینش است
گرچه برای آنها که غالبا شاهد و ناظر حکومت طاغیان ظالم و یاغیان قلدر بوده اند، مشکل است این حقیقت را به آسانی پذیرا شوند که تمام این حکومتها بر خلاف نوامیس آفرینش و قوانین جهان خلقت است و آنچه با آن هماهنگ میباشد همان حکومت صالحان با ایمان است .
ولی تحلیلهای فلسفی به اینجا منتهی می شود که این یک واقعیت است ، بنابراین جمله ((ان الارض یرثها عبادی الصالحون)) پیش از آنکه یک وعده الهی باشد یک قانون تکوینی محسوب می شود.
توضیح اینکه : جهان هستی تا آنجا که میدانیم مجموعه ای از نظامها است

تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 522
وجود قوانین منظم و عمومی در سرتاسر این جهان دلیل بر یکپارچگی و بهم پیوستگی این نظام است .
مساله نظم و قانون و حساب در پهنه آفرینش یکی از اساسی ترین مسائل این عالم محسوب می شود، فی المثل اگر می بینیم صدها دستگاه مغز الکترونیکی نیرومند دست بدست هم می دهند تا با انجام محاسبات دقیق راه سفرهای فضائی را برای مسافران فضا هموار سازند، و محاسبات آنها درست از آب در می آید و قائق ماه نشین در همان محل پیشبینی شده در کره ماه می نشیند با اینکه کره ماه و زمین هر دو به سرعت در حرکتند، باید توجه داشته باشیم که این جریان مدیون نظام دقیق منظومه شمسی و سیارات و اقمار آن است ، زیرا اگر حتی یکصدم ثانیه از سیر منظم خود منحرف می شدند معلوم نبود مسافران فضا به کدام نقطه پرتاب خواهند شد.
از جهان بزرگ وارد عالم کوچک و کوچکتر و بسیار کوچک میشویم ، در اینجا مخصوصا در عالم موجودات زنده نظم مفهوم زنده تری به خود می گیرد و هرج و مرج در آن هیچ محلی ندارد، مثلا بهم خوردن تنظیم یک سلول مغزی انسان کافی است که سازمان زندگی او را به گونه غم انگیزی به هم بریزد.
در اخبار جرائد آمده بود که یک جوان دانشجو بر اثر یک تکان شدید مغزی در یک حادثه رانندگی تقریبا تمام گذشته خود را فراموش کرده است ! در حالی که از جهات دیگر سالم است ، برادر و خواهر خود را نمی شناسد و از اینکه مادرش او را در آغوش می فشارد و می بوسد وحشت می کند که این زن بیگانه با من چه کار دارد؟ او را به زادگاهش می برند، به اطاقی که در آن بزرگ شده ، به کارهای دستی و تابلوهای نقاشی خودش می نگرد، ولی می گوید: این نخستین بار است که چنین اطاق و تابلوی را مشاهده می کند!! شاید فکر می کند از کره دیگری به این کره قدم گذارده است که همه چیز برای او تازگی دارد. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 523
شاید از میان چند میلیارد سلول مغز او، تنها چند سلول ارتباطی که گذشته را با حال پیوند می داده ، از کار افتاده است ، ولی همین بهم خوردن تنظیم جزئی چه اثر وحشتناکی به بار آورد؟!
آیا جامعه انسانی می تواند با انتخاب لا نظام و هرج و مرج و ظلم و ستم و نابسامانی و ناهنجاری خود را از مسیر رودخانه عظیم جهان آفرینش که همه در آن با برنامه منظم پیش می روند کنار بکشد؟!
آیا مشاهده وضع عمومی جهان ما را به این فکر نمی اندازد که بشریت نیز خواه ناخواه باید در برابر نظام عالم هستی سر فرود آرد و قوانین منظم و

عادلانه ای را بپذیرد، به مسیر اصلی بازگردد، و همرنگ این نظام شود؟!
نظری به ساختمان دستگاه های گوناگون و پیچیده بدن هر انسان که می افکنیم ! از قلب و مغز گرفته تا چشم و گوش و زبان و حتی یک پیاز مو، می بینیم همه آنها تابع قوانین و نظم و حسابی هستند، با اینحال چگونه جامعه بشریت بدون پیروی از ضوابط و مقررات و نظام صحیح عادلانه می تواند برقرار بماند؟
ما خواهان بقای بشریت هستیم و برای آن تلاش می کنیم منتها هنوز سطح آگاهی اجتماع ما به آن حد نرسیده که بدانیم ادامه راه کنونی منتهی به فنا و نابودی ما می شود، ولی کمکم بر سر عقل می آئیم و این درک و رشد فکری برای ما حاصل می گردد.
ما خواهان منافع خویشتن هستیم ، ولی هنوز نمی دانیم که ادامه وضع فعلی منافع ما را بر باد می دهد، اما تدریجا ارقام و آمار زنده و گویا را مثلا در مورد مسابقه تسلیحاتی در برابر چشممان می گذاریم و می بینیم چگونه نیمی از فعالترین نیروهای فکری و جسمانی جوامع جهان و نیمی از ثروتها و سرمایه های بزرگ در این راه به هدر می رود نه تنها به هدر می رود بلکه در مسیر نابود کردن نیم دوم به کار می افتد! تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 524
همزمان با افزایش سطح آگاهی ما به روشنی می یابیم که باید به نظام عمومی عالم هستی بازگردیم و با آن همصدا شویم .
و همانطور که واقعا جزئی از این کل هستیم عملا هم باید چنین باشیم تا بتوانیم به اهداف خود در تمام زمینه ها برسیم .
نتیجه اینکه : نظام آفرینش دلیل روشنی بر پذیرش یک نظام صحیح اجتماعی در آینده ، در جهان انسانیت خواهد بود، و این همان چیزی است که از آیه مورد بحث و احادیث مربوط به قیام مصلح بزرگ جهانی (مهدی ارواحنا فداه) استفاده می شود. الأنبیاء
تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 525
آیه 107 - 112
آیه و ترجمه
وَ مَا أَرْسلْنَک إِلا رَحْمَةً لِّلْعَلَمِینَ(107) قُلْ إِنَّمَا یُوحَى إِلىَّ أَنَّمَا إِلَهُکمْ إِلَهٌ وَحِدٌ فَهَلْ أَنتُم مُّسلِمُونَ(108) فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ ءَاذَنتُکمْ عَلَى سوَاءٍ وَ إِنْ أَدْرِى أَ قَرِیبٌ أَم بَعِیدٌ مَّا تُوعَدُونَ(109) إِنَّهُ یَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَ یَعْلَمُ مَا تَکتُمُونَ(110) وَ إِنْ أَدْرِى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّکمْ وَ مَتَعٌ إِلى حِینٍ(111) قَلَ رَب احْکم بِالحَْقِّ وَ رَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُستَعَانُ عَلى مَا تَصِفُونَ(112)
ترجمه :
107 - ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم .
108 - بگو تنها چیزی که به من وحی می شود این است که معبود شما

خدای یگانه است ، آیا (با اینحال) تسلیم (حق) می شوید؟ (و بتها را کنار می گذارید ؟).
109 - اگر (با این همه) رویگردان شوند بگو من به همه شما یکسان (از عذاب الهی) اعلام خطر می کنم ، و نمی دانم آیا وعده (عذاب خدا) به شما نزدیک است یا دور؟!
110 - او سخنان آشکار را می داند و آنچه را کتمان می کنید (نیز) می داند (و چیزی بر او مخفی نیست). تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 526
111 - و من نمی دانم شاید این ماجرا آزمایشی برای شماست ، و بهره گیری تا مدتی (معین)
112 - (و پیامبر) گفت : پروردگارا! به حق داوری فرما (و این طغیانگران را کیفر ده) و از پروردگار رحمان در برابر نسبتهای ناروای شما استمداد می طلبم .
تفسیر:
پیامبر رحمت برای جهانیان
از آنجا که آیات گذشته بشارت حکومت روی زمین را به بندگان صالح می داد و چنین حکومتی مایه رحمت برای همه مردم جهان است در نخستین آیه مورد بحث به رحمت عامه وجود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اشاره کرده می گوید: ((ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم)) (و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین).
عموم مردم دنیا اعم از مؤ من و کافر همه مرهون رحمت تو هستند، چرا که نشر آئینی را به عهده گرفتی که سبب نجات همگان است ، حال اگر گروهی از آن استفاده کردند و گروهی نکردند این مربوط به خودشان است و تاثیری بر عمومی بودن رحمت نمی گذارد.
این درست به آن می ماند که بیمارستان مجهزی برای درمان همه دردها با پزشکان ماهر و انواع داروها تاسیس کنند، و درهای آنرا به روی همه مردم بدون تفاوت بگشایند، آیا این وسیله رحمت برای همه افراد آن اجتماع نیست ؟ حال اگر بعضی از بیماران لجوج خودشان از قبول این فیض عام امتناع کنند تاثیری در عمومی بودن آن نخواهد داشت .
و به تعبیر دیگر رحمت بودن وجود پیامبر برای همه جهانیان جنبه مقتضی و فاعلیت فاعل دارد و مسلما فعلیت نتیجه ، بستگی به قابلیت قابل نیز دارد.
تعبیر به ((عالمین)) (جهانیان) آنچنان مفهوم وسیعی دارد که تمام انسانها را در تمام اعصار و قرون شامل می شود و لذا این آیه را اشاره ای بر خاتمیت پیامبر اسلام می دانند، چرا که وجودش برای همه انسانها آینده تا پایان جهان رحمت تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 527
است و رهبر و پیشوا و مقتدا، حتی این رحمت ، از یک نظر شامل

فرشتگان هم می شود:
حدیث جالبی در اینجا نقل شده که این عمومیت را تایید می کند حدیث این است هنگامی که این آیه نازل شد پیامبر از جبرئیل پرسید ((هل اصابک من هذه الرحمة شی ء)) ((آیا چیزی از این رحمت عائد تو شد))؟
جبرئیل در پاسخ عرض کرد ((نعم ، انی کنت اخشی عاقبة الامر، فامنت بک ، لما اثنی الله علی بقوله عند ذی العرش مکین)): ((من از پایان کار خویش بیمناک بودم ، اما بخاطر آیهای که در قرآن بر تو نازل شد از وضع خود مطمئن شدم آنجا که خداوند مرا با این جمله مدح کرده ذی قوة عند ذی العرش مکین)): جبرئیل نزد خداوند خالق عرش بلند مقام و بلند مرتبه است))
به هر حال در دنیای امروز که فساد و تباهی و ظلم و بیدادگری از در و دیوار آن می بارد، آتش جنگها در هر سو شعله ور است ، و چنگال زورمندان بیدادگر حلقوم مستضعفان مظلوم را می فشارد، در دنیائی که جهل و فساد اخلاق و خیانت و ظلم و استبداد و تبعیض هزار گونه نابسامانی آفریده ، آری در چنین جهانی مفهوم ((رحمة للعالمین)) بودن پیامبر از هر زمانی آشکارتر است ، چه رحمتی از این بالاتر که برنامهای آورده که عمل به آن نقطه پایانی است بر همه این ناکامیها و بدبختیها و سیه روزیها، آری او و دستوراتش ، برنامه و اخلاقش همه رحمت است رحمتی برای همگان و تداوم این رحمت سرانجامش حکومت صالحان با ایمان بر تمام معموره زمین خواهد بود.
و از آنجا که مهمترین مظهر رحمت و محکمترین پایه و اساس آن مساله توحید و جلوه های آن است در آیه بعد چنین می گوید: ((به آنها بگو تنها

من وحی می شود این است که معبود شما معبود واحدی است (قل انما یوحی الی انما الهکم اله واحد).
((آیا شما حاضر هستید در برابر همین اصل اساسی توحید تسلیم شوید و بتها را کنار بگذارید))؟! (فهل انتم مسلمون).
در واقع در این آیه سه نکته بنیادی مطرح شده است ، نخست اینکه پایه اصلی رحمت توحید است و به راستی هر چه بیشتر بیندیشیم وجود این رابطه نیرومند روشن تر می شود، توحید در اعتقاد، در عمل ، توحید در کلمه ، توحید صفوف ، و توحید در قانون و در همه چیز.
نکته دیگر اینکه به مقتضای کلمه ((انما)) که دلیل بر حصر است تمام دعوت پیامبران اسلام ص در اصل توحید خلاصه می شود مطالعات دقیق نیز نشان می دهد که اصول و حتی فروع و احکام نیز در پایان به اصل توحید بازمی گردد، و به همین دلیل همانگونه که سابقا هم گفته ایم توحید تنها یک اصل از اصول دین نیست ، بلکه همچون رشته محکمی است که

دانه های یک تسبیح را بهم پیوند می دهد و یا صحیحتر روحی است که در کالبد دین دمیده شده .
و آخرین نکته اینکه مشکل اصلی تمام جوامع و ملل ، آلودگی به شرک در اشکال مختلف است ، زیرا جمله ((فهل انتم مسلمون)) (آیا تسلیم در برابر این اصل می شوید) می رساند که مشکل اصلی بیرون آمدن از شرک و مظاهر آن و بالا زدن آستین برای شکستن بتها است ، نه فقط بتهای سنگی و چوبی ، که بتها از هر نوع مخصوصا طاغوتهای انسانی !
آیه بعد می گوید اگر با این همه به دعوت و پیام ما توجه نکردند اگر روی برتابند، به آنها بگو من به همه شما بطور یکسان از عذاب الهی اعلام خطر می کنم (فان تولوا فقل آذنتکم علی سواء). تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 529
((آذنت)) از ماده ((ایذان)) به معنی اعلام کردن تواءم با تهدید است ، و گاه به معنی اعلان جنگ نیز آمده اما از آنجا که این سوره در مکه نازل شده ، و در آنجا نه زمینه جهاد بود، و نه حکم جهاد نازل شده بود، بسیار بعید به نظر می رسد که این جمله در اینجا به معنی ((اعلان جنگ)) باشد، بلکه ظاهر این است که پیامبر با این سخن می خواهد اعلام نفرت و جدائی از آنها کند و نشان دهد که از آنان به کلی دست شسته است .
تعبیر ((علی سواء)) یا اشاره به این است که من نسبت به مجازات الهی به همه شما بطور یکسان اعلام خطر می کنم ، مبادا چنین تصور کنند که اهل مکه یا قریش با دیگران تفاوت دارند و در پیشگاه خدا برای آنها مزیت و برتری است و یا اشاره به این است که من ندایم را به گوش همه شما بدون استثناء رساندم .
سپس این تهدید را به صورت آشکارتری بیان می کند و می گوید: ((من نمی دانم آیا وعده عذاب که به شما داده شده است نزدیک است یا دور؟!)) (و ان ادری ا قریب ام بعید ما توعدون).
فکر نکنید این وعده دور است ، شاید هم نزدیک و بسیار هم نزدیک باشد.
این عذاب و مجازاتی که در اینجا به آن تهدید شده اند ممکن است عذاب قیامت و یا مجازات دنیا و یا هر دو باشد، در صورت اول علم آن مخصوص خدا است و هیچکس به درستی از تاریخ وقوع رستاخیز آگاه نیست حتی پیامبران خدا، و در صورت دوم و سوم ممکن است اشاره به جزئیات و زمان آن باشد که من از جزئیات آن آگاه نیستم ، چرا که علم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نسبت به اینگونه حوادث همیشه جنبه فعلی ندارد بلکه گاه جنبه ارادی دارد یعنی تا اراده نکند نمی دانند. تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 530
این تصور را نیز به مغز خود راه مدهید که اگر تاخیری در مجازات شما شود به خاطر این است که خدا از اعمال و سخنان شما آگاه نیست ، نه ،

او همه را میداند او هم سخنان آشکارتان را و هم آنچه را کتمان می کنید می داند)) (انه یعلم الجهر من القول و یعلم ما تکتمون).
اصولا پنهان و آشکار برای شما که علمتان محدود است مفهوم دارد، اما برای آن کس که علمش بیپایان است غیب و شهود یکی است و سر و علن در آنجا یکسان می باشد.
و نیز اگر می بینید مجازات الهی فورا دامن شما را نمی گیرد بواسطه آن نیست که او از کار شما آگاه نباشد ((من چه می دانم شاید این آزمونی برای شما باشد)) (و ان ادری لعله فتنة لکم).
((و می خواهد شما را تا مدتی از لذائذ این جهان بهره مند سازد)) سپس با شدت هر چه تمامتر شما را بگیرد و مجازات کند (و متاع الی حین).
در واقع برای تاخیر مجازات الهی در اینجا دو فلسفه بیان شده است : نخست مساله امتحان و آزمایش است ، خدا هرگز در عذاب عجله نمی کند، تا خلق را آزمایش کافی کند و اتمام حجت نماید.
دوم اینکه افرادی هستند که آزمایش آنها تمام شده و کلمه مجازاتشان قطعی گردیده است ، اما برای اینکه سخت کیفر ببینند نعمت را بر آنها گسترده می سازد تا کاملا غرق نعمت شوند، و درست در همان حال که سخت در لذائذ غوطه ورند تازیانه عذاب را بر آنها می کوبد تا دردناکتر باشد، و رنج محرومان و ستمدیدگان را بخوبی احساس کنند.
آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره انبیاء است همچون نخستین

آیه این سوره سخن از غفلت مردم بی خبر می گوید، و به عنوان نقل قول از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در یک عبارت نفرین مانند ناراحتی او را از این همه غرور و غفلت منعکس می کند و می گوید: پیامبر بعد از مشاهده این همه اعراض و رویگردانی ((عرض کرد پروردگار من ! به حق داوری فرما، و این گروه طغیانگر را طبق قانون عدالتت کیفر ده !)) (قال رب احکم بالحق).
در دومین جمله روی سخن را به مخالفان کرده و می گوید: ((پروردگار همه ما خداوند رحمان است ، و ما از پیشگاه مقدسش در برابر نسبتهای ناروائی که شما به او می دهید استمداد می طلبیم)) (و ربنا الرحمن المستعان علی ما تصفون).
در حقیقت با کلمه ((ربنا)) آنها را به این واقعیت توجه می دهد که ما همه مربوب و مخلوقیم و او خالق و پروردگار همه ما است .
تعبیر به ((الرحمن)) که اشاره به رحمت عامه پروردگار است به آنها گوشزد می کند که سر تا پای وجود شما را رحمت الهی فرا گرفته چرا لحظه ای در آفریننده این همه نعمت و رحمت نمی اندیشید؟
و تعبیر ((المستعان علی ما تصفون)) به آنها اخطار می کند که گمان نکنید

ما در برابر انبوه جمعیت شما تنها هستیم ، و تصور نکنید این همه تهمت و دروغ و نسبتهای ناروای شما چه در مورد ذات پاک خدا، و چه در برابر ما، بدون پاسخ خواهد ماند، نه ، هرگز که تکیه گاه همه ما او است ، و او قادر است از بندگان مؤ من خود در برابر هر گونه دروغ و تهمت دفاع کند.
((پایان سوره انبیاء)) تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 532
پروردگارا! همانگونه که پیامبر گرامیت و یاران اندکش را در برابر انبوه دشمنان تنها نگذاشتی ما را نیز در برابر دشمنانی که در شرق و غرب تصمیم به نابودی ما گرفته اند تنها مگذار!.
خداوندا! تو در این سوره پربرکت مخصوصا رحمت ویژه ات را نسبت به پیامبران در مواقع سخت و بحرانی و در برابر طوفانهای زندگی بازگو کردی بار الها! ما نیز در این عصر و زمان گرفتار همان طوفانها هستیم و انتظار همان رحمت و فرج مخصوص را داریم آمین یا رب العالمین .
پایان جلد 13 تفسیر نمونه در مزرعه علی آباد قم 29/5/1361 جمعه 30 شوال 1402

تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 3
جزء 17 قرآن مجید
سوره حج
مقدمه
این سوره در مدینه نازل شده و 78 آیه است
بسم الله الرحمن الرحیم
محتوای سوره حج
این سوره که به خاطر بخشی از آیاتش که پیرامون حج سخن می گوید به نام ((سوره حج)) نامیده شده است از سوره هائی است که در میان مفسران و نویسندگان تاریخ قرآن در ((مکی)) یا ((مدنی)) بودنش گفتگو است ، جمعی آن را - جز چند آیه - ((مکی)) می دانند، در حالی که جمع دیگری معتقدند همه آن - جز چند آیه - در مدینه نازل شده است ، بعضی نیز آن را ترکیبی از آیات ((مکی)) و ((مدنی)) می دانند.
ما با توجه به برداشتی که از سوره های مکی و مدنی و به تعبیر دیگر جو مدینه و مکه و نیازمندیهای مسلمانان و چگونگی تعلیمات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نسبت به آنها در این دو منطقه داریم آیات این سوره از جهاتی شبیه سوره های مدنی است ، چرا که دستور حج آنهم با ذکر قسمتی از جزئیات آن ، و همچنین دستور جهاد، تناسب با وضع مسلمانان در مدینه دارد، هر چند تاءکید آیات این سوره روی مساءله مبدء و معاد بی تناسب به سوره های مکی نیست .
نویسنده تاریخ القرآن بر اساس تاریخ ((فهرست ابن ندیم)) و ((نظم الدرر)) می گوید: سوره حج مگر چند آیه در مدینه نازل شده ، آن چند آیه نیز در میان مکه و مدینه نازل گردیده است ، وی اضافه می کند این سوره صد و ششمین سوره ای است که بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده و بر حسب ترتیب ، بعد از سوره نور و قبل از سوره ((منافقین)) است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 4
به هر حال در مجموع ، ((مدنی)) بودن سوره قویتر به نظر می رسد.
از نظر محتوا مطالب این سوره را به چند بخش می توان تقسیم کرد:
1 - آیات فراوانی که در زمینه ((معاد)) و دلائل منطقی آن ، و انذار مردم غافل از صحنه های قیامت ، و مانند آن است که از آغاز این سوره شروع می شود و بخش مهمی از آن را در بر می گیرد.
2 - بخش قابل ملاحظه ای نیز از مبارزه با شرک و مشرکان ، سخن می گوید و با توجه دادن به آیات پروردگار در عالم هستی انسانها را متوجه

عظمت آفریدگار می سازد.
3 - بخشی از این سوره نیز مردم را به بررسی سرنوشت عبرت انگیز گذشتگان و عذابهای دردناک الهی که بر آنها نازل شد دعوت کرده ، از جمله سرنوشت قوم نوح و عاد و ثمود، و قوم ابراهیم و لوط، و قوم شعیب و موسی را یادآور می شود.
4 - بخش دیگری از آن پیرامون مساءله حج و سابقه تاریخی آن از زمان ابراهیم (علیه السلام) و سپس مساءله قربانی و طواف و مانند آن است .
5 - بخشی از آن هم پیرامون مبارزه در برابر ظالمان و پیکار با دشمنان مهاجم ، است .
6 - و سرانجام قسمتی از آن پند و اندرزهائی است در زمینه های مختلف زندگی و تشویق به نماز و زکات و امر به معروف و نهی از منکر و توکل و توجه به خداوند.
فضیلت تلاوت سوره حج
در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من قرء سورة الحج اعطی من الاجر کحجة حجها، و عمرة اعتمرها، بعدد من حج و اعتمر فیما مضی و فیما بقی !: ((هر کس سوره حج را بخواند پاداش حج و عمره را خدا به او تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 5
می دهد به تعداد تمام کسانی که در گذشته و آینده حج عمره بجا آورده یا خواهند آورد))!.
بدون شک این ثواب و فضیلت عظیم تنها برای تلاوت لفظی نیست ، تلاوتی است اندیشه ساز، و اندیشه ای است عمل پرور.
در حقیقت کسی که این سوره و محتوای آن را از مبدء و معاد گرفته ، تا دستورات عبادی و اخلاقی ، و مسائل مربوط به جهاد و مبارزه با ستمگران ، در اعماق جان خود قرار دهد و برنامه عملی خود سازد، پیوندی با تمام مؤ منان گذشته و آینده از نظر معنوی و روحانی پیدا می کند، پیوندی که او را در اعمال آنها شریک ، و آنها را نیز در اعمال او شریک و سهیم می سازد، بی آنکه از پاداش آنان چیزی کاسته شود و حلقه اتصالی خواهد بود بین همه افراد با ایمان در تمام قرون و اعصار.
و با این اوصاف و شرایط ثواب و پاداشی که در حدیث فوق آمده عجیب به نظر نمی رسد. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 6
آیه 1 - 2
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
یَأَیُّهَا النَّاس اتَّقُوا رَبَّکمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السا‌عَةِ شىْءٌ عَظِیمٌ(1)
یَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ کلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضعَت وَ تَضعُ کلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَی النَّاس سکَرَی وَ مَا هُم بِسکَرَی وَ لَکِنَّ عَذَاب اللَّهِ شدِیدٌ(2)

ترجمه :
به نام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - ای مردم از پروردگارتان بترسید که زلزله رستاخیز امر عظیمی است .
2 - روزی که آن را می بینید (آنچنان وحشت سر تا پای همه را فرا می گیرد که) مادران شیرده ، کودکان شیرخوارشان را فراموش می کنند، و هر بارداری جنین خود را بر زمین می نهد و مردم را مست می بینی ، در حالی که مست نیستند، ولی عذاب خدا شدید است !
تفسیر :
زلزله عظیم رستاخیز
این سوره با دو آیه تکان دهنده و هیجان انگیز پیرامون رستاخیز و مقدمات آن شروع می شود، آیاتی که بی اختیار انسان را از این زندگی گذرای مادی بیرون می برد، و به آینده هول انگیزی که در انتظار او است متوجه می سازد تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 7
آینده ای که اگر امروز به فکر آن ، و آمادگی بر آن نباشد، به راستی وحشتناک است و اگر باشد دل انگیز و روح افزا است .
نخست عموم مردم را بدون استثناء مخاطب ساخته و می گوید: ((ای مردم از پروردگارتان بترسید، و پرهیز کاری پیشه کنید که زلزله رستاخیز، جریان مهم و عظیمی است (یا ایها الناس اتقوا ربکم ان زلزلة الساعة شی ء عظیم).
خطاب ((یا ایها الناس))، دلیل روشنی است بر اینکه هیچگونه تفاوت و تبعیضی از نظر نژاد و زبان و اعصار و قرون و مکانها و مناطق جغرافیائی و طوائف و قبائل در آن نیست ، و مؤ من و کافر، کوچک و بزرگ ، پیر و جوان ، مرد و زن امروز و آینده همه در آن شریکند.
جمله ((اتقوا ربکم)) عصاره تمام برنامه های سعادتبخش است ، چرا که از یکسو ((توحید)) را بیان می کند (ربکم) و از سوی دیگر تقوا را و به این ترتیب برنامه های عقیدتی و عملی در آن جمع است .
و با ذکر جمله ((ان زلزلة الساعة شی ء عظیم)) حقیقتی را که در بسیاری از آیات قرآن آمده است به طور سربسته بازگو می کند، و آن اینکه رستاخیز با یک انقلاب و تحول شدید در سازمان عالم هستی بر پا می گردد: کوهها از جا کنده می شوند، دریاها به هم می ریزند، زمین و آسمان در هم کوبیده می شوند، و جهانی نو با زندگانی نو آغاز می گردد، مردم در آستانه قیامت در وحشت عظیمی فرو می روند، و سر از پا نمی شناسند.
آیه بعد نمونه هائی از بازتاب این وحشت عظیم را در چند جمله بیان کرده می گوید: روزی که زلزله رستاخیز را مشاهده کنید آنچنان وحشت سر تا پای همه را فرا می گیرد که مادران شیرده از کودک شیرخوارشان غافل می شوند (یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت). تفسیر نمونه جلد

((و هر بارداری (در آن صحنه باشد) چنین خود را سقط می کند)) (و تضع کل ذات حمل حملها).
سومین بازتاب اینکه ((مردم را به صورت مستان می بینی ، در حالی که مست نیستند!)) (و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری).
((ولی عذاب خدا شدید است)) که این چنین هول و وحشت به دلها افکنده و انسانها را از خود بی خود ساخته است (و لکن عذاب الله شدید).
نکته ها :
1 - در زلزله های دنیا، و حوادث وحشتناک نیز گاهی این پدیده ها به صورت جزئی پیدا می شود، یعنی مادران کودکان خود را فراموش کرده ، و باردارن جنین خود را ساقط می کنند، و بعضی همچون افراد مست از خود بی خود می شوند ولی جنبه عمومی و همگانی ندارد اما زلزله رستاخیز چنانست که از مشاهده آن همه مردم به این حالات گرفتار می شوند.
2 - این آیات ممکن است اشاره به پایان جهان که مقدمه رستاخیز است باشد در این صورت زنان باردار، یا کودکان شیر خوار مفهوم اصلی خود را خواهد داشت ، ولی این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به زلزله روز قیامت باشد (به قرینه جمله لکن عذاب الله شدید) در این صورت ذکر جمله های فوق جنبه مثال پیدا می کند، یعنی آنقدر، صحنه وحشتناک است که اگر زنان بارداری وجود داشته باشند همگی سقط جنین می کنند، و اگر کودکان شیرخواری باشند مادرها آنها را به کلی فراموش خواهند کرد.

3 - می دانیم معمولا در ادبیات عرب از زنی که کودک خود را شیر می دهد تعبیر به مرضع می کنند ولی همانگونه که جمعی از مفسران و بعضی از ارباب لغت نوشته اند، گاه این کلمه به صورت مؤ نث (مرضعه) آورده می شود تا اشاره ای باشد به همان لحظه شیر دادن ، و به تعبیر دیگر مرضع به زنی می گویند که می تواند بچه خود را شیر دهد، اما مرضعه مخصوص زنی است که پستان خود را به دهان کودک شیرخوارش نهاده و در حال شیر دادن است !.
بنابراین تعبیر فوق در آیه نکته خاصی دارد زیرا می گوید: شدت وحشت زلزله رستاخیز آنقدر زیاد است که حتی اگر مادر پستان در دهان کودک شیر خوارش داشته باشد، چنان متوحش می گردد که بی اختیار، پستان از دهانش بیرون کشیده ، فراموشش می کند!
4 - جمله ((تری الناس سکاری)) (مردم را به صورت مستان می بینی) اشاره به این است که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که مخاطب به این جمله می باشد (و احتمالا مؤ منان بسیار قوی الایمان که قدم جای قدمهای او نهاده اند) از این وحشت عظیم در امانند، زیرا می

گوید مردم را به این حالت می بینی ، یعنی خودت چنین نیستی .
5 - بسیاری از مفسران و روات حدیث در ذیل آیات مورد بحث روایتی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل کرده اند که ذکر آن در اینجا به مورد است و آن اینکه : دو آیه آغاز این سوره در یکی از شبهای ((غزوه بنی المصطلق)) نازل تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 10
شد در حالی که مردم در حال حرکت به سوی میدان جنگ بودند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مردم را صدا زد، آنها توقف کردند و گرداگرد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) حلقه زدند، حضرت این آیات را بر آنها خواند صدای گریه از مردم بلند شد، و در آن شب مسلمانان بسیار گریستند، هنگام صبح به قدری نسبت به دنیا و زندگی دنیا بی اعتنا شده بودند که حتی زین به روی مرکبها ننهادند و خیمه ای بر پا نساختند، گروهی گریه می کردند و گروهی نشسته در فکر فرو رفته بودند.
رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: آیا می دانید این چه روزی است عرض کردند: خدا و پیامبرش آگاهتر است ، فرمود: روزی است که از هر هزار نفر 999 نفر به سوی دوزخ روان می شوند و تنها یک نفر به سوی بهشت ! این امر بر مسلمانان سخت آمد و شدیدا گریستند؟ و عرض کردند پس چه کسی نجات خواهد یافت ؟ پیامبر فرمود: گنهکارانی غیر از شما هستند که اکثریت را تشکیل می دهند من امیدوارم شما حداقل یک چهارم اهل بهشت باشید (مسلمانان تکبیر گفتند) بعد فرمود: امیدوارم یک سوم اهل بهشت باشید (باز هم تکبیر گفتند) بعد اضافه فرمود: امیدوارم دو سوم اهل بهشت از شما باشد، چرا که اهل بهشت 120 صفند که 80 صف آنها از امت من هستند...)). الحج
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 11
آیه 3 - 4
آیه و ترجمه
وَ مِنَ النَّاسِ مَن یجَدِلُ فی اللَّهِ بِغَیرِ عِلْمٍ وَ یَتَّبِعُ کلَّ شیْطنٍ مَّرِیدٍ(3)
کُتِب عَلَیْهِ أَنَّهُ مَن تَوَلاهُ فَأَنَّهُ یُضِلُّهُ وَ یهْدِیهِ إِلی عَذَابِ السعِیرِ(4)
ترجمه :
3 - گروهی از مردم بدون هیچ علم و دانشی به مجادله درباره خدا برمی خیزند و از هر شیطان سر کشی پیروی می کنند.
4 - بر او نوشته شده که هر کس ولایتش را بر گردن نهد بطور مسلم گمراهش می سازد و به آتش سوزان راهنمائیش می کند.
تفسیر :
پیروان شیطان !
از آنجا که در آیات گذشته ترسیمی از وحشت عمومی مردم به هنگام وقوع زلزله قیامت بود در آیات مورد بحث حال گروهی از بیخبران را

منعکس می کند که چگونه از چنین حادثه عظیمی غافلند.
می گوید: ((گروهی از مردم بدون هیچ علم و دانشی درباره خدا به مجادله برمی خیزند (و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم).
گاه در اصل توحید و یگانگی حق و نفی هر گونه شریک جدال می کنند، و گاه در قدرت خدا نسبت به مساءله احیای مردگان و بعث و نشور، و در هر صورت هیچگونه دلیلی بر گفته های خود ندارند. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 12
جمعی از مفسران گفته اند این آیه در مورد نضر بن حارث نازل شده که از مشرکان متعصب و لجوج و پشت هم انداز بود، او اصرار داشت که ملائکه دختران خدا هستند!، و قرآن مجموعه ای از افسانه های پیشینیان است که به خدا نسبت داده شده !، و زندگی بعد از مرگ را منکر بود.
بعضی دیگر آن را اشاره به همه مشرکان دانسته اند که در مساءله توحید و قدرت خدا به مجادله برمی خاستند.
ولی با توجه به اینکه شاءن نزولها هرگز مفهوم آیه را محدود نمی کند نتیجه این دو قول یکی است و همه کسانی را که به نوعی ، از روی تقلید کورکورانه یا تعصب یا پیروی از خرافات و هوا و هوسها، به جدال در برابر حق برمی خیزند شامل می شود.
سپس اضافه می کند: اینگونه افراد که تابع هیچگونه منطق و دانشی نیستند از هر شیطان سر کش و متمردی تبعیت می کنند (و یتبع کل شیطان مرید).
نه از یک شیطان که از همه شیطانها! اعم از شیاطین انس و جن که هر یک از آنها برای خود نقشه و برنامه و حیله و دامی دارند.
واژه ((مرید)) از ماده ((مرد)) (بر وزن سرد) در اصل به معنی سرزمین بلندی است که خالی از هر گونه گیاه باشد، و به درختی که از برگ خالی شود ((امرد)) می گویند، و روی همین جهت به نوجوانانی که مو در صورتشان نروئیده نیز امرد گفته می شود.
در اینجا منظور از مرید کسی است که عاری از هر گونه خیر و سعادت و نقطه قوت است ، و طبعا چنین کسی سرکش و متمرد و ظالم و عصیانگر خواهد بود.
روشن است که پیروی از ((شیطان بی همه چیز)) انسان را به چه سرنوشتی مبتلا می سازد. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 13
لذا در آیه بعد می گوید: بر او نوشته و مقرر شده است که هر کس حلقه اطاعت و ولایتش را بر گردن نهد بطور مسلم گمراهش می سازد و به آتش سوزان راهنمائیش می کند (کتب علیه انه من تولاه فانه یضله و یهدیه الی عذاب السعیر).
نکته ها :

1 - مجادله در برابر حق و باطل - گرچه در واژه مجادله در عرف ، مفهوم جر و بحث بی اساس و غیرمنطقی افتاده است ولی در اصل لغت چنین نیست بلکه به معنی هر گونه بحث و گفتگو است که گاه به حق و گاه به ناحق است و لذا قرآن به پیامبر دستور می دهد: و جادلهم بالتی هی احسن : ((با مخالفان خود با روشی که بهتر است مجادله کن)) (نحل - 125).
2 - مجادله به باطل راه شیطان است - بعضی از مفسران بزرگ معتقدند که جمله یجادل فی الله بغیر علم اشاره به گفتگوهای بی اساس مشرکان است ، و جمله و یتبع کل شیطان مرید اشاره به برنامه های عملی نادرست آنها است .
بعضی دیگر جمله اول را اشاره به اعتقادات فاسد و خرافی آنها دانسته و جمله دوم را به برنامه های عملی غلط و انحرافی آنان .
ولی از آنجا که آیات قبل و بعد از آن پیرامون مبانی اعتقادی و اصول عقائد است بعید نیست که هر دو جمله اشاره به یک حقیقت باشد، و به تعبیر دیگر طرفین نفی و اثبات یک موضوع است . در جمله اول می گوید: آنها بدون علم و دانش و صرفا از روی تقلید و تعصب و هوا پرستی به مجادله درباره خدا و قدرت او تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 14
برمی خیزند، و جمله دوم می گوید: کسی که دنبال علم و دانشی نیست طبیعی است که از هر شیطان طغیانگری پیروی می کند.
3 - چرا از هر شیطان ؟ - جالب اینکه نمی فرماید: چنین کسی از شیطان پیروی می کند، بلکه می گوید از هر شیطان متمردی ، و این اشاره به آن است که شیاطین همه یک خط واحد و برنامه مشترک ندارند، بلکه هر یک برای خود راهی و دامی انتخاب کرده اند، آنچنان این دامها متنوع است که انسان در تشخیص آنها گم می شود مگر آنها که به خاطر ایمان و توکل بر خدا در سایه حمایت او قرار گرفته اند و مشمول جمله الا عبادک منهم المخلصین هستند.
ذکر این نکته نیز لازم است که تمرد و سرکشی و خالی بودن از خیر و برکت در مفهوم کلمه شیطان افتاده است ولی در اینجا مخصوصا کلمه مرید (فاقد هر گونه خیر و سعادت بودن) را به عنوان تاءکید پشت سر آن ذکر می کند تا سرنوشت کسانی که از چنین رهبرانی پیروی می کنند کاملا روشن گردد.
4 - تفسیر جمله کتب علیه - می دانیم این تعبیر به معنی مقرر و ملزم داشتن است خواه در عالم تکوین و آفرینش باشد و یا در عالم تشریع و احکام و قوانین .
ولی به هر حال نباید توهم کرد که این جمله بوی جبر می دهد، و شیاطین مجبورند پیروان خود را گمراه سازند، و به دار البوار بفرستند، بلکه این نتیجه حتمی برنامه ای است که آنها با میل خود انتخاب کرده اند، مثلا

هنگامی که ابلیس رئیس و سر سلسله شیاطین ، در برابر فرمان خدا سرپیچی کرد و با میل و اراده خود راه طغیان و حتی اعتراض به ذات پاک خدا را پیش گرفت ، چنین کسی جز تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 15
اینکه گمراه و گمراه کننده باشد سرنوشتی نخواهد داشت و همچنین شیطانهای دیگر از انس و جن .
این درست به این می ماند که بگوئیم هر کس معتاد به مواد مخدر شد، بدبختی و سیه روزی در پیشانیش نوشته می شود، آیا این دلیل جبر است ؟
الحج
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 16
آیه 5 - 7
آیه و ترجمه
يَأَيُّهَا النَّاسِ إِن كُنتُمْ فى رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَكم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُّضغَةٍ مخَلَّقَةٍ وَ غَيرِ مخَلَّقَةٍ لِّنُبَينَ لَكُمْ وَ نُقِرُّ فى الاَرْحَامِ مَا نَشاءُ إِلى أَجَلٍ مُّسمًّى ثمَّ نخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشدَّكمْ وَ مِنكم مَّن يُتَوَفى وَ مِنكم مَّن يُرَدُّ إِلى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكيْلا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شيْئاً وَ تَرَى الاَرْض هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتزَّت وَ رَبَت وَ أَنبَتَت مِن كلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ(5)
ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الحْقُّ وَ أَنَّهُ يحْىِ الْمَوْتى وَ أَنَّهُ عَلى كلِّ شىْءٍ قَدِيرٌ(6)
وَ أَنَّ الساعَةَ ءَاتِيَةٌ لا رَيْب فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَث مَن فى الْقُبُورِ(7) تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 17
ترجمه :
5 - ای مردم اگر در رستاخیز شک دارید (به این نکته توجه کنید که) ما شما را از خاک آفریدیم ، سپس از نطفه ، و بعد از خون بسته شده ، سپس از مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده) که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل ، هدف این است که ما برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم) و جنینهائی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم مادران قرار می دهیم (و آنچه را بخواهیم ساقط می کنیم) بعد شما را به صورت طفل بیرون می فرستیم ، سپس هدف این است که به حد رشد و بلوغ برسید، در این میان بعضی از شما می میرند و بعضی آن قدر عمر می کنند که به بدترین مرحله زندگی و پیری می رسند آنچنان که چیزی از علوم خود را به خاطر نخواهند داشت (از سوی دیگر) زمین را (در فصل زمستان) خشک و مرده می بینی ، اما هنگامی که باران را بر آن فرو می فرستیم به حرکت در می آید و نمو می کند، و انواع گیاهان زیبا را می رویاند.
6 - این به خاطر آنست که بدانید خداوند حق است و مردگان را زنده می کند و بر هر چیز تواناست .

7 - و اینکه رستاخیز شکی در آن نیست و خداوند تمام کسانی را که در قبرها آرمیده اند زنده می کند.
تفسیر :
دلائل معاد در عالم جنین و گیاهان
از آنجا که در آیات گذشته گفتگو از تردید مخالفان در مبداء و معاد بود در آیات مورد بحث به دو دلیل محکم و منطقی برای اثبات معاد جسمانی استدلال شده است ، یکی از طریق توجه به تحولات دوران جنینی ، و دیگری از طریق تحولات زمین به هنگام نمو گیاهان .
در حقیقت قرآن می خواهد صحنه های معاد را که مردم در همین زندگی دنیا با آن سر و کار دارند و پیوسته با چشم خود می بینند و از آن غافلند برای آنها تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 18
تشریح کند تا بدانند زندگی بعد از مرگ نه تنها امر غیر ممکنی نیست ، بلکه دائما صحنه های مشابه آن را در زندگی روزمره با چشم خود مشاهده می کنند.
نخست همه انسانها را مخاطب ساخته می گوید: ((ای مردم ! اگر در رستاخیز تردید دارید به این نکته توجه کنید که ما شما را از خاک آفریدیم ، سپس از نطفه ، و بعد از خون بسته شد، و پس از آن از چیزی شبیه به گوشت جویده که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل (یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة مخلقة و غیر مخلقة).
((همه اینها به خاطر آن است که این حقیقت را برای شما آشکار سازیم که ما بر هر کار قادر و توانا هستیم)) (لنبین لکم).
((و جنینهائی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم مادران قرار می دهیم تا دوران تکاملی خود را طی کنند، و آنچه را بخواهیم ساقط می کنیم و از نیمه راه از مدار خارجش می سازیم (و نقر فی الارحام ما نشاء الی اجل مسمی).
از آن پس یک دوران انقلابی جدید آغاز می شود ((و ما شما را به صورت طفل از شکم مادر بیرون می فرستیم)) (ثم نخرجکم طفلا).
به این ترتیب دوران زندگی محدود و وابسته شما در شکم مادر پایان می پذیرد، و قدم به محیطی وسیعتر، مملو از نور و صفا و امکانات بسیار فزونتر می گذارید.
باز چرخهای حرکت تکاملی شما متوقف نمی شود، و همچنان سریع در این راه به پیشروی ادامه می دهید ((سپس هدف این است که به حد رشد و بلوغ و کمال جسم و عقل برسید)) (ثم لتبلغوا اشدکم). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 19
در اینجا جهل تبدیل به دانائی ، و ضعف و ناتوانی تبدیل به قدرت و توانائی

و وابستگی مبدل به استقلال می شود.
ولی این چرخ باز متوقف نمی گردد هر چند ((گروهی از شما در این میان از دنیا چشم فرو می بندند اما گروه دیگری سیر نزولی حیات را بعد از تکامل شروع می کنند تا به بدترین مرحله زندگی یعنی نهایت پیری برسند (و منکم من یتوفی و منکم من یرد الی ارذل العمر).
آری به مرحله ای می رسد که چیزی از علوم خود را به خاطر نخواهد داشت پرده های نسیان و فراموشی صفحه عقل و فکر او را می پوشاند، و در واقع حالتی شبیه حال کودکی به او دست می دهد! (لکی لا یعلم من بعد علم شیئا).
این ضعف و ناتوانی و پژمردگی دلیل بر فرا رسیدن یک مرحله انتقالی جدید است ، همانگونه که سستی پیوند میوه با درخت دلیل بر رسیدگی آن و وصول به مرحله جدائی است .
این دگرگونیهای عجیب و پی در پی که حاکی از قدرت بی پایان پروردگار است روشنگر این حقیقت است که همه چیز حتی احیای مردگان برای او سهل و آسان است .
البته در مورد این مراحل مختلف حیات بحثهای فراوانی است که در نکته ها خواهد آمد.
سپس به بیان دلیل دوم که زندگی و حیات گیاهان است پرداخته ، می گوید: ((در فصل زمستان به زمین نگاه می کنی ، آن را خشک و مرده می بینی ، اما هنگامی که قطره های حیاتبخش باران را بر آن فرو فرستادیم و فصل بهار فرا رسید حرکت و جنبشی سراسر آن را فرا می گیرد و نمو می کند، و انواع گیاهان زیبا را می رویاند))
(و تری الارض هامدة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت و ربت و انبتت من کل زوج بهیج). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 20
در دو آیه بعد به عنوان جمع بندی و نتیجه گیری کلی ، هدف اصلی از بیان این دو دلیل را ضمن باز گوئی پنج نکته تشریح می کند:
1 - نخست می گوید: ((آنچه در آیات قبل از مراحل مختلف حیات در مورد انسانها و جهان گیاهان بازگو شد برای این است که بدانید خداوند حق است)) (ذلک بان الله هو الحق).
و چون او حق است نظامی را که آفریده نیز حق است ، بنابراین نمی تواند بیهوده و بی هدف باشد، همانگونه که در جای دیگر می خوانیم : و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا: ((ما آسمانها و زمین و آنچه را در میان این دو است بیهوده و باطل نیافریدیم ، این گمان و پندار کافران است (ص - 27).
و چون این جهان بی هدف نیست و از سوی دیگر هدف اصلی را در خود آن نمی یابیم یقین پیدا می کنیم که معاد و رستاخیزی در کار است .

2 - این نظام حاکم بر جهان حیات به ما می گوید: ((او است که مردگان را زنده می کند)) (و انه یحیی الموتی). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 21
همان کسی که لباس حیات بر تن خاک می پوشاند، و نطفه بی ارزش را به انسان کاملی مبدل می سازد، و زمینهای مرده را جان می دهد او مردگان را حیات نوین می بخشد آیا با این برنامه حیات آفرین مستمر او در این جهان باز می توان در امکان معاد تردید کرد؟.
3 - هدف دیگر این است که بدانید ((خدا بر هر چیز توانا است)) و چیزی در برابر قدرت او غیر ممکن نیست (و انه علی کل شی ء قدیر).
آیا کسی که می تواند خاک بی جان را تبدیل به نطفه کند و نطفه بی ارزش را در مراحل حیات پیش ببرد، و هر روز لباس تازه ای از زندگی بر او بپوشاند، و زمینهای خشکیده و افسرده بی روح را چنان سر سبز و خرم سازد که قهقهه حیات از سر تا سر آن برخیزد، آیا چنین کسی قادر نیست که انسان را بعد از مرگ به زندگی جدید باز گرداند؟
4 - و باز همه اینها برای این است که بدانید ((ساعت پایان این جهان و آغاز جهان دیگر جای شک و تردید ندارد)) (و ان الساعة لا ریب فیها).
5 - و اینها همه مقدمه ای است برای آخرین نتیجه و آن اینکه ((خداوند تمام کسانی را که در قبرها آرمیده اند زنده می کند (و ان الله یبعث من فی القبور). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 22
البته این نتائج پنجگانه که بعضی مقدمه ، و بعضی ، ذی المقدمه ، بعضی اشاره به امکان ، و بعضی اشاره به وقوع است ، مکمل یکدیگرند، و همگی به یک نقطه منتهی می شوند و آن اینکه رستاخیز و بعث مردگان نه تنها امکان پذیر است بلکه قطعا تحقق خواهد یافت .
آنها که در امکان زندگی بعد از مرگ تردید دارند صحنه مشابه آن در زندگی انسانها و گیاهان دائما در برابر چشمان آنان است و همه سال و همه روز تکرار می شود.
و اگر در قدرت خدا شک دارند این چیزی است که نمونه های بارز آن را با چشم خود می بینند.
مگر انسانها در آغاز از خاک آفریده نشدند؟ بنابراین چه جای تعجب که بار دیگر از خاک برخیزند؟
مگر همه سال زمینهای مرده در برابر چشمان ما زنده نمی شوند؟ چه جای تعجب که انسانهای مرده پس از سالها، جان گیرند و از خاک برخیزند؟
و اگر در وقوع چنین چیزی تردید دارند، باید بدانند نظام حاکم بر آفرینش این جهان نشان می دهد که هدفی از آن در کار است ، وگرنه همه باطل و بیهوده بود، در حالی که این زندگی چند روزه و آمیخته با اینهمه ناملایمات و ناکامیها چیزی نیست که ارزش این را داشته باشد که هدف نهائی عالم آفرینش را تشکیل دهد.

بنابراین باید عالم دیگری وجود داشته باشد، عالمی وسیع و جاودانه که شایسته است هدف آفرینش محسوب گردد.
نکته ها :
1 - مراحل هفتگانه زندگی انسان
در آیات فوق برای تشریح مساءله رستاخیز و امکان آن ، حرکت انسان را در یک مسیر هفت مرحله ای تشریح کرده است : تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 23
نخست زمانی که خاک بود ممکن است منظور از خاک در اینجا خاکی باشد که آدم از آن آفریده شد، و نیز امکان دارد اشاره به این باشد که همه انسانها قطع نظر از این نیز از خاکند، چرا که تمام مواد غذائی که نطفه را تشکیل می دهد و سپس مواد تغذیه کننده آن همه از خاک گرفته می شوند.
البته بدون شک قسمت قابل توجهی از بدن انسان را آب و قسمتی را اکسیژن و کربن تشکیل می دهند که از خاک گرفته نشده ولی از آنجا که ستون اصلی تمام اعضای بدن را موادی که از خاک گرفته شده تشکیل می دهد این تعبیر کاملا صحیح است که انسان از خاک است .
مرحله دوم مرحله ((نطفه)) است ، خاک این موجود ساده و پیش پا افتاده و خالی از حس و حرکت و حیات تبدیل به نطفه می شود، نطفه ای که از موجودات زنده ذره بینی اسرار انگیزی تشکیل یافته که در مرد ((اسپر)) و در زن ((اوول)) نامیده می شود، این موجودات ذره بینی شناور به قدری کوچکند که در نطفه یک مرد ممکن است میلیونها ((اسپر)) وجود داشته باشد!.
جالب اینکه انسان بعد از تولد معمولا یک حرکت آرام و تدریجی را که بیشتر شکل ((تکامل کمی)) دارد تعقیب می کند، در حالی که حرکت او در محیط رحم همراه با جهشهای سریع و دگرگون کننده کیفی است .
تحولات پی در پی و شگفت انگیز جنین در عالم رحم ، به همان اندازه عجیب است که فی المثل سنجاق کوچک ساده ای با گذشت چند ماه تبدیل به یک هواپیما گردد!.
امروز ((جنین شناسی)) به صورت یک علم گسترده در آمده ، و دانشمندان این علم موفق شده اند جنین را در مراحل مختلف مورد بررسی قرار داده ، پرده از روی اسرار شگرف این پدیده اسرار آمیز جهان هستی بردارند و عجائب بسیاری درباره آن ارائه دهند. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 24
در مرحله سوم نطفه به مرحله علقه می رسد و سلولهای آن همچون یک دانه توت بدون شکل (به صورت یک قطعه خون بسته) در کنار هم قرار می گیرند که آن را در زبان علمی ((مورولا)) می نامند.

بعد از گذشتن مدت کوتاهی حفره تقسیم که سر آغاز تقسیم نواحی جنین است پیدا می شود (و جنین را در این مرحله به ((لاستولا)) می نامند).
در مرحله چهارم کم کم جنین شکل یک قطعه گوشت جویده شده به خود می گیرد بی آنکه اعضای مختلف بدن در آن مشخص باشد.
اما ناگهان در پوسته ((جنین)) تغییراتی پیدا می شود، و شکل آن متناسب با کاری که باید انجام دهد تغییر می یابد و اعضای بدن کم کم ظاهر می شود، اما جنینهائی که از این مرحله نگذرند و همچنان به صورت سابق و یا ناقص بمانند ساقط می شوند و از رده خارج می گردند، جمله ((مخلقة و غیر مخلقة)) ممکن است اشاره به این مرحله باشد یعنی ((کامل الخلقه)) و ((غیر کامل الخلقه)).
جالب اینکه قرآن مجید بعد از ذکر این چهار مرحله جمله لنبین لکم را آورده است ، اشاره به اینکه این دگرگونیهای سریع و شگفت انگیز که سبب می شود یک قطره کوچک آب به یک انسان کامل تبدیل گردد، دلیل روشنی است بر قدرت خداوند بر همه چیز.
سپس به مراحل سه گانه پنجم و ششم و هفتم جنین که بعد از تولد صورت می گیرد یعنی طفولیت و بلوغ و پیری اشاره کرده است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 25
این نکته نیز لازم به یاد آوری است که تولد انسان از خاک به صورت یک موجود زنده خود یک جهش بزرگ است ، و مراحل گوناگون جنین همه جهشهای پی درپی محسوب می شوند، و نیز تولد انسان از مادر خود جهش بسیار مهمی است ، و مراحل بلوغ و کهولت نیز جهش محسوب می شوند.
تعبیر قرآن در آیه بالا از ((قیامت)) به ((بعث)) گویا اشاره به همین مفهوم جهش باشد که در رستاخیز نیز صورت می گیرد.
به این نکته نیز باید توجه کرد که سخن گفتن قرآن از این مراحل مختلف جنین ، در آن روز که نه علم جنین شناسی به وجود آمده بود و نه مردم اطلاع قابل ملاحظه ای درباره دوران جنینی انسان داشتند، خود گواه زنده ای است بر اینکه این کتاب بزرگ از جهان وحی و ماوراء طبیعت سرچشمه می گیرد.
2 - معاد جسمانی
بدون شک هر جا قرآن سخن از بازگشت انسانها و رستاخیز به میان آورده منظور بازگشت این انسان با روح و جسم در آن جهان است ، و آنها که معاد را منحصر به جنبه روحانی آن کرده اند و تنها قائل به بقای ارواحند به هیچ وجه آیات قرآن را مورد بررسی قرار نداده اند، مثلا روشن است که آیاتی همچون آیه فوق با صراحت سخن از معاد جسمانی می گوید وگرنه معاد روحانی چه شباهتی به دوران جنینی و زنده شدن زمینهای مرده به وسیله نمو گیاهان دارد؟

مخصوصا آخرین جمله آیات مورد بحث که به صورت نتیجه نهائی آمده به وضوح این مطلب را ثابت می کند آنجا که می گوید: و ان الله یبعث من فی القبور ((و خداوند کسانی را که در قبرها هستند بر می انگیزاند)) چرا که قبر جایگاه جسم است نه روح . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 26
اصولا تمام تعجب مشرکان از همین مساءله بوده است که چگونه انسانی که تبدیل به خاک شد بار دیگر به زندگی باز می گردد، و الا مساءله بقای روح نه تنها چیز عجیبی نبوده بلکه مورد قبول اقوام جاهلی نیز بوده است (دقت کنید).
3 - ارذل العمر چیست ؟
((ارذل)) از ماده ((رذل)) به معنی چیز پست و نامطلوب است ، و منظور از ارذل العمرنا مطلوبترین دورانهای عمر انسان می باشد که به نهایت پیری می رسد، و به گفته قرآن علوم و دانشهای خود را به کلی فراموش می کند، و درست همانند یک کودک می شود، از نظر معلومات همچون کودک است ، از نظر تدبیر امور شبیه کودک است ، از چیز جزئی همانند یک کودک ناراحت می شود و با امر مختصری خوشحال و راضی می گردد، ظرفیت و حوصله خود را از دست می دهد، و گاه حرکات او کودکانه می شود.
با این تفاوت که مردم از کودک انتظاری ندارند و از او دارند، بعلاوه در مورد کودکان این امیدواری هست که با رشد و نمو جسم و روحشان همه این حالات بر طرف می گردد اما در مورد پیران فرتوت و کهنسال چنین امیدی وجود ندارد و با این تفاوت که یک کودک چیزی نداشته که از دست بدهد اما این پیر کهنسال همه سرمایه های حیاتی خود را از دست داده .
روی این جهات حال پیران سالخورده در مقایسه با حال کودکان بسیار رقت بارتر و ناگوارتر است .
در بعضی از روایات ارذل العمر به سن یکصد سالگی به بالا تفسیر شده است .
و این ممکن است ناظر به نوع افراد باشد وگرنه کسانی هستند که در سنین پائینتر از یکصد سالگی به این مرحله می رسند همانگونه که اشخاصی یافت می شوند تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 27
که در سنین بالاتر از صد نیز کاملا هوشیار و آگاهند.
مخصوصا در علماء و دانشمندان بزرگ که دائما به مباحث علمی اشتغال دارند کمتر دیده می شود که چنین وضعی دست دهد، و در هر حال باید در مورد این بخش از عمر به خدا پناه بریم ، ضمنا یاد آوری این سالها کافی است که ما را از غرور و غفلت بیرون آورد که در آغاز چه بودیم و اکنون چه هستیم و در آینده چه خواهیم شد؟! الحج
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 28

آیه 8 - 10
آیه و ترجمه
وَ مِنَ النَّاسِ مَن یجَدِلُ فی اللَّهِ بِغَیرِ عِلْمٍ وَ لا هُدًی وَ لا کِتَبٍ مُّنِیرٍ(8)
ثَانیَ عِطفِهِ لِیُضِلَّ عَن سبِیلِ اللَّهِ لَهُ فی الدُّنْیَا خِزْیٌ وَ نُذِیقُهُ یَوْمَ الْقِیَمَةِ عَذَاب الْحَرِیقِ(9)
ذَلِک بِمَا قَدَّمَت یَدَاک وَ أَنَّ اللَّهَ لَیْس بِظلَّمٍ لِّلْعَبِیدِ(10)
ترجمه :
8 - و گروهی از مردم درباره خدا بدون هیچ دانش و بدون هیچ هدایت و کتاب روشنی به مجادله برمی خیزند.
9 - آنها با تکبر و بی اعتنائی (نسبت به سخنان الهی) می خواهند مردم را از راه خدا گمراه سازند، برای آنها در دنیا رسوائی است ، و در قیامت عذاب سوزنده به آنها می چشانیم .
10 - (و به او می گوئیم) این نتیجه چیزی است که دستهایت از پیش برای تو فرستاده است ! و خداوند هرگز به بندگان ظلم نمی کند.
تفسیر :
باز هم مجادله به باطل
در این آیات نیز سخن از مجادله کنندگانی است که پیرامون مبداء و معاد به جدال بی پایه و بی اساس می پردازند.
نخست می گوید: ((گروهی از مردم کسانی هستند که درباره خدا بدون هیچ علم و دانش و هدایت و کتاب روشنی به مجادله برمی خیزند)) (و من

من یجادل فی الله بغیر علم و لا هدی و لا کتاب منیر).
جمله ((و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم)) درست همان تعبیری است که در چند آیه قبل گذشت و تکرار آن نشان می دهد که جمله اول اشاره به گروهی است و جمله دوم اشاره به گروهی دیگر.
جمعی از مفسران فرق این دو گروه را در این دانسته اند که آیه گذشته ناظر به حال پیروان گمراه و بی خبر است در حالی که این آیه ناظر به رهبران این گروه گمراه می باشد.
جمله ((لیضل عن سبیل الله)) نشان می دهد که برنامه این گروه اضلال و گمراه ساختن دیگران است و قرینه روشنی بر این تفاوت محسوب می شود، همانگونه که جمله یتبع کل شیطان مرید در آیات گذشته که سخن از پیروی شیاطین می گوید نیز این معنی را روشنتر می سازد.
در اینکه فرق میان ((علم)) و ((هدی)) و ((کتاب منیر)) چیست ؟ نیز مفسران بحثهائی دارند آنچه نزدیکتر به نظر می رسد این است که ((علم)) اشاره به استدلالات عقلی است و ((هدی)) به هدایت و راهنمائی رهبران الهی ، و ((کتاب منیر)) اشاره به کتب آسمانی می باشد.

به تعبیر ساده تر همان دلائل سه گانه معروف ((کتاب)) و ((سنت)) و ((دلیل عقل)) را بازگو می کند، و با توجه به اینکه ((اجماع)) نیز طبق تحقیقات دانشمندان به سنت باز می گردد همه دلائل اربعه در این عبارت جمع است .
بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که ((هدی)) اشاره به هدایتهای معنوی است که در پرتو خودسازی و تقوا و تهذیب نفس برای انسان حاصل می گردد (البته این معنی با آنچه در بالا گفتیم قابل جمع است).
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 30
در حقیقت بحث و جدال علمی در صورتی می تواند ثمر بخش باشد که متکی به یکی از این دلائل گردد، دلیل عقل یا کتاب ، یا سنت .
سپس در یک عبارت کوتاه و پر معنی به یکی از علل انحراف و گمراهی این رهبران ضلالت پرداخته می گوید: ((آنها با تکبر و بی اعتنائی نسبت به سخنان الهی و دلائل روشن عقلی می خواهند مردم را از راه خدا گمراه سازند)) (ثانی عطفه لیضل عن سبیل الله).
((ثانی)) از ماده ((ثنی)) به معنی پیچیدن است و ((عطف)) به معنی پهلو است ، و پیچیدن پهلو کنایه از بی اعتنائی و اعراض از چیزی است .
جمله ((لیضل)) ممکن است هدف این اعراض و رویگردانی باشد، یعنی آنها برای گمراه ساختن مردم آیات و هدایتهای الهی را به هیچ می گیرند، و ممکن است نتیجه آن گردد، یعنی محصول بی اعتنائی آنها این است که مردم را از راه حق باز می دارند.
به هر حال ، سپس کیفر شدید آنها را در دنیا و آخرت به این صورت تشریح می کند: ((بهره آنها در این دنیا رسوائی و بدبختی است ، و در قیامت عذاب سوزنده را به آنها می چشانیم)) (له فی الدنیا خزی و نذیقه یوم القیمة عذاب الحریق).
و به او می گوئیم : ((این نتیجه چیزی است که دستهایت از پیش برای تو فرستاده است)) (ذلک بما قدمت یداک).
((و خداوند هرگز به بندگان ظلم و ستم نمی کند)) (و ان الله لیس بظلام للعبید).
نه کسی را بی جهت کیفر می دهد، و نه بر میزان مجازات کسی بدون دلیل تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 31
می افزاید، و برنامه او عدالت محض و محض عدالت است .
این آیه از آیاتی است که هم مذهب جبریون را نفی می کند و هم اصل عدالت را در مورد افعال خدا اثبات می نماید. (برای توضیح بیشتر به جلد سوم تفسیر نمونه صفحه 195 - ذیل آیه 182 آل عمران - مراجعه کنید).
الحج
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 32

آیه 11 - 14
آیه و ترجمه
وَ مِنَ النَّاسِ مَن یَعْبُدُ اللَّهَ عَلی حَرْفٍ فَإِنْ أَصابَهُ خَیرٌ اطمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ انقَلَب عَلی وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْیَا وَ الاَخِرَةَ ذَلِک هُوَ الخُسرَانُ الْمُبِینُ(11)
یَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَا لا یَضرُّهُ وَ مَا لا یَنفَعُهُ ذَلِک هُوَ الضلَلُ الْبَعِیدُ(12)
یَدْعُوا لَمَن ضرُّهُ أَقْرَب مِن نَّفْعِهِ لَبِئْس الْمَوْلی وَ لَبِئْس الْعَشِیرُ(13)
إِنَّ اللَّهَ یُدْخِلُ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ جَنَّتٍ تجْرِی مِن تحْتهَا الاَنْهَرُ إِنَّ اللَّهَ یَفْعَلُ مَا یُرِیدُ(14)
ترجمه :
11 - بعضی از مردم خدا را تنها با زبان می پرستند (و ایمان قلبیشان بسیار ضعیف است) همین که دنیا به آنها رو کند و نفع و خیری به آنان رسد حالت اطمینان پیدا می کنند اما اگر مصیبتی به عنوان امتحان به آنها برسد دگرگون می شوند و به کفر رو می آورند! و به این ترتیب هم دنیا را از دست داده اند و هم آخرت را و این خسران و زیان آشکاری است !
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 33
12 - او جز خدا کسی را می خواند که نه زیانی به او می رساند، و نه سودی ، این گمراهی بسیار عمیقی است !
13 - او کسی را می خواند که زیانش از نفعش نزدیکتر است ، چه بد مولا و یاوری ، و چه بد مونس و معاشری !
14 - خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند در باغهائی از بهشت وارد می کند که نهرها زیر درختانش جاری است (آری) خدا هر چه را اراده کند انجام می دهد.
تفسیر:
آنها که بر لب پرتگاه کفرند!
در آیات گذشته سخن از دو گروه در میان بود گروه پیروان گمراه ، و رهبران گمراه کننده ، اما در آیات مورد بحث سخن از گروه سومی است که همان افراد ضعیف الایمان هستند.
قرآن در توصیف این گروه چنین می گوید: ((بعضی از مردم خدا را تنها با زبان می پرستند اما ایمان قلبی شان بسیار سطحی و ضعیف است)) (و من الناس من یعبد الله علی حرف).
تعبیر به ((علی حرف)) ممکن است اشاره به این باشد که ایمان آنها بیشتر بر زبانشان است ، و در قلبشان جز نور ضعیف بسیار کمرنگی از ایمان نتابیده است .
و ممکن است اشاره به این باشد که آنها در متن ایمان و اسلام قرار ندارند بلکه در کنار و لبه آنند، زیرا یکی از معانی حرف لبه کوه و کناره اشیاء است و می دانیم کسانی که در لبه چیزی قرار گرفته اند مستقر و پا

بر جا نیستند، و با تکان مختصری از مسیر خارج می شوند، چنین است حال افراد ضعیف الایمان که با کوچکترین چیزی ایمانشان بر باد فنا می رود.
سپس قرآن به تشریح تزلزل ایمان آنها پرداخته می گوید: ((آنها چنانند که اگر دنیا به آنها رو کند و نفع و خیری به آنان برسد حالت اطمینان پیدا

می کنند! و آن را دلیل بر حقانیت اسلام می گیرند، اما اگر به وسیله گرفتاریها و پریشانی و سلب نعمت مورد آزمایش قرار گیرند دگرگون می شوند و به کفر رو می آورند! (فان اصابه خیر اطمان به و ان اصابته فتنة انقلب علی وجهه).
گوئی آنها دین و ایمان را به عنوان یک وسیله نیل به مادیات پذیرفته اند که اگر این هدف تاءمین شد دین را حق می دانند و گر نه بی اساس !
((ابن عباس)) و جمعی دیگر از مفسران پیشین در شاءن نزول این آیه چنین نقل کرده اند که گاهی گروهی از بادیه نشینان خدمت پیامبر می آمدند، اگر حال جسمانی آنها خوب می شد، اسب آنها بچه خوبی می آورد، زن آنها پسر می زائید و اموال و چهار پایان آنان فزونی می گرفت خشنود می شدند و به اسلام و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عقیده پیدا می کردند!، اما اگر بیمار می شدند، همسرشان دختر می آورد و اموالشان رو به نقصان می گذاشت وسوسه های شیطانی قلبشان را فرا می گرفت و به آنها می گفت تمام این بدبختیها بخاطر این آئینی است که پذیرفته ای و آنها هم روی گردان می شدند!.
قابل توجه اینکه قرآن در مورد روی آوردن دنیا به این اشخاص تعبیر به خیر می کند، و در مورد پشت کردن دنیا تعبیر به فتنه (وسیله آزمایش) نه شر اشاره به اینکه این حوادث ناگوار شر و بدی نیست ، بلکه وسیله ای است برای آزمایش .
و در پایان آیه اضافه می کند و ((به این ترتیب آنها هم دنیا را از دست داده اند و هم آخرت را)) (خسر الدنیا و الاخرة). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 35
((و این روشنترین خسران و زیان است که انسان هم دینش بر باد رود و هم دنیایش)) (ذلک هو الخسران المبین).
در حقیقت این گونه افراد دین را تنها از دریچه منافع مادی خود می نگریستند و معیار و محک حقانیت آن را روی آوردن دنیا می پنداشتند، این گروه که در عصر و زمان ما نیز تعدادشان کم نیست ، و در هر جامعه ای وجود دارند، ایمانی آلوده به شرک و بت پرستی دارند منتها بت آنها همسر و فرزند و مال و ثروت و گاو و گوسفند آنها است و بدیهی است که چنین ایمان و اعتقادی سست تر از تار عنکبوت است !
البته بعضی از مفسران این آیه را اشاره به منافقان دانسته اند، اگر

منظور منافقی باشد که به هیچ وجه ایمان در دل او نیست این بر خلاف ظاهر آیه است ، زیرا جمله ((یعبد الله)) و همچنین ((اطمان به)) و جمله ((انقلب علی وجهه)) نشان می دهد قبلا ایمان ضعیفی داشته است و اگر منظور منافقانی است که بهره بسیار کمی از ایمان دارند با آنچه گفتیم منافاتی ندارد و قابل قبول است .
آیه بعد به عقیده شرک آلود این گروه مخصوصا بعد از انحراف از توحید و ایمان به خدا اشاره کرده می گوید: ((او جز خدا کسی را می خواند که نه زیانی می تواند به او برساند و نه سودی)) (یدعوا من دون الله ما لا یضره و لا ینفعه)
اگر به راستی او خواهان منافع مادی و گریزان از زیان است ، و به همین دلیل معیار حقانیت دین را اقبال و ادبار دنیا می گیرید، پس چرا به سراغ بتهائی می رود که نه امیدی به نفعشان است ، نه ترسی از زیانشان ، موجوداتی بی خاصیت و فاقد هر گونه اثر در سرنوشت انسانها؟! آری ((این گمراهی بسیار عمیقی است)) (ذلک هو الضلال البعید).
فاصله آن از خط صراط مستقیم آنچنان زیاد است که امید بازگشتشان به سوی حق بسیار کم است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 36
باز مطلب را از این فراتر برده می گوید: ((او کسی را می خواند که زیانش از نفعش نزدیکتر است))! (یدعوا لمن ضره اقرب من نفعه).
چرا که این معبودهای ساختگی در دنیا فکر آنها را به انحطاط و پستی و خرافات سوق می دهند، و در آخرت آتش سوزان را برای آنها به ارمغان می آورند بلکه آنگونه که در آیه 98 سوره انبیاء خواندیم ((این بتها خود آتشگیره ها و هیزم جهنمند))! (انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم).
و در پایان آیه اضافه می کند ((چه بد مولا و یاوری هستند این بتها، و چه بد مونس و معاشری))(لبئس المولی و لبئس العشیر).
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که در آیه قبل هر گونه سود و زیان بتها را نفی می کند اما در این آیه می گوید زیانش از نفعش نزدیکتر است آیا این دو با یکدیگر سازگار است ؟
در پاسخ باید گفت : این در گفتگوها معمول است که گاه در یک مرحله موجودی را بی خاصیت می شمرند، پس از آن ترقی کرده آن را منشاء زیان می دانند درست مثل اینکه می گوئیم با فلان شخص معاشرت نکن که نه به درد دین تو می خورد نه به درد دنیا، و بعد ترقی می کنیم و می گوئیم بلکه مایه بدبختی و رسوائی تو است ، بعلاوه زیانی که نفی شده زیان به دشمنان آنهاست زیرا آنها قادر نیستند ضرری به مخالفان بزنند، اما زیانی که اثبات شده یک زیان قهری است که دامان عابدان آنها را می گیرید.

ضمنا صیغه افعل تفضیل (کلمه اقرب) چنانکه در جای دیگر هم گفته ایم الزاما به معنی وجود صفتی در طرفین مورد مقایسه نیست و ای بسا طرف ضعیفتر اصلا فاقد آن باشد، مثلا می گوئیم : یک ساعت صبر و شکیبائی در برابر گناه بهتر از آتش دوزخ است (هرگز مفهوم این سخن آن نیست که آتش دوزخ خوب است تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 37
ولی صبر و شکیبائی از آن بهتر است ، بلکه آتش دوزخ اصلا فاقد هر گونه خوبی است).
این تفسیر را جمعی از مفسران بزرگ مانند ((شیخ طوسی)) در ((تبیان)) و ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) انتخاب کرده اند.
در حالی که بعضی دیگر همچون ((فخر رازی)) این احتمال را نیز در تفسیر آیه داده اند که هر یک از این دو آیه اشاره به گروهی از بتها است آیه نخست بتهای سنگی و چوبی بی جان را می گوید و آیه دوم طاغوتها و انسانهای بت گونه ، گروه اول نه سودی دارند و نه زیانی ، بلکه کاملا بی خاصیتند، ولی گروه دوم یعنی ((ائمة ضلال)) زیان دارند و خیری در آنها نیست ، و به فرض که خیر اندکی داشته باشند زیانشان به مراتب بیشتر است (جمله لبئس المولی و لبئس العشیر را نیز گواه این معنی گرفته اند) و به این ترتیب تضادی باقی نمی ماند.
و از آنجا که روش قرآن این است که مسائل نیک و بد را در مقایسه با هم بیان کند تا نتیجه گیری آن کاملتر و روشنتر باشد در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: ((خداوند کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند در باغهائی از بهشت وارد می کند که نهرها زیر درختانش جاری است)) (ان الله یدخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار).
برنامه آنها روشن ، خط فکری و عملی آنها مشخص ، مولای آنها خدا و همدم و مونسشان انبیاء و شهداء و صالحان و فرشتگان خواهند بود.
آری ((خدا هر چه را اراده کند انجام می دهد)) (ان الله یفعل ما یرید).
این پاداشهای بزرگ برای او سهل و آسان است ، همانگونه که مجازات
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 38
مشرکان لجوج و رهبران گمراهشان برای او ساده است .
در این مقایسه در حقیقت گروهی که تنها ایمان بر زبانشان قرار دارد در کناره دین قرار گرفته اند و با جزئی وسوسه منحرف می شوند و عمل صالحی نیز ندارند، اما مؤ منان صالح در متن اسلامند و سختترین طوفانها تکانشان نمی دهد، درخت ایمانشان ریشه دار و میوه اعمال صالح بر شاخسار آن آشکار است ، این از یکسو.
از سوی دیگر معبودهای گروه اول بی خاصیت اند بلکه زیانشان بیشتر است اما مولا و سرپرست گروه دوم بر همه چیز قدرت دارد و برترین

نعمتها را برای آنها فراهم ساخته است . الحج
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 39
آیه 15 - 17
آیه و ترجمه
مَن كانَ يَظنُّ أَن لَّن يَنصرَهُ اللَّهُ فى الدُّنْيَا وَ الاَخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسبَبٍ إِلى السمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطعْ فَلْيَنظرْ هَلْ يُذْهِبنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظ(15)
وَ كذَلِک أَنزَلْنَهُ ءَايَتِ بَيِّنَتٍ وَ أَنَّ اللَّهَ يهْدِى مَن يُرِيدُ(16)
إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ الَّذِينَ هَادُوا وَ الصبِئِينَ وَ النَّصرَى وَ الْمَجُوس وَ الَّذِينَ أَشرَكوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلى كلِّ شىْءٍ شهِيدٌ(17)
ترجمه :
15 - هر کس گمان می کند که خدا پیامبرش را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد (و از این نظر عصبانی است هر کاری از دستش ساخته است بکند) ریسمانی به سقف خانه خود بیاویزد و خود را از آن آویزان نماید و نفس خود را قطع کند! (و تا لب پرتگاه مرگ پیش رود) ببیند آیا این کار خشم او را فرو می نشاند؟!
16 - اینگونه ما قرآن را به صورت آیات روشن نازل کردیم و خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند.
17 - کسانی که ایمان آورده اند و یهود و صابئان و نصاری و مجوس و مشرکان ، خداوند در میان تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 40
آنها روز قیامت داوری می کند و حق را از باطل جدا می سازد، خداوند بر هر چیز گواه است (و از همه چیز آگاه).
شاءن نزول :
بعضی از مفسران در شاءن نزول نخستین آیه از آیات فوق چنین نقل کرده اند: گروهی از قبیله ((بنی اسد)) و ((بنی غطفان)) که با پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پیمان بسته بودند گفتند ما می ترسیم خدا سرانجام محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را یاری نکند و در نتیجه رابطه ما با هم پیمانهایمان از یهود قطع شود و آنها به ما مواد غذائی ندهند، آیه فوق نازل شد و به آنها اخطار کرد و آنها را سخت مذمت نمود.
بعضی دیگر گفته اند گروهی از مسلمانان به خاطر شدت غضب بر کفار، برای پیروی پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بیقراری و بیتابی می کردند و می گفتند: چرا وعده خدا در این زمینه تحقق نمی یابد؟ آیه نازل شد و آنها را بر این بی صبری ملامت کرد.
تفسیر:
رستاخیز پایان همه اختلافات
از آنجا که در آیات گذشته سخن از گروه ضعیف الایمان بود در آیات مورد بحث نیز چهره دیگری از آنها را ترسیم کرده می گوید: ((کسی که گمان

می کند خدا پیامبرش را در دنیا و آخرت یاری نخواهد کرد، و در خشم و غیظ فرو رفته هر کاری از دستش ساخته است انجام دهد، ریسمانی به سقف خانه خود بیاویزد و خود را از آن آویزان کند، و نفس خود را قطع نماید و تا سر حد مرگ پیش رود ببیند آیا این کار خشم او را فرو می نشاند)) (من کان یظن ان لن ینصره الله فی الدنیا و الاخرة فلیمدد بسبب الی السماء ثم لیقطع فلینظر هل یذهبن کیده ما یغیظ). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 41

این تفسیر را گروه کثیری از مفسران برگزیده ، یا به عنوان یک احتمال قابل ملاحظه ذکر کرده اند.

طبق این تفسیر ضمیر ((لن ینصره الله)) به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باز می گردد، و ((سماء)) به معنی سقف خانه است (چون ((سماء)) به هر چیزی که در جهت فوق قرار داشته باشد اطلاق می گردد) و جمله ((لیقطع)) به معنی خفقان و قطع نفس و پیش رفتن تا سر حد مرگ است .

احتمالات مختلف دیگری نیز در تفسیر این آیه داده شده است که ذکر همه آنها لزومی ندارد ولی از میان آنها دو تفسیر قابل ملاحظه است :

1 - منظور از ((سماء)) همان ((آسمان)) است ، یعنی : ((اینگونه اشخاصی که تصور می کنند خدا پیامبرش را یاری نخواهد کرد به آسمان بروند، و طنابی به آن آویزان کنند، و خود را در میان زمین و آسمان به دار کشند تا نفسشان بریده شود (یا طنابی را که به آن آویزان شده اند قطع کنند تا از همانجا سقوط نمایند) ببینند آیا این کار خشمشان را فرو می نشاند))؟!

2 - ضمیر مذکور، به خود این اشخاص باز گردد (نه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یعنی : ((کسانی که فکر می کنند خدا آنها را یاری نمی کند، و روزیشان بر اثر ایمان آوردن قطع می گردد، هر کاری از دستشان ساخته است انجام دهند، به آسمان بروند خود را با ریسمانی آویزان نمایند سپس این ریسمان را قطع کرده تا سقوط کنند، آیا این کارها خشمشان را فرو می نشاند))؟.

مطلب قابل توجه اینکه تمام این تفسیرها به یک نکته روانی در ارتباط با افراد کم حوصله و عصبانی و ضعیف الایمان اشاره می کند که آنها وقتی کارشان ظاهرا به بن بست می رسد فورا دستپاچه می شوند و تصمیمهای جنون آمیز می گیرند: تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 42

گاه مشت بر در و دیوار می کوبند.

گاه می خواهند زمین را بشکافند و زیر آن پنهان شوند.

و سر انجام برای خاموش کردن آتش خشم خویش تصمیم به انتحار و خود - کشی می گیرند، در حالی که هیچیک از این اعمال جنون آمیز مشکل آنها

را حل نمی کند، اگر کمی خونسرد باشند، صبر و حوصله به خرج دهند و با نیروی ایمان به خدا و اعتماد به نفس و شکیبائی و استقامت به جنگ مشکلات بر خیزند حل آن قطعا ممکن است .
آیه بعد اشاره به یک جمع بندی در آیات گذشته کرده می گوید: ((اینگونه ما قرآن را به صورت آیات بینات و نشانه های روشن نازل کردیم)) (و کذلک انزلناه آیات بینات).
دلائلی برای معاد و رستاخیز همچون بررسی دوران جنینی انسان ، و رشد گیاهان ، و زنده شدن زمینهای مرده ، که همگان را به مساءله معاد آشنا می سازد و دلائلی همچون بی خاصیت بودن بتها، و سر انجام کار کسانی که دین را وسیله جلب منافع مادی قرار می دهند.
ولی با اینهمه ، داشتن دلائل روشن به تنهائی کافی نیست بلکه آمادگی پذیرش حق نیز لازم است ، به همین دلیل در پایان آیه می گوید: ((و خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند)) (و ان الله یهدی من یرید).
بارها گفته ایم که خواست خدا بی حساب نیست ، او حکیم است و همه کارهایش دارای حساب ، هر کس که در راه او به مجاهده بر خیزد، و از اعماق جان خواستار هدایت باشد، خدا او را به وسیله آیات بیناتش راهنمائی می کند. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 43
آخرین آیه مورد بحث به شش گروه از پیروان مذاهب مختلف که یک گروه مسلم و مؤ منند، و پنج گروه غیر مسلمان اشاره کرده می فرماید: ((کسانی که ایمان آورده اند، و یهود، و صابئان ، و نصارا، و مجوس ، و مشرکان ، خداوند در میان آنها روز قیامت داوری می کند، و حق را از باطل جدا می سازد)) (ان الذین آمنوا و الذین هادوا و الصابئین و النصاری و المجوس و الذین اشرکوا ان الله یفصل بینهم یوم القیامة).
مگر نه این است که یکی از نامهای قیامت یوم الفصل ، روز جدائی حق از باطل است ، یوم البروز روز آشکار شدن مکتومها، و روز پایان گرفتن اختلافات است .
آری خدا در آن روز به همه این اختلافات پایان می دهد چرا که ((او از همه چیز آگاه و با خبر است)) (ان الله علی کل شی ء شهید).
نکته ها:
1 - پیوند آیات
پیوند این آیه با آیات قبل از این نظر است که در آیه قبل سخن از هدایت الهی در دلهای آماده بود، ولی از آنجا که همه دلها آماده نیست و تعصبها و لجاجتها و تقلیدهای کورکورانه سد محکمی در برابر پذیرش هدایت است لذا می گوید این گروه بندیها و اختلافات در میان عده ای همچنان تا دامنه قیامت باقی خواهد ماند و تنها در آن روز همه خفایا آشکار می گردد و اختلافات بر چیده خواهد شد.

بعلاوه در آیات گذشته سخن از گروههای سه گانه ای بود که بعضی بی دلیل در باره خدا و رستاخیز به مجادله برمی خیزند، و بعضی کارشان اغواگری است ، تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 44
و گروهی افراد سست ایمانی هستند که گاه به این سو و گاه به آن سو پرتاب می شوند آیه مورد بحث به نمونه های این گروهها که در برابر مؤ منان قرار گرفته اند اشاره می کند.
از همه اینها گذشته بحث در باره معاد در آیات پیشین این سؤ ال را مطرح می کند که هدف از معاد چیست ؟ در آیه مورد بحث یکی از اهداف آن که پایان گرفتن اختلافات و بازگشت به وحدت است بیان شده .
2 - مجوس کیانند؟
واژه ((مجوس)) فقط یک بار در قرآن مجید در همین آیات مطرح شده و با توجه به اینکه در برابر مشرکان و در صف ادیان آسمانی قرار گرفته اند چنین بر می آید که آنها دارای دین و کتاب و پیامبری بوده اند.
تردیدی نیست که امروز مجوس به پیروان زردشت گفته می شود، و یا لااقل پیروان زردشت بخش مهمی از آنان را تشکیل می دهند، ولی تاریخ خود زردشت نیز به هیچوجه روشن نمی باشد، تا آنجا که بعضی ظهور او را در قرن یازدهم قبل از میلاد دانسته اند و بعضی در قرن ششم یا هفتم !.
این تفاوت و اختلاف عجیب یعنی پنج قرن ! نشان می دهد که تا چه اندازه تاریخ زردشت تاریک و مبهم است .
معروف این است او کتابی به نام اوستا داشته که در سلطه اسکندر بر ایران از بین رفته است ، و بعدا در زمان بعضی از پادشاهان ساسانی بازنویسی شده . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 45
از عقائد آنها مطالب زیادی در دست نداریم ، ولی چیزی که امروز بیش از همه شهرت دارد مساءله اعتقاد به دو مبداء خیر و شر یا نور و ظلمت است ، به این ترتیب که خدای نیکیها و نور را ((اهورامزدا)) و خدای شر و ظلمت را ((اهریمن)) می دانند، و به عناصر چهار گانه مخصوصا ((آتش)) احترام بسیار می گذارند تا آنجا که آنها را آتش پرست می خوانند و هر جا آنها هستند آتشکده ای کوچک یا بزرگ نیز وجود دارد.
بعضی واژه مجوس را از ماده ((مغ)) که به پیشوایان و روحانیین این مذهب می گفتند مشتق می دانند، و ((مؤ بد)) که اکنون به روحانیین آنها گفته می شود در اصل از ریشه ((مغود)) بوده .
در روایات اسلامی آنها از پیروان یکی از انبیای بر حق شمرده شده اند (که بعدا از اصل توحید منحرف گشته و به افکار و عقائد شرک آلود روی آورده اند).
در بعضی از روایات می خوانیم مشرکان مکه از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تقاضا کردند از آنها جزیه بگیرد، و اجازه بت پرستی به آنها

بدهد! پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: من جز از اهل کتاب جزیه نمی گیرم ، آنها در پاسخ نوشتند تو چگونه چنین میگوئی در حالی که از مجوس منطقه ((هجر)) جزیه گرفته ای ؟!
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ان المجوس کان لهم نبی فقتلوه و کتاب احرقوه : ((مجوس پیامبری داشتند و کتاب آسمانی ، پیامبرشان را به قتل رساندند، و کتاب او را آتش زدند))!.
در حدیث دیگری از ((اصبغ بن نباته)) می خوانیم که علی (علیه السلام) بر فراز منبر فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی ((از من سؤ ال کنید پیش از آنکه مرا نیابید)).
((اشعث بن قیس)) (منافق معروف) برخاست و گفت : ای امیر مؤ منان

از مجوس جزیه گرفته می شود در حالی که کتاب آسمانی بر آنها نازل نشده و پیامبری نداشته اند؟ علی (علیه السلام) فرمود: آری ای اشعث قد انزل الله الیهم کتابا و بعث الیهم نبیا: ((خداوند کتابی بر آنها نازل کرده و پیامبری مبعوث نموده است)).
و در حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین (علیه السلام) می خوانیم که پیامبر فرمود: سنوا بهم سنة اهل الکتاب ، یعنی المجوس : ((با آنها طبق سنت اهل کتاب رفتار کنید، منظور پیامبر اسلام مجوس بود)).
ضمنا باید توجه داشت که واژه ((مجوس)) جمع است و مفرد آن ((مجوسی)) است .
2 - صابئان چه کسانی هستند؟
از آیه فوق اجمالا استفاده می شود که آنها نیز پیرو بعضی از مذاهب آسمانی بوده اند، بخصوص که در آیه در میان طائفه یهود و نصارا قرار گرفته اند، بعضی آنها را از پیروان ((یحیی بن زکریا)) می دانند که مسیحیان او را یحیی تعمید دهنده می نامند و بعضی معتقدند آنها برخی از عقائد یهود و برخی از عقائد مسیحیان را گرفته و به هم آمیخته اند، و لذا مذهب آنها را برزخی میان این دو مذهب می دانند.
((صابئان)) برای آب جاری اهمیت زیادی قائلند، و لذا بسیاری از آنها در کنار نهرهای بزرگ زندگی می کنند، می گویند به بعضی از ستارگان نیز احترام می گذارند، و به همین جهت متهم به ((ستاره پرستی)) شده اند، هر چند ظاهر آیه فوق این است که آنها در صف مشرکان نیستند. (برای توضیح بیشتر به جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه 62 سوره بقره مراجعه کنید). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 47
3 - گروه منحرفان از توحید
در آیات فوق به پنج گروه از مذاهب تحریف یافته اشاره شده که شاید ترتیب آنها در اینجا بر حسب انحرافشان از اصل توحید است ، یهود کمترین

انحراف را نسبت به دیگران از توحید دارند و صابئان که گروه برزخی در میان یهود و نصارا هستند در مرحله دومند.
سپس نصارا با پذیرش تثلیث و خدایان سه گانه انحراف بیشتری یافته ، و مجوس با تقسیم کردن کل عالم به دو بخش خیر و شر و قائل شدن به دو مبداء در سراسر جهان هستی در مرحله چهارم قرار دارند. و اما مشرکان و بت پرستان که گرفتار بیشترین انحرافند، در آخر ذکر شده اند. الحج
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 48
آیه 18
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یَسجُدُ لَهُ مَن فی السمَوَتِ وَ مَن فی الاَرْضِ وَ الشمْس وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبَالُ وَ الشجَرُ وَ الدَّوَاب وَ کثِیرٌ مِّنَ النَّاسِ وَ کَثِیرٌ حَقَّ عَلَیْهِ الْعَذَاب وَ مَن یهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّکْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ یَفْعَلُ مَا یَشاءُ (18)
ترجمه :
18 - آیا ندیدی که سجده می کنند برای خدا تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند و همچنین خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان ، و بسیاری از مردم ، اما بسیاری ابا دارند و فرمان عذاب در باره آنها حتمی است ، و هر کسی را خدا خوار کند کسی او را گرامی نخواهد داشت ، خداوند هر کار را بخواهد (و صلاح بداند) انجام می دهد.
تفسیر:
همه موجودات جهان در پیشگاه او سجده می کنند
از آنجا که در آیات گذشته سخن از مبداء و معاد بود، آیه مورد بحث با طرح مساءله توحید و خداشناسی ، حلقه مبدء و معاد را تکمیل می کند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مخاطب ساخته می گوید: ((آیا ندیدی تمام کسانی که در آسمانها و تمام کسانی که در زمین هستند برای خدا سجده می کنند، و خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان))؟! (الم تر ان الله یسجد له من فی السماوات و من فی الارض و الشمس و القمر و النجوم و الجبال و الشجر و الدواب).
((و نیز بسیاری از مردم برای او سجده می کنند، در حالی که بسیار تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 49
دیگر ابا دارند و مستحق عذابند)) (و کثیر من الناس و کثیر حق علیه العذاب).
سپس اضافه می کند: ((اینها نزد پروردگار بی ارزشند و هر کس را خدا بی ارزش سازد هیچکس نمی تواند او را گرامی دارد و مشمول سعادت و ثواب کند)) (و من یهن الله فما له من مکرم).
آری ((خداوند هر کاری را بخواهد و مصلحت بداند انجام می دهد)) مؤ منان را گرامی و منکران را خوار می سازد (ان الله یفعل ما یشاء).

نکته ها:
1 - این سجود همگانی چگونه است ؟
- در قرآن مجید در آیات مختلف سخن از ((سجود)) عمومی موجودات جهان و همچنین ((تسبیح)) و ((حمد)) و ((صلوة)) (نماز) به میان آمده است و تاءکید شده که این عبادات چهار گانه مخصوص انسانها نیست ، بلکه حتی موجودات ظاهرا بی جان نیز در آن شرکت دارند.
گر چه در ذیل آیه 44 سوره اسراء (در جلد دوازدهم) پیرامون حمد و تسبیح عمومی موجودات عالم به طور مشروح بحث کرده ایم ، و همچنین در جلد دهم ذیل آیه 15 سوره رعد از سجده عمومی موجودات عالم سخن گفته ایم باز در اینجا لازم است اشاره ای به این مساءله مهم بشود:
با توجه به آنچه در آیه مورد بحث آمده موجودات عالم دارای دو گونه سجودند، ((سجود تکوینی)) و ((سجود تشریعی)).
خضوع و تسلیم بی قید و شرط آنها در برابر اراده حق و قوانین آفرینش و نظام حاکم بر این جهان همان سجود تکوینی آنها است که تمام ذرات موجودات را شامل می شود، حتی سلولهای مغز فرعونها و نمرودها و منکران لجوج ، و تمام ذرات وجود آنها مشمول این سجود تکوینی هستند.
به گفته جمعی از محققان تمامی ذرات جهان دارای نوعی درک و شعورند، تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 50
و به موازات آن در عالم خود، حمد و تسبیح خدا می گویند، و سجود و صلات دارند (شرح این سخن را در ذیل آیه 44 سوره اسراء آوردیم) و اگر این نوع درک و شعور را نپذیریم لااقل تسلیم و خضوع آنها در برابر همه نظامات هستی به هیچوجه قابل انکار نیست .
اما ((سجود تشریعی)) همان نهایت خضوعی است که از صاحبان عقل و شعور و درک و معرفت در برابر پروردگار تحقق می یابد.
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که اگر برنامه سجود عمومی موجودات همه انسانها را در بر می گیرید چرا در آیه فوق به گروهی از انسانها تخصیص داده شده است ؟.
اما با توجه به اینکه سجده در این آیه در یک مفهوم جامع میان ((تشریع)) و ((تکوین)) استعمال شده پاسخ این سؤ ال روشن می شود، زیرا سجده در مورد خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جنبندگان ، فرد تکوینیش منظور است ، اما در مورد انسانها تشریعی است که بسیاری آن را انجام می دهند و گروهی سرپیچی کرده و مصداق ((کثیر حق علیه العذاب)) هستند، و می دانیم استعمال یک لفظ در مفهوم جامع و عام با حفظ مصادیق مختلف هیچ مانعی ندارد، حتی نزد آنها که استعمال لفظ را در بیشتر از یک معنی جایز نمی دانند، تا چه رسد به ما که استعمال لفظ مشترک را در معانی متعدد مجاز می دانیم (دقت کنید).

2 - آیا سجود فرشتگان تشریعی است ؟
بی شک در ((جمله یسجد له من فی السماوات)) فرشتگان داخلند، ولی آیا سجده آنها تکوینی است یا تشریعی ؟
با توجه به اینکه آنها دارای عقل و شعور و معرفت و اراده اند، سجود آنها جنبه تشریعی دارد یعنی عبادت و خضوعی است که با اراده و اختیار انجام می گیرید قرآن در باره فرشتگان می گوید: لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤ مرون : تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 51
((آنها هیچیک از فرمانهای الهی را عصیان نمی کنند و آنچه را که او دستور داده انجام می دهند)) (تحریم - 6).
3 - پاسخ به چند سؤ ال
1 - با توجه به اینکه ((من فی الارض))، شامل همه انسانها می شود، چرا بعد از آن جمله ((کثیر من الناس)) آمده است ؟
در پاسخ این سؤ ال می توان گفت که این جمله در حقیقت توضیحی است برای ((من فی الارض)) یعنی ساکنان زمین دو گروهند، گروهی مؤ من و خاضع در برابر خدا و گروهی کافر و متمرد و سرکش .
این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که تعبیر ((من فی الارض)) که جنبه عمومی دارد اشاره به سجود تکوینی است که همه انسانها حتی کافران جزء جزء وجودشان در آن شرکت دارند، ولی جمله ((کثیر من الناس و...)) اشاره به سجود تشریعی است که در آن با هم مختلفند.
این احتمال نیز وجود دارد که ((من فی الارض)) اشاره به فرشتگان ساکن زمین باشد مانند ((من فی السماء)) که اشاره به فرشتگان ساکن آسمانها است ، در حالی که جمله بعد، از انسانهای ساکن زمین سخن می گوید.
2 - چرا در این آیه از ساکنان آسمان و زمین ، سخن به میان آمده نه از خود آسمان و زمین .
در پاسخ می گوئیم آسمانها همان ستارگانند که در کلمه ((نجوم)) جمعند، و ذکر ((جبال)) (کوهها) که قسمت مهمی از کره زمین را تشکیل می دهند اشاره به خود زمین است .
3 - بالاخره آخرین سؤ ال این است که چرا ((الم تر)) (آیا نمی بینی) تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 52
فرموده ، با اینکه سجده عمومی موجودات چیزی نیست که با چشم دیده شود؟
اما با توجه به اینکه ((رؤ یت)) در لسان عرب گاهی به معنی ((علم)) می آید پاسخ این سؤ ال نیز روشن می شود، بعلاوه گاه از مسائل بسیار روشن تعبیر به مشاهده می کنیم و مثلا می گویند آیا نمی بینی که فلان انسان ، حسود و بخیل است ، یا فلان انسان عالم و عادل است (در حالی که این صفات جنبه حسی ندارد) منظور درک قطعی است . الحج

آیه 19 - 24
آیه و ترجمه
هَذَانِ خَصمَانِ اخْتَصمُوا فی رَبهِمْ فَالَّذِینَ کفَرُوا قُطعَت لهُمْ ثِیَابٌ مِّن نَّارٍ یُصب مِن فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الحْمِیمُ(19)
یُصهَرُ بِهِ مَا فی بُطونهِمْ وَ الجُْلُودُ(20)
وَ لهُم مَّقَمِعُ مِنْ حَدِیدٍ(21)
کلَّمَا أَرَادُوا أَن یخْرُجُوا مِنهَا مِنْ غَم أُعِیدُوا فِیهَا وَ ذُوقُوا عَذَاب الحْرِیقِ(22)
إِنَّ اللَّهَ یُدْخِلُ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ جَنَّتٍ تجْرِی مِن تحْتِهَا الاَنْهَرُ یحَلَّوْنَ فِیهَا مِنْ أَساوِرَ مِن ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤ اً وَ لِبَاسهُمْ فِیهَا حَرِیرٌ(23)
وَ هُدُوا إِلی الطیِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلی صرَطِ الحْمِیدِ(24)
ترجمه :
19 - اینها دو گروهند که در باره پروردگارشان به مخاصمه و جدال پرداختند: کسانی که کافر شدند لباسهائی از آتش برای آنها بریده می شود، و مایع سوزان و جوشان بر سر آنها فرو می ریزند.
20 - آنچنان که هم درونشان را آب می کند و تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 54
21 - و برای آنها گرزهائی از آهن است .
22 - هر گاه بخواهند از غم و اندوه های دوزخ خارج شوند آنها را به آن باز می گردانند و (به آنها گفته می شود) بچشید عذاب سوزان را!
23 - خداوند کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده اند در باغهائی از بهشت وارد می کند که از زیر درختانش نهرها جاری است ، آنها با دستبندهائی از طلا و مروارید زینت می شوند و لباسهایشان در آنجا از حریر است .
24 - آنها به سوی سخنان پاکیزه هدایت می شوند و به راه خداوند شایسته ستایش راهنمائی می گردند.
شاءن نزول :
جمعی از مفسران شیعه و اهل تسنن شاءن نزولی برای نخستین آیه از آیات فوق نقل کرده اند که فشرده اش این است : ((روز جنگ بدر، سه نفر از مسلمانان (علی (علیه السلام) و حمزه ، و عبیدة بن حارث بن عبد المطلب) به میدان نبرد آمدند و به ترتیب ((ولید بن عتبه)) و ((عتبة بن ربیعه)) و ((شیبة بن ربیعه)) را از پای در آوردند، آیه فوق نازل شد و سرنوشت این مبارزان را بیان کرد.
و نیز نقل کرده اند که ((ابوذر)) سوگند یاد می کرد که این آیه در باره مردان فوق نازل شده .
ولی همان گونه که بارها گفته ایم وجودشان نزول خاص هرگز مانع

عمومیت مفهوم آیه نمی شود.
تفسیر:
دو گروه متخاصم در برابر هم !
در آیات گذشته به گروه مؤ منان و طوائف مختلفی از کفار اشاره شده بود، تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 55
و مخصوصا آنها را به صورت شش گروه بیان کرد، در اینجا می فرماید: این دو دسته - مؤ منان و غیر مؤ منان - در باره پروردگارشان به مخاصمه و جدال پرداختند (هذان خصمان اختصموا فی ربهم).
طوائف پنجگانه کفار از یکسو و مؤ منان راستین از سوی دیگر، و اگر درست دقت کنیم می بینیم که اساس اختلافات همه ادیان به اختلاف در باره ذات و صفات خدا باز می گردد و نتیجه آن به مساءله نبوت و معاد کشیده می شود، بنابراین لزومی ندارد که ما در اینجا کلمه ((دین)) را در تقدیر بگیریم و بگوئیم مخاصمه آنها در دین پروردگارشان است بلکه واقعا ریشه اختلافات به اختلاف در توحید باز می گردد، و اصولا تمام ادیان تحریف یافته و باطل به نوعی از شرک گرفتارند که آثارش در همه عقائد آنها ظاهر می شود.
سپس چهار نوع مجازات کافرانی را که دانسته و آگاهانه حق را انکار کردند بیان می کند:
نخست از لباس آنها شروع کرده می گوید: ((کسانی که کافر شدند لباسهائی از آتش برای آنها بریده می شود)) (فالذین کفروا قطعت لهم ثیاب من نار).
این جمله ممکن است اشاره به آن باشد که واقعا قطعاتی از آتش به صورت لباس برای آنها بریده و دوخته می شود!، و یا کنایه از این باشد که آتش دوزخ از هر سو آنها را مانند لباس احاطه می کند.
دیگر اینکه مایع سوزان و جوشان ((حمیم دوزخ)) بر سر آنها ریخته می شود)) (یصب من فوق رؤ سهم الحمیم). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 56
اما این آب سوزان و جوشان در بدن آنها آنچنان نفوذ می کند که ((هم درونشان را ذوب می نماید و هم برونشان را))! (یصهر به ما فی بطونهم و الجلود).
سوم اینکه ((تازیانه ها یا گرزهائی از آهن سوزان برای آنها آماده است)) (و لهم مقامع من حدید).
((و هرگاه بخواهند از دوزخ و غم و اندوههای آن خارج شوند آنها را به آن باز می گردانند، و به آنان گفته می شود، بچشید عذاب سوزان را))! (کلما ارادوا ان یخرجوا منها من غم اعیدوا فیها و ذوقوا عذاب الحریق).
و این چهارمین مجازات آنها است .
در آیات بعد با استفاده از ((روش مقابله)) حال مؤ منان صالح را بیان می

کند تا از طریق مقایسه ، وضع هر دو گروه کاملا مشخص شود، و در اینجا پنج نوع پاداش آنها را بازگو می کند:
نخست می گوید: ((خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند در باغهائی از بهشت وارد می کند که از زیر درختانش نهرها جاری است)) تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 57
(ان الله یدخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار).
گروه اول در شعله های آتش سوزان غوطهورند و اینها در باغهای بهشت در کنار نهرهای جاری آرمیده اند.
سپس به زینت و لباس آنها پرداخته ، می گوید: ((آنها با دستبندهائی از طلا و مروارید زینت می یابند و لباسشان در آنجا از حریر است)) (یحلون فیها من اساور من ذهب و لؤ لؤ ا و لباسهم فیها حریر).
و این دو پاداش دیگر آنها است .
به این ترتیب در بهشت ، زیباترین لباسهائی را که در دنیا از آن محروم بودند در تن می کنند و دستبندهای جواهر نشان در دست دارند، اگر در این جهان از پوشیدن این گونه لباسها و زینتها ممنوع بودند به خاطر آن بود که مایه غرور و غفلت می شد و سبب محرومیت گروه دیگر می گشت ، ولی در آنجا که این مسائل مطرح نیست این ممنوعیتها برداشته می شود و جبران می گردد.
البته با توجه به اینکه الفبای زندگی در آن جهان با اینجا متفاوت است این الفاظ مفاهیمی برتر و بالاتر از آنچه ما در این جهان می اندیشیم خواهد داشت (دقت کنید).
و بالاخره چهارمین و پنجمین موهبتی که خدا به آنها ارزانی می دارد و صرفا جنبه روحانی دارد این است که ((آنها به سخنان پاکیزه هدایت می شوند)) (و هدوا تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 58
الی الطیب من القول).
سخنانی روح پرور، و جمله ها و الفاظی نشاط آفرین و کلماتی پر از صفا و معنویت که روح را در مدارج کمال سیر می دهد و جان و دل انسان را می نوازد و پرورش می دهد.
و همچنین ((به سوی راه خداوند حمید و شایسته ستایش هدایت می گردند)) (و هدوا الی صراط الحمید).
راه شناسائی خدا و نزدیک شدن معنوی و روحانی به قرب جوار او، راه عشق و عرفان .
آری خداوند مؤ منان را با هدایت کردن به سوی این معانی به آخرین درجه لذات روحانی سوق می دهد.
در حدیثی که علی بن ابراهیم مفسر معروف ، در تفسیر خود آورده است

چنین می خوانیم که منظور از ((طیب من القول)) توحید و اخلاص است و منظور از ((صراط الحمید)) ولایت و قبول رهبری رهبران الهی است (البته این یکی از مصادیق روشن آیه است).
ضمنا از تعبیرات مختلفی که در آیات فوق و همچنین در شاءن نزول آنها وارد شده چنین بر می آید که آن عذابهای سخت و سنگین برای گروه خاصی از کافران تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 59
است که به مخاصمه در باره پروردگار برمی خیزند و برای گمراهی دیگران کوشش دارند، آنها افرادی هستند از سردمداران کفر، همچون کسانی که در میدان جنگ بدر به مقاتله با علی (علیه السلام) و حمزة بن عبدالمطلب و عبیدة بن حارث برخاستند. الحج
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 60
آیه 25
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ یَصدُّونَ عَن سبِیلِ اللَّهِ وَ الْمَسجِدِ الْحَرَامِ الَّذِی جَعَلْنَهُ لِلنَّاسِ سوَاءً الْعَکِف فِیهِ وَ الْبَادِ وَ مَن یُرِدْ فِیهِ بِإِلْحَادِ بِظلْمٍ نُّذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ(25)
ترجمه :
25 - کسانی که کافر شدند و مؤ منان را از راه خدا و از مسجدالحرام ، که آن را برای همه مردم مساوی قرار دادیم اعم از کسانی که در آنجا زندگی می کنند و یا از نقاط دور وارد می شوند، باز می دارند (مستحق عذابی درد ناکند) و هر کس بخواهد در این سرزمین از طریق حق منحرف گردد و دست به ستم زند ما از عذاب دردناک به او می چشانیم .
تفسیر:
مانعان خانه خدا!
در آیات گذشته سخن از کفار به طور مطلق در میان بود، ولی در آیه مورد بحث ، اشاره به گروه خاصی از آنان شده است که دارای تخلفات و گناهان سنگین مخصوصا در رابطه با مسجدالحرام و مراسم پرشکوه حج هستند.
نخست می گوید: ((کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا، جلوگیری می کنند...)) (ان کفروا و یصدون عن سبیل الله).
((همچنین مردم با ایمان را از کانون بزرگ توحید، مسجدالحرام باز می دارند، همان مرکزی که آن را برای همه مردم یکسان قرار داده ایم ، چه آنها که در آن سرزمین زندگی می کنند و چه آنها که از نقاط دور به سوی آن می آیند مستحق عذابی دردناکند)) (و المسجد الحرام الذی جعلناه للناس سواءالعاکف تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 61
فیه و الباد).

((و هر کس بخواهد در این سرزمین از طریق حق منحرف گردد، دست به ظلم و ستم بیالاید ما از عذاب دردناک به او می چشانیم)) (و من یرد فیه بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم).
در واقع این گروه از کافران علاوه بر انکار حق ، مرتکب سه جنایت بزرگ شده اند:
1 - جلوگیری از راه خدا و ایمان و طاعت او 2 - جلوگیری از عبادت کنندگان و زوار خانه خدا و قرار دادن امتیازی برای خود 3 - در این سرزمین مقدس دست به ظلم و گناه و الحاد می زنند.
خداوند این گروه را که مستحق عذاب الیمند کیفر می دهد.
نکته ها:
1 - در این آیه ، ((کفر)) این گروه به صورت فعل ماضی ، و ((جلوگیری از طریق خدا)) به صورت ((فعل مضارع)) آمده است ، اشاره به اینکه کفر آنها قدیمی است و اما تلاش و کوششان برای گمراه ساختن مردم ، همیشگی و مستمر است ، به تعبیر دیگر جمله اول از اعتقاد باطل آنها که یک امر ثابت است سخن می گوید، و جمله دوم از عمل آنها که تکرار ((صد عن سبیل الله)) است .
2 - منظور از ((صد عن سبیل الله))، هر گونه تلاش و کوشش برای جلوگیری مردم از ایمان و اعمال صالح است ، و تمام برنامه های تبلیغاتی و عملی که در جهت تخریب اعتقادات و انحراف آنها از راههای صحیح و اعمال پاک انجام می گیرید در این مفهوم وسیع جمع است .
3 - همه مردم در این مرکز عبادت یکسانند تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 62
در تفسیر جمله ((سواء العاکف فیه و الباد)) مفسران بیانات گوناگونی دارند: بعضی گفته اند منظور این است که همه مردم در مراسم عبادت در این کانون توحید یکسانند، و هیچکس حق مزاحمت به دیگری در امر حج و عبادت در کنار خانه خدا ندارد.
در حالی که بعضی معنی وسیعتری برای این جمله قائل شده اند و گفته اند نه تنها در مراسم عبادت مردم یکسانند بلکه در استفاده کردن از زمین و خانه های اطراف مکه برای استراحت و سایر نیازهای خود نیز باید مساوات باشد، به همین جهت جمعی از فقهاء خرید و فروش و اجاره خانه های مکه را تحریم کرده اند و آیه فوق را شاهد بر آن می دانند.
در روایات اسلامی نیز تاءکید شده که نباید زوار خانه خدا را از سکونت در خانه ها و منازل مکه جلوگیری کرد که بعضی به صورت تحریم و بعضی به صورت کراهت است .
در نهج البلاغه در نامه ای که علی (علیه السلام) به ((قثم بن عباس)) فرماندار مکه نگاشت چنین می خوانیم : و مر اهل مکه ان لایاخذوا من

ساکن اجرا، فان الله سبحانه یقول : ((سواء العاکف فیه والباد)) فالعاکف المقیم به ، و البادی الذی یحج الیه من غیر اهله : ((به مردم مکه دستور ده تا از کسانی که در این شهر سکنی می کنند اجاره بها نگیرند، زیرا خداوند می فرماید: در این سرزمین کسانی که مقیمند یا از بیرون می آیند یکسانند، منظور از ((عاکف)) کسی است که در آنجا اقامت دارد، و از ((بادی)) کسی است که از نقاط دیگر به قصد حج می آید)).
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر همین آیه می خوانیم کانت تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 63
مکه لیست علی شی ء منها باب ، و کان اول من علق علی بابه المصراعین ، معاویة بن ابی سفیان ، و لیس ینبغی لاحد ان یمنع الحاج شیئا من الدور و منازلها: ((در آغاز خانه های مکه ، در نداشت ، نخستین کسی که برای خانه خود در گذاشت معاویه بود، و سزاوار نیست هیچکس حجاج را از خانه ها و منازل مکه منع کند)).
از بعضی از روایات نیز استفاده می شود که زوار خانه خدا حق دارند از حیاط خانه ها تا پایان مناسک حج استفاده کنند.
البته این حکم تا حدود زیادی با بحث آینده ارتباط دارد که منظور از مسجدالحرام در این آیه خصوص آن مسجد است ، یا تمام مکه را شامل می شود، در صورتی که قول اول را بپذیریم نوبت به خانه های مکه نمی رسد، ولی در صورتی که تمام مکه را در مفهوم آیه داخل بدانیم تحریم خرید و فروش و یا اجاره گرفتن از خانه های مکه برای حجاج مطرح می شود و از آنجا که این مطلب از نظر منابع فقهی و روایات و تفسیر مسلم نیست حکم به تحریم مشکل است ، ولی بدون شک سزاوار است اهل مکه هر گونه تسهیلاتی برای زوار خانه خدا قائل شوند و هیچگونه اولویت و امتیازی برای خود نسبت به آنها حتی در خانه ها قائل نشوند، و روایات نهج البلاغه و مانند آن نیز ظاهرا اشاره به همین است .
و به هر حال قول به تحریم در میان فقهای شیعه و اهل تسنن ، طرفداران زیادی ندارد (برای توضیح بیشتر به جلد 20 جواهر الکلام صفحه 48 به بعد در احکام منی مراجعه شود).
این معنی نیز مسلم است که هیچکس حق ندارد به عنوان متولی خانه خدا یا عناوین دیگر، کمترین مزاحمتی برای زائر این خانه ایجاد کند، و یا آن را بیک پایگاه اختصاصی برای تبلیغات و برنامه های خود تبدیل نماید. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 64
4 - منظور از مسجدالحرام در این آیه چیست ؟
بعضی گفته اند منظور همان ظاهر آن است یعنی خانه کعبه و کل مسجدالحرام ، ولی بعضی آن را اشاره به تمام ((مکه)) می دانند، و آیه اول سوره اسراء را که درباره معراج پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)

است دلیل بر آن می دانند، زیرا در این آیه تصریح شده که آغاز معراج از مسجدالحرام بود در حالی که تاریخ می گوید از ((خانه خدیجه)) یا ((شعب ابی طالب)) یا ((خانه ام هانی)) بوده است ، معلوم می شود منظور از مسجدالحرام کل مکه است .
ولی از آنجا که شروع معراج پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از بیرون مسجدالحرام مسلم نیست ، و احتمال دارد که از خود مسجد، صورت گرفته باشد، ما دلیلی نداریم که آیه مورد بحث را از ظاهرش بازگردانیم ، بنابراین موضوع بحث در این آیه خود مسجدالحرام است .
و اگر در روایات فوق خواندیم که به همین آیه برای مساوات مردم در خانه های مکه استدلال شده است به خاطر این است که حکم مزبور ظاهرا یک حکم استحبابی است و در یک حکم استحبابی توسعه موضوع روی تناسبها مانعی ندارد (دقت کنید).
5 -((الحاد به ظلم)) چیست ؟
((الحاد)) در لغت به معنی انحراف از حد اعتدال است و ((لحد)) را از این جهت لحد گویند که حفرهای در کنار قبر و خارج از حد وسط آن است .
بنابراین منظور از جمله فوق کسانی است که با توسل به ظلم از حد اعتدال خارج می شوند، و در آن سرزمین مرتکب خلاف می گردند، منتهی بعضی ظلم را در اینجا منحصرا به معنی شرک تفسیر کرده اند، و بعضی حلال شمردن محرمات ، تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 65
در حالی که بعضی دیگر از مفسران آن را به معنی وسیع کلمه یعنی هر گونه گناه و ارتکاب حرام حتی دشنام و بدگوئی به زیر دستان را در مفهوم آن داخل می دانند، و می گویند ارتکاب هر گونه گناه در آن سرزمین مقدس کیفرش شدیدتر و سنگینتر است .
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که یکی از یارانش از تفسیر این آیه سؤ ال کرد امام فرمود: کل ظلم یظلم الرجل نفسه بمکه من سرقة او ظلم احد او شی ء من الظلم فانی اراه الحادا، و لذلک کان ینهی ان یسکن الحرم :
((هرگونه ستمی که انسان به خودش در سرزمین مکه کند اعم از سرقت و ظلم به دیگران و هرگونه ستم ، من همه اینها را الحاد (و مشمول این آیه) می دانم ، و لذا امام افراد را از اینکه مکه را مسکن خود سازند نهی می کرد (چرا که گناه در این سرزمین مسؤ لیت سنگینتری دارد). روایات دیگری نیز به همین معنی نقل شده ، و با اطلاق ظاهر آیه نیز هماهنگ است .
به همین دلیل بعضی از فقهاء احتمال داده اند که اگر کسی در حرم مکه مرتکب گناهی شود که در اسلام حد برای آن تعیین شده است باید علاوه بر حد تعزیر و مجازات اضافی نیز بشود و به جمله نذقه من عذاب الیم

استدلال کرده اند.
از آنچه گفتیم روشن می شود کسانی که آیه فوق را منحصرا به معنی نهی از احتکار یا داخل شدن در منطقه حرم بدون احرام ، تفسیر کرده اند منظورشان بیان یک مصداق روشن بوده است ، و هیچ دلیلی بر محدود کردن مفهوم وسیع آیه در دست نیست . الحج
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 66
آیه 26 - 28
آیه و ترجمه
وَ إِذْ بَوَّأْنَا لابْرَهِیمَ مَکانَ الْبَیْتِ أَن لا تُشرِک بی شیْئاً وَ طهِّرْ بَیْتیَ لِلطائفِینَ وَ الْقَائمِینَ وَ الرُّکع السجُودِ(26)
وَ أَذِّن فی النَّاسِ بِالحْجّ یَأْتُوک رِجَالاً وَ عَلی کلِّ ضامِرٍ یَأْتِینَ مِن کلِّ فَجٍ عَمِیقٍ(27)
لِّیَشهَدُوا مَنَفِعَ لَهُمْ وَ یَذْکرُوا اسمَ اللَّهِ فی أَیَّامٍ مَّعْلُومَتٍ عَلی مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِیمَةِ الاَنْعَمِ فَکلُوا مِنهَا وَ أَطعِمُوا الْبَائس الْفَقِیرَ(28)
ترجمه :
26 - به خاطر بیاور زمانی را که محل خانه کعبه را برای ابراهیم آماده ساختیم (تا اقدام به بنای خانه کند و به او گفتیم) چیزی را شریک من قرار مده ، و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجودکنندگان (از آلودگی بتها و از هر گونه آلودگی) پاک گردان .
27 - و مردم را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و سواره بر مرکبهای لاغر از هر راه دور (به سوی خانه خدا) بیایند.
28 - تا شاهد منافع گوناگون خویش (در این برنامه حیاتبخش) باشند، و نام خدا را در ایام معینی بر چهار پایانی که به آنها روزی داده است (هنگام قربانی کردن) تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 67
ببرند (و هنگامی که قربانی کردید) از گوشت آنها بخورید، و بینوای فقیر را نیز اطعام نمائید.
تفسیر:
دعوت عام برای حج !
به تناسب بحثی که در آیه گذشته پیرامون مسجدالحرام و زائران خانه خدا آمد در آیات مورد بحث نخست به تاریخچه بنای کعبه به دست ابراهیم خلیل (علیه السلام) و سپس مساءله وجوب حج ، و فلسفه آن ، و بخشی از احکام این عبادت بزرگ اشاره می کند، و یا به تعبیر دیگر آیه گذشته مقدمه ای بود برای بحثهای گوناگون این آیات .
ابتدا از داستان تجدید بنای کعبه شروع کرده ، می گوید: به خاطر بیاور زمانی را که محل خانه کعبه را برای ابراهیم آماده ساختیم تا در آن مکان اقدام به بنای خانه کعبه کند (و اذ بواءنا لابراهیم مکان البیت).

((بواء)) در اصل از ماده ((بواء)) به معنی مساوات اجزای یک مکان و مسطح بودن آن است ، سپس به هر گونه آماده ساختن مکان اطلاق شده است .
منظور از این جمله در آیه فوق - طبق روایات مفسران - این است که خداوند مکان خانه کعبه را که در زمان آدم ساخته شده بود و در طوفان نوح ویران و آثارش محو گشته بود به ابراهیم (علیه السلام) نشان داد، طوفانی وزید و خاکها را به عقب برد و پایه های خانه آشکار گشت ، یا قطعه ابری آمد و در آنجا سایه افکند، و یا به هر وسیله دیگر خداوند محل اصلی خانه را برای ابراهیم معلوم و آماده ساخت ، و او با همیاری فرزندش اسماعیل آن را تجدید بنا نمود. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 68
سپس اضافه می کند هنگامی که خانه آماده شد به ابراهیم خطاب کردیم : این خانه را کانون توحید کن ، و ((چیزی را شریک من قرار مده ، و خانه ام را برای طواف کنندگان و قیام کنندگان و رکوع کنندگان و سجود کنندگان پاک کن)) (ان لا تشرک بی شیئا و طهر بیتی للطائفین و القائمین و الرکع السجود). در حقیقت ابراهیم (علیه السلام) ماءمور بود خانه کعبه و اطراف آن را از هر گونه آلودگی ظاهری و معنوی و هر گونه بت و مظاهر شرک پاک و پاکیزه دارد، تا بندگان خدا در این مکان پاک جز به خدا نیندیشند، و مهمترین عبادت این سرزمین را که طواف و نماز است در محیطی پیراسته از هرگونه آلودگی انجام دهند.
از میان ارکان نماز در آیه فوق به سه رکن عمده که ((قیام)) و ((رکوع)) و ((سجود)) است به ترتیب اشاره شده ، چرا که بقیه در شعاع آن قرار دارد هر چند جمعی از مفسران ((قائمین)) را در اینجا به معنی ((مقیمین در مکه)) تفسیر کرده اند ولی با توجه به مساءله طواف و رکوع و سجود که قبل و بعد از آن آمده است شک نیست که قیام در اینجا به معنی قیام نماز است و این معنی را بسیاری از مفسران شیعه و اهل تسنن برگزیده یا به عنوان یک تفسیر نقل کرده اند.
ضمنا باید توجه داشت که ((رکع)) جمع ((راکع)) (رکوع کننده) و ((سجود)) جمع ((ساجد)) (سجده کننده) می باشد و اینکه در میان این دو (الرکع السجود) واو عطف نیامده ، بلکه به صورت توصیف ذکر شده به خاطر نزدیکی این دو عبارت به یکدیگر است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 69
بعد از آماده شدن خانه کعبه برای عبادت کنندگان ، خدا به ابراهیم (علیه السلام) دستور می دهد: در میان مردم برای حج اعلام کن تا پیاده و سوار بر مرکبهای لاغر، از هر راه دور قصد خانه خدا کنند (و اذن فی الناس بالحج یاتوک رجالا و علی کل ضامر یاتین من کل فج عمیق).
((اذن)) از ماده اذان به معنی اعلام و ((رجال)) جمع ((راجل)) به معنی

((پیاده))، و ((ضامر)) به معنی حیوان لاغر، و ((فج)) در اصل به معنی فاصله میان دو کوه و سپس به جاده های وسیع اطلاق شده و ((عمیق)) در اینجا به معنی دور است .
در روایتی که در تفسیر ((علی بن ابراهیم)) آمده می خوانیم : ((هنگامی که ابراهیم چنین دستوری را دریافت داشت عرض کرد خداوندا، صدای من به گوش مردم نمی رسد، اما خدا به او فرمود: علیک الاذان و علی البلاغ !: ((تو اعلام کن و من به گوش آنها می رسانم))!
((ابراهیم)) بر محل ((مقام)) بر آمد، و انگشت در گوش گذارد و رو به سوی شرق و غرب کرد و صدا زد و گفت : ایها الناس کتب علیکم الحج الی البیت العتیق فاجیبوا ربکم : ((ای مردم حج خانه کعبه بر شما نوشته شده ، دعوت پروردگارتان را اجابت کنید.
و خداوند صدای او را به گوش همگان حتی کسانی که در پشت پدران و رحم مادران بودند رسانید، و آنها در پاسخ گفتند: لبیک اللهم لبیک !... و تمام کسانی که از آن روز تا روز قیامت در مراسم شرکت می کنند از کسانی هستند که در آن روز دعوت ابراهیم را اجابت کردند)). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 70
و اگر حجاج پیاده را مقدم بر سواره ذکر کرده به خاطر این است که مقام آنها در پیشگاه خدا افضل است چرا که رنج این سفر را بیشتر تحمل می کنند، و به همین دلیل در روایتی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : کسی که پیاده حج می کند در هر گام هفتصد حسنه دارد در حالی که سواره ها در هر گام هفتاد حسنه دارند.
و یا به خاطر این است که اهمیت زیارت خانه خدا را مشخص کند که باید با استفاده از هر گونه امکانات به سوی او آیند و همیشه در انتظار مرکب سواری ننشینند.
تعبیر به ((ضامر)) (حیوان لاغر) اشاره به این است که این راه ، راهی است که حیوانات را لاغر می کند چرا که از بیابانهای سوزان و خشک و بی آب و علف می گذرد و هشداری است برای تحمل مشکلات این راه .
و یا اینکه حیواناتی را انتخاب کنند، ورزیده و چابک و پر تحمل ، حیواناتی که در میدان تمرین ، لاغر شده و عضلاتی صفت و محکم دارند که در اینگونه راهها حیوانات پرواری به کار نمی آید (و انسانهای پرورش یافته در ناز و نعمت نیز مرد این راه نیستند).
تعبیر به ((من کل فج عمیق)) اشاره به این است که نه فقط از راههای نزدیک بلکه از راههای دور نیز باید به سوی این مقصد حرکت کنند (کلمه ((کل)) در اینجا به معنی استقراء و فراگیری نیست بلکه به معنی کثرت است).
مفسر معروف ((ابوالفتوح رازی)) در ذیل این آیه سرگذشت جالبی را از

مردی به نام ابوالقاسم بشر بن محمد نقل می کند که می گوید: در حال طواف پیر مردی را دیدم در نهایت ضعف و ناتوانی که آثار رنج سفر در چهره او نمایان بود و عصا به دست گرفته طواف می کرد، نزدیک او رفتم و از او پرسیدم از کجا تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 71
می آئی ؟ گفت : از راهی بسیار دور و پنج سال است که راه سپرده ام تا به اینجا رسیده ام ! از رنج سفر، پیر و ناتوان شده ام ، گفتم به خدا سوگند این مشقتی بزرگ و در عین حال اطاعتی نیکو و محبتی صادقانه در پیشگاه حق است .
از شنیدن این سخن شاد شد و لبخندی بر روی من زد و این دو بیت را قرائت کرد:
زر من هویت و ان شطت بک الدار
و حال من دونه حجب و استار!
لا یمنعنک بعد من زیارته
ان المحب لمن یهواه زوار!((آنکس را که دل به او بستهای زیارت کن ، هر چند خانه تو دور افتاده باشد و حجابها و پرده ها میان تو و او جدائی بیفکند.
دوری راه هرگز نباید مانع تو از زیارتش گردد چرا که دوست و عاشق به هر حال باید به زیارت محبوبش رود))! آری جاذبه خانه خدا آنقدر زیاد است که دلهای سرشار از ایمان را از تمام نقاط دور و نزدیک به سوی خود جلب و جذب می کند، پیر و جوان ، کوچک و بزرگ ، از هر نژاد و قبیله از راه دور و نزدیک لبیک گویان ، عاشقانه به سوی او می آیند تا جلوه های ذات پاک خدا را در آن سرزمین مقدس با چشم جان تماشا کنند و رحمت بی دریغش را در روح خود لمس نمایند.
در آیه بعد در یک عبارت بسیار فشرده و پر معنی به فلسفه های مختلف حج پرداخته ، می فرماید: آنها به این سرزمین مقدس بیایند ((تا منافع خویش را با چشم تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 72
خود ببینند)) (لیشهدوا منافع لهم).
مفسران در تفسیر کلمه منافع در اینجا سخن بسیار گفته اند، ولی کاملا روشن است که هیچگونه محدودیتی در این لفظ نیست تمام منافع و برکات معنوی و نتائج مادی ، فوائد فردی و اجتماعی ، فلسفه های سیاسی و اقتصادی و اخلاقی را همه شامل می شود.
آری باید مسلمانان از همه نقاط جهان از میان تمام قشرها به آنجا رو آورند تا شاهد و ناظر این منافع باشند، چه تعبیر زیبائی ؟ شاهد و ناظر باشند، و آنچه را با گوش شنیده اند با چشم ببینند!.
لذا در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم ربیع بن خثیم از امام ، تفسیر این کلمه را خواست ، امام در پاسخ فرمود: ((منافع)) دنیا و ((منافع)) آخرت را هر دو در بر می گیرید.

به خواست خدا در نکات آیه از این منافع گوناگون بطور مشروح سخن خواهیم گفت سپس اضافه می کند: ((و آنها بیایند و قربانی کنند و نام خدا را در ایام معینی بر چهار پایانی که به آنها روزی داده است (به هنگام ذبح) ببرند))
(و یذکروا اسم الله فی ایام معلومات علی ما رزقهم من بهیمة الانعام).
از آنجا که توجه اصلی در مراسم حج به جنبه هائی است که با خدا ارتباط پیدا می کند و روح این عبادت بزرگ را منعکس می سازد در آیه فوق از مراسم قربانی ، تنها مساءله بردن نام خدا را که یکی از شرائط است بیان می کند، اشاره به اینکه آنها به هنگام ذبح قربانی تمام توجهشان به خدا و قبول در گاه او است و استفاده از گوشت آن تحت الشعاع آن قرار دارد.
قربانی کردن حیوانات در حقیقت رمزی است برای آمادگی برای قربانی شدن در راه خدا، همانگونه که در سرگذشت ابراهیم (علیه السلام) و اسماعیل (علیه السلام) و قربانی تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 73
او آمده است ، آنها با این عمل اعلام می کنند که در راه او آماده هر گونه ایثارند حتی بذل جان .
به هر حال قرآن با این گفتار برنامه شرک آلود بت پرستان را نفی می کند که به هنگام قربانی نام بتها را می بردند، و این مراسم توحیدی را به شرک آلوده می ساختند.
و در پایان آیه می فرماید: ((از گوشت حیوانات قربانی ، هم خودتان بخورید و هم بینوایان فقیر را اطعام نمائید)) (فکلوا منها و اطعموا البائس الفقیر).
این احتمال در تفسیر آیه نیز وجود دارد که منظور از بردن نام خدا در ((ایام معلومات)) تکبیر و حمد و ثنای الهی در این ایام است به خاطر نعمتهای بی پایانش ، مخصوصا به خاطر چهار پایانی که روزی انسانها کرده که از تمام اجزای بدن آنها در زندگی خود بهره می گیرند.
نکته ها:
1 - ایام معلومات چیست ؟
در آیات فوق خداوند دستور می دهد در ((ایام معلومات)) یاد او کنید، و در آیه 203 سوره بقره همین امر به صورت دیگری آمده است : و اذکروا الله فی ایام معدودات : ((خدا را در ایام معدودی یاد کنید)).
در اینکه ((ایام معلومات)) چیست ؟ و آیا با ((ایام معدودات)) که در سوره بقره آمده یکی است یا متفاوت می باشد؟ میان مفسران گفتگو است و روایات نیز در این زمینه متفاوت است : تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 74
گروهی از مفسران ، طبق بعضی از روایات اسلامی ، معتقدند که منظور از ایام معلومات ده روز آغاز ذیحجه است ، و ایام معدودات ، ((ایام

التشریق)) یعنی روزهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذیحجه می باشد، روزهائی که نورانی و روشنی بخش همه دلها است .
در حالی که گروهی دیگر، طبق بعضی دیگر از روایات ، گفته اند: هر دو اشاره به ایام التشریق است ، و ایام تشریق را گاهی همان سه روز گرفته اند و گاهی روز دهم یعنی عید قربان را نیز بر آن افزوده اند.
جمله ((فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه)) (کسی که در دو روز مراسم ذکر خدا را بجا آورد گناهی بر او نیست) که در سوره بقره آمده نشان می دهد که ایام تشریق بیش از سه روز نیست ، زیرا تعجیل در آن ، سبب می شود که یک روز از آن کاسته و تبدیل به دو روز گردد.
ولی با توجه به اینکه در آیات مورد بحث ، بعد از ذکر ایام معلومات مساءله قربانی آمده و می دانیم قربانی معمولا در روز دهم انجام می گیرید این موضوع تاءیید می شود که ایام معلومات ده روز آغاز ذی الحجه است که به روز دهم ، روز قربانی ختم می گردد، و به این ترتیب تفسیر اول که دوگانگی مفهوم ایام معلومات با ایام معدودات باشد تقویت می گردد.
اما با توجه به وحدت تعبیرهائی که در دو آیه وارد شده بیشتر این مساءله به ذهن می رسد که هر دو اشاره به یک مطلب است ، هدف در هر دو توجه به یاد خدا و نام خدا در ایام معینی است که از دهم ذی الحجه شروع می شود و به سیزدهم پایان می یابد.
البته یکی از موارد ذکر نام خدا، ذکر نام او به هنگام قربانی است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 75
2 - ذکر خدا در سرزمین منی
در روایات متعددی می خوانیم که منظور از ذکر خداوند در این ایام ، تکبیر مخصوصی است که بعد از نماز ظهر روز عید قربان گفته می شود، و تا پانزده نماز ادامه دارد (یعنی بعد از نماز صبح سیزدهم خاتمه می یابد) و آن این ذکر است
الله اکبر الله اکبر، لا اله الا الله و الله اکبر، الله اکبر و لله الحمد، الله اکبر علی ما هدانا، و الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام
ضمنا در پاره ای از روایات تصریح شده که تکبیر در این پانزده نوبت مخصوص کسانی است که در سرزمین ((منی)) و ایام حج باشد، اما کسانی که در سایر بلادند این تکبیرات را تنها بعد از ده نماز می خوانند (از نماز ظهر روز عید شروع می شود و به نماز صبح روز دوازدهم ختم می گردد).
قابل توجه اینکه روایات تکبیر شاهد دیگری است بر اینکه ((ذکر)) در آیات فوق ، جنبه کلی دارد و مخصوص ذکر خدا به هنگام قربانی کردن نیست هر چند این مفهوم کلی شامل آن مصداق نیز می شود (دقت کنید).
3 - فلسفه و اسرار عمیق حج !.

مراسم پرشکوه حج - همچون عبادات دیگر - دارای برکات و آثار فراوانی
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 76
در فرد و جامعه اسلامی است که اگر طبق برنامه صحیح انجام پذیرد و از آن بهره برداری درستی شود می تواند هر سال منشاء تحول تازه ای در جوامع اسلامی گردد.
این مناسک بزرگ در حقیقت دارای چهار بعد است که هر یک از دیگری ریشه دارتر و پر سودتر است :
1 - بعد اخلاقی حج - مهمترین فلسفه حج همان دگرگونی اخلاقی است که در انسانها به وجود می آورد، مراسم ((احرام)) انسان را به کلی از تعینات مادی و امتیازات ظاهری و لباسهای رنگارنگ و زر و زیور بیرون می برد، و با تحریم لذائذ و پرداختن به خودسازی که از وظائف محرم است او را از جهان ماده جدا کرده و در عالمی از نور و روحانیت و صفا فرو می برد، و آنها را که در حال عادی بار سنگین امتیازات موهوم و درجه ها و مدالها را بر دوش خود احساس می کنند یک مرتبه سبکبار و راحت و آسوده می کند.
سپس مراسم دیگر حج یکی پس از دیگری انجام می گیرید، مراسمی که علاقه های معنوی انسان را لحظه به لحظه با خدایش محکم تر و رابطه او را نزدیک تر و قوی تر می سازد، او را از گذشته تاریک و گناه آلودش بریده و به آینده ای روشن و پر از صفا و نور پیوند می دهد.
مخصوصا توجه به این حقیقت که مراسم حج در هر قدم یاد آور خاطرات ابراهیم بتشکن ، و اسماعیل ذبیح الله ، و مادرش هاجر است ، و مجاهدتها و گذشتها و ایثارگری آنها را لحظه به لحظه در برابر چشمان انسان مجسم می کند، و نیز توجه به اینکه سرزمین مکه عموما و مسجدالحرام و خانه کعبه و محل طواف خصوصا یاد آور خاطرات پیامبر اسلام و پیشوایان بزرگ و مجاهدتهای مسلمانان صدر اول است این انقلاب اخلاقی عمیق تر می گردد، به گونه ای که در هر گوشهای از مسجدالحرام و سرزمین مکه انسان ، چهره پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و علی (علیه السلام)
و سایر تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 77
پیشوایان بزرگ را می بیند، و صدای آوای حماسه های آنها را می شنود.
آری اینها همه دست به دست هم می دهند و زمینه یک انقلاب اخلاقی را در دلهای آماده فراهم می سازند، به گونه ای توصیف ناشدنی ورق زندگانی انسان را بر می گردانند و صفحه نوینی در حیات او آغاز می کنند.
بی جهت نیست که در روایات اسلامی می خوانیم : ((کسی که حج را به طور کامل انجام دهد یخرج من ذنوبه کهیئته یوم ولدته امه !)): از گناهان خود بیرون می آید همانند روزی که از مادر متولد شده)).
آری حج برای مسلمانان یک تولد ثانوی است ، تولدی که آغازگر یک زندگی

نوین انسانی می باشد.
البته احتیاج به یاد آوری ندارد که این برکات و آثار - و آنچه بعدا به آن اشاره خواهیم کرد - نه برای کسانی است که از حج تنها به پوسته ای از آن قناعت کرده ، و مغز آن را بدور افکنده اند و نه برای آنها که حج را وسیله تفریح و سیر و سیاحت و یا تظاهر و ریا و تهیه وسائل مادی شخصی قرار داده و هرگز به روح آن واقف نشده اند سهم آنها همان است که به آن رسیده اند!
2 - بعد سیاسی حج -: به گفته یکی از بزرگان فقهای اسلام مراسم حج در عین اینکه خالصترین و عمیقترین عبادات را عرضه می کند، مؤ ثرترین وسیله برای پیشبرد اهداف سیاسی اسلام است .
روح عبادت ، توجه به خدا، و روح سیاست ، توجه به خلق خدا است ، این دو در حج آنچنان به هم آمیخته اند که تار و پود یکپارچه !.
حج عامل مؤ ثری برای وحدت صفوف مسلمانان است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 78
حج عامل مبارزه با تعصبات ملی و نژاد پرستی و محدود شدن در حصار مرزهای جغرافیائی است .
حج وسیله ای است برای شکستن سانسورها و از بین بردن خفقانهای نظامهای ظالمانه ای که در کشورهای اسلامی حکمفرما می شود.
حج وسیله ای است برای انتقال اخبار سیاسی کشورهای اسلامی از هر نقطه به نقطه دیگر، و بالاخره حج ، عامل مؤ ثری است برای شکستن زنجیرهای اسارت و استعمار و آزاد ساختن مسلمین . و به همین دلیل در آن ایام که حاکمان جبار همچون بنی امیه و بنی عباس بر سرزمینهای مقدس اسلامی حکومت می کردند و هر گونه تماس میان قشرهای مسلمان را زیر نظر می گرفتند تا هر حرکت آزادیبخش را سرکوب کنند، فرا رسیدن موسم حج دریچه ای بود به سوی آزادی و تماس قشرهای جامعه بزرگ اسلامی با یکدیگر و طرح مسائل مختلف سیاسی .
روی همین جهت امیر مؤ منان علی (علیه السلام) به هنگامی که فلسفه فرائض و عبادات را می شمرد در باره حج می گوید: الحج تقویة للدین : ((خداوند مراسم حج را برای تقویت آئین اسلام تشریع کرد)).
بی جهت نیست که یکی از سیاستمداران معروف بیگانه در گفتار پر معنی خود می گوید: ((وای به حال مسلمانان ! اگر معنی حج را نفهمند، و وای به حال دشمنانشان اگر معنی حج را درک کنند))!.
و حتی در روایات اسلامی ، حج به عنوان جهاد افراد ضعیف شمرده شده ، جهادی که حتی پیر مردان و پیر زنان ناتوان با حضور در صحنه آن می توانند شکوه و عظمت امت اسلامی را منعکس سازند، و با حلقه های تو در توی نمازگزاران تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 79

گرد خانه خدا و سر دادن آوای وحدت و تکبیر، پشت دشمنان اسلام را بلرزانند.
3 - بعد فرهنگی : ارتباط قشرهای مسلمانان در ایام حج می تواند به عنوان مؤ ثرترین عامل مبادله فرهنگی و انتقال فکرها در آید.
مخصوصا با توجه به این نکته که اجتماع شکوهمند حج ، نماینده طبیعی و واقعی همه قشرهای مسلمانان جهان است (چرا که در انتخاب افراد برای رفتن به زیارت خانه خدا هیچ عامل مصنوعی مؤ ثر نیست و زوار کعبه از میان تمام گروهها، نژادها، زبانهائی که مسلمانان به آن تکلم می کنند بر خاسته و در آنجا جمع می شوند).
لذا در روایات اسلامی می خوانیم : یکی از فوائد حج نشر اخبار و آثار رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به تمام جهان اسلامی است .
((هشام بن حکم)) که از دوستان دانشمند ((امام صادق (علیه السلام))) است می گوید: از آنحضرت در باره فلسفه حج و طواف کعبه سؤ ال کردم ، فرمود: ان الله خلق الخلق ... و امرهم بما یکون من امر الطاعة فی الدین و مصلحتهم من امر دنیاهم فجعل فیه الاجتماع من الشرق و الغرب و لیتعارفوا و لینزع کل قوم من التجارات من بلد الی بلد...، و لتعرف آثار رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و تعرف اخباره و یذکر و لا ینسی :
((خداوند این بندگان را آفرید... و فرمانهائی در طریق مصلحت دین و دنیا به آنها داد، از جمله اجتماع مردم شرق و غرب را (در آئین حج) مقرر داشت تا مسلمانان به خوبی یکدیگر را بشناسند و از حال هم آگاه شوند، و هر گروهی سرمایه های تجاری را از شهری به شهر دیگر منتقل کنند... و برای اینکه آثار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و اخبار او شناخته شود، مردم آنها را به خاطر آوردند و هرگز فراموش تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 80
نکنند)).
به همین دلیل در دورانها خفقان باری که خلفا و سلاطین جور اجازه نشر این احکام را به مسلمانان نمی دادند آنها با استفاده از این فرصت ، مشکلات خود را حل می کردند و با تماس گرفتن با ائمه هدی (علیهمالسلام) و علمای بزرگ دین پرده از چهره قوانین اسلام و سنت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر می داشتند.
از سوی دیگر، حج می تواند، مبدل به یک کنگره عظیم فرهنگی شود و اندیشمندان جهان اسلام در ایامی که در مکه هستند گرد هم آیند و افکار و ابتکارات خویش را به دیگران عرضه کنند.
اصولا یکی از بدبختیهای بزرگ این است که مرزهای کشور اسلامی سبب جدائی فرهنگی آنها شود، مسلمانان هر کشور تنها به خود بیندیشند، که در

این صورت جامعه واحد اسلامی پاره پاره و نابود می گردد، آری حج می تواند جلو این سرنوشت شوم را بگیرد.
و چه جالب می فرماید: امام صادق (علیه السلام) در ذیل همان روایت هشام بن حکم : و لو کان کل قوم انما یتکلمون علی بلادهم و ما فیها هلکوا، و خربت البلاد، و سقطت الجلب و الارباح و عمیت الاخبار... ((اگر هر قوم و ملتی تنها از کشور و بلاد خویش سخن بگویند و تنها به مسائلی که در آن است بیندیشند همگی نابود می گردند و کشورهایشان ویران می شود، منافع آنها ساقط می گردد و اخبار واقعی در پشت پرده قرار می گیرید)).
4 - بعد اقتصادی حج - بر خلاف آنچه بعضی فکر می کنند، استفاده از کنگره عظیم حج برای تقویت پایه های اقتصادی کشورهای اسلامی نه تنها

حج منافات ندارد بلکه طبق روایات اسلامی یکی از فلسفه آن را تشکیل می دهد.
چه مانعی دارد مسلمانان در آن اجتماع بزرگ ، پایه یک بازار مشترک اسلامی را بگذارند، و زمینه های مبادلاتی و تجاری را در میان خود به گونه ای فراهم سازند که نه منافعشان به جیب دشمنانشان بریزد، و نه اقتصادشان وابسته به اجانب باشد، که این دنیا پرستی نیست ، عین عبادت است و جهاد.
و لذا در همان روایت ((هشام بن حکم)) از امام صادق (علیه السلام) ضمن بیان فلسفه های حج صریحا به این موضوع اشاره شده بود که یکی از اهداف حج ، تقویت تجارت مسلمانان و تسهیل روابط اقتصادی است .
و در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) در تفسیر آیه ((لیس علیکم جناح ان تبتغوا فضلا من ربکم)) (بقره - 198) می خوانیم که فرمود: منظور از این آیه کسب روزی است فاذا احل الرجل من احرامه و قضی فلیشتر لیبع فی الموسم : ((هنگامی که انسان از احرام بیرون آید و مناسک حج را بجا آورد در همان موسم حج خرید و فروش کند (و این موضوع نه تنها گناه ندارد بلکه دارای ثواب است).
همین معنی در ذیل حدیثی که از ((امام علی بن موسی الرضا)) (علیهماالسلام) بطور مشروح در بیان فلسفه های حج وارد شده است آمده و در پایان آن می فرماید: لیشهدوا منافع لهم .
اشاره به اینکه آیه ((لیشهدوا منافع لهم)) هم منافع معنوی را شامل می شود و هم منافع مادی را که از یک نظر همه معنوی است .
کوتاه سخن اینکه این عبادت بزرگ اگر بطور صحیح و کامل مورد بهره - برداری قرار گیرد و زوار خانه خدا در آن ایام که در آن سرزمین مقدس

فعال دارند و دلهایشان آماده است از این فرصت بزرگ برای حل مشکلات گوناگون جامعه اسلامی با تشکیل کنگره های مختلف سیاسی و فرهنگی و اقتصادی استفاده کنند، این عبادت می تواند از هر نظر مشکل گشا باشد، و شاید به همین دلیل است که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: لا یزال الدین قائما ما قامت الکعبة : ((مادام که خانه کعبه بر پا است اسلام هم بر پا است)).
و نیز علی (علیه السلام) فرمود: خانه خدا را فراموش نکنید که اگر فراموش کنید هلاک خواهید شد الله الله فی بیت ربکم لا تخلوه ما بقیتم فانه ان ترک لم تناظروا: ((خدا را خدا را، در مورد خانه پروردگارتان ، هرگز آن را خالی نگذارید که اگر آن را ترک گوئید مهلت الهی از شما برداشته می شود))!.
و نیز به خاطر اهمیت این موضوع است که فصلی در روایات اسلامی تحت این عنوان گشوده شده است که اگر یکسال مسلمانان بخواهند حج را تعطیل کنند بر حکومت اسلامی واجب است که با زور آنها را به مکه بفرستند.
4 - تکلیف گوشتهای قربانی در عصر ما
از آیات فوق به خوبی این معنی استفاده می شود که هدف از قربانی کردن علاوه بر جنبه های معنوی و روحانی و تقرب به درگاه خداوند این است که گوشت آن به مصرفهای لازم برسد هم قربانی کننده از آن استفاده کند و هم قسمتی را به فقیران نیازمند برساند.
از سوی دیگر تحریم اسراف در اسلام ، چیزی نیست که بر کسی پوشیده باشد چرا که قرآن و روایات اسلامی و دلیل عقل آن را اثبات کرده است .
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 83
از مجموع این سخن چنین نتیجه می گیریم که مسلمانان مجاز نیستند گوشتهای قربانی را در سرزمین منی بر روی زمین بیندازند تا گندیده شود و یا در زیر خاکها مدفون کنند، و وجوب قربانی برای حجاج دلیل بر چنین عملی نمی تواند باشد، بلکه اگر نیازمندانی در آن روز و در آن سرزمین پیدا نشوند باید آن را به مناطق دیگر حمل کنند و به مصرف برسانند و این است مقتضای جمع میان ادله (دقت کنید).
اما متاءسفانه در عصر و زمان ما، بسیاری از مسلمانان به حکم اول عمل کرده ، و حکم دوم را به دست فراموشی سپرده اند، و هر سال ، هزاران هزار، قربانی که گوشتهای آنها می تواند نیازمندی تغذیه گروه عظیمی از محرومان را تا مدتی طولانی بر طرف گرداند در آن سرزمین مقدس به وضع بسیار زننده و نامطلوبی نابود می شود، و تاکنون بسیاری از علما و متفکران و قشرهای دیگر اسلامی در این زمینه با مقامات دولت حجاز صحبت کرده اند، و حتی داوطلب پرداخت هزینه های مؤ سساتی که برای

نگاهداری و حمل و نقل آنها لازم است شده اند، اما جمود و خشکی روحانیین وهابی از یکسو، و بی اعتنائی مقامات دولت سعودی از سوی دیگر هنوز مانع انجام این کار است .
قطع نظر از مساءله تحریم اسراف که یک امر مسلم اسلامی است ، اصولا صحنه قربانگاه در روز عید قربان در حال حاضر بقدری زننده و غیر منطقی به نظر می رسد که افراد ضعیف الایمان را به تردید در اصل این برنامه می اندازد، و به دشمنان دستاویز محکمی می دهد، بی آنکه بدانند این نتیجه ندانم کاری های روحانیون آن منطقه و نظام حاکم بر آن سرزمین است ، بنابراین حفظ عظمت اسلام و اصالت مناسک حج ، ایجاب می کند که مسلمانان جهان از همه نقاط، مقامات این کشور را تحت فشار قرار دهند تا به این وضع وحشتناک پایان دهد و حکم اسلام را اجرا کند.
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 84
و اگر در روایات اسلامی می خوانیم که بیرون بردن گوشت قربانی از سرزمین منی یا از حرم مکه ممنوع است ، این مربوط به زمانهائی بوده که مصرف کننده در آنجا به قدر کافی وجود داشته است .
لذا در روایت صحیح که در منابع معتبر از امام صادق (علیه السلام) نقل شده چنین می خوانیم : یکی از یاران امام (علیه السلام) از همین موضوع سؤ ال کرد امام فرمود: کنا نقول لا یخرج منها بشی ء لحاجة الناس الیه ، فاما الیوم فقد کثر الناس فلا باس باخراجه : ((ما سابقا دستور می دادیم که چیزی از آن را از سرزمین منی بیرون نبرند چرا که مردم به آن نیاز داشتند اما امروز چون مردم (و قربانیان آنها) فزونی یافته اند، بیرون بردن آنها بی مانع است)). الحج
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 85
آیه 29 - 30
آیه و ترجمه
ثُمَّ لْيَقْضوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ(29)
ذَلِک وَ مَن يُعَظمْ حُرُمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيرٌ لَّهُ عِندَ رَبِّهِ وَ أُحِلَّت لَكمُ الاَنْعَمُ إِلا مَا يُتْلى عَلَيْكمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْس مِنَ الاَوْثَنِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ(30)
ترجمه :
29 - بعد از آن باید آلودگیها را از خود بر طرف سازند و به نذرهای خود وفا کنند، و بر گرد خانه گرامی کعبه طواف نمایند.
30 - مناسک حج چنین است ، و هر کس برنامه های الهی را بزرگ دارد نزد پروردگارش برای او بهتر است ، و چهار پایان برای شما حلال شده مگر آنچه دستور منعش بر شما خوانده می شود، از پلیدیها یعنی از بتها اجتناب کنید و از سخن باطل و بی اساس بپرهیزید.

تفسیر:
بخش مهم دیگری از مناسک حج
در تعقیب بحثهائی که پیرامون مناسک حج در آیات پیشین گذشت ، در آیات مورد بحث به بخش دیگری از این مناسک اشاره کرده ، نخست چنین می گوید: ((بعد از آن باید آلودگیها و زوائد بدن را بر طرف سازند)) (ثم لیقضوا تفثهم).
((و به نذرهای خود وفا کنند)) (و لیوفوا نذورهم). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 86
((و طواف خانه کعبه ، خانهای که خدا آن را از گزند حوادث مصون داشته و آزاد کرده است بجا آوردند)) (و لیطوفوا بالبیت العتیق).
((تفث)) به گفته بسیاری از ارباب لغت و مفسران معروف ، به معنی چرک و کثافت و زوائد بدن همچون ناخن و موهای اضافی است و به گفته بعضی در اصل به چرکهای زیر ناخن و مانند آن گفته می شود.
گر چه بعضی از ارباب لغت منکر وجود چنین ریشهای در لغت عرب شده اند ولی گفته ای را که راغب در مفردات آورده که یک عرب بیابانی به مخاطب خود که بسیار کثیف و آلوده بود گفت : ما اتفثک و ادرنک ؟: ((چقدر کثیف و آلوده ای))؟
دلیل بر این است که این واژه عربی است و ریشه در لغت عرب دارد.
در روایات اسلامی نیز کرارا این جمله ، به گرفتن ناخن و پاکیزه کردن بدن و کنار گذاشتن احرام تفسیر شده است ، و به تعبیر دیگر این جمله اشاره به برنامه ((تقصیر)) است که از مناسک حج محسوب می شود.
در بعضی از روایات نیز به ((تراشیدن سر)) که یکی دیگر از طرق تقصیر است تفسیر شده .
در ((کنز العرفان)) از ((ابن عباس)) نقل شده که در تفسیر این آیه می گفت : ((منظور انجام تمام مناسک حج است)).
ولی هیچگونه دلیلی بر گفته ابن عباس در اینجا نداریم .
جالب اینکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که آن حضرت ، جمله ((ثم لیقضوا تفثهم)) را تفسیر به ملاقات امام کرد، و هنگامی که راوی از این مساءله توضیح خواست و اشاره به تفسیر این آیه در مورد گرفتن ناخن و مانند آن تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 87
کرد، امام (علیه السلام) فرمود: قرآن ، ظاهر و باطنی دارد)) یعنی مساءله ملاقات امام در اینجا مربوط به باطن آیه است .
این حدیث ممکن است اشاره به یک نکته لطیف باشد که زوار خانه خدا بعد از انجام مناسک حج همان گونه که آلودگی های بدن را برطرف می سازند، باید آلودگیهای روح و جان خود را با ملاقات امام (علیه السلام) و پیشوای خود بر طرف نمایند به خصوص که در بسیاری از اعصار، خلفای

جبار اجازه چنین ملاقاتی را در شرائط عادی نمی دادند، و مراسم حج بهترین فرصت برای رسیدن به این هدف بود.
و به همین مناسبت در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : تمام الحج لقاء الامام : ((تکمیل حج به آن است که انسان امام را ملاقات کند)).
در واقع هر دو تطهیر است یکی تطهیر ظاهر از چرکها و آلودگیها، و دیگری تطهیر باطن از نا آگاهی و مفاسد اخلاقی .
و اما منظور از وفای به نذر آن است که بسیاری از مردم نذر می کردند که در صورت توفیق برای حج علاوه بر مناسک حج ، قربانیهای اضافی و صدقات یا کارهای خیری انجام دهند و گاه می شد که بعد از رسیدن به مقصد نذرهای خود را به دست فراموشی می سپردند، قرآن تاءکید می کند که در وفای به نذر کوتاهی نکنند.
اما اینکه چرا کعبه را ((بیت العتیق)) گفته اند؟ با توجه به اینکه ((عتیق))

از ماده ((عتق)) به معنی آزاد شدن از بند رقیت است ممکن است از این نظر باشد که خانه کعبه از قید ملکیت بندگان آزاد است و در هیچ زمانی جز خدا مالکی نداشته است و نیز از قید سیطره جبارانی همچون ابرهه ها آزاد شده است .
یکی از معانی ((عتیق)) گرامی و گرانبها است که این مفهوم نیز در خانه کعبه به وضوح دیده می شود. دیگر از معانی ((عتیق)) قدیم است ، چنانکه راغب در مفردات می گوید: العتیق المتقدم فی الزمان او المکان او الرتبه : ((عتیق چیزی است که از نظر زمان یا مکان و یا مرتبه متقدم باشد)) این نیز روشن است که خانه کعبه قدیمیترین کانون توحید است و به گفته قرآن اولین خانهای است که برای انسانها بر پا شده (آل عمران - 96).
به هر حال هیچ مانعی ندارد که اطلاق این کلمه بر خانه خدا به ملاحظه تمام این امتیازات در آن باشد، هر چند هر یک از مفسران به بخشی از آن اشاره کرده اند و یا در روایات مختلف در هر یک به نکته ای اشاره شده است .
و اما اینکه منظور از ((طواف)) در آخرین جمله آیه فوق کدام طواف است در میان مفسران گفتگو است (می دانیم بعد از مراسم عید قربان در منی ، حجاج باید دو طواف بجا آورند که طواف اول را معمولا ((طواف زیارت)) و طواف دوم را ((طواف نساء)) می نامند).
بعضی از فقهاء و مفسران معتقدند چون لفظ آیه قید و شرطی ندارد مفهوم آن عام است و شامل طواف زیارت و طواف نساء و حتی طواف عمره هم می شود.

در حالی که بعضی دیگر عقیده دارند منظور از آن تنها ((طواف زیارت)) است که بعد از بیرون آمدن از احرام حج واجب می شود. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 89
ولی در روایات متعددی که از طرق اهلبیت (علیهمالسلام) به ما رسیده تصریح شده که منظور از آن ((طواف نساء)) است : امام صادق (علیه السلام) در تفسیر و لیوفوا نذورهم و لیطوفوا بالبیت العتیق فرمود: ((منظور طواف نساء است)).
همین معنی از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) نیز نقل شده است .
این همان طوافی است که اهل سنت آن را ((طواف وداع)) می نامند.
به هر حال تفسیر اخیر با توجه به احادیث فوق قویتر به نظر می رسد به خصوص اینکه ممکن است از جمله ((ثم لیقضوا تفثهم)) این معنی نیز استفاده شود که علاوه بر پاک کردن بدن از چرک و موهای زائد برای تکمیل آن باید از بوی خوش نیز استفاده شود، و می دانیم استفاده از بوی خوش در حج تنها بعد از طواف و سعی زیارت جائز است و طبعا در اینحال طواف دیگری جز طواف نساء بر ذمه او نمانده است (دقت کنید).
آیه بعد به عنوان یک جمع بندی اشاره به بحثهای آیات گذشته کرده می گوید: ((برنامه حج و مناسک آن چنین است که گفته شد)) ((ذلک)).
بعد برای تاءکید بر اهمیت وظائفی که بیان گردید اضافه می کند: ((و هر کس برنامه های الهی را بزرگ بشمرد و احترام آنها را حفظ کند برای او نزد پروردگارش بهتر است)) (و من یعظم حرمات الله فهو خیر له عند ربه).
روشن است که ((حرمات)) در اینجا اشاره به ((اعمال و مناسک حج)) است و ممکن است احترام خانه کعبه خصوصا و حرم مکه عموما نیز بر آن افزوده شود.
بنابراین ، تفسیر آن به خصوص ((محرمات)) یعنی آنچه از آن نهی شده به طور کلی ، یا تمام واجبات ، خلاف ظاهر آیات است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 90
ضمنا باید توجه داشت ((حرمات)) جمع ((حرمة)) در اصل به معنی چیزی است که باید احترام آن حفظ شود و در برابر آن بی حرمتی نگردد.
سپس به تناسب احکام احرام به حلال بودن چهار پایان اشاره کرده می گوید: ((چهار پایان (همچون شتر و گاو و گوسفند) بر شما حلال شده است ، مگر آنچه بر شما خوانده می شود و دستور منعش صادر خواهد گشت)) (و احلت لکم الانعام الا ما یتلی علیکم).
جمله ((الا ما یتلی علیکم)) ممکن است اشاره به تحریم صید بر محرم بوده باشد که در سوره مائده که بعدا نازل گردیده ، در آیه 95 به آن

اشاره شده است یا ایها الذین آمنوا لا تقتلوا الصید و انتم حرم : ((ای کسانی که ایمان آورده اید در حال احرام کشتار صید نکنید.
و نیز ممکن است اشاره به جملهای باشد که در ذیل آیه مورد بحث راجع به تحریم قربانیانی که برای بتها ذبح می کردند آمده است ، زیرا می دانیم حلال بودن حیوان تنها در صورتی است که به هنگام ذبح آنها نام خدا گفته شود، نه نام بتها و نه هیچ نام دیگر.
در پایان این آیه دو دستور دیگر در رابطه با مراسم حج و مبارزه با سنتهای جاهلیت بیان می کند:
نخست می گوید: ((از پلیدیها، از بتها اجتناب کنید)) (فاجتنبوا الرجس من الاوثان).
((اوثان)) جمع ((وثن)) (بر وزن کفن) به معنی سنگهائی است که مورد پرستش اقوام جاهلی قرار می گرفت ، و در اینجا اوثان توضیح کلمه رجس است که قبلا ذکر شده ، به این ترتیب می گوید: از پلیدی اجتناب کنید، بعد می گوید: پلیدی همان بتها هستند.
این نکته نیز قابل توجه است که بت پرستان عصر جاهلیت خونهای حیوانات

قربانی را بر سر و روی بتهاشان می ریختند و منظرهای بسیار زشت و پلید و تنفر آمیز پیدا می کرد که تعبیر فوق ممکن است اشاره به آن نیز باشد.
دستور دوم این است که : ((از سخن باطل و بی اساس بپرهیزید)) (و اجتنبوا قول الزور).
نکته : ^
((قول زور)) چیست ؟
بعضی از مفسران این را اشاره به کیفیت ((لبیک)) گفتن مشرکان در مراسم حج در جاهلیت دانسته اند، زیرا آنها لبیک را که آئینه تمام نمای توحید و یگانه پرستی است آنچنان تحریف کرده بودند که مشتمل بر زننده ترین تعبیرات شرک آلود شده بود، می گفتند: لبیک لا شریک لک ، الا شریکا هو لک ! تملکه و ما ملک : ((دعوتت را اجابت کردیم و به سویت آمدیم ، ای خدائی که شریکی نداری ، جز شریکی که مخصوص تو است ، تو مالک او و هر چه او در اختیار دارد هستی)).
این جمله مسلما سخنی باطل و بیهوده بوده ، و مصداق قول زور است که در اصل به معنی سخن دروغ و باطل و خارج از حد اعتدال می باشد.
با این حال ، توجه آیه به اعمال مشرکان در عصر جاهلیت در مراسم حج ، مانع از کلی بودن مفهوم آن که پرهیز از هر گونه بت در هر شکل و صورت ، و پرهیز از هر گفتار باطل به هر نوع و کیفیت است نمی باشد.
لذا در بعضی از روایات ((اوثان)) تفسیر به ((شطرنج)) (نوعی از قمار)

و ((قول زور)) تفسیر به ((خوانندگی حرام)) (غنا) و ((شهادت به باطل)) شده است که در واقع از قبیل بیان بعضی از افراد این کلی می باشد، نه به معنی انحصار مفهوم تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 92
آیه در خصوص این امور.
در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : روزی حضرت برخاست و در میان مردم خطبه خواند و در ضمن آن فرمود: ایها الناس عدلت شهادة الزور بالشرک بالله ، ثم قراء فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور: ((ای مردم شهادت به باطل همطراز شرک با خدا است)) سپس این آیه را تلاوت فرمود: فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور.
این حدیث نیز اشاره به وسعت مفهوم این آیه است . الحج
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 93
آیه 31 - 33
آیه و ترجمه
حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَیرَ مُشرِکِینَ بِهِ وَ مَن یُشرِک بِاللَّهِ فَکَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السمَاءِ فَتَخْطفُهُ الطیرُ أَوْ تَهْوِی بِهِ الرِّیحُ فی مَکانٍ سحِیقٍ(31)
ذَلِک وَ مَن یُعَظمْ شعَئرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَی الْقُلُوبِ(32)
لَکمْ فِیهَا مَنَفِعُ إِلی أَجَلٍ مُّسمًّی ثُمَّ محِلُّهَا إِلی الْبَیْتِ الْعَتِیقِ(33)
ترجمه :
31 - (برنامه و مناسک حج را انجام دهید) در حالی که همگی خالص برای خدا باشید و هیچگونه شریکی برای او قائل نشوید، و هر کس شریکی برای خدا قرار دهد گوئی از آسمان سقوط کرده و پرندگان (در وسط هوا) او را می ربایند، و یا تندباد او را به مکان دوری پرتاب می کند!.
32 - (اینگونه است مناسک حج) و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد این کار نشانه تقوای دلهاست .
33 - در حیوانات قربانی منافعی برای شما تا زمان معین (روز ذبح آنها) است ، سپس محل آن خانه کعبه آن خانه قدیمی و گرامی است (اگر قربانی برای عمره مفرده باشد در سرزمین مکه و اگر برای حج باشد در منی نزدیکی مکه محل ذبح آن خواهد بود) تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 94
تفسیر:
تعظیم شعائر الهی نشانه تقوای دلها است
از آنجا که در آخرین آیات بحث گذشته تاءکید روی مساءله توحید و اجتناب از هر گونه بت و بت پرستی شده بود، آیات مورد بحث نیز همین مساءله مهم را دنبال کرده می گوید:
((مراسم حج و گفتن لبیک را در حالی انجام دهید که قصد و برنامه شما خالص برای خدا باشد، و هیچگونه شرکی در آن راه نیابد)) (حنفاء لله غیر

مشرکین به).
((حنفاء)) جمع ((حنیف)) به معنی کسی است که از گمراهی و انحراف به استقامت و اعتدال تمایل پیدا کند، و به تعبیر دیگر بر صراط مستقیم گام بر دارد (زیرا ((حنف)) - بر وزن صدف - به معنی تمایل است ، و تمایل از هر گونه انحراف نتیجه اش قرار گرفتن بر صراط مستقیم است).
و به این ترتیب آیه فوق مساءله اخلاص و قصد قربت را به عنوان محرک اصلی در حج و عبادات به طور کلی یادآور می شود، چرا که روح عبادت همان اخلاص است و اخلاص در صورتی است که هیچگونه انگیزه غیر خدائی و شرک در آن نباشد.
در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم در پاسخ سؤ ال از تفسیر حنیف فرمود: هی الفطرة التی فطر الناس علیها، لا تبدیل لخلق الله قال فطرهم الله علی المعرفة : ((حنیف آن فطرت الهی است که مردم را بر آن آفریده و دگرگونی در آفرینش خدا نیست سپس فرمود: خدا توحید را در سرشت انسانها قرار داده است)). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 95
تفسیری که در این روایت وارد شده در واقع اشاره به ریشه اصلی اخلاص یعنی فطرت توحیدی است ، که قصد قربت و محرک الهی نیز از آن سرچشمه می گیرید.
سپس ترسیم بسیار گویا و زنده ای از وضع حال مشرکان و سقوط و بدبختی و نابودی آنها می کند و چنین می گوید: کسی که شریک برای خدا قرار دهد گوئی از آسمان به زمین سقوط کرده ، و در این میان پرندگان (مردار خوار) او را در وسط زمین و آسمان می ربایند (و هر قطعه از گوشت او در منقار پرنده مرده خواری می افتد) و یا (اگر از چنگال آنها به سلامت بگذرد) تندباد او را به مکان دوری پرتاب می کند)) (و من یشرک بالله فکانما خر من السماء فتخطفه الطیر او تهوی به الریح فی مکان سحیق .
در حقیقت آسمان کنایه از ((توحید)) است و شرک سبب سقوط از این آسمان می گردد، طبیعی است در این آسمان ستارگان می درخشند و ماه و خورشید می تابند و خوشا به حال کسی که اگر در این آسمان همچون آفتاب و ماه نیست لااقل همانند ستاره درخشانی است اما هنگامی که انسان از این علو و رفعت سقوط کند گرفتار یکی از دو سرنوشت دردناک می شود: یا در وسط راه قبل از آنکه به زمین سقوط کند طعمه پرندگان لاشخور می گردد، و به تعبیر دیگر با از دست دادن این پایگاه مطمئن در چنگال هوا و هوسهای سرکش گرفتار می شود که هر یک از آنها بخشی از هستی او را می ربایند و نابود می کنند.
و یا اگر از دست آنها جان به سلامت ببرد به دست طوفان مرگباری می افتد که او را در گوشه ای دور دست آنچنان بر زمین می کوبد که بدنش

متلاشی و تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 96
هر ذره ای از آن به نقطه ای پرتاب می شود و این طوفان گویا کنایه از شیطان است که در کمین نشسته !.
مسلما کسی که از آسمان سقوط می کند، قدرت تصمیم گیری را از دست می دهد، با سرعت و شتابی که هر لحظه فزونی می گیرید به سوی نیستی پیش می رود و سرانجام محو و نابود می گردد.
آری کسی که پایگاه آسمان توحید را از دست داد دیگر نمی تواند زمام سرنوشت خود را به دست گیرد، و هر چه در این مسیر جلوتر می رود شتابش در سقوط فزونی می یابد و سرانجام تمام سرمایه های انسانی خود را از دست خواهد داد.
راستی تشبیهی گویاتر و زنده تر از این تشبیه برای شرک پیدا نمی شود.
این نکته نیز قابل توجه است که امروز ثابت شده که انسان در حال سقوط آزاد هیچگونه وزنی ندارد، و لذا برای تمرین حالت بی وزنی برای مسافران فضائی از سقوط آزاد استفاده می کنند، حالت اضطراب فوق العاده ای که انسان در لحظات سقوط پیدا می کند به علت همین مساءله بی وزنی است .

آری کسی که از ایمان به سوی شرک روی می آورد و تکیه گاه مستقر و ثابت خود را از دست می دهد گرفتار چنین حالت بی وزنی در درون روح و جان خود می شود، و به دنبال آن اضطراب فوق العاده ای بر وجود او حاکم می گردد.
آیه بعد بار دیگر یک جمع بندی روی مسائل حج و تعظیم شعائر الهی کرده می گوید: ((مطلب چنین است که گفته شد)) (ذلک).
((و هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد و به نشانه های آئین خدا و پرچمهای اطاعت او، احترام بگذارد این از تقوای دلها است)) (و من یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب).
((شعائر)) جمع ((شعره)) به معنی علامت و نشانه است ، بنابراین

الله)) به معنی ((نشانه های پروردگار)) است که شامل سر فصلهای آئین الهی و برنامه های کلی و آنچه در نخستین برخورد با این آئین چشمگیر است و از جمله مناسک حج می باشد که انسان را به یاد خدا می اندازد.
گر چه بدون شک ((مناسک حج)) از جمله شعائری است که در این آیه مقصود بوده است ، مخصوصا مساءله قربانی که در آیه 36 همین سوره صریحا جزء شعائر محسوب گردیده جزء آن است ولی روشن است که با این حال عمومیت مفهوم آیه نسبت به تمام شعائر اسلامی به قوت خود باقی است و هیچگونه دلیلی بر تخصیص آن به خصوص قربانی یا همه مناسک حج وجود ندارد، بخصوص اینکه قرآن در مورد قربانی حج با ذکر کلمه ((من)) که برای ((تبعیض)) است این حقیقت را گوشزد کرده که قربانی یکی از آن شعائر است ، همانگونه که در مورد ((صفا و مروه)) نیز در آیه 158 سوره بقره می خوانیم که ((آنهم از شعائر الهی است)) (ان الصفا و المروة من شعائر الله).
کوتاه سخن اینکه تمام آنچه در برنامه های دینی وارد شده و انسان را به یاد خدا و عظمت آئین او می اندازد شعائر الهی است و بزرگداشت آن نشانه تقوای دلها است .
این نکته نیز قابل توجه است که منظور از ((بزرگداشت)) - آنچنان که بعضی از مفسران ظاهر بین گفته اند - بزرگی جسمانی قربانی و مانند آن نیست ، بلکه حقیقت تعظیم آن است که مقام و موقعیت این شعائر را در افکار و اذهان و ظاهر و باطن بالا ببرند و آنچه درخور احترام و عظمت آنها است به جای آورند.
ارتباط این عمل با تقوای دلها نیز روشن است ، زیرا علاوه بر اینکه تعظیم جزء عناوین قصدیه است ، بسیار می شود که افراد متظاهر یا منافق تظاهر به تعظیم شعائر می کنند، ولی چون از تقوای قلب آنها سرچشمه

نمی گیرد بی ارزش است تعظیم و بزرگداشت حقیقی از آن کسانی است که تقوای دل دارند. و می دانیم تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 98
تقوا و روح پرهیزگاری و احساس مسؤ لیت در برابر فرمانهای الهی چیزی است که کانون آن قلب و روح آدمی است ، و از آنجا است که به جسم سرایت می کند، لذا می توان گفت که احترام و بزرگداشت شعائر الهی از نشانه های تقوای دل است .
در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که اشاره به سینه مبارک خود کرد و فرمود التقوی هاهنا: ((حقیقت تقوا اینجا است))! (تفسیر قرطبی جلد 7 صفحه 4448).
از بعضی از روایات چنین استفاده می شود که گروهی از مسلمانان عقیده داشتند هنگامی که شتری یا یکی دیگر از چهار پایان به عنوان قربانی تعیین می شد و از راههای دور و نزدیک آن را با خود به سوی احرامگاه ، و از آنجا به سوی سرزمین مکه می آوردند، نباید بر آن مرکب سوار شد، و نباید شیر آن را بدوشند و از آن استفاده کنند، و به کلی آن را از خود جدا می پنداشتند، قرآن این تفکر خرافی را نفی کرده ، می گوید:((از برای شما در این حیوانات قربانی منافع و سودهائی است تا زمان معین (یعنی تا روز ذبح آنها) فرا رسد)) (لکم فیها منافع الی اجل مسمی).
در حدیثی می خوانیم که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در طریق مکه از کنار مردی عبور کرد که با نهایت زحمت گام برمی داشت در حالی که شتری همراه داشت و کسی بر آن سوار نبود، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ارکبها: ((سوار بر آن شو))! تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 99
عرض کرد یا رسول الله انها هدی !: ((ای پیامبر خدا این قربانی است))! فرمود: ارکبها ویلک !: ((وای بر تو می گویم سوار شو))!.
در روایات متعددی که از طرق اهلبیت رسیده نیز روی همین مطلب تاءکید شده است از جمله ((ابو بصیر)) از ((امام صادق)) (علیه السلام) نقل می کند که در تفسیر آیه فوق فرمود: ان احتاج الی ظهرها رکبها، من غیر ان یعنف علیها و ان کان لها لبن حلبها حلابا لا ینهکها: ((اگر نیاز به سواری دارد بر آن سوار شود، ولی آن حیوان را به زحمت نیفکند، و اگر شیر دارد شیرش را بدوشد، اما برای دوشیدن شیر آن را در فشار قرار ندهد)).
در واقع دستور فوق دستوری است معتدل و حد وسط در میان دو کار افراطی و خارج از رویه ، از یکسو بعضی احترام حیوانات قربانی را اصلا نگاه نمی داشتند و گاه قبل از محل آنها را ذبح کرده و از گوشتشان استفاده می نمودند که در آیه 2 سوره مائده از آن نهی شده (لا تحلوا شعائر الله و لا الشهر الحرام و لا الهدی و لا القلائد).
و از سوی دیگر بعضی آنچنان راه افراط را پیش می گرفتند که به مجرد

اینکه نام قربانی بر حیوان گذارده می شد نه از شیر آن استفاده می کردند و نه بر آن سوار می شدند، هر چند از راه دور به سوی مکه می آمدند که در آیه مورد بحث این معنی مجاز شمرده شده است .
تنها ایرادی که ممکن است بر تفسیر فوق گرفته شود این است که در آیات گذشته سخن از حیوانات قربانی در میان نبود، چگونه ضمیر به آن باز می گردد؟
اما با توجه به اینکه حیوانات قربانی مسلما یکی از مصداقهای شعائر الله است که در آیه قبل به آن اشاره شده و بعدا نیز خواهد آمد پاسخ این ایراد

می شود.
به هر حال در پایان آیه در مورد سرانجام کار قربانی چنین می گوید: ((سپس محل آن خانه کعبه ، آن خانه قدیمی و گرامی است)) (ثم محلها الی البیت العتیق).
و به این ترتیب مادام که حیوانات مخصوص قربانی به محل قربانگاه نرسیده اند می توان از آنها بهره گرفت و پس از وصول به قربانگاه باید وظیفه قربانی کردن را درباره آنها انجام داد.
البته طبق آنچه فقها بر اساس مدارک اسلامی گفته اند، اگر قربانی مربوط به حج باشد در سرزمین ((منی)) باید ذبح شود، و اگر برای ((عمره مفرده)) باشد در سرزمین ((مکه))، و از آنجا که آیات مورد بحث از مراسم حج سخن می گوید باید ((بیت العتیق)) (خانه کعبه) در اینجا به معنی وسیع کلمه باشد تا اطراف مکه (منی) را نیز شامل گردد (دقت کنید). الحج

آیه 34 - 35
آیه و ترجمه
وَ لِکلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسِکاً لِّیَذْکُرُوا اسمَ اللَّهِ عَلی مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِیمَةِ الاَنْعَمِ فَإِلَهُکمْ إِلَهٌ وَحِدٌ فَلَهُ أَسلِمُوا وَ بَشرِ الْمُخْبِتِینَ(34)
الَّذِینَ إِذَا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَت قُلُوبُهُمْ وَ الصبرِینَ عَلی مَا أَصابهُمْ وَ الْمُقِیمِی الصلَوةِ وَ ممَّا رَزَقْنَهُمْ یُنفِقُونَ(35)
ترجمه :
34 - برای هر امتی قربانگاهی قرار دادیم تا نام خدا را (به هنگام قربانی) بر چهار پایانی که به آنها روزی داده ایم ببرند، و خدای شما معبود واحدی است در برابر فرمان او تسلیم شوید و بشارت ده متواضعان و تسلیم شوندگان را.
35 - همانها که وقتی نام خدا برده می شود دلهایشان مملو از خوف پروردگار می گردد و آنها که در برابر مصائبی که به آنان می رسد شکیبا و

استوارند و آنها که نماز را بر پا می دارند و از آنچه روزیشان داده ایم انفاق می کنند.
تفسیر:
مخبتان را بشارت ده
در ارتباط با آیات گذشته و از جمله دستور قربانی ممکن است این سؤ ال پیش آید که این چگونه عبادتی است که در اسلام تشریع شده که برای خدا و برای جلب رضای او حیوانات را قربانی کنند مگر خداوند نیاز به قربانی دارد؟ و آیا این کار در ادیان دیگر نیز بوده است یا مخصوص مشرکان بوده ؟
قرآن برای روشن ساختن این مطلب در نخستین آیه مورد بحث می گوید:
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 102
این منحصر به شما نیست که مراسم ذبح و قربانی برای خدا دارید ((ما برای هر امتی قربانگاهی قرار دادیم تا نام خدا را بر چهار پایانی که به آنها روزی داده ایم ببرند)) (و لکل امة جعلنا منسکا لیذکروا اسم الله علی ما رزقهم من بهیمة الانعام).
((راغب)) در مفردات می گوید: ((نسک)) به معنی ((عبادت)) و ((ناسک)) به معنی ((عابد)) است ، و مناسک حج یعنی مواقفی که این عبادت در آنجا انجام می شود، یا به معنی خود این اعمال است .
ولی طبق گفته ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) و ((ابوالفتوح رازی)) در ((روح الجنان)) منسک (بر وزن منصب) طبق احتمالی به معنی خصوص قربانی کردن از میان عبادات است .
بنابراین منسک هر چند مفهوم عامی دارد که عبادات دیگر مخصوصا مراسم حج را شامل می شود ولی در آیه مورد بحث به قرینه ((لیذکروا اسم الله ...)) (تا نام خدا را بر آن ببرند) به معنی خصوص قربانی است .
به هر حال مساءله ((قربانی)) همیشه سؤ ال انگیز بوده است ، البته این سؤ الات بیشتر به خاطر مسائل خرافی پیش می آمد که با این عبادت آمیخته شده ، مانند قربانی کردن مشرکان برای بتها با برنامه های خاصی که داشتند، ولی ذبح حیوان به نام خدا و برای جلب رضای او که سمبلی برای آمادگی انسان برای فداکاری و قربانی شدن در راه او است ، سپس استفاده کردن از گوشت آن برای اطعام فقراء و مانند آن امری است منطقی و کاملا قابل درک .
ولذا در پایان آیه می فرماید: ((خدای شما معبود واحدی است)) (و برنامه او هم برنامه واحدی است) (فالهکم اله واحد).
اکنون که چنین است در برابر فرمان او تسلیم شوید (فله اسلموا). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 103
((و بشارت ده متواضعان در برابر فرمانهای پروردگار را)) (و بشر

المخبتین).
سپس در آیه بعد صفات ((مخبتین)) (تواضع کنندگان) را در چهار قسمت که دو قسمت جنبه معنوی و روانی دارد و دو قسمت جنبه جسمانی توضیح می دهد: نخست می گوید: ((آنها کسانی هستند که وقتی نام خدا برده می شود دلهایشان مملو از خوف پروردگار می گردد)) (الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم).
نه اینکه از غضب او بی جهت بترسند، و نه اینکه در رحمت او شک و تردید داشته باشند، بلکه این ترس به خاطر مسؤ لیتهائی است که بر دوش داشتند و شاید در انجام آن کوتاهی کرده اند، این ترس به خاطر درک مقام با عظمت خدا است که انسان در مقابل عظمت خائف می گردد.
دیگر اینکه ((آنها در برابر حوادث دردناکی که در زندگیشان رخ می دهد صبر و شکیبائی پیش می گیرند)) (و الصابرین علی ما اصابهم).
عظمت حادثه هر قدر زیاد و ناراحتی آن هر قدر سنگین باشد در برابر آن زانو نمی زنند، خونسردی خود را از دست نمی دهند، از میدان فرار نمی کنند، ماءیوس نمی شوند، لب به کفران نمی گشایند و خلاصه ایستادگی می کنند و پیش می روند و پیروز می شوند. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 104
سوم و چهارم اینکه آنها نماز را بر پا می دارند و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند (و المقیمی الصلوة و مما رزقناهم ینفقون). از یکسو ارتباطشان با خالق جهان محکم است و از سوی دیگر پیوندشان با خلق خدا مستحکم . و از این توضیح به خوبی روشن می شود که مساءله اخبات و تسلیم و تواضع که از صفات ویژه مؤ منان است تنها جنبه درونی ندارد بلکه باید آثار آن در همه اعمال ظاهر و آشکار شود. الحج
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 105
آیه 36 - 38
آیه و ترجمه
وَ الْبُدْنَ جَعَلْنَهَا لَکم مِّن شعَئرِ اللَّهِ لَکمْ فِیهَا خَیرٌ فَاذْکُرُوا اسمَ اللَّهِ عَلَیهَا صوَاف فَإِذَا وَجَبَت جُنُوبهَا فَکلُوا مِنهَا وَ أَطعِمُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْترَّ کَذَلِک سخَّرْنَهَا لَکمْ لَعَلَّکُمْ تَشکُرُونَ(36)
لَن یَنَالَ اللَّهَ لحُومُهَا وَ لا دِمَاؤُهَا وَ لَکن یَنَالُهُ التَّقْوَی مِنکُمْ کَذَلِک سخَّرَهَا لَکمْ لِتُکَبرُوا اللَّهَ عَلی مَا هَدَاشْ وَ بَشرِ الْمُحْسِنِینَ(37)
إِنَّ اللَّهَ یُدَفِعُ عَنِ الَّذِینَ ءَامَنُوا إِنَّ اللَّهَ لا یحِب کلَّ خَوَّانٍ کَفُورٍ(38)
ترجمه :
36 - و شترهای چاق و فربه را برای شما از شعائر الهی قرار دادیم در آنها برای شما خیر و برکت است ، نام خدا را (هنگام قربانی کردن آنها) در حالی که به صف ایستاده اند ببرید، هنگامی که پهلویشان آرام گرفت (و

جان دادند) از گوشت آنها تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 106
بخورید و مستمندان قانع و فقیران معترض را نیز از آن اطعام کنید، اینگونه ما آنها را مسخرتان ساختیم تا شکر خدا را بجا آورید.
37 - هرگز نه گوشتها و نه خونهای آنها به خدا نمی رسد، آنچه به او می رسد تقوا و پرهیزگاری شماست !، اینگونه خداوند آنها را مسخر شما ساخته تا او را به خاطر هدایتتان بزرگ بشمرید و بشارت ده نیکوکاران را.
38 - خداوند از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند، خداوند هیچ خیانتکار کفران کننده ای را دوست ندارد.
تفسیر:
قربانی برای چیست ؟
باز در آیات مورد بحث سخن از مراسم حج و شعائر الهی و مساءله قربانی است ، نخست می گوید: ((شترهای چاق و فربه را برای شما از شعائر الهی قرار دادیم (و البدن جعلناها لکم من شعائر الله).
آنها از یکسو به شما تعلق دارند، و از سوی دیگر از شعائر و نشانه های خداوند در این عبادت بزرگ هستند، چرا که قربانی حج یکی از مظاهر روشن این عبادت است که به فلسفه آن سابقا اشاره کرده ایم .
((بدن)) (بر وزن قدس) جمع بدنة (بر وزن عجله) به معنی شتر بزرگ و چاق و گوشت دار است ، و از آنجا که چنین حیوانی برای مراسم قربانی و اطعام فقرا و نیازمندان مناسبتر است مخصوصا روی آن تکیه شده ، وگرنه می دانیم چاق بودن حیوان قربانی از شرائط الزامی نیست . همین مقدار کافی است که لاغر نبوده باشد.
سپس اضافه می کند ((برای شما در چنین حیواناتی خیر و برکت است)) (لکم فیها خیر).
از یکسو از گوشت آنها استفاده می کنید و دیگران را اطعام می نمائید و از سوی دیگر به خاطر این ایثار و گذشت و عبادت پروردگار از نتائج معنوی آن تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 107
بهره مند خواهید شد و به پیشگاه او تقرب می جوئید.
سپس کیفیت قربانی کردن را در یک جمله کوتاه چنین بیان می کند: ((نام خدا را به هنگام قربانی کردن آنها در حالی که به صف ایستاده اند ببرید))) (فاذکروا اسم الله علیها صواف).
بدون شک ذکر نام خدا به هنگام ذبح حیوانات یا نحر کردن شتر کیفیت خاصی ندارد و هرگونه نام خدا را ببرند کافی است چنانکه ظاهر آیه همان است ولی در بعضی از روایات ذکر مخصوصی در اینجا ذکر شده که در واقع بیان فرد کامل است ، مفسران از ابن عباس آن را نقل کرده اند: الله اکبر، لا اله الا الله و الله اکبر، اللهم منک و لک .
اما در روایتی از امام صادق (علیه السلام) جمله های رساتری نقل شده

است فرمود: ((هنگامی که قربانی را خریدی آن را رو به قبله کن و به هنگام ذبح یا نحر بگو: وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا مسلما و ما انا من المشرکین ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا من المسلمین ، اللهم منک و لک بسم الله و بالله و الله اکبر، اللهم تقبل منی .
واژه ((صواف)) جمع ((صافه)) به معنی ((صف کشیده)) است و به طوری که در روایات وارد شده منظور این است که دو دست شتر قربانی را از مچ تا زانو در حالی که ایستاده باشد با هم ببندند تا به هنگام نحر زیاد تکان به خود ندهد و فرار نکند.
طبیعی است هنگامی که مقداری خون از تن او می رود دستهایش سست

می شود و به روی زمین می خوابد، و لذا در ذیل آیه می فرماید: هنگامی که پهلوی آن آرام گرفت (کنایه از جان دادن است) از آن بخورید و فقیر قانع وسائل معترض را نیز اطعام کنید (فاذا وجبت جنوبها فکلوا منها و اطعموا القانع و المعتر).
فرق میان ((قانع)) و ((معتر)) این است که قانع به کسی می گویند که اگر چیزی به او بدهند قناعت می کند و راضی و خشنود می شود و اعتراض و ایراد و خشمی ندارد اما معتر کسی است که به سراغ تو می آید و سؤ ال و تقاضا می کند و ای بسا به آنچه می دهی راضی نشود و اعتراض کند.
((قانع)) از ماده ((قناعت)) و ((معتر)) از ماده ((عر)) (بر وزن ((شر)) و بر وزن ((حر))) در اصل به معنی بیماری جرب است که عارض بر پوست بدن انسان می شود. سپس به سؤ ال کننده ای که به سراغ انسان می آید و تقاضای کمک می کند (و ای بسا زبان به اعتراض می گشاید) ((معتر)) گفته شده است . مقدم داشتن ((قانع)) بر ((معتر)) نشانه این است که آن دسته از محرومانی که عفیف النفس و خویشتن دارند باید بیشتر مورد توجه قرار گیرند.
این نکته نیز قابل توجه است که جمله ((کلوا منها)) (از آن بخورید) ظاهر در این است که واجب است ((حجاج)) چیزی از قربانی خود را نیز بخورند، و شاید این برای رعایت مساوات میان آنها و مستمندان است .
و بالاخره آیه را چنین پایان می دهد: ((اینگونه ما آنها را مسخر شما ساختیم تا شکر خدا را بجا آورید)) (کذلک سخرناها لکم لعلکم تشکرون).
و راستی این عجیب است حیوانی با آن بزرگی و قدرت و زور آنچنان تسلیم است که اجازه می دهد کودکی پاهای او را محکم ببندد، و او را نحر کند (طریقه نحر کردن این است که کاردی در گودی گردن او فرو می برند خونریزی شروع می شود و حیوان به زودی جان می دهد).

گاهی خداوند برای نشان دادن اهمیت این تسخیر، فرمان اطاعت و تسلیم

را از این حیوانات بر می دارد و دیده ایم یک شتر خشمگین و عصبانی که در حال عادی کودک خردسال مهار او را می کشید تبدیل به موجود خطرناکی می شود که چندین انسان نیرومند از عهده او بر نمی آیند.
آیه بعد در واقع پاسخی است به این سؤ ال که خدا چه نیازی به قربانی دارد؟ و اصولا فلسفه قربانی کردن چیست ؟ مگر این کار نفعی به حال خدا دارد می فرماید: ((گوشتها و خونهای این قربانیان هرگز به خدا نمی رسد)) (لن ینال الله لحومها و لا دمائها).
اصولا خدا نیازی به گوشت قربانی ندارد، او نه جسم است و نه نیازمند، او وجودی است کامل و بی انتها از هر جهت .
((بلکه آنچه به خدا می رسد تقوا و پرهیزکاری و پاکی اعمال شما بندگان است)) (و لکن یناله التقوی منکم).
به تعبیر دیگر: هدف آن است که شما با پیمودن مدارج تقوا در مسیر یک انسان کامل قرار گیرید و روز به روز به خدا نزدیکتر شوید، همه عبادات کلاسهای تربیت است برای شما انسانها، قربانی درس ایثار و فداکاری و گذشت و آمادگی برای شهادت در راه خدا به شما می آموزد، و درس کمک به نیازمندان و مستمندان .
این تعبیر که خون آنها نیز به خدا نمی رسد با اینکه خون قابل استفاده نیست ظاهرا اشاره به اعمال زشت اعراب جاهلی است که هرگاه حیوانی را قربانی می کردند خون آن را بر سر بتها و گاه بر در و دیوار کعبه می پاشیدند، و بعضی از مسلمانان ناآگاه بی میل نبودند که در این برنامه خرافی از آنها تبعیت کنند، آیه فوق نازل شد و آنها را نهی کرد.
متاءسفانه هنوز این رسم جاهلی در بعضی از مناطق وجود دارد که هر گاه

قربانی به خاطر ساختن خانه ای می کنند خون آن را بر سقف و دیوار آن خانه می پاشند، و حتی در ساختمان بعضی از مساجد نیز این عمل زشت و خرافی را که مایه آلودگی مسجد است انجام می دهند که باید مسلمانان بیدار شدیدا با آن مبارزه کنند.
سپس بار دیگر به نعمت تسخیر حیوانات اشاره کرده می گوید: ((این گونه خداوند چارپایان را مسخر شما کرد تا خدا را به خاطر اینکه شما را هدایت کرده بزرگ بشمرید و تکبیر گوئید)) (کذلک سخرها لکم لتکبروا الله علی ما هداکم).
هدف نهائی این است که به عظمت خدا آشنا شوید، همان خدائی که شما را در مسیر تشریع و تکوین ، هدایت کرده از یکسو مناسک حج و آئین اطاعت و بندگی را به شما آموخت و از سوی دیگر این حیوانات بزرگ و

نیرومند را مطیع فرمان شما ساخت ، تا از آنها در راه اطاعت خدا، قربانی کردن ، نیکی به نیازمندان و همچنین تاءمین زندگی خود استفاده کنید.
و لذا در پایان آیه می گوید: ((بشارت ده نیکوکاران را)) (و بشر المحسنین).
آنها که از این نعمتهای الهی در طریق اطاعت او بهره می گیرند و وظائف خود را به نیکوترین وجه انجام می دهند و مخصوصا از انفاق در راه خدا کوتاهی نمی کنند.
این نیکوکاران نه تنها به دیگران نیکی می کنند که نسبت به خویشتن هم بهترین خدمت را انجام می دهند.
و از آنجا که مقاومت در برابر خرافات مشرکان که در آیات قبل به آن اشاره شد ممکن است آتش خشم این گروه متعصب و لجوج را برانگیزد و سبب درگیریهای کوچک و بزرگ شود خداوند در آخرین آیه مورد بحث مؤ منان را به کمک خود تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 111
دلگرم ساخته می گوید: ((خداوند از کسانی که ایمان آورده اند دفاع می کند)) (ان الله یدافع عن الذین آمنوا).
بگذار طوائف و قبائل عرب و یهود و نصارا و مشرکان شبه جزیره دست به دست هم بدهند تا مؤ منان را تحت فشار قرار داده و به گمان خود نابود کنند، ولی خداوند وعده دفاع از آنها را داده است ، وعده بقای اسلام تا دامنه قیامت !.
این وعده الهی مخصوص مؤ منان عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در برابر مشرکان نبود، حکمی است جاری و ساری در تمام اعصار و قرون ، مهم آن است که ما مصداق الذین آمنوا باشیم که دفاع الهی به دنبال آن حتمی است و تخلف ناپذیر، آری خدا از مؤ منان دفاع می کند.
و در پایان آیه موضع مشرکان و هم مسلکان آنها را در پیشگاه خدا با این عبارت روشن می سازد ((خداوند هیچ خیانتکار کفران کننده ای را دوست ندارد))! (ان الله لا یحب کل خوان کفور).
همانها که برای خدا شریک قرار دادند، و حتی به هنگام گفتن لبیک تصریح به نام بتها نمودند، و به این ترتیب خیانتشان مسجل است ، همچنین با بردن نام بتها بر قربانیها و فراموش کردن نام خدا کفران نعمتهای الهی نمودند با این حال چگونه ممکن است خداوند این خائنان کفران کننده را دوست دارد؟. الحج
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 112
آیه 39 - 41
آیه و ترجمه
أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقَتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلی نَصرِهِمْ لَقَدِیرٌ(39)
الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِن دِیَرِهِم بِغَیر حَق إلا أَن یَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْ لا دَفْعُ اللَّهِ

النَّاس بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَهُدِّمَت صَوَمِعٌ وَ بِيَعٌ وَ صلَوَتٌ وَ مَسجِدُ يُذْكرُ فِيهَا اسمُ اللَّهِ كثِيراً وَ لَيَنصرَنَّ اللَّهُ مَن يَنصرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِىٌّ عَزِيزٌ(40)
الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّهُمْ فى الاَرْضِ أَقَامُوا الصلَوةَ وَ ءَاتَوُا الزَّكوةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ وَ للَّهِ عَقِبَةُ الاُمُورِ(41)
ترجمه :
39 - به آنها که جنگ بر آنان تحمیل شده اجازه جهاد داده شده است ، چرا که مورد ستم قرار گرفته اند و خدا قادر بر نصرت آنها است .
40 - همانها که به ناحق از خانه و لانه خود بدون هیچ دلیلی اخراج شدند جز اینکه می گفتند تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 113
پروردگار ما الله است ، و اگر خداوند بعضی از آنها را بوسیله بعضی دیگر دفع نکند دیرها و صومعه ها و معابد یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود ویران می گردد و خداوند کسانی را که او را یاری کنند (و از آئینش دفاع نمایند) یاری می کند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است .
41 - یاران خدا کسانی هستند که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را بر پا می دارند و زکات را ادا می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند و پایان همه کارها از آن خدا است .
تفسیر:
نخستین فرمان جهاد
در بعضی از روایات می خوانیم هنگامی که مسلمانان در مکه بودند مشرکان پیوسته آنها را آزار می دادند، و مرتبا مسلمانان کتک خورده با سرهای شکسته خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می رسیدند و شکایت می کردند (و تقاضای اذن جهاد داشتند) اما پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آنها می فرمود: صبر کنید، هنوز دستور جهاد به من داده نشده تا اینکه هجرت شروع شد و مسلمین از مکه به مدینه آمدند، خداوند آیه فوق را که متضمن اذن جهاد است نازل کرد و این نخستین آیه ای است که در باره جهاد نازل شده .
گر چه در میان مفسران در اینکه این آیه آغاز دستور جهاد بوده باشد گفتگو است ، بعضی آن را نخستین آیه جهاد می دانند در حالی که بعضی دیگر آیه قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم ... (بقره - 190) را نخستین آیه می دانند و بعضی دیگر ان الله اشتری من المؤ منین انفسهم و اموالهم ... (توبه - 111) را نخستین می شمرند.
ولی لحن آیه ، تناسب بیشتری برای این موضوع دارد، چرا که تعبیر ((اذن)) تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 114
صریحا در آن آمده ، و در آن دو آیه دیگر نیامده است و به عبارت دیگر تعبیر این آیه منحصر به فرد است .

به هر حال با توجه به آنچه در آخرین آیات گذشته ذکر شد که خداوند وعده دفاع از مؤ منان را داده ، پیوند آیات مورد بحث با آن روشن می شود.
در این آیات نخست می گوید: ((خداوند به کسانی که جنگ از طرف دشمنان بر آنها تحمیل شده اجازه جهاد داده است ، چرا که آنها مورد ستم قرار گرفته اند)) (اذن للذین یقاتلون بانهم ظلموا).
سپس این اجازه را با وعده پیروزی از سوی خداوند قادر متعال تکمیل کرده می فرماید: ((و خدا قدرت بر یاری کردن آنها دارد)) (و ان الله علی نصرهم لقدیر).
این عبارت که متضمن وعده کمک الهی است با تعبیر به ((توانائی خدا)) ممکن است اشاره به این نکته باشد که این قدرت الهی وقتی به یاری شما می آید که خود نیز به مقدار توانائیتان کسب قدرت و آمادگی دفاع کنید تا گمان نکنند که آنها می توانند در خانه های خود بنشینند و منتظر یاری پروردگار باشند.
به تعبیر دیگر شما باید آنچه در توان دارید در این عالم اسباب به کار گیرید و در آنجا که قدرت شما پایان می گیرد در انتظار یاری خدا باشید، و این همان برنامه ای بود که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در تمام مبارزاتش به کار می گرفت و پیروز می شد.
سپس توضیح بیشتری درباره این ستمدیدگانی که اذن دفاع به آنها داده شده است می دهد، و منطق اسلام را در زمینه این بخش از جهاد روشنتر می سازد می گوید: ((همان کسانی که به ناحق از خانه و لانه خود اخراج شدند)) (الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 115
((تنها گناهشان این بود که می گفتند پروردگار ما خداوند یکتا است))! (الا ان یقولوا ربنا الله).
بدیهی است اقرار به توحید و یگانگی خدا افتخار است نه گناه ، این اقرار چیزی نبود که به مشرکان حق دهد آنها را از خانه و زندگیشان بیرون کنند و مجبور به هجرت از مکه به مدینه سازند، بلکه این تعبیر لطیفی است که برای محکوم کردن طرف در این گونه موارد گفته می شود. فی المثل به شخصی که در برابر خدمت و نعمت ناسپاسی کرده می گوئیم : گناه ما این بود که به تو خدمت کردیم ، این کنایه ای است از بیخبری طرف که در برابر خدمت ، کیفر گناه داده است .
سپس به یکی از فلسفه های تشریع جهاد اینچنین بازگو می کند: ((اگر خداوند از مؤ منان دفاع نکند، و از طریق اذن جهاد بعضی را به وسیله بعضی دفع ننماید، دیرها و صومعه ها و معبدهای یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود ویران می گردد)) (و لو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و صلوات و مساجد یذکر فیها

اسم الله کثیرا).
آری اگر افراد با ایمان و غیور دست روی دست بگذارند و تماشاچی فعالیتهای ویرانگرانه طاغوتها و مستکبران و افراد بی ایمان و ستمگر باشند و آنها میدان را خالی ببینند اثری از معابد و مراکز عبادت الهی نخواهند گذارد، چرا که معبدها جای بیداری است ، و محراب میدان مبارزه و جنگ است ، و مسجد در برابر خودکامگان سنگر است ، و اصولا هر گونه دعوت به خدا پرستی بر ضد جبارانی است که می خواهند مردم همچون خدا آنها را بپرستند! و لذا اگر آنها فرصت پیدا کنند تمام این مراکز را با خاک یکسان خواهند کرد. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 116
این یکی از اهداف تشریع جهاد و اذن در مقاتله و جنگ است .
در اینکه میان ((صوامع)) و ((بیع)) و ((صلوات)) و ((مساجد)) چه تفاوتی است مفسران بیانات گوناگونی دارند، اما آنچه صحیحتر به نظر می رسد این است که :
((صوامع)) جمع ((صومعه)) به معنی مکانی است که معمولا در بیرون شهرها و دور از جمعیت برای تارکان دنیا و زهاد و عباد ساخته می شد که در فارسی به آن ((دیر)) گویند (باید توجه داشت صومعه در اصل به معنی بنائی است که قسمت بالای آن بهم پیوسته است ، و ظاهرا اشاره به گلدسته های چهار پهلوئی بوده که راهبان برای صومعه خود درست می کردند).
((بیع)) جمع ((بیعة)) به معنی ((معبد نصارا)) است که ((کنیسه)) یا ((کلیسا)) نیز به آن گفته می شود.
((صلوات)) جمع ((صلوة)) به معنی ((معبد یهود)) است ، و بعضی آن را معرب ((صلوثا)) می دانند که در لغت عبرانی به معنی نماز خانه است .
و ((مساجد)) جمع ((مسجد)) معبد مسلمین است .
بنابراین ((صوامع)) و ((بیع)) گر چه هر دو متعلق به نصارا است ولی یکی از این دو نام معبد عمومی است و دیگری نام مرکز تارکان دنیا، بعضی نیز ((بیع)) را لفظ مشترکی دانسته اند که هم بر معابد یهود گفته می شود و هم بر معابد مسیحیان .
ضمنا جمله یذکروا اسم الله فیها کثیرا (نام خدا در آن بسیار برده می شود) ظاهرا توصیفی است برای خصوص مساجد، چرا که مساجد مسلمین با توجه به نمازهای پنجگانه که در تمام ایام سال در آن انجام می گیرید پررونقترین مراکز عبادت در جهان است ، در حالی که بسیاری از معابد دیگر تنها یک روز در هفته و یا روزهائی در سال مورد بهره برداری قرار می گیرد.
و در پایان آیه بار دیگر وعده نصرت الهی را تکرار و تاءکید کرده می گوید:
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 117

((به طور مسلم خداوند کسانی که او را یاری کنند و از آئین و مراکز عبادتش دفاع نمایند یاری می کند)) (و لینصرن الله من ینصره).
و بدون شک این وعده خدا انجام شدنی است چرا که ((او قوی و قادر و غیر قابل شکست است)) (ان الله لقوی عزیز).
تا مدافعان خط توحید تصور نکنند در این میدان مبارزه حق و باطل ، و در برابر انبوه عظیم دشمنان سر سخت تنها و بدون تکیه گاهند.
و از پرتو همین وعده الهی بود که مدافعان راه خدا در میدانهای جنگ با دشمنان با اینکه در بسیاری از صحنه ها از نظر نفرات و ساز و برگ جنگی در اقلیت بودند بر آنها پیروز می شدند، آنچنان پیروزی که جز از طریق نصرت و یاری الهی قابل تفسیر و توجیه نبود.
و آخرین آیه که تفسیری است در مورد یاران خدا که در آیه قبل وعده یاری به آنها داده شده است چنین می گوید: ((آنها کسانی هستند که هر گاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را بر پا می دارند و زکات را ادا می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند)) (الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و آتوا الزکاة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر).
آنها هرگز پس از پیروزی ، همچون خودکامگان و جباران ، به عیش و نوش و لهو و لعب نمی پردازند، و در غرور و مستی فرو نمی روند، بلکه پیروزیها و موفقیتها را نردبانی برای ساختن خویش و جامعه قرار می دهند آنها پس از قدرت یافتن تبدیل به یک طاغوت جدید نمی شوند، ارتباطشان با خدا محکم و با خلق خدا نیز مستحکم است چرا که صلوة (نماز) سمبل پیوند با خالق است ، و زکات رمزی برای پیوند با خلق ، و امر به معروف و نهی از منکر پایه های اساسی ساختن یک جامعه سالم محسوب می شود و همین چهار صفت برای معرفی این افراد کافی است تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 118
و در سایه آن سایر عبادات و اعمال صالح و ویژگیهای یک جامعه با ایمان و پیشرفته فراهم است .
باید توجه داشت که ((مکنا)) از ماده ((تمکین))، و ((تمکین)) به معنی فراهم ساختن وسائل و ابزار کار است ، اعم از آلات و ادوات لازم یا علم و آگاهی کافی و توان و نیروی جسمی و فکری .
((معروف)) به معنی کارهای خوب و حق است ، و منکر به معنی زشت و باطل ، چرا که اولی برای هر انسان پاک سرشتی شناخته شده ، و دومی ناشناس است ، و به تعبیر دیگر اولی هماهنگ با فطرت انسانی است و دومی ناهماهنگ .
و در پایان آیه می فرماید: ((و پایان همه کارها از آن خدا است)) (و لله عاقبة الامور).
یعنی همانگونه که آغاز هر قدرت و پیروزی از ناحیه خدا می باشد سرانجام

نیز تمام اینها به او باز می گردد که ((انا لله و انا الیه راجعون)).
نکته ها:
1 - فلسفه تشریع جهاد
گر چه در گذشته پیرامون این مساءله مهم بحث بسیار کرده ایم ولی با توجه به اینکه احتمالا آیات مورد بحث ، نخستین آیاتی است که اجازه جهاد را برای مسلمانان صادر کرده است ، و محتوای آن اشاره ای به فلسفه
این حکم دارد، تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 119
تذکر مجددی در این زمینه لازم به نظر می رسد.
در این آیات به دو قسمت مهم از فلسفه های جهاد اشاره شده است :
نخست جهاد ((مظلوم)) در برابر ((ظالم و ستمگر)) که حق مسلم طبیعی و فطری و عقلی او است که تن به ظلم ندهد، برخیزد و فریاد کند، و دست به اسلحه برد، ظالم را بر سر جای خود بنشاند و دست آلوده او را از حقوق خود کوتاه سازد.
دیگر جهاد در برابر طاغوتهائی است که قصد محو نام خدا را از دلها و ویران ساختن معابدی که مرکز بیداری افکار است دارند.
در برابر این گروه نیز باید بپاخواست تا نتوانند یاد الهی را از خاطره ها محو کنند، مردم را تخدیر نموده ، بنده و برده خویش سازند.
این نکته نیز قابل توجه است که ویران کردن معابد و مساجد، تنها به این نیست که با وسائل تخریب به جان آنها بیفتند و آنها را در هم بکوبند، بلکه ممکن است از طرق غیر مستقیم وارد شوند و آنقدر سرگرمیهای ناسالم فراهم سازند و یا تبلیغات سوء کنند که توده مردم را از معابد و مساجد، منحرف نمایند و به این ترتیب آنها را عملا به ویرانه ای تبدیل کنند.
بنابراین آنها که می گویند: چرا اسلام اجازه داده است که مسلمانان با توسل به زور و نبرد مسلحانه ، مقاصد خود را پیش ببرند؟ چرا با توسل به منطق هدفهای اسلامی پیاده نمی شود؟ پاسخشان از آنچه در بالا گفتیم به خوبی روشن می شود.
آیا در برابر ظالم بیدادگری که مردم را به جرم گفتن ((لا اله الا الله)) از خانه و کاشانه شان آواره می سازد، و هستی آنها را تملک می کند و پایبند به هیچ قانون و منطقی نیست می توان با حرف حساب ایستاد؟!.
آیا در برابر چنین دیوانگان بی منطق جز با زبان اسلحه می توان سخن گفت ؟.
این درست به این می ماند که بگویند چرا شما با اسرائیل غاصب بر سر
یک تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 120
میز نمی نشینید و مذاکره نمی کنید؟ همان اسرائیلی که تمام قوانین بین المللی و اخطارها و تصویبنامه های سازمانهای جهانی را که مورد اتفاق تمام ملتها است ، و تمام قوانین بشری و دینی را زیر پا گذاشته است ، آیا

چنین کسی منطق و مذاکره می فهمد؟!
اسرائیلی که هزاران هزار کودک بی گناه و پیر زنان و پیر مردان و حتی بیماران بیمارستانها در زیر بمبهای آتشزایش ، قطعه قطعه شده و سوخته اند، کسی است که باید از در منطق با او وارد شد؟
همچنین کسانی که وجود یک معبد و مسجد را که سبب آگاهی و حرکت توده های مردم است مزاحم منافع نامشروع خود می بینند و به هر قیمتی بتوانند در هدم و محو آن می کوشند، اشخاصی هستند که باید از طرق مسالمت آمیز با آنها وارد بحث شد؟
به هر حال اگر مسائل ذهنی را کنار بگذاریم و به واقعیات موجود در جوامع انسانی بنگریم یقین خواهیم کرد که در بعضی از موارد چاره ای جز توسل به اسلحه و زور نیست و این هم از ناتوانی منطق نیست بلکه عدم آمادگی جباران برای پذیرش منطق صحیح است ، بدون شک هر جا منطق مؤ ثر افتد حق تقدم با آن است .
2 - خداوند به چه کسانی وعده یاری داده است ؟
این تصور اشتباه است که وعده پیروزی و یاری خدا و دفاع از مؤ منان که در آیات فوق و سایر آیات قرآن آمده است خارج از سنت آفرینش و قوانین حیات می باشد، چنین نیست ، این وعده را خداوند تنها به کسانی داده است که تمام نیروهای خود را بسیج کنند، و با همه توان به میدان آیند، و لذا در تعبیر آیات فوق می خوانیم : ((لو لا دفع الله الناس بعضهم ببعض)) بنابراین دفع ظالمان را خدا تنها با نیروهای غیبی و قدرت صاعقه و زلزله (جز در موارد استثنائی) نمی کند، بلکه به وسیله تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 121
مؤ منان راستین دفع شر آنها را می نماید، تنها چنین کسانی را زیر پوشش حمایت خود قرار می دهد.
بنابراین وعده های الهی نه تنها نباید سبب سستی و برداشتن بار مسؤ لیت از دوش شود بلکه باید موجب تحرک بیشتر و فعالیت دامنه دارتر گردد، و البته در این صورت پیروزی از ناحیه خدا تضمین شده است .
و نیز یاد آوری می شود که این گروه از مؤ منان تنها قبل از پیروزی به در خانه خدا نمی روند، بلکه بعد از پیروزی هم به مقتضای الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة ... نیز رابطه خود را با او همچنان محکم می دارند، و پیروزی بر دشمن را وسیله ای برای نشر حق و عدالت و فضیلت قرار می دهند.
در بعضی از روایات اسلامی آیه فوق به حضرت مهدی (علیه السلام) و یارانش ، یا آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به طور عموم تفسیر شده است ، چنانکه از حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه ((الذین ان مکناهم فی الارض ...)) فرمود: این آیه تا آخر از آن

((آل محمد و مهدی و یاران او)) است یملکهم الله مشارق الارض و مغاربها، و یظهر الدین ، و یمیت الله به و باصحابه البدع و الباطل ، کما امات الشقاة الحق ، حتی لا یری این الظلم ، و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر:
((خداوند شرق و غرب زمین را در سیطره حکومت آنها قرار می دهد، آئینش را آشکار می سازد، و به وسیله مهدی (علیه السلام) و یارانش ، بدعت و باطل را نابود می کند آنچنان که تبهکاران حق را نابود کرده بودند، و آنچنان می شود که بر صفحه زمین ، اثری از ظلم دیده نمی شود (چرا که) آنها امر به معروف و نهی از منکر می کنند))
در این زمینه احادیث دیگری نیز وارد شده است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 122
اما همانگونه که بارها گفته ایم این احادیث بیان کننده مصداقهای روشن و آشکار است و مانع عمومیت مفهوم آیه نیست ، بنابراین مفهوم گسترده آیه همه افراد با ایمان و مجاهد و مبارزه را شامل می شود.
3 - ((محسنین))، ((مخبتین)) و ((یاوران الله))
در آیات فوق و آیات قبل از آن گاه دستور می دهد به ((محسنین)) (نیکوکاران) بشارت ده ، و بعد آنها را به عنوان کسانی که ایمان آورده اند و خیانت و کفران نمی کنند، معرفی می نماید.
و گاه سخن از مخبتین (متواضعان) به میان آورده ، و آنها را به عنوان کسانی که به هنگام یاد خدا، دلهایشان ترسان می شود و در برابر مصائب ، صابر و شکیبا و برپادارنده نماز و انفاق کننده از همه مواهب هستند تفسیر می نماید.
و سرانجام ویژگیهای ((یاران الله)) را این می شمرد که به هنگام پیروزی راه طغیان پیش نمی گیرند، نماز را بر پا می دارند و زکات را ادا می کنند و امر به معروف و نهی از منکر دارند.
جمع بندی این آیات نشان می دهد که مؤ منان راستین که دارای همه این ویژگیها هستند، از یکسو از نظر اعتقاد و احساس مسئولیت بسیار نیرومند، و از سوی دیگر از نظر عمل در جنبه های ارتباط با خالق و خلق و مبارزه با فساد قوی و پر استقامتند. الحج
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 123
آیه 42 - 45
آیه و ترجمه
وَ إِن یُکَذِّبُوک فَقَدْ کذَّبَت قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ ثَمُودُ(42)
وَ قَوْمُ إِبْرَهِیمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ(43)
وَ أَصحَب مَدْیَنَ وَ کُذِّب مُوسی فَأَمْلَیْت لِلْکفِرِینَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَکَیْف کانَ نَکِیرِ(44)

فَكَاَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَهَا وَ هِىَ ظالِمَةٌ فَهِىَ خَاوِيَةٌ عَلى عُرُوشِهَا وَ بِئرٍ مُّعَطلَةٍ وَ قَصرٍ مَّشِيدٍ(45)
ترجمه :
42 - اگر ترا تکذیب کنند (امر تازه ای نیست) پیش از آنها قوم نوح و عاد و ثمود (پیامبرانشان را) تکذیب کردند.
43 - و همچنین قوم ابراهیم و قوم لوط.
44 - و اصحاب مدین (قوم شعیب) و نیز (فرعونیان) موسی را تکذیب کردند، اما من به آنها مهلت دادم سپس آنها را گرفتم ، دیدی چگونه عمل آنها را شدیداانکار کردم ؟ (و چگونه به آنها پاسخ گفتم).
45 - چه بسیار از شهرها و آبادیها که آنها را نابود و هلاک کردیم در حالی که ستمگر بودند به گونه ای که بر سقفهای خود فرو ریختند (نخست سقفها ویران گشت و بعد تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 124
دیوارها به روی سقفها!) و چه بسیار چاه پر آب که بی صاحب ماند و چه بسیار قصرهای محکم و مرتفع !
تفسیر:
بئر معطله و قصر مشید!
از آنجا که در آیات گذشته سخن از مشکلات طاقت فرسائی بود که دشمنان اسلام برای مؤ منان فراهم ساخته بودند، آنها را اذیت و آزار می کردند و از خانه و کاشانه شان به جرم یکتاپرستی آواره می ساختند لذا دستور جهاد در برابر آنها صادر شد.
در آیات مورد بحث از یکسو دلداری به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان می دهد و از سوی دیگر عاقبت شوم کافران را روشن می سازد.
نخست می گوید: ((اگر تو را تکذیب کنند غمگین مباش ، چرا که پیش از آنها قوم نوح و عاد و ثمود، پیامبرانشان را تکذیب کردند)) (و ان یکذبوک فقد کذبت قبلهم قوم نوح و عاد و ثمود).
((و همچنین قوم ابراهیم و قوم لوط، این دو پیامبر بزرگ را تکذیب نمودند)) (و قوم ابراهیم و قوم لوط).
و نیز ((مردم سرزمین مدین ، به تکذیب شعیب برخاستند، و موسی از سوی فرعون و فرعونیان تکذیب شد)) (و اصحاب مدین و کذب موسی).
همانگونه که این مخالفتها و تکذیبها موجب سستی این پیامبران بزرگ در دعوتشان به سوی توحید و حق و عدالت نگشت ، مسلما در روح پاک و پر استقامت تو نیز اثر نخواهد گذارد.
ولی این کافران کور دل تصور نکنند برای همیشه می توانند به این برنامه های تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 125
ننگین ادامه دهند: ((من در گذشته به کافران مهلت دادم ، تا امتحان خود

را کاملا بدهند، و بر آنها اتمام حجت شود، و غرق ناز و نعمت گردند، سپس آنها را زیر ضربات مجازات گرفتم)) (فامليت للكافرين ثم اخذتهم).
((دیدی چگونه من شدیدا عملشان را انکار کردم و زشتی آن را نشان دادم)) (فكيف كان نكير).
نعمتهای آنها را گرفتم و نقمت و بدبختی به آنها دادم ، حیاتشان را گرفتم و مرگ در عوض آن دادم .
در آخرین آیه مورد بحث ، چگونگی مجازات خدا را که در جمله قبل سر بسته بود به طور گسترده بیان شده است ، می فرماید: ((چه بسیار شهرها و آبادیها که ما آنها را هلاک کردیم در حالی که ظالم و ستمگر بودند)) (و كاين من قرية اهلكناها و هى ظالمة).
((آنها بر سقفهای خود فرو ریختند)) (فهى خاوية على عروشها).
یعنی شدت حادثه به قدری بود که نخست سقفها فرو ریختند و بعد دیوارها بروی سقفها!.
((و چه بسیار چاههای پر آبی که صاحبانش نابود و آبهایش در زمین فرو رفته بود و معطل و بی مصرف ماندند، نه کسی از آنها آبی می کشد و نه تشنه ای از آن سیراب می گردد)) (و بئر معطلة).
((و چه بسیار قصرهای پرشکوه و کاخهای سر به آسمان کشیده و به صورت زیبا گچ کاری شده ویران گشتند)) و صاحبانش به دیار عدم شتافتند (و قصر مشيد). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 126
و به این ترتیب هم مساکن پر زرق و برق و مستحکم آنها بی صاحب ماند و هم آبهائی که مایه آبادی زمینهایشان بود.
نکته :
جالب اینکه در روایاتی که از طرق اهلبیت (علیهمالسلام) به ما رسیده جمله ((و بئر معطلة)) به علما و دانشمندانی که در جامعه تنها مانده اند و کسی از علومشان بهره نمی گیرد تفسیر شده است !.
از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در تفسیر جمله ((و بئر معطله و قصر مشید)) می خوانیم : البئر المعطلة الامام الصامت ، و القصر المشيد الامام الناطق : ((چاه معطل که از آن بهره نمی گیرند، امام خاموش ، و قصر محکم سر برافراشته امام ناطق است)).
نظیر همین مضمون از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده است .
این تفسیر در حقیقت نوعی از تشبیه است (همانگونه که حضرت مهدی (علیه السلام) و عدالت عالمگیر او در روایات به ((ماء معین)) ((آب جاری)) تشبیه شده است) یعنی هنگامی که امام در مسند حکومت قرار گیرد همچون قصر رفیع محکمی است که از دور و نزدیک دیده ها را به خود جلب می کند و پناهگاهی برای همگان است ، اما هنگامی که از مسند حکومت دور گردد و مردم اطراف او را خالی کرده ، نااهلان بجای او

بنشینند به چاه پر آبی می ماند که به دست فراموشی سپرده شود، نه تشنه کامان از آن بهره می گیرند و نه درختان و گیاهان با آن پرورش می یابند. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 127
و در همین زمینه شاعر عرب چه جالب سروده است :
بئر معطلة و قصر مشرف
مثل لال محمد مستطرف
فالقصر مجدهم الذی لا یرتقی
و البئر علمهم الذی لا ینزف((چاه متروک و قصر برافراشته مثال زیبائی برای آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است .
((قصر))، مجد و عظمت آنها است که کسی به آن نمی رسد، و ((چاه))، علم و دانش آنها است که هرگز پایان نمی گیرد)). الحج
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 128
آیه 46 - 48
آیه و ترجمه
أَ فَلَمْ یَسِیرُوا فی الاَرْضِ فَتَکُونَ لهُمْ قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ بهَا أَوْ ءَاذَانٌ یَسمَعُونَ بهَا فَإِنهَا لا تَعْمَی الاَبْصرُ وَ لَکِن تَعْمَی الْقُلُوب الَّتی فی الصدُورِ(46)
وَ یَستَعْجِلُونَک بِالْعَذَابِ وَ لَن یخْلِف اللَّهُ وَعْدَهُ وَ إِنَّ یَوْماً عِندَ رَبِّک کَأَلْفِ سنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ(47)
وَ کَأَیِّن مِّن قَرْیَةٍ أَمْلَیْت لهَا وَ هِیَ ظالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتهَا وَ إِلیَّ الْمَصِیرُ(48)
ترجمه :
46 - آیا آنها سیر در زمین نکردند تا دلهائی داشته باشند که با آن حقیقت را درک کنند یا گوشهای شنوائی که ندای حق را بشنوند چرا که چشمهای ظاهر نابینا نمی شود بلکه دلهائی که در سینه ها جای دارد بینائی را از دست می دهد!.
47 - آنها با عجله از تو تقاضای عذاب می کنند، در حالی که خداوند هرگز از وعده خود تخلف نخواهد کرد، و یک روز نزد پروردگار تو همانند هزار سال از سالهائی است که شما می شمرید.
48 - و چه بسیار شهرها و آبادیها که به آنها مهلت دادم در حالی که ستمگر بودند (اما از این مهلت برای اصلاح خویش استفاده نکردند) سپس آنها را گرفتم ، و همه به سوی من باز می گیردند. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 129
تفسیر:
سیر در ارض و بیداری دلها
از آنجا که در آیات گذشته ، سخن از اقوام ظالم و ستمگری بود که خداوند آنها را به کیفر اعمالشان رسانید و شهر و دیارشان را ویران ساخت ، در نخستین آیه مورد بحث به عنوان تاءکید روی این مساءله می گوید: ((آیا

آنها سیر در زمین نکردند تا دلهائی داشته باشند که با آن حقیقت را درک کنند؟ یا گوشهای شنوائی که ندای حق را بشنوند)) (افلم یسیروا فی الارض فتکون لهم قلوب یعقلون بها او اذان یسمعون بها).
آری ویرانه های کاخهای ستمگران و مساکن ویران شده جباران و دنیا پرستان که روزی در اوج قدرت می زیستند، هر یک در عین خاموشی هزار زبان دارند و با هر زبانی هزاران نکته می گویند.
این ویرانه ها، کتابهای گویا و زندهای است از سرگذشت این اقوام ، از نتائج اعمال و رفتارشان و از برنامه های ننگین و کیفر شومشان .
این زمینهای خاموش ، و آثاری که در این ویرانه ها به چشم می خورد، چنان نغمه های شورانگیزی در جان انسان می دمند که گاه مطالعه یکی از آنها به اندازه مطالعه یک کتاب قطور به انسان درس می دهد، و با توجه به تکرار تاریخ که اصل اساسی زندگی انسانها است آینده را در برابرش مجسم می کنند آری مطالعه آثار گذشتگان گوش را شنوا، چشم را بینا می سازد.
و به همین دلیل در بسیاری از آیات قرآن ، دستور جهانگردی داده شده است ، اما جهانگردی الهی و اخلاقی که دل عبرت بین از دیده بیرون آید و ایوان مدائن و قصرهای فراعنه را آئینه عبرت بداند، گاهی از راه دجله سری به مدائن زند و گاه سیلابی از اشک همچون دجله بر خاک مدائن جاری سازد.
از دندانه های قصرهای ویران شده شاهان جبار پندهائی نو نو بشنود، و از

درون این ذرات خاک این نغمه را به گوش جان دریابد که ((گامی دو سه بر، ما نه ، اشکی دو سه هم بفشان))!.
سپس برای اینکه حقیقت این سخن آشکارتر گردد، قرآن می گوید: چه بسیارند کسانی که ظاهرا چشم بینا و گوش شنوا دارند اما در واقع کوران و کرانند، ((چرا که چشمهای ظاهر نابینا نمی شود، بلکه دلهائی که در سینه ها جای دارد، بینائی را از دست می دهد)) (فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور).
در حقیقت آنها که چشم ظاهری خویش را از دست می دهند، کور و نابینا نیستند و گاه روشندلانی هستند از همه آگاهتر، نابینایان واقعی کسانی هستند که چشم قلبشان کور شده و حقیقت را درک نمی کنند!.
لذا در روایتی از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم شر العمی ، عمی القلب : ((بدترین نابینائی نابینائی دل است))!.
و اعمی العمی عمی القلب : ((نابینائی ترین نابینائی ها نابینائی دل است)).
و در روایت دیگری که در کتاب غوالی اللئالی آمده ، می خوانیم : پیامبر

(صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: اذا اراد الله بعبد خیرا فتح عین قلبه فیشاهد بها ما کان غائبا عنه : ((هنگامی که خدا بخواهد در حق بندهای نیکی کند چشمان قلب او را می گشاید تا چیزهائی را که از او پنهان بود مشاهده کند)).
اما این سؤ ال که چگونه نسبت درک حقایق به قلبها که در سینه ها قرار دارد داده شده است با اینکه می دانیم قلب جز تلمبه ای برای گردش خون نیست ، در تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 131
جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه 7 سوره ((بقره)) مشروحا به آن پاسخ داده ایم و خلاصه و فشرده اش این است .
یکی از معانی قلب ، عقل است و یکی از معانی صدر، ذات و سرشت انسان .
بعلاوه قلب ، مظهر عواطف است و هر گاه برقی از عواطف و ادراکهائی که مایه حرکت و جنبش است در روح انسان آشکار شود، نخستین اثرش در همین قلب جسمانی ، ظاهر می گردد، ضربان قلب دگرگون می شود، خون با سرعت به تمام ذرات بدن انسان می رسد، و نشاط و نیروی تازه ای به آن می بخشد، بنابراین اگر پدیده های روحی به قلب نسبت داده می شود بخاطر آن است که نخستین مظهر آن در بدن انسان قلب او است (دقت کنید).
جالب توجه اینکه مجموعه ادراکات انسان در آیه فوق به ((قلب)) (عقل) و ((آذان)) (گوشها) نسبت داده شده است ، اشاره به اینکه برای درک حقایق دو راه بیشتر وجود ندارد یا باید انسان از درون جانش جوششی داشته باشد و مسائل را شخصا تحلیل کند و به نتیجه لازم برسد، و یا گوش به سخن ناصحان مشفق ، هادیان راه و پیامبران الله و مردان حق بدهد و یا از هر دو راه به حقایق برسد.
دومین آیه مورد بحث ، چهره دیگری از جهالت و بیخبری کوردلان بی ایمان را ترسیم می کند، می گوید: ((آنها با عجله از تو تقاضای عذاب می کنند و می گویند اگر راست می گوئی پس چرا مجازات الهی دامان ما را نمی گیرد))؟! (و یستعجلونک بالعذاب).
در پاسخ به آنها بگو زیاد عجله نکنید: ((خداوند هرگز از وعده خود تخلف نخواهد کرد))! (و لن یخلف الله وعده). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 132
عجله کسی می کند که بترسد فرصت از دستش برود و امکاناتش پایان گیرد، اما خدائی که از ازل تا ابد بر همه چیز قادر بوده و هست ، عجله برای او مطرح نیست و همیشه قادر بر انجام وعده های خود می باشد.
برای او یکساعت و یکروز و یکسال ، فرق نمی کند: ((چرا که یک روز در نزد پروردگار تو همانند هزار سال از سالهائی است که شما می شمرید)) (و ان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون).

بنابراین آنها چه از روی حقیقت و چه از روی استهزاء و مسخره ، این سخن را تکرار کنند و بگویند ((چرا عذاب خدا بر سر ما نازل نمی شود))؟! باید بدانند عذاب در انتظار آنها است ، و دیر یا زود به سراغشان می آید، و اگر مهلتی داده شود فرصتی است برای بیداری و تجدید نظر، ولی آنها باید توجه کنند که بعد از نزول عذاب درهای توبه و بازگشت به کلی بسته می شود و راهی به سوی نجات نیست .
در مورد جمله ان یوما عند ربک کالف سنة مما تعدون ، علاوه بر تفسیر بالا (یکسان بودن یک روز و هزار سال در برابر قدرت خدا،) تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند.
از جمله اینکه : ممکن است شما برای انجام دادن کاری یکهزار سال وقت لازم داشته باشید اما خداوند در یکروز (بلکه کمتر) آن را انجام می دهد، بنابراین مجازات او مقدمات زیادی نمی خواهد.
دیگر اینکه یک روز از ایام آخرت ، همانند یکهزار سال در دنیا است (و پاداش و کیفرش نیز به همین نسبت افزایش می یابد) لذا در روایتی می خوانیم : ((ان الفقراء یدخلون الجنة قبل الاغنیاء نصف یوم ، خمسماة عام : تهیدستان قبل از ثروتمندان به نصف روز - پانصد سال - وارد بهشت می شوند))!. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 133
در آخرین آیه بار دیگر روی همان مساءله ای که در چند آیه قبل تکیه شده بود تاءکید می کند و به کافران لجوج اینچنین هشدار می دهد: ((چه بسیار شهرها و آبادیها که به آنها مهلت دادم در حالی که ستمگر بودند (مهلت دادم تا اینکه بیدار شوند و هنگامی که بیدار نشدند باز هم مهلت دادم تا در ناز و نعمت فرو روند) اما ناگهان آنها را زیر ضربات مجازات گرفتم)) (و کاین من قریة املیت لها و هی ظالمة ثم اخذتها).
آنها نیز مثل شما از دیر شدن عذاب ، شکایت داشتند و مسخره می کردند و آن را دلیل بر بطلان وعده پیامبران می گرفتند، ولی سرانجام گرفتار شدند و هر چه فریاد کشیدند، فریادشان به جائی نرسید.
آری ، ((همه به سوی من باز می گردند)) و تمام خطوط به خدا منتهی می شود و همه این اموال و ثروتها می ماند و وارث همه او است (و الی المصیر). الحج
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 134
آیه 49 - 51
آیه و ترجمه
قُلْ یَأَیهَا النَّاس إِنَّمَا أَنَا لَکمْ نَذِیرٌ مُّبِینٌ(49)
فَالَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ لهُم مَّغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ(50)
وَ الَّذِینَ سعَوْا فی ءَایَتِنَا مُعَجِزِینَ أُولَئک أَصحَب الْجَحِیمِ(51)
ترجمه :

49 - بگو ای مردم من برای شما بیم دهنده آشکاری هستم .
50 - آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آمرزش و روزی پر ارزشی برای آنها است .
51 - و آنها که (برای تخریب و محو) آیات ما تلاش کردند و چنین می پنداشتند که می توانند بر اراده حتمی ما غالب شوند اصحاب دوزخند.
تفسیر:
رزق کریم
از آنجا که در آیات گذشته سخن از تعجیل کافران در عذاب الهی بود و این مساءله ای است که تنها به مشیت ذات پاک خداوند مربوط می شود و حتی پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را در آن اختیاری نیست ، نخستین آیه مورد بحث چنین می گوید: ((بگو ای مردم ! من تنها برای شما انذار کننده آشکاری هستم))(قل یا ایها الناس انما انا لکم نذیر مبین).
اما اینکه در صورت سرپیچی و تخلف از فرمان الهی ، کیفر و عذابش دیر یا زود دامان شما را بگیرد، این مربوط به من نیست . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 135
بدون شک پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هم انذار کننده است ، و هم بشارت دهند، ولی تکیه کردن بر روی انذار در اینجا و عدم ذکر بشارت به خاطر تناسب با مخاطبین مورد بحث است که آنها افراد بی ایمان و لجوجی بودند که حتی مجازات الهی را به باد استهزاء می گرفتند.
اما در دو آیه بعد چهره ای از مساءله بشارت و چهره ای از انذار را ترسیم می کند و از آنجا که همواره رحمت واسعه خدا بر عذاب و کیفرش پیشی دارد نخست از بشارت ، سخن می گوید: ((کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آمرزش خدا و روزی پر ارزشی در انتظار آنها است)) (فالذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و رزق کریم).
نخست با آب آمرزش و مغفرت الهی شستشو داده و پاک می شوند، خاطری آسوده و وجدانی آرام از این ناحیه پیدا می کنند.
سپس مشمول انواع الطاف و نعمتهای ارزشمند او می گردند.
((رزق کریم)) (با توجه به اینکه کریم به معنی هر موجود شریف و پر ارزش است) مفهوم وسیعی دارد که تمام نعمتهای گرانبهای معنوی و مادی را شامل می شود.
آری خدای کریم در آن سرای کریم ، انواع نعمتهای کریم را به بنده های مؤ من و صالحش ارزانی می دارد.
راغب در کتاب ((مفردات)) می گوید: ((کرم)) معمولا به امور نیک و پر ارزشی گفته می شود که بسیار قابل توجه است ، بنابراین به نیکیهای کوچک کرم گفته نمی شود.
و اگر بعضی ((رزق کریم)) را به معنی روزی مستمر و بی عیب و نقص ،

و بعضی به معنی روزی شایسته ، تفسیر کرده اند همه در آن معنی جامع و کلی که اشیاء تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 136
پر ارزش و قابل توجه است جمع می شود.
و در آیه بعد اضافه می کند: ((اما کسانی که برای تخریب و محو آیات الهی کوشش کردند و چنین می پنداشتند که می توانند بر اراده حتمی پروردگار غالب شوند، آنها اصحاب دوزخند)) (و الذین سعوا فی ایاتنا معاجزین اولئک اصحاب الجحیم).
حجیم از ماده ((جحم)) (بر وزن شرم) به معنی شدت برافروختگی آتش است و به شدت غضب نیز گفته می شود، بنابراین جحیم به معنی جائی است که آتش شعله ور و برافروخته ای دارد و اشاره به دوزخ است .
الحج
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 137
آیه 52 - 54
آیه و ترجمه
وَ مَا أَرْسلْنَا مِن قَبْلِک مِن رَّسولٍ وَ لا نَبىٍ إِلا إِذَا تَمَنى أَلْقَى الشيْطنُ فى أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسخُ اللَّهُ مَا يُلْقِى الشيْطنُ ثُمَّ يحْكَمُ اللَّهُ ءَايَتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ(52)
لِّيَجْعَلَ مَا يُلْقِى الشيْطنُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فى قُلُوبهِم مَّرَضٌ وَ الْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ الظلِمِينَ لَفِى شِقَاقٍ بَعِيدٍ(53)
وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّک فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِت لَهُ قُلُوبُهُمْ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِلى صِرَطٍ مُّستَقِيمٍ(54)
ترجمه :
52 - ما هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هر گاه آرزو می کرد (و طرحی برای پیش برد اهداف الهی خود می ریخت) شیطان القائاتی در آن می کرد، اما خداوند القائات شیطان را از میان می برد سپس آیات خود را استحکام می بخشید و خداوند علیم و حکیم است .
53 - هدف از این ماجرا این بود که خداوند القای شیطان را آزمونی برای آنها که در قلبشان بیماری است و آنها که سنگدلند قرار دهد، و ظالمان در عداوت شدیدی تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 138
دور از حق قرار گرفته اند.
54 - و نیز هدف این بود کسانی که خدا آگاهی به آنان بخشیده بدانند این حقی است از سوی پروردگار تو، در نتیجه به آن ایمان بیاورند و دلهایشان در برابر آن خاضع گردد و خداوند کسانی را که ایمان آوردند به سوی صراط مستقیم هدایت می کند.
تفسیر:
وسوسه های شیاطین در تلاشهای انبیا

از آنجا که در آیات گذشته سخن از تلاش و کوشش مشرکان و کافران برای محو آئین الهی و استهزاء و سخریه آنها نسبت به آن در میان بود، در آیات مورد بحث هشدار می دهد که این توطئه های مخالفان برنامه تازه ای نیست ، همیشه این القائات شیطانی در برابر انبیاء بوده و هست .
نخست چنین می گوید: ((ما هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه هر گاه آرزو می کرد و طرحی برای پیشبرد اهداف الهی خود می کشید شیطان ، القائاتی در آن طرح می کرد)) (و ما ارسلنا من رسول و لا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته).
اما خداوند پیامبر خود را در برابر هجوم این القائات شیطانی تنها نمی گذاشت ((خداوند القائات شیطان را از میان می برد، سپس آیات خود را استحکام می بخشید)) (فینسخ الله ما یلقی الشیطان ثم یحکم الله آیاته).
و این کار برای خدا آسان است چرا که ((خداوند علیم و حکیم می باشد)) و از همه این توطئه ها و نقشه های شوم با خبر است و طرز خنثی کردن آنها را به خوبی می داند (و الله علیم حکیم).
ولی همواره این توطئه های شیطانی مخالفان ، میدان آزمایشی برای آگاهان و مؤ منان و کافران تشکیل می داد، لذا در آیه بعد اضافه می کند: ((این ماجراها تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 139
برای این بود که خداوند القای شیطان را آزمونی برای آنها که در قلبشان بیماری است و آنها که سنگدلند قرار دهد)) (لیجعل ما یلقی الشیطان فتنة للذین فی قلوبهم مرض و القاسیة قلوبهم).
((و ظالمان بیدادگر در عداوت و مخالفت شدیدی دور از حق قرار گرفته اند)) (و ان الظالمین لفی شقاق بعید).
و نیز ((هدف از این ماجرا این بود آنها که عالمند و آگاه ، حق را از باطل تشخیص دهند، و برنامه های الهی را از القائات شیطانی جدا سازند و در مقایسه با یکدیگر بدانند که آئین خدا حق است ، و از سوی پروردگار تو است ، در نتیجه به آن ایمان آوردند و دلهایشان در برابر آن خاضع گردد)) (و لیعلم الذین اوتوا العلم انه الحق من ربک فیؤ منوا به فتخبت له قلوبهم).
البته خدا این مؤ منان آگاه و حق طلب را در این مسیر پر خطر تنها نمی گذارد بلکه ((خداوند افرادی را که ایمان آوردند به سوی صراط مستقیم هدایت می کند)) (و ان الله لهاد الذین آمنوا الی صراط مستقیم).
نکته ها:
1 - القاآت شیطان چیست
آنچه در بالا در تفسیر آیات فوق گفتیم هماهنگ با نظرات جمعی از محققین است ، با این حال احتمالات دیگری در تفسیر آیه نیز ذکر شده :
از جمله اینکه ((تمنی)) و ((امنیه)) به معنی تلاوت و قرائت است ،

چنانکه در اشعار عرب گاه به این معنی آمده ، بنابراین ، آیه و ما ارسلنا من قبلک من رسول ... می گوید ((تمام پیامبران پیشین و انبیاء به هنگامی که کلمات خدا را بر مردم می خواندند شیاطین (مخصوصا شیاطین از نوع بشر) در لابلای سخنان آنها القائاتی می کردند تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 140
و مطالبی برای انحراف افکار عمومی در لابلای آن می گفتند تا اثرات هدایت بخش آنها را خنثی کنند، اما خداوند این القائات شیطانی را محو و نابود می کرد و آیات خود را استحکام می بخشید)).
البته این تفسیر با جمله ثم یحکم الله آیاته هماهنگی دارد، و با افسانه ((غرانیق)) که بعدا می آید (طبق بعضی از توجیهات) سازگار است ، ولی مهم این است که ((تمنی)) و ((امنیه)) کمتر به معنی تلاوت آمده تا آنجا که در آیات قرآن در هیچ موردی در این معنی به کار نرفته است .
ریشه اصلی ((تمنی)) که از ماده ((منی)) (بر وزن مشی) گرفته شده ، در اصل به معنی تقدیر و فرض است ، و اگر نطفه انسان و حیوانات را ((منی)) می گویند به خاطر این است که صورت بندی از طریق آن انجام می گیرید، و اگر به مرگ ((منیة)) گفته می شود به خاطر آن است که اجل مقدر انسان در آن فرا می رسد آرزوها را از این رو ((تمنی)) می گویند که انسان تقدیر و تصویر آن را در ذهن خود می گیرید، نتیجه اینکه ریشه اصلی این کلمه همه جا به ((تقدیر و فرض و تصویر)) باز می گردد.
البته ((تلاوت)) را می توان به نوعی با این معنی ارتباط داد و گفت : تلاوت عبارت از تقدیر و تصویر الفاظ می باشد، ولی ارتباطی است بسیار دور که کمتر در کلمات عرب اثری از آن دیده شده است .
اما معنی گذشته که در تفسیر آیه گفتیم ، (طرحها و برنامه های پیامبران برای پیشبرد اهداف الهی) تناسب زیادی با معنی ریشه ای ((تمنی)) دارد.
سومین احتمالی که در تفسیر آیه فوق از سوی بعضی از مفسران اظهار شده این است که منظور اشاره به پاره ای ((از خطورات و وسوسه های شیطانی)) است که گاه در یک لحظه زودگذر در میان افکار پاک و نورانی انبیاء افکنده می شد، اما چون آنها دارای مقام عصمت بودند و با نیروی غیبی و امداد الهی تقویت می شدند تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 141
خدا این خطورات زودگذر و القائات شیطانی را از صفحه افکارشان محو می کرد و آنها را در همان صراط مستقیم پیش می برد.
این تفسیر نیز با آیات دوم و سوم مورد بحث چندان سازگار نیست ، چرا که قرآن این القائات شیطانی را وسیله آزمایش کافران و آگاهی مؤ منان می شمرد در حالی که خطورات قلبی پیامبران که بزودی محو می شود چنین اثری نمی تواند داشته باشد.

از مجموع آنچه گفتیم روشن می شود که تفسیر اول از همه مناسبتر است ، که در حقیقت اشاره به فعالیتهای شیاطین و وسوسه های آنها در برابر برنامه های سازنده انبیاء است چرا که آنها همیشه می خواستند با القائات خود این برنامه ها و تقدیرها را بهم بزنند، اما خدا مانع از آن می شد.
2 - افسانه ساختگی غرانیق !
در بعضی از کتب اهل سنت روایات عجیبی در اینجا از ابن عباس نقل شده که : پیامبر خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مکه مشغول خواندن سوره النجم بود، چون به آیاتی که نام بتهای مشرکان در آن بود رسید (افراءیتم اللات و العزی و منات الثالثة الاخری در این هنگام شیطان این دو جمله را بر زبان او جاری ساخت : تلک الغرانیق العلی ، و ان شفاعتهن لترتجی !).
(اینها پرندگان زیبای بلند مقامی هستند و از آنها امید شفاعت است !).
در این هنگام مشرکان خوشحال شدند و گفتند محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تاکنون نام خدایان ما را به نیکی نبرده بود، در این هنگام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سجده کرد و آنها هم سجده کردند، جبرئیل نازل شد و به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اخطار کرد که این دو جمله را من تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 142
برای تو نیاورده بودم ، این از القائات شیطان بود در این موقع آیات مورد بحث (و ما ارسلنا من قبلک من نبی ...) نازل گردید و به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان هشدار داد!
گر چه جمعی از مخالفان اسلام برای تضعیف برنامه های پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به گمان اینکه دستاویز خوبی پیدا کرده اند این قضیه را با آب و تاب فراوان نقل کرده و شاخ و برگهای زیادی به آن داده اند ولی قرائن فراوان نشان می دهد که این یک حدیث مجعول و ساختگی است که برای بی اعتبار جلوه دادن قرآن و کلمات پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) وسیله شیطان صفتان جعل شده است زیرا:
اولا - به گفته محققان ، راویان این حدیث افراد ضعیف و غیر موثقند، و صدور آن از ابن عباس نیز به هیچوجه معلوم نیست ، و به گفته محمد بن اسحاق این حدیث از مجعولات زنادقه می باشد و او کتابی در این باره نگاشته است .
ثانیا - احادیث متعددی در مورد نزول سوره نجم و سپس سجده کردن پیامبر و مسلمانان در کتب مختلف نقل شده ، و در هیچیک از این احادیث سخنی از افسانه غرانیق نیست ، و این نشان می دهد که این جمله بعدا به آن افزوده شده است .
ثالثا - آیات آغاز سوره نجم صریحا این خرافات را ابطال می کند آنجا که می گوید و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی : پیامبر از روی هوای

نفس سخن نمی گوید آنچه می گوید تنها وحی الهی است این آیه با افسانه فوق چگونه سازگار است ؟
رابعا - آیاتی که بعد از ذکر نام بتها در این سوره آمده ، همه بیان مذمت
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 143
بتها و زشتی و پستی آنها است و با صراحت می گوید: اینها اوهامی است که شما با پندارهای بی اساس خود ساخته اید و هیچگونه کاری از آنها ساخته نیست (ان هی الا اسماء سمیتموها انتم و آبائکم ما انزل الله بها من سلطان ان یتبعون الا الظن و ما تهوی الانفس و لقد جائهم من ربهم الهدی .
با این مذمتهای شدید چگونه ممکن است چند جمله قبل از آن ، مدح بتها شده باشد بعلاوه قرآن صریحا یادآور شده که خدا تمامی آن را از هر گونه تحریف و انحراف و تضییع حفظ می کند چنانکه در آیه 9 سوره حجر می خوانیم : ((انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون)).
خامسا - مبارزه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با بت و بت پرستی یک مبارزه آشتی ناپذیر و پیگیر و بی وقفه از آغاز تا پایان عمر او است ، پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در عمل نشان داد که هیچگونه مصالحه و سازش و انعطافی در مقابل بت و بت پرستی - حتی در سخت ترین حالات - نشان نمی دهد، چگونه ممکن است چنین الفاظی بر زبان مبارکش جاری شود.
و سادسا - حتی آنها که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را از سوی خدا نمی دانند و مسلمان نیستند او را انسانی متفکر و آگاه و مدبر می دانند که در سایه تدبیرش به بزرگترین پیروزیها رسید، آیا چنین کسی که شعار اصلیش لا اله الا الله و مبارزه آشتی ناپذیر با هر گونه شرک و بت پرستی بوده ، و عملا نشان داده است که در ارتباط با مساءله بتها حاضر به هیچگونه سازشی نیست ، چگونه ممکن است برنامه اصلی خود را رها کرده و از بتها این چنین تجلیل به عمل آورد؟!
از مجموع این بحث بخوبی روشن می شود که افسانه غرانیق ساخته و پرداخته دشمنان ناشی و مخالفان بیخبر است که برای تضعیف موقعیت قرآن و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین حدیث بی اساس را جعل کرده اند.
لذا تمام محققان اسلامی اعم از شیعه و اهل تسنن این حدیث را قویا نفی
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 144
و تضعیف کرده اند و به جعل جاعلین نسبت داده اند.
البته بعضی از مفسران توجیهی برای این حدیث ذکر کرده اند که بر فرض ثبوت اصل حدیث ، قابل مطالعه بود و آن اینکه : ((پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آیات قرآن را آهسته و با تاءنی می خواند، و گاه در

میان آن لحظاتی سکوت می کرد، تا دلهای مردم آن را بخوبی جذب کند، هنگامی که مشغول تلاوت آیات سوره نجم بود و به آیه ((افراءیتم اللات و العزی و منات الثالثة الاخری)) رسید بعضی از شیطان صفتان (مشرکان لجوج) از فرصت استفاده کرده و جمله تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی را در این وسط با لحن مخصوصی سر دادند تا هم دهن کجی به سخنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کنند و هم کار را بر مردم مشتبه سازند، ولی آیات بعد به خوبی از آنها پاسخ گفت و بت پرستی را شدیدا محکوم کرد)).
و از اینجا روشن می شود اینکه بعضی خواسته اند داستان غرانیق را نوعی انعطاف از ناحیه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نسبت به بت پرستان به خاطر سرسختی آنها و علاقه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به جذب آنان به سوی اسلام بدانند و از این راه تفسیر کنند، مرتکب اشتباه بزرگی شده اند، و نشان می دهد که این توجیه گران موضع اسلام و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را در برابر بت و بت پرستی درک نکرده اند و مدارک تاریخی که می گوید دشمنان هر بهائی را حاضر شدند به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در این زمینه بپردازند و او قبول نکرد و ذره ای از برنامه خود عدول ننمود ندیده اند، و یا عمدا تجاهل می کنند.
3 - فرق رسول و ((نبی))
در مورد فرق میان ((رسول)) و ((نبی)) سخن بسیار است ، آنچه مناسبتر تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 145
به نظر می رسد این است که ((رسول)) به پیامبرانی گفته می شود که ماءمور تبلیغ و دعوت به آئین خود بوده اند، و چنانکه در حالات آنها می خوانیم از هر گونه کوشش و تلاشی در این راه فروگذار نکردند و انواع مشکلات را به جان خریدند.
اما ((نبی)) چنانکه از ماده اصلی این لغت پیدا است کسی است که از وحی الهی خبر می دهد، هر چند ماءمور به تبلیغ گسترده نیست ، و در واقع به طبیبی می ماند که دردمندان به سراغ او می روند و از او دارو و درمان می جویند، می دانیم شرائط محیطها و پیامبران با هم مختلف بوده و هر کدام ماءموریتی داشتند. الحج
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 146
آیه 55 - 59
آیه و ترجمه
وَ لا یَزَالُ الَّذِینَ کَفَرُوا فی مِرْیَةٍ مِّنْهُ حَتی تَأْتِیَهُمُ الساعَةُ بَغْتَةً أَوْ یَأْتِیَهُمْ عَذَاب یَوْم عَقِیم(55)
الْمُلْک یَوْمَئذٍ لِلَّهِ یحْکمُ بَیْنَهُمْ فَالَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ فی جَنَّتِ

النَّعِيمِ(56)
وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كذَّبُوا بِئَايَتِنَا فَأُولَئک لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ(57)
وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فى سبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقاً حَسناً وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيرُ الرَّزِقِينَ(58)
لَيُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلاً يَرْضوْنَهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ(59)
ترجمه :
55 - کافران همواره در باره قرآن در شکند تا روز قیامت ناگهانی فرا رسد، یا عذاب روز عقیم (روزی که قادر بر جبران نیستند) به سراغشان بیاید.
56 - حکومت و فرمانروائی در آن روز از آن خدا است ، و بین آنها حکم می فرماید کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند در باغهای پر نعمت بهشتند.
57 - و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند عذاب خوارکننده ای برای آنها است .
58 - و کسانی که در راه خدا هجرت کردند سپس کشته شدند یا به مرگ طبیعی از دنیا رفتند خداوند به آنها روزی نیکوئی می دهد که او بهترین روزی دهندگان است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 147
59 - خداوند آنها را در محلی وارد می کند که از آن خشنود خواهند بود و خداوند عالم و با حلم است .
تفسیر:
رزق حسن
در تعقیب آیات گذشته که سخن از تلاش و کوشش مخالفان برای محو آیات الهی می گفت در آیات مورد بحث ، اشاره به ادامه این تلاشها از ناحیه افراد متعصب سرسخت می کند.
نخست می گوید: ((کافران همواره در باره قرآن و آئین توحیدی تو در شک هستند، (تا روز قیامت) ناگهان فرا رسد، یا عذاب روز عقیم روزی که قادر بر جبران نیستند، به سراغشان بیاید)) (و لا یزال الذین کفروا فی مریة منه حتی تاتیهم الساعة بغتة او یاتیهم عذاب یوم عقیم). بدیهی است منظور از ((کافران)) در اینجا همه آنها نیستند چرا که بسیاری در ادامه راه بیدار شدند و به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و صفوف مسلمین پیوستند، منظور سران آنها و افراد لجوج و فوق العاده متعصب و کینه توزند که هرگز ایمان نیاوردند و همواره به کارشکنیهای خود ادامه دادند.
واژه ((مریه)) که به معنی شک و تردید است نشان می دهد که آنها هرگز یقین به خلاف قرآن و اسلام نداشتند هر چند در الفاظشان چنین اظهار می کردند بلکه حداقل به مرحله شک تنزل کرده بودند، اما تعصبها به آنها اجازه مطالعه بیشتر و یافتن حقیقت را نمی داد.

کلمه ((ساعة)) گر چه بعضی احتمال داده اند به معنی لحظه مرگ و مانند آن بوده باشد، ولی آیات بعد نشان می دهد که منظور از آن پایان جهان و قرار گرفتن در آستانه قیامت است که با کلمه ((بغتة)) (ناگهانی) مخصوصا همراه است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 148
منظور از عذاب ((یوم عقیم)) مجازات روز قیامت است و اینکه روز قیامت توصیف به ((عقیم)) (نازا) شده اشاره به این است که آنها روز دیگری پشت سر ندارند تا بتوانند به جبران گذشته برخیزند و در سرنوشت خود تغییری ایجاد کنند.
سپس به حاکمیت مطلقه پروردگار در روز رستاخیز اشاره کرده می گوید: ((حکومت و فرمانروائی در آن روز مخصوص خدا است)) (الملک یومئذ لله).
البته این اختصاص به روز قیامت ندارد، امروز و همیشه حاکم و مالک مطلق خدا است ، منتهی چون در این دنیا مالکان و حاکمان دیگری نیز وجود دارند، هر چند قلمرو حکومتشان بسیار محدود و ضعیف است و جنبه صوری و ظاهری دارد، اما همین امر ممکن است موجب تداعی این فکر شود که حاکم و مالک دیگری غیر از خداوند وجود دارد اما در صحنه قیامت که همه این مسائل بر چیده می شود بیش از هر زمان این حقیقت آشکار می گردد که حاکم و مالک تنها او است .
به تعبیر دیگر دو رقم حاکمیت و مالکیت وجود دارد: حاکمیت حقیقی که حاکمیت خالق بر مخلوق است و حاکمیت اعتباری و قرار دادی که میان مردم معمول است ، در دنیا این هر دو وجود دارد اما در سرای آخرت حکومتهای قرار دادی و اعتباری همه برچیده می شود تنها حکومت حقیقی خالق جهان باقی می ماند.
به هر حال چون مالک حقیقی او است ، حاکم حقیقی هم او خواهد بود، لذا او در میان همه انسانها - اعم از مؤ من و کافر - حکومت و داوری می کند، و نتیجه آن همان است که قرآن به دنبال این سخن فرموده : ((آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند در باغهای پر نعمت بهشت قرار دارند))، باغهائی تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 149
که همه مواهب در آن جمع است و هر خیر و برکتی که بخواهند در آن موجود است (فالذین آمنوا و عملوا الصالحات فی جنات النعیم).
اما آنها که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، عذاب خوار کننده ای برای آنهاست (و الذین کفروا و کذبوا بایاتنا فاولئک لهم عذاب مهین).
چه تعبیر گویا و زندهای ؟ عذابی که آنها را پست و حقیر می کند و در برابر آنهمه گردنکشیها و خود برتربینیها و استکبار در برابر خلق خدا آنها را به پائینترین مرحله ذلت می کشاند، و می دانیم توصیف عذاب به الیم و عظیم و مهین که در آیات مختلف قرآن ذکر شده هر کدام متناسب نوع گناهی

است که از گردنکشان سر می زده است !.
جالب توجه اینکه در باره مؤ منان اشاره به دو چیز می کند: ((ایمان)) و ((عمل صالح)) و در نقطه مقابل در باره کافران اشاره به ((کفر)) و ((تکذیب آیات الهی)) است ، که در واقع هر کدام ترکیبی است از اعتقاد درونی و آثار برونی و عملی آن ، چرا که اعمال انسان غالبا از یک ریشه فکری و اعتقاد سرچشمه می گیرید.
و از آنجا که در آیات گذشته سخن از مهاجرانی به میان آمد که از خانه و کاشانه خود به خاطر نام الله و حمایت از آئین او بیرون رانده شدند، در آیه بعد از آنها به عنوان یک گروه ممتاز یاد کرده ، می گوید: ((کسانی که در راه خدا هجرت کردند، سپس شربت شهادت نوشیدند و یا به مرگ طبیعی از دنیا رفتند خداوند به همه آنها روزی نیکوئی می دهد، و از نعمتهای ویژه ای برخوردار می کند چرا که او بهترین روزی دهندگان است)) (و الذین هاجروا فی سبیل الله ثم قتلوا او ماتوا لیرزقنهم الله رزقا حسنا و ان الله لهو خیر الرازقین). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 150
بعضی از مفسران گفته اند: ((رزق حسن))، اشاره به نعمتهائی است که وقتی چشم انسان به آن می افتد، چنان مجذوب می شود که نمی تواند دیده از آن بر گیرد و به غیر آن نگاه کند، و تنها خدا قدرت دارد که چنین روزی را به کسی دهد.
بعضی از دانشمندان شاءن نزولی برای این آیه ذکر کرده اند که خلاصه اش چنین است : هنگامی که مهاجران به مدینه آمدند بعضی از آنها به مرگ طبیعی از دنیا رفتند، در حالی که بعضی شربت شهادت نوشیدند، در این هنگام گروهی تمام فضیلت را برای شهیدان قائل شدند، آیه فوق نازل شد و هر دو را مشمول بهترین نعمتهای الهی معرفی کرد، لذا بعضی از مفسران از این تعبیر چنین نتیجه گرفته اند که مهم جان دادن در راه خدا است چه از طریق شهادت باشد و چه از طریق مرگ طبیعی ، هر کس برای خدا و در راه خدا بمیرد مشمول ثواب شهیدان است (ان المقتول فی سبیل الله و المیت فی سبیل الله شهید).
و در آخرین آیه نمونه ای از این رزق حسن را بازگو کرده می گوید: ((خداوند آنها را در محلی وارد می کند که از آن راضی و خشنود خواهند بود)) (لیدخلنهم مدخلا یرضونه).
اگر در این جهان از منزل و ماءوای خود به ناراحتی تبعید و اخراج شدند خداوند در جهان دیگر آنها را در منزل و ماوائی جای می دهد که از هر نظر مورد رضایت آنها است ، و به این ترتیب ایثار و فداکاری آنان را به عالیترین وجه جبران می کند.
و در پایان می فرماید: ((خداوند، عالم و آگاه است و از اعمال این بندگانش با خبر، و در عین حال حلیم است و عجله در مجازات و کیفر نمی

کند، تا مؤ منان در این میدان آزمایش پرورش یابند و آزموده شوند)) (و ان الله لعلیم حلیم). الحج
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 151
آیه 60 - 62
آیه و ترجمه
ذَلِک وَ مَنْ عَاقَب بِمِثْلِ مَا عُوقِب بِهِ ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ لَیَنصرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ(60)
ذَلِک بِأَنَّ اللَّهَ یُولِجُ الَّیْلَ فی النَّهَارِ وَ یُولِجُ النَّهَارَ فی الَّیْلِ وَ أَنَّ اللَّهَ سمِیعُ بَصِیرٌ(61)
ذَلِک بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا یَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَطِلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلىُّ الْکبِیرُ(62)
ترجمه :
60 - مطلب چنین است ، و هر کس به همان مقدار که به او ستم شده مجازات کند سپس مورد تعدی قرار گیرد خدا او را یاری خواهد کرد خداوند بخشنده و آمرزنده است .
61 - این بخاطر آن است که خداوند شب را در روز و روز را در شب داخل می کند و خداوند شنوا و بینا است .
62 - این بخاطر آن است که خدا حق است و آنچه را غیر از او می خوانند باطل است و خداوند بلند مقام و بزرگ است .
شاءن نزول :
در بعضی از روایات آمده است که جمعی از مشرکان مکه با مسلمانان روبرو شدند در حالی که فقط دو شب به پایان ماه محرم باقی مانده بود، مشرکان به یکدیگر گفتند یاران محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در ماه محرم دست به پیکار نمی زنند و جنگ را حرام تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 152
می دانند و به همین دلیل حمله را آغاز کردند، مسلمانان نخست با اصرار از آنها خواستند که در این ماه حرام جنگ را آغاز نکنند، ولی آنها گوش ندادند، ناچار برای دفاع از خود وارد عمل شدند و مردانه جنگیدند و خداوند آنها را پیروز کرد (نخستین آیه فوق در اینجا نازل گشت).
تفسیر:
پیروزمندان کیانند؟
در آیات گذشته سخن از مهاجران فی سبیل الله بود و وعده های پاداش بزرگی که خداوند در قیامت به آنها داده است .
برای اینکه تصور نشود که وعده الهی ، مخصوص آخرت است در نخستین آیه مورد بحث سخن از پیروزی آنها - در سایه لطف الهی - در این جهان می گوید می فرماید: ((مساءله چنین است و هر کس در برابر ستمی که

به او شده به همان اندازه دست به مجازات زند، سپس بر او ظلم شود، خداوند او را یاری خواهد کرد))(ذلک و من عاقب بمثل ما عوقب به ثم بغی علیه لینصرنه الله).
اشاره به اینکه دفاع در مقابل ظلم و ستم ، یک حق طبیعی است و هر کس مجاز است به آن اقدام کند.
ولی تعبیر به ((مثل)) تاءکیدی بر این حقیقت است که نباید از حد تجاوز کند.
جمله ((ثم بغی علیه))، نیز اشاره به این است که اگر شخص در مقام دفاع از خویشتن تحت فشار ظلم قرار گیرد، خدا وعده یاری به او داده است ، و به این ترتیب کسی که از آغاز سکوت کند و تن به ظلم و ستم در دهد و هیچگونه گام مؤ ثری در راه دفاع از خود بر ندارد خدا به چنین کسی وعده یاری نداده است ، تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 153
وعده الهی مخصوص کسانی است که تمام نیروی خود را برای دفاع در برابر ظالمان و ستمگران بسیج کنند و باز هم از طرف دشمن تحت ستم قرار بگیرند.
و از آنجا که همیشه قصاص و مجازات باید با عفو و رحمت ، آمیخته شود تا افرادی که از کار خود پشیمان گشته اند و سر تسلیم فرود آورده اند زیر پوشش آن قرار گیرند در پایان آیه می فرماید: ((خداوند بخشنده و آمرزنده است)) (ان الله لعفو غفور).
این درست به آیات قصاص می ماند که از یک طرف به اولیای دم اجازه قصاص می دهد، و از سوی دیگر دستور عفو را به عنوان یک فضیلت (در مورد کسانی که شایسته عفوند) در کنار آن می گذارد.
و از آنجا که وعده نصرت و یاری هنگامی دلگرم کننده و مؤ ثر است که از شخص قادر و توانائی بوده باشد، لذا در آیه بعد گوشهای از قدرت بی پایان خدا را در پهنه عالم هستی چنین بازگو می کند: ((این بخاطر آن است که خداوند شب را در روز و روز را در شب داخل می کند)) (دائما از یکی می کاهد و طبق نظام معینی بر دیگری می افزاید، نظامی پایدار و کاملا حساب شده که هزاران بلکه ملیونها سال بر قرار است). (ذلک بان الله یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل).
((یولج)) از ماده ((ایلاج)) در اصل از ولوج به معنی دخول است ، این تعبیر همانگونه که گفتیم اشاره به دگرگونیهای تدریجی و کاملا منظم و حساب شده شب و روز در فصول مختلف سال است که از یکی کاسته و به دیگری افزوده می شود، اما این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به مساءله طلوع و غروب آفتاب باشد که به خاطر شرائط خاص جو (هوای اطراف زمین) این امر به صورت ناگهانی انجام نمی گیرد، بلکه از آغاز طلوع فجر، اشعه آفتاب به طبقات بالای هوا می افتد و آهسته آهسته به

طبقات پائین منتقل می شود، گوئی روز تدریجا تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 154
وارد شب می گردد، و لشکر نور بر سپاهیان ظلمت چیره می شود، و بعکس هنگام غروب آفتاب نخست نور از قشر پائین جو برچیده می شود و هوا کمی تار می گردد و تدریجا از طبقات بالاتر، تا آخرین شعاع خورشید برچیده شود و لشگر ظلمت همه جا را تسخیر کند، و اگر این موضوع نبود، طلوع و غروب آفتاب در یک لحظه زود گذر انجام می گرفت و انتقال ناگهانی از شب به روز و روز به شب هم از نظر جسمی و روحی برای انسان زیانبار بود، و هم از نظر نظام اجتماعی این تغییر سریع و بی مقدمه مشکلات فراوان به وجود می آورد.
هیچ مانعی ندارد که آیه فوق اشاره به هر دو تفسیر باشد.
و در پایان آیه می گوید ((خداوند سمیع و بصیر است)) (و ان الله سمیع بصیر).
تقاضای کمک مؤ منان را می شنود، و از حال و کار آنها آگاه است ، و در موقع لزوم ، لطفش به یاری آنها می شتابد، همانگونه که از اعمال و نیات دشمنان حق با خبر است .
آخرین آیه مورد بحث در واقع دلیلی است برای آنچه قبلا گذشت ، می گوید: ((این به خاطر آن است که خداوند حق است ، و آنچه را غیر از او می خوانند باطل است ، و خداوند بلند مقام و بزرگ است)) (ذلک بان الله هو الحق و ان ما یدعون من دونه هو الباطل و ان الله هو العلی الکبیر).
اگر می بینید لشکریان حق پیروز می شوند، باطل عقب نشینی می کند، لطف خدا به یاری مؤ منان می شتابد و کافران را تنها می گذارد، به خاطر آن است که آنها باطللند و اینان حق ، آنها بر خلاف نظام عالم هستی هستند و سرنوشتشان فنا و نیستی است و اینها هماهنگ با قوانین جهان هستی .
اصولا خداوند حق است و غیر او باطل است و تمام انسانها و موجوداتی که
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 155
به نحوی با خدا ارتباط دارند حقند و به همان اندازه که از او بیگانهاند باطللند.
کلمه ((علی)) که از ماده ((علو)) گرفته شده به معنی بلند مقام است ، و نیز به کسی گفته می شود که قادر و قاهر است و کسی قدرت مقاومت در برابر اراده او ندارد.
((کبیر)) نیز اشاره ای است به عظمت علم و قدرت پروردگار و کسی که دارای این صفات است بخوبی می تواند دوستان خود را یاری دهد، و دشمنان را در هم بشکند لذا دوستانش باید به وعده های او دلگرم باشند.
الحج
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 156

آیه 63 - 66
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السمَاءِ مَاءً فَتُصبِحُ الاَرْض مخْضرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ(63)
لَّهُ مَا فى السمَوَتِ وَ مَا فى الاَرْضِ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنىُّ الْحَمِيدُ(64)
أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سخَّرَ لَكم مَّا فى الاَرْضِ وَ الْفُلْک تجْرِى فى الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ يُمْسِک السمَاءَ أَن تَقَعَ عَلى الاَرْضِ إِلا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ(65)
وَ هُوَ الَّذِى أَحْيَاكمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يحْيِيكُمْ إِنَّ الانسنَ لَكفُورٌ(66)
ترجمه :
63 - آیا ندیدی خداوند از آسمان آبی فرستاد و زمین (بر اثر آن) سر سبز و خرم می گردد؟ و خداوند لطیف و خبیر است .
64 - آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است ، و خداوند بی نیاز و شایسته هر گونه ستایش است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 157
65 - آیا ندیدی که خداوند آنچه در زمین است مسخر شما کرد؟ و کشتیها به فرمان او بر صفحه اوقیانوسها حرکت می کنند و آسمان (کرات و سنگهای آسمانی) را نگه می دارد تا بر زمین ، جز به فرمان او، فرو نیفتند؟ خداوند نسبت به مردم رحیم و مهربان است .
66 - او کسی است که شما را زنده کرد سپس می میراند بار دیگر زنده می کند اما این انسان کفران کننده و ناسپاس است .
تفسیر:
نشانه های خدا در صحنه هستی
در آیات گذشته ، سخن از قدرت بی پایان خداوند و حقانیت او بود، در آیات مورد بحث نشانه های مختلفی از این قدرت گسترده و حقانیت مطلقه را بیان می کند.
نخست می گوید: ((آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی فرستاد و زمین خشکیده و مرده بواسطه آن سبز و خرم می گردد))؟! (اءلم تر ان الله انزل من السماء ماء فتصبح الارض مخضرة).
زمینی که آثار حیات از او رخت بر بسته بود و چهرهای عبوس و زشت و تیره داشت با نزول قطرات حیاتبخش باران ، زنده شد و آثار حیات در آن نمایان گشت و لبخند زندگی در چهره او آشکار.
آری خداوندی که به این سادگی اینهمه حیات و زندگی می آفریند لطیف و خبیر است (ان الله لطیف خبیر).
((لطیف)) از ماده ((لطف)) به معنی کار بسیار ظریف و باریک است ، و اگر به رحمتهای خاص الهی ، ((لطف)) گفته می شود نیز به خاطر همین ظرافت آن است .

((خبیر)) به معنی کسی است که از مسائل دقیق آگاه است .
لطیف بودن خدا ایجاب می کند که نطفه های کوچک و کم ارزش گیاهان را که در درون بذرها در اعماق خاکها نهفته است پرورش دهد، و آنها را که

در نهایت ظرافت و لطافتند از اعماق خاک تیره برخلاف قانون جاذبه بیرون فرستد، و در معرض تابش آفتاب ، و وزش نسیم قرار دهد، و سرانجام آن را به گیاهی بارور، یا درختی تنومند تبدیل کند.
اگر او دانه های باران را نمی فرستاد و محیط بذر و زمین اطراف آن نرم و ملایم و ((لطیف)) نمی شد آنها هرگز قدرت نمو و رشد نمی داشتند، اما او با این باران به آن محیط خشک و خشن ، لطف و نرمش بخشید تا آماده حرکت و نمو گردد.
در عین حال از تمام نیازها و احتیاجات این دانه ضعیف از آغاز حرکت در زیر خاک تا هنگامی که سر به آسمان کشیده ، آگاه و خبیر است .
خداوند به مقتضای لطفش باران را می فرستد، و به مقتضای خبیر بودنش اندازه ای برای آن قائل است که اگر از حد بگذرد سیل است و ویرانی ، و اگر کمتر از حد باشد خشکسالی و پژمردگی و این است معنی لطیف بودن و خبیر بودن خداوند.
در آیه 18 سوره مؤ منون نیز می خوانیم : و انزلنا من السماء ماء بقدر فاسکناه فی الارض : ((ما از آسمان آبی فرستادیم به اندازه معین ، سپس آن را در زمین ساکن کردیم)).
نشانه دیگری که برای قدرت بی پایان و حقانیت ذات پاک او می آورد این است که می گوید: ((آنچه در آسمانها، و آنچه در زمین است از آن خدا است)) (له ما فی السماوات و ما فی الارض).
خالق همه او است ، و مالک همه نیز او است ، و به همین دلیل بر همه چیز توانائی دارد. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 159
و نیز به همین دلیل ((او تنها غنی و بی نیاز در عالم هستی ، و شایسته هر گونه حمد و ستایش است (و ان الله لهو الغنی الحمید).
پیوند این دو صفت (غنی و حمید) با هم یک پیوند بسیار حساب شده است ، چرا که اولا بسیارند کسانی که غنی هستند اما بخیلند و استثمارگر و انحصار طلب و غرق غفلت و غرور، و به همین دلیل عنوان غنی بودن گاهی تداعی این اوصاف را می کند، ولی غنی بودن خداوند تواءم است با لطف و بخشندگی ، جود و سخای او نسبت به بندگان که او را شایسته حمد و ستایش می کند.
ثانیا: اغنیای دیگر غنایشان ظاهری است و اگر جود و سخائی دارند در واقع از خودشان نیست چرا که تمام نعمت و امکانات را خدا در اختیار آنها گذارده است ، غنی بالذات و شایسته هر گونه ثنا و ستایش تنها ذات پاک

او است .
ثالثا: بی نیازان دیگر اگر کاری می کنند بالاخره سودی از آن عاید خودشان می شود تنها کسی که بی حساب می بخشد و سودی عائد او نمی گردد بلکه می خواهد تا بر بندگان جودی کند، او است و به همین دلیل از همه شایسته تر به حمد و ثنا است .
باز به نمونه دیگری از این قدرت بی پایان در زمینه تسخیر موجودات برای انسانها اشاره کرده می فرماید: ((آیا ندیدی که خداوند آنچه را در زمین است مسخر شما کرد)) و همه مواهب و امکانات آن را در اختیار شما قرار داد؟ تا هر گونه بخواهید از آن بهره بگیرید (الم تر ان الله سخر لکم ما فی الارض).
و همچنین کشتیها را در حالی که در دریاها به فرمان او به حرکت در می آیند و سینه آبها را می شکافند و به سوی مقصدها پیش می روند))؟ (و الفلک تجری فی البحر بامره).
از این گذشته ((خداوند آسمان را در جای خود نگه می دارد تا بر زمین جز به فرمان او فرود نیفتد (و یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه).

از یکسو هر یک از کرات آسمانی را در مدار خود به حرکت در آورده و نیروی ((دافعه)) حاصل از گریز از مرکز را درست معادل نیروی ((جاذبه)) آنها قرار داده است ، تا هر یک در مدار خود بی آنکه در فاصله های آنها دگرگونی حاصل بشود به حرکت در آیند، و تصادمی در میان کرات روی ندهد.
از سوی دیگر جو زمین را آنچنان آفریده که به سنگریزه های سرگردان اجازه بر خورد با زمین و تولید ناراحتی و ویرانی برای اهلش ندهند.
آری این رحمت و لطف او نسبت به بندگان است که این چنین گهواره زمین را امن و امان و خالی از هر گونه خطر آفریده تا محل آسایش و آرامش بندگان باشد، نه سنگهای سرگردان آسمانی بر زمین سقوط می کنند نه کرات دیگر با آن تصادم می نمایند.
لذا در پایان آیه اضافه می کند: ((خداوند نسبت به مردم مهربان و رحیم است)) (ان الله بالناس لرئوف رحیم).
سرانجام در آخرین آیه از قدرت پروردگار در مهمترین مساءله جهان هستی ، یعنی مساءله حیات و مرگ سخن می گوید و می فرماید: ((او کسی است که شما را زنده کرد)) (خاک بی جان بودید لباس حیات بر شما پوشانید) (و هو الذی احیاکم).
((سپس بعد از طی دوره حیات شما را می میراند)) (و به همان خاک که از آن برخاستید باز می گردید) (ثم یمیتکم).
((و دیگر بار در رستاخیز حیاتی نوین به شما می بخشد)) (و سر از خاک

مرده بر می آورید و آماده حساب و جزا می شوید) (ثم یحییکم).
اما با این حال ((این انسان در برابر اینهمه نعمتهائی که خدا در زمین و آسمان در جسم و جان ، به او ارزانی داشته کفران کننده و ناسپاس است ، و با دیدن اینهمه تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 161
نشانه های روشن ، ذات پاک او را انکار می کنند (ان الانسان لکفور).
نکته ها:
1 - صفات ویژه پروردگار
در آیات فوق و دو آیه قبل از آن به ترتیب چهارده بخش از صفات خداوند (در آخر هر آیه دو صفت) بیان شده است : علیم و حلیم - عفو و غفور - سمیع و بصیر - علی و کبیر - لطیف و خبیر - غنی و حمید - رؤ ف و رحیم که هر بخش از این صفات دو گانه هماهنگ و مکمل یکدیگرند، عفو خداوند با غفران او، سمیع بودن با بصیر بودن ، بلند مقام بودنش با بزرگیش ، لطیف بودن با آگاهیش ، غنی بودن با حمید بودنش ، و بالاخره رؤ ف بودن با مهربانیش همه هماهنگ ، و در عین حال هر کدام از آنها درست متناسب همان بحثی است که در آن آیه مطرح شده ، و چون قبلا در ذیل خود آیات از آن سخن گفته ایم نیاز به تکرار نمی بینیم .
آیات فوق همانگونه که دلیلی بر قدرت خدا است و تاءکیدی بر وعده های نصرت الهی نسبت به بندگان با ایمان ، همچنین نشانه ای است از حقانیت ذات پاک او که در آیات گذشته روی آن تکیه شده بود، و نیز دلیلی است بر توحید، و دلیلی است بر معاد، چرا که مساءله زنده شدن زمینهای مرده به وسیله گیاهان سر سبز در پرتو نزول باران و همچنین مساءله حیات و مرگ نخستین انسان شاهد زنده ای است بر اینکه او قادر است بار دیگر انسان را زنده کند و لباس حیات بر او بپوشاند، چنانکه در بسیاری از آیات قرآن به همین امور بر مساءله معاد استدلال شده .
ضمنا جمله ان الانسان لکفور با توجه به اینکه ((کفور)) صیغه مبالغه است تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 162
اشاره به کفر و انکار انسانهای لجوج می کند که حتی با مشاهده اینهمه آیات عظمت خدا باز راه انکار را پیش می گیرند، و یا اشاره به کفران و ناسپاسی اینگونه افراد است که وجودشان غرق نعمتهای او است و باز هم نه در مقام شکر منعمند و نه شناخت او.
3 - تسخیر موجودات زمین و آسمان
همانگونه که سابقا هم اشاره کرده ایم تسخیر این امور برای انسان از این نظر است که خدا آنها را خدمتگزار انسان قرار داده و در مسیر منافع او می باشند (شرح مفصل این موضوع را در جلد یازدهم تفسیر نمونه صفحه 167 به بعد - ذیل آیات 12 تا 14 سوره نحل و همچنین در جلد دهم صفحه 120 به بعد ذیل آیه 2 سوره رعد - بیان کرده ایم).

و اگر می بینیم در میان نعمتهای زمینی ، حرکت کشتیها بر صحنه اقیانوسها بالخصوص ذکر شده به خاطر آن است که این کشتیها در گذشته و حال مهمترین وسیله ارتباطی و انتقال انسانها و کالاها از نقطه ای به نقطه دیگر بوده و هستند، و هیچ وسیله نقلیه ای تاکنون نتوانسته است جای کشتیها را در این زمینه بگیرد.
به طور قطع اگر یک روز تمام کشتیها بر صفحه اقیانوسها از حرکت باز ایستند زندگی انسانها به کلی مختل خواهد شد، چرا که راههای خشکی قدرت و کشش نقل و انتقال اینهمه وسائل و کالا را ندارد، مخصوصا در عصر و زمان ما با توجه به اینکه مهمترین وسیله حرکت زندگی صنعتی بشر نفت است ، و مهمترین وسیله برای انتقال نفت از نقطه ای به نقاط دیگر همان کشتیها هستند اهمیت این نعمت بزرگ الهی آشکارتر می شود، چرا که گاهی کار یک کشتی نفتکش غول پیکر را ((ده هزار اتومبیل هم)) نمی تواند انجام دهد! و انتقال نفت از طریق خطوط لوله نیز برای نقاط محدودی از دنیا امکان پذیر است . الحج
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 163
آیه 67 - 70
آیه وترجمه
لِّكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنسكاً هُمْ نَاسِكوهُ فَلا يُنَزِعُنَّک فی الاَمْرِ وَ ادْعُ إِلی رَبِّک إِنَّک لَعَلی هُدًی مُّستَقِيم(67)
وَ إِن جَدَلُوک فَقُلِ اَللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ(68)
اللَّهُ يحْكُمُ بَيْنَكمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تخْتَلِفُونَ(69)
أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فی السمَاءِ وَ الاَرْضِ إِنَّ ذَلِک فی كِتَبٍ إِنَّ ذَلِک عَلی اللَّهِ يَسِيرٌ(70)
ترجمه :
67 - برای هر امتی عبادتی قرار دادیم تا آن عبادت را (در پیشگاه خدا) انجام دهند، بنابراین آنها نباید در این امر با تو به نزاع برخیزند، به سوی پروردگارت دعوت کن که بر هدایت مستقیم قرار داری (و راه راست همین است که تو می پوئی).
68 - و اگر آنها با تو به جدال برخیزند بگو: خدا از اعمالی که شما انجام می دهید آگاهتر است .
69 - خداوند میان شما در آن چه اختلاف داشتید داوری می کند.
70 - آیا نمیدانی خداوند آنچه را در آسمان و زمین است می داند؟ همه اینها در کتابی ثبت است (کتاب علم بی پایان پروردگار) و این بر خداوند آسان است .
تفسیر:
هر امتی عبادتی دارد

در بحثهای گذشته گفتگوهائی پیرامون مشرکان داشتیم ، از آنجا که تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 164
مشرکان به طور خصوص و مخالفان اسلام به طور عموم ، جر و بحثهائی با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پیرامون مسائل و احکام تازه اسلام داشتند و نسخ و دگرگونی قسمتهائی از احکام شرایع پیشین را نقطه ضعفی برای شریعت اسلام می پنداشتند در حالی که این دگرگونیها نه تنها ضعف نبود بلکه یکی از برنامه تکامل ادیان محسوب می شد، لذا در نخستین آیه مورد بحث می فرماید: ((برای هر امتی عبادتی قرار دادیم تا خدا را با آن پرستش کنند)) (لکل امة جعلنا منسکا هم ناسکوه).
مناسک : چنانکه قبلا هم گفته ایم جمع ((منسک)) به معنی مطلق عبادت است ، و در اینجا ممکن است تمام برنامه های دینی و الهی را شامل شود، بنابراین آیه گویای این حقیقت است که امتهای پیشین هر کدام برنامه ای مخصوص به خود داشتند که در آن شرائط خاص از نظر زمان و مکان و جهات دیگر کاملترین برنامه بوده است ، ولی مسلما با دگرگون شدن آن شرائط لازم بود احکام تازه تری جانشین آنها شود.
لذا به دنبال این سخن اضافه می کند: ((بنابراین نباید آنها در این امر با تو به نزاع برخیزند)) (فلا ینازعنک فی الامر).
((و تو به سوی پروردگارت دعوت کن که راه راست همین است که تو می پوئی)) (و ادع الی ربک انک لعلی هدی مستقیم).
هرگز گفتگوها و ایرادهای بی پایه آنان در روحیه تو کمترین اثری نگذارد تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 165
که دعوتت به سوی خدا است ، و مسیر تو هدایت ، و راهت مستقیم است !
توصیف ((هدی)) به ((مستقیم بودن)) یا جنبه تاءکید دارد، و یا اشاره به این است که هدایت به سوی مقصد ممکن است از طرق مختلفی صورت گیرد راههای نزدیک و دور، مستقیم و کج ، ولی هدایت الهی ، از نزدیکترین و مستقیمترین راه است .
((اما اگر باز به مجادله و منازعه ادامه دهند و سخنان تو در دل آنها اثر نگذارد در پاسخ آنها بگو، خدا از اعمالی که شما انجام می دهید آگاهتر است)) (و ان جادلوک فقل الله اعلم بما تعملون).
((خداوند در میان شما در آنچه اختلاف داشتید داوری می کند)) (و در صحنه قیامت که صحنه بازگشت به توحید و یکپارچگی و برطرف شدن اختلافات است حقایق را برای همه شما آشکار می سازد)) (الله یحکم بینکم فیما کنتم فیه تختلفون).
و از آنجا که قضاوت و داوری در قیامت نسبت به اختلافات و اعمال بندگان نیاز به علم و آگاهی وسیعی به همه آنها دارد، در آخرین آیه مورد بحث

اشاره به علم بی پایان خدا کرده ، چنین می گوید: ((آیا نمیدانی که خداوند آنچه را که در آسمانها و زمین است می داند))؟ (الم تعلم ان الله یعلم ما فی السماوات و الارض). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 166
آری ((همه اینها در کتابی ثبت است)) (ان ذلک فی کتاب).
کتاب علم بی پایان خداوند، کتاب عالم هستی و جهان علت و معلول ، جهانی که چیزی در آن گم نمی شود و نابود نمی گردد، بلکه همواره تغییر صورت می دهد حتی امواج صدای ضعیفی که از حلقوم انسانی در هزاران سال قبل برخاسته به کلی نابود نشده است ، و همواره در این فضا وجود دارد این یک کتاب بسیار دقیق و جامع است که همه چیز در آن ضبط شده است .
و به تعبیر دیگر همه اینها در ((لوح محفوظ))، لوح علم الهی ثبت است ، و همه این موجودات با تمام خصوصیات و جزئیات نزد او حاضرند.
و لذا در آخرین جمله می فرماید: ((این بر خداوند آسان است)) چرا که همگی موجودات با تمام خصوصیاتشان نزد او حضور دارند (ان ذلک علی الله یسیر). الحج
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 167
آیه 71 - 74
آیه و ترجمه
وَ یَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ یُنزِّلْ بِهِ سلْطناً وَ مَا لَیْس لهُم بِهِ عِلْمٌ وَ مَا لِلظلِمِینَ مِن نَّصِیرٍ(71)
وَ إِذَا تُتْلی عَلَیْهِمْ ءَایَتُنَا بَیِّنَتٍ تَعْرِف فی وُجُوهِ الَّذِینَ کَفَرُوا الْمُنکرَ یَکادُونَ یَسطونَ بِالَّذِینَ یَتْلُونَ عَلَیْهِمْ ءَایَتِنَا قُلْ أ فَأُنَبِّئُکُم بِشرٍّ مِّن ذَلِکمُ النَّارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ بِئْس الْمَصِیرُ(72)
یَأَیُّهَا النَّاس ضرِب مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَن یخْلُقُوا ذُبَاباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِن یَسلُبهُمُ الذُّبَاب شیْئاً لا یَستَنقِذُوهُ مِنْهُ ضعُف الطالِب وَ الْمَطلُوب (73)
مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِیٌّ عَزِیزٌ(74) تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 168
ترجمه :
71 - آنها غیر از خداوند چیزهائی را می پرستند که خدا هیچگونه دلیلی برای آن نازل نکرده است ، و چیزهائی که علم و آگاهی به آن ندارند، و برای ظالمان یاور و راهنمائی نیست .
72 - و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود در چهره کافران آثار انکار مشاهده می کنی ، آن چنان که نزدیک است برخیزند و با مشت به کسانی که آیات ما را بر آنها می خوانند حمله کنند! بگو: آیا شما را به بدتر از این خبر دهم ؟ همان آتش سوزنده (دوزخ) است که خدا به

کافران وعده داده ، و بدترین جایگاه است !
73 - ای مردم مثلی زده شده است گوش به آن فرا دهید: کسانی را که غیر از خدا می خوانید هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند و هر گاه مگس چیزی از آنها برباید نمی توانند آن را باز پس گیرند، هم این طلب کنندگان ناتوانند و هم آن مطلوبان (هم این عابدان و هم آن معبودان).
74 - آنها خدا را آنگونه که باید بشناسند نشناختند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است .
تفسیر:
معبودانی ضعیفتر از یک مگس !
در این آیات - به تناسب بحثهائی که قبلا پیرامون توحید و شرک بود - باز سخن از مشرکان و برنامه های غلط آنها می گوید:
و از آنجا که یکی از روشنترین دلائل بطلان شرک و بت پرستی این است که هیچگونه دلیل عقلی و نقلی بر جواز این عمل دلالت نمی کند، در آیه نخست می فرماید: ((آنها غیر از خدا چیزهائی را می پرستند که هیچگونه دلیلی خداوند برای آن نازل نکرده است)) (و یعبدون من دون الله ما لم ینزل به سلطانا).
در واقع این ابطال اعتقاد بت پرستان است که معتقد بودند خدا اجازه بت پرستی را به آنها داده ، و این بتها شفیعان درگاه او می باشند.
سپس اضافه می کند: ((آنها معبودهائی را می پرستند که علم و دانشی به حقانیت آنها ندارند)) (و ما لیس لهم به علم). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 169
یعنی نه از طریق دستور الهی ، و نه از طریق دلیل عقل هیچ حجت و برهانی برای کار خود مطلقا ندارند.
بدیهی است کسی که در اعتقاد و اعمال خود متکی به دلیل روشنی نیست ، ستمگر است ، هم به خویش ستم کرده ، و هم به دیگران ، و به هنگام گرفتار شدن در چنگال مجازات الهی هیچکس قدرت دفاع از او ندارد، لذا در پایان آیه می گوید: ((برای ستمکاران یاور و راهنمائی نیست)) (و ما للظالمین من نصیر).
بعضی از مفسران گفته اند که ((نصیر)) در اینجا به معنی دلیل و برهان است ، چرا که یاری کننده حقیقی همان می باشد.
این احتمال نیز وجود دارد که مراد از ((نصیر))، راهنما است و مکملی است برای بحث گذشته یعنی نه حجت الهی دارند، نه دلیل عقلی که خود به آن رسیده باشند، و نه رهبر و راهنما و استادی که آنها را در این مسیر یاری کند، چرا که آنها ستمگرند و در برابر حق تسلیم نیستند. این تفسیرهای سه گانه با هم منافاتی ندارند هر چند تفسیر اول روشنتر به

نظر می رسد.
سپس به عکس العمل بت پرستان در برابر آیات خدا، و شدت لجاجت و تعصب آنها در یک جمله کوتاه اشاره کرده می گوید: ((و هنگامی که آیات روشن ما که بهره گیری از آن برای هر صاحب عقلی آسان است بر آنها خوانده می شود، در چهره کافران آثار انکار را به خوبی مشاهده می کنی)) (و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات تعرف فی وجوه الذین کفروا المنکر).
در حقیقت هنگام شنیدن این آیات بینات ، تضادی در میان منطق زنده

قرآن و تعصبات جاهلانه آنها پیدا می شود، و چون حاضر به تسلیم در برابر حق نیستند، بی اختیار آثار آن در چهره هاشان به صورت علامت انکار نقش می بندد.
نه تنها اثر انکار و ناراحتی در چهره شان نمایان می شود،بلکه بر اثر شدت تعصب و لجاج نزدیک است برخیزند و با مشتهای گره کرده خود به کسانی که آیات ما را بر آنها می خوانند حمله کنند))! (یکادون یسطون بالذین یتلون علیهم آیاتنا).
((یسطون)) از ماده ((سطوت)) به معنی بلند کردن دست و حمله کردن به طرف مقابل است ، و در اصل - به گفته راغب در مفردات - به معنی بلند شدن اسب ، بر سر پاها و بلند کردن دستها است ، سپس به معنی بالا اطلاق شده .
در حالی که انسان اگر منطقی فکر کند هر گاه سخن خلافی بشنود، نه چهره در هم می کشد و نه پاسخ آن را با مشت گره کرده می دهد، بلکه با بیان منطقی آن را رد می کند، این عکس العملهای نادرست کافران ، خود دلیل روشنی است بر اینکه آنها تابع هیچ دلیل و منطقی نیستند، تنها جهل و عصبیت بر وجودشان حاکم است . قابل توجه اینکه جمله یکادون یسطون با توجه به اینکه از دو فعل مضارع تشکیل شده دلیل بر استمرار ((حالت حمله و پرخاشگری)) در وجود آنها است که گاه شرائط ایجاب می کرد عملا آن را ظاهر کنند، و گاه که شرائط اجازه نمی داد، حالت آمادگی حمله در آنها پیدا می شد و به تعبیر ما به خود می پیچیدند که چرا قادر بر حمله و ضرب نیستند.
قرآن در برابر این بی منطقان به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد: ((به آنها بگو: آیا می خواهید من شما را به بدتر از این خبر دهم ؟! بدتر از این همان آتش سوزنده دوزخ است))! (قل افانبئکم بشر من ذلکم النار). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 171
یعنی اگر به زعم شما این آیات بینات الهی شر است ، چون با افکار منحرف و نادرستتان هماهنگ نیست ، من ، بدتر از این را به شما معرفی می کنم ، که همان مجازات دردناک الهی است که در برابر این لجاج و عناد

سرانجام دامانتان را خواهد گرفت .
((همان آتش سوزانی که خداوند به کافران وعده داده)) (وعدها الله الذین کفروا).
((و دوزخ آتش سوزانش بدترین جایگاه است)) (و بئس المصیر).
در حقیقت در برابر این آتش مزاجان پرخاشگر که شعله های عصبیت و لجاج ، همواره در درونشان افروخته است ، پاسخی جز آتش دوزخ نیست ! چرا که همیشه مجازات الهی تناسب نزدیکی با چگونگی گناه و عصیان دارد.
در آیه بعد ترسیم جالب و گویائی از وضع بتها و معبودهای ساختگی ، و ضعف و ناتوانی آنها، بیان می کند، و بطلان اعتقاد مشرکان را به روشنترین وجهی آشکار می سازد.
روی سخن را به عموم مردم کرده ، می گوید: ای مردم در اینجا مثلی زده شده است گوش به آن فرا دهید (و دقیقا به آن بیندیشید) (یا ایها الناس ضرب مثل فاستمعوا له).
((کسانی را که شما غیر از خدا می خوانید هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند هر چند برای این کار اجتماع کنند و دست به دست یکدیگر بدهند)) (ان الذین تدعون من دون الله لن یخلقوا ذبابا و لو اجتمعوا له).
همه بتها و همه معبودهای آنها و حتی همه دانشمندان و متفکران و مخترعان بشر اگر دست به دست هم بدهند قادر بر آفرینش مگسی نیستند.
بنابراین چگونه می خواهید شما اینها را همردیف پروردگار بزرگی تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 172
قرار دهید که آفریننده آسمانها و زمین و هزاران هزار نوع موجود زنده در دریاها و صحراها و جنگلها و اعماق زمین است ، خداوندی که حیات و زندگی را در اشکال مختلف و چهره های بدیع و متنوع قرار داده که هر یک از آنها انسان را به اعجاب و تحسین وا می دارد، آن معبودهای ضعیف کجا و این خالق قادر و حکیم کجا؟
سپس اضافه می کند نه تنها قادر نیستند مگسی بیافرینند بلکه از مقابله با یک مگس نیز عاجزند چرا که اگر مگس چیزی از آنها را برباید نمی توانند آن را باز پس گیرند))!. (و ان یسلبهم الذباب شیئا لا یستنقذوه منه).
موجودی به این ضعیفی و ناتوانی که حتی در مبارزه با یک مگس شکست می خورد چه جای این دارد که او را حاکم بر سرنوشت خویش بدانند و حلال مشکلات .
آری ((هم این طلب کنندگان و عابدان ضعیف و ناتوانند و هم آن مطلوبان و معبودان)) (ضعف الطالب و المطلوب).
در روایات می خوانیم : بت پرستان قریش ، بتهائی را که در اطراف کعبه

گرد - آوری کرده بودند آنها را با مشک و عنبر و گاه با زعفران یا عسل می آلودند و اطراف آنها ندای لبیک اللهم لبیک ، لبیک لا شریک لک ، الا شریک هو لک تملکه و ما ملک ! که بیانگر شرک و بت پرستی آنها و تحریف لبیک موحدان بود سر در می دادند، و این موجودات پست و بی ارزش را شریک خدا می پنداشتند، ولی مگسها می آمدند و بر آنها می نشستند و آن عسل و زعفران و مشک و عنبر را می ربودند و آنها قدرت بر باز پس گرفتن آن نداشتند!
قرآن مجید همین صحنه را عنوان قرار داده و برای بیان ضعف و ناتوانی بتها و سستی منطق مشرکان از آن بهره گیری می کند، می گوید شما خوب نگاه کنید ببینید معبودهایتان چگونه زیر دست و پای مگسها قرار گرفته اند و قادر به کمترین دفاع از خود نیستند؟! این چه معبودهای بی عرضه و بی ارزشی هستند که شما تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 173
حل مشکلات خود را از آنها می خواهید؟!.
در اینکه منظور از ((طالب)) و ((مطلوب)) چیست ؟ حق همان است که در بالا گفتیم : ((طالب)) عبادت کنندگان بتها هستند و ((مطلوب)) خود بتها که هر دو ضعیف هستند و ناتوان .
بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که ((طالب)) اشاره به مگس است ، و مطلوب اشاره به بتها (زیرا مگسها به سراغ بتها می روند تا از مواد غذائی روی آنها بهره گیرند).
بعضی دیگر ((طالب)) را بتها دانسته اند و ((مطلوب)) را مگس (زیرا به فرض که بتها به فکر آفرینش مگس ضعیفی بیفتند قادر نخواهند بود) ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.
قرآن بعد از بیان مثال زنده فوق ، نتیجه گیری می کند که ((آنها خدا را آن گونه که باید بشناسند نشناختند)) (ما قدروا الله حق قدره).
بقدری در معرفت و شناسائی خدا، ضعیف و ناتوانند که خداوند با آن عظمت را تا سر حد این معبودهای ضعیف و بی مقدار تنزل دادند، و آنها را شریک او شمردند، که اگر کمترین معرفتی درباره خدا داشتند بر این مقایسه خود می خندیدند.
و در پایان آیه می فرماید: ((خداوند قوی و عزیز است)) (ان الله لقوی عزیز).
نه همچون بتها که قادر بر آفرینش موجود کوچکی نیستند و حتی قدرت دفاع از خویش در برابر مگسی ندارند، او بر همه چیز قادر و توانا است و هیچکس را قدرت مقابله با او نیست . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 174
نکته :
مثالی روشن برای بیان ضعفها
گر چه جمعی از مفسران عقیده دارند که قرآن در آیات فوق ، سخن از

مثل به میان آورده ، اما خود مثل را صریحا بیان نکرده است بلکه اشاره به موارد دیگر قرآن نموده ، و یا اصلا مثل در اینجا به معنی اثبات و تبیین مطلب یا چیز عجیب است ، نه به معنی معروفش .
ولی بدون شک ، این نظر نادرستی است ، چرا که قرآن در آیات فوق ، مصداق این مثالی را که دعوت عمومی برای اندیشه در آن کرده است بیان نموده این مثال همان مگس است از نظر آفرینش و از نظر ربودن ذرات غذائی !.
این مثال گر چه در برابر مشرکان عرب ذکر شده ، ولی با توجه به اینکه مخاطب همه مردم جهانند (یا ایها الناس) اختصاصی به بتهای سنگی و چوبی ندارد، بلکه تمام معبودهائی را که جز خدا می پرستند در این مثال شرکت داده شده اند، اعم از فرعونها و نمرودها و بتهای شخصیتهای کاذب و قدرتهای پوشالی و مانند آن .
آنها نیز بر این مثال منطبق هستند، آنها هم اگر دست به دست هم بدهند و تمام لشگر و عسکرشان را جمع و جور کنند و اندیشمندان و فرزانگانشان را دعوت کنند قادر به خلق مگسی نیستند، و حتی اگر مگسی ذره ای از سفره آنها بر گیرد توانائی به باز گرداندن آن ندارند.
پاسخ به یک سؤ ال
ممکن است در اینجا گفته شود که انسان امروز با نیروی علم و دانش خود توانسته است اختراعاتی کند که به مراتب از یک مگس برتر و بالاتر است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 175
وسائل نقلیه سریع السیر و بادپیمائی ساخته که در یک چشم بر هم زدن مسافت زیادی را طی می کند.
مغزهای الکترونیکی دقیقی را اختراع کرده که پیچیده ترین معادلات ریاضی را در یک لحظه حل می نماید، آیا این گفتگوها درباره انسان عصر ما نیز صادق است ؟
در پاسخ می گوئیم : ساختن این وسائل محیر العقول بدون شک ، دلیل بر پیشرفت فوق العاده صنایع بشر است ، اما همه اینها در برابر مساءله آفرینش یک موجود زنده و خلقت حیات مسائلی ساده و پیش پا افتاده است .
اگر کتبی را که در باره فیزیولوژی موجودات زنده ، و فعالیتهای بیولوژیکی و حیاتی یک حشره کوچک مانند مگس بحث می کند، به دقت بررسی کنیم ، خواهیم دید که ساختمان مغز یک مگس و سلسله اعصاب و دستگاه گوارش او به مراتب از ساختمان مجهزترین هواپیماها برتر است و اصلا قابل مقایسه با آن نیست .
اصولا ((مساءله حیات)) و حس و حرکت موجودات زنده و نمو و تولید مثل آنها هنوز به صورت معمائی در برابر دانشمندان قرار گرفته است ، و ریزه

کاریها و ظرافتهائی که در ساختمان این موجودات به کار رفته ، خود معماهای دیگری است ، معماهائی که هنوز به هیچوجه حل نشده .
به گفته دانشمندان علوم طبیعی چشمهای فوق العاده کوچک بعضی از همین حشرات خود مرکب از صدها چشم است ! یعنی همان چشمی را که ما به زحمت می بینیم و شاید به اندازه یک سر سوزن بیش نیست از چند صد چشم کوچکتر تشکیل یافته که مجموعه آنها را چشم مرکب می نامند!
به فرض که انسان بتواند از مواد بی جان سلول زنده ای بسازد چه کسی می تواند، صدها چشم کوچک که هر کدام از آنها خوددارای دوربین ظریف و طبقات و دستگاههائی است در کنار هم بچیند و رشته ارتباطی آنها را در مغز حشره پیوند دهد و اطلاعات را به وسیله آنها تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 176
به مغز حشره منتقل سازد و حشره بتواند در موقع مناسب ، عکس العمل نسبت به حوادثی که اطراف او می گذرد نشان دهد؟
آیا اگر همه انسانها جمع شوند، قدرت بر آفرینش چنین موجود ظاهرا ناچیز اما در واقع بسیار پیچیده و اسرار آمیز خواهند داشت ؟!
و باز به فرض انسان همه این مسائل را عملی سازد ولی آیا می توان نام آن را خلقت گذاشت ؟ یا ترکیب و مونتاژی است از وسائل موجود در همین جهان آفرینش ؟ آیا کسانی که قطعات پیش ساخته اتومبیلی را به هم مونتاژ می کنند، مخترع محسوب می شوند و نام عمل آنها را ابداع و اختراع می توان گذاشت ؟ الحج
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 177
آیه 75 - 78
آیه و ترجمه
اللَّهُ یَصطفِی مِنَ الْمَلَئکةِ رُسلاً وَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سمِیعُ بَصِیرٌ(75)
یَعْلَمُ مَا بَینَ أَیْدِیهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ إِلی اللَّهِ تُرْجَعُ الاُمُورُ(76)
یَأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا ارْکعُوا وَ اسجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّکُمْ وَ افْعَلُوا الْخَیرَ لَعَلَّکمْ تُفْلِحُونَ (77)
وَ جَهِدُوا فی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاکُمْ وَ مَا جَعَلَ عَلَیْکمْ فی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْرَهِیمَ هُوَ سمَّاکُمُ الْمُسلِمِینَ مِن قَبْلُ وَ فی هَذَا لِیَکُونَ الرَّسولُ شهِیداً عَلَیْکمْ وَ تَکُونُوا شهَدَاءَ عَلی النَّاسِ فَأَقِیمُوا الصلَوةَ وَ ءَاتُوا الزَّکَوةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاکمْ فَنِعْمَ الْمَوْلی وَ نِعْمَ النَّصِیرُ(78) تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 178
ترجمه :
75 - خداوند از فرشتگان رسولانی بر می گزیند و همچنین از انسان خداوند شنوا و بینا است .
76 - آنچه را در پیش روی آنها و پشت سر آنهاست می داند و همه کارها

به سوی خدا باز می گردد.
77 - ای کسانی که ایمان آورده اید رکوع کنید و سجود بجا آورید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید.
78 - و در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمائید او شما را برگزید و در دین کار سنگین و شاقی بر شما نگذارد این همان آئین پدر شما ابراهیم است او شما را در کتب پیشین و در این کتاب آسمانی مسلمان نامید تا پیامبر شاهد و گواه بر شما باشد و شما گواهان بر مردم بنابراین نماز را بر پا دارید و زکاة را بدهید و به خدا تمسک جوئید که او مولا و سرپرست شماست چه مولای خوب و چه یار و یاور شایسته ای .
شاءن نزول :
به طوری که جمعی از مفسران ، نقل کرده اند، بعضی از مشرکان مانند ((ولید بن مغیره)) (که مغز متفکر آنان محسوب می شد) به هنگام مبعوث شدن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با تعجب و انکار می گفتند اءنزل علیه الذکر من بیننا: ((آیا از میان همه ما وحی الهی بر محمد (این یتیم فقیر و تهیدست امت ما) نازل شده است))؟ نخستین آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت (که انتخاب انبیاء و فرشتگان برای رسالت روی معیار شایستگی و معیار معنویت آنها بوده است).
تفسیر:
پنج دستور سازنده و مهم
با توجه به اینکه در آیات گذشته سخن از توحید و شرک و معبودهای پنداری

مشرکان در میان بود، و با توجه به اینکه جمعی از مردم ، فرشتگان یا بعضی از پیامبران را برای عبادت برگزیدند، قرآن در نخستین آیات مورد بحث می گوید: همه رسولان الهی ، بندگان سر بر فرمان او هستند ((خداوند از فرشتگان ، رسولانی برمی گزیند و همچنین از انسانها)) (الله یصطفی من الملائکة رسلا و من الناس).
از فرشتگان رسولانی همچون جبرئیل ، و از انسانها فرستادگانی همچون پیامبران بزرگ الهی و تعبیر به ((من)) که در اینجا تبعیضیه است نشان می دهد که همه فرشتگان الهی ، رسولان او به سوی بشر نبودند، بلکه گروهی از آنها این سمت را داشتند، این تعبیر منافات با آیه اول سوره فاطر که می گوید: جاعل الملائکة رسلا (خدا فرشتگان را رسولان قرار داده است) ندارد، چرا که منظور در این آیه نیز بیان جنس است ، نه بیان عمومیت افراد.
و در پایان آیه اضافه می کند: ((خداوند شنوا و بینا است)) (ان الله سمیع بصیر).
یعنی چنان نیست که خداوند مانند انسانها از کار رسولانش در غیابشان بی

خبر باشد، بلکه در هر لحظه از وضع آنها با خبر است ، سخنانشان را می شنود و اعمالشان را می بیند.
سپس اشاره به مسئولیت پیامبران در ابلاغ رسالت از یکسو و مراقبتها الهی نسبت به آنها از سوی دیگر کرده ، می گوید: ((خداوند آنچه را در پیش روی آنها، و پشت سر آنها است می داند)) (یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم).
هم از آینده آنها آگاه است و هم از گذشته و آنچه را پشت سر نهاده اند.
((و همه کارها به خدا باز می گردد، و همه در برابر او مسئولند)) (و الی الله ترجع الامور). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 180
تا مردم بدانند فرشتگان و پیامبران الهی نیز بندگانی هستند سر بر فرمان خدا، و دارای مسئولیت در پیشگاه او، و از خود چیزی ندارند جز آنچه خدا به آنها داده است ، نه اینکه معبودان و خدایانی باشند در برابر الله .
بنابراین جمله یعلم ما بین ایدیهم ... در واقع اشاره به تکلیف و مسئولیت رسولان الهی و کنترل اعمال آنها از ناحیه پروردگار است همانند آنچه در سوره جن آیه 27 و 28 آمده است (فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه رصدا لیعلم ان قد ابلغوا رسالات ربهم و احاط بما لدیهم : ((خداوند هیچکس را بر اسرار غیب خود آگاه نمی کند مگر رسولانی را که برگزیده است و از آنها راضی شده ، و برای آنها مراقبانی از پیش رو و پشت سر می فرستد تا روشن شود آیا آنها رسالات پروردگارشان را ابلاغ کرده اند یا نه ، و خداوند از آنچه نزد آنان است با خبر است)).
ضمنا روشن شد که منظور از ((ما بین ایدیهم)) حوادث آینده است و از ((ما خلفهم)) حوادث گذشته .
در دو آیه بعد که آیات پایان سوره حج را تشکیل می دهد، روی سخن را به افراد با ایمان کرده و یک سلسله دستورات کلی و جامع را که حافظ دین و دنیا و پیروزی آنها در تمام صحنه ها است بیان می دارد و با این حسن ختام ، ((سوره حج)) پایان می گیرید.
نخست به چهار دستور مهم اشاره کرده می گوید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید، رکوع کنید، و سجده بجا آورید، و پروردگارتان را عبادت کنید، و کار نیک انجام دهید تا رستگار شوید)) (یا ایها الذین آمنوا ارکعوا و اسجدوا تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 181
و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون).
بیان دو رکن رکوع و سجود از میان تمام ارکان نماز به خاطر اهمیت فوق العاده آنها در این عبادت بزرگ است .
دستور عبودیت به طور مطلق که بعد از این دو بیان شده هر گونه عبادت و بندگی خدا را شامل می شود.

تعبیر به ((ربکم)) (پروردگار شما) در حقیقت اشاره ای است به شایستگی او برای عبودیت و عدم شایستگی غیر او، زیرا تنها مالک و صاحب و تربیت کننده او است .
دستور به ((فعل خیرات)) هر گونه کار نیکی را - بدون هیچ قید و شرط - شامل می شود، و اینکه از ((ابن عباس)) نقل شده که منظور صله رحم و مکارم اخلاق است در حقیقت بیان مصداق زنده ای از این مفهوم عام می باشد.
سپس پنجمین دستور را در زمینه جهاد - به معنی وسیع کلمه - صادر می کند و می گوید: ((در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمائید)) (و جاهدوا فی الله حق جهاده).
اکثر مفسران اسلامی ، جهاد را در اینجا به معنی خصوص مبارزه مسلحانه با دشمنان نگرفته اند، بلکه همانگونه که از مفهوم لغوی آن استفاده می شود به معنی هر گونه جهاد و کوشش در راه خدا و تلاش برای انجام نیکیها، و مبارزه با هوسهای سرکش (جهاد اکبر) و پیکار با دشمنان ظالم و ستمگر (جهاد اصغر) دانسته اند.
مرحوم ((طبرسی)) در مجمع البیان از اکثر مفسران چنین نقل می کند که منظور از حق جهاد خلوص نیت و انجام دادن اعمال برای خدا است .
بدون شک ((حق جهاد)) نیز معنی وسیعی دارد که از نظر کیفیت و کمیت

و مکان و زمان و سایر جهات ، همه را شامل می شود، اما از آنجا که مرحله اخلاص سختترین مرحله در جهاد نفس است ، روی این مرحله تکیه کرده است ، چرا که نفوذ افکار و انگیزه های غیر الهی در قلب و اعمال انسان آنقدر مخفی و باریک و پنهان است که جز بندگان خاص خدا از آن رهائی نمی یابند!.
در حقیقت قرآن مجید در این پنج دستور از مراحل ساده شروع کرده و به آخرین و برترین مراحل عبودیت می رساند: نخست سخن از رکوع و سپس از آن برتر سخن از سجود است ، بعد عبادت به طور کلی ، و سپس انجام کارهای نیک اعم از عبادات و غیر عبادات ، و در آخرین مرحله سخن از جهاد و تلاش و کوشش فردی و جمعی در بخش درون و برون ، کردار و گفتار و اخلاق و نیت به میان آورده است .
و این دستور جامعی است که فلاح و رستگاری بدون شک در دنبال آن خواهد بود.
و از آنجا که این تصور ممکن است پیدا شود، اینهمه دستورات سنگین که هر یک از دیگری جامعتر و وسیعتر است چگونه بر دوش ما بندگان ضعیف قرار داده شده است ، در جمله های بعد تعبیرات گوناگونی دارد که نشان می دهد اینها دلیل لطف الهی نسبت به شما است و نشانه عظمت و مقام

شخصیت شما مؤ منان در پیشگاه او است .
در نخستین تعبیر می فرماید: ((او شما را برگزید)) (هو اجتباکم).
اگر برگزیدگان خدا نبودید این مسئولیتها بر دوش شما گذارده نمی شد.
و در تعبیر بعد می فرماید: ((او کار سنگین و شاقی در دین بر شما نگذارده است)) (و ما جعل علیکم فی الدین من حرج).
یعنی اگر درست بنگرید اینها تکالیف شاقی نیستند، بلکه با فطرت پاک شما هماهنگ و سازگارند، و اصولا چون وسیله تکامل شما هستند و هر

فلسفه و منافع روشنی دارند که عائد خودتان می شود، در ذائقه جانتان تلخ نخواهند بود، بلکه کاملا شیرین و گوارا هستند.
در سومین تعبیر می گوید: از این گذشته ((این همان آئین پدر شما ابراهیم است)) (ملة ابیکم ابراهیم).
اطلاق ((پدر)) بر ((ابراهیم)) یا به خاطر آن است که عربها و مسلمانان آن روز غالبا از نسل اسماعیل بودند و یا به خاطر این بود که آنها همگی ((ابراهیم)) را بزرگ می شمردند و از او به صورت یک پدر روحانی و معنوی احترام می کردند هر چند آئین پاک او با انواع خرافات آلوده شده بود.
سپس تعبیر دیگری در این زمینه دارد می گوید: ((او شما را در کتب پیشین ، مسلمان نامید و همچنین در این کتاب آسمانی)) (قرآن) (هو سماکم المسلمین من قبل و فی هذا).
و مسلمان کسی است که این افتخار را دارد که در برابر همه فرمانهای الهی تسلیم است .
در اینکه : مرجع ضمیر ((هو)) (او) چه کسی است در میان مفسران گفتگو است بعضی گفته اند به ((خدا)) برمی گردد، یعنی خدا هم در کتب پیشین و هم در قرآن شما را به این نام افتخار آمیز نامیده است ، ولی بعضی دیگر آن را اشاره به ((ابراهیم)) می دانند، چرا که در آیه 128 سوره بقره می خوانیم ابراهیم پس از پایان بنای کعبه از خداوند تقاضاهائی کرد، از جمله این بود: ربنا و اجعلنا مسلمین لک و من ذریتنا امة مسلمة لک : ((پروردگارا! من و فرزندم اسماعیل را تسلیم در مقابل فرمانت قرار ده ، و از دودمان ما امتی مسلم و تسلیم در برابر اراده ات به وجود آور)).
ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد زیرا با ذیل آیه سازگارتر است ، که می گوید: ((او شما را در کتب پیشین و در این کتاب (قرآن) مسلمان نامید)) و این تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 184
تعبیر درباره ابراهیم ، تناسب ندارد بلکه مناسب خداوند است .
سرانجام پنجمین و آخرین تعبیر شوق آفرین را درباره مسلمانان کرده و آنها را به عنوان الگو و اسوه امتها معرفی می کند و می فرماید: ((هدف

این بوده است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شاهد و گواه بر شما باشد و شما هم گواهان بر مردم))! (لیکون الرسول شهیدا علیکم و تکونوا شهداء علی الناس).
((شهید)) به معنی شاهد از ماده شهود به معنی آگاهی تواءم با حضور است مفهوم این سخن آن است که شاهد بودن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر همه مسلمانها به معنی آگاهی او از اعمال امت خویش است ، و این با روایات عرض اعمال و بعضی از آیات قرآن که به آن اشاره می کند کاملا سازگار می باشد، چرا که طبق این روایات اعمال همه امت را در عرض هفته به حضور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرضه می دارند و روح پاک او از همه اینها آگاه و با خبر می شود، بنابراین او شاهد و گواه این امت است .
اما شاهد و گواه بودن این امت ، طبق بعضی از روایات به معنی معصومین این امت و امامان است که آنها نیز گواهان بر اعمال مردمند.
در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) می خوانیم : که فرمود: نحن حجج الله فی خلقه و نحن شهداء الله و اعلامه فی بریته : ((ما حجتهای خدا در میان خلقیم و شاهدان او و نشانه هایش در میان مردمیم)).
در حقیقت مخاطب در جمله ((لتکونوا)) ظاهرا همه امتند اما در واقع گروهی از سران و بزرگان آنها می باشد، و خطاب به کل به خاطر جزء در تعبیرات روزمره فراوان است مثلا در آیه 20 سوره مائده می خوانیم : که
خداوند ضمن تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 185
بر شمردن نعمتهایش بر بنی اسرائیل به آنها خطاب کرده می گوید: ((خداوند شما را ملوک و پادشاهان قرار داد)) در حالی که می دانیم افراد معدودی از آنها به این مقام رسیدند.
البته ((شهود)) معنی دیگری نیز دارد و آن ((شهادت عملی)) است ، یعنی مقیاس سنجش و الگو بودن اعمال یک فرد نمونه و بارز برای اعمال سایرین ، در این صورت تمام مسلمانان راستین چنین خواهند بود، چرا که آنها امت نمونه ای هستند با برترین آئین که می توانند مقیاس و الگوئی برای سنجش شخصیت و فضیلت در میان همه امتها باشند.
در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که خداوند چند فضیلت و برتری به امت اسلام داده است ، از جمله اینکه در امتهای پیشین ، پیامبر آنها شاهد و گواه قومش بود ولی خداوند تمام امت مرا گواهان بر خلق قرار داده زیرا می فرماید: لیکون الرسول شهیدا علیکم و تکونوا شهدا علی الناس .
یعنی همانگونه که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اسوه و الگوی امت خویش است شما هم اسوه ها و الگوها برای مردم جهانید.

این تفسیر در عین حال با تفسیر سابق منافات ندارد ممکن است همه امت شاهد و گواه باشند و امامان شاهدان و گواهان نمونه و ممتاز.
در پایان این آیه بار دیگر وظائف پنجگانه پیشین را در تعبیرات فشرده تری که در سه جمله خلاصه می شود به عنوان تاءکید چنین بازگو می کند: ((اکنون که چنین است و شما دارای این امتیازات و افتخارات هستید، نماز را بر پا دارید، زکات را ادا کنید و به آئین حق و ذیل عنایت پروردگار تمسک جوئید)) (فاقیموا تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 186
الصلوة و آتوا الزکوة و اعتصموا بالله).
که ((مولی و سرپرست و یار و یاور شما او است)) (هو مولاکم).
((چه مولی و سرپرست خوبی ، و چه یار و یاور شایسته ای)) (فنعم المولی و نعم النصیر).
در حقیقت جمله ((فنعم المولی و نعم النصیر)) دلیلی است بر ((و اعتصموا بالله هو مولاکم)) یعنی اینکه به شما فرمان داده شده تنها به ذیل عنایت پروردگار تمسک جوئید به خاطر آن است که او برترین و بهترین مولی و شایسته ترین یار و یاور است .
پروردگارا! به ما این توفیق و سعادت را مرحمت فرما که با اعتصام به ذات پاکت و پیوند با خلق و خالق مردمی نمونه باشیم و الگو و شاهد بر دیگران ، و تفسیری جامع و نمونه بر این کتاب بزرگت تا پایان بنگاریم .
خداوندا! همانگونه که در کتاب آسمانیت قرآن و کتب پیشینیان ما را مسلمان خواندی توفیق مرحمت فرما تا سراپا تسلیم فرمان تو باشیم .
بار الها! ما را بر دشمنانی که امروز در هر گوشه و کنار، قصد یورش بر قرآن و اسلام دارند پیروز گردان که تو بهترین مولی و یار و یاوری (فنعم المولی و نعم النصیر).

تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 187
سوره مؤمنون
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و 118 آیه است تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 189
فضیلت سوره مؤ منون
در روایات اسلامی که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ائمه اهل بیت (علیهمالسلام) بما رسیده فضیلت بسیاری برای این سوره بیان شده است .
در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم من قرء سورة المؤ منین بشرته الملائکة یوم القیامة بالروح و الریحان و ما تقر به عینه عند نزول ملک الموت : ((هر کس سوره مؤ منان را تلاوت کند فرشتگان در روز قیامت او را به روح و ریحان بشارت می دهند و هنگامی که فرشته مرگ برای قبض روح او می آید چنان بشارتی به او می دهد که چشمش روشن می شود)).
و از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من قرء سورة المؤ منین ختم الله له بالسعادة اذا کان یدمن قرائتها فی کل جمعة ، و کان منزله فی الفردوس الاعلی مع النبیین و المرسلین : ((هر کس سوره مؤ منون را بخواند و در هر جمعه آن را ادامه دهد خداوند پایان زندگی او را با سعادت قرار می دهد و جایگاه او فردوس اعلی (بهشت برین) است ، همراه پیامبران و رسولان)).
تکرار این معنی را ضروری می دانیم که ذکر فضائل تلاوت سوره ها هرگز به معنی خواندن خالی از اندیشه و تصمیم و عمل نیست که این کتاب آسمانی کتاب تربیت و انسانسازی و برنامه های عملی است ، و به راستی اگر کسی برنامه های عقیدتی و عملی خود را با محتوای این سوره و حتی چند آیه آغاز آن که بیان صفات مؤ منان است تطبیق دهد آنهمه افتخارات باید نصیب او شود.
و لذا در بعضی از روایات از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده : هنگام نزول آغاز این سوره فرمود لقد انزل الی عشر آیات من اقامهن دخل الجنة : ((ده آیه بر من نازل شده که هر کس آنها را بر پا دارد وارد بهشت خواهد شد))!. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 190
تعبیر به ((اقام)) (بر پا دارد) به جای ((قرء)) (بخواند) گویای همان حقیقتی است که در بالا اشاره کردیم که هدف اصلی پیاده کردن محتوای

این آیات در متن زندگی است ، نه مجرد خواندن .
محتوای سوره مؤ منون
این سوره چنانکه از نامش پیدا است بخش مهمی از آن سخن از اوصاف برگزیده مؤ منان است .
سپس بحثهائی در زمینه اعتقاد و عمل بیان می کند که تکمیل کننده آن صفات می باشد.
رویهمرفته مجموع مطالب این سوره را می توان به چند بخش تقسیم کرد:
بخش اول - که از آیه قد افلح المؤ منون آغاز می شود تا چندین آیه بعد بیانگر صفاتی است که مایه فلاح و رستگاری مؤ منان است و خواهیم دید این اوصاف آنقدر حساب شده و جامع است که جنبه های مختلف زندگی فردی و اجتماعی را تحت پوشش خود قرار می دهد.
و از آنجا که خمیر مایه همه آنها ایمان و توحید است در بخش دوم به نشانه های مختلف خداشناسی ، و آیات افاقی و انفسی پروردگار در پهنه عالم هستی ، اشاره کرده ، و نمونه هائی از نظام شگرف عالم آفرینش را در آسمان و زمین و آفرینش انسان و حیوانات و گیاهان بر می شمارد.
و برای تکمیل جنبه های عملی در بخش سوم به شرح سر گذشت عبرت انگیز جمعی از پیامبران بزرگ همچون نوح ، هود، موسی ، عیسی (علیهمالسلام) پرداخته فرازهائی از زندگی آنها را بیان می کند.
در بخش چهارم روی سخن را به مستکبران کرده ، و با دلائل منطقی و گاه با تعبیرات تند و کوبنده به آنها هشدار می دهد، تا دلهای آماده به خود آید و راه بازگشت به سوی خدا را پیدا کند. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 191
در بخش پنجم بحثهای فشرده ای درباره معاد بیان کرده است .
و در بخش ششم از حاکمیت خداوند بر عالم هستی و نفوذ فرمانش در همه جهان سخن می گوید.
سرانجام در بخش هفتم باز هم سخن از قیامت ، حساب ، جزا و پاداش نیکوکاران و کیفر بدکاران به میان می آورد، و با بیان هدف آفرینش انسان سوره را پایان می دهد.
و به این ترتیب محتوای این سوره مجموعه ای است از درسهای اعتقادی و عملی ، و مسائل بیدار کننده و بیان خط سیر مؤ منان از آغاز تا پایان .
این سوره همانگونه که در آغاز هم گفته ایم در مکه نازل شده ، ولی بعضی از مفسران نوشته اند که بعضی از آیات این سوره در مدینه نازل شده است ، وجود آیه زکات در آن برای بعضی این فکر را به وجود آورده که تمام این سوره نمی تواند در مکه نازل شده باشد، چرا که می دانیم زکات نخستین بار در مدینه تشریع شد و به دنبال نزول آیه خذ من اموالهم صدقة ... (توبه 103) پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمان داد ماءموران جمع زکات به اطراف بروند و از مردم زکات بگیرند.

ولی باید توجه داشت که زکات مفهوم وسیعی دارد که واجب و مستحب را شامل می شود، و معنی آن منحصر به زکات واجب نیست ، لذا در روایات می خوانیم که نماز و زکات همیشه با هم بوده است .
اما از این گذشته به عقیده بعضی از دانشمندان زکات در مکه نیز واجب بوده ، ولی به صورت اجمالی و سر بسته ، یعنی هر کس موظف بوده مقداری از اموال خود را به نیازمندان بدهد.
ولی در مدینه که حکومت اسلامی تشکیل شد زکات تحت برنامه دقیقی قرار گرفت و برای آن نصاب بندی شد و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ماموران جمع زکات را به هر سو فرستاد تا از مردم زکات بگیرند.
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 192
آیه 1 - 11
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ(1)
الَّذِینَ هُمْ فی صلاتِهِمْ خَشِعُونَ(2)
وَ الَّذِینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضونَ(3)
وَ الَّذِینَ هُمْ لِلزَّکَوةِ فَعِلُونَ(4)
وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَفِظونَ(5)
إِلا عَلی أَزْوَجِهِمْ أَوْ مَا مَلَکَت أَیْمَنهُمْ فَإِنهُمْ غَیرُ مَلُومِینَ(6)
فَمَنِ ابْتَغَی وَرَاءَ ذَلِک فَأُولَئک هُمُ الْعَادُونَ(7)
وَ الَّذِینَ هُمْ لاَمَنَتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَعُونَ(8)
وَ الَّذِینَ هُمْ عَلی صلَوَتهِمْ یحَافِظونَ(9)
أُولَئک هُمُ الْوَرِثُونَ(10)
الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْس هُمْ فِیهَا خَلِدُونَ(11) تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 193
ترجمه :
به نام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - مؤ منان رستگار شدند.
2 - آنها که در نمازشان خشوع دارند.
3 - و آنها که از لغو و بیهودگی رویگردانند.
4 - و آنها که زکات را انجام می دهند.
5 - و آنها که دامان خود را از آلودگی به بی عفتی حفظ می کنند.
6 - تنها آمیزش جنسی با همسران و کنیزانشان دارند که در بهره گیری از آنها ملامت نمی شوند.
7 - و هر کس غیر این طریق را طلب کند تجاوزگر است .
8 - و آنها که امانتها و عهد خود را مراعات می کنند.

9 - و آنها که از نمازها مواظبت می نمایند.
10 - (آری) آنها وارثانند.
11 - که بهشت برین را ارث می برند، و جاودانه در آن خواهند ماند.
تفسیر:
صفات برجسته مؤ منان
همانگونه که قبلا گفتیم انتخاب نام مؤ منون برای این سوره به خاطر آیات آغاز این سوره است که ویژگیهای مؤ منان را در عباراتی کوتاه ، زنده و پر محتوا تشریح می کند، و جالب اینکه نخست به سرنوشت لذتبخش و پر افتخار مؤ منان - پیش از بیان صفات آنها - اشاره می نماید تا شعله های شوق و عشق را در دلها برای رسیدن به این افتخار بزرگ زنده کند.
می فرماید: ((مؤ منان رستگار شدند))، و به هدف نهائی خود در تمام ابعاد رسیدند (قد افلح المؤ منون).
((افلح)) از ماده ((فلح و فلاح)) در اصل به معنی شکافتن و بریدن است ، سپس به هر نوع پیروزی و رسیدن به مقصد و خوشبختی اطلاق شده است .
در حقیقت افراد پیروزمند و رستگار و خوشبخت موانع را از سر راه بر می

و راه خود را به سوی مقصد می شکافند و پیش می روند.
البته فلاح و رستگاری معنی وسیعی دارد که هم پیروزیهای مادی را شامل می شود، و هم معنوی را، و در مورد مؤ منان هر دو بعد منظور است .
پیروزی و رستگاری دنیوی در آن است که انسان آزاد و سربلند، عزیز و بی نیاز زندگی کند، و این امور جز در سایه ایمان امکان پذیر نیست ، و رستگاری آخرت در این است که در جوار رحمت پروردگار، در میان نعمتهای جاویدان ، در کنار دوستان شایسته و پاک ، و در کمال عزت و سربلندی به سر برد.
((راغب)) در ((مفردات)) ضمن تشریح این معنی می گوید: ((فلاح دنیوی در سه چیز خلاصه می شود: بقاء و غنا و عزت ، و فلاح اخروی در چهار چیز: بقاء بلا فناء، و غنی بلا فقر، و عز بلا ذل ، و علم بلا جهل : ((بقای بدون فنا، بی نیازی بدون فقر، عزت بدون ذلت ، و علم خالی از جهل)).
سپس به بیان این صفات پرداخته و قبل از هر چیز انگشت روی نماز می گذارد و می گوید: ((آنها کسانی هستند که در نمازشان خاشعند)) (الذینهم فی صلاتهم خاشعون).
((خاشعون)) از ماده ((خشوع)) به معنی حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که در برابر شخص بزرگ یا حقیقت مهمی در انسان پیدا می شود، و آثارش در بدن ظاهر می گردد.
در اینجا قرآن ((اقامه صلوة)) (خواندن نماز) را نشانه مؤ منان نمی

شمارد بلکه خشوع در نماز را از ویژگیهای آنان می شمرد، اشاره به اینکه نماز آنها الفاظ و حرکاتی بی روح و فاقد معنی نیست ، بلکه به هنگام نماز آنچنان حالت توجه به پروردگار در آنها پیدا می شود که از غیر او جدا می گردند و به او می پیوندند، چنان غرق حالت تفکر و حضور و راز و نیاز با پروردگار می شوند که تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 195
بر تمام ذرات وجودشان اثر می گذارد، خود را ذره ای می بینند در برابر وجودی بی پایان ، و قطره ای در برابر اقیانوسی بیکران .
لحظات این نماز هر کدام برای او درسی است از خودسازی و تربیت انسانی و وسیله ای است برای تهذیب روح و جان .
در حدیثی می خوانیم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مردی را دید که در حال نماز با ریش خود بازی می کند فرمود: اما انه لو خشع قلبه لخشعت جوارحه !: ((اگر او در قلبش خشوع بود اعضای بدنش نیز خاشع می شد)).
اشاره به اینکه خشوع یک حالت درونی است که در برون اثر می گذارد.
پیشوایان بزرگ اسلام آنچنان خشوعی در حالت نماز داشتند که به کلی از ما سوی الله بیگانه می شدند، تا آنجا که در حدیثی می خوانیم : پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گاه به هنگام نماز به آسمان نظر می کرد اما هنگامی که آیه فوق نازل شد دیگر سر برنمی داشت و دائما به زمین نگاه می کرد)).
دومین صفتی را که بعد از صفت خشوع برای مؤ منان بیان می کند این است که : ((آنها از هر گونه لغو و بیهودگی رویگردانند)) (و الذینهم عن اللغو معرضون).
در واقع تمام حرکات و خطوط زندگی آنان هدفی را دنبال می کند، هدفی مفید و سازنده چرا که لغو به معنی کارهای بی هدف و بدون نتیجه مفید است .
در حقیقت لغو همانگونه که بعضی از مفسران بزرگ گفته اند هر گفتار و عملی است که فایده قابل ملاحظه ای نداشته باشد، و اگر می بینیم بعضی از مفسران آن را به باطل تفسیر کرده اند. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 196
و بعضی به معنی همه معاصی .
و بعضی به معنی دروغ .
و بعضی به معنی دشنام یا مقابله دشنام به دشنام .
و بعضی به معنی غنا و لهو و لعب .
و بالاخره بعضی به معنی شرک ، تفسیر کرده اند همه اینها مصداقهای آن مفهوم جامع و کلی است .
البته لغو تنها شامل سخنان و افعال بیهوده نمی شود بلکه افکار بیهوده و

بی پایه ای که انسان را از یاد خدا غافل و از تفکر در آنچه مفید و سازنده است به خود مشغول می دارد همه در مفهوم لغو جمع است .
در واقع مؤ منان آنچنان ساخته شده اند که نه تنها به اندیشه های باطل و سخنان بی اساس و کارهای بیهوده دست نمی زنند، بلکه به تعبیر قرآن از آن ((معرض)) و رویگردانند.
در آیه بعد به سومین صفت مؤ منان راستین که جنبه اجتماعی و مالی دارد اشاره کرده می گوید: ((آنها کسانی هستند که زکات را انجام می دهند)) (و الذین هم للزکوة فاعلون).
و از آنجا که این سوره - همانگونه که قبلا نیز گفتیم - از سوره هایی است که در مکه نازل شده و در آن هنگام حکم زکات معمولی نازل نگردیده بود، مفسران در تفسیر این آیه گفتگوهای مختلفی دارند. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 197
آنچه صحیحتر به نظر می رسد این است که زکات منحصرا به معنی زکات واجب نیست ، بلکه زکاتهای مستحب در شرع اسلام فراوان است ، آنچه در مدینه نازل شد زکات واجب بود ولی زکات مستحب قبلا نیز بوده است .
بعضی از مفسران نیز این احتمال را داده اند که زکات به صورت یک حکم وجوبی اما بدون حد و حدود در مکه بوده است ، یعنی مسلمانان موظف بودند مقداری از اموال خود را به نیازمندان بپردازند، ولی بعد از تشکیل حکومت اسلامی و تاءسیس بیت المال زکات تحت برنامه مشخصی قرار گرفت و نصابها و مقدارهای معینی برای آن قرار داده شد و ماءمور این جمع زکات از طرف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به هر سو اعزام شدند.
اما اینکه بعضی از مفسران مانند فخر رازی و آلوسی در روح المعانی و راغب در مفردات نقل کرده که زکات در اینجا به معنی هر گونه کار نیک و یا تزکیه و پاکسازی روح و جان است بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا در قرآن مجید هر جا نماز و زکات همراه با هم ذکر می شود زکات به همان معنی انفاق مالی است ، و استفاده معنی دیگر نیاز به قرینه روشنی دارد که در اینجا نیست .
چهارمین ویژگی مؤ منان را مساءله پاکدامنی و عفت به طور کامل ، و پرهیز از هر گونه آلودگی جنسی قرار داده ، چنین می گوید: ((آنها کسانی هستند که فروج خویش را از بی عفتی حفظ می کنند)) (و الذینهم لفروجهم حافظون).
((مگر نسبت به همسران و کنیزانشان که در بهره گیری از آنها هیچگونه ملامت و سرزنش ندارند)) (الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 198

از آنجا که غریزه جنسی سرکشترین غرائز انسان است و خویشتن داری در برابر آن نیاز به تقوی و پرهیزگاری فراوان و ایمان قوی و نیرومند دارد، در آیه بعد بار دیگر روی همین مساءله تاءکید کرده و می گوید: ((هر کس غیر این طریق را (جهت بهره گیری جنسی) طلب کند تجاوزگر است)) (فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون).
تعبیر به محافظت ((فروج)) گویا اشاره به این است که اگر مراقبت مستمر و پیگیر در این زمینه نباشد، بیم آلودگی فراوان است .
و تعبیر به ((همسران)) شامل همسران دائم و موقت هر دو می شود، هر چند بعضی از مفسران اهل سنت در اینجا گرفتار اشتباهی شده اند که در نکات به آن اشاره خواهد شد.
تعبیر به ((غیر ملومین)) (آنها مورد ملامت قرار نمی گیرند) ممکن است اشاره به طرز فکر غلطی باشد که برای مسیحیت انحرافی پیدا شده که آنها هر گونه آمیزش جنسی را خلاف شان انسان می پندارند و ترک مطلق آن را فضیلت می دانند تا آنجا که کشیشان کاتولیک و همچنین زنان و مردان تارک دنیا، در تمام عمر، مجرد زندگی می کنند، و هر گونه ازدواج را مخالف این مقام روحانی تصور می کنند! (هر چند این مساءله بیشتر جنبه ظاهری دارد اما در خفا جمعی از آنها طرقی برای اشباع غریزه جنسی خود انتخاب می کنند و کتابهای نویسندگان خودشان پر است از داستانهائی که در این زمینه نوشته اند.
به هر حال امکان ندارد خداوند غریزه ای را به عنوان بخشی از نظام احسن در انسان بیافریند و بعد آن را به کلی تحریم یا مخالف مقام انسانی بداند.
این نکته چندان نیاز به یاد آوری ندارد که حلال بودن همسران مخالف با بعضی از موارد استثنائی نیست ، مانند حالت عادت ماهانه و امثال آن .
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 199
همچنین حلال بودن کنیزان (زنان برده) مشروط بر شرائط متعددی است که در کتب فقهی آمده و چنان نیست که هر کنیزی به صاحب آن حلال باشد، و در واقع در بسیاری از جهات و شرائط، همان شرائط همسران را دارد.
در هشتمین آیه مورد بحث به پنجمین و ششمین صفت برجسته مؤ منان اشاره کرده ، می گوید: ((آنها کسانی هستند که امانتها و عهد خود را مراعات می کنند)) (و الذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون).
حفظ و ادای امانت - به معنی وسیع کلمه - و همچنین پایبند بودن به عهد و پیمان در برابر خالق و خلق از صفات بارز مؤ منان است .
در مفهوم وسیع امانت ، امانتهای خدا و پیامبران الهی و همچنین امانتهای مردم جمع است ، نعمتهای مختلف خدا هر یک امانتی از امانات او هستند،

آئین حق ، کتب آسمانی ، دستورالعملهای پیشوایان راه حق و همچنین اموال و فرزندان و پستها و مقامها، همه امانتهای اویند که مؤ منان در حفظ و ادای حق آنها می کوشند تا در حیاتند از آن پاسداری می کنند و به هنگام ترک دنیا آنها را به نسلهای برومند آینده خود می سپارند، و چنین نسلی را برای پاسداری آن تربیت می کنند.
دلیل بر عمومیت مفهوم امانت در اینجا علاوه بر گستردگی و اطلاق لفظ، روایات متعددی است که در تفسیر امانت وارد شده ، گاهی امانت به معنی امامت ((امامان معصوم)) که هر امام آن را به امام بعد از خود می سپارد تفسیر شده و گاه به مطلق ولایت و حکومت .
جالب اینکه ((زراره)) که از شاگردان بزرگ امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) است چنین می گوید: ((منظور از جمله ان تؤ دوا الامانات الی اهلها (آیه 58 سوره نساء) این است که ولایت و حکومت را به اهلش واگذارید))!. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 200
و این نشان می دهد که حکومت از مهمترین ودیعه های الهی است که باید آن را به اهلش سپرد.
همچنین دلیل عمومیت عهد و پیمان ، تعبیراتی است که در سایر آیات قرآن آمده از جمله و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم : ((به عهد خداوند وفا کنید هنگامی که عهد و پیمان بستید)) (نحل - 91).
قابل توجه اینکه در بعضی از آیات قرآن تعبیر به ((ادای امانت)) و یا((عدم خیانت در امانت)) شده ، در حالی که در آیه مورد بحث تعبیر به ((رعایت امانت)) شده که هم شامل ادا می شود هم محافظت و مراقبت کامل از آن .
بنابراین اگر کوتاهی در اصلاح چیزی که مورد امانت است باعث ضرر یا خطری بشود شخص امین موظف است که در اصلاح آن نیز بکوشد (و به این ترتیب سه کار لازم است اداء و حفظ و اصلاح).
به هر حال مسلم است که پایبند بودن به تعهدات و حفظ و ادای امانات از مهمترین پایه های نظام اجتماعی بشر است و بدون آنها هرج و مرج در سرتاسر جامعه به وجود خواهد آمد، به همین دلیل حتی افراد و ملتهائی که اعتقاد الهی و مذهبی نیز ندارند برای مصون ماندن از این هرج و مرج اجتماعی ناشی از خیانت در عهد و امانت ، خود را موظف به انجام این دو برنامه - لااقل در مسائل کلی اجتماعی - می دانند.
در زمینه اهمیت امانت در جلد سوم تفسیر نمونه صفحه 432 به بعد (ذیل آیه 58 سوره نساء) و در جلد هفتم تفسیر نمونه صفحه 136 (ذیل آیه 27 سوره انفال) و در زمینه وفاء به عهد جلد چهارم صفحه 242 (ذیل آیه یک سوره مائده) و جلد 11 صفحه 382 (ذیل آیه 91 سوره نحل) مشروحا بحث کرده ایم .

بالاخره در نهمین آیه آخرین ویژگی مؤ منان را که محافظت بر نمازها است تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 201
بیان کرده می گوید: ((آنها کسانی هستند که در حفظ نمازهای خویش می کوشند)) (و الذین هم علی صلواتهم یحافظون).
جالب اینکه : نخستین ویژگی مؤ منان را خشوع در نماز و آخرین صفت آنها را محافظت بر نماز شمرده است ، از نماز شروع می شود و به نماز ختم می گردد چرا که نماز مهمترین رابطه خلق و خالق است .
نماز برترین مکتب عالی تربیت است .
نماز وسیله بیداری روح و جان و بیمه کننده انسان در برابر گناهان است .
خلاصه نماز هر گاه با آدابش انجام گیرد زمینه مطمئنی برای همه خوبیها و نیکیها خواهد بود.
یادآوری این نکته نیز لازم است که آیه نخست و آیه اخیر اشاره به دو مطلب متفاوت می کند، و به همین دلیل در آیه نخست ، صلاة به صورت ((مفرد)) و در آیه اخیر به صورت ((جمع)) است ، اولی به مساءله خشوع و توجه خاص درونی که روح نماز است و اثر بر تمام اعضاء می گذارد اشاره می کند، و دومی به مساءله آداب و شرائط نماز از نظر وقت و زمان و مکان و همچنین از نظر تعداد نمازها، و به نمازگزاران و مؤ منان راستین توصیه می کند در همه نمازها مراقب همه این آداب و شرائط باشند.
در مورد اهمیت نماز در مجلدات مختلف این تفسیر مشروحا بحث کرده ایم :
به جلد نهم صفحه 267 (ذیل آیه 114 سوره هود).
و جلد چهارم صفحه 104 (ذیل آیه 103 سوره نساء).
و جلد سیزدهم (ذیل آیه 14 سوره طه) مراجعه فرمائید.
بعد از ذکر این صفات ممتاز، نتیجه نهائی آن را به این صورت بیان می کند: ((آنها وارثانند)) (اولئک هم الوارثون). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 202
همان وارثانی که فردوس و بهشت برین را به ارث می برند و جاودانه در آن خواهند ماند (الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون).
((فردوس)) در اصل - به گفته بعضی - یک لغت رومی است و بعضی آن را عربی و بعضی اصل آن را فارسی می دانند و به معنی ((باغ)) است ، یا باغ مخصوصی که تمام نعمتها و مواهب الهی در آن جمع است و لذا می توان آن را به عنوان ((بهشت برین)) (بهترین و برترین باغهای بهشت) نامید.
تعبیر به ((ارث بردن)) ممکن است اشاره به این باشد که مؤ منان بدون زحمت به آن می رسند همانند ارث که انسان زحمتی برای آن نکشیده

است ، درست است که نائل شدن به مقامات عالی بهشت ، بسیار تلاش و کوشش و پاکی و خودسازی می خواهد ولی آن پاداش عظیم در مقابل این اعمال ناچیز بقدری زیاد است که گوئی انسان بی زحمت به آن رسیده است .
توجه به این نکته نیز لازم است که در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل شده : ما منکم من احد الا و له منزلان : منزل فی الجنة ، و منزل فی النار، فان مات و دخل النار ورث اهل الجنة منزله : ((هر یک از شما بدون استثنا دارای دو منزل است : منزلی در بهشت ، و منزلی در دوزخ ، اگر دوزخی شود و وارد جهنم گردد اهل بهشت منزلگاه او را به ارث می برند)).
تعبیر به ((ارث)) در آیه مورد بحث ممکن است اشاره به این نکته نیز باشد.
این احتمال را نیز بعضی از مفسران دور ندانسته اند که تعبیر به ارث در اینجا اشاره به سرانجام کار مؤ منان است ، همچون میراث که در پایان کار به وارث می رسد.
و به هر حال این مرحله عالی بهشت طبق ظاهر آیات فوق مخصوص مؤ منانی است که دارای صفات بالا هستند، به این ترتیب دیگر بهشتیان در مراحل پائینتر قرار دارند. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 203
نکته ها:
انتخاب فعل ماضی ((افلح)) در مورد رستگاری مؤ منان برای تاءکید هر چه بیشتر است ، یعنی رستگاری آنها آنقدر مسلم است که گوئی قبلا تحقق یافته ، و ذکر کلمه ((قد)) قبل از آن نیز تاءکید دیگری برای موضوع است .
تعبیراتی همچون ((خاشعون)) ((معرضون)) ((راعون)) و ((یحافظون))... (به صورت اسم فاعل یا فعل مضارع) همه دلیل بر آن است که برنامه های مؤ منان راستین در این اوصاف برجسته موقتی و محدود نیست بلکه مستمر و دائمی است .
2 - همسر دائم و موقت
از آیات فوق ، استفاده می شود که تنها دو گروه از زنان بر مردان حلال هستند: نخست همسران و دیگر کنیزان (با شرائط مخصوص) و به همین جهت این آیه در کتب فقهیه در بحثهای نکاح در موارد بسیاری مورد استناد قرار گرفته است .
جمعی از مفسران و فقهای اهل سنت خواسته اند از این آیه شاهدی برای نفی ازدواج موقت بیاورند، و بگویند آن هم در حکم زنا است !.
اما با توجه به این حقیقت که ((ازدواج موقت)) (متعه) به طور مسلم در زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) حلال بوده است و احدی از

مسلمانان آن را انکار نمی کنند، منتها بعضی می گویند در آغاز اسلام بوده و بسیاری از صحابه نیز به آن عمل کرده اند سپس نسخ شده و بعضی می گویند: عمر بن خطاب از آن جلوگیری به عمل آورد.
با توجه به این واقعیتها مفهوم سخن این دسته از دانشمندان اهل تسنن این خواهد بود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) العیاذ بالله زنا را - حداقل برای مدتی - مجاز شمرده است ، و این غیر ممکن است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 204
از این گذشته (دقت کنید) متعه بر خلاف پندار این گروه یکنوع ازدواج است ازدواجی است موقت و دارای اکثر شرائط ازدواج دائم ، بنابراین قطعا در جمله ((الا علی ازواجهم)) داخل است ، و به همین دلیل به هنگام خواندن صیغه ازدواج موقت از همان صیغه های ازدواج دائم (انکحت و زوجت) با قید مدت استفاده می شود، و این بهترین دلیل بر ازدواج بودن آن است .
درباره ازدواج موقت و دلائل مشروعیت آن در اسلام و عدم نسخ این حکم و همچنین فلسفه اجتماعی آن و پاسخ به ایرادات مختلف در جلد سوم صفحه 335 به بعد (ذیل آیه 24 سوره نساء) مشروحا بحث کرده ایم .
3 - خشوع ، روح نماز است - اگر رکوع و سجود و قرائت و تسبیح را جسم نماز بدانیم ، حضور قلب و توجه درونی به حقیقت نماز و کسی که با او راز و نیاز می کنیم روح نماز است .
خشوع نیز در واقع چیزی جز حضور قلب تواءم با تواضع و ادب و احترام نیست و به این ترتیب روشن می شود که مؤ منان تنها به نماز به عنوان یک کالبد بی روح نمی نگرند بلکه تمامی توجه آنها به باطن و حقیقت نماز است .
بسیارند کسانی که اشتیاق فراوان به حضور قلب و خشوع و خضوع در نمازها دارند اما هر چه می کوشند توفیق آن را نمی یابند.
برای تحصیل خشوع و حضور قلب در نماز و سایر عبادات ، امور ذیل را دقیقا توصیه می کنیم :
1 - بدست آوردن آنچنان معرفتی که دنیا را در نظر انسان کوچک و خدا را در نظر انسان بزرگ کند، تا هیچ کار دنیوی نتواند به هنگام راز و نیاز با معبود نظر او را به خود جلب و از خدا منصرف سازد.
2 - توجه به کارهای پراکنده و مختلف ، معمولا مانع تمرکز حواس است تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 205
و هر قدر انسان ، توفیق پیدا کند که مشغله های مشوش و پراکنده را کم کند به حضور قلب در عبادات خود کمک کرده است .
3 - انتخاب محل و مکان نماز و سایر عبادات نیز در این امر، اثر دارد، به همین دلیل ، نماز خواندن در برابر اشیاء و چیزهائی که ذهن انسان را به

خود مشغول می دارد مکروه است ، و همچنین در برابر درهای باز و محل عبور و مرور مردم ، در مقابل آئینه و عکس و مانند اینها، به همین دلیل معابد مسلمین هر قدر ساده تر و خالی از زرق و برق و تشریفات باشد بهتر است چرا که به حضور قلب کمک می کند.
4 - پرهیز از گناه نیز عامل مؤ ثری است ، زیرا گناه قلب را از خدا دور می سازد، و از حضور قلب می کاهد.
5 - آشنائی به معنی نماز و فلسفه افعال و اذکار آن ، عامل مؤ ثر دیگری است .
6 - انجام مستحبات نماز و آداب مخصوص آن چه در مقدمات و چه در اصل نماز نیز کمک مؤ ثری به این امر می کند.
7 - از همه اینها گذشته این کار، مانند هر کار دیگر نیاز به مراقبت و تمرین و استمرار و پیگیری دارد، بسیار می شود که در آغاز انسان در تمام نماز یک لحظه کوتاه قدرت تمرکز فکر پیدا می کند، اما با ادامه این کار و پیگیری و تداوم آنچنان قدرت نفس پیدا می کند که می تواند به هنگام نماز دریچه های فکر خود را بر غیر معبود مطلقا ببندد! (دقت کنید). المؤمنون
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 206
آیه 12 - 16
آیه و ترجمه :
وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الانسنَ مِن سلَلَةٍ مِّن طِينٍ(12)
ثمَّ جَعَلْنَهُ نُطفَةً فى قَرَارٍ مَّكِينٍ(13)
ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضغَةَ عِظماً فَكَسوْنَا الْعِظمَ لحْماً ثُمَّ أَنشأْنَهُ خَلْقاً ءَاخَرَ فَتَبَارَک اللَّهُ أَحْسنُ الْخَلِقِينَ(14)
ثمَّ إِنَّكم بَعْدَ ذَلِک لَمَيِّتُونَ(15)
ثُمَّ إِنَّكمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ تُبْعَثُونَ(16)
ترجمه :
12 - ما انسان را از عصاره ای از گل آفریدیم .
13 - سپس آن را نطفه ای در قرارگاه مطمئن (رحم) قرار دادیم .
14 - سپس نطفه را به صورت علقه (خون بسته) و علقه را به صورت مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده) و مضغه را به صورت استخوانهائی در آوردیم ، از آن پس آن را آفرینش تازه ای ایجاد کردیم ، بزرگ است خدائی که بهترین خلق کنندگان است !
15 - سپس شما بعد از آن می میرید.
16 - سپس در روز قیامت برانگیخته می شوید.
تفسیر:
مراحل تکامل جنین در رحم مادر
ذکر اوصاف مؤ منان راستین و همچنین پاداش بی نظیری که خداوند به آنها

می دهد در آیات گذشته ، این شوق را در دلها زنده می کند که باید به صفوف آنها پیوست ، اما از چه راهی ؟ و از کدام طریق ؟
آیات مورد بحث و قسمتی از آیات آینده ، طرق اساسی تحصیل ایمان و معرفت را نشان می دهد، نخست دست انسان را گرفته و به کاوش در اسرار درون و تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 207
((سیر در عالم انفس)) وا می دارد، و در آیاتی که بعد از آن خواهد آمد او را به جهان برون و موجودات شگرف عالم هستی توجه می دهد و به ((سیر آفاقی)) می پردازد.
نخست می گوید: ((ما انسان را از چکیده و خلاصه ای از گل آفریدیم)) (و لقد خلقنا الانسان من سلالة من طین).
آری این گام نخست است که انسان با آن عظمت ، با آنهمه استعداد و شایستگی ها این افضل مخلوقات و برترین موجودات جهان از خاکی بی ارزش است همان خاکی که در کم ارزش بودن ضرب المثل است ، و این نهایت قدرتنمائی او است که از چنین مواد ساده ای چنان موجود بدیعی آفرید.
در آیه بعد اضافه می کند:
((سپس او را نطفه ای قرار دادیم در قرارگاه امن و امانی)) (ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین).
در حقیقت نخستین آیه به آغاز وجود همه انسانها اعم از آدم و فرزندان او اشاره می کند که همه به خاک باز می گردند و از گل برخاسته اند، اما در دومین آیه به تداوم نسل آدم از طریق ترکیب نطفه نر و ماده و قرار گرفتن در قرارگاه رحم توجه می دهد.
در حقیقت این بحث شبیه تعبیری است که در آیات 7 و 8 سوره سجده آمده است : و بدء خلق الانسان من طین ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهین ((آغاز آفرینش انسان را از گل قرار داد و نسل او را از چکیده ای از آب بی ارزش)).
تعبیر از رحم به ((قرار مکین)) (قرارگاه امن و امان) اشاره به موقعیت خاص رحم در بدن انسان است ، در واقع در محفوظترین نقطه بدن که از هر طرف تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 208
کاملا تحت حفاظت است قرار گرفته ، ستون فقرات و دنده ها از یک سو، استخوان نیرومند لگن خاصره از سوی دیگر، پوششهای متعدد شکم از سوی سوم حفاظتی که از ناحیه دستها به عمل می آید از سوی چهارم ، همگی شواهد این قرارگاه امن و امان است .
بعد به مراحل شگفت آور و بهت آور سیر نطفه در رحم مادر و چهره های گوناگون خلقت که یکی بعد از دیگری در آن قرارگاه امن و دور از دست بشر ظاهر می شود اشاره کرده می فرماید: ((سپس ما نطفه را به

صورت خون بسته ای درآوردیم و بعد این خون بسته را به ((مضغه)) که شبیه گوشت جویده است تبدیل کردیم و بعدا آن را به صورت استخوان در آوردیم ، و از آن پس بر استخوانها گوشت پوشاندیم)) (ثم خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا العظام لحما).
این چهار مرحله متفاوت که به اضافه مرحله نطفه بودن ، مراحل پنجگانه ای را تشکیل می دهد هر کدام برای خود عالم عجیبی دارد مملو از شگفتیها که در علم جنین شناسی امروز دقیقا مورد بررسی قرار گرفته و پیرامون آن کتابها نوشته اند، ولی روزی که قرآن از این مراحل مختلف خلقت جنینی انسان و شگفتیهای آن سخن می گفت ، اثری از این علم و دانش نبود.
و در پایان آیه به آخرین مرحله که در واقع مهمترین مرحله آفرینش بشر است با یک تعبیر سر بسته و پر معنی اشاره کرده می فرماید: ((سپس ما او را آفرینش تازه ای بخشیدیم)) (ثم انشاناه خلقا آخر).
((بزرگ و پر برکت است خدائی که بهترین خلق کنندگان است)) (فتبارک الله احسن الخالقین).
آفرین بر این قدرتنمائی بی نظیر که در ظلمتکده رحم این چنین تصویر

بدیعی با اینهمه عجائب و شگفتیها بر قطره آبی نقش می زند.
آفرین بر آن علم و حکمتی که اینهمه استعداد و لیاقت و شایستگی را در چنین موجود ناچیزی ایجاد می کند، آفرین بر او و بر خلقت بی نظیرش .
ضمنا باید توجه داشت که ((خالق)) از ماده خلق ، و خلق در اصل به معنی اندازه گیری است ، هنگامی که یک قطعه چرم را برای بریدن ، اندازه گیری می کنند، عرب واژه ((خلق)) در باره آن به کار می برد، و از آنجا که در آفرینش مساءله اندازه گیری بیش از همه چیز اهمیت دارد این کلمه خلق در باره آن به کار رفته است .
تعبیر به ((احسن الخالقین)) (بهترین آفرینندگان) این سؤ ال را به وجود می آورد که مگر غیر از خدا آفریدگار دیگری وجود دارد؟!
بعضی از مفسران توجیهات گوناگونی برای آیه کرده اند، در حالی که نیازی به این توجیهات نیست ، و کلمه خلق به معنی اندازه گیری و صنعت درباره غیر خداوند نیز صادق است ، ولی البته خلق خدا با خلق غیر او از جهات گوناگونی متفاوت است :
- خداوند ماده و صورت اشیاء را می آفریند، در حالی که اگر انسان بخواهد چیزی ایجاد کند تنها می تواند با استفاده از مواد موجود این جهان صورت تازه ای به آن ببخشد مثلا از مصالح ساختمانی خانه ای بسازد، یا از آهن و فولاد، اتومبیل یا کارخانه ای اختراع کند.
- از سوئی دیگر خلقت و آفرینش خداوند، نامحدود است و او آفریدگار

همه چیز است الله خالق کل شی ء (سوره رعد آیه 16) در حالی انسان موجودات بسیار محدودی را می تواند ابداع کند، و گاه تواءم با انواع ضعفها و نقصها است که در جریان عمل باید آنها را تکمیل کند، اما خلق و ابداع پروردگار خالی از هر گونه عیب و نقص است .
- از سوی سوم در آنجا که انسان توانائی بر این امر پیدا می کند، آن نیز به اذن تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 210
و فرمان خدا است که بی اذن او در عالم حتی برگی بر درختی نمی جنبد چنانکه درباره حضرت مسیح (علیه السلام) در سوره مائده آیه 110 می خوانیم و اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر باذنی : ((در آن هنگام که تو از گل ، صورتی همچون صورت پرنده به اذن من خلق می کردی)).
آیه بعد از مساءله توحید و شناخت مبدء به طرز زیبا و ظریفی به مساءله ((معاد)) منتقل می شود، و می گوید: این انسان با همه شگفتیهایش تا ابد زنده نمی ماند، زمانی فرا می رسد که این ساختمان عجیب از هم فرو می ریزد و شما بعد از این زندگی همگی می میرید (ثم انکم بعد ذلک لمیتون).
ولی برای اینکه این تصور پیش نیاید که با مردن انسان همه چیز پایان می گیرید (پس این آفرینش با اینهمه شکوه و عظمت برای این چند روز زندگی امری بیهوده بوده است) بلافاصله می افزاید: ((سپس شما روز قیامت بار دیگر به زندگی باز می گردید و برانگیخته می شوید)) (البته در سطحی عالیتر و در جهانی وسیعتر و گسترده تر) (ثم انکم یوم القیامة تبعثون).
نکته ها:
1 - اثبات مبدء و معاد با یک دلیل
جالب اینکه در آیات فوق برای اثبات وجود خدا و قدرت و عظمت او از همان دلیلی استفاده شده است که در سوره حج برای اثبات معاد، و آن مساءله مراحل مختلف خلقت انسان در عالم جنین است و اتفاقا در ذیل همین آیات مورد بحث چنانکه دیدیم گریزی به مساءله معاد نیز زده شده است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 211
آری از یکسو می توان عظمت خدا را از عجائب خلقت انسان در مخفیگاه رحم که هر روز شکل و نقش تازه ای به خود می گیرید شناخت که گوئی جمعی نقاش چیره دست ، گروهی صنعتگر و ابداعگر ماهر در کنار این قطره آب نشسته اند و شب و روز روی آن کار می کنند و این ذره ناچیز را در زمان بسیار کوتاهی با ظرافت فوق العاده از مراحل و گذرگاههای مختلف حیات می گذرانند.
اگر می توانستیم از مراحل رشد و نمو جنین بطور کامل فیلم برداری کنیم و آنها را از مقابل چشم بگذرانیم آنگاه می فهمیدیم چه شگفتیها در این کار

نهفته است ؟
هر چند پیشرفت فوق العاده جنین شناسی در عصر ما و تحقیقات روز افزون دانشمندان و تجربیات و آزمایشهایشان روی این امر، بسیاری از مسائل را روشن ساخته و هنگامی که انسان در برابر نتیجه این تحقیقات قرار می گیرید بی اختیار جمله فتبارک الله احسن الخالقین را زمزمه می کند.
و از سوی دیگر این آفرینشهای پی در پی که هر روز چهره تازه ای به خود می گیرید، و اصولا پیدایش یک انسان کامل از یک قطره کوچک آب ، بیانگر قدرت خداوند بر مساءله معاد و بازگشت انسان به زندگی مجدد است ، و به این ترتیب با بیان یک دلیل دو هدف و با یک کرشمه دو کار، انجام شده است .
2 - آخرین مرحله تکامل انسان در رحم
جالب اینکه در مراحل پنجگانه ای که برای آفرینش انسان در آیه فوق ذکر شده همه جا تعبیر به ((خلق)) شده است ، اما هنگامی که به آخرین مرحله می رسد تعبیر به ((انشاء)) می کند.
((انشاء)) همانگونه که ارباب لغت گفته است به معنی ((ایجاد کردن چیزی

تواءم با تربیت آن)) است ، این تعبیر نشان می دهد که مرحله اخیر با مراحل قبل (مرحله نطفه و علقه و مضغه و گوشت و استخوان) کاملا متفاوت است مرحله ای است مهم که قرآن از آن سر بسته یاد کرده و تنها می گوید: ((سپس ما به آن آفرینش تازه ای دادیم)) و بلافاصله پشت سر آن ((فتبارک الله احسن الخالقین)) می گوید.
این چه مرحله ای است که این قدر شایان اهمیت است ، این همان مرحله ای است که جنین وارد مرحله حیات انسانی می شود، حس و حرکت پیدا می کند، و به جنبش در می آید که در روایات اسلامی از آن تعبیر به مرحله ((نفخ روح)) (دمیدن روح در کالبد) شده است .
اینجا است که انسان با یک جهش بزرگ زندگی نباتی و گیاهی را پشت سر گذاشته و گام به جهان حیوانات و از آن برتر به جهان انسانها می گذارد، و فاصله آن با مرحله قبل آنقدر زیاد است که تعبیر از آن با جمله ثم خلقنا کافی نبود و لذا ((ثم انشاءنا)) فرمود.
در اینجا است که انسان ، ساختمان ویژه ای پیدا می کند که او را از همه جهان ممتاز می سازد، به او شایستگی خلافت خدا در زمین می دهد، و قرعه امانتی را که کوهها و آسمانها بار آن را نتوانست کشید، به نام او می زنند.
در واقع همینجا است که ((عالم کبیر)) با همه شگفتیهایش در این ((جرم صغیر)) منطوی و پیچیده می شود و به راستی شایسته ((تبارک الله احسن

الخالقین)) است .
3 - لباس گوشتین بر اندام استخوانها!
نویسنده تفسیر فی ظلال ذیل آیه مورد بحث در اینجا جمله عجیبی نقل می کند و آن اینکه : جنین بعد از آنکه مرحله علقه و مضغه را پشت سرگذاشت تمام سلولهایش تبدیل به سلولهای استخوانی می شود و بعد از آن تدریجا عضلات و گوشت روی آن را می پوشاند، بنابراین جمله کسونا العظام لحما یک معجزه علمی است که پرده از روی این مساءله
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 213
که در آن روز برای هیچکس روشن نبود بر می دارد، زیرا قرآن نمی گوید: ما مضغه را تبدیل به استخوان و گوشت کردیم بلکه می گوید: ما مضغه را تبدیل به استخوان کردیم و بر استخوانها لباس گوشت پوشاندیم اشاره به اینکه مضغه نخست تبدیل به استخوان می شود و بعد از آن گوشت روی آن را می پوشاند.
4 - لباس مقاوم برای استخوانها!
اصولا اینکه از عضلات تعبیر به لباس می کند خود گویای این واقعیت است که اگر این لباس بر استخوانها نبود بسیار اندام انسان زشت و نازیبا بود (درست همانند اسکلتهائی که همه ما خود آن یا لااقل عکس آن را دیده ایم).
از این گذشته لباس حافظ بدن است ، عضلات نیز حافظ استخوانها هستند که اگر آنها نبودند، ضربه هائی که بر بدن وارد می شد استخوانها را مرتبا صدمه می زد یا می شکست ، همچنین کاری را که لباس در حفاظت انسان از گرما و سرما می کند گوشتها در نگهداری استخوانها که ستون اصلی بدن هستند انجام می دهند اینها همه نشان دهنده دقت قرآن در تعبیرات است . المؤمنون
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 214
آیه 17 - 22
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَکمْ سبْعَ طرَائقَ وَ مَا کُنَّا عَنِ الخَْلْقِ غَفِلِینَ(17)
وَ أَنزَلْنَا مِنَ السمَاءِ مَاءَ بِقَدَرٍ فَأَسکَنَّهُ فَی الاَرْضِ وَ إِنَّا عَلی ذَهَابِ بِهِ لَقَدِرُونَ(18)
فَأَنشأْنَا لَکم بِهِ جَنَّتٍ مِّن نخِیلٍ وَ أَعْنَبٍ لَّکمْ فِیهَا فَوَکِهُ کَثِیرَةٌ وَ مِنهَا تَأْکلُونَ(19)
وَ شجَرَةً تخْرُجُ مِن طورِ سیْنَاءَ تَنبُت بِالدُّهْنِ وَ صِبْغٍ لِّلاَکلِینَ(20)
وَ إِنَّ لَکمْ فی الاَنْعَمِ لَعِبرَةً نُّسقِیکم مِّمَّا فی بُطونهَا وَ لَکمْ فِیهَا مَنَفِعُ کَثِیرَةٌ وَ مِنهَا تَأْکلُونَ(21)
وَ عَلَیهَا وَ عَلی الْفُلْکِ تحْمَلُونَ(22) تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 215

ترجمه :
17 - ما بر بالای سر شما هفت راه (طبقه) قرار دادیم ، و ما از خلق (خود) غافل نبوده و نیستیم .
18 - و از آسمان آبی به اندازه معین نازل کردیم و آن را در زمین (در مخازن مخصوصی) ساکن نمودیم و ما بر از بین بردن آن کاملا قادریم .
19 - سپس به وسیله آن باغهائی از درخت نخل و انگور برای شما ایجاد کردیم ، باغهائی که در آن میوه های بسیار است و از آن تناول می کنید.
20 - و نیز درختی که از طور سینا می روید و از آن روغن و ((نان خورش)) برای خورندگان فراهم می گردد.
21 - و برای شما در چهارپایان عبرتی است ، از آنچه در درون آنها است (از شیر) شما را سیراب می کنیم و برای شما در آنها منافع فراوانی است و از گوشت آنها می خورید.
22 - و بر آنها و بر کشتیها سوار می شوید.
تفسیر:
باز هم نشانه های توحید
گفتیم قرآن پس از ذکر صفات مؤ منان به طرق تحصیل ایمان پرداخته ، و در آیات گذشته چنانکه دیدیم از آیات انفسی و نشانه های عظمت پروردگار در وجود خود ما سخن گفت ، اکنون به جهان برون و آیات آفاقی می پردازد و عظمت آفرینش را در آسمان و زمین منعکس می کند:
نخست می فرماید: ((ما بر فراز شما هفت طریقه آفریدیم)) (و لقد خلقنا فوقکم سبع طرائق).
((طرائق)) جمع ((طریقه)) به معنی ((راه)) یا به معنی ((طبقه)) است ، در صورت اول معنی آیه چنین می شود که ما هفت راه بالای سر شما آفریدیم ، ممکن است این راهها طرق رفت و آمد فرشتگان باشد، و ممکن است مدار گردش ستارگان آسمان . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 216
بنابر معنی دوم مفهومش این است که ما هفت طبقه (هفت آسمان) بر فراز شما آفریدیم .
درباره آسمانهای هفتگانه قبلا سخن بسیار گفته ایم آنچه در اینجا به عنوان اشاره باید گفت این است که اگر عدد هفت را به معنی ((تکثیر)) بگیریم مفهومش این است که بر فراز شما عالمهای بسیار و کرات و کواکب و سیارات بیشماری است .
تعبیر به طبقه هرگز نباید افلاک بطلمیوسی را که همچون پوست پیاز بر فراز یکدیگر قرار داشتند تداعی کند، و چنین تصور شود که قرآن بر این فرضیه نادرست تکیه کرده ، بلکه ((طرائق و طبقات)) اشاره به عوالمی است که در فواصل مختلف از ما قرار دارند و نسبت به ما هر یک فوق دیگری است ، بعضی دورتر و بعضی نزدیکتر.

و اگر عدد ((سبع)) (هفت) را، عدد ((شمارش و تعداد)) بگیریم ، مفهومش این است غیر از این عالمی که شما می بینید (مجموعه ثوابت و سیارات و کهکشانها) شش عالم دیگر ما فوق آن قرار دارد که هنوز دست علم و دانش بشر به آن نرسیده است .
و هرگاه به نقشه منظومه شمسی و قرار گرفتن سیارات مختلف بر گردد آن درست دقت کنیم تفسیر دیگری نیز برای این آیه می توان یافت و آن اینکه از این نه سیاره که گرد آفتاب می گردند دو سیاره (عطارد و زهره) مدارشان زیر مدار زمین است ، در حالی که شش سیاره دیگر مدارشان بیرون مدار زمین و شبیه طبقاتی است که یکی بر فراز دیگری قرار گرفته و هنگامی که مدار کره ماه را که آنهم گرد زمین می چرخد بر آن بیفزائیم عدد هفت مدار (مسیر) یا هفت طبقه تکمیل می گردد (دقت کنید). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 217
و از آنجا که تعدد عوالم و طرق آنها ممکن است این توهم را به وجود آورد که آیا این وسعت و عظمت عالم موجب نخواهد شد که آفریدگار از آنها غافل گردد، در پایان آیه بلافاصله می فرماید: ما هرگز از آفرینش خود غافل نبوده و نخواهیم بود (و ما کنا عن الخلق غافلین).
تکیه بر روی عنوان ((خلق)) در اینجا اشاره به این است که مساءله آفرینش و خلقت به خودی خود دلیل علم آفریدگار و توجه او به آنها است ، مگر می شود ((آفریننده)) از ((آفریده)) خود غافل باشد؟!.
این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور این است : ما راههای فراوانی برای آمد و شد فرشتگان بر فراز شما قرار دادیم و از حال شما غافل نیستیم و فرشتگان ما نیز شاهد و ناظر اعمال شمایند.
آیه بعد به یکی دیگر از مظاهر قدرت الهی که از برکات آسمان و زمین محسوب می شود یعنی باران اشاره کرده می گوید: ((ما از آسمان آبی فرو فرستادیم به اندازه معین)) (و انزلنا من السماء ماء بقدر).
نه آنقدر زیاد که زمینها را در خود غرق کند، و نه آنقدر کم که تشنه کامان در جهان گیاهان و حیوانات سیراب نگردند.
آری از ((آسمان)) که بگذریم و به ((زمین)) بپردازیم یکی از مهمترین مواهب الهی آبی است که مایه حیات همه موجودات زنده است .
سپس به مساءله مهمتری در همین رابطه که مساءله ذخیره آبها در منابع زیرزمینی است پرداخته می گوید ما این آب را در زمین در مخازن مخصوص ساکن کردیم ، در حالی که اگر می خواستیم آن را از بین ببریم کاملا قدرت داشتیم (فاسکناه فی الارض و انا علی ذهاب به لقادرون).
می دانیم قشر روئین زمین از دو طبقه کاملا مختلف تشکیل یافته : طبقه نفوذپذیر تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 218
و طبقه نفوذ ناپذیر، اگر تمام قشر زمین نفوذ پذیر بود آبهای باران فورا در

اعماق زمین فرو می رفتند و بعد از یک باران ممتد و طولانی همه جا خشک می شد و قطرهای آب پیدا نبود!
و اگر تمام قشر زمینی طبقه نفوذ ناپذیر همچون گل رس بود تمام آبهای باران در سطح زمین می ماندند آلوده و متعفن می شدند و عرصه زمین را بر انسان تنگ می کردند، و این آبی که مایه حیات است مایه مرگ انسان می شد.
ولی خداوند بزرگ و منان قشر بالا را نفوذ پذیر و قشر زیرین را نفوذ ناپذیر قرار داده تا آبها در زمین فرو روند و در منطقه نفوذ ناپذیر مهار شوند و ذخیره گردند، و بعدا از طریق چشمه ها، چاهها و قناتها مورد استفاده واقع شوند، بی آنکه بگندند و تولید مزاحمت کنند یا آلودگی پیدا کنند.
این آب گوارائی را که ما امروز از چاه عمیق بیرون می کشیم و با نوشیدن آن جان تازه پیدا می کنیم ممکن است از قطرات بارانی باشد که هزاران سال قبل از ابرها نازل شده و در اعماق زمین برای امروز ذخیره گشته است ، بی آنکه فاسد شود.
به هر حال کسی که انسان را برای زندگی آفرید و مهمترین مایه حیات او را آب قرار داد منابع بسیار مهمی برای ذخیره این ماده حیاتی قبل از او آفریده و آبها را در آن ذخیره کرده است !
البته قسمتی از ذخیره های این ماده حیاتی بر فراز کوهها است (به صورت برفها و یخها) که گاهی همه ساله آب شده جریان می یابد و گاه صدها و یا هزاران سال بر قله کوهی می مانند تا روزی که فرمان نزول به آنها داده شود و بر اثر تغییر حرارت جوی به سوی دشت و هامون سرازیر گردد و زمینهای تشنه را سیراب کند، تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 219
ولی با توجه به کلمه ((فی)) در ((فی الارض)) چنین به نظر می رسد که آیه اشاره به منابع زیر زمینی آب می کند نه فوق زمینی .
در آیه بعد به دنبال نعمت پر برکت باران به محصولاتی که از آن می روید اشاره کرده می گوید: ((ما به وسیله این آب ، باغهائی از درخت نخل و انگور برای شما ایجاد کردیم ، باغهائی که در آن میوه های بسیار است و از آن می خورید)) (فانشانا لکم به جنات من نخیل و اعناب لکم فیها فواکه کثیرة و منها تاکلون).
خرما و انگور تنها محصول آنها نیست بلکه این دو محصول عمده و پرارزش آنها است و گرنه انواع مختلفی از دیگر میوه ها در آن یافت می شود.
جمله ((و منها تاءکلون)) (از آن می خورید) ممکن است اشاره به این باشد که محصول این باغهای پر برکت تنها میوه های آنها نیست ، بلکه خوردنی بخشی از آن است .
این باغها (از جمله نخلستانها) استفاده های فراوان دیگری برای زندگی

انسان دارد، از برگهای آنها، فرش ، و گاهی لباس درست می کنند، از چوبهای آنها خانه می سازند، از ریشه ها و برگها و میوه های بعضی از این درختان مواد داروئی می گیرند، و نیز از بسیاری از آنها علوفه برای دامها، و از چوب آنها برای سوخت استفاده می کنند.
فخر رازی در تفسیر خود این احتمال را نیز داده است که منظور از ((منها تاکلون)) این است که زندگی و روزی شما از این باغها اداره می شود، درست همانند اینکه در فارسی می گوئیم : فلانکس از فلان کسب و کار نان می خورد (یعنی گذران زندگی او از آن است).
این نکته نیز قابل توجه است که در آیات فوق ، مبدء حیات انسانی آب

نطفه شمرده شده ، و مبدء حیات گیاهی آب باران ، در واقع این دو نمونه برجسته حیات هر دو از آب سرچشمه می گیرند، آری قانون خداوند، قانون واحد و گسترده ای در همه جا است .
بعد به یکی دیگر از درختان پر برکتی که از همین آب باران پرورش می یابد اشاره کرده می گوید: علاوه بر این باغهای نخل و انگور و میوه های دیگر درختی ایجاد کردیم که از طور سیناء می روید و از آن روغن و نان خورش برای خورندگان بدست می آید (و شجرة تخرج من طور سیناء تنبت بالدهن و صبغ للاکلین).
در اینکه منظور از ((طور سیناء)) چیست ، مفسران دو احتمال عمده داده اند:
نخست اینکه اشاره به همان کوه طور معروف است که در صحرای سینا قرار دارد، و اگر می بینیم که قرآن در اینجا درخت زیتون را به عنوان درختی که از کوه طور می روید توصیف کرده به خاطر آن است که عربهای حجاز هنگامی که از بیابانهای خشک این منطقه می گذشتند و به شمال رو می آوردند نخستین منطقه ای که در آن به درختهای پر بار زیتون بر خورد می کردند، منطقه طور در جنوب صحرای سیناء بوده است ، مشاهده نقشه جغرافیائی این مطلب را به خوبی روشن می کند.
احتمال دیگر اینکه طور سیناء جنبه توصیفی دارد و به معنی کوه پربرکت یا کوه پردرخت یا کوه زیبا است (چون طور به معنی کوه و سیناء به معنی پر برکت و زیبا و مشجر است).
واژه ((صبغ)) در اصل به معنی رنگ است ، ولی از آنجا که انسان به

خوردن غذا معمولا نان خود را با خورشی که می خورد رنگین می کند به تمام انواع نان خورشها، ((صبغ)) گفته شده است ، به هر حال کلمه صبغ ، ممکن است اشاره به همان روغن زیتون باشد که با نان می خوردند و یا انواع نان خورشها که از درختان دیگر استفاده می کردند.

در اینجا سؤ الی پیش می آید که چرا در میان انواع میوه ها بالخصوص روی این سه میوه تکیه شده است : خرما، انگور و زیتون ؟
در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که از نظر تحقیقات علمی غذاشناسان کمتر میوه ای وجود دارد که برای بدن انسان به اندازه این سه میوه مفید و مؤ ثر باشد.
((روغن زیتون)) برای تولید سوخت و ساز بدن ارزش فراوانی دارد، کالری حرارتی آن بسیار زیاد، دوست صمیمی کبد انسان ، برطرف کننده عوارض کلیه ها و سنگهای صفراوی و قلنجهای کلیوی ، تقویت کننده اعصاب و بالاخره اکسیر سلامتی است .
در مورد ((خرما)) آنقدر توصیف شده که در این مختصر نمی گنجد: قند فراوان خرما از سالمترین قندها است و از نظر بسیاری از غذاشناسان خرما یکی از عوامل جلوگیری از سرطان است ، دانشمندان در خرما سیزده ماده حیاتی ، و پنج نوع ویتامین کشف کرده اند که آن را به صورت یک منبع فوق العاده ارزشمند غذائی در می آورد.
اما ((انگور)) به عقیده بعضی از دانشمندان ، یک داروخانه طبیعی است ، از نظر خواص همچون شیر مادر است و دو برابر گوشت در بدن ایجاد حرارت می کند، خون را تصفیه می کند، سموم بدن را دفع می نماید، انواع ویتامین موجود در آن به انسان نیرو و توان می بخشد. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 222
بعد از بیان گوشه ای از نعمتهای پروردگار در جهان گیاهان که به وسیله آب باران پرورش می یابد به بخش مهمی از نعمتها و مواهب او در جهان حیوانات پرداخته می گوید: ((در چهارپایان برای شما عبرت بزرگی است)) (و ان لکم فی الانعام لعبرة).
سپس این عبرت را چنین شرح می دهد: ((ما از آنچه در درون آنها است شما را سیراب می کنیم)) (نسقیکم مما فی بطونها).
آری شیر گوارا این غذای نیروبخش و کامل از درون این حیوانات ، از لابلای خون و مانند آن بیرون می فرستیم تا بدانید چگونه خداوند قدرت دارد از میان چنین اشیاء ظاهرا آلوده ای یک نوشیدنی به این پاکی و گوارائی بیرون فرستد.
سپس اضافه می کند: مسائل عبرت انگیز و برکات حیوانات منحصر به شیر نیست بلکه برای شما در آنها منافع بسیاری است و از گوشت آنها نیز می خورید (و لکم فیها منافع کثیرة و منها تاکلون).
علاوه بر گوشت که آن نیز در حد اعتدالش از بخشهای عمده مواد غذائی مورد نیاز بدن را تشکیل می دهد، از چرم آنها انواع لباس و خیمه های پر دوام ، و از پشم آنها انواع لباسها و پوششها و فرشها، و از بعضی اجزای بدن آنها مواد داروئی و حتی از مدفوع آنها مواد تقویت کننده برای درختان

و زراعتها تهیه می کنید.
از همه اینها گذشته ، از چهارپایان به عنوان مرکبهای راهوار در خشکی و از کشتیها برای دریاها استفاده کرده بر چهارپایان و کشتیها سوار و به

مقصود خود می رسید)) (و علیها و علی الفلک تحملون).
اینهمه آثار و خواص و فوائد در این حیوانات به راستی مایه عبرت است ، هم انسان را به آفریننده اینهمه نعمت آشنا می سازد و هم حس شکرگزاری را در او برمی انگیزد.
تنها سؤ الی که اینجا باقی می ماند این است که چگونه چهارپایان و کشتیها در یک ردیف قرار گرفته اند؟ اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤ ال روشن می شود: زیرا انسان نیاز به مرکب در همه روی زمین دارد، در کنار مرکب برای خشکی مرکبهای دریائی یعنی کشتیها را ذکر می کند و در حقیقت این تعبیر همانند چیزی است که در آیه 70 سوره اسراء که در مورد مواهب بنی آدم می فرماید: وحملناهم فی البر و البحر: ((ما آنها را در خشکیها و دریاها حمل و نقل می کنیم)). المؤمنون

آیه 23 - 25
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ أَرْسلْنَا نُوحاً إِلی قَوْمِهِ فَقَالَ یَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَکم مِّنْ إِلَهٍ غَیرُهُ أَ فَلا تَتَّقُونَ(23)
فَقَالَ الْمَلَؤُا الَّذِینَ کَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلا بَشرٌ مِّثْلُکمْ یُرِیدُ أَن یَتَفَضلَ عَلَیْکمْ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَانزَلَ مَلَئکَةً مَّا سمِعْنَا بهَذَا فی ءَابَائنَا الاَوَّلِینَ(24)
إِنْ هُوَ إِلا رَجُلُ بِهِ جِنَّةٌ فَترَبَّصوا بِهِ حَتی حِینٍ(25)
ترجمه :
23 - ما نوح را به سوی قومش فرستادیم ، به آنها گفت ای قوم من ! خداوند یکتا را بپرستید که غیر از او معبودی برای شما نیست ، آیا (باز از پرستش بتها) پرهیز نمی کنید؟
24 - جمعیت اشرافی (و مغرور) از قوم نوح که کافر شده بودند گفتند: این مرد بشری است همچون شما که می خواهد بر شما برتری جوید، اگر خدا می خواست پیامبری بفرستد فرشتگانی نازل می کرد، ما چنین چیزی هرگز در نیاکان خود نشنیده ایم .
25 - او فقط مردی است که مبتلا به نوعی از جنون است ، باید مدتی درباره او صبر کنید (تا مرگش فرا رسد، یا از این بیماری رهائی یابد).
تفسیر:
منطق کوردلان مغرور
از آنجا که در آیات گذشته ، سخن از توحید و معرفت خداوند و دلائل

عظمت تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 225
او در جهان آفرینش بود، همین مطلب را در آیات مورد بحث و آیات آینده از زبان پیامبران بزرگ و در لابلای تاریخ آنها بیان می کند.
نخست از نوح نخستین پیامبر اولواالعزم و منادی توحید شروع کرده می گوید: ((ما نوح را به سوی قومش فرستادیم ، او به آنها گفت که ای قوم من ! الله خداوند یگانه یکتا را بپرستید که غیر از او معبودی برای شما نیست)) (و لقد ارسلنا نوحا الی قومه فقال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره).
((آیا با این بیان روشن از پرستش بتها پرهیز نمی کنید))؟ (افلا تتقون).
((اما جمعیت اشرافی ثروتمند و مغرور که چشمها را در ظاهر پر می کنند و از درون خالی هستند، از قوم او گفتند: این مرد تنها بشری همچون شما است با این قید که حس برتری جوئی در او تحریک شده و می خواهد بر شما مسلط شود و حکومت کند))! (فقال الملا الذین کفروا من قومه ما هذا الا بشر مثلکم یرید ان یتفضل علیکم).
و به این ترتیب انسان بودنش را نخستین عیبش دانستند و به دنبال آن متهمش ساختند که او یک فرد سلطه جو است و سخنانش از خدا و توحید و دین و آئین ، همه توطئه ای است برای رسیدن به این مقصود!
سپس افزودند: ((اگر خدا می خواست رسولی بفرستد حتما فرشتگانی را برای این منظور نازل می کرد)) (و لو شاء الله لانزل ملائکة).
و برای تکمیل این استدلال واهی گفتند: ((ما هرگز چنین چیزی را از نیاکان پیشین خود نشنیده ایم که انسانی دعوی نبوت کند و خود را نماینده خدا بداند))! (ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین).
ولی این سخنان بی اساس در روح این پیامبر بزرگ اثر نکرد و نوح همچنان
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 226
به دعوت خود ادامه می داد و نشانه ای از برتری جوئی و سلطه طلبی در کار او نبود، لذا او را به اتهام دیگری متهم ساختند و آن اتهام ((جنون و دیوانگی)) بود که همه پیامبران الهی و رهبران راستین را در طول تاریخ به آن متهم ساختند، گفتند: ((او فقط مردی است که مبتلا به نوعی از جنون است باید مدتی درباره او صبر کنید تا مرگ او فرا رسد و یا از این جنون شفا یابد))! (ان هو الا رجل به جنة فتربصوا به حتی حین).
جالب اینکه آنها در این تهمت خود نسبت به این پیامبر بزرگ تعبیر به جنة را (دارای نوعی جنون است) به کار بردند، تا بر این واقعیت سرپوش نهند که زندگی این پیغمبر و سخنان او همگی بهترین نشانه عقل و دانش او است در حقیقت آنها می خواستند بگویند همه اینها درست است ، ولی جنون فنون و چهره های مختلفی دارد که در بعضی مظاهر عقل نیز هست !!

جمله فتربصوا به حتی حین ممکن است اشاره به انتظار مرگ نوح باشد که مخالفان برای آن دقیقه شماری می کردند تا آسوده خاطر شوند، و ممکن است تاءکیدی بر نسبت جنون به او باشد یعنی انتظار بکشید تا از این بیماری بهبودی یابد!.
به هر حال آنها در سخنان خود سه نوع اتهام واهی و ضد و نقیض برای نوح قائل شدند، و هر یک را دلیل بر نفی رسالت او گرفتند.
نخست اینکه اصولا ادعای رسالت از ناحیه بشر دروغ است ! چنین چیزی سابقه نداشت اگر خدا می خواست باید فرشتگانی بفرستد.
دیگر اینکه او مرد سلطه جوئی است و این ادعا را وسیله ای برای رسیدن

به این هدف قرار داده است .
سوم اینکه او عقل درستی ندارد و آنچه می گوید: از این رهگذر است !.
و از آنجا که پاسخ این ایرادها و اتهامات بی اساس و پریشان همه روشن بود و در آیات دیگر قرآن نیز آمده ، قرآن در اینجا سخنی در این زمینه نمی گوید. زیرا از یکسو مسلم است رهبر انسان باید از جنس خود او باشد تا با نیازها و دردها و مسائل انسان آشنائی داشته باشد، بعلاوه همیشه پیامبران از جنس بشر بوده اند.
از سوی دیگر از زندگی پیامبران به خوبی روشن می شود که مساءله برادری و تواضع و نفی هر گونه سلطه جوئی از بارزترین صفاتشان بوده ، و عقل و هوش و درایتشان نیز حتی بر دشمنانشان آشکار بوده و در لابلای گفته هاشان به آن اعتراف می کردند. المؤمنون

آیه 26 - 30
آیه و ترجمه
قَالَ رَب انصرْنی بِمَا کذَّبُون(26)
فَأَوْحَیْنَا إِلَیْهِ أَنِ اصنَع الْفُلْک بِأَعْیُنِنَا وَ وَحْینَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَ فَارَ التَّنُّورُ فَاسلُک فِیهَا مِن کلٍّ زَوْجَینِ اثْنَینِ وَ أَهْلَک إِلا مَن سبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَ لا تخَطِبْنی فی الَّذِینَ ظلَمُوا إِنهُم مُّغْرَقُونَ(27)
فَإِذَا استَوَیْت أَنت وَ مَن مَّعَک عَلی الْفُلْکِ فَقُلِ الحَْمْدُ للَّهِ الَّذِی نجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظلِمِینَ(28)
وَ قُل رَّب أَنزِلْنی مُنزَلاً مُّبَارَکاً وَ أَنت خَیرُ الْمُنزِلِینَ(29)
إِنَّ فی ذَلِک لَاَیَاتٍ وَ إِن کنَّا لَمُبْتَلِینَ(30)
ترجمه :
26 - (نوح) گفت پروردگارا مرا در برابر تکذیبهای آنان یاری کن .
27 - ما به نوح وحی کردیم که کشتی را در حضور ما و مطابق فرمان ما بساز و هنگامی که فرمان ما (برای غرق آنان) فرا رسد و آب از تنور

بجوشد (که این نشانه فرا رسیدن طوفان است) از هر یک از انواع حیوانات یک جفت در کشتی سوار کن ، و همچنین خانواده ات را، مگر آنها که قبلا وعده هلاکشان داده شده است تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 229
(اشاره به همسر نوح و فرزند ناخلف اوست) و دیگر درباره این ستمگران با من سخن مگوی که آنها همگی هلاک خواهند شد!
28 - و هنگامی که تو و همه کسانی که با تو هستند بر کشتی سوار شدید بگو ستایش خدائی را که ما را از قوم ستمگر نجات بخشید.
29 - و بگو پروردگارا ما را در منزلگاهی پر برکت فرود آر، و تو بهترین فرود آورندگانی .
30 - (آری) در این ماجرا آیات و نشانه هائی برای صاحبان عقل و اندیشه است و ما مسلما همگان را آزمایش می کنیم .
تفسیر:
پایان عمر یک قوم سرکش
در آیات گذشته بخشی از تهمتهای ناروائی را که دشمنان نوح به او زدند خواندیم ولی از آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می شود که اذیت و آزار این قوم سرکش تنها منحصر به این امور نبود بلکه با هر وسیله توانستند او را در فشار قرار دادند و آزار کردند، و نوح حداکثر تلاش و کوشش خود را در هدایت و نجات آنها از چنگال شرک و کفر به خرج داد، هنگامی که از تلاشهای خود ماءیوس شد و جز گروه اندکی ایمان نیاوردند از خدا تقاضای کمک کرد چنانکه در نخستین آیه مورد بحث می خوانیم :
((گفت : پروردگارا! مرا در برابر تکذیبهائی که کردند یاری کن)) (قال رب انصرنی بما کذبون).
در اینجا فرمان پروردگار فرا رسید و مقدمات نجات نوح و یاران اندکش و نابودی مشرکان لجوج فراهم شد. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 230
((ما به نوح وحی فرستادیم که کشتی را در حضور ما و طبق فرمان ما بساز)) (فاوحینا الیه ان اصنع الفلک باعیننا و وحینا).
تعبیر ((باعیننا)) (در برابر دیدگان ما) اشاره به این است که تلاش و کوشش تو در این راه در حضور ما است و تحت پوشش حمایت ما، بنابراین با فکر راحت و آسوده به راه خود ادامه ده و از هیچ چیز ترس و واهمه نداشته باش .
ضمنا تعبیر به ((وحینا)) نشان می دهد که نوح طرز کشتی ساختن و چگونگی آن را از وحی الهی آموخت ، و گرنه چنان چیزی - طبق نوشته تواریخ - تا آن زمان سابقه نداشت ، به همین دلیل نوح کشتی را آنچنان متناسب با مقصد و مقصود خود ساخت که هیچ کم و کسری در آن نبود!
سپس ادامه می دهد هنگامی که فرمان ما فرا رسد، و نشانه اش این است که آب از درون تنور خواهد جوشید، بدان زمان طوفان نزدیک شده

است بلافاصله از تمام انواع حیوانات یک جفت (نر و ماده) انتخاب و در کشتی سوار کن)) (فاذا جاء امرنا و فار التنور فاسلک فیها من کل زوجین اثنین).
((و خانواده و دوستان با ایمانت را بر کشتی سوار نما، مگر آنها که قبلا وعده هلاکشان داده شده است)) (اشاره به همسر نوح و یکی از فرزندانش است) (واهلک الا من سبق علیه القول منهم).
و باز اضافه می کند: ((و دیگر درباره این ستمگران (که هم بر خویش ستم کردند و هم بر دیگران) با من سخنی مگو که آنها همگی غرق خواهند شد و جای گفتگو نیست)) (و لا تخاطبنی فی الذین ظلموا انهم مغرقون).
البته این اخطار به خاطر آن بود که ممکن بود نوح تحت تاءثیر عواطف انسانی یا عاطفه پدر و فرزندی قرار گیرد و باز درباره آنها شفاعت کند در حالی که آنها دیگر شایسته شفاعت نبودند. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 231
در آیه بعد می فرماید: ((هنگامی که تو و همه کسانی که با تو هستند بر کشتی سوار شدی و استقرار یافتی خدا را به خاطر این نعمت بزرگ سپاس بجا آور و بگو حمد خدائی را که ما را از قوم ستمگر رهائی بخشید)) (فاذا استویت انت و من معک علی الفلک فقل الحمدلله الذی نجانا من القوم الظالمین).
و بعد از حمد و ستایش خدا در برابر نخستین نعمت بزرگ او یعنی نجات از چنگال ظالمان ، از درگاهش چنین تقاضا کن ((و بگو: پروردگارا! مرا در منزلگاهی پر برکت فرود آر، و تو بهترین فرود آورندگانی)) (و قل رب انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین).
واژه ((منزل)) ممکن است ((اسم مکان)) باشد، یعنی بعد از پایان گرفتن طوفان کشتی ما را در سرزمینی فرود آور که دارای برکات فراوانی باشد و ما بتوانیم با آسودگی خاطر به زندگی خود ادامه دهیم .
و نیز ممکن است ((مصدر میمی)) باشد، یعنی ما را به طرز شایسته ای فرود آر چرا که بعد از پایان گرفتن طوفان به هنگام نشستن کشتی بر زمین ، خطرات زیادی این سرنشینان را تهدید می کرد، نبودن جای مناسب برای زندگی ، کمبود غذا، انواع بیماریها، نوح از خدا می خواهد که او را به نحوی سالم و شایسته بر زمین فرود آورد.
و بالاخره آخرین آیه مورد بحث اشاره به مجموع این داستان کرده می گوید: ((در این ماجرای نوح و پیروزیش بر ستمکاران و مجازات این قوم سرکش به شدیدترین وجه ، آیات و نشانه هائی برای صاحبان عقل و اندیشه است))! (ان فی ذلک لایات).
((و ما به طور مسلم همگان را آزمایش می کنیم)) (و ان کنا لمبتلین تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 232

این جمله ممکن است اشاره به این باشد که ما قوم نوح را کرارا آزمودیم و هنگامی که از عهده آزمایشها برنیامدند هلاکشان کردیم .
و نیز ممکن است اشاره به این باشد که ما همه انسانها را در هر عصر و زمان آزمایش می کنیم و آنچه در آیات فوق گفته شد مخصوص مردم عصر نوح نبود، بلکه در همه اعصار و قرون در اشکال مختلف ، آزمایشها صورت می گیرید، و در این آزمایشها آنها که خار راه تکامل بشرند از سر راه برداشته می شوند، تا بشریت به سیر تکاملی خود همچنان ادامه دهد.
جالب اینکه در آیات فوق ، تنها به مساءله ساختن کشتی و سوار شدن نوح و یارانش بر آن اکتفا شده و اما اینکه سرانجام گنهکاران به کجا رسید پیرامون آن سخنی به میان نیامده چرا که با وعده الهی ((انهم مغرقون)) مسلم می شود چنین سرنوشتی دامان آنها را گرفته ، چرا که وعده اش تخلف ناپذیر است .
ذکر این معنی نیز لازم است که درباره قوم نوح و مبارزه آنها با این پیامبر بزرگ و سرنوشت دردناک آنان و ماجرای کشتی ساختن و جوشیدن آب از تنور و وقوع طوفان و غرق فرزند نوح ، سخن بسیار است که ما قسمت زیادی از آن را در سوره هود جلد نهم از صفحه 68 تا صفحه 125 مشروحا آورده ایم و به خواست خدا بخش دیگری هم در تفسیر سوره نوح خواهد آمد. المؤمنون
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 233
آیه 31 - 41
آیه و ترجمه
ثُمَّ أَنشأْنَا مِن بَعْدِهِمْ قَرْناً ءَاخَرِينَ(31)
فَأَرْسلْنَا فِيهِمْ رَسولاً مِّنهُمْ أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكم مِّنْ إِلَهٍ غَيرُهُ أَ فَلا تَتَّقُونَ(32)
وَ قَالَ الْمَلأُ مِن قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ الاَخِرَةِ وَ أَتْرَفْنَهُمْ فى الحْيَوةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلا بَشرٌ مِّثْلُكمْ يَأْكلُ مِمَّا تَأْكلُونَ مِنْهُ وَ يَشرَب مِمَّا تَشرَبُونَ(33)
وَ لَئنْ أَطعْتُم بَشراً مِّثْلَكمْ إِنَّكمْ إِذاً لَّخَسِرُونَ(34)
أَ يَعِدُكمْ أَنَّكمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنتُمْ تُرَاباً وَ عِظماً أَنَّكم مخْرَجُونَ(35)
هَيهَات هَيهَات لِمَا تُوعَدُونَ(36)
إِنْ هِىَ إِلا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوت وَ نحْيَا وَ مَا نحْنُ بِمَبْعُوثِينَ(37)
إِنْ هُوَ إِلا رَجُلٌ افْترَى عَلى اللَّهِ كذِباً وَ مَا نحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ(38)
قَالَ رَب انصرْنِى بِمَا كَذَّبُونِ(39)
قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَّيُصبِحُنَّ نَدِمِينَ(40)
فَأَخَذَتهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَهُمْ غُثَاءً فَبُعْداً لِّلْقَوْمِ الظلِمِينَ(41) تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 234

ترجمه :
31 - سپس بعد از آنها جمعیت دیگری را به وجود آوردیم .
32 - و در میان آنها رسولی از خودشان فرستادیم که پروردگار یکتا را بپرستید، جز او معبودی برای شما نیست آیا (با این همه از شرک و بت پرستی) پرهیز نمی کنید؟!
33 - ولی اشرافیان خود خواه قوم او که کافر شده بودند و لقای آخرت را تکذیب کرده بودند و ناز و نعمت در زندگی دنیا به آنها داده بودیم گفتند: این بشری است مثل شما! از آنچه شما می خورید می خورد و از آنچه می نوشید می نوشد!
34 - و اگر از بشری همانند خودتان اطاعت کنید مسلما زیانکارید.
35 - آیا او به شما وعده می دهد هنگامی که مردید و خاک و استخوان شدید بار دیگر (از قبرها) خارج می شوید؟ تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 235
36 - هیهات ، هیهات از این وعده هائی که به شما داده می شود!.
37 - غیر از این زندگی دنیا چیزی در کار نیست ، پیوسته گروهی از ما می میرند و نسل دیگری جای آنها را می گیرید و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد.
38 - او فقط مرد دروغگوئی است که بر خدا افترا بسته و ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد.
39 - عرض کرد، پروردگارا! مرا در برابر تکذیبهای آنها یاری فرما.
40 - (خداوند) فرمود: به زودی آنها از کار خود پشیمان خواهند شد. (اما زمانی که سودی به حالشان ندارد).
41 - سرانجام صیحه آسمانی آنها را به حق فرو گرفت و ما آنها را همچون خاشاک بر سیلاب قرار دادیم دور باد از رحمت خدا قوم ستمگر!
تفسیر:
سرنوشت غم انگیز یک قوم دیگر (قوم ثمود)
این آیات به بحث پیرامون اقوام دیگری که بعد از نوح (علیه السلام) بر سر کار آمدند پرداخته و منطق آنها را که هماهنگ منطق کفار پیشین بوده ، و همچنین سرنوشت دردناکشان را شرح می دهد، و بحثهائی را که در آیات گذشته ذکر شد تکمیل می کند.
نخست می گوید: ((ما بعد از آنها جمعیت دیگری را به وجود آوردیم و قوم تازه ای به روی کار آمدند)) (ثم انشانا من بعدهم قرنا آخرین).
((قرن)) از ماده ((اقتران)) به معنی نزدیکی است ، لذا به جمعیتی که در عصر واحد زندگی می کنند قرن گفته می شود، و گاه به زمان آنها نیز قرن می گویند، اندازه گیری مدت قرن به سی سال یا صد سال صرفا جنبه قراردادی دارد و تابع سنتهای اقوام مختلف می باشد.

از آنجا که بشر نمی تواند بدون یک رهبر الهی باشد خداوند پیامبر بزرگی

را برای نشر دعوت توحید و آئین حق و عدالت به سوی آنها فرستاد چنانکه آیه بعد می گوید: ((ما در میان آنها رسولی از خودشان فرستادیم که پروردگار یکتا را بپرستید و جز او معبودی برای شما نیست)) (فارسلنا فیهم رسولا منهم ان اعبدوا الله ما لکم من اله غیره).
این همان چیزی بود که نخستین پایه دعوت همه پیامبران را تشکیل می داد این ندای توحید بود که زیر بنای همه اصلاحات فردی و اجتماعی است .
سپس این رسول الهی برای تاءکید بیشتر به آنها می گفت : ((آیا در برابر این دعوت صریح باز هم از شرک و بت پرستی پرهیز نمی کنید)) (افلا تتقون).
در اینکه این قوم کدامیک از اقوام بودند؟ و پیامبرشان چه نام داشت ؟ مفسران با بررسی آیات مشابه آن در قرآن دو احتمال داده اند:
نخست اینکه منظور ((قوم ثمود است)) که در سرزمینی در شمال حجاز زندگی می کردند و پیامبر بزرگ الهی ((صالح)) برای هدایت آنها مبعوث شد، آنها کفر ورزیدند و راه طغیان پیش گرفتند، سرانجام به وسیله صیحه آسمانی (صاعقه ای مرگبار) از میان رفتند.
شاهد این تفسیر مجازات ((صیحه)) است که در پایان آیات مورد بحث برای آنها ذکر شده ، و در سوره هود آیه 67 نیز صریحا در باره ((قوم صالح)) آمده است .
دیگر اینکه منظور ((قوم عاد)) است که پیامبرشان ((هود)) بود و در بعضی از آیات قرآن سرگذشت آنها بلافاصله بعد از سرگذشت نوح آمده و این خود قرینهای بر این تفسیر است .
اما با توجه به اینکه مجازات این قوم طبق آیات 6 و 7 سوره ((الحاقه)) تندباد شدیدی بود که هفت شب و هشت روز آنها را در هم می کوبید

تفسیر اول صحیحتر است .
به هر حال ببینیم عکس العمل این قوم سرکش در برابر ندای توحیدی این پیامبر بزرگ چه بود؟ قرآن در آیه بعد می گوید: ((آن جمعیت اشرافی خودخواه که خداوند یگانه را انکار کردند و لقای آخرت و رستاخیز را تکذیب نمودند و ما آنها را نعمت فراوانی در این زندگی دنیا بخشیده بودیم گفتند: این فقط انسانی است مثل شما، از آنچه شما می خورید می خورد، و از آنچه می نوشید می نوشد)) (و قال الملا من قومه الذین کفروا و کذبوا بلقاء الاخره و اترفناهم فی الحیاة الدنیا ما هذا الا بشر مثلکم یاکل مما تاکلون منه و یشرب مما تشربون).
آری جمعیتی که در ناز و نعمت به سر می بردند و به تعبیر قرآن ((ملا))

بودند (ظاهری چشم پر کن و درونی از نور حق تهی داشتند) چون دعوت این پیامبر بزرگ را مخالف هوسهای خود می دیدند، و مزاحم منافع نامشروع و استکبار و برتری جوئی بی دلیلشان مشاهده می کردند و به خاطر همین ناز و نعمتها از خدا دور افتاده بودند و سرای آخرت را انکار نمودند، به ستیزه بر خواستند ، درست با همان منطقی که سرکشان قوم نوح داشتند.
آنان انسان بودن این رهبران الهی و خوردن و نوشیدن آنها را همانند سایر مردم دلیلی بر نفی رسالتشان گرفتند، در حالی که این خود تاءییدی بر رسالت این بزرگ مردان بود که آنها از میان توده های مردم برمی خاستند که دردها و نیازها - شان را بخوبی درک کنند.
سپس به یکدیگر گفتند: ((اگر شما بشری همانند خودتان را اطاعت کنید بطور قطع زیانکارید))! (و لئن اطعتم بشرا مثلکم انکم اذا لخاسرون).
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 238
این کوردلان توجه به این نکته نداشتند که خودشان انتظار داشتند مردم در این وسوسه های شیطانی از آنان پیروی کنند و برای مبارزه با این پیامبر همصدا شوند، اما با این حال پیروی از کسی را که از کانون وحی کمک می گیرید و قلبش به نور علم پروردگار روشن است عیب می شمردند و مخالف آزادی و حریت انسان !
سپس به انکار معاد که همیشه قبول آن سدی بر سر راه خودکامگان و هوسرانان بود پرداختند و گفتند: ((آیا این مرد به شما وعده می دهد هنگامی که مردید و خاک و استخوان (پوسیده) شدید باز هم از قبرها بیرون می آئید و حیات نوینی را آغاز می کنید))؟! (ایعدکم انکم اذا متم و کنتم ترابا و عظاما انکم مخرجون).
((هیهات ! هیهات ! از این وعده هایی که به شما داده می شود)) (وعده های بی اساس و تو خالی !) (هیهات هیهات لما توعدون).
اصلا مگر ممکن است انسانی که مرد و خاک شد و ذرات آن به هر سو پراکنده گشت باز هم به زندگی باز گردد؟ چنین چیزی محال است محال !!
سپس با این سخن انکار معاد را تاءکید بیشتری کردند که ((غیر از این زندگی دنیا چیزی در کار نیست ، پیوسته گروهی از ما می میرند و نسل دیگری جای آنها را می گیرید، و بعد از مرگ دیگر هیچ خبری نیست ! و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد))! (ان هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیی و ما نحن بمبعوثین). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 239
سرانجام به عنوان یک جمع بندی در اتهامی که نسبت به پیامبرشان داشتند چنین گفتند: ((او فقط مرد دروغگوئی است که بر خدا افترا بسته ، و به همین دلیل ما هرگز به او ایمان نخواهیم آورد))! (ان هو الا رجل افتری علی الله کذبا و ما نحن له بمؤ منین).

نه رسالتی از طرف خدا دارد، و نه وعده های رستاخیز او درست است ، و نه برنامه های دیگرش ، به همین دلیل یک آدم عاقل به او ایمان نخواهد آورد.
هنگامی که غرور و طغیان آنها از حد گذشت و تمام پرده های حیا را دریدند ، و بی شرمی را در انکار رسالت و معجزات و دعوت انسانساز پیامبرشان را به آخرین حد رساندند، و خلاصه بر همه آنها اتمام حجت شد، این پیامبر بزرگ الهی رو به درگاه خدا کرد و ((گفت : پروردگارا مرا در مقابل تکذیبهای آنها یاری کن)) (قال رب انصرنی بما کذبون).
آنها هر چه توانستند گفتند و هر تهمتی می خواستند زدند، تو مرا کمک فرما.
((و از سوی پروردگار به او گفته شد که آنها به زودی از کار خود پشیمان خواهند گشت)) و میوه درخت تلخی را که نشانده اند خواهند چشید)) (قال عما قلیل لیصبحن نادمین).
اما زمانی پشیمان می شوند که سودی ندارد و راه بازگشت بسته است .
و همین طور شد ((ناگهان صیحه آسمانی آنها را به حق زیر ضربات خود فرو گرفت)) (فاخذتهم الصیحة بالحق).
صاعقه ای مرگبار با صدائی وحشت انگیز و مهیب فرود آمد، همه جا را تکان داد و در هم کوبید و ویران کرد، و اجساد بی جان آنها را روی هم ریخت ، بقدری تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 240
سریع و کوبنده بود که حتی قدرت فرار از خانه هاشان پیدا نکردند و در درون همان خانه هایشان مدفون گشتند چنانکه قرآن در پایان این آیات می گوید:
((ما آنها را همچون خار و خاشاک در هم کوبیده شده روی سیلاب قرار دادیم)) (فجعلناهم غثاء).
((دور باد از رحمت خداوند قوم ستمگر))! (فبعدا للقوم الظالمین).
نکته ها:
1 - زندگی پر زرق و برق و اثر شوم آن
در آیات فوق رابطهای میان ((اتراف)) (زندگی اشرافی و پرناز و نعمت) و ((کفر و تکذیب لقای پروردگار دیده می شود، و به راستی چنین است ، چرا که صاحبان این گونه زندگانی معمولا تمایل به آزادی بی قید و شرط برای هر گونه کامجوئی و بهره گیری از لذائذ حیوانی دارند، و پر واضح است که قبول مراقبت الهی و همچنین دادگاه بزرگ رستاخیز مانع مهمی در این راه است ، هم آرامش وجدانشان را بر هم می زند، و هم زبان مردم را به روی آنها باز می کند.
لذا این گونه افراد یکباره طوق عبودیت پروردگار را از گردن بر می دارند، و راه انکار مبدء و معاد را پیش می گیرند و به تعبیری که در آیات فوق

خواندیم می گویند: زندگی همین است و بس و هیچ خبر دیگری نیست و هر کس غیر این بگوید دروغگو است ! دم غنیمت است و این چهار روزه عمر را باید خوش بود، از هر چمنی باید گلی چید و از هر وسیله لذتی لذت جست ! و اینچنین خلافکاریها و زشتیهای اعمال خود را توجیه می کنند.
از این گذشته فراهم ساختن چنان زندگی پر زرق و برق بدون غصب حقوق دیگران و ظلم و ستم معمولا ممکن نیست ، تا رسالت پیامبران و قیامت را انکار نکنند تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 241
این راه برای آنها هموار نخواهد شد، و اینجاست که می بینیم اکثریت کسانی که دارای چنین زندگی هستند به همه چیز پشت پا می زنند و با دیده تحقیر و انکار به همه چیز می نگرند.
این بینوایان کور دل و اسیران چنگال هوی و هوس از سایه اطاعت و لطف پروردگار بیرون می روند، ولی طوق عبودیت هوی و هوس و شهوت را بر گردن می نهند، و خود بنده بندگان دگر می شوند، افکاری منحط، ارواحی آلوده ، و دلهائی سیاه و تاریک دارند، دورنمای زندگی آنها شاید برای بعضی جالب باشد اما از نزدیک وحشتناک است چرا که نا آرامی حاصل از گناه و ترس از زوال نعمتها و مرگ فکر آنها را همواره در اضطراب فرو می برد.
2 - ((تراب)) و ((عظام))
((تراب)) به معنی خاک و ((عظام)) به معنی استخوانها است ، معمولا بدن انسان نخست تبدیل به استخوانهای پوسیده و سپس خاک می شود، بنابراین جای این سؤ ال باقی است که چرا در آیه فوق ، تراب بر عظام مقدم داشته شده است ؟.
این تعبیر ممکن است اشاره به دو بخش مختلف بدن آدمی باشد نخست گوشتها فرو میریزد و خاک می شود و استخوانها سالها بعد از آن باقی می ماند و سپس می پوسد و از بین می رود.
این احتمال نیز قابل توجه است که تراب اشاره به نیاکان بسیار قدیم باشد که همگی خاک شدند و عظام اشاره به پدران که استخوانهای پوسیده آنها باقی است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 242
3 - غثاء چیست ؟
در آیات فوق خواندیم که ((قوم ثمود)) بر اثر صیحه آسمانی همچون ((غثاء)) گشتند، غثاء در اصل به معنی گیاهان خشکیده ای است که به صورت بسیار در هم ریخته بر روی سیلاب قرار دارد، همچنین به کفهائی که روی دیگ در حال جوشیدن پیدا می شود نیز غثاء می گویند.
تشبیه اجساد بی جان آنها به غثاء اشاره به نهایت ضعف و ناتوانی و در هم شکستگی و بی ارزش بودن آنها است ، چرا که خاشاک روی سیلاب از هر چیز بی ارزشتر و سبکتر است نه از خود اراده ای دارد و نه بعد از گذشتن و فرو نشستن سیلاب اثری از آن باقی می ماند.

در مورد صیحه آسمانی ، شرح مبسوطی در جلد نهم صفحه 164 (ذیل آیه 67 سوره هود) داشتیم ، البته این مجازات منحصر به قوم ثمود نبود بلکه چند قوم گنهکار با همین عذاب الهی نابود شدند که شرح آن را در همانجا بیان کردیم .
4 - یک سرنوشت عمومی
جالب اینکه در آخرین جمله از آیات مورد بحث ، مساءله را از صورت خصوصی بیرون آورده و به صورت یک قانون کلی و همگانی بیان می کند و می فرماید: دور باد قوم ستمگر از رحمت خدا، و این در حقیقت نتیجه گیری نهائی از کل این آیات است که آنچه در این ماجرا گفته شد از انکار و تکذیب آیات الهی و انکار معاد و رستاخیز و نتیجه دردناک آنها، مخصوص جمعیت و گروه معینی نیست ، بلکه همه ستمگران را در طول تاریخ شامل می شود. المؤمنون
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 243
آیه 42 - 44
آیه و ترجمه
ثُمَّ أَنشأْنَا مِن بَعْدِهِمْ قُرُوناً ءَاخَرِينَ(42)
مَا تَسبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَ مَا يَستَئْخِرُونَ(43)
ثمَّ أَرْسلْنَا رُسلَنَا تَترَا كلَّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَّسولهُا كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضهُم بَعْضاً وَ جَعَلْنَهُمْ أَحَادِيث فَبُعْداً لِّقَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ(44)
ترجمه :
42 - سپس اقوام دیگری را بعد از آنها به وجود آوردیم .
43 - هیچ امتی بر اصل و سر رسید حتمیش پیشی نمی گیرد و از آن نیز تاءخیر نمی کند.
44 - سپس رسولان خود را یکی بعد از دیگری فرستادیم ، هر زمان رسولی برای (هدایت) قومی می آمد او را تکذیب می کردند ولی ما این امتهای سرکش را یکی پس از دیگری هلاک نمودیم و آنها را احادیثی قرار دادیم (چنان محو شدند که تنها نام و گفتگوئی از آنها باقی ماند) دور باد از رحمت خدا قومی که ایمان نمی آورند!
تفسیر:
اقوام سرکش یکی بعد از دیگری هلاک شدند
پس از پایان داستان قوم ثمود، قرآن در آیات مورد بحث اشاره به اقوام دیگری که بعد از آنها و قبل از موسی (علیه السلام) روی کار آمدند کرده ، می گوید: ((بعد از آنان جمعیتهای دیگری را روی کار آوردیم)) (ثم انشانا من بعدهم قرونا آخرین). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 244
چرا که این قانون و سنت خداوند بزرگ است که فیض خود را قطع نمی کند و اگر گروهی مانعی بر سر راه تکامل نوع بشر شدند آنها را کنار زده

و این قافله را در مسیرش همچنان پیش می برد.
اما این اقوام و طوائف گوناگون هر کدام دارای زمان و اجل معینی بودند و ((هیچ امتی از اجل خود پیشی نمی گیرند و از آن عقب نمی افتند)) (ما تسبق من امة اجلها و ما یستاخرون).
بلکه هنگامی که فرمان قطعی پایان حیات آنها صادر می شد از میان می رفتند، نه یک لحظه زودتر و نه دیرتر.
((اجل)) به معنی عمر و مدت چیزی است ، و گاه به نقطه پایان و انتها نیز اجل گفته می شود، مثل اینکه می گوئیم : اجل فلان بدهی فلان زمان است (یعنی سر رسید آن).
البته ((اجل)) همانگونه که قبلا هم گفته ایم دو گونه است : ((حتمی)) و ((مشروط یا معلق)).
اجل حتمی زمان پایان قطعی عمر شخص یا قوم یا چیزی است که هیچگونه دگرگونی در آن امکان ندارد، ولی اجل مشروط یا معلق زمانی است که با دگرگون شدن شرائط و موانع ممکن است کم و زیاد بشود، قبلا در این زمینه بقدر کافی صحبت کرده ایم .
به هر حال روشن است که آیه فوق به اجل حتمی اشاره می کند.
آیه بعد ناظر به این حقیقت است که دعوت پیامبران در طول تاریخ هیچگاه

قطع نشده ، می فرماید: ((ما سپس رسولان خود را یکی بعد از دیگری فرستادیم)) (ثم ارسلنا رسلنا تترا).
((تترا)) از ماده ((وتر)) به معنی پی در پی در آمدن است ، و تواتر اخبار به معنی خبرهائی است که یکی بعد از دیگری می رسد و از مجموعه آنها انسان یقین پیدا می کند، این ماده در اصل از ((وتر)) به معنی ((زه کمان)) گرفته شده است چرا که زه به کمان چسبیده و پشت سر آن قرار گرفته است و دو سر کمان را به هم نزدیک می کند، (از نظر ساختمان کلمه ، ((تترا)) در اصل ((وترا)) بوده که واو آن تبدیل به ((ت)) شده).
به هر حال این معلمان آسمانی یکی پس از دیگری می آمدند و می رفتند، ولی اقوام سرکش همچنان بر کفر و انکار خود باقی بودند، به طوری که ((هر زمان رسولی برای هدایت امتی می آمد او را تکذیب می کردند)) (کلما جاء امة رسولها کذبوه).
هنگامی که این کفر و تکذیب از حد گذشت و بقدر کافی اتمام حجت شد ((ما این امتهای سرکش را یکی بعد از دیگری هلاک نمودیم و از صفحه روزگار محوشان کردیم)) (فاتبعنا بعضهم بعضا).
آنچنان نابود شدند که تنها گفتگوئی از آنها در میان مردم باقی ماند آری ((ما آنها را احادیثی قرار دادیم)) (و جعلناهم احادیث).
اشاره به اینکه گاه امتی منقرض می شود اما نفرات و آثار چشمگیری از

آنها در گوشه و کنار به صورت پراکنده باقی می ماند، ولی گاه چنان نابود می شود که جز اسمی از آنها بر صفحات تاریخ یا در گفتگوهای مردم باقی نمی ماند و این امتهای سرکش و طغیانگر از دسته دوم بودند.
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 246
و در پایان آیه ، همچون آیات پیشین می گوید: ((دور باد از رحمت خدا قومی که ایمان نمی آورند)) (فبعدا لقوم لا یؤ منون).
آری این سرنوشتهای دردناک نتیجه بی ایمانی آنها بود، و به همین دلیل مخصوص آنها نیست ، هر گروه بی ایمان و سرکش و ستمگر خواه ناخواه به چنین سرنوشتی گرفتار می شود، چنان نابود می گردد که تنها نامی از او در صفحات تاریخ و گفتگوها باقی می ماند.
آنها نه تنها در این دنیا دور از رحمت خدا بودند که در سرای دیگر نیز از رحمت الهی دورند، چرا که تعبیر آیه ، مطلق است و همه را شامل می شود. المؤمنون
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 247
آیه 45 - 49
آیه و ترجمه
ثمَّ أَرْسلْنَا مُوسی وَ أَخَاهُ هَرُونَ بِئَایَتِنَا وَ سلْطنٍ مُّبِینٍ(45)
إِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلایهِ فَاستَکْبرُوا وَ کانُوا قَوْماً عَالِینَ(46)
فَقَالُوا أَ نُؤْمِنُ لِبَشرَیْنِ مِثْلِنَا وَ قَوْمُهُمَا لَنَا عَبِدُونَ(47)
فَکَذَّبُوهُمَا فَکانُوا مِنَ الْمُهْلَکِینَ(48)
وَ لَقَدْ ءَاتَیْنَا مُوسی الْکِتَب لَعَلَّهُمْ یهْتَدُونَ(49)
ترجمه :
45 - سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و دلیل روشن فرستادیم .
46 - به سوی فرعون و اطرافیان اشرافی او، اما آنها استکبار کردند و اصولا مردمی برتری جو بودند.
47 - آنها گفتند: آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم ، در حالی که قوم آنها (بنی اسرائیل) ما را پرستش می کنند (و بردگان ما هستند).
48 - (آری) آنها این دو را تکذیب کردند و سرانجام همگی هلاک شدند.
49 - ما به موسی کتاب آسمانی دادیم ، شاید آنها (بنی اسرائیل) هدایت شوند.
تفسیر:
قیام موسی و نابودی فرعونیان فرا می رسد
تا اینجا سخن در باره اقوامی بود که پیش از موسی (علیه السلام) پیامبر اولواالعزم تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 248
پروردگار روی کار آمدند و رفتند، اما در آیات مورد بحث اشاره بسیار

کوتاهی به قیام موسی و هارون در برابر فرعونیان و سرانجام کار این قوم مستکبر کرده می فرماید:
((سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خود و دلیل آشکار و روشن فرستادیم)) (ثم ارسلنا موسی و اخاه هارون بایاتنا و سلطان مبین).
در اینکه منظور از ((آیات)) و ((سلطان مبین)) چیست ؟ و این دو، چه تفاوتی با هم دارند؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی کرده اند:
1 - بعضی گفته اند منظور از آیات ، معجزاتی است که خداوند به موسی بن عمران داد (آیات نه گانه) و منظور از ((سلطان مبین))، منطق نیرومند و دلائل داندانشکن موسی (علیه السلام) در برابر فرعونیان است .
2 - دیگر اینکه مراد از ((آیات)) همه معجزات موسی است و منظور از ((سلطان مبین)) بعضی از معجزات مهم مانند معجزه ((عصا)) و ((ید بیضاء)) است ، چرا که اینها از ویژگی خاصی برخوردار بودند که موجب سلطه و پیروزی آشکار موسی بر فرعونیان می شد.
3 - این احتمال را نیز بعضی داده اند که ((آیات)) اشاره به آیات تورات و بیان احکام و مانند آن است ، و ((سلطان مبین)) اشاره به معجزات موسی است .
ولی با توجه به موارد استعمال ((سلطان مبین)) در قرآن مجید، تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد چرا که در موارد متعددی کلمه ((سلطان)) یا ((سلطان مبین)) در قرآن به معنی دلیل و منطق روشن آمده است .
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 249
آری موسی و برادرش هارون با این آیات و سلطان مبین را فرستادیم ((به سوی فرعون و اطرافیان اشرافی و مغرور او)) (الی فرعون و ملاه).
چرا تنها سخن از ملا (جمعیت اشرافی مرفه و مغرور) می گوید و نمیفرماید آن دو را به سوی همه مردم مصر فرستادیم ، اشاره به اینکه ریشه همه فساد، اینها بودند و اگر اینها اصلاح می شدند، بقیه ، کارشان آسان بود، و از این گذشته آنها سردمداران و دستاندرکاران کشور بودند و هیچ کشوری اصلاح نخواهد شد مگر اینکه سردمدارانش اصلاح شوند.
((ولی فرعون و اطرافیانش ، استکبار کردند و زیر بار آیات حق و سلطان مبین نرفتند (فاستکبروا).
((و اصولا آنها مردمی برتری جو و سلطه طلب بودند)) (و کانوا قوما عالین).
تفاوت جمله ((استکبروا)) با جمله ((کانوا قوما عالین)) ممکن است از این نظر باشد که جمله نخست ، اشاره به استکبار آنها در برابر دعوت موسی است ، و جمله دوم اشاره به این است که استکبار همیشه جزء برنامه آنها و بافت فکر و روحشان بود.

این احتمال نیز وجود دارد که اولی اشاره به استکبار آنها، و دومی اشاره به این باشد که آنها از قدرت و زندگی برتری برخوردار بودند و همین عامل مهم استکبارشان بود.
یکی از نشانه های روشن برتری جوئی آنها این بود که ((گفتند: آیا ما به دو انسان همانند خودمان ایمان بیاوریم در حالی که قوم آنها (بنی اسرائیل) بندگان و بردگان ما هستند))؟! (و قالوا ا نؤ من لبشرین مثلنا و قومها لنا عابدون). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 250
نه تنها ما نباید زیر بار آنها برویم ، بلکه آنها همیشه باید بندگی ما کنند!
آنها پیامبران را متهم به برتری جوئی و سلطهطلبی می کردند در حالی که خودشان بدترین سلطه جو بودند و آثار این خوی زشت در این گفتارشان به خوبی نمایان است .
به هر حال با این استدلالات واهی به مخالفت با حق بر خاستند ((و موسی و هارون را تکذیب کردند و سرانجام همگی هلاک و نابود شدند)) و ملک و حکومتشان بر باد رفت (فکذبوهما فکانوا من المهلکین).
و سرانجام به این ترتیب دشمنان اصلی بنی اسرائیل که سد راه دعوت موسی و هارون بودند از میان رفتند، و دوران آموزش و تربیت الهی بنی اسرائیل فرا رسید.
در همین مرحله بود که خداوند تورات را بر موسی نازل کرد و بنی اسرائیل را به انجام برنامه های آن دعوت نمود، چنانکه در آخرین آیه مورد بحث می فرماید:
((ما به موسی کتاب آسمانی دادیم تا بنی اسرائیل در سایه آن هدایت شوند)) (و لقد آتینا موسی الکتاب لعلهم یهتدون).
قابل توجه اینکه در آیات گذشته در مرحله مبارزه با فرعونیان سخن از موسی وبرادرش هارون در میان بود، و تمام ضمیرها به صورت تثنیه آمده ، ولی در اینجا که سخن از نزول کتاب آسمانی است تنها از موسی بحث شده ، زیرا او پیامبر اولوا العزم و صاحب کتاب و شریعت تازه بود، بعلاوه هنگام نزول تورات او در کوه طور بود و برادرش هارون در میان جمعیت بنی اسرائیل باقی ماند. المؤمنون
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 251
آیه 50
آیه و ترجمه
وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْیمَ وَ أُمَّهُ ءَایَةً وَ ءَاوَیْنَهُمَا إِلی رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَ مَعِینٍ(50)
ترجمه :
50 - ما فرزند مریم (عیسی) و مادرش (مریم) را نشانه خود قرار دادیم و آنها را در سر زمین بلندی که آرامش و امنیت و آب جاری داشت جای دادیم .

تفسیر:
آیتی دیگر از آیات خدا
در آخرین مرحله از شرح سرگذشت پیامبران اشاره کوتاه و مختصری به حضرت مسیح (علیه السلام) و همچنین مادرش مریم کرده می گوید: ((ما فرزند مریم و مادرش را نشانه ای از عظمت و قدرت خود قرار دادیم)) (و جعلنا ابن مریم و امه آیة).
تعبیر به ((ابن مریم)) بجای ((عیسی)) برای توجه دادن به این حقیقت است که او تنها از مادر و بدون دخالت پدری به فرمان پروردگار متولد شد، و این تولد خود از آیات بزرگ قدرت پروردگار بود.
و از آنجا که این تولد استثنائی رابطه ای با عیسی و رابطه ای با مادرش مریم دارد هر دو را به عنوان یک آیه و نشانه می شمرد چرا که این دو (تولد فرزندی بدون دخالت پدر و همچنین باردار شدن مادری بدون تماس با مرد) در واقع یک حقیقت بودند با دو نسبت متفاوت .
سپس به بخشی از نعمتها و مواهب بزرگی که به این مادر و فرزند عطا فرموده اشاره کرده می گوید: ((ما آنها را در سرزمین بلندی که دارای آرامش و امنیت و آب جاری بود جای دادیم)) (و آویناهما الی ربوة ذات قرار و معین).
((ربوه)) از ماده ((ربا)) به معنی زیادی و افزایش است و در اینجا به معنی سرزمین تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 252
بلند می باشد.
((معین)) از ماده ((معن)) (بر وزن شان) به معنی جریان آب است ، بنابراین ماء معین به معنی آب جاری است ، بعضی نیز آن را از ماده ((عین)) یعنی آبی که ظاهر است و با چشم دیده می شود دانسته اند.
به هر حال این جمله اشاره سر بستهای است به محل امن و امان و پر برکتی که خداوند در اختیار این مادر و فرزند قرار داد، تا از شر دشمنان در امان باشند و با آسودگی خاطر به انجام وظائف خویش بپردازند.
اما اینکه این محل کدام نقطه بوده است ؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است .
بعضی آن را ناصره (از شهرهای شامات) زادگاه حضرت مسیح (علیه السلام) می دانند، چرا که به هنگام تولدش گروهی از دشمنان که خبر تولد او و آینده وی را اجمالا دریافته بودند در صدد نابودیش بر آمدند، اما خدا او را در آن محل امن و امان و پر نعمتی حفظ کرد.
بعضی دیگر آن را اشاره به سرزمین مصر می دانند چرا که عیسی و مادرش مریم مدتی از عمر خود را برای نجات از چنگال دشمنان به سرزمین مصر پناه بردند.
بعضی دیگر آن را به سرزمین ((دمشق)) و بعضی سرزمین ((رملة))

(یکی از شهرهای شمال شرقی بیت المقدس) تفسیر کرده اند چرا که مسیح و مادرش در هر یک از این مناطق ، قسمتی از عمر خود را گذراندند.
این احتمال نیز وجود دارد که جمله فوق اشاره به محل تولد مسیح (علیه السلام) در بیابان بیت المقدس باشد، جائی که خداوند آن را محل امنی برای این مادر و فرزند تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 253
قرار داد، و آب گوارا در آن جاری ساخت و از درخت خشکیده خرما به او روزی مرحمت کرد.
و در هر صورت آیه دلیلی است بر حمایت مستمر و دائم خداوند نسبت به رسولان خود و کسانی که از آنها حمایت می کردند، و نشان می دهد که اگر تمام تیغهای جهان از جا حرکت کنند تا رگی را ببرند تا خدا نخواهد توانائی نخواهند داشت ، و هرگز تنهائی و یاران اندک آنها سبب شکستشان نخواهد شد. المؤمنون
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 254
آیه 51 - 54
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الرُّسلُ كلُوا مِنَ الطيِّبَتِ وَ اعْمَلُوا صلِحاً إِنى بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ(51)
وَ إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكمْ أُمَّةً وَحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكمْ فَاتَّقُونِ(52)
فَتَقَطعُوا أَمْرَهُم بَيْنهُمْ زُبُراً كلُّ حِزْبِ بِمَا لَدَيهِمْ فَرِحُونَ(53)
فَذَرْهُمْ فى غَمْرَتِهِمْ حَتى حِينٍ(54)
ترجمه :
51 - ای پیامبران از غذاهای پاکیزه بخورید و عمل صالح انجام دهید که من به آنچه انجام می دهید آگاهم .
52 - همه شما امت واحدی هستید و من پروردگار شمایم از مخالفت فرمان من بپرهیزید.
53 - اما آنها کارهای خود را به پراکندگی کشاندند و هر گروهی به راهی رفتند (و عجب اینکه) هر گروه ، به آنچه نزد خود دارند خوشحالند! 54 - آنها را در جهل و غفلتشان بگذار تا زمانی که مرگشان فرا رسد . (یا گرفتار عذاب الهی شوند).
تفسیر:
همگی امت واحدید
در آیات پیشین سخن از سرگذشت پیامبران و امتهایشان بود، در نخستین
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 255
آیه مورد بحث همه را مخاطب ساخته چنین می گوید: ((ای پیامبران ! از غذاهای پاکیزه و طیب تغذیه کنید و عمل صالح بجا آورید که من به آنچه شما عمل می کنید آگاهم)) (یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا

صالحا انی بما تعملون علیم).
فرق میان شما و دیگر انسانها این نیست که شما صفات بشری همانند نیاز به تغذیه ندارید، تفاوت این است که شما حتی تغذیه را نیز به عنوان یک وسیله تکامل پذیرفته اید و به همین دلیل برنامه شما خوردن از طیبات و پاکیزه ها است در حالی که مردمی که خوردن را هدف نهائی خود قرار داده اند به هیچ وجه مقید به این برنامه نیستند، به دنبال چیزی می روند که هوس حیوانی آنها را اشباع کند خواه خبیث باشد یا طیب .
و با توجه به اینکه نوع تغذیه در روحیات انسان مسلما مؤ ثر است و غذاهای مختلف ، آثار اخلاقی متفاوتی دارد ارتباط این دو جمله روشن می شود که می فرماید: ((از غذاهای پاکیزه بخورید)) و ((عمل صالح انجام دهید)).
در روایات اسلامی نیز می خوانیم خوردن غذای حرام جلو استجابت دعای انسان را می گیرید، حدیث معروفی که از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده شاهد این مدعی است : مردی خدمتش عرض کرد دوست دارم دعایم مستجاب شود، فرمود: طهر ماکلتک و لا تدخل بطنک الحرام : ((غذای خود را پاک کن ، و از هر گونه غذای حرام بپرهیز))!.
ذکر این نکته نیز لازم است که جمله انی بما تعملون علیم (من از آنچه انجام می دهید آگاهم) خود دلیل مستقلی برای انجام عمل صالح است ، چرا که وقتی انسان بداند کسی همواره ناظر عمل او است که چیزی بر او مخفی نمی شود تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 256
و حساب اعمال او را دقیقا نگاه می دارد، بدون شک این توجه در اصلاح عمل او مؤ ثر است .
و از این گذشته تعبیرات آیه فوق از طریق برانگیختن حس شکرگزاری انسان در برابر نعمتهای پاکیزه ای که نصیب او شده نیز روی اعمال انسان مؤ ثر است .
به این ترتیب در این آیه از سه جهت برای انجام عمل صالح کمک گرفته شده است : از جهت تاءثیر غذای پاک بر صفای قلب ، و از جهت تحریک حس شکر - گزاری ، و از جهت توجه دادن به اینکه خدا شاهد و ناظر اعمال آدمی است .
و اما واژه ((طیب)) چنانکه قبلا هم گفته ایم به معنی هر چیز پاک و پاکیزه در مقابل ((خبیث)) (ناپاک) است ، راغب در مفردات می گوید: ((طیب)) در اصل به معنی هر امر لذتبخش است خواه حواس انسان از آن لذت ببرد و یا روح و جان انسان ، ولی در شرع به معنی چیزی است که پاک و حلال باشد.
به هر حال بسیاری از بحثهای قرآن پیرامون طیب و طیبات دور می زند:
- به پیامبران دستور می دهد تنها از غذای طیب تغذیه کنند.

- نه تنها به پیامبران ، به همه مؤ منان خطاب می کند: یا ایها الذین آمنوا کلوا من طیبات ما رزقناکم ، ((ای کسانی که ایمان آوردید از طیباتی که به شما روزی داده ایم بخورید)) (بقره - 172).
- اعمال و سخنانی به مقام قرب او راه مییابند که طیب و پاک باشند الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه : ((کلمات طیب به مقام قرب او صعود می کند و عمل صالح را بالا می برد)) (فاطر - 10).
- و نیز یکی از افتخارات بزرگی که خداوند به انسان داده ، و به عنوان یکی از نشانه های برتری او بر سایر موجودات می شمرد استفاده از طیبات است و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 257
و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا: ((ما فرزندان آدم را اکرام کردیم و بزرگ داشتیم ، و آنها را در خشکی و دریا بر مرکبهائی حمل نمودیم ، و از روزیهای طیب و پاکیزه به آنها بخشیدیم و بر بسیاری از مخلوقات خود فضیلت دادیم)) (اسراء - 70).
در یک حدیث کوتاه و پر معنی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز این حقیقت بازگو شده است فرمود: یا ایها الناس ! ان الله طیب لا یقبل الا طیبا: ای مردم ! خداوند پاک و پاکیزه است و جز عمل پاک و پاکیزه چیزی را قبول نمی کند)).
سپس آیه بعد همه پیامبران و پیروان آنها را به توحید و تقوی دعوت کرده چنین می گوید: ((همه شما امت واحدی هستید)) (و تفاوتهای میان شما و همچنین پیامبرانتان هرگز دلیل بر دوگانگی و چند گانگی نیست) (و ان هذه امتکم امة واحدة).
((و من پروردگار شما هستم ، از مخالفت فرمان من بپرهیزید)) (و انا ربکم فاتقون).
به این ترتیب ، آیه فوق به وحدت و یگانگی جامعه انسانی ، و حذف هر گونه تبعیض و جدائی دعوت می کند، همانگونه که او پروردگار واحد است انسانها نیز امت واحد هستند.
به همین دلیل باید از یک برنامه پیروی کنند همانگونه که پیامبرانشان نیز به آئین واحدی دعوت می کردند که اصول و اساس آن همه جا یکی بود: توحید و شناسائی حق ، توجه به معاد و زندگی تکاملی بشر و استفاده از طیبات و انجام اعمال صالح ، و حمایت از عدالت و اصول انسانی .
بعضی از مفسران ((امت)) را در اینجا به معنی دین و آئین می دانند، تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 258
نه به معنی جمعیت و جماعت ، در حالی که ضمیر جمع در جمله ((اناربکم)) شاهد بر آن است که منظور از امت همان جماعت انسانها است .
و لذا در تمام مواردی که کلمه امت در قرآن مجید به کار رفته همین معنی

جمعیت و گروه از آن اراده شده است ، مگر در بعضی از موارد استثنائی که تواءم با قرینه خاصی بوده و امت مجازا به معنی مذهب به کار رفته است ، مانند انا وجدنا آبائنا علی امة و انا علی آثار هم مقتدون . ((ما پدران خود را بر مذهبی یافتیم و از آنها پیروی می کنیم)) (زخرف - 23).
قابل توجه اینکه مضمون همین آیه با تفاوت مختصری در سوره انبیاء آیه 92 آمده است (ان هذه امتکم امة واحدة و انا ربکم فاعبدون) در حالی که قبل از آن شرح حال بسیاری از انبیاء بیان شده است و در واقع ((هذه)) اشاره به امتهای انبیای پیشین است که همه از دیدگاه فرمان الهی امت واحده بودند و همگی به دنبال یک هدف در حرکت .
آیه بعد - به دنبال دعوتی که به وحدت و یگانگی در آیه قبل شد - انسانها را از پراکندگی و اختلاف با این عبارت بر حذر می دارد: ((اما آنها کارهای خود را به پراکندگی کشاندند و هر گروهی به راهی رفتند)) (فتقطعوا امرهم بینهم زبرا).
و عجب اینکه ((هر یک از این احزاب و گروهها به آنچه نزد خود دارند خوشحالند)) و از دیگران بیزار (کل حزب بما لدیهم فرحون).
((زبر)) جمع زبرة (بر وزن لقمه) به معنی قسمتی از موی پشت سر حیوان است که آن را جمع و از بقیه جدا کنند، سپس این واژه به هر چیزی که مجزا از دیگری شود اطلاق شده است ، بنابراین جمله ((فتقطعوا امرهم بینهم زبرا)) اشاره به تجزیه امتها به گروههای مختلف است .
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 259
بعضی نیز احتمال داده اند: ((زبر)) جمع ((زبور)) به معنی کتاب بوده باشد، یعنی هر یک از آنها دنباله رو کتابی از کتب آسمانی شدند، و بقیه کتب الهی را نفی کردند، در حالی که همه از مبدء واحدی سرچشمه گرفته بود.
ولی جمله ((کل حزب بما لدیهم فرحون)) تفسیر اول را تقویت می کند چرا که از احزاب مختلف و تعصب هر یک از آنها بر گفته های خویش سخن می گوید.
به هر حال آیه فوق یک حقیقت مهم روانی و اجتماعی را بازگو می کند و آن تعصب جاهلانه احزاب و گروهها است که هر یک راه و آئینی را برای خود برگزیده ، و دریچه های مغز خود را به روی هر سخن دیگری بسته اند، و اجازه نمی دهند شعاع تازه ای به مغز آنها بتابد، نسیمی به روحشان بوزد و حقیقتی را بر آنها روشن سازد!.
این حالت که از خود خواهی و حب ذات افراطی و خود بینی و خودپسندی سرچشمه می گیرید بزرگترین دشمن تبیین حقایق و رسیدن به اتحاد و وحدت امتها است .
این خوشحال بودن به راه و رسم خویشتن و احساس تنفر و بیگانگی از هر

چه غیر آن است گاه به جائی می رسد که اگر انسان سخنی بر خلاف راه و رسم خویش بشنود انگشت در گوش می گذارد و جامه بر سر میکشد و پا به فرار می نهد مبادا حقیقتی بر خلاف آنچه با آن خو گرفته بر او روشن شود، آنچنان که قرآن درباره مشرکان عصر نوح (علیه السلام) بیان می کند و انی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی آذانهم و استغشوا ثیابهم و اصروا و استکبروا استکبارا:
((بار الها هر زمان که من از اینها دعوت کردم که به سوی تو آیند و گناهانشان را ببخشی ، انگشتها بر گوش نهادند و جامه بر خود پیچیدند و در راه غلطشان اصرار ورزیدند و به شدت در برابر حق استکبار کردند)) (نوح - 7). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 260
و تا به این حالت پایان داده نشود راه وصول به حق برای انسان ممکن نیست و هر کس بر طریقه خود اصرار می ورزد و لجاجت می کند.
لذا در آخرین آیه مورد بحث می گوید: ((اکنون که چنین است بگذار آنها در جهل و گمراهی و غفلت و سرگردانیشان فرو روند تا مرگشان فرا رسد و یا گرفتار عذاب الهی شوند که این قبیل افراد سرنوشتی غیر از این ندارند (فذرهم فی غمرتهم حتی حین).
کلمه ((حین)) ممکن است اشاره به وقت مرگ یا وقت نزول عذاب و یا هر دو باشد.
واژه ((غمرة)) (بر وزن ضربه) در اصل از ((غمر)) به معنی از بین بردن اثر چیزی است ، سپس به آب زیادی که مسیر خود را می شوید و پیش می رود ((غمر)) و ((غامر)) گفته شده و بعد از آن به جهل و نادانی و گرفتاریهائی که انسان را در خود فرو می برد نیز اطلاق گردیده است ، و در آیه مورد بحث به معنی غفلت و سرگردانی و جهل و گمراهی است .
المؤمنون
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 261
آیه 55 - 61
آیه و ترجمه
أَ یحْسبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِن مَّالٍ وَ بَنِینَ(55)
نُسارِعُ لهُمْ فی الْخَیرَتِ بَل لا یَشعُرُونَ(56)
إِنَّ الَّذِینَ هُم مِّنْ خَشیَةِ رَبهِم مُّشفِقُونَ(57)
وَ الَّذِینَ هُم بِئَایَتِ رَبهِمْ یُؤْمِنُونَ(58)
وَ الَّذِینَ هُم بِرَبهِمْ لا یُشرِکُونَ(59)
وَ الَّذِینَ یُؤْتُونَ مَا ءَاتَوا وَّ قُلُوبهُمْ وَجِلَةٌ أَنهُمْ إِلی رَبهِمْ رَجِعُونَ(60)
أُولَئک یُسرِعُونَ فی الْخَیرَتِ وَ هُمْ لهَا سبِقُونَ(61)
ترجمه :
55 - آنها گمان می کنند اموال و فرزندانی که به آنان داده ایم ...

56 - برای این است که درهای خیرات را به روی آنها بگشائیم ؟! (چنین نیست) بلکه آنها نمیفهمند!
57 - آنان که از خوف پروردگارشان بیمناکند.
58 - و آنان که به آیات پروردگارشان ایمان می آورند. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 262
59 - و آنها که به پروردگارشان شرک نمی ورزند.
60 - و آنها که نهایت کوشش را در انجام طاعات بخرج می دهند اما با این حال دلهایشان ترسناک است از اینکه سرانجام به سوی پروردگارشان باز می گردند.
61 - (آری) چنین کسانی هستند که در خیرات سرعت می کنند و از دیگران پیشی می گیرند.
تفسیر:
سبقت گیرندگان در خیرات
از آنجا که در آیات گذشته سخن از احزاب و گروههای لجوج و متعصب و خود خواهی به میان آمد که تنها به عقائد خود چسبیده اند و خوشحالند و راه هر گونه تحقیق را به روی عقل خود بسته اند، در آیات مورد بحث به بعضی دیگر از پندارهای خودبینانه آنان اشاره کرده می گوید:
((آیا آنها گمان می کنند اموال و فرزندانی را که به آنان داده ایم ...)) (ا یحسبون انما نمدهم به من مال و بنین).
((برای این است که درهای خیرات را به سرعت به روی آنها بگشائیم))؟! (نسارع لهم فی الخیرات).
آیا آنها داشتن اموال سرشار و فرزندان بسیار را دلیل بر حقانیت روشن خود می پندارند و نشانه قرب و عظمت در درگاه خدا می دانند؟.
نه ، هرگز چنین نیست ((بلکه آنها نمی فهمند)) (بل لا یشعرون).
آنها نمی دانند که این اموال و فرزندان فراوان در حقیقت یک نوع عذاب و مجازات یا مقدمه عذاب و کیفر برای آنها است ، آنها نمی دانند که خدا می خواهد آنها را در ناز و نعمت فرو برد تا به هنگام گرفتار شدن در چنگال کیفر الهی ، تحمل عذاب بر آنها دردناکتر باشد، زیرا اگر درهای نعمتها به روی انسان بسته شود و آمادگی پذیرش ناراحتیها پیدا کند مجازاتها زیاد دردناک نخواهد بود، اما اگر تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 263
کسی را از میان ناز و نعمت بیرون کشند و به سیاه چال زندان وحشتناکی بیفکنند فوق العاده دردناک خواهد بود.
بعلاوه این فراوانی نعمت ، پرده های غفلت و غرور را بر روی چشمان او ضخیمتر می کند تا آنجا که راه باز گشت بر او غیر ممکن می شود.
این همان چیزی است که در سایر آیات قرآن از آن اشاره به ((استدراج در نعمت)) شده است .

ضمنا جمله ((نمد)) از ماده ((امداد)) و ((مد)) به معنی کامل کردن نقصان چیزی ، و جلوگیری از قطع و پایان آن است .
بعد از نفی پندارهای این غافلان خود خواه ، چگونگی حال مؤ منان و سرعت کنندگان در خیرات را ضمن چند آیه بازگو می کند و صفات اساسی آنها را تشریح می نماید:
نخست می گوید: ((کسانی که از خوف پروردگارشان بیمناک و نگرانند)) (ان الذین هم من خشیة ربهم مشفقون).
قابل توجه اینکه ((خشیت)) به معنی هر گونه ترس نیست ، بلکه ترسی است که توام با تعظیم و احترام باشد، همچنین ((مشفق)) که از ماده ((اشفاق)) و از ریشه ((شفق)) به معنی روشنائی آمیخته با تاریکی گرفته شده به معنی خوف و ترسی است که آمیخته با محبت و احترام است . و از آنجا که ((خشیت)) بیشتر جنبه قلبی دارد و اشفاق جنبه عملی را شامل می شود، ذکر این دو به صورت علت و معلول در آیه روشن می گردد، در حقیقت می فرماید: آنها کسانی هستند که ترس آمیخته با عظمت خدا در دلهایشان جای تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 264
کرده است و آثار آن در عملشان و مراقبتهایشان نسبت به دستورات الهی نمایان است ، و به تعبیر دیگر ((اشفاق)) مرحله تکامل ((خشیت)) است که در عمل اثر می گذارد و به پرهیز از گناه و انجام مسئولیتها وا می دارد.
سپس اضافه می کند: ((کسانی که به آیات پروردگارشان ایمان می آورند)) (و الذین هم بایات ربهم یؤ منون).
بعد از مرحله ایمان به آیات پروردگار، مرحله تنزیه و پاک شمردن او از هر گونه شبیه و شریک فرا می رسد و می گوید: ((کسانی که نسبت به پروردگارشان شرک نمی ورزند)) (و الذین هم بربهم لا یشرکون).
در واقع نفی شرک ، نتیجه ایمان به آیات پروردگار و معلول آن است ، و یا به تعبیر دیگر ایمان به آیات پروردگار به ((صفات ثبوتی)) او اشاره می کند و نفی شرک اشاره به ((صفات سلبی)) است ، به هر حال نفی هر گونه شرک - اعم از آشکار و نهان - (جلی و خفی) در این جمله درج است .
بعد از این ، مرحله ایمان به معاد و رستاخیز و توجه خاصی که مؤ منان راستین به این مساءله دارند فرا می رسد، توجهی که آنها را در عمل ، کاملا کنترل می کند، می گوید:
((و کسانی که نهایت تلاش و کوشش را در انجام اطاعات و ادای حقوق مردم و حق پروردگار دارند اما با این حال خود را مقصر می دانند و دلهایشان ترسان است از اینکه سرانجام به سوی پروردگارشان باز می گردند)) (و الذین یؤ تون ما آتوا و قلوبهم وجلة انهم الی ربهم راجعون).
اینان همچون افراد کوتهفکر و دون همت نیستند که با انجام یک عمل

کوچک خود را از مقربان درگاه خدا پندارند و چنان حالت عجبی پیدا کنند
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 265
که همه را در برابر خود کوچک و بی مقدار ببینند، بلکه اگر برترین اعمال صالح را انجام دهند، عملی که معادل تمام عبادت انس و جن باشد علیوار می گویند: آه من قلة الزاد و بعد السفر!: ((آه از کمی زاد و توشه و طولانی بودن سفر آخرت))!
بعد از شرح این صفات چهارگانه می فرماید: ((چنین کسانی هستند که در خیرات سرعت می کنند و از دیگران پیشی می گیرند)) (اولئک یسارعون فی الخیرات و هم لها سابقون).
در واقع خیرات و نیکیها و سعادت واقعی ، آن نیست که غرق شدگان در ناز و نعمت و غافلان مغرور به دنیا میپندارند، خیر و سعادت و برکت برای گروه مؤ منانی است که دارای ویژگیهای اعتقادی و اخلاقی فوق هستند و به دنبال آن در انجام اعمال صالح پیشقدمند.
آیات فوق ترسیم جالب و تنظیم کاملا منطقی برای بیان صفات این گروه از مؤ منان پیشگام است ، نخست از ترس آمیخته با احترام و تعظیم که انگیزه ایمان به پروردگار و نفی هر گونه شرک است شروع کرده و به ایمان به معاد و دادگاه عدل خدا که موجب احساس مسئولیت و انگیزه هر کار نیک است منتهی می گردد و مجموعا چهار ویژگی و یک نتیجه را بیان می کند (دقت کنید).
ضمنا تعبیر به ((یسارعون)) که از باب ((مفاعله)) و به معنی سرعت برای پیشی گرفتن از یکدیگر است ، تعبیر جالبی است که وضع حال مؤ منان را در یک مسابقه که به سوی مقصدی بزرگ و پر ارزش انجام می شود، مشخص می کند و نشان می دهد آنها چگونه در برنامه اعمال صالح با یکدیگر رقابت سازنده و مسابقه بی وقفه دارند. المؤمنون
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 266
آیه 62 - 67
آیه و ترجمه
وَ لا نُکلِّف نَفْساً إِلا وُسعَهَا وَ لَدَیْنَا کِتَبٌ یَنطِقُ بِالحَقِّ وَ هُمْ لا یُظلَمُونَ(62)
بَلْ قُلُوبهُمْ فی غَمْرَةٍ مِّنْ هَذَا وَ لهُمْ أَعْمَلٌ مِّن دُونِ ذَلِک هُمْ لَهَا عَمِلُونَ(63)
حَتی إِذَا أَخَذْنَا مُترَفِیهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ یجْئَرُونَ(64)
لا تجْئَرُوا الْیَوْمَ إِنَّکم مِّنَّا لا تُنصرُونَ(65)
قَدْ کانَت ءَایَتی تُتْلی عَلَیْکُمْ فَکُنتُمْ عَلی أَعْقَبِکمْ تَنکِصونَ(66)
مُستَکْبرِینَ بِهِ سمِراً تَهْجُرُونَ(67)
ترجمه :
62 - و ما هیچ کس را جزء به اندازه توانائیش تکلیف نمی کنیم و نزد ما کتابی است (که تمام اعمال بندگان را ثبت کرده) و به حق سخن می گوید

لذا به آنان هیچ ظلم و ستمی نمی شود.
63 - بلکه دلهای آنها از این نامه اعمال (و روز حساب و آیات قرآن) در بیخبری فرو رفته و آنان اعمال (زشتی) جز این دارند که پیوسته آن را انجام می دهند.
64 - تا زمانی که متنعمان مغرور آنها در چنگال عذاب گرفتار سازیم در این هنگام ناله های دردناک و استغاثه آمیز سر می دهند!.
65 - (اما به آنها گفته می شود) فریاد نکنید! امروز شما از ناحیه ما یاری نخواهید شد. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 267
66 - (آیا فراموش کرده اید که) در گذشته آیات من بطور مداوم بر شما خوانده می شد اما شما اعراض می کردید و به عقب باز می گشتید؟!.
67 - در حالی که در برابر آن آیات استکبار می نمودید و شبها در جلسات خود به بدگوئی ادامه می دادید.
تفسیر:
دلهای فرو رفته در جهل !
از آنجا که صفات بر جسته و ویژه مؤ منان که سر چشمه انجام هر گونه کار نیک است و در آیات قبل به آن اشاره شد، این سؤ ال را برمی انگیزد که اتصاف به این صفات و انجام این اعمال ، کار همه کس نیست ، و از عهده همه بر نمی آید، در نخستین آیه مورد بحث به پاسخ پرداخته می گوید: ((ما هیچکس را جز به مقدار توانائیش تکلیف نمی کنیم)) و از هر کس به اندازه عقل و طاقتش می خواهیم (و لا نکلف نفسا الا وسعها).
این تعبیر نشان می دهد که وظائف و احکام الهی در حدود توانائی انسانها است ، و در هر مورد بیش از میزان قدرت و توانائی باشد ساقط می شود و به تعبیر علمای اصول ، این قاعده بر تمام احکام اسلامی حکومت دارد و بر آنها مقدم است .
و باز از آنجا که ممکن است این سؤ ال پیش آید که چگونه اینهمه انسانها اعمالشان از کوچک و بزرگ ، مورد حساب و بررسی قرار می گیرید؟ اضافه می کند: و نزد ما کتابی است که به حق سخن می گوید (و تمام اعمال بندگان را ثبت و بازگو می کند) و به همین دلیل هیچ ظلم و ستمی بر آنها نمی شود (و لدینا کتاب ینطق بالحق و هم لا یظلمون).
این اشاره به نامه های اعمال و پرونده هائی است که همه کارهای آدمی در آن ثبت است و نزد خداوند محفوظ است ، پرونده هائی که گوئی زبان دارد و حق را تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 268
بازگو می کند به گونه ای که جای هیچگونه انکار در آن باقی نمی ماند.
این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این کتاب که نزد پروردگار است ، لوح محفوظ باشد و تعبیر به لدینا (نزد ما) این تفسیر را تایید می کند.
به هر حال آیه فوق گویای این حقیقت است که ذره ای از اعمال آدمی به

دست فراموشی سپرده نمی شود و همه دقیقا ثبت خواهد شد، ایمان به این واقعیت نیکوکاران را در کار خیر تشویق و از کار بد بر حذر می دارد.
جمله ((ینطق بالحق)) (به حق سخن می گوید) که در توصیف کتاب اعمال آدمی آمده است شبیه تعبیری است که در فارسی نیز داریم و می گوئیم : فلان نامه به قدر کافی گویاست ، یعنی نیاز به شرح و توضیح ندارد، گوئی خودش سخن می گوید و بدون احتیاج به مطالعه ، حقایق را بازگو می کند.
جمله ((و هم لا یظلمون)) نیز اشاره به این است که با ثبت دقیق اعمال جائی برای ظلم و ستم باقی نمی ماند.

ولی از آنجا که بیان این واقعیات تنها در کسانی اثر می کند که مختصر بیداری و آگاهی دارند بلافاصله اضافه می کند: ((اما دلهای این جمعیت کافر لجوج در جهل و بیخبری آنچنان فرو رفته که از نامه اعمال و روز حساب و جزا و آنچه در قرآن از وعد و وعید آمده است غافلند)) (بل قلوبهم فی غمرة من هذا).
این انغمار و فرو رفتن در جهل و بیخبری به آنها اجازه نمی دهد که این حقایق تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 269
روشن را مشاهده کنند، شاید به خود آیند و به سوی خدا باز گردند سپس اضافه می کند: ((آنها اعمالی جز این هم دارند که پیوسته آن را انجام می دهند)) (و لهم اعمال من دون ذلک هم لها عاملون).
مفسران برای جمله ((لهم اعمال من دون ذلک)) تفسیرهای گوناگونی گفته اند: بعضی آن را اشاره به اعمال خلاف و زشتی می دانند که به خاطر جهل و نادانی از آنها سر می زند (بنابراین ((ذلک)) اشاره به جهل آنها است) و اعمال اشاره به گناهانی است که از آنها از این رهگذر سر می زد.
بعضی دیگر گفته اند: منظور این است که آنها علاوه بر کفر عقیدتی از نظر عمل نیز آلودگی فراوان دارند.
و بالاخره بعضی احتمال داده اند که منظور این است : برنامه این کافران با برنامه مؤ منان به کلی از هم جدا است و دو خط مختلف را تعقیب می کند.
این تفسیرها در نهایت ، منافاتی با هم ندارند و قابل جمعند، آنچه باید به آن توجه داشت این است که سر چشمه اعمال ننگین آنان همان قرار گرفتن قلبهایشان در غمره و فرو رفتن در جهل و نادانی است .
اما آنها در این غفلت و بیخبری همچنان باقی می مانند ((تا روزی که مترفین را (آنان که غرق ناز و نعمتند) در چنگال عذاب گرفتار سازیم در این هنگام نعره استغاثه آمیز آنها همچون نعره وحوش بیابان برمی خیزد)) و از سنگینی عذاب و مجازات دردناک الهی ناله سر می دهند (حتی اذا اخذنا مترفیهم بالعذاب اذا هم یجئرون)
ولی به آنها خطاب می شود ((فریاد نکنید و ناله نزنید که شما امروز از ناحیه ما یاری نخواهید شد))! (لا تجئروا الیوم انکم منا لا تنصرون). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 270
ذکر خصوص ((مترفین)) در اینجا با اینکه گنهکاران منحصر به آنها نیستند یا به خاطر این است که آنها سردمداران گمراهی و ضلالتند و یا برای این است که مجازات در مورد آنها دردناکتر خواهد بود.
ضمنا منظور از عذاب در اینجا ممکن است عذاب دنیا یا عذاب آخرت یا هر

دو باشد، یعنی هنگامی که عذاب دردناک الهی در این جهان یا آن جهان دامانشان را فرا می گیرد، نعره و فریاد بر می آورند و استغاثه می کنند، اما بدیهی است در آن هنگام کار از کار گذشته و راه بازگشت وجود ندارد.
آیه بعد در حقیقت بیان علت این سرنوشت شوم است ، می گوید: ((در گذشته آیات من به طور مداوم بر شما خوانده می شد اما بجای اینکه از آن ، درس بیاموزید و بیدار شوید اعراض می کردید و به عقب باز می گشتید)) (قد کانت آیاتی تتلی علیکم و کنتم علی اعقابکم تنکصون).
((تنکصون)) از ماده ((نکوص)) به معنی عقب عقب بر گشتن است ، و ((اعقاب)) جمع ((عقب)) (بر وزن جهش) به معنی پاشنه پا است و مجموع این جمله کنایه از کسی است که سخن نامطلوبی را می شنود و بقدری نگران و وحشت زده می شود که بر پاشنه پایش به عقب باز می گردد.
نه تنها در برابر شنیدن آیات الهی عقب گرد می کردید، بلکه ((در برابر آن حالت استکبار به خود می گرفتید)) (مستکبرین به). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 271
و علاوه بر این ((جلسات شب نشینی تشکیل می دادید و از پیامبر و قرآن و مؤ منان بدگوئی می نمودید)) (سامرا تهجرون).
((سامرا)) از ماده ((سمر)) (بر وزن ثمر) به معنی گفتگوهای شبانه است .
بعضی از مفسران گفته اند معنی اصلی این ماده سایه ماه در شب است که تاریکی و سفیدی در آن آمیخته شده و از آنجا که گفتگوهای شبانه گاه در سایه ماهتاب انجام می شود چنانکه از مشرکان عرب نقل کرده اند که آنها شبهای ماهتابی در اطراف کعبه جمع می شدند و بر ضد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سخن می گفتند این واژه در مورد آن به کار رفته ، و اگر می بینیم به افراد گندمگون و یا خود گندم ، ((سمراء)) گفته می شود به خاطر آن است که سفیدی آن با کمی تیرگی آمیخته شده است .
((تهجرون)) از ماده ((هجر)) (بر وزن فجر) در اصل به معنی دوری کردن و جدائی است ، سپس به معنی هذیان گفتن مریض نیز آمده ، چرا که سخنانش در آن حالت ناخوش آیند و دور کننده است و نیز هجر (بر وزن کفر) به معنی فحش و ناسزا است که آن نیز مایه دوری و جدائی است .
در آیه فوق همین معنی اخیر منظور است یعنی شبها تا مدت طولانی بیدار می مانید و همچون بیماران هذیان می گوئید و فحش و ناسزا می دهید.
و این راه و رسم افراد بی منطق و در عین حال ضعیف و زبون است بجای اینکه روز روشن با شهامت بر منطق و دلیل تکیه کنند، شبهای تاریک را که چشم مردم در خواب است انتخاب کرده و برای پیشبرد اهداف شوم یا تسکین ناراحتیهای تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 272

درون و گشودن عقده ها به ناسزاگوئی می پردازند.
قرآن می گوید: مایه بدبختی شما و عذاب دردناک الهی این بود که شما نه شهامت پذیرش حق داشتید، نه متواضعانه در برابر آیات خدا زانو می زدید، و نه برخورد شما با پیامبر یک بر خورد منطقی و صحیح بود که اگر چنین بود راه حق را پیدا می کردید. المؤمنون
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 273
آیه 68 - 74
آیه و ترجمه
أَ فَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُم مَّا لَمْ يَأْتِ ءَابَاءَهُمُ الاَوَّلِينَ(68)
أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسولهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنكِرُونَ(69)
أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةُ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَ أَكثرُهُمْ لِلْحَقِّ كَرِهُونَ(70)
وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسدَتِ السمَوَت وَ الاَرْض وَ مَن فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَهُم بِذِكرِهِمْ فَهُمْ عَن ذِكْرِهِم مُّعْرِضونَ(71)
أَمْ تَسئَلُهُمْ خَرْجاً فَخَرَاجُ رَبِّک خَيرٌ وَ هُوَ خَيرُ الرَّزِقِينَ(72)
وَ إِنَّک لَتَدْعُوهُمْ إِلى صِرَطٍ مُّستَقِيم(73)
وَ إِنَّ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالاَخِرَةِ عَنِ الصرَطِ لَنَكِبُونَ(74)
ترجمه :
68 - آیا آنها در این گفتار تدبر نکردند؟ یا اینکه مطالبی برای آنان آمده که برای نیاکانشان نیامده است ؟!
69 - یا اینکه پیامبرشان را نشناختند (و از سوابق او آگاه نیستند) که او را انکار می کنند؟! تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 274
70 - یا می گویند او دیوانه است ؟!، ولی او حق را برای آنها آورده اما اکثرشان از حق کراهت دارند.
71 - و اگر حق از هوسهای آنها پیروی کند آسمانها و زمین و تمام کسانی که در آنها هستند تباه می شوند، ولی ما قرآنی به آنها دادیم که مایه یادآوری (و مایه شرف و حیثیت آنها) است اما آنان از چنین چیزی رویگردانند.
72 - یا اینکه تو از آنها مزد و هزینه ای (در برابر دعوتت) می خواهی ؟ در حالی که مزد پروردگارت بهتر است و او بهترین روزی دهندگان است .
73 - به طور قطع و یقین تو آنها را به صراط مستقیم دعوت می کنی .
74 - اما کسانی که به آخرت ایمان ندارند از این صراط منحرفند.
تفسیر:
بهانه های رنگارنگ منکران
در تعقیب آیات گذشته که سخن از اعراض و استکبار کفار در برابر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود در آیات مورد بحث از بهانه هائی که ممکن است آنها برای خود در این زمینه بتراشند و پاسخ دندانشکن آن

سخن می گوید، ضمنا علل واقعی اعراض و رویگردانی آنها را نیز شرح می دهد که در واقع در پنج قسمت خلاصه می شود:
نخست می گوید: ((آیا آنها در این گفتار (آیات الهی) تدبر و اندیشه نکردند))؟ (افلم یدبروا القول).
آری نخستین عامل بدبختی آنها تعطیل اندیشه و تفکر در محتوای دعوت تو است ، که اگر بود مشکلات آنها حل می شد.
در دومین مرحله می گوید: ((یا اینکه مطالبی برای آنها آمده است که برای نیاکانشان نیامده))؟! (ام جائهم مالم یات آبائهم الاولین).
یعنی اگر توحید و معاد و دعوت به نیکیها و پاکیها تنها از ناحیه تو بود، ممکن بود بهانه کنند که اینها سخنان نو ظهوری است که ما نمی توانیم زیر بار آن برویم . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 275
اگر این مطالب حق بود چرا خدا که به همه انسانها نظر لطف و مرحمت دارد برای گذشتگان نفرستاد؟
ولی با توجه به اینکه محتوای دعوت تو از نظر اصول و اساس همان محتوای دعوت همه پیامبران است ، این بهانه جوئیها بی معنی است .
در سومین مرحله می گوید: ((یا اینکه آنها پیامبرشان را نشناختند، لذا او را انکار می کنند)) (ام لم یعرفوا رسولهم فهم له منکرون).
یعنی اگر این دعوت از ناحیه شخص مرموز یا مشکوکی صورت گرفته بود ممکن بود بگویند سخنانش حق است ، اما خودش شخص ناشناخته و مرموزی است ، نمی توان به ظاهر سخنانش فریب خورد.
ولی اینها سابقه تو را بخوبی می دانند، در گذشته ((محمد امین)) ات می خواندند به عقل و دانش و امانت تو معترف بودند، پدر و مادر و قبیله ات را به خوبی می شناسند، پس جائی برای این گونه بهانه ها نیز نیست .
در چهارمین مرحله می گوید: ((یا اینکه می گویند او دیوانه است))؟! (ام یقولون به جنة).
یعنی شخص او را به خوبی می شناسیم ، مشکوک و مرموز نیست اما به عقل و فکر او ایمان نداریم ، چه بسا این سخنان را از روی جنون می گوید، چرا که با افکار عمومی محیط هماهنگ نیست و این ناهماهنگی و سنت شکنی خود دلیل بر دیوانگی است !.
قرآن بلافاصله برای نفی این بهانه جوئی می گوید: پیامبر برای آنها حق آورده است و سخنانش گواه بر این حقیقت است (بل جائهم بالحق).
((عیب کار اینجا است که آنها از حق کراهت دارند))! (و اکثر هم للحق تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 276
کارهون).
آری اینها سخنان حکیمانه است منتها چون با تمایلات هوس آلود این گروه هماهنگ نیست آن را نفی کرده و بر چسب افکار جنون آمیز به آن می

زنند!
در حالی که هیچ لزومی ندارد که حق تابع تمایلات مردم باشد، که ((اگر حق از هوسهای آنها پیروی می کرد و جهان هستی بر طبق تمایل آنها گردش داشت آسمانها و زمین و هر آنکس در آنها است تباه می شدند))! (و لو اتبع الحق اهوائهم لفسدت السماوات و الارض و من فیهن).
زیرا هوی و هوسهای مردم معیار و ضابطه ای ندارد، بلکه علاوه بر این در بسیاری از موارد به سوی زشتیها می گراید، اگر قوانین هستی تابع این تمایلات انحرافی می شد هرج و مرج و فساد سراسر جهان را فرا می گرفت !.
سپس برای تاءکید بیشتر روی این موضوع می گوید : ((بلکه ما قرآنی به آنها دادیم که مایه تذکر و یادآوری و توجه به خدا و مایه شرف و آبرو و حیثیت آنها است ، ولی آنها از چیزی که مایه یاد آوری و شرف و آبروی آنها است روی گردانند)) (بل آتیناهم بذکرهم فهم عن ذکر هم معرضون).
در پنجمین و آخرین مرحله می گوید: ((آیا بهانه فرار آنها از حق این است که تو از آنها اجر و مزد و هزینه ای در برابر دعوتت تقاضا می کنی ؟ در حالی که رزق پروردگارت برای تو بهتر است و او بهترین روزی دهندگان است)) (ام تسئلهم تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 277
خرجا فخراج ربک خیر و هو خیر الرازقین).
بدون شک اگر یک رهبر معنوی و روحانی در مقابل دعوتش از مردم تقاضای پاداش و اجر مادی کند علاوه بر اینکه بهانه ای به دست بهانه جویان می دهد که به خاطر نداشتن امکانات مالی از او دور شوند، آنها را متهم می سازد که دعوت به سوی حق را دکانی برای جلب منافع مادی قرار داده .
وانگهی این بشر چه دارد که به دیگری بدهد؟ مگر تمام رزق و روزیها به دست خداوند قادر رزاق نیست ؟.
به هر حال قرآن با بیان گویائی که در این پنج مرحله بیان داشته روشن می سازد که این کوردلان تسلیم حق نیستند و عذرهائی که برای توجیه مخالفت خود ذکر می کنند بهانه های بی اساسی بیش نیستند.
در آیه بعد به عنوان یک نتیجه گیری کلی از آنچه گذشت چنین می گوید: ((به طور قطع و یقین تو آنها را به صراط مستقیم دعوت می کنی)) (و انک لتدعوهم الی صراط مستقیم).
صراط مستقیمی که نشانه های آن نمایان است و با اندک دقتی صاف بودن آن روشن می گردد.
می دانیم راه راست نزدیکترین فاصله میان دو نقطه است ، و یک راه بیش نیست ، در حالی که جاده های انحرافی که در چپ و راست آن قرار گرفته بی - نهایت است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 278

گر چه در بعضی از روایات اسلامی صراط مستقیم به ولایت علی (علیه السلام) تفسیر شده ولی چنانکه بارها گفته ایم این گونه روایات بیان بعضی از مصداقهای روشن است ، و هیچ منافات با وجود مصادیق دیگر مانند قرآن و ایمان به مبدء و معاد و تقوی و جهاد و عدل و داد ندارد. و نتیجه طبیعی این موضوع همانست که در آیه بعد بازگو می کند ((و کسانی که به آخرت ایمان ندارند به طور مسلم از این صراط منحرفند)) (و ان الذین لایؤ منون بالاخرة عن الصراط لناکبون).
((ناکب)) از ماده ((نکب)) و ((نکوب)) به معنی انحراف از مسیر است ، و ((نکبت دنیا)) در مقابل روی آوردن دنیا به معنی انحراف و پشت کردن دنیا است .
روشن است که منظور از ((صراط)) در این آیه همان صراط مستقیم در آیه پیش از آن است .
این نیز مسلم است کسی که در این جهان از صراط مستقیم حق منحرف گردد در جهان دیگر هم از صراط بهشت ، منحرف شده به دوزخ سقوط می کند چرا که هر چه در آنجا است نتیجه مستقیم کارهای اینجا است ، تکیه کردن روی عدم ایمان به آخرت و ارتباط و پیوند آن با انحراف از طریق حق به خاطر آن است که انسان تا ایمان به معاد نداشته باشد احساس مسئولیت نمی کند.
در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : ان الله جعلنا ابوابه و صراطه و سبیله والوجه الذی یؤ تی منه ، فمن عدل عن ولایتنا او فضل علینا غیرنا فانهم عن الصراط لناکبون : ((خداوند ما رهبران دینی و الهی را درهای وصول به معرفتش و صراط و طریق و جهتی که از آن به او می رسند قرار داده ، بنابراین کسانی که از ولایت ما منحرف گردند، یا دیگری را بر ما برگزینند تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 279
آنها از صراط حق منحرفند)).
نکته ها:
1 - حق پرستی و هوا پرستی
در آیات فوق اشاره کوتاه و پر معنائی به تضاد حق پرستی و هواپرستی بود و می فرمود: اگر حق تابع هوا و هوس مردم گردد نه تنها زمین و اهلش که آسمانها هم به فساد کشیده می شود، تحلیل این مساءله چندان مشکل نیست زیرا:
1 - بدون شک هوا و هوسهای مردم یکسان نیست ، و غالبا با یکدیگر تضاد دارد و حتی بسیار می شود که هوا و هوسهای یک انسان نیز ضد و نقیض یکدیگرند با این حال اگر حق بخواهد تسلیم این تمایلات گردد نتیجه ای جز هرج و مرج و از هم پاشیدگی و فساد نخواهد داشت .
چرا که هر یک از آنها معبودی را می پرستند، و بتی برای خود ساخته اند،

اگر حق تسلیم این خواسته ها گردد و این معبودهای پراکنده بر پهنه هستی حکومت کنند فساد آن بر هیچکس پنهان نخواهد بود.
2 - تمایلات هوس آلود مردم ، غالبا متوجه مسائلی است که (قطع نظر از تناقضهایش) نیز مفسده انگیز است ، اگر این تمایلات بخواهد به عالم هستی و جامعه بشری خط بدهد نتیجه ای جز فساد به بار نمی آورد.
3 - تمایلات هوس آلود همیشه یک بعدی است و تنها یک زاویه را می نگرد و از جنبه های دیگر غافل است ، و می دانیم یکی از عوامل مهم فساد، برنامه های یک بعدی می باشد که ابعاد دیگر هرگز در آن مورد توجه قرار نمی گیرد.
آیه فوق از پاره ای از جهات بی شباهت به آنچه در آیه 22 سوره انبیاء آمده است نیست : لو کان فیهما الهة الا الله لفسدتا: ((اگر در آسمان و زمین خدایانی تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 280
جز خدا باشند به فساد کشیده می شوند)).
بدیهی است ((حق)) همچون ((صراط مستقیم)) یکتا و یگانه است ، این هوا و هوسها هستند که همچون خدایان پنداری متعدد و بسیارند.
حال که چنین است در تضاد و کشمکش ((حق)) و ((هوا)) از کدام باید پیروی کرد، از هوا که مایه فساد آسمان و زمین و همه موجودات است و یا از حق که رمز وحدت و توحید و نظم و هماهنگی است ؟ نتیجه این تحلیل و پاسخ این سؤ ال به خوبی روشن است .
2 - صفات رهبر
از آیات فوق ضمنا بخشی از صفات رهبران راه حق روشن می گردد:
آنها همیشه مردمی بودند شناخته شده به نیکیها که اگر افراد ناشناخته و مرموزی بودند به حکم ((ام لم یعرفوا رسولهم فهم لهم منکرون))، بهانه ای به دست منافقان می افتاد که دعوت شناخته شده آنها را به خاطر ناشناخته بودن خودشان نادیده بگیرند و انکار کنند.
دیگر اینکه آنها هرگز در مسیر خود تسلیم هوسهای مردم نمی شوند و به عکس آنچه دنیای امروز می پسندد بر تمایلات عمومی به طور مطلق (هر چند انحرافی باشد) صحه نمی گذارند، آنها در ترویج مکتب حق اصرار می ورزند هر چند ناخوش آیند گروه کثیری باشد.
دیگر اینکه آنها در برابر دعوت خویش پاداش مادی نمی طلبند.
با انواع محرومیتها می سازند و وابستگی مادی به کسی پیدا نمی کنند چرا که این نیاز و وابستگی زنجیری خواهد شد بر دست و پای آنها و قفل محکمی بر زبان و فکرشان !. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 281
3 - چرا اکثریت ، تمایل به حق ندارند؟! - کدام اکثریت ؟
در بسیاری از آیات قرآن - همچون آیات فوق - ((اکثریت)) مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته اند، در حالی که می دانیم در دنیای امروز، معیار

قضاوت و سنجش خوب و بد اکثریت جامعه ها محسوب می شود، و این امر بسیار سؤ ال انگیز است .
در اینجا از آیاتی که بعد از ذکر کلمه ((اکثر))، ضمیر ((هم)) را ذکر می کند و غالبا به کافران و مشرکان و امثال آنها اشاره می کند سخن نمی گوئیم که از موضوع بحث ما خارج است ، بلکه سخن از آیاتی است که عنوان ((اکثر الناس)) (اکثر مردم) دارد مانند:
و لکن اکثر الناس لا یشکرون : ((ولی اکثر مردم شکرگزار نیستند)) (بقره - 243).
و لکن اکثر الناس لا یعلمون : ((ولی اکثر مردم نمی دانند)) (اعراف - 187).
و لکن اکثر الناس لا یؤ منون : ((ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند)) (هود - 17).
و ما اکثر الناس و لو حرصت بمؤ منین : ((اکثر مردم هر چند کوشش و تلاش کنی ایمان نمی آورند)) (یوسف - 103).
و ابی اکثر الناس الا کفورا: ((اکثر مردم جز کفران و انکار حق کاری ندارند)) (اسراء - 89).
و ان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله : ((اگر از کثر مردم روی زمین اطاعت کنی تو را از راه خدا منحرف و گمراه می سازند)) (انعام - 116).
از سوی دیگر در بعضی از آیات قرآن راه و رسم اکثریت مؤ منان به عنوان یک معیار صحیح مورد توجه قرار گرفته است ، در آیه 115 سوره نساء می خوانیم تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 282
و من یشاقق الرسول من بعد ما تبین له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤ منین نوله ما تولی و نصله جهنم و سائت مصیرا: ((هر کس از در مخالفت با پیامبر در آید و از طریقی جز طریق مؤ منان پیروی کند او را به همان راه که می رود می بریم و به دوزخ می فرستیم ، و بد جایگاهی دارد)).
در روایات اسلامی در بحث روایات متعارض می بینیم که یکی از معیارهای ترجیح همان شهرت در میان اصحاب و یاران و پیروان ائمه هدی است ، چنانکه امام صادق (علیه السلام) فرمود: ینظر الی ما کان من روایتهما عنا فی ذلک الذی حکما به المجمع علیه عند اصحابک فیؤ خذ به من حکمنا و یترک الشاذ الذی لیس بمشهور عند اصحابک فان المجمع علیه لا ریب فیه : ((هنگامی که دو نفر قاضی اختلاف نظر پیدا کنند و سر چشمه آن ، اختلاف روایات باشد باید نگاه کرد و دید کدامیک از آن دو روایت مورد قبول نزد اصحاب تو است ؟ باید آن را گرفت و روایتی که نزد اصحاب مشهور نیست رها کرد، چرا که روایت مشهور شکی در آن نیست)).
و در نهج البلاغه می خوانیم : و الزموا السواد الاعظم ، فان ید الله مع

الجماعة ، و ایاکم و الفرقه ، فان الشاذ من الناس للشیطان ، کما ان الشاذ من الغنم للذئب : ((همیشه همراه جمعیتهای بزرگ باشید که دست خدا با جماعت است ، و از پراکندگی بپرهیزید که انسان تک و تنها بهره شیطان است ، چونانکه گوسفند تنها طعمه گرگ))!.
و نیز در نهج البلاغه می خوانیم : و الزموا ما عقد علیه حبل الجماعة : ((آنچه را که پیوند جمعیت با آن گره خورده است رها مکنید)). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 283
و به این ترتیب ممکن است برای بعضی میان این دو گروه از آیات و روایات تضادی تصور شود.
از سوی دیگر ممکن است این فکر پیدا شود که اسلام نمی تواند با حکومت دموکراسی کنار بیاید، چرا که پایه دموکراسی بر آراء اکثریت مردم است که قرآن شدیدا آن را مورد نکوهش قرار داده است .
ولی با کمی دقت در همان آیات و روایاتی که در بالا آوردیم و مقایسه آنها با یکدیگر منظور و مفهوم واقعی آنها روشن می گردد:
جان کلام اینجا است که اگر اکثریت ، مؤ من و آگاه و در مسیر حق باشند نظرات آنها محترم و غالبا مطابق واقع است و باید از آن پیروی کرد.
ولی اگر اکثریت ناآگاه و جاهل و بیخبر، یا آگاه اما تسلیم هوا و هوس باشند، نظرات آنها غالبا جنبه انحرافی دارد و پیروی از آن چنانکه قرآن می گوید انسان را به ضلالت و گمراهی می کشد.
روی این حساب برای بدست آمدن یک دموکراسی سالم باید نخست کوشش کرد که توده های جامعه آگاه و مؤ من گردند سپس نظرات اکثریت را معیار برای پیشبرد اهداف اجتماعی قرار داد، و وگرنه دموکراسی بر اساس نظرات اکثریت گمراه ، جامعه را به جهنم می فرستد.
ذکر این مساءله نیز ضروری است که به اعتقاد ما حتی اکثریت آگاه و رشید و با ایمان در صورتی نظراتشان محترم است که بر خلاف فرمان الهی و کتاب و سنت نبوده باشد.
گفتنی است که بخشی از الزامات جوامع امروز در زمینه پناه بردن به آراء اکثریت از اینجا ناشی می شود که آنها معیار دیگری در دست ندارند که روی آن تکیه کنند، آنها برای کتب آسمانی و برنامه های انبیاء حسابی باز نکرده اند، تنها چیزی که برای آنها باقی مانده ، توده های مردم است ، و از آنجا که قدرت تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 284
آگاهی بخشی به این توده ها را ندارند، بعلاوه بسیار می شود که ناآگاهی توده ها برای آنها به صرفه مقرونتر است و به آسانی و از طریق تبلیغات می توانند آنها را به دنبال خود بکشند، لذا اکثریت کمی را معیار قرار داده تا سر و صداها خاموش گردد.

و اگر درست در حال جوامع امروز و قوانین و نظامات حاکم بر آنها بیندیشیم خواهیم دید که بسیاری از بدبختیهائی که دامنگیرشان شده به خاطر رسمیت دادن به نظرات اکثریت ناآگاه است .
چه قوانین زشت و کثیفی که حتی ذکر آنها شرم آور است ، با نظر اکثریت تصویب نشده ؟! و چه آتشهائی که با نظریه اکثریت ناآگاه بر افروخته نگشته ؟ و چه مظالم و بیدادگریهائی که اکثریت غیر مؤ من بر آن صحه نگذارده است ؟!. المؤمنون
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 285
آیه 75 - 80
آیه و ترجمه
وَ لَوْ رَحِمْنَهُمْ وَ کَشفْنَا مَا بِهِم مِّن ضرٍّ لَّلَجُّوا فی طغْیَنِهِمْ یَعْمَهُونَ(75)
وَ لَقَدْ أَخَذْنَهُم بِالْعَذَابِ فَمَا استَکانُوا لِرَبهِمْ وَ مَا یَتَضرَّعُونَ(76)
حَتی إِذَا فَتَحْنَا عَلَیهِم بَاباً ذَا عَذَابٍ شدِیدٍ إِذَا هُمْ فِیهِ مُبْلِسونَ(77)
وَ هُوَ الَّذِی أَنشأَ لَکُمُ السمْعَ وَ الأَبْصرَ وَ الأَفْئِدَةَ قَلِیلاً مَّا تَشکُرُونَ(78)
وَ هُوَ الَّذِی ذَرَأَکمْ فی الاَرْضِ وَ إِلَیْهِ تحْشرُونَ(79)
وَ هُوَ الَّذِی یحْیِ وَ یُمِیت وَ لَهُ اخْتِلَف الَّیْلِ وَ النَّهَارِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ(80) تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 286
ترجمه :
75 - و اگر به آنها رحم کنیم و گرفتاریها و مشکلاتشان را برطرف سازیم (نه تنها بیدار نمی شوند) بلکه در طغیانشان اصرار می ورزند و (در این وادی) سرگردان می مانند.
76 - ما آنها را به عذاب و بلا گرفتار ساختیم (تا بیدار شوند) اما آنها نه در برابر پروردگارشان تواضع کردند و نه به درگاهش تضرع می کنند.
77 - (این وضع همچنان ادامه می یابد) تا زمانی که دری از عذاب شدید به روی آنها بگشائیم ، و چنان گرفتار شوند که به کلی ماءیوس گردند!.
78 - او کسی است که برای شما گوش و چشم و قلب (عقل) ایجاد کرد، اما کمتر شکر او را به جا می آورید79 - او کسی است که شما را در زمین آفرید و به سوی او محشور می شوید.
80 - او کسی است که زنده می کند و می میراند و آمد و شد شب و روز از آن اوست ، آیا اندیشه نمی کنید؟!
تفسیر:
طرق مختلف بیدار سازی الهی
از آنجا که در آیات گذشته سخن از بهانه های مختلفی بود که منکران حق برای سرپیچی از دعوت پیامبران عنوان می کردند، در آیات مورد بحث خداوند از طرق اتمام حجت و بیدارسازی آنها سخن می گوید.
نخست می فرماید: گاه آنها را مشمول نعمت خود می سازیم تا بیدار

شوند، ولی ((اگر آنها را بوسیله نعمتها و برطرف ساختن امواج بلاها مشمول لطف خود قرار دهیم چنان آلوده اند که باز در طغیانشان اصرار و لجاجت می ورزند و در این وادی همچنان سرگردان می مانند)) (و لو رحمناهم و کشفنا ما بهم من ضر للجوا فی طغیانهم یعمهون).
و گاه آنها را با حوادث دردناک گوشمالی می دهیم تا اگر از طریق رحمت
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 287
و نعمت بیدار نشدند از این راه بیدار شوند، ولی این کار نیز در آنها مؤ ثر نیست ، زیرا ما آنها را به عذاب و بلا گرفتار ساختیم اما آنها نه در برابر پروردگارشان تواضع و انقیادی نشان دادند و نه به درگاه او توجه و تضرع می کنند (و لقد اخذناهم بالعذاب فما استکانوا لربهم و ما یتضرعون).
تضرع چنانکه پیش از این هم گفته ایم در اصل از ماده ((ضرع)) به معنی پستان گرفته شده و ((تضرع)) دوشنده است ، سپس به معنی تسلیم آمیخته با تواضع و خضوع آمده است .
یعنی این حوادث دردناک آنها را هرگز از مرکب غرور و سرکشی و خود - کامگی فرود نیاورد و در برابر حق تسلیم نشدند.
و اگر در پاره ای از روایات تضرع به معنی بلند کردن دستها در هنگام دعا و نماز تفسیر شده در واقع بیان یکی از مصداقهای این معنی وسیع است .
به هر حال ما به این رحمتها و نعمتها و مجازاتهای بیدار کننده ادامه می دهیم و آنها نیز به طغیان و سرکشی و لجاجتشان ، ((تا هنگامی که دری از عذاب شدید و دردناک خود به روی آنها بگشائیم و چنان گرفتار شوند که به کلی ماءیوس گردند)) تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 288
(حتی اذا فتحنا علیهم بابا ذا عذاب شدید اذا هم فیه مبلسون .
در واقع خداوند دو نوع مجازات دارد ((مجازاتهای تربیتی)) و ((مجازاتهای پاکسازی و استیصال)) هدف در مجازاتهای قسم اول آن است که در سختی و رنج قرار گیرند و ضعف و ناتوانی خود را دریابند و از مرکب غرور پیاده شوند.
ولی هدف در قسم دوم که در مورد افراد غیر قابل اصلاح صورت می گیرید این است که به حکم فرمان آفرینش ریشه کن شوند، چرا که در این نظام حق حیات برای آنها باقی نمانده و این خارهای راه تکامل انسانها باید کنار زده شوند.
در اینکه منظور از ((بابا ذا عذاب شدید)) (دری از عذاب دردناک) چیست در میان مفسران گفتگو است :
بسیاری آن را مرگ و سپس عذاب و کیفر قیامت دانسته اند.
بعضی دیگر آن را اشاره به قحطی شدیدی دانسته اند که به نفرین پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چند سال دامان مشرکان را گرفت ، تا آنجا که مواد غذائی به کلی نایاب شد و مجبور به خوردن اشیائی شدند که در

حال عادی هیچکس حاضر به خوردن آنها نیست .
بعضی دیگر آن را اشاره به کیفر دردناکی می دانند که در زیر ضربات شمشیر رزمندگان اسلام در میدان بدر بر سر آنان فرود آمد.
این احتمال نیز وجود دارد که این آیه اشاره به گروه خاصی نباشد بلکه یک قانون کلی و همگانی را درباره کیفرهای الهی بازگو می کند که آغازش رحمت است و سپس گوشمالیها و کیفرهای تربیتی ، و سر انجام عذاب استیصال و مجازات نابود کننده . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 289
قرآن بعد از این بیان ، از طریق دیگر وارد می شود و به ذکر نعمتهای الهی برای تحریک حس شکرگزاری آنها پرداخته می گوید: ((او کسی است که برای شما گوش و چشم و قلب (عقل) ایجاد کرد، اما کمتر شکر او را بجا می آورید)) (و هو الذی انشا لکم السمع و الابصار و الافئدة قلیلا ما تشکرون).
تکیه بر این سه موضوع (گوش و چشم و عقل) به خاطر آن است که ابزار اصلی شناخت انسان این سه می باشد، مسائل حسی را غالبا از طریق چشم و گوش درک می کند و مسائل غیر حسی را به وسیله نیروی عقل .
برای پی بردن به اهمیت این دو حس ظاهر (بینائی و شنوائی) کافی است که حالتی را که به انسان بر اثر فقدان این دو دست می دهد در نظر بگیریم که تا چه حد دنیای او محدود و خالی از هر گونه نور و روشنائی ، بیداری و آگاهی می گردد حتی بر اثر فقدان این دو عملا بسیاری دیگر از حواس خود را از دست می دهد زبان و گویائی که در آغاز از طریق شنوائی به کار می افتد و رابط میان انسان و دیگران است دیگر کاری از او ساخته نیست (کرهای مادر زاد همیشه لالند با اینکه زبانشان عیب و آفتی ندارد).
و به این ترتیب این دو حس ، کلید عالم محسوساتند، سپس نوبت به عقل می رسد که کلید جهان ماوراء حس و عالم ماورای طبیعت است ، و در عین حال ماءمور نقادی ، نتیجه گیری ، جمع بندی و تعمیم و تجزیه در فرآورده های آن دو حس است .
آیا کسانی که این سه وسیله بزرگ شناخت را سپاس نگویند درخور سرزنش و ملامت نیستند؟ و آیا دقت در ریزه کاری های این سه وسیله مؤ ثر کافی نیست که انسان را به خالق آنها آشنا سازد؟
و اگر نعمت گوش و چشم ، در آیه فوق بر عقل مقدم داشته شده دلیلش روشن تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 290
است ، اما چرا نعمت گوش را بر چشم مقدم می دارد؟ ممکن است به این دلیل باشد که به گفته دانشمندان برای نخستین بار گوش نوزاد به کار می افتد و چشم مدتی بعد از آن ، چرا که چشمهای بسته در محیط تاریک رحم هیچگونه آمادگی برای مشاهده امواج نور را ندارد و به همین دلیل بعد

از تولد مدتها بسته است تا تدریجا به نور عادت کند، در حالی که گوش چنین نیست ، حتی به اعتقاد بعضی در عالم جنین نیز قدرت شنوائی را دارد و صدای قلب مادر را می شنود.
در حقیقت بیان مواهب سه گانه فوق ، انگیزه ای است برای شناخت بخشنده این مواهب که او را به دنبال معرفت منعم اصلی می فرستد (همانگونه که علمای عقائد بحث شکر منعم را پایه ای برای وجوب عقلی معرفة الله دانسته اند).
سپس در آیه بعد به یکی از مهمترین آیات پروردگار، یعنی خلقت انسان از این زمین خاکی پرداخته چنین می گوید: ((او کسی است که شما را در زمین آفرید)) (و هو الذی ذراکم فی الارض).
و چون از زمین آفریده شده اید باز به زمین باز می گردید و دیگر بار ((برانگیخته شده به سوی او جمع و محشور می شوید)) (و الیه تحشرون).
و اگر در آفرینش خودتان از خاک بی ارزش بیندیشید، کافی است که هستی بخش را بشناسید و نیز امکان مساءله معاد را دریابید. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 291
بعد از ذکر مساءله آفرینش انسان به مساءله مرگ و حیات و آمد و شد شب و روز که از آیات بزرگ پروردگار است پرداخته چنین می گوید: ((او کسی است که زنده می کند و می میراند و آمد و شد شب و روز از آن او است ، آیا اندیشه نمی کنید))؟! (و هو الذی یحیی و یمیت و له اختلاف اللیل و النهار افلا تعقلون).
و به این ترتیب در آیات سه گانه اخیر از انگیزه شناخت پروردگار شروع کرده و با ذکر بخشی از مهمترین آیات انفسی و آفاقی بحث را پایان می دهد و به تعبیر دیگر سیر انسان را از آغاز تولد تا مرگ و بازگشت به سوی پروردگار بازگو می کند که همه چیزش به فرمان او، و با اراده او صورت می گیرید.
جالب اینکه : آفرینش ((مرگ)) و ((حیات)) را در کنار آفرینش ((شب)) و ((روز)) قرار می دهد چرا که نور و ظلمت در پهنه عالم هستی همانند مرگ و حیات در جهان جانداران است همانگونه که در پرتو امواج نور، عالم هستی جنب و جوش و حرکت پیدا می کند و زیر پرده های ظلمت به خاموشی می گراید، همین گونه موجودات زنده با نور حیات حرکت خود را آغاز می کنند و با ظلمت مرگ خاموش می گردند و هر دو جنبه تدریجی دارند.
این نکته را سابقا گفته ایم که اختلاف شب و روز ممکن است به معنی آمد و شد آنها بوده باشد که هر یک خلف و جانشین دیگری می شود، و نیز ممکن است به معنی اختلاف و تفاوت تدریجی آنها باشد که فصول

چهارگانه سال را به وجود می آورد، و گردش حیات را در جهان گیاهان تحت نظام دقیقی رهبری می کند.
در هر حال همه این مسائل می تواند راهنمای طریق معرفت پروردگار باشد، به همین دلیل در پایان آیه می گوید: ((افلا تعقلون)): ((آیا اندیشه نمی کنید))؟! المؤمنون
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 292
آیه 81 - 90
آیه و ترجمه
بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الاَوَّلُونَ(81)
قَالُوا أَ ءِذَا مِتْنَا وَ كنَّا تُرَاباً وَ عِظماً أَ ءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ(82)
لَقَدْ وُعِدْنَا نحْنُ وَ ءَابَاؤُنَا هَذَا مِن قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلا أَسطِيرُ الاَوَّلِينَ(83)
قُل لِّمَنِ الاَرْضُ وَ مَن فِيهَا إِن كنتُمْ تَعْلَمُونَ(84)
سيَقُولُونَ للَّهِ قُلْ أَ فَلا تَذَكَّرُونَ(85)
قُلْ مَن رَّبُّ السمَوَتِ السبْع وَ رَب الْعَرْشِ الْعَظِيمِ(86)
سيَقُولُونَ للَّهِ قُلْ أَ فَلا تَتَّقُونَ(87)
قُلْ مَن بِيَدِهِ مَلَكُوت كلِّ شىْءٍ وَ هُوَ يجِيرُ وَ لا يجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ(88)
سيَقُولُونَ للَّهِ قُلْ فَأَنى تُسحَرُونَ(89)
بَلْ أَتَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَكَذِبُونَ(90) تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 293
ترجمه :
81 - آنها همان گفتند که پیشینیانشان می گفتند.
82 - آنها گفتند آیا هنگامی که مردیم و خاک و استخوان (پوسیده) شدیم آیا بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟!.
83 - این وعده به ما و پدرانمان از قبل داده شده ، این فقط افسانه های پیشینیان است .
84 - بگو زمین و کسانی که در زمین هستند از آن کیست ، اگر شما می دانید؟!
85 - (در پاسخ تو) می گویند: همه از آن خدا است ، بگو آیا متذکر نمی شوید؟!
86 - بگو: چه کسی پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش عظیم است .
87 - می گویند: همه اینها از آن خدا است ، بگو آیا تقوی پیشه نمی کنید (و از خدا نمی ترسید)؟!
88 - بگو اگر راست می گوئید چه کسی حکومت همه موجودات را در دست دارد؟ و به بی پناهان پناه می دهد و نیاز به پناه دادن ندارد؟!
89 - می گویند: (همه اینها) از آن خدا است . بگو با این حال چگونه می

گوئید شما را سحر کرده اند؟
90 - واقع این است که ما حق را برای آنها آوردیم و آنان دروغ می گویند!
تفسیر:
قرآن وجدان آنها را به داوری می طلبد
آیات گذشته منکران توحید پروردگار و معاد را به اندیشه در جهان هستی و آیات آفاقی و انفسی دعوت کرد، در آیات مورد بحث اضافه می کند: اینها اندیشه و عقل را رها کرده و کورکورانه از نیاکان خود تقلید می کنند، ((آنها همان می گویند که پیشینیانشان می گفتند)) (بل قالوا مثل ما قالوا الاولون).
((آنها از روی تعجب می گفتند: آیا هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان (پوسیده) شدیم آیا بار دیگر برانگیخته خواهیم شد))؟! (قالوا اءاذا متنا و

کنا ترابا و عظاما اءانا لمبعوثون).
این باور کردنی نیست ! ((اینها وعده های دروغینی است که هم به ما و هم به پدران ما در گذشته داده می شد)) (لقد وعدنا نحن و آباؤ نا هذا من قبل).
((اینها فقط افسانه ها و اسطوره های پیشینیان است)) (ان هذا الا اساطیر الاولین).
آفرینش مجدد، اسطوره ای است و حساب و کتاب افسانه ای دیگر، و بهشت و دوزخ نیز هر یک اسطوره ای بیش نیست !.
و از آنجا که کفار و مشرکان بیش از همه از مساءله معاد وحشت داشتند و به همین دلیل با انواع بهانه ها و لطائف الحیل می خواستند شانه از زیر بار آن خالی کنند، قرآن نیز مشروحا و به طور مؤ کد از معاد سخن می گوید.
لذا در دنباله آیات مورد بحث از سه راه ، منطق واهی منکران معاد را در هم می کوبد: از راه مالکیت خداوند بر پهنه عالم هستی ، سپس ربوبیت او، و سرانجام حاکمیتش بر مجموعه جهان ، و از تمام این بحثها چنین نتیجه می گیرید که او از هر نظر قدرت و توانائی بر مساءله معاد را دارد، و عدالت و حکمتش ایجاب می کند که این جهان ، عالم آخرت را به دنبال خود داشته باشد.
و جالب اینکه در هر مورد از خود مشرکان اعتراف می گیرید و سخن آنها را

به خودشان باز می گرداند.
نخست می گوید: ((بگو زمین و کسانی که در زمینند از آن کیست ، اگر شما می دانید))؟! (قل لمن الارض و من فیها ان کنتم تعلمون).
سپس اضافه می کند آنها بر اساس ندای فطرت و اعتقادی که به خداوند

آفریننده هستی دارند ((در پاسخ تو می گویند مالکیت زمین و آنچه در آنست برای خدا است)) (سیقولون لله).
ولی تو به آنها ((بگو اکنون که چنین است و خود شما نیز اعتراف دارید چرا متذکر نمی شوید)) (قل افلا تذکرون).
با این اعتراف صریح و روشن چگونه زنده شدن انسان را بعد از مرگ بعید می شمرید؟ و از قدرت فراگیر خداوند بزرگ دور می دانید؟
دگر بار دستور می دهد از آنها سؤ ال کن و ((بگو چه کسی پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش عظیم است))؟! (قل من رب السماوات السبع و رب العرش العظیم).
باز آنها روی همان فطرت توحیدی و اعتقادی که به الله به عنوان خالق هستی دارند ((می گویند همه اینها از آن خدا است)) (سیقولون لله).
با این اقرار آشکار به آنها ((بگو شما که خود به این واقعیت معترفید چرا از خدا نمی ترسید و منکر قیامت و بازگشت مجدد انسان به زندگی می شوید))؟! (قل افلا تتقون).
بار دیگر از آنها درباره حاکمیت بر آسمانها و زمین سؤ ال کن و ((بگو، چه

کسی حکومت همه موجودات را در دست دارد))؟! (قل من بیده ملکوت کل شی ء).
((چه کسی به همه بی پناهان پناه می دهد و نیاز به پناه دادن کسی ندارد))؟! (و هو یجیر و لا یجار علیه).
((اگر راستی از این واقعیتها آگاهید)) (ان کنتم تعلمون).
دیگر بار زبان به اعتراف می گشایند و ((می گویند ملکوت و حاکمیت و حمایت و پناه دادن در این عالم منحصر به خدا است)) (سیقولون لله).
((بگو با این حال چگونه میگوئید پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شما را سحر کرده و مسحور او شده اید))؟ (قل فانی تسحرون).
اینها واقعیاتی است که خود شما در هر مرحله به آن اعتراف دارید، او را ((مالک)) هستی می دانید، او را ((خالق)) هستی معرفی می کنید، او را ((مدیر و مدبر و حاکم و پناهگاه)) می شمرید.
کسی که اینهمه قدرت و توانائی دارد، و قلمرو حکومتش تا این حد گسترده است آیا نمی تواند انسانی را که در آغاز خاک بوده ، باز هم به خاک باز گشته ، لباس حیات در تنش بپوشاند، و مبعوث و محشورش کند؟!
چرا از واقعیتها طفره می روید؟ چرا پیامبر اسلام را ساحر یا دیوانه می شمرید، شما که در اعماق دل به این حقایق معترفید؟!
سرانجام به عنوان یک جمع بندی و نتیجه گیری فشرده و کوتاه می فرماید: نه سحر است و نه جادو و نه چیز دیگر، بلکه ما حق را برای آنها آوردیم و روشن ساختیم و آنها دروغ می گویند (بل آتیناهم بالحق و انهم لکاذبون).

در بیان حقایق از ناحیه ما و پیامبران ما کوتاهی نشده است ، مقصر خود شما هستید که چشم روی هم گذارده و راه انحراف پیش گرفته و لجوجانه و سرسختانه به آن ادامه می دهند.
نکته ها:
1 - معنی چند لغت :
((اساطیر)) جمع ((اسطوره)) به گفته ارباب لغت از ماده ((سطر)) در اصل به معنی ((صف)) می باشد، از این رو به کلماتی که در ردیف هم قرار دارند و به اصطلاح صف کشیده اند، سطر می گویند.
به این ترتیب اسطوره به معنی نوشته ها و سطوری است که از دیگران به یادگار مانده ، و از آنجا که در نوشته های پیشین افسانه ها و خرافات وجود دارد، این کلمه معمولا به حکایات و داستانهای خرافی و دروغین گفته می شود.
واژه ((اساطیر)) در قرآن نه بار تکرار شده ، و همه از زبان کفار بی ایمان در برابر پیامبران به منظور توجیه مخالفتشان به آنها است .
((رب)) همانگونه که در جلد اول در تفسیر سوره حمد گفته ایم به معنی ((مالک مصلح)) است ، بنابراین به هر کس که مالک چیزی باشد گفته نمی شود بلکه به مالکی می گویند که در صدد اصلاح و حفظ و تدبیر ملک خویش است ، به همین دلیل گاه به معنی تربیت کننده و پرورش دهنده نیز آمده است .
((ملکوت)) از ریشه ((ملک)) (بر وزن حکم) به معنی حکومت و مالکیت است ، و اضافه ((واو)) و ((ت)) برای تاءکید و مبالغه می باشد.
((عرش)) به معنی تخت پایه بلند است و گاه به سقف و داربست نیز اطلاق می شود، این کلمه هنگامی که در مورد پروردگار به کار می رود به معنی ((مجموعه عالم هستی)) است که در حقیقت تخت حکومت و فرمانروائی او محسوب می شود
اما گاهی این کلمه فقط بر جهان ماوراء طبیعت اطلاق می گردد در مقابل ((کرسی)) که اشاره به عالم طبیعت و ماده است مانند ((وسع کرسیه السماوات و الارض)) بقره - 255.
2 - معاد از طریق عمومیت قدرت خدا
از آیات قرآن به خوبی بر می آید که بیشترین مخالفت منکران معاد روی مساءله معاد جسمانی و تعجب از باز گشت انسان خاک شده به زندگی و حیات بوده است ، لذا بسیاری از آیات معاد روی مساءله قدرت خداوند تکیه می کند، و نمونه های آن را در عالم هستی شرح می دهد، تا تعجب آنها از مساءله حیات بعد از مرگ زائل گردد.
در آیات مورد بحث نیز همین مساءله از سه راه تعقیب شده ، نخست

قدرت او را در مورد زمین و زمینیان ، و سپس آسمانها و عرش عظیم ، و سر انجام قدرت او بر تدبیر و اداره عالم آفرینش ، و به این ترتیب هر سه مصداقهائی از یک مفهومند.
این احتمال نیز وجود دارد که هر یک از این سه بحث اشاره به یکی از نقطه نظرهای منکران معاد باشد، می گوید:
اگر انکار شما به خاطر آن است که انسانهای پوسیده و خاک شده از قلمرو مالکیت خداوند بیرون می روند این اشتباه است چرا که شما خودتان خدا را مالک زمین و زمینیان می دانید.
و اگر به خاطر این است که میگوئید زنده شدن مردگان نیاز به پروردگار قادری دارد شما که خودتان خدا را پروردگار آسمانها و عرش می خوانید.
و اگر این انکار به خاطر آن است که در تدبیر عالم بعد از حیات مجدد

مردگان ایراد دارید، آن هم بیجا است ، زیرا قدرت او را در تدبیر این عالم هستی و پناه دادن به همه موجودات پذیرفته اید، به این ترتیب جائی برای انکار شما باقی نمی ماند.
هماهنگ بودن پاسخ کفار در سه مورد (سیقولون لله) تفسیر اول را تقویت می کند.
3 - تفاوت آخر آیات
جالب اینکه پس از ذکر سؤ ال و جواب اول جمله افلا تذکرون (آیا متذکر نمی شوید).
و پس از سؤ ال و جواب دوم افلا تتقون (آیا از خدا نمی ترسید).
و پس از سؤ ال و جواب سوم فانی تسحرون (چگونه میگوئید اغفال و مسحور شده اید) آمده است .
در حقیقت اینها توبیخها و سرزنشهائی است که مرحله به مرحله شدیدتر می شود و یکی از روشهای معمول در تعلیم و تربیت منطقی است که وقتی بخواهند کسی را با سه دلیل محکوم کنند نخست او را به طور ملایم مورد سرزنش قرار می دهند، بعدا شدید و سرانجام شدیدتر! المؤمنون

آیه 91 - 92
آیه و ترجمه
مَا اتخَذَ اللَّهُ مِن وَلَدٍ وَ مَا كانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذاً لَّذَهَب كلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلا بَعْضهُمْ عَلى بَعْضٍ سبْحَنَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ(91)
عَلِمِ الْغَيْبِ وَ الشهَدَةِ فَتَعَلى عَمَّا يُشرِكونَ(92)
ترجمه :
91 - خدا هرگز فرزندی برای خود برنگزیده ، و معبود دیگری با او نیست که اگر چنین می شد هر یک از خدایان مخلوقات خود را تدبیر و اداره می

کردند و بعضی بر بعضی دیگر تفوق می جستند (و جهان هستی به تباهی کشیده می شد) منزه است خدا از توصیفی که آنها می کنند.
92 - او از پنهان و آشکار آگاه است ، او برتر است از اینکه شریک برای او قائل شوند.
تفسیر:
شرک جهان را به تباهی می کشد
در آیات گذشته بحثهائی در زمینه معاد و مالکیت و حاکمیت و ربوبیت پروردگار بیان شد، آیات مورد بحث به مساءله نفی شرک پرداخته ، قسمتی از انحرافات مشرکان را مطرح کرده ، و به آن پاسخ می گوید:
نخست می فرماید: ((خداوند هرگز فرزندی برای خود برنگزیده است و معبود دیگری با او نیست)) (ما اتخذ الله من ولد و ما کان معه من اله).
اعتقاد به وجود فرزند برای خدا منحصر به مسیحیان نیست که عیسی را فرزند حقیقی ! او می خوانند، این اعتقاد برای مشرکان نیز بود که فرشتگان را تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 301
دختران خدا می پنداشتند، و شاید مسیحیان این عقیده را از مشرکان پیشین گرفته بودند، به هر حال از آنجا که فرزند از نظر ذات و حقیقت ، بخشی از پدر است ، برای فرشتگان یا حضرت مسیح و غیر او، سهمی از الوهیت قائل بودند و این از روشنترین مظاهر شرک است .
سپس به بیان دلیل بر نفی شرک پرداخته چنین می گوید: ((اگر خداوند شریکی می داشت و آلهه متعدد در جهان هستی حکومت می کرد هر یک از این خدایان مخلوقات خاص خود را در پنجه تدبیر و اداره خویش قرار می داد)) (و طبعا هر بخشی از عالم با نظام خاصی اداره می شد و این با وحدت نظامی که بر آن حاکم می بینیم سازگار نیست) (اذا لذهب کل اله بما خلق).
((بعلاوه هر یک از این خدایان برای گسترش قلمرو حکومت خود سعی داشتند بر دیگری تفوق جویند)) و این خود سبب دیگری برای از هم گسیختگی نظام جهان می شد (و لعلا بعضهم علی بعض).
و در پایان آیه به عنوان یک نتیجه گیری کلی می فرماید: ((منزه است خدا از توصیفی که آنها می کنند)) (سبحان الله عما یصفون).
عصاره این سخن این است که ما به خوبی مشاهده می کنیم که نظام واحدی بر پهنه هستی حکومت می کند، قوانین حاکم بر این جهان در زمین و آسمان همه یکسان است ، نوامیسی که بر یک ذره فوق العاده کوچک اتم حکمفرما است بر منظومه شمسی و منظومه های عظیم دیگر نیز حاکم است ، و به گفته دانشمندان اگر یک اتم را بزرگ کنیم شکل منظومه شمسی را به خود می گیرید، و اگر به عکس منظومه شمسی را کوچک کنیم به صورت یک اتم در می آید.

مطالعاتی که صاحبنظران در علوم مختلف با وسائل جدید درباره جهانهای دور دست کرده اند نیز همه حاکی از وحدت نظام کلی جهان است ، این از یکسو.
از سوی دیگر لازمه تعدد همیشه نوعی ((تباین)) است ، چرا که اگر دو تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 302
چیز از هر نظر واحد باشند یک چیز می شوند و دوگانگی معنی نخواهد داشت .
بنابراین اگر برای این جهان خدایان متعدد فرض کنیم ، این چند گانگی بر مخلوقات جهان و نظام حاکم بر آنها اثر می گذارد، و نتیجه آن عدم وحدت نظام آفرینش خواهد بود.
و از این گذشته هر موجودی خواهان تکامل خویش است ، مگر آن وجودی که از هر نظر کامل بوده باشد که تکامل در او مفهوم ندارد، و در مورد بحث ما که برای خدایان قلمروهای جداگانه فرض کردیم و طبعا هیچکدام دارای کمال مطلق نیستند طبیعی است که هر کدام در صدد تکامل خویش است ، و می خواهد عالم هستی را در بست در قلمرو خود قرار دهد، و لازمه آن برتری طلبی هر یک بر دیگری است ، و نتیجه آن از هم پاشیدن نظام هستی است .
به این ترتیب هر یک از دو جمله آیه فوق اشاره به یک دلیل منطقی است و نوبت به این نمی رسد که ما برای این دلائل جنبه اقناعی قائل باشیم نه منطقی .
تنها سؤ الی که در اینجا باقی می ماند این است که اینها همه در صورتی است که خدایان را برتری طلب فرض کنیم اما اگر آنها حکیم و آگاه باشند چه مانعی دارد فی المثل جهان را با نظام شورائی اداره کنند؟! تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 303
پاسخ این سؤ ال را مشروحا در جلد سیزدهم ذیل آیه 22 سوره انبیاء در بحث برهان تمانع ذکر کرده ایم و نیاز به تکرار نمی بینیم .
آیه بعد پاسخ دیگری به این مشرکان بیهوده گو است ((می گوید: خداوند از غیب و شهود (پنهان و آشکار) آگاه است)) او هرگز چیزی را به نام خدایانی که شما ادعا می کنید سراغ ندارد (عالم الغیب و الشهادة).
مگر ممکن است در عالم خدای دیگری باشد و شما از آن آگاه باشید اما خداوندی که خالق شما است و غیب و شهود جهان را می داند از آن بیخبر باشد؟
این بیان در حقیقت شبیه بیانی است که در آیه 18 سوره یونس آمده است قل اتنبؤ ن الله بما لا یعلم فی السماوات و لا فی الارض : ((بگو آیا شما به خدا چیزی را خبر می دهید که او در آسمان و زمین از آن آگاه نیست))؟!
و سرانجام با این جمله خط بطلان بر پندارهای خرافی آنها می کشد:

((خداوند برتر است از آنچه آنها می گویند و برای او شریک قائل می شوند)) (فتعالی عما یشرکون).
پایان این آیه کاملا شبیه پایان آیه 18 سوره یونس است در آنجا نیز می خوانیم سبحانه و تعالی عما یشرکون و این نشان می دهد که هر دو آیه یک مطلب را دنبال می کند.
این جمله ضمنا تهدیدی برای مشرکان است که خداوند از اسرار درون و برون آنها آگاه است و تمام این سخنان را می داند و به موقع آنان را در دادگاه عدل خویش محاکمه و مجازات خواهد کرد. المؤمنون
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 304
آیه 93- 98
آیه و ترجمه
قُل رَّب إِمَّا تُرِیَنی مَا یُوعَدُونَ(93)
رَب فَلا تَجْعَلْنی فی الْقَوْمِ الظلِمِینَ(94)
وَ إِنَّا عَلی أَن نُّرِیَک مَا نَعِدُهُمْ لَقَدِرُونَ(95)
ادْفَعْ بِالَّتی هِیَ أَحْسنُ السیِّئَةَ نحْنُ أَعْلَمُ بِمَا یَصِفُونَ(96)
وَ قُل رَّب أَعُوذُ بِک مِنْ هَمَزَتِ الشیَطِینِ(97)
وَ أَعُوذُ بِک رَب أَن یحْضرُونِ(98)
ترجمه :
93 - بگو پروردگارا! اگر بخشی از عذابهائی را که به آنها وعده داده شده به من نشان دهی ...
94 - پروردگارا! مرا (در این عذابها) با قوم ستمگر قرار مده .
95 - و ما قادریم آنچه را به آنها وعده می دهیم به تو نشان دهیم .
96 - بدی را از راهی که بهتر است دفع کن (و پاسخ بدی را به نیکی ده) ما به آنچه آنها توصیف می کنند آگاهتریم .
97 - و بگو پروردگارا من از وسوسه های شیاطین به تو پناه می برم .
98 - و از اینکه آنان نزد من حاضر شوند نیز به تو پناه میبرم ای پروردگار!
تفسیر:
از وسوسه های شیطان به خدا پناه برید
گر چه در این آیات روی سخن به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، ولی هدف آیات گذشته تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 305
را که تهدید کفار و مشرکان لجوج به عذابهای الهی است ، تعقیب می کند.
نخست می گوید: ((ای پیامبر بگو پروردگارا! اگر بخشی از عذابهائی را که به این گروه سرکش وعده می دهی به من نشان دهی ...)) (قل رب اما ترینی ما یوعدون).
((پروردگارا! مرا در این عذابها با قوم ستمگر همراه مگردان)) (رب فلا تجعلنی فی القوم الظالمین).

تقاضایم این است که هر گاه عذاب قطعی تو دامان اینها را فرو گیرد بر من منت گذار و مرا از این مهلکه برهان که با ظالمان و ستمگران همراه نباشم .
بدون شک عمل و برنامه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چیزی نبود که او را مشمول مجازات الهی کند، و نیز بدون شک در قانون عدل الهی هرگز خشک و تر با هم نمی سوزند و حتی اگر در یک مملکت عظیم یک نفر خداپرست وظیفه شناس باشد و دیگران به جرم اعمالشان گرفتار عذاب شوند خدا آن یکنفر را نجات خواهد داد.
ولی این دعای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که به فرمان الهی انجام می گیرید به خاطر این است که اولا به کافران مشرک اخطار کند که مساءله آنقدر جدی است که حتی پیامبر بزرگ اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باید خود را به خدا بسپارد و نجات را از او بخواهد، ثانیا تعلیمی است برای همه پیروان این پیامبر که هرگز ایمن از عذاب الهی نباشند و خود را در هر حال به او بسپارند.
و اما اینکه منظور از این عذاب ، چه عذابی است ؟ بیشتر مفسران معتقدند منظور مجازاتهای دنیوی است که خداوند دامنگیر مشرکان ساخت از جمله شکست تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 306
سخت و ضربات کوبنده ای بود که در جنگ بدر بر آنها وارد آمد.
و با توجه به اینکه سوره مؤ منون مکی است و در آن روز مؤ منان ، سخت در فشار بودند این آیات یکنوع دلداری و تسلی خاطر برای آنها بود (نظیر این معنی در سوره یونس آیه 46 نیز آمده است).
ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که هم عذاب دنیا و هم عذاب آخرت را شامل گردد.
اما تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد.
و باز برای تاءکید بیشتر روی این موضوع و نفی هر گونه شک و تردید از دشمنان و دلداری و تسلی خاطر به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان در آیه بعد اضافه می کند ((ما حتما قادریم که آنچه را از عذاب به آنها وعده می دهیم به تو نشان دهیم)) (و انا علی ان نریک ما نعدهم لقادرون).
و چنانکه می دانیم این قدرت پروردگار در صحنه های مختلف بعد از آن تاریخ - از جمله در صحنه جنگ بدر - به مرحله فعلیت در آمد و ارتشی که در ظاهر بسیار کوچک و کم قدرت بود به فرمان خدا و به نیروی ایمان بر انبوه دشمنان پیروز شد.
سپس به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد که با این گروه مدارا کن و ((بدیهای آنها را با عفو و گذشت و نیکی دفع کن ، و سخنان نامطلوب آنها را با بهترین منطق پاسخ گو)) (ادفع بالتی هی احسن

السیئة).
در این راه عجله و شتابی نداشته باش و بدان ما به آنچه آنها می گویند

و توصیف می کنند آگاهتریم)) (نحن اعلم بما یصفون).
می دانیم حرکات ناشایست و گفتار خشن و انواع اذیت و آزار آنها تو را ناراحت می کند، اما تو وظیفه نداری که در برابر آن خشونتها و زشتگوئیها مقابله به مثل کنی ، تو بدی را با نیکی پاسخ ده که این خود یکی از مؤ ثرترین روشها برای بیدار کردن غافلان و فریبخوردگان است .
ولی در عین حال باز هم خودت را به خدا بسپار ((و بگو پروردگارا! من از وسوسه های شیاطین به تو پناه می برم)) (و قل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین).
نه تنها از وسوسه های اغفال کننده آنها، بلکه ((به تو پناه می برم از اینکه آنها نزد من حاضر شوند)) (و اعوذ بک رب ان یحضرون).
و در جلسات من حضور یابند که حضورشان نیز اغوا کننده و زیانبار است .
نکته ها:
1 - ((همزات شیاطین)) چیست ؟
((همزات)) جمع ((همزه)) به معنی دفع و تحریک با شدت است ، و اگر به حرف همزه ، ((همزه)) می گویند، به خاطر آنست که از انتهای گلو با شدت بیرون می آید، و به گفته بعضی از مفسران ((همز)) و ((غمز)) و ((رمز)) هر سه یک معنی را می رساند، منتهی ((رمز)) به مرحله خفیف و ((غمز)) از آن شدیدتر و ((همز)) نهایت شدت را بیان می کند.
و با توجه به اینکه شیاطین ، جمع است ، همه شیطانهای آشکار و پنهان ،

انس و جن را شامل می گردد.
در تفسیر علی بن ابراهیم می خوانیم که امام (علیه السلام) در معنی آیه ((قل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین)) فرمود: هو ما یقع فی قلبک من وسوسة الشیطان : ((منظور از آن ، وسوسه های شیطانی است که در قلب تو می افتد)).
آنجا که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با داشتن مقام عصمت و مصونیت الهی چنین تقاضائی را از خدا می کند تکلیف دیگران روشن است ، باید همه مؤ منان از پروردگار که مالک و مدبر آنها است بخواهند لحظه ای آنها را به حال خودشان وامگذارند نه تنها تحت تاءثیر وسوسه شیاطین قرار نگیرند بلکه در مجلس آنها نیز حضور نیابند.
به این ترتیب همه رهروان راه حق باید به طور مداوم از القائات شیطانی بر حذر باشند و همیشه خود را از این نظر در پناه او قرار دهند.
2 - پاسخ بدی به نیکی !

یکی از مؤ ثرترین طرق مبارزه با دشمنان سرسخت و لجوج آن است که بدیها را به نیکی پاسخ دهند، اینجاست که شور و غوغائی از درون وجدان آنها برمی خیزد، و شخص بد کار را سخت تحت ضربات سرزنش و ملامت قرار می دهد، و در مقایسه او با طرف مقابل حق را به طرف می دهد، و همین امر در بسیاری از موارد سبب تجدید نظر دشمن در برنامه هایش می گردد.
در سیره پیشوایان و روش عملی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ائمه هدی (علیهمالسلام) بسیار دیده ایم که افراد یا جمعیت هائی را که مرتکب بدترین جنایات شده اند به نیکی پاسخ گفته و مشمول محبتشان ساخته اند، و همین سبب انقلاب و دگرگونی روحی و باز گشت تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 309
آنها به طریق حق گردیده .
قرآن بارها - و از جمله در آیات فوق - این امر را به عنوان یک اصل در مبارزه با بدیها به مسلمانان گوشزد می کند، و حتی در آیه 34 سوره فصلت می گوید: ((نتیجه این کار آن خواهد شد که دشمنان سرسخت ، دوستان گرم و صمیمی شوند)) (فاذا الذی بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم).
ولی ناگفته پیدا است که این دستور مخصوص مواردی است که دشمن از آن سوء استفاده نکند، آن را دلیل بر ضعف نشمارد، و بر جرات و جسارتش افزوده نگردد.
و نیز مفهوم این سخن هرگز سازشکاری و قبول تسلیم در برابر وسوسه های دشمنان نیست ، و شاید به همین دلیل بعد از بیان این دستور در آیات فوق بلا فاصله به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور داده شده است که از همزات و وسوسه های شیاطین و حضور آنها به خدا پناه ببرد.
المؤمنون
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 310
آیه 99 - 100
آیه و ترجمه
حَتی إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْت قَالَ رَب ارْجِعُونِ(99)
لَعَلی أَعْمَلُ صلِحاً فِیمَا تَرَکْتَکلا إِنَّهَا کلِمَةٌ هُوَ قَائلُهَا وَ مِن وَرَائهِم بَرْزَخٌ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ(100)
ترجمه :
99 - (آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می دهند) تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد می گوید: پروردگار من ! مرا باز گردانید!.
100 - شاید در آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم (به او می گویند) چنین نیست ، این سخنی است که او به زبان می

گوید (و اگر باز گردد برنامه اش همچون سابق است) و پشت سر آنها برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند.
تفسیر:
تقاضای ناممکن !
در تعقیب بحثهائی که در آیات قبل پیرامون سرسختی مشرکان و گنهکاران در مسیر باطلشان گذشت ، در آیات مورد بحث وضع دردناکشان را به هنگامی که در آستانه مرگ قرار می گیرند چنین توصیف می کند:
آنها به این راه غلط خود همچنان ادامه می دهند تا هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا رسد (حتی اذا جاء احدهم الموت). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 311
در این هنگام که خود را در حال بریدن از این جهان و قرار گرفتن در جهان دیگر می بینند، پرده های غرور و غفلت از مقابل دیدگانشان کنار می رود گوئی سرنوشت دردناک خویش را با چشم می بیند، عمر و سرمایه های از دست رفته و کوتاهیهائی را که در گذشته کرده و گناهانی را که مرتکب شده اند عواقب شوم آن را مشاهده می کنند، اینجا است که فریاد او بلند می شود و می گوید: ای پروردگار من ! مرا باز گردانید! (قال رب ارجعون).
مرا باز گردانید ((شاید گذشته خود را جبران کنم و عمل صالحی در برابر آنچه ترک گفتم بجا آورم)) (لعلی اعمل صالحا فیما ترکت).
اما از آنجا که قانون آفرینش چنین اجازه بازگشتی را به هیچکس ، نه نیکوکار و نه بدکار، نمی دهد، به او چنین پاسخ داده می شود ((نه ! هرگز راه باز - گشتی وجود ندارد)) (کلا).
((این سخنی است که او به زبان می گوید)) (انها کلمة هو قائلها).
سخنی که هرگز از اعماق دلش با اراده و آزادی بر نخواسته است ، این همان سخنی است که هر بدکاری به موقع گرفتار شدن در چنگال مجازات و هر قاتلی به هنگام دیدن چوبه دار می گوید و هر وقت امواج بلا فرو بنشیند باز همان برنامه سابق خود را ادامه می دهد.
این شبیه چیزی است که در آیه 28 سوره انعام می خوانیم و لورد ((و لعادوا لما نهوا عنه)) (آنها اگر به حیات دنیا باز گردند باز به همان برنامه ها و روش خود ادامه می دهند).
و در پایان آیه ، اشاره بسیار کوتاه و پر معنی به جهان اسرار آمیز برزخ کرده می گوید: ((در پشت سر آنها تا روزی که برانگیخته می شوند برزخی وجود دارد)) (و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 312
نکته ها:
1 - مخاطب در جمله ((رب ارجعون)) کیست ؟

با توجه به اینکه کلمه ((رب)) مخفف ((ربی)) به معنی ((پروردگار من)) می باشد، آغاز این جمله نشان می دهد مخاطب خداوند متعال است ، ولی از آنجا که ((ارجعون)) (باز گردانید مرا) به صیغه جمع آمده ، مخاطب نمی تواند خدا باشد، و جمع این دو تعبیر در جمله فوق سؤ ال انگیز شده است .
جمعی از مفسران معتقدند که مخاطب خداوند است و ذکر صیغه جمع در اینجا به عنوان احترام و تعظیم است ، که در زبان فارسی ما نیز معمول است به مخاطب واحد، هنگام احترام ((شما)) می گوئیم ، ولی با توجه به اینکه این تعبیر در زبان عربی ، مخصوصا در اعصار گذشته ، رائج نبوده ، و در قرآن نیز نمونه ای برای آن دیده نمی شود، ضعف این تفسیر روشن است .
جمع دیگری از مفسران گفته اند مخاطب در واقع فرشتگان مرگ و قبض ارواحند، و گفتن کلمه رب یکنوع استغاثه به درگاه خدا می باشد که در سخنان روز مره ما نیز فراوان است که وقتی انسان در بحرانی سخت قرار می گیرید نخست به درگاه خدا استغاثه می کند و بعد از مردم یاری می طلبد و فریاد می زند: ((ای خدا! ای خدا! مرا نجات دهید، به کمک من بشتابید)).
این تفسیر صحیحتر به نظر می رسد. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 313
2 - تفسیر جمله ((فیما ترکت))
در آیات فوق خواندیم که کافران در آستانه مرگ تقاضا می کنند که آنها را بازگردانند تا ((در آنچه ترک گفته اند)) عمل صالح انجام دهند.
بعضی معتقدند ((فیما ترکت)) در اینجا اشاره به اموالی است که از آنها به یادگار می ماند که در تعبیرات معمولی نیز از آن به ((ترکه میت)) تعبیر می شود.
حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است شاهدی بر این معنی است ، آنجا که فرمود: من منع قیراطا من الزکوة فلیس بمؤ من و لا مسلم و هو قوله تعالی رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت : ((کسی که قیراطی از زکات را ندهد نه مؤ من است و نه مسلمان و سخن خداوند رب ارجعون ...)) نیز همین را می گوید.
در حالی که بعضی دیگر معنی وسیعتری برای آن قائلند و ((ما ترکت)) را اشاره به تمام اعمال صالحی که ترک گفته می دانند، یعنی : خداوندا! مرا باز گردان تا اعمال صالحی را که ترک کرده ام جبران کنم ، و حدیثی که در بالا نقل کردیم چنانچه از قبیل بیان مصداق روشن باشد منافاتی با این تفسیر وسیع و جامع ندارد و با توجه به اینکه این گونه افراد از تمام فرصتهائی که از دست داده اند پشیمان می شوند و میل دارند همه را جبران کنند، تفسیر دوم صحیحتر به نظر می رسد.

ضمنا تعبیر به ((لعل)) در جمله ((لعلی اعمل صالحا)) (شاید عمل صالحی انجام دهم) ممکن است اشاره به این باشد که این افراد آلوده و منحرف از وضع آینده خود نیز اطمینان کامل ندارند و کم و بیش می دانند که این ندامت و پشیمانی معلول شرائط خاصی است که در آستانه مرگ برای آنها پیدا شده است و ای بسا تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 314
اگر باز گردند همان روش گذشته را ادامه خواهند داد و حقیقت نیز همین است .
3 - ((کلا)) در اینجا چه چیزی را نفی می کند؟
((کلا)) کلمه ای است که در لغت عرب برای منع و جلوگیری و ابطال گفتار طرف مقابل می آید، و در واقع نقطه مقابل ((ای)) (آری) است که برای تصدیق می باشد.
در پاسخ سؤ ال فوق بعضی گفته اند: ((کلا)) نفی تقاضای کفار برای بازگشت به زندگی دنیا است ، یعنی : راه بازگشت بسته شده و به هیچوجه امکان پذیر نیست .
بعضی دیگر گفته اند که این کلمه برای نفی ادعای آنها است که می گویند اگر ما به دنیا باز گردیم گذشته را جبران خواهیم کرد، خداوند می گوید: این یک ادعای بی اساس و تو خالی است و اگر آنها باز گردند برنامه همان برنامه پیشین است .
در عین حال هیچ مانعی ندارد که این کلمه اشاره به نفی هر دو معنی باشد.
ذکر این نکته نیز لازم است که این تقاضا و جواب گر چه در آیه فوق تنها در مورد مشرکان ذکر شده ولی مسلم است که اختصاص به آنها ندارد، بلکه تقاضای همه گنهکاران و ستمگران و آلودگان است که با دیدن سر نوشت دردناک خود در آستانه مرگ از گذشته پشیمان می شوند و تقاضای بازگشت می کنند اما دست رد بر سینه آنها می زنند.
4 - جهان برزخ چیست ؟
عالم برزخ چه عالمی است ؟ و کجا است ؟ و دلیل بر اثبات چنین عالمی که در میان دنیا و عالم آخرت قرار دارد چیست ؟ تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 315
آیا برزخ برای همه است یا برای گروه معینی ؟
و بالاخره وضع حال مؤ منان و صالحان و نیز کافران و بدکاران در آنجا چگونه است ؟
اینها سؤ الاتی است که در این زمینه وجود دارد و در آیات و روایات اشاراتی به آن شده است و لازم است تا آنجا که وضع این کتاب اجازه می دهد به پاسخ آنها بپردازیم .
واژه ((برزخ)) در اصل به معنی چیزی است که در میان دو شی ء، حائل

می شود و سپس به هر چیزی که میان دو امر قرار گیرد برزخ گفته شده است و روی همین جهت به عالمی که میان دنیا و عالم آخرت قرار گرفته ، برزخ گفته می شود.
دلیل بر وجود چنین جهانی که گاهی از آن تعبیر به ((عالم قبر)) و یا ((عالم ارواح)) می شود از طریق ادله نقلیه است آیات متعددی از قرآن مجید داریم که بعضی ظهور و بعضی صراحت در این معنی دارد.
آیه مورد بحث (و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون) ظاهر در وجود چنین عالمی است ، هر چند بعضی خواسته اند کلمه برزخ را در این آیه به معنی مانعی برای بازگشت به این دنیا معرفی کنند و گفته اند مفهوم آیه این است که پشت سر انسان مانعی است که او را از بازگشت به این جهان منع می کند، ولی این معنی بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا تعبیر به ((الی یوم یبعثون)) (تا روز رستاخیز) دلیل بر این است که این برزخ در میان دنیا و آخرت قرار گرفته ، نه میان انسان و دنیا.
از آیاتی که ((صریحا)) وجود چنین جهانی را اثبات می کند آیات مربوط به حیات شهیدان است مانند و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون : ((هرگز گمان نکن کسانی که در راه خدا کشته شدند تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 316
مردگانند آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند)) (آیه 169 سوره آل عمران).
در اینجا خطاب به پیامبر است ، و در آیه 154 سوره بقره خطاب به همه مؤ منان کرده می گوید: و لا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احیاء و لکن لا تشعرون .
نه تنها در مورد مؤ منان عالیمقامی همچون شهیدان جهان برزخ وجود دارد بلکه درباره کفار طغیانگری همچون فرعون و یارانش نیز وجود برزخ صریحا در آیه 46 سوره مؤ من آمده است :
النار یعرضون علیها غدوا و عشیا و یوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب : ((آنها (فرعون و یارانش) هر صبح و شام در برابر آتش قرار می گیرند و به هنگامی که روز قیامت بر پا می گردد فرمان داده می شود آل فرعون را در شدیدترین کیفرها وارد کنید.
البته آیات دیگری را نیز برای این موضوع ذکر کرده اند که در صراحت و ظهور به پایه آیات فوق نمی رسد، تنها مطلبی که در آیات برزخ باید مورد توجه قرار گیرد این است که بجز آیه مورد بحث که مساءله برزخ را به طور کلی بیان کرده ، بقیه آنها مساءله را به صورت خصوصی مثلا در مورد ((شهداء)) یا ((آل فرعون)) طرح می کند.
ولی روشن است که نه آل فرعون خصوصیتی دارند، که همانند آنها در جهان بسیار بوده ، و نه شهیدان چرا که قرآن مجید گروهی از صالحان و

خاصان را همطراز آنها شمرده ، در آیه 69 سوره نساء پیامبران و صدیقان و شهداء و صالحان را در کنار هم قرار می دهد فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین .
درباره عمومی بودن یا نبودن برزخ سخنی داریم که در پایان این بحث تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 317
به خواست خدا خواهد آمد.
و اما از نظر روایات - در کتب معروف شیعه و اهل تسنن روایات فراوانی است که با تعبیرات مختلف و کاملا متفاوت از جهان برزخ و عالم قبر و ارواح و خلاصه جهانی که میان این عالم و عالم آخرت قرار دارد سخن می گوید:
1 - در حدیث معروفی که در کلمات قصار در نهج البلاغه آمده است می خوانیم که علی (علیه السلام) هنگام مراجعت از جنگ صفین وقتی که نزدیک کوفه کنار قبرستانی که بیرون دروازه قرار داشت رسید، رو به سوی قبرها کرد و چنین گفت : یا اهل الدیار الموحشة و المحال المقفرة و القبور المظلمة ! یا اهل التربه ! یا اهل الغربه ! یا اهل الوحده ! یا اهل الوحشة ! انتم لنا فرط سابق و نحن لکم تبع لا حق ، اما الدور فقد سکنت ، و اما الازواج فقد نکحت و اما الاموال فقد قسمت ، هذا خبر ما عندنا فما خبر ما عندکم ؟
ثم التفت الی اصحابه فقال : اما لو اذن لهم فی الکلام لاخبروکم ان خیر الزاد التقوی :
((ای ساکنان خانه های وحشتناک و مکانهای خالی و قبرهای تاریک ! ای خاک نشینان ! ای غریبان ! ای تنهایان ! ای وحشتزدگان ! شما در این راه بر ما پیشی گرفتید و ما نیز به شما ملحق خواهیم شد، اگر از اخبار دنیا بپرسید به شما می گویم خانه هایتان را دیگران ساکن شدند، همسرانتان به نکاح دیگران در آمدند، و اموالتان تقسیم شد، اینها خبرهائی است که نزد ما است نزد شما چه خبر؟!
سپس رو به یارانش کرد و فرمود: اگر به آنها اجازه سخن گفتن داده شود حتما به شما خبر می دهند که بهترین زاد و توشه برای این سفر پرهیزکاری است)). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 318
روشن است که تمام این تعبیرات را بر مجاز و کنایه نمی توان حمل کرد، بلکه همه آنها خبر از این واقعیت می دهد که انسان بعد از مرگ دارای یکنوع حیات برزخی است می فهمد و درک می کند و اگر اجازه سخن گفتن داشته باشد سخن هم می گوید.
2 - در حدیث دیگری از اصبغ بن نباته از علی (علیه السلام) می خوانیم که روزی حضرت از کوفه خارج شد و به نزدیک سرزمین ((غری)) (نجف) آمد و از آن گذشت اصبغ می گوید: ما به او رسیدیم در حالی که دیدیم

روی زمین دراز کشیده است قنبر گفت : ای امیر مؤ منان اجازه نمی دهی عبایم را زیر پای شما پهن کنم ؟ فرمود: نه اینجا سرزمینی است که خاکهای مؤ منان در آن قرار دارد و یا این کار تو مزاحمتی برای آنها است .
اصبغ می گوید: عرض کردم خاک مؤ من را فهمیدم چیست ؟ اما مزاحمت آنها چه معنی دارد؟
فرمود: یا بن نباته لو کشف لکم لرایتم ارواح المؤ منین فی هذا الظهر حلقا، یتزاورون و یتحدثون ، ان فی هذا الظهر روح کل مؤ من و بوادی برهوت نسمة کل کافر: ((ای فرزند نباته اگر پرده از مقابل چشم شما بر داشته شود ارواح مؤ منان را می بینید که در اینجا حلقه حلقه نشسته اند و یکدیگر را ملاقات می کنند و سخن می گویند اینجا جایگاه مؤ منان است و در وادی برهوت ارواح کافران .
3 - در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین (علیهماالسلام) می خوانیم : ان القبر اما روضة من ریاض الجنة ، او حفرة من حفر النار!: ((قبر باغی است از باغهای بهشت یا گودالی از گودالهای جهنم))!. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 319
4 - در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : که فرمود: البرزخ القبر، و هو الثواب و العقاب بین الدنیا و الاخرة ... و الله ما نخاف علیکم الا البرزخ : ((برزخ همان عالم قبر است که پاداش و کیفر میان دنیا و آخرت است ، به خدا ما بر شما نمی ترسیم مگر از برزخ))!.
5 - در حدیث دیگری که در کتاب کافی نقل شده است بعد از ذکر این جمله می خوانیم راوی از امام سؤ ال کرد و ما البرزخ (برزخ چیست) امام فرمود: القبر منذ حین موته الی یوم القیامة (قبر از زمان مرگ تا روز قیامت ادامه دارد).
6 - در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که شخصی خدمتش عرض کرد: جمعی نقل می کنند که ارواح مؤ منان بعد از مرگ در سینه پرندگان سبز رنگی قرار می گیرند که اطراف عرش الهی می گردند؟! امام فرمود: لا، المؤ من اکرم علی الله من ان یجعل روحه فی حوصلة طیر و لکن فی ابدان کابدانهم : ((چنین نیست ، مؤ من نزد خدا گرامیتر از این است که روح او را در سینه پرنده ای محبوس کند، بلکه ارواح مؤ منین در بدنهائی همانند بدنهایشان قرار دارد)).
این حدیث اشاره به قالب مثالی است که از جهاتی شباهت به این بدن مادی دارد ولی دارای یکنوع تجرد برزخی است .
7 - باز در حدیث دیگری که در کتاب ((کافی)) نقل شده از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در مورد ارواح مؤ منین از حضرتش سؤ ال کردند فرمود: فی حجرات فی الجنه یاکلون من طعامها و یشربون من شرابها و یقولون ربنا اقم لنا تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 320

الساعة و انجز لنا ما وعدتنا: ((آنها در حجره هائی از بهشت قرار دارند، از غذاهای بهشتی می خورند، و از نوشیدنیهایش می نوشند، و می گویند پروردگارا! هر چه زودتر قیامت را بر پا کن و به وعده هایی که به ما داده ای وفا فرما.
8 - در حدیث دیگری در همان کتاب از همان امام بزرگوار آمده است : هنگامی که یکی از مؤ منان از دنیا می رود، ارواح مؤ منین او را احاطه می کنند و از کسانی که در دنیا بوده اند و زنده اند یا مرده اند جستجو می کنند، اگر بگوید فلانکس از دنیا رفته اما او را نزد خود حاضر نمی بینند می گویند: حتما سقوط کرده (یعنی در دوزخ قرار گرفته !).
پیدا است که منظور از بهشت و جهنم در روایات فوق ، بهشت و دوزخ برزخی است نه عالم قیامت که این دو با هم فرق بسیار دارند.
خلاصه روایات در این زمینه بسیار زیاد است و در ابواب مختلف جمع آوری شده است که به قسمتی از ابواب آن اشاره می کنیم :
روایات فراوانی که سخن از سؤ ال و فشار و عذاب قبر می گوید.
روایاتی که از تماس ارواح با خانواده خود و مشاهده وضع حال آنها بحث می کند.
روایاتی که از حوادث شب معراج و تماس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با ارواح انبیا و پیامبران سخن می گوید.
روایاتی که می گوید: نتیجه کارهای نیک یا بدی که انسان در این جهان انجام داده بعد از مرگ به او می رسد... و مانند آن . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 321
برزخ و ارتباط با عالم ارواح - گر چه بسیاری از کسانی که دعوی ارتباط با عالم ارواح دارند دروغ می گویند، یا گرفتار تخیل و پندارند، ولی طبق تحقیقاتی که انجام شده است این امر به اثبات رسیده که ارتباط با عالم ارواح امکان پذیر است ، و این امر برای جمعی از آگاهان ، به تجربه رسیده است که در تماس با ارواح حقایقی را درک کرده اند.
این امر خود دلیل روشنی بر اثبات جهان برزخ و واقعیت آن است ، و نشان می دهد که بعد از عالم دنیا و مرگ جسم ، و قبل از قیام آخرت ، جهان دیگری وجود دارد.
همچنین دلائل عقلی که برای اثبات تجرد روح و بقای آن بعد از فنای جسم در دست داریم خود دلیل دیگری بر اثبات جهان برزخ است (دقت کنید).
ترسیمی از عالم برزخ
اگر از شاخ و برگها صرف نظر کنیم در میان علمای اسلام در مورد مساءله برزخ و عذاب و نعمت در این عالم اتفاق نظر وجود دارد و علمای شیعه و اهل سنت در این امر متفقند، جز اندکی که قابل ملاحظه نیستند.
دلیل این اتفاق نظر نیز روشن است زیرا وجود جهان برزخ و نعمت و

عذاب آن همانگونه که گفتیم صریحا در آیات قرآن مجید آمده است .
در مورد شهیدان قرآن با صراحت می گوید: نباید تصور کرد که آنها مردگانند آنها زنده اند و نزد پروردگارشان نعمت و روزی می گیرند و از آنچه خدا به آنها داده است خوشحالند و حتی به بازماندگان بشارت می دهند که آنها غم و اندوهی ندارند (آل عمران آیه 169). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 322
نه تنها این دسته از نیکوکاران متنعمند بلکه گروهی از بدترین طاغیان و مجرمان نیز در عذابند چنانکه درباره معذب بودن آل فرعون بعد از مرگ و قبل از قیام قیامت ، قبلا اشاره کردیم (سوره غافر آیه 46).
و روایات نیز چنانکه دانستیم در منابع اسلامی در حد تواتر است .
بنابراین اصل وجود عالم برزخ جای بحث نیست ، مهم آن است که بدانیم زندگی برزخی چگونه است که در اینجا تصویرهای مختلفی ذکر شده است که روشنترین آنها آن است که روح انسان بعد از پایان زندگی این جهان در اجساد لطیفی قرار می گیرید که از بسیاری از عوارض این ماده کثیف بر کنار است و چون از هر نظر شبیه این جسم است ، به آن ((قالب مثالی)) یا ((بدن مثالی)) می گویند که نه به کلی مجرد است ، و نه مادی محض ، بلکه دارای یکنوع ((تجرد برزخی)) است .
بعضی از محققان آن را تشبیه به وضع روح در حالت خواب کرده اند که در آن حال ممکن است با مشاهده نعمتهائی براستی لذت ببرد و یا بر اثر دیدن مناظر هولناک معذب و متالم شود آنچنان که گاه واکنش آن در همین بدن نیز ظاهر می شود، و به هنگام دیدن خواب های هولناک ، فریاد می کشد، نعره می زند، پیچ و تاب می خورد، بدن او غرق عرق می شود.
حتی بعضی معتقدند که در حال خواب به راستی روح با قالب مثالی فعالیت می کند و حتی بالاتر از آن معتقدند که ارواح قویه در حال بیداری نیز می تواند همان تجرد برزخی را نیز پیدا کند، یعنی از جسم جدا شده و با همین قالب مثالی به میل خود، و یا از طریق خوابهای مغناطیسی در جهان سیر کند و از مسائلی با خبر گردد. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 323
بلکه بعضی تصریح می کنند که قالب مثالی در باطن بدن هر انسانی هست ، منتها به هنگام مرگ و آغاز زندگی برزخی جدا می شود و گاه در همین زندگی مادی دنیا نیز امکان جدائی - چنانکه گفتیم - برای او حاصل می شود.
حال اگر تمام این مشخصات را برای قالب مثالی نپذیریم اصل مطلب را نمی توان انکار کرد چرا که در روایات بسیاری به آن اشاره شده و از نظر دلیل عقل نیز هیچگونه مانعی ندارد.
ضمنا از آنچه گفتیم پاسخ این ایراد روشن شد که بعضی می گویند: اعتقاد به جسد مثالی مستلزم اعتقاد به مساءله تناسخ است ، چرا که تناسخ

چیزی جز این نیست که روح واحد منتقل به جسمهای متعدد گردد.
جواب این ایراد را مرحوم ((شیخ بهائی)) به طرز روشنی بیان کرده است ، او می گوید: تناسخی که همه مسلمانان اتفاق بر بطلان آن دارند این است که روح بعد از ویرانی این بدن به بدن دیگری در همین عالم بازگردد، اما تعلق روح به بدن مثالی در ((جهان برزخ)) تا قیام قیامت که باز به بدنهای نخستین به فرمان خدا بر می گردد هیچگونه ارتباطی به تناسخ ندارد، و اگر می بینید ما تناسخ را شدیدا انکار کرده و معتقدان آن را تکفیر می کنیم به خاطر آن است که آنها قائل به ازلی بودن ارواح و انتقال دائمی آنها از بدنی به بدن دیگرند و معاد جسمانی را در جهان دیگر به کلی منکرند.
و اگر همانطور که بعضی گفته اند قالب مثالی در باطن همین بدن مادی باشد پاسخ مساءله تناسخ روشنتر می شود، زیرا روح از قالب خود به قالب دیگری منتقل نشده بلکه بعضی از قالبهای خود را رها ساخته و با دیگری ادامه حیات برزخی داده است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 324
سؤ ال دیگر که در اینجا باقی می ماند این است که از بعضی آیات قرآن استفاده می شود که گروهی از مردم دارای عالم برزخ نیستند، چنانکه در آیه 55 و 56 سوره روم می خوانیم : ((گروهی از مجرمان بعد از بر پا شدن قیامت سوگند یاد می کنند که ساعتی بیشتر در جهان برزخ نبودند ولی بزودی مؤ منان آگاه به آنها می گویند شما به فرمان خدا مدتی طولانی تا روز قیامت ، مکث کرده اید و هم اکنون روز قیامت است)).
پاسخ این ایراد در روایات متعددی چنین داده شده است : مردم سه گروهند : گروهی مؤ منان خالص ، گروهی کافران خالص ، و گروهی متوسط و مستضعفند.
جهان برزخ مخصوص گروه اول و دوم است اما گروه سوم در یکنوع حالت بیخبری ، عالم برزخ را طی می کنند (برای اطلاع بیشتر از این روایات به جلد 6 بحار الانوار بحث احوال برزخ و قبر مراجعه شود). المؤمنون
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 325
آیه 101 - 104
آیه و ترجمه
فَإِذَا نُفِخَ فی الصورِ فَلا أَنساب بَیْنَهُمْ یَوْمَئذٍ وَ لا یَتَساءَلُونَ(101)
فَمَن ثَقُلَت مَوَزِینُهُ فَأُولَئک هُمُ الْمُفْلِحُونَ(102)
وَ مَنْ خَفَّت مَوَزِینُهُ فَأُولَئک الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسهُمْ فی جَهَنَّمَ خَلِدُونَ(103)
تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَ هُمْ فِیهَا کَلِحُونَ(104)
ترجمه :
101 - هنگامی که در صور دمیده شود هیچگونه نسبی میان آنها نخواهد بود، و از یکدیگر تقاضای کمک نمی کنند (چون کاری از کسی ساخته نیست

).
102 - کسانی که ترازوهای (سنجش اعمال) آنها سنگین است آنان رستگارانند.
103 - و آنها که ترازوهای عملشان سبک می باشد کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده در جهنم جاودانه خواهند ماند.
104 - شعله های سوزان آتش همچون شمشیر به صورتهاشان نواخته می شود و در دوزخ چهره ای در هم کشیده دارند.
تفسیر:
گوشه ای از مجازات بدکاران
در آیات گذشته چنانکه دیدیم سخن از جهان برزخ در میان بود، و به دنبال آن در آیات مورد بحث سخن از قیامت و قسمتی از حالات مجرمان در آن جهان است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 326
نخست چنین می گوید: ((هنگامی که در صور دمیده شود هیچگونه نسبی در میان آنها نخواهد بود و از یکدیگر سؤ ال نمی کنند)) (فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لایتسائلون).
می دانیم طبق آیات قرآن دو بار ((نفخ صور)) می شود: یکبار به هنگام پایان گرفتن این جهان ، و پس از نفخ صور تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می میرند و مرگ سراسر عالم را فرا خواهد گرفت ، پس از نفخ دوم ، رستاخیز مردگان آغاز می گردد و انسانها به حیات نوین باز می گردند، و آماده حساب و جزا می شوند.
((نفخ صور)) به معنی دمیدن در شیپور است ، ولی این تعبیر تفسیر و مفهوم خاصی دارد که به خواست خدا شرح آن را در ذیل آیه 68 سوره ((زمر))، بیان خواهیم کرد.
به هر حال در آیه فوق به دو قسمت از پدیده های قیامت اشاره شده : یکی از کار افتادن نسبها است ، زیرا رابطه خویشاوندی و قبیله ای که حاکم بر نظام زندگی مردم این جهان است سبب می شود که افراد مجرم از بسیاری از مجازاتها فرار کنند، و یا در حل مشکلاتشان از خویشاوندان کمک گیرند، اما در قیامت انسان است و اعمالش ، و هیچکس نمی تواند حتی از برادر و فرزند و پدرش دفاع کند و یا مجازات او را به جان بخرد.
دیگر اینکه : آنها چنان در وحشت فرو می روند که از شدت ترس حساب و کیفر الهی از حال یکدیگر به هیچوجه سؤ ال نمی کنند، آن روز روزی است که مادر از کودک شیرخوارش غافل می شود، و برادر، برادر خود را فراموش می کند مردم همچون مستان به نظر می رسند ولی مست نیستند، عذاب خدا شدید است !
چنانکه در آغاز سوره حج خواندیم : یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری

و لکن عذاب الله شدید.
این احتمال در تفسیر جمله ((و لایتسائلون)) نیز وجود دارد که منظور این است که از یکدیگر تقاضای کمک نمی کنند، زیرا می دانند این تقاضا به هیچوجه مفید و مؤ ثر نیست .
بعضی از مفسران نیز گفته اند که منظور از نفی سؤ ال آن است که از نسب هم نمی پرسند، و تاءکیدی است بر جمله ((فلا انساب بینهم)).
البته تفسیر اول از همه روشنتر به نظر می رسد هر چند منافاتی در میان آنها وجود ندارد و ممکن است جمله فوق اشاره به همه این معانی باشد.
در اینجا سؤ ال معروفی در کلمات مفسران مطرح شده و آن اینکه از پاره ای از آیات قرآن بخوبی استفاده می شود که در روز قیامت مردم از یکدیگر سؤ ال می کنند، مانند آیه 27 سوره صافات که در مورد مجرمان به هنگامی که در آستانه دوزخ قرار می گیرند می گوید: و اقبل بعضهم علی بعض یتسائلون : ((آنها رو به یکدیگر نموده و سؤ الهای (سرزنش آمیز) از یکدیگر می کنند)).
و در همان سوره آیه 50 از بهشتیان سخن می گوید که به هنگام استقرار در بهشت رو به سوی یکدیگر می کنند و از هم (درباره یارانی که در دنیا داشتند و بر اثر انحراف از جاده حق به دوزخ رفتند) سؤ ال می کنند (فاقبل بعضهم علی بعض یتسائلون).
نظیر این معنی در آیه 25 سوره طور نیز آمده ، اکنون سؤ ال این است که این آیات چگونه با آیه مورد بحث که می گوید در قیامت سؤ ال از یکدیگر نمی کنند سازگار می باشد؟.
ولی کمی دقت در مضمون آیات فوق که نقل کردیم پاسخ این سؤ ال را روشن می سازد، زیرا آیات مربوط به اثبات سؤ ال از یکدیگر بعد از استقرار در بهشت یا در آستانه جهنم است ، در حالی که نفی سؤ ال از یکدیگر مربوط به مراحل تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 328
نخستین رستاخیز است که هول و اضطراب و وحشت آنقدر آنها را پریشان می کند که یکدیگر را به کلی فراموش می کنند.
و به تعبیر دیگر قیامت مواقفی دارد و در هر موقف برنامه ای است و گاه عدم توجه به تعدد مواقف منشاء سؤ الاتی از قبیل آنچه در بالا گذشت می گردد.
بعد از قیام قیامت ، نخستین مساءله ، مساءله سنجش اعمال است با میزان مخصوصی که در آن روز برای این کار تعیین شده ، گروهی اعمال پروزنی دارند که ترازوی اعمال را سنگین می کند، درباره این گروه می فرماید: ((کسانی که ترازوهایشان سنگین است آنها رستگارانند)) (فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون).

((موازین)) جمع ((میزان)) به معنی وسیله سنجش وزن است ، و چنانکه قبلا بطور مشروح گفته ایم منظور از میزان سنجش اعمال یک ترازوی ظاهری دو کفه و مانند آن که برای سنجش وزن اجسام به کار می رود نیست ، بلکه منظور وسیله مناسبی است که ارزش اعمال آدمی را با آن می سنجند، و به تعبیر دیگر میزان مفهوم وسیعی دارد که همه وسائل سنجش را شامل می شود، و بطوری که از روایات مختلف برمی آید میزان سنجش اعمال انسانها و حتی خود انسانها در آن روز پیشوایان بزرگ و انسانهای نمونه اند.
در حدیثی می خوانیم ان امیر المؤ منین و الائمه من ذریته هم الموازین : ((امیر مؤ منان علی (علیه السلام) و امامان از دودمان او میزانهای سنجش اعمالند)).
بنابراین انسانها و اعمالشان را با پیامبران بزرگ و اوصیای آنها مقایسه می کنند و در این مقایسه روشن می شود که تا چه اندازه با آنها شباهت دارند.
از همین طریق ((افراد)) و ((اعمال)) وزین از بی وزن و سنگین از تو خالی تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 329
و با ارزش از بی ارزش ، و پرمایه ها از بی مایه ، تشخیص داده می شوند.
ضمنا سر ذکر ((موازین)) به صورت جمع نیز روشن می گردد، چرا که پیشوایان بزرگی که میزان سنجش هستند متعددند.
این احتمال نیز وجود دارد که هر یک از پیامبران و امامان و بندگان خاص خدا به حکم شرائط زندگیشان در یک یا چند جهت الگو بودند و هر کدام در جنبه ای بطور آشکارتری می درخشیدند، و به این ترتیب هر یک میزان سنجشی در آن قسمت خواهند بود.
((اما آنها که بر اثر نداشتن ایمان و عمل صالح میزان اعمالشان سبک (یا بی وزن) است کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده و زیان کردند و در جهنم جاودانه خواهند بود)) (و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون).
تعبیر به ((خسروا انفسهم)) (جان و سرمایه وجودشان را زیان کردند) اشاره لطیفی است به این واقعیت که آنها بزرگترین سرمایه یعنی هستی خویش را در این بازار تجارت دنیا از دست دادند بی آنکه در برابر آن چیز ارزشمندی به دست آورند.
آیه بعد بخشی از عذابهای دردناک آنها را چنین شرح می دهد شعله های گرم و سوزان آتش ، همچون شمشیر به صورتهای آنها نواخته می شود (تلفح وجوههم النار).
((و آنها از شدت ناراحتی و عذاب در دوزخ ، چهره ای عبوس و درهم کشیده دارند (و هم فیها کالحون).
((تلفح)) از ماده ((لفح)) (بر وزن فتح) در اصل به معنی ضربه شمشیر

و از آنجا که شعله های آتش ، یا نور شدید آفتاب ، و باد سموم ، همچون شمشیر بر صورت انسان نواخته می شود بطور کنایه در این معنی بکار می رود.
((کالح)) از ماده کلوح (بر وزن غروب) به معنی عبوس شدن و در هم کشیدن صورت است ، و بسیاری از مفسران آن را چنین تفسیر کرده اند که بر اثر شعله های آتش پوست صورت آنها در هم کشیده می شود بطوری که لبها از هم باز می ماند.
نکته ها:
1 - آن روز که نسبها از اثر می افتد
مفاهیمی که در این جهان در محدوده زندگی مادی انسانها حکمفرما است غالبا در جهان دیگر دگرگون می شود، از جمله مساءله ارتباطات قبیله ای و فامیلی است که در زندگی این دنیا غالبا کارگشا است و گاهی خود نظامی را تشکیل می دهد که بر سایر نظامات جامعه حاکم می گردد.
اما با توجه به اینکه ارزشهای زندگی در جهان دیگر هماهنگ با ایمان و عمل صالح است مساءله انتساب به فلان شخص یا طایفه و قبیله جائی نمی تواند داشته باشد در اینجا اعضای یک خاندان به هم کمک می کنند و یکدیگر را از گرفتاریها نجات می دهند، ولی در قیامت چنین نیست آنجا نه از اموال سرشار خبری است ، و نه از فرزندان کاری ساخته است یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم : ((روزی که نه مال سودی می بخشد و نه فرزندان ، تنها نجات از آن کسی است که دارای قلب سلیم باشد)). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 331
حتی اگر این نسب به شخص پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برسد، باز مشمول همین حکم است ، و به همین دلیل در تاریخ زندگی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و امامان بزرگوار می خوانیم که بعضی از نزدیکترین افراد بنی هاشم را به خاطر عدم ایمان یا انحراف از خط اصیل اسلام رسما طرد کردند و از آنها تنفر و بیزاری جستند.
گر چه در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود: کل حسب و نسب منقطع یوم القیامة الا حسبی و نسبی : ((پیوند هر حسب و نسبی روز قیامت بریده می شود جز حسب و نسب من)).
ولی به گفته مرحوم علامه طباطبائی (رضوان الله علیه) در المیزان به نظر می رسد این همان حدیثی است که جمعی از محدثان اهل تسنن در کتابهای خود گاهی از عبدالله بن عمر و گاهی از خود عمر بن الخطاب و گاهی از بعضی دیگر از صحابه از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل کرده اند.
در حالی که ظاهر آیه مورد بحث عمومیت دارد و سخن از قطع همه نسبها

در قیامت می دهد و اصولی که از قرآن استفاده شده و از طرز رفتار پیامبر با منحرفان بی ایمان بر می آید این است که تفاوتی میان انسانها از این نظر نیست .
لذا در حدیثی که صاحب کتاب مناقب ابن شهر آشوب از طاووس (یمانی) از امام زین العابدین (علیه السلام) نقل کرده می خوانیم : خلق الله الجنة لمن اطاع و احسن و لو کان عبدا حبشیا، و خلق النار لمن عصاه و لو کان ولدا قرشیا: ((خداوند بهشت را برای کسی آفریده که اطاعت فرمان او کند و نیکو کار باشد هر چند برده ای از حبشه باشد، و دوزخ را برای کسی آفریده است که نافرمانی

او کند هر چند فرزندی از قریش باشد)).
البته آنچه گفته شد منافات با احترام خاص سادات و فرزندان با تقوای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ندارد که این احترام خود احترامی است به شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و اسلام و روایاتی که در فضیلت و مقام آنها وارد شده نیز ظاهرا ناظر به همین معنی است .
2 - داستان تکان دهنده اصمعی
در اینجا مناسب است داستانی را که ((غزالی)) در کتاب ((بحر المحبة)) از ((اصمعی)) نقل کرده است و شاهد سخنان گذشته و حاوی نکته های لطیفی است بیاوریم :
((اصمعی)) می گوید: ((در مکه بودم ، شبی بود ماهتابی ، به هنگامی که اطراف خانه خدا طواف می کردم صدای زیبا و غم انگیزی گوش مرا نوازش داد به دنبال صاحب صدا می گشتم که چشمم به جوان زیبا و خوش قامتی افتاد که آثار نیکی از او نمایان بود، دست در پرده خانه کعبه افکنده و چنین مناجات می کرد:
یا سیدی و مولای نامت العیون و غابت النجوم ، و انت ملک حی قیوم ، لا تاخذک سنة و لا نوم ، غلقت الملوک ابوابها و اقامت علیها حراسها و حجابها و قد خلی کل حبیب بحبیبه ، و بابک مفتوح للسائلین ، فها انا سائلک ببابک ، مذنب فقیر، خاطئی مسکین ، جئتک ارجو رحمتک یا رحیم ، و ان تنظر الی بلطفک یا کریم !:
((ای بزرگ و ای آقای من ! ای خدای من ! چشمهای بندگان در خواب فرو رفته ، و ستارگان آسمان یکی بعد از دیگری سر به افق مغرب گذارده و از دیده ها پنهان می گردند، و تو خداوند حی و قیومی ، هرگز خواب سنگین و

دامان کبریائی تو را نمی گیرد.
در این دل شب پادشاهان درهای قصرهای خویش را بسته و حاجیان بر آنها گمارده اند، هر دوستی با دوستش خلوت کرده ، تنها در خانه ای که برای سائلان گشوده است ، در خانه تو است .

هم اکنون به در خانه تو آمده ام ، خطاکار و مستمندم ، آمده ام از تو امید رحمت دارم ای رحیم !، آمده ام نظر لطفت را می طلبم ای کریم !)).
سپس به خواندن این اشعار مشغول شد.
یا من یجیب دعاء المضطر فی الظلم
یا کاشف الکرب و البلوی مع السقم
قد نام و فدک حول البیت و انتبهوا
و عین جودک یا قیوم لم تنم
ان کان جودک لا یرجو الا ذووا شرف
فمن یجود علی العاصین بالنعم ...
هب لی بجودک فضل العفو عن شرف
یا من اشار الیه الخلق فی الحرم :((ای کسی که دعای گرفتاران را در تاریکیهای شب اجابت می کنی
ای کسی که دردها و رنجها و بلاها را بر طرف می سازی .
میهمانان تو بر گرد خانه ات خوابیده اند و بیدار می شوند.
اما چشم جود و سخای تو ای قیوم هرگز به خواب فرو نمی رود.
اگر جود و احساس تو تنها مورد امید شرافتمندان درگاهت باشد.
گنهکاران به در خانه چه کسی بروند، و از که امید بخشش داشته باشند؟
سپس سر به سوی آسمان بلند کرد و چنین ادامه داد:
الهی سیدی و مولای ! ان اطعتک بعلمی و معرفتی فلک الحمد و المنة علی و ان عصیتک بجهلی فلک الحجة علی :
خدای من ! آقا و مولای من ! اگر از روی علم و آگاهی تو را اطاعت کرده ام حمد شایسته تو است و رهین منت توام .
و اگر از روی نادانی معصیت کرده ام حجت تو بر من تمام است ... بار دیگر سر به آسمان برداشت و با صدای بلند گفت : یا الهی و سیدی و مولای ما طابت الدنیا تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 334
الا بذکرک ، و ما طابت العقبی الا بعفوک ، و ما طابت الایام الا بطاعتک ، و ما طابت القلوب الا بمحبتک و ما طابت النعیم الا بمغفرتک !: ((ای خدای من و ای آقا و مولای من ! دنیا بی ذکر تو پاکیزه نیست ، و آخرت بی عفو تو شایسته نیست ، روزهای زندگی بی طاعتت بی ارزش است ، و دلهای بی محبتت آلوده ، و نعمتها بی آمرزشت ناگوار...)).
((اصمعی می گوید: آن جوان باز هم ادامه داد و اشعار تکان دهنده و بسیار جذاب دیگری در همین مضمون بیان کرد و آنقدر خواند و خواند که بی هوش شد و به روی زمین افتاد نزدیک او رفتم به صورتش خیره شدم (نور ماهتاب در صورتش افتاده بود) خوب دقت کردم ناگهان متوجه شدم او زین العابدین علی بن الحسین امام سجاد (علیه السلام) است .
سرش را به دامان گرفتم و سخت به حال او گریستم ، قطره اشکم بر

صورتش افتاد به هوش آمد و چشمان خویش را گشود و فرمود: من الذی اشغلنی عن ذکر مولای ؟! ((کیست که مرا از یاد مولایم مشغول داشته)) عرض کردم اصمعی هستم ای سید و مولای من ، این چه گریه و این چه بی تابی است ؟ تو از خاندان نبوت و معدن رسالتی ، مگر آیه تطهیر در حق شما نازل نشده ؟ مگر خداوند درباره شما نفرموده : انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا.
امام برخاست و نشست و فرمود: ای اصمعی ! هیهات هیهات ! خداوند بهشت را برای مطیعان آفریده ، هر چند غلام حبشی باشد و دوزخ را برای عاصیان خلق کرده هر چند فرد بزرگی از قریش باشد مگر قرآن نخوانده ای و این سخن خدا را نشنیده ای که می فرماید: فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لایتسائلون ... ((هنگامی که نفخ صور می شود و قیام قیامت ، نسبها به درد نمی خورد بلکه ترازوی سنجش اعمال باید سنگین وزن باشد، اصمعی می گوید: هنگامی که چنین دیدم تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 335
او را به حال خود گذاشتم و کنار رفتم)).
3 - تناسب مجازات و گناه
در گذشته نیز اشاره کرده ایم که عذاب الهی در قیامت و حتی در این جهان متناسب با جرمهائی است که انجام می گیرید و چنان نیست که هر نوع عذاب را نسبت به هر نوع مجرمی اعمال کنند، در آیات فوق سوختگی شدید صورتها بر اثر شعله های آتش دوزخ تا آنجا که چهره ها در هم کشیده شود و لبها از هم باز بماند به عنوان مجازات برای سبک و زنان بی ارزش و بی ایمان ذکر شده است ، و با توجه به این معنی که آنها غالبا کسانی هستند که چهره های خود را از شنیدن آیات الهی در هم می کشند و گاه ، بر آنها لبخند تمسخرآمیز می زنند، و با استهزاء و سخریه می نشینند، تناسب این مجازات با اعمال آنها روشن می شود. المؤمنون
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 336
آیه 105 - 111
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَکُنْ ءَایَتی تُتْلی عَلَیْکمْ فَکُنتُم بهَا تُکَذِّبُونَ(105)
قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَت عَلَیْنَا شِقْوَتُنَا وَ کنَّا قَوْماً ضالِّینَ(106)
رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظلِمُونَ(107)
قَالَ اخْسئُوا فِیهَا وَ لا تُکلِّمُونِ(108)
إِنَّهُ کانَ فَرِیقٌ مِّنْ عِبَادِی یَقُولُونَ رَبَّنَا ءَامَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَ ارْحمْنَا وَ أَنت خَیرُ الرَّحِمِینَ(109)
فَاتخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِیاًّ حَتی أَنسیْوْکُمْ ذِکْرِی وَ کُنتُم مِّنهُمْ تَضحَکُونَ(110)
إنی جَزَیْتُهُمُ الْیَوْمَ بِمَا صبرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائزُونَ(111)

تَرجمه :
105 - آیا آیات من بر شما خوانده نمی شد و آن را تکذیب می کردید؟!
106 - می گویند: پروردگارا! شقاوت ما بر ما چیره شد و ما قوم گمراهی بودیم .
107 - پروردگارا! ما را از آن بیرون بر، اگر بار دیگر تکرار کردیم قطعا ستمگریم (ومستحق عذاب). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 337
108 - می گوید دور شوید در دوزخ ، و با من سخن مگوئید.
109 - (فراموش کرده اید) گروهی از بندگان من می گفتند: پروردگارا! ما ایمان آوردیم ، ما را ببخش و بر ما رحم کن ، و تو بهترین رحم کنندگانی .
110 - اما شما آنها را به باد مسخره گرفتید و آنها شما را از یاد من غافل کردند و شما از آنها می خندیدید!
111 - ولی من امروز آنان را به خاطر صبر و استقامتشان پاداش دادم آنها پیروز و رستگارند.
تفسیر:
با من سخن نگوئید!
در آیات گذشته سخن از مجازات دردناک دوزخیان بود، و در تعقیب آن آیات مورد بحث گوشه ای از گفتگوی پروردگار را با آنها بازگو می کند نخست اینکه خداوند آنها را با این سخن عتاب آمیز مخاطب ساخته می گوید: ((آیا آیات من بر شما خوانده نمی شد و شما آن را تکذیب می کردید))؟ (الم تکن آیاتی تتلی علیکم فکنتم بها تکذبون).
آیا به اندازه کافی آیات و دلائل روشن وسیله پیامبرانم برای شما نفرستادم آیا اتمام حجت به شما نکردم و شما پیوسته راه انکار و تکذیب را پیش می گرفتید!.
مخصوصا با توجه به جمله ((تتلی)) و ((تکذبون)) که هر دو فعل مضارع است و دلیل بر استمرار، روشن می شود که تلاوت آیات الهی بر آنها تداوم داشته همانگونه که تکذیب آنها در برابر این آیات !
آنها در پاسخ این سؤ ال اعتراف می کنند و می گویند: آری چنین است ای پروردگار ما! ولی شقاوت و بدبختی ما، بر ما چیره شد، و ما قوم گمراهی بودیم (قالوا ربنا غلبت علینا شقوتنا و کنا قوما ضالین). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 338
((شقوة)) و ((شقاوة)) ضد سعادت است ، و به معنی فراهم بودن اسباب گرفتاری و مجازات و بلا است ، و به تعبیر دیگر شر و آفتی است که دامان انسان را می گیرید در حالی که سعادت به معنی فراهم بودن اسباب نعمت و نیکی است ، و در هر حال هر دو (شقاوت و سعادت) چیزی جز نتیجه اعمال و گفتار و نیات ما نمی باشد، و اعتقاد به اینکه سعادت و شقاوت یک امر ذاتی است که همراه انسان متولد می شود

پنداری بیش نیست که بر خلاف دعوت همه انبیاء و تلاشهای همه راهنمایان و معلمان بشر است ، پنداری است که برای فرار از زیر بار مسئولیتها و توجیه اعمال خلاف و تبهکاریها درست شده ، یا برای تفسیر موارد ناآگاهیها.
بر این اساس گنهکاران دوزخی صریحا اعتراف می کنند که از ناحیه خداوند اتمام حجت شد اما ما به دست خودمان وسائل بدبختیمان را فراهم ساختیم و معترفیم که قوم گمراهی بودیم .
شاید با این اعترافات می خواهند جلب رحمت پروردگار کنند لذا بلا فاصله اضافه می کنند: پروردگارا! ما را از این آتش بیرون ببر و به دنیا باز گردان تا عمل صالح انجام دهیم (ربنا اخرجنا منها).
((هر گاه بار دیگر برنامه های سابق را تکرار کردیم ما قطعا ستمگریم)) و شایسته عفو تو نخواهیم بود (فان عدنا فانا ظالمون).
آنها این سخن را در حالی می گویند که گوئی از این واقعیت بی خبرند که سرای آخرت دار جزا است نه عمل ، و بازگشت به دنیا دیگر امکان پذیر نیست .
به همین دلیل با قاطعیت تمام به آنها پاسخ داده ((خداوند می گوید: دور شوید و همچنان در دوزخ بمانید، خاموش شوید و با من سخن مگوئید))! (قال اخسئوا فیها و لا تکلمون). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 339
جمله ((اخسئوا)) که به صورت فعل امر است معمولا برای دور کردن سگ به کار می رود، و هر گاه در مورد انسانی گفته شود به معنی پستی او و مستحق مجازات بودن است .
سپس دلیل این سخن را چنین بیان می کند: ((آیا فراموش کرده اید که گروهی از بندگان خاص من می گفتند: پروردگارا ما ایمان آوردیم ، ما را ببخش بر ما رحم کن ، و تو بهترین رحم کنندگانی))؟! (انه کان فریق من عبادی یقولون ربنا آمنا فاغفر لنا و ارحمنا و انت خیر الراحمین).
((اما شما آنها را به باد مسخره گرفتید و آنقدر در این کار اصرار کردید که استهزا کردن آنها شما را به کلی از یاد من غافل کرد)) (فاتخذتموهم سخریا حتی انسوکم ذکری).
((و شما پیوسته از آنها می خندیدید)) و بر سخنان و عقائد و رفتار و کردارشان پوزخند می زدید (و کنتم منهم تضحکون).
((ولی امروز به خاطر آن صبر و استقامت و پایمردی در مقابل آنهمه استهزا و عدم تزلزل در برنامه های الهیشان آنها را پاداش دادم ، آنها پیروز و رستگارند)) (انی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون).
و اما شما... شما امروز در بدترین حالات و دردناکترین عذاب گرفتارید و کسی به فریادتان نمی رسد و باید هم چنین باشید که مستحق این کیفرید.
و به این ترتیب در چهار آیه اخیر عامل اصلی بدبختی دوزخیان و عامل

پیروزی و رستگاری بهشتیان با صراحت بیان شده است .
گروه اول که عوامل بدبختی و گمراهی را بدست خود فراهم ساختند
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 340
با مسخره کردن یاران حق و تحقیر عقائد پاک آنها به سرنوشتی گرفتار شدند که حتی درخور خطابی که به یک انسان می شود نیستند، آری آنها که مؤ منان را تحقیر کردند باید گرفتار بدترین تحقیر شوند.
و اما گروه دوم به خاطر صبر و پایمردیشان در برابر دشمنان مغرور و از خود راضی و بی منطق و استقامت در ادامه راه الله بزرگترین پیروزی را در پیشگاه خدا کسب کردند. المؤمنون
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 341
آیه 112 - 116
آیه و ترجمه
قَلَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الاَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ(112)
قَالُوا لَبِثْنَا يَوْماً أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسئَلِ الْعَادِّينَ(113)
قَلَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلا قَلِيلاً لَّوْ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ(114)
أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنَا لا تُرْجَعُونَ(115)
فَتَعَلى اللَّهُ الْمَلِک الْحَقُّ لا إِلَهَ إِلا هُوَ رَب الْعَرْشِ الْكرِيمِ(116)
ترجمه :
112 - (خداوند) می گوید چند سال در روی زمین توقف کرده اید.
113 - در پاسخ می گویند: تنها به اندازه یک روز یا قسمتی از یک روز! از آنها که می توانند بشمارند سؤ ال فرما.
114 - می گوید (آری) شما مقدار کمی توقف کردید اگر می دانستید!
115 - ولی آیا گمان کرده اید که ما شما را بیهوده آفریده ایم و به سوی ما بازگشت نخواهید کرد!
116 - پس بزرگتر و برتر است خداوندی که فرمانروای حق است (از اینکه شما را بی هدف آفریده باشد) معبودی جز او نیست و او پروردگار عرش کریم است .
تفسیر:
کوتاهی عمر این جهان
از آنجا که در آیات گذشته بخشی از مجازات دردناک دوزخیان آمده بود در تعقیب آن در این قسمت از آیات نوعی دیگر از مجازاتهای روانی آنها که به صورت سرزنشهای الهی است مطرح شده : تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 342
نخست می گوید: ((در آن روز خداوند آنها را مخاطب قرار داده می گوید: شما چند سال روی زمین توقف و زندگی کردید))؟ (قال کم لبثتم فی الارض عدد سنین).

کلمه ((ارض)) در این آیه و همچنین قرائنی که در آیات بعد خواهد آمد نشان می دهد که منظور سؤ ال از مقدار عمر آنها در دنیا با مقایسه به ایام آخرت است .
و اینکه جمعی از مفسران گفته اند منظور سؤ ال از مقدار توقف آنها در جهان برزخ می باشد بعید به نظر می رسد، هر چند شواهد مختصری در بعضی دیگر از آیات برای آن دیده می شود.
اما آنها در این مقایسه زندگی دنیا را بقدری کوتاه می بینند که در پاسخ می گویند ما تنها به اندازه یک روز، یا حتی کمتر از آن ، به اندازه بعضی از یک روز، در دنیا توقف داشتیم (قالوا لبثنا یوما او بعض یوم).
در حقیقت عمرهای طولانی در دنیا گوئی لحظه های زودگذری هستند در

برابر زندگی آخرت ، که هم نعمتهایش جاویدان است و هم مجازاتهایش نامحدود.
سپس برای تاءکید سخن خود، یا برای اینکه پاسخ دقیقتری گفته باشند، عرض می کنند: خداوندا! از آنها که می توانند درست بشمارند و اعداد را در مقایسه با یکدیگر به خوبی تشخیص دهند سؤ ال کن (فسئل العادین).
ممکن است منظور از ((عادین)) (شمرندگان) همان فرشتگانی باشد که حساب و کتاب عمر آدمیان و اعمال آنها را دقیقا نگاه داشته اند، زیرا آنها بهتر و دقیقتر از هر کس این حساب را می دانند.
اینجا است که خداوند به عنوان سرزنش و توبیخ به آنها ((می فرماید: آری شما مقدار کمی در دنیا توقف کردید اگر می دانستید)) (قال ان لبثتم الا قلیلا لو انکم کنتم تعلمون).
در واقع آنها روز قیامت به این واقعیت پی می برند که عمر دنیا در برابر عمر آخرت روز یا ساعتی بیش نیست ، ولی در این جهان که بودند آنچنان پرده های غفلت و غرور بر قلب و فکرشان افتاده بود که دنیا را جاودانی می پنداشتند، و آخرت را یک پندار و یا وعده نسیه !، لذا خداوند می فرماید: آری اگر شما آگاهی داشتید به این واقعیت که در قیامت پی بردید در همان دنیا آشنا می شدید.
در آیه بعد از راهی دیگر، راهی بسیار مؤ ثر و آموزنده برای بیدار ساختن این گروه وارد بحث می شود و می گوید: ((آیا گمان کردید که ما شما را

آفریده ایم ، و به سوی ما بازگشت نخواهید کرد))؟! (افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لاترجعون).
این جمله کوتاه و پر معنی یکی از زنده ترین دلائل رستاخیز و حساب و جزای اعمال را بیان می کند، و آن اینکه اگر راستی قیامت و معادی در کار نباشد زندگی دنیا عبث و بیهوده خواهد بود، زیرا زندگی این جهان با تمام

مشکلاتی که دارد و با اینهمه تشکیلات و مقدمات و برنامه هائی که خدا برای آن چیده است اگر صرفا برای همین چند روز باشد بسیار پوچ و بی معنی می باشد، چنانکه در نکته ها شرح داده خواهد شد.
و از آنجا که این گفتار یعنی عبث نبودن خلقت ، سخن مهمی است که نیاز به دلیل محکم دارد در آیه بعد اضافه می کند خداوندی که فرمانروای حق است هیچ معبودی جز او نیست و پروردگار عرش کریم است برتر از آن است که جهان هستی را بیهوده و بی هدف آفریده باشد (فتعالی الله الملک الحق لا اله الا هو رب العرش الکریم).
در واقع کسی کار پوچ و بی هدف می کند که جاهل و ناگاه ، یا ضعیف و ناتوان ، یا ذاتا وجودی باطل و بیهوده باشد، اما خداوندی که جامع تمام صفات کمالیه است (الله).
خداوندی که فرمانروا و مالک همه عالم هستی است (الملک).
و خداوندی که حق است و جز حق از او صادر نمی شود (الحق) چگونه ممکن است آفرینش او عبث و بی هدف باشد.
و اگر تصور شود که ممکن است کسی او را از رسیدن به هدفش باز دارد با جمله لااله الا هو (هیچ خدائی جز او نیست) آن را نفی می کند و با تاءکید بر ربوبیت خداوند (رب العرش الکریم) که مفهومش مالک مصلح است هدفدار تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 345
بودن جهان را مشخصتر می سازد.
خلاصه اینکه در این آیه علاوه بر ذکر کلمه ((الله)) که خود اشاره اجمالی به تمام صفات کمالیه خدا است بر چهار صفت به طور صریح تکیه شده : مالکیت و حاکمیت خدا، سپس حقانیت وجود او، و دیگر عدم وجود شریک برای او، و سرانجام مقام ربوبیت ، و اینها همه دلیلی است بر اینکه او کاری بی هدف انجام نمی دهد و دنیا و انسانها را عبث نیافریده است .
کلمه ((عرش)) چنانکه قبلا هم اشاره کرده ایم اشاره به مجموعه جهان هستی است که در حقیقت تحت حکومت خداوند محسوب می شود (زیرا عرش در لغت به معنی تخته ای پایه بلند مخصوصا تخت حکومت زمامداران است ، و این تعبیر کنایه ای است از قلمرو حکومت پروردگار) برای توضیح بیشتر درباره معنی عرش در قرآن مجید به جلد ششم تفسیر نمونه صفحه 204 به بعد (ذیل آیه 54 سوره اعراف) مراجعه فرمائید.
و اما اینکه ((عرش)) توصیف به ((کریم)) شده است به خاطر این است که واژه ((کریم)) در اصل به معنی شریف و پرفایده و نیکو است و از آنجا که عرش پروردگار دارای این صفات است توصیف به کریم شده است .
ذکر این نکته نیز لازم است که توصیف به کریم مخصوص وجود عاقل مانند خداوند یا انسانها نیست ، بلکه به غیر آن نیز در لغت عرب گفته می شود

چنانکه در سوره حج ذیل آیه 50 در مورد مؤ منان صالح می خوانیم : لهم مغفرة و رزق کریم : ((برای آنها آمرزش و روزی کریم (پر ارزش و پر برکت) است و به طوری که راغب در مفردات می گوید: این صفت در مورد نیکیهای کوچک و کم اهمیت گفته نمی شود بلکه مخصوص مواردی است که خیر و نیکی پر اهمیتی وجود دارد. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 346

نکته :

مرگ نقطه پایان زندگی نیست

گفتیم از جمله دلائلی که در بحث معاد برای اثبات وجود جهان دیگر مطرح شده ((مساءله مطالعه نظام این جهان)) است ، و به تعبیر دیگر مطالعه این نشاه اولی گواهی می دهد که ((نشاه اخری)) بعد از آن است .

در اینجا لازم می دانیم توضیح بیشتری در این زمینه بیاوریم :

ما از یکسو می بینیم جهان آفرینش ، هم از نظر عظمت و هم از نظر نظم ، فوق العاده وسیع و پرشکوه و اعجاب انگیز است ، اسرار این جهان بقدری است که دانشمندان بزرگ معترفند تمام معلومات بشر در برابر آن همچون یک صفحه کوچک است از یک کتاب بسیار بزرگ ، بلکه همه آنچه را از این عالم می دانیم در حقیقت الفبای این کتاب است .

هر یک از کهکشانهای عظیم این عالم شامل چندین میلیارد ستاره است و تعداد کهکشانها و فواصل آنها آنقدر عظیم است که حتی محاسبه آن با سرعت سیر نور که در یک ثانیه سیصد هزار کیلومتر راه را طی می کند وحشت آور است .

نظم و دقتی که در ساختمان کوچکترین واحد این جهان به کار رفته همانند نظم و دقتی است که در ساختمان عظیمترین واحدهای آن دیده می شود.

و انسان در این میان ، لااقل کاملترین موجودی است که ما می شناسیم و عالیترین محصول این جهان است تا آنجا که ما می دانیم - اینها همه از یکسو.

از سوی دیگر می بینیم که این عالیترین محصول شناخته شده عالم هستی یعنی انسان در این عمر کوتاه خود در میان چه ناراحتیها و مشکلاتی بزرگ می شود؟

او هنوز دوران طفولیت را با همه رنجها و مشکلاتش پشت سر نگذاشته و نفسی تازه نکرده دوران پر غوغای جوانی با طوفانهای شدید و کوبنده اش فرا می رسد. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 347

و هنوز جای پای خود را در فصل شباب محکم نکرده دوران کهولت و پیری با وضع رقتبارش در برابر او آشکار می شود.

آیا باور کردنی است که هدف این دستگاه بزرگ و عظیم ، و این اعجوبه خلقت که نامش انسان است همین باشد که چند روزی در این جهان بیاید

این دورانهای سه گانه را با رنجها و مشکلاتش طی کند، مقداری غذا مصرف کرده ، لباسی بپوشد، بخوابد و بیدار شود و سپس نابود گردد و همه چیز پایان یابد.
اگر راستی چنین باشد آیا آفرینش مهمل و بیهوده نیست ؟ آیا هیچ عاقلی این همه تشکیلات عظیم را برای هدفی به این کوچکی می چیند؟!
فرض کنید ملیونها سال نوع انسان در این دنیا بماند، و نسلها یکی پس از دیگری بیایند و بروند، علوم مادی آنقدر ترقی کند که بهترین تغذیه و لباس و مسکن و عالیترین درجه رفاه را برای بشر فراهم سازد، ولی آیا این خوردن و نوشیدن و پوشیدن و خوابیدن و بیدار شدن ، ارزش این را دارد که اینهمه تشکیلات برای آن قرار دهند؟
بنابراین مطالعه این جهان با عظمت به تنهائی دلیل بر این است که مقدمه ای است برای عالمی وسیعتر و گسترده تر، جاودانی و ابدی ، تنها وجود چنان جهانی است که می تواند به زندگی ما مفهوم بخشد، و آن را از هیچی و پوچی در آورد.
به همین دلیل عجیب نیست فلاسفه مادیگرا که اعتقاد به قیامت و جهان دیگر ندارند این عالم را بی هدف و پوچ بدانند، و براستی اگر ما نیز اعتقاد به چنان جهانی نداشتیم با آنها همصدا می شدیم ، این است که می گوئیم اگر مرگ نقطه پایان باشد آفرینش جهان بیهوده خواهد بود، لذا در آیه 66 سوره واقعه می خوانیم و لقد علمتم النشاة الاولی فلو لا تذکرون : ((شما که این جهان - نشاه اولی - را دیدید چرا متذکر نمی شوید و به عالمی که پس از آن است ایمان نمی آورید؟!)) المؤمنون
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 348
آیه 117 - 118
آیه و ترجه
وَ مَن یَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً ءَاخَرَ لا بُرْهَنَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسابُهُ عِندَ رَبِّهِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الْکَفِرُونَ(117)
وَ قُل رَّب اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ أَنت خَیرُ الرَّحِمِینَ(118)
ترجمه :
117 - و هر کس معبود دیگری با خدا بخواند - و مسلما هیچ دلیلی بر آن نخواهد داشت - حساب او نزد پروردگار شما خواهد بود، مسلما کافران رستگار نخواهند شد.
118 - و بگو پروردگارا! مرا ببخش و مشمول رحمتت قرار ده ، و تو بهترین رحم کنندگانی .
تفسیر:
رستگاران و نارستگاران
از آنجا که در آیات گذشته سخن از مساءله معاد بود و تکیه بر صفات

پروردگار، در نخستین آیه مورد بحث اشاره به توحید و نفی هر گونه شرک کرده و بحث مبدء و معاد را به این وسیله تکمیل کرده می فرماید: ((هر کس با خدا معبود دیگری را بخواند - و مسلما هیچ دلیلی بر مدعای خود نخواهد داشت - حساب او نزد پروردگارش خواهد بود)) (من یدع مع الله الها آخر لا برهان له به فانما حسابه عند ربه) تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 349
آری مشرکان تنها روی ادعا تکیه دارند و دلیلهای آنها همچون تقلید کورکورانه از نیاکان و خرافاتی همانند آن ، مطالبی واهی و بی اساس است ، آنها معاد را با آن دلائل روشن انکار می کنند اما شرک را با نداشتن هیچگونه دلیل پذیرا می شوند و مسلم است که خداوند به حساب این گونه افراد که فرمان عقل را زیر پا گذارده و آگاهانه در بیراهه های کفر و شرک سرگردان شده اند می رسد.
و در پایان آیه می فرماید کافران رستگار نخواهند شد و نتیجه کارشان در این حسابرسی الهی روشن است (انه لا یفلح الکافرون).
چه جالب است که این سوره با ((قد افلح المؤ منون)) آغاز شد و با ((لا یفلح الکافرون)) بحثهایش به پایان می رسد، و این است دورنمای زندگی مؤ منان و کافران از آغاز تا انجام .
در آخرین آیه این سوره شریفه به عنوان یک نتیجه گیری کلی روی سخن را به پیامبر گرامی (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده ، می گوید: ((بگو پروردگارا! مرا ببخش ، و مشمول رحمت خود قرار ده و تو بهترین رحم کنندگانی)) (و قل رب اغفر و ارحم و انت خیر الراحمین).
اکنون که گروهی در بیراهه شرک سرگردانند و جمعی گرفتار ظلم و ستم ، تو خود را به خدا بسپار و در پناه لطف و رحمت او قرار ده و از او آمرزش و غفران بطلب .
و مسلم است این دستور برای همه مؤ منان است هر چند مخاطب شخص تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 350
پیامبر می باشد.
در روایتی نقل شده است که ((آغاز این سوره و پایانش از گنجینه های عرش خدا است ، و هر کس به سه آیه آغاز آن عمل کند، و از چهار آیه پایانش پند و اندرز گیرد، اهل نجات و فلاح و رستگاری است)).
بعید نیست منظور از سه آیه نخست این سوره ، سه آیه ای است که بعد از جمله قد افلح المؤ منون آمده که یکی دعوت به خشوع در نماز، و دیگری دعوت به پرهیز از هر گونه کار لغو و بیهوده ، و سومی دعوت به زکات می کند، که یکی رابطه انسان است با خدا و دیگری با خلق ، و دیگری با خویشتن ، و منظور از چهار آیه اخیر آیه 115 به بعد است که سخن از بیهوده نبودن خلق ، و مساءله معاد، و سپس توحید، و سپس

انقطاع الی الله و توجه به پروردگار بحث می کند.
بار الها! به حق مؤ منانی که وعده رستگاری آنها را در این سوره داده ای که در طلیعه آنها پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و اهلبیت او (علیهمالسلام) هستند، ما را در صف این گروه قرار ده و فرمان فلاح و رستگاری را به نام ما بنویس .
خداوندا! ما را مشمول غفران و رحمتت فرما که ارحم الراحمین توئی .
پروردگارا! پایان کار همه ما را به خیر گردان و در لغزشگاهها از هر گونه انحراف و لغزش حفظ کن . انک علی کل شی ء قدیر.
پایان سوره مؤ منون
شب 25 محرم الحرام 1403
مطابق با 21 / 8 / 1361

تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 351
سوره نور
مقدمه
این سوره در ((مدینه)) نازل شده و 64 آیه است
جزء هیجدهم قرآن کریم تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 353
فضیلت سوره ((نور))
در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم من قرء سورة نور اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد کل مؤ منة و مؤ من فیما مضی و فیما بقی : ((کسی که سوره نور را بخواند (و محتوای آن را در زندگی خود پیاده کند) خداوند به عدد هر زن و مرد با ایمانی در گذشته و آینده ده حسنه به عنوان پاداش به او خواهد داد)).
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : حصنوا اموالکم و فروجکم بتلاوة سورة نور و حصنوا بها نسائکم ، فان من ادمن قرائتها فی کل یوم او فی کل لیلة لم یزن احد من اهلبیته ابدا حتی یموت : ((اموال خود را از تلف و دامان خود را از ننگ بی عفتی حفظ کنید به وسیله تلاوت سوره نور، و زنانتان را در پرتو دستوراتش از انحرافات مصون دارید که هر کس قرائت این سوره را در هر شبانه روز ادامه دهد احدی از خانواده او هرگز تا پایان عمر گرفتار عمل منافی عفت نخواهد شد)).
توجه به محتوای سوره که از طرق گوناگون و مؤ ثر به مبارزه با عوامل انحراف از جاده عفت برخاسته نکته اصلی حدیث فوق و همچنین مفهوم عملی آن را روشن می سازد.
محتوای سوره نور
این سوره را در حقیقت می توان سوره پاکدامنی و عفت و مبارزه با آلودگیهای جنسی دانست چرا که قسمت عمده دستوراتش بر محور پاکسازی اجتماع از طرق تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 354
مختلف از آلودگیهای جنسی دور می زند و این هدف در چند مرحله پیاده شده است :
مرحله اول بیان مجازات شدید زن و مرد زناکار است که در دومین آیه این سوره با قاطعیت تمام مطرح گردیده .
مرحله دوم به این امر می پردازد که اجرای این حد شدید مساءله ساده ای نیست ، و از نظر موازین قضائی اسلام شرط سنگینی دارد، نسبت به غیر مرد و همسرش چهار شاهد و در مورد مرد و همسرش برنامه لعان که شرح آن خواهد آمد باید اجرا گردد، و حتی اگر کسی که دیگری را متهم

می سازد نتواند ادعای خود را در محکمه قضاوت اسلامی به ثبوت برساند خود مجازات شدید (چهار پنجم حد زنا) خواهد داشت ، تا کسی تصور نکند می تواند با متهم ساختن دیگران به سادگی آنها را به مجازات اسلامی بکشاند، بلکه به عکس خودش گرفتار مجازات خواهد شد.
سپس به همین مناسبت ((حدیث معروف افک)) و تهمتی را که به یکی از همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) زدند مطرح کرده ، و قرآن شدیدا این مساءله را تعقیب می کند، تا کاملا روشن شود شایعه سازی درباره افراد پاک چه گناه سنگینی دارد.
در مرحله سوم برای اینکه تصور نشود اسلام تنها به برنامه مجازات گنهکار قناعت می کند به یکی از مهمترین راههای پیشگیری از آلودگیهای جنسی پرداخته ، مساءله نهی از چشم چرانی مردان نسبت به زنان و زنان نسبت به مردان و موضوع حجاب زنان مسلمان را پیش کشیده مشروحا در این زمینه بحث می کند، چرا که یکی از عوامل مهم انحرافات جنسی این دو مساءله چشم چرانی و بی حجابی است ، و تا آنها ریشه کن نشوند آلودگیها بر طرف نخواهد شد.
در مرحله چهارم باز به عنوان یک پیشگیری مهم از آلوده شدن به اعمال منافی عفت دستور ازدواج سهل و آسان را صادر می کند تا از طریق

غریزه جنسی با ارضای نامشروع مبارزه کند.
در مرحله پنجم بخشی از آداب معاشرت و اصول تربیت فرزندان نسبت به پدران و مادران را در همین رابطه بیان می کند که در اوقات خاصی که احتمال دارد زن و شوهر با هم خلوت کرده باشند، فرزندان بدون اجازه وارد اطاق آنها نشوند و موجباتی از این راه برای انحراف فکر آنها فراهم نگردد.
و به همین مناسبت بعضی دیگر از آداب زندگی خانوادگی را، هر چند ارتباط با مسائل جنسی ندارد، ذکر می کند.
در مرحله ششم که در لابلای این بحثها طرح شده بخشی از مسائل مربوط به توحید و مبدء و معاد و تسلیم بودن در برابر فرمان پیامبر را ذکر می کند چرا که پشتوانه همه برنامه های عملی و اخلاقی همان مسائل اعتقادی و ایمان به مبدء و معاد و حقانیت نبوت است ، و تا این ریشه نباشد آن شاخ و برگها و گل و میوه ها شکوفا نمی گردد.
ضمنا به مناسبت بحثهای مربوط به ایمان و عمل صالح سخن از حکومت جهانی مؤ منان صالح العمل به میان آمده و به بعضی از دستورات دیگر اسلام نیز اشاره شده است که در مجموع یک واحد کامل و جامع را تشکیل می دهد.
آیه 1 - 3

آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
سورَةٌ أَنزَلْنَهَا وَ فَرَضنَهَا وَ أَنزَلْنَا فِیهَا ءَایَتِ بَیِّنَتٍ لَّعَلَّکمْ تَذَکَّرُونَ(1)
الزَّانِیَةُ وَ الزَّانى فَاجْلِدُوا کلَّ وَحِدٍ مِّنهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَ لا تَأْخُذْکم بهِمَا رَأْفَةٌ فى دِینِ اللَّهِ إِن کُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الاَخِرِ وَ لْیَشهَدْ عَذَابهُمَا طَائفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِینَ(2)
الزَّانى لا یَنکِحُ إِلا زَانِیَةً أَوْ مُشرِکَةً وَ الزَّانِیَةُ لا یَنکِحُهَا إِلا زَانٍ أَوْ مُشرِکٌ وَ حُرِّمَ ذَلِک عَلى الْمُؤْمِنِینَ(3) تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 357
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - این سوره ای است که ما آن را فرو فرستادیم و واجب نمودیم ، و در آن آیات بینات نازل کردیم ، شاید شما متذکر شوید.
2 - زن و مرد زناکار را هر یک ، صد تازیانه بزنید، و هرگز در دین خدا رافت (و محبت کاذب) شما را نگیرد اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید، و باید گروهی از مؤ منان مجازات آنها را مشاهده کنند.
3 - مرد زناکار جز با زن زناکار یا مشرک ازدواج نمی کند، و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرک به ازدواج خود در نمی آورد، و این کار بر مؤ منان تحریم شده است .
تفسیر:
حد ((زانی)) و ((زانیه))
می دانیم نام این سوره ، سوره نور است به خاطر آیه نور که یکی از چشمگیرترین آیات سوره است ، ولی گذشته از این ، محتوای سوره نیز از نورانیت خاصی برخوردار است ، به انسانها، به خانواده ها، به زن و مرد نور عفت و پاکدامنی می بخشد، به زبانها و سخنها نورانیت تقوی و راستی می دهد، به دلها و جانها نور توحید و خدا پرستی و ایمان به معاد و تسلیم در برابر دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می دهد.
نخستین آیه این سوره در حقیقت اشاره اجمالی به مجموع بحثهای سوره دارد و می گوید: ((این سوره ای است که ما آن را فرو فرستادیم و واجب نمودیم ، و در آن آیات بینات نازل کردیم شاید شما متذکر شوید)) (سورة انزلناها و فرضناها و انزلنا فیها آیات بینات لعلکم تذکرون). ((سوره)) از ماده ((سور)) به معنی ارتفاع و بلندی بنا است ، سپس به دیوارهای بلندی که در گذشته اطراف شهرها برای حفظ از هجوم دشمنان می کشیدند، سور اطلاق کرده اند، و از آنجا که این دیوارها شهر را از منطقه بیرون جدا می کرد، تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 358
تدریجا این کلمه به قطعه و بخش از چیزی - از جمله قطعه و بخشی از قرآن که از بقیه جدا شده است - اطلاق گردیده .

بعضی از ارباب لغت نیز گفته اند که ((سوره)) به بناهای زیبا و بلند و برافراشته گفته می شود، و به بخشهای مختلف از یک بنای بزرگ نیز سوره می گویند، به همین تناسب به بخشهای مختلف قرآن که از یکدیگر جدا است سوره اطلاق شده است .
به هر حال این تعبیر، اشاره به این حقیقت است که تمام احکام و مطالب این سوره اعم از عقائد و آداب و دستورات همه دارای اهمیت فوق العاده ای است زیرا همه از طرف خداوند نازل شده است .
مخصوصا جمله ((فرضناها)) (آن را فرض کردیم) با توجه به معنی ((فرض)) که به معنی قطع می باشد نیز این معنی را تاءکید می کند.
تعبیر به ((آیات بینات)) ممکن است اشاره به حقایقی از توحید و مبدء و معاد و نبوت باشد که در آن مطرح شده ، در برابر ((فرضنا)) که اشاره به احکام و دستوراتی است که در این سوره ، بیان گردیده ، و به عبارت دیگر یکی اشاره به عقائد است و دیگری اشاره به ((احکام)). این احتمال نیز وجود دارد که منظور از ((آیات بینات))، دلائلی است که برای احکام مفروض در این سوره آمده است .
جمله ((لعلکم تذکرون)) (شاید شما متذکر شوید) بار دیگر این واقعیت را در نظرها مجسم می کند که ریشه همه اعتقادات راستین و برنامه های عملی اسلام در درون فطرت انسانها نهفته است ، و بر این اساس ، توضیح آنها یکنوع ((تذکر و یاد آوری)) محسوب می شود. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 359
بعد از این بیان کلی ، به نخستین دستور قاطع و محکم پیرامون زن و مرد زناکار پرداخته می گوید: ((زن و مرد زناکار را هر یک صد تازیانه بزنید)) (الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما ماة جلدة).
و برای تاءکید بیشتر اضافه می کند ((هرگز نباید در اجرای این حد الهی گرفتار رافت (و محبت کاذب و دروغین) شوید، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید)) (و لا تاخذکم بهما رافة فی دین الله ان کنتم تؤ منون بالله و الیوم الاخر).
و سر انجام در پایان این آیه به نکته دیگری برای تکمیل نتیجه گیری از این مجازات الهی اشاره کرده می گوید: ((و باید گروهی از مؤ منان حضور داشته باشند و مجازات آن دو را مشاهده کنند)) (و لیشهد عذابهما طائفة من المؤ منین).
در واقع این آیه مشتمل بر سه دستور است :
1 - حکم مجازات زنان و مردان آلوده به فحشاء (منظور از زنا آمیزش جنسی مرد و زن غیر همسر و بدون مجوز شرعی است).
2 - تاءکید بر این که در اجرای این حد الهی گرفتار محبتها و احساسات بی مورد نشوید، احساسات و محبتی که نتیجه ای جز فساد و آلودگی اجتماع

ندارد منتها برای خنثی کردن انگیزه های این گونه احساسات مساءله ایمان به خدا و روز جزا را پیش می کشد چرا که نشانه ایمان به مبدء و معاد، تسلیم مطلق در برابر فرمان او است ، ایمان به خداوند عالم حکیم سبب می شود که انسان بداند هر حکمی فلسفه و حکمتی دارد و بی دلیل تشریع نشده ، و ایمان به معاد سبب می شود که انسان در برابر تخلفها احساس مسئولیت کند.
در اینجا حدیث جالبی (از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که توجه به آن لازم است : یؤ تی بوال نقص من الحد سوطا فیقال له لم فعلت ذاک ؟ فیقول : رحمة لعبادک ، فیقال له انت ارحم بهم منی ؟! فیؤ مر به الی النار، و یؤ تی بمن زاد سوطا، فیقال له لم فعلت ذلک ؟ فیقول لینتهوا عن معاصیک ! فیقول : انت احکم به منی ؟! فیؤ مر به الی النار!: ((روز قیامت بعضی از زمامداران را که یک تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 360
تازیانه از حد الهی کم کرده اند در صحنه محشر می آورند و به او گفته می شود چرا چنین کردی ؟ می گوید: برای رحمت به بندگان تو! پروردگار به او می گوید: آیا تو نسبت به آنها از من مهربانتر بودی ؟! و دستور داده می شود او را به آتش بیفکنید! دیگری را می آورند که یک تازیانه بر حد الهی افزوده ، به او گفته می شود: چرا چنین کردی ؟ در پاسخ می گوید: تا بندگانت از معصیت تو خودداری کنند! خداوند می فرماید: تو از من آگاهتر و حکیمتر بودی ؟! سپس دستور داده می شود او را هم به آتش دوزخ ببرند)).
3 - دستور حضور جمعی از مؤ منان در صحنه مجازات است چرا که هدف تنها این نیست که گنهکار عبرت گیرد، بلکه هدف آنست که مجازات او سبب عبرت دیگران هم شود، و به تعبیر دیگر: با توجه به بافت زندگی اجتماعی بشر، آلودگی های اخلاقی در یک فرد ثابت نمی ماند، و به جامعه سرایت می کند، برای پاکسازی باید همانگونه که گناه برملا شده مجازات نیز برملا گردد.
و به این ترتیب اساس پاسخ این سؤ ال که چرا اسلام اجازه می دهد آبروی انسانی در جمع بریزد روشن می شود، زیرا مادام که گناه آشکار نگردیده و به دادگاه اسلامی کشیده نشده است ((خداوند ستار العیوب)) راضی به پرده دری نیست اما بعد از ثبوت جرم و بیرون افتادن راز از پرده استتار، و آلوده شدن جامعه و کم شدن اهمیت گناه ، باید به گونه ای مجازات صورت گیرد که اثرات منفی گناه خنثی شود و عظمت گناه به حال نخستین باز گردد.
اصولا در یک جامعه سالم باید ((تخلف از قانون)) با اهمیت تلقی شود، مسلما اگر تخلف تکرار گردد آن اهمیت شکسته می شود و تجدید آن تنها

با علنی شدن کیفر متخلفان است .
این واقعیت را نیز از نظر نباید دور داشت که بسیاری از مردم برای تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 361
حیثیت و آبروی خود بیش از مساءله تنبیهات بدنی اهمیت قائلند، و همین علنی شدن کیفر ترمز نیرومندی بر روی هوسهای سرکش آنها است .
از آنجا که در آیه مورد بحث سخن از مجازات زن و مرد زناکار در میان است ، به همین مناسبت سؤ الی پیش می آید که ازدواج مشروع با چنین زنان چه حکمی دارد؟
آیه سوم این سؤ ال را چنین پاسخ می گوید: ((مرد زناکار جز با زن آلوده دامان یا مشرک و بی ایمان ازدواج نمی کند، همانگونه که زن آلوده دامان جز با مرد زانی یا مشرک پیمان همسری نمی بندد)) (الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة و الزانیة لا ینکحها الا زان او مشرک). ((و این کار بر مؤ منان تحریم شده است)) (و حرم ذلک علی المؤ منین).
در اینکه این آیه بیان یک حکم الهی است ، یا خبر از یک قضیه خارجی و طبیعی ؟ در میان مفسران گفتگو است :
بعضی معتقدند آیه تنها یک واقعیت عینی را بیان می کند که آلودگان همیشه دنبال آلودگان می روند، و همجنس با همجنس پرواز می کند، اما افراد پاک و با ایمان هرگز تن به چنین آلودگیها و انتخاب همسران آلوده نمی دهند، و آن را بر خویشتن تحریم می کنند، شاهد این تفسیر همان ظاهر آیه است که به صورت ((جمله خبریه)) بیان شده .
ولی گروه دیگر معتقدند که این جمله بیان یک حکم شرعی و الهی است مخصوصا می خواهد مسلمانان را از ازدواج با افراد زناکار باز دارد، چرا که بیماریهای اخلاقی همچون بیماریهای جسمی غالبا واگیردار است .
و از این گذشته این کار یکنوع ننگ و عار برای افراد پاک محسوب می شود. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 362
بعلاوه فرزندانی که در چنین دامانهای لکه دار یا مشکوکی پرورش می یابند سر نوشت مبهمی دارند.
روی این جهات اسلام این کار را منع کرده است .
شاهد این تفسیر جمله و حرم ذلک علی المؤ منین است که در آن تعبیر به تحریم شده .
و شاهد دیگر روایات فراوانی است که از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و سایر پیشوایان معصوم (علیهمالسلام) در این زمینه به ما رسیده و آن را به صورت یک حکم تفسیر کرده اند.
حتی بعضی از مفسران بزرگ در شاءن نزول آیه چنین نوشته اند: ((مردی از مسلمانان از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اجازه خواست که با ((ام مهزول)) - زنی که در عصر جاهلیت به آلودگی معروف بود و حتی

پرچمی برای شناسائی بر در خانه خود نصب کرده بود! - ازدواج کند، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت)).
در حدیث دیگری نیز از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ((این آیه در مورد مردان و زنانی است که در عصر رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آلوده زنا بودند، خداوند مسلمانان را از ازدواج با آنها نهی کرد، و هم اکنون نیز مردم مشمول این حکمند هر کس مشهور به این عمل شود، و حد الهی به او جاری گردد، با او ازدواج نکنید تا توبه اش ثابت شود)).
این نکته نیز لازم به یاد آوری است که بسیاری از احکام به صورت جمله خبریه بیان شده است ، و لازم نیست همیشه احکام الهی به صورت جمله ((امر)) و ((نهی))باشد.
ضمنا باید توجه داشت که عطف ((مشرکان)) بر ((زانیان)) در واقع برای

بیان اهمیت مطلب است ، یعنی گناه ((زنا)) همطراز گناه ((شرک)) است ، چرا که در بعضی از روایات نیز وارد شده که ((شخص زناکار در آن لحظه ای که مرتکب این عمل می شود از ایمان باز داشته می شود)) (قال رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)... لا یزن الزانی حین یزنی و هو مؤ من و لا یسرق السارق حین یسرق و هو مؤ من فانه اذا فعل ذلک خلع عنه الایمان کخلع القمیص): ((شخص زناکار به هنگامی که مرتکب این عمل می شود، مؤ من نیست ، و همچنین سارق به هنگامی که مشغول دزدی است ایمان ندارد، چرا که به هنگام ارتکاب این عمل ، ایمان را از او بیرون می آورند همانگونه که پیراهن را از تن))!.
نکته ها:
1 - مواردی که حکم زنا اعدام است
آنچه در آیه فوق در مورد حد زنا آمده است یک حکم عمومی است که موارد استثنائی هم دارد از جمله زنای محصن و محصنه است که حد آن با تحقق شرائط اعدام است .
منظور از ((محصن)) مردی است که همسری دارد و همسرش در اختیار او است ، و ((محصنه)) به زنی می گویند که شوهر دارد و شوهرش نزد او است ، هر گاه کسی با داشتن چنین راه مشروعی باز هم مرتکب زنا بشود حد او اعدام می باشد، شرائط و کیفیت اجرای این حکم در کتب فقهی مشروحا آمده است .
و نیز زنای با محارم حکم آن اعدام است .
همچنین زنای به عنف و جبر که حکم آن نیز همین است .
البته در بعضی از موارد علاوه بر مساءله تازیانه ، تبعید و پاره ای دیگر از

مجازاتها نیز وجود دارد که شرح آن را باید در کتب فقهیه خواند.
2 - چرا زانیه مقدم ذکر شده ؟
بدون شک این عمل منافی عفت از همه کس قبیح است ، ولی از زنان زشت تر و قبیحتر است ، چرا که آنها از حجب و حیای بیشتری برخوردارند، و شکستن آن دلیل بر تمرد شدیدتری است .
از این گذشته عواقب شوم این امر گرچه دامنگیر هر دو می شود اما در مورد زنان ، عواقب شومش بیشتر است .
این احتمال نیز وجود دارد که سر چشمه وسوسه این کار بیشتر از ناحیه آنها صورت می گیرد و در بسیاری از موارد عامل اصلی محسوب می شوند.
مجموع این جهات سبب شده که زن آلوده بر مرد آلوده در آیه فوق مقدم داشته شده است .
ولی زنان و مردان پاکدامن و با ایمان از همه این مسائل برکنارند.
3 - مجازات در حضور جمع چرا؟
آیه فوق که به صورت امر است وجوب حضور گروهی از مؤ منان را به هنگام اجرای حد زنا می رساند، ولی ناگفته پیدا است که قرآن شرط نکرده حتما در ملاء عام این حکم اجرا شود، بلکه بر حسب شرائط و مصالح متفاوت می گردد حضور سه نفر و بیشتر کافی است ، مهم آن است که قاضی تشخیص دهد حضور چه مقدار از مردم لازم است .
فلسفه این حکم نیز روشن است ، زیرا همانگونه که گفتیم اولا درس تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 365
عبرتی برای همگان است و سبب پاکسازی اجتماع ثانیا شرمساری مجرم مانع ارتکاب جرم در آینده خواهد شد.
ثالثا هر گاه اجرای حد در حضور جمعی انجام شود قاضی و مجریان حد متهم به سازش یا اخذ رشوه یا تبعیض و یا شکنجه دادن و مانند آن نخواهند شد. رابعا حضور جمعیت مانع از خودکامگی و افراط و زیاده روی در اجرای حد می گردد.
خامسا ممکن است مجرم بعد از اجرای حد به ساختن شایعات و اتهاماتی در مورد قاضی و مجری حد بپردازد که حضور جمعیت موضع او را روشن ساخته و جلو فعالیتهای تخریبی او را در آینده می گیرید و فوائد دیگر.
4 - حد زانی قبلا چه بوده است ؟
از آیه 15 و 16 سوره نساء چنین بر می آید که قبل از نزول حکم سوره نور درباره زناکاران و زنان بد کار اگر محصنه بوده اند مجازات آنها زندان ابد تعیین شده است (فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفاهن الموت) و در صورتی که غیر محصن بوده اند مجازات آنها ایذاء و آزار بوده است (فاذوهما).

ولی مقدار این آزار معین نشده است ، اما آیه مورد بحث آن را در یکصد تازیانه محدود و معین نموده ، بنابراین حکم اعدام در مورد محصنه جایگزین زندان ابد، و حکم یکصد تازیانه حد و حدودی برای حکم آزار است (برای توضیح بیشتر به جلد سوم تفسیر نمونه صفحه 306 به بعد ذیل آیه 15 و 16 سوره نساء مراجعه فرمائید).
5 - افراط و تفریط در اجرای حد ممنوع !
بدون شک مسائل انسانی و عاطفی ایجاب می کند که حداکثر کوشش
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 366
به عمل آید که هیچ فرد بیگناهی گرفتار کیفر نگردد، و نیز تا آنجا که احکام الهی اجازه عفو و گذشت را می دهد عفو و گذشت شود، ولی بعد از ثبوت جرم و مسلم شدن حد باید قاطعیت به خرج داد و از احساسات کاذب و عواطف دروغین که برای نظام جامعه زیانبخش است بپرهیزند.
مخصوصا در آیه مورد بحث تعبیر به ((فی دین الله)) شده ، یعنی هنگامی که حکم ، حکم خدا است کسی نمی تواند بر خداوند رحمان و رحیم پیشی گیرد.
در اینجا از غلبه احساسات محبت آمیز نهی شده ، زیرا اکثریت مردم دارای چنین حالتی هستند و احتمال غلبه احساسات محبت آمیز بر آنها بیشتر است ، ولی نمی توان انکار کرد که اقلیتی وجود دارند که طرفدار خشونت بیشتری می باشند، این گروه نیز - همانگونه که سابقا اشاره کردیم - از مسیر حکم الهی منحرفند و باید احساسات خود را کنترل کنند، و بر خداوند پیشی نگیرند که آن نیز مجازات شدید دارد.
6 - شرایط تحریم ازدواج با زانی و زانیه
گفتیم ظاهر آیات فوق تحریم ازدواج با زانی و زانیه است ، البته این حکم در روایات اسلامی مقید به مردان و زنانی شده است که مشهور به این عمل بوده و توبه نکرده اند، بنابراین اگر مشهور به این عمل نباشند، یا از اعمال گذشته خود کناره گیری کرده و تصمیم بر پاکی و عفت گرفته ، و اثر توبه خود را نیز عملا نشان داده اند، ازدواج با آنها شرعا بی مانع است .
اما در صورت دوم به این دلیل است که عنوان ((زانی)) و ((زانیه)) بر آنها صدق نمی کند، حالتی بوده است که زائل شده ، ولی در صورت اول ، این قید از روایات اسلامی استفاده شده و شاءن نزول آیه نیز آن را تایید می کند. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 367
در حدیث معتبری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فقیه معروف ((زراره)) از آن حضرت پرسید تفسیر آیه الزانی لا ینکح الا زانیه ... چیست ؟
امام فرمود: هن نساء مشهورات بالزنا و رجال مشهورون بالزنا، قد شهروا

بالزنا و عرفوا به ، و الناس اليوم بذلک المنزل ، فمن اقيم عليه حد الزنا، او شهر بالزنا، لم ينبغ لا حد ان يناکحه حتی يعرف منه توبته :
((این آیه اشاره به زنان و مردانی است که مشهور به زنا بوده و به این عمل زشت شناخته شده بودند، و امروز نیز چنین است ، کسی که حد زنا بر او اجرا شود یا مشهور به این عمل شنیع گردد سزاوار نیست احدی با او ازدواج کند، تا توبه او ظاهر و شناخته شود)).
این مضمون در روایات دیگر نیز آمده است .
7 - فلسفه تحریم زنا
فکر نمی کنیم عواقب شومی که به خاطر این عمل دامان فرد و جامعه را می گیرید بر کسی مخفی باشد ولی توضیح مختصری در این زمینه لازم است :
پیدایش این عمل زشت و گسترش آن بدون شک نظام خانواده را در هم می ریزد.
رابطه فرزند و پدر را مبهم و تاریک می کند.
فرزندان فاقد هویت را که طبق تجربه تبدیل به جنایتکاران خطرناکی می شوند در جامعه زیاد می کند.
این عمل ننگین سبب انواع برخوردها و کشمکشها در میان هوسبازان است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 368
بعلاوه بیماریهای روانی و آمیزشی که از آثار شوم آن است بر کسی پنهان نیست .
کشتن فرزندان ، سقط جنین و جنایاتی مانند آن از آثار شوم این عمل می باشد (شرح بیشتر در این زمینه را در جلد 12 تفسیر نمونه ذیل آیه 32 سوره اسراء مطالعه فرمائید). النور
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 369
آیه 4 - 5
آیه و ترجمه
وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصِنَاتِ ثمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَنِينَ جَلْدَةً وَ لا تَقْبَلُوا لهُمْ شهَدَةً أَبَداً وَ أُولَئِک هُمُ الْفَسِقُونَ(4)
إِلا الَّذِينَ تَابُوا مِن بَعْدِ ذَلِک وَ أَصلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(5)
ترجمه :
4 - و کسانی که زنان پاکدامن را متهم می کنند سپس چهار شاهد (بر ادعای خود) نمی آورند آنها را هشتاد تازیانه بزنید، و شهادتشان را هرگز نپذیرید، و آنها فاسقانند.
5 - مگر کسانی که بعد از آن توبه کنند و جبران نمایند که خداوند غفور و رحیم است .
تفسیر:

مجازات تهمت
از آنجا که در آیات گذشته مجازات شدیدی برای زن و مرد زناکار بیان شده بود و ممکن است این موضوع دستاویزی شود برای افراد مغرض و بی تقوا که از این طریق افراد پاک را مورد اتهام قرار دهند، بلا فاصله بعد از بیان مجازات شدید زناکاران ، مجازات شدید تهمت زنندگان را که در صدد سوء استفاده از این حکم هستند بیان می کند، تا حیثیت و حرمت خانواده های پاکدامن از خطر اینگونه اشخاص مصون بماند، و کسی جرات تعرض به آبروی مردم پیدا نکند.
نخست می گوید: کسانی که زنان پاکدامن را متهم به عمل منفی عفت

می کنند باید برای اثبات این ادعا چهار شاهد (عادل) بیاورند، و اگر نیاورند هر یک از آنها را هشتاد تازیانه بزنید! (و الذین یرمون المحصنات ثم لم یاتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة).
و به دنبال این مجازات شدید، دو حکم دیگر نیز اضافه می کند:
((و هرگز شهادت آنها را نپذیرید)) (و لا تقبلوا لهم شهادة ابدا).
((و آنها فاسقانند)) (و اولئک هم الفاسقون).
به این ترتیب نه تنها این گونه افراد را تحت مجازات شدید قرار می دهد، بلکه در دراز مدت نیز سخن و شهادتشان را از ارزش و اعتبار می اندازد، تا نتوانند حیثیت پاکان را لکه دار کنند، بعلاوه داغ فسق بر پیشانیشان می نهد و در جامعه رسوایشان می کند.
این سختگیری در مورد حفظ حیثیت مردم پاکدامن ، منحصر به اینجا نیست در بسیاری از تعلیمات اسلام منعکس است ، و همگی از ارزش فوق العاده ای که اسلام برای حیثیت زن و مرد با ایمان و پاکدامن قائل شده است حکایت می کند.
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : اذا تهم المؤ من اخاه انماث الایمان من قلبه کما ینماث الملح فی الماء: ((هنگامی که مسلمانی برادر مسلمانش را به چیزی که در او نیست متهم سازد ایمان در قلب او ذوب می شود، همانند نمک در آب))!.
ولی از آنجا که اسلام هرگز راه بازگشت را بر کسی نمی بندد، بلکه در هر فرصتی آلودگان را تشویق به پاکسازی خویش و جبران اشتباهات گذشته می کند، در آیه بعد می گوید : مگر کسانی که بعدا از این عمل توبه کنند و به اصلاح و جبران پردازند که خداوند آنها را مشمول عفو و بخشش خود

می دهد، خدا غفور و رحیم است (الا الذین تابوا من بعد ذلک و اصلحوا فان الله غفور رحیم).
در اینکه این استثناء تنها از جمله ((اولئک هم الفاسقون)) است و یا به

جمله و ((لا تقبلوا لهم شهادة ابدا)) نیز باز می گردد، در میان مفسران و دانشمندان گفتگو است ، اگر به هر دو جمله باز گردد نتیجه اش این است که به وسیله توبه هم شهادت آنها در آینده مقبول است ، و هم حکم فسق در تمام زمینه ها و احکام اسلامی از آنها بر داشته می شود.
اما اگر تنها به جمله اخیر باز گردد، حکم فسق در سایر احکام از آنها برداشته خواهد شد، ولی شهادتشان تا پایان عمر بی اعتبار است .
البته طبق قواعدی که در اصول فقه پذیرفته شده استثناهائی که بعد از دو یا چند جمله می آیند به جمله آخر می خورد مگر اینکه قرائنی در دست باشد که جمله های قبل نیز مشمول استثناء است ، و اتفاقا در محل بحث چنین قرینه ای موجود است ، زیرا هنگامی که بوسیله توبه حکم فسق برداشته شود دلیلی ندارد که شهادت پذیرفته نشود، چرا که عدم قبول شهادت به خاطر فسق است ، کسی که توبه کرده و مجددا تحصیل ملکه عدالت را نموده از آن بر کنار می باشد.
در روایات متعددی که از منابع اهلبیت (علیهمالسلام) رسیده نیز روی این معنی تاءکید شده است ، تا آنجا که امام صادق (علیه السلام) بعد از تصریح به قبول شهادت چنین افرادی که توبه کرده اند از شخص سؤ ال کننده می پرسد: ((فقهائی که نزد شما هستند چه می گویند))؟
عرض می کند: آنها می گویند: توبه اش میان خودش و خدا پذیرفته می شود اما شهادتش تا ابد قبول نخواهد شد!
امام می فرماید: بئس ما قالوا کان ابی یقول اذا تاب و لم یعلم منه الاخیر جازت شهادته : ((آنها بسیار بد سخنی گفتند، پدرم می فرمود: هنگامی که

کند و جز خیر از او دیده نشود شهادتش پذیرفته خواهد شد)).
احادیث متعدد دیگری نیز در این باب در همین موضوع آمده ، تنها یک حدیث مخالف دارد که آن نیز قابل حمل بر تقیه است .
ذکر این نکته نیز لازم است که کلمه ((ابدا)) در جمله ((لا تقبلوا لهم شهادة ابدا)) دلیل بر عمومیت حکم است ، و می دانیم هر عموم قابل استثناء می باشد (مخصوصا استثنای متصل) بنابراین تصور اینکه تعبیر ((ابدا)) مانع از تاءثیر توبه خواهد بود اشتباه محض است .
نکته ها:
1 - معنی رمی در آیه چیست ؟
((رمی)) در اصل به معنی انداختن تیر یا سنگ و مانند آن است ، و طبیعی است که در بسیاری از موارد آسیبهائی می رساند، سپس این کلمه به عنوان کنایه در متهم ساختن افراد و دشنام دادن و نسبتهای ناروا به کار رفته است ، چرا که گوئی این سخنان همچون تیری بر پیکر طرف می نشیند و او را مجروح می سازد.

شاید به همین دلیل است که در آیات مورد بحث ، و همچنین آیات آینده ، این کلمه به صورت مطلق به کار رفته است ، مثلا نفرموده است و الذین یرمون المحصنات بالزنا (کسانی که زنان پاکدامن را به زنا متهم می کنند) زیرا در مفهوم ((یرمون)) مخصوصا با توجه به قرائن کلامیه ، کلمه زنا افتاده است ، ضمنا عدم تصریح به آن ، آنهم در جائی که سخن از زنان پاکدامن در میان است یکنوع احترام و ادب و عفت در سخن محسوب می شود. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 373

2 - چهار شاهد چرا؟

می دانیم معمولا برای اثبات حقوق و جرمها در اسلام دو شاهد عادل کافی است حتی در مساءله قتل نفس با وجود دو شاهد عادل ، جرم اثبات می شود، ولی در مساءله اتهام به زنا مخصوصا چهار شاهد الزامی است ، ممکن است سنگینی وزنه شاهد در اینجا به خاطر آن باشد که زبان بسیاری از مردم در زمینه این اتهامات باز است ، و همواره عرض و حیثیت افراد را با سوء ظن و بدون سوء ظن جریحه دار می کنند، اسلام در این زمینه سختگیری کرده تا حافظ اعراض مردم باشد، ولی در مسائل دیگر، حتی قتل نفس ، زبانها تا این حد آلوده نیست .

از این گذشته قتل نفس در واقع یک طرف دارد، یعنی مجرم یکی است ، در حالی که در مساءله زنا برای دو نفر اثبات جرم می شود، و اگر برای هر کدام دو شاهد بطلبیم چهار شاهد می شود.

این سخن مضمون حدیثی است که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده ، آنجا که ابو حنیفه فقیه معروف اهل تسنن می گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم : آیا زنا شدیدتر است یا قتل ؟ فرمود : ((قتل نفس)) گفتم : اگر چنین است پس چرا در قتل نفس دو شاهد کافی است ، اما در زنا چهار شاهد لازم است ؟

فرمود: شما درباره این مساءله چه می گوئید؟ ابو حنیفه پاسخ روشنی نداشت بدهد، امام فرمود: ((این به خاطر این است که در زنا دو حد است ، حدی بر مرد جاری می شود، و حدی بر زن ، لذا چهار شاهد لازم است ، اما در قتل نفس تنها یک حد درباره قاتل جاری می گردد)).

البته مواردی وجود دارد که در زنا تنها بر یک طرف حد جاری می شود (مانند زنای به عنف و امثال آن) ولی اینها جنبه استثنائی دارد، آنچه معمول و متعارف تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 374

است آن است که با توافق طرفین صورت می گیرید، و می دانیم همیشه فلسفه احکام تابع افراد غالب است .

3 - شرط مهم قبولی توبه

بارها گفته ایم توبه تنها استغفار یا ندامت از گذشته ، و حتی تصمیم نسبت به ترک در آینده نیست ، بلکه علاوه بر همه اینها شخص گنهکار باید در

مقام جبران بر آید.
اگر واقعا حیثیت زن یا مرد پاکدامن را لکهدار ساخته برای قبولی توبه خود باید سخنان خویش را در برابر تمام کسانی که این تهمت را از او شنیده اند تکذیب کنند و به اصطلاح اعاده حیثیت نمایند.
جمله ((و اصلحوا)) بعد از ذکر جمله ((تابوا)) اشاره به همین حقیقت است ، که باید این گونه اشخاص از گناه خود توبه کنند و در مقام اصلاح فسادی که مرتکب شده اند بر آیند.
این صحیح نیست که یک نفر در ملاء عام (یا از طریق مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی) دیگری را به دروغ متهم کند و بعد در خانه خلوت استغفار نموده از پیشگاه خدا تقاضای عفو نماید، هرگز خداوند چنین توبه ای را قبول نخواهد کرد.
لذا در چند حدیث از پیشوایان اسلام نقل شده در جواب این سؤ ال که ((آیا آنها که تهمت ناموسی می زنند بعد از اجرای حد شرعی و بعد از توبه ، شهادتشان قبول می شود یا نه ؟ فرمودند: ((آری)) و هنگامی که سؤ ال کردند توبه او چگونه است فرمودند: نزد امام (یا قاضی) می آید و می گوید: ((من به فلانکس تهمت زدم و از آنچه گفته ام توبه می کنم)).
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 375
4 - احکام قذف
در کتاب ((حدود)) بابی تحت عنوان ((حد قذف)) داریم .
((قذف)) (بر وزن حذف) در لغت به معنی پرتاب کردن به سوی یک نقطه دور دست است ، ولی در این گونه موارد - مانند کلمه رمی - کنایه از متهم ساختن کسی به یک اتهام ناموسی است ، و به تعبیر دیگر عبارت از فحش و دشنامی است که به این امور مربوط می شود.
هر گاه قذف با لفظ صریح انجام گیرد، به هر زبان و به هر شکل بوده باشد حد آن همانگونه که در بالا گفته شد هشتاد تازیانه است ، و اگر صراحت نداشته باشد مشمول حکم تعزیر است (منظور از تعزیر گناهانی است که حد معینی در شرع برای آن نیامده بلکه به اختیار حاکم گذارده شده که با توجه به خصوصیات مجرم و کیفیت جرم و شرایط دیگر روی مقدار آن در محدوده خاصی تصمیم می گیرید).
حتی اگر کسی گروهی را به چنین تهمتهائی متهم سازد و به آنها دشنام دهد و این نسبت را درباره یک یک تکرار کند در برابر هر یک از این نسبتها حد قذف دارد اما اگر یکجا و یکمرتبه آنها را متهم سازد اگر آنها نیز یکجا مطالبه مجازات او را کنند، یک حد دارد، اما اگر جدا جدا اقامه دعوا کنند، در برابر هر یک حد مستقلی دارد!
این موضوع بقدری اهمیت دارد که اگر کسی را متهم کنند و او از دنیا برود ورثه او می توانند اقامه دعوا کرده و مطالبه اجراء حد کنند، البته از آنجا

که این حکم مربوط به حق شخص است چنانچه صاحب حق ، ((مجرم)) را ببخشد، حد او ساقط می شود، مگر اینکه آنقدر این جرم تکرار شود که حیثیت و عرض جامعه را به خطر بیفکند که در اینجا حسابش جدا است .
هر گاه دو نفر به یکدیگر دشنام ناموسی دهند در اینجا حد از دو طرف ساقط می گردد، ولی هر دو به حکم حاکم شرع تعزیر می شوند. بنابراین
هیچ تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 376
مسلمانی حق ندارد که دشنام را پاسخ به مثل بدهد، بلکه تنها می تواند از طریق قاضی شرع احقاق حق کند و مجازات دشنام دهنده را بخواهد.
به هر حال هدف از این حکم اسلامی اولا حفظ آبرو و حیثیت انسانها است ، و ثانیا جلوگیری از مفاسد فراوان اجتماعی و اخلاقی است که از این رهگذر دامان جامعه را می گیرید، چرا که اگر افراد فاسد آزاد باشند هر دشنام و هر نسبت ناروائی به هر کس بدهند و از مجازات مصون بمانند، حیثیت و نوامیس مردم همواره در معرض خطر قرار می گیرید و حتی سبب می شود که به خاطر این تهمتهای ناروا همسر نسبت به همسرش بد بین گردد، و پدر نسبت به مشروع بودن فرزند خود! خلاصه ، موجودیت خانواده به خطر می افتد، و محیطی از سوء ظن و بدبینی بر جامعه حکم فرما می شود، بازار شایعه سازان داغ ، و همه پاکدامنان در اذهان لکه دار می گردند.
اینجا است که باید با قاطعیت رفتار کرد، همان قاطعیتی که اسلام در برابر این افراد بد زبان و آلوده دهن نشان داده است .
آری آنها باید جریمه یک دشنام زشت و تهمت آور را هشتاد تازیانه نوش جان کنند تا حیثیت و نوامیس مردم را بازیچه نگیرند! النور
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 377
آیه 6 - 10
آیه و ترجمه
وَ الَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَجَهُمْ وَ لَمْ يَكُن لهَّمْ شهَدَاءُ إِلا أَنفُسهُمْ فَشهَدَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شهَدَتِ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصدِقِينَ(6)
وَ الْخَمِسةُ أَنَّ لَعْنَت اللَّهِ عَلَيْهِ إِن كانَ مِنَ الْكَذِبِينَ(7)
وَ يَدْرَؤُا عَنهَا الْعَذَاب أَن تَشهَدَ أَرْبَعَ شهَدَتِ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَذِبِينَ(8)
وَ الْخَمِسةَ أَنَّ غَضب اللَّهِ عَلَيهَا إِن كانَ مِنَ الصدِقِينَ(9)
وَ لَوْ لا فَضلُ اللَّهِ عَلَيْكمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكيمٌ(10)
ترجمه :
6 - کسانی که همسران خود را متهم (به عمل منافی عفت) می کنند و گواهانی جز خودشان ندارند هر یک از آنها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که از راستگویان است تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 378
7 - و در پنجمین بار بگوید: لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد!

8 - آن زن نیز می تواند کیفر (زنا) را از خود دور کند به این طریق که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد (در این نسبتی که به او می دهد) از دروغگویان است .
9 - و در مرتبه پنجم بگوید: غضب خدا بر او باد اگر آن مرد از راستگویان باشد! 10 - و اگر فضل و رحمت خدا شامل حال شما نبود و اینکه او توبه پذیر و حکیم است (بسیاری از شما گرفتار مجازات سخت الهی می شدید).
شاءن نزول :
در شان نزول این آیات از ابن عباس چنین نقل شده که سعد بن عباده (بزرگ انصار) خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در حضور جمعی از اصحاب چنین عرض کرد: ای پیامبر خدا! هر گاه نسبت دادن عمل منافی عفت به کسی دارای این مجازات است که اگر آن را اثبات نکند باید هشتاد تازیانه بخورد پس من چکنم اگر وارد خانه خودم شدم و با چشم خود دیدم مرد فاسقی با همسر من در حال عمل خلافی است ، اگر بگذارم تا چهار نفر شاهد بیایند و ببینند و شهادت دهند او کار خود را کرده است ، و اگر بخواهم او را به قتل برسانم کسی از من بدون شاهد نمی پذیرد و به عنوان قاتل قصاص می شوم ، و اگر بیایم و آنچه را دیدم به عنوان شکایت بگویم هشتاد تازیانه بر پشت من قرار خواهد گرفت !. پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گویا از این سخن احساس یکنوع اعتراض به این حکم الهی کرد، رو به سوی جمعیت انصار نموده به زبان گله فرمود: آیا آنچه را که بزرگ شما گفت نشنیدید؟ آنها در مقام عذر خواهی بر آمدند و عرض کردند ای رسول خدا! او را سرزنش نفرما، او مرد غیوری است و آنچه را می گوید به خاطر شدت غیرت او است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 379
((سعد بن عباده)) به سخن در آمد و عرض کرد ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد، بخدا سوگند می دانم که این حکم الهی است ، و حق است ، ولی با این حال از اصل این داستان در شگفتم (و نتوانستم این مشکل را در ذهن خود حل کنم) پیامبر فرمود: حکم خدا همین است ، او نیز عرض کرد ((صدق الله و رسوله)).
و چیزی نگذشت که پسرعمویش به نام هلال بن امیه از در وارد شد در حالی که مرد فاسقی را شب هنگام با همسر خود دیده بود، و برای طرح شکایت خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می آمد، او با صراحت گفت : من با چشم خودم این موضوع را دیدم و با گوش خودم صدای آنها را شنیدم !
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بقدری ناراحت شد که آثار ناراحتی در چهره مبارکش نمایان گشت .

هلال عرض کرد من آثار ناراحتی را در چهره شما می بینم ، ولی به خدا قسم ، من راست می گویم و دروغ در کارم نیست ، من امیدوارم که خدا خودش این مشکل را بگشاید.
به هر حال پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تصمیم گرفت که حد قذف را درباره هلال اجرا کند چرا که او شاهدی بر ادعای خود نداشت .
در این هنگام انصار به یکدیگر می گفتند، دیدید همان داستان ((سعد بن عباده)) تحقق یافت آیا براستی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ((هلال)) را تازیانه خواهد زد و شهادت او را مردود می شمرد؟
در این موقع وحی بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شد و آثار آن در چهره او نمایان گشت ، همگی خاموش شدند تا ببینند چه پیام تازه ای از سوی خدا آمده است .
((آیات فوق نازل شد)) و راه حل دقیقی به مسلمانان ارائه داد که شرح آن تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 380
را در ذیل می خوانید.
تفسیر:
مجازات تهمت به همسر!
همانگونه که از شاءن نزول بر می آید این آیات در حکم استثناء و تبصره ای بر حکم حد قذف است ، به این معنی که اگر شوهری همسر خود را متهم به عمل منافی عفت کند و بگوید او را در حال انجام این کار خلاف با مرد بیگانه ای دیدم حد قذف (هشتاد تازیانه) در مورد او اجرا نمی شود، و از سوی دیگر ادعای او بدون دلیل و شاهد نیز در مورد زن پذیرفته نخواهد شد، چرا که ممکن است راست بگوید و نیز ممکن است دروغ بگوید.
در اینجا قرآن راه حلی پیشنهاد می کند که مساءله به بهترین صورت و عادلانه ترین طریق حل می گردد.
و آن اینکه نخست باید شوهر چهار بار شهادت دهد که در این ادعا راستگو است . چنانکه قرآن می فرماید: ((کسانی که همسران خود را متهم می کنند و گواهانی جز خودشان ندارند، هر یک از آنها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که او از راستگویان است)) (و الذین یرمون ازواجهم و لم یکن لهم شهداء الا انفسهم فشهادة احدهم اربع شهادات بالله انه لمن الصادقین).
((و در پنجمین بار بگوید: لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد)) (و الخامسة ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین).
به این ترتیب شوهر برای اثبات مدعای خود از یکسو، و دفع حد قذف از سوی دیگر، چهار بار این جمله را تکرار می کند: ((اشهد بالله انی لمن الصادقین فیما رمیتها به من الزنا)) (من به خدا شهادت می دهم که در این نسبت زنا که به این زن دادم راست می گویم). تفسیر نمونه جلد 14

و در مرتبه پنجم می گوید: ((لعنت الله علی ان کنت من الکاذبین)) (لعنت خدا بر من باد اگر دروغگو باشم).
در اینجا زن بر سر دو راهی قرار دارد اگر سخنان مرد را تصدیق کند و یا حاضر به نفی این اتهام از خود به ترتیبی که در آیات بعد می آید نشود، مجازات و حد زنا در مورد او ثابت می گردد.
اما ((او نیز می تواند مجازات (زنا) را از خود به این ترتیب دفع کند که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد در این نسبتی که به او می دهد از دروغگویان است)) (و یدرء عنها العذاب ان تشهد اربع شهادات بالله انه لمن الکاذبین).
((و در مرتبه پنجم بگوید که غضب خدا بر او باد اگر آن مرد در این نسبت راستگو است)) (و الخامسة ان غضب الله علیها ان کان من الصادقین).
و به این ترتیب زن در برابر پنج بار گواهی مرد، دائر به آلودگی او، پنج بار گواهی بر نفی این اتهام می دهد چهار بار با این عبارت : ((اشهد بالله انه لمن الکاذبین فیما رمانی به من الزنا)) (خدا را به شهادت میطلبم که او در این نسبتی که به من داده است دروغ می گوید).
و در پنجمین بار می گوید: ((ان غضب الله علی ان کان من الصادقین)) (غضب خدا بر من باد اگر او راست می گوید).
انجام این برنامه که در فقه اسلامی به مناسبت کلمه ((لعن)) در عبارات فوق ((لعان)) نامیده شده ، چهار حکم قطعی برای این دو همسر در پی خواهد داشت :
نخست اینکه بدون نیاز به صیغه طلاق فورا از هم جدا می شوند.
دیگر اینکه برای همیشه این زن و مرد بر هم حرام می گردند، یعنی امکان

بازگشتشان به ازدواج مجدد با یکدیگر وجود ندارد.
سوم اینکه حد قذف از مرد و حد زنا از زن برداشته می شود (اما اگر یکی از این دو از اجرای این برنامه سر باز زند اگر مرد باشد حد قذف و اگر زن باشد حد زنا در مورد او اجرا می گردد).
چهارم اینکه فرزندی که در این ماجرا به وجود آمده از مرد منتفی است یعنی باو نسبتی نخواهد داشت ، اما نسبتش با زن محفوظ خواهد بود.
البته جزئیات این احکام در آیات فوق نیامده همین اندازه در آخرین آیه مورد بحث قرآن می گوید: ((و اگر فضل خدا و رحمتش و اینکه او توبه پذیر و حکیم است نبود بسیاری از مردم هلاک می شدند یا گرفتار مجازاتهای سخت))! (و لو لا فضل الله علیکم و رحمته و ان الله تواب حکیم).
در واقع این آیه یک اشاره اجمالی برای تاءکید احکام فوق است ، زیرا

نشان می دهد که برنامه ((لعان)) یک فضل الهی است و مشکل مناسبات دو همسر را در این زمینه به نحو صحیحی حل می کند.
از یکسو مرد را مجبور نمی کند که اگر کار خلافی در مورد همسرش دید سکوت کند و برای دادخواهی نزد حاکم شرع نیاید.
از سوی دیگر زن را هم به مجرد اتهام در معرض مجازات حد زنای محصنه قرار نمی دهد و حق دفاع به او عطا می کند.
از سوی سوم شوهر را ملزم نمی کند که اگر با چنین صحنهای روبرو شد به دنبال چهار شاهد برود و این راز دردناک را برملا سازد.
از سوی چهارم این مرد و زن را که دیگر قادر به ادامه زندگی مشترک زناشوئی نیستند از هم جدا می سازد و حتی اجازه نمی دهد در آینده با هم ازدواج کنند، چرا که اگر این نسبت راست باشد آنها از نظر روانی قادر بر

زناشوئی نیستند، و اگر هم دروغ باشد عواطف زن آنچنان جریحه دار شده که بازگشت به زندگی مجدد را مشکل می سازد، چرا که نه سردی بلکه عداوت و دشمنی محصول چنین امری است .
و از سوی پنجم تکلیف فرزند را هم روشن می سازد.
این است فضل و رحمت خداوند و تواب و حکیم بودنش نسبت به بندگان که با این راه حل ظریف و حساب شده و عادلانه مشکل را گشوده است ، و اگر درست بیندیشم حکم اصلی یعنی لزوم چهار شاهد نیز به کلی شکسته نشده ، بلکه هر یک از این چهار ((شهادت)) را در مورد زن و شوهر جانشین یک شاهد کرده ، و بخشی از احکام آن را برای این قائل شده است .
نکته ها:
1 - چرا حکم قذف در مورد دو همسر تخصیص خورده ؟
نخستین سؤ الی که در اینجا مطرح می شود همین است که دو همسر چه خصوصیتی دارند که این حکم استثنائی در مورد اتهام آنها صادر شده ؟
پاسخ این سؤ ال را از یکسو می توان در شاءن نزول آیه پیدا کرد و آن اینکه هر گاه مردی همسرش را با بیگانه ای ببیند اگر بخواهد سکوت کند برای او امکان پذیر نیست ، چگونه غیرتش اجازه می دهد هیچگونه عکس العملی در برابر تجاوز به حریم ناموسش نشان ندهد؟ اگر بخواهد نزد قاضی برود و فریاد بکشد که فورا حد قذف درباره او اجرا می شود، زیرا قاضی چه می داند که او راست می گوید شاید دروغ باشد، و اگر بخواهد چهار شاهد بطلبد این نیز با حیثیت و آبروی او نمی سازد، بعلاوه ممکن است ماجرا در این میان پایان گیرد.
از سوی دیگر افراد بیگانه زود یکدیگر را متهم می سازند ولی مرد و زن کمتر یکدیگر را به این مسائل متهم می کنند، و به همین دلیل در مورد

آوردن چهار شاهد لازم است و الا حد قذف اجرا می گردد ولی در مورد دو همسر چنین نیست و به این دلیل حکم مزبور از ویژگیهای آنهاست .
2 - برنامه مخصوص ((لعان))
از توضیحاتی که در تفسیر آیات بیان شد به اینجا رسیدیم که برای دفع حد قذف از مردی که زن خود را متهم به زنا ساخته لازم است چهار مرتبه خدا را گواه گیرد که راست می گوید که در حقیقت هر یک از این چهار شهادت در این مورد خاص جانشین شاهدی شده است ، و در مرتبه پنجم برای تاءکید بیشتر، لعنت خدا را به جان می خرد اگر دروغگو باشد.
با توجه به اینکه اجرای این مقررات ، معمولا در یک محیط اسلامی و توام با تعهدات مذهبی است و هنگامی که کسی ببیند باید در مقابل حاکم اسلامی این چنین قاطعانه خدا را به گواهی بطلبد و لعن بر خود بفرستد، غالبا از اقدام به چنین خلافی خودداری می کند، و همین سدی بر سر راه او و اتهامات دروغین می گردد، این در مورد مرد.
اما اینکه زن برای دفاع از خود باید چهار بار خدا را به گواهی طلبد که این نسبت دروغ است به خاطر این می باشد که تعادل میان شهادت مرد و زن برقرار شود، و چون زن در معرض اتهام قرار گرفته در پنجمین مرحله با عبارتی شدیدتر از عبارت مرد از خود دفاع می کند، و غضب خدا را بر خود می خرد اگر مرد راست گفته باشد می دانیم ((لعنت))، دوری از رحمت است اما ((غضب)) چیزی بالاتر از دوری از رحمت می باشد، زیرا غضب مستلزم کیفر و مجازاتی است بیش از دور ساختن از رحمت ، و لذا در تفسیر سوره حمد گفتیم ((مغضوب علیهم)) از ((ضالین)) (گمراهان) بدترند با اینکه ((ضالین)) مسلما دور از رحمت خدا می باشند. تفسیر

3 - جزای محذوف در آیه
آخرین آیه مورد بحث به صورت جمله شرطیه ای است که جزای آن ذکر نشده ، همین اندازه می فرماید: اگر فضل و رحمت الهی و اینکه خداوند تواب و حکیم است در کار نبود... ولی نمی فرماید چه می شد، اما با توجه به قرائن کلام ، جزای این شرط روشن است و گاه می شود که حذف و سکوت درباره یک مطلب ابهت و اهمیت بیشتری به آن می بخشد، و احتمالات زیادی را در ذهن انسان برمی انگیزد که هر کدام به آن سخن مفهوم تازه ای می دهد.
مثلا در اینجا ممکن است جزای شرط این باشد اگر فضل و رحمت الهی نبود، پرده از روی کارهای شما بر می داشت و اعمالتان را برملا می ساخت تا رسوا شوید.
و یا اگر فضل و رحمت الهی نبود، فورا شما را مورد مجازات قرار می داد

و هلاک می کرد.
و یا اگر فضل و رحمت الهی نبود این چنین احکام حساب شده را برای تربیت شما انسانها مقرر نمی داشت .
در واقع این حذف جزای شرط، ذهن شنونده را به تمام این امور سوق می دهد النور
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 386
آیه 11- 16
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ جَاءُو بِالافْکِ عُصبَةٌ مِّنکمْ لا تحْسبُوهُ شرًّا لَّکُم بَلْ هُوَ خَیرٌ لَّکمْ لِکلِّ امْرِىءٍ مِّنهُم مَّا اکْتَسب مِنَ الاثْمِ وَ الَّذِی تَوَلی کِبرَهُ مِنهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِیمٌ(11)
لَّوْ لا إِذْ سمِعْتُمُوهُ ظنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَت بِأَنفُسِهِمْ خَیراً وَ قَالُوا هَذَا إِفْکٌ مُّبِینٌ(12)
لَّوْ لا جَاءُو عَلَیْهِ بِأَرْبَعَةِ شهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ یَأْتُوا بِالشهَدَاءِ فَأُولَئک عِندَ اللَّهِ هُمُ الْکَذِبُونَ(13)
وَ لَوْ لا فَضلُ اللَّهِ عَلَیْکمْ وَ رَحْمَتُهُ فی الدُّنْیَا وَ الاَخِرَةِ لَمَسکمْ فی مَا أَفَضتُمْ فِیهِ عَذَابٌ عَظِیمٌ(14)
إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِکمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِکم مَّا لَیْس لَکُم بِهِ عِلْمٌ وَ تحْسبُونَهُ هَیِّناً وَ هُوَ عِندَ اللَّهِ عَظِیمٌ(15)
وَ لَوْ لا إِذْ سمِعْتُمُوهُ قُلْتُم مَّا یَکُونُ لَنَا أَن نَّتَکلَّمَ بهَذَا سبْحَنَک هَذَا بهْتَنٌ عَظِیمٌ(16) تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 387
بهذا سبحنک هذابهتان عظیم
ترجمه :
11 - کسانی که آن تهمت عظیم را مطرح کردند گروهی از شما بودند، اما گمان نکنید این ماجرا برای شما بد است ، بلکه خیر شما در آن است ، آنها هر کدام سهم خود را از این گناهی که مرتکب شدند دارند، و کسی که بخش عظیم آن را بر عهده گرفت عذاب عظیمی برای او است .
12 - چرا هنگامی که این (تهمت) را شنیدید مردان و زنان با ایمان نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها بود) گمان خیر نبردند؟ چرا نگفتید این یک دروغ بزرگ و آشکار است ؟!
13 - چرا چهار شاهد برای آن نیاوردند؟ اکنون که چنین گواهانی نیاوردند آنها در پیشگاه خدا دروغگویانند.
14 - و اگر فضل و رحمت الهی در دنیا و آخرت نصیب شما نمی شد به خاطر این گناهی که کردید عذاب سختی به شما می رسید.
15 - بخاطر بیاورید زمانی را که به استقبال این دروغ بزرگ رفتید، و این شایعه را از زبان یکدیگر می گرفتید، و با دهان خود سخنی می گفتید که به

آن یقین نداشتید، و گمان می کردید این مساءله کوچکی است در حالی که نزد خدا بزرگ است !
16 - چرا هنگامی که آن را شنیدید نگفتید برای ما مجاز نیست که به این تکلم کنیم ؟ خداوندا منزهی تو، این بهتان بزرگی است !
شاءن نزول :
برای آیات فوق دو شاءن نزول نقل شده است :
شاءن نزول اول که مشهورتر است و در کتب تفسیر اهل سنت آمده و در تفاسیر شیعه نیز بالواسطه نقل شده چنین است :
((عایشه)) همسر پیامبر خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می گوید:
پیامبر خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هنگامی که می خواست سفری برود، در میان همسرانش تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 388
قرعه می افکند، قرعه به نام هر کس می آمد او را با خود می برد، در یکی از غزوات قرعه به نام من افتاد، من با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) حرکت کردم ، و چون آیه حجاب نازل شده بود در هودجی پوشیده بودم ، جنگ به پایان رسید، و ما بازگشتیم نزدیک مدینه رسیدیم ، شب بود، من از لشکر گاه برای انجام حاجتی کمی دور شدم هنگامی که بازگشتم متوجه شدم گردنبندی که از مهره های یمانی داشتم پاره شده است به دنبال آن باز گشتم و معطل شدم هنگامی که بازگشتم دیدم لشکر حرکت کرده ، و هودج مرا بر شتر گذارده اند و رفته اند در حالی که گمان می کرده اند من در آنم ، زیرا زنان در آن زمان بر اثر کمبود غذا سبک جثه بودند بعلاوه من سن و سالی نداشتم ، به هر حال در آنجا تک و تنها ماندم ، و فکر کردم هنگامی که به منزلگاه برسند و مرا نیابند به سراغ من باز می گردند، شب را در آن بیابان ماندم .
اتفاقا صفوان یکی از افراد لشکر مسلمین که او هم از لشکر گاه دور مانده بود شب در آن بیابان بود، به هنگام صبح مرا از دور دید نزدیک آمد هنگامی که مرا شناخت بی آنکه یک کلمه با من سخن بگوید جز اینکه ((انا لله و انا الیه راجعون)) را بر زبان جاری ساخت شتر خود را خواباند، و من بر آن سوار شدم او مهار ناقه را در دست داشت ، تا به لشکرگاه رسیدیم ، این منظره سبب شد که گروهی درباره من شایعه پردازی کنند و خود را بدین سبب هلاک (و گرفتار مجازات الهی) سازند.
کسی که بیش از همه به این تهمت دامن می زد، ((عبد الله بن ابی سلول)) بود.
ما به مدینه رسیدیم و این شایعه در شهر پیچید در حالی که من هیچ از آن خبر نداشتم ، در این هنگام بیمار شدم ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به دیدن می آمد ولی لطف تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 389
سابق را در او نمی دیدم ، و نمی دانستم قضیه از چه قرار است ؟ حالم

بهتر شد، بیرون آمدم و کم کم از بعضی از زنان نزدیک از شایعه سازی منافقان آگاه شدم .
بیماریم شدت گرفت ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به دیدن من آمد، از او اجازه خواستم به خانه پدرم بروم ، هنگامی که به خانه پدر آمدم از مادر پرسیدم مردم چه می گویند؟ او به من گفت : غصه نخور به خدا سوگند زنانی که امتیازی دارند و مورد حسد دیگران هستند درباره آنها سخن بسیار گفته می شود.
در این هنگام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ((علی بن ابی طالب)) (علیه السلام) و ((اسامة بن زید)) را مورد مشورت قرار داد که در برابر این گفتگوها چه کنم ؟
اما اسامة گفت : ای رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) او خانواده تو است و ما جز خیر از او ندیده ایم (اعتنائی به سخنان مردم نکن).
و اما علی (علیه السلام) گفت : ای پیامبر! خداوند کار را بر تو سخت نکرده است ، غیر از او همسر بسیار است ، از کنیز او در این باره تحقیق کن .
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کنیز مرا فرا خواند، و از او پرسید آیا چیزی که شک و شبهه ای پیرامون عایشه برانگیزد هرگز دیده ای ؟ کنیز گفت : به خدائی که تو را به حق مبعوث کرده است من هیچ کار خلافی از او ندیده ام .
در این هنگام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تصمیم گرفت این سخنان را با مردم در میان بگذارد، بر سر منبر رفت و رو به مسلمانان کرد و گفت : ای گروه مسلمین ! هر گاه مردی (منظورش عبد الله بن ابی سلول بود) مرا در مورد خانواده ام که جز پاکی از او ندیده ام ناراحت کند اگر او را مجازات کنم معذورم ؟! و همچنین اگر دامنه این اتهام دامان مردی را بگیرد که من هرگز بدی از او ندیده ام تکلیف چیست ؟
((سعد بن معاذ انصاری)) برخاست عرض کرد: تو حق داری ، اگر او از طایفه اوس باشد من گردنش را میزنم (سعد بن معاذ بزرگ طایفه اوس بود) و اگر تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 390
از برادران ما از طایفه خزرج باشد تو دستور بده تا دستورت را اجرا کنیم .
((سعد بن عباده)) که بزرگ ((خزرج)) و مرد صالحی بود در اینجا تعصب قومیت او را فرو گرفت (عبد الله بن ابی که این شایعه دروغین را دامن می زد از طایفه خزرج بود) رو به سعد کرد و گفت : تو دروغ میگوئی ! به خدا سوگند توانائی بر کشتن چنین کسی را اگر از قبیله ما باشد نخواهی داشت !
((اسید بن خضیر)) که پسر عموی ((سعد بن معاذ)) بود رو به ((سعد بن عباده)) کرد و گفت تو دروغ می گوئی ! به خدا قسم ما چنین کسی را به

قتل می رسانیم ، تو منافقی ، و از منافقین دفاع می کنی !.
در این هنگام چیزی نمانده بود که قبیله ((اوس)) و ((خزرج)) بجان هم بیفتند و جنگ شروع شود، در حالی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر منبر ایستاده بود، حضرت بالاخره آنها را خاموش و ساکت کرد.
این وضع همچنان ادامه داشت و غم و اندوه شدید وجود مرا فرا گرفته بود و یکماه بود که پیامبر هرگز در کنار من نمی نشست .
من خود می دانستم که از این تهمت پاکم و بالاخره خداوند مطلب را روشن خواهد کرد.
سرانجام روزی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نزد من آمد در حالی که خندان بود، و نخستین سخنش این بود بشارت بر تو باد که خداوند تو را از این اتهام مبرا ساخت ، در این هنگام بود که آیات ان الذین جائوا بالافک ... تا آخر آیات نازل گردید.
(و به دنبال نزول این آیات آنها که این دروغ را پخش کرده بودند همگی حد قذف بر آنها جاری شد). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 391
شاءن نزول دوم که در بعضی از کتب در کنار شان نزول اول ذکر شده است چنین است : ((ماریه قبطیه)) یکی از همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از سوی ((عایشه)) مورد اتهام قرار گرفت ، زیرا او فرزندی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بنام ابراهیم داشت ، هنگامی که ابراهیم از دنیا رفت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شدیدا غمگین شد، عایشه گفت چرا اینقدر ناراحتی ؟ او در حقیقت فرزند تو نبود، فرزند ((جریح قبطی)) بود!!
هنگامی که رسول خدا این سخن را شنید علی (علیه السلام) را ماءمور کشتن ((جریح)) کرد که به خود اجازه چنین خیانتی را داده بود.
هنگامی که علی (علیه السلام) به سراغ جریح با شمشیر برهنه رفت و او آثار غضب را در چهره حضرت مشاهده نمود فرار کرد و از درخت نخلی بالا رفت هنگامی که احساس کرد ممکن است علی (علیه السلام) به او برسد خود را از بالای درخت بزیر انداخت در این هنگام پیراهن او بالا رفت و معلوم شد که اصلا او آلت جنسی ندارد.
علی (علیه السلام) به خدمت پیامبر آمد و عرض کرد آیا باید در انجام دستورات شما قاطعانه پیش روم یا تحقیق کنم ؟ فرمود باید تحقیق کنی ، علی (علیه السلام) جریان را عرض کرد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شکر خدا را بجای آورد و فرمود شکر خدا را که بدی و آلودگی را از دامان ما دور کرده است .
در این هنگام آیات فوق نازل شد و اهمیت این موضوع را بازگو کرد.
تحقیق و بررسی
با اینکه نخستین شاءن نزول - همانگونه که گفتیم - در بسیاری از منابع

اسلامی آمده ولی جای گفتگو و چون و چرا و نقاط مبهم در آن وجود دارد از جمله :
1 - از تعبیرات مختلف این حدیث - با تفاوتهائی که دارد - به خوبی استفاده می شود که پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تحت تاءثیر موج شایعه قرار گرفت تا آنجا که با تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 392
یارانش در این زمینه به گفتگو و مشاوره نشست و حتی برخورد خود را با عایشه تغییر داد، و مدتی طولانی از او کناره گیری نمود، و رفتارهای دیگری که همه حاکی از این است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) طبق این روایت شایعه را تا حد زیادی پذیرا شد.
این موضوع نه تنها با مقام عصمت سازگار نیست ، بلکه یک مسلمان با ایمان و ثابت القدم نیز نباید این چنین تحت تاثیر شایعات بی دلیل قرار گیرد، و اگر شایعه در فکر او تاءثیر ناخودآگاهی بگذارد در عمل نباید روش خود را تغییر دهد و تسلیم آن گردد، تا چه رسد به معصوم که مقامش روشن است .
آیا می توان باور کرد که عتابها و سرزنشهای شدیدی که در آیات بعد خواهد آمد که چرا گروهی از مؤ منان تحت تاءثیر این شایعه قرار گرفتند؟ چرا مطالبه چهار شاهد ننمودند؟ شامل شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز بشود؟! این یکی از ایرادهای مهمی است که ما را در صحت این شاءن نزول لااقل گرفتار تردید می کند.
2 - با اینکه ظاهر آیات چنین نشان می دهد که حکم مربوط به ((قذف)) (نسبت اتهام عمل منافی عفت) قبل از داستان افک نازل شده است ، چرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در همان روز که چنین تهمتی از ناحیه عبداللّه بن ابی سلول و جمعی دیگر پخش شد، آنها را احضار نفرمود و حد الهی را در مورد آنها اجرا نکرد؟ (مگر اینکه گفته شود که آیه قذف و آیات مربوط به افک همه یکجا نازل شده و یا به تعبیر دیگر آن حکم نیز به تناسب این موضوع تشریع گردیده که در این صورت این ایراد منتفی می شود ولی ایراد اول کاملا به قوت خود باقی است).
و اما در مورد شاءن نزول دوم ، مشکل از این بیشتر است چرا که :
اولا: مطابق این شاءن نزول کسی که مرتکب تهمت زدن شد، یک نفر تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 393
بیشتر نبود، در حالی که آیات با صراحت می گوید گروهی در این مساءله فعالیت داشتند، و شایعه را آنچنان پخش کردند که تقریبا محیط را فرا گرفت ، و لذا ضمیرها در مورد عتاب و سرزنش مؤ منانی که در این مساءله درگیر شدند همه به صورت جمع آمده است ، و این با شاءن نزول دوم به هیچوجه سازگار نیست .
ثانیا: این سؤ ال باقی است که اگر عایشه مرتکب چنین تهمتی شده بود و

بعدا خلاف آن ثابت گردید چرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) حد تهمت بر او اجرا نکرد؟
ثالثا: چگونه امکان دارد پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تنها با شهادت یک زن حکم اعدام را در مورد یک متهم صادر کند، با اینکه رقابت در میان زنانی که دارای یک همسرند عادی است ، این امر ایجاب می کرد که احتمال انحراف از حق و عدالت یا حداقل اشتباه و خطا در حق او بدهد.
به هر حال آنچه برای ما مهم است این شاءن نزولها نیست ، مهم آن است که بدانیم از مجموع آیات استفاده می شود که شخص بی گناهی را به هنگام نزول این آیات متهم به عمل منافی عفت نموده بودند، و این شایعه در جامعه پخش شده بود.
و نیز از قرائن موجود در آیه استفاده می شود که این تهمت درباره فردی بود که از اهمیت ویژه ای در جامعه آن روز برخوردار بوده است .
و نیز گروهی از منافقان و بظاهر مسلمانها می خواستند از این حادثه بهره برداری غرض آلودی به نفع خویش و به زیان جامعه اسلامی کنند که آیات فوق نازل شد و با قاطعیت بی نظیری با این حادثه برخورد کرد، و منحرفان بد زبان و منافقان تیره دل را محکم بر سر جای خود نشاند.
بدیهی است این احکام شاءن نزولش هر که باشد انحصار به او و آن زمان و مکان نداشته ، و در هر محیط و هر عصر و زمان جاری است .
بعد از همه این گفتگوها به سراغ تفسیر آیات می رویم تا ببینیم چگونه قرآن با فصاحت و بلاغت تمام ، این حادثه خاص را پیگیری و مو شکافی نموده و در تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 394
نهایت حل و فصل کرده است .
تفسیر:
داستان پر ماجرای افک (تهمت عظیم)
نخستین آیه مورد بحث بی آنکه اصل حادثه را مطرح کند می گوید: کسانی که آن تهمت عظیم را مطرح کردند گروهی از شما بودند (ان الذین جائوا بالافک عصبة منکم).
زیرا یکی از فنون فصاحت و بلاغت آن است که جمله های زائد را حذف کنند و به دلالت التزامی کلمات قناعت نمایند.
واژه ((افک)) (بر وزن فکر) بنا به گفته ((راغب)) به هر چیزی گفته می شود که از حالت اصلی و طبیعیش دگرگون شود، مثلا بادهای مخالف را که از مسیر اصلی انحراف یافته ((مؤ تفکه)) می نامند، سپس به هر سخنی که انحراف از حق پیدا کند و متمایل به خلاف واقع گردد، و از جمله دروغ و تهمت ((افک)) گفته می شود.
مرحوم ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) معتقد است که ((افک)) به هر

دروغ ساده ای نمی گویند، بلکه دروغ بزرگی است که مساءله ای را از صورت اصلیش دگرگون می سازد، و بنابراین کلمه ((افک)) خود بیانگر اهمیت این حادثه و دروغ و تهمتی است که در این زمینه مطرح بود.
واژه ((عصبه)) (بر وزن غصه) در اصل از ماده ((عصب)) به معنی رشته های مخصوصی است که عضلات انسان را به هم پیوند داده و مجموعه آن سلسله اعصاب نام دارد، سپس به جمعیتی که با هم متحدند و پیوند و ارتباط و همکاری و همفکری دارند ((عصبه)) گفته شده است ، به کار رفتن این واژه نشان می دهد که توطئه گران در داستان افک ارتباط نزدیک و محکمی با هم داشته و شبکه منسجم و نیرومندی تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 395
را برای توطئه تشکیل می دادند.
بعضی گفته اند که این تعبیر معمولا در مورد ده تا چهل نفر به کار می رود.
به هر حال قرآن به دنبال این جمله به مؤ منانی که از بروز چنین اتهامی نسبت به شخص پاکدامنی سخت ناراحت شده بودند دلداری می دهد که ((گمان نکنید این ماجرا برای شما شر است بلکه برای شما خیر بود)) (لا تحسبوه شرا لکم بل هو خیر لکم).
چرا که پرده از روی نیات پلید جمعی از دشمنان شکست خورده و منافقان کوردل برداشت ، و این بد سیرتان خوش ظاهر را رسوا ساخت ، و چه خوب است که محک تجربه به میان آید تا آنان که غش دارند سیه رو شوند، و چه بسا اگر این حادثه نبود و آنها همچنان ناشناخته می ماندند در آینده ضربه سختتر و خطرناکتری می زدند.
این ماجرا به مسلمانان درس داد که پیروی از شایعه سازان ، آنها را به روزهای سیاه می کشاند باید در برابر این کار به سختی بایستند.
درس دیگری که این ماجرا به مسلمانان آموخت این بود که به ظاهر حوادث تنها ننگرند، چه بسا حوادث ناراحت کننده و بد ظاهری که خیر کثیر در آن نهفته است .
جالب اینکه با ذکر ضمیر ((لکم)) همه مؤ منان را در این حادثه سهیم می شمرد و براستی چنین است ، زیرا مؤ منان از نظر حیثیت اجتماعی از هم جدائی و بیگانگی ندارند و در غمها و شادیها شریک و سهیمند.
سپس در دنبال این آیه به دو نکته اشاره می کند: نخست اینکه می گوید: ((اینهائی که دست به چنین گناهی زدند، هر کدام سهم خود را از مسئولیت و مجازات آن خواهند داشت)) (لکل امرء منهم ما اکتسب من الاثم).
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 396
اشاره به اینکه مسئولیت عظیم سردمداران و بنیانگذاران یک گناه هرگز مانع از مسئولیت دیگران نخواهد بود، بلکه هر کس به هر اندازه و به هر مقدار در یک توطئه سهیم و شریک باشد بار گناه آن را بر دوش می کشد.

جمله دوم اینکه ((کسی که بخش عظیم این گناه را از آنها بر عهده گرفت عذاب عظیم و دردناکی دارد)) (و الذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم).
مفسران گفته اند این شخص عبدالله بن ابی سلول بود که سر سلسله ((اصحاب افک)) محسوب می شد، بعضی دیگر نیز مسطح بن اثاثه و حسان بن ثابت را به عنوان مصداق این سخن نام برده اند.
به هر حال کسی که بیش از همه در این ماجرا فعالیت می کرد و نخستین شعله های آتش افک را برافروخت و رهبر این گروه محسوب می شد به تناسب بزرگی گناهش مجازات بزرگتری دارد (بعید نیست تعبیر به ((تولی)) اشاره به مساءله رهبری او باشد).
سپس روی سخن را به مؤ منانی که در این حادثه فریب خوردند و تحت تاثیر واقع شدند کرده و آنها را شدیدا طی چند آیه مورد سرزنش قرار داده ، می گوید:
((چرا هنگامی که این تهمت را شنیدید مردان و زنان با ایمان نسبت به خود گمان خیر نبردند))؟! (لو لا اذ سمعتموه ظن المؤ منون و المؤ منات بانفسهم خیرا).
یعنی چرا هنگامی که سخن منافقان را درباره افراد مؤ من استماع کردید با حسن ظن به دیگر مؤ منان که به منزله نفس خود شما هستند برخورد نکردید.
((و چرا نگفتید این یک دروغ بزرگ و آشکار است)) (و قالوا هذا افک مبین). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 397
شما که سابقه زشت و رسوای این گروه منافقان را می دانستید.
شما که از پاکدامنی فرد مورد اتهام به خوبی آگاه بودید.
شما که از روی قرائن مختلف اطمینان داشتید چنین اتهامی امکان پذیر نیست .
شما که به توطئه هائی که بر ضد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از ناحیه دشمنان صورت می گرفت واقف بودید.
با اینهمه جای ملامت و سرزنش است که این گونه شایعات دروغین را بشنوید و سکوت اختیار کنید، تا چه رسد به اینکه خود آگاهانه یا ناآگاه عامل نشر آن شوید!.
جالب اینکه در آیه فوق بجای اینکه تعبیر کند شما درباره متهم به این تهمت باید حسن ظن داشته باشید می گوید: شما نسبت به خودتان باید حسن ظن می داشتید، این تعبیر چنانکه گفتیم اشاره به این است که جان مؤ منان از هم جدا نیست و همه به منزله نفس واحدند که اگر اتهامی به یکی از آنها متوجه شود گوئی به همه متوجه شده است و اگر عضوی را روزگار بدرد آورد قراری برای دیگر عضوها باقی نمی ماند و همانگونه که هر کس خود را موظف به دفاع از خویشتن در برابر اتهامات می داند باید به همان

اندازه از دیگر برادران و خواهران دینی خود دفاع کند.
استعمال کلمه ((انفس)) در چنین مواردی در آیات دیگر قرآن نیز دیده می شود از جمله آیه 11 سوره حجرات و لا تلمزوا انفسکم : ((غیبت و عیبجوئی از خودتان نکنید))! تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 398
و اینکه تکیه بر روی ((مردان و زنان با ایمان)) شده اشاره به این است که ایمان صفتی است که می تواند مانع و رادع در برابر گمانهای بد باشد.
تا اینجا سرزنش و ملامت آنها جنبه های اخلاقی و معنوی دارد که به هر حساب جای این نبود که مؤ منان در برابر چنین تهمت زشتی سکوت کنند و یا آلت دست شایعه سازان کور دل گردند.
سپس به بعد قضائی مساءله توجه کرده می گوید: ((چرا آنها را موظف به آوردن چهار شاهد ننمودید))؟ (لو لا جائوا علیه باربعة شهداء).
((اکنون که چنین گواهانی را نیاوردند آنها نزد خدا دروغگویانند)) (فاذ لم یاتوا بالشهداء فاولئک عندالله هم الکاذبون).
این مؤ اخذه و سرزنش نشان می دهد که دستور اقامه شهود چهار گانه و همچنین حد قذف در صورت عدم آن ، قبل از آیات افک نازل شده بود.
اما این سؤ ال که چرا شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اقدام به اجرای این حد نکرد پاسخش روشن است ، زیرا تا همکاری از ناحیه مردم نباشد اقدام به چنین امری ممکن نیست زیرا پیوندهای تعصب آمیز قبیله ای گاهی سبب می شد که مقاومتهای منفی در برابر اجرای بعضی از احکام ولو به طور موقت ابراز شود، چنانکه طبق نقل تواریخ در این حادثه چنین بود.
سرانجام تمام این سرزنشها را جمع بندی کرده ، می گوید: ((اگر فضل و رحمت خدا در دنیا و آخرت شامل حال شما نبود به خاطر این کاری که در آن وارد شدید عذاب عظیمی دامانتان را می گرفت)) (و لو لا فضل الله علیکم و رحمته فی الدنیا و الاخرة لمسکم فیما افضتم فیه عذاب عظیم).
با توجه به اینکه ((افضتم)) از ماده ((افاضه)) به معنی خروج آب با کثرت تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 399
و فزونی است ، و نیز گاهی به معنی فرو رفتن در آب آمده است ، از این تعبیر چنین بر می آید که شایعه اتهام مزبور آنچنان دامنه پیدا کرد که مؤ منان را نیز در خود فرو برد!.
آیه بعد در حقیقت توضیح و تبیین بحث گذشته است که چگونه آنها در این گناه بزرگ بر اثر سهل انگاری غوطه ور شدند، می گوید: ((به خاطر بیاورید هنگامی را که به استقبال این دروغ بزرگ می رفتید و این شایعه را از زبان یکدیگر می گرفتید)) (اذ تلقونه بالسنتکم).
((و با دهان خود سخنی می گفتید که به آن علم و یقین نداشتید)) (و تقولون بافواهکم ما لیس لکم به علم).

((و گمان می کردید این مساءله کوچکی است در حالی که در نزد خدا بزرگ است)) (و تحسبونه هینا و هو عند الله عظیم).
در واقع این آیه به سه قسمت از گناهان بزرگ آنها در این رابطه اشاره می کند: ((نخست)) به استقبال این شایعه رفتن و از زبان یکدیگر گرفتن (پذیرش شایعه).
((دوم)) منتشر ساختن شایعه ای را که هیچگونه علم و یقین به آن نداشتند و بازگو کردن آن برای دیگران (نشر شایعه بدون هیچگونه تحقیق).
((سوم)) آن را عملی ساده و کوچک شمردن در حالی که نه تنها با حیثیت دو فرد مسلمان ارتباط داشت ، بلکه با حیثیت و آبروی جامعه اسلامی گره خورده بود (کوچک شمردن شایعه ، و به عنوان یک وسیله سرگرمی از آن استفاده کردن).
جالب اینکه در یک مورد تعبیر ((بالسنتکم)) (با زبانتان) و در جای دیگر بافواهکم (با دهانتان) آمده است ، با اینکه همه سخنان با زبان و از طریق دهان صورت می گیرد، اشاره به اینکه شما نه در پذیرش این شایعه مطالبه دلیل کردید تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 400
و نه در پخش آن تکیه بر دلیل داشتید، تنها سخنانی که باد هوا بود و نتیجه گردش زبان و حرکات دهان ، سرمایه شما در این ماجرا بود.
و از آنجا که این حادثه بسیار مهمی بود که گروهی از مسلمانان آن را سبک و کوچک شمرده بودند بار دیگر در آیه بعد روی آن تکیه کرده ، و موجی تازه از سرزنش بر آنها می بارد، و تازیانه ای محکمتر بر روح آنها می نوازد، و می گوید:
((چرا هنگامی که این دروغ بزرگ را شنیدید نگفتید ما مجاز نیستیم از این سخن بگوئیم (چرا که تهمتی است بدون دلیل) منزهی تو، ای پروردگار، این بهتان بزرگی است))! (و لو لا اذ سمعتموه قلتم ما یکون لنا ان نتکلم بهذا سبحانک هذا بهتان عظیم).
در واقع قبلا تنها به خاطر این ملامت شده بودند که چرا با حسن ظن نسبت به کسانی که مورد اتهام واقع شده بودند نگاه نکردند، اما در اینجا می گوید علاوه بر حسن ظن شما می بایست هرگز به خود اجازه ندهید که لب به چنین تهمتی بگشائید، تا چه رسد که عامل نشر آن شوید.
شما باید از این تهمت بزرگ غرق تعجب می شدید، و به یاد پاکی و منزه بودن پروردگار می افتادید، و از اینکه آلوده نشر چنین تهمتی شوید به خدا پناه می بردید.
اما مع الاسف شما به سادگی و آسانی از کنار آن گذشتید - سهل است - به آن نیز دامن زدید و ناآگاهانه آلت دست منافقان توطئه گر و شایعه ساز شدید.

در مورد اهمیت گناه ((شایعه سازی)) و ((انگیزه ها)) و ((راه مبارزه با آن)) و همچنین نکته های دیگر پیرامون این موضوع در ذیل آیات آینده به خواست خدا بحث خواهیم کرد. النور
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 401
آیه 17 - 20
آیه و ترجمه
يَعِظكُمُ اللَّهُ أَن تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ(17)
وَ يُبَيِنُ اللَّهُ لَكُمُ الاَيَتِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ(18)
إِنَّ الَّذِينَ يحِبُّونَ أَن تَشِيعَ الْفَحِشةُ فى الَّذِينَ ءَامَنُوا لهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فى الدُّنْيَا وَ الاَخِرَةِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنتُمْ لا تَعْلَمُونَ(19)
وَ لَوْ لا فَضلُ اللَّهِ عَلَيْكمْ وَ رَحْمَتُهُ وَ أَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ(20)
ترجمه :
17 - خداوند شما را اندرز می دهد که هرگز چنین کاری را تکرار نکنید اگر ایمان دارید!
18 - و خداوند آیات خود را برای شما تبیین می کند، و خدا علیم و حکیم است .
19 - کسانی که دوست دارند زشتیها در میان مردم با ایمان شیوع یابد عذاب دردناکی برای آنها در دنیا و آخرت است ، و خداوند می داند و شما نمی دانید.
20 - و اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما نبود و اینکه خدا مهربان و رحیم است (مجازات سختی دامانتان را فرا می گرفت).
تفسیر:
اشاعه فحشاء ممنوع است
باز در این آیات سخن از ((داستان افک)) و عواقب شوم و دردناک شایعه سازی تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 402
و اتهام ناموسی نسبت به افراد پاک است ، چرا که این مساءله بقدری مهم است که قرآن لازم می بیند چند بار از طرق گوناگون و مؤ ثر این مساءله را تحلیل کند، و چنان محکم کاری نماید که در آینده چنین صحنه ای در جامعه مسلمین تکرار نشود.
نخست می گوید: ((خداوند شما را اندرز می دهد که مانند این عمل را هرگز تکرار نکنید اگر ایمان (به خدا و روز جزا) دارید)) (یعظکم الله ان تعودوا لمثله).
یعنی این نشانه ایمان است که انسان به سراغ این گناهان عظیم نرود، و اگر مرتکب شد یا نشانه بی ایمانی است و یا ضعف ایمان ، در حقیقت جمله مزبور یکی از ارکان توبه را ترسیم می کند، چرا که تنها پشیمانی از گذشته کافی نیست باید نسبت به عدم تکرار گناه در آینده نیز تصمیم

گرفت ، تا توبه ای جامع الاطراف باشد.
و بعد برای تاءکید بیشتر که توجه داشته باشند این سخنان ، سخنان عادی معمولی نیست ، بلکه این خداوند علیم و حکیم است که در مقام تبیین بر آمده و حقایق سرنوشت سازی را روشن می سازد، می گوید: ((خداوند آیات را برای شما تبیین می کند و خداوند آگاه و حکیم است)) (و یبین الله لکم الایات و الله علیم حکیم).
به مقتضای علم و آگاهیش از تمام جزئیات اعمال شما با خبر است ، و به مقتضای حکمتش دستورات لازم را می دهد. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 403
یا به تعبیر دیگر به مقتضای علمش از نیازهای شما و عوامل خیر و شرتان آگاه است ، و به مقتضای حکمتش دستورات و احکامش را با آن هماهنگ می سازد.
باز برای محکم کاری ، سخن را از شکل یک حادثه شخصی به صورت بیان یک قانون کلی و جامع تغییر داده و می گوید: ((کسانی که دوست می دارند زشتیها و گناهان قبیح در میان افراد با ایمان اشاعه یابد عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند (ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا و الاخرة).
قابل توجه اینکه نمی گوید کسانی که اشاعه فحشاء دهند، بلکه می گوید دوست دارند که چنین کاری را انجام دهند و این نهایت تاءکید در این زمینه است .
به تعبیر دیگر مبادا تصور شود که این همه اصرار و تاءکید به خاطر این بوده که همسر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یا شخص دیگری در پایه او، متهم شده است ، بلکه در مورد هر کس و هر فرد با ایمان چنین برنامه ای پیش آید تمام آن تاءکیدات و اصرارها در مورد او صادق است ، چرا که جنبه شخصی و خصوصی ندارد، هر چند ممکن است بر حسب موارد جنبه های دیگری بر آن افزوده شود.
ضمنا باید توجه داشت که اشاعه فحشاء منحصر به این نیست که انسان تهمت و دروغ بی اساسی را در مورد زن و مرد با ایمانی نشر دهد، و آنها را به عمل منافی عفت متهم سازد، این یکی از مصادیق آن است ، اما منحصر به آن نیست ، این تعبیر مفهوم وسیعی دارد که هر گونه نشر فساد و اشاعه زشتیها و قبائح و کمک به توسعه آن را شامل می شود.
البته کلمه ((فاحشه)) یا ((فحشاء)) در قرآن مجید غالبا در موارد انحرافات جنسی و آلودگیهای ناموسی به کار رفته ، ولی از نظر مفهوم لغوی چنانکه راغب در ((مفردات)) گوید: ((فحش)) و ((فحشاء)) و ((فاحشه)) به معنی هر گونه رفتار تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 404
و گفتاری است که زشتی آن بزرگ باشد، و در قرآن مجید نیز گاهی در

همین معنی وسیع استعمال شده مانند و الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش : ((کسانی که از گناهان بزرگ و از اعمال زشت و قبیح اجتناب می کنند...)) (سوره شوری آیه 37).
و به این ترتیب وسعت مفهوم آیه کاملا روشن می شود.
اما اینکه می گوید: آنها عذاب دردناکی در دنیا دارند ممکن است اشاره به حدود و تعزیرات شرعیه ، و عکس العملهای اجتماعی ، و آثار شوم فردی آنها باشد که در همین دنیا دامنگیر مرتکبین این اعمال می شود، علاوه بر این محرومیت آنها از حق شهادت ، و محکوم بودنشان به فسق و رسوائی نیز از آثار دنیوی آن است .
و اما عذاب دردناک آخرت دوری از رحمت خدا و خشم و غضب الهی و آتش دوزخ می باشد.
و در پایان آیه می فرماید: ((و خدا می داند و شما نمی دانید)) (و الله یعلم و انتم لا تعلمون).
او از عواقب شوم و آثار مرگبار اشاعه فحشاء در دنیا و آخرت به خوبی آگاه است ، ولی شما از ابعاد مختلف این مساءله آگاه نیستید.
او می داند چه کسانی در قلبشان حب این گناه است و کسانی را که زیر نامه ای فریبنده به این عمل شوم می پردازند می شناسد اما شما نمی دانید و نمی شناسید.
و او می داند چگونه برای جلوگیری از این عمل زشت و قبیح احکامش را نازل کند.
در آخرین آیه مورد بحث که در عین حال آخرین آیات ((افک)) و مبارزه با ((اشاعه فحشاء)) و ((قذف)) مؤ منان پاکدامن است ، بار دیگر این حقیقت را تکرار و تاءکید می کند که : ((اگر فضل و رحمت الهی شامل حال شما نمی شد، و اگر تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 405
خداوند نسبت به شما رحیم و مهربان نبود آنچنان مجازات عظیم و دردناکی در این دنیا برای شما قائل می شد که روزگارتان سیاه و زندگیتان تباه گردد)) (و لو لا فضل الله علیکم و رحمته و ان الله رؤ ف رحیم).
1 - اشاعه فحشاء چیست ؟
از آنجا که انسان یک موجود اجتماعی است ، جامعه بزرگی که در آن زندگی می کند از یک نظر همچون خانه او است ، و حریم آن همچون حریم خانه او محسوب می شود، پاکی جامعه به پاکی او کمک می کند و آلودگی آن به آلودگیش .
روی همین اصل در اسلام با هر کاری که جو جامعه را مسموم یا آلوده کند شدیدا مبارزه شده است .
اگر می بینیم در اسلام با غیبت شدیدا مبارزه شده یکی از فلسفه هایش این است که غیبت ، عیوب پنهانی را آشکار می سازد و حرمت جامعه را

جریحه دار می کند.
اگر می بینیم دستور عیب پوشی داده شده یک دلیلش همین است که گناه جنبه عمومی و همگانی پیدا نکند.
اگر می بینیم گناه آشکار اهمیتش بیش از گناه مستور و پنهان است تا آنجا که در روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) می خوانیم : المذیع بالسیئة مخذول والمستتر بالسیئة مغفور له : ((آنکس که گناه را نشر دهد مخذول و مطرود است و آنکس که گناه را پنهان می دارد مشمول آمرزش الهی است)). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 406
و اگر می بینیم در آیات فوق موضوع اشاعه فحشاء با لحنی بسیار شدید و فوق - العاده کوبنده محکوم شده نیز دلیلش همین است .
اصولا گناه همانند آتش است ، هنگامی که در نقطه ای از جامعه این آتش روشن شود باید سعی و تلاش کرد که آتش خاموش ، یا حداقل محاصره گردد، اما اگر به آتش دامن زنیم و آن را از نقطه ای به نقطه دیگر ببریم ، حریق همه جا را فرا خواهد گرفت و کسی قادر بر کنترل آن نخواهد بود.
از این گذشته عظمت گناه در نظر عامه مردم و حفظ ظاهر جامعه از آلودگیها خود سد بزرگی در برابر فساد است ، اشاعه فحشاء و نشر گناه و تجاهر به فسق این سد را می شکند، گناه را کوچک می کند، و آلودگی به آن را ساده می نماید.
در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من اذاع فاحشة کان کمبتدئها: ((کسی که کار زشتی را نشر دهد همانند کسی است که آن را در آغاز انجام داده)).
در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می خوانیم که مردی خدمتش آمد و عرض کرد: فدایت شوم از یکی از برادران دینی کاری نقل کردند که من آن را ناخوش داشتم ، از خودش پرسیدم انکار کرد در حالی که جمعی از افراد موثق این مطلب را از او نقل کرده اند، امام فرمود: کذب سمعک و بصرک عن اخیک و ان شهد عندک خمسون قسامه و قال لک قول فصدقه و کذبهم ، و لاتذیعن علیه شیئا تشینه به و تهدم به مروته ، فتکون من الذین قال الله عز و جل ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا و الاخرة : ((گوش و چشم خود را در مقابل برادر مسلمانت تکذیب کن ، حتی اگر پنجاه نفر سوگند خورند که او کاری کرده و او بگوید نکرده ام از او بپذیر و از آنها نپذیر، هرگز چیزی که مایه عیب و ننگ او است و شخصیتش را تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 407
از میان می برد در جامعه پخش مکن که از آنها خواهی بود که خداوند درباره آنها فرموده : ((کسانی که دوست می دارند زشتیها در میان مؤ منان پخش شود عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند)) و.

ذکر این نکته نیز لازم است که ((اشاعه فحشاء)) اشکال مختلفی دارد:
گاه به این می شود که دروغ و تهمتی را دامن بزند و برای این و آن بازگو کند.
گاه به این است که مراکزی که موجب فساد و نشر فحشاء است به وجود آورد.
گاه به این است که وسائل معصیت در اختیار مردم بگذارند و یا آنها را به گناه تشویق کنند و بالاخره گاه به این حاصل می شود که پرده حیا را بدرند و مرتکب گناه در ملاء عام شوند، همه اینها مصداق اشاعه فحشاء است چرا که مفهوم این کلمه ، وسیع و گسترده می باشد (دقت کنید).
2 - بلای شایعه سازی
جعل و پخش شایعات دروغین و نگران کننده یکی از مهمترین شاخه های جنگ روانی توطئه گران است .
هنگامی که دشمن قادر نیست از طریق رویاروئی صدمه ای وارد کند دست به پخش شایعات می زند، و از این طریق افکار عمومی را نگران و به خود مشغول ساخته و از مسائل ضروری و حساس منحرف می کند.
شایعه سازی یکی از سلاحهای مخرب برای جریحه دار ساختن حیثیت
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 408
نیکان و پاکان و پراکنده ساختن مردم از اطراف آنها است .
در آیات مورد بحث - طبق شاءن نزولهای معروف - منافقین برای لکه دار ساختن حیثیت پیامبر خدا و متزلزل ساختن وجاهت عمومی او دست به جعل ناجوانمردانه ترین شایعات و پخش آن زدند و پاکی بعضی از همسران پیامبر بزرگ اسلام را - با استفاده از یک فرصت مناسب - زیر سؤ ال کشیدند، و برای مدتی نسبتا طولانی چنان افکار مسلمانان را مشوب و ناراحت کردند که مؤ منان ثابت قدم و راستین همچون مار گزیده به خود می پیچیدند تا اینکه وحی الهی به یاری آنان آمد و چنان گوشمال شدیدی به منافقان شایعه ساز داد که درس عبرتی برای همگان شد.
گر چه در جامعه هائی که خفقان سیاسی وجود دارد نشر شایعات یکنوع مبارزه محسوب می شود، ولی انگیزه های دیگری همچون انتقامجوئی ، تصفیه حسابهای خصوصی ، تخریب اعتماد عمومی ، لکه دار ساختن شخصیت افراد بزرگ و منحرف ساختن افکار از مسائل اساسی نیز عوامل پخش شایعات محسوب می باشد.
این کافی نیست که ما بدانیم چه انگیزه ای سبب شایعه سازی است ، مهم آن است که جامعه را از اینکه آلت دست شایعه سازان گردد و به نشر آن کمک کند و با دست خود وسیله نابودی خویش را فراهم سازد بر حذر داریم ، و به مردم توجه دهیم که باید هر شایعه را همانجا که می شنویم دفن کنیم و گرنه دشمن را خوشحال و پیروز ساخته ایم ، بعلاوه مشمول

عذاب الیم دنیا و آخرت که در آیات فوق به آن اشاره شده خواهیم بود.
3 - کوچک شمردن گناه
در آیات فوق از مسائلی که مورد نکوهش قرار گرفته این بود که شما گناهی همچون نشر بهتان و تهمت را مرتکب می شوید و در عین حال آن را کوچک می شمرید. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 409
به راستی کوچک شمردن گناه خود یکی از خطاها است ، کسی که گناهی می کند و آن را بزرگ می شمرد و از کار خود ناراحت است در مقام توبه و جبران بر می آید، اما آنکس که آن را کوچک می شمرد و اهمیتی برای آن قائل نیست و حتی گاه می گوید: ((خوشا به حال من اگر گناه من همین باشد))! چنین کسی در مسیر خطرناکی قرار گرفته ، و همچنان به گناه خود ادامه می دهد.
به همین دلیل در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : اشد الذنوب ما استهان به صاحبه : ((شدیدترین گناهان گناهی است که صاحبش آن را سبک بشمارد)). النور
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 410
آیه 21 - 25
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا تَتَّبِعُوا خُطوَتِ الشيْطنِ وَ مَن يَتَّبِعْ خُطوَتِ الشيْطنِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ وَ الْمُنكَرِ وَ لَوْ لا فَضلُ اللَّهِ عَلَيْكمْ وَ رَحْمَتُهُ مَا زَكى مِنكم مِّنْ أَحَدٍ أَبَداً وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُزَكى مَن يَشاءُ وَ اللَّهُ سمِيعٌ عَلِيمٌ(21)
وَ لا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضلِ مِنكمْ وَ السعَةِ أَن يُؤْتُوا أُولى الْقُرْبى وَ الْمَسكِينَ وَ الْمُهَجِرِينَ فى سبِيلِ اللَّهِ وَ لْيَعْفُوا وَ لْيَصفَحُوا أَ لا تحِبُّونَ أَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَكمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(22)
إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصنَتِ الْغَفِلَتِ الْمُؤْمِنَتِ لُعِنُوا فى الدُّنْيَا وَ الاَخِرَةِ وَ لهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ(23)
يَوْمَ تَشهَدُ عَلَيهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُم بِمَا كانُوا يَعْمَلُونَ(24)
يَوْمَئذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ(25)
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 411
ترجمه :
21 - ای کسانی که ایمان آورده اید از گامهای شیطان پیروی نکنید هر کس قدم جای قدمهای شیطان بگذارد (گمراهش می سازد)، چرا که او امر به فحشاء و منکر می کند، و اگر فضل و رحمت الهی به سراغ شما نمی آمد احدی از شما هرگز پاک نمی شد ولی خداوند هر که را بخواهد تزکیه می کند و خدا شنوا و دانا است .
22 - آنها که دارای برتری (مالی) و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند که از انفاق نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا

دریغ نمایند، آنها باید عفو کنند و صرفنظر نمایند، آیا دوست نمی دارید خداوند شما را ببخشد؟ و خداوند غفور و رحیم است .
23 - کسانی که زنان پاکدامن و بیخبر (از هر گونه آلودگی) و مؤ من را متهم می سازند در دنیا و آخرت از رحمت الهی بدورند، و عذاب بزرگی در انتظارشان است .
24 - در آن روز که زبانها و دستها و پاهایشان بر ضد آنها به اعمالی که مرتکب می شدند گواهی می دهد.
25 - در آن روز خداوند جزای واقعی آنها را بی کم و کاست می دهد، و می دانند که خداوند حق مبین است .
تفسیر:
مجازات هم حسابی دارد!
گر چه این آیات صریحا داستان افک را دنبال نمی کند ولی تکمیلی برای محتوای آن بحث محسوب می شود، هشداری است به همه مؤ منان که

و اعمال شیطانی گاه به صورت تدریجی و کم رنگ است و اگر در همان گامهای نخست کنترل نشود وقتی انسان متوجه می گردد که کار از کار گذشته است ، بنابراین هنگامی که نخستین وسوسه های اشاعه فحشا یا هر گناه دیگر آشکار می شود، باید همانجا در مقابل آن ایستاد تا آلودگی گسترش پیدا نکند.
در نخستین آیه روی سخن را به مؤ منان کرده ، می گوید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید از گامهای شیطان پیروی نکنید، و هر کس از گامهای شیطان پیروی کند به انحراف و گمراهی و فحشاء و منکر کشیده می شود چرا که شیطان دعوت به فحشاء و منکر می کند)) (یا ایها الذین آمنوا لا تتبعوا خطوات الشیطان و من یتبع خطوات الشیطان فانه یامر بالفحشاء و المنکر).
اگر ((شیطان)) را به معنی وسیع کلمه ، یعنی ((هر موجود موذی و تبهکار و ویرانگر)) تفسیر کنیم گستردگی این هشدار در تمام ابعاد زندگی روشن می شود. هرگز یک انسان پاکدامن و با ایمان را نمی شود یک مرتبه در آغوش فساد پرتاب کرد، بلکه گام به گام این راه را می سپرد:
گام اول معاشرت و دوستی با آلودگان است .
گام دوم شرکت در مجلس آنها.
گام سوم فکر گناه .
گام چهارم ارتکاب مصادیق مشکوک و شبهات .
گام پنجم انجام گناهان صغیره .
و بالاخره در گامهای بعد گرفتار بدترین کبائر می شود، درست به کسی

می ماند که زمان خویش به دست جنایتکاری سپرده او را گام به گام به سوی پرتگاه می برد، تا سقوط کند و نابود گردد، آری این است ((خطوات شیطان)).
سپس اشاره به یکی از مهمترین نعمتهای بزرگش بر انسانها در طریق هدایت کرده چنین می گوید: اگر فضل و رحمت الهی بر شما نبود احدی از شما هرگز پاک نمی شد، ولی خداوند هر که را بخواهد تزکیه می کند، و خدا شنوا و دانا است (و لو لافضل الله علیکم و رحمته ما زکی منکم من احد ابدا و لکن الله یزکی من یشاء و الله سمیع علیم).
بدون شک فضل و رحمت الهی است که موجب نجات انسانها از آلودگیها و انحرافات و گناهان می شود، چرا که از یک سو موهبت عقل را داده ، و از سوی دیگر موهبت وجود پیامبر و احکامی که از طریق وحی نازل می گردد، ولی از این مواهب گذشته توفیقات خاص او و امدادهای غیبیش که شامل حال انسانهای آماده و مستعد و مستحق می گردد مهمترین عامل پاکی و تزکیه است .
جمله ((من یشاء)) چنانکه بارها گفته ایم به معنی اراده و مشیت بی دلیل نیست ، بلکه تا مجاهده و تلاشی از ناحیه بندگان نباشد هدایت و موهبتی از ناحیه خدا صورت نمی گیرد، آن کس که طالب این راه است و در آن گام می نهد و جهاد می کند، دستش را می گیرید، از وسوسه شیاطین حفظش می کند و به سر منزل مقصود می رساند.
و به تعبیر دیگر فضل و رحمت الهی گاه جنبه تشریعی دارد، و آن از طریق بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی و تشریع احکام و بشارتها و انذارها است ، و گاه جنبه تکوینی دارد و آن از طریق امدادهای معنوی و الهی است ، و آیات مورد بحث (بقرینه جمله من یشاء) بیشتر ناظر به قسمت دوم است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 414
ضمنا باید توجه داشت که زکات و تزکیه در اصل به معنی نمو یافتن و نمو دادن است ، ولی در بسیاری از موارد به معنی پاک شدن و پاک کردن به کار رفته است ، و این هر دو ممکن است به یک ریشه باز گردد، زیرا تا پاکی از موانع و مفاسد و رذائل نباشد نمو و رشد امکان پذیر نخواهد بود.
جمعی از مفسران برای دومین آیه مورد بحث شاءن نزولی نقل کرده اند که پیوند آن را با آیات گذشته روشن می سازد و آن اینکه : ((این آیه درباره گروهی از صحابه نازل شد که بعد از ((داستان افک)) سوگند یاد کردند که به هیچیک از کسانی که در این ماجرا درگیر بودند و به این تهمت بزرگ دامن زدند کمک مالی نکنند، و در هیچ موردی با آنها مواسات ننمایند، آیه فوق نازل شد و آنها را از این شدت عمل و خشونت باز داشت و دستور عفو و گذشت داد)).
این شاءن نزول را ((قرطبی)) در تفسیرش از ((ابن عباس)) و ((ضحاک

))، و مرحوم ((طبرسی)) از ((ابن عباس)) و غیر او، ذیل آیات مورد بحث نقل کرده اند و جنبه عمومی دارد.
ولی گروهی از مفسران اهل تسنن اصرار دارند که این آیه در مورد خصوص ابوبکر نازل شده که بعد از داستان افک ، کمک مالی خود را به ((مسطح بن اثاثه)) که ((پسر خاله)) یا ((پسر خواهر)) او بود و به مساءله افک دامن می زد قطع کرده ، در حالی که تمام ضمیرهائی که در آیه به کار رفته به صورت جمع است و نشان می دهد که گروهی از مسلمانان بعد از این ماجرا تصمیم به قطع کمکهای خود از این مجرمان گرفته بودند و آیه آنها را از این کار نهی کرد.
ولی به هر حال می دانیم آیات قرآن اختصاص به شاءن نزول ندارد، بلکه همه مؤ منان را تا دامنه قیامت شامل می گردد، یعنی توصیه می کند که مسلمانان در این گونه موارد گرفتار احساسات تند و داغ نشوند و در برابر

گنهکاران تصمیمات خشن نگیرند.
با توجه به این شاءن نزول به تفسیر آیه باز می گردیم :
قرآن می گوید: ((آنها که دارای برتری مالی و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند (یا تصمیم بگیرند) که انفاق خود را نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا قطع می کنند)) (و لا یاتل اولوا الفضل منکم و السعة ان یؤ توا اولی القربی و المساکین و المهاجرین فی سبیل الله).
این تعبیر نشان می دهد که جمعی از کسانی که آلوده افک شدند از مهاجران در راه خدا بودند که فریب منافقان را خوردند، و خداوند به خاطر سابقه آنها اجازه نداد که آنان را از جامعه اسلامی طرد کنند و تصمیمهائی که بیش از حد استحقاق باشد درباره آنها بگیرند.
ضمنا جمله ((لا یاتل)) از ماده ((الیة)) (بر وزن عطیه) به معنی سوگند یاد کردن و یا از ماده ((الو)) (بر وزن دلو) به معنی کوتاهی کردن و ترک نمودن است ، بنابراین آیه طبق معنی اول نهی از سوگند در قطع این گونه کمکها می کند.
و بنابر معنی دوم نهی از کوتاهی و ترک این عمل می نماید.
سپس برای تشویق و ترغیب مسلمانان به ادامه این گونه کارهای خیر اضافه می کند ((باید عفو کنند و گذشت نمایند)) (و لیعفوا و لیصفحوا).
((آیا دوست نمی دارید خداوند شما را بیامرزد)) (الا تحبون ان یغفر الله لکم).
پس همانگونه که شما انتظار عفو الهی را در برابر لغزشها دارید باید در مورد دیگران عفو و بخشش را فراموش نکنید. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 416

((و خداوند غفور و رحیم است)) (و الله غفور رحیم).
عجب اینکه از یکسو با آنهمه آیات کوبنده ، ((اصحاب افک)) را شدیدا محکوم می کند، اما برای اینکه افراد افراطی از حد تجاوز نکنند با سه جمله که هر یک از دیگری گیراتر و جذابتر است احساساتشان را کنترل می نماید:
نخست امر به عفو و گذشت می کند.
سپس می گوید آیا دوست ندارید خدا شما را ببخشد؟ پس شما هم ببخشید.
و سر انجام دو صفت از صفات خدا که ((غفور)) و ((رحیم)) است به عنوان تاءکید ذکر می کند اشاره به اینکه شما نمی توانید داغتر از فرمان پروردگار باشید خداوند که صاحب اصلی این حکم است غفور و رحیم است ، او دستور می دهد کمکها را قطع نکنید، دیگر شما چه می گوئید؟!
بدون شک همه مسلمانانی که در ماجرای افک درگیر شدند با توطئه قبلی نبود، بعضی از منافقین مسلمان نما پایه گذار بودند، و گروهی مسلمان فریب خورده دنباله رو، بدون شک همه آنها مقصر و گناهکار بودند، اما میان این دو گروه فرق بسیار بود، و نمی بایست با همه یکسان معامله کنند.
به هر حال آیات فوق درس بسیار بزرگی است برای امروز و فردای مسلمانان و همه آیندگان که به هنگام آلودگی بعضی از افراد به گناه و لغزشی ، نباید در کیفر از حد اعتدال تجاوز کرد، نباید آنها را از جامعه اسلامی طرد نمود، و نباید درهای کمکهای را به روی آنها بست تا یکباره در دامن دشمنان سقوط کنند و در صف آنها قرار گیرند.
آیات فوق در حقیقت ترسیمی از تعادل ((جاذبه)) و ((دافعه)) اسلامی است : آیات افک و مجازات شدید تهمت زنندگان به نوامیس مردم نیروی عظیم دافعه را تشکیل می دهد، و آیه مورد بحث که سخن از عفو و گذشت و غفور و رحیم بودن خدا می گوید بیانگر جاذبه است !. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 417
سپس بار دیگر به مساءله ((قذف)) و متهم ساختن زنان پاکدامن با ایمان به اتهام ناموسی بازگشته ، و بطور مؤ کد و قاطع می گوید: ((کسانی که زنان پاکدامن و بی خبر از هر گونه آلودگی و مؤ من را به نسبتهای ناروا متهم می سازند در دنیا و آخرت از رحمت الهی دورند و عذاب عظیمی در انتظار آنها است)) (ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤ منات لعنوا فی الدنیا و الاخرة و لهم عذاب عظیم).
در واقع سه صفت برای این زنان ذکر شده که هر کدام دلیلی است بر اهمیت ظلمی که بر آنها از طریق تهمت وارد می گردد:
((محصنات)) (زنان پاکدامن) ((غافلات)) (دور از هر گونه آلودگی) و مؤ

منات (زنان با ایمان) و به این ترتیب نشان می دهد که تا چه حد نسبت ناروا دادن به این افراد، ظالمانه و ناجوانمردانه و درخور عذاب عظیم است .
ضمنا تعبیر به ((غافلات)) تعبیر جالبی است که نهایت پاکی آنها را از هر گونه انحراف و بی عفتی مشخص می کند، یعنی آنها نسبت به آلودگیهای جنسی آنقدر بی اعتنا هستند که گوئی اصلا از آن خبر ندارند، زیرا موضع انسان در برابر گناه گاه به صورتی در می آید که اصلا تصور گناه از فکر و مغز او بیرون می رود گوئی اصلا چنین عملی در خارج وجود ندارد و این مرحله عالی تقوا است .
این احتمال نیز وجود دارد که منظور از غافلات زنانی است که از نسبتهای ناروائی که به آنها داده شده بی اطلاعند، و به همین دلیل از خود دفاع نمی کنند، و در نتیجه آیه مورد بحث مطلب تازه ای در مورد این گونه اتهامات مطرح می کند چرا که در آیات گذشته سخن از تهمت زنندگانی بود که شناخته می شدند و مورد مجازات قرار می گرفتند، اما در اینجا سخن از شایعه سازانی است تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 418
که خود را از مجازات و حد شرعی پنهان داشته اند، قرآن می گوید: اینها تصور نکنند که با این عمل می توانند خود را برای همیشه از کیفر الهی دور دارند، خدا آنها را در این دنیا از رحمت خویش دور می کند و در آخرت عذابی عظیم دارند.
گرچه آیه فوق بعد از داستان افک قرار گرفته و به نظر می رسد که نزول آن بی ارتباط با این ماجرا نبوده ، ولی مانند تمام آیاتی که در موارد خاصی نازل می شود و مفهوم آن کلی است اختصاص به مورد معینی ندارد.
عجب اینکه بعضی از مفسران مانند فخر رازی در تفسیر کبیر و بعضی دیگر اصرار دارند که مفهوم این آیه را محدود به تهمت زدن به زنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بدانند و این گناه را در سر حد کفر قرار می دهند و کلمه لعن را که در آیه وارد شده دلیل بر آن بشمرند.
در حالی که تهمت زدن هر چند گناه بسیار بزرگی است ، و اگر در مورد همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باشد گناه بزرگتر و عظیمتری محسوب می شود ولی به تنهائی موجب کفر نیست ، و لذا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در داستان افک با این گونه افراد معامله مرتد ننمود بلکه در آیات بعد از آن که شرح آن را خواندیم توصیه به عدم خشونت بیش از حد در مورد آنان فرمود که با کفر سازگار نیست .
و اما ((لعن)) دوری از رحمت خدا است که در مورد کافر و مرتکبین گناهان کبیره صادق است ، لذا در همین آیاتی که در باره حد قذف گذشت (در احکام مربوط به لعان) دوبار کلمه لعن در مورد دروغگویان به کار رفته است .

در روایات اسلامی نیز کرارا کلمه لعن درباره بعضی از مرتکبین گناهان کبیره به کار رفته است ، حدیث لعن الله فی الخمر عشر طوائف ... خدا ده گروه را در مورد شراب لعنت کرده ... معروف است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 419

آیه بعد چگونگی حال این گروه تهمت زنندگان را در دادگاه بزرگ خدا مشخص کرده می گوید: آنها عذاب عظیمی دارند، در آن روز که زبانهای آنها و دستها و پاهایشان بر ضد آنان به اعمالی که مرتکب شدند گواهی می دهند (یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون).

زبان آنها بی آنکه خودشان مایل باشند به گردش در می آید و حقائق را بازگو می کند این مجرمان بعد از مشاهده دلائل و شواهد قطعی جرم بر خلاف میل باطنی خود صریحا اقرار به گناه کرده و همه چیز را فاش می سازند چرا که جائی برای انکار نمی بینند.

دست و پای آنها نیز به سخن در می آید و حتی طبق آیات قرآن پوست تن آنها سخن می گوید، گوئی نوارهای ضبط صوتی هستند که همه صداهای انسان را ضبط کرده و آثار گناهان در طول عمر در آنها نقش بسته است ، آری در آنجا که یوم البروز و روز آشکار شدن همه پنهانیها است ظاهر می شوند.

و اگر می بینیم در بعضی آیات قرآن اشاره به روز قیامت می فرماید: امروز ما بر زبان آنها مهر می زنیم و دست و پایشان با ما سخن می گوید (الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یکسبون) (سوره یس - آیه 65) منافاتی با آیه مورد بحث ندارد چرا که ممکن است در آغاز زبانها از کار بیفتد و سایر اعضا شهادت دهند، و هنگامی که شهادت دست و پا حقائق را برملا کرد زبان به حرکت در آید و گفتنیها را بگوید و به گناهان اعتراف کند.

سپس می گوید:

((در آن روز خداوند جزای واقعی آنها را بی کم و کاست به آنها می دهد)) (یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 420

((و در آنروز می دانند که خداوند حق مبین است)) (و یعلمون ان الله هو الحق المبین).

اگر امروز، و در این دنیا، در حقانیت پروردگار شک و تردید کنند، یا مردم را به گمراهی بکشانند در آن روز نشانه های عظمت و قدرت و حقانیتش آنچنان واضح می شود که سر سختترین لجوجان را وادار به اعتراف می کند. النور

تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 421

آیه 26

آیه و ترجمه

الْخَبِيثَت لِلْخَبِيثِينَ وَ الْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَتِ وَ الطيِّبَت لِلطيِّبِينَ وَ الطيِّبُونَ لِلطيِّبَتِ أُولَئک مُبرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كرِيمٌ(26)
ترجمه :
26 - زنان خبیث و ناپاک از آن مردان خبیث و ناپاکند! و مردان ناپاک نیز تعلق به زنان ناپاک دارند، اینان از نسبتهای ناروائی که به آنها داده می شود مبرا هستند، و برای آنها آمرزش (الهی) و روزی پر ارزش است .
تفسیر:
نوریان مر نوریان را طالبند!...
آیه فوق در حقیقت تعقیب و تاءکیدی بر آیات افک و آیات قبل از آن است و بیان یک سنت طبیعی در جهان آفرینش می باشد که تشریع نیز با آن هماهنگ است .
می فرماید: ((زنان خبیث و ناپاک از آن مردان خبیث و ناپاکند، همانگونه که مردان ناپاک ، تعلق به زنان ناپاک دارند)) (الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات).
و در نقطه مقابل نیز ((زنان طیب و پاک به مردان طیب و پاک تعلق دارند، و مردان پاک و طیب از آن زنان پاک و طیبند)) (والطیبات للطیبین و الطیبون للطیبات).
و در پایان آیه به گروه اخیر یعنی مردان و زنان پاکدامن اشاره کرده می گوید: ((آنها از نسبتهای نادرستی که به آنان داده می شود مبرا هستند)) (اولئک مبرئون مما یقولون). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 422
و به همین دلیل ((آمرزش و مغفرت الهی و همچنین روزی پر ارزش در انتظار آنها است)) (لهم مغفرة و رزق کریم).
نکته ها:
1 - ((خبیثات)) و ((خبیثون)) کیانند؟
در اینکه منظور از ((خبیثات)) و ((خبیثین)) و همچنین ((طیبات)) و ((طیبین)) در آیه مورد بحث کیست ؟ مفسران بیانات مختلفی دارند:
1 - گاه گفته شده منظور سخنان ناپاک و تهمت و افترا و دروغ است که تعلق به افراد آلوده دارد و به عکس سخنان پاک از آن مردان پاک و با تقوا است ، و ((از کوزه همان برون تراود که در او است)).
2 - گاه گفته می شود ((خبیثات)) به معنی ((سیئات)) و مطلق اعمال بد و کارهای ناپسند است که برنامه مردان ناپاک است و به عکس ((حسنات)) تعلق به پاکان دارد.
3 - ((خبیثات)) و ((خبیثون)) اشاره به زنان و مردان آلوده دامان است ، به عکس ((طیبات)) و ((طیبون)) که به زنان و مردان پاکدامن اشاره می کند و ظاهرا منظور از آیه همین است ، زیرا قرائنی در دست است که معنی اخیر را تاءیید می کند:

الف - این آیات به دنبال آیات افک و همچنین آیه الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة والزانیة لا ینکحها الا زان او مشرک و حرم ذلک علی المؤ منین آمده و این تفسیر هماهنگ با مفهوم آن آیات است .
ب - جمله اولئک مبرئون مما یقولون : ((آنها (زنان و مردان پاکدامن) از نسبتهای ناروائی که به آنان داده می شود منزه و پاکند)) قرینه دیگری بر این تفسیر می باشد. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 423
ج - اصولا قرینه مقابله خود نشانه این است که منظور از خبیثات جمع مؤ نث حقیقی است و اشاره به زنان ناپاک است در مقابل ((خبیثون)) که جمع مذکر حقیقی است .
د - از همه اینها گذشته در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده که این آیه همانند ((الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة)) می باشد، زیرا گروهی بودند که تصمیم گرفتند با زنان آلوده ازدواج کنند، خداوند آنها را از این کار نهی کرد، و این عمل را ناپسند شمرد))
ه - در روایات کتاب نکاح نیز می خوانیم که یاران امامان ، گاه سؤ ال از ازدواج با زنان ((خبیثة)) می کردند که با جواب منفی روبرو می شدند، این خود نشان می دهد که ((خبیثة)) اشاره به زنان ناپاک است نه ((سخنان)) و نه ((اعمال)) ناپاک .
سؤ ال دیگر اینکه آیا منظور از خبیث بودن این دسته از مردان و زنان یا طیب بودن آنها همان جنبه های عفت و ناموسی است ، یا هر گونه ناپاکی فکری و عملی و زبانی را شامل می شود.
اگر سیاق آیات و روایاتی را که در تفسیر آن آمده در نظر بگیریم محدود بودن مفهوم آیه به معنی اول صحیحتر به نظر می رسد، در حالی که از بعضی از روایات استفاده می شود که خبیث و طیب در اینجا معنی وسیعی دارد و مفهوم آن منحصر به آلودگی و پاکی جنسی نیست روی این نظر بعید به نظر نمی رسد که مفهوم نخستین آیه همان معنی خاص باشد ولی از نظر ملاک و فلسفه و علت قابل تعمیم و گسترش است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 424
و به تعبیر دیگر آیه فوق در واقع بیان گرایش سنخیت است هر چند با توجه به موضوع بحث سنخیت در پاکی و آلودگی جنسی را می گوید (دقت کنید).
2 - آیا این یک حکم تکوینی است یا تشریعی
بدون شک قانون ((نوریان مر نوریان را طالبند)) و ((ناریان مر ناریان را جاذبند)) و ضرب المثل معروف ((کند همجنس با همجنس پرواز)) و همچنین ضرب المثلی که در عربی معروف است : ((السنخیة علة الانضمام)) همه اشاره به یک سنت تکوینی است که ((ذره ذره موجوداتی را که در ارض و سما است در بر می گیرید که جنس خود را همچو کاه و

کهربا جذب می کنند)).
به هر حال همه جا همنوعان سراغ همنوعان می روند و هر گروه و هر دسته ای با هم سنخان خود گرم و صمیمی اند.
اما این واقعیت مانع از آن نخواهد بود که آیه بالا همانند آیه ((الزانیة لاینکحها الا زان او مشرک)) اشاره به یک حکم شرعی باشد که ازدواج با زنان آلوده حداقل در مواردی که مشهور و معروف به عمل منافی عفتند ممنوع است .
مگر همه احکام تشریعی ریشه تکوینی ندارد؟ مگر سنتهای الهی در تشریع و تکوین هماهنگ نیستند؟ (برای توضیح بیشتر به شرحی که ذیل آیه مزبور ذکر کردیم مراجعه فرمائید).
3 - پاسخ به یک سؤ ال
در اینجا سؤ الی مطرح است و آن اینکه در طول تاریخ یا در محیط زندگی خود گاه مواردی را می بینیم که با این قانون هماهنگ نیست ، به عنوان مثال در خود قرآن آمده است که همسر نوح و همسر لوط زنان بدی بودند و به آنها خیانت کردند (سوره تحریم آیه 10) و در مقابل ، همسر فرعون

و پاکدامنی بود که گرفتار چنگال آن طاغوت بی ایمان گشته بود (سوره تحریم آیه 11).
در مورد پیشوایان بزرگ اسلام نیز کم و بیش نمونه هائی از این قبیل دیده شده است که تاریخ اسلام گواه آن می باشد.
در پاسخ علاوه بر اینکه هر قانون کلی استثناهائی دارد باید به دو نکته توجه داشت :
1 - در تفسیر آیه گفتیم که منظور اصلی از ((خباثت)) همان آلودگی به اعمال منافی عفت است و ((طیب)) بودن نقطه مقابل آن می باشد، به این ترتیب پاسخ سؤ ال روشن می شود، زیرا هیچیک از همسران پیامبران و امامان به طور قطع انحراف و آلودگی جنسی نداشتند، و منظور از خیانت در داستان نوح و لوط جاسوسی کردن به نفع کفار است نه خیانت ناموسی .
اصولا این عیب از عیوب تنفر آمیز محسوب می شود و می دانیم محیط زندگی شخصی پیامبران باید از اوصافی که موجب نفرت مردم است پاک باشد تا هدف نبوت که جذب مردم به آئین خدا است عقیم نماند.
2 - از این گذشته همسران پیامبران و امامان در آغاز کار حتی کافر و بی ایمان هم نبودند و گاه بعد از نبوت به گمراهی کشیده می شدند که مسلما آنها نیز روابط خود را مانند سابق با آنها ادامه نمی دادند، همانگونه که همسر فرعون در آغاز که با فرعون ازدواج کرد به موسی ایمان نیاورده بود، اصولا موسی هنوز متولد نشده بود، بعدا که موسی مبعوث شد ایمان

آورد و چاره ای جز ادامه زندگی تواءم با مبارزه نداشت مبارزه ای که سرانجامش شهادت این زن با ایمان بود. النور
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 426
آیه 27 - 29
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيرَ بُيُوتِكمْ حَتى تَستَأْنِسوا وَ تُسلِّمُوا عَلى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ(27)
فَإِن لَّمْ تجِدُوا فِيهَا أَحَداً فَلا تَدْخُلُوهَا حَتى يُؤْذَنَ لَكمْ وَ إِن قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا هُوَ أَزْكى لَكُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ(28)
لَّيْس عَلَيْكمْ جُنَاحٌ أَن تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيرَ مَسكُونَةٍ فِيهَا مَتَعٌ لَّكمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَ مَا تَكْتُمُونَ(29)
ترجمه :
27 - ای کسانی که ایمان آورده اید در خانه هائی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید، این برای شما بهتر است ، شاید متذکر شوید.
28 - و اگر کسی در آن نیافتید داخل آن نشوید تا به شما اجازه داده شود، و اگر گفته شود بازگردید، بازگردید، که برای شما پاکیزه تر است و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است .
29 - گناهی بر شما نیست که وارد خانه های غیر مسکونی بشوید که در
آنجا متاعی متعلق تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 427
به شما وجود دارد، و خدا آنچه را آشکار می کنید یا پنهان می دارید می داند.
تفسیر:
بدون اذن به خانه مردم وارد نشوید
در این آیات بخشی از آداب معاشرت و دستورهای اجتماعی اسلام که ارتباط نزدیکی با مسائل مربوط به حفظ عفت عمومی دارد بیان شده است ، و آن طرز ورود به خانه های مردم و چگونگی اجازه ورود گرفتن است .
نخست می گوید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید در خانه هائی که غیر از خانه شما است داخل نشوید تا اینکه اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید)) (و به این ترتیب تصمیم ورود خود را قبلا به اطلاع آنها برسانید و موافقت آنها را جلب نمائید) (یا ایها الذین آمنوا لاتدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستاءنسوا و تسلموا علی اهلها).
((این برای شما بهتر است ، شاید متذکر شوید)) (ذلکم خیر لکم لعلکم تذکرون).
جالب اینکه در اینجا جمله ((تستاءنسوا)) به کار رفته است نه

((تستاءذنوا)) زیرا جمله دوم فقط اجازه گرفتن را بیان می کند، در حالی که جمله اول که از ماده ((انس)) گرفته شده اجازه ای تواءم با محبت و لطف و آشنائی و صداقت را می رساند، و نشان می دهد که حتی اجازه گرفتن باید کاملا مؤ دبانه و دوستانه و خالی از هر گونه خشونت باشد.
بنابراین هرگاه این جمله را بشکافیم بسیاری از آداب مربوط به این بحث در آن خلاصه شده است ، مفهومش این است فریاد نکشید، در را محکم نکوبید با عبارات خشک و زننده اجازه نگیرید، و به هنگامی که اجازه داده شد بدون سلام وارد نشوید، سلامی که نشانه صلح و صفا و پیام آور محبت و دوستی است .
قابل توجه اینکه این حکم را که جنبه انسانی و عاطفی آن روشن است با دو جمله تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 428
((ذلکم خیر لکم)) و ((لعلکم تذکرون)) همراه می کند که خود دلیلی بر آن است که اینگونه احکام ریشه در اعماق عواطف و عقل و شعور انسانی دارد که اگر انسان کمی در آن بیندیشد متذکر خواهد شد که خیر و صلاح او در آن است .
در آیه بعد با جمله دیگری این دستور تکمیل می شود: ((اگر کسی در آن خانه نیافتید وارد آن نشوید تا به شما اجازه داده شود)) (فان لم تجدوا فیها احدا فلا تدخلوها حتی یؤ ذن لکم).
ممکن است منظور از این تعبیر آن باشد که گاه در آن خانه کسانی هستند ولی کسی که به شما اذن دهد و صاحب اختیار و صاحب البیت باشد حضور ندارد شما در اینصورت حق ورود نخواهید داشت .
و یا اینکه اصلا کسی در خانه نیست ، اما ممکن است صاحب خانه در منزل همسایگان و یا نزدیک آن محل باشد و به هنگامی که صدای در زدن و یا صدای شما را بشنود بیاید و اذن ورود دهد در این موقع حق ورود دارید، به هر حال آنچه مطرح است این است که بدون اذن داخل نشوید.
سپس اضافه می کند ((و اگر به شما گفته شود بازگردید، این سخن را پذیرا شوید و بازگردید، که برای شما بهتر و پاکیزه تر است)) (و ان قیل لکم ارجعوا فارجعوا هو ازکی لکم).
اشاره به اینکه هرگز جواب رد شما را ناراحت نکند، چه بسا صاحب خانه در حالتی است که از دیدن شما در آن حالت ناراحت می شود، و یا وضع او و خانه اش آماده پذیرش مهمان نیست !
و از آنجا که به هنگام شنیدن جواب منفی گاهی حس کنجکاوی بعضی تحریک می شود و به فکر این می افتند که از درز در، یا از طریق گوش فرا دادن و استراق سمع مطالبی از اسرار درون خانه را کشف کنند در ذیل همین آیه می فرماید: تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 429
((خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است)) (و الله بما تعملون علیم).

و از آنجا که هر حکم استثنائی دارد که رفع ضرورتها و مشکلات از طریق آن استثناء به صورت معقول انجام می شود در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: ((گناهی بر شما نیست که وارد خانه های غیر مسکونی بشوید که در آنجا متاعی متعلق به شما وجود دارد)) (لیس علیکم جناح ان تدخلوا بیوتا غیر مسکونة فیها متاع لکم).
و در پایان اضافه می نماید: ((و خدا آنچه را آشکار می کنید و پنهان می دارید می داند)) (و الله یعلم ما تبدون و ما تکتمون).
شاید اشاره به این است که گاه بعضی از افراد از این استثناء سوء استفاده کرده و به بهانه این حکم وارد خانه های غیر مسکونی می شوند تا کشف اسراری کنند، و یا در خانه های مسکونی به این بهانه که نمی دانستیم مسکونی است ورود کنند، اما خدا از همه این امور آگاه است و سوء استفاده کنندگان را بخوبی می شناسد.
نکته ها:
1 - امنیت و آزادی در محیط خانه
بی شک وجود انسان دارای دو بعد است ، بعد فردی و بعد اجتماعی و به همین دلیل دارای دو نوع زندگی است ، زندگی خصوصی و عمومی که هر کدام برای خود ویژگیهائی دارد و آداب و مقرراتی .
انسان ناچار است در محیط اجتماع قیود زیادی را از نظر لباس و طرز حرکت و رفت و آمد تحمل کند، ولی پیدا است که ادامه این وضع در تمام مدت شبانه روز خسته کننده و درد سر آفرین است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 430
او می خواهد مدتی از شبانه روز را آزاد باشد، قید و بندها را دور کند به استراحت پردازد با خانواده و فرزندان خود به گفتگوهای خصوصی بنشیند و تا آنجا که ممکن است از این آزادی بهره گیرد، و به همین دلیل به خانه خصوصی خود پناه می برد و با بستن درها به روی دیگران زندگی خویش را موقتا از جامعه جدا می سازد و همراه آن از انبوه قیودی که ناچار بود در محیط اجتماع بر خود تحمیل کند آزاد می شود.
حال باید در این محیط آزاد با این فلسفه روشن ، امنیت کافی وجود داشته باشد، اگر بنا باشد هر کس سر زده وارد این محیط گردد و به حریم امن آن تجاوز کند دیگر آن آزادی و استراحت و آرامش وجود نخواهد داشت و مبدل به محیط کوچه و بازار می شود.
به همین دلیل همیشه در میان انسانها مقررات ویژه ای در این زمینه بوده است ، و در تمام قوانین دنیا وارد شدن به خانه اشخاص بدون اجازه آنها ممنوع است و مجازات دارد، و حتی در جائی که ضرورتی از نظر حفظ امنیت و جهات دیگر ایجاب کند که بدون اجازه وارد شوند مقامات محدود و معینی حق دادن چنین اجازه ای را دارند.

در اسلام نیز در این زمینه دستور بسیار مؤ کد داده شده و آداب و ریزه کاریهائی در این زمینه وجود دارد که کمتر نظیر آن دیده می شود.
در حدیثی می خوانیم : که ابو سعید از یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اجازه ورود به منزل گرفت در حالی که روبروی در خانه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ایستاده بود، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: به هنگام اجازه گرفتن روبروی در نایست !
در روایت دیگری می خوانیم که خود آنحضرت هنگامی که به در خانه کسی می آمد روبروی در نمی ایستاد بلکه در طرف راست یا چپ قرار می گرفت و می فرمود: السلام علیکم (و به این وسیله اجازه ورود می گرفت) زیرا آن روز تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 431
هنوز معمول نشده بود که در برابر در خانه پرده بیاویزند.
حتی در روایات اسلامی می خوانیم که انسان به هنگامی که می خواهد وارد خانه مادر یا پدر و یا حتی وارد خانه فرزند خود شود اجازه بگیرد.
در روایتی آمده است که مردی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پرسید: آیا به هنگامی که می خواهم وارد خانه مادرم شوم باید اجازه بگیرم ؟ فرمود: آری ، عرض کرد مادرم غیر از من خدمتگزاری ندارد باز هم باید اجازه بگیرم ؟! فرمود: اتحب ان تراها عریانة ؟! ((آیا دوست داری مادرت را برهنه ببینی))؟! عرض کرد: نه ، فرمود: فاستاذن علیها!: ((اکنون که چنین است از او اجازه بگیر))!.
در روایت دیگری می خوانیم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هنگامی که می خواست وارد خانه دخترش فاطمه (علیه السلام) شود، نخست بر در خانه آمد دست به روی در گذاشت و در را کمی عقب زد، سپس فرمود: السلام علیکم ، فاطمه (علیه السلام) پاسخ سلام پدر را داد، بعد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: اجازه دارم وارد شوم ؟ عرض کرد وارد شو ای رسولخدا!
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: کسی که همراه من است نیز اجازه دارد وارد شود فاطمه عرض کرد: مقنعه بر سر من نیست ، و هنگامی که خود را به حجاب اسلامی محجب ساخت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مجددا سلام کرد و فاطمه (علیه السلام) جواب داد، و مجددا اجازه ورود برای خودش گرفت و بعد از پاسخ موافق فاطمه (علیه السلام) اجازه ورود برای همراهش جابر بن عبدالله گرفت .
این حدیث بخوبی نشان می دهد که تا چه اندازه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که یک الگو و سرمشق برای عموم مسلمانان بود این نکات را دقیقا رعایت می فرمود. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 432
حتی در بعضی از روایات می خوانیم باید سه بار اجازه گرفت ، اجازه اول را بشنوند و به هنگام اجازه دوم خود را آماده سازند، و به هنگام اجازه

سوم اگر خواستند اجازه دهند و اگر نخواستند اجازه ندهند!.
حتی بعضی لازم دانسته اند که در میان این سه اجازه ، فاصله ای باشد چرا که گاه لباس مناسبی بر تن صاحب خانه نیست ، و گاه در حالی است که نمی خواهد کسی او را در آن حال ببیند، گاه وضع اطاق به هم ریخته است و گاه اسراری است که نمی خواهد دیگری بر اسرار درون خانه اش واقف شود، باید به او فرصتی داد تا خود را جمع و جور کند، و اگر اجازه نداد بدون کمترین احساس ناراحتی باید صرف نظر کرد.
2 - منظور از بیوت غیر مسکونه چیست ؟
در پاسخ این سؤ ال در میان مفسران گفتگو است ، بعضی گفته اند: منظور ساختمانهائی است که شخص خاصی در آن ساکن نیست ، بلکه جنبه عمومی و همگانی دارد، مانند کاروانسراها، مهمانخانه ها، و همچنین حمامها و مانند آن - این مضمون در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) صریحا آمده است .
بعضی دیگر آن را به خرابه هائی تفسیر کرده اند که در و پیکری ندارد، و هر کس می تواند وارد آن شود، این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد چه اینکه کسی حاضر نیست متاع خود را در چنین خانه ای بگذارد.
بعضی دیگر آن را اشاره به انبارهای تجار و دکانهائی می دانند که متاع مردم به عنوان امانت در آن نگهداری می شود و صاحب هر متاعی حق دارد برای گرفتن متاع خویش به آنجا مراجعه کند. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 433
این تفسیر نیز با ظاهر آیه چندان سازگار نیست .
این احتمال نیز وجود دارد که منظور خانه هائی باشد که ساکن ندارد و انسان متاع خود را در آنجا به امانت گذارده ، و هنگام گذاردن رضایت ضمنی صاحب منزل را برای سر کشی یا برداشتن متاع گرفته است .
البته قسمتی از این تفاسیر با هم منافاتی ندارد، ولی تفسیر اول با معنی آیه سازگارتر است .
ضمنا از این بیان روشن می شود که انسان تنها به عنوان اینکه متاعی در خانه ای دارد نمی تواند در خانه را بدون اجازه صاحب خانه بگشاید و وارد شود هر چند در آن موقع کسی در خانه نباشد.
3 - مجازات کسی که بدون اجازه در خانه مردم نگاه می کند
در کتب فقهی و حدیث آمده است که اگر کسی عمدا به داخل خانه مردم نگاه کند و به صورت یا تن برهنه زنان بنگرد آنها می توانند در مرتبه اول او را نهی کنند، اگر خودداری نکرد می توانند با سنگ او را دور کنند، اگر باز اصرار داشته باشد با آلات قتاله می توانند از خود و نوامیس خود دفاع کنند و اگر در این درگیری شخص مزاحم و مهاجم کشته شود خونش هدر است ، البته باید به هنگام جلوگیری از این کار سلسله مراتب را رعایت کنند

یعنی تا آنجا که از طریق آسانتر این امر امکان پذیر است از طریق خشنتر وارد نشوند. النور
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 434
آیه 30 - 31
آیه و ترجمه
قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضوا مِنْ أَبْصرِهِمْ وَ يحْفَظوا فُرُوجَهُمْ ذَلِک أَزْکى لهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرُ بِمَا يَصنَعُونَ(30)
وَ قُل لِّلْمُؤْمِنَتِ يَغْضضنَ مِنْ أَبْصرِهِنَّ وَ يحْفَظنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلا مَا ظهَرَ مِنْهَا وَ لْيَضرِبْنَ بخُمُرِهِنَّ عَلى جُيُوبهِنَّ وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ ءَابَائهِنَّ أَوْ ءَابَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَنِهِنَّ أَوْ بَنى إِخْوَنِهِنَّ أَوْ بَنى أَخَوَتِهِنَّ أَوْ نِسائهِنَّ أَوْ مَا مَلَکَت أَيْمَنُهُنَّ أَوِ التَّبِعِينَ غَيرِ أُولى الاٌرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظهَرُوا عَلى عَوْرَتِ النِّسَاءِ وَ لا يَضرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يخْفِينَ مِن زِينَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ(31) تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 435
ترجمه :
30 - به مؤ منان بگو چشمهای خود را (از نگاه به نامحرمان) فرو گیرند، و فروج خود را حفظ کنند، این برای آنها پاکیزه تر است ، خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است .
31 - و به زنان با ایمان بگو چشمهای خود را (از نگاه هوس آلود) فرو گیرند، و دامان خویش را حفظ کنند، و زینت خود را جز آن مقدار که ظاهر است آشکار ننمایند، و (اطراف) روسریهای خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود) و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدر شوهرانشان یا پسرانشان یا پسران همسرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان ، یا پسران خواهرانشان ، یا زنان هم کیششان یا بردگانشان (کنیزانشان) یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند، آنها هنگام راه رفتن پایهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانیشان دانسته شود. (و صدای خلخال که بر پا دارند به گوش رسد) و همگی به سوی خدا بازگردید ای مؤ منان تا رستگار شوید.
شاءن نزول :
در کتاب کافی در شاءن نزول نخستین آیه از آیات فوق از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده است که جوانی از انصار در مسیر خود با زنی روبرو شد - و در آنروز زنان مقنعه خود را در پشت گوشها قرار می دادند - (و طبعا گردن و مقداری از سینه آنها نمایان می شد) چهره آن زن نظر آن جوان را به خود جلب کرد و چشم خود را به او دوخت هنگامی که زن گذشت جوان همچنان با چشمان خود او را بدرقه می کرد در حالی که راه

خود را ادامه می داد تا اینکه وارد کوچه تنگی شد و باز همچنان به پشت سر خود نگاه می کرد ناگهان صورتش به دیوار خورد و تیزی استخوان یا قطعه شیشه ای که در دیوار بود صورتش را شکافت ! هنگامی که زن گذشت جوان به خود آمد و دید خون از صورتش جاری است و به لباس و سینه اش ریخته ! (سخت ناراحت شد) با خود گفت به خدا سوگند من خدمت پیامبر تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 436
می روم و این ماجرا را بازگو می کنم ، هنگامی که چشم رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به او افتاد فرمود چه شده است ؟
و جوان ماجرا را نقل کرد، در این هنگام جبرئیل ، پیک وحی خدا نازل شد و آیه فوق را آورد (قل للمؤ منین یغضوا من ابصارهم ...).
تفسیر:
مبارزه با چشم چرانی و ترک حجاب
پیش از این هم گفته ایم که این سوره در حقیقت سوره عفت و پاکدامنی و پاکسازی از انحرافات جنسی است ، و بحثهای مختلف آن از این نظر انسجام روشنی دارد، آیات مورد بحث که احکام نگاه کردن و چشم چرانی و حجاب را بیان می دارد نیز کاملا به این امر مربوط است و نیز ارتباط این بحث با بحثهای مربوط به اتهامات ناموسی بر کسی مخفی نیست .
نخست می گوید: ((به مؤ منان بگو چشمهای خود را (از نگاه کردن به زنان نامحرم و آنچه نظر افکندن بر آن حرام است) فرو گیرند، و دامان خود را حفظ کنند)) (قل للمؤ منین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم).
((یغضوا)) از ماده ((غض)) (بر وزن خز) در اصل به معنی کم کردن و نقصان است و در بسیاری از موارد در کوتاه کردن صدا یا کم کردن نگاه گفته می شود، بنابراین آیه نمی گوید مؤ منان باید چشمهاشان را فرو بندند، بلکه می گوید باید نگاه خود را کم و کوتاه کنند، و این تعبیر لطیفی است به این منظور که اگر انسان به راستی هنگامی که با زن نامحرمی روبرو می شود بخواهد چشم خود را به کلی ببندد ادامه راه رفتن و مانند آن برای او ممکن نیست ، اما اگر نگاه را از صورت تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 437
و اندام او بر گیرد و چشم خود را پائین اندازد گوئی از نگاه خویش کاسته است و آن صحنه ای را که ممنوع است از منطقه دید خود به کلی حذف کرده .
قابل توجه اینکه قرآن نمی گوید از چه چیز چشمان خود را فرو گیرند (و به اصطلاح متعلق آن فعل را حذف کرده) تا دلیل بر عموم باشد، یعنی از مشاهده تمام آنچه نگاه به آنها حرام است چشم برگیرند.
اما با توجه به سیاق آیات مخصوصا آیه بعد که سخن از مساءله حجاب به میان آمده به خوبی روشن می شود که منظور نگاه نکردن به زنان نامحرم

است ، شاءن نزولی را که در بالا آوردیم نیز این مطلب را تایید می کند.
از آنچه گفتیم این نکته روشن می شود که مفهوم آیه فوق این نیست که مردان در صورت زنان خیره نشوند تا بعضی از آن چنین استفاده کنند که نگاههای غیرخیره مجاز است ، بلکه منظور این است که انسان به هنگام نگاه کردن معمولا منطقه وسیعی را زیر نظر می گیرید، هر گاه زن نامحرمی در حوزه دید او قرار گرفت چشم را چنان فرو گیرد که آن زن از منطقه دید او خارج شود یعنی به او نگاه نکند اما راه و چاه خود را ببیند و اینکه ((غض)) را به معنی کاهش گفته اند منظور همین است (دقت کنید).
دومین دستور در آیه فوق همان مساءله حفظ ((فروج)) است .
((فرج)) چنانکه قبلا هم گفته ایم در اصل به معنی ((شکاف)) و فاصله میان دو چیز است ، ولی در اینگونه موارد کنایه از عورت می باشد و ما برای حفظ معنی کنائی آن در فارسی کلمه دامان را به جای آن می گذاریم .
منظور از ((حفظ فرج)) به طوری که در روایات وارد شده است پوشانیدن تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 438
آن از نگاه کردن دیگران است ، در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : کل آیة فی القرآن فیها ذکر الفروج فهی من الزنا الا هذه الایة فانها من النظر: ((هر آیه ای که در قرآن سخن از حفظ فروج می گوید، منظور حفظ کردن از زنا است جز این آیه منظور از آن حفظ کردن از نگاه دیگران است)).
و از آنجا که گاه به نظر می رسد که چرا اسلام از این کار که با شهوت و خواست دل بسیاری هماهنگ است نهی کرده ، در پایان آیه می فرماید: ((این برای آنها بهتر و پاکیزه تر است (ذلک ازکی لهم).
سپس به عنوان اخطار برای کسانی که نگاه هوس آلود و آگاهانه به زنان نامحرم می افکنند و گاه آن را غیر اختیاری قلمداد می کنند می گوید: ((خداوند از آنچه انجام می دهید مسلما آگاه است)) (ان الله خبیر بما تصنعون).
در آیه بعد به شرح وظائف زنان در این زمینه می پردازد، نخست به وظائفی که مشابه مردان دارند اشاره کرده می گوید: ((و به زنان با ایمان بگو چشمهای خود را فرو گیرند (و از نگاه کردن به مردان نامحرم خودداری کنند) و دامان خود را حفظ نمایند)) (و قل للمؤ منات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن).
و به این ترتیب ((چشم چرانی)) همانگونه که بر مردان حرام است بر زنان نیز حرام می باشد، و پوشانیدن عورت از نگاه دیگران ، چه از مرد و چه از زن برای زنان نیز همانند مردان واجب است .
سپس به مساءله حجاب که از ویژگی زنان است ضمن سه جمله اشاره

فرموده : تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 439
1 - ((آنها نباید زینت خود را آشکار سازند جز آن مقدار که طبیعتا ظاهر است (و لا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها).
در اینکه منظور از زینتی که زنان باید آن را بپوشانند و همچنین زینت آشکاری که در اظهار آن مجازند چیست ؟ در میان مفسران سخن بسیار است .
بعضی زینت پنهان را به معنی زینت طبیعی (اندام زیبای زن) گرفته اند، در حالی که کلمه زینت به این معنی کمتر اطلاق می شود.
بعضی دیگر آن را به معنی محل زینت گرفته اند، زیرا آشکار کردن خود زینت مانند گوشواره و دستبند و بازوبند به تنهائی مانعی ندارد، اگر ممنوعیتی باشد مربوط به محل این زینتها است ، یعنی گوشها و گردن و دستها و بازوان .
بعضی دیگر آن را به معنی خود زینت آلات گرفته اند منتها در حالی که روی بدن قرار گرفته ، و طبیعی است که آشکار کردن چنین زینتی توام با آشکار کردن اندامی است که زینت بر آن قرار دارد.
(این دو تفسیر اخیر از نظر نتیجه یکسان است هر چند از دو راه مساءله تعقیب می شود).
حق این است که ما آیه را بدون پیشداوری و طبق ظاهر آن تفسیر کنیم که ظاهر آن همان معنی سوم است و بنابراین زنان حق ندارند زینتهائی که معمولا پنهانی است آشکار سازند هر چند اندامشان نمایان نشود و به این ترتیب آشکار کردن لباسهای زینتی مخصوصی را که در زیر لباس عادی یا چادر می پوشند مجاز نیست ، چرا که قرآن از ظاهر ساختن چنین زینتهائی نهی کرده است .
در روایات متعددی که از ائمه اهلبیت (علیهمالسلام) نقل شده نیز همین معنی دیده می شود که زینت باطن را به ((قلاده)) (گردنبند) ((دملج)) (بازوبند) ((خلخال)) تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 440
(پای برنجن همان زینتی که زنان عرب در مچ پاها می کردند) تفسیر شده است .
و چون در روایات متعدد دیگری زینت ظاهر به انگشتر و سرمه و مانند آن تفسیر شده می فهمیم که منظور از زینت باطن نیز خود زینتهائی است که نهفته و پوشیده است (دقت کنید).
2 - دومین حکمی که در آیه بیان شده است که : ((آنها باید خمارهای خود را بر سینه های خود بیفکنند)) (و لیضر بن بخمرهن علی جیوبهن).
((خمر)) جمع ((خمار)) (بر وزن حجاب) در اصل به معنی پوشش است ، ولی معمولا به چیزی گفته می شود که زنان با آن سر خود را می پوشانند (روسری).

((جیوب)) جمع ((جیب)) (بر وزن غیب) به معنی یقه پیراهن است که از آن تعبیر به گریبان می شود و گاه به قسمت بالای سینه به تناسب مجاورت با آن نیز اطلاق می گردد.
از این جمله استفاده می شود که زنان قبل از نزول آیه ، دامنه روسری خود را به شانه ها یا پشت سر می افکندند، به طوری که گردن و کمی از سینه آنها نمایان می شد، قرآن دستور می دهد روسری خود را بر گریبان خود بیفکنند تا هم گردن و هم آن قسمت از سینه که بیرون است مستور گردد. (از شاءن نزول آیه که قبلا آوردیم نیز این معنی به خوبی استفاده می شود).
3 - در سومین حکم مواردی را که زنان می توانند در آنجا حجاب خود را برگیرند و زینت پنهان خود را آشکار سازند با این عبارت شرح می دهد:
آنها نباید زینت خود را آشکار سازند (و لا یبدین زینتهن).
((مگر (در دوازده مورد):
1 - برای شوهرانشان)) (الا لبعولتهن). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 441
2 - ((یا پدرانشان)) (او آبائهن)
3 - ((یا پدران شوهرانشان)) (او آباء بعولتهن).
4 - ((یا پسرانشان)) (و ابنائهن).
5 - ((یا پسران همسرانشان)) (او ابناء بعولتهن).
6 - ((یا برادرانشان)) (او اخوانهن).
7 - ((یا پسران برادرانشان)) (او بنی اخوانهن).
8 - ((یا پسران خواهرانشان)) (او بنی اخواتهن).
9 - ((یا زنان هم کیششان)) (او نسائهن).
10 - ((یا بردگانشان)) (کنیزانشان) (او ما ملکت ایمانهن).
11 - ((یا پیروان و طفیلیانی که تمایلی به زن ندارند)) (افراد سفیه و ابلهی که میل جنسی در آنها وجود ندارد) (او التابعین غیر اولی الاربة من الرجال).
12 - ((یا کودکانی که از عورات زنان (امور جنسی) آگاه نیستند)) (او الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء).
4 - و بالاخره چهارمین حکم را چنین بیان می کند: ((آنها به هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانیشان دانسته شود)) (و صدای خلخالی که بر پا دارند به گوش رسد) (و لا یضر بن بارجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن).
آنها در رعایت عفت و دوری از اموری که آتش شهوت را در دل مردان شعله ور می سازد و ممکن است منتهی به انحراف از جاده عفت شود، آنچنان باید دقیق و سختگیر باشند که حتی از رساندن صدای خلخالی را که در پای دارند به گوش مردان بیگانه خود داری کنند، و این گواه باریک بینی

اسلام در این زمینه است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 442
و سرانجام با دعوت عمومی همه مؤ منان اعم از مرد و زن به توبه و بازگشت به سوی خدا آیه را پایان می دهد، می گوید: ((همگی به سوی خدا باز گردید ای مؤ منان !، تا رستگار شوید)) (و توبوا الی الله جمیعا ایها المؤ منون لعلکم تفلحون).
و اگر در گذشته کارهای خلافی در این زمینه انجام داده اید اکنون که حقایق احکام اسلام برای شما تبیین شد از خطاهای خود توبه کنید و برای نجات و فلاح به سوی خدا آئید که رستگاری تنها بر در خانه او است ، و بر سر راه شما لغزشگاههای خطرناکی وجود دارد که جز با لطف او، نجات ممکن نیست ، خود را به او بسپارید!
درست است که قبل از نزول این احکام ، گناه و عصیان نسبت به این امور مفهومی نداشت ، ولی می دانیم قسمتی از مسائل مربوط به آلودگیهای جنسی جنبه عقلانی دارد و به تعبیر مصطلح از مستقلات عقلیه است که حکم عقل در آنجا به تنهائی برای ایجاد مسئولیت کافی است .
نکته ها:
1 - فلسفه حجاب
بدون شک در عصر ما که بعضی نام آن را عصر برهنگی و آزادی جنسی گذارده اند و افراد غربزده ، بی بند و باری زنان را جزئی از آزادی او می دانند سخن از حجاب گفتن برای این دسته ناخوشایند و گاه افسانه ای است متعلق به زمانهای گذشته !
ولی مفاسد بی حساب و مشکلات و گرفتاریهای روز افزونی که از این آزادیهای بی قید و شرط به وجود آمده سبب شده که تدریجا گوش شنوائی برای این سخن پیدا شود. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 443
البته در محیطهای اسلامی و مذهبی ، مخصوصا در محیط ایران بعد از انقلاب جمهوری اسلامی ، بسیاری از مسائل حل شده ، و به بسیاری از این سؤ الات عملا پاسخ کافی و قانع کننده داده شده است ، ولی باز اهمیت موضوع ایجاب می کند که این مساءله به طور گسترده تر مورد بحث قرار گیرد.
مساءله این است که آیا زنان (با نهایت معذرت) باید برای بهره کشی از طریق سمع و بصر و لمس (جز آمیزش جنسی) در اختیار همه مردان باشند و یا باید این امور مخصوص همسرانشان گردد.
بحث در این است که آیا زنان در یک مسابقه بی پایان در نشان دادن اندام خود و تحریک شهوات و هوسهای آلوده مردان درگیر باشند و یا باید این مسائل از محیط اجتماع بر چیده شود، و به محیط خانواده و زندگی زناشوئی اختصاص یابد؟!
اسلام طرفدار برنامه دوم است و حجاب جزئی از این برنامه محسوب می

شود، در حالی که غربیها و غربزدههای هوسباز طرفدار برنامه اولند! اسلام می گوید کامیابیهای جنسی اعم از آمیزش و لذتگیریهای سمعی و بصری و لمسی مخصوص به همسران است و غیر از آن گناه ، و مایه آلودگی و ناپاکی جامعه می باشد که جمله ((ذلک ازکی لهم)) در آیات فوق اشاره به آن است .
فلسفه حجاب چیز مکتوم و پنهانی نیست زیرا:
1 - برهنگی زنان که طبعا پیامدهائی همچون آرایش و عشوه گری و امثال آن همراه دارد مردان مخصوصا جوانان را در یک حال تحریک دائم قرار می دهد تحریکی که سبب کوبیدن اعصاب آنها و ایجاد هیجانهای بیمار گونه عصبی و گاه سر چشمه امراض روانی می گردد، مگر اعصاب انسان چقدر می تواند بار هیجان را بر خود حمل کند؟ مگر همه پزشکان روانی نمی گویند هیجان مستمر عامل بیماری است ؟ تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 444
مخصوصا توجه به این نکته که غریزه جنسی نیرومندترین و ریشه دارترین غریزه آدمی است و در طول تاریخ سرچشمه حوادث مرگبار و جنایات هولناکی شده ، تا آنجا که گفته اند ((هیچ حادثه مهمی را پیدا نمی کنید مگر اینکه پای زنی در آن در میان است))!
آیا دامن زدن مستمر از طریق برهنگی به این غریزه و شعله ور ساختن آن بازی با آتش نیست ؟ آیا این کار عاقلانه ای است ؟
اسلام می خواهد مردان و زنان مسلمان روحی آرام و اعصابی سالم و چشم و گوشی پاک داشته باشند، و این یکی از فلسفه های حجاب است .
2 - آمارهای قطعی و مستند نشان می دهد که با افزایش برهنگی در جهان طلاق و از هم گسیختگی زندگی زناشوئی در دنیا به طور مداوم بالا رفته است ، چرا که ((هر چه دیده بیند دل کند یاد)) و هر چه دل در اینجا یعنی هوسهای سرکش بخواهد به هر قیمتی باشد به دنبال آن می رود، و به این ترتیب هر روز دل به دلبری می بندد و با دیگری وداع می گوید.
در محیطی که حجاب است (و شرائط دیگر اسلامی رعایت می شود) دو همسر تعلق به یکدیگر دارند، و احساساتشان و عشق و عواطفشان مخصوص یکدیگر است .
ولی در ((بازار آزاد برهنگی)) که عملا زنان به صورت کالای مشترکی (لااقل در مرحله غیر آمیزش جنسی) در آمده اند دیگر قداست پیمان زناشوئی مفهومی نمی تواند داشته باشد و خانواده ها همچون تار عنکبوت به سرعت متلاشی می شوند و کودکان بی سرپرست می مانند.
3 - گسترش دامنه فحشاء، و افزایش فرزندان نامشروع ، از دردناکترین پیامدهای بی حجابی است که فکر می کنیم نیازی به ارقام و آمار ندارد و دلائل آن مخصوصا در جوامع غربی کاملا نمایان است ، آنقدر عیان است

که حاجتی به بیان ندارد. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 445
نمی گوئیم عامل اصلی فحشاء و فرزندان نامشروع منحصرا بی حجابی است ، نمی گوئیم استعمار ننگین و مسائل سیاسی مخرب در آن مؤ ثر نیست ، بلکه می گوئیم یکی از عوامل مؤ ثر آن مساءله برهنگی و بی حجابی محسوب می شود.
و با توجه به اینکه فحشاء و از آن بدتر فرزندان نامشروع سر چشمه انواع جنایتها در جوامع انسانی بوده و هستند، ابعاد خطرناک این مساءله روشنتر می شود.
هنگامی که می شنویم در انگلستان ، در هر سال - طبق آمار - پانصد هزار نوزاد نامشروع به دنیا می آید، و هنگامی که می شنویم جمعی از دانشمندان انگلیس در این رابطه به مقامات آن کشور اعلام خطر کرده اند - نه به خاطر مسائل اخلاقی و مذهبی - بلکه به خاطر خطراتی که فرزندان نامشروع برای امنیت جامعه به وجود آورده اند، به گونه ای که در بسیاری از پرونده های جنائی پای آنها در میان است ، به اهمیت این مساءله کاملا پی می بریم ، و می دانیم که مساءله گسترش فحشاء حتی برای آنها که هیچ اهمیتی برای مذهب و برنامه های اخلاقی قائل نیستند فاجعه آفرین است ، بنابراین هر چیز که دامنه فساد جنسی را در جوامع انسانی گسترده تر سازد تهدیدی برای امنیت جامعه ها محسوب می شود، و پی آمدهای آن هر گونه حساب کنیم به زیان آن جامعه است .
مطالعات دانشمندان تربیتی نیز نشان داده ، مدارسی که در آن دختر و پسر با هم درس می خوانند، و مراکزی که مرد و زن در آن کار می کنند و بی بند و باری در آمیزش آنها حکمفرما است ، کم کاری ، عقب افتادگی ، و عدم مسئولیت به خوبی مشاهده شده است .
4 - مساءله ((ابتذال زن)) و ((سقوط شخصیت او)) در این میان نیز حائز اهمیت فراوان است که نیازی به ارقام و آمار ندارد، هنگامی که جامعه زن را با اندام برهنه بخواهد، طبیعی است روز به روز تقاضای آرایش بیشتر و خودنمائی افزونتر تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 446
از او دارد، و هنگامی که زن را از طریق جاذبه جنسیش وسیله تبلیغ کالاها و دکور اطاقهای انتظار، و عاملی برای جلب جهانگردان و سیاحان و مانند اینها قرار بدهند، در چنین جامعه ای شخصیت زن تا سر حد یک عروسک ، یا یک کالای بی ارزش سقوط می کند، و ارزشهای والای انسانی او به کلی به دست فراموشی سپرده می شود، و تنها افتخار او جوانی و زیبائی و خودنمائیش می شود.
و به این ترتیب مبدل به وسیله ای خواهد شد برای اشباع هوسهای سرکش یک مشت آلوده فریبکار و انسان نماهای دیو صفت !
در چنین جامعه ای چگونه یک زن می تواند با ویژگیهای اخلاقیش ، علم و

آگاهی و دانائیش جلوه کند، و حائز مقام والائی گردد؟!
براستی درد آور است که در کشورهای غربی ، و غرب زده ، و در کشور ما قبل از انقلاب اسلامی ، بیشترین اسم و شهرت و آوازه و پول و در آمد و موقعیت برای زنان آلوده و بی بند و باری بود که به نام هنرمند و هنر پیشه ، معروف شده بودند، و هر جا قدم می نهادند گردانندگان این محیط آلوده برای آنها سر و دست می شکستند و قدمشان را خیر مقدم می دانستند!
شکر خدا را که آن بساط بر چیده شد، و زن از صورت ابتذال سابق و موقعیت یک عروسک فرنگی و کالای بی ارزش در آمد و شخصیت خود را باز یافت ، حجاب بر خود پوشید اما بی آنکه منزوی شود و در تمام صحنه های مفید و سازنده اجتماعی حتی در صحنه جنگ با همان حجاب اسلامیش ظاهر شد.
این بود قسمتی از فلسفه های زنده و روشن موضوع حجاب در اسلام که متناسب این بحث تفسیری بود.
خرده گیریهای مخالفان حجاب
در اینجا می رسیم به ایرادهائی که مخالفان حجاب مطرح می کنند که باید

به طور فشرده بررسی شود:
1 - مهمترین چیزی که همه آنان در آن متفقند و به عنوان یک ایراد اساسی بر مساءله حجاب ذکر می کنند این است که زنان نیمی از جامعه را تشکیل می دهند اما حجاب سبب انزوای این جمعیت عظیم می گردد، و طبعا آنها را از نظر فکری و فرهنگی به عقب میراند، مخصوصا در دوران شکوفائی اقتصاد که احتیاج زیادی به نیروی فعال انسانی است از نیروی زنان در حرکت اقتصادی هیچگونه بهره گیری نخواهد شد، و جای آنها در مراکز فرهنگی و اجتماعی نیز خالی است !، به این ترتیب آنها به صورت یک موجود مصرف کننده و سربار اجتماع در می آیند.
اما آنها که به این منطق متوسل می شوند از چند امر به کلی غافل شده یا تغافل کرده اند.
زیرا:
اولا: چه کسی گفته است که حجاب اسلامی زن را منزوی می کند، و از صحنه اجتماع دور می سازد؟ اگر در گذشته لازم بود ما زحمت استدلال در این موضوع را بر خود هموار کنیم امروز بعد از انقلاب اسلامی هیچ نیازی به استدلال نیست ، زیرا با چشم خود گروه گروه زنانی را می بینیم که با داشتن حجاب اسلامی در همه جا حاضرند، در اداره ها، در کارگاهها، در راهپیمائیها و تظاهرات سیاسی ، در رادیو و تلویزیون ، در بیمارستانها و مراکز بهداشتی ، مخصوصا و در مراقبتهای پزشکی برای مجروحین جنگی ، در فرهنگ و دانشگاه ، و بالاخره در صحنه جنگ و پیکار با دشمن .

کوتاه سخن اینکه وضع موجود پاسخ دندانشکنی است برای همه این ایرادها و اگر ما در سابق سخن از امکان چنین وضعی می گفتیم امروز در برابر وقوع آن قرار گرفته ایم ، و فلاسفه گفته اند بهترین دلیل بر امکان چیزی وقوع آن است و این عیانی است که نیاز به بیان ندارد. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 448
ثانیا: از این که بگذریم آیا اداره خانه و تربیت فرزندان برومند و ساختن انسانهائی که در آینده بتوانند با بازوان توانای خویش چرخهای عظیم جامعه را به حرکت در آورند، کار نیست ؟
آنها که این رسالت عظیم زن را کار مثبت محسوب نمی کنند از نقش خانواده و تربیت ، در ساختن یک اجتماع سالم و آباد و پر حرکت بی خبرند، آنها گمان می کنند راه این است که زن و مرد ما همانند زنان و مردان غربی اول صبح خانه را به قصد ادارات و کارخانه ها و مانند آن ترک کنند، و بچه های خود را به شیر - خوارگاهها بسپارند، و یا در اطاق بگذارند و در را بر روی آنها ببندند، و طعم تلخ زندان را از همان زمان که غنچه ناشکفته ای هستند به آنها بچشانند.
غافل از اینکه با این عمل شخصیت آنها را در هم می کوبند و کودکانی بی روح و فاقد عواطف انسانی بار می آورند که آینده جامعه را به خطر خواهند انداخت .
2 - ایراد دیگری که آنها دارند این است که حجاب یک لباس دست و پاگیر است و با فعالیتهای اجتماعی مخصوصا در عصر ماشینهای مدرن سازگار نیست ، یک زن حجاب دار خودش را حفظ کند یا چادرش را و یا کودک و یا برنامه اش را؟!
ولی این ایراد کنندگان از یک نکته غافلند و آن اینکه حجاب همیشه به معنی چادر نیست ، بلکه به معنی پوشش زن است ، حال آنجا که با چادر امکان پذیر است چه بهتر و آنجا که نشد به پوشش قناعت می شود.
زنان کشاورز و روستائی ما، مخصوصا زنانی که در برنجزارها مهمترین و مشکلترین کار کشت و برداشت محصول برنج را بر عهده دارند عملا به این پندارها پاسخ گفته اند، و نشان داده اند که یک زن روستائی با داشتن حجاب اسلامی در بسیاری از موارد حتی بیشتر و بهتر از مرد کار می کند، بی آنکه حجابش مانع کارش شود.
3 - ایراد دیگر اینکه آنها می گویند حجاب از این نظر که میان زنان تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 449
و مردان فاصله می افکند طبع حریص مردان را آزمندتر می کند، و به جای اینکه خاموش کننده باشد آتش حرص آنها را شعله ورتر می سازد که ((الانسان حریص علی ما منع))!
پاسخ این ایراد یا صحیحتر سفسطه و مغلطه را مقایسه جامعه امروز ما

که حجاب در آن تقریبا در همه مراکز بدون استثناء حکمفرما است با دوران رژیم طاغوت که زنان را مجبور به کشف حجاب می کردند می دهد. آنروز هر کوی و بر زن مرکز فساد بود، در خانواده ها بی بند و باری عجیبی حکمفرما بود، آمار طلاق فوق العاده زیاد بود، سطح تولد فرزندان نامشروع بالا بود و هزاران بدبختی دیگر.
نمی گوئیم امروز همه اینها ریشه کن شده اما بدون شک بسیار کاهش یافته و جامعه ما از این نظر سلامت خود را باز یافته ، و اگر به خواست خدا وضع به همین صورت ادامه یابد و سایر نابسامانیها نیز سامان پیدا کند، جامعه ما از نظر پاکی خانواده ها و حفظ ارزش زن به مرحله مطلوب خواهد رسید.
2 - استثناء وجه و کفین
در اینکه آیا حکم حجاب صورت و دستها حتی از مچ به پائین را نیز شامل می شود یا نه ، در میان فقهاء بحث فراوان است ، بسیاری عقیده دارند که پوشاندن این دو (وجه و کفین) از حکم حجاب مستثنی است ، در حالی که جمعی فتوا به وجوب پوشاندن داده ، یا حداقل احتیاط می کنند، البته آن دسته که پوشاندن این دو را واجب نمی دانند نیز آن را مقید به صورتی می کنند که منشا فساد و انحرافی نگردد، و گرنه واجب است .
در آیه فوق قرائنی بر این استثناء و تاءیید قول اول وجود دارد از جمله :
الف : استثناء ((زینت ظاهر)) در آیه فوق خواه به معنی محل زینت باشد تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 450
یا خود زینت دلیل روشنی است بر اینکه پوشاندن صورت و کفین لازم نیست .
ب - دستوری که آیه فوق در مورد انداختن گوشه مقنعه به روی گریبان می دهد که مفهومش پوشانیدن تمام سر و گردن و سینه است و سخنی از پوشانیدن صورت در آن نیست قرینه دیگری به این مدعا است .
توضیح اینکه : همانگونه که در شاءن نزول نیز گفته ایم عربها در آن زمان روسری و مقنعه ای می پوشیدند که دنباله آن را روی شانه ها و پشت سر می انداختند به طوری که مقنعه پشت گوش آنها قرار می گرفت و تنها سر و پشت گردن را می پوشاند، ولی قسمت زیر گلو و کمی از سینه که بالای گریبان قرار داشت نمایان بود. اسلام آمد و این وضع را اصلاح کرد و دستور داد دنباله مقنعه را از پشت گوش یا پشت سر جلو بیاورند و به روی گریبان و سینه بیندازند و نتیجه آن این بود که تنها گردی صورت باقی می ماند و بقیه پوشانده می شد.
ج - روایات متعددی نیز در این زمینه در منابع اسلامی و کتب حدیث ، وارد شده است که شاهد زنده ای بر مدعا است هر چند روایات معارضی نیز دارد که در این حد از صراحت نیست ، و جمع میان آنها از طریق استحباب

پوشاندن وجه و کفین ، و یا حمل بر مواردی که منشا فساد و انحراف است کاملا ممکن است .
شواهد تاریخی نیز نشان می دهد که نقاب زدن بر صورت در صدر اسلام جنبه عمومی نداشت (شرح بیشتر در زمینه بحث فقهی و روائی این مساءله در مباحث نکاح در فقه آمده است).
ولی باز تاءکید و تکرار می کنیم که این حکم در صورتی است که سبب سوء استفاده و انحراف نگردد.
ذکر این نکته نیز لازم است که استثناء وجه و کفین از حکم حجاب مفهومش این نیست که جائز است دیگران عمدا نگاه کنند، بلکه در واقع

تسهیل برای زنان در امر زندگی است .
3 - منظور از نسائهن چیست ؟
چنانکه در تفسیر آیه خواندیم نهمین گروهی که مستثنی شده اند و زن حق دارد زینت باطن خود را در برابر آنها آشکار کند زنان هستند، منتهی با توجه به تعبیر ((نسائهم)) (زنان خودشان) چنین استفاده می شود که زنهای مسلمان تنها می توانند در برابر زنان مسلمان حجاب را بر گیرند، ولی در برابر زنان غیرمسلمان باید با حجاب اسلامی باشند و فلسفه این موضوع چنانکه در روایات آمده این است که ممکن است آنها بروند و آنچه را دیده اند برای همسرانشان توصیف کنند و این برای زنان مسلمانان صحیح نیست .
در روایتی که در کتاب ((من لا یحضر)) آمده از امام صادق (علیه السلام) چنین می خوانیم : لا ینبغی للمراة ان تنکشف بین یدی الیهودیة و النصرانیة ، فانهن یصفن ذلک لازواجهن : ((سزاوار نیست زن مسلمان در برابر زن یهودی یا نصرانی برهنه شود، چرا که آنها آنچه را دیده اند برای شوهرانشان توصیف می کنند)).
4 - تفسیر جمله او ما ملکت ایمانهن
ظاهر این جمله مفهوم وسیعی دارد و نشان می دهد که زن می تواند بدون حجاب در برابر برده خود ظاهر شود، ولی در بعضی از روایات اسلامی تصریح شده است که منظور ظاهر شدن در برابر کنیزان است هر چند غیر مسلمان باشند، و غلامان را شامل نمی شود، در حدیثی از امام امیرالمؤ منین علی (علیه السلام) می خوانیم که می فرمود: لا ینظر العبد الی شعر مولاته : ((غلام نباید به موی زنی که مولای او است نگاه تفسیر

کند)) ولی از بعضی روایات دیگر تعمیم استفاده می شود، اما مسلما خلاف احتیاط است .
5 - تفسیر ((اولی الاربة من الرجال))

((اربة)) در اصل از ماده ((ارب)) (بر وزن عرب) - چنانکه راغب در مفردات می گوید - به معنی شدت احتیاج است که انسان برای بر طرف ساختن آن چاره جوئی می کند، گاهی نیز به معنی حاجت بطور مطلق استعمال می شود.
و منظور از ((اولی الاربة من الرجال)) در اینجا کسانی هستند که میل جنسی دارند و نیاز به همسر بنابراین ((غیر اولی الاربة)) کسانی را شامل می شود که این تمایل در آنها نیست .
در اینکه منظور از این عنوان چه کسانی است ؟ در میان مفسران گفتگو است : بعضی آن را به معنی پیر مردانی دانسته اند که شهوت جنسی در آنها خاموش شده است ، مانند ((القواعد من النساء)) (زنانی که از سر حد ازدواج بیرون رفته اند و از این نظر بازنشسته شده اند).
بعضی دیگر آن را به مردان ((خصی)) (خواجه).
و بعضی دیگر به ((خنثی)) که آلت رجولیت مطلقا ندارد تفسیر کرده اند.
اما آنچه بیش از همه می توان روی آن تکیه کرد و در چند حدیث معتبر از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده این است که منظور از این تعبیر مردان ابلهی است که به هیچ وجه احساس جنسی ندارند، و معمولا از آنها در کارهای ساده و خدمتکاری استفاده می کنند، تعبیر به ((التابعین)) نیز همین معنی را تقویت می کند. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 453
اما از آنجا که این وصف یعنی عدم احساس میل جنسی درباره گروهی از پیران صادق است بعید نیست که مفهوم آیه را توسعه دهیم و این دسته از پیر مردان نیز در معنی آیه داخل باشند.
در حدیثی از امام کاظم (علیه السلام) نیز روی این گروه از پیر مردان تکیه شده است .
ولی به هر حال مفهوم آیه این نیست که این دسته از مردان همانند محارمند، قدر مسلم این است که پوشیدن سر یا کمی از دست و مانند آن در برابر این گروه واجب نیست .
6 - کدام اطفال از این حکم مستثنا هستند
گفتیم دوازدهمین گروهی که حجاب در برابر آنها واجب نیست ، اطفالی هستند که از شهوت جنسی هنوز بهره ای ندارند.
جمله ((لم یظهروا)) گاهی به معنی ((لم یطلعوا)) (آگاهی ندارند) و گاه به معنی ((لم یقدروا)) (توانائی ندارند) تفسیر شده ، زیرا این ماده به هر دو معنی آمده است و در قرآن گاه در این و گاه در آن بکار رفته .
مثلا در آیه 20 سوره کهف می خوانیم : ((ان یظهروا علیکم یرجموکم)) (اگر اهل شهر از وجود شما آگاه شوند سنگسارتان می کنند).
و در آیه 8 سوره توبه می خوانیم ((کیف و ان یظهروا علیکم لا یرقبوا فیکم

الا و لا ذمة)) (چگونه با پیمانشکنان پیکار نمی کنید در حالی که اگر آنها بر شما چیره شوند نه ملاحظه خویشاوندی با شما می کنند و نه پیمان).
ولی به هر حال این تفاوت در آیه مورد بحث تفاوت چندانی از نظر نتیجه ندارد منظور اطفالی است که بر اثر عدم احساس جنسی نه توانائی دارند و نه آگاهی . بنابراین اطفالی که به سنی رسیده اند که این تمایل و توانائی در آنها بیدار شده باید بانوان مسلمان حجاب را در برابر آنها رعایت کنند. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 454
7 - چرا عمو و دائی جزء محارم نیامده اند؟
از مطالب سؤ ال انگیز اینکه در آیه فوق ضمن بیان محارم به هیچوجه سخنی از عمو و دائی در میان نیست ، با اینکه به طور مسلم محرمند و حجاب در برابر آنها لازم نمی باشد.
ممکن است نکته آن این باشد که قرآن می خواهد نهایت فصاحت و بلاغت را در بیان مطالب به کار گیرد و حتی یک کلمه اضافی نیز نگوید، از آنجا که استثنای پسر برادر و پسر خواهر نشان می دهد که عمه و خاله انسان نسبت به او محرمند روشن می شود که عمو و دائی یک زن نیز بر او محرم می باشند و به تعبیر روشنتر محرمیت دو جانبه است ، هنگامی که از یکسو فرزندان خواهر و برادر انسان بر او محرم شدند، طبیعی است که از سوی دیگر و در طرف مقابل عمو و دائی نیز محرم باشند (دقت کنید).
8 - هر گونه عوامل تحریک ممنوع !
آخرین سخن در این بحث اینکه در آخر آیه فوق آمده است که نباید زنان به هنگام راه رفتن پاهای خود را چنان به زمین کوبند تا صدای خلخالهایشان به گوش رسد! این امر نشان می دهد که اسلام به اندازه ای در مسائل مربوط به عفت عمومی سختگیر و مو شکاف است که حتی اجازه چنین کاری را نیز نمی دهد، و البته به طریق اولی عوامل مختلفی را که دامن به آتش شهوت جوانان می زند مانند نشر عکسهای تحریک آمیز و فیلم های اغوا کننده و رمانها و داستانهای جنسی را نخواهد داد، و بدون شک محیط اسلامی باید از اینگونه مسائل که مشتریان را به مراکز فساد سوق می دهد و پسران و دختران جوان را به آلودگی و فساد می کشاند پاک و مبرا باشد. النور
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 455
آیه 32 - 34
آیه و ترجمه
وَ أَنكِحُوا الاَيَمَى مِنكمْ وَ الصلِحِينَ مِنْ عِبَادِكمْ وَ إِمَائكمْ إِن يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضلِهِ وَ اللَّهُ وَسِعٌ عَلِيمٌ(32)
وَ لْيَستَعْفِفِ الَّذِينَ لِا يجِدُونَ نِكاحاً حَتى يُغْنِيهُمُ اللَّهُ مِن فَضِلِهِ وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ

الْكِتَبِ مِمَّا مَلَكَت أَيْمَنُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيراً وَ ءَاتُوهُم مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِى ءَاتَاكُمْ وَ لا تُكْرِهُوا فَتَيَتِكُمْ عَلى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تحَصناً لِّتَبْتَغُوا عَرَض الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَ مَن يُكْرِههُّنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِن بَعْدِ إِكْرَهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(33) وَ لَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكمْ ءَايَتٍ مُّبَيِّنَتٍ وَ مَثَلاً مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكمْ وَ مَوْعِظةً لِّلْمُتَّقِينَ(34) تفسير نمونه جلد 14 صفحه 456

ترجمه :

32 - مردان و زنان بى همسر را همسر دهيد و همچنين غلامان و كنيزان صالح و درستكارتان را، اگر فقير و تنگدست باشند خداوند آنان را از فضل خود بى نياز مى سازد، خداوند واسع و آگاه است .

33 - و آنها كه وسيله ازدواج ندارند بايد عفت پيشه كنند تا خداوند آنان را به فضلش بى نياز سازد و بردگانى از شما كه تقاضاى مكاتبه (قرار داد مخصوص براى آزاد شدن) را دارند با آنها قرار داد ببنديد، اگر رشد و صلاح در آنها احساس مى كنيد (و بعد از آزادى توانائى زندگى مستقل را دارند) و چيزى از مال خدا كه به شما داده است به آنها بدهيد، و كنيزان خود را براى تحصيل متاع دنيا مجبور به خودفروشى نكنيد اگر آنها مى خواهند پاک بمانند، و هر كس آنها را بر اين كار اكراه كند (سپس پشيمان گردد) خداوند بعد از اين اكراه غفور و رحيم است (توبه كنيد و براى هميشه اين عمل ننگين را ترک گوئيد).

34 - ما بر شما آياتى فرستاديم كه حقايق بسيارى را تبيين مى كند و اخبارى از كسانى كه پيش از شما بودند و موعظه و اندرزى براى پرهيزگاران .

تفسير:

ترغيب به ازدواج آسان

از آغاز اين سوره تا به اينجا طرق حساب شده مختلفى براى پيشگيرى از آلودگيهاى جنسى مطرح شده است ، كه هر يک از آنها تاثير به سزائى در پيشگيرى يا مبارزه با اين آلودگيها دارد.

در آيات مورد بحث به يكى ديگر از مهمترين طرق مبارزه با فحشاء كه ازدواج ساده و آسان ، و بى ريا و بى تكلف است ، اشاره شده ، زيرا اين نكته مسلم است كه براى بر چيدن بساط گناه ، بايد از طريق اشباع صحيح و مشروع غرائز وارد شد، و به تعبير ديگر هيچگونه مبارزه منفى بدون مبارزه مثبت مؤ ثر نخواهد افتاد.

لذا در نخستين آيه مورد بحث مى فرمايد: ((مردان و زنان بى همسر را همسر تفسير نمونه جلد 14 صفحه 457

دهيد، و همچنين غلامان و كنيزان صالح و درستكارتان را)) (و انكحوا الايامى منكم و الصالحين من عبادكم و امائكم).

((ايامى)) جمع ((ايم)) (بر وزن قيم) در اصل به معنى زنى است كه

شوهر ندارد، سپس به مردی که همسر ندارد نیز گفته شده است ، و به این ترتیب تمام زنان و مردان مجرد در مفهوم این آیه داخلند خواه بکر باشند یا بیوه .
تعبیر ((انکحوا)) (آنها را همسر دهید) با اینکه ازدواج یک امر اختیاری و بسته به میل طرفین است ، مفهومش این است که مقدمات ازدواج آنها را فراهم سازید، از طریق کمکهای مالی در صورت نیاز، پیدا کردن همسر مناسب ، تشویق به مساءله ازدواج ، و بالاخره پا در میانی برای حل مشکلاتی که معمولا در این موارد بدون وساطت دیگران انجام پذیر نیست ، خلاصه مفهوم آیه به قدری وسیع است که هر گونه قدمی و سخنی و درمی در این راه را شامل می شود.
بدون شک اصل تعاون اسلامی ایجاب می کند که مسلمانان در همه زمینه ها به یکدیگر کمک کنند ولی تصریح به این امر در مورد ازدواج دلیل بر اهمیت ویژه آن است .
اهمیت این مساءله تا به آن پایه است که در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : افضل الشفاعات ان تشفع بین اثنین فی نکاح حتی یجمع الله بینهما: ((بهترین شفاعت آن است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجیگری کنی ، تا این امر به سامان برسد))!.
در حدیث دیگری از امام کاظم موسی بن جعفر (علیه السلام) می خوانیم : ثلاثة یستظلون بظل عرش الله یوم القیامة ، یوم لا ظل الا ظله ، رجل زوج اخاه المسلم او اخدمه ، او کتم له سرا ((سه طایفه اند که در روز قیامت در سایه عرش خدا قرار دارند، روزی که سایه ای جز سایه او نیست : کسی که وسائل تزویج برادر مسلمانش تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 458
را فراهم سازد، و کسی که به هنگام نیاز به خدمت ، خدمت کننده ای برای او فراهم کند و کسی که اسرار برادر مسلمانش را پنهان دارد))!
و بالاخره در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : هر گامی انسان در این راه بر دارد و هر کلمهای بگوید، ثواب یکسال عبادت در نامه عمل او می نویسند)) (کان له بکل خطوة خطاها، او بکل کلمة تکلم بها فی ذلک ، عمل سنة قیام لیلها و صیام نهارها).
و از آنجا که یک عذر تقریبا عمومی و بهانه همگانی برای فرار از زیر بار ازدواج و تشکیل خانواده مساءله فقر و نداشتن امکانات مالی است قرآن به پاسخ آن پرداخته می فرماید: از فقر و تنگدستی آنها نگران نباشید و در ازدواجشان بکوشید چرا که ((اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آنها را از فضل خود بی نیاز می سازد)) (ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله).
و خداوند قادر بر چنین کاری هست ، چرا که ((خداوند واسع و علیم است)) (ان الله واسع علیم).

قدرتش آنچنان وسیع است که پهنه عالم هستی را فرا می گیرید، و علم او چنان گسترده است که از نیات همه کس مخصوصا آنها که به نیت حفظ عفت و پاکدامنی اقدام به ازدواج می کنند آگاه است ، و همه را مشمول فضل و کرم خود قرار خواهد داد.
در این زمینه تحلیل روشنی داریم ، و همچنین روایات متعددی که در آخر این بحث خواهد آمد.
ولی از آنجا که گاه با تمام تلاش و کوشش که خود انسان و دیگران می

وسیله ازدواج فراهم نمی گردد و خواه و ناخواه انسان مجبور است مدتی را با محرومیت بگذراند، مبادا کسانی در این مرحله قرار دارند گمان کنند که آلودگی جنسی برای آنها مجاز است ، و ضرورت چنین ایجاب می کند، لذا بلا فاصله در آیه بعد دستور پارسائی را هر چند مشکل باشد به آنها داده می گوید: ((و آنها که وسیله ازدواج ندارند باید عفت پیشه کنند، تا خداوند آنان را به فضلش بی نیاز سازد)) (و لیستعفف الذین لا یجدون نکاحا حتی یغنیهم الله من فضله).
نکند در این مرحله بحرانی و در این دوران آزمایش الهی تن به آلودگی در دهند و خود را معذور بشمرند که هیچ عذری پذیرفته نیست ، بلکه باید قدرت ایمان و شخصیت و تقوا را در چنین مرحله ای آزمود.
سپس از آنجا که اسلام به هر مناسبت سخن از بردگان به میان آید عنایت و توجه خاصی به آزادی آنها نشان می دهد، از بحث ازدواج ، به بحث آزادی بردگان از طریق مکاتبه (بستن قرارداد برای کار کردن غلامان و پرداختن مبلغی به اقساط به مالک خود و آزاد شدن) پرداخته می گوید: ((بردگانی که از شما تقاضای مکاتبه برای آزادی می کنند با آنها قرار داد ببندید، اگر رشد و صلاح در آنان احساس می کنید)) (و الذین یبتغون الکتاب مما ملکت ایمانکم فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا).
منظور از جمله ((علمتم فیهم خیرا)) این است که رشد و صلاحیت کافی برای عقد این قرار داد و سپس توانائی برای انجام آن داشته باشند و بتوانند بعد از پرداختن مال الکتابه (مبلغی را که قرار داد بسته اند) زندگی مستقلی را شروع کنند، اما اگر توانائی بر این امور را نداشته باشند، و این کار در مجموع به ضرر آنها تمام شود و در نتیجه سر بار جامعه شوند باید به وقت دیگری موکول کنند که این صلاحیت و توانائی حاصل گردد.
سپس برای اینکه بردگان به هنگام ادای این اقساط به زحمت نیفتند تفسیر

دستور می دهد که چیزی از مال خداوند که به شما داده است به آنها بدهید)) (و آتوهم من مال الله الذی آتاکم).
در اینکه منظور از این مال چه مالی است که باید به این بردگان داد؟ در

میان مفسران گفتگو است :
جمع کثیری گفته اند: منظور این است که سهمی از زکات ، همانگونه که در آیه 60 سوره توبه آمده است ، به آنها پرداخته شود تا بتوانند دین خود را ادا کنند و آزاد شوند.
بعضی دیگر گفته اند منظور آن است که صاحب برده قسمتی از اقساط را به او ببخشد، و یا اگر دریافت داشته به او باز گرداند، تا توانائی بیشتر بر نجات خود از اسارت و بردگی پیدا کند.
این احتمال نیز وجود دارد که در آغاز کار که بردگان توانائی بر تهیه مال ندارند چیزی به عنوان کمک خرج یا سرمایه مختصر به آنها بدهند تا بتوانند به کسب و کاری مشغول شوند، هم خود را اداره کنند، و هم اقساط دین خویش را بپردازند.
البته سه تفسیر فوق با هم منافاتی ندارد و ممکن است مجموعا در مفهوم آیه جمع باشد، هدف واقعی این است که مسلمانان این گروه مستضعف را تحت پوشش کمکهای خود قرار دهند تا هر چه زودتر خلاصی یابند.
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: تضع عنه من نجومه التی لم تکن ترید ان تنقصه ، و لا تزید فوق ما فی نفسک . اشاره به اینکه بعضی برای اینکه کلاه شرعی درست کنند و بگویند ما طبق آیه فوق به بردگان خود کمک کرده ایم و تخفیف داده ایم ، مبلغ مال الکتابة را بیش از آنچه در نظر داشتند می نوشتند، تا به هنگام تخفیف دادن درست همان مقداری تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 461
را که می خواستند بی کم و کاست دریافت دارند! امام صادق (علیه السلام) از این کار نهی می فرماید و می گوید: ((باید تخفیف از چیزی باشد که واقعا در نظر داشته از او بگیرد))!
در دنباله آیه به یکی از اعمال بسیار زشت بعضی از دنیا پرستان در مورد بردگان اشاره کرده می فرماید: ((کنیزان خود را به خاطر تحصیل متاع زود گذر دنیا مجبور به خودفروشی نکنید، اگر آنها می خواهند پاک بمانند))! (و لا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء ان اردن تحصنا لتبتغوا عرض الحیاة الدنیا).

بعضی از مفسران در شاءن نزول این جمله گفته اند: ((عبد الله بن ابی)) شش کنیز داشت که آنها را مجبور به کسب در آمد برای او از طریق خودفروشی می کرد! هنگامی که حکم اسلام درباره مبارزه با اعمال منافی با عفت (در این سوره) صادر شد آنها به خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمدند و از این ماجرا شکایت کردند آیه فوق نازل شد و از این کار نهی کرد)).
این آیه نشان می دهد که تا چه حد در عصر جاهلیت مردم گرفتار انحطاط و سقوط اخلاقی بودند که حتی بعد از ظهور اسلام نیز بعضا به کار خود ادامه می دادند، تا اینکه آیه فوق نازل شد و به این وضع ننگین خاتمه داد، اما متاءسفانه در عصر ما که بعضی آن را عصر جاهلیت قرن بیستم نام نهاده اند در بعضی از کشورها که دم از تمدن و حقوق بشر می زنند این عمل به شدت ادامه دارد، و حتی در مملکت ما، در عصر طاغوت نیز به صورت وحشتناکی وجود داشت که دختران معصوم و زنان ناآگاه را فریب می دادند و به مراکز فساد می کشاندند و با طرحهای شیطانی مخصوص آنها را مجبور به خودفروشی می کردند و راه فرار را از هر طریق به روی آنها می بستند، تا از این طریق در آمده ای سرشاری فراهم سازند که شرح این ماجرا، بسیار دردناک ، و از عهده این سخن خارج است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 462
گرچه ظاهرا بردگی به صورت سابق وجود ندارد، ولی در دنیای به اصطلاح متمدن جنایاتی می شود که از دوران بردگی به مراتب وحشتناکتر است ، خداوند مردم جهان را از شر این انسانهای متمدن نما حفظ کند، و خدا را شکر که در محیط ما بعد از انقلاب اسلامی به این اعمال ننگین خاتمه داده شد.
ذکر این نکته نیز لازم است که جمله ان اردن تحصنا (اگر آنها می خواهند پاک بمانند...) مفهومش این نیست که اگر خود آن زنها مایل به این کار باشند اجبار آنها مانعی ندارد، بلکه این تعبیر از قبیل ((منتفی به انتفاء موضوع)) است زیرا عنوان اکراه در صورت عدم تمایل صادق است و گر نه خودفروشی و تشویق به آن به هر حال گناه بزرگی است .
این تعبیر برای این است که اگر صاحبان این کنیزان مختصر غیرتی داشته باشند به غیرت آنها بر خورد مفهوم آیه این است این کنیزان که ظاهرا در سطح پائینتری قرار دارند مایل به این آلودگی نیستند شما که آنهمه ادعا دارید چرا تن به چنین پستی در می دهید؟!
در پایان آیه - چنانکه روش قرآن است - برای اینکه راه بازگشت را به روی گنهکاران نبندد بلکه آنها را تشویق به توبه و اصلاح کند می گوید: ((و هر کس آنها را بر این کار اکراه کند (سپس پشیمان گردد) خداوند بعد از

اکراه آنها غفور و رحیم است)) (و من یکرههن فان الله من بعد اکراههن غفور رحیم).
این جمله چنانکه گفتیم ممکن است اشاره به وضع صاحبان آن کنیزان باشد که از گذشته تاریک و ننگین خود پشیمان و آماده توبه و اصلاح خویشتن هستند، و یا اشاره به آن زنانی است که تحت فشار و اجبار تن به این کار می دادند.
در آخرین آیات مورد بحث - همانگونه که روش قرآن است - به صورت یک جمع بندی اشاره به بحثهای گذشته کرده می فرماید: ما بر شما آیاتی فرستادیم تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 463
که حقائق بسیاری را تبیین می کند (و لقد انزلنا الیکم آیات مبینات).
و نیز ((مثلها و اخباری از کسانی که پیش از شما بودند)) (و سر نوشت آنها درس عبرتی برای امروز شما است) (و مثلا من الذین خلوا من قبلکم).
و نیز ((موعظه و پند و اندرزی برای پرهیزکاران)) (و موعظة للمتقین)
نکته ها:
1 - ازدواج یک سنت الهی است
گر چه امروز مساءله ازدواج آنقدر در میان آداب و رسوم غلط و حتی خرافات پیچیده شده که به صورت یک جاده صعب العبور یا غیر قابل عبور برای جوانان در آمده است ، ولی قطع نظر از این پیرایه ها، ازدواج یک حکم فطری و هماهنگ قانون آفرینش است که انسان برای بقاء نسل و آرامش جسم و روح و حل مشکلات زندگی احتیاج به ازدواج سالم دارد.
اسلام که هماهنگ با آفرینش گام بر می دارد نیز در این زمینه تعبیرات جالب و مؤ ثری دارد، از جمله حدیث معروف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است :
((تناکحوا، و تناسلوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیامه و لو بالسقط)): ((ازدواج کنید تا نسل شما فزونی گیرد که من با فزونی جمعیت شما حتی با فرزندان سقط شده در قیامت به دیگر امتها مباهات می کنم !
و در حدیث دیگر از آن حضرت می خوانیم : ((من تزوج فقد احرز نصف دینه فلیتق الله فی النصف الباقی)): ((کسی که همسر اختیار کند نیمی از دین خود را محفوظ داشته ، و باید مراقب نیم دیگر باشد)).
چرا که غریزه جنسی نیرومندترین و سرکشترین غرائز انسان است که به تنهائی با دیگر غرائز برابری می کند، و انحراف آن نیمی از دین و ایمان انسان تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 464
را به خاطر خواهد انداخت .
باز در حدیث دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ((می خوانیم

شراركم عزابكم)): ((بدترين شما مجردانند)).
به همين دليل در آيات مورد بحث و همچنين روايات متعددى مسلمانان تشويق به همكارى در امر ازدواج مجردان و هر گونه كمک ممكن به اين امر شده اند مخصوصا اسلام در مورد فرزندان مسئوليت سنگينى بر دوش پدران افكنده ، و پدرانى را كه در اين مسئله حياتى بى تفاوت هستند شريک جرم انحراف فرزندانشان شمرده است چنانكه در حديثى از پيامبر (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) مى خوانيم : من ادرک له ولد و عنده ما يزوجه فلم يزوجه ، فاحدث فالاثم بينهما!: ((كسى كه فرزندش به حد رشد رسد و امكانات تزويج او را داشته باشد و اقدام نكند، و در نتيجه فرزند مرتكب گناهى شود، اين گناه بر هر دو نوشته مى شود))!
و باز به همين دليل دستور مؤ كد داده شده است كه هزينه هاى ازدواج را اعم از مهر و ساير قسمتها سبک و آسان بگيرند، تا مانعى بر سر راه ازدواج مجردان پيدا نشود، از جمله در مورد مهريه سنگين كه غالبا سنگ راه ازدواج افراد كم در آمد است .
در حديثى از پيامبر اكرم (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) مى خوانيم : شوم المرئه غلاء مهرها ((زن بد قدم زنى است كه مهرش سنگين باشد)).
و باز در حديث ديگرى كه در ذيل حديث فوق وارد شده مى خوانيم ((من شومها شدة مؤ نتها)): يكى از نشانه هاى شوم بودن زن آن است كه هزينه زندگى (يا هزينه ازدواجش) سنگين باشد. تفسير نمونه جلد 14 صفحه 465
و از آنجا كه بسيارى از مردان و زنان براى فرار از زير بار اين مسؤ ليت الهى و انسانى متعذر به عذرهائى از جمله نداشتن امكانات مالى مى شوند در آيات فوق صريحا گفته شده است كه ((فقر)) نمى تواند مانع راه ازدواج گردد، بلكه چه بسا ازدواج سبب غنا و بى نيازى مى شود. دليل آن هم با دقت روشن مى شود، زيرا انسان تا مجرد است احساس مسؤ ليت نمى كند نه ابتكار و نيرو و استعداد خود را به اندازه كافى براى كسب در آمد مشروع بسيج مى كند، و نه به هنگامى كه در آمدى پيدا كرد در حفظ و بارور ساختن آن مى كوشد و به همين دليل مجردان غالبا خانه به دوش و تهى دستند!
اما بعد از ازدواج شخصيت انسان تبديل به يک شخصيت اجتماعى مى شود و خود را شديدا مسئول حفظ همسر و آبروى خانواده و تاءمين وسائل زندگى فرزندان آينده مى بيند، به همين دليل تمام هوش و ابتكار و استعداد خود را به كار مى گيريد و در حفظ در آمده اى خود و صرفه جوئى ، تلاش مى كند و در مدت كوتاهى مى تواند بر فقر چيره شود.
بى جهت نيست كه در حديثى از امام صادق (عليه السلام) مى خوانيم الرزق مع النساء و العيال : ((روزى همراه همسر و فرزند است)).

و در حدیث دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : ((مردی خدمت حضرتش رسید و از تهیدستی و نیازمندی شکایت کرد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: تزوج ، فتزوج فوسع له ازدواج کن ، او هم ازدواج کرد و گشایش در کار او پیدا شد))!.
بدون شک امدادهای الهی و نیروهای مرموز معنوی نیز به کمک چنین افراد می آید که برای انجام وظیفه انسانی و حفظ پاکی خود اقدام به ازدواج می کنند. هر فرد با ایمان می تواند به این وعده الهی دلگرم و مؤ من باشد، در حدیثی تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 466
از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده : ((من ترک التزویج مخافة العیلة فقد ساء ظنه بالله ان الله عز و جل یقول ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله)).
((کسی که ازدواج را از ترس فقر ترک کند گمان بد به خدا برده است ، زیرا خداوند متعال می فرماید: ((اگر آنها فقیر باشند خداوند آنها را از فضل خود بی نیاز می سازد)).
البته روایات در منابع اسلامی در این زمینه فراوان است که اگر بخواهیم به نقل همه آنها بپردازیم از بحث تفسیری خارج می شویم .
2 - منظور از جمله و الصالحین من عبادکم و امائکم چیست ؟
قابل توجه اینکه در آیات مورد بحث به هنگامی که سخن از ازدواج مردان و زنان بی همسر به میان می آید به طور کلی دستور می دهد برای ازدواج آنان اقدام کنید، اما هنگامی که نوبت بردگان می رسد آن را مقید به ((صالح بودن)) می کند.
جمعی از مفسران (مانند نویسنده عالیقدر تفسیر المیزان و همچنین تفسیر صافی) آن را به معنی صلاحیت برای ازدواج تفسیر کرده اند، در حالی که اگر چنین باشد این قید در زنان و مردان آزاد نیز لازم است .
بعضی دیگر گفته اند که منظور صالح بودن از نظر اخلاق و اعتقاد است چرا که صالحان از اهمیت ویژه ای در این امر برخوردارند، ولی باز جای این سئوال باقی است که چرا در غیر بردگان این قید نیامده است ؟
احتمال می دهیم منظور چیز دیگری باشد و آن اینکه : در شرائط زندگی آن روز بسیاری از بردگان در سطح پائینی از فرهنگ و اخلاق قرار داشتند تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 467
بطوری که هیچگونه مسئولیتی در زندگی مشترک احساس نمی کردند، اگر با این حال اقدام به تزویج آنها می شد همسر خود را به آسانی رها نموده و او را بدبخت می کردند، لذا دستور داده شده است در مورد آنها که صلاحیت اخلاقی دارند اقدام به ازدواج کنید، و مفهومش این است که در مورد بقیه نخست کوشش برای صلاحیت اخلاقیشان شود تا آماده زندگی زناشوئی شوند، سپس اقدام به ازدواجشان گردد.

3 - عقد مکاتبه ؟
گفتیم اسلام برنامه ((آزادی تدریجی بردگان)) را طرح کرده ، و به همین دلیل از هر فرصتی برای آزاد ساختن آنان استفاده کرده است ، یکی از مواد این برنامه مساءله ((مکاتبه)) است که به عنوان یک دستور در آیات مورد بحث به آن اشاره شده است .
((مکاتبه)) از ماده ((کتابت)) و ((کتابت)) در اصل از ماده ((کتب)) (بر وزن کسب) به معنی ((جمع)) است ، و اینکه نوشتن را کتابت می گویند به خاطر آن است که حروف و کلمات را در یک عبارت جمع می کند، و چون در مکاتبه قرار دادی میان ((مولا)) و ((عبد)) نوشته می شود آن را مکاتبه نامیده اند.
عقد مکاتبه یکنوع قرار داد است که میان این دو نفر بسته می شود، و عبد موظف می گردد که از طریق کسب آزاد، مالی تهیه کرده و به اقساطی که برای او قابل تحمل باشد به ((مولا)) بپردازد و آزادی خود را باز یابد، و دستور داده شده است که مجموع این اقساط بیش از قیمت عبد نباشد.
و نیز اگر به عللی عبد از پرداختن اقساط عاجز شد باید از بیت المال و سهم زکات اقساط او پرداخته و آزاد گردد، حتی بعضی از فقهاء تصریح کرده اند که اگر زکاتی به مولا تعلق گیرد خود او باید اقساط بدهی عبد را

حساب کند.
این عقد یک عقد لازم است و هیچیک از طرفین حق فسخ آن را ندارد.
روشن است که با این طرح هم بسیاری از بردگان آزادی خود را باز می یابند و هم توانائی زندگی مستقل را در این مدت که ملزم به کار کردن و پرداخت اقساط هستند پیدا می کنند، و هم صاحبان آنها به ضرر و زیان نمی افتند و عکس العمل منفی به زیان بردگان نشان نخواهند داد.
((مکاتبه)) احکام و فروع فراوانی دارد که در کتب فقهی کتاب المکاتبه آمده است . النور

آیه 35 - 38
آیه و ترجمه
اللَّهُ نُورُ السمَوَتِ وَ الاَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشكَوةٍ فِيهَا مِصبَاحٌ الْمِصبَاحُ فى زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنهَا كَوْكَبٌ دُرِّىٌّ يُوقَدُ مِن شجَرَةٍ مُّبَرَكةٍ زَيْتُونَةٍ لا شرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ يَكادُ زَيْتهَا يُضِى ءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسسهُ نَارٌ نُّورٌ عَلى نُورٍ يهْدِى اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشاءُ وَ يَضرِب اللَّهُ الاَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكلِّ شىْءٍ عَلِيمٌ(35)
فى بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَن تُرْفَعَ وَ يُذْكرَ فِيهَا اسمُهُ يُسبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَ الاَصالِ(36)
رجَالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجَرَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَ إقَام الصلَوةِ وَ إيتَاءِ الزَّكَوةِ

يَخَافُونَ يَوْماً تَتَقَلّب فِيهِ الْقُلُوب وَ الاَبْصرُ(37) لِيَجْزِيهُمُ اللَّهُ أَحْسنَ مَا عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُم مِّن فَضلِهِ وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشاءُ بِغَيرِ حِسابٍ(38) تفسير نمونه جلد 14 صفحه 470
و الله يرزق من يشاء بغير
ترجمه :
35 - خداوند نور آسمانها و زمين است ، مثل نور خداوند همانند چراغدانى است كه در آن چراغى (پر فروغ) باشد، آن چراغ در حبابى قرار گيرد، حبابى شفاف و درخشنده همچون يک ستاره فروزان ، اين چراغ با روغنى افروخته مى شود كه از درخت پر بركت زيتونى گرفته شده كه نه شرقى است و نه غربى (آنچنان روغنش صاف و خالص است كه) نزديک است بدون تماس با آتش شعله ور شود، نورى است بر فراز نور، و خدا هر كس را بخواهد به نور خود هدايت مى كند و خداوند به هر چيزى آگاه است .
36 - (اين چراغ پر فروغ) در خانه هائى قرار دارد كه خداوند اذن فرموده ديوارهاى آن را بالا برند (تا از دستبرد شياطين و هوسبازان در امان باشد) خانه هائى كه نام خدا در آن برده شود و صبح و شام در آن تسبيح گويند.
37 - مردانى كه نه تجارت و نه معامله ، آنها را از ياد خدا و بر پا داشتن نماز و اداى زكات غافل نمى كند، آنها از روزى مى ترسند كه دلها و چشمها در آن زير و رو مى شود!
38 - هدف اين است كه خداوند آنها را به بهترين اعمالى كه انجام داده اند پاداش دهد و از فضلش بر پاداش آنها بيفزايد، و خداوند هر كس را بخواهد بى حساب روزى مى دهد (و از مواهب بى انتهاى خويش بهره مند مى سازد).
تفسير:
آيه نور!
در تفسير آيات فوق سخن بسيار گفته شده است ، و مفسران و فلاسفه و عرفاى اسلامى هر كدام بحثهاى فراوانى دارند، پيوند ارتباط اين آيات با آيات گذشته از اين نظر است كه در آيات پيشين سخن از مساءله عفت و مبارزه با فحشاء با استفاده از طرق و وسائل گوناگون بود، و از آنجا كه ضامن اجراى همه احكام الهى ، مخصوصا كنترل كردن غرائز سركش ، بخصوص غريزه جنسى كه نيرومندترين آنها است تفسير نمونه جلد 14 صفحه 471
بدون استفاده از پشتوانه ايمان ممكن نيست ، سر انجام بحث را به ايمان و اثر نيرومند آن كشانيده و از آن سخن مى گويد.
نخست مى فرمايد: ((خداوند نور آسمانها و زمين است)) (الله نور السموات و الارض).
چه جمله زيبا و جالب و پر ارزشى ؟ آرى خدا نور آسمانها و زمين است ،

روشنی و روشنی بخش همه آنها.
گروهی از مفسران کلمه ((نور)) را در اینجا به معنی ((هدایت کننده)).
و بعضی به معنی ((روشن کننده)).
و بعضی به معنی زینت بخش تفسیر کرده اند.
همه این معانی صحیح است ولی مفهوم آیه باز هم از این گسترده تر می باشد.
توضیح اینکه : در قرآن مجید و روایات اسلامی از چند چیز به عنوان ((نور)) یاد شده است :
1 - قرآن مجید - چنانکه در آیه 15 سوره مائده می خوانیم : قد جائکم من الله نور و کتاب مبین : ((از سوی خداوند نور و کتاب آشکاری برای شما آمد)) و در آیه 157 سوره اعراف نیز می خوانیم : و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون : ((کسانی که پیروی از نوری می کنند که با پیامبر نازل شده است آنها رستگارانند)).
2 - ((ایمان)) - چنانکه در آیه 257 بقره آمده است : الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور: ((خداوند ولی کسانی است که ایمان آورده اند، آنها را از ظلمتهای (شرک و کفر) به سوی نور (ایمان) رهبری می کند)).
3 - ((هدایت الهی)) و روشن بینی - چنانکه در آیه 122 سوره انعام آمده : او من کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 472
لیس بخارج منها: ((آیا کسی که مرده بوده است و ما او را زنده کردیم و نور هدایتی برای او قرار دادیم که در پرتو آن بتواند در میان مردم راه برود همانند کسی است که در تاریکی باشد و هرگز از آن خارج نگردد))؟!
4 - ((آئین اسلام)) - چنانکه در آیه 32 سوره توبه می خوانیم : و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون : ((خداوند ابا دارد جز از اینکه نور (اسلام) را کامل کند هر چند کافران نخواهند)).
5 - شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) - در آیه 46 سوره احزاب درباره پیامبر می خوانیم : و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا: ((ما تو را دعوت کننده به سوی خدا به اذن و فرمان او قرار دادیم و چراغی نور بخش)).
6 - امامان و پیشوایان معصوم - چنانکه در زیارت جامعه آمده : خلقکم الله انوارا فجعلکم بعرشه محدقین : ((خداوند شما را نورهائی آفرید که گرد عرش او حلقه زده بودید و نیز در همان زیارتنامه آمده است : و انتم نور الاخیار و هداة الابرار: ((شما نور خوبان و هدایت کننده نیکوکاران هستید)).
7 - و بالاخره از ((علم و دانش)) نیز به عنوان نور یاد شده چنانکه در حدیث مشهور است : العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء: ((علم نوری

است که خدا در قلب هر کس که بخواهد می افکند))... اینها همه از یکسو.
و از سوی دیگر: باید در اینجا خواص و ویژگیهای نور را دقیقا بررسی کنیم ، با مطالعه اجمالی روشن می شود که نور دارای خواص و ویژگیهای زیر است :
1 - نور زیباترین و لطیفترین موجودات در جهان ماده است و سرچشمه همه زیبائیها و لطافتها است !
2 - نور بالاترین سرعت را طبق آنچه در میان دانشمندان معروف است در جهان ماده دارد نور با سرعت سیصد هزار کیلومتر در ثانیه می تواند کره زمین را در یک چشم بر هم زدن (کمتر از یک ثانیه) هفت بار دور بزند، به همین دلیل تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 473
مسافتهای فوق العاده عظیم و سرسام آور نجومی را فقط با سرعت سیر نور می سنجند و واحد سنجش در آنها سال نوری است ، یعنی مسافتی را که نور در یکسال با آن سرعت سرسام آورش می پیماید.
3 - نور وسیله تبیین اجسام و مشاهده موجودات مختلف این جهان است ، و بدون آن چیزی را نمی توان دید، بنابراین هم ((ظاهر)) است و هم ((مظهر)) (ظاهر کننده غیر).
4 - نور آفتاب که مهمترین نور در دنیای ما است پرورش دهنده گلها و گیاهان بلکه رمز بقای همه موجودات زنده است و ممکن نیست موجودی بدون استفاده از نور (به طور مستقیم یا غیر مستقیم) زنده بماند.
5 - امروز ثابت شده که تمام رنگهائی را که ما می بینیم نتیجه تابش نور آفتاب یا نورهای مشابه آن است و گر نه موجودات در تاریکی مطلق رنگی ندارند!.
6 - تمام انرژیهای موجود در محیط ما (بجز انرژی اتمی) همه از نور آفتاب سرچشمه می گیرید، حرکت بادها، ریزش باران و حرکت نهرها و سیلها و آبشارها و بالاخره حرکت همه موجودات زنده با کمی دقت به نور آفتاب منتهی می شود. سر چشمه گرما و حرارت و آنچه بستر موجودات را گرم نگه می دارد همان نور آفتاب است حتی گرمی آتش که از چوب درختان و یا ذغال سنگ و یا نفت و مشتقات آن به دست می آید نیز از گرمی آفتاب است چرا که همه اینها طبق تحقیقات علمی به گیاهان و حیواناتی باز می گردند که حرارت را از خورشید گرفته و در خود ذخیره کرده اند، بنابراین حرکت موتورها نیز از برکت آن است .
7 - نور آفتاب نابود کننده انواع میکربها و موجودات موذی است و اگر تابش اشعه این نور پر برکت نبود کره زمین ، تبدیل به بیمارستان بزرگی می شد که همه ساکنانش با مرگ دست به گریبان بودند! تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 474
خلاصه هر چه در این پدیده عجیب عالم خلقت (نور) بیشتر می نگریم و

دقیقتر می شویم آثار گرانبها و برکات عظیم آن آشکارتر می شود.
حال با در نظر گرفتن این دو مقدمه اگر بخواهیم برای ذات پاک خدا تشبیه و تمثیلی از موجودات حسی این جهان انتخاب کنیم (گر چه مقام با عظمت او از هر شبیه و نظیر برتر است) آیا جز از واژه نور می توان استفاده کرد؟! همان خدائی که پدید آورنده تمام جهان هستی است ، روشنی بخش عالم آفرینش است ، همه موجودات زنده به برکت فرمان او زنده اند، و همه مخلوقات بر سر خوان نعمت او هستند که اگر لحظه ای چشم لطف خود را از آنها باز گیرد همگی در ظلمت فنا و نیستی فرو می روند.
و جالب اینکه هر موجودی به هر نسبت با او ارتباط دارد به همان اندازه نورانیت و روشنائی کسب می کند:
قرآن نور است چون کلام اوست .
آئین اسلام نور است چون آئین او است .
پیامبران نورند چون فرستادگان اویند.
امامان معصوم انوار الهی هستند چون حافظان آئین او بعد از پیامبرانند.
((ایمان)) نور است چون رمز پیوند با او است .
علم نور است چون سبب آشنائی با او است .
بنابراین الله نور السموات و الارض .
بلکه اگر نور را به معنی وسیع کلمه به کار بریم یعنی ((هر چیزی که ذاتش ظاهر و آشکار باشد و ظاهر کننده غیر)) در اینصورت به کار بردن کلمه ((نور)) در ذات پاک او جنبه تشبیه هم نخواهد داشت ، چرا که چیزی در عالم خلقت از او آشکارتر نیست ، و تمام آنچه غیر او است از برکت وجود او آشکار است .
در کتاب ((توحید)) از ((امام علی بن موسی الرضا)) (علیهماالسلام) چنین آمده : تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 475
از آنحضرت تفسیر آیه الله نور السموات و الارض را خواستند فرمود: هاد لاهل السموات و هاد لاهل الارض : ((او هدایت کننده اهل آسمانها و هدایت کننده اهل زمین است)).
در حقیقت این یکی از خواص نور الهی است ، اما مسلما منحصر به آن نمی باشد، و به این ترتیب تمام تفسیرهائی را که در زمینه این آیه گفته اند می توان در آنچه ذکر کردیم جمع نمود که هر کدام اشاره به یکی از ابعاد این نور بی نظیر و این روشنائی بی مانند است .
جالب اینکه در فراز چهل و هفتم از دعای ((جوشن کبیر)) که مجموعه ای از صفات خداوند متعال است می خوانیم : یا نور النور، یا منور النور، یا خالق النور، یا مدبر النور، یا مقدر النور، یا نور کل نور، نورا قبل کل نور، یا نورا بعد کل نور، یا نورا فوق کل نور، یا نورا لیس کمثله نور!:
((ای نور نورها، و ای روشنی بخش روشنائیها، ای آفریننده نور، ای تدبیر

کننده نور، ای تقدیر کننده نور، ای نور همه نورها، ای نور قبل از هر نور، ای نور بعد از هر نور، ای نوری که برتر از هر نوری ، و ای نوری که همانندش نوری نیست))!
و به این ترتیب همه انوار هستی از نور او مایه می گیرید، و به نور ذات پاک او منتهی می شود.
قرآن بعد از بیان حقیقت فوق با ذکر یک مثال زیبا و دقیق چگونگی نور الهی را در اینجا مشخص می کند و می فرماید: ((مثل نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن چراغی باشد و آن چراغ در حبابی قرار گیرد، حبابی شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان)) (مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری).
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 476
و ((این چراغ با روغنی افروخته می شود که از درخت پر برکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی)) (یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة).
((آنچنان روغنش صاف و خالص است که گوئی بدون تماس با آتش می خواهد شعله ور شود))! (یکاد زیتها یضی ء و لو لم تمسسه نار).
((نوری است بر فراز نور)) (نور علی نور).
و ((خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می کند)) (یهدی الله لنوره من یشاء).
و برای مردم مثلها می زند (و یضرب الله الامثال للناس).
و خداوند به هر چیزی آگاه است (و الله بکل شی ء علیم).
برای تشریح این مثال توجه به چند امر ضروری است :
مشکاة در اصل به معنی روزنه و محل کوچکی است که در دیوار ایجاد می کردند و چراغهای معمول قدیم را برای محفوظ ماندن از مزاحمت باد و طوفان در آن می نهادند، و گاه از داخل اطاق طاقچه کوچکی درست می کردند و طرفی را که در بیرون اطاق و مشرف به حیاط منزل بود با شیشه ای می پوشاندند، تا هم داخل اطاق روشن شود و هم صحن حیاط، و در ضمن از باد و طوفان نیز مصون بماند، و نیز به محفظه های شیشه ای که به صورت مکعب مستطیلی می ساختند و دری داشت و در بالای آن روزنه ای برای خروج هوا، و چراغ را در آن می نهادند گفته شده است .
کوتاه سخن اینکه : مشکاة محفظه ای برای چراغ در مقابل حمله باد و طوفان بود، و از آنجا که غالبا در دیوار ایجاد می شد نور چراغ را نیز متمرکز ساخته و منعکس می نمود.
((زجاجه)) یعنی شیشه ، و در اصل به سنگهای شفاف می گویند، و از آنجا که شیشه نیز از مواد سنگی ساخته می شود و شفاف است به آن ((زجاجه)) تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 477

گفته شده .
و در اینجا به معنی حبابی است که روی چراغ می گذاشتند تا هم شعله را محافظت کند و هم گردش هوا را، از طرف پائین به بالا، تنظیم کرده ، بر نور و روشنائی شعله بیفزاید.
((مصباح)) به معنی خود ((چراغ)) است که معمولا با فتیله و یک ماده روغنی قابل اشتعال افروخته می شده است .
جمله یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیة و لا غربیة اشاره به ماده انرژیزای فوق العاده مستعد برای این چراغ است ، چرا که ((روغن زیتون)) که از درخت پر بار و پر برکتی گرفته شود یکی از بهترین روغنها برای اشتعال است آنهم درختی که تمام جوانب آن به طور مساوی در معرض تابش نور آفتاب باشد، نه در جانب شرق باغ و کنار دیواری قرار گرفته باشد و نه در جانب غرب که تنها یک سمت آن آفتاب ببیند، و در نتیجه میوه آن نیمی رسیده و نیمی نارس و روغن آن ناصاف گردد.
و با این توضیح به اینجا می رسیم که برای استفاده از نور کامل چنین چراغی با درخشش و تابش بیشتر نیاز به چهار عامل داریم :
چراغدانی که آن را از هر سو محافظت کند بی آنکه از نورش بکاهد، بلکه نور آن را متمرکزتر سازد.
و حبابی که گردش هوا را بر گرد شعله تنظیم کند، اما آن قدر شفاف باشد که به هیچوجه مانع تابش نور نگردد.
و چراغی که مرکز پیدایش نور بر فتیله آن است .
و بالاخره ماده انرژی زای صاف و خالص و زلالی که آن قدر آماده اشتعال باشد که گوئی بدون تماس با شعله آتش می خواهد شعله ور گردد.
اینها همه از یکسو، در حقیقت بیانگر جسم و ظاهرشان است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 478
از سوی دیگر مفسران بزرگ اسلامی در اینکه محتوای این تشبیه چیست و به اصطلاح ((مشبه)) کدام نور الهی است تفسیرهای گوناگونی دارند:
بعضی گفته اند منظور همان نور هدایتی است که خداوند در دلهای مؤ منان بر افروخته ، و به تعبیر دیگر منظور ایمان است که در سراچه قلوب مؤ منان جایگزین شده است .
بعضی دیگر آن را به معنی قرآن که در درون قلب آدمی نورافکن می گردد دانسته اند.
بعضی دیگر تشبیه را اشاره به شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم).
و بعضی اشاره به دلائل توحید و عدل پروردگار.
و بعضی به روح اطاعت و تقوا که مایه هر خیر و سعادت است تفسیر کرده اند.

در واقع تمام مصادیقی که برای نور معنوی در قرآن و روایات اسلامی آمده در اینجا به عنوان تفسیر ذکر شده است ، و روح همه آنها در واقع یک چیز است و آن همان نور هدایت است که از قرآن و وحی و وجود پیامبران سرچشمه می گیرید، و با دلائل توحید آبیاری می شود، و نتیجه آن تسلیم در برابر فرمان خدا و تقوا است .
توضیح اینکه : نور ایمان که در قلب مؤ منان است دارای همان چهار عاملی است که در یک چراغ پر فروغ موجود است :
((مصباح)) همان شعله های ایمان است که در قلب مؤ من آشکار می گردد و فروغ هدایت از آن منتشر می شود.
((زجاجه)) و حباب قلب مؤ من است که ایمان را در وجودش تنظیم می کند.
و ((مشکاة)) سینه مؤ من و یا به تعبیر دیگر مجموعه شخصیت و آگاهی و علوم و افکار او است که ایمان وی را از گزند طوفان حوادث مصون می دارد.
و شجره مبارکه زیتونه همان وحی الهی است که عصاره آن در نهایت صفا

و پاکی می باشد و ایمان مؤ منان به وسیله آن شعله ور و پر بار می گردد.
در حقیقت این نور خدا است همان نوری است که آسمانها و زمین را روشن ساخته و از کانون قلب مؤ منان سر بر آورده و تمام وجود و هستی آنها را روشن و نورانی می کند.
دلائلی را که از عقل و خرد دریافته اند با نور وحی آمیخته می شود و مصداق نور علی نور می گردد.
و هم در اینجا است که دلهای آماده و مستعد به این نور الهی هدایت می شوند و مضمون یهدی الله لنوره من یشاء در مورد آنان پیاده می گردد.
بنابراین برای حفظ این نور الهی (نور هدایت و ایمان) مجموعه ای از معارف و آگاهیها و خودسازیها و اخلاق لازم است که همچون مشکاتی این مصباح را حفظ کند.
و نیز قلب مستعد و آماده ای می خواهد که همچون زجاجه برنامه آن را تنظیم نماید.
و امدادی از ناحیه وحی لازم دارد که همچون شجره مبارکه زیتونه به آن انرژی بخشد.
و این نور وحی باید از آلودگی به گرایشهای مادی و انحرافی شرقی و غربی که موجب پوسیدگی و کدورت آن می شود بر کنار باشد.
آنچنان صاف و زلال و خالی از هر گونه التقاط و انحراف که بدون نیاز به هیچ چیز دیگر تمام نیروهای وجود انسان را بسیج کند، و مصداق ((یکاد زیتها یضی ء و لو لم تمسسه نار)) گردد.

هر گونه تفسیر به رای و پیشداوریهای نادرست و سلیقه های شخصی و عقیده های تحمیلی و تمایل به چپ و راست و هر گونه خرافات که محصول این شجره مبارکه را آلوده کند از فروغ این چراغ می کاهد و گاه آن را خاموش می سازد. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 480
این است مثالی که خداوند در این آیه برای نور خود بیان کرده و او از همه چیز آگاه است .
از آنچه در بالا گفتیم این نکته روشن می شود که اگر در روایات ائمه معصومین (علیهمالسلام) که در تفسیر این آیه رسیده است مشکاة گاهی به قلب پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ((مصباح)) نور علم ، و ((زجاجة)) وصی او علی (علیه السلام) و ((شجره مبارکه)) به ابراهیم خلیل که ریشه این خاندان از او است ، و جمله ((لا شرقیه و لا غربیه)) به نفی گرایشهای یهود و نصارا تفسیر شده است ، در حقیقت چهره دیگری از همان نور هدایت و ایمان ، و بیان مصداق روشنی از آن است ، نه اینکه منحصر به همین مصداق باشد.
و نیز اگر بعضی از مفسران این نور الهی را به قرآن یا دلائل عقلی یا شخص پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تفسیر کرده اند آن نیز ریشه مشترکی با تفسیر فوق دارد.
تا به اینجا ویژگیها و مشخصات این نور الهی ، نور هدایت و ایمان را در لابلای تشبیه به یک چراغ پر فروغ مشاهده کردیم ، اکنون باید دید این چراغ پر نور در کجا است ؟ و محل آن چگونه است ؟ تا همه آنچه در این زمینه لازم بوده است با ذکر این محل روشن گردد.
لذا در آیه بعد می فرماید: ((این مشکاة در خانه هائی قرار دارد که خداوند اذن فرموده که دیوارهای آن را بالا برند و مرتفع سازند)) (تا از دستبرد دشمنان و شیاطین و هوسبازان در امان باشد) (فی بیوت اذن الله ان ترفع).
((خانه هائی که ذکر نام خدا در آن شود)) (و آیات قرآن و حقائق وحی را در آن بخوانند) (و یذکر فیها اسمه).
بسیاری از مفسران آیه فوق را همانگونه که در بالا تفسیر کرده ایم مربوط تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 481
به آیه قبل دانسته اند ولی بعضی آن را مرتبط به جمله بعد می دانند که چندان صحیح به نظر نمی رسد.
اما اینکه بعضی گفته اند وجود این چراغ پر فروغ در خانه هائی که ویژگیهایش در این آیه بیان شده چه اثری دارد پاسخش روشن است زیرا خانه ای با این مشخصات که دیوارهای آن برافراشته شده و مردانی مصمم و بیدار و هشیار در آن به پاسداری مشغولند ضامن حفاظت این چراغ پر فروغ است بعلاوه آنها که در جستجوی چنین منبع نور و روشنائی

هستند از محل آن با خبر می شوند و به دنبال آن می شتابند.
اما اینکه منظور از این ((بیوت)) (خانه ها) چیست ؟ پاسخ آن از ویژگیهائی که در ذیل آیه برای آن ذکر شده است روشن می شود، آنجا که می گوید: ((در این خانه ها هر صبح و شام تسبیح خدا می گویند)) (یسبح له فیها بالغدو و الاصال) تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 482
((مردانی که نه تجارت آنها را از یاد خدا و بر پاداشتن نماز و ادای زکات باز می دارد و نه خرید و فروش)) (رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکاة).
((آنها از روزی می ترسند که دلها و دیده ها در آن دگرگون و زیر و رو می شود)) (یخافون یوما تتقلب فیه القلوب و الابصار).
این ویژگیها نشان می دهد که این بیوت همان مراکزی است که : به فرمان پروردگار استحکام یافته و مرکز یاد خدا است و حقائق اسلام و احکام خدا از آن نشر می یابد، و در این معنی وسیع و گسترده ، مساجد، خانه های انبیاء و اولیا، مخصوصا خانه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و خانه علی (علیه السلام) جمع است .
و اینکه بعضی از مفسران آن را منحصرا به مساجد و یا بیوت انبیاء و مانند آن تفسیر کرده اند دلیلی بر این انحصار نیست ، و اگر مشاهده می کنیم در بعضی از روایات مانند روایتی که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ((هی بیوت الانبیاء و بیت علی منها)): ((این آیه اشاره به خانه پیامبران است و خانه علی نیز از این زمره محسوب می شود)).
یا در حدیث دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که به هنگام تلاوت این آیه از آن حضرت پرسیدند منظور چه بیوتی است ؟ فرمود ((بیوت الانبیاء)) است ابوبکر پرسید این خانه (اشاره به خانه فاطمه و علی کرد) نیز از آن جمله است ؟ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ((نعم من افاضلها)): ((آری این از برترین آنها است)).
همه اینها اشاره به مصداقهای روشن است ، زیرا می دانیم معمول روایات این است که به هنگام تفسیر، مصادیق روشن را بیان می کند.
آری هر کانونی که به فرمان خدا بر پا شده ، و نام خدا در آن برده می شود، و هر تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 483
صبح و شام مردان با ایمانی که زندگی مادی آنها را به خود مشغول و از یاد خدا غافل نمی کند به تسبیح و تقدیس در آن مشغولند، چنین خانه هائی مرکز مشکات انوار الهی و ایمان و هدایت است .
در واقع این خانه ها چند ویژگی دارد:
نخست اینکه به فرمان خدا بنیاد شده .
دیگر اینکه پایه ها و دیوارهایش آنچنان محکم و مرتفع است که آن را از نفوذ شیاطین حفظ می کند.

و دیگر اینکه مرکز یاد خدا است .
و سرانجام اینکه مردانی از آن پاسداری می کنند که صبح و شام به تسبیح خدا مشغولند، و جاذبه های دنیای فریبنده آنها را از حق غافل نمی سازد.
این خانه ها با این ویژگیها سر چشمه هدایت و ایمان است .
ذکر این نکته نیز لازم است که در این آیه هم ((تجارت)) آمده است و هم ((بیع)) با اینکه به نظر می رسد هر دو یک معنی داشته باشد، ولی ممکن است تفاوت این دو از این نظر باشد که تجارت اشاره به یک کار مستمر و مداوم است ، ولی بیع برای یک مرحله و به صورت گذرا است . توجه به این امر نیز ضروری است که نمی فرماید آنها مردانی هستند که به سوی تجارت و بیع نمی روند بلکه می گوید تجارت و بیع آنها را از یاد خدا و بر پاداشتن نماز و ادای زکات غافل نمی کند.
آنها پیوسته از روز قیامت و دادگاه عدل پروردگار که از شدت وحشتش دلها و چشمها در آن دگرگون می شود بیمناکند (توجه داشته باشید جمله ((یخافون)) به مقتضای اینکه فعل مضارع است دلالت بر استمرار خوف و ترس آنها از قیامت دارد خوف و ترسی که آنان را به انجام مسئولیتها و رسالتها وادار می کند). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 484
در آخرین آیه مورد بحث به پاداش بزرگ این پاسداران نور هدایت و عاشقان حق و حقیقت اشاره کرده ، چنین می گوید: ((این بخاطر آن است که خداوند آنها را به بهترین اعمالی که انجام داده اند پاداش دهد و از فضلش بر پاداش آنها بیفزاید)) (لیجزیهم الله احسن ما عملوا و یزیدهم من فضله).
و این جای تعجب نیست ، زیرا فیض خداوند برای آنها که شایسته فیض اویند محدود نیست و خداوند هر کس را بخواهد بی حساب روزی می دهد و از مواهب بی انتهای خویش بهره مند می سازد)) (و الله یرزق من یشاء بغیر حساب).
در اینکه منظور از ((احسن ما عملوا)) در این آیه چیست ؟ بعضی گفته اند اشاره به همه اعمال نیک است اعم از واجبات و مستحبات ، کوچک و بزرگ .
بعضی دیگر معتقدند که اشاره به این است که خداوند کار خیر را ده برابر و گاه هفتصد برابر یا بیشتر، پاداش می دهد، چنانکه در آیه 160 انعام می خوانیم :
من جاء بالحسنة فله عشر امثالها: ((کسی که کار نیک کند ده برابر پاداش می گیرد)) و در آیه 261 سوره بقره در مورد انفاق کنندگان پاداشی معادل هفتصد برابر و یا مضاعف آن ذکر شده است .
این احتمال نیز در تفسیر جمله فوق وجود دارد که منظور این است خداوند تمام اعمال آنها را بر معیار و مقیاس بهترین اعمالشان پاداش می دهد،

حتی اعمال کم اهمیت و متوسطشان همردیف بهترین اعمالشان در پاداش خواهد بود!
و این از فضل خداوند دور نیست ، چرا که در مقام عدالت و مجازات برابری ضروری است ، اما هنگامی که به مقام فضل و کرم می رسد مواهب و بخششها بیحساب است ، چرا که ذات پاکش نامحدود است ، و ((نعمتش نامتناهی کرمش بی پایان)).
نکته ها:
نکات این آیات را از آنجا که با تفسیر آیات آمیخته بود در لابلای آن بیان

کردیم اما چند بخش از روایات باقی مانده است که ذکر آنها برای تکمیل این بحث تفسیر لازم است :
1 - در کتاب ((روضه کافی)) از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه نور فرمود: ان المشکاة قلب محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، و المصباح النور الذی فیه العلم ، و الزجاجة قلب علی او نفسه : ((مشکات قلب محمد است ، و مصباح همان نور علم و هدایت ، و زجاجه اشاره به علی (علیه السلام) یا قلب او است که بعد از رحلت پیامبر این مصباح در آن قرار گرفت)).
2 - در حدیث دیگری که در ((توحید صدوق)) آمده است چنین می خوانیم : امام باقر (علیه السلام) فرمود: ان المشکاة نور العلم فی صدر النبی (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و الزجاجة صدر علی ... و نور علی نور امام مؤ ید بنور العلم و الحکمة فی اثر الامام من آل محمد، و ذلک من لدن آدم الی ان تقوم الساعة ، فهؤ لاء الاوصیاء الذین جعلهم الله عز و جل خلفاء فی ارضه و حججه علی خلقه ، لاتخلوا الارض فی کل عصر من واحد منهم : ((مشکات)) نور علم در سینه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است و ((زجاجه)) سینه علی (علیه السلام) است ، و ((نور علی نور)) امامانی از آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هستند که یکی بعد از دیگری می آیند و با نور علم و حکمت مؤ یدند، و این رشته از آغاز خلقت آدم تا پایان جهان ادامه داشته و دارد، اینها همان اوصیائی هستند که خداوند آنان را خلفای در زمین قرار داده ، و حجت خویش بر بندگانش ، و در هیچ عصر و زمانی صفحه روی زمین از آنها خالی نبوده است و نخواهد بود)).
3 - در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) ((مشکات)) به فاطمه (علیه السلام) و ((مصباح)) به حسن (علیه السلام) و ((زجاجه)) به حسین تفسیر شده است .
البته همان گونه که قبلا هم اشاره کردیم آیات مفهوم وسیعی دارد که هر یک از روایات فوق بیان مصداق روشنی از آن است . بی آنکه از عمومیت

صرفنظر شود و به این ترتیب هیچگونه تضادی در روایات نیست .
4 - در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که با ((قتاده)) فقیه معروف اهل بصره گفتگوئی داشت ، و در ضمن از حضور در مجلس امام (علیه السلام) و ابهت خاص آنحضرت که سراسر قلب او را فرا گرفته بود اظهار شگفتی کرد، امام به او فرمود: آیا می دانی کجا نشسته ای ؟ در برابر همانها که خدا درباره آنها گفته : فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبح له فیها بالغدو والاصال رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة .
سپس فرمود: فانت ثم و نحن اولئک : تو آن هستی که گفتی (فقیه اهل بصره) و ما این هستیم که قرآن می گوید!
قتاده در جواب گفت : صدقت و الله ، جعلنی الله فداک ، و الله ما هی بیوت حجارة ولاطین : ((راست گفتی فدایت گردم ، به خدا سوگند منظور خانه های سنگی و گلی نیست)) (منظور خانه های وحی و ایمان و هدایت است).
5 - در حدیث دیگری نقل شده که درباره این گروه از مردان الهی که پاسدار وحی و هدایتند فرمود: هم التجار الذین لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله ، اذا دخل مواقیت الصلوة ادوا الی الله حقه فیها: ((آنها تاجرانی هستند که تجارت و بیع آنان را از یاد خدا غافل نمی سازد، هنگامی که وقت نماز داخل می شود حق آن را اداء می کنند)).
اشاره به اینکه آنها در عین فعالیتهای سازنده و مثبت اقتصادی تمام فعالیتهایشان تحت الشعاع نام خدا است ، و چیزی را بر آن مقدم نمی شمردند. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 487
6 - درخت زیتون چنانکه در آیات فوق خواندیم به عنوان شجره مبارکه (درخت پر برکت) توصیف شده است . و اگر در آن روز که قرآن نازل شد اهمیت این تعبیر بر همگان روشن نبود امروز برای ما واضح و آشکار است ، چرا که دانشمندان بزرگی که سالیان دراز از عمر خود را در راه مطالعه خواص گوناگون گیاهان صرف کرده اند به ما می گویند از این درخت با برکت محصولی به دست می آید که از مفیدترین و پرارزشترین روغنها است و نقش مؤ ثری در سلامت بدن دارد.
ابن عباس می گوید این درخت تمام اجزایش مفید و سودمند است حتی در خاکستر آن نیز فائده و منفعتی است ، و اولین درختی است که بعد از طوفان نوح (علیه السلام) روئید و پیامبران در حق آن دعا کرده اند که درخت پر برکتی باشد.
7 - مفسران بزرگ در تفسیر جمله نور علی نور تعبیرات گوناگونی دارند: مرحوم طبرسی در مجمع البیان می گوید: اشاره به پیامبرانی است که یکی بعد از دیگری از یک نسل و یک ریشه به وجود می آیند و راه هدایت

را تداوم می بخشند.
فخر رازی در تفسیر خود می گوید: اشاره به اجتماع اشعه نور و تراکم آنها است آنچنان که درباره مؤ من وارد شده : ((مؤ من در میان چهار حالت قرار دارد: اگر موهبتی به او برسد خدا را شکر می گوید، و اگر مصیبتی رسد صابر و با استقامت است ، اگر سخن بگوید راست می گوید، و اگر داوری کند عدالت را می جوید، او در میان توده های مردم ناآگاه همچون انسان زنده ای در میان مردگان است ، او در میان پنج نور در حرکت است سخنش نور، عملش نور، محل ورودش نور، محل خروجش نور، و هدفش نور خدا در روز قیامت است .
این احتمال نیز وجود دارد که نور اول که در آیه آمده است اشاره به نور
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 488
هدایت الهی از طریق وحی است ، و نور دوم نور هدایتش از طریق عقل ، و یا نور اول نور هدایت تشریع است و نور دوم نور هدایت تکوینی است بنابراین نوری است بر فراز نور.
و به این ترتیب این جمله گاه تفسیر به منابع مختلف نور شده (انبیاء) و گاه به انواع مختلف نور، و گاه به مراحل گوناگون آن و در عین حال همه آنها ممکن است در مفهوم آیه جمع باشد که مفهومش گسترده است (دقت کنید). النور
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 489
آیه 39 - 40
آیه و ترجمه
وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ کَسَرَابٍ بِقِیعَةٍ یحْسبُهُ الظمْئَانُ مَاءً حَتی إِذَا جَاءَهُ لَمْ یجِدْهُ شیْئاً وَ وَجَدَ اللَّهَ عِندَهُ فَوَفَّاهُ حِسابَهُ وَ اللَّهُ سرِیعُ الْحِسابِ(39)
أَوْ کَظلُمَتٍ فی بحْرٍ لُّجِّیٍّ یغْشاهُ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّن فَوْقِهِ سحَابٌ ظلُمَت بَعْضهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ یَدَهُ لَمْ یَکَدْ یَرَاهَا وَ مَن لَّمْ یجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُوراً فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ(40)
ترجمه :
39 - و کسانی که کافر شدند اعمالشان همچون سرابی است در یک کویر، که انسان تشنه آن را از دور آب می پندارد، اما هنگامی که به سراغ آن می آید چیزی نمی یابد! و خدا را نزد آن می یابد و حساب او را صاف می کند، و خداوند سریع الحساب است !
40 - یا همچون ظلماتی است در یک دریای پهناور، که موج آن را پوشانیده ، و بر فراز آن موج دیگری است ، و بر فراز آن ابری تاریک ، ظلمتهائی است یکی بر فراز دیگر آنچنان که هر گاه دست خود را خارج کند ممکن نیست آن را ببیند! و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده ، نوری برای او نیست ! تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 490

تفسیر:
اعمالی همچون سراب !
از آنجا که در آیات گذشته سخن از نور خدا، نور ایمان و هدایت ، بود، برای تکمیل این بحث ، و روشن شدن حال آنها در مقایسه با دیگران ، در آیات مورد بحث سخن از ظلمت کفر و جهل و بی ایمانی ، و کافران تاریکدل و منافقان گمراه می گوید، سخن از کسانی می گوید که به عکس مؤ منان که زندگی و افکارشان ((نور علی نور)) بود، وجود آنها ((ظلمات بعضها فوق بعض)) است !
سخن از کسانی است که در بیابان خشک و سوزان زندگی بجای آب به دنبال سراب می روند، و از تشنگی جان می دهند، در حالی که مؤ منان در پرتو ایمان چشمه زلال هدایت را یافته و در کنار آن آرمیده اند.
نخست می گوید: ((کسانی که کافر شدند اعمالشان همچون سرابی است در یک کویر، که انسان تشنه آن را از دور آب می پندارد)) (و الذین کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء).
((اما هنگامی که به سراغ آن می آید چیزی نمی یابد)) (حتی اذا جائه لم یجده شیئا).
((اما خدا را نزد اعمال خود می یابد و حساب او را صاف می کند))! (و وجدالله عنده فوفاه حسابه).
((و خداوند سریع الحساب است))! (و الله سریع الحساب).
((سراب)) در اصل از ماده ((سرب)) (بر وزن شرف) به معنی راه رفتن در سراشیبی است و ((سرب)) (بر وزن حرب) به معنی راه سراشیبی است ، به همین مناسبت ((سراب)) به تلالؤ ی می گویند که از دور در بیابانها و سراشیبی ها نمایان می شود و به نظر می رسد که در آنجا آب وجود دارد، در حالی که چیزی تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 491
جز انعکاس نور آفتاب نیست .
((قیعه)) به عقیده بعضی جمع ((قاعه)) به معنی زمین گسترده و وسیعی است که آب و گیاه ندارد و به تعبیر دیگر به زمینهای کویر مانند می گویند که سراب نیز غالبا در آنجا به چشم می خورد.
ولی جمعی از مفسران و ارباب لغت این کلمه را مفرد می دانند که جمع آن ((قیعان)) یا ((قیعات)) است .
گر چه از نظر معنی در اینجا تفاوت چندانی وجود ندارد ولی تناسب آیه ایجاب می کند که مفرد باشد زیرا ((سراب)) به صورت مفرد ذکر شده و طبعا چنین سرابی در یک بیابان خواهد بود نه در بیابانها (دقت کنید).
سپس به مثال دوم می پردازد و می گوید: ((و یا اعمال این کافران همانند ظلماتی است در یک اقیانوس پهناور که موج آن را پوشانده ، و بر فراز موج موج دیگری است و بر فراز آن ابر تاریکی قرار گرفته است)) (او

کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب).
و به این ترتیب ((ظلمتهائی است که یکی بر فراز دیگری قرار گرفته))! (ظلمات بعضها فوق بعض).
((آنچنان که هر کس در میان آن گرفتار شود آنقدر تاریک و ظلمانی است که اگر دست خود را بیرون آورد ممکن نیست آن را ببیند))! (اذا اخرج یده لم یکد یراها). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 492
آری نور حقیقی در زندگی انسانها فقط نور ایمان است و بدون آن فضای حیات تیره و تار و ظلمانی خواهد بود، اما این نور ایمان تنها از سوی خدا است و کسی که خدا نوری برایش قرار نداده نوری برای او نیست (و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور).
برای درک عمق این مثال قبلا لازم است به معنی واژه ((لجی)) توجه شود.
((لجی)) (بر وزن گرجی) به معنی دریای عمیق و پهناور است و در اصل از ماده لجاج به معنی پیگیری کردن کاری است (که معمولا در مورد کارهای نادرست گفته می شود) سپس به پیگیری امواج دریا و قرار گرفتن آنها پشت سر هم گفته شده است .
و از آنجا که دریا هر قدر عمیقتر و گسترده تر باشد امواجش بیشتر است این واژه در مورد دریاهای عمیق و پهناور به کار می رود.
اکنون دریای خروشان و مواجی را در نظر بگیرید که بسیار عمیق و ژرف است و می دانیم نور آفتاب که قویترین نورها است تا حد معینی در دریا نفوذ می کند و آخرین اشعه آن تقریبا در عمق هفتصد متر محو و نابود می گردد، بطوری که در اعماق بیشتر ظلمت دائم و شب جاویدان حکمفرما است ، چرا که مطلقا در آنجا نوری نفوذ نمی کند.
این را نیز می دانیم که آب اگر صاف و بدون تلاطم باشد نور را بهتر منعکس می کند ولی امواج متلاطم شعاع نور را در هم می شکند و مقدار کمتری از آن به اعماق آب منتقل می گردد.
اگر بر این امواج خروشان این موضوع را نیز اضافه کنیم که ابری تیره و تار بر بالای آنها سایه افکنده باشد ظلمتی که از آن حاصل می شود ظلمتی است فوق العاده متراکم . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 493
ظلمت اعماق آب از یکسو، ظلمت امواج خروشان از سوی دیگر، ظلمت ابر تاریک از سوی سوم ، ظلماتی است که بر روی یکدیگر قرار گرفته است ، و بدیهی است که در چنین ظلمتی نزدیکترین اشیاء قابل رؤ یت نخواهد بود، حتی اگر انسان دست خود را نزدیک چشمش قرار دهد آن را نمی بیند. کافرانی که از نور ایمان بی بهره اند به کسی می مانند که در چنین ظلمت مضاعفی گرفتار شده است ، بعکس مؤ منان روشن ضمیر که مصداق نور علی نورند.

بعضی از مفسران گفته اند که این ظلمتهای سه گانه ای که افراد بی ایمان در آن غوطه ورند عبارتند از ظلمت اعتقاد غلط، و ظلمت گفتار نادرست ، و ظلمت کردار بد، و به تعبیر دیگر اعمال افراد بی ایمان هم از نظر زیر بنا تاریک است و هم از نظر انعکاسی که در سخنان آنها دارد و هم به خاطر هماهنگیش با سائر اعمال زشتشان از هر نظر ظلمانی است .
بعضی دیگر گفته اند این ظلمتهای سه گانه عبارت از مراحل جهل آنها است : نخست اینکه نمی دانند، دوم اینکه نمی دانند که نمی دانند، سوم اینکه با اینحال فکر می کنند می دانند که همان جهل مرکب و مضاعف است .
بعضی دیگر گفته اند از آنجا که عامل اصلی شناخت ، طبق تصریح قرآن ، سه چیز است : قلب و چشم و گوش (البته قلب به معنی عقل) چنانکه در آیه 78 سوره نحل آمده : و الله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا و جعل لکم السمع و الابصار و الافئده : ((خداوند شما را از شکم مادران برون فرستاد در حالی که چیزی نمی دانستید، و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد)) ولی کفار هم نور قلب را از دست داده اند و هم نور سمع و بصر را و در این ظلمتها غوطه ورند!. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 494
اما روشن است که این سه تفسیر منافاتی با هم ندارند، و ممکن است آیه ناظر به همه آنها باشد.
به هر حال در دو آیه فوق در یک جمع بندی نهائی به اینجا می رسیم که اعمال افراد بی ایمان نخست به نور کاذبی تشبیه شده که همچون یک سراب در بیابان خشک و سوزان ظاهر می شود، سرابی که نه تنها عطش تشنه کامان را فرو نمی نشاند بلکه به خاطر دوندگی بیشتر آن را افزایش می دهد.
سپس از این نور کاذب که اعمال ظاهر فریب منافقان بی ایمان است وارد مرحله باطن این اعمال می شود، باطنی هولناک مملو از ظلمتها و تاریکیهای متراکم و هراس انگیز، باطنی وحشتناک که تمام حواس انسانی در آن از کار می افتد و نزدیکترین اشیاء محیط بر او پنهان می گردد، حتی خودش را نمی تواند ببیند تا چه رسد به دیگران را!
بدیهی است در چنین ظلمت هول انگیزی ، انسان در تنهائی مطلق و جهل و بی خبری کامل فرو می رود، نه راه را پیدا می کند، نه همسفرانی دارد، نه موضع خود را می شناسد، نه وسیله ای در اختیار دارد، چرا که از منبع نور یعنی الله کسب روشنائی نکرده ، و در حجاب خودخواهی و جهل و نادانی فرو رفته است .
اگر فراموش نکرده باشید گفتیم نور سرچشمه تمام زیبائیها، روشنائیها، حیات و زندگی و جنبش و حرکت است ، اما به عکس ظلمت منبع زشتیها،

مرگ و نیستی ، سکون و سکوت می باشد، ظلمت کانون وحشت و نفرت است ، ظلمت همراه با سردی و افسردگی است ، و چنین است حال کسانی که نور ایمان را از دست می دهند و در ظلمت کفر فرو می روند.
النور
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 495
آیه 41 - 42
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یُسبِّحُ لَهُ مَن فی السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ الطیرُ صفَّتٍ کلٌّ قَدْ عَلِمَ صلاَتَهُ وَ تَسبِیحَهُ وَ اللَّهُ عَلِیمُ بِمَا یَفْعَلُونَ(41)
وَ للَّهِ مُلْک السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ إِلی اللَّهِ الْمَصِیرُ(42)
ترجمه :
41 - آیا ندیدی که برای خدا تسبیح می کنند تمام آنان که در آسمانها و زمینند و همچنین پرندگان به هنگامی که بر فراز آسمان بال گسترده اند، هر یک از آنها نماز و تسبیح خود را می داند، و خداوند به آنچه انجام می دهند عالم است .
42 - و از برای خداست حکومت و مالکیت آسمانها و زمین و بازگشت تمامی موجودات به سوی اوست .
تفسیر:
همه تسبیحگوی او هستند
در آیات گذشته سخن از نور خدا، نور هدایت و ایمان و ظلمات متراکم کفر و ضلالت بود، و در آیات مورد بحث از دلائل توحید که نشانه های انوار الهی و اسباب هدایت است ، سخن می گوید:
نخست روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده ، می گوید: ((آیا ندیدی که تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند برای خدا تسبیح می کنند))؟! (الم تر ان الله یسبح له من فی السماوات و من فی الارض).
((و پرندگان در حالی که بالها را بر فراز آسمان گسترده اند مشغول تسبیح او هستند))؟! (و الطیر صافات). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 496
((همه آنها از نماز و تسبیح خود، آگاه و باخبرند)) (کل قد علم صلوته و تسبیحه).
((و خداوند از تمام اعمالی که آنها انجام می دهند آگاه است)) (و الله علیم بما یفعلون).
و از آنجا که این تسبیح عمومی موجودات دلیلی بر خالقیت پروردگار است و خالقیت او دلیل بر مالکیت او نسبت به مجموعه جهان هستی است ، و نیز دلیل بر آن است که همه موجودات به سوی او باز می گردند، اضافه می کند: ((و از برای خدا است مالکیت آسمانها و زمین ، و بازگشت

تمامی موجودات به سوی او است))(و لله ملک السماوات و الارض و الی الله المصیر).
این احتمال نیز در پیوند این آیه با آیه قبل وجود دارد که در آخرین جمله آیه گذشته سخن از علم خداوند به اعمال همه انسانها و تسبیح کنندگان بود، و در این آیه به دادگاه عدل او در جهان دیگر، و مالکیت خداوند نسبت به همه آسمان و زمین و حق قضاوت و داوری او اشاره می کند.
نکته ها:
1 - جمله الم تر آیا ندیدی به گفته بسیاری از مفسران به معنی الم تعلم (آیا نمی دانی) است ، زیرا تسبیح عمومی موجودات جهان چیزی نیست که با چشم دیده شود، بلکه به هر معنی که باشد با قلب و عقل ، درک می گردد، اما از آنجا که این مساءله آنقدر واضح است که گوئی با چشم دیده می شود، تعبیر به ((الم تر)) شده است .
این نکته نیز قابل توجه است که مخاطب در این آیه گرچه شخص پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می باشد اما به گفته جمعی از مفسران منظور از آن عموم مردم است ، تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 497
و این در قرآن امثال و نظائر فراوان دارد.
اما بعضی گفته اند این خطاب در مرحله رؤ یت و مشاهده مخصوص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، چرا که خداوند درک و دیدی به او داده بود که تسبیح و حمد همه موجودات این عالم را مشاهده می کرد، و همچنین بندگان خاص خدا که پیرو مکتب اویند به مقام شهود عینی می رسند، ولی در مورد عموم مردم جنبه شهود عقلی و علمی دارد نه شهود عینی .
2 - تسبیح عمومی موجودات عالم
آیات مختلف قرآن سخن از چهار عبادت در مورد همه موجودات این جهان بزرگ می گوید: تسبیح ، حمد، سجده و نماز، در آیه مورد بحث سخن از نماز و ((تسبیح)) بود.
و در آیه 15 سوره رعد سخن از ((سجود)) عمومی است و لله یسجد من فی السماوات و الارض .
و در آیه 44 سوره اسراء سخن از ((تسبیح)) و ((حمد)) تمامی موجودات عالم هستی است و ان من شی ء الا یسبح بحمده .
درباره حقیقت ((حمد)) و ((تسبیح)) عمومی موجودات جهان ، و تفسیرهای گوناگونی که در این زمینه گفته شده است در ذیل آیه 44 سوره اسراء مشروحا بحث کرده ایم که فشرده آن را در اینجا می آوریم :
در اینجا دو تفسیر قابل توجه وجود دارد:
1 - تمامی ذرات این عالم اعم از آنچه آن را عاقل می شماریم یا بی جان

یا غیر عاقل همه دارای نوعی درک و شعورند، و در عالم خود تسبیح و حمد خدا می گویند، هر چند ما قادر به درک آن نیستیم ، شواهدی از آیات قرآن نیز برای تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 498
این تفسیر اقامه شده است .
2 - منظور از تسبیح و حمد همان چیزی است که ما آن را ((زبان حال)) می نامیم ، یعنی مجموعه نظام جهان هستی و اسرار شگفت انگیزی که در هر یک از موجودات این عالم نهفته است ، با زبان بیزبانی ، با صراحت و به طور آشکار از قدرت و عظمت خالق خود، و علم و حکمت بی انتهای او سخن می گویند، چرا که هر موجود بدیع و هر اثر شگفت انگیزی ، حتی یک تابلو نفیس نقاشی یا یک قطعه شعر زیبا و نغز، حمد و تسبیح ابداع کننده خود می گوید، یعنی از یکسو صفات بر جسته او را بیان می دارد (حمد) و از سوی دیگر عیب و نقص را از او نفی می کند (تسبیح) تا چه رسد به این جهان با عظمت و آنهمه عجائب و شگفتی های بی پایانش .
(برای شرح بیشتر به جلد 12 تفسیر نمونه صفحه 133 به بعد مراجعه فرمائید).
البته اگر جمله ((یسبح له من فی السماوات و الارض)) به معنی تسبیح گفتن کسانی که در آسمانها و زمین هستند بگیریم و ظاهر کلمه ((من)) را در ذوی - العقول حفظ کنیم ، ((تسبیح)) در اینجا به معنی اول خواهد بود که یک تسبیح آگاهانه و اختیاری است ولی لازمه این سخن آن است که برای پرندگان نیز چنین شعوری قائل باشیم زیرا پرندگان در آیه فوق در کنار ((من فی السماوات)) قرار گرفته اند، البته این موضوع عجیب نیست ، زیرا در بعضی دیگر از آیات قرآن چنین درکی برای بعضی از پرندگان آمده است (به تفسیری که در ذیل آیه 38 سوره انعام جلد 5 صفحه 221 آوردیم مراجعه فرمائید).
3 - تسبیح ویژه پرندگان
در اینکه چرا در آیه فوق از میان تمام موجودات جهان روی تسبیح تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 499
پرندگان ، آنهم در حالتی که بالهای خود را بر فراز آسمان گسترده اند تکیه شده نکته ای وجود دارد و آن اینکه : پرندگان علاوه بر تنوع فوق العاده زیادشان ، ویژگیهائی دارند که چشم و دل هر عاقلی را به سوی خود جذب می کنند، این اجسام سنگین بر خلاف قانون جاذبه بر فراز آسمانها با سرعت زیاد و برق آسا حرکت می کنند، مخصوصا هنگامی که بالهای خود را صاف نگه داشته اند و بر امواج هوا سوارند و بی آنکه فشاری به خود آورند با سرعت به هر سو که مایل باشند می چرخند و پیش می روند وضع جالبی دارند.
آگاهیهای عجیب آنها در مسائل هواشناسی و اطلاعات عمیقشان از وضع

جغرافیائی زمین به هنگام مسافرت و مهاجرت از قاره ای به قاره دیگر حتی از مناطق قطب شمال به قطب جنوب ، و دستگاه هدایت کننده مرموز و عجیبی که آنان را در این سفر طولانی حتی به هنگامی که آسمان پوشیده از ابر است راهنمائی می کند از شگفت انگیزترین مسائل ، و از روشنترین دلائل توحید است .
رادار مخصوصی که در وجود شب پره ها قرار دارد که به وسیله آن در ظلمت و تاریکی شب تمام موانع را بر سر راه خود می بیند، و حتی گاه ماهی را در زیر امواج آب نشانه گیری کرده و با یک حرکت برق آسا او را بیرون می کشد، از ویژگیهای حیرت انگیز این پرنده است !!
به هر حال عجائبی در وجود پرندگان نهفته شده که قرآن به خاطر آن مخصوصا روی آنها تکیه کرده است .
4 - تفسیر جمله ((کل قد علم صلاته و تسبیحه))
جمعی از مفسران ضمیر ((علم)) را به ((کل)) بر گردانده اند که طبق آن مفهوم جمله فوق چنین می شود: ((هر یک از کسانی که در زمین و آسمان هستند و همچنین پرندگان ، از نماز و تسبیح خود آگاهند. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 500
ولی بعضی دیگر آن را به خدا باز گردانده اند، یعنی خداوند از نماز و تسبیح هر یک از آنان آگاه است ، اما تفسیر اول با معنی آیه متناسبتر می باشد، به این ترتیب هر یک از تسبیح کنندگان راه و رسم تسبیح و شرائط و ویژگی های نماز خود را می داند، اگر منظور ((تسبیح آگاهانه)) باشد مفهوم این سخن روشن است اما اگر با زبان حال باشد مفهومش این است که هر کدام نظام ویژه ای دارند که به نوعی گویای عظمت پروردگار است و هر کدام چهرهای از قدرت و حکمت اویند.
5 - منظور از ((صلاة)) چیست ؟
جمعی از مفسران مانند مرحوم طبرسی در ((مجمع البیان)) و ((آلوسی)) در ((روح البیان)) صلاة را در اینجا به معنی ((دعا)) تفسیر کرده اند که مفهوم اصلی آن در لغت همین است . و به این ترتیب موجودات زمین و آسمان با زبان حال ، یا زبان قال ، در پیشگاه خدا دعا می کنند، و از محضر او تقاضای فیض دارند، و او هم که فیاض مطلق است بر حسب استعدادهایشان به آنها می بخشد و دریغ ندارد.
منتهی هر کدام در عالم خود می دانند چه نیازی دارند و چه باید بخواهند و چه دعائی کنند.
بعلاوه آنها طبق آیاتی که قبلا اشاره کردیم در پیشگاه با عظمت او خاضعند و در برابر قوانین آفرینش تسلیم ، و از سوی دیگر با تمام وجود خود صفات کمالیه خدا را بازگو می کنند، و هر گونه نقصی را از او نفی می نمایند، و به این ترتیب عبادات چهارگانه آنها حمد و تسبیح و دعا و سجود

تکمیل می شود. النور
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 501
آیه 43 - 45
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یُزْجِی سحَاباً ثمَّ یُؤَلِّف بَیْنَهُ ثمَّ یجْعَلُهُ رُکاماً فَتری الْوَدْقَ یخْرُجُ مِنْ خِلَلِهِ وَ یُنزِّلُ مِنَ السمَاءِ مِن جِبَالٍ فِیهَا مِن بَرَدٍ فَیُصِیب بِهِ مَن یَشاءُ وَ یَصرِفُهُ عَن مَّن یَشاءُ یَکادُ سنَا بَرْقِهِ یَذْهَب بِالاَبْصرِ(43)
یُقَلِّب اللَّهُ الَّیْلَ وَ النَّهَارَ إِنَّ فی ذَلِک لَعِبرَةً لأُولی الاَبْصرِ(44)
وَ اللَّهُ خَلَقَ کلَّ دَابَّةٍ مِّن مَّاءٍ فَمِنهُم مَّن یَمْشی عَلی بَطنِهِ وَ مِنهُم مَّن یَمْشی عَلی رِجْلَینِ وَ مِنهُم مَّن یَمْشی عَلی أَرْبَعٍ یخْلُقُ اللَّهُ مَا یَشاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلی کلِّ شیْءٍ قَدِیرٌ(45)
ترجمه :
43 - آیا ندیدی که خداوند ابرهایی را به آرامی میراند، سپس میان آنها پیوند می دهد و بعد آن را متراکم می سازد، در این حال دانه های باران را می بینی که از تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 502
آن خارج می شود، و از آسمان - از کوههائی که در آنست - دانه های تگرگ نازل می کند، و هر کس را بخواهد به وسیله آن زیان می رساند و از هر کس بخواهد این زیان را برطرف می کند، نزدیک است درخشندگی برق آن (ابرها) چشمها را ببرد!.
44 - خداوند شب و روز را دگرگون می سازد، و در این عبرتی است برای صاحبان بصیرت .
45 - و خداوند هر جنبنده ای را از آبی آفرید، گروهی از آنها بر شکم خود راه می روند، و گروهی بر دو پای خود، و گروهی بر چهار پا راه می روند، خداوند هر چه را اراده کند می آفریند، چرا که خدا بر همه چیز تواناست .
تفسیر:
گوشه ای دیگر از شگفتیهای آفرینش
باز در این آیات به گوشه دیگری از شگفتیهای آفرینش و علم و حکمت و عظمتی که ماورای آن نهفته است برخورد می کنیم که همه دلائل توحید ذات پاک اویند.
باز روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده می گوید: ((آیا ندیدی که خداوند ابرهائی را به آرامی می راند، سپس آنها را با هم پیوند می دهد، و بعد متراکم می سازد))؟! (الم تر ان الله یزجی سحابا ثم یولف بینه ثم یجعله رکاما).
((و در این حال دانه های باران را می بینی که از لابلای ابرها خارج می شوند)) و بر کوه و دشت و باغ و صحرا فرو می بارند (فتری الودق یخرج من خلاله).

((یزجی)) از ماده ((ازجاء)) به معنی راندن با ملایمت است ، راندنی که برای ردیف کردن موجودات پراکنده می باشد، و این تعبیر دقیقا در مورد ابرها صادق است که هر قطعه ای از آن از گوشه ای از دریاها برمی خیزد، سپس دست قدرت پروردگار آنها را به سوی هم می راند و پیوند می دهد، و متراکم می سازد. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 503
((رکام)) (بر وزن غلام) به معنی اشیائی است که روی هم متراکم شده اند.
و اما ((ودق)) (بر وزن شرق) به عقیده بسیاری از مفسران به معنی دانه های باران است که از خلال ابرها بیرون می آید، ولی به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) معنی دیگری نیز دارد، و آن ذرات بسیار کوچکی از آب است که به صورت غبار به هنگام نزول باران در فضا پراکنده می شود، ولی معنی اول در اینجا مناسبتر است ، زیرا آنچه بیشتر نشانه عظمت پروردگار است همان دانه های حیاتبخش باران می باشد نه آن ذرات غبار مانند آب .
بعلاوه در هر مورد که قرآن مساءله ابرها و نزول برکات را از آسمان مطرح کرده به مساءله باران اشاره می کند.
آری باران است که زمینهای مرده را زنده می کند، لباس حیات در پیکر درختان و گیاهان می پوشاند، و انسان و حیوانات را سیراب می کند.
سپس به یکی دیگر از پدیده های شگفت انگیز آسمان و ابرها اشاره کرده می گوید: ((و خدا از آسمان ، از کوههائی که در آسمان است ، دانه های تگرگ نازل می کند)) (و ینزل من السماء من جبال فیها من برد).
((تگرگهائی که هر کس را بخواهد به وسیله آن زیان می رساند)) شکوفه های درختان ، میوه ها و زراعتها، و حتی گاه حیوانها و انسانها از آسیب آن در امان نیستند (فیصیب به من یشاء).
((و از هر کس بخواهد این عذاب و زیان را بر طرف می سازد)) (و یصرفه عمن یشاء).
آری او است که از یک ابر گاهی باران حیاتبخش نازل می کند و گاه با مختصر تغییر آن را مبدل به تگرگهای زیانبار و حتی کشنده می کند، و این نهایت قدرت و عظمت او را نشان می دهد که سود و زیان و مرگ و زندگی انسان را در کنار هم چیده بلکه در دل هم قرار داده است ! تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 504
و در پایان آیه به یکی دیگر از پدیده های آسمانی که از آیات توحید است اشاره کرده می گوید: ((نزدیک است درخشندگی برق ابرها، چشمهای انسان را ببرد)) (یکاد سنا برقه یذهب بالابصار).
ابرهائی که در حقیقت از ذرات آب تشکیل شده است به هنگامی که حامل نیروی برق می شود، آنچنان ((آتشی)) از درونش بیرون می جهد که

برقش چشمها را خیره ، و رعدش گوشها را از صدای خود پر می کند، و گاه همه جا را می لرزاند، این نیروی عظیم در لابلای این بخار لطیف راستی شگفت انگیز است !
پاسخ به یک سؤ ال تنها
سؤ الی که در اینجا باقی می ماند این است که این کدام کوه در آسمان است که تگرگها از آن فرو می ریزند، در اینجا مفسران بیانات مختلفی دارند:
1 - بعضی گفته اند ((جبال)) (کوهها) در اینجا جنبه کنائی دارد، همانگونه که می گوئیم کوهی از غذا، یا کوهی از علم ، بنابراین مفاد آیه فوق این است که در واقع کوهی و توده عظیمی از تگرگ به وسیله ابرها در دل آسمان به وجود می آید، و از آنها بخشی در شهر، و بخشی در بیابان فرو می ریزد، و حتی کسانی مورد اصابت آن قرار می گیرند.
2 - بعضی دیگر گفته اند منظور از کوهها، توده های عظیم ابر است که در عظمت و بزرگی بسان کوه است .
3 - نویسنده تفسیر ((فی ظلال)) در اینجا بیان دیگری دارد که مناسبتر به نظر می رسد و آن اینکه توده های ابر در وسط آسمان به راستی شبیه کوهها هستند گر چه از طرف پائین به آنها می نگریم صافند. اما کسانی که با هواپیما بر فراز ابرها حرکت کرده اند غالبا با چشم خود این منظره را دیده اند که ابرها از آن سو به کوهها و دره ها و پستیها و بلندیهائی می مانند که در روی زمین است ، تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 505
و به تعبیر دیگر سطح بالای ابرها هرگز صاف نیست ، و همانند سطح زمین دارای ناهمواریهای فراوان است ، و از این نظر اطلاق نام جبال بر آنها مناسب است .
بر این سخن می توان این نکته دقیق را افزود که به عقیده دانشمندان تکون تگرگ در آسمان به این طریق است که دانه های باران از ابر جدا می شود، و در قسمت فوقانی هوا به جبهه سردی برخورد می کند و یخ می زند، سپس طوفانهای کوبنده ای که در آن منطقه حکمفرما است گاهی این دانه ها را مجددا به بالا پرتاب می کند، و بار دیگر این دانه ها به داخل ابرها فرو می رود و لایه دیگری از آب به روی آن می نشیند که به هنگام جدا شدن از ابر مجددا یخ می بندد، و گاهی این موضوع چندین بار تکرار می شود و هر زمان لایه تازه ای روی آن می نشیند تا تگرگ به اندازه ای درشت شود که دیگر طوفان نتواند آن را به بالا پرتاب کند، اینجا است که راه زمین را به پیش می گیرید و فرود می آید، و یا اینکه طوفان فرو می نشیند و بدون مانع به طرف زمین حرکت می کند.
با توجه به این مطلب ، نکته علمی که در کلمه جبال در اینجا نهفته است روشنتر می شود، زیرا به وجود آمدن تگرگهای درشت و سنگین در صورتی

امکان پذیر است که توده های ابر متراکم گردند، تا هنگامی که طوفان دانه یخ زده تگرگ را به میان آن پرتاب می کند مقدار بیشتری آب به خود جذب نماید، و این تنها در آنجاست که توده های ابر بسان کوههای مرتفع در جهت بالا قرار گیرد و منبع قابل ملاحظه ای برای تکون تگرگ شود (دقت کنید).
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 506
در اینجا تحلیل دیگری از بعضی از نویسندگان می خوانیم که خلاصه آن چنین است :
((در آیات مورد بحث ابرهای بلند صریحا به کوههائی از یخ اشاره می کند و یا به تعبیر دیگر کوههائی که در آن نوعی از یخ وجود دارد و این بسیار جالب است ، زیرا بعد از اختراع هواپیما و امکان پروازهای بلند که دید دانش بشر را وسعت بخشید، دانشمندان به ابرهائی متشکل و مستور از سوزنهای یخ رسیدند که درست عنوان کوههائی از یخ بر آنها صادق است ، و باز هم عجیب است که یکی از دانشمندان شوروی در تشریح ابرهای رگباری طوفانی ، چندین بار از آنها به عنوان ((کوههای ابر)) یا ((کوههائی از برف)) یاد کرده است ، و به این ترتیب روشن می شود که براستی در آسمان کوههائی از یخ وجود دارد.
در آیه بعد به یکی دیگر از آیات خلقت و نشانه های عظمت پروردگار که همان خلقت شب و روز و ویژگیهای آنها است اشاره کرده می فرماید: ((خداوند شب و روز را دگرگون می سازد، و در این ، عبرتی است برای صاحبان بصیرت)) (یقلب الله اللیل و النهار ان فی ذلک لعبرة لاولی الابصار).
در اینکه این دگرگونی از چه نظر است چند تفسیر ذکر کرده اند:
بعضی آن را به معنی آمد و شد شب و روز گرفته اند که یکی می آید و دیگری را محو می کند. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 507
و بعضی آن را به معنی کوتاه شدن یکی و طولانی شدن دیگری که به صورت تدریجی انجام می یابد دانسته اند که پیدایش فصول نیز با آن مربوط است .
و بالاخره بعضی آن را به معنی دگرگونیهائی از قبیل گرما و سرما و حوادث دیگری که در شب و روز صورت می گیرید دانسته اند.
ولی ناگفته پیدا است که این تفسیرها هیچگونه منافاتی با هم ندارند و ممکن است همه آنها در مفهوم جمله ((یقلب)) جمع باشد.
بدون شک - همانگونه که علم ثابت کرده است - هم آمد و شد شب و روز و هم تغییرات تدریجی آنها برای انسان جنبه حیاتی دارد، و درس عبرتی است برای ((اولی الابصار)).
تابش یکنواخت آفتاب ، درجه حرارت هوا را بالا می برد و موجودات زنده را می سوزاند، اعصاب را خسته می کند، اما هنگامی که در لابلای این

تابش پرده های ظلمت شب قرار می گیرید آن را کاملا تعدیل می کند.
تغییرات تدریجی روز و شب که سرچشمه پیدایش فصول چهارگانه است عامل بسیار مؤ ثری برای بارور شدن گیاهان و حیات تمام موجودات زنده و نزول بارانها و ذخیره آب در زمینها است .
آخرین آیه مورد بحث به یکی از مهمترین چهره های نظام آفرینش که از روشنترین دلائل توحید است یعنی مساءله حیات در صورتهای متنوعش اشاره کرده می گوید: ((خداوند هر جنبنده ای را از آبی آفرید)) (و الله خلق کل دابة من ماء). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 508
و با اینکه اصل همه آنها به آب باز می گردد با این حال خلقتهای بسیار متفاوت و شگفت انگیزی دارند: ((گروهی از آنها بر شکم خود راه می روند)) (خزندگان) (فمنهم من یمشی علی بطنه).
((و گروهی بر روی دو پا راه می روند)) (انسانها و پرندگان) (و منهم من یمشی علی رجلیه).
((و گروهی بر روی چهار پا راه می روند)) (چهارپایان) (و منهم من یمشی علی اربع).
تازه منحصر به اینها نیست و حیات چهره های فوق العاده متنوع دارد اعم از موجوداتی که در دریا زندگی می کنند و یا حشرات که هزاران نوع دارند و هزاران صورت لذا در پایان آیه می فرماید: ((خداوند هر چه را اراده کند می آفریند)) (یخلق الله ما یشاء).
((چرا که خدا بر همه چیز توانا است)) (ان الله علی کل شی ء قدیر).
نکته ها:
منظور از ((ماء)) در اینجا چیست ؟
در اینکه کلمه ((ماء)) (آب) در آیه مورد بحث اشاره به چه آبی است در میان مفسران گفتگو است ، و در واقع سه تفسیر برای آن ذکر شده .
1 - منظور آب نطفه است ، بسیاری از مفسران این تفسیر را انتخاب کرده اند، و در بعضی از روایات نیز به آن اشاره شده است .
مشکلی که در این تفسیر وجود دارد این است که همه جنبندگان از آب نطفه به وجود نمی آیند، زیرا حیوانات تک سلولی و بعضی دیگر از حیوانات که مصداق جنبنده (دابه) هستند، از طریق تقسیم سلولها به وجود می آیند نه از نطفه مگر اینکه گفته شود حکم بالا جنبه نوعی دارد نه عمومی . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 509
2 - دیگر اینکه منظور پیدایش نخستین موجود است ، زیرا هم طبق بعضی از روایات اسلامی اولین موجودی را که خدا آفریده آب بوده و انسانها را بعدا از آن آب آفرید و هم طبق فرضیه های علمی جدید نخستین جوانه حیات در دریاها ظاهر شده ، و این پدیده قبل از همه جا بر اعماق یا کنار دریاها حاکم شده است .

(البته آن نیروئی که موجود زنده را با آنهمه پیچیدگی در نخستین مرحله به وجود آورد و در مراحل بعد هدایت کرد، یک نیروی ما فوق طبیعی یعنی اراده پروردگار بوده است).
3 - آخرین تفسیر این است که منظور از خلقت موجودات زنده از آب این است که در حال حاضر آب ماده اصلی آنها را تشکیل می دهد و قسمت عمده ساختمان آنها آب است و بدون آب هیچ موجود زندهای نمی تواند به حیات خود ادامه دهد.
البته این تفسیرها منافاتی با هم ندارند اما در عین حال تفسیر اول و دوم صحیحتر به نظر می رسد.
2 - پاسخ به یک سؤ ال
در اینجا سؤ الی پیش می آید که حیوانات منحصر به این سه گروه نیستند (خزندگان و دو پایان و چهارپایان) بلکه جنبندگان زیادی هستند که بیش از چهار پا دارند؟
پاسخ این سؤ ال در خود آیه نهفته است زیرا در جمله بعد می فرماید:
یخلق الله تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 510
ما یشاء: ((خدا هر چه را بخواهد می آفریند بعلاوه مهمترین حیواناتی که انسان با آن سر و کار دارد همین سه گروه است ، از این گذشته بعضی معتقدند که حتی حیواناتی که بیش از چهار پا دارند تکیه گاه اصلی آنها تنها بر چهار پا است و بقیه بازوهای کمکی آن محسوب می شود و.
3 - چهره های متنوع حیات
بدون شک عجیبترین پدیده این جهان پدیده حیات است ، همان مساءله ای که هنوز معمای آن برای دانشمندان گشوده نشده ، همه می گویند موجودات زنده از مواد بی جان این عالم به وجود آمده ، اما هیچکس نمی تواند دقیقا تحت چه شرائطی چنین جهشی صورت گرفته ، زیرا در هیچ آزمایشگاهی تبدیل موجودات بی جان به موجودات زنده هنوز مشاهده نشده است ، هر چند هزاران هزار دانشمند در طول سالیان دراز در این باره اندیشیده و آزمایش کرده اند.
البته شبحی از دور در این زمینه در برابر چشم دانشمندان نمایان است ، اما تنها شبحی است ، آنچه مسلم است اسرار حیات و زندگی آنقدر پیچیده است که علوم و دانشهای بشری با تمام گستردگیش از کشف و درک آن هنوز عاجز است .
در شرائط فعلی جهان ، موجودات زنده تنها از موجودات زنده به وجود می آیند، و هیچ موجود زنده ای از موجودی بی جان پا نمی گیرد، ولی مسلما در گذشته های دور چنین نبوده ، و به تعبیر دیگر حیات در کره زمین تاریخچه پیدایشی دارد، اما چگونه و با چه شرائطی معمائی است که بر هیچکس روشن نیست . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 511

و از آن عجیبتر تنوع حیات است در اینهمه چهره های کاملا متفاوت ، از موجودات زنده تک سلولی که تنها زیر میکروسکوپ پیدا می شوند گرفته ، تا والهای دریائی کوه پیکر که طول قامتشان از سی متر تجاوز می کند، و کوهی است از گوشت شناور!
از حشرات که صدها هزار نوع در آنها مشاهده شده گرفته ، تا پرندگانی که در هزاران هزار چهره ظاهر می شوند، و هر کدام برای خود عالمی و جهانی پر اسرار دارند.
کتابهای حیوانشناسی که امروز بخش عظیمی از کتابخانه های بزرگ جهان را تشکیل می دهند تنها گوشه ای از این اسرار را برای ما بازگو می کنند، مخصوصا حیوانات دریائی که همیشه دریا دیار عجائب بوده ، و با تمام اطلاعاتی که اخیرا از آن داریم معلوماتمان در این زمینه بسیار ناچیز است .
به راستی چه بزرگ است خدائی که اینهمه موجودات زنده را با این تنوع وسیع آفریده ، و به هر کدام آنچه را نیاز داشتند بخشیده ؟ و چه عظیم است قدرت و علمش که برای هر کدام متناسب با شرائط و نیازهایش آنچه را لازم بوده قرار داده است ، و عجب اینکه همه آنها در آغاز از یک آب و کمی از مواد ساده زمین آفریده شده است . النور
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 512
آیه 46 - 50
آیه و ترجمه
لَّقَدْ أَنزَلْنَا ءَايَتٍ مُّبَيِّنَتٍ وَ اللَّهُ يهْدِى مَن يَشاءُ إِلى صِرَطٍ مُّستَقِيم(46)
وَ يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسولِ وَ أَطعْنَا ثُمَّ يَتَوَلى فَرِيقٌ مِّنهُم مِّن بَعْدِ ذَلِک وَ مَا أُولَئک بِالْمُؤْمِنِينَ(47)
وَ إِذَا دُعُوا إِلى اللَّهِ وَ رَسولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنهُم مُّعْرِضونَ(48)
وَ إِن يَكُن لهَّمُ الحَْقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ(49)
أَ فى قُلُوبهِم مَّرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ يخَافُونَ أَن يحِيف اللَّهُ عَلَيهِمْ وَ رَسولُهُ بَلْ أُولَئک هُمُ الظلِمُونَ(50)
ترجمه :
46 - ما آیات روشنگری نازل کردیم و خدا هر که را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می کند.
47 - آنها می گویند به خدا و پیامبر ایمان داریم و اطاعت می کنیم ، ولی بعد از این ادعا گروهی از آنها رویگردان می شوند، آنها (در حقیقت) مؤ من نیستند.
48 - و هنگامی که از آنها دعوت شود که به سوی خدا و پیامبرش بیایند تا
در میان آنان تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 513
داوری کند گروهی از آنها رویگردان می شوند.

49 - ولی اگر (داوری به نفع آنها بوده باشد و) حق داشته باشند با نهایت تسلیم به سوی او می آیند.
50 - آیا در دلهای آنها بیماری است ؟ یا شک و تردید دارند؟ یا می ترسند خدا و رسولش بر آنها ستم کند؟ اما خود اینها ستمگرند!
شاءن نزول :
مفسران برای بخشی از این آیات دو شاءن نزول ذکر کرده اند: نخست اینکه : یکی از منافقان با یک مرد یهودی نزاعی داشت ، مرد یهودی ، منافق ظاهر مسلمان را به داوری پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خواند، اما منافق زیر بار نرفت ، و او را به داوری کعب بن اشرف یهودی ! دعوت کرد (و حتی طبق بعضی از روایات صریحا گفت ممکن است محمد در مورد ما عدالت را رعایت نکند!) آیات فوق نازل شد و سخت این گونه اشخاص را مورد سرزنش و مذمت قرار داد.
دیگر اینکه در میان امیر مؤ منان علی (علیه السلام) و عثمان (یا طبق روایتی میان آنحضرت و مغیرة بن وائل) بر سر زمینی که از علی (علیه السلام) خریداری کرده بود و سنگهائی از آن بیرون آمد و خریدار می خواست آن را به عنوان معیوب بودن رد کند، اختلافی در گرفت ، علی (علیه السلام) فرمود: میان من و تو رسول الله داوری کند، اما حکم بن ابی العاص که از منافقان بود به خریدار گفت : این کار را مکن ، چرا که اگر نزد پسر عموی او - یعنی پیامبر - بروی مسلما به نفع او داوری خواهد کرد! آیه فوق نازل شد و او را سخت نکوهش کرد. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 514
تفسیر:
ایمان و پذیرش داوری خدا از آنجا که در آیات گذشته ، سخن از ایمان به خدا و دلائل توحید و نشانه های او در جهان تکوین بود، در آیات مورد بحث سخن از آثار ایمان و بازتابهای توحید در زندگی انسان و تسلیم او در برابر حق و حقیقت است .
نخست می گوید: ((ما آیات روشن و روشنگری نازل کردیم)) (لقد انزلنا آیات مبینات).
آیاتی که دلها را به نور ایمان و توحید روشن می کند، افکار انسانها را نور و صفا می بخشد و محیط تاریک زندگیشان را عوض می کند.
البته وجود این ((آیات مبینات)) زمینه را برای ایمان فراهم می سازد، ولی نقش اصلی را هدایت الهی دارد، چرا که ((خدا هر کس را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می کند)) (و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم).
و می دانیم که اراده خداوند و مشیت او بی حساب نیست ، او نور هدایت را به دلهائی می افکند که آماده پذیرش آن هستند، یعنی مجاهده را آغاز

کرده اند و گامهائی به سوی او برداشته اند.
سپس به عنوان مذمت از گروه منافقان که دم از ایمان می زنند و ایمان در دل آنها پرتوافکن نیست می فرماید: ((آنها می گویند: به خدا و پیامبر ایمان داریم و اطاعت می کنیم ، ولی بعد از این ادعا، گروهی از آنها روی گردان می شوند، آنها در حقیقت مؤ من نیستند)) (و یقولون آمنا بالله و بالرسول و اطعنا ثم یتولی فریق منهم من بعد ذلک و ما اولئک بالمؤ منین).
این چگونه ایمانی است که از زبانشان فراتر نمی رود؟ و پرتوش در اعمالشان ظاهر نمی گردد؟ تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 515
بعد به عنوان یک دلیل روشن برای بی ایمانی آنها می فرماید: ((هنگامی که از آنها دعوت شود که به سوی خدا و پیامبرش بیایند تا در میان آنان داوری کند، گروهی از آنها روی گردان می شوند)) (و اذا دعوا الی الله و رسوله لیحکم بینهم اذا فریق منهم معرضون).
برای تاءکید بیشتر و روشن شدن شرک و دنیاپرستیشان اضافه می کند: ((اما اگر این داوری به نفع آنها بوده باشد با نهایت تسلیم به سوی او می آیند)) (و ان یکن لهم الحق یاتوا الیه مذعنین).
قابل توجه اینکه در یک عبارت ، سخن از دعوت به سوی خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ولی عبارت بعد یعنی جمله ((لیحکم)) به صورت مفرد آمده که تنها اشاره به داوری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می باشد، این به خاطر آن است که داوری پیامبر از داوری خدا جدا نیست و هر دو در حقیقت به امر واحدی باز می گردد.
ضمنا باید توجه داشت که ضمیر ((الیه)) به شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یا داوری او باز می گردد.
این نکته نیز باید مورد توجه قرار گیرد که در آیات فوق این تخلف و اعراض از داوری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تنها به گروهی از منافقان نسبت داده شده است ، شاید به دلیل اینکه گروه دیگر تا این حد بی حیا و جسور نبودند، چرا که نفاق هم مانند ایمان دارای درجات مختلفی است .
در آخرین آیه مورد بحث ریشه های اصلی و انگیزه های عدم تسلیم در برابر داوری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را در سه جمله بیان می کند و می گوید: ((آیا در دلهای آنها بیماری است)) (بیماری نفاق) (فی قلوبهم مرض).
این یکی از صفات منافقان است که اظهار ایمان می کنند اما بخاطر انحرافی که در دل از اصل توحید دارند هرگز تسلیم داوری خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیستند تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 516
یا اگر بیماری نفاق بر دلهای آنها چیره نشده ((به راستی در شک و

تردیدند))؟ (ام ارتابوا).
و طبیعی است شخصی که در پذیرش یک آئین مردد است تسلیم لوازم آن نخواهد بود.
یا اینکه اگر نه آن است و نه این و از مؤ منانند ((آیا براستی می ترسیدند که خدا و رسولش بر آنها ظلم و ستم کند))؟! (ام یخافون ان یحیف الله علیهم و رسوله).
در حالی که این تناقض آشکاری است کسی که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را فرستاده خدا و بیانگر رسالت او می داند و حکمش را حکم خدا می شمرد ممکن نیست احتمال ظلم و ستم درباره او دهد، مگر امکان دارد خدا به کسی ستم کند؟ مگر ظلم زائیده جهل یا نیاز یا خود خواهی نیست ؟ ساحت مقدس خداوند از همه اینها پاک است .
((بلکه در واقع خود اینها ظالم و ستمگرند)) (بل اولئک هم الظالمون).
آنها نمی خواهند به حق خودشان قانع باشند، و چون می دانند پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چیزی از حق دیگران به آنها نخواهد داد تسلیم داوری او نمی شوند.
به گفته نویسنده تفسیر ((فی ظلال)): این سه تعبیر در واقع هر کدام در شکل خاصی عرضه شده است : اولی برای اثبات است ، دومی برای تعجب ، و سومی برای انکار.
در جمله اول می خواهد علت حقیقی را که بیماری نفاق است روشن کند، و در جمله دوم ، هدف بیان تعجب از تردید آنها در عدالت پیامبر است و صحت داوری او با این که مدعی ایمانند، و جمله سوم اشاره به تناقض روشنی است که میان ادعای ایمان و عملشان دیده می شود. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 517
تنها ایرادی که به گفته این مفسر در این سخن متوجه می شود این است که او جمله ((ام ارتابوا)) را به معنی شک در عدالت و صحت داوری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گرفته ، در حالی که ظاهر این است که شک در اصل نبوت را می گوید همانگونه که بسیاری از مفسران پذیرفته اند.
نکته ها:
1 - بیماری نفاق
این نخستین بار نیست که در قرآن مجید به تعبیر ((مرض)) در مورد نفاق برخورد می کنیم ، قبل از آن در اوائل سوره بقره ، ضمن بیان صفات منافقان ، چنین آمده بود: فی قلوبهم مرض فزاد هم الله مرضا: ((در دلهای آنها یکنوع بیماری است ، و خداوند هم بر بیماری آنها می افزاید))!
همانگونه که در جلد اول ذیل آیه مزبور گفتیم ، نفاق در حقیقت بیماری و انحراف است ، انسان سالم ، یک چهره بیشتر ندارد، روح و جسم او هماهنگ است ، اگر مؤ من است تمام وجودش فریاد ایمان می کشد، و

اگر منحرف است ظاهر و باطنش بیانگر انحراف است ، اما اینکه ظاهرش دم از ایمان بزند و باطنش بوی کفر دهد، این یکنوع بیماری است .
و از آنجا که این گونه افراد بر اثر لجاجت و پافشاری در برنامه هایشان مستحق لطف و هدایت خدائی نیستند، خداوند آنان را به حال خود می گذارد تا این بیماریشان افزون گردد.
و براستی خطرناکترین افراد در یک جامعه همین منافقانند، چرا که تکلیف انسان در برابر آنها روشن نیست ، نه واقعا دوستند و نه ظاهرا دشمن !، از امکانات مؤ منین استفاده می کنند و از مجازات کفار ظاهرا مصونند، ولی اعمالشان از اعمال کفار بدتر. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 518
و چنانکه می دانیم چون این ناهماهنگی ظاهر و باطن برای همیشه قابل ادامه نیست سر انجام پرده ها کنار می رود و باطن آلوده آنان ظاهر می شود، چنانکه در آیات مورد بحث و شاءن نزول آن ملاحظه کردیم که پیش آمدن یک صحنه داوری ، مشت آنها را باز کرد و خبث درونشان را آشکار ساخت .
2 - حکومت عدل تنها حکومت خدا است
بی شک انسان هر قدر بتواند خود را از حب و بغض و خودخواهی و خود دوستی خالی کند باز ممکن است به طور ناآگاه گرفتار این امور بشود، مگر اینکه معصوم باشد و بیمه شده از سوی پروردگار.
به همین دلیل می گوئیم : قانونگذار حقیقی تنها خدا است ، زیرا علاوه بر اینکه تمام نیازهای انسان را با علم بی پایانش می داند، و بهترین راه رفع این نیازها را می شناسد هرگز گرفتار انحراف به خاطر نیازها و حب و بغضها نمی گردد.
در مقام قضاوت و داوری نیز عادلانه ترین داوریها، داوری خدا و پیامبر و امام معصوم است ، و بعد از آن داوری کسانی که راه آنها را می پویند و شباهتی به آنان دارند.
ولی این بشر خود خواه تن به این داوریهای عادلانه نمی دهد، و این قوانین عدالتگستر را نمی پسندد، دنبال قانون و حکومت و قضاوتی می رود که حرص و طمع و شهوت او را بیشتر اشباع کند، و چه تعبیر جالبی در مورد این گروه در آیات فوق آمده اولئک هم الظالمون : ((ستمگران واقعی آنها هستند))!
ضمنا قرار گرفتن در برابر چنین صحنه هائی محکی است برای سنجش معیار ایمان هر انسان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد))!
جالب اینکه قرآن در جالی دیگر می گوید: مؤ منان حقیقی نه تنها در ظاهر تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 519
تسلیم داوری تواند بلکه در اعماق دل نیز هیچگونه سنگینی و ناراحتی از داوریهای تو نمی کنند هر چند ظاهرا به زیانشان باشد فلا و ربک لا یؤ منون

حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما: ((سوگند به پروردگارت آنها ایمان نمی آورند مگر آن زمانی که تو را داور اختلافاتشان قرار دهند، و بعد از صدور حکم تو هیچگونه ناراحتی و سنگینی از نتیجه آن در دل نداشته باشند و در ظاهر و باطن تسلیم حق گردند)).
اما آنها که حکم خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را فقط در آنجا که حافظ منافعشان است پذیرا هستند در حقیقت مشرکانی می باشند که برده و بنده منافع خویشند، هر چند دم از ایمان بزنند و در صفوف مؤ منین باشند! النور
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 520
آیه 51 - 54
آیه و ترجمه
إِنَّمَا کانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِینَ إِذَا دُعُوا إِلی اللَّهِ وَ رَسولِهِ لِیَحْکمَ بَیْنَهُمْ أَن یَقُولُوا سمِعْنَا وَ أَطعْنَا وَ أُولَئک هُمُ الْمُفْلِحُونَ(51)
وَ مَن یُطِعِ اللَّهَ وَ رَسولَهُ وَ یخْشَ اللَّهَ وَ یَتَّقْهِ فَأُولَئک هُمُ الْفَائزُونَ(52)
وَ أَقْسمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَیْمَنِهِمْ لَئنْ أَمَرْتهُمْ لَیَخْرُجُنَّ قُل لا تُقْسِمُوا طاعَةٌ مَّعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرُ بِمَا تَعْمَلُونَ(53)
قُلْ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَیْهِ مَا حُمِّلَ وَ عَلَیْکم مَّا حُمِّلْتُمْ وَ إِن تُطِیعُوهُ تَهْتَدُوا وَ مَا عَلی الرَّسولِ إِلَا الْبَلَغُ الْمُبِینُ(54)
ترجمه :
51 - مؤ منان هنگامی که به سوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میان آنان داوری کند تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 521
سخنشان تنها این است که می گویند شنیدیم و اطاعت کردیم .
52 - و هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند و از پروردگار بترسد و از مخالفت فرمانش بپرهیزد آنها رستگارند.
53 - آنها با نهایت تاءکید سوگند یاد کردند که اگر به آنان فرمان دهی (از خانه و اموال خود) بیرون می روند (و جان در طبق اخلاص گذارده تقدیم می کنند) بگو سوگند یاد نکنید، شما طاعت خالصانه نشان دهید که خداوند به آنچه عمل می کنید آگاه است .
54 - بگو اطاعت خدا و اطاعت پیامبرش کنید، و اگر سرپیچی کنید پیامبر مسئول اعمال خویش است و شما مسئول اعمال خود، اما اگر از او اطاعت کنید هدایت خواهید شد، و بر پیامبر چیزی جز ابلاغ آشکار نیست .
تفسیر:
ایمان و تسلیم مطلق در برابر حق
در آیات گذشته عکس العمل منافقان تاریک دل را که در ظلمات متراکم و بعضها فوق بعض قرار داشتند، در برابر داوری خدا و پیامبر (صلی اللّه

علیه و آله و سلّم) دیدیم که چگونه از داوری عدل پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سر باز می زدند گوئی می ترسیدند خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) حق آنها را پایمال کند!.
آیات مورد بحث نقطه مقابل آن یعنی بر خورد مؤ منان را با این داوری الهی تشریح می کند و می گوید: ((هنگامی که مؤ منان برای داوری به سوی خدا و رسولش فرا خوانده شوند یک سخن بیشتر ندارند و آن این است که می گویند شنیدیم و اطاعت کردیم (انما کان قول المؤ منین اذا دعوا الی الله و رسوله لیحکم بینهم ان یقولوا سمعنا و اطعنا).
چه تعبیر جالبی ((سمعنا و اطعنا)) (شنیدیم و اطاعت کردیم) کوتاه و پر معنی . جالب اینکه کلمه ((انما)) که برای حصر است می گوید: آنها جز این سخنی ندارند و سر تا پایشان همین یک سخن است و راستی حقیقت ایمان نیز همین است و بس ((سمعنا و اطعنا)). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 522
کسی که خدا را عالم به همه چیز می داند، و بی نیاز از هر کس ، و رحیم و مهربان به همه بندگان ، چگونه ممکن است داوری کسی را بر داوری او ترجیح دهد؟ و چگونه ممکن است عکس العملی جز شنیدن و اطاعت کردن در برابر فرمان و داوریهایش نشان دهد؟ و چه وسیله خوبی است برای پیروزی مؤ منان راستین و چه آزمون بزرگی ؟!
لذا در پایان آیه می فرماید: ((رستگاران واقعی آنها هستند)) (و اولئک هم المفلحون).
کسی که زمام خود را به دست خدا بسپارد، و او را حاکم و داور قرار دهد بدون شک در همه چیز پیروز است ، چه در زندگی مادی و چه معنوی .
دومین آیه همین حقیقت را به صورت کلی تر تعقیب کرده می فرماید: ((کسانی که اطاعت خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کنند و از خدا بترسند و تقوی پیشه نمایند آنها نجات یافتگان و پیروزمندانند)) (و من یطع الله و رسوله و یخش الله و یتقه فاولئک هم الفائزون).
در این آیه مطیعان و پرهیزگاران را به عنوان ((فائز)) توصیف کرده ، و در آیه قبل کسانی که در برابر داوری خدا و پیامبر تسلیمند به عنوان ((اهل فلاح)) توصیف شده اند، به طوری که از منابع لغت استفاده می شود ((فوز)) و ((فلاح)) تقریبا یک معنی دارد، ((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: ((فوز به معنی پیروزی و رسیدن به کار خیر است تواءم با سلامت)) و در مورد فلاح می گوید: ((فلاح همان ظفر و رسیدن به مقصود است)) (البته در اصل به معنی شکافتن می باشد و از آنجائی تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 523
که افراد پیروزمند موانع را برطرف می سازند و مسیر خود را برای رسیدن به مقصد می شکافند و پیش می روند، فلاح در معنی پیروزی به

کار رفته است) و از آنجا که در آیه اخیر سخن از اطاعت به طور مطلق است و در آیه قبل از تسلیم در برابر داوری خدا که یکی عام است و دیگری خاص ، نتیجه هر دو نیز باید یکی باشد.
قابل توجه اینکه : در آیه اخیر برای ((فائزون))، سه وصف ذکر شده است : اطاعت خدا و پیامبر، خشیت ، و تقوی ، بعضی از مفسران گفته اند که اطاعت یک معنی کلی است و خشیت شاخه درونی آن ، و تقوی شاخه بیرونی آن است ، و به این ترتیب نخست از اطاعت به طور کلی سخن گفته شده ، سپس از شاخه درونی و بعد برونیش .
ذکر این نکته نیز لازم است که در روایتی در تفسیر جمله و اولئک هم المفلحون از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده ان المعنی بالایه امیر المؤ منین (علی) (علیه السلام) مقصود از این آیه علی (علیه السلام) است .
بدون شک علی (علیه السلام) بارزترین مصداق آیه است و منظور از روایت فوق همین است و هرگز عمومیت مفهوم آن از بین نمی رود.
لحن آیه بعد - و همچنین شاءن نزولی که در بعضی از تفاسیر در مورد آن وارد شده - نشان می دهد که جمعی از منافقان بعد از نزول آیات قبل و ملامتهای شدید آن از وضع خود سخت ناراحت شدند و خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمدند و شدیدا سوگند یاد کردند که ما تسلیم فرمان توایم قرآن در مقام پاسخ بر آمده و با قاطعیت به آنها گفت : ((آنها با نهایت تاءکید سوگند یاد کردند که اگر به آنها فرمان بدهی از خانه و اموال خود بیرون می روند (یا جان خود را بر کف گرفته به سوی میدان جهاد گام بر می دارند) بگو سوگند لازم نیست ، شما عملا طاعت خالصانه و صادقانه تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 524
نشان بدهید که خدا به آنچه عمل می کنید آگاه است)) (و اقسموا بالله جهد ایمانهم لئن امر تهم لیخرجن قل لا تقسموا طاعة معروفة ان الله خبیر بما تعملون).
بسیاری از مفسران ، منظور از خروج را در جمله لیخرجن خارج شدن برای جهاد دانسته اند در حالی که بعضی دیگر به معنی خارج شدن از اموال و زندگی و یا همراه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به هر جا رفتن و در خدمت او بودن تفسیر کرده اند.
البته کلمه خروج یا مشتقات آن در قرآن مجید هم به معنی خروج به سوی میدان جهاد آمده و هم به معنی رها کردن خانه و زندگی و وطن ، البته تناسب با آیات قبل که سخن از داوری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مسائل مورد اختلاف می گفت ایجاب می کند که تفسیر دوم را بپذیریم به این معنی که آنها برای اظهار تسلیم در برابر داوریهای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خدمتش رسیدند و سوگند یاد کردند که یک

قسمت از اموال سهل است اگر دستور فرمائی تمام زندگی را رها کنید را خواهیم کرد ولی با این حال مانعی ندارد که هر دو در معنی آیه جمع باشد یعنی هم حاضریم در راه فرمان تو مال و زندگی خود را رها کنیم و هم حاضریم جان بر کف به میدان جهاد بشتابیم .
اما از آنجا که افراد منافق در برخورد با جو نامساعد اجتماعی گاه تغییر چهره می دهند و متوسل به سوگندهای غلاظ و شداد می شوند و گاهی سوگندشان خود دلیلی بر دروغشان است قرآن صریحا به آنها پاسخ گفت که سوگند لازم نیست ، عمل نشان دهید، ولی خدا از اعماق دل شما آگاه است می داند که در این سوگند دروغ می گوئید و یا واقعا تغییر جهت می دهید.
لذا در آیه بعد که آخرین آیه مورد بحث است مجددا روی همین معنی تاءکید کرده و می گوید به آنها بگو اطاعت خدا و اطاعت پیامبرش را کنید (قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 525
سپس اضافه می کند در برابر این فرمان از دو حال خارج نیست ((اگر سرپیچی کنید و روی گردان شوید پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مسئول اعمال خویش است (و وظیفه خود را انجام داده) و شما هم مسئول اعمال خود (و وظیفه شما اطاعت صادقانه است) (فان تولوا فانما علیه ما حمل و علیکم ما حملتم).
اما اگر از او اطاعت کنید، هدایت خواهید شد (و ان تطیعوه تهتدوا)
زیرا او رهبری است که جز به راه خدا و حق و صواب دعوت نمی کند.
و در هر حال بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چیزی جز ابلاغ آشکار نیست (و ما علی الرسول الا البلاغ المبین).
او موظف است فرمان خدا را آشکارا به همگان برساند خواه بپذیرند یا نپذیرند و پذیرش و عدم پذیرش این دعوت ، سود و زیانش متوجه خود آنها خواهد شد و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هرگز موظف نیست که مردم را اجبار به هدایت و قبول دعوت و اجبار کند.
جالب اینکه : از مسئولیتها در آیه فوق تعبیر به بار (سنگین) شده است ، و در واقع چنین است هم وظیفه رسالت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و هم اطاعت صادقانه از دعوت او باری است بر دوش که باید آن را به منزل رساند و جز مردم مخلص توانائی حمل آن را ندارند، لذا در روایتی از امام باقر (علیه السلام) در وصف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل می کند که فرمود: یا معاشر قراء القرآن اتقوا الله عز و جل فیما حملکم من کتابه فانی مسئول و انتم مسئولون : انی مسئول عن تبلیغ الرسالة ، و اما انتم فتسئلون عما حملتم من کتاب الله و سنتی :
((ای خوانندگان قرآن ! از خداوند بزرگ بترسید، بپرهیزید نسبت به کتابش

که بر دوش شما نهاده است ، چرا که من مسئولم و شما هم مسئولید: من در برابر تبلیغ رسالت مسئولم ، اما شما در برابر کتاب الله و سنت من که بر دوشتان نهاده شده است)). النور
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 526
آیه 55
آیه و ترجمه
وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ ءَامَنُوا مِنکمْ وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ لَیَستَخْلِفَنَّهُمْ فی الاَرْضِ کمَا استَخْلَف الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکنَّ لهُمْ دِینهُمُ الَّذِی ارْتَضی لهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنی لا یُشرِکُونَ بی شیْئاً وَ مَن کفَرَ بَعْدَ ذَلِک فَأُولَئک هُمُ الْفَسِقُونَ(55)
ترجمه :
55 - خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند وعده می دهد که آنها را قطعا خلیفه روی زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید. و دین و آئینی را که برای آنها پسندیده پا بر جا و ریشه دار خواهد ساخت و خوف و ترس آنها را به امنیت و آرامش مبدل می کند، آنچنانکه تنها مرا می پرستند و چیزی را برای من شریک نخواهند ساخت . و کسانی که بعد از آن کافر شوند فاسقند.
شاءن نزول :
بسیاری از مفسران از جمله ((سیوطی)) در ((اسباب النزول)) و ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) و سید قطب در ((فی ظلال)) و ((قرطبی)) در تفسیر خود (با تفاوت مختصری) در شاءن نزول این آیه چنین نقل کرده اند: ((هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مسلمانان به مدینه هجرت کردند و انصار با آغوش باز آنها را پذیرا گشتند، تمامی عرب بر ضد آنها قیام کردند و آنچنان بود که آنها ناچار بودند اسلحه را تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 527
از خود دور نکنند، شب را با سلاح بخوابند و صبح با سلاح بر خیزند (و حالت آماده باش دائم داشته باشند) ادامه این حالت بر مسلمانان سخت آمد، بعضی این مطلب را آشکارا گفتند که تا کی این حال ادامه خواهد یافت ؟ آیا زمانی فرا خواهد رسید که ما با خیال آسوده ، شب استراحت کنیم و اطمینان و آرامش بر ما حکم فرما گردد، و جز از خدا از هیچکس نترسیم ؟ آیه فوق نازل شد و به آنها بشارت داد که آری چنین زمانی فرا خواهد رسید)).
تفسیر:
حکومت جهانی مستضعفان
از آنجا که در آیات گذشته ، سخن از اطاعت و تسلیم در برابر فرمان خدا

و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود، آیه مورد بحث همین موضوع را ادامه داده و نتیجه این اطاعت را که همان حکومت جهانی است بیان می کند، و به صورت مؤ کد می گوید: ((خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند وعده می دهد که آنها را قطعا خلیفه روی زمین خواهد کرد، همانگونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید)) (وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم).
((و دین و آئینی را که برای آنها پسندیده ، به طور ریشه دار و پا بر جا در صفحه زمین مستقر سازد)) (و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم).
((و خوف و ترس آنها را، به امنیت و آرامش مبدل خواهد کرد)) (و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا).
((و آنچنان می شود که تنها مرا می پرستند و چیزی را شریک من قرار

نخواهند داد)) (یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا).
مسلم است بعد از این سیطره حکومت توحید و استقرار آئین الهی و از میان رفتن هرگونه اضطراب و ناامنی و هر گونه شرک ((کسانی که بعد از آن کافر شوند فاسقان واقعی آنها هستند)) (و من کفر بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون).
به هر حال از مجموع آیه چنین بر می آید که خداوند به گروهی از مسلمانان که دارای این دو صفت هستند ایمان و عمل صالح سه نوید داده است :
1 - استخلاف و حکومت روی زمین .
2 - نشر آئین حق به طور اساسی و ریشه دار در همه جا (که از کلمه ((تمکین)) استفاده می شود).
3 - از میان رفتن تمام اسباب خوف و ترس و وحشت و ناامنی .
و نتیجه این امور آن خواهد شد که با نهایت آزادی خدا را بپرستند و فرمانهای او را گردن نهند و هیچ شریک و شبیهی برای او قائل نشوند و توحید خالص را در همه جا بگسترانند.
البته در نکته هایی که ذیلا بیان خواهیم کرد روشن می شود که این وعده الهی کی تحقق یافته و یا کی تحقق خواهد یافت ؟!
نکته ها:
1 - تفسیر جمله ((کما استخلف الذین من قبلهم)).
در اینکه این جمله اشاره به چه اشخاصی است که قبل از مسلمانان دارای خلافت روی زمین شدند؟ در میان مفسران گفتگو است :
بعضی آن را اشاره به آدم و داود و سلیمان دانسته اند چرا که قرآن در آیه 30 سوره بقره درباره آدم می فرماید: انی جاعل فی الارض خلیفة : ((من

در زمین می خواهم خلیفه ای قرار دهم)). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 529
و در آیه 26 سوره ص درباره ((داود)) می فرماید: یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض : ((ای داود ما تو را خلیفه در روی زمین قرار دادیم)).
و از آنجا که ((سلیمان)) به مقتضای آیه 16 سوره نمل وارث حکومت داود بود، خلیفه در روی زمین شد.
اما بعضی دیگر مانند مفسر عالیقدر ((علامه طباطبائی)) در المیزان این معنی را بعید شمرده است ، زیرا تعبیر الذین من قبلهم را متناسب انبیاء ندانسته ، چرا که در قرآن این تعبیر در مورد پیامبران به کار نرفته است ، لذا آن را اشاره به امتهای پیشین که دارای ایمان و عمل صالح بودند و حکومت در روی زمین پیدا کردند می داند.
اما جمعی دیگر معتقدند که این آیه اشاره به بنی اسرائیل است ، زیرا آنها با ظهور موسی (علیه السلام) و در هم شکسته شدن قدرت فرعون و فرعونیان مالک حکومت روی زمین شدند، چنانکه قرآن در آیه 127 سوره اعراف می فرماید: و اورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض و مغاربها التی بارکنا فیها: ((ما آن جمعیت مستضعف (مؤ منان بنی اسرائیل) را وارث مشارق و مغارب زمینی را که پر برکت کردیم قرار دادیم)).
و نیز درباره همانها می فرماید: و نمکن لهم فی الارض : ((ما اراده کرده ایم که قوم مستضعف (مؤ منان بنی اسرائیل) را در روی زمین تمکین دهیم)) (و صاحب نفوذ و مسلط سازیم).
درست است که در میان بنی اسرائیل حتی در عصر موسی (علیه السلام) افراد ناباب و فاسق و حتی احیانا کافری بودند، ولی به هر حال حکومت بدست مؤ منان صالح بود (بنابراین ایرادی که بعضی از مفسران به این تفسیر کرده اند با این بیان دفع می شود) تفسیر سوم نزدیکتر به نظر می رسد. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 530
2 - این وعده الهی از آن کیست ؟
در آیه خواندیم خدا وعده حکومت روی زمین و تمکین دین و آئین و امنیت کامل را به گروهی که ایمان دارند و اعمالشان صالح است داده است اما در اینکه منظور از این گروه از نظر مصداقی چه اشخاصی است ؟ باز در میان مفسران گفتگو است :
بعضی آن را مخصوص صحابه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دانسته اند که با پیروزی اسلام در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) صاحب حکومت در زمین شدند (البته منظور از ((ارض)) تمام روی زمین نیست بلکه مفهومی است که بر جزء و کل صدق می کند).
بعضی دیگر اشاره به حکومت خلفای چهار گانه نخستین .
و بعضی مفهوم آن را چنان وسیع دانسته اند که این وعده را شامل تمام

مسلمانانی که دارای این صفتند می دانند.
و گروهی آن را اشاره به حکومت مهدی (علیه السلام) می دانند که شرق و غرب جهان در زیر لوای حکومتش قرار می گیرید، و آئین حق در همه جا نفوذ می کند و ناامنی و خوف و جنگ از صفحه زمین بر چیده می شود، و عبادت خالی از شرک برای جهانیان تحقق می یابد.
بدون شک آیه شامل مسلمانان نخستین می شود و بدون شک حکومت مهدی (علیه السلام) که طبق عقیده عموم مسلمانان اعم از شیعه و اهل تسنن سراسر روی زمین را پر از عدل و داد می کند بعد از آنکه ظلم و جور همه جا را گرفته باشد مصداق کامل این آیه است ، ولی با این حال مانع از عمومیت و گستردگی مفهوم آیه نخواهد بود. نتیجه اینکه در هر عصر و زمان پایه های ایمان و عمل صالح در میان مسلمانان مستحکم شود، آنها صاحب حکومتی ریشه دار و پر نفوذ خواهند شد.
و اینکه بعضی می گویند: کلمه ((ارض)) مطلق است و تمام روی زمین را شامل می شود و این منحصرا مربوط به حکومت مهدی (ارواحنا له الفداء)
است تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 531
با جمله کما استخلف ...)) سازگار نیست زیرا خلافت و حکومت پیشینیان مسلما در تمام پهنه زمین نبود.
بعلاوه شاءن نزول آیه نیز نشان می دهد که حداقل نمونه ای از این حکومت در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای مسلمانان (هر چند در اواخر عمر آنحضرت) حاصل شده است .
ولی باز تکرار می کنیم که محصول تمام زحمات پیامبران ، و تبلیغات مستمر و پیگیر آنها، و نمونه اتم حاکمیت توحید و امنیت کامل و عبادت خالی از شرک در زمانی تحقق می یابد که مهدی آن صلاله انبیاء و فرزند پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ظاهر شود، همان کسی که همه مسلمانان این حدیث را درباره او از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل کرده اند: لو لم یبق من الدنیا الا یوم لطول الله ذلک الیوم حتی یلی رجل من عترتی ، اسمه اسمی ، یملا الارض عدلا و قسطا کما ملئت ظلما و جورا:
((اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند خداوند آن یک روز را آنقدر طولانی می کند تا مردی از دودمان من که نامش نام من است حاکم بر زمین شود، و صفحه زمین را پر از عدل و داد کند، آنگونه که از ظلم و جور پر شده باشد)).
جالب اینکه : مرحوم طبرسی در ذیل آیه می گوید: از اهلبیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این حدیث نقل شده است : ((انها فی المهدی من آل محمد)): ((این آیه درباره مهدی آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می باشد)).

در تفسیر ((روح المعانی)) و بسیاری از تفاسیر شیعه از امام سجاد (علیه السلام) چنین نقل شده است که در تفسیر آیه فرمود: هم و الله شیعتنا اهل البیت ، یفعل الله تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 532
ذلک بهم علی یدی رجل منا، و هو مهدی هذه الامة ، یملا الارض عدلا و قسطا کما ملئت ظلما و جورا، و هو الذی قال رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) لو لم یبق من الدنیا الا یوم ...: ((آنها به خدا سوگند شیعیان ما هستند، خداوند این کار را برای آنها به دست مردی از ما انجام می دهد که مهدی این امت است ، زمین را پر از عدل و داد می کند آنگونه که از ظلم و جور پر شده باشد، و هم او است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در حق وی فرموده : اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند...)).
همانگونه که گفتیم این تفسیرها به معنی انحصار معنی آیه نیست ، بلکه بیان مصداق کامل است ، منتها چون بعضی از مفسران همچون ((آلوسی)) در روح المعانی به این نکته توجه نکرده اند این احادیث را مردود شناخته اند.
((قرطبی)) مفسر معروف اهل تسنن از ((مقداد بن اسود)) چنین نقل می کند که از رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شنیدم فرمود: ما علی ظهر الارض بیت حجر و لا مدر الا ادخله الله کلمة الاسلام : ((بر روی زمین خانه ای از سنگ یا گل باقی نمی ماند مگر اینکه اسلام در آن وارد می شود)) (و ایمان و توحید در سر تا سر روی زمین نفوذ می کند).
برای توضیح بیشتر پیرامون حکومت مهدی (علیه السلام) و مدارک مشروح و مستدل آن در کتب علمای سنت و شیعه به جلد 7 تفسیر نمونه صفحه 372 تا 389 ذیل آیه 33 سوره توبه مراجعه فرمائید.
3 - هدف نهائی ، عبادت خالی از شرک است
جمله ((یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا)) چه از نظر ادبی ، حال باشد و چه ((غایت)) مفهومش این است که هدف نهائی فراهم آمدن حکومت عدل تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 533
و ریشه دار شدن آئین حق و گسترش امن و آرامش همان استحکام پایه های عبودیت و توحید است ، که در آیه دیگر قرآن به عنوان هدف آفرینش ذکر شده است : و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون : ((من جن و انس را نیافریدم مگر به خاطر اینکه مرا عبادت کنند)) (زاریات - 56) عبادتی که مکتب عالی تربیت انسانها و پرورش دهنده روح و جان آنها است ، عبادتی که خدا از آن بی نیاز و بندگان برای پیمودن راه تکامل و ترقی سخت به آن نیازمندند.
بنابراین در بینش اسلامی بر خلاف بینشهای مادی که هدفش در آخرین مرحله رفاه و برخورداری از یک زندگی مادی در سطح عالی است ، هرگز چنین چیزی را هدف خود قرار نمی دهد، بلکه حتی زندگی مادی هم در

صورتی ارزش دارد که وسیله ای در نیل به آن هدف معنوی گردد.
منتها توجه به این نکته لازم است که عبادت خالی از هر گونه شرک و نفی هر گونه قانون غیر خدا و حاکمیت اهواء، جز از طریق تاءسیس یک حکومت عدل امکان پذیر نیست .
ممکن است با استفاده از تعلیم و تربیت و تبلیغ مستمر گروهی را متوجه حق نمود ولی تعمیم این مساءله در جامعه انسانی جز از طریق تاءسیس حکومت صالحان با ایمان امکان پذیر نیست ، به همین دلیل انبیاء بزرگ همتشان تشکیل چنین حکومتی بوده ، مخصوصا پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در نخستین فرصت ممکن یعنی به هنگام هجرت به مدینه اقدام به تشکیل نمونه ای از این حکومت کرد.
از اینجا نیز می توان نتیجه گرفت که چنین حکومتی تمام تلاشها و کوششهایش از جنگ و صلح گرفته تا برنامه های آموزشی و فرهنگی و اقتصادی و نظامی ، همه در مسیر بندگی خدا، بندگی خالی از هر گونه شرک است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 534
ذکر این نکته نیز لازم است که معنی حکومت صالحان و تمکین آئین حق و عبادت خالی از شرک این نیست که در چنان جامعه ای هیچ گنهکار و منحرفی وجود نخواهد داشت ، بلکه مفهومش این است که نظام حکومت در دست مؤ منان صالح است ، و چهره عمومی جامعه خالی از شرک ، و گرنه مادام که انسان دارای آزادی اراده است ممکن است در بهترین جوامع الهی و انسانی احیانا افراد منحرفی وجود داشته باشد (دقت کنید).
النور
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 535
آیه 56 - 57
آیه و ترجمه
وَ أَقِيمُوا الصلَوةَ وَ ءَاتُوا الزَّكَوةَ وَ أَطِيعُوا الرَّسولَ لَعَلَّكمْ تُرْحَمُونَ(56)
لا تحْسبنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فى الاَرْضِ وَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ وَ لَبِئْس الْمَصِيرُ(57)
ترجمه :
56 - و نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید و رسول (خدا) را اطاعت کنید تا مشمول رحمت (او) شوید.
57 - گمان نبر کافران می توانند از چنگال مجازات الهی ، در زمین فرار کنند، جایگاه آنها آتش است و چه بد جایگاهی است ؟!
تفسیر:
فرار از چنگال مجازات او ممکن نیست !
در آیه گذشته وعده خلافت روی زمین به مؤ منان صالح داده شده بود و این دو آیه ، مردم را برای فراهم کردن مقدمات این حکومت بسیج می

کند، در ضمن نفی موانع بزرگ را نیز خودش تضمین می نماید، در حقیقت یکی از این دو آیه در صدد بیان مقتضی است و آیه دوم نفی موانع .
نخست می گوید: ((نماز را بر پا دارید)) (و اقیموا الصلوة).
همان نمازی که رمز پیوند خلق با خالق است ، و ارتباط مستمر آنها را با خدا تضمین می کند، و میان آنها فحشاء و منکر حائل می شود.
((و زکات را ادا کنید)) (و آتوا الزکاة) تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 536
همان زکاتی که نشانه پیوند با ((خلق خدا)) است ، و وسیله مؤ ثری برای کم کردن فاصله ها، و سبب استحکام پیوندهای عاطفی است .
و به طور کلی ((در همه چیز مطیع فرمان رسول باشید)) (و اطیعوا الرسول).
اطاعتی که شما را در خط مؤ منان صالح که شایسته حکومت بر زمینند قرار می دهد.
((تا در پرتو انجام این دستورات مشمول رحمت خدا شوید)) (لعلکم ترحمون).
و شایسته پرچمداری حکومت حق و عدالت .
و اگر فکر می کنید ممکن است دشمنان نیرومند لجوج در این راه سنگ بیندازند و مانع تحقق وعده الهی شوند، چنین امری امکان پذیر نیست ، چرا که قدرت آنها در برابر قدرت خدا ناچیز است ، بنابراین ((گمان نبر که افراد کافر می توانند از چنگال مجازات الهی در پهنه زمین فرار کنند)) (لا تحسبن الذین کفروا معجزین فی الارض).
نه تنها در این دنیا از مجازات خدا مصون نیستند بلکه در آخرت جایگاهشان آتش است و چه بد جایگاهی است (و ماواهم النار و لبئس المصیر).
((معجزین)) جمع ((معجز)) از ماده ((اعجاز)) به معنی ناتوان ساختن است و از آنجا که گاه انسان در تعقیب کسی است و او از دستش فرار می کند و هر چه کوشش می نماید به او دسترسی پیدا نمی کند و از قلمرو قدرتش بیرون می رود، و این امر او را ناتوان می سازد لذا کلمه ((معجز)) گاه در همین معنی استعمال می شود و آیه فوق نیز اشاره به همین معنی است و مفهومش این است که شما نمی توانید از قلمرو قدرت خدا بیرون روید. النور
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 537
آیه 58 - 60
آیه و ترجمه
يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَستَئْذِنكُمُ الَّذِينَ مَلَكَت أَيْمَنُكمْ وَ الَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الحُلُمَ مِنكمْ ثَلَث مَرَّتٍ مِّن قَبْلِ صلَوةِ الْفَجْرِ وَ حِينَ تَضعُونَ ثِيَابَكم مِّنَ الظهِيرَةِ وَ مِن بَعْدِ صلَوةِ الْعِشاءِ ثَلَث عَوْرَتٍ لَّكُمْ لَيْس عَلَيْكمْ وَ لا عَلَيْهِمْ جُنَاحُ بَعْدَهُنَّ طوَّفُونَ عَلَيْكم بَعْضكمْ عَلى بَعْض كَذَلِک يُبَينُ اللَّهُ لَكُمُ الاَيَتِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ

حَکِیمٌ(58)
وَ إِذَا بَلَغَ الاَطفَلُ مِنکُمُ الْحُلُمَ فَلْیَستَْْذِنُوا کمَا استَْْذَنَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ کَذَلِک یُبَینُ اللَّهُ لَکمْ ءَایَتِهِ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ حَکیمٌ(59)
وَ الْقَوَعِدُ مِنَ النِّساءِ الَّتی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْس عَلَیْهِنَّ جُنَاحٌ أَن یَضعْنَ ثِیَابَهُنَّ غَیرَ مُتَبرِّجَتِ بِزِینَةٍ وَ أَن یَستَعْفِفْنَ خَیرٌ لَّهُنَّ وَ اللَّهُ سمِیعٌ عَلِیمٌ(60)
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 538
ترجمه :
58 - ای کسانی که ایمان آورده اید باید بردگان شما و همچنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده اند در سه وقت از شما اجازه بگیرند: قبل از نماز فجر، و در نیمروز هنگامی که لباسهای (معمولی) خود را بیرون می آورید، و بعد از نماز عشاء، این سه وقت خصوصی برای شما است ، اما بعد از این سه وقت گناهی بر شما و بر آنها نیست (که بدون اذن وارد شوند) و بر گرد یکدیگر طواف کنید (و با صفا و صمیمیت به یکدیگر خدمت نمائید) اینگونه خداوند آیات را برای شما تبیین می کند و خداوند عالم و حکیم است .
59 - و هنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند باید اجازه بگیرند، همانگونه که اشخاصی که پیش از آنها بودند اجازه می گرفتند، اینچنین خداوند آیاتش را برای شما تبیین می کند و خدا عالم و حکیم است .
60 - و زنان از کار افتاده ای که امید به ازدواج ندارند گناهی بر آنها نیست که لباسهای (روئین) خود را بر زمین بگذارند به شرط اینکه در برابر مردم خود آرائی نکنند و اگر خود را بپوشانند برای آنها بهتر است . و خداوند شنوا و دانا است .
تفسیر:
آداب ورود به جایگاه خصوصی پدر و مادر
همانگونه که قبلا هم گفته ایم مهمترین مساله ای که در این سوره ، تعقیب شده مساءله عفت عمومی و مبارزه با هر گونه آلودگی جنسی است که در ابعاد مختلف مورد بررسی قرار گرفته ، آیات مورد بحث نیز به یکی از اموری که با این مساءله ارتباط دارد پرداخته و خصوصیات آن را تشریح می کند و آن مساءله اذن گرفتن کودکان بالغ و نابالغ به هنگام ورود به اطاقهائی است که مردان و همسرانشان ممکن است در آن خلوت کرده باشند.
نخست می گوید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید باید مملوکهای شما (بردگانتان) و همچنین کودکانتان که به حد بلوغ نرسیده اند در سه وقت از شما تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 539
اجازه بگیرند)) (یا ایها الذین آمنوا لیستاذنکم الذین ملکت ایمانکم و الذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلاث مرات).

((قبل از نماز فجر و در نیمروز هنگامی که لباسهای (معمولی) خود را بیرون می آورید، و بعد از نماز عشاء)) (من قبل صلوة الفجر و حین تضعون ثیابکم من الظهیرة و من بعد صلوة العشاء).
((ظهیرة)) چنانکه راغب در مفردات و فیروزآبادی در قاموس می گویند: به معنی نیمروز و حدود ظهر است که مردم در این موقع معمولا لباسهای روئی خود را در می آورند و گاه مرد و زن با هم خلوت می کنند.
((این سه وقت ، سه وقت پنهانی و خصوصی برای شما است)) (ثلاث عورات لکم).
((عورة)) در اصل از ماده ((عار)) به معنی ((عیب)) است و از آنجا که آشکار شدن آلت جنسی مایه عیب و عار است در لغت عرب به آن عورت اطلاق شده .
کلمه ((عورة)) گاه به معنی شکاف در دیوار و لباس و مانند آن نیز آمده است و گاه به معنی مطلق عیب می باشد، و به هر حال اطلاق کلمه عورت بر این اوقات سه گانه به خاطر آن است که مردم در این اوقات خود را زیاد مقید به پوشانیدن خویش مانند سایر اوقات نمی کنند و یک حالت خصوصی دارند.
بدیهی است این دستور متوجه اولیای اطفال است که آنها را وادار به انجام این برنامه کنند، چرا که آنها هنوز به حد بلوغ نرسیده اند تا مشمول تکالیف الهی باشند، و به همین دلیل مخاطب در اینجا اولیاء هستند.
ضمنا اطلاق آیه هم شامل کودکان پسر و هم کودکان دختر می شود، و کلمه الذین که برای جمع مذکر است مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست ، زیرا در بسیاری از موارد این تعبیر به عنوان تغلیب بر مجموع اطلاق می گردد همانگونه که در آیه وجوب روزه تعبیر به الذین شده و منظور عموم مسلمانان است تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 540
(سوره بقره آیه 83).
ذکر این نکته نیز لازم است که آیه از کودکانی سخن می گوید که به حد تمیز رسیده اند و مسائل جنسی و عورت و غیر آن را تشخیص می دهند، زیرا دستور اذن گرفتن خود دلیل بر این است که این اندازه می فهمند که اذن گرفتن یعنی چه ؟ و تعبیر به ((ثلاث عورات)) شاهد دیگری بر این معنی است .
اما اینکه این حکم در مورد بردگان مخصوص به بردگان مرد است یا کنیزان را نیز شامل می شود روایات مختلفی وارد شده هر چند ظاهر عام است و شامل هر دو گروه می شود و به همین دلیل روایت موافق ظاهر را می توان ترجیح داد.
در پایان آیه می فرماید: ((بر شما و بر آنها گناهی نیست که بعد از این سه وقت بدون اذن وارد شوند، و بعضی به دیگری خدمت کنند و گرد هم (با

صفا و صمیمیت) بگردند)) (لیس علیکم و لا علیهم جناح بعدهن طوافون علیکم بعضکم علی بعض).
آری ((این چنین خداوند آیات را برای شما تبیین می کند و خدا عالم و حکیم است)) (کذلک یبین الله لکم الایات و الله علیم حکیم).
واژه ((طوافون)) در اصل از ماده ((طواف)) به معنی گردش دور چیزی است ، و چون به صورت صیغه مبالغه آمده به معنی کثرت در این امر می باشد، و با توجه به اینکه بعد از آن ((بعضکم علی بعض)) آمده مفهوم جمله این می شود که در غیر این سه وقت شما مجاز هستید بر گرد یکدیگر بگردید و رفت و آمد داشته باشید و به هم خدمت کنید.
و به گفته ((فاضل مقداد)) در ((کنز العرفان)) این تعبیر در حقیقت به منزله بیان دلیل برای عدم لزوم اجازه گرفتن در سائر اوقات است ، چرا که اگر بخواهند مرتبا رفت و آمد داشته باشند و در هر بار اذن دخول بخواهند کار مشکل تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 541
می شود.
در آیه بعد حکم بالغان را بیان کرده ، می گوید: ((هنگامی که اطفال شما به سن بلوغ رسند باید در همه اوقات اجازه بگیرند، همانگونه که اشخاصی که قبل از آنها بودند اجازه می گرفتند)) (و اذا بلغ الاطفال منکم الحلم فلیستاذنوا کما استاذن الذین من قبلهم).
واژه ((حلم)) (بر وزن ((کتب))) به معنی عقل آمده است و کنایه از بلوغ است که معمولا با یک جهش عقلی و فکری توام است ، و گاه گفته اند ((حلم)) به معنی رؤ یا و خواب دیدن است ، و چون جوانان ، مقارن بلوغ ، صحنه هائی در خواب می بینند که سبب احتلام آنها می شود این واژه به عنوان کنایه در معنی بلوغ به کار رفته است .
به هر حال از آیه فوق چنین استفاده می شود که حکم بالغان با اطفال نابالغ متفاوت است ، زیرا کودکان نابالغ طبق آیه قبل تنها در سه وقت موظف به اجازه گرفتن هستند، چون زندگی آنها با زندگی پدران و مادران آنقدر آمیخته است که اگر بخواهند در همه حال اجازه بگیرند مشکل خواهد بود، و از این گذشته احساسات جنسی آنها هنوز به طور کامل بیدار نشده ، ولی نوجوانان بالغ طبق این آیه که اذن گرفتن را به طور مطلق برای آنها واجب دانسته موظفند در همه حال به هنگام ورود بر پدر و مادر اذن بطلبند.
این حکم مخصوص به مکانی است که پدر و مادر در آنجا استراحت می کنند و گرنه وارد شدن در اطاق عمومی (اگر اطاق عمومی داشته باشند) مخصوصا به هنگامی که دیگران هم در آنجا حاضرند، و هیچگونه مانع و رادعی در کار نیست اجازه گرفتن لزومی ندارد. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 542

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله کما استاذن الذین من قبلهم اشاره به بزرگسالان است که در همه حال به هنگام وارد شدن در اطاق موظف به اجازه گرفتن از پدران و مادران بودند، در این آیه افرادی را که تازه به حد بلوغ رسیده اند همردیف بزرگسالان قرار داده که موظف به استیذان بودند.
در پایان آیه برای تاءکید و توجه بیشتر می فرماید: ((این گونه خداوند آیاتش را برای شما تبیین می کند و خداوند عالم و حکیم است)) (کذلک یبین الله لکم آیاته و الله علیم حکیم).
این همان تعبیری است که در ذیل آیه قبل بود بدون هیچگونه تغییر، جز اینکه در آن آیه ((الایات)) بود و در اینجا ((آیاته)) که از نظر معنی تفاوت چندانی ندارد.
البته پیرامون خصوصیات این حکم و همچنین فلسفه آن در ((نکات)) بحث خواهیم کرد.
در آخرین آیه مورد بحث استثنائی برای حکم حجاب زنان بیان می کند و زنان پیر و سالخورده را از این حکم مستثنی می شمرد و می گوید: ((زنان از کار افتاده ای که امیدی به ازدواج ندارند گناهی بر آنان نیست که لباسهای (روئین) خود را بر زمین بگذارند در حالی که در برابر مردم خود آرائی نکنند)) (و القواعد من النساء اللاتی لا یرجون نکاحا فلیس علیهن جناح ان یضعن ثیابهن غیر متبرجات بزینة).
در واقع برای این استثناء دو شرط وجود دارد:
نخست اینکه به سن و سالی برسند که معمولا امیدی به ازدواج ندارند، و به تعبیر دیگر جاذبه جنسی را کاملا از دست داده اند.
دیگر اینکه در حال بر داشتن حجاب خود را زینت ننمایند . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 543
روشن است که با این دو قید مفاسد کشف حجاب در مورد آنان وجود نخواهد داشت و به همین دلیل اسلام این حکم را از آنان برداشته است .
این نکته نیز روشن است که منظور برهنه شدن و بیرون آوردن همه لباسها نیست بلکه تنها کنار گذاشتن لباسهای رو است که بعضی روایات از آن تعبیر به چادر و روسری کرده است (الجلباب و الخمار).
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در ذیل همین آیه می خوانیم که فرمود: الخمار و الجلباب ، قلت بین یدی من کان ؟ قال : بین یدی من کان غیر متبرجة بزینة : ((منظور روسری و چادر است ، راوی می گوید از امام پرسیدم : در برابر هر کس که باشد؟ فرمود: در برابر هر کس باشد، اما خود آرائی و زینت نکند)).
روایات دیگری نیز به همین مضمون یا نزدیک به آن از ائمه اهلبیت (علیهمالسلام) نقل شده است .

در پایان آیه اضافه می کند که با همه احوال ((اگر آنها تعفف کنند و خویشتن را بپوشانند برای آنها بهتر است)) (و ان یستعففن خیر لهن).
چرا که از نظر اسلام هر قدر زن جانب عفاف و حجاب را رعایت کند پسندیده تر و به تقوا و پاکی نزدیکتر است .
و از آنجا که ممکن است بعضی از زنان سالخورده از این آزادی حساب شده و مشروع سوء استفاده کنند، و احیانا با مردان به گفتگوهای نامناسب بپردازند و یا طرفین در دل افکار آلوده ای داشته باشند در آخر آیه به عنوان یک اخطار می فرماید: ((خداوند شنوا و دانا است)) (و الله سمیع علیم).
آنچه را می گوئید می شنود و آنچه را در دل دارید و یا در سر می پرورانید می داند. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 544
نکته ها:
1 - فلسفه استیذان و مفاسد عدم توجه به آن
برای ریشه کن ساختن یک مفسده اجتماعی مانند اعمال منافی عفت تنها توسل به اجرای حدود و تازیانه زدن منحرفان کافی نیست ، در هیچ یک از مسائل اجتماعی چنین برخوردی نتیجه مطلوب را نخواهد داد، بلکه باید مجموعه ای ترتیب داد از آموزش فکری و فرهنگی آمیخته با آداب اخلاقی و عاطفی ، و همچنین آموزشهای صحیح اسلامی ، و ایجاد یک محیط اجتماعی سالم ، سپس مجازات را به عنوان یک عامل در کنار این عوامل در نظر گرفت .
به همین دلیل در این سوره نور که در واقع سوره عفت است از مجازات تازیانه مردان و زنان زناکار شروع می کند، و به مسائل دیگر مانند فراهم آوردن وسائل ازدواج سالم ، رعایت حجاب اسلامی ، نهی از چشمچرانی ، تحریم متهم ساختن افراد به آلودگی ناموسی ، و بالاخره اجازه گرفتن فرزندان به هنگام ورود به خلوتگاه پدران و مادران ، گسترش می دهد.
این نشان می دهد که اسلام از هیچ یک از ریزه کاریهای مربوط به این مساءله غفلت نکرده است .
خدمتکاران موظفند به هنگام ورود در اطاقی که دو همسر قرار دارند اجازه بگیرند.
کودکان بالغ نیز موظفند در هر وقت بدون اجازه وارد نشوند، حتی کودکان نابالغ که مرتبا نزد پدر و مادر هستند نیز آموزش داده شوند که لااقل در سه وقت (قبل از نماز صبح و بعد از نماز عشاء و هنگام ظهر که پدران و مادران به استراحت می پردازند) بدون اجازه وارد نشوند. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 545
این یک نوع ادب اسلامی است هر چند متاسفانه امروز کمتر رعایت می شود و با اینکه قرآن صریحا آن را در آیات فوق بیان کرده است ، در نوشته

ها و سخنرانیها و بیان احکام نیز کمتر دیده می شود که پیرامون این حکم اسلامی و فلسفه آن بحث شود، و معلوم نیست به چه دلیل این حکم قطعی قرآن مورد غفلت و بی توجهی قرار گرفته ؟!
گر چه ظاهر آیه وجوب رعایت این حکم است حتی اگر فرضا آن را مستحب بدانیم باز باید از آن سخن گفته شود، و جزئیات آن مورد بحث قرار گیرد.
بر خلاف آنچه بعضی از ساده اندیشان فکر می کنند که کودکان سر از این مسائل در نمی آورند و خدمتکاران نیز در این امور باریک نمی شوند ثابت شده است که کودکان (تا چه رسد به بزرگسالان) روی این مساءله فوق العاده حساسیت دارند، و گاه می شود سهل انگاری پدران و مادران و بر خورد کودکان به منظره هائی که نمی بایست آن را ببینند سرچشمه انحرافات اخلاقی و گاه بیماریهای روانی شده است .
ما خود با افرادی بر خورد کردیم که به اعتراف خودشان بر اثر بی توجهی پدران و مادران به این امر و مشاهده آنان در حال آمیزش جنسی یا مقدمات آن به مرحله ای از تحریک جنسی و عقده روانی رسیده بودند که عداوت شدید پدر و مادر در سر حد قتل ! در دل آنها پیدا شده بود، و خود آنها نیز شاید تا مرز انتحار پیش رفته بودند!
اینجا است که ارزش و عظمت این حکم اسلامی آشکار می شود که مسائلی را که دانشمندان امروز به آن رسیده اند از چهارده قرن پیش در احکام خود پیش - بینی کرده است .
و نیز در همین جا لازم می دانیم به پدران و مادران توصیه کنیم که این

را جدی بگیرند، و فرزندان خود را عادت به گرفتن اجازه ورود بدهند، و همچنین از کارهای دیگری که سبب تحریک فرزندان می گردد از جمله خوابیدن زن و مرد در اطاقی که بچه های ممیز می خوابند تا آنجا که امکان دارد پرهیز کنند، و بدانند این امور از نظر تربیتی فوق العاده در سرنوشت آنها مؤ ثر است .
جالب اینکه در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که فرمود: ایاکم و ان یجامع الرجل امرئته و الصبی فی المهد ینظر الیهما: ((مبادا در حالی که کودکی در گهواره به شما می نگرد آمیزش جنسی کنید))!.
2 - حکم حجاب برای زنان سالخورده
اصل استثناء این گروه از حکم حجاب در میان علمای اسلام محل بحث و گفتگو نیست ، چرا که قرآن ناطق به آن است ، ولی در خصوصیات آن گفتگوهائی وجود دارد از جمله اینکه :
در مورد سن این زنان و این که تا چه حد برسند حکم ((قواعد)) را دارند

گفتگو است در بعضی از روایات اسلامی تعبیر به ((مسنه)) شده (زنان سالخورده).
در حالی که در بعضی دیگر تعبیر به ((قعود از نکاح)) (بازنشستگی از ازدواج) آمده .
اما جمعی از فقهاء و مفسرین ، آن را به معنی پایان دوران قاعدگی و رسیدن به حد نازائی و عدم رغبت کسی به ازدواج با آنها دانسته اند.
ولی ظاهر این است که همه این تعبیرات به یک واقعیت اشاره می کند و آن تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 547
اینکه به سن و سالی برسند که معمولا در آن سن و سال کسی ازدواج نمی کند، هر چند ممکن است به طور نادر چنین زنانی اقدام به ازدواج بنمایند.
و نیز در مورد مقداری از بدن که جایز است آنها آشکار کنند، در احادیث اسلامی تعبیرات مختلفی آمده ، در حالی که قرآن به طور سر بسته گفته است مانعی ندارد که لباسهای خود را فرو نهند که البته این تعبیر ظاهر در لباس رو است .
در بعضی از روایات در پاسخ این سؤ ال که کدامیک از لباسهایشان را می توانند فرو نهند؟ امام صادق (علیه السلام) می فرماید: ((الجلباب)) (چادر).
در حالی که در روایت دیگری تعبیر به ((جلباب و خمار)) شده است (خمار به معنی روسری است).
ولی ظاهر این است که این گونه احادیث نیز با هم منافاتی ندارند، منظور این است که مانعی ندارد آنها سر خود را برهنه کنند و موها و گردن و صورت خود را نپوشانند و حتی در بعضی از احادیث و کلمات فقهاء، مچ دستها نیز استثناء شده است ، اما بیش از این مقدار، دلیلی درباره استثناء آن نداریم .
و به هر حال همه اینها در صورتی است که آنها خود آرائی نکنند (غیر متبرجات بزینة) و زینتهای پنهانی خود را که دیگران هم واجب است بپوشانند باید مستور دارند، و همچنین لباسهای زینتی که جلب توجه می کند در تن نکنند و به تعبیر دیگر آنها مجازند بدون چادر و روسری با لباس ساده و بدون آرایش بیرون آیند.
اما با همه اینها این یک حکم الزامی نیست ، بلکه اگر آنها مانند زنان دیگر پوشش را رعایت کنند ترجیح دارد، چنانکه در ذیل آیه فوق صریحا آمده است ، زیرا به هر حال احتمال لغزش - هر چند به صورت نادر - در مورد این گونه افراد نیز هست . النور
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 548
آیه 61

آیه و ترجمه
لَّيْس عَلى الاَعْمَى حَرَجٌ وَ لا عَلى الاَعْرَج حَرَجٌ وَ لا عَلى الْمَرِيض حَرَجٌ وَ لا عَلى أَنفُسِكمْ أَن تَأْكلُوا مِن بُيُوتِكمْ أَوْ بُيُوتِ ءَابَائكمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَنِكمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَوَتِكمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَمِكمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّتِكمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَلِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَلَتِكمْ أَوْ مَا مَلَكتُم مَّفَاتِحَهُ أَوْ صدِيقِكمْ لَيْس عَلَيْكمْ جُنَاحٌ أَن تَأْكلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشتَاتاً فَإِذَا دَخَلْتُم بُيُوتاً فَسلِّمُوا عَلى أَنفُسِكُمْ تحِيَّةً مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُبَرَكةً طيِّبَةً كذَلِک يُبَينُ اللَّهُ لَكمُ الاَيَتِ لَعَلَّكمْ تَعْقِلُونَ(61)
ترجمه :
61 - بر نابینا و افراد شل و بیمار گناهی نیست (که با شما هم غذا شوند) و بر شما نیز گناهی نیست که از خانه های خودتان (خانه های فرزندان یا همسرانتان که خانه خود شما محسوب می شود بدون اجازه خاصی) غذا بخورید، و همچنین خانه های پدرانتان ، یا خانه های مادرانتان ، یا خانه های برادرانتان ، یا خانه های خواهرانتان تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 549
یا خانه های عموهایتان ، یا خانه های عمه هایتان ، یا خانه های دائیهایتان ، یا خانه های خاله هایتان ، یا خانه ای که کلیدش در اختیار شما است ، یا خانه های دوستانتان ، بر شما گناهی نیست که بطور دسته جمعی یا جداگانه غذا بخورید، و هنگامی که داخل خانه ای شدید بر خویشتن سلام کنید، سلام و تحیتی از سوی خداوند، سلام و تحیتی پر برکت و پاکیزه ، اینگونه خداوند آیات را برای شما تبیین می کند شاید اندیشه کنید.
تفسیر:
خانه هائی که غذا خوردن از آنها مجاز است
از آنجا که در آیات سابق سخن از اذن ورود در اوقات معین یا به طور مطلق به هنگام داخل شدن در منزل اختصاصی پدر و مادر بود، آیه مورد بحث در واقع استثنائی بر این حکم است که گروهی می توانند در شرائط معینی بدون اجازه وارد منزل خویشاوندان و مانند آن شوند و حتی بدون استیذان غذا بخورند.
نخست می فرماید: ((بر نابینا و افراد شل و بیمار گناهی نیست که با شما هم غذا شود)) (لیس علی الاعمی حرج و لا علی الاعرج حرج و لا علی المریض حرج).
چرا که طبق صریح بعضی از روایات ، اهل مدینه پیش از آنکه اسلام را پذیرا شوند افراد نابینا و شل و بیمار را از حضور بر سر سفره غذا منع می کردند و با آنها هم غذا نمی شدند و از این کار نفرت داشتند.
و به عکس بعد از ظهور اسلام گروهی غذای این گونه افراد را جدا می دادند نه به این علت که از هم غذا شدن با آنها تنفر داشتند، بلکه به این دلیل که شاید اعمی ، غذای خوب را نبیند و آنها ببینند و بخورند و این بر خلاف اخلاق است ، و همچنین در مورد افراد لنگ و بیمار که ممکن است

در غذا خوردن عقب بمانند و افراد سالم پیشی بگیرند.
به هر دلیل که بود با آنها هم غذا نمی شدند، و روی همین جهت افراد اعمی تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 550
و لنگ و بیمار نیز خود را کنار می کشیدند، چرا که ممکن بود مایه ناراحتی دیگران شوند و این عمل را برای خود گناه می دانستند.
این موضوع را از پیامبر خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که سؤ ال کردند آیه فوق نازل شد و گفت : هیچ مانعی ندارد که آنها با شما هم غذا شوند.
البته در تفسیر این جمله مفسران تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند از جمله اینکه آیه ناظر به استثنای این سه گروه از حکم جهاد است .
و یا اینکه منظور این است که شما مجازید این گونه افراد ناتوان را با خود به خانه های یازده گانه ای که در ذیل آیه به آن اشاره شده ببرید و آنها نیز از غذای آنها بخورند.
ولی این دو تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد و با ظاهر آیه سازگار نیست (دقت کنید).
سپس قرآن مجید اضافه می کند: ((بر خود شما نیز گناهی نیست که از این خانه ها بدون گرفتن اجازه غذا بخورید: خانه های خودتان)) (منظور فرزندان یا همسران است که از آن تعبیر به خانه خود شده است) (و لا علی انفسکم ان تاکلوا من بیوتکم).
((یا خانه های پدرانتان)) (او بیوت آبائکم).
((یا خانه های مادرانتان)) (او بیوت امهاتکم).
((یا خانه های برادرانتان)) (او بیوت اخوانکم).
((یا خانه های خواهرانتان)) (او بیوت اخواتکم). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 551
((یا خانه های عموهایتان)) (او بیوت اعمامکم).
((یا خانه های عمه هایتان)) (او بیوت عماتکم).
((یا خانه های دائیهایتان)) (او بیوت اخوالکم).
((یا خانه های خاله هایتان)) (او بیوت خالاتکم).
((یا خانه ای که کلیدش در اختیار شما است)) (او ما ملکتم مفاتحه).
((یا خانه های دوستانتان)) (او صدیقکم).
البته این حکم شرائط و توضیحاتی دارد که بعد از پایان تفسیر آیه خواهد آمد.
سپس ادامه می دهد: ((بر شما گناهی نیست که به طور دستجمعی یا جداگانه غذا بخورید)) (لیس علیکم جناح ان تاکلوا جمیعا او اشتاتا).
گویا جمعی از مسلمانان در آغاز اسلام از غذا خوردن تنهائی ، ابا داشتند و اگر کسی را برای هم غذا شدن نمی یافتند مدتی گرسنه می ماندند، قرآن

به آنها تعلیم می دهد که غذا خوردن به صورت جمعی و فردی هر دو مجاز است .
بعضی نیز گفته اند که گروهی از عرب مقید بودند که غذای مهمان را به عنوان احترام جداگانه ببرند و خود با او هم غذا نشوند (مبادا شرمنده یا مقید گردد) آیه این قیدها را از آنها برداشت و تعلیم داد که این یک سنت ستوده نیست .
بعضی دیگر گفته اند که : جمعی مقید بودند که اغنیاء با فقیران غذا نخورند، و فاصله طبقاتی را حتی بر سر سفره حفظ کنند، قرآن این سنت غلط و ظالمانه را با عبارت فوق نفی کرد.
مانعی ندارد که آیه ناظر به همه این امور باشد.
سپس به یک دستور اخلاقی دیگر اشاره کرده می گوید:
((هنگامی که وارد خانه ای شدید بر خویشتن سلام کنید، سلام و تحیتی از

نزد خداوند، سلام و تحیتی پر برکت و پاکیزه)) (و اذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیة من عند الله مبارکة طیبة).
و سر انجام با این جمله آیه را پایان می دهد: ((این گونه خداوند آیات خویش را برای شما تبیین می کند، شاید اندیشه و تفکر کنید)) (کذلک یبین الله لکم الایات لعلکم تعقلون).
در اینکه منظور از این ((بیوت)) (خانه ها) چه خانه هائی است ؟ بعضی از مفسران آن را اشاره به خانه های یازده گانه فوق می دانند.
و بعضی دیگر آن را مخصوص مساجد دانسته اند.
ولی پیدا است که آیه مطلق است و همه خانه ها را شامل می شود، اعم از خانه های یازده گانه ای که انسان برای صرف طعام وارد آن می شود، و یا غیر آن از خانه های دوستان و خویشاوندان یا غیر آنها، زیرا هیچ دلیلی بر تقیید مفهوم وسیع آیه نیست .
و اما اینکه منظور از سلام کردن بر خویشتن چیست ؟ باز در اینجا چند تفسیر دیده می شود:
بعضی آن را به معنی سلام کردن بعضی بر بعضی دیگر دانسته اند، همانگونه که در داستان بنی اسرائیل (سوره بقره آیه 54) خواندیم فاقتلوا انفسکم : ((بعضی از شما، بعضی دیگر را به عنوان مجازات باید بقتل برسانند)).
بعضی از مفسران آن را به معنی سلام کردن بر همسر و فرزندان و خانواده دانسته اند، چرا که آنها به منزله خود انسانند، و لذا تعبیر به ((انفس)) شده است ، در آیه مباهله (سوره آل عمران آیه 61) نیز این تعبیر دیده می شود، و این نشان می دهد که گاه نزدیکی شدید یک فرد به دیگری سبب می شود که از او تعبیر به ((نفس)) (خود انسان) کنند، آن

گونه که نزدیک بودن علی (علیه السلام) به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سبب این تعبیر شد. تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 553
بعضی از مفسران نیز آیه فوق را اشاره به خانه هائی می دانند که شخصی در آن ساکن نیست ، انسان به هنگام ورود در آنجا با این عبارت بر خویشتن سلام می کند: السلام علینا من قبل ربنا (درود بر ما از سوی پروردگار ما) - یا - السلام علینا و علی عباد الله الصالحین (درود بر ما و بر بندگان صالح خدا).
ما فکر می کنیم منافاتی در میان این تفسیرها نباشد، به هنگام ورود در هر خانه ای باید سلام کرد، مؤ منان بر یکدیگر، و اهل منزل بر یکدیگر، و اگر هم کسی نباشد، سلام کردن بر خویشتن ، چرا که همه اینها در حقیقت باز گشت به سلام بر خویش دارد.
لذا در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه سؤ ال کردند در جواب فرمود: هو تسلیم الرجل علی اهل البیت حین یدخل ثم یردون علیه فهو سلامکم علی انفسکم : ((منظور سلام کردن انسان بر اهل خانه است ، به هنگامی که وارد خانه می شود، آنها طبعا به او پاسخ می گویند، و سلام را به خود او باز می گردانند و این است سلام شما بر خودتان .
و باز از همان امام (علیه السلام) می خوانیم که می فرمود: اذا دخل الرجل منکم بیته فان کان فیه احد یسلم علیه ، و ان لم یکن فیه احد فلیقل السلام علینا من عند ربنا یقول الله عز و جل تحیة من عند الله مبارکة طیبة : ((هنگامی که کسی از شما وارد خانه اش می شود اگر در آنجا کسی باشد بر او سلام کند، و اگر کسی نباشد بگوید: سلام بر ما از سوی پروردگار ما، همانگونه که خداوند در قرآن فرموده : تحیة من عند الله مبارکة طیبة . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 554
نکته ها:
1- آیا خوردن غذای دیگران مشروط به اجازه آنها نیست ؟
چنانکه در آیه فوق دیدیم خداوند اجازه داده است که انسان از خانه های بستگان نزدیک و بعضی از دوستان و مانند آنها - که مجموعا یازده مورد می شود - غذا بخورد، و در آیه اجازه گرفتن از آنها شرط نشده بود، و مسلما مشروط به اجازه نیست چون با وجود اجازه از غذای هر کس می توان خورد و این یازده گروه خصوصیتی ندارد.
ولی آیا احراز رضایت باطنی (به اصطلاح از طریق شاهد حال) به خاطر خصوصیت و نزدیکی که میان طرفین است شرط است ؟
ظاهر اطلاق آیه این شرط را نیز نفی می کند، همین اندازه که احتمال رضایت او باشد (و غالبا رضایت حاصل است) کافی می شمرد.
ولی اگر وضع طرفین به صورتی در آمده که یقین به عدم رضایت داشته

باشند گر چه ظاهر آیه نیز از این نظر اطلاق دارد اما بعید نیست که آیه از چنین صورتی منصرف باشد، به خصوص اینکه اینگونه افراد، نادرند و معمولا اطلاقات شامل این گونه افراد نادر نمی شود.
بنابراین آیه فوق ، در محدوده خاصی ، آیات و روایاتی را که تصرف در اموال دیگران را مشروط به احراز رضایت آنها کرده است تخصیص می زند، ولی تکرار می کنیم این تخصیص در محدوده معینی است ، یعنی غذا خوردن به مقدار نیاز، خالی از اسراف و تبذیر.
آنچه در بالا ذکر شد در میان فقهای ما مشهور است ، و قسمتی از آن نیز صریحا در روایات آمده .
در روایت معتبری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم هنگامی که از این آیه - جمله او صدیقکم - از آنحضرت سؤ ال کردند فرمود: هو و الله الرجل یدخل بیت صدیقه تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 555
فیاکل بغیر اذنه : ((به خدا قسم منظور این است که انسان داخل خانه برادرش می شود و بدون اجازه غذا می خورد)).
روایات متعدد دیگری نیز به همین مضمون نقل شده که در آنها آمده است اذن گرفتن در این موارد شرط نیست (البته اختلافی در میان فقهاء نیست که با نهی صریح یا علم به کراهت جایز نیست و آیه از آن انصراف دارد).
در مورد ((عدم افساد)) (و عدم اسراف) نیز در بعضی از روایات تصریح شده است .
تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند این است که روایتی که در همین باب وارد شده می خوانیم : تنها از مواد غذائی خاصی می توان استفاده کرد نه هر غذائی ولی از آنجا که این روایت مورد اعراض فقهاء است ، سند آن معتبر نخواهد بود.
بعضی دیگر از فقهاء طعامهای نفیس و عالی که صاحبخانه احیانا برای خود یا مهمان محترمی و یا مواقع خاصی ذخیره کرده است استثناء کرده اند، و این استثناء به حکم انصراف آیه از این صورت بعید به نظر نمی رسد.
2 - فلسفه این حکم اسلامی
ممکن است این حکم اسلامی در مقایسه با احکام شدید و محکمی که در تحریم غصب در برنامه های اسلامی آمده سؤ ال انگیز باشد که چگونه اسلام با آنهمه دقت و سختگیری که در مساءله تصرف در اموال دیگران نموده چنین امری را مجاز شمرده است ؟! تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 556
ما فکر می کنیم این سؤ ال متناسب با محیطهای صددرصد مادی همچون محیط اجتماعی غربیها است که حتی فرزندان خود را کمی که بزرگ شوند از خانه بیرون می کنند! و عذر پدر و مادر را به هنگام پیری و از کار افتادگی می خواهند! و هرگز حاضر نیستند در برابر آنها حقشناسی و

محبت کنند، چرا که تمام مسائل در آنجا بر محور روابط مادی و اقتصادی دور می زند، و از عواطف انسانی خبری نیست !.
ولی این مساءله با توجه به فرهنگ اسلامی و عواطف ریشه دار انسانی ، مخصوصا در زمینه نزدیکان و بستگان و دوستان خاص ، که حاکم بر این فرهنگ است به هیچوجه جای تعجب نیست .
در حقیقت اسلام پیوندهای نزدیک خویشاوندی و دوستی را ما فوق این مسائل دانسته است ، و این در حقیقت حاکی از نهایت صفا و صمیمیتی است که در جامعه اسلامی باید حاکم باشد، و تنگ نظریها و انحصارطلبیها و خودخواهی ها از آن دور گردد.
بدون شک احکام غصب در غیر این محدوده حاکم است ، ولی اسلام در این محدوده خاص مسائل عاطفی و پیوندهای انسانی را مقدم شمرده ، و در واقع الگوئی است برای سایر روابط خویشاوندان و دوستان .
3 - منظور از صدیق کیست ؟
بدون شک صداقت و دوستی معنی وسیعی دارد و منظور از آن در اینجا مسلما دوستان خاص و نزدیکند که رفت و آمد با یکدیگر دارند، و ارتباط میان آنها ایجاب می کند که به منزل یکدیگر بروند و از غذای هم بخورند، البته همانگونه که در اصل مساءله یاد آور شدیم در این گونه موارد احراز رضایت شرط نیست همان اندازه که یقین به نارضائی نداشته باشد کافی است . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 557
لذا بعضی از مفسران در ذیل این جمله گفته اند: منظور دوستی است که در دوستیش صادقانه با تو رفتار می کند، و بعضی دیگر گفته اند: دوستی است که ظاهر و باطنش با تو یکی است ، و ظاهرا همه اشاره به یک مطلب دارند.
ضمنا از این تعبیر اجمالا روشن می شود آنها که تا این اندازه در برابر دوستانشان گذشت ندارند در واقع دوست نیستند!
در اینجا مناسب است گسترش مفهوم دوستی و شرائط جامع آن را که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده بشنویم : امام (علیه السلام) فرمود:
لا تکون الصداقة الا بحدودها، فمن کانت فیه هذه الحدود او شی ء منها فانسبه الی الصداقة و من لم یکن فیه شی ء منها فلا تنسبه الی شی ء من الصداقة :
فاولها ان تکون سریرته و علانیته لک واحدة .
و الثانی ان یری زینک زینه و شینک شینه .
و الثالثة ان لا تغیره علیک ولایة و لا مال .
و الرابعة ان لا تمنعک شیئا تناله مقدرته .
و الخامسة و هی تجمع هذه الخصال ان لا یسلمک عند النکبات :

((دوستی جز با حدود و شرائطش امکان پذیر نیست ، کسی که این حدود و شرائط یا بخشی از آن در او باشد او را دوست بدان ، و کسی که هیچیک از این شرائط در او نیست چیزی از دوستی در او نیست :
نخستین شرط دوستی آنست که باطن و ظاهرش برای تو یکی باشد.
دومین شرط این است که زینت و آبروی تو را زینت و آبروی خود بداند و عیب و زشتی تو را عیب و زشتی خود ببیند.
سوم این است که مقام و مال ، وضع او را نسبت به تو تغییر ندهد!
چهارم این که آنچه را در قدرت دارد از تو مضایقه ننماید!
و پنجم که جامع همه این صفات است آنست که تو را به هنگام پشت کردن
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 558
روزگار رها نکند))!.
4 - تفسیر ((ما ملکتم مفاتحه))
در پاره ای از شاءن نزولها آمده است که در صدر اسلام هنگامی که مسلمانها به جهاد می رفتند گاهی کلید خانه خود را به افراد از کار افتادهای که قادر بر جهاد نبودند داده ، و حتی به آنها اجازه می دادند که از غذاهای موجود در خانه بخورند اما آنها احیانا از ترس اینکه مبادا گناهی باشد، از خوردن امتناع می ورزیدند.
طبق این روایت منظور از ما ملکتم مفاتحه (خانه هائی که مالک کلیدهای آنها شده اید) همین است .
از ((ابن عباس 9 نیز نقل شده که منظور وکیل انسان و نماینده او نسبت به آب و ملک و زراعت و چهارپایان است که به او اجازه داده شده است از میوه باغ به مقدار نیاز بخورد و از شیر حیوانات بنوشد، بعضی نیز آن را به ((شخص انباردار)) تفسیر کرده اند که حق دارد کمی از مواد غذائی تناول کند.
ولی با توجه به سایر گروههائی که در این آیه ، نام آنها برده شده ، ظاهر این است که منظور از این جمله ، کسانی است که کلید خانه خود را به خاطر ارتباط نزدیک و اعتماد، به دست دیگری می سپارند، ارتباط نزدیک میان این دو سبب شده که آنها نیز در ردیف بستگان و دوستان نزدیک باشند، خواه رسما وکیل بوده باشد یا نه .
و اگر می بینیم در بعضی از روایات این جمله به وکیلی که عهده دار سرپرستی اموال کسی است تفسیر شده در واقع از قبیل بیان مصداق است و منحصر به آن نیست . تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 559
5 - سلام و تحیت
((تحیت)) چنانکه قبلا هم گفته ایم در اصل از ماده ((حیات)) است ، و به معنی دعا کردن برای سلامت و حیات دیگری می باشد، خواه این دعا به صورت ((سلام علیکم)) یا ((السلام علینا)) و یا مثلا ((حیاک الله)) بوده

باشد، ولی معمولا هر نوع اظهار محبتی را که افراد در آغاز ملاقات نسبت به یکدیگر می کنند، ((تحیت)) می گویند.
منظور از ((تحیة من عند الله مبارکة طیبة)) این است که تحیت را به نوعی با خدا ارتباط دهند، یعنی منظور از ((سلام علیکم)) این باشد که ((سلام خدا بر تو باد)) با ((سلامتی تو را از خدا می خواهم)) چرا که از نظر یک فرد موحد، هر گونه دعائی بالاخره به خدا باز می گردد و از او تقاضا می شود و طبیعی است دعائی که چنین باشد، هم پر برکت (مبارک) و هم پاکیزه و ((طیبه)) است .
(درباره سلام و اهمیت آن و وجوب پاسخ دادن به هر گونه تحیت در جلد چهارم تفسیر نمونه صفحه 41 - ذیل آیه 86 سوره نساء - بحث کرده ایم).
النور
تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 560
آیه 62 - 64
آیه و ترجمه
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسولِهِ وَ إِذَا کانُوا مَعَهُ عَلی أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ یَذْهَبُوا حَتی یَستَئْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِینَ یَستَئْذِنُونَک أُولَئک الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسولِهِ فَإِذَا استَئْذَنُوک لِبَعْضِ شأْنِهِمْ فَأْذَن لِّمَن شِئْت مِنْهُمْ وَ استَغْفِرْ لهُمُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ(62)
لا تجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسولِ بَیْنَکمْ کَدُعَاءِ بَعْضِکُم بَعْضاً قَدْ یَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِینَ یَتَسلَّلُونَ مِنکُمْ لِوَاذاً فَلْیَحْذَرِ الَّذِینَ یخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِیبهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ یُصِیبهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ(63)
أَلا إِنَّ لِلَّهِ مَا فی السمَوَتِ وَ الاَرْضِ قَدْ یَعْلَمُ مَا أَنتُمْ عَلَیْهِ وَ یَوْمَ یُرْجَعُونَ إِلَیْهِ فَیُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا وَ اللَّهُ بِکلِّ شیْءٍ عَلِیمُ(64) تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 561
ترجمه :
62 - مؤ منان واقعی کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش آورده اند و هنگامی که در کار مهمی با او باشند بدون اجازه او بجائی نمی روند، کسانی که از تو اجازه می گیرند آنها براستی ایمان به خدا و پیامبرش آورده اند، در این صورت هر گاه از تو برای بعضی از کارهای مهم خود اجازه بخواهند، هر کس از آنها را می خواهی (و صلاح می بینی) اجازه ده ، و برای آنها استغفار کن که خداوند غفور و رحیم است .
63 - دعوت پیامبر را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر تلقی نکنید، خداوند کسانی را که از شما پشت سر دیگران پنهان می شوند و یکی پس از دیگری فرار می کند می داند، آنها که مخالفت فرمان او می کنند باید از این بترسند که فتنه ای دامنشان را بگیرد، یا عذاب دردناک به آنها برسد.

64 - آگاه باشید که برای خدا است آنچه در آسمانها و زمین است ، او می داند آنچه را که شما بر آن هستید، و روزی که به سوی او باز می گردند آنها را از اعمالی که انجام دادند آگاه می سازد، و خدا به هر چیزی آگاه است .
شاءن نزول :
درباره نخستین آیه مورد بحث شان نزولهای گوناگونی نقل کرده اند:
در بعضی از روایات می خوانیم که این آیه در مورد حنظلة بن اءبی عیاش نازل شده است که در همان شب که فردای آن جنگ احد در گرفت می خواست عروسی کند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با اصحاب و یاران مشغول به مشورت درباره جنگ بود، او نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و عرضه داشت که اگر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به او اجازه دهد آن شب را نزد همسر خود بماند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به او اجازه داد.
صبحگاهان به قدری عجله برای شرکت در برنامه جهاد داشت که موفق به انجام غسل نشد، با همان حال وارد معرکه کارزار گردید، و سرانجام شربت شهادت نوشید.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) درباره او فرمود: فرشتگان را دیدم که حنظله را در میان تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 562
آسمان و زمین غسل می دهند!، لذا بعد از آن حنظله به عنوان غسیل الملائکه نامیده شد.
در شاءن نزول دیگری می خوانیم که آیه در داستان جنگ خندق نازل گردید، در آن هنگام که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با انبوه مسلمانان با سرعت مشغول کندن خندق در اطراف مدینه بودند گروهی از منافقین به ظاهر در صف آنها بودند ولی کمتر کار انجام می دادند، و تا چشم مسلمانان را غافل می دیدند بدون اجازه گرفتن از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آهسته به خانه های خود می آمدند، اما هنگامی که مسلمانان راستین مشکلی پیدا می کردند نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده اجازه می خواستند و به محض اینکه کار خود را انجام می دادند باز می گشتند و به حفر خندق ادامه می دادند، تا از این کار خیر و مهم عقب نمانند، آیه فوق گروه اول را مذمت و گروه دوم را ستایش می کند.
تفسیر:
پیامبر را تنها نگذارید!
در چگونگی ارتباط این آیات با آیات قبل بعضی از مفسران از جمله مرحوم طبرسی در مجمع البیان و نویسنده تفسیر فی ظلال گفته اند که چون در آیات گذشته بخشی از نحوه معاشرت افراد با دوستان و

خویشاوندان مطرح شده بود، آیات مورد بحث کیفیت معاشرت مسلمانان را با پیشوایشان پیامبر مطرح نموده و لزوم انضباط را در برابر او تاءکید می کند، تا در همه چیز گوش به فرمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باشند و در کارهای مهم بدون ضرورت ، و بدون اجازه او از جمعیت جدا نشوند.
این احتمال نیز وجود دارد که در چند آیه قبل ، سخن از لزوم اطاعت خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در میان بود و یکی از شئون اطاعت آن است که بدون اذن و فرمان او کاری نکنند، لذا در آیات مورد بحث از این مطلب سخن می گوید.
به هر حال در نخستین آیه می فرماید: مؤ منان واقعی کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش آورده اند و هنگامی که در کار مهمی که حضور جمعیت را ایجاب می کند با او باشند، بدون اذن و اجازه او به جائی نمی روند (انما المؤ منون الذین آمنوا باللّه و رسوله و اذا کانوا معه علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستاءذنوه).
منظور از ((امر جامع)) هر کار مهمی است که اجتماع مردم در آن لازم است و تعاون و همکاریشان ضرورت دارد، خواه مساءله مهم مشورتی باشد، خواه مطلبی پیرامون جهاد و مبارزه با دشمن ، و خواه نماز جمعه در شرائط فوق العاده ، و مانند آن ، بنابراین اگر می بینیم بعضی از مفسران آن را به خصوص مشورت ، یا خصوص مساءله جهاد، یا خصوص نماز جمعه یا نماز عید تفسیر کرده اند باید گفت : بخشی از معنی آیه را منعکس ساخته اند، و شاءن نزولهای گذشته نیز مصداقهائی از این حکم کلی هستند.
در حقیقت این یک دستور انضباطی است که هیچ جمعیت و گروه متشکل و منسجم نمی تواند نسبت به آن بی اعتنا باشد، چرا که در این گونه مواقع گاهی حتی غیبت یک فرد گران تمام می شود و به هدف نهائی آسیب می رساند، مخصوصا اگر رئیس جمعیت ، فرستاده پروردگار و پیامبر خدا و رهبر روحانی نافذ الامر باشد. توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از اجازه گرفتن این نیست که هر کس کاری دارد یک اجازه صوری بگیرد و به دنبال کار خود برود، بلکه براستی اجازه گیرد، یعنی اگر رهبر، غیبت او را مضر تشخیص نداد، به او اجازه می دهد و در غیر این صورت باید بماند و گاهی کار خصوصی خود را فدای هدف مهمتر کند. لذا در دنبال این جمله اضافه می کند: کسانی که از تو اجازه می گیرند آنها براستی ایمان به خدا و رسولش آورده اند ایمانشان تنها با زبان نیست ، بلکه با روح تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 564
و جان مطیع فرمان تواند (ان الذین یستاذنونک اولئک الذین یؤ منون باللّه و رسوله).

((در این صورت هر گاه از تو برای بعضی از کارهای مهم خود اجازه بخواهند به هر کس از آنها می خواهی (و صلاح می بینی) اجازه ده)) (فاذا استاذنوک لبعض شانهم فاذن لمن شئت منهم).
روشن است که اینگونه افراد با ایمان با توجه به اینکه برای امر مهمی اجتماع کرده اند هرگز برای یک کار جزئی اجازه نمی طلبند، و منظور از شانهم در آیه کارهای ضروری و قابل اهمیت است .
و از سوی دیگر، خواست پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مفهومش این نیست که بدون در نظر گرفتن جوانب امر و اثرات حضور و غیاب افراد اجازه دهد، بلکه این تعبیر برای آنست که دست رهبر باز باشد و در هر مورد ضرورت حضور افراد را احساس می کند به آنها اجازه رفتن را ندهد.
شاهد این سخن اینکه در آیه 43 سوره توبه ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به خاطر اجازه دادن به بعضی از افراد مؤ اخذه می کند و می گوید: عفی الله عنک لمن اذنت لهم حتی یتبین لک الذین صدقوا و تعلم الکاذبین : ((خداوند تو را عفو کرد چرا به آنها اجازه دادی پیش از آنکه راستگویان از دروغگویان برای تو شناخته شوند؟!)). این آیه نشان می دهد که حتی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در اجازه دادن افراد باید دقت کند و تمام جوانب کار را در نظر گیرد و در این امر مسئولیت الهی دارد.
و در پایان آیه می فرماید: هنگامی که به آنها اجازه می دهی برای آنان استغفار کن که خداوند غفور و رحیم است (و استغفر لهم الله ان الله غفور رحیم). در اینجا این سؤ ال پیش می آید که این استغفار برای چیست ؟ مگر آنها با اجازه گرفتن از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باز گنهکارند که نیاز به استغفار دارند؟!.
این سؤ ال را از دو راه می توان پاسخ گفت : نخست اینکه آنها گر چه ماذون تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 565
و مجازند ولی بالاخره کار شخصی خود را بر کار جمعی مسلمین مقدم داشته اند و این خالی از یکنوع ترک اولی نیست و لذا نیاز به استغفار دارند (همانند استغفار بر یک عمل مکروه).
ضمنا این تعبیر نشان می دهد که تا می توانند از گرفتن اجازه خودداری کنند و فداکاری و ایثار نمایند که حتی پس از اجازه باز عمل آنها ترک اولی است ، مبادا حوادث جزئی را بهانه ترک گفتن این برنامه های مهم قرار دهد.
دیگر اینکه آنها به خاطر رعایت ادب در برابر رهبرشان درخور لطف الهی هستند و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عنوان تشکر از این عمل برای آنها استغفار می کند.
در عین حال این دو پاسخ با هم منافاتی ندارد و ممکن است هر دو منظور

باشد.
البته این دستور انضباطی مهم اسلامی مخصوص پیامبر و یارانش نبوده است بلکه در برابر تمام رهبران و پیشوایان الهی اعم از پیامبر و امام و علمائی که جانشین آنها هستند رعایت آن لازم است ، چرا که مساءله سرنوشت مسلمین و نظام جامعه اسلامی در آن مطرح می باشد، و حتی علاوه بر دستور قرآن مجید، عقل و منطق نیز حاکم به آن است ، زیرا اصولا هیچ تشکیلاتی بدون رعایت این اصل پا بر جا نمی ماند، و مدیریت صحیح بدون آن امکان پذیر نیست .
عجب اینکه بعضی از مفسران معروف اهل سنت این آیه را دلیل بر جواز اجتهاد و واگذاری حکم به رای مجتهد دانسته اند، ولی ناگفته پیدا است آن اجتهادی که در مباحث اصول و فقه مطرح است مربوط به احکام شرع است نه مربوط به موضوعات ، اجتهاد در موضوعات قابل انکار نیست ، هر فرمانده لشکر، هر رئیس اداره و هر سرپرست گروهی به هنگام تصمیمگیری در مسائل اجرائی و موضوعات تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 566
خارجی راءیش محترم است ، این دلیل بر آن نیست که در احکام کلی شرع بتوان اجتهاد کرد و با مصلحت اندیشی ، حکمی وضع یا حکمی را نفی نمود.
سپس دستور دیگری در ارتباط با فرمانهای پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بیان کرده می گوید: دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را در میان خود مانند دعوت بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر تلقی نکنید (لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا). او هنگامی که شما را برای مسالهای فرا می خواند حتما یک موضوع مهم الهی و دینی است ، باید آن را با اهمیت تلقی کنید، و به طور جدی روی آن بایستید، دعوتهای او را ساده نگیرید که فرمانش فرمان خدا و دعوتش دعوت پروردگار است . سپس ادامه می دهد: خداوند کسانی را که از شما برای جدا شدن از برنامه های مهم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پشت سر دیگران پنهان می شوند، و یکی پس از دیگری فرار می کنند می داند و می بیند (قد یعلم الله الذین یتسللون منکم لو اذا).
((اما آنها که مخالفت فرمان او می کنند باید از این بترسند که فتنهای دامنشان را بگیرد، یا عذاب دردناک به آنها برسد (فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم).
((یتسللون)) از ماده ((تسلل)) در اصل به معنی بر کندن چیزی است (مثلا گفته می شود ((سل السیف من الغمد)) یعنی شمشیر را از غلاف کشید) و معمولا به کسانی که مخفیانه و به طور قاچاقی از جائی می گریزند، متسللون گفته می شود.

((لواذا)) از ((ملاوزه)) به معنی استتار است ، و در اینجا به معنی عمل کسانی است که پشت سر دیگری خود را پنهان می کنند یا در پشت دیواری قرار می گیرند و به اصطلاح افراد را خواب می کنند و فرار می کنند، این عملی بوده است که منافقین به هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مردم را برای جهاد یا امر مهم دیگری فرا می خواند انجام می دادند.
قرآن مجید می گوید: این عمل زشت منافقانه شما اگر از مردم پنهان

بماند از خدا هرگز پنهان نخواهد ماند، و این مخالفتهای شما در برابر فرمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مجازات دردناکی در دنیا و آخرت دارد.
در اینکه منظور از ((فتنه)) در اینجا چیست ؟ بعضی از مفسران آن را به معنی قتل و بعضی به معنی گمراهی و بعضی به معنی تسلط سلطان ظالم ، و سر انجام بعضی به معنی بلای نفاق که در قلب انسان آشکار می شود دانسته اند.
این احتمال نیز وجود دارد که منظور از فتنه ، فتنه های اجتماعی و نابسامانیها و هرج و مرج و شکست و سایر آفتهائی است که بر اثر تخلف از فرمان رهبر دامنگیر جامعه می شود.
ولی به هر حال فتنه مفهوم وسیعی دارد که همه این امور و غیر اینها را شامل می شود. همانگونه که ((عذاب الیم)) ممکن است عذاب دنیا یا آخرت یا هر دو را در بر گیرد.
قابل توجه اینکه در تفسیر آیه فوق غیر از آنچه گفتیم دو احتمال دیگر ذکر کرده اند:
نخست اینکه : منظور از ((لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا)) این است که هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را صدا می زنید با ادب و احترامی که شایسته مقام او است وی را بخوانید، نه همچون صدا زدن یکدیگر، زیرا بعضی از کسانی که با ادب اسلامی آشنا نبودند خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می رسیدند و در میان جمع یا تنهائی مرتب : یا محمد ! یا محمد!... می گفتند به گونه ای که شایسته یک رهبر بزرگ آسمانی نبود، هدف این است که او را با تعبیراتی مانند یا رسول الله و یا نبی الله و با لحنی معقول و مؤ دبانه صدا بزنند.
در بعضی از روایات نیز این تفسیر وارد شده است ، ولی با توجه به آیه گذشته و تعبیرات ذیل خود این آیه که سخن از اجابت دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و غائب نشدن از محضر او بدون اذن می گوید این تفسیر با ظاهر آیه سازگار نیست ، مگر اینکه تفسیر نمونه جلد 14 صفحه

بگوئیم هر دو مطلب مراد است ، و تفسیر اول و دوم را در مفهوم آیه جمع بدانیم .
تفسیر سومی نیز برای آیه نقل شده که بسیار ضعیف به نظر می رسد و آن اینکه دعا و نفرینهای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را همچون نفرین خودتان در باره یکدیگر نگیرید)).
چرا که دعا و نفرین او روی حساب است و برنامه الهی و مسلما کارگر خواهد شد.
اما با توجه به اینکه این تفسیر تناسبی با صدر و ذیل آیه ندارد و روایتی نیز در باره آن نرسیده قابل قبول نیست .
ذکر این نکته نیز لازم است که علمای اصول از جمله فلیحذر الذین یخالفون عن امره ... چنین استفاده کرده اند که اوامر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دلالت بر وجوب دارد ولی این استدلال اشکالاتی دارد که در اصول به آن اشاره شده است .
آخرین آیه مورد بحث که ((آخرین آیه سوره نور)) است اشاره لطیف و پر معنائی است به مساءله مبدء و معاد که انگیزه انجام همه فرمانهای الهی است و در واقع ضامن (اجرای همه اوامر و نواهی می باشد، از جمله اوامر و نواهی مهمی که در سر تا سر این سوره آمده است ، می فرماید:
آگاه باشید که برای خدا است آنچه که در آسمانها و زمین است)) (الا ان لله ما فی السماوات و الارض).
خدائی که علم و دانش او همه جهان را در بر می گیرید و می داند آنچه را شما بر آن هستید (روش شما، اعمال شما، عقیده و نیت شما، همه برای او آشکار است) (قد یعلم ما انتم علیه). تفسیر نمونه جلد 14 صفحه 569
و تمام این امور بر صفحه علم او ثبت است و آن روز که انسانها به سوی او باز می گردند آنها را از اعمالی که انجام دادند آگاه می سازد و نتیجه آن را هر چه باشد به آنها می دهد (و یوم یرجعون الیه فینبئهم بما عملوا).
((و خدا به هر چیز عالم و آگاه است (و الله بکل شی ء علیم).
قابل توجه اینکه در این آیه سه بار بر روی علم خدا نسبت به اعمال انسانها تکیه شده است و این به خاطر آن است که انسان هنگامی که احساس کند، کسی به طور دائم مراقب او است ، و ذره ای از پنهان و آشکارش بر او مخفی نمی ماند این اعتقاد و باور اثر تربیتی فوق العاده روی او می گذارد و ضامن کنترل انسان در برابر انحرافات و گناهان است .
بار الها! ((مصباح قلب ما را به نور علم و ایمان روشن فرما، و مشکاة وجودمان را برای حفظ ایمان تقویت نما، تا صراط مستقیم پیامبرانت را به سوی رضای تو ره سپر شویم و به مصداق لا شرقیة و لا غربیه از هر گونه

انحراف در سایه لطفت مصون بمانیم .
بار الها! چشم ما را به نور عفت ، قلب ما را به نور معرفت ، روح ما را به نور تقوی ، و تمام وجودمان را به نور هدایت روشن فرما و از سرگردانی و غفلت و گرفتاری در چنگال وسوسه های شیطان محفوظ دار.
خداوندا! پایه های حکومت عدل و داد اسلامی را برای اجرای حدودت محکم کن و جامعه ما را از سقوط در دامان بیعفتی ها مصون دار انک علی کل شی ء قدیر.
پایان سوره نور
پایان جلد 14 تفسیر نمونه
27 ربیع الاول 1403 برابر با 22/10/61

تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 1
َسوره فرقان
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و 77 آیه است تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 3
محتوای سوره فرقان
این سوره به حکم آنکه از سوره های مکی است بیشترین تکیه اش بر مسائل مربوط به مبداء و معاد، و بیان نبوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، و مبارزه با شرک و مشرکان و انذار از عواقب شوم کفر و بت پرستی و گناه است .
این سوره در حقیقت از سه بخش تشکیل می شود:
بخش اول که آغاز این سوره را تشکیل می دهد منطق مشرکان را شدیدا در هم می کوبد، و بهانه جوئیهای آنها را مطرح کرده و پاسخ می گوید، و آنها را از عذاب خدا و حساب قیامت و مجازاتهای دردناک دوزخ بیم می دهد، و به دنبال آن قسمتهائی از سرگذشت اقوام پیشین را که بر اثر مخالفت با دعوت پیامبران گرفتار سختترین بلاها و کیفرها شدند، به عنوان درس عبرت ، برای این مشرکان لجوج و حق ستیز بازگو می کند.
در بخش دوم برای تکمیل این بحث قسمتی از دلائل توحید و نشانه های عظمت خدا را در جهان آفرینش ، از روشنائی آفتاب گرفته ، تا ظلمت و تاریکی شب ، و وزش بادها، و نزول باران ، و زنده شدن زمینه ای مرده ، و آفرینش آسمانها و زمینها در شش دوران و آفرینش خورشید و ماه و سیر منظم آنها در بروج آسمانی تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 4
و مانند آن سخن می گوید.
در حقیقت بخش اول مفهوم ((لا اله)) را مشخص می کند و بخش دوم ((الا الله)) را.
بخش سوم فشرده بسیار جامع و جالبی از صفات مؤ منان راستین (عباد الرحمان) و بندگان خالص خدا است که در مقایسه با کفار متعصب و بهانه گیر و آلوده ای که در بخش اول مطرح بودند، موضع هر دو گروه کاملا مشخص می شود و چنانکه خواهیم دید این صفات مجموعه ای است از اعتقادات ، عمل صالح ، مبارزه با شهوات ، داشتن آگاهی کافی ، و تعهد و احساس مسئولیت اجتماعی .
و نام این سوره از آیه اول آن گرفته شده که از قرآن تعبیر به فرقان (جدا کننده حق از باطل) می کند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 5
فضیلت سوره فرقان

در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین آمده است : من قراء سورة الفرقان بعث یوم القیامة و هو مؤ من ان الساعة آتیة لا ریب فیها، و ان الله یبعث من فی القبور: کسی که سوره فرقان را بخواند (و به محتوای آن بیندیشد و در اعتقاد و عمل از آن الهام گیرد) روز قیامت مبعوث می شود در حالی که در صف مؤ منان به رستاخیز است ، کسانی که یقین داشتند که قیامت فرا می رسد و خداوند مردگان را به زندگی جدید باز می گرداند)).
در حدیث دیگری از ((اسحاق بن عمار)) از حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) چنین نقل شده که به او فرمود: لا تدع قرائة سورة تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده فان من قرئها فی کل لیلة لم یعذبه ابدا و لم یحاسبه و کان منزله فی الفردوس الاعلی : ((تلاوت سوره تبارک (فرقان) را ترک مکن چرا که هر کس آن را در هر شب بخواند خداوند او را هرگز عذاب نمی کند و او را مورد حساب قرار نمی دهد، و جایگاهش در بهشت برین است)).
و چنانکه در تفسیر این سوره خواهیم دید آنچنان صفات بندگان خالص خدا در آن تشریح شده که هر کس براستی آن را از جان و دل بخواند و صفات و اعمال خود را بر آن منطبق سازد جایگاهش فردوس اعلی است . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 6
آیه 1 - 2
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
تَبَارَکَ الَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلی عَبْدِهِ لِیَکُونَ لِلْعَلَمِینَ نَذِیراً(1)
الَّذِی لَهُ مُلْک السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ یَکُن لَّهُ شرِیکٌ فی الْمُلْکِ وَ خَلَقَ کلَّ شیْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِیراً(2)
ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - زوال ناپذیر است و پر برکت است کسی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا جهانیان را انذار کند (و از عذاب و کیفر الهی بترساند).
2 - خداوندی که حکومت و مالکیت آسمانها و زمین از آن اوست ، و فرزندی برای خود انتخاب نکرد، و شریکی در حکومت و مالکیت ندارد، و همه چیز را آفرید و دقیقا اندازه گیری نمود. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 7
تفسیر:برترین معیار شناخت
این سوره با جمله ((تبارک)) آغاز می شود که از ماده برکت است و می دانیم برکت داشتن چیزی عبارت از آن است که دارای دوام و خیر و نفع کامل باشد.
می فرماید: ((پر برکت و زوال ناپذیر است خدائی که ((فرقان)) را بر بنده اش نازل کرد، تا جهانیان را انذار کند)) (تبارک الذی نزل الفرقان علی

عبده لیکون للعالمین نذیرا).
جالب اینکه مبارک بودن ذات پروردگار به وسیله نزول فرقان ، یعنی قرآنی که جدا کننده حق از باطل است معرفی شده ، و این نشان میدهد که برترین خیر و برکت آن است که انسان وسیله ای برای شناخت - شناخت حق از باطل - در دست داشته باشد!
این نکته نیز قابل توجه است که ((فرقان)) گاه به معنی قرآن و گاه به معنی معجزاتی که روشنگر حق از باطل است ، و گاه در مورد تورات به کار رفته است ، ولی در اینجا با قرائنی که در آیه و آیات بعد است منظور قرآن است .
در بعضی از روایات هنگامی که از امام صادق (علیه السلام) می پرسند که آیا میان قرآن و فرقان فرقی است ؟ می فرماید: ((قرآن اشاره به مجموع این کتاب آسمانی است ، و فرقان اشاره به آیات محکمات است)).
این سخن منافات با فرقان بودن همه آیات قرآن ندارد و منظور این است که آیات محکمات قرآن مصداق روشنتر و بارزتری برای فرقان و جداسازی تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 8
حق از باطل محسوب می شود.
موهبت ((فرقان و شناخت)) تا آن حد اهمیت دارد که قرآن مجید آن را به عنوان پاداش بزرگ پرهیزکاران ذکر کرده است : یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا: ((ای کسانی که ایمان آورده اید اگر تقوی پیشه کنید خداوند فرقان در اختیار شما می گذارد)).
آری بدون تقوا، شناخت حق از باطل ممکن نیست ، چرا که حب و بغضها و گناهان حجاب ضخیمی بر چهره حق می افکند و درک و دید آدمی را کور می کند.
به هر حال قرآن مجید برترین فرقان است .
وسیله شناخت حق از باطل ، در تمام نظام حیات بشر است .
وسیله شناخت حق از باطل در مسیر زندگی فردی و اجتماعی است ، و معیار و محکی است در زمینه افکار و عقائد، و قوانین و احکام و آداب و اخلاق .
این نکته نیز قابل توجه است که می گوید: ((فرقان را بر بنده اش نازل کرد)) آری مقام عبودیت و بندگی خالص است که شایستگی نزول فرقان و پذیرا شدن معیارهای شناخت حق از باطل را به وجود می آورد.
و بالاخره آخرین نکته ای که در این آیه مطرح شده این است که هدف نهائی فرقان را انذار جهانیان بیان می کند، انذاری که نتیجه اش احساس مسئولیت در برابر تکالیف و وظائفی است که بر عهده انسان قرار گرفته و تعبیر ((للعالمین)) روشنگر این است که آئین اسلام جنبه جهانی دارد و

مخصوص به منطقه و نژاد و قوم معینی نیست ، بلکه بعضی از آن استفاده خاتمیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده اند، چرا که ((عالمین)) نه فقط از نظر مکانی محدود نیست که از نظر زمانی هم قیدی ندارد و همه آیندگان را نیز شامل می شود.(دقت کنید). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 9
در دومین آیه مورد بحث خداوند را که نازل کننده فرقان است به چهار صفت توصیف می کند که یکی در حقیقت پایه و بقیه نتیجه ها و شاخه های آن است : نخست می گوید: او خدائی است که مالکیت و حکومت آسمانها و زمین منحصر به او است (الذی له ملک السماوات و الارض).
آری او حاکم بر کل عالم هستی و تمام آسمانها و زمین است ، و چیزی از قلمرو حکومت او بیرون نمی باشد. با توجه به مقدم شدن ((له)) بر ((ملک السماوات)) که طبق ادبیات عرب دلیل بر انحصار است چنین استفاده می شود که حکومت واقعی و فرمانروائی آسمانها و زمین منحصر به او است ، چرا که حکومتش کلی و جاودانی و واقعی است بر خلاف حاکمیت غیر او که جزئی و ناپایدار و در عین حال وابسته به او است .
سپس به نفی عقائد مشرکان یکی پس از دیگری پرداخته می گوید:
((خدائی که فرزندی برای خود انتخاب نکرد)) (و لم یتخذ ولدا).
اصولا نیاز به فرزند چنانکه قبلا هم گفته ایم یا به خاطر استفاده از نیروی انسانی او در کارها است ، یا برای یاری گرفتن به هنگام ضعف و پیری و ناتوانی است ، و یا برای انس گرفتن در تنهائی است ، و مسلم است که هیچیک از این نیازها در ذات پاک او راه ندارد.
و به این ترتیب اعتقاد نصاری را به اینکه حضرت مسیح فرزند خدا است و یا یهود که عزیر را فرزند خدا می دانستند و همچنین اعتقاد مشرکان تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 10
عرب را نفی می نماید. سپس می افزاید: ((او شریکی در مالکیت و حاکمیت بر عالم هستی ندارد)) (و لم یکن له شریک فی الملک).
و اگر مشرکان عرب ، اعتقاد به وجود شریک یا شریکهائی داشتند، و آنها را در عبادت شریک خدا می پنداشتند، در شفاعت به آنها توسل می جستند و در حاجات خود از آنها کمک می طلبیدند، تا آنجا که با صراحت در هنگام گفتن ((لبیک)) برای حج این جمله و جمله هائی شرک آلود و زشت به این صورت بر زبان جاری می کردند: لبیک لا شریک لک ، الا شریکا هو لک ، تملکه و ما ملک !: ((اجابت دعوت تو را کردم ای خدائی که شریکی نداری ، جز شریکی که از آن تو است که تو مالک این شریکی و مالک مملوک او هستی))!
قرآن همه این موهومات را نفی و محکوم می کند.
و در آخرین جمله می گوید: او تمام موجودات را آفریده ، نه تنها آفریده

بلکه تقدیر و تدبیر و اندازه گیری آنها را دقیقا معین کرده است)) (و خلق کل شی ء فقدره تقدیرا).
نه همچون اعتقاد ثنویین که بخشی از موجودات این عالم را مخلوق ((یزدان)) می دانستند و بخشی را مخلوق ((اهریمن !)) و به این ترتیب آفرینش و خلقت را در میان یزدان و اهریمن تقسیم می کردند چرا که دنیا را مجموعه ای از خیر و شر و نیکی و بدی می پنداشتند، در حالی که از دیدگاه یک موحد راستین در عالم هستی چیزی جز خیر نیست و اگر شری می بینیم یا جنبه نسبی دارد یا عدمی و یا نتیجه اعمال ما است (دقت کنید). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 11
نکته :
اندازه گیری دقیق موجودات
نه تنها نظام حساب شده و متقن جهان از دلایل محکم توحید و شناسائی خدا است که اندازه گیری دقیق آن نیز دلیل روشن دیگری می باشد، ما هرگز نمی توانیم اندازه گیری موجودات مختلف این جهان و کمیت و کیفیت حساب شده آنرا معلول تصادف بدانیم که با حساب احتمالات سازگار نیست .
دانشمندان در این زمینه مطالعاتی کرده و پرده از روی اسراری برداشته اند که انسان را در اعجاب عمیقی فرو می برد آنچنان که بی اختیار زبان او به ستایش از عظمت و قدرت پروردگار مترنم میگردد.
در اینجا گوشه ای از آن را از نظر شما می گذرانیم .
دانشمندان می گویند اگر قشر خارجی کره زمین ده پا کلفت تر از آنچه هست می بود اکسیژن یعنی ماده اصلی حیات وجود پیدا نمی کرد، یا هر گاه عمق دریاها چند پا بیشتر از عمق فعلی بود کلیه اکسیژن و کربن زمین جذب می شد، و دیگر امکان هیچگونه زندگی نباتی یا حیوانی در سطح خاک باقی نمی ماند، به احتمال قوی کلیه اکسیژن موجود را قشر زمین و آب دریاها جذب می کردند و انسان برای نشو و نمای خود باید منتظر بنشیند تا نباتات برویند و از پرتو وجود آنها اکسیژن لازم بانسان برسد.
با حسابهای دقیقی که بعمل آمده معلوم شده است اکسیژن برای تنفس انسان ممکن است از منابع مختلف به دست آید، اما نکته مهم آنست که مقدار این اکسیژن درست باندازه ای که برای تنفس ما لازم است در هوا پخش شده .
اگر هوای محیط زمین اندکی از آنچه هست رقیقتر می بود اجرام سماوی و شهاب های ثاقب که هر روز به مقدار چند میلیون عدد به آن اصابت می کنند و در همان فضای خارج منفجر و نابود می شوند دائما به سطح زمین می رسیدند، و هر تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 12
گوشه آنرا مورد اصابت قرار می دادند!

این اجرام فلکی به سرعت هر ثانیه از 6 تا چهل میل حرکت می کنند و به هر کجا برخورد کنند ایجاد انفجار و حریق می نمایند، اگر سرعت حرکت این اجرام کمتر از آنچه هست می بود، مثلا به اندازه سرعت یک گلوله بود، همه آنها به سطح زمین می ریختند، و نتیجه خرابکاری آنها معلوم بود.
اگر خود انسان در مسیر کوچک ترین قطعه این اجرام سماوی واقع شود شدت حرارت آنها که با سرعتی معادل نود برابر سرعت گلوله حرکت می کنند او را تکه پاره و متلاشی می سازد.
غلظت هوای محیط زمین به اندازه ای است که اشعه کیهانی را تا میزانی که برای رشد و نمو نباتات لازم است به سوی زمین عبور می دهد، و کلیه میکربهای مضر را در همان فضا معدوم می سازد، و ویتامینهای مفید را ایجاد می نماید.
با وجود بخارهای مختلفی که در طی قرون متمادی از اعماق زمین بر آمده و در هوا منتشر شده است ، و غالب آنها هم گازهای سمی هستند معهذا هوای محیط زمین آلودگی پیدا نکرده ، و همیشه به همان حالت متعادل که برای ادامه حیات انسانی مناسب باشد باقی مانده است .
دستگاه عظیمی که این موازنه عجیب را ایجاد مینماید و تعادل را حفظ میکند همان دریا و اقیانوس است که مواد حیاتی و غذائی و باران و اعتدال هوا و گیاهان و بالاخره وجود خود انسان از منبع فیض آن سرچشمه میگیرد، هر کس که درک معانی میکند باید در مقابل عظمت دریا سر تعظیم فرود آورد و سپاس گزار موهبتهای آن باشد!...
تناسب عجیب و تعادل بسیار دقیقی که بین ((اکسیژن و اسید کربونیک
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 13
بر قرار گردیده تا حیات حیوانی و گیاهی به وجود آید جلب توجه همه متفکرین را کرده ، و آنها را به اندیشه واداشته است .
اما اهمیت حیاتی اسید کربونیک هنوز در نظر بسیاری از مردم مکتوم می باشد، نا گفته نماند که اسید کربونیک همان گازی است که نوشابه های گازدار را با آن درست میکنند، و در میان مردم معروف است .
اسید کربونیک گاز سنگین و غلیظی است که خوشبختانه نزدیک به سطح زمین قرار دارد و تجزیه آن از اکسیژن به زحمت و اشکال انجام میگیرد، وقتی آتشی افروخته میشود چوب که خود مرکب از اکسیژن و کربن و ئیدروژن است بر اثر حرارت تجزیه شیمیائی میشود، و کربن با نهایت سرعت با اکسیژن آمیخته و تشکیل اسید کربونیک میدهد ئیدروژن آن نیز با همان شتاب با اکسیژن آمیخته و تشکیل بخار آب می دهد، دود عبارت از کربن خالص و ترکیب نشده است . انسان هنگام تنفس مقداری اکسیژن فرو می برد، و خون آن را در تمام قسمتهای بدن توزیع میکند، و همین اکسیژن غذا را در سلولهای مختلف آهسته و آرام و با حرارتی ضعیف

میسوزاند، و اسید کربنیک و بخار آب آن خارج می شود به همین جهت وقتی از راه شوخی گفته میشود فلانی مانند ((تنور)) آه میکشد حقیقت واقعی اظهار شده است !.
گاز اسید کربونیکی که بر اثر احتراق غذا در سلولها ایجاد میشود داخل ریه میگردد، با تنفسهای بعدی از بدن خارج شده ، و به هوای محیط برمیگردد به این ترتیب کلیه جانوران اکسیژن استنشاق میکنند، و اسید کربونیک بیرون میدهند.
چقدر شگفت آور است طریقه کنترل و موازنه در این عالم در نتیجه همین تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 14
موازنه طبیعت مانع آن شده است که حیوانات هر قدر هم بزرگ یا درنده و سبع باشند بتوانند بر دنیا تسلط یابند، فقط انسان این موازنه طبیعت را بهم میزند، و نباتات و حیوانات را از محلی به محل دیگر منتقل مینماید، و اتفاقا به فوریت هم جریمه این شوخ چشمی خود را میپردازد، زیرا آفات نباتی و امراض حیوانی خسارت جبران ناپذیر به او میزند!
داستان ذیل مثل بسیار خوبی است که نشان میدهد انسان برای ادامه حیات خود چگونه باید رعایت این کنترل و موازنه را بنماید:
چندین سال قبل در استرالیا نوعی از بوته معروف به ((کاکتوس)) را کنار نرده های مزارع می کاشتند و چون حشره دشمن این نبات در آن موقع در استرالیا وجود نداشت بوته کاکتوس شروع به ازدیاد و توسعه عجیب نمود، دیری نگذشت که مساحتی به اندازه سطح جزیره انگلستان را فرا گرفت ، و مردم را از قرا و قصبات بیرون کرد، و زراعت آنها را منهدم نمود، و امر کشاورزی را مختل و غیر ممکن ساخت .
ساکنین محل آنچه وسیله در دسترس خود داشتند بکار بردند و نتیجه نگرفتند، استرالیا در خطر آن قرار گرفت که قشون بی صدا و لجوج گیاه کاکتوس آن را بالمره در حیطه تصرف خود درآورده ! علما و متخصصین در صدد چاره جوئی این خطر برآمدند و به این منظور دور عالم را تجسس کردند تا عاقبت حشرهای را یافتند که منحصرا با ساق و برگ و ته کاکتوس تغذیه میکند و جز آن غذای دیگر نمیخورد، و به سهولت هم زاد و ولد میکند و در استرالیا دشمنی ندارد.
در این مورد حیوان بر نبات غلبه کرد و امروز خطر هجوم کاکتوس به کلی بر طرف شده است ، و با معدوم شدن کاکتوس حشرات مزبور هم از میان رفتند و فقط عده قلیلی باقی ماند که پیوسته مقدار نمو و توسعه کاکتوس را کنترل کنند! آفرینش این کنترل و تعادل را در طبیعت بر قرار کرده و بسیار هم مفید واقع تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 15
گردیده است .
چه شده است که پشه مالاریا سطح زمین را فرا نگرفته ، و باعث انهدام

نسل انسانی نشده است ؟ در حالی که پشه معمولی حتی در نواحی قطبی نیز فراوان است ؟
یا چه شده است که پشه تب زرد که در موقعی تا نزدیکیهای نیویورک آمده بود دنیا را ویران نکرد؟ یا چه شده است که مگس خواب آور طوری آفریده شده که جز در مناطق گرمسیر استوائی نمیتواند زیست نماید نسل آدمی را از روی زمین بر نداشته است ؟! (همه اینها از طریق یک نظام کنترل حساب شده جلوگیری گردیده).
کافی است به یاد آوریم که در طول زمان با چه آفات و امراضی دست به گریبان بودهایم ، و چگونه تا دیروز وسیله مدافعه در مقابل آنها را نداشته و از هیچ یک از اصول بهداشت نیز اطلاعی نداشته ایم آنوقت متوجه میشویم که وجود ما با چه طرز حیرت آوری محفوظ و مصون مانده است . الفرقان
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 16
آیه 3 - 6
آیه و ترجمه
وَ اتخَذُوا مِن دُونِهِ ءَالِهَةً لا یخْلُقُونَ شیْئاً وَ هُمْ یخْلَقُونَ وَ لا یَمْلِکُونَ لاَنفُسِهِمْ ضرًّا وَ لا نَفْعاً وَ لا یَمْلِکُونَ مَوْتاً وَ لا حَیَوةً وَ لا نُشوراً(3)
وَ قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلا إِفْکٌ افْترَاهُ وَ أَعَانَهُ عَلَیْهِ قَوْمٌ ءَاخَرُونَ فَقَدْ جَاءُو ظلْماً وَ زُوراً(4)
وَ قَالُوا أَسطِیرُ الاَوَّلِینَ اکتَتَبَهَا فَهِیَ تُمْلی عَلَیْهِ بُکرَةً وَ أَصِیلاً(5)
قُلْ أَنزَلَهُ الَّذِی یَعْلَمُ السرَّ فی السمَوَتِ وَ الاَرْضِ إِنَّهُ کانَ غَفُوراً رَّحِیماً(6)
ترجمه :3 - آنها غیر از خداوند معبودانی برای خود برگزیدند، و معبودانی که چیزی را نمی آفرینند بلکه خودشان مخلوقند، مالک زیان و سود خود نیستند و نه مالک مرگ و حیات و رستاخیزشان .
4 - و کافران گفتند این فقط دروغی است که او ساخته و گروهی او را بر این کار یاری داده اند آنها (با این سخن) ظلم و دروغ بزرگی تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 17
5 - و گفتند این همان افسانههای پیشینیان است که وی آنرا رونویس کرده ، و هر صبح و شام بر او املا میشود.
6 - بگو: کسی آنرا نازل کرده است که اسرار آسمانها و زمین را میداند، او غفور و رحیم بوده و هست .
تفسیر:تهمتهای رنگارنگ .
این آیات در حقیقت دنبالهای است برای بحثی که در آیات گذشته در مورد مبارزه با شرک و بت پرستی ، و سپس ادعاهای بی پایه بت پرستان در باره بتها، و اتهاماتشان درباره قرآن و شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است .
آیه نخست مشرکان را در واقع به محاکمه میکشد و برای برانگیختن

وجدان آنها، با منطقی روشن و ساده و در عین حال قاطع و کوبنده سخن میگوید میفرماید: ((آنها خدایانی غیر از پروردگار عالم که اوصافش قبلا گذشت ، انتخاب کردند، خدایانی که مطلقا خالق چیزی نیستند بلکه خودشان مخلوقند))
(و اتخذوا من دون الله الهة لا یخلقون شیئا و هم یخلقون).
معبود حقیقی ، خالق عالم هستی است ، در حالی که آنها درباره بتها چنین ادعائی را نداشتند بلکه آنها را ((مخلوق)) خدا میدانستند.
وانگهی انگیزه آنها برای پرستش بتها چه میتواند باشد؟ ((بتهائی که حتی مالک سود و زیان خود و مالک مرگ و حیات و رستاخیز خویش نیستند)) تا چه رسد به دیگران (و لا یملکون لانفسهم ضرا و لا نفعا و لا یملکون موتا و لا حیاتا و لا نشورا).
اصولی که برای انسان اهمیت دارد همین پنج امر است : مساله سود و زیان و مرگ و زندگی و رستاخیز.
براستی اگر کسی مالک اصلی این امور نسبت به ما باشد شایسته پرستش تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 18
است ، اما آیا این بتها هرگز قادر بر این امور در مورد خودشان هستند تا چه رسد به اینکه عابدان خود را بخواهند در این جهات زیر پوشش حمایت خویش قرار دهند؟
این چه منطق رسوائی است که انسان به دنبال موجودی بیفتد و سر بر آستان آن بگذارد که هیچگونه اختیاری از خود در مورد خویشتن ندارد تا چه رسد به دیگران ؟!
این بتها نه تنها در این دنیا مشکلی را برای بندگان خود حل نمیکند که در قیامت نیز کاری از آنها ساخته نیست .
این تعبیر نشان میدهد که این گروه از مشرکان که مخاطب در این آیات هستند معاد را به نوعی پذیرفته بودند (هر چند معاد روحانی نه جسمانی) یا اینکه قرآن حتی با عدم اعتقاد آنها بمسئله معاد، مطلب را مسلم گرفته ، و به طور قاطع در این زمینه با آنها سخن میگوید، و این معمول است که گاهی انسان با کسی که منکر حقیقتی است روبرو میشود اما سخنان خود را بدون اعتنا به افکار او بر طبق افکار خویش قاطعانه بیان میکند، بخصوص اینکه یک دلیل ضمنی نیز در خود آیه برای مساله معاد نهفته شده است ، زیرا هنگامی که خالقی ، مخلوقی می آفریند، و مالک موت و حیات و سود و زیان او است ، باید هدفی از خلقت او داشته باشد، و این هدف در مورد انسانها بدون قبول رستاخیز امکان پذیر نیست ، چرا که اگر با مردن انسان همه چیز پایان یابد زندگی پوچ خواهد بود و دلیل بر این است که آن خالق حکیم نبوده است .
ضمنا اگر می بینیم مساله ((ضرر)) در آیه قبل از ((نفع)) قرار گرفته

برای این است که انسان در درجه اول از زیان وحشت دارد، و جمله دفع ضرر اولی از جلب منفعت است ، به صورت یک قانون عقلائی در آمده است .
و نیز اگر ((ضرر)) و ((نفع)) و ((موت)) و ((حیات)) و ((نشور)) به صورت نکره تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 19
آمده ، برای بیان این حقیقت است که این بتها حتی در یک مورد مالک سود و زیان و مرگ و زندگی و رستاخیز نیستند. تا چه رسد نسبت به همگان .
و اگر ((لا یملکون)) و ((لا یخلقون)) به صورت ((جمع مذکر عاقل)) ذکر شده (در حالی که بتهای سنگی و چوبی کمترین عقل و شعوری ندارند) به خاطر آن است که هدف از این سخن تنها بتهای سنگ و چوبی نیست ، بلکه گروهی است که فرشتگان یا حضرت مسیح را عبادت میکردند و چون عاقل و غیر عاقل در معنی این جمله جمعند، همه را به صورت عاقل ذکر کرده و به اصطلاح ادبی از باب تغلیب است .
و یا در این تعبیر طبق اعتقاد طرف سخن گفته شده تا عجز و ناتوانی آنها را مشخص کند، یعنی شما که اینها را صاحب عقل و شعور میدانید، با این حال چرا نمیتوانند زیانی از خود دفع کنند و یا منفعتی جلب نمایند؟!
آیه بعد به تحلیلهای کفار و یا صحیحتر بهانه جوئیهای آنها، در برابر دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پرداخته چنین میگوید: کافران گفتند: این فقط دروغی است که او ساخته و پرداخته است ، و گروهی نیز او را بر این کار یاری داده اند! (و قال الذین کفروا ان هذا الا افک افتراه و اعانه علیه قوم آخرون).
در واقع آنها برای اینکه شانه از زیر بار حق خالی کنند - همانند همه کسانی که در طول تاریخ تصمیم به مخالفت رهبران الهی داشتند - نخست او را متهم به افترا و دروغگوئی کردند و مخصوصا برای اینکه قرآن را تحقیر کنند از کلمه ((هذا)) (این) استفاده کردند.
سپس برای اینکه اثبات کنند او به تنهائی قادر بر آوردن چنین سخنانی نیست ، زیرا آوردن چنین سخنان پرمحتوائی هر چه باشد نیاز به قدرت علمی فراوانی دارد، و آنها مایل نبودند این را بپذیرند و نیز برای اینکه بگویند این تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 20
یک برنامه ریشه دار و حساب شده است گفتند: او در این کار تنها نبوده بلکه جمعی وی را یاری کرده اند، و حتما توطئه ای در کار است و باید در مقابل آن ایستاد!
بعضی از مفسران گفته اند منظور از قوم آخرون (گروهی دیگر) جماعتی از یهود بودند، و بعضی گفته اند منظور آنها سه نفر از اهل کتاب به نام عداس و یسار و حبر (یا جبر) بوده .
به هر حال چون این قبیل مطالب در میان مشرکان مکه وجود نداشت ، و

بخشی از آن مانند سرگذشت پیامبران پیشین نزد یهود و اهل کتاب بودآنها ناچار بودند در این تهمت پای خود اهل کتاب را نیز به میان کشند، تا موج اعجاب مردم را از شنیدن این آیات فرو بنشانند.
ولی قرآن در جواب آنها فقط یک جمله میگوید و آن اینکه : ((آنها با این سخن خود مرتکب ظلم و هم دروغ و باطل شدند (فقد جائوا ظلما و زورا). ((ظلم)) از این نظر که مردی امین و پاک و راستگو همچون پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را متهم به دروغ و افترا بر خدا با همدستی جمعی از اهل کتاب کردند، و به مردم و خود نیز ستم نمودند، و دروغ و باطل از این نظر که سخن آنها کاملا بی اساس بود، زیرا بارها پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آنها را دعوت به آوردن سورهها و آیاتی همچون قرآن کرده بود و آنها در برابر این تحدی عاجز و ناتوان شده بودند. این خود نشان میداد که این آیات ساخته مغز بشر نیست چرا که اگر چنین بود آنها نیز می توانستند با کمک گرفتن از جماعت یهود و اهل کتاب نظیر تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 21
آن را بیاورند، بنابراین عجزشان دلیل بر دروغشان و دروغشان دلیل بر ظلمشان است .
بنابراین جمله کوتاه ((فقد جائوا ظلما و زورا)) پاسخی است رسا و گویا در برابر ادعاهای بی اساس آنان .
واژه ((زور)) (بر وزن کور) در اصل از ((زور)) (بر وزن غور) به معنی قسمت بالای سینه ، گرفته شده ، سپس به هر چیز که از حد وسط متمایل شود، اطلاق گردیده و از آنجا که دروغ از حق منحرف شده و به باطل گرائیده به آن زور میگویند.
آیه بعد به یکی دیگر از تحلیلهای انحرافی و بهانه های واهی آنان در مورد قرآن پرداخته ، میگوید: ((آنها گفتند این همان افسانه های پیشینیان است که وی آن را رونویس کرده))! (و قالوا اساطیر الاولین اکتتبها).
او در واقع از خود چیزی ندارد، نه علم و دانشی و نه ابتکاری ، تا چه رسد به وحی و نبوت ، او از جمعی کمک گرفته و مشتی از افسانه های کهن را گردآوری نموده و نام آن را وحی و کتاب آسمانی گذارده است .
او برای رسیدن به این مقصد، همه روز از دیگران بهره گیری میکند ((و این کلمات هر صبح و شام بر او املا میشود))! (فهی تملی علیه بکرة و اصیلا).
او در مواقعی که مردم کمتر در صحنه حضور دارند، یعنی به هنگام صبح و هنگام شام برای منظور خود کمک می گیرد.
این سخن در حقیقت تفسیر و توضیحی است بر تهمتهائی که در آیه قبل از آنها نقل شده بود.
آنها در این چند جمله کوتاه می خواستند، چند نقطه ضعف بر قرآن تحمیل

کنند: تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 22
نخست اینکه قرآن مطلقا مطلب تازه ای ندارد و مشتی از افسانه های پیشین است !
دیگر اینکه پیامبر اسلام حتی یک روز بدون کمک دیگران نمی تواند به کار خود ادامه دهد، باید صبح و شام مطالب را بر او املا کنند و او بنویسد.
و دیگر اینکه او خواندن و نوشتن را میداند، و اگر میگوید درس نخوانده ام این هم سخن خلافی است !
در واقع آنها با این دروغها و تهمتهای واضح می خواستند مردم را از گرد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پراکنده کنند، در حالی که تمام کسانی که عقل داشتند و در آن جامعه مدتی زندگی کرده بودند به خوبی میدانستند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نزد کسی درس نخوانده بود، بعلاوه با جمعیت یهود و اهل کتاب سر و کاری نداشت ، و اگر همه روز صبح و شام از دیگران الهام میگرفت چگونه ممکن بود بر کسی مخفی شود؟ از این گذشته آیات قرآن در سفر و حضر در میان جمع و در تنهائی و در همه حال بر او نازل میشد.
علاوه بر همه اینها قرآن مجموعهای بود از تعلیمات اعتقادی ، احکام عملی ، قوانین ، و قسمتی از سرگذشت پیامبران ، چنان نبود که همه قرآن را سرگذشت پیامبران تشکیل دهد، و تازه آنچه از سرگذشت اقوام پیشین در قرآن آمده بود شباهتی با آنچه در عهدین (تورات و انجیل تحریف یافته) و افسانه های خرافی عرب موجود بود نداشت ، چرا که آنها پر از خرافات بود، و اینها پیراسته از خرافات که اگر این دو را در کنار هم بگذاریم و مقایسه کنیم حقیقت امر به خوبی روشن میشود. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 23
لذا آخرین آیه مورد بحث ، به عنوان پاسخگوئی به این اتهامات بی پایه میفرماید:
((بگو کسی آن را نازل کرده است که اسرار آسمانها و زمین را می داند)) (قل انزله الذی یعلم السر فی السماوات و الارض).
اشاره به اینکه محتوای این کتاب و اسرار گوناگونی که از علوم و دانشها، تاریخ اقوام پیشین ، قوانین و نیازهای بشری ، و حتی اسراری از عالم طبیعت و اخباری از آینده در آن است نشان میدهد که ساخته و پرداخته مغز بشر نیست ، و با کمک این و آن تنظیم نشده ، بلکه مولود علم کسی است که آگاه از اسرار آسمان و زمین است و علم او بر همه چیز احاطه دارد.
ولی با این همه راه بازگشت را به روی این کج اندیشان مغرض و دروغگویان رسوا باز میگذارد و در پایان آیه میگوید: درهای توبه و بازگشت به سوی خدا به روی همه شما باز است چرا که او غفور و رحیم بوده و

هست (انه کان غفورا رحیما).
به مقتضای رحمتش ، پیامبران را ارسال و کتب آسمانی را نازل نموده ، و به مقتضای غفوریتش گناهان بی حساب شما را در پرتو ایمان و توبه می بخشد. الفرقان
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 24
آیه 7 - 10
آیه و ترجمه
وَ قَالُوا مَا لِ هَذَا الرَّسولِ یَأْکلُ الطعَامَ وَ یَمْشی فی الاَسوَاقِ لَوْ لا أُنزِلَ إِلَیْهِ مَلَکٌ فَیَکُونَ مَعَهُ نَذِیراً(7)
أَوْ یُلْقَی إِلَیْهِ کنزٌ أَوْ تَکُونُ لَهُ جَنَّةٌ یَأْکلُ مِنْهَا وَ قَالَ الظلِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلا رَجُلاً مَّسحُوراً(8)
انظرْ کیْف ضرَبُوا لَک الاَمْثَلَ فَضلُّوا فَلا یَستَطِیعُونَ سبِیلاً(9)
تَبَارَک الَّذِی إِن شاءَ جَعَلَ لَک خَیراً مِّن ذَلِک جَنَّتٍ تجْرِی مِن تحْتِهَا الاَنْهَرُ وَ یجْعَل لَّک قُصورَا(10)
ترجمه :7 - و گفتند چرا این رسول غذا میخورد؟ و در بازارها راه میرود؟ (نه سنت فرشتگان دارد و نه روش شاهان !) چرا فرشته ای بر او نازل نشده که همراه وی مردم را انذار کند؟ (و گواه صدق دعوت او باشد).
8 - یا گنجی از آسمان برای او فرستاده شود یا باغی داشته باشد که از
(میوه) تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 25
(و امرار معاش کند) و ستمگران گفتند شما تنها از یک انسان مجنون پیروی میکنید!
9 - ببین چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند، آنچنانکه قدرت پیدا کردن راه را ندارند!
10 - زوال ناپذیر و بزرگ است خدائی که اگر بخواهد برای تو بهتر از این میدهد، باغهائی که از زیر درختانش نهرها جاری باشد و (اگر بخواهد) برای تو قصرهائی مجلل قرار میدهد.
شان نزول :در روایتی از امام حسن عسکری (علیه السلام) میخوانیم که فرمود: از پدرم امام دهم سؤ ال کردم : آیا پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با یهود و مشرکان در برابر سرزنشها و بهانه گیریهایشان به بحث و گفتگو و استدلال می پرداخت ؟
پدرم فرمود: آری ، بارها چنین شد، از جمله اینکه روزی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در کنار خانه خدا نشسته بود، عبد الله بن ابی امیه مخزومی در برابر او قرار گرفت و گفت : ای محمد تو ادعای بزرگی کردهای ، و سخنان وحشتناکی میگوئی ! تو چنین میپنداری که رسول پروردگار عالمیانی ، اما پروردگار جهانیان و خالق همه مخلوقات شایسته نیست ، رسولی مثل تو - انسانی همانند ما - داشته باشد، تو همانند ما غذا

میخوری ، و همچون ما در بازارها راه میروی ! پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرضه داشت : بار پروردگارا تو همه سخنان را می شنوی و به هر چیز عالمی ، آنچه را بندگان تو میگویند میدانی (خودت پاسخ آنها را بیان فرما) در این هنگام آیات فوق نازل شد و به بهانه گیریهای آنها پاسخ داد.
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 26
تفسیر:چرا این پیامبر گنجها و باغها ندارد؟
از آنجا که در آیات گذشته بخشی از ایرادهای کفار درباره قرآن مجید مطرح گردید و به آن پاسخ داده شد، در آیات مورد بحث بخش دیگری را که مربوط به رسالت شخص پیامبر است مطرح کرده و پاسخ می گوید.
می فرماید: ((آنها گفتند چرا این رسول ، غذا می خورد و در بازارها راه می رود))؟! (و قالوا ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق).
این چه پیامبری است که همچون افراد عادی نیاز به تغذیه دارد، و در بازارها برای کسب و تجارت ، و یا خرید نیازمندیهای خود راه می رود این نه سنت رسولان است ، و نه شیوه ملوک و پادشاهان ! در حالی که او می خواهد هم ابلاغ دعوت الهی کند و هم بر همه ما حکومت نماید!.
اصولا آنها معتقد بودند افراد با شخصیت نباید شخصا برای رفع حوائج خود به بازارها گام بگذارند، باید ماموران و خدمتگذاران را به دنبال این کار بفرستند.
سپس افزودند: ((چرا لااقل فرشته ای از سوی خدا بر او فرستاده نشده که به عنوان گواه صدق دعوتش ، همراه او، مردم را انذار کند؟! (لو لا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا).
بسیار خوب به فرض که قبول کنیم رسول خدا می تواند انسان باشد، ولی آخر چرا یک انسان تهی دست و فاقد مال و ثروت ؟ ((چرا گنجی از آسمان برای او نفرستاد، و یا لااقل چرا باغی ندارد که از آن بخورد و امرار معاش کنند))؟!
(او یلقی الیه کنز او تکون له جنة یاکل منها). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 27
و باز به اینها قناعت نکردند و سرانجام با یک نتیجه گیری غلط او را متهم به جنون ساختند چنانکه در پایان همین آیه می خوانیم : و ستمگران گفتند ای مردمی که به او ایمان آورده اید شما تنها از یک انسان مجنون و کسی که مورد سحر ساحران قرار گرفته است پیروی می کنید))! (و قال الظالمون ان تتبعون الا رجلا مسحورا).
چرا که آنها معتقد بودند ساحران می توانند در فکر و هوش افراد دخالت کنند و سرمایه عقل را از آنها بگیرند!.
از مجموع آیات فوق چنین استفاده می شود که آنها در واقع چند ایراد واهی به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داشتند که مرحله به

مرحله از گفتار خود عقب نشینی می کردند.
نخست معتقد بودند اصلا او باید فرشته باشد، اینکه غذا می خورد و در بازارها راه می رود مسلما فرشته نیست !
بعد گفتند: بسیار خوب اگر فرشته نیست لااقل فرشته ای به عنوان معاونت همراه او از سوی خدا اعزام گردد.
باز هم از این هم تنزل کردند و گفتند به فرض که پیامبر خدا بشر باشد باید گنجی از آسمان به سوی او انداخته شود!، تا دلیل بر این باشد که او مورد توجه خدا است !
و در آخرین مرحله گفتند: به فرض که هیچیک از اینها را نداشته باشد لااقل باید آدم فقیری نباشد، مانند یک کشاورز مرفه ، باغی در اختیارش باشد که از آن زندگی خود را تامین کند!
اما متاسفانه او فاقد همه اینها است و باز هم می گوید پیغمبرم !!
و در پایان نتیجه گیری کردند که این ادعای بزرگ او در چنین شرائطی دلیل بر آن است که عقل سالمی ندارد! تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 28
آیه بعد پاسخ همه اینها را در یک جمله کوتاه چنین بیان می کند: ((ببین چگونه برای تو مثلها زدند، و به دنبال آن گمراه شدند، آنچنان که قدرت پیدا کردن راه را ندارند)) (انظر کیف ضربوا لک الامثال فضلوا فلا یستطیعون سبیلا).
این جمله تعبیر گویائی است از این واقعیت که آنها در مقابل دعوت حق و قرآنی که محتوای آن شاهد گویای ارتباطش با خدا است به یک مشت سخنان واهی و بی اساس دست زده و می خواهند با این حرفهای بی پایه ، چهره حقیقت را بپوشانند.
این درست به این ماند که شخصی در مقابل استدلالات منطقی ما به یک مشت بهانه جوئیها که آثار سستی آن کاملا نمایان است دست بزند، ما بی اینکه بخواهیم تک تک از سخنان او را پاسخ دهیم می گوئیم ببین با چه حرفهای واهی می خواهد در مقابل دلیل منطقی بایستد؟!
و براستی سخنان آنها در تمام قسمتهایش چنین بود، زیرا:
اولا: چرا پیامبر از جنس فرشتگان باشد؟ بلکه به عکس عقل و دانش می گوید باید انسان رهبر انسان باشد، تا همه دردها، خواستها، نیازها، مشکلات و مسائل زندگی او را کاملا درک کند، تا یک سرمشق عملی برای او در همه زمینه ها باشد، تا مردم بتوانند از او در همه برنامه ها الهام گیرند، اگر فرشته ای نازل می شد مسلما این هدفها تامین نمی گشت ، مردم می گفتند: اگر او سخن از زهد و بی اعتنائی به دنیا می گوید فرشته است و نیازی ندارد، اگر دعوت به پاکدامنی و عفت می کند از طوفان غریزه جنسی خبر ندارد، و دهها اگر همانند آن .
ثانیا: چه لزومی دارد همراه بشر فرشته ای برای تصدیق او بیاید؟ مگر

تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 29
معجزات ، مخصوصا معجزه بزرگی همچون قرآن برای درک این واقعیت کافی نیست ؟!
ثالثا: غذا خوردن همانند سایر انسانها و راه رفتن در بازارها، سبب می شود که بیشتر با مردم بیامیزد و در اعماق زندگی آنها فرو برود و رسالت خود را بهتر انجام دهد، این ضرری ندارد بلکه کمک او است .
رابعا: عظمت و شخصیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به گنج و گنجینه نیست ، و به باغهای خرم و سرسبز میوه نمی باشد، این طرز تفکر انحرافی کفار است که شخصیت و حتی قرب به خدا را در سرمایه دار بودن می داند، در حالی که پیامبران آمده اند تا بگویند ای انسان ارزش وجود تو با اینها نیست با علم و ایمان و تقواست .
خامسا: با چه معیاری او را ((مسحور)) و ((مجنون)) می دانستند؟! کسی که عقلش به شهادت تاریخ زندگی و انقلاب بزرگ او و بنیانگذاری تمدن اسلامی به وسیله او فوق العاده بود چگونه می توان او را با این برچسبهای مسخره متهم ساخت ؟ مگر اینکه بگوئیم بت شکنی کردن و کورکورانه دنبال نیاکان نیفتادن دلیل بر جنون است !
بنابر آنچه گفتیم روشن شد که امثال در اینجا، بخصوص با قرائن موجود در آیه ، به معنی سخنان سست و بی پایه است ، و تعبیر به امثال شاید به خاطر آنست که آن را در لباس حق و مثل و مانند دلیل منطقی در آورده اند در حالی که واقعا چنین نیست . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 30
به این نکته نیز باید توجه کرد که دشمنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گاهی او را به ساحر بودن و گاه مسحور بودن متهم می کردند، گر چه بعضی از مفسران احتمال داده اند که مسحور به معنی ساحر بوده باشد (زیرا گاه اسم مفعول به معنی فاعل آمده است) ولی ظاهر این است که این دو با هم فرق دارند.
اگر ساحرش می خواندند به خاطر نفوذ فوق العاده کلام او در دلها بود، چون نمی خواستند این حقیقت را بپذیرند متوسل به اتهام ساحر بودن می شدند.
اما مسحور به معنی کسی است که ساحران در عقلش دخل و تصرف کرده و مایه اختلال حواس او را فراهم ساخته اند، این اتهام از آنجا ناشی می شد که او سنت شکن بود و مخالف عادات و رسوم خرافی و مصلحت اندیشی های فردی گام برمی داشت .
اما پاسخ همه این اتهامات از سخنان بالا روشن شد.
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که چرا می فرماید: فضلوا فلا یستطیعون سبیلا (آنها گمراه شدند و قادر بر پیدا کردن راه حق نیستند).
پاسخ این است که انسان در صورتی می تواند به حق راه یابد که خواهان

حق و جویای حق باشد، اما آن کس که با پیشداوریهای غلط و گمراه کننده ای که از جهل و لجاج و عناد سرچشمه می گیرد تصمیم خود را قبلا گرفته است ، نه تنها حق را پیدا نخواهد کرد بلکه همیشه در برابر آن موضع گیری می کند.
آخرین آیه مورد بحث همانند آیه قبل روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده - به عنوان تحقیر سخنان آنها، و اینکه قابل جوابگوئی نیست - می فرماید: بزرگ تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 31
و پر برکت است خدائی که اگر بخواهد برای تو بهتر از آنچه اینها می گویند قرار می دهد، باغهائی که از زیر درختانش نهرها جاری باشد، و نیز اگر بخواهد برای تو قصرهای مجللی قرار می دهد (تبارک الذی ان شاء جعل لک خیرا من ذلک جنات تجری من تحتها الانهار و یجعل لک قصورا).
مگر باغها و قصرهای دیگران را چه کسی به آنها داده جز خدا؟ اصولا چه کسی این همه نعمت و زیبائی را در این عالم آفریده جز پروردگار؟ آیا برای چنین خداوند قادر و منانی ممکن نیست که بهتر از اینها را در اختیار تو بگذارد؟!
ولی او هرگز نمی خواهد مردم شخصیت تو را در مال و ثروت و قصر و باغ بدانند، و از ارزشهای واقعی غافل شوند.
او می خواهد زندگی تو همانند افراد عادی و مستضعفان و محرومان باشد، تا بتوانی پناهگاهی برای همه اینها و برای عموم مردم باشی .
اما چرا می گوید باغها و قصرها بهتر از آن است که آنان می خواستند، زیرا گنج به تنهائی مشکل گشا نیست ، بلکه باید پس از زحمات زیاد تبدیل به باغها و قصور شود، از این گذشته آنها می گفتند تو باغی داشته باشی که زندگیت را تامین کند، اما قرآن می گوید: خدا می تواند باغها و قصرها برای تو قرار دهد، اما هدف از بعثت و رسالت تو چیز دیگری است .
در خطبه قاصعه از نهج البلاغه بیان رسا و گویائی در این زمینه آمده است : آنجا که امام (علیه السلام) می فرماید:
موسی بن عمران با برادرش (هارون) بر فرعون وارد شدند، در حالی که لباسهای پشمین به تن داشتند، و در دست هر کدام عصائی بود، با او شرط کردند - که اگر تسلیم فرمان پروردگار شوی - حکومت و ملکت باقی می ماند و عزت و قدرتت دوام می یابد، اما او گفت :
آیا از این دو تعجب نمی کنید؟ که با من شرط می کنند بقاء ملک و دوام تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 32
عزتم بستگی به خواسته آنها داشته باشد، در حالی که خودشان فقر و بیچارگی از سر و وضعشان می بارد (اگر راست می گویند) چرا دستبندهائی از طلا به آنها داده نشده است ؟
این سخن را فرعون به خاطر بزرگ شمردن طلا، و جمع آوری آن و تحقیر

پشم و پوشیدن آن گفت :
ولی اگر خدا می خواست ، هنگام مبعوث ساختن پیامبرانش درهای گنجها و معادن طلا و باغهای خرم و سرسبز را به روی آنان بگشاید، می گشود، و اگر می خواست پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان گسیل دارد، می داشت ، اگر این کار را می کرد امتحان از میان می رفت ، پاداش و جزاء بی اثر می شد، وعده و وعیدهای الهی بیفایده می گردید، و برای پذیرندگان ، اجر و پاداش آزمودگان واجب نمی شد، و مؤ منان استحقاق ثواب نیکوکاران را نمی یافتند، و اسماء و نامها با معانی خود همراه نبودند،...
اما خداوند پیامبران خویش را از نظر عزم و اراده قوی ، و از نظر ظاهر فقیر و ضعیف قرار دارد، ولی تواءم با قناعتی که قلبها 50400236820و چشمها را پر از بی نیازی می کرد هر چند فقر ظاهری آنها چشمها و گوشها را از ناراحتی مملو می ساخت .
اگر پیامبران دارای آنچنان قدرتی بودند کسی خیال مخالفت با آنان را نمی کرد و توانائی و عزتی داشتند که هرگز مغلوب نمی شدند و سلطنت و شوکتی دارا بودند که همه چشمها به آنان دوخته می شد و از راههای 252390دور، بار سفر به سوی آنان می بستند، اعتبار و ارزش آنها برای مردم کمتر و متکبران سر تعظیم در برابرشان فرود می آوردند و اظهار ایمان می نمودند.
اما این ایمان به خاطر علاقه به هدف آنان نبود بلکه به خاطر ترسی که بر آنها چیره می شد و یا به واسطه میل و علاقه ای که به مادیات آنها داشتند انجام می گرفت ، و در این صورت در نیتهای آنها خلوص یافت نمی شد و
غیر از خدا در تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 33
اعمالشان شرکت داشت .
توجه به این نکته نیز لازم است که بعضی گفته اند منظور از باغ و قصر، باغ و قصر آخرت است ولی این تفسیر به هیچوجه با ظاهر آیه سازگار نیست . الفرقان
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 34
آیه 11 - 16
آیه و ترجمه
بَلْ كَذَّبُوا بِالساعَةِ وَ أَعْتَدْنَا لِمَن كذَّب بِالساعَةِ سعِيراً(11)
إِذَا رَأَتْهُم مِّن مَّكانٍ بَعِيدٍ سمِعُوا لهَا تَغَيُّظاً وَ زَفِيراً(12)
وَ إِذَا أُلْقُوا مِنهَا مَكَاناً ضيِّقاً مُّقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِک ثُبُوراً(13)
لا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُوراً وَحِداً وَ ادْعُوا ثُبُوراً كثِيراً(14)
قُلْ أَ ذَلِک خَيرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتى وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كانَت لهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيراً(15)

لهَّمْ فِيهَا مَا يَشاءُونَ خَلِدِينَ كانَ عَلى رَبِّک وَعْداً مَّسئُولاً(16)
ترجمه :11 - (اینها همه بهانه است) بلکه آنها قیامت را تکذیب کرده اند و ما برای کسی که قیامت را انکار کند آتش سوزانی مهیا کرده ایم .
12 - هنگامی که این آتش آنها را از دور می بیند صدای وحشتناک و خشم آلود او را که با نفس زدن شدید همراه است می شنوند.
13 - و هنگامی که در مکان تنگ و محدودی از آن افکنده می شوند، در
حالی که در غل تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 35
و زنجیرند، فریاد واویلای آنها بلند می شود!
14 - امروز یکبار واویلا نگوئید، بلکه بسیار واویلا سر دهید!
15 - بگو آیا این بهتر است یا بهشت جاویدانی که به پرهیزگاران وعده داده شده ؟ بهشتی که پاداش اعمال آنها و قرارگاهشان است .
16 - هر چه بخواهند در آنجا برای آنها فراهم است ، جاودانه در آن خواهند ماند، این وعده ای است مسلم که پروردگارت بر عهده گرفته است .
تفسیر:مقایسه ای از بهشت و دوزخ
در این آیات - به دنبال بحثی که از انحراف کفار در مساله توحید و نبوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در آیات قبل بود - سخن از بخش دیگری از انحرافات آنها در زمینه معاد می گوید، و در حقیقت با بیان این بخش روشن می شود که آنها در تمام اصول دین گرفتار تزلزل و انحراف بودند، هم در توحید و هم در نبوت و هم در معاد، که دو قسمت آن در آیات گذشته آمده ، و اکنون سومین بخش را می خوانیم .
نخست می گوید: بلکه آنها قیامت را تکذیب کردند (بل کذبوا بالساعة).
ذکر کلمه بل که در اصطلاح ادبی برای اضراب است به این معنی است که آنها آنچه در زمینه نفی توحید و نبوت می گویند بهانه هائی است که در حقیقت از انکار معاد سرچشمه گرفته است ، چرا که اگر کسی ایمان به چنان دادگاه عظیم و پاداش و کیفر الهی داشته باشد این چنین بی پروا حقایق را به باد مسخره نمی گیرد و با ذکر بهانه های واهی از دعوت پیامبری که دلائل نبوتش آشکار است سر نمی پیچد، و در برابر بتهائی که با دست خود ساخته و پرداخته ، سر تعظیم فرود نمی آورد.
اما قرآن در اینجا به پاسخ استدلالی نپرداخته چرا که این گروه اهل تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 36
منطق و استدلال نبودند، بلکه آنها را با تهدیدهای تکان دهنده و کوبنده مواجه می کند، و آینده شوم و دردناک آنها را در برابر چشمشان مجسم می سازد، که گاه این منطق برای این گونه افراد مؤ ثرتر است .
نخست می گوید: ما برای کسی که قیامت را انکار کند آتش سوزانی مهیا کرده ایم (و اعتدنا لمن کذب بالساعة سعیرا).
سپس توصیف عجیبی از این آتش سوزان کرده می گوید: هنگامی که این

آتش آنها را از راه دور ببیند چنان به هیجان می آید که صدای وحشتناک و خشم آلود او را که با نفس زدن شدید همراه است می شنوند! (اذا رأ تهم من مکان بعید سمعوا لها تغیظا و زفیرا).
در این آیه تعبیرات متعدد گویائی است که از شدت این عذاب الهی خبر می دهد:
1 - نمی گوید آنها آتش دوزخ را از دور می بینند بلکه می گوید آتش آنها را می بیند، گوئی چشم و گوش دارد، چشم بر راه دوخته و انتظار این گنهکاران را می کشد!
2 - نیاز به این ندارد که آنها نزدیک آن شوند تا به هیجان در آید، بلکه از فاصله دور - که طبق بعضی از روایات یک سال راه است - از خشم فریاد می زند.
3 - از این آتش سوزان توصیف به تغیظ شده است ، و آن عبارت از حالتی است که انسان خشم خود را با نعره و فریاد آشکار می سازد.
4 - برای آتش دوزخ زفیر قائل شده یعنی شبیه آن حالتی که انسان نفس را در سینه فرو می برد، آنچنان که دنده ها به طرف بالا رانده می شوند و
این تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 37
معمولا در حالی است که انسان بسیار خشمگین می گردد.
مجموع این حالات نشان می دهد که آتش سوزان دوزخ همچون حیوان درنده گرسنه ای که در انتظار طعمه خویش است انتظار این گروه را می کشد (پناه بر خدا).
این وضع دوزخ است به هنگامی که آنها را از دور می بیند اما وضع آنها را در آتش دوزخ چنین توصیف می کند: هنگامی که در مکان تنگ و محدودی از آتش در حالی که در غل و زنجیرند افکنده شوند فریاد واویلاشان بلند می شود (و اذا القوا منها مکانا ضیقا مقرنین دعوا هنالک ثبورا).
این به خاطر کوچک بودن دوزخ نیست چرا که طبق آیه 30 سوره ق هر چه در قیامت به جهنم می گوئیم آیا پر شده ای ؟ باز طلب بیشتر می کند (یوم نقول لجهنم هل امتلات و تقول هل من مزید).
بنابراین مکان وسیعی است اما آنها را در این مکان وسیع آنچنان محدود می کنند که طبق بعضی از روایات وارد شدنشان در دوزخ همچون وارد شدن میخ در دیوار است !.
ضمنا واژه ثبور در اصل به معنی هلاک و فساد است ، و به هنگامی که انسان در برابر چیز وحشتناک و مهلکی قرار می گیرد گاهی فریاد وا ثبورا! بلند می کند که مفهومش ای مرگ بر من است . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 38
اما بزودی به آنها گفته می شود: امروز یکبار وا ثبورا نگوئید، بلکه بسیار ناله وا ثبورا سر دهید (لا تدعوا الیوم ثبورا واحدا و ادعوا ثبورا کثیرا).

و در هر حال این ناله شما به جائی نخواهد رسید و مرگ و هلاکی در کار نخواهد بود، بلکه باید زنده بمانید و مجازاتهای دردناک را بچشید.
این آیه در حقیقت شبیه آیه 16 سوره طور است که می فرماید: اصلوها فاصبروا او لا تصبروا سواء علیکم انما تجزون ما کنتم تعملون : در آتش دوزخ بسوزید می خواهید شکیبائی کنید یا نکنید، برای شما تفاوتی نمی کند، شما جزای اعمال گذشته خود را می بینید.
در اینکه گوینده این سخن با کافران کیست ؟ قرائن نشان می دهد فرشتگان عذابند چرا که سر و کارشان با آنها است .
و اما اینکه چرا به آنها گفته می شود یک بار وا ثبورا نگوئید، بلکه بسیار بگوئید، ممکن است به خاطر این باشد که عذاب دردناک آنها موقتی نیست که با گفتن یک وا ثبورا پایان یابد، بلکه باید در طول این مدت همواره این جمله را تکرار کنند، بعلاوه مجازات الهی درباره این ستمگران جنایتکار آنچنان رنگارنگ است که در برابر هر مجازاتی مرگ خود را با چشم می بینند و صدای وا ثبورا ایشان بلند می شود و گوئی مرتبا می میرند و زنده می شوند.
سپس روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده دستور می دهد آنها را به یک داوری دعوت کند، می فرماید: بگو آیا این سرنوشت دردناک بهتر است یا بهشت جاویدانی که به پرهیزکاران وعده داده شده است ؟ بهشتی که هم پاداش اعمال آنها است و هم جایگاه و قرارگاهشان (قل اءذلک خیر ام جنة الخلد التی وعد المتقون کانت لهم جزاء و مصیرا).
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 39
همان بهشتی که هر چه در آن بخواهند در آنجا برای آنها فراهم است (لهم فیها ما یشائون).
همان بهشتی که برای همیشه در آن خواهند ماند (خالدین).
این وعده ای است مسلم بر پروردگارتان که آن را بر عهده گرفته است (کان علی ربک وعدا مسئولا).
این سؤ ال و داوری طلبیدن نه به خاطر آن است که کسی تردید در این امر داشته باشد، و نه اینکه آن عذابهای دردناک وحشتناک قابل موازنه و مقایسه با این نعمتهای بی نظیر باشد، بلکه این گونه سؤ الها و داوری طلبیدنها برای بیدار ساختن وجدانهای خفته است که آنها را در برابر یک امر بدیهی و بر سر دو راهی قرار دهند.
اگر در پاسخ بگویند آن نعمتها بهتر است و برتر است (که حتما باید بگویند) خود را محکوم کرده اند که اعمالشان بر ضد آن است ، و اگر بگویند آن عذاب بر این نعمت برتری دارد سند بی عقلی خود را امضاء نموده اند، و این درست به آن میماند که ما به جوان گریزپائی که مدرسه و دانشگاه را ترک گفته ، هشدار می دهیم و می گوئیم ببین آنها که از علم و دانش فرار

کردند و در آغوش فساد افتادند جایشان زندان است آیا زندان بهتر است یا رسیدن به مقامات عالی ؟!
نکته ها:
1 - نخست به این نکته باید توجه کرد که در آیات فوق در یکجا خلد و جاودانگی را به عنوان صفتی برای بهشت بیان کرده و در جای دیگر خالد بودن را حال برای بهشتیان ، تا تاکیدی باشد بر این حقیقت که هم بهشت جاودانی است و هم ساکنان آن .
2 - جمله لهم فیها ما یشائون (هر چه بخواهند در بهشت هست) نقطه تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 40
مقابل چیزی است که در مورد دوزخیان در آیه 54 سوره سبا آمده است و حیل بینهم و بین ما یشتهون (میان آنها و آنچه می خواهند مانع و حائلی قرار داده شده).
3 - تعبیر به مصیر (جایگاه و محل بازگشت) بعد از تعبیر به جزاء در مورد بهشت همه جنبه تاکید دارد بر آنچه در مفهوم جزاء افتاده ، و همه نقطه مقابلی است در برابر جایگاه دوزخیان که در آیات قبل از آن آمده بود که آنها دست و پا در غل و زنجیر در مکان تنگ و محدودی افکنده می شوند.
4 - جمله کان علی ربک وعدا مسئولا اشاره به این است که مؤ منان در دعاهای خود بهشت را با تمام نعمتهایش از خداوند تقاضا کرده اند، آنها سائلند و خدا مسئول عنه چنانکه در آیه 194 سوره آل عمران از قول مؤ منان می خوانیم : ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسلک : پروردگارا آنچه را به رسولانت درباره ما وعده فرموده ای به ما مرحمت فرما.
همه مؤ منان نیز با زبانحال چنین تقاضائی را از خداوند دارند زیرا هر کس اطاعت فرمان او می کند چنین تقاضائی را با زبانحال دارد.
فرشتگان نیز چنین درخواستی را از خدا درباره مؤ منان می نمایند چنانکه (در آیه 8 سوره مؤ من) می خوانیم : ربنا و ادخلهم جنات عدن التی وعدتهم : پروردگارا! مؤ منان را در باغهای جاودانی بهشت که به آنها وعده داده ای داخل کن !
تفسیر دیگری در اینجا نیز وجود دارد و آن اینکه کلمه مسئولا تاکیدی است بر این وعده حتمی خداوند، یعنی آنچنان این وعده قطعی است که مؤ منان می توانند آن را از خدا مطالبه کنند، و درست به این می ماند که ما به کسی وعده ای داده و در ضمن به او حق می دهیم که از ما طلبکاری نماید. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 41
البته هیچ مانعی ندارد که همه این معانی در مفهوم وسیع مسئولا جمع باشد.
5 - با توجه به جمله لهم ما یشائون (هر چه بخواهند در آنجا هست) این سؤ ال برای بعضی پیدا شده که اگر مفهوم گسترده این جمله را در نظر

بگیریم ، نتیجه اش این می شود که بهشتیان مثلا اگر مقام انبیاء و اولیاء را بخواهند به آنها داده می شود، و یا اگر نجات دوستان و بستگان گنهکارشان را که مستحق دوزخند طلب کنند به آن می رسند، و مانند این خواسته ها.
اما با توجه به یک نکته جواب این سؤ ال روشن می شود و آن اینکه : پرده ها از برابر چشمان بهشتیان کنار می رود، حقایق را بخوبی درک می کنند و تناسبها در نظر آنان کاملا واضح می شود، آنها هرگز به فکرشان نمی گذرد که چنین تقاضاهائی از خدا کنند و این درست به این می ماند که ما در دنیا تقاضا کنیم که یک کودک دبستانی استاد دانشگاه شود، و یا یک دزد جنایتکار قاضی دادگاه ، آیا این گونه امور به فکر هیچ عاقلی در دنیا می رسد؟ در آنجا نیز چنین است ، از این گذشته آنها تمام خواسته هایشان تحت الشعاع خواست خدا است و همان می خواهند که خدا می خواهد. الفرقان
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 42
آیه 17 - 19
آیه و ترجمه
وَ يَوْمَ يَحْشرُهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ ءَ أَنتُمْ أَضلَلْتُمْ عِبَادِى هَؤُلاءِ أَمْ هُمْ ضلُّوا السبِيلَ(17)
قَالُوا سبْحَنَک مَا كانَ يَنبَغِى لَنَا أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِک مِنْ أَوْلِيَاءَ وَ لَكِن مَّتَّعْتَهُمْ وَ ءَابَاءَهُمْ حَتى نَسوا الذِّكرَ وَ كانُوا قَوْمَا بُوراً(18)
فَقَدْ كذَّبُوكُم بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَستَطِيعُونَ صرْفاً وَ لا نصرا و من يظلم منكم نذقه عذابا كبيرا(19)
ترجمه :17 - به خاطر بیاور روزی را که همه آنها و معبودانی را که غیر از خدا پرستش می کردند جمع می کند، و به آنها می گوید: آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید؟ یا خود گمراه شدند؟
18 - آنها (در پاسخ) می گویند منزهی تو، برای ما شایسته نبود که غیر از تو اولیائی برگزینیم ، ولی آنان و پدرانشان را از نعمتها برخوردار نمودی تا اینکه آنها (به جای شکر نعمت) یاد تو را فراموش کردند، و هلاک شدند.
19 - (خداوند به آنها می گوید ببینید) این معبودان ، شما در آنچه می گوئید تکذیب کردند اکنون قدرت ندارید عذاب الهی را بر طرف سازید یا از کسی یاری بطلبید، تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 43
و هر کس از شما ظلم و ستم کند عذاب شدیدی به او می چشانیم !
تفسیر:محاکمه معبودان و عابدان گمراه
از آنجا که در آیات گذشته سخن از سرنوشت مؤ منان و مشرکان در قیامت و پاداش و کیفر این دو گروه بود، آیات مورد بحث همین موضوع را به شکل دیگری ادامه می دهد و سؤ الی را که خداوند از معبودهای مشرکان در قیامت می کند همراه جواب آنها به عنوان یک هشدار بیان می فرماید:

نخست می گوید: به یاد آور روزی را که خداوند همه آنها و معبودهایشان را که غیر از الله پرستش می کردند جمع و محشور می کند (و یوم یحشرهم و ما یعبدون من دون الله).
و از آنها سؤ ال می کند: آیا شما این بندگان مرا گمراه کردید یا خود آنها راه را گم کردند؟! (فیقول ء أ نتم اضللتم عبادی هؤ لاء ام هم ضلوا السبیل).
اما آنها در پاسخ می گویند: منزهی تو ای پروردگار برای ما شایسته نبود که اولیائی غیر از تو برگزینیم (قالوا سبحانک ما کان ینبغی لنا ان نتخذ من دونک من اولیاء).
نه تنها ما آنها را به سوی خود دعوت نکردیم ، بلکه ما به ولایت و عبودیت تو معترف بودیم و غیر از تو را معبود برای خود و دیگران برنگزیدیم !
علت انحراف آنها این بود که آنان و پدرانشان را از نعمتها و مواهب دنیا برخوردار نمودی (آنان به جای اینکه شکر نعمتت را بجا آورند در شهوات و کامجوئیها فرو رفتند) تا یاد تو را فراموش کردند (و لکم متعتهم و آبائهم حتی نسوا الذکر). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 44
و به همین دلیل فاسد شدند و هلاک گشتند (و کانوا قوما بورا).
در اینجا خداوند روی سخن را به مشرکان کرده ، می گوید: این معبودانتان شما را در آنچه می گوئید تکذیب کردند (می گفتید: اینها شما را از راه منحرف کردند و به سوی عبادت خود دعوت نمودند در حالی که آنها گفته شما را دروغ می شمرند) (فقد کذبوکم بما تقولون).
و چون چنین است و خود مرتکب انحراف خویش بوده اید، قدرت ندارید عذاب الهی را از خود بر طرف سازید و خویش را یاری کنید و یا از دیگران یاری بطلبید (فما تستطیعون صرفا و لا نصرا).
و کسی که از شما ستم کند، عذاب شدید و بزرگی به او می چشانیم (و من یظلم منکم نذقه عذابا کبیرا).
بدون شک ظلم مفهوم وسیعی دارد هر چند موضوع بحث در آیه شرک است که یکی از مصداقهای روشن ظلم می باشد، اما با این حال کلی بودن مفهوم آیه را از بین نمی برد.
جالب اینکه من یظلم به صورت فعل مضارع آمده است و این نشان می دهد قسمت اول بحث اگر چه مربوط به گفتگوهای رستاخیز است ، اما جمله اخیر خطابی است به آنها در دنیا، گوئی همین که دلهای مشرکان بر اثر شنیدن گفتگوهای عابدان و معبودان در قیامت آماده اثرپذیری می شود سخن را از قیامت به دنیا کشانده و به آنها می گوید هر کسی ظلم و ستمی انجام دهد او را شدیدا کیفر می دهیم . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 45
نکته ها:

1 - منظور از معبودها در اینجا کیانند؟
در پاسخ این سؤ ال دو تفسیر در میان مفسران معروف وجود دارد: نخست اینکه منظور معبودهای انسانی (همچون مسیح) یا شیطانی (همچون جن) و یا فرشتگان است که هر کدام را گروهی از مشرکان برای پرستش انتخاب کرده بودند.
و از آنجا که آنها دارای عقل و شعور و ادراک هستند می توانند، مورد این بازپرسی قرار گیرند، و برای اتمام حجت و اثبات دروغ مشرکان که می گویند اینها ما را به عبادت خود دعوت کردند از آنها سؤ ال می شود آیا چنین سخنی صحیح است ؟ و آنها صریحا گفتار مشرکان را تکذیب می کنند!
تفسیر دوم که جمعی از مفسران آن را ذکر کرده اند، این است که خداوند در آن روز نوعی از حیات و درک و شعور به بتها می بخشد به طوری که می توانند مورد بازپرسی قرار گیرند و پاسخ لازم را بدهند که خدایا ما اینها را گمراه نکردیم ، بلکه آنها خودشان بر اثر غرق شدن در شهوات و غرور گمراه شدند.
این احتمال نیز وجود دارد که تمام معبودها را شامل بشود اعم از آنها که دارای عقل و شعورند و به زبان خود واقعیتها را می گویند، و معبودهائی که از عقل و شعور برخوردار نیستند و به زبانحال حقیقت را منعکس می سازند.
ولی قرائن موجود در آیه با تفسیر اول هماهنگتر است ، چرا که فعلها و ضمیرها همه نشان می دهد که طرف صحبت صاحبان عقل و شعورند و این متناسب با معبودهائی همچون مسیح و فرشتگان و مانند آنها است .
بعلاوه از جمله فقد کذبوکم (آنها شما را تکذیب کردند) چنین برمی آید که مشرکان قبلا ادعا نموده اند این معبودان ما را گمراه ساختند، و به سوی

خویش دعوت کردند، و بعید است مشرکان این ادعا را در مورد بتهای سنگی و چوبی کرده باشند، زیرا خودشان - آنگونه که در داستان ابراهیم آمده - یقین داشتند که بتها سخن نمی گویند لقد علمت ما هؤ لاء ینطقون (انبیاء - 63).
در حالی که مثلا در مورد مسیح در آیه 116 سوره مائده می خوانیم ءانت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله : آیا تو، به مردم گفتی که من و مادرم را دو معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟!
و در هر حال مسلم است که ادعای مشرکان و بت پرستان ، واهی و بی اساس بوده و آنان ایشان را به عبادت خود دعوت نکرده اند.
جالب اینکه معبودان در جواب نمی گویند: خدایا ما آنها را به عبادت خود دعوت نکردیم ، بلکه می گویند: ما غیر از تو معبودی برای خود انتخاب

ننمودیم ، یعنی وقتی خود ما تنها تو را پرستش می کنیم بطریق اولی برای آنها دیگری را معرفی نکرده ایم بخصوص اینکه این سخن با جمله سبحانک (منزهی تو) و با جمله ما کان ینبغی لنا (برای ما سزاوار نبود) همراه است که نهایت ادب و تاکید آنها را بر توحید روشن می سازد.
2 - انگیزه انحراف از اصل توحید
قابل توجه اینکه معبودان ، عامل اصلی انحراف این گروه مشرک را زندگی مرفه آنها می شمرند، و می گویند: خداوندا آنها و پدرانشان را از نعمتهای این زندگی برخوردار ساختی ، و همین باعث فراموشکاری آنها شد، بجای اینکه بخشنده این نعمتها را بشناسند و به شکر و طاعتش پردازند در گرداب غفلت و غرور فرو رفتند، و تو و روز قیامت را به دست فراموشی سپردند.
و به راستی زندگی مرفه برای جمعیتی که ظرفیت کافی ندارند و پایه های ایمانشان سست است از یکسو غرور آفرین است ، چرا که وقتی به نعمت

رسیدند خود را گم می کنند و خدا را فراموش می نمایند، حتی گاه فرعون وار کوس انا الله می کوبند!
و از سوئی دیگر این گونه افراد مایلند هر چه بیشتر آزاد باشند و هیچ محدودیتی در کامجوئی از لذائذ در کارشان نباشد، و قید و بندهائی از قبیل حلال و حرام و مشروع و نا مشروع آنها را از رسیدن به هدفهایشان منع نکند، و به این دلیل نمی خواهند در برابر قوانین و مقررات دینی سر تعظیم فرود آورند و روز حساب و جزا را بپذیرند.
هم اکنون نیز طرفداران آئین خدا و تعلیمات انبیا در میان مرفهین زیاد نیستند، و این مستضعفینند که طرفداران سرسخت و دوستان با وفاء ایثارگر دین و مذهبند.
البته این سخن در هر دو طرف استثناهائی دارد ولی اکثریت هر دو گروه چنانند که گفتیم
ضمنا در آیه فوق تنها روی مرفه بودن زندگی خود آنها تکیه نشده ، بلکه روی مرفه بودن زندگی نیاکان آنها نیز تکیه شده است ، زیرا هنگامی که انسان از کودکی در ناز و نعمت پرورش یافت طبیعی است که میان خود و دیگران غالبا جدائی و امتیاز ببیند و به آسانی حاضر نباشد منافع مادی و زندگی مرفه خود را از دست بدهد.
در حالی که پایبند بودن به فرمان خدا و برنامه های مذهب نیاز به ایثار و گاهی هجرت و حتی جهاد و شهادت دارد، و گاه تن در دادن به انواع محرومیتها و تسلیم دشمن نشدن ، و اینها اموری است که با مزاج مرفهین کمتر سازگار است مگر آنها که شخصیتشان فوق زندگی مادیشان است که اگر یک روز بود، شکر خدا می گویند و اگر نبود متزلزل و ناراحت نمی

شوند، و به تعبیر دیگر آنها بر زندگی مادیشان حاکمند نه محکوم ، امیرند نه اسیر! تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 48
ضمنا از این توضیح استفاده می شود که منظور از جمله نسوا الذکر فراموش کردن یاد خدا است که در آیه 19 سوره حشر بجای آن و لا تکونوا کالذین نسوا الله آمده است ، و یا فراموش کردن روز قیامت و دادگاه عدل پروردگار آنچنان که در آیه 26 سوره ص آمده لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب : برای آنها عذاب شدیدی است بخاطر فراموش کردن روز حساب .
و یا فراموش کردن هر دو و همه برنامه های الهی .
3 - واژه بور
بور از ماده بوار در اصل به معنی شدت کساد بودن چیزی است و چون شدت کسادی باعث فساد می شود چنانکه در ضرب المثل عرب آمده کسد حتی فسد این کلمه به معنی فساد، و سپس هلاکت اطلاق شده است .
و از آنجا که زمین خالی از درخت و گل و گیاه در حقیقت فاسد و مرده است به آن بائر می گویند.
بنابراین جمله کانوا قوما بورا اشاره به این است که این گروه بر اثر غرق شدن در زندگی مرفه مادی و فراموش کردن خدا و رستاخیز به فساد و هلاکت کشیده شدند و سرزمین دلشان همچون بیابانی خشک و بائر، از گلهای ملکات ارزشمند انسانی و میوه های فضیلت و حیات معنوی خالی گردید.
مطالعه حال ملتهائی که امروز در ناز و نعمت غرقند و از خدا و خلق بی خبرند عمق معنی این آیه را روشنتر می سازد که چگونه در دریای فساد اخلاقی غرق شده اند و چگونه فضائل انسانی از سرزمین بایر وجودشان برچیده شده است . الفرقان
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 49
آیه 20
آیه و ترجمه
وَ مَا أَرْسلْنَا قَبْلَک مِنَ الْمُرْسلِینَ إِلا إِنَّهُمْ لَیَأْکلُونَ الطعَامَ وَ یَمْشونَ فی الاَسوَاقِ وَ جَعَلْنَا بَعْضکمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَ تَصبرُونَ وَ کانَ رَبُّک بَصِیراً(20)
ترجمه :20 - ما هیچیک از رسولان را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند، و بعضی از شما را، وسیله امتحان بعض دیگر قرار دادیم ، آیا صبر و شکیبائی می کنید؟ (و از عهده امتحانات بر می آئید) و پروردگار تو بصیر و بینا بوده و هست .
شان نزول :جمعی از مفسران در شان نزول نخستین آیه از آیات فوق چنین آورده اند که جمعی از سران مشرکان خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه

و آله و سلّم) آمدند و گفتند: ای محمد تو از ما چه می خواهی ؟ اگر ریاست می طلبی ما تو را سرپرست خود می کنیم ، و اگر علاقه به مال داری از اموال خود برای تو جمع می کنیم ، اما هنگامی که دیدند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در برابر این پیشنهادهایشان تسلیم نشد به بهانه جوئی پرداختند و گفتند تو چگونه فرستاده خدا هستی با اینکه غذا می خوری و در بازارها توقف می کنی ؟!
آنها پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به خوردن غذا سرزنش کردند چرا که می خواستند او فرشته باشد، و به راه رفتن در بازارها ملامت کردند چرا که آنها کسراها و قیصرها و پادشاهان جبار را دیده بودند که هرگز گام در بازارها نمی گذاردند، در حالی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با مردم در بازارها حشر و نشر داشت و با آنها مانوس بود، و امر و نهی الهی را به آنها ابلاغ می کرد، بهانه جویان ایراد کردند و گفتند: او می خواهد تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 50
حکمران ما شود، در حالی که روش او مخالف سیره پادشاهان است !
آیه فوق نازل شد و این حقیقت را روشن ساخت که روش پیامبر اسلام روش همه پیامبران پیشین بوده است .
تفسیر:همه پیامبران چنین بودند
در چند آیه قبل یکی از بهانه جوئیهای مشرکان را به این عنوان که چرا پیامبر اسلام غذا می خورد و در بازارها راه می رود، آمده بود و جوابی اجمالی و سر بسته برای آن گفته شد، آیه مورد بحث به همان مطلب بازگشته و پاسخی صریحتر و مشروحتر به آن می دهد و می گوید:
ما هیچیک از رسولان را قبل از تو نفرستادیم مگر اینکه همه آنها از جنس بشر بودند، غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند (و با مردم حشر و نشر داشتند) (و ما ارسلناک قبلک من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام و یمشون فی الاسواق).
و در عین حال بعضی از شما را وسیله امتحان بعض دیگر قرار دادیم (و جعلنا بعضکم لبعض فتنة).
این آزمایش ممکن است از این طریق باشد که انتخاب پیامبران از جنس بشر آن هم از انسانهائی که از میان توده های جمعیت محروم برمی خیزند خود آزمایش بزرگی است ، چرا که گروهی ابا دارند زیر بار همنوع خود بروند بخصوص کسی که از نظر امکانات مادی در سطح پائینی قرار داشته باشد، و آنها از این نظر در سطح بالا و یا سن و سالشان بیشتر و در جامعه سرشناستر باشند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 51
این احتمال نیز وجود دارد که منظور آزمودن عمومی مردم به وسیله یکدیگر است ، چرا که افراد از کار افتاده و ناتوان و بیمار و یتیم و دردمند، آزمونی هستند برای اقویا و افراد سالم و تندرست ، و به عکس افراد

تندرست و قوی ، آزمونی هستند برای افراد ضعیف و ناتوان ، آیا گروه دوم راضی به رضای خدا هستند؟ و آیا گروه اول وظیفه و تعهد انسانی خود را در برابر گروه دوم انجام می دهند یا نه ؟
و از آنجا که این دو تفسیر با هم منافاتی ندارند ممکن است هر دو در مفهوم وسیع آیه که امتحان مردم به وسیله یکدیگر است جمع باشد.
و به دنبال این سخن ، همگان را مورد خطاب قرار داده و سؤ ال می کند: آیا صبر و شکیبائی پیشه می کنید؟ (اءتصبرون).
چرا که مهمترین رکن پیروزی در تمام این آزمایشها صبر و استقامت و پایمردی است ، صبر و استقامت در برابر هوسهای سرکشی که مانع از قبول حق می شود، صبر و استقامت در برابر مشکلاتی که در آنجا وظائف و اداء رسالتها وجود دارد، و همچنین شکیبائی در برابر مصائب و حوادث دردناک که زندگی انسان به هر حال خالی از آن نخواهد بود.
خلاصه تنها با نیروی پایداری و صبر است که می توان از عهده این امتحان بزرگ الهی برآمد.
و در پایان آیه به عنوان یک هشدار می فرماید: پروردگار تو همواره بصیر و بینا بوده و هست (و کان ربک بصیرا).
مبادا تصور کنند چیزی از رفتار شما در برابر آزمونهای الهی از دیده بینا و موشکاف علم خداوند مکتوم و پنهان می ماند، او همه را دقیقا می داند و می بیند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 52
سؤ ال :
در اینجا پرسشی پیش می آید و آن اینکه : پاسخ قرآن در آیات فوق به مشرکان دائر بر اینکه همه پیامبران از جنس بشر بودند نه تنها مشکل را حل نمی کند، بلکه به اصطلاح از قبیل تکثیر اشکال است ، چرا که ممکن است آنها ایراد خود را به همه پیامبران تعمیم دهند.
پاسخ :
آیات مختلف قرآن نشان می دهد که آنها این ایراد را به شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داشتند و معتقد بودند که او وضع خاصی به خود گرفته و لذا می گفتند. ما لهذا الرسول ... (چرا این پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این چنین است ...).
قرآن در پاسخ آنها می گوید: این منحصر به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیست که غذا می خورد و در بازارها گام بر می دارد همه آنها چنین اوصافی را داشتند، و به فرض که آنها این اشکال را به همه پیامبران تعمیم دهند، قرآن پاسخ آنها را نیز گفته آنجا که می گوید: و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا: به فرض که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را فرشته قرار می دادیم باز ناگزیر او را به صورت انسانی در می آوردیم (تا بتواند سرمشق و الگو در تمام زمینه ها برای انسانها باشد) اشاره به اینکه

تنها انسان می تواند رهبر انسان باشد که از تمام نیازها و خواسته ها و مشکلات و مسائل او آگاه است . الفرقان
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 53
آیه 21 - 24
آیه و ترجمه
وَ قَالَ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْ لا أُنزِلَ عَلَیْنَا الْمَلَئکَةُ أَوْ نَرَی رَبَّنَا لَقَدِ استَکْبرُوا فی أَنفُسِهِمْ وَ عَتَوْ عُتُوًّا کَبِیراً(21)
یَوْمَ یَرَوْنَ الْمَلَئکَةَ لاَ بُشرَی یَوْمَئذٍ لِّلْمُجْرِمِینَ وَ یَقُولُونَ حِجْراً محْجُوراً(22)
وَ قَدِمْنَا إِلی مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَهُ هَبَاءً مَّنثُوراً(23)
أَصحَب الْجَنَّةِ یَوْمَئذٍ خَیرٌ مُّستَقَرًّا وَ أَحْسنُ مَقِیلاً(24)
ترجمه :21 - و آنها که امیدی به لقای ما ندارند (و رستاخیز را انکار می کنند) می گویند: چرا فرشتگان بر ما نازل نمی شوند؟ و یا پروردگارمان را با چشم خود نمی بینیم ؟ آنها درباره خود تکبر ورزیدند و طغیان بزرگی کردند.
22 - (آنها به آرزوی خود می رسند) اما روزی که فرشتگان را می بینند روز بشارت مجرمان نخواهد بود! (بلکه روز مجازات و کیفر آنان است) و می گویند ما را امان دهید ما را معاف دارید
23 - و ما به سراغ اعمالی که آنها انجام دادند می رویم و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا می کنیم !
24 - بهشتیان در آن روز قرارگاهشان از همه بهتر، و استراحت گاهشان نیکوتر است ! تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 54
تفسیر:ادعاهای بزرگ
گفتیم مشرکان لجوج برای فرار از زیر بار تعهدات و مسئولیتهائی که ایمان به خدا و رستاخیز بر دوش آنها می گذارد، بهانه هائی را مطرح می کردند که یکی از آنها این بود چرا پیامبر مثل ما نیاز به غذا دارد، و در بازارها راه می رود که پاسخ آن را در آیات قبل خواندیم .
آیات مورد بحث دو قسمت دیگر از بهانه های آنها را مطرح کرده پاسخ می گوید، نخست می فرماید: آنها که امیدی به لقای ما ندارند و رستاخیز را انکار می کنند)، می گویند چرا فرشتگان بر ما نازل نمی شوند، و یا پروردگارمان را با چشم خود نمی بینیم (و قال الذین لا یرجون لقائنا لو لا انزل علینا الملائکة او نری ربنا).
به فرض که ما بپذیریم پیامبر هم می تواند همچون ما زندگی عادی داشته باشد اما این قابل قبول نیست که پیک وحی تنها بر او نازل شود و ما او را نبینیم ! چه مانعی دارد فرشته آشکار شود، و بر نبوت او صحه بگذارد، و یا قسمتی از وحی را در حضور ما بازگو کند؟!
و یا خدا را با چشم ببینیم که جای هیچ شک و شبهه ای برای ما باقی نماند؟

اینها است که برای ما سؤ ال انگیز است و اینها است که مانع از پذیرش دعوت محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می شود!
مهم این است که قرآن این بهانه جویان را به عنوان لا یرجون لقائنا توصیف می کند که نشان می دهد سرچشمه این گفتارهای بی اساس ، عدم ایمان به آخرت ، و عدم قبول مسئولیت در برابر خدا است .
در آیه 7 سوره حجر نیز شبیه این سخن را می خوانیم که آنها می گفتند: لو ما تاتینا بالملائکة ان کنت من الصادقین : اگر راست می گوئی چرا

را برای ما نمی آوری تا تو را تصدیق کنند؟! در آغاز همین سوره فرقان نیز خواندیم که مشرکان می گفتند: لو لا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا: چرا فرشته ای همراه او مامور انذار انسانها نشده است ؟
در حالی که یک انسان حق طلب برای اثبات یک مطلب ، تنها مطالبه دلیل می کند اما نوع دلیل هر چه باشد، مسلما تفاوت نمی کند، هنگامی که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با نشان دادن معجزات و از جمله خود قرآن حقانیت دعوت خویش را به وضوح ثابت کرده ، دیگر این بهانه ها چه معنی دارد؟
و بهترین دلیل برای اینکه این سخنان را به خاطر تحقیق پیرامون نبوت پیامبر نمی گفتند این است که تقاضای مشاهده پروردگار کردند و او را تا سر حد یک جسم قابل رؤ یت تنزل دارند، همان تقاضای بی اساسی که مجرمان بنی اسرائیل نیز داشتند، و پاسخ قاطع آن را شنیدند که شرح آن در سوره اعراف آیه 143 آمده است .
لذا قرآن در پاسخ این تقاضاها ذیل آیه مورد بحث می گوید: آنها در مورد خود تکبر ورزیدند و گرفتار غرور و کبر و خود بینی شدند (لقد استکبروا فی انفسهم).
و طغیان کردند، چه طغیان بزرگی ؟ (و عتوا عتوا کبیرا).
عتو (بر وزن غلو) به معنی خودداری از اطاعت و سرپیچی از فرمان توأ م با عناد و لجاج است .
تعبیر فی انفسهم ممکن است به این معنی باشد که آنها در مورد خود به کبر و خود بینی گرفتار شدند و نیز ممکن است به این معنی باشد که آنها کبر و غرورشان را در دل پنهان کردند و این بهانه ها را آشکار در عصر و زمان ما نیز کسانی هستند که منطق مشرکان پیشین را تکرار می کنند و می گویند تا خدا را در محیط آزمایشگاه خود نبینیم و تا روح را در زیر

جراحی مشاهده نکنیم باور نخواهیم کرد! و سرچشمه هر دو یکی است استکبار و سرکشی .
اصولا تمام کسانی که تنها ابزار شناخت را حس و تجربه می دانند به طور

ضمنی همین سخن را تکرار می کنند، و همه ماتریالیستها و مادیون در این جمع داخلند، در حالی که حس ما تنها توانائی درک قسمت ناچیزی از ماده این جهان را دارد.
سپس به عنوان تهدید می گوید اینها که تقاضا دارند فرشتگان را به بینند سرانجام خواهند دید اما روزی که فرشتگان را می بینند روزی است که در آن روز بشارتی برای مجرمان نخواهد بود (چرا که روز مجازات و کیفرهای دردناک اعمال آنها است) (یوم یرون الملائکة لا بشری یومئذ للمجرمین).
آری در آن روز از دیدن فرشتگان خوشحال نخواهند شد بلکه چون نشانه های عذاب را همراه مشاهده آنان می بینند بقدری در وحشت فرو می روند که همان جمله ای را که در دنیا به هنگام احساس خطر در برابر دیگران می گفتند بر زبان جاری می کنند و می گویند ما را امان دهید، ما را معاف دارید (و یقولون حجرا محجورا).
ولی بدون شک نه این جمله و نه غیر آن اثری در سرنوشت محتوم آنها ندارد چرا که آتشی را که خود افروخته اند خواه و ناخواه دامانشان را می گیرد، و اعمال زشتی را که انجام داده اند در برابرشان مجسم می گردد و خود کرده را تدبیر نیست !. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 57
واژه حجر (بر وزن قشر) در اصل به منطقه ای گفته می شود که آن را سنگ چین (تحجیر) کرده و ممنوع الورود می ساختند، و اگر می بینیم حجر اسماعیل را حجر می گویند به خاطر دیواری است که اطراف آن کشیده شده و جدا گردیده است ، عقل را نیز حجر می گویند، چون انسان را از کارهای خلاف منع می کند، لذا در آیه 5 سوره فجر می خوانیم هل فی ذلک قسم لذی حجر (آیا در این سخن ، سوگند قانع کننده ای برای صاحبان عقل وجود دارد؟).
و نیز اصحاب حجر، که در قرآن نامشان آمده (آیه 80 سوره حجر) به قوم صالح گفته شده است که خانه های سنگی محکمی در دل کوه ها برای خود می تراشیدند و در حفاظت آن قرار می گرفتند.
این در مورد معنی واژه حجر.
اما جمله حجرا محجورا اصطلاحی بوده است در میان عرب که وقتی به کسی برخورد می کردند که از او می ترسیدند برای گرفتن امان این جمله را در برابر او می گفتند.
مخصوصا رسم عرب این بود که در ماههای حرام که جنگ ممنوع بوده هنگامی که کسی با دیگری روبرو می شد و احتمال می داد این سنت شکسته شود و به او صدمه ای برسد، این جمله را تکرار می کرد، طرف مقابل نیز با شنیدن آن ، او را امان می داد و از نگرانی و اضطراب و وحشت بیرون می آورد، بنابراین معنی جمله مزبور این است : امان می خواهم امانی که برگشت و تغییری در آن نباشد.

ضمنا از آنچه در بالا گفتیم روشن شد که در اینجا گوینده این سخن مجرمانند و تناسب افعال موجود در آیه و سیر تاریخی و سابقه این جمله در میان عرب نیز تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 58
همین اقتضا می کند، هر چند بعضی احتمال داده اند که گوینده این سخن فرشتگان خواهند بود و هدفشان ممنوع ساختن مشرکان از رحمت خدا است .
و بعضی نیز گفته اند که گوینده این سخن مجرمانند که به یکدیگر این را می گویند، ولی ظاهر همان معنی اول است که بسیاری از مفسران آن را اختیار کرده و یا به عنوان اولین تفسیر از آن یاد نموده اند.
اما در اینکه آن روز که مجرمان ، فرشتگان را ملاقات می کنند کدام روز است ؟ مفسران دو احتمال داده اند بعضی گفته اند روز مرگ است که انسان فرشته مرگ را می بیند چنانکه در آیه 97 سوره نساء می خوانیم : و لو تری اذ الظالمون فی غمرات الموت و الملائکة باسطوا ایدیهم اخرجوا انفسکم : اگر ظالمان را ببینی هنگامی که در امواج مرگ قرار گرفته اند و فرشتگان دستها را گشوده اند و می گویند جان خود را بیرون کنید ....
بعضی دیگر این تفسیر را انتخاب کرده اند که منظور روز قیامت و رستاخیز است که مجرمان در برابر فرشتگان عذاب قرار می گیرند و آنها را مشاهده می کنند.
تفسیر دوم با توجه به آیات بعد که سخن از رستاخیز می گوید و مخصوصا جمله یومئذ اشاره به آن می گیرد، نزدیکتر به نظر می رسد.
آیه بعد وضع اعمال این مجرمان را در آخرت مجسم ساخته ، می گوید: ما به سراغ تمام اعمالی که آنها انجام دادند می رویم و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا می کنیم ! (و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 59
واژه عمل به طوری که راغب در مفردات گفته به معنی هر کاری است که با قصد انجام می گیرد، ولی فعل ، اعم از آن است ، یعنی به کارهائی که با قصد یا بی قصد انجام می گیرد هر دو اطلاق می شود.
جمله قدمنا از ماده قدوم به معنی وارد شدن یا به سراغ چیزی رفتن است ، و در اینجا دلیل بر تاکید و جدی بودن مطلب است ، یعنی مسلما و بطور قطع تمام اعمال آنها را که با توجه و از روی اراده انجام داده اند - هر چند ظاهرا کارهای خیر باشد - به خاطر شرک و کفرشان همچون ذرات غبار در هوا محو و نابود می کنیم .
آفات اعمال صالح
واژه هباء به معنی ذرات بسیار ریز غبار است که در حال عادی ، ابدا به چشم نمی آید، مگر زمانی که نور آفتاب از روزنه یا دریچه ای به داخل اطاق تاریکی بیفتد و این ذرات را روشن و قابل مشاهده سازد.

این تعبیر نشان می دهد که اعمال آنها بقدری بی ارزش و بی اثر خواهد شد که اصلا گوئی عملی وجود ندارد، هر چند سالیان دراز تلاش و کوشش کرده باشند.
این آیه نظیر آیه 18 سوره ابراهیم است که می فرماید: مثل الذین کفروا بربهم اعمالهم کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف : اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند همچون خاکستری است در برابر تندباد در یک روز تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 60
طوفانی !
دلیل منطقی آن هم روشن است ، زیرا چیزی که به عمل انسان شکل و محتوا می دهد، نیت و انگیزه و هدف نهائی عمل است ، افراد با ایمان ، با انگیزه الهی و توحیدی ، هدفهای مقدس و پاک ، و برنامه صحیح و سالم به سراغ انجام کارها می روند در حالی که مردم بی ایمان غالبا گرفتار تظاهر ریاکاری و تقلب و غرور و خود بینی هستند، و همین سبب بی ارزش شدن اعمال آنها می شود.
به عنوان نمونه ما مسجدهائی را از صدها سال پیش سراغ داریم که گذشت قرنها کمترین تاثیر بر آنها نگذاشته است ، و به عکس خانه هائی را می بینیم که با گذشت یکماه یا یکسال شکستها و نقصهای فراوان در آن ظاهر می شود، اولی چون انگیزه الهی داشت از هر نظر محکم و با بهترین مصالح با پیش بینی تمام حوادث آینده ساخته شده ، اما دومی چون هدف تهیه مال و ثروتی از طریق تظاهر و فریب بوده است تنها به رنگ و آبش توجه شده است .
اصولا از نظر منطق اسلام ، اعمال صالح آفاتی دارد که باید دقیقا مراقب آن بود: گاه از آغاز ویران و فاسد است ، همچون عملی که برای ریا انجام می گیرد.
گاه انسان در حین عمل گرفتار غرور و عجب و خودبینی می شود و ارزش عملش به خاطر آن از بین می رود.
و گاه بعد از عمل به خاطر انجام کارهای مخالف و منافی ، اثرش محو و نابود می گردد، مانند انفاقی که پشت سر آن منت باشد، و یا اعمال صالحی که پشت سر آن کفر و ارتداد صورت گیرد.
و حتی طبق بعضی از روایات اسلامی گاه انجام گناهانی قبل از انجام عمل تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 61
روی آن اثر می گذارد، چنانکه در مورد شرابخوار می خوانیم که تا چهل روز اعمال او مقبول درگاه خدا نخواهد شد.
به هر حال اسلام برنامه ای فوق العاده دقیق و باریک و حساب شده درباره خصوصیات عمل صالح دارد.
در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : روز قیامت خداوند

گروهی را مبعوث می کند در حالی که نوری در مقابل آنان همچون لباسهای سفید و درخشنده است (این نور همان اعمال آنها است) سپس به آن اعمال فرمان می دهد: همگی ذرات پراکنده غبار شوید (و به دنبال آن همه محو می گردند) سپس فرمود: انهم کانوا یصومون و یصلون و لکن کانوا اذا عرض لهم شی ء من الحرام اخذوه و اذا ذکر لهم شی ء من فضل امیر المؤ منین انکروه !: آنها نماز و روزه را بجا می آوردند ولی هنگامی که حرامی به آنها عرضه می شد آن را می چسبیدند و موقعی که از فضائل امیر مؤ منان علی (علیه السلام) برای آنها بیان می گشت انکار می کردند!.
و از آنجا که قرآن معمولا نیک و بد را در برابر هم قرار می دهد تا با مقایسه ، وضع هر دو روشن شود، آیه بعد، از بهشتیان سخن می گوید و می فرماید: بهشتیان در آن روز قرارگاهشان بهتر و استراحت گاهشان نیکوتر است (اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا).
معنی این سخن آن نیست که دوزخیان وضعشان خوبست و بهشتیان وضعشان از آنها بهتر، زیرا صیغه افعل تفضیل گاه در مواردی به کار می رود که یک طرف به کلی فاقد آن مفهوم است و طرف دیگر واجد، مثلا در

می خوانیم : اءفمن یلقی فی النار خیر ام من یاتی آمنا یوم القیامة : آیا کسی که در آتش افکنده می شود بهتر است یا کسی که روز قیامت در نهایت امنیت وارد محشر می شود؟!
مستقر به معنی قرارگاه و مقیل به معنی محل استراحت در نیمه روز است (از ماده قیلوله به معنی خواب نیم روز آمده است). الفرقان

آیه 25 - 26
آیه و ترجمه
وَ یَوْمَ تَشقَّقُ السمَاءُ بِالْغَمَمِ وَ نُزِّلَ المْلَئکَةُ تَنزِیلاً(25)
الْمُلْک یَوْمَئذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَ کانَ یَوْماً عَلی الْکَفِرِینَ عَسِیراً(26)
ترجمه :25 - و به خاطر آور روزی را که آسمان با ابرها از هم شکافته می شود، و فرشتگان نازل می گردند.
26 - حکومت در آن روز از آن خداوند رحمان است و آنروز روز سختی برای کافران خواهد بود.
تفسیر:آسمان با ابرها شکافته می شود!
باز در این آیات بحث درباره قیامت و سرنوشت مجرمان در آن روز ادامه می یابد نخست می گوید: روز گرفتاری و اندوه مجرمان ، روزی است که آسمان با ابرها از هم می شکافد و فرشتگان پی در پی نازل می شوند! (و یوم تشقق السماء بالغمام و نزل الملائکة تنزیلا).

غمام از غم به معنی پوشاندن چیزی است و از آنجا که ابر آفتاب تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 64
را می پوشاند به آن غمام گفته می شود همچنین به اندوه که قلب را می پوشاند غم می گویند.
این آیه در حقیقت پاسخی است به درخواست مشرکان ، و یکی دیگر از بهانه جوئیهای آنها زیرا آنها انتظار داشتند خداوند و فرشتگان ، طبق اساطیر و افسانه های آنان ، در میان ابرها به سراغشان بیایند و آنها را به سوی حق دعوت کنند، در اسطوره های یهود نیز آمده که گاه خداوند در لابلای ابرها ظاهر می شد!.
قرآن در پاسخ آنها می گوید: آری فرشتگان (و نه خدا) روزی به سراغ آنها می آیند، اما کدام روز؟ روزی که مجازات و کیفر این بدکاران فرا می رسد و بیهوده گوئی های آنها را پایان می دهد.
اکنون ببینیم منظور از شکافته شدن آسمان با ابرها چیست ؟ با اینکه می دانیم اطراف ما چیزی به نام آسمان که قابل شکافته شدن باشد وجود ندارد.
بعضی از مفسران مانند علامه طباطبائی (رضوان الله علیه) در تفسیر المیزان فرموده اند: منظور شکافته شدن آسمان عالم شهود و کنار رفتن حجاب جهل و نادانی و نمایان گشتن عالم غیب است ، یعنی انسان در آن روز درک و دیدی پیدا می کند که با امروز بسیار متفاوت است ، پرده ها کنار می رود، و فرشتگان را که در حال نزول از عالم بالا هستند می بیند.
تفسیر دیگر این است که منظور از سماء، کرات آسمانی است که بر اثر انفجارات پی در پی از هم متلاشی می شود، و ابری که حاصل از این انفجارات و متلاشی شدن کوهها است صفحه آسمانها را فرا می گیرد، بنابراین کرات آسمانی شکافته می شود، در حالی که همراه با ابرهای حاصل از آن است . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 65
آیات بسیاری از قرآن مجید، مخصوصا آنها که در سوره های کوتاه آخر قرآن آمده ، بیانگر این حقیقت است که در آستانه قیامت ، دگرگونیهای عظیم و انقلاب و تحول عجیب ، سر تا سر عالم هستی را فرا می گیرد کوهها متلاشی شده و همچون غبار در فضا پخش می گردد خورشید بی نور، و ستارگان بی فروغ می شود، حتی فاصله ماه و خورشید از بین می رود، و لرزه و زلزله عجیبی سراسر زمین را فرا می گیرد.
آری در چنان روز، متلاشی شدن آسمان ، یعنی کرات آسمانی و پوشیده شدن صفحه آسمان از یک ابر غلیظ امری طبیعی خواهد بود.
همین تفسیر را به نحو دیگری می توان بیان کرد:
شدت دگرگونیها و انفجارات کواکب و سیارات سبب می شود که آسمان از ابری غلیظ پوشیده شود، اما در لابلای این ابر گاه شکافهائی وجود دارد،

بنابراین آسمانی که در حال عادی با چشم دیده می شود به وسیله این ابرهای عظیم انفجاری از هم جدا می شود.
تفسیرهای دیگری نیز برای این آیه گفته شده است که با اصول علمی و منطقی سازگار نیست و در عین حال تفسیرهای سه گانه فوق منافاتی با هم ندارد، ممکن است از یکسو پرده های جهان ماده از مقابل چشم انسان کنار برود و عالم ماوراء طبیعت را مشاهده کند، و از سوی دیگر کرات آسمانی متلاشی شوند و ابرهای انفجاری آشکار گردند، و در لابلای آنها شکافهائی نمایان باشد، آن روز، روز پایان این جهان و آغاز رستاخیز است ، روز بسیار دردناکی است برای مجرمان بی ایمان و ستمکاران لجوج .
سپس به یکی از روشنترین مشخصات آن روز پرداخته ، و می گوید: تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 66
حکومت در آن روز از آن خداوند رحمان است (الملک یومئذ الحق للرحمان).
حتی آنها که در این جهان نوعی حکومت مجازی و محدود و فانی و زودگذر داشتند نیز از صحنه حکومت کنار می روند، و حاکمیت از هر نظر و در تمام جهات مخصوص ذات پاک او می شود، و به همین دلیل آن روز روز سختی برای کافران خواهد بود (و کان یوما علی الکافرین عسیرا).
آری در آن روز که قدرتهای خیالی به کلی از میان می روند و حاکمیت مخصوص خدا می شود پناهگاههای کافران فرو می ریزد، و قدرتهای جبار و طاغوتی محو می شوند، هر چند در این جهان نیز همه در برابر اراده او بی رنگ بودند ولی در اینجا ظاهرا زرق و برقی داشتند اما در قیامت که صحنه بروز واقعیتها، و برچیده شدن مجازها و خیالها و پندارها است ، افراد بی ایمان در برابر مجازاتهای الهی چه تکیه گاهی می توانند داشته باشند و به همین دلیل آن روز فوق العاده بر آنها سخت خواهد گذشت .
در حالی که برای مؤ منان بسیار یسیر و سهل و آسان است .
در حدیثی از ابو سعید خدری نقل شده که وقتی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة را که نشان می دهد روز قیامت معادل پنجاه هزار سال است تلاوت فرمود عرض کردم چه روز طولانی و عجیبی است ؟!
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: و الذی نفسی بیده انه لیخفف عن المؤ من حتی یکون اخف علیه من صلاة مکتوبة یصلیها فی الدنیا: سوگند به آن کسی که جانم به دست او است که آن روز برای مؤ من سبک می شود به مقدار مدت یک نماز فریضه که در دنیا انجام می دهد!.
دقت در سایر آیات قرآن ، دلائل سخت بودن آن روز را بر کافران روشن تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 67
می سازد، چرا که از یکسو می خوانیم : در آن روز تمام پیوندها و وسائل

عالم اسباب ، گسسته می شود (و تقطعت بهم الاسباب) (بقره - 166)
از سوئی دیگر، نه مال آنها و نه آنچه را اکتساب کردند آنانرا سودی نمی دهد (ما اغنی عنه ماله و ما کسب) (سوره تبت آیه 2).
و از سوی سوم هیچکس در آنجا به داد هیچکس نمی رسد (یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا) (دخان - 41).
حتی شفاعت که تنها راه نجات است در اختیار گنهکارانی است که پیوندی با خدا و دوستان خدا داشته اند (من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه) (بقره - 255).
و نیز در آن روز به آنها اجازه عذر خواهی داده نمی شود تا چه رسد به قبول عذرهای غیر موجه (فلا یؤ ذن لهم فیعتذرون) (مرسلات - 36).
الفرقان
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 68
آیه 27 - 29
آیه و ترجمه
وَ یَوْمَ یَعَض الظالِمُ عَلی یَدَیْهِ یَقُولُ یَلَیْتَنی اتخَذْت مَعَ الرَّسولِ سبِیلاً(27)
یَوَیْلَتی لَیْتَنی لَمْ أَتخِذْ فُلاناً خَلِیلاً(28)
لَّقَدْ أَضلَّنی عَنِ الذِّکرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنی وَ کانَ الشیْطنُ لِلانسنِ خَذُولاً(29)
ترجمه :27 - و به خاطر بیاور روزی را که ظالم دست خویش را از شدت حسرت به دندان می گزد و می گوید: ای کاش با رسول خدا راهی برگزیده بودم .
28 - ای وای بر من ! کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم !
29 - او مرا از یاد حق گمراه ساخت ، بعد از آنکه آگاهی به سراغ من آمده بود، و شیطان همیشه مخذول کننده انسان بوده است .
شان نزول :برای این آیات شان نزولی نقل کرده اند که فشرده اش چنین است :
در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دو نفر دوست در میان مشرکان به نام عقبه و ابی بودند هر زمان عقبه از سفر می آمد غذائی ترتیب می داد و اشراف قومش را دعوت می کرد و در عین حال دوست می داشت به محضر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برسد هر چند اسلام را نپذیرفته بود.
روزی از سفر آمد و طبق معمول ترتیب غذا داد و دوستان را دعوت کرد،
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 69
در ضمن از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز دعوت نموده .
نگامی که سفره را گستردند و غذا حاضر شد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: من از غذای تو نمی خورم تا شهادت به وحدانیت خدا و

رسالت من دهی ، عقبه شهادتین بر زبان جاری کرد.
این خبر به گوش دوستش ابی رسید، گفت ای عقبه از آئینت منحرف شدی ؟ او گفت نه به خدا سوگند من منحرف نشدم ، و لکن مردی بر من وارد شد که حاضر نبود از غذایم بخورد جز اینکه شهادتین بگویم ، من از این شرم داشتم که او از سر سفره من برخیزد بی آنکه غذا خورده باشد لذا شهادت دادم !
ابی گفت من هرگز از تو راضی نمی شوم مگر اینکه در برابر او بایستی و سخت توهین کنی !، عقبه این کار را کرد و مرتد شد، و سرانجام در جنگ بدر در صف کفار به قتل رسید و رفیقش ابی نیز در روز جنگ احد کشته شد.
آیات فوق نازل گردید و سرنوشت مردی را که در این جهان گرفتار دوست گمراهش می شود و او را به گمراهی می کشاند شرح داد.
بارها گفته ایم که شان نزولها گر چه خاص است ولی هرگز مفهوم آیات را محدود نمی کند بلکه کلیت آن شامل تمام افراد مشابه می گردد.
تفسیر:دوست بد مرا گمراه کرد!
روز قیامت صحنه های عجیبی دارد که بخشی از آن در آیات گذشته آمد و در آیات مورد بحث بخش دیگری خاطر نشان شده ، و آن مساله حسرت فوق العاده ظالمان از گذشته خویش است نخست می فرماید:
بخاطر آور روزی را که ظالم دست خویش را از شدت حسرت به دندان
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 70
می گزد، می گوید: ای کاش با رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) راهی برگزیده بودم (و یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا).
یعض از ماده عض (بر وزن سد) به معنی گاز گرفتن با دندان است و معمولا این تعبیر در مورد کسانی که از شدت حسرت و تاسف ناراحتند به کار می رود، چنانکه در فارسی نیز ضرب المثل است که فلانکس انگشت حسرت به دندان می گزید (ولی در عربی به جای انگشت ، دست گفته می شود و شاید رساتر باشد چون همیشه انسان در چنین حالاتی انگشت نمی گزد بلکه گاه پشت دست را می گزد مخصوصا در عربی بسیار می شود که همچون آیه مورد بحث یدیه یعنی هر دو دست ، گفته می شود که شدت تاسف و حسرت را به طرز گویاتری بیان می کند).
این کار شاید به خاطر این باشد که این گونه اشخاص هنگامی که گذشته خویش را می نگرند خود را مقصر می دانند و تصمیم بر انتقام از خویشتن می گیرند و این نوعی انتقام است تا بتوانند در سایه آن کمی آرامش یابند.
و براستی آن روز را باید یوم الحسرة گفت ، چنانکه در قرآن از روز قیامت نیز به همین عنوان یاد شده است (سوره مریم آیه 39) چرا که افراد

خطاکار خود را در برابر یک زندگی جاویدان در بدترین شرائط می بینند در حالی که می توانستند با چند روز صبر و شکیبائی و مبارزه با نفس و جهاد و ایثار، آن را به یک زندگی پر افتخار و سعادتبخش مبدل سازند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 71
حتی برای نیکوکاران هم روز تاسف است ، تاسف از اینکه چرا بیشتر از این نیکی نکردند؟!
سپس اضافه می کند که این ظالم بیدادگر که در دنیائی از تاسف فرو رفته می گوید: ای وای بر من کاش فلان شخص گمراه را دوست خود انتخاب نکرده بودم (یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا).
روشن است که منظور از فلان همان شخصی است که او را به گمراهی کشانده : شیطان یا دوست بد یا خویشاوند گمراه ، و فردی همچون ابی برای عقبه که در شان نزول آمده بود.
در واقع این آیه و آیه قبل دو حالت نفی و اثبات را در مقابل هم قرار می دهد در یکجا می گوید: ای کاش راهی به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پیدا کرده بودم و در اینجا می گوید: ای کاش فلان شخص را دوست خود انتخاب نکرده بودم که تمام بدبختی در ترک رابطه با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و قبول رابطه با این دوست گمراه بود.
باز ادامه می دهد و می گوید: بیداری و آگاهی به سراغ من آمده بود (و سعادت در خانه مرا کوبید) ولی این دوست بی ایمان مرا گمراه ساخت (لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جائنی).
اگر از ایمان و سعادت جاویدان ، فاصله زیادی می داشتم ، این اندازه جای تاسف نبود، ولی تا نزدیک مرز پیش رفتم ، یک گام بیشتر نمانده بود که برای همیشه خوشبخت شوم ، اما این کور دل متعصب لجوج مرا از لب چشمه آب حیات تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 72
تشنه بازگرداند و در گرداب بدبختی فرو برد.
ذکر در جمله بالا معنی وسیعی دارد و تمام آیات الهی را که در کتب آسمانی نازل شده شامل می شود، بلکه هر چیز که موجب بیداری و آگاهی انسان باشد در آن جمع است .
و در پایان آیه می گوید: شیطان همیشه مخذول کننده انسان بوده است (و کان الشیطان للانسان خذولا).
چرا که انسان را به بیراهه ها و مناطق خطر می کشاند و بعد او را سرگردان رها کرده و به دنبال کار خود می برد.
باید توجه داشت که خذول صیغه مبالغه است و به معنی بسیار مخذول کننده .
حقیقت خذلان این است که کسی دل به یاری دیگری ببندد ولی او درست در لحظات حساس دست از کمک و یاریش بردارد.

در اینکه جمله اخیر (کان الشیطان للانسان خذولا) گفتار خداوند است به عنوان هشدار برای همه ظالمان و گمراهان و یا دنباله گفتار این افراد حسرت زده در قیامت است ، مفسران دو تفسیر ذکر کرده اند، و هر دو با معنی آیه متناسب است ولی گفتار خدا بودن تناسب بیشتری دارد. نکته :
نقش دوست در سرنوشت انسان
بدون شک عامل سازنده شخصیت انسان - بعد از اراده و خواست و تصمیم او - امور مختلفی است که از اهم آنها همنشین و دوست و معاشر است ، چرا که انسان خواه و ناخواه تاثیر پذیر است ، و بخش مهمی از افکار و صفات اخلاقی خود را از طریق دوستانش می گیرد، این حقیقت هم از نظر علمی و هم از طریق تجربه تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 73
و مشاهدات حسی به ثبوت رسیده است .
این تاثیر پذیری از نظر منطق اسلام تا آن حد است که در روایات اسلامی از پیامبر خدا حضرت سلیمان (علیه السلام) چنین نقل شده : لا تحکموا علی رجل بشی ء حتی تنظروا الی من یصاحب ، فانما یعرف الرجل باشکاله و اقرانه و ینسب الی اصحابه و اخدانه : درباره کسی قضاوت نکنید تا به دوستانش نظر بیفکنید چرا که انسان بوسیله دوستان و یاران و رفقایش شناخته می شود.!
امام امیر المؤ منین علی بن ابیطالب (علیه السلام) در گفتار گویای خود می فرماید: و من اشتبه علیکم امره و لم تعرفوا دینه ، فانظروا الی خلطائه ، فان کانوا اهل دین الله فهو علی دین الله ، و ان کانوا علی غیر دین الله فلا حظ له من دین الله : هر گاه وضع کسی بر شما مشتبه شد و دین او را نشناختید به دوستانش نظر کنید، اگر اهل دین و آئین خدا باشند او نیز پیرو آئین خدا است ، و اگر بر آئین خدا نباشند او نیز بهره ای از آئین حق ندارد.
و براستی گاه نقش دوست در خوشبختی و بدبختی یک انسان از هر عاملی مهمتر است ، گاه او را تا سر حد فنا و نیستی پیش می برد، و گاه او را به اوج افتخار می رساند.
آیات مورد بحث و شان نزول آن به خوبی نشان می دهد که انسان چگونه ممکن است تا مرز سعادت پیش برود، اما یک وسوسه شیطانی از ناحیه یک دوست بد او را به قهقرا بازگرداند و سرنوشتی مرگبار برای او فراهم سازد که از حسرت آن روز قیامت هر دو دست را به دندان بگزد، و فریاد یا ویلتی از او بلند شود.
در کتاب العشرة (آداب معاشرت) روایات بسیاری در همین زمینه وارد تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 74
شده که نشان می دهد تا چه اندازه اسلام در مساله انتخاب دوست سختگیر و دقیق و موشکاف است .

این بحث کوتاه را با نقل دو حدیث در این زمینه پایان می دهیم ، و آنها که اطلاعات بیشتری در این زمینه می خواهند به کتاب العشرة بحار الانوار جلد 74 مراجعه کنند.
در حدیثی از نهمین پیشوای بزرگ اسلام امام محمد تقی الجواد (علیه السلام) می خوانیم : ایاک و مصاحبة الشریر فانه کالسیف المسلول یحسن منظره و یقبح اثره : از همنشینی بدان بپرهیز که همچون شمشیر برهنه اند، ظاهرش زیبا و اثرش بسیار زشت است !.
پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: اربع یمتن القلب : الذنب علی الذنب ... و مجالسة الموتی ، و قیل له یا رسول الله و ما الموتی ؟ قال کل غنی مترف : چهار چیز است که قلب انسان را می میراند: تکرار گناه - تا آنجا که فرمود: و همنشینی با مردگان ، کسی پرسید ای رسول خدا مردگان کیانند؟! فرمود: ثروتمندانی که مست ثروت .
الفرقان
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 75
آیه 30 - 34
آیه و ترجمه
وَ قَالَ الرَّسولُ یَرَب إِنَّ قَوْمِی اتخَذُوا هَذَا الْقُرْءَانَ مَهْجُوراً(30)
وَ کَذَلِک جَعَلْنَا لِکلِّ نَبی عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِینَ وَ کَفَی بِرَبِّک هَادِیاً وَ نَصِیراً(31)
وَ قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوْ لا نُزِّلَ عَلَیْهِ الْقُرْءَانُ جُمْلَةً وَحِدَةً کذَلِک لِنُثَبِّت بِهِ فُؤَادَک وَ رَتَّلْنَهُ تَرْتِیلاً(32)
وَ لا یَأْتُونَک بِمَثَلٍ إِلا جِئْنَک بِالْحَقِّ وَ أَحْسنَ تَفْسِیراً(33)
الَّذِینَ یحْشرُونَ عَلی وُجُوهِهِمْ إِلی جَهَنَّمَ أُولَئک شرٌّ مَّکاناً وَ أَضلُّ سبِیلاً(34)
ترجمه :30 - پیامبر عرضه داشت : پروردگارا! این قوم من از قرآن دوری جستند.
31 - و اینگونه برای هر پیامبری دشمنی از مجرمان قرار دادیم ، اما همین بس که خدا هادی و یاور تو است .
32 - و کافران گفتند: چرا قرآن یکجا بر او نازل نمی شود؟ این بخاطر آنست که قلب تو را محکم داریم ، و آن را تدریجا بر تو خواندیم . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 76
33 - آنها هیچ مثلی برای تو نمی آورند مگر اینکه ما حق را برای تو می آوریم و تفسیری بهتر (و پاسخی دندانشکن که ناچار به تسلیم شوند).
34 - آنها که بر صورتهایشان به سوی جهنم محشور می شوند بدترین محل را دارند و گمراه ترین افرادند!
تفسیر:خدایا، مردم قرآن را ترک کردند!
از آنجا که در آیات گذشته انواع بهانه جوئیهای مشرکان لجوج و افراد بی ایمان مطرح شیده بود نخستین آیه مورد بحث ، ناراحتی و شکایت پیامبر

اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را در پیشگاه خدا از کیفیت برخورد این گروه با قرآن بازگو می کند، می گوید: پیامبر به پیشگاه خدا عرضه داشت : پروردگارا! این قوم من قرآن را ترک گفتند و از آن دوری جستند (و قال الرسول یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن محجورا).
این سخن و این شکایت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) امروز نیز همچنان ادامه دارد، که از گروه عظیمی از مسلمانان به پیشگاه خدا شکایت می برد که این قرآن را به دست فراموشی سپردند، قرآنی که رمز حیات است و وسیله نجات قرآنی که عامل پیروزی و حرکت و ترقی است ، قرآنی که مملو از برنامه های زندگی می باشد، این قرآن را رها ساختند و حتی برای قوانین مدنی و جزائیشان دست گدائی به سوی دیگران دراز کردند! تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 77
هم اکنون اگر به وضع بسیاری از کشورهای اسلامی مخصوصا آنها که زیر سلطه فرهنگی شرق و غرب زندگی می کنند نظر بیفکنیم می بینیم قرآن در میان آنها به صورت یک کتاب تشریفاتی درآمده است ، تنها الفاظش را با صدای جالب از دستگاههای فرستنده پخش می کنند، و جای آن در کاشی کاریهای مساجد به عنوان هنر معماری است ، برای افتتاح خانه نو، و یا حفظ مسافر، و شفای بیماران ، و حداکثر برای تلاوت به عنوان ثواب از آن استفاده می کنند.
حتی گاه که با قرآن استدلال می نمایند هدفشان اثبات پیشداوریهای خود به کمک آیات با استفاده از روش انحرافی تفسیر به راءی است .
در بعضی از کشورهای اسلامی مدارس پر طول و عرضی به عنوان مدارس تحفیظ القرآن دیده می شود، و گروه عظیمی از پسران و دختران به حفظ قرآن مشغولند، در حالی که اندیشه های آنها گاهی از غرب و گاه از شرق ، و قوانین و مقرراتشان از بیگانگان از اسلام گرفته شده است ، و قرآن فقط پوششی است برای خلافکاریهایشان .
آری امروز هم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فریاد می زند: خدایا! قوم من قرآن را مهجور داشتند!
مهجور از نظر مغز و محتوا، متروک از نظر اندیشه و تفکر و متروک از نظر برنامه های سازنده اش !
آیه بعد برای دلداری پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که با این موضعگیری خصمانه دشمنان مواجه بود می فرماید: و این گونه برای هر پیامبری دشمنی از مجرمان قرار دادیم (و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا من المجرمین).
فقط تو نیستی که با عداوت سرسختانه این گروه روبرو شده ای ، همه پیامبران در چنین شرائطی قرار داشتند که گروهی از مجرمان به مخالفت آنها تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 78

برمی خاستند و کمر دشمنی آنان را می بستند.
ولی بدان تو تنها و بدون یاور نیستی همین بس که خدا هادی و راهنما، و یار و یاور تو است (و کفی بربک هادیا و نصیرا).
نه وسوسه های آنها می تواند تو را گمراه سازد چرا که هادیت خدا است ، و نه توطئه های آنها می تواند تو را در هم بشکند چرا که یاورت پروردگار است که علمش برترین علمها و قدرتش مافوق همه قدرتها است .
خلاصه تو باید بگوئی :
هزار دشمنم ار می کنند قصد هلاک
توام چو دوستی از دشمنان ندارم باکباز در آیه بعد به یکی دیگر از بهانه جوئیهای این مجرمان بهانه جو اشاره کرده می گوید: کافران گفتند: چرا قرآن یکجا بر او نازل نمی شود؟! (و قال الذین کفروا لو لا نزل علیه القرآن جملة واحدة).
مگر نه این است که همه آن از سوی خدا است ؟ آیا بهتر نیست که اول و آخر و تمام محتوای این کتاب یکجا نازل شود تا مردم بیشتر به عظمت آن واقف گردند؟ خلاصه چرا این آیات تدریجا و با فواصل مختلف زمانی نازل می گردد؟ البته برای افراد سطحی مخصوصا اگر بهانه جو باشند، این اشکال در کیفیت نزول قرآن پیدا خواهد شد که چرا این کتاب بزرگ آسمانی که پایه و مایه همه چیز مسلمانان و محور همه قوانین سیاسی و اجتماعی و حقوقی و عبادی آنان است یکجا به صورت کامل بر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل نشد، تا مردم پیوسته آن را از آغاز تا انجام بخوانند و از محتوایش آگاه شوند؟
اصولا بهتر بود خود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز از تمام این قرآن یکجا با خبر باشد تا هر چه مردم از او می خواهند و می پرسند فورا پاسخ گوید.
ولی در دنباله همین آیه به آنها چنین پاسخ می گوید: تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 79
ما قرآن را تدریجا نازل کردیم تا قلب تو را محکم داریم ، و آن را به صورت آیات جداگانه و آرام اما پشت سر هم بر تو وحی کردیم (کذلک لنثبت به فؤ ادک و رتلناه ترتیلا).
آنها از این واقعیتها بیخبرند که چنان ایرادهائی می کنند.
البته ارتباط نزول تدریجی قرآن با تقویت قلب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان ، بحث جالب و مشروحی دارد که در نکات پایان این آیات خواهد آمد.
سپس برای تاکید بیشتر روی پاسخ فوق می فرماید: آنها هیچ مثلی برای تو نمی آورند، و هیچ بحث و سخنی را برای تضعیف دعوت تو طرح نمی کنند مگر اینکه ما سخن حقی را که دلائل سست آنها را در هم می شکنند به

قاطع ترین وجهی به آنها پاسخ می گوید در اختیار تو می گذاریم و تفسیر بهتر و بیانی جالبتر برای تو می گوئیم (و لا یاتونک بمثل الا جئناک بالحق و احسن تفسیرا).
و از آنجا که این دشمنان کینه توز و مشرکان متعصب و لجوج بعد از مجموعه ایرادات خود چنین استنتاج کرده بودند که محمد و یارانش با این صفات و این کتاب و این برنامه هائی که دارند بدترین خلق خدایند (العیاذ بالله) و چون ذکر این سخن با کلام فصیح و بلیغی همچون قرآن تناسب نداشت در آخرین آیه مورد بحث خداوند به پاسخ این سخن می پردازد بی آنکه اصل گفتار آنها را نقل کند، می گوید:
آنهائی که بر صورتهایشان محشور می شوند و با این وضع به سوی جهنمشان می برند، آنها بدترین محل را دارند و گمراه ترین افرادند (الذین یحشرون علی وجوههم الی جهنم اولئک شر مکانا و اضل سبیلا).
آری نتیجه برنامه های زندگی انسانها در آنجا روشن می شود، گروهی قامتهائی همچون سرو دارند و صورتهای درخشانی همچون ماه ، با گامهای بلند تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 80
به سرعت به سوی بهشت می روند، در مقابل جمعی به صورت بر خاک افتاده و فرشتگان عذاب آنها را به سوی جهنم می کشانند، این سرنوشت متفاوت نشان می دهد چه کسی گمراه و شر بوده و چه کسی خوشبخت و هدایت یافته ؟!
نکته ها:
1 - تفسیر جعلنا لکل نبی عدوا
گاه از این جمله چنین به نظر می رسد که خداوند برای دلداری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می گوید: تنها تو نیستی که دشمن داری بلکه برای هر پیامبری دشمنی از سوی ما قرار داده شده و لازمه این سخن استناد وجود دشمنان انبیا به خدا است که نه با حکمت خدا سازگار است و نه با اصل آزادی اراده انسانها.
مفسران جوابهای متعددی از این سؤ ال داده اند.
ولی ما کرارا گفته ایم تمام اعمال انسانها از یک نظر منتسب به خدا است ، زیرا همه چیز ما، قدرت ما، نیروی ما، عقل و فکر ما و حتی آزادی و اختیار ما نیز از ناحیه او است ، بنابراین وجود این دشمنان را برای انبیا می توان از این نظر به خدا نسبت داد، بی آنکه مستلزم جبر و سلب اختیار گردد، و به مسئولیت آنها در مقابل کارهایشان خدشه ای وارد شود (دقت کنید).
علاوه بر این وجود این دشمنان سرسخت و مخالفت آنان با پیامبران سبب می شد که مؤ منان در کار خود ورزیده تر و ثابت قدمتر شوند، و آزمایش الهی در مورد همگان تحقق یابد.

این آیه در حقیقت همانند آیه 112 سوره انعام است که می فرماید: و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس و الجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا: این گونه در برابر هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 81
دادیم که سخنان فریبنده و بی اساس را به طور سری به یکدیگر می گویند.
در مقابل گلها، خارها می روید، و در برابر نیکان ، بدان قرار دارند، بی آنکه مسئولیت هیچیک از دو دسته از میان برود.
بعضی نیز گفته اند منظور از جعلنا (قرار دادیم) همان اوامر و نواهی و برنامه های سازنده انبیاء است که خواه و ناخواه عده ای را به دشمنی می کشاند و اگر به خدا اسناد داده شده به خاطر آنست که این اوامر و نواهی از سوی او است .
تفسیر دیگر اینکه جمعی هستند که بر اثر اصرار در گناه و افراط در تعصب و لجاجت خداوند بر دلهای آنها مهر می زند و چشم و گوششان را کور و کر می سازد این دسته بر اثر کوردلی سرانجام دشمن انبیاء می شوند اما عوامل آن را خود فراهم ساخته اند.
این سه تفسیر با هم منافاتی ندارد و همه آنها ممکن است در مفهوم آیه جمع باشد.
2 - اثرات عمیق نزول تدریجی قرآن
درست است که طبق روایات (بلکه ظاهر بعضی از آیات) قرآن دو نزول داشته : یکی نزول دفعی و یکجا در شب قدر بر قلب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و دیگر نزول تدریجی در بیست و سه سال ، ولی بدون شک آنچه جنبه رسمیت داشته و پیامبر و مردم با آن روبرو بوده اند نزول تدریجی قرآن است .
و همین نزول تدریجی اسباب ایراد دشمنان بهانه گیر شده بود که چرا قرآن یکمرتبه نازل نمی شود؟ و یکباره در اختیار مردم قرار نمی گیرد؟ تا آگاهتر و روشنتر شوند و جای شک و تردیدی باقی نماند.
ولی چنانکه دیدیم قرآن با جمله کذلک لنثبت به فؤ ادک جواب کوتاه و جامع و پر معنی به آنها داد که هر چه بیشتر روی آن بیندیشیم اثرات نزول تدریجی تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 82
قرآن آشکارتر می شود:
1 - بدون شک هم از نظر تلقی وحی و هم از نظر ابلاغ به مردم ، اگر مطالب به طور تدریجی و طبق نیازها پیاده شود و برای هر مطلبی شاهد و مصداق عینی وجود داشته باشد، بسیار مؤ ثرتر خواهد بود.
اصول تربیتی ایجاب می کند که شخص یا اشخاص تربیت شونده قدم به قدم این راه را بپیمایند، و برای هر روز آنها برنامه ای تنظیم شود تا از

مرحله پائین شروع کرده به مراحل عالی برسند، برنامه هائی که این گونه پیاده می شود هم برای گوینده و هم برای شنونده دلچسبتر و عمیقتر است .
2 - اصولا آنها که چنین ایرادهائی را به قرآن می کردند به این حقیقت توجه نداشتند که قرآن یک کتاب کلاسیک نیست که درباره موضوع یا علم معینی صحبت کند، بلکه یک برنامه زندگی است برای ملتی که انقلاب کرده و در تمام ابعاد زندگی از آن الهام می گیرد.
بسیاری از آیات قرآن به مناسبتهای تاریخی مانند جنگ بدر و احد و احزاب و حنین نازل شده ، و دستورالعمل ها یا نتیجه گیریهائی از این حوادث بوده است ، آیا معنی دارد که اینها یکجا نوشته شود و به مردم عرضه گردد.
به تعبیر دیگر قرآن مجموعه ای است از اوامر و نواهی ، احکام و قوانین تاریخ و موعظه ، و مجموعه ای از استراتژی و تاکتیکهای مختلف در برخورد با حوادثی که در مسیر امت اسلامی به سوی جلو پیش می آمده است .
چنین کتابی که همه برنامه های خود را، حتی قوانین کلیش را از طریق حضور در صحنه های زندگی مردم تبیین و اجرا می کند امکان ندارد قبلا یکجا تدوین و تنظیم شود، این بدان میماند که رهبر بزرگی برای پیاده کردن انقلاب تمام اعلامیه ها و بیانیه ها و امر و نهی هایش را که به مناسبتهای مختلف ایراد می شود یکجا بنویسد و نشر دهد، آیا هیچکس می تواند چنین سخنی را عاقلانه بداند؟! تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 83
3 - نزول تدریجی قرآن سبب ارتباط دائم و مستمر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به مبدء وحی بود، این ارتباط دائمی قلب او را قویتر، و اراده او را نیرومندتر می ساخت و تاثیرش در برنامه های تربیتی او انکار ناپذیر بود.
4 - از سوئی دیگر ادامه وحی بیانگر ادامه رسالت و سفارت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، و جائی برای وسوسه دشمنان نخواهد گذاشت که بگویند این یک روز از سوی خدا مبعوث شد، سپس خدایش او را ترک گفت !، همانگونه که در تاریخ اسلام می خوانیم که به هنگام تاخیر وحی ، در آغاز نبوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این زمزمه پیدا شد و سوره والضحی برای نفی آن نازل گردید.
5 - بدون شک اگر بنا بود برنامه های اسلام همه یکجا نازل شود، لازم بود یکجا نیز اجرا گردد، زیرا نازل شدن بدون اجرا ارزش آن را از بین می برد، و می دانیم اجرای همه برنامه ها اعم از عبادات زکات و جهاد و رعایت تمام واجبات و پرهیز از تمام محرمات یکجا کار بسیار سنگینی بود که موجب فرار گروه عظیمی از اسلام می شد.
پس چه بهتر که تدریجا نازل شود، و تدریجا مورد عمل قرار گیرد.

و به تعبیر دیگر هر یک از این برنامه ها به خوبی جذب شود و اگر سؤ ال و گفتگوئی پیرامون آن است ، مطرح گردد و جواب گفته شود.
6 - یکی دیگر از اثرات این نزول تدریجی روشن شدن عظمت و اعجاز قرآن است ، چرا که در هر واقعه آیاتی نازل می گردد، به تنهائی خود دلیل بر عظمت و اعجاز است و هر قدر تکرار می شود، این عظمت و اعجاز روشنتر می گردد و در اعماق قلوب مردم نفوذ می کند.
3 - معنی ترتیل در قرآن
واژه ترتیل از ماده رتل (بر وزن قمر) به معنی منظم بودن تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 84
و مرتب بودن است ، لذا کسی که دندانهایش خوب و منظم و مرتب باشد، عرب به او رتل الاسنان می گوید، روی این جهت ترتیل به معنی پی در پی آوردن سخنان یا آیات روی نظام و حساب گفته شده .
بنابراین جمله و رتلناه ترتیلا اشاره به این واقعیت است که آیات قرآن گر چه تدریجا و در مدت 23 سال نازل شده است اما این نزول تدریجی روی نظم و حساب و برنامه ای بوده ، به گونه ای که در افکار، رسوخ کند، و دلها را مجذوب خود سازد.
در تفسیر کلمه ترتیل روایات جالبی نقل شده که به بعضی از آنها ذیلا اشاره می کنیم :
در تفسیر مجمع البیان از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل شده که به ابن عباس فرمود: اذا قرأ ت القرآن فرتله ترتیلا: هنگامی که قرآن را خواندی آن را با ترتیل بخوان .
ابن عباس می گوید پرسیدم : ترتیل چیست ؟
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود:
بینه تبیینا، و لا تنثره نثر الدغل (الرمل) و لا تهذه هذا الشعر، قفوا عند عجائبه ، و حرکوا به القلوب ، و لا یکونن هم احدکم آخر السورة : حروف و کلمات آن را کاملا روشن ادا کن ، نه همچون خرمای خشکیده (یا ذرات شن) آن را پراکنده کن ، و نه همچون شعر آن را با سرعت پشت سر هم بخوان ، به هنگام برخورد با عجائب قرآن توقف کنید و بیندیشید و دلها را با آن تکان دهید، و هرگز نباید همت شما این باشد که به سرعت سوره را به پایان رسانید (بلکه مهم اندیشه و تدبر و بهره گیری از قرآن است).
نظیر همین معنی در اصول کافی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نقل شده است . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 85
از امام صادق (علیه السلام) نیز چنین نقل شده است : الترتیل ان تتمکث به و تحسن به صوتک ، و اذا مررت بایة فیها ذکر النار فتعوذ بالله من النار و اذا مررت بایة فیها ذکر الجنة فاسئل الله الجنة : ترتیل آنست که آیات را با تانی بخوانی و با صدای زیبا و هنگامی که به آیه ای برخورد می کنی که

در آن سخن از آتش دوزخ است به خدا پناه بر، و هنگامی که به آیه ای می رسی که در آن بیان بهشت است از خدا بهشت را بطلب (خود را به اوصاف بهشتیان متصف کن و از صفات دوزخیان بپرهیز).
4 - تفسیر یحشرون علی وجوههم الی جهنم
در اینکه منظور از محشور شدن این گروه از مجرمان بر صورتشان چیست در میان مفسران گفتگو بسیار است :
جمعی آن را به همان معنی حقیقیش تفسیر کرده اند و گفته اند فرشتگان عذاب آنها را در حالی که به صورت به روی زمین افتاده اند کشان کشان به دوزخ می برند این از یکسو نشانه خواری و ذلت آنها است چرا که آنها در دنیا نهایت کبر و غرور و خود برتربینی نسبت به خلق خدا داشتند، و از سوی دیگر تجسمی است از گمراهیشان در این جهان ، چرا که چنین کسی را که به این طریق می برند به هیچوجه جلو خود را نمی بیند، و از آنچه در اطراف او می گذرد، آگاه نیست .
اما بعضی دیگر آن را به معنی کنائیش گرفته اند: گاهی گفته اند این جمله کنایه از تعلق قلب آنها به دنیا است ، یعنی آنها به خاطر اینکه صورت قلبشان هنوز هم با دنیا ارتباط دارد به سوی جهنم کشیده می شوند.
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 86
و گاه گفته اند: این کنایه مانند تعبیر مخصوصی است که در ادبیات عرب وجود دارد که میگویند: فلان مر علی وجهه یعنی او نمیدانست به کجا میرود؟ ولی روشن است تا دلیلی بر معنی کنائی نداشته باشیم باید به همان معنی اول که معنی حقیقی است تفسیر شود. الفرقان
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 87
آیه 35-40
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسى الْكِتَب وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَرُونَ وَزِيراً(35)
فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِئَايَتِنَا فَدَمَّرْنَهُمْ تَدْمِيراً(36)
وَ قَوْمَ نُوحٍ لَّمَّا كذَّبُوا الرُّسلَ أَغْرَقْنَهُمْ وَ جَعَلْنَهُمْ لِلنَّاسِ ءَايَةً وَ أَعْتَدْنَا لِلظلِمِينَ عَذَاباً أَلِيماً(37)
وَ عَاداً وَ ثَمُودَا وَ أَصحَب الرَّس وَ قُرُونَا بَينَ ذَلِک كَثِيراً(38)
وَ كلاًّ ضرَبْنَا لَهُ الاَمْثَلَ وَ كلاًّ تَبرْنَا تَتْبِيراً(39)
وَ لَقَدْ أَتَوْا عَلى الْقَرْيَةِ الَّتى أُمْطِرَت مَطرَ السوْءِ أَ فَلَمْ يَكونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كانُوا لا يَرْجُونَ نُشوراً(40)
ترجمه :35 - ما به موسی کتاب آسمانی دادیم ، و برادرش هارون را برای کمک همراهش ساختیم .
36 - و گفتیم به سوی این قوم که آیات ما را تکذیب کردند بروید (اما آنها به مخالفت برخاستند) و ما شدیدا آنها را در هم کوب تفسیر نمونه جلد 15

37 - و قوم نوح را هنگامی که تکذیب رسولان کردند غرق نمودیم ، و آنها را درس عبرتی برای مردم قرار دادیم ، و برای ستمگران عذاب دردناکی فراهم ساختیم .
38 - (همچنین) قوم عاد و ثمود و اصحاب الرس (گروهی که درخت صنوبر را میپرستیدند) و اقوام بسیار دیگری را که در این میان بودند هلاک کردیم .
39 - و برای هر یک از آنها مثلها زدیم و (چون سودی نداد) هر یک از آنها را در هم شکستیم و هلاک کردیم .
40 - آنها از کنار شهری که باران شر (بارانی از سنگهای آسمانی) بر آن باریده بود (دیار قوم لوط) گذشتند، آیا آنرا ندیدند؟ (آری دیدندولی آنها به رستاخیز ایمان ندارند.
تفسیر:اینهمه درس عبرت و اینهمه بیخبری !
در این آیات ، قرآن مجید برای دلداری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان از یکسو و تهدید مشرکان بهان جو که نمونه سخنانشان در آیات پیشین گذشت از سوی دیگر به تاریخ اقوام گذشته و سرگذشت شوم آنها اشاره کرده و مخصوصا روی شش قوم (فرعونیان ، قوم نوح ، قوم عاد، ثموداصحاب الرس ، و قوم لوط) تکیه میکند و درسهای عبرتی که از سرگذشت این اقوام به طور کاملا فشرده و گویا منعکس میکند.
نخست میفرماید: ما به موسی ، کتاب آسمانی دادیم ، و برادرش هارون را برای کمک ، همراهش ساختیم (و لقد آتینا موسی الکتاب و جعلنا معه اخاه هارون وزیرا)زیرا آنها برنامه سنگینی برای مبارزه در برابر فرعونیان بر دوش داشتند و میبایست ، این کار انقلابی مهم را با کمک یکدیگر به ثمر بنشانند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 89
ما به آن دو خطاب کردیم و گفتیم : به سوی این قوم بروید که آیات ما را تکذیب کردند (فقلنا اذهبا الی القوم الذین کذبوا بایاتنا). آنها از یکسو آیات و نشانه های خدا را که در آفاق و انفس و در تمام عالم هستی وجود دارد عملا تکذیب نمودند، و راه شرک و بت پرستی را پیش گرفتند، و از سوی دیگر تعلیمات انبیای پیشین را نیز نادیده گرفته ، و آنها را تکذیب نمودند. ولی با تمام تلاش و کوششی که موسی و برادرش انجام دادندو با دیدن آنهمه معجزات عظیم و متنوع و روشن ، باز راه کفر و انکار را پیش گرفتند، لذا ما آنها را شدیدا در هم کوبیدیم و نابود کردیم فدمرناهم تدمیرا). واژه تدمیر از ماده دمار به معنی هلاکت از یک طریق اعجاب انگیز است و براستی هلاکت قوم فرعون در امواج خروشان نیل با آن کیفیتی که میدانیم از عجائب تاریخ بشر است . همچنین قوم نوح را هنگامی که تکذیب رسولان الهی کردند، غرق نمودیم و سرنوشت آنها را

نشانه روشنی برای عموم مردم قرار دادیم ، و برای همه ستمگران عذاب دردناکی فراهم ساختیم (و قوم نوح لما کذبوا الرسل اغرقناهم و جعلناهم للناس آیة و اعتدنا للظالمین عذابا الیما). جالب توجه اینکه می گوید: آنها تکذیب رسولان کردند (نه تنها یک رسول) چرا که در میان رسل و پیامبران خدا در اصول دعوت ، تفاوتی نیست ، و تکذیب یکی از آنها تکذیب همه آنها است ، بعلاوه آنها اصولا با دعوت همه پیامبران الهی مخالفت داشتند و منکر همه ادیان بودند. همچنین قوم عاد و ثمود و اصحاب الرس و اقوام بسیار دیگری را که در این میان بودند هلاک کردیم (و عادا و ثمودا و اصحاب الرس و قرونا بین ذلک تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 90
کثیرا). قوم عاد همان قوم هود پیامبر بزرگ خدا هستند، که از سرزمین احقاف (یا یمن) مبعوث شد، و قوم ثمود، قوم پیامبر خدا صالح هستند که از سرزمین وادی القری (میان مدینه و شام) مبعوث گردید، و اما درباره اصحاب رس ، در پایان این سخن بحث خواهیم کرد. قرون جمع قرن در اصل به معنی جمعیتی است که در یک زمان با هم زندگی میکنند، سپس به یک زمان طولانی (چهل سال یا یکصد سال نیز اطلاق شده است). ولی ما هرگز آنها را غافلگیرانه مجازات نکردیم ، بلکه برای هر یک از آنها مثلها زدیم (و کلا ضربنا له الامثال). به ایرادهای آنها پاسخ گفتیم ، همچون پاسخ ایرادهائی که به تو میکنند، احکام الهی را برای آنها روشن ساختیم و حقایق دین را تبیین نمودیم . اخطار کردیم انذار نمودیم ، و سرنوشت و داستانهای گذشتگان را برای آنها بازگو کردیم . اما هنگامی که هیچیک از اینها سودی نداد هر یک از آنها را در هم شکستیم و هلاک کردیم (و کلا تبرنا تتبیرا). و سرانجام در آخرین آیه مورد بحث ، اشاره به ویرانه های شهرهای قوم لوط تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 91
میکند که در سر راه مردم حجاز به شام قرار گرفته ، و تابلو زنده و گویائی از سرنوشت دردناک این آلودگان و مشرکان است ، میفرماید: آنها از کنار شهری که باران شر و بدبختی (بارانی از سنگهای نابود کننده) بر سرشان ریخته شد گذشتند آیا آنها (در سفرهایشان به شام) این صحنه را ندیدند و در زندگی آنها نیندیشیدند؟! (و لقد اتوا علی القریة التی امطرت مطر السوء ا فلم یکونوا یرونها). آری این صحنه را دیده بودند ولی هرگز درس عبرت نگرفتند چرا که آنها به رستاخیز ایمان و امید ندارند! (بل کانوا لا یرجون نشورامرگ را پایان این زندگی میشمرند، و اگر به زندگی پس از مرگ هم معتقد باشند اعتقادی بسیار سست و بی پایه دارند، آنچنان که در روح آنها و به طریق اولی در برنامه های زندگیشان اثر نمیگذارد، به همین دلیل همه چیز را بازیچه میگیرند و جز به هوسهای زود گذر خود نمی اندیشند.
نکته ها:

1 - اصحاب الرس کیانند؟
واژه رس در اصل به معنی اثر مختصر است مثلا گفته میشود رس الحدیث فی نفسی (کمی از گفتار او را به خاطر دارم) یا گفته میشود وجد رسا من حمی (اثر مختصر از تب در خود یافت). و جمعی از مفسران بر این عقیده اند که رس به معنی چاه است . به هر حال نامیدن این قوم به این نام یا به خاطر آنست که اثر بسیار کمی از آنها بجای مانده یا به جهت آنست که آنها چاههای آب فراوان داشتند، و یا به واسطه فروکشیدن چاههایشان هلاک و نابود شدند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 92
در اینکه این قوم چه کسانی بودند؟ در میان مورخان و مفسران گفتگو بسیار است :
1 - بسیاری عقیده دارند که اصحاب رس طایفهای بودند که در یمامه میزیستند و پیامبر بنام حنظله بر آنها مبعوث شد و آنان وی را تکذیب کردند و در چاهش افکندند، حتی بعضی نوشته اند که آن چاه را پر از نیزه کردند و دهانه چاه را بعد از افکندن او با سنگ بستند تا آن پیامبر شهید شد.
2 - بعضی دیگر اصحاب رس را اشاره به مردم زمان شعیب میدانند که بت پرست بودند، و دارای گوسفندان بسیار و چاههای آب ، و رس نام چاه بزرگی بود که فروکش کرد و اهل آنجا را فرو برد و هلاک کرد.

3 - بعضی دیگر عقیده دارند که رس ، قریه ای در سرزمین یمامه بود که عده ای از بقایای قوم ثمود در آن زندگی میکردند و در اثر طغیان و سرکشی هلاک شدند.
4 - بعضی میگویند: عده ای از عربهای پیشین بودند که میان شام و حجاز میزیستند.
5 - بعضی از تفاسیر اصحاب رس را از بقایای عاد و ثمود می شناسد و بئر معطلة و قصر مشید(آیه 45 سوره حج) را نیز مربوط به آن میداند و محلشان را در حضرموت ذکر کرده ، و ثعلبی در عرائس التیجان این قول را معتبرتر دانسته . بعضی دیگر از مفسران که با نام ارس آشنا شده اند، رس را بر ارس (در شمال آذربایجان) منطبق کرده اند!
6 - مرحوم طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر و آلوسی در تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 93
روح المعانی از جمله احتمالاتی که نقل کرده اند این است که آنها مردمی بودند که در انطاکیه شام زندگی میکردند و پیامبرشان حبیب نجار بود.
7 - در عیون اخبار الرضا از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) از امیر مؤ منان حدیثی طولانی درباره اصحاب رس نقل شده که فشرده آن چنین است : آنها قومی بودند که درخت صنوبری را می پرستیدند و به آن شاه درخت می گفتند، و آن درختی بود که یافث فرزند نوح بعد از طوفان در کناره ای به نام روشن آب غرس کرده بودآنها دوازده شهر آباد داشتند که بر کنار نهری به نام رس بود، این شهرها به نامهای : آبان ، آذر، دی ، بهمن ، اسفندار فروردین ، اردیبهشت ، خرداد تیر، مرداد و شهریور و مهر نام داشت که ایرانیان نامهای ماههای سال خود را از آنها گرفته اند. آنها به خاطر احترامی که به آن درخت صنوبر می گذاشتند، بذر آن را در مناطق دیگر کاشتند و نهری برای آبیاری آن اختصاص دادند به گونه ای که نوشیدن آب آن نهر را بر خود و چهارپایانشان ممنوع کرده بودند، حتی اگر کسی از آن میخورد او را به قتل می رساندند، و می گفتند این مایه حیات خدایان ما است و شایسته نیست کسی از آن چیزی کم کند! آنها در هر ماه از سال ، روزی را در یکی از این شهرهای آباد عید می گرفتند و به کنار درخت صنوبری که در خارج شهر بود می رفتند، قربانیها برای آن می کردند و حیواناتی سر می بریدند و سپس آنها را به آتش می افکندند، هنگامی که دود از آنها به آسمان برمی خاست در برابر درخت به سجده می افتادند و گریه و زاری سرمی دادند! عادت و سنت آنها در همه این شهرها چنین بود تا اینکه نوبت به شهر بزرگی که پایتخت پادشاهشان بود و نام اسفندار داشت می رسید، تمامی اهل آبادیها همه در آن جمع می شدند و دوازده روز پشت سر هم عید می گرفتند و آنچه در توان تفسیر نمونه جلد 15

داشتند قربانی می کردند و در برابر درخت سجده می نمودند. هنگامی که آنها در کفر و بت پرستی فرو رفتند، خداوند پیامبری از بنی اسرائیل به سوی آنها فرستاد تا آنها را به عبادت خداوند یگانه و ترک شرک دعوت کند، اما آنها ایمان نیاوردند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای قلع ماده فساد از خدا تقاضا کرد، آن درخت بزرگ خشکید، آنها هنگامی که چنین دیدند سخت ناراحت شدند و گفتند این مرد خدایان ما را سحر کرده ! بعضی دیگر گفتند: خدایان به خاطر این مرد که ما را دعوت به کفر میکند بر ما غضب کردند !. و به دنبال این بحثها همگی تصمیم بر کشتن آن پیامبر گرفتند، چاهی عمیق کندند و او را در آن افکندند و سر آن را بستند و بر بالای آن نشستند و پیوسته ناله او را شنیدند تا جان سپرد، خداوند به خاطر این اعمال زشت ، و این ظلم و ستمها آنها را به عذاب شدیدی گرفتار کرد و نابود ساخت . قرائن متعددی مضمون این حدیث را تایید میکند زیرا با وجود ذکر اصحاب الرس در برابر عاد و ثمود احتمال اینکه گروهی از این دو قوم باشند بسیار بعید به نظر میرسدهمچنین وجود این قوم در جزیره عربستان و شامات و آن حدود که بسیاری احتمال داده اند نیز بعید است ، چرا که قاعدتا باید در تاریخ عرب انعکاسی داشته باشد در حالی که ما کمتر انعکاسی از اصحاب الرس در تاریخ عرب میبینیم . از این گذشته با بسیاری از تفاسیر دیگر قابل تطبیق است از جمله اینکه رس نام چاه بوده باشد (چاهی که آنها پیامبرشان را در آن افکندند) و یا اینکه آنها صاحب کشاورزی و دامداری بودند و مانند اینها. و اینکه در روایتی از امام صادق (علیهالسلام) میخوانیم : که زنان آنها دارای انحراف تفسیر نمونه جلد 15

همجنسگرائی بودند نیز با این حدیث منافات ندارد.
ولی از عبارت نهج البلاغه (خطبه 180) برمی آید که آنها تنها یک پیامبر نداشتند زیرا می فرماید: این اصحاب مدائن الرس الذین قتلوا النبیین و اطفاوا سنن المرسلین و احیوا سنن الجبارین ؟ !: کجایند اصحاب شهرهای رس ، آنهائی که پیامبران را کشتند و سنن رسولان خدا را خاموش کردند و سنتهای جباران را احیاء نمودند؟!
اما این تعبیر با روایت بالا نیز منافات ندارد، زیرا ممکن است روایت تنها اشاره به بخشی از تاریخ آن کند که پیامبری در میان آنها مبعوث شده بود.
2 - مجموعهای از درسهای تکان دهنده
شش گروهی که در آیات فوق ، از آنها نام برده شده است فرعونیان ، قوم متعصب نوح ، زورمندان عاد، و ثمود، آلودگان اصحاب الرس ، و قوم لوط هر کدام به نوعی از انحراف فکری و اخلاقی گرفتار بودند که آنها را به بدبختی کشاند.

فرعونیان مردمی ظالم و ستمگر و استعمار کننده و استثمارگر و خودخواه بودند.
قوم نوح نیز، چنانکه میدانیم ، مردمی سخت لجوج و متکبر و خود برتر بین بودند.
و قوم عاد و ثمود تکیه بر قدرت خویشتن داشتند.
اصحاب الرس در گردابی از فساد مخصوصا همجنسگرائی زنان و قوم لوط در منجلابی از فحشاء مخصوصا همجنسگرائی مردان غوطهور بودند، و همگی از جاده توحید، منحرف و در بیراههها سرگردان .
قرآن می خواهد به مشرکان عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و همه انسانها در طول تاریخ تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 96
هشدار دهد هر قدر قدرت داشته باشید و توانائی و مکنت ، و هر اندازه مال و ثروت و زندگی مرفه ، آلودگی به شرک و ظلم و فساد، طومار زندگانیتان را در هم خواهد پیچید، و همان عوامل پیروزی شما عامل مرگتان می شود!.
فرعونیان و قوم نوح با آبی که مایه حیات بود، نابود شدند، قوم عاد به وسیله طوفان و بادها که آنهم در شرائط خاصی مایه حیات است ، قوم ثمود با ابری صاعقه بار، و قوم لوط با بارانی از سنگ که بر اثر صاعقه و یا به گفته بعضی آتشفشان به وجود آمده بود، و اصحاب الرس طبق ذیل همان روایت فوق ، به وسیله آتشی که از زمین برخاست و شعلهای که از ابری مرگبار فرو ریخت نابود گشتند، تا این انسان مغرور به خود آید و راه خدا و عدالت و تقوا پیش گیرد. الفرقان
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 97
آیه 41 - 44
آیه و ترجمه
وَ إِذَا رَأَوْک إِن یَتَّخِذُونَک إِلا هُزُواً أَ هَذَا الَّذِی بَعَث اللَّهُ رَسولاً(41)
إِن کادَ لَیُضِلُّنَا عَنْ ءَالِهَتِنَا لَوْ لا أَن صبرْنَا عَلَیْهَا وَ سوْف یَعْلَمُونَ حِینَ یَرَوْنَ الْعَذَاب مَنْ أَضلُّ سبِیلاً(42)
أَ رَءَیْت مَنِ اتخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَ فَأَنت تَکُونُ عَلَیْهِ وَکیلاً(43)
أَمْ تحْسب أَنَّ أَکثَرَهُمْ یَسمَعُونَ أَوْ یَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلا کالاَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضلُّ سبِیلاً(44)
ترجمه :41- و هنگامی که تو را می بینند تنها به باد استهزایت می گیرند (سخن منطقی که ندارند می گویند:) آیا این کسی است که خدا او را به عنوان رسول مبعوث کرده است ؟!
42- اگر ما بر پرستش خدایانمایان استقامت نکنیم بیم آن می رود که او ما را گمراه سازد!
اما هنگامی که عذاب الهی را دیدند به زودی می فهمند چه کسی گمراه

بوده است ؟!
43- آیا دیدی کسی را که هوای نفس خویش را معبود خود برگزیده است ؟ آیا تو می توانی او را هدایت کنی ؟ یا به دفاع از او برخیزی ؟
44- آیا گمان می بری اکثر آنها می شنوند یا می فهمند؟ آنها فقط همچون چهارپایانند بلکه گمراه تر! تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 98
تفسیر:گمراه تر از چهارپایان
جالب اینکه قرآن مجید در آیات این سوره ، سخنان مشرکان را یکجا نقل نمیکند بلکه بخشی از آن را نقل کرده به پاسخگوئی و اندرز و انذار می پردازد سپس بخش دیگری را به همین ترتیب ادامه می دهد.
آیات مورد بحث بازگو کننده نمونه دیگری از منطق مشرکان و کیفیت برخورد آنها با پیامبر اسلام و دعوت راستین او است .
نخست می گوید: آنها هنگامی که تو را می بینند، تنها کاری که انجام می دهند این است که به باد مسخره ات گرفته می گویند آیا این همان کسی است که خدا او را به عنوان پیامبر مبعوث کرده است (و اذا رأ وک ان یتخذونک الا هزوا ا هذا الذی بعث الله رسولا).
چه ادعای بزرگی می کند؟ چه حرف عجیبی می زند؟ راستی مسخره است ! ولی نباید فراموش کرد که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) همان کسی بود که قبل از رسالت ، چهل سال در میان آنها زندگی کرد، به امانت و صداقت و هوش و درایت معروف بود، اما هنگامی که سران کفر، منافعشان به خطر افتاد همه این مسائل را به دست فراموشی سپردند، و با سخریه و استهزاء، مساءله دعوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را با آن همه شواهد و دلائل گویا به باد مسخره گرفتند و حتی او را متهم به جنون کردند! تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 99
سپس قرآن در ادامه گفتار مشرکان و از زبان آنها چنین نقل می کند:
((اگر ما استقامت و پایداری بر پرستش خدایانمان نکنیم بیم آن می رود که این مرد ما را گمراه سازد و ارتباطمان را با آنها قطع کند (ان کاد لیضلنا عن الهتنا لو لا ان صبرنا علیها).
ولی قرآن از چند راه به آنها پاسخ می گوید نخست با یک جمله کوبنده به این گروه که اهل منطق نبودند چنین پاسخ می دهد: هنگامی که عذاب الهی را دیدند به زودی می فهمند چه کسی گمراه بوده است ؟! (و سوف یعلمون حین یرون العذاب من اضل سبیلا).
این عذاب ممکن است اشاره به عذاب قیامت باشد چنانکه بعضی از مفسران مانند طبرسی در مجمع البیان گفته اند، و یا عذاب دنیا همچون شکست دردناک روز بدر و امثال آن ، چنانکه قرطبی در تفسیر معروف خود گفته است . و نیز ممکن است اشاره به هر دو باشد.

جالب اینکه این گروه گمراه در این سخنان خود به دو کار ضد و نقیض دست زدند، از یکسو پیامبر و دعوتش را به باد مسخره می گرفتند، اشاره به اینکه آنقدر ادعای او بی اساس است که ارزش برخورد جدی ندارد، و از سوی دیگر معتقد بودند که اگر دو دستی به آئین نیاکان خود نچسبند، امکان دارد سخنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آنها را نیز از آن بازگرداند، و این نشان می دهد که سخنانش را فوق العاده جدی و مؤ ثر و حساب شده و دارای برنامه می دانستند این پریشان گوئی از افراد سرگردان و لجوج بعید نیست .
بعلاوه بسیار دیده شده است که منکران حق هنگامی که در برابر امواج خروشان منطق رهبران الهی قرار می گیرند گاهی استهزاء را به عنوان یک تاکتیک تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 100
برای کوچک نشان دادن و محو آن ، انتخاب می کنند در حالی که در باطن چنین عقیدهای ندارند، و گاه آنرا جدی گرفته با تمام وجود با آن مبارزه می کنند.
دومین پاسخی که قرآن از سخنان آنها میگوید در آیه بعد آمده است ، روی سخن را به پیامبر کرده به عنوان دلداری و تسلی خاطر و هم به عنوان بیان دلیل اصلی عدم پذیرش دعوت پیامبر از سوی آنان می فرماید:
((آیا دیدی کسی که معبود خود را هوای نفس خویش برگزیده ! (ا رأ یت من اتخذ الهه هواه).
((آیا با این حالت تو قادر به هدایت او و دفاع از او هستی ؟! (ا فانت تکون علیه وکیلا).
یعنی اگر آنها در برابر دعوت تو دست به استهزاء و انکار و انواع مخالفتها زدند نه به خاطر آن بوده که منطق تو ضعیف و دلائل تو غیر قانع کننده و در آئینت جای شک و تردید است بلکه به خاطر این است که آنها پیرو فرمان عقل و منطق نیستند، معبود آنها هوای نفسشان است ، آیا انتظار داری چنین کسانی تو را پذیرا شوند، یا بتوانی در آنها نفوذ کنی ؟!
در معنی جمله ا رأ یت من اتخذ الهه هواه ، مفسران بزرگ بیانات گوناگونی دارند.
جمعی همانگونه که در بالا گفتیم گفتهاند منظور آنست که آنها یک بت دارند و آن هوای نفس آنها است و تمام کارهایشان از آن سرچشمه می گیرد.
در حالی که جمع دیگری معتقدند منظور آنست که آنها حتی در انتخاب کردن بتها هیچ گونه منطقی را رعایت نمی کنند، بلکه هر گاه چشمشان به قطعه سنگ یا درخت جالبی می افتاد یا چیز دیگر که هوس آنها را برمی انگیخت آن را به عنوان معبود برمی گزیدند، در برابر آن زانو میزدند، قربانی می کردند تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 101

و حل مشکلات خود را از آن میخواستند!.
اتفاقا در شاءن نزول آیه فوق روایتی نقل کرده اند که مؤ ید این معنی است و آن اینکه : در یکی از سالها کار بر قریش در مکه سخت شد و در اطراف پراکنده شدند، بعضی از آنها همین که به درخت زیبا و یا سنگ جالبی برخورد می کردند آن را می پرستیدند، نام آن را اگر سنگ بود صخره سعادت گذاشته ، برایش قربانی می کردند و خون قربانی را بر آن می پاشیدند، و حتی درمان بیماریهای حیوانات خود را از آن می خواستند!
اتفاقا روزی عربی آمد و می خواست شترهای خود را به آن صخره بمالد و تبرک جوید شترها رم کردند و در بیابان پراکنده شدند او شعری گفت که مضمونش این بود:
من به سراغ صخره سعادت آمدم تا پراکندگی ما را جمع کند، اما او جمع ما را به پراکندگی کشاند!
سپس گفت این سنگ سعادت چیست جز یک قطعه سنگ همسان زمین ، نه انسان را به گمراهی می کشاند و نه به هدایت !.
مرد دیگری از عرب یکی از این قطعه سنگها را دید در حالی که روباهی بر آن بول می کرد، او این شعر را سرود:
أ رب یبول الثعلبان برأ سه لقد ذل ما بالت علیه الثعالب !:
:((آیا معبود است موجودی که روباه بر آن بول می کند؟ مسلما ذلیل است کسی که روباهان بر آن بول می کنند!.
دو تفسیر بالا با هم منافاتی ندارند، اصل بت پرستی که زائیده خرافات است یک نوع هواپرستی است ، و انتخاب بتهای گوناگون بدون هیچ منطقی ، آن نیز شاخه دیگری از هواپرستی است . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 102
در زمینه ((بت هوا و هوس)) در نکتهها، به خواست خدا، بحث مشروحی خواهد آمد.
بالاخره سومین پاسخی که قرآن از این گروه گمراه می گوید این است که می گوید: آیا تو گمان می کنی که اکثر آنها گوش شنوا دارند، یا می فهمند؟!
(ام تحسب ان اکثرهم یسمعون ام یعقلون).
((نه آنها تنها مانند چهارپایانند، بلکه گمراهتر))! (ان هم الا کالانعام بل هم اضل).
یعنی سخریه ها و سخنان زننده و غیر منطقی آنها هرگز تو را ناراحت نکند چون آدمی یا باید خود دارای عقل باشد و آن را به کار گیرد (و مصداق یعقلون گردد) و یا اگر از علم و دانش برخوردار نیست از دانایان سخن بشنود (و مصداق یسمعون باشد) اما این گروه نه آنند و نه این ، و به همین دلیل با چهارپایان تفاوتی ندارند، و روشن است که از چهارپا نمی

توان توقعی داشت ، جز نعره کشیدن و لگد زدن ، و کارهای غیر منطقی انجام دادن .
بلکه اینها از چهارپایان نیز بدبختتر و بینواترند که آنها امکان تعقل و اندیشه ندارند، و اینها دارند و به چنان روزی افتاده اند!.
قابل توجه اینکه باز در اینجا قرآن ، تعبیر به اکثرهم می کند و این حکم را به همه آنها تعمیم نمی دهد، چرا که ممکن است در میان آنها افرادی واقعا فریب خورده باشند که وقتی در مقابل حق قرار گرفتند تدریجا پرده ها از مقابل چشمشان کنار میرود و پذیرای حق می شوند و این خود دلیل بر رعایت انصاف در بحثهای قرآنی است . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 103
نکته ها:
1 - هواپرستی و عواقب دردناک آن
بی شک در وجود انسان غرائز و امیال گوناگونی است که همه آنها برای ادامه حیات او ضرورت دارد: خشم و غضب ، علاقه به خویشتن ، علاقه به مال و زندگی مادی و امثال اینها، و بدون تردید دستگاه آفرینش همه اینها را برای همان هدف تکاملی آفریده است .
اما مهم این است که گاه اینها از حد تجاوز می کنند و پا را از گلیمشان فراتر می نهند و از صورت یک ابزار مطیع در دست عقل در می آیند و بنای طغیان و یاغیگری می گذارند عقل را زندانی کرده و بر کل وجود انسان حاکم می شوند و زمام اختیار او را در دست می گیرند.
این همان چیزی است که از آن به هواپرستی تعبیر می کنند که از تمام انواع بت پرستی خطرناکتر است ، بلکه بت پرستی نیز از آن ریشه می گیرد. بی جهت نیست که پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بت هوی را برترین و بدترین بتها شمرده است در آنجا که می فرماید: ما تحت ظل السماء من اله یعبد من دون الله اعظم عند الله من هوی متبع : در زیر آسمان هیچ بتی بزرگتر در نزد خدا از هوی و هوسی که از آن پیروی کنند وجود ندارد!.
و در حدیث دیگری از بعضی پیشوایان اسلام می خوانیم : ابغض اله عبد علی وجه الارض الهوی مبغوضترین و منفورترین بتی که در زمین پرستش شده است بت هوی است !
و اگر نیک بیندیشیم به عمق این سخن به خوبی واقف میشویم چرا که هواپرستی سرچشمه غفلت و بی خبری است ، چنانکه قرآن می گوید: و لا تطع تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 104
من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه : از کسی که قلب او را غافل از یاد خود کرده ایم و پیرو هوای خویش است اطاعت مکن (کهف آیه 28).
از سوی دیگر هواپرستی سرچشمه کفر و بی ایمانی است ، چنانکه قرآن گوید: فلا یصدنک عنها من لا یؤ من بها و اتبع هواه : تو را از ایمان به

قیامت باز ندارد کسی که ایمان به آن ندارد و پیرو هوای خویش است طه آیه 16). از سوی سوم هواپرستی بدترین گمراهی است ، قرآن می گوید و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله : چه کسی گمراهتر است از آن کس که از هوای نفس خویش پیروی می کند و هدایت الهی نیافته است (قصص آیه 50).
از سوی چهارم هواپرستی نقطه مقابل حق طلبی است و انسان را از راه خدا بیرون میبرد، چنانکه در قرآن می خوانیم : فاحکم بین الناس بالحق و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله : در میان مردم به حق داوری کن و پیرو هوی مباش که تو را از راه خدا گمراه می کند (ص آیه 26). از سوی پنجم هواپرستی مانع عدالت و دادگری است ، چنانکه در قرآن می خوانیم : فلا تتبع الهوی ان تعدلواپیروی هوی مانع اجرای عدالت شما نگردد (نساء - 135).
بالاخره اگر نظام آسمان و زمین بر محور هوی و هوس مردم بگردد فساد سرتاسر پهنه هستی را خواهد گرفت : و لو اتبع الحق اهوائهم لفسدت السماوات و الارض و من فیهن : اگر حق از هوی و هوس آنها پیروی کند آسمانها و زمین و تمام کسانی که در آنها هستند فاسد میشوند (مؤ منون آیه 71).
در روایات اسلامی نیز تعبیرات تکان دهنده ای در این زمینه به چشم می خورد: در روایتی از علی (علیه السلام) می خوانیم : الشقی من انخدع لهواه و غروره : تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 105
بدبخت کسی است که فریب هوی و غرور خویش را بخورد.
در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که : هواپرستی دشمن عقل است الهوی عدو العقل).
و نیز می خوانیم : هواپرستی اساس تمام رنجها است (الهوی اس المحن).
و همان حضرت می فرماید: هرگز نه دین با هواپرستی جمع می شود و نه عقل (لا دین مع هوی) و لا عقل مع هوی)
خلاصه آنجا که هواپرستی است نه پای دین در میان است و نه پای عقل ، در آنجا چیزی جز بدبختی و رنج و بلا نیست ، در آنجا جز بیچارگی و شقاوت و فساد نخواهد بود.
رویدادهای زندگی ما و تجربیات تلخی که در دوران عمر در مورد خویش و دیگران دیده ایم شاهد زنده تمام نکته هائی است که در آیات و روایات فوق در زمینه هواپرستی وارد شده است .
افرادی را می بینیم که چوب یک ساعت هواپرستی را تا آخر عمر می خورند!. جوانانی را سراغ داریم که بر اثر پیروی از هوی چنان در دام اعتیادهای خطرناک و انحرافات جنسی و اخلاقی گرفتار شده اند که تبدیل به موجودی زبون ، ناتوان و بی ارزش گردیده ، و تمام نیروها و سرمایه

های خویش را از کف دادند. در تاریخ معاصر و گذشته به نام کسانی برخورد می کنیم که به خاطر هوا - پرستیشان هزاران و گاه میلیونها انسان بی گناه را به خاک و خون کشیده اند و نام ننگینشان تا ابد به زشتی برده می شود. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 106
این اصل استثنا پذیر نیست حتی دانشمندان و عابدان پرسابقه ای همچون بلعم باعورا بر اثر پیروی از هوای نفس چنان از اوج عظمت انسانیت سقوط کردند که قرآن مثل آنها را به سگ پلیدی می زند که همواره پارس میکند (آیه 176 سوره اعراف).
بنابراین جای تعجب نیست که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و امیر مؤ منان (علیه السلام) می فرمایند: خطرناکترین پرتگاهی که بر سر راه سعادت شما قرار گرفته هواپرستی و آرزوهای دور و دراز است چرا که پیروی از هوی شما را از حق باز می دارد و آرزوهای دراز آخرت را به دست فراموشی می سپارد (ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتباع الهوی و طول الامل اما اتباع الهوی فیصد عن الحق و اما طول الامل فینسی الاخرة)
تعبیراتی که در نقطه مقابل یعنی ترک هوی پرستی در آیات و روایات وارد شده نیز عمق این مساله را از دیدگاه اسلام روشن می سازد، تا آنجا که کلید بهشت را ترس از خدا و مبارزه با هوای نفس می شمرد: و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی : اما کسی که از مقام پروردگار بترسد و نفس خویش را از هواپرستی نهی کند بهشت جایگاه او است (سوره نازعات آیه 40).
علی می فرماید شجاعترین مردم کسی است که بر هوای خویش پیروز شود (اشجع الناس من غلب هواه).
در حالات دوستان حق و اولیای پروردگار و علما و بزرگان داستانهای زیادی نقل شده که بر اثر ترک هواپرستی به مقامات بلندی نائل شدند که از طرق عادی غیر ممکن بود. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 107
2 - چرا از چهارپایان گمراهتر؟!
در آیات فوق برای منعکس کردن اهمیت مطلب ، نخست می فرماید: آنها که معبودشان هوای نفسشان است همچون چهارپایانند، بعد از آن ترقی کرده و اضافه می کند: بلکه از آنها گمراهترند!
شبیه این تعبیر در آیه 172 سوره اعراف نیز آمده است که درباره دوزخیانی که به حکم استفاده نکردن از گوش و چشم و عقل خود، به چنان سرنوشتی گرفتار می شوند، می فرماید: اولئک کالانعام بل هم اضل : آنها همچون چهارپایانند بلکه گمراهتر!
گرچه گمراهتر بودن آنها اجمالا روشن است ، ولی مفسران بحثهای جالبی روی این مساءله کرده اند که با تحلیل و اضافاتی می توان چنین گفت :

1 - اگر چهارپایان چیزی نمی فهمند و گوش شنوا و چشم بینائی ندارند، دلیلش عدم استعداد آنها است ، اما از آنها بیچارهتر انسانی است که خمیره همه سعادتها در وجود او نهفته است و آنقدر خدا به او استعداد داده که میتواند نماینده و خلیفه الله در زمین گردد، ولی کارش به جائی می رسد که تا سر حد یک چهارپا سقوط می کند، تمام شایستگیهای خود را به هدر داده ، و از اوج مسجود بودن فرشتگان به حضیض نکبت بار شیاطین سقوط می کند، این راستی دردناک است و گمراهی آشکار.
2 - چهارپایان تقریبا حساب و کتابی ندارند و مشمول مجازاتهای الهی نیستند در حالی که آدمیان گمراه باید بار تمام اعمال خود را بر دوش کشند و کیفر اعمال خویش را بی کم و کاست ببینند.
3 - چهارپایان برای انسانها خدمات زیادی دارند و کارهای مختلفی انجام می دهند، اما انسانهای طاغی و یاغی خدمتی که نمی کنند هیچ ، هزاران بلا و مصیبت نیز می آفرینند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 108
4 - چهارپایان خطری برای کسی ندارند و اگر هم داشته باشند خطرشان محدود است اما ای وای از انسان بی ایمان مستکبر هوی پرست که گاه آتش جنگی را روشن می کند که میلیونها نفر در آن خاکستر می شوند.
5 - چهارپایان اگر قانون و برنامه ای ندارند، ولی مسیری که آفرینش را در شکل غرائز برای آنان تعیین کرده است پیروی می کنند و در همان خط حرکت می نمایند، اما انسان قلدر سرکش ، نه قوانین تکوین را به رسمیت می شناسد و نه قوانین تشریع را و هوی و هوسهای خود را حاکم بر همه چیز می شمرد.
6 - چهارپایان هرگز برای کارهای خود توجیه گری ندارند، اگر خلافی کنند خلاف است و اگر راه خود را بروند، که می روند، همانست که هست اما یک انسان خود خواه خونخوار هوی پرست بسیار می شود که تمام جنایات خود را آنچنان توجیه می کند که گوئی دارد وظائف الهی و انسانی خویش را انجام می دهد!
- و به این ترتیب هیچ موجودی خطرناکتر و زیانبارتر از یک انسان هوی پرست بی ایمان و سرکش نیست ، و به همین دلیل در آیه 22 سوره انفال عنوان شر الدواب (بدترین جنبندگان) به او داده شده است ، و چه عنوان مناسبی ؟ الفرقان
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 109
آیه 45 - 50
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَرَ إِلی رَبِّک کَیْف مَدَّ الظلَّ وَ لَوْ شاءَ لَجَعَلَهُ ساکِناً ثُمَّ جَعَلْنَا الشمْس عَلَیْهِ دَلِیلاً(45)
ثُمَّ قَبَضنَهُ إِلَیْنَا قَبْضاً یَسِیراً(46)

وَ هُوَ الّذِی َجَعَلَ لَکُمُ الّیْلَ لِبَاساً وَ النَّوْمَ سبَاتاً وَ جَعَلَ النهَارَ نُشوراً(47)
وَ هُوَ الَّذِی أَرْسلَ الرِّیَحَ بُشرَا بَینَ یَدَی رَحْمَتِهِ وَ أَنزَلْنَا مِنَ السمَاءِ مَاءً طهُوراً(48)
لِّنُحْیِیَ بِهِ بَلْدَةً مَّیْتاً وَ نُسقِیَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَماً وَ أَنَاسیَّ کثِیراً(49)
وَ لَقَدْ صرَّفْنَهُ بَیْنهُمْ لِیَذَّکَّرُوا فَأَبی أَکثرُ النَّاسِ إِلا کفُوراً(50)
ترجمه :45 -آیا ندیدی چگونه پروردگارت سایه را گسترده ؟ و اگر می خواست آنرا ساکن قرار می داد، سپس خورشید را بر وجود آن دلیل قرار دادیم . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 110
46 - سپس آنرا آهسته جمع می کنیم .
47 - او کسی است که شب را برای شما لباس قرار داد و روز را مایه حرکت و حیات !
48 - و او کسی است که بادها را بشارتگرانی پیش از رحمتش فرستاد و از آسمان آبی پاک کننده نازل کردیم .
49 - تا به وسیله آن سرزمین مرده را زنده کنیم ، و آنرا برای نوشیدن در اختیار مخلوقاتی که آفریده ایم - چهارپایان و انسانهای بسیار - بگذاریم .
50 - ما این آیات را به صورتهای گوناگون در میان آنها قرار دادیم تا متذکر شوند ولی بیشتر مردم جز انکار و کفر کاری نکردند.
تفسیر:حرکت سایه ها!
در این آیات سخن از قسمتهای مهمی از نعمتهای الهی به عنوان بیان اسرار توحید و خداشناسی است ، اموری که اندیشه در آنها ما را به خالقمان آشناتر و نزدیکتر می سازد و با توجه به اینکه در آیات گذشته گفتگوهای فراوانی با مشرکان بود پیوند و ارتباط این آیات با گذشته روشن می شود.
در این آیات سخن از نعمت سایه ها و سپس اثرات و برکات شب و خواب و استراحت و روشنائی روز و وزش بادها و نزول باران و زنده شدن زمینهای مرده و سیراب شدن چهارپایان و انسانها است .
نخست می گوید: آیا ندیدی چگونه پروردگارت سایه را گسترده است ؟ (الم تر الی ربک کیف مد الظل).
و اگر می خواست آن را ساکن قرار می داد (سایه ای همیشگی و جاودانی) (و لو شاء لجعله ساکنا).
بدون شک این قسمت از آیه اشاره ای است به اهمیت نعمت سایه های گسترده و متحرک ، سایه هائی که یک نواخت باقی نمی ماند بلکه در حرکت است و نقل مکان می دهد، ولی در اینکه منظور از این سایه کدام یک از سایه ها است در میان مفسران تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 111
گفتگو است : جمعی می گویند این سایه کشیده و گسترده همان سایه ای است که بعد از طلوع فجر و قبل از طلوع آفتاب بر زمین حکمفرما است و

لذتبخش ترین سایه ها و ساعات همان است ، این نور کم رنگ و سایه گستر، از لحظه طلوع فجر شروع می شود و به هنگام طلوع آفتاب روشنائی جایگزین آن می گردد.
بعضی دیگر گفته اند منظور تمام سایه شب است که از لحظه غروب شروع می شود و به لحظه طلوع آفتاب منتهی می گردد، زیرا می دانیم شب در حقیقت سایه نیمکره زمین است که در برابر آفتاب قرار گرفته ، سایه ای است مخروطی که در طرف مقابل در فضا گسترده می شود و این سایه مخروطی دائما در حرکت است و با طلوع آفتاب در یک منطقه پایان می گیرد و در منطقه دیگر تشکیل می شود.
بعضی نیز گفته اند منظور سایه ای است که بعد از ظهر برای اجسام پیدا می شود و تدریجا کشیده تر و گسترده تر می گردد.
البته اگر جمله های بعد نبود ما از این جمله معنی وسیعی می فهمیدیم که تمام سایه های گسترده را در برمی گرفت ولی سایر قرائنی که به دنبال آن آمده نشان می دهد که تفسیر اول از همه مناسبتر است .
زیرا به دنبال آن می فرماید سپس خورشید را بر وجود این سایه گسترده دلیل قرار دادیم (ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا).
اشاره به اینکه اگر آفتاب نبود مفهوم سایه روشن نمی شد، اصولا سایه از پرتو آفتاب به وجود می آید، زیرا سایه معمولا به تاریکی کم رنگی گفته می شود که برای اشیاء پیدا می شود و این در صورتی است که نور به جسمی که قابل عبور از آن نباشد بتابد و در طرف مقابل سایه آشکار شود، بنابراین نه فقط طبق قانون تعرف الاشیاء باضدادها سایه را با نور باید تشخیص داد بلکه وجود آن نیز از برکت نور است . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 112
بعد می فرماید: سپس ما آن را آهسته جمع می کنیم (ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا).
می دانیم هنگامی که خورشید طلوع می کند تدریجا سایه ها برچیده می شود تا به هنگام ظهر که در بعضی از مناطق سایه به کلی معدوم می شود، زیرا آفتاب درست بالای سر هر موجودی قرار می گیرد و در دیگر مناطق به حداقل خود می رسد، و به این ترتیب سایه ها نه یکدفعه ظاهر می گردند، و نه یک دفعه برچیده می شوند، و این خود یکی از حکمتهای پروردگار است ، چرا که اگر انتقال از نور به ظلمت و بالعکس ناگهانی صورت می گرفت برای همه موجودات زیان آور بود اما این نظام تدریجی در این حالت انتقالی چنان است که بیشترین فائده را برای موجودات دارد بی آنکه ضرری داشته باشد.
تعبیر به یسیرا اشاره به جمع شدن تدریجی سایه است ، و یا اشاره به اینکه نظام ویژه نور و ظلمت در برابر قدرت پروردگار چیز ساده و آسانی

است ، و کلمه الینا نیز تاکید بر همین قدرت الهی است .
به هر حال جای تردید نیست همانگونه که انسان در زندگی خود نیاز به تابش نور دارد برای تعدیل و جلوگیری از زمانهای شدت نور، نیاز به سایه دارد، تابش نور یکنواخت زندگی را مختل می کند، همانگونه که سایه یکنواخت و ساکن ، مرگبار است .
در صورت اول همه موجودات زنده می سوزند و در صورت دوم همه منجمد می شوند این نظام متناوب نور و سایه است که زندگی را برای انسان ممکن و گوارا ساخته .
لذا آیات دیگر قرآن وجود شب و روز را به دنبال یکدیگر از نعمتهای بزرگ الهی می شمرد، در یکجا می فرماید: قل ا رأ یتم ان جعل الله علیکم اللیل سرمدا الی یوم القیامة من اله غیر الله یاتیکم بضیاء ا فلا تسمعون : بگو تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 113
اگر خداوند شب را برای شما جاویدان تا روز قیامت قرار می داد کدام معبود غیر الله بود که شعاعی از نور برای شما بیاورد آیا نمی شنوید (قصص - 71).
و بلافاصله می افزاید: قل اراءیتم ان جعل الله علیکم النهار سرمدا الی یوم القیامة من اله غیر الله یاتیکم بلیل تسکنون فیه ا فلا تبصرون : بگو هر گاه خداوند روز را جاویدان تا روز قیامت قرار می داد کدام معبود غیر الله بود که برای شما شبی آورد که در آن آرام بگیرید، آیا نمی بینید؟ (قصص - 72).
و به دنبال این سخن نتیجه گیری می کند که این از رحمت خدا است که برای شما شب و روز قرار داد که هم در آن بیارامید و بیاسائید و هم از فضل او برای تحصیل معاش استفاده کنید شاید شکرگزاری نمائید و من رحمته جعل لکم اللیل و النهار لتسکنوا فیه و لتبتغوا من فضله و لعلکم تشکرون (قصص - 73).
و به همین دلیل قرآن یکی از نعمتهای بهشتی را ظل ممدود (سایه گسترده) می شمرد که نه نور خیره کننده و خستگی آور است و نه تاریکی وحشت آفرین .
بعد از ذکر نعمت سایه ها، به شرح دو نعمت دیگر که کاملا متناسب با آن است پرداخته و گوشه دیگری از اسرار نظام هستی را که بیانگر وجود خدا است روشن می سازد، می فرماید او کسی است که شب را برای شما لباس قرار داد (و هو الذی جعل لکم اللیل لباسا).
چه تعبیر زیبا و جالبی شب را لباس قرار داد... این پرده ظلمانی نه تنها انسانها که تمام موجودات روی زمین را در خود مستور می سازد و آنها را همچون لباس ، محفوظ می دارد و همچون پوششی که انسان به هنگام خواب برای ایجاد تاریکی و استراحت از آن استفاده می کند، او را در

برمی گیرد. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 114
بعد اشاره به نعمت خواب می کند: او خواب را برای شما مایه راحت قرار داد (و النوم سباتا).
سبات در لغت از ماده سبت (بر وزن وقت) به معنی قطع نمودن است ، سپس به معنی تعطیل کردن کار به منظور استراحت آمده ، و اینکه روز شنبه را در لغت عرب یوم السبت می نامند به خاطر آنست که نامگذاری آن از برنامه یهود گرفته شده چرا که روز شنبه ، روز تعطیلی آنها بود.
در حقیقت این تعبیر اشاره ای به تعطیل تمام فعالیتهای جسمانی به هنگام خواب است ، زیرا می دانیم در موقع خواب ، قسمت مهمی از کارهای بدن به کلی تعطیل می شوند، و قسمت دیگر همچون کار قلب و دستگاه تنفس ، برنامه عادی خود را بسیار کم کرده و به صورت آرامتر ادامه می دهند تا رفع خستگی و تجدید قوا شود.
خواب به موقع و به اندازه ، تجدید کننده تمام نیروهای بدن است و نشاط آفرین و مایه قدرت ، و بهترین وسیله برای آرامش اعصاب است به عکس ، قطع خواب مخصوصا برای یک مدت طولانی ، بسیار زیانبار و حتی مرگ آفرین است و به همین دلیل یکی از مهمترین شکنجه ها برای شکنجه گران قطع برنامه خواب است که مقاومت انسان را به سرعت در هم می شکند.
در پایان آیه به نعمت روز اشاره کرده ، می فرماید: و خداوند روز را مایه حرکت و حیات قرار داد (و جعل النهار نشورا).
واژه نشور در اصل از نشر به معنی گستردن ، در مقابل پیچیدن است این تعبیر ممکن است اشاره به گسترش روح به هنگام بیداری در سراسر بدن باشد که بی شباهت به زنده شدن بعد از مرگ نیست ، و یا اشاره به گسترش انسانها در صحنه اجتماع و حرکت برای کارهای مختلف زندگی در روی زمین .
در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که همه روز صبحگاهان تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 115
این جمله را می فرمود: الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا و الیه النشور: ستایش مخصوص خداوندی است که ما را بعد از مرگ زنده کرد و حیات نوین بخشید، و سرانجام به سوی او محشور خواهیم شد.
و براستی روشنائی روز از نظر روح و جسم انسان ، حرکت آفرین است همانگونه که تاریکی ، خواب آور و آرامبخش است .
در جهان طبیعت نیز به هنگام درخشش اولین اشعه خورشید جنب و جوش عظیمی همه موجودات زنده را فرا می گیرد، رستاخیزی در میان آنها بر پا می شود و هر یک به دنبال برنامه خویش به حرکت در می آیند، و حتی گیاهان نیز در برابر نور به سرعت تنفس و تغذیه و رشد و نمو می کنند، در

حالی که با غروب آفتاب گوئی شیپور خاموشی در سراسر جهان طبیعت زده می شود، پرندگان به لانه ها باز می گردند و موجودات زنده به استراحت و خواب می پردازند، حتی گیاهان در نوعی خواب فرو می روند.
بعد از بیان این مواهب عظیم که از اساسی ترین پایه های زندگی انسانها است به موهبت بسیار مهم دیگری پرداخته می فرماید: او کسی است که بادها را بشارتگرانی پیش از رحمتش فرستاد، و از آسمان آبی پاک کننده نازل کردیم (و هو الذی ارسل الریاح بشری بین یدی رحمته و انزلنا من السماء ماء طهورا).
نقش بادها به عنوان پیش قراولان نزول رحمت الهی بر کسی پوشیده نیست چرا که اگر آنها نبودند هرگز قطره بارانی بر سرزمین خشکی نمی بارید، درست است که تابش آفتاب ، آب دریاها را تبخیر کرده به بالا می فرستد و تراکم این بخارها در قشر سرد بالای هوا تشکیل ابرهای باران زا می دهد، ولی اگر بادها این ابرهای پر بار را از بالای اقیانوسها به سوی زمینها خشک نرانند، بار دیگر ابرها تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 116
تبدیل به باران می گردد و در همان دریا فرو می ریزد.
خلاصه وجود این مبشران رحمت که به طور دائم در سرتاسر زمین در حرکتند سبب آبیاری خشکیهای روی زمین و نزول باران حیاتبخش و تشکیل رودها و چشمه ها و چاههای پر آب و پرورش انواع گیاهان می گردد.
همیشه قسمتی از این بادها که در پیشاپیش توده های ابر در حرکتند و آمیخته با رطوبت ملایمی هستند، نسیم دل انگیزی ایجاد می کنند که از درون آن بوی باران به مشام می رسد، اینان همچون بشارت دهنده ای هستند که از قدوم مسافر عزیزی خبر می دهند.
تعبیر به ریاح (بادها) به صورت جمع شاید اشاره به انواع مختلف آنها باشد که بعضی شمالی ، بعضی جنوبی بعضی از شرق به غرب ، و بعضی از غرب به شرق می وزد، و طبعا سبب گسترش ابرها در کل مناطق روی زمین می شود.
قابل توجه اینکه در اینجا ماء (آب) توصیف به طهور شده است که صیغه مبالغه از طهارت و پاکیزگی است ، و به خاطر همین معنی مفهوم آن پاک بودن و پاک کردن است ، یعنی آب هم ذاتا پاک است و هم اشیاء آلوده را پاک می کند اما غیر از آب ، بسیاری از اشیاء پاکند، ولی هرگز نمی توانند آلوده ای را پاک کنند.
و به هر حال آب علاوه بر خاصیت حیاتبخشی خاصیت فوق العاده مهم پاک کننده را دارد، اگر آب نبود در یک روز سر تا سر جسم و جان و زندگی ما کثیف و آلوده می شد، گر چه آب معمولا میکرب کش نیست ولی به خاطر خاصیت حلال بودن فوق العاده اش انواع میکربها را می تواند در خود حل کند و بشوید و از بین ببرد، و از این نظر کمک بسیار مؤ ثری به سلامت

می کند.
بعلاوه می دانیم پاکیزه کردن روح از آلودگیها به وسیله غسل و وضو نیز با آب انجام می گیرد پس این مایع حیاتبخش هم پاک کننده روح است و هم جسم .
اما این خاصیت پاک کننده بودن با تمام اهمیتی که دارد در درجه دوم قرار داده شده ، لذا در آیه بعد اضافه می کند هدف ما از نزول باران این است که سرزمین مرده را به وسیله آن زنده کنیم (لنحیی به بلدة میتا).
و نیز این آب حیاتبخش را برای نوشیدن در اختیار مخلوقانی که آفریده ایم : چهارپایان و انسانهای بسیار، بگذاریم (و نسقیه مما خلقنا انعاما و اناسی کثیرا).
در اینجا چند نکته قابل توجه است :
1 - در این آیه سخن از چهارپایان و انسانهای بسیار به میان آمده هر چند تمام حیوانات و انسانها از آب باران استفاده می کنند.
این به خاطر آن است که اشاره به بیابانگردان و چادرنشینانی کند که مطلقا آبی در اختیار ندارند و به طور مستقیم از آب باران استفاده می کنند، این نعمت بزرگ برای آنها محسوستر است ، هنگامی که قطعه ابری در آسمان ظاهر می شود، رگباری می زند و گودالها پر از آب زلال باران می شود حیواناتشان سیراب و خودشان نیز از آن می نوشند، جنبش حیات و زندگی را در وجود خود و چهارپایانشان به خوبی احساس می کنند.
2 - جمله نسقیه از ماده اسقاء است ، و تفاوت آن با سقی ، چنانکه تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 118
راغب در مفردات و بعضی دیگر از مفسران گفته اند، این است که اسقاء به معنی آماده ساختن آب و در اختیار گذاردن است که هر موقع انسان اراده کند از آن بنوشد، در حالی که ماده سقی به معنی آن است که ظرف آب را به دست کسی بدهند، تا بنوشد و به تعبیر دیگر اسقاء معنی وسیعتر و گسترده تری دارد.
3 - در این آیه ، نخست سخن از زمینهای مرده به میان آمده ، بعد چهارپایان و بعد انسانها، این تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که تا زمینها بوسیله باران زنده نشوند چهارپایان غذائی نخواهند داشت ، و تا چهارپایان جان نگیرند انسان نمی تواند از آنها تغذیه کند.
4 - مطرح کردن مساله حیات بخشی آب بعد از مساله پاکسازی ممکن است اشاره به ارتباط نزدیک این دو با هم باشد (درباره اثرات حیاتبخش آب به طور مشروح در جلد 13 ذیل آیه 30 سوره انبیاء بحث کرده ایم).
در آخرین آیه مورد بحث اشاره به قرآن کرده می گوید: ما این آیات را به صورتهای گوناگون و مؤ ثر در میان آنها قرار دادیم تا متذکر شوند و از آن

به قدرت پروردگار پی برند، اما بسیاری از مردم جز انکار و کفر کاری در برابر آن نشان ندادند (و لقد صرفناه بینهم لیذکروا فابی اکثر الناس الا کفورا).
گر چه بسیاری از مفسران مانند مرحوم طبرسی و شیخ طوسی در تبیان و علامه طباطبائی در المیزان و بعضی دیگر، ضمیر در جمله صرفناه را به باران بازگردانده اند که مفهومش چنین می شود ما قطرات باران را در جهات مختلف روی زمین و مناطق گوناگون می فرستیم و آن را در میان انسانها تقسیم می کنیم تا متذکر این نعمت بزرگ خدا بشوند، ولی حق این است که این ضمیر به قرآن و آیات آن باز می گردد چرا که این تعبیر (به صورت فعل ماضی و مضارع) در ده تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 119
مورد از قرآن مجید آمده که در 9 مورد صریحا به آیات قرآن و بیانات آن باز می گردد، و در موارد متعددی جمله لیذکروا یا مانند آن ، پشت سر آن قرار گرفته ، بنابراین بسیار بعید به نظر می رسد که در این یک مورد، این تعبیر، مفهوم دیگری داشته باشد.
اصولا ماده تصریف که به معنی تغییر دادن و دگرگون ساختن است تناسب چندانی با نزول آب باران ندارد در حالی که با آیات قرآن که در لباسهای مختلف ، گاه به صورت وعد و گاهی به صورت وعید، گاه به صورت امر و گاهی به صورت نهی و گاه به صورت سرگذشت پیشینیان می آید مناسبتر است . الفرقان
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 120
آیه 51 - 55
آیه و ترجمه
وَ لَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فی کلِّ قَرْیَةٍ نَّذِیراً(51)
فَلا تُطِعِ الْکفِرِینَ وَ جَهِدْهُم بِهِ جِهَاداً کبِیراً(52)
وَ هُوَ الَّذِی مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ جَعَلَ بَیْنهُمَا بَرْزَخاً وَ حِجْراً محْجُوراً(53)
وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشراً فَجَعَلَهُ نَسباً وَ صِهْراً وَ کانَ رَبُّک قَدِیراً(54)
وَ یَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لا یَنفَعُهُمْ وَ لا یَضرُّهُمْ وَ کانَ الْکافِرُ عَلی رَبِّهِ ظهِیراً(55)
ترجمه :51 - و اگر می خواستیم در هر شهر و دیاری پیامبری می فرستادیم .
52 - بنابراین از کافران اطاعت مکن و به وسیله قرآن با آنها جهاد بزرگی بنما.
53 - و او کسی است که دو دریا را در کنار هم قرار داد یکی گوارا و شیرین و دیگری شور و تلخ و در میان آنها برزخی قرار داد تا با هم مخلوط نشوند (گوئی هر یک به دیگری می گوید) دور باش و نزدیک نیا!

54 - او کسی است که از آب انسانی را آفرید او را نسب و سبب قرار داد (و نسل او را از این دو طریق گسترش داد) و پروردگار تو همواره قادر است . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 121
55 - آنها غیر از خدا چیزهائی را می پرستند که نه به آنها سودی می رساند و نه زیانی ، و کافران در برابر پروردگارشان (در طریق کفر) کمک کار یکدیگرند.
تفسیر:دو دریای آب شیرین و شور در کنار هم
نخستین آیه مورد بحث اشاره به عظمت مقام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است می فرماید: اگر ما می خواستیم در هر شهر و دیاری ، پیامبری می فرستادیم (اما چنین نکردیم و مسئولیت هدایت جهانیان را بر دوش تو افکندیم) (و لو شئنا لبعثنا فی کل قریة نذیرا).
در واقع همانگونه که خداوند - طبق آیات گذشته - قدرت دارد دانه های باران حیاتبخش را به تمام سرزمینهای مرده بفرستد، این توانائی را نیز دارد که وحی و نبوت را در هر شهر و دیاری بر قلب پیامبری نازل کند، و برای هر امتی انذار کننده و بیم دهنده ای بفرستد، اما خداوند آنچه را شایسته تر است برای بندگان برمی گزیند، زیرا تمرکز نبوت در وجود یک فرد باعث وحدت و انسجام انسانها و جلوگیری از هرگونه تفرقه و پراکندگی می شود.
این احتمال نیز وجود دارد که بعضی از مشرکان در کنار بهانه های دیگر این بهانه را نیز داشتند و می گفتند آیا بهتر نبود خدا در هر شهر و آبادی ، پیامبری مبعوث می کرد؟ ولی قرآن در پاسخ آنها می گوید: خدا اگر می خواست می توانست چنین کند، اما قطعا صلاح امتها و ملتها این پراکندگی نبودبه هر حال این آیه هم دلیلی است بر عظمت مقام پیامبر و هم لزوم وحدت رهبری و هم سنگین بودن بار مسئولیت او.
به همین دلیل در آیه بعد دو دستور مهم را که دو برنامه اساسی پیامبران تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 122
را تشکیل می دهد بیان می کند، نخست روی سخن را به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده می فرماید: بنابراین از کافران اطاعت مکن (فلا تطع الکافرین).
در هیچ قدم راه سازش با انحرافات آنها را پیش مگیر که سازشکاری با منحرفان ، آفت دعوت به سوی خدا است در برابر آنها محکم بایست و به اصلاح آنها بکوش ، ولی مراقب باش ابدا تسلیم هوسها و خرافات آنها نشوی .
و اما دستور دوم اینکه به وسیله قرآن با آنها جهاد بزرگی کن (و جاهدهم به جهادا کبیرا).
جهادی بزرگ به عظمت رسالتت ، و به عظمت جهاد تمام پیامبران پیشین

جهادی که تمام ابعاد روح و فکر مردم را در بر گیرد و جنبه های مادی و معنوی را شامل شود.
بدون شک منظور از جهاد در این مورد جهاد فکری و فرهنگی و تبلیغاتی است ، نه جهاد مسلحانه ، چرا که این سوره مکی است و می دانیم دستور جهاد مسلحانه در مکه نازل نشده بود.
و به گفته مرحوم طبرسی در مجمع البیان این آیه دلیل روشنی است بر اینکه جهاد فکری و تبلیغاتی در برابر وسوسه های گمراهان و دشمنان حق از بزرگترین جهادها است ، و حتی ممکن است حدیث معروف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم): رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر: ما از جهاد کوچک به سوی جهاد بزرگ بازگشتیم اشاره به همین جهاد و عظمت کار دانشمندان و علما در تبلیغ دین باشد.
این تعبیر عظمت مقام قرآن را نیز بازگو می کند، چرا که وسیله ای است برای این جهاد کبیر، و سلاحی است برنده ، که قدرت بیان و استدلال و تاثیر عمیق و جاذبیتش مافوق تصور و قدرت انسانها است .
وسیله مؤ ثری است به درخشندگی آفتاب و روشنائی روز، به آرامبخشی پرده های شب ، به حرکت آفرینی بادها، به عظمت ابرها و به حیاتبخشی

باران که در آیات گذشته به آن اشاره رفته بود.
و پس از فاصله مختصری ، باز به استدلال بر عظمت خداوند از طریق بیان نعمتهای او در نظام آفرینش می پردازد، و به تناسب بیان نزول قطرات حیاتبخش باران که در آیات قبل گذشت اشاره به مخلوط نشدن آبهای شیرین و شور کرده می فرماید: او کسی است که دو دریا را در کنار هم قرار داد، یکی گوارا و شیرین و دیگری شور و تلخ ، و در میان آنها برزخی قرار داد، گوئی هر یک از آنها به دیگری می گوید: دور باش و نزدیک شدن تو به من حرام است ! (و هو الذی مرج البحرین هذا عذب فرات و هذه ملح اجاج و جعل بینهما برزخا و حجرا مهجورا).
مرج از ماده مرج (بر وزن فلج) به معنی مخلوط کردن و یا ارسال و رها نمودن است و در اینجا به معنی در کنار هم قرار گرفتن آب شیرین و شور است .
عذب به معنی گوارا و پاکیزه و خنک ، و فرات به معنی خوش طعم و خوشگوار است ، ملح به معنی شور، و اجاج به معنی تلخ و گرم است (بنابراین ملح و اجاج نقطه مقابل عذب و فرات است).
برزخ به معنی حجاب و حائل میان دو چیز است .
و جمله حجرا مهجورا چنانکه سابقا هم (ذیل آیه 22 همین سوره) اشاره کردیم جمله ای بوده است که در میان عرب به هنگامی که با کسی روبرو می شدند و از او وحشت داشتند برای گرفتن امان ، این جمله را می

گفتند، یعنی ما را معاف و در امان دارید و از ما دور باشید.
به هر حال این آیه یکی دیگر از مظاهر شگفت انگیز قدرت پروردگار را در جهان آفرینش ترسیم می کند که چگونه یک حجاب نامرئی ، و حائل ناپیدا
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 124
در میان دریای شور و شیرین قرار می گیرد و اجازه نمی دهد آنها با هم آمیخته شوند.
البته امروز ما این را می دانیم که این حجاب نامرئی همان تفاوت درجه غلظت آب شور و شیرین و به اصطلاح تفاوت وزن مخصوص آنها است که سبب می شود تا مدت مدیدی به هم نیامیزند.
گر چه جمعی از مفسران برای پیدا کردن چنین دو دریائی در روی کره زمین به زحمت افتاده اند که در کجا دریای آب شیرین در کنار آب شور قرار گرفته و مخلوط نمی شود، ولی این مشکل نیز برای ما حل شده است ، زیرا می دانیم تمام رودخانه های عظیم آب شیرین که به دریاها می ریزند در کنار ساحل ، دریائی از آب شیرین تشکیل می دهند و آبهای شور را به عقب می رانند و تا مدت زیادی این وضع ادامه دارد، و به خاطر تفاوت درجه غلظت آنها از آمیخته شدن با یکدیگر ابا دارند، و هر یک به دیگری حجرا مهجورا می گوید!
جالب اینکه بر اثر جزر و مد آب دریاها که در شبانه روز دو مرتبه بر اثر جاذبه ماه صورت می گیرد سطح آب دریا به مقدار زیادی بالا و پائین می رود، این آبهای شیرین که دریائی را تشکیل داده اند در مصب همان رودخانه ها و نقاط اطراف آن در خشکی پیش می روند و انسانها از زمانهای قدیم از این موضوع استفاده کرده ، نهرهای زیادی در این گونه مناطق دریا کنده اند و زمینهای فراوانی را زیر کشت درختان برده اند که وسیله آبیاری آنها همین آب شیرین است که به وسیله جزر و مد بر مناطق وسیع گسترش می یابد.
هم اکنون در جنوب ایران شاید ملیونها نخل وجود دارد که ما قسمتی از آنرا از نزدیک مشاهده کرده ایم که تنها با همین وسیله آبیاری می شوند، و در فاصله زیادی از ساحل دریا قرار گرفته اند، در سالهائی که بارندگی کم و آب رودخانه های عظیمی که به دریا می ریزد تقلیل پیدا کند گاهی آب شور غلبه می کند که مردم کشاورز این سامان از آن سخت نگران می شوند زیرا به زراعت آنها لطمه می زند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 125
ولی معمولا چنین نیست و این آب عذب و فرات که در کنار آن آب ملح و اجاج قرار گرفته ، به آن آمیخته نمی شود، سرمایه بزرگی برای آنها محسوب می شود.
ناگفته پیدا است وجود علل طبیعی در اینگونه مسائل هرگز از ارزش آنها نمی کاهد مگر طبیعت چیست ؟ جز فعل خدا و اراده و مشیت پروردگار

است که این خواص را به این موجودات داده ؟!
جالب اینکه هنگامی که انسان با هواپیما از این مناطق می گذرد، منظره این دو آب که رنگهای متفاوتی دارند و با هم آمیخته نمی شوند به خوبی نمایان است که انسان را به یاد این نکته قرآنی می اندازد.
ضمنا قرار گرفتن این آیه در میان آیات مربوط به کفر و ایمان ممکن است اشاره و تشبیهی در این امر نیز باشد که گاهی در یک جامعه ، در یک شهر، و گاه حتی در یک خانه افرادی با ایمان که همچون آب عذب و فراتند در کنار افراد بی ایمان که همچون آب ملح و اجاجند، با دو طرز تفکر، دو نوع عقیده ، و دو نوع عمل پاک و ناپاک ، قرار می گیرند، بی آنکه بهم آمیخته شوند.
در آیه بعد به مناسبت بحث نزول باران و همچنین دریاهای آب شور و شیرین که در کنار هم قرار می گیرند سخن از آفرینش انسان از آب به میان آورده می گوید: او کسی است که از آب انسانی را آفرید (و هو الذی خلق من الماء بشرا).
و به راستی صورتگری کردن در آب و چنین نقش بدیعی را بر آب زدن دلیل بر نهایت قدرت پروردگار است ، در حقیقت در آیات گذشته سخن از پرورش گیاهان به وسیله باران در میان بود و در اینجا سخن از مرحله عالیتری یعنی آفرینش انسان از آب در میان است . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 126
در اینکه منظور از آب در اینجا کدام آب است در میان مفسران گفتگو است :
جمعی معتقدند منظور از بشر نخستین انسان یعنی آدم (علیه السلام) است چرا که آفرینش او از طین یعنی معجونی از آب و خاک بود، بعلاوه طبق بعضی از روایات اسلامی نخستین موجودی که خدا آفرید آب بود و انسان را از آن آب آفرید. نکره بودن بشرا (انسانی را) گواه این معنی است .
اما جمعی دیگر معتقدند که منظور از ماء آب نطفه است که همه انسانها به قدرت پروردگار توسط آن به وجود می آیند، و با آمیزش نطفه مرد اسپر که در آب شناور است با اوول نطفه زن ، نخستین جوانه حیات انسان یعنی اولین سلول زنده آدمی به وجود می آید.
اگر انسان مراحل انعقاد نطفه را از آغاز تا پایان دوران جنینی تحت بررسی و مطالعه دقیق قرار دهد آنقدر آیات عظمت حق و قدرت آفریدگار را در آن مشاهده می کند که به تنهائی برای شناخت ذات پاک او کافی است .
گواه این تفسیر جمله ای است که در ذیل آیه آمده و شرح آن را خواهیم داد (فجعله نسبا و صهرا).

از این گذشته بدون شک بیشترین قسمت وجود انسان را آب تشکیل می دهد به طوری که می توان گفت ماده اصلی وجود هر انسانی آب است ، و به همین دلیل مقاومت انسان در برابر کمبود آب بسیار کم است ، در حالی که انسان در برابر کمبود مواد غذائی می تواند روزها و هفته ها مقاومت کند.
البته این احتمال نیز وجود دارد که همه این معانی در مفهوم آیه جمع باشد یعنی هم بشر نخستین از آب آفریده شده ، و هم پیدایش تمام افراد انسان از آب نطفه است ، و هم آب مهمترین ماده ساختمان بدن انسان را تشکیل می دهد، آبی که از ساده ترین موجودات این جهان محسوب می
شود چگونه مبدء پیدایش چنین تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 127
خلق شگرفی شده است ؟! این دلیل روشن قدرت او است .
به دنبال آفرینش انسان ، سخن از گسترش نسلها به میان آورده ، می گوید: خداوند این انسان را از دو شاخه گسترش داد: شاخه نسب و صهر (فجعله نسبا و صهرا).
منظور از نسب پیوندی است که در میان انسانها از طریق زاد و ولد به وجود می آید، مانند ارتباط پدر و فرزند یا برادران به یکدیگر، اما منظور از صهر که در اصل به معنی داماد است ، پیوندهائی است که از این طریق میان دو طایفه بر قرار می شود، مانند پیوند انسان با نزدیکان همسرش ، و این دو، همان چیزی است که فقهاء در مباحث نکاح از آن تعبیر به نسب و سبب می کنند.
در قرآن مجید در سوره نساء به هفت مورد از محارم که از طریق نسب به وجود می آیند اشاره شده (مادر، دختر، خواهر، عمه ، خاله ، دختر برادر و دختر خواهر) و به چهار مورد از موارد سبب و صهر (دختر همسر، مادر همسر همسر فرزند، و همسر پدر).
البته در تفسیر این جمله نظرات دیگری از سوی مفسران اظهار شده اما آنچه گفتیم روشنتر و قویتر از همه است .
از جمله اینکه : جمعی نسب را به معنی فرزندان پسر، و صهر را به معنی فرزندان دختر دانسته اند، چرا که پیوندهای نسبی روی پدران حساب می شود، نه روی مادران .
ولی به طوری که در تفسیر نمونه جلد 2 ذیل آیه 61 سوره آل عمران مشروحا گفته ایم این یک اشتباه بزرگ است که از سنتهای دوران قبل از اسلام سرچشمه گرفته است که نسب را تنها از طریق پدر می دانستند، و مادر هیچ نقشی نداشت ، در حالی که در فقه اسلامی و در میان همه دانشمندان اسلام مسلم است که احکام محرم بودن نسبی هم از ناحیه پدر و هم از ناحیه مادر است (برای توضیح بیشتر تفسیر نمونه جلد 15 صفحه

به تفسیر نمونه جلد 2 صفحه 437 مراجعه فرمائید).
قابل توجه اینکه حدیث معروفی در اینجا داریم که در کتب شیعه و اهل تسنن نقل شده است ، طبق این حدیث آیه فوق درباره پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و علی (علیه السلام) نازل شده ، چرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دخترش فاطمه (علیهاالسلام) را به همسری علی (علیه السلام) در آورد و به این ترتیب علی (علیه السلام) هم پسر عموی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و هم همسر دخترش بود، و این است معنی نسبا و صهرا.
اما همانگونه که بارها گفته ایم این گونه روایات بیان مصداقهای روشن است و مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست ، آیه هرگونه پیوندی را که از طریق نسب و دامادی به وجود می آید شامل می شود که یکی از مصداقهای روشنش پیوند علی (علیه السلام) با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از دو جهت بود.
در پایان آیه به عنوان تاکید بر مسائل گذشته می فرماید: پروردگار تو همواره قادر بوده و هست (و کان ربک قدیرا).
سرانجام در آخرین آیه مورد بحث ، انحراف مشرکان را از اصل توحید، از طریق مقایسه قدرت بتها با قدرت پروردگار که نمونه های آن در آیات قبل گذشت روشن می سازد، می گوید آنها معبودهائی جز خدا می پرستند که نه سودی به آنها می رساند و نه زیانی (و یعبدون من دون الله ما لا ینفعهم و لا یضرهم).
مسلم است تنها وجود سود و زیان نمی تواند معیار پرستش باشد، ولی قرآن با این تعبیر بیانگر این نکته است که آنها هیچ بهانه ای برای این پرستش ندارند چرا که بتها موجوداتی هستند کاملا بی خاصیت و فاقد هرگونه ارزش و تاثیر مثبت یا منفی .
و در پایان آیه اضافه می کند: کافران در برابر پروردگارشان (در طریق

کفر) به یکدیگر کمک می کنند (و کان الکافر علی ربه ظهیرا).
آنها در مسیر انحرافیشان تنها نیستند، و بطور قاطعی یکدیگر را تقویت می نمایند، نیروهائی را که می بایست در مسیر الله بسیج کنند، بر ضد آئین خدا و پیامبرش و مؤ منان راستین بسیج می نمایند.
و اگر می بینیم بعضی از مفسران ، کافر را در اینجا منحصرا به ابو جهل تفسیر کرده اند از باب ذکر مصداق واضح است ، و گرنه کافر در همه جا معنی وسیعی دارد که همه کفار را شامل می شود.
نکته ها:
1 - وحدت رهبری
در نخستین آیه مورد بحث این سخن پروردگار را خواندیم که اگر می

خواستیم در هر شهر و دیاری ، پیامبری انذار کننده مبعوث می کردیم ولی چنین نکردیم .
این مسلما به خاطر آنست که پیامبران رهبران امتها هستند و می دانیم تفرقه در مساله رهبری موجب تضعیف هر امت و ملت است ، مخصوصا در آنجا که سخن از خاتمیت در میان است و باید رهبری تا پایان جهان تداوم یابد اهمیت تمرکز و وحدت آشکارتر می شود.
رهبر واحد می تواند تمام نیروها را متحد سازد، و به آنها انسجام و وحدت برنامه دهد، و در حقیقت مساله وحدت رهبری ، انعکاسی است از حقیقت توحید در اجتماع انسانی که نقطه مقابل آن یکنوع شرک و تفرقه و نفاق است .
و اگر در آیه 24 سوره فاطر می خوانیم و ان من امة الا خلا فیها نذیر: هر امتی پیامبری انذار کننده داشته هیچ گونه منافاتی با بحث فوق ندارد، زیرا سخن از امت است ، نه از اهل هر شهر و هر دیار.
از مقام پیامبران که بگذریم در رده های پائینتر رهبری نیز همین اصل
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 130
حاکم است ، و ملتهائی که از نظر رهبری گرفتار تجزیه شده اند علاوه بر ضعف و زبونی به تجزیه در سایر شئونشان انجامیده است .
2 - قرآن وسیله جهاد کبیر
جهاد کبیر تعبیر گویائی است از اهمیت برنامه یک مبارزه سازنده الهی .
جالب اینکه در آیات فوق ، این عنوان به قرآن داده شده است ، و یا به تعبیر دیگر به عمل کسانی که به وسیله قرآن با کژیها و انحرافات و آلودگیها مبارزه می کنند.
این تعبیر از یکسو اهمیت مبارزات منطقی و عقیدتی را روشن می سازد، و از سوی دیگر عظمت مقام قرآن را.
در بعضی از روایات آمده است که ابو سفیان و ابو جهل و بعضی دیگر از سران شرک شبی از شبها جداگانه برای شنیدن آیات قرآن به طور مخفیانه ، هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مشغول نماز بود آمدند و هر یک بدون اینکه دیگری بداند در محلی پنهان شده آن شب مدتی طولانی آیات قرآن را از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شنیدند، هنگامی که پراکنده شدند سفیده صبح دمیده بود، و اتفاقا به هنگام بازگشت از یک راه آمدند و سرشان فاش شد و به سرزنش همدیگر پرداختند و تاکید کردند چنین کاری نباید تکرار شود، چرا که اگر بعضی از جاهلان این صحنه را ببینند باعث شک و تردیدشان خواهد شد!
ولی در شب دوم همین برنامه تکرار شد و باز به هنگام بازگشت با یکدیگر روبرو شدند و ناراحت و نگران گشتند و همان سخنان قبل را تکرار و تاکید نمودند.

شب سوم نیز همان برنامه تجدید شد و به هنگامی که یکدیگر را دیدند گفتند: ما از اینجا نباید حرکت کنیم تا عهد و پیمان ببندیم که دیگر این کار

تکرار نشود، عهد و پیمان بستند و از هم جدا شدند.
فردا صبح یکی از مشرکان به نام اخنس بن شریق عصای خود را برگرفت و به سوی خانه ابو سفیان آمد، و به او گفت بگو ببینم : عقیده تو درباره آنچه از محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شنیدی چیست ؟ ابوسفیان گفت : به خدا قسم مطالبی شنیدم که معنای آن را به خوبی درک کردم ولی مسائلی را هم شنیدم که معنا و مراد آن را نفهمیدم !.
اخنس از نزد ابوسفیان بیرون آمد، و به سراغ خانه ابو جهل رفت و به او گفت : تو درباره آنچه از محمد شنیدی چه می گوئی ؟!
ابوجهل گفت : چه شنیدم ؟ مطلب این است که ما و فرزندان ابو عبد مناف در افتخارات با هم رقابت داریم ، آنها گرسنگان را اطعام کردند ما هم کردیم ، بی مرکبان را مرکب دادند، ما هم دادیم بخشیدند و انفاق کردند، ما هم کردیم ، و دوش به دوش هم جلو می آمدیم ، اما آنها ادعا کردند که از ما پیامبری برخاسته که وحی آسمانی به او می رسد، ما چگونه می توانیم در این امر با آنها رقابت کنیم .
حال که چنین است به خدا سوگند به او ایمان نمی آوریم و هرگز او را تصدیق نخواهیم کرد!
اخنس برخاست و او را ترک گفت .
آری جاذبه قرآن آنها را شبهای متوالی به سوی خود می کشاند و تا سفیده صبح غرق این جاذبه الهی بودند، ولی خود خواهی و تعصب و حفظ منافع مادی آنچنان بر آنها مسلط بود که مانع از پذیرش حق می شد.
بدون تردید این نور الهی ، این قدرت را دارد که هر قلب آماده ای را هر جا باشد به سوی خود جذب کند و به همین دلیل در آیات مورد بحث ، قرآن وسیله جهاد کبیر معرفی شده است . الفرقان

آیه 56 - 59
آیه و ترجمه
وَ مَا أَرْسلْنَک إِلا مُبَشراً وَ نَذِیراً(56)
قُلْ مَا أَسئَلُکمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلا مَن شاءَ أَن یَتَّخِذَ إِلی رَبِّهِ سبِیلاً(57)
وَ تَوَکلْ عَلی الْحَیِّ الَّذِی لاَ یَمُوت وَ سبِّحْ بحَمْدِهِ وَ کفَی بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِیراً(58)
الَّذِی خَلَقَ السمَوَتِ وَ الاَرْض وَ مَا بَیْنَهُمَا فی سِتَّةِ أَیَّامٍ ثُمَّ استَوَی عَلی الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسئَلْ بِهِ خَبِیراً(59)
ترجمه :56 - ما تو را جز به عنوان بشارت دهنده و انذار کننده نفرستادیم .

57 - بگو من در برابر ابلاغ این آئین هیچگونه پاداشی از شما مطالبه نمی کنم ، تنها پاداش من این است که کسانی بخواهند راهی به سوی پروردگارشان برگزینند.
58 - و توکل بر خداوندی کن که هرگز نمی میرد، و تسبیح و حمد او به جای آور، و همین بس که او از گناهان بندگانش آگاه است .
59 - او خدائی است که آسمانها و زمین و آنچه را در میان ایندو است در شش روز (شش دوران) آفرید، سپس بر عرش قدرت قرار گرفت (و به تدبیر جهان پرداخت) او خداوند رحمن است از او بخواه که از همه چیز آگاه است .
تفسیر:پاداش من هدایت شماست !
از آنجا که در آیات گذشته سخن از اصرار بت پرستان بر پرستش بتهائی بود که مطلقا سود و زیانی ندارند در نخستین آیات مورد بحث اشاره به وظیفه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در برابر این متعصبان لجوج کرده می گوید: ما تو را جز به عنوان تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 133 بشارت دهنده و انذار کننده نفرستادیم (و ما ارسلناک الا مبشرا و نذیرا).
اگر آنها دعوت تو را نپذیرفتند ایرادی بر تو نیست ، تو وظیفه خود را که بشارت و انذار است انجام دادی ، و دلهای آماده را به سوی خدا دعوت کردی .
این سخن هم وظیفه پیامبر را مشخص می کند و هم تسلی خاطری برای او است ، و هم نوعی تهدید و بی اعتنائی به این گروه گمراه می باشد.
سپس به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد که به آنها بگو من از شما در برابر این قرآن و ابلاغ این آئین آسمانی هیچ گونه اجر و پاداشی مطالبه نمی کنم (قل ما اسالکم علیه من اجر).
بعد اضافه می کند: تنها اجری که من می خواهم این است که مردم بخواهند راهی به سوی پروردگارشان برگزینند (الا من شاء ان یتخذ الی ربه سبیلا).
یعنی تنها اجر و پاداش من هدایت شما است ، آنهم از روی اراده و اختیار نه اکراه و اجبار، و این تعبیر جالبی است که نهایت لطف و محبت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را نسبت به پیروانش روشن می سازد، چرا که اجر و مزد خود را سعادت و خوشبختی آنان می شمرد.
بدیهی است هدایت امت اجر معنوی فوق العاده ای برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دارد چرا که الدال علی الخیر کفاعله : هر کس راهنمای کار خیری باشد همچون رهرو آن راه است . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 134
در تفسیر این آیه احتمالات دیگری نیز داده اند، از جمله :
جمعی از مفسرین معتقدند که معنی آیه چنین است : من از شما هیچگونه

پاداشی نمی خواهم مگر اینکه خود بخواهید اموالی در راه خدا به نیازمندان انفاق کنید که آن بسته به میل خود شما است .
ولی تفسیر اول بسیار نزدیکتر به معنی آیه است .
از آنچه در بالا گفتیم روشن شد که ضمیر در علیه به قرآن و تبلیغ آئین اسلام باز می گردد چرا که سخن از عدم مطالبه اجر و پاداش در برابر این دعوت است .
این جمله علاوه بر اینکه بهانه های مشرکان را قطع می کند، روشن می سازد که قبول این دعوت الهی بسیار سهل و ساده و آسان و برای همه کس بدون هیچ زحمت و هزینه ای امکان پذیر است .
و این خود گواهی است بر صدق دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و پاکی فکر و برنامه او چرا که مدعیان دروغین حتما برای اجر و پاداشی خواه مستقیم یا غیر مستقیم دست به این کار می زنند.
آیه بعد تکیه گاه اصلی پیامبر را روشن می سازد و می فرماید: توکل بر خداوندی کن که زنده است و هرگز نمی میرد (و توکل علی الحی الذی لا یموت).
و با داشتن تکیه گاه و پناهگاه و سرپرستی که همیشه زنده است و همیشه زنده خواهد بود نه نیازی به اجر و پاداش آنها داری ، و نه وحشتی از ضرر و زیان و توطئه آنان .
و اکنون که چنین است تسبیح و حمد او بجا آور از نقصها منزه بشمر، و در

برابر همه کمالات او را ستایش کن (و سبح بحمده).
در حقیقت این جمله را می توان به منزله تعلیل بر جمله قبل دانست ، زیرا هنگامی که او از هر عیب و نقص پاک و به هر کمال و حسنی آراسته است ، چنین کسی شایسته توکل می باشد.
سپس اضافه می کند: از کارشکنی و توطئه های دشمنان نگران مباش همین بس که خداوند از گناهان بندگانش آگاه است و به موقع حساب آنها را می رسد (و کفی به بذنوب عباده خبیرا).
آیه بعد بیان قدرت پروردگار در پهنه جهان هستی است و توصیف دیگری است از این تکیه گاه مطمئن ، می فرماید: او کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را در میان این دو است در شش روز (شش دوران) آفرید (الذی خلق السموات و الارض و ما بینهما فی ستة ایام).
سپس بر عرش قدرت قرار گرفت ، و به تدبیر عالم پرداخت (ثم استوی علی العرش).
کسی که دارای این قدرت وسیع است می تواند متوکلان بر خود را در برابر هر خطر و حادثه ای حفظ کند، که هم آفرینش جهان به وسیله او بوده و هم اداره و رهبری و تدبیر آن در اختیار ذات پاک او است .

ضمنا آفرینش جهان به صورت تدریجی اشاره ای به این واقعیت است که خدا در هیچ کاری عجله ندارد، اگر دشمنان تو را سریعا مجازات نمی کند برای همین است که به آنها میدان و مهلت می دهد تا به اصلاح خویش بپردازند، بعلاوه کسی عجله می کند که از فوت فرصت ، خوف دارد، و این درباره خداوند قادر متعال متصور نیست .
درباره آفرینش جهان هستی در شش روز و این که روز در این گونه تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 136
موارد به معنی دوران است ، دورانی که ممکن است میلیونها و یا میلیاردها سال طول بکشد، و شواهد این معنی از ادبیات عرب ، و ادبیات زبانهای دیگر، به طور مشروح در جلد ششم تفسیر نمونه آیه 54 سوره اعراف (صفحه 200 به بعد) بحث کرده ایم ، و این دورانهای ششگانه را نیز مشخص نموده ایم .
و نیز معنی عرش و جمله استوی علی العرش در همانجا آمده است .
و در پایان آیه اضافه می کند او خداوند رحمان است (الرحمن).
کسی که رحمت عامش همه موجودات را در برگرفته ، و مطیع و عاصی و مؤ من و کافر از خوان نعمت بی دریغش بهره می گیرند.
اکنون که خدائی داری بخشنده و قادر و توانا اگر چیزی می خواهی از او بخواه که از خواست همه بندگانش آگاه است (فاسئل به خبیرا).
در حقیقت این جمله نتیجه مجموع بحثهای گذشته است که می گوید به آنها اعلام کن که من از شما پاداش نمی خواهم و بر خدائی توکل کن که جامع اینهمه صفات است ، هم قادر است ، هم رحمن ، هم خبیر است و هم آگاه ، حال که چنین است هر چه می خواهی از او بخواه .
مفسران در تفسیر این جمله بیانات دیگری دارند و غالبا سؤ ال را در اینجا به معنی پرسش کرده اند (نه تقاضا) و گفته اند مفهوم جمله این است که اگر می خواهی درباره آفرینش هستی و قدرت پروردگارکنی از خود او به پرس که از همه چیز با خبر است .
بعضی علاوه بر این که سؤ ال را به پرسش تفسیر کرده اند گفته اند منظور از خبیر جبرئیل و یا پیامبر است یعنی صفات خدا را از آنها بپرس .
البته تفسیر اخیر بسیار بعید به نظر می رسد، و تفسیر قبل از آن نیز چندان متناسب با آیات گذشته نیست و آنچه در معنی آیه گفتیم که منظور از سؤ ال تقاضا تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 137
و درخواست از خدا است نزدیکتر به نظر می رسد.
نکته ها:
1 - اجر رسالت
در بسیاری از آیات قرآن می خوانیم که پیامبران الهی با صراحت این حقیقت را بیان می کردند که ما هیچ اجر و پاداشی از هیچ کس نمی طلبیم

بلکه اجر ما تنها بر خداوند بزرگ است .
آیات 109 و 127 و 145 و 164 و 180 سوره شعراء، همچنین آیات 29 و 51 سوره هود، و آیه 72 سوره یونس ، و 47 سبا، بر این معنی دلالت دارد بدون شک این عدم مطالبه اجر هر گونه اتهامی را از پیامبران راستین دفع می کند بعلاوه می توانند با آزادی کامل به کار خود ادامه دهند و قفل و بندهائی که بر اثر رابطه مادی ممکن است بر زبان آنها گذاشته شود از بین می رود.
اما جالب اینکه در مورد پیامبر اسلام سه تعبیر مختلف دیده می شود:
1 - تعبیری که در آیات فوق آمده که می گوید: اجر و پاداش من تنها این است که شما هدایت شوید! این تعبیری است فوق العاده پر معنی و جذاب .
2 - تعبیری که در آیه 23 سوره شوری آمده است قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی : من از شما پاداشی نمی طلبم جز دوستی بستگانم !
3 - تعبیری که در آیه 47 سوره سبا آمده است (قل ما سئلتکم من اجر فهو لکم ان اجری الا علی الله): بگو پاداشی را که از شما خواستم تنها به سود شما است اجر و پاداش من تنها بر خداوند می باشد. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 138
از ضمیمه کردن این سه تعبیر بهم چنین نتیجه می گیریم که : اگر در مورد پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اجر رسالت مودت ذی القربی شمرده شده است ، این مودت از یکسو به سود خود مؤ منان است ، نه به سود پیامبر، و از سوی دیگر این محبت وسیله ای است برای هدایت یافتن به راه خدا.
بنابراین مجموع این آیات نشان می دهد که مودت ذی القربای رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تداوم برنامه رسالت و رهبری آن پیامبر است ، و به تعبیر دیگر برای ادامه راه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و هدایت و رهبری او باید دست به دامن ذوی القربی زد، و از رهبری آنها استمداد جست ، این همان چیزی است که شیعه در مسئله امامت از آن جانبداری می کند، و معتقد است رشته رهبری بعد از پیامبر نه در شکل نبوت که در شکل امامت برای همیشه ادامه خواهد داشت .
توجه به این نکته نیز لازم است که محبت عامل مؤ ثری است برای پیروی کردن ، همانگونه که در سوره آل عمران آیه 31 می خوانیم : قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی : بگو اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید چرا که من مبلغ فرمان او هستم .
اصولا پیوند محبت با کسی انسانرا به سوی محبوب و خواسته های او می کشاند و هر چه رشته محبت قویتر باشد این جاذبه قویتر است ، مخصوصا

محبتی که انگیزه آن کمال محبوب است ، احساس این کمال سبب می شود که انسان سعی کند خود را به آن مبدء کمال و اجرای خواسته های او نزدیکتر گرداند.
2 - بر چه کسی باید توکل کرد؟
در آیات فوق هنگامی که به پیامبر فرمان توکل می دهد که از همه مخلوقات تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 139
نظر بر گیرد و تنها به ذات پاک خداوند چشم دوزد، اوصافی برای این ذات پاک برمی شمرد که در حقیقت شرائط اساسی کسی است که می تواند پناهگاه واقعی و مطمئن انسانها گردد.
نخست اینکه زنده باشد چرا که یک موجود مرده و بی خاصیت همچون بتها هرگز نمی توانند تکیه گاه کسی شوند.
دیگر اینکه حیاتش جاودانی باشد بطوری که احتمال مرگ او تزلزلی در فکر متوکلان ایجاد نکند.
سوم اینکه علم و آگاهیش همه چیز را در برگیرد، هم از نیازهای متوکلان با خبر باشد و هم از توطئه ها و نقشه های دشمنان .
چهارم اینکه قدرت بر همه چیز، هر گونه عجز و ناتوانی را که موجب تزلزل این تکیه گاه است کنار زند.
پنجم اینکه حاکمیت و تدبیر و اداره همه امور در کف با کفایت او باشد، و می دانیم این صفات تنها در ذات پاک خدا جمع است ، و به همین دلیل تنها تکیه گاه اطمینان بخش و تزلزل ناپذیر در برابر همه حوادث ذات او است .
الفرقان
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 140
آیه 60 - 62
آیه و ترجمه
وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ اسجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَ مَا الرَّحْمَنُ أَ نَسجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَ زَادَهُمْ نُفُوراً (60)
تَبَارَک الَّذِی جَعَلَ فِی السمَاءِ بُرُوجاً وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَجاً وَ قَمَراً مُّنِيراً(61)
وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ الَّيْلَ وَ النَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ أَرَادَ أَن يَذَّكرَ أَوْ أَرَادَ شكوراً(62)
ترجمه :60 - و هنگامی که به آنها گفته شود برای خداوند رحمان سجده کنید می گویند رحمان چیست ؟! (ما اصلا رحمن را نمی شناسیم) ما برای چیزی سجده کنیم که تو به ما دستور می دهی . (این سخن را می گویند) و بر نفرتشان افزوده می شود!
61 - جاودان و پر برکت است آن خدائی که در آسمانها برجهائی قرار داد، و در میان آن چراغ روشن و ماه نور بخشی آفرید.
62 - او کسی است که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد برای آنها که بخواهند متذکر شوند یا شکرگزاری کنند.

تفسیر:برجهای آسمانی
از آنجا که در آیات پیشین سخن از عظمت و قدرت خدا بود و هم وسعت رحمت تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 141
او در نخستین آیه مورد بحث می افزاید: هنگامی که به آنها گفته شود برای خداوند رحمان که سراسر وجود شما غرق رحمت او است سجده کنید آنها از روی کبر و غرور، و یا از سر استهزاء می گویند: رحمان چیست ؟! (و اذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا و ما الرحمان).
ما اصلا رحمان را نمی شناسیم و این کلمه برای ما مفهوم روشنی ندارد.
آیا ما برای چیزی سجده کنیم که تو به ما دستور می دهی ؟! (انسجد لما تامرنا).
ما زیر بار هیچکس نمی رویم و تابع فرمان این و آن نخواهیم شد!.
این سخن را می گویند و بر نفرت و دوریشان از خدا افزوده می شود (و زادهم نفورا).
بدون شک مناسبترین نام از نامهای خدا برای دعوت به خضوع و سجده در برابر او همان نام پر جاذبه رحمان با مفهوم رحمت گسترده اش می باشد، ولی آنها بخاطر کوردلی و لجاجت نه تنها انعطافی در برابر این دعوت نشان ندادند، بلکه به سخریه و استهزاء پرداخته و از روی تحقیر گفتند رحمان چیست ؟ همانگونه که فرعون در برابر دعوت موسی (علیه السلام) گفت : و ما رب العالمین : پروردگار جهانیان چیست ؟ (آیه 23 سوره شعراء) آنها حتی حاضر نبودند بگویند کیست ؟!
گر چه جمعی از مفسران معتقدند که نام رحمان برای خدا در میان عرب جاهلی ناماٴنوس بود، و هنگامی که این توصیف را از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شنیدند واقعا از روی تعجب به این سؤ ال پرداختند، حتی بعضی از آنها می گفتند: ما کسی را به نام رحمان نمی شناسیم تنها کسی را که به این نام می دانیم همان کسی است که در سرزمین یمامه است ! (منظورشان مسیلمه کذاب بود که به دروغ دعوی نبوت کرد و مردم او را به این نام رحمان می شناختند).
ولی این سخن بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا ماده این اسم و صیغه اش تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 142
هر دو عربی است ، و همیشه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در آغاز سوره های قرآن در آیه بسم الله الرحمن الرحیم این نام را برای آنها بیان می کرد، بنابراین هدف آنها جز بهانه - جوئی و سخریه نبوده است .
جمله بعد نیز گواه این حقیقت است ، زیرا آنها می گویند: آیا ما مطیع فرمان تو شویم و به دستور تو سجده کنیم (انسجد لما تامرنا).
اما به حکم آنکه تبلیغات رهبران الهی تنها در دلهای آماده اثر می گذارد کوردلان لجوج نه تنها بهره ای نمی گیرند بلکه بر نفرتشان افزوده می

شود، چرا که آیات قرآن همچون دانه های حیات بخش باران است که در باغ سبزه و گل می رویاند و در شورهزار خس ! لذا جای تعجب نیست که بگوید: و زادهم نفورا
آیه بعد در حقیقت پاسخی است به سؤ ال آنها که می گفتند رحمان چیست ؟ - هر چند آنها این سخن را از روی سخریه می گفتند اما قرآن پاسخ جدی به آنها می گوید - می فرماید: پر برکت و با عظمت است آن خدائی که در آسمان برجهائی قرار داد (تبارک الذی جعل فی السماء بروجا).
بروج جمع برج در اصل به معنی ظهور است ، و لذا آن قسمت از دیوار اطراف شهر یا محل اجتماع لشگر را که بلندتر و آشکارتر است برج می نامند، و نیز به همین دلیل هنگامی که زن زینت خود را آشکار سازد تبرجت المرئة می گویند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 143
این کلمه به قصرهای بلند نیز اطلاق می شود.
به هر حال برجهای آسمانی اشاره به صورتهای مخصوص فلکی است که خورشید و ماه در هر فصل و هر موقعی از سال در برابر یکی از آنان قرار می گیرند مثلا می گویند خورشید در برج حمل قرار گرفته ، یعنی محاذی صورت فلکی حمل می باشد، و یا قمر در عقرب است ، یعنی کره ماه برابر صورت فلکی عقرب واقع شده (صور فلکی به مجموعه ای از ستارگان گفته می شود که شکل خاصی در نظر ما دارند).
به این ترتیب آیه اشاره به منزلگاههای آسمانی خورشید و ماه کرده ، و به دنبال آن اضافه می کند: و در این برجها چراغ روشن و ماه نور بخشی قرار داد (و جعل فیها سراجا و قمرا منیرا).
در حقیقت این آیه بیانگر نظم دقیق سیر خورشید و ماه در آسمان (البته در نظر ما هر چند این تغییرات حقیقتا مربوط به گردش زمین دور آفتاب است) و نظام فوق العاده دقیقی است که میلیونها سال بی کم و کاست بر آنها حکم فرما است به گونه ای که منجمان آگاه می توانند از صدها سال قبل وضع حرکت خورشید و ماه را در روز و ساعت معین نسبت به صدها سال بعد پیش بینی کنند، این نظامی که حاکم بر این کرات عظیم آسمانی است شاهد گویائی بر وجود پروردگاری است که مدبر و اداره کننده عالم بزرگ هستی می باشد.
آیا با اینهمه نشانه های روشن ، با این منازل بدیع و دقیق خورشید و ماه باز او را نمی شناسید و می گوئید: ما الرحمان ؟!
اما اینکه چرا خورشید را سراج نامیده ؟ و ماه را با صفت منیر تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 144
همراه نموده ؟ ممکن است دلیلش این باشد که سراج به معنی چراغ است که نور از درون خودش سرچشمه می گیرد، و این متناسب با وضع خورشید است که طبق تحقیقات مسلم علمی نورش از خود او است ، بر

خلاف ماه که نورش از پرتو خورشید است ، و لذا آنرا با منیر توصیف کرده ، یعنی روشنی بخش هر چند نورش از دیگری گرفته شده باشد. (در جلد 8 تفسیر نمونه ذیل آیه 5 و 6 سوره یونس - صفحه 226 به بعد - در این زمینه مشروحا سخن گفته ایم).
در آخرین آیه مورد بحث باز به معرفی پروردگار عالم ادامه داده و بخش دیگری از نظام هستی را بازگو می کند می گوید: او کسی است که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد، برای آنها که بخواهند متذکر شوند و یا شکرگذاری کنند (و هو الذی جعل اللیل و النهار خلفة لمن اراد ان یذکر او اراد شکورا).
این نظام بدیع که بر شب و روز حاکم است ، و متناوبا جانشین یکدیگر می شوند و میلیونها سال این نظم ادامه دارد، نظمی که اگر نبود زندگی انسان بر اثر شدت نور و حرارت یا تاریکی و ظلمت به تباهی می کشید، برای آنها که می خواهند خدا را بشناسند دلیل جالبی است .
می دانیم پیدایش نظام شب و روز بر اثر گردش زمین به دور خویش است ، و تغییرات تدریجی و منظم آن که دائما از یکی کاسته و بر دیگری افزوده می شود بخاطر تمایل محور آن نسبت به مدارش می باشد که باعث وجود فصلهای چهارگانه است .
اگر کره زمین ما در حرکت دورانی تندتر و یا کندتر از امروز می چرخید در یک صورت شبها آنقدر طولانی می شد که همه چیز منجمد می گشت و روزها آنقدر طولانی که نور آفتاب همه چیز را می سوزاند، و در صورت دیگر فاصله تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 145
کوتاه شب و روز تاثیر آنها را خنثی می کرد، بعلاوه قوه گریز از مرکز آنقدر بالا می رفت که موجودات زمینی را به خارج از کره زمین پرتاب می نمود!
خلاصه ، مطالعه این نظام از یکسو فطرت خداشناسی را در انسان بیدار می سازد، (و شاید تعبیر به تذکر و یاد آوری اشاره به همین حقیقت است) و از سوی دیگر روح شکر گذاری را در او زنده می کند با جمله او اراد شکورا به آن اشاره شده است .
قابل توجه اینکه در بعضی از روایات که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و یا ائمه معصومین (علیهم السلام) در تفسیر آیه نقل شده چنین می خوانیم : جانشین شدن شب و روز نسبت به یکدیگر برای آن است که اگر انسان در یکی از وظائف خویشتن در عبادت پروردگار کوتاهی کرده در دیگری جبران یا قضا کند این معنی ممکن است تفسیر دومی برای آیه باشد و از آنجا که آیات قرآن دارای بطون است منافات با معنی اول نیز ندارد.
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: هر عبادت و اطاعتی که در شب از تو فوت شد در روز قضا کن ، خداوند تبارک و تعالی

می فرماید: و هو الذی جعل اللیل و النهار خلفة لمن اراد ان یذکر او اراد شکورایعنی انسان وظائف فوت شده در شب را در روز و وظائف فوت شده در روز را در شب قضا کند.
نظیر همین معنی را فخر رازی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل کرده است . الفرقان
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 146
آیه 63 - 67
آیه و ترجمه
وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِینَ یَمْشونَ عَلی الاَرْضِ هَوْناً وَ إِذَا خَاطبَهُمُ الْجَهِلُونَ قَالُوا سلَماً(63)
وَ الَّذِینَ یَبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سجَّداً وَ قِیَماً(64)
وَ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا اصرِف عَنَّا عَذَاب جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا کانَ غَرَاماً(65)
إِنَّهَا ساءَت مُستَقَرًّا وَ مُقَاماً(66)
وَ الَّذِینَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ یُسرِفُوا وَ لَمْ یَقْترُوا وَ کانَ بَینَ ذَلِک قَوَاماً(67)
ترجمه :63 - بندگان خاص خداوند رحمن آنها هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می روند و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند به آنها سلام می گویند (و با بی اعتنائی و بزرگواری می گذرند).
64 - آنها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند.
65 - آنها کسانی هستند که می گویند پروردگارا عذاب جهنم را از ما بر طرف گردان که عذابش سخت و پر دوام است !
66 - آن بد جایگاه و بد محل اقامتی است .
67 - آنها کسانی هستند که هر گاه انفاق کنند نه اسراف می کنند و نه سختگیری ، بلکه در میان ایندو حد اعتدالی دارند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 147
تفسیر:صفات ویژه بندگان خاص خدا
از این آیات به بعد بحث جامع و جالبی پیرامون صفات ویژه بندگان خاص پروردگار که تحت عنوان عبادالرحمان آمده ، مطرح می شود، و در حقیقت تکمیلی است برای آیات گذشته که مشرکان لجوج هنگامی که نام خداوند رحمان برده می شد از سر استهزاء و غرور می گفتند: رحمان چیست ؟ و دیدیم که قرآن ضمن دو آیه خداوند رحمان را به آنها معرفی کرد، اکنون نوبت این رسیده است به بندگان خاص این خداوند رحمان را معرفی کند، جائی که بندگان او این قدر عالی مقام و با شخصیتند عظمت خدای رحمان را بهتر می توان درک کرد.
این آیات دوازده صفت از صفات ویژه آنان را بیان می کند که بعضی به جنبه های اعتقادی ارتباط دارند، و برخی اخلاقی ، و پاره ای اجتماعی ،

قسمتی جنبه فردی دارد و بخش دیگری جمعی است ، و رویهم رفته مجموعه ای است از والاترین ارزشهای انسانی .
نخست می گوید: بندگان خاص خداوند رحمان کسانی هستند که با آرامش و بی تکبر بر روی زمین راه می روند (و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا).
در واقع نخستین توصیفی که از عباد الرحمن شده است ، نفی کبر و غرور و خودخواهی است که در تمام اعمال انسان و حتی در کیفیت راه رفتن او آشکار می شود زیرا ملکات اخلاقی همیشه خود را در لابلای اعمال و گفتار و حرکات انسان نشان تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 148
می دهند، تا آنجا که از چگونگی راه رفتن یک انسان می توان با دقت و موشکافی به قسمت قابل توجهی از اخلاق او پی برد.
آری آنها متواضعند، و تواضع کلید ایمان است ، در حالی که غرور و کبر کلید کفر محسوب می شود، در زندگی روزمره با چشم خود دیده ایم و در آیات قرآن نیز کرارا خوانده ایم که متکبران مغرور حتی حاضر نبودند به سخنان رهبران الهی گوش فرا دهند، حقایق را به باد مسخره می گرفتند، و دید آنها فراتر از نوک بینی آنها نبود، آیا با این حالت کبر ایمان آوردن امکان پذیر است ؟!
آری این مؤ منان بنده خداوند رحمانند، و نخستین نشانه بندگی همان تواضع است . تواضعی که در تمام ذرات وجود آنان نفوذ کرده و حتی در راه رفتن آنها آشکار است .
و اگر می بینیم یکی از مهمترین دستوراتی که خداوند به پیامبرش می دهد این است که و لا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض و لن تبلغ الجبال طولا: در روی زمین از سر کبر و غرور گام بر مدار چرا که نمی توانی زمین را بشکافی و طول قامتت هرگز به کوهها نمی رسد. (سوره اسراء آیه 37) نیز به خاطر همین است که روح ایمان تواضع می باشد.
راستی اگر انسان کمترین شناختی از خود و جهان هستی داشته باشد می داند در برابر این عالم بزرگ چه اندازه کوچک است ؟ حتی اگر گردنش همطر از کوهها شود تازه بلندترین کوههای زمین در برابر عظمت زمین کمتر از برآمدگیهای پوست نارنج نسبت به آن است ، همان زمینی که خود ذره ناچیزی است در این کهکشانهای عظیم .
آیا با این حال کبر و غرور دلیل جهل و نادانی مطلق نیست ؟!
در حدیث جالبی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که روزی از کوچه ای عبور می کردند جمعی از مردم را در یک نقطه مجتمع دیدند از علت آن سؤ ال کردند تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 149
عرض کردند دیوانه ای است که اعمال جنون آمیز و خنده آورش مردم را متوجه خود ساخته پیامبر آنها را به سوی خود فرا خواند و فرمود: می

خواهید دیوانه واقعی را به شما معرفی کنم ؟ همه خاموش بودند و با تمام وجودشان گوش می دادند:
فرمود: المتبختر فی مشیه الناظر فی عطفیه ، المحرک جنبیه بمنکبیه الذی لا یرجی خیره و لا یؤ من شر، فذلک المجنون و هذا مبتلی !: کسی که با تکبر و غرور راه می رود و پیوسته به دو طرف خود نگاه می کند، پهلوهای خود را با شانه خود حرکت می دهد (غیر از خود را نمی بیند و اندیشه اش از خودش فراتر نمی رود) کسی که مردم به خیر او امید ندارند و از شر او در امان نیستند دیوانه واقعی او است اما این را که دیدید تنها یک بیمار است .
دومین وصف آنها حلم و بردباری است چنانکه قرآن در ادامه همین آیه می گوید: و هنگامی که جاهلان آنها را مورد خطاب قرار می دهند و به جهل و جدال و سخنان زشت می پردازند در پاسخ آنها سلام می گویند (و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما).
سلامی که نشانه بی اعتنائی تواءم با بزرگواری است ، نه ناشی از ضعف ، سلامی که دلیل عدم مقابله به مثل در برابر جاهلان و سبک مغزان است ، سلام وداع گفتن با سخنان بی رویه آنها است ، نه سلام تحیت که نشانه محبت و پیوند دوستی است ، خلاصه سلامی که نشانه حلم و بردباری و بزرگواری است .
آری یکی دیگر از پدیده های با عظمت روحی آنها تحمل و حوصله است که بدون آن هیچ انسانی راه دشوار و پر فراز و نشیب عبودیت و بندگی خدا را طی نخواهد کرد مخصوصا در جوامعی که افراد فاسد و مفسد و جاهل و نادان در آن فراوان است .
در دومین آیه به سومین ویژگی آنها که عبادت خالصانه پروردگار است
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 150
پرداخته می گوید آنها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می کنند (و الذین یبیتون لربهم سجدا و قیاما).
در ظلمت شب که چشم غافلان در خواب است و جائی برای تظاهر و ریا وجود ندارد خواب خوش را بر خود حرام کرده و به خوشتر از آن که ذکر خدا و قیام و سجود در پیشگاه با عظمت او است می پردازند، پاسی از شب را به مناجات با محبوب می گذرانند، و قلب و جان خود را با یاد و نام او روشن می کنند.
گر چه جمله یبیتون دلیل بر این است که آنها شب را با سجود و قیام به صبح می آورند ولی معلوم است که منظور بخش قابل ملاحظه ای از شب است ، و یا اگر تمام شب باشد در بعضی از مواقع چنین است .
ضمنا تقدیم سجود بر قیام به خاطر اهمیت آن است هر چند در موقع نماز عملا قیام مقدم بر سجود است .

چهارمین صفت ویژه آنان خوف و ترس از مجازات و کیفر الهی است : آنها کسانی هستند که پیوسته می گویند پروردگارا عذاب جهنم را از ما بر طرف گردان که عذابش سخت و شدید و پر دوام است (و الذین یقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم ان عذابها کان غراما).
چرا که جهنم بد جایگاه و بد محل اقامتی است (انها ساءت مستقرا و مقاما).
با اینکه آنها شبها به یاد خدا هستند و به عبادتش مشغول ، و روزها در مسیر انجام وظیفه گام برمی دارند باز هم قلوبشان مملو از ترس مسئولیتها است ، همان ترسی که عامل نیرومندی برای حرکت به سوی انجام وظیفه بیشتر و بهتر است ، تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 151
همان ترسی که به سان یک پلیس نیرومند از درون ، انسان را کنترل می کند، و بی آنکه مامور و مراقبی داشته باشد وظائف خود را به نحو احسن انجام می دهد و در عین حال خود را در پیشگاه خدا مقصر می شمرد.
واژه غرام در اصل به معنی مصیبت و ناراحتی شدیدی است که دست از سر انسان برندارد، و اگر به شخص طلبکار غریم گفته می شود به خاطر آن است که دائما برای گرفتن حق خویش ملازم انسان است ، به عشق و علاقه سوزانی که انسان را با اصرار به دنبال کار یا چیزی می فرستد نیز غرام گفته می شود اطلاق این واژه بر جهنم به خاطر آن است که عذابش شدید، پیگیر و پر دوام است .
تفاوت مستقر و مقام شاید از این نظر بوده باشد که دوزخ برای کافران جایگاه همیشگی (مقام) است ، و برای مؤ منان مدتی قرارگاه (مستقر) می باشد، و به این ترتیب به هر دو گروهی که وارد دوزخ می شوند اشاره شده است .
روشن است که دوزخ بد قرارگاه و محل اقامتی است ، آتش سوزان کجا و قرار گرفتن کجا؟
شعله های کشنده کجا و اقامت و آسایش کجا؟
این احتمال نیز وجود دارد که مستقر و مقام هر دو به یک معنا باشد و تاکیدی است بر دوام مجازات دوزخ ، درست در مقابل بهشت که درباره آن ذیل همین آیات می خوانیم خالدین فیها حسنت مستقرا و مقاما: مؤ منان جاودانه در غرفه های بهشتی می مانند چه جایگاه خوب و چه محل اقامت نیکوئی است) (فرقان - 76).
در آخرین آیه مورد بحث به پنجمین صفت ممتاز عباد الرحمن که اعتدال تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 152
و دوری از هر گونه افراط و تفریط در کارها مخصوصا در مساله انفاق است اشاره کرده می فرماید: آنها کسانی هستند که به هنگام انفاق نه اسراف می کنند و نه سختگیری ، بلکه در میان این دو حد اعتدالی را

رعایت می کنند (و الذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذالک قواما).
جالب توجه اینکه اصل انفاق کردن را مسلم می گیرد بطوری که نیاز به ذکر نداشته باشد چرا که انفاق یکی از وظائف حتمی هر انسانی است ، لذا سخن را روی کیفیت انفاق آنان می برد و می گوید: انفاقی عادلانه و دور از هر گونه اسراف و سختگیری دارند، نه آن چنان بذل و بخششی کنند که زن و فرزندشان گرسنه بمانند، و نه آن چنان سختگیر باشند که دیگران از مواهب آنها بهره نگیرند.
در تفسیر اسراف و اقتار که نقطه مقابل یکدیگرند مفسران سخنان گوناگونی دارند که روح همه به یک امر باز می گردد و آن اینکه اسراف آن است که بیش از حد و در غیر حق و بیجا مصرف گردد، و اقتار آن است که کمتر از حق و مقدار لازم بوده باشد.
در یکی از روایات اسلامی تشبیه جالبی برای اسراف و اقتار و حد اعتدال شده است و آن اینکه هنگامی که امام صادق (علیه السلام) این آیه را تلاوت فرمود مشتی سنگریزه از زمین برداشت و محکم در دست گرفت ، و فرمود این همان اقتار و سخت گیری است سپس مشت دیگری برداشت و چنان دست خود را گشود که همه آن به روی زمین ریخت و فرمود این اسراف است ، بار سوم مشت دیگری برداشت و کمی دست خود را گشود به گونه ای که مقداری فرو ریخت و مقداری در دستش بازماند، و فرمود این همان قوام است .
واژه قوام (بر وزن عوام) در لغت به معنی عدالت و استقامت و حد وسط

میان دو چیز است و قوام (بر وزن کتاب) به معنی چیزی است که مایه قیام و استقرار بوده باشد.
نکته ها:
1 - طرز مشی مؤمنان
در آیات فوق خواندیم که یکی از نشانه های بندگان خاص خدا تواضع است تواضعی که بر روح آنها حکومت می کند و حتی در راه رفتن آنها نمایان است تواضعی که آنها را بر تسلیم در برابر حق وامی دارد، ولی گاه ممکن است بعضی تواضع را با ضعف و ناتوانی و سستی و تنبلی اشتباه کنند که این طرز فکر خطرناکی است .
تواضع در راه رفتن به این نیست که سست و بی رمق گام بردارند، بلکه در عین تواضع گامهائی محکم و حاکی از جدیت و قدرت بردارند. در حالات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که یکی از اصحاب می گوید: ما رایت احدا اسرع فی مشیته من رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کانما الارض تطوی له و انا لنجهد انفسنا و انه لغیر مکترث : من

کسی را سریعتر در راه رفتن از پیامبر ندیدم ، گوئی زمین زیر پای او جمع می شد، و ما به زحمت می توانستیم به او برسیم و او اهمیتی نمی داد.
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه الذین یمشون علی الارض هونا فرمود: و الرجل یمشی بسجیته التی جبل علیها، لا یتکلف و لا یتبختر: منظور این است که انسان به حال طبیعی خودش راه برود و تکلف و تکبر در آن نداشته باشد. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 154
در حدیث دیگری در حالات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده : قد کان یتکفا فی مشیه کانما یمشی فی صبب : هنگامی که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) راه می رفت در عین اینکه عجولانه نبود با سرعت گام برمی داشت گوئی از یک سرازیری پائین می رفت . به هر حال همان گونه که گفتیم کیفیت راه رفتن به تنهائی مطرح نیست ، بلکه دریچه ای است برای پی بردن به وضع روحیات یک انسان ، و در حقیقت آیه اشاره ای به نفوذ روح تواضع و فروتنی در جان و روح عباد الرحمان می کند.
2 - سختگیری و اسراف
بدون شک اسراف یکی از مذموم ترین اعمال از دیدگاه قرآن و اسلام است ، و در آیات و روایات نکوهش فراوانی از آن شده ، اسراف یک برنامه فرعونی است (و ان فرعون لعال فی الارض و انه لمن المسرفین) (یونس 83).
اسراف کنندگان اصحاب دوزخ و جهنمند (و ان المسرفین هم اصحاب النار) (غافر 43).
و با توجه به آنچه امروز ثابت شده که منابع روی زمین با توجه به جمعیت انسانها آن قدر زیاد نیست که بتوان اسراف کاری کرد، و هر اسراف کاری سبب محرومیت انسانهای بی گناهی خواهد بود، بعلاوه روح اسراف معمولا توأ م با خودخواهی و خودپسندی و بیگانگی از خلق خدا است .
در عین حال بخل و سختگیری و خسیس بودن نیز به همین اندازه زشت و ناپسند و نکوهیده است ، اصولا از نظر بینش توحیدی مالک اصلی خدا است و ما همه امانتدار او هستیم و هر گونه تصرفی بدون اجازه و رضایت او زشت و ناپسند است و می دانیم او نه اجازه اسراف می دهد و نه اجازه بخل و تنگ چشمی . الفرقان
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 155
آیه 68 - 71
آیه و ترجمه
وَ الَّذِینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً ءَاخَرَ وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْس الَّتی حَرَّمَ اللَّهُ إِلا بِالْحَقِّ وَ لا یَزْنُونَ وَ مَن یَفْعَلْ ذَلِک یَلْقَ أَثَاماً(68)

يُضعَف لَهُ الْعَذَاب يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ يخْلَدْ فِيهِ مُهَاناَ(69)
إِلا مَن تَاب وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ عَمَلاً صلِحاً فَأُولَئک يُبَدِّلُ اللَّهُ سيِّئَاتِهِمْ حَسنَتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً(70)
وَ مَن تَاب وَ عَمِلَ صلِحاً فَإِنَّهُ يَتُوب إِلى اللَّهِ مَتَاباً(71)
ترجمه :68 - آنها کسانی هستند که معبود دیگری را با خداوند نمی خوانند، و انسانی را که خداوند خونش را حرام شمرده جز به حق به قتل نمی رسانند، و زنا نمی کنند، و هر کس چنین کند مجازاتش را خواهد دید.
69 - چنین کسی عذاب او در قیامت مضاعف می گردد، و با خواری همیشه در آن خواهد ماند.
70 - مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند گناهان این گروه را به حسنات تبدیل می کند. و خداوند آمرزنده و مهربان است .
71 - و کسی که توبه کند و عمل صالح بجا آورد به سوی خدا بازگشت می کند (و پاداش خود را از او می گیرد). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 156
تفسیر:بحثی دیگر از صفات عباد الرحمن
ششمین ویژگی عباد الرحمن که در آیات مورد بحث آمده توحید خالص است که آنها را از هر گونه شرک و دوگانه و یا چند گانه پرستی دور می سازد، می فرماید: آنها کسانی هستند که معبود دیگری را با خداوند نمی خوانند (و الذین لا یدعون مع الله الها آخر).
نور توحید سراسر قلب آنها و زندگی فردی و اجتماعیشان را روشن ساخته و تیرگی و ظلمت شرک از آسمان فکر و روح آنها به کلی کنار و رخت بر بسته است .
هفتمین صفت ، پاکی آنها از آلودگی به خون بیگناهان است : آنها هرگز انسانی را که خداوند خونش را حرام شمرده ، جز به حق ، به قتل نمی رسانند (و لا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق).
از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که تمام نفوس انسانی در اصل محترمند و ریختن خون آنها ممنوع است ، مگر عواملی پیش آید که این احترام ذاتی را تحت الشعاع قرار دهد و مجوز ریختن خون گردد.
هشتمین وصف آنها این است که : دامان عفتشان هرگز آلوده نمی شود و زنا نمی کنند (و لا یزنون).
آنها بر سر دو راهی کفر و ایمان ایمان را انتخاب می کنند، و بر سر دو راهی امنیت و ناامنی جانها، امنیت را، و بر سر دو راهی پاکی و آلودگی ، پاکی را، آنها محیطی خالی از هر گونه شرک و ناامنی و بی عفتی و ناپاکی با تلاش و کوشش خود فراهم می سازند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 157
و در پایان این آیه برای تاکید هر چه بیشتر اضافه می کند: و هر کس یکی

از این امور را انجام دهد عقوبت و مجازاتش را خواهد دید (و من یفعل ذلک یلق اثاما).
اثم و اثام در اصل به معنی اعمالی است که انسان را از رسیدن به ثواب دور می سازد، سپس به هر گونه گناه اطلاق شده است ولی در اینجا به معنی جزای گناه است .
بعضی نیز گفته اند که اثم به معنی گناه و اثام به معنی کیفر گناه است .
و اگر می بینیم بعضی از مفسران آن را به معنی بیابان یا کوه یا چاهی در جهنم ذکر کرده اند در واقع از قبیل بیان مصداق است .
درباره فلسفه تحریم زنا در جلد 12 صفحه 103 به بعد (ذیل آیه 33 سوره اسراء) مشروحا بحث کرده ایم .
قابل توجه اینکه در آیه فوق ، نخست از مساله شرک ، سپس قتل نفس ، و بعد از آن زنا سخن به میان آمده ، از بعضی از روایات استفاده می شود که این سه گناه از نظر ترتیب اهمیت به همین صورت که در آیه آمده اند می باشد.
ابن مسعود از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل می کند عرض کردم : ای الذنب اعظم ؟ قال ان تجعل لله ندا و هو خلقک قال قلت ثم ای ؟ قال ان تقتل ولدک مخافة ان یطعم معک ، قال قلت : ثم ای ؟ قال ان تزانی حلیلة جارک ، فانزل الله تصدیقها و الذین لا یدعون مع الله الها آخر - الی آخر الایه : کدام گناه از همه گناهان بزرگتر است ؟ فرمود: این که برای خدا شبیهی قرار دهی در حالی که او تو را آفرید، عرض کردم بعد از آن کدام گناه ؟ فرمود: اینکه فرزند خود را از ترس اینکه مبادا با تو هم غذا شود به قتل برسانی !، باز تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 158
عرض کردم بعد از آن کدام گناه ؟ فرمود: اینکه به همسر همسایه ات خیانت کنی در این هنگام خداوند تصدیق سخن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را در این آیه نازل کرد: و الذین لا یدعون مع الله الها آخر ...
گر چه در این حدیث سخن از نوع خاصی از قتل و زنا به میان آمده ولی با توجه به اطلاق مفهوم آیه ، این حکم درباره همه انواع آن می باشد و مورد روایت مصداق واضحتری از آن است .
از آنجا که این سه گناه نهایت اهمیت را دارد باز در آیه بعد روی آن تکیه کرده می گوید: کسانی که مرتکب این امور شوند عذاب آنها در قیامت مضاعف می گردد، و با خواری ، جاودانه در عذاب خواهد ماند (یضاعف له العذاب یوم القیامة و یخلد فیه مهانا).
در اینجا دو سؤ ال پیش می آید: نخست اینکه چرا عذاب این گونه اشخاص مضاعف می گردد؟ چرا به اندازه گناهشان مجازات نشوند؟ آیا این با اصول عدالت سازگار است ؟

دیگر اینکه در اینجا سخن از خلود و عذاب جاویدان است ، در حالی که می دانیم خلود تنها مربوط به کفار است ، و از سه گناهی که در این آیه ذکر شده تنها گناه اول کفر می باشد، و اما قتل نفس و زنا نمی تواند سبب خلود گردد؟
مفسران در پاسخ سؤ ال اول ، بحث بسیار کرده اند، آنچه صحیحتر به نظر می رسد این است که منظور از مضاعف شدن عذاب این است که بر هر یک از این گناهان سه گانه که در این آیه مذکور است مجازات جداگانه ای خواهد شد که مجموعا عذاب مضاعف است .
از این گذشته گاه یک گناه سرچشمه گناهان دیگر می شود، مانند کفر که

سبب ترک واجبات و انجام محرمات می گردد، و این خود موجب مضاعف شدن مجازات الهی است .
به همین جهت بعضی از مفسران این آیه را دلیل بر این اصل معروف گرفته اند که کفار همانگونه که مکلف به اصول دین هستند، به فروع نیز مکلف می باشند (الکفار مکلفون بالفروع کما انهم مکلفون بالاصول).
و اما در پاسخ سؤ ال دوم می توان گفت که بعضی از گناهان به قدری شدید است که سبب بی ایمان از دنیا رفتن می شود، همانگونه که درباره قتل نفس در ذیل آیه 93 سوره نساء گفته ایم .
در مورد زنا مخصوصا اگر زنای محصنه باشد نیز ممکن است چنین باشد.
این احتمال نیز وجود دارد که خلود در آیه فوق در مورد کسانی است که هر سه گناه را با هم مرتکب شوند، هم شرک ، هم قتل نفس و هم زنا، شاهد بر این معنی آیه بعد است که می گوید الا من تاب و آمن و عمل صالحا: مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و به این ترتیب مشکلی باقی نخواهد ماند.
بعضی از مفسران نیز خلود را در اینجا به معنی مدت طولانی گرفته اند نه جاودانی ، ولی تفسیر اول و دوم صحیحتر به نظر می رسد.
قابل توجه اینکه در اینجا علاوه بر مساله مجازات معمولی ، کیفر دیگری که همان تحقیر و مهانت است و جنبه روانی دارد نیز ذکر شده است که خود می تواند تفسیری بر مساله مضاعف بودن عذاب بوده باشد، چرا که آنها هم عذاب جسمی دارند و هم روحی .
ولی از آنجا که قرآن مجید هیچگاه راه بازگشت را به روی مجرمان نمی بندد و گنهکاران را تشویق و دعوت به توبه می کند، در آیه بعد چنین تفسیر

می گوید: مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند گناهانشان را می بخشد و سیئات اعمال آنها را تبدیل به حسنات می کند، و خداوند آمرزنده و مهربان است (الا من تاب و آمن و عمل عملا

صالحا فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان الله غفورا رحیما).
همانگونه که دیدیم در آیه قبل ، سه گناه از بزرگترین گناهان ذکر شده بود جائی که در توبه را به روی این گونه افراد باز بگذارد دلیل بر این است که هر گنهکار پشیمانی می تواند به سوی خدا بازگردد، مشروط به اینکه توبه اش حقیقی باشد که نشانه آن عمل صالح جبران کننده است که در آیه آمده ، و گرنه مجرد استغفار به زبان ، با پشیمانی زودگذر به قلب ، هرگز دلیل توبه نیست .
مساله مهم در مورد آیه فوق این است که چگونه خداوند سیئات آنها را تبدیل به حسنات می کند؟
تبدیل سیئات به حسنات
در اینجا چند تفسیر است که همه می تواند قابل قبول باشد:
1 - هنگامی که انسان توبه می کند و ایمان به خدا می آورد دگرگونی عمیقی در سراسر وجودش پیدا می شود، و به خاطر همین تحول و انقلاب درونی سیئات اعمالش در آینده تبدیل به حسنات می شود، اگر در گذشته مرتکب قتل نفس می شد در آینده دفاع از مظلومان و مبارزه با ظالمان را جای آن می گذارد، و اگر زناکار بود بعدا عفیف و پاکدامن می شود و این توفیق الهی را در سایه ایمان و توبه پیدا می کند.
2 - دیگر اینکه خداوند به لطف و کرمش و فضل و انعامش بعد از توبه کردن سیئات اعمال او را محو می کند، و به جای آن حسنات می نشاند، چنانکه در روایتی از ابوذر از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : روز قیامت که می شود بعضی از افراد تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 161
را حاضر می کنند خداوند دستور می دهد گناهان صغیره او را به او عرضه کنید و کبیره ها را بپوشانید، به او گفته می شود تو در فلان روز فلان گناه صغیره را انجام دادی ، و او به آن اعتراف می کند، ولی قلبش از کبائر ترسان و لرزان است .
در اینجا هر گاه خدا بخواهد به او لطفی کند دستور می دهد بجای هر سیئه حسنه ای به او بدهید، عرض می کند پروردگارا! من گناهان مهمی داشتم که آنها را در اینجا نمی بینم .
ابو ذر می گوید: در این هنگام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تبسم کرد که دندانهایش آشکار گشت سپس این آیه را تلاوت فرمود فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات .
3 - سومین تفسیر اینکه منظور از سیئات نفس اعمالی که انسان انجام می دهد نیست ، بلکه آثار سوئی است که از آن بر روح و جان انسان نشسته ، هنگامی که توبه کند و ایمان آورد آن آثار سوء از روح و جانش برچیده می شود، و تبدیل به آثار خیر می گردد، و این است معنی تبدیل

سیئات به حسنات .
البته این سه تفسیر - منافاتی با هم ندارند و ممکن است هر سه در مفهوم آیه جمع باشند.
آیه بعد در حقیقت چگونگی توبه صحیح را تشریح کرده و می گوید: کسی که توبه کند و عمل صالح انجام دهد، به سوی خدا بازگشت می کند (و پاداش خود را از او می گیرد) (و من تاب و عمل صالحا فانه یتوب الی الله متابا).
یعنی توبه و ترک گناه باید تنها به خاطر زشتی گناه نباشد بلکه علاوه بر آن

انگیزه اش خلوص نیت و بازگشت به سوی پروردگار باشد.
بنابراین فی المثل ترک شراب یا دروغ به خاطر ضررهائی که دارد هر چند خوب است ولی ارزش اصلی این کار در صورتی است که از انگیزه الهی سرچشمه گیرد.
بعضی از مفسران تفسیر دیگری برای آیه فوق ذکر کرده اند و آن اینکه : این جمله پاسخی است برای تعجبی که احیانا آیا گذشته در بعضی از اذهان برمی انگیزد و آن اینکه چگونه ممکن است خداوند سیئات را به حسنات تبدیل کند؟ این آیه پاسخ می دهد هنگامی که انسان به سوی خداوند بزرگ بازگردد این امر تعجب ندارد.
تفسیر سومی برای آیه ذکر شده و آن اینکه : هر کس از گناه توبه کند به سوی خدا و پاداشهای بیحساب او باز می گردد.
گر چه این تفسیرهای سه گانه منافاتی با هم ندارد ولی تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد به خصوص اینکه با روایتی که در تفسیر علی ابن ابراهیم ذیل آیه مورد بحث نقل شده هماهنگ است . الفرقان

آیه 72 - 76
آیه و ترجمه
وَ الَّذِینَ لا یَشهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کرَاماً(72)
وَ الَّذِینَ إِذَا ذُکرُوا بِئَایَتِ رَبِّهِمْ لَمْ یخِرُّوا عَلَیْهَا صمًّا وَ عُمْیَاناً(73)
وَ الَّذِینَ یَقُولُونَ رَبَّنَا هَب لَنَا مِنْ أَزْوَجِنَا وَ ذُرِّیَّتِنَا قُرَّةَ أَعْینٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِینَ إِمَاماً(74)
أُولَئک یجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صبرُوا وَ یُلَقَّوْنَ فِیهَا تحِیَّةً وَ سلَماً(75)
خَلِدِینَ فِیهَا حَسنَت مُستَقَرًّا وَ مُقَاماً(76)
ترجمه :72 - آنها کسانی هستند که شهادت به باطل نمی دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی کنند) و هنگامی که با لغو و بیهودگی برخورد کنند بزرگوارانه از آن می گذرند.
73 - آنها کسانی هستند که هر گاه آیات پروردگارشان به آنها گوشزد شود

کر و کور روی آن نمی افتند!
74 - آنها کسانی هستند که می گویند پروردگارا از همسران و فرزندان ما، مایه روشنی چشم ما قرار ده و ما را پیشوای پرهیزگاران بنما! تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 164
75 - آنها هستند که درجات عالی بهشت در برابر شکیبائیشان به آنان پاداش داده می شود. و در آن با تحیت و سلام روبرو می شوند.
76 - جاودانه در آن خواهند ماند، چه قرارگاه خوب و چه محل اقامت جالبی !
تفسیر:پاداش عباد الرحمان (بندگان ویژه خدا)
در تعقیب آیات گذشته که بخشی از ویژگیهای عباد الرحمن را بازگو کرد آیات مورد بحث بقیه این اوصاف را شرح می دهد.
نهمین صفت برجسته آنان احترام و حفظ حقوق دیگران است آنها کسانی هستند که هرگز شهادت به باطل نمی دهند (و الذین لا یشهدون الزور).
مفسران بزرگ این آیه را دو گونه تفسیر کرده اند:
بعضی همانگونه که در بالا گفتیم ، شهادت زور را به معنی شهادت به باطل دانسته ، زیرا زور در لغت به معنی تمایل و انحراف است ، و از آنجا که دروغ و باطل و ظلم از امور انحرافی است ، به آن زور گفته می شود.
این تعبیر (شهادت زور) در کتاب شهادات در فقه ما به همین عنوان مطرح است ، و در روایات متعددی نیز از آن نهی شده هر چند در آن روایات ، استدلالی به آیه فوق ندیدیم .
تفسیر دیگر اینکه : منظور از شهود همان حضور است ، یعنی بندگان خاص خداوند در مجالس باطل ، حضور پیدا نمی کنند.
و در بعضی از روایات که از طرق ائمه اهلبیت (علیهم السلام) رسیده است به مجلس غناء تفسیر شده همان مجالسی که در آنها خوانندگی لهوی توأ م با نواختن آلات موسیقی یا بدون آن انجام می گیرد.
بدون شک منظور از این گونه روایات این نیست که مفهوم وسیع زور را محدود به غنا کند بلکه غنا یکی از مصادیق روشن آن است ، و سایر مجالس تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 165
لهو و لعب و شرب خمر و دروغ و غیبت و امثال آن را نیز در برمی گیرد.
این احتمال نیز دور به نظر نمی رسد که هر دو تفسیر در معنی آیه جمع باشد و به این ترتیب عباد الرحمان و بندگان خاص خدا نه شهادت به دروغ می دهند، و نه در مجالس لهو و باطل و گناه حضور می یابند، چرا که حضور در این مجالس علاوه بر امضای گناه ، مقدمه آلودگی قلب و روح است .
سپس در ذیل آیه به همین صفت برجسته آنان که داشتن هدف مثبت در زندگی است اشاره کرده می گوید: آنها هنگامی که با لغو و بیهودگی

برخورد کنند، بزرگوارانه از کنار آن می گذرند (و اذا مروا باللغو مروا کراما).
در حقیقت آنها نه در مجلس باطل حضور پیدا می کنند و نه آلوده لغو و بیهودگی می شوند.
و با توجه به اینکه لغو شامل هر کاری که هدف عاقلانه ای در آن نباشد می گردد، نشان می دهد که آنها در زندگی همیشه هدف معقول و مفید و سازنده ای را تعقیب می کنند، و از بیهوده گرایان و بیهوده کاران متنفرند، و اگر این گونه کارها در مسیر زندگی آنان قرار گیرد، چنان از کنار آن می گذرند که بی اعتنائی آنها خود دلیل عدم رضای باطنیشان به این اعمال است ، و آنچنان بزرگوارند که هرگز محیطهای آلوده در آنان اثر نمی گذارد، و رنگ نمی پذیرند.
بدون شک بی اعتنائی به این صحنه ها در صورتی است که راهی برای مبارزه با فساد و نهی از منکر، بهتر از آن نداشته باشند، و گرنه بدون شک آنها می ایستند و وظیفه خود را تا آخرین مرحله انجام می دهند.
همین توصیف این گروه از بندگان خاص خدا، داشتن چشم بینا، و گوش شنوا به هنگام برخورد با آیات پروردگار است ، می فرماید: آنها کسانی هستند که هر گاه آیات پروردگارشان به آنها یادآوری شود کر و کور روی آن نمی افتند! تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 166
(و الذین اذا ذکروا بایات ربهم لم یخروا علیها صما و عمیانا).
مسلما منظور اشاره به عمل کفار نیست ، چرا که آنها به آیات الهی اصلا اعتنائی ندارند، بلکه منظور گروه منافقان یا به ظاهر مسلمانان قشری است که چشم و گوش بسته بر آیات خدا می افتند بی آنکه حقیقت آن را درک کنند، به عمق آن برسند، و مقصود و منظور خدا را بدانند و به آن بیندیشند و در عمل از آن الهام گیرند.
راه خدا را با چشم و گوش بسته نمی توان پیمود، قبل از هر چیز گوش شنوا و چشم بینا برای پیمودن این راه لازم است چشمی باطن نگر و ژرف بین و گوشی حساس و نکته شناس .
و اگر درست بیندیشیم زیان این گروه که چشم و گوش بسته به گمان خود دنبال آیات الهی می روند کمتر از زبان دشمنانی که آگاهانه ضربه بر پایه آئین حق می زنند نیست بلکه گاه به مراتب بیشتر است .
اصولا درک آگاهانه از مذهب سرچشمه اصلی مقاومت و پایداری و ایستادگی است ، چرا که چشم و گوش بستگان را به آسانی می توان فریب داد، و با تحریف مذهب از مسیر اصلی منحرف ساخت ، و آنها را به وادی کفر و بی ایمانی و ضلالت کشاند.
این گونه افراد آلت دست دشمنان و طعمه خوبی برای شیطانند، تنها مؤ منان ژرفاندیش و بصیر و سمیعاند که چون کوه ثابت می مانند و بازیچه

دست این و آن نمی شوند.
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه از محضرش سؤ ال کردند فرمود: مستبصرین لیسوا بشکاک : منظور این است که آنها از روی آگاهی گام برمی دارند نه از روی شک و تردید!. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 167
یازدهمین ویژگی این مؤ منان راستین آن است که توجه خاصی به تربیت فرزند و خانواده خویش دارند و برای خود در برابر آنها مسئولیت فوق العاده ای قائلند آنها پیوسته از درگاه خدا می خواهند و می گویند پروردگارا از همسران و فرزندان ما کسانی قرار ده که مایه روشنی چشم ما گردد! (و الذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرة اعین).
بدیهی است منظور این نیست که تنها در گوشه ای بنشینند و دعا کنند بلکه دعا دلیل شوق و عشق درونیشان بر این امر است ، و رمز تلاش و کوشش .
مسلما چنین افرادی آنچه در توان دارند در تربیت فرزندان و همسران و آشنائی آنها به اصول و فروع اسلام و راههای حق و عدالت فروگذار نمی کنند و در آنجا که دستشان نمی رسد دست به دامن لطف پروردگار می زنند و دعا می کنند اصولا هر دعای صحیحی باید این گونه باشد، به مقدار توانائی تلاش کردن و خارج از مرز توانائی دعا نمودن .
قرة عین معادل نور چشم است که در فارسی می گوئیم ، کنایه از کسی که مایه سرور و خوشحالی است این تعبیر در اصل از کلمه قر (بر وزن حر) گرفته شده که به معنی سردی و خنکی است ، و از آنجا که معروف است (و بسیاری از مفسران به آن تصریح کرده اند) اشگ شوق همواره خنک ، و اشکهای غم و اندوه داغ و سوزان است ، لذا قرة عین به معنی چیزی است که مایه خنک شدن چشم انسان می شود، یعنی اشک شوق از دیدگان او فرو می ریزد، و این کنایه زیبائی است از سرور و شادمانی .
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 168
مساله تربیت فرزند و راهنمائی همسر، و وظیفه پدران و مادران در برابر کودکان خود از مهمترین مسائلی است که قرآن روی آن تکیه کرده و به خواست خدا شرح آن را ذیل آیه 6 سوره تحریم بیان خواهیم کرد.
و بالاخره دوازدهمین وصف برجسته این بندگان خالص خدا که از یک نظر مهمترین این اوصاف است اینکه آنها هرگز به این قانع نیستند که خود راه حق را بسپرند بلکه همتشان آنچنان والا است که می خواهند امام و پیشوای جمعیت مؤ منان باشند و دیگران را نیز به این راه دعوت کنند.
آنها چون زاهدان گوشه گیر و منزوی ، تنها گلیم خویش را از آب بیرون نمی کشند، بلکه سعیشان این است که بگیرند غریق را!
لذا در پایان آیه می فرماید: آنها کسانی هستند که می گویند: پروردگارا ما

را امام و پیشوای پرهیزگاران قرار ده (و اجعلنا للمتقین اماما).
باز توجه به این نکته لازم است که آنها فقط دعا نمی کنند که تکیه بر جای بزرگان به گزاف زنند بلکه اسباب بزرگی و امامت را آنچنان فراهم می کنند که صفات شایسته یک پیشوای راستین در آنها جمع باشد، و این کاری است بسیار مشکل با شرائطی سخت و سنگین .
حتما فراموش نکرده ایم که این آیات صفات همه مؤ منان را بیان نمی کند بلکه اوصاف گروه ممتاز مؤ منان را که در صف مقدم قرار دارند تحت عنوان عباد الرحمان شرح می دهد، آری آنها بندگان خاص رحمانند، و همانگونه که رحمت عام خدا همگان را فرا می گیرد، رحمت این بندگان خدا نیز از جهاتی عام است ، علم و فکر و بیان و قلم و مال و قدرتشان پیوسته در مسیر هدایت خلق خدا کار می کند.
آنها الگوها و اسوه های جامعه انسانی هستند.
آنها سرمشقهائی برای پرهیزگاران محسوب می شوند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 169
آنها به چراغهای راهنمائی در دریاها و صحراها می مانند که گم گشتگان را به سوی خود می خوانند و از فرو غلتیدن در گرداب ، و افتادن در پرتگاهها رهائی می بخشند.
در روایات متعددی می خوانیم که این آیه درباره علی (علیه السلام) و ائمه اهلبیت (علیهم السلام) وارد شده ، و یا در روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که : منظور از این آیه مائیم .
بدون تردید ائمه اهلبیت (علیهم السلام) از روشنترین مصداقهای آیه می باشند، اما این مانع از گسترش مفهوم آیه نخواهد بود که مؤ منان دیگر نیز هر کدام در شعاعهای مختلف امام و پیشوای دیگران باشند.
بعضی از مفسران از این آیه چنین استفاده کرده اند که تقاضای ریاست معنوی و روحانی و الهی نه تنها مذموم نیست ، بلکه مطلوب و مرغوب نیز می باشد.
ضمنا باید توجه داشت که واژه امام هر چند مفرد است گاه به معنی جمع می آید و در آیه مورد بحث چنین است .
بعد از تکمیل این اوصاف دوازده گانه اشاره به این بندگان خاص خدا با تمام این ویژگیها کرده و در یک جمع بندی کوتاه پاداش الهی آنان را چنین بیان می کند: آنها کسانی هستند که درجات عالی بهشت در برابر صبر و استقامتشان به آنها پاداش داده می شود (اولئک یجزون الغرفة بما صبروا).
غرفة از ماده غرف (بر وزن حرف) به معنی برداشتن چیزی و تناول آن است ، و غرفه به چیزی می گویند که برمی دارند و تناول می کنند (مانند تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 170

آبی که انسان از چشمه برای نوشیدن برمی گیرد) سپس به قسمتهای فوقانی ساختمان و طبقات بالای منازل اطلاق شده است ، و در اینجا کنایه از برترین منزلگاههای بهشت است .
و از آنجا که عباد الرحمن با داشتن این اوصاف در صف اول مؤ منان قرار دارند درجه بهشتی آنان نیز باید برترین درجات باشد.
قابل توجه اینکه می گوید: این مقام عالی به خاطر این به آنها داده می شود که در راه خدا صبر و استقامت به خرج دادند، ممکن است چنین تصور شود که این وصف دیگری از اوصاف آنان است ، ولی در حقیقت این وصف تازه ای نیست بلکه ضامن اجرای تمام اوصاف گذشته است ، مگر بندگی پروردگار، مبارزه با طغیان شهوات ، ترک شهادت زور، قبول تواضع و فروتنی ، و غیر این صفات بدون صبر و استقامت ، امکان پذیر است ؟
این بیان انسان را به یاد حدیث معروف امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می اندازد که می فرماید: و الصبر من الایمان کالرأ س من الجسد: صبر و استقامت نسبت به ایمان همچون سر است نسبت به تن که بقای تن با بقای سر است چرا که مقام فرماندهی تمام اعضاء در مغز انسان قرار دارد.
بنابراین صبر در اینجا مفهوم وسیعی دارد که شکیبائی و استقامت در برابر مشکلات راه اطاعت پروردگار و جهاد و مبارزه با هوسهای سرکش و ایستادگی در مقابل عوامل گناه همه در آن جمع است و اگر در بعضی از اخبار تنها به فقر و محرومیت مالی تفسیر شده مسلما از قبیل بیان مصداق است .
سپس اضافه می کند: در آن غرفه های بهشتی با تحیت و سلام روبرو می شوند (و یلقون فیها تحیة و سلاما).
بهشتیان به یکدیگر تحیت و سلام می گویند و فرشتگان به آنها، و از همه بالاتر خداوند به آنها سلام و تحیت می گوید، چنانکه در آیه 58 سوره یس
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 171
می خوانیم : سلام قولا من رب رحیم : برای آنها سلامی است از سوی پروردگار رحیم و در آیه 23 و 24 سوره یونس می خوانیم : و الملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم : فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می شوند و به آنها می گویند سلام بر شما.
در اینکه آیا تحیت و سلام در اینجا دو معنی دارد یا یک معنی ؟ در میان مفسران گفتگو است ، ولی با توجه به اینکه تحیت در اصل به معنی دعا برای زندگی و حیات دیگری است ، و سلام از ماده سلامت است ، و به معنی دعا برای کسی است ، بنابراین چنین نتیجه می گیریم که واژه اول به عنوان درخواست حیات است و واژه دوم برای توأ م بودن این حیات با سلامت است ، هر چند گاهی ممکن است این دو کلمه به یک معنی بیاید.

البته تحیت در عرف معنی وسیعتری پیدا کرده و آن هر گونه سخنی است که در آغاز ورود به کسی می گویند و مایه خوشحالی و احترام و اظهار محبت نسبت به او می باشد.
سپس برای تاکید بیشتر می فرماید: جاودانه در آن خواهند ماند، چه قرارگاه خوب و چه محل اقامت زیبائی ؟ (خالدین فیها حسنت مستقرا و مقاما). الفرقان
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 172
آیه 77
آیه و ترجمه
قُلْ مَا یَعْبَؤُا بِکمْ رَبی لَوْ لا دُعَاؤُکمْ فَقَدْ کَذَّبْتُمْ فَسوْف یَکونُ لِزَامَا(77)
ترجمه :77 - بگو پروردگار من برای شما ارجی قائل نیست اگر دعای شما نباشد، شما (آیات خدا و پیامبران را) تکذیب کردید و دامان شما را خواهد گرفت و از شما جدا نخواهد شد.
تفسیر:اگر دعای شما نبود ارزشی نداشتید!
این آیه که آخرین آیه سوره فرقان است در حقیقت نتیجه ای است برای تمام سوره ، و هم برای بحثهائی که در زمینه اوصاف عباد الرحمن در آیات گذشته آمده است روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده می گوید: بگو پروردگار من برای شما ارج و وزنی نیست اگر دعای شما نباشد (قل ما یعبؤ بکم ربی لو لا دعاؤ کم).
یعبؤ از ماده عبا (بر وزن عبد) به معنی سنگینی است ، بنابراین جمله لا یعبا یعنی وزنی قائل نیست ، و به تعبیر دیگر اعتنائی نمی کند.
گر چه درباره معنی دعا در اینجا احتمالات زیادی داده شده ولی ریشه همه تقریبا به یک اصل باز می گردد.
بعضی گفته اند دعا به همان معنی دعا کردن معروف است .
بعضی دیگر آنرا به معنی ایمان ، و بعضی به معنی عبادت و توحید، و بعضی به معنی شکر و بعضی به معنی خواندن خدا در سختیها و شدائد، تفسیر کرده اند اما ریشه همه اینها همان ایمان و توجه به پروردگار است
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 173
بنابراین مفهوم آیه چنین می شود: آنچه به شما وزن و ارزش و قیمت در پیشگاه خدا می دهد همان ایمان و توجه به پروردگار و بندگی او است .
سپس می افزاید: شما تکذیب آیات پروردگار و پیامبران خدا کردید، و این تکذیب دامان شما را خواهد گرفت ، و از شما جدا نخواهد شد (فقد کذبتم فسوف یکون لزاما).
ممکن است چنین تصور شود که میان آغاز و پایان آیه تضادی وجود دارد و یا حداقل ارتباط و انسجام لازم دیده نمی شود، ولی با کمی دقت روشن می شود که منظور اصلی این است شما در گذشته آیات خدا و پیامبران او

را تکذیب کردید اگر به سوی خدا نیائید و راه ایمان و بندگی او را پیش نگیرید هیچ ارزش و مقامی نزد او نخواهید داشت ، و کیفرهای تکذیبتان قطعا دامانتان را خواهد گرفت .
از جمله شواهد روشنی که این تفسیر را تایید می کند حدیثی است که امام تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 174
باقر (علیه السلام) نقل شده : از آن حضرت سؤ ال کردند: کثرة القرائة افضل او کثرة الدعاء؟: آیا بسیار تلاوت قرآن کردن افضل است یا بسیار دعا نمودن ؟ امام در پاسخ فرمود: کثرة الدعا افضل و قرء هذه الایة : بسیار دعا کردن افضل است و سپس آیه فوق را تلاوت فرمود.
نکته :
دعا راه خودسازی و خداشناسی
می دانیم در آیات قرآن و روایات اسلامی اهمیت زیادی به مساله دعا داده شده که نمونه آن آیه فوق بوده ولی ممکن است قبول این امر برای بعضی در ابتدا سنگین باشد که دعا کردن کار بسیار آسانی است و از همه کس ساخته است ، و یا قدم را از این فراتر نهند و بگویند دعا کار افراد بیچاره است ! این که اهمیتی ندارد!.
ولی اشتباه از اینجا ناشی می شود که دعا را خالی و برهنه از شرائطش می نگرند در حالی که اگر شرائط خاص دعا در نظر گرفته شود این حقیقت به وضوح ثابت می شود که دعا وسیله مؤ ثری است برای خودسازی و پیوند نزدیکی است میان انسان و خدا.
نخستین شرط دعا شناخت کسی است که انسان او را می خواند.
شرط دیگر شستشوی قلب و دل ، و آماده ساختن روح برای تقاضای از او است ، چرا که انسان هنگامی که به سراغ کسی می رود باید آمادگی لقای او را تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 175
داشته باشد.
شرط سوم دعا جلب رضا و خشنودی کسی است که انسان از او تقاضائی دارد چرا که بدون آن احتمال تاثیر بسیار ناچیز است .
و بالاخره چهارمین شرط استجابت دعا آن است که انسان تمام قدرت و نیرو و توان خویش را به کار گیرد و حداکثر تلاش و کوشش را انجام دهد، و نسبت به ماورای آن دست به دعا بردارد و قلب را متوجه خالق کند.
زیرا در روایات اسلامی صریحا آمده است کاری را که انسان خود می تواند انجام دهد اگر کوتاهی کند و به دعا متوسل شود دعایش مستجاب نیست !
به این ترتیب دعا وسیله ای است برای شناخت پروردگار و صفات جمال و جلال او، و هم وسیله ای است برای توبه از گناه و پاک سازی روح ، و هم عاملی است برای انجام نیکیها، و هم سببی است برای جهاد و تلاش و

کوشش بیشتر تا آخرین حد توان .
به همین دلیل تعبیرات مهمی درباره دعا دیده می شود که جز با آنچه گفتیم مفهوم نیست ، مثلا:
در روایتی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : الدعاء سلاح المؤ من ، و عمود الدین ، و نور السموات و الارض : دعا اسلحه مؤ من ، و ستون دین و نور آسمانها و زمین است .
در حدیث دیگری از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : الدعاء مفاتیح النجاح ، و مقالید الفلاح ، و خیر الدعاء ما صدر عن صدر نقی و قلب تقی : دعا کلید پیروزی و مفتاح رستگاری است و بهترین دعا دعائی است که از سینه پاک و قلب پرهیزگار برخیزد.
و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : الدعاء انفذ من السنان دعا نافذتر از نوک نیزه است !. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 176
گذشته از همه اینها اصولا در زندگی انسان حوادثی رخ می دهد که از نظر اسباب ظاهری او را در یاس فرو می برد، دعا می تواند دریچه ای باشد به سوی امید پیروزی ، و وسیله مؤ ثری برای مبارزه با یاس و نومیدی .
به همین دلیل دعا به هنگام حوادث سخت و طاقت فرسا به انسان قدرت و نیرو و امیدواری و آرامش می بخشد، و از نظر روانی اثر غیر قابل انکاری دارد.
در زمینه مساله دعا، و فلسفه ، و شرائط، و نتائج آن ، به طور مشروح در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه 186 سوره بقره بحث کرده ایم ، برای توضیح بیشتر به آنجا مراجعه فرمائید.
پروردگارا! ما را از بندگان خاصت قرار ده و توفیق کسب ویژگیهای صفات عباد الرحمن را به ما مرحمت کن .
خداوندا! درهای دعا را به روی ما بگشا و آن را سبب ارزش وجود ما در پیشگاهت قرار ده .
خدایا! توفیق دعاهائی که مطلوب درگاه تو است به ما مرحمت فرما و از اجابت آن ما را محروم مکن انک علی کل شی ء قدیر، و بالاجابة جدیر.

تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 177
َسوره شعراء
مقدمه
تمامی آیات این سوره (بجز چهار آیه آخر آن) در مکه نازل شده ، و عدد آیات آن 227 آیه است تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 179
محتوای سوره شعراء
معروف در میان مفسران این است که تمام آیات 227 گانه این سوره جز چهار آیه آخر آن ، در مکه نازل شده است .
لحن آیات این سوره نیز با دیگر سوره های مکی کاملا هماهنگ است ، و می دانیم در سوره های مکی که در آغاز دعوت اسلام نازل گردید بیشتر روی اصول اعتقادی ، توحید و معاد و دعوت پیامبران خدا و اهمیت قرآن تکیه می شد، و تقریبا تمام بحثهای سوره شعراء پیرامون همین مسائل دور می زند.
در حقیقت می توان محتوای این سوره را در چند بخش خلاصه کرد:
بخش اول طلیعه سوره است که از حروف مقطعه ، و سپس عظمت مقام قرآن و تسلی خاطر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در برابر پافشاری و خیره سری مشرکان و اشاره ای به بعضی از نشانه های توحید و صفات خدا سخن می گوید.
بخش دوم فرازهائی از سرگذشت هفت پیامبر بزرگ و مبارزات آنها را با قومشان ، و لجاجتها و خیره سریهای آنان را در برابر این پیامبران بازگو می کند، که بعضی مانند داستان موسی و فرعون مشروحتر، و بعضی دیگر مانند سرگذشت ابراهیم و نوح و هود و صالح و لوط و شعیب کوتاهتر است .
مخصوصا در این بخش ، اشاره به منطق ضعیف و تعصب آمیز مشرکان در هر عصر تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 180
و زمان در برابر پیامبران الهی شده است که شباهت زیادی با منطق مشرکان عصر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داشته و این مایه تسلی خاطر برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان اندک نخستین بود که بدانند تاریخ از این گونه افراد و منطقها بسیار به خاطر دارد و ضعف و فتوری به خود راه ندهند.
و نیز مخصوصا روی عذاب دردناک این اقوام و بلاهای وحشتناکی که بر آنها فرود آمد تکیه شده است که خود تهدید مؤ ثری برای مخالفان پیامبر اسلام در آن شرائط است .

بخش سوم که در حقیقت جنبه نتیجه گیری از بخشهای گذشته دارد پیرامون پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و عظمت قرآن و تکذیب مشرکان و دستوراتی به آن حضرت در زمینه روش دعوت ، و چگونگی برخورد با مؤ منان سخن می گوید، و سوره را با بشارت به مؤ منان صالح و تهدید شدید ستمگران پایان می دهد.
ضمنا نام این سوره از چند آیه آخر که پیرامون شعرای بی هدف سخن می گوید گرفته شده است .
این نکته نیز قابل توجه است که این سوره از نظر تعداد آیات بعد از سوره بقره بر همه سوره های قرآن فزونی دارد، هر چند از نظر تعداد کلمات چنین نیست ، بلکه از بسیاری از آنان کوتاهتر است .
فضیلت سوره شعراء
در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در اهمیت تلاوت این سوره چنین می خوانیم : من قرء سورة شعراء کان له من الاجر عشر حسنات ، بعدد کل من صدق بنوح و کذب به و هود و شعیب و صالح و ابراهیم ، و بعدد کل من کذب بعیسی و صدق بمحمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم): کسی که سوره شعرا را بخواند به عدد هر کسی که نوح را تصدیق و یا تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 181
تکذیب کرده است ده حسنه برای او خواهد بود، و همچنین هود شعیب ، و صالح ابراهیم ، و به عدد تمام کسانی که تکذیب عیسی و تصدیق محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده اند.
ناگفته روشن است که این همه اجر و پاداش تنها برای تلاوت منهای اندیشه و عمل نیست ، بلکه قرائن متعددی در روایات فضائل سوره ها است که نشان می دهد منظور تلاوتی است که مقدمه تفکر و سپس اراده و عمل باشد و در گذشته به آن اشاره کرده ایم .
اتفاقا تعبیری که در حدیث فوق آمده نیز مؤ ید همین مطلب است ، زیرا استحقاق حسنات به تعداد تصدیق کنندگان و تکذیب کنندگان انبیاء بخاطر قرار گرفتن در خط تصدیق کنندگان و بیگانگی با خط تکذیب کنندگان است .
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 182
آیه 1 - 6
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
طسم (1)
تِلْک ءَايَت الْكِتَبِ الْمُبِينِ(2)
لَعَلَّک بَخِعٌ نَّفْسک أَلا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ(3)
إِن نَّشَأْ نُنزِّلْ عَلَيهِم مِّنَ السمَاءِ ءَايَةً فَظلَّت أَعْنَقُهُمْ لهَا خَضِعِينَ(4)

وَ مَا يَأْتِيهِم مِّن ذِكْرٍ مِّنَ الرَّحْمَنِ محْدَثٍ إِلا كانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ(5) فَقَدْ كَذَّبُوا فَسيَأْتِيهِمْ أَنبَؤُا مَا كَانُوا بِهِ يَستهْزِءُونَ(6) تفسير نمونه جلد 15 صفحه 183
ترجمه :1 - طسم
2 - اين آيات كتاب مبين است .
3 - گوئى مى خواهى جان خود را از شدت اندوه از دست دهى بخاطر اينكه آنها ايمان نمى آورند.
4 - اگر ما اراده كنيم از آسمان بر آنها آيه اى نازل مى كنيم كه گردنهايشان در برابر آن خاضع گردد!
5 - و هر ذكر تازه اى از سوى خداوند رحمان براى آنها بيايد از آن اعراض مى كنند.
6 - آنها تكذيب كردند، اما به زودى اخبار آنچه را به استهزاء مى گرفتند به آنان مى رسد (و از مجازاتش با خبر خواهند شد).
تفسير:آنها از هر تازه اى وحشت دارند!
باز در آغاز اين سوره با نمونه ديگرى از حروف مقطعه قرآن روبرو مى شويم (طسم).
در تفسير اين حروف مقطعه و نظائر آن در آغاز سوره هاى بقره و آل عمران و اعراف بحثهاى مشروح و جداگانه اى داشته ايم كه نيازى به تكرار آن نمى بينيم .
آنچه بايد در اينجا اضافه كنيم اين است كه روايات متعددى از پيامبر اكرم (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) يا بعضى از صحابه در تفسير طسم نقل شده كه همه نشان مى دهد اين حروف علامتهاى اختصارى از نامهاى خدا، يا نامهاى قرآن ، و يا مكانهاى مقدس و يا بعضى از درختان بهشتى و مانند آن است .
اين روايات تفسيرى را كه در آغاز سوره اعراف جلد ششم در اين زمينه نقل كرديم تاييد مى كند، و در عين حال با آنچه در آغاز سوره بقره آورديم كه تفسير نمونه جلد 15 صفحه 184
منظور بيان اعجاز و عظمت قرآن است كه اين كلام بزرگ از حروف ساده و كوچكى تركيب شده است منافاتى ندارد.
آيه بعد عظمت قرآن را اين چنين بيان مى كند: اينها آيات كتاب مبين است (تلك آيات الكتاب المبين).
البته تلك از نظر ادبيات عرب اشاره به دور است ، و به معنى آن يا آنها مى باشد، و همانگونه كه سابقا هم اشاره كرده ايم در كلام عرب و گاه در زبان فارسى براى بيان عظمت چيزى از اسم اشاره دور استفاده مى شود، يعنى موضوع به قدرى مهم و بلند مرتبه است كه گوئى از دسترس ما بيرون و در اوج آسمانها قرار داد.

قابل توجه اینکه این آیه به همین صورت بی کم و کاست در آغاز سوره یوسف و قصص نیز آمده است ، و در همه این موارد بعد از حروف مقطعه واقع شده ، که نشان دهنده ارتباط این حروف با عظمت قرآن است .
توصیف قرآن به مبین که در اصل از ماده بیان است اشاره به آشکار بودن عظمت و اعجاز آن می باشد که هر چه انسان در محتوای آن بیشتر دقت کند به معجزه بودنش آشناتر می شود.
از این گذشته قرآن بیان کننده حق از باطل و آشکار کننده راه سعادت و پیروزی و نجات از گمراهی است .
سپس به دلداری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پرداخته ، می گوید: گوئی می خواهی جان خود را به خاطر اینکه آنها ایمان نمی آورند از شدت اندوه بر باد دهی ! (لعلک باخع نفسک ان لا یکونوا مؤ منین).
باخع از ماده بخع (بر وزن بخش) به معنی هلاک کردن خویشتن تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 185
از شدت غم و اندوه است . این تعبیر نشان می دهد که تا چه اندازه پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نسبت به مردم دلسوز و در انجام رسالت خویش اصرار و پافشاری داشت ، و از اینکه می دید تشنه کامانی در کنار چشمه آب زلال قرآن و اسلام نشسته اند و باز از تشنگی فریاد می کشند ناراحت بود.
ناراحت بود که چرا انسان عاقل با داشتن اینهمه چراغ روشن باز از بیراهه می رود؟ و در پرتگاه فرو می غلطد و نابود می شود؟
آری همه پیامبران الهی این چنین دلسوز بودند مخصوصا پیامبر اسلام که این تعبیر کرارا در قرآن در مورد او آمده است .
بعضی از مفسران چنین می گویند که سبب نزول آیه فوق این بود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مرتبا اهل مکه را به توحید دعوت می کرد، اما آنها ایمان نمی آوردند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آنقدر ناراحت شده بود که آثار آن در چهره اش آشکار بود، آیه فوق نازل شد و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را دلداری داد.
آیه بعد برای اثبات این حقیقت که خداوند بر هر چیز قادر است حتی می تواند همه آنها را به اجبار وادار به ایمان کند چنین می گوید: اگر ما بخواهیم از آسمان آیه ای بر آنها نازل می کنیم که گردنهایشان در برابر آن خاضع گردد (ان نشا ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین).
اشاره به اینکه ما این قدرت را داریم که معجزه خیره کننده ، یا عذاب شدید و وحشتناکی بر آنها فرو بفرستیم که همگی بی اختیار سر تعظیم در برابر آن فرود آورند و تسلیم شوند، ولی این ایمان اجباری ارزشی ندارد، مهم آنست که آنها از روی اراده و تصمیم و درک و اندیشه در برابر حق

خاضع گردند.
ناگفته پیدا است که منظور از خضوع کردن گردنها، خضوع کردن صاحبان
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 186
آنها است ، منتها گردن در فارسی ، و رقبه و عنق در عربی به خاطر اینکه عضو مهم بدن انسان است به صورت کنایه از خود انسان ذکر می شود، فی المثل افراد یاغی را گردنکش و افراد زورگو را گردن کلفت ، و افراد ناتوان را گردن شکسته می گویند!
البته در تفسیر اعناق در اینجا احتمالات دیگری نیز داده اند: از جمله اینکه اعناق به معنی رؤ سا، یا به معنی گروهی از مردم می باشد که همه این احتمالات ضعیف است .
سپس به موضع گیری مشرکان و کافران در برابر قرآن اشاره کرده ، می فرماید: هر ذکر تازه ای از سوی خداوند رحمان برای آنها بیاید از آن اعراض می کنند (و ما یاتیهم من ذکر من الرحمان محدث الا کانوا عنه معرضین).
تعبیر به ذکر اشاره به این واقعیت است که قرآن بیدار کننده و آگاه کننده است ، در تمام آیات و سوره هایش ، اما این گروه از بیداری و آگاهی فرار می کنند!.
و تعبیر به الرحمان اشاره به این است که نزول این آیات از سوی پروردگار از رحمت عامه او سرچشمه می گیرد که همه انسانها را بدون استثناء به سعادت و کمال دعوت می کند.
و نیز ممکن است برای تحریک حس شکرگزاری مردم باشد که این سخنان از سوی خداوندی است که نعمتهایش سر تا پای شما را فرا گرفته ، چگونه در برابر ولی نعمت خود این چنین اعراض می کنید، و اگر او در مجازات شما عجله نمی کند آنهم از رحمت او است .
تعبیر به محدث (تازه و جدید) اشاره به این است که آیات قرآن یکی پس از دیگری نازل می گردد، و هر کدام محتوای تازه ای دارد، اما چه سود که
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 187
اینها با این حقایق تازه ناسازگارند، گوئی با همان خرافات نیاکان پیوند همیشگی بسته اند، و با هیچ قیمتی حاضر نیستند با جهل و گمراهی و خرافات وداع گویند اصولا همیشه افراد نادان و متعصب و لجوج با تازه ها، هر چند موجب هدایت و آگاهی و نجات باشد، مخالفند.
در آیه 68 سوره مؤ منون می خوانیم ا فلم یدبروا القول ام جائهم ما لم یات آبائهم الاولین : آیا آنها تدبر در این سخن نکردند یا اینکه این آیات چیز تازه ای است که برای نیاکانشان نیامده (و به بهانه تازه بودن با آن مبارزه می کنند).
سپس اضافه می کند اینها تنها به اعراض قناعت نمی کنند بلکه به مرحله

تکذیب و از آن بدتر استهزاء می رسند، می فرماید: آنها تکذیب کردند اما به زودی اخبار آنچه را به استهزاء می گرفتند به آنان می رسد و از مجازات دردناک کار خود با خبر می شوند (فقد کذبوا فسیاتیهم انباء ما کانوا به یستهزئون).
انباء جمع نبا به معنی خبر مهم است ، و منظور در اینجا کیفرهای سختی است که در این جهان و جهان دیگر دامنگیر آنها می شود، گر چه بعضی از مفسران مانند شیخ طوسی در تبیان این کیفرها را منحصر به کیفر آخرت دانسته اند، ولی غالب مفسران آن را مطلق و شامل هر دو نوع کیفر دانسته اند، و در واقع چنین است ، چرا که آیه اطلاق دارد و از این گذشته کفر و انکار بازتاب وسیع و گسترده وحشتناکی در تمام زندگی انسان دارد، چگونه می توان از آن صرف نظر کرد.
بررسی این آیه و آیه قبل نشان می دهد که انسان به هنگام قرار گرفتن در جاده های انحرافی به طور دائم التزایدی فاصله خود را از حق بیشتر می کند: تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 188
نخست مرحله اعراض و روی گرداندن و بی اعتنائی نسبت به حق است ، اما تدریجا به مرحله تکذیب و انکار می رسد، باز از این مرحله فراتر می رود و حق را به باد سخریه می گیرد، و به دنبال آن مجازات الهی فرا می رسد (نظیر این تعبیر در آغاز سوره انعام آیه 4 و 5 نیز آمده است)
نکته ها:
1 - در یکی از خطبه های معروف نهج البلاغه علی (علیه السلام) به این واقعیت اشاره فرموده که خداوند پیامبران را آنچنان فرستاده است که مردم بتوانند آزادانه برای ایمان آوردن تصمیم گیری کنند که اگر غیر آن بود، ایمان اجباری می شد و سودی نداشت ، می فرماید:
اگر خداوند می خواست به هنگام مبعوث ساختن پیامبرانش ، درهای گنجها و معادن طلا و باغهای خرم و سرسبز را به روی آنان بگشاید می گشود، و اگر می خواست پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان گسیل دارد می داشت ، اما اگر این کار را می کرد امتحان از میان می رفت ، و پاداش و جزا بی اثر می شد.
در کتاب کافی ذیل آیه مورد بحث چنین آمده که : اگر خدا می خواست از آسمان نشانه ای نازل می کرد که گردنهای آنها در برابر آن خاضع گردد، و اگر چنین می کرد آزمون از همه مردم ساقط می شد.
قابل توجه اینکه در کتب معروفی مانند ارشاد مفید و روضه کافی و کمال الدین صدوق و تفسیر قمی آمده است که امام صادق (علیه السلام) در تفسیر تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 189
آیه ان نشا ننزل آیة من السماء ... فرمود: منظور طغیانگران بنی امیه هستند که به هنگام قیام مهدی (علیه السلام) آیه آسمانی می بینند و در

برابر آن ناچار به تسلیم می شوند.
روشن است که منظور از این روایات بیان مصداقی از مفهوم وسیع آیه است که سرانجام به هنگام ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) رهبر حکومت جهانی ، تمام حکومتهای ظلم و جور که خط بنی امیه را ادامه می دهند به حکم اجبار در برابر قدرت مهدی و حمایتهای الهی او سر تسلیم فرود می آورند.
2 - می دانیم یکی از بحثهای دامنه دار در قرون نخستین اسلام بحث پیرامون حادث بودن و یا قدیم بودن کلام الله بود که دامنه این بحث به کتب تفسیر نیز کشانده شده ، و جمعی از مفسران به تعبیری که در آیات فوق آمده (محدث) بر حادث بودن قرآن استدلال کرده اند.
ولی چنانکه قبلا نیز اشاره کرده ایم اساس این بحث به هیچوجه نمی تواند منطقی بوده باشد، و به نظر می رسد که زمامداران آن زمان از بنی امیه و بنی عباس در دامن زدن به اینگونه بحثهای انحرافی که افکار مسلمانان را از مسائل مهم و جدی منحرف می ساخته دخالت داشته اند، آنها این مسائل را به عنوان سرگرم ساختن علمای اسلام و ادامه حکومت خودکامه خود می خواستند.
زیرا اگر منظور از کلام الله همان محتوای قرآن است که آن از ازل در علم خدا بوده و خدا از همه آن آگاهی داشته است ، و اگر منظور نزول وحی است و کلمات و حروف قرآن مسلما حادث است ، بنابراین در یک صورت قدیم بودن و در یک صورت حادث بودن قطعی است و جای بحث و گفتگو نیست . جامعه اسلامی مخصوصا علماء و دانشمندان باید بیدار باشند و گرفتار بحثهای انحرافی که به دست جباران و دشمنان ایجاد شده است نگردند. الشعراء
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 190
آیه 7 - 9
آیه و ترجمه
أَ وَ لَمْ یَرَوْا إِلی الاَرْضِ کمْ أَنبَتْنَا فِیهَا مِن کلِّ زَوْجٍ کَرِیمٍ(7)
إِنَّ فی ذَلِک لاَیَةً وَ مَا کانَ أَکْثرُهُم مُّؤْمِنِینَ(8)
وَ إِنَّ رَبَّک لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ(9)
ترجمه :7 - آیا آنها به زمین نگاه نکردند، چه اندازه در آن از انواع گیاهان آفریدیم .
8 - در این نشانه روشنی است (بر وجود خدا) ولی اکثر آنها هرگزنبوده اند.
9 - پروردگار تو عزیز و رحیم است .
تفسیر:زوجیت در گیاهان
در آیات گذشته سخن از اعراض کافران ، از آیات تشریعی یعنی قرآن مجید بود، و در آیات مورد بحث سخن از اعراض آنها از آیات تکوینی و

نشانه های خدا در پهنه آفرینش است ، آنها نه تنها، گوش جان خود را بر سخنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می بستند، بلکه چشمهای خود را نیز از دیدن نشانه های حق در اطراف خود محروم می ساختند.
نخست می گوید: آیا آنها به زمین نگاه نکردند چه بسیار گیاهان از انواع مختلف ، نر و ماده ، زیبا و جالب و پرفایده در آن آفریدیم (اولم یروا الی الارض تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 191
کم انبتنا فیها من کل زوج کریم).
در اینجا تعبیر به زوج در مورد گیاهان قابل دقت است ، گر چه غالب مفسران زوج را به معنی نوع و صنف ، و ازواج را به معنی انواع و اصناف گرفته اند، ولی چه مانعی دارد که زوج را به معنی معروفش که قبل از هر معنی دیگر به ذهن می آید بگیریم و اشاره به زوجیت در جهان گیاهان باشد؟!
در گذشته انسانها کم و بیش فهمیده بودند که بعضی از گیاهان دارای نوع نر و نوع ماده است ، و برای بارور ساختن گیاهان از طریق تلقیح استفاده می کردند این مساله در مورد درختان نخل کاملا شناخته شده بود، ولی نخستین بار لینه دانشمند و گیاهشناس معروف سوئدی ، در اواسط قرن 18 میلادی ، موفق به کشف این واقعیت شد که مساله زوجیت در دنیای گیاهان تقریبا یک قانون عمومی است و گیاهان نیز همانند غالب حیوانات از طریق آمیزش نطفه نر و ماده بارور می شوند و سپس میوه می دهند.
ولی قرآن مجید قرنها قبل از این دانشمند کرارا در آیات مختلف به زوجیت در جهان گیاهان اشاره کرده (در آیات مورد بحث ، و در سوره رعد آیه 4، و لقمان آیه 10 و سوره ق آیه 7) و این خود یکی از معجزات علمی قرآن است .
واژه کریم در اصل به معنی هر چیز پر ارزش است ، گاه در مورد انسان به کار می رود و گاه گیاهان ، و گاهی حتی نامه توصیف به کریم می شود مانند سخن ملکه سبا در مورد نامه سلیمان : انی القی الی کتاب کریم (نمل - 29). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 192
و منظور از گیاه کریم گیاهان پرفایده است و البته هر گیاهی دارای فوائدی است که با پیشرفت علم این حقیقت روز به روز آشکارتر می شود.
در آیه بعد به عنوان تاکید و تصریح بیشتر می فرماید: در این خلقت گیاهان ارزشمند نشانه روشنی بر وجود خدا است (ان فی ذلک لایة)
آری توجه به این واقعیت که این خاک ظاهرا بی ارزش با داشتن یک ترکیب معین مبدء پیدایش انواع گلهای زیبا و درختان پر ثمر و میوه های رنگارنگ با خواص کاملا متفاوت است بیانگر نهایت قدرت خدا است ، اما این کوردلان آنچنان غافل و بی خبرند که این گونه آیات الهی را می بینند، باز هم در غفلتند، چرا که کفر و لجاج در قلب آنها رسوخ کرده لذا در پایان آیه

می فرماید: اکثر آنها هرگز مؤ من نبوده اند (و ما کان اکثرهم مؤ منین).
یعنی این بی ایمانی همچون یک صفت راسخ در آنها شده ، و چه جای تعجب که از این آیات بهره نگیرند، زیرا قابلیت محل نیز از شرائط اصلی تاثیر است همانگونه که در مورد قرآن می خوانیم هدی للمتقین : مایه هدایت پرهیزکاران است (بقره - 2).
در آخرین آیه مورد بحث با تعبیری که هم نشانه تهدید است و هم تشویق ، هم بیم است و هم امید، می فرماید: پروردگار تو عزیز و رحیم است (و ان ربک لهو العزیز الرحیم).
عزیز به معنی قدرتمندی است که شکست ناپذیر است ، هم توانائی بر ارائه آیات بزرگ دارد، و هم در هم کوبنده تکذیب کنندگان است ، ولی با این حال رحیم است و رحمت واسعه اش همه جا را فرا گرفته ، و
بازگشت جدی تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 193
به سوی او در یک لحظه کوتاه کافی است که تمام نظر لطف او را متوجه انسان سازد و بر گناهان گذشته اش قلم عفو کشد.
ممکن است مقدم داشتن صفت عزیز بر رحیم در اینجا به خاطر این باشد که اگر رحیم را مقدم می داشت ممکن بود از آن احساس ضعف شود، اما عزیز را مقدم می دارد تا روشن گردد که در نهایت قدرت ، بسیار مهربان است . الشعراء
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 194
آیه 10 - 15
آیه و ترجمه
وَ إِذْ نَادَی رَبُّکَ مُوسی أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظلِمِینَ(10)
قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَ لا یَتَّقُونَ(11)
قَالَ رَب إِنی أَخَاف أَن یُکَذِّبُونِ(12)
وَ یَضِیقُ صدْرِی وَ لا یَنطلِقُ لِسانی فَأَرْسِلْ إِلی هَرُونَ(13)
وَ لهُمْ عَلیَّ ذَنبٌ فَأَخَاف أَن یَقْتُلُونِ(14)
قَالَکلا فَاذْهَبَا بِئَایَتِنَا إِنَّا مَعَکُم مُّستَمِعُونَ(15)
ترجمه :10 - به خاطر بیاور هنگامی که پروردگارت موسی را ندا داد که به سراغ آن قوم ستمگر برو.
11 - قوم فرعون ، آیا آنها (از مخالفت فرمان پروردگار) پرهیز نمی کنند؟!
12 - (موسی) عرض کرد پروردگارا من از آن بیم دارم که مرا تکذیب کنند.
13 - و سینه ام تنگ می شود، و زبانم به قدر کافی گویا نیست (به برادرم) هارون نیز رسالت ده (تا مرا یاری کند).
14 - و آنها (به اعتقاد خودشان) بر من گناهی دارند می ترسم مرا به قتل برسانند (و این رسالت به پایان نرسد).

15 - فرمود چنین نیست (آنها کاری نمی توانند انجام دهند) شما هر دو با آیات ما (برای هدایت آنان) بروید ما با شما هستیم و (سخنانتان را) می شنویم . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 195
تفسیر:آغاز رسالت موسی (علیه السلام)
گفتیم در این سوره سرگذشت هفت تن از پیامبران بزرگ به عنوان درس آموزنده ای برای عموم مسلمانان مخصوصا مسلمانان نخستین بیان شده است .
نخست از موسی (علیه السلام) شروع می کند و بخشهای مختلفی از زندگی او و درگیریش را با فرعونیان تا هنگام غرق این قوم ظالم و ستمگر شرح می دهد.
تاکنون در سوره های متعددی از قرآن (سوره بقره و مائده و اعراف و یونس و اسراء و طه) سخن از بنی اسرائیل و موسی و فرعونیان به میان آمده و در بعضی از سوره های بعد نیز در این باره بحثهائی می آید.
این بحثها گر چه بظاهر مکرر است ، اما دقت در آنها نشان می دهد که در هر مورد روی بخش خاصی از این سرگذشت پر ماجرا، و برای هدف مخصوصی ، تکیه شده است .
فی المثل آیات مورد بحث هنگامی نازل شد که مسلمانان سخت در اقلیت قرار داشتند و دشمنان آنها بسیار قوی و نیرومند، به گونه ای که هیچگونه موازنه قدرت در میان آنها نبود، در اینجا لازم است خداوند سرگذشتهای مشابهی را از اقوام پیشین بیان کند تا بدانند این قدرت عظیم دشمن و ضعف ظاهری آنها هرگز سبب شکست نخواهد شد، تا روحیه آنها قوی گردد و بر استقامت و پافشاری خود بیفزایند، و جالب اینکه : بعد از سرگذشت هر یک از این پیامبران هفتگانه جمله و ما کان اکثرهم مؤ منین و ان ربک لهو العزیز الرحیم اکثر آنها ایمان نیاوردند و پروردگار تو توانا و رحیم است تکرار شده ، درست همان عبارتی که در آغاز همین سوره در مورد پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خواندیم ، این هماهنگی شاهد زنده ای بر این حقیقت است که ذکر این بخش از داستانهای انبیاء به خاطر شرائط تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 196
خاص روانی و اجتماعی مسلمانان در آن مقطع خاص زمانی و مشابه آن بوده است .
نخست می گوید: به خاطر بیاور هنگامی که پروردگارت موسی را ندا کرد که به سراغ آن قوم ستمگر برو (و اذ نادی ربک موسی ان انت القوم الظالمین).
همان قوم فرعون ، آیا آنها از ظلم و ستم و مخالفت فرمان پروردگار پرهیز نمی کنند (قوم فرعون الا یتقون).
این نکته قابل توجه است که تنها صفتی را از فرعونیان که بر آن تکیه کرده

ظلم است و می دانیم ظلم معنی جامع و گسترده ای دارد که شرک یکی از مصادیق بارز آن است ، (ان الشرک لظلم عظیم - لقمان آیه 13) و استثمار و استعباد بنی اسرائیل با آنهمه زجر و شکنجه نیز مصداق دیگری از آن می باشد، از این گذشته آنها با اعمال خلافشان قبل از هر کس بر خودشان ستم می کردند، و به این ترتیب می توان هدف دعوت انبیاء را در مبارزه با ظلم و ستم در تمام ابعاد خلاصه کرد!.
در این هنگام موسی مشکلات عظیم خود را به پیشگاه پروردگار عرض می کند و از او تقاضای قوت و قدرت بیشتر برای تحمل این رسالت عظیم می نماید:
عرض کرد پروردگارا! من از آن بیم دارم که مرا تکذیب کنند (قال رب انی اخاف ان یکذبون).
و پیش از آنکه بتوانم رسالتم را به آخر برسانم با جار و جنجال و تکذیبهای خود مرا از صحنه بیرون کنند، و این بار به مقصد نرسد.
موسی (علیه السلام) در ذکر این سخن کاملا حق داشت چرا که فرعون و دار و دسته اش آنقدر مسلط بر اوضاع کشور مصر بودند که احدی یارای مخالفت با آنها را نداشت و هر گونه نغمه مخالفی را با شدت و بی رحمی سرکوب می کردند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 197
بعلاوه سینه من برای انجام این رسالت وسعت کافی ندارد (و یضیق صدری).
از این گذشته زبان من به قدر کافی گویا نیست (و لا ینطلق لسانی). به همین جهت تقاضای من این است به (برادرم) هارون نیز رسالت بدهی تا به همراه من مامور ادای این رسالت گردد (فارسل الی هارون).
تا با معاضدت یکدیگر بتوانیم این فرمان بزرگ را در برابر آن ستمگران خیره سر به اجرا در آوریم .
از همه اینها گذشته آنها بر من (به اعتقاد خودشان) گناهی دارند (و لهم علی ذنب).
من یکی از این فرعونیان ستمگر را به هنگامی که با یک مرد بنی اسرائیلی مظلوم درگیر بوده با ضربه قاطع خود کشته ام .
از این نظر می ترسم به عنوان قصاص مرا به قتل برسانند و این رسالت عظیم به پایان نرسد (فاخاف ان یقتلون).
در حقیقت موسی چهار مشکل بزرگ بر سر راه این ماموریت بزرگ می دید و از خدا تقاضای حل آنها را کرد (مشکل تکذیب - مشکل ضیق صدر - مشکل عدم فصاحت کافی - و مشکل قصاص).
ضمنا روشن شد که موسی ترسی برای شخص خود نداشت بلکه از این بیم داشت که قبل از رسیدن به مقصد از پای درآید، لذا از خداوند تقاضای نیروی بیشتر برای این مبارزه می کند.

نوع وسیله ای که موسی در این زمینه از خداوند تقاضا کرد، شاهد گویای
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 198
این حقیقت است ، او تقاضای شرح صدر (روح وسیع و گشاده) کرد، و همچنین تقاضای گشوده شدن هر گونه عقده از زبانش ، و ماموریت دادن به برادرش هارون برای شرکت در این کار بزرگ ، چنانکه در سوره طه به صورت مشروحتر آمده است ، رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیرا من اهلی هارون اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری کی نسبحک کثیرا و نذکرک کثیرا: پروردگارا سینه ام را گشاده دار، و کار را بر من آسان کن ، گره از زبانم بگشای تا سخنم را درک کنند، و برای من وزیری از خاندانم قرار ده برادرم هارون را، به وسیله او پشتم را محکم کن و در کار من شریکش گردان ، تا تو را بسیار تسبیح گوئیم و تو را بسیار یاد کنیم (سوره طه آیه 25 تا 34).
خداوند این تقاضای صادقانه موسی را اجابت کرد فرمود این چنین نیست که بتوانند تو را به قتل برسانند و یا سینه ات تنگی کند و زبانت گره داشته باشد و گویا نگردد (قال کلا).
دعای تو را در مورد برادرت نیز اجابت کردم و به او هم ماموریت دادم شما هر دو با آیات ما بروید (و فرعون و قوم گمراهش را به سوی من دعوت کنید) (فاذهبا بایاتنا).
و فکر نکنید من از شما دورم و جریان امر شما بر ما مخفی است ، بلکه ما با شما هستیم و به خوبی مطالب را می شنویم (انا معکم مستمعون).
هرگز شما را تنها نخواهم گذارد و در حوادث سخت یاریتان خواهم کرد با اطمینان خاطر پیش بروید و محکم در این راه گام بردارید.
و به این ترتیب در ضمن سه جمله خداوند به موسی (علیه السلام) اطمینان کافی داد و به درخواستش جامه عمل پوشانیده با تعبیر کلا اطمینان داد که قدرت بر قتل او پیدا نخواهند کرد، و نیز از نظر ضیق صدر و عدم گشایش زبان ، مشکلی در کار تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 199
او پیدا نخواهد شد، و با جمله فاذهبا بایاتنا برادرش را به کمک او فرستاد و بالاخره با جمله انا معکم مستمعون به آنها وعده داد که آنها را همه جا در زیر چتر حمایت خود خواهد گرفت .
قابل توجه اینکه در آخرین جمله ضمیر، به صورت جمع آورده شده و فرموده انا معکم (ما با شما هستیم) ممکن است این تعبیر اشاره به این باشد که در تمام جلسات و میدانهائی که شما با این گروه جبار و طغیانگر روبرو هستید ما حضور داریم و سخنان همه شما را می شنویم ، و شما دو برادر را یاری کرده بر آنها پیروز می کنیم .
و اینکه بعضی گمان کرده اند چون کلمه مع دلیل بر حمایت و مساعدت است و این شامل فرعونیان نمی شود اشتباه است ، بلکه این کلمه به

معنی حضور دائم پروردگار در همه صحنه ها است او حتی با گنهکاران و حتی با موجودات بی جان همه جا بوده و هست و جائی از او خالی نیست .
تعبیر به استماع که گوش دادن تواءم با توجه است ، نیز تاکیدی است بر این واقعیت . الشعراء
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 200
آیه 16 - 22
آیه و ترجمه
فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولا إِنَّا رَسولُ رَب الْعَلَمِينَ(16)
أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنى إِسرءِيلَ(17)
قَالَ أَ لَمْ نُرَبِّک فِينَا وَلِيداً وَ لَبِثْت فِينَا مِنْ عُمُرِک سِنِينَ(18)
وَ فَعَلْت فَعْلَتَک الَّتى فَعَلْت وَ أَنت مِنَ الْكَفِرِينَ(19)
قَالَ فَعَلْتُهَا إِذاً وَ أَنَا مِنَ الضالِّينَ(20)
فَفَرَرْت مِنكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَب لى رَبى حُكْماً وَ جَعَلَنى مِنَ الْمُرْسلِينَ(21)
وَ تِلْک نِعْمَةٌ تَمُنهَا عَلىَّ أَنْ عَبَّدت بَنى إِسرءِيلَ(22)
ترجمه :16 - به سراغ فرعون بروید و بگوئید ما فرستاده پروردگار جهانیان هستیم .
17 - بنی اسرائیل را با ما بفرست .
18 - (فرعون) گفت : آیا ما تو را در کودکی در میان خود پرورش ندادیم ؟ و سالهائی از عمرت را در میان ما نبودی ؟
19 - و (سرانجام) آن کارت را (که نمی بایست انجام دهی) انجام دادی (و یک نفر از ما را کشتی) و تو از کافران بودی !
20 - (موسی) گفت : من آن کار را انجام دادم در حالی که از بیخبران بودم . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 201
21 - و به دنبال آن هنگامی که از شما ترسیدم فرار کردم و پروردگار من به من دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار داد.
22 - آیا این منتی است که تو بر من می گذاری که بنی اسرائیل را برده خود ساخته ای ؟!
تفسیر:برخورد منطقی و قاطع با فرعون
در آیات گذشته نخستین مرحله ماموریت موسی (علیه السلام) یعنی دریافت وحی و رسالت و تقاضای وسائل نیل به این هدف بزرگ ، پایان یافت .
به دنبال آن در آیات مورد بحث مرحله دوم یعنی روبرو شدن با فرعون و گفتگوی سرنوشت سازی که در آن میان انجام گرفت مطرح شده .
نخست به عنوان مقدمه می فرماید: اکنون که همه چیز روبراه است به سراغ فرعون بروید، و به او بگوئید ما رسول پروردگار جهانیان هستیم (فاتیا فرعون فقولا انا رسول رب العالمین).

جمله فاتیا نشان می دهد که باید به هر قیمتی هست با خود او تماس بگیرید، و تعبیر به رسول به صورت مفرد - با اینکه هر دو پیامبر بودند - اشاره به یگانگی و وحدت دعوت آنها است ، گوئی آنها دو روحند در یک بدن ، با یک برنامه ، و یک هدف . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 202
و به دنبال بیان رسالت خود، آزادی بنی اسرائیل را مطالبه کنید و بگوئید ما ماموریم از تو بخواهیم که بنی اسرائیل را با ما بفرستی (ان ارسل معنا بنی اسرائیل).
بدیهی است منظور این بوده که زنجیر اسارت و بردگی از آنها بردار تا آزاد شوند، و بتوانند با آنها بیایند، نه اینکه تقاضای فرستادن آنها به وسیله فرعون شده باشد.
در اینجا فرعون زبان به سخن گشود و با جمله هائی حساب شده ، و در عین حال شیطنت آمیز، برای نفی رسالت آنها کوشید. نخست رو به موسی کرد و چنین گفت : آیا ما تو را در کودکی در دامان مهر خود پرورش ندادیم ؟! (قال ا لم نربک فینا ولیدا).
تو را از آن امواج خروشان و خشمگین نیل که وجودت را به نابودی تهدید می کرد گرفتیم ، دایه ها برایت دعوت کردیم ، و از قانون مجازات مرگ فرزندان بنی اسرائیل معافت نمودیم ، در محیطی امن و امان در ناز و نعمت پرورش یافتی !
و بعد از آن نیز سالهای متمادی از عمرت در میان ما بودی ! (و لبثت فینا من عمرک سنین).
سپس به ایراد دیگری نسبت به موسی پرداخته و می گوید: تو آن کار مهم (کشتن یکی از قبطیان و طرفداران فرعون) را انجام دادی (و فعلت فعلتک التی فعلت).
اشاره به اینکه تو چگونه می توانی پیامبر باشی که دارای چنین سابقه ای هستی .
و از همه اینها گذشته تو کفران نعمتهای ما می کنی (و انت من الکافرین).
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 203
سالها بر سر سفره ما بودی ، نمک خوردی و نمکدان را شکستی !، با چنین کفران نعمت چگونه می توانی پیامبر باشی ؟
در حقیقت می خواست با این منطق و این گونه پرونده سازی موسی را به پندار خود محکوم کند.
منظور از داستان قتل همان است که در سوره قصص آیه 15 آمده است که موسی (علیه السلام) دو نفر را که یکی از فرعونیان و دیگری از بنی اسرائیل بود در حال جنگ و دعوا دید، به حمایت مظلوم یعنی مرد بنی اسرائیلی برخاست و به ظالم حمله کرد، ضربه ای بر او فرود آورد که با همان یک ضربه از پا درآمد.

موسی (علیه السلام) بعد از شنیدن سخنان شیطنت آمیز فرعون به پاسخ از هر سه ایراد پرداخت ولی از نظر اهمیت پاسخ ایراد دوم فرعون را مقدم شمرد (و یا اصولا ایراد اول را درخور پاسخ نمی دانست ، چرا که پرورش دادن کسی هرگز دلیل آن نمی شود که اگر شخص پرورش دهنده گمراه بود او را به راه راست هدایت نکنند).
به هر حال چنین گفت : من این کار را انجام دادم در حالی که از بیخبران بودم (قال فعلتها اذا و انا من الضالین)
در اینجا در مورد تعبیر ضالین در میان مفسران گفتگو بسیار شده است زیرا از یکسو می دانیم که سابقه سوء برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) حتی قبل از رسیدن به مقام نبوت قابل قبول نیست ، چرا که موقعیت او را در افکار عمومی متزلزل می کند و هدف بعثت ناقص و ناتمام می ماند به همین دلیل دامنه عصمت انبیاء قبل از نبوت را نیز شامل می شود.
و از سوی دیگر باید این سخن پاسخی باشد که فرعون نتواند در برابر آن سخنی بگوید. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 204
لذا جمعی از مفسران معتقدند که منظور از ضال در اینجا خطای در موضوع است ، یعنی من ضربه ای را که به آن مرد قطبی زدم به قصد قتل نبود بلکه به عنوان حمایت از مظلوم بود، و نمی دانستم منجر به قتل او می شود، بنابراین ضال در اینجا به معنی غافل و منظور غفلت از عاقبت کار است .
بعضی دیگر گفته اند منظور این است که خطائی در قتل آن مرد ظالم رخ نداده چرا که او مستحق بوده است ، بلکه منظور این است که من نمی دانستم عاقبت این کار چنین خواهد بود که من نتوانم در مصر بمانم و مدتی از وطن آواره شوم و برنامه هایم به تاخیر افتد.
ولی ظاهرا این پاسخی نبوده است که موسی بتواند به فرعون بگوید، مطلبی بوده که می توانسته برای دوستانش بیان کند نه پاسخی قابل قبول برای فرعون
تفسیر سومی که شاید از جهاتی مناسبتر با مقام موسی (علیه السلام) و عظمت کیان او باشد این است که موسی (علیه السلام) در اینجا یکنوع توریه به کار برده است ، سخنی گفته که ظاهرش این بوده من در آن زمان راه حق را پیدا نکرده بودم بعدا خداوند راه حق را به من نشان داد و مقام رسالت بخشید، ولی در باطن مقصود دیگری داشته و آن اینکه من نمی دانستم که این کار مایه این همه درد سر می شود و گرنه اصل کار حق بود و مطابق قانون عدالت (و یا اینکه من آن روز که این حادثه واقع شد راه را گم کرده بودم و به آنجا رسیدم که این حادثه رخ داد).
و می دانیم منظور از توریه این است که انسان سخنی بگوید که باطنش

مطلب حقی باشد، ولی طرف مقابل از ظاهر آن چیز دیگری استفاده کند و این مخصوص مواردی است که انسان در تنگنا قرار بگیرد که می خواهد دروغ نگوید و در عین حال ، حفظ ظاهر نیز داشته باشد. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 205

سپس موسی اضافه می کند: من به دنبال این حادثه هنگامی که از شما ترسیدم فرار کردم ، و خداوند به من علم و دانش بخشید، و مرا از رسولان قرار داد (ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما و جعلنی من المرسلین).

در اینکه منظور از حکم در این آیه چیست ؟ و آیا همان مقام نبوت است یا مقام علم و دانش و آگاهی ؟ در میان مفسران گفتگو است ، اما با توجه به ذیل خود این آیه که مقام رسالت را در برابر مقام حکم قرار داده روشن می شود چیزی غیر از رسالت و نبوت است .

شاهد دیگر این موضوع آیه 79 سوره آل عمران است که می گوید: ما کان لبشر ان یؤ تیه الله الکتاب و الحکم و النبوة ثم یقول للناس کونوا عبادا لی من دون الله : برای هیچ انسانی شایسته نیست که خداوند به او کتاب و حکم و نبوت بخشد، سپس به مردم بگوید غیر از خدا مرا پرستش کنید و بندگان من باشید.

اصولا واژه حکم از نظر لغت در اصل به معنی منع کردن به منظور اصلاح است ، و لذا به لگام حیوان حکمة (بر وزن صدقه) گفته می شود، سپس این کلمه به بیان چیزی مطابق حکمت ، اطلاق شده ، و همچنین به علم و عقل نیز با همین تناسب حکم گفته اند ممکن است گفته شود که از آیه 14 سوره قصص برمی آید که موسی قبل از این ماجرا به مقام حکم و علم رسیده بود، آنجا که می گوید: و لما بلغ اشده و استوی آتیناه حکما و علما: هنگامی که موسی به حد رشد رسید ما به او حکم و علم بخشیدیم (سپس ماجرای درگیری با مرد قبطی را در آیات بعد از آن ذکر می کند).

در پاسخ می گوئیم : علم و حکمت دارای مراحل مختلف است ، موسی یک مرحله را قبلا یافته بود، و مرحله کاملتری را به هنگام نبوت و رسالت پیدا کرد. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 206

سپس موسی به پاسخ منتی که فرعون در مورد پرورشش در دوران طفولیت و نوجوانی بر او گذارد پرداخته ، و با لحن قاطع و اعتراض آمیزی می گوید: آیا این منتی است که تو بر من می گذاری که بنی اسرائیل را بنده و برده خود ساختی ؟! (و تلک نعمة تمنها علی ان عبدت بنی اسرائیل).

درست است که دست حوادث مرا در کودکی به کاخ تو کشانید و به ناچار در دامان تو پرورش یافتم و در این امر قدرتنمائی خدا بود، اما ببین عامل این ماجرا چه بود؟ چرا من در خانه پدرم و در آغوش مادرم پرورش نیافتم

، چرا؟.
آیا جز این بود که تو بنی اسرائیل را به زنجیر اسارت کشیدی ، تا آنجا که به خود اجازه دادی نوزادان پسر را به قتل برسانی ، و دختران را برای کنیزی و خدمت زنده بگذاری ؟.
این ظلم بیحساب تو سبب شد که مادرم برای حفظ جان نوزادش مرا در صندوق بگذارد، و به امواج نیل بسپارد، و خواست الهی این بود که آن کشتی کوچک در کنار کاخ تو لنگر بیندازد، آری ظلم بی اندازه تو بود که مرا رهین این منت ساخت ، و مرا از خانه پاک پدرم محروم ساخت و در کاخ آلوده تو قرار داد!
و با این تفسیر ارتباط این پاسخ موسی با سؤ ال فرعون کاملا روشن می شود. این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که منظور موسی (علیه السلام) این بوده که اگر پرورش من نعمتی از ناحیه تو باشد در برابر آنهمه ظلم و ستمی که به بنی اسرائیل کردی ، قطره ای در برابر دریا است ، این چه نعمتی است که تو بیان می کنی در حالی که آنهمه ظلم و ستم در کنار آنست ؟!
تفسیر سومی که می توان برای پاسخ موسی (علیه السلام) از گفته فرعون بیان کرد این است که : اگر من در کاخ تو پرورش یافتم و از نعمتهای رنگارنگ برخوردار شدم فراموش نکن سازندگان اصلی آن کاخ ، بردگان قوم من بودند، و به وجود آورندگان آنهمه نعمت اسیران بنی اسرائیل بودند، چگونه به استفاده از دسترنج تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 207
قوم من بر من منت می نهی ؟!
این سه تفسیر در عین حال با هم منافاتی ندارد هر چند تفسیر اول از بعضی جهات روشنتر به نظر می رسد.
ضمنا تعبیر به من المرسلین اشاره به این حقیقت است که من تنها رسول و فرستاده خدا نیستم ، قبل از من نیز پیامبران بسیار آمده اند و من یکی از آنها هستم ، و تو همه را فراموش کرده ای . الشعراء
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 208
آیه 23 - 29
آیه و ترجمه
قَالَ فِرْعَوْنُ وَ مَا رَب الْعَلَمِينَ(23)
قَالَ رَب السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ(24)
قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَ لا تَستَمِعُونَ(25)
قَالَ رَبُّكُمْ وَ رَب ءَابَائكُمُ الاَوَّلِينَ(26)
قَالَ إِنَّ رَسولَكُمُ الَّذِى أُرْسِلَ إِلَيْكمْ لَمَجْنُونٌ(27)
قَالَ رَب الْمَشرق وَ الْمَغْرِبِ وَ مَا بَيْنهُمَا إِن كُنتُمْ تَعْقِلُونَ(28)

قَالَ لَئنِ اتخَذْتَ إِلَهاَ غَيرِىَ لَاَجْعَلَنَّک مِنَ الْمَسجُونِينَ(29)
ترجمه :23 - فرعون گفت پروردگار عالميان چيست ؟!
24 - (موسى) گفت پروردگار آسمانها و زمين و آنچه ميان اين دو است ، اگر اهل يقين هستيد.
25 - (فرعون) به اطرافيانش گفت ، آيا نمى شنويد اين مرد چه مى گويد؟ تفسير نمونه جلد 15 صفحه 209
26 - (موسى) گفت پروردگار شما و پروردگار نياكان شما.
27 - (فرعون) گفت پيامبرى كه به سوى شما فرستاده شده ديوانه است .
28 - (موسى) گفت او پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در ميان اين دو است مى باشد اگر شما عقل و انديشه خود را به كار مى گرفتيد.
29 - فرعون خشمگين شد و گفت : اگر معبودى غير از من برگزينى تو را از زندانيان قرار خواهم داد.
تفسير:تهمت جنون و تهديد به زندان
هنگامى كه موسى با لحن قاطع و كوبنده اى سخنان فرعون را پاسخ گفت و فرعون از اين نظر در مانده شد، مسير كلام را تغيير داد و موسى را كه گفته بود من رسول و فرستاده رب العالمينم مورد سؤ ال قرار داد و گفت : پروردگار عالميان چيست ؟ (قال فرعون و ما رب العالمين).
بسيار بعيد است كه فرعون اين سخن را واقعا براى فهم مطلب گفته باشد بلكه بيشتر به نظر مى رسد كه براى تجاهل و تحقير، اين سؤ ال را مطرح كرد.
ولى به هر حال موسى همانند همه بحث كنندگان بيدار و آگاه راهى جز اين نداشت كه مطلب را جدى بگيرد و به پاسخ جدى بپردازد، و از آنجا كه ذات خدا از دسترس افكار انسانها بيرون است ، دست به دامان آثار او در پهنه آفرينش زند، و از آيات آفاقى سخن به ميان آورد گفت او پروردگار آسمانها و زمين و آنچه در ميان اين دو قرار گرفته است مى باشد، اگر شما راه يقين مى پوئيد (قال رب السماوات و الارض و ما بينهما ان كنتم موقنين).
آسمانها با آن عظمتش ، و زمين با آن وسعت و گستردگى و موجودات رنگارنگش كه تو و دستگاه تو در برابر آن ذره ناچيزى بيش نيست ، آفرينش تفسير نمونه جلد 15 صفحه 210
پروردگار من است ، چنين آفريدگار و مدبر و نظم دهنده اى شايسته پرستش است نه موجود ضعيف و ناچيزى همچون تو!
توجه به اين حقيقت نيز لازم است كه بت پرستان معتقد بودند هر يک از موجودات اين عالم ، ربى دارد، و جهان را تركيبى از نظامات پراكنده مى شمردند، اما سخن موسى (عليه السلام) اشاره به اين حقيقت است كه

این نظام واحد که بر مجموعه عالم هستی حکمفرما است دلیل بر این است که رب واحدی دارد.
جمله ان کنتم موقنین ممکن است اشاره به این مطلب باشد که موسی می خواهد تلویحا به فرعون و یارانش بفهماند که من می دانم هدف شما از این سؤ ال ، درک حقیقت نیست اما اگر در جستجوی حقیقت باشید و صاحب عقل و شعور، همین استدلال که کردم کافی است ، کمی چشمتان را بگشائید و ساعتی در این آسمانهای وسیع و زمین گسترده و آثارش بیندیشید تا دانستنیها را بدانید و جهانبینی خود را تصحیح کنید.
اما فرعون با این بیان محکم معلم بزرگ آسمانی ، از خواب غفلت بیدار نشد، باز به استهزاء و سخریه ادامه داد و از روش دیرینه مستکبران مغرور پیروی کرد رو به اطرافیان خود کرده گفت : آیا نمی شنوید این مرد چه می گوید؟! (قال لمن حوله الا تستمعون).
پیدا است اطراف فرعون را چه افرادی گرفته اند، اشخاصی از قماش خود او، گروهی از صاحبان زر و زور و همکاران ظلم و ستم .
ابن عباس می گوید: اطرافیان او در آنجا پانصد نفر بودند که از خواص قوم او محسوب می شدند.
هدفش این بود که این سخن منطقی و دلنشین موسی در قلب تاریک این گروه تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 211
کمترین اثری نگذارد، و آن را یک سخن بی محتوی که مفهومش قابل درک نیست معرفی کند.
ولی باز موسی (علیه السلام) به سخنان منطقی و حساب شده خود بدون هیچگونه ترس و واهمه ادامه داد و گفت : او پروردگار شما و پدران نخستین شما است (قال ربکم و رب آبائکم الاولین).
در حقیقت موسی که در مرحله نخست از آیات آفاقی شروع کرده بود در مرحله دوم به آیات انفسی اشاره کرد و به اسرار آفرینش در وجود خود انسانها و آثار پرورش الهی و ربوبیت پروردگار در روح و جسم بشر پرداخت ، تا این مغروران بیخبر لااقل درباره خود بیندیشند و کمی خود را بشناسند و به دنبال آن ، خدای خود را.
ولی فرعون به خیره سری همچنان ادامه داد، و از مرحله استهزاء و سخریه پا را فراتر نهاده نسبت جنون و دیوانگی به موسی داد و گفت : پیامبری که به سوی شما آمده قطعا مجنون است ! (قال ان رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون)
همان نسبتی که همه جباران تاریخ به مصلحان الهی می دادند.
جالب اینکه این فریبکار مغرور حتی حاضر نبود بگوید فرستاده ما و به سوی ما بلکه می گوید پیامبر شما که به سوی شما فرستاده شده است ، چرا که حتی تعبیر پیامبر شما جنبه سخریه داشت ، سخریه ای توأ م با خود

برتر بینی که من بالاتر از آنم که پیامبری ، برای دعوتم بیاید، و هدفش از نسبت جنون به موسی (علیه السلام) این بود که اثر منطق نیرومند او را در افکار حاضران خنثی کند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 212
اما این نسبت ناروا در روح بلند موسی (علیه السلام) اثری نگذاشت و همچنان خط اصلی توحید را از طریق آثار خدا در پهنه آفرینش ، در آفاق و انفس ، ادامه داد و گفت : او پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان این دو است می باشد اگر شما عقل و اندیشه خود را به کار می گرفتید (قال رب المشرق و المغرب و ما بینهما ان کنتم تعقلون).
اگر تو در محدوده کوچکی به نام مصر، یک حکومت ظاهری داری ، حکومت واقعی پروردگار من تمام شرق و غرب جهان و هر چه میان آنها است در بر گرفته ، و آثارش در همه جا در جبین موجودات می درخشد، اصولا همین طلوع و غروب خورشید در خاور و باختر، و نظامی که بر آن حاکم است ، خود نشانه ای از عظمت او است ، اما عیب کار اینجا است که شما تعقل نمی کنید و اصلا عادت به اندیشیدن ندارید (توجه داشته باشید که جمله ان کنتم تعقلون اشاره به همین است که شما اگر برنامه تعقل در گذشته و حال در زندگانیتان بود این حقیقت را درک می کردید).
در واقع موسی (علیه السلام) نسبت جنون را به طرز زیبائی پاسخ گفت که من دیوانه نیستم ، دیوانه و بی عقل کسی است که این همه آثار پروردگار را نمی بیند، و این همه نقش عجب که بر در و دیوار وجود است هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار!
درست است که موسی (علیه السلام) نخستین بار اشاره به تدبیر آسمانها و زمین کرد ولی از آنجا که آسمان بسیار بالا است و زمین ، بسیار اسرارآمیز، لذا در آخرین مرحله انگشت روی نقطه ای گذاشت که هیچکس را یارای انکار آن نیست ، و انسان همه روز با آن سر و کار دارد، و آن نظام طلوع و غروب آفتاب و برنامه دقیقی که در آن وجود دارد، و احدی نمی تواند ادعا کند من تنظیم کننده آنم .
تعبیر به ما بینهما (آنچه میان این دو است) اشاره به وحدت و ارتباط در میان شرق و غرب است همانگونه که این تعبیر در مورد آسمانها و زمین نیز چنین بود، و در مورد ربکم و رب آبائکم الاولین نیز ارتباط و وحدت نسلها را تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 213
بیان می کند.
این منطق نیرومند و شکست ناپذیر، فرعون را سخت خشمگین ساخت و سرانجام به حربه ای متوسل شد که همه زورمندان بی منطق به هنگام شکست و ناکامی به آن متوسل می شوند و چنین گفت : اگر معبودی غیر من انتخاب کنی تو را از زندانیان قرار خواهم داد (قال لئن اتخذت الها غیری لاجعلنک من المسجونین).

من این سخنان تو را نمی فهمم ، همین می دانم که یک اله و معبود بزرگ وجود دارد و آن منم ! و هر کس غیر از این بگوید محکوم به مرگ ، یا زندان مرگ آفرین است !.
بعضی از مفسران معتقدند که الف و لام در المسجونین الف و لام عهد است ، و اشاره به زندان مخصوصی است که هر کس را به آن می افکندند، برای همیشه در آن می ماند تا جنازه او را از زندان بیرون آورند.
در واقع فرعون با این سخن تند و تهدید ظالمانه می خواست موسی (علیه السلام) را خاموش کند چرا که ادامه این بحثها سبب بیداری مردم می شد، و برای جباران چیزی خطرناکتر از بیداری و هشیاری مردم نیست !.
الشعراء
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 214
آیه 30 - 37
آیه و ترجمه
قَالَ أَ وَ لَوْ جِئْتُک بِشىْءٍ مُّبِينٍ(30)
قَالَ فَأْتِ بِهِ إِن كنت مِنَ الصدِقِينَ(31)
فَأَلْقَى عَصاهُ فَإِذَا هِىَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ(32)
وَ نَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِىَ بَيْضاءُ لِلنَّظِرِينَ(33)
قَالَ لِلْمَلا حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسحِرٌ عَلِيمٌ(34)
يُرِيدُ أَن يخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكم بِسِحْرِهِ فَمَا ذَا تَأْمُرُونَ(35)
قَالُوا أَرْجِهْ وَ أَخَاهُ وَ ابْعَث فى الْمَدَائنِ حَشِرِينَ(36)
يَأْتُوک بِكلِّ سحَّارٍ عَلِيمٍ(37)
ترجمه :30 - (موسی ً) گفت : حتی اگر نشانه آشکاری برای رسالتم برای تو بیاورم ؟
31 - گفت : اگر راست می گوئی آنرا بیاور!
32 - در این هنگام موسی عصای خود را افکند و مار عظیم و آشکاری شد.
33 - و دست خود را در گریبان فرو برد و بیرون آورد در برابر بینندگان سفید و روشن بود.
34 - (فرعون) به گروهی که اطراف او بودند گفت : این ساحر آگاه و ماهری است !.
35 - او می خواهد شما را از سرزمینتان با سحرش بیرون کند شما چه نظر می دهید؟
36 - گفتند: او و برادرش را مهلت ده و به تمام شهرها ماموران برای بسیج اعزام کن .
37 - تا هر ساحر ماهری را نزد تو آورند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 215
تفسیر:کشور شما در خطر است به پاخیزید!
در آیات قبل دیدیم که چگونه موسی (علیه السلام) برتری خود را از نظر

منطق بر فرعون حفظ کرد، و به حاضران نشان داد که تا چه حد آئین او متکی به منطق و عقل اوست ، و ادعای فرعون ، سست و واهی است ، گاهی مسخره کردن ، گاه نسبت جنون دادن و سرانجام تکیه بر قدرت و تهدید به زندان و مرگ نمودن .
اینجا است که صحنه برمی گردد و موسی (علیه السلام) نیز باید روش تازه ای در پیش گیرد که فرعون در این صحنه نیز ناتوان و درمانده شود.
موسی نیز باید تکیه بر قدرت کند قدرتی الهی که از معجزه ای چشمگیر سرچشمه می گیرد، رو به سوی فرعون کرد و گفت : آیا اگر من نشانه آشکاری برای رسالتم ارائه دهم باز مرا زندان خواهی کرد؟! (قال ا و لو جئتک بشی ء مبین).
فرعون در اینجا سخت در بن بست واقع شد چرا که موسی (علیه السلام) اشاره سر بسته ای به یک برنامه فوق العاده کرده و فکر حاضران را متوجه خود ساخته است ، اگر فرعون بخواهد سخن او را نادیده بگیرد همه بر او اعتراض می کنند، و می گویند باید بگذاری موسی (علیه السلام) کار مهمش را ارائه دهد، اگر توانائی داشته باشد که معلوم می شود، نمی توان با او طرف شد، و الا گزافه گوئیش آشکار می گردد، در هر حال نمی توان از این سخن موسی (علیه السلام) به سادگی گذشت .
ناچار گفت اگر راست می گوئی آن را بیاور! (قال فات به ان کنت من الصادقین).
در این هنگام موسی (علیه السلام) عصائی را که به دست داشت افکند، و

پروردگار) مار عظیم و آشکاری شد (فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین)
سپس دست خود را در گریبان فرو برد و بیرون آورد ناگهان در برابر بینندگان سفید و روشن بود! (و نزع یده فاذا هی بیضاء للناظرین).
در حقیقت این دو معجزه بزرگ ، یکی مظهر بیم بود و دیگری مظهر امید اولی مناسب مقام انذار است ، و دومی بشارت ، یکی بیانگر عذاب الهی است و دیگری نور است و نشانه رحمت ، چرا که معجزه باید هماهنگ با دعوت پیامبر باشد.
ثعبان به معنی مار عظیم است که از آن در فارسی تعبیر به اژدها می شود.
راغب در مفردات احتمال داده که این واژه از ماده ثعب به معنی جریان آب گرفته شده باشد، زیرا حرکت این حیوان به نهرهائی شباهت دارد که به صورت مارپیچ حرکت می کند.
تعبیر به مبین ممکن است اشاره به این حقیقت باشد که راستی عصا تبدیل به مار عظیم شده بود و چشمبندی و تردستی و عملی همچون سحر ساحران در کار نبود.

ذکر این نکته نیز لازم است که در اینجا تعبیر به ثعبان شده ، و در آیه 10 سوره نمل و 31 قصص تعبیر به جان (مارهای کوچکی که با سرعت و چابکی حرکت می کنند) و در سوره طه آیه 20 تعبیر به حیة (به معنی مار است و از ماده حیات گرفته شده).
این تفاوت تعبیرها در بدو نظر سؤ ال انگیز است ، ولی در واقع برای بیان یکی از دو مطلب است : ممکن است اشاره به حالات مختلف آن مار باشد که در آغاز عصا به صورت مار کوچک و باریکی در می آمد و تدریجا بزرگ می شد و مبدل به اژدهائی می گشت . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 217
و یا اینکه هر یک از این لغات سه گانه به یکی از خصائص آن مار اشاره می کند ثعبان اشاره به عظمت آن ، و جان اشاره به سرعت و چابکی ، و حیة اشاره به زنده بودن آن می باشد.
فرعون از مشاهده این صحنه سخت جا خورد و در وحشت عمیقی فرو رفت اما برای حفظ قدرت شیطانی خویش که با ظهور موسی (علیه السلام)، سخت به خطر افتاده بود و همچنین برای حفظ اعتقاد اطرافیان و روحیه دادن به آنها در صدد توجیه معجزات موسی برآمد، نخست به اطرافیان خود چنین گفت : این مرد ساحر آگاه و ماهری است ! (قال للملا حوله ان هذا لساحر علیم)
همان کسی را که تا چند لحظه قبل مجنونش می خواند اکنون به عنوان علیم از او نام می برد! و چنین است راه و رسم جباران که گاه در یک جلسه چندین بار چهره عوض می کنند، و هر زمان برای رسیدن به مقصد خود به دستاویز تازه ای متشبث می شوند.
فرعون فکر می کرد چون در آن زمان سحر رایج بود، این اتهام و برچسب بهتر از هر چیز به موسی بعد از نشان دادن این معجزات می چسبد.
سپس برای اینکه جمعیت را بر ضد او بسیج کند چنین ادامه داد: او می خواهد شما را از سرزمینتان با سحرش بیرون کند! (یرید ان یخرجکم من ارضکم بسحره).
شما چه می اندیشید و چه دستور می دهید؟! (فماذا تاءمرون).
این همان فرعونی است که قبلا تمام مصر را ملک مسلم خود می دانست ، و می گفت : الیس لی ملک مصر: آیا حکومت و مالکیت این سرزمین مصر از آن من نیست ؟ اکنون که پایه های تخت خود را لرزان می بیند، مالکیت مطلقه این تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 218
سرزمین را به کلی فراموش کرده ، و آنرا ملک مردم می شمرد می گوید: سرزمین شما به خطر افتاده ، چاره ای بیندیشید!
فرعونی که تا یکساعت پیش از این حاضر نبود گوش به سخن کسی بدهد و همیشه فرمان دهنده مطلق العنان بود و آمر بلا منازع ، اکنون چنان درمانده شده است که به اطرافیان می گوید شما چه امر می کنید؟!

مشورتی بسیار عاجزانه و از موضع ضعف !.
از آیه 110 سوره اعراف چنین برمی آید که اطرافیان نیز در میان خود به مشورت پرداختند، و آنچنان دستپاچه شده بودند که قدرت تفکر را از دست داده و هر یک رو به دیگری می کرد و می گفت : تو چه دستور می دهی ؟!
آری چنین است سنت جباران در هر عصر و هر زمان ، به هنگامی که بر اوضاع مسلطند همه چیز را مال خود می شمرند، و همه را بردگان خویش ، و جز منطق استبداد چیزی نمی فهمند.
اما به هنگامی که پایه های تخت بیدادگری خود را لرزان و حکومت خویش را در خطر بینند موقتا از تخت استبداد پائین آمده دست به دامن مردم و آراء و افکار آنها می شوند، مملکت را مملکت مردم ، و آب و خاک را از آنان دانسته ، و آراء آنها را محترم می شمرند، اما با فرو نشستن طوفان باز همان کاسه است و همان آش .
در عصر و زمان خود نیز باز مانده سلاطین پیشین را دیدیم که چگونه زمانی که دنیا به کامش می گشت سراسر کشور را ملک طلق خود می دانست ، و حتی به کسانی که مایل نبودند در حزب او وارد شوند فرمان خروج از مملکت می داد که زمین خدا وسیع است و هر کجا می خواهید بروید، اینجا همین برنامه است که من می گویم و لا غیر! اما دیدیم به هنگام وزیدن طوفان انقلاب تا چه حد در پیشگاه مردم سر تعظیم فرود آورد و حتی از گناهان گذشته خویش توبه و تقاضای عفو کرد، ولی در برابر مردمی که سالیان دراز او را به خوبی شناخته بودند، سودی نداد. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 219
بعد از مشورتها سرانجام اطرافیان به فرعون گفتند: موسی و برادرش را مهلتی ده و در کار آنها عجله مکن و به تمام شهرهای مصر ماموران برای بسیج اعزام کن (قالوا ارجه و اخاه و ابعث فی المدائن حاشرین).
تا هر ساحر ماهر و کهنه کاری را نزد تو آورند (یاءتوک بکل سحار علیم).
در واقع اطرافیان فرعون یا اغفال شدند و یا آگاهانه تهمت او را به موسی پذیرا گشتند، و برنامه را چنین تنظیم کردند که او ساحر است ، و در مقابل ساحر باید دست به دامان سحار یعنی ساحران ماهرتری زد!
و گفتند خوشبختانه در کشور پهناور مصر، اساتید فن سحر بسیارند، اگر موسی ساحر است ما سحار در برابر او قرار می دهیم ، و آنقدر ساحران وارد به فوت و فن سحر را جمع می کنیم تا راز موسی را افشا کنند!
حاشرین از ماده حشر به معنی بسیج کردن گروهی از مردم به سوی میدان جنگ یا مانند آن است ، و به این ترتیب ماموران می بایست ساحران را به هر قیمتی که ممکن است برای مبارزه با موسی (علیه السلام) بسیج کنند. الشعراء
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 220

آیه 38 - 42
آیه و ترجمه
فَجُمِعَ السحَرَةُ لِمِيقَتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ(38)
وَ قِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنتُم مجْتَمِعُونَ(39)
لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السحَرَةَ إِن كانُوا هُمُ الْغَلِبِينَ(40)
فَلَمَّا جَاءَ السحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَ ئِنَّ لَنَا لاَجْراً إِن كُنَّا نحْنُ الْغَلِبِينَ(41)
قَالَ نَعَمْ وَ إِنَّكُمْ إِذاً لَّمِنَ الْمُقَرَّبِينَ(42)
ترجمه :38 - سرانجام ساحران برای وعده گاه روز معینی جمع آوری شدند.
39 - و به مردم گفته شد آیا شما نیز (در این صحنه) اجتماع می کنید.
40 - تا اگر ساحران پیروز شوند ما از آنان پیروی کنیم .
41 - هنگامی که ساحران آمدند، به فرعون گفتند: آیا اگر پیروز شویم پاداش مهمی خواهیم داشت ؟
42 - گفت آری ، و شما در این صورت از مقربان خواهید بود!
تفسیر:ساحران از همه جا گرد آمدند
در این آیات صحنه دیگری از این داستان پر ماجرا نشان داده می شود:
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 221
به دنبال پیشنهاد اطرافیان فرعون جمعی از ماموران زبده به شهرهای مختلف مصر روان شدند و در هر جا ساحران ماهر را جستجو کردند سرانجام جمعیت ساحران برای وعده گاه روز معین جمع آوری شدند (فجمع السحرة لميقات يوم معلوم).
و به تعبیر دیگر آنها را برای چنان روزی از قبل آماده کردند تا در موعد معین به میدان مبارزه گسیل شوند.
منظور از یوم معلوم آنچنان که از آیات سوره اعراف استفاده می شود یکی از روزهای عید معروف مصریان بوده که موسی (علیه السلام) آن را برای مبارزه تعیین کرد، و هدفش این بود که مردم فرصت بیشتری برای حضور در صحنه داشته باشند، زیرا اطمینان به پیروزی خود داشت ، و می خواست قدرت آیات الهی ، و ضعف فرعون و دستیارانش بر همگان آشکار گردد، و نور ایمان در دلهای گروه بیشتری بدرخشد.
از مردم نیز برای حضور در این میدان مبارزه دعوت شد: و به مردم گفته شد آیا شما در این صحنه اجتماع می کنید؟! (و قيل للناس هل انتم مجتمعون).
این تعبیر نشان می دهد که ماموران فرعون در این زمینه بسیار حساب شده کار می کردند، آنها می دانستند اگر مردم را اجبار به حضور کنند، ممکن است واکنش منفی نشان دهند، چرا که هر کس فطرتا از اجبار گریزان است ، لذا گفتند چنانکه تمایل داشته باشید در این جلسه حضور

پیدا کنید و قطعا این طرز بیان افراد زیادتری را به آن جلسه کشانید.
و به مردم گفته شد هدف این است که اگر ساحران پیروز شوند که پیروزی آنها پیروزی خدایان ما است ما از آنان پیروی کنیم ، و آنچنان صحنه تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 222
را گرم و داغ نمائیم که دشمن خدایان ما برای همیشه از میدان بیرون رود! (لعلنا نتبع السحرة ان کانوا هم الغالبین).
روشن است که وجود تماشاچیان بیشتر که ارتباط و پیوند با یک طرف مبارزه دارند هم مایه دلگرمی آنها است و به آنها روحیه می دهد، و هم سبب می شود که آنان نهایت کوشش خود را به کار گیرند، و هم در موقع پیروزی توانائی دارند چنان جنجالی بر پا کنند که حریف برای همیشه منزوی شود، و هم می توانند از آغاز مبارزه در طرف مقابل ایجاد وحشت کنند.
آری ماموران فرعون با این امیدها مایل بودند مردم را در صحنه حاضر کنند و موسی نیز حضور چنین جمعی را از خدا می خواست که بتواند منظور خود را به عالیترین وجهی پیاده کند.
اینها همه از یکسو، از سوی دیگر هنگامی که ساحران نزد فرعون آمدند و او را سخت در تنگنا دیدند به این فکر افتادند که برترین بهره گیری را کرده و امتیازهای مهمی از او بگیرند، به فرعون گفتند: آیا برای ما پاداش قابل ملاحظه ای خواهد بود اگر پیروز شویم (فلما جاء السحرة قالوا لفرعون ءان لنا لاجرا ان کنا نحن الغالبین).
فرعون که سخت در این بن بست گرفتار و درمانده بود حاضر شد برترین امتیازها را به آنها بدهد، بلا فاصله گفت : آری هر چه بخواهید می دهم ، بعلاوه شما در این صورت از مقربان درگاه من خواهید بود! (قال نعم و انکم اذا لمن المقربین).
در واقع فرعون به آنها گفت شما چه می خواهید؟ یا مال است و یا مقام من هر دو را در اختیار شما می گذارم ! تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 223
این تعبیر نشان می دهد که قرب به فرعون تا چه حد در آن محیط و جامعه دارای اهمیت بوده که او به عنوان یک پاداش بزرگ از آن یاد می کند، و در حقیقت پاداشی از این بالاتر نیست که انسان به قدرت مطلوبش نزدیک گردد.
اگر گمراهان قرب فرعون را برترین پاداش می شمردند، خدا پرستان آگاه پاداشی را بالاتر از قرب پروردگار نمی شمرند، حتی بهشت با تمام نعمتهایش را با یک جلوه ذات پاک او، معامله نمی کنند.
به همین دلیل شهیدان راه الله که باید برترین پاداشها را در برابر آن ایثار بزرگشان دریافت دارند به گواهی قرآن پاداش قرب الهی را می یابند، و تعبیر عند ربهم شاهد گویای این واقعیت است .

و نیز به همین دلیل هر مؤ من پاکدل به هنگام انجام عبادت تنها چیزی را که می طلبد قربة الی الله است . الشعراء
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 224
آیه 43 - 51
آیه و ترجمه
قَالَ لهُم مُّوسی أَلْقُوا مَا أَنتُم مُّلْقُونَ(43)
فَأَلْقَوْا حِبَالهُمْ وَ عِصِيَّهُمْ وَ قَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَلِبُونَ(44)
فَأَلْقَی مُوسی عَصاهُ فَإِذَا هِیَ تَلْقَف مَا يَأْفِكُونَ(45)
فَأُلْقِیَ السحَرَةُ سجِدِينَ(46)
قَالُوا ءَامَنَّا بِرَب الْعَلَمِينَ(47)
رَب مُوسی وَ هَرُونَ(48)
قَالَ ءَامَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِی عَلَّمَكُمُ السحْرَ فَلَسوْف تَعْلَمُونَ لاُقَطعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَ أَرْجُلَكم مِّنْ خِلَفٍ وَ لاُصلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ(49)
قَالُوا لا ضيرَ إِنَّا إِلی رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ(50)
إِنَّا نَطمَعُ أَن يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطيَنَا أَن كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ(51) تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 225
ترجمه :43 - (روز موعود فرا رسید و همگی جمع شدند، موسی رو به ساحران کرد و) گفت : آنچه را می خواهید بیفکنید، بیفکنید!
44 - آنها طنابها و عصاهای خود را افکندند و گفتند به عزت فرعون ، قطعا پیروزیم !
45 - سپس موسی عصایش را افکند، ناگهان تمام وسایل دروغین آنها را بلعید!
46 - ساحران همگی فورا به سجده افتادند.
47 - گفتند ما به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم .
48 - پروردگار موسی و هارون .
49 - (فرعون) گفت : آیا به او ایمان آوردید پیش از آن که به شما اجازه دهم ؟! مسلما او بزرگ و استاد شما است که به شما سحر آموخته ، اما به زودی خواهید دانست که دستها و پاهای شما را به طور مختلف قطع می کنم ، و همه شما را به دار می آویزم .
50 - گفتند: مهم نیست (هر کار از دستت ساخته است بکن) ما به سوی پروردگارمان باز می گردیم .
51 - ما امیدواریم پروردگارمان خطاهای ما را به بخشد، که ما نخستین ایمان آورندگان بودیم .
تفسیر:نور ایمان در قلب ساحران درخشیدن گرفت
هنگامی که ساحران قول و قرارهای خود را با فرعون گذاردند او وعده پاداش و تقرب به درگاهش به آنان داد و آنها را دلگرم و مطمئن ساخت ،

به دنبال تهیه مقدمات کار رفتند، و در خلال مدتی که فرصت داشتند، طنابها و عصاهای بسیار فراهم ساختند که ظاهرا درون آنها را خالی کرده و ماده شیمیائی مخصوصی (همچون جیوه) که در برابر تابش آفتاب سبک و فرار می شود در آن ریختند.
سرانجام یوم موعود فرا رسید، و انبوه عظیمی از مردم در آن صحنه جمع شدند تا شاهد این مبارزه تاریخی باشند، فرعون و اطرافیانش از یکسو و ساحران از سوی دیگر، و موسی و برادرش هارون از سوی سوم ، در آنجا حضور یافتند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 226
اما همانگونه که معمول قرآن است ، این مقدمات را که از لابلای بحثهای آینده روشن می شود حذف کرده وارد اصل سخن می گردد، در اینجا به ترسیم این صحنه سرنوشت ساز پرداخته می گوید: موسی رو به سوی ساحران کرد و گفت : آنچه را می خواهید بیفکنید بیفکنید و هر چه دارید به میدان آورید (قال لهم موسی القوا ما انتم ملقون).
از آیه 115 سوره اعراف استفاده می شود این سخن را موسی هنگامی گفت که ساحران به او گفتند آیا تو پیشقدم می شوی و می افکنی یا ما؟!.
این پیشنهاد موسی (علیه السلام) که از اطمینان خاطر او به پیروزی سرچشمه می گرفت و دلیل خونسردی او در برابر انبوه عظیم دشمنان و حامیان سرسخت فرعون بود، نخستین ضربه را بر پیکر ساحران وارد ساخت و نشان داد که موسی از آرامش روانی خاصی بهره مند است و به جای دیگری دل بسته و پشتگرم است .
ساحران که غرق غرور و نخوت بودند و حداکثر توان خود را به کار گرفته و به پیروزی خود امیدوار بودند طنابها و عصاهای خود را افکندند و گفتند: به عزت فرعون ما قطعا پیروزیم ! (فالقوا حبالهم و عصیهم و قالوا بعزة فرعون انا لنحن الغالبون).
آری آنها همانند همه متملقان چاپلوس با نام فرعون شروع کردند و تکیه بر قدرت پوشالی او نمودند.
در این هنگام چنانکه قرآن در جائی دیگر بیان کرده ، عصاها و طنابهای مخصوص به صورت مارهای کوچک و بزرگ به حرکت در آمدند (سوره طه آیه 66)، آنها مخصوصا بخشی از وسائل سحر خود را از عصاها انتخاب کرده بودند تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 227
تا به پندارشان با عصای موسی رقابت کنند و طنابها را هم بر آن افزوده بودند که برتری خود را به ثبوت رسانند!
در این هنگام غریو شادی از مردم برخاست و برق امید در چشمان فرعون و اطرافیانش درخشیدن گرفت ، به گونه ای که از خوشحالی در پوست نمی گنجیدند و از مشاهده این صحنه لذت بخش به وجد و سرور آمده بودند!.

اما موسی چندان مهلت نداد که این وضع ادامه یابد، جلو آمد و عصای خود را افکند ناگهان ثعبان و مار عظیمی شد و با سرعت شروع به بلعیدن وسائل دروغین ساحران کرد! و آنها را یکی بعد از دیگری در کام خود فرو برد! (فالقی موسی عصاه فاذا هی تلقف ما یافکون).
در اینجا نخست سکوت زود گذری بر مردم حکم فرما شد، دهانها از تعجب بازماند چشمها از حرکت ایستاد، گوئی در آنجا خشک شده بودند، ولی به زودی جای این سکوت را فریادهای وحشتناک گرفت ، گروهی پا به فرار گذاشتند، گروهی منتظر بودند پایان کار به کجا می رسد، و جمعی بی هدف فریاد می کشیدند و دهان ساحران از تعجب بازمانده بود.
در اینجا همه چیز عوض شد، ساحران که تا آن لحظه در خط شیطنت و همکاری با فرعون و مبارزه با موسی (علیه السلام) قرار داشتند یک مرتبه به خود آمدند و چون از تمام ریزه کاریها و فوت و فن سحر با خبر بودند، یقین پیدا کردند که این تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 228
مساله قطعا سحر نیست ، این یک معجزه بزرگ الهی است ناگهان همه آنها به سجده افتادند (فالقی السحرة ساجدین).
جالب اینکه قرآن تعبیر به القی می کند که مفهومش افکنده شدند می باشد، اشاره به اینکه آنچنان تحت تاثیر جاذبه معجزه موسی (علیه السلام) قرار گرفتند که گوئی بی اختیار بر زمین افتاده و سجده کردند.
و همراه با این عمل که دلیل روشن ایمان آنها بود با زبان نیز گفتند: ما به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم ! (قالوا آمنا برب العالمین).
و برای اینکه جای هیچ ابهام و تردید باقی نماند و فرعون نتواند این سخن را تفسیر دیگری کند، اضافه کردند به پروردگار موسی و هارون (رب موسی و هارون).
و این نشان می دهد که برنامه افکندن عصا و گفتگوی با ساحران را هر چند موسی انجام داد اما برادرش هارون در کنار او ایستاده و آماده هر گونه پشتیبانی از برادر بود.
این دگرگونی عجیب که در روحیه ساحران پیدا شد، و در یک لحظه کوتاه از ظلمت مطلق به روشنائی خیر کننده ای گام نهادند، و به تمام منافعی که از فرعون انتظار داشتند پشت پا زدند - سهل است - جان خود را نیز به خطر افکندند، همه به خاطر این بود که آنها علم و دانشی داشتند، و در پرتو آن توانستند حق را از باطل بشناسند و دست به دامن حق زنند.
آنها باقیمانده راه را با پای عقل نمی پیمودند که بر مرکب راهوار عشق سوار شده بودند، و بوی گلشان آنچنان مست کرده بود که دامن از دست داده بودند، و خواهیم دید به همین دلیل در برابر شدیدترین تهدیدهای فرعون تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 229
شجاعانه ترین استقامت را نشان دادند!.

در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : ما من قلب الا بین اصبعین من اصابع الرحمان ان شاء اقامه و ان شاء ازاغه : هر دلی در پنجه قدرت خداوند رحمان است ، اگر بخواهد آن را به راه راست می دارد و اگر اراده کند منحرف می سازد (بدیهی است خواست خدا در این دو مرحله از آمادگیهای افراد سرچشمه می گیرد، و این توفیق و سلب توفیق به خاطر زمینه های مختلف دلها است و بی حساب نیست).
در این هنگام فرعون که از یکسو روحیه خود را پاک باخته بود، و از سوی دیگر تمام قدرت و موجودیت خویش را در خطر می دید، و مخصوصا می دانست ایمان آوردن ساحران چه تاثیر عمیقی در روحیه مردم خواهد گذارد و ممکن است گروه عظیمی به پیروی از ساحران به سجده بیفتند، به گمان خود دست به ابتکار تازه ای زد رو به ساحران کرد و گفت : آیا به او ایمان آوردید پیش از آنکه من به شما اجازه دهم (قال آمنتم له قبل ان آذن لکم).
او که سالیان دراز بر تخت استبداد تکیه کرده بود نه تنها انتظار داشت که مردم بی اذن او عملی انجام ندهند بلکه انتظارش این بود که قلب و عقل و فکر مردم نیز به اختیار و اجازه او باشد تا او فرمان ندهد نیندیشند!، و تا اجازه ندهد تصمیم نگیرند! تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 230
و چنین است راه و رسم جباران .
این مغرور سرکش حاضر نبود حتی نام پروردگار یا نام موسی را بر زبان جاری کند، بلکه تنها با ضمیر له که در اینجا به منظور تحقیر است اکتفا می کرد.
ولی فرعون به این هم قناعت نکرد، و دو جمله دیگر گفت تا هم موقعیت خویش را به پندار خود تثبیت کند، و هم جلو افکار بیدار شده مردم را سد نماید و بار دیگر به خواب فرو برد: نخست ساحران را متهم ساخت که این یک تبانی و توطئه قبلی است که میان شما و موسی صورت گرفته ، توطئه ای است بر ضد تمام مردم مصر! گفت : او بزرگ و استاد شما است که به شما سحر آموخته ، و شما همگی سخر را از مکتب او فرا گرفته اید! (انه لکبیرکم الذی علمکم السحر).
شما با قرار قبلی این صحنه سازی را به وجود آورده اید تا ملت بزرگ مصر را گمراه سازید و زیر سیطره حکومت خود درآورید!، شما می خواهید صاحبان اصلی این کشور را از شهر و دیارشان آواره کنید و بردگان را بجای آن بنشانید.
اما من به شما اجازه نخواهم داد که در این توطئه پیروز شوید، من این توطئه را در نطفه خفه می کنم ! به زودی خواهید دانست شما را چنان مجازاتی می کنم که درس عبرتی برای همگان گردد، دستها و پاهای شما را به طور مختلف قطع می کنم (دست راست و پای چپ یا دست چپ و

پای راست) و همگی را بدون استثناء به دار می آویزم ! (فلسوف تعلمون لاقطعن ایدیکم و ارجلکم من خلاف و لاصلبنکم اجمعین).
یعنی نه تنها همه شما را به قتل می رسانم بلکه قتلی توأ م با زجر و شکنجه آنهم در ملا عام و بر فراز درختان بلند نخل ، زیرا بریدن دست و پا به طور مخالف سبب می شود که احتمالا انسان دیرتر بمیرد و زجر و شکنجه بیشتر شود. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 231
و چنین است طریقه زمامداران زورگو و ستمکار در هر عصر و زمان نخست مردان مصلح الهی را متهم به توطئه بر ضد مردم می کنند، و پس از استفاده از حربه تهمت ، حربه شمشیر را به کار می برند، تا موقعیت حقطلبان و پشتوانه مردمی آنها نخست تضعیف شود، سپس آنها را از سر راه خود بردارند.
اما فرعون در اینجا کور خوانده بود، زیرا ساحران یک لحظه پیش ، و مؤ منان این لحظه ، آنچنان قلبشان به نور ایمان روشن شده بود و در آتش عشق خدا داغ گشته بودند که این تهدید فرعون را در حضور جمعیت به طرز بسیار قاطعی پاسخ گفتند و نقشه شیطانی او را نقش بر آب کردند.
گفتند: هیچ مانعی ندارد، و هیچگونه زیانی از این کار به ما نخواهد رسید هر کار می خواهی بکن ما به سوی پروردگارمان باز می گردیم (قالوا لا ضیر انا الی ربنا منقلبون).
تو با این کار نه تنها چیزی از ما کم نمی کنی ، بلکه ما را به لقای معشوق حقیقی و معبود واقعی می رسانی ، آن روز که این تهدیدها در ما اثر می گذاشت ما خویشتن را نمی شناختیم ، با خدای خود آشنا نبودیم ، و راه حق را گم کرده در بیابان زندگی سرگردان بودیم ، اما امروز گم شده خود را یافته ایم ، هر کار می توانی بکن !
سپس افزودند ما در گذشته گناهانی مرتکب شده ایم و در این صحنه سردمدار مبارزه با پیامبر راستین خدا موسی (علیه السلام) شدیم ، و در ستیز با حق پیشقدم بودیم ، اما ما امیدواریم که پروردگارمان خطاهای ما را ببخشد چرا که ما نخستین ایمان آورندگان بودیم (انا نطمع ان یغفر لنا ربنا خطایانا ان کنا اول المؤ منین). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 232
ما امروز از هیچ چیز وحشت نداریم ، نه از تهدیدهای تو، و نه از دست و پا زدن در خون بر فراز شاخه های بلند نخل !.
اگر ترسی داشته باشیم تنها از گناهان گذشته خویش است و امیدواریم آن نیز در سایه ایمان و امید به لطف حق بر طرف گردد.
این چه نیروئی است که وقتی در قلب انسان پیدا می شود بزرگترین قدرتها در نظرش کوچک ، و در برابر سخت ترین شکنجه ها مقاوم ، و نسبت به ایثار جان سخاوتمند می گردد؟
این نیروی ایمان است .

این شعله چراغ فروزان عشق است ، که شهد شهادت در راه خدا را در کام انسان شیرینتر از عسل می کند، و وصال محبوب را برترین هدف می سازد.
این همان نیروئی بود که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از آن کمک گرفت و مسلمانان نخستین را با آن پرورش داد و به سرعت ملتی عقب افتاده را به اوج افتخار رسانید، مسلمانانی که تاریخشان مایه اعجاب جهانیان شد.
ولی به هر حال این صحنه برای فرعون و دستگاهش بسیار گران تمام گشت هر چند طبق بعضی از روایات تهدیداتش را عملی نمود و ساحران مؤ من را شهید کرد، اما این کار نه تنها عواطف مردم را که به نفع موسی (علیه السلام) تحریک شده بود خاموش نکرد، بلکه به آن دامن زد.
همه جا سخن از پیامبر نو ظهور در میان بود، و همه جا از نخستین شهیدان با ایمان بحث می شد، گروهی به این وسیله ایمان آوردند که بعضی از یاران نزدیک فرعون و حتی همسرش در این صف قرار گرفتند.
در اینجا سؤ الی مطرح است که ساحران توبه کار و مؤ من چگونه خود را نخستین مؤ منان نامیدند؟
آیا منظورشان این بوده که نخستین مؤ منان در آن صحنه بودند؟ تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 233
یا نخستین مؤ منان از حامیان فرعون ؟
یا نخستین مؤ منانی که شربت شهادت نوشیدند؟
همه اینها محتمل است و در عین حال منافاتی با یکدیگر ندارد.
این تفاسیر در صورتی است که ما معتقد باشیم قبل از آنها کسان دیگری از بنی اسرائیل یا غیر بنی اسرائیل به موسی ایمان آورده باشند، اما اگر بگوئیم آنها پس از بعثت ماموریت یافتند که مستقیما با خود فرعون تماس گیرند و نخستین ضربه را بر پیکر او وارد کنند، بعید نیست که این گروه به راستی اولین مؤ منان بوده اند و نیاز به تفسیر دیگری نیست . الشعراء
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 234
آیه 52 - 59
آیه و ترجمه
وَ أَوْحَيْنَا إِلى مُوسى أَنْ أَسرِ بِعِبَادِى إِنَّكم مُّتَّبَعُونَ(52)
فَأَرْسلَ فِرْعَوْنُ فى الْمَدَائنِ حَشِرِينَ(53)
إِنَّ هَؤُلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ(54)
وَ إِنهُمْ لَنَا لَغَائظونَ(55)
وَ إِنَّا لجَمِيعٌ حَذِرُونَ(56)
فَأَخْرَجْنَهُم مِّن جَنَّتٍ وَ عُيُونٍ(57)
وَ كُنُوز وَ مَقَام كَرِيم(58)

كَذَلِکَ وَ أَوْرَثْنَهَا بَنَى إِسرءِيلَ(59)
ترجمه :52 - ما به موسى وحى فرستاديم كه بندگان مرا شبانه از مصر كوچ ده ، و آنها شما را تعقيب خواهند كرد.
53 - فرعون (از اين ماجرا آگاه شد و) ماموران به شهرها فرستاد تا نيرو جمع كند.
54 - (و گفت) اينها گروهى اندكند.
55 - و اينها ما را به خشم آورده اند.
56 - و ما همگى آماده پيكاريم . تفسير نمونه جلد 15 صفحه 235
57 - ولى ما آنها (فرعونيان) را از باغها و چشمه ها بيرون كرديم .
58 - از گنجها و قصرهاى مجلل !
59 - آرى ، اين چنين كرديم و بنى اسرائيل را وارث آنها ساختيم .
تفسير:آنها را از گنجها و قصرهاى مجللشان بيرون راندیم !
در آيات گذشته ديديم كه سرانجام موسى در آن صحنه سرنوشت ساز پيروز از ميدان بيرون آمد. گر چه فرعون و فرعونيان به او ايمان نياوردند، ولى اين ماجرا چند اثر مهم داشت كه هر كدام پيروزى مهمى محسوب مى شد:
1 - بنى اسرائيل به رهبر و پيشواى خود مؤ من و دلگرم شدند، و يكدل و يک جان گرد او را گرفتند، چرا كه بعد از سالها بدبختى و تيره روزى و دربدرى پيامبرى آسمانى در ميان خود مى بينند كه هم ضامن هدايت آنها است ، و هم رهبر انقلاب و آزادى و پيروزى آنان خواهد شد.
2 موسى در ميان مردم مصر و قبطيان جائى براى خود باز كرد، جمعى به او تمايل پيدا كردند و يا لااقل از مخالفت با او وحشت داشتند، و صداى دعوت موسى در تمام مصر پيچيد.
3 - از همه مهمتر اينكه فرعون نه از نظر افكار عمومى ، نه از نظر وحشت بر جان خود، قدرت مزاحمت با مردى كه عصائى اين چنين در دست دارد و زبانى آنچنان گويا در دهان در خود نمى ديد.
مجموع اين امور زمينه مساعدى را براى اينكه موسى بتواند در ميان آن مردم بماند و به دعوت و تبليغ بپردازد و اتمام حجت كند فراهم ساخت .
سالیان دراز به اين منوال گذشت ، و موسى معجزات ديگرى كه در سوره اعراف ذيل آيات 130 تا 135 به آن اشاره كرديم - در كنار منطق و بيان خود - تفسير نمونه جلد 15 صفحه 236
به آنها نشان داد، و حتى خداوند مردم مصر را سالها به قحطى و خشكسالى مبتلا ساخت تا آنها كه شايسته بيدارياند بيدار شوند (شرح بيشتر در اين زمينه را در جلد ششم تفسير نمونه صفحه 313 به بعد مطالعه فرمائيد).
هنگامى كه موسى (عليه السلام) حجت را بر آنها تمام كرد، و صفوف مؤ

منان و منکران مشخص شد، دستور کوچ کردن بنی اسرائیل به موسی داده شد، آیات مورد بحث این صحنه را مجسم می سازد.
نخست می گوید: ما به موسی وحی فرستادیم که شبانه بندگان مرا کوچ ده ، و (از مصر) خارج کن و آنها شما را تعقیب خواهند کرد (و اوحینا الی موسی ان اسر بعبادی انکم متبعون).
این یک برنامه الهی است که شما شبانه حرکت کنید و آنها نیز آگاه شوند و به تعقیب شما بپردازند و آنچه باید در این میان بشود، بشود.
تعبیر عبادی (بندگان من) با اینکه قبل از آن جمله اوحینا (وحی فرستادیم) به صورت جمع آمده برای بیان نهایت محبت خدا به بندگان با ایمان است .
موسی (علیه السلام) این فرمان را اجرا کرد، و دور از چشم دشمنان ، بنی اسرائیل را بسیج کرده فرمان حرکت داد، و مخصوصا شب را به دستور خدا برای این کار انتخاب نمود تا برنامه اش حساب شده تر باشد.
اما بدیهی است حرکت یک گروه با این عظمت ، چیزی نیست که بتوان آن را برای مدت زیادی پنهان نگه داشت ، به زودی جاسوسان فرعون مطلب را به او گزارش دادند، و چنانکه قرآن می گوید: فرعون ماموران به شهرها فرستاد تا نیرو جمع کنند (فارسل فرعون فی المدائن حاشرین).
البته در شرائط آن روز، رسیدن پیام فرعون به همه شهرهای مصر، زمان

قابل ملاحظه ای لازم داشت ، ولی طبیعی است که این خبر به شهرهای نزدیک به سرعت می رسد و نیروهای آماده فورا حرکت می کنند و مقدمه لشگر و گروه ضربت را تشکیل می دهند، اما نیروهای دیگر تدریجا به آنها می پیوندند.
ضمنا برای اینکه زمینه روانی مردم برای این بسیج عمومی آماده شود دستور داد اعلان کنند اینها گروه اندکی هستند (اندک از نظر تعداد در مقابل فرعونیان و اندک از نظر قدرت) (ان هؤ لاء لشرذمة قلیلون).
بنابراین در مبارزه با این گروه با آنهمه قدرتی که ما داریم جای هیچگونه نگرانی نیست که برنده مائیم .
شرذمة در اصل به معنی گروه اندک و باقیمانده چیزی است ، و به لباس پاره پاره ، شراذم گفته می شود بنابراین علاوه بر معنی اندک بودن ، پراکندگی نیز در مفهوم آن افتاده است ، گویا فرعون با این تعبیر می خواست عدم انسجام بنی اسرائیل را از نظر نفرات لشکر نیز مجسم کند.
سپس افزود: ما چقدر حوصله کنیم ؟ و تا چه اندازه با این بردگان سرکش مدارا نمائیم ؟! اینها ما را به خشم و غضب آورده اند (و انهم لنا لغائظون).
فردا مزارع مصر را چه کسی آبیاری می کند؟ خانه های ما را چه کسی مرمت می کند؟ بارهای سنگین را در این کشور پهناور چه کسی از زمین

برمی دارد؟ چه کسی خدمتکار ما خواهد بود؟
بعلاوه ما از توطئه این گروه (چه در اینجا باشند و چه بروند) بیمناکیم ، و برای مقابله با آنها آمادگی کامل و هوشیاری لازم داریم (و انا لجمیع حاذرون).
بعضی از مفسران حاذرون را از ماده حذر به معنی خوف و ترس تفسیر

از توطئه آنها تفسیر کرده اند، و بعضی از حذر به معنی هوشیاری و بیداری و آمادگی از نظر نیرو و سلاح ، ولی این دو تفسیر با هم منافاتی ندارد، ممکن است فرعونیان هم بیمناک بودند و هم آمادگی برای مقابله داشتند.
سپس قرآن به ذکر نتیجه کار فرعونیان می پردازد، و به طور اجمال زوال حکومت آنها و زمامداری بنی اسرائیل را بیان می کند می گوید: ما آنها را از باغهای سرسبز و چشمه های پر آب بیرون راندیم (فاخرجناهم من جنات و عیون).
و از گنجها و قصرهای زیبا و مساکن مرفه خارج ساختیم (و کنوز و مقام کریم).
آری این چنین کردیم و آنها را بدون زحمت به بنی اسرائیل دادیم و آنها را وارث فرعونیان ساختیم (کذلک و اورثناها بنی اسرائیل).
در تفسیر مقام کریم در میان مفسران گفتگو است ، بعضی آن را به معنی قصرهای مجلل و مساکن پر ارزش دانسته اند، و بعضی مجالس پر سرور و نشاطانگیز و بعضی مجالس حکمرانان و زمامداران که اطرافشان را ماموران سر بر فرمان گرفته بودند، و بعضی نیز آن را به معنی منبرهائی که خطیبان بر آن سخنرانی می کردند تفسیر نموده اند (منابری که در آن به نفع فرعون و حکومت و دستگاه او تبلیغات و سخنرانی می شد).
البته معنی اول از همه مناسبتر به نظر می رسد، هر چند این معانی با هم تضادی ندارند، و ممکن است همه در مفهوم آیه جمع باشند، هم قصرهایشان از آنها گرفته شد و هم موقعیت حکومت و قدرتشان ، و هم جلسات جشن و سرورشان . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 239
نکته ها:
1 - آیا بنی اسرائیل در مصر حکومت کردند؟
بر اساس تعبیری که در آیات بالا گذشت که خداوند می فرماید: ما بنی - اسرائیل را وارث فرعونیان ساختیم جمعی از مفسران بر این عقیده اند که آنها به مصر بازگشتند و زمام حکومت را در دست گرفتند، و مدتی بر آن سرزمین حکمرانی کردند.
البته ظاهر آیات فوق با این تفسیر مناسب است .
در حالی که بعضی دیگر معتقدند که آنها بعد از هلاک فرعونیان راهی سرزمینهای مقدس شدند، ولی بعد از مدتی به مصر بازگشتند و حکومتی

در آنجا تشکیل دادند.
فصول تورات کنونی که مربوط به این قسمت است با این تفسیر مطابقت دارد.
بعضی دیگر احتمال داده اند که بنی اسرائیل دو گروه شدند، گروهی از آنان در مصر باقی ماندند و حکومت کردند، و گروهی همراه موسی (علیه السلام) به سوی سرزمینهای مقدس روانه شدند.
این احتمال نیز داده شده که منظور از وارث شدن بنی اسرائیل این است که آنها بعد از موسی (علیه السلام) و در زمان سلیمان بر سرزمین پهناور مصر حکمرانی کردند.
ولی با توجه به اینکه موسی (علیه السلام) یک پیامبر انقلابی بزرگ بود، بسیار بعید به نظر می رسد که چنین سرزمینی را که ارکان حکومتش فرو ریخته و در بست تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 240
در اختیار او قرار داشت به کلی رها سازد، و بی آنکه تصمیمی برای آنجا بگیرد روانه به سوی بیابانها شود، بخصوص اینکه سالیان دراز صدها هزار نفر از بنی اسرائیل در آنجا ساکن بودند و با مسائل آن محیط آشنائی داشتند.
بنابراین از دو حال خارج نیست یا بنی اسرائیل همگی به مصر بازگشتند و حکومتی را تشکیل دادند، و یا جمعی از آنها به فرمان موسی (علیه السلام) در آنجا ماندند و این برنامه را اجرا کردند در غیر این صورت بیرون راندن فرعونیان و وارث ساختن بنی اسرائیل که در آیات آمده مفهوم روشنی نخواهد داشت .
2 - ترتیب آیات
قرآن در آیات بعد چگونگی غرق فرعونیان را شرح می دهد، این امر سبب این سؤ ال می شود که چرا قرآن ، نخست بیرون راندن فرعونیان را از قصرها و کاخها و املاکشان و وارث شدن بنی اسرائیل را ذکر کرده ، سپس چگونگی غرق فرعونیان را، در حالی که ترتیب طبیعی غیر از آن است . این امر ممکن است از قبیل بیان اجمال و تفصیل باشد، یعنی نخست مطلب را به طور سربسته بازگو کرده و بعد به شرح آن در آیات بعد پرداخته است و نیز ممکن است از قبیل ذکر نتیجه و سپس شرح مقدمات بوده باشد. (دقت کنید) الشعراء
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 241
آیه 60 - 68
آیه و ترجمه
فَأَتْبَعُوهُم مُّشرِقِينَ(60)
فَلَمَّا تَرءَا الْجَمْعَانِ قَالَ أَصحَب مُوسى إِنَّا لَمُدْرَكُونَ(61)
قَالِّكلا إِنَّ مَعِىَ رَبى سَيهْدِين(62)

فَأَوْحَيْنَآ إِلى مُوسى أنِ اضرِب بِّعَصاک الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَکانَ کلّ فِرْقٍ کالطوْدِ الْعَظِيم(63)
وَ أَزْلَفْنَا ثَمَّ الاَخَرِينَ(64)
وَ أَنجَيْنَا مُوسى وَ مَن مَّعَهُ أَجْمَعِينَ(65)
ثُمَّ أَغْرَقْنَا الاَخَرِينَ(66)
إِنَّ فى ذَلِک لاَيَةً وَ مَا کانَ أَکْثرُهُم مُّؤْمِنِينَ(67)
وَ إِنَّ رَبَّک لهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ(68) تفسير نمونه جلد 15 صفحه 242
ترجمه :60 - آنها (فرعونيان) به تعقيب بنى اسرائيل پرداختند و به هنگام طلوع آفتاب به آنها رسيدند.
61 - هنگامى كه هر دو گروه يكديگر را ديدند، ياران موسى گفتند: ما در چنگال فرعونيان گرفتار شديم .
62 - (موسى) گفت : چنين نيست ، پروردگار من با من است ، به زودى مرا هدايت خواهد كرد.
63 - و به دنبال آن به موسى وحى كرديم عصايت را به دريا زن ، دريا از هم شكافته شد، و هر بخشى همچون كوه عظيمى بود!
64 - و در آنجا ديگران را نيز به دريا نزديک ساختيم .
65 - موسى و تمام كسانى را كه با او بودند نجات داديم .
66 - سپس ديگران را غرق كرديم .
67 - در اين جريان نشانه روشنى است (براى آنها كه حق طلبند) ولى اكثر آنها ايمان نياوردند.
68 - و پروردگار تو عزيز و رحيم است .
تفسير:عاقبت دردناک فرعونيان !
در اين آيات آخرين صحنه از اين بخش از داستان موسى و فرعون مطرح است ، و آن چگونگى نابودى فرعونيان و پيروزى و نجات بنى اسرائيل است .
چنانكه در آيات گذشته خوانديم ، فرعون ماموران خود را به شهرهاى مصر گسيل داشت ، و به اندازه كافى لشكر و نيرو آماده ساخت ، بعضى از مفسران نوشته اند ششصد هزار نفر را به عنوان مقدمه لشكر فرستاد و خود با يک مليون نفر به دنبال آنها به راه افتاد!
شب را با سرعت به دنبال آنها حركت كردند، و به هنگام طلوع آفتاب به تفسير نمونه جلد 15 صفحه 243
لشكر موسى رسيدند چنانكه نخستين آيه مورد بحث مى گويد: فرعونيان آنها را تعقيب كردند و به هنگام طلوع آفتاب به آنها رسيدند (فاتبعوهم مشرقين).
هنگامى كه دو گروه يكديگر را ديدند، ياران موسى گفتند: به طور قطع ما در چنگال فرعونيان گرفتار شديم و راه نجاتى وجود ندارد (فلما تراء

الجمعان قال اصحاب موسی انا لمدرکون).
در پیش روی ما دریا و امواج خروشان آب ، و در پشت سر ما دریائی از لشکر خونخوار با تجهیزات کامل ، جمعیتی که سخت از ما خشمگینند و امتحان خونخواری خود را در کشتن فرزندان بیگناه ما سالیان دراز داده اند و خود فرعون نیز بقدر کافی مردی خیره سر و ستمگر و خونخوار است ، بنابراین به سرعت همه ما را محاصره می کنند و از دم تیغ و شمشیر می گذرانند، یا اسیر کرده و با شکنجه باز می گرداند و تمام قرائن نشان می داد که مطلب همین گونه است .
در اینجا لحظات دردناکی بر بنی اسرائیل گذشت ، لحظاتی که تلخی آن غیر قابل توصیف است شاید جمع زیادی در ایمان خود متزلزل شده ، و سخت روحیه خود را باخته بودند.
اما موسی (علیه السلام) همچنان آرام و مطمئن بود، و می دانست وعده های خدا درباره نجات بنی اسرائیل و نابودی قوم سرکش تخلف ناپذیر است .
لذا با یکدنیا اطمینان و اعتماد رو به جمعیت وحشتزده بنی اسرائیل کرد و گفت : چنین نیست آنها هرگز بر ما مسلط نخواهند شد، چرا که پروردگار

من با من است و به زودی مرا هدایت خواهد کرد (قال کلا ان معی ربی سیهدین).
این تعبیر ممکن است اشاره به همان وعده ای بوده باشد که خداوند به هنگام ماموریت دادن به موسی و هارون فرمود: انی معکما اسمع و اری : من همه جا با شما هستم می شنوم و می بینم (سوره طه آیه 46).
او می داند خدا همه جا با او است مخصوصا تکیه روی نام رب خداوند مالک و مصلح) نشان می دهد که او می دانست که این راه را نه با پای خود می پیماید که با لطف خداوند قادر مهربان طی می کند.
در این هنگام که شاید بعضی با ناباوری سخن موسی را شنیدند و همچنان در انتظار فرا رسیدن آخرین لحظات زندگی بودند فرمان نهائی صادر شد چنانکه قرآن می گوید: ما به موسی وحی کردیم که عصایت را به دریا زن (فاوحینا الی موسی ان اضرب بعصاک البحر).
همان عصائی که یک روز آیت انذار است و روز دیگر نشانه رحمت و نجات . موسی (علیه السلام) چنین کرد و عصا را به دریا زد، در اینجا صحنه عجیبی نمایان گشت که برق شادی در چشمهای و دلهای بنی اسرائیل نمایان گردید: ناگهان دریا شکافته شد، آبها قطعه قطعه شدند، و هر بخشی همچون کوهی عظیم روی هم انباشته گشت ! و در میان آنها جاده ها نمایان شد (فانفلق فکان کل فرق کالطود العظیم).
انفلق از ماده فلق (بر وزن فرق) به معنی شکافته شدن است ، و فرق

(بر وزن رزق) از ماده فرق (بر وزن حلق) به معنی جدا شدن است ، به تعبیر دیگر (به گونه ای که راغب در مفردات گوید) فرق فلق و فرق این است که اولی اشاره به شکافتن می کند و دومی جدا شدن ، و لذا فرقه
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 245
و فرق به قطعه یا جماعتی گفته می شود که از بقیه جدا گردد.
طود به معنی کوه عظیم است ، و توصیف مجدد آن به عظیم در آیه فوق تاکیدی بر این معنی است .
به هر حال خداوندی که فرمانش بر همه چیز نافذ است و آبها اگر طغیان می کنند به فرمان او است ، و طوفانها اگر به حرکت در می آیند به امر او است همان خدائی که نقش هستی نقشی از ایوان او است ، و آب و باد و خاک سرگردان او است ، چنین فرمانی را به امواج دریا داد، و امواج به سرعت پذیرا گشتند و روی هم انباشته شدند، و در میان آنها جاده ها نمایان گشت و هر گروهی از بنی اسرائیل در جاده ای روان شدند.
فرعون و فرعونیان که از دیدن این صحنه ، مات و مبهوت شده بودند و چنین معجزه روشن و آشکاری را می دیدند باز هم از مرکب غرور پیاده نشدند، باز هم به تعقیب موسی و بنی اسرائیل پرداختند و به سوی سرنوشت نهائی خود پیش رفتند، چنانکه قرآن می گوید: و در آنجا دیگران را نیز به دریا نزدیک ساختیم (و ازلفنا ثم الاخرین).
و به این ترتیب فرعونیان نیز وارد جاده های دریائی شدند، و همچنان مغرورانه به دنبال بردگان قدیمی خود که سر به طغیان برافراشته بودند می دویدند، غافل از اینکه لحظات آخر عمر آنها فرا رسیده و فرمان عذاب به زودی صادر می شود.
آیه بعد می گوید ما موسی و تمام کسانی را که با او بودند نجات دادیم (و انجینا موسی و من معه اجمعین). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 246
درست هنگامی که آخرین نفر از بنی اسرائیل از دریا بیرون آمد و آخرین نفر از فرعونیان داخل دریا شد فرمان دادیم آبها به حال اول بازگردند امواج خروشان یکمرتبه فرو ریختند و سر بر هم نهادند فرعون و لشکرش را همچون پرهای کاه با خود به هر جا بردند، در هم کوبیدند و نابود کردند.
قرآن در یک عبارت کوتاه این ماجرا را بیان کرده می گوید سپس دیگران را غرق کردیم (ثم اغرقنا الاخرین).
و به این ترتیب همه چیز در یک لحظه پایان گرفت ، بردگان اسیر آزاد شدند و جباران مغرور گرفتار و نابود گشتند، تاریخ ورق خورد، تمدنی خیره کننده که بر ویرانه های خانه های مستضعفان پیریزی شده بود از صفحه عالم محو گشت ، دوران آن مستکبران پایان گرفت و مستضعفان وارث ملک و حکومت آنها شدند.
آری در این ماجرا نشانه روشن و درس عبرت بزرگی است ، اما اکثر آنها

ایمان نیاوردند گوئی چشمها بسته و گوشها کر و قلبها در خواب فرو بسته است (ان فی ذلک لایه و ما کان اکثرهم مؤ منین).
جائی که فرعونیان با دیدن آن صحنه های عجیب ایمان نیاوردند از این قوم مشرک تعجب مکن ، و از عدم ایمانشان نگران مباش که تاریخ از این صحنه ها بسیار به خاطر دارد.
تعبیر به اکثر اشاره به این است که گروهی از فرعونیان دست به دامن آئین موسی زدند و به جمع یاران او پیوستند، نه تنها آسیه همسر فرعون و دوست با وفای موسی که در قرآن از او به عنوان مؤ من آل فرعون یاد شده ، بلکه جمع دیگری همانند ساحران توبه کار به او پیوستند.
آخرین آیه مورد بحث در یک جمله کوتاه و پر معنی به قدرت و رحمت
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 247
بی پایان خدا اشاره کرده می گوید پروردگار تو هم عزیز است و هم رحیم (و ان ربک لهو العزیز الرحیم).
از عزت او است که هر زمان اراده کند فرمان نابودی اقوام یاغی را صادر می کند، و برای نابود کردن یک قوم جبار نیاز به این ندارد که لشکر فرشتگان را از آسمان اعزام کند به همان آبی که مایه حیات آنها است فرمان مرگ آنها را می دهد، و همان دریای نیل که مایه ثروت و قدرت فرعونیان بود قبرستان آنها می شود!.
و از رحمت او است که در این کار هرگز عجله نمی کند، بلکه سالها مهلت می دهد، معجزه می فرستد، اتمام حجت می کند، و نیز از رحمت او است که این بردگان ستمدیده را از چنگال آن اربابان قلدر و زورگو رهائی می بخشد.
نکته ها:
1 - عبورگاه بنی اسرائیل :
در قرآن مجید بارها این مطلب تکرار شده است که موسی بنی اسرائیل را به فرمان خدا از بحر عبور دارد و در چند مورد تعبیر به یم شده است .
اکنون سخن در این است که منظور از بحر و یم در اینجا چیست ؟ آیا اشاره به رود پهناور و عظیم نیل است که تمام آبادی سرزمین مصر از آن سرچشمه می گرفته ، یا اشاره به دریای احمر (و به تعبیر دیگر بحر قلزم) است .
از تورات کنونی و همچنین کلمات بعضی از مفسران چنین برمی آید که اشاره به دریای احمر است ، ولی قرائنی در دست داریم که نشان می دهد منظور همان نهر تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 248
عظیم نیل است زیرا بحر در لغت - چنانکه راغب در مفردات می گوید - در اصل به معنی آب فراوان و وسیع است ، و یم نیز همین معنی را می رساند، بنابراین اطلاق این دو کلمه بر نیل هیچ مانعی ندارد، و اما قرائنی

که این نظر را تایید می کند:
1 - محل سکونت فراعنه که مرکز آباد شهرهای مصر بوده حتما نقطه ای بوده است که با رود نیل فاصله زیادی نداشته ، و اگر معیار را محل فعلی اهرام یا حوالی آن بگیریم بنی اسرائیل ناچار بودند برای رسیدن به سرزمین مقدس نخست از نیل عبور کنند زیرا این منطقه در غرب نیل واقع شده و برای رسیدن به سرزمین مقدس باید آنها به سوی شرق بروند (دقت کنید).
2 - فاصله مناطق آباد مصر که طبعا در نزدیکی نیل است با دریای احمر به قدری است که بسیار بعید به نظر می رسد بنی اسرائیل بتوانند آنرا در یک شب و یا نصف یک شب طی کنند (از آیات گذشته این مطلب روشن شد که آنها شبانه سرزمین فراعنه را پشت سر گذاشتند و قاعدتا در دل شب این کار را کردند و لشکر فرعون نیز به هنگام طلوع آفتاب به آنها رسیدند).
3 - برای گذشتن از سرزمین مصر و رسیدن به اراضی مقدس نیازی نیست که از دریای احمر بگذرند، چرا که قبل از حفر کانال سوئز باریکه خشک قابل ملاحظه ای در آنجا وجود داشته است ، مگر اینکه دست به دامن این فرضیه بزنیم که در زمانهای بسیار قدیم دریای احمر با دریای مدیترانه متصل بوده و در اینجا خشکی وجود نداشته است و این فرضیه بهیچوجه ثابت نیست .
4 - قرآن در داستان افکندن موسی به آب تعبیر به یم کرده است (طه 39) و چنانکه گفتیم در مورد غرق فرعونیان نیز تعبیر به یم کرده است و با توجه به اینکه هر دو در یک داستان ، و حتی در یک سوره (سوره طه) است ، و هر دو بطور مطلق نقل شده به نظر می رسد که هر دو یکی باشد. و با توجه به اینکه تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 249
مادر موسی قطعا او را به دریا نیفکند بلکه طبق تواریخ و همچنین قرائن عادی به نیل سپرد بنابراین معلوم می شود غرق فرعونیان در نیل بوده است (دقت کنید).
2 - چگونگی نجات بنی اسرائیل و غرق فرعونیان .
بعضی از مفسران که مایل نیستند زیر بار معجزات بروند اصرار دارند که حادثه غرق فرعونیان و نجات بنی اسرائیل را که در آیات گذشته بود به نحوی توجیه کنند که با اسباب طبیعی و عادی بسازد!
لذا گاه گفته اند که این امر قابل تطبیق با پلهای متحرک است که امروز معمول می باشد.
بعضی دیگر گفته اند که موسی (علیه السلام) به راهها آشنائی داشته و از برزخهائی که در دریای سوف (خلیج سوئز) وجود داشته می توانسته بگذرد، و به جزیره سینا وارد گردد، و انفلاق بحر که در آیات آمده نیز اشاره به

همین است .
بعضی دیگر شاید این احتمال را تقویت کرده اند که موسی درست به هنگام پایان جزر دریا به آن نقطه رسید، و توانست که از نقاط خشک بگذرد، اما بلافاصله مد شروع شد و فرعونیان در امواج آب فرو غلطیدند و هلاک شدند!
ولی حق این است که هیچ یک از این احتمالات با ظاهر آیات قرآن ، اگر نگوئیم با صریح آن ، سازگار نیست ، و با قبول مساله اعجاز که بارها در شرح حالات پیامبران در قرآن آمده خصوصا داستان همین عصای موسی هیچ لزومی بر چنین توجیهات وجود ندارد، چه مانعی دارد که به فرمان خدا که حاکم بر قانون علیت در جهان هستی است آبهای نیل بعد از نواختن عصا تحت جاذبه مرموزی به فرمان الهی جمع و متراکم گردند، به گونه ای که راه قابل عبور در میان آن آشکار شود، و بعد از مدتی این جاذبه خنثی گردد و آبها به حال طبیعی

اول بازگردند. این استثناء در قانون علیت نیست ، بلکه اعتراف به تاثیر علل غیر عادی می باشد که برای ما - با معلومات محدودی که داریم - ناشناخته است .
3 - در عین قدرت رحیم است
این نکته نیز قابل دقت است آخرین آیه مورد بحث که یک نوع نتیجه گیری از مجموع کار موسی و فرعون و پیروزی لشکر حق و نابودی لشکر باطل است خداوند را به عزت و رحمت توصیف می کند، اولی اشاره به شکست ناپذیری قدرت او است و دومی وسعت رحمتش را نسبت به همه بندگان می رساند، و مخصوصا عزیز را بر رحیم مقدم داشته ، تا این تو هم پیش نیاید که رحمتش از موضع ضعف است ، بلکه در عین قدرت رحیم است .
البته بعضی از مفسران معتقدند که توصیف به عزت اشاره به شکست دشمنان و توصیف به رحمت اشاره به پیروزی دوستان او است ، ولی هیچ مانعی ندارد که هر دو صفت شامل هر دو گروه گردد چرا که همه از رحمتش استفاده می کنند حتی گناهکاران و همه از سطوتش بیمناکند حتی نیکوکاران ! الشعراء

آیه 69 - 82
آیه و ترجمه
وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَهِيمَ(69)
إِذْ قَالَ لاَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ(70)
قَالُوا نَعْبُدُ أَصنَاماً فَنَظلُّ لهَا عَكِفِينَ(71)
قَالَ هَلْ يَسمَعُونَكمْ إِذْ تَدْعُونَ(72)
أَوْ يَنفَعُونَكُمْ أَوْ يَضرُّونَ(73)

قَالَوا بَلْ وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا كَذَلِک يَفْعَلُونَ(74)
قَالَ أَ فَرَءَيْتُم مَّا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ(75)
أَنتُمْ وَ ءَابَاؤُكمُ الاَقْدَمُونَ(76)
فَإِنهُمْ عَدُوٌّ لى إِلا رَب الْعَلَمِينَ(77)
الَّذِى خَلَقَنى فَهُوَ يهْدِينِ(78)
وَ الَّذِى هُوَ يُطعِمُنى وَ يَسقِينِ(79)
وَ إِذَا مَرِضت فَهُوَ يَشفِينِ(80)
وَ الَّذِى يُمِيتُنى ثُمَّ يحْيِينِ(81)
وَ الَّذِى أَطمَعُ أَن يَغْفِرَ لى خَطِيئَتى يَوْمَ الدِّينِ(82) تفسير نمونه جلد 15 صفحه 252
ترجمه :69 - و بر آنها خبر ابراهيم را بخوان .
70 - هنگامى كه به پدرش و قومش گفت : چه چيز را پرستش مى كنيد؟
71 - گفتند: بتهائى را مى پرستيم و همه روز ملازم عبادت آنانيم .
72 - گفت : آيا هنگامى كه آنانرا مى خوانيد صداى شما را مى شنوند؟
73 - يا سودى به شما مى رسانند، يا زيانى ؟!
74 - گفتند: فقط ما نياكان خود را يافتيم كه چنين مى كنند.
75 - گفت : آيا ديديد چيزى را كه شما عبادت مى كرديد؟
76 - شما و پدران پيشين شما.
77 - همه آنها دشمن منند مگر پروردگار عالميان !
78 - آن كسى كه مرا آفريد و هدايت مى كند.
79 - و كسى كه مرا غذا مى دهد و سيراب مى نمايد.
80 - و هنگامى كه بيمار شوم مرا شفا مى دهد.
81 - و كسى كه مرا مى ميراند و سپس زنده مى كند.
82 - و كسى كه اميد دارم گناهانم را در روز جزا به بخشد.
تفسير:من چنين خدائى را پرستش مى كنم :
چنانكه در آغاز اين سوره گفتيم خداوند شرح حال هفت تن از پيامبران بزرگ و مبارزات آنها را براى هدايت اقوام گمراه بازگو كرده ، تا هم مايه تفسير نمونه جلد 15 صفحه 253
تسلى خاطر پيامبر (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) و مؤ منان اندک در آن ايام باشد، و هم هشدارى به همه دشمنان حق و مستكبران .
لذا به دنبال داستان عبرت انگيز موسى و فرعون به سرگذشت الهام بخش ابراهيم (عليه السلام) و مبارزاتش با مشركان مى پردازد، و اين مطلب را از گفتگوى ابراهيم به عمويش آذر و قوم گمراه آغاز مى كند.
نخست مى گويد: خبر ابراهيم را بر آنها بخوان (و اتل عليهم نبا ابراهيم).
و از ميان تمام اخبار مربوط به اين پيامبر بزرگ روى اين قسمت تكيه مى كند: هنگامى كه به پدر و قومش گفت : چه چيز را شما مى پرستيد؟! (اذ

قال لابیه و قومه ما تعبدون).
مسلما ابراهیم می دانست آنها چه می پرستند هدفش این بود که آنها را به سخن در آورد و به کار خود اعتراف کنند ضمنا تعبیر به ما (چه چیز) بیانگر یکنوع تحقیر است .
آنها بلافاصله در پاسخ گفتند: ما بتهائی را می پرستیم و همه روز به آنها توجه داریم و با نهایت احترام ملازم عبادت آنانیم (قالوا نعبد اصناما فنظل لها عاکفین).
این تعبیر نشان می دهد که آنها نه تنها احساس شرمندگی از کار خود نداشتند بلکه بسیار به کار خود افتخار می کردند که بعد از جمله نعبد اصناما (ما بتهائی را تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 254
می پرستیم) که برای بیان مقصودشان کافی بود اضافه کردند: فنظل لها عاکفین (ما همه روز سر بر آستان آنها می سائیم).
جمله نظل معمولا به کارهائی که در روز انجام می شود اطلاق می گردد و ذکر آن به صورت صیغه مضارع اشاره به استمرار و دوام است .
عاکف از ماده عکوف است که به معنی توجه به چیزی و ملازمت آمیخته با احترام نسبت به آن است و تاکید بیشتری بر معنی سابق است .
اصنام جمع صنم به معنی مجسمه ای بوده است که از طلا و نقره یا چوب و مانند آن می ساختند و به پرستش آن می پرداختند، و آن را مظهر مقدسین و مقدسات می پنداشتند.
به هر حال ابراهیم (علیه السلام) با شنیدن این سخن آنها را زیر رگبار اعتراضات شدید خود قرار داد و با دو جمله کوبنده آنها را با یک بن بست منطقی رو به رو ساخت .
گفت : آیا آنها سخن شما را می شوند هنگامی که آنها را می خوانید؟! (قال هل یسمعونکم اذ تدعون).
یا اینکه آنها سودی به شما می رسانند یا زیانی ؟! (او ینفعونکم او یضرون).
حداقل چیزی که در معبود لازم است این است که ندای عابد خویش را بشنود، و در گرفتاریها به یاریش بشتابد، یا لااقل از مخالفت فرمان او واهمه ای باشد.
اما در این بتها چیزی که نشان دهد آنها کمترین درک و شعوری دارند، و یا کمترین تاثیری در سرنوشت انسانها، به چشم نمی خورد، فلزات یا سنگ و چوبهای بی ارزشی هستند که خرافات و نیروی توهم و پندار به آنها چنین موقعیتی تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 255
بخشیده است .
ولی بت پرستان متعصب در برابر این سؤ ال منطقی به همان پاسخ قدیمی و تکراری خود پرداختند و گفتند: این مسائل مطرح نیست ، مهم آن

است که ما نیاکان خود را یافتیم که چنین می کنند! (قالوا بل وجدنا آبائنا کذلک یفعلون).
این پاسخ که بیانگر تقلید کورکورانه آنها از نیاکان جاهل و نادانشان بود تنها پاسخی بود که می توانستند به گفته ابراهیم (علیه السلام) بدهند، پاسخی که دلیل بطلانش در آن نهفته است و هیچ عاقلی به خود اجازه نمی دهد چشم و گوش بسته به دنبال دیگران بیفتد، به خصوص اینکه معمولا تجربیات آیندگان از گذشتگان بیشتر است ، و دلیلی بر تقلید کورکورانه از آنان وجود ندارد.
تعبیر به کذلک یفعلون : آنها چنین می کردند تاکید بیشتری بر تقلید آنها است ، یعنی هر چه آنها می کردند ما می کنیم ، عبادت بت باشد یا چیز دیگر!
در این هنگام ابراهیم لبه تیز حمله خود را متوجه بتها کرد و گفت آیا این چیزی را که شما پیوسته عبادت می کردید مشاهده نمودید؟ (قال افرأ یتم ما کنتم تعبدون).
هم شما و هم پدران پیشین شما (انتم و آباؤ کم الاقدمون).
همه آنها دشمن منند مگر پروردگار عالمیان (فانهم عدو لی الا رب العالمین).
آری همه آنها با من دشمنند و من با آنها دشمن آشتی ناپذیر. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 256
قابل توجه اینکه ابراهیم می گوید: آنها با من دشمنند هر چند لازمه آن این است که من نیز با آنها عداوت دارم ، ولی این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که عبادت بتها مایه بدبختی و گمراهی و عذاب دنیا و آخرت انسان است . و این در حکم عداوت آنها محسوب می شود بعلاوه از آیات متعددی از قرآن استفاده می شود که بتها در قیامت از عابدان خود بیزاری می جویند و به دشمنی آنها بر می خیزند، به فرمان خدا به سخن در می آیند و تنفر خود را ابراز می دارند.
استثناء رب العالمین با اینکه در معبودهای آنها وارد نبود (و به اصطلاح استثنای منقطع است) به منظور تاکید بر توحید خالص است ، این احتمال نیز وجود دارد که در میان آنها کسانی بودند که علاوه بر بتها خدا را نیز پرستش می کردند، ابراهیم برای رعایت این موضوع ، پروردگار جهانیان را استثناء می کند.
ذکر ضمیر هم که معمولا برای جمع عاقل است در مورد بتها به همان دلیل است که در بالا اشاره شد.
سپس ابراهیم (علیه السلام) به توصیف پروردگار جهانیان و ذکر نعمتهای معنوی و مادی او می پردازد تا با مقایسه با بتها که نه دعای عابدان را میشنوند، و نه سود و زیانی دارند مطلب کاملا روشن شود.

نخست از نعمت آفرینش و هدایت ، شروع کرده ، می گوید: او کسی است که مرا آفرید، و هم او مرا هدایت می کند (الذی خلقنی فهو یهدین).
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 257
هم در عالم تکوین هدایت کرده و وسائل حیات مادی و معنوی در اختیارم گذارده ، و هم در عالم تشریع ، وحی و کتاب آسمانی ، برای من فرستاده است .
ذکر کلمه فاء بعد از آفرینش ، اشاره به این است که هدایت از خلقت جدا نیست و دوش به دوش آن ، همه جا پیش می رود، و جمله یهدین که به صورت فعل مضارع آمده است دلیل روشنی بر استمرار هدایت و نیاز انسان به او در تمام عمر است .
گوئی ابراهیم (علیه السلام) با این سخن ، بیانگر این حقیقت است که من از لحظه خلقتم ، همیشه با او بوده ام و در همه حال با اویم ، حضور او را در زندگی خود احساس می کنم ، او دوستی است که رشته ای در گردنم افکنده و می برد هر جا که خاطر خواه او است !
پس از بیان نخستین مرحله ربوبیت ، یعنی هدایت بعد از آفرینش ، به نعمتهای مادی پرداخته می گوید: او کسی است که مرا غذا می دهد و سیراب می کند (و الذی یطعمنی و یسقین).
آری من همه نعمتها را از او می بینم ، پوست و گوشت من ، آب و غذای من ، همه از برکات او است .
نه تنها در حالت صحتم مشمول نعمتهای اویم ، بلکه هنگامی که بیمار شوم او است که مرا شفا می دهد (و اذا مرضت فهو یشفین).
با اینکه بیماری نیز گاهی از ناحیه او است ، اما برای رعایت ادب در سخن آن را به خود نسبت می دهد. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 258
سپس از مرحله زندگی دنیا پا را فراتر گذارده ، به زندگی جاویدان در سرای آخرت می پردازد تا روشن سازد که من همه جا بر سر خوان نعمت او نشسته ام نه فقط در دنیا که در آخرت نیز هم .
می گوید: او کسی است که مرا می میراند و بار دیگر زنده می کند (و الذی یمیتنی ثم یحیین).
آری هم مرگ من از او است و هم بازگشت مجدد به زندگی از ناحیه او است .
و هنگامی که وارد عرصه محشر شوم ، چشم امیدم به او دوخته شده چرا که او کسی است که طمع دارم گناهم را در روز جزا بیامرزد (و الذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین).
بدون شک پیامبران معصومند و گناهی ندارند که بخشوده شود، ولی چنانکه در گذشته هم گفته ایم گاهی حسنات نیکان ، گناه مقربان محسوب می شود، و در مقام والای آنان گاه انجام یک کار خوب نیز قابل بازخواست

است ، چرا که از کار نیکوتری جلوگیری کرده ، و لذا ترک اولایش می نامند.
او هرگز تکیه بر اعمال نیک خود نمی کند که اینها در جنب کرم الهی ، هیچ است و در مقابل نعمتهایش قابل ذکر نیست ، بلکه تنها تکیه اش بر لطف خدا است ، و این آخرین مرحله انقطاع الی الله است .
کوتاه سخن اینکه : ابراهیم برای مشخص ساختن معبود حقیقی ، نخست به سراغ خالقیت پروردگار می رود، سپس مقام ربوبیت او را در همه مراحل روشن می سازد.
نخست مرحله هدایت است ، سپس مرحله نعمتهای مادی - اعم از ایجاد
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 259
شرائط و دفع موانع - و سرانجام مرحله زندگی جاودانی در سرای دیگر که در آنجا نیز ربوبیتش در چهره بخشش مواهب و آمرزش گناه جلوه گر می شود، و به این ترتیب بر پندار خرافی خدایان متعدد و ارباب انواع خط بطلان می کشد و سر تعظیم بر آستان پروردگار فرود می آورد. الشعراء
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 260
آیه 83 - 87
آیه و ترجمه
رَب هَب لی حُکماً وَ أَلْحِقْنی بِالصلِحِینَ(83)
وَ اجْعَل لی لِسانَ صِدْقٍ فی الاَخِرِینَ(84)
وَ اجْعَلْنی مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِیمِ(85)
وَ اغْفِرْ لاَبی إِنَّهُ کانَ مِنَ الضالِّینَ(86)
وَ لا تخْزِنی یَوْمَ یُبْعَثُونَ(87)
ترجمه :83 - پروردگارا! به من علم و دانش مرحمت فرما، و مرا به صالحان ملحق کن .
84 - و برای من در میان امتهای آینده زبان صدق (و ذکر خیر) قرار ده .
85 - و مرا از وارثان بهشت پر نعمت گردان .
86 - و پدرم (عمویم) را بیامرز که او از گمراهان بود.
87 - و مرا در روزی که مردم مبعوث می شوند، شرمنده و رسوا مکن
تفسیر:دعاهای پر بار ابراهیم (علیه السلام)
در اینجا دعاهای ابراهیم و تقاضاهای او از پیشگاه خدا شروع می شود، گوئی پس از دعوت آن قوم گمراه به سوی پروردگار، و بیان جلوه های ربوبیت او در عالم هستی یکباره از آنها بریده و رو بدرگاه خدا می آورد و هر چه می خواهد از او می خواهد تا به قوم بت پرست نشان دهد هر چه برای دنیا و آخرت می خواهید باید از او بطلبید ضمنا تاکید دیگری است بر ربوبیت مطلقه خداوند.
نخستین تقاضائی که از پیشگاهش می کند این است : پروردگارا! به من

علم و دانش و حق بینی مرحمت فرما و مرا به صالحان ملحق کن (رب هب لی حکما و الحقنی بالصالحین) تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 261
در اینجا نخست مقام حکم می خواهد، و سپس ملحق شدن به صالحان .
حکم و حکمت از یک ریشه است ، و حکمت همانگونه که راغب در مفردات گفته رسیدن به حق از طریق علم و آگاهی است و شناخت موجودات و افعال نیک ، و به تعبیر دیگر معرفت ارزشها و معیارهائی که انسان به وسیله آن بتواند، حق را هر کجا هست بشناسد، و باطل را در هر لباس تشخیص دهد، این همان چیزی است که بعضی از فلاسفه از آن به عنوان کمال قوه نظریه تعبیر کرده اند.
این همان حقیقتی است که لقمان از ناحیه خدا دریافت داشته بود: و لقد آتینا لقمان الحکمة (لقمان - 12) و به عنوان خیر کثیر در آیه 269 سوره بقره از آن یاد شده است : و من یؤ ت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و به نظر می رسد که حکم مفهومی برتر از حکمت داشته باشد، یعنی آگاهی توأ م با آمادگی برای اجرا، و به تعبیر دیگر قدرت بر داوری صحیح که خالی از هوا - پرستی و خطا باشد.
آری ابراهیم (علیه السلام) قبل از هر چیز از خدا شناخت عمیق و صحیح توأ م با حاکمیت تقاضا می کند، چرا که هیچ برنامه عملی بدون چنین زیر بنائی امکان پذیر نیست .
و به دنبال آن ملحق شدن به صالحین را از خدا تقاضا می کند که اشاره به جنبه های عملی و به اصطلاح حکمت عملی است ، در مقابل تقاضای قبل که ناظر به حکمت نظری بود.
بدون شک ابراهیم (علیه السلام) هم دارای مقام حکم بود و هم در زمره صالحان پس چرا چنین تقاضائی از خدا می کند؟
پاسخ این است که نه حکمت دارای حد معینی است و نه صالح بودن او تقاضا می کند روز به روز به مراتب بالاتر و والاتر از علم و عمل برسد،
حتی به موقعیت تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 262
یک پیامبر اولواالعزم در این جنبه ها قانع نیست !
بعلاوه او می داند همه اینها از ناحیه خدا است و هر لحظه امکان لغزش و سلب این مواهب وجود دارد، لذا ادامه آن را علاوه بر تکامل از خدا می طلبد، همانگونه که ما - با اینکه انشاء الله در صراط مستقیم ایمان گام بر می داریم - همه روز از خدا هدایت به صراط مستقیم را در نمازهایمان می طلبیم ، و تقاضای ادامه این راه و تکامل داریم .
بعد از این دو تقاضا، درخواست مهم دیگری با این عبارت می کند: خداوندا برای من در میان امتهای آینده لسان صدق و ذکر خیر قرار ده (و اجعل لی لسان صدق فی الاخرین)
آنچنان کن که یاد من در خاطره ها بماند و خط و برنامه من در میان

آیندگان ادامه یابد، اسوه و الگوئی باشم که به من اقتدا کنند، و پایه گذار مکتبی باشم که بوسیله آن راه تو را بیاموزند، و در خط تو حرکت کنند.
خداوند این دعای ابراهیم را نیز به اجابت رساند همانگونه که قرآن می گوید: و جعلنا لهم لسان صدق علیا: ما برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب ذکر خیر و لسان صدق برجسته و والائی قرار دادیم (مریم - 50).
بعید نیست که این تقاضا شامل همان چیزی باشد که ابراهیم بعد از بنای خانه کعبه از خدا خواست و عرض کرد: ربنا و ابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمة و یزکیهم : پروردگارا در میان فرزندان ما (من و اسماعیل) پیامبری مبعوث کن که آیات تو را بر آنها بخواند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد و آنها را پاکیزه کند و رشد دهد (بقره - 129).
و می دانیم این تقاضا با ظهور پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تحقق یافت و ذکر خیر ابراهیم از این طریق در این امت بزرگ تداوم گرفت . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 263
سپس افق دید خود را از این دنیا برگرفته و متوجه سرای جاودانه آخرت می کند و به دعای چهارمی پرداخته چنین می گوید: خداوندا مرا از وارثان بهشت پر نعمت قرار ده (و اجعلنی من ورثة جنة النعیم)
بهشتی که نعمتهای معنوی و مادی در آن موج می زند، نعمتهائی که نه زوالی دارد، و نه ملالی ، نعمتهائی که برای ما زندانیان جهان دنیا حتی قابل درک نیست نه از مغزهایمان گذشته و نه چشمهایمان دیده و نه گوشهایمان شنیده است !.
سابقا گفته ایم تعبیر به ارث در مورد بهشت یا به خاطر آنست که ارث به معنی دستیابی به نعمتی است بی رنج و تعب و مسلما آنهمه نعمتهای بهشتی در برابر طاعات ناچیز ما موهبتی بی رنج و تعب است ، و یا به خاطر آنست که طبق روایات هر انسانی خانه ای در بهشت و خانه ای در دوزخ دارد هنگامی که دوزخی شود خانه بهشتیش به دیگران می رسد.
در پنجمین دعا نظرش را متوجه عموی گمراهش کرده و طبق وعده ای که به او قبلا داده بود که من برای تو استغفار می کنم چنین می گوید: خداوندا! پدرم (عمویم) را بیامرز که او از گمراهان بود (و اغفر لابی انه کان من الضالین).
این وعده را ابراهیم طبق صریح آیه 114 سوره توبه و ما کان استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعدة وعده ایاه قبلا به او داده بود و هدفش این بود که از این طریق بتواند در قلب او نفوذ کند، و او را به سوی ایمان بکشاند، لذا به او چنین قولی داد و به این قول نیز عمل کرد، و طبق روایتی از ابن عباس نقل شده کرارا برای آزر استغفار نمود، اما هنگامی که آزر در حال کفر از دنیا رفت و دشمنی او در برابر آئین حق مسلم شد ابراهیم استغفار

را قطع کرد تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 264
چنانکه در ذیل همان آیه فوق می خوانیم فلما تبین انه عدو لله تبرء منه : هنگامی که آشکار شد که او دشمن خدا است از او بیزاری جست .
سرانجام ششمین و آخرین دعای خود را که آن هم پیرامون روز بازپسین است این چنین به پیشگاه خدا عرضه می دارد: خداوندا مرا در روزی که مردم برانگیخته می شوند رسوا مکن (و لا تخزنی یوم یبعثون)
لا تخزنی از ماده خزی (بر وزن حزب) به طوری که راغب در مفردات گوید به معنی شکست روحی (و شرمساری) است که یا از ناحیه خود انسان است که به صورت حیاء مفرط جلوه گر می شود، و یا از ناحیه دیگری است که بر انسان تحمیل می کند.
این تعبیر از ناحیه ابراهیم (علیه السلام)، علاوه بر اینکه درس و سرمشقی است برای دیگران نشانه نهایت احساس مسئولیت و اعتماد بر لطف پروردگار است . الشعراء
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 265
آیه 88 - 104
آیه و ترجمه
یَوْمَ لا یَنفَعُ مَالٌ وَ لا بَنُونَ(88)
إِلا مَنْ أَتی اللَّهَ بِقَلْبٍ سلِیم(89)
وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِینَ(90)
وَ بُرِّزَتِ الْجَحِیمُ لِلْغَاوِینَ(91)
وَ قِیلَ لهُمْ أَیْنَ مَا کُنتُمْ تَعْبُدُونَ(92)
مِن دُونِ اللَّهِ هَلْ یَنصرُونَکُمْ أَوْ یَنتَصِرُونَ(93)
فَکُبْکِبُوا فِیهَا هُمْ وَ الْغَاوُنَ(94)
وَ جُنُودُ إِبْلِیس أَجْمَعُونَ(95)
قَالُوا وَ هُمْ فِیهَا یخْتَصِمُونَ(96)
تَاللَّهِ إِن کُنَّا لَفِی ضلَلٍ مُّبِینٍ(97)
إِذْ نُسوِّیکُم بِرَب الْعَلَمِینَ(98)
وَ مَا أَضلَّنَا إِلا الْمُجْرِمُونَ(99)
فَمَا لَنَا مِن شفِعِینَ(100)
وَ لا صدِیقٍ حَمِیم(101)
فَلَوْ أَنَّ لَنَا کَرَّةً فَنَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ(102)
إِنَّ فی ذَلِک لاَیَةً وَ مَا کانَ أَکْثرُهُم مُّؤْمِنِینَ(103)
وَ إِنَّ رَبَّک لهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ(104) تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 266
ترجمه :88 - در آن روزیکه مال و فرزندان سودی نمی بخشد.
89 - مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید.
90 - (در آنروز) بهشت برای پرهیزگاران نزدیک می شود.

91 - و دوزخ برای گمراهان آشکار می گردد.
92 - و به آنها گفته می شود کجا هستند معبودانی که آنها را پرستش می کردید؟
93 - معبودهائی غیر از خدا، آیا آنها شما را یاری می کنند؟ یا کسی بیاری آنها می آید؟
94 - در این هنگام همه آن معبودان با عابدان (گمراه) به دوزخ افکنده می شوند.
95 - و همچنین لشکریان ابلیس عموما.
96 - آنها در آنجا به مخاصمه بر می خیزند و می گویند:
97 - به خدا سوگند که ما در گمراهی آشکار بودیم .
98 - چون شما را با پروردگار عالمیان برابر می شمردیم .
99 - اما کسی جز مجرمان ما را گمراه نکرد.
100 - (افسوس که امروز) شفاعت کننده گانی برای ما وجود ندارد.
101 - و نه دوست گرم و پر محبتی .
102 - اگر بار دیگر (به دنیا) بازگردیم از مؤ منان خواهیم بود. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 267
103 - در این ماجرا آیت (و عبرتی) است ولی اکثر آنها مؤ من نبودند.
104 - و پروردگار تو عزیز و رحیم است .
تفسیر:مخاصمه معبودان و عابدان گمراه !
در آخرین آیه بحث گذشته اشاره کوتاهی به روز قیامت و مساله معاد بود در آیات مورد بحث ، ترسیم جامعی از چگونگی روز رستاخیز ضمن چندین آیه بیان شده ، و مهمترین متاعی که در آن بازار خریدار دارد و همچنین سرنوشت مؤ منان و کافران و گمراهان و لشکر شیطان بازگو شده است ، و ظاهر آیات نشان می دهد که این توصیف و توضیح از کلام ابراهیم (علیه السلام) و دنباله آخرین دعای او است و غالب مفسران نیز چنین گفته اند، هر چند بعضی احتمال داده اند که آیات مورد بحث تماما سخن الهی است که در تعقیب سخنان ابراهیم و برای توضیح و تکمیل آن آمده است ولی این احتمال ضعیف است .
به هر حال نخست می گوید: روز رستاخیز روزی است که هیچ مال و فرزندی سودی نمی دهد (یوم لا ینفع مال و لا بنون).
در حقیقت این دو سرمایه مهم زندگی دنیا، اموال و نیروهای انسانی در آنجا کمترین نتیجه ای برای صاحبانش نخواهد داشت ، و به طریق اولی سایر سرمایه های این جهان که در رتبه های بعد از این دو قرار دارند سودی نخواهد بخشید.
بدیهی است منظور در اینجا از مال و فرزندان ، مال و فرزندانی نیست که در طریق جلب رضای خدا به کار گرفته شده باشند، بلکه تکیه روی جنبه

های مادی مساله است ، منظور این است که سرمایه های مادی در آن روز مشکلی را حل نمی کند، اما در صورتی که در طریق اطاعت فرمان پروردگار قرار گیرند سرمایه مادی نخواهند بود، رنگ الهی و صبغه الله به خود می گیرند و الباقیات تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 268
الصالحات محسوب می شوند.
سپس به عنوان استثناء بر این سخن می افزاید: مگر کسی که به حضور خدا بیاید در حالی که قلب سلیم سالم از هر گونه شرک و کفر و آلودگی به گناه) داشته باشد (الا من اتی الله بقلب سلیم).
و به این ترتیب تنها سرمایه نجاتبخش در قیامت ، قلب سلیم است ، چه تعبیر جامع و جالبی ؟ تعبیری که هم ایمان خالص و نیت پاک در آن وجود دارد، و هم هر گونه عمل صالح ، چرا که چنین قلب پاکی ، ثمره ای جز عمل پاک نخواهد داشت ، و به تعبیر دیگر همانگونه که قلب و روح انسان در اعمال انسان مؤ ثر است اعمال او نیز بازتاب وسیعی در قلب و جان دارد و آن را به رنگ خود - خواه رحمانی یا شیطانی - در می آورند.
سپس به شرح بهشت و دوزخ پرداخته چنین می گوید: در آن هنگام بهشت به پرهیزگاران نزدیک می گردد (و ازلفت الجنة للمتقین).
و دوزخ برای گمراهان آشکار می شود (و برزت الجحیم للغاوین).
این در حقیقت قبل از ورود آنها به بهشت و دوزخ است که هر یک از این دو گروه منظره جایگاه خود را از نزدیک می بینند: مؤ منان مسرور و گمراهان وحشت زده می شوند، و این نخستین برنامه های پاداش و کیفر آنها است .
جالب اینکه نمی گوید: پرهیزگاران را به بهشت نزدیک می کنند، بلکه می گوید بهشت را به آنها نزدیک می سازند و این اشاره به مقام بسیار با عظمت و پرارزش آنها است . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 269
این نکته نیز قابل دقت است که تعبیر به غاوین (گمراهان) همان تعبیری است که در داستان شیطان بعد از آنکه از درگاه خدا رانده شد آمده است آنجا که خداوند می فرماید: ان عبادی لیس علیک علیهم من سلطان الا من اتبعک من الغاوین : تو بر بندگان من سلطه ای نخواهی داشت مگر گمراهانی که پیروی تو می کنند (سوره حجر آیه 42).
سپس به گفتگوهای سرزنش بار و عتاب آمیزی که در این هنگام با این گروه گمراه می شود پرداخته چنین می گوید: و به آنها گفته می شود کجا هستند معبودهائی را که پیوسته عبادت می کردید؟ (و قیل لهم این ما کنتم تعبدون).
معبودهائی که غیر از خدا بودند (من دون الله).
آیا آنها در برابر این شدائد و سختیها که اکنون با آن روبرو هستید شما را یاری می کنند؟! (هل ینصرونکم).

یا می توانند کسی را به یاری شما دعوت کنند، و یا حتی کسی به یاری خود آنها می آید؟! (او ینتصرون).
ولی آنها جوابی در برابر این سؤ ال ندارند و کسی هم چنین انتظاری از آنها ندارد.
در این هنگام همه معبودان را جمع کرده با عابدان گمراهشان به دوزخ می افکنند (فکبکبوا فیها هم و الغاوون). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 270
و به گفته بعضی از مفسران هر یکی بر روی دیگری افکنده خواهد شد!
و همچنین لشکریان ابلیس عموما (و جنود ابلیس اجمعون).
در حقیقت این سه گروه ، بتها، و پرستش کنندگان بتها، و لشکریان شیطان که دلالان این گناه و انحراف بودند، همگی در دوزخ جمع می شوند، اما به این صورت که آنها را یکی پس از دیگری به آن می افکنند.
چون کبکبوا در اصل از ماده کب است ، کب به معنی افکندن چیزی به صورت در گودال آمده است ، و تکرار آن (کبکب)، تکرار این سقوط را می رساند و این نشان می دهد که آنها به هنگام سقوط در دوزخ همانند سنگی می باشند که از بالای بلندی به درهای پرتاب می شود نخست به نقطه ای افتاده و از آنجا به نقطه دیگر تا در قعر دره قرار گیرد.
ولی سخن به اینجا پایان نمی گیرد بلکه به دنبال آن صحنه ای از نزاع و جدال این سه گروه دوزخی را مجسم می سازد: آنها در جهنم به مخاصمه و جدال پرداخته ، می گویند (قالوا و هم فیها یختصمون).
آری عابدان گمراه می گویند: به خدا سوگند ما در گمراهی آشکاری بودیم (تالله ان کنا لفی ضلال مبین). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 271
زیرا شما معبودان دروغین را با پروردگار عالمیان برابر می پنداشتیم ! (اذنسویکم برب العالمین).
اما هیچکس ما را گمراه نکرد مگر مجرمان (و ما اضلنا الا المجرمون).
همان مجرمانی که رؤ سای جامعه ما بودند و برای حفظ منافع خویش ما را به این راه کشاندند و بدبخت کردند.
این احتمال نیز دارد که منظور از مجرمان ، شیاطین یا نیاکان گمراهشان باشند که آنها را به این راه کشاندند.
ولی افسوس که امروز شفاعت کنندگانی برای ما وجود ندارد (فما لنا من شافعین).
و نه دوست گرم و پر محبتی که بتواند ما را یاری کند (و لا صدیق حمیم).
خلاصه نه معبودان به شفاعت ما می پردازند، آنچنانکه ما در دنیا می پنداشتیم ، و نه دوستان قدرت یاری ما را دارند.
قابل توجه اینکه شافعین در آیه گذشته به صورت جمع صدیق به صورت مفرد آمده ، این تفاوت ممکن است به خاطر آن باشد که این گروه از گمراهان با چشم خود می بینند مؤ منانی که لغزشهائی داشته اند از

شفاعت جمعی از شفاعت کنندگان همچون انبیاء و اوصیاء و فرشتگان ، و شفاعت بعضی از دوستان صالح برخوردار می شوند، آنها نیز آرزو می کنند که ای کاش شفاعت کننده و دوستی داشتند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 272
بعلاوه صدیق و عدو به طوری که بعضی از مفسران تصریح کرده اند هم بر مفرد اطلاق می شود، هم بر جمع .
اما به زودی متوجه این واقعیت می شوند که نه تاسف در آنجا سودی دارد و نه آنجا دار عمل و جبران است ، لذا آرزوی بازگشت به دنیا می کنند و می گویند: اگر بار دیگر به دنیا برگردیم از مؤ منان خواهیم بود! (فلو ان لنا کرة فنکون من المؤ منین)
درست است که آنها در آنجا و در آن روز، ایمان پیدا کرده اند، ولی این یکنوع ایمان اضطراری است ، ایمانی مؤ ثر و سازنده است که اختیاری و در این جهان باشد، ایمانی که سرچشمه هدایت و اعمال صالح گردد.
ولی به هر حال این آرزو نیز مشکلی را حل نمی کند، و سنت الهی اجازه بازگشت را به هیچکس نمی دهد، و خود آنها نیز این حقیقت را می دانند و کلمه لو دلیل بر آن است .
سرانجام در پایان این بخش از سرگذشت ابراهیم ، و گفتگوهایش با قوم گمراه و دعاهایش در پیشگاه خدا، و توصیفهایش از وضع روز قیامت ، خداوند به عنوان یک نتیجه گیری برای همه بندگان ، همان دو آیه تکان دهنده را که در پایان داستان موسی و فرعون آمده بود و در پایان داستان انبیاء دیگر نیز در همین سوره خواهد آمد، تکرار می فرماید: در این ماجرا نشانه بزرگی است بر عظمت و قدرت خدا و بر سرانجام دردناک گمراهان و پیروزی مؤ منان ، اما اکثر آنها مؤ من نبودند (ان فی ذلک تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 273
لایة و ما کان اکثرهم مؤ منین).
و پروردگار تو پیروز و شکست ناپذیر و رحیم و مهربان است (و ان ربک لهو العزیز الرحیم).
تکرار این جمله ها دلداری مؤ ثری است برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان اندک در آن روز، و همچنین اقلیتهای مؤ من در هر عصر و زمان تا از اکثریت گمراه وحشت نکنند و به عزت و رحمت الهی دلگرم باشند، و هم تهدیدی است برای گمراهان و اشاره ای است به اینکه اگر مهلتی به آنها داده می شود، نه از جهت ضعف است بلکه به خاطر رحمت است .
نکته ها:
1 - قلب سلیم تنها سرمایه نجات
در لابلای سخنان ابراهیم (علیه السلام) در آیات فوق خواندیم که در

توصیف قیامت می گوید در آنجا چیزی به کار نمی آید جز قلب سلیم .
سلیم که از ماده سلامت است مفهوم روشنی دارد یعنی قلبی که از هر گونه بیماری و انحراف اخلاقی و اعتقادی دور باشد.
مگر نه این است که قرآن درباره منافقان می گوید: فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا: در دلهای آنها یکنوع بیماری است و بر اثر لجاجتشان خدا بر این بیماری می افزاید! (سوره بقره آیه 10).
در چند حدیث پر معنی قلب سلیم به خوبی معرفی شده :
1 - در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در ذیل آیه مورد بحث می خوانیم و کل قلب فیه شرک او شک فهو ساقط: هر قلبی که در آن شرک و شکی است تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 274
آن قلب سقوط می کند و بی ارزش است .
2 - از سوئی دیگر می دانیم علائق شدید مادی ، و دنیا پرستی انسان را به هر انحراف و گناه می کشاند، چرا که حب الدنیا رأ س کل خطیئة : عشق به دنیا سرچشمه هر گناهی است و لذا قلب سلیم ، قلبی است که خالی از حب دنیا باشد، همانگونه که امام صادق (علیه السلام) در حدیث دیگری در ذیل همین آیه فرمود: هو القلب الذی سلم من حب الدنیا: این قلبی است که از عشق دنیا سالم باشد.
با توجه به آیه 197 سوره بقره و تزودوا فان خیر الزاد التقوی .
توشه برگیرید که بهترین توشه برای آن جهان پرهیزگاری است روشن می شود که قلب سلیم قلبی است که بر اثر سلامت سرچشمه تقوای الهی گردد.
3 - آخرین سخن اینکه قلب سلیم قلبی است که جز خدا در آن نباشد، آنگونه که امام صادق در پاسخ سؤ الی پیرامون این آیه فرمود: القلب السلیم الذی یلقی ربه و لیس فیه احد سواه : قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند در حالی که غیر از او در آن نباشد.
ناگفته پیدا است که منظور از قلب در این گونه موارد روح و جان آدمی است .
در روایات اسلامی پیرامون قلب و سلامت آن و آفاتی که بر آن وارد می شود و راه مبارزه با این آفات مطالب فراوانی آمده است که از مجموع آنها این منطق اسلامی کاملا آشکار است که اسلام قبل از هر چیز به زیر بنای فکری و عقیدتی تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 275
و اخلاقی اهمیت می دهد، چرا که تمامی برنامه های عملی انسان بازتابی از آن است .
همانگونه که سلامت قلب ظاهری ، عامل سلامت جسم و بیماری آن سبب بیماری همه اعضاء است ، چرا تغذیه تمام سلولهای بدن بوسیله خونی انجام می گیرد که به کمک قلب به تمام نقاط کشور تن فرستاده می شود،

همین گونه سلامت و فساد برنامه های زندگی انسان جلوه و بازتابی است از سلامت و فساد عقیده و اخلاق .
این بحث را با سخنی از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم آنجا که فرمود: قلبها چهار گونه است :
قلبی که در آن نفاق و ایمان است .
و قلبی که وارونه است .
و قلبی که مهر بر آن خورده ، هیچ حقی بر آن وارد نمی شود.
و قلبی که نورانی است و خالی (از غیر خدا).
سپس افزود: قلب نورانی قلب مؤ من است ، هر گاه خدا نعمتی به او بخشد شکر می گوید و هر گاه مصیبتی به او رسد صبر و شکیبائی می کند، اما قلب وارونه قلب مشرکان است همانگونه که خداوند فرموده : افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم : آیا کسی که به صورت بر زمین راه می رود هدایت یافته تر است یا کسی که راست قامت بر صراط مستقیم گام بر می دارد؟!
اما قلبی که در آن ایمان و نفاق است قلب کسانی است که در برابر حق و باطل بی تفاوتند، اگر در محیط حق قرار گیرند تابع حق می شوند و اگر در محیط باطل باشند گرایش به باطل پیدا می کنند، و اما قلب مهر خورده قلب منافقان است . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 276
2 - در روایات متعددی که از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) در ذیل آیه فکبکبوا فیها هم و الغاوون رسیده چنین می خوانیم : هم قوم وصفوا عدلا بالسنتهم ثم خالفوه الی غیره : این آیه درباره کسانی است که حق و عدالتی را با زبان توصیف می کنند اما در عمل مخالف آن را انجام می دهند.
این نشان می دهد که گفتار بدون عمل تا چه حد زشت و مذموم است که گوینده ، آن را به طرز دردناکی در آتش دوزخ می افکند، آنها کسانی هستند که هم گمراهند و هم گمراه کننده ، سخنشان مردم را به سوی حق می خواند و عملشان به باطل ، بلکه عملشان بیانگر عدم ایمانشان به گفتارشان است .
ضمنا باید توجه داشت غاوون که از ماده غی گرفته شده به معنی هر گونه گمراهی نیست ، بلکه به گفته راغب در مفردات ، آن نوع جهل و گمراهی است که از فساد عقیده سرچشمه گیرد.
3 - در ذیل آیه فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم : (ما نه شفاعت - کنندگانی داریم و نه دوست پر محبتی) روایات متعددی نقل شده و در بعضی صریحا آمده است : الشافعون الائمة ، و الصدیق من المؤ منین : شافعان امامان هستند، و دوستان مؤ منانند.
در حدیث دیگری از جابر بن عبدالله می خوانیم که از رسول خدا (صلی

اللّه علیه و آله و سلّم) چنین شنیدم که می فرمود: ان الرجل یقول فی الجنة ما فعل صدیقی فلان ، و صدیقه فی الجحیم ، فیقول الله اخرجوا له صدیقه الی الجنة فیقول من بقی تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 277
فی النار فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم : بعضی از بهشتیان می گویند چه بر سر دوست ما آمد، در حالی که دوستشان در جهنم است ، خداوند برای اینکه قلب این مؤ من را شاد کند فرمان می دهد دوستش را از دوزخ خارج کنند و به بهشت بفرستند، اینجا است که باقیماندگان در دوزخ می گویند وای بر ما که نه شفاعت کننده ای داریم نه دوست مهربانی !.
بدیهی است نه شفاعت بدون معیار و ملاک است و نه تقاضا درباره دوستشان بیحساب ، باید یکنوع پیوند و ارتباط معنوی در میان شفاعت کننده و شفاعت شونده وجود داشته تا این هدف تحقق یابد (شرح مفصل این موضوع را در بحث شفاعت در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه 48 سوره بقره آورده ایم). الشعراء
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 278
آیه 105 - 115
آیه و ترجمه
كَذَّبَت قَوْمُ نُوحِ الْمُرْسلِينَ(105)
إِذْ قَالَ لهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَ لا تَتَّقُونَ(106)
إِنى لَكُمْ رَسولٌ أَمِينٌ(107)
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ(108)
وَ مَا أَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِى إِلا عَلى رَب الْعَلَمِينَ(109)
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ(110)
قَالُوا أَ نُؤْمِنُ لَک وَ اتَّبَعَک الاَرْذَلُونَ(111)
قَالَ وَ مَا عِلْمِى بِمَا كانُوا يَعْمَلُونَ(112)
إِنْ حِسابهُمْ إِلا عَلى رَبى لَوْ تَشعُرُونَ(113)
وَ مَا أَنَا بِطارِدِ الْمُؤْمِنِينَ(114)
إِنْ أَنَا إِلا نَذِيرٌ مُّبِينٌ(115) تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 279
ترجمه :105 - قوم نوح رسولان را تکذیب کردند.
106 - هنگامی که برادرشان نوح به آنها گفت ، آیا تقوی پیشه نمی کنید؟
107 - من برای شما رسول امینی هستم .
108 - تقوای الهی پیشه کنید، و مرا اطاعت نمائید.
109 - من هیچ مزدی در برابر این دعوت از شما نمی خواهم اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است .
110 - بنابراین تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید.
111 - گفتند آیا ما به تو ایمان بیاوریم در حالی که افراد پست و بی ارزش

از تو پیروی کرده اند؟!
112 - (نوح) گفت ، من چه می دانم آنها چه کاری داشته اند.
113 - حساب آنها تنها بر پروردگار من است ، اگر شما می فهمیدید؟
114 - و من هرگز مؤ منان را طرد نخواهم کرد.
115 - من تنها انذار کننده آشکاری هستم .
تفسیر:ای نوح ! چرا بی سر و پاها گرد تو را گرفته اند؟
قرآن بعد از پایان ماجرای ابراهیم و گفتگوهایش با قوم گمراه سخن از قوم نوح به عنوان یک ماجرای آموزنده دیگر به میان می آورد، و لجاجت و سرسختی و بی شرمی آنها را با عاقبت دردناکشان ضمن چند آیه بازگو می کند.
نخست می گوید: قوم نوح ، رسولان را تکذیب کردند (کذبت قوم نوح المرسلین). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 280
معلوم است که قوم نوح تنها نوح را تکذیب کردند اما از آنجا که دعوت همه پیامبران از نظر اصول یکی بود، تکذیب نوح تکذیب همه رسولان محسوب می شد، و لذا می فرماید قوم نوح مرسلین را تکذیب کردند.
این احتمال نیز وجود دارد که اصولا قوم نوح ، منکر همه ادیان و مذاهب بودند و تمام پیامبران الهی را چه قبل از ظهور نوح و چه بعد از ظهورش تکذیب می کردند.
سپس به این فراز از زندگی او که شبیه فرازهائی است که در گذشته از ابراهیم و موسی نقل شد اشاره کرده می گوید: به خاطر بیاور هنگامی که برادرشان نوح به آنها گفت : آیا پرهیزگاری پیشه نمی کنید (اذ قال لهم اخوهم نوح الا تتقون).
تعبیر به برادر تعبیری است که نهایت پیوند محبت آمیز را بر اساس مساوات و برابری مشخص می کند، یعنی نوح بی آنکه بخواهد تفوقی بر آنان بجوید با نهایت صفا و صمیمیت آنها را دعوت به پرهیزکاری کرد.
تعبیر به اخوت و برادری که نه تنها در مورد نوح بلکه درباره بسیاری دیگر از پیامبران (مانند هود و صالح و لوط) آمده است به همه رهبران راه حق الهام می بخشد که باید در دعوت خود نهایت محبت و صمیمیت توأ م با دوری از هر گونه تفوق طلبی را رعایت کنند، تا دلهای رمیده جذب آئین حق گردد، و هیچ سنگینی احساس نکنند.
پس از دعوت به تقوی که خمیر مایه هر گونه هدایت و نجات است اضافه می کند من برای شما فرستاده امینی هستم (انی لکم رسول امین). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 281
از خدا بترسید و تقوا پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید که اطاعت من اطاعت خدا است (فاتقوا الله و اطیعون).
این تعبیر نشان می دهد که نوح (علیه السلام) سابقه ممتدی از امانت در

میان قوم خود داشت و او را با این صفت والا می شناختند لذا می گوید: به همین دلیل من در ادای رسالت الهی امینم و خیانتی از من نخواهید دید.
مقدم داشتن تقوا بر اطاعت به خاطر این است که تا ایمان و اعتقادی نسبت به الله و ترس از او در میان نباشد، اطاعت از فرمان پیامبرش صورت نخواهد گرفت .
دگر بار نوح به دلیل دیگری بر حقانیت خود، تمسک می جوید، دلیلی که زبان بهانه جویان را کوتاه می سازد، می گوید: من از شما در برابر این دعوتم مزدی نمی طلبم (و ما اسئلکم علیه من اجر).
اجر و پاداش من تنها بر پروردگار عالمیان است (ان اجری الا علی رب العالمین).
روشن است انگیزه های الهی معمولا دلیل بر صداقت مدعی نبوت است ، در حالی که انگیزه های مادی به خوبی نشان می دهد که هدف سودجوئی است ، مخصوصا اعراب آن عصر با این مساله در مورد کاهنان و افرادی شبیه آنان آشنا بودند.
باز به دنبال این جمله همان جمله ای را می گوید که بعد از تاکید بر رسالت و امانت خویش بیان کرده بود، می گوید: از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید (فاتقوا الله و اطیعون).
اما مشرکان لجوج و مستکبران خیره سر هنگامی که راههای بهانه جوئی را به روی خود مسدود دیدند، به این مساله چسبیدند و گفتند که آیا ما به تو

ایمان بیاوریم در حالی که افراد پست و بی ارزش از تو پیروی کرده اند؟ (قالوا ا نؤ من لک و اتبعک الارذلون).
ارزش یک پیشوا را باید از پیروانش شناخت ، و به اصطلاح امامزاده را از زوارش می شناسند، ما وقتی به پیروان تو نگاه می کنیم مشتی بی سر و پا گمنام و فقیر، تهیدست و پا برهنه که کسبهای ضعیف و ناچیزی دارند اطرافت را گرفته اند با این حال چگونه انتظار داری ثروتمندان سرشناس و اشراف با نام و نشان سر تسلیم بر آستان تو بسایند؟!
اصلا هرگز آب ما با این جمعیت در یک جو نمی رود، ما هیچگاه بر سر یک سفره ننشسته ایم و در زیر یک سقف اجتماع نکرده ایم ، چه انتظار نا معقولی داری ؟.
درست است آنها در این تشخیص صائب بودند که پیشوا را باید از طریق پیروان شناخت ولی اشتباه بزرگشان این بود که آنها مفهوم و معیار شخصیت را گم کرده بودند، آنها معیار سنجش ارزشها را مال و ثروت ، لباس و خانه و مرکب زیبا و گرانقیمت قرار داده بودند، و از پاکی و تقوا و حق جوئی و صفات عالی انسانیت که در طبقات کم درآمد بسیار بود و در اشراف بسیار کم ، غافل بودند.

روح طبقاتی در بدترین اشکالش بر فکر آنها حاکم بود به همین دلیل طبقه تهیدست را اراذل می شمردند! (اراذل جمع ارذل - بر وزن اهرم - و آن نیز جمع رذل به معنی پست و حقیر است) و اتفاقا آنها اگر از زندان جامعه طبقاتی بیرون می آمدند به خوبی می توانستند درک کنند که ایمان این گروه خود بهترین دلیل بر حقانیت و اصالت دعوت این پیامبر است .
ولی نوح آنها را در اینجا فورا خلع سلاح کرد و گفت : وظیفه من دعوت همگان به سوی حق و اصلاح جامعه است ، من چه می دانم آنها چه کاری داشته اند؟! تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 283
(قال و ما علمی بما کانوا یعملون).
گذشته آنها هر چه بوده گذشته ، مهم امروز است که دعوت رهبر الهی را لبیک گفته اند و در مقام خودسازی برآمده و قلب و دل خود را در اختیار حق گذاشته اند.
اگر آنها در گذشته کار خوب یا بدی کرده اند حسابشان بر پروردگار من است اگر شما می فهمیدید و درک و تشخیص می داشتید (ان حسابهم الا علی ربی لو تشعرون).
از این سخن ضمنا استفاده می شود که آنها می خواستند علاوه بر مساله تهیدستی این گروه از مؤ منان را به سوء سابقه اخلاقی و عملی متهم سازند، در حالی که معمولا فساد و آلودگی در طبقات مرفه به درجات بیشتر است ، آنها هستند که همه رقم وسائل فساد در اختیار دارند و مست مقام و مالند و کمتر خدا را بنده اند!
ولی نوح بی آنکه در این مساله با آنها گلاویز شود، می گوید من از آنها چیز بدی سراغ ندارم و اگر هم چنین باشد که شما می گوئید حسابشان با خدا است !
آنچه وظیفه من است این است که من پر و بال خود را برای همه حقجویان بگشایم من هرگز ایمان آورندگان را طرد نخواهم کرد (و ما انا بطارد المؤ منین)
این جمله در حقیقت پاسخ به درخواست ضمنی این ثروتمندان مغرور است که از نوح خواسته بودند این گروه را از خود براند و طرد کند، تا نزد او حاضر شوند! تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 284
تنها وظیفه من این است که من مردم را انذار کنم من فقط بیم دهنده آشکاری هستم (ان انا الا نذیر مبین).
هر کس این هشدار مرا بشنود و از راه انحراف به صراط مستقیم ، بازگردد پیرو من است ، هر که باشد و در هر وضع مادی و شرائط اجتماعی .
قابل توجه اینکه این ایراد را نه تنها بر نوح (علیه السلام) گرفتند که نخیستین پیامبران اولواالعزم است به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و

سلّم) نیز که خاتم انبیاء است و همچنین به سایر پیامبران نیز گرفتند، آنها با عینک سیاهی که بر چشم داشتند منظره این سپید جامگان را تاریک می دیدند و همواره خواهان طرد و رد آنها بودند، و اصلا خدا و پیامبرانی را که چنین بندگان و پیروانی داشته باشند نمی پسندیدند!
اما قرآن چه زیبا در سوره کهف به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می فرماید: و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة و العشی یریدون وجهه و لا تعد عیناک عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا و اتبع هواه و کان امره فرطا: با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و عصر می خوانند، و تنها ذات او را می طلبند، هرگز چشمهای خود را به خاطر زینتهای دنیا از آنها برمگیر، و از کسانی که قلبشان را از یاد خود غافل ساخته ایم اطاعت مکن ، همانها که پیروی هوای نفس کرده اند و کارهایشان افراطی است .
و حتی این ایراد را به رهبران راه حق در عصر و زمان ما نیز می کنند که بیشترین رقم طرفداران شما را مستضعفین و پابرهنه ها تشکیل می دهند.
آنها می خواهند با این سخن عیبی بگذارند در حالی که ناآگاهانه مدح و تمجید می کنند و اصالت مکتب را امضا می نمایند. الشعراء
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 285
آیه 116 - 122
آیه و ترجمه
قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنتَهِ یَنُوحُ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِینَ(116)

قَالَ رَب إِنَّ قَوْمِی کَذَّبُونِ(117)
فَافْتَحْ بَیْنِی وَ بَیْنَهُمْ فَتْحاً وَ نجِّنِی وَ مَن مَّعِیَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ(118)
فَأَنجَیْنَهُ وَ مَن مَّعَهُ فی الْفُلْکِ الْمَشحُونِ(119)
ثمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِینَ(120)
إِنَّ فی ذَلِک لاَیَةً وَ مَا کانَ أَکْثرُهُم مُّؤْمِنِینَ(121)
وَ إِنَّ رَبَّک لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ(122)
ترجمه :116 - گفتند: ای نوح اگر خودداری نکنی ، سنگباران خواهی شد.
117 - گفت : پروردگارا: قوم من ، مرا تکذیب کردند.
118 - اکنون میان من و اینها جدائی بیفکن (و داوری کن).
119 - ما، او و کسانی را که با او بودند در کشتی که مملو (از انسان و انواع حیوانات) بود رهائی بخشیدیم .
120 - سپس بقیه را غرق کردیم .
121 - در این ماجرا نشانه روشنی است ، اما اکثر آنها ایمان نیاوردند.
122 - و پروردگار تو عزیز و رحیم است . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 286
تفسیر:نجات نوح و غرق مشرکان خودخواه
عکس العمل این قوم گمراه و لجوج در برابر نوح همان بود که همه زورگویان در طول تاریخ داشتند، و آن تکیه بر قدرت و زور و تهدید به نابودی بود گفتند: ای نوح بس است اگر از این سخنان خودداری نکنی و فضای جامعه ما را با گفتگوهایت تلخ و تاریک سازی به طور قطع سنگسار خواهی شد! (قالوا لئن لم تنته یا نوح لتکونن من المرجومین).
تعبیر من المرجومین نشان می دهد که سنگسار کردن در میان آنها در مورد مخالفین سابقه داشته ، در حقیقت به نوح می گویند: اگر به این گفتگوها و دعوت به سوی توحید و آئینت ادامه دهی بر سر تو همان خواهد آمد که بر سر سایر مخالفین ما آمد، و آن سنگسار کردن است که یکی از بدترین انواع قتل می باشد.
نوح که می بیند این دعوت مستمر و طولانی با این منطق روشن و با آنهمه صبر و شکیبائی جز در عده قلیلی تاثیر نگذارده ، سرانجام شکایت به درگاه خدا می برد و ضمن شرح حال خود تقاضای جدائی و نجات از چنگال این ستمگران بی منطق می کند.
عرض کرد پروردگارا قوم من مرا تکذیب کردند (قال رب ان قومی کذبون). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 287
درست است که خداوند از همه چیز آگاه است ولی به هنگام طرح شکایت و به عنوان مقدمه برای تقاضای بعدی ، این سخن را مطرح می کند.
قابل توجه اینکه نوح از مصائبی که بر شخص او گذشته اظهار ناراحتی

نمی کند بلکه تنها از این ناراحت است که او را تکذیب کرده اند و پیام الهی را نپذیرفته اند.
سپس عرض می کند: اکنون که هیچ راهی برای هدایت این گروه باقی نماند میان من و اینها جدائی بیفکن و میان ما خودت داوری کن (فافتح بینی و بینهم فتحا).
فتح در اصل - همانگونه که ارباب لغت گفته اند - به معنی گشودن و از بین بردن بستگی است ، و آن دو گونه است ، گاهی جنبه حسی دارد، مانند فتح الباب (گشودن در) و گاه جنبه معنوی دارد مانند فتح الهم (گشودن غم و از بین بردن اندوه) و فتح المستغلق من العلوم به معنی گشودن رازهای دانش و فتح القضیة به معنی داوری کردن و پایان دادن به نزاع و دعوا است .
سپس اضافه می کند: و من و مؤ منانی را که با من هستند نجات ده (و نجنی و من معی من المؤ منین).
در اینجا رحمت الهی به یاری نوح آمد و مجازات دردناکش به سراغ تکذیب کنندگان ، چنانکه می فرماید: ما او و تمام کسانی را که با او همراه بودند در کشتی که مملو از انسان و انواع حیوانات بود رهائی بخشیدیم (فانجیناه و من معه فی الفلک المشحون).
سپس بقیه را غرق و نابود کردیم (ثم اغرقنا بعد الباقین). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 288
مشحون از ماده شحن (بر وزن صحن) به معنی پر کردن است ، و گاه به معنی مجهز ساختن نیز آمده است ، و شحناء به عداوتی گفته می شود که تمام وجود انسان را پر کند، و منظور در اینجا این است که آن کشتی مملو از نفرات و همه وسائل بود، و کمبودی نداشت ، یعنی خداوند بعد از آنکه کشتی از هر نظر مهیا و آماده حرکت شد، طوفان را فرستاد تا نوح و سایر سرنشینانش گرفتار ناراحتی نشوند، و این خود یکی از نعمتهای الهی بر آنها بود.
و در پایان این سخن همان می گوید که در پایان ماجرای موسی (علیه السلام) و ابراهیم (علیه السلام) بیان کرد، می فرماید: در ماجرای نوح و دعوت پیگیر و مستمر او صبر و شکیبائیش ، و سرانجام غرق و نابودی مخالفانش ، آیت و نشانه ای است برای همگان (ان فی ذلک لایة).
هر چند اکثر آنها ایمان نیاوردند (و ما کان اکثرهم مؤ منین).
بنابراین تو ای پیامبر از اعراض و سرسختی مشرکان قومت نگران مباش ، ایستادگی به خرج ده که سرنوشت تو و یارانت سرنوشت نوح و یاران او است ، و سرانجام گمراهان همان سرانجام شوم غرق شدگان است .
و بدان پروردگار تو شکست ناپذیر و رحیم است (و ان ربک لهو العزیز الرحیم).

رحمتش ایجاب می کند که به آنها فرصت کافی و مهلت دهد و اتمام حجت کند، و عزتش سبب می شود که سرانجام تو را پیروز و آنها را مواجه با شکست نماید. الشعراء
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 289
آیه 123 - 135
آیه و ترجمه
كَذَّبَت عَادٌ الْمُرْسلِينَ(123)
إِذْ قَالَ لهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَ لا تَتَّقُونَ(124)
إِنى لَكمْ رَسولٌ أَمِينٌ(125)
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ(126)
وَ مَا أَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِى إِلا عَلى رَب الْعَلَمِينَ(127)
أَ تَبْنُونَ بِكلِّ رِيعٍ ءَايَةً تَعْبَثُونَ(128)
وَ تَتَّخِذُونَ مَصانِعَ لَعَلَّكُمْ تخْلُدُونَ(129)
وَ إِذَا بَطشتُم بَطشتُمْ جَبَّارِينَ(130)
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ(131)
وَ اتَّقُوا الَّذِى أَمَدَّكم بِمَا تَعْلَمُونَ(132)
أَمَدَّكم بِأَنْعَمٍ وَ بَنِينَ(133)
وَ جَنَّتٍ وَ عُيُونٍ(134)
إِنى أَخَاف عَلَيْكُمْ عَذَاب يَوْمٍ عَظِيمٍ(135) تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 290
ترجمه :123 - قوم عاد رسولان (خدا) را تکذیب کردند.
124 - هنگامی که برادرشان هود گفت : آیا تقوی پیشه نمی کنید؟
125 - من برای شما فرستاده امینی هستم .
126 - تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید.
127 - من هیچ اجر و پاداشی در برابر این دعوت از شما نمی طلبم ، اجر و پاداش من تنها بر پروردگار عالمیان است .
128 - آیا شما بر هر مکان مرتفعی نشانه ای از روی هوی و هوس می سازید.
129 - و قصرها و قلعه های زیبا و محکم بنا می کنید، آنچنانکه گوئی در دنیا جاودانه خواهید ماند.
130 - و هنگامی که کسی را مجازات می کنید همچون جباران کیفر می دهید.
131 - تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید.
132 - از خدائی به پرهیزید که شما را به نعمتهائی که می دانید امداد کرده .
133 - شما را به چهارپایان و نیز پسران (لایق و برومند) امداد فرموده .
134 - همچنین به باغها و چشمه ها

135 - (اگر کفران کنید) من بر شما از عذاب روز بزرگ می ترسم .
تفسیر:جنایات و اعمال بی رویه قوم عاد
اکنون نوبت به قوم عاد و پیامبرشان هود می رسد که گوشه ای از زندگی

و سرنوشت آنها و درسهای عبرتی را که در آن نهفته است ضمن هیجده آیه بیان می کند.
قوم عاد، چنانکه قبلا هم گفته ایم ، جمعیتی بودند که در سرزمین احقاف در ناحیه حضرموت ، از نواحی یمن ، در جنوب جزیره عربستان زندگی داشتند.
قوم سرکش عاد - چنانکه قرآن می گوید - فرستادگان خدا را تکذیب کردند (کذبت عاد المرسلین).
گر چه آنها تنها هود را تکذیب کردند اما چون دعوت هود دعوت همه پیامبران بود در واقع همه انبیا را تکذیب کرده بودند.
بعد از ذکر این اجمال به تفصیل پرداخته می گوید: در آن هنگام که برادرشان هود گفت : آیا تقوی پیشه نمی کنید؟ (اذقال لهم اخوهم هود الا تتقون).
او در نهایت دلسوزی و مهربانی همچون یک برادر آنها را به توحید و تقوی دعوت کرد و به همین دلیل کلمه اخ بر او اطلاق شده .
سپس افزود من برای شما فرستاده امینی هستم (انی لکم رسول امین).
سابقه زندگی من در میان شما گواه این حقیقت است که هرگز راه خیانت نپوئیدم و جز حق و صداقت در بساط نداشتم .
باز تاکید می کند اکنون که چنین است و شما هم به خوبی آگاهید از تفسیر

خدا بترسید و پرهیزگاری پیشه کنید و از من اطاعت نمائید که اطاعتم اطاعت خدا است (فاتقوا الله و اطیعون).
و اگر فکر می کنید من سودای مال در سر می پرورانم و اینها مقدمه رسیدن به مال و مقامی است بدانید من کوچکترین اجری در برابر این دعوت از شما نمی خواهم (و ما اسئلکم علیه من اجر).
اجر و پاداش من تنها بر پروردگار عالمیان است (ان اجری الا علی رب العالمین).
همه برکات و نعمتها از او است و من اگر چیزی می خواهم از او می خواهم ، که پروردگار همه ما او است .
قرآن در این بخش از سرگذشت هود و قوم عاد بر چهار قسمت به ترتیب تکیه کرده است : نخست محتوای دعوت هود را که توحید و تقوی بوده مشخص می کند که در ضمن آیات گذشته خواندیم .
سپس به انتقاد از کژیها و اعمال نادرست آنها پرداخته و سه موضوع را به آنها یادآور می کند، و در لباس استفهام انکاری آنها را مخاطب ساخته چنین

می گوید: آیا شما بر هر مکان مرتفعی نشانه ای از روی هوی و هوس می سازید؟! (اتبنون بکل ریع آیة تعبثون).
واژه ریع در اصل به معنی مکان مرتفع است و تعبثون از ماده عبث به معنی کاری است که هدف صحیح در آن تعقیب نمی شود، و با توجه به واژه آیه که به معنی نشانه است روشن می شود که این قوم متمکن و ثروتمند برای خودنمائی و تفاخر بر دیگران بناهائی بر نقاط مرتفع کوهها و تپه ها، (همچون برج و مانند آن) می ساختند که هیچ هدف صحیحی برای آن نبود جز اینکه توجه دیگران را به آن جلب کنند و قدرت و نیروی خود را به رخ سایرین بکشند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 293
و اینکه بعضی از مفسران گفته اند منظور از این سخن ، کلبه هائی بوده که بر فراز بلندیها می ساختند و مرکز لهو و لعب و هوسرانی و عیاشی بوده - همانگونه که در عصر ما در میان طاغوتیان مرسوم است - بعید به نظر می رسد، زیرا با کلمه آیة و عبث سازگار نیست .
این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که قوم عاد، این ساختمانها را مشرف بر جاده ها می ساختند تا از فراز آن به استهزاء و مسخره راهروان بپردازند ولی از این سه تفسیر، تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.
بار دیگر به انتقاد دیگری از آنها پرداخته ، می گوید: شما قصرها و قلعه های زیبا و محکم می سازید آنچنان که گوئی در دنیا جاودانه خواهید ماند (و تتخذون مصانع لعلکم تخلدون).
مصانع جمع مصنع به معنی مکان و ساختمان مجلل و محکم است . هود به این اعتراض نمی کند که چرا شما دارای خانه های مناسبی هستید بلکه می گوید شما آنچنان غرق دنیا شده اید و به تجمل پرستی و محکم کاری بی حساب در کاخها و قصرها پرداخته اید که سرای آخرت را به دست فراموشی سپرده اید، دنیا را نه به عنوان یک گذرگاه که به عنوان یک سرای همیشگی پنداشته اید، آری چنین ساختمانهای غفلت زا و غرور آفرین مسلما مذموم است .
در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : که روزی از گذرگاهی می گذشت چشمش به قبه و بارگاهی افتاد که مشرف بر جاده بود، پرسید: این چیست ؟
یاران عرض کردند متعلق به یکی از انصار است ، حضرت کمی توقف کرد صاحب آن فرا رسید و سلام کرد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) صورت از او گرداند ...
مرد انصاری این مطلب را با یاران خود در میان گذاشت و گفت : به خدا سوگند من نظر رسول الله را نسبت به خودم ناخوش آیند می بینم نمی دانم درباره تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 294

من چه اتفاقی افتاده و من چه کرده ام ؟!
گفتند: پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آن ساختمان مجلل تو را دیده و ناراحت شده .
مرد انصاری رفت و آن قبه و بارگاه را با خاک یکسان کرد، یکروز پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و آنرا ندید، فرمود چه بر سر این ساختمان که اینجا بود آمد؟ جریان را عرض کردند: فرمود: ان لکل بناء یبنی وبال علی صاحبه یوم القیامة الا ما لابد منه : هر بنائی در روز قیامت وبال صاحب آن است ، مگر آن مقدار که انسان از آن ناگزیر است !.
از این روایت و روایات مشابه آن بینش اسلام کاملا روشن می شود که با ساختمانهای طاغوتی و غافل کننده که تواءم با اسراف و زیاده روی است مخالف است و به مسلمانان اجازه نمی دهد همچون مستکبران مغرور و از خدا بی خبر - آنهم در محیطهائی که معمولا محرومان و نیازمندان مسکن فراوانند - اقدام به چنین ساختمانهائی کنند.
ولی جالب اینکه پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای رسیدن به این هدف انسانی متوسل به زور نشد، و هرگز دستور تخریب چنان ساختمانی را نداد، بلکه از طریق یک واکنش اخلاقی لطیف - رو ترش کردن و بی اعتنائی نمودن - هدف خود را تامین فرمود.
سپس به انتقاد دیگر در رابطه با بی رحمی قوم عاد به هنگام نزاع و جدال پرداخته می گوید: شما به هنگامی که کسی را مجازات می کنید از حد تجاوز کرده و همچون جباران کیفر می دهید (و اذا بطشتم بطشتم جبارین).
ممکن است کسی کاری کند که مستوجب عقوبت باشد، اما هرگز نباید قدم از جاده حق و عدالت فراتر نهید، و برای کمترین جرم ، سنگین ترین

جریمه را قائل شوید و به هنگام خشم و غضب خون افراد را بریزید و با شمشیر به جان آنها بیفتید که این کار جباران و ستمگران و طاغیان روزگار است .
راغب در مفردات می گوید: بطش (بر وزن نقش) به معنی گرفتن چیزی است با قدرت و برتری .
در حقیقت هود این دنیاپرستان را از سه طریق مورد سرزنش قرار می دهد: نخست به نشانه هائی که از روی خودخواهی و خودنمائی بر فراز بلندیها می ساختند که بر دیگران تفاخر کنند.
سپس به ساختمانهائی چون قصرهای محکم جباران که نشانه آرزوهای دور و دراز و غفلت از این نکته که دنیا دار ممر است و نه دار مقر انتقاد می کند.
و سرانجام زیاده روی آنها را به هنگام مجازات مورد انتقاد قرار می دهد،

که قدر جامع بین امور سه گانه همان حس برتری جوئی و حب بقاء است ، و این نشان می دهد که آنچنان عشق دنیا بر آنها مسلط شده بود که از راه و رسم بندگی خارج شده و در دنیا پرستی غرق بودند و تا سر حد دعوی الوهیت پیش رفته بودند و اینها بار دیگر این حقیقت را اثبات می کند که حب الدنیا رأ س کل خطیئه .
بعد از بیان این انتقادهای سه گانه بار دیگر آنها را به تقوا دعوت کرده می گوید: اکنون که چنین است تقوا پیشه کنید و از خدا بترسید و دستور مرا اطاعت نمائید (فاتقوا الله و اطیعون).
سپس به بخش سوم از بیان هود می رسیم که تشریح نعمتهای الهی بر بندگان تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 296
است ، تا از این راه ، حس شکرگزاری آنها را تحریک کند، شاید به سوی خدا آیند.
و در این زمینه از روش اجمال و تفصیل که برای دلنشین کردن بحثها بسیار مفید است استفاده می کند، نخست روی سخن را به آنها کرده می گوید: از خدائی بپرهیزید که شما را به نعمتهائی که می دانید امداد کرد و به طور مداوم و منظم آنها را در اختیار شما نهاد (و اتقوا الذی امدکم بما تعلمون).
سپس بعد از این بیان کوتاه به شرح و تفصیل آن پرداخته می گوید: شما را به چهارپایان و پسران (لایق و برومند) امداد کرد (امدکم بانعام و بنین).
از یکسو سرمایه های مادی که قسمت مهمی از آن - مخصوصا در آن عصر - چهارپایان و دامها بودند در اختیار شما گذاشت ، و از سوی دیگر نیروی انسانی کافی که بتواند آن را حفظ و نگاهداری کند و پرورش دهد.
این تعبیر در آیات مختلف قرآن تکرار شده است که به هنگام برشمردن نعمتهای مادی نخست به اموال اشاره می کند، بعد به نیروی انسانی که حافظ و نگاهبان و پرورش دهنده اموال است ، و این یک ترتیب طبیعی به نظر می رسد نه اینکه اموال از اهمیت بیشتری برخوردار باشد.
در آیه 6 سوره اسراء می خوانیم : و امددناکم باموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیرا: ما شما را بوسیله اموال و فرزندان امداد کردیم و جمعیت شما را تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 297
بیشترین قرار دادیم .
بعد می افزاید: باغهای خرم و سرسبز و چشمه های آب جاری در اختیارتان قرار دادیم (و جنات و عیون).
و به این ترتیب زندگی شما را هم از نظر نیروی انسانی ، هم کشاورزی و باغداری ، و هم دامداری و وسائل حمل و نقل پر بار ساختیم ، به گونه ای که در زندگی خود احساس کمترین کمبود و ناراحتی نداشته باشید.
ولی چه شد که بخشنده این همه نعمتها را فراموش کردید، شب و روز بر

سر سفره او نشستید و او را نشناختید.
سپس به آخرین مرحله از سخنانش پرداخته و آنها را تهدید و انذار به کیفر الهی می کند، و می گوید: اگر کفران کنید من بر شما از عذاب روز بزرگ می ترسم (انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم).
روزی که نتیجه آنهمه ظلم و ستم و غرور و استکبار و هواپرستی و بیگانگی از پروردگار را با چشم خود خواهید دید.
معمولا یوم عظیم (روز بزرگ) در قرآن به قیامت اطلاق می شود که از هر نظر عظمت دارد، ولی گاه در آیات قرآن به روزهای سخت و وحشتناکی که بر امتها گذشته ، نیز اطلاق شده است ، آنچنان که در همین سوره در داستان شعیب می خوانیم که پس از سرسختی و لجاجت در مقابل حق ، خداوند آنها را با مجازات دردناکی (صاعقه ای که از قطعه ابری فرود آمد) کیفر داد، و سپس از این روز به عنوان یوم عظیم یاد می کند: فاخذهم عذاب یوم الظلة انه کان عذاب یوم عظیم . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 298
بنابراین در آیه مورد بحث ، نیز ممکن است یوم عظیم اشاره به روزی باشد که گردنکشان قوم عاد، گرفتار مجازات دردناک طوفان درهم کوبنده گشتند گواه این معنی بیان کیفر آنها در چند آیه بعد از این است .
و نیز ممکن است اشاره به کیفر روز قیامت و یا هر دو کیفر باشد که تاریخ هر دو روز عظیم است . الشعراء
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 299
آیه 136 - 140
آیه و ترجمه
قَالُوا سوَاءٌ عَلَیْنَا أَ وَعَظت أَمْ لَمْ تَکُن مِّنَ الْوَعِظِینَ(136)
إِنْ هَذَا إِلا خُلُقُ الاَوَّلِینَ(137)
وَ مَا نحْنُ بِمُعَذَّبِینَ(138)
فَکَذَّبُوهُ فَأَهْلَکْنَهُمْ إِنَّ فی ذَلِک لاَیَةً وَ مَا کانَ أَکْثرُهُم مُّؤْمِنِینَ(139)
وَ إِنَّ رَبَّک لهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ(140)
ترجمه :136 - آنها (قوم عاد) گفتند: برای ما تفاوت نمی کند چه ما را اندرز بدهی یا ندهی (بیهوده خود را خسته مکن)!
137 - این همان روش و اخلاق پیشینیان است .
138 - و ما هرگز مجازات نخواهیم شد.
139 - آنها هود را تکذیب کردند، ما هم نابودشان کردیم و در این آیت و نشانه ای است (برای آگاهان) ولی اکثر آنها مؤ من نبودند.
140 - و پروردگار تو عزیز و رحیم است .
تفسیر:ما را انذار مده که در ما اثر نمی کند!
در آیات پیشین گفتگوهای پر مغز پیامبر دلسوز، هود را با قوم سرکش

عاد دیدیم ، اکنون پاسخهای نامعقول و موذیانه آن قوم را بررسی کنیم قرآن می گوید: آنها در پاسخ گفتند: زیاد خود را خسته مکن ، برای ما هیچ تفاوت نمی کند چه موعظه و اندرز بدهی و چه ندهی ، در دل ما کمترین اثری نخواهد گذارد! (قالوا سواء علینا اوعظت ام لم تکن من الواعظین).
اما آنچه را تو به ما ایراد می کنی جای ایراد نیست این روش و اخلاق پیشینیان است (ان هذا الا خلق الاولین).
و بر خلاف گفته تو ما هرگز مجازات نخواهیم شد، نه در این جهان و نه در جهان دیگر! (و ما نحن بمعذبین).
خلق (به ضم خ ول) به معنی عادت و روش و اخلاق است زیرا این کلمه به صورت مفرد و به معنی خلق و خوی و عادت اخلاقی آمده است و در این صورت اشاره به اعمالی است که آنها مرتکب می شدند مانند بت پرستی و ساختن قصرهای محکم و زیبا و خودنمائی از طریق ساختن برجها بر نقاط مرتفع و همچنین خشونت در مجازات و کیفر، یعنی آنچه را ما انجام می دهیم همانست که پیشینیان ما انجام می دادند و مطلب قابل ایرادی نمی تواند باشد.
بعضی آنرا به معنی دروغ و کذب تفسیر کرده اند یعنی سخنان تو درباره خدا و قیامت سخنان دروغینی است که از قبل نیز گفته شده (اما این در صورتی است که خلق (بر وزن حلق) بخوانیم ولی قرائت مشهور چنین نیست).
و به دنبال این سخن ، قرآن سرنوشت دردناک این قوم را چنین بیان می کند آنها هود را تکذیب کردند، ما هم نابودشان کردیم (فکذبوه فاهلکناهم)
و در پایان این ماجرا همان دو جمله پر محتوای عبرت انگیزی را می گوید

که در پایان داستان نوح و ابراهیم و موسی بیان شد.
می فرماید: در این سرگذشت ، آیه و نشانه روشنی است از قدرت خدا، از استقامت پیامبران ، و از سرانجام شومی که دامنگیر سرکشان و جباران گردید ولی با این همه باز بیشتر آنها ایمان نیاوردند (ان فی ذلک لایة و ما کان اکثرهم مؤ منین).
و پروردگار تو قدرتمند و شکست ناپذیر، و رحیم و مهربان است (و ان ربک لهو العزیز الرحیم).
به اندازه کافی مدارا می کند فرصت می دهد، دلائل روشن برای هدایت گمراهان ارائه می کند، اما به هنگام مجازات چنان محکم می گیرد که مجال فرار برای احدی باقی نمی ماند! الشعراء

آیه 141 - 152

آیه و ترجمه
كَذَّبَت ثَمُودُ الْمُرْسلِينَ(141)
إِذْ قَالَ لهُمْ أَخُوهُمْ صلِحٌ أَ لا تَتَّقُونَ(142)
إِنى لَكُمْ رَسولٌ أَمِينٌ(143)
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ(144)
وَ مَا أَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِى إِلا عَلى رَب الْعَلَمِينَ(145)
أَ تُترَكُونَ فى مَا هَهُنَا ءَامِنِينَ(146)
فى جَنَّتٍ وَ عُيُونٍ(147)
وَ زُرُوعٍ وَ نخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ(148)
وَ تَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً فَرِهِينَ(149)
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ(150)
وَ لا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسرِفِينَ(151)
الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فى الاَرْضِ وَ لا يُصلِحُونَ(152) تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 303
ترجمه :141 - قوم ثمود رسولان (خدا) را تکذیب کردند.
142 - هنگامی که صالح به آنها گفت : آیا تقوی پیشه نمی کنید؟
143 - من برای شما فرستاده امینی هستم .
144 - تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید.
145 - من اجر و پاداشی در برابر این دعوت از شما نمی طلبم اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است .
146 - آیا شما تصور می کنید همیشه در نهایت امنیت ، در نعمتهائی که اینجاست می مانید؟
147 - در این باغها و چشمه ها!
148 - در این زراعتها و نخلهائی که میوه هایش شیرین و رسیده است .
149 - شما از کوهها خانه هائی می تراشید و در آن به عیش و نوش می پردازید.
150 - از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید.
151 - و اطاعت فرمان مسرفان نکنید.
152 - همانها که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند.
تفسیر:از مسرفان مفسد اطاعت نکنید
پنجمین بخش از داستان انبیاء که در این سوره آمده ، سرگذشت فشرده و کوتاهی از قوم ثمود و پیامبرشان صالح است که در سرزمینی به نام وادی القری میان مدینه و شام می زیستند، و زندگی مرفهی داشتند اما بر اثر سرکشی و طغیان چنان از میان رفتند که امروز اثری از آنها باقی نیست .
سرآغاز این داستان کاملا شبیه داستان قوم عاد و نوح است ، و نشان می دهد چگونه تاریخ تکرار می گردد، می فرماید: قوم ثمود رسولان خدا را

تکذیب کردند (کذبت ثمود المرسلین). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 304
چرا که همه دعوت واحدی داشتند و تکذیب پیامبرشان صالح در حقیقت تکذیب همه رسولان بود.
و بعد از ذکر این اجمال به تفصیل پرداخته ، می گوید: در آن هنگام که برادر دلسوزشان صالح به آنها گفت : آیا پرهیزگاری پیشه نمی کنید؟! (اذ قال لهم اخوهم صالح الا تتقون).
او که هادی و راهنمای مهربانی همچون یک برادر بود، برتری جوئی و منافع مادی در نظر نداشت ، و به همین جهت قرآن از او تعبیر به اخوهم کرده ، دعوت خود را مانند همه انبیای الهی از تقوی و احساس مسئولیت آغاز کرد.
سپس برای معرفی خویش می گوید: من برای شما فرستاده ای امینم ، و سوابق من در میان شما شاهد گویای این مدعا است (انی لکم رسول امین).
بنابراین تقوا پیشه کنید و از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید که جز رضای خدا و خیر و سعادت شما چیزی برای من مطرح نیست (فاتقوا الله و اطیعون).
و به همین دلیل من مزد پاداشی در برابر این دعوت از شما نمی طلبم و چشم داشتی از شما ندارم (و ما اسئلکم علیه من اجر).
من برای دیگری کار می کنم و پاداشم بر اوست آری اجر و پاداش من تنها بر پروردگار عالمیان است (ان اجری الا علی رب العالمین). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 305
این نخستین بخش سرگذشت صالح بود که در طرح دعوت و بیان رسالت او خلاصه می شود.
سپس در بخش دیگری انگشت روی نقطه های حساس و قابل انتقاد زندگی آنها گذارده ، و آنان را در یک محاکمه وجدانی محکوم می کند.
می گوید: آیا شما چنین تصور می کنید که همیشه در نهایت امنیت در این ناز و نعمت خواهید ماند؟! (اتترکون فیما ههنا آمنین).
آیا چنین می پندارید که این زندگی مادی و غفلت زا جاودانی است ، و دست مرگ و انتقام و کیفر گریبانتان را نخواهد گرفت ؟!
سپس با استفاده از روش اجمال و تفصیل جمله سر بسته گذشته خود را چنین تشریح می کند، می گوید: شما گمان می کنید در این باغها و چشمه ها ... (فی جنات و عیون).
در این زراعتها و نخلها که میوه های شیرین و شاداب و رسیده دارند برای همیشه خواهید ماند؟ (و زروع و نخل طلعها هضیم). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 306
سپس به خانه های محکم و مرفه آنها پرداخته می گوید: شما از کوهها

خانه هائی می تراشید و در آن به عیش و نوش می پردازید (و تنحتون من الجبال بیوتا فارهین).
فاره از ماده فره (بر وزن فرح) در اصل به معنی شادی توأ م با بی خبری و هواپرستی است ، گاهی نیز به معنی مهارت در انجام کاری آمده است ، گر چه هر دو معنی با آیه فوق متناسب است ، اما با توجه به ملامت و سرزنش حضرت صالح ، معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.
از مجموع این آیات با مقایسه به صفاتی که در آیات گذشته درباره قوم عاد گفته شد چنین استفاده می شود که قوم عاد بیشتر بر خودخواهی و مقام پرستی و خودنمائی تکیه داشتند، در حالی که قوم ثمود بیشتر اسیر شکم ، و زندگی مرفه و پرناز و نعمت بودند، ولی هر دو در یک سرنوشت شوم اشتراک پیدا کردند که دعوت انبیاء را برای بیرون آمدن از زندان خودپرستی و رسیدن به خدا پرستی زیر پا گذاشتند، و به کیفر اعمالشان رسیدند.
حضرت صالح بعد از ذکر این انتقادها به بخش سوم از سخنانش پرداخته و به آنها هشدار می دهد:
از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید و مرا اطاعت کنید (فاتقوا الله و اطیعون).
و فرمان مسرفان را اطاعت نکنید (و لا تطیعوا امر المسرفین). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 307
همانها که در زمین فساد می کنند و هرگز اصلاح نمی کنند (الذین یفسدون فی الارض و لا یصلحون).
نکته :
رابطه اسراف و فساد در ارض
می دانیم اسراف همان تجاوز از حد قانون آفرینش و قانون تشریع است این نیز روشن است که در یک نظام صحیح هر گونه تجاوز از حد موجب فساد و از هم گسیختگی می شود، و به تعبیر دیگر سرچشمه فساد، اسراف است و نتیجه اسراف فساد.
البته باید توجه داشت که اسراف معنی گسترده ای دارد، گاه در مسائل ساده ای مانند خوردن و آشامیدن است (چنانکه در آیه 31 سوره اعراف آمده).
و گاه در انتقام گیری و قصاص بیش از حد (چنانکه در آیه 33 سوره اسراء آمده است).
و گاه در انفاق و بذل و بخشش بیش از اندازه (چنانکه در آیه 67 سوره فرقان آمده).
و گاه در داوری کردن و قضاوت نمودنی که منجر به کذب و دروغ می شود، (چنانکه در آیه 28 سوره غافر، مسرف و کذاب در ردیف هم قرار

گرفته).
و گاه در اعتقادات است که منتهی به شک و تردید می شود (همانگونه که در آیه 34 سوره غافر مسرف و مرتاب با هم آمده است).
و گاه به معنی برتری جوئی و استکبار و استثمار آمده (چنانکه درباره فرعون در آیه 31 سوره دخان می خوانیم : انه کان عالیا من المسرفین : او برتری جوی و مسرف بود). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 308
و بالاخره گاه به معنی هر گونه گناه می آید (چنانکه در آیه 53 زمر می خوانیم : قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا: بگو ای بندگان من که بر خود اسراف کردید از رحمت خدا مایوس نشوید که خداوند همه گناهان را می بخشد).
با توجه به آنچه گفتیم رابطه اسراف و فساد به خوبی آشکار می شود.
به گفته علامه طباطبائی در المیزان عالم هستی یک پارچه نظم و صلاح است و حتی با تضادی که احیانا در میان اجزای آن دیده می شود تالیف و التیام و هماهنگی فراوان دارد، این نظام به سوی اهداف صالحی در جریان است ، و برای هر یک از اجزای خود، خط سیری تعیین می کند حال اگر یکی از این اجزاء از مدار خود خارج شود و راه فساد را پیش گیرد، میان آن و سایر اجزای این جهان درگیری ایجاد می شود، اگر توانستند این جزء نامنظم اسرافکار را به مدار اصلیش بازگردانند چه بهتر، و الا نابودش می کنند، تا نظام به خط سیر خود ادامه دهد!.
انسان که یکی اجزای این عالم هستی است از این قانون عمومی مستثنی نیست اگر بر اساس فطرت ، بر مدار خود حرکت کند و هماهنگ نظام هستی باشد به هدف سعادتبخش که برای او مقدر شده است می رسد اما اگر از حد خود تجاوز کند و قدم در جاده فساد در ارض بگذارد، نخست خداوند او را گوشمالی داده ، و با حوادث سخط و دردناک او را هشدار می دهد، چنانکه در آیه 41 سوره روم می خوانیم ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون : فساد بر صفحه دریا و صحرا بر اثر اعمال مردم آشکار گشت خدا می خواهد نتیجه سوء پاره ای از اعمال مردم را به آنها بچشاند شاید بازگردند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 309
اما اگر این هم مؤ ثر نیفتاد و فساد در اعماق جان او ریشه دوانید، خداوند با عذاب استیصال صفحه زمین را از لوث وجود چنین کسانی پاکسازی می کند.
و از اینجا روشن می شود که چرا در آیات فوق ، خداوند اسراف را با فساد در ارض و عدم اصلاح هماهنگ ذکر کرده است . الشعراء
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 310
آیه 153 - 159

آیه و ترجمه
قَالُوا إِنَّمَا أَنت مِنَ الْمُسحَّرِينَ(153)
مَا أَنت إِلا بَشرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِئَايَةٍ إِن كُنت مِنَ الصدِقِينَ(154)
قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لهَّا شِرْبٌ وَ لَكمْ شِرْب يَوْمٍ مَّعْلُومٍ(155)
وَ لا تَمَسوهَا بِسوءٍ فَيَأْخُذَكمْ عَذَاب يَوْمٍ عَظِيمٍ(156)
فَعَقَرُوهَا فَأَصبَحُوا نَدِمِينَ(157)
فَأَخَذَهُمُ الْعَذَاب إِنَّ فى ذَلِک لاَيَةً وَ مَا كانَ أَكثرُهُم مُّؤْمِنِينَ(158)
وَ إِنَّ رَبَّک لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ(159)
ترجمه :153 - گفتند (ای صالح) تو عقل خود را از دست داده ای .
154 - تو فقط بشری همچون ما هستی اگر راست می گویی آیت و نشانه ای بیاور.
155 - گفت این ناقه ای است که برای او سهمی (از آب قریه) است و برای شما سهم روز معینی .
156 - کمترین آزاری به آن نرسانید که عذاب روز عظیم شما را فرو خواهد گرفت . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 311
157 - سرانجام بر آن (ناقه) حمله نموده او را از پای درآوردند، سپس از کرده خود پشیمان شدند.
158 - عذاب الهی آنها را فرو گرفت ، در این آیت و نشانه ای است ولی اکثر آنها مؤ من نبودند.
159 - پروردگار تو عزیز و رحیم است .
تفسیر:لجاجت و سرسختی قوم صالح
در آیات گذشته منطق مستدل و خیرخواهانه صالح را در برابر قوم گمراه شنیدید، اکنون در این آیات منطق قوم را در برابر او بشنوید.
آنها گفتند: ای صالح تو مسحور شده ای و عقل خود را از دست داده ای ، لذا سخنان ناموزون می گوئی (قالوا انما انت من المسحرین).
از این گذشته تو فقط بشری همچون مائی و هیچ عقلی اجازه نمی دهد از انسانی همچون خودمان اطاعت کنیم ! (ما انت الا بشر مثلنا).
اگر راست می گوئی آیت و نشانه ای بیاور تا ما به تو ایمان بیاوریم (فات بایة ان کنت من الصادقین).
جمله مسحر از ماده سحر به معنی کسی است که مسحور شده باشد آنها معتقد بودند که ساحران گاه از طریق سحر، عقل و هوش افراد را از کار می اندازند، این سخن را نه تنها به حضرت صالح (علیه السلام) گفتند که به گروهی دیگر از پیامبران نیز این تهمت را وارد ساختند، حتی به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنانکه در آیه 8 سوره فرقان می خوانیم : ان تتبعون الا رجلا مسحورا: ستمگران گفتند شما تنها از مردی پیروی می کنید که بر اثر مسحور شدن ، عقل خود را از دست داده است !

آری آنها عقل را در این می دیدند که انسان همرنگ محیط باشد، نان را به نرخ روز بخورد، و خود را با همه مفاسد تطبیق دهد، اگر مردی الهی و انقلابی برای درهم ریختن عقائد و نظام فاسد قیام می کرد، طبق این منطق او را دیوانه و مجنون و مسحور می خواندند.
بعضی از مفسران در معنی مسحرین احتمالات دیگری داده اند که چندان مناسب نیست لذا از آن صرف نظر کردیم .
به هر حال این گروه سرکش ، نه به خاطر حق طلبی که به خاطر بهانه جوئی تقاضای معجزه کردند، و باید به آنها اتمام حجت می شد، لذا صالح به دستور خداوند گفت : این ناقه ای است که برای او سهمی از آب قریه است ، و برای شما سهم روز معینی (قال هذه ناقة لها شرب و لکم شرب یوم معلوم).
ناقة به معنی شتر ماده است ، و قرآن درباره خصوصیات این شتر که وضع اعجاز آمیزی داشته سربسته سخن گفته است ، و ویژگیهای آن را نشمرده ، ولی می دانیم یک شتر عادی و معمولی نبوده است ، به گفته جمعی از مفسرین این ناقه به طرز معجزآسائی از دل کوه برآمد، و از ویژگیهای آن این بود که یک روز آب آبادی را به خود تخصیص می داد و می نوشید، چنانکه در آیه فوق ، و آیه 28 سوره قمر به آن اشاره شده است .
البته خصوصیات دیگری نیز در پاره ای از روایات درباره آن گفته شده است .
به هر حال صالح مامور بود که به آنها اعلام کند این شتر عجیب و خارق - العاده را که نشانه ای از قدرت بی پایان خدا است به حال خود رها کنند، و دستور داد: کمترین آزاری به آن نرسانید که اگر چنین کنید عذاب روز عظیم شما را فرو خواهد گرفت (و لا تمسوها بسوء فیاخذکم عذاب یوم عظیم).
البته قوم سرکشی که حاضر به بیداری فریب خوردگان نبودند و آگاهی مردم را مزاحم منافع خود می دانستند، توطئه از میان بردن ناقه را طرح کردند و سرانجام بر آن حمله نموده و با یک یا چند ضربه آن را از پای درآوردند، و سپس از کرده خود نادم و پشیمان شدند چرا که عذاب الهی را در چند قدمی خود احساس می کردند (فعقروها فاصبحوا نادمین).
چون طغیانگری آنها از حد گذشت و عملا نشان دادند که آماده پذیرش حق نیستند اراده خدا بر این قرار گرفت که زمین را از لوث وجودشان پاک کند: در این هنگام عذاب الهی آنها را فرو گرفت (فاخذهم العذاب).
و به طوری که در سوره اعراف آیه 78 و سوره هود آیه 67 اجمالا آمده است نخست زلزله شدیدی سرزمین آنها را تکان داد، هنگامی که از خواب بیدار شدند و بر سر زانو نشستند حادثه آنها را مهلت نداد، صاعقه ای

مرگبار که با زلزله همراه بود دیوارها را بر سرشان فرود آورد، و در همان حال جان خود را در میان وحشتی عجیب از دست دادند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 314
قرآن در پایان این ماجرا همان می گوید که در پایان ماجرای قوم هود و قوم نوح و قوم ابراهیم بیان کرد، می فرماید: در این سرگذشت قوم صالح و آنهمه پایمردی و تحمل این پیامبر بزرگ و آن منطق شیوا، و نیز سرسختی و لجاجت و مخالفت آن سیه رویان با معجزه بیدارگر و سرنوشت شومی که به آن گرفتار شدند آیت و درس عبرتی است ، اما اکثر آنها ایمان نیاوردند (ان فی ذلک لایة و ما کان اکثرهم مؤ منین).
آری هیچکس نمی تواند بر قدرت خدا چیره شود همانگونه که این قدرت عظیم مانع رحمت او نسبت به دوستان و حتی نسبت به دشمنان نیست پروردگار تو عزیز و رحیم است (و ان ربک لهو العزیز الرحیم). الشعراء
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 315
آیه 160 - 166
آیه و ترجمه
كَذَّبَت قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسلِينَ(160)
إِذْ قَالَ لهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَ لا تَتَّقُونَ(161)
إِنى لَكُمْ رَسولٌ أَمِينٌ(162)
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ(163)
وَ مَا أَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِى إِلا عَلى رَب الْعَلَمِينَ(164)
أَ تَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَلَمِينَ(165)
وَ تَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكمْ رَبُّكُم مِّنْ أَزْوَجِكُم بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ(166)
ترجمه :160 - قوم لوط فرستادگان (خدا) را تکذیب کردند.
161 - هنگامی که برادرشان لوط به آنها گفت آیا تقوی پیشه نمی کنید؟
162 - من برای شما رسول امینی هستم .
163 - تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید.
164 - من از شما اجری نمی خواهم اجر من فقط بر پروردگار عالمیان است .
165 - آیا در میان جهانیان ، شما به سراغ جنس ذکور می روید؟ (این زشت و ننگین نیست ؟).
166 - و همسرانی را که خدا برای شما آفریده است رها می کنید؟ شما قوم تجاوزگری هستید. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 316
تفسیر:قوم ننگین و متجاوز!
ششمین پیامبری که گوشه ای از زندگی او و قوم گمراهش در این سوره آمده حضرت لوط (علیه السلام) است ، با اینکه او در عصر ابراهیم (علیه السلام) می زیست ، ولی بیان ماجرای زندگی او بعد از ابراهیم نیامده ،

چرا که قرآن یک کتاب تاریخی نیست که حوادث را به ترتیب وقوع بیان کند، بلکه جنبه های تربیتی و انسانسازی را مورد توجه قرار می دهد که تناسبهای دیگری را ایجاب می کند، و زندگی لوط و ماجرای قومش هماهنگی بیشتری با زندگی پیامبرانی دارد که اخیرا سخن از آنها به میان آمد.
نخست می گوید: قوم لوط فرستادگان خدا را تکذیب کردند (کذبت قوم لوط المرسلین).
همانگونه که قبلا هم اشاره کرده ایم ذکر مرسلین به صورت جمع ، یا به خاطر وحدت دعوت انبیا است که تکذیب یکی از آنها تکذیب همه آنها محسوب می شود، و یا اینکه واقعا به هیچیک از پیامبران پیشین نیز ایمان نداشتند.
سپس اشاره ای به دعوت حضرت لوط می کند که هماهنگ با کیفیت دعوت دیگر پیامبران گذشته است می گوید: در آن هنگام که برادرشان لوط به آنها گفت : آیا تقوا پیشه نمی کنید؟! (اذ قال لهم اخوهم لوط الا تتقون).
لحن گفتار او و دلسوزی عمیق و فوق العاده اش نشان می داد که همچون یک برادر سخن می گوید.
سپس افزود: من برای شما رسول امینی هستم (انی لکم رسول امین).
تاکنون خیانتی از من دیده اید؟ و از این به بعد نیز نسبت به وحی الهی

و رساندن پیام پروردگار شما قطعا رعایت امانت را خواهم کرد.
اکنون که چنین است : پرهیزکاری پیشه کنید، و از خدا بترسید و مرا اطاعت نمائید که رهبر راه سعادت شما هستم (فاتقوا الله و اطیعون).
فکر نکنید این دعوت ، وسیله ای برای آب و نان است و یک هدف مادی را تعقیب می کند، نه ، من کمترین پاداشی از شما نمی خواهم ، اجر و پاداشم تنها بر پروردگار عالمیان است (و ما اسئلکم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین).
سپس به انتقاد از اعمال ناشایست و بخشی از انحرافات اخلاقی آنها می پردازد و از آنجا که مهمترین نقطه انحراف آنها، انحراف جنسی و همجنس گرائی بود روی همین مساله تکیه کرد و چنین گفت : آیا شما در میان جهانیان به سراغ جنس ذکور می روید؟! (أ تاتون الذکران من العالمین).
یعنی با اینکه خداوند اینهمه افراد از جنس مخالف برای شما آفریده و می توانید با ازدواج صحیح و سالم با آنان زندگی پاک و آرامبخشی داشته باشید، این نعمت پاک و طبیعی خدا را رها کرده ، و خود را به چنین کار پست و ننگینی آلوده ساخته اید!.
این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که من العالمین به صورت قید

برای خود قوم بوده باشد، یعنی تنها شما از میان جهانیان این انحراف را پیش گرفته اید، و این با بعضی از تواریخ نیز هماهنگ است که نخستین قومی که همجنس گرائی را به صورت وسیعی مرتکب شدند قوم لوط بودند ولی تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 318
تفسیر اول با آیه بعد مناسبتر است .
سپس افزود: شما همسرانی را که خدا برایتان آفریده است رها می کنید؟ (و تذرون ما خلق لکم ربکم من ازواجکم).
شما قوم تجاوزگری هستید! (بل انتم قوم عادون).
هرگز نیاز طبیعی ، اعم از روحی و جسمی ، شما را به این کار انحرافی نکشانده است ، بلکه تجاوز و طغیان است که دامانتان را به چنین ننگی آلوده کرده .
کار شما به آن می ماند که انسان میوه های خوشبو، غذاهای نیروبخش و سالم و طبیعی را رها کرده ، و به سراغ غذای مسموم ، آلوده و مرگ آفرین برود، این نیاز طبیعی نیست ، این تجاوز و طغیانگری است .
نکته ها:
1 - همجنس گرائی یک انحراف شرم آور
در قرآن مجید در سوره های اعراف ، هود، حجر، انبیاء، نمل و عنکبوت اشاراتی به وضع قوم لوط و گناه شنیع آنها شده است ، منتها در هر مورد تعبیرش با مورد دیگر متفاوت است ، در حقیقت هر کدام از این تعبیرات به یکی از ابعاد شوم این عمل ننگین اشاره می کند:
در اعراف می خوانیم که لوط به آنها می گوید: بل انتم قوم مسرفون شما جمعیتی اسرافکارید (اعراف - 81).
در سوره انبیاء می خوانیم : و نجیناه من القریة التی کانت تعمل الخبائث انهم کانوا قوم سوء فاسقین : ما لوط را از قریه ای که خبائث انجام می داد رهائی بخشیدیم ، آنها قوم بد و فاسقی بودند (انبیاء - 74)
و در آیه مورد بحث نیز خواندیم که لوط به آنها می گوید: بل انتم قوم

عادون : شما جمعیت تجاوزگری هستید.
و در سوره نمل آمده است : بل انتم قوم تجهلون : شما قومی جاهل و نادانید (نمل - 55).
و در سوره عنکبوت آیه 29 از زبان لوط چنین آمده است که به آنها می گوید: انکم لتاتون الرجال و تقطعون السبیل : شما به سراغ مردان می روید و راه فطرت و نسل انسان را قطع می کنید.
به این ترتیب این عمل زشت تحت عنوان اسراف ، خبیث ، فسق ، تجاوز، جهل ، قطع سبیل مطرح شده است .
اسراف از این نظر که آنها نظام آفرینش را در این امر فراموش کرده و از

حد تجاوز نمودند و تعدی نیز به همین خاطر بر آن اطلاق شده است .
خبیث به معنی کار یا چیز آلوده ای است که طبع سالم آدمی از آن تنفر دارد، و چه عملی از این عمل تنفر آمیزتر است .
فسق به معنی خروج از اطاعت پروردگار و برهنگی از شخصیت انسانی است که از لوازم حتمی این کار است .
جهل به خاطر بی خبری از عواقب شومی است که این عمل برای فرد و جامعه دارد.
و بالاخره قطع سبیل نتیجه شوم این عمل را که در صورت گسترش منتهی به قطع نسل انسانی می گردد، چرا که تدریجا علاقه به جنس موافق جانشین علاقه طبیعی به جنس مخالف می شود می باشد.
2 - عواقب شوم همجنس گرائی
گر چه در جلد نهم تفسیر نمونه (در شرح آیات 81 - 83 سوره هود) بحث تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 320
مشروحی در زمینه زیانهای این عمل داشته ایم ، ولی از نظر اهمیت موضوع باز هم لازم است مطالبی بر آن افزوده شود.
در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : لا یجد ریح الجنة زنوق ، و هو المخنث !: بوی بهشت به مشام کسی که مورد همجنس گرائی واقع می شود نخواهد رسید!
در حدیث دیگری از علی (علیه السلام) می خوانیم که لواط را در سر حد کفر معرفی فرموده است .
در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در فلسفه تحریم همجنس گرائی چنین آمده است : علة تحریم الذکران للذکران ، و الاناث للاناث ، لما رکب فی الاناث و ما طبع علیه الذکران ، و لما فی اتیان الذکران ، الذکران و الاناث للاناث ، من انقطاع النسل ، و فساد التدبیر، و خراب الدنیا: فلسفه تحریم مردان بر مردان و زنان بر زنان این است که این امر بر خلاف طبیعتی است که خداوند برای زن و مرد قرار داده (و مخالفت با این ساختمان فطری و طبیعی ، سبب انحراف روح و جسم انسان خواهد شد) و به خاطر این است که اگر مردان و زنان همجنس گرا شوند، نسل بشر قطع می گردد، و تدبیر زندگی اجتماعی به فساد می گراید، و دنیا به ویرانی می کشد.
این مساله تا به آنجا از دیدگاه اسلام زشت و ننگین است که در ابواب حدود اسلامی حد آن بدون شک اعدام شمرده شده است ، و حتی برای کسانی که مراحل پائینتر همجنس گرائی را انجام می دهند مجازاتهای شدیدی ذکر شده ، از جمله در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من قبل غلاما من شهوة الجمه الله یوم القیامة بلجام من نار: کسی که پسری را از روی شهوت ببوسد خداوند تفسیر

نمونه جلد 15 صفحه 321
در روز قیامت لجامی از آتش بر دهان او می زند!.
مجازات کسی که مرتکب چنین عملی شود از سی تا 99 تازیانه ذکر شده است . به هر حال شک نیست که انحراف جنسی از خطرناکترین انحرافاتی است که ممکن است در جوامع انسانی پیدا شود، چرا که سایه شوم خود را بر همه مسائل اخلاقی می افکند و انسان را به انحراف عاطفی می کشاند (در این زمینه بحث مشروحی در جلد 9 صفحه 194 به بعد ذیل آیه 81 سوره هود آورده ایم). الشعراء
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 322
آیه 167 - 175
آیه و ترجمه
قَالُوا لَئن لَّمْ تَنتَهِ یَلُوط لَتَکُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِینَ(167)
قَالَ إِنی لِعَمَلِکم مِّنَ الْقَالِینَ(168)
رَب نجِّنی وَ أَهْلِی مِمَّا یَعْمَلُونَ(169)
فَنَجَّیْنَهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِینَ(170)
إِلا عَجُوزاً فی الْغَبرِینَ(171)
ثمَّ دَمَّرْنَا الاَخَرِینَ(172)
وَ أَمْطرْنَا عَلَیْهِم مَّطراً فَساءَ مَطرُ الْمُنذَرِینَ(173)
إِنَّ فی ذَلِک لاَیَةً وَ مَا کانَ أَکْثَرُهُم مُّؤْمِنِینَ(174)
وَ إِنَّ رَبَّک لهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ(175)
ترجمه :167 - گفتند: ای لوط اگر از این سخنان خودداری نکنی از اخراج شوندگان خواهی بود.
168 - گفت : من (به هر حال) دشمن اعمال شما هستم .
169 - پروردگارا! من و خاندانم را از آنچه اینها انجام می دهند رهائی بخش .
170 - ما او و خاندانش را همگی نجات دادیم .
171 - جز پیر زنی که در میان آن گروه باقی ماند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 323
172 - سپس دیگران را هلاک کردیم .
173 - و بارانی (از سنگ) بر آنها فرو فرستادیم ، چه باران بدی بود این باران انذار شدگان .
174 - در این (ماجرای قوم لوط و سرنوشت شوم آنها) آیتی است ، اما اکثر آنها ایمان نیاوردند.
175 - و پروردگار تو عزیز و رحیم است .
تفسیر:سرانجام قوم لوط
قوم لوط که سرگرم باده شهوت و غرور بودند بجای اینکه اندرزهای این

رهبر الهی را با جان و دل پذیرا شوند، و خود را از منجلابی که در آن غوطه ور بودند رهائی بخشند به مبارزه با او برخاستند، و گفتند: ای لوط! بس است ، خاموش باش ، اگر از این سخنان خودداری نکنی از اخراج شوندگان این شهر و دیار خواهی بود (قالوا لئن لم تنته یا لوط لتکونن من المخرجین).
سخنان تو فکر ما را به هم می ریزد و آرامش ما را به هم می زند، ما حتی حاضر به شنیدن این حرفها نیستیم ، و اگر همچنان ادامه دهی ، کمترین مجازات تو تبعید از این سرزمین است .
در جای دیگر از آیات قرآن می خوانیم که این تهدید را در آستانه عمل قرار دادند، و دستور دادند خاندان لوط را از شهر بیرون کنید، چرا که آنها افرادی پاکند و گناه نمی کنند! (اخرجوهم من قریتکم انهم اناس یتطهرون).
کار مردم گمراه و آلوده بجائی می رسد که پاکی و تقوا در میان آنها بزرگترین عیب است ، و ناپاکی و آلودگی افتخار، و این است سرنوشت شوم جامعه ای که با سرعت به سوی فساد می رود.
از جمله لتکونن من المخرجین چنین استفاده می شود که این جمعیت فاسد، گروهی از افراد پاک را که مزاحم اعمال زشت خود می دیدند، قبلا از شهر تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 324
و آبادی خود بیرون رانده بودند، لوط را نیز تهدید کردند که اگر راه خود را ادامه دهی ، تو نیز به همان سرنوشت گرفتار خواهی شد.
در بعضی از تفاسیر تصریح شده است که آنها افراد پاکدامن را با بدترین وضعی بیرون می راندند.
اما لوط بی آنکه به تهدیدهای آنها اعتنا کند به سخنان خود ادامه داد و گفت : من دشمن اعمال شما هستم (قال انی لعملکم من القالین).
یعنی من به اعتراضهای خودم همچنان ادامه خواهم داد هر کاری از دست شما ساخته است انجام دهید، من در راه خدا و مبارزه با زشتیها از این تهدیدها پروا ندارم !
تعبیر من القالین باز نشان می دهد که جمع دیگری از مؤ منان نیز با لوط هم صدا شده و زبان به اعتراض شدید گشوده بودند، هر چند قوم سرکش آنها را سرانجام از صحنه بیرون کردند.
قالین جمع قال از ماده قلی (بر وزن حلق و بر وزن شرک) به معنی عداوت شدیدی است که در اعماق دل و جان انسان اثر می گذارد، و این تعبیر شدت نفرت لوط را نسبت به اعمال آنها روشن می سازد.
جالب اینکه لوط (علیه السلام) می گوید: من دشمن اعمال شما هستم ، یعنی عداوت و خرده حسابی با شخص شما ندارم ، عملتان ننگین است ، اگر این اعمال را از خود دور کنید من دوست صمیمیتان خواهم بود.

سرانجام آنهمه اندرزها و نصیحتها اثر نگذارد، فساد سراسر جامعه آنها را به لجنزار متعفنی مبدل ساخت ، اتمام حجت به اندازه کافی شد. رسالت لوط (علیه السلام) تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 325
به آخر رسیده است ، در اینجا است که باید از این منطقه آلوده ، خود و کسانی را که به دعوت او ایمان آورده اند نجات دهد، تا عذاب مرگبار الهی قوم ننگین را در هم کوبد.
در مقام نیایش و تقاضا به پیشگاه خداوند برآمده چنین عرض کرد: پروردگارا! من و خاندانم را از آنچه اینها انجام می دهند رهائی بخش (رب نجنی و اهلی مما یعملون).
گر چه بعضی احتمال داده اند که منظور از اهل همه کسانی باشند که به او ایمان آوردند، اما آیه 36 سوره ذاریات می گوید: تنها یک خانواده بود که ایمان آورده بودند فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین .
ولی چنانکه قبلا هم اشاره کردیم ، بعضی از تعبیرها که در آیات مورد بحث آمده نشان می دهد که قبلا نیز جمعی به او ایمان آورده بودند که از آن سرزمین تبعید شدند.
ضمنا از آنچه گفته شد، این واقعیت روشن می شود که دعای لوط برای خاندانش روی جنبه های عاطفی و پیوند خویشاوندی نبود بلکه به خاطر ایمانشان بود.
خداوند این دعا را اجابت کرد، چنانکه می فرماید: ما لوط و خاندانش را همگی نجات دادیم (فنجیناه و اهله اجمعین).
جز پیر زنی که در میان آن گروه گمراه باقی ماند (الا عجوزا فی الغابرین). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 326
این پیر زن کسی جز همسر لوط نبود که از نظر عقیده و مذهب ، هماهنگ با آن قوم گمراه بود، و هرگز به لوط ایمان نیاورد، و سرانجام به همان سرنوشت گرفتار شد، که شرح این مطلب در جلد 9 تفسیر نمونه صفحه 178 به بعد آمده است .
آری خداوند، لوط و مؤ منان اندک را با او نجات داد، آنها شبانه به فرمان خدا از دیار آلودگان رخت سفر بربستند، و آنها را که غرق فساد و ننگ بودند به حال خود رها ساختند، در آغاز صبح فرمان عذاب الهی فرا رسید، زلزله وحشتناکی سرزمین آنها را فرا گرفت شهرهای آباد و قصرهای زیبا و زندگی مرفه و آلوده به ننگ آنها را به کلی زیر و رو کرد، چنانکه قرآن در اینجا در یک جمله کوتاه می فرماید سپس ما آن جمعیت را هلاک و نابود کردیم (ثم دمرنا الاخرین).
و بارانی بر آنها فرستادیم (اما چه بارانی ، بارانی از سنگ که حتی ویرانه های آنها را از نظرها محو کرد!) (و امطرنا علیهم مطرا).
چه باران بدی بود این باران که این گروه تهدید شدگان را فرو گرفت

(فساء مطر المنذرین).
بارانهای معمولی حیاتبخش است و زنده کننده ، اما این باران ، وحشتناک و نابود کننده بود و ویرانگر.
از آیه 82 سوره هود استفاده می شود که نخست شهرهای قوم لوط زیر و رو شدند، سپس بارانی از سنگریزه متراکم بر آنها فرود آمد، و چنانکه در تفسیر همان آیه گفتیم باران سنگ شاید برای این بوده که آثار آنها نیز محو گردد، تلی از سنگ و خاک به جای آن شهرهای آباد باقی بماند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 327
آیا این سنگها بر اثر طوفان عظیم از بیابانها کنده شده و بر سر آنها فرود آمد؟ یا از سنگهای سر گردان آسمانی بود، که به فرمان الهی آنجا فرو ریختند؟
یا به گفته بعضی ، آتشفشان خاموشی در آن نزدیکی بود که به فرمان خدا به خروش آمد و بارانی از سنگ بر آنها فرو ریخت ؟ دقیقا معلوم نیست ، مسلم این است که این باران مرگبار اثری از حیات در آن سرزمین آلوده باقی نگذاشت .
(شرح مفصل ماجرای قوم لوط در جلد 9 تفسیر نمونه صفحه 178 تا 198 و در جلد 11 از صفحه 104 تا 118 با نکات مختلف آن آمده است).
باز در پایان این ماجرا به همان دو جمله ای می رسیم که در پایان ماجراهای مشابهش در این سوره درباره پنج پیامبر بزرگ دیگر آمده است ، می فرماید: در ماجرای این قوم ستمگر و ننگین و عاقبت شوم و مرگبار آنها، آیت و نشانه و درس عبرتی است (ان فی ذلک لایة).
اما اکثر آنها ایمان نیاوردند (و ما کان اکثرهم مؤ منین).
چه آیت و نشانه ای از این روشنتر که شما را به مسائل مهم و سرنوشت سازی آشنا می کند، بی آنکه نیاز به تجربه شخصی داشته باشید.
آری تاریخ گذشتگان عبرتی است و آیتی برای آیندگان ، حتی تجربه هم نیست ، زیرا در تجربه باید انسان متحمل ضایعاتی شود تا نتائجی بگیرد، اما در اینجا از ضایعات دیگران نتیجه عاید ما می شود.
و پروردگار تو عزیز و رحیم است (و ان ربک لهو العزیز الرحیم).
چه رحمتی از این برتر که اقوامی چنین آلوده را فورا مجازات نمی کند و به آنها مهلت کافی برای هدایت و تجدید نظر می دهد.
و نیز چه رحمتی از این برتر که مجازاتش خشک و تر را با هم نمی سوزاند تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 328
حتی اگر یک خانواده با ایمان در میان هزاران هزار خانواده آلوده باشد آنها را نجات می بخشد.
و چه عزت و قدرتی از این بالاتر که در یک چشم بر هم زدن چنان دیار آلودگان را زیر و رو می کند که اثری از آن باقی نمی ماند، زمینی را که

گاهواره آسایش آنها بود، ماءمور مرگشان می کند، و باران حیاتبخش را تبدیل به باران مرگ می سازد!. الشعراء
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 329
آیه 176 - 184
آیه و ترجمه
كَذَّبَ أَصحَب لْئَيْكَةِ الْمُرْسلِينَ(176)
إِذْ قَالَ لهُمْ شعَيْبٌ أَ لا تَتَّقُونَ(177)
إِنى لَكُمْ رَسولٌ أَمِينٌ(178)
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ(179)
وَ مَا أَسئَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِى إِلا عَلى رَب الْعَلَمِينَ(180)
أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ لا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ(181)
وَ زِنُوا بِالْقِسطاسِ الْمُستَقِيمِ(182)
وَ لَا تَبْخَسوا النَّاسِ أَشيَاءَهُمْ وَ لا تَعْثَوْا فى الاَرْضِ مُفْسِدِينَ(183)
وَ اتَّقُوا الَّذِى خَلَقَكُمْ وَ الْجِبِلَّةَ الاَوَّلِينَ(184) تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 330
ترجمه :176 - اصحاب ایکه (شهری نزدیک مدین) رسولان (خدا) را تکذیب کردند.
177 - هنگامی که شعیب به آنها گفت ، آیا تقوی پیشه نمی کنید؟
178 - من برای شما رسول امینی هستم .
179 - تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید.
180 - من در برابر این دعوت پاداشی از شما نمی طلبم ، اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است .
181 - حق پیمانه را ادا کنید (و کم فروشی نکنید) و مردم را به خسارت نیفکنید.
182 - با ترازوی صحیح وزن کنید.
183 - و حق مردم را کم نگذارید و در زمین فساد ننمائید.
184 - از کسی که شما و اقوام پیشین را آفرید بپرهیزید.
تفسیر:شعیب و اصحاب ایکه
این هفتمین و آخرین حلقه از داستانهای پیامبران است که در این سوره آمده ، و آن داستان پیامبر بزرگ خدا شعیب و قوم سرکش او است .
این پیامبر در سرزمین مدین (شهری در جنوب شامات) و ایکه (بر وزن لیله) (آبادی معروفی نزدیک مدین) زندگی داشت .
آیه 79 سوره حجر گواه بر این است که سرزمین ایکه در مسیر راه مردم حجاز به سوی شام بوده است .
نخست می گوید: اصحاب ایکه رسولان خدا را تکذیب کردند (کذب اصحاب الایکة المرسلین).

نه تنها شعیب پیامبری که مبعوث بر آنها بود مورد تکذیب آنها قرار گرفت که دیگر پیامبران هم از نظر وحدت دعوت ، مورد تکذیب آنان بودند، و یا اصولا هیچ مذهبی از مذاهب آسمانی را پذیرا نشده بودند.
ایکه در اصل به معنی محلی است که درختان در هم پیچیده دارد که تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 331
در فارسی از آن به بیشه تعبیر می کنیم ، سرزمینی که نزدیک مدین قرار داشت به خاطر داشتن آب و درختان زیاد ایکه نام گرفت ، قرائن نشان می دهد که آنها زندگی مرفه ، و ثروت فراوان داشتند، و شاید به همین دلیل غرق غرور و غفلت بودند!
سپس به شرح این اجمال پرداخته می گوید: هنگامی که شعیب به آنها گفت : آیا تقوا را پیشه نمی کنید؟ (اذ قال لهم شعیب الا تتقون).
در حقیقت دعوت شعیب از همان نقطه شروع شد که سایر پیامبران می کردند دعوت به تقوی و پرهیزگاری که ریشه و خمیر مایه همه برنامه های اصلاحی و دگرگونیهای اخلاقی و اجتماعی است .
قابل توجه اینکه در این داستان تعبیر اخوهم که در داستان صالح و هود و نوح و لوط آمده بود دیده نمی شود، شاید به خاطر اینکه شعیب اصلا اهل مدین بود و تنها با مردم آنجا خویشاوندی داشت نه با مردم ایکه لذا در سوره هود آیه 84 هنگامی که فقط سخن از مدین می گوید این تعبیر آمده است : و الی مدین اخاهم شعیبا ولی چون در آیه مورد بحث سخن از اصحاب ایکه است و آنها با شعیب خویشاوندی نداشتند لذا این تعبیر ذکر نشده است .
سپس افزود: من برای شما رسول امینی هستم (انی لکم رسول امین).
تقوا را پیشه کنید و از خدا بپرهیزید و مرا اطاعت نمائید (که اطاعتم اطاعت او است) (فاتقوا الله و اطیعون). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 332
این را نیز بدانید که من در برابر این دعوت از شما اجر و پاداشی نمی طلبم تنها اجر و مزد من بر پروردگار عالمیان است (و ما اسئلکم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین).
همان جمله های متحد المال و کاملا حساب شده که در آغاز دعوت سایر پیامبران آمده است : دعوت به تقوی ، تاکید بر سابقه امانت در میان مردم ، و تاکید بر این مساله که این دعوت الهی تنها انگیزه معنوی دارد و هیچ چشم داشت مادی از هیچکس در آن نیست ، تا بهانه جویان و بدبینان آن را وسیله فرار خود قرار ندهند.
شعیب نیز مانند سایر پیامبرانی که گوشه ای از تاریخشان در این سوره قبلا آمده است بعد از دعوت کلی خود به تقوی و اطاعت فرمان خدا، در بخش دوم از تعلیماتش روی انحرافات اخلاقی و اجتماعی آن محیط

انگشت گذارد، و آن را به زیر نقد کشید، و از آنجا که مهمترین انحراف این قوم مرفه نابسامانیهای اقتصادی ، و ظلم فاحش و حق کشی و استثمار بود، بیش از همه روی این مسائل تکیه کرد.
نخست می گوید: حق پیمانه را ادا کنید (کم فروشی ننمائید). (اوفوا الکیل).
و مردم را به خسارت و زیان میفکنید (و لا تکونوا من المخسرین).
با ترازوی مستقیم و صحیح ، وزن کنید (و زنوا بالقسطاس المستقیم)
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 333
حق مردم را کم نگذارید، و بر اشیاء و اجناس مردم ، عیب ننهید (و لا تبخسوا الناس اشیائهم).
و در روی زمین فساد مکنید (و لا تعثوا فی الارض مفسدین).
در این سه آیه اخیر، شعیب پنج دستور در عباراتی کوتاه و حساب شده به این قوم گمراه می دهد، بعضی از مفسران چنین تصور کرده اند که اینها غالبا تاکید یکدیگر است در حالی که دقت کافی نشان می دهد این پنج دستور در واقع اشاره به پنج مطلب اساسی و متفاوت است و یا به تعبیر دیگر چهار دستور است و یک جمع بندی کلی .
برای روشن شدن این تفاوت توجه به این حقیقت لازم است که قوم شعیب (مردم ایکه و مدین) در یک منطقه حساس تجاری بر سر راه کاروانهائی که از حجاز به شام ، و از شام به حجاز و مناطق دیگر رفت و آمد می کردند قرار داشتند.
می دانیم این قافله ها در وسط راه ، نیازهای فراوانی پیدا می کنند که گاهی مردم شهرهائی که در مسیر قرار دارند از این نیازها حداکثر سوء استفاده را می کنند، اجناس آنها را به کمترین قیمت می خرند و اجناس خود را به گرانترین قیمت می فروشند (توجه داشته باشید که در آن زمان بسیاری از معاملات به صورت معامله جنس با جنس انجام می شد).
گاه بر اجناسی که می خرند هزار عیب می گذارند و جنسی را که در مقابل آن می فروشند صد گونه تعریف می کنند، و هنگام وزن و پیمانه جنس خود را دقیقا می سنجند و گاه کم فروشی می کنند ولی جنس دیگران را با بی اعتنائی وزن می نمایند و گاهی بیشتر از مقدار لازم بر می دارند، و چون طرف مقابل به هر حال محتاج و نیازمند است ناچار است به تمام این مسائل تن در دهد!
گذشته از کاروانهائی که در مسیر راه هستند اهل خود منطقه نیز آنها که
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 334
ضعیفتر و کم درآمدترند و مجبورند جنس خود را با سرمایه داران گردن کلفت معامله کنند سرنوشتی بهتر از این ندارند.
قیمت متاع ، اعم از جنسی را که می خرند و جنسی را که می فروشند به

میل آن ثروتمندان تعیین می شود، پیمانه و وزن نیز در هر حال در اختیار آنها است و این بینوای مستضعف باید مانند مرده ای در دست غسال تسلیم باشد!.
با توجه به آنچه گفتیم : به تعبیرات گوناگون آیات فوق باز می گردیم : در یک مورد آنها را دستور به ادا کردن حق پیمانه می دهد، و در جای دیگر توزین با ترازوی درست ، و می دانیم که سنجش کالاها یا از طریق کیل است و یا وزن ، مخصوصا روی هر یک از این دو جداگانه انگشت می گذارد، تا تاکید بیشتری باشد بر این دستور که در هیچ موردی اقدام به کم فروشی نکنند.
تازه کم فروشی هم طرقی دارد، گاهی ترازو و پیمانه درست است ولی حق آن ادا نمی شود، و گاه ترازو خراب و پیمانه نادرست و قلابی است ، و در آیات فوق به همه اینها اشاره شده است .
پس از روشن شدن این دو تعبیر به سراغ لا تبخسوا که از ماده بخس گرفته شده است می رویم ، و آن در اصل به معنی کم گذاردن ظالمانه از حقوق مردم ، و گاه به معنی تقلب و نیرنگی است که منتهی به تضییع حقوق دیگران می گردد، بنابراین جمله فوق دارای معنی وسیعی است که هر گونه غش و تقلب و تزویر و خدعه در معامله ، و هر گونه پایمال کردن حق دیگران را شامل می شود.
و اما جمله لا تکونوا من المخسرین با توجه به اینکه مخسر به معنی کسی است که شخص یا چیزی را در معرض خسارت قرار می دهد، آن نیز معنی وسیعی دارد که علاوه بر کم فروشی ، هر عاملی را که سبب زیان و خسران طرف در معامله بشود در بر می گیرد. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 335
به این ترتیب تمام سوء استفاده ها و ظلم و خلافکاری در معامله و هر گونه تقلب و کوشش و تلاش زیانبار، چه در کمیت و چه در کیفیت همه در دستورهای فوق داخل است .
و از آنجا که نابسامانیهای اقتصادی سرچشمه از هم گسیختگی نظام اجتماعی می شود، در پایان این دستورات به عنوان یک جمع بندی می گوید (و لا تعثوا فی الارض مفسدین : در زمین فساد نکنید، و جامعه ها را به تباهی نکشانید و به هر گونه استثمار و بهره کشی ظالمانه و تضییع حقوق دیگران پایان دهید.
اینها نه تنها دستوراتی کارساز برای جامعه ثروتمند و ظالم عصر شعیب بود که برای هر عصر و زمانی کارساز و کارگشا است و سبب عدالت اقتصادی می شود.
سپس شعیب در آخرین دستورش در این بخش از سخن بار دیگر آنها را به تقوی دعوت می کند، و می گوید: از خدائی بپرهیزید که شما و اقوام

پیشین را آفرید (و اتقوا الذی خلقکم و الجبلة الاولین).
شما تنها قوم و جمعیتی نیستید که روی این زمین گام نهاده اید، قبل از شما پدرانتان و اقوام دیگر آمدند و رفتند، گذشته آنها و آینده خویش را فراموش نکنید.
جبلة از جبل به معنی کوه است ، به جماعت زیاد که در عظمت همچون کوهند گفته شده ، بعضی عدد آن را ده هزار ذکر کرده اند.
و نیز به طبیعت و فطرت انسان جبلة اطلاق شده چرا که غیر قابل تغییر است همچون کوه که نمی توان آن را جابجا کرده . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 336
تعبیر فوق ممکن است اشاره به این حقیقت نیز باشد که آنچه من درباره ترک ظلم و فساد و ادای حقوق مردم و رعایت عدالت گفتم در درون فطرت انسانها از روز نخست بوده ، و من برای احیای فطرت پاک شما آمده ام .
اما متاسفانه سخنان این پیامبر دلسوز و بیدارگر در آنها مؤ ثر نیفتاد و پاسخ تلخ و زشت آنها را در برابر این گفتار منطقی در آیات آینده خواهیم دید. الشعراء
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 337
آیه 185 - 191
آیه و ترجمه
قَالُوا إِنَّمَا أَنت مِنَ الْمُسحَّرِينَ(185)
وَ مَا أَنت إِلا بَشرٌ مِّثْلُنَا وَ إِن نَّظنُّک لَمِنَ الْكَذِبِينَ(186)
فَأَسقِط عَلَيْنَا كِسفاً مِّنَ السمَاءِ إِن كُنت مِنَ الصدِقِينَ(187)
قَالَ رَبى أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ(188)
فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَاب يَوْمِ الظلَّةِ إِنَّهُ كانَ عَذَاب يَوْمٍ عَظِيمٍ(189)
إِنَّ فى ذَلِک لاَيَةً وَ مَا كانَ أَكْثرُهُم مُّؤْمِنِينَ(190)
وَ إِنَّ رَبَّک لهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ(191)
ترجمه :185 - گفتند تو فقط دیوانه ای !
186 - (بعلاوه) تو تنها بشری مثل ما هستی ، تنها گمانی که درباره تو داریم اینست که دروغگو می باشی !
187 - اگر راست می گویی ، سنگهائی از آسمان بر سر ما فرو ریز!
188 - (شعیب) گفت : پروردگار من به اعمالی که شما انجام می دهید آگاه تر است . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 338
189 - سرانجام او را تکذیب کردند و عذاب روز ابر سایه افکن آنها را فرو گرفت ، که این عذاب روز بزرگی بود.
190 - در این ماجرا آیت و نشانه ای است ولی اکثر آنها ایمان نیاوردند.
191 - و پروردگار تو عزیز و رحیم است .

تفسیر:سرنوشت این قوم خیره سر!
جمعیت ظالم و ستمگر که خود را در برابر حرفهای منطقی شعیب بی دلیل دیدند برای اینکه به خودکامگی خود ادامه دهند، سیل تهمت و دروغ را متوجه او ساختند.
نخست همان برچسب همیشگی را که مجرمان و جباران به پیامبران می زدند به او زدند و گفتند: تو فقط دیوانه ای ! (قالوا انما انت من المسحرین).
تو اصلا یک حرف منطقی در سخنانت دیده نمی شود، و گمان می کنی با این سخنان می توانی ما را از آزادی عمل در اموالمان بازداری ؟!.
بعلاوه تو فقط بشری هستی همچون ما، چه انتظاری داری که ما پیرو تو شویم ، اصلا چه فضیلت و برتری بر ما داری ؟ (و ما انت الا بشر مثلنا).
ما تنها گمانی که درباره تو داریم این است که فرد دروغگوئی هستی ! (و ان نظنک لمن الکاذبین).
بعد از گفتن این سخنان ضد و نقیض که گاهی او را دروغگو و انسانی
فرصت تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 339
طلب که می خواهد با این وسیله بر آنها برتری جوید، و گاه او را مجنون خواندند، آخرین سخنشان این بود که بسیار خوب اگر راست می گوئی سنگهای آسمانی را بر سر ما فرو ریز و ما را به همان بلائی که به آن تهدیدمان می کنی مبتلا ساز تا بدانی ما از این تهدیدها نمی ترسیم ! (فاسقط علینا کسفا من السماء ان کنت من الصادقین).
کسف (بر وزن پدر) جمع کسفة (بر وزن قطعه) و به معنی قطعه است ، و منظور از قطعه های آسمان ، قطعه های سنگهائی است که از آسمان فرود می آید.
و به این ترتیب بی شرمی و وقاحت را به آخر رساندند و کفر و تکذیب را به بدترین صورتی نشان دادند.
شعیب در برابر این سخنان ناموزون ، و تعبیرات زشت و زننده ، و تقاضای عذاب الهی ، تنها پاسخی که داد این بود گفت پروردگار من به اعمالی که شما انجام می دهید آگاهتر است (قال ربی اعلم بما تعملون).
اشاره به اینکه این امر از اختیار من بیرون است ، و فرو باریدن سنگهای آسمانی و عذابهای دیگر به دست من سپرده نشده که از من می خواهید، او اعمال شما را می داند و از میزان استحقاقتان با خبر است ، هر زمان شما را مستحق مجازات دید و انذارها و اندرزها سودی نداد و به قدر کافی اتمام حجت شد، عذاب را نازل کرده ، و ریشه شما را قطع خواهد نمود.
این تعبیر و مانند آن که در بعضی دیگر از داستانهای انبیاء به چشم می خورد به خوبی نشان می دهد که آنها همه چیز را موکول به اذن و فرمان

خدا می کردند و هرگز ادعا نداشتند که از خودشان چیزی دارند.
ولی به هر حال زمان پاکسازی صفحه زمین از این آلودگان فرا رسید،
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 340
و چنانکه قرآن در آیه بعد می گوید: آنها شعیب را تکذیب کردند و به دنبال آن عذاب روز ابر سایه افکن آنها را فرو گرفت ! (فکذبوه فاخذهم عذاب یوم الظلة).
و این عذاب ، عذاب روز بزرگی بود (انه کان عذاب یوم عظیم).
ظله در اصل به معنی قطعه ابری است که سایه می افکند بسیاری از مفسرین در ذیل آیه چنین نقل کرده اند که هفت روز گرمای سوزانی سرزمین آنها را فرا گرفت ، و مطلقا نسیمی نمی وزید ناگاه قطعه ابری در آسمان ظاهر شد و نسیمی وزیدن گرفت ، آنها از خانه های خود بیرون ریختند و از شدت ناراحتی به سایه ابر پناه بردند.
در این هنگام صاعقه ای مرگبار از ابر برخاست ، صاعقه ای با صدای گوش خراش ، و به دنبال آن آتش بر سر آنها فرو ریخت ، و لرزهای بر زمین افتاد، و همگی هلاک و نابود شدند.
می دانیم صاعقه که نتیجه مبادله الکتریسته نیرومند در میان ابر و زمین است هم صدای وحشتناکی دارد، و هم جرقه آتشبار بزرگی ، و گاهی با لرزه شدیدی نیز در محل وقوع صاعقه همراه است ، به این ترتیب تعبیرات گوناگونی که راجع به عذاب قوم شعیب در سوره های مختلف قرآن آمده ، همه به یک حقیقت باز می گردد، در سوره اعراف آیه 91 تعبیر به رجفة (زمین لرزه) و در سوره هود آیه 94 تعبیر به صیحة (فریاد عظیم) و در آیات مورد بحث ، تعبیر به عذاب یوم الظلة آمده است .
هر چند بعضی از مفسرین مانند قرطبی و فخر رازی احتمال داده اند که اصحاب ایکه و مدین دو گروه بودند و هر کدام عذاب جداگانه ای داشتند، ولی با دقت در آیات مربوط به این قسمت روشن می شود که این احتمال چندان قابل ملاحظه نیست . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 341
در پایان این داستان همان را می گوید که در پایان شش داستان گذشته از انبیاء بزرگ آمده بود:
می فرماید: در سرگذشت مردم سرزمین ایکه و دعوت پر مهر پیامبرشان شعیب ، و لجاجتها و سرسختیها و تکذیبهای آنان ، و سرانجام نابودی این قوم ستمگر با صاعقه مرگبار، نشانه و درس عبرتی است (ان فی ذلک لایة).
اما اکثر آنها ایمان نیاوردند (و ما کان اکثرهم مؤ منین).
با این حال خداوند رحیم و مهربان به آنها مهلت کافی داد تا به خود آیند و خویشتن را اصلاح کنند، و هنگامی که مستوجب عذاب شدند با قدرت قهاریش آنها را گرفت ، آری پروردگار تو شکست ناپذیر و رحیم است (و

ان ربک لهو العزیز الرحیم).
نکته ها:
1 - هماهنگی کامل در دعوت انبیا
در پایان سرگذشت این هفت پیامبر بزرگ که یک حلقه کامل را از نظر درسهای تربیتی تشکیل می دهد، توجه به این نکته لازم است که سرگذشت این پیامبران در سوره های دیگری از قرآن نیز آمده است ، ولی در هیچ موردی به این شکل مطرح نشده که آغاز دعوت همه آنها هماهنگ ، و پایان همه آنها نیز هماهنگ بیان شده باشد.
در پنج قسمت از این داستانها محتوای دعوت ، تقوی است ، و سپس روی امانت پیامبر و عدم مطالبه اجر و پاداش تکیه شده است .
و بعد از آن از مهمترین انحرافاتی که در آن محیط رواج داشته با لحنی

دوستانه و منطقی انتقاد شده .
و بعد عکس العمل زشت و زننده اقوام منحرف مطرح گردیده ، و سرانجام عذاب دردناک آنها که در هر مورد به صورتی بوده نازل گردیده است .
و در پایان همه این داستانهای هفتگانه به آیت و عبرت بودن آن ، و عدم ایمان اکثریت این اقوام گمراه ، اشاره شده است .
و باز در پایان همه اینها روی قدرت و رحمت خدا تکیه گردیده است .
این هماهنگی قبل از هر چیز انعکاس توحید را در دعوت انبیاء نشان می دهد، که دارای برنامه واحدی بودند که آغاز و پایانش یکی بود، همه معلمهای کلاسهای انسانسازی بودند، هر چند با گذشت زمان و پیشرفت جامعه انسانی محتوای این کلاسها می بایست تغییر یابد، اما اصول و اساس و نتیجه همه یکسان بود از این گذشته تسلی خاطری بود برای پیامبر و مؤ منان اندک نخستین ، و برای مؤ منان در هر عصر و زمان که از انبوه مخالفان و اکثریت قوم گمراه وحشتی به خود راه ندهند، و به نتیجه کار خود صد در صد امیدوار باشند.
و نیز هشدار و انذاری است برای جباران و ستمگران و گمراهان در هر عصر و زمان که مجازات الهی را از خود دور نبینند، عذابهائی همچون زمین لرزه ، صاعقه طوفان مرگبار، آتشفشان ، شکافتن زمین ، باران سیل آسا که انسانهای امروز در برابر آن به همان اندازه ناتوانند که انسانهای گذشته !، چرا که انسان امروز با تمام قدرت و پیشرفت صنعتیش هنوز در برابر طوفان و سیل و صاعقه و زمین لرزه سخت ضعیف و آسیب پذیر و بیچاره است .
اینها همه به خاطر آن است که هدف از داستانهای قرآن رشد و تکامل انسانها است هدف نور و روشنائی در جانها است و کنترل هوسهای

سرکش بالاخره هدف مبارزه با ظلم و ستم و انحراف است . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 343
2 - آغاز دعوت همه تقوی بود
قابل توجه اینکه قسمت مهمی از همین داستانهای انبیاء در سوره هود و اعراف آمده اما در آغاز آنها معمولا دعوت به توحید و یگانگی خدا است ، و با جمله یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره ای قوم من خدا را بپرستید که جز او معبودی برای شما نیست آغاز شده .
ولی در این سوره (شعراء) همانگونه که ملاحظه کردید نخستین دعوت تقوا بود (الا تتقون) اما در حقیقت هر دو به یک نتیجه باز می گرد، زیرا تا حداقل تقوا یعنی حق طلبی و حق جوئی در انسان نباشد نه دعوت به توحید در او مؤ ثر است ، و نه چیز دیگر، لذا در آغاز سوره بقره خواندیم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین : این کتاب آسمانی شک و تردیدی در آن نیست ، و مایه هدایت پرهیزگاران است .
البته تقوا مراتبی دارد و هر مرتبه پایه ای است برای مرتبه دیگر.
باز این تفاوت در میان سوره مورد بحث (سوره شعراء) و سوره اعراف و سوره هود دیده می شود: در آنجا بیشتر روی مساله مبارزه با بت پرستی تکیه شده بود و مسائل دیگر تحت الشعاع بود، اما در اینجا روی انحرافهای اخلاقی و اجتماعی مانند تفاخر و برتری جوئی ، اسراف و هوسبازی انحرافات جنسی ، استثمار و کم فروشی و تقلب تکیه شده ، و این نشان می دهد که تکرار این سرگذشتها در قرآن حساب دقیقی دارد و در هر مورد هدفی را دنبال می کند.
3 - قابل توجه اینکه اقوامی که در فرازهای مختلف این سوره از آنها یاد شده است علاوه بر انحراف از اصل توحید به سوی شرک و بت پرستی که قدر مشترک میان همه آنها بود دارای انحرافات اخلاقی و اجتماعی خاصی بودند که آنها را از هم جدا می کرد: تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 344
بعضی اهل تفاخر و تکبر بودند (قوم هود).
بعضی اهل اسراف و عیش و نوش (قوم صالح).
بعضی دارای انحرافات جنسی (قوم لوط).
بعضی مالپرستی بیحساب که آنها را به انواع تقلب در معاملات دعوت می کرد داشتند (قوم شعیب).
و بعضی دارای غرور ثروت بودند (قوم نوح).
ولی مجازات همه آنها کم و بیش شباهت به یکدیگر داشت جمعی بوسیله صاعقه و زلزله نابود شدند (قوم شعیب و لوط و صالح و هود).
و بعضی بوسیله طوفان و سیلاب (قوم نوح).
در حقیقت زمینی که مهد آسایش آنها بود مامور نابودیشان شد و آب و هوا که حیات آنها را تامین می کرد، فرمان مرگشان را پذیرا گشت ، و چه

عجیب است وضع انسان که زندگیش در دل مرگ و مرگش در دل زندگی ، قرار گرفته ، و باز هم غافل است و مغرور. الشعراء
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 345
آیه 192 - 197
آیه و ترجمه
وَ إِنَّهُ لَتَنزِيلُ رَب الْعَلَمِينَ(192)
نَزَلَ بِهِ الَرُّوحُ الاَمِينُ(193)
عَلى قَلْبِک لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ(194)
بِلِسانٍ عَرَبىٍّ مُّبِينٍ(195)
وَ إِنَّهُ لَفِى زُبُرِ الاَوَّلِينَ(196)
أَ وَ لَمْ يَكُن لهَّمْ ءَايَةً أَن يَعْلَمَهُ عُلَمَؤُا بَنى إِسرءِيلَ(197)
ترجمه :192 - و این (قرآن) از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است .
193 - روح الامین آنرا نازل کرده است ...
194 - بر قلب (پاک) تو، تا (مردم را) انذار کنی .
195 - آنرا به زبان عربی آشکار نازل کرد
196 - و توصیف آن در کتب پیشینیان نیز آمده است .
197 - آیا همین نشانه برای آنها کافی نیست ، که علمای بنی اسرائیل به خوبی از آن آگاهند.
تفسیر:عظمت قرآن در کتب پیشین
بعد از بیان هفت داستان از ماجرای انبیای پیشین و درسهای عبرت انگیزی که در تاریخ آنها نهفته بود بار دیگر قرآن به همان بحثی باز می گردد که سوره با آن تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 346
آغاز شده بود، بحث عظمت قرآن و حقانیت این کلام مبین الهی می گوید: این از سوی پروردگار عالمیان نازل شده است (و انه لتنزیل رب العالمین).
اصولا بیان قسمتهای گوناگون سرگذشت پیامبران پیشین با اینهمه دقت و ظرافت ، و خالی بودن از هر گونه خرافه و افسانه های دروغین ، آنهم در محیطی که محیط افسانه ها و اساطیر بود، و آنهم از سوی کسی که مطلقا درسی نخوانده بود، این خود دلیلی است که این کتاب از سوی رب العالمین نازل شده است ، و این خود نشانه اعجاز قرآن است .
لذا اضافه می کند: آن را روح الامین از سوی خداوند آورده است (نزل به الروح الامین).
اگر آن فرشته وحی ، و آن روح امین پروردگار، آن را از سوی خداوند نیاورده بود، این چنین درخشان و پاک و خالی از آلودگی به خرافات و اباطیل نبود.
قابل توجه اینکه فرشته وحی در اینجا با دو عنوان توصیف شده ، عنوان

روح و عنوان امین روحی که سرچشمه حیات است ، و امانتی که شرط اصلی هدایت و رهبری .
آری این روح الامین قرآن را بر قلب تو از سوی پروردگار نازل کرد، تا مردم را انذار کنی (علی قلبک لتکون من المنذرین). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 347
هدف این بوده که تو مردم را انذار کنی و از سرنوشت خطرناکی که بر اثر انحراف از توحید دامانشان را می گیرد آگاه سازی ، هدف بیان تاریخ گذشتگان به عنوان سرگرمی و داستانسرائی نبوده هدف ایجاد احساس مسئولیت و بیداری است ، هدف تربیت و انسانسازی است .
و برای اینکه جای هیچگونه عذر و بهانه ای برای کسی باقی نماند آن را به زبان عربی آشکار نازل کرد (بلسان عربی مبین).
این قرآن به زبان عربی فصیح و خالی از هر گونه ابهام نازل شد، تا برای انذار و بیدار ساختن ، مخصوصا در آن محیط که مردمی بسیار بهانه جو و لجوج داشت به قدر کافی گویا باشد.
همان زبان عربی که از کاملترین زبانها، و از پربارترین و غنی ترین ادبیات ، مایه می گیرد.
توجه به این نکته لازم است که یکی از معانی عربی همان فصاحت و بلاغت است - قطع نظر از کیفیت لسان - چنانکه راغب در مفردات می گوید: و العربی ، الفصیح البین من الکلام : عربی سخن فصیح و آشکار را می گویند (این منظور در لسان العرب نیز این معنی را آورده است).
در این صورت هدف تکیه روی زبان عرب نیست ، بلکه روی صراحت قرآن و روشنائی مفاهیم آن است ، آیات آینده نیز این معنی را تایید می کند، و در آیه 44 سوره فصلت نیز آمده است : و لو جعلناه قرآنا اعجمیا لقالوا لو لا فصلت آیاته : اگر این قرآن را گنگ و مبهم نازل می کردیم می گفتند چرا آیاتش روشن و مشروح بیان نشده است در اینجا اعجمی به معنی کلام غیر فصیح است . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 348
سپس به یکی دیگر از دلائل حقانیت قرآن اشاره کرده می گوید: وصف این کتاب در کتب پیشینیان نیز آمده است و از ظهور آن در آینده بشارت داده اند (و انه لفی زبر الاولین)
مخصوصا در تورات موسی ، به اوصاف این پیامبر و هم اوصاف این کتاب آسمانی اشاره شده بود، به گونه ای که علمای بنی اسرائیل از آن بخوبی آگاهی داشتند، حتی گفته می شود ایمان دو قبیله اوس و خزرج به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر اثر پیشبینیهائی بود که علمای یهود از ظهور این پیامبر و نزول این کتاب آسمانی می کردند.
لذا قرآن در اینجا اضافه می کند: آیا همین نشانه برای آنها کافی نیست که علمای بنی اسرائیل بخوبی از آن آگاهند؟! (او لم یکن لهم آیة ان یعلمه

علماء بنی اسرائیل).
روشن است در محیطی که آنهمه دانشمندان بنی اسرائیل وجود داشتند و با مشرکان کاملا محشور بودند ممکن نبود چنین سخنی را قرآن به گزاف درباره خودش بگوید، چرا که فورا از هر سو بانگ انکار برمی خاست ، این خود نشان می دهد که در محیط نزول آیات بقدری این مساله روشن بوده که جای انکار نداشته است .
در آیه 89 سوره بقره نیز می خوانیم : و کانوا من قبل یستفتحون علی
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 349
الذین کفروا فلما جائهم ما عرفوا کفروا به : آنها (یهود) پیش از این در برابر تجاوز مشرکان امید فتح و پیروزی (با ظهور پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را داشتند اما هنگامی که کتاب و پیامبری را که از قبل شناخته بودند، نزد آنها آمد به آن کافر شدند.
اینها همه گواه روشنی بر صدق گفته قرآن و حقانیت دعوت آن است .
الشعراء
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 350
آیه 198 - 203
آیه و ترجمه
وَ لَوْ نَزَّلْنَهُ عَلی بَعْضِ الاَعْجَمِینَ(198)
فَقَرَأَهُ عَلَیْهِم مَّا کانُوا بِهِ مُؤْمِنِینَ(199)
کَذَلِک سلَکْنَهُ فی قُلُوبِ الْمُجْرِمِینَ(200)
لا یُؤْمِنُونَ بِهِ حَتی یَرَوُا الْعَذَابَ الاَلِیمَ(201)
فَیَأْتِیَهُم بَغْتَةً وَ هُمْ لا یَشعُرُونَ(202)
فَیَقُولُوا هَلْ نحْنُ مُنظرُونَ(203)
ترجمه :198 - هر گاه ما آن را بر بعضی از عجم (غیر عرب) نازل می کردیم .
199 - و او آنرا برایشان می خواند به آن ایمان نمی آوردند.
200 - (آری) این گونه قرآن را در دلهای مجرمان وارد می کنیم .
201 - آنها به آن ایمان نمی آورند تا عذاب دردناک را با چشم خود به بینند.
202 - ناگهان (عذاب الهی) به سراغ آنها می آید، در حالی که توجه ندارند.
203 - و در این هنگام می گویند: آیا به ما مهلتی داده خواهد شد؟
تفسیر:اگر قرآن بر عجم نازل شده بود! ...!
در این آیات نخست به یکی دیگر از بهانه های احتمالی کفار و پیشگیری از آن پرداخته و بحثی را که در آیات گذشته درباره نزول قرآن به زبان عربی مبین تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 351
آمده است تکمیل می کند.

می فرماید: اگر ما این قرآن را بر بعضی از مردم عجم (غیر عرب و غیر فصیح) نازل می کردیم ... (و لو نزلناه علی بعض الاعجمین).
و او این آیات را بر آنها می خواند هرگز به وی ایمان نمی آوردند (فقرأ ه علیهم ما کانوا به مؤ منین).
قبلا گفتیم واژه عربی گاه به معنی کسی می آید که از نژاد عرب باشد، و گاه به معنی کلام فصیح است ، و عجمی در مقابل آن نیز دو معنی دارد: نژاد غیر عرب ، و کلام غیر فصیح ، و در آیه فوق هر دو معنی محتمل است ، ولی بیشتر به نظر می رسد که اشاره به نژاد غیر عرب بوده باشد.
یعنی نژاد پرستی و تعصبهای قومی آنها بقدری شدید است که اگر قرآن بر فردی غیر عرب نازل می شد، امواج تعصبها مانع از پذیرش آن می گردید، تازه حالا که بر مردی شریف از خانواده اصیل عربی ، و با بیانی رسا و گویا، نازل شده ، و در کتب آسمانی پیشین نیز بشارت آن آمده ، و علمای بنی اسرائیل نیز به آن گواهی داده اند، بسیاری از آنها ایمان نمی آورند، چه رسد اگر پیامبرشان اصلا چنین شرائطی را نداشت .
سپس برای تاکید بیشتر می افزاید: این گونه ما قرآن را در دلهای مجرمان وارد می کنیم (کذلک سلکناه فی قلوب المجرمین)
با بیانی رسا، و با زبان مردی که از میان خودشان برخاسته و به اخلاق و آهنگ سخن او آشنا هستند، و با محتوائی که تایید آن در کتب پیشین آمده است ، خلاصه آن را با تمام شرائطی که پذیرش آن را سهل و آسان و مطبوع سازد به دلهای این قوم گنهکار می فرستیم ، ولی این دلهای بیمار از پذیرش آن ، امتناع می کنند، تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 352
همانند غذای سالم و حیاتبخشی که معده ناسالم ، آن را باز پس می گرداند (توجه داشته باشید که سلکناه از ماده سلوک به معنی عبور از راه است ، از سوئی آمدن و از سوی دیگر خارج شدن .
لذا می فرماید: با این حال این قوم لجوج به آن ایمان نمی آورند، تا عذاب دردناک را با چشم خود ببینند (لا یؤ منون به حتی یروا العذاب الالیم).
بعضی از مفسران احتمال دیگری در تفسیر آیه گفته اند و آن اینکه : منظور از کذلک سلکناه فی قلوب المجرمین این است که ما این عصبیت و لجاجت و نفوذ ناپذیری را در دلهای مجرمان بر اثر جرم و گناهشان وارد ساختیم .
طبق این معنی آیه فوق شبیه آیه ختم الله علی قلوبهم : خداوند بر دلهای آنها مهر نهاده خواهد بود.
ولی تفسیر اول با آیات قبل و بعد هماهنگتر است ، لذا جمع عظیمی از مفسران نیز آن را برگزیده اند.
آری آنها ایمان نمی آورند تا عذاب الهی ناگهانی و بطور غافلگیرانه و در حالی که آنها توجه ندارند دامانشان را فرو گیرد (فیاتیهم بغتة و هم لا

یشعرون).
بدون شک منظور از این عذاب الهی که آنها را ناگهانی فرو می گیرد، تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 353
عذابهای دنیا و بلاهای نابود کننده و مجازات استیصال است .
لذا به دنبال آن می فرماید: در این حال آنها به خود می آیند و از گذشته ننگین خود پشیمان ، و از آینده وحشتناک خویش سخت نگران می شوند و می گویند آیا به ما مهلت داده می شود تا ایمان بیاوریم و گذشته خراب خود را آباد سازیم ؟! (فیقولوا هل نحن منظرون).
نکته ها:
1 - تعصبات شدید نژادی و قبیلگی
بدون شک انسان به هر سرزمین یا قبیله و نژادی تعلق داشته باشد نسبت به آن عشق می ورزد، و این پیوند علاقه او با سرزمین و قوم و نژادش نه تنها عیب نیست بلکه عامل سازنده ای برای همکاریهای اجتماعی او است ، ولی این امر حسابی دارد، اگر از حد بگذرد به صورت مخرب و گاه فاجعه آفرین درخواهد آمد، و منظور از تعصب نژادی و قبیلگی که مورد نکوهش قرار می گیرد همین افراط است .
تعصب و عصبیت در اصل از ماده عصب به معنی پیهائی است که مفاصل را به هم ارتباط می دهد، سپس هر گونه ارتباط و به هم پیوستگی را تعصب و عصبیت نامیده اند، اما معمولا این لفظ در مفهوم افراطی و مذموم آن به کار می رود.
دفاع افراطی از قوم و قبیله و نژاد و وطن سرچشمه بسیاری از جنگها در طول تاریخ بوده است ، و عاملی برای انتقال خرافات و زشتیها - تحت عنوان آداب و سنن قبیله و نژاد - به اقوام دیگر شده است . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 354
این دفاع و طرفداری افراطی گاه به جائی می رسد که بدترین افراد قبیله در نظر او زیبا، و بهترین افراد قبیله دیگر در نظر او زشت و شوم است ، و همچنین آداب و سنتهای زشت و زیبا، و به تعبیر دیگر تعصب نژادی پرده ای است از خود خواهی و جهل که بر روی افکار و درک و عقل انسان قرار می گیرد، و قضاوت صحیح را از کار می اندازد.
این حالت عصبیت در میان بعضی اقوام صورت حادتری دارد، از جمله گروهی از عرب که به تعصب ، معروف و مشهورند و در آیات فوق خواندیم تعصب عربی جاهلی تا آن حد بود که اگر قرآن بر غیر عرب نازل می شد هرگز به آن ایمان نمی آوردند.
در روایات اسلامی نیز از موضوع تعصب به عنوان یک اخلاق مذموم ، شدیدا نکوهش شده است تا آنجا که در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من کان فی قلبه حبة من

خردل من عصبية بعثه الله يوم القيامة مع اعراب الجاهلية : کسی که در قلبش به اندازه دانه خردلی عصبیت باشد خداوند روز قیامت او را با اعراب جاهلیت محشور می کند.
و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من تعصب او تعصب له فقد خلع ربقة الایمان من عنقه : کسی که تعصب به خرج دهد یا برای او تعصب داشته باشند پیوند ایمان را از گردن خویش برداشته است .
از روایات اسلامی نیز استفاده می شود که : ابلیس نخستین کسی بود که تعصب به خرج داد.
علی (علیه السلام) - چنانکه در نهج البلاغه آمده - بحث گویا و رسا و کوبنده ای در خطبه قاصعه در زمینه تعصب بیان فرموده است که گوشه ای از آن را ذیلا تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 355
ملاحظه می کنید.
اما ابلیس فتعصب علی آدم لاصله و طعن علیه فی خلقته ، فقال انا ناری و انت طینی : ابلیس در برابر آدم به خاطر اصل و اساس خویش تعصب ورزید و آدم را مورد طعن قرار داد و گفت : من از آتشم تو از خاک !
و سپس اضافه می فرماید: فان کان لابد من العصبیة فلیکن تعصبکم لمکارم الخصال و محامد الافعال و محاسن الامور: اگر قرار هست تعصبی داشته باشید این تعصب شما به خاطر اخلاق پسندیده ، افعال نیک و کارهای خوب باشد.
ضمنا از این حدیث بخوبی روشن می شود که ایستادگی سرسختانه برای طرفداری از یک واقعیت مطلوب ، نه تنها تعصب مذموم نیست ، بلکه می تواند خلاء روحی انسان را در پیوندهای نادرست جاهلی پر کند.
لذا در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیه السلام) می خوانیم که از آنحضرت درباره تعصب کردند فرمود: العصبیة التی یاثم علیها صاحبها ان یری الرجل شرار قومه خیرا من خیار قوم آخرین ، و لیس من العصبیة ان یحب الرجل قومه ، و لکن من العصبیة ان یعین قومه علی الظلم : تعصبی که انسان به خاطر آن گناهکار می شود این است که اشرار قومش را بهتر از نیکان قوم دیگر بداند، اما اینکه انسان قوم و قبیله خویش را دوست دارد عصبیت نیست ، عصبیت آن است که انسان قوم و قبیله خود را در ستمگری یاری دهد.
تعبیر دیگر که از عصبیت در آیات و روایات آمده حمیت یا حمیت جاهلیت است . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 356
گر چه سخن در این زمینه بسیار است گفتار خود را با دو حدیث پایان می دهیم .
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) فرمود: ان الله عزوجل یعذب ستة بست

: العرب بالعصبية ، و الدهاقنة بالكبر، و الامراء بالجور، و الفقهاء بالحسد، و التجار بالخيانة ، و اهل الرستاق بالجهل : خداوند شش گروه را به خاطر شش صفت عذاب می کند، عرب را به خاطر تعصبش ، کدخدایان (و صاحبان زمین و ثروت) را به خاطر کبرشان ، زمامداران را به خاطر ستمشان ، فقهاء را به خاطر حسدشان ، تجار را به خاطر خیانتشان ، و روستائیان را به خاطر جهل .
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) همه روز از شش چیز به خدا پناه می برد: از شک و شرک و حمیت (تعصب) و غضب و ظلم و حسد کان رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یتعوذ فی کل یوم من ست من الشک و الشرک و الحمیة و الغضب و البغی و الحسد.
2 - تقاضای بازگشت به دنیا
از لحظه مرگ ، آه و حسرت افراد مجرم شروع می شود و آرزوی بازگشت در روح آدمی شعله ور می گردد، آه و فریادهای بی فایده و دعاهای نامستجاب در این زمینه سر می دهند.
در آیات قرآن نمونه های زیادی از آن به چشم می خورد که ساده ترین آن را در آیات مورد بحث خواندیم : هل نحن منظرون : آیا به ما مهلتی داده خواهد شد؟!
در سوره انعام آیه 27 می خوانیم : یا لیتنا نرد و لا نکذب بایات ربنا: ای کاش ما باز می گشتیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 357
و در سوره احزاب آیه 66 آمده است : یا لیتنا اطعنا الله و اطعنا الرسولا: ای کاش ما خدا و پیامبرش را اطاعت کرده بودیم .
در سوره مؤ منون آیه 99 و 100 آمده است حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت : وضع مجرمان همچنان ادامه دارد تا زمانی که مرگ به سراغ یکی از آنان بیاید، می گوید: پروردگارا مرا باز گردانید تا گذشته تاریکم را جبران کنم و عمل صالحی را انجام دهم !
این وضع همچنان ادامه دارد حتی هنگامی که گنهکاران در کنار آتش دوزخ قرار می گیرند باز این سخن را تکرار می کنند، چنانکه در سوره انعام آیه 27 می خوانیم و لو تری اذ وقفوا علی النار فقالوا یا لیتنا نرد و لا نکذب بایات ربنا و نکون من المؤ منین : اگر مجرمان را هنگامی که در کنار آتش قرار گرفته اند به بینی که می گویند ای کاش ما باز می گشتیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم و از مؤ منان بودیم !
ولی بدیهی است این باز گشت در سنت الهی امکان پذیر نیست ، اگر میوه نارسی که از درخت جدا شده به درخت باز گردد، و جنینی که ناقص متولد شده به رحم مادر بپیوندد چنین باز گشتی امکان پذیر است .

بنابراین تنها راه معقول پیشگیری از این تاسفها با انجام اعمال صالح و توبه از گناه به هنگامی که فرصت در دست است می باشد، و گر نه بقیه بیهوده است .
3 - برتری عجم
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) که در تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیات مورد بحث آمده است می خوانیم : لو نزل القرآن علی العجم ما آمنت به العرب ، و قد نزل علی العرب فامنت به العجم فهذه فضیلة العجم : اگر قرآن بر عجم نازل شده بود عرب به آن ایمان نمی آورد، ولی قرآن بر عرب نازل شد و عجم تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 358
به آن ایمان آورد و این فضیلتی است برای عجم .
در این زمینه در جلد چهارم تفسیر نمونه صفحه 418 (ذیل آیه 54 سوره مائده) نیز اشاراتی آمده است . الشعراء
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 359
آیه 204 - 212
آیه و ترجمه
أَ فَبِعَذَابِنَا یَستَعْجِلُونَ(204)
أَ فَرَءَیْت إِن مَّتَّعْنَهُمْ سِنِینَ(205)
ثُمَّ جَاءَهُم مَّا کانُوا یُوعَدُونَ(206)
مَا أَغْنِی عَنهُم مَّا کانُوا یُمَتَّعُونَ(207)
وَ مَا أَهْلَکْنَا مِن قَرْیَةٍ إِلا لهَا مُنذِرُونَ(208)
ذِکْرَی وَ مَا کنَّا ظلِمِینَ(209)
وَ مَا تَنزَّلَت بِهِ الشیَطِینُ(210)
وَ مَا یَنبَغِی لهُمْ وَ مَا یَستَطِیعُونَ(211)
إِنَّهُمْ عَنِ السمْع لَمَعْزُولُونَ(212)
ترجمه :204 - آیا برای عذاب ما عجله می کنند؟
205 - اگر ما سالیان دیگری آنها را از این زندگی بهره مند سازیم ...
206 - سپس عذابی که به آنها وعده داده شده به سراغشان بیاید.
207 - این تمتع و بهره گیری از دنیا برای آنها سودی نخواهد داشت .
208 - ما هیچ شهر و دیاری را هلاک نکردیم مگر اینکه انذار کنندگانی برای آنها بود. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 360
209 - تا متذکر شوند، و ما هرگز ستمگر نبودیم .
210 - شیاطین و جنیان این آیات را نازل نکردند.
211 - و برای آنها سزاوار نیست ، و قدرت ندارند.
212 - آنها از استراق سمع (و شنیدن اخبار آسمانها) برکنارند.
تفسیر:تهمتی دیگر بر قرآن
از آنجا که آیات گذشته با این جمله ختم شد که مجرمان و گنهکاران ، بعد

از مشاهده عذاب الهی و هنگامی که در آستانه مرگ قرار می گیرند، تقاضای مهلت و بازگشت برای جبران می کنند، آیات مورد بحث از دو راه به آنها پاسخ می گوید:
نخست اینکه : آیا آنها برای عذاب ما عجله می کنند (افبعذابنا یستعجلون). اشاره به اینکه شما بارها با سخریه و استهزاء، از پیامبرتان می خواستید هر چه زودتر عذابی را که وعده می داد بیاورد، اما هنگامی که در چنگال آن گرفتار می شوید تقاضای مهلت می کنید تا گذشته را جبران نمائید، یک روز همه اینها را شوخی می پنداشتید اما روز دیگر می بینید جدی تر از جدی است .
به هر حال سنت پروردگار این است که تا اتمام حجت نکند و مهلت کافی ندهد، هیچ قومی را گرفتار عذاب نخواهد کرد، اما به هنگامی که گفتنیها گفته شد و به مقدار لازم فرصت یافتند و به راه نیامدند، آنگاه مجازاتی دارد که راه بازگشت در آن نیست .
دیگر اینکه : اگر ما سالیان دیگری آنها را از این زندگی دنیا بهره مند سازیم ... (افرأ یت ان متعناهم سنین). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 361
سپس عذابی را که به آنها وعده داده می شد دامانشان فرا گیرد ... (ثم جائهم ما کانوا یوعدون).
این تمتع و بهره گیری از دنیا برای آنها سودی نخواهد داشت (ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون).
به فرض که به آنها مهلت جدیدی داده شود - که بعد از اتمام حجت داده نخواهد شد - و به فرض که سالیان دیگری در این جهان بمانند و غرق غرور و غفلت گردند، آیا کاری جز تمتع و بهره گیری بیشتر از مواهب مادی خواهند داشت ؟ آیا آنها به جبران گذشته خواهند پرداخت ؟ مسلما نه ، آیا اینها می تواند به هنگام نزول مجدد عذاب گروهی از کار آنها بگشاید و یا تغییری در سرنوشت آنها ایجاد کند؟
این احتمال نیز در تفسیر آیات فوق وجود دارد که آنها تقاضای مهلت برای بازگشت به سوی حق و جبران گذشته نمی کنند بلکه برای بهره گیری بیشتر و تمتع فزونتر از نعمتهای ناپایدار این جهان است ، ولی این تمتع سودی برای آنها نخواهد داشت و دیر یا زود باید از این سرای ناپایدار به سرای جاویدان بشتابند و با نتائج اعمالشان روبرو شوند.
در اینجا سؤ ال یا سؤ الهائی پیش می آید که آیات بعد به پاسخ آن می پردازد و آن اینکه : اصولا با توجه به علم خداوند به آینده هر قوم و گروه چه نیازی به مهلت است ؟
بعلاوه با اینکه امتهای گذشته پی در پی به تکذیب انبیاء برخاستند، و به مقتضای ما کان اکثرهم مؤ منین که در پایان داستان بسیاری از آنها تکرار شده اکثریت آنها ایمان نیاوردند، باز چرا پیامبران پشت سر هم می آیند و

و تبلیغ می کنند؟
قرآن در پاسخ می گوید: این سنت ما است ما هیچ شهر و دیاری را هلاک نکردیم مگر اینکه انذارکنندگانی برای آنها بود و پیامبرانی به اتمام حجت و موعظه و اندرز کافی برخاستند (و ما اهلکنا من قریة الا لها منذرون).
تا متذکر شوند و بیدار گردند، و امکان برای بازگشت داشته باشند (ذکری).
و اگر بدون اتمام حجت وسیله بیم دهندگان الهی و بیدار باش رسولان پروردگار، آنها را مجازات می کردیم ، ظلم بود، در حالی که ما هرگز ستمگر نبودیم و اصلا ظلم و ستم شایسته ما نیست (ما کنا ظالمین).
این ظلم است که گروهی غیر ظالمان را هلاک کنیم ، و یا ظالمان را بدون اتمام حجت کافی .
آنچه در این آیات آمده است در حقیقت بیان همان قاعده عقلی معروف یعنی قاعده قبح عقاب بلا بیان است ، و شبیه آن در آیه 15 سوره اسراء نیز آمده است و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا: ما هرگز جمعیتی را عذاب نمی کنیم تا رسولی در میان آنها برانگیزیم و حقایق را بازگو کنیم .
آری مجازات بدون بیان کافی قبیح است و ظلم ، و خداوند حکیم و عادل هرگز چنین نمی کند، و این همان است که در علم اصول از آن تعبیر به اصل برائت می کنند، یعنی هر حکمی که دلیل کافی بر ثبوت آن نباشد،

اصل ، نفی می شود (برای توضیح بیشتر به جلد 12 تفسیر نمونه صفحه 57 ذیل آیه 15 سوره اسراء مراجعه فرمائید).
سپس به پاسخ یکی دیگر از بهانه ها، یا تهمتهای ناروای دشمنان قرآن می پردازد که می گفتند: محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با فردی از جن ! مربوط است ، و او این آیات را تعلیمش می دهد! در حالی که قرآن تاکید می کند این آیات تنزیل رب العالمین است .
در اینجا اضافه می کند: شیاطین و جنیان این آیات را نازل نکردند (و ما تنزلت به الشیاطین).
سپس به بیان پاسخ این تهمت واهی دشمنان پرداخته می گوید: برای جنیان و شیاطین ، هرگز سزاوار نیست که چنین کتابی را نازل کنند (و ما ینبغی لهم).
یعنی محتوای این کتاب بزرگ که در مسیر حق و دعوت به پاکی و عدالت و تقوی و نفی هر گونه شرک است بخوبی نشان می دهد که با افکار شیطانی و القائات شیاطین هیچگونه شباهت ندارد، و شیاطین جز شر و فساد کاری ندارند، و این کتاب خیر و صلاح است بنابراین بررسی محتوای آن به تنهائی بیانگر اصالت آن است بعلاوه آنها توانائی بر چنین کاری

ندارند (و ما یستطیعون).
اگر آنها چنین قدرتی می داشتند باید سایر کسانی که در محیط نزول قرآن همانند کاهنان با شیاطین مربوط بودند (یا لااقل مشرکان ارتباطشان را مسلم می دانستند) بتوانند همانند آن را بیاورند، با اینکه همگی عاجز ماندند و با عجزشان ثابت کردند که این آیات مافوق توان آنها است .
بعلاوه کاهنان خود معترف بودند که بعد از تولد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، رابطه تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 364
شیاطینی که با آنها در ارتباط بودند از اخبار آسمانها قطع شد و آنها از شنیدن (اخبار آسمان) معزول و برکنارند (انهم عن السمع لمعزولون).
از سایر آیات قرآن بر می آید، شیاطین قبلا به آسمانها می رفتند و استراق سمع می کردند و مطالبی را که در میان فرشتگان منعکس بود احیانا به دوستان خود منتقل می ساختند، اما با تولد و ظهور پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) استراق سمع به کلی قطع شد و آن ارتباط خبری از میان رفت ، این مطلب را خود مشرکان نیز می دانستند، و به فرض که مشرکان هم نمی دانستند، قرآن از آن خبر می داد.
به همین دلیل قرآن در آیات فوق به عنوان یک دلیل روی آن تکیه کرده است .
و به این ترتیب از سه طریق به این اتهام پاسخ گفته شده است :
عدم تناسب محتوای قرآن با القائات شیطانی - عدم قدرت شیاطین بر چنین کار - و ممنوع بودن شیاطین از استراق سمع ! الشعراء
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 365
آیه 213 - 220
آیه و ترجمه
فَلاِ تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً ءَاخَرَ فَتَکُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِینَ(213)
وَ أَنذِرْ عَشِیرَتَک الاَقْرَبِینَ(214)
وَ اخْفِض جَنَاحَک لِمَنِ اتَّبَعَک مِنَ الْمُؤْمِنِینَ(215)
فَإِنْ عَصوْک فَقُلْ إِنی بَرِی ءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ(216)
وَ تَوَکلْ عَلی الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ(217)
الَّذِی یَرَاک حِینَ تَقُومُ(218)
وَ تَقَلُّبَک فی السجِدِینَ(219)
إِنَّهُ هُوَ السمِیعُ الْعَلِیمُ(220)
ترجمه :213 - هیچ معبودی را با خداوند مخوان که از معذبین خواهی بود.
214 - خویشاوندان نزدیکت را انذار کن .
215 - و بال و پر خود را برای مؤ منانی که از تو پیروی می کنند بگستر.
216 - اگر آنان نافرمانی تو کنند، بگو: من از کار شما بیزارم .
217 - و بر خداوند عزیز و رحیم توکل نما.

218 - همان کسی که تو را به هنگامی که (برای عبادت) بر می خیزی می بیند.
219 - و حرکت تو را در میان سجده کنندگان مشاهده می کند.
220 - او است خدای شنوا و دانا تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 366
تفسیر:اقوام نزدیکت را به اسلام دعوت کن
در تعقیب بحثهائی که در آیات گذشته در زمینه موضع گیریهای مشرکان در برابر اسلام و قرآن آمد، خداوند در آیات مورد بحث ، برنامه و خط مشی پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را در ضمن بیان پنج دستور، در مقابل آنان مشخص می کند.
قبل از هر چیز، شخص پیامبر را دعوت به اعتقاد هر چه راسختر به توحید می کند توحیدی که ریشه و اساس همه دعوت پیامبران را تشکیل می دهد، می گوید: هیچ معبود دیگری را با خداوند مخوان که مجازات خواهی شد! (فلا تدع مع الله الها آخر فتکون من المعذبین).
با اینکه مسلما پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) منادی توحید بود، و هرگز انحراف از این اصل درباره او متصور نبود ولی اهمیت این مساله بقدری است که قبل از هر چیز شخص او را در این زمینه مخاطب می سازد، تا دیگران حساب خویش را برسند بعلاوه ساختن دیگران باید از طریق خودسازی شروع شود.
سپس به مرحله ای فراتر از آن پرداخته چنین دستور می دهد: خویشاوندان نزدیکت را انذار کن ، و از شرک و مخالفت فرمان پروردگار بترسان (و انذر عشیرتک الاقربین).
بدون شک برای دست زدن به یک برنامه انقلابی گسترده باید از حلقه های کوچکتر و فشرده تر شروع کرد و چه بهتر اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نخستین دعوت تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 367
خود را از بستگانش شروع کند که هم سوابق پاکی او را بهتر از همه می شناسند و هم پیوند محبت خویشاوندی نزدیک ایجاب می کند که به سخنانش بیش از دیگران گوش فرا دهند، و از حسادتها و کینه توزیها و انتخاب موضع خصمانه ، دورترند.
بعلاوه این امر نشان می دهد که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هیچگونه مداهنه و سازشکاری با هیچکس ندارد حتی بستگان مشرک خود را از دعوت به سوی توحید و حق و عدالت استثنا نمی کند.
به هنگامی که این آیه نازل شد، پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای اجرای این فرمان برنامه ای ترتیب داد که شرح آن را در نکات همین آیات به خواست خدا می خوانید.
در مرحله سوم دایره وسیعتری مورد توجه قرار گرفته می فرماید: با محبت و تواضع از مؤ منانی که پیروی تو می کنند استقبال کن ، و بال و پر

خود را برای آنها بگستر (و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤ منین).
این تعبیر زیبا کنایه از تواضع توأ م با محبت و مهر و ملاطفت است ، همانگونه که پرندگان هنگامی که می خواهند به جوجه های خود اظهار محبت کنند، بالهای خود را گسترده و پائین آورده و آنان را زیر بال و پر می گیرند، تا هم در برابر حوادث احتمالی مصون مانند و هم از تشتت و پراکندگی حفظ شوند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز مامور است مؤ منان راستین را زیر بال و پر خود بگیرد.
این تعبیر پر معنی دقایق مختلفی را در مورد محبت با مؤ منان بیان می کند که با کمی دقت روشن می شود.
ضمنا ذکر این جمله بعد از مساله انذار و بیم دادن بیانگر این واقعیت است که اگر یکجا به خاطر مسائل تربیتی تکیه بر خشونت و بیم شده است

تکیه بر محبت و مهر و عاطفه می شود تا از این دو معجون مناسبی فراهم گردد.
سپس به چهارمین دستور پرداخته می گوید: اگر آنان دعوت تو را نپذیرفتند و به مخالفت برخاستند نگران نباش ولی به آنها بگو من از کار شما بیزارم و به این ترتیب موضع خویش را در برابر آنان آشکار کن (فان عصوک فقل انی بری ء مما تعملون).
ظاهر این است که ضمیر در جمله عصوک به بستگان نزدیک پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باز می گردد، یعنی اگر پس از دعوت آنان به سوی حق در برابر تو تسلیم نشدند، و به شرک و مخالفت ادامه دادند، موضع خود را در مقابل آنان مشخص کن ، این پیش بینی قرآن چنانکه در بحث نکات خواهد آمد به وقوع پیوست و همه آنان جز علی (علیه السلام) از قبول دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خودداری کردند، بعضی با سکوت برگزار کردند و بعضی از طریق سخریه و استهزاء مخالفت خود را آشکار ساختند.
سرانجام در پنجمین دستور برای تکمیل برنامه های گذشته به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین گوید: و بر خداوند عزیز و رحیم توکل نما (و توکل علی العزیز الرحیم).
این مخالفتها هرگز تو را دلسرد نکند و کمی دوستان و پیروان در عزم آهنین تو اثر نگذارد، تو تنها نیستی ، تکیه گاهت خداوندی است شکست ناپذیر و بسیار رحیم و مهربان .
همان خداوندی که توصیف او را به عزیز و رحیم در پایان سرگذشت انبیای پیشین شنیدی .
همان خداوندی که با قدرتش ، ظلم فرعونیان و غرور نمرودیان و خودخواهی و کبر قوم نوح و دنیاپرستی قوم عاد و هوسبازی قوم لوط را در

هم شکست ، و این تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 369
انبیای بزرگ و مؤ منانی را که در اقلیت قرار گرفته بودند، رهائی بخشید و مشمول رحمتش ساخت .
همان خدائی که تو را به هنگامی که بر می خیزی می بیند (الذی یراک حین تقوم).
و حرکت تو را در میان سجده کنندگان مشاهده می کند (و تقلبک فی الساجدین).
آری او است خدای شنوا و دانا (انه هو السمیع العلیم).
و به این ترتیب بعد از توصیف خداوند به عزیز و رحیم ، سه وصف دیگر که هر یک از دیگری دلگرم کننده تر، و امیدبخش تر است در این آیات آمده است : خدائی که زحمات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را می بیند، و از قیام و سجده و حرکت و سکون او با خبر است .
خدائی که صدای او را می شنود.
و خدائی که از خواسته ها و نیازهای او آگاه است .
آری بر چنین خدائی باید تکیه کنی و زمام کار خویش را به او بسپاری .
نکته ها:
1 - تفسیر تقلبک فی الساجدین
در اینکه منظور از دو جمله الذی یراک حین تقوم و تقلبک فی الساجدین چیست ؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی بیان کرده اند.
ظاهر آیه همان است که بالا گفتیم : خداوند هنگامی که تو قیام می کنی
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 370
می بیند و گردش و حرکتت را در میان سجده کنندگان مشاهده می کند.
این قیام ممکن است قیام برای نماز باشد، یا قیام از خواب برای عبادت ، و یا قیام به معنی نماز فرادی در برابر تقلبک فی الساجدین که اشاره به نماز جماعت است و یا همه اینها.
تقلب به معنی گردش و حرکت و از حالی به حالی منتقل شدن است ، این تعبیر ممکن است اشاره به سجده پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در میان سجده کنندگان در حال نماز باشد، و یا گردش پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در میان یارانش که مشغول عبادت بودند و از حال آنها جستجو می کرد.
و در مجموع اشاره به این است که هیچ حالی از حالات تو، و هیچ تلاشی از تلاشهایت ، چه آنها که جنبه فردی دارد، و چه آنها که همراه سایر مؤ منان به صورت جمعی برای سامان بخشیدن به امور بندگان و نشر آئین حق انجام می گیرد، بر خداوند مخفی نیست (توجه داشته باشید که فعلهائی که در آیه آمده مضارع است و معنی حال و آینده را می رساند).
ولی در اینجا دو تفسیر دیگر نیز ذکر شده که با ظاهر آیه چندان هماهنگ

نیست و ممکن است از بطون آیه باشد.
نخست نگاههای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به نمازگزارانی که پشت سر او قرار می گرفتند به خاطر اینکه آن حضرت همانگونه که از پیش رو می توانست اجسام را ببیند، از پشت سر نیز توانائی دید اشخاص و موجودات را داشت ، چنانکه در حدیثی آمده است که فرمود: لا ترفعوا قبلی و لا تضعوا قبلی ، فانی اراکم من خلفی کما اراکم من امامی !: پیش از من سر از سجده برندارید، و قبل از من به سجده نروید که من شما را از پشت سر می بینم همانگونه که از پیش رو می بینم ، سپس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آیه فوق را به عنوان شاهد سخن تلاوت فرمود. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 371
دیگر اینکه منظور، نقل و انتقال رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در صلب پیامبران از آدم تا عبدالله همه تحت نظر لطف پروردگار صورت گرفته ، یعنی هنگامی که نطفه پاک تو از پیامبر موحد و ساجدی به پیامبر دیگری منتقل می شد، خدا از همه آگاه بود.
در تفسیر علی بن ابراهیم از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر جمله و تقلبک فی الساجدین چنین آمده است : فی اصلاب النبیین صلوات الله علیهم یعنی در صلب پیامبران که درود خدا بر آنها باد.
و در تفسیر مجمع البیان در توضیح همین جمله از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) چنین آمده است : فی اصلاب النبیین نبی بعد نبی ، حتی اخرجه من صلب ابیه عن نکاح غیر سفاح من لدن آدم : یعنی در صلب پیامبران قرار داشت ، پیامبری بعد از پیامبر دیگر، تا اینکه خداوند او را از صلب پدرش از ازدواجی پاک ، و دور از هر گونه ناپاکی از زمان آدم به بعد، بیرون فرستاد.
البته قطع نظر از آیات فوق و تفسیر آن دلائلی در دست داریم که نشان می دهد پدر و اجداد پیامبران خدا هرگز مشرک نبودند و در محیطی پاک از آلودگیهای شرک و بی عفتی تولد یافتند (برای توضیح بیشتر به جلد 5 تفسیر نمونه صفحه 305 ذیل آیه 74 سوره انعام مراجعه فرمائید) ولی تفسیرهای فوق جزء بطون آیه است .
2 - انذار بستگان نزدیک (حدیث یوم الدار).
بر اساس آنچه در تواریخ اسلامی آمده ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در سال سوم بعثت مامور ابلاغ این دعوت شد زیرا تا آن زمان ، دعوت مخفیانه انجام می گرفت ، تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 372
و تعداد کمی اسلام را پذیرا شده بودند، امام هنگامی که آیه و انذر عشیرتک الاقربین - و آیه - فاصدع بما تؤمروا عرض عن المشرکین (سوره حج آیه 94) نازل گردید پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مامور شد دعوت خود را آشکار سازد، و نخست از خویشاوندان شروع کند.

اما کیفیت این ابلاغ و انذار به طور اجمال چنین بوده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بستگان نزدیکش را به خانه ابوطالب دعوت کرد، آنها در آن روز حدود چهل نفر بودند، و از عموهای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ابوطالب و حمزه و ابولهب حضور داشتند، پس از صرف غذا هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خواست وظیفه خود را ابلاغ کند، ابولهب با گفته های خود زمینه را از میان برد، لذا فردای همان روز پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آنها را دعوت دیگری به غذا کرد.
بعد از صرف غذا چنین فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب ! من به خدا سوگند هیچ جوانی را در عرب نمی شناسم که برای قومش چیزی بهتر از آنچه من آورده ام آورده باشد، من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام ، و خداوند به من دستور داده است که شما را دعوت به این آئین کنم ، کدامیک از شما مرا در این کار یاری خواهید کرد، تا برادر من و وصی و جانشین من باشید؟.
جمعیت همگی سر باز زدند جز علی (علیه السلام) که از همه کوچکتر بود برخاست و عرض کرد: ای پیامبر خدا! من در این راه یار و یاور توام ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دست بر گردن علی (علیه السلام) نهاد و فرمود: ان هذا اخی و وصیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوه : این برادر و وصی و جانشین من در شما است ، سخن او را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید.
جمعیت از جا برخاستند در حالی که خنده تمسخرآمیزی بر لب داشتند و به ابوطالب می گفتند: به تو دستور می دهد که گوش به فرمان پسرت کنی ، و از وی تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 373
اطاعت نمائی !
این حدیث را بسیاری از دانشمندان اهل سنت ، همچون ابن ابی جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابو نعیم و بیهقی و ثعلبی و طبری نقل کرده اند، و ابن اثیر در جلد دوم کتاب کامل این سخن را آورده است ، همچنین ابوالفداء در جلد اول تاریخش و گروهی دیگر.
این حدیث نشان می دهد تا چه اندازه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در آن روز تنها بود، و چگونه در پاسخ دعوتش جز استهزاء و سخریه عکس العملی نداشتند، و چگونه علی (علیه السلام) از نخستین روزهای دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که از تنهائی ، سخت رنج می برد در کنار حضرتش ایستاد و مدافع او بود.
در حدیث دیگری آمده است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یک ، یک از طوائف قریش را صدا زد، و آنها را از آتش الهی بر حذر داشت گاه می فرمود: یا بنی کعب انقذوا انفسکم من النار: ای طائفه بنی کعب خود را از آتش رهائی بخشید.

و گاه همین خطاب را به طائفه بنی عبدالشمس و بنی عبدمناف و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب می کرد و می فرمود انقذوا انفسکم من النار! خویشتن را از آتش الهی نجات دهید که من قادر بر دفاع از شما در صورت کفر نیستم الشعراء
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 374
آیه 221 - 227
آیه و ترجمه
هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلى مَن تَنزَّلُ الشيَطِينُ(221)
تَنزَّلُ عَلى كلِّ أَفَّاكٍ أَثِيم(222)
يُلْقُونَ السمْعَ وَ أَكثرُهُمْ كَذِبُونَ(223)
وَ الشعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُنَ(224)
أَ لَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فى كلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ(225)
وَ أَنهُمْ يَقُولُونَ مَا لا يَفْعَلُونَ(226)
إِلا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ وَ ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيراً وَ انتَصرُوا مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَ سيَعْلَمُ الَّذِينَ ظلَمُوا أَى مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ(227)
ترجمه :221 - آیا به شما خبر بدهم ، شیاطین بر چه کسی نازل می شوند؟
222 - بر هر دروغگوی گنهکار نازل می گردند.
223 - آنها آنچه را می شنوند (به دیگران) القا می کنند و اکثرشان دروغگو هستند.
224 - (پیامبر شاعر نیست) شعرا کسانی هستند که گمراهان از آنان پیروی می کنند!
225 - آیا نمی بینی آنها در هر وادی سر گردانند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 375
226 - و سخنانی می گویند که عمل نمی کنند!
227 - مگر کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند و یاد خدا بسیار می کنند و به هنگامی که مورد ستم واقع می شوند به دفاع از خویشتن (و مؤ منان) بر می خیزند (و از ذوق شعری خود کمک می گیرند) و بزودی آنها که ستم کردند می دانند که بازگشتشان به کجاست .
تفسیر:پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شاعر نیست
آیات فوق که آخرین آیات سوره شعراء است ، بار دیگر به بحث آیات قبل پیرامون تهمت دشمنان به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) درباره اینکه قرآن القائات شیاطین است باز می گردد و با بیانی رسا و کوبنده مجددا به آنها پاسخ می دهد.
می گوید: آیا به شما خبر بدهم شیاطین بر چه کسی نازل می شوند؟! (هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین).

آنها بر هر دروغگوی گنهکار نازل می گردند؟ (تنزل علی کل افاک اثیم).
شیاطین آنچه را می شنوند توأ م با دروغهای بسیار به دوستان خود القاء می کردند، و اکثرشان دروغگو هستند (یلقون السمع و اکثرهم کاذبون).
کوتاه سخن اینکه القائات شیطانی ، نشانه های روشنی دارد که با آن نشانه ها می توان آن را بازشناخت ، شیطان وجودی است ویرانگر و موذی و مخرب تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 376
و القائات او در مسیر فساد و تخریب است و مشتریان او دروغگویان گنهکارند، هیچیک از این امور بر قرآن و آورنده آن تطبیق نمی کند، و کمترین شباهتی با آن ندارد.
مردم آن محیط راه و رسم محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را در صدق و امانت و صلاح شناخته بودند محتوای قرآن نیز چیزی جز دعوت به توحید و حق و عدالت ، و اصلاح در تمام زمینه ها ندارد، بنابراین شما چگونه آن را متهم به القائات شیطان می کنید.
منظور از افاک اثیم همان کاهنانی بودند که با شیاطین ارتباط داشتند و شیاطین گاه از طریق استراق سمع سخنان حقی از فرشتگان می شنیدند، و با اباطیل فراوانی می آمیختند، و به کاهنان منتقل می ساختند، آنها نیز دروغهائی بر آن نهاده و به مردم می گفتند و در کنار یک سخن راست ، دهها دروغ می بافتند!
مخصوصا بعد از نزول وحی و محروم گشتن ، شیاطین از صعود به آسمانها و استراق سمع ، آنچه را به کاهنان القاء می کردند، مشتی دروغ و اراجیف بود، با این حال چگونه می شد محتوای قرآن را با آن مقایسه کرد؟، و پیامبر امین راستگو را با مشتی کاهنان کذاب افاک سنجید؟!
برای جمله یلقون السمع تفسیرهای گوناگونی کرده اند:
نخست اینکه ضمیری که در آن است به شیاطین باز می گردد، و سمع به معنی مسموعات است یعنی شیاطین ، مسموعات خود را به دوستان خویش القا می کردند و اکثر آنها کاذبند (و دروغ فراوانی بر آن می نهند).
دیگر اینکه ضمیر آن به دروغگویان گنهکاری باز می گردد که گوش به سخنان شیاطین می دادند و یا آنچه را از شیاطین شنیده بودند به توده مردم القا می کردند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 377
ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.
در چهارمین آیه مورد بحث به پاسخ یکی دیگر از تهمتهای کفار به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که او را شاعر می خواندند می پردازد، زیرا همانگونه که در آیه 5 سوره انبیاء آمده است ، گاه می گفتند: بل هو شاعر (او شاعر است) و حتی گاهی شاعر مجنونش می خواندند، چنانکه در آیه 36 سوره صافات آمده : و یقولون ء انا لتارکوا الهتنا لشاعر مجنون : آنها می گویند آیا ما خدایان خود را به خاطر شاعر دیوانه ای رها

کنیم ؟!
قرآن در آیه مورد بحث با بیانی بسیار منطقی می گوید: خط مشی پیامبر از خط شعرا جدا است ، شعرا در عالم خیال و پندار حرکت می کنند و او در عالمی مملو از واقع بینی برای نظام بخشیدن به جهان انسانی .
شعراء غالبا طالب عیش و نوشند، و در بند زلف و خال یار (مخصوصا شاعرانی که در آن عصر و در محیط حجاز می زیستند چنانکه از نمونه اشعارشان پیدا است).
به همین دلیل شعرا کسانی هستند که گمراهان از آنها پیروی می کنند (و الشعراء یتبهم الغاوون).
سپس به دنبال آن این جمله را اضافه می کنند آیا ندیدی که آنها در هر وادی سرگردانند؟! (الم تر انهم فی کل واد یهیمون).
آنها غرق پندارها و تشبیهات شاعرانه خویشند حتی هنگامی که قافیه ها تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 378
آنها را به این سمت و آن سمت بکشاند، در هر وادی سرگردان می شوند
آنها غالبا در بند منطق و استدلال نیستند، و اشعارشان از هیجاناتشان تراوش می کند، و این هیجانات و جهشهای خیالی هر زمان ، آنان را به وادی دیگری سوق می دهد.
هنگامی که از کسی راضی و خشنود شوند او را با مدائح خود به اوج آسمانها می برند، هر چند مستحق قعر زمین باشد، و از او فرشته زیبائی می سازند هر چند شیطان لعینی باشد!
و هنگامی که از کسی برنجند چنان به هجو او می پردازند که گوئی می خواهند به اسفل السافلینش بکشانند، هر چند موجودی آسمانی و پاک باشد.
آیا محتوای حساب شده قرآن با زمینه های فکری شاعران مخصوصا با شاعران آن محیط که کاری جز وصف شراب و جمال معشوق و خط یار و مدح قبیله های مورد نظر و ذم و هجو دشمنان نداشتند، هیچ شباهتی دارد.
بعلاوه شاعران معمولا مردان بزمند نه جنگاوران رزم ، اهل سخنند نه عمل ، لذا در آیه بعد اضافه می کند: آیا نمی بینی که آنها سخنانی می گویند که عمل نمی کنند (و انهم یقولون ما لا یفعلون).
اما پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سر تا پا عمل است ، و حتی دشمنان او وی را به عزم راسخ و استقامت عجیبش و اهمیت دادن به جنبه های عملی مسائل می ستایند شاعر کجا و پیامبر اسلام کجا؟
از جمع بندی بیانات فوق چنین استفاده می شود که قرآن سه نشانه برای این گروه از شعراء بیان کرده است :
نخست اینکه پیروان آنها گروه گمراهانند، و با الگوهای پنداری و خیالی از واقعیتها می گریزند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 379

دیگر آنکه آنها مردمی بی هدفند و خط فکری آنها به زودی دگرگون می شود، و تحت تاثیر هیجانها به آسانی تغییر می پذیرند.
سوم اینکه آنها سخنانی می گویند که به آن عمل نمی کنند، حتی در آنجا که واقعیتی را بیان می دارند خود مرد عمل نیستند.
اما هیچیک از این اوصاف سه گانه بر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تطبیق نمی کند، او درست نقطه مقابل این حرفها است .
ولی از آنجا که در میان شاعران افراد پاک و هدفداری پیدا می شوند که اهل عمل و حقیقتند، و دعوت کننده به راستی و پاکی (هر چند از این قماش شاعران در آن محیط کمتر یافت می شد) قرآن برای اینکه حق این هنرمندان با ایمان و تلاشگران صادق ، ضایع نگردد، با یک استثناء صف آنها را از دیگران جدا کرده ، می گوید: مگر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند (الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات).
شاعرانی که هدف آنها تنها شعر نیست ، بلکه در شعر، هدفهای الهی انسانی می جویند، شاعرانی که غرق در اشعار نمی شوند و غافل از خدا، بلکه خدا را بسیار یاد می کنند و اشعارشان مردم را به یاد خدا وا می دارد (و ذکروا الله کثیرا).
و به هنگامی که مورد ستم قرار می گیرند، از این ذوق خویش ، برای دفاع از خویشتن و مؤ منان به پا می خیزند (و انتصروا من بعد ما ظلموا).
و اگر به هجو و ذم گروهی با اشعارشان می پردازند، به خاطر این است که از حق در برابر حمله و هجوم شعری آنان دفاع می کنند.
و به این ترتیب چهار صفت برای این شاعران با هدف بیان کرده : ایمان ، عمل صالح بسیار به یاد خدا بودن و در برابر ستمها بپا خواستن و از نیروی شعر برای دفع آن کمک گرفتن است . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 380
و از آنجا که بیشتر آیات این سوره دلداری به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان اندک آن روز در برابر انبوه دشمنان است ، و نیز از آنجا که بسیاری از آیات این سوره در مقام دفاع از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در برابر تهمتهای ناروا نازل شده ، سوره را با یک جمله پر معنی تهدیدآمیز به این دشمنان لجوج پایان داده ، می گوید: به زودی آنها که ستم کردند می دانند که بازگشتشان به کجا است و سرنوشتشان چگونه است ؟! (و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون).
گر چه بعضی از مفسران ، خواسته اند این بازگشت و سرنوشت را منحصرا همان آتش دوزخ ، معرفی کنند، ولی هیچگونه دلیلی برای محدود ساختن آن نداریم ، بلکه ممکن است شکستهای پی در پی که در جنگهای بدر و مانند آن دامن آنها را گرفت و ضعف و ذلتی که سرانجام در این دنیا نصیبشان شد علاوه بر شکست آخرت در مفهوم این تهدید جمع باشد.
نکته ها:

1 - چرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را متهم به شعر می کردند؟
چنانکه گفتیم از آیات مختلف قرآن استفاده می شود که یکی از تهمتهای رایج که به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می بستند، شعر و شاعری بود و آیات فوق نیز پاسخی بود به چنین اتهامی .
آنها به خوبی می دانستند که قرآن کمترین شباهت به شعر ندارد، نه از نظر ظاهر یعنی نظم و وزن و قافیه شعری ، و نه از نظر محتوا، تشبیهات و تخیلات و تغزلات شاعرانه .
ولی آنها چون جاذبه فوق العاده قرآن را در افکار مردم می دیدند، و آهنگ دلنشین آن را در درون جان خویش احساس می کردند، برای پرده افکندن

نور الهی گاه آن را سحر می نامیدند، چرا که نفوذ مرموز در افکار داشت و گاه شعر می خواندند، چرا که دلها را تکان می داد و به همراه خود می برد آنها در حقیقت می خواستند مذمت کنند، اما با این سخن مدح می کردند و این گفتارشان سند زنده ای بود بر نفوذ خارق العاده قرآن در افکار و دلها.
قرآن درباره پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می فرماید: و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له ان هو الا ذکر و قرآن مبین لینذر من کان حیا: ما شعر به او نیاموختیم و شعر و شاعری شایسته او نیست ، بلکه این ذکر و بیداری است و قرآنی است آشکار تا افرادی که روح حیات در کالبدشان است انذار کند (یس - 69).
2 - شعر و شاعری در اسلام
بدون شک ذوق شعر، و هنر شاعری مانند همه سرمایه های وجودی انسان در صورتی ارزشمند است که در یک مسیر صحیح به کار افتد و از آن بهره گیری مثبت و سازنده شود، اما اگر به عنوان یک وسیله مخرب برای ویران کردن بنیان اعتقاد و اخلاق جامعه و تشویق به فساد و بی بند و باری مورد استفاده واقع شود، و یا انسانها را به پوچی و بیهودگی و خیال پروری سوق دهد، یا تنها یک سرگرمی بی محتوی تلقی گردد، بی ارزش و حتی زیانبار است .
و با این جمله پاسخ این سؤ ال روشن می شود که بالاخره از آیات فوق چنین می فهمیم که شاعر بودن خوبست یا بد؟ زشت است یا زیبا؟ و اسلام با شعر موافق است یا مخالف ؟.
پاسخ این سخن آن است که ارزیابی اسلام در این زمینه روی هدفها و جهتگیریها و نتیجه ها است ، به گفته امیر مؤ منان علی (علیه السلام) هنگامی که گروهی از یارانش در یکی از شبهای ماه مبارک رمضان به هنگام افطار، سخن به شعر و شاعران کشیدند، آنها را مخاطب ساخته فرمود: اعلموا ان ملاک امرکم تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 382

الدین ، و عصمتکم التقوی ، و زینتکم الادب ، و حصون اعراضکم الحلم : بدانید ملاک کار شما دین است ، و مایه حفظ شما تقوی است زینت شما ادب و دژهای محکم آبروی شما، حلم و بردباری است .
اشاره به اینکه شعر وسیله ای است و معیار ارزیابی آن هدفی است که شعر در راه آن به کار گرفته می شود.
اما متاسفانه در طول تاریخ ادبیات اقوام و ملل جهان ، از شعر سوء استفاده فراوان شده است ، و این ذوق لطیف الهی در محیطهای آلوده آنچنان به ننگ کشیده شده است که گاه از مؤ ثرترین عوامل فساد و تخریب بوده است ، مخصوصا در عصر جاهلیت که دوران انحطاط فکری و اخلاقی قوم عرب بود، شعر و شراب و غارت همواره در کنار هم قرار داشتند!
ولی چه کسی می تواند این حقیقت را انکار کند که اشعار سازنده و هدفدار در طول تاریخ حماسه های فراوان آفریده است ، و گاه قوم و ملتی را در برابر دشمنان خونخوار و ستمگر آنچنان بسیج کرده که بی پروا از همه چیز بر صف دشمن زده و قلب او را شکافته اند.
در دورانی که شاهد و ناظر بارور شدن انقلاب اسلامی بودیم با چشم خود دیدیم که اشعار موزون و شعارهائی که در قالب شعر ریخته می شد چه شور و هیجان و جنبشی می آفرید و چگونه خونها را در رگها به جوش می آورد، و صفوف انسانها را به خروش وا می داشت ، و چگونه این اشعار کوتاه و ساده ، اما حماسی و هیجان انگیز لرزه بر اندام دشمن می انداخت ، و پایه های کاخشان را متزلزل می ساخت .
و نیز چه کسی می تواند انکار کند که گاه یک شعر اخلاقی آنچنان در اعماق جان انسان نفوذ می کند که یک کتاب بزرگ و پر محتوا کار آنرا انجام نمی دهد.
آری همانگونه که در حدیث معروف از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده : تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 383
ان من الشعر لحکمة ، و ان من البیان لسحرا: بعضی از اشعار، حکمت است ، و پاره ای از سخنان ، سحر! گاهی اشعار غوغا به پا می کند.
گاه کلمات موزون شاعرانه ، برندگی شمشیر، و نفوذ تیر را در قلب دشمن دارد، چنانکه در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم در مورد چنین اشعاری فرمود: و الذی نفس محمد بیده فکانما تنضهونهم بالنیل !: به آن کسی که جان محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در دست قدرت او است ، با این اشعار گوئی تیرهائی به سوی آنها پرتاب می کنید!.
این سخن را آنجا فرمود: که دشمن با اشعار هجوآمیزش برای تضعیف روحیه مسلمانان تلاش می کرد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)

دستور داد که در مذمت آنان و تقویت روحیه مؤ منین ، شعر بسرایند.
و در مورد یکی از شعرای مدافع اسلام فرمود: اهجهم فان جبرئیل معک !: آنها را هجو کن که جبرئیل با تو است
مخصوصا هنگامی که کعب بن مالک شاعر با ایمانی که در تقویت اسلام شعر می سرود از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پرسید یا رسول الله درباره شعر، این آیات مذمت آمیز نازل شده ، چه کنم ؟ فرمود: ان المؤ من یجاهد بنفسه و سیفه و لسانه : مؤ من با جان و شمشیر و زبانش در راه خدا جهاد می کند.
از ائمه اهلبیت (علیهم السلام) نیز توصیف فراوانی درباره اشعار و شعرای با هدف ، و دعا در حق آنان ، و جایزه فراوان به آنها، رسیده است که اگر بخواهیم به نقل تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 384
آنها بپردازیم سخن به درازا می کشد.
ولی افسوس که در طول تاریخ گروهی این هنر بزرگ و ذوق لطیف ملکوتی را که از زیباترین مظاهر آفرینش است آلوده کرده اند، و از اوج آسمان به حضیض مادیگری سقوطش دادند، آنقدر دروغ گفتند که ضرب المثل معروف احسنه اکذبه (بهترین شعر دروغترین آن است) به وجود آمد.
گاه آن را در خدمت ظالمان و جباران درآوردند و به خاطر صله ناچیزی آنچنان تملق و چاپلوسی کردند که نه کرسی فلک را اندیشه آنان به زیر پای نهاد تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند!
و گاه در وصف عیش و شراب و رسوائی و ننگ آنقدر پیش رفتند که قلم از ذکر آن شرم دارد.
گاه آتش جنگهائی با اشعار خود برافروختند، و انسانها را برای غارت و کشتار به جان هم انداختند و صفحه زمین را از خون بی گناهان رنگین ساختند
ولی در مقابل ، شعرای با ایمان و پر همتی بودند که باج به فلک نمی دادند، و این قریحه ملکوتی را در طریق آزادگی انسانها و پاکی و تقوا، و مبارزه با دزدان و غارتگران و جباران به کار گرفتند و به اوج افتخار رسیدند.
گاهی در دفاع از حق ، اشعاری گفتند که با هر بیتی ، بیتی در جنت برای خود خریدند
و گاه در دورانهای خفقان باری که حکام بیدادگر همچون بنی امیه و بنی عباس ، نفسها را در سینه ها حبس کرده بودند با گفتن قصیده ای همچون قصیده مدارس آیات قلبها را جلا دادند، و پرده های دروغ و تزویر را کنار
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 385
زدند، گوئی روح القدس این اشعار را بر زبان آنها جاری می ساخت .

و گاه برای ایجاد حرکت در توده های رنجدیده که احساس حقارت می کردند اشعاری می سرودند و شور و حماسه و هیجان می آفریدند.
و قرآن درباره اینها می گوید: الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و ذکروا الله کثیرا و انتصروا من بعد ما ظلموا.
جالب اینکه این گروه از شاعران ، گاهی چنان آثار جاودانه ای از خود به یادگار گذاشتند که پیشوایان بزرگ اسلام طبق بعضی از روایات ، مردم را به حفظ اشعار آنها توصیه میفرمودندچنانکه درباره اشعار عبدی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: یا معشر الشیعة علموا اولادکم شعر العبدی ، فانه علی دین الله : به فرزندان خود، اشعار عبدی را بیاموزید که او بر دین خدا است .
این بحث را با یکی از اشعار معروف عبدی که در زمینه خلافت و جانشینی پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سروده پایان می دهیم :
و قالوا رسول الله ما اختار بعده
اماما و لکنا لا نفسنا اخترنا!
اقمنا اماما ان اقام علی الهدی
اطعنا، و ان ضل الهدایة قومنا!
فقلنا اذا انتم امام امامکم
بحمد من الرحمن تهتم و لا تهمنا
و لکننا اخترنا الذی اختار ربنا
لنا یوم خم ما اعتدینا و لا حلنا!
و نحن علی نور من الله واضح
فیارب زدنا منک نورا و ثبتنا!: آنها گفتند رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای بعد از خود کسی را به عنوان امام انتخاب نکرده است ولی ما خود انتخاب می کنیم . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 386
ما امامی بر می گزینیم اگر بر طریق هدایت بود اطاعتش می کنیم ، و اگر از طریق گمراهی رفت او را صاف می کنیم ! (و یا کنار می گذاریم).
ما به آنها گفتیم در این صورت شما امام خود هستید، شما سرگردان شدید و ما سرگردان نیستیم .
ولی ما همان را برگزیدیم که پروردگار ما برای ما روز غدیر خم برگزیده و از آن کمترین انحراف و عدولی نخواهیم داشت .
ما بر نور واضح الهی هستیم ، پروردگارا بر نورانیت ما بیفزا و ما را ثابت قدم بدار.
3 - ذکر خدا
در آیات فوق خواندیم که یکی از ویژگیهای شاعران با هدف این است که خدا را بسیار یاد می کنند.
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: مراد از ذکر

کثیر تسبیح فاطمه زهرا (سلام الله علیها) است (که مشتمل بر تکبیر و حمد و تسبیح است).
و در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: یکی از سختترین و مهمترین اموری که خدا بر خلق ، فرض کرده است ، ذکر کثیر خدا است ، سپس فرمود: منظورم این نیست که سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بگویند، اگر چه این هم جزئی از آن است ، و لکن : ذکر الله عند ما احل و حرم ، فان کان طاعة عمل بها، و ان کان معصیة ترکها: منظور یاد کردن خدا است به هنگامی که انسان با حلال و حرام مواجه می شود، اگر اطاعت خدا باشد آن را انجام دهد و اگر معصیت باشد ترک گوید. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 387
پروردگارا! قلب ما را از یاد خودت سرشار کن تا در هر جریانی آنچه رضای تو است برگزینیم و از آنچه موجب خشم و غضب تو است چشم بپوشیم .
خداوندا: زبان ما را گویا، قلم ما را توانا، و قلب ما را پر اخلاص گردان ، تا همه را در راه تو، و برای رضای تو به کار گیریم - آمین رب العالمین .

تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 389
سوره نمل
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده ، و عدد آیات آن 93 است تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 391
محتوای سوره نمل
این سوره - چنانکه گفتیم - در مکه نازل شده ، و معروف این است بعد از سوره شعراء بوده است .
محتوای این سوره از نظر کلی همان محتوای سوره های مکی است ، از نظر اعتقادی بیشتر روی مبدء و معاد تکیه می کند، و از قرآن و وحی و نشانه های خدا در عالم آفرینش و چگونگی معاد و رستاخیز، سخن می گوید و از نظر مسائل عملی و اخلاقی ، بخش قابل ملاحظه ای از سرگذشت پنج پیامبر بزرگ الهی ، و مبارزات آنها با اقوام منحرف بحث می کند، تا هم دلداری و تسلی خاطر برای مؤ منانی باشد که مخصوصا در آن روز در مکه در اقلیت شدید قرار داشتند، و هم هشداری باشد برای مشرکان لجوج و بیدادگر که سرانجام کار خویش را در صفحه تاریخ طاغیان گذشته ببینند، شاید بیدار شوند و به خود آیند.
یکی از امتیازات این سوره بیان بخش مهمی از داستان سلیمان و ملکه سباء و چگونگی ایمان آوردن او به توحید، و سخن گفتن پرندگانی ، همچون هدهد، و حشراتی همچون مورچه ، با سلیمان است .
این سوره به خاطر همین معنی ، سوره نمل (مورچه) نامیده شده ، و عجب اینکه در بعضی از روایات به نام سوره سلیمان آمده است ، (گاه سوره سلیمان و گاه مورچه !) و چنانکه خواهیم دید این نامگذاریها بسیار حساب شده است ، این نامگذاریها که از تعلیمات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سرچشمه می گرفته ، گاهی بیانگر واقعیات مهمی است که در شرایط عادی ، مردم از آن غافلند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 392
ضمنا این سوره از علم بی پایان پروردگار، و نظارت او بر همه چیز در عالم هستی ، و حاکمیت او در میان بندگان که توجه به آن ، اثر تربیتی فوق العاده ای در انسان دارد سخن می گوید.
این سوره با بشارت شروع می شود، و با تهدید پایان می یابد، بشارتی که قرآن برای مؤ منان آورده ، و تهدید به اینکه خداوند از اعمال شما بندگان غافل نیست . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 393
فضیلت سوره نمل

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین آمده است : من قرء طس سلیمان کان له من الاجر عشر حسنات ، بعدد من صدق سلیمان ، و کذب به ، و هود و شعیب و صالح و ابراهیم و یخرج من قبره و هو ینادی لا اله الا الله :
هر کس سوره طس سلیمان (سوره نمل) را بخواند خداوند به تعداد کسانی که سلیمان را تصدیق و یا تکذیب کردند، و همچنین هود و شعیب و صالح و ابراهیم را، ده حسنه به او می دهد، و به هنگام رستاخیز که از قبرش بیرون می آید ندای لا اله الا الله سر می دهد.
هر چند در این سوره ، سخن از موسی و سلیمان و داود و صالح و لوط است و سخنی از هود و شعیب و ابراهیم به میان نیامده ، ولی از این جهت که همه انبیاء از نظر دعوت یکسانند، این تعبیر جای تعجب نیست .
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : هر کس طواسین ثلاث (سوره شعراء و نمل و قصص که همه با طس شروع شده اند) را در شب جمعه بخواند از اولیاء الله خواهد بود، و در جوار او و سایه لطف و حمایتش قرار می گیرد. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 394
آیه 1 - 6
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
طس تِلْک ءَایَت الْقُرْءَانِ وَ کتَابٍ مُّبِینٍ(1)
هُدًی وَ بُشرَی لِلْمُؤْمِنِینَ(2)
الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصلَوةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکوةَ وَ هُم بِالاَخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ(3)
إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالاَخِرَةِ زَیَّنَّا لهُمْ أَعْمَلَهُمْ فَهُمْ یَعْمَهُونَ(4)
أُولَئک الَّذِینَ لهُمْ سوءُ الْعَذَابِ وَ هُمْ فی الاَخِرَةِ هُمُ الاَخْسرُونَ(5)
وَ إِنَّک لَتُلَقَّی الْقُرْءَانَ مِن لَّدُنْ حَکِیمٍ عَلِیمٍ(6) تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 395
ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - طس ، این آیات قرآن ، و کتاب مبین است .
2 - وسیله هدایت و بشارت برای مؤ منان است .
3 - همان کسانی که نماز را بر پا می دارند و زکات را ادا می کنند و به آخرت یقین دارند.
4 - کسانی که ایمان به آخرت ندارند اعمال (سوء) آنها را برای آنان زینت می دهیم به طوری که آنها سرگردان می شوند.
5 - آنها کسانی هستند که عذاب بد (و دردناک) برای آنها است و آنها در آخرت زیانکارترین مردمند.
6 - و بطور مسلم این قرآن از سوی حکیم و دانائی بر تو القا می شود.
تفسیر:قرآن از سوی حکیم دانائی است

باز در آغاز این سوره به حروف مقطعه قرآن برخورد می کنیم ، و با توجه به اینکه بلافاصله بعد از آن از عظمت قرآن سخن می گوید به نظر می رسد که یکی از اسرار آن این باشد که این کتاب بزرگ و آیات مبین از حروف ساده الفباء تشکیل یافته ، و زیبنده ستایش آن آفریدگاری است که چنین اثر بدیعی را از چنان مواد ساده ای به وجود آورده ، و ما در این زمینه بحثهای مشروحی در آغاز سوره بقره و آل عمران و اعراف داشته ایم ، (به جلد اول و دوم و ششم تفسیر نمونه مراجعه کنید).
سپس می افزاید: این آیات قرآن و کتاب مبین است (تلک آیات القرآن و کتاب مبین).
اشاره به دور (با لفظ تلک) برای بیان عظمت این آیات آسمانی است و تعبیر به مبین تاکیدی است بر اینکه قرآن ، هم آشکار است و هم آشکار

کننده حقایق .
گر چه بعضی از مفسران احتمال داده اند که تعبیر به قرآن و کتاب مبین اشاره به دو معنی جداگانه باشد، و دومی لوح محفوظ را بیان می کند ولی ظاهر آیه نشان می دهد که هر دو بیان یک واقعیت است یکی در لباس الفاظ و تلاوت ، و دیگری در لباس نوشتن و کتابت .
در دومین آیه مورد بحث ، دو توصیف دیگر برای قرآن بیان شده قرآنی که مایه هدایت ، و وسیله بشارت برای مؤ منان است (هدی و بشری للمؤ منین).
همان کسانی که نماز را بر پا می دارند و زکات را ادا می کنند و به آخرت یقین دارند (الذین یقیمون الصلوة و یؤ تون الزکوة و بالاخرة هم یوقنون).
و به این ترتیب ، هم اعتقاد آنها به مبدء و معاد محکم است ، و هم پیوندشان با خدا و خلق ، بنابراین اوصاف فوق اشاره ای به اعتقاد کامل و برنامه عملی جامع آنها است .
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که اگر این گروه از مؤ منان ، هم از نظر مبانی اعتقادی و هم عملی راه صاف را برگزیده اند دیگر چه نیازی است که قرآن برای هدایت آنها بیاید.
ولی با توجه به اینکه هدایت دارای مراحل مختلف است که هر مرحله ای مقدمه ای است برای بالاتر، و بالاتر، پاسخ این سؤ ال ، روشن می شود.
بعلاوه تداوم هدایت خود مساله مهمی است و همان چیزی است که ما

و روز در نمازهای خود با گفتن اهدنا الصراط المستقیم از خدا می خواهیم که ما را در این مسیر ثابت دارد و تداوم بخشد که بی لطف او این تداوم ممکن نیست .
از این گذشته ، استفاده از آیات قرآن و کتاب مبین ، تنها برای کسانی

میسر است که روح حقیقت طلبی و حق جوئی در آنها باشد، هر چند هنوز به هدایت کامل نرسیده باشند، و اگر می بینیم در یکجا قرآن مایه هدایت پرهیزگاران معرفی شده (بقره آیه 2) و در جای دیگر مایه هدایت مسلمین (سوره نحل آیه 102) و در اینجا مایه هدایت مؤ منین ، یک دلیلش همین است که لااقل تا مرحله ای از تقوی و تسلیم و ایمان به واقعیتها در دل انسان نباشد به دنبال حق نمی رود، و از نور این کتاب مبین ، بهره نمی گیرد که قابلیت محل نیز شرط است .
از همه اینها گذشته ، هدایت و بشارت توأ م با یکدیگر تنها برای مؤ منان است و دیگران را چنین بشارتی نیست .
و از اینجا روشن می شود که اگر در بعضی از آیات قرآن ، هدایت به طور وسیع و گسترده برای عموم مردم شمرده است (هدی للناس) (بقره - 185) منظور همه کسانی است که زمینه مساعدی برای پذیرش حق دارند، و گرنه لجوجان متعصب و سرسخت ، کوردلانی هستند که اگر بجای یک خورشید هزاران آفتاب بر آنها بتابد، کمترین بهره ای از آن نمی گیرند.
سپس به بیان حال گروهی که در نقطه مقابل مؤ منان قرار دارند پرداخته و یکی از خطرناکترین حالاتشان را چنین بازگو می کند: کسانی که ایمان به آخرت ندارند اعمال سوئشان را برای آنها زینت می دهیم و در طریق زندگی حیران و سرگردان می شوند (ان الذین لا یؤ منون بالاخرة زینا لهم اعمالهم فهم یعمهون). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 398
آلودگی در نظر آنها پاکی ، زشتیها نزد آنها زیبا، پستیها افتخار، و بدبختیها و سیه روزیها سعادت و پیروزی محسوب می شود.
آری چنین است حال کسانی که در طریق غلط گام می نهند و بر آن ادامه می دهند، واضح است وقتی انسان کار زشت و نادرستی را انجام داد تدریجا قبح و زشتیش در نظر او کم می شود، و به آن عادت می کند، پس از مدتی که به آن خو گرفت توجیهاتی برای آن می تراشد، کم کم به صورت زیبا و حتی به عنوان یک وظیفه در نظرش جلوه می کند، و چه بسیارند افراد جنایتکار و آلوده ای که به راستی به اعمال خود افتخار می کنند و آن را نقطه مثبتی می شمرند.
این دگرگونی ارزشها، و بهم ریختن معیارها در نظر انسان ، که نتیجه اش سرگردان شدن در بیراهه های زندگی است از بدترین حالاتی است که به یک انسان دست می دهد.
جالب اینکه در آیه مورد بحث و یکی دیگر از آیات قرآن (انعام - 108) این تزیین به خدا نسبت داده شده است ، در حالی که در هشت مورد به شیطان ، و در ده مورد به صورت فعل مجهول (زین) آمده است ، و اگر درست بیندیشیم همه بیانگر یک واقعیت است .
اما اینکه به خدا نسبت داده شده است به خاطر آنست که او مسبب

الاسباب در عالم هستی است ، و هر موجودی تاثیری دارد به خدا منتهی می شود، آری این خاصیت را خداوند در تکرار عمل قرار داده که انسان تدریجا به آن خو می گیرد، و حس تشخیص او دگرگون می شود، بی آنکه مسئولیت انسان از بین برود و یا برای خدا ایراد و نقصی باشد (دقت کنید).
و اگر به شیطان یا هوای نفس نسبت داده شود به خاطر این است که عامل نزدیک و بدون واسطه ، آنها هستند.
و اگر گاه به صورت فعل مجهول آمده اشاره به این است که طبیعت عمل
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 399
چنین اقتضا می کند که بر اثر تکرار، ایجاد حالت و ملکه و عشق و علاقه می کند.
سپس به نتیجه تزیین اعمال پرداخته و سرانجام کار چنین کسانی را این گونه بیان می کند: آنها کسانی هستند که عذابی بد و شدید و دردناک دارند (اولئک لهم سوء العذاب).
در دنیا سرگردان و مایوس و پریشان خواهند بود، و در آخرت گرفتار مجازاتی هولناک .
و آنها در آخرت زیانکارترین مردمند (و هم فی الاخرة هم الاخسرون).
دلیل بر اینکه آنها از همه زیانکارترند همان است که در سوره کهف آیه 103 آمده است : قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا: بگو آیا زیانکارترین مردم را به شما معرفی کنم ؟ آنها هستند که تلاشها و کوششهایشان در زندگی دنیا نابود شده در عین حال گمان می کنند عمل نیک انجام می دهند!
چه زیانی از این بالاتر که انسان اعمال زشتش را زیبا ببیند و تمام نیروی خود را برای آن به کار گیرد به گمان اینکه کار مثبتی انجام می دهد، اما سرانجام ببیند جز بدبختی و سیه روزی ببار نیاورده است .
و در آخرین آیه مورد بحث به عنوان تکمیلی بر اشارات گذشته در زمینه عظمت محتوای قرآن ، و مقدمه ای برای داستانهای انبیاء که بلافاصله بعد از آن شروع می شود می فرماید: بطور مسلم این قرآن از سوی حکیم و دانائی بر تو القا می شود (و انک لتلقی القرآن من لدن حکیم علیم)
گر چه حکیم و علیم هر دو اشاره به دانائی پروردگار است ، ولی حکمت
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 400
معمولا جنبه های عملی را بیان می کند، و علم جنبه های نظری را، به تعبیر دیگر علیم از آگاهی بی پایان خدا خبر می دهد، و حکیم از نظر و حساب و هدفی که در ایجاد این عالم و نازل کردن قرآن به کار رفته است
و چنین قرآنی که از ناحیه چنان پروردگاری نازل می شود، باید کتاب مبین و روشنگر باشد، و مایه هدایت و بشارت مؤ منان ، و داستانهایش خالی از

هر گونه خرافه و تحریف .
نکته :
واقع نگری و ایمان
مساله مهم در زندگی انسان این است که واقعیات را آنچنان که هست درک کند، و در برابر آن موضع گیری صریح داشته باشد، پندارها، پیشداوریها، و تمایلات انحرافی ، حب و بغضها، مانع از درک و دید واقعیات آنچنان که هست نگردد، و مهمترین تعریفی که برای فلسفه شده است همین است ، درک حقایق اشیاء آنچنان که هست .
به همین دلیل یکی از مهمترین تقاضاهائی که معصومین از خدا داشتند این بود اللهم ارنی الاشیاء کما هی : خداوندا واقعیتها و موجودات را آن گونه که هست به من نشان ده (تا ارزشها را به درستی بشناسم و حق آن را ادا کنم). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 401
و این حالت بدون ایمان میسر نیست ، چرا که هوا و هوسهای سرکش ، و تمایلات نفسانی بزرگترین حجاب و سد این راه است ، و رفع این حجاب جز در پرتو تقوی و کنترل هوای نفس ، امکان پذیر نیست .
لذا در آیات فوق خواندیم : کسانی که به آخرت ایمان ندارند، اعمال زشتشان را برای آنها زینت می دهیم ، و سرگردان می شوند.
نمونه آشکار و عینی این معنی را در زندگی گروهی از دنیا پرستان زمان خود به روشنی می بینیم
آنها به مسائلی افتخار می کنند، و جزء تمدنش می شمارند که در واقع چیزی جز ننگ و آلودگی و رسوائی نیست .
لجام گسیختگی و بی بند و باری را نشانه آزادی .
برهنگی و آلودگی زنان را دلیل بر تمدن
مسابقه در تجمل پرستی را نشانه شخصیت .
غرق شدن در انواع فساد را، مظهر حریت .
آدم کشی و جنایت و ویرانگری را دلیل بر قدرت .
خرابکاری و غصب سرمایه های دیگران را، استعمار (آبادسازی !).
به کار گرفتن وسائل ارتباط جمعی را در مسیر زننده ترین برنامه های ضد اخلاقی دلیل بر احترام به خواست انسانها.
زیر پا گذاردن حقوق محرومان را، نشانه احترام به حقوق بشر!
اسارت در چنگال اعتیادها هوسها، ننگها و رسوائیها را، شکلی از آزادی
تقلب و تزویر و بدست آوردن اموال و ثروت از هر طریقی که باشد دلیل بر استعداد و لیاقت !
رعایت اصول عدل و داد و احترام به حق دیگران نشانه بی عرضگی و عدم لیاقت . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 402
دروغ و پیمان شکنی دو روئی و تزویر را نشان سیاست .

خلاصه اعمال سوء و ننگینشان آنچنان در نظرشان زینت داده شده است که نه تنها از آن احساس شرم نمی کنند بلکه به آن افتخار و مباهات نیز می کنند، و پیدا است چهره چنین جهانی چگونه خواهد بود، و راهی را که به سوی آن می رود کدام سو است ؟! النمل
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 403
آیه 7 - 14
آیه و ترجمه
إِذْ قَالَ مُوسی لاَهْلِهِ إِنی ءَانَست نَاراً سئَاتِیکم مِّنهَا بخَبرٍ أَوْ ءَاتِیکُم بِشهَابٍ قَبَسٍ لَّعَلَّکمْ تَصطلُونَ(7)
فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِی أَن بُورِک مَن فی النَّارِ وَ مَنْ حَوْلَهَا وَ سبْحَنَ اللَّهِ رَب الْعَلَمِینَ(8)
یَمُوسی إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِیزُ الحْکِیمُ(9)
وَ أَلْقِ عَصاک فَلَمَّا رَءَاهَا تهْتزُّ کَأَنهَا جَانٌّ وَلی مُدْبِراً وَ لَمْ یُعَقِّب یَمُوسی لا تخَف إِنی لا یخَاف لَدَی الْمُرْسلُونَ(10)
إِلا مَن ظلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسنَا بَعْدَ سوءٍ فَإِنی غَفُورٌ رَّحِیمٌ(11)
وَ أَدْخِلْ یَدَک فی جَیْبِک تخْرُجْ بَیْضاءَ مِنْ غَیرِ سوءٍ فی تِسع ءَایَتٍ إِلی فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنهُمْ کانُوا قَوْماً فَسِقِینَ(12)
فَلَمَّا جَاءَتهُمْ ءَایَتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِینٌ(13)
وَ جَحَدُوا بهَا وَ استَیْقَنَتْهَا أَنفُسهُمْ ظلْماً وَ عُلُوًّا فَانظرْ کَیْف کانَ عَقِبَةُ الْمُفْسِدِینَ(14) تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 404
ترجمه :7 - به خاطر بیاور هنگامی را که موسی به خانواده خود گفت : من آتشی از دور دیدم (همینجا توقف کنید) من به زودی خبری برای شما می آورم یا شعله آتشی تا گرم شوید.
8 - هنگامی که نزد آتش آمد ندائی برخاست که مبارک باد آنکس که در آتش است و کسی که در اطراف آن است !، و منزه است خداوندی که پروردگار جهانیان است .
9 - ای موسی ! من خداوند عزیز و حکیم .
10 - و عصایت را بیفکن هنگامی که آنرا مشاهده کرد دید (با سرعت) همچون مارهای کوچک به هر سو می دود (ترسید و) به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد، ای موسی ! نترس ، که رسولان در نزد من نمی ترسند.
11 - مگر کسی که ستم کند، سپس بدی را به نیک تبدیل نماید که (توبه او را می پذیرم و) من غفور و رحیمم .
12 - و دستت را در گریبانت داخل کن هنگامی که خارج می شود نورانی و درخشنده است بی آنکه عیبی در آن وجود داشته باشد، این در زمره معجزات نه گانه ای است که تو با آنها به سوی فرعون و قومش فرستاده

می شوی که آنها قومی فاسق و طغیانگرند.
13 - و هنگامی که آیات روشنی بخش ما به سراغ آنها آمد گفتند، این سحری است آشکار.
14 - و آنرا از روی ظلم و سرکشی انکار کردند در حالی که در دل به آن یقین داشتند.
تفسیر:موسی اینجا به امید قبسی می آید!
چنانکه گفتیم در این سوره بعد از بیان اهمیت قرآن ، گوشه ای از سرگذشت پنج تن از پیامبران بزرگ و قوم آنها به میان آمده است ، و وعده پیروزی مؤ منان تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 405
و مجازات کافران در آنها به روشنی بازگو شده .
نخست از پیامبر اولواالعزم موسی (علیه السلام) شروع می کند و مستقیما به سراغ حساسترین لحظات زندگانی او، یعنی لحظه ای که نخستین جرقه وحی در دل او درخشید، و با پیام و سخن الهی آشنا شد، می رود، و می گوید: به خاطر بیاور هنگامی را که موسی به خانواده خود گفت : من آتشی از دور دیدم (اذ قال موسی لاهله انی آنست نارا).
همینجا توقف کنید، من به زودی خبری برای شما می آورم و یا شعله ای از آتش ، تا گرم شوید (ساتیکم منها بخبر او آتیکم بشهاب قبس لعلکم تصطلون).
و این در همین شبی بود که موسی با همسرش دختر شعیب در طریق مصر در بیابانی تاریک و ظلمانی گرفتار آمد، راه را گم کرد، و باد و طوفان وزیدن گرفت ، و در همین حال درد وضع حمل به همسرش دست داد، موسی احساس نیاز شدیدی به افروختن آتش و استفاده از گرمای آن می کرد، ولی در آن بیابان چیزی پیدا نبود.
همین که شعله آتشی را از دور دید خوشحال شد، و آن را دلیل بر وجود تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 406
انسان یا انسانهائی گرفت ، و گفت می روم ، یا برای شما خبری می آورم و یا شعله آتشی که با آن گرم شوید.
قابل توجه اینکه : موسی می گوید: من برای شما خبری می آورم یا شعله آتشی (ضمیر شما به صورت جمع است) این تعبیر ممکن است به خاطر این بوده که علاوه بر همسرش فرزند یا فرزندانی نیز با او همراه بوده است ، چرا که ده سال از ازدواج او در مدین گذشته ، و یا به این جهت که در بیابان وحشتناک این تعبیر آرامش بیشتری به مخاطب می دهد.
موسی خانواده اش را در همانجا گذاشت و از آن سو که آتش دیده بود حرکت کرد هنگامی که نزد آتش رسید، ندائی برخاست که مبارکباد آن کس که در آتش است ، و کسی که در اطراف آن است ، و منزه است خداوندی که پروردگار عالمیان است (فلما جائها نودی ان بورک من فی

النار و من حولها و سبحان الله رب العالمین).
در اینکه منظور از کسی که در آتش است و کسی که در اطراف آن کیست ؟ مفسران احتمالات گوناگونی بیان کرده اند، آنچه نزدیکتر به نظر می رسد این است که منظور از کسی که در آتش است موسی (علیه السلام) بوده که به آن شعله آتش که از میان درخت سبز نمایان شده بوده ، آنقدر نزدیک گردیده که گوئی در درون آن قرار داشت ، و منظور از کسی که اطراف آن قرار دارد فرشتگان مقرب پروردگار است که در آن لحظه خاص ، آن سرزمین مقدس را احاطه کرده بودند.
و یا اینکه به عکس منظور از کسانی که در آتشند فرشتگان الهی می باشند و کسی که در گرد آن قرار دارد موسی (علیه السلام).
به هر حال در پاره ای از روایات آمده است که وقتی موسی (علیه السلام) به نزدیکی آتش رسید ایستاد و خوب دقت کرد، دید از درون شاخه سبزی شعله آتش می درخشد تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 407
شعله لحظه به لحظه پرفروغتر و درخت سبزتر و زیباتر می گردد، نه حرارت آتش درخت را می سوزاند، و نه رطوبت درخت شعله آتش را خاموش می کند! تعجب کرد، با شاخه کوچکی که در دست داشت ، خم شد تا کمی از آن بگیرد، آتش به سوی او آمد، او وحشت کرد و عقب رفت ، گاه او به سوی آتش می آمد و گاه آتش به سوی او، که ناگهان ندائی برخاست و بشارت وحی به او داده شد.
منظور این است آنقدر موسی به آتش نزدیک شد که با جمله من فی النار تناسب پیدا کرد.
تفسیر سومی که برای این جمله گفته اند این است که منظور از من فی النار نور خدا است که در شعله آتش خودنمائی می کرد، و منظور از من حولها موسی است که نزدیکی آن قرار داشت ، ولی در هر صورت برای اینکه توهمی در مورد جسمیت خداوند در اینجا پیدا نشود، در آخر آیه جمله سبحان الله رب العالمین آمده که منزه بودن خدا را از هر گونه عیب و نقص و جسمیت و عوارض جسم ، روشن می سازد.
بار دیگر ندائی برخاست و موسی را مخاطب ساخته گفت : ای موسی من خداوند عزیز و حکیمم (یا موسی انی انا الله العزیز الحکیم).
این جمله برای این بود که هر گونه شک و تردید از موسی ، بر طرف شود، و بداند که این خداوند عالمیان است که با او سخن می گوید نه شعله آتش یا درخت ؛ خداوندی که شکست ناپذیر و صاحب حکمت و تدبیر است .
این تعبیر در حقیقت مقدمه ای است برای بیان معجزه ای که در آیه بعد می آید، چرا که اعجاز از این دو صفت پروردگار سرچشمه می گیرد، قدرت و حکمت او، ولی قبل از آنکه به آیه بعد برسیم این سؤ ال در اینجا مطرح است که موسی از کجا یقین پیدا کرد که این ندا، ندای الهی است و

نه غیر آن . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 408
در پاسخ این سؤ ال می توان گفت که توأ م بودن این صدا با یک اعجاز روشن یعنی درخشیدن آتش از درون شاخه درخت سبز، گواه زنده ای بود که این یک امر الهی است .
بعلاوه چنانکه در آیه بعد خواهیم دید، به دنبال این ندا دستوری به موسی داده شد که معجزه عصا و ید بیضاء را در برداشت ، و این دو گواه صادق دیگر بر واقعیت این ندا بود.
از همه اینها گذشته قاعدتا ندای الهی ویژگی و خصوصیتی دارد که آن را از هر ندای دیگر ممتاز می کند و به هنگامی که انسان آن را می شنود چنان در قلب و جانش اثر می گذارد که هیچگونه شک و تردیدی در اینکه این ندا، از سوی خداوند است باقی نمی ماند.
از آنجا که ماموریت رسالت آن هم در برابر ظالم و جباری همچون فرعون نیاز به قدرت و قوت ظاهری و باطنی و سند حقانیت محکم دارد، در اینجا به موسی (علیه السلام) دستور داده شد عصایت را بیفکن (و الق عصاک).
موسی عصای خود را افکند، ناگاه تبدیل به مار عظیمی شد هنگامی که موسی نظر به آن افکند، دید با سرعت همچون مارهای کوچک به هر سو می دود و حرکت می کند ترسید و به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد (فلما رآها تهتز کانها جان ولی مدبرا و لم یعقب).
این احتمال نیز وجود دارد که عصا در آغاز کار تبدیل به مار کوچکی شد و در مراحل بعد تبدیل به اژدهائی عظیم ! تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 409
در اینجا بار دیگر به موسی خطاب شد ای موسی نترس که رسولان در نزد من ترس و وحشتی ندارند (یا موسی لا تخف انی لا اخاف لدی المرسلون).
اینجا مقام قرب است ، و حریم امن پروردگار قادر متعال اینجا جائی نیست که ترس و وحشتی وجود داشته باشد، یعنی ای موسی تو در حضور پروردگار بزرگ هستی ، و حضور او ملازم با امنیت مطلق است !.
نظیر این تعبیر را در سوره قصص آیه 31 نیز می خوانیم : یا موسی اقبل و لا تخف انک من الامنین : ای موسی نترس و برگرد که تو در امنیتی .
اما در آیه بعد استثنائی برای جمله انی لا یخاف لدی المرسلون بیان کرده می گوید: مگر کسانی که ستم کرده اند و سپس در مقام توبه و جبران برآیند و بدی را تبدیل به نیکی کنند که من غفور و رحیمم ، توبه آنها را پذیرا می شوم و به آنان نیز امنیت می بخشم (الا من ظلم ثم بدل حسنا بعد سوء فانی غفور رحیم).
در اینکه این استثناء چگونه با جمله قبل ارتباط دارد دو نظر متفاوت از سوی مفسران ابراز شده است .

نخست اینکه در ذیل آیه گذشته محذوفی وجود دارد و آن اینکه : غیر پیامبران در امان نیستند، سپس استثناء کرده می گوید: مگر کسانی که بعد از ظلم و گناه توبه و اصلاح کنند که آنها نیز مشمول امنیت الهی هستند.
دیگر اینکه استثناء از خود جمله مزبور باشد و ظلم اشاره به ترک اولائی که گاهی از پیامبران سر می زند و با مقام عصمت منافات ندارد، یعنی اگر پیامبران ترک اولائی انجام دهند، آنها نیز در امنیت نیستند، و خداوند بر آنها سخت می گیرد همانگونه که درباره آدم و یونس در آیات قرآن آمده است .
مگر آن دسته از پیامبران که به زودی متوجه ترک اولای خویش شوند، تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 410
و به دامان پر مهر پروردگار درآیند و با اعمال صالح و حسنات خود آن را جبران کنند، چنانکه در مورد موسی در داستان کشتن آن مرد قبطی آمده است که موسی به ترک اولای خود اعتراف کرد و عرض نمود: رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی : پروردگارا من بر خویشتن ستم کردم و مرا ببخش (قصص - 16).
سپس دومین معجزه موسی (علیه السلام) را به او ارائه کرد و فرمود: دستت را در گریبانت داخل کن و هنگامی که خارج می شود، نورانی و درخشنده است بی آنکه عیبی در آن ، وجود داشته باشد (و ادخل یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء).
اشاره به اینکه این سفیدی ، سفیدی ناشی از بیماری برص نیست ، بلکه نورانیت و درخشندگی و سفیدی جالبی است که خود بیانگر وجود یک معجزه و امر خارق عادت است .
باز برای اینکه به موسی (علیه السلام) لطف بیشتری کند و به منحرفان امکان بیشتری برای هدایت دهد می گوید: معجزات تو منحصر به این دو نیست ، بلکه این دو معجزه در زمره نه معجزه قرار گرفته که تو همراه با آنها به سوی فرعون و قومش فرستاده می شوی چرا که آنها قوم یاغی و فاسقی بوده اند و نیاز به راهنمائی دارند مجهز با معجزات بزرگ فراوان (فی تسع آیات الی فرعون و قومه انهم کانوا قوما فاسقین).
از ظاهر این آیه چنین استفاده می شود که این دو معجزه جزء نه معجزه تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 411
معروف موسی بوده است و در بحث مشروحی که در تفسیر سوره اسراء آیه 101 داشتیم چنین نتیجه گرفتیم که هفت معجزه دیگر عبارتند از طوفان ، آفات گیاهان ، ملخ خوراکی ، فزونی قورباغه ، دگرگون شدن رنگ رود نیل به شکل خون که هر یک از این پنج حادثه ، به عنوان یک هشدار، دامن فرعونیان را می گرفت ، هنگامی که در تنگنا قرار می گرفتند دست به دامن موسی می زدند تا رفع بلا کند.

و دو معجزه دیگر خشکسالی و کمبود انواع میوه ها بود که در آیه 130 سوره اعراف به آن اشاره شده است : و لقد اخذنا آل فرعون بالسنین و نقص من الثمرات لعلهم یذکرون : ما آل فرعون را گرفتار خشکسالی و کمبود انواع میوه ها کردیم ، شاید بیدار شوند (برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد 12 صفحه 309 به بعد مراجعه نمائید).
بالاخره موسی (علیه السلام) با قویترین سلاح معجزه ، مسلح شد، و به سراغ فرعون و فرعونیان آمد و آنها را به سوی آئین حق دعوت کرد قرآن در آیه بعد می گوید: هنگامی که آیات روشنی بخش ما به سراغ آنان آمد گفتند: این سحر آشکاری است (فلما جائتهم آیاتنا مبصرة قالوا هذا سحر مبین).
و می دانیم این تهمت تنها در مورد موسی (علیه السلام) نبود، بلکه متعصبان لجوج برای توجیه مخالفتهای خود با انبیاء و برای اینکه سدی بر سر راه دیگران ایجاد کنند تهمت سحر را مطرح می نمودند که خود نشان روشنی بر عظمت کار خارق العاده آنها بود.
در حالی که می دانیم پیامبران مردانی وارسته و حق طلب و پارسا بودند و ساحران افرادی منحرف ، مادی و واجد تمام صفاتی که یک انسان تزویرگر دارد.
بعلاوه ساحران همیشه قدرت بر انجام کارهای محدودی داشتند اما پیامبران که محتوای دعوت و همچنین راه و رسم آنها بیانگر حقانیتشان بود و به گونه ای تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 412
نامحدود دست به اعجاز می زدند و هیچ شباهتی به ساحران نداشتند.
جالب اینکه در آخرین آیه مورد بحث قرآن اضافه می کند، این اتهامها به خاطر آن نبود که راستی در شک و تردید باشند، بلکه آنها معجزات را از روی ظلم و برتری جوئی انکار کردند، در حالی که در دل به آن یقین و اطمینان داشتند (و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلما و علوا).
و از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که ایمان واقعیتی غیر از علم و یقین دارد، و ممکن است کفر از روی جحود و انکار در عین علم و آگاهی سر زند.
و به تعبیر دیگر حقیقت ایمان تسلیم در ظاهر و باطن در برابر حق است ، بنابراین اگر انسان به چیزی یقین دارد اما در باطن یا ظاهر تسلیم در مقابل آن نیست ایمان ندارد، بلکه دارای کفر جحودی است ، و این مطلبی است دامنه دار که فعلا با همین اشاره از آن می گذریم .
لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که ضمن برشمردن اقسام پنجگانه کفر یکی از اقسام آن را کفر جحود می شمرد، و یکی از شعبه های جحود را چنین بیان می فرماید: هو ان یجحد الجاحد و هو یعلم انه حق قد استقر عنده : آن عبارت از چیزی است که انسان آن را انکار

کند در حالی که می داند حق است و نزد او ثابت است سپس به آیه مورد بحث استشهاد می کند.
قابل توجه اینکه قرآن انگیزه انکار فرعونیان را دو چیز می شمرد: یکی ظلم و دیگری برتری جوئی .
ممکن است ظلم اشاره به غصب حقوق دیگران باشد، و برتری جوئی اشاره به تفوق طلبی آنها نسبت به بنی اسرائیل ، یعنی آنها می دیدند اگر

و معجزات موسی سر تسلیم فرود آورند هم منافع نامشروعشان به خطر می افتد، و هم باید همردیف بردگانشان بنی اسرائیل قرار گیرند، و هیچ یک از این دو برای آنها قابل تحمل نبود.
و یا منظور از ظلم ، ظلم بر خویشتن یا ظلم بر آیات بوده و منظور از علو ظلم بر دیگران ، همانگونه که در سوره اعراف آیه 9 آمده بما کانوا بایاتنا یظلمون به خاطر آنکه آنها به آیات ما ستم می کردند.
به هر حال در پایان این آیه به عنوان یک درس عبرت با یک جمله کوتاه و بسیار پر معنی به سرانجام شوم فرعونیان و غرق و نابودی آنها اشاره کرده چنین می گوید بنگر عاقبت مفسدان چگونه بود؟ (فانظر کیف کان عاقبة المفسدین).
قرآن در اینجا پرده از روی این مطلب بر نمی دارد، چرا که سرگذشت دردناک این قوم کافر را در آیات دیگر خوانده بودند، و با همین اشاره کوتاه آنچه باید بفهمند می فهمیدند.
ضمنا در اینجا از تمام صفات زشت آنها روی عنوان مفسد تکیه می کند که مفهوم جامعی دارد هم افساد در عقیده را شامل می شود و هم در گفتار و عمل ، هم افساد در فرد و هم در نظام جامعه و در حقیقت تمام اعمال آنها در واژه افساد جمع است . النمل

آیه 15 - 16
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُدَ وَ سلَيْمَنَ عِلْماً وَ قَالا الحَْمْدُ للَّهِ الَّذِى فَضلَنَا عَلى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ(15)
وَ وَرِث سلَيْمَنُ دَاوُدَ وَ قَالَ يَأَيُّهَا النَّاس عُلِّمْنَا مَنطِقَ الطيرِ وَ أُوتِينَا مِن كلِّ شىْءٍ إِنَّ هَذَا لهُوَ الْفَضلُ الْمُبِينُ(16)
ترجمه :15 - ما به داود و سلیمان علم قابل ملاحظه ای بخشیدیم ، و آنها گفتند حمد از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤ منش برتری بخشید.
16 - و سلیمان وارث داود شد، و گفت ای مردم ! به ما سخن گفتن پرندگان تعلیم داده شده است و از هر چیز به ما عطا گردیده این فضیلت

آشکاری است .
تفسیر:حکومت داود و سلیمان
به دنبال نقل گوشه ای از داستان موسی (علیه السلام) به بحث پیرامون دو تن دیگر از پیامبران بزرگ الهی ، داود و سلیمان می پردازد، البته در مورد او اشاره ای بیش نیست ، اما در مورد سلیمان ، بحث مشروحتری آمده است .
ذکر گوشه ای از داستان این دو پیامبر، بعد از داستان موسی (علیه السلام) به خاطر آن است که اینها نیز از پیامبران بنی اسرائیل بودند، و تفاوتی که تاریخ آنها با تواریخ پیامبران دیگر دارد این است که اینها بر اثر آمادگی محیط فکری و اجتماعی بنی اسرائیل توفیق یافتند دست به تاسیس حکومت عظیمی بزنند، و آئین الهی تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 415
را با استفاده از نیروی حکومت ، گسترش دهند، لذا از لحن سرگذشت پیامبران دیگر که با مخالفت شدید قوم خود روبرو می شدند و گاه آنها را از شهر و دیارشان بیرون می کردند، در اینجا خبری نیست ، و تعبیرات به کلی با آنها فرق دارد.
این به خوبی نشان می دهد که اگر دعوت کنندگان الهی توفیقی برای تشکیل حکومت بیابند تا چه اندازه مشکلات حل می شود، و راه آنها صاف و هموار می گردد.
به هر حال در اینجا سخن از علم و قدرت و توانائی و عظمت است ، سخن از تسلیم و اطاعت دیگران حتی جن و شیاطین در برابر حکومت الهی است ، سخن از تسلیم پرندگان هوا و موجودات دیگر است ، و بالاخره سخن از مبارزه شدید با بت پرستی از طریق دعوت منطقی و سپس بهره گیری از قدرت حکومت است .
و اینها است که داستان این دو پیامبر را از دیگر پیامبران جدا می سازد.
جالب اینکه قرآن سخن را از مساله موهبت علم که زیر بنای یک حکومت صالح و نیرومند است شروع کرده می گوید: ما به داود و سلیمان علم
قابل ملاحظه ای بخشیدیم (و لقد آتینا داود و سلیمان علما)
گر چه بسیاری از مفسران در اینجا خود را به زحمت انداخته اند که ببینند این کدام علم بوده که در اینجا به صورت سربسته بیان شده ، و خداوند به داود و سلیمان عطا فرموده ، بعضی آن را به قرینه آیات دیگر علم قضاوت و داوری دانسته اند و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب : ما به داود، حکمت و راه پایان دادن به نزاعها آموختیم (سوره ص - آیه 20) و کلا آتینا حکما و علما: ما به هر یک از داود و سلیمان مقام داوری و علم عطا کردیم (انبیاء - 79).
بعضی نیز به قرینه آیات مورد بحث که از منطق طیر (گفتار پرندگان) سخن می گوید: این علم راعلم گفتگوی با پرندگان دانسته اند، و بعضی

به قرینه آیاتی که از علم بافتن زره و مانند آن سخن می گوید خصوص این علم را مورد توجه قرار داده اند.
ولی روشن است که علم در اینجا معنی گسترده و وسیعی دارد که علم توحید و اعتقادات مذهبی و قوانین دینی ، و همچنین علم قضاوت ، و تمام علومی را که برای تشکیل چنان حکومت وسیع و نیرومندی لازم بوده است در بر می گیرد، زیرا تاسیس یک حکومت الهی بر اساس عدل و داد، حکومتی آباد و آزاد، بدون بهره گیری از یک علم سرشار امکان پذیر نیست ، و به این ترتیب قرآن مقام علم را در جامعه انسانی و در تشکیل حکومت به عنوان نخستین سنگ زیر بنا مشخص ساخته است .
و به دنبال این جمله از زبان داود و سلیمان چنین نقل می کند: و آنها گفتند حمد و ستایش از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤ منش برتری بخشید (الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤ منین)
جالب اینکه بلافاصله بعد از بیان موهبت بزرگ علم سخن از شکر به میان آمده ، تا روشن شود هر نعمتی را شکری لازم است ، و حقیقت شکر آن است که از آن نعمت در همان راهی که برای آن آفریده شده است استفاده شود و این دو پیامبر بزرگ از نعمت علمشان در نظام بخشیدن به یک حکومت الهی حداکثر بهره را گرفتند.
ضمنا آنها معیار برتری خود را بر دیگران در علم خلاصه کردند، نه در قدرت و حکومت ، و شکر و سپاس را نیز در برابر علم شمردند نه بر مواهب دیگر چرا که هر ارزشی است برای علم است و هر قدرتی است از علم سرچشمه می گیرد.
این نکته نیز قابل توجه است که آنها از حکومت بر یک ملت با ایمان شکر می کنند چرا که حکومت بر گروهی فاسد و بی ایمان افتخار نیست .
در اینجا سؤ الی پیش می آید و آن اینکه چرا آنها در مقام شکرگزاری

گفتند ما را بر بسیاری از مؤ منان فضیلت بخشیده ، نه بر همه مؤ منان ؟
با اینکه آنها پیامبرانی بودند که افضل مردم عصر خویش بودند.
این تعبیر ممکن است برای رعایت اصول ادب و تواضع باشد که انسان در هیچ مقامی خود را برتر از همگان نداند.
و یا بخاطر این است که آنها به یک مقطع خاص زمانی نگاه نمی کردند، بلکه کل زمانها را در نظر داشتند، و می دانیم پیامبرانی از آنها بزرگتر در طول تاریخ بشریت بوده اند.
در آیه بعد، نخست اشاره به ارث بردن سلیمان از پدرش داود کرده می گوید: سلیمان وارث داود شد (و ورث سلیمان داود).
در اینکه منظور از ارث در اینجا ارث چه چیز است ؟ در میان مفسران

گفتگو بسیار است .
بعضی آن را منحصر به میراث علم و دانش دانسته اند، چرا که به پندار آنها پیامبران ارثی از اموال خود نمی گذارند.
بعضی دیگر منحصرا میراث مال و حکومت را ذکر کرده اند، چرا که این کلمه قبل از هر چیز آن مفهوم را به ذهن تداعی می کند.
و بعضی علم سخن گفتن با پرندگان را (منطق الطیر).
ولی با توجه به اینکه آیه مطلق است و در جمله های بعد هم سخن از علم به میان آمده و هم از تمام مواهب (اوتینا من کل شی ء) دلیلی ندارد که مفهوم آیه را محدود کنیم ، بنابراین سلیمان وارث همه مواهب پدرش داود شد.
در روایاتی که از منابع اهلبیت (علیهم السلام) به ما رسیده نیز به این آیه در برابر کسانی که می گفتند پیامبران ارثی نمی گذارند و به حدیث نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما پیامبران ارثی نمی گذاریم ، تکیه می کردند استدلال شده ، و دلیل بر این تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 418
گرفته شده که حدیث مزبور چون مخالف کتاب الله است از درجه اعتبار ساقط است .
در حدیثی که از طرق اهلبیت نقل شده چنین می خوانیم : هنگامی که ابوبکر تصمیم گرفت فدک را از فاطمه (علیهاالسلام) بگیرد این سخن به فاطمه (علیهاالسلام) رسید، نزد ابوبکر آمده و چنین گفت : افی کتاب الله ان ترث اباک و لا ارث ابی ، لقد جئت شیئا فریا، فعلی عمد ترکتم کتاب الله و نبذتموه وراء ظهورکم اذ یقول : و ورث سلیمان داود: آیا در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم ؟ این چیز عجیبی است ! آیا کتاب خدا را فراموش کرده و پشت سر افکنده اید آنجا که می فرماید: سلیمان از داود ارث برد.
سپس قرآن می افزاید: سلیمان گفت : ای مردم ! به ما سخن گفتن پرندگان تعلیم شده (و قال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر).
و از همه چیز به ما داده شده است ، و این فضیلت آشکاری است (و اوتینا من کل شی ء ان هذا لهو الفضل المبین).
گر چه بعضی مدعی هستند که تعبیر نطق و سخن گفتن در مورد غیر انسانها جز به عنوان مجاز ممکن نیست ، ولی اگر غیر انسان نیز اصوات و الفاظی از دهان بیرون بفرستد که بیانگر مطالبی باشد دلیل ندارد که آن را نطق نگوئیم ، چرا که نطق هر لفظی است که بیانگر حقیقتی و مفهومی باشد. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 419
البته نمی خواهیم بگوئیم که آن صداهای مخصوصی که گاه بعضی از حیوانات به هنگام خشم و غضب ، یا رضایت و خشنودی ، یا از درد و رنج ، و یا اظهار و اشتیاق نسبت به بچه های خود سر می دهند نطق است نه

اینها اصواتی است که مقارن با حالتی از دهان آنها بر می خیزد، ولی به طوری که در آیات بعد مشروحا خواهد آمد می بینیم که سلیمان با هدهد مطالبی را رد و بدل می کند، پیامی به وسیله او می فرستد، و بازتاب پیامش را از او جویا می شود.
این نشان می دهد که حیوانات علاوه بر اصواتی که بیانگر حالات آنها است توانائی دارند که به فرمان خدا در شرایط خاصی سخن بگویند، همچنین است بحثی که درباره سخن گفتن مورچه در آیات آینده خواهد آمد.
البته گاه نطق در معنی وسیعی در قرآن به کار رفته است که در حقیقت روح و نتیجه نطق را بیان می کند و آن بیان ما فی الضمیر است ، خواه از طریق الفاظ و سخن باشد و خواه از طریق حالات دیگر، مانند آیه هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق : این کتاب ما است که به حق برای شما سخن می گوید (جاثیه - 29) ولی نیازی نیست که ما نطق را در مورد گفتگوی سلیمان با پرندگان به این معنی تفسیر کنیم ، بلکه سلیمان طبق ظاهر آیات فوق می توانست الفاظ خاص پرندگان را که برای انتقال مطالب به کار می برند تشخیص دهد، و با آنها سخن بگوید.
در این باره در بحث نکات نیز به خواست خدا سخن می گوئیم .
اما جمله اوتینا من کل شی ء: (از همه چیز به ما داده شده) بر خلاف محدودیتهائی که گروهی از مفسران برای آن قائل شده اند مفهوم وسیع و گسترده ای دارد و تمام وسائلی را که از نظر معنوی و مادی برای تشکیل آن حکومت الهی لازم بوده است شامل می شود، و اصولا بدون آن این کلام ناقص خواهد بود، و پیوند روشنی با گذشته نخواهد داشت . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 420
در اینجا فخر رازی سؤ الی عنوان کرده و آن اینکه آیا تعبیر علمنا و اوتینا (به ما تعلیم داده شده و به ما بخشیده شده) آیا از قبیل کلام متکبران نیست ؟
سپس چنین پاسخ می گوید: منظور از ضمیر جمع در اینجا خود سلیمان و پدرش ، یا خود او و معاونانش در حکومت است ، و این معمول است که هر گاه کسی در رأ س تشکیلاتی قرار گیرد با ضمیر جمع از خود یاد می کند.
نکته ها:
1 - رابطه دین و سیاست
بر خلاف آنچه بعضی از کوته بینان می اندیشند دین مجموعه ای از اندرزها و نصایح و یا مسائل مربوط به زندگی شخصی و خصوصی نیست ، دین مجموعه ای از قوانین حیات و برنامه فراگیری است که تمام زندگی انسانها مخصوصا مسائل اجتماعی را در بر می گیرد.
بعثت انبیاء برای اقامه قسط و عدل است (سوره حدید آیه 25).

دین برای گسستن زنجیرهای اسارت انسان و تامین آزادی بشر است (سوره اعراف آیه 157).
دین برای نجات مستضعفان از چنگال ظالمان و ستمگران و پایان دادن به دوران سلطه آنها است .
و بالاخره دین مجموعه ای است از تعلیم و تربیت در مسیر تزکیه و ساختن انسان کامل (سوره جمعه آیه 2).
بدیهی است این هدفهای بزرگ بدون تشکیل حکومت امکان پذیر نیست .
چه کسی می تواند با توصیه های اخلاقی اقامه قسط و عدل کند، و دست ظالمان را از گریبان مظلومان کوتاه سازد؟ تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 421
چه کسی می تواند زنجیرهای اسارت را از دست و پای انسانهای در بند بردارد و بشکند، بی آنکه متکی به قدرت باشد؟
و چه کسی می تواند در جامعه ای که وسائل نشر فرهنگ و تبلیغ در اختیار فاسدان و مفسدان است اصول صحیح تعلیم و تربیت را پیاده کند؟ و ملکات اخلاقی را در دلها پرورش دهد؟
و این است که ما می گوئیم دین و سیاست دو عنصر تفکیک ناپذیر است اگر دین از سیاست جدا شود بازوی اجرائی خود را بکلی از دست می دهد، و اگر سیاست از دین جدا گردد مبدل به یک عنصر مخرب در مسیر منافع خود - کامگان می شود.
اگر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) موفق شد این آئین آسمانی را با سرعت در جهان گسترش دهد دلیل آن این بود که در اولین فرصت دست به تاسیس حکومت زد، و از طریق حکومت اسلامی هدفهای الهی را تعقیب نمود.
بعضی از پیامبران دیگر که نیز چنین توفیقی یافتند، بهتر موفق به نشر دعوت الهی خود شدند، اما آنها که در تنگنا قرار گرفتند و شرائط به آنها اجازه تشکیل حکومت نداد موفق به کار زیادی نشدند.
2 - ابزار حکومت الهی
جالب اینکه در داستان سلیمان و داود به خوبی می بینیم که آنها به سرعت آثار شرک و بت پرستی را ریشه کن ساختند، و نظامی الهی بر پا کردند، نظامی که ابزار اصلیش طبق آیات مورد بحث علم و دانش و آگاهیها در زمینه های مختلف بود.
نظامی که نام خدا در سر لوحه همه برنامه هایش قرار داشت .
نظامی که تمام نیروهای لایق را به کار می گرفت ، حتی از نیروی یک پرنده تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 422
برای رسیدن به اهدافش استفاده می کرد.
نظامی که دیوها را دربند کرده و ظالمان را بر سر جای خود نشانده بود.

و بالاخره نظامی که هم قدرت نظامی کافی داشت ، و هم دستگاه اطلاعاتی ، و هم افرادی که در زمینه های مختلف اقتصادی و تولید تخصص و آگاهی کافی داشتند، و همه اینها را زیر چتر ایمان و توحید قرار داده بود.
3 - نطق پرندگان
در آیات فوق ، و آیاتی که بعد از این در داستان هدهد و سلیمان خواهد آمد صریحا اشاره به نطق پرندگان و میزانی از درک و شئون برای آنان شده است .
بی شک پرندگان - مانند سایر حیوانات - در حالات مختلف صداهای گوناگونی از خود ظاهر می سازند که با دقت و بررسی ، می توان از نوع صدا به وضع حالات آنها پی برد، کدام صدا مربوط به حالات خشم است و کدام رضا، کدام صدا دلیل بر گرسنگی است ، و کدام نشانه تمنی ؟ با کدام صدا بچه های خود را فرا می خواند و با کدام صدا آنها را از بروز حادثه وحشتناکی خبر می دهد؟
این قسمت از صدای پرندگان ، مورد هیچگونه شک و تردید نیست ، و همه کم و بیش با آن آشنا هستیم .
ولی آیات این سوره ظاهرا مطلبی بیش از این را بیان می کند، بحث از سخن گفتن آنان به نحو مرموزی است که مطالب دقیقتری در آن منعکس است ، و بحث از تفاهم و گفتگوی آنها با یک انسان است ، گر چه این معنی برای بعضی عجیب می آید، ولی با توجه به مطالب مختلفی که دانشمندان در کتابها نوشته اند و مشاهدات شخصی بعضی در مورد پرندگان مطلب عجیبی نیست .
ما از هوش حیوانات مخصوصا پرندگان مطالبی عجیبتر از این سراغ داریم . بعضی از آنها چنان مهارتی در ساختن خانه و لانه دارند که گاه از مهندسین ما پیشی می گیرند! تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 423
بعضی از پرندگان چنان اطلاعاتی از وضع نوزادان آینده خود و نیازها و مشکلات آنها دارند و چنان دقیقا برای حل آنها عمل می کنند که برای همه ما اعجاب انگیز است !.
پیش بینی آنها درباره وضع هوا حتی نسبت به چند ماه بعد، و آگاهی آنها از زلزله ها قبل از وقوع آن ، و حتی پیش از آنکه زلزله سنجهای ما خفیفترین لرزشها را ثبت کنند معروف است .
تعلیماتی که در عصر ما به حیوانات داده می شود، و کارهای خارق العاده آنها را در سیرکها بسیاری دیده اند، که حاکی از هوش شگفت انگیز آنها است .
کارهای شگفت آور مورچگان و تمدن شگرف آنها.
عجائب زندگی زنبوران عسل و ردیابی حیرت انگیز آنها.
آگاهی پرندگان مهاجر که گاه فاصله میان قطب شمال و جنوب را طی می

کنند، از وضع راهها در این مسیر فوق العاده طولانی .
اطلاعات فوق العاده ماهیان آزاد در مهاجرت دستجمعی در اعماق دریاها عموما از مسائلی است که از نظر علمی مسلم و دلیل بر وجود مرحله مهمی از درک و یا غریزه و یا هر چه آن را بنامیم در این حیوانات است .
وجود حواس فوق العاده ای در حیوانات همچون دستگاه رادار مانند شپره و شامه بسیار قوی بعضی از حشرات ، و دید فوق العاده نیرومند بعضی از پرندگان و امثال آن نیز دلیل دیگری است بر اینکه آنها در همه چیز از ما عقب مانده تر نیستند!
با در نظر گرفتن این امور جای تعجب نیست که آنها تکلم مخصوصی نیز داشته باشند، و بتوانند با کسی که از الفبای کلام آنها آگاه است ، سخن گویند.
در آیات قرآن نیز به عناوین مختلف به این امر اشاره شده است از جمله در آیه 38 سوره انعام می خوانیم : و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 424
بجناحیه الا امم امثالکم : هیچ جنبنده ای در زمین و پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند نیست مگر اینکه امتهائی همانند شما هستند!.
در روایات اسلامی نیز مطالب زیادی وجود دارد که بیانگر نطق حیوانات و مخصوصا پرندگان است ، و حتی برای هر یک از آنها سخنی شعار مانند نقل شده است که شرح آنها به درازا می کشد.
در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که امیر مؤ منان علی (علیه السلام) به ابن عباس فرمود: ان الله علمنا منطق الطیر کما علم سلیمان ابن داود، و منطق کل دابة فی بر او بحر: خداوند سخن گفتن پرندگان را به ما آموخت همانگونه که به سلیمان بن داود، و سخن گفتن هر جنبنده ای را در خشکی و دریا.
4 - روایت نحن معاشر الانبیاء لا نورث
اهل سنت حدیثی در کتابهای مختلف خود از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به این مضمون نقل کرده اند که فرمود: نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة : ما پیامبران ارثی از خود به یادگار نمی گذاریم ، و آنچه از ما بماند باید به عنوان صدقه در راه خدا مصرف شود و گاه آن را با حذف جمله اول ، به صورت ما ترکناه صدقة نقل کرده اند.
سند این حدیث غالبا در کتب معروف اهل سنت به ابوبکر منتهی می شود که بعد از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) زمام امور مسلمین را به دست گرفت ، و هنگامی که حضرت فاطمه (علیهاالسلام) و یا بعضی از همسران پیامبر میراث خود را از او خواستند او به استناد تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 425
این حدیث از دادن میراث به آنان سر باز زد!

این حدیث را مسلم در صحیح خود (جلد 3 - کتاب الجهاد و السیر - صفحه 1379) و بخاری در جزء هشتم کتاب الفرائض (صفحه 185) و گروهی دیگر در کتابهای خود آورده اند.
قابل توجه اینکه در مدرک اخیر در حدیثی از عایشه چنین می خوانیم : فاطمه (علیهاالسلام) و عباس (بعد از وفات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نزد ابوبکر آمدند و میراثشان از پیامبر را می خواستند، و آنها در آن موقع زمینشان را در فدک و سهمشان را از خیبر مطالبه می کردند، ابوبکر گفت : من از رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شنیدم که گفت : ما چیزی را به ارث نمی گذاریم و آنچه از ما بماند صدقه است ... هنگامی که فاطمه (علیهاالسلام) این سخن را شنید با حالتی خشمگین ابوبکر را ترک کرد و تا آخر عمر با او یک کلمه سخن نگفت .
البته این حدیث از جهات مختلفی قابل نقد و بررسی است ولی آنچه در حوصله این تفسیر می گنجد امور زیر است :
1 - این حدیث با متن قرآن سازگار نیست ، و طبق قواعد اصولی که در دست داریم هر حدیثی که موافق کتاب الله نباشد از درجه اعتبار ساقط است ، و نمی توان به عنوان حدیث پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و یا سائر معصومین (علیهم السلام) روی آن تکیه کرد.
در آیات فوق خواندیم سلیمان از داود ارث برد، و ظاهر آیه مطلق است و اموال را نیز شامل می شود. و در مورد یحیی و زکریا می خوانیم : یرثنی و یرث من آل یعقوب : فرزندی به من عنایت کن که از من و از آل یعقوب ارث برد (مریم - 6)
مخصوصا در مورد زکریا بسیاری از مفسران روی جنبه های مالی تکیه کرده اند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 426
بعلاوه ظاهر آیات ارث در قرآن مجید عام است و همه را شامل می شود. و شاید به همین دلیل قرطبی از دانشمندان معروف اهل سنت ناچار شده است که حدیث را به عنوان فعل غالب و اکثر بگیرد نه عام و گفته است این مانند جمله ای است که عرب می گوید انا معشر العرب اقری الناس للضیف : ما جمعیت عرب از همه مردم مهمان نوازتریم (در حالی که این یک حکم عمومی نیست).
ولی روشن است که این سخن ارزش این حدیث را نفی می کند، زیرا اگر در مورد سلیمان و یحیی به این عذر متوسل شویم مشمول آن نسبت به موارد دیگر نیز قطعی نیست .
2 - روایت فوق معارض با روایات دیگری است که نشان می دهد ابوبکر تصمیم گرفت فدک را به فاطمه (سلام الله علیها) بازگرداند، ولی دیگران مانع شدند، چنانکه در سیره حلبی می خوانیم :
فاطمه دختر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نزد ابوبکر آمد در حالی

که او بر منبر بود، گفت : ای ابوبکر آیا این در کتاب خدا است که دخترت از تو ارث ببرد و من از پدرم ارث نبرم ، ابوبکر گریه کرد و اشکش جاری شد سپس از منبر پائین آمد، و نامه ای دایر به واگذاری فدک به فاطمه (سلام الله علیها) نوشت ، در این حال عمر وارد شد گفت : این چیست ؟ گفت : نامه ای نوشتم که میراث فاطمه (علیهاالسلام) را از پدرش به او واگذارم ، عمر گفت : اگر این کار را کنی از کجا هزینه نبرد با دشمنان را فراهم می سازی در حالی که عرب بر ضد تو قیام کرده است ؟ سپس عمر نامه را گرفت و پاره کرد!.
چگونه ممکن است نهی صریحی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باشد و ابوبکر به خود جرات مخالفت را بدهد؟ و چرا عمر استناد به نیازهای جنگی کرد و استناد به تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 427
روایت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ننمود؟
بررسی دقیق روایت فوق نشان می دهد که مساله نهی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مطرح نبوده ، مهم در اینجا مسائل سیاسی روز بوده است ، و همینها است که انسان را به یاد گفتار ابن ابی الحدید دانشمند معتزلی می اندازد می گوید: از استادم علی بن فارقی پرسیدم : آیا فاطمه (علیهاالسلام) در ادعای خود راست می گفت ؟ پاسخ داد آری گفتم پس چرا ابوبکر فدک را به او نداد، با اینکه وی را صادق و راستگو می شمرد؟!
استادم تبسم پر معنائی کرد و سخن لطیف زیبائی گفت ، با اینکه او عادت به مزاح شوخی نداشت گفت : لو اعطاها الیوم فدک بمجرد دعواها لجائت الیه غدا و ادعت لزوجها الخلافة ! و زحزحته عن مقامه و لم یمکنه الاعتذار و الموافقة بشی ء:
اگر امروز فدک را به ادعای فاطمه (علیهاالسلام) به او می داد، فردا می آمد و خلافت را برای همسرش ادعا می کرد! و ابوبکر را از مقامش متزلزل می ساخت و او نه عذری برای بازگو کردن داشت و نه امکان موافقت !.
3 - روایت معروفی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در بسیاری از کتب اهل سنت و شیعه آمده است که العلماء ورثة الانبیاء: دانشمندان وارثان پیامبرانند.
و نیز از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که : ان الانبیاء لم یورثوا دینارا و لا درهما: پیامبران درهم و دیناری از خود بیادگار نگذاردند.
از مجموع این دو حدیث چنین به نظر می رسد که هدف اصلی این بوده که روشن سازند افتخار انبیاء و سرمایه آنها علم و دانش بوده است ، و مهمترین چیزی که از خود به یادگار گذاشتند، برنامه هدایت بود، و کسانی

که سهم بیشتری از تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 428
این علم و دانش را بر گرفتند، وارثان اصلی پیامبرانند، بی آنکه نظر به اموالی داشته باشد که از آنان به یادگار باقی می ماند، بعدا این حدیث نقل به معنی شده و سوء تعبیر از آن گردیده و احتمالا جمله ما ترکناه صدقه که استنباط بعضی از روایت بوده است بر آن افزوده اند.
برای اینکه سخن به درازا نکشد گفتار خود را با بحثی از مفسر معروف اهل سنت فخر رازی که در ذیل آیه 11 سوره نساء آورده است پایان می دهیم :
او می گوید: یکی از تخصیصهائی که بر این آیه (آیه ارث فرزندان) وارد شده است ، چیزی است که مذهب اکثر مجتهدین (اهل سنت) است که پیامبران علیهم السلام چیزی به ارث نمی گذارند و شیعه (عموما) در این بحث مخالفت کرده اند روایت شده است هنگامی که فاطمه (علیهاالسلام) میراث خود را مطالبه کرد، آنها به استناد حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقه ، او را از ارث خود باز داشتند، در این هنگام فاطمه (علیهاالسلام) به عموم آیه فوق (آیه ارث فرزندان) استدلال کرد، گوئی می خواست به این حقیقت اشاره کند که عموم قرآن را نمی شود با خبر واحد تخصیص زد.
سپس فخر رازی می افزاید: شیعه می گویند: به فرض که تخصیص قرآن به خبر واحد جایز باشد در اینجا به سه دلیل جایز نیست :
نخست اینکه این بر خلاف صریح قرآن است که می گوید زکریا از خدا تقاضا کرد فرزندی به او بدهد که از وی و آل یعقوب ارث ببرد، و همچنین قرآن می گوید: سلیمان از داود ارث برد، زیرا نمی توان این آیات را حمل بر وراثت علم و دین کرد، چون این یکنوع وراثت مجازی است ، چرا که این پیامبران ، علم و دین را به فرزندان خود آموختند نه آنکه از خود گرفتند و به آنها واگذار کردند، وراثت حقیقی تنها در مال تصور می شود (که از کسی بگیرند و به دیگری بدهند). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 429
دیگر اینکه چگونه ممکن است ابوبکر از این مساله که نیازی به آن نداشته است آگاه باشد، اما فاطمه و علی و عباس که از بزرگترین زاهدان و دانشمندان بودند و با مساله وراثت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سر و کار داشتند از آن بیخبر بمانند؟ چگونه ممکن است پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این حدیث را به کسی تعلیم کرده باشد که نیازی نداشته و از کسی که نیاز داشته دریغ دارد؟.
سوم اینکه : جمله ما ترکناه صدقه دنباله لا نورث است و مفهومش این است اموالی را که به عنوان صدقه اختصاص داده ایم در دائره میراث قرار نمی گیرد نه غیر آن ...
سپس فخر رازی جواب کوتاهی به استدلال مشهور فوق می دهد و می

گوید: فاطمه (علیهاالسلام) بعد از گفتگو با ابوبکر، به آن گفتگو راضی شد، علاوه بر این اجماع بر این منعقد شده است که سخن ابوبکر درست است !.
ولی روشن است که پاسخ فخر رازی درخور استدلالهای فوق نیست ، زیرا همانگونه که از منابع معروف و معتبر اهل سنت در بالا نقل کردیم فاطمه (علیهاالسلام) نه تنها راضی نشد بلکه چنان خشمگین گشت که تا پایان عمر یک کلمه با ابوبکر سخن نگفت .
از این گذشته چگونه ممکن است اجماعی در این مساله باشد با اینکه شخصیتی همچون علی و فاطمه (علیهماالسلام) و عباس که در کانون وحی پرورش یافته اند با آن مخالفت کرده باشند؟! . النمل
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 430
آیه 17 - 19
آیه و ترجمه
وَ حُشِرَ لِسلَیْمَنَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الانس وَ الطِیرِ فَهُمْ یُوزَعُونَ(17)
حَتی إِذَا أَتَوْا عَلی وَادِ النَّمْلِ قَالَت نَمْلَةٌ یَأَیُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسکِنَکمْ لا یحْطِمَنَّکُمْ سلَیْمَنُ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لا یَشعُرُونَ(18)
فَتَبَسمَ ضاحِکاً مِّن قَوْلِهَا وَ قَالَ رَب أَوْزِعْنی أَنْ أَشکُرَ نِعْمَتَک الَّتی أَنْعَمْت عَلیَّ وَ عَلی وَلِدَی وَ أَنْ أَعْمَلَ صلِحاً تَرْضاهُ وَ أَدْخِلْنی بِرَحْمَتِک فی عِبَادِک الصلِحِینَ(19)
ترجمه :17 - لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندگان نزد او جمع شدند آنقدر زیاد بودند که باید توقف کنند تا به هم ملحق شوند.
18 - تا به سرزمین مورچگان رسیدند، مورچه ای گفت : ای مورچگان ! به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکرش شما را پایمال نکنند در حالی که نمی فهمند!.
19 - (سلیمان) از سخن او تبسمی کرد و خندید و گفت : پروردگارا! شکر نعمتهائی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به من الهام فرما و توفیق مرحمت کن تا عمل صالحی که موجب رضای تو گردد انجام دهم و مرا در زمره بندگان صالحت داخل نما. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 431
تفسیر:سلیمان در وادی مورچگان !
از آیات این سوره ، و همچنین از آیات سوره سبا به خوبی استفاده می شود که داستان حکومت حضرت سلیمان جنبه عادی نداشت ، بلکه توأ م با خارق عادات و معجزات مختلفی بود که قسمتی از آن (مانند حکومت سلیمان بر جن و پرندگان و درک کلام مورچگان ، و گفتگوی با هدهد) در این سوره ، و بخشی دیگر از آن در سوره سبا آمده است .
در حقیقت خداوند قدرت خود را در ظاهر ساختن این حکومت عظیم و قوائی که مسخر آن بود نشان داد و می دانیم از نظر یک فرد موحد، این

امور در برابر قدرت خداوند سهل و ساده و آسان است .
در آیات مورد بحث نخست می گوید: لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندگان نزد او جمع شدند (و حشر لسلیمان جنوده من الجن و الانس و الطیر).
جمعیت لشکریانش به قدری زیاد بود که برای نظم سپاه دستور داده می شد که صفوف اول را متوقف کنند و صفوف آخر را حرکت دهند تا همه به هم برسند (فهم یوزعون).
یوزعون از ماده وزع (بر وزن جمع) به معنی بازداشتن است ، این تعبیر هر گاه در مورد لشکر به کار رود به این معنی است که اول لشکر آن را نگاه دارند تا آخر لشکر به آن ملحق گردد و از پراکندگی و تشتت آنها جلو - گیری شود.
واژه وزع به معنی حرص و علاقه شدید به چیزی آمده است که انسان را از امور دیگر باز می دارد. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 432
از این تعبیر استفاده می شود که لشکریان سلیمان ، هم بسیار زیاد بودند و هم تحت نظام خاص .
حشر از ماده حشر (بر وزن نشر) به معنی بیرون ساختن جمعیت از قرارگاه و حرکت دادن آنها به سوی میدان مبارزه و مانند آن است ، از این تعبیر و همچنین از تعبیری که در آیه بعد می آید استفاده می شود که سلیمان به سوی نقطه ای لشکرکشی کرده بود، اما این کدامیک از لشکرکشیهای سلیمان است ؟ به درستی معلوم نیست بعضی از آیه بعد که سخن از رسیدن سلیمان به وادی نمل (سرزمین مورچگان) می گوید چنین استفاده کرده اند که آن منطقه ای بوده است در نزدیکی طائف ، و بعضی گفته اند منطقه ای بوده است در نزدیک شام .
ولی به هر حال چون بیان این موضوع تاثیری در جنبه های اخلاقی و تربیتی آیه نداشته ، سخنی از آن به میان نیامده است .
ضمنا این بحث که میان جمعی از مفسران درگیر شده که آیا همه انسانها و جن و پرندگان از لشکریان او بوده اند (بنابراین کلمه من بیانیه است) و یا اینکه قسمتی از آنها لشکر او را تشکیل می داده اند و در این صورت من تبعیضیه است تقریبا بحث زائدی به نظر می رسد، چون بدون شک ، سلیمان بر کل روی زمین حکومت نداشت و قلمرو حکومتش منطقه شام و بیت المقدس و احتمالا بعضی نواحی اطراف بود.
و حتی از آیات بعد استفاده می شود که او سلطه ای بر سرزمین یمن هنوز پیدا نکرده بود و بعد از ماجرای هدهد و تسلیم ملکه سباء بر آنجا تسلط یافت .
جمله تفقد الطیر در آیات بعد نشان ، می دهد که در میان پرندگانی که سر بر فرمان او بودند، یک هدهد وجود داشت که وقتی سلیمان او را ندید

جویای حالش شد، اگر تمام پرندگان بودند و از جمله هزاران هدهد، این

تعبیر صحیح نبود (دقت کنید).
به هر حال ، سلیمان با این لشکر عظیم حرکت کرد تا به سرزمین مورچگان رسیدند (حتی اذا اتوا علی وادی النمل).
در اینجا مورچه ای از مورچگان ، همنوعان خود را مخاطب ساخت و گفت : ای مورچگان داخل لانه های خود شوید تا سلیمان و لشکریانش شما را پایمال نکنند در حالی که نمی فهمند! (قال نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون).
در اینکه چگونه این مورچه از حضور سلیمان و لشکریانش در آن سرزمین آگاه شد و چگونه صدای خود را به گوش دیگران رسانید سخن داریم که در نکته ها بخواست خدا خواهد آمد.
ضمنا از این جمله استفاده می شود که عدالت سلیمان حتی بر مورچگان ظاهر و آشکار بود چرا که مفهومش این است که اگر آنها متوجه باشند حتی مورچه ضعیفی را پایمال نمی کنند، و اگر پایمال کنند بر اثر عدم توجه آنها است .
سلیمان با شنیدن این سخن تبسم کرد و خندید (فتبسم ضاحکا من قولها:
در اینکه چه چیز سبب خنده سلیمان شد مفسران سخنان گوناگونی دارند: ظاهر این است که نفس این قضیه مطلب عجیبی بود که مورچه ای همنوعان خود را از لشکر عظیم سلیمان بر حذر دارد و آنها را به عدم توجه نسبت دهد، این امر عجیب سبب خنده سلیمان شد.
بعضی نیز گفته اند این خنده شادی بود چرا که سلیمان متوجه شد حتی

مورچگان به عدالت او و لشکریانش معترفند و تقوای آنها را می پذیرند!
و بعضی گفته اند شادی او از این جهت بود که خداوند چنین قدرتی به او داده بود که در عین شور و هیجان عظیم لشکر از صدای مورچه ای نیز غافل نمی ماند!.
به هر حال در اینجا سلیمان رو به درگاه خدا کرد و چند تقاضا نمود.
نخست اینکه عرضه داشت پروردگارا راه و رسم شکر نعمتهائی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای به من الهام فرما (و قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی).
تا بتوانم اینهمه نعمتهای عظیم را در راهی که تو فرمان داده ای و مایه خشنودی تو است به کار گیرم و از مسیر حق منحرف نگردم که ادای شکر اینهمه نعمت جز به مدد و یاری تو ممکن نیست .
دیگر اینکه مرا موفق دار تا عمل صالحی بجای آورم که تو از آن خشنود می شوی (و ان اعمل صالحا ترضاه).

اشاره به اینکه آنچه برای من مهم است بقای این لشکر و عسکر و حکومت و تشکیلات وسیع نیست ، مهم این است که عمل صالحی انجام دهم که مایه رضای تو گردد، و از آنجا که اعمل فعل مضارع است دلیل آن است که او تقاضای استمرار این توفیق را داشت .
و بالاخره سومین تقاضایش این بود که عرضه داشت پروردگارا! مرا به رحمتت در زمره بندگان صالحت داخل گردان (و ادخلنی برحمتک فی عبادک الصالحین). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 435
نکته ها:
1 - آگاهی سلیمان از سخن حیوانات
ما از جهان حیوانات اطلاعات زیادی در دست نداریم ، و با تمام پیشرفتهائی که در این زمینه شده ، هنوز ابهامهای فراوانی بر روی آن سایه افکنده است .
ما آثار هوش و دقت و ذکاوت و مهارت در کارهای بسیاری از آنها می بینیم : خانه سازی زنبوران عسل ، نظمی که بر کندو حکم فرما است ، دقت مورچگان در جمع آوری نیازمندیهای زمستان ، طرز ذخیره و انبار آنها، دفاع کردن حیوانات از خود در برابر دشمن ، و حتی آگاهی آنها از درمان بسیاری از بیماریها، پیدا کردن لانه و خانه خود از فاصله های بسیار دور دست ، و پیمودن راههای طولانی و رسیدن به مقصد، پیش بینی آنها از حوادث آینده ، و مانند آن همه از چیزهائی است که نشان می دهد، در دنیای مرموز حیوانات بسیاری از وسائل هنوز برای مالاینحل است .
از این گذشته بسیاری از حیوانات بر اثر آموزش و تربیت ، کارهای شگفت انگیزی انجام می دهند که حتی انسانها از آن عاجزند.
اما بدرستی روشن نیست که آنها تا چه حد از دنیای انسانها باخبرند؟ آیا واقعا آنها می دانند که ما کیستیم و چه می کنیم ؟ ممکن است ما در آنها چنین هوش و ادراکی را سراغ نداشته باشیم ، ولی آیا این به معنی نفی آن است ؟!
روی این حساب اگر در داستان فوق خواندیم که مورچگان از آمدن لشکر سلیمان به آن سرزمین با خبر شدند و اعلام رفتن به لانه ها نمودند تا زیر دست و پای لشکر له نشوند، و سلیمان نیز از این ماجرا آگاه شد زیاد جای تعجب نیست .
از این گذشته ، حکومت سلیمان - همانگونه که گفتیم - توأ م با خارق عادات و کارهای اعجازآمیزی بود، روی همین اصل ، بعضی از مفسران اظهار عقیده کرده اند تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 436
که دارا بودن این سطح آگاهی از ناحیه قشری از حیوانات در عصر سلیمان خود یک اعجاز و خارق عادت بوده است ، و مانعی ندارد که عین آن را در سایر اعصار و قرون احیانا نبینیم .

غرض این است که هیچ دلیلی در کار نیست که ما داستان سلیمان و مور یا سلیمان و هدهد را بر کنایه و مجاز و یا زبانحال ، و مانند آن حمل کنیم ، هنگامی که حفظ ظاهر آن و حمل بر معنی حقیقی امکان پذیر است .
2 - سلیمان و الهام شکر پروردگار
یکی از بهترین نشانه ها برای شناخت حاکمان الهی از حکمرانان جبار، این است که دسته دوم به هنگام رسیدن به قدرت غرق غرور و غفلت می شوند و همه ارزشهای انسانی را به دست فراموشی سپرده ، در خودکامگی ، سخت فرو می روند.
اما حاکمان الهی به هنگام نیل به قدرت ، بار سنگینی از مسئولیتها را بر دوش خود احساس می کنند، بیش از همیشه به درگاه خدا روی می آورند، و توانائی بر ادای رسالت خویش را از او می طلبند، همانگونه که سلیمان بعد از آنهمه قدرت مهمترین چیزی که از خدا تقاضا می کند ادای شکر او و استفاده از این مواهب در مسیر رضای او و آسایش بندگان خدا است .
جالب اینکه با جمله اوزعنی این تقاضا را شروع می کند که مفهومش الهامی از درون و جمع کردن تمام نیروهای باطنی برای انجام این هدف بزرگ است یعنی خدایا آنچنان قدرتی به من عنایت کن تا تمام نیروهای درونیم را برای ادای شکر و انجام وظیفه بسیج کنیم ، و راه را نیز تو به من نشان ده که راهی است بسیار سخت و طولانی و پر خوف و خطر، راه ادای حقوق همه مردم ، در چنان حکومت تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 437 وسیع و گسترده !.
او نه تنها تقاضای توانائی بر شکر نعمتهائی که به خود او داده شده است می کنند، بلکه در عین حال تقاضا دارد که ادای شکر مواهبی که بر پدر و مادرش ارزانی شده بود انجام دهد، چرا که بسیاری از مواهب وجود انسان از پدر و مادر به ارث به او می رسد، و بدون شک امکاناتی که خداوند به پدر و مادر می دهد کمک مؤ ثری برای فرزندان در راه نیل به هدفها می کند.
3 - سلیمان و عمل صالح
جالب اینکه سلیمان با داشتن آن قدرت و حکومت بی نظیر، تقاضایش از خدا این است که عمل صالح را به طور مداوم انجام دهد، و از آن بالاتر در زمره بندگان صالح خدا باشد.
از این تعبیر روشن می شود که اولا هدف نهائی بدست آوردن قدرت ، انجام عمل صالح است ، عملی شایسته و ارزشمند، و بقیه هر چه هست مقدمه ای برای آن محسوب می شود.
عمل صالح نیز مقدمه ای است برای جلب خشنودی و رضای خدا که هدف نهائی و غایة الغایات همین است .
ثانیا داخل بودن در زمره صالحان مرحله ای است فراتر از انجام عمل

صالح که اولی صلاح ذاتی است و دومی صلاح عمل (دقت کنید).
به تعبیر دیگر گاه انسان عمل صالحی را انجام می دهد، اما این معنی جزء ذات و روح او و بافت وجودش نشده است ، سلیمان از خدا این می خواهد که آنقدر مشمول عنایت پروردگار قرار گیرد که صالح بودن از عملش فراتر رود و در درون جان و اعماق وجودش نفوذ کند و این جز به رحمت الهی امکان پذیر نیست . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 438
راستی بنده صالح خدا بودن چه گرانبها و گرانقدر است که سلیمان با آن حشمت و جاه و جلالش که برای احدی جای شک نبوده باز تقاضایش این است که خدا به رحمتش او را در خط بندگان صالح قرار دهد، و از لغزشهائی که هر زمان برای انسان مخصوصا انسانی که در رأ س یک تشکیلات عظیم باشد امکان پذیر است او را حفظ کند. النمل
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 439
آیه 20 - 26
آیه و ترجمه
وَ تَفَقَّدَ الطيرَ فَقَالَ مَا لىَ لا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كانَ مِنَ الْغَائبِينَ(20)
لأُعَذِّبَنَّهُ عَذَاباً شدِيداً أَوْ لاَاذْبحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنى بِسلْطنٍ مُّبِينٍ(21)
فَمَكَث غَيرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمْ تحِطْ بِهِ وَ جِئْتُك مِن سبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ(22)
إِنى وَجَدت امْرَأَةً تَمْلِكهُمْ وَ أُوتِيَت مِن كلِّ شىْءٍ وَ لهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ(23)
وَجَدتُّهَا وَ قَوْمَهَا يَسجُدُونَ لِلشمْسِ مِن دُونِ اللَّهِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشيْطنُ أَعْمَلَهُمْ فَصدَّهُمْ عَنِ السبِيلِ فَهُمْ لا يَهْتَدُونَ(24)
أَلا يَسجُدُواْ للَّهِ الَّذِى يخْرِجُ الْخَب ءَ فى السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ يَعْلَمُ مَا تخْفُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ(25)
اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ رَب الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (26) تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 440
ترجمه :20 - (سلیمان) در جستجوی پرنده (هدهد) برآمد و گفت چرا هدهد را نمی بینم یا اینکه او از غایبان است .
21 - من او را قطعا کیفر شدیدی خواهم داد و یا او را ذبح می کنم و یا دلیل روشنی (برای غیبتش) برای من بیاورد.
22 - چندان طول نکشید (که هدهد آمد و) گفت من بر چیزی آگاهی یافتم که تو بر آن آگاهی نیافتی من از سرزمین سبا یک خبر قطعی برای تو آورده ام .
23 - من زنی را دیدم که بر آنها حکومت می کند و همه چیز در اختیار داشت (مخصوصا) تخت عظیمی دارد.
24 - (اما) من او و قومش را دیدم که برای غیر خدا - خورشید - سجده می کنند و شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داده آنها را از راه بازداشته و آنها هدایت نخواهند شد.

25 - چرا برای خداوندی سجده نمی کنند که آنچه در آسمانها و زمین پنهان است خارج می کند؟ و آنچه را مخفی می کنید و آشکار نمی سازید، می داند؟
26 - خداوندی که معبودی جز او نیست ، و پروردگار و صاحب عرش عظیم است .
تفسیر:داستان هدهد و ملکه سبا
در این قسمت از آیات به فراز دیگری از زندگی شگفت انگیز سلیمان اشاره کرده ، و ماجرای هدهد و ملکه سبا را بازگو می کند.
نخست می گوید: سلیمان هدهد را ندید، و در جستجوی او برآمد (و تفقد الطیر).
این تعبیر به وضوح بیانگر این حقیقت است که او به دقت مراقب وضع کشور و اوضاع حکومت خود بود و حتی غیبت یک مرغ از چشم او پنهان نمی ماند!. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 441
بدون شک منظور از پرنده در اینجا همان هدهد است ، چنانکه در ادامه سخن ، قرآن می افزاید، سلیمان گفت : چه شده است که هدهد را نمی بینم (و قال ما لی لا اری الهدهد).
یا اینکه او از غائبان است (ام کان من الغائبین).
در اینکه سلیمان از کجا متوجه شد که هدهد در جمع او حاضر نیست ؟ بعضی گفته اند به خاطر این بود که به هنگام حرکت کردن او، پرندگان بر سرش سایه می افکندند، و او از وجود روزنه ای در این سایبان گسترده از غیبت هدهد آگاه شد.
و بعضی دیگر ماموریتی برای هدهد در تشکیلات او قائل شده اند، و او را مامور یافتن مناطق آب می دانند، و به هنگام نیاز به جستجوگری برای آب او را غائب دید.
به هر حال این تعبیر که ابتدا گفت : من او را نمی بینم سپس افزود یا اینکه او از غائبان است ممکن است اشاره به این باشد که آیا او بدون عذر موجهی حضور ندارد و یا با عذر موجهی غیبت کرده است ؟
در هر صورت یک حکومت سازمان یافته و منظم و پر توان ، چاره ای ندارد جز اینکه تمام فعل و انفعالاتی را که در محیط کشور و قلمرو او واقع می شود زیر نظر بگیرد، و حتی بود و نبود یک پرنده ، یک مامور عادی را از نظر دور ندارد، و این یک درس بزرگ است .
سلیمان برای اینکه حکم غیابی نکرده باشد، و در ضمن غیبت هدهد روی بقیه پرندگان ، تا چه رسد به انسانهائی که پستهای حساسی بر عهده داشتند اثر نگذارد افزود: من او را قطعا کیفر شدیدی خواهم داد! (لاعذبنه عذابا شدیدا). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 442
و یا او را ذبح می کنم ! (او لاذبحنه).

یا برای غیبتش باید دلیل روشنی به من ارائه دهد (اولیا تینی بسلطان مبین).
منظور از سلطان در اینجا دلیلی است که مایه تسلط انسان ، بر اثبات مقصودش گردد، و تاکید آن بوسیله مبین برای این است که این فرد متخلف حتما باید دلیل کاملا روشنی بر تخلف خود اقامه کند.
در حقیقت سلیمان (علیه السلام) بی آنکه غائبانه داوری کند تهدید لازم را در صورت ثبوت تخلف نمود، و حتی برای تهدید خود دو مرحله قائل شد که متناسب با مقدار گناه بوده باشد: مرحله مجازات بدون اعدام ، و مرحله مجازات اعدام .
ضمنا نشان داد که او حتی در برابر پرنده ضعیفی تسلیم دلیل و منطق است و هرگز تکیه بر قدرت و توانائیش نمی کند.
ولی غیبت هدهد، چندان به طول نیانجامید (فمکث غیر بعید).
بازگشت و رو به سلیمان کرد و چنین گفت : من بر چیزی آگاهی یافتم که تو بر آن آگاهی نداری ، من از سرزمین سباء یک خبر قطعی (و دست اول) برای تو آورده ام ؟ (فقال احطت بما لم تحط به و جئتک بنبا یقین).
هدهد گویا آثار خشم را در چهره سلیمان مشاهده کرد، و برای بر طرف کردن ناراحتی او نخست به صورت کوتاه و سربسته خبر از مطلب مهمی داد که حتی سلیمان با تمام علم و دانشش از آن آگاهی ندارد! و هنگامی که خشم سلیمان فرو نشست ، به شرح آن پرداخت که در آیات بعد خواهد آمد.
قابل توجه اینکه : لشکریان سلیمان و حتی پرندگانی که مطیع فرمان او بودند آنقدر عدالت سلیمان به آنها آزادی و امنیت و جسارت داده بود، که هدهد بدون ترس بی پرده و با صراحت به او می گوید: من به چیزی آگاهی یافتم که تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 443
تو از آن آگاه نیستی .
بر خورد او با سلیمان ، همچون برخورد درباریان چاپلوس با سلاطین جبار نبود، که برای بیان یک واقعیت ، نخست مدتی تملق می گویند، و خود را ذره ناچیزی قلمداد کرده سپس به خاک پای ملوکانه ، مطلب خود را در لابلای صد گونه چاپلوسی عرضه می دارند و هرگز در سخنان خود صراحت به خرج نمی دهند و همیشه از کنایه های نازکتر از گل استفاده می کنند، مبادا گرد و غباری بر قلب سلطان بنشیند!
آری هدهد با صراحت گفت : غیبت من بی دلیل نبوده ، خبر مهمی آورده ام که تو از آن با خبر نیستی !
ضمنا این تعبیر درس بزرگی است برای همگان که ممکن است موجود کوچکی چون هدهد مطلبی بداند که داناترین انسانهای عصر خویش از آن بیخبر باشد تا آدمی به علم و دانش خود مغرور نگردد، هر چند سلیمان

باشد و با علم وسیع نبوت .
به هر حال هدهد در شرح ماجرا چنین گفت : من به سرزمین سبا رفته بودم زنی را در آنجا یافتم که بر آنها حکومت می کند، و همه چیز را در اختیار دارد مخصوصا تخت عظیمی داشت ! (انی وجدت امرأ ة تملکهم و اوتیت من کل شی ء و لها عرش عظیم).
هدهد با این سه جمله تقریبا تمام مشخصات کشور سبا و طرز حکومت آن را برای سلیمان بازگو کرد.
نخست اینکه کشوری است آباد دارای همه گونه مواهب و امکانات .
دیگر اینکه یک زن بر آن حکومت می کند، و درباری بسیار مجلل دارد حتی شاید مجللتر از تشکیلات سلیمان چرا که هدهد تخت سلیمان را مسلما دیده بود، با اینحال از تخت ملکه سبا به عنوان عرش عظیم یاد می کند!.
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 444
و با این سخن به سلیمان فهمانید مبادا تصور کنی تمام جهان در قلمرو حکومت تو است و تنها عظمت و تخت بزرگ در گرو تو می باشد.
سلیمان از شنیدن این سخن در فکر فرو رفت ولی هدهد به او مجال نداد و مطلب دیگری بر آن افزود مساله عجیب و ناراحت کننده ای که من در آنجا دیدم این بود که : مشاهده کردم آن زن و قوم و ملتش در برابر خورشید - نه در برابر الله - سجده می کنند! (وجدتها و قومها یسجدون للشمس من دون الله).
شیطان بر آنها تسلط یافته و اعمالشان را در نظرشان زینت داده (و افتخار می کنند که در برابر آفتاب سجده می نمایند!) (و زین لهم الشیطان اعمالهم).
و به این ترتیب شیطان آنها را از راه حق باز داشته (فصدهم عن السبیل).
آنها چنان در بت پرستی فرو رفته اند که من باور نمی کنم به آسانی از این راه برگردند آنها هدایت نخواهند شد (فهم لا یهتدون).
و به این ترتیب وضع مذهبی و معنوی آنها را نیز مشخص ساخت که آنها سخت در بت پرستی فرو رفته اند و حکومت ترویج آفتاب پرستی می کند و مردم بر دین ملوکشان اند.
بتکده های آنها و اوضاع دیگرشان چنان نشان می دهد که آنان در این راه غلط پافشاری دارند، و به آن عشق می ورزند و مباهات می کنند، و در چنین شرائطی که توده مردم و حکومت در یک خط قرار گرفته اند هدایت یافتن آنها بسیار بعید است .
سپس افزود آنها چرا برای خداوندی سجده نمی کنند که آنچه در آسمانها و زمین پنهان است خارج می کند، و آنچه را مخفی می دارید و آشکار می سازید تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 445
می داند (الا یسجدوا لله الذی یخرج الخبا فی السماوات و الارض و یعلم ما

تخفون و ما تعلنون).
واژه خبا (بر وزن صبر) به معنی هر چیز پنهانی و پوشیده است و در اینجا اشاره به احاطه علم پروردگار به غیب آسمان و زمین است ، یعنی چرا برای خداوندی سجده نمی کنند که غیب آسمان و زمین و اسرار نهفته آن را می داند.
و اینکه بعضی آن را به خصوص باران (در مورد آسمانها) و گیاه (در مورد زمین) تفسیر کرده اند، در حقیقت از قبیل بیان مصداق روشن است .
و همچنین آنها که به معنی خارج ساختن موجودات از غیب عدم به وجود تفسیر کرده اند.
جالب اینکه نخست از علم خدا به اسرار نهفته زمین و آسمان سخن می گوید و سپس از اسرار نهفته درون قلب انسانها!
اما اینکه چرا هدهد از تمام صفات پروردگار روی مساله عالم بودن او به غیب و شهود در جهان کبیر و صغیر، تکیه کرد، ممکن است به تناسب این باشد که سلیمان با همه توانائی قدرتش از وجود کشور سبا با آن ویژگیهایش بیخبر بود، او می گوید باید دست به دامن لطف خدائی زد که چیزی از او پنهان نیست .
و یا به تناسب اینکه - طبق معروف - هدهد دارای حس ویژه ای بود که از وجود آب در درون زمین با خبر می شد، لذا سخن از خداوندی می گوید که

همه آنچه در عالم هستی پنهان است آگاهی دارد.
و سرانجام سخن خود را چنین پایان می دهد: همان خداوندی که معبودی جز او نیست و پروردگار و صاحب عرش عظیم است (الله لا اله الا هو رب العرش العظیم).
و به این ترتیب روی توحید عبادت و توحید ربوبیت پروردگار، و نفی هر گونه شرک تاکید کرده و سخن خود را به پایان می برد.
نکته ها:
الف - درسهای آموزنده
آنچه در این بخش از آیات خواندیم نکته های فراوانی دارد که می تواند در زندگی همه انسانها و روند همه حکومتها مؤ ثر باشد:
1 - رئیس حکومت یا یک مدیر باید آنچنان در سازمان تشکیلاتی خود دقیق باشد که حتی غیبت یک فرد عادی و کوچک را احساس و پیگیری کند.
2 - مراقب تخلف یک فرد باشد و برای اینکه روی دیگران اثر نگذارد، محکم کاری کند، و پیشگیری لازم را به عمل آورد.
3 - هرگز نباید کسی را غیابا محاکمه کرد، باید اجازه داد در صورت امکان از خودش دفاع کند.
4 - باید جریمه به مقدار جرم باشد، و برای هر جرمی مجازات متناسبی در

نظر گرفته شود، و سلسله مراتب رعایت گردد.
5 - باید هر کس و لو بزرگترین قدرتهای اجتماعی ، تسلیم دلیل و منطق باشند هر چند دلیل از دهان فرد کوچکی بیرون آید.
6 - در محیط جامعه باید آنقدر صراحت و آزادی حکمفرما گردد حتی یک تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 447
فرد عادی بتواند در موقع لزوم به رئیس حکومت بگوید: من از چیزی آگاهم که تو نمی دانی !
7 - ممکن است کوچکترین افراد از مسائلی آگاه شوند که بزرگترین دانشمندان و قدرتمندان از آن بیخبر باشند تا انسان هرگز به علم و دانش خود مغرور نگردد.
8 - در سازمان اجتماعی بشر نیازهای متقابل آنقدر زیاد است که گاه سلیمانها محتاج یک پرنده می شوند.
9 - گر چه در جنس زنان شایستگیها بسیار است ، و حتی خود این داستان نشان می دهد که ملکه سبا از فهم و درایت فوق العاده ای برخوردار بود، ولی با اینهمه رهبری حکومت چندان با وضع روح و جسم آنها سازگار نیست که هدهد نیز از این مساله تعجب کرد و گفت : من زنی را بر آنها حکمران دیدم !
10 - مردم غالبا بر همان آئینی هستند که زمامدارانشان می باشند، لذا در این داستان می خوانیم که هدهد می گوید من آن زن و قوم و ملت او را دیدم که برای خورشید سجده می کنند (نخست سخن از سجده ملکه سپس از ملتش می گوید).
ب - پاسخ به چند سؤ ال
بعضی از مفسران در اینجا سؤ الاتی مطرح کرده اند:
از جمله اینکه : سلیمان با آن علم و دانش و امکانات حکومتش چگونه از وجود چنین کشوری بی اطلاع بود، وانگهی فاصله ای میان یمن و مرکز حکومت سلیمان را که ظاهرا سرزمین شام بوده ، چگونه هدهد پیمود و از این گذشته هدهد، راه را گم کرده بود که به آنجا رفت یا منظور دیگری داشته ؟
در مورد سؤ ال اول ممکن است چنین پاسخ گفت که : سلیمان قاعدتا از وجود تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 448
چنین کشوری با خبر بوده ولی ویژگیها و خصوصیات آن را نمی دانسته است ، بعلاوه بیابان حجاز میان این دو کشور فاصله بوده ، و وسائل ارتباطی در آن زمان هرگز مانند زمان ما نبوده است (البته آگاهی از طریق علم غیب و الهام الهی مساله دیگری است).
و اما طی این مسافت برای هدهد مساله غیر ممکن نیست ، چرا که ما پرندگانی را سراغ داریم که فاصله قطب شمال و قطب جنوب زمین را

طی می کنند در حالی که فاصله یمن تا شام در برابر آن فاصله ناچیزی است .
آمدن هدهد به این سرزمین ممکن است به این جهت بوده باشد که طبق بعضی از تواریخ سلیمان از سرزمین شام برای زیارت خانه خدا به سرزمین مکه آمده بود، تا آئین ابراهیم (حج) را بجا آورد، سپس در مسیر خود متمایل به طرف جنوب شد به حدی که فاصله زیادی تا سرزمین یمن نداشت و هدهد در هنگامی که سلیمان در استراحت به سر می برد از فرصت استفاده کرد و به نزدیکی قصر ملکه سبا آمد و این صحنه عجیب توجه او را به خود جلب کرد. النمل
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 449
آیه 27 - 35
آیه و ترجمه
قَالَ سنَنظرُ أَ صدَقْتِ أَمْ كُنت مِنَ الْكَذِبِينَ(27)
اذْهَب بِّكِتَبى هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنهُمْ فَانظرْ مَا ذَا يَرْجِعُونَ(28)
قَالَت يَأَيهَا الْمَلَؤُا إِنى أُلْقِىَ إِلىَّ كِتَبٌ كَرِيمٌ(29)
إِنَّهُ مِن سلَيْمَنَ وَ إِنَّهُ بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ(30)
أَلا تَعْلُوا عَلىَّ وَ أْتُونى مُسلِمِينَ(31)
قَالَت يَأَيهَا الْمَلَؤُا أَفْتُونى فى أَمْرِى مَا كنت قَاطِعَةً أَمْراً حَتى تَشهَدُونِ(32)
قَالُوا نحْنُ أُولُوا قُوَّةٍ وَ أُولُوا بَأْسٍ شدِيدٍ وَ الاَمْرُ إِلَيْكِ فَانظرِى مَا ذَا تَأْمُرِينَ(33)
قَالَت إِنَّ الْمُلُوک إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسدُوهَا وَ جَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَ كَذَلِک يَفْعَلُونَ(34)
وَ إِنى مُرْسِلَةٌ إِلَيهِم بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةُ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسلُونَ(35) تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 450
ترجمه :27 - (سلیمان) گفت : ما تحقیق می کنیم ببینیم راست گفتی یا از دروغگویان هستی ؟!.
28 - این نامه مرا ببر و بر آنها بیفکن سپس برگرد (و در گوشه ای توقف کن) ببین آنها چه عکسالعملی نشان می دهند.
29 - (ملکه سبا) گفت : ای اشراف ! نامه پر ارزشی به سوی من افکنده شده !.
30 - این نامه از سلیمان است و چنین می باشد: به نام خداوند بخشنده مهربان ...
31 - توصیه من این است برتری جوئی نسبت به من نکنید و به سوی من آئید در حالی که تسلیم حق هستید.
32 - (سپس) گفت : ای اشراف (و ای بزرگان) نظر خود را در این امر مهم بازگو کنید که من هیچ کار مهمی را بدون حضور شما انجام نداده ام .

33 - گفتند: ما دارای نیروی کافی و قدرت جنگی فراوان هستیم ، ولی تصمیم نهائی با تو است ببین چه دستور می دهی ؟
34 - گفت : پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می کشند و عزیزان آنجا را ذلیل می کنند، (آری) کار آنها همین گونه است .
35 - و من (اکنون جنگ را صلاح نمی بینم) هدیه گرانبهائی برای آنها می فرستم تا ببینم فرستادگان من چه خبر می آورند.
تفسیر:پادشاهان ویرانگرند!
سلیمان با دقت به سخنان هدهد گوش فرا داد، و در فکر فرو رفت ، ممکن است بیشترین گمان سلیمان این بوده که این خبر راست است ، و دلیلی بر دروغی به این بزرگی وجود ندارد، اما از آنجا که مساله ساده ای نبود و با سرنوشت یک تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 451
کشور و یک ملت بزرگ گره می خورد، می بایست تنها به گفتار یک مخبر اکتفا نکند، بلکه باید تحقیقات بیشتری در زمینه این موضوع حساس به عمل آورد.
لذا چنین گفت : ما تحقیق به عمل می آوریم ببینیم تو راست گفتی یا از دروغگویان هستی ؟! (قال سننظر اصدقت ام کنت من الکاذبین).
این سخن به خوبی ثابت می کند که در مسائل مهم و سرنوشت ساز باید حتی به اطلاعی که از ناحیه یک فرد کوچک می رسد توجه کرد و به زودی (همانگونه که سین در جمله سننظر اقتضا می کند) پیرامون آن تحقیقات لازم را به عمل آورد.
سلیمان نه هدهد را متهم ساخت و محکوم کرد، و نه سخن او را بی دلیل تصدیق نمود، بلکه آن را پایه تحقیق قرار داد.
به هر حال سلیمان نامه ای بسیار کوتاه و پر محتوی نوشت و به هدهد داد و گفت : این نامه مرا ببر و نزد آنها بیفکن سپس برگرد و در گوشه ای توقف کن ببین آنها چه عکسالعملی نشان می دهند؟ (اذهب بکتابی هذا فالقه الیهم ثم تول عنهم فانظر ما ذا یرجعون).
از تعبیر القه الیهم (به سوی آنها بیفکن) چنین استفاده می شود که آن را به هنگامی که ملکه سبا در میان جمع خویش حضور دارد بر آنها افکن ، تا جای فراموشی و کتمان باقی نماند، و از اینجا روشن می شود اینکه بعضی از مفسران گفته اند هدهد وارد قصر ملکه سبا و خوابگاه او شد و نامه را بر سینه یا گلوی او تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 452
افکند! چندان دلیلی ندارد، هر چند با جمله ای که در آیه بعد می آید انی القی الی کتاب کریم : نامه ای به سوی من افکنده شده بی تناسب نیست .
ملکه سبا نامه را گشود و از مضمون آن آگاهی یافت و چون قبلا اسم و

آوازه سلیمان را شنیده بود و محتوای نامه نشان می داد که سلیمان تصمیم شدیدی درباره سرزمین سبا گرفته ، سخت در فکر فرو رفت ، و چون در مسائل مهم مملکتی با اطرافیانش به شور می نشست از آنها دعوت کرد، رو به سوی آنها نموده گفت : ای اشراف و بزرگان ! نامه ارزشمندی به سوی من افکنده شده است (قالت یا ایها الملا انی القی الی کتاب کریم).
آیا به راستی ملکه سبا پیک نامه رسان را ندیده بود ولی از قرائن که در نامه وجود داشت اصالت نامه را احساس کرد، و هیچ احتمال نداد که نامه مجعولی باشد؟
و یا به چشم خودش پیک را دید و وضع اعجاب آور او خود دلیل بر این بود که واقعیتی در کار است و مساله یک مساله عادی نیست ، هر چه بود با اطمینان روی نامه تکیه کرد.
و اینکه ملکه می گوید: این نامه کریم و پر ارزشی است ممکن است به خاطر محتوای عمیق آن ، یا اینکه آغازش به نام خدا، و پایانش به مهر و امضای صحیح بود یا فرستنده آن که شخص بزرگواری بوده - که هر یک از اینها را بعضی از مفسران احتمال داده اند - و یا همه اینها زیرا هیچگونه منافاتی بین این امور نیست و ممکن تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 453
است همه در این مفهوم جامع جمع باشد.
درست است که آنها آفتاب پرست بودند، ولی می دانیم بسیاری از بت پرستان نیز به الله اعتقاد داشتند و او را رب الارباب می نامیدند و تعظیم و احترام او را مهم می شمردند.
سپس ملکه سباء به ذکر مضمون نامه پرداخت و گفت : این نامه از سوی سلیمان است و محتوایش چنین است : به نام خداوند بخشنده مهربان ... (انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم)
توصیه ام به شما این است برتری جوئی در برابر من نکنید، و به سوی من آئید و تسلیم حق شوید (الا تعلوا علی و أ تونی مسلمین).
بعید به نظر می رسد که سلیمان نامه را با همین عبارات و الفاظ عربی نوشته باشد، بنابراین جمله های فوق می توانند نقل به معنی و یا به صورت خلاصه گیری و فشرده نامه سلیمان بوده باشد که ملکه سبا برای ملت خود بازگو کرد.
جالب اینکه : مضمون این نامه در واقع سه جمله بیش نبود:
یک جمله نام خدا و بیان وصف رحمانیت و رحیمیت او.
جمله دوم توصیه به کنترل هوای نفس و ترک برتری جوئی که سرچشمه بسیاری از مفاسد فردی و اجتماعی است .
و سوم تسلیم در برابر حق شدن !.
و اگر دقت کنیم چیز دیگری وجود نداشت که نیاز به ذکر داشته باشد.

تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 454
بعد از ذکر محتوای نامه سلیمان ، برای ملت خود رو به سوی آنها کرده چنین گفت ای اشراف و صاحب نظران ! رأ ی خود را در این کار مهم برای من ابراز دارید که من هیچ کار مهمی را بی حضور شما و بدون نظر شما انجام نداده ام ! (قالت یا ایها الملا افتونی فی امری ما کنت قاطعة امرا حتی تشهدون).
او می خواست با این نظر خواهی موقعیت خود را در میان آنها تثبیت کرده و نظر آنها را به سوی خویش جلب نماید، ضمنا میزان هماهنگیشان را با تصمیمات خود مورد مطالعه و بررسی قرار دهد.
افتونی از ماده فتوا است ، در اصل به معنی حکم کردن دقیق و صحیح در مسائل پیچیده است ، ملکه سبا با این تعبیر، هم پیچیدگی مساله را به آنها گوشزد کرد، و هم آنها را به این نکته توجه داد که باید در اظهار نظر دقت به خرج دهند تا راه خطا نپویند.
تشهدون از ماده شهود به معنی حضور است ، حضوری که توأ م با همکاری و مشورت بوده باشد.
اشراف قوم در پاسخ او چنین گفتند: ما قدرت کافی داریم و مرد جنگیم اما تصمیم نهائی با تو است ، ببین چه فرمان می دهی ؟ (قالوا نحن اولوا قوة و اولوا باس شدید و الامر الیک فانظری ما ذا تامرین).
به این ترتیب هم تسلیم خود را در برابر دستورات او نشان دادند، و هم تمایل خود را به تکیه بر قدرت و حضور در میدان جنگ !
ملکه هنگامی که تمایل آنها را به جنگ مشاهده کرد، در حالی که خود باطنا تمایل به این کار نداشت برای فرونشاندن این عطش ، و هم برای اینکه حساب شده با این جریان برخورد کند، چنین گفت : پادشاهان هنگامی که وارد منطقه تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 455
آبادی شوند آن را به فساد و ویرانی می کشانند! (قالت ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها).
و عزیزان اهل آن را به ذلت می نشانند (و جعلوا اعزة اهلها اذلة).
جمعی را می کشند، عده ای را اسیر می کنند، و گروهی را آواره و بی خانمان ، و تا آنجا که می توانند دست به غارت و چپاول می زنند.
سپس برای تاکید بیشتر گفت : آری این چنین می کنند (و کذلک یفعلون)
در حقیقت ملکه سبا که خود پادشاهی بود، شاهان را خوب شناخته بود که برنامه آنها در دو چیز خلاصه می شود: فساد و ویرانگری و ذلیل ساختن عزیزان ، چرا که آنها به منافع خود می اندیشند، نه به منافع ملتها و آبادی و سر بلندی آنها و همیشه این دو بر ضد یکدیگرند.
سپس ملکه افزود: ما باید قبل از هر کار سلیمان و اطرافیان را بیازمائیم و ببینیم به راستی چه کاره اند؟ سلیمان پادشاه است یا پیامبر؟ ویرانگر

است یا مصلح ؟ ملتها را به ذلت می کشانند یا عزت ؟ و برای این کار باید از هدیه استفاده کرد، لذا من هدیه قابل ملاحظه ای برای آنها می فرستم تا ببینم فرستادگان من چه واکنشی را از ناحیه آنها برای ما می آورند (و انی مرسلة الیهم بهدیة فناظرة بم یرجع المرسلون).
پادشاهان علاقه شدیدی به هدایا دارند، و نقطه ضعف و زبونی آنها نیز همین جا است آنها را می توان با هدایای گرانبها تسلیم کرد، اگر دیدیم سلیمان با این هدایا تسلیم شد، معلوم می شود شاه است ! در برابر او می ایستیم و تکیه بر قدرت می کنیم که ما نیرومندیم ، و اگر بی اعتنائی به ما نشان داد و بر سخنان خود و پیشنهادهایش اصرار ورزید معلوم می شود، پیامبر خدا است در این صورت تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 456
باید عاقلانه برخورد کرد.
در اینکه ملکه سبا چه هدایائی برای سلیمان فرستاد، قرآن سخنی نگفته و تنها با نکره آوردن کلمه هدیه ، عظمت آن را نشان داده ، ولی مفسران مسائل زیادی ذکر کرده اند، که گاه خالی از اغراق و افسانه نیست .
بعضی نوشته اند پانصد غلام و پانصد کنیز ممتاز برای سلیمان فرستاد، در حالی که به غلامها لباس زنانه و به کنیزها لباس مردانه پوشانیده بود، در گوش غلامان گوشواره و در دستشان دستبند و بر سر کنیزان کلاههای زیبا گذارده بود، و در نامه خود تاکید کرده بود تو اگر پیامبری غلامان را از کنیزان بشناس !
و آنها را بر مرکبهای گرانبها که با زر و زیور آراسته بودند سوار کرد، و مقدار قابل ملاحظه ای از جواهرات نیز همراه آنها فرستاد.
ضمنا به فرستاده خود سفارش کرد، اگر به محض ورود نگاه سلیمان را به خود خشم آلود دیدی بدان این ژست پادشاهان است ، و اگر با خوشروئی و محبت با تو برخورد کرد بدان پیغمبر است
نکته ها:
1 - آداب نامه نگاری
آنچه در آیات فوق در مورد نامه سلیمان به مردم سبا آمده الگوئی است برای طرز نامه نگاری که گاه از مسائل مهم و سرنوشت ساز است ، با نام خداوند رحمان و رحیم شروع می شود و با دو جمله حساب شده جان سخن را بیان می کند.
از تواریخ اسلامی و روایات به خوبی بر می آید که پیشوایان بزرگ ما همیشه اصرار داشتند نامه ها را فشرده و مختصر، خالی از حشو و زوائد و کاملا حساب شده بنگارند.
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) به کارمندان و نمایندگانش در یک بخشنامه چنین نوشت : تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 457
ادقوا اقلامکم ، و قاربوا بین سطورکم ، و احذفوا عنی فضولکم و اقصدوا

قصد المعانی ، و ایاکم و الاکثار، فان اموال المسلمین لا تحتمل الاضرار: نوک قلمها را تیز کنید، و سطرها را به هم نزدیک سازید، و مطالب زائد و اضافی را از نامه هایتان برای من حذف کنید، بیشتر به معنی توجه کنید و از پر گوئی بپرهیزید که اموال مسلمانان توانائی این هزینه و ضرر را ندارد.
تیز کردن نوک قلمها که سبب می شود کلمات را کوچکتر بنویسند و نزدیک ساختن سطور به یکدیگر و حذف تشریفات و اضافات ، نه تنها صرفه جوئی در اموال بیت المال یا اموال خصوصی است که صرفه جوئی در وقت نویسنده و خواننده نیز هست و حتی گاه سبب می شود که هدف اساسی نامه در لابلای جمله بندیهای تشریفاتی از بین برود و نویسنده و خواننده به هدف خود نرسند.
در این اواخر معمول شده بود که بر خلاف رویه صدر اسلام ، نامه ها را با القاب فراوان و الفاظ زیاد و مقدمات و حواشی و اضافات پر می کردند، و چه وقتهای گرانبهائی که بیهوده از این راه تلف می شد و چه سرمایه هائی که از بین می رفت .
مخصوصا این نکته قابل توجه است که در شرائط آن زمان که فرستادن یک نامه بوسیله یک پیک مخصوص ، گاه هفته ها طول می کشید و هزینه ها داشت تا به مقصد برسد، در عین حال نهایت اختصار به کار می رفت که نمونه های آن را در نامه های پیامبر اسلام به خسرو پرویز و قیصر روم و مانند آن می توان ملاحظه کرد.
اصولا نامه انسان دلیل بر چگونگی شخصیت او است همانگونه که پیام آور و رسول انسان چنین است ، چنانکه در نهج البلاغه از علی (علیه السلام) می خوانیم :
رسولک ترجمان عقلک و کتابک ابلغ من ینطق عنک : فرستاده تو تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 458
بازگو کننده عقل تو است و نامه ات گویاترین چیزی است که از تو سخن می گوید.
امام صادق (علیه السلام) می فرماید: یستدل بکتاب الرجل علی عقله ، و موضع بصیرته ، و برسوله علی فهمه و فطنته : نامه انسان دلیلی است بر میزان عقل او و مقدار بصیرت او و فرستاده او نشانه ای است از مقدار فهم و ذکاوت او.
ذکر این نکته نیز لازم است که از روایات اسلامی استفاده می شود که پاسخ نامه لازم است همانگونه که پاسخ سلام .
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: رد جواب الکتاب واجب کوجوب رد السلام : پاسخ نامه واجب است همانگونه که پاسخ سلام واجب می باشد.

و از آنجا که هر نامه ای معمولا با تحیتی همراه است بعید نیست مشمول آیه شریفه اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها: هنگامی که به شما تحیتی گفته شود پاسخ آن را به صورت بهتر یا همانند آن بدهید (سوره نساء آیه 86) بوده باشد.
2 - آیا سلیمان دعوت به تقلید کرد؟
بعضی از مفسران گویا از ظاهر نامه سلیمان چنین استفاده کردند که او می خواست مردم کشور سبا را به پذیرش دعوت خود بدون ذکر دلیل وادارد.
سپس پاسخ داده اند که آمدن هدهد به آن صورت معجزآسا خود دلیلی بر حقانیت دعوت او بوده است . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 459
ولی ما فکر می کنیم نیازی به این گونه جوابها نیست ، وظیفه پیامبر دعوت است ، و وظیفه دیگران تحقیق کردن ، و به تعبیر دیگر: دعوت انگیزه ای برای تحقیق است ، همانگونه که ملکه سباء این کار را انجام داد، و در مقام تحقیق و آزمایش سلیمان برآمد تا روشن شود آیا او یک پادشاه است یا پیامبر؟!
3 - اشارات پر معنی در ماجرای سلیمان
در این بخش از داستان سلیمان نیز اشارات کوتاه ، به مطالب مهمی دیده می شود:
1 - روح دعوت انبیاء در نفی برتری جوئی که نفی هر گونه استعمار و تسلیم در برابر قانون حق است خلاصه می شود.
2 - در حالی که اطرافیان ملکه سباء، اعلام آمادگی برای جنگ کردند طبع ظریف زنانه او موافق جنگ نبود، لذا نظر آنها را به مسائل دیگر معطوف داشت !
3 - از این گذشته اگر او تسلیم جنگ طلبی اطرافیان خود می شد از حقیقت دور می ماند و خواهیم دید که اقدام او برای آزمایش سلیمان از طریق فرستادن هدیه ، نتیجه بسیار خوبی برای خودش و هم برای مردم کشور سبا بار آورد و سبب شد که آنها راه حق را بیابند و متوسل به خونریزی نشوند.
4 - ضمنا از این ماجرا روشن می شود که برنامه های شورائی چنان نیست که همیشه به حق منتهی شود، چرا که در اینجا عقیده اکثریت اطرافیان او این بود که توسل به نیروی نظامی مقدم است در حالی که عقیده ملکه سباء بر عکس آن بود، و در پایان ماجرا می بینیم که حق با او بوده است .
و می توان گفت که این نوع مشورت غیر از آن است که امروز در میان ما رائج است ، ما نظریه اکثریت را معیار قرار می دهیم و حق تصمیم گیری را برای تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 460
آنها قائل هستیم ، در حالی که در این نوع مشورت حق تصمیم گیری با

رهبر جمعیت است و مشاورین تنها اظهار نظر می کنند، و آیه شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله : با آنها در کارها مشورت کن و به هنگامی که تصمیم گرفتی بر خدا توکل نما (آل عمران - 159) نیز اشاره به این قسم دوم از شورا است در حالی که آیه 38 شوری و امرهم شوری بینهم کار مؤ منان باید به صورت مشورت انجام یابد ظاهرا اشاره به قسم اول است .
5 - مشاوران ملکه سبا به او گفتند: ما صاحبان قوة و صاحبان باس شدید هستیم ممکن است تفاوت این دو در این باشد که قوة اشاره به کمیت عظیم لشکر و باس شدید اشاره به کیفیت کار آزمودگی و روح شجاعت و شهامت لشکریان باشد، یعنی ما هم از نظر کمیت لشکر و هم از نظر کیفیت آمادگی کامل برای رزم با دشمن داریم
6 - نشانه پادشاهان !
از این آیات به خوبی استفاده می شود که سلطنت و حکومت استبدادی همه جا مایه فساد و تباهی ، و ذلیل کردن عزیزان یک قوم است ، چرا که افراد با شخصیت را کنار می زنند، و متملقان چاپلوس را به خدمت دعوت می کنند، و در همه چیز منفعت و سود خود را می جویند اهل هدیه و رشوه و زر و زیورند و طبعا ظالمان زورگو که دسترسی به این امور دارند نزد آنها محبوبترند.
شاهان ، فکر و قلبشان در گرو مقام و هدایا و زر و زیورها است ، در حالی که پیامبران جز به صلاح امتها نمی اندیشند. النمل
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 461
آیه 36 - 37
آیه و ترجمه
فَلَمَّا جَاءَ سلَيْمَنَ قَالَ أَ تُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا ءَاتَانِ اللَّهُ خَيرٌ مِّمَّا ءَاتَاكُم بَلْ أَنتُم بهَدِيَّتِكمْ تَفْرَحُونَ(36)
ارْجِعْ إِلَيهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُم بجُنُودٍ لا قِبَلَ لهُم بهَا وَ لَنُخْرِجَنهُم مِّنهَا أَذِلَّةً وَ هُمْ صغِرُونَ(37)
ترجمه :36 - هنگامی که (فرستادگان ملکه سبا) نزد سلیمان آمدند گفت : می خواهید مرا با مال کمک کنید (و فریب دهید!) آنچه خدا به من داده از آنچه به شما داده بهتر است بلکه شما هستید که به هدایایتان خوشحال می شوید.
37 - به سوی آنها بازگرد (و اعلام کن) با لشکرهائی به سراغ آنها می آئیم که قدرت مقابله با آن را نداشته باشند، و آنها را از آن (سرزمین آباد) به صورت ذلیلان و در عین حقارت بیرون می رانیم .
تفسیر:مرا با مال نفریبید!
فرستادگان ملکه سبا با کاروان هدایا، سرزمین یمن را پشت سر گذاشتند

و به سوی شام و مقر سلیمان حرکت کردند، به گمان اینکه سلیمان از مشاهده منظره این هدایا خوشحال می شود، و به آنها شاد باش می گوید.
اما همین که با سلیمان روبرو شدند، صحنه عجیبی در برابر آنان نمایان گشت ، سلیمان نه تنها از آنها استقبال نکرد بلکه گفت : آیا شما می خواهید مرا با مال (خود) کمک کنید؟ در حالی که این اموال در نظر من بی ارزش است ، تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 462
آنچه خداوند به من بخشیده ، از آنچه به شما داده است بهتر و پرارزشتر است (اتمدونن بمال فما آتانی الله خیر مما آتاکم).
مال چه ارزشی در برابر مقام نبوت و علم و دانش و هدایت و تقوا دارد؟
شما هستید که به هدایای خود خوشحال می شوید (بل انتم بهدیتکم تفرحون).
آری شما هستید که هر گاه یک چنین هدایای پر زرق و برق و گرانقیمتی برای هم بفرستید، چنان مسرور می شوید که برق شادی در چشمانتان ظاهر می گردد اما اینها در نظر من کم ارزش و بی مقدار است .
و به این ترتیب سلیمان ، معیارهای ارزش را در نظر آنها تحقیر کرد و روشن ساخت که معیارهای دیگری برای ارزش در کار است ، که معیارهای معروف نزد دنیا پرستان در برابر آن ، بی رنگ و بی بها است .
سپس برای اینکه قاطعیت خود را در مساله حق و باطل نشان دهد به فرستاده مخصوص ملکه سبا چنین گفت : به سوی آنان بازگرد (و این هدایا را نیز با خود ببر) اما بدان ما به زودی با لشکرهائی به سراغ آنها خواهیم آمد که توانائی مقابله با آن را نداشته باشند (ارجع الیهم فلناتینهم بجنود لا قبل لهم بها).
و ما آنها را از آن سرزمین آباد با ذلت خارج می کنیم در حالی که کوچک و حقیر خواهند بود (و لنخر جنهم منها اذلة و هم صاغرون)
اذلة در حقیقت حال اول است ، و هم صاغرون ، حال دوم ، اشاره به اینکه نه تنها آنها را از سرزمینشان بیرون می رانیم بلکه با وضع ذلتبار، و توأ م با حقارت ، به گونه ای که تمام کاخها و اموال و جاه و جلال خود را از دست خواهند داد، چرا که در برابر آئین حق ، تسلیم نشدند و از در مکر و فریب وارد گشتند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 463
البته این تهدید، برای فرستادگانی که وضع سلیمان را از نزدیک دیدند و لشکر و عسکر او را تماشا کردند، یک تهدید جدی و قابل ملاحظه بودبا توجه به آنچه در آیات قبل خواندیم که سلیمان دو چیز از آنها خواسته بود ترک برتری جوئی ، تسلیم در برابر حق و پاسخ ندادن آنها به این دو امر و توسل به ارسال هدیه دلیل بر امتناع آنها از پذیرش حق و ترک استعلاء بود و به این دلیل آنها را تهدید به فشار نظامی می کند.
هر گاه ملکه سبا و اطرافیان او، تقاضای دلیل و مدرک یا معجزه و مانند آن

کرده بودند، به آنها حق می داد که بیشتر تحقیق کنند، اما فرستادن هدیه ظاهرش این بود که آنها در مقام انکارند.
این را نیز می دانیم که مهمترین خبر ناگواری که هدهد به سلیمان درباره این قوم و جمعیت داد، این بود که آنها آفتاب پرستند، و خداوند بزرگ را که بر غیب و شهود آسمان و زمین سلطه دارد رها کرده ، در برابر مخلوقی به خاک می افتند.
سلیمان از این مساله ناراحت شد، و می دانیم بت پرستی چیزی نیست که آئینهای الهی در برابر آن سکوت کند، و یا بت پرستان را به عنوان یک اقلیت مذهبی تحمل نماید، بلکه در صورت لزوم با توسل به زور بتکده ها را ویران خواهد کرد و آئین شرک و بت پرستی را بر می چیند.
از توضیحاتی که در بالا دادیم روشن می شود که تهدید سلیمان با اصل اساسی لا اکراه فی الدین تضادی ندارد که بت پرستی دین نیست بلکه یک خرافه و انحراف است . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 464
نکته ها:
1 - قابل توجه اینکه زهد در منطق ادیان الهی این نیست که انسان از مال و ثروت و امکانات دنیا، بی بهره باشد، بلکه حقیقت زهد آن است که اسیر اینها نگردد، بلکه امیر بر آن باشد، و سلیمان این پیامبر بزرگ الهی با رد کردن هدایای گرانبهای ملکه سبا نشان داد که امیر است نه اسیر!
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم الدنیا اصغر قدرا عند الله و عند انبیائه و اولیائه من ان یفرحوا بشی ء منها، او یحزنوا علیه فلا ینبغی لعالم و لا لعاقل ان یفرح بعرض الدنیا: دنیا در پیشگاه خدا و نزد انبیاء و اولیای الهی کوچکتر از آن است که آنها را خوشحال و ذوق زده کند، یا با از دست رفتن آن غمگین شوند، بنابراین برای هیچ عالم و عاقلی سزاوار نیست که از متاع ناپایدار دنیا خوشحال گردد.
2 - باز در این بخش از داستان سلیمان درسهای قابل ملاحظه ای است که در لابلای تعبیرات پر معنی آیات نهفته است :
الف : هدف از لشکر کشی کشتار انسانها نیست ، بلکه هدف آن است که دشمن خود را در موضع ضعیفی بداند و قدرت مقابله در خود نبیند (جنود لا قبل لهم بها).
این تعبیر نظیر همان چیزی است که به مسلمانان دستور داده شده که آن چنان نیرو فراهم سازید که دشمن را بترسانید (و اعدوا لهم ما استطعتم من قوة ... ترهبون به عدو الله) (انفال - 60).
ب : سلیمان مخالفان خود را تهدید به قتل نمی کند، بلکه تهدید به بیرون تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 465
راندن از کاخها و قصرها با ذلت و خواری می کند و این قابل توجه است .
ج : سلیمان مخالفان خود را غافلگیر نمی سازد بلکه قبلا با صراحت آنها را

در جریان حمله خویش می گذارد.
د: سلیمان چشم داشتی به اموال دیگران ندارد، بلکه می گوید آنچه خدا به من داده است بهتر است ، او مواهب الهی را در قدرت مادی و مالی خلاصه نمی کند، او به علم و ایمان و مواهب معنوی مفتخر است . النمل
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 466
آیه 38 - 40
آیه و ترجمه
قَالَ يَأَيهَا الْمَلَؤُا أَيُّكُمْ يَأْتِينِى بِعَرْشهَا قَبْلَ أَن يَأْتُونِى مُسلِمِينَ(38)
قَالَ عِفْرِيتٌ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا ءَاتِيک بِهِ قَبْلَ أَن تَقُومَ مِن مَّقَامِک وَ إِنى عَلَيْهِ لَقَوِىٌّ أَمِينٌ(39)
قَالَ الَّذِى عِندَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَبِ أَنَا ءَاتِيک بِهِ قَبْلَ أَن يَرْتَدَّ إِلَيْک طَرْفُک فَلَمَّا رَءَاهُ مُستَقِراًّ عِندَهُ قَالَ هَذَا مِن فَضلِ رَبى لِيَبْلُوَنِى ءَ أَشكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَ مَن شكَرَ فَإِنَّمَا يَشكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَن كَفَرَ فَإِنَّ رَبى غَنىٌّ كَرِيمٌ(40)
ترجمه :38 - (سلیمان) گفت ، ای بزرگان ! کدامیک از شما توانائی دارید تخت او را پیش از آنکه خودشان نزد من آیند برای من بیاورید؟!
39 - عفریتی از جن گفت : من آنرا نزد تو می آورم پیش از آنکه از مجلست برخیزی و من نسبت به آن توانا و امینم !
40 - (اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت ، من آنرا پیش از آنکه چشم بر هم زنی نزد تو خواهم آورد! و هنگامی که (سلیمان) آنرا نزد خود مستقر دید گفت این از فضل پروردگار من است تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را بجا می آورم یا کفران می کنم ؟ تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 467
تفسیر:در یک چشم بر هم زدن تخت او حاضر است !
سرانجام فرستادگان ملکه سبا هدایا و بساط خود را برچیدند و به سوی کشورشان بازگشتند و ماجرا را برای ملکه و اطرافیان او شرح دادند همچنین عظمت اعجازآمیز ملک سلیمان و دستگاهش را بیان داشتند که هر یک از اینها دلیلی بود بر اینکه او یک فرد عادی و پادشاه نیست ، او به راستی فرستاده خدا است و حکومتش نیز یک حکومت الهی است .
در اینجا برای آنها روشن شد که نه تنها قادر بر مقابله نظامی با او نیستند بلکه اگر فرضا بتوانند مقابله کنند به احتمال قوی مقابله با یک پیامبر پر قدرت الهی است .
لذا ملکه سبا با عده ای از اشراف قومش تصمیم گرفتند به سوی سلیمان بیایند و شخصا این مساله مهم را بررسی کنند تا معلوم شود سلیمان چه آئینی دارد؟
این خبر از هر طریقی که بود به سلیمان رسید، و سلیمان تصمیم گرفت در حالی که ملکه و یارانش در راهند قدرتنمائی شگرفی کند تا آنها را بیش

از از پیش به واقعیت اعجاز خود آشنا، و در مقابل دعوتش تسلیم سازد.
لذا سلیمان رو به اطرافیان خود کرد و گفت : ای گروه بزرگان ! کدامیک از شما توانائی دارید تخت او را پیش از آنکه خودشان نزد من بیایند و تسلیم شوند برای من بیاورید؟ (قال یا ایها الملا ایکم یاتینی بعرشها قبل أ ن تاتونی مسلمین).
گر چه بعضی از مفسران برای پیدا کردن دلیل احضار تخت ملکه سبا خود را به زحمت افکنده اند، و گاه احتمالاتی ذکر کرده اند که به هیچ وجه با مفاد آیات سازگار نیست ، ولی روشن است که هدف سلیمان از این برنامه چه بود؟ او به اصطلاح می خواست ضرب شستی نشان دهد و کار فوق العاده مهمی انجام گیرد، تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 468
تا راه را برای تسلیم بی قید و شرط آنها و ایمانشان به قدرت الله هموار سازد، و نیاز به حضور در میدان نبرد و خونریزی نباشد.
او می خواست ایمان به اعماق وجود ملکه سبا و اطرافیانش راه یابد تا سایرین را نیز دعوت به تسلیم و پذیرش ایمان کنند.
در اینجا دو نفر اعلام آمادگی کردند که یکی از آنها عجیب و دیگری عجیبتر بود.
نخست عفریتی از جن رو به سوی سلیمان کرد و گفت من تخت او را پیش از آنکه مجلس تو پایان گیرد و از جای برخیزی نزد تو می آورم (قال عفریت من الجن انا آتیک به قبل ان تقوم من مقامک).
من این کار را با زحمت انجام نمی دهم و در این امانت گرانقیمت نیز خیانتی نمی کنم ، چرا که من نسبت به آن توانا و امینم ! (و انی علیه لقوی امین).
عفریت به معنی فرد گردنکش و خبیث است ، و جمله انی علیه لقوی امین که از جهات مختلفی توام با تاکید است (ان - جمله اسمیه - لام) نیز نشان می دهد که بیم خیانت در این عفریت می رفته ، لذا در مقام دفاع از خود برآمده و قول امانت و وفاداری داده است .
به هر حال سرگذشت سلیمان مملو است از شگفتیها و خارق عادات ، و جای تعجب نیست که عفریتی اینچنین بتواند در یک مدت کوتاه یعنی یک یا چند ساعت که سلیمان در مجلس خویش برای داوری میان مردم ، یا رسیدگی به امور مملکت ، یا نصیحت و ارشاد، نشسته است چنین امر مهمی را انجام دهد. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 469
دومین نفر مرد صالحی بود که آگاهی قابل ملاحظه ای از کتاب الهی داشت ، چنانکه قرآن در حق او می گوید: کسی که علم و دانشی از کتاب داشت گفت من تخت او را قبل از آنکه چشم بر هم زنی نزد تو خواهم آورد!! (قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک).
و هنگامی که سلیمان با این امر موافقت کرد او با استفاده از نیروی

معنوی خود تخت ملکه سبا را در یک طرفة العین نزد او حاضر کرد: هنگامی که سلیمان آن را نزد خود مستقر دید زبان به شکر پروردگار گشود و گفت : این از فضل پروردگار من است ، تا مرا بیازماید که آیا شکر نعمت او را بجا می آورم یا کفران می کنم ؟! (فلما راه مستقرا عنده قال هذا من فضل ربی لیبلونی ءاءشکر ام اکفر).
سپس افزود: هر کس شکر کند به سود خویش شکر کرده است ، و هر کسی کفران کند پروردگار من غنی و کریم است (و من شکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان ربی غنی کریم).
در اینکه این شخص که بوده ؟ و این قدرت عجیب را از کجا به دست آورده ؟ و منظور از علم کتاب چیست ؟ مفسران گفتگو بسیار کرده اند.
ولی ظاهر این است که این شخص یکی از نزدیکان با ایمان ، و دوستان خاص سلیمان بوده است ، و غالبا در تواریخ نام او را آصف بن برخیا نوشته اند، و می گویند وزیر سلیمان و خواهرزاده او بوده است .
و اما علم کتاب منظور آگاهی او بر کتب آسمانی است ،. آگاهی عمیقی که به او امکان می داد که دست به چنین کار خارق عادتی بزند، و بعضی احتمال داده اند منظور لوح محفوظ است ، همان لوح علم خداوند که این

از آن علم آگاهی داشت ، و به همین دلیل توانست تخت ملکه سبا را در یک چشم بر هم زدن نزد سلیمان حاضر کند.
بسیاری از مفسران و غیر آنها گفته اند این مرد با ایمان از اسم اعظم الهی با خبر بود، همان نام بزرگی که همه چیز در برابر آن خاضع می گردد، و به انسان قدرت فوق العاده می بخشد.
ذکر این نکته نیز لازم است که آگاهی بر اسم اعظم بر خلاف آنچه بسیاری تصور می کنند مفهومش این نیست که انسان کلمه ای را بگوید و آنهمه اثر عجیب و بزرگ داشته باشد، بلکه منظور تخلق به آن اسم و وصف است ، یعنی آن نام الهی را در درون جان خود پیاده کند و آنچنان از نظر آگاهی و اخلاق و تقوا و ایمان تکامل یابد که خود مظهری از آن اسم گردد، این تکامل معنوی و روحانی که پرتوی از آن اسم اعظم الهی است قدرت بر چنین خارق عاداتی را در انسان ایجاد می کند.
در مورد جمله قبل ان یرتد الیک طرفک نیز مفسران احتمالات گوناگونی داده اند، اما با توجه به آیات دیگر قرآن حقیقت آن را می توان دریافت : در سوره ابراهیم آیه 43 می خوانیم : لا یرتد الیهم طرفهم : در روز رستاخیز مردم آنچنان وحشتزده می شوند که چشمهایشان خیره می گردد، و حتی پلکها به هم نمی خورد (می دانیم در حالت وحشت چشم انسان به حالت یکنواخت و خیره همچون چشم مردگان باز می ماند).
بنابراین منظور این بوده پیش از آنکه چشمت را بر هم زنی من تخت ملکه

سبا را نزد تو حاضر می کنم . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 471
نکته ها:
1 - پاسخ به چند سؤ ال :
از سؤ الاتی که در ارتباط با آیات فوق مطرح می شود این است که چرا سلیمان شخصا اقدام به این کار خارق العاده نکرد؟ او که پیامبر بزرگ خدا بود و دارای اعجاز، چرا این ماموریت را به آصف بن برخیا داد؟
ممکن است به خاطر این بوده که آصف وصی او بوده است ، و سلیمان می خواسته در این لحظه حساس موقعیت او را به همگان معرفی کند بعلاوه مهم این است که استاد شاگردان خود را در مواقع لازم بیازماید و شایستگیهای آنها را به دست آورد، و اصولا شایستگی شاگردان دلیل بزرگی بر شایستگی استاد است ، اگر شاگردان کار فوق العاده ای انجام دهند مهم است .
سؤ ال دیگر اینکه : سلیمان چگونه تخت ملکه سبا را بدون اجازه او نزد خود آورد؟
ممکن است به دلیل هدف بزرگتری مانند مساله هدایت و راهنمائی آنها و نشاندادن یک معجزه بزرگ بوده است ، از این گذشته می دانیم شاهان از خود مالی ندارند و اموال آنها معمولا از غصب حقوق دیگران به دست می آید!
سؤ ال دیگر اینکه : عفریت جن چگونه توانائی بر چنین خارق عادتی دارد؟
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 472
پاسخ این سؤ ال را در بحثهای مربوط به اعجاز گفته ایم که گاهی حتی افراد غیر مؤ من بر اثر ریاضتهای پرمشقت و مبارزه با نفس ، توانائی بر پاره ای از خارق عادات پیدا می کنند ولی تفاوت آن با معجزات این است کار آنها چون متکی به قدرت محدود بشری است همیشه محدود است ، در حالی که معجزات متکی بر قدرت بی پایان خدا است و قدرت او همچون سایر صفاتش نامحدود می باشد.
لذا می بینیم عفریت توانائی خود را محدود می کند برآوردن تخت ملکه سبا در مدت توقف سلیمان در مجلس داوری و بررسی امور کشور، در حالی که آصف بن برخیا هیچ حدی برای آن قائل نمی شود و محدود ساختن به یک چشم بر هم زدن در حقیقت اشاره به کمترین زمان ممکن است ، و مسلم است که سلیمان از چنین کاری که معرفی یک فرد صالح است حمایت می کند نه از کار عفریتی که ممکن است کوته نظران را به اشتباه بیفکند و آنرا دلیل بر پاکی او بگیرند. بدیهی است که هر کس کار مهمی در جامعه انجام دهد و مورد قبول واقع شود خط فکری و اعتقادی خود را در لابلای آن تبلیغ کرده است ، و نباید در حکومت الهی سلیمان ، ابتکار عمل به دست عفریتها بیفتد، بلکه باید آنها که علمی از کتاب الهی دارند بر افکار

و عواطف مردم حاکم گردند.
2 - قدرت و امانت دو شرط مهم
در آیات فوق و همچنین آیه 26 سوره قصص مهمترین شرط برای یک کارمند یا کارگر نمونه دو چیز بیان شده : نخست قوت و توانائی ، و دیگر امانت و درستکاری .
البته گاه مبانی فکری و اخلاقی انسان ایجاب می کند که دارای این صفت باشد (همانگونه که در مورد موسی در سوره قصص آمده است) و گاه نظام جامعه و حکومت صالح ایجاب می کند که حتی عفریت جن به این دو صفت الزاما متصف تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 473
شود، اما به هر حال هیچ کار بزرگ و کوچکی در جامعه بدون دارا بودن این دو شرط انجام پذیر نیست ، خواه از تقوا سرچشمه گیرد، و خواه از نظام قانونی جامعه (دقت کنید).
3 - تفاوت علم من الکتاب و علم الکتاب
در آیات مورد بحث درباره کسی که تخت ملکه سباء را در کمترین مدت نزد سلیمان آورد، به عنوان من عنده علم من الکتاب (کسی که بخشی از علم کتاب را دارا بود) تعبیر شده است ، در حالی که در سوره رعد آیه 43 در مورد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و گواهان بر حقانیت او چنین آمده است قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب : بگو کافی است برای گواهی میان من و شما، خداوند و کسی که در نزد او علم کتاب است .
در حدیثی از ابو سعید خدری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین آمده است که ابو سعید می گوید: من از معنی الذی عنده علم من الکتاب (که در داستان سلیمان آمده) از محضرش سؤ ال کردم فرمود: او وصی برادرم سلیمان بن داود بود، عرض کردم و من عنده علم الکتاب از چه کسی سخن می گوید فرمود: ذاک اخی علی بن ابی طالب : او برادرم علی بن ابیطالب است !.
توجه به تفاوت علم من الکتاب که علم جزئی را می گوید، و علم الکتاب که علم کلی را بیان می کند روشن می سازد که میان آصف و علی (علیه السلام) چه اندازه تفاوت بوده است ؟!.
لذا در روایات بسیاری می خوانیم که اسم اعظم الهی هفتاد و سه حرف است که یک حرف آن نزد آصف بن برخیا بود، و چنان خارق عادتی را انجام داد، تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 474
و نزد امامان اهلبیت (علیهم السلام) هفتاد و دو حرف آن است ، و یک حرف آن مخصوص به ذات پاک خدا است .
3 - هذا من فضل ربی
دنیا پرستان مغرور، هنگامی که به قدرت می رسند، همه چیز را جز خود

فراموش می کنند، و تمام امکاناتی را که بدست آورده اند، قارون وار که می گفت : انما اوتیته علی علم عندی : آنچه را دارم بر اثر علم و دانش من است (سوره قصص آیه 78) از ناحیه خودشان می دانند لا غیر، در حالی که بندگان خاص خدا به هر جا برسند می گویند: هذا من فضل ربی : این از فضل خدا است بر ما.
جالب اینکه سلیمان نه تنها این سخن را به هنگام مشاهده تخت ملکه سباء در برابرش بیان کرد، بلکه افزود این برای این است که خدا مرا بیازماید، آیا شکر گذارم یا نه ؟.
قبلا نیز در همین سوره خواندیم که سلیمان نعمتهای خود را همه از خدا می داند، و خاضعانه رو به درگاهش می کند که پروردگارا! شکر اینهمه نعمت را به من الهام کن و توفیقی عطا فرما که بتوانم در پرتو آن ، جلب رضای تو کنم .
آری این است معیار شناخت موحدان خالص از دنیا پرستان مغرور، و این است راه و رسم مردان پرظرفیت و با شخصیت در برابر کم ظرفیتان خود خواه .
گر چه معمول شده است که بعضی از متظاهران فقط این جمله پر معنی سلیمان (هذا من فضل ربی) را بر سر در کاخهای طاغوتی خود می نویسند بی آنکه به آن اعتقادی داشته باشند و در عملشان کمتر انعکاسی داشته باشد ولی مهم آنست که هم بر سر در خانه باشد، هم در پیشانی تمام زندگی انسان و در قلب او، عملش تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 475 نشان دهد که همه را از فضل خدا می داند، و در مقام شکر آن برآید، نه شکر با زبان که شکر با عمل و با تمام وجود.
4 - آصف بن برخیا چگونه تخت ملکه را حاضر ساخت ؟
این اولین خارق عادتی نیست که در داستان سلیمان ، و یا در زندگی پیامبران به طور کلی می بینیم ، و آنها که فکر می کنند باید این گونه تعبیرات را با توجیه ها و تفسیرهائی از ظاهرش دگرگون ساخت ، و جنبه های کنائی و معنوی به آن داد، باید حساب خود را یکجا با معجزات انبیاء روشن سازند.
آیا آنها به راستی انجام کارهای خارق عادت از پیامبران یا جانشینان آنها را محال می دانند و آن را به کلی منکرند؟!
چنین چیزی نه با اصل توحید و قدرت پروردگار که حاکم بر قوانین هستی است سازگار است ، و نه با صریح قرآن در آیات بسیار.
اما اگر بپذیرند که چنین چیزی ممکن است تفاوتی نمی کند که بحث از زنده کردن مردگان و شفای کور مادرزاد وسیله حضرت مسیح (علیه السلام) باشد، و یا حاضر کردن تخت ملکه سبا، وسیله آصف بن برخیا.
بدون شک در اینجا روابط مرموز و علل ناشناخته در کار است که ما با

علم محدودمان از آن آگاه نیستیم ، ولی همین قدر می دانیم که این کار محال نیست .
آیا آصف با قدرت معنوی خود تخت ملکه سبا را تبدیل به امواج نور کرد و در یک لحظه در آنجا حاضر کرد و بار دیگر آن را مبدل به ماده اصلی ساخت ؟ بر ما درست روشن نیست . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 476
همین قدر می دانیم که امروز انسان از طرق علمی متداول روز، کارهائی انجام می دهد که دویست سال قبل ، ممکن بود جزء محالات محسوب شود، فی المثل اگر به کسی در چند قرن قبل می گفتند، زمانی فرا می رسد که انسانی در شرق دنیا سخن می گوید و در غرب جهان ، درست در همان لحظه ، سخنانش را می شنوند و چهره اش را همگان می نگرند آن را هذیان یا خواب آشفته می پنداشتند.
این به خاطر آن است که انسان می خواهد همه چیز را با علم و قدرت محدود خود ارزیابی کند، در حالی که در ماوراء علم و قدرت او، اسرار فراوانی نهفته است . النمل
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 477
آیه 41 - 44
آیه و ترجمه
قَالَ نَكِّرُوا لهَا عَرْشهَا نَنظرْ أَ تهْتَدِى أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لا يهْتَدُونَ(41)
فَلَمَّا جَاءَت قِيلَ أَ هَكَذَا عَرْشكِ قَالَت كَأَنَّهُ هُوَ وَ أُوتِينَا الْعِلْمَ مِن قَبْلِهَا وَ كُنَّا مُسلِمِينَ(42)
وَ صدَّهَا مَا كانَت تَّعْبُدُ مِن دُونِ اللَّهِ إِنهَا كانَت مِن قَوْمٍ كَفِرِينَ(43)
قِيلَ لهَا ادْخُلى الصرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشفَت عَن ساقَيْهَا قَالَ إِنَّهُ صرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّن قَوَارِيرَ قَالَت رَب إِنى ظلَمْت نَفْسى وَ أَسلَمْت مَعَ سلَيْمَنَ للَّهِ رَب الْعَلَمِينَ(44)
ترجمه :41 - (سلیمان) گفت تخت او را برایش ناشناس سازید به بینم آیا متوجه می شود یا از کسانی است که هدایت نخواهند شد. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 478
42 - هنگامی که او آمد گفته شد آیا تخت تو اینگونه است ؟ (در پاسخ) گفت : گویا خود آن است ! و ما پیش از این هم آگاه بودیم و اسلام آورده بودیم !...
43 - و او را از آنچه غیر از خدا می پرستید بازداشت که او از قوم کافران بود.
44 - به او گفته شد داخل حیاط قصر شو، اما هنگامی که نظر به آن افکند پنداشت نهر آبی است و ساق پاهای خود را برهنه کرد (تا از آب بگذرد اما سلیمان) گفت (این آب نیست) بلکه قصری است از بلور صاف ، (ملکه سبا) گفت پروردگارا! من به خود ستم کردم ، و با سلیمان برای خداوندی

که پروردگار عالمیان است اسلام آوردم .
تفسیر:نور ایمان در دل ملکه سبا
در این آیات به صحنه دیگری از ماجرای عبرت انگیز سلیمان (علیه السلام) و ملکه سبا برخورد می کنیم .
سلیمان برای اینکه میزان عقل و درایت ملکه سبا را بیازماید، و نیز زمینهای برای ایمان او به خداوند فراهم سازد، دستور داد تخت او را که حاضر ساخته بودند دگرگون و ناشناس سازند گفت : تخت او را برایش ناشناس سازید ببینیم آیا هدایت می شود یا از کسانی خواهد بود که هدایت نمی یابند (قال نکروا لها عرشها ننظر اتهتدی ام تکون من الذین لا یهتدون).
گر چه آمدن تخت ملکه از کشور سباء به شام ، کافی بود که به آسانی نتواند آن را بشناسد، ولی با این حال سلیمان دستور داد تغییراتی در آن نیز ایجاد کنند، این تغییرات ممکن است از نظر جابجا کردن بعضی از نشانه ها و جواهرات و یا تغییر بعضی از رنگها و مانند آن بوده است .
اما این سؤ ال پیش می آید که هدف سلیمان از آزمایش هوش و عقل و درایت ملکه سباء چه بود؟
ممکن است آزمایش به این منظور انجام شده که بداند با کدامین منطق

باید با او روبرو شود؟ و چگونه دلیلی برای اثبات مبانی عقیدتی برای او بیاورد.
و یا در نظر داشته پیشنهاد ازدواج به او کند و می خواسته است ببیند آیا راستی شایستگی همسری او را دارد یا نه ؟ و یا واقعا می خواسته مسئولیتی بعد از ایمان آوردن به او بسپارد، باید بداند تا چه اندازه استعداد پذیرش مسئولیتهائی را دارد.
برای جمله اتهتدی (آیا هدایت می شود) نیز دو تفسیر ذکر کرده اند، بعضی گفته اند مراد شناختن تخت خویش است ، و بعضی گفته اند منظور هدایت به راه خدا به خاطر دیدن این معجزه است .
ولی ظاهر همان معنی اول است هر چند معنی اول خود مقدمه ای برای معنی دوم بوده است .
به هر حال هنگامی که ملکه سبا وارد شد، کسی اشاره ای به تخت کرد و گفت : آیا تخت تو این گونه است ؟ (فلما جائت قیل اءهکذا عرشک).
ظاهر این است که گوینده سخن خود سلیمان نبوده است و گرنه تعبیر به قیل (گفته شد) مناسب نبود، زیرا نام سلیمان قبلا و بعدا آمده و سخنان او به عنوان قال مطرح شده است .
بعلاوه مناسب ابهت سلیمان نبوده است که در بدو ورود او چنین سخنی را آغاز کند.

اما به هر صورت ملکه سبا زیرکانه ترین و حساب شده ترین جوابها را داد و گفت گویا خود آن تخت است ! (قالت کانه هو).
اگر می گفت : شبیه آن است ، راه خطا پیموده بود، و اگر می گفت عین خود آن است ، سخنی بر خلاف احتیاط بود، چرا که با این بعد مسافت ، آمدن تختش به سرزمین سلیمان ، از طرق عادی امکان نداشت ، مگر اینکه معجزه ای صورت تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 480
گرفته باشد.
از این گذشته در تواریخ آمده است که او تخت گرانبهای خود را در جای محفوظی ، در قصر مخصوص خود در اطاقی که مراقبان زیاد از آن حفاظت می کردند و درهای محکمی داشت ، قرار داده بود.
ولی با این همه ، ملکه سبا با تمام تغییراتی که به آن تخت داده بودند توانست آن را بشناسد.
و بلافاصله افزود: و ما پیش از این هم آگاه بودیم و اسلام آورده بودیم ! (و اوتینا العلم من قبل هذا و کنا مسلمین)
یعنی اگر منظور سلیمان از این مقدمه چینی ها این است که ما به اعجاز او پی ببریم ما پیش از این با نشانه های دیگر از حقانیت او آگاه شده بودیم و حتی قبل از دیدن این خارق عادت عجیب ایمان آورده بودیم ، و چندان نیازی به این کار نبود.
و به این ترتیب سلیمان او را از آنچه غیر از خدا می پرستید بازداشت (و صدها ما کانت تعبد من دون الله).
هر چند قبل از آن از قوم کافر بود (انها کانت من قوم کافرین). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 481
آری او با دیدن این نشانه های روشن با گذشته تاریک خود وداع گفت و در مرحله تازه ای از زندگی که مملو از نور ایمان و یقین بود گام نهاد.
در آخرین آیه مورد بحث صحنه دیگری از این ماجرا بازگو می شود، و آن ماجرای داخل شدن ملکه سباء در قصر مخصوص سلیمان است .
سلیمان دستور داده بود، صحن یکی از قصرها را از بلور بسازند و در زیر آن ، آب جاری قرار دهند.
هنگامی که ملکه سبا به آنجا رسید به او گفته شد داخل حیاط قصر شو (قیل لها ادخلی الصرح)
ملکه آن صحنه را که دید، گمان کرد نهر آبی است ، ساق پاهای خود را برهنه کرد تا از آن آب بگذرد (در حالی که سخت در تعجب فرو رفته بود که نهر آب در اینجا چه می کند؟) (فلما رأ ته حسبته لجة و کشفت عن ساقیها).
اما سلیمان به او گفت : که حیاط قصر از بلور صاف ساخته شده (این آب نیست که بخواهد پا را برهنه کند و از آن بگذرد) (قال انه صرح ممرد من

قواریر).
در اینجا سؤ ال مهمی پیش می آید و آن اینکه : سلیمان که یک پیامبر بزرگ الهی بود چرا چنین دم و دستگاه تجملاتی فوق العاده ای داشته باشد؟ درست است تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 482
که او سلطان بود و حکمروا، ولی مگر نمی شد بساطی ساده همچون سایر پیامبران داشته باشد؟
اما چه مانعی دارد که سلیمان برای تسلیم کردن ملکه سبا که تمام قدرت و عظمت خود را در تخت و تاج زیبا و کاخ باشکوه و تشکیلات پر زرق و برق می دانست صحنه ای به او نشان دهد که تمام دستگاه تجملاتیش در نظر او حقیر و کوچک شود، و این نقطه عطفی در زندگی او برای تجدید نظر در میزان ارزشها و معیار شخصیت گردد؟!
چه مانعی دارد که به جای دست زدن به یک لشکرکشی پر ضایعه و توأ م با خونریزی ، مغز و فکر ملکه را چنان مبهوت و مقهور کند که اصلا به چنین فکری نیفتد، بخصوص اینکه او زن بود و به این گونه مسائل تشریفاتی اهمیت می داد.
مخصوصا بسیاری از مفسران تصریح کرده اند که سلیمان پیش از آنکه ملکه سبا به سرزمین شام برسد دستور داد چنین قصری بنا کردند، و هدفش نمایش قدرت برای تسلیم ساختن او بود؟ این کار نشان می داد قدرت عظیمی از نظر نیروی ظاهری در اختیار سلیمان است که او را به انجام چنین کارهائی موفق ساخته است .
به تعبیر دیگر این هزینه در برابر امنیت و آرامش یک منطقه وسیع و پذیرش دین حق ، و جلوگیری از هزینه فوق العاده جنگ ، مطلب مهمی نبود.
و لذا هنگامی که ملکه سباء، این صحنه را دید چنین گفت : پروردگارا! من بر خویشتن ستم کردم ! (قالت رب انی ظلمت نفسی).
و با سلیمان در پیشگاه الله ، پروردگار عالمیان ، اسلام آوردم (و اسلمت مع سلیمان لله رب العالمین).
من در گذشته در برابر آفتاب سجده می کردم ، بت می پرستیدم ، غرق تجمل و زینت بودم ، و خود را برترین انسان در دنیا می پنداشتم .
اما اکنون می فهمم که قدرتم تا چه حد کوچک بوده و اصولا این زر و زیورها تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 483
روح انسان را سیراب نمی کند.
خداوندا! من همراه رهبرم سلیمان به درگاه تو آمدم ، از گذشته پشیمانم و سر تسلیم به آستانت می سایم .
جالب اینکه : او در اینجا واژه مع را به کار می برد (همراه سلیمان) تا روشن شود در راه خدا همه برادرند و برابر، نه همچون راه و رسم جباران

که بعضی بر بعضی مسلط و گروهی در چنگال گروهی اسیرند، در اینجا غالب و مغلوبی وجود ندارد و همه بعد از پذیرش حق در یک صف قرار دارند.
درست است که ملکه سباء، قبل از آن هم ایمان خود را اعلام کرده بود زیرا در آیات گذشته از زبان او شنیدیم : و اوتینا العلم من قبلها و کنا مسلمین (ما پیش از اینکه تخت را در اینجا ببینیم آگاهی یافته بودیم و اسلام را پذیرا شده بودیم).
ولی در اینجا اسلام ملکه به اوج خود رسید لذا با تاکید بیشتر، اسلام را اعلام کرد.
او نشانه های متعددی از حقانیت دعوت سلیمان را، قبلا دیده بود.
آمدن هدهد با آن وضع مخصوص .
عدم قبول هدیه کلان که از ناحیه ملکه فرستاده شده بود.
حاضر ساختن تخت او از آن راه دور در مدتی کوتاه .
و سرانجام مشاهده قدرت و عظمت فوق العاده سلیمان و در عین حال اخلاق مخصوصی که هیچ شباهتی با اخلاق شاهان نداشت . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 484
نکته ها:
1 - سرانجام کار ملکه سبا
آنچه در قرآن مجید پیرامون ملکه سباء آمده همان مقدار است که در بالا خواندیم ، سرانجام ایمان آورد و به خیل صالحان پیوست ، اما اینکه بعد از ایمان به کشور خود بازگشت و به حکومت خود از طرف سلیمان ادامه داد؟ یا نزد سلیمان ماند و با او ازدواج کرد؟ یا به توصیه سلیمان با یکی از ملوک یمن که به عنوان تبع مشهور بودند پیمان زناشوئی بست ؟ در قرآن اشاره ای به اینها نشده است چون در هدف اصلی قرآن که مسائل تربیتی است دخالتی نداشته ، ولی مفسران و مورخان ، هر کدام راهی برگزیده اند که تحقیق در آن ضرورتی ندارد، هر چند طبق گفته بعضی از مفسران ، مشهور و معروف همان ازدواج او با سلیمان است ولی یاد آوری این مطلب را لازم می دانیم که پیرامون سلیمان و لشکر و حکومت او و همچنین خصوصیات ملکه سبا و جزئیات زندگیش افسانه ها و اساطیر فراوانی گفته اند که گاه تشخیص آنها از حقایق تاریخی برای توده مردم مشکل می شود، و گاه سایه تاریکی روی اصل این جریان تاریخی افکنده و اصالت آن را خدشه دار می کند و این است نتیجه شوم خرافاتی که با حقایق آمیخته می شود که باید کاملا مراقب آن بود.

2 - یک جمع بندی کلی از سرگذشت سلیمان
بخشی از حالات سلیمان که در 30 آیه فوق آمده بیانگر مسائل بسیاری است که قسمتی از آن را در لابلای بحثها خواندیم ، و به قسمت دیگری اشاره گذرائی تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 485
ذیلا می کنیم .
1 - این داستان از موهبت علم وافری که خداوند در اختیار سلیمان و داود گذاشته است شروع می شود، و به توحید و تسلیم در برابر فرمان پروردگار ختم می گردد، آن هم توحیدی که پایگاهش نیز علم است .
2 - این داستان نشان می دهد که گاه غائب شدن یک پرنده ، و پرواز استثنائی او بر فراز یک منطقه ممکن است مسیر تاریخ ملتی را تغییر دهد، و آنها را از شرک به ایمان و از فساد به صلاح بکشاند، و این است نمونه ای از قدرتنمائی پروردگار و نمونه ای از حکومت حق !
3 - این داستان نشان می دهد که نور توحید در تمام دلها پرتوافکن است و حتی یک پرنده ظاهرا خاموش از اسرار عمیق توحید خبر می دهد.
4 - برای توجه دادن یک انسان به ارزش واقعیش ، و نیز هدایت او به سوی الله باید نخست غرور و تکبر او را در هم شکست تا پرده های تاریک از جلو چشم واقع بین او کنار برود همانگونه که سلیمان با انجام دو کار غرور ملکه سبا را درهم شکست : حاضر ساختن تختش ، و به اشتباه افکندن او در برابر ساختمان قسمتی از قصر!
5 - هدف نهائی در حکومت انبیاء، کشورگشائی نیست ، بلکه هدف همان چیزی است که در آخرین آیه فوق خواندیم که سرکشان به گناه خود اعتراف کنند و در برابر رب العالمین سر تعظیم فرود آورند، و لذا قرآن با همین نکته داستان فوق را پایان می دهد.
6 - روح ایمان همان تسلیم است ، به همین دلیل هم سلیمان در نامه اش روی آن تکیه می کند، و هم ملکه سبا در پایان کار.
7 - گاه یک انسان با دارا بودن بزرگترین قدرت ممکن است نیازمند به موجود ضعیفی همچون یک پرنده شود، نه تنها از علم او که از کار او نیز کمک تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 486
می گیرد و گاه مورچه ای با آن ضعف و ناتوانی وی را تحقیر می کند!
8 - نزول این آیات در مکه که مسلمانان ، سخت از سوی دشمنان در فشار بودند و تمام درها به روی آنان بسته بود، مفهوم خاصی داشت مفهومش تقویت روحیه و دلداری به آنان و امیدوار ساختن آنان به لطف و رحمت پروردگار و پیروزیهای آینده بود. النمل
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 487
آیه 45 - 47

آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ أَرْسلْنَا إِلی ثَمُودَ أَخَاهُمْ صلِحاً أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِیقَانِ یخْتَصِمُونَ(45)
قَالَ یَقَوْمِ لِمَ تَستَعْجِلُونَ بِالسیِّئَةِ قَبْلَ الْحَسنَةِ لَوْ لا تَستَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّکمْ تُرْحَمُونَ(46)
قَالُوا اطیرْنَا بِک وَ بِمَن مَّعَک قَالَ طئرُکُمْ عِندَ اللَّهِ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ(47)
ترجمه :45 - ما به سوی ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که خدای یگانه را بپرستید، اما آنها به دو گروه تقسیم شدند و به مخاصمه پرداختند.
46 - (صالح) گفت : ای قوم من ! چرا برای بدی قبل از نیکی عجله می کنید؟ (و عذاب الهی را می طلبید نه رحمت او را) چرا از خداوند تقاضای آمرزش نمی کنید شاید مشمول رحمت شوید؟
47 - آنها گفتند: ما تو و کسانی را که با تو هستند به فال بد گرفتیم (صالح) گفت : فال بد (و نیک) نزد خداست (و همه مقدراتتان به قدرت او تعیین می گردد) شما گروهی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته اید.
تفسیر:صالح در برابر قوم ثمود
بعد از ذکر قسمتی از سرگذشت موسی و داود و سلیمان در آیاتی که
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 488
گذشت چهارمین پیامبری که بخشی از زندگی او و قومش در این سوره مطرح می گردد حضرت صالح و قوم ثمود است .
نخست می فرماید: ما به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را فرستادیم ، و به او دستور دادیم که آنها را به عبادت الله دعوت کند (و لقد ارسلنا الی ثمود اخاهم صالحا ان اعبدوا الله).
همانگونه که قبلا نیز گفته شد تعبیر به اخاهم (برادرشان) که در داستان بسیاری از انبیاء آمده اشاره به نهایت محبت و دلسوزی آنان نسبت به اقوامشان می باشد، و در بعضی از موارد علاوه بر این ، اشاره به نسبت خویشاوندی آنها با این اقوام نیز بوده است .
به هر حال تمام رسالت و دعوت این پیامبر بزرگ در جمله ان اعبدوا الله خلاصه شده است ، آری بندگی خدا که عصاره همه تعلیمات فرستادگان پروردگار است .
سپس می افزاید آنها در برابر دعوت صالح به دو گروه مختلف تقسیم شدند و به مخاصمه برخاستند (مؤ منان از یکسو و منکران لجوج از سوی دیگر) (فاذا هم فریقان یختصمون).
در سوره اعراف آیه 75 از این دو گروه به عنوان مستکبرین و مستضعفین یاد شده : قال الملاء الذین استکبروا من قومه للذین استضعفوا لمن آمن منهم ا تعلمون ان صالحا مرسل من ربه قالوا انا بما ارسل به مؤ منون قال الذین تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 489

استکبروا انا بالذی آمنتم به کافرون : اشراف مستکبر قوم صالح به مستضعفانی که ایمان آورده بودند گفتند آیا شما یقین دارید صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده و آنها جواب دادند آری ما به آنچه او ماموریت یافته ایمان آوردیم ، ولی مستکبران گفتند ما به آنچه شما ایمان آورده اید کافریم (اعراف - 75 و 76).
البته این درگیری دو گروه مؤ من و کافر در مورد بسیاری از پیامبران صدق می کند هر چند بعضی از آنها از این مقدار طرفدار هم محروم ماندند و همگی تقریبا به صف منکران پیوستند.
صالح برای بیدار ساختن آنها به انذارشان پرداخت و از عذابهای دردناک الهی آنها را بر حذر داشت ، اما آنها نه تنها پند نگرفتند و بیدار نشدند، بلکه همین مطلب را مستمسکی برای لجاجت خویش ساخته و با اصرار از او خواستند که اگر راست می گوئی چرا مجازات الهی دامان ما را فرو نمی گیرد (این مطلب در آیه 77 سوره اعراف صریحا آمده است).
ولی صالح به آنها گفت ای قوم من ! چرا پیش از تلاش و کوشش برای جلب نیکیها عجله برای عذاب و بدیها دارید؟ (قال یا قوم لم تستعجلون بالسیئة قبل الحسنة).
چرا تمام فکر خود را روی فرا رسیدن عذاب الهی متمرکز می کنید، اگر عذاب الهی شما را فرو گیرد، به حیاتتان خاتمه می دهد و مجالی برای ایمان باقی نخواهد ماند، بیائید صدق گفتار مرا در برکات و رحمت الهی که در سایه ایمان به شما نوید می دهد بیازمائید چرا از پیشگاه خدا تقاضای آمرزش گناهان خویش نمی کنید تا مشمول رحمت او واقع شوید (لو لا تستغفرون الله لعلکم ترحمون). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 490
چرا فقط دنبال بدیها و تقاضای نزول عذاب هستید؟ این لجاجت و خیره سری برای چیست ؟
تنها قوم صالح نبودند که در مقام انکار دعوت او، تقاضای عذاب موعود را می کردند، در قرآن مجید کرارا این مطلب دیده می شود از جمله در مورد قوم هود (اعراف - 70).
در مورد پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و بعضی از مشرکان متعصب و سرسخت می خوانیم : و اذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم : به خاطر بیاور هنگامی که آنها گفتند پروردگارا! اگر این دعوت محمد حق است و از ناحیه تو، بارانی از سنگ بر ما فرو فرست و یا ما را به عذاب دردناکی مبتلا کن ! (انفال - 32).
و این راستی عجیب است که انسان بخواهد صدق مدعی نبوت را از طریق مجازات نابود کننده بیازماید نه از طریق تقاضای رحمت ، در حالی که یقینا احتمال صدق این پیامبران را در قلبشان می دادند، هر چند با زبان

منکر بودند.
این درست به آن می ماند که شخصی دعوی طبابت کند و بگوید این دارو شفابخش است ، و این دارو کشنده ، و ما برای آزمایش او به سراغ داروئی که کشنده اش توصیف کرده است برویم ، نه داروی شفا بخش .
این نهایت جهل و نادانی و تعصب است ، اما جهل از این فراورده ها بسیار دارد.
به هر حال این قوم سرکش به جای اینکه اندرز دلسوزانه این پیامبر بزرگ را به گوش جان بشنوند و به کار بندند با یک سلسله سخنان واهی و نتیجه گیریهای بیپایه به مبارزه با او برخاستند، از جمله اینکه گفتند ما هم خودت و هم کسانی را که با تو هستند به فال بد گرفته ایم (قالوا اطیرنا بک و بمن معک). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 491
گویا آن سال خشکسالی و کمبود محصول و مواد غذائی بود، آنها گفتند این گرفتاریها و مشکلات ما همه از قدوم نامیمون تو و یاران تو است شما مردم شومی هستید و برای جامعه ما بدبختی به ارمغان آورده اید، و با توسل به حربه فال بد که حربه افراد خرافی و لجوج است می خواستند منطق نیرومند او را درهم بکوبند.
اما او در پاسخ گفت : فال بد (و بخت و طالع شما) در نزد خدا است (قال طائرکم عند الله).
او است که شما را به خاطر اعمالتان گرفتار این مصائب ساخته و اعمال شما است که در پیشگاه او چنین مجازاتی را سبب شده .
این در حقیقت یک آزمایش بزرگ الهی برای شما است آری شما گروهی هستید که آزمایش می شوید (بل انتم قوم تفتنون).
اینها آزمایشهای الهی است اینها هشدارها و بیدار باشها است ، تا کسانی که شایستگی و قابلیت دارند، از خواب غفلت بیدار شوند، و مسیر نادرست خود را اصلاح کنند و به سوی خدا آیند.
نکته :
تطیر و تفاءل
تطیر چنانکه می دانیم از ماده طیر به معنی پرنده است ، و چون عرب فال بد را غالبا بوسیله پرندگان می زد عنوان تطیر به معنی فال بد زدن آمده است ، در برابر تفال که به معنی فال نیک زدن است .
در قرآن کرارا این معنی مطرح شده است که مشرکان خرافی در برابر پیامبران الهی به این حربه متوسل می شدند، چنانکه در مورد موسی (علیه السلام) و یارانش تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 492
می خوانیم و ان تصبهم سیئة یطیروا بموسی و من معه : هر گاه ناراحتی به فرعونیان می رسید آن را از شوم بودن موسی و همراهانش می دانستند (اعراف - 131).

در آیات مورد بحث نیز همین عکس العمل را مشرکان قوم ثمود در برابر صالح نشان دادند.
و در سوره یس می خوانیم که در برابر رسولان مسیح (به انطاکیه) نیز مشرکان آنها را متهم به شوم بودن کردند (یس - 18).
اصولا انسان نمی تواند در برابر علل حوادث بی تفاوت بماند، سرانجام باید برای هر حادثه ای علتی بجوید، اگر موحد باشد و خداپرست و علل حوادث را به ذات پاک او که طبق حکمتش همه چیز را روی حساب انجام می دهد بازگرداند و از نظر سلسله علل و معلول طبیعی نیز تکیه بر علم کند مشکل او حل شده است و گرنه یک سلسله علل خرافی و موهوم و بی اساس برای آنها می تراشد، موهوماتی که حد و مرزی برای آنها نیست و یکی از روشنترین آنها همین فال بد زدن است .
فی المثل عرب جاهلی حرکت پرنده ای را که از طرف راست به چپ می رفت به فال نیک می گرفت ، و دلیل بر پیروزی ، و اگر از طرف چپ به راست حرکت می کرد به فال بد می گرفت و دلیل بر شکست و ناکامی !
و از این خرافات و موهومات بسیار داشتند.
امروز نیز در جوامعی که به خدا ایمان ندارند - هر چند از نظر علم و دانش روز پیروزیهای فراوانی کسب کرده اند - این قبیل خرافات و موهومات فراوان است تا آنجا که گاهی افتادن یک نمک پاش بر زمین آنها را سخت ناراحت می کند، و منزل و اطاق یا صندلی که شماره آن سیزده باشد سخت در وحشتشان فرو می برد، و هنوز هم بازار رمالان و فال گیران در میان آنها گرم و داغ است ، و مساله موهوم بخت و طالع در میان آنها مشتری فراوان دارد.
ولی قرآن با یک جمله کوتاه می گوید: طائرکم عند الله : بخت و طالع

و پیروزی و شکست و موفقیت و ناکامی شما همه نزد خدا است خدائی که حکیم است و مواهبش را طبق شایستگیها، شایستگیهائی که بازتاب ایمان و عمل و گفتار و کردار انسانها است تقسیم می کند.
و به این ترتیب اسلام پیروان خود را از وادی خرافه به حقیقت ، و از بیراهه به صراط مستقیم دعوت می کند (در زمینه فال نیک و بد بحث مشروحی در جلد ششم تفسیر نمونه صفحه 316 تا 319 - ذیل آیه 131 سوره اعراف داشته ایم). النمل

آیه 48 - 53
آیه و ترجمه
وَ كانَ فی الْمَدِينَةِ تِسعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فی الاَرْضِ وَ لا يُصلِحُونَ(48)
قَالُوا تَقَاسمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَ أَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شهِدْنَا مَهْلِک أَهْلِهِ وَ إِنَّا

لَصدِقُونَ(49)
وَ مَکَرُوا مَکراً وَ مَکَرْنَا مَکراً وَ هُمْ لا یَشعُرُونَ(50)
فَانظرْ کَیْف کانَ عَقِبَةُ مَکْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْنَهُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِینَ(51)
فَتِلْک بُیُوتُهُمْ خَاوِیَةَ بِمَا ظلَمُوا إِنَّ فی ذَلِک لاَیَةً لِّقَوْمٍ یَعْلَمُونَ(52)
وَ أَنجَیْنَا الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ(53) تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 495
ترجمه :48 - در آن شهر نه گروهک بودند که فساد در زمین می کردند و مصلح نبودند.
49 - آنها گفتند: بیائید قسم یاد کنید به خدا که بر او (صالح) و خانواده اش شبیخون می زنیم و آنها را به قتل می رسانیم سپس به ولی دم او می گوئیم ما هرگز از هلاکت خانواده او خبر نداشتیم و در این گفتار خود صادق هستیم !
50 - آنها نقشه مهمی کشیدند و ما هم نقشه مهمی در حالی که آنها خبر نداشتند.
51 - بنگر عاقبت توطئه آنها چه شد؟ که ما آنها و قومشان را همگی نابود کردیم !
52 - این خانه های آنهاست که به خاطر ظلم و ستمشان خالی مانده ، و در این نشانه روشنی است برای کسانی که آگاهند.
53 - ما کسانی را که ایمان آورده و تقوا پیشه کرده بودند نجات دادیم .
تفسیر:توطئه نه گروهک مفسد در وادی القری
در اینجا بخش دیگری از داستان صالح و قومش را می خوانیم که بخش گذشته را تکمیل کرده و پایان می دهد، و آن مربوط به توطئه قتل صالح از ناحیه 9 گروهک کافر و منافق و خنثی شدن توطئه آنها است .
می گوید در آن شهر (وادی القری) نه گروهک بودند که فساد در زمین می کردند و اصلاح نمی کردند (و کان فی المدینة تسعة رهط یفسدون فی الارض و لا یصلحون).
با توجه به اینکه رهط در لغت به معنی جمعیتی کمتر از ده یا کمتر از چهل نفر است روشن می شود که این گروههای کوچک که هر کدام برای خود خطی داشتند، در یک امر مشترک بودند و آن فساد در زمین و به هم ریختن نظام اجتماعی و مبادی اعتقادی و اخلاقی بود، و جمله لا یصلحون تاکیدی بر این امر است چرا که گاه انسان فسادی می کند و بعد پشیمان می شود و در صدد اصلاح بر می آید ولی مفسدان واقعی چنین نیستند، دائما به فساد ادامه می دهند و هرگز در صدد اصلاح نیستند.
مخصوصا با توجه به اینکه یفسدون فعل مضارع است و دلالت بر استمرار
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 496
می کند نشان می دهد که این کار همیشگی آنها بود.
هر یک از این نه گروهک ، رئیس و رهبری داشتند و احتمالا هر کدام به

قبیله ای منتسب بودند.
مسلما با ظهور صالح و آئین پاک و مصلح او، عرصه بر این گروهکها تنگ شد، اینجا بود که طبق آیه بعد گفتند: بیائید قسم یاد کنید به خدا که بر او و خانواده اش شبیخون می زنیم و آنها را بقتل می رسانیم سپس به ولی دم آنها می گوئیم که ما هرگز از هلاکت خانواده آنها خبر نداشتیم و در این گفتار خود صادق هستیم ! (قالوا تقاسموا بالله لنبیتنه و اهله ثم لنقولن لولیه ما شهدنا مهلک اهله و انا لصادقون).
تقاسموا فعل امر است ، یعنی همگی شرکت کنید در سوگند یاد کردن و تعهد کنید بر انجام این توطئه بزرگ ، تعهدی که بازگشت و انعطافی در آن نباشد.
جالب اینکه آنها به الله قسم یاد کردند، که نشان می دهد آنها غیر از پرستش بتها معتقد به الله خالق زمین و آسمان نیز بودند، و در مسائل مهم به نام او سوگند یاد می کردند، و نیز نشان می دهد که آنها آنقدر مست و مغرور بودند که این جنایت بزرگ خود را با نام خدا انجام دادند! گوئی می خواهند عبادت و یا خدمتی خداپسندانه انجام دهند، و این است راه و رسم مغروران از خدا بیخبر و گمراه .
لنبیتنه از ماده تبییت به معنی شبیخون زدن و حمله غافلگیرانه شبانه است ، این تعبیر نشان می دهد که آنها در عین حال از طرفداران صالح بیم داشتند و از قوم و قبیله اش وحشت می کردند، لذا برای اینکه به مقصود خود برسند و در عین حال گرفتار خشم طرفداران او نشوند، ناچار نقشه حمله شبانه را طرح تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 497
کردند و تبانی کردند که هر گاه به سراغ آنها بیایند - چون مخالفت آنها با صالح از قبل معلوم بود - متفقا سوگند یاد کنند که در این برنامه مطلقا دخالتی نداشته و حتی شاهد و ناظر صحنه هم نبوده اند!.
در تواریخ آمده است که توطئه آنها به این ترتیب بود که در کنار شهر کوهی بود و شکافی داشت که معبد صالح در آنجا بود، و گاه شبانه به آنجا می رفت و به عبادت و راز و نیاز با پروردگار می پرداخت .
آنها تصمیم گرفتند که در آنجا کمین کنند و به هنگامی که صالح به آنجا آمد او را به قتل رسانند، و پس از شهادتش به خانه او حمله ور شوند و شبانه کار آنها را نیز یکسره کنند، و سپس به خانه های خود برگردند و اگر سؤ ال شود اظهار بی اطلاعی کنند.
اما خداوند توطئه آنها را به طرز عجیبی خنثی کرده و نقشه هایشان را نقش بر آب ساخت .
هنگامی که آنها در گوشه ای از کوه کمین کرده بودند کوه ریزش کرد و صخره عظیمی از بالای کوه سرازیر شد و آنها را در لحظه ای کوتاه درهم کوبید و نابود کرد!

لذا قرآن در آیه بعد می گوید: آنها نقشه مهمی کشیدند و ما هم نقشه مهمی کشیدیم ، در حالی که آنها خبر نداشتند! (و مکروا مکرا و مکرنا مکرا و هم لا یشعرون).
سپس می افزاید: بنگر که عاقبت توطئه و مکر آنها چگونه بود که ما همه آنها و تمام قوم و طرفداران آنها را نابود کردیم ؟! (فانظر کیف کان عاقبة مکرهم انا دمرناهم و قومهم اجمعین). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 498
واژه مکر چنانکه قبلا (در جلد 2 صفحه 226) نیز گفته ایم در ادبیات عرب به معنی هر گونه چاره اندیشی است ، و اختصاصی به نقشه های شیطانی و زیانبخش که در فارسی امروز در آن استعمال می شود ندارد، بنابراین هم در مورد نقشه های زیانبخش بکار می رود، و هم چاره اندیشی های خوب .
راغب در مفردات می گوید: المکر صرف الغیر عما یقصده .
مکر آن است که کسی را از رسیدن مقصودش باز دارند.
بنابراین هنگامی که این واژه در مورد خداوند بکار می رود به معنی خنثی کردن توطئه های زیانبار است ، و هنگامی که درباره مفسدان بکار می رود به معنی جلوگیری از برنامه های اصلاحی است .
سپس قرآن در مورد چگونگی هلاکت و سرانجام آنها چنین می گوید: ببین این خانه های آنها است که به خاطر ظلم و ستمشان خالی مانده ! (فتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا).
نه صدائی از آنها به گوش می رسد.
نه جنب و جوشی در آنجا وجود دارد.
و نه از آنهمه زرق و برقها و ناز و نعمتها و مجالس پر گناه اثری باقی مانده است .
آری آتش ظلم و ستم در آنها افتاد و همه را سوزانید و ویران کرد.
در این ماجرا درس عبرت و نشانه روشنی است از پایان کار ظالمان و قدرت پروردگار برای کسانی که می دانند (ان فی ذلک لایة لقوم یعلمون).
اما در این میان خشک و تر با هم نسوختند و بی گناه به آتش گنه کار نسوخت ما کسانی را که ایمان آورده ، و تقوا پیشه کرده بودند نجات دادیم و آنها هرگز تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 499
به سرنوشت شوم بدکاران گرفتار نشدند (و انجینا الذین آمنوا و کانوا یتقون).
نکته ها:
مجازات قوم ثمود
در آیات قرآن گاهی در مورد این قوم طغیانگر می گوید: زلزله آنها را فرو گرفت و درهم کوبید فاخذتهم الرجفة (اعراف 78).

و گاه می گوید: صاعقه آنها را فرو گرفت فاخذتهم الصاعقة (ذاریات - 44).
و گاه می گوید: صیحه آسمانی دامانشان را گرفت و اخذ الذین ظلموا الصیحة (هود - 67).
اما هیچ منافاتی بین این تعبیرات سه گانه نیست ، چرا که صاعقه همان جرقه بزرگ الکتریکی است که در میان قطعات ابر و زمین مبادله می شود، هم با صدای عظیم و صیحه همراه است ، و هم با لرزش شدید زمین های اطراف (در مورد صیحه آسمانی توضیحات بیشتری در جلد 9 صفحه 164 ذیل آیه 67 سوره هود داده ایم).
2 - بعضی از مفسران روایت کرده اند که یاران حضرت صالح که با او نجات یافتند چهار هزار نفر بودند، آنها به فرمان پروردگار از آن منطقه آلوده مملو از فساد بیرون رفته ، به سوی حضرموت کوچ کردند.
3 - خاویه از ماده خواء (بر وزن هواء) گاه به معنی ساقط گشتن و ویران شدن است ، و گاه به معنی خالی شدن ، این تعبیر در مورد ستارگان تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 500
(شهب) که سقوط می کند نیز آمده ، می گویند خوی النجم یعنی ستاره سقوط کرد.
راغب در مفردات می گوید: معنی اصلی خوی خالی شدن است ، این تعبیر در مورد شکمهای گرسنه ، گردوی پوک و ستارگان خالی از باران گفته شده است (عرب جاهلی معتقد بود که هر ستاره ای در افق ظاهر می شود بارانی همراه دارد).
4 - از ابن عباس چنین روایت شده که می گوید: من از قرآن به خوبی استفاده کرده ام که ظلم و ستم خانه ها را ویران می کند سپس به آیه فوق فتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا استدلال کرد.
و براستی تاثیر ظلم در ویران کردن شهرها و جامعه ها با هیچ چیز قابل مقایسه نیست ، ظلم صاعقه مرگبار است ، ظلم زلزله ویرانگر است ، ظلم همچون صیحه مرگ آفرین آسمانی است و تاریخ بارها و بارها این حقیقت را اثبات کرده است که دنیا ممکن است با کفر ادامه یابد اما با ظلم قابل دوام نیست .
5 - بدون شک مجازات عمومی قوم ثمود، بعد از قتل ناقه صالح بوده است همانگونه که در آیه 65 تا 67 سوره هود می خوانیم : هنگامی که ناقه را از پای درآوردند به آنها گفت : سه روز در خانه هایتان ، بهره گیرید و بعد از آن ، عذاب الهی به طور قطع فرا خواهد رسید، و هنگامی که فرمان ما فرا رسید، صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند رهائی بخشیدیم و ظالمان را صیحه آسمانی فرو گرفت و در خانه هایشان بروی زمین افتادند و مردند.

بنابراین تنها بعد از توطئه قتل صالح نبود که عذاب فرود آمد، بلکه به
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 501
احتمال قوی در ماجرای توطئه قتل این پیامبر، فقط گروه توطئه گران نابود شدند، و باز به آنها مهلت داده شد و بعد از قتل ناقه همه ظالمان و گنه کاران بی ایمان از میان رفتند، و این است نتیجه جمع میان آیات این سوره و آنچه در سوره هود و سوره اعراف آمده است .
به تعبیر دیگر در آیات مورد بحث ، نابودی آنها به دنبال توطئه قتل صالح و خانواده او آمده است ، و در آیات سوره اعراف و هود، نابودی آنها بعد از قتل ناقه صالح ، نتیجه این دو چنین می شود که آنها نخست توطئه قتل او را چیدند و هنگامی که موفق نشدند اقدام به قتل ناقه که معجزه بزرگ او بود کردند، و بعد از سه روز مهلت ، عذاب دردناکشان فرا رسید.
این احتمال نیز وجود دارد که آنها نخست ناقه را به قتل رساندند و چون صالح آنها را تهدید به مجازات الهی بعد از سه روز کرد به فکر نابود کردن خود او افتادند که موفق نشدند و نابود شدند. النمل
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 502
آیه 54 - 55
آیه و ترجمه
وَ لُوطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَ تَأْتُونَ الْفَحِشةَ وَ أَنتُمْ تُبْصِرُونَ(54)
أَ ئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شهْوَةً مِّن دُونِ النِّساءِ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ تجْهَلُونَ(55)
ترجمه :54 - و لوط را به یاد آور هنگامی که به قومش گفت آیا شما به سراغ کار بسیار قبیح می روید در حالی که (زشتی و نتایج شوم آنرا) می بینید؟
55 - آیا شما بجای زنان به سراغ مردان از روی شهوت می روید؟ شما قومی جاهل هستید.
تفسیر:انحراف قوم لوط
بعد از ذکر گوشه هائی از زندگی موسی و داود و سلیمان و صالح با اقوامشان پنجمین پیامبری که در این سوره به زندگی او اشاره شده است ، پیامبر بزرگ خدا حضرت لوط است .
این چندمین بار است که قرآن به این موضوع پرداخته و قبلا در سوره حجر و هود و شعراء و اعراف مطالبی در این زمینه آمده است :
این تکرار و مشابه آن به خاطر این است که قرآن یک کتاب تاریخی نیست که یکبار یک حادثه را کلا بیان کرده و دیگر به سراغ آن نرود، بلکه یک کتاب تربیت و انسانسازی است ، و می دانیم در مسائل تربیتی گاه شرائط ایجاب می کند که یک حادثه را بارها و بارها یاد آور شوند، از زوایای مختلف به آن بنگرند و در جهات گوناگون نتیجه گیری کنند تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 503

به هر حال زندگی قوم لوط که به انحراف جنسی و همجنس گرائی و عادات زشت و ننگین دیگر در دنیا مشهورند، و همچنین پایان دردناک زندگی آنها می تواند تابلوی گویائی برای کسانی که در منجلاب شهوت غوطه ورند بوده باشد، و گسترش این آلودگی در میان انسانها ایجاب می کند که این ماجرا بارها خاطر نشان گردد.
در آیات مورد بحث نخست می گوید: لوط را به یاد آور هنگامی که به قومش گفت : آیا شما به سراغ کار بسیار زشت و قبیح می روید در حالی که (زشتی و نتائج شوم آن را) می بینید (و لوطا اذ قال لقومه اتاتون الفاحشة و انتم تبصرون).
فاحشه چنانکه قبلا هم اشاره کرده ایم به معنی کارهائی است که زشتی و قباحت آن روشن و آشکار است و در اینجا منظور همجنس گرائی و عمل ننگین لواط است .
جمله انتم تبصرون اشاره به این است که شما زشتی و شناعت این عمل و عواقب شوم آن را با چشم خود می بینید که چگونه جامعه شما را سر تا پا آلوده کرده ، و حتی بچه ها و کودکان شما در امان نیستند، چرا می بینید باز هم بیدار نمی شوید؟!
و اما اینکه بعضی احتمال داده اند اشاره به این باشد که در مقابل چشم یکدیگر مرتکب چنین کاری می شوند با ظاهر عبارت چندان سازگار نیست ، چرا که لوط می خواهد وجدان آنها را بیدار کرده و ندای درونشان را به گوششان برساند، سخن لوط از بصیرت است و دیدن عواقب مرگبار این عمل و بیدار شدن . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 504
سپس می افزاید: آیا شما بجای زنان به سراغ مردان از روی شهوت می روید (ائنکم لتاتون الرجال شهوة من دون النساء).
در حقیقت نخست به عنوان فاحشه (کار زشت) از این عمل یاد کرده ، سپس آن را روشنتر بیان می کند تا جای هیچ ابهامی باقی نماند، و این یکی از فنون بلاغت برای بیان مسائل مهم است .
و برای اینکه روشن سازد انگیزه این عمل جهالت و نادانی است می افزاید: بلکه شما قومی جاهل و نادان هستید (بل انتم قوم تجهلون).
جهل به خداوند، و جهل به هدف آفرینش ، و نوامیس خلقت ، و جهل به آثار شوم این گناه ننگین ، و اگر خودتان خوب بیندیشید به این حقیقت می رسید که این عمل تا چه حد جاهلانه است . و ذکر این جمله به صورت استفهامیه برای این است که پاسخ را از درون وجدان خود بشنوند تا مؤ ثرتر باشد. النمل
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 505
آیه 56 - 59
آیه و ترجمه

فَمَا كانَ جَوَاب قَوْمِهِ إِلا أن قَالَوا أَخْرِجُوا ءَالَ لَوطٍ مِّن قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أنَاسٌ يَتَطهَّرُونَ(56)
فَأَنجَيْنَهُ وَ أَهْلَهُ إِلا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَهَا مِنَ الْغَبرِينَ(57)
وَ أَمْطرْنَا عَلَيْهِم مَّطراً فَساءَ مَطرُ الْمُنذَرِينَ(58)
قُلِ الحَْمْدُ للَّهِ وَ سلَمٌ عَلى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصطفَى ءَاللَّهُ خَيرٌ أَمَّا يُشرِكُونَ(59)
ترجمه :56 - آنها پاسخی جز این نداشتند که به یکدیگر گفتند: خاندان لوط را از شهر و دیار خود بیرون کنید که اینها افرادی پاکدامن هستند!
57 - ما او و خانواده اش را نجات دادیم ، بجز همسرش که مقدر کردیم جزء باقی ماندگان باشد. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 506
58 - سپس بارانی (از سنگ) بر آنها فرستادیم (که همگی زیر آن مدفون شدند) و چه بد است باران انذار شدگان .
59 - بگو حمد مخصوص خداست و سلام (و درود) بر بندگان برگزیده اش ، آیا خداوند بهتر است یا بتهائی را که شریک او قرار می دهند؟
تفسیر:آنجا که پاکدامنی عیب بزرگی است !
در بحثهای گذشته منطق نیرومند پیامبر بزرگ خدا لوط را در مقابل منحرفان آلوده ملاحظه کردیم که با چه بیان شیوا و مستدل آنها را از عمل ننگین همجنس گرائی باز می دارد و به آنها نشان می دهد که این کار نتیجه جهل و نادانی و بیخبری از قانون آفرینش و از همه ارزشهای انسانی است .
اکنون ببینیم این قوم کثیف و آلوده در پاسخ این گفتار منطقی لوط چه گفتند؟!.
قرآن می گوید: آنها پاسخی جز این نداشتند که به یکدیگر گفتند: خاندان لوط را از شهر و دیار خود بیرون کنید، چرا که اینها افرادی پاکند و حاضر نیستند خود را با ما هماهنگ کنند!! (فما کان جواب قومه الا ان قالوا اخرجوا آل لوط من قریتکم انهم اناس یتطهرون).
جوابی که بیانگر انحطاط فکر و سقوط فوق العاده اخلاقی آنها بود.
آری در محیط آلودگان ، پاکی جرم است و عیب ! یوسفهای پاکدامن را به جرم عفت و پارسائی به زندان می افکنند، و خاندان پیامبر بزرگ خدا لوط را به خاطر پرهیزشان از آلودگی و ننگ ، تبعید می کنند، اما زلیخاها آزادند و صاحب مقام ! و قوم لوط باید در شهر و دیار خود آسوده بمانند!
و این است مصداق روشن سخنی که قرآن درباره گمراهان می گوید که : بر دلهای آنها - به خاطر اعمالشان - مهر می نهیم ، و بر چشمشان پرده می افکنیم ، تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 507
و در گوششان سنگینی است .
این احتمال نیز در جمله اناس یتطهرون وجود دارد که آنها به خاطر فرو رفتن در این منجلاب فساد و خو گرفتن به آلودگی ، این سخن را از روی

مسخره به خاندان لوط می گفتند که اینها تصور می کنند کار ما ناپاکی است و پرهیز آنها پاکدامنی ! چه چیز عجیب و مسخره ای ؟!
و این شگفت آور نیست که حس تشخیص انسان بر اثر خو گرفتن به یک عمل ننگین دگرگون شود، داستان معروف مرد دباغی که دائما با پوستهای متعفن سر و کار داشت و شامه او با آن خو گرفته بود و گذشتن او از بازار عطاران و بیهوش شدن از بوی نامناسب عطر! و دستور آن مرد حکیم که وی را به بازار دباغان ببرید تا به هوش آید و از مرگ نجات یابد شنیده ایم و مثال حسی جالبی است برای این مطلب منطقی .
در روایات آمده است که لوط حدود سی سال آنها را تبلیغ کرد ولی جز خانواده اش (آنهم به استثنای همسرش که با مشرکان هم عقیده شد) به او ایمان نیاوردند.
بدیهی است چنین گروهی که امید اصلاحشان نیست جائی در عالم حیات ندارند و باید طومار زندگانیشان در هم پیچیده شود، لذا در آیه بعد می گوید: ما لوط و خاندانش را رهائی بخشیدیم بجز همسرش که مقدر کردیم جزء باقیماندگان باشد (فانجیناه و اهله الا امرأ ته قدرناها من الغابرین).
و پس از بیرون آمدن آنها در موعد معین (در سحرگاه شبی که شهر غرق

فساد و ننگ بود) پس از آنکه صبحگاهان فرا رسید بارانی (از سنگ) بر آنها فرستادیم (که همگی زیر آن مدفون شدند، و این بعد از آن بود که زلزله وحشتناکی سرزمین آنها را به کلی زیر و رو کرد) (و امطرنا علیهم مطرا).
و چه سخت و ناگوار و بد است باران انذار شدگان (فساء مطر المنذرین).
درباره قوم لوط و سرنوشت آنها و اثرات شوم همجنس گرائی بحثهای مشروحی در جلد نهم تفسیر نمونه صفحه 178 - 198 (ذیل آیات 77 - 83 سوره هود) داشتیم که نیاز به تکرار آن نیست .
تنها ذکر یک نکته را ضروری می دانیم و آن اینکه :
قانون خلقت برای ما مسیری تعیین کرده است که پیمودنش مایه تکامل و حیات ما، و مخالفتش مایه سقوط و مرگ ما است .
قانون خلقت جاذبه جنسی را - به عنوان عامل بقای نسل انسان و آرامش روح او - میان دو جنس مخالف قرار داده ، و تغییر مسیر آن به سوی همجنس گرائی هم آرامش روحی را بر هم می زند، و هم آرامش اجتماعی را، و از آنجا که این قوانین اجتماعی ریشه ای در فطرت دارد این تخلف سبب ناهماهنگی در سازمان وجود انسان می شود.
لوط پیامبر بزرگ خدا قوم منحرف را متوجه همین ریشه فطری کرده و به آنها می گوید آیا به سراغ کار زشتی می روید با اینکه می بینید، این جهل و

بیخبری از قانون حیات و جهل به مفهوم سفاهت است که شما را به این بیراهه کشانده .
و جای تعجب نیست که سائر قوانین خلقت نیز درباره این قوم دگرگون گردد، و بجای بارانی از آب حیاتبخش ، بارانی از سنگ بر سر آنان فرود آید، و سرزمین آرامشان با زلزله ها زیر و رو گردد، و نه تنها نابود شوند که آثارشان نیز محو گردد. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 509
در آخرین آیه مورد بحث بعد از پایان شرح حال پنج پیامبر بزرگ الهی و سرنوشت قوم آنها، روی سخن را به پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده و به عنوان یک نتیجه گیری از گذشته ، و مقدمه ای برای طرح گفتگو با مشرکان ، چنین می فرماید: بگو حمد و ستایش مخصوص خدا است (قل الحمد لله).
ستایش مخصوص خداوندی است که اقوام ننگینی همچون قوم لوط را نابود کرد، مبادا دامنه آلودگیهای آنها سراسر زمین را فرا گیرد.
حمد و ستایش برای کسی است که فاسدان مفسدی همچون قوم ثمود و فرعونیان گردنکش را به دیار عدم فرستاد تا راه و رسمشان سنت و الگوئی برای دیگران نشود.
و سرانجام حمد و ستایش از آن کسی است که اینهمه قدرت و نعمت به بندگان با ایمانی همچون داود و سلیمان (علیهم السلام) بخشید و گمراهانی همچون قوم سبا را به وسیله آنها هدایت کرد.
سپس می افزاید و سلام و درود بر بندگان برگزیده اش (و سلام علی عباده الذین اصطفی).
سلام بر موسی و صالح و لوط و سلیمان و داود (علیهم السلام) و سلام بر همه انبیاء و پیروان راستینشان .
بعد می گوید: آیا خداوندی که اینهمه توانائی و قدرت و موهبت و نعمت دارد بهتر است یا بتهائی را که آنها شریک خدا قرار می دهند و مطلقا مبدأ اثر نیستند؟! (آلله خیر اما یشرکون). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 510
در این سرگذشتهای پیامبران پیشین دیدیم که بتها هرگز نتوانستند به هنگام نزول بلاها کمترین کمک به عابدان خود کنند، در حالی که خداوند مؤ منان را در هیچیک از این مشکلات تنها نگذارد، و لطف بی پایانش به یاری آنها آمد. النمل
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 511
آیه 60 - 64
آیه و ترجمه
أَمَّنْ خَلَقَ السمَوَتِ وَ الاَرْضَ وَ أَنزَلَ لَكم مِّنَ السمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا بِهِ حَدَائقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَّا كانَ لَكمْ أَن تُنبِتُوا شجَرَهَا أَ ءِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ(60)

أَمَّن جَعَلَ الاَرْضَ قَرَاراً وَ جَعَلَ خِلَلَهَا أَنْهَراً وَ جَعَلَ لهَا رَوَسىَ وَ جَعَلَ بَينَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزاً أَ ءِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ بَلْ أَكثرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ(61)
أَمَّن يجِيب الْمُضطرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِف السوءَ وَ يَجْعَلُكمْ خُلَفَاءَ الاَرْضِ أَ ءِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ قَلِيلاً مَّا تَذَكرُونَ(62)
أَمَّن يَهْدِيكمْ فى ظلُمَتِ الْبرِّ وَ الْبَحْرِ وَ مَن يُرْسِلُ الرِّيَحَ بُشرَا بَينَ يَدَى رَحْمَتِهِ أَ ءِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ تَعَلى اللَّهُ عَمَّا يُشرِكونَ(63)
أَمَّن يَبْدَؤُا الخَْلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَ مَن يَرْزُقُكم مِّنَ السمَاءِ وَ الاَرْضِ أَ ءِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَنَكمْ إِن كُنتُمْ صدِقِينَ(64) تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 512
ترجمه :60 - آیا بتهائی که معبود شما هستند بهترند یا کسی که آسمان و زمین را آفریده ؟، و برای شما از آسمان آبی فرستاد که با آن باغهائی زیبا و سرور انگیز رویاندیم ، و شما قدرت نداشتید درختان آنرا برویانید، آیا معبود دیگری با خداست ؟ نه ، آنها گروهی هستند که (از روی نادانی) مخلوقات خدا را در ردیف او قرار می دهند.
61 - یا کسی که زمین را مستقر و آرام قرار داد، و در میان آن نهرهائی روان ساخت ، و برای زمین کوههای ثابت و پا بر جا ایجاد کرد، و میان دو دریا مانعی قرار داد (تا با هم مخلوط نشوند، با این حال) آیا معبودی با خدا است ؟، نه بلکه اکثر آنها نمی دانند (و جاهلند). 62 - یا کسی که دعای مضطر را اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می سازد، و شما را خلفای زمین قرار می دهد، آیا معبودی با خداست ؟ کمتر متذکر می شوید!
63 - یا کسی که شما را در تاریکیهای صحرا و دریا هدایت می کند، و کسی که بادها را بشارت دهندگان پیش از نزول رحمتش می فرستد، آیا معبودی با خداست ؟ خداوند برتر است از اینکه شریک برای او قرار دهند.
64 - یا کسی که آفرینش را آغاز کرد، و سپس آنرا تجدید می کند، و کسی که شما را از آسمان و زمین روزی می دهد، آیا معبودی با خداست ؟ بگو دلیلتانرا بیاورید اگر راست می گوئید.
تفسیر:با اینهمه دلیل باز مشرک می شوید؟
در آخرین آیه بحث گذشته - بعد از ذکر بخشهای تکان دهنده ای از زندگی پنج پیامبر بزرگ -کوتاه و پر معنائی مطرح شد که آیا خداوند با اینهمه تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 513
قدرت و توانائی بهتر است یا بتهای بی ارزشی که آنها ساخته اند.
در آیات مورد بحث به شرح آن پرداخته و ضمن پنج آیه که با پنج حساب شده شروع می شود مشرکان را تحت بازپرسی و محاکمه قرار می دهد، و روشنترین دلائل توحید را در پنج آیه ضمن اشاره به دوازده نمونه از مواهب بزرگ خداوند بیان می کند.
نخست به خلقت آسمانها و زمین و نزول باران و برکات ناشی از آن پرداخته چنین می گوید: آیا بتهائی که معبود شما هستند بهترند یا کسی که

آسمانها و زمین را آفریده و برای شما از آسمان آبی فرستاد که با آن باغهای زیبا و سرور انگیز رویاندیم (امن خلق السموات و الارض و انزل لکم من السماء ماء فانبتنا به حدائق ذات بهجة).
حدائق جمع حدیقه به طوری که بسیاری از مفسران گفته اند به معنی باغی است که اطراف آن دیوار کشیده باشند و از هر نظر محفوظ باشد، همچون حدقه چشم که در میان پلکها محصور شده است و راغب در مفردات می گوید: حدیقه در اصل به زمینی می گویند که آب در آن جمع شده است ، همچون حدقه چشم که همیشه آب در آن قرار دارد.
از مجموع این دو سخن می توان چنین نتیجه گرفت که حدیقه باغی است که هم دیوار دارد و هم آب کافی .
بهجة (بر وزن لهجه) به معنی زیبائی رنگ و حسن ظاهر است که تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 514
بینندگان را غرق سرور می کند.
و در پایان آیه روی سخن را به بندگان کرده می گوید: شما قدرت نداشتید که درختان این باغهای زیبا را برویانید (ما کان لکم ان تنبتوا شجرها).
کار شما تنها بذر افشانی و آبیاری است ، اما کسی که حیات را در دل این بذر آفریده ، و به نور آفتاب و قطرات حیاتبخش باران و ذرات خاک فرمان می دهد که این دانه را برویانید، تنها خدا است .
اینها حقائقی است که هیچکس نمی تواند منکر آن شود، و یا آن را به غیر خدا نسبت دهد، او است که آفریننده آسمانها و زمین است ، و او است که نازل کننده باران است ، او مبداء اینهمه زیبائی و حسن و جمال در عالم حیات است .
حتی دقت در رنگ آمیزی یک گل زیبا و برگهای لطیف و منظمی که در درون یکدیگر اطراف هسته مرکزی گل حلقه زده اند، و آوای حیات سرداده اند کافی است که انسان را به عظمت و قدرت و حکمت آفریدگار آن آشنا سازد، اینها است که قلب انسان را تکان می دهد و به سوی او می خواند.
به تعبیر دیگر: توحید در خلقت (توحید خالق) و توحید در ربوبیت (توحید تدبیر کننده این جهان) پایه ای برای توحید معبود شمرده شده است .
و لذا در پایان آیه می گوید: آیا معبود دیگری با خدا است (اءاله مع الله).
ولی آنها گروهی نادان هستند که از پروردگار عدول کرده و غیر او را که هیچگونه قدرتی ندارد شریک او قرار می دهند (بل هم قوم یعدلون).
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 515
در دومین سؤ ال به بحث از موهبت آرامش و ثبات زمین و قرارگاه انسان در این جهان پرداخته می گوید: آیا معبودهای ساختگی آنها بهتر است یا کسی که زمین را مستقر و آرام قرار داد، و در میان آن ، نهرهای آب جاری

، روان ساخت ، و برای زمین ، کوههای ثابت و پا بر جا ایجاد کرد؟! (تا همچون زرهی قشر زمین را از لرزش نگاه دارند) (امن جعل الارض قرارا و جعل خلالها انهارا و جعل لها رواسی).
و نیز میان دو دریا (از آب شیرین و شور) مانعی قرار داد تا با هم مخلوط نشوند (و جعل بین البحرین حاجزا).
به این ترتیب ، چهار نعمت بزرگ در این آیه آمده است که سه قسمت از آن سخن از آرامش می گوید:
آرامش خود زمین که در عین حرکت سریع به دور خودش و به دور آفتاب و حرکت در مجموعه منظومه شمسی ، آنچنان یکنواخت و آرام است که ساکنانش به هیچوجه آن را احساس نمی کنند، گوئی در یکجا میخکوب شده و ثابت ایستاده است و کمترین حرکتی ندارد.
و دیگر وجود کوهها - که سابقا گفتیم دور تا دور زمین را فرا گرفته اند و ریشه های آنها به هم پیوسته و زره نیرومندی را تشکیل داده است ، و در برابر فشارهای داخلی زمین و حرکات جزر و مد خارجی که بر اثر جاذبه ماه پیدا می شود تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 516
مقاومت می کند، و هم مانعی است برای طوفانهای عظیم که آرامش زمین را بر هم می زنند.
و دیگر حجاب و حایل طبیعی است که میان بخشهائی از آب شیرین و آب شور اقیانوسها قرار داده ، این حجاب نامرئی چیزی جز تفاوت درجه غلظت آب شور و شیرین ، و به اصطلاح تفاوت وزن مخصوص آنها نیست که سبب می شود که آب نهرهای عظیمی که به دریا می ریزند تا مدت زیادی ، در آب شور حل نشوند و در نتیجه جزر و مد دریا آنها را بر بخش عظیمی از سواحل آماده کشت و زرع مسلط می سازد، و آنها را آبیاری می کند، که شرح این سخن را ذیل آیه 53 سوره فرقان در همین جلد آورده ایم .
و در عین حال در لابلای بخشهای مختلف زمین ، نهرهائی از آب که مایه حیات و زندگی و سرچشمه طراوت و خرمی ، و مزارع آباد و باغهای پر ثمر است ، قرار داده ، بخشی از منابع این آبها در کوهها است ، و بخشی در لابلای قشرهای زمین .
آیا این نظام می تواند مولود تصادف کور و کر و مبدئی فاقد عقل و حکمت باشد؟
آیا بتها نقشی در این نظام بدیع و شگفت انگیز دارند؟!
حتی بت پرستان چنین ادعائی نمی کنند.
لذا در پایان آیه بار دیگر این سؤ ال را تکرار می کند که آیا معبودی با الله هست ؟ (ءاله مع الله).
نه بلکه اکثر آنها نادانند و بیخبر (بل اکثرهم لا یعلمون). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 517

در سومین سؤ ال ، از این سؤ الات پنجگانه که مجموعه ای از یک بازپرسی و محاکمه معنوی را تشکیل می دهد، سخن از حل مشکلات ، و شکستن بن بستها و اجابت دعاها است ، می گوید:
آیا معبودهای بی ارزش شما بهترند یا کسی که دعای مضطر و درمانده را به اجابت می رساند و گرفتاری و بلا را بر طرف می کند؟! (امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء).
آری در آن هنگام که تمام درهای عالم اسباب به روی انسان بسته می شود کارد به استخوانش می رسد، و از هر نظر درمانده و مضطر می گردد، تنها کسی که می تواند قفل مشکلات را بگشاید، و بن بستها را بر طرف سازد، و نور امید در دلها بپاشد، و درهای رحمت به روی انسانها درمانده بگشاید، تنها ذات پاک او است و نه غیر او.
از آنجا که این واقعیت به عنوان یک احساس فطری در درون جان همه انسانها است ، بت پرستان نیز به هنگامی که در میان امواج خروشان دریا گرفتار می شوند تمام معبودهای خود را فراموش کرده ، دست به دامن لطف الله می زنند همانگونه که قرآن می گوید: فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین : هنگامی که سوار کشتی می شوند خدا را می خوانند در حالی که پرستش را مخصوص او می دانند (عنکبوت - 65)
سپس می افزاید:
نه تنها مشکلات و ناراحتیها را بر طرف می سازد بلکه شما را خلفای زمین قرار می دهد (و یجعلکم خلفاء الارض).
آیا با اینهمه معبودی با خدا است ؟ (ءاله مع الله).
ولی شما کمتر متذکر می شوید و از این دلائل روشن پند و اندرز نمی گیرید تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 518
(قلیلا ما تذکرون).
پیرامون مفهوم مضطر و مساله استجابت دعا و شرائط آن بحثهائی است که در نکته ها در پایان همین آیات خواهد آمد.
منظور از خلفاء الارض ممکن است به معنی ساکنان زمین و صاحبان آن باشد، چرا که خدا با آنهمه نعمت و اسباب رفاه و آسایش و آرامش که در زمین قرار داده انسان را حکمران این کره خاکی ساخته ، و او را برای سلطه بر آن آماده کرده است .
مخصوصا هنگامی که انسان در اضطرار فرو می رود و به درگاه خدا رو می آورد و او به لطفش بلاها و موانع را بر طرف می سازد، پایه های این خلافت مستحکمتر می شود (و از اینجا رابطه میان این دو بخش از آیه روشن می گردد).
و نیز ممکن است اشاره به این باشد که خدا ناموس حیات را چنین قرار داده که دائما اقوامی می آیند و جانشین اقوام دیگر می شوند که اگر این

تناوب نبود تکاملی صورت نمی گرفت .
در چهارمین سؤ ال مساله هدایت را مطرح کرده می گوید: آیا این بتها بهترند یا کسی که شما را در تاریکیهای صحرا و دریا (بوسیله ستارگان) هدایت می کند؟ (امن یهدیکم فی ظلمات البر و البحر).
و کسی که بادها را به عنوان بشارت دهندگان پیش از نزول رحمتش می فرستد (و من یرسل الریاح بشرا بین یدی رحمته).
بادهائی که بیانگر نزول بارانند و همانند پیک مخصوص بشارت ، پیشاپیش

آن حرکت می کنند، در حقیقت کار آنها نیز هدایت مردم است به نزول باران .
تعبیر بشرا (بشارت دهندگان) در مورد بادها و تعبیر به رحمت در مورد باران هر دو جالب است ، چرا که بادها هستند که رطوبت هوا و قطعات ابر را از صفحه اقیانوسها برداشته و بر دوش خود حمل می کنند و به نقاط خشک و تشنه می برند و از قدوم باران خبر می دهند.
همچنین باران است که نغمه حیات را در سراسر کره خاک سر می دهد و هر جا نازل شود خیر و رحمت و برکت و زندگی می آفریند.
(شرح بیشتر درباره نقش بادها در نزول باران در سوره اعراف ذیل آیه 57 جلد ششم تفسیر نمونه صفحه 214 آمده است).
و در پایان آیه ، بار دیگر، مشرکان را مخاطب ساخته می گوید: آیا معبود دیگری با خدا است ؟! (ءاله مع الله)
سپس بی آنکه منتظر جواب آنها باشد اضافه می کند: خداوند برتر و بالاتر است از آنچه برای او شریک قرار می دهند (تعالی الله عما یشرکون).
در آخرین آیه مورد بحث پنجمین سؤ ال را که در مورد مبدء و معاد است به این صورت مطرح می کند: آیا معبودان شما بهترند یا کسی که آفرینش را آغاز کرد و سپس آن را اعاده می کند؟! (امن یبدء الخلق ثم یعیده).
و کسی که در میان این آغاز و انجام ، شما را از آسمان و زمین روزی می دهد (و من یرزقکم من السماء و الارض).
آیا با این حال باز هم معتقدید که معبودی با خدا است ؟ (ءاله مع الله).

به آنها بگو اگر چنین اعتقادی دارید دلیلتان را بیاورید اگر راست می گوئید (قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین).
در واقع آیات گذشته همه سخن از مبدء و نشانه های عظمت خدا در عالم هستی و مواهب و نعمتهای او می گفت ، ولی در آخرین آیه ، بحث را از یک گذرگاه ظریف به مساله معاد منتقل می کند، چرا که آغاز آفرینش خود دلیلی بر انجام آن است و قدرت بر خلقت دلیل روشنی بر معاد محسوب می شود.

و از اینجا پاسخ سؤ الی که بسیاری از مفسران مطرح کرده اند معلوم می شود و آن اینکه مشرکان که مخاطب این آیات هستند غالبا عقیده به معاد (معاد جسمانی) نداشتند با این حال چگونه ممکن است از آنها سؤ ال کنیم و اقرار بخواهیم ؟
پاسخ اینکه این سؤ ال ، توأ م با دلیلی است که طرف را وادار به اقرار می کند زیرا همین که معترف باشند که آغاز آفرینش از او است ، و اینهمه روزیها و مواهب از ناحیه او می باشد، کافی است که قبول کنند امکان بازگشت مجدد به زندگی در قیامت موجود است .
ضمنا منظور از رزق آسمان ، باران و نور آفتاب و مانند آن است ، و منظور از رزق زمین گیاهان و مواد غذائی مختلفی است که مستقیما از زمین می روید یا به طور غیر مستقیم از زمین نشات می گیرد همچون دامها همچنین معادن و مواد گوناگونی که انسان در زندگی خود از آن بهره می گیرد.
نکته ها:
1 - مضطری که دعای او به اجابت می رسد کیست ؟
گر چه خداوند دعای همه را - هر گاه شرائطش جمع باشد - اجابت می کند ولی در آیات فوق مخصوصا روی عنوان مضطر تکیه شده است ، به این دلیل که یکی از شرائط اجابت دعا آن است که انسان چشم از عالم اسباب بکلی برگیرد تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 521
و تمام قلب و روحش را در اختیار خدا قرار دهد، همه چیز را از آن او بداند و حل هر مشکلی را به دست او ببیند، و این درک و دید در حال اضطرار دست می دهد.
درست است که عالم ، عالم اسباب است ، و مؤ من نهایت تلاش و کوشش خود را در این زمینه به کار می گیرد ولی هرگز در جهان اسباب گم نمی شود، همه را از برکت ذات پاک او می بیند دیده ای نافذ و سبب سوراخ کن دارد که اسباب را از بیخ و بن بر می کند و در پشت حجاب اسباب ذات مسبب الاسباب را می بیند و همه چیز را از او می خواهد.
آری اگر انسان به این مرحله برسد مهمترین شرط اجابت دعا را فراهم ساخته است .
جالب اینکه در بعضی از روایات این آیه تفسیر به قیام حضرت مهدی - صلوات الله و سلامه علیه - شده .
در روایتی از امام باقر می خوانیم که فرمود: و الله لکانی انظر الی القائم و قد اسند ظهره الی الحجر ثم ینشد الله حقه ... قال هو و الله المضطر فی کتاب الله فی قوله : امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء و یجعلکم خلفاء الارض :
به خدا سوگند گویا من مهدی (علیه السلام) را می بینم که پشت به حجر

الاسود زده و خدا را به حق خود می خواند ... سپس فرمود: به خدا سوگند مضطر در کتاب الله در آیه امن یجیب المضطر ... او است .
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده : نزلت فی القائم من آل محمد علیهم السلام هو و الله المضطر اذا صلی فی المقام رکعتین و دعا الی الله عز و جل فاجابه و یکشف السوء و یجعله خلیفة فی الارض : تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 522
این آیه در مورد مهدی از آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده ، به خدا سوگند مضطر او است ، هنگامی که در مقام ابراهیم دو رکعت نماز بجا می آورد و دست به درگاه خداوند متعال بر می دارد دعای او را اجابت می کند، ناراحتیها را بر طرف می سازد، و او را خلیفه روی زمین قرار می دهد.
بدون شک منظور از این تفسیر - همانگونه که نظائر آن را فراوان دیده ایم - منحصر ساختن مفهوم آیه به وجود مبارک مهدی (علیه السلام) نیست ، بلکه آیه مفهوم گسترده ای دارد که یکی از مصداقهای روشن آن وجود مهدی (علیه السلام) است که در آن زمان که همه جا را فساد گرفته باشد، درها بسته شده ، کارد به استخوان رسیده بشریت در بن بست سختی قرار گرفته ، و حالت اضطرار در کل عالم نمایان است در آن هنگام در مقدس ترین نقطه روی زمین دست به دعا بر می دارد و تقاضای کشف سوء می کند و خداوند این دعا را سرآغاز انقلاب مقدس جهانی او قرار می دهد و به مصداق و یجعلکم خلفاء الارض او و یارانش را خلفای روی زمین می کند.
درباره اهمیت دعا و شرائط اجابت آن و اینکه چرا گاهی بعضی از دعاها به اجابت نمی رسد به طور مشروح در جلد اول ذیل آیه 186 سوره بقره بحث کرده ایم .
2 - همه جا دعوت به استدلال منطقی
کرارا در آیات قرآن می خوانیم که از مخالفان مطالبه دلیل می شود، مخصوصا جمله هاتوا برهانکم : دلیل خود را بیاورید در چهار مورد از قرآن مجید آمده است (بقره - 111 و انبیاء - 24 و نمل - 64 و قصص - 75) و در موارد دیگری تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 523
نیز روی کلمه برهان مخصوصا تکیه شده است (برهان به معنی محکمترین دلیلی است که همواره با صدق همراه است).
این منطق برهان طلبی اسلام حکایت از محتوای قوی و غنی آن می کند چرا که سعی دارد با مخالفان خود نیز برخورد منطقی داشته باشد، چگونه ممکن است از دیگران مطالبه برهان کند و خود نسبت به آن بی اعتنا باشد؟ آیات قرآن مجید مملو است از استدلالات منطقی و براهین علمی در سطوح مختلف برای مسائل گوناگون .

این درست بر خلاف چیزی است که مسیحیت تحریف یافته امروز روی آن تکیه می کند و مذهب را تنها کار دل می داند، و عقل را از آن بیگانه معرفی می کند، و حتی تضادهای عقلی (همچون توحید در تثلیث) را در مذهب می پذیرد و به همین دلیل انواع خرافات را اجازه ورود به مذهب می دهد، در حالی که اگر مذهب از عقل و استدلال جدا شود هیچ دلیلی بر حقانیت آن وجود نخواهد داشت و آن مذهب و ضد آن یکسان خواهد بود.
عظمت این برنامه اسلامی (تکیه بر برهان و دعوت مخالفان به استدلال منطقی) هنگامی آشکارتر می شود که توجه کنیم اسلام از محیطی آشکار شد که بیشترین محتوای فکری محیط را خرافات بی پایه و مسائل غیر منطقی تشکیل می داد.
3 - جمع بندی و مروری بر آیات گذشته
در آیاتی که گذشت قرآن برای اثبات توحید معبود روی توحید خالق و توحید رب (توحید آفرینش و توحید تدبیر) تکیه داشت و از دوازده نشانه بزرگ خدا در عالم هستی سخن می گفت (آسمان و زمین ، نزول باران ، آثار حیاتی تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 524
آن ، آرامش قرارگاه انسان ، نهرهای آب جاری ، کوههای عظیم و پا بر جا حایل و مانع در میان آب شور و شیرین ، اجابت دعوت بندگان هدایت آنها در تاریکی بر و بحر، بادهای پیام آور از نزول باران تجدید حیات موجودات ، و روزی دادن به انسان از آسمان و زمین).
این مواهب دوازده گانه در طی پنج آیه و تحت پنج سؤ ال بیان شد که به ترتیب مسائل پنجگانه زیر را بیان می کرد: خلقت ، آرامش ، حل مشکلات ، هدایت ، و بازگشت به حیات مجدد.
و در ذیل هر یک از این سؤ الهای پنجگانه این جمله تکرار می شد (ءاله مع الله).
آیا معبودی با خدا وجود دارد؟
و به دنبال این سؤ ال در آیه اول اشاره به انحراف آنها از حق و در آیه دوم جهل آنها، و در آیه سوم عدم اندیشه کردن آنان ، و در آیه چهارم انحطاط فکری آنها، و در آیه پنجم مطالبه استدلال از آنها آمده است که رویهمرفته مجموعه جامع و منسجمی را ارائه می کند. النمل
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 525
آیه 65 - 68
آیه و ترجمه
قُل لا یَعْلَمُ مَن فی السمَوَتِ وَ الاَرْضِ الْغَیْب إِلا اللَّهُ وَ مَا یَشعُرُونَ أَیَّانَ یُبْعَثُونَ(65)
بَلِ ادَّرَک عِلْمُهُمْ فی الاَخِرَةِ بَلْ هُمْ فی شک مِّنهَا بَلْ هُم مِّنْهَا عَمُونَ(66)
وَ قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَ ءِذَا کُنَّا تُرَباً وَ ءَابَاؤُنَا أَ ئِنَّا لَمُخْرَجُونَ(67)

لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نحْنُ وَ ءَابَاؤُنَا مِن قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلا أسطِيرُ الاَوَّلِينَ(68)
ترجمه :65 - بگو کسانی که در آسمان و زمین هستند از غیب آگاهی ندارند جز خداو نمی دانند کی برانگیخته می شوند.
66 - این مشرکان اطلاع صحیحی درباره آخرت ندارند، بلکه در اصل آن شک دارند، بلکه نابینا و اعمی هستند.
67 - کافران گفتند: آیا هنگامی که ما و پدرانمان خاک شدیم باز هم از دل خاک بیرون می آئیم .
68 - این وعده ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده شده اینها همان افسانه های خرافی پیشینیان است . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 526
تفسیر:از آنجا که در آخرین آیات بحث گذشته سخن از قیامت و رستاخیز به میان آمد آیات مورد بحث این مساله را از جوانب مختلف مورد بررسی قرار می دهد. نخست به پاسخ سؤ الی می پردازد که مشرکان بارها آن را مطرح کرده بودند و می گفتند قیامت کی بر پا می شود؟
می فرماید: هیچ کس از کسانی که در آسمان و زمین هستند از غیب آگاه نیستند، و نمی دانند کی برانگیخته می شوند (قل لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا الله و ما یشعرون ایان یبعثون).
بدون شک آگاهی از غیب - و از جمله تاریخ وقوع قیامت - مخصوص خدا است ولی این منافات با آن ندارد که خداوند بخشی از علم غیب را در اختیار هر کس بخواهد بگذارد، چنانکه در آیه 26 و 27 سوره جن می خوانیم : عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول : عالم به غیب او است و هیچکس را از غیب خود آگاه نمی کند مگر رسولی که مورد رضایت او است و برای نبوت برگزیده است .
و به تعبیر دیگر علم غیب بالذات و استقلالا و به صورت نامحدود مخصوص خدا است و دیگران آنچه می دانند از ناحیه او است ولی به هر حال مساله تاریخ وقوع قیامت از این امر هم مستثنی است و هیچکس بر آن آگاه نیست .
سپس درباره عدم آگاهی مشرکان از قیامت و شک و تردید و بیخبریشان می فرماید: آنها اطلاع صحیحی از عالم پس از مرگ ندارند بلکه در اصل آن در شکند، بلکه نابینا و اعمی هستند! (بل ادارک علمهم فی الاخرة بل هم تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 527
فی شک منها بل هم منها عمون).
ادارک در اصل تدارک بوده که به معنی پشت سر هم قرار گرفتن است بنابراین مفهوم جمله ادارک علمهم فی الاخرة این است که آنها تمام معلومات خود را در مورد آخرت به کار گرفتند اما به جائی نرسیدند، لذا بعد از آن می فرماید: آنها از آن در شکند بلکه نابینا هستند چرا که نشانه های آخرت در زندگی همین دنیا نمایان است : بازگشت زمین مرده به

حیات در فصل بهار، بارور شدن درختانی که در فصل زمستان از کار افتاده بود و مشاهده عظمت قدرت خدا در مجموعه آفرینش ، همگی دلیل بر امکان زندگی پس از مرگ است ، اما آنها همچون نابینایان از کنار این صحنه ها می گذرند.
البته تفسیرهای دیگری برای جمله بالا ذکر کرده اند از جمله اینکه : منظور از ادارک علمهم فی الاخرة این است که اسباب به دست آوردن علم درباره آخرت فراوان است و پشت سر یکدیگر قرار گرفته اما آنها چشم باز ندارند که ببینند.
بعضی نیز گفته اند منظور این است که آنها در جهان دیگر که پرده ها کنار می رود به حد کافی از حقایق با خبر می شوند.
ولی از میان این سه تفسیر، تفسیر اول با جمله های دیگر آیه و با بحثهائی که در آیات بعد می آید هماهنگ تر است .
به این ترتیب برای جهل منکران آخرت سه مرحله ذکر شده :
نخست اینکه انکار و ایراد آنها به خاطر آن است که از خصوصیات آخرت بیخبرند و چون ندیدند حقیقت ره افسانه می زنند.
دیگر اینکه آنها در اصل وجود آخرت شک دارند واز زمان تحقق آن از این شک ریشه می گیرد.
و دیگر اینکه این جهل و شک آنها نه به خاطر اینست که دلیل کافی بر آخرت تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 528
در اختیار ندارند، بلکه دلائل بسیار است اما آنها چشم بر هم نهاده نمی بینند.
آیه بعد منطق منکران رستاخیز را در یک جمله بیان می کند: کافران گفتند آیا هنگامی که ما و پدرانمان خاک شدیم باز هم از دل خاک بیرون فرستاده خواهیم شد؟ (و قال الذین کفروا أ اذا کنا ترابا و آبائنا ائنا لمخرجون).
آنها به همین اندازه قناعت کردند که این مساله بعیدی است که انسان خاک شود و دوباره به زندگی برگردد، در حالی که روز اول خاک بودند و از خاک برخاستند، چه مانعی دارد که باز به خاک برگردند و سپس حیات جدیدی پیدا کنند.
جالب اینکه در هشت مورد از قرآن به همین گونه تعبیر برخورد می کنیم که آنها به مجرد استبعاد راه انکار را در مورد قیامت پوئیده اند.
سپس آنها می افزایند: این وعده بی پایه ای است که به ما و پدرانمان از پیش داده شده و هرگز اثری از آن نمایان نبوده و نیست (لقد وعدنا هذا و آبائنا من قبل).
اینها همان افسانه های پیشینیان است ، اینها اوهام و خرافاتی بیش نیست (ان هذا الا اساطیر الاولین).
بنابراین نخست از استبعاد شروع می کردند و بعد آنرا پایه انکار مطلق

قرار می دادند، گوئی انتظار داشتند رستاخیز به زودی متحقق شود و چون در عمر خود شاهد و ناظر آن نبودند آنرا نفی می کردند.
به هر حال این تعبیرات همگی نشانه غرور و غفلت آنهاست .
ضمنا آنها با این تعبیر می خواستند سخن پیامبر را در مورد قیامت تحقیر کنند و بگویند این از وعده های کهنه و بی اساسی است که دیگران هم به نیاکان ما داده اند و مطلب تازه ای به نظر نمی رسد که قابل بررسی و مطالعه باشد. النمل
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 529
آیه 69 - 75
آیه و ترجمه
قُلْ سِیرُوا فی الاَرْضِ فَانظرُوا کیْف کانَ عَقِبَةُ الْمُجْرِمِینَ(69)
وَ لا تحْزَنْ عَلَیْهِمْ وَ لاَ تَکُن فی ضیْقٍ مِّمَّا یَمْکُرُونَ(70)
وَ یَقُولُونَ مَتی هَذَا الْوَعْدُ إِن کُنتُمْ صدِقِینَ(71)
قُلْ عَسی أَن یَکُونَ رَدِف لَکُم بَعْضُ الَّذِی تَستَعْجِلُونَ(72)
وَ إِنَّ رَبَّک لَذُو فَضلٍ عَلی النَّاسِ وَ لَکِنَّ أَکثرَهُمْ لَا یَشکُرُونَ(73)
وَ إِنَّ رَبَّک لَیَعْلَمُ مَا تُکِنُّ صدُورُهُمْ وَ مَا یُعْلِنُونَ(74)
وَ مَا مِنْ غَائبَةٍ فی السمَاءِ وَ الاَرْضِ إِلا فی کِتَبٍ مُّبِینٍ(75)
ترجمه :69 - بگو در روی زمین سیر کنید، ببینید عاقبت کار مجرمان به کجا رسید؟
70 - از تکذیب و انکار آنها غمگین مباش ، و اینهمه غصه آنها را مخور، و سینه ات از توطئه آنها تنگ نشود. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 530
71 - می گویند این وعده (عذاب را که به ما می دهی) اگر راست می گوئید کی خواهد آمد؟
72 - بگو شاید پاره ای از آنچه را عجله می کنید نزدیک و در کنار شما باشد!
73 - پروردگار تو نسبت به مردم فضل و رحمت دارد ولی اکثر آنها شکرگزار نیستند.
74 - و پروردگارت آنچه را در سینه هاشان پنهان می دارند و آنچه را آشکار می کنند بخوبی می داند.
75 - و هیچ موجودی پنهان در آسمان و زمین نیست مگر اینکه در کتاب مبین (در لوح محفوظ و علم بی پایان پروردگار) ثبت است .
تفسیر:از توطئه های آنها نگران نباش
در آیات گذشته سخن از انکار معاد از سوی کفار متعصب بود که با سخریه و استهزاء رستاخیز را تکذیب می کردند.
از آنجا که بحث منطقی با چنین قوم لجوجی بیهوده بوده است ، بعلاوه دلائل فراوانی برای معاد در آیات دیگر قرآن اقامه شده ، دلائلی که حتی

در زندگی روزمره در جهان گیاهان ، در عالم جنین و مانند آن مشاهده می شود، لذا در آیات مورد بحث ، بجای اینکه دلیلی برای آنها ذکر کند آنها را به مجازاتهای الهی که در پیش دارند تهدید و انذار می کند.
روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده می گوید: بگو در روی زمین سیر کنید و آثار گذشتگان را ببینید، و بنگرید عاقبت کار مجرمان و گنهکاران به کجا رسید؟ (قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المجرمین).
شما می گوئید این وعده ها به نیاکان ما نیز داده شد و آنها نیز به آن اعتنا نکردند و ضرری هم ندیدند، اما اگر کمی در جهان سیر کنید و آثار این گذشتگان مجرم و گنهکار و منکر توحید و معاد را که مخصوصا در اطراف همین سرزمین حجاز شما قرار دارد بنگرید می دانید مطلب چنین نیست .
نوبت شما هم می رسد، عجله نکنید، شما هم اگر مسیر خود را اصلاح

نکنید به همان سرنوشت شوم گرفتار خواهید شد.
قرآن مجید کرارا مردم را به سیر در ارض و مشاهده آثار گذشتگان ، سرزمینهای ویران شده اقوامی که به عذاب گرفتار شده اند، کاخهای در هم شکسته شاهان ، قبرهای در هم ریخته و استخوانهای پوسیده مستکبران ، اموال و ثروتهای بی صاحب مانده ثروتمندان مغرور، دعوت کرده است مخصوصا تصریح می کند که مطالعه این آثار که تاریخ زنده و گویا و ملموس پیشینیان است دلها را بیدار و چشمها را بینا می کند و به راستی چنین است ، گاهی مشاهده یکی از این آثار آنچنان طوفانی در دل و جان انسان بر پا می کند که مطالعه چندین کتاب تاریخ قطور چنان اثری ندارد.
و ما در این زمینه بطور مشروح ذیل آیه 137 سوره آل عمران (جلد سوم صفحه 102 به بعد) بحث کرده ایم .
قابل توجه اینکه در این آیه بجای مکذبین (تکذیب کنندگان معاد) مجرمین گفته شده ، اشاره به اینکه تکذیب آنها به خاطر آن نبود که در تحقیق و بررسی اشتباه کرده باشند، بلکه سرچشمه آن لجاجت و عناد و آلوده شدن به انواع جرمها بود.
و از آنجا که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از انکار و مخالفت آنها رنج می برد و به راستی دلش برای آنها می سوخت و عاشق هدایت و بیداری آنها بود و از سوی دیگر، همواره با توطئه های آنها مواجه بود آیه بعد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را دلداری داده می گوید: از تکذیب و انکار آنها غمگین مباش و زیاد غصه آنها را مخورو لا تحزن علیهم).
و از توطئه های آنها نگران مباش ، و سینه ات بخاطر آن تنگی نکند که ما

پیشینیان و یار و یاور توئیم (و لا تکن فی ضیق مما یمکرون). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 532
ولی این منکران لجوج بجای اینکه از این هشدار پیامبر دلسوز و مهربان و ملاحظه عاقبت کار مجرمان ، پند و اندرز گیرند، باز در مقام سخریه و استهزاء برآمده می گویند اگر راست می گوئید این وعده عذاب الهی ، کی واقع خواهد شد؟! (و یقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین).
با اینکه مخاطب ، پیامبر بود ولی مطلب را به صورت جمع می آورند، بخاطر اینکه مؤ منان راستین نیز با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در این سخن همصدا بودند، و طبعا آنها نیز مخاطبند.
در اینجا قرآن به پاسخ این گفتار سخریه آمیز آنها با لحنی کاملا واقع بینانه پرداخته می گوید: به آنها بگو شاید بعضی از آنچه را عجله می کنید نزدیک و در کنار شما باشد! (قل عسی ان یکون ردف لکم بعض الذی تستعجلون)
چرا عجله می کنید؟ چرا مجازات الهی را کوچک می شمرید؟ چرا به خود رحم نمی کنید؟ آخر عذاب خدا شوخی نیست ! احتمال بدهید به خاطر همین سخنانتان قهر و غضب خدا بر سر شما سایه افکنده باشد و به همین زودی بر شما فرود آید و نابودتان کند، اینهمه سرسختی برای چیست ؟
ردف از ماده ردف (بر وزن حرف) به معنی قرار گرفتن پشت سر چیزی است ، لذا به کسی که پشت سر اسب سوار می نشیند، ردیف گفته می شود همچنین در مورد افراد و اشیائی که پشت سر یکدیگر قرار می گیرند این کلمه به کار می رود.
در اینکه منظور از این عذاب چه بوده بعضی می گویند همان ضربه شدیدی است که بر پیکر این مجرمان لجوج در جنگ بدر، نخستین پیکار مسلمانان با کفار وارد شد، هفتاد نفر از سردمداران آنها به خاک افتادند و هفتاد نفر اسیر شدند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 533
این احتمال نیز وجود دارد که منظور مجازات دردناک عمومی باشد ولی سرانجام به خاطر وجود پیامبر که رحمة للعالمین بود از آنها دفع شد، و آیه 33 سوره انفال شاهد بر آنست (و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم).
تعبیر به عسی (شاید) از زبان پیامبر است ، و حتی در کلام الهی نیز این تعبیر - بر خلاف آنچه بعضی پنداشته اند - هیچ اشکالی ندارد چرا که اشاره به وجود مقدمات و مقتضی چیزی است ، هر چند ممکن است این مقدمات مقرون به مانع گردد و به نتیجه نهائی نرسد (دقت کنید).
سپس به بیان این واقعیت می پردازد که اگر خداوند در مجازات شما عجله نمی کند، به خاطر فضل و رحمتش بر شما است ، تا برای اصلاح خویش و جبران گذشته به قدر کافی مهلت داشته باشید می گوید: پروردگار تو نسبت به همه مردم فضل و رحمت دارد، ولی اکثر آنها

شکرگذار نیستند (و ان ربک لذو فضل علی الناس و لکن اکثرهم لا یشکرون).
و اگر تصور می کنند تاخیر مجازات آنها به خاطر آنست که خداوند از نیات سوء و اندیشه های زشتی که در سر می پرورانند بیخبر است ، اشتباه بزرگی است چرا که پروردگار تو آنچه را در سینه هاشان پنهان می دارند و آنچه را آشکار می کنند به خوبی می داند (و ان ربک لیعلم ما تکن صدورهم و ما یعلنون).
او به همان اندازه از خفایای درونشان آگاه است که از اعمال برون ، و اصولا پنهان و آشکار و غیب و شهود برای او یکسان است ، این علم محدود ما است تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 534
که این مفاهیم را ساخته و پرداخته ، و گر نه در مقابل یک وجود نامحدود، این مفاهیم ، به سرعت رنگ خود را می بازند.
در اینجا علم خداوند به اسرار درون دلها، مقدم بر علم به افعال برون ، ذکر شده ، این به خاطر اهمیت نیت و اراده است ، و نیز ممکن است به خاطر این باشد که افعال برون از نیات نهفته درون سرچشمه می گیرد و علم به علت مقدم بر علم به معلوم است .
سپس می افزاید: نه تنها خداوند، اسرار درون و برون آنها را می داند، بلکه علم او بقدری وسیع و گسترده است که هیچ موجودی در آسمان و زمین ، پنهان و مکتوم نیست مگر آنکه در کتاب آشکار (علم پروردگار) ثبت است (و ما من غائبة فی السماء و الارض الا فی کتاب مبین).
روشن است که غائبة معنی وسیعی دارد که هر آنچه را از حس ما پنهان است در بر می گیرد، اعم از اعمال مخفی بندگان ، و نیات باطنی آنها، و نیز اسراری که در پهنه آسمان و زمین نهفته است ، و همچنین قیام رستاخیز و زمان نزول عذاب و مانند اینها، و دلیلی ندارد که مانند بعضی از مفسران ، آن را به خصوص یکی از این امور تفسیر کنیم .
منظور از کتاب مبین ، لوح محفوظ، همان صفحه علم بی پایان خدا است که در ذیل آیه 59 سوره انعام از آن بحث کرده ایم (به جلد پنجم تفسیر نمونه صفحه 271 مراجعه فرمائید). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 535
نکته :
بررسی آیات فوق نشان می دهد که منکران معاد برای اینکه از زیر بار ایمان به رستاخیز و مسئولیتهای ناشی از آن ، شانه خالی کنند، از سه طریق وارد می شدند:
1 - استبعاد بازگشت به زندگی بعد از خاک شدن چرا که خاک به اعتقاد آنها نمی توانست ، سرچشمه حیات گردد.
2 - کهنه بودن این عقیده و عدم تازگی آن .
3 - عدم نزول عذاب برای منکران معاد، زیرا: اگر براستی منکران می

بایست به عذابی در این دنیا مبتلا شوند، چرا این عذاب دامان آنها را نمی گیرد؟
اما قرآن پاسخ اول و دوم را به وضوح آن واگذار کرده ، چرا که همواره با چشم می بینیم خاک سرچشمه حیات می شود، و در آغاز خاک بودیم و سپس به صورت موجود زنده ای در آمدیم .
قدیمی بودن چیزی نیز هرگز از اهمیت آن نمی کاهد، چرا که قوانین اصلی این عالم از ازل تا ابد ثابت و برقرار است ، در اصول فلسفی و مسائل ریاضی و علوم دیگر، اصول ثابت فراوان می باشد، آیا قدیمی بودن امتناع اجتماع نقیضین یا جدول ضرب فیثاغورث دلیل بر ضعف آن است ؟ و یا اگر می بینیم عدالت خوب است و ظلم بد و همیشه چنین بوده و چنین خواهد بود، دلیل بر بطلان آن است ، اصولا بسیار می شود که قدمت دلیل بر اصالت چیزی است .
و در مورد ایراد سوم ، پاسخ می دهد: که در فرا رسیدن عذاب عجله نکنید این لطف خدا است که به شما مهلت می دهد و به سرعت مجازاتتان نمی کند، ولی به هوش باشید عذاب الهی گر چه دیر آید بیاید! النمل
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 536
آیه 76 - 81
آیه و ترجمه
إِنَّ هَذَا الْقُرْءَانَ يَقُص عَلى بَنى إِسرءِيلَ أَكثرَ الَّذِى هُمْ فِيهِ يخْتَلِفُونَ(76)
وَ إِنَّهُ لهُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ(77)
إِنَّ رَبَّک يَقْضى بَيْنهُم بحُكْمِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ(78)
فَتَوَكلْ عَلى اللَّهِ إِنَّک عَلى الْحَقِّ الْمُبِينِ(79)
إِنَّک لا تُسمِعُ الْمَوْتى وَ لا تُسمِعُ الصمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ(80)
وَ مَا أَنت بهَدِى الْعُمْىِ عَن ضلَلَتِهِمْ إِن تُسمِعُ إِلا مَن يُؤْمِنُ بِئَايَتِنَا فَهُم مُّسلِمُونَ(81)
ترجمه :76 - این قرآن اکثر چیزهائی را که بنی اسرائیل در آن اختلاف دارند برای آنها بیان می کند.
77 - و مایه هدایت و رحمت برای مؤ منان است .
78 - پروردگار تو میان آنها در قیامت به حکم خود داوری می کند و اوست قادر و دانا.
79 - پس بر خدا توکل کن که تو بر طریقه حق آشکار هستی
80 - تو نمی توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی و نمی توانی کران را هنگامی که روی بر می گردانند و پشت می کنند صدا کنی ! تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 537
81 - و نیز نمی توانی کوران را از گمراهی برهانی ، تو فقط می توانی سخن خود را به گوش کسانی برسانی که آماده پذیرش ایمان به آیات ما

هستند و در برابر حق تسلیمند.
تفسیر:کوران و کران سخن تو را پذیرا نیستند!
در آیات گذشته سخن از مبدء و معاد، در میان بود و آیات مورد بحث با طرح مساله نبوت و حقانیت قرآن ، این بحث را تکمیل می کند.
از سوی دیگر در بحثهای گذشته سخن از علم بیکران خداوند بود، و در آیات مورد بحث شرح بیشتری از علم او آمده است .
بعلاوه در گذشته روی سخن با مشرکان بود، و در اینجا از کفار دیگر همچون یهود و اختلافات آنها سخن می گوید.
نخست می فرماید این قرآن ، اکثر چیزهائی را که بنی اسرائیل در آن اختلاف دارند برای آنها بیان می کند (ان هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل اکثر الذی هم فیه یختلفون).
بنی اسرائیل در مسائل زیادی با هم اختلاف داشتند، در مورد مریم و عیسی و در مورد پیامبری که بشارتش در تورات داده شده ، و اینکه او چه کسی است ؟ و همچنین در بسیاری از احکام دینی و مذهبی با یکدیگر اختلافاتی داشتند قرآن آمد و در این زمینه حق مطلب را ادا کرد، و گفت : مسیح (علیه السلام) خودش با صراحت خود را معرفی کرده که من بنده خدایم ، او کتاب آسمانی به من داده ، و مرا پیامبر قرار داده است قال انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا (مریم - 30).
و نیز روشن ساخت که مسیح ، تنها از مادر و بدون پدر تولد یافته و این امر محالی نیست ، چرا که خداوند آدم را بدون پدر و مادر و تنها از خاک آفرید ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب (آل عمران - 59).
و در مورد پیامبری که اوصافش در تورات آمده آن را به روشنی بر پیامبر

اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) منطبق می داند چرا که بر هیچکس همچون او منطبق نمی شود.
به هر حال یکی از رسالتهای قرآن مبارزه با اختلافاتی است که بخاطر آمیخته شدن خرافات با حقایق تعلیمات انبیاء به وجود آمده بود، و هر پیامبری وظیفه دارد که به اختلافات ناشی از تحریفها و آمیختن حق و باطل پایان دهد، و چون چنین کاری از یک فرد درس نخوانده برخاسته از محیط جهل ممکن نیست روشن می شود که از سوی خدا است .
و از آنجا که مبارزه با هر گونه اختلاف ، مایه هدایت و رحمت است در آیه بعد به صورت یک اصل کلی می فرماید: قرآن ، هدایت و رحمت است برای مؤ منان (و انه لهدی و رحمة للمؤ منین).
آری هدایت و رحمت است از نظر اختلاف زدائی ، و مبارزه با خرافات .
هدایت و رحمت است از این نظر که دلیل حقانیتش در عظمت محتوایش نهفته شده است .

هدایت و رحمت است از این جهت که هم راه را نشان می دهد و هم طرز پیمودن راه را.
و ذکر مؤ منین در اینجا بخصوص ، بخاطر همانست که قبلا هم گفته ایم که تا مرحله ای از ایمان یعنی آمادگی برای پذیرش حق و تسلیم در برابر پروردگار در انسان نباشد از این منبع پر فیض الهی بهره نخواهد برد.
و از آنجا که گروهی از بنی اسرائیل در برابر حقایقی که قرآن بازگو کرده بود باز مقاومت به خرج دادند و تسلیم نشدند، در آیه بعد می افزاید: پروردگار تو میان آنها در روز قیامت به حکم خود داوری می کند، و او توانا و دانا است (ان ربک یقضی بینهم بحکمه و هو العزیز العلیم). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 539
گر چه در آیه فوق صریحا این معنی ذکر نشده که داوری نهائی در روز قیامت است ، ولی به قرینه دو آیه دیگر که درست از اختلافات بنی اسرائیل و داوری خداوند در میان آنها سخن می گوید، و صریحا روز قیامت در آن آمده روشن می شود که هدف در آیه مورد بحث ، نیز همین است .
در آیه 17 سوره جاثیه چنین آمده : ان ربک یقضی بینهم یوم القیامة فیما کانوا فیه یختلفون : پروردگار تو در قیامت در میان آنها در آنچه اختلاف کردند، داوری می کند.
نظیر همین معنی در آیه 93 سوره یونس نیز آمده است .
توصیف خداوند به عزیز و علیم اشاره به دو وصفی است که در قاضی و داور لازم است : آگاهی به حد کافی ، و قدرت برای اجرای حکم ، خدا از همه آگاهتر است و از همه تواناتر.
و از آنجا که این سخنان علاوه بر بیان عظمت قرآن و تهدید بنی اسرائیل ، وسیله ای برای آرامش و آسودگی خاطر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است در آیه بعد می افزاید بنابراین بر خداوند تکیه کن (فتوکل علی الله).
توکل بر خدائی که عزیز است و شکست ناپذیر، و به هر چیز عالم و آگاه ، توکل بر خدائی که قرآنی با این عظمت در اختیار تو گذارده است .
بر او توکل کن و از مخالفتهای آنها نترس چرا که تو بر حق آشکار هستی (انک علی الحق المبین).
در اینجا این سؤ ال مطرح می شود اگر قرآن حق آشکار است ، پس چرا اینهمه با آن مخالفت می کنند، آیات بعد در واقع جوابگوی این سؤ ال است .
می گوید: اگر آنها این حق مبین را پذیرا نمی شوند، و سخنان گرم تو تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 540
در قلب سرد آنها اثر نمی کند جای تعجب نیست چرا که تو نمی توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی ! (انک لا تسمع الموتی).

مخاطب تو زندگانند، آنها که روحی زنده و بیدار و حق طلب دارند، نه مردگان زنده نما که تعصب و لجاجت و استمرار بر گناه ، فکر و اندیشه آنها را تعطیل کرده است .
حتی کسانی که زنده اند اما گوشه ای آنها کر است نمی توانی سخن خود را به آنها برسانی ، مخصوصا هنگامی که پشت کنند و از تو دور شوند (و لا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین).
باز اگر نزدیک تو بودند، ممکن بود سر در گوش آنها بگذاری و فریاد کشی و کمی از امواج صوت تو در سامعه سنگین آنها منعکس گردد اما آنها کرانی هستند که رو بر تافته و مرتبا دور می شوند.
باز اگر آنها بجای گوش شنوا چشم بینائی داشتند، در این صورت گر چه صدا به گوش آنها نمی رسید، اما ممکن بود با علامت و اشاره صراط مستقیم را پیدا کنند اما افسوس که آنها نابینا هم هستند و تو نمی توانی نابینایان را از گمراهیشان بازگردانی و هدایت کنی (و ما انت بهادی العمی عن ضلالتهم).
و به این ترتیب تمام راههای درک حقیقت به روی آنها بسته است ، قلبهاشان مرده ، گوشهاشان کر و چشمهاشان نابینا است .
تو تنها سخنان حق خود را به گوش کسانی می توانی برسانی که به آیات ما ایمان می آورند و روح تسلیم و خضوع در برابر حق دارند (ان تسمع الا من یؤ من بایاتنا فهم مسلمون). تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 541
در حقیقت دو آیه فوق ، مجموعه روشنی را از عوامل شناخت و طرق ارتباط انسان با جهان خارج را بازگو می کند.
حس تشخیص ، و عقل بیدار، در مقابل دلمردگی .
گوش شنوا برای جذب سخنان حق از طریق سمع .
و چشم بینا برای مشاهده چهره حق و باطل از طریق بصر.
اما لجاجت و خودسری و تقلید کورکورانه و گناه ، چشم حقیقت بین انسان را نابینا و گوش او را کر و گاه عقل و قلب او را نیز از کار می اندازد، و چنین کسانی اگر تمام انبیاء و اولیاء و فرشتگان برای هدایتشان بسیج شوند بی اثر خواهد بود، چرا که ارتباطشان با عالم بیرون وجودشان به کلی قطع است و تنها در خود فرو رفته اند!.
نظیر این تعبیر در سوره بقره و سوره روم و بعضی دیگر از سوره های قرآن آمده است و ما درباره اهمیت نعمت ابزار شناخت بحث دیگری در تفسیر سوره نحل ذیل آیه 78 داشته ایم (جلد 11 صفحه 336).
ضمنا این نکته را مجددا یادآور می شویم که منظور از ایمان و تسلیم این نیست که حقایق دین را قبلا پذیرفته باشند تا تحصیل حاصل شود، بلکه هدف این است که انسان تا روح حق طلبی و خضوع در برابر فرمان خدا، نداشته باشد هرگز گوش به سخنان پیامبران نخواهد داد.

نکته ها:
1 - انگیزه های توکل
توکل از ماده وکالت در منطق قرآن به معنی اعتماد و تکیه کردن بر خدا است و او را ولی و وکیل خود قرار دادن و بر اثر آن از حجم مشکلات و انبوه تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 542
موانع نهراسیدن ، و این یکی از نشانه های مهم ایمان است و از عوامل پیروزی و موفقیت در مبارزه ها.
جالب اینکه در آیات فوق دلیل توکل را دو چیز شمرده : یکی قدرت و علم و آگاهی کسی که انسان بر او اعتماد می کند، و دیگر روشن بودن راهی که انسان برگزیده است .
در حقیقت می گوید: دلیلی ندارد که ضعف و سستی و ترس و وحشتی به خود راه دهی ، تکیه گاه تو خداوندی است که هم عزیز و شکست ناپذیر و هم علیم و آگاه است و از سوی دیگر تو بر طریقه حق مبین هستی ، کسی که از حق مبین دفاع می کند چرا ترس و وحشتی داشته باشد؟
و اگر می بینی جمعی با تو مخالفند هرگز نگران مباش ، آنها چشم بینا و گوش شنوا و قلب زنده ندارند، و اصلا از محدوده تبلیغ و هدایت خارجند، تنها حق طلبان و عاشقان خدا و تشنگان عدالت به دنبال سرچشمه زلال قرآن تو می آیند تا از آن سیراب شوند.
2 - مرگ و حیات در منطق قرآن
بسیاری از الفاظ با بینشهای متفاوت معانی گوناگونی را می بخشد از جمله لفظ حیات و مرگ است که در بینش مادی تنها به معنی حیات و مرگ فیزیولوژیکی است یعنی هنگامی که قلب کار می کند و خون به اعضاء می رسد و حس و حرکت و جذب و دفعی در بدن انسان است زنده است ، اما هنگامی که این حرکات خاموش شد دلیل بر مرگ قطعی است که با یک آزمایش دقیق در چند لحظه می توان آن را دریافت .
اما از دیدگاه قرآن افراد بسیاری هستند که از نظر فیزیولوژیکی زنده اند تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 543
ولی در شمار مردگانند، همچون کسانی که در آیات فوق به آنها اشاره شد و به عکس کسانی هستند که ظاهرا مرده اند اما زندگان جاویدند همانند شهیدان .
علت این برداشت متفاوت به خاطر آن است که اسلام علاوه بر اینکه معیار حیات و شخصیت انسان را در ارزشهای روحانی او می شمرد مساله وجود و عدم تاثیر و فایده را معیاری برای وجود و عدم حیات می شناسد.
کسی که ظاهرا زنده است اما آنچنان در شهوات فرو رفته که نه ناله مظلومی را می شنود، نه صدای منادی حق را، نه چهره بینوائی را می بیند و نه آثار عظمت پروردگار در صحنه آفرینش را، و نه حتی یک لحظه به

آینده و گذشته خویش می اندیشد، چنین کسی در منطق قرآن مرده است ، اما کسانی که بعد از مرگ آثارشان ، جهانی را فرا گرفته و افکار و خط و راهشان ، رهبر و راهنما و الگو و اسوه است چنین کسانی زنده جاویدانند.
از همه اینها گذشته طبق مدارک بسیاری که در دست داریم اسلام قائل به حیات برزخی انسانها است . عجب اینکه جمعی از وهابیین بی اطلاع اصرار دارند که هر گونه حیات و علم و آگاهی را حتی از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعد از وفات نفی کنند، و یکی از دلائل آنها برای نفی توسل همین است ، می گویند: او مرده است و از مرده کاری ساخته نیست و عجبتر اینکه از آیات مورد بحث نیز برای این منظور کمک می گیرند!
در حالی که بعضی دیگر از آنها تصریح کرده اند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعد از وفاتش دارای یکنوع حیات برزخی است ، حیاتی برتر از حیات شهدا که در قرآن تصریح به آن شده است ، و حتی گفته اند سلام کسانی را که به او سلام می دهند می شنود. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 544
روایات فراوانی در کتب شیعه و اهل سنت ، در این زمینه آمده است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) (و امامان) سخن کسانی را که بر آنها از دور و نزدیک سلام می دهند می شنوند، و به آنها پاسخ می گویند، و حتی اعمال امت را بر آنها عرضه می دارند.
در حدیثی که در صحیح بخاری در مورد داستان جنگ بدر آمده چنین می خوانیم : بعد از شکست کفار و پایان گرفتن جنگ ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با جمعی از یارانش به کنار چاهی آمد که اجساد کشتگان مشرکان را در آن افکنده بودند، و آنها را با نامهایشان صدا زد و گفت : آیا بهتر نبود که شما اطاعت خدا و پیامبرش را می کردید؟ ما آنچه را خدا وعده داده بود یافتیم ، آیا شما آنچه را پروردگارتان وعده داده بود یافتید؟!
در اینجا عمر گفت : ای رسولخدا! تو با اجسادی سخن می گوئی که روح ندارند، رسول الله فرمود: و الذی نفس محمد بیده ما انتم باسمع لما اقول منهم : سوگند به کسی که جان محمد در دست او است ، شما نسبت به آنچه می گویم از آنها شنواتر نیستید.
در سرگذشت جنگ جمل می خوانیم که بعد از شکست اصحاب جمل ، علی (علیه السلام) در میان کشتگان عبور می کرد به کشته کعب بن سور قاضی بصره رسید فرمود او را بنشانید او را نشاندند، فرمود: وای بر تو ای کعب ! علم و دانش داشتی اما برای تو سودی نداشت و شیطان تو را گمراه کرد و به آتش دوزخ فرستاد
در نهج البلاغه نیز می خوانیم به هنگامی که علی (علیه السلام) از صفین باز می گشت تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 545

در کنار قبرستانی که پشت دیوار شهر کوفه قرار داشت رسید، آنها را مخاطب ساخته ، سخنانی در ناپایداری دنیا به آنها گفت ، سپس فرمود: این خبری است که نزد ما است ، نزد شما چه خبر؟ بعد افزود: اما لو اذن لهم فی الکلام لاخبروکم ان خیر الزاد التقوی : اگر به آنها اجازه سخن گفتن داده شود به شما خبر می دهند که بهترین زاد و توشه آخرت تقوی است .
این خود دلیل بر آن است که آنها سخنان را می شنوند و قادر بر پاسخ گوئی هستند اما اجازه ندارند.
همه این تعبیرات اشاره به حیات برزخی انسانها است . النمل
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 546
آیه 82 - 85
آیه و ترجمه
وَ إِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیهِمْ أَخْرَجْنَا لهُمْ دَابَّةً مِّنَ الاَرْضِ تُکلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاس کانُوا بِئَایَتِنَا لا یُوقِنُونَ(82)
وَ یَوْمَ نحْشرُ مِن کلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِّمَّن یُکَذِّب بِئَایَتِنَا فَهُمْ یُوزَعُونَ(83)
حَتی إِذَا جَاءُو قَالَ أَ کذَّبْتُم بِئَایَتی وَ لَمْ تحِیطوا بهَا عِلْماً أَمَّا ذَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ(84)
وَ وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَیهِم بِمَا ظلَمُوا فَهُمْ لا یَنطِقُونَ(85)
ترجمه :82 - هنگامی که فرمان عذاب آنها رسد (و در آستانه رستاخیز قرار گیرند) جنبنده ای را از زمین برای آنها خارج می کنیم که با آنها تکلم می کند و می گوید: مردم به آیات ما ایمان نمی آورند.
83 - به خاطر بیاور روزی را که ما از هر امتی گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند محشور می کنیم و آنها را نگه می داریم تا به یکدگر ملحق شوند
84 - تا زمانی که (به پای حساب) می آیند به آنها می گوید آیا آیات مرا تکذیب کردید و در صدد تحقیق بر نیامدید شما چه اعمالی انجام می دادید.
85 - در این هنگام فرمان عذاب بر آنها واقع می شود و آنها سخنی ندارند که بگویند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 547
تفسیر:از آنجا که در آیات گذشته سخن از استعجال کفار در مورد عذاب و یا تحقق رستاخیز بود و با بی صبری انتظار وقوع آن را داشتند، و به پیامبر می گفتند: چرا این عذابها را که به ما وعده می دهی دامن ما را نمی گیرد؟! چرا قیامت بر پا نمی شود؟! در آیات مورد بحث اشاره به قسمتی از حوادثی که در آستانه رستاخیز صورت می گیرد کرده ، و سرنوشت دردناک این منکران لجوج را مجسم میسازد.
می گوید: هنگامی که فرمان عذاب فرا می رسد و آنها در آستانه رستاخیز قرار می گیرند، جنبنده ای را از زمین ، برای آنان خارج می کنیم که با آنها سخن می گوید، و سخنش این است که مردم به آیات خدا ایمان نمی

آورند (و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بایاتنا لا یوقنون).
منظور از وقع القول علیهم صدور فرمان خدا و مجازاتی است که به آنها قول داده شده ، یا وقوع رستاخیز و حضور نشانه های آن است ، نشانه هائی که با مشاهده آن هر کس خاضع و تسلیم می شود و یقین پیدا می کند که وعده های الهی هم حق بوده و قیامت نزدیک است ، و در آن حال درهای توبه بسته می شود، چرا که ایمان در چنین شرائطی جنبه اضطراری خواهد داشت .
البته این دو معنی از یکدیگر جدا نیست ، زیرا نزدیک شدن قیامت با عذاب و مجازات گنهکاران توأ م است .
اما در اینکه این جنبنده زمینی چیست و کیست ؟ و برنامه و رسالت او چگونه است ؟ قرآن به صورت سربسته بیان کرده ، و گوئی می خواسته است به اجمال از آن بگذرد که گاهی تاثیر سخن در آن است که مطلب هول انگیز را در پرده بگویند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 548
همین اندازه می گوید: موجود متحرک و جنبنده ای است که خدا او را از زمین در آستانه رستاخیز، ظاهر می سازد، او با مردم سخن می گوید، و سخنش این است که مردم به آیات خدا ایمان نمی آورند.
به تعبیر دیگر کار او این است صفوف را از هم جدا می کند و منکران و منافقان را از مؤ منان مشخص می سازد، این است برنامه او.
بدیهی است منکران با دیدن این صحنه به خود می آیند و از گذشته تاریک خویش پشیمان می شوند ولی چه سود که راه بازگشت بسته است .
درباره جزئیات دابة الارض و صفات و مشخصات دقیقش در روایات اسلامی ، در کتب تفسیر و حدیث شیعه و اهل سنت ، مطالب بسیاری وارد شده است که ما در ذیل همین آیات در بحث نکات به خواست خدا به آن اشاره خواهیم کرد.
سپس به یکی دیگر از نشانه های رستاخیز اشاره کرده می گوید: بخاطر بیاور روزی را که ما از هر امتی گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند محشور می کنیم ، و آنها را نگه می داریم تا به یکدیگر ملحق شوند (و یوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بایاتنا فهم یوزعون).
حشر به معنی کوچ دادن و خارج کردن گروهی از مقرشان و حرکت دادن آنها به سوی میدان جنگ یا غیر آن است .
فوج چنانکه راغب در مفردات می گوید، به معنی گروهی است که به سرعت حرکت می کنند.
یوزعون به معنی نگهداشتن جمعیت است بطوری که گروهی به گروه دیگر ملحق شوند، و این تعبیر معمولا در مورد جمعیتهای زیاد گفته می شود، همانگونه که نظیر آن را در مورد لشکریان سلیمان در این سوره خواندیم .

بنابراین از مجموع آیه چنین استفاده می شود که روزی فرا خواهد رسید
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 549
که از هر قوم و جمعیتی خداوند گروهی را محشور می کند و آنها را برای مجازات و کیفر اعمالشان آماده می سازد.
بسیاری از بزرگان این آیه را اشاره به مساله رجعت و بازگشت گروهی از بدکاران و نیکوکاران به همین دنیا در آستانه رستاخیز می دانند، چرا که اگر اشاره به خود رستاخیز و قیامت باشد، تعبیر به من کل امة فوجا (از هر جمعیتی گروهی) صحیح نیست ، زیرا در قیامت ، همه محشور می شوند چنانکه قرآن در آیه 47 سوره کهف می گوید: و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا: ما آنها را محشور می کنیم و احدی را ترک نخواهم گفت .
شاهد دیگر این است که قبل از این آیه سخن از نشانه های رستاخیز در پایان این جهان بود، در آیات آینده نیز به همین موضوع اشاره می شود، بنابراین بعید به نظر می رسد که آیات قبل و بعد از حوادث پیش از رستاخیز سخن گوید، اما آیه وسط از خود رستاخیز، هماهنگی آیات ایجاب می کند که همه درباره حوادث قبل از قیامت باشد.
در این زمینه روایات فراوانی نیز داریم که در بحث نکات ضمن تفسیر معنی رجعت به آن اشاره خواهد شد.
ولی مفسران اهل سنت معمولا آیه را ناظر به قیامت می دانند، و ذکر کلمه فوج را اشاره به رؤ ساء و سردمداران هر گروه و جمعیت می شمرند و در مورد ناهماهنگی آیات که از این تفسیر بر می خیزد گفته اند آیات در حکم تاخیر و تقدیم است و گوئی آیه 83 بعد از 85 قرار گرفته باشد!
ولی می دانیم هم تفسیر فوج به معنی مزبور خلاف ظاهر است ، و هم تفسیر ناهماهنگی آیات به تقدیم و تاخیر.
سرانجام این گروه را به پای محاسبه می آورند و خداوند به آنها می گوید
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 550
آیا آیات مرا تکذیب کردید در حالی که آگاهی از آن نداشتید و در صدد تحقیق از آن برنیامدید؟! (حتی اذا جائوا قال اکذبتم بایاتی و لم تحیطوا بها علما)
و چه اعمالی انجام می دادید (اما ذا کنتم تعملون).
گوینده این سخن خداوند است و منظور از آیات ، معجزات پیامبران و یا فرمانهای الهی و یا همه اینها است .
و منظور از جمله و لم تحیطوا بها علما یعنی بدون آنکه از آن تحقیق کنید و به حقیقت امر آگاهی یابید به تکذیب آن پرداختید و این نهایت جهل و نادانی است که انسان بدون تحقیق و احاطه علمی به چیزی در صدد انکار آن برآید.

در حقیقت از آنها دو چیز سؤ ال می شود یکی از تکذیب بدون تحقیقشان ، و دیگر از اعمالی که انجام می دادند.
اگر آیه فوق درباره قیامت و رستاخیز باشد، مفهومش معلوم است و اما اگر اشاره به مساله رجعت باشد - چنانکه هماهنگی آیات ایجاب می کند - اشاره به این است که به هنگام بازگشت گروهی از بدکاران به این جهان ، کسی که نماینده خدا و ولی امر است ، آنها را مورد بازپرسی قرار می دهد، سپس به مقدار استحقاقشان آنها را مجازات دنیوی می کند، و این مانع از عذاب آخرت آنها نخواهد بود، چنانکه بسیاری از مجرمان ، حد شرعی در این جهان می خورند و در صورت عدم توبه در آخرت نیز مجازاتشان محفوظ است .
بدیهی است این مجرمان در مقابل هیچیک از این دو سؤ ال پاسخی ندارند
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 551
که بدهند لذا در آخرین آیه مورد بحث ، اضافه می کند: فرمان عذاب الهی در مورد آنها صادر می شود و آنها سخنی ندارند که بگویند! (و وقع القول علیهم بما ظلموا فهم لا ینطقون).
این عذاب به معنی عذاب دنیا است هرگاه آیه را به معنی رجعت بدانیم ، و به معنی عذاب آخرت است اگر آیه را به معنی قیامت بدانیم .
نکته ها:
1 - دابة الارض چیست ؟
دابه به معنی جنبنده و ارض به معنی زمین است ، و بر خلاف آنچه بعضی می پندارند دابه تنها به جنبندگان غیر انسان اطلاق نمی شود، بلکه مفهوم وسیعی دارد که انسانها را نیز در بر می گیرد، چنانکه در آیه 6 سوره هود می خوانیم : و ما دابة فی الارض الا علی الله رزقها: هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خدا است .
و در آیه 61 سوره نحل آمده : و لو یؤ اخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابة اگر خداوند مردم را به خاطر ستمهایشان مجازات می کرد، جنبنده ای را بر صفحه زمین باقی نمی گذاشت .
و در آیه 22 سوره انفال می خوانیم : ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون : بدترین جنبندگان نزد خداوند افراد کر و گنگی هستند که چیزی نمی فهمند.
اما در مورد تطبیق این کلمه ، همانگونه که در تفسیر آیه بیان کردیم ، قرآن بطور سر بسته از آن گذشته ، گوئی بنابر اجمال و ابهام بوده ، تنها وصفی که برای آن ذکر کرده این است که با مردم سخن می گوید، و افراد بی ایمان را اجمالا مشخص می کند، ولی در روایات اسلامی و سخنان مفسرین ، بحثهای زیادی در این تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 552
زمینه دیده می شود که در یک جمع بندی می توان آن را در دو تفسیر

خلاصه کرد:
1 - گروهی آن را یک موجود جاندار و جنبنده غیر عادی از غیر جنس انسان با شکلی عجیب دانسته اند، و برای آن عجائبی نقل کرده اند که شبیه خارق عادات و معجزات انبیاء است .
این جنبنده در آخر زمان ظاهر می شود، و از کفر و ایمان سخن می گوید و منافقین را رسوا می سازد و بر آنها علامت می نهد.
2 - جمعی دیگر به پیروی از روایات متعددی که در این زمینه وارد شده او را یک انسان می دانند، یک انسان فوق العاده ، یک انسان متحرک و جنبنده و فعال که یکی از کارهای اصلیش جدا ساختن صفوف مسلمین از منافقین و علامت گذاری آنها است ، حتی از پاره ای از روایات استفاده می شود که عصای موسی و خاتم سلیمان با او است ، و می دانیم عصای موسی ، رمز قدرت و اعجازو خاتم سلیمان ، رمز حکومت و سلطه الهی است ، و به این ترتیب او یک انسان قدرتمند و افشاگر است !
در حدیثی از حذیفه از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در توصیف دابة الارض چنین آمده است لا یدرکها طالب و لا یفوتها هارب فتسم المؤ من بین عینیه ، و یکتب بین عینیه مؤ من و تسم الکافر بین عینیه و تکتب بین عینیه کافر، و معها عصا موسی و خاتم سلیمان : او به قدری نیرومند است که هیچکس به او نمی رسد و کسی از دست او نمی تواند فرار کند، در پیشانی مؤ من علامت می گذارد و می نویسد مؤ من و در پیشانی کافر علامت می گذارد و می نویسد کافر! با او عصای موسی و انگشتر سلیمان است .
و در روایات متعددی بر شخص امیر مؤ منان علی (علیه السلام) تطبیق شده است :
در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : مردی به عمار یاسر گفت آیه ای در قرآن است که فکر مرا پریشان ساخته و مرا در شک انداخته تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 553
است ، عمار گفت : کدام آیه ؟ گفت : آیه و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بایاتنا لا یوقنون این کدام جنبنده است ؟
عمار می گوید: به خدا سوگند من روی زمین نمی نشینم غذائی نمی خورم و آبی نمی نوشم تا دابة الارض را به تو نشان دهم ! سپس همراه آن مرد به خدمت علی (علیه السلام) آمد، در حالی که غذا می خورد هنگامی که چشم امام (علیه السلام) به عمار افتاد فرمود بیا، عمار آمد و نشست و با امام (علیه السلام) غذا خورد.
آن مرد سخت در تعجب فرو رفت و با ناباوری به این صحنه می نگریست ، چرا که عمار به او قول داده بود و قسم خورده بود که تا به وعده اش وفا

نکند غذا نخورد، گوئی قول و قسم خود را فراموش کرده است .
هنگامی که عمار برخاست و با علی (علیه السلام) خدا حافظی کرد، آن مرد رو به او کرده گفت : عجیب است تو سوگند یاد کردی که غذا نخوری و آب ننوشی و بر زمین ننشینی مگر اینکه دابة الارض را به من نشان دهی ؟ عمار در جواب گفت : اریتکها ان کنت تعقل !: من او را به تو نشان دادم اگر می فهمیدی !
نظیر همین حدیث در تفسیر عیاشی از ابوذر رحمة الله علیه نقل شده است .
علامه مجلسی در بحار الانوار با سند معتبری از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل می کند که علی (علیه السلام) در مسجد خوابیده بود، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آنجا آمد، علی (علیه السلام) را بیدار کرد و فرمود قم یا دابة الله !: برخیز ای جنبنده الهی کسی از یاران عرض کرد ای رسولخدا آیا ما حق داریم یکدیگر را بر چنین اسمی بنامیم ؟ پیامبر فرمود: نه این نام مخصوص او است ، و او است دابة الارض که خداوند در قرآن فرموده : و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض ... سپس فرمود: ای علی ! در آخر زمان خداوند تو را در بهترین صورت زنده می کند تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 554
و وسیله ای در دست تو است که دشمنان را با آن علامت می نهی .
طبق این روایات ، آیه فوق مربوط به رجعت است و با آیه ای که بعدا درباره رجعت می آید هماهنگ می باشد.
مرحوم ابو الفتوح رازی در تفسیر خود ذیل آیه فوق می نویسد: بر طبق اخباری که از طریق اصحاب ما نقل شده ، دابة الارض کنایه از حضرت مهدی صاحب الزمان است .
با در نظر گرفتن این حدیث و احادیث فوق ، می توان از دابة الارض مفهوم کلیتری را استفاده کرد که بر هر یک از پیشوایان بزرگ که در آخر زمان قیام و حرکت فوق العاده می کنند و حق و باطل و مؤ من و کافر را از هم مشخص می سازند منطبق می شود.
این تعبیر که در روایات وارد شده که عصای موسی و انگشتر سلیمان که رمز قدرت و پیروزی و حکومت است با او است قرینه ای است بر اینکه دابة الارض یک انسان بسیار فعال است نه یک حیوان .
و نیز اینکه در روایات وارد شده که مؤ من و کافر را نشانه گذاری می کند و صفوفشان را مشخص می سازد با انسان سازگار است .
سخن گفتن با مردم که در متن آیه قرآن به عنوان توصیف او آمده نیز مناسب همین معنی است .
در یک جمع بندی به اینجا می رسیم که از یکسو واژه دابه بیشتر در غیر انسانها به کار می رود (هر چند در قرآن کرارا در مفهوم اعم و یا در مورد

انسانها استعمال شده) از سوی دیگر قرائن متعدد در خود آیه وجود دارد، و روایات فراوانی در تفسیر آیه وارد شده است که نشان می دهد منظور از دابة الارض تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 555
در اینجا انسانی است با ویژگیهائی که در بالا ذکر کردیم ، انسانی است بسیار فعال ، مشخص کننده خط حق و باطل ، مؤ من و منافق و کافر انسانی است که در آستانه رستاخیز ظاهر می شود و خود یکی از آیات عظمت پروردگار است .
2 - رجعت در کتاب و سنت از مسائلی که در آیات مورد بحث قابل ملاحظه است ، ظهور بعضی از این آیات در مساله رجعت است .
رجعت از عقائد معروف شیعه است و تفسیرش در یک عبارت کوتاه چنین است : بعد از ظهور مهدی (علیه السلام) و در آستانه رستاخیز گروهی از مؤ منان خالص و کفار و طاغیان بسیار شرور به این جهان باز می گردند، گروه اول مدارجی از کمال را طی می کنند، و گروه دوم کیفرهای شدیدی می بینند.
مرحوم سید مرتضی که از بزرگان شیعه است چنین می گوید: خداوند متعال بعد از ظهور حضرت مهدی گروهی از کسانی که قبلا از دنیا رفته اند به این جهان باز می گرداند، تا در ثواب و افتخارات یاری او و مشاهده حکومت حق بر سراسر جهان شرکت جویند، و نیز گروهی از دشمنان سرسخت را باز می گرداند تا از آنها انتقام گیرد.
سپس می افزاید: دلیل بر صحت این مذهب این است که هیچ عاقلی نمی تواند قدرت خدا را بر این امر انکار کند چرا که این مساله محالی نیست ، در حالی که بعضی از مخالفین ما چنان این موضوع را انکار می کنند که گوئی آن را محال و غیر ممکن میشمرند.
بعد اضافه می کند: دلیل بر اثبات این عقیده اجماع امامیه است زیرا احدی از آنها با این عقیده مخالفت نکرده است . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 556
البته از کلمات بعضی از قدمای علمای شیعه و همچنین از سخنان مرحوم طبرسی در مجمع البیان برمی آید که اقلیت بسیار کوچکی از شیعه با این عقیده مخالف بودند، و رجعت را به معنی بازگشت دولت و حکومت اهلبیت (علیهم السلام) تفسیر می کردند، نه بازگشت اشخاص و زنده شدن مردگان ، ولی مخالفت آنها طوری است که لطمهای به اجماع نمی زند.
به هر حال در اینجا بحثهای فراوانی است که برای خارج نشدن از طرز بحث تفسیری به صورت فشرده در اینجا می آوریم :
1 - بدون تردید احیای گروهی از مردگان در این دنیا از محالات نیست همانگونه که احیای جمیع انسانها در قیامت کاملا ممکن است و تعجب از چنین امری همچون تعجب گروهی از مشرکان جاهلیت از مساله معاد

است و سخریه در برابر آن همانند سخریه آنها در مورد معاد می باشد، چرا که عقل چنین چیزی را محال نمی بیند، و قدرت خدا آنچنان وسیع و گسترده است که همه این امور در برابر آن سهل و آسان است .
2 - در قرآن مجید، وقوع رجعت اجمالا در پنج مورد از امتهای پیشین آمده است .
الف - در مورد پیامبری که از کنار یک آبادی عبور کرد در حالی که دیوارهای آن فرو ریخته بود و اجساد و استخوانهای اهل آن در هر سو پراکنده شده بود، و از خود پرسید چگونه خداوند اینها را پس از مرگ زنده می کند، اما خدا او را یکصد سال میراند و سپس زنده کرد و به او گفت چقدر درنگ کردی ؟ عرض کرد یکروز یا قسمتی از آن فرمود نه بلکه یکصد سال بر تو گذشت (آیه 259 سوره بقره).
این پیامبر، عزیر باشد یا پیامبر دیگری تفاوت نمی کند، مهم صراحت قرآن در زندگی پس از مرگ است در همین دنیا (فاماته الله ماة عام ثم بعثه).
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 557
ب - قرآن در آیه 243 همین سوره بقره سخن از جمعیت دیگری به میان می آورد که از ترس مرگ (و طبق گفته مفسران به بهانه بیماری طاعون از شرکت در میدان جهاد خودداری کردند و) از خانه های خود بیرون رفتند خداوند فرمان مرگ به آنها داد و سپس آنها را زنده کرد (فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم).
گر چه بعضی از مفسران که نتوانسته اند وقوع چنین حادثه غیر عادی را تحمل کنند آن را تنها بیان یک مثال شمرده اند، ولی روشن است که این گونه تاویلات در برابر ظهور بلکه صراحت آیه در وقوع این مساله ، قابل قبول نیست .
ج - در آیه 55 و 56 سوره بقره درباره بنی اسرائیل می خوانیم که گروهی از آنها بعد از تقاضای مشاهده خداوند گرفتار صاعقه مرگباری شدند و مردند، سپس خداوند آنها را به زندگی بازگرداند تا شکر نعمت او را بجا آورند (ثم بعثناکم من بعد موتکم لعلکم تشکرون).
د - در آیه 110 سوره مائده ضمن بر شمردن معجزات عیسی (علیه السلام) می خوانیم : و اذ تخرج الموتی باذنی : تو مردگان را به فرمان من زنده می کردی .
این تعبیر نشان می دهد که مسیح (علیه السلام) از این معجزه خود (احیای موتی) استفاده کرد بلکه تعبیر به فعل مضارع (تخرج) دلیل بر تکرار آن است و این خود یکنوع رجعت برای بعضی محسوب می شود.
ه: بالاخره در سوره بقره در آیه 73 در مورد کشته ای که در بنی اسرائیل برای پیدا کردن قاتلش نزاع و جدال برخاسته بود، قرآن می گوید: دستور داده شد گاوی را با ویژگیهائی سر ببرند و بخشی از آن را بر بدن مرده

زنند تا به حیات بازگردد (و قاتل خود را معرفی کند و نزاع خاتمه یابد) (فقلنا اضربوه ببعضها کذلک یحیی الله الموتی و یریکم آیاته لعلکم تعقلون)
علاوه بر این پنج مورد موارد دیگری در قرآن مجید دیده می شود همچون
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 558
داستان اصحاب کهف که آن نیز چیزی شبیه به رجعت بود، و داستان مرغهای چهار گانه ابراهیم (علیه السلام) که بعد از ذبح بار دیگر به زندگی بازگشتند تا امکان معاد را در مورد انسانها برای او مجسم سازند که در مساله رجعت نیز قابل توجه است .
به هر حال چگونه ممکن است کسی قرآن را به عنوان یک کتاب آسمانی بپذیرد و با اینهمه آیات روشن باز امکان رجعت را انکار کند؟ اساسا مگر رجعت چیزی جز بازگشت به حیات بعد از مرگ است ؟
مگر رجعت نمونه کوچکی از رستاخیز در این جهان کوچک محسوب نمی شود؟
کسی که رستاخیز را در آن مقیاس وسیعش می پذیرد، چگونه می تواند خط سرخ بر مساله رجعت بکشد؟ و یا آن را بباد مسخره گیرد؟ و یا همچون احمد امین مصری در کتاب فجر الاسلام بگوید: الیهودیة ظهرت بالتشیع بالقول بالرجعة !: آئین یهود دیگری در مذهب شیعه به خاطر اعتقاد به رجعت ظهور کرده است !
راستی چه فرقی میان این گفتار احمد امین ، و تعجب و انکار اعراب جاهلیت در مقابل معاد جسمانی است ؟!
نکته 3
3 - آنچه تا به اینجا گفتیم امکان رجعت را ثابت می کرد آنچه وقوع آنرا تایید می کند روایات زیادی است که از جمعی از ثقات از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده است ، و از آنجا که بحث ما گنجایش نقل آنها را ندارد کافی است آماری را که مرحوم علامه مجلسی از آن جمع آوری کرده است بازگو کنیم او می گوید:
چگونه ممکن است کسی به صدق گفتار ائمه اهلبیت (علیهم السلام) ایمان داشته باشد و احادیث متواتر رجعت را نپذیرد؟ احادیث صریحی که شماره آن به حدود تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 559
دویست حدیث می رسد که چهل و چند نفر از راویان ثقات ، و علمای اعلام ، در بیش از پنجاه کتاب آورده اند ... اگر این احادیث متواتر نباشد چه حدیثی متواتر است ؟!.
4 - اما فلسفه رجعت
مهمترین سؤ الی که در برابر این عقیده مطرح می شود این است که هدف از رجعت قبل از رستاخیز عمومی انسانها چیست ؟

با توجه به آنچه از روایات اسلامی استفاده می شود این موضوع جنبه همگانی ندارد، بلکه اختصاص به مؤ منان صالح العملی دارد که در یک مرحله عالی از ایمان قرار دارند، و همچنین کفار و طاغیان ستمگری که در مرحله منحطی از کفر و ظلم قرار دارند، چنین به نظر می رسد که بازگشت مجدد این دو گروه به زندگی دنیا به منظور تکمیل یک حلقه تکاملی گروه اول و چشیدن کیفر دنیوی گروه دوم است .
به تعبیر دیگر گروهی از مؤ منان خالص که در مسیر تکامل معنوی با موانع و عوائقی در زندگی خود روبرو شده اند و تکامل آنها ناتمام مانده است حکمت الهی ایجاب می کند که سیر تکاملی خود را از طریق بازگشت مجدد به این جهان ادامه دهند، شاهد و ناظر حکومت جهانی حق و عدالت باشند و در بنای این حکومت شرکت جویند، چرا که شرکت در تشکیل چنین حکومتی از بزرگترین افتخارات است .
و بعکس گروهی از منافقان و جباران سرسخت علاوه بر کیفر خاص خود در رستاخیز باید مجازاتهائی در این جهان ، نظیر آنچه اقوام سرکشی مانند فرعونیان و عاد و ثمود و قوم لوط دیدند ببینند، و تنها راه آن رجعت است .
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 560
امام صادق (علیه السلام) در حدیثی می فرماید، ان الرجعة لیست بعامة ، و هی خاصة ، لا یرجع الا من محض الایمان محضا، أ و محض الشرک محضا: رجعت عمومی نیست بلکه جنبه خصوصی دارد، تنها گروهی بازگشت می کنند که ایمان خالص یا شرک خالص دارند.
ممکن است آیه 95 سوره انبیاء: و حرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون : حرام است بر شهرهائی که بر اثر گناه نابودشان کردیم که بازگردند آنها هرگز باز نمی گردند نیز اشاره به همین معنی باشد، چرا که عدم بازگشت را در مورد کسانی می گوید که در این جهان به کیفر شدید خود رسیدند و از آن روشن می شود گروهی که چنین کیفرهائی را ندیدند باید بازگردند، و مجازات شوند (دقت کنید).
این احتمال نیز وجود دارد که بازگشت این دو گروه در آن مقطع خاص تاریخ بشر به عنوان دو درس بزرگ و دو نشانه مهم از عظمت خدا و مساله رستاخیز (مبدء و معاد) برای انسانها است ، تا با مشاهده آن به اوج تکامل معنوی و ایمان برسند و از هیچ نظر کمبودی نداشته باشند.
نکته 5
5 - بعضی تصور کرده اند اعتقاد به رجعت با اصل آزادی اراده و اختیار بشر سازگار نیست .
از آنچه در بالا گفتیم روشن می شود که این اشتباه محض است زیرا بازگشت آنها به این جهان در یک شرائط عادی است و از آزادی کامل برخوردارند.

و اینکه بعضی می گویند ممکن است جباران و کفار سرسخت بعد از رجعت توبه کنند و به سوی حق بازگردند، جوابش این است که این گونه افراد آنچنان در ظلم و فساد و کفر فرو رفته اند که این امور جزء بافت وجودشان شده و بازگشتی

در آن متصور نیست .
همانگونه که قرآن در پاسخ جمعی از دوزخیان که در قیامت تقاضای بازگشت به دنیا برای جبران خطاهای خود می کنند می گوید: و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه : اگر آنها بازگردند دگربار همان اموری را که از آن نهی شده اند انجام می دهند (انعام آیه 28).
و نیز اینکه بعضی گفته اند: رجعت با آیه 100 سوره مؤ منون سازگار نیست ، زیرا طبق این آیه مشرکان تقاضای بازگشت به جهان می کنند تا عمل صالح انجام دهند و می گویند: رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت اما به آنها پاسخ منفی داده می شود و گفته می شود کلا انها کلمة هو قائلها پاسخ آن با توجه به اینکه این آیه عام است و رجعت خاص است روشن می گردد. (دقت کنید).
نکته 6
6 - آخرین سخن اینکه شیعه در عین اعتقاد به رجعت که آنرا از مکتب ائمه اهلبیت (علیهم السلام) گرفته است منکران رجعت را کافر نمی شمرد، چرا که رجعت از ضروریات مذهب شیعه است ، نه از ضروریات اسلام ، بنابراین رشته اخوت اسلامی را با دیگران به خاطر آن نمی گسلد ولی به دفاع منطقی از عقیده خود ادامه می دهد.
این نیز قابل توجه است که احیانا خرافات بسیاری با مساله رجعت آمیخته شده که چهره آن را در نظر بعضی دگرگون ساخته است ، لازم است پایه را بر احادیث صحیح بگذاریم و از احادیث مخدوش و مشکوک بپرهیزیم .
آنچه در اینجا گفتیم فشرده ای بود از مباحث مربوط به رجعت و برای اطلاع از خصوصیات و جزئیات دیگر باید به کتبی که در این زمینه نوشته شده

است مراجعه شود.
با توجه به همین مقدار که در اینجا آوردیم پاسخ حملات ناآگاهانه بعضی از مفسران اهل تسنن به شیعه (همانند آنچه آلوسی در روح المعانی ذیل آیات مورد بحث آورده) روشن می شود که این ایراد کنندگان چون ندیدند حقیقت ، ره افسانه زدند!. النمل

آیه 86 - 88
آیه و ترجمه
أَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا الَّیْلَ لِیَسکُنُوا فِیهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِراً إِنَّ فی ذَلِک لاَیَتٍ لِّقَوْم

يُؤْمِنُونَ(86)
وَ يَوْمَ يُنفَخُ فی الصورِ فَفَزِعَ مَن فی السمَوَتِ وَ مَن فی الاَرْضِ إِلا مَن شاءَ اللَّهُ وَ کلٌّ أَتَوْهُ دَخِرِینَ(87)
وَ تَرَی الْجِبَالَ تحْسبهَا جَامِدَةً وَ هِیَ تَمُرُّ مَرَّ السحَابِ صنْعَ اللَّهِ الَّذِی أَتْقَنَ کلَّ شیْءٍ إِنَّهُ خَبِیرُ بِمَا تَفْعَلُونَ(88)
ترجمه :86 - آیا آنها ندیدند ما شب را قرار دادیم که در آن بیارامند و روز را روشنی بخش ، در این امور نشانه های روشنی است برای کسانی که آماده پذیرش ایمانند.
87 - به خاطر بیاورید روزی را که در صور دمیده می شود و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند در وحشت فرو می روند جز کسانی که خدا به خواهد و همگی با خضوع در پیشگاه او حاضر می شوند.
88 - کوهها را می بینی و آنها را ساکن و جامد می پنداری در حالی که مانند ابر در حرکتند این صنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن آفریده او از کارهائی که شما انجام می دهید آگاه است .
تفسیر:حرکت زمین - یک معجزه علمی قرآن
بار دیگر در این آیات به مساله مبدء و معاد و نشانه های قدرت و عظمت
تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 564
خداوند در عالم هستی ، و همچنین حوادث رستاخیز پرداخته چنین می گوید: آیا آنها ندیدند که ما شب را برای آرامش آنها قرار دادیم (الم یروا انا جعلنا اللیل لیسکنوا فیه)
و روز را روشنی بخش (و النهار مبصرا).
در این امور نشانه ها و دلائل روشنی است از قدرت و حکمت پروردگار برای کسانی که آماده پذیرش ایمانند (ان فی ذلک لایات لقوم یؤ منون).
این نخستین بار نیست که قرآن از آثار حیاتبخش شب و روز و نظام نور و ظلمت سخن می گوید، همانگونه که آخرین بار نیز نمی باشد این به خاطر آنست که قرآن یک کتاب تعلیم و تربیت و انسانسازی است و می دانیم اصول تعلیم و تربیت گاه ایجاب می کند که یک موضوع را در فواصل مختلف تکرار کنند و به یاد آورند تا کاملا خاطر نشان گردد و به اصطلاح جا بیفتد.
آرامشی که از تاریکی شب به وجود می آید یک واقعیت مسلم علمی است پرده های تاریک شب نه تنها یک وسیله اجباری برای تعطیل فعالیتهای روزانه است ، بلکه اثر عمیقی روی سلسله اعصاب انسان و سایر جانداران می گذارد و آنها را در استراحت و خواب عمیق - و به تعبیر قرآن سکوت - فرو می برد.
همچنین رابطه روشنائی روز، و تلاش و حرکت و جنبشی که خاصیت تابش نور است نیز از نظر علمی جای تردید نیست ، نه فقط نور آفتاب صحنه

زندگی را روشن و چشم انسان را فعال می سازد، بلکه تمام ذرات وجود انسان را بیدار کرده و به فعالیت وا می دارد.
این آیه گوشه ای از توحید ربوبی را روشن می سازد و از آنجا که معبود واقعی همان رب و مدبر عالم هستی است خط بطلان بر چهره بتها می کشد و مشرکان را به تجدید نظر در عقائد خود وا می دارد.
توجه به این نکته نیز لازم است که انسان باید خود را با این نظام هماهنگ

سازد، شب را استراحت کند، و روز را به تلاش و کوشش بپردازد، تا همیشه سالم و فعال باشد نه همچون هوسرانانی که شب را بیدار می مانند و روز را تا نزدیکی ظهر در خواب فرو می روند.
جالب اینکه مبصر که در اصل به معنی بینا است صفت روز قرار داده شده است ، در حالی که وصف انسانها در روز می باشد، این یکنوع تاکید زیبا است همانگونه که گاه شب را توصیف به خواب رفتن می کنند و می گویند لیل نائم !.
و این تفاوت تعبیر که در بیان فائده شب و روز در آیه مشاهده می شود که در یکجا لتسکنوا فیه می گوید و در جای دیگر مبصرا، ممکن است اشاره به این باشد که هدف اصلی شب سکونت و آرامش است ، ولی هدف روشنائی روز دیدن نیست ، بلکه دیدن ابزاری است برای رسیدن به مواهب حیات و بهره گیری از آن (دقت کنید).
به هر حال این آیه گر چه مستقیما سخن از توحید و تدبیر عالم هستی می گوید ولی می تواند اشاره لطیفی به مساله معاد نیز در برداشته باشد، چرا که خواب همچون مرگ است ، و بیداری همچون زندگی پس از مرگ .
آیه بعد به رستاخیز و مقدمات آن می پردازد و می گوید: به خاطر بیاورید روزی را که در صور دمیده می شود و تمام کسانی که در آسمانها و در زمین هستند در وحشت فرو می روند، جز کسانی که خدا بخواهد، و همگی با خضوع در پیشگاه او حاضر می شوند (و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السماوات و من فی الارض الا من شاء الله و کل آتوه داخرین).
از مجموعه آیات قرآن استفاده می شود که دو یا سه بار نفخ صور می شود: یکبار در پایان دنیا و آستانه رستاخیز، که وحشت همه را فرا می گیرد.
بار دوم همگی با شنیدن آن قالب تهی می کنند و می میرند (این دو نفخه ممکن است یکی باشد).
بار سوم به هنگام بعث و نشور و قیام قیامت است که با نفخ صور همه مردگان به حیات باز می گردند و زندگی نوینی را آغاز می کنند.
در اینکه آیه فوق اشاره ای به نفخه اول و دوم است یا نفخه سوم میان مفسران گفتگو است ، قرائنی در خود آیه و آیات بعد بر هر دو نظر وجود

دارد، بعضی نیز آن را اشاره به همه این نفخه ها دانسته اند.
ولی ظاهر آیه نشان می دهد که اشاره به نفخه اولی است که در پایان جهان صورت می گیرد زیرا فزع که به معنی ترس و وحشتی است که تمام قلب انسان را فرا می گیرد از آثار این نفخه شمرده شده ، و می دانیم در نفخه قیامت ترس و وحشت به خاطر اعمال است و حساب و جزا، نه به خاطر تاثیر نفخه .
به تعبیر دیگر ظاهر فاء تفریع در ففزع این است که این فزع و وحشت ناشی از نفخه صور است و این مخصوص نفخه اولی است زیرا نفخه آخر نه تنها فزع آفرین نیست ، بلکه مایه حیات و حرکت و جنبش است و اگر وحشتی باشد از اعمال خود انسان است .
و اما مفهوم نفخه صور، نفخ به معنی دمیدن ، و صور به معنی شیپور است و در اینکه منظور از این تعبیر در اینجا چیست ؟ گفتگوهای فراوانی است که به خواست خدا در ذیل آیه 68 سوره زمر خواهد آمد.
و اما جمله الا من شاء الله که به صورت استثناء از این ترس و وحشت عمومی ذکر شده اشاره به نیکان و پاکان ، اعم از فرشتگان و مؤ منانی است که در آسمانها و زمینند آنها در پرتو ایمان ، آرامش مخصوصی دارند، نه نفخه اول صور آنها را متوحش می سازد، و نه نفخه آخر، و در آیات بعد نیز می خوانیم کسانی که با دست پر از حسنات به پیشگاه خدا بروند از وحشت و فزع آن روز در امن و امانند. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 567
من جاء بالحسنة فله خير منها و هم من فزع يومئذ آمنون
اما جمله کل آتوه داخرین : همگی با خضوع و ذلت در پیشگاه او حاضر می شوند ظاهرا عام است و هیچ استثنائی در آن نیست زیرا حتی انبیاء و اولیا در پیشگاه او خاضع و کوچکند، و اگر می بینیم در آیه 127 سوره صافات می فرماید: فانهم لمحضرون الا عباد الله المخلصين : همگان در پیشگاه او حاضر می شوند مگر بندگان مخلص پروردگار منافاتی با عمومیت آیه مورد بحث ندارد، چرا که آیه مورد بحث اشاره به اصل حضور در محشر و پیشگاه خدا است و دوم اشاره به حضور در صحنه حساب و بررسی اعمال است .
آیه بعد اشاره به یکی دیگر از آیات عظمت خداوند در پهنه عالم هستی کرده می گوید: کوهها را می بینی و آنها را ساکن و جامد می پنداری در حالی که مانند ابر در حرکتند (و ترى الجبال تحسبها جامدة و هى تمر مر السحاب).
این صنع و آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن آفریده (صنع الله التى اتقن كل شى ء).
کسی که این همه حساب و نظم در برنامه آفرینش او است مسلما از کارهائی که شما انجام می دهید آگاه است (انه خبير بما تفعلون).

بسیاری از مفسران معتقدند که آیه فوق اشاره به حوادث آستانه رستاخیز است ، چرا که می دانیم در پایان این جهان و آغاز جهان دیگر زلزله ها و انفجارها تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 568
و دگرگونیهای عظیم واقع می شود، و کوهها از هم متلاشی می گردند، این نکته در بسیاری از سوره های آخر قرآن صریحا آمده است .
قرار گرفتن این آیه در میان آیات رستاخیز، دلیل و گواه این تفسیر است .
ولی قرائن فراوانی در آیه وجود دارد که تفسیر دیگری را تایید می کند و آن اینکه آیه فوق از قبیل آیات توحید و نشانه های عظمت خداوند در همین دنیا است و به حرکت کره زمین که برای ما محسوس نیست اشاره می کند.
توضیح اینکه :
1 - آیه فوق می گوید: گمان می کنی کوهها جامد و ساکنند، در حالی که همچون ابر در حرکتند معلوم است این تعبیر با حوادث آغاز رستاخیز سازگار نیست ، چرا که این حوادث به قدری آشکار است که به تعبیر قرآن از مشاهده آنها مادران کودکان شیرخوار خود را فراموش می کنند و زنان باردار سقط چنین می نمایند، و مردم از شدت وحشت همچون مستانند در حالی که مست نیستند! (سوره حج آیه 2).
2 - تشبیه به حرکت ابرها متناسب حرکات یکنواخت و نرم و بدون سر و صدا است ، نه انفجارهای عظیمی که صدای رعد آسایش گوشها را کر می کند.
3 - تعبیر بالا نشان می دهد، در عین اینکه ظاهرا کوهها ساکنند در واقع در همان حال به سرعت حرکت می کنند (یعنی دو حالت از یک شی ء را در آن واحد بیان می کند).
4 - تعبیر به اتقان که به معنی منظم ساختن و محکم نمودن است نیز تناسب با زمان برقراری نظام جهان دارد، نه زمانی که این نظام فرو می ریزد و متلاشی و ویران می گردد.
5 - جمله انه خبیر بما تفعلون مخصوصا با توجه به اینکه تفعلون تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 569
فعل مضارع است نشان می دهد که مربوط به این دنیا است چرا که می گوید: او از اعمالی که شما در حال و آینده انجام می دهید با خبر است و اگر مربوط به پایان این جهان بود می بایست گفته شود ما فعلتم (کاری که انجام دادید) (دقت کنید).
از مجموع این قرائن دقیقا چنین استفاده می شود که این آیه یکی دیگر از عجائب آفرینش را بیان می کند و در واقع شبیه چیزی است که در دو آیه قبل آمده (الم یروا انا جعلنا اللیل لیسکنوا فیه).
و بنابراین آیات مورد بحث ، قسمتی درباره توحید و بخشی درباره معاد

است .
نتیجه ای که از این تفسیر می گیریم این است که این کوهها که ما آنها را ساکن می پنداریم با سرعت زیاد در حرکتند، مسلما حرکت کوهها بدون حرکت زمینهای دیگر که به آنها متصل است معنی ندارد، و به این ترتیب معنی آیه چنین می شود که زمین با سرعت حرکت می کند همچون حرکت ابرها!
طبق محاسبات دانشمندان امروز سرعت سیر حرکت زمین به دور خود نزدیک به 30 کیلومتر در هر دقیقه است و سرعت سیر آن در حرکت انتقالی به دور آفتاب از این هم بیشتر است .
اما چرا قرآن کوهها را مرکز بحث قرار داده شاید به این جهت است که کوهها از نظر سنگینی و وزن و پا بر جائی ضرب المثلند و برای تشریح قدرت خداوند نمونه بهتری محسوب می شوند، جائی که کوهها با این عظمت و سنگینی به فرمان خدا (همراه زمین) حرکت کنند قدرت او بر هر چیز به ثبوت می رسد.
به هر حال آیه فوق از معجزات علمی قرآن است ، زیرا می دانیم نخستین دانشمندانی که حرکت کره زمین را کشف کردند، گالیله ایتالیائی و کپرنیک لهستانی بودند که در اواخر قرن 16 و اوائل 17 میلادی این عقیده را برملا

ساختند، هر چند ارباب کلیسا شدیدا آنها را محکوم کرده و تحت فشار گذاشتند!.
ولی قرآن مجید حدود یکهزار سال قبل از آنها، پرده از روی این حقیقت برداشت ، و حرکت زمین را به صورت فوق به عنوان یک نشانه توحید مطرح ساخت .
بعضی از فلاسفه اسلامی در عین قبول تفسیر دوم یعنی اشاره به حرکت کوهها در این جهان ، آیه را ناظر به حرکت جوهری اشیاء دانسته اند و آن را هماهنگ و مؤ ید نظریه معروف حرکت جوهری می دانند.
در حالی که تعبیرات ، آیه با آن سازگار نیست زیرا تشبیه به حرکت ابرها تناسب با حرکت در مکان (حرکت در این) دارد نه حرکت در جوهر، بنابراین ظاهر آیه فقط یک تفسیر را می پذیرد و آن حرکت میکانیکی زمین (به دور خویش یا به دور خورشید) است . النمل

آیه 89 - 93
آیه و ترجمه
مَن جَاءَ بِالْحَسنَةِ فَلَهُ خَيرٌ مِّنهَا وَ هُم مِّن فَزَعٍ يَوْمَئذٍ ءَامِنُونَ(89)
وَ مَن جَاءَ بِالسيِّئَةِ فَكُبَّت وُجُوهُهُمْ فى النَّارِ هَلْ تجْزَوْنَ إِلا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ(90)

إِنَّمَا أُمِرْت أَنْ أَعْبُدَ رَب هَذِهِ الْبَلْدَةِ الّذِی حَرَّمَهَا وَ لَهُ کلّ شیْءٍ وَ أُمِرْت أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُسلِمِینَ(91)
وَ أَنْ أَتْلُوَا الْقُرْءَانَ فَمَنِ اهْتَدَی فَإِنَّمَا یهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَ مَن ضلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِینَ(92)
وَ قُلِ الْحَمْدُ للَّهِ سیرِیکمْ ءَایَتِهِ فَتَعْرِفُونهَا وَ مَا رَبُّک بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ(93)
ترجمه :89 - کسانی که کار نیکی انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت و آنها از وحشت آن روز در امانند.
90 - و آنها که اعمال بدی انجام دهند به رو در آتش افکنده می شوند آیا جزائی جز آنچه عمل می کردید خواهید داشت . تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 572
91 - (بگو) من مامورم پروردگار این شهر (مقدس مکه) را عبادت کنم همان کسی که این شهر را حرمت بخشیده و همه چیز از آن اوست و من مامورم که از مسلمین باشم .
92 - و اینکه قرآن را تلاوت کنم هر کس هدایت شود برای خود هدایت شده و هر کس گمراه گردد (گناهش به گردن خود اوست) بگو من فقط از انذار کنندگانم .
93 - بگو حمد و ستایش مخصوص ذات خداست به زودی آیاتش را به شما نشان می دهد تا آنرا بشناسید و پروردگار تو از آنچه انجام می دهید غافل نیست .
تفسیر:آخرین ماموریت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)
در آیات گذشته سخنی از اعمال بندگان و آگاهی خداوند نسبت به آن در میان بود و در نخستین آیات مورد بحث سخن از پاداش عمل و ایمنی آنها از فزع روز قیامت است .
می فرماید: کسانی که حسنه و کار نیکی انجام دهند پاداشی بهتر از آن خواهند داشت و از وحشت آن روز در امان خواهند بود (من جاء بالحسنة فله خیر منها و هم من فزع یومئذ آمنون).
در اینکه منظور از حسنه چیست ؟ مفسران تعبیرات گوناگونی دارند:
بعضی آن را به کلمه توحید و لا اله الا الله و ایمان به خدا تفسیر کرده اند.
و بعضی آن را اشاره به ولایت امیر مؤ منان علی (علیه السلام) و ائمه معصومین می دانند، و در روایات متعددی که از طرق اهلبیت (علیهم السلام) رسیده بر این معنا تاکید شده است ، از جمله : در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که یکی از یاران علی (علیه السلام) بنام ابو عبدالله جدلی خدمتش آمد امام فرمود آیا از معنی این سخن خداوند من جاء بالحسنة فله خیر منها ... (تا پایان آیه بعد) به تو خبر دهم ؟ عرض کرد آری فدایت شوم ای امیر مؤ منان ! فرمود: الحسنه معرفة الولایة و حبنا اهل البیت و السیئة انکار الولایة و بغضنا اهل البیت : حسنه شناخت

اهلبیت است ، و سیئه انکار ولایت و دشمنی ما اهلبیت می باشد.
البته همانگونه که بارها گفته ایم معنی آیات وسیع و گسترده است حسنه و سیئه نیز در اینجا مفهوم وسیعی دارند که همه اعمال نیک را در بر می گیرد، از جمله ایمان به خدا و پیامبر اسلام و ولایت ائمه (علیهم السلام) که در راءس هر کار نیک قرار دارد و مانع از آن نیست که اعمال صالح دیگر نیز در آیه جمع باشد.
اما اینکه بعضی از این عمومیت بخاطر کلمه خیر نگران شده اند و گفته اند مگر چیزی بهتر از ایمان به خدا پیدا می شود که پاداش آن باشد؟ پاسخش روشن است : زیرا رضا و خشنودی پروردگار از ایمان هم والاتر است ، و به تعبیر دیگر همه اینها مقدمه برای آن است و ذی المقدمه برتر از مقدمه باشد.
سؤ ال دیگری که در اینجا مطرح می شود این است که ظاهر بعضی از آیات (مانند آیه 2 سوره حج) این است که وحشت رستاخیز همگان را فرا می گیرد چگونه صاحبان حسنات از آن مستثنی هستند؟.
آیه 103 سوره انبیاء پاسخ این سؤ ال را بیان می کند چرا که می گوید مؤ منان صالح از وحشت بزرگ در امانند.
و می دانیم که وحشت بزرگ همان وحشت روز قیامت است وحشت ورود در دوزخ ، نه وحشتی که به هنگام نفخه صور پیدا می شود (دقت کنید)
سپس به نقطه مقابل این گروه پرداخته ، می گوید کسانی که سیئه و کار بدی انجام دهند به رو در آتش افکنده می شوند! (و من جاء بالسیئة فکبت وجوههم فی النار).
و جز این توقعی نمی توانند داشته باشند آیا جزائی جز آنچه عمل می

خواهید داشت ؟! (هل تجزون الا ما کنتم تعملون).
کبت از ماده کب (بر وزن جد) در اصل به معنی افکندن چیزی به صورت بر زمین است وذکر وجوه (صورتها) در آیه فوق از باب تاکید است .
افکندن این گروه را به صورت در آتش به عنوان بدترین نوع عذاب است .
بعلاوه چون آنها هنگامی که مواجه با حق می شدند، صورت خود را بر می گرداندند و با همان صورت از گناه استقبال می کردند اکنون باید گرفتار چنین مجازاتی شوند.
جمله هل تجزون الا ما کنتم تعملون ممکن است پاسخ سؤ الی باشد که در اینجا مطرح می شود و آن اینکه اگر کسی بگوید این مجازات ، مجازات شدیدی است ، در پاسخ گفته می شود این همان اعمال شما است که دامانتان را گرفته شما جزائی جز اعمالتان ندارید؟ (دقت کنید).
سپس در سه آیه آخر این سوره ، روی سخن را به پیامبر گرامی اسلام

(صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده و حقایقی را بازگو می کند که در واقع بیانگر این واقعیت است که به آنها بگو من وظائف خودم را انجام می دهم ، چه شما مشرکان لجوج ایمان بیاورید و چه نیاورید.
نخست می فرماید: من مامورم پروردگار این شهر مقدس (شهر مکه) را عبادت کنم ! (انما امرت ان اعبد رب هذه البلدة).
این شهر مقدسی که تمام افتخار شما و موجودیتتان در آن خلاصه می شود، شهر مقدسی که خدا آن را با برکاتش به شما ارزانی داشته ولی شما بجای شکر نعمتش کفران می کنید. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 575
شهر مقدسی که حرم امن خداست و شریفترین نقطه روی زمین ، و قدیمی ترین معبد توحید است .
آری من مامورم پروردگاری را عبادت کنم که این شهر را حرمت نهاده (الذی حرمها).
ویژگیهائی برای آن قرار داده ، و احترامات و احکام خاص ، و ممنوعیتهائی که برای شهرهای دیگر در جهان نیست .
اما تصور نکنید که فقط این سرزمین ملک خدا است بلکه همه چیز در عالم هستی به او تعلق دارد (و له کل شی ء)
و دومین دستور که به من داده شده این است : من مامورم که از مسلمین باشم تسلیم مطلق در برابر فرمان پروردگار و نه غیر او (و امرت ان اکون من المسلمین).
و به این ترتیب دو ماموریت اصلی خود را که پرستش خداوند یگانه و تسلیم مطلق در برابر فرمان او است بیان می دارد.
سپس ابزار وصول به این دو هدف را چنین بیان می کند: من مامورم قرآن را تلاوت کنم (و ان اتلو القرآن).
از فروغ آن شعله گیرم ، و از چشمه آب حیاتش جرعه ها بنوشم ، و در همه برنامه ها بر راهنمائی آن تکیه کنم آری این وسیله من است برای رسیدن به آن دو هدف مقدس ، و مبارزه با هر گونه شرک و انحراف و گمراهی .
و به دنبال آن اضافه می کند: تصور نکنید ایمان آوردن شما سودی به حال من و یا از آن بالاتر سودی برای خداوند بزرگ دارد، نه هر کس هدایت شود برای خود هدایت شده (فمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه).
و تمام منافع هدایت چه در این جهان و چه در جهان دیگر عائد خود او می شود. تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 576
و هر کس گمراه شود، وزر و وبالش به گردن خود او است ، بگو من فقط از انذار کنندگان و بیم دهندگانم (و من ضل فقل انما انا من المنذرین).
و عواقب شوم آن دامن مرا نمی گیرد، وظیفه من بلاغ مبین و ابلاغ آشکار است ، وظیفه من ارائه طریق و اصرار بر پیمودن راه است اما آن کس

که مایل است در گمراهی بماند، تنها خویشتن را بدبخت کرده .
جالب اینکه در مورد هدایت می گوید هر کسی هدایت شود به سود خویش است ولی در مورد ضلالت نمی گوید به زیان خود او است ، بلکه می گوید: من از منذرین هستم این تفاوت تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که من در برابر گمراهان هرگز سکوت نمی کنم ، و آنها را به حال خود رها نمی سازم ، بلکه پیوسته انذار می کنم و به این کار ادامه می دهم و خسته نمی شوم ، چرا که من انذار کننده ام . (البته در بعضی دیگر از آیات قرآن هر دو تعبیر، مشابه آمده است ولی می دانیم تفاوت تعبیرات هماهنگ با تفاوت مقامات است و گاه برای القای معانی مختلف و متفاوت می باشد).
قابل توجه اینکه این سوره با ذکر اهمیت قرآن آغاز شده و با تاکید بر تلاوت قرآن پایان می گیرد و ابتدا و انتها، قرآن است .
و سرانجام در آخرین آیه به پیامبر دستور می دهد که خدا را در برابر اینهمه نعمتهای بزرگ مخصوصا نعمت هدایت حمد و ستایش کند می فرماید: بگو حمد برای خدا است (و قل الحمد لله).
این حمد و ستایش هم به نعمت قرآن باز می گردد، هم هدایت الهی و هم می تواند مقدمه ای برای جمله بعد باشد که می گوید:
به زودی خداوند آیاتش را به شما نشان می دهد تا آن را بشناسید تفسیر نمونه جلد 15 صفحه 577
(سیریکم آیاتی فتعرفونها).
این تعبیر اشاره به آن است که با گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش و خرد آدمی ، هر روز پرده از آیات جدید و اسرار تازه ای از عالم هستی برداشته می شود، و روز به روز به عظمت قدرت و عمق حکمت پروردگار آشناتر می شوید، و این ارائه آیات هرگز قطع نمی شود و در طول عمر بشر همچنان ادامه دارد.
اما اگر با اینهمه ، باز راه خلاف و انحراف به پیمائید، بدانید پروردگار شما هرگز از کارهائی که انجام می دهید غافل نیست (و ما ربک بغافل عما تعملون).
گمان نکنید اگر خداوند کیفر شما را به لطفش تاخیر می اندازد دلیل این است که از اعمالتان آگاه نیست و یا حساب و کتاب آن محفوظ نمی ماند.
جمله و ما ربک بغافل عما تعملون که عینا - یا با کمی تفاوت - در نه مورد از قرآن مجید تکرار شده جمله ای است کوتاه و تهدیدی است پر معنا و هشداری است به همه انسانها.
با آخرین آیه سوره نمل جلد 15 تفسیر نمونه پایان می گیرد و الان غروب آخرین روز ماه شعبان 1403 و نزدیک طلوع هلال ماه مبارک رمضان است .
پروردگارا: به حرمت این ماههای عزیزت سوگندت می دهیم که توفیق

بندگی خالص و تسلیم مطلق در برابر فرمانت و تلاوت آیات قرآن مجیدت را به ما مرحمت فرما.
خداوندا! هر روز گوشه تازه ای از آیات عظمتت را بما نشان ده تا تو را هر روز بهتر و بیشتر بشناسیم ، و به شکر اینهمه مواهبی که نصیب ما کرده ای بپردازیم .
بارالها! انبوهی از مشکلات جامعه اسلامی ما را فرا گرفته و دشمنان

در داخل و خارج سخت تلاشی می کنند تا نور تو را خاموش سازند.
توئی که به سلیمان آنهمه قدرت بخشیدی و به موسی در برابر فرعونیان آنهمه قوت دادی ، ما را بر این دشمنان پیروز بگردان و آنها را که قابل هدایت نیستند همچون قوم عاد و هود و ثمود و قوم لوط درهم بشکن !

تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 1
سوره قصص
مقدمه
سوره قصص در مکه نازل شده و دارای 88 آیه است
آغاز شروع جلد 16 اول ماه رمضان المبارک 1403 / 23 خرداد 1362
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 3
محتوای سوره قصص
معروف این است که این سوره در مکه نازل شده است ، بنابراین محتوای کلی و خطوط اصلی آن همان محتوا و خطوط سوره های مکی است .
گرچه بعضی از مفسران آیه 85 این سوره ، یا آیه 52 تا 55 را استثناء کرده اند و معتقدند که اولی در ((جحفه)) (سرزمینی است میان مکه و مدینه) و پنج آیه دیگر در مدینه نازل شده است ، ولی دلیل روشنی بر گفته آنان در دست نیست . شاید محتوای آیات پنجگانه که سخن از اهل کتاب می گوید، و اهل کتاب بیشتر ساکن مدینه بودند، سبب چنین تصوری شده است ، در حالی که چنین نیست که قرآن در مکه ، تنها سخن از مشرکان بگوید، بخصوص که اهل مکه و مدینه رفت و آمد فراوانی با هم داشتند.
البته شان نزولی برای آیات 52 تا 55 ذکر کرده اند که تناسب با مدنی بودن آن دارد و بخواست خدا در جای خود از آن بحث خواهیم کرد.
آیه 85 که سخن از بازگشت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به موطن اصلی یعنی مکه می گوید هیچ مانعی ندارد به هنگام هجرت و خروجش از مکه در نزدیکی این سرزمین مقدس نازل شده باشد، چرا که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به سرزمین مکه که حرم امن خدا
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 4
و مرکز خانه توحید بود عشق می ورزید، و خداوند در این آیه به او بشارت می دهد که سرانجام تو را به این شهر باز می گردانم .
بنابراین آیه مزبور نیز می تواند مکی باشد، و به فرض که در سرزمین ((جحفه)) نازل شده باشد آن نیز به مکه از مدینه نزدیکتر است .
بنابراین نمی توان در تقسیم دوگانه آیات به ((مکی)) و ((مدنی)) جائی برای این آیه ((85)) در غیر آیات ((مکی)) باز کرد.
آری این سوره در مکه نازل شده است ، در شرائطی که مؤ منین در چنگال دشمنان نیرومندی گرفتار بودند، دشمنانی که هم از نظر جمعیت و تعداد، و هم قدرت و قوت بر آنها برتری داشتند، این اقلیت مسلمان ، چنان

تحت فشار آن اکثریت بودند، که جمعی از آینده اسلام بیمناک و نگران به نظر می رسیدند.
از آنجا که این حالت شباهت زیادی به وضع بنی اسرائیل در چنگال فرعونیان داشت ، بخشی از محتوای این سوره را داستان ((موسی)) و ((بنی اسرائیل)) و ((فرعونیان)) تشکیل می دهد، بخشی که در حدود نیمی از آیات این سوره را در برمی گیرد.
مخصوصا از زمانی سخن می گوید که موسی طفل ضعیف شیرخواری در چنگال فرعونیان بود، اما آن قدرت شکست ناپذیری که بر سراسر عالم هستی سایه افکنده این طفل ضعیف را در دامان دشمنان نیرومندش بزرگ کرد، و سرانجام آنقدر قدرت و قوت به او بخشید که دستگاه فرعونیان را در هم پیچید و کاخ بیدادگریشان را واژگون ساخت .
تا مسلمانان به لطف پروردگار و قدرت بی انتهای او دلگرم باشند، و از فزونی جمعیت و قدرت دشمن ، هراسی به خود راه ندهند.
آری بخش اول این سوره را همین تاریخچه پر معنی و آموزنده تشکیل می دهد، و مخصوصا در آغازش نوید حکومت حق و عدالت را برای مستضعفین

و بشارت در هم شکستن شوکت ظالمان را بازگو می کند، بشارتی آرامبخش و قدرت آفرین .
می گوید بنی اسرائیل تا آن زمان که رهبر و پیشوائی نداشتند و در زیر چتر ایمان و توحید قرار نگرفته بودند و فاقد هرگونه حرکت و تلاش و کوشش منسجم و متحدی بودند زنجیر اسارت و بردگی را در گردن داشتند، اما به هنگامی که رهبر خود را یافتند و قلب خود را به نور علم و توحید روشن نمودند، چنان بر فرعونیان تاختند که حکومت را برای همیشه از دست آنها بیرون آورده و بنی اسرائیل را آزاد نمودند.
بخش دیگری از این سوره را داستان ((قارون)) آن مرد ثروتمند مستکبر را که تکیه بر علم و ثروت خود داشت بازگو می کند که بر اثر غرور، سرنوشتی همچون سرنوشت فرعون پیدا کرد.
او در آب فرو رفت و این در خاک ، او تکیه بر قدرت نظامی و حکومت داشت و این تکیه بر ثروت .
تا روشن شود نه ((ثروتمندان مکه)) و نه ((قدرتمندان مشرک)) در آن سرزمین و نه بازیگران سیاسی آن محیط توانائی دارند که در برابر اراده الله که به پیروزی ((مستضعفان)) بر ((مستکبران)) تعلق گرفته کمترین مقاومتی نشان دهند.
این بخش در اواخر سوره آمده است .
و میان این دو بخش درسهای زنده و ارزنده ای از توحید و معاد، و اهمیت قرآن ، و وضع حال مشرکان در قیامت ، و مساءله هدایت و ضلالت ، و

پاسخ به بهانه جوئیهای افراد ضعیف ، آمده است که در حقیقت نتیجه ای است از بخش اول و مقدمه ای است برای بخش دوم . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 6

فضیلت تلاوت سوره قصص

در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم :

من قرء طسم القصص اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق بموسی و کذب به ، و لم یبق ملک فی السماوات و الارض الا شهد له یوم القیامة انه کان صادقا: ((کسی که سوره قصص را بخواند به تعداد هر یک از کسانی که موسی را تصدیق یا تکذیب کردند ده حسنه به او داده خواهد شد، و فرشته ای در آسمانها و زمین نیست مگر اینکه روز قیامت گواهی بر صدق او می دهد)).

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است : ((کسی که طواسین ثلاث (سوره قصص و نمل و شعراء) را در شب جمعه بخواند از دوستان خدا، و در جوار او، و در کنف حمایت او قرار خواهد گرفت و در دنیا هرگز فقر و ناامنی و ناراحتی شدید پیدا نخواهد کرد و در آخرت خداوند آنقدر از مواهب خود به او می بخشد که راضی شود و برتر از راضی بودن)).

بدیهی است این همه اجر و پاداش از آن کسانی است که با خواندن این سوره در صف موسی (علیه السلام) و مؤ منان راستین و در خط مبارزه با فرعونها و قارونها قرار گیرند، در مشکلات در برابر دشمن زانو نزنند، و ذلت تسلیم را بر خود هموار نکنند که این همه موهبت را ارزان به کسی نمی دهند، مخصوص آنها است که می خوانند و می اندیشند و برنامه عمل خویش قرار می دهند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 7

آیه 1-6

آیه و ترجمه

بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

طسم (1)

تِلْک ءَایَت الْکِتَبِ الْمُبِینِ(2)

نَتْلُوا عَلَیْک مِن نَّبَإِ مُوسی وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ(3)

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فی الاَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِیَعاً یَستَضعِف طائفَةً مِّنهُمْ یُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ یَستَحْیِ نِساءَهُمْ إِنَّهُ کانَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ(4)

وَ نُرِیدُ أَن نَّمُنَّ عَلی الَّذِینَ استُضعِفُوا فی الاَرْضِ وَ نجْعَلَهُمْ أَئمَّةً وَ نجْعَلَهُمُ الْوَرِثِینَ(5)

وَ نُمَکِّنَ لهُمْ فی الاَرْضِ وَ نُرِی فِرْعَوْنَ وَ هَمَنَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا کانُوا یحْذَرُونَ(6) تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 8

ترجمه :1 - طسم .

2 - اینها آیات کتاب مبین است .
3 - ما از داستان موسی و فرعون به حق بر تو می خوانیم ، برای گروهی که ایمان بیاورند.
4 - فرعون برتریجوئی در زمین کرد و اهل آنرا به گروههای مختلفی تقسیم نمود، گروهی را به ضعف و ناتوانی می کشاند، پسران آنها را سرمی برید و زنان آنها را (برای کنیزی) زنده نگه می داشت ، او مسلما از مفسدان بود.
5 - اراده ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفین نعمت بخشیم ، و آنها را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم !.
6 - حکومتشان را پابرجا سازیم و به فرعون و هامان و لشکریان آنها آنچه را بیم داشتند از این گروه نشان دهیم .
تفسیر:مشیت ما به پیروزی مستضعفان تعلق گرفته !
این چهاردهمین بار است که با ((حروف مقطعه)) در آغاز سوره های قرآن روبرو می شویم ، مخصوصا ((طسم)) سومین و آخرین بار است .
و چنانکه بارها گفتیم حروف مقطعه قرآن تفسیرهای گوناگونی دارد که ما در آغاز سوره های ((بقره)) و ((آل عمران)) و ((اعراف)) مشروحا از آن بحث کردیم .
بعلاوه در مورد ((طسم)) از روایات متعددی برمی آید که این حروف علامتهای اختصاری از صفات خدا، و یا مکانهای مقدسی می باشد، اما در عین حال مانع از آن تفسیر معروف که بارها بر روی آن تاءکید کرده ایم نخواهد بود که خداوند می خواهد این حقیقت را بر همه روشن سازد که این کتاب بزرگ آسمانی که سرچشمه انقلابی بزرگ در تاریخ بشر گردید و برنامه کامل زندگی سعادتبخش انسانها را در بردارد از وسیله ساده ای همچون حروف ((الف باء)) تشکیل یافته تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 9
که هر کودکی می تواند به آن تلفظ کند، این نهایت عظمت است که آنچنان محصول فوق العاده با اهمیتی را از چنین مواد ساده ای ایجاد کند که همگان آنرا در اختیار دارند.
و شاید به همین دلیل بلافاصله بعد از این حروف مقطعه سخن از عظمت قرآن به میان آورده می گوید: ((این آیات با عظمت آیات کتاب مبین است)) کتابی که هم خود روشن است و هم روشنگر راه سعادت انسانها (تلک آیات الکتاب المبین).
گرچه ((کتاب مبین)) در بعضی از آیات قرآن مانند آیه 61 سوره یونس (و لا اصغر من ذلک و لا اکبر الا فی کتاب مبین) و آیه 6 سوره هود (کل فی کتاب مبین) به معنی لوح محفوظ تفسیر شده ، ولی در آیه مورد بحث به قرینه ذکر ((آیات)) و همچنین جمله ((نتلوا علیه)) که در آیه بعد می آید به معنی قرآن است .

در اینجا قرآن به مبین بودن توصیف شده و ((مبین)) چنانکه از لغت استفاده می شود هم به معنی لازم و هم به معنی متعدی آمده است ، چیزی که هم آشکار است و هم آشکار کننده ، و قرآن مجید با محتوای روشنش حق را از باطل آشکار و راه را از بیراهه نمودار می سازد.
قرآن بعد از ذکر این مقدمه کوتاه وارد بیان سرگذشت ((موسی)) و ((فرعون)) شده می گوید: ((ما به حق بر تو از داستان موسی و فرعون می خوانیم برای گروهی

که ایمان می آورند)) (نتلوا علیک من نبا موسی و فرعون بالحق لقوم یؤ منون).
تعبیر به ((من)) که به اصطلاح ((تبعیضیه)) است اشاره به این نکته می باشد که آنچه در اینجا آمده گوشه ای از این داستان پرماجرا است که بیان آن تناسب و ضرورت داشته .
و تعبیر ((بالحق)) اشاره به این است که آنچه در اینجا آمده خالی از هر گونه خرافات و اباطیل و اساطیر و مطالب غیر واقعی است . تلاوتی است تواءم با حق و عین واقعیت ، تعبیر به ((لقوم یؤ منون))، تاءکیدی است بر این حقیقت که مؤ منان آنروز که در مکه تحت فشار بودند و مانند آنها باید از شنیدن این داستان به این حقیقت برسند که قدرت دشمن هر قدر زیاد باشد، و جمعیت و نفرات و نیروهایشان فراوان ، و مردم با ایمان هر قدر در اقلیت و تحت فشار باشند و ظاهرا کم قدرت ، هرگز نباید ضعف و فتوری به خود راه دهند که در برابر قدرت خدا همه چیز آسان است .
خدائی که موسی را برای نابود کردن فرعون در آغوش فرعون پرورش داد خدائی که بردگان مستضعف را به حکومت روی زمین رسانید، و جباران گردنکش را خوار و ذلیل و نابود کرد، و خدائی که کودک شیرخواری را در میان امواج خروشان محافظت فرمود و هزاران هزار از فرعونیان زورمند را در میان امواج مدفون ساخت قادر بر نجات شماست .
آری هدف اصلی از این آیات مؤ منانند و این تلاوت به خاطر آنها و برای آنها صورت گرفته ، مؤ منانی که می توانند از آن الهام گیرند و راه خود را به سوی هدف در میان انبوه مشکلات بگشایند.
این در حقیقت یک بیان اجمالی بود سپس به تفصیل آن پرداخته می گوید:

((فرعون استکبار و سلطه گری و برتریجوئی در زمین کرد)) (ان فرعون علا فی الارض).
او بنده ضعیفی بود که بر اثر جهل و نادانی شخصیت خود را گم کرد و تا آنجا پیشرفت که دعوی خدائی نمود.
تعبیر به ((الارض)) (زمین) اشاره به سرزمین مصر و اطراف آن است ، و از آنجا که یک قسمت مهم آباد روی زمین در آن روز آن منطقه بوده این

واژه به صورت مطلق آمده است .این احتمال نیز وجود دارد که الف و لام ، برای عهد و اشاره به سرزمین مصر باشد.
به هر حال او برای تقویت کردن پایه های استکبار خود به چند جنایت بزرگ دست زد:
نخست ((کوشید در میان مردم مصر تفرقه بیندازد)) (و جعل اهلها شیعا).
همان سیاستی که در طول تاریخ پایه اصلی حکومت مستکبران را تشکیل می داده است ، چرا که حکومت یک اقلیت ناچیز بر یک اکثریت بزرگ جز با برنامه ((تفرقه بینداز و حکومت کن)) امکانپذیر نیست !
آنها همیشه از ((توحید کلمه)) و ((کلمه توحید)) وحشت داشته و دارند، آنها از پیوستگی صفوف مردم به شدت می ترسند، و به همین دلیل حکومت طبقاتی تنها راه حفظ آنان است ، همان کاری که فرعون و فراعنه در هر عصر و زمان کرده و می کنند.
آری فرعون مخصوصا مردم مصر را به دو گروه مشخص تقسیم کرد: ((قبطیان)) که بومیان آن سرزمین بودند، و تمام وسائل رفاهی و کاخها و ثروتها و پستهای حکومت در اختیار آنان بود.
و ((سبطیان)) یعنی مهاجران بنی اسرائیل که به صورت بردگان و غلامان و کنیزان در چنگال آنها گرفتار بودند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 12
فقر و محرومیت ، سراسر وجودشان را فرا گرفته بود و سختترین کارها بر دوش آنها بود، بی آنکه بهره ای داشته باشند (و تعبیر به اهل در باره هر دو گروه به خاطر آن است که بنی اسرائیل مدتها ساکن آن سرزمین بودند و به راستی اهل آن شده بودند).
هنگامی که می شنویم بعضی از فراعنه مصر برای ساختن یک قبر برای خود (هرم معروف خوفو که در نزدیکی پایتخت مصر قاهره قرار دارد) یکصد هزار برده را در طول بیست سال به کار می گیرد و هزاران نفر از آنها را در این ماجرا به ضرب شلاق یا از فشار کار به قتل می رسانند باید حدیث مفصل را از این مجمل بخوانیم !.
دومین جنایت او استضعاف گروهی از مردم آن سرزمین بود قرآن می گوید ((آنچنان این گروه را به ضعف و ناتوانی کشانید که پسران آنها را سر می برید و زنان آنها را برای خدمت زنده نگه می داشت)) (یستضعف طائفة منهم یذبح ابنائهم و یستحیی نسائهم).
او دستور داده بود که درست بنگرند فرزندانی که از بنی اسرائیل متولد می شوند اگر پسر باشند آنها را از دم تیغ بگذرانند! و اگر دختر باشند برای خدمتکاری و کنیزی زنده نگه دارند!
راستی او با این عملش چه می خواست انجام بدهد؟
معروف این است که او در خواب دیده بود شعله آتشی از سوی بیت المقدس برخاسته و تمام خانه های مصر را فرا گرفت ، خانه های قبطیان

را سوخت ولی خانه های بنی اسرائیل سالم ماند!
او از آگاهان و معبران خواب توضیح خواست ، گفتند: از این سرزمین بیت المقدس مردی خروج می کند که هلاکت مصر و حکومت فراعنه به دست او تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 13
است !.
و نیز نقل کرده اند که بعضی از کاهنان به او گفتند پسری در بنی اسرائیل متولد می شود که حکومت تو را بر باد خواهد داد!.
و سرانجام همین امر سبب شد که فرعون تصمیم به کشتن نوزادان پسر از بنی اسرائیل را بگیرد.
این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که پیامبران پیشین بشارت ظهور موسی و ویژگیهای او را داده بودند، و فرعونیان با آگاهی از این امر بیمناک بودند و در مقام مبارزه برآمدند.
ولی قرار گرفتن جمله ((یذبح ابنائهم)) بعد از جمله ((یستضعف طائفة منهم))، مطلب دیگری را بازگو می کند، می گوید فرعونیان برای تضعیف بنی اسرائیل این نقشه را طرح کرده بودند که نسل ذکور آنها را که می توانست قیام کند و با فرعونیان بجنگد براندازند، و تنها دختران و زنان را که به تنهائی قدرت بر قیام و مبارزه نداشتند برای خدمتکاری زنده بگذارند.
گواه دیگر این سخن این است که از آیه 25 سوره ((مؤ من)) به خوبی استفاده می شود که برنامه کشتن پسران و زنده نگه داشتن دختران حتی بعد از قیام موسی (علیه السلام) ادامه داشت : فلما جائهم بالحق من عندنا قالوا اقتلوا ابناء الذین آمنوا معه و استحیوا نسائهم و ما کید الظالمین الا فی ضلال : ((هنگامی که موسی حق را از نزد ما برای آنها آورد، گفتند: پسران کسانی را که به موسی ایمان آورده اند بکشید و زنانشان را زنده نگهدارید، اما نقشه کافران جز در گمراهی نخواهد بود)). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 14
جمله یستحیی نسائهم (زنان آنها را زنده نگه می داشتند) ظاهر در این است که اصرار به بقاء حیات دختران و زنان داشتند، یا به خاطر خدمتکاری و یا کامجوئیهای جنسی و یا هر دو.
و در آخرین جمله این آیه به صورت یک جمعبندی و نیز بیان علت می فرماید: ((او بطور مسلم از مفسدان بود)) (انه کان من المفسدین).
کوتاه سخن اینکه کار فرعون خلاصه در فساد روی زمین می شد، برتری جوئیش فساد بود، ایجاد زندگی طبقاتی در مصر، فساد دیگر، شکنجه بنی اسرائیل و همچنین کشتن پسران آنها و کنیزی دخترانشان فساد سومی بود، و جز این مفاسد بسیار دیگری نیز داشت .
طبیعی است افراد برتری جو و خودپرست تنها حافظ منافع خویشند، و

هرگز حفظ منافع شخصی با حفظ منافع جامعه که نیاز به عدالت و فداکاری و ایثار دارد هماهنگ نخواهد بود، و بنا بر این هر چه باشد نتیجه اش فساد است در همه ابعاد زندگی .
ضمنا تعبیر ((یذبح)) که از ماده ((ذبح)) است نشان می دهد رفتار فرعونیان با بنی اسرائیل همچون رفتار با گوسفندان و چهارپایان بود، و این انسانهای بیگناه را همچون حیوانات سر می بریدند.
در مورد این برنامه جنایتبار فرعونیان داستانها گفته اند، بعضی می گویند فرعون دستور داده بود که زنان باردار بنی اسرائیل را دقیقا زیر نظر بگیرند، و تنها قابله های قبطی و فرعونی مامور وضع حمل آن بودند، تا اگر نوزاد پسر باشد فورا به مقامات حکومت مصر خبر دهند و جلادان بیایند و قربانی خود را بگیرند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 15
در اینکه چند نفر از نوزادان بنی اسرائیل در این برنامه قربانی شدند دقیقا روشن نیست ، بعضی عدد آن را نود هزار! و بعضی صدها هزار! گفته اند، آنها گمان می کردند با این جنایتهای موحش می توانند جلو قیام بنی اسرائیل و تحقق اراده حتمی خدا را بگیرند.
بلافاصله بعد از این آیه می فرماید: ((اراده و مشیت ما بر این قرار گرفته است که بر مستضعفین در زمین منت نهیم و آنها را مشمول مواهب خود نمائیم)) (و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض).
((آنها را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم)) (و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین).
((آنها را نیرومند و قوی و صاحب قدرت ، و حکومتشان را مستقر و پا بر جا سازیم)) (و نمکن لهم فی الارض).
((و به فرعون و هامان و لشکریان آنها آنچه را از سوی این مستضعفین بیم داشتند نشان دهیم))! (و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون).
چقدر این دو آیه گویا و امیدبخش است ؟ چرا که به صورت یک قانون کلی و در شکل فعل مضارع و مستمر بیان شده است ، تا تصور نشود اختصاص به مستضعفان بنی اسرائیل و حکومت فرعونیان داشته ، می گوید: ما می خواهیم چنین کنیم ... یعنی فرعون می خواست بنی اسرائیل را تار و مار کند و قدرت و شوکتشان را درهم بشکند، اما ما می خواستیم آنها قوی و پیروز شوند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 16
او می خواست حکومت تا ابد در دست مستکبران باشد اما ما اراده کرده بودیم که حکومت را به مستضعفان بسپاریم ! و سرانجام چنین شد.
ضمنا تعبیر به ((منت)) چنانکه قبلا هم گفته ایم به معنی بخشیدن مواهب و نعمتها است ، و این با منت زبانی که بازگو کردن نعمت به قصد تحقیر طرف است و مسلما کار مذمومی است ، فرق بسیار دارد.

در این دو آیه خداوند پرده از روی اراده و مشیت خود در مورد مستضعفان برداشته و پنج امر را در این زمینه بیان می کند که با هم پیوند و ارتباط نزدیک دارند.
نخست اینکه ما می خواهیم آنها را مشمول نعمتهای خود کنیم (و نرید ان نمن ...).
دیگر اینکه ما می خواهیم آنها را پیشوایان نمائیم (نجعلهم ائمة).
سوم اینکه ما می خواهیم آنها را وارثان حکومت جباران قرار دهیم (و نجعلهم الوارثین).
چهارم اینکه ما حکومت قوی و پا بر جا به آنها می دهیم (و نمکن لهم فی الارض).
و بالاخره پنجم اینکه آنچه را دشمنانشان از آن بیم داشتند و تمام نیروهای خود را بر ضد آن بسیج کرده بودند به آنها نشان دهیم (و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا یحذرون).
چنین است لطف عنایت پروردگار در مورد مستضعفین ، اما آنها کیانند؟ و چه اوصافی دارند؟ در بحث نکات به خواست خدا از آن سخن خواهیم گفت .
هامان وزیر معروف فرعون بود و تا به آن حد در دستگاه او نفوذ داشت که در آیه بالا از لشکریان مصر تعبیر به لشکریان فرعون و هامان می کند (شرح بیشتر در باره هامان بخواست خدا ذیل آیه 38 همین سوره خواهد آمد). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 17
نکته ها:
1 - حکومت جهانی مستضعفان
گفتیم آیات فوق ، هرگز سخن از یک برنامه موضعی و خصوصی مربوط به بنی اسرائیل نمی گوید، بلکه بیانگر یک قانون کلی است برای همه اعصار و قرون و همه اقوام و جمعیتها، می گوید: ((ما اراده داریم که بر مستضعفان منت بگذاریم و آنها را پیشوایان و وارثان حکومت روی زمین قرار دهیم)).
این بشارتی است در زمینه پیروزی حق بر باطل و ایمان بر کفر.
این بشارتی است برای همه انسانهای آزاده و خواهان حکومت عدل و داد و برچیده شدن بساط ظلم و جور.
نمونه ای از تحقق این مشیت الهی ، حکومت بنی اسرائیل و زوال حکومت فرعونیان بود.
و نمونه کاملترش حکومت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و یارانش بعد از ظهور اسلام بود، حکومت پا برهنه ها و تهیدستان با ایمان و مظلومان پاکدل که پیوسته از سوی فراعنه زمان خود مورد تحقیر و استهزاء بودند، و تحت فشار و ظلم و ستم قرار داشتند.

سرانجام خدا به دست همین گروه دروازه قصرهای کسراها و قیصرها را گشود و آنها را از تخت قدرت بزیر آورد و بینی مستکبران را به خاک مالید.
و نمونه ((گسترده تر)) آن ظهور حکومت حق و عدالت در تمام کره زمین بوسیله ((مهدی)) (ارواحنا له الفداء) است .
این آیات از جمله آیاتی است که به روشنی بشارت ظهور چنین حکومتی را می دهد، لذا در روایات اسلامی می خوانیم که ائمه اهلبیت (علیهم السلام) در تفسیر این آیه اشاره به این ظهور بزرگ کرده اند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 18
در نهج البلاغه از علی (علیه السلام) چنین آمده است : لتعطفن الدنیا علینا بعد شماسها عظف الضروس علی ولدها و تلی عقیب ذلک و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ...: ((دنیا پس از چموشی و سرکشی - همچون شتری که از دادن شیر به دوشنده اش خودداری می کند و برای بچه اش نگه می دارد - به ما روی می آورد... سپس آیه ((و نرید ان نمن)) را تلاوت فرمود.
و در حدیث دیگری از همان امام بزرگوار (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه فوق فرمود: هم آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یبعث الله مهدیهم بعد جهدهم ، فیعزهم و یذل عدوهم : ((این گروه آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هستند، خداوند مهدی آنها را بعد از زحمت و فشاری که بر آنان وارد می شود برمی انگیزد و به آنها عزت می دهد و دشمنانشان را ذلیل و خوار می کند)).
و در حدیثی از امام زین العابدین علی بن الحسین (علیهماالسلام) می خوانیم : و الذی بعث محمدا بالحق بشیرا و نذیرا، ان الابرار منا اهل البیت و شیعتهم بمنزلة موسی و شیعته ، و ان عدونا و اشیاعهم بمنزلة فرعون و اشیاعه : ((سوگند به کسی که محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به حق بشارت دهنده و بیم دهنده قرار داد که نیکان از ما اهل البیت و پیروان آنها بمنزله موسی و پیروان او هستند، و دشمنان ما و پیروان آنها بمنزله فرعون و پیروان او می باشند)) (سرانجام ما پیروز می شویم و آنها نابود می شوند و حکومت حق و عدالت از آن ما خواهد بود).
البته حکومت جهانی مهدی (علیه السلام) در آخر کار هرگز مانع از حکومتهای اسلامی در مقیاسهای محدودتر پیش از آن از طرف مستضعفان بر ضد مستکبران نخواهد بود، و هر زمان شرائط آن را فراهم سازند وعده حتمی و مشیت الهی در تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 19
باره آنها تحقق خواهد یافت و این پیروزی نصیبشان می شود.
2 - ((مستضعفان)) و ((مستکبران)) کیانند؟
می دانیم واژه ((مستضعف)) از ماده ضعف است ، اما چون به باب استفعال برده شده به معنی کسی است که او را به ضعف کشانده اند و

در بند و زنجیر کرده اند.
به تعبیر دیگر مستضعف کسی نیست که ضعیف و ناتوان و فاقد قدرت و نیرو باشد، مستضعف کسی است که نیروهای بالفعل و بالقوة دارد، اما از ناحیه ظالمان و جباران سخت در فشار قرار گرفته ، ولی با این حال در برابر بند و زنجیر که بر دست و پای او نهاده اند ساکت و تسلیم نیست ، پیوسته تلاش می کند، تا زنجیرها را بشکند و آزاد شود، دست جباران و ستمگران را کوتاه سازد و آئین حق و عدالت را برپا کند.
خداوند به چنین گروهی وعده یاری و حکومت در زمین داده است ، نه افراد بیدست و پا و جبان و ترسو که حتی حاضر نیستند فریادی بکشند، تا چه رسد به اینکه پا در میدان مبارزه بگذارند و قربانی دهند.
بنی اسرائیل نیز آن روز توانستند وارث حکومت فرعونیان شوند که گرد رهبر خود موسی (علیه السلام) را گرفتند، نیروهای خود را بسیج کردند و همه صف واحدی را تشکیل دادند، بقایای ایمانی که از جدشان ابراهیم به ارث برده بودند با دعوت موسی (علیه السلام) تکمیل و خرافات را از فکر خود زدودند و آماده قیام شدند.
البته ((مستضعف)) انواع و اقسامی دارد مستضعف ((فکری)) و ((فرهنگی)) مستضعف ((اقتصادی)) مستضعف ((اخلاقی)) و مستضعف ((سیاسی)) و آنچه بیشتر قرآن روی آن تکیه کرده است مستضعفین سیاسی و اخلاقی است .
بدون شک جباران مستکبر برای تحکیم پایه های سیاست جابرانه خود قبل از هر چیز سعی می کنند قربانیان خود را به استضعاف فکری و فرهنگی بکشانند تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 20
سپس به استضعاف اقتصادی ، تا قدرت و توانی برای آنها باقی نماند، تا فکر قیام و گرفتن زمام حکومت را در دست و در مغز خود نپرورانند.
در قرآن مجید در پنج مورد سخن از ((مستضعفین)) به میان آمده که عموما سخن از مؤ منانی می گوید که تحت فشار جباران قرار داشتند.
در یک جا مؤ منان را دعوت به مبارزه و جهاد در راه خدا و مستضعفین با ایمان کرده می گوید: چرا در راه خدا، و در راه مردان و زنان و کودکانی که تضعیف شده اند پیکار نمی کنید؟ همان افراد ستمدیدهای که می گویند: خدایا! ما را از این شهر (مکه) که اهلش ستمگرند بیرون بر، و برای ما از طرف خودت سرپرستی قرار ده ، و برای ما از سوی خودت یاوری تعیین فرما (نساء - 75).
تنها در یک مورد سخن از کسانی به میان می آورد که ظالمند و همکاری با کافران دارند و ادعای مستضعف بودن می کنند و قرآن ادعای آنها را نفی کرده ، می گوید: شما می توانستید با هجرت کردن از منطقه کفر و فساد از چنگال آنها رهائی یابید، اما چون چنین نکردید جایگاه شما دوزخ است

(مضمون آیه 97 - نساء).
ولی به هر حال قرآن همه جا به حمایت از مستضعفان برخاسته و از آنها به نیکی یاد کرده است و آنها را مؤ منان تحت فشار می شمارد، مؤ منانی مجاهد و تلاشگر که مشمول لطف خدا هستند.
3 - روش عمومی مستکبران تاریخ
نه تنها فرعون بود که برای اسارت بنی اسرائیل مردان آنها را می کشت ، و زنانشان را برای خدمتکاری زنده نگه می داشت ، که در طول تاریخ همه جباران چنین بودند و با هر وسیله نیروهای فعال را از کار می انداختند.
آنجا که نمی توانستند مردان را بکشند مردانگی را می کشتند، و با پخش
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 21
وسائل فساد، مواد مخدر، توسعه فحشاء و بی بندباری جنسی ، گسترش شراب و قمار، و انواع سرگرمیهای ناسالم ، روح شهامت و سلحشوری و ایمان را در آنها خفه می کردند، تا بتوانند با خیالی آسوده به حکومت خودکامه خویش ادامه دهند.
اما پیامبران الهی مخصوصا پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سعی داشتند نیروهای خفته جوانان را بیدار و آزاد سازند، و حتی به زنان درس مردانگی بیاموزند، و آنها را در صف مردان ، در برابر مستکبران قرار دهند.
شواهد این دو برنامه در تاریخ گذشته و امروز در همه کشورهای اسلامی به خوبی نمایان است که نیازی به ذکر آن نمی بینیم . القصص
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 22
آیه 7-9
آیه و ترجمه
وَ أَوْحَیْنَا إِلی أُمِّ مُوسی أَنْ أَرْضِعِیهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَیْهِ فَأَلْقِیهِ فی الْیَمِّ وَ لا تخَافی وَ لَا تحْزَنی إِنَّا رَادُّوهُ إِلَیْکِ وَ جَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسلِینَ(7)
فَالْتَقَطهُ ءَالُ فِرْعَوْنَ لِیَکونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً إِنَّ فِرْعَوْنَ وَ هَمَنَ وَ جُنُودَهُمَا کانُوا خَطِئِینَ(8)
وَ قَالَتِ امْرَأت فِرْعَوْنَ قُرَّت عَینٍ لی وَ لَک لا تَقْتُلُوهُ عَسی أَن یَنفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَداً وَ هُمْ لا یَشعُرُونَ(9)
ترجمه :7 - ما به مادر موسی الهام کردیم که او را شیر ده ، و هنگامی که بر او ترسیدی وی را در دریا (ی نیل) بیفکن ، و نترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز می گردانیم ، و او را از رسولانش قرار می دهیم . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 23
8 - (هنگامی که مادر از سوی کودک خود سخت در وحشت فرو رفت او را به فرمان خدا به دریا افکند) خاندان فرعون او را از آب گرفتند تا سرانجام دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد، مسلما فرعون و هامان و لشکریان آن

دو خطاکار بودند.
9 - همسر فرعون (هنگامی که دید آنها قصد کشتن کودک را دارند) گفت او را نکشید، نور چشم من و شماست ؟ شاید برای ما مفید باشد، یا او را پسر خود برگزینیم و آنها نمی فهمیدند (که دشمن اصلی خود را در آغوش خویش می پرورانند!).
تفسیر:در آغوش فرعون !
از اینجا قرآن مجید، برای ترسیم نمونه زنده ای از پیروزی مستضعفان بر مستکبران وارد شرح داستان موسی و فرعون می شود، و مخصوصا به بخشهائی می پردازد که موسی را در ضعیفترین حالات و فرعون را در نیرومندترین شرایط نشان می دهد، تا پیروزی مشیة الله را بر اراده جباران به عالیترین وجه مجسم نماید.
نخست می گوید: ما به مادر موسی وحی فرستادیم (و الهام کردیم) که موسی را شیر ده و هنگامی که بر او ترسیدی او را در دریا بیفکن ! (و اوحینا الی ام موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم).
و ترس و اندوهی به خود راه مده (و لا تخافی و لا تحزنی).
چرا که ما قطعا او را به تو باز می گردانیم ، و او را از رسولان قرار خواهیم داد (انا رادوه الیک و جاعلوه من المرسلین).
این آیه کوتاه مشتمل بر دو امر، و دو نهی ، و دو بشارت است که مجموعا خلاصه ای است از یک داستان بزرگ و پر ماجرا که فشرده اش چنین است :
دستگاه فرعون برنامه وسیعی برای کشتن نوزادان پسر از بنی اسرائیل تربیت داده بود، و حتی قابله های فرعونی مراقب زنان باردار بنی اسرائیل بودند.
در این میان یکی از این قابله ها با مادر موسی دوستی داشت (حمل موسی تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 24
مخفیانه صورت گرفت و چندان آثاری از حمل در مادر نمایان نبود) هنگامی که احساس کرد تولد نوزاد نزدیک شده به سراغ قابله دوستش فرستاد و گفت : ماجرای من چنین است فرزندی در رحم دارم و امروز به محبت و دوستی تو نیازمندم .
هنگامی که موسی تولد یافت از چشمان او نور مرموزی درخشید، چنانکه بدن قابله به لرزه درآمد، و برقی از محبت در اعماق قلب او فرو نشست ، و تمام زوایای دلش را روشن ساخت .
زن قابله رو به مادر موسی کرد و گفت : من در نظر داشتم ماجرای تولد این نوزاد را به دستگاه حکومت خبر دهم ، تا جلادان بیایند و این پسر را به قتل رسانند (و من جایزه خود را بگیرم) ولی چکنم که عشق شدیدی از این نوزاد در درون قلبم احساس می کنم ! حتی راضی نیستم موئی از سر

او کم شود، با دقت از او حفاظت کن ، من فکر می کنم دشمن نهائی ما سرانجام او باشد!.
قابله از خانه مادر موسی بیرون آمد، بعضی از جاسوسان حکومت او را دیدند و تصمیم گرفتند وارد خانه شوند، خواهر موسی ماجرا را به مادر خبر داد مادر دستپاچه شد آنچنان که نمیدانست چه کند؟
در میان این وحشت شدید که هوش از سرش برده بود نوزاد را در پارچه ای پیچید و در تنور انداخت ، مامورین وارد شدند در آنجا چیزی جز تنور آتش ندیدند!، تحقیقات را از مادر موسی شروع کردند، گفتند: این زن قابله در اینجا چه می کرد؟ گفت : او دوست من است برای دیدار آمده بود، مامورین مایوس شدند و بیرون رفتند.
مادر موسی به هوش آمد و به خواهر موسی گفت نوزاد کجا است ؟ او اظهار بی اطلاعی کرد، ناگهان صدای گریه ای از درون تنور برخاست مادر به سوی تنور دوید، دید خداوند آتش را برای او برد و سلام کرده است (همان خدائی که آتش نمرودی را برای ابراهیم سرد و سالم ساخت) دست کرد و نوزادش را سالم تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 25
بیرون آورد.
اما باز مادر در امان نبود، چرا که ماموران چپ و راست در حرکت و جستجو بودند، و شنیدن صدای یک نوزاد کافی بود که خطر بزرگی واقع شود.
در اینجا یک الهام الهی قلب مادر را روشن ساخت ، الهامی است که ظاهرا او را به کار خطرناکی دعوت می کند، ولی با اینحال از آن احساس آرامش می نماید.
این یک ماموریت الهی است که به هر حال باید انجام شود، و تصمیم گرفت به این الهام لباس عمل بپوشاند و نوزاد خویش را به نیل بسپارد!.
به سراغ یک نجار مصری آمد (نجاری که نیز او از قبطیان و فرعونیان بود!) از او درخواست کرد صندوق کوچکی برای او بسازد.
نجار گفت : با این اوصاف که می گوئی صندوق را برای چه می خواهی ؟!
مادری که زبانش عادت به دروغ نداشت نتوانست در اینجا سخنی جز این بگوید که من از بنی اسرائیلم ، نوزاد پسری دارم ، و می خواهم نوزادم را در آن مخفی کنم .
اما نجار قبطی تصمیم گرفت این خبر را به جلادان برساند، به سراغ آنها آمد، اما چنان وحشتی بر قلب او مستولی شد که زبانش باز ایستاد، تنها با دست اشاره می کرد و می خواست با علائم مطلب را بازگو کند، مامورین که گویا از حرکات او یک نحو سخریه و استهزاء برداشت کردند او را زدند و بیرون کردند.
هنگامی که بیرون آمد حال عادی خود را باز یافت ، این ماجرا تکرار شد، و

در نتیجه فهمید در اینجا یک سر الهی نهفته است ، صندوق را ساخت و به مادر موسی تحویل داد.
شاید صبحگاهانی بود که هنوز چشم مردم مصر در خواب ، هوا کمی روشن شده بود، مادر نوزاد خود را همراه صندوق به کنار نیل آورد، پستان در دهان تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 26
نوزاد گذاشت ، و آخرین شیر را به او داد، سپس او را در آن صندوق مخصوص که همچون یک کشتی کوچک قادر بود بر روی آب حرکت کند گذاشت و آن را روی امواج نهاد.
امواج خروشان نیل صندوق را به زودی از ساحل دور کرده ، مادر در کنار ایستاده بود و این منظره را تماشا می نمود، در یک لحظه احساس کرد قلبش از او جدا شده و روی امواج حرکت می کند، اگر لطف الهی قلب او را آرام نکرده بود، فریاد می کشید و همه چیز فاش می شد!.
هیچکس نمی تواند دقیقا حالت این مادر را در آن لحظات حساس ترسیم کند، ولی آن شاعره فارسی زبان تا حدودی این صحنه را در اشعار زیبا و با روحش مجسم ساخته است ، می گوید:

مادر موسی چو موسی را به نیل
در فکند از گفته رب جلیل
خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه
گفت کای فرزند خرد بی گناه !
گر فراموشت کند لطف خدای
چون رهی زین کشتی بی ناخدای !
وحی آمد کاین چه فکر باطل است !
رهرو ما اینک اندر منزل است !
ما گرفتیم آنچه را انداختی !
دست حق را دیدی و نشناختی !
سطح آب از گاهوارش خوشتر است
دایه اش سیلاب و موجش مادر است !
رودها از خود نه طغیان می کنند
آنچه می گوئیم ما آن می کنند!
ما به دریا حکم طوفان می دهیم
ما به سیل و موج فرمان می دهیم !
نقش هستی نقشی از ایوان ما است
خاک و باد و آب سرگردان ما است
به که برگردی به ما بسپاریش
کی تو از ما دوستر می داریش ؟!اینها همه از یکسو اما ببینیم در کاخ فرعون چه خبر؟ در اخبار آمده : فرعون دختری داشت تفسیر نمونه جلد

و تنها فرزندش همو بود، او از بیماری شدیدی رنج میبرد، دست به دامن اطباء زد نتیجه ای نگرفت ، به کاهنان متوسل شد آنها گفتند که ای فرعون ما پیشبینی می کنیم که از درون این دریا انسانی به این کاخ گام مینهد که اگر از آب دهانش به بدن این بیمار بمالند بهبودی می یابد!
فرعون و همسرش آسیه در انتظار چنین ماجرائی بودند که ناگهان روزی صندوقچه ای را که بر امواج در حرکت بود، نظر آنها را جلب کرد، دستور داد مامورین فورا به سراغ صندوق بروند، و آن را از آب بگیرند، تا در آن چه باشد؟
صندوق مرموز در برابر فرعون قرار گرفت ، دیگران نتوانستند، در آن را بگشایند، آری می بایست در صندوق نجات موسی بدست خود فرعون گشوده شود و گشوده شد! هنگامی که چشم همسر فرعون به چشم کودک افتاد، برقی از آن جستن کرد و اعماق قلبش را روشن ساخت و همگی - مخصوصا همسر فرعون - مهر او را به دل گرفتند، و هنگامی که آب دهان این نوزاد مایه شفای بیمار شد این محبت فزونی گرفت .
اکنون به قرآن باز می گردیم و خلاصه این ماجرا را از زبان قرآن می شنویم : قرآن می گوید: خاندان فرعون ، موسی را (از روی امواج نیل) بر گرفتند تا دشمن آنان و مایه اندوهشان گردد! (فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدوا و حزنا).
((التقط)) از ماده ((التقاط)) در اصل به معنی رسیدن به چیزی بی تلاش و کوشش است ، و اینکه به اشیاء گم شده ای که انسان پیدا می کند، ((لقطه)) تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 28
می گویند نیز به همین جهت است .
بدیهی است فرعونیان قنداقه این نوزاد را از امواج به این منظور نگرفتند که دشمن سرسختشان را در آغوش خود پرورش دهند، بلکه آنها به گفته همسر فرعون می خواستند نور چشمی برای خود برگزینند.
اما سرانجام و عاقبت کار چنین شد، و به اصطلاح علمای ادب لام در اینجا لام عاقبت است نه لام علت و لطافت این تعبیر در همین است که خدا می خواهد قدرت خود را نشان دهد که چگونه این گروه را که تمام نیروهای خود را برای کشتن پسران بنی اسرائیل بسیج کرده بودند وادار می کند که همان کسی را که اینهمه مقدمات برای نابودی او است چون جان شیرین در بر بگیرند و پرورش دهند!.
ضمنا تعبیر به آل فرعون نشان می دهد که نه یک نفر بلکه گروهی از فرعونیان برای گرفتن صندوق از آب شرکت کردند و این شاهد بر آن است که چنین انتظاری را داشتند.
و در پایان آیه اضافه می کند: مسلما فرعون و هامان و لشکریان آن دو

خطاکار بودند (ان فرعون و هامان و جنودهما کانوا خاطئین).
آنها در همه چیز خطاکار بودند، چه خطائی از این برتر که راه حق و عدالت را گذارده پایه های حکومت خود را بر ظلم و جور و شرک بنا نموده بودند؟
و چه خطائی از این روشنتر که آنها هزاران طفل را سر بریدند تا کلیم الله را نابود کنند، ولی خداوند او را به دست خودشان سپرد و گفت : بگیرید و این دشمنتان را پرورش دهید و بزرگ کنید!. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 29
از آیه بعد استفاده می شود که مشاجره و درگیری میان فرعون و همسرش و احتمالا بعضی از اطرافیان آنها بر سر این نوزاد درگرفته بود، چرا که قرآن میگوید: ((همسر فرعون گفت این نور چشم من و تو است ، او را نکشید، شاید برای ما مفید باشد، یا او را به عنوان پسر انتخاب کنیم))! (و قالت امراءة فرعون قرة عین لی و لک لا تقتلوه عسی ان ینفعنا او نتخذه ولدا).
به نظر میرسد که فرعون از چهره نوزاد و نشانه های دیگر - از جمله گذاردن او در صندوق و رها کردنش در امواج نیل - دریافته بود که این نوزاد از بنی اسرائیل است ، ناگهان کابوس قیام یک مرد بنی اسرائیلی و زوال ملک او به دست آن مرد بر روح او سایه افکند، و خواهان اجرای قانون جنایتبارش در باره نوزادان بنی اسرائیل در این مورد شد!.
اطرافیان متملق و چاپلوس نیز فرعون را در این طرز فکر تشویق کردند و گفتند دلیل ندارد که قانون در باره این کودک اجرا نشود؟!
اما ((آسیه)) همسر فرعون که نوزاد پسری نداشت و قلب پاکش که از قماش درباریان فرعون نبود کانون مهر این نوزاد شده بود در مقابل همه آنها ایستاد و از آنجا که در این گونه کشمکشهای خانوادگی غالبا پیروزی با زنان است او در کار خود پیروز شد؟
و اگر داستان شفای دختر فرعون نیز به آن افزوده شود دلیل پیروزی آسیه در این درگیری روشنتر خواهد شد.
ولی قرآن با یک جمله کوتاه و پر معنی در پایان آیه می گوید: آنها نمیدانستند چه می کنند (و هم لا یشعرون).
آری آنها نمی دانستند که فرمان نافذ الهی و مشیت شکستناپذیر خداوند بر این قرار گرفته است که این نوزاد را در مهمترین کانون خطر پرورش دهد، تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 30
و هیچکس را یارای مخالفت با این اراده و مشیت نیست !.
نکته :
برنامه عجیب الهی
قدرتنمائی این نیست که اگر خدا بخواهد قوم نیرومند و جباری را نابود کند لشکریان آسمان و زمین را برای نابودی آنها بسیج نماید.

قدرتنمائی این است که خود آن جباران مستکبر را مامور نابودی خودشان سازد و آنچنان در قلب و افکار آنها اثر بگذارد که مشتاقانه هیزمی را جمع کنند که باید با آتشش بسوزند، زندانی را بسازند که باید در آن بمیرند، چوبه داری را بر پا کنند که باید بر آن اعدام شوند!.
و در مورد فرعونیان زورمند گردنکش نیز چنان شد، و پرورش و نجات موسی در تمام مراحل به دست خود آنها صورت گرفت :
قابله موسی از قبطیان بود!
سازنده صندوق نجات موسی یک نجار قبطی بود!
گیرندگان صندوق نجات از امواج نیل آل فرعون بودند! بازکننده در صندوق شخص فرعون یا همسرش آسیه بود!
و سرانجام کانون امن و آرامش و پرورش موسای قهرمان و فرعونشکن همان کاخ فرعون بود!
و این است قدرتنمائی پروردگار. القصص
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 31
آیه 10 -13
آیه و ترجمه
وَ أَصبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسی فَرِغاً إِن کادَت لَتُبْدِی بِهِ لَوْ لا أَن رَّبَطنَا عَلی قَلْبِهَا لِتَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ(0)
وَ قَالَت لأُخْتِهِ قُصیهِ فَبَصرَت بِهِ عَن جُنُبٍ وَ هُمْ لا یَشعُرُونَ(11)
* وَ حَرَّمْنَا عَلَیْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ فَقَالَت هَلْ أَدُلُّکمْ عَلی أَهْلِ بَیْتٍ یَکْفُلُونَهُ لَکمْ وَ هُمْ لَهُ نَصِحُونَ(12)
فَرَدَدْنَهُ إِلی أُمِّهِ کیْ تَقَرَّ عَیْنُهَا وَ لا تَحْزَنَ وَ لِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَکِنَّ أَکثرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ(13)
ترجمه :10 - قلب مادر موسی از همه چیز (جز یاد فرزندش) تهی گشت ، و اگر قلب او را به وسیله ایمان و امید محکم نکرده بودیم نزدیک بود مطلب را افشا کند.
11 - مادر به خواهر او گفت وضع حال او را پیگیری کن ، او نیز از دور ماجرا را مشاهده کرد، در حالی که آنها بی خبر بودند.
12 - ما همه زنان شیرده را از قبل بر او تحریم کردیم (تا تنها به آغوش مادر برگردد) خواهرش (که بیتابی ماموران را برای پیدا کردن دایه مشاهده کرد) گفت : آیا شما را به خانواده ای راهنمائی کنم که میتوانند این نوزاد را کفالت کنند و خیرخواه او هستند؟
13 - ما او را به مادرش بازگرداندیم تا چشمش روشن شود، و غمگین نباشد، و بداند وعده الهی حق است ولی اکثر آنها نمیدانند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 32
تفسیر:بازگشت موسی به آغوش مادر

در این آیات صحنه دیگری از این داستان مجسم شده است :
مادر موسی (علیه السلام) فرزندش را به ترتیبی که قبلا گفتیم به امواج نیل سپرد، اما بعد از این ماجرا طوفانی شدید در قلب او وزیدن گرفت ، جای خالی نوزاد که تمام قلبش را پر کرده بود، کاملا محسوس بود.
نزدیک بود فریاد کشد و اسرار درون دل خود را برون افکند.
نزدیک بود نعره زند و از جدائی فرزند ناله سر دهد.
اما لطف الهی به سراغ او آمد و چنانکه قرآن گوید: ((قلب مادر موسی از همه چیز جز یاد فرزندش تهی گشت ، و اگر ما قلب او را با نور ایمان و امید محکم نکرده بودیم ، نزدیک بود این مطلب را افشا کند)) (و اصبح فؤ اد ام موسی فارغا ان کادت لتبدی به لو لا ان ربطنا علی قلبها لتکون من المؤ منین).
فارغ به معنی خالی است ، و در اینجا منظور خالی از همه چیز جز از یاد موسی است ، هر چند بعضی از مفسران آن را به معنی خالی بودن از غم و اندوه گرفته اند، و یا خالی از الهام و مژده ای که قبلا به او داده شده بود، ولی با توجه به جمله ها این تفسیرها صحیح به نظر نمی رسد.
این کاملا طبیعی است که مادری که نوزاد خود را با این صورت از خود جدا کند، همه چیز را جز نوزادش فراموش نماید، و آنچنان هوش از سرش برود که بدون در نظر گرفتن خطراتی که خود و فرزندش را تهدید می کند فریاد کشد، و اسرار درون دل را فاش سازد.
اما خداوندی که این ماموریت سنگین را به این مادر مهربان داده قلب او را آنچنان استحکام می بخشد که به وعده الهی ایمان داشته باشد، و بداند

در دست خدا است ، سرانجام به او باز می گردد و پیامبر می شود!
((ربطنا)) از ماده ((ربط)) در اصل به معنی بستن حیوان یا مانند آن به جائی است تا مطمئنا در جای خود محفوظ بماند، و لذا محل این گونه حیوانات را ((رباط)) می گویند، و سپس به معنی وسیعتری که همان حفظ و تقویت و استحکام بخشیدن است آمده و منظور از ((ربط)) قلب در اینجا تقویت دل این مادر است ، تا ایمان به وحی الهی آورد و این حادثه بزرگ را تحمل کند.
مادر بر اثر این لطف پروردگار آرامش خود را باز یافت ، ولی می خواهد از سرنوشت فرزندش با خبر شود، لذا به خواهر موسی سفارش کرد که وضع حال او را پیگیری کن (و قالت لاخته قصیه).
((قصیه)) از ماده ((قص)) (بر وزن نص) به معنی جستجو از آثار چیزی است و اینکه قصه را قصه می گویند به خاطر این است که پیگیری از اخبار و حوادث گوناگون در آن می شود.
خواهر موسی دستور مادر را انجام داد و از فاصله قابل ملاحظه ای به

جستجو پرداخت و او را از دور دید که صندوق نجاتش را فرعونیان از آب میگیرند، و موسی را از صندوق بیرون آورده در آغوش دارند (فبصرت به عن جنب).
اما آنها از وضع این خواهر بیخبر بودند ((و هم لا یشعرون)).
بعضی گفته اند: خدمتکاران مخصوص فرعون کودک را با خود از قصر بیرون آورده بودند، تا دایه ای برای او جستجو کنند، و درست در همین لحظات بود که خواهر موسی از دور برادر خود را دید.
ولی تفسیر اول نزدیکتر به نظر میرسد، بنا بر این بعد از بازگشت مادر موسی به خانه خویش خواهر از فاصله دور در کنار نیل ماجرا را زیر نظر داشت و با چشم خود دید که چگونه فرعونیان او را از آب گرفتند و از خطر بزرگی که نوزاد را تهدید می کرد رهائی یافت . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 34
برای جمله ((هم لا یشعرون)) تفسیرهای دیگری نیز شده : مرحوم طبرسی مخصوصا این احتمال را بعید نمیداند که تکرار این جمله در آیات قبل و اینجا در باره فرعون برای اشاره به این حقیقت باشد او که تا این اندازه از مسائل بیخبر بود چگونه دعوی الوهیت می کرد؟ چگونه می خواست با اراده پروردگار و مشیت الهی بجنگد؟
به هر حال اراده خداوند به این تعلق گرفته بود که این نوزاد به مادرش به زودی برگردد و قلب او را آرام بخشد، لذا می فرماید: ما همه زنان شیرده را از قبل بر او تحریم کردیم (و حرمنا علیه المراضع من قبل).
طبیعی است نوزاد شیرخوار چند ساعت که می گذرد، گرسنه می شود، گریه می کند، بیتابی می کند، باید دایه ای برای او جستجو کرد، بخصوص که ملکه مصر سخت به آن دل بسته ، و چون جان شیرینش دوست می دارد!
ماموران حرکت کردند و در به در دنبال دایه می گردند، اما عجیب اینکه پستان هیچ دایه ای را نمیگیرد.
شاید از دیدن قیافه آنها وحشت می کند، و یا طعم شیرشان که با ذائقه او آشنا نیست تلخ و نامطلوب جلوه می کند، گوئی می خواهد خود را از دامان دایه ها پرتاب کند این همان تحریم تکوینی الهی بود که همه دایه ها را بر او حرام کرده بود. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 35
کودک لحظه به لحظه گرسنه تر و بی تابتر می شود پی در پی گریه می کند و سر و صدای او در درون قصر فرعون می پیچید و قلب ملکه را به لرزه در می آورد.
مامورین بر تلاش خود می افزایند ناگهان در فاصله نه چندان دور به دختری برخورد می کنند که می گوید: من خانواده ای را می شناسم که میتوانند این نوزاد را کفالت کنند و خیرخواه او هستند آیا می خواهید شما را

راهنمائی کنم ؟ (فقالت هل ادلکم علی اهلبیت یکفلونه لکم و هم له ناصحون).
من زنی از بنی اسرائیل را می شناسم که پستانی پر شیر و قلبی پر محبت دارد او نوزاد خود را از دست داده ، و حاضر است شیر دادن نوزاد کاخ را بر عهده گیرد.
مامورین خوشحال شدند و مادر موسی را به قصر فرعون بردند نوزاد هنگامی که بوی مادر را شنید سخت پستانش را در دهان فشرد، و از شیره جان مادر جان تازه ای پیدا کرد، برق خوشحالی از چشمها جستن کرد، مخصوصا ماموران خسته و کوفته که به مقصد خود رسیده بودند از همه خوشحالتر بودند، همسر فرعون نیز نمی توانست خوشحالی خود را از این امر کتمان کند.
شاید به دایه گفتند تو کجا بودی که اینهمه ما به دنبالت گردش کردیم کاش زودتر می آمدی ! آفرین بر تو و بر شیر مشکلگشای تو!
در بعضی از روایات آمده است که وقتی موسی پستان این مادر را قبول کرد هامان وزیر فرعون گفت من فکر می کنم تو مادر واقعی او هستی ! چرا در میان اینهمه زن تنها پستان تو را پذیرفت ؟ گفت ای پادشاه ! به خاطر این است که من زنی خوشبو هستم ، و شیرم بسیار شیرین است ، تاکنون هیچ کودکی به من سپرده نشده مگر اینکه پستان مرا پذیرفته است ! حاضران این سخن را تصدیق کردند و هر کدام هدیه و تحفه گرانقیمتی به او دادند!.
در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: سه روز بیشتر

نکشید که خداوند نوزاد را به مادرش بازگرداند! بعضی گفته اند این تحریم تکوینی شیرهای دیگران برای موسی به خاطر این بود که خدا نمیخواست از شیرهائی که آلوده به حرام ، آلوده به اموال دزدی و جنایت و رشوه و غصب حقوق دیگران است این پیامبر پاک بنوشد، او باید از شیر پاکی همچون شیر مادرش تغذیه کند تا بتواند بر ضد ناپاکیها قیام کند و با ناپاکان بستیزد.
و به این ترتیب ما موسی را به مادرش بازگرداندیم تا چشمش روشن شود و غم و اندوهی در دل او باقی نماند، و بداند وعده الهی حق است اگر چه اکثر مردم نمیدانند (فرددناه الی امه کی تقر عینها و لا تحزن و لتعلم ان وعد الله حق و لکن اکثرهم لا یعلمون).
در اینجا سؤ الی مطرح است و آن اینکه : آیا فرعونیان موسی را به مادر سپردند که او را شیر دهد و در خلال این کار، همه روز یا گاهبگاه ، کودک را به دربار فرعون بیاورد تا ملکه مصر دیداری از او تازه کند، و یا کودک را در دربار نگه داشتند و مادر موسی در فواصل معین می آمد و به او شیر

می داد؟
دلیل روشنی بر هیچیک از این دو احتمال نداریم اما احتمال اول نزدیکتر به نظر می رسد.
و نیز بعد از پایان دوران شیرخوارگی ، آیا موسی به کاخ فرعون منتقل شد یا رابطه خود را با مادر و خانواده نگه می داشت و میان این دو در رفت و آمد بود؟ بعضی گفته اند بعد از دوران شیرخوارگی ، او را به فرعون و همسرش آسیه سپرد، و موسی در دامن آن دو و با دست آن دو پرورش یافت ، و در اینجا داستانهای تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 37
دیگری از کارهای کودکانه اما پر معنی موسی نسبت به فرعون نقل کرده اند که ذکر همه آنها به درازا می کشد، اما این جمله که فرعون بعد از مبعوث شدن موسی به نبوت به او گفت : الم نربک فینا ولیدا و لبثت فینا من عمرک سنین : آیا تو را در کودکی در دامان مهر خود پرورش ندادیم ؟ و سالهائی از عمرت را در میان ما نبودی ؟ (سوره شعراء آیه 17) نشان می دهد که موسی مدتی در کاخ فرعون زندگی کرده و سالهائی در آنجا درنگ نموده است .
از تفسیر علی بن ابراهیم چنین استفاده می شود که موسی با نهایت احترام تا دوران بلوغ در کاخ فرعون ماند، ولی سخنان توحیدی او، فرعون را سخت ناراحت می کرد، تا آنجا که تصمیم قتل او را گرفت ، موسی کاخ را رها کرد و وارد شهر شد که با نزاع دو نفر که یکی از قبطیان و دیگری از سبطیان بود (و شرح آن در آیات آینده می آید) روبرو گشت . القصص
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 38
آیه 14-17
آیه و ترجمه
وَ لَمَّا بَلَغَ أَشدَّهُ وَ استَوَی ءَاتَیْنَهُ حُکْماً وَ عِلْماً وَ کَذَلِک نجْزِی الْمُحْسِنِینَ(14)
وَ دَخَلَ الْمَدِینَةَ عَلی حِینِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِیهَا رَجُلَینِ یَقْتَتِلانِ هَذَا مِن شِیعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاستَغَثَهُ الَّذِی مِن شِیعَتِهِ عَلی الَّذِی مِنْ عَدُوِّهِ فَوَکَزَهُ مُوسی فَقَضی عَلَیْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشیْطنِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِینٌ(15)
قَالَ رَب إِنی ظلَمْت نَفْسی فَاغْفِرْ لی فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ(16)
قَالَ رَب بِمَا أَنْعَمْت عَلیَّ فَلَنْ أَکُونَ ظهِیراً لِّلْمُجْرِمِینَ(17)
ترجمه :14 - هنگامی که نیرومند و کامل شد حکمت و دانش به او دادیم ، و اینگونه نیکوکاران را جزا می دهیم . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 39
15 - او در موقعی که اهل شهر در غفلت بودند وارد شهر شد، ناگهان دو مرد را دید که به جنگ و نزاع مشغولند، یکی از پیروان او بود، و دیگری از دشمنانش ، آن یک که از پیروان او بود از وی در برابر دشمنش تقاضای کمک کرد، موسی مشت محکمی بر سینه او زد و کار او را ساخت (و بر

زمین افتاد و مرد!) موسی گفت : این از عمل شیطان بود که او دشمن و گمراه کننده آشکاری است .
16 - عرض کرد پروردگارا! من به خویشتن ستم کردم ، مرا ببخش ، خدا او را بخشید که او غفور و رحیم است .
17 - عرض کرد پروردگارا! به شکرانه نعمتی که به من دادی من هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود.
تفسیر:موسی در طریق حمایت از مظلومان
در اینجا با سومین بخش از سرگذشت پر ماجرای موسی (علیه السلام) روبرو می شویم که در آن مسائلی مربوط به دوران بلوغ او و پیش از آنکه از مصر به مدین برود، و انگیزه هجرت او مطرح شده است .
نخست می گوید: ((هنگامی که موسی نیرومند و کامل شد، حکمت و دانش به او دادیم و این گونه نیکوکاران را جزا و پاداش می دهیم)) (فلما بلغ اشده و استوی آتیناه حکما و علما و کذلک نجزی المحسنین).
((اشد)) از ماده شدت به معنی نیرومند شدن است ، و ((استوی)) از ماده ((استواء)) به معنی کمال خلقت و اعتدال آن است .
در اینکه میان این دو چه تفاوتی است ، مفسران گفتگوهای مختلفی دارند: بعضی گفته اند ((بلوغ اشد)) آن است که انسان از نظر قوای جسمانی به سر حد کمال برسد که غالبا در سن 18 سالگی است ، و ((استواء)) همان اعتدال و استقرار در امر حیات و زندگی است که غالبا بعد از کمال نیروی جسمانی حاصل می شود.
بعضی دیگر ((بلوغ اشد)) را به معنی کمال جسمی ، و ((استواء)) را به معنی تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 40
کمال عقلی و فکری دانسته اند.
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) که در کتاب معانی الاخبار نقل شده میخوانیم : اشد 18 سالگی است ، و استواء زمانی است که محاسن بیرون آید.
در میان این تعبیرات تفاوت زیادی نیست ، و از مجموعه آن با توجه به معنی لغوی این دو واژه تکامل نیروهای جسمی و فکری و روحی استفاده می شود.
فرق میان ((حکم)) و ((علم)) ممکن است این باشد که حکم اشاره به عقل و فهم و قدرت بر داوری صحیح است ، و علم به معنی آگاهی و دانشی است که جهل با آن همراه نباشد.
تعبیر ((کذلک نجزی المحسنین)) به خوبی نشان می دهد که موسی (علیه السلام) به خاطر تقوای الهیش ، و به خاطر اعمال نیک و پاکش ، این شایستگی را پیدا کرده بود که خداوند پاداش علم و حکمت به او بدهد، و روشن است که منظور از این علم و حکمت ، وحی و نبوت نیست ، زیرا

موسی آن روز با زمان وحی و نبوت فاصله زیادی داشت .
بلکه منظور همان آگاهی و روشنبینی و قدرت بر قضاوت صحیح ، و مانند آن است که خدا به عنوان پاکدامنی و درستی و نیکوکاری به موسی داد، و از این تعبیر اجمالا برمی آید که موسی در همان کاخ فرعون که بود رنگ آن محیط را به خود هرگز نگرفت و تا آنجا که در توان داشت به کمک حق و عدالت می شتافت هر چند جزئیات آن امروز بر ما روشن نیست .
به هر حال موسی (علیه السلام) در موقعی که اهل شهر در غفلت بودند وارد شهر شد (و دخل المدینة علی حین غفلة من اهلها).
این شهر کدام شهر بوده ؟ روشن نیست ، اما به احتمال قوی پایتخت مصر بوده است و به گفته بعضی از مفسران موسی بر اثر مخالفتهائی که با فرعون و دستگاه تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 41
او داشت و روز به روز اوج می گرفت محکوم به تبعید از پایتخت مصر شد، ولی او با استفاده از فرصت خاصی که مردم در حال غفلت بودند وارد پایتخت گردید.
این احتمال نیز وجود دارد که منظور وارد شدن در شهر از قصر فرعون بوده باشد، چرا که معمولا قصرهای فراعنه را در کنار شهر که بهتر بتوانند راههای ورود و خروجش را کنترل کنند می سازند.
منظور از جمله ((علی حین غفلة من اهلها)) موقعی بوده که مردم شهر کسب و کار خود را تعطیل کرده و کسی دقیقا مراقب اوضاع شهر نبود، اما اینکه چه موقعی بوده ؟ بعضی گفته اند در آغاز شب بوده است که مردم کسب و کار را تعطیل می کنند، گروهی راهی خانه خود می شوند و گروهی نیز به تفریح و سرگرمی و شبنشینی می پردازند، این همان ساعتی است که در بعضی از روایات اسلامی از آن به عنوان ساعت غفلت تعبیر شده است .
در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است که فرمود: تنفلوا فی ساعة الغفلة و لو برکعتین خفیفتین : در ساعت غفلت نماز نافله بجا آورید و لو دو رکعت مختصر باشد.
و در ذیل این حدیث آمده است : و ساعة الغفلة ما بین المغرب و العشاء.
و براستی این ساعت ، ساعت غفلت است و بسیاری از جنایات و تبهکاریها و انحرافات اخلاقی در همین ساعات آغاز شب انجام می شود.
نه مردم مشغول کسب و کارند و نه در خواب و استراحت ، بلکه یک حالت غفلت عمومی معمولا بر شهرها مسلط می شود و رواج کار مراکز فساد نیز در همین ساعت است .
بعضی نیز احتمال داده اند که ساعت غفلت نیمه روز به هنگام استراحت .
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 42
مردم و تعطیل موقت کار روزانه است ، ولی تفسیر اول صحیحتر و دقیقتر

به نظر می رسد.
به هر حال موسی وارد شهر شد و در آنجا با صحنه ای روبرو گردید دو نفر مرد را دید که سخت با هم گلاویز شده اند و مشغول زد و خورد هستند که یکی از آنها از شیعیان و پیروان موسی بود و دیگری از دشمنانش (فوجد فیها رجلین یقتتلان هذا من شیعته و هذا من عدوه).
تعبیر به ((شیعته)) نشان می دهد که از موسی از همان زمان ارتباطهائی با بنی اسرائیل برقرار کرده بود و گروهی پیرو داشت و احتمالا آنها را برای مبارزه با دستگاه جبار فرعون به عنوان یک هسته مرکزی برگزیده بود.
هنگامی که مرد بنی اسرائیلی چشمش به موسی افتاد از موسی (که جوانی نیرومند و قوی پنجه بود) در برابر دشمنش تقاضای کمک کرد (فاستغاثه الذی من شیعته علی الذی من عدوه).
موسی (علیه السلام) به یاری او شتافت تا او را از چنگال این دشمن ظالم ستمگر که بعضی گفته اند یکی از طباخان فرعون بود و می خواست مرد بنی اسرائیلی را برای حمل هیزم به بیگاری کشد نجات دهد در اینجا موسی مشتی محکم بر سینه مرد فرعونی زد اما همین یک مشت کار او را ساخت و بر زمین افتاد و مرد (فوکزه موسی فقضی علیه).
بدون شک موسی قصد کشتن مرد فرعونی نداشت ، و از آیات بعد نیز به خوبی این معنی روشن می شود، نه به خاطر اینکه آنها مستحق قتل نبودند، بلکه به خاطر پی آمدهائی که این عمل ممکن بود برای موسی و بنی اسرائیل داشته باشد.
لذا بلافاصله موسی گفت : این از عمل شیطان بود، چرا که او دشمن

و گمراه کننده آشکاری است (قال هذا من عمل الشیطان انه عدو مضل مبین).
به تعبیر دیگر، او می خواست دست مرد فرعونی را از گریبان بنی اسرائیلی جدا کند، هر چند گروه فرعونیان مستحق بیش از این بودند، اما در آن شرائط اقدام به چنین کاری مصلحت نبود، و چنانکه خواهیم دید همین امر سبب شد که دیگر نتواند در مصر بماند و راه مدین را پیش گرفت .
سپس قرآن از قول موسی چنین می گوید: او گفت : پروردگارا! من به خویشتن ستم کردم ، مرا ببخش ، و خداوند او را بخشید، که او غفور و رحیم است (قال رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی فغفر له انه هو الغفور الرحیم).
مسلما موسی در اینجا گناهی مرتکب نشد، بلکه در واقع ترک اولائی از او سر زد که نمی بایست چنین بی احتیاطی کند تا به دردسر و زحمت و رنج بیفتد او در برابر همین ترک اولی از خدا تقاضای عفو کرد و خدا نیز او را

مشمول لطفش قرار داد.
موسی گفت : به شکرانه این نعمت که مرا مشمول عفو خود قرار دادی و در چنگال دشمنان گرفتار نساختی ، و به شکرانه تمام نعمتهائی که از آغاز تاکنون به من مرحمت کردی من هرگز پشتیبانی از مجرمان نخواهم کرد و یار ستمکاران نخواهم بود (قال رب بما انعمت علی فلن اکون ظهیرا للمجرمین).
بلکه همیشه به یاری مظلومان و رنجدیدگان خواهم شتافت ، منظورش از این جمله این بود که من هرگز با فرعونیان مجرم و گنهکار همکاری نخواهم کرد بلکه در کنار ستمدیدگان بنی اسرائیل خواهم بود.
و اینکه بعضی احتمال داده اند منظور از مجرم آن مرد اسرائیلی بوده باشد بسیار بعید به نظر میرسد. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 44
نکته ها:
1 - آیا این کار موسی منافی مقام عصمت نیست ؟
مفسران بحثهای دامنه داری در مورد مشاجره مرد قبطی و بنی اسرائیلی و کشته شدن قبطی به دست موسی کرده اند.
البته اصل این عمل مساءله مهمی نبوده ، چرا که جنایتکاران فرعونی مفسدان بیرحمی بودند که هزاران نوزاد بنی اسرائیلی را سر بریدند، و از هیچگونه جنایت بر بنی اسرائیل ابا نداشتند، و به این ترتیب افرادی نبودند که خونشان مخصوصا برای بنی اسرائیل محترم باشد.
آنچه برای علمای تفسیر ایجاد مشکل کرده تعبیراتی است که خود موسی (علیه السلام) در این ماجرا می کند:
یکجا می گوید: ((هذا من عمل الشیطان)).
جای دیگر می گوید: رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی : خدایا! من بر خود ستم کردم مرا ببخش .
این تعبیرات چگونه با عصمت انبیاء که حتی قبل از نبوت و رسالت باید دارای مقام عصمت باشند سازگار است ؟
اما با توضیحی که در تفسیر آیات فوق دادیم روشن می شود که آنچه از موسی سر زد ترک اولائی بیش نبود، او با این عملش خود را به زحمت انداخت چرا که قتل یک قبطی به وسیله موسی چیزی نبود که فرعونیان به آسانی از آن بگذرند، و می دانیم ترک اولی به معنی کاری است که ذاتا حرام نیست ، بلکه موجب می شود که کار خوبتری ترک گردد، بی آنکه عمل خلافی انجام شده باشد.
نظیر این تعبیر در سرگذشت بعضی دیگر از انبیاء از جمله حضرت آدم (علیه السلام) نیز آمده است که شرح آن را در ذیل آیه 19 سوره اعراف (جلد 6 تفسیر نمونه صفحه 122 به بعد) داده شد. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 45

در حدیثی که در عیون الاخبار از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) در تفسیر این آیات آمده چنین می خوانیم : منظور از جمله هذا من عمل الشیطان نزاع و جدال آن دو مرد با یکدیگر بوده که عمل شیطانی محسوب می شده ، نه عمل موسی ، و منظور از جمله رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی این است که من خود را در آنجا که نباید بگذارم گذاردم ، من نباید وارد این شهر می شدم ، و منظور از جمله فاغفر لی این است که مرا از دشمنانت مستور دار تا بر من دست پیدا نکنند (یکی از معانی غفران پوشانیدن است).

2 - پشتیبانی از مجرمان از بزرگترین گناهان است

در فقه اسلامی باب مفصلی پیرامون اعانت بر اثم و معاونت ظلمه با احادیث فراوانی داریم که نشان می دهد یکی از زشتترین گناهان یاری ستمکاران و ظالمان و مجرمان است و سبب می شود که انسان در سرنوشت شوم آنها شریک باشد.

اصولا ظالمان و ستمگران و افرادی همچون فرعون در هر جامعه ای افراد خاصی هستند، و اگر توده جمعیت با آنها همکاری نکنند فرعونها فرعون نمیشوند این گروهی از مردم زبون و ضعیف و یا فرصتطلب و دنیاپرست هستند که اطراف آنها را می گیرند، و دست و بال آنها و یا حداقل سیاهی لشکرشان می شوند، تا آن قدرت شیطانی را برای آنها فراهم می سازند.

در قرآن مجید روی این اصل اسلامی و انسانی کرارا تکیه شده است : در آیه دوم سوره مائده می خوانیم : و تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان : بر نیکی و تقوی تعاون کنید، و به گناه و تعدی هرگز کمک نکنید. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 46

قرآن با صراحت می گوید: رکون بر ظالمان موجب عذاب آتش دوزخ است و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار (هود - 114).

رکون خواه به معنی تمایل قلبی باشد، یا به معنی همکاری ظاهری ، یا اظهار رضایت ، و یا دوستی و خیرخواهی ، یا اطاعت که هر یک از مفسران تفسیری برای آن کرده اند و یا مفهومی که جامع همه اینها است ، و آن اتکاء و اعتماد و وابستگی است ، شاهد زنده ای بر مقصود ما است .

در حدیثی از امام زین العابدین علی بن الحسین (علیهماالسلام) می خوانیم : به محمد بن مسلم زهری که دانشمندی بود که با دستگاه بنی امیه مخصوصا هشام بن عبد الملک همکاری می کرد بعد از آنکه او را از اعانت ظالمان برحذر داشت در سخنان تکان دهنده اش چنین فرمود: او لیس بدعائهم ایاک حین دعوک جعلوک قطبا ادار و ربک رحی مظالمهم ، و جسرا یعبرون علیک الی بلایاهم سلما الی ضلالتهم داعیا الی عینهم ، سالکا سبیلهم ، یدخلون بک الشک علی العلماء و یقتادون بک قلوب الجهال الیهم !... فما اقل ما اعطوک فی قدر ما اخذوا منک ! و ما ایسر ما عمروا لک

فی جنب ما حزبوا علیک ! فانظر لنفسک فانه لا ینظر لها غیرک و حاسبها حساب رجل مسئول !:
((آیا آنها تو را به جمع خود دعوت نکردند و مرکزیتی بوسیله تو تشکیل ندادند که آسیای ظلم آنها بر محورش می گردد))؟
آیا تو را پلی برای عبور به سوی بلاهای خود قرار ندادند؟
بوسیله تو نردبانی برای ضلالتشان ، و مبلغی برای گمراهی و جهلشان ، و رهروی برای راه ننگینشان ساختند، و نیز بوسیله تو، علما را زیر سؤ ال میکشند و قلوب ساده لوحان جاهل را به دام می افکنند...
آنها در مقابل چیزی که از تو گرفتند، چه کم بهائی به تو پرداختند؟! و در برابر آنچه از تو ویران کردند چه کم آباد نمودند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 47
اندکی در باره خود بیندیش که هیچکس دلسوز تو جز خودت نیست ، و همچون یک انسان مسئول به حساب خویش رسیدگی کن .
به راستی این منطق گویا و رسای امام (علیه السلام) هر عالم درباری و وابسته را می تواند متوجه عاقبت شوم خود کند.
ابن عباس می گوید: آیه رب بما انعمت علی فلن اکون ظهیرا للمجرمین از جمله آیاتی است که گواهی می دهد بر اینکه پشتیبانی مجرمان ، جرم و گناه است و کمک به مؤ منان اطاعت فرمان خدا.
به یکی از علما گفتند: فلانکس نویسنده فلان ظالم شده است و تنها چیزی را که می نویسد، دخل و خرج او است ، اگر حقوقی در برابر این کار بگیرد زندگیش تامین می شود، و الا خود و خانواده اش شدیدا گرفتار فقر خواهند شد.
مرد عالم در پاسخ این سؤ ال تنها این جمله را بیان کرد: آیا گفتار آن مرد صالح (موسی) را نشنیده ای که گفت : رب بما انعمت علی فلن اکون ظهیرا للمجرمین : خداوندا به شکرانه نعمتهائی که به من بخشیدی هرگز پشتیبانی از مجرمان نمیکنم . القصص
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 48
آیه 18-22
آیه و ترجمه
فَأَصبَحَ فی الْمَدِینَةِ خَائفاً یَترَقَّب فَإِذَا الَّذِی استَنصرَهُ بِالاَمْسِ یَستَصرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسی إِنَّک لَغَوِیٌّ مُّبِینٌ(18)
فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَن یَبْطِشَ بِالَّذِی هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا قَالَ یَمُوسی أَ تُرِیدُ أَن تَقْتُلَنِی کَمَا قَتَلْت نَفْسا بِالاَمْسِ إِن تُرِیدُ إِلا أَن تَکُونَ جَبَّاراً فی الاَرْضِ وَ مَا تُرِیدُ أَن تَکُونَ مِنَ الْمُصلِحِینَ(19)
وَ جَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصا الْمَدِینَةِ یَسعَی قَالَ یَمُوسی إِنَّ الْمَلاَ یَأْتَمِرُونَ بِک لِیَقْتُلُوک فَاخْرُجْ إِنی لَک مِنَ النَّصِحِینَ(20)

فخَرَجَ مِنهَا خَائفاً یَترَقّب قَالَ رَب نجِّنی مِنَ الْقَوْمِ الظلِمِینَ(21)
وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْیَنَ قَالَ عَسی رَبی أَن یَهْدِیَنی سوَاءَ السبِیلِ(22)
ترجمه :18 - موسی در شهر ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای (و در جستجوی اخبار) ناگهان دید همان کسی که دیروز از او یاری طلبیده بود فریاد میزند و از او کمک می خواهد، موسی به او گفت تو آشکارا انسان گمراهی هستی ! تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 49
19 - و هنگامی که خواست با کسی که دشمن هر دوی آنها بود درگیر شود و با قدرت مانع او گردد، (فریادش بلند شد) گفت : ای موسی ! می خواهی مرا بکشی ، همانگونه که دیروز انسانی را به قتل رساندی ؟ تو می خواهی فقط جباری در روی زمین باشی ، و نمیخواهی از مصلحان باشی !
20 - (در این هنگام) مردی از نقطه دور دست شهر (از مرکز فرعونیان) با سرعت آمد و به موسی گفت ای موسی این جمعیت برای کشتنت به مشورت نشسته اند، فورا (از شهر) خارج شو که من از خیرخواهان توام .
21 - موسی از شهر خارج شد در حالی که ترسان بود، و هر لحظه در انتظار حادثه ای ، عرض کرد پروردگارا! مرا از این قوم ظالم رهائی بخش .
22 - و هنگامی که متوجه جانب مدین شد گفت امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند.
تفسیر:موسی مخفیانه به سوی مدین حرکت می کند
در این آیات به چهارمین صحنه این سرگذشت پرماجرا روبرو می شویم . مساءله کشته شدن یکی از فرعونیان به سرعت در مصر منعکس شد و شاید کم و بیش از قرائن معلوم بود که قاتل او یک مرد بنی اسرائیلی است ، و شاید نام موسی هم در این میان بر سر زبانها بود.
البته این قتل یک قتل ساده نبود، جرقه ای برای یک انقلاب و یا مقدمه آن محسوب می شد، و دستگاه حکومت نمیتوانست به سادگی از کنار آن بگذرد که بردگان بنی اسرائیل قصد جان اربابان خود کنند!
لذا در نخستین آیه می خوانیم : به دنبال این ماجرا، موسی در شهر، ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای ، و در جستجوی اخبار (فاصبح فی المدینة خائفا یترقب). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 50
ناگهان با صحنه تازه ای روبرو شد و دید همان بنی اسرائیلی که دیروز از او یاری طلبیده بود فریاد می کشد و از او کمک می خواهد (و با قبطی دیگری گلاویز شده است) (فاذا الذی استنصره بالامس یستصرخه).
اما موسی به او گفت : تو به وضوح ، انسان جاهل و گمراهی هستی ! (قال له موسی انک لغوی مبین).
هر روز با کسی گلاویز می شوی و دردسر می آفرینی و دست به کارهائی میزنی که الان موقع آن نیست ، ما هنوز گرفتار پی آمدهای برنامه دیروز

توئیم که امروز نیز تجدید برنامه کردی !.
ولی به هر حال مظلومی بود که در چنگال ستمگری گرفتار شده بود (خواه در مقدمات تقصیر کرده باشد یا نه) می بایست موسی به یاری او بشتابد و تنهایش نگذارد اما هنگامی که موسی خواست آن مرد قبطی را که دشمن هر دو آنها بود با قدرت بگیرد و از بنی اسرائیلی دفاع کند، فریادش بلند شد و گفت : ای موسی تو می خواهی مرا بکشی همانگونه که انسانی را دیروز کشتی ؟! (فلما ان اراد ان یبطش بالذی هو عدو لهما قال یا موسی ا ترید ان تقتلنی کما قتلت نفسا بالامس).
از قرار معلوم تو می خواهی فقط جباری در روی زمین باشی ، و نمی خواهی تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 51
از مصلحان باشی ! (ان ترید الا ان تکون جبارا فی الارض و ما ترید ان تکون من المصلحین).
این جمله نشان می دهد که موسی قبلا نیت اصلاحطلبی خود را چه در کاخ فرعون و چه در بیرون آن ، اظهار کرده بود، و در بعضی از روایات می خوانیم که درگیریهائی در این زمینه نیز با فرعون داشت ، لذا مرد قبطی می گوید: تو هر روز می خواهی انسانی را به قتل برسانی ، این چه اصلاحطلبی است ؟! در صورتی که اگر موسی می خواست این جبار را نیز به قتل برساند، گامی در مسیر اصلاح بود.
به هر حال موسی متوجه شد که ماجرای دیروز افشا شده است و برای اینکه مشکلات بیشتری پیدا نکند، کوتاه آمد.
ماجرا به فرعون و اطرافیان او رسید و تکرار این عمل را تهدیدی بر وضع خود گرفتند، جلسه مشورتی تشکیل دادند و حکم قتل موسی صادر شد.
در این هنگام یک حادثه غیر منتظره موسی را از مرگ حتمی رهائی بخشید و آن اینکه مردی از نقطه دور دست شهر (از مرکز فرعونیان و کاخ فرعون) به سرعت خود را به موسی رساند و گفت ای موسی این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشسته اند، فورا از شهر خارج شو که من از خیرخواهان توام (و جاء رجل من اقصی المدینة یسعی قال یا موسی ان الملاء یاتمرون بک لیقتلوک فاخرج انی لک من الناصحین).
این مرد ظاهرا همان کسی بود که بعدا به عنوان ((مؤ من آل فرعون)) تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 52
معروف شد، می گویند نامش حزقیل بود و از خویشاوندان نزدیک فرعون محسوب می شد و آنچنان با آنها رابطه داشت که در این گونه جلسات شرکت می کرد.
او از وضع جنایات فرعون رنج می برد و در انتظار این بود که قیامی بر ضد او صورت گیرد، و او به این قیام الهی بپیوندد.
ظاهرا چشم امید به موسی دوخته بود و در چهره او سیمای یک مرد الهی

انقلابی را مشاهده می کرد، به همین دلیل هنگامی که احساس کرد او در خطر است با سرعت خود را به او رسانید و موسی را از چنگال خطر نجات داد، و بعدا خواهیم دید که نه تنها در این ماجرا، که در ماجراهای دیگر نیز تکیه گاهی برای موسی (علیه السلام) بود، و دیده تیزبینی برای بنی اسرائیل در قصر فرعون محسوب می شد.
موسی این خبر را کاملا جدی گرفت ، به خیرخواهی این مرد با ایمان ارج نهاد، و به توصیه او از شهر خارج شد در حالی که ترسان بود و هر لحظه در انتظار حادثه ای ! (فخرج منها خائفا یترقب).
تمام قلب خود را متوجه پروردگار کرد و برای حل این مشکل بزرگ دست به دامن لطف او زد و گفت : پروردگار من مرا از این قوم ظالم رهائی بخش (قال رب نجنی من القوم الظالمین).
من می دانم آنها ظالم و بیرحمند، و من به دفاع از مظلومان برخاستم و از ظالمان بیگانه بودم ، و همانگونه که من بقدر توانائی شر ظالمان را از مظلومان کوتاه کرده ام تو نیز ای خدای بزرگ شر ظالمان را از من دفع نما.
موسی تصمیم گرفت که به سوی سرزمین مدین که شهری در جنوب شام

و شمال حجاز بود و از قلمرو مصر و حکومت فرعونیان جدا محسوب می شد برود، اما جوانی که در ناز و نعمت بزرگ شده ، و به سوی سفری می رود که در عمرش سابقه نداشته ، نه زاد و نه توشه ای دارد نه مرکب و نه دوست و راهنمائی ، و پیوسته از این بیم دارد که ماموران فرا رسند و او را دستگیر کرده به قتل رسانند، وضع حالش روشن است .
آری موسی باید یک دوران سختی و شدت را پشت سر بگذارد، و از تارهائی که قصر فرعون بر گرد شخصیت او تنیده بود بیرون آید، در کنار مستضعفان قرار گیرد، درد آنها را با تمام وجودش احساس کند، و آماده یک قیام الهی به نفع آنها و بر ضد مستکبران گردد.
ولی در این راه یک سرمایه بزرگ همراه داشت ، سرمایه ایمان و توکل بر خدا!
لذا هنگامی که متوجه جانب مدین شد گفت امیدوارم که پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند (و لما توجه تلقاء مدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل). القصص

آیه 23-25
آیه و ترجمه
وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْیَنَ وَجَدَ عَلَیْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ یَسقُونَ وَ وَجَدَ مِن دُونِهِمُ امْرَأَتَین تَذُودَان قَالَ مَا خَطبُکُمَا قَالَتَا لا نَسقِی حَتی یُصدِرَ الرِّعَاءُ وَ أَبُونَا

شيْخٌ كبِيرٌ(23)َ
فَسقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلى إِلى الظلِّ فَقَالَ رَب إِنى لِمَا أَنزَلْت إِلىَّ مِنْ خَيرٍ فَقِيرٌ(24)
فجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشى عَلى استِحْيَاءٍ قَالَت إِنَّ أَبى يَدْعُوک لِيَجْزِيَک أَجْرَ مَا سقَيْت لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَ قَص عَلَيْهِ الْقَصص قَالَ لا تخَف نجَوْت مِنَ الْقَوْمِ الظلِمِينَ(25)
ترجمه :23 - و هنگامی که به (چاه) آب مدین رسید، گروهی از مردم را در آنجا دید که چهارپایان خود را سیراب می کنند، و در کنار آنها دو زن را دید که مراقب گوسفندان خویشند (و به چاه نزدیک نمیشوند، موسی) به آنها گفت کار شما چیست ؟ (چرا گوسفندان خود را آب نمیدهید؟) گفتند ما آنها را آب نمی دهیم تا چوپانها همگی خارج شوند، و پدر ما پیر مرد مسنی است .
24 - موسی به (گوسفندان) آنها آب داد، سپس رو به سوی سایه آورد و عرض کرد پروردگارا! هر خیر و نیکی بر من فرستی من به آن نیازمندم !
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 55
25 - ناگهان یکی از آن دو به سراغ او آمد در حالی که با نهایت حیا گام برمیداشت و گفت : پدرم از تو دعوت می کند تا مزد سیراب کردن گوسفندان را برای ما به تو بپردازد هنگامی که موسی نزد او (شعیب) آمد و سرگذشت خود را شرح داد گفت نترس از قوم ظالم نجات یافتی !
تفسیر:یک کار نیک درهای خیرات را به روی موسی گشود! در اینجا در برابر پنجمین صحنه از این داستان قرار می گیریم ، و آن صحنه ورود موسی به شهر مدین است ... این جوان پاکباز چندین روز در راه بود، راهی که هرگز از آن نرفته بود و با آن آشنائی نداشت ، حتی به گفته بعضی ناچار بود با پای برهنه این راه را طی کند، گفته اند هشت روز در راه بود، آنقدر راه رفت که پاهایش آبله کرد.
برای رفع گرسنگی از گیاهان بیابان و برگ درختان استفاده مینمود، و در برابر اینهمه مشکلات و ناراحتیها تنها یک دلخوشی داشت و آن اینکه به لطف پروردگار از چنگال ظلم فرعونی رهائی یافته است .
کمکم دورنمای مدین در افق نمایان شد، و موجی از آرامش بر قلب او نشست ، نزدیک شهر رسید، اجتماع گروهی نظر او را به خود جلب کرد، به زودی فهمید اینها شبانهائی هستند که برای آب دادن به گوسفندان اطراف چاه آب اجتماع کرده اند.
هنگامی که موسی در کنار چاه آب مدین قرار گرفت گروهی از مردم را در آنجا دید که چارپایان خود را از آب چاه سیراب می کنند (فلما ورد ماء مدین وجد علیه امة من الناس یسقون).
و در کنار آنها دو زن را دید که گوسفندان خود را مراقبت می کنند اما

تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 56
به چاه نزدیک نمیشوند (و وجد من دونهم امراءتین تزودان).
وضع این دختران با عفت که در گوشه ای ایستاده اند و کسی به داد آنها نمیرسد و یک مشت شبان گردن کلفت تنها در فکر گوسفندان خویشند، و نوبت به دیگری نمیدهند، نظر موسی را جلب کرد، نزدیک آن دو آمد و گفت کار شما چیست ؟! (قال ما خطبکما).
چرا پیش نمیروید و گوسفندان را سیراب نمیکنید.
برای موسی این تبعیض و ظلم و ستم ، این بیعدالتی و عدم رعایت حق مظلومان که در پیشانی شهر مدین به چشم می خورد قابل تحمل نبود، او مدافع مظلومان بود و به خاطر همین کار، به کاخ فرعون و نعمتهایش پشت پا زده و از وطن آواره گشته بود، او نمیتوانست راه و رسم خود را ترک گوید و در برابر بیعدالتیها سکوت کند.
دختران در پاسخ او گفتند: ما گوسفندان خود را سیراب نمیکنیم تا چوپانان همگی حیوانات خود را آب دهند و خارج شوند و ما از باقیمانده آب استفاده می کنیم (قالتا لا نسقی حتی یصدر الرعاء).
و برای اینکه این سؤ ال برای موسی بیجواب نماند که چرا پدر این دختران عفیف آنها را به دنبال این کار بفرستد؟ افزودند: پدر ما پیرمرد مسنی است پیرمردی شکسته و سالخورده ، (و ابونا شیخ کبیر).
نه خود او قادر است گوسفندان را آب دهد و نه برادری داریم که این مشکل تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 57
را متحمل گردد، و برای اینکه سربار مردم نباشیم چاره ای جز این نیست که این کار را ما انجام دهیم .
موسی از شنیدن این سخن سخت ناراحت شد، چه بیانصاف مردمی هستند که تمام در فکر خویشند و کمترین حمایتی از مظلوم نمیکنند؟!
جلو آمد دلو سنگین را گرفت و در چاه افکند، دلوی که می گویند چندین نفر میبایست آن را از چاه بیرون بکشند، با قدرت بازوان نیرومندش یک تنه آنرا از چاه بیرون آورد، و گوسفندان آن دو را سیراب کرد (فسقی لهما).
میگویند: هنگامی که نزدیک آمد و جمعیت را کنار زد به آنها گفت شما چه مردمی هستید که به غیر خودتان نمی اندیشید؟ جمعیت کنار رفتند و دلو را به او دادند و گفتند بسم الله ! اگر میتوانی آب بکش ، چرا که می دانستند دلو به قدری سنگین است که تنها با نیروی ده نفر از چاه بیرون می آید، آنها موسی را تنها گذاردند ولی موسی با اینکه خسته و گرسنه و ناراحت بود، نیروی ایمان به یاریش آمد و بر قدرت جسمیش افزود و با کشیدن یک دلو از چاه همه گوسفندان آن دو را سیراب کرد.
سپس به سایه روی آورد و به درگاه خدا عرض کرد خدایا هر خیر و نیکی بر

من فرستی من به آن نیازمندم (ثم تولی الی الظل و قال انی لما انزلت الی من خیر فقیر).
آری او خسته و گرسنه بود، او در آن شهر غریب و تنها بود و پناهگاهی نداشت ، اما در عین حال بیتابی نمیکند، آنقدر مؤ دب است که حتی به هنگام دعا کردن صریحا نمیگوید خدایا چنین و چنان کن ، بلکه می گوید: هر خیری که بر من فرستی به آن نیازمندم یعنی تنها احتیاج و نیاز خود را بازگو می کند تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 58
و بقیه را به لطف پروردگار وامیگذارد.
اما کار خیر را بنگر که چه قدرتنمائی می کند؟ چه برکات عجیبی دارد؟ یک قدم برای خدا برداشتن و یک دلو آب از چاه برای حمایت مظلوم ناشناختهای کشیدن ، فصل تازهای در زندگانی موسی می گشاید، و یک دنیا برکات مادی و معنوی برای او به ارمغان می آورد، گمشده ای را که میبایست سالیان دراز به دنبال آن بگردد در اختیارش می گذارد.
و آغاز این برنامه زمانی بود که ملاحظه کرد یکی از آن دو دختر که با نهایت حیا گام برمیداشت و پیدا بود از سخن گفتن با یک جوان بیگانه شرم دارد به سراغ او آمد، و تنها این جمله را گفت : پدرم از تو دعوت می کند تا پاداش و مزد آبی را که از چاه برای گوسفندان ما کشیدی بتو بدهد! (فجاءته احداهما تمشی علی استحیاء قالت ان ابی یدعوک لیجزیک اجر ما سقیت لنا).
برق امیدی در دل او جستن کرد گویا احساس کرد واقعه مهمی در شرف تکوین است ، و با مرد بزرگی روبرو خواهد شد، مرد حقشناسی که حتی حاضر نیست زحمت انسانی ، حتی به اندازه کشیدن یک دلو آب بدون پاداش بماند، او باید یک انسان نمونه یک مرد آسمانی و الهی باشد، ای خدای من ! چه فرصت گرانبهائی ؟
آری آن پیرمرد کسی جز شعیب پیامبر خدا نبود که سالیان دراز مردم را در این شهر به خدا دعوت کرده و نمونه ای از حقشناسی و حق پرستی بود، امروز که میبیند دخترانش زودتر از هر روز به خانه بازگشتند جویا می شود، و هنگامی که از جریان کار آگاه می گردد تصمیم می گیرد دین خود را به این جوان ناشناس هر که باشد ادا کند.
موسی حرکت و به سوی خانه شعیب آمد، طبق بعضی از روایات دختر برای تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 59
راهنمائی از پیش رو حرکت می کرد و موسی از پشت سرش ، باد بر لباس دختر می وزید و ممکن بود لباس را از اندام او کنار زند، حیا و عفت موسی (علیه السلام) اجازه نمیداد چنین شود، به دختر گفت من از جلو میروم بر سر دو راهیها و چند راهیها مرا راهنمائی کن .
موسی وارد خانه شعیب شد، خانه ای که نور نبوت از آن ساطع است ، و

روحانیت از همه جای آن نمایان ، پیرمردی با وقار با موهای سفید در گوشه ای نشسته ، به موسی خوش آمد گفت .
از کجا می آئی ؟ چه کاره ای ؟ در این شهر چه می کنی ؟ هدف و مقصودت چیست ؟ چرا تنها هستی .
و از اینگونه سؤ الات .
موسی ماجرای خود را برای شعیب بازگو کرد.
قرآن می گوید: هنگامی که موسی نزد او آمد و سرگذشت خود را برای وی شرح داد گفت : نترس ، از جمعیت ظالمان رهائی یافتی (فلما جائه و قص علیه القصص قال لا تخف نجوت من القوم الظالمین).
سرزمین ما از قلمرو آنها بیرون است ، و آنها دسترسی به اینجا ندارند، کمترین وحشتی به دل راه مده ، تو در یک منطقه امن و امان قرار داری ، از غربت و تنهائی رنج نبر، همه چیز به لطف خدا حل می شود.
موسی به زودی متوجه شد استاد بزرگی پیدا کرده که چشمه های زلال علم و معرفت و تقوا و روحانیت از وجودش میجوشد، و می تواند او را به خوبی سیراب کند.
شعیب نیز احساس کرد شاگرد لایق و مستعدی یافته که می تواند علوم و دانشها و تجربیات یک عمر خود را به او منتقل سازد، آری به همان اندازه که شاگرد از تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 60
پیدا کردن یک استاد بزرگ لذت می برد استاد هم از یافتن یک شاگرد لایق خوشحال است .
نکته ها:
1 - مدین کجا بود؟
((مدین)) نام شهری بود که شعیب و قبیله او در آن زندگی می کردند، این شهر در شرق خلیج عقبه (و شمال حجاز و جنوب شامات) قرار داشت ، و مردم آن از فرزندان اسماعیل بودند، و با مصر و لبنان و فلسطین تجارت داشتند، امروز شهر ((مدین)) بنام ((معان)) نامیده می شود.
بعضی هم ((مدین)) را بر مردمی اطلاق کرده اند که میان خلیج عقبه تا کوه سیناء می زیسته اند، در تورات هم به نام ((مدیان)) آمده است .
بعضی نیز اطلاق نام مدین را بر این شهر به خاطر آن می دانند که یکی از فرزندان ابراهیم بنام مدین در این شهر می زیسته اند.
اگر درست به نقشه جغرافیا نگاه کنیم می بینیم این شهر فاصله زیادی با مصر نداشته ، و موسی توانسته است در چندین روز به آن برسد.
امروز در نقشه های جغرافیائی ((اردن)) نیز نام معان به عنوان یکی از شهرهای جنوب غربی به چشم می خورد که با اوصافی که در بالا گفتیم تطبیق می کند.
2 - درسهای آموزنده بسیار

در این بخش از سرگذشت موسی (علیه السلام) درسهای آموزنده فراوانی است :
الف - پیامبران الهی همیشه حامی مظلومان بوده اند، موسی چه در زمانی

که در مصر بود و چه وقتی که به مدین آمده ، هر جا صحنه ظلم و ستمی را که می دید ناراحت می شد، و به یاری مظلوم می شتافت ، و اصولا چرا که یکی از اهداف بعثت انبیاء همین حمایت از مظلومان است .
ب - انجام یک کار کوچک برای خدا چه پر برکت است ؟ موسی یک دلو آب از چاه کشید و انگیزهای جز جلب رضای خالق نداشت ، اما چقدر این کار کوچک پربرکت بود؟ زیرا همان سبب شد که به خانه شعیب پیامبر بزرگ خدا راه پیدا کند، از غربت رهائی یابد، پناهگاهی مطمئن پیدا کند، غذا و لباس و همسری پاکدامن نصیب او شود، و از همه مهمتر اینکه مکتب انسانساز شعیب آن پیر روشن ضمیر را در مدت ده سال ببیند و آماده رهبری خلق شود.
ج - مردان خدا هیچ خدمتی - مخصوصا خدمت زحمتکشان - را بی اجر و مزد نمی گذارند و به همین دلیل شعیب پیامبر تا خدمت این جوان ناشناس را شنید آرام نگرفت فورا به سراغ او فرستاد تا مزدش را بدهد.
د - این نکته نیز در زندگی موسی قابل توجه است که همیشه به یاد خدا و متوجه درگاه او بود، و حل هر مشکلی را از او می خواست .
هنگامی که مرد قبطی را کشت و ترک اولائی از او سر زد فورا از خدا تقاضای عفو و مغفرت کرد و عرض کرد: ((پروردگارا! من بر خود ستم کردم مرا ببخش)) قال انی ظلمت نفسی فاغفر لی .
و به هنگامی که از مصر بیرون آمد، عرض کرد: ((خداوندا مرا از قوم ستمکار نجات ده)) قال رب نجنی من القوم الظالمین .
و به هنگامی که متوجه سرزمین مدین شد، گفت : ((امیدوارم پروردگارم مرا به راه راست هدایت کند)): قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل .
و هنگامی که گوسفندان شعیب را سیراب کرد و در سایه آرمید عرض کرد: ((پروردگارا! هر خیری بر من نازل کنی من نیازمندم)) قال رب انی

الی من خیر فقیر.
مخصوصا این دعای اخیر که در بحرانی ترین لحظات زندگی او بود بقدری مؤ دبانه و تواءم با آرامش و خونسردی بود که حتی نگفت خدایا نیازهای مرا بر طرف گردان ، بلکه تنها عرض کرد: من محتاج خیر و احسان توام .
ه- تصور نشود که موسی فقط در سختیها در فکر پروردگار بود، که در قصر فرعون در آن ناز و نعمت نیز خدا را فراموش نکرد، لذا در روایات می خوانیم روزی در مقابل فرعون عطسه زد، و بلافاصله ((الحمد لله رب

العالمین)) گفت ، فرعون از شنیدن این سخن ناراحت شد، و به او سیلی زد، و موسی نیز متقابلا ریش بلند او را گرفت و کشید، فرعون سخت عصبانی شد و تصمیم بر کشتن او گرفت ، ولی همسرش به عنوان اینکه او کودکی است خردسال و متوجه کارهای خود نیست او را از مرگ نجات داد!. القصص
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 63
آیه 26-28
آیه و ترجمه
قَالَت إِحْدَاهُمَا یَأَبَتِ استَئْجِرْهُ إِنَّ خَیرَ مَنِ استَئْجَرْتِ الْقَوِی الاَمِینُ(26)
قَالَ إِنی أُرِیدُ أَنْ أُنکِحَک إِحْدَی ابْنَتیَّ هَتَینِ عَلی أَن تَأْجُرَنی ثَمَنیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْت عَشراً فَمِنْ عِندِک وَ مَا أُرِیدُ أَنْ أَشقَّ عَلَیْک ستَجِدُنی إِن شاءَ اللَّهُ مِنَ الصلِحِینَ(27)
قَالَ ذَلِک بَیْنی وَ بَیْنَک أَیَّمَا الاَجَلَینِ قَضیْت فَلا عُدْوَنَ عَلیَّ وَ اللَّهُ عَلی مَا نَقُولُ وَکیلٌ(28)
ترجمه :26 - یکی از آن دو (دختر) گفت : پدرم ! او را استخدام کن ، چرا که بهترین کسی را که استخدام می توانی کنی آن کس است که قوی و امین باشد.
27 - (شعیب) گفت : من می خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو در آورم به این شرط که هشت سال برای من کار کنی ، و اگر آن را تا ده سال افزایش دهی محبتی از ناحیه تو است ، من نمی خواهم کار سنگینی بر دوش تو بگذارم و ان شاء الله مرا از صالحان خواهی یافت .
28 - (موسی) گفت (مانعی ندارد) این قراردادی میان من و تو باشد، البته هر کدام از این دو مدت را انجام دهم ستمی بر من نخواهد بود (و من در انتخاب آن آزادم) و خدا بر آنچه ما می گوئیم گواه است . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 64
تفسیر:موسی در خانه شعیب
این ششمین صحنه از زندگی موسی در این ماجرای بزرگ است .
موسی به خانه شعیب آمد، خانه ای ساده و روستائی ، خانه ای پاک و مملو از معنویت ، بعد از آنکه سرگذشت خود را برای شعیب بازگو کرد، یکی از دخترانش زبان به سخن گشود و با این عبارت کوتاه و پر معنی به پدر پیشنهاد استخدام موسی برای نگهداری گوسفندان کرد ((گفت : ای پدر! این جوان را استخدام کن ، چرا که بهترین کسی که می توانی استخدام کنی آن فرد است که قوی امین باشد او هم امتحان نیرومندی خود را داده هم پاکی و درستکاری را (قالت اءحداهما یا ابت استاجره ان خیر من استاجرت القوی الامین).
دختری که در دامان یک پیامبر بزرگ پرورش یافته باید این چنین مؤ دبانه و

حساب شده سخن بگوید، و در عبارتی کوتاه و با کمترین الفاظ حق سخن را ادا کند.
این دختر از کجا می دانست که این جوان هم نیرومند است و هم درستکار، با اینکه نخستین بار که او را دیده بر سر چاه بوده و سوابق زندگیش برای او روشن نیست .
پاسخ این سؤ ال معلوم است : قوت او را به هنگام کنار زدن چوپانها از سر چاه برای گرفتن حق این مظلومان و کشیدن دلو سنگین یک تنه از چاه فهمیده بود، و امانت و درستکاریش آن زمان روشن شد که در مسیر خانه شعیب راضی نشد دختر جوانی پیش روی او راه برود، چرا که باد ممکن بود لباس او را جابجا کند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 65
بعلاوه از خلال سرگذشت صادقانه ای که برای شعیب نقل کرد نیز قدرت او در مبارزه با قبطیان روشن می شد و هم امانت و درستی او که هرگز با جباران سازش نکرد، و روی خوش نشان نداد.
در اینجا شعیب از پیشنهاد دخترش استقبال کرد، رو به موسی نموده چنین ((گفت : من می خواهم یکی از این دو دخترم را به همسری تو در آورم به این شرط که هشت سال برای من کار کنی))! (قال انی ارید ان انکحک احدی ابنتی هاتین علی ان تاجرنی ثمانی حجج).
سپس افزود ((و اگر هشت سال را به ده سال تکمیل کنی محبتی کرده ای ، اما بر تو واجب نیست))! (فان اتممت عشرا فمن عندک).
و به هر حال ((من نمی خواهم کار را بر تو مشکل بگیرم ، و انشاء الله به زودی خواهی دید که من از صالحانم)) (و ما ارید ان اشق علیک ستجدنی ان شاء الله من الصالحین).
من به عهد و پیمانم وفادارم و هرگز سختگیری نخواهم کرد و با خیر و نیکی با تو رفتار خواهم نمود.
در اطراف این پیشنهاد ازدواج و مهریه و سایر خصوصیات آن سؤ الات بسیاری مطرح است که در بحث نکاح ان شاء الله خواهد آمد. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 66
موسی به عنوان موافقت و قبول این عقد ((گفت : این قراردادی میان من و تو باشد)) (قال ذلک بینی و بینک).
البته ((هر کدام از این دو مدت (هشت سال یا ده سال) را انجام دهم ظلمی بر من نخواهد بود و در انتخاب آن آزادم)) (ایما الاجلین قضیت فلا عدوان علی).
و برای محکم کاری و استمداد از نام پروردگار افزود: ((و خدا بر آنچه ما می گوئیم شاهد و گواه است)) (و الله علی ما نقول وکیل).
و به همین سادگی موسی داماد شعیب شد!
نکته ها:

1 - دو شرط اساسی برای مدیریت صحیح
در جمله کوتاهی که در آیات فوق از زبان دختر شعیب در مورد استخدام موسی آمده بود مهمترین و اصولیترین شرایط مدیریت به صورت کلی و فشرده خلاصه شده بود: قدرت و امانت .
بدیهی است منظور از قدرت تنها قدرت جسمانی نیست ، بلکه مراد قدرت و قوت بر انجام مسئولیت است .
یک پزشک قوی و امین پزشکی است که از کار خود آگاهی کافی و بر آن تسلط کامل داشته باشد.
یک مدیر قوی کسی است که حوزه ماموریت خود را به خوبی بشناسد، از ((انگیزه ها)) با خبر باشد، در ((برنامه ریزی)) مسلط و از ابتکار سهم کافی و در ((تنظیم کارها)) مهارت لازم داشته باشد، ((هدفها را روشن کند)) و نیروها را برای رسیدن به هدف ((بسیج)) نماید.
در عین حال دلسوز و خیرخواه و امین و درستکار باشد.
آنها که در سپردن مسئولیتها و کارها تنها به امانت و پاکی قناعت می کنند تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 67
به همان اندازه در اشتباهند که برای پذیرش مسئولیت داشتن تخصص را کافی بدانند.
((متخصصان خائن و آگاهان نادرست همان ضربه را می زنند که درستکاران نا آگاه و بی اطلاع))!
اگر بخواهیم کشوری را تخریب کنیم باید کارها را به دست یکی از این دو گروه بسپاریم : مدیران خائن ، و پاکان غیر مدیر و نتیجه هر دو یکی است !
منطق اسلام این است که هر کار باید به دست افرادی نیرومند و توانا و امین باشد، تا نظام جامعه به سامان رسد، و اگر در علل زوال حکومتها در طول تاریخ بیندیشیم می بینیم عامل اصلی سپردن کار به دست یکی از دو گروه فوق بوده است .
جالب اینکه در برنامه های اسلامی در همه جا علم و تقوا در کنار هم قرار دارد، مرجع تقلید باید مجتهد و عادل باشد، قاضی و رهبر باید مجتهد و ((عادل)) باشد (البته در کنار این دو شرط شرائط دیگری نیز هست اما اساس و پایه ، این دو است ((علم و آگاهی))، توام با ((عدالت و تقوی))).
2 - پاسخ به چند سؤ ال در مورد ازدواج دختر شعیب با موسی
گفتیم آیات فوق سؤ الات فراوانی را برانگیخته است که باید جواب همه را به طور فشرده بیاوریم :
الف : آیا از نظر فقهی صحیح است دختری که می خواهد به ازدواج کسی در آید دقیقا معلوم نباشد بلکه به هنگام اجرای صیغه عقد گفته شود یکی

از این دو دختر را به ازدواج تو درمی آورم .
((پاسخ)): معلوم نیست که عبارت فوق به هنگام اجرای صیغه گفته شده باشد بلکه ظاهر این است که گفتگوی مقدماتی و به اصطلاح ((مقاوله)) است تا بعد از موافقت موسی ، طرفین یکدیگر را انتخاب کنند و صیغه عقد جاری شود.
ب : آیا می توان ((مهر)) را به صورت مجهول و مردد میان کم و زیاد قرار داد؟ تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 68
((پاسخ)): از لحن آیه به خوبی برمی آید که مهریه واقعی هشت سال خدمت کردن بوده است و دو سال دیگر مطلبی بوده است موکول به اراده و میل موسی .
ج : اصولا آیا می توان ((کار و خدمات)) را مهریه قرار داد؟ و چگونه می توان با چنین همسری هم بستر گردید در حالی که هنوز زمان پرداخت تمام مهریه او فرا نرسیده است و حتی قدرت بر پرداخت همه آن یکجا ندارد؟
((پاسخ)): هیچ دلیلی بر عدم جواز چنین مهری وجود ندارد، بلکه اطلاقات ادله مهر در شریعت ما نیز هر چیزی را که ارزش داشته باشد شامل می شود، این هم لزومی ندارد که تمام مهر را یکجا بپردازند، همین اندازه که تمام آن در ذمه شوهر قرار گیرد و زن مالک آن شود کافی است ، اصل سلامت و استصحاب نیز حکم می کند که این شوهر زنده می ماند و توانائی بر اداء این خدمت را دارد.
د: اصولا چگونه ممکن است خدمت کردن به پدر، مهر دختر قرار داده شود؟ مگر دختر کالائی است که او را به آن خدمت بفروشند؟.
((پاسخ)): بدون شک شعیب از سوی دخترش در این مساءله احراز رضایت نموده و وکالت داشت که چنین عقدی را اجرا کند، و به تعبیر دیگر مالک اصلی در ذمه موسی ، همان دختر شعیب بود، اما از آنجا که زندگی همه آنها به صورت مشترک و در نهایت صفا و پاکی می گذشت و جدائی در میان آنها وجود نداشت (همانگونه که هم اکنون در بسیاری از خانواده های قدیمی یا روستائی دیده می شود که زندگی یک خانواده کاملا به هم آمیخته است) این مساءله مطرح نبود، که ادای این دین چگونه باید باشد، خلاصه اینکه مالک مهر تنها دختر است نه پدر و خدمات موسی نیز در همین طریق بود. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 69
ه: مهریه دختر شعیب مهریه نسبتا سنگینی بوده ، زیرا اگر به حساب امروز کار یک کارگر معمولی را در یک ماه و یکسال محاسبه کنیم و سپس آن را در عدد 8 ضرب نمائیم مبلغ قابل ملاحظه ای می شود.
((پاسخ)): اولا این ازدواج یک ازدواج ساده نبود بلکه مقدمه ای بود برای ماندن موسی در مکتب شعیب ، مقدمه ای بود برای اینکه موسی یک دانشگاه بزرگ را در این مدت طولانی طی کند، و خدا می داند که در این

مدت موسی چه ها از ((پیر مدین)) فرا گرفت .
از این گذشته اگر موسی این مدت را برای شعیب کار می کرد، در عوض شعیب نیز تمام زندگی او و همسرش را از همین طریق تامین می نمود، بنا بر این اگر هزینه موسی و همسرش را از مزد این کار کم کنیم مبلغ زیادی باقی نخواهد ماند و تصدیق خواهیم کرد مهر ساده و سبکی بوده است !.
3 - ضمنا از این داستان استفاده می شود آنچه امروز در میان ما رائج شده که پیشنهاد پدر و کسان دختر را در مورد ازدواج با پسر عیب می دانند درست نیست ، هیچ مانعی ندارد کسان دختر شخصی را که لایق همسری فرزندشان می دانند پیدا کنند و به او پیشنهاد دهند همانگونه که شعیب چنین کرد، و در حالات بعضی از بزرگان اسلام نظیر آن دیده شده است .
4 - نام دختران شعیب را ((صفوره)) (یا صفورا) و ((لیا)) نوشته اند که اولی با موسی ازدواج کرد. القصص
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 70
آیه 29-35
آیه و ترجمه
فَلَمَّا قَضى مُوسى الاَجَلَ وَ سارَ بِأَهْلِهِ ءَانَس مِن جَانِبِ الطورِ نَاراً قَالَ لاَهْلِهِ امْكُثُوا إِنى ءَانَست نَاراً لَّعَلى ءَاتِيكُم مِّنْهَا بخَبرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصطلُونَ(29)
فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِى مِن شطِى الْوَادِ الاَيْمَنِ فى الْبُقْعَةِ الْمُبَرَكةِ مِنَ الشجَرَةِ أَن يَمُوسى إِنى أَنَا اللَّهُ رَب الْعَلَمِينَ(30)
وَ أَنْ أَلْقِ عَصاک فَلَمَّا رَءَاهَا تهْتزُّ كَأَنهَا جَانٌّ وَلى مُدْبِراً وَ لَمْ يُعَقِّب يَمُوسى أَقْبِلْ وَ لاَ تخَف إِنَّک مِنَ الاَمِنِينَ(31)
اسلُک يَدَک فى جَيْبِک تخْرُجْ بَيْضاءَ مِنْ غَيرِ سوءٍ وَ اضمُمْ إِلَيْک جَنَاحَک مِنَ الرَّهْبِ فَذَنِک بُرْهَنَانِ مِن رَّبِّک إِلى فِرْعَوْنَ وَ مَلايهِ إِنَّهُمْ كانُوا قَوْماً فَسِقِينَ(32)
قَالَ رَب إِنى قَتَلْت مِنْهُمْ نَفْساً فَأَخَافِ أَن يَقْتُلُونِ(33)
وَ أَخِى هَرُونُ هُوَ أَفْصحُ مِنى لِساناً فَأَرْسِلْهُ مَعِىَ رِدْءاً يُصدِّقُنى إِنى أَخَاف أَن يُكَذِّبُونِ(34)
قَالَ سنَشدُّ عَضدَک بِأَخِيک وَ نجْعَلُ لَكُمَا سلْطناً فَلا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِئَايَتِنَا أَنتُمَا وَ مَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَلِبُونَ(35) تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 71
34 و اءخى هارون هو اءفصح منى لسانا فارسله معى ردء ايصد قنى انى اءخاف اءن يكذبون
35 قال سنشد عضدک باخيک و نجعل لكما سلطانا فلا يصلون اليكما بایاتنا اءنتما و من اتبعكما الغالبون

ترجمه :29 - هنگامی که موسی مدت خود را به پایان رسانید و همراه خانواده اش (از مدین به سوی مصر) حرکت کرد از جانب طور آتشی دید! به خانواده اش گفت : درنگ کنید من آتشی دیدم ، می روم شاید خبری برای شما بیاورم ، یا شعله ای از آتش ، تا با آن گرم شوید.
30 - هنگامی که به سراغ آتش آمد ناگهان از ساحل راست وادی در آن سرزمین بلند و پر برکت از میان یک درخت ندا داده شد که ای موسی ! منم خداوند، پروردگار جهانیان !.
31 - عصایت را بیفکن ، هنگامی که (عصا را افکند) نگاه کرد و دید همچون ماری با سرعت حرکت می کند! ترسید و به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد! (به او گفته شد) برگرد و نترس تو در امان هستی !
32 - دستت را در گریبانت فرو بر، هنگامی که خارج می شود سفید و درخشنده است و بدون عیب و نقص ، و دستهایت را بر سینه ات بگذار تا ترس و وحشت از تو دور شود، این دو برهان روشن از پروردگارت به سوی فرعون و اطرافیان اوست که آنها قوم فاسقی هستند.
33 - عرض کرد: پروردگارا من از آنها یک تن را کشته ام می ترسم مرا به قتل برسانند.
34 - و برادرم هارون زبانش از من فصیحتر است ، او را همراه من بفرست تا یاور من باشد تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 72
و مرا تصدیق کند می ترسم مرا تکذیب کنند.
35 - فرمود: بازوان تو را بوسیله برادرت محکم می کنیم و برای شما سلطه و برتری قرار می دهیم و به برکت آیات ما بر شما دست نمی یابند، شما و پیروانتان پیروزید.
تفسیر:نخستین جرقه وحی !
در اینجا به هفتمین صحنه از این داستان می رسیم :
هیچکس دقیقا نمی داند در این ده سال بر موسی چه گذشت اما بدون شک این ده سال از بهترین سالهای عمر موسی بود، سالهائی گوارا، شیرین و آرامبخش سالهای سازندگی و آمادگی برای یک ماموریت بزرگ .
در حقیقت ضرورت داشت که موسی (علیه السلام) یک دوران دهساله را در غربت و در کنار یک پیامبر بزرگ بگذارند و شبانی کند، تا اگر خوی کاخنشینی بر فکر و جان او اثر گذاشته است به کلی شستشو شود، موسی باید در کنار کوخنشینان باشد، از دردهای آنها آگاه گردد و برای مبارزه با کاخنشینان آماده شود.
از سوی دیگر موسی باید زمان طولانی برای تفکر در اسرار آفرینش ، و خودسازی در اختیار داشته باشد، کجا بهتر از بیابان مدین ؟ و کجا بهتر از خانه شعیب بود؟
ماموریت یک ((پیامبر اولوا العزم)) ساده نیست که به آسانی بتوان عهده

دار آن شد، بلکه می توان گفت ماموریت موسی بعد از پیامبر اسلام در میان پیامبران از یک نظر از همه سنگینتر بود، مبارزه با بزرگترین جباران روی زمین کردن و به اسارت قوم بزرگی پایان بخشیدن ، و آثار فرهنگ اسارت را از روح آنها تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 73
شستشو دادن کار آسانی نیست .
در تورات و همچنین در روایات اسلامی آمده که شعیب برای قدردانی از زحمات موسی قرار گذاشته بود گوسفندانی که با علائم مخصوصی متولد می شوند به او ببخشد، اتفاقا در آخرین سال که موسی عزم داشت با شعیب خدا حافظی کند و به سوی مصر بازگردد، تمام یا غالب نوزادان گوسفند با همان ویژگی متولد شدند. و شعیب نیز با کمال میل آنها را به موسی داد.
بدیهی است موسی به این قانع نیست که تا پایان عمر شبانی کند - هر چند محضر شعیب برای او بسیار مغتنم بود - او باید به یاری قوم خود بشتابد که در زنجیر اسارت گرفتارند و در جهل و نادانی و بیخبری غوطه ورند.
او باید به بی عدالتیها در مصر پایان بخشد، بتها را بشکند، طاغوتیان را ذلیل ، و مظلومان را به یاری خدا عزیز کند و یک احساس درونی موسی را به این سفر تشویق می کرد.
سرانجام اثاث و متاع و گوسفندان خود را جمع آوری کرد و بار سفر را بست .
ضمنا از تعبیر به ((اهل)) که در آیات متعددی از قرآن آمده استفاده می شود که موسی غیر از همسرش در آنجا فرزند یا فرزندانی همراه داشت ، روایات اسلامی نیز این معنی را تایید می کند و در تورات در سفر خروج به آن تصریح شده است ، بعلاوه همسرش در آن موقع باردار بود. او به هنگام بازگشت ، راه را گم کرد و شاید به این دلیل بود که برای گرفتار نشدن در چنگال متجاوزان شام از بیراهه می رفت .
به هر حال قرآن در نخستین آیه مورد بحث می گوید: ((هنگامی که موسی مدت خود را به پایان رسانید و همراه خانواده اش حرکت کرد، از جانب طور تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 74
آتشی دید))! (فلما قضی موسی الاجل و سار باهله آنس من جانب الطور نارا).
((به خانواده اش گفت : همینجا درنگ کنید، من آتشی دیدم ، می روم شاید خبری برای شما بیاورم ، یا شعله ای از آتش ، تا با آن گرم شوید)) (قال لاهله امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بخبر او جذوة من النار لعلکم تصطلون).
((آنست)) از ماده ((ایناس)) به معنی مشاهده کردن و دیدن تواءم با یکنوع آرامش و انس است ، ((جذوة)) به معنی قطعه ای از آتش است ،

و بعضی گفته اند به قطعه بزرگی از هیزم گفته می شود.
از جمله ((آتیکم بخبر)) (خبری بیاورم) استفاده می شود که او راه را گم کرده بود، و از جمله ((لعلکم تصطلون)) بدست می آید که شبی بود سرد و ناراحت کننده .
در آیه سخنی از وضع همسر موسی به میان نیامده ، ولی مشهور در تفاسیر و روایات این است که او باردار بود و در آن لحظه درد زائیدن به او دست داد، و موسی از این نظر نیز نگران بود.
((هنگامی که به سراغ آتش آمد (دید آتشی است نه همچون آتشهای دیگر خالی از حرارت و سوزندگی ، یکپارچه نور و صفا، در همین حال که موسی سخت در تعجب فرو رفته بود) ناگهان از ساحل راست وادی در آن سرزمین بلند و پر برکت از میان یک درخت ندا داده شد که ای موسی منم خداوند پروردگار عالمیان))! (فلما اتاها نودی من شاطی ء الوادی الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة ان یا موسی انی انا الله رب العالمین).
((شاطی ء)) به معنی ساحل و ((وادی)) به معنی ((دره)) یا ((محل عبور سیلاب)) تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 75
و ((ایمن)) به معنی راست و صفت است برای ((شاطی)) و ((بقعه)) به معنی قطعه زمینی است که نسبت به اطرافش مشخص است .
بدون شک خداوند قدرت دارد امواج صوتی را در هر چیز بخواهد بیافریند در اینجا در میان درخت ایجاد کرد، چرا که می خواهد با موسی سخن بگوید، و موسی جسم است و دارای گوش ، و نیازمند به امواج صوتی ، البته بسیاری اوقات پیامبران از طریق الهام درونی وحی را می گرفتند، و گاه در خواب ، ولی گاهی نیز از طریق شنیدن امواج صوتی بوده است ، و به هر حال به هیچوجه جای این توهم نیست که برای خدا جسمی قائل شویم .
در بعضی از روایات آمده که موسی هنگامی که نزدیک آتش رسید دقت کرد دید از درون شاخه سبزی آتش می درخشد، و لحظه به لحظه پرفروغتر و زیباتر می شود با شاخه کوچکی که در دست داشت خم شد تا کمی از آن بر گیرد، آتش به سوی او آمد وحشت کرد و عقب رفت ! گاه او به سوی آتش می آمد و گاه آتش به سوی او که ناگهان ندائی برخاست و بشارت وحی به او داد، و به این ترتیب از قرائن غیر قابل انکار برای موسی روشن شد که این ندا ندای الهی است و نه غیر آن .
اما با توجه به ماموریت بزرگ و سنگینی که موسی بر عهده دارد باید معجزاتی بزرگ به تناسب آن از سوی خدا در اختیارش قرار داده شود که به دو قسمت مهم آن در این آیات اشاره شده است :
نخست اینکه ((به موسی ندا داده شد که عصایت را بیفکن ، و موسی عصا را افکند، هنگامی که به آن نگاه کرد دید همچون ماری است که با سرعت

و شدت حرکت می کند، موسی ترسید و به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد))! (و ان الق عصاک فلما رآها تهتز کانها جان ولی مدبرا و لم یعقب).
روزی که موسی این عصا را برای خود انتخاب کرد تا هنگام خستگی بر

آن تکیه کند و برای گوسفندان برگهای درختان را بریزد باور نمی کرد که در درونش چنین قدرت بزرگی به فرمان خدا نهفته باشد، و این عصای ساده چوپانی کاخهای بیدادگران را بلرزه درآورد، و چنین است موجودات این جهان که گاه در نظر ما کوچکند اما استعدادهای بزرگی در درون نهفته دارند که به فرمان خدا آشکار می گردد.
در این هنگام بار دیگر موسی ندا را شنید که به او می گوید: ((برگرد و نترس تو در امان هستی))! (اقبل و لا تخف انک من الامنین).
((جان)) در اصل به معنی موجود ناپیدا است و به مارهای کوچک ((جان)) گفته می شود چون به صورت ناپیدائی از لابلای علفها و شیارهای زمین می گذرند البته در بعضی دیگر از آیات قرآن تعبیر به ((ثعبان مبین)) (اژدهای آشکار) شده است (سوره اعراف - 107 و شعراء - 32) و سابقا گفته ایم این تفاوت تعبیرها ممکن است بیانگر حالات مختلف آن مار باشد که در آغاز کوچک بود، و بعد به صورت اژدهائی عظیم درمی آمد، این احتمال نیز وجود دارد که موسی نخستین بار که در وادی طور آن را دید به صورت کوچکتری بود و در مراحل بعد بزرگتر.
به هر حال موسی می بایست به این حقیقت آشنا شود که در محضر پروردگار امنیت مطلق حکمفرما است ، آنجا جای ترس و خوف نیست .
معجزه نخستین آیتی از وحشت بود، سپس به او دستور داده می شود که به سراغ معجزه دیگرش برود که آیتی از نور و امید است و مجموع آن دو ترکیبی از ((انذار)) و ((بشارت)) خواهد بود، به او فرمان داده شد ((دست خود را در - گریبانت کن و بیرون آور، هنگامی که خارج می شود سفید و درخشنده است ، بدون عیب و نقص)) (اسلک یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء).
این سفیدی و درخشندگی بر اثر بیماری برص و مانند آن نبود، نوری بود

الهی که کاملا تازگی داشت .
مشاهده این خارق عادات عجیب ، در آن شب تاریک و در آن بیابان خالی ، موسی را سخت تکان داد، و برای اینکه آرامش خویش را باز یابد دستور دیگری به او داده شد و دستور این بود: ((دستهایت را بر سینه ات بگذار تا قلبت آرامش خود را باز یابد)) (و اضمم الیک جناحک من الرهب).
بعضی نیز گفته اند این جمله کنایه از لزوم قاطعیت و عزم راسخ در ادای

مسئولیت رسالت و عدم ترس و وحشت از هیچ مقام و هیچ قدرت است .
بعضی نیز احتمال داده اند که موسی هنگامی که عصا تبدیل به مار شد دست خود را گشود تا از خویشتن دفاع کند اما خداوند به او دستور داد دستت را جمع کن و نترس نیازی به دفاع نیست !.
تعبیر ((جناح)) (بال) بجای دست ، تعبیر زیبائی است که شاید هدف از آن تشبیه حالت آرامش انسان به حالت پرنده ای باشد که به هنگام مشاهده امر وحشتناک بال و پر می زند اما وقتی آرامش خود را باز یافت بال و پر خود را جمع می کند.
سپس همان ندا به موسی گفت : ((این دو دلیل روشن از پروردگارت به سوی فرعون و اطرافیان او است که آنها قوم فاسقی بوده و هستند)) (فذانک برهانان من ربک الی فرعون و ملائه انهم کانوا قوما فاسقین).
آری این گروه از طاعت پروردگار خارج شده اند، و طغیان را به حد اعلی رسانده اند، وظیفه تو است که آنها را نصیحت کنی و اندرز گوئی ، و اگر مؤ ثر نشد با آنها مبارزه نمائی .
در اینجا موسی (علیه السلام) به یاد حادثه مهم زندگیش در مصر افتاد، حادثه کشتن مرد قبطی و بسیج نیروهای فرعونی برای تلافی خون او، گرچه موسی به خاطر تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 78
حمایت مظلومی با این ظالم گلاویز شده بود ولی اینها در منطق فرعون معنی نداشت او هنوز هم تصمیم دارد اگر موسی را پیدا کند بدون چون و چرا به قتل برساند.
لذا در اینجا ((عرض می کند: پروردگارا! من از آنها یکنفر را کشته ام ، می ترسم به تلافی خون او مرا به قتل برسانند و این ماموریت ناتمام بماند)) (قال رب انی قتلت منهم نفسا فاخاف ان یقتلون).
از این گذشته من تنها هستم و زبانم آنقدر فصیح نیست ، ((برادرم را نیز با من بفرست که زبانش از من گویاتر است ، تا مرا یاری و تصدیق کند، من از این بیم دارم که تنها بمانم و تکذیبم کنند)) (و این کار بزرگ به انجام نرسد) (و اخی هارون هو افصح منی لسانا فارسله معی ردا یصدقنی انی اخاف ان یکذبون).
((افصح)) از ماده ((فصیح)) در اصل به معنی خالص بودن چیزی است ، و به سخن خالص و گویا که خالی از هر گونه حشو و زوائد باشد فصیح گفته می شود و ((ردء)) به معنی معین و یاور است .
به هر حال از آنجا که این ماموریت بسیار بزرگ و سنگین بود و موسی می خواست هرگز با شکست مواجه نشود این تقاضا را از خداوند بزرگ کرد.
خداوند نیز دعوت او را اجابت کرد، و به او اطمینان کافی داد و فرمود: ((ما بازوان تو را به وسیله برادرت (هارون) محکم می کنیم)) (قال سنشد عضدک باخیک).

((و برای شما در تمام مراحل سلطه و برتری قرار می دهیم)) (و نجعل لکما سلطانا).
کاملا مطمئن باشید، ((آنها هرگز به شما دست پیدا نمی کنند، و به برکت
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 79
آیات به شما دست نمی یابند و بر شما پیروز نمی شوند)) (فلا یصلون الیکما بایاتنا).
بلکه ((شما و پیروانتان غالب و پیروزید)) (انتما و من اتبعکما الغالبون).
چه نوید بزرگی ؟ و چه بشارت عظیمی ؟ نوید و بشارتی که قلب موسی را گرم و عزم او را جزم و اراده او را محکم و آهنین ساخت که اثرات روشن آن را در فرازهای آینده از این داستان خواهیم دید. القصص
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 80
آیه 36-37
آیه و ترجمه
فَلَمَّا جَاءَهُم مُّوسی بِئَایَتِنَا بَیِّنَتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلا سِحْرٌ مُّفْتَرًی وَ مَا سمِعْنَا بِهَذَا فی ءَابَائنَا الاَوَّلِینَ(36)
وَ قَالَ مُوسی رَبی أَعْلَمُ بِمَن جَاءَ بِالْهُدَی مِنْ عِندِهِ وَ مَن تَکُونُ لَهُ عَقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظلِمُونَ(37)
ترجمه :36 - هنگامی که موسی با معجزات روشن ما به سراغ آنها آمد گفتند: این چیزی جز سحر نیست که به دروغ به خدا بسته شده ، ما هرگز چنین چیزی در نیاکان خود نشنیده ایم !
37 - موسی گفت : پروردگار من از حال کسانی که هدایت را از نزد او آورده اند، و کسانی که سرانجام سرای دنیا و آخرت از آن آنهاست آگاهتر است ، مسلما ظالمان رستگار نخواهند شد.
تفسیر:موسی در برابر فرعون
در اینجا با هشتمین صحنه از این ماجرای بزرگ روبرو می شویم .
موسی (علیه السلام) فرمان نبوت و رسالت در آن شب تاریک و در آن سرزمین مقدس از خداوند دریافت نمود، به مصر آمد و برادرش هارون را با خبر ساخت و پیام این رسالت بزرگ را به او رسانید، هر دو به سراغ فرعون رفتند، و بعد از زحمت زیاد توانستند با شخص او روبرو شوند، در حالی که اطرافیان و خاصانش گرداگرد او را گرفته بودند، موسی (علیه السلام) دعوت الهی را به آنها ابلاغ کرد، اکنون ببینیم عکس العمل آنها در برابر پیام حق چه بود؟ تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 81
قرآن در نخستین آیات مورد بحث می گوید: ((هنگامی که موسی با معجزات روشن ما به سراغ آنها آمد، آنها گفتند: این چیزی جز سحر نیست که به دروغ به خدا بسته شده است))! (فلما جائهم موسی بایاتنا بینات قالوا ما هذا الا سحر مفتری).

((ما هرگز چنین چیزی را در نیاکان خود نشنیده ایم))! (و ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین).
آنها در برابر معجزات بزرگ موسی به همان حربه ای متوسل شدند که همه جباران و گمراهان در طول تاریخ در برابر معجزات انبیاء به آن متوسل می شدند حربه سحر، چرا که آن خارق عادت بود و این هم خارق عادت ، لکن این کجا و آن کجا))؟!
ساحران ، افراد منحرف و دنیاپرستی هستند که اساس کارشان بر تحریف حقایق است ، و با این نشانه به خوبی می توان آنها را شناخت ، در حالی که دعوت انبیاء و محتوای آن گواه صدق معجزات آنها است .
وانگهی ساحران چون به نیروی بشری متکی هستند همیشه کارشان محدود است ، اما پیامبران که از نیروی الهی بهره می گیرند، معجزاتشان عظیم و نامحدود.
تعبیر به ((آیات بینات)) که اشاره به معجزات موسی است از این جهت به صیغه جمع آمده که ممکن است موسی علاوه بر این دو معجزه ، معجزات دیگری هم به آنها ارائه داده باشد، و یا هر یک از این دو معجزه خود ترکیبی از معجزه های متعدد بوده : تبدیل شدن عصا به مار عظیم معجزهای است ، و بازگشت آن به حال اول معجزه ای دیگر، و همچنین درخشندگی دست موسی در یک لحظه معجزه ای است ، و بازگشتش به حال اول معجزهای دیگر!.
تعبیر به ((مفتری)) از ماده ((فریه)) به معنی تهمت و دروغ از این نظر است که می خواستند بگویند: موسی این نسبت را به دروغ بر خدا بسته !
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 82
تعبیر به اینکه ما هرگز چنین چیزی را در نیاکان خود نشنیده ایم با اینکه قبل از موسی ، آوازه دعوت نوح و ابراهیم و یوسف در آن سرزمین پیچیده بود یا به خاطر فاصله زیاد و بعد عهد و یا به خاطر این است که می خواهند بگویند نیاکان ما نیز در مقابل چنین دعوتهائی هرگز تسلیم نشده اند.
اما موسی در پاسخ آنها با لحن تهدیدآمیزی چنین ((گفت : پروردگار من از حال کسانی که هدایت را از نزد او برای مردم می آورند آگاهتر است ، و همچنین از کسانی که سرانجام سرای دنیا و آخرت از آنها است)) (و قال موسی ربی اعلم بمن جاء بالهدی من عنده و من تکون له عاقبة الدار).
اشاره به اینکه خدا به خوبی از حال من آگاه است ، هر چند شما مرا متهم به دروغ کنید، چگونه ممکن است خدا چنین خارق عادتی در اختیار دروغگوئی قرار دهد که مایه گمراهی بندگانش شود، اینکه خدا باطن مرا می داند و این امکان را به من داده بهترین دلیل بر حقانیت دعوت من است .
از این گذشته دروغگو تنها مدت کوتاهی می تواند به کار خود ادامه دهد و

عاقبت پرده از روی اعمالش برداشته می شود، شما منتظر بمانید تا ببینیم عاقبت کار و پیروزی از آن کیست ، و شکست از آن کی ؟
مطمئن باشید اگر من دروغگو باشم ظالم هستم ، ((و ظالم هرگز رستگار نخواهد شد)) (انه لا یفلح الظالمون).
این تعبیر شبیه تعبیر دیگری است که در آیه 69 سوره طه آمده است : و لا یفلح الساحر حیث آتی : ((ساحر هر کجا برود رستگار نخواهد شد))!
این جمله ضمنا ممکن است اشاره ای به وضع فرعونیان لجوج و مستکبر باشد که شما از وضع معجزات من به حقانیت دعوتم پی برده اید اما ظالمانه با من مخالفت می کنید، ولی بدانید پیروز نخواهید شد و عاقبت از

آن شما.
تعبیر به ((عاقبة الدار)) ممکن است اشاره به سرانجام دار دنیا یا دار آخرت و یا هر دو باشد، البته معنی سوم جامعتر و مناسبتر به نظر می رسد.
موسی با این بیان منطقی و مؤ دبانه شکست و ناکامی آنها را در این دنیا و جهان دیگر به آنها گوشزد کرد. القصص

آیه 38-42
آیه و ترجمه
وَ قَالَ فِرْعَوْنُ یَأَیُّهَا الْمَلاُ مَا عَلِمْتُ لَکم مِّنْ إِلَهٍ غَیرِی فَأَوْقِدْ لی یَهَمَنُ عَلی الطِینِ فَاجْعَل لی صرْحاً لَّعَلی أَطلِعُ إِلی إِلَهِ مُوسی وَ إِنی لاَظنُّهُ مِنَ الْکَذِبِینَ(38)
وَ استَکْبرَ هُوَ وَ جُنُودُهُ فی الاَرْضِ بِغَیرِ الْحَقِّ وَ ظنُّوا أَنَّهُمْ إِلَیْنَا لا یُرْجَعُونَ(39)
فَأَخَذْنَهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَهُمْ فی الْیَمِّ فَانظرْ کَیْف کانَ عَقِبَةُ الظلِمِینَ(40)
وَ جَعَلْنَهُمْ أَئمَّةً یَدْعُونَ إِلی النَّارِ وَ یَوْمَ الْقِیَمَةِ لا یُنصرُونَ(41)
وَ أَتْبَعْنَهُمْ فی هَذِهِ الدُّنْیَا لَعْنَةً وَ یَوْمَ الْقِیَمَةِ هُم مِّنَ الْمَقْبُوحِینَ(42)
ترجمه :38 - فرعون گفت : ای جمعیت (درباریان !) من خدائی جز خودم برای شما سراغ ندارم ! (اما برای تحقیق بیشتر) ای هامان آتشی بر گل بیفروز! (و آجرهای محکم بساز) و برای من برج بلندی ترتیب ده ، تا از خدای موسی خبر گیرم هر چند من گمان می کنم او از دروغگویان است !
39 - (سرانجام) فرعون و لشکریانش به ناحق در زمین استکبار کردند، و

ما باز نمی گردند.
40 - ما نیز او و لشکریانش را گرفتیم و به دریا افکندیم ، اکنون بنگر پایان کار ظالمان چه شد؟

41 - و ما آنها را پیشوایانی که دعوت به آتش (دوزخ) می کنند قرار دادیم ، و روز رستاخیز یاری نخواهند شد.
42 - در این دنیا لعنت پشت سر لعنت نصیب آنها کردیم ، و روز قیامت از زشت رویانند.
تفسیر:ببین سرانجام کار ظالمان چه شد؟!
در اینجا با نهمین صحنه از این تاریخ پرماجرا و آموزنده مواجه می شویم و آن صحنه سازی فرعون بوسیله ساختن برج معروفش برای بیرون کردن موسی از میدان است .
می دانیم یکی از سنتهای سیاستبازان کهنه کار این است که هرگاه حادثه مهمی بر خلاف میل آنها واقع شود برای منحرف ساختن افکار عمومی از آن فورا دست به کار آفریدن صحنه تازه ای می شوند که افکار توده ها را به خود جلب و از آن حادثه نامطلوب منحرف و منصرف کنند.
به نظر می رسد که داستان ساختن برج عظیم بعد از ماجرای مبارزه موسی با ساحران بوده ، چرا که از سوره مؤ من در قرآن مجید استفاده می شود که این کار در هنگامی بود که فرعونیان نقشه قتل موسی را می کشیدند، و مؤ من آل فرعون به دفاع از او برخاسته بود. و می دانیم قبل از مبارزه موسی (علیه السلام) با ساحران چنین سخنی در کار نبود، بلکه برنامه تحقیق در باره موسی و کوبیدن او از طریق ساحران در جریان بود.
و از آنجا که قرآن مجید جریان مبارزه موسی را با ساحران در سوره های طه و اعراف و یونس و شعراء بیان کرده است در اینجا از بیان آن صرفنظر نموده ، تنها به مساءله بنای برج پرداخته که تنها در این سوره و سوره مؤ من مطرح شده است . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 86
به هر حال آوازه پیروزی موسی (علیه السلام) بر ساحران در سراسر مصر پیچید، ایمان آوردن ساحران به موسی نیز مزید بر علت شد، موقعیت حکومت فرعونیان سخت به خطر افتاد احتمال بیدار شدن توده های در بند بسیار زیاد بود، باید افکار عمومی را به هر قیمتی که هست از این مساءله منحرف ساخت و یک سلسله مشغولیات ذهنی که در عین حال تواءم با بذل و بخشش دستگاه حکومت باشد و مردم را بتواند اغفال و تحمیق کند فراهم ساخت .
فرعون در این زمینه به مشورت نشست ، و در نتیجه فکرش به چیزی رسید که در نخستین آیه مورد بحث آمده است : ((فرعون گفت : ای گروه اطرافیان و درباریان ! من خدائی غیر از خودم برای شما سراغ ندارم))! (و قال فرعون یا ایها الملا ما علمت لکم من اله غیری).
خدای زمینی مسلما منم ! و اما خدای آسمان دلیلی بر وجود او در دست نیست ، اما من احتیاط را از دست نمی دهم و به تحقیق می پردازم ! سپس رو به وزیرش هامان کرد گفت : ((هامان ! آتشی برافروز بر

خشتها)) (و آجرهای محکمی بساز) (فاوقد لی یا هامان علی الطین).
((سپس قصر و برجی بسیار مرتفع برای من بساز، تا بر بالای آن روم ، و خبری از خدای موسی بگیرم !، هر چند من باور نمی کنم او راستگو باشد، و فکر می کنم او از دروغگویان است))! (فاجعل لی صرحا لعلی اطلع الی اله موسی و انی لاظنه من الکاذبین).
چرا فرعون نامی از آجر نبرد و با جمله آتشی بر گل (خشت) بیفروز قناعت کرد؟ بعضی می گویند دلیلش این است که تا آن زمان ساختن آجر معمول نشده بود، و این کار به ابتکار فرعونیان صورت گرفت در حالی که بعضی دیگر معتقدند این طرز بیان یکنوع بیان متکبرانه و موافق سنت جباران بوده است .
بعضی نیز گفته اند کلمه ((آجر)) تعبیر فصیحی نیست که قرآن آن را به

برد، لذا بجای آن چنین تعبیری را آورده است .
در اینجا جمعی از مفسران مانند ((فخر رازی)) و ((آلوسی)) به بیان این سخن پرداخته اند که آیا به راستی فرعون این دستور خود را در زمینه ساختن کاخ آسمان خراشش عملی ساخت یا نه ؟
ظاهرا چیزی که فکر این مفسران را به خود مشغول داشته این است که به هیچ حساب این کار عاقلانه نبوده است ، مگر مردم بالای کوهها نرفته بودند و منظره آسمان را همانگونه که بر روی زمین است ندیده بودند؟ کاخی که به دست بشر ساخته می شود از کوه مرتفعتر است ؟ کدام احمق باور می کرد که از بالای چنین کاخی بتوان به آسمان دست یافت ؟!
ولی آنها که چنین می اندیشند از این نکته غافلند که اولا سرزمین مصر کوهستانی نبود، و از این گذشته ساده لوحی توده های مردم آن زمان را فراموش کرده اند که چگونه ممکن بود آنها را با این مسائل اغفال کرد و فریب داد؟ حتی در عصر و زمان ما که به اصطلاح عصر علم و دانش است مسائلی می بینیم که شباهت به این فریب و نیرنگها دارد.
به هر حال طبق بعضی از تواریخ ، ((هامان)) دستور داد تا زمین وسیعی برای این کاخ و برج بلند در نظر گیرند، و پنجاه هزار مرد بناء و معمار برای این کار گسیل داشت ، و هزاران نفر کارگر برای فراهم آوردن وسائل کار مامور کرد، درهای خزانه را گشود و اموال زیادی در این راه مصرف کرد و کارگران زیادی به کار گمارد، به طوری که در همه جا سر و صدای این برج عظیم پیچید.
هر قدر این بنا بالاتر و بالاتر می رفت ، مردم بیشتر به تماشای آن می آمدند، و در انتظار این بودند که فرعون با این بنا چه خواهد کرد.
بنا بقدری بالا رفت که بر تمام اطراف مسلط شد، بعضی نوشته اند معماران آنرا چنان ساختند که از پله های مارپیچ آن مرد اسب سواری می

توانست بر فراز برج تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 88
قرار گیرد!
هنگامی که ساختمان به اتمام رسید، و بیش از آن توان بالا بردن آن را نداشتند، روزی فرعون با تشریفاتی به آنجا آمد، و شخصا از برج عظیم بالا رفت هنگامی که بر فراز برج رسید نگاهی به آسمان کرد و منظره آسمان را همانگونه دید که از روی زمین صاف معمولی می دید، کمترین تغییر و دگرگونی وجود نداشت !.
معروف است تیری به کمان گذاشت به آسمان پرتاب کرد تیر بر اثر اصابت به پرنده ای ، و یا طبق توطئه قبلی خودش خون آلود بازگشت فرعون از آنجا پائین آمد و به مردم گفت : بروید و فکرتان راحت باشد خدای موسی را کشتم !.
حتما گروهی از ساده لوحان و مقلدان چشم و گوش بسته حکومت وقت این خبر را باور کردند و در همه جا پخش نمودند، و از آن سرگرمی تازه ای برای اغفال مردم مصر ساختند.
این را نیز نقل کرده اند که این بنا دوامی نیاورد (و طبعا هم نباید دوام بیاورد) آری این بنا در هم شکست و ویران شد و گروهی را از میان برد، و در اینجا داستانهای دیگری نقل کرده اند که چون اصالت آنها روشن نبود از نقل آنها صرفنظر شد.
قابل توجه اینکه فرعون در این سخنش ((ما علمت لکم من اله غیری)) (من غیر از خودم خدائی برای شما سراغ ندارم !) نهایت شیطنت را به خرج می دهد الوهیت خود را مسلم می شمرد و بحث را تنها در این قرار می دهد آیا غیر از او خدای دیگری هست یا نه ؟!
سپس به خاطر عدم وجود دلیل آن را نیز نفی می کند.
و در مرحله سوم برای اقامه دلیل بر عدم وجود خدائی دیگر داستان برج
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 89
عظیم را به میان می آورد!
همه اینها نشان می دهد که او به خوبی مطالب را می دانست ، اما برای تحمیق مردم مصر و حفظ موقعیت خویش با الفاظ بازی می کرد.
قرآن سپس به استکبار فرعون و فرعونیان و عدم تسلیم آنها در برابر ((مبدء)) و ((معاد)) که ریشه جنایات آنها نیز از انکار همین دو اصل سرچشمه می گرفت پرداخته چنین می گوید: ((فرعون و لشکریانش به ناحق در زمین استکبار کردند (و خدا را که آفریننده بزرگ زمین و آسمان است انکار نمودند) و گمان کردند که قیامتی در کار نیست ، و به سوی ما باز نمی گردند)) (و استکبر هو و جنوده فی الارض بغیر الحق و ظنوا انهم الینا لا یرجعون).
انسان ضعیفی که گاهی قادر به دور کردن پشه ای از خود نیست ، و گاه

یک موجود ذره بینی به نام می کرب نیرومندترین افراد او را به زیر خاک می فرستد چگونه می تواند خود را بزرگ معرفی کند و دعوی الوهیت نماید؟!
در حدیث معروف قدسی آمده است که خداوند می فرماید: الکبریاء ردائی ، و العظمة ازاری ، فمن نازعنی واحدا منهما القیته فی النار!:
((بزرگی ردای من است و عظمت لباسی است که به قامت کبریائی من دوخته شده ، هر کس در اینها با من منازعه کند او را به دوزخ می افکنم))!.
بدیهی است خدا نیازی به این توصیفها ندارد مهم این است که طغیانگری انسان و جنایتگری او زمانی شروع می شود که خود را گم می کند و باد کبر و غرور مغز او را پر سازد. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 90
اما ببینیم سرانجام این کبر و غرور به کجا رسید، قرآن می گوید: ((ما او و لشکریانش را گرفتیم و در دریا پرتاب کردیم))! (فاخذناه و جنوده فنبذناهم فی الیم).
آری مرگ آنها را به دست عامل حیاتشان سپردیم ، و نیل را که رمز عظمت و قدرت آنها بود به گورستانشان مبدل ساختیم !
جالب اینکه تعبیر به ((نبذناهم)) می کند از ماده ((نبذ)) (بر وزن نبض) که به معنی دور افکندن اشیاء بی ارزش و بیمقدار است راستی انسان خودخواه مستکبر و جانی و جبار چه ارزشی می تواند داشته باشد؟، آری ما این موجودات بی ارزش را از جامعه انسانی طرد کردیم و صفحه زمین را از لوث وجودشان پاک ساختیم .
و در پایان آیه روی سخن را به پیامبر اسلام کرده می فرماید: ((ببین عاقبت کار ظالمان چگونه بود))؟ (فانظر کیف کان عاقبة الظالمین).
این نگاه با چشم ظاهر نیست که با چشم دل است ، و این تعبیر مخصوص ظالمان دیروز نیست که ستمگران امروز نیز سرنوشتی جز این ندارند!
بعد می افزاید ((ما آنها را امامان و پیشوایانی قرار دادیم که دعوت به دوزخ می کنند و روز قیامت هیچکس به یاری آنها نمی آید))! (و جعلناهم ائمة یدعون الی النار و یوم القیامة لا ینصرون).
این تعبیر برای بعضی از مفسران مشکلی ایجاد کرده که چگونه ممکن است خداوند کسانی را پیشوایان باطل قرار دهد؟ کار او دعوت به خیر و مبعوث ساختن امامان و پیشوایان حق است نه باطل .
ولی این مطلب پیچیده ای نیست ، زیرا اولا: آنها سردسته دوزخیانند و هنگامی که گروههائی از دوزخیان به سوی آتش حرکت می کنند آنها پیشاپیش تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 91
آنان در حرکتند، همانگونه که در این جهان ائمه ضلال بودند در آنجا نیز پیشوایان دوزخند که آن جهان تجسم بزرگی است از این جهان !.

ثانیا: ائمه ضلال بودن در حقیقت نتیجه اعمال خود آنها است ، و می دانیم تاثیر هر سبب به فرمان خدا است آنها خطی را پیش گرفتند که به امامت گمراهان منتهی می شد، این وضع آنها در رستاخیز.
باز برای تاءکید بیشتر قرآن چهره آنها را در دنیا و آخرت چنین ترسیم می کند: ((در این دنیا لعنتی پشت سر لعنت نصیب آنها کردیم ، و در روز قیامت آنها از زشت چهرگان و سیه رویانند)) (و اتبعناهم فی هذه الدنیا لعنة و یوم القیامة هم من المقبوحین).
لعنت خدا که همان طرد از رحمت است ، و لعنت فرشتگان و مؤ منان که نفرین است هر صبح و شام و هر وقت و بی وقت نثار آنها می شود، گاهی در عموم لعن ظالمان و مستکبران داخلند، و گاه بالخصوص مورد لعن و نفرین واقع می شوند، زیرا هر کس تاریخ آنها را ورق می زند بر آنها لعن و نفرین می فرستد!
به هر حال این زشت سیرتان این جهان زشت صورتان آن جهانند که آن روز ((یوم البروز)) و روز کنار رفتن پرده ها است !
نکته :
امامان ((نور)) و ((نار))
در منطق قرآن ما دو گونه ((امام)) داریم : امامی که پیشوای متقین در
مسیر تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 92
هدایت است ، چنانکه در سوره انبیاء آیه 73 در باره گروهی از پیامبران چنین می خوانیم : و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و کانوا لنا عابدین : ((آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت می کردند، و انجام کارهای نیک و برپا داشتن نماز و ادای زکات را به آنها وحی کردیم و آنها تنها مرا پرستش می کردند)).
اینها امامانی بودند با برنامه های روشن زیرا توحید خالص و دعوت به خیر و نیکی و حق و عدالت ، متن برنامه آنها را تشکیل می داد، اینها امامان نورند که خط آنها در سلسله انبیاء و اوصیاء تا پیامبر خاتم و اوصیایش تداوم یافته .
و امامانی که رهبران ضلال و گمراهی هستند و به تعبیر آیات مورد بحث ائمه نارند.
از ویژگیهای این دو گروه از پیشوایان ، آنچنان که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است ، این است که : ((گروه اول فرمان خدا را بر فرمان خلق و اراده خودشان مقدم می شمرند، و حکم او را برترین احکام می دانند، در حالی که گروه دوم فرمان خویش را بر فرمان خدا مقدم می دارند و حکم خویش را قبل از حکم او می شمرند)).
و با این معیار شناخت این دو گروه از امامان بسیار روشن خواهد بود!

در روز رستاخیز که صفوف از هم مشخص می شود هر گروهی بدنبال امامشاناند ناریان ، ناریان را طالبند، و نوریان ، نوریان را چنانکه قرآن می گوید: ((یوم ندعوا کل اناس بامامهم)): ((آن روز روزی است که هر گروهی را به نام امامشان دعوت می کنیم)) (اسراء - 71).
بارها گفته ایم رستاخیز تجسمی است عظیم از این جهان کوچک و آنها که در اینجا به امامی دل بسته اند و در خط او گام برمی دارند در آنجا نیز در

هستند!
((بشر بن غالب)) از امام ((ابو عبدالله الحسین)) (علیه السلام) چنین نقل می کند که من از تفسیر آیه یوم ندعوا کل اناس بامامهم از آنحضرت پرسیدم فرمود: امام دعا الی هدی فاجابوه الیه ، و امام دعا الی ضلالة فاجابوه الیها، هؤ لاء فی الجنة ، و هؤ لاء فی النار، و هو قوله عز و جل فریق فی الجنة و فریق فی السعیر: ((امامی دعوت به هدایت می کند و گروهی اجابت او می کنند، و امامی دعوت به ضلالت می کند و گروهی دعوتش را پذیرا می شوند، آنها در بهشتند و اینها در دوزخ ، و این است معنی ((فریق فی الجنة و فریق فی السعیر)).
جالب اینکه فرعونی که در دنیا پیشاپیش روی پیروانش حرکت کرد و آنها را در امواج نیل غرق نمود در قیامت نیز در پیشاپیش آنها حرکت می کند و در دریای آتش وارد می کند، چنانکه قرآن می گوید: یقدم قومه یوم القیامة فاوردهم النار: ((پیشاپیش قومش در روز قیامت حرکت می کند و آنها را وارد دوزخ می سازد))! (هود - 98).
این بحث را با سخنی از علی (علیه السلام) پایان می دهیم آنجا که در باره گروهی از منافقان می فرماید: ثم بقوا بعده ، فتقربوا الی ائمة الضلالة ، و الدعاة الی النار بالزور و البهتان ، فولوهم الاعمال ، و جعلوهم حکاما علی رقاب الناس : ((این گروه بعد از پیامبر ماندند و به ائمه ضلال تقرب جستند، و آنها دعوت کنندگان به دوزخ از طریق دروغ و بهتان بودند، پیشوایان ضلال نیز از وجود اینها بهره گرفتند، پستها به آنها دادند و آنها را بر گردن مردم حاکم و سوار کردند))! القصص

آیه 43-46
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ ءَاتَیْنَا مُوسی الْکتَب مِن بَعْدِ مَا أَهْلَکْنَا الْقُرُونَ الاُولی بَصائرَ لِلنَّاسِ وَ هُدًی وَ رَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ(43)
وَ مَا کُنت بجَانِبِ الْغَرْبیِّ إِذْ قَضیْنَا إِلی مُوسی الاَمْرَ وَ مَا کُنت مِنَ الشهِدِینَ(44)
وَ لَکِنَّا أَنشأنَا قُرُوناً فَتَطاوَلَ عَلَیهِمُ الْعُمُرُ وَ مَا کنت ثَاویاً فی أَهْل مَدْیَنَ تَتْلُوا

عَلَيْهِمْ ءَايَتِنَا وَ لَكِنَّا كنَّا مُرْسِلِينَ(45)
وَ مَا كُنت بجَانِبِ الطورِ إِذْ نَادَيْنَا وَ لَكِن رَّحْمَةً مِّن رَّبِّک لِتُنذِرَ قَوْماً مَّا أَتَاهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِک لَعَلَّهُمْ يَتَذَكرُونَ(46) تفسير نمونه جلد 16 صفحه 95
ترجمه :43 - ما به موسى كتاب آسمانى داديم بعد از آن كه اقوام قرون نخستين را هلاک كرديم ، كتابى كه براى مردم بصيرت آفرين بود و مايه هدايت و رحمت ، تا متذكر شوند.
44 - تو در جانب غربى نبودى هنگامى كه ما فرمان نبوت را به موسى داديم ، و تو از شاهدان اين ماجرا نبودى (در آن هنگام كه معجزات را در اختيار موسى نهاديم).
45 - ولى ما اقوامى را در اعصار مختلف خلق كرديم ، اما زمانهاى طولانى بر آنها گذشت (و آثار انبياء از دلها محو شد، لذا تو را با كتاب آسمانيت فرستاديم). تو هرگز در ميان مردم مدين اقامت نداشتى تا آيات ما را به دست آورى و براى آنها (مشركان مكه) بخوانى ، ولى ما بوديم كه تو را فرستاديم (و اين اخبار را در اختيارت قرار داديم).
46 - تو در طرف طور نبودى زمانى كه ما ندا داديم ، ولى اين رحمتى از سوى پروردگار تو بود (كه اين اخبار را در اختيارت نهاد) تا به وسيله آن قومى را انذار كنى كه قبل از تو هيچ انذار كننده اى براى آنها نيامده ، شايد متذكر گردند.
تفسير:اين اخبار غيبى را تنها خدا در اختيارت نهاد
در اين بخش از آيات به ((دهمين صحنه)) يعنى آخرين بخش از آيات مربوط به داستان پر ماجراى موسى (عليه السلام) مى رسيم ، كه سخن از نزول احكام ، و تورات مى گويد، يعنى زمانى كه دوران نفى طاغوت پايان گرفته ، و دوران سازندگى و اثبات آغاز مى شود.
نخست مى فرمايد: ((ما به موسى كتاب آسمانى داديم بعد از آنكه اقوام قرون نخستين را هلاک كرديم ، كتابى كه براى مردم بصيرت آفرين بود، و مايه هدايت و رحمت تا متذكر شوند)) (و لقد آتينا موسى الكتاب من بعد ما اهلكنا القرون الاولى بصائر للناس و هدى و رحمة لعلهم يتذكرون).
در اينكه منظور از ((قرون اولى)) (اقوام عصرهاى پيشين كه هلاک شدند)
تفسير نمونه جلد 16 صفحه 96
در اينجا كدام اقوامند؟ بعضى از مفسرين آن را اشاره به كفار قوم نوح و عاد و ثمود و مانند آنها مى دانند، چرا كه با گذشت زمان ، آثار انبياى پيشين محو شده بود و لازم بود كتاب آسمانى تازه اى در اختيار بشريت قرار گيرد.
و بعضى اشاره به هلاكت قوم فرعون كه بازماندگان اقوام پيشين بودند مى دانند، چرا كه خداوند تورات را بعد از هلاک آنها به موسى (عليه السلام) داد.

اما هیچ مانعی ندارد که جمله فوق اشاره به همه این اقوام باشد.
((بصائر)) جمع ((بصیرت)) به معنی بینائی است و در اینجا منظور آیات و دلائلی است که موجب روشنائی قلب مؤ منان می شد، و هدایت و رحمت نیز از لوازم این بصیرت است ، و به دنبال آن تذکر و بیداری دلهای آماده .

سپس به بیان این حقیقت می پردازد که آنچه را در باره موسی و فرعون با تمام ریزه کاریهای دقیق آن بیان کردیم ، خود دلیلی است بر حقانیت قرآن تو، چرا که تو در این صحنه ها هرگز حاضر نبودی و این ماجراها را با چشم ندیدی بلکه این لطف خدا بود که این آیات را برای هدایت مردم بر تو نازل کرد.
می گوید: ((تو در جانب غربی نبودی هنگامی که ما فرمان نبوت را به موسی دادیم ، و تو از شاهدان این ماجراها محسوب نمی شدی)) (و ما کنت بجانب الغربی اذ قضینا الی موسی الامر و ما کنت من الشاهدین).
توجه به این نکته لازم است که موسی (علیه السلام) در مسیرش از مدین به سوی مصر که از سرزمین سینا می گذشت درست از سوی ((شرق)) به ((غرب)) حرکت می کرد، و به عکس هنگامی که بنی اسرائیل از مصر به سوی شام آمدند و از سینا گذشتند از طرف غرب به شرق می آمدند (و لذا بعضی از مفسران جمله ((فاتبعوهم مشرقین)) را در سوره شعراء آیه 60 که در باره تعقیب فرعونیان از بنی اسرائیل تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 97
سخن می گوید اشاره به همین معنی دانسته بودند).
سپس می افزاید: ((ولی ما اقوامی را در اعصار مختلف خلق کردیم ، اما زمانهای طولانی بر آنها گذشت)) و آثار انبیاء و هدایت آنها از قلبها و اندیشه هاشان محو شد لذا تو و قرآنت را آوردیم و سرگذشت پیشینیان را بیان کردیم تا روشنگر انسانها باشد) (و لکنا انشانا قرونا فتطاول علیهم العمر).
((و تو هرگز در میان اهل مدین اقامت نداشتی (تا آیات و اخبار زندگی آنها را به دست آوری) و برای آنها (اهل مکه) بخوانی)) (و ما کنت ثاویا فی اهل مدین تتلوا علیهم آیاتنا).
این ما بودیم که تو را فرستادیم (و این اخبار دقیق مربوط به هزاران سال پیش را در اختیار تو قرار دادیم تا هادی این خلق شوی) (و لکنا کنا مرسلین).
باز برای تاءکید همین معنا می افزاید: ((تو در طرف طور نبودی زمانی که ما ندا دادیم (و فرمان نبوت را به نام موسی صادر نمودیم)) (و ما کنت بجانب الطور اذ نادینا). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 98
((ولی ما این اخبار را که بر تو نازل کردیم به خاطر رحمتی است که پروردگارت دارد تا بوسیله آن قومی را انذار کنی که قبل از تو هیچ انذار کننده ای برای آنها نیامده ، شاید متذکر شوند)) (و لکن رحمة من ربک لتنذر قوما ما اتاهم من نذیر من قبلک لعلهم یتذکرون).
کوتاه سخن اینکه : حوادث بیدارکننده و هشداردهنده ای را که در اقوام

دور دست واقع شده و تو حاضر و ناظر آن نبودی ، برای تو بازگو کردیم ، تا آنها را برای این قوم گمراه بخوانی شاید مایه بیداری آنها گردد.
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که چگونه قرآن می گوید: هیچ انذار کننده ای قبل از تو برای این قوم (اعراب معاصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیامده ، در حالی که می دانیم هرگز روی زمین از حجت الهی خالی نمی شود، و اوصیای پیامبران در میان این قوم نیز بوده اند؟!
در پاسخ می گوئیم : منظور فرستادن پیامبر صاحب کتاب و انذارکننده آشکار است ، چرا که میان عصر حضرت مسیح (علیه السلام) و ظهور پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قرنها طول کشید و پیامبر اولوالعزمی نیامد و همین موضوع بهانه ای به دست ملحدان و مفسدان داد.
علی (علیه السلام) در یکی از سخنانش می فرماید: ان الله بعث محمدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و لیس احد من العرب یقرء کتابا و لا یدعی نبوة فساق الناس حتی بواهم محلتهم و بلغهم منجاتهم : ((خداوند هنگامی محمد را مبعوث کرد که هیچ کس از عرب کتاب آسمانی نمی خواند و مدعی نبوتی نبود، او مردم را در جایگاه لایقشان جای داد و به سر منزل نجاتشان رسانید)) (نهج البلاغه خطبه 33). القصص
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 99
آیه 47-50
آیه و ترجمه
وَ لَوْ لا أَن تُصِيبَهُم مُّصِيبَةُ بِمَا قَدَّمَت أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْ لا أَرْسلْت إِلَيْنَا رَسولاً فَنَتَّبِعَ ءَايَتِک وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ(47)
فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا لَوْ لا أُوتىَ مِثْلَ مَا أُوتىَ مُوسى أَ وَ لَمْ يَكفُرُوا بِمَا أُوتىَ مُوسى مِن قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظهَرَا وَ قَالُوا إِنَّا بِكلٍّ كَفِرُونَ(48)
قُلْ فَأْتُوا بِكِتَبٍ مِّنْ عِندِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنهُمَا أَتَّبِعْهُ إِن كنتُمْ صدِقِينَ(49)
فَإِن لَّمْ يَستَجِيبُوا لَک فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَ مَنْ أَضلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا يهْدِى الْقَوْمَ الظلِمِينَ(50) تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 100
ترجمه :47 - هرگاه ما پیش از فرستادن پیامبری آنها را به خاطر اعمالشان مجازات می کردیم می گفتند پروردگارا چرا رسولی برای ما نفرستادی تا آیات ترا پیروی کنیم و از مؤ منان باشیم ؟ اگر به خاطر این امر نبود مجازات آنها به جهت اعمالشان نیاز به ارسال پیامبر هم نداشت !
48 - هنگامی که حق از نزد ما برای آنها آمد گفتند چرا مثل همان چیزی که به موسی داده شد به این پیامبر اعطا نگردیده است ؟ مگر بهانه جویانی همانند آنها معجزاتی را که در گذشته به موسی داده شد، انکار نکردند و

گفتند این دو (موسی و هارون) دو نفر ساحرند که دست بدست هم داده اند (تا ما را گمراه کنند) و ما به هر یک از آنها کافریم ؟!
49 - بگو، اگر راست می گوئید (که تورات و قرآن از سوی خدا نیست) کتابی هدایت بخشتر از ایندو بیاورید تا من از آن پیروی کنم .
50 - هر گاه این پیشنهاد تو را نپذیرند، بدان آنها از هوسهای خود پیروی می کنند و آیا گمراهتر از آنکس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته است کسی پیدا می شود؟
مسلما خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند.
تفسیر:هر روز به بهانهای از حق می گریزند
از آنجا که در آیات گذشته سخن از ارسال پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عنوان انذار کننده و بیمدهنده بود در نخستین آیه مورد بحث به لطفی که بر وجود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مترتب است اشاره کرده می گوید: ((هر گاه ما پیش از فرستادن پیامبری آنها را به خاطر اعمالشان مجازات می کردیم ، می گفتند: پروردگارا! چرا رسولی برای ما نفرستادی تا آیات تو را پیروی کنیم و از مؤ منان باشیم)) اگر به خاطر این نبود مجازات آنها به جهت اعمال و کفرشان حتی نیاز به ارسال پیامبر نداشت (و لو لا تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 101
ان تصیبهم مصیبة بما قدمت فیقولوا ربنا لو لا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک و نکون من المؤ منین).
در حقیقت آیه اشاره به این نکته است که راه حق روشن است ، و هر عقلی حاکم به بطلان شرک و بتپرستی است ، و زشتی بسیاری از اعمال آنها همچون مظالم و ستمها از مستقلات حکم عقل می باشد و حتی بدون فرستادن پیامبران در این زمینه می توان آنها را مجازات کرد، ولی خداوند حتی در این قسمت که حکم عقل در آن واضح و روشن است برای اتمام حجت و نفی هر گونه عذر پیامبران را با کتابهای آسمانی و معجزات می فرستد تا کسی نگوید بدبختی ما به خاطر نبودن راهنما بود، اگر رهبر الهی داشتیم اهل هدایت و نجات بودیم .
به هر حال این آیه از آیاتی است که دلالت بر لزوم لطف از طریق ارسال پیامبران دارد، و نشان می دهد که سنت خداوند بر این است که قبل از ارسال پیامبر هیچ امّتی را به خاطر گناهانشان مجازات نکند، همانگونه که در سوره نساء آیه 165 نیز می خوانیم : رسلا مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل و کان الله عزیزا حکیما: ((ما پیامبرانی فرستادیم که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند تا برای مردم بعد از این پیامبران حجتی باقی نماند و خداوند توانا و حکیم است)).
سپس به بهانه جوئیهای آنها اشاره می کند که آنها بعد از ارسال رسل نیز
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 102

دست از بهانه گیری برنداشتند، و باز به راه های انحرافی خود ادامه دادند می گوید: ((هنگامی که حق از نزد ما برای آنها آمد گفتند: چرا به این پیامبر مثل همان چیزی که به موسی داده شد اعطا نگردیده است))؟! (فلما جائهم الحق من عندنا قالوا لو لا اوتی مثل ما اوتی موسی).
چرا عصای موسی در دست او نیست ؟ چرا ید بیضا ندارد؟ چرا دریا برای او شکافته نمی شود؟ چرا دشمنانش غرق نمی شوند؟ چرا و چرا؟!...
قرآن به پاسخ این بهانه جوئی پرداخته می گوید: ((مگر بهانه جویانی همانند اینها معجزاتی را که در گذشته به موسی داده شد انکار نکردند))؟! (او لم یکفروا بما اوتی موسی من قبل).
مگر نگفتند این دو (موسی و هارون) دو نفر ساحرند که دست به دست هم داده اند (تا ما را گمراه کنند) و ما به هر کدام از آنها کافریم ! (قالوا سحران تظاهرا و قالوا انا بکل کافرون).
تعبیر به ((سحران)) با اینکه قاعدتا ((ساحران)) باید گفته شود برای شدت تاءکید است ، چرا که عرب وقتی در مورد کسی مؤ کدا سخن می گوید او را عین ((عدالت)) یا ((ظلم)) و یا ((سحر)) می شمرد.
این احتمال نیز وجود دارد که مراد از ((سحران)) دو معجزه بزرگ موسی ((عصا)) و ((ید بیضاء)) باشد.
و اگر گفته شود که این انکارها چه ارتباطی با مشرکان مکه دارد؟ این مربوط به فرعونیان کفر پیشه است ، پاسخ آن روشن است و آن اینکه منظور این است که مساءله بهانه جوئی چیز تازهای نیست ، اینها همه از یک قماشند و سخنانشان شباهت زیادی با هم دارد و خط و روش و برنامه آنها یکی است .
تفسیر روشن آیه فوق همان بود که گفتیم ولی جمعی از مفسران آیه را طور دیگری تفسیر کرده اند و گفته اند: منظور از ((سحران تظاهرا))

بزرگ اسلام است چرا که مشرکان عرب می گفتند این هر دو ساحر بودند و ما نسبت به هر دو کافریم ، و در اینجا یک جریان تاریخی نیز نقل کرده اند که اهل مکه گروهی را به سراغ رؤ سای یهود در یکی از اعیادشان فرستادند و در باره پیامبر اسلام از آنها سؤ ال کردند که آیا محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) براستی پیامبر خدا است ؟ آنها در پاسخ گفتند: ما در تورات او را با اوصافش یافته ایم .
نمایندگان بازگشتند و ماجرا را به مشرکان مکه گفتند، در اینجا بود که آنها جمله ((سحران تظاهرا)) و ((انا بکل کافرون)) (این هر دو ساحر بودند و ما نسبت به هر دو کافر هستیم) را گفتند.
اما با توجه به دو نکته این تفسیر، بعید به نظر می رسد:
نخست اینکه کمتر در تاریخ و روایات دیده شده که مشرکان عرب ، موسی

(علیه السلام) را متهم به ساحر بودن کنند و شاید فقط در اینجا چنین احتمالی داده شده باشد.
دیگر اینکه چگونه ممکن است کسی ادعا کند که موسی و محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با وجود تقریبا دو هزار سال فاصله ساحرانی بودند که به پشتیبانی یکدیگر برخاستند مگر ممکن است ساحری از هزاران سال قبل بداند چه کسی در آینده ، ظهور خواهد کرد و چه دعوی مطرح می کند؟!
به هر حال مشرکان لجوج اصرار داشتند که چرا پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) معجزاتی همچون موسی نداشته است ؟ و از سوی دیگر نه به گفته ها و گواهی تورات در باره علائم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اعتنا می کردند، و نه به قرآن مجید و آیات پرعظمتش ، لذا قرآن ، روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده می گوید: ((بگو اگر شما راست می گوئید که این دو کتاب از سوی خدا نیست ، کتابی روشنتر و هدایت بخشتر از آنها از سوی خدا بیاورید تا من از آن پیروی کنم)) (قل فاتوا بکتاب من تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 104
عند الله هو اهدی منهما اتبعه ان کنتم صادقین).
و به تعبیر دیگر آنها دنبال کتاب هدایت می گردند و دنبال معجزات ، چه معجزهای بالاتر از قرآن و چه کتاب هدایتی بهتر از آن ؟ اگر چیزی در دست پیامبر اسلام جز این قرآن نبود برای اثبات حقانیت دعوتش کفایت می کرد، ولی آنها حق طلب نیستند بلکه مشتی بهانه جویانند.
سپس اضافه می کند: ((اگر این پیشنهاد تو را نپذیرفتند بدان آنها از هوسهای خود پیروی می کنند)) (فان لم یستجیبوا لک فاعلم انما یتبعون اهوائهم).
زیرا انسانی که هواپرست نباشد، در برابر یک چنین پیشنهاد منطقی تسلیم می شود، اما آنها در هیچ صراطی مستقیم نیستند و هر پیشنهادی را به بهانه ای رد می کنند.
ولی ((آیا کسی گمراهتر از آن کس که پیروی هوای نفس خویش کرده و هیچ هدایت الهی را نپذیرفته است پیدا می شود))؟! (و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله).
((مسلما خداوند جمعیت ظالمان را هدایت نمی کند)) (ان الله لا یهدی القوم الظالمین).
اگر آنها حق طلب بودند و راه را گم کرده بودند، لطف الهی به مقتضای ((و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا)) شامل حالشان می شد، ولی آنها ستمگرند، هم بر خویش و هم بر جامعه ای که در آن زندگی دارند ستم می کنند، آنها هدفی جز لجاج و عناد ندارند، چگونه ممکن است خداوند کمک به هدایت آنها کند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 105

نکته :
هوا پرستی عامل گمراهی
در آیات فوق رابطه این دو با صراحت بیان شده و حتی گمراهترین مردم گروهی معرفی شده اند که رهبر خود را هوای نفس خویش قرار داده اند و هرگز هدایت الهی را نپذیرفتند.
هوای نفس ، حجاب ضخیمی است در مقابل چشمان عقل انسان .
هوای نفس آنچنان دلبستگی به انسان نسبت به موضوعی می دهد که قدرت درک حقایق را از دست می دهد، چرا که برای درک حقیقت تسلیم مطلق در مقابل واقعیات ، و ترک هر گونه پیشداوری و دلبستگی شرط است ، تسلیم بیقید و شرط در مقابل هر چیز که عینیت خارجی دارد خواه شیرین باشد یا تلخ ؟ موافق تمایلات درونی ما یا مخالف ؟ هماهنگ با منافع شخصی یا ناهماهنگ ؟ ولی هوای نفس با این اصول سازگار نیست .
در این زمینه بحث مشروحی در ذیل آیه 43 سوره فرقان (جلد 15) نیز داشته ایم .
جالب اینکه در روایات متعددی آیه فوق به کسانی تفسیر شده است که امام و رهبر الهی را نپذیرفته اند و تنها به آرای خویش تکیه می کنند.
این روایات که از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) و بعضی دیگر از ائمه هدی (علیهم السلام) نقل شده در حقیقت از قبیل مصداق روشن است و به تعبیر دیگر انسان نیازمند به هدایت الهی است ، این هدایت گاهی در کتاب آسمانی منعکس می شود، و گاه در وجود پیامبر و سنت او، و گاه در اوصیای معصومش ، و گاه در منطق عقل و خرد.
مهم آنست که انسان در خط هدایت الهی باشد و نه هوای نفس ، تا بتواند از این انوار هدایت بهرهمند گردد. القصص
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 106
آیه 51-55
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ وَصلْنَا لهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ(51)
الَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَب مِن قَبْلِهِ هُم بِهِ يُؤْمِنُونَ(52)
وَ إِذَا يُتْلى عَلَيهِمْ قَالُوا ءَامَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسلِمِينَ(53)
أُولَئک يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُم مَّرَّتَينِ بِمَا صبرُوا وَ يَدْرَءُونَ بِالْحَسنَةِ السيِّئَةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَهُمْ يُنفِقُونَ(54)
وَ إِذَا سمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَنَا أَعْمَلُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَلُكمْ سلَمٌ عَلَيْكُمْ لا نَبْتَغِى الْجَهِلِينَ(55)
ترجمه :51 - ما آیات قرآن را یکی بعد از دیگری برای آنها آوردیم شاید متذکر شوند.

52 - کسانی که قبلا کتاب آسمانی به آنها داده ایم به آن (قرآن) ایمان می آورند.
53 - و هنگامی که بر آنها خوانده می شود می گویند: به آن ایمان آوردیم ، اینها همه حق است ، و از سوی پروردگار ماست ، ما قبل از این هم مسلمان بودیم .
54 - آنها کسانی هستند که اجر و پاداششان را به خاطر شکیبائیشان دو بار دریافت می دارند آنها به وسیله نیکیها بدیها را دفع می کنند، و از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می نمایند.
55 - هر گاه سخن لغو و بیهودهای بشنوند از آن روی می گردانند و می گویند اعمال ما از آن ماست ، و اعمال شما از آن خودتان ، سلام بر شما (سلام وداع) ما طالب جاه تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 107
شان نزول :در مورد شان نزول آیات فوق مفسران و راویان خبر، روایات گوناگونی نقل کرده اند که قدر مشترک همه آنها یک چیز است و آن ایمان آوردن گروهی از علمای یهود و نصاری و افراد پاکدل به آیات قرآن و پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است .
از ((سعید بن جبیر)) نقل شده که این آیات در باره هفتاد نفر از کشیشهای مسیحی نازل شده است که ((نجاشی)) آنها را برای تحقیق از ((حبشه)) به ((مکه)) فرستاد، هنگامی که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سوره یس را برای آنها تلاوت کرد اشک شوق ریختند و اسلام آوردند.
بعضی دیگر گفته اند این آیات در باره جمعی از نصارای نجران (شهری است در شمال یمن) نازل شده که نزد پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمدند و آیات قرآن را شنیدند و ایمان آوردند.
بعضی دیگر آن را در مورد ((نجاشی)) و یارانش می دانند.
و بعضی نزول آنرا در باره ((سلمان فارسی)) و جمعی از علمای یهود، مانند ((عبد الله بن سلام)) و ((تمیم الداری)) و ((جارود عبدی)) دانسته اند.
و بالاخره بعضی نیز آن را اشاره به چهل نفر از علما و روشن ضمیران مسیحی می دانند که سی و دو نفرشان از حبشه با جعفر بن ابی طالب به مدینه آمدند و هشت نفر از شام که در میان آنها ((بحیرا)) راهب معروف شامی بود.
البته روایات سه گانه نخست متناسب با نزول این آیات در مکه است ، و گفتار کسانی را که معتقدند تمام این سوره مکی است تایید می کند، ولی روایت چهارم و پنجم دلیل بر این است که این چند آیه استثناء در مدینه نازل شده و گواهی است تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 108
بر قول کسانی که آنها را ((مدنی)) می دانند.
به هر حال این آیات شاهد گویائی است بر اینکه گروهی از دانشمندان اهل

کتاب با شنیدن آیات قرآن ، اسلام را پذیرا شدند، زیرا ممکن نبود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین چیزی را بگوید در حالی که کسی از اهل کتاب به او ایمان نیاورده باشد چرا که مشرکان فورا به نفی و انکار برمی خاستند و جار و جنجال به راه می انداختند.
تفسیر:حق طلبان اهل کتاب به قرآن تو ایمان می آورند
از آنجا که در آیات گذشته سخن از بهانه هائی بود که مشرکان برای عدم تسلیم در مقابل حقایق قرآن مطرح می کردند، آیات مورد بحث از دلهای آمادهای سخن می گوید که با شنیدن این آیات ، حق را پیدا کرده و به آن سخت وفادار ماندند، و از جان و دل تسلیم آن شدند، در حالی که قلب های تاریک جاهلان متعصب کمترین اثری از خود نشان نداد!
می فرماید: ((ما آیات قرآن را یکی بعد از دیگری برای آنها آوردیم شاید متذکر شوند)) (و لقد وصلنا لهم القول لعلهم یتذکرون).
این آیات همچون قطرات باران پیوسته به یکدیگر بر آنها نازل شد، در شکلهای متنوع ، و کیفیات متفاوت ، گاهی وعده پاداش ، گاهی وعید دوزخ ، گاه نصیحت و اندرز، گاه تهدید و انذار، گاه استدلالات عقلی ، و گاه تاریخ عبرت انگیز و پر بار گذشتگان خلاصه مجموعه ای کامل و بسیار متجانسی که هر قلبی مختصر آمادگی داشته باشد او را به خود جذب می کند، اما کوردلان نپذیرفتند.
ولی ((کسانی که قبلا کتاب آسمانی به آنها داده ایم (از یهود و نصاری) به

قرآن ایمان می آورند)) (الذین آتیناهم الکتاب من قبله هم به یؤ منون).
چرا که آن را هماهنگ با نشانه هائی می بینند که در کتب آسمانی خود یافته اند.
جالب اینکه اینها فقط گروهی بودند از اهل کتاب ، اما آیه فوق از آنها به عنوان اهل کتاب بدون هیچ قیدی یاد می کند شاید اشاره به اینکه اهل کتاب واقعی اینها بودند و دیگران هیچ !
سپس می افزاید: هنگامی که این آیات بر آنها خوانده می شود می گویند: به آن ایمان آوردیم ، اینها مسلما حق است ، و از سوی پروردگار ما است (و اذا یتلی علیهم قالوا آمنا به انه الحق من ربنا).
آری تلاوت این آیات بر آنها کافی بود که ((آمنا)) بگویند و تصدیق کنند.
سپس اضافه می کند:
نه تنها امروز تسلیم سخنان پروردگاریم که ((قبل از این هم مسلمان بودیم)) (انا کنا من قبله مسلمین).
ما نشانه های این پیامبر را در کتب آسمانی خود یافته بودیم ، و به او دل بسته بودیم و با بیصبری انتظار او را می کشیدیم ، و در اولین فرصت که گمشده خود را یافتیم آن را گرفتیم و با جان و دل پذیرفتیم .

سپس قرآن به پاداش عظیم این گروه تقلید شکن و حق طلب پرداخته چنین می گوید: ((آنها کسانی هستند که اجر و پاداششان را به خاطر صبر و شکیبائیشان دوبار دریافت می دارند))! (اولئک یؤ تون اجرهم مرتین بما صبروا).
یکبار به خاطر ایمانشان به کتاب آسمانی خودشان که به راستی نسبت به آن وفادار و پایبند بودند، و یکبار هم به خاطر ایمان آوردن به پیامبر اسلام ، پیامبر تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 110
موعودی که کتب پیشین از او خبر داده بود.
این احتمال نیز وجود دارد که دوبار پاداش گرفتن آنها به خاطر آنست که هم به پیامبر اسلام قبل از ظهورش ایمان داشتند و هم بعد از ظهورش ایمان آوردند چنانکه از آیات گذشته این معنی استفاده می شود.
و آنها برای انجام وظیفه در هر دو مرحله ، صبر و استقامت فراوان به خرج دادند، نه منحرفان یهود و نصاری ، عمل آنها را می پسندیدند، و نه تقلید از نیاکان و جو اجتماعی به آنها اجازه رها کردن دین سابق می داد، اما آنها ایستادند و پا بر سر منافع خویش و هوای نفس گذاردند و پاداش عظیم الهی را دو چندان کسب کردند.
سپس به یک رشته از اعمال صالح آنها که هر یک از دیگری ارزندهتر است اشاره می کند این اعمال عبارتند از ((دفع سیئات بوسیله حسنات)) ((انفاق از نعمتهای الهی)) و ((برخورد بزرگوارانه با جاهلان)) که به انضمام ((صبر و شکیبائی)) که در جمله قبل آمد، چهار صفت ممتاز می شود.
نخست می گوید: ((آنها بوسیله نیکیها، بدیها را دفع می کنند)) (و یدرئون بالحسنة السیئة).
با گفتار نیکو، سخنان زشت را، و با معروف ، منکر را، و با حلم ، جهل جاهلان را، و با محبت عداوت و کینه توزی را، و با پیوند دوستی و صله رحم ، قطع پیوند را، خلاصه آنها سعی می کنند بجای اینکه بدی را با بدی پاسخ گویند با نیکی دفع کنند!
این یک روش بسیار مؤ ثری است در مبارزه با مفاسد، مخصوصا در برابر گروهی از لجوجان و قرآن کرارا روی آن تکیه کرده است (شرح مبسوطی در این زمینه در جلد دهم صفحه 190 ذیل آیه 22 رعد و جلد چهاردهم سوره مؤ منون ذیل آیه 96 داده ایم). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 111
دیگر اینکه ((از آنچه به آنان روزی داده ایم انفاق می کنند)) (و مما رزقناهم ینفقون).
نه تنها از اموال و ثروتشان که از علم و دانش و نیروی فکری و جسمی و وجاهت اجتماعیشان که همه مواهب و روزیهای الهی است در راه نیازمندان می بخشند.

و بالاخره آخرین امتیاز عملی آنان این است که ((هر گاه سخن لغو و بیهودهای بشنوند از آن روی می گردانند)) (و اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه).
هرگز ((لغو)) را با ((لغو)) پاسخ نمی گویند، و جهل را با جهل جواب نمی دهند، بلکه به بیهوده گویان ((می گویند اعمال ما از آن ما است و اعمال شما از آن خودتان))! (و قالوا لنا اعمالنا و لکم اعمالکم).
نه شما را به جرم اعمال ما می گیرند و نه ما را به جرم اعمال شما، اما به زودی خواهید دانست که عمل هر یک از ما چه محصولی به بار آورده است .
سپس می افزاید آنها با جاهلان بیهوده گو و کسانی که با سخنان موذیانه سعی می کنند اعصاب افراد با ایمان و نیکوکار را درهم بریزند، وداع می گویند و گفتارشان این است : ((سلام بر شما ما طالب جاهلان نیستیم))! (سلام علیکم لا نبتغی الجاهلین).
ما نه اهل زشتگوئی و جهل و فسادیم ، و نه خواهان آن ، ما خواهان دانشمندان روشن ضمیر و علمای عامل و مؤ منان راستین هستیم .
و به این ترتیب آنها بجای اینکه نیروهایشان را در مقابله با جاهلان کوردل و زشتگویان بیخبر به هدر دهند با بزرگواری از کنار آنها گذشته به هدفها و برنامه های اساسی خود می پردازند.
قابل توجه اینکه آنها با این گونه افراد که روبرو می شوند سلام تحیت

نمی گویند بلکه سلامشان سلام وداع است !
نکته :
دلهای آماده ایمان
در آیات فوق ، ترسیم بسیار گویا و زیبائی از قلوبی که بذر ایمان را در خود جای داده و پرورش می دهند آمده است .
آنها از قماش افراد بیشخصیتی که مخزنی از جهل و تعصب ، بدزبانی و بیهوده گوئی ، بخل و کینه توزی هستند نمی باشند.
آنها بزرگمردان و پاک زنانی هستند که قبل از هر چیز زنجیرهای اسارت تقلید کورکورانه را درهم شکسته اند، سپس با دقت به ندای منادی توحید گوش فرا داده به محض اینکه دلائل حق را به قدر کافی یافتند، به آن دل می بندند.
بدون شک باید غرامت زیادی برای این تقلیدشکنی و جدا شدن از انحراف محیطشان بپردازند، و محرومیتها و ناراحتیهای فراوانی را متحمل شوند، ولی آنها آنقدر صبر و شکیبائی دارند که به خاطر هدف بزرگشان از عهده این مشکلات بر می آیند.
آنها نه کینه توزند که هر بدی را با بدتر پاسخ گویند و نه بخیل و خسیسند

که مواهب الهی را تنها به خودشان تخصیص دهند.
آنها بزرگوارانی هستند که علاوه بر همه اینها از دروغ و سرگرمی ناسالم و جر و بحثهای بیهوده و سخنان بیمعنی و شوخیهای رکیک و مانند آن برکنارند زبانی پاک و قلبی پاکتر دارند، و هرگز نیروهای فعال و سازنده خود را با درگیری جاهلان تباه نمی کنند، و حتی در بسیاری از موارد سکوت را که بهترین پاسخ این نابخردان است بر سخن گفتن ترجیح می دهند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 113
آنها در فکر اعمال و مسؤ لیات خویشند، آنها چون تشنه کامانی که به سراغ چشمه آب میروند، تشنه علم و دانش و خواهان حضور در جلسات علماء و دانشمندانند.
آری این بزرگوارانند که می توانند رسالت ایمان را در خود پذیرا شوند و اجر خود را نه یکبار که دوبار از پیشگاه خدا دریافت دارند.
اینها سلمانها، بحیراها، نجاشیها و حقجویانی همسنگر و هم خط آنها هستند که در برابر انواع ناملایمات برای رسیدن به سر منزل ایمان مقاومت به خرج می دهند.
جالب اینکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: نحن صبراء و شیعتنا اصبر منا و ذلک انا صبرنا علی ما نعلم و صبروا علی ما لا یعلمون : ما شکیبایانیم و پیروان ما از ما شکیباترند!، چرا که ما از اسرار امور آگاهیم و شکیبائی می کنیم (و طبعا این کار آسانتر است) ولی آنها بی آنکه اسرار را بدانند صبر و شکیبائی را از دست نمی دهند.
فکر کنید دو نفر جانباز راه خدا قدم به میدان جهاد می گذارند یکی از پایان کار با خبر است و می داند نتیجه این جهاد پیروزی است ، اما دومی با خبر نیست ، آیا از یک نظر صبر دومی بیشتر از صبر اولی نمی باشد؟ یا فی المثل قرائن نشان می دهد که هر دو شربت شهادت می نوشند، اما یکی می داند که در شهادتش چه اسراری نهفته است و چه موجی در آینده در اعصار و قرون متمادی ایجاد می کند و چه الگوئی برای آزادگان می شود، اما دیگری از اسرار آینده آگاه نیست بدون شک دومی از این نظر صبر بیشتری به خرج می دهد.
در حدیث دیگری در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که منظور از ((لغو)) در تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 114
آیه فوق ((کذب)) و ((لهو)) و ((غنا)) است ، و پرهیزکنندگان امامانند.
پیدا است که هر دو قسمت حدیث از قبیل بیان مصداق روشن است و گرنه لغو مفهوم گسترده ای دارد که غیر اینها را نیز شامل می شود، و اعراض کنندگان از لغو نیز همه مؤ منان راستین هستند، هر چند امامان در صف مقدم جای دارند. القصص
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 115

آیه 56-57
آیه و ترجمه
إِنَّک لا تهْدِی مَنْ أَحْبَبْت وَ لَکِنَّ اللَّهَ یهْدِی مَن یَشاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ(56)
وَ قَالُوا إِن نَّتَّبِعِ الهُدَی مَعَک نُتَخَطف مِنْ أَرْضِنَا أَ وَ لَمْ نُمَکن لَّهُمْ حَرَماً ءَامِناً یجْبی إِلَیْهِ ثَمَرَت کلِّ شىْءٍ رِّزْقاً مِّن لَّدُنَّا وَ لَکِنَّ أَکثرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ(57)
ترجمه :56 - تو نمیتوانی کسی را که دوست داری هدایت کنی ، ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند، و او از هدایت یافتگان آگاهتر است .
57 - آنها گفتند: ما اگر هدایت را همراه تو پذیرا شویم ما را از سرزمینمان می ربایند! آیا ما حرم امنی در اختیار آنها قرار ندادیم که ثمرات هر چیزی (از هر شهر و دیاری) به سوی آن آورده می شود، ولی اکثر آنها نمی دانند!
تفسیر:هدایت تنها به دست خدا است
گرچه در شان نزول آیه نخست از این آیات بحثهای زیادی کرده اند اما چنانکه خواهیم دید روایاتی است بی اعتبار و بیارزش که گویا برای مقاصد خاصی جعل شده است و لذا بهتر این دیدیم که تفسیر آیه را از خود قرآن مجید بخواهیم و بعد به نقد و بررسی آن روایات مشکوک یا مجعول برویم .
با توجه به اینکه در آیات گذشته سخن از دو گروه در میان بود: گروهی
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 116
مشرکان لجوج از اهل مکه که هر چند رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اصرار برای هدایت آنها داشت ، نور ایمان در قلبشان نفوذ کرد و به عکس گروهی از اهل کتاب و افراد دوردست ، هدایت الهی را پذیرفتند و عاشقانه در راه اسلام پافشاری و ایثار کردند حتی از مخالفت بستگان و خویشاوندان نزدیک و جاهلان خودخواه وحشتی به دل راه ندادند.
با توجه به این امور نخستین آیه مورد بحث پرده از روی این حقیقت برمیدارد که ((تو نمی توانی هر که را دوست داری هدایت کنی ، ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند، و او از هدایت یافتگان آگاهتر است)) (انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء و هو اعلم بالمهتدین).
او می داند چه افرادی لایق پذیرش ایمانند، او می داند چه قلبهائی برای حق می طپند، او می داند در چه سرهائی ، سودای عشق خدا است ، آری او این افراد شایسته را خوب می شناسد و به آنها توفیق می دهد و لطفش را رفیق راه آنها می سازد تا به سوی ایمان رهنمون شوند.
اما تاریکدلان زشت سیرتی که در دل با حق دشمنند، و با تمام قدرتشان به پیکار با فرستادگان خدا برخاستهاند، و از نظر زندگی آنقدر آلوده و ننگینند

که لایق نور ایمان نیستند، خداوند هرگز چراغ توفیق را فرا راه آنها قرار نمی دهد.
بنابراین منظور از هدایت در اینجا ((ارائه طریق)) نیست ، چرا که ارائه طریق کار اصلی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است و بدون استثناء راه را به همه نشان می دهد، بلکه منظور از هدایت در اینجا ((ایصال به مطلوب)) و رسانیدن به سر منزل مقصود است این تنها کار خدا است که بذر ایمان را در دلها بپاشد و کار او هم بیحساب نیست او به دلهای آماده نظر می افکند و این نور آسمانی را بر آنها می پاشد.
به هر حال این آیه یکنوع دلداری برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است که به این واقعیت تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 117
توجه کند نه اصرار بر شرک از ناحیه گروهی از بت پرستان مکه بی دلیل است ، و نه ایمان مخلصانه مردم حبشه یا نجران و امثال سلمانها و بحیراها.
هرگز از عدم ایمان گروه اول نگرانی به خود راه نده ، که این نور الهی به سراغ دلهای آماده می رود و در آنجا ورود می کند و خیمه می زند.
نظیر این مضمون در آیات قرآن فراوان است :
در آیه 272 بقره می خوانیم : لیس علیک هداهم و لکن الله یهدی من یشاء: ((هدایت آنها بر تو نیست خدا هر که را بخواهد هدایت می کند)).
و در آیه 37 نمل می خوانیم : ان تحرص علی هداهم فان الله لا یهدی من یضل : ((اگر اصرار بر هدایت این گروه داشته باشی مؤ ثر نیست ، چرا که خدا کسی را که گمراه کرده است هدایت نمی کند)).
و در آیه 43 یونس آمده است : افانت تهدی العمی و لو کانوا لا یبصرون : ((تو می خواهی نابینایان را هدایت کنی هر چند چیزی را نمی بینند و حقیقتی را درک نمی کنند))!
و بالاخره در آیه 4 سوره ابراهیم به عنوان یک قانون کلی می فرماید: فیضل الله من یشاء و یهدی من یشاء و هو العزیز الحکیم : ((خدا هر کس را بخواهد گمراه می کند و هر کس را خدا بخواهد هدایت می کند و او عزیز حکیم است)).
آخرین جمله آیه اخیر به خوبی نشان می دهد که مشیت الهی درباره این دو گروه بی حساب نیست بلکه بر طبق حکمت و برنامه لیاقتها و تلاشها و کوششهای افراد است ، تنها بر این اساس است که خدا توفیق هدایت را نصیب گروهی می کند و یا از گروهی سلب می نماید.
در دومین آیه مورد بحث ، سخن از کسانی می گوید که در دل به حقانیت تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 118
اسلام معترف بودند ولی روی ملاحظات منافع شخصی ، حاضر به قبول ایمان نبودند می فرماید: ((آنها گفتند ما اگر هدایت را همراه تو پذیرا

شویم و از آن پیروی کنیم ما را از سرزمینمان می ربایند))! (و قالوا ان نتبع الهدی معک نتخطف من ارضنا).
در تفاسیر آمده که این سخن را حارث بن نوفل بیان کرد، خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسید عرض نمود ما می دانیم که گفتار تو حق است اما چیزی که مانع می شود از برنامه تو پیروی کنیم و ایمان بیاوریم ترس از هجوم عرب بر ما است که ما را از سرزمینمان بربایند، و ما قدرت مقابله با آنها را نداریم !.
این سخن را کسی می گوید که قدرت پروردگار را ناچیز می شمرد و قدرت مشتی عرب جاهلی را عظیم ، این سخن را کسی می گوید که هنوز به عمق عنایتها و حمایتهای الهی آشنا نیست ، و نمی داند چگونه او یارانش را یاری و دشمنانش را در هم می شکند، لذا قرآن در پاسخ آنها چنین می گوید: آیا ما حرم امنی در اختیار آنها قرار ندادیم که ثمرات و محصولات هر شهر و دیاری به سوی آن آورده می شود؟! (اولم نمکن لهم حرما آمنا یجبی الیه ثمرات کل شی ء).
((ولی اکثر آنها نمی دانند)) (و لکن اکثرهم لا یعلمون).
خداوندی که سرزمین شوره زار و سنگلاخ بی آب و درختی را حرم امن قرار داد، و آنچنان دلها را متوجه آن ساخت که بهترین محصولات از نقاط

جهان را به سوی آن می آورند، قدرت خود را بخوبی نشان داده است ، کسی که چنین قدرتنمائی کرده و این همه امنیت و نعمت را در چنین سرزمینی قرار داده و با چشم خود آثار آن را می بینید و سالها از آن بهره گرفته اید چگونه قادر نیست شما را در برابر هجوم مشتی اعراب بتپرست حفظ کند؟!
شما در حال کفر مشمول این دو نعمت بزرگ الهی ، امنیت و مواهب زندگی بودید چگونه ممکن است خداوند بعد از اسلام شما را از آن محروم سازد، دل قوی دارید و ایمان بیاورید و محکم بایستید که خدای کعبه و مکه با شما است .
در اینجا این سؤ ال مطرح است که تاریخ نشان می دهد حرم مکه برای مسلمانان آنقدر هم امن و امان نبود، مگر گروهی از مسلمانان را در آنجا آزار و شکنجه ندادند؟ مگر آنهمه سنگ بر بدن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نزدند؟ مگر بعضی از مسلمانان را در مکه نکشتند؟ مگر گروهی با جعفر و بقیه با پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سرانجام از آنجا به خاطر ناامنی هجرت نکردند؟!
در پاسخ می گوئیم : اولا: با تمام این امور باز مکه نسبت به بقیه نقاط امنیت بیشتری داشت ، و عرب برای آن احترام و قداستی قائل بود، باز هم جنایاتی را که در نقاط دیگر مرتکب می شدند نمی توانستند در آنجا انجام

دهند، خلاصه حتی در عین ناامنی ، حرم مکه از امنیت نسبی قابل توجهی برخوردار بود، مخصوصا این امنیت از ناحیه اعراب بیرون مکه بیشتر رعایت می شد.
ثانیا: درست است که در آغاز اسلام مدت کوتاهی این سرزمین امن الهی دستخوش پارهای از ناامنیها شد، ولی چیزی نگذشت که به صورت کانونی بزرگ از امنیت پایدار و مرکزی عظیم از انواع نعمتها درآمد، بنابراین تحمل این مشکلات زودگذر برای رسیدن به نعمتهای بزرگ کار سخت و پیچیده ای نبود.
به هر حال بسیارند کسانی که از ترس تزلزل منافع شخصیشان همچون

بن نوفل ، دست از هدایت و ایمان برمی دارند در حالی که ایمان به خدا و تسلیم در برابر فرمان او، نه تنها منافع معنوی آنها را تامین می کند که در تامین منافع مشروع مادی و محیط امن و سالم برای آنها نیز فوق العاده مؤ ثر است ، ناامنیها و کشتارها و غارتگریهائی را که در دنیای به اصطلاح متمدن امروز، دنیائی که از ایمان و هدایت دور افتاده است می بینیم گواه زنده این مدعا است .
توجه به این نکته نیز لازم است که خداوند در اینجا اول نعمت امنیت را می شمرد و بعد جلب ارزاق را از همه جا به سوی مکه ، این تعبیر ممکن است بیانگر این واقعیت باشد که تا امنیت در شهر و کشوری حکمفرما نگردد وضع اقتصادی آنها سامان نخواهد یافت ، شرح این سخن را ذیل آیه 35 سوره ابراهیم داده ایم (جلد 10 صفحه 366).
و نیز جالب اینکه یجبی به صورت فعل مضارع آمده که دال بر استمرار در حال و آینده است ، و ما امروز بعد از گذشتن چهارده قرن با چشم خود شاهد مفهوم این سخن و استمرار جلب همه نوع مواهب به سوی این سرزمین هستیم ، کسانی که خانه خدا را زیارت می کنند با چشم خود می بینند این سرزمین خشک و سوزان و بی آب و علف در میان انواع بهترین نعمتها غرق است ، و شاید در هیچ نقطه ای از دنیا این وفور نعمت نباشد.
نکته :
ایمان ابو طالب و جنجالی که در این زمینه برپا کرده اند!
ابتدا این موضوع برای کسانی که اهل مطالعه هستند عجیب جلوه می کند که چرا گروهی از راویان اخبار اصرار داشتند ابو طالب عموی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را که به اتفاق همه مسلمانان جهان از کسانی بود

را در مورد پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) انجام داد، بی ایمان و مشرک جلوه دهند و کافر بمیرانند؟!
چرا درباره دیگران که نقشی در تاریخ اسلام نداشتند این همه اصرار

نیست ؟
اینجا است که با خبر می شویم مساءله یک مساءله عادی نیست ، سپس با کمی دقت به اینجا میرسیم که پشت سر این بحثهای تاریخی و روائی بازی سیاسی خطرناکی از ناحیه رقبا و دشمنان علی (علیه السلام) در جریان بوده ، آنها اصرار داشتند هر فضیلتی را از او سلب کنند و حتی پدر ایثارگر و فداکارش را مشرک قلمداد کنند و بیایمان از دنیا ببرند! یقینا بنی امیه و هواخواهان آنها در عصر خود، و حتی پیش از آنکه به حکومت برسند، هر جا توانستند به این فکر دامن زدند و کوشش داشتند از هر جا که ممکن است شواهدی هر چند سست و بیپایه برای اثبات این مدعا سر هم کنند.
ما قطع نظر از این موج انحرافی سیاسی کثیف و آلوده که خود از جهاتی قابل دقت و مطالعه است ، مساءله را به عنوان یک مساءله صرفا تاریخی و تفسیری بطور بسیار فشرده (آنچنانکه وضع کتاب ایجاب می کند) مورد بررسی قرار می دهیم تا روشن شود در پشت سر این جنجالها هیچگونه مدرک معتبری وجود ندارد، بلکه شواهد زندهای بر ضد آن در دست داریم :
1 - آیه مورد بحث (انک لا تهدی من احببت ...) چنانکه دیدیم هیچگونه ارتباطی با ابو طالب ندارد و آیات قبل از آن بخوبی دلالت می کند که درباره گروهی از مؤ منان اهل کتاب در برابر مشرکان مکه است .
جالب اینکه فخر رازی که خود به اصطلاح اجماع مسلمین را بر نزول آیه در باره ابو طالب نقل کرده ، تصریح می کند که در ظاهر آیه کمترین دلالتی بر کفر تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 122
ابو طالب نیست .
اما با این حال چرا اصرار دارند که آن را به شرک ابو طالب ارتباط دهند راستی وحشت آور است .
2 - مهمترین دلیلی که در این زمینه اقامه کرده اند ادعای اجماع مسلمین است که ابوطالب ، مشرک از دنیا رفته است !
در حالی که چنین اجماعی دروغ محض است ، چنانکه مفسر معروف اهل سنت ((آلوسی)) در ((روح المعانی)) تصریح کرده است که این مساءله اجماعی نیست و حکایت اجماع مسلمین یا مفسرین بر اینکه آیه فوق در باره ابو طالب نازل شده صحیح به نظر نمی رسد، چرا که علمای شیعه و بسیاری از مفسرین آنها معتقد به اسلام ابوطالب هستند و ادعای اجماع ائمه اهلبیت بر این معنی کرده اند، بعلاوه اکثر قصیده های ابوطالب شهادت بر ایمان او می دهد.
3 - دقت و بررسی نشان می دهد که این ادعای اجماع از اخبار آحادی سر چشمه می گیرد که هیچ اعتباری به آن نیست ، و در سند این روایات افراد مشکوک یا کذابی هستند.
از جمله روایتی است که ابن مردویه با سند خودش از ابن عباس نقل کرده

که آیه ((انک لا تهدی من احببت)) در باره ابو طالب نازل شده است ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به او اصرار کرد اسلام بیاورد او نپذیرفت !.
در حالی که در سند این روایت ((ابوسهل سری)) است که بنا به تصریح بعضی از بزرگان علم رجال ، او یکی از دروغپردازان و جعل کنندگان و سارقان حدیث بود، و همچنین ((عبد القدوس ابی سعید دمشقی)) که باز

است ، او نیز از ((کذابین)) است !.
ظاهر تعبیر حدیث ، چنین گواهی می دهد که ابن عباس بدون واسطه این حدیث را نقل کرده و خودش شاهد و ناظر بوده ، در حالی که می دانیم ابن عباس ، سه سال قبل از هجرت متولد شد، بنابراین هنگام وفات ابوطالب هنوز از پستان مادر شیر می خورد! و این نشان می دهد که جاعلان حدیث حتی در کار خود ناشی بوده اند.
حدیث دیگری در این زمینه از ((ابو هریره)) نقل کرده اند، می گوید: هنگامی که وفات ابو طالب فرا رسید، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به او فرمود: ((ای عمو بگو لا اله الا الله تا من روز قیامت نزد خدا برای تو گواهی به توحید دهم)) ابو طالب گفت : ((اگر نه به خاطر این بود که قریش مرا سرزنش می کرد که او به هنگام مرگ از روی ترس ، اظهار ایمان نمود من شهادت به توحید می دادم ، و چشم تو را روشن می ساختم ! در این هنگام آیه ((انک لا تهدی من احببت)) نازل شد))!.
باز ظاهر حدیث این است که ((ابو هریره)) شخصا شاهد چنین مطلبی بوده است در حالی که می دانیم ابو هریره در سال فتح خیبر، یعنی هفت سال بعد از هجرت اظهار اسلام کرد، او کجا و وفات ابوطالب که قبل از هجرت واقع شد کجا؟!
بنابراین آثار جعل ناشیانه در این حدیث نیز نمایان است .
و اگر گفته شود ابن عباس و ابو هریره ، خود شاهد این ماجرا نبودند، و این داستان را از دیگری شنیده اند، سؤ ال می کنیم از چه کسی ؟ شخصی که این روایت را برای این دو نفر بیان کرده ناشناس و مجهول است ، و چنین حدیثی را مرسل می نامند و همه می دانند اعتباری به احادیث مرسل نیست .
متاسفانه جمعی از مفسران و راویان اخبار بدون دقت و مطالعه این گونه

احادیث را در کتابهای خود از یکدیگر گرفته و نقل کرده اند، و کمکم برای خودشان اجماعی درست کرده اند اما کدام اجماع ؟ و کدام حدیث معتبر؟
4 - از همه اینها گذشته متن همین احادیث مجعول نشان می دهد که ابو طالب ایمان به حقانیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داشته ، هر

چند روی ملاحظاتی بر زبان جاری نمی کرده ، و می دانیم ایمان به قلب است و زبان جنبه طریقت دارد، در بعضی از احادیث اسلامی ، وضع ابوطالب به اصحاب کهف تشبیه شده است که ایمان در دل داشتند هر چند به عللی قدرت اظهار آن را نداشتند.
5 - مگر می توان در مساءله ای به این مهمی ، یک جانبه بحث کرد و تنها به روایت مرسله از ابو هریره و ابن عباس و مانند آن قناعت نمود؟ چرا اجماع امامان اهلبیت (علیهم السلام) و چرا اجماع علمای شیعه در اینجا مورد توجه قرار نمی گیرد؟! با آنکه آنها به وضع خاندان پیامبر آشناترند.
ما امروز اشعار زیادی از ابوطالب در دست داریم که ایمان او را به اسلام و رسالت محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عنوان پیامبر اسلام با وضوح تمام بیان می کند، این اشعار را بسیاری از بزرگان و دانشمندان در کتابهایشان آورده اند، و ما نمونه های گویائی از آن را در جلد پنجم تفسیر نمونه صفحه 194 به بعد (ذیل آیه 26 سوره انعام) از منابع معروف اهل سنت نقل کردیم .
6 - از همه اینها گذشته تاریخ زندگی ابوطالب و فداکاری عظیم او نسبت به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و علاقه شدید پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مسلمانان نسبت به او تا آنجا که سال مرگش را ((عام الحزن)) (سال اندوه) نام نهادند، همه نشان می دهد که او به اسلام عشق می ورزید و دفاعش از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عنوان دفاع از یک خویشاوند نبود، بلکه به صورت دفاع یک مؤ من مخلص و یک عاشق پاکباخته و سرباز فداکار از جان تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 125
گذشته از رهبر و پیشوای خود بود، با این حال چقدر غفلت و بیخبری و ناسپاسی و ظلم است که گروهی اصرار داشته باشند، این مؤ من موحد مخلص را از دنیا ببرند؟!. القصص
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 126
آیه 58-60
آیه و ترجمه
وَ کَمْ أَهْلَکنَا مِن قَرْیَةٍ بَطِرَت مَعِیشتَهَا فَتِلْک مَسکِنُهُمْ لَمْ تُسکَن مِّن بَعْدِهِمْ إِلا قَلِیلاً وَ کنَّا نحْنُ الْوَرِثِینَ(58)
وَ مَا کانَ رَبُّک مُهْلِک الْقُرَی حَتی یَبْعَث فی أُمِّهَا رَسولاً یَتْلُوا عَلَیْهِمْ ءَایَتِنَا وَ مَا کنَّا مُهْلِکِی الْقُرَی إِلا وَ أَهْلُهَا ظلِمُونَ(59)
وَ مَا أُوتِیتُم مِّن شىْءٍ فَمَتَعُ الْحَیَوةِ الدُّنْیَا وَ زِینَتُهَا وَ مَا عِندَ اللَّهِ خَیرٌ وَ أَبْقَی أَ فَلا تَعْقِلُونَ(60)
ترجمه :58 - بسیاری از شهرها و آبادیهائی که بر اثر فزونی نعمت مست و مغرور شده بود هلاک کردیم .

این خانه های آنهاست (که ویران شده) و بعد از آنها جز اندکی کسی در آن سکونت نکرد، و ما وارث آنان بودیم .
59 - پروردگار تو هرگز شهرها و آبادیها را هلاک نمی کرد تا اینکه در کانون آنها پیامبری مبعوث کند که آیات ما را بر آنان بخواند، و ما هرگز آبادیهائی را هلاک نکردیم مگر آنکه اهلش ظالم بودند.
60 - آنچه به شما داده شده متاع زندگی دنیا و زینت آن است و آنچه نزد خداست بهتر و پایدارتر است ، آیا اندیشه نمی کنید؟ تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 127
تفسیر:دلبستگیهای دنیا شما را نفریبد
در آیات گذشته سخن از این بود که بعضی از کفار مکه متوسل به این عذر می شدند که اگر ما ایمان بیاوریم ، عرب به ما حمله می کند و ما را از سرزمینمان بیرون می راند و زندگی ما را مختل می کند، و در آیات گذشته یک پاسخ گویا به این سخن داده شد.
در آیات مورد بحث دو پاسخ دیگر به آن داده شده است :
نخست می فرماید: به فرض که شما ایمان را نپذیرفتید و در سایه کفر و شرک زندگی مرفه مادی پیدا کردید، اما فراموش نکنید: ((ما بسیاری از شهرهائی را که مست و مغرور نعمت و زندگی مرفه بودند نابودشان کردیم)) (فکم اهلکنا من قریة بطرت معیشتها).
آری غرور نعمت آنها را به طغیان دعوت کرد، و طغیان سرچشمه ظلم و بیدادگری شد، و ظلم ریشه زندگانی آنها را به آتش کشید.
((این خانه ها و دیار آنها است که بعد از آنان جز مدت قلیلی کسی در آن سکونت نکرد)) (و تلک مساکنهم لم تسکن من بعدهم الا قلیلا).
آری شهرها و خانه های ویران آنها همچنان خالی و خاموش و بدون صاحب مانده است و اگر کسانی به سراغ آن آمدند افراد کم و در مدت کوتاهی بود.
((و ما وارث آنها بودیم))! (و کنا نحن الوارثین).
آیا شما مشرکان مکه نیز می خواهید در سایه کفر به همان زندگی مرفهی برسید که پایانش همانست که گفته شد، این چه ارزشی می تواند داشته باشد؟!
((بطرت)) از ماده بطر (بر وزن بشر) به معنی طغیان و غرور بر اثر فزونی نعمت است . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 128
تعبیر به ((تلک)) که اسم اشاره به دور است و غالبا در امور قابل مشاهده به کار می رود ممکن است اشاره به سرزمین عاد و ثمود و قوم لوط باشد که در فاصله ای نه چندان زیاد با مردم مکه قرار داشت ، یعنی در سرزمین احقاف (میان یمن و شام) یا در وادی القری و یا در سرزمین سدوم که همه آنها در مسیر کاروانهای تجاری اعراب مکه به شام بود و

اعراب با چشم خود این دیار خالی را می دیدند که بعد از آنها کمتر کسی در آنجا سکونت گزیده بود.
جمله الا قلیلا که به صورت استثناء آمده است سه احتمال دارد: نخست اینکه استثناء از ساکنان باشد، دوم از مساکن و سوم از سکونت .
در صورت اول مفهومش این است که تنها گروه اندکی بعد از آنها ساکن این دیار شد، و در صورت دوم معنی چنین است که تنها خانه های اندکی از آنها بعدا مسکون شد و در صورت سوم مفهوم این است که تنها زمان کمی در آنها سکونت شده است ، چرا که هر کس در این شهرهای شوم و بلاخیز، سکونت اختیار کرد به زودی طومار زندگانیش درهم پیچیده شد.
البته اراده هر سه معنی نیز طبق روش ما مشکل ایجاد نمی کند، هر چند معنی اول به نظر نزدیکتر می رسد.
بعضی نیز آن را اشاره به سکونت موقت مسافران به هنگام رفت و آمدشان از این مناطق دانسته اند، و بعضی قلیل را اشاره به جغدها و حیوانات وحشی دانسته اند قدر مسلم این است که این شهرهای آلوده به گناه و شرک چنان ویران گشت که دیگر روی آبادی به خود ندید.
تعبیر به ((کنا نحن الوارثین)) اشاره به خالی ماندن آن دیار است و نیز اشاره ای است به مالکیت حقیقی خداوند نسبت به همه چیز، که اگر مالکیت اعتباری بعضی اشیاء را موقتا به بعضی انسانها واگذار کند، چیزی

همه زائل می گردد و او وارث همگان خواهد بود.
آیه بعد در حقیقت جواب سؤ ال مقدری است و آن اینکه : اگر چنین است که خداوند طغیانگران را نابود می کند، پس چرا مشرکان مکه و حجاز را که طغیانگری را به حد اعلا رسانیده بودند و جهل و جنایتی نبود که مرتکب نشوند با عذابش نابود نکرد.
قرآن می گوید: ((پروردگار تو هرگز شهرها و آبادیها را هلاک نمی کرد تا اینکه در کانون و مرکز آنها پیامبری بفرستد که آیات ما را بر آنان بخواند)) (و ما کان ربک مهلک القری حتی یبعث فی امها رسولا یتلوا علیهم آیاتنا).
آری تا اتمام حجت نکنیم و پیامبران را با دستورات صریح نفرستیم مجازات نخواهیم کرد.
تازه بعد از اتمام حجت مراقب اعمال آنها هستیم ، اگر ظلم و ستمی از آنها سر زد و مستوجب عذاب شدند مجازاتشان می کنیم ((و ما هرگز شهرهائی را هلاک نمی کردیم مگر آنکه اهلش ظالم و ستمگر باشند)) (و ما کنا مهلک القری الا و اهلها ظالمون).
تعبیر ((ما کان ربک)) یا ((ما کنا)) دلیل بر این است که این سنت همیشگی و جاودانگی خدا بوده و هست که بدون اتمام حجت کافی کیفر نمی دهد.

جمله ((حتی یبعث فی امها رسولا)) (تا در مرکز این شهرها پیامبری مبعوث کند) اشاره به این است که لزومی ندارد در هر شهر و روستا پیامبری مبعوث شود، همین اندازه که در یک کانون بزرگ که مرکز پخش اخبار و محل اندیشمندان و متفکران یک قوم است پیامبری مبعوث گردد کافی است ، زیرا مردم تمام آن منطقه بر اثر نیازهای زندگی مرتبا به آنجا رفت و آمد دارند و هر خبری در آنجا باشد به سرعت در تمام منطقه و نقاط دور و نزدیک پخش می گردد، همانگونه تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 130
که آوازه قیام پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در سرزمین مکه در مدت کوتاهی در تمام جزیره عربستان پیچیده و از آن هم فراتر رفت چون مکه ام القری بود، هم مرکز روحانی حجاز، و هم مرکز تجاری بود، و حتی در مدت کوتاهی به مراکز مهم تمدن آن زمان رسید.
بنابراین آیه یک حکم کلی و عمومی را بیان می کند، و اینکه بعضی از مفسران آن را اشاره به مکه دانستهاند کاملا بیدلیل است و تعبیر به فی امها نیز یک تعبیر عام است ، چرا که ام به معنی مادر و مرکز اصلی است و اختصاصی به مکه ندارد.
آخرین آیه مورد بحث پاسخ سومی است برای گفتار بهانه جویانی که می گفتند اگر ایمان بیاوریم عرب بر ما هجوم می کند و زندگی ما را به هم می ریزد، قرآن می گوید: آنچه را از این رهگذر به دست می آورید متاع بیارزش زندگی دنیا و زینت آن است (و ما اوتیتم من شی ء فمتاع الحیاة الدنیا و زینتها).
ولی آنچه نزد خدا است (از نعمتهای بی پایان جهان دیگر، و مواهب معنویش در این دنیا) بهتر و پایدارتر است (و ما عند الله خیر و ابقی).
چرا که تمام نعمتهای مادی دنیا دارای عوارض ناگوار و مشکلات گوناگونی است و هیچ نعمت مادی خالص از ضرر و خطر یافت نمی شود.
بعلاوه نعمتهائی که در نزد خدا است به خاطر جاودانگی آنها و زودگذر بودن مواهب این دنیا قابل مقایسه نیست ، بنابراین هم بهتر و هم پایدارتر است .
به این ترتیب در یک مقایسه ساده هر انسان عاقلی می فهمد که نباید آن را فدای این کرد، لذا در پایان آیه می فرماید: آیا تعقل نمی کنید؟! (ا فلا تعقلون). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 131
((فخر رازی)) از یکی از فقها چنین نقل می کند که اگر کسی وصیت کند ثلث مالش را به عاقلترین مردم بدهند فتوای من این است که این ثلث را به کسانی بدهند که اطاعت فرمان حق می کنند، زیرا عاقلترین مردم کسی است که متاع اندک (زودگذری) را بدهد و سرمایه فراوان (پایداری) را بگیرد و این تنها در مورد مطیعان فرمان خدا صادق است .

سپس فخر رازی اضافه می کند که گویا او این حکم فقهی را از آیه مورد بحث استفاده کرده است . القصص
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 132
آیه 61-64
آیه و ترجمه
أَ فَمَن وَعَدْنَهُ وَعْداً حَسناً فَهُوَ لَقِيهِ كَمَن مَّتَّعْنَهُ مَتَعَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا ثمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مِنَ الْمُحْضرِينَ(61)
وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شرَكاءِى الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ(62)
قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبرَّأْنَا إِلَيْک مَا كانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ(63)
وَ قِيلَ ادْعُوا شرَكاءَكمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَستَجِيبُوا لهُمْ وَ رَأَوُا الْعَذَاب لَوْ أَنَّهُمْ كانُوا يهْتَدُونَ(64)
ترجمه :61 - آیا کسی که به او وعده نیک داده ایم و به آن خواهد رسید، همانند کسی است که متاع زندگی دنیا به او داده ایم ، سپس روز قیامت (برای حساب و جزا) احضار می شود.
62 - روزی را به خاطر بیاورید که خداوند آنها را ندا می دهد، و می گوید: کجا هستند شریکانی که برای من می پنداشتید؟!
63 - گروهی (از معبودان) که فرمان عذاب درباره آنها مسلم شده می گویند: پروردگارا ما این (عابدان) را گمراه کردیم (آری) ما آنها را گمراه کردیم همانگونه که خود تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 133
گمراه شدیم ، ما از آنها بیزاری می جوئیم ، آنها در حقیقت ما را نمی پرستیدند (بلکه هوای نفس خویش را پرستش می کردند).
64 - به آنها (عابدان) گفته می شود شما معبودهایتان را که شریک خدا می پنداشتید بخوانید (تا شما را یاری کند) آنها معبودهایشان را می خوانند، ولی جوابی به آنها نمی دهند.
در این هنگام عذاب الهی را (با چشم خود) می بینند، و آرزو می کنند ای کاش هدایت یافته بودند.
تفسیر:آنها هوای نفس خویش را می پرستیدند
در آیات گذشته سخن از کسانی بود که به خاطر تمتع و بهره گیری از نعمتهای دنیا کفر را بر ایمان و شرک را بر توحید ترجیح داده اند، در آیات مورد بحث وضع این گروه را در قیامت در برابر مؤ منان راستین مشخص می کند.
نخست با یک مقایسه که به صورت استفهام مطرح شده ، وجدان همگان را به داوری می طلبد و می گوید: ((آیا کسی که به او وعده نیک داده ایم ، و به وعده خود قطعا خواهد رسید، با کسی که تنها از متاع دنیا به او بهره داده ایم ، سپس روز قیامت در پیشگاه پروردگار برای حساب و جزاء

احضار می شود یکسان است))؟ (افمن وعدناه وعدا حسنا فهو لاقیه کمن متعناه متاع الحیوة الدنیا ثم هو یوم القیامة من المحضرین).
بدون شک ، هر وجدان بیدار، وعده های نیک الهی و مواهب عظیم و جاویدان او را بر بهره گیری چند روز از نعمتهای فانی و لذات زودگذر که به دنبال آن درد و رنج جاویدان است ترجیح می دهد.
جمله ((فهو لاقیه)) تاءکیدی است بر اینکه وعده الهی تخلف ناپذیر است و باید چنین باشد، چرا که تخلف از وعده یا به خاطر جهل است یا عجز، که هیچیک از آنها در ذات خدا راه ندارد. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 134
جمله ((هو یوم القیامة من المحضرین)) اشاره به احضار در محضر خداوند برای حساب اعمال است ، و بعضی آن را به احضار در آتش دوزخ ، تفسیر کرده اند ولی تفسیر اول مناسبتر است ، و به هر حال این تعبیر نشان می دهد که این آلودگان با اکراه و بدون تمایل به این صحنه کشانده می شوند، و باید هم چنین باشد، چرا که وحشت حساب و کیفر تمام وجود آنها را فرا گرفته است .
تعبیر به حیات دنیا که بارها در سورههای مختلف قرآن مجید آمده اشاره به پستی این زندگی در مقایسه با ((حیات آخرت)) و زندگی جاویدان و زوال ناپذیر آن است ، زیرا دنیا از ماده ((دنو)) (بر وزن غلو) در اصل به معنی نزدیکی در مکان یا زمان یا منزلت و مقام است ، سپس دنیا و ادنی گاه به موجودات کوچک که در دسترس قرار دارند، در مقابل موجودات بزرگ اطلاق شده ، و گاه در موضوعات پست در مقابل خوب و والا، و گاه به نزدیک در مقابل دور اطلاق گردیده ، و از آنجا که زندگی این جهان در برابر جهان دیگر هم کوچک است و هم بیارزش و هم نزدیک ، نام ((حیات دنیا)) کاملا متناسب آن است .
و به دنبال این سخن ، صحنه های رستاخیز را در برابر کفار مجسم می کند صحنه هائی که از تصورش مو بر بدن راست می شود و اندام را به لرزه در می آورد.
می گوید: ((روزی را به خاطر بیاورید که خداوند آنها را ندا می دهد و می گوید: کجا هستند شریکانی که برای من می پنداشتید))؟! (و یوم ینادیهم فیقول این شرکائی الذین کنتم تزعمون).
بدیهی است این سؤ الی است توبیخی ، برای اینکه در قیامت که روز کنار رفتن پرده ها و حجابها است نه شرک مفهومی دارد و نه مشرکان بر عقیده خود باقیند، این سؤ ال در حقیقت یکنوع سرزنش و مجازات است ، یکنوع توبیخ و عقوبت است . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 135
اما آنها بجای اینکه به پاسخ پردازند معبودهایشان به سخن در می آیند و از آنها اظهار تنفر و بیزاری می کنند، زیرا می دانیم معبودان گاه بتهای سنگ و چوبی بودند، و گاه مقدسینی همچون فرشتگان و مسیح ، و گاه جن و

شیاطین در اینجا گروه سوم به سخن می آیند که سخن آنها را در آیه بعد چنین می خوانیم : گروهی از معبودان که فرمان عذاب در باره آنها مسلم شده ، می گویند: پروردگارا! ما این عابدان را گمراه کردیم ، آری ما آنها را گمراه کردیم همانگونه که خود گمراه شدیم (ولی آنها به میل خویش به دنبال ما آمدند) ما از آنها بیزاری می جوئیم آنها ما را پرستش نمی کردند بلکه در حقیقت هوای نفس خویش را می پرستیدند (قال الذین حق علیهم القول ربنا هؤ لاء الذین اغوینا اغویناهم کما غوینا تبراءنا الیک ما کانوا ایانا یعبدون).
بنابراین آیه فوق شبیه آیه 28 سوره یونس است که می گوید: و قال شرکائهم ما کنتم ایانا تعبدون ((معبودان در قیامت رو به سوی عبادت کنندگان خود می کنند و می گویند شما ما را پرستش نمی کردید))! و به این ترتیب معبودان اغواگر، همچون فرعون و نمرود و شیاطین و جن ، بیزاری و تنفر خود را از چنین عابدانی اعلام می دارند، و به دفاع از خویش برمی خیزند، حتی گمراهی آنها را نیز از خود نفی می کنند، و می گویند: آنها به میل خود به دنبال ما آمدند.
ولی بدیهی است نه این نفی اثری دارد و نه آن بیزاری و تبری ، و آنها در گناه عابدان خود قطعا شریک و سهیمند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 136
جالب توجه این است که در آن روز، هر یک از این منحرفان خلافکار از دیگری بیزاری می جویند و هر کدام سعی دارند گناه خود را به گردن دیگری افکند.
این درست نظیر چیزی است که نمونه کوچک آن را در دنیا با چشم خود می بینیم که جمعی دست به دست هم می دهند تا امر خلافی مرتکب شوند، پس از دستگیری و حضور در محضر دادگاه از یکدیگر بیزاری می جویند، و گناه را به گردن دیگری می افکنند، این است ، سرنوشت گروه گمراه و خلافکار در دنیا و آخرت .
همانگونه که در آیه 22 سوره ابراهیم می خوانیم که شیطان در روز قیامت به پیروان خود می گوید: ((من سلطه ای بر شما نداشتم ، من تنها از شما دعوت کردم شما هم مشتاقانه اجابت کردید مرا ملامت نکنید خود را ملامت کنید)) و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی و لوموا انفسکم .
و در مورد مشرکان در آیه 30 سوره صافات می خوانیم که آنها به مناقشه با یکدیگر برمی خیزند و هر یک دیگری را مقصر می شمرد، اما اغواگران صریحا در پاسخ می گویند: ((ما بر شما سلطه ای نداشتیم شما خود گروهی طغیانگر بودید)) و ما کان لکم علینا من سلطان بل کنتم قوما طاغین .
به هر حال به دنبال سؤ الی که از آنها در باره معبودهایشان می شود و آنها

تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 137
در پاسخ عاجز می مانند، به آنان ((گفته می شود شما معبودهایتان را که شریک خدا می پنداشتید بخوانید)) تا به یاری شما برخیزند! (و قیل ادعوا شرکائکم).
آنها با اینکه می دانند در آنجا کاری از دست معبودان ساخته نیست ، بر اثر شدت وحشت و کوتاه شدن دستشان از همه جا، و یا به خاطر اطاعت فرمان خدا که می خواهد با چنین کاری مشرکان و معبودان گمراه را در برابر همگان رسوا سازد، دست تقاضا به سوی معبودانشان دراز می کنند و آنها را به کمک می خوانند (فدعوهم).
ولی پیدا است ((جوابی به آنها نمی دهند)) و دعوت آنها را لبیک نمی گویند (فلم یستجیبوا لهم).
در این هنگام است که ((عذاب الهی را در برابر چشم خود می بینند)) (وراءوا العذاب).
((و آرزو می کنند که ای کاش هدایت یافته بودند)) (لو انهم کانوا یهتدون).
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 138
چرا که هر دست و پائی در آنجا کنند جز ناکامی و رسوائی نتیجه ای نخواهد داشت ، چون تنها راه نجات ایمان و عمل صالح بوده که آنها فاقد آنند. القصص
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 139
آیه 65-70
آیه و ترجمه
وَ یَوْمَ یُنَادِیهِمْ فَیَقُولُ مَا ذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسلِینَ(65)
فَعَمِیَت عَلَیهِمُ الاَنبَاءُ یَوْمَئذٍ فَهُمْ لا یَتَساءَلُونَ(66)
فَأَمَّا مَن تَاب وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صلِحاً فَعَسی أَن یَکُونَ مِنَ الْمُفْلِحِینَ(67)
وَ رَبُّک یخْلُقُ مَا یَشاءُ وَ یخْتَارُ مَا کانَ لهُمُ الخِْیرَةُ سبْحَنَ اللَّهِ وَ تَعَلی عَمَّا یُشرِکونَ(68)
وَ رَبُّک یَعْلَمُ مَا تُکِنُّ صدُورُهُمْ وَ مَا یُعْلِنُونَ(69)
وَ هُوَ اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فی الاُولی وَ الاَخِرَةِ وَ لَهُ الْحُکْمُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ(70)
ترجمه :65 - به خاطر بیاورید روزی را که خداوند آنها را ندا می دهد و می گوید: به پیامبران چه پاسخی گفتید؟
66 - در این هنگام همه اخبار بر آنها پوشیده می ماند (حتی نمی توانند) از یکدیگر سؤ الی کنند!
67 - اما کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد امید است از رستگارا باشد. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 140
68 - و پروردگار تو هر چه را بخواهد می آفریند، و هر چه را بخواهد برمی

گزیند. آنها (در برابر او) اختیاری ندارند، منزه است خداوند و برتر است از شریک هائی که برای او قائل می شوند.
69 - پروردگار تو می داند آنچه را که سینه هاشان پنهان می دارد و آنچه را که آشکار می کند.
70 - او خدائی است که معبودی جز او نیست ، ستایش برای اوست . در این جهان و در جهان دیگر، حاکمیت (نیز) از آن اوست ، و همه شما به سوی او باز می گردید.
تفسیر:آیات مورد بحث ، تعقیبی است بر بحثی که در آیات گذشته ، پیرامون مشرکان و سؤ الاتی که از آنها در قیامت می شود آمده بود.
به دنبال سؤ ال از معبودهای آنها، سؤ ال دیگری از عکس العمل آنان در برابر پیامبران می شود، می فرماید: ((روزی را به خاطر بیاورید که خداوند آنها را ندا می دهد و می گوید: در برابر پیامبران چه پاسخی گفتید))؟! (و یوم یناديهم فيقول ما ذا اجبتم المرسلين).
مسلما آنها برای این سؤ ال - همچون سؤ ال اول - پاسخی ندارند، آیا بگویند دعوت آنها را اجابت کردیم که این دروغ است و دروغ در آن صحنه خریدار ندارد؟ یا بگویند تکذیبشان کردیم ، به آنها تهمت زدیم ، ساحرشان نامیدیم مجنونشان خواندیم ، بر ضد آنها دست به پیکار مسلحانه زدیم ، و آنها و پیروانشان را به قتل رساندیم ؟! چه بگویند؟ هر چه بگویند مایه بدبختی و رسوائی است !
جائی که پیامبران بزرگ الهی در روز قیامت در برابر این سؤ ال که مردم چه پاسخی به دعوت شما گفتند، می گویند: ما در برابر علم تو علمی از خود نداریم ، تو علام الغیوبی (مائده - 109) این کوردلان مشرک چه می توانند در پاسخ این سؤ ال بگویند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 141
لذا در آیه بعد می فرماید: در این هنگام همه اخبار بر آنها پوشیده و پنهان می ماند و هیچ پاسخی برای گفتن در اختیار ندارند (فعميت عليهم الانباء يومئذ).
((حتی نمی توانند از یکدیگر سؤ الی کنند)) و پاسخی از هم بشنوند (فهم لا يتسائلون).
قابل توجه اینکه نسبت عمی و نابینائی در آیه فوق به خبرها داده شده نه به خود آنها، نمی گوید آنها نابینا می شوند، بلکه می گوید: ((خبرها از پیدا کردن آنها نابینا هستند))! زیرا بسیار می شود که انسان خود از چیزی باخبر نیست اما گوئی خبر دهن به دهن می گردد و به سراغ او می آید، همانگونه که بسیاری از اخبار اجتماعی از همین طریق پخش می شود، اما در آنجا نه افراد، آگاهی دارند و نه خبرها، قابلیت نشر!
و به این ترتیب همه خبرها بر آنها پوشیده می شود، هیچ پاسخی در برابر این سؤ ال که جواب پیامبران را چه دادید پیدا نمی کنند و سکوتی مطلق

سر تا پای آنها را فرا می گیرد.
و از آنجا که روش قرآن این است که همیشه درها را به روی کافران و گنهکاران باز می گذارد تا در هر مرحله ای از فساد و آلودگی باشند بتوانند به راه حق برگردند، در آیه بعد می افزاید: ((اما کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد امید است از رستگاران باشد)) (فاما من تاب و آمن و عمل صالحا فعسی ان یکون من المفلحین).
بنابراین راه نجات شما در سه جمله خلاصه می شود: بازگشت به سوی خدا ایمان و عمل صالح ، که به دنبال آن مسلما نجات و فلاح و رستگاری است .
تعبیر به ((عسی)) (امید است) با اینکه کسی که دارای ایمان و عمل صالح باشد حتما اهل فلاح و رستگاری است ، ممکن است به خاطر این باشد که این تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 142
رستگاری مشروط به بقاء و دوام این حالت است و از آنجا که دوام و بقاء در مورد همه توبه کنندگان مسلم نیست تعبیر به عسی شده است .
بعضی از مفسران نیز گفته اند این تعبیر (عسی) هنگامی که از شخص کریم صادر شود مفهوم آن قطعی بودن مطلب است و خداوند اکرم الاکرمین است .
آیه بعد در حقیقت دلیلی است بر نفی شرک و بطلان عقیده مشرکان ، می فرماید: ((پروردگار تو هر چه را بخواهد خلق می کند، و هر چه را بخواهد بر می گزیند)) (و ربک یخلق ما یشاء و یختار).
آفرینش به دست او است و تدبیر و اختیار و گزینش نیز به اراده و فرمان او است .
((آنها در برابر او اختیاری ندارند)) (ما کان لهم الخیرة).
اختیار آفرینش با او است ، اختیار شفاعت به دست او، و اختیار ارسال پیامبران نیز به اراده او است ، خلاصه اختیار همه چیز بستگی به مشیت ذات پاک او دارد. بنابراین نه از بتها کاری ساخته است ، و نه حتی از فرشتگان و انبیاء مگر به اجازه او.
به هر حال اطلاق اختیار در اینجا دلیل بر تعمیم آنست ، یعنی خداوند هم صاحب اختیار در امور تکوینی است و هم تشریعی و هر دو از مقام خالقیت او سر چشمه می گیرد.
با اینحال چگونه آنها راه شرک می پویند و چگونه به سوی غیر خدا می روند؟!
لذا در پایان آیه می فرماید: ((منزه است خداوند و برتر و بالاتر است از شریکهائی که برای او قائل می شوند)) (سبحان الله و تعالی عما یشرکون).
در روایاتی که از طرق اهلبیت (علیهم السلام) به ما رسیده آیه فوق به

مساءله اختیار تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 143
و گزینش امام معصوم از سوی خدا تفسیر شده است ، و جمله ((ما کان لهم الخیرة)) (آنها اختیاری در این زمینه ندارند) نیز بر همین معنی تطبیق شده و این در واقع از قبیل بیان مصداق روشن است ، چرا که مساءله حفظ دین و آئین ، و انتخاب رهبر معصوم برای این هدف ، جز از ناحیه خدا ممکن نیست .
آیه بعد که سخن از علم گسترده خداوند می گوید در حقیقت تاءکیدی است و یا دلیلی است برای آنچه در آیه قبل از اختیار گسترده خداوند بیان شد، می فرماید: ((پروردگار تو می داند آنچه را سینه هاشان پنهان می دارد، و آنچه را که آشکار می کنند)) (و ربک یعلم ما تکن صدورهم و ما یعلنون).
این احاطه او بر همه چیز دلیلی است بر اختیار او نسبت به همه چیز و ضمنا تهدیدی است برای مشرکان که گمان نکنند خدا از نیّات و توطئه های آنها آگاه نیست .
آخرین آیه مورد بحث که در حقیقت ، حکم نتیجه گیری و توضیح برای آیات گذشته در زمینه نفی شرک دارد، چهار وصف از اوصاف الهی را منعکس می کند که همه فرع بر خالقیت و مختار بودن او است .
نخست می گوید: ((او خدائی است که معبودی جز او نیست)) (و هو الله لا اله الا هو).
چگونه ممکن است معبودی جز او پیدا شود، در حالی که خالق منحصر به او است ، و همه اختیارات متعلق به او می باشد، آنها که به بهانه شفاعت و مانند آن دست به دامن بتها می زنند، سخت در اشتباهند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 144
دیگر اینکه تمام نعمتها چه در این جهان و چه در آن جهان همه از ناحیه او است ، و این لازمه خالقیت مطلقه او می باشد، لذا می افزاید ((هر حمد و ستایشی نیز به او تعلق می گیرد چه در این جهان و چه در آن جهان)) (له الحمد فی الاولی و الاخرة).
سوم اینکه ((حاکم در هر دو عالم او است)) (و له الحکم).
بدیهی است وقتی خالق و مختار او باشد، حاکمیت تکوین و تشریع نیز در اختیار او خواهد بود.
چهارم اینکه : ((بازگشت همه شما (برای حساب و پاداش و کیفر) به سوی او خواهد بود)) (و الیه ترجعون).
او است که شما را آفریده ، و او است که از اعمال شما آگاه است و او است که حاکم یوم الجزاء می باشد، بنابر این حساب و جزای شما نیز بدست او خواهد بود. القصص
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 145

آیه 71-75
آیه و ترجمه
قُلْ أَ رَءَيْتُمْ إِن جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكمُ الَّيْلَ سرْمَداً إِلى يَوْمِ الْقِيَمَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيرُ اللَّهِ يَأْتِيكم بِضِيَاءٍ أَ فَلا تَسمَعُونَ(71)
قُلْ أَ رَءَيْتُمْ إِن جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكمُ النَّهَارَ سرْمَداً إِلى يَوْمِ الْقِيَمَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيرُ اللَّهِ يَأْتِيكم بِلَيْلٍ تَسكُنُونَ فِيهِ أَ فَلا تُبْصِرُونَ(72)
وَ مِن رَّحْمَتِهِ جَعَلَ لَكمُ الَّيْلَ وَ النَّهَارَ لِتَسكُنُوا فِيهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِن فَضلِهِ وَ لَعَلَّكمْ تَشكُرُونَ(73)
وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شرَكاءِى الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ(74)
وَ نَزَعْنَا مِن كلِّ أُمَّةٍ شهِيداً فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَنَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ للَّهِ وَ ضلَّ عَنهُم مَّا كانُوا يَفْترُونَ(75)
ترجمه :71 - بگو: به من خبر دهید اگر خداوند شب را برای شما تا روز قیامت جاودان قرار دهد آیا معبودی جز خدا می تواند روشنائی برای شما بیاورد؟ آیا نمی شنوید؟! تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 146
72 - بگو: به من خبر دهید هر گاه خداوند روز را تا قیامت بر شما جاودان کند، کدام معبود غیر از الله است که شبی برای شما بیاورد تا در آن آرامش یابید؟ آیا نمی بینید؟!
73 - از رحمت اوست که برای شما شب و روز قرار داد، تا هم در آن آرامش داشته باشید و هم برای بهره گیری از فضل خدا تلاش کنید، شاید شکر نعمت او را بجا آورید.
74 - به خاطر بیاورید روزی را که آنها را ندا می دهد و می گوید کجایند شریکانی که برای من می پنداشتید؟
75 - (در آن روز) از هر امتی گواهی برمی گزینیم و (به مشرکان گمراه) می گوئیم دلیل خود را بیاورید، اما آنها می دانند که حق برای خداست و تمام آنچه را افترا می بستند از (نظر) آنها گم خواهد شد!
تفسیر:نعمت بزرگ روز و شب
آیات مورد بحث سخن از بخش عظیمی از مواهب الهی می گوید که هم دلیلی است بر مساءله توحید و نفی شرک ، و از این نظر بحث گذشته را تکمیل می کند، و هم نمونه ای است از نعمتهای خداوند که به خاطر آن شایسته حمد و ستایش است ، ستایشی که در آیات قبل به آن اشاره شد، و هم گواهی است بر مختار بودن او در نظام آفرینش و تدبیر این جهان .
نخست به نعمت بزرگ نور و روشنائی روز که مایه هر جنبش و حرکت است اشاره کرده می فرماید: بگو: به من خبر دهید اگر خداوند شب را بر شما تا روز قیامت جاودان قرار می داد آیا معبودی جز خدا می توانست ، نور و روشنائی برای شما بیاورد؟ آیا نمی شنوید))؟! (قل اراءیتم ان جعل الله علیکم اللیل سرمدا الی یوم القیامة من اله غیر الله یاتیکم بضیاء ا فلا

تسمعون).
در اینجا تعبیر به ((ضیاء)) (نور) می کند، چرا که هدف اصلی از روز همان

نور و روشنائی است ، همان نوری که حیات و زندگی همه موجودات زنده بسته به آن است که اگر نور آفتاب نبود، نه درختی می روئید و نه گلی می خندید، و نه مرغی پرواز می کرد، نه انسان زنده ای وجود داشت و نه قطره بارانی می بارید ((سرمد)) به معنی دائم و همیشگی است (بعضی آن را از ماده ((سرد)) به معنی ((پی درپی)) دانسته اند و میم آن را زائده می دانند، ولی ظاهر این است که خود این ماده مستقلا به معنی دائم و همیشگی می باشد).
آیه بعد سخن از نعمت ((ظلمت و تاریکی)) به میان می آورد می فرماید: بگو به من خبر دهید آیا اگر خداوند روز را تا قیامت بر شما جاودان کند چه معبودی غیر از الله است که شبی برای شما بیاورد تا در آن آرامش یابید؟ آیا نمی بینید؟! (قل ا راءیتم ان جعل الله علیکم النهار سرمدا الی یوم القیامة من اله غیره الله یاتیکم بلیل تسکنون فیه ا فلا تبصرون).
و در سومین آیه که در حقیقت نتیجه گیری از دو آیه قبل است می فرماید: ((از رحمت الهی است که برای شما شب و روز قرار داد، تا از یکسو در آن آرامش پیدا کنید، و از سوی دیگر برای تامین زندگی و بهره گیری از فضل خداوند تلاش کنید، و شاید شکر نعمت او را بجا آورید)) (و من رحمته جعل لکم اللیل و النهار لتسکنوا فیه و لتبتغوا من فضله و لعلکم تشکرون).
آری گستردگی دامنه رحمت خدا ایجاب می کند که تمام وسائل حیات شما را تامین کند، شما از یکسو نیاز به کار و کوشش و حرکت دارید که بدون

روشنائی روز ممکن نیست ، و از سوی دیگر نیاز به استراحت و آرامش که بدون تاریکی شب کامل نمی شود.
امروز از نظر علمی ثابت شده است که در برابر نور تمام دستگاههای بدن انسان فعال و سرزنده می شوند: گردش خون ، دستگاه تنفس ، حرکت قلب ، و سایر دستگاهها، و اگر نور بیش از اندازه بتابد، سلولها خسته می شوند و نشاط جای خود را به فرسودگی می دهد. و بر عکس ، دستگاههای بدن در تاریکی شب در آرامش و آسایش عمیقی فرو می روند و در سایه آن تجدید قوا و نشاط می کنند (ما شرح این معنا را در جلد 8 صفحه 343 و جلد 12 صفحه 41 بیان کرده ایم).
جالب توجه اینکه هنگامی که سخن از شب جاویدان می گوید، در پایان آیه می فرماید: ((آیا نمی شنوید))؟ و هنگامی که سخن از روز سرمدی به میان می آورد می فرماید آیا نمی بینید؟ این تفاوت تعبیر ممکن است به

خاطر این باشد که حس متناسب شب گوش است و شنوائی ، و حس متناسب روز، چشم است و بینائی تا این حد قرآن مجید در تعبیرات خود دقت به خرج داده است .
این نیز شایان توجه است که در پایان این سخن مساءله شکر را مطرح می کند، شکر در برابر نظام حساب شده نور و ظلمت ، شکری که خواه و ناخواه انسان را به شناخت منعم و معرفت او، وا می دارد، و شکری که انگیزه ایمان در مباحث اعتقادی است .
بار دیگر پس از ذکر گوشه ای از دلائل توحید و ابطال شرک به سراغ همان سؤ الی می رود که در آیات گذشته نیز مطرح شده بود، می فرماید: ((روزی را به خاطر بیاورید که خداوند آنها را ندا می دهد و می گوید کجایند شریکانی که برای من می پنداشتید))؟! (و یوم یناديهم فيقول اين شركائى الذين كنتم تزعمون). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 149
آیه عینا همان آیه ای است که در گذشته (آیه 62 همین سوره) آمد.
این تکرار ممکن است به خاطر این باشد که در قیامت در مرحله اول ، یک سؤ ال انفرادی از آنها می شود، تا به وجدان خویش بازگردند و شرمنده شوند، اما در مرحله دوم سؤ الی در محضر عموم و شاهدان و گواهان که در آیه بعد به آن اشاره شده مطرح می شود تا در حضور آنها از کار خود، شرمنده و شرمسار گردند.
لذا در آیه بعد می فرماید: ((در آن روز ما از هر امتی گواهی برمی گزینیم)) (و نزعنا من كل امة شهيدا).
سپس ((به مشرکان بیخبر و گمراه می گوئیم : دلیل خود را بر شرکتان بیاورید))؟! (و قلنا هاتوا برهانكم).
اینجا است که همه مسائل آفتابی می شود ((و آنها می دانند که حق برای خدا است)) (فعلموا ان الحق لله).
((و تمام آنچه را افترا می بستند از دستشان می رود، و گم خواهد شد)) (و ضل عنهم ما كانوا يفترون).
این گواهان به قرینه آیات دیگر قرآن ، همان پیامبرانند که هر پیامبری گواه امت خویش است ، و پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که خاتم انبیاء است گواه بر همه انبیاء و امتها، چنانکه در آیه 41 سوره نساء می خوانیم : فكيف اذا جئنا من كل امة بشهيد و جئنا بک على هؤ لاء شهيدا: ((حال آنها چگونه است آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می طلبیم و تو را گواه آنها قرار می دهیم))؟
به این ترتیب ، مجلسی در حضور انبیاء و پیامبران تشکیل می شود و این مشرکان تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 150
کوردل و لجوج در آن مجلس بزرگ مورد بازخواست قرار می گیرند، در آنجا است که به عمق فاجعه شرک آشنا می شوند، و حقانیت پروردگار و

پوچی بتها را به روشنی می بینند.
جالب اینکه قرآن در اینجا تعبیر به ((ضل عنهم ما کانوا یفترون)) می کند یعنی پندارهای بی اساسشان در مورد بتها همه از نظرهاشان محو و غائب می شود، چرا که عرصه قیامت عرصه حق است و جائی برای باطل در آنجا نیست ، باطل از آن صحنه گم می شود و محو می گردد.
اگر در اینجا باطل پرده ای از حق بر خود می پوشاند و چند روزی به فریبکاری مشغول می شود، در آنجا پرده های فریب و نیرنگ کنار می رود و جز حق چیزی باقی نمی ماند.
در روایتی از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر جمله ((و نزعنا من کل امة شهیدا)) چنین می خوانیم ((و من هذه الامة امامها)) یعنی از این امت نیز امامش را برمی گزینیم .
این سخن اشاره به آن است که در هر عصر و زمانی شاهد و گواه معصومی برای امت لازم است ، و حدیث فوق از قبل بیان مصداق این معنا است . القصص
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 151
آیه 76-78
آیه و ترجمه
إِنَّ قَرُونَ کانَ مِن قَوْمِ مُوسی فَبَغَی عَلَیْهِمْ وَ ءَاتَیْنَهُ مِنَ الْکُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصبَةِ أُولی الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لا یحِب الْفَرِحِینَ(76)
وَ ابْتَغ فِیمَا ءَاتَاک اللَّهُ الدَّارَ الاَخِرَةَ وَ لا تَنس نَصِیبَک مِنَ الدُّنْیَا وَ أَحْسِن کمَا أَحْسنَ اللَّهُ إِلَیْک وَ لا تَبْغِ الْفَسادَ فی الاَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لا یحِب الْمُفْسِدِینَ(77)
قَالَ إِنَّمَا أُوتِیتُهُ عَلی عِلْمٍ عِندِی أَ وَ لَمْ یَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَک مِن قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَکثرُ جَمْعاً وَ لا یُسئَلُ عَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ(78)
ترجمه :76 - قارون از قوم موسی بود اما بر آنها ستم کرد، ما آنقدر از گنجها به او داده بودیم که حمل صندوقهای آن برای یک گروه زورمند مشکل بود، به خاطر بیاور هنگامی را که قومش به او گفتند: این همه شادی مغرورانه مکن که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد.
77 - و در آنچه خدا به تو داده سرای آخرت را جستجو کن ، بهره ات را از دنیا تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 152
منما، و همانگونه که خدا به تو نیکی کرده است نیکی کن و هرگز فساد در زمین منما که خدا مفسدان را دوست ندارد.
78 - (قارون) گفت : این ثروت را به وسیله دانشی که نزد من است به دست آورده ام ، آیا او نمی دانست خداوند اقوامی را قبل از او هلاک کرد

که از او نیرومندتر و ثروتمندتر بودند؟! (و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد) مجرمان از گناهانشان سؤ ال نمی شوند (و مجالی برای عذرخواهی آنان نیست).
تفسیر:ثروتمند خود خواه بنی اسرائیل
سرگذشت عجیب موسی و مبارزه او با فرعون در بخشی از آیات گذشته این سوره مشروحا آمد، و گفتنیها در باره آنها گفته شد، گفتاری که به قدر کافی الهام بخش بود.
در بخش دیگری از آیات این سوره سخن از درگیری دیگر بنی اسرائیل با مردی ثروتمند و سرکش از خودشان به نام قارون به میان می آورد، قارونی که مظهر ثروت آمیخته با کبر و غرور و طغیان بود.
اصولا موسی در طول زندگی خود با سه قدرت طاغوتی تجاوزگر مبارزه کرد: ((فرعون)) که مظهر قدرت حکومت بود، و ((قارون)) که مظهر ثروت بود، و ((سامری)) که مظهر صنعت و فریب و اغفال .
گرچه مهمترین مبارزه موسی (علیه السلام) با قدرت حکومت بود، ولی دو مبارزه اخیر نیز برای خود واجد اهمیت است و محتوی درسهای آموزنده بزرگ .
معروف است که قارون از بستگان نزدیک موسی (علیه السلام) (پسر عمو یا عمو یا پسر خاله او) بود، و از نظر اطلاعات و آگاهی از تورات معلومات قابل ملاحظه ای داشت ، نخست در صف مؤ منان بود، ولی غرور ثروت او را به آغوش کفر کشید و به قعر زمین فرستاد، او را به مبارزه با پیامبر خدا وادار نمود و مرگ عبرت انگیزش تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 153
درسی برای همگان شد، که شرح این ماجرا را در آیات مورد بحث می خوانیم .
نخست می گوید: ((قارون از قوم موسی بود اما بر آنها ستم و ظلم کرد)) (ان قارون کان من قوم موسی فبغی علیهم).
علت این بغی و ظلم آن بود که ثروت سرشاری به دست آورده بود، و چون ظرفیت کافی و ایمان قوی نداشت ، این ثروت فراوان او را فریب داد و به انحراف و استکبار کشانید.
قرآن می گوید: ((ما آنقدر اموال و ذخائر و گنج به او دادیم که حمل خزائن او برای یک گروه زورمند، مشکل بود)) (و آتیناه من الکنوز ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة اولی القوة).
((مفاتح)) جمع ((مفتح)) (بر وزن مکتب) به معنی محلی است که چیزی را در آن ذخیره می کنند، مانند صندوقهائی که اموال را در آن نگهداری می نمایند.
به این ترتیب مفهوم آیه چنین می شود که قارون آنقدر طلا و نقره و اموال

گرانبها و قیمتی داشت که صندوق آنها را، گروهی از مردان نیرومند به زحمت جابجا می کردند.
و با توجه به اینکه ((عصبه)) به معنی جماعتی است که دست به دست هم داده اند و نیرومندند و همچون اعصاب یکدیگر را گرفته اند روشن می شود که حجم جواهرات و اموال گرانقیمت قارون چقدر زیاد بوده است (بعضی می گویند عصبه به ده نفر تا چهل نفر می گویند).
جمله ((تنوء)) از ماده ((نوء)) به معنی قیام کردن با زحمت و سنگینی است و در مورد بارهای پروزنی به کار می رود که وقتی انسان آن را حمل می کند از سنگینی او را به این طرف و آن طرف متمایل می سازد!
آنچه در بالا در مورد تفسیر ((مفاتح)) گفتیم چیزی است که گروه عظیمی

از مفسران و علمای لغت پذیرفته اند، در حالی که بعضی دیگر ((مفاتح)) را جمع مفتح (بر وزن منبر به کسر میم) به معنی ((کلید)) دانسته اند، و می گویند کلید گنجهای قارون آنقدر زیاد بود که چندین مرد زورمند از حمل آن به زحمت می افتادند!
کسانی که این معنی را برگزیدند خودشان برای توجیه آن به زحمت افتاده اند که چگونه اینهمه کلید گنج امکان پذیر است و به هر حال تفسیر اول روشنتر و صحیحتر است .
زیرا گذشته از این که اهل لغت برای همین کلمه (مفتح به کسر میم) نیز معانی متعددی گفته اند از جمله خزانه یعنی محل جمع آوری مال است ، معنی اول به واقعیت نزدیکتر و دور از هر گونه مبالغه است .
و به هر حال این لغت را با ((مفاتیح)) که جمع ((مفتاح)) به معنی کلید است نباید اشتباه کرد.
از این بحث بگذریم و ببینیم بنی اسرائیل به قارون چه گفتند؟
قرآن می گوید: ((به خاطر بیاور زمانی را که قومش به او گفتند: اینهمه خوشحالی آمیخته با غرور و غفلت و تکبر نداشته باش که خدا شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد)) (اذ قال له قومه لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 155
بعد از این نصیحت ، چهار اندرز پرمایه و سرنوشت ساز دیگر به او می دهند که مجموعا یک حلقه پنجگانه کامل را تشکیل می دهد.
نخست می گویند: ((در آنچه خدا به تو داده است سرای آخرت را جستجو کن)) (و ابتغ فیما آتاک الله الدار الاخرة).
اشاره به اینکه مال و ثروت بر خلاف پندار بعضی از کج اندیشان ، چیز بدی نیست ، مهم آن است که ببینیم در چه مسیری به کار می افتد، و اگر بوسیله آن ((ابتغاء دار آخرت)) شود، چه چیزی از آن بهتر است ؟، اگر وسیله ای برای غرور و غفلت و ظلم و تجاوز و هوسرانی و هوسبازی

گردد، چه چیز از آن بدتر؟!
این همان منطقی است که در جمله معروف امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در باره دنیا به روشنی از آن یاد شده است : من ابصر بها بصرته ، و من ابصر الیها اعمته : ((کسی که به دنیا به عنوان یک وسیله بنگرد چشمش را بینا می کند، و کسی که به عنوان یک هدف نگاه کند نابینایش خواهد کرد))!.
و قارون کسی بود که با داشتن آن اموال عظیم ، قدرت کارهای خیر اجتماعی فراوان داشت ولی چه سود که غرورش اجازه دیدن حقایق را به او نداد.
در نصیحت دوم افزودند: ((سهم و بهره ات را از دنیا فراموش مکن)) (و لا تنس نصیبک من الدنیا).
این یک واقعیت است که هر انسان سهم و نصیب محدودی از دنیا دارد، یعنی اموالی که جذب بدن او، یا صرف لباس و مسکن او می شود مقدار معینی است ، و مازاد بر آن به هیچوجه قابل جذب نیست و انسان نباید این حقیقت را فراموش کند.
مگر یک نفر چقدر می تواند غذا بخورد؟ چه اندازه لباس بپوشد؟ چند مسکن و چند مرکب می تواند داشته باشد؟ و به هنگام مردن چند کفن با خود می تواند تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 156
ببرد؟ پس بقیه خواه و ناخواه سهم دیگران است و انسان امانتدار آنها!.
و چه زیبا فرمود: امیر مؤ منان علی (علیه السلام): یا بن آدم ما کسبت فوق قوتک فانت فیه خازن لغیرک : ((ای فرزند آدم ! هر چه بیشتر از مقدار خوراکت بدست می آوری خزانه دار دیگران در مورد آن خواهی بود))!.
تفسیر دیگری برای این جمله در روایات اسلامی و سخنان مفسران دیده می شود که با تفسیر فوق قابل جمع است و ممکن است هر دو معنی مراد باشد، (چون استعمال لفظ در اکثر از معنی واحد جایز است)، و آن اینکه :
در معانی الاخبار از ((امیر مؤ منان علی)) (علیه السلام) در تفسیر جمله و لا تنس نصیبک من الدنیا چنین آمده است : لا تنس صحتک و قدرتک و فراغک و شبابک و نشاطک ان تطلب بها الاخرة : ((تندرستی و قوت و فراغت و جوانی و نشاطت را فراموش مکن و بوسیله این (پنج نعمت بزرگ) آخرت را بطلب))!
طبق این تفسیر جمله فوق هشداری است به همه انسانها که فرصتها و سرمایه ها را از دست ندهند که فرصت چون ابر در گذر است .
سومین اندرز اینکه : ((همانگونه که خدا به تو نیکی کرده است تو هم نیکی کن)) (و احسن کما احسن الله الیک).

این نیز یک واقعیت است که انسان همیشه ، چشم بر احسان خدا دوخته و از پیشگاه او هر گونه خیر و نیکی را تقاضا می کند، و همه گونه انتظار از او دارد، در چنین حالی چگونه می تواند تقاضای صریح یا تقاضای حال دیگران را نادیده بگیرد و بی تفاوت از کنار همه اینها بگذرد؟!
و به تعبیر دیگر همانگونه که خدا به تو بخشیده است به دیگران ببخش ، شبیه این سخن را در آیه 22 سوره نور در مورد عفو و گذشت می خوانیم : و لیعفوا تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 157
و لیصفحوا الا تحبون ان یغفر الله لکم : ((مؤ منان باید عفو کنند و صرفنظر کنند آیا دوست نمی دارید خداوند بر شما ببخشد))؟
این جمله را به تعبیر دیگر چنین می توان تفسیر کرد که گاه خداوند مواهب عظیمی به انسان می دهد که در زندگی شخصیش نیاز به همه آن ندارد، عقل توانائی می دهد که نه فقط برای اداره یک فرد، بلکه برای اداره یک کشور کارساز است ، علمی می دهد که نه یک انسان ، بلکه یک جامعه می تواند از آن استفاده کند، اموال و ثروتی می دهد که درخور برنامه های عظیم اجتماعی است .
این گونه مواهب الهی مفهوم ضمنیش این است که همه آن به تو تعلق ندارد بلکه تو وکیل پروردگار در منتقل ساختن آن به دیگران هستی ، خدا این موهبت را به تو داده که با دست تو بندگانش را اداره کند.
بالاخره ((چهارمین)) اندرز اینکه : ((نکند که این امکانات مادی تو را بفریبد و آن را در راه ((فساد)) و ((افساد)) به کارگیری : ((هرگز فساد در زمین مکن که خدا مفسدان را دوست ندارد)) (و لا تبغ الفساد فی الارض ان الله لا یحب المفسدین).
این نیز یک واقعیت است که بسیاری از ثروتمندان بی ایمان گاه بر اثر جنون افزون طلبی و گاه برای برتری جوئی دست به فساد می زنند جامعه را به محرومیت و فقر می کشانند همه چیز را در انحصار خود می گیرند، مردم را برده و بنده خود می خواهند، و هر کسی زبان به اعتراض بگشاید او را نابود می کنند، و اگر نتوانند از طریق تهمت به وسیله عوامل مرموز خود او را منزوی می سازند، و خلاصه جامعه را به فساد و تباهی می کشند.
در یک جمع بندی کوتاه به اینجا می رسیم که این اندرزگویان نخست سعی کردند غرور قارون را درهم بشکنند.
در مرحله دوم اخطار نمودند که دنیا وسیله است نه هدف . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 158
در مرحله سوم به او هشدار دادند که از آنچه داری تنها بخش کمی را می توانی مصرف کنی .
در مرحله چهارم این حقیقت را به او گوشزد کردند که فراموش نکن

خداوند به تو نیکی کرده تو هم باید نیکی کنی ، و گرنه مواهبش را از تو خواهد گرفت .
و در مرحله پنجم او را از فساد در ارض که نتیجه مستقیم فراموش کردن اصول چهارگانه قبل است بر حذر داشتند.
درست معلوم نیست که این نصیحت کنندگان چه کسانی بودند؟ قدر مسلم اینکه مردانی دانشمند، پرهیزگار، هوشیار، نکته سنج و با شهامت بودند.
اما اینکه بعضی احتمال داده اند که خود موسی بوده بسیار بعید است چرا که قرآن می گوید ((اذ قال له قومه)): ((قوم قارون به او گفتند)).
اکنون نوبت آن رسیده است که ببینیم مرد یاغی و ستمگر بنی اسرائیل به این واعظان دلسوز چه پاسخ گفت ؟
قارون با همان حالت غرور و تکبری که از ثروت بیحسابش ناشی می شد ((چنین گفت : من این ثروت را به وسیله علم و دانش خودم به دست آورده ام))! (قال انما اوتیته علی علم عندی).
این مربوط به شما نیست که من با ثروتم چگونه معامله کنم ! من که با علم و آگاهیم در ایجاد آن دخالت داشته ام در مصرف آن نیاز به ارشاد و راهنمائی کسی ندارم !
بعلاوه لابد خداوند مرا لایق این ثروت می دانسته که به من عطا کرده است راه مصرف آن را نیز به من یاد داده ، از دیگران بهتر می دانم و لازم به دخالت شما نیست !. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 159
و از همه اینها گذشته من زحمت کشیده ام ، رنج برده ام ، خون جگر خورده ام تا این ثروت را اندوخته ام ، دیگران هم اگر لیاقت و توانائی دارند چرا زحمت نمی کشند؟ من مزاحم آنها نیستیم ! و اگر ندارند چه بهتر که گرسنه بمانند و بمیرند.
اینها منطقهای پوسیده و رسوائی است که غالبا ثروتمندان بی ایمان در مقابل کسانی که آنها را نصیحت می کنند اظهار می دارند.
این نکته نیز قابل توجه است که قرآن این معنی را سربسته گذاشته که قارون به کدام علمش در تحصیل این ثروت تکیه می کند؟.
آیا به علم کیمیا، آنچنان که بعضی از مفسران گفته اند؟
یا به علم تجارت و کشاورزی و فنون صنعت ؟
و یا به علم مدیریت خاصش که توانسته بود از طریق آن این ثروت عظیم را به چنگ آورد؟ یا همه اینها؟
بعید نیست که مفهوم آیه معنی وسیعی داشته باشد و همه را شامل شود.
(البته صرف نظر از اینکه علم کیمیا - علمی است که بوسیله آن می توان از مس و مانند آن طلا بسازند - افسانه است یا واقعیت).
در اینجا قرآن پاسخ کوبنده ای به قارون - و قارونها - می دهد که ((آیا او نمی دانست خداوند اقوامی را قبل از او هلاک کرد که از او نیرومندتر و

آگاهتر و ثروتمندتر بودند))؟! (ا و لم یعلم ان الله قد اهلک من قبله من القرون من هو اشد منه قوة و اکثر جمعا).
تو می گوئی آنچه داری از طریق علم و دانشت داری ، اما فراموش کردی که از تو عالمتر و نیرومندتر و ثروتمندتر فراوان بودند، آیا توانستند از

مجازات الهی رهائی یابند؟
روشن ضمیران بنی اسرائیل به قارون گفته بودند ((ما آتاک الله ...)) (خدا این مال و ثروت را به تو داده) اما این بی ادب جسور با این سخن مقابله کرد و گفت : ((آنچه را دارم از علم خویش دارم)) اما خداوند در جمله بالا کوچکی قدر و قوت او را در برابر اراده و مشیتش آشکار می سازد.
و در پایان آیه با یک جمله کوتاه و پر معنی هشدار دیگری به او می دهد و می فرماید: ((به هنگام نزول عذاب الهی ، مجرمان از گناهانشان سؤ ال نمی شوند)) اصلا مجالی برای پرسش و پاسخ نیست ، عذابی است قاطع و دردناک و کوبنده و ناگهانی (و لا یسئل عن ذنوبهم المجرمون). یعنی امروز آگاهان بنی اسرائیل به قارون نصیحت می کنند و مجال اندیشه و پاسخ به او می دهند اما هنگامی که اتمام حجت شد و عذاب الهی فرا رسید، دیگر مجالی برای اندیشه یا سخنان ناموزون و کبرآلود نیست ، عذاب الهی همان و نابودی همان !.
در اینجا این پرسش پیش می آید که منظور از این سؤ ال که در مورد مجرمان نفی شده کدام سؤ ال است ؟ در دنیا یا آخرت ؟
بعضی از مفسران ، اولی را انتخاب کرده اند، و بعضی دومی را، و مانعی ندارد که هر دو مراد باشد، یعنی هم در موقع مجازات استیصال در دنیا از آنها سؤ الی نمی شود تا بخواهند پشت هم اندازی کنند و عذر تراشی نمایند و خود را بی گناه قلمداد کنند، و هم در قیامت ، چرا که در آنجا بدون سؤ ال همه چیز روشن است و به گفته قرآن ، چهره ها خود گواهی بر وضع مجرمان می دهد! (یعرف المجرمون بسیماهم) (سوره رحمن آیه 41) و به این ترتیب آیه مورد بحث هماهنگ با آیه 39 سوره رحمان است که می فرماید: فیومئذ لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان : ((در آن روز از هیچیک نه انسان و نه جن در باره گناهش سؤ ال

نمی شود)).
در اینجا سؤ ال دیگری مطرح است که این تعبیر با آیه 92 سوره حجر که می گوید: ((قسم به پروردگارت که ما از همه آنها سؤ ال می کنیم)) ((فو ربک لنسئلنهم اجمعین)) چگونه سازگار است ؟
این سؤ ال را نیز از دو راه می توان پاسخ گفت : نخست اینکه قیامت ، مواقف متعددی دارد بعضی از مواقف سؤ ال می کنند، اما در بعضی از

مواقف همه چیز روشن است و نیاز به سؤ ال ندارد.
دیگر اینکه سؤ ال دو گونه است : ((سؤ ال تحقیق)) و ((سؤ ال سرزنش))، در قیامت نیاز به سؤ ال تحقیق نیست ، چرا که همه چیز عیان است و حاجت به بیان نیست ، ولی ((سؤ ال سرزنش آمیز)) در آنجا وجود دارد که این خود یکنوع مجازات روانی برای مجرمان است .
درست همانند سؤ الی که پدر از فرزند ناخلفش می کند و می گوید: آیا من این همه به تو خدمت نکردم ؟ و آیا جزای آنهمه خدمت خیانت و فساد بود؟! (در حالی که هر دو از جریانها باخبرند و منظور پدر سرزنش فرزند است). القصص

آیه 79-82
آیه و ترجمه
فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ فی زِینَتِهِ قَالَ الَّذِینَ یُرِیدُونَ الْحَیَوةَ الدُّنْیَا یَلَیْت لَنَا مِثْلَ مَا أُوتیَ قَرُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍ عَظِیم(79)
وَ قَالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَیْلَکمْ ثَوَاب اللَّهِ خَیرٌ لِّمَنْ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صلِحاً وَ لا یُلَقَّاهَا إِلا الصبرُونَ(80)
فخَسفْنَا بِهِ وَ بِدَارِهِ الاَرْض فَمَا کانَ لَهُ مِن فِئَةٍ یَنصرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَ مَا کانَ مِنَ الْمُنتَصِرِینَ(81)
وَ أَصبَحَ الَّذِینَ تَمَنَّوْا مَکانَهُ بِالاَمْس یَقُولُونَ وَیْکَأَنَّ اللَّهَ یَبْسط الرِّزْقَ لِمَن یَشاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ یَقْدِرُ لَوْ لَا أَن مَّنَّ اللَّهُ عَلَیْنَا لَخَسف بِنَا وَیْکَأَنَّهُ لا یُفْلِحُ الْکَفِرُونَ(82)
ترجمه :79 - (قارون) با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد، آنها که طالب حیات دنیا بودند گفتند: ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم ! به راستی که او بهره عظیمی دارد!
80 - کسانی که علم و دانش به آنها داده شده بود گفتند وای بر شما! ثواب الهی بهتر است برای کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند، اما جز صابران آنرا

دریافت نمی کنند.
81 - سپس ما، او و خانه اش را در زمین فرو بردیم ، و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند، و خود نیز نمی توانست خویشتن را یاری دهد.
82 - آنها که دیروز آرزو می کردند بجای او باشند (هنگامی که این صحنه را دیدند) گفتند: وای بر ما گوئی خدا روزی را بر هر کس از بندگانش بخواهد گسترش می دهد، یا تنگ می گیرد، اگر خدا بر ما منت ننهاده بود ما را نیز به قعر زمین فرو می برد! ای وای گوئی کافران هرگز رستگار نمی شوند!

تفسیر:جنون نمایش ثروت !
معمولا ثروتمندان مغرور گرفتار انواعی از جنون می شوند، یک شاخه آن ((جنون نمایش ثروت)) است ، آنها از اینکه ثروت خود را به رخ دیگران بکشند لذت می برند، از اینکه سوار مرکب راهوار گرانقیمت خود شوند و از میان پابرهنه ها بگذرند و گرد و غبار بر صورت آنها بیفشانند و تحقیرشان کنند احساس آرامش خاطر می کنند!
گرچه همین نمایش ثروت غالبا بلای جانشان است زیرا کینه ها در سینه ها پرورش می دهد، و احساسات را بر ضد آنها بسیج می کند، و بسیار می شود که همین عمل زشت و شرم آور طومار زندگی آنها را درهم می پیچد، و یا ثروتشان را بر باد می دهد!.
ممکن است این کار جنون آمیز انگیزه ای مانند ((تطمیع افراد طمعکار)) و ((تسلیم افراد سرکش)) داشته باشد، ولی آنها حتی بدون این انگیزه این عمل را انجام می دهند، این یکنوع هوس است نه برنامه و نقشه .
به هر حال قارون از این قانون مستثنی نبود، بلکه نمونه بارز آن محسوب می شد، قرآن در یک جمله در آیات مورد بحث آن را بیان کرده می فرماید: ((قارون با تمام زینت خود در برابر قومش (بنی اسرائیل) ظاهر شد)) (فخرج تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 164
علی قومه فی زینته).
تعبیر به ((فی زینته)) گویای این حقیقت است که او تمام توان و قدرت خود را به کار گرفت تا آخرین زینت و بالاترین ثروت خود را به نمایش بگذارد و ناگفته پیدا است که مردی با این ثروت چه ها می تواند انجام دهد؟!
در تواریخ داستانها، یا افسانه های زیادی در این زمینه نقل شده است ، بعضی نوشته اند قارون با یک جمعیت چهار هزار نفری در میان بنی اسرائیل رژه رفت ، در حالی که چهار هزار نفر بر اسبهای گرانقیمت با پوششهای سرخ سوار بودند کنیزان سپیدروی با خود آورد که بر زینهائی طلائی که بر استرهای سفید رنگ قرار داشت سوار بودند، لباسهایشان سرخ ، و همه غرق زینت آلات طلا!
بعضی عدد نفرات او را هفتاد هزار نوشته اند و مسائل دیگری از این قبیل .
ولی ما حتی اگر اینها را مبالغه آمیز بدانیم باز نمی توان انکار کرد که او چیزهای بسیاری برای نمایش دادن در اختیار داشت .
در اینجا - طبق معمول - مردم به دو گروه شدند: اکثریت دنیاپرست که این صحنه خیرهکننده قلبشان را از جا تکان داد و آه سوزانی از دل کشیدند و آرزو که ای کاش به جای قارون بودند، حتی یکروز، و یکساعت ، و یک لحظه ! چه زندگی شیرین و جذابی چه عالم نشاط انگیز و لذت بخشی ؟

چنانکه قرآن می گوید: ((کسانی که طالب زندگی دنیا بودند گفتند ای کاش ما هم مثل آنچه به قارون داده شده است داشتیم))! (قال الذین یریدون الحیاة الدنیا یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون).
((به راستی که او بهره عظیمی از نعمتها دارد))! (انه لذو حظ عظیم).
آفرین بر قارون و بر این ثروت سرشارش ! چه جاه و جلالی ؟ و چه حشمتی تاریخ مثل او را به خاطر ندارد، این عظمت خدادادی است !... و مانند این حرفها.
در حقیقت در اینجا کوره عظیم امتحان الهی داغ شد، از یک سو قارون
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 165
در وسط کوره قرار گرفته ، و باید امتحان خیره سری خود را بدهد، و از سوی دیگر دنیاپرستان بنی اسرائیل در گرداگرد این کوره قرار گرفته اند.
و البته مجازات دردناک ، مجازاتی است که بعد از چنین نمایشی باشد، و از آن اوج عظمت به قعر زمین فرو رود!
ولی در مقابل این گروه عظیم گروه اندکی عالم و اندیشمند، پرهیزگار و با ایمان که افق فکرشان از این مسائل برتر و بالاتر بود در آنجا حاضر بودند، کسانی که شخصیت را با معیار زر و زور نمی سنجیدند، کسانی که ارزشها را در امکانات مادی جستجو نمی کردند، کسانی که بر اینگونه نمایشهای مسخره همیشه لبخند تمسخرآمیز می زدند، و این مغزهای پوک را تحقیر می کردند آری گروهی از آنها در اینجا بودند چنانکه قرآن می گوید: ((کسانی که علم و آگاهی به آنها داده شده بود صدا زدند وای بر شما! چه می گوئید؟ ثواب و پاداش الهی برای کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند بهتر است)) (و قال الذین اوتوا العلم ویلکم ثواب الله خیر لمن امن و عمل صالحا).
و سپس افزودند: ((این ثواب الهی تنها در اختیار کسانی قرار می گیرد که صابر و شکیبا باشند)) (و لا یلقاها الا الصابرون).
آنها که در مقابل زرق و برقهای هیجان انگیز و زینتهای دنیا استقامت به خرج می دهند، آنها که در برابر محرومیتها مردانه می ایستند، و در مقابل ناکسان سر فرو نمی آورند، آنها که در بوته آزمایش الهی ، آزمایش مال و ثروت و ترس و مصیبت ، همچون کوه پا بر جا می ایستند آری اینها لیاقت ثواب الهی را دارند.
مسلما منظور از جمله ((الذین اوتوا العلم)) دانشمندان مؤ من بنی اسرائیل است که در میان آنها مردان بزرگی همچون یوشع بودند، ولی جالب این است تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 166
در برابر جمله الذین یریدون الحیاة الدنیا که در باره گروه اول آمده ، تعبیر به ((الذین یریدون الحیاة الاخرة)) نمی کند بلکه تنها تکیه بر علم می کند، چرا که ((علم)) خمیر مایه و ریشه ایمان و استقامت و عشق به ثواب

الهی و سرای آخرت است .
ضمنا تعبیر به ((الذین اوتوا العلم)) پاسخ کوبنده ای است به قارون که خود را عالم می دانست ، قرآن می گوید: عالم اینها هستند که افق فکرشان این چنین بلند است ، نه تو خیره سر و مغرور! و به این ترتیب باز هم می بینیم که ریشه همه برکات و خیرات به علم و دانش حقیقی بازمی گردد.
قارون با این عمل طغیان و سرکشی خود را به اوج رسانید، ولی در تواریخ و روایات در اینجا ماجرای دیگری نقل شده است که نشانه نهایت بیشرمی قارون است و آن اینکه : روزی موسی (علیه السلام) به قارون گفت : خداوند به من فرمان داده که حق نیازمندان زکات مالت را بگیرم ، قارون هنگامی که از کم و کیف زکاة با خبر شد و با یک حساب ساده فهمید چه مبلغ هنگفتی را باید در این راه بپردازد سرباز زد، و برای تبرئه خویش به مبارزه با موسی (علیه السلام) برخاست ، در میان جمعی از ثروتمندان بنی اسرائیل برخاست و گفت : مردم ! موسی می خواهد اموال شما را بخورد، دستور نماز آورد پذیرفتید، امور دیگر را نیز همه پذیرفتید، آیا زیرا این بار هم می روید که اموالتان را به او بدهید؟! گفتند: نه ، ولی چگونه می توان با او مقابله کرد؟
قارون در اینجا یک فکر شیطانی به نظرش رسید، گفت من راه خوبی فکر کرده ام ، به عقیده من باید برای او پرونده عمل منافی عفت ساخت ! باید به سراغ زن بدکاره ای از فواحش بنی اسرائیل بفرستیم تا به سراغ موسی برود و او را متهم کند که با او سر و سری داشته ! آنها پسندیدند و به سراغ آن زن فرستادند و گفتند: آنچه خودت بخواهی به تو می دهیم که گواهی دهی موسی با تو رابطه تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 167
نامشروع داشته ! او نیز این پیشنهاد را پذیرفت ، این از یکسو. از سوی دیگر قارون به سراغ موسی آمد و گفت : خوب است بنی اسرائیل را جمع کنی و دستورات خداوند را بر آنها بخوانی ، موسی پذیرفت و آنها را جمع کرد.
گفتند: ای موسی ! دستورات پروردگار را بازگو، گفت : خداوند به من دستور داده که جز او را پرستش نکنید، صله رحم بجا آورید و چنین و چنان کنید، و در مورد مرد زناکار دستور داده است اگر زنای محصنه باشد، سنگسار شود!
آنها (ثروتمندان توطئه گر بنی اسرائیل) در اینجا گفتند: حتی اگر خود تو باشی !! گفت : آری ، حتی اگر خود من باشم !!
در اینجا وقاحت را به آخرین درجه رساندند و گفتند: ما می دانیم که تو خود مرتکب این عمل شده ای ، و به سراغ فلان زن بدکاره رفته ای ، و فورا به دنبال آن زن بدکاره فرستادند و گفتند: تو چگونه گواهی می دهی ؟

موسی (علیه السلام) رو به او کرد و گفت : به خدا سوگندت می دهم حقیقت را فاش بگو!
زن بدکاره با شنیدن این سخن تکان سختی خورد، لرزید و منقلب شد و گفت : اکنون که چنین می گوئی من حقیقت را فاش می گویم ، اینها از من دعوت کردند و پاداش سنگینی قرار دادند که تو را متهم کنم ، ولی گواهی می دهم که تو پاکی و رسول خدائی !
در روایت دیگری آمده است که آن زن گفت : وای بر من ، من هر کار خلافی را کرده ام اما تهمت به پیامبر خدا نزده ام ، و سپس دو کیسه پولی را که به او داده بودند نشان داد و گفتنیها را گفت .
موسی (علیه السلام) به سجده افتاد و گریست ، در اینجا بود که فرمان مجازات قارون زشت سیرت توطئه گر صادر شد.
در همین روایت آمده است که خدا فرمان ((خسف)) (فرو رفتن در زمین) تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 168
را در اختیار موسی (علیه السلام) قرار داد.
در اینجا قرآن مجید می گوید: ((ما او و خانه اش را در زمین فرو بردیم)) (فخسفنا به و بداره الارض).
آری هنگامی که طغیان و سرکشی و تحقیر مؤ منان تهیدست ، و توطئه بر ضد پیامبر پاک خدا، به اوج خود برسد، دست قدرت الهی از آستین بیرون می آید و به حیات طغیانگران پایان می دهد، چنان آنها را درهم می کوبد که زندگی آنها عبرتی برای همگان می گردد.
مساءله ((خسف)) که در اینجا به معنی فرو رفتن و پنهان گشتن در زمین است ، بارها در طول تاریخ بشر واقع شده است که زمین لرزه شدیدی آمده و زمین از هم شکافته شده و شهر یا آبادی هائی را در کام خود فرو بلعیده است ، ولی این خسف با موارد دیگر متفاوت بود، طعمه اصلی او فقط قارون و گنجهای او بود.
عجبا! فرعون در امواج نیل فرو می رود، و قارون در اعماق زمین ، آبی که مایه حیات است ماءمور نابودی فرعونیان می شود، و زمینی که مهد آرامش است گورستان قارون و قارونیان .
مسلم است که در آن خانه قارون تنها نبود، او و اطرافیانش ، او و هم سنگرانش او و یاران ظالم و ستمگرش همه در اعماق زمین فرو رفتند.
((اما او گروهی نداشت که وی را در برابر عذاب الهی یاری کنند، و خود نیز نمی توانست خویشتن را یاری دهد))! (فما کان له من فئة ینصرونه من دون الله و ما کان من المنتصرین).
نه جیره خوارانش ، و نه دوستان صمیمیش و نه اموال و ثروتش ، هیچیک او را از چنگال عذاب الهی نجات ندادند، و همه به قعر زمین فرو رفتند!.
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 169

آخرین آیه مورد بحث دگرگونی عجیب تماشاچیان دیروز را که از مشاهده جاه و جلال قارون به وجد و سرور آمده بودند و آرزو می کردند که ای کاش برای همیشه یا لااقل یک لحظه به جای او بودند منعکس می کند که به راستی عجیب و آموزنده است ، می گوید: ((آنها که دیروز آرزو داشتند که بجای او باشند آنگاه که صحنه فرو رفتن او و ثروتش را به قعر زمین دیدند می گفتند: وای بر ما! گوئی خدا روزی را بر هر کس از بندگانش بخواهد گسترش می دهد و بر هر کس بخواهد تنگ می گیرد)) و کلید آن تنها در دست او است (فاصبح الذین تمنوا مکانه بالامس یقولون ویکان الله یبسط الرزق لمن یشاء من عباده و یقدر).
امروز بر ما ثابت شد که هیچکس از خود چیزی ندارد، هر چه هست از ناحیه او است ، نه عطایش دلیل بر رضایت و خشنودی از کسی است و نه منعش دلیل بر عدم ارزش او در پیشگاه خدا است .
او با همین ثروتها افراد و اقوام را به آزمایش می کشد و نهاد و سیرت آنان را آشکار می سازد.
سپس در این فکر فرو رفتند که اگر دعای مصرانه آنها دیروز به اجابت می رسید و خدا آنها را بجای قارون می گذاشت ، امروز چه خاکی بر سر می کردند؟
لذا در مقام شکر این نعمت بر آمدند و گفتند: ((اگر خداوند بر ما منت نگذارده بود، ما را هم به قعر زمین فرو می برد))! (لو لا ان من الله علینا لخسف بنا).
((ای وای ! مثل اینکه کافران هرگز رستگار نمی شوند)) (و یکانه لا یفلح الکافرون).
الان حقیقت را با چشم خود می بینیم ، و نتیجه غرور و غفلت و سرانجام کفر تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 170
و شهوت را.
و نیز می فهمیم که این گونه زندگانیهائی که دورنمای دل انگیزی دارد چه وحشتزا است ؟
ضمنا از جمله اخیر این داستان به خوبی روشن می شود که سرانجام ، قارون مغرور با کفر و بی ایمانی از دنیا رفت ، هر چند یک روز در اعداد قاریان تورات و دانشمندان بنی اسرائیل بود و خویشاوندی نزدیکی با موسی داشت .
نکته ها:
1 - قارونهای دیروز و امروز!
داستان قارون - سمبل ثروتمند مغرور - که قرآن مجموع آن را ضمن هفت آیه به طرز بسیار جالبی بیان کرده است ، پرده از روی حقایق بسیاری در زندگی انسانها برمی دارد.

این داستان روشنگر این حقیقت است که غرور و مستی ثروت گاه انسان را به انواع جنون می کشاند، جنون نمایش دادن ثروت و به رخ دیگران کشیدن جنون لذت بردن از تحقیر تهیدستان !
و باز همین غرور و مستی و عشق بی حد و حصر به سیم و زر، گاه سبب می شود که دست به زشت ترین و ننگین ترین گناهان بزند، در مقابل پیامبر پاک خدا، قیام کند و به مبارزه و ستیز با حق و حقیقت برخیزد، و حتی بی شرمانه ترین تهمتها را به پاکترین افراد ببندد حتی با استفاده از ثروت خود از زنان آلوده هر جائی برای رسیدن به مقصدش کمک گیرد.
غرور و مستی ناشی از ثروت به انسان اجازه نمی دهد که نصیحت اندرزگویان را بشنود و سخن خیرخواهان را به کار بندد. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 171
این مغروران بیخبر، خود را از همه دانشمندتر و آگاهتر می دانند، و به گمان اینکه ثروتشان که گاه از طریق غصب حقوق دیگران به دست آمده است دلیل بر عقل و هوش و درایت آنها است ، همه را نادان و خود را دانا می پندارند!
حتی کارشان به جائی می رسد که در برابر پروردگار اظهار وجود می کنند و دم از استقلال می زنند و می گویند: آنچه را پیدا کرده ایم به ابتکار و هوش سرشار و خلاقیت و استعداد و اطلاعات بی نظیر خودمان بوده است .
و دیدیم سرانجام این گونه مغروران تبهکار به کجا می رسد؟! اگر قارون با اطرافیانش و تمام ثروتش به قعر زمین فرو رفت و نابود شد دیگران به اشکال دیگری نابود می شوند، و گاه حتی زمین ، ثروتشان را به شکل دیگری می بلعد، یعنی ثروتهای عظیم خود را تبدیل به کاخها، باغها و زمینهائی می کنند که هرگز از آن استفاده نخواهند کرد، و گاه حتی اموال خود را می دهند و زمینهای بایر و موات را خریداری می کنند، به این خیال که آن را تقسیم کرده و به قیمتهای گزافی بفروشند و به این ترتیب ، زمین ثروتشان را می بلعد!.
این گونه افراد سبک مغز، چون راهی برای خرج کردن ثروت عظیم خود پیدا نمی کنند رو به سوی ارزشهای خیالی می آورند، مجموعه ای از کاسه کوزه های شکسته قدیمی را، به عنوان عتیقه های گرانبها!، و گاه مجموعه ای از تابلوهای بیرنگ و یا حتی مجموعه ای از تمبرهای پستی ، اسکناسها و مانند آن که متعلق به سالها و یا قرون گذشته است ، به عنوان باارزشترین کالاها در قصر و کاخ خود جمع آوری می کنند که اگر به دقت به آنها نگاه کنیم گاهی می بینیم جای آنها فقط در زباله دان است !.
آنها این زندگی تجملی و تخیلی را در حالی فراهم آورده اند که در شهر و دیار آنها و گاه در همسایگی دیوار به دیوارشان افراد محرومی هستند که

شب گرسنه می خوابند، و عجب اینکه چنان وجدان آنها تحلیل رفته که حتی کمترین تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 172
ناراحتی از این وضع احساس نمی کنند!
گاه حیوانات آنها دارای مرفه ترین زندگی هستند، و حتی از معلم و پزشک و دارو بهره می گیرند، در حالی که انسانهای مظلومی در نزدیکی آنها در بدترین شرائط زندگی می کنند، و یا در بستر بیماری ناله سرداده اند، نه پزشکی بر بالین آنها حاضر می شود و نه قطره دوائی .
تمام این بحثها گاه درباره افراد معینی در یک جامعه است و گاه درباره یک کشور، یعنی یک کشور قارونی می شود در مقابل دیگر کشورهای دنیا! همانگونه که در عصر خود در مورد کشورهائی همچون آمریکا و بسیاری از ممالک اروپائی می بینیم .
آنها مجلل ترین زندگی را به قیمت استثمار مردم جهان سوم و کشورهای فقیر و تهیدست برای خود فراهم ساخته اند، به طوری که گاه مواد غذائی اضافی آنها که به زباله دانها ریخته می شود اگر بطور صحیحی جمع آوری می شد برای تغذیه ملیونها انسان گرسنه کافی بود.
اینکه می گوئیم کشورهای فقیر نه این است که حقیقتا فقیر باشند اینها در حقیقت دزد زده و غارت شده اند، گاهی بهترین و گرانبهاترین منابع زیر زمینی در اختیار آنها است ، اما این ابر غارتگران همه را می برند و آنها را بر خاک سیاه می نشانند.
اینها قارونهای زالو صفتی هستند که پایه های کاخ بیدادگری خود را بر ویرانه های کوخهای مستضعفین بنا نهاده اند، و تا مستضعفین جهان دست به دست هم ندهند و آنها را همچون قارون به قعر زمین نفرستند اوضاع دنیا به همین صورت خواهد بود، آنها باده می نوشند و خنده مستانه سر می دهند، و اینها باید زانوی غم در بغل گیرند و گریه کنند! تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 173
2 - قارون این ثروت را از کجا آورده بود.
جالب اینکه از آیه 23 و 24 سوره مؤ من به خوبی استفاده می شود که رسالت موسی (علیه السلام) از آغاز هم برای مبارزه با سه کس بود: فرعون ، وزیرش هامان ، و ثروتمند مغرور قارون : و لقد ارسلنا موسی بایاتنا و سلطان مبین الی فرعون و هامان و قارون فقالوا ساحر کذاب : ((ما موسی را با آیات خود و دلائل و معجزات روشنی فرستادیم به سوی فرعون و هامان و قارون و همگی گفتند موسی ساحر دروغگوئی است)).
از این آیه استفاده می شود که او همکار فرعونیان بود و در خط آنها، و در تواریخ نیز می خوانیم که او از یکسو نماینده فرعون در بنی اسرائیل بود و از سوی دیگر خزانه دار گنجهای فرعون .
و اینجا است که پرونده قارون روشنتر می شود: فرعون برای اینکه بنی

اسرائیل را به زنجیر کشد و تمام هستی آنها را غارت کند یک نفر مرد منافق حیله باز و به اندازه کافی بیرحم ، از میان بنی اسرائیل برگزید و زمام اختیار آنها را به دست او سپرد، تا به نفع دستگاه جبارش آنها را استثمار کند و بر خاک سیاه بنشاند، و از این رهگذر ثروت کلانی نیز برای خود کسب کند.
قرائن نشان می دهد که بعد از نابودی فرعونیان مقدار عظیمی از ثروت و گنجهای آنها در دست قارون ماند، و موسی (علیه السلام) تا آن زمان مجال این را پیدا نکرده بود که این ثروت بادآورده فرعونی را به نفع مستضعفان از او بگیرد.
به هر حال خواه او این ثروت را در عصر فرعون پیدا کرده باشد، و یا از طریق غارت گنجهای او، و یا به گفته بعضی از طریق علم کیمیا، و آگاهی بر فنون تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 174
تجارت سالم ، یا آشنائی به اصول استثمار مستضعفان ، هر چه بود قارون بعد از پیروزی موسی بر فرعونیان ایمان اختیار کرد، و به سرعت تغییر چهره داد و با زبردستی خاصی که ویژه این گروه است خود را در صف قاریان تورات و آگاهان بنی اسرائیل جا زد، در حالی که بعید است ذره ای ایمان در چنین قلبی نفوذ کند.
سرانجام هنگامی که موسی (علیه السلام) تصمیم گرفت زکات از او بگیرد پرده از چهره اش کنار رفت ، و قیافه زشت و منحوسی که در پشت ماسک فریبنده ایمان داشت بر همگان ظاهر شد، و دیدیم که این مرد منافق عاقبت کارش به کجا منتهی گشت ؟
3 - موضع اسلام در برابر مساءله ثروت
نباید از آنچه گفتیم این چنین استنباط شود که اسلام در برابر مال و ثروت موضع منفی دارد و با آن مخالف است ، نباید تصور کرد که اسلام ، فقر را می پسندد و دعوت به فقر می کند و آن را وسیله کمالات معنوی می داند.
بلکه به عکس اسلام به عنوان یک وسیله مؤ ثر و کارساز روی آن تکیه می کند در آیه 180 سوره بقره از ((مال)) تعبیر به ((خیر)) شده است .
و در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : نعم العون الدنیا علی طلب الاخرة : ((دنیا کمک خوبی است برای رسیدن به آخرت)).
بلکه آیات مورد بحث که شدیدترین مذمت را از قارون ثروتمند مغرور می کند شاهد گویائی بر این موضوع است ، منتها اسلام ثروتی را می پسندد که بوسیله آن ابتغاء دار آخرت و طلب سرای دیگر شود، چنانکه دانشمندان تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 175
بنی اسرائیل به قارون گفتند: و ابتغ فیما آتاک الله الدار الاخرة .
اسلام ثروتی را می پسندد که در آن ((احسن کما احسن الله الیک)) و نیکی به همگان باشد.

اسلام ثروتی را مدح می کند که در آن لا تنس نصیبک من الدنیا تحقق یابد بالاخره اسلام ثروتی را خواهان است که مایه فساد در زمین و فراموش کردن ارزشهای انسانی و گرفتار شدن در مسابقه جنون آمیز ((تکاثر)) نگردد، و انسان را به ((خود برتربینی)) و ((تحقیر دیگران)) و حتی رؤ یاروئی با پیامبر خدا نکشاند.
وسیله ای باشد برای استفاده همگان ، برای پر کردن خلاهای موجود اقتصادی ، برای مرهم نهادن بر زخمهای جانکاه محرومان ، و برای رسیدن به نیازها و مشکلات مستضعفان .
علاقه به چنین ثروتی با چنین هدفهای مقدسی علاقه به دنیا نیست ، علاقه به آخرت است ، چنانکه در حدیثی می خوانیم یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) خدمتش آمد و شکایت کرد که ما دنبال دنیا هستیم و به آن علاقمندیم (از این می ترسیم که دنیاپرست باشیم).
امام (که پاکی و تقوای آن مرد را می دانست) فرمود: با این ثروت دنیا چه می خواهی انجام دهی ؟ در پاسخ عرض کرد: هزینه خود و خانواده ام را تهیه کنم ، و به خویشاوندانم کمک نمایم ، در راه خدا انفاق کنم ، و حج و عمره بجا آورم امام فرمود: لیس هذا طلب الدنیا هذا طلب الاخرة : ((این ، دنیاطلبی نیست این طلب آخرت است)).
و از اینجا فاسد بودن عقیده دو گروه : گروهی از مسلمان نماهای بیخبر از تعلیمات اسلام که اسلام را حامی مستکبران معرفی می کنند و گروهی از دشمنان مغرض که می خواهند چهره اسلام را دگرگون نشان داده و آن را

فقر نشان دهند، روشن می شود.
اصولا یک ملت فقیر، نمی تواند آزاد و سربلند زندگی کند.
فقر وسیله وابستگی است .
فقر مایه روسیاهی در دنیا و آخرت است .
و فقر انسان را به گناه و آلودگی دعوت می کند.
همانگونه که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : غنی یحجزک عن الظلم خیر من فقر یحملک علی الاثم : ((بی نیازی که تو را از تجاوز به حق دیگران باز دارد از فقری که تو را وادار به گناه کند بهتر است)).
جوامع اسلامی باید بکوشند هر چه بیشتر، غنی و بی نیاز گردند، به مرحله خودکفائی برسند و روی پای خود بایستند و شرف و عزت و استقلال خود را بر اثر فقر، فدای وابستگی به دیگران نکنند و بدانند خط اصیل اسلام این است . القصص

آیه 83-84

آیه و ترجمه
تِلْک الدَّارُ الاَخِرَةُ نجْعَلُهَا لِلَّذِینَ لا یُرِیدُونَ عُلُوًّا فی الاَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعَقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ(83)
مَن جَاءَ بِالحُسنَةِ فَلَهُ خَیرٌ مِّنهَا وَ مَن جَاءَ بِالسیِّئَةِ فَلا یجْزَی الَّذِینَ عَمِلُوا السیِّئَاتِ إِلا مَا کانُوا یَعْمَلُونَ(84)
ترجمه :83 - (آری) این سرای آخرت را تنها برای کسانی قرار می دهیم که اراده برتریجوئی در زمین و فساد را ندارند، و عاقبت نیک برای پرهیزکاران است .
84 - کسی که کار نیکی انجام دهد برای او پاداشی بهتر از آن است و به کسانی که کار بدی انجام دهند مجازاتی جز اعمالشان داده نمی شود.
تفسیر:نتیجه سلطه جوئی و فساد در ارض
بعد از ذکر ماجرای تکان دهنده ثروتمند جنایتکار و مستکبر یعنی قارون ، در نخستین آیه مورد بحث بیانی آمده است که در حقیقت یک نتیجه گیری کلی از این ماجرا است ، می فرماید:
((سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که نه اراده برتری جوئی در زمین دارند، و نه فساد می کنند)) (تلک الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا).
نه تنها برتری جوی و مفسد نیستند که اراده آن را نیز نمی کنند، قلبشان

از این امور پاک ، و روحشان از این آلودگیها منزه است .
آنچه سبب محرومیت انسان از مواهب سرای آخرت می شود در حقیقت همین دو است ، برتری جوئی (استکبار) و ((فساد در زمین)) که همه گناهان در آن جمع است ، چرا که هر چه خدا از آن نهی کرده حتما بر خلاف نظام آفرینش انسان و تکامل وجود بوده ، بنابراین ارتکاب آن نظام زندگی او را بر هم می زند لذا مایه فساد در زمین است .
حتی مساءله ((استعلاء)) و برتری جوئی خود یکی از مصادیق ((فساد در ارض)) است ، ولی اهمیت فوق العاده آن سبب شده است که بالخصوص مطرح گردد.
در شرح حال و سرنوشت قارون دیدیم آنچه مایه بدبختی و هلاک و نابودی او شد همان استکبار و برتریجوئی بود.
در روایات اسلامی مخصوصا روی این مساءله بسیار تکیه شده است ، تا آنجا که در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : ان لرجل لیعجبه ان یکون شراک نعله اجود من شراک نعل صاحبه فیدخل تحتها!: ((گاه می شود که انسان از این لذت می برد که بند کفش او از بند کفش دوستش بهتر باشد و به خاطر همین داخل تحت این آیه می شود، (چرا که اینهم شاخه کوچکی از برتریجوئی است !).

جالب اینکه صاحب تفسیر ((کشاف)) بعد از ذکر این حدیث جمله ای می گوید که : ((بعضی از طمعکاران علو را در آیه مورد بحث به فرعون می زنند به مقتضی ان فرعون علا فی الارض (قصص - 4) و فساد را به قارون به مقتضای و لا تبغ الفساد فی الارض (قصص - 77) و می گویند کسی که مثل فرعون و قارون نباشد بهشت و سرای جاویدان از آن او است ، و به این ترتیب تنها فرعون و قارون و امثال این دو را از بهشت بیرون می فرستند، و بقیه را از آن خود می دانند! اینها تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 179
جمله و العاقبة للمتقین که در ذیل این آیه آمده است مورد دقت قرار نداده اند، آنگونه که علی (علیه السلام) در آن دقت فرموده)).
مطلبی را که باید بر این سخن بیفزائیم این است که این گروه حتی در شناخت فرعون و قارون گرفتار اشتباه شده اند، چرا که فرعون هم علو در ارض کرد و هم مفسد بود ((انه کان من المفسدین)) (قصص - 4) و قارون نیز فساد در زمین کرد و هم علو و برتری جوئی به مقتضای ((فخرج علی قومه فی زینته)) (قصص - 79).
در حدیث دیگری از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) چنین آمده است که به هنگام خلافت ظاهری شخصا در بازارها قدم می زد، گم شده ها را راهنمائی می کرد، ضعیفان را کمک می نمود و از کنار فروشندگان و کسبه رد می شد و این آیه را برای آنها می خواند: تلک الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لا فسادا، سپس می فرمود: نزلت هذه الایة فی اهل العدل و التواضع من الولاة ، و اهل القدرة من الناس : ((این آیه در باره زمامداران عادل و متواضع و همچنین سایر قدرتمندان از توده های مردم نازل شده است)).
یعنی همانگونه که من حکومت را وسیله برتریجوئی خودم قرار نداده ام شما نیز نباید قدرت مالی خود را وسیله سلطه بر دیگران قرار دهید که سرانجام و عاقبت نیک از آن گروهی است که نمی خواهند برتریجوئی و فساد کنند.
همانگونه که قرآن در پایان آیه مورد بحث می فرماید: ((و عاقبت از آن پرهیزکاران است)) (و العاقبة للمتقین).
((عاقبت)) به مفهوم وسیع کلمه ، سرانجام نیک ، پیروزی در این جهان ، تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 180
بهشت و نعمتهایش در جهان دیگر است ، دیدیم که قارونها و فرعونها چه عاقبتی پیدا کردند با اینکه قدرت آنها بی نظیر بود؟ چون تقوی نداشتند به دردناکترین سرنوشت مبتلا شدند.
سخن را در باره این آیه با حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده پایان می دهیم و آن اینکه هنگامی که امام (علیه السلام) این آیه را

تلاوت نمود شروع به گریه کرد و فرمود: ذهبت و الله الامانی عند هذه الایة : ((با وجود این آیه همه آرزوها بر باد رفته است))! و دسترسی به سرای آخرت مشکل است !.
بعد از ذکر این واقعیت که سرای آخرت و نعمتهایش از آن سلطه جویان و مستکبران نیست بلکه مخصوص پرهیزکاران متواضع و حق طلب است ، در دومین آیه مورد بحث به بیان یک قانون کلی که آمیزه ای است از ((عدالت)) و ((تفضل)) در مورد پاداش و کیفر پرداخته می گوید: ((کسی که کار نیکی انجام دهد، پاداشی بهتر از آن دارد)) (من جاء بالحسنة فله خیر منها).
این همان مرحله ((تفضل)) است یعنی خداوند همچون مردم تنگ چشم نیست که به هنگام رعایت عدالت ، سعی می کنند مزد و پاداش درست به اندازه عمل باشد او گاهی ده برابر و گاه صدها برابر و گاه هزاران برابر، از لطف بی کرانش پاداش عمل می دهد، و حداقل آن همان ده برابر است ، چنانکه در آیه 160 سوره انعام می خوانیم : من جاء بالحسنة فله عشر امثالها، و حداکثر آن را تنها خدا می داند که گوشه ای از آن در مورد انفاق در راه خدا، در آیه 261 سوره بقره آمده است .
البته این مضاعف ساختن اجر و پاداش بی حساب نیست ، بستگی به میزان پاکی عمل و اخلاص و حسن نیت و صفای قلب دارد، این مرحله تفضل الهی درباره تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 181
نیکوکاران سپس به ذکر مجازات بدکاران پرداخته ، می گوید ((به کسانی که کار بد کنند مجازاتی جز اعمالشان داده نمی شود))! (و من جاء بالسیئة فلا یجزی الذین عملوا السیئات الا ما کانوا یعملون).
و این مرحله ((عدل)) پروردگار است ، چرا که ذره ای بیش از آنچه انجام داده اند کیفر نمی شوند.
جالب این است که می گوید: اعمال خود آنها کیفر آنها است ، یعنی این عملشان که طبق قانون بقاء موجودات در عالم هستی ، آثارش چه در درون جان ، و چه در بیرون ، در این عالم باقی می ماند و در قیامت که روز آشکار شدن پنهانیها (یوم البروز) است در شکلی مناسب خود تجسم می یابد و با گنهکاران همراه خواهد بود و آنها را شکنجه و آزار می دهد.
در اینجا سه سؤ ال وجود دارد که باید به آنها پاسخ گفت :
1 - چرا سیئة در این آیه دو بار تکرار شده است ؟
ممکن است دلیلش این باشد که قرآن می خواهد روی این مطلب تکیه کند که در برابر ((سیئات)) کیفری جز همان عمل را که انجام داده اند دامنشان را نمی گیرد. و به تعبیر دیگر ((خود کرده را تدبیر نیست)).
2 - آیا ((حسنه)) در آیه فوق ایمان و توحید را نیز شامل می شود؟ اگر چنین است معنی این جمله که می گوید بهتر از آن را پاداش آن قرار می

دهیم چیست ؟ مگر چیزی بهتر از آن پیدا می شود که پاداش آن باشد؟
در پاسخ می گوئیم بدون تردید حسنه معنی وسیعی دارد و هم برنامه های اعتقادی و هم گفتار و هم اعمال خارجی را شامل می شود، و اما بهتر از اعتقاد به توحید رضا و خشنودی پروردگار است که پاداش نیکوکاران می باشد چنانکه در آیه 72 سوره توبه می خوانیم : و رضوان من الله اکبر: ((خشنودی خدا از هر پاداشی برتر است)). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 182
3 - چرا ((حسنه)) در آیه فوق به صورت مفرد است و ((سیئات)) به صورت جمع ؟
بعضی معتقدند این تفاوت تعبیر اشاره به فزونی گنهکاران و کمی نیکو کاران است .
این احتمال نیز وجود دارد که حسنات در حقیقت توحید، خلاصه می شوند و تمام حسنات به ریشه توحید باز می گردد، در حالی که سیئات به ریشه شرک باز می گردد که مرکز پراکندگی و تشتت و تعدد و کثرت است .
القصص
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 183
آیه 85-88
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِی فَرَض عَلَیْک الْقُرْءَانَ لَرَادُّک إِلی مَعَادٍ قُل رَّبی أَعْلَمُ مَن جَاءَ بِالهُْدَی وَ مَنْ هُوَ فی ضلَلٍ مُّبِینٍ(85)
وَ مَا کُنت تَرْجُوا أَن یُلْقَی إِلَیْک الْکتَب إِلا رَحْمَةً مِّن رَّبِّک فَلا تَکُونَنَّ ظهِیراً لِّلْکَفِرِینَ(86)
وَ لا یَصدُّنَّک عَنْ ءَایَتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنزِلَت إِلَیْک وَ ادْعُ إِلی رَبِّک وَ لا تَکُونَنَّ مِنَ الْمُشرِکینَ(87)
وَ لا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً ءَاخَرَ لا إِلَهَ إِلا هُوَ کلُّ شىْءٍ هَالِکٌ إِلا وَجْهَهُ لَهُ الحُْکْمُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ(88)
ترجمه :85 - آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد تو را به جایگاهت (زادگاهت) بازمی گرداند بگو پروردگار من از همه بهتر می داند چه کسی (برنامه) هدایت آورده ، و چه کسی در ضلال مبین است ؟
86 - تو هرگز امید نداشتی که این کتاب آسمانی به تو القا گردد، ولی رحمت پروردگارت چنین ایجاب کرد، اکنون که چنین است هرگز از کافران پشتیبان مکن . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 184
87 - هرگز تو را از آیات خداوند بعد از آنکه بر تو نازل شد باز ندارند، به سوی پروردگارت دعوت کن ، و از مشرکان مباش .
88 - و معبود دیگری را با خدا مخوان که هیچ معبودی جز او نیست ، همه چیز جز ذات پاک او فانی می شود، حاکمیت از آن اوست و همه به سوی

او بازمی گردید.
شان نزول :جمعی از مفسرین شاءن نزولی برای نخستین آیه فوق از ابن عباس نقل کرده اند که مضمونش چنین است :
هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به قصد هجرت از ((مکه)) به سوی ((مدینه)) می آمد به سرزمین جحفه که فاصله چندان زیادی از مکه ندارد رسید، به یاد موطنش ((مکه)) افتاد، شهری که حرم امن خدا است و خانه کعبه که قلب و جان پیامبر با آن پیوند ناگسستنی داشت در آنجا است ، آثار این شوق که با تاءثر و اندوه آمیخته بود در چهره مبارکش نمایان گشت ، در اینجا پیک وحی خدا جبرئیل نازل شد و پرسید آیا به راستی به شهر و زادگاهت اشتیاق داری ؟ پیامبر فرمود: آری ، جبرئیل عرض کرد: خداوند این پیام را برای تو فرستاده : ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد ((آن کس که این قرآن را بر تو فرض کرده است تو را به سرزمین اصلیت بازمی گرداند))
و می دانیم این وعده بزرگ سرانجام تحقق یافت و پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پیروزمندانه با ارتشی نیرومند و قدرت و عظمت فراوان به مکه بازگشت ، و حرم امن خدا بدون جنگ و خونریزی به او تسلیم شد.
بنابراین آیه فوق یکی از پیشگوئیهای اعجازآمیز قرآن است که تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 185
چنین خبری را به طور قطع و بدون هیچ قید و شرط بیان کرده و بعد از مدت کوتاهی تحقق یافت .
تفسیر:وعده بازگشت به حرم امن خدا
این آیات که آخرین آیات سوره قصص است پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مخاطب ساخته ، و به دنبال بیان گوشه هائی از زندگی موسی بن عمران (علیه السلام) و مبارزه او با فرعونیان بشارتی به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و دستورالعملهای مؤ کدی به او می دهد.
گفتیم : نخستین آیه از این آیات طبق مشهور در سرزمین ((جحفه)) در مسیر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به سوی مدینه نازل شد، او می خواهد به یثرب برود و آن را ((مدینة الرسول)) کند، هسته اصلی حکومت اسلامی را در آنجا تشکیل دهد و استعدادهای نهفته را شکوفا سازد، و آنجا را پایگاه و سکوئی برای دستیابی به حکومت گسترده الهی و اهدافش قرار دهد، اما با این حال عشق و دلبستگی او به مکه سخت او را آزار می دهد و دوری از این حرم امن الهی برای او بسیار ناگوار است .
اینجا است نور وحی به قلب پاکش می تابد و بشارت بازگشت به سرزمین ماءلوف را به او می دهد، و می گوید: ((همان کسی که قرآن را بر تو

فرض کرد تو را به جایگاه و زادگاهت باز می گرداند)) (ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد).
غم مخور همان خدائی که موسی را در طفولیت به مادرش بازگرداند، همان خدائی که او را بعد از یک غیبت ده ساله از مصر به زادگاه اصلیش بازگردانید تا چراغ توحید را برافروزد و حکومت مستضعفان را تشکیل دهد و قدرت فرعونیان طاغوتی را درهم بشکند، همان خدا تو را با قدرت و قوت تمام به مکه باز می گرداند، و چراغ توحید را با دست تو در این سرزمین مقدس تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 186
برمی افروزد.
همان خدائی که قرآن را بر تو نازل کرد و ابلاغش را فرض نمود و احکامش را واجب گردانید، آری خدای قرآن ، خدای با عظمت زمین و آسمان این امور در برابر قدرتش سهل و آسان است .
سپس می افزاید در برابر خیره سری مخالفان سرسخت ((بگو: پروردگار من از همه بهتر می داند چه کسی هدایت را از سوی او آورده ، و چه کسی در ضلال مبین است)) (قل ربی اعلم من جاء بالهدی و من هو فی ضلال مبین).
راه هدایت روشن است و گمراهی آنها آشکار، آنها بیهوده خود را خسته می کنند، خدا به خوبی می داند و دلهای حق طلب نیز از این واقعیت آگاه است .
البته تفسیر روشن آیه فوق همان بود که در بالا گفتیم ، ولی جمعی از مفسرین احتمالات دیگری در کلمه ((معاد)) داده اند که منظور از ((معاد)) ((بازگشت به حیات پس از مرگ)) یا ((سرزمین محشر)) یا ((خود مرگ)) یا ((مقام شفاعت کبری)) یا ((بهشت)) و یا ((بیت المقدس)) است که معراجگاه نخستین پیامبر بود و مانند آن ، ولی با توجه به محتوای مجموع سوره قصص و آنچه در سرگذشت موسی و بنی اسرائیل آمده ، و شاءن نزولی که در بالا آوردیم همه این معانی بعید به نظر می رسد، جز تفسیر ((معاد)) یعنی محل بازگشت ، به سرزمین مکه .
بعلاوه معاد روز قیامت چیزی نیست که مخصوص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باشد، در حالی که آیه تنها از پیامبر سخن می گوید، و قرار گرفتن این آیه بعد از آیه مربوط به پاداش و کیفر در قیامت نه تنها دلیل بر این مطلب نمیشود، بلکه ممکن است دلیل بر عکس آن باشد، چرا که آیه قبل ، از پیروزی در سرای دیگر سخن می گوید و مناسب این است که در آیه مورد بحث از پیروزی در این جهان سخن بگوید. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 187
آیه بعد به یکی دیگر از بزرگترین نعمتهای پروردگار به پیامبر اکرم می پردازد و می گوید: ((تو هرگز این امید را نداشتی که این کتاب بزرگ

آسمانی به تو القاء گردد، لکن رحمت پروردگار تو چنین ایجاب کرد)) (و ما کنت ترجوا ان یلقی الیک الکتاب الا رحمة من ربک).
بسیاری از مردم بشارت ظهور آئین جدید را شنیده بودند و شاید گروهی از اهل کتاب و غیر آنها انتظار می کشیدند که وحی بر آنان نازل شود و خدا این مسئولیت را به آنها بسپارد، اما تو گمان نداشتی ولی خدا تو را از همه شایسته تر می دانست ، و این آئین بزرگ تنها به دست تو می بایست در جهان گسترده شود.
بعضی از مفسران بزرگ این جمله را هماهنگ با جمله هائی دانسته اند که قبلا در باره داستان موسی - خطاب به پیامبر اسلام - آمده بود، آنجا که می فرمود: و ما کنت بجانب الغربی اذ قضینا الی موسی الامر... و ما کنت ثاویا فی اهل مدین ... و ما کنت بجانب الطور اذ نادینا و لکن رحمة من ربک : ((تو هرگز در وادی طور نبودی آنجا که وحی به موسی فرستادیم ... در میان مردم مدین زندگی نکردی ... در آن ساعتی که فرمان رسالت بر موسی نازل شده حضور نداشتی اینها رحمت خدا است که شامل حال تو شده و اخبار دقیقش را در اختیارت گذارده است))، بنابراین منظور از ((کتاب)) در اینجا همان سرگذشت انبیای پیشین است .
ولی این تفسیر با تفسیر فوق ، منافاتی ندارد و در حقیقت بخشی از آن محسوب می شود.
سپس می افزاید: اکنون به شکرانه این نعمت بزرگ ((هرگز از کافران

پشتیبانی مکن)) (فلا تکونن ظهیرا للکافرین).
مسلما پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هرگز پشتیبانی از کفار نمی کرد، این دستور در مورد او تاءکید است ، و در مورد دیگران بیان یک وظیفه مهم .
این سخن در حقیقت هماهنگ با مطلبی است که در آیات پیشین در مورد موسی خواندیم که می گفت ((پروردگارا به خاطر نعمتی که به من دادی ، من هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود)) (درباره کمک به ظالمان در ذیل همان آیه 17 سوره قصص مشروحا بحث کردیم).
دو آیه پایان این سوره ، تاءکیدی است بر مساءله توحید با تعبیرها و استدلالات گوناگون ، توحیدی که خمیر مایه تمام مسائل دینی است ، توحیدی که هم اصل است و هم فرع ، هم کل است و هم جزء.
در این دو آیه چهار دستور به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داده شده و چهار توصیف از پروردگار به عمل آمده است ، و مجموع بحثهائی را که در آیات این سوره آمده تکمیل می کند.
نخست می گوید: ((نباید کفار تو را از آیات خداوند بعد از آنکه بر تو نازل شد باز دارند)) (و لا یصدنک عن آیات الله بعد اذ انزلت الیک).

گرچه نهی متوجه کفار است ، اما مفهومش عدم تسلیم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در برابر کارشکنیها و توطئه های آنها است ، و درست به این می ماند که بگوئیم : نباید فلان شخص تو را وسوسه کند، یعنی تسلیم وسوسه های او مباش .
و به این ترتیب به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد هنگامی که آیات الهی نازل شد باید با قاطعیت روی آن بایستی ، و هرگونه دو دلی و تردید را از خود دور سازی ، موانع را هر چه باشد از سر راه برداری ، و به سوی مقصد با قدمهای محکم پیش بروی که خدا همراه تو و پشتیبان تو است . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 189
به گفته ((ابن عباس)) مفسر معروف ، مخاطب گرچه شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، اما منظور عموم مردمند، و از قبیل ضرب المثل معروف عرب ((ایاک اعنی و اسمعی یاجاره)) می باشد.
به دنبال این دستور که جنبه نفی داشت ، دستور دوم را که جنبه اثبات دارد صادر می کند و می گوید ((به سوی پروردگارت دعوت کن)) (و ادع الی ربک).
خداوندی که مالک تو است ، صاحب اختیار تو است ، و مربی و پرورش دهنده تو می باشد.
سومین دستور بعد از دعوت به سوی الله ، نفی هر گونه شرک و بت پرستی است ، می گوید: ((قطعا از مشرکان مباش)) (و لا تکونن من المشرکین).
که راه توحید آشکار است و نورانی ، و رهروان آن بر صراط مستقیمند.
بالاخره چهارمین دستور، تاءکید مجددی است بر نفی هرگونه شرک ، می فرماید: ((هیچ معبود دیگری را با خدا مخوان)) (و لا تدع مع الله الها آخر).
این دستورهای پی در پی که هر کدام دیگری را تاءکید می کند، اهمیت مساءله توحید را در برنامه های اسلامی روشن می سازد که بدون آن همه چیز بر باد است .
و به دنبال این دستورات چهارگانه ، توصیفهای چهارگانه ای از خدا می کند، که آنها نیز تاءکید پی در پی در مساءله توحید است .
نخست می گوید: ((هیچ معبودی جز او نیست)) (لا اله الا هو).
((همه چیز جز ذات پاک او فانی و نابود می شود)) (کل شی ء هالک الا وجهه). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 190
((حکم و حاکمیت در جهان تکوین و تشریع مخصوص ذات پاک او است)) (له الحکم).
((و بازگشت همه شما، سرانجام به سوی او است)) (و الیه ترجعون).
توصیفهای سه گانه اخیر می تواند دلیلی بر اثبات توحید و ترک هر گونه بت پرستی باشد که در توصیف اول آمده است .

زیرا هنگامی که ما همه فانی هستیم و بقا منحصر به او است .
و هنگامی که تدبیر نظام هستی و حاکمیت متعلق به او است .
و هنگامی که بازگشت همه ما در قیامت به سوی او است ، معبودهای دیگر چه نقشی می توانند داشته باشند؟ و چه چیز جز او قابل پرستش است ؟
مفسران بزرگ در تفسیر جمله ((کل شی ء هالک الا وجهه)) مطالب گوناگونی دارند که بر محور تفسیر ((وجه)) و کلمه ((هالک)) دور می زند.
زیرا ((وجه)) از نظر لغت به صورت و قسمتی از بدن که روبروی انسان قرار دارد گفته می شود، اما هنگامی که در مورد پروردگار به کار رود به معنی ذات پاک او است .
واژه ((هالک)) از ماده ((هلاک)) به معنی مرگ و نابودی است .
بنابراین جمله فوق اشاره به فنای همه موجودات جز ذات پاک او می کند، نه تنها فنای بعد از پایان این جهان ، که الان هم در برابر او فانی و هالکند! چرا که موجودات امکانی وابسته به ذات پاک او هستند، و لحظه به لحظه فیض وجود را از او می گیرند، در ذات خود چیزی ندارند و هر چه دارند از خدا است ، که اگر ((نازی کند یکدم فرو ریزند قالبها))!
گذشته از این ، موجودات این جهان همه متغیرند و در معرض دگرگونیها حتی طبق عقیده حرکت جوهری ذات آنها عین تغییر و دگرگونی است ، و می دانیم حرکت و تغییر به معنی فانی شدن و نو گشتن دائمی است ، در هر لحظه ای موجودات تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 191
جهان ماده می میرند و زنده می شوند.
بنابراین اکنون هم هالکند و فانیند، تنها ذاتی که تغییر و فنا در آن راه ندارد و استقلال محض است ذات مقدس او است .
و نیز می دانیم در پایان این جهان فنا و نیستی به صورت آشکارتری خودنمائی می کند و به گفته قرآن کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام : ((تمام کسانی که بر صفحه زمین هستند فانی می شوند و تنها ذات ذوالجلال و گرامی خدا باقی می ماند)) (سوره رحمان آیه 26 و 27).
نه تنها زمینیان که اهل آسمانها نیز فانی می شوند و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض : ((به هنگام ((نفخ صور)) تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می میرند)) (زمر - 68).
این تفسیری است هماهنگ با ظاهر آیه و آیات دیگر قرآن .
اما بعضی از مفسران تفسیرهای دیگری نیز برای آن ذکر کرده اند از جمله اینکه :
منظور از ((وجه)) عمل صالح است و مفهوم آیه این است که تمام اعمال

بر باد می رود جز عملی که برای ذات پاک خدا انجام شده باشد.
بعضی دیگر گفته اند: منظور از ((وجه)) همان جنبه انتساب اشیاء به خدا است ، بنابراین مفهوم آیه این است که همه چیز ذاتا معدوم است جز از ناحیه انتسابش به پروردگار.
بعضی گفته اند: وجه به معنی دین است ، و مفهوم آیه چنین است که همه آئینها فانی و باطل است جز آئین خدا، و جمله ((له الحکم)) را به معنی حاکمیت تشریعی و تاءکیدی بر این تفسیر دانسته اند، همچنین جمله ((و الیه ترجعون)) را به معنی رجوع به خدا در اخذ شریعت تفسیر کرده و تاءکید مجددی بر این تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 192
معنی .
این تفاسیر با آنچه در بالا گفتیم در حقیقت چندان منافاتی ندارد چرا که هنگامی که دانستیم تنها چیزی که در این عالم باقی می ماند ذات پاک خدا است روشن می شود آنچه نیز به نحوی با ذات پاک او مربوط است ، آن نیز رنگ بقاء و ابدیت به خود می گیرد: آئین خدا که از ناحیه او است ابدی است ، عمل صالح که برای او است ابدی است ، رهبران الهی که به او ارتباط دارند از این نظر که به او مربوطند رنگ جاودانی دارند، خلاصه هر چیز به نحوی با ذات پاک او پیوند و ارتباطی داشته باشد از آن نظر فنا و هلاک برای او نیست (دقت کنید).
نکته ها:
1 - چگونه همه اشیاء فانی می شوند؟
از جمله سؤ الاتی که در ذیل آیه فوق مطرح شده این است که اگر همه چیز در پایان جهان نابود می گردد باید خاکهائی که از بدن انسانها حاصل شده نیز از میان برود در حالی که قرآن کرارا تصریح کرده که ما این خاکها را جمع کرده بار دیگر از آن انسانها را به وجود می آوریم ، و یا انسانها در قیامت از قبرهایشان سر برمی آورند.
و نیز طبق ظاهر آیات قرآن بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده اند (تعبیر اعدت للمتقین یا مشابه آن که اشاره به آماده شدن بهشت برای پرهیزگاران است در دو مورد از آیات قرآن آل عمران - 133 و حدید 21 و تعبیر اعدت للکافرین در مورد دوزخ در دو مورد بقره - 24 - آل عمران - 131 آمده است). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 193
آیا بهشت و دوزخ نیز در پایان جهان فانی و نابود می شوند؟!
از همه اینها گذشته ، عقیده به حیات برزخی انسانها داریم و آن را از آیات قرآن در مورد ارواح استفاده کرده ایم آیا آنها نیز نابود می شوند؟!
پاسخ همه این سؤ الات با توضیح زیر روشن می گردد.
بسیار می شود که منظور از ((هلاک)) و نابودی و فنا، ((به هم خوردن نظام)) است ، نه از بین رفتن مواد، مثلا اگر یک ساختمان بوسیله زلزله

متلاشی شود در اینجا هالک و فانی بر آن صدق می کند، در حالی که مواد آن موجود است تنها نظامش از هم گسیخته .
و می دانیم در پایان این جهان ، خورشید بی فروغ ، و ماه تاریک ، و کوه ها از هم متلاشی می شوند، و موجودات زنده همه می میرند، این است معنی هلاک آنها، این از یکسو.
از سوی دیگر هلاک و فنا مربوط به دنیا و آنچه در دنیا است ، اما بهشت و دوزخ ، چه آن را در باطن و درون این جهان بدانیم و چه بیرون و محیط بر این جهان ، آنها جزء این دنیا نیستند که حکم فنا و نابودی نظام آنها را شامل گردد آنها متعلق به جهان دیگر و آخرتند، و نه این جهان .
از سوی سوم در بالا گفتیم هلاک و فنا در مورد موجودات امکانی منحصر به پایان جهان نیست ، آنها الان هم فانی و هالکند که در درون ذات از خود چیزی ندارند و هر چه دارند از دیگری است ، آنها متغیرند و دائما در حال حرکت ، و می دانیم حرکت به معنی فنای تدریجی و ترکیبی از وجود و عدم است .
با این توضیحات پاسخ سؤ الات فوق ، کاملا روشن می شود.
2 - تفسیر انحرافی برای جمله ((ولاتدع مع الله الها آخر))
جمعی از ((وهابیین)) که اصرار دارند مساءله ((توسل و شفاعت)) با حقیقت تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 194
توحید سازگار نیست گاهی به آیه فوق ، و آیات مشابه آن ، استدلال کرده اند، آنها می گویند: قرآن صریحا از عبادت و پرستش غیر خدا و اینکه نام کسانی را همراه نام خدا ببریم نهی کرده است فلا تدعوا مع الله احدا (سوره جن آیه 18).
در حالی که منظور از این گونه آیات مسلما این نیست که ما اشخاص دیگری را صدا نزنیم ، منظور همان چیزی است که از کلمه ((مع الله)) (با خدا) استفاده می شود، یعنی اگر کسی کار خدا را از غیر خدا بخواهد و او را مستقل در انجام آن بداند، مشرک است .
اما اگر ما همه قدرتها را مخصوص خدا بدانیم و کسی را با او همراه و مبدء اثر نشناسیم ، ولی معتقد باشیم اولیاء خدا به اذن و فرمان او شفاعت می کنند و به آنها متوسل شویم که در پیشگاه خدا برای ما شفاعت کنند، این عین توحید است و این همان چیزی است که مکرر در آیات قرآن به آن اشاره شده است .
آیا هنگامی که برادران یوسف به پدر گفتند: یا ابانا استغفر لنا: ((ای پدر برای ما از خداوند آمرزش بطلب)) (سوره یوسف - 97) این شرک بود؟!
یا هنگامی که قرآن می گوید: و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جائوک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما: ((اگر آنها هنگامی که به خود ستم می کنند (و مرتکب گناهی می شوند) نزد تو آیند و

از خدا طلب آمرزش کنند و پیامبر نیز برای آنها استغفار کند، خدا را تواب و رحیم می یابند (نساء - 64) دعوت به سوی شرک است ؟!
حقیقت شفاعت و توسل نیز چیزی جز این نیست .
پروردگارا! نور توحید و معرفتت را در قلب ما بیفکن تا جز تو نبینیم تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 195
و جز تو نجوئیم و جز تو نخواهیم .
خداوندا! ارتباط ما را به ذات پاکت روز به روز محکمتر کن ، تا از این طریق بقاء و جاودانگی ذاتت در روح ما پرتوافکن گردد.
بارالها! محبت دنیا، برتری جوئی ، فساد در ارض را از جان ما دور کن و ما را در صف پرهیزگاران که عاقبت نیک برای آنها است ، قرار ده (و العاقبة للمتقین).

تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 197
سوره عنکبوت
مقدمه
این سوره در ((مکه)) نازل شده و دارای 69 آیه است تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 198
محتوای سوره عنکبوت
مشهور در میان جمعی از محققین این است که تمام این سوره در مکه نازل شده است ، و به این ترتیب محتوای آن هماهنگ با محتوای سوره های مکی است سخن از مبدء و معاد است ، سخن از قیام انبیای بزرگ پیشین و مبارزه آنها با مشرکان و بت پرستان جبار و ستمگر و پیروزی آنها و نابودی این گروه ظالم است .
سخن از دعوت به سوی حق و آزمایشهای الهی و بهانه جوئیهای کفار در زمینه های مختلف است .
هر چند جمعی یازده آیه آغاز این سوره را استثناء کرده اند و معتقدند این یازده آیه در مدینه نازل شده است ، انگیزه آنها بر این اعتقاد، شاید پاره ای از شاءن نزولهائی است که بعدا به آن اشاره خواهیم کرد و بحث از جهاد که در این آیات وارد شده ، و همچنین اشاره ای که در بعضی از آنها به مساءله منافقین است ، و اینها متناسب با سوره های مدنی است .
ولی بعدا خواهیم دید که این امور منافاتی با ((مکی)) بودن سوره ندارد، و به هر حال نامگذاری این سوره به سوره عنکبوت از آیه 41 آن گرفته شده که بت پرستان را که تکیه بر غیر خدا می کنند تشبیه به عنکبوت می کند که تکیه گاهش ، تارهای سست و بی بنیاد است .
به طور کلی می توان گفت بحثهای این سوره در چهار بخش خلاصه می شود:
1 - بخش آغاز این سوره که پیرامون مساءله ((امتحان)) و ((وضع منافقان)) است و این دو پیوند ناگسستنی با هم دارند، چرا که شناخت منافقان جز در طوفانهای امتحانات و آزمونها ممکن نیست .
2 - بخش دیگری که در حقیقت برای دلداری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان اندک تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 199
نخستین از طریق بیان گوشه هائی از سرنوشت پیامبران بزرگی همچون نوح و ابراهیم و لوط و شعیب است که در برابر گردنکشانی همچون نمرود و ثروتمندان خودخواه قرار داشتند، ابزار این مبارزه ، کیفیت این مبارزه و پایان آن ، مشخص شده است تا هم دلداری برای مؤ منان باشد و هم

هشداری برای بت پرستان سنگدل و ستمگر که در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بودند.
3 - بخش دیگری از این سوره که مخصوصا در اواخر سوره قرار گرفته از توحید، و نشانه های خدا در عالم آفرینش ، و مبارزه با شرک ، سخن می گوید، و وجدان و فطرت انسانها را در اینجا به داوری می طلبد.
4 - قسمت دیگری از این سوره مباحث متنوعی پیرامون ضعف و ناتوانی معبودهای ساختگی ، و عابدان ((عنکبوت صفت)) آنها است و همچنین عظمت قرآن و دلائل حقانیت پیامبر اسلام و لجاجت مخالفان و نیز یک سلسله مسائل تربیتی همچون نماز، نیکی به پدر و مادر، اعمال صالح و طرز بحث و برخورد منطقی با مخالفان دور می زند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 200
فضیلت این سوره
در تفسیر مجمع البیان از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین آمده است : من قرء سورة العنکبوت کان له من الاجر عشر حسنات بعدد کل المؤ منین و المنافقین : ((هر کس سوره عنکبوت را بخواند به تعداد تمام مؤ منان و منافقان ، ده حسنه برای او نوشته می شود)).
مخصوصا در باره تلاوت سوره عنکبوت و روم در ماه رمضان در شب بیست و سوم ، فضیلت فوق العاده ای وارد شده است تا آنجا که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من قرء سورة العنکبوت و الروم فی شهر رمضان لیلة ثلاث و عشرین فهو و الله من اهل الجنة ، لا استثنی فیه ابدا، و لا اخاف ان یکتب الله علی فی یمینی اثما، و ان لهاتین السورتین من الله مکانا: ((هر کس سوره عنکبوت و روم را در ماه رمضان شب بیست و سوم تلاوت کند به خدا سوگند اهل بهشت است ، و من هیچکس را از این مساءله استثناء نمی کنم ، و نمی ترسم که خداوند در این سوگند قاطع من گناهی بر من بنویسد، و مسلما این دو سوره در پیشگاه خدا بسیار ارج دارد)).
بدون شک محتوای پربار این دو سوره و درسهای مهم توحیدی آن ، و برنامه های سازنده عملی که در این دو سوره ارائه شده است کافی است که هر انسانی را که اهل اندیشه و الهام و عمل باشد به بهشت جاویدان سوق دهد.
بلکه شاید تنها اگر از نخستین آیه سوره عنکبوت الهام بگیریم ، مشمول تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 201
سوگند امام صادق (علیه السلام) شویم ، همان آیه ای که مساءله امتحان عمومی انسانها را مطرح می کند و می گوید: همه بدون استثناء در بوته آزمایشها قرار می گیرند تا سیه روی شوند آنها که غش دارند.

چگونه ممکن است انسان این آزمون عظیم را کاملا باور داشته باشد و خود را برای آن آماده نسازد، و اهل تقوا و پرهیزگاری نگردد؟ تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 202
آیه 1-3
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الم (1)
أَ حَسِب النَّاس أَن يُترَكُوا أَن يَقُولُوا ءَامَنَّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ(2)
وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكَذِبِينَ(3)
ترجمه :به نام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - الم
2 - آیا مردم گمان کردند به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟!
3 - ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (و اینها را نیز امتحان می کنیم) باید علم خدا در مورد کسانی که راست می گویند و کسانی که دروغ می گویند تحقق یابد.
شان نزول :بعضی از مفسران روایتی نقل کرده اند که بر طبق آن یازده آیه آغاز این سوره در مدینه نازل شده ، در مورد مسلمانانی که در مکه بودند و اظهار اسلام می کردند اما حاضر به هجرت به مدینه نبودند، آنها نامهای از برادران خود در مدینه دریافت داشتند که در آن تصریح شده بود: ((خدا اقرار به ایمان را از شما نمی پذیرد مگر اینکه هجرت کنید و به سوی ما بیائید)) آنها تصمیم به هجرت گرفتند و تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 203
مکه خارج شدند، جمعی از مشرکان به تعقیب آنان پرداختند و با آنان پیکار کردند بعضی کشته شدند و بعضی نجات یافتند (و احتمالا بعضی نیز تسلیم شده به مکه بازگشتند).
بعضی دیگر ((آیه دوم)) را در مورد عمار یاسر و جمعی دیگر از مسلمانان نخستین می دانند که ایمان آوردند و سخت تحت شکنجه دشمنان واقع شدند.
بعضی گفته اند آیه هشتم در مورد اسلام آوردن ((سعد بن ابی وقاص)) نازل شده .
ولی بررسی خود این آیات نشان می دهد که هیچ دلیلی بر مساءله ارتباط آیات با هجرت در آنها نیست تنها بیانگر فشارهائی است که بر مؤ منان در آن زمان از ناحیه دشمنان ، و حتی گاه از ناحیه پدران و مادران مشرک آنها وارد می شد.
این آیات مسلمانان را تشویق به استقامت و پایمردی در برابر موج فشار

دشمن می کند، و اگر سخن از جهاد به میان آورده نیز ظاهرا جهاد در همین زمینه است ، نه جهاد مسلحانه دستجمعی و گروهی ، که دستور آن در مدینه نازل شد.
و نیز اگر سخن از منافقان می گوید ممکن است اشاره به گروه سست ایمانی باشد که احیانا در مکه در لابلای مسلمانان وجود داشتند، گاه با مسلمانان همراه بودند و گاه با مشرکان ، و کفه هر کدام سنگینتر می شد به سوی او می چرخیدند!
به هر حال پیوستگی و انسجام آیات این سوره ایجاب می کند که همه آنها را ((مکی)) بدانیم و روایات بالا که خود با یکدیگر انسجام ندارد نمی تواند این بهم پیوستگی را بر هم زند.
تفسیر:آزمایش الهی یک سنت جاویدان
باز در آغاز این سوره به حروف مقطعه (الف - لام - میم) برخورد می کنیم که تاکنون بارها تفسیر آن را از دیدگاه های مختلف بیان کرده ایم . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 204
بعد از ذکر حروف مقطعه به یکی از مهمترین مسائل زندگی بشر که مساءله شدائد و فشارها و آزمونهای الهی است اشاره می کند.
نخست می گوید: ((آیا مردم گمان کردند همین اندازه که اظهار ایمان کنند و شهادت به توحید و رسالت پیامبر دهند به حال خود واگذارده خواهند شد و امتحان نمی شوند))؟! (احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون).
بعد بلافاصله به ذکر این حقیقت می پردازد که امتحان یک سنت همیشگی و جاودانی الهی است ، امتحان مخصوص شما جمعیت مسلمانان نیست ، سنتی است که در تمام امتهای پیشین جاری بوده است . می فرماید: ((ما کسانی را که قبل از آنها بودند آزمایش کردیم)) (ولقد فتنا الذین من قبلهم).
آنها را نیز در کوره های سخت امتحان افکندیم ، آنها نیز همچون شما در فشار دشمنان بیرحم و جاهل و بیخبر و متعصب و لجوج قرار داشتند، همیشه میدان امتحان باز بوده و گروهی در این میدان شرکت داشته اند.
باید هم چنین باشد چرا که در مقام ادعا هر کس می تواند خود را برترین مؤ من ، بالاترین مجاهد، و فداکارترین انسان معرفی کند، باید وزن و قیمت و ارزش این ادعاها از طریق آزمون روشن شود، باید معلوم گردد تا چه اندازه نیات درونی و آمادگیهای روحی با این گفته ها هماهنگ یا ناهماهنگ است ؟
آری ((باید خدا بداند چه کسانی راست می گویند، و چه کسانی دروغگو هستند)) (فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 205

بدیهی است خدا همه اینها را می داند، حتی قبل از خلقت انسانها، منظور از علم در اینجا همان تحقق عینی مسائل و وجود خارجی آنها است ، و به تعبیر دیگر ظهور آثار و شواهد عملی است ، یعنی باید علم خدا در باره این گروه عملا در خارج پیاده شود، و تحقق عینی یابد، و هر کس آنچه را در درون دارد بیرون ریزد، این است معنی علم هنگامی که در اینگونه موارد در مورد خداوند به کار می رود.
دلیل این مساءله نیز روشن است زیرا نیات درونی و صفات باطنی تا در عمل انسان تحقق و عینیت پیدا نکند ثواب و جزا و کیفر مفهوم ندارد.
آزمایش برای تحقق بخشیدن به نیات و صفات درونی است .
و به عبارت دیگر این عالم همچون یک ((دانشگاه)) یا یک ((مزرعه)) است (این تشبیهات در متون احادیث اسلامی وارد شده) برنامه این است که در دانشگاه استعدادها شکوفا گردد، لیاقتها پرورش یابد، و آنچه در مرحله ((قوه)) است به ((فعلیت)) برسد.
باید در این مزرعه نهاد بذرها ظاهر گردد، و از درون آنها جوانه ها بیرون آید، جوانه ها سر از خاک بردارند، پرورش یابند، نهال کوچکی شوند و سرانجام درختی تنومند و بارور، و این امور هرگز بدون آزمایش و امتحان ممکن نیست .
و از اینجا می فهمیم که آزمایشهای الهی نه برای شناخت افراد است ، بلکه برای پرورش و شکوفائی استعدادها است .
بنابراین اگر ما آزمایش می کنیم برای کشف مجهولی است ، اما اگر خداوند آزمایش می کند برای کشف مجهول نیست که علمش به همه چیز احاطه دارد بلکه برای پرورش استعدادها و به فعلیت رسانیدن قوه ها است . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 206
نکته :
1 - آزمونها در چهره های مختلف
گرچه بیان عمومیت امتحان برای تمام اقوام و جمعیتها، اثر سازنده بسیار قابل ملاحظه ای برای مؤ منان مکه که در آن روز در اقلیت شدیدی بودند داشت و توجه به این واقعیت آنها را در مقابل دشمنان ، سخت مقاوم و شکیبا می کرد، ولی این منحصر به مؤ منان مکه نبود بلکه هر گروه و جمعیتی به نوعی در این سنت الهی شریک و سهیمند و امتحانات خداوند در چهره های گوناگون به سراغ آنها می آید.
گروهی در محیطهائی قرار می گیرند که از هر نظر آلوده است ، وسوسه های فساد از هر طرف آنها را احاطه می کند، امتحان بزرگ آنها این است که در چنین جو و شرائطی همرنگ محیط نشوند و اصالت و پاکی خود را حفظ کنند.
گروهی در فشار محرومیتها قرار می گیرند، در حالی که می بینند اگر

حاضر به معاوضه کردن سرمایه های اصیل وجود خود باشند، فقر و محرومیت به سرعت درهم می شکند، اما به بهای از دست دادن ایمان و تقوا و آزادگی و عزت و شرف ، و همین آزمون آنها است .
گروهی دیگر بر عکس غرق در نعمت می شوند و امکانات مادی از هر نظر در اختیارشان قرار می گیرد، آیا در چنین شرائطی ، قیام به وظیفه شکر نعمت می کنند؟ یا غرق در غفلت و غرور و خودخواهی و خودبینی ، غرق در لذات و شهوات و بیگانگی از جامعه و از خویشتن می شوند؟!
گروهی - همچون غرب و شرق زده های عصر ما - با کشورهائی روبرو می شوند که در عین دوری از خدا و فضیلت و اخلاق ، از تمدن مادی خیره کننده ای تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 207
بهرهمندند و رفاه اجتماعی قابل ملاحظه ای دارند، در اینجا جاذبه نیرومند مرموزی آنها را به سوی این نوع زندگی می کشاند که به قیمت زیر پا نهادن همه اصولی که به آن اعتقاد دارند و به قیمت تن دادن به ذلت وابستگی چنان زندگی را برای خود و جامعه خویش فراهم سازند، این نیز یکنوع آزمون است .
مصیبتها، درد و رنجها، جنگ و نزاعها، قحطی و گرانی و تورم ، حکومتهای خودکامه ، که انسانها را به بردگی و اسارت خود دعوت می کنند و آنها را به تسلیم در برابر برنامه های طاغوتی خود فرا می خوانند، و بالاخره امواج نیرومند هوای نفس و شهوت ، هر یک از اینها وسیله آزمایشی است بر سر راه بندگان خدا، و در همین صحنه ها است که ایمان و شخصیت و تقوی و پاکی و امانت و آزادگی افراد مشخص می شود.
اما برای پیروزی در این آزمونهای سخت ، جز تلاش و کوشش مستمر و تکیه بر لطف خاص پروردگار راهی نیست .
جالب اینکه در حدیثی که در اصول کافی از بعضی از معصومین در تفسیر آیه احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون آمده چنین می خوانیم : یفتنون کما یفتن الذهب ، ثم قال یخلصون کما یخلص الذهب !: ((آزمایش می شوند همانگونه که طلا در کوره آزمایش می شود، و خالص می شوند همانگونه که فشار آتش ناخالصیهای طلا را از بین می برد و آن را خالص می کند)).
به هر حال عافیت طلبانی که گمان می کنند همین اندازه که اظهار ایمان کنند در صف مؤ منان قرار می گیرند و در اعلی علیین بهشت همنشین پیامبران و صدیقین و شهداء خواهند بود سخت در اشتباهند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 208
به گفته امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه و الذی بعثه بالحق لتبلبلن بلبلة ، و لتغربلن غربلة ، و لتساطن سوط القدر، حتی یعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم : ((سوگند به کسی که پیامبر (صلی اللّه علیه و

آله و سلّم) را به حق مبعوث کرده به شدت مورد آزمایش قرار می گیرید، و غربال می شوید، و همانند محتویات یک دیگ به هنگام جوشش ، زیر و رو خواهید شد، آنچنان که بالای شما پائین و پائین بالا قرار خواهد گرفت))!.
این سخن را هنگامی می گوید که تازه مردم با او بیعت کرده اند و در انتظار این هستند که ببینند او با تقسیم اموال بیت المال و مقامها چه می کند؟! آیا با همان معیارهای گذشته و تبعیضها یا بر معیار تلخ عدالت محمدی ؟! العنکبوت
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 209
آیه 4-7
آیه و ترجمه
أَمْ حَسِب الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السيِّئَاتِ أَن يَسبِقُونَا ساءَ مَا يحْكُمُونَ(4)
مَن كانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لاَتٍ وَ هُوَ السمِيعُ الْعَلِيمُ(5)
وَ مَن جَهَدَ فَإِنَّمَا يجَهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنىٌّ عَنِ الْعَلَمِينَ(6)
وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سيِّئَاتِهِمْ وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسنَ الَّذِى كانُوا يَعْمَلُونَ(7)
ترجمه :4 - آیا کسانی که اعمال بد بجا می آورند گمان کردند از حوزه قدرت ما بیرون خواهند رفت ؟ چه بد داوری می کنند؟
5 - کسی که امید به لقاء الله (و رستاخیز) دارد (باید در اطاعت فرمان او فروگذار نکند) زیرا زمانی را که خدا تعیین کرده سرانجام فرا می رسد، و او شنوا و دانا است .
6 - کسی که جهاد و تلاش کند برای خود جهاد می کند، چرا که خداوند از همه جهانیان بی نیاز است . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 210
7 - و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند گناهان آنها را می پوشانیم (و می بخشیم) و آنها را به بهترین اعمالی که انجام داده اند پاداش می دهیم .
تفسیر:فرار از حوزه قدرت خدا ممکن نیست !
در آیات گذشته سخن از آزمایش عمومی مؤ منان بود، و نخستین آیه مورد بحث تهدید شدیدی برای کفار و گنهکاران است ، تا گمان نکنند اگر مؤ منان را تحت فشار قرار دادند و مجازاتهای الهی فورا دامان آنها را فرو نگرفت خدا از آنها غافل است و یا قدرت بر عذاب آنها ندارد.
می فرماید: ((آیا کسانی که سیئات را انجام می دهند گمان کردند بر ما پیشی خواهند گرفت ، و از چنگال کیفر ما رهائی خواهند یافت ؟ چه بد قضاوتی کردند))! (ام حسب الذین یعملون السیئات ان یسبقونا ساء ما یحکمون).
مهلت الهی آنها را مغرور نکند که این نیز برای آنها آزمونی است و فرصتی برای توبه و بازگشت .

اینکه بعضی از مفسران آیه فوق را اشاره به مؤ منین گنهکار دانسته اند به هیچوجه مناسب سیاق آیات نیست بلکه قرائن گواهی می دهد که منظور مشرکان و کفار است .
سپس بار دیگر به سراغ برنامه های مؤ منان و اندرز به آنها می رود می گوید: ((هر کسی امید لقاء پروردگار دارد باید آنچه در توان دارد از اطاعت فرمان او مضایقه نکند، زیرا زمانی را که خداوند تعیین کرده سرانجام فرا می رسد)) (من کان یرجوا لقاء الله فان اجل الله لات). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 211
آری این وعده الهی تخلف ناپذیر است ، و راهی است که به هر حال باید پیموده شود.
و از این گذشته خداوند سخنان شما را می شنود و از اعمال و نیات شما آگاه است که ((او شنوا و دانا است)) (و هو السمیع العلیم).
در اینکه منظور از ((لقاء الله)) (ملاقات پروردگار) چیست ؟ بعضی آن را به معنی ملاقات فرشتگان پروردگار، و بعضی به معنی ملاقات حساب و جزاء، و بعضی به ملاقات حکم و فرمان حق تفسیر کرده اند، و بعضی آن را کنایه از قیامت و رستاخیز دانسته اند، در حالی که دلیلی ندارد که آیه را به این معانی مجازی تفسیر کنیم .
باید گفت : لقای پروردگار در قیامت ، نه یک ملاقات حسی است که یک لقای روحانی و یکنوع شهود باطنی است ، چرا که در آنجا پرده های ضخیم عالم ماده از مقابل چشم جان انسان کنار می رود، و حالت شهود به انسان دست می دهد.
به گفته ((علامه طباطبائی)) در المیزان ، منظور از لقاء الله آنست که بندگان در موقفی قرار می گیرند که حجابی میان آنها و پروردگارشان نیست ، زیرا طبیعت روز قیامت ظهور حقایق است چنانکه قرآن می گوید: و یعلمون ان الله هو الحق المبین : ((آن روز خواهند دانست که خدا حق آشکار است)) (سوره نور آیه 25).
آیه بعد در حقیقت تعلیلی است برای آنچه در آیه قبل گذشت ، می گوید: اینکه دستور داده شده مؤ منان به لقاء الله آنچه در توان دارند فروگذار نکنند تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 212
به خاطر این است که ((هر کسی جهادی کند و تلاش و کوششی کند و تحمل مصائب و مشکلاتی نماید در حقیقت برای خود جهاد کرده است ، چرا که خدا از همه جهانیان بی نیاز است)) (و من جاهد فانما یجاهد لنفسه ان الله لغنی عن العالمین).
برنامه آزمون الهی ، جهاد با هوای نفس ، و مبارزه با دشمنان سرسخت برای حفظ ایمان و پاکی و تقوا، برنامه خود انسان است ، و گرنه خداوند وجودی است نامتناهی از هر نظر و هیچ نیازی ندارد که به وسیله عبادت یا

اطاعت بندگان بر طرف شود، کمبودی ندارد که دیگران به او بدهند، بلکه دیگران هر چه دارند از او دارند، از خودشان چیزی ندارند.
از این بیان روشن می شود که ((جهاد)) در اینجا الزاما به معنی جهاد مسلحانه با دشمن نیست ، بلکه همان معنی اصلی لغوی خود را دارد که هرگونه تلاش و کوشش را برای حفظ ایمان و تقوی ، و تحمل انواع شدائد و مبارزه های موضعی را با دشمن لجوج و کینه توز شامل می شود.
خلاصه اینکه تمام منافع این جهاد به شخص مجاهد باز می گردد و او است که خیر دنیا و آخرت را در پرتو جهادش تحصیل می کند، و حتی اگر جامعه از برکات این جهاد بهره مند شود در مرحله بعد خواهد بود، بنابراین هرگاه توفیق این جهاد نصیب کسی شود باید خدا را بر این نعمت بزرگ سپاس گوید.
آخرین آیه مورد بحث ، توضیح و تکمیلی است برای آنچه بطور سربسته در آیه قبل تحت عنوان ((جهاد)) آمده بود، در اینجا حقیقت جهاد را شکافته و چنین بازگو می کند: ((کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند گناهان آنها را می پوشانیم)) (و الذین آمنوا و عملوا الصالحات لنکفرن عنهم سیئاتهم)
بنابراین نخستین فایده این جهاد بزرگ (ایمان و عمل صالح) تکفیر تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 213
و پوشاندن گناهان است که عائد خود انسان می شود، همانگونه که ثواب آن هم از آن خودشان می باشد، چنانکه قرآن در پایان همین آیه می گوید: ((ما به طور قطع آنها را به بهترین اعمالی که انجام دادند پاداش می دهیم)) (و لنجزینهم احسن الذی کانوا یعملون).
((نکفر)) از ماده ((تکفیر)) در اصل به معنی ((پوشاندن)) است ، و منظور از پوشاندن گناهان در اینجا عفو و بخشش الهی است .
تعبیر به ((احسن الذی کانوا یعملون)) با اینکه خداوند همه اعمال نیک را جزا می دهد چه ((حسن)) باشد و چه ((احسن)) (چه خوب چه خوبتر) ممکن است اشاره به این باشد که ما همه اعمال خوب آنها را به حساب بهترین آنها می گذاریم ، یعنی اگر بعضی از اعمال آنها عالی و بعضی خوب یا متوسط است همه را به حساب عالی می گذاریم و این است معنی تفضل پروردگار که در آیات دیگر قرآن (مانند آیه 38 نور) نیز به آن اشاره شده است : لیجزیهم الله احسن ما عملوا و یزیدهم من فضله : ((تا خداوند بهترین اعمال آنها را پاداش دهد و از فضلش بر آن بیفزاید)).
العنکبوت
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 214
آیه 8-9
آیه و ترجمه

وَ وَصیْنَا الانسنَ بِوَلِدَیْهِ حُسناَ وَ إِن جَهَدَاک لِتُشرِک بی مَا لَیْس لَک بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُمَا إِلیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأَنَبِّئُکم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ(8)
وَ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فی الصلِحِینَ(9)
ترجمه :8 - ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، و اگر آنها تلاش کنند که برای من شریکی قائل شوی که به آن علم نداری ، از آنها اطاعت مکن ، بازگشت همه شما به سوی من است ، و شما را از آنچه انجام می دادید با خبر خواهم ساخت .
9 - کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آنها را در زمره صالحان وارد خواهم کرد.
شان نزول :روایات مختلفی در شاءن نزول آیه فوق آمده است که عصاره همه آنها یکی است و آن اینکه : ((بعضی از مردانی که در مکه بودند ایمان و اسلام را پذیرفتند هنگامی که مادر آنها از این مساءله آگاه شد تصمیم گرفت که غذا نخورد، آب ننوشد، تا فرزندش از اسلام بازگردد! گرچه هیچکدام از این مادران به گفته خود وفا نکردند و اعتصاب غذا را شکستند،

شد و خط روشنی در برخورد با پدر و مادر در زمینه مساءله ایمان و کفر به دست همگان داد.
تفسیر:برترین توصیه نسبت به پدر و مادر
یکی از مهمترین آزمایشهای الهی مساءله ((تضاد)) خط ایمان و تقوا، با پیوندهای عاطفی و خویشاوندی است ، قرآن در این زمینه تکلیف مسلمانان را به روشنی بیان کرده است .
نخست به عنوان یک قانون کلی که از ریشه های عواطف و حقشناسی سرچشمه می گیرد می فرماید: ((ما به انسان توصیه کردیم نسبت به پدر و مادرش نیکی کند)) (و وصینا الانسان بوالدیه حسنا).
گرچه این یک حکم تشریعی است ولی این مساءله پیش از آنکه یک لازم تشریعی باشد به صورت یک قانون تکوینی در نهاد همه انسانها وجود دارد، و مخصوصا تعبیر به انسان در اینجا جلب توجه می کند، چرا که این قانون مخصوص به مؤ منان نیست ، بلکه هر کس شایسته نام انسان است باید در برابر پدر و مادر حقشناس باشد، و احترام و تکریم و نیکی به آنها را در تمام عمر فراموش نکند، هر چند با این اعمال هرگز نمی تواند دین خود را به آنها اداء کند.
سپس برای اینکه کسی تصور نکند که پیوند عاطفی با پدر و مادر می تواند بر پیوند انسان با خدا و مساءله ایمان حاکم گردد، با یک استثناء صریح مطلب را در این زمینه روشن کرده ، می فرماید: ((و اگر آن دو (پدر و مادر) تلاش و کوشش کنند و به تو اصرار ورزند که برای من شریکی قائل شوی ، که به آن علم نداری ، از آنها اطاعت مکن)) (و ان جاهداک لتشرک

بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 216
تعبیر به ((جاهداک))، مفهومش به کار گرفتن نهایت تلاش و کوشش و اصرار آنها است .
و تعبیر به ((مالیس لک به علم)) (چیزی که به آن علم نداری) اشاره به منطقی نبودن شرک است ، چون اگر واقعا شرک صحیح بود، دلیلی بر آن وجود داشت ، و به تعبیر دیگر جائی که انسان علم به چیزی نداشته باشد باید از آن پیروی نکند، تا چه رسد به اینکه علم به بطلان آن داشته باشد.
پیروی از چنین چیزی پیروی از جهل است ، اگر پدر و مادر تو را وادار به پیروی از جهل کنند اطاعت آنها مکن ، اصولا تقلید کورکورانه غلط است حتی اگر در مورد ایمان باشد تا چه رسد به شرک و کفر.
همین توصیه در مورد پدر و مادر در سوره لقمان نیز آمده است ، با این اضافه که در آنجا می فرماید: و صاحبهما فی الدنیا معروفا: ((در عین اینکه دعوت آنها را به شرک مپذیر در امور دنیا نسبت به آنها ارفاق کن و در معاشرت با آنها به نیکی عمل نما)) مبادا کسی چنین تصور کند که مخالفت با پدر و مادر در مورد دعوت به شرک ، دلیل بر بد رفتاری با آنها است ، و این نهایت تاءکید اسلام را در مورد احترام به پدر و مادر ثابت می کند.
به این ترتیب از اینجا یک اصل کلی استفاده می شود که هیچ چیز نمی تواند بر ارتباط انسان با خدا حاکم گردد که آن مقدم بر همه چیز است ، حتی بر پیوند با پدر و مادر که نزدیکترین پیوندهای عاطفی است .
حدیث معروف لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق : ((اطاعت از مخلوق در عصیان خالق روانیست)) که از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نقل شده معیار روشنی را در این مسائل به دست می دهد. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 217
و در پایان آیه می افزاید: ((بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از اعمالی که انجام می دادید آگاه می سازم)) و پاداش و کیفر آن را بی کم و کاست در اختیارتان خواهم گذاشت (الی مرجعکم فانبئکم بما کنتم تعملون).
این جمله در حقیقت تهدیدی است برای کسانی که راه شرک را می پویند، و کسانی که دیگران را به این راه دعوت می کنند، زیرا صریحا می گوید: خداوند حساب همه اعمال آنها را نگاه می دارد و به موقع تحویل آنها می دهد.
آیه بعد بار دیگر حقیقتی را که قبلا در مورد کسانی که ایمان و عمل صالح دارند بیان شد تکرار و تاءکید می کند، می فرماید: ((کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام می دهند آنها را در زمره صالحان داخل خواهیم کرد)) (و الذین آمنوا و عملوا الصالحات لندخلنهم فی الصالحین).
اصولا عمل انسان به انسان رنگ می دهد، عمل صالح انسان را از نظر

روحی به رنگ خود در می آورد و در زمره صالحان وارد می کند، و عمل سوء در زمره بدان و ((ناصالحان)).
در اینکه این تکرار به چه منظور است بعضی گفته اند در آیات قبل اشاره به کسانی بود که راه حق را می سپردند، و در اینجا اشاره به کسانی است که هادیان این راه و دلیلان طریق توحیدند، زیرا تعبیر به ((صالحین)) در مورد بسیاری از انبیاء آمده است که از خدا می خواستند آنها را به صالحان ملحق کند.
این احتمال نیز وجود دارد که در آیات قبل ، سخن از بخشش گناهان و جزای شایسته این گروه مؤ منان بود، ولی در اینجا اشاره به مقام والای آنها است که خود پاداشی است دیگر، آنها در صف صالحان ، در صف پیامبران و صدیقین و شهدا قرار می گیرند و همدم و همنشین آنهایند.
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 218
نکته :
نیکی به پدر و مادر
این نخستین بار نیست که قرآن به این مساءله مهم انسانی اشاره می کند، قبلا در سوره اسراء آیه 23 اشاره شده و بعدا در سوره لقمان آیه 14 و 15 و احقاف آیه 15 نیز به این موضوع مهم اشاره خواهد کرد.
در حقیقت اسلام برترین احترام را برای این دو تن قائل است ، که حتی در صورت مشرک بودن ، و دعوت به شرک کردن که منفورترین کارها در نظر اسلام است باز حفظ احترام آنها را - در عین عدم پذیرش دعوت آنها به شرک - واجب می شمرد.
این در واقع یکی از آزمایشهای بزرگ الهی است که در آغاز این سوره به آن اشاره شده است ، چرا که گاهی آنها به سالهائی از عمر می رسند که نگهداری و تحملشان مشکل می شود، اینجا است که باید فرزندان ، امتحان خود را در زمینه حقشناسی و اطاعت فرمان خدا بدهند، و از پدران و مادران به بهترین وجه نگاهداری کنند.
در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : شخصی خدمتش آمد و عرض کرد: من به چه کسی نیکی کنم ؟ فرمود: به مادرت ، دوباره سؤ ال کرد: بعد از او به چه کسی ؟ فرمود : به مادرت ، بار سوم سؤ ال کرد: بعد از او به چه کسی ؟ باز فرمود: به مادرت ! و در چهارمین بار توصیه پدر و سپس سایر بستگان را به ترتیب نزدیکی آنها با انسان فرمود.
در حدیث دیگری که در بسیاری از کتب آمده است پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: الجنة تحت اقدام الامهات : ((بهشت زیر پای مادران است)) (و تنها از طریق خضوع و همچون خاک راه بودن در برابر آنها می توان به بهشت برین راه یافت). العنکبوت

تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 219
آیه 10-13
آیه و ترجمه
وَ مِنَ النَّاسِ مَن یَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِی فی اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ کَعَذَابِ اللَّهِ وَ لَئِن جَاءَ نَصرٌ مِّن رَّبِّک لَیَقُولُنَّ إِنَّا کنَّا مَعَکُمْ أَ وَ لَیْس اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فی صدُورِ الْعَلَمِینَ(10)
وَ لَیَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ لَیَعْلَمَنَّ الْمُنَفِقِینَ(11)
وَ قَالَ الَّذِینَ کفَرُوا لِلَّذِینَ ءَامَنُوا اتَّبِعُوا سبِیلَنَا وَ لْنَحْمِلْ خَطیَکُمْ وَ مَا هُم بحَمِلِینَ مِنْ خَطیَهُم مِّن شىْءٍ إِنَّهُمْ لَکَذِبُونَ(12)
وَ لَیَحْمِلُنَّ أَثْقَالهُمْ وَ أَثْقَالاً مَّعَ أَثْقَالهِمْ وَ لَیُسئَلُنَّ یَوْمَ الْقِیَمَةِ عَمَّا کانُوا یَفْترُونَ(13)
ترجمه :10 - در میان مردم کسانی هستند که می گویند به خدا ایمان آورده ایم اما هنگامی که به خاطر خدا (از سوی دشمنان) مورد آزار قرار می گیرند فتنه دشمنان را همچون عذاب الهی می شمارند (و از آن سخت وحشت می کنند) اما هنگامی که پیروزی از سوی پروردگارت بیاید می گویند ما هم با شما بودیم (و در این پیروزی شریکیم !) آیا خداوند به آنچه در سینه های جهانیان است آگاه تر نیست ؟ تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 220
11 - مسلما خداوند مؤ منان را می شناسد، و یقینا منافقان را (نیز) می شناسد.
12 - کافران به مؤ منان گفتند: شما از ما پیروی کنید (اگر گناهی داشته باشد) ما گناهانتان را بر عهده خواهیم گرفت ! آنها هرگز چیزی از گناهان اینها را بر دوش نخواهند گرفت ، آنها دروغ می گویند!
13 - آنها بار سنگین گناهان خویش را بر دوش می کشند، و بارهای سنگین دیگری را اضافه بر بارهای سنگین خود، و روز قیامت مسلما از دروغهائی که می بستند سئوال خواهند شد.
تفسیر:در پیروزیها شریکند اما در مشکلات نه !
از آنجا که در آیات گذشته بحثهای صریحی از ((مؤ منان صالح)) و ((مشرکان)) آمده بود در نخستین آیات مورد بحث به گفتگو پیرامون گروه سوم یعنی ((منافقان)) می پردازد و می گوید: ((بعضی از مردم اظهار ایمان می کنند، اما در برابر فشار مخالفان تحمل و استقامت به خرج نمی دهند، هنگامی که در مسیر الله تحت فشار شکنجه قرار گیرند از ایمان به کنار می روند و فشار و شکنجه مردم را همچون عذاب الهی می شمرند)) (و از آن سخت وحشت می کنند) (و من الناس من یقول آمنا بالله فاذا اوذی فی الله جعل فتنة الناس کعذاب الله).
((اما هنگامی که یاری از سوی پروردگارت به سراغ تو بیاید و پیروز شوید

می گویند: ما با شما بودیم و در افتخارات شما شریکیم))! (و لئن جاء نصر من ربک لیقولن انا کنا معکم).
آیا اینها گمان می کنند خدا از اعماق قلبشان با خبر نیست ؟ ((آیا خداوند به آنچه در سینه های مردم جهان است از همه آگاهتر نمی باشد))؟ (اولیس الله باعلم بما فی صدور العالمین).
تعبیر به ((آمنا)) (ایمان آورده ایم) به صورت صیغه جمع در حالی که جمله بعد به صورت صیغه مفرد است شاید از این نظر باشد که این گروه منافقان می خواهند تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 221
خودشان را در صف جمعیت مؤ منان جا بزنند، لذا ((آمنا)) می گویند یعنی همچون سائر مردم ایمان آورده ایم .
تعبیر به اوذی فی الله به معنی ((اوذی فی سبیل الله)) است ، یعنی آنها در راه خدا و ایمان گاهی مورد آزار دشمن قرار می گیرند.
جالب اینکه از مجازات الهی تعبیر به ((عذاب)) می کند، و از آزارهای مردم تعبیر به ((فتنه))، اشاره به اینکه آزارهای مردم در حقیقت عذاب نیست ، بلکه آزمایش است و وسیله تکامل برای انسان ، و به این ترتیب به آنها تعلیم می دهد که این دو را با هم مقایسه نکنند، و با این بهانه که مخالفان آنها را آزار و شکنجه می کنند دست از ایمان خود بر ندارند که این جزئی از برنامه کلی امتحان در این دنیا است .
در اینجا یک سؤ ال پیش می آید که خداوند در مکه کدام پیروزی نصیب مسلمانان کرده بود که منافقین خود را در آن سهیم بدانند؟.
در پاسخ می گوئیم : جمله فوق به صورت ((شرطیه)) است ، و می دانیم جمله شرطیه دلیل بر وجود شرط نیست ، بلکه مفهومش این است که اگر در آینده پیروزیهائی نصیب شما شود این منافقان سست ایمان خود را در آن شریک می دادند.
اضافه بر این در مکه نیز مسلمانان پیروزیهائی در برابر دشمنان کسب کردند، هر چند پیروزی نظامی نبود، بلکه پیروزی در تبلیغات و نفوذ افکار عمومی و پیشرفت اسلام در میان قشرهای مردم بود.
از همه اینها گذشته تعبیر به اذیت و آزار مؤ منان مناسب با محیط مکه است و گرنه در محیط مدینه کمتر چنین چیزی اتفاق می افتاد.
ضمنا این نکته نیز روشن شد که منافق تنها به کسانی نمی گویند که در باطن ابدا ایمان ندارند و اظهار ایمان می کنند بلکه افراد سست ایمانی که در تحت فشار این و آن به زودی عقیده خود را عوض می کنند جزء منافقان محسوب تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 222
می شوند، و آیه مورد بحث ظاهرا از اینگونه منافقان سخن می گوید، و تصریح می کند که خدا از نیات آنها آگاه است .
در آیه بعد باز برای تاءکید بیشتر می افزاید: ((به طور قطع خداوند مؤ

منان را می شناسد، و نیز به طور یقین خداوند منافقان را نیز می شناسد)) (و لیعلمن الله الذین آمنوا و لیعلمن المنافقین).
اگر ساده لوحانی فکر می کنند می توانند با اخفاء حقائق از قلمرو علم خدا دور بمانند سخت در اشتباهند.
مجددا تکرار می کنیم تعبیر به ((منافق)) دلیل بر این نیست که این آیات در مدینه نازل شده است ، درست است که مساءله نفاق معمولا بعد از پیروزی یک جمعیت و به دست گرفتن حکومت پیدا می شود که مخالفان تغییر چهره داده و گروه زیر زمینی تشکیل می دهند، ولی همانگونه که گفتیم نفاق معنی وسیعی دارد و افراد ضعیف الایمانی را که با مختصر فشاری تغییر عقیده می دهند نیز شامل می شود.
آیه بعد به یک نمونه از منطق های سست و پوچ مشرکان که هم اکنون نیز در میان قشر وسیعی وجود دارد اشاره کرده ، می گوید: ((کافران به مؤ منان گفتند: شما بیائید از راه و آئین ما پیروی کنید و اگر گناهی داشته باشد ما گناه شما را به دوش می گیریم)) (و قال الذین کفروا للذین آمنوا اتبعوا سبیلنا و لنحمل خطایاکم). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 223
امروز نیز بسیاری از وسوسه گران را می بینیم که هنگام دعوت به یک عمل خلاف می گویند اگر گناهی دارد به گردن ما!، در حالی که می دانیم هیچکس نمی تواند گناه دیگری را به گردن بگیرد، و اصلا این کار معقول نیست ، خداوند عادل است ، کسی را به جرم دیگری مجازات نمی کند، و از این گذشته مسئولیت انسان در برابر اعمالش با این حرفهای بی اساس از بین نمی رود، و بر خلاف آنچه بعضی از کوته فکران می پندارند این تعبیرات سر سوزنی از مجازات انسان نمی کاهد لذا در هیچ محکمه و دادگاهی به این حرفها اعتنا نمی کنند که فلان کس گناهش را به گردن گرفته ، درست است که این تشویق کننده در گناه و جرم او شریک است اما این شرکت در جرم به هیچ وجه از مسئولیت او نخواهد کاست .
لذا در جمله بعد با صراحت می گوید: ((آنها هرگز چیزی از خطاها و گناهان اینها را بر دوش نخواهند گرفت ، آنها دروغ می گویند)) (و ما هم بحاملین من خطایاهم من شی ء انهم لکاذبون).
در اینجا سؤ الی مطرح است که صدق و کذب در مورد جمله های خبریه است ، در حالی که در محل بحث ما جمله خبریه ای وجود ندارد، بلکه جمله انشائیه است (امر) و می دانیم جمله های انشائیه صدق و کذب ندارد، پس چرا قرآن می گوید آنها دروغ می گویند؟.
پاسخ این سؤ ال از بیان سابق روشن می شود و آن اینکه جمله امریه در اینجا به یک جمله شرطیه خبریه بازگشت می کند و مفهومش این است اگر شما از طریق ما پیروی کنید ما گناهانتان را به گردن می گیریم و چنین جمله ای قابل صدق و کذب است . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 224

سپس برای اینکه تصور نشود این دعوت کنندگان به کفر و شرک و بت پرستی و ظلم ، در برابر این عملشان مجازاتی ندارند در آیه بعد می افزاید: ((آنها بارهای سنگین گناهانشان را بر دوش می کشند، و بارهای دیگری را اضافه بر بارهای سنگین خودشان))! (و لیحملن اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم).
این بار گناه اضافی همان بار گناه اضلال و اغوا کردن و تشویق دیگران به گناه است ، همان بار سنت بد گذاردن که پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: من سن سنة سیئة فعلیه وزرها و وزر من عمل بها من غیر ان ینقص من وزره شی ء: ((کسی که سنت بدی بگذارد، گناه آن سنت و گناه کسانی که به آن عمل می کنند بر او است ، بی آنکه از گناه عمل کنندگان چیزی کاسته شود)).
مهم این است که آنها در تمام گناهان دیگران نیز شریکند، بی آنکه سر سوزنی از گناه آنان کاسته شود.
و در پایان آیه می افزاید ((آنها به طور قطع در روز قیامت از افتراها و دروغهائی که می بستند سؤ ال می شوند و باید خود جوابگوی آن باشند)) (و لیسئلن یوم القیامة عما کانوا یفترون).
در اینجا سؤ ال دیگری پیش می آید که منظور از این افتراء که باید در قیامت جوابگوی آن باشند چیست ؟
ممکن است اشاره به دروغهائی باشد که به خدا می بستند و می گفتند: ((خدا گفته است که ما این بتها را پرستش کنیم))!
یا اشاره به اینکه منظور آنها از این سخن که می گفتند ما گناهان شما را به گردن می گیریم این بوده که اصلا این کارها گناه ندارد، و این دروغی است که باید جواب آن را بدهند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 225
یا اینکه به راستی در قیامت به آنها گفته می شود بیائید بار گناهان آنها را بر دوش بکشید و آنها سرباز می زنند و دروغ و افترای خود را ظاهر می کنند.
یا اینکه ظاهر سخنان آنها این بود که هر انسانی می تواند مسئولیت گناه دیگری را بر عهده گیرد، در حالی که این سخن نیز دروغ و افترا است و هر کس مسئول اعمال خویش است .
نکته ها:
1 - سنتهای نیک و بد
در منطق اسلام پایه گذاری یک برنامه اجتماعی مسئولیت آفرین است و خواه ناخواه انسان را در آن برنامه و کار تمام کسانی که به آن عمل می کنند شریک و سهیم می سازد، چرا که انگیزه های عمل ، بخشی از مقدمات عمل است ، و می دانیم هر کس در مقدمه کاری دخیل باشد در ذی المقدمه نیز شریک است هر چند مقدمه ساده ای باشد.

شاهد این سخن حدیثی است که از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است :
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با جمعی از یاران همراه بود سائلی آمد و تقاضای کمک کرد کسی باو چیزی نداد، مردی پیشقدم شد و به او کمکی کرد، دیگران تشویق شدند، آنها نیز کمک کردند، در اینجا پیامبر فرمود من سن خیرا فاسنن به کان له اجره و من اجور من تبعه ، غیر منتقص من اجورهم شیئا، و من سن شرا فاسنن به کان علیه وزره و من اوزار من تبعه ، غیر منتقص من اوزارهم شیئا!: ((کسی که سنت نیکی بگذارد و دیگران به آن اقتدا کنند پاداش آن و از پاداش کسانی که پیروی کردند برای او خواهد بود، بی آنکه از پاداششان کاسته شود، و کسی که سنت شری بگذارد و به آن اقتدا کنند گناه آن و از گناهان کسانی که پیروی کرده اند بر او خواهد بود، بی آنکه از گناهان آنها کاسته تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 226
شود))!.
نظیر همین معنی به عبارات گوناگون در منابع حدیث شیعه و اهل تسنن آمده است و این حدیثی است مشهور.
2 - پاسخ به یک سؤ ال
بعضی این سؤ ال را در اینجا مطرح کرده اند که در قوانین اسلامی گاهی دیه انسان بر عهده دیگری است مثلا در قتل خطای محض دیه بر عهده ((عاقله)) است (منظور از عاقله خویشاوندان ذکور از سوی پدر است که دیه خطا در میان آنها تقسیم می شود و هر کدام باید بخشی از آن را بپردازند).
آیا این مساءله با آیات فوق تضاد ندارد؟
در پاسخ می گوئیم در بحثهای فقهی این حقیقت را روشن ساخته ایم که ضامن بودن عاقله در حقیقت یک نوع بیمه متقابل و الزامی در اعضای یک فامیل است ، اسلام برای اینکه بار سنگین دیه خطا بر دوش یک فرد نماند به مردان یک فامیل الزام کرده که در برابر یکدیگر ضامن دیه خطا باشند، و مبلغ آن را در میان خود سرشکن کنند، امروز این یکی ممکن است مرتکب خطائی شود و فردا دیگری (توضیح بیشتر را درباره این مساءله به بحث دیات از کتاب فقه موکول می کنیم).
به هر حال این برنامه یکنوع تعاون و همکاری در حفظ منافع متقابل است ، و بهیچوجه مفهوم گناه دیگران را به گردن گرفتن ندارد، بخصوص که دیه قتل خطا اصلا جریمه گناه نیست ، بلکه جبران خسارت است (دقت کنید).
العنکبوت
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 227
آیه 14-19

آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ أَرْسلْنَا نُوحاً إِلی قَوْمِهِ فَلَبِث فِیهِمْ أَلْف سنَةٍ إِلا خَمْسِینَ عَاماً فَأَخَذَهُمُ الطوفَانُ وَ هُمْ ظلِمُونَ(14)
فَأَنجَیْنَهُ وَ أَصحَب السفِینَةِ وَ جَعَلْنَهَا ءَایَةً لِّلْعَلَمِینَ(15)
وَ إِبْرَهِیمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ ذَلِکمْ خَیرٌ لَّکُمْ إِن کنتُمْ تَعْلَمُونَ(16)
إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَوْثَناً وَ تخْلُقُونَ إِفْکاً إِنَّ الَّذِینَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لا یَمْلِکُونَ لَکُمْ رِزْقاً فَابْتَغُوا عِندَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَ اعْبُدُوهُ وَ اشکُرُوا لَهُ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ(17)
وَ إِن تُکَذِّبُوا فَقَدْ کذَّب أُمَمٌ مِّن قَبْلِکُمْ وَ مَا عَلی الرَّسولِ إِلا الْبَلَغُ الْمُبِینُ(18)
أَ وَ لَمْ یَرَوْا کیْف یُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ إِنَّ ذَلِک عَلی اللَّهِ یَسِیرٌ(19)
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 228
ترجمه :14 - ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و او در میان آنها هزار سال ، الا پنجاه سال ، درنگ کرد اما سرانجام طوفان آنها را فرو گرفت در حالی که ظالم بودند.
15 - ما او و اصحاب کشتی را رهائی بخشیدیم و آنرا آیتی برای جهانیان قرار دادیم .
16 - ما ابراهیم را فرستادیم ، هنگامی که به قومش گفت : خدا را پرستش کنید، و از او بپرهیزید که این برای شما بهتر است اگر بدانید.
17 - شما غیر از خدا فقط بتها (قطعات سنگ و چوبی) را می پرستید و دروغهائی به هم می بافید، کسانی را که غیر از خدا پرستش می کنید مالک رزق شما نیستند، روزی را نزد خدا بطلبید و او را پرستش کنید و شکر او را بجا آورید، که به سوی او باز می گردید.
18 - اگر شما (مرا) تکذیب کنید، امتهای پیش از شما نیز (پیامبرانشان را) تکذیب کردند وظیفه فرستاده خدا جز ابلاغ آشکار نیست .
19 - آیا آنها ندیدند چگونه خداوند آفرینش را آغاز می کند، سپس بازمی گرداند؟ این کار برای خدا آسان است .
تفسیر:اشاره ای به سرگذشت نوح و ابراهیم
از آنجا که بحثهای گذشته سخن از آزمایش عمومی انسانها بود از اینجا به بعد بخشهائی از آزمایشهای سخت انبیاء و اقوام پیشین را منعکس می کند که چگونه تحت فشار و آزار دشمنان قرار گرفتند، و چگونه صبر کردند و سرانجام پیروزی نصیبشان شد، تا هم دلداری باشد برای یاران پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که در آن روز سخت در فشار دشمنان نیرومند در مکه بودند، و هم تهدیدی باشد برای دشمنان که مراقب پایان دردناک عمرشان باشد.

نخست از اولین پیامبر اولوا العزم یعنی نوح (علیه السلام) شروع می کند و در عبارتی کوتاه آن بخش از زندگانیش را که بیشتر متناسب وضع مسلمانان آن روز بود تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 229
بازگو می کند.
می گوید: ((ما نوح را به سوی قومش فرستادیم و او در میان آنها هزار سال بجز پنجاه سال ، درنگ کرد)) (و لقد ارسلنا نوحا الی قومه فلبث فیهم الف سنة الا خمسین عاما).
شب و روز مشغول تبلیغ و دعوت به سوی توحید بود، در خلوت و تنهائی ، در میان جمعیت و با استفاده از هر فرصت ، آنها را در این مدت طولانی یعنی 950 سال ! به سوی خدا فرا خواند، و از این تلاش پیگیر خسته نشد و ضعف و فتوری به خود راه نداد، اما با اینهمه جز گروه اندکی (حدود هشتاد نفر طبق نقل تواریخ) ایمان نیاوردند (یعنی بطور متوسط هر دوازده سال یکنفر!).
بنابراین شما در راه دعوت به سوی حق و مبارزه با انحرافات خسته نشوید که برنامه شما در مقابل برنامه نوح (علیه السلام) سهل و آسان است .
ولی ببینید پایان این قوم ستمگر و لجوج به کجا رسید: ((سرانجام طوفان عظیم آنها را فرو گرفت ، در حالی که ظالم و ستمگر بودند)) (فاخذهم الطوفان و هم ظالمون).
و به این ترتیب طومار زندگی ننگینشان درهم پیچیده شد، و کاخها و قصرها و جسدهای بیجانشان در امواج طوفان دفن شد.
تعبیر به ((هزار سال الا پنجاه سال)) - در حالی که ممکن بود از اول 950 سال بگوید - برای اشاره به عظمت و طول این زمان است ، زیرا عدد ((هزار)) آن هم به صورت ((هزار سال)) برای مدت تبلیغ عدد بسیار بزرگی محسوب می شود.
ظاهر آیه فوق این است که این مقدار، تمام عمر نوح نبود - هر چند تورات کنونی این عدد را برای تمام مدت عمر نوح ذکر کرده ، (تورات - سفر تکوین فصل نهم) بلکه بعد از طوفان هم مدت دیگری زندگی کرد که طبق تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 230
گفته بعضی از مفسران سیصد سال بود.
البته این عمر طولانی در مقیاس عمرهای زمان ما بسیار زیاد است و هیچگاه طبیعی به نظر نمی رسد، ممکن است میزان عمر در آن ایام با امروز تفاوت داشته ، اصولا قوم نوح چنانکه از بعضی مدارک به دست می آید عمر طولانی داشتند و در این میان خود نوح نیز فوق العاده بوده است ، ضمنا این نشان می دهد که ساختمان وجود انسان به او امکان عمر طولانی می دهد.
مطالعات دانشمندان امروز نیز نشان داده که عمر انسان حد ثابت و

معینی ندارد، و اینکه بعضی آن را محدود به 120 سال ، یا کمتر و بیشتر، دانسته اند، کاملا بی پایه است ، بلکه با تغییر شرائط کاملا ممکن است دگرگون شود.
هم اکنون به وسیله آزمایشهائی توانسته اند عمر پاره ای از گیاهان و یا موجودات زنده دیگر را به دوازده برابر عمر معمولی و حتی در بعضی از موارد اگر تعجب نکنید به نهصد برابر! برسانند، و اگر موفق شوند با همین معیار عمر انسان را افزایش دهند، ممکن است انسان هزاران سال عمر کند.
ضمنا باید توجه داشت که کلمه ((طوفان)) در اصل به معنی هر حادثه ای است که انسان را احاطه می کند (از ماده طواف) سپس به آب فراوان ، یا سیل شدید که مساحت زیادی از زمین را فرا می گیرد و در خود فرو می برد، اطلاق شده است ، همچنین به هر چیز شدید و فراوان که فراگیر باشد - اعم از باد و آتش و آب - نیز گفته می شود، و گاه به معنی تاریکی شدید شب نیز آمده است .
جالب اینکه می گوید: و هم ظالمون یعنی آنها به هنگام وقوع طوفان همچنان به ظلم و ستم خود ادامه می دادند، اشاره به اینکه اگر این کار را رها تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 231
کرده و نادم می شدند و به سوی خدا می آمدند هرگز گرفتار چنین سرنوشتی نمی شدند.
در آیه بعد می افزاید: ((ما نوح و اصحاب کشتی را رهائی بخشیدیم ، و آن را آیت و نشانه ای برای جهانیان قرار دادیم)) (فانجیناه و اصحاب السفینة و جعلناها آیة للعالمین).
سپس به دنبال ماجرای فشرده نوح (علیه السلام) و قومش به سراغ داستان ابراهیم (علیه السلام) دومین پیامبر بزرگ اولواالعزم می رود و می فرماید: ((ما ابراهیم را فرستادیم هنگامی که به قومش گفت : خدای یگانه را پرستش کنید و از او بپرهیزید که این برای شما بهتر است اگر بدانید)) (و ابراهیم اذ قال لقومه اعبدوا الله و اتقوه ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون).
در اینجا دو برنامه مهم اعتقادی و عملی انبیا، را که دعوت به ((توحید)) و ((تقوا)) بوده است یکجا بیان کرده و در پایان می گوید: اگر شما درست بیندیشید پیروی از توحید و تقوا برای شما بهتر است که دنیایتان را از آلودگیهای شرک و گناه و بدبختی نجات می دهد، و آخرت شما نیز سعادت جاویدان است . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 232
سپس ابراهیم (علیه السلام) به دلائل بطلان بت پرستی می پردازد و با چند تعبیر مختلف که هر کدام متضمن دلیلی است ، آئین آنها را شدیدا محکوم می کند.

نخست می گوید: ((شما غیر از خدا فقط بتهائی را می پرستید)) (انما تعبدون من دون الله اوثانا).
همان بتهائی که مجسمه های بیروحی هستند، مجسمه هائی بی اراده ، بی عقل و شعور و فاقد همه چیز که چگونگی منظره آنها خود دلیل گویائی بر بطلان عقیده بت پرستی است (توجه داشته باشید ((اوثان)) جمع ((وثن)) - بر وزن صنم - به معنی سنگهائی است که آن را می تراشیدند و عبادت می کردند).
بعد از این فراتر می رود و می گوید: نه تنها وضع این بتها نشان می دهد که معبود نیستند، بلکه شما نیز می دانید که خودتان دروغهائی به هم می بافید و نام معبود را بر این بتها می گذارید (و تخلقون افکا).
شما چه دلیلی برای این دروغ بزرگ دارید؟ جز یک مشت اوهام و خرافات !.
از آنجا که ((تخلقون)) از ماده ((خلق)) است که گاهی به معنی آفریدن و ساختن می آید و گاه به معنی دروغ گفتن ، بعضی از مفسران تفسیر دیگری برای این جمله غیر از آنچه در بالا گفتیم ذکر کرده اند، و گفته اند منظور این است که شما این بتها (این معبودهای قلابی) را با دست خود می تراشید و خلق می کنید (بنابراین ((افک)) به معنی معبودهای دروغین است و ((خلق)) به معنی تراشیدن).
سپس به دلیل سومی می پردازد که پرستش شما نسبت به این بتها یا به خاطر منافع مادی است و یا سرنوشتتان در جهان دیگر، و هر کدام باشد باطل است ، تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 233
چرا که ((کسانی را که غیر از خدا می پرستید، قادر نیستند به شما رزق و روزی دهند)) (ان الذین تعبدون من دون الله لا یملکون لکم رزقا).
شما خود قبول دارید که بتها خالق نیستند، بلکه خالق خدا است بنابراین روزی دهنده نیز او است ((سپس روزی را نزد خدا جستجو کنید)) (فابتغوا عند الله الرزق).
و چون روزی دهنده او است ((او را عبادت کنید و شکر او را بجا آورید)) (و اعبدوه و اشکروا له).
به تعبیر دیگر یکی از انگیزه های عبادت ، حس شکرگزاری است در مقابل منعم حقیقی ، شما می دانید منعم حقیقی خدا است ، پس شکر و عبادت نیز مخصوص ذات پاک خدا است .
و اگر زندگی سرای دیگر را می طلبید بدانید ((بازگشت همه شما به سوی او است)) و نه به سوی بتها! (الیه ترجعون).
بتها نه در اینجا منشا اثری هستند و نه آنجا.
به این ترتیب با چند دلیل کوتاه و روشن ، منطق واهی آنها را می کوبد.
سپس ابراهیم (علیه السلام) به عنوان تهدید، و همچنین بی اعتنائی نسبت

به آنها، می گوید: ((اگر شما سخنان مرا تکذیب کنید مطلب تازه ای نیست ، امتهای پیش از شما نیز پیامبرشان را تکذیب کردند)) (و به سرنوشت دردناکی گرفتار شدند) (و ان تکذبوا فقد کذب امم من قبلکم).
((وظیفه رسول و فرستاده خدا جز ابلاغ آشکار نیست خواه پذیرا شوند یا نشوند)) (و ما علی الرسول الا البلاغ المبین).
منظور از امتهای پیشین ، قوم نوح و اقوامی بودند که بعد از آنها روی کار آمدند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 234
البته ارتباط آیات ایجاب می کند که این جمله از سخنان ابراهیم (علیه السلام) باشد و بسیاری از مفسران نیز همین تفسیر را پذیرفته ، یا به عنوان یک احتمال ذکر کرده اند.
احتمال دیگر اینکه روی سخن در این آیه به مشرکان مکه و معاصران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، و جمله ((کذب امم من قبلکم)) تناسب بیشتری با آن دارد، بعلاوه شبیه این تعبیر که در آیه 25 زمر و 25 فاطر آمده نیز در مورد پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مشرکان عرب است ، ولی به هر حال هر کدام از این دو تفسیر باشد از نظر نتیجه تفاوتی پیدا نمی کند.
در اینجا قرآن داستان ابراهیم را موقتا رها کرده و بحثی را که ابراهیم در زمینه توحید و بیان رسالت خویش داشت به وسیله ذکر دلیل بر معاد تکمیل می کند، می گوید:
((آیا این منکران معاد، ندیدند چگونه خداوند آفرینش را آغاز می کند سپس آن را بازمی گرداند))؟ (اولم یروا کیف یبدی الله الخلق ثم یعیده).
منظور از رؤ یت و دیدن در اینجا همان مشاهده قلبی و علم است ، یعنی آیا آنها چگونگی آفرینش الهی را نمی دانند، همان کسی که قدرت بر ((ایجاد نخستین)) داشته قادر بر اعاده آن نیز هست ، که قدرت بر یک چیز، قدرت بر امثال و اشباه آن نیز می باشد.
این احتمال نیز وجود دارد که ((رؤ یت)) در اینجا به همان معنی مشاهده با چشم باشد، چرا که انسان در این دنیا زنده شدن زمینهای مرده و روئیدن گیاهان و تولد اطفال از نطفه و جوجه ها را از تخم مرغ با چشم دیده است ، کسی که قدرت بر چنین کاری دارد می تواند بعد از مرگ مردگان را حیات ببخشد.
و در پایان آیه به عنوان تاءکید می افزاید: ((این کار برای خدا سهل و آسان تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 235
است)) (ان ذلک علی الله یسیر).
چرا که تجدید حیات در برابر ایجاد روز نخست مساءله ساده تری محسوب می شود.
البته این تعبیر به تناسب فهم و منطق انسانها است ، و گرنه ساده و

مشکل در برابر کسی که قدرتش بیانتها است مفهومی ندارد، این قدرتهای محدود ما است که این مفاهیم را آفریده ، و با توجه به کارآمد آن ، اموری مشکل و اموری آسان شدند (دقت کنید). العنکبوت
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 236
آیه 20-23
آیه و ترجمه
قُلْ سِیرُوا فی الاَرْضِ فَانظرُوا کیْف بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ یُنشِئُ النَّشأَةَ الاَخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلی کلِّ شیْءٍ قَدِیرٌ(20)
یُعَذِّبُ مَن یَشاءُ وَ یَرْحَمُ مَن یَشاءُ وَ إِلَیْهِ تُقْلَبُونَ(21)
وَ مَا أَنتُم بِمُعْجِزِینَ فی الاَرْضِ وَ لا فی السمَاءِ وَ مَا لَکم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلیٍّ وَ لا نَصِیرٍ(22)
وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِئَایَتِ اللَّهِ وَ لِقَائهِ أُولَئک یَئسوا مِن رَّحْمَتی وَ أُولَئک لهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ(23)
ترجمه :20 - بگو، در زمین سیر کنید و بنگرید خداوند چگونه آفرینش را آغاز کرده ؟ سپس خداوند (به همین گونه) جهان آخرت را ایجاد می کند، خداوند بر هر چیز قادر است .
21 - هر کس را بخواهد (و مستحق بداند) مجازات می کند، و هر کس را بخواهد مورد رحمت قرار می دهد، و به سوی او بازمی گردید.
22 - شما هرگز نمی توانید بر اراده خدا چیره شوید و از حوزه قدرت او در زمین و آسمان فرار کنید، و برای شما جز خدا ولی و یاوری نیست .
23 - کسانی که به آیات خدا و لقای او کافر شدند از رحمت من ماءیوسند، و برای آنها عذاب دردناکی است . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 237
تفسیر:ماءیوسان از رحمت خدا
این آیات همچنان بحث معاد را تعقیب می کند و به صورت جمله های معترضه ای است در وسط داستان ابراهیم (علیه السلام).
این نخستین بار نیست که با چنین طرز بحثی روبرو می شویم ، روش قرآن این است که وقتی بیان داستانی به مرحله حساس می رسد برای نتیجه گیری بیشتر موقتا دنباله آن را رها کرده و به نتیجه گیریهای لازم می پردازد.
به هر حال در نخستین آیه مورد بحث مردم را به سیر آفاقی در مساءله معاد دعوت می کند در حالی که آیه قبل ، بیشتر جنبه ((سیر انفسی)) داشت .
می فرماید: ((بگو بروید و در روی زمین سیر کنید، انواع موجودات زنده را ببینید اقوام و جمعیتهای گوناگون را با ویژگیهایشان ملاحظه کنید و بنگرید خداوند آفرینش نخستین آنها را چگونه ایجاد کرده است))؟ (قل سیروا فی الارض فانظروا کیف بدء الخلق).

((سپس همان خداوندی که قدرت بر ایجاد این همه موجودات رنگارنگ و اقوام مختلف دارد، نشاة آخرت را ایجاد می کند)) (ثم الله ینشی ء نشاة الاخرة).
چرا که او با خلقت نخستین ، قدرتش را بر همگان ثابت کرده است ، آری ((خداوند بر هر چیزی قادر و توانا است)) (ان الله علی کل شی ء قدیر)
هم این آیه و هم آیه قبل از آن ، امکان معاد را از طریق وسعت قدرت خداوند اثبات می کند، با این تفاوت که اولی پیرامون خلقت نخستین درباره خود انسان و آنچه اطراف او است سخن می گوید و آیه دوم دستور به مطالعه حالات اقوام و موجودات دیگر می دهد تا حیات نخستین را در چهره های مختلف و در شرائط تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 238
کاملا متفاوت ببینند و به عمومیت قدرت خدا آشنا شوند و به توانائی او بر اعاده این حیات پی ببرند.
در حقیقت همانگونه که اثبات توحید گاه از مشاهده ((آیات انفسی)) است و گاه ((آیات آفاقی)) اثبات معاد نیز از هر دو طریق انجام می گیرد.
امروز این آیه برای دانشمندان معنی دقیقتر و عمیقتری می تواند ارائه دهد و آن اینکه بروند و آثار موجودات زنده نخستین را که به صورت فسیلها و غیر آن در اعماق دریاها، در دل کوه ها، و در لابلای طبقات زمین است ببینند، و به گوشه ای از اسرار آغاز حیات در کره زمین و عظمت و قدرت خدا پی برند و بدانند که او بر اعاده حیات قادر است .
ضمنا واژه ((نشاءه)) در اصل به معنی ایجاد و تربیت چیزی است و گاه از دنیا به ((نشاءه اولی)) و از قیامت به ((نشاءه آخرت)) تعبیر می شود.
این نکته نیز قابل توجه است که در ذیل آیه گذشته ((ان ذلک علی الله یسیر)) آمده بود و در اینجا ((ان الله علی کل شی ء قدیر))، این تفاوت ممکن است به خاطر آن باشد که اولی یک مطالعه محدود را بیان می کند و دومی یک مطالعه وسیع و گسترده را.
سپس به ذکر یکی از مسائل مربوط به معاد می پردازد، و آن مساءله رحمت و عذاب است می گوید: ((او در قیامت هر کس را بخواهد و مستحق بداند مجازات می کند، و هر کس را بخواهد و لایق ببیند مورد رحمت قرار می دهد، و به سوی او بازگشت می کنید)) (یعذب من یشاء و یرحم من یشاء و الیه تقلبون). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 239
با اینکه رحمت الهی بر غضبش پیشی گرفته اما در اینجا نخست سخن از عذاب می گوید بعد رحمت ، چرا که در مقام تهدید است ، و مناسب مقام تهدید، همین است .
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که چگونه اول سخن از عذاب و رحمت می گوید و بعد سخن از بازگشت مردم به سوی او، در حالی که قضیه بر عکس است ، نخست مردم در پیشگاه او حاضر می شوند و بعد مشمول

رحمت یا عذاب می گردند، و شاید همین امر سبب شود که بعضی این عذاب و رحمت را عذاب و رحمت دنیا بدانند.
در پاسخ می گوئیم : عذاب و رحمت به قرینه آیات قبل و بعد ظاهرا همان عذاب و رحمت قیامت است ، و جمله ((الیه تقلبون)) می تواند اشاره به دلیل آن باشد، یعنی چون بازگشت همه شما به سوی او است و حساب و کتابتان نزد او، پس عذاب و رحمت نیز در اختیار او و با اراده او است .
این معنی نیز بعید نیست که عذاب و رحمت در این آیه مفهوم وسیعی داشته باشد که عذاب و رحمت دنیا و آخرت را شامل شود.
این نکته نیز روشن است که مراد از جمله ((من یشاء)) (هر که را بخواهد) همان مشیت تواءم با حکمت است یعنی هر که را شایسته و مستحق بداند که مشیت خدا بی حساب نیست و هماهنگ با شایستگیها و استحقاقها است .
جمله ((تقلبون)) از ماده ((قلب)) در اصل به معنی دگرگون ساختن چیزی از صورتی به صورت دیگر است ، و از آنجا که در قیامت انسان از صورت خاک بیجان به صورت موجود زنده کاملی در می آید، این تعبیر در مورد آفرینش مجدد او آمده است .
این تعبیر ممکن است اشاره به این نکته نیز بوده باشد که در سرای آخرت انسان آنچنان دگرگون و زیر و رو می شود که باطنش ظاهر می گردد و

درونش آشکار، و به این ترتیب معنی آیه 9 سوره طارق یوم تبلی السرائر (روزی که اسرار درون آشکار می گردد) را تداعی می کند.
در تکمیل این بحث که عذاب و رحمت به دست خدا است ، و بازگشت همه به سوی او است ، می افزاید: اگر تصور کنید می توانید از قلمرو حکومت خداوند بیرون روید و چنگال مجازات گریبان شما را نگیرد، سخت در اشتباهید چرا ((که شما نمی توانید بر اراده خداوند چیره شوید و از دست قدرت او در زمین یا آسمان فرار کنید)) (و ما انتم بمعجزین فی الارض و لا فی السماء).
و اگر تصور کنید سرپرست و یاوری از شما دفاع می کند، آنهم اشتباه محض است زیرا ((برای شما جز خدا، ولی و یاوری نیست)) (و ما لکم من دون الله من ولی و لا نصیر).
در حقیقت رهائی از چنگال عذاب پروردگار یا به این است که از قلمرو حکومت او بیرون روید، یا بمانید و با تکیه کردن بر قدرت دیگران از خویشتن دفاع کنید، نه بیرون رفتن امکان پذیر است که همه جا کشور او است و تمام عالم هستی ملک پهناور او، و نه کسی وجود دارد که بتواند در برابر قدرتش قد علم کند و به دفاع از شما برخیزد.
در اینجا دو سؤ ال باقی میماند:

نخست اینکه : با توجه به این واقعیت که نظر در این آیه به مشرکان و کفار تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 241
است و آنها از ساکنان زمینند، تعبیر به ((و لا فی السماء)) چه مفهومی می تواند داشته باشد؟
در پاسخ باید گفت : این تعبیر یکنوع تاءکید و مبالغه است یعنی شما نه می توانید در محدوده زمین از قلمرو قدرت خدا بیرون روید و نه در آسمانها که اگر فرضا قدرت می داشتید و به آسمان هم می رفتید باز هم تحت قدرت او بودید.
یا اینکه نه بوسیله زمینیان می توانید خداوند را در مشیتش عاجز کنید نه معبودانی که برای خود در آسمان می پنداشتید، همچون فرشتگان و جنیان (البته تفسیر اول مناسبتر است).
دیگر اینکه فرق میان ((ولی)) و ((نصیر)) چیست ؟
مرحوم طبرسی در مجمع البیان می گوید: ((ولی کسی است که بدون درخواست به انسان کمک کند، اما نصیر اعم از آنست ، گاه با درخواست و گاه بدون درخواست کمک می نماید)) بلکه می توان گفت با توجه به مقابله این دو کلمه ، ولی اشاره به سرپرستی است که بدون تقاضا کمک می کند و نصیر فریادرس و یاوری است که بعد از تقاضای کمک به یاری انسان می شتابد.
و به این ترتیب قرآن تمام درهای فرار از چنگال مجازات الهی را به روی این مجرمان می بندد.
لذا در آیه بعد بطور قاطع می فرماید: ((کسانی که به آیات خدا و لقای او کافر شدند از رحمت من ماءیوسند)) (و الذین کفروا بایات الله و لقائه اولئک یئسوا من رحمتی).
سپس برای تاءکید می افزاید: ((برای آنها عذاب دردناکی است)) (و اولئک لهم عذاب الیم).
این ((عذاب الیم)) لازمه ماءیوس شدن از رحمت خدا است . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 242
منظور از ((آیات الله))، یا ((آیات تکوینی)) یعنی آثار عظمت الهی در نظام آفرینش است و در این صورت اشاره به مساءله توحید می باشد، در حالی که ((لقائه)) اشاره به مساءله معاد است یعنی آنها هم منکر مبداء هستند و هم منکر معاد.
و یا اشاره به ((آیات تشریعی)) یعنی آیاتی که خداوند بر پیامبرانش نازل کرده که هم از مبدء سخن می گوید و هم از نبوت و هم از معاد، و در این صورت تعبیر به ((لقائه)) از قبیل ذکر عام بعد از خاص است .
این احتمال نیز وجود دارد که منظور همه آیات خدا در عالم آفرینش و تشریع است .

ذکر این نکته نیز لازم است که ((یئسوا)) (ماءیوس شدند) ((فعل ماضی)) است ، هر چند هدف اصلی آن آینده یعنی قیامت می باشد، زیرا معمول عرب این است که حوادث آینده هنگامی که صددرصد قطعی باشد گاهی با فعل ماضی از آن تعبیر می کند. العنکبوت
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 243
آیه 24-27
آیه و ترجمه
فَمَا كانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلا أَن قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فی ذَلِک لاَيَتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ(24)
وَ قَالَ إِنَّمَا اتخَذْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَناً مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فی الْحَيَوةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكْفُرُ بَعْضكم بِبَعْضٍ وَ يَلْعَنُ بَعْضكم بَعْضاً وَ مَأْوَاكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكم مِّن نَّصِرِينَ(25)
* فَئَامَنَ لَهُ لُوطٌ وَ قَالَ إِنی مُهَاجِرٌ إِلی رَبی إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الحْكِيمُ(26)
وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسحَقَ وَ يَعْقُوب وَ جَعَلْنَا فی ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَب وَ ءَاتَيْنَهُ أَجْرَهُ فی الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فی الاَخِرَةِ لَمِنَ الصلِحِينَ(27)
ترجمه :24 - اما جواب قوم او (ابراهیم) چیزی جز این نبود که گفتند، او را به قتل برسانید یا بسوزانید، ولی خداوند او را از آتش رهائی بخشید، در

است برای کسانی که ایمان می آورند.
25 - (ابراهیم) گفت : شما غیر از خدا بتهائی برای خود انتخاب کرده اید که مایه دوستی و محبت میان شما در زندگی دنیا باشد، سپس روز قیامت هر یک به دیگری کافر می شوید و یکدیگر را لعن می کنید و جایگاه شما آتش است و هیچ یار و یاوری نخواهید داشت !
26 - لوط به او (ابراهیم) ایمان آورد و (ابراهیم) گفت من به سوی پروردگارم هجرت می کنم که او عزیز و حکیم است .
27 - و ما به او اسحق و یعقوب را بخشیدیم ، و در دودمانش نبوت و کتاب آسمانی قرار دادیم ، پاداش او را در دنیا دادیم و در آخرت از صالحان است .
تفسیر:طرز پاسخ مستکبران به ابراهیم (علیه السلام)
حال نوبت آن است که ببینیم این قوم گمراه در برابر دلائل سه گانه ابراهیم (علیه السلام) در زمینه توحید و نبوت و معاد چه گفتند؟ آنها قطعا پاسخ منطقی نداشتند و لذا مانند همه زورمندان قلدر بی منطق تکیه بر قدرت شیطانیشان کردند، و فرمان قتل او را صادر نمودند چنانکه قرآن می گوید: ((قوم ابراهیم جوابی جز این نداشتند که گفتند او را به قتل برسانید یا بسوزانید))! (فما کان جواب قومه الا ان قالوا اقتلوه او حرقوه).

از این تعبیر استفاده می شود که گروهی طرفدار سوزاندن ابراهیم بودند در حالی که گروهی دیگر اعدام او را به وسیله شمشیر و امثال آن پیشنهاد می کردند سرانجام گروه اول پیروز شدند چون معتقد بودند بدترین نوع اعدام همان سوزانیدن با آتش است .
این احتمال نیز وجود دارد که همه آنها نخست به اعدام او با وسائل معمولی می اندیشیدند، ولی بعدا همگی اتفاق بر این کردند که او را آتش بزنند و حداکثر تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 245
شدت عمل را به خرج دهند.
در اینجا سخنی در مورد چگونگی آتش سوزی ابراهیم به میان نیامده است ، همین اندازه در دنباله آیه فوق می خوانیم خداوند او را از آتش رهائی بخشید (فانجاه الله من النار).
ولی شرح ماجرای آتش سوزی در سوره انبیاء آیه 68 - 70 آمده است که در جلد سیزدهم تفسیر نمونه صفحه 443 به بعد مشروحا از آن بحث کرده ایم .
در پایان می افزاید در این ماجرا آیات و نشانه هائی است برای جمعیتی که ایمان دارند (ان فی ذلک لایات لقوم یؤ منون).
نه یک نشانه بلکه نشانه هائی در این حادثه وجود دارد، زیرا از یکسو عدم تاءثیر آتش در جسم ابراهیم معجزه روشنی بود، تبدیل آتش به گلستان - طبق معروف - معجزه دیگری ، عدم توانائی این گروه عظیم قدرتمند در برابر یک فرد که ظاهرا دستش از هر وسیله ای خالی بود معجزه سومی است .
و عدم تاءثیر این حادثه عجیب خارق العاده در قلب آن سیاه دلان نیز نشانه ای از قدرت خدا است که توفیق را از اینگونه افراد لجوج چنان سلب می کند که بزرگترین آیات در آنها اثر نمی گذارد!
در روایتی آمده است هنگامی که ابراهیم را دست و پا بسته به میان آتش افکندند تنها چیزی که از او سوخت همان طنابی بود که او را با آن محکم بسته بودند.
آری آتش جهل و جنایت تبهکاران تنها وسائل اسارت را سوخت و ابراهیم آزاد شد! و این خود آیت دیگری محسوب می شود، و شاید به خاطر همینها است که در داستان نوح و نجات او با کشتی می فرماید: ((جعلناها آیه)) (به صورت مفرد) در اینجا می فرماید: ((لایات)) (به صورت جمع). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 246
به هر حال ابراهیم (علیه السلام) از آن آتش عظیم به صورت خارق العاده ای به لطف پروردگار رهائی یافت ، ولی نه تنها دست از بیان هدفهای خود بر نداشت بلکه شتاب و سرعت و حرارت بیشتری به آن داد.
((ابراهیم به آنها گفت : شما غیر از خدا بتهائی برای خود انتخاب کرده اید

که مایه دوستی و محبت میان شما در زندگی دنیا باشد، اما بدانید روز قیامت این رشته محبت به کلی از هم گسسته می شود، و هر یک از شما به دیگری کافر می گردد، و یکدیگر را لعن و نفرین می کنید و جایگاه همه شما آتش است ، و هیچ یار و یاوری نخواهید داشت)) (و قال انما اتخذتم من دون الله اوثانا مودة بینکم فی الحیاة الدنیا ثم یوم القیامة یکفر بعضکم ببعض و یلعن بعضکم بعضا و ماواکم النار و ما لکم من ناصرین).
چگونه انتخاب بتها مایه مودت میان بت پرستان می شد؟
این سؤ الی است که از چند راه می توان به آن پاسخ گفت :
نخست اینکه پرستش بت برای هر قوم و قبیله ای به اصطلاح رمز وحدت بود زیرا هر گروهی بتی برای خود انتخاب کرده بود، چنانکه در مورد بتهای معروف جاهلیت عرب نیز نوشته اند که هر یک از آنها تعلق به اهل شهر یا قبیله ای داشت (از جمله بت ((عزی)) مخصوص قریش بود و ((لات)) از آن طایفه ثقیف و ((منات)) مخصوص اوس و خزرج).
دیگر اینکه پرستش بتها پیوندی میان آنها و نیاکانشان ایجاد می کرد و غالبا متعذر به همین عذر می شدند که اینها آثار نیاکان ما است و ما از آنها پیروی می کنیم . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 247
از این گذشته سران کفار پیروان خود را دعوت به پرستش بتها می کردند و این حلقه اتصالی بین ((سران)) و ((پیروان)) بود.
ولی در قیامت همه این پیوندهای پوچ و پوسیده و پوشالی از هم گسسته می شود و هر یک گناه را به گردن دیگری می اندازد و او را لعن و نفرین می کند، و از عمل او بیزاری می جوید، حتی معبودهای آنان که به پندار خامشان وسیله ارتباط آنها با خدا بودند و درباره آنها می گفتند ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی ((ما آنها را نمی پرستیم مگر به خاطر اینکه ما را به خدا نزدیک کنند)) (سوره زمر آیه 30)، از آنها بیزاری می جویند.
چنانکه قرآن می گوید در سوره مریم آیه 82: کلا سیکفرون بعبادتهم و یکونون علیهم ضدا: ((به زودی آنها عبادت پرستش کنندگان را انکار می کنند و بر ضد آنها خواهند بود))!
بنابراین منظور از کافر شدن به یکدگر، و لعن کردن بعضی به بعضی ، این است که در آن روز، آنها از یکدیگر بیزاری می جویند و آنچه مایه پیوند محبت دروغینشان در دنیا بود مایه عداوت و بغضشان در آخرت می شود، چنانکه قرآن در آیه 67 سوره زخرف می گوید: الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین : ((دوستان در آن روز دشمن یکدیگر می شوند مگر پرهیزکاران))!
از بعضی روایات استفاده می شود که این حکم مخصوص بت پرستان نیست بلکه تمام کسانی که امام و پیشوای باطلی برای خود برگزیدند، دنبال او راه افتادند و با او پیمان مودت بستند در قیامت دشمن یکدیگر می

شوند، از هم بیزاری می جویند و یکدیگر را لعنت می کنند.
در حالی که پیوند محبت مؤ منان که بر اساس توحید و خداپرستی و
اطاعت تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 248
فرمان حق در این دنیا تشکیل شده است ، رنگ جاودانی به خود خواهد گرفت و در آنجا محکمتر می شود، حتی از بعضی از روایات استفاده می شود که مؤ منان در آنجا برای یکدیگر استغفار و شفاعت می کنند، در حالی که مشرکان به لعن کردن یکدیگر مشغولند.
در آیه بعد اشاره به ایمان لوط و هجرت ابراهیم می کند، می گوید ((لوط به ابراهیم ایمان آورد)) (فامن له لوط).
((لوط)) خود از پیامبران بزرگ خدا بود و با ابراهیم خویشاوندی نزدیک داشت (می گویند: پسر خواهر ابراهیم بود) از آنجا که پیروی یک فرد بزرگ به منزله پیروی یک امت و ملت است ، خداوند در اینجا مخصوصا از ایمان لوط آن شخصیت والای معاصر ابراهیم سخن می گوید: تا روشن شود اگر دیگران ایمان نیاوردند مهم نبود.
البته به نظر می رسد که در سرزمین بابل دلهای آماده ای برای پذیرش دعوت ابراهیم بود و پس از مشاهده آن معجزه عظیم به او گرویدند، ولی مسلما در اقلیت قرار داشتند.
سپس می افزاید: ((ابراهیم گفت : من به سوی پروردگارم هجرت می کنم که او عزیز و حکیم است)) (و قال انی مهاجر الی ربی انه هو العزیز الحکیم).
روشن است هنگامی که رهبران الهی رسالت خود را در یک منطقه به انجام رساندند و محیط آنقدر آلوده و تحت فشار جباران قرار داشت که پیشرفت دعوت آنها را متوقف نمود، باید از آنجا به منطقه ای دیگر هجرت کنند تا دعوت الهی را گسترش دهند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 249
ابراهیم (علیه السلام) نیز از سرزمین بابل - به اتفاق لوط و همسرش ساره - به سوی سرزمین شام ، مهد انبیاء و توحید، حرکت کرد، تا بتواند در آنجا عده وعده ای فراهم سازد و دعوت توحید را وسعت بخشد.
جالب اینکه ابراهیم (علیه السلام) می گوید: ((من به سوی پروردگارم هجرت می کنم)) چرا که این راه ، راه پروردگار بود، راه رضای او، و راه دین و آئین او.
البته بعضی احتمال داده اند که ضمیر ((قال)) به ((لوط)) بازگردد، یعنی لوط گفت : من به سوی خدای خودم هجرت می کنم ، ظاهر جمله نیز با این معنی سازگار است ، ولی شواهد تاریخی و قرآنی نشان می دهد که مرجع ضمیر ((ابراهیم)) است ، و هجرت لوط نیز به تبعیت ابراهیم بود.
شاهد این سخن آیه 99 سوره صافات است که از قول ابراهیم می گوید: انی ذاهب الی ربی سیهدین : ((من به سوی خدای خودم می روم و او مرا

هدایت خواهد کرد)).
در آخرین آیه مورد بحث سخن از مواهب چهارگانه ای است که خداوند بعد از این هجرت بزرگ به ابراهیم داد.
نخست فرزندان لایق و شایسته بود، فرزندانی که بتوانند چراغ ایمان و نبوت را در دودمان او روشن نگهدارند، می گوید: ((ما به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم)) (و وهبنا له اسحق و یعقوب).
دو پیامبر بزرگ و شایسته که هر کدام راه و خط ابراهیم (علیه السلام) بت شکن را تداوم بخشیدند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 250
دیگر اینکه : ((در دودمان ابراهیم ، نبوت و کتاب آسمانی قرار دادیم)) (و جعلنا فی ذریته النبوة و الکتاب).
نه تنها اسحاق و یعقوب (فرزند و فرزندزاده او) پیامبر بودند که ادامه خط نبوت در دودمان او تا خاتم انبیاء (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) جریان یافت ، پیامبرانی پشت سر یکدیگر از این دودمان بزرگ برخاستند و جهان را به نور توحید روشن ساختند.
سوم اینکه : ((ما پاداش دنیوی او را دادیم)) (و آتینا اجره فی الدنیا).
این پاداش که به صورت سربسته بیان شده ممکن است اشاره به امور مختلفی باشد: مانند نام نیک و لسان صدق در میان همه امتها، چرا که همه به ابراهیم (علیه السلام) به عنوان یک پیامبر عظیم الشاءن احترام می گذارند، به وجود او افتخار می کنند و شیخ الانبیایش می نامند.
آبادی سرزمین مکه به دعای او، و جذب همه دلها به سوی او و یادآوری خاطرات پرشکوه و ایمان آفرین و سازنده اش همه سال در مراسم حج یکی دیگر از این پاداشها است .
چهارم اینکه ((او در آخرت نیز از صالحان است)) (و انه فی الاخرة لمن الصالحین).
و این یک مجموعه کامل از افتخارات را تشکیل می دهد.
نکته ها:
1 - بزرگترین افتخار
داخل بودن در صالحان به طوری که از آیات زیادی از قرآن بر می آید اوج افتخاری است که ممکن است نصیب یک انسان بشود، و لذا بسیاری از پیامبران از خدا تقاضا می کردند که آنها را در زمره صالحان قرار دهد.
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 251
((یوسف)) بعد از رسیدن به برترین پیروزیهای ظاهری به پیشگاه خدا عرض می کند: توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین : ((مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق کن)) (یوسف - 101).
((سلیمان)) نیز با تمام حشمت و جاه و جلالش عرض می کند: ادخلنی برحمتک فی عبادک الصالحین : ((خداوندا مرا به رحمتت در بندگان صالحت

داخل کن)) (نمل - 19).
((شعیب)) آن پیامبر بزرگ هنگامی که قراردادش با موسی تمام می شود می گوید: ستجدنی انشاء الله من الصالحین : ((به خواست خدا مرا از صالحان خواهی یافت)) (قصص - 27).
((ابراهیم)) نیز هم برای خودش تقاضا می کند که در زمره صالحان باشد: رب هب لی حکما و الحقنی بالصالحین (شعراء - 83).
و هم تقاضا می کند که فرزندان صالحی داشته باشد: رب هب لی من الصالحین (صافات - 100).
در آیات بسیاری نیز هنگامی که خداوند می خواهد پیامبران بزرگی را مدح کند آنها را به قرار گرفتن در زمره صالحان توصیف می نماید.
از مجموع این آیات به خوبی استفاده می شود که صالح بودن ، عالیترین مرحله تکامل یک انسان است .
صالح بودن یعنی چه ؟ یعنی : شایستگی از نظر اعتقاد و ایمان ، شایستگی از نظر عمل ، و شایستگی از نظر گفتار و اخلاق .
نقطه مقابل صالح ، فاسد است و می دانیم ((فساد در ارض)) تعبیری است که شامل تمام ظلمها و ستمها و زشتکاریها می شود.
در قرآن مجید گاهی ((صلاح)) در برابر ((فساد)) به کار رفته ، و گاه در مقابل ((سیئه)) که به معنی گناه و بدیها است . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 252
2 - مواهب عظیم ابراهیم
بعضی از مفسران گفته اند که در آیه فوق نکته لطیفی وجود دارد و آن اینکه : خداوند تمام احوال ناراحت کننده ابراهیم (علیه السلام) را به ضد آن تبدیل کرد:
بت پرستان بابل می خواستند ابراهیم را با آتش بسوزانند آتش گلستان شد.
آنها می خواستند او همیشه تنها بماند، خداوند آنچنان جمعیت و کثرتی برای او قرار داد که دنیا از دودمان ابراهیم پر شد.
بعضی از نزدیکترین افراد به او گمراه و بت پرست بودند - از جمله آزر - خداوند در عوض به او فرزندانی داد که هم خود هدایت یافته بودند و هم هدایتگر دیگران شدند.
ابراهیم (علیه السلام) در آغاز مال و جاهی نداشت ، اما خداوند در پایان مال و جاه عظیمی به او عطا کرد.
ابراهیم (علیه السلام) در ابتداء بقدری گمنام بود که حتی بت پرستان بابل هنگامی که می خواستند از او یاد کنند می گفتند: سمعنا فتی یذکرهم یقال له ابراهیم : ((شنیدیم جوانکی گفتگوی بتها را می کرد که به او ابراهیم می گفتند))! اما خدا آنچنان اسم و آوازه ای به او داد که به عنوان شیخ الانبیاء

یا شیخ المرسلین معروف شد. العنکبوت
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 253
آیه 28-30
آیه و ترجمه
وَ لُوطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكمْ لَتَأْتُونَ الْفَحِشةَ مَا سبَقَكم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ الْعَلَمِينَ(28)
أَ ئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَ تَقْطعُونَ السبِيلَ وَ تَأْتُونَ فى نَادِيكُمُ الْمُنكرَ فَمَا كانَ جَوَاب قَوْمِهِ إِلا أَن قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِن كنت مِنَ الصدِقِينَ(29)
قَالَ رَب انصرْنى عَلى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ(30)
ترجمه :28 - و لوط را فرستادیم هنگامی که به قوم خود گفت : شما کار بسیار زشتی انجام می دهید که احدی از مردم جهان قبل از شما آنرا انجام نداده !
29 - آیا شما به سراغ مردان می روید، و راه تداوم نسل انسان را قطع می کنید، و در مجلستان اعمال منکر انجام می دهید؟!، اما پاسخ قومش جز این چیزی نبود که گفتند: اگر راست می گوئی عذاب الهی را برای ما بیاور!
30 - (لوط) عرض کرد: پروردگارا مرا در برابر این قوم مفسد یاری فرما.
تفسیر:آلوده دامنان خیره سر!
بعد از بیان گوشه ای از ماجرای ابراهیم (علیه السلام) به سراغ ذکر بخشی از سرگذشت پیامبر هم عصرش لوط (علیه السلام) می پردازد و می فرماید: ((ما لوط را فرستادیم به تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 254
بیاور هنگامی را که به قومش گفت : شما کار بسیار زشتی را انجام می دهید که احدی از جهانیان تاکنون مرتکب آن نشده است))! (و لوطا اذ قال لقومه انکم لتاتون الفاحشة ما سبقکم بها من احد من العالمین).
((فاحشه)) - چنانکه قبلا هم گفته ایم از ماده ((فحش)) در اصل به معنی هر فعل یا سخن بسیار زشت و زننده است ، و در اینجا کنایه از ((همجنس گرائی)) است .
از جمله ما سبقکم بها من احد من العالمین به خوبی استفاده می شود که این عمل زشت و ننگین لااقل به صورت همگانی و عمومی و در آن شکل زننده در میان هیچ قوم و ملتی سابقه نداشته است .
در حالات قوم لوط نوشته اند یکی از عوامل اصلی آلودگی آنها به این گناه این بود که آنها مردمی بخیل بودند، و چون شهرهای آنها بر سر راه کاروانهای شام قرار داشت آنها با انجام این عمل نسبت به بعضی از عابرین و میهمانان آنها را از خود متنفر کردند، ولی کم کم تمایلات همجنس گرائی در میان خود آنها قوت گرفت و در لجنزار ((لواط)) فرو رفتند.
به هر حال آنها هم بار گناه خویش را بر دوش می کشند و هم بار گناه

کسانی را که در آینده از عمل آنها پیروی می کنند (بی آنکه از گناه آنان چیزی کاسته شود) چرا که بنیانگذار این سنت شوم و پلید بودند، و می دانیم هر کس سنتی بگذارد در اعمال کسانی که به آن عمل کنند سهیم است .
((لوط)) (علیه السلام) این پیامبر بزرگ سپس مقصد خود را فاش تر بیان ساخت و گفت : ((آیا شما به سراغ مردان می روید))؟! (ائنکم لتاءتون الرجال). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 255
((و آیا راه تکثیر نسل انسان را قطع می کنید))؟! (و تقطعون السبیل).
((و آیا شما در مجالسی که مرکز اجتماعتان است آشکارا اعمال منکر انجام می دهید))؟ (و تاءتون فی نادیکم المنکر).
((نادی)) از ماده ((نداء)) به معنی مجلس عمومی ، و گاه به معنی مرکز تفریح است ، چون افراد در آنجا یکدیگر را صدا می زنند و ندا می کنند.
قرآن در اینجا شرح نداده است که آنها چه منکراتی در مجالس خود انجام می دادند، اما ناگفته پیدا است اعمالی بوده است که متناسب با همان عمل زشتشان بوده ، و به طوری که در بعضی از تواریخ آمده آنها فحشهای رکیک و کلمات زشت و زننده رد و بدل می کردند، با کف دست بر پشت یکدیگر می زدند قمار می کردند، بازیهای بچه گانه داشتند، مخصوصا سنگهای کوچک به یکدیگر یا به عابران پرتاب می کردند، انواع آلات موسیقی را به کار می بردند، و حتی در حضور جمع بدن خود را برهنه و گاه کشف عورت می کردند!.
در حدیثی از ((ام هانی)) از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین آمده است که حضرت در پاسخ سؤ ال از جمله و تاتون فی نادیکم المنکر فرمود: کانوا یخذفون من یمر بهم و یسخرون منه : ((آنها هر کسی که رد می شد سنگریزه به سوی او پرتاب تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 256
می کردند و به باد مسخره اش می گرفتند.
اکنون ببینیم پاسخ این قوم گمراه و ننگین در برابر سخنان منطقی حضرت لوط (علیه السلام) چه بود.
قرآن می گوید: ((آنها جوابی جز این نداشتند که گفتند: اگر راست می گوئی عذاب خدا را برای ما بیاور)) (فما کان جواب قومه الا ان قالوا ائتنا بعذاب الله ان کنت من الصادقین).
آری آن هوسبازان که فاقد عقل و درایت کافی بودند، این سخن را از روی سخریه و استهزاء در برابر دعوت معقول و منطقی لوط گفتند.
و از این پاسخ به خوبی استفاده می شود که لوط علاوه بر آن سخنان مستدل آنها را به عذاب دردناک الهی نیز در صورت ادامه راه خود تهدید کرده بود، اما آنها همه را رها کردند و این یکی را چسبیدند، آنهم از روی

مسخره و استهزاء در سوره قمر آیه 36 نیز شبیه این مطلب آمده است و لقد انذرهم بطشتنا فتماروا بالنذر: ((لوط قومش را از عذاب ما ترسانید، اما آنها با بیم دهندگان به ستیز برخاستند)).
ضمنا این تعبیر قوم گمراه نشان می دهد که آنها می خواستند از عدم نزول عذاب نتیجه گیری کنند که او کاذب و دروغگو است ، در حالی که این رحمت خدا است که حتی به آلوده ترین اقوام فرصت و مهلت برای مطالعه ، تجدید نظر و بازگشت می دهد.
در اینجا بود که لوط (علیه السلام) دستش از همه جا کوتاه شد، رو به درگاه خدا آورد و با قلبی آکنده از غم و اندوه گفت : ((پروردگارا! مرا بر این قوم مفسد، پیروز گردان)) (قال رب انصرنی علی القوم المفسدین).
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 257
قومی که روی زمین را به فساد و تباهی کشیده اند، اخلاق و تقوی را بر باد داده اند، عفت و پاکدامنی را پشت سر انداخته اند، عدالت اجتماعی را زیر پا نهاده اند، و شرک و بت پرستی را با فساد اخلاق و ظلم و ستم آمیخته اند، و نسل انسان را به فنا و نیستی تهدید کرده اند، پروردگارا! مرا بر این فاسدان مفسد پیروز فرما.
نکته :
بلای همجنس گرائی !
((همجنس گرائی)) چه در میان مردان باشد (لواط) و چه در میان زنان (مساحقه) از بدترین انحرافات اخلاقی است که سرچشمه مفاسد زیادی در جامعه خواهد بود.
اصولا طبیعت زن و مرد آنچنان آفریده شده است که آرامش و اشباع سالم خود را در علاقه به جنس مخالف (از طریق ازدواج سالم) می بینند، و هرگونه تمایلات جنسی در غیر این صورت ، انحراف از طبع سالم انسانی و یکنوع بیماری روانی است که اگر به آن ادامه داده شود روز به روز تشدید می گردد و نتیجه اش بی میلی به ((جنس مخالف)) و اشباع ناسالم از طریق ((جنس موافق)) است .
این گونه روابط نامشروع در ارگانیسم بدن انسان و حتی در سلسله اعصاب و روح اثرات ویرانگری دارد: مرد را از یک مرد کامل بودن ، و زن را از یک زن کامل بودن ساقط می کند، بطوری که چنین زنان و مردان همجنس باز، گرفتار ضعف جنسی شدید می شوند و قادر نیستند پدر و مادر خوبی برای فرزندان آینده خود باشند و گاه قدرت بر تولید فرزند را به کلی از دست می دهند.
افراد ((همجنس گرا)) تدریجا به انزوا و بیگانگی از اجتماع و سپس بیگانگی از خویشتن رو می آورند، و گرفتار تضاد پیچیده روانی می شوند،
و اگر تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 258

به اصلاح خویش نپردازند ممکن است به بیماریهای جسمی و روانی مختلفی گرفتار شوند.
به همین دلیل و به دلائل اخلاقی و اجتماعی دیگر، اسلام شدیدا همجنس گرائی را در هر شکل و صورت تحریم کرده ، و برای آن مجازاتی شدید که گاه به سرحد اعدام می رسد قرار داده است .
موضوع مهم این است که بی بندوباری و تنوع طلبی بیمارگونه دنیای متمدن مادی ، بسیاری از پسران و دختران را به سوی این انحراف بزرگ می کشاند، نخست پسران را تشویق به لباسهای جلف و زنانه و خودآرائی مخصوص و دختران را به لباسهای پسرانه دعوت می کند، و از اینجا انحراف و همجنس گرائی شروع می شود تا جائی که به وقیحترین اعمال در این زمینه ، شکل قانونی می دهند و از هرگونه پیگرد و مجازات برکنار می دادند که قلم از شرح و وصف آن شرم دارد. العنکبوت
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 259
آیه 31-35
آیه و ترجمه
وَ لَمَّا جَاءَت رُسلُنَا إِبْرَهِيمَ بِالْبُشرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كانُوا ظلِمِينَ(31)
قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطاً قَالُوا نحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَ أَهْلَهُ إِلا امْرَأَتَهُ كانَت مِنَ الْغَبرِينَ(32)
وَ لَمَّا أَن جَاءَت رُسلُنَا لُوطاً سىء بهِمْ وَ ضاقَ بهِمْ ذَرْعاً وَ قَالُوا لا تخَف وَ لا تحْزَنْ إِنَّا مُنَجُّوک وَ أَهْلَک إِلا امْرَأَتَک كانَت مِنَ الْغَبرِينَ(33)
إِنَّا مُنزِلُونَ عَلى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزاً مِّنَ السمَاءِ بِمَا كانُوا يَفْسقُونَ(34)
وَ لَقَد تَّرَكنَا مِنْهَا ءَايَةَ بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ(35)
ترجمه :31 - هنگامی که فرستادگان ما (از فرشتگان) به سراغ ابراهیم با بشارت (به تولد فرزند برای او) آمدند، گفتند: ما اهل این شهر و آبادی را (اشاره به شهرهای قوم لوط) هلاک خواهیم کرد چرا که اهل آن ستمگرند.
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 260
32 - (ابراهیم) گفت : در این آبادی لوط است ، گفتند ما به کسانی که در آن است آگاهتریم ! ما او و خانواده اش را نجات می دهیم ، جز همسرش را که در میان قوم باقی خواهد ماند.
33 - هنگامی که فرستادگان ما نزد لوط آمدند از دیدن آنها اندوهگین شد، گفتند، نترس و غمگین مباش ، ما تو و خانواده ات را نجات خواهیم داد، جز همسرت را که در میان قوم باقی می ماند.
34 - ما بر اهل این شهر و آبادی عذابی از آسمان به خاطر فسقشان فرو خواهیم ریخت .
35 - ما از آن آبادی نشانه روشنی و درس عبرتی برای کسانی که تعقل

می کنند باقی گذاردیم .
تفسیر:و اینهم سرنوشت آلودگان !
سرانجام دعای لوط مستجاب شد و فرمان مجازات سخت و سنگین این قوم تبهکار از سوی پروردگار صادر گردید، فرشتگانی که ماءمور عذاب بودند قبل از آنکه به سرزمین لوط (علیه السلام) برای انجام ماءموریت خود بیایند به سرزمینی که ابراهیم (علیه السلام) در آن بود برای ادای رسالتی دیگر، یعنی بشارت ابراهیم (علیه السلام) به تولد فرزندان رفتند.
آیات فوق نخست داستان برخورد آنها را با ابراهیم (علیه السلام) بیان می کند و می گوید: ((هنگامی که فرستادگان ما به سراغ ابراهیم با بشارت آمدند (و او را به تولد اسحاق و یعقوب نوید دادند) افزودند، ما اهل این شهر و آبادی را (اشاره به شهرهای قوم لوط) هلاک خواهیم کرد چرا که اهل آن ظالم و ستمگرند)) (و لما جائت رسلنا ابراهیم بالبشری قالوا انا مهلکوا اهل هذه القریة ان اهلها کانوا ظالمین).
تعبیر به ((هذه القریة)) (این آبادی) دلیل بر این است که شهرهای قوم لوط در مجاورت سرزمین ابراهیم بود. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 261
و تعبیر به ((ظالم)) به خاطر آن است که آنها، هم بر خویشتن ظلم می کردند که راه شرک و فساد اخلاق و بی عفتی را پیش گرفته بودند، و هم بر دیگران که ظلم و ستم آنها حتی شامل عابرین و کاروانهائی که از آن سرزمین عبور می کردند می شد.
هنگامی که ابراهیم این سخن را شنید نگران لوط پیامبر بزرگ خدا شد و ((گفت : در این آبادیها لوط است))! (قال ان فیها لوطا).
سرنوشت او چه خواهد شد؟!
اما فورا در پاسخ او گفتند: نگران مباش ((ما به کسانی که در این سرزمین هستند آگاهتریم)) (قالوا نحن اعلم بمن فیها).
ما هرگز تر و خشک را با هم نمی سوزانیم و برنامه ما کاملا دقیق و حساب شده است .
و افزودند: ((ما قطعا لوط و خانواده اش را نجات خواهیم داد، جز همسرش که در میان قوم باقی خواهد ماند))! (لننجینه و اهله الا امراته کانت من الغابرین).
از این آیه بخوبی استفاده می شود که در تمام آن شهرها و آبادیها تنها یک خانواده مؤ من و پاک بود، و خداوند هم به موقع آنها را رهائی بخشید، چنانکه در آیه 36 سوره ذاریات می خوانیم : فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین : ((ما در آنجا جز یک خانواده مسلمان نیافتیم و تازه همسر لوط نیز از صف مؤ منان خارج بود و لذا محکوم به عذاب شد)).
تعبیر به ((غابرین)) جمع ((غابر)) به معنی کسی است که همراهانش بروند و او بماند، زنی که در خانواده نبوت بوده نمی بایست از ((مسلمین

و مؤ منین)) جدا شود، اما کفر و شرک و بت پرستی او سبب جدائیش گردید.
و از اینجا روشن می شود که انحراف او تنها از نظر عقیده بود، بعید نیست
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 262
این انحراف را از محیط خود گرفته باشد، و در آغاز مؤ من و موحد بوده است و به این ترتیب ایرادی متوجه لوط نخواهد شد که چرا با چنین زنی ازدواج کرده است ؟.
ضمنا اگر مؤ منان دیگری به لوط گرویده بودند حتما قبل از این ماجرا از آن سرزمین آلوده هجرت کرده بودند، تنها لوط بود و خانواده اش که می بایست تا آخرین ساعتی که احتمال تاءثیر تبلیغ و انذار می داد در آنجا بماند.
در اینجا سؤ الی پیش می آید و آن اینکه مگر ابراهیم احتمال می داد که عذاب الهی دامن لوط را هم بگیرد که در برابر فرشتگان از وضع لوط اظهار نگرانی کرد و آنها به او اطمینان دادند که لوط نجات می یابد؟
پاسخ روشن این سؤ ال این است که ابراهیم (علیه السلام) مطلب را می دانست ولی برای اطمینان قلبش سؤ ال می کند، چنانکه نظیر آن را همین پیامبر بزرگ در مورد معاد دارد که خداوند به وسیله زنده کردن مرغان منظره معاد را پیش روی او مجسم می سازد.
ولی مفسر بزرگ علامه طباطبائی معتقد است که منظور ابراهیم این بود که وجود لوط (علیه السلام) را در میان این قوم دلیلی برای رفع عذاب از آنها بگیرد، و از آیه 74 - 76 سوره هود نیز برای این مقصد کمک می گیرد، زیرا این آیات می گوید: ((ابراهیم می خواست مجازات این قوم به تاءخیر افتد شاید نور هدایت در قلبشان پرتوافکن شود، ولی با این جواب روبرو شد که اصرار در این موضوع نکن که وضع آنها از این حرفها گذشته ، و مجازاتشان قطعی و لا یتغیر است .
اما به اعتقاد ما پاسخی که فرشتگان در اینجا در مورد آزادی لوط و خانواده اش دادند بخوبی نشان می دهد که در این آیات تنها سخن از لوط در میان بوده است ، اما آیات سوره هود مطلب جداگانه ای را تعقیب می کند، و همانگونه تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 263
که گفتیم ابراهیم این سؤ ال را تنها برای کسب اطمینان بیشتر مطرح کرد (دقت کنید).
گفتگوی فرشتگان با ابراهیم در اینجا پایان گرفت و آنها روانه دیار لوط (علیه السلام) شدند.
قرآن می گوید: ((هنگامی که فرستادگان ما نزد لوط آمدند از دیدن آنها اندوهگین و بی طاقت شد)) (و لما ان جائت رسلنا لوطا سیئی بهم و ضاق بهم ذرعا).

تمام ناراحتی او از این بود که آنها را نمی شناخت ، آنها به صورت جوانانی خوش قیافه بودند، و آمدن چنین میهمانانی در چنان محیط آلوده ای ، ممکن بود برای لوط موجب دردسر و احتمالا آبروریزی نزد میهمانان شود، لذا سخت در فکر فرو رفت که عکس العمل قوم گمراه و ننگین و بی شرم در برابر این میهمانان چه خواهد بود؟!
((سیئی)) از ماده ((ساء)) به معنی بد حال شدن است ، و ((ذرع)) به معنی ((قلب)) یا خلق است ، بنابراین ((ضاق بهم ذرعا)) یعنی دلتنگ و ناراحت شد.
بعضی از مفسران گفته اند که این کلمه در اصل به معنی ((فاصله میان دستهای شتر هنگام راه رفتن)) است ، و از آنجا که هرگاه بار سنگینی بر پشت او بگذارند، فاصله گامهای خود را کمتر و تنگتر می کند، این جمله (ضاق ذرعا) به عنوان کنایه از حادثه سنگین و طاقت فرسا ذکر می شود.
ولی میهمانان که ناراحتی او را درک کردند به زودی خود را معرفی نموده و او را از نگرانی بیرون آوردند: ((گفتند: نترس ، و غمگین مباش (کاری از این بیشرمان ساخته نیست ، و به زودی همگی نابود خواهند شد) ما تو و خانواده ات را نجات خواهیم داد، جز همسرت که در میان آنها می ماند)) (و هلاک می شود) تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 264
(و قالوا لا تخف و لا تحزن انا منجوک و اهلک الا امراءتک کانت من الغابرین).
البته از آیات سوره هود بخوبی استفاده می شود هنگامی که آن قوم بی آزرم از وجود میهمانهای لوط (علیه السلام) با خبر شدند به سرعت به سراغ او آمدند و در نظر داشتند مزاحم آنان شوند، لوط که هنوز فرشتگان را نشناخته بود، سخت ناراحت شد گاه با توسل به نصیحت ، و گاه به تهدید، و گاه از طریق تحریک وجدان آنها که آیا یک مرد رشید در میان شما وجود ندارد؟! و گاه از طریق پیشنهاد ازدواج دخترانش با آنها، خواست آنان را از این کار بازدارد، اما این بیشرمان به هیچ چیز قانع نبودند و تنها به هدف ننگین خود می اندیشیدند!
ولی رسولان پروردگار خود را به لوط (علیه السلام) معرفی کرده و از طریق اعجاز الهی چشمان آن قوم مهاجم را نابینا ساختند و آب سردی بر قلب سوخته این پیامبر بزرگ ریختند.
قابل توجه اینکه رسولان پروردگار به لوط گفتند: ((نترس)) و ((غمگین مباش)) در اینکه میان این دو کلمه (خوف و حزن) چه تفاوتی وجود دارد در تفسیر المیزان چنین آمده که ((خوف)) در مورد حوادث ناگوار احتمالی است و ((حزن)) در موارد قطعی .
بعضی ((خوف)) را مربوط به حوادث آینده می دادند، و ((غم)) را متعلق به حوادث گذشته .

این احتمال نیز وجود دارد که ((خوف)) در مورد مسائل ((خطرناک)) است اما غم مربوط به حوادث ((دردناک))، هر چند خطری در آن وجود نداشته باشد.
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که بر طبق آیات سوره هود، ترس و اندوه
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 265
لوط مربوط به خودش نبوده ، بلکه از این بیم داشت که مزاحم میهمانهایش شوند اما جوابی که فرشتگان دادند، مربوط به نجات لوط و خانواده اش بود و این دو با هم سازگار نیست .
پاسخ این سؤ ال را از آیه 81 سوره هود اجمالا می توان استفاده کرد، زیرا هنگامی که قوم بی شرم برای دست دراز کردن به سوی میهمانها آمدند فرشتگان به لوط گفتند: ((این قوم به تو دسترسی پیدا نخواهند کرد یعنی ما که سهل است ، آزاری به تو نیز نمی توانند برسانند، بنابراین فرشتگان ، نجات خود را مسلم گرفتند - و راستی هم مسلم بود - تنها بشارت را روی نجات لوط و خانواده اش متمرکز کردند.
بعد برای اینکه سرنوشت این گروه آلوده به ننگ را در برنامه ماءموریت خود روشنتر سازند افزودند: ((ما بر اهل این شهر و آبادی عذابی از آسمان به خاطر فسق و گناهشان فرو خواهیم ریخت))! (انا منزلون علی اهل هذه القریة رجزا من السماء بما کانوا یفسقون).
منظور از ((قریه)) همان شهر ((سدوم)) و شهرها و آبادیهای اطراف آنها است که قوم لوط در آن می زیستند و بعضی تعداد جمعیت آنها را هفتصد هزار نفر شمرده اند.
و منظور از ((رجز)) در اینجا ((عذاب)) است (معنی اصلی رجز اضطراب است ، سپس به هر چیزی که موجب اضطراب می گردد رجز می گویند و لذا عرب آن را در معانی زیادی مانند بلاهای سخت ، طاعون ، برف و تگرگ شدید، بت ، وسوسه شیطان و عذاب الهی به کار می برد).
جمله ((بما کانوا یفسقون)) علت مجازات دردناک آنها را که فسق تفسیر
نمونه جلد 16 صفحه 266
و نافرمانی خدا بود بیان می کند، و تعبیر به فعل مضارع ((یفسقون)) دلیل بر استمرار و ادامه کارهای زشتشان است .
این تعبیر بیانگر این واقعیت است که اگر از ادامه گناه ، خودداری می کردند و به راه حق و تقوا و پاکی باز می گشتند گرفتار چنین عذابی نمی شدند و گذشته آنان بخشوده می شد.
در اینجا چگونگی عذاب دردناک آنها توضیح داده نشده ، همین اندازه می فرماید: ((ما از آن آبادیها (از ویرانه های درهم ریخته و شهرهای بلا دیده و نابود شده) آنها درس عبرت و نشانه روشنی برای کسانی که اندیشه می کنند باقی گذاردیم)) (و لقد ترکنا فیها آیة بینة لقوم یعقلون).

ولی در همان سوره هود آیه 82 و همچنین سوره اعراف 84، شرح عذاب آنها داده شده است ، که نخست زلزله شدیدی شهرهای آنها را به کلی زیر و رو کرد، و سپس بارانی از سنگهای آسمانی بر آنها فرو ریخت ، به گونه ای که بدنها و ویرانه های خانه ها و قصرهاشان زیر آن مدفون گشت .
تعبیر به ((آیة بینة)) (نشانه روشنی) اشاره به آثار باقیمانده شهر ((سدوم)) است که طبق آیات قرآن در مسیر راه کاروانهای مردم حجاز قرار داشت ، و تا زمان ظهور پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز باقی بود، چنانکه در آیه 76 سوره حجر می خوانیم : و انها لبسبیل مقیم : ((آثار آن بر سر راه کاروانیان برقرار است)) و در آیه 137 و 138 صافات چنین آمده : و انکم لتمرون علیهم مصبحین و باللیل افلا تعقلون : ((شما صبح و شام از کنار آنها می گذرید آیا اندیشه نمی کنید))؟!
العنکبوت
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 267
آیه 36-40
آیه و ترجمه
وَ إِلی مَدْیَنَ أَخَاهُمْ شعَیْباً فَقَالَ یَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ ارْجُوا الْیَوْمَ الاَخِرَ وَ لا تَعْثَوْا فی الاَرْضِ مُفْسِدِینَ(36)
فَکذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصبَحُوا فی دَارِهِمْ جَثِمِینَ(37)
وَ عَاداً وَ ثَمُودَا وَ قَد تَّبَینَ لَکم مِّن مَّسکنِهِمْ وَ زَیَّنَ لَهُمُ الشیْطنُ أَعْمَلَهُمْ فَصدَّهُمْ عَنِ السبِیلِ وَ کانُوا مُستَبْصِرِینَ(38)
وَ قَرُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هَمَنَ وَ لَقَدْ جَاءَهُم مُّوسی بِالْبَیِّنَتِ فَاستَکبرُوا فی الاَرْضِ وَ مَا کانُوا سبِقِینَ(39)
فَکُلاًّ أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُم مَّنْ أَرْسلْنَا عَلَیْهِ حَاصِباً وَ مِنْهُم مَّنْ أَخَذَتْهُ الصیْحَةُ وَ مِنْهُم مَّنْ خَسفْنَا بِهِ الاَرْض وَ مِنْهُم مَّنْ أَغْرَقْنَا وَ مَا کانَ اللَّهُ لِیَظلِمَهُمْ وَ لَکِن کانُوا أَنفُسهُمْ یَظلِمُونَ(40)
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 268
ترجمه :36 - ما به سوی مدین برادرشان شعیب را فرستادیم ، گفت : ای قوم من ! خدا را بپرستید و به روز بازپسین امیدوار باشید، و در زمین فساد نکنید.
37 - آنها او را تکذیب کردند و به این سبب زلزله آنها را فرو گرفت و در خانه های خود به رو در افتادند و مردند.
38 - ما طایفه عاد و ثمود را نیز هلاک کردیم ، و مساکن (ویران شده) آنها برای شما آشکار است ، شیطان اعمالشان را برای آنها زینت کرده بود، لذا آنان را از راه بازداشت در حالی که می دیدند!
39 - قارون و فرعون و هامان را نیز هلاک کردیم ، موسی با دلائل روشن به سراغ آنها آمد اما آنها در زمین برتری جوئی کردند، ولی نتوانستند بر

خدا پیشی گیرند.
40 - ما هر یک از آنها را به گناهشان گرفتیم ، بر بعضی از آنها طوفانی تواءم با سنگریزه فرستادیم ، و بعضی از آنها را صیحه آسمانی فرو گرفت ، و بعضی دیگر را در زمین فرو بردیم ، و بعضی را غرق کردیم ، خداوند هرگز به آنها ستم نکرد، ولی آنها خودشان بر خویشتن ستم نمودند.
تفسیر:هر گروه ستمگر به نوعی مجازات شدند
بعد از داستان لوط و قومش نوبت به اقوام دیگری همچون ((قوم شعیب)) و ((عاد)) و ((ثمود)) و ((قارون)) و ((فرعون)) می رسد که در آیات مورد بحث به هر کدام اشاره فشرده و کوتاهی برای یک نتیجه گیری کلی شده است .
نخست می گوید: ((ما به سوی ((مدین)) برادرشان شعیب را فرستادیم)) (و الی مدین اخاهم شعیبا).
تعبیر به برادر، چنانکه بارها گفته ایم ، اشاره به نهایت محبت این پیامبران نسبت به امتهایشان و عدم سلطه جوئی است ، البته این پیامبران غالبا

خویشاوندی با اقوامشان نیز داشتند.
((مدین)) شهری است در جنوب غربی اردن که امروز به نام ((معان)) خوانده می شود، در شرق ((خلیج عقبه)) قرار گرفته ، و حضرت شعیب و قومش در آنجا می زیستند.
((شعیب)) مانند سایر پیامبران بزرگ خدا دعوت خود را از اعتقاد به مبداء و معاد که پایه و اساس هر دین و آئین است آغاز کرد، ((گفت ای قوم من ! خدا را بپرستید و به روز قیامت امیدوار باشید)) (فقال یا قوم اعبدوا الله و ارجوا الیوم الاخر).
ایمان به مبداء سبب می شود که انسان احساس مراقبت دقیقی به طور دائم از ناحیه پروردگار بر اعمال خود داشته باشد، و ایمان به معاد انسان را به یاد دادگاه عظیمی می اندازد که همه چیز بی کم و کاست در آن مورد بررسی قرار خواهد گرفت .
اعتقاد به این دو اصل مسلما در تربیت و اصلاح انسان تاءثیر فوق العاده ای خواهد داشت .
دستور سوم ((شعیب)) یک دستور جامع عملی بود که تمام برنامه های اجتماعی را در برمی گیرد گفت : ((سعی در فساد در زمین مکنید)) (و لا تعثوا فی الارض مفسدین).
فساد مفهوم وسیعی دارد که هرگونه نابسامانی و ویرانگری و انحراف و ظلم را در بر می گیرد و نقطه مقابل آن صلاح و اصلاح است که تمام برنامه های سازنده در مفهوم آن جمع است .
((تعثوا)) از ماده ((عثی)) به معنی تولید فساد کردن است ، منتها این

تعبیر بیشتر در مورد مفاسد اخلاقی گفته می شود، بنابراین ذکر کلمه ((مفسدین)) بعد از آن جنبه تاءکید دارد.
اما آن گروه بجای اینکه اندرزهای این مصلح بزرگ را به گوش جان بشنوند در مقام مخالفت برآمده او را تکذیب کردند)) (فکذبوه).
((این عمل سبب شد که زلزله شدیدی آنها را فرو گرفت))! (فاخذتهم الرجفة).
((و آنها بر اثر این حادثه در خانه های خود به رو افتادند و مردند))! (فاصبحوا فی دارهم جاثمین).
((جاثم)) از ماده ((جثم)) (بر وزن چشم) به معنی نشستن روی زانو، و توقف در یک مکان است ، بعید نیست این تعبیر اشاره به آن باشد که آنها در موقع وقوع این زلزله شدید در خواب بودند، ناگهان به پا خاستند، همینکه بر سر زانو نشستند حادثه به آنها مهلت نداد و با فرو ریختن دیوارها و صاعقه ای که با آن زلزله مرگبار همراه بود، جان خود را از دست دادند.
آیه بعد سخن از قوم ((عاد)) و ((ثمود)) می گوید، بی آنکه از پیامبر آنها (هود و صالح)، و گفتگوهایشان با این دو قوم سرکش سخنی به میان آورد، چرا که اقوامی بودند شناخته شده و داستان پیامبرشان در آیات دیگر قرآن کرارا آمده است ، می فرماید: ((ما طایفه عاد و ثمود را هلاک کردیم)) (و عادا و ثمود).
سپس می افزاید: ((مساکن و جایگاه های آنها برای شما آشکار است)) (و ویرانه های شهرهایشان در سرزمین حجر و یمن بر سر راهتان) (و قد تبین لکم من مساکنهم).
شما همه سال در مسافرتهایتان برای تجارت ، به سوی یمن و شام ، از سرزمین ((حجر)) که در شمال جزیره عرب ، و ((احقاف)) که در جنوب و نزدیکی یمن قرار دارد می گذرید و ویرانه های شهرهای عاد و ثمود را با چشم خود تماشا می کنید، چرا عبرت نمی گیرید؟!
سپس به علت اصلی بدبختی آنها اشاره کرده می گوید: ((شیطان اعمالشان را برای آنها زینت کرده بود، و در نتیجه آنها را از راه حق بازداشته بود)) (و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل).
((در حالی که چشم بینا و عقل و خرد داشتند))، فطرت آنها بر توحید و تقوی بود، و پیامبران الهی نیز بقدر کافی راه را به آنها نشان داده بودند (و کانوا مستبصرین).
بعضی از مفسران این جمله را به معنی داشتن چشم بینا و عقل و درک کافی ، و بعضی به معنی دارا بودن فطرت سالم ، و بعضی به معنی استفاده از راهنمائی پیامبران دانسته اند.

هیچ مانعی ندارد که همه اینها در معنی آیه جمع باشد، اشاره به اینکه آنها جاهل قاصر نبودند، بلکه قبلا بخوبی حق را می شناختند، وجدان بیدار داشتند، عقل و خرد کافی ، و پیامبران به آنها اتمام حجت کردند، ولی با اینهمه ندای عقل و وجدان ، دعوت انبیاء را رها کرده به دنبال وسوسه های شیطانی افتادند و روز به روز اعمال زشت و شومشان در نظرشان زیباتر جلوه کرد، و بجائی رسیدند که راهی برای بازگشت نبود، قانون آفرینش ، این چوبهای خشک و بی بار و بر را به آتش کشید که ((سزا خود همین است مربی بری را))! تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 272
آیه بعد از سه نفر از گردنکشان که هر کدام نمونه بارزی از یک قدرت شیطانی بودند نام می برد می گوید: ((و قارون و فرعون و هامان را نیز هلاک کردیم)) (و قارون و فرعون و هامان).
قارون مظهر ثروت تواءم با غرور و خودخواهی و غفلت ، فرعون مظهر قدرت استکباری تواءم با شیطنت ، و هامان الگوئی برای معاونت از ظالمان مستکبر بود.
سپس می افزاید: ((موسی با دلائل روشن به سراغ این سه آمد و حجت را بر آنها تمام کرد)) (و لقد جائهم موسی بالبینات).
((اما آنها راه استکبار و غرور و سرکشی را در زمین پیش گرفتند)) (فاستکبروا فی الارض).
قارون تکیه بر ثروت و زینت و گنجها و علم و دانشش کرد، و فرعون و هامان تکیه بر لشکر و قدرت نظامی و نیروی تبلیغاتی عظیم در میان توده های ناآگاه .
ولی ((آنها با اینهمه نتوانستند بر خدا پیشی گیرند و از چنگال قدرت او فرار کنند)) (و ما کانوا سابقین).
خداوند فرمان نابودی قارون را به زمینی داد که مهد آسایش او بود، و فرمان نابودی فرعون و هامان را به آبی که مایه حیات است ، خدا برای نابودی آنها لشکرهای آسمان و زمین را بسیج نکرد، بلکه آنچه مایه حیات آنها بود فرمان مرگ آنها را اجرا کرد!.
((سابقین)) جمع ((سابق)) به معنی کسی است که پیشی می گیرد و جلو تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 273
می افتد، و اگر می فرماید: آنها پیشی نگرفتند مفهومش این است آنها نتوانستند از قلمرو قدرت خدا با امکاناتی که در اختیار داشتند بگریزند، و از عذاب الهی رهائی یابند، بلکه در همان لحظه ای که خداوند اراده کرد آنها را به دیار عدم با ذلت و زبونی فرستاد.
چنانکه در آیه بعد می فرماید: ((ما هر یک از آنها را به گناهش گرفتیم)) (فکلا اخذنا بذنبه).
و از آنجا که در حقیقت چهار گروه در دو آیه قبل ذکر شده بود که

مجازاتشان بیان نگردیده (((قوم عاد و قوم ثمود)) ((قارون)) و ((فرعون)) و ((هامان))) در دنباله آیه مجازاتهای آنها را به ترتیب بیان کرده و می گوید:
((بر بعضی از آنها طوفانی شدید و کوبنده تواءم با سنگریزه فرستادیم)) (فمنهم من ارسلنا علیه حاصبا).
((حاصب)) به معنی طوفانی است که در آن سنگریزه ها به حرکت در آیند (((حصباء)) به معنی سنگریزه است).
منظور از این گروه ، قوم عاد است که بر طبق سوره ذاریات و حاقه و قمر، طوفان شدید و بسیار کوبنده ای در مدت هفت شب و هشت روز بر آنها مسلط گردید، خانه هاشان را درهم کوبید، و جسدهاشان را همچون برگهای پائیزی به اطراف پراکنده ساخت (سوره حاقه آیات 5 تا 7).
((بعضی دیگر را صیحه آسمانی فرو گرفت)) (و منهم من اخذته الصیحة).
گفته ایم : صیحه آسمانی نتیجه صاعقه ها است که با زمین لرزه در مرکز وقوعش همراه است ، و این عذابی بود که برای قوم ثمود، و بعضی اقوام دیگر نازل گردید، چنانکه در سوره هود آیه 67 در باره قوم ثمود می گوید:
و اخذ الذین تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 274
ظلموا الصیحة فاصبحوا فی دیارهم جاثمین .
((و بعضی دیگر از آنها را در زمین فرو بردیم)) (و منهم من خسفنا به الارض).
این مجازاتی بود که در مورد قارون ، ثروتمند مغرور مستکبر بنی اسرائیل تحقق یافت که در آیه 81 سوره قصص به آن اشاره شده است .
((و بالاخره بعضی دیگر را غرق کردیم)) (و منهم من اغرقنا).
می دانیم این اشاره به فرعون و هامان و اتباع آنها است ، که در سوره های مختلف قرآن از آن بحث شده است .
به هر حال با توجه به این بیان ، مجازاتهای چهارگانه فوق به ترتیب برای گروه های چهارگانه ای است که در دو آیه قبل ، اشاره به انحراف و گمراهی و گناه آنها شده ، بی آنکه مجازات آنها ذکر شود.
اما اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند که این مجازاتها شامل اقوام دیگری نیز بشود (از جمله غرق برای قوم نوح و باران سنگ برای قوم لوط) بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا مجازات آنها در همانجا که قرآن شرح حالشان را داده بیان گردید، و نیازی به تکرار نبود، آنچه در این سلسله آیات بیان نشده بود، مجازات گروه های چهارگانه ای بود که در دو آیه اخیر آمده است .
در پایان آیه برای تاءکید این واقعیت که اینها همه گرفتار عکس العمل کارهای خویش شدند و محصولی را درو می کردند که بذر آن را خودشان پاشیده بودند، می فرماید: ((خداوند هرگز به آنها ظلم و ستم نکرد، آنها

بودند که بر خویشتن ستم کردند)) (و ما کان الله لیظلمهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون).
آری مجازاتهای این جهان و جهان دیگر بازتاب و تجسمی است از اعمال انسانها، در آنجا که تمام راه های اصلاح و بازگشت را به روی خود ببندند.
خدا عادلتر از آنست که کوچکترین ظلم و ستمی درباره انسانی روا دارد.
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 275
این آیه مانند بسیاری دیگر از آیات دیگر قرآن به روشنی اصل آزادی اراده و اختیار انسان را تثبیت می کند، و این حقیقت را روشن می سازد که تصمیم گیریهای همه جا از خود انسان است ، و خدا او را آزاد آفریده و آزاد خواسته است ، بنابراین اعتقاد پیروان مکتب جبر که متاءسفانه در میان مسلمانها نیز وجود دارند با این منطق نیرومند قرآن ابطال می شود.
العنکبوت
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 276
آیه 41-44
آیه و ترجمه
مَثَلُ الَّذِینَ اتخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِیَاءَ کَمَثَلِ الْعَنکبُوتِ اتخَذَت بَیْتاً وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُیُوتِ لَبَیْت الْعَنکبُوتِ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ(41)
إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا یَدْعُونَ مِن دُونِهِ مِن شىْءٍ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکیمُ(42)
وَ تِلْک الاَمْثَلُ نَضرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا یَعْقِلُهَا إِلا الْعَلِمُونَ(43)

خَلَقَ اللَّهُ السمَوَتِ وَ الاَرْض بِالْحَقِّ إِنَّ فى ذَلِک لاَيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ(44)
ترجمه :41 - کسانی که غیر از خدا را اولیاء خود برگزیدند، همچون عنکبوتند که خانه ای برای خود انتخاب کرده و سست ترین خانه ها خانه عنکبوت است اگر می دانستند!
42 - خداوند آنچه را غیر از او می خوانند می داند و او شکست ناپذیر و حکیم است .
43 - اینها مثالهائی است که ما برای مردم می زنیم و جز عالمان آن را درک نمی کنند.
44 - خداوند، آسمانها و زمین را به حق آفرید، در این آیتی است برای مؤ منان . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 277
تفسیر:تکیه گاههای سست همچون لانه عنکبوت !
در آیات گذشته سرنوشت دردناک و غم انگیز مشرکان مفسد و مستکبران لجوج و ظالمان بیدادگر و خودخواه بیان شد، به همین تناسب در آیات مورد بحث مثال جالب و گویائی برای کسانی که غیر خدا را معبود و ولی خود قرار می دهند بیان می کند که هر چه درباره این مثال بیندیشیم نکات بیشتری از آن ، عائدمان می شود.
می فرماید: ((کسانی که غیر از خدا را ولی و معبود خود برگزیدند، همچون عنکبوتند که خانه ای برای خود برگزیده ، و سست ترین خانه ها، خانه عنکبوت است ، اگر می دانستند))! (مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا و ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت لو کانوا یعلمون).
چه مثال رسا و جالبی و چه تشبیه گویا و دقیقی ؟!
درست دقت کنید: هر حیوان و حشره ای برای خود خانه و لانه ای دارد، اما هیچیک از این خانه ها به سستی خانه عنکبوت نیست .
اصولا خانه باید دیوار و سقف و دری داشته باشد، و صاحب آن را از حوادث حفظ کند طعمه و غذا و نیازهای او را در خود نگاه دارد. بعضی از خانه ها سقف ندارند اما لااقل دیواری دارند یا اگر دیوار ندارند سقفی دارند.
اما لانه عنکبوت که از تعدادی تارهای بسیار نازک ساخته شده نه دیواری دارد، نه سقفی ، نه حیاطی و نه دری ، اینها همه از یک سو.
از سوی دیگر مصالح آن بقدری سست و بی دوام است که در برابر هیچ حادثه ای مقاومت نمی کند.
اگر نسیم ملایمی بوزد تار و پودش را درهم می ریزد! تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 278
اگر چند قطره باران بر آن ببارد آن را متلاشی می کند!

کمترین شعله آتشی به آن برسد نابودش می سازد.
حتی اگر گرد و غبار بر آن بنشیند پاره پاره می شود و از سقف خانه آویزان می گردد.
معبودهای دروغین این گروه نیز نه سودی دارند و نه زیانی ، نه مشکلی را حل می کنند، و نه در روز بیچارگی پناهگاه کسی هستند.
درست است که این خانه برای عنکبوت با آن پاهای بلند و طولانیش هم مرکز استراحت است و هم در و دکان و دامی برای صید حشرات و تحصیل غذا.
ولی در مقایسه با خانه های حیوانات و حشرات دیگر بی نهایت سست و بی دوام است .
کسانی که غیر خدا را تکیه گاه خود قرار دهند تکیه آنها بر تار عنکبوت است .
آنها که غیر از خدا را معبود خویش برگزینند تکیه آنها بر تار عنکبوت است تخت و تاج فرعونها، اموال بی حساب قارونها، قصرها و گنجهای شاهان ، همه مانند تارهای عنکبوت است .
بی دوام ، سست ، غیر قابل اعتماد و ناپایدار در برابر طوفان حوادث .
تاریخ نیز نشان می دهد که به راستی هیچ یک از این امور نمی تواند تکیه گاه انسان گردد.
ولی آنها که بر ایمان و توکل بر خدا تکیه می کنند تکیه بر سد پولادین دارند.
ذکر این نکته نیز در اینجا ضروری است : خانه عنکبوت و تارهای او با اینکه ضرب المثل در سستی می باشد خود از عجائب آفرینش است که دقت در

انسان را به عظمت آفریدگار آشناتر می کند.
تارهای عنکبوت از مایع لزجی ساخته می شود که در حفره های بسیار کوچکی همچون سر سوزن در زیر شکم او قرار دارد، این مایع دارای ترکیب خاصی است که هر گاه در مجاورت هوا قرار گیرد سخت و محکم می شود.
عنکبوت آن را به وسیله چنگال مخصوصش از این حفره ها بیرون کشیده و تارهای خود را از آن می سازد.
می گویند هر عنکبوت قادر است با همین مایع بسیار مختصر که در اختیار دارد در حدود پانصد متر از این تارها بتند!
بعضی نوشته اند که سستی این تارها بر اثر نازکی فوق العاده است و گرنه از تار فولادینی که به ضخامت آن باشد محکمتر است !.
عجیب اینکه این تارها گاهی هر کدام از چهار رشته تشکیل شده و هر رشته ای نیز خود از هزار رشته ! تشکیل یافته که هر کدام از سوراخ

بسیار کوچکی که در بدن او است بیرون می آید اکنون فکر کنید هر یک از این تارهای فرعی چه اندازه ظریف و دقیق و باریک تهیه می شود.
علاوه بر عجائبی که در مصالح ساختمانی خانه عنکبوت به کار رفته ، شکل ساختمانی و مهندسی آن نیز جالب است ، اگر به خانه های سالم عنکبوت دقت کنیم منظره جالبی همچون یک خورشید با شعاعهایش بر روی پایه های مخصوصی از همین تارها مشاهده می کنیم البته این خانه برای عنکبوت خانه مناسب و ایده آلی است ولی در مجموع سستتر از آن تصور نمی شود، و این چنین است معبودهائی که غیر از خدا می پرستند.
با توجه به اینکه عنکبوت تنها یکنوع نیست بلکه بعضی از دانشمندان مدعی هستند که تاکنون بیست هزار نوع عنکبوت شناخته شده است ! و هر کدام ویژگیهائی دارند عظمت قدرت خدا در آفرینش این موجود کوچک آشکارتر می شود. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 280
ضمنا تعبیر به ((اولیاء)) (جمع ولی) به جای ((اصنام)) و بتها شاید برای اشاره به این نکته است که نه فقط معبودهای ساختگی که پیشوایان و رهبران غیر الهی نیز در همین حکمند.
جمله لو کانوا یعلمون (اگر می دانستند) که در آخر آیه آمده است مربوط به بتها و معبودهای دروغین است ، نه مربوط به سستی خانه عنکبوت ، چرا که سستی آن را همه می دادند، بنابراین مفهوم جمله چنین است اگر آنها از سستی معبودان و پایگاه هائی که غیر از خدا برگزیده اند با خبر بودند بخوبی می دانستند که اینها در سستی همانند تار عنکبوتند.
در آیه بعد هشدار تهدید آمیزی به این مشرکان غافل و بیخبر می دهد می گوید: ((خداوند آنچه را آنها غیر از او می خوانند می داند)) (ان الله یعلم ما یدعون من دونه من شی ء).
شرک آشکار آنها، و شرک مخفی و پنهانشان ، هیچیک بر خدا پوشیده نیست .
((و او است قادر شکست ناپذیر و حکیم علی الاطلاق)) (و هو العزیز الحکیم).
اگر مهلت به آنها می دهد، نه به خاطر آنست که نمی داند یا قدرتش محدود است ، بلکه حکمت او ایجاب می کند که فرصت کافی دهد تا بر همه اتمام حجت شود، و آنها که شایسته هدایتند، هدایت گردند.
بعضی از مفسران ، این جمله را اشاره به بهانه هائی دانسته اند که مشرکان برای خود می تراشیدند و آن اینکه اگر ما این بتها را می پرستیم نه به خاطر خودشان است اینها در حقیقت مظهر و سمبل هستند از ستارگان آسمان ، و از پیامبران و فرشتگان ما در حقیقت برای آنها سجده می کنیم ، و از آنها احترام به عمل می آوریم ، و خیر و شر ما و سود و زیان ما در دست آنها است .

قرآن می گوید: خدا می داند شما چه چیزهائی را می خوانید، هر که باشند
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 281
و هر چه باشند، در برابر قدرت فرمان او چون تار عنکبوتند و از خود چیزی ندارند که به شما بدهند.
سومین آیه مورد بحث گویا اشاره به ایرادی است که دشمنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در برابر این مثالها به او می کردند و می گفتند: چگونه ممکن است خدائی که آفریننده زمین و آسمان است به عنکبوت و مگس و حشرات و مانند اینها مثال بزند.
قرآن در پاسخ آنها می گوید: ((اینها مثالهائی است که ما برای مردم می زنیم و جز عالمان آنرا درک نمی کنند)) (و تلک الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون).
اهمیت و ظرافت مثال در بزرگی و کوچکی آن نیست ، بلکه در انطباق آن بر مقصود است ، گاه کوچک بودن آن بزرگترین نقطه قوت آن است .
فی المثل هنگامی که سخن از تکیه گاههای سست و بی اساس است ، باید مثال را از تار عنکبوت انتخاب کرد که بهتر از هر چیز می تواند این سستی و ناپایداری و عدم ثبات را منعکس کند، این عین فصاحت و بلاغت است .
اینجا است که می گوید تنها عالمان هستند که ریزه کاریهای مثالهای قرآن را درک می کنند.
در آخرین آیه مورد بحث اضافه می کند: ((خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده و در این نشانه عظیمی است برای افراد با ایمان)) (خلق اللّه السماوات و الارض بالحق ان فی ذلک لایة للمؤ منین).
باطل و بیهوده در کار او راه ندارد، اگر مثال به عنکبوت و خانه سست و بی بنیادش می زند، روی حساب است ، و اگر موجود کوچکی را برای
تمثیل برگزیده تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 282
برای بیان حق است ، و گرنه او آفریننده بزرگترین کهکشانها و منظومه های آسمانی است .
جالب اینکه در پایان این چند آیه تکیه روی ((علم)) و ((ایمان)) است ، در یک جا می فرماید: لو کانوا یعلمون (اگر می دانستند) جای دیگری می فرماید و ما یعقلها الا العالمون (جز عالمان آگاه این مثلها را درک نمی کنند).
و در اینجا می فرماید: ان فی ذلک لایة للمؤ منین (در این نشانه بزرگی است برای افراد با ایمان).
اشاره به اینکه چهره حق روشن و آفتابی است اما در زمینه های مستعد شکوفا می شود، قلبی آگاه و جستجوگر، روحی بیدار و تسلیم در مقابل حق لازم است و اگر این کوردلان جمال حق را نمی بینند نه به خاطر خفای

آن است که به خاطر نابینائی آنها است . العنکبوت
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 283
آیه 45
آیه و ترجمه
اتْلُ مَا أُوحِیَ إِلَیْکَ مِنَ الْکِتَبِ وَ أَقِمِ الصلَوةَ إِنَّ الصلَوةَ تَنهَی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنکَرِ وَ لَذِکْرُ اللَّهِ أَکبرُ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ مَا تَصنَعُونَ(45)
ترجمه :45 - آنچه را از کتاب آسمانی به تو وحی شده تلاوت کن ، و نماز را بر پا دار که نماز (انسان را) از زشتیها و منکرات باز می دارد و خداوند می داند شما چه کارهائی انجام می دهید.
تفسیر:نماز باز دارنده از زشتیها و بدیها
بعد از پایان بخشهای مختلفی از سرگذشت اقوام پیشین و پیامبران بزرگ و برخورد نامطلوب آنها با این رهبران الهی ، و پایان غم انگیز زندگی آنها، روی سخن را - برای دلداری و تسلی خاطر و تقویت روحیه و ارائه خط مشی کلی و جامع - به پیامبر کرده دو دستور به او می دهد:
نخست می گوید ((آنچه را از کتاب آسمانی (قرآن) به تو وحی شده تلاوت کن)) (اتل ما اوحی الیک من الکتاب).
این آیات را بخوان که هر چه می خواهی در آن است : علم و حکمت ، نصیحت و اندرز، معیار شناخت حق و باطل ، وسیله نورانیت قلب و جان ، و مسیر حرکت هر گروه و هر جمعیت .
بخوان و در زندگیت به کار بند، بخوان و از آن الهام بگیر، بخوان و قلبت
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 284
را به نور تلاوتش روشن کن .
بعد از بیان این دستور که در حقیقت جنبه آموزش دارد، به دستور دوم می پردازد که شاخه اصلی پرورش است ، می گوید: ((و نماز را بر پا دار)) (و اقم الصلوة).
سپس به فلسفه بزرگ نماز پرداخته می گوید: ((زیرا نماز انسان را از زشتیها و منکرات باز می دارد)) (ان الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر).
طبیعت نماز از آنجا که انسان را به یاد نیرومندترین عامل بازدارنده یعنی اعتقاد به مبدء و معاد می اندازد دارای اثر بازدارندگی از فحشاء و منکر است .
انسانی که به نماز می ایستد، تکبیر می گوید، خدا را از همه چیز برتر و بالاتر می شمرد، به یاد نعمتهای او می افتد، حمد و سپاس او می گوید، او را به رحمانیت و رحیمیت می ستاید، به یاد روز جزای او می افتد، اعتراف به بندگی او می کند، از او یاری می جوید صراط مستقیم از او می طلبد، و از راه کسانی که غضب بر آنها شده و گمراهان به خدا پناه می برد (مضمون سوره حمد).

بدون شک در قلب و روح چنین انسانی جنبشی به سوی حق و حرکتی به سوی پاکی و جهشی به سوی تقوا پیدا می شود.
برای خدا ((رکوع)) می کند، و در پیشگاه او پیشانی بر خاک می نهد، غرق در عظمت او می شود و خودخواهیها و خود برتربینیها را فراموش می کند.
شهادت به یگانگی او می دهد گواهی به رسالت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می دهد.
بر پیامبرش درود می فرستد و دست به درگاه خدای برمی دارد که در زمره تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 285
بندگان صالح او قرار گیرد (تشهد و سلام).
همه این امور موجی از معنویت در وجود او ایجاد می کند، موجی که سد نیرومندی در برابر گناه محسوب می شود.
این عمل چند بار در شبانه روز تکرار می گردد، هنگامی که صبح از خواب برمی خیزد در یاد او غرق می شود.
در وسط روز هنگامی که غرق زندگی مادی شده ناگهان صدای تکبیر مؤ ذن را می شنود، برنامه خود را قطع کرده ، به درگاه او می شتابد، و حتی در پایان روز و آغاز شب پیش از آنکه به بستر استراحت رود با او راز و نیاز می کند و دل را مرکز انوار او می سازد.
از این گذشته به هنگامی که آماده مقدمات نماز می شود خود را شستشو می دهد پاک می کند، حرام و غصب را از خود دور می سازد و به بارگاه دوست می رود همه این امور تاءثیر بازدارنده در برابر خط فحشاء و منکرات دارد.
منتها هر نمازی به همان اندازه که از شرایط کمال و روح عبادت برخوردار است نهی از فحشاء و منکر می کند، گاه نهی کلی و جامع و گاه نهی جزئی و محدود.
ممکن نیست کسی نماز بخواند و هیچگونه اثری در او نبخشد هر چند نمازش صوری باشد هر چند آلوده گناه باشد، البته این گونه نماز تاءثیرش کم است ، این گونه افراد اگر همان نماز را نمی خواندند از این هم آلوده تر بودند.
روشنتر بگوئیم : نهی از فحشاء و منکر سلسله مراتب و درجات زیادی دارد و هر نمازی به نسبت رعایت شرایط دارای بعضی از این درجات است .
از آنچه در بالا گفتیم روشن می شود سرگردانی جمعی از مفسران در تفسیر این آیه و انتخاب تفسیرهای نامناسب بی جهت است ، شاید آنها به همین دلیل که دیده اند بعضی نماز می خوانند و مرتکب گناه می شوند و آیه را در معنی مطلقش بدون سلسله مراتب دیده اند گرفتار شک و تردید شده اند، و راه های دیگری را در تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 286

تفسیر آیه برگزیده اند.
از جمله بعضی گفته اند: نماز انسان را از فحشاء و منکر باز می دارد مادام که مشغول نماز است !!
چه حرف عجیبی ؟ این مزیتی برای نماز نیست ، بسیاری از اعمال چنین است .
بعضی دیگر گفته اند اعمال و اذکار نماز به منزله جمله هائی است که هر یک انسان را از فحشاء و منکر نهی می کند، مثلا تکبیر و تسبیح و تهلیل هر کدام به انسان می گوید گناه مکن ، حال انسان گوش به این نهی می دهد یا نه ؟ مطلب دیگری است .
اما آنها که آیه فوق را چنین تفسیر کرده اند از این حقیقت غافل شده اند که نهی در اینجا فقط ((نهی تشریعی)) نیست ، بلکه ((نهی تکوینی)) است ، ظاهر آیه این است که نماز اثر بازدارنده دارد و تفسیر اصلی همان است که در بالا گفتیم ، البته مانعی دارد که بگوئیم نماز هم نهی تکوینی از فحشاء و منکر می کند و هم نهی تشریعی .
به چند حدیث توجه کنید:
1 - در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین می خوانیم که فرمود: من لم تنه ه صلاته عن الفحشاء و المنکر لم یزدد من الله الا بعدا: ((کسی که نمازش او را از فحشاء و منکر باز ندارد هیچ بهره ای از نماز جز دوری از خدا حاصل نکرده است))!.
2 - در حدیث دیگری از همان حضرت چنین آمده : لا صلوة لمن لم یطع الصلوة ، و طاعة الصلوة ان ینتهی عن الفحشاء و المنکر: ((کسی که اطاعت فرمان نماز نکند نمازش نماز نیست ، و اطاعت نماز آن است که نهی آن را از فحشاء و منکر به کار بندد)). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 287
3 - و در حدیث سومی از همان بزرگوار چنین می خوانیم : که جوانی از انصار نماز را با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ادا می کرد اما با این حال آلوده گناهان زشتی بود این ماجرا را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرضه داشتند فرمود: ان صلاته تنهاه یوما: ((سرانجام نمازش روزی او را از این اعمال پاک می کند)).
4 - این اثر نماز بقدری اهمیت دارد که در بعضی از روایات اسلامی به عنوان معیار سنجش نماز مقبول و غیر مقبول از آن یاد شده ، چنانکه امام صادق (علیه السلام) می فرماید: من احب ان یعلم اقبلت صلوته ام لم تقبل ؟ فلینظر: هل منعت صلوته عن الفحشاء و المنکر؟ فبقدر ما منعته قبلت منه !: ((کسی که دوست دارد ببیند آیا نمازش مقبول درگاه الهی شده یا نه ؟ باید ببیند آیا این نماز او را از زشتیها و منکرات باز داشته یا نه ؟ به همان مقدار که بازداشته نمازش قبول است))!.

در دنباله آیه اضافه می فرماید ((ذکر خدا از آن هم برتر و بالاتر است)) (و لذکر الله اکبر).
ظاهر جمله فوق این است که بیان فلسفه مهمتری برای نماز می باشد، یعنی یکی دیگر از آثار و برکات مهم نماز که حتی از نهی از فحشاء و منکر نیز مهمتر است آنست که انسان را به یاد خدا می اندازد که ریشه و مایه اصلی هر خیر و سعادت است ، و حتی عامل اصلی نهی از فحشاء و منکر نیز همین ((ذکر الله)) می باشد، در واقع برتری آن به خاطر آنست که علت و ریشه محسوب می شود.
اصولا یاد خدا، مایه حیات قلوب و آرامش دلها است ، و هیچ چیز به پایه آن نمی رسد: الا بذکر الله تطمئن القلوب : ((آگاه باشید یاد خدا مایه اطمینان دلها است)) (سوره رعد آیه 28). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 288
اصولا روح همه عبادات - چه نماز و چه غیر آن - ذکر خدا است ، اقوال نماز، افعال نماز، مقدمات نماز، تعقیبات نماز، همه و همه در واقع ، یاد خدا را در دل انسان زنده می کند.
قابل توجه اینکه در آیه 14 سوره طه اشاره به این فلسفه اساسی نماز شده و خطاب به موسی می گوید: اقم الصلوة لذکری : ((نماز را بر پا دار تا به یاد من باشی)).
ولی مفسران بزرگ برای جمله بالا تفسیرهای دیگری ذکر کرده اند که در بعضی از روایات اسلامی نیز اشاراتی به آن تفسیرها شده ، از جمله اینکه : منظور از جمله فوق این است که ((یاد خدا از شما به وسیله رحمت)) برتر از ((یاد شما از او بوسیله طاعت)) است .
دیگر اینکه ذکر خدا از نماز برتر و بالاتر است چرا که روح هر عبادتی ذکر خدا است .
این تفسیرها که بعضا در روایات اسلامی نیز آمده ، ممکن است اشاره به بطون آیه بوده باشد، و گرنه ظاهر آن با معنی اول هماهنگتر است ، زیرا در اکثر مواردی که ذکر الله به کار رفته ، منظور یاد کردن مردم از خدا است ، و آیه فوق نیز همین معنی را تداعی می کند، ولی البته یاد کردن خدا از بندگان می تواند به عنوان یک نتیجه مستقیم برای یاد بندگان از خدا بوده باشد، و به این ترتیب تضاد میان دو معنی برطرف می شود.
در حدیثی از ((معاذ بن جبل)) چنین آمده است : ((هیچ یک از اعمال آدمی برای نجات او از عذاب الهی برتر از ذکر الله نیست ، از او پرسیدند حتی جهاد در راه خدا؟ گفت : آری زیرا خداوند می فرماید: و لذکر الله اکبر)). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 289
ظاهر این است که معاذ بن جبل این سخن را از کلام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) استفاده کرده زیرا خود او نقل می کند که از پیامبر خدا پرسیدم : کدام عمل از همه اعمال برتر است فرمود: ان تموت و لسانک

رطب من ذکر الله عز و جل : ((اینکه به هنگام مردن زبان تو به ذکر خداوند بزرگ مشغول باشد)).
و از آنجا که نیات انسانها و میزان حضور قلب آنها در نماز و سائر عبادات بسیار متفاوت است در پایان آیه می فرماید: ((و خدا می داند چه کارهائی را انجام می دهید)) (و الله یعلم ما تصنعون).
چه اعمالی را که در پنهان انجام می دهید یا آشکار، چه نیاتی را که در دل دارید، و چه سخنانی که بر زبان جاری می کنید.
نکته :
تاثیر نماز در تربیت فرد و جامعه
گر چه نماز چیزی نیست که فلسفه اش بر کسی مخفی باشد، ولی دقت در متون آیات و روایات اسلامی ما را به ریزه کاریهای بیشتری در این زمینه رهنمون می گردد:
1 - روح و اساس و هدف و پایه و مقدمه و نتیجه و بالاخره فلسفه نماز همان یاد خدا است ، همان ((ذکر اللّه)) است که در آیه فوق بعنوان برترین نتیجه بیان شده است .
البته ذکری که مقدمه فکر، و فکری که انگیزه عمل بوده باشد، چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که در تفسیر جمله و لذکر الله اکبر فرمود: ذکر الله عند ما احل و حرم ((یاد خدا کردن به هنگام انجام حلال و حرام)) (یعنی به یاد خدا بیفتد به سراغ حلال برود و از حرام چشم بپوشد). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 290
2 - نماز وسیله شستشوی از گناهان و مغفرت و آمرزش الهی است چرا که خواه ناخواه نماز انسان را دعوت به توبه و اصلاح گذشته می کند، لذا در حدیثی می خوانیم : پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از یاران خود سؤ ال کرد: لو کان علی باب دار احدکم نهر و اغتسل فی کل یوم منه خمس مرات اکان یبقی فی جسده من الدرن شی ء؟ قلت لا، قال : فان مثل الصلوة کمثل النهر الجاری کلما صلی کفرت ما بینهما من الذنوب : ((اگر بر در خانه یکی از شما نهری از آب صاف و پاکیزه باشد و در هر روز پنج بار خود را در آن شستشو دهد، آیا چیزی از آلودگی و کثافت در بدن او می ماند؟)).
در پاسخ عرض کردند: نه ، فرمود: ((نماز درست همانند این آب جاری است ، هر زمان که انسان نمازی می خواند گناهانی که در میان دو نماز انجام شده است از میان می رود)).
و به این ترتیب جراحاتی که بر روح و جان انسان از گناه می نشیند، با مرهم نماز التیام می یابد و زنگارهائی که بر قلب می نشیند زدوده می شود.
3 - نماز سدی در برابر گناهان آینده است ، چرا که روح ایمان را در انسان

تقویت می کند، و نهال تقوی را در دل پرورش می دهد، و می دانیم ایمان و تقوی نیرومندترین سد در برابر گناه است ، و این همان چیزی است که در آیه فوق به عنوان نهی از فحشاء و منکر بیان شده است ، و همان است که در احادیث متعددی می خوانیم : افراد گناهکاری بودند که شرح حال آنها را برای پیشوایان اسلام بیان کردند فرمودند: غم مخورید، نماز آنها را اصلاح می کند و کرد.
4 - نماز، غفلت زدا است ، بزرگترین مصیبت برای رهروان راه حق آن است که هدف آفرینش خود را فراموش کنند و غرق در زندگی مادی و لذائذ تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 291
زود گذر کردند، اما نماز به حکم اینکه در فواصل مختلف ، و در هر شبانه روز پنج بار انجام می شود، مرتبا به انسان اخطار می کند، هشدار می دهد، هدف آفرینش او را خاطر نشان می سازد، موقعیت او را در جهان به او گوشزد می کند و این نعمت بزرگی است که انسان وسیله ای در اختیار داشته باشد که در هر شبانه روز چند مرتبه قویا به او بیدار باش گوید.
5 - نماز خود بینی و کبر را در هم می شکند، چرا که انسان در هر شبانه روز هفده رکعت و در هر رکعت دو بار پیشانی بر خاک در برابر خدا می گذارد، خود را ذره کوچکی در برابر عظمت او می بیند، بلکه صفری در برابر بی نهایت .
پرده های غرور و خود خواهی را کنار می زند، تکبر و برتری جوئی را در هم می کوبد.
به همین دلیل علی (علیه السلام) در آن حدیث معروفی که فلسفه های عبادات اسلامی در آن منعکس شده است بعد از ایمان ، نخستین عبادت را که نماز است با همین هدف تبیین می کند می فرماید: فرض الله الایمان تطهیرا من الشرک و الصلوة تنزیها عن الکبر...: ((خداوند ایمان را برای پاکسازی انسانها از شرک واجب کرده است و نماز را برای پاکسازی از کبر)).
6 - نماز وسیله پرورش ، فضائل اخلاق و تکامل معنوی انسان است ، چرا که انسان را از جهان محدود ماده و چهار دیوار عالم طبیعت بیرون می برد، به ملکوت آسمانها دعوت می کند، و با فرشتگان همصدا و همراز می سازد، خود را بدون نیاز به هیچ واسطه در برابر خدا می بیند و با او به گفتگو برمی خیزد.
تکرار این عمل در شبانه روز آنهم با تکیه روی صفات خدا، رحمانیت و رحیمیت و عظمت او مخصوصا با کمک گرفتن از سوره های مختلف قرآن بعد از حمد که بهترین دعوت کننده به سوی نیکیها و پاکیها است اثر قابل ملاحظه ای تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 292
در پرورش فضائل اخلاقی در وجود انسان دارد.

لذا در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم که در فلسفه نماز فرمود: الصلوة قربان کلی تقی : ((نماز وسیله تقرب هر پرهیزکاری به خدا است)).
7 - نماز به سائر اعمال انسان ارزش و روح می دهد- چرا که نماز روح اخلاص را زنده می کند، زیرا نماز مجموعه ای است از نیت خالص و گفتار پاک و اعمال خالصانه ، تکرار این مجموع در شبانه روز بذر سایر اعمال نیک را در جان انسان می پاشد و روح اخلاص را تقویت می کند.
لذا در حدیث معروفی می خوانیم که امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در وصایای خود بعد از آن که فرق مبارکش با شمشیر ابن ملجم جنایتکار شکافته شد فرمود: الله الله فی الصلوة فانها عمود دینکم : ((خدا را خدا را در باره نماز، چرا که ستون دین شما است)).
می دانیم هنگامی که عمود خیمه در هم بشکند یا سقوط کند هر قدر طنابها و میخهای اطراف محکم باشد اثری ندارد، همچنین هنگامی که ارتباط بندگان با خدا از طریق نماز از میان برود اعمال دیگر اثر خود را از دست خواهد داد.
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : اول ما یحاسب به العبد الصلوة فان قبلت قبل سائر عمله ، و ان ردت رد علیه سائر عمله : ((نخستین چیزی که در قیامت از بندگان حساب می شود نماز است اگر مقبول افتاد سائر اعمالشان قبول می شود، و اگر مردود شد سائر اعمال نیز مردود می شود))!
شاید دلیل این سخن آن باشد که نماز رمز ارتباط خلق و خالق است ، اگر به طور صحیح انجام گردد قصد قربت و اخلاص که وسیله قبولی سائر اعمال است در او زنده می شود، و گرنه بقیه اعمال او مشوب و آلوده می گردد و از درجه اعتبار تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 293
ساقط می شود.
8 - نماز قطع نظر از محتوای خودش با توجه به شرائط صحت دعوت به پاکسازی زندگی می کند، چرا که می دانیم مکان نمازگزار، لباس نمازگزار، فرشی که بر آن نماز می خواند، آبی که با آن وضو می گیرد و غسل می کند، محلی که در آن غسل و وضو انجام می شود باید از هر گونه غصب و تجاوز به حقوق دیگران پاک باشد کسی که آلوده به تجاوز و ظلم ، ربا، غصب ، کمفروشی ، رشوه خواری و کسب اموال حرام باشد چگونه می تواند مقدمات نماز را فراهم سازد؟ بنابراین تکرار نماز در پنج نوبت در شبانه روز خود دعوتی است به رعایت حقوق دیگران .
9 - نماز علاوه بر شرائط صحت شرائط قبول ، یا به تعبیر دیگر شرائط کمال دارد که رعایت آنها نیز یک عامل مؤ ثر دیگر برای ترک بسیاری از گناهان است .

در کتب فقهی و منابع حدیث ، امور زیادی به عنوان موانع قبول نماز ذکر شده است از جمله مساءله شرب خمر است که در روایات آمده : لا تقبل صلوة شارب الخمر اربعین یوما الا ان یتوب : ((نماز شرابخوار تا چهل روز مقبول نخواهد شد مگر اینکه توبه کند)).
و در روایات متعددی می خوانیم : ((از جمله کسانی که نماز آنها قبول نخواهد شد پیشوای ستمگر است)).
و در بعضی از روایات دیگر تصریح شده است که نماز کسی که زکات نمی پردازد قبول نخواهد شد، و همچنین روایات دیگری که می گوید: خوردن غذای حرام یا عجب و خود بینی از موانع قبول نماز است ، پیدا است که فراهم کردن این شرایط قبولی تا چه حد سازنده است ؟ تفسیرنمونه جلد 16 صفحه 294
10 - نماز روح انضباط را در انسان تقویت می کند، چرا که دقیقا باید در اوقات معینی انجام گیرد که تاخیر و تقدیم آن هر دو موجب بطلان نماز، است همچنین آداب و احکام دیگر در مورد نیت و قیام و قعود و رکوع و سجود و مانند آن که رعایت آنها، پذیرش انضباط را در برنامه های زندگی کاملا آسان می سازد.
همه اینها فوائدی است که در نماز، قطع نظر از مساءله جماعت وجود دارد و اگر ویژگی جماعت را بر آن بی فزائیم - که روح نماز همان جماعت است - برکات بی شمار دیگری دارد که اینجا جای شرح آن نیست ، بعلاوه کم و بیش همه از آن آگاهیم .
گفتار خود را در زمینه فلسفه و اسرار نماز با حدیث جامعی که از امام علی بن موسی الرضا (علیهم السلام) نقل شده پایان می دهیم : امام در پاسخ نامه ای که از فلسفه نماز در آن سؤ ال شده بود چنین فرمود: علت تشریع نماز این است که توجه و اقرار به ربوبیت پروردگار است ، و مبارزه با شرک و بت پرستی ، و قیام در پیشگاه پروردگار در نهایت خضوع و نهایت تواضع ، و اعتراف به گناهان و تقاضای بخشش از معاصی گذشته ، و نهادن پیشانی بر زمین همه روز برای تعظیم پروردگار.
و نیز هدف این است که انسان همواره هشیار و متذکر باشد، گرد و غبار فراموشکاری بر دل او ننشیند، مست و مغرور نشود، خاشع و خاضع باشد، طالب و علاقمند افزونی در مواهب دین و دنیا گردد.
علاوه بر اینکه مداومت ذکر خداوند در شب و روز که در پرتو نماز حاصل می گردد، سبب می شود که انسان مولا و مدبر و خالق خود را فراموش نکند، روح سرکشی و طغیانگری بر او غلبه ننماید.
و همین توجه به خداوند و قیام در برابر او، انسان را از معاصی باز می دارد و از انواع فساد جلوگیری می کند. العنکبوت
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 297

آیه 46-49
آیه و ترجمه
وَ لا تجَدِلُوا أَهْلَ الْکتَبِ إِلا بِالَّتی هِیَ أَحْسنُ إِلا الَّذِینَ ظلَمُوا مِنْهُمْ وَ قُولُوا ءَامَنَّا بِالَّذِی أُنزِلَ إِلَیْنَا وَ أُنزِلَ إِلَیْکمْ وَ إِلَهُنَا وَ إِلَهُکُمْ وَحِدٌ وَ نحْنُ لَهُ مُسلِمُونَ(46)
وَ کَذَلِک أَنزَلْنَا إِلَیْک الْکتَب فَالَّذِینَ ءَاتَیْنَهُمُ الْکِتَب یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مِنْ هَؤُلاءِ مَن یُؤْمِنُ بِهِ وَ مَا یجْحَدُ بِئَایَتِنَا إِلا الْکفِرُونَ(47)
وَ مَا کُنت تَتْلُوا مِن قَبْلِهِ مِن کِتَبٍ وَ لا تخُطهُ بِیَمِینِک إِذاً لارْتَاب الْمُبْطِلُونَ(48)
بَلْ هُوَ ءَایَت بَیِّنَتٌ فی صدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ مَا یجْحَدُ بِئَایَتِنَا إِلا الظلِمُونَ(49)
ترجمه :46 - با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی که از آنها مرتکب ظلم و ستم شدند، و به آنها بگوئید ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 298
و شما نازل شده ایمان داریم ، معبود ما و شما یکی است و در برابر او تسلیم هستیم .
47 - اینگونه ، کتاب را بر تو نازل کردیم ، کسانی که (پیش از این) کتاب آسمانی به آنها داده ایم به این کتاب ایمان می آورند، و بعضی از این گروه (مشرکان) نیز به آن مؤ من می شوند و آیات ما را جز کافران انکار نمی کنند.
48 - تو هرگز قبل از این کتابی نمی خواندی و با دست خود چیزی نمی نوشتی مبادا کسانی که در صدد ابطال سخنان تو هستند شک و تردید کنند.
49 - بلکه این کتاب آسمانی مجموعه ای از آیات روشن است که در سینه صاحبان دل جای دارد و آیات ما را جز ستمگران انکار نمی کنند.
تفسیر:برای بحث بهترین روش را برگزینید
در آیات گذشته بیشتر سخن از نحوه برخورد با ((بت پرستان)) لجوج و جاهل بود که به مقتضای حال با منطقی تند، با آنها سخن می گفت ، و معبودانشان را سستتر از تارهای عنکبوت معرفی می کرد، و در آیات مورد بحث ، سخن از مجادله با ((اهل کتاب)) است که باید به صورت ملایمتر باشد، چه اینکه آنها حداقل بخشی از دستورهای انبیاء و کتب آسمانی را شنیده بودند و آمادگی بیشتری برای برخورد منطقی داشتند که با هر کس باید به میزان عقل و دانش و اخلاقش سخن گفت .
نخست می فرماید: با اهل کتاب جز به روشی که از همه بهتر است مجادله نکنید (و لا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن).
((لاتجادلوا)) از ماده ((جدال)) در اصل به معنی تابیدن طناب و محکم کردن آن است ، این واژه در مورد ساختمان محکم و مانند آن نیز به کار

می رود و هنگامی که دو نفر به بحث می پردازند، و در حقیقت هر کدام می خواهد دیگری را از عقیده اش بپیچاند به این کار مجادله گفته می شود، به کشتی گرفتن نیز ((جدال)) تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 299
می گویند، و به هر حال منظور در اینجا بحث و گفتگوهای منطقی است .
تعبیر به ((التی هی احسن))، تعبیر بسیار جامعی است که تمام روشهای صحیح و مناسب مباحثه را شامل می شود، چه در الفاظ، چه در محتوای سخن ، چه در آهنگ گفتار، و چه در حرکات دیگر همراه آن .
بنابراین مفهوم این جمله آن است که الفاظ شما مؤ دبانه ، لحن سخن دوستانه محتوای آن مستدل ، آهنگ صدا خالی از فریاد و جنجال و هر گونه خشونت و هتک احترام ، همچنین حرکات دست و چشم و ابرو که معمولا مکمل بیان انسان هستند همه باید در همین شیوه و روش انجام گیرد.
و چه زیبا است تعبیرات قرآن که در یک جمله کوتاه یک دنیا معنی نهفته است .
اینها همه به خاطر آن است که هدف از بحث و مجادله برتری جوئی و تفوق طلبی و شرمنده ساختن طرف مقابل نیست ، بلکه هدف تاثیر کلام و نفوذ سخن در اعماق روح طرف است ، و بهترین راه برای رسیدن به این هدف همین شیوه قرآنی است .
حتی بسیار می شود که انسان اگر سخن حق را به صورتی منعکس کند که طرف مقابل آن را فکر خود بداند نه فکر گوینده ، زودتر انعطاف نشان می دهد چرا که انسان به افکار خود همچون فرزندان خود علاقمند است .
درست به همین دلیل است که قرآن مجید بسیاری از مسائل را به صورت سؤ ال و استفهام طرح می کند، تا جوابش را از درون فکر مخاطب بجوشد و آن را از خود بداند.
ولی البته هر قانونی استثنائی هم دارد، از جمله همین اصل کلی در بحث و مجادله اسلامی در مواردی ممکن است حمل بر ضعف و زبونی شود، و یا طرف مقابل آنچنان مست و مغرور باشد که این طرز برخورد انسانی ، بر جراءت و جسارتش تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 300
بیفزاید لذا در دنبال آیه به صورت یک استثناء می فرماید: ((مگر کسانی از آنها که مرتکب ظلم و ستم شدند)) (الا الذین ظلموا منهم).
همانها که بر خود و دیگران ظلم کردند و بسیاری از آیات الهی را کتمان نمودند تا مردم به اوصاف پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آشنا نشوند.
آنها که ظلم کردند و فرمانهای الهی را در آنجا که بر خلاف منافعشان بود زیر پا گذاردند.
آنها که ظلم کردند و خرافاتی همچون مشرکان به میان آوردند، مسیح یا عزیز را فرزند خدا خواندند.

و بالاخره آنها که ظلم کردند و بجای بحث منطقی دست به شمشیر برده و متوسل به زور شدند و به شیطنت و توطئه چینی پرداختند.
و در آخر آیه یکی از مصداقهای روشن مجادله به احسن را که می تواند الگوی زنده ای برای این بحث باشد به میان آورده ، می فرماید:
((بگوئید ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده است ایمان داریم ، معبود ما و شما یکی است ، و در برابر او تسلیم هستیم)) (و قولوا آمنا بالذی انزل الینا و انزل الیکم و الهنا و الهکم واحد و نحن له مسلمون).
چه تعبیر زیبا و چه آهنگ جالبی ؟ آهنگ وحدت و ایمان به همه آنچه از سوی خدای واحد نازل شده ، و حذف همه تعصبها، و ما و شماها، و بالاخره توحید معبود و تسلیم بی قید و شرط در برابر ((اللّه)).
این یک نمونه از مجادله به احسن است که هر کس بشنود مجذوب آن می شود، و نشان می دهد اسلام گروه گرا، و تفرقه طلب نیست ، آوای اسلام آوای وحدت است و تسلیم بودن در برابر هر سخن حق .
نمونه های این بحث در قرآن فراوان است ، از جمله نمونه ای است که امام صادق (علیه السلام) در حدیثی به آن اشاره کرده ، می فرماید: ((مجادله به احسن ، مانند تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 301
مطلبی است که در آخر ((سوره یس)) در مورد منکران معاد آمده است ، هنگامی که استخوان پوسیده را در مقابل پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آوردند و گفتند: چه کسی قدرت دارد آن را احیا کند؟ فرمود: یحییها الذی انشاها اول مرة ... ((همان خدائی که روز نخست آن را آفرید، زنده می کند، همان خدائی که از درخت سبز، برای شما آتش بیرون می فرستد)).
آیه بعد به عنوان تاءکید بر اصول چهارگانه ای که در آیه قبل آمد، می فرماید: ((این گونه ما کتاب آسمانی (قرآن) را بر تو نازل کردیم (و کذلک انزلنا الیک الکتاب).
آری این قرآن بر اساس وحدت معبود، وحدت دعوت همه پیامبران راستین تسلیم بی قید و شرط در برابر فرمان حق ، و مجادله با بهترین شیوه ها نازل شده .
بعضی از مفسران گفته اند: منظور از جمله فوق تشبیه نزول قرآن بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به نزول کتب پیشین بر سایر انبیاء است ، یعنی همانگونه که بر پیامبران گذشته کتاب آسمانی نازل کردیم بر تو نیز قرآن را نازل نمودیم .
ولی تفسیر اول دقیقتر به نظر می رسد هر چند جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است .
سپس می افزاید: ((کسانی که پیش از این کتاب آسمانی به آنها داده ایم

(و به راستی به آن پایبند و معتقدند) به این کتاب ایمان می آورند)) (و الذین آتیناهم الکتاب یؤ منون به).
چرا که هم نشانه های آن را در کتب خود یافته اند، و هم محتوایش را از نظر اصول کلی هماهنگ با محتوای کتب خود می بینند.
البته می دانیم همه اهل کتاب (یهود و نصاری) به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ایمان تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 302
نیاوردند، بنابراین جمله فوق ، اشاره به آن گروه مؤ منان واقعی و حقجویان خالی از تعصب است که نام ((اهل کتاب)) تنها شایسته آنها است .
بعد می افزاید: ((گروهی از اینها (از اهل مکه و مشرکان عرب) نیز به آن ایمان می آورند)) (و من هؤ لاء من یؤ من به).
و در پایان در مورد کافران هر دو گروه می گوید: ((آیات ما را جز کافران انکار نمی کنند)) (و ما یجحد بایاتنا الا الکافرون).
با توجه به اینکه مفهوم ((جحد)) آنست که انسان ، به چیزی معتقد باشد و آن را انکار کند مفهوم جمله فوق این می شود که حتی کفار در دل به عظمت این آیات معترفند و نشانه های صدق و راستی را در جبین آن می نگرند، و راه و رسم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و زندگی پاکیزه و پیروان پاکباخته او را دلیلی بر اصالت آن می شمرند اما به خاطر لجاجت و تعصب و تقلید کورکورانه از نیاکان ، و یا برای حفظ منافع نامشروع زودگذر به انکار برمی خیزند.
به این ترتیب قرآن موضع گیریهای اقوام مختلف را در برابر این کتاب آسمانی مشخص می کند: در یک صف اهل ایمانند، اعم از علمای اهل کتاب و مؤ منان راستین و مشرکانی که تشنه حق بودند و حق را یافتند و دل به آن بستند، و در صف دیگر منکران لجوجی که حق را دیدند اما همچون خفاشان خود را از آن پنهان داشتند، چرا که ظلمت کفر جزء بافت وجودشان شده و از نور ایمان وحشت دارند! تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 303
قابل توجه اینکه این گروه قبلا نیز کافر بوده اند، ولی تاءکید مجدد بر کفرشان ممکن است به این جهت باشد که قبلا اتمام حجت بر آنها نشده بود، کفر حقیقی الان است که بر آنها اتمام حجت شده و با علم و آگاهی صراط مستقیم را رها کرده در بیراه ه گام می زنند.
سپس به یکی دیگر از نشانه های روشن حقانیت دعوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که تاءکیدی است بر محتوای آیه گذشته اشاره کرده می گوید: ((تو قبل از نزول قرآن هرگز کتابی را نمی خواندی ، و هرگز با دست خود چیزی نمی نوشتی مبادا دشمنانی که در صدد ابطال دعوت تو هستند گرفتار شک و تردید شوند)) (و بگویند آنچه را او آورده

نتیجه مطالعه کتب پیشین و نسخه برداری از آنها است) (و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب و لا تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون).
تو هرگز به مکتب نرفتی و خط ننوشتی ، اما با اشاره وحی الهی ، مساءله آموز صد مدرس شدی !.
چگونه می توان باور کرد، شخصی درس نخوانده و استاد و مکتب ندیده با نیروی خودش کتابی بیاورد و از همه جهان بشریت دعوت به مقابله کند و همگان از آوردن مثل آن عاجز شوند؟ آیا این دلیل بر آن نیست که نیروی تو از قدرت بیپایان پروردگار مدد می گیرد؟ و کتاب تو وحی آسمانی است که از ناحیه او بر تو القاء شده است ؟ توجه به این نکته لازم است که اگر کسی بگوید ما از کجا بدانیم که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هرگز به مکتب نرفت و خط ننوشت ! در پاسخ می گوئیم : او تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 304
در محیطی زندگی کرد که با سواد در آنجا بسیار محدود و معدود بود به طوری که می گویند در تمام شهر مکه بیش از 17 نفر قدرت بر خواندن و نوشتن نداشتند در چنین محیطی اگر کسی درس بخواند، مکتبی ببیند محال است بتواند کتمان کند، در همه جا مشهور و معروف می شود، و استاد و درسش شناخته خواهد شد.
چنین شخصی چگونه می تواند ادعا کند پیامبر راستین است اما دروغی به این آشکاری بگوید؟ بخصوص اینکه این آیات در مکه در مهد نشو و نمای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل گردیده آنهم در برابر دشمنان لجوجی که کوچکترین نقطه ضعفها از نظرشان مخفی نمی ماند.
در آیه بعد نشانه های دیگری برای حقانیت قرآن بیان می کند، می گوید:این کتاب آسمانی مجموعه ای است از آیات بینات که در سینه های صاحبان علم قرار می گیرد (بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم).
تعبیر به ((آیات بینات)) بیانگر این واقعیت است که نشانه های حقانیت قرآن در خود آن به چشم می خورد و در پیشانی آیات می درخشد، و دلیل آن با خود آن است .
در حقیقت همچون آیات تکوینی است که انسان از مطالعه آن بدون نیاز به چیز دیگر به حقیقت پی می برد؟ این آیات تشریعی نیز از نظر ظاهر و محتوی چنان است که خود دلیل صدق خویش است .
از این گذشته ، طرفداران این آیات و طالبان و دلدادگان آن ، کسانی هستند که بهره ای از علم و آگاهی دارند، هر چند دستشان تهی و پایشان برهنه است .
به تعبیر روشنتر یکی از طرق شناخت اصالت یک مکتب بررسی حال مؤ منان به آن مکتب است ، اگر گروهی نادان یا شیاد، دور کسی را گرفتند به

نظر می رسد که او نیز از همین قماش باشد، اما اگر کسانی که اسرار علوم در سینه های تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 305
آنها نهفته است اعلام وفاداری به مکتبی کردند دلیل بر حقانیت آن است ، و ما می بینیم گروهی از علمای اهل کتاب و شخصیتهای با تقوای ممتازی همچون ابوذرها و سلمانها، مقدادها و عمار یاسرها و شخصیت والائی همچون علی (علیه السلام) حامیان و عاشقان این مکتب بودند.
در روایات زیادی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده این آیه به ائمه اهل بیت (علیهم السلام) تفسیر شده است ، این نه به معنی انحصار است ، بلکه بیان مصداق روشنی است برای ((الذین اوتوا العلم)).
و اگر می بینیم در بعضی از روایات ، تصریح شده به اینکه منظور خصوص امامان است در حقیقت اشاره به مرحله کامل علم قرآن می باشد که در اختیار آنها است و هیچ مانعی ندارد که علما و دانشمندان بلکه توده های فهمیده مردم بهره ای از این علوم قرآن داشته باشند.
ضمنا این آیه نشان می دهد که علم و دانش منحصر به آنچه در کتاب و از محضر استاد می خوانند و می آموزند نیست ، چرا که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) طبق صریح آیات گذشته به مکتب نرفت و خط ننوشت ولی برترین مصداق ((الذین اوتوا العلم)) بود، پس در ماورای علم رسمی ، علمی است برتر و والاتر که از سوی پروردگار به صورت نوری در قلب آدمی القاء می شود که العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء و این جوهره علم است ، و علوم دیگر پوسته علم .
در پایان آیه اضافه می کند: ((آیات ما را جز ستمگران از روی عناد انکار نمی کنند)) (و ما یجحد بایاتنا الا الظالمون).
چرا که نشانه های آن روشن است : پیامبر امی و درس نخوانده آورنده آن است .
آگاهان اندیشمند مؤ منان به آن هستند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 306
از این گذشته خود آن نیز مجموعه آیات بینات (سخنانی با محتوای روشن و آشکار) می باشد.
و در کتب پیشین نیز نشانه های آن آمده است .
با اینهمه آیا کسی جز آنها که بر خویشتن و بر جامعه ستم می کنند آن را انکار می نماید؟ (تکرار می کنیم که تعبیر به جحد در موردی است که انسان چیزی را می داند و بر خلاف علمش انکار می کند).
نکته ها :
1 - نگار من که به مکتب نرفت !...
درست است که خواندن و نوشتن برای هر انسانی کمال محسوب می شود ولی گاه شرائطی پیش می آید که نخواندن و ننوشتن کمال است .

و این در مورد پیامبران مخصوصا خاتم انبیاء (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کاملا صدق می کند، چه اینکه اگر دانشمندی درس خوانده ، و فیلسوفی آگاه و پر مطالعه ادعای نبوت کند و کتابی ارائه دهد به عنوان یک کتاب آسمانی در چنین شرائطی ممکن است وسوسه و تردیدهائی پیش بیاید که آیا این کتاب و مکتب مولود اندیشه های خود او نیست ؟.
اما اگر ببینیم از میان یک قوم عقب افتاده یک انسانی که هرگز محضر استادی را درک نکرده ، کتابی نخوانده ، و صفحه ننوشته ، برخاست ، کتابی به عظمت عالم هستی ، با محتوائی بسیار بلند و عالی ، ارائه داد، در اینجا خیلی خوب می توان درک کرد که این تراوش مغز او نیست ، بلکه وحی آسمانی و تعلیم الهی است .
در آیات دیگر قرآن نیز روی ((امی)) بودن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تکیه شده ، و چنانکه ذیل آیه 157 سوره اعراف گفتیم سه تفسیر برای کلمه امی ذکر کرده اند که از همه روشنتر ((درس نخوانده)) است .
اصولا در محیط حجاز درسی نبود که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بخواند و معلمی تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 307
نبود که از محضرش استفاده کند، و گفتیم تعداد کسانی که فقط سواد خواندن و نوشتن داشتند در تمام مکه در مردان از 17 نفر تجاوز نمی کرد می گویند از زنان نیز تنها یک نفر بود که خواندن و نوشتن می دانست .
طبیعی است که در چنین محیطی که ابتدائی ترین مرحله علم (خواندن و نوشتن) اینقدر کمیاب و محدود است ممکن نیست کسی درس خوانده باشد و مردم از آن آگاه نشوند و اگر کسی با قاطعیت ادعا کرد من هیچ درسی نخواندهام و کسی آن را انکار نکرد دلیل روشنی بر صدق گفته او است ، و به هر حال این وضع خاص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که در آیات فوق آمده برای تکمیل اعجاز قرآن و قطع بهانه های بهانه جویان بسیار مؤ ثر و مفید بود، آری او عالم بزرگ و بی نظیری بود که فقط در مکتب وحی درس خوانده بود.
تنها بهانه ای برای بعضی مانده این است که پیامبر قبل از دوران نبوتش یکی دو سفر به شام کرد (برای مدتی کوتاه که مشغول انجام برنامه تجارت بود) می گویند شاید در این یکی دو سفر با علمای اهل کتاب تماس گرفته و مسائل را از آنها دریافت داشته است !
دلیل سستی این ادعا در خودش نهفته است که اینهمه تاریخ پیامبران و احکام و قوانین و مقررات و معارف عالی را چگونه ممکن است که انسان درس نخوانده و مکتب نرفته به این زودی از افرادی بشنود و به خاطر بسپارد و در مدت 23 سال پیاده کند؟ و در برخورد با حوادثی که بیسابقه و غیر منتظره بود عکس العمل لازم نشان دهد و این درست به آن می ماند که بگوئیم فلان لیست بزرگ تمام علوم و فنون طب را در آن چند روزی

آموخت که در فلان بیمارستان ناظر حال مداوای بیماران وسیله پزشکان بود، این سخن به شوخی شبیه تر است !
توجه به این نکته نیز لازم است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعد از رسیدن به مرحله تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 308
نبوت احتمالا توانائی بر نوشتن و خواندن از طریق تعلیمات الهی داشت هر چند در هیچ تاریخی دیده نشده است که او از این علم و دانشش استفاده کرده باشد، چیزی را از رو بخواند و یا با دست خود نامه ای بنویسد، و شاید پرهیز پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در تمام عمرش از این کار باز برای این بود که دستاویزی به دست بهانه - جویان ندهد.
تنها موردی که در بعضی کتب تاریخ و حدیث آمده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خودش مطلبی را نوشت در ماجرای صلح حدیبیه است که در مسند احمد آمده است : ((پیامبر شخصا قلم به دست گرفت و صلحنامه را نوشت)).
ولی جمعی از علمای اسلام این حدیث را انکار کرده اند و آن را مخالف صریح آیات فوق می دادند، هر چند به عقیده بعضی صراحتی هم ندارد، زیرا این آیات ناظر به وضع پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قبل از نبوت است چه مانعی دارد که بعد از نیل به مقام نبوت استثنائا در یک مورد خطی بنویسد که آن خود معجزهای محسوب می شود.
ولی به هر حال در چنین مساله ای تکیه کردن بر خبر واحد دور از حزم و احتیاط و مخالف چیزی است که در علم اصول اثبات شده ، هر چند این خبر چنانکه گفتیم مشکلی ایجاد نکند.
2 - راه نفوذ در دیگران
برای تسخیر دلها و نفوذ سخن حق در افکار دیگران تنها توسل به استدلالات قوی و نیرومند کافی نیست ، نحوه برخورد با طرف ، و شیوه بحث عمیقترین اثر را تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 309
در این مرحله می گذارد، چه بسیارند کسانی که در بحثها دقیق و موشکاف ، و بر مسائل علمی مسلط و آگاهند، اما چون از شیوه ((جدال احسن)) و بحثهای سازنده آگاه نیستند کمتر در گفتگو با دیگران موفق به نفوذ در قلب آنها می شوند.
حقیقت این است که اقناع ((عقل و فکر)) به تنهائی کافی نیست ، باید عواطف نیز اقناع گردد که نیمی از وجود انسان را تشکیل می دهند.
به تعبیر دیگر نفوذ در مرحله ((خود آگاه)) روح انسان به تنهائی کفایت نمی کند باید در مرحله ((ناآگاه)) که بخش مهم روح را تشکیل می دهد نیز نفوذ کرد.
از بررسی حال پیامبران مخصوصا حال پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ائمه هدی (علیهم السلام) بخوبی استفاده می شود که این

بزرگواران برای تحقق بخشیدن به اهداف تبلیغی و تربیتی خود از اخلاق اجتماعی و اصول روانشناسی و انسانیترین شیوه های نفوذ در قلبها استفاده می کردند.
طرز برخورد آنها با مردم چنان بود که به سرعت آنها را به سوی اهداف خود جلب و جذب می کردند، گرچه بعضی میل دارند به این امور همیشه جنبه اعجاز دهند اما چنین نیست ، اگر ما هم سنت و روش و شیوه بحث آنها را در برخورد با دیگران به کار بندیم به سرعت می توانیم در آنها اثر بگذاریم و در اعماق جانشان نفوذ کنیم .
قرآن با صراحت به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می گوید: فبما رحمة من الله لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک : ((به خاطر رحمت الهی است که نسبت به آنها نرمخو شده ای که اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند)) (آل عمران - 159).
بسیار دیده شده است که بعضی بعد از ساعتها بحث و گفتگو نه تنها پیشرفتی در مذاکرات خود حاصل نمی کنند بلکه طرف را در عقیده باطل خویش را سختر تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 310
و متعصبتر می بیند، دلیل آن این است که از روش جدال به احسن استفاده نشده است .
خشونت در بحث ، برتری جوئی ، تحقیر طرف مقابل ، اظهار کبر و غرور، عدم احترام به افکار دیگران ، و عدم صمیمیت در بحثها همه از اموری است که باعث شکست انسان در بحث می شود، لذا در مباحث اخلاق اسلامی بحثی تحت عنوان تحریم ((جدال)) و ((مراء)) می بینیم که منظور از آن بحثهائی است که در آن روح حقجوئی و حقطلبی نباشد، بلکه هدف از آن پرخاشگری و برتریطلبی و به کرسی نشاندن سخن خویش است !
تحریم جدال و مراء گذشته از جنبه های معنوی و اخلاقی ، برای همین است که در اینگونه بحثها هرگز پیشرفت فکری حاصل نمی شود.
تحریم ((جدال)) و ((مراء)) به هم نزدیک است ولی دانشمندان اسلامی میان آنها فرقهائی گذارده اند: ((مراء)) به معنی اظهار فضل و کمال است ، و ((جدال)) به منظور تحقیر طرف مقابل .
جدال به حملات ابتدائی در بحث گفته می شود ولی ((مراء)) به حملات دفاعی .
((جدال)) در مسائل علمی است و مراء اعم است (البته تضادی در میان این تفسیرها وجود ندارد).
به هر حال مجادله و بحث با دیگران گاهی ((جدال به احسن)) است و آن بحثی است که شرایطی که در بالا گفتیم دقیقا در آن رعایت شود، و گاهی به غیر احسن است و آن در صورتی است که امور بالا به دست فراموشی

سپرده شود.
این گفتار را با ذکر چند روایت گویا و آموزنده پایان می دهیم .
در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : لایستکمل عبد حقیقة الایمان حتی بدع المراء و ان کان محقا: ((هیچکس حقیقت ایمان را به طور تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 311
کامل درک نمی کند مگر اینکه ((مراء)) را ترک گوید، هر چند حق با او باشد)).
در حدیث دیگری می خوانیم که پیامبر خدا ((سلیمان)) به فرزندش گفت : یا بنی ایاک و المراء، فانه لیست فیه منفعة ، و هو یهیج بین الاخوان العداوة : ((پسرم ! از جدال بپرهیز، زیرا نه تنها سودی در آن نیست ، بلکه آتش دشمنی را میان برادران شعلهور می سازد)).
و نیز از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است که فرمود: ما ضل قوم بعد ان هداهم الا اوتوا الجدال : ((هیچ گروهی پس از هدایت گمراه نشدند مگر اینکه از راه جدال و بحثهای پرخاشگرانه و برتریجویانه ، که حقیقت در آن دنبال نمی شود وارد شدند)).
3 - ((کافران)) و ((ظالمان))
در آیات فوق یک بار با این جمله برخورد می کنیم که ((آیات ما را جز کافران از روی عناد انکار نمی کنند)) و بار دیگر با همین جمله با این تفاوت ، که عنوان ظالمان به جای کافران نشسته و می گوید: ((آیات ما را جز ظالمان انکار نمی کنند)).
مقایسه این دو با هم نشان می دهد که مساءله از قبیل تکرار نیست ، بلکه بیان دو مطلب مختلف است ، یکی به جنبه های عقیدتی اشاره می کند و دیگری به جنبه های عملی .
نخست می گوید: ((آنها که با پیشداوریهای نادرست خود و یا تقلیدهای کورکورانه از نیاکان ، کفر و شرک را برگزیده اند، هر آیت و نشانهای را از خدا تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 312
ببینند نفی می کنند هر چند عقلشان آن را به درستی پذیرفته باشد)).
در تعبیر دوم می گوید: آنها که با ظلم و ستم بر خویشتن و جامعه راهی را انتخاب کرده اند، و منافع نامشروعشان را در آن می بینند، و مصمم به ادامه این ستمگری هستند طبیعی است که زیر بار آیات ما نمی روند، چرا که آیات ما همانگونه که با خط فکری آنها سازگار نیست با خط عملی آنها نیز سازگار نمی باشد. العنکبوت
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 313
آیه 50-55
آیه و ترجمه
وَ قَالُوا لَوْ لا أُنزلَ عَلَیْهِ ءَایَتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الاَیَت عِندَ اللَّهِ وَ إِنَّمَا أَنَا نَذِیرٌ

مُّبِينٌ(50)
أَ وَ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنزَلْنَا عَلَيْکَ الْكتَب يُتْلى عَلَيْهِمْ إِنَّ فى ذَلِک لَرَحْمَةً وَ ذِكرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ(51)
قُلْ كَفَى بِاللَّهِ بَيْنى وَ بَيْنَكمْ شهِيداً يَعْلَمُ مَا فى السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْبَطِلِ وَ كفَرُوا بِاللَّهِ أُولَئک هُمُ الْخَسِرُونَ(52)
وَ يَستَعْجِلُونَک بِالْعَذَابِ وَ لَوْ لا أَجَلٌ مُّسمًّى لجَّاءَهُمُ الْعَذَاب وَ لَيَأْتِيَنهُم بَغْتَةً وَ هُمْ لا يَشعُرُونَ(53)
يَستَعْجِلُونَک بِالْعَذَابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطةُ بِالْكَفِرِينَ(54)
يَوْمَ يَغْشاهُمُ الْعَذَاب مِن فَوْقِهِمْ وَ مِن تحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ يَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ(55) تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 314
ترجمه :50 - گفتند: چرا معجزاتی از سوی پروردگارش بر او نازل نشده ؟ بگو معجزات همه نزد خداست (و به فرمان او نازل می شود، نه به میل من و شما) من تنها انذار کننده آشکاری هستم .
51 - آیا برای آنها کافی نیست که این کتاب آسمانی را بر تو نازل کردیم که پیوسته بر آنها تلاوت می شود؟ در این رحمت و تذکری است برای کسانی که ایمان می آورند.
52 - بگو همین بس که خدا میان من و شما گواه است ، آنچه را در آسمانها و زمین است می داند کسانی که به باطل ایمان آوردند و به الله کافر شدند زیانکاران واقعی هستند.
53 - آنها با عجله از تو عذاب را می طلبند، و اگر موعد مقرری تعیین نشده بود عذاب (الهی) به سراغ آنها می آمد، سرانجام این عذاب بطور ناگهانی بر آنها نازل می شود در حالی که نمی دانند.
54 - آنها با عجله از تو تقاضای عذاب می کنند، در حالی که جهنم به کافران احاطه دارد!
55 - آن روز که عذاب (الهی) آنها را از بالای سر و پائین پا می پوشاند و به آنها می گوید بچشید آنچه را عمل می کردید (روز سخت و دردناکی است).
تفسیر:آیا معجزه قرآن کافی نیست ؟!
کسانی که بر اثر لجاجت و اصرار در باطل ، حاضر نبودند به هیچ قیمتی در برابر بیان مستدل و منطقی قرآن تسلیم شوند، و آوردن کتابی همچون قرآن به وسیله فرد درس نخواندهای همچون پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که دلیل روشنی بر حقانیت وی بود بپذیرند، دست به بهانه جوئی تازهای زدند، چنانکه قرآن در نخستین آیات مورد بحث می گوید: آنها از روی سخریه و استهزاء گفتند چرا معجزاتی (همچون معجزات موسی و عیسی) از سوی پروردگارش بر او نازل نشده است ؟ (و قالوا لو لا انزل علیه آیات من ربه).

چرا او عصای موسی و ید بیضاء و دم مسیحا ندارد؟ تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 315
چرا او هم دشمنان خود را با معجزات بزرگ نابود نمی کند؟ آن گونه که موسی و شعیب و هود و نوح و ثمود کردند؟ و یا همانگونه که در سوره اسراء از زبان این گروه آمده است ((چرا پیامبر اسلام ، نهرها و چشمه های آب جاری از بیابان خشک مکه ظاهر نمی کند))؟ ((چرا قصری از طلا ندارد))؟ ((چرا به آسمان صعود نمی کند؟ و چرا نامهای از سوی خدا از آسمان برای آنها نمی آورد))!!.
بدون شک پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) معجزات دیگری غیر از قرآن مجید داشته ، و تواریخ نیز با صراحت از آن سخن می گوید، ولی آنها با این سخنانشان ، دنبال تحصیل معجزه نبودند، بلکه از یکسو می خواستند اعجاز قرآن را نادیده بگیرند و از سوی دیگر تقاضای معجزات اقتراحی داشتند (منظور از معجزات اقتراحی این است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) طبق تمایلات این و آن ، هر امر خارق العادهای را که پیشنهاد کنند انجام دهد، مثلا این یکی پیشنهاد خارج ساختن چشمه های آب کند دیگری بگوید من قبول ندارم باید کوه های مکه را طلا کنی ، سومی هم بهانه بگیرد که این کافی نیست باید به آسمان صعود کنی ، و به این ترتیب معجزه را به صورت بازیچه بیارزشی در آورند، و تازه آخر کار بعد از دیدن همه اینها ساحرش بخوانند).
لذا قرآن در آیه 111 سوره انعام می گوید و لو اننا نزلنا الیهم الملائکة و کلمهم الموتی و حشرنا علیهم کل شی ء قبلا ما کانوا لیؤ منوا: ((اگر ما فرشتگان را بر آنها نازل کنیم و مردگان زنده شوند و با آنها سخن بگویند و همه چیز را در برابر آنها محشور نمائیم باز هم ایمان نمی آورند))!
به هر حال قرآن برای پاسخگوئی به این بهانهجویان لجوج ، از دو راه وارد می شود: تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 316
نخست می گوید: به آنها ((بگو معجزه کار من نیست که با تمایلات شما انجام گیرد، معجزات همه نزد خدا است)) (قل انما الایات عند الله).
او می داند چه معجزهای با چه زمانی و برای چه اقوامی متناسب است ، او می داند چه افرادی در صدد تحقیق و پی جوئی حقند و باید خارق عادات به آنها نشان دهد، و چه افرادی بهانه گیرند و دنبال هوای نفس ؟
و بگو ((من فقط انذار کننده و بیم دهنده آشکارم)) (و انما انا نذیر مبین).
تنها وظیفه من انذار و تبلیغ است و بیان کلام خدا، اما ارائه معجزات و خارق عادات تنها به اختیار ذات پاک او است ، این یک پاسخ .
پاسخ دیگر اینکه : ((آیا همین اندازه برای آنها کافی نیست که ما این کتاب آسمانی را بر تو نازل کردیم که پیوسته بر آنها تلاوت می شود)) (او لم یکفهم انا انزلنا علیک الکتاب یتلی علیهم).

آنها تقاضای معجزات جسمانی می کنند، در حالی که قرآن برترین معجزه معنوی است .
آنها تقاضای معجزه زود گذری دارند در حالی که قرآن معجزهای است جاویدان ، و شب و روز آیاتش بر آنها خوانده می شود.
آیا امکان دارد انسانی درس نخوانده - و حتی اگر فرضا درس خوانده بود - کتابی با این محتوا و این جاذبه عجیب که فوق توانائی انسانها است بیاورد و عموم جهانیان را دعوت به مقابله کند و همه در برابر آن عاجز و ناتوان بمانند؟!
اگر راستی منظور آنها معجزه است ما به وسیله نزول قرآن بیش از آنچه آنها تقاضا دارند در اختیارشان گذارده ایم ، ولی نه ، آنها حق طلب نیستند، بهانه جو هستند.
باید توجه داشت که جمله او لم یکفهم (آیا برای آنها کافی نیست ؟) معمولا
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 317
در مواردی گفته می شود که انسان کاری ما فوق انتظار طرف انجام داده و او از آن غافل است یا خود را به غفلت می زند.
مثلا می گوید چرا فلان خدمت را به من نکردی و ما انگشت روی خدمت بزرگتری می گذاریم که او آن را نادیده گرفته و می گوئیم آیا کافی نیست که ما چنین خدمت بزرگی به تو کردیم ؟! از همه اینها گذشته معجزه باید هماهنگ با شرائط زمان و مکان و چگونگی دعوت پیامبر باشد، پیامبری که آئینش جاودانی است باید معجزه جاودانی داشته باشد.
پیامبری که دعوتش جهانگیر است و باید قرون و اعصار آینده را نیز در بر گیرد باید معجزه روحانی و عقلانی روشنی داشته باشد که فکر همه اندیشمندان و صاحبخردان را به سوی خود جذب کند. مسلما برای چنین هدفی قرآن مناسب است ، نه عصای موسی و ید بیضا.
و در پایان آیه برای تاءکید و توضیح بیشتر می گوید: در این کتاب آسمانی هم رحمت بزرگی نهفته است و هم تذکر گویائی ، برای کسانی که ایمان می آورند (ان فی ذلک لرحمة و ذکری لقوم یؤ منون).
آری قرآن هم رحمت است و هم وسیله یادآوری ، اما برای گروه با ایمان برای آنها که درهای قلب خود را به روی حقیقت گشوده اند، برای آنها که طالب نورند و خواهان پیدا کردن راه ، آنها این رحمت الهی را با تمام وجود خود احساس می کنند و در پرتو آن آرامش می یابند، آنها هر بار که آیات قرآن را می خوانند تذکر تازهای می یابند.
ممکن است فرق میان ((رحمت)) و ((ذکری)) این باشد که قرآن تنها یک معجزه و مایه تذکر نیست ، بلکه علاوه بر آن مملو است از برنامه ها و قوانین رحمت آفرین و دستورهای تربیتی و انسانساز، فی المثل عصای موسی تنها معجزه بود ولی در زندگی روز مره مردم اثری نداشت اما

قرآن هم معجزه است و هم تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 318
برنامه کامل زندگی و مایه رحمت .
و از آنجا که هر مدعی نیاز به شاهد و گواه دارد در آیه بعد می فرماید: ((بگو همین بس که خدا میان من و شما گواه است)) (قل کفی بالله بینی و بینکم شهیدا).
بدیهی است هر قدر آگاهی شاهد و گواه بیشتر باشد ارزش شهادت او بیشتر است ، لذا در جمله بعد اضافه می کند: ((خدائی گواه من است که تمام آنچه را در آسمانها و زمین است می داند)) (یعلم ما فی السموات و الارض).
حال ببینیم خداوند چگونه بر حقانیت پیامبرش گواهی داده ؟
ممکن است این گواهی ، گواهی عملی باشد زیرا وقتی خداوند معجزه بزرگی همچون قرآن را در اختیار پیامبرش قرار می دهد سند حقانیت او را امضاء کرده است ، مگر ممکن است خداوند حکیم عادل معجزه را در اختیار فرد دروغگوئی (العیاذ بالله) بگذارد؟ بنابراین اعطای معجزه به شخص پیامبر خود بهترین طرز گواهی دادن خدا به نبوت او است .
علاوه بر گواهی عملی فوق ، در آیات متعددی از قرآن مجید گواهی قولی نیز داده شده ، چنانکه در آیه 40 سوره احزاب می خوانیم : ما کان محمد ابا احد من رجالکم و لکن رسول الله و خاتم النبیین .
و در آیه 29 سوره فتح نیز آمده است : محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم : ((محمد رسول خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کفار خشن و در میان خودشان رحیم و مهربانند)).
بعضی از مفسران گفته اند: این آیه در پاسخ بعضی سران یهود در مدینه مانند ((کعب بن اشرف)) و اتباع او نازل شده است که گفتند: ای محمد چه کسی گواهی می دهد که تو فرستاده خدائی ؟ آیه نازل شد و گفت : خداوند چنین گواهی می دهد. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 319
از اینجا تفسیر و بیان دیگری برای آیه فوق نیز می توان به دست آورد و آن اینکه منظور گواهی و شهادت خداوند است در کتب آسمانی پیشین که علمای اهل کتاب بخوبی از آن آگاهی داشتند.
در عین حال منافاتی بین این تفسیرهای سه گانه نیست و ممکن است همه در معنی آیه جمع باشد.
در پایان آیه به عنوان یک هشدار و تهدید می فرماید: ((کسانی که ایمان به باطل آوردند و به الله کافر شدند زیانکاران واقعی هستند)) (و الذین آمنوا بالباطل و کفروا بالله اولئک هم الخاسرون).
چه خسرانی از این بالاتر که انسان تمام سرمایه های وجود خود را در برابر هیچ از دست دهد؟ آنگونه که مشرکان دادند، قلب و جان خود را در اختیار بتها نهادند و تمام نیروهای جسمانی ، و امکانات اجتماعی و فردی خود را

در اختیار تبلیغ و ترویج آئین بت پرستی و محو نام الله گذاردند و جز خسران و زیان نتیجه ای عائد آنها نشد.
غالبا قرآن در آیات خود به این خسران بزرگ اشاره می کند و گاهی با ذکر کلمه ((اخسر)) (زیانکارتر) این حقیقت را نشان داده که زیانی از این برتر و بالاتر نیست (هود - 22 - نمل - 5 - کهف - 103).
مهمتر این که گاه انسان در معاملهای زیان می کند تنها سرمایه خود را از دست می دهد و ورشکست می شود، اما گاهی از این فراتر می رود بدهکاری زیادی نیز بر دوش او می ماند و این بدترین نوع ورشکست است ، و مشرکان درست همین حال را دارند، بلکه گاهی مایه ورشکستگی و گمراهی دیگران نیز می شوند و به اصطلاح ورشکستگی زنجیرهای را تشکیل می دهند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 320
در آیات گذشته دو قسمت از بهانه جوئیهای کفار در برابر دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و پاسخ آن مطرح شد، نخست اینکه می گفتند: چرا او معجزهای نمی آورد؟ که قرآن پاسخ داد: این کتاب آسمانی خود برترین معجزه است .
دیگر اینکه چه کسی گواهی بر حقانیت او می دهد؟ که قرآن پاسخ داد خدائی که از همه چیز آگاه است .
در آیه مورد بحث به سومین بهانه جوئیهای آنها اشاره می کند. می گوید ((آنها در مورد عذاب عجله می کنند و با سرعت آن را از تو می طلبند)) (و یستعجلونک بالعذاب).
آنها می گویند ((اگر عذاب الهی حق است و دامن کفار را می گیرد پس چرا به سراغ ما نمی آید))؟!
قرآن در پاسخ این سخن سه جواب می دهد.
نخست می گوید اگر موعد مقرری تعیین نشده بود عذاب الهی فورا به سراغشان می آمد (و لو لا اجل مسمی لجائهم العذاب).
این زمان معین برای آن است که هدف اصلی یعنی بیداری یا اتمام حجت بر آنها حاصل گردد، خدا هرگز بر خلاف حکمت در کارهایش شتاب و عجله نمی کند.
دیگر اینکه آنها که این سخن را می گویند چه اطمینانی دارند که هر لحظه عذاب الهی دامنشان را بگیرد؟ ((چرا که این عذاب ناگهانی و بدون مقدمه ، و در حالی که آنها نمی دانند و توجه ندارند به سراغشان می آید)) (و لیاتینهم بغتة و هم لا یشعرون).
گرچه موعد عذاب در واقع معین و مقرر است ولی مصلحت این است که تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 321
آنها از آن آگاه نباشند و بدون مقدمه فرا رسد، چرا که اگر وقت آن اعلام می شد باعث تجری و جسارت کفار و گنهکاران می گردید، آنها تا آخرین

لحظه به گناه و کفر ادامه می دادند و در لحظات آخر که موعد مقرر عذاب نزدیک می شد همگی توبه می کردند و به سوی حق باز می گشتند! فلسفه تربیتی این مجازاتها ایجاب می کند که موعدش مکتوم باشد تا هر لحظه اثر خود را ببخشد و ترس و وحشت آن عاملی بازدارنده گردد ضمنا از آنچه گفتیم روشن شد که منظور از جمله ((و هم لا یشعرون)) این نیست که آنها اصل وجود عذاب را درک نمی کنند و گرنه فلسفه عذاب از بین می رفت ، بلکه منظور این است که آنها لحظه وقوع آن و مقدماتش را تشخیص نمی دهند، و به تعبیر دیگر بطور غافلگیرانه مثل صاعقه بر آنها فرود می آید.
از آیات مختلف قرآن بر می آید که این بهانه جوئی منحصر به کفار مکه نبود، بلکه بسیاری از امم دیگر نیز روی مساءله تعجیل عذاب اصرار می ورزیدند.
بالاخره سومین پاسخ را قرآن در آیه بعد بیان کرده ، می گوید ((آنها در برابر تو در مورد عذاب عجله می کنند در حالی که جهنم کافران را احاطه کرده است))!(یستعجلونک بالعذاب و ان جهنم لمحیطة بالکافرین).
اگر عذاب دنیا تاخیر بیفتد عذاب آخرت صددرصد قطعی است آنچنان مسلم است که قرآن به صورت یک امر فعلی از آن یاد می کند و می گوید ((جهنم گوئی هم اکنون آنها را احاطه کرده است))!
در اینجا تفسیر دقیقتری نیز برای این آیه وجود دارد و آن اینکه جهنم از دو نظر هم اکنون ((به معنی واقعی)) کلمه این گروه را احاطه کرده .
نخست جهنم دنیا است آنها بر اثر شرک و آلودگی به گناه در جهنمی که خود فراهم کرده اند می سوزند، جهنم جنگ و خونریزی ، جهنم نزاع و اختلاف ، تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 322
جهنم ناامنی و ناآرامی ، جهنم ظلم و بیدادگری ، و جهنم هوی و هوسهای سرکش !
دیگر اینکه طبق ظاهر آیات قرآن جهنم هم اکنون موجود است و طبق تحلیلی که قبلا داشته ایم در باطن و درون این دنیا است و به این ترتیب حقیقتا کافران را احاطه کرده است ، در آیه 5 و 6 و 7 سوره تکاثر نیز به آن اشاره شده : کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین : ((این چنین نیست اگر علم الیقین می داشتید دوزخ را مشاهده می کردید سپس آنرا به عین الیقین میدیدید)).
سپس می افزاید: ((آن روز که عذاب الهی از بالای سر و از پائین پا آنها را فرا می گیرد، و به آنها می گوید بچشید آنچه را که عمل می کردید روز سخت و دردناکی است)) (یوم یغشاهم العذاب من فوقهم و من تحت ارجلهم و یقول ذوقوا ما کنتم تعملون).
این آیه ممکن است توضیحی برای احاطه عذاب جهنم در قیامت نسبت به

کفار باشد، و ممکن است بیانی مستقل برای آن عذاب دردناک آنان محسوب گردد که امروز بر اثر اعمالشان آنها را احاطه کرده و فردا ظاهر و آشکار می شود.
به هر حال اینکه می فرماید این عذاب از بالای سر و پائین پاها است و بقیه جهات و جوانب را ذکر نمی کند در حقیقت به خاطر وضوح مطلب و روشنی بحث است ، بعلاوه هنگامی که شعله های آتش از پائین پا زبانه کشد و از بالا بر سر آنها فروریخته شود تمام بدن آنها را احاطه خواهد کرد، و تمام جوانب و اطراف را نیز می پوشاند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 323
اصولا این تعبیر هم در زبان فارسی و هم در زبان عربی معمول است که می گویند فلان کس از فرق تا قدم مثلا در لجنزار بیعفتی فرو رفت ، یعنی تمام وجود او غرق در این گناه شد، و به این ترتیب مشکلی که برای بعضی از مفسران به وجود آمده که چگونه سوی بالا و پائین ذکر شده و چهار طرف مسکوت مانده است ؟ حل می شود.
جمله ذوقوا ما کنتم تعملون که ظاهرا گوینده اش خداوند است علاوه بر اینکه یکنوع مجازات روانی برای اینگونه اشخاص است بیانگر این واقعیت می باشد که عذاب الهی چیزی جز بازتاب و انعکاس اعمال خود انسان در نشاه آخرت نیست .
نکته ها :
1 - دلائل اعجاز قرآن - بدون شک قرآن بزرگترین معجزه پیامبر اسلام است ، معجزه ای است گویا، جاودانی و پویا، و متناسب با هر عصر و زمان ، و برای تمام قشرها، ما بحثهای مربوط به اعجاز قرآن را مشروحا در جلد اول ذیل آیه 23 سوره بقره آورده ایم و نیازی به تکرار نمی بینیم .
2 - دستاویزی برای انکار معجزات - بعضی از دانشمندان غربزده اسلامی که مایلند خارق عادات پیامبران را نادیده بگیرند اصرار دارند که پیامبر اسلام معجزهای غیر از قرآن نداشته است ، ممکن است حتی قرآن را نیز معجزه ندانند در حالی که این سخن هم بر خلاف آیات قرآن است ، هم روایات متواتر، و هم تاریخ مسلم اسلامی است .
ما شرح این سخن را در جلد 12 صفحه 386 (ذیل آیه 93 - 90 سوره اسراء) بیان کردیم .
3 - معجزات اقتراحی - همیشه یکی از روشهای لجوجانه مخالفان پیامبران تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 324
طرح معجزات اقتراحی بوده ، و با این کار می خواستند از یکسو ابهت معجزات را بشکنند و آنها را به ابتذال بکشانند، و از سوی دیگر بهانه ای برای عدم پذیرش دعوت پیامبران در دست داشته باشند، ولی هیچگاه پیامبران الهی تسلیم این توطئه ها نمی شدند و چنانکه در آیات بالا دیدیم

در پاسخ می گفتند ((معجزات در اختیار ما نیست که مطابق میل و هوس شما هر روز و هر ساعت معجزه ای انجام گیرد بلکه معجزات فقط به فرمان خدا صورت می گیرد و از اختیار ما بیرون است)).
درباره معجزات اقتراحی شرحی در جلد هشتم صفحه 253 به بعد (ذیل آیه 20 سوره یونس) آمده است . العنکبوت
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 325
آیه 56-60
آیه و ترجمه
يَعِبَادِىَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ أَرْضى وَسِعَةٌ فَإِيَّىَ فَاعْبُدُونِ(56)
كلُّ نَفْسٍ ذَائقَةُ الْمَوْتِ ثمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ(57)
وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِّنَ الْجَنَّةِ غُرَفاً تجْرِى مِن تحْتهَا الاَنْهَرُ خَلِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ الْعَمِلِينَ(58)
الَّذِينَ صبرُوا وَ عَلى رَبهِمْ يَتَوَكلُونَ(59)
وَ كَأَيِّن مِّن دَابَّةٍ لا تحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَ إِيَّاكُمْ وَ هُوَ السمِيعُ الْعَلِيمُ(60)
ترجمه :56 - ای بندگان من که ایمان آورده اید زمین من وسیع است تنها مرا بپرستید (و تسلیم در برابر فشارهای دشمنان نشوید).
57 - هر انسانی مرگ را می چشد، سپس به سوی ما باز می گردید.
58 - کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آنها را در غرفه هائی از بهشت جای می دهیم که نهرها در زیر آن جاری است ، جاودانه در آن خواهند ماند، چه خوبست پاداش عمل کنندگان !
59 - همانها که (در برابر مشکلات) صبر (و استقامت) می کنند و بر پروردگارشان توکل می نمایند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 326
60 - چه بسیار جنبندگانی که قدرت ندارند روزی خود را حمل کنند خداوند آنها را و شما را روزی می دهد، و او است شنوا و دانا.
شان نزول :بسیاری از مفسران معتقدند که آیه اول در باره مؤ منانی نازل شده که در مکه تحت فشار شدید کفار بودند، بطوری که توانائی بر ادای وظائف اسلامی خود نداشتند.
به آنها دستور داده شد از آن سرزمین هجرت کنند.
و نیز بعضی از مفسران معتقدند که آیه و کاین من دابة لا تحمل رزقها (آخرین آیه مورد بحث) در مورد گروهی از مؤ منان نازل شده که در مکه گرفتار آزار دشمنان بودند، و می گفتند: اگر ما به مدینه هجرت کنیم در آنجا نه خانه ای داریم نه زمینی ، و چه کسی به ما آب و غذا می دهد؟! (آیه نازل شد و گفت تمام جنبندگان روی زمین از خوان نعمت خداوند بزرگ روزی می برند، غصه روزی را نخورید).
تفسیر:هجرتی باید کرد!
از آنجا که در آیات گذشته سخن از موضعگیریهای مختلف مشرکان در

برابر اسلام و مسلمانان بود در آیات مورد بحث به وضع خود مسلمانان پرداخته و مسؤ لیت و وظیفه آنها را در برابر یکی از مشکلاتی که در ارتباط با کفار دارند یعنی مشکل اذیت و آزار و محدودیت و فشار آنها را بیان می کند.
می فرماید: ((ای بندگان من که ایمان آورده اید، و هم اکنون برای انجام وظائف دینی خود تحت فشار دشمن هستید، سر زمین من وسیع است
بجای دیگر تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 327
هجرت کنید و مرا بپرستید)) (یا عبادی الذین آمنوا ان ارضی واسعة فایای فاعبدون).
بدیهی است این یک قانون اختصاصی مربوط به مؤ منان مکه نیست ، و شاءن نزول هرگز مفهوم وسیع و گسترده آیه را که هماهنگ با دیگر آیات قرآن است محدود نمی کند، به این ترتیب در هر عصر و زمان ، و در هر محیط و مکان ، آزادی بطور کامل از مسلمانان سلب شود و ماندن در آنجا نتیجه ای جز ذلت و زبونی و دور ماندن از برنامه های الهی نداشته باشد وظیفه مسلمانان مهاجرت است به مناطقی که بتوانند آزادی مطلق یا آزادی نسبی را به دست آورند.
به تعبیر دیگر: هدف آفرینش انسان بندگی خدا است ، همان بندگی که رمز آزادگی و سرفرازی و پیروزی انسان در همه جبه ها است ، و در جمله ((فایای فاعبدون)) به آن اشاره شده ، و در آیه 56 سوره ذاریات و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون نیز آمده است .
هر گاه این هدف اساسی و نهائی زیر پا بماند راهی جز هجرت نیست ، زمین خدا وسیع است ، و باید به نقطه دیگری قدم نهاد، و هرگز در چنین مواردی اسیر مفاهیمی همچون قبیله و قوم ، وطن ، و خانه و کاشانه نشد و تن به ذلت و اسارت در نداد که احترام این امور تا زمانی است که هدف اصلی به مخاطره نیفتد.
در اینگونه موارد است که امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می فرماید: لیس بلد باحق بک من بلد، خیر البلاد ما حملک : ((هیچ شهری برای تو شایستهتر از شهر دیگری نیست ، بهترین شهرها شهری است که تو را پذیرا گردد و وسائل پیشرفت تو را فراهم سازد)).
درست است که حب وطن و علاقه به زادگاه جزء سرشت هر انسانی است ولی گاه مسائل مهمتری در زندگی مطرح می شود که این موضوع را تحت الشعاع تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 328
خود قرار می دهد.
در زمینه دیدگاه اسلام در مساءله مهاجرت ، و روایاتی که در این زمینه رسیده ، شرح مبسوطی در جلد چهارم صفحه 190 به بعد (ذیل آیه 100 سوره نساء) داشتیم .

تعبیر به جمله ((یا عبادی))! محبت آمیزترین تعبیری است که از ناحیه خداوند به بندگان می شود، تاج افتخاری است حتی برتر از مقام رسالت و خلافت همانگونه که همواره در تشهد نماز آنرا مقدم بر رسالت می شمریم و می گوئیم اشهد ان محمدا عبده و رسوله .
جالب اینکه هنگامی که خداوند آدم را آفرید او را به لقب ((خلیفة اللهی)) مفتخر فرمود، اما شیطان باز از وسوسه او مایوس نشد، و به سراغ آدم آمد، و شد آنچه شد، ولی هنگامی که او را به مقام عبودیت ستود شیطان در برابر او زانو زد و گفت : فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین : ((به عزتت سوگند که همه فرزندان آدم را اغوا می کنم ، مگر بندگان مخلص تو)) (سوره ص آیه 82 و 83).
حتی خداوند نیز این موضوع را تضمین فرموده : ان عبادی لیس لک علیهم سلطان ((تو هرگز بر بندگان من سلطه نخواهی یافت)) (سوره حجر آیه 42).
بنابراین مقام عبودیت خالص حتی از مقام خلافت الهی در زمین برتر و بالاتر است .
از آنچه گفتیم بخوبی روشن شد که منظور از عباد در آیه مورد بحث همه انسانها نیست بلکه انسانهای مؤ من است و جمله ((الذین آمنوا)) به عنوان تاءکید و توضیح ذکر شده است . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 329
از آنجا که یکی از عذرهای کسانی که در بلاد شرک می ماندند و حاضر به هجرت نبودند این بود که ما می ترسیم از دیار خود بیرون برویم خطر مرگ به وسیله دشمنان ، یا گرسنگی ، یا عوامل دیگر ما را تهدید کند بعلاوه به فراق بستگان و خویشاوندان و فرزندان و شهر و دیار خود مبتلا شویم ، قرآن در آیه بعد به عنوان یک پاسخ جامع به آنها می گوید: سرانجام همه انسانها می میرند، و هر کسی مرگ را می چشد، سپس به سوی ما باز می گردید (کل نفس ذائقة الموت ثم الینا ترجعون).
این جهان دار بقاء برای هیچکس نیست ، بعضی زودتر و بعضی دیرتر باید بروند، فراق دوستان و فرزندان و خویشاوندان به هر حال تحقق می یابد، چرا انسان به خاطر این مسائل زودگذر در دیار شرک و کفر بماند و بار ذلت و اسارت را بر دوش کشد برای اینکه چهار روز بیشتر زندگی کند؟
از همه اینها گذشته از این بترسید که مرگتان فرا رسد و در همین دیار شرک و کفر پیش از آن که به دیار ایمان و اسلام بروید بمیرید، چه دردناک است چنین مرگ و مردنی ؟!
وانگهی گمان نکنید مرگ پایان همه چیز است ، مرگ آغاز زندگی اصلی انسانها است ، چرا که ((همه شما به سوی ما باز می گردید)) به سوی پروردگار بزرگ ، و به سوی نعمتهای بی پایانش .
آیه بعد گوشه ای از این نعمتها را چنین شرح می دهد: ((کسانی که ایمان

آوردند و عمل صالح انجام دادند آنها را در غرفه هائی از بهشت جای می دهیم که نهرها از زیر آن جاری است)) (و الذین آمنوا و عملوا الصالحات لنبوئنهم من الجنة غرفا تجری من تحتها الانهار). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 330
آنها در قصرهائی که درختان بهشتی از هر سو احاطه اش کرده ، و نهرهای گوناگون که طبق آیات دیگر قرآن هر کدام طعم و منظرهای مخصوص به خود دارند از لابلای آن درختان ، و زیر این قصرها در جریان است منزل می کنند. (توجه داشته باشید ((غرف)) جمع ((غرفه)) به معنی ساختمان بلند است که بر اطراف خود مشرف باشد).
امتیاز دیگر غرفه های بهشتی این است که همچون منازل و قصرهای این جهان نیست که هنوز انسان دمی در آن نیاسوده است بانگ ((الرحیل)) زده می شود بلکه ((آنها جاودانه در آن خواهند ماند)) (خالدین فیها).
و در پایان آیه اضافه می کند: ((چه خوب است پاداش آنها که برای خدا عمل می کنند)) (نعم اجر العاملین).
یک مقایسه ساده میان آنچه در باره کفار و گنهکاران در آیات گذشته گفته شد، با آنچه در این آیه آمده است ، عظمت پاداش مؤ منان را روشن می کند.
کفار در لابلای آتش و عذابی بودند که از فرق تا قدم آنها را فرا گرفته بود، و به عنوان سرزنش به آنها گفته می شد: بچشید آنچه را عمل می کردید!.
اما مؤ منان در میان نعمتهای بهشتی غوطه ورند و رحمت پروردگار از هر سو آنها را احاطه کرده ، و به جای جمله های ملامت بار سخنانی می شنوند که همه نشانه محبت و لطف خداوند کریم است آری به آنها گفته می شود ((چه خوب و زیبا است اجر و پاداش عمل کنندگان)).
بدیهی است منظور از ((عاملین)) به قرینه جمله های قبل کسانی است که عمل صالح و توام با ایمان دارند، هر چند کلمه ((عاملین)) مطلق است .
در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین می خوانیم : ((ان فی الجنة لغرفا یری ظهورها من بطونها، و بطونها من ظهورها))!: ((در بهشت غرفه هائی است آنقدر شفاف که بیرونش از درون ، و درونش از بیرون دیده می شود))! کسی برخاست تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 331
عرض کرد: این غرفه ها از آن کیست ای رسول خدا! فرمود: هی لمن اطاب الکلام و اطعم الطعام و ادام الصیام و صلی الله باللیل و الناس نیام : ((اینها برای کسی است که سخن خود را پاکیزه کند، گرسنگان را سیر نماید، و روزه بسیار بگیرد و در دل شب ، هنگامی که مردم در خوابند، برای خدا نماز بخواند0)).

آیه بعد مهمترین اوصاف مؤ منان عامل را به این صورت بیان می کند: ((آنها کسانی هستند که در برابر مشکلات صبر و استقامت به خرج می دهند، و بر پروردگارشان توکل می کنند)) (الذین صبروا و علی ربهم یتوکلون).
از زن و فرزند و دوستان و بستگان و خانه و کاشانه خود جدا می شوند و صبر می کنند.
مرارتهای غربت و سختیهای آوارگی از وطن را می چشند و شکیبا هستند.
برای حفظ ایمان خود آزار دشمنان را به جان می خرند، و در راه جهاد با نفس که ((جهاد اکبر)) است ، و مبارزه با دشمنان سر سخت که ((جهاد اصغر)) است از انواع مشکلات استقبال می کنند و صبر می کنند.
آری این صبر و استقامت رمز پیروزی آنها و عامل بزرگ افتخار آنان است که بدون آن هیچ عمل مثبتی در زندگی امکان پذیر نیست .
از این گذشته ، آنها نه بر اموالشان و نه بر دوستان و بستگان تکیه دارند، تکیه گاهشان تنها خدا، و توکلشان بر ذات پاک او است ، اگر هزار دشمن قصد هلاک آنها کنند می گویند: گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک !
و اگر درست بیندیشیم ریشه همه فضائل انسانی همین ((صبر)) و ((توکل)) است : صبر عامل استقامت در برابر موانع و مشکلات است ، و توکل انگیزه حرکت در این راه پر نشیب و فراز. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 332
در حقیقت برای انجام عمل صالح باید از این دو فضیلت اخلاقی مدد گرفت صبر و توکل که بدون این دو انجام اعمال صالح در مقیاس وسیع هرگز امکان پذیر نیست .
در آخرین آیه مورد بحث در پاسخ کسانی که به زبان حال یا زبان قال می گفتند: اگر ما از شهر و دیار خود هجرت کنیم چه کسی به ما روزی می دهد؟
قرآن می گوید غم روزی را نخورید و ننگ ذلت و اسارت را نپذیرید، روزی رسان خدا است ، نه تنها شما که ((بسیارند جنبندگانی که حتی نمی توانند روزی خود را حمل کنند و هرگز ذخیره غذائی در لانه خود ندارند، و هر روز نو روزی نو می خواهند، اما خدا آنها را گرسنه نمی گذارد و روزی می دهد، و همو شما را نیز روزی می بخشد)) (و کاین من دابة لا تحمل رزقها الله یرزقها و ایاکم).
در میان جنبندگان و حیوانات و حشرات گذشته از انسان انواع کمی هستند که همچون مورچگان و زنبوران عسل مواد غذائی خود را از صحرا و بیابان به سوی لانه حمل و ذخیره می کنند، و غالبا ((گنجشک روزی)) هستند، یعنی هر روز جدید باید به دنبال روزی تازه ای بروند، و ملیونها میلیون از آنها در اطراف ما در نقاط دور و نزدیک ، در بیابانها و اعماق دره ها، و بر

فراز کوه ها، و درون دریاها وجود دارند که همه از خوان نعمت بی دریغش روزی می خورند.
و تو ای انسان که از آنها برای به دست آوردن روزی و ذخیره کردن با هوش و تواناتری چرا این چنین از ترس قطع روزی به زندگی آلوده و ننگین چسبیده ای ؟ تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 333
و زیر بار هر ظلم و ستم و خواری و مذلت می روی ؟ تو هم از درون این محدوده زندگی تنگ و تاریک خود بیرون آی و بر سر سفره گسترده پروردگارت بنشین و غم روزی مخور!
در آن روز که به صورت جنین ضعیف و ناتوانی در شکم مادر محبوس بودی و هیچکس حتی پدر و مادر مهربانت به تو دسترسی نداشتند پروردگارت تو را فراموش نکرد، و آنچه را نیاز داشتی دقیقا در اختیار تو گذاشت ، امروز که موجودی توانا و نیرومندی ، و از آنجا که رسانیدن روزی به نیازمندان فرع آگاهی از وجود و نیازشان است در پایان آیه تاءکیدی می کند: ((او است شنوا و دانا)) (و هو السمیع العلیم).
سخن همه شما را می شنود، و حتی زبان حال شما و همه جنبندگان را می داند از نیازهای همه بخوبی با خبر است و چیزی از دائره علم بی پایان او پنهان نیست . العنکبوت
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 334
آیه 61-66
آیه و ترجمه
وَ لَئن سأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السمَوَتِ وَ الاَرْض وَ سخَّرَ الشمْس وَ الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنى يُؤْفَكُونَ(61)
اللَّهُ يَبْسط الرِّزْقَ لِمَن يَشاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكلِّ شىْءٍ عَلِيمٌ(62)
وَ لَئن سأَلْتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ السمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الاَرْض مِن بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ للَّهِ بَلْ أَكثرُهُمْ لا يَعْقِلُونَ(63)
وَ مَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الاَخِرَةَ لَهِىَ الْحَيَوَانُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ(64)
فَإِذَا رَكبُوا فى الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نجَّاهُمْ إِلى الْبرِّ إِذَا هُمْ يُشرِكُونَ(65)
لِيَكْفُرُوا بِمَا ءَاتَيْنَهُمْ وَ لِيَتَمَتَّعُوا فَسوْف يَعْلَمُونَ(66) تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 335
ترجمه :61 - هر گاه از آنها بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده ، و خورشید و ماه را مسخر کرده است ؟ می گویند: الله ، پس با اینحال چگونه (از عبادت خدا) منحرف می شوند؟.
62 - خداوند روزی را برای هر کس از بندگانش بخواهد گسترده می کند،

و برای هر کس می خواهد محدود می سازد، خداوند به همه چیز داناست .
63 - و اگر از آنها بپرسی چه کسی از آسمان آبی نازل کرد و به وسیله آن زمین را بعد از مردنش احیا نمود؟ می گویند: الله ، بگو ستایش مخصوص خداست ، اما اکثر آنها نمی دانند.
64 - این زندگی دنیا جز لهو و لعب چیزی نیست ، و زندگی واقعی سرای آخرت است ، اگر آنها می دانستند.
65 - هنگامی که سوار بر کشتی شوند خدا را با اخلاص می خوانند (و غیر او را فراموش می کنند) اما هنگامی که خدا آنها را به خشکی رسانید و نجات داد باز مشرک می شوند!
66 - (بگذار) آیاتی را که به آنها داده ایم انکار کنند و از لذات زودگذر زندگی بهره گیرند اما به زودی خواهند فهمید!
تفسیر:در دل خدا می گویند و با زبان بت !
در آیات گذشته روی سخن با مشرکانی بود که حقانیت اسلام را درک کرده بودند اما بخاطر ترس از قطع روزی خود حاضر به قبول ایمان و هجرت نبودند در آیات مورد بحث روی سخن را به پیامبر اسلام - و در واقع به همه مؤ منان کرده - دلائل توحید را از طریق ((خلقت)) و ((ربوبیت)) و ((فطرت)) - یعنی از سه طریق متفاوت - بیان می کند، و به آنها خاطر نشان می سازد که سرنوشت آنها به دست خدائی است که در ((آفاق)) و ((انفس)) آثار او را می یابند، نه به دست بتها که بتها تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 336
هیچ نقشی در این میان ندارند.
نخست به مسئله خلقت آسمان و زمین اشاره کرده و از اعتقادات باطنی آنها کمک گرفته ، می گوید: ((اگر از آنها سؤ ال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده ؟ و چه کسی خورشید و ماه را مسخر فرمان خویش در طریق منافع بندگان کرده ؟ همه یک زبان پاسخ می گویند ((الله)) (و لئن سالتهم من خلق السموات و الارض و سخر الشمس و القمر لیقولن الله).
زیرا مسلم است نه بت پرستان و نه غیر آنها هیچکس نمی گوید خالق زمین و آسمان و تسخیر کننده خورشید و ماه یک مشت سنگ و چوبی است که به دست انسان ساخته و پرداخته شده است .
به تعبیر دیگر: حتی بت پرستان در ((توحید خالق)) شک نداشتند، آنها در عبادت مشرک بودند، می گفتند ما بتها را برای این می پرستیم که واسطه میان ما و خدا شوند، چنانکه در آیه 18 سوره یونس می خوانیم : ((و یقولون هؤ لاء شفعائنا عند الله)).
ما لایق این نیستیم که مستقیما با خدا ارتباط گیریم ، باید از طریق بتها رابطه خود را برقرار کنیم !: ((ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی)): ((ما آنها را پرستش نمی کنیم مگر به این جهت که مقام ما را به خدا نزدیک

کند))! (زمر آیه 3).
غافل از اینکه هیچ فاصله ای میان خالق و خلق وجود ندارد، و او بما از رگ گردن ما نزدیکتر است ، بعلاوه اگر انسان که گل سرسبد موجودات است نتواند با خدا رابطه برقرار سازد چه چیزی می تواند واسطه او شود.
به هر حال در پایان آیه ، بعد از ذکر این دلیل روشن می گوید: ((با این حال چگونه آنها از عبادت خداوند خالق متعال به عبادت یک مشت بتهای سنگی و چوبی بازگردانده می شوند))؟ (فانی یؤ فکون). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 337
((یؤ فکون)) از ماده ((افک)) (بر وزن فکر) به معنی بازگرداندن چیزی از صورت واقعی و حقیقی آن است ، و به همین تناسب بر دروغ ، و نیز بادهای مخالف اطلاق می شود.
تعبیر ((یؤ فکون)) به صیغه مجهول اشاره به این است که آنها قدرت بر تصمیم گیری ندارند، گوئی بی اراده به سوی بت پرستی کشیده می شوند!
ضمنا منظور از تسخیر خورشید و ماه نظاماتی است که خداوند برای آنها قرار داده و آنها را با این نظامات در طریق منافع انسانها به راه انداخته است .
سپس برای تاءکید همین معنی که هم خالق او است و هم رازق او است ، اضافه می کند: ((خداوند روزی برای هر کس از بندگانش بخواهد گسترده می کند و برای هر کس بخواهد محدود و تنگ می سازد)) (الله یبسط الرزق لمن یشاء من عباده و یقدر له).
کلید روزی به دست او است نه به دست انسانها، و نه بتها.
و اینکه در آیات قبل گفته شد مؤ منان راستین تنها بر او توکل می کنند بخاطر همین است که اختیار همه چیز به دست او است ، پس چرا از اظهار ایمان بترسند و زندگی خویش را از ناحیه دشمنان در خطر ببینند؟!
و اگر چنین تصور کنند که خدا قدرت دارد، ولی از حال آنها آگاه نیست این اشتباه بزرگی است ، چرا که ((خداوند به همه چیز عالم است)) (ان الله بکل شی ء علیم).
مگر ممکن است کسی خالق و مدبر باشد و لحظه به لحظه فیض او به موجودات برسد و در عین حال از وضع آنها آگاه نباشد؟ این قابل تصور نیست .
در مرحله دوم سخن از ((توحید ربوبی)) و نزول سرچشمه اصلی ارزاق از تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 338
ناحیه خدا است ، می فرماید: ((اگر از آنها سؤ ال کنی چه کسی از آسمان آبی نازل کرد و زمین را بعد از مردن به وسیله آن زنده کرد همه یک زبان می گویند: الله))! (و لئن سالتهم من نزل من السماء ماء فاحیا به الارض من بعد موتها لیقولن الله).

این اعتقاد باطنی بت پرستان است که حتی از اظهار آن با زبان ابا نداشتند، زیرا آنها هم ((خالق)) را خدا می دانستند و هم ((رب و مدبر جهان)) را خدا معرفی می کردند.
بعد می افزاید: ((بگو حمد و ستایش مخصوص خدا است)) (قل الحمد لله).
حمد و سپاس برای کسی است که همه نعمتها از ناحیه او است ، زیرا هنگامی که آب که سرچشمه اصلی حیات و مایه زندگی همه جانداران است از ناحیه او باشد پیدا است سایر ارزاق نیز از ناحیه او است .
بنابراین حمد و ستایش نیز باید مخصوص به او باشد که معبودهای دیگر سهمی در این میان ندارند.
بگو شکر خدا را که آنها خودشان به این حقایق نیز معترفند.
و بگو شکر خدا را که منطق ما آن قدر زنده و کوبنده است که هیچکس قدرت بر ابطال آن ندارد.
و از آنجا که گفتگوهای مشرکان از یکسو، و گفتارها و اعمالشان از سوی دیگر با هم تناقض داشت ، در پایان آیه می افزاید: ((بلکه اکثر آنها درک نمی کنند)) (بل اکثرهم لا یعقلون).
و گرنه انسان عاقل و فهمیده چگونه ممکن است این قدر پراکنده گوئی کند؟ از یک طرف خالق و رازق و مدبر جهان را خدا بداند، و از سوی دیگر در برابر بتها که هیچ تاءثیری در سرنوشت آنان ندارند سجده کند.
از یک سو معتقد به توحید ((خالق)) و ((رب)) باشند و از سوی دیگر دم

شرک در عبادت زنند.
جالب اینکه نمی گوید آنها عقل ندارند می گوید تعقل نمی کنند، یعنی دارند و به کار نمی گیرند!
و برای اینکه اندیشه آنها را از افق این زندگی محدود فراتر برد و جهانهای وسیعتری در برابر دید عقل آنها بگشاید در آیه بعد چگونگی زندگی دنیا را در مقایسه با زندگی جاویدان سرای دیگر در یک عبارت کوتاه و بسیار پر معنی چنین بیان می کند: ((این زندگی دنیا جز لهو و لعب چیزی نیست جز سرگرمی و بازی مطلبی در آن یافت نمی شود)) (و ما هذه الحیوة الدنیا الا لهو و لعب).
((و سرای آخرت زندگی واقعی است اگر آنها می دانستند)) (و ان الدار الاخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون).
چه تعبیر جالب و رسائی ؟ چرا که ((لهو)) به معنی سرگرمی است و هر کاری که انسان را به خود مشغول می دارد و از مسائل اصولی زندگی منحرف می کند و ((لعب)) به کارهائی می گویند که دارای یک نوع نظم خیالی برای یک هدف خیالی است (بازی).

در لعب و بازی یکی شاه می شود، و دیگری وزیر، دیگری فرمانده لشکر و دیگری قافله ، یا دزد، و بعد از درگیری ها وقتی بازی به پایان می رسد می بینیم همه نقشها خواب و خیال بوده است .
قرآن می گوید: زندگی دنیا یکنوع سرگرمی و بازی است ، مردمی جمع می شوند و به پندارهائی دل می بندند، بعد از چند روزی پراکنده می شوند، و در زیر خاک پنهان می گردند، سپس همه چیز به دست فراموشی سپرده می شود. اما حیات حقیقی که فنائی در آن نیست ، نه درد و رنج و ناراحتی و نه ترس و دلهره در آن وجود دارد و نه تضاد و تزاحم ، تنها حیات آخرت است ، ولی اگر انسان تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 340
بداند و اهل دقت و تحقیق باشد.
و آنها که دل به این زندگی می بندند و به زرق و برق آن مفتون و دلخوش می شوند کودکانی بیش نیستند، هر چند سالیان دراز از عمر آنها می گذرد.
ضمنا باید توجه داشت که ((حیوان)) (بر وزن ضربان) به اعتقاد جمعی از مفسران و ارباب لغت به معنی حیات است (معنی مصدری دارد).
اشاره به اینکه ((سرای آخرت)) عین زندگی و حیات است ، گوئی حیات از همه ابعاد آن می جوشد، و چیزی جز ((زندگی)) در آن نیست !.
بدیهی است قرآن هرگز نمی خواهد با این تعبیر ارزش مواهب الهی را در این جهان نفی کند، بلکه می خواهد با یک مقایسه صریح و روشن ارزش این زندگی را در برابر آن زندگی مجسم سازد، علاوه بر این به انسان هشدار دهد که اسیر این مواهب نباشد، بلکه ((امیر)) بر آنها گردد، و هرگز ارزشهای اصیل وجود خود را با آنها معاوضه نکند.
در مرحله سوم به سراغ فطرت و سرشت انسانی و تجلی نور توحید در بحرانی ترین حالات ، در درون جان انسانها می رود و ضمن مثال بسیار گویائی می فرماید: ((هنگامی که بر کشتی سوار می شوند خدا را با اخلاص کامل می خوانند و غیر او از نظرشان محو می شود، اما هنگامی که آنها را از طوفان و گرداب رهائی می بخشد و به خشکی می رساند باز مشرک می شوند))! (فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجاهم الی البر اذا هم یشرکون).
آری شدائد و طوفانها زمینه ساز شکوفائی فطرت آدمی است ، چرا که نور توحید در درون جان همه انسانها نهفته است ، آداب و رسوم خرافی ، تربیتهای تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 341
غلط، تلقینهای سوء، پرده هائی بر آن می افکند، ولی هنگامی که طوفانها از هر سو می وزد و گردابهای مشکلات در برابر انسان نمایان می گردد و دست خود را از همه اسباب ظاهری کوتاه می بیند بی اختیار به سراغ عالم ماوراء طبیعت می رود و هرگونه فکر شرک آلود را از دل زدوده و در کوره این حوادث - به مصداق ((مخلصین له الدین)) - از هر ناخالصی خالص می

گردد.
کوتاه سخن اینکه : همیشه یک نقطه نورانی در درون قلب انسان وجود دارد که خط ارتباطی او با جهان ماوراء طبیعت ، و نزدیکترین راه به سوی خدا است .
تعلیمات غلط و غفلت و غرور، مخصوصا به هنگام سلامت و وفور نعمت ، پرده هائی بر آن می افکند، اما طوفانهای حوادث این پرده ها را می درد و خاکسترها را کنار می زند، و آن نقطه نورانی آشکار می شود.
به همین دلیل پیشوایان بزرگ اسلام کسانی را که در مساءله خداشناسی سخت در تردید فرو می رفتند از همین طریق ارشاد می نمودند.
داستان مرد سرگردانی را که در امر خداشناسی گرفتار شک و تردید شده بود، و امام صادق (علیه السلام) از همین راه فطری و درونی او را ارشاد فرمود، همه شنیده ایم .
عرض کرد: یا بن رسول الله دلنی علی الله ما هو؟ فقد اکثر علی المجادلون و حیرونی !
فقال له الامام (علیه السلام): یا عبدالله ! هل رکبت سفینة قط؟ قال نعم ، قال فهل کسر بک حیث لا سفینة تنجیک و لا سباحة تغنیک ؟ قال نعم .
قال فهل تعلق قلبک هنالک ان شیئا من الاشیاء قادر علی ان یخلصک من ورطتک ؟ قال : نعم .
قال الصادق (علیه السلام) فذلک الشی ء هو الله القادر علی الانجاء حیث لا منجی ، و علی الاغاثة حیث لا مغیث : تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 342
((ای فرزند رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مرا به خدا راهنمائی کن او کیست ؟ زیرا وسوسه گران مرا حیران ساخته اند، امام فرمود ای بنده خدا! آیا هرگز سوار بر کشتی شده ای ؟ عرض کرد آری ، فرمود: هرگز کشتی تو شکسته است در آنجا که هیچ کشتی دیگری برای نجات تو نبوده ، و قدرت بر شناگری نداشته ای ؟ عرض کرد: آری ، فرمود در آن حالت آیا قلب تو به این امر تعلق گرفت که وجودی هست که می تواند تو را از آن مهلکه نجات دهد؟ عرض کرد آری .
امام صادق فرمود او خداوندی است که قادر بر نجات است در آنجا که هیچ نجات دهنده و فریادرسی نیست)).
در آخرین آیه مورد بحث بعد از ذکر اینهمه استدلالات بر توحید و خداپرستی مخالفان را با تهدیدی شدید و کوبنده مواجه ساخته ، می گوید: ((آنها آیات ما را انکار کنند، و نعمتهای ما را نادیده بگیرند، و چند روزی از لذات زودگذر بهره ببرند، اما به زودی خواهند فهمید)) که عاقبت کفر و شرک آنها به کجا خواهد رسید؟ و آنها را به چه سرنوشت شومی گرفتار خواهد ساخت ؟ (لیکفروا بما آتیناهم و لیتمتعوا فسوف یعلمون).
گرچه ظاهر آیه در اینجا امر به کفر و انکار آیات الهی است ، اما بدیهی

است منظور از آن تهدید است ، درست مثل اینکه به یک شخص جنایتکار ستمگر می گوئیم : هر جنایتی از دستت می آید بکن ، اما به زودی نتیجه تلخ اعمالت را یکجا خواهی چشید!.
در اینگونه عبارات گرچه صیغه امر به کار می رود اما هدف از آن تهدید است ، نه طلب .
جالب اینکه جمله فسوف یعلمون به صورت مطلق آمده نمی گوید چه چیز

را می دادند، بلکه می گوید ((به زودی خواهند دانست)) این اطلاق کلام برای آن است که مفهومش هر چه وسیعتر باشد و ذهن شنونده در هیچ حدی محدود نگردد، نتیجه اعمال ، عذاب الهی ، رسوائی در دو جهان و هرگونه بدبختی دیگر.
نکته :
شدائد زمینه ساز شکوفائی فطرت است
به خواست خداوند در ذیل آیه 30 سوره روم پیرامون فطری بودن اصل توحید و خداشناسی مشروحا سخن خواهیم گفت آنچه در اینجا ذکر آن لازم است این است که قرآن مجید در آیات فراوانی از مشکلات و سختیها به عنوان یک وسیله ظهور و بروز این فطرت انسانی سخن می گوید:
در یک جا می گوید: و ما بکم من نعمة فمن الله ثم اذا مسکم الضر فالیه تجارون ثم اذا کشف الضر عنکم اذا فریق منکم بربهم یشرکون : ((آنچه از نعمتها دارید از خدا است ، و چون بلائی به شما رسد به درگاه او فریاد می کشید اما هنگامی که بلا را از شما بر طرف می کند باز گروهی از شما مشرک می شوند))! (نحل - 53 - 54).
در سوره یونس همین معنی به صورت دیگری مطرح شده : و اذا مس الانسان الضر دعانا لجنبه او قاعدا او قائما فلما کشفنا عنه ضره مر کان لم یدعنا الی ضرمسه : ((هنگامی که رنج و بلائی به انسان رسد در همان لحظه ما را می خواند خفته ، یا نشسته یا ایستاده ، اما هنگامی که رنج او را بر طرف ساختیم آنچنان در غفلت فرو می رود که گوئی هرگز ما را برای حل مشکلش نخوانده است))! (یونس - 12).
در سوره روم آیه 33، و سوره زمر آیه 49، و در سوره اسراء آیه 67 - 69 نیز همین مطلب با عبارات دیگر و اشارات پر معنی آمده است . تفسیر

در آیات مورد بحث نیز خواندیم که این گروه مشرکان در حال آلودگی خاطر، به سراغ بتها می روند، ولی هنگامی که به سفر دریا می شتابند و طوفانها و گردابها و بادهای مخالف آنها را احاطه می کنند و کشتیشان همچون یک پر کاه روی امواج به هر سو پرتاب می شود، و دست آنان از همه چیز بریده و کوتاه می گردد نور توحید در قلبشان درخشیدن می گیرد،

تمام معبودهای ساختگی به کنار می روند و خلوص کامل - اما خلوص اجباری و بی ارزش ! - فراهم می شود، ولی به مجرد اینکه طوفانها فرو نشست ، و حالت عادی بازگشت ، پرده ها فرو می افتد و خارهای جانگداز شرک و بت پرستی در اطراف این گل ظاهر می شوند.
ممکن است گفته شود این حال توجه بر اثر تلقین و رسوبات فکری حاصل از فرهنگ اجتماعی و افکار محیط است .
این سخن در صورتی قابل قبول است که این مساءله تنها برای افراد مذهبی و در محیطهای مذهبی آزموده شود اما با توجه به اینکه این حالت حتی برای سرسختترین منکران خدا، و در جوامع غیر مذهبی ، نیز پدید می آید روشن می شود که ریشه اش در جای دیگر نهفته است ، در ضمیر ناآگاه انسان و در درون فطرت و سرشت او. العنکبوت
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 345
آیه 67-69
آیه و ترجمه
أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَماً ءَامِناً وَ یُتَخَطف النَّاس مِنْ حَوْلِهِمْ أَ فَبِالْبَطِلِ یُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اللَّهِ یَکْفُرُونَ(67)
وَ مَنْ أَظلَمُ مِمَّنِ افْتَرَی عَلی اللَّهِ کذِباً أَوْ کَذَّب بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَ لَیْس فی جَهَنَّمَ مَثْوًی لِّلْکفِرِینَ(68)
وَ الَّذِینَ جَهَدُوا فِینَا لَنهْدِیَنهُمْ سبُلَنَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ(69)
ترجمه :67 - آیا ندیدند که ما حرم امنی برای آنها قرار دادیم در حالی که مردم را در اطراف آنها (در بیرون این حرم) می ربایند؟ آیا به باطل ایمان می آورند و نعمت خدا را کفران می کنند؟.
68 - چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ می بندد، یا حق را پس از آنکه به سراغش آمد تکذیب می کند؟ آیا جایگاه کافران در دوزخ نیست ؟
69 - و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کنند قطعا هدایتشان خواهیم کرد و خدا با نیکوکاران است .
شان نزول :در تفسیر ((در المنثور)) ذیل آیه مورد بحث از ((ابن عباس)) چنین نقل شده تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 346
((گروهی از مشرکان گفتند: ای محمد! اگر ما داخل در دین تو نمی شویم تنها به خاطر این است که می ترسیم مردم ما را بربایند (و به سرعت نابود کنند) چون جمعیت ما کم است و جمعیت مشرکان عرب بسیارند، به محض اینکه به آنها خبر رسد که ما وارد دین تو شده ایم به سرعت ما را می ربایند، و خوراک یک نفر از آنها هستیم !
در اینجا آیه ا و لم یروا... نازل شد و به آنها پاسخ گفت .
تفسیر:در آیات گذشته نیز به این بهانه مشرکان به صورت دیگری اشاره

شده بود که ما می ترسیم اگر اظهار ایمان کنیم و به دنبال آن هجرت نمائیم زندگی ما مختل گردد که قرآن از طرق مختلف به آنها پاسخ گفت .
در آیات مورد بحث قرآن از طریق دیگری به آنها پاسخ می گوید و می فرماید: ((آیا آنها ندیدند که ما برای آنها حرم امنی قرار دادیم)) (سرزمین پاک و مقدس مکه) (اولم یروا انا جعلنا حرما آمنا).
در حالی که عرب در ناامنی به سر می برند، و در بیرون این سرزمین انسانها را می ربایند، همه جا غارت است و کشتار، اما این سرزمین همچنان امن و امان باقی مانده است (و یتخطف الناس من حولهم).
خدائی که قادر است در این دریای متلاطم و طوفانی سرزمین حجاز حرم مکه را همچون جزیرهای آرام و امن و امان قرار دهد چگونه قدرت ندارد آنها را در برابر دشمنان حفظ کند؟ و چگونه آنها از این مردم ضعیف و ناتوان در برابر خداوند بزرگ و قادر متعال وحشت دارند؟!
((آیا با این حال آنها به باطل ایمان می آورند و نعمت خدا را کفران می کنند))؟! تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 347
(افبالباطل یؤ منون و بنعمة الله یکفرون).
کوتاه سخن اینکه خداوندی که می تواند در میان یک سرزمین گسترده بحرانی ، که جمعی از مردم نیمه وحشی در آن سکونت دارند یک منطقه کوچک را در امنیت فرو برد چگونه نمی تواند انسانهای مؤ من را در میان انبوهی کافر و بی ایمان حفظ کند؟
پس از ذکر این دلیل روشن در آیه بعد چنین نتیجه گیری و جمع بندی می کند: ((آیا کسی ظالمتر از آنها که بر خدا دروغ می بندند، یا حق را پس از آن که به سراغشان آمد انکار می کنند پیدا می شود))؟! (و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا او کذب بالحق لما جائه).
ما دلائل آشکاری برای شما اقامه کردیم که جز ((الله)) شایسته پرستش نیست اما شما بر خدا دروغ می بندید و شریکانی برای او می تراشید، و حتی مدعی هستید که این یک برنامه الهی است !
از سوی دیگر قرآنی بر شما نازل کردیم که نشانه های حق در آن لائح است ، اما شما همه اینها را نادیده گرفته و پشت سر افکندید، آیا ظلم و ستمی از این برتر تصور می شود؟ ظلم بر خویشتن ، و ظلم بر همه انسانها، چرا که شرک و کفر ظلم عظیم است .
به تعبیر دیگر آیا ظلم به معنی وسیع کلمه جز انحراف و خارج ساختن چیزی از محل شایسته اش می باشد؟ آیا بدتر از این پیدا می شود که انسان یک مشت سنگ و چوب بیارزش را همردیف خالق آسمانها و زمین قرار دهد؟
بعلاوه شرک خمیر مایه همه مفاسد اجتماعی است و ستمهای دیگر در واقع از آن سرچشمه می گیرد، هواپرستی ، مقام پرستی ، و دنیاپرستی

هر کدام نوعی از شرک است . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 348
ولی بدانید عاقبت شومی در انتظار مشرکان است ((آیا محل و جایگاه کافران دوزخ نیست))؟ (الیس فی جهنم مثوی للکافرین).
قابل توجه اینکه در 15 مورد از قرآن مجید افرادی به عنوان ((ظالمترین مردم)) معرفی شده اند که همه آنها با جمله استفهامیه ((من اظلم)) (استفهام انکاری) شروع شده است .
دقت در این آیات نشان می دهد که آیات مزبور گرچه مسائل متنوعی ظاهرا در آنها مطرح است ، اما همه آنها به ریشه شرک باز می گردد، بنابراین هیچ تضادی در میان آنها نیست (برای توضیح بیشتر به جلد پنجم صفحه 183 - ذیل آیه 21 سوره انعام - مراجعه فرمائید).
آخرین آیه مورد بحث که در عین حال آخرین آیه سوره عنکبوت است واقعیت مهمی را بیان می کند که عصارهای از تمام این سوره و هماهنگ با آغاز آن است .
می فرماید: راه خدا گرچه مشکلات فراوان دارد، مشکل از نظر شناخت حق ، مشکل از نظر وسوسه های شیاطین جن و انس ، مشکل از نظر مخالفت دشمنان سرسخت و بی رحم ، و مشکل از نظر لغزشهای احتمالی اما در اینجا یک حقیقت است که به شما در برابر این مشکلات نیرو و اطمینان می دهد و حمایت می کند و آن اینکه : ((کسانی که در راه ما جهاد کنند ما آنها را به طرق خویش هدایت می کنیم ، و خداوند با نیکوکاران است)) (و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین).
در اینکه منظور از ((جهاد)) در اینجا چیست ؟ و آیا جهاد با دشمن است ، یا جهاد با نفس ، یا جهاد در راه شناخت خدا از طرق علمی و استدلالی ؟ مفسران احتمالات متعددی داده اند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 349
و همچنین در مورد تعبیر ((فینا)) که آیا منظور در راه رضای خدا است ، یا در راه جهاد با نفس ، یا در طریق عبادت ، یا در طریق مبارزه با دشمن ؟
ولی پیدا است که هم تعبیر به ((جهاد)) تعبیر وسیع و مطلقی است و هم تعبیر ((فینا))، بنابراین هرگونه جهاد و تلاشی را که در راه خدا و برای او و به منظور وصول به اهداف الهی صورت گیرد شامل می شود، خواه در طریق کسب معرفت باشد، یا جهاد با نفس ، یا مبارزه با دشمن یا صبر بر طاعت ، یا شکیبائی در برابر وسوسه معصیت ، یا در مسیر کمک به افراد مستضعف ، و یا انجام هر کار نیک دیگر.
کسانی که در این راه ها به هر شکل و هر صورت برای خدا مجاهده کنند مشمول حمایت و هدایت الهی هستند.
ضمنا از آنچه گفتیم روشن شد که منظور از ((سبل)) در اینجا راه های مختلفی است که به سوی خدا منتهی می شود: راه جهاد با نفس ، راه

مبارزه با دشمنان ، راه علم و دانش و فرهنگ ، خلاصه جهاد در هر یک از این راه ها سبب هدایت به مسیری است که به خدا منتهی می شود.
این وعده ای است که خداوند مؤ کدا به همه مجاهدان راهش داده ، و با انواع تاءکیدات (لام تاءکید و نون تاءکید ثقیله) آن را مؤ کد ساخته و پیروزی و ترقی و موفقیت را در گرو دو چیز شمرده ، ((جهاد)) و ((خلوص نیت)).
جمعی از فلاسفه معتقدند که اندیشه و مطالعه و تفکر ایجاد علم و دانش نمی کند، بلکه روح انسانی را برای پذیرش صور معقولات آماده می سازد و هنگامی که روح انسانی آماده پذیرش شد فیض علم از خالق متعال و واهب الصور بر روح انسان پاشیده می شود.
بنابراین انسان باید در این راه جهاد کند ولی هدایت به دست خدا است .
و اینکه در حدیث وارد شده است که علم به کثرت تعلیم و تعلم نیست بلکه نوری است که خداوند به قلب هر کس بخواهد و شایسته بداند می افکند نیز ممکن تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 350
است اشاره به همین معنی باشد.
نکته ها:
1 - ((جهاد)) و ((اخلاص))
از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که هرگونه شکست و ناکامی نصیب ما شود معلول یکی از دو چیز است : یا در جهاد کوتاهی کرده ایم ، و یا اخلاص در کار ما نبوده است ، و اگر این دو با هم جمع شود بنا به وعده مؤ کد الهی ، پیروزی و هدایت حتمی است .
و اگر درست بیندیشیم می توانیم سرچشمه مشکلات و مصائب جوامع اسلامی را در همین امر پیدا کنیم .
چرا مسلمانان پیشرو دیروز، امروز عقب مانده اند؟
چرا دست نیاز در همه چیز حتی در فرهنگ و قوانین خویش به سوی بیگانگان دراز می کنند؟
چرا برای حفظ خود در برابر طوفانهای سیاسی و هجومهای نظامی باید به دیگران تکیه کنند؟
چرا یک روز دیگران ریزه خوار خوان نعمت علم و فرهنگ آنها بودند اما امروز باید بر سر سفره دیگران بنشینند؟
و بالاخره چرا در چنگال دیگران اسیرند و سرزمینهای آنها در اشغال متجاوزان ؟!
تمام این ((چراها)) یک پاسخ دارد و آن اینکه یا جهاد را فراموش کرده اند و یا نیتها آلوده شده است .
آری جهاد در صحنه های علمی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و نظامی به دست فراموشی سپرده شده ، حب نفس و عشق به دنیا و راحت طلبی

و کوته نگری و اغراض تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 351
شخصی بر آنها چیره شده ، تا آنجا که کشتگانشان به دست خودشان بیش از کشتگانی است که دشمن از آنها قربانی می گیرد!
خودباختگی گروهی غربزده و شرقزده ، خودفروختگی جمعی از زمامداران و سران ، و یاس و انزوای دانشمندان و متفکران هم جهاد را از آنها گرفته ، و هم اخلاص را.
هر گاه مختصر اخلاصی در صفوف ما پیدا می شود و مجاهدان ما تکانی به خود می دهند پیروزیها پشت سر یکدیگر فرا می رسد.
زنجیرهای اسارت گسسته می شود.
یاءسها تبدیل به امید و ناکامیها مبدل به کامیابی ، ذلت به عزت و سربلندی ، پراکندگی و نفاق به وحدت و انسجام تبدیل می گردد، و چه عظیم و الهام بخش است قرآن که در یک جمله کوتاه هم درد و هم درمان را بیان کرده !
آری آنها که در راه خدا جهاد می کنند مشمول هدایت الهی هستند و بدیهی است که با هدایت او گمراهی و شکست مفهومی ندارد.
اگر می بینیم در بعضی از روایات اهلبیت (علیهم السلام) این آیه تفسیر به آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و پیروان آنها شده است بیان مصداق کاملی از آن است ، چرا که آنها در طریق جهاد و اخلاص پیشگام و پیشقدم بودند و هرگز دلیل بر محدودیت مفهوم آیه نخواهد بود.
به هر حال هر کس این حقیقت قرآنی را به روشنی در تلاشها و کوششهایش لمس می کند که وقتی برای خدا و در راه او به تلاش و پیکار برمی خیزد درها به روی او گشوده می شود، و مشکلات آسان و سختیها قابل تحمل و سرانجام می گردد.
2 - مردم سه گروهند:
گروهی منکران لجوجند که هیچ هدایتی برای آنها سودی نمی دهد، تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 352
و گروهی پیکارگر مخلص هستند که به حق می رسند.
اما گروه سومی از اینها هم برترند، آنها دور نیستند تا نزدیک شوند، از او جدا نیستند که به او بپیوندند، چرا که همیشه با اویند!
آیه گذشته (و من اظلم ممن افتری) اشاره به گروه اول بود.
جمله و الذین جاهدوا فینا اشاره به گروه دوم است .
و جمله ان الله لمع المحسنین اشاره به گروه سوم !.
ضمنا از این تعبیر روشن می شود که مقام ((محسنین)) از مجاهدین فراتر است چرا که آنها علاوه بر جهاد و تلاش در راه نجات خود دارای مقام ایثار و احسانند و برای دیگران نیز تلاش می کند.
پروردگارا! آنچنان توفیقی به ما مرحمت کن که در تمام عمر دست از تلاش و کوشش در راه تو باز نداریم .

خداوندا! آنچنان اخلاصی مرحمت فرما که به غیر از تو نیندیشیم ، و برای غیر تو گام برنداریم .
بارالها! ما را از مقام مجاهدان فراتر بر، و به مقام احسان و ایثار محسنین نائل گردان ، و در همه عمر زیر پوشش هدایتت قرار ده ! آمین یا رب العالمین !

تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 353
سوره روم
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 60 آیه است تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 355
محتوای سوره روم
از آنجا که این سوره مطابق مشهور تماما در مکه نازل شده است ، محتوا و روح سوره های مکی در آن منعکس می باشد، یعنی بیش از همه چیز بحث از مساءله ((مبدء)) و ((معاد)) می کند، چرا که دوران مکه دوران آموزشی اعتقادات اصیل اسلامی ، توحید و مبارزه با شرک ، و توجه به معاد و دادگاه رستاخیز بود، و در لابلای این مباحث مطالب دیگری در ارتباط با آنها نیز مطرح شده است .
در حقیقت مطالب این سوره را در هفت بخش می توان خلاصه کرد.
1 - پیشگوئی از پیروزی رومیان بر ایرانیان در جنگی که در آینده درگیر می شد، به مناسبت گفتگوئی که میان مسلمانان و مشرکان در این زمینه روی داده بود که مشروح آن به خواست خدا خواهد آمد.
2 - گوشه ای از طرز فکر و چگونگی حالات افراد بی ایمان ، و سپس تهدیدهائی نسبت به آنها در مورد عذاب و کیفر الهی در رستاخیز.
3 - بخش مهمی از آیات عظمت خداوند در آسمان و زمین و در وجود انسانها از قبیل خروج حیات از مرگ ، و مرگ از حیات ، خلقت انسان از خاک ، نظام زوجیت و آفرینش همسران برای انسانها و رابطه مودت در میان آنها، آفرینش آسمان و زمین ، اختلاف زبانها، نعمت خواب در شب و جنبش در روز، ظهور رعد و برق و باران ، و حیات زمین بعد از مرگ ، و تدبیر امر آسمان و زمین به امر خدا.
4 - سخن از توحید فطری بعد از بیان دلائل آفاقی و انفسی برای شناخت خدا.
5 - بازگشت به شرح و تبیین حالات افراد بی ایمان و گنهکار، و ظهور فساد تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 356
در زمین بر اثر گناهان آنها.
6 - اشاره ای به مساءله مالکیت و حق ذی القربی و نکوهش از رباخواری .
7 - بازگشت مجددی به دلائل توحید و نشانه های حق و مسائل مربوط به معاد.

روی هم رفته در این سوره همچون سوره های دیگر قرآن مسائل استدلالی و عاطفی و خطابی چنان بهم آمیخته شده است که معجون کاملی برای هدایت و تربیت نفوس فراهم ساخته است . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 357

فضیلت سوره روم

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) که قبلا نیز به آن اشاره کردیم چنین آمده است :

((هر کس سوره عنکبوت و روم را در ماه رمضان در شب بیست و سوم بخواند بخدا سوگند اهل بهشت است و هیچ در این سخن استثنا نمی کنم ... و این دو سوره موقعیت مهمی نزد پروردگار دارند)).

و در حدیث دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین آمده : ((من قرئها کان له من الاجر عشر حسنات بعدد کل ملک سبح الله بین السماء و الارض و ادرک ما ضیع فی یومه و لیلته)): ((هر کس سوره روم را بخواند پاداشی معادل ده حسنه به تعداد هر فرشته ای که در میان آسمان و زمین تسبیح خدا می گوید خواهد داشت و آنچه را در روز و شب از دست داده جبران خواهد کرد))

بدیهی است کسی که محتوای این سوره را که سراسر درس توحید خدا و دادگاه بزرگ قیامت است در روح و جان خود جای دهد و مراقبت پروردگار را در هر لحظه در خود ببیند و روز جزا و محکمه عدل الهی را مسلم بداند، تقوای الهی چنان قلبش را پر می کند که شایسته چنین پاداش بزرگی است . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 358

آیه 1-7

آیه و ترجمه

بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

الَم (1)

غُلِبَتِ الرُّومُ(2)

فی أَدْنی الاَرْضِ وَ هُم مِّن بَعْدِ غَلَبِهِمْ سیَغْلِبُونَ(3)

فی بِضعِ سِنِینَ لِلَّهِ الاَمْرُ مِن قَبْلُ وَ مِن بَعْدُ وَ یَوْمَئذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ(4)

بِنَصرِ اللَّهِ یَنصرُ مَن یَشاءُ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ(5)

وَعْدَ اللَّهِ لا یخْلِف اللَّهُ وَعْدَهُ وَ لَکِنَّ أَکْثرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ(6)

یَعْلَمُونَ ظهِراً مِّنَ الحْیَوةِ الدُّنْیَا وَ هُمْ عَنِ الاَخِرَةِ هُمْ غَفِلُونَ(7) تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 359

ترجمه :به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

1 - الم

2 - رومیان مغلوب شدند.

3 - (و این شکست) در سرزمین نزدیکی رخ داد، اما آنها بعد از مغلوبیت

به زودی غلبه خواهند کرد.
4 - در چند سال ، همه کارها از آن خدا است ، چه قبل و چه بعد (از این شکست و پیروزی) و در آن روز مؤ منان خوشحال خواهند شد.
5 - به سبب یاری پروردگار، خداوند هر کس را بخواهد نصرت می دهد و او عزیز و حکیم است .
6 - این چیزی است که خدا وعده کرده ، و وعده الهی هرگز تخلف نمی پذیرد، ولی اکثر مردم نمی دانند.
7 - آنها تنها ظاهری از زندگی دنیا را می دادند، و از آخرت (و پایان کار) بیخبرند.
شان نزول :مفسران بزرگ همگی اتفاق دارند که آیات نخستین این سوره بدین سبب نازل شد که در آن هنگام که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مکه بود، و مؤ منان در اقلیت قرار داشتند، جنگی میان ایرانیان و رومیان در گرفت ، و در این نبرد ایرانیان پیروز شدند.
مشرکان مکه این را به فال نیک گرفتند و دلیل بر حقانیت شرک خود دانستند! و گفتند: ایرانیان مجوسی هستند و مشرک (دوگانه پرست) اما رومیان مسیحیند و اهل کتاب ، همانگونه که ((ایرانیان)) بر ((رومیان)) غلبه کردند پیروزی نهائی از آن شرک است و طومار اسلام به زودی پیچیده خواهد شد و ما پیروز می شویم .
گرچه اینگونه نتیجه گیریها پایه و مایه ای نداشت اما در آن جو و محیط برای تبلیغ در میان مردم جاهل خالی از تاءثیر نبود، لذا این امر بر مسلمانان گران آمد. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 360
آیات فوق نازل شد و قاطعانه گفت : گرچه ایرانیان در این نبرد پیروز شدند اما چیزی نمی گذرد که از رومیان شکست خواهند خورد و حتی حدود زمان این پیشگوئی را نیز بیان داشت و گفت این امر فقط در طول چند سال به وقوع می پیوندد!.
این پیشگوئی قاطع قرآن که از یکسو نشانه اعجاز این کتاب آسمانی و اتکاء آورنده آن به علم بی پایان پروردگار به عالم غیب است ، و از سوی دیگر نقطه مقابل تفاءل مشرکان بود، مسلمانان را طوری دلگرم ساخت که حتی می گویند بعضی از آنان با مشرکان روی این مساءله شرط بندی مهمی کردند! (آن روز هنوز حکم تحریم اینگونه شرط بندیها نازل نشده بود).
تفسیر:یک پیشگوئی عجیب !
این سوره جزء 29 سوره ای است که با حروف مقطعه آغاز می شود (الم).
کرارا در تفسیر این حروف مقطعه (مخصوصا در آغاز سوره بقره ، آل عمران و اعراف) بحث کرده ایم .

تنها چیزی که در اینجا جلب توجه می کند این است که برخلاف بسیاری از سوره هائی که با حروف مقطعه آغاز می شود و پشت سر آن سخن از عظمت قرآن است در اینجا بحثی از عظمت قرآن نمی یابیم ، بلکه سخن از شکست رومیان و پیروزی مجدد آنها در آینده است ، ولی با دقت روشن می شود که این بحث نیز تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 361
بیان عظمت قرآن است ، چرا که این خبر غیبی مربوط به آینده از نشانه های اعجاز و عظمت این کتاب آسمانی محسوب می شود.
بعد از ذکر حروف مقطعه می فرماید: ((رومیان مغلوب شدند)) (غلبت الروم).
((و این شکست در سرزمین نزدیکی واقع شد)) (فی ادنی الارض).
نزدیک به شما مردم مکه ، در شمال جزیره عرب ، در اراضی شام ، در منطقه ای میان ((بصری)) و ((اذرعات)).
و از اینجا معلوم می شود که منظور از ((روم)) روم شرقی است نه روم غربی .
بعضی از مفسران مانند مرحوم شیخ طوسی در تبیان احتمال داده اند که منظور نقطه نزدیکی به سرزمین ایرانیان بوده است یعنی در محلی واقع شد که نزدیکترین نقطه میان ایران و روم بود.
درست است که تفسیر اول با الف و لام عهد در کلمه ((الارض)) مناسبتر است ولی به طوری که خواهیم گفت از جهاتی تفسیر دوم صحیحتر به نظر می رسد.
در اینجا تفسیر سومی نیز وجود دارد که شاید تفاوت زیادی از نظر نتیجه با تفسیر دوم نداشته باشد، و آن اینکه منظور از این زمین ، زمین روم است یعنی آنها در نزدیکترین سرحداتشان با ایران گرفتار شکست شدند. و این اشاره به اهمیت و عمق این شکست است چرا که شکست در نقطه های دور دست و مرزهای بعید، چندان مهم نیست ، مهم آن است که کشوری در نزدیکترین مرزهایش به دشمن که از همه جا قویتر و نیرومندتر است گرفتار شکست شود.
بنابراین ذکر جمله ((فی ادنی الارض)) اشاره ای خواهد بود به اهمیت این شکست ، و طبعا پیشگوئی از پیروزی طرف مغلوب ظرف چند سال آینده تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 362
واجد اهمیت بیشتری خواهد بود که جز از طریق اعجاز قابل پیش بینی نیست !
سپس اضافه می کند: ((آنها (رومیان) بعد از مغلوبیت به زودی غلبه خواهند کرد)) (و هم من بعد غلبهم سیغلبون).
با اینکه جمله ((سیغلبون)) (به زودی غالب می شوند) برای بیان مقصود کافی بود، ولی مخصوصا تعبیر ((من بعد غلبهم)) (بعد از مغلوبیتشان) بر

آن افزوده شده است ، تا اهمیت این پیروزی آشکارتر گردد، چرا که غالب شدن یک جمعیت مغلوب آنهم در نزدیکترین و نیرومندترین مرزهایش ، در یک مدت کوتاه غیر منتظره است و قرآن صریحا از این حادثه غیر منتظره خبر می دهد.
سپس حدود سالهای آن را با این عبارت بیان می کند: ((در چند سال))! (فی بضع سنین).
و می دانیم مفهوم تعبیر ((بضع)) حداقل سه و حداکثر آن نه می باشد.
و اگر می بینید خداوند از آینده خبر می دهد، به خاطر آن است که همه چیز و همه کار به دست او است چه قبل از پیروزی و چه بعد از پیروزی این قوم شکست خورده)) (لله الامر من قبل و من بعد).
بدیهی است بودن همه چیز به دست خدا و به فرمان و اراده او، مانع از اختیار و آزادی اراده ما، و تلاش و کوشش و جهاد در مسیر اهداف مورد نظر نیست به تعبیر دیگر این عبارت نمی خواهد اختیار را از دیگران سلب کند، بلکه می خواهد این نکته را روشن سازد که قادر بالذات و مالک علی الاطلاق او است و هر کس هر چیزی دارد از او دارد. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 363
سپس می افزاید اگر امروز که رومیان شکست خوردند مشرکان خوشحال شدند ((در آن روز که رومیان غالب شدند مؤ منان خوشحال خواهند شد))! (و یومئذ یفرح المؤ منون).
آری ((خوشحال می شوند به نصرت الهی)) (بنصر الله).
((خداوند هر که را بخواهد یاری می کند، و او شکست ناپذیر و مهربان است)) (ینصر من یشاء و هو العزیز الرحیم).
در اینکه منظور از خوشحالی مسلمانان در آن روز چیست ؟ جمعی گفته اند منظور خوشحالی از پیروزی رومیان است هر چند آنها نیز در صف کفار بودند، اما چون دارای کتاب آسمانی بودند پیروزی آنها بر مجوسیان مشرک یک مرحله از پیروزی ((توحید)) بر ((شرک)) بود.
و بعضی افزوده اند: مؤ منان از این خوشحال شدند که این حادثه را به فال نیک گرفتند و دلیلی بر پیروزی آنها بر مشرکان .
یا اینکه شادی آنان از این بود که عظمت قرآن و صدق پیشگوئی قاطع آن که خود یک پیروزی مهم معنوی برای مسلمین محسوب می شد در آن روز ظاهر گشت .
این احتمال نیز بعید به نظر نمی رسد که پیروزی رومیان مقارن بود با یکی از پیروزیهای مسلمین بر مشرکان بخصوص اینکه در بعضی از کلمات مفسران بزرگ آمده که این پیروزی مقارن پیروزی ((بدر))، و یا مقارن ((صلح حدیبیه)) بود که آن نیز در نوع خود یک پیروزی بزرگ محسوب می شد. مخصوصا تعبیر بنصر الله نیز تناسب با این معنی دارد.

خلاصه ، مسلمانان در آن روز از جهات مختلفی خوشحال شدند:
از پیروزی اهل کتاب بر مجوسیان که صحنه ای از غلبه خداپرستی بر شرک بود. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 364
از پیروزی معنوی به خاطر ظهور اعجاز قرآن .
و از پیروزی مقارن آن که احتمالا ((صلح حدیبیه)) یا یکی دیگر از فتوحات مسلمین بود.
باز هم برای تاءکید بیشتر می فرماید: ((این وعده ای است که خدا داده است)) (وعد الله).
((و خداوند هرگز از وعده اش تخلف نخواهد کرد، هر چند اکثر مردم نمی دانند)) (لا یخلف الله وعده و لکن اکثر الناس لا یعلمون).
و علت عدم آگاهی مردم عدم معرفتشان نسبت به خدا و علم و قدرت او است آنها خدا را به درستی نشناختند، و لذا از این حقیقت که او محال است از وعده اش تخلف کند درست آگاه نیستند، چرا که تخلف از وعده یا بخاطر جهل است که مطلبی مکتوم بوده سپس آشکار گردیده و مایه تغییر عقیده شده است ، و یا به خاطر ضعف و ناتوانی است که وعده دهنده از عقیده خود باز نگشته ولی توانائی بر انجام وعده خود ندارد.
اما خدائی که هم از عواقب امور آگاه است و هم قدرتش مافوق همه قدرتها است هرگز از وعده اش تخلف نخواهد کرد.
سپس می افزاید ((این مردم کوتاه بین تنها ظاهری از زندگی دنیا را می بینند و از آخرت و پایان کارها بیخبرند))! (یعلمون ظاهرا من الحیاة الدنیا و هم عن الاخرة هم غافلون). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 365
آنها تنها از زندگی دنیا آگاهند، و تازه از این زندگی نیز به ظاهری قناعت کرده اند، مجموعه ای از سرگرمیها و لذات زودگذر و خوابها و خیالها برداشت آنها را از زندگی دنیا تشکیل می دهد، غرور و غفلتی که در این برداشت نهفته است بر کسی پوشیده نیست .
اگر آنها باطن و درون این زندگی دنیا را نیز می دانستند برای شناخت آخرت کافی بود، چرا که دقت کافی در این زندگی زودگذر نشان می دهد که حلقه ای است از یک سلسله طولانی ، و مرحله ای است از یک مسیر بزرگ ، همانگونه که دقت در زندگی دوران جنینی نشان می دهد که هدف نهائی خود این زندگی نیست ، بلکه این یک مرحله مقدماتی برای زندگی گسترده ای است .
آری آنها تنها ظاهری از این زندگی را می بینند و از محتوا و مفاهیم و مکنون آن غافلند.
جالب اینکه با تکرار ضمیر ((هم)) به این حقیقت اشاره می کند که علت این غفلت و بیخبری خود آنها هستند، درست مثل اینکه کسی به ما بگوید: مرا از این امر تو غافل کردی ، و در جواب بگوئیم : تو خودت غافل شدی ،

یعنی سبب غفلت خودت بودی .
نکته ها:
1 - اعجاز قرآن از دریچه علم غیب
1 - یکی از طرق اثبات اعجاز قرآن خبرهای غیبی قرآن است که یک نمونه روشن آن در همین آیات مورد بحث آمده ، در طی چند آیه با انواع تاءکیدات از پیروزی بزرگ یک ارتش شکست خورده در چند سال بعد خبر می دهد، و آن را به عنوان یک وعده تخلف ناپذیر الهی معرفی می کند.
از یک سو خبر از اصل پیروزی می دهد (و هم من بعد غلبهم سیغلبون).
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 366
از سوی دیگر خبر از پیروزی دیگری برای مسلمانان بر کفار مقارن همان زمان (و یومئذ یفرح المؤ منون بنصر الله).
و از سوی سوم تصریح می کند که این امر در چند سال آینده به وقوع خواهد پیوست (فی بضع سنین).
و از سوی چهارم با دو بار تاءکید، قطعی بودن این وعده الهی را مسجل می کند (وعد الله - لا یخلف الله وعده).
تاریخ به ما می گوید که هنوز نه سال نگذشته بود که این دو حادثه انجام یافت . رومیان در نبرد جدیدی بر ایرانیان پیروز شدند، و مقارن همان زمان مسلمانان با صلح حدیبیه (و طبق روایتی در جنگ بدر) پیروزی چشمگیری بر دشمنان پیدا کردند.
اکنون این سؤ ال مطرح است که آیا یک انسان با علم عادی می تواند این چنین قاطعانه از حادثه ای به این مهمی خبر دهد؟ حتی فرضا اگر قابل پیش بینی سیاسی هم باشد - که نبود - باید با قید احتیاط و ذکر احتمال بگوید، نه این چنین با صراحت و قاطعیت که اگر تخلف آن ظاهر گردد بهترین سند برای ابطال دعوی نبوت به دست دشمنان خواهد افتاد.
حقیقت این است که مسائلی از قبیل پیش بینی پیروزی یک کشور بزرگ همچون کشور روم با مساءله مباهله به خوبی نشان می دهد که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بجای دیگری دل بسته بود، و پشتگرمی از جای دیگر داشت ، و گرنه هیچکس در شرائط عادی توانائی و جراءت بر چنین اموری ندارد.
بخصوص اینکه مطالعه در حال پیامبر اسلام نشان می دهد که او از کسانی نبود که بی گدار به آب بزند، بلکه کارهایش حساب شده بود، چنین ادعائی از چنین کسی نشان می دهد که او تکیه بر جهان ماورای طبیعت ، بر وحی الهی و علم بی پایان خداوند داشته است . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 367
در باره تطبیق تاریخی این پیشگوئی قرآن به زودی بحث خواهیم کرد.
2 - ظاهر بینان !

اصولا بینش یک انسان مؤ من و الهی با یک فرد مادی یا مشرک تفاوت بسیار دارد.
اولی طبق عقیده توحیدی جهان را مخلوق خداوند حکیم و آگاهی می داند که تمام افعالش روی حساب و برنامه است و به همین دلیل معتقد است که جهان مجموعه ای است از اسرار و رموز دقیق ، هیچ چیز در این عالم ساده نیست ، همه کلمات این کتاب پر محتوا و پر معنی است .
این بینش توحیدی به او می گوید: از کنار هیچ حادثه و هیچ موضوعی ساده نگذر زیرا ممکن است ساده ترین مسائل پیچیده ترین آنها باشد.
او همیشه به عمق این جهان می نگرد و به ظواهر آن قانع نیست ، او این درس را در مکتب توحید خوانده است ، او برای عالم هدف بزرگی قائل است و همه چیز را در دائره آن هدف می بیند.
در حالی که یک فرد مادی و بی ایمان دنیا را مجموعه ای از حوادث کور و کر و بی هدف می شمرد، و جز به ظاهر آن نمی اندیشد. اصلا برای آن باطن و عمقی قائل نیست ، مگر می توان برای کتابی که مجموعه خطوط آن همان چیزی است که کودکی با حرکات بی هدف دست خود به روی کاغذ به وجود آورده است اهمیت و عمقی قائل شد؟!
حتی به گفته بعضی از دانشمندان بزرگ علوم طبیعی تمام اندیشمندان بشر از هر قشر و گروه که در باره نظام جهان به اندیشه برخاسته اند، از نوعی تفکر مذهبی برخوردار بوده اند (دقت کنید).
((آینشتاین)) دانشمند معروف معاصر می گوید: ((به سختی می توان در
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 368
میان مغزهای متفکر جهان کسی را یافت که دارای یکنوع احساس مذهبی مخصوص به خود نباشد، این مذهب با مذهب یک شخص عامی فرق دارد... مذهب این دانشمند تحیری شعف آور از نظام عجیب و دقیق کائنات است که گهگاه پرده از روی اسراری برمی دارد که در مقایسه با آن تمام تلاشها و تفکرات منظم بشری انعکاسی ناقابل بیش نیست))!.
در جای دیگر می گوید: ((اصلا چیزی که سبب شد دانشمندان و متفکران و مکتشفان در تمام طول قرون و اعصار در گوشه تنهائی به مطالعه اسرار دقیق جهان هستی بپردازند همین اعتقاد مذهبی آنان بود)).
از سوی دیگر چگونه ممکن است کسی که این دنیا را مرحله نهائی و هدف اصلی می شمرد با کسی که آن را یک ((مزرعه)) و ((میدان آزمودگی)) برای زندگی جاویدانی که دنبال آن است می داند یکسان ببیند؟ او از آن ظاهری بیش نمی بیند و این به اعماق ژرفش می اندیشد.
و این اختلاف دیدها در تمام زندگی آنها اثر می گذارد:
آن ((ظاهربین)) انفاق را سبب خسران و زیان می شمرد، در حالی که این ((موحد)) تجارتی پر سود می داند.

آن یکی رباخواری را مایه افزایش درآمد، و این یکی مایه وبال و بدبختی و زیان .
آن یکی جهاد را مایه دردسر و شهادت را به معنی نابودی و این یکی جهاد را رمز سربلندی و شهادت را حیات جاویدان می شمرد.
آری افراد بی ایمان تنها ظاهری از زندگی دنیا را می بینند و از آخرت غافلند (یعلمون ظاهرا من الحیاة الدنیا و هم عن الاخرة هم غافلون).
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 369
3 - تطبیق تاریخی
برای اینکه بدانیم شکست رومیان از ایرانیان و سپس پیروزی آنها در چه مقطع تاریخی واقع شده است کافی است بدانیم که در تواریخ امروز، در دوران خسروپرویز، به یک دوران جنگ طولانی میان ایرانیان و رومیان برخورد می کنیم که بیست و چهار سال دوام یافت ، و از 604 میلادی تا 628 به طول انجامید.
در حدود سنه 616 میلادی دو سردار معروف ایرانی بنام ((شهر براز)) و ((شاهین)) به قلمرو روم شرقی حمله کردند، آنها را شکست سختی دادند، و منطقه شامات و مصر و آسیای صغیر را مورد تاخت و تاز قرار دادند، دولت روم شرقی که گرفتار شکست سختی شده بود تا آستانه انقراض پیش رفت و دولت ایران تمام متصرفات آسیائی او را با مصر تسخیر کرد.
و این در حدود سال هفتم بعثت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود.
ولی پادشاه روم ((هرقل)) از سال 622 میلادی تهاجم خود را به ایران شروع کرد و شکست های پی در پی به سپاه خسروپرویز وارد ساخت ، و تا سال 628 میلادی این جنگهائی که به نفع رومیان بود ادامه یافت ، ((خسروپرویز)) شکست سختی خورد و مردم ایران او را از سلطنت خلع کرده و پسرش ((شیرویه)) را بجای او نشاندند.
با توجه به اینکه میلاد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در سال 571 و بعثت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در سال 610 میلادی واقع شد شکست رومیان منطبق بر سال هفتم بعثت و پایان پیروزی رومیان و شکست خسروپرویز بر سال پنجم تا ششم هجرت منطبق می شود، و می دانیم در سال پنجم فتح خندق اتفاق افتاد و در سال ششم صلح حدیبیه اتفاق افتاد، البته انتقال اخبار جنگ ایران و روم به منطقه حجاز و مکه نیز معمولا مقداری از زمان را اشغال می کرده است و به این ترتیب تطبیق تاریخی این خبر قرآنی روشن می شود (دقت کنید). الروم
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 370
آیه 8-10
آیه و ترجمه

أ وَ لَمْ يَتَفَكّرُوا فى أنفُسِهِم مَّا خَلَقَ اللّهُ السمَوَتِ وَ الاَرْض وَ مَا بَيْنهُمَا إِلا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُّسمًّى وَ إِنَّ كَثِيراً مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاى رَبِّهِمْ لَكَفِرُونَ(8)
أ وَ لَمْ يَسِيرُوا فى الاَرْض فَيَنظرُوا كَيْف كَانَ عَقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كانُوا أَشدَّ مِنهُمْ قُوَّةً وَ أَثَارُوا الاَرْض وَ عَمَرُوهَا أَكثرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَ جَاءَتْهُمْ رُسلُهُم بِالْبَيِّنَتِ فَمَا كانَ اللَّهُ لِيَظلِمَهُمْ وَ لَكِن كانُوا أَنفُسهُمْ يَظلِمُونَ(9)
ثُمَّ كانَ عَقِبَةَ الَّذِينَ أَسئُوا السوأَى أَن كذَّبُوا بِئَايَتِ اللَّهِ وَ كانُوا بهَا يَستَهْزِءُونَ(10)
ترجمه :8 - آيا آنها در دل خود نيندیشيدند كه خداوند آسمانها و زمين و آنچه را ميان آن دو است ، جز به حق و برای زمان معينی نيافريده ، ولی بسياری از مردم (رستاخيز و) لقای پروردگارشان را منكرند.
9 - آيا در زمين سير نكردند و ببينند عاقبت كسانی كه قبل از آنها بودند چگونه شد؟، آنها تفسير نمونه جلد 16 صفحه 371
نيروئی بيش از اينان داشتند، و زمين را (برای زراعت و آبادی) دگرگون ساختند، و بيش از آنچه اينان آباد كردند، عمران نمودند، و پيامبرانشان با دلائل روشن به سراغشان آمدند (اما آنها انكار كردند و كيفر خود را ديدند) خداوند هرگز به آنها ستم نكرد، آنها به خودشان ستم می كردند.
10 - سپس سرانجام كسانی كه اعمال بد مرتكب شدند به جائی رسيد كه آيات خدا را تكذيب كردند و آنرا به سخريه گرفتند.
تفسير:عاقبت بدكاران
در آخرين آيه بحث گذشته سخن از ظاهربينانی بود كه تنها افق فكرشان به محدوده دنيا و جهان ماده تعلق دارد، و از قيامت و عالم ماوراء طبيعت بيخبرند.
در آيات مورد بحث و آيات آينده به ذكر مطالب متنوعی پيرامون مبدء و معاد می پردازد نخست به صورت يک استفهام اعتراض آميز می گويد: ((آيا آنها در درون جان خويش تفكر نكردند كه خداوند آسمان و زمين و آنچه را در ميان اين دو است جز به حق نيافريده ؟ و برای آن اجل و پايان معينی قرار داده است)) (ا و لم يتفكروا فی انفسهم ما خلق الله السموات و الارض الا بالحق و اجل مسمی).
يعنی اگر آنها درست بينديشند و به وجدان خود و داوری عقلشان مراجعه كنند به خوبی از اين دو امر آگاه می شوند كه اولا جهان بر اساس حق آفريده شده ، و نظاماتی بر آن حاكم است كه دليل بر وجود عقل و قدرت كامل در خالق اين جهان است .
و ثانيا اين جهان رو به زوال و فنا می رود و از آنجا كه خالق حكيم ممكن نيست بيهوده آن را آفريده باشد دليل بر اين است كه جهان ديگری كه سرای بقا است بعد از اين جهان می باشد، و گرنه آفرينش اين جهان مفهوم نداشت ، و اين تفسير نمونه جلد 16 صفحه 372

خلقت طویل و عریض تنها برای این چهار روز زندگی دنیا بی معنی بود، و از اینجا به وجود آخرت پی میبرند.
بنابراین دقت در نظم و حقانیت این جهان دلیل بر وجود مبدء است و دقت در داشتن ((اجل مسمی)) دلیل بر معاد است (دقت کنید).
لذا در پایان آیه اضافه می کند: ((بسیاری از مردم به لقای پروردگارشان کافرند)) (و ان کثیرا من الناس بلقاء ربهم لکافرون).
یا اصلا منکر معادند، همانگونه که مکرر در آیات قرآنی از قول مشرکان نقل شده که می گفتند: آیا هنگامی که ما خاک شدیم مجددا به زندگی باز می گردیم ؟ این حرف عجیبی است ؟ این غیر ممکن است ! این دلیل جنون گوینده آن است ! (سوره رعد آیه 5، سوره مؤ منون آیه 35، سوره نمل آیه 67، و سوره ق آیه 3).
و یا اینکه با زبان منکر نیستند اما عملشان آنچنان آلوده و ننگین است که نشان می دهد آنها اعتقادی به معاد ندارند، چرا که اگر معتقد بودند نباید این چنین فاسد و مفسد باشند.
ضمنا تعبیر ((فی انفسهم)) به این معنی نیست که آنها در باره اسرار وجود خویش مطالعه کنند آنچنانکه فخر رازی در تفسیر خود گفته ، بلکه منظور این است که آنها در درون جان از طریق عقل و وجدان به آفرینش آسمانها و زمین بیندیشند.
تعبیر ((بالحق)) ممکن است دو معنی داشته باشد: یکی تواءم بودن آفرینش با حق و قانون و نظم است ، و دیگر اینکه هدف آفرینش هدف حقی بوده است و البته این دو تفسیر با هم منافات ندارند.
تعبیر به ((لقاء ربهم)) همانگونه که بارها گفته ایم اشاره به قیامت و رستاخیز تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 373
است که در آنجا حجابها کنار می رود و انسان با شهود باطنی خدا را به عظمت می شناسد.
و از آنجا که تعبیرها به اجل مسمی بیانگر این حقیقت است که به هر حال زندگی این جهان دوام بقائی ندارد و این هشداری است به همه دنیاپرستان
در آیه بعد چنین اضافه می کند ((آیا آنها سیر در زمین نکردند تا بنگرند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند به کجا کشیده شد)) (اولم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم).
((همانها که نیروئی بیشتر از اینان داشتند، و زمین را دگرگون ساختند و بیش از آنچه اینها آباد کردند آنها عمران نمودند)) (کانوا اشد منهم قوة و اثاروا الارض و عمروها اکثر مما عمروها).
((و پیامبران آنها با دلائل آشکار به سوی آنها آمدند)) (و جائتهم رسلهم بالبینات).
اما آنها خیره سری کردند، و در برابر حق تسلیم نشدند و به مجازات

دردناک الهی مبتلا گشتند.
((خداوند به آنها هرگز ستم نکرد، ولی آنها به خویشتن ظلم و ستم می کردند)) (و ما کان الله لیظلمهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون).
در واقع قرآن اشاره به اقوامی می کند که نسبت به مشرکان معاصر پیامبر برتری چشمگیری از نظر قدرت و نیروی جسمی و مالی داشتند، و سرنوشت دردناک آنها را درس عبرتی برای اینها قرار می دهد.
جمله اثاروا الارض (زمین را زیر و رو کردند) ممکن است اشاره به شخم کردن زمین برای زراعت و درختکاری ، یا کندن نهرها و قناتها، و یا بیرون آوردن شالوده عمارتهای بزرگ و یا همه اینها باشد، چرا که جمله ((اثاروا الارض)) مفهوم تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 374
وسیعی دارد که تمام این امور را که مقدمه عمران و آبادی است شامل می شود.
و از آنجا که در دنیای آن روز بیشترین قدرت در دست کسانی بود که از نظر کشاورزی پیشرفته تر بودند و از نظر ساختن عمارتها، ترقی چشمگیری داشتند، برتری این اقوام را نسبت به مشرکان مکه که قدرتشان از این نظر بسیار محدود بود روشن می سازد.
اما آنها با اینهمه توانائی هنگامی که آیات الهی را انکار، و پیامبران را تکذیب کردند قدرت فرار از چنگال مجازات نداشتند شما چگونه می توانید فرار کنید؟!
و این مجازاتهای دردناک و محصول اعمال و فرآورده دست خود آنها بود آنها بودند که بر خویشتن ظلم کردند و خداوند هرگز ظلم و ستمی بر کسی روا نمی دارد.
آخرین آیه مورد بحث آخرین مرحله کفر آنها را بیان می کند و می گوید: ((سپس سرانجام کسانی که اعمال بد انجام دادند بجائی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند، و از آن بدتر به استهزاء و مسخره کردن آن برخاستند)) (ثم کان عاقبة الذین اساؤ ا السؤ ی ان کذبوا بایات الله و کانوا بها یستهزئون).
آری گناه و آلودگی همچون بیماری خوره به جان انسان می افتد، و روح ایمان را می خورد و از بین می برد، و کار به جائی می رسد که سر از تکذیب آیات الهی در می آورد، و از آن هم فراتر می رود، و او را به استهزاء و سخریه پیامبران و آیات الهی وامی دارد، و به مرحله ای می رسد که دیگر هیچ وعظ و اندرز و انذاری مؤ ثر نیست و جز تازیانه عذاب دردناک الهی راهی باقی نمی ماند! تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 375
یک نگاه به صفحات تاریخ زندگی بسیاری از یاغیان و جانیان نشان می دهد که آنها در آغاز کار چنین نبودند حداقل نور ضعیفی از ایمان در قلب آنها می تابید ولی ارتکاب گناهان پیدرپی سبب شد که روز به روز از ایمان و

تقوا فاصله بگیرند و سرانجام به آخرین مرحله کفر برسند. در خطبه معروف حضرت زینب شیر زن کربلا (علیهاالسلام) که در شام در مقابل یزید ایراد فرمود نیز این آیه با همان برداشتی که در بالا گفتیم آمده است . زیرا آن حضرت هنگامی که دید یزید با گفتن کلمات کفرآمیز و اشعار معروف ((لعبت هاشم بالملک ...)) که بیانگر عدم ایمان او به اساس اسلام بود همه چیز را به سخریه گرفته ، بعد از حمد الهی و درود بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین فرمود:
صدق الله کذلک یقول ثم کان عاقبة الذین اساؤ ا السؤ ی ان کذبوا بایات الله و کانوابها یستهزئون ...
یعنی اگر تو امروز با این اشعار کفرآمیز اسلام و ایمان را انکار می کنی و به نیاکان مشرکت که در جنگ بدر به دست مسلمانان کشته شدند می گوئی ای کاش بودید و انتقامگیری مرا از خاندان بنی هاشم می دیدید، جای تعجب نیست این همان چیزی است که خدا فرموده که مجرمان سرانجام آیات ما را تکذیب می کنند... و در این زمینه مطالب فراوانی فرمود (برای توضیح بیشتر به جلد 45 بحار الانوار صفحه 157 مراجعه فرمائید. الروم
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 376
آیه 11-16
آیه و ترجمه
اللَّهُ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثمَّ یُعِیدُهُ ثمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ(11)
وَ یَوْمَ تَقُومُ الساعَةُ یُبْلِس الْمُجْرِمُونَ(12)
وَ لَمْ یَکُن لَّهُم مِّن شرَکائهِمْ شفَعَؤُا وَ کانُوا بِشرَکائهِمْ کفِرِینَ(13)
وَ یَوْمَ تَقُومُ الساعَةُ یَوْمَئذٍ یَتَفَرَّقُونَ(14)
فَأَمَّا الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ فَهُمْ فی رَوْضةٍ یُحْبرُونَ(15)
وَ أَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کَذَّبُوا بِئَایَتِنَا وَ لِقَای الاَخِرَةِ فَأُولَئک فی الْعَذَابِ محْضرُونَ(16)
ترجمه :11 - خداوند آفرینش را آغاز می کند سپس آن را تجدید می نماید، سپس به سوی او باز می گردید.
12 - آن روز که قیامت بر پا می شود مجرمان در نومیدی و غم و اندوه فرو می روند.
13 - و برای آنها شفیعانی از معبودانشان نخواهد بود و نسبت به معبودهائی که آنها را شریک خدا قرار داده بودند کافر می شوند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 377
14 - آن روز که قیامت بر پا می گردد (مردم) از هم جدا می شوند.
15 - اما آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند در باغی از بهشت شاد و مسرور خواهند بود.

16 - و اما آنها که به آیات ما و لقای آخرت کافر شدند در عذاب الهی احضار می شوند.
تفسیر:سرنوشت مجرمان در قیامت در آیات گذشته سخن از تکذیب کنندگانی به میان آمد که آیات خدا را به باد مسخره می گرفتند، و در آیات مورد بحث با بیان گوشه ای از مباحث معاد و سرنوشت مجرمان در قیامت بحثهائی را که قبل از این در باره معاد در آیات قبل گفته شد تکمیل می کند.
نخست می فرماید: ((خداوند آفرینش را آغاز نموده سپس اعاده می کند، و بعد به سوی او بازمیگردید)) (الله یبدء الخلق ثم یعیده ثم الیه ترجعون).
در آیه یک استدلال کوتاه و پر معنی برای مساءله معاد بیان شده که در آیات دیگر قرآن نیز به عبارات دیگری تکرار گردیده است ، و آن اینکه : همان کسی که قدرت بر آفرینش نخستین داشت قدرت بر معاد هم دارد، و قانون عدالت و همچنین حکمت خداوند ایجاب می کند که این آفرینش مجدد تحقق یابد.
جمله ثم الیه ترجعون اشاره به این است که بعد از زندگی قیامت همگی به سوی دادگاه پروردگار و پاداش و ثواب او باز می گردید، و از این فراتر مؤ منانی که در خط تکامل الهی قرار گرفته اند همچنان در تکامل خویش به سوی بی نهایت و به سوی ذات پاک پروردگار پیش می روند.
آیه بعد وضع مجرمان را چنین مجسم می کند: ((آن روز که قیامت بر پا

می شود مجرمان در نومیدی و غم و اندوه فرو می روند)) (و یوم تقوم الساعة یبلس المجرمون).
((یبلس)) از ماده ((ابلاس)) در اصل به معنی غم و اندوهی است که از شدت یاس و نومیدی دست می دهد.
بدیهی است اگر چیزی که انسان از آن ناامید می شود امری ضروری نباشد نومیدیش مهم نیست ، اما غم و اندوه نشان می دهد که در این موارد از یک امر ضروری نومید شده است ، لذا بعضی از مفسران ضروری بودن را جزء ماده ((ابلاس)) می دادند.
((ابلیس)) را نیز به همین مناسبت ابلیس گفته اند که از رحمت خدا مایوس و غمناک شد.
به هر حال مجرمان حق دارند که در آن روز مایوس و غمناک شوند، چرا که نه ایمان و عمل صالحی با خود به عرصه محشر آورده اند، نه یار و یاوری دارند و نه امکان بازگشت به دنیا و جبران گذشته وجود دارد.
لذا در آیه بعد می افزاید: ((آنها شفیعانی از معبودانشان ندارند)) (و لم یکن لهم من شرکائهم شفعاء).
همان بتها و معبودهای ساختگی که هر وقت از آنها سؤ ال می شد چرا

اینها را می پرستید؟ می گفتند: هؤ لاء شفعائنا عند الله : ((اینها شفیعان ما در پیشگاه خدایند)) (سوره یونس آیه 18).
در آنجا می فهمند که هیچ خاصیتی بر وجود این معبودهای تو خالی و بی ارزش مترتب نیست .
به همین جهت نسبت به معبودهائی که آنها را شریک خدا قرار داده بودند

کافر می شوند و از آنها تنفر و بیزاری می جویند)) (و کانوا بشرکائهم کافرین).
چرا کافر نشوند؟ با اینکه می بینند این معبودها نه تنها گرهی از کارشان نمی گشایند بلکه به گفته قرآن به تکذیب آنها برمی خیزند و می گویند: پروردگارا! ما کانوا ایانا یعبدون : ((اینها ما را پرستش نمی کردند)) (بلکه هوای نفس خویش را می پرستیدند) (آیه 63 سوره قصص).
و از این بالاتر اینکه ، معبودان کمر دشمنی آنها را می بندند چنانکه در آیه 6 سوره احقاف می خوانیم : و اذا حشر الناس کانوا لهم اعداء و کانوا بعبادتهم کافرین : ((هنگامی که مردم (مشرک) محشور می شوند معبودان دروغین دشمن آنان می شوند و عبادت آنها را انکار می کنند)).
سپس به گروه های مختلف مردم در آن روز اشاره کرده ، می گوید: ((روزی که قیامت بر پا می شود مردم از هم جدا می گردند)) (و یوم تقوم الساعة یومئذ یتفرقون).
((گروهی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آنها در باغی از بهشت متنعم و شاد و مسرور خواهند بود، آنچنان که آثار شادی در چهره هایشان هویدا می گردد)) (فاما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فهم فی روضة یحبرون).
((یحبرون)) از ماده ((حبر)) (بر وزن قشر) به معنی اثر جالب و خوب است ، و به حالت شادی و سروری که آثار آن در چهره ظاهر گردد نیز گفته می شود و از آنجا که قلب بهشتیان چنان مالامال از شادی و سرور است که آثار آن در تمام وجودشان ظاهر می گردد این تعبیر در مورد آنها به کار رفته .
((روضة)) به معنی محلی است که آب و درخت فراوان دارد، لذا به باغهای خرم و سرسبز ((روضة)) اطلاق می شود، و اگر می بینیم در اینجا این کلمه به - تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 380
صورت نکره آمده است برای تعظیم و بزرگداشت آن است ، یعنی در بهترین و برترین باغهای زیبا و سرورانگیز بهشت غرق نعمت خواهند بود.
((و اما آنها که کافر شدند و آیات ما و لقای آخرت را تکذیب کردند آنها برای عذاب الهی احضار می شوند)) (و اما الذین کفروا بایاتنا و لقاء الاخرة فاولئک فی العذاب محضرون).

جالب اینکه در مورد بهشتیان تعبیر به ((یحبرون)) آمده که نشان رضایت همه جانبه آنها است ، ولی در باره دوزخیان به ((محضرون)) تعبیر می کند که دلیل بر نهایت کراهت و ناخوشایندی آنها است ، زیرا احضار کردن در مواردی اطلاق می شود که بر خلاف میل باطنی انسان صورت می گیرد.
نکته دیگر اینکه : در مورد بهشتیان ((ایمان)) و ((عمل صالح)) را هر دو قید می کند، در حالی که در مورد دوزخیان تنها به عدم ایمان (انکار مبداء و معاد) قناعت نموده است ، اشاره به اینکه برای ورود در بهشت تنها ایمان کافی نیست ، عمل صالح نیز لازم است ، اما برای دخول در دوزخ عدم ایمان کافی است هر چند گناهی از او سر نزده باشد، چرا که کفر خود بزرگترین گناه است !.
نکته :
چرا یکی از نامهای قیامت ساعة است
توجه به این نکته نیز لازم است که در بسیاری از آیات قرآن و از جمله در دو آیه از آیات مورد بحث از قیام قیامت تعبیر به ((قیام ساعت)) شده است ، این به خاطر آن است که ساعة در اصل به معنی جزئی از زمان یا لحظاتی زودگذر است ، و از آنجا که از یکسو وقوع رستاخیز به صورت ناگهانی و برق آسا است ، و از سوی دیگر به مقتضای ((سریع الحساب)) بودن خداوند، حساب بندگان را در تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 381
آن روز به سرعت می رسد، این تعبیر در مورد قیامت به کار رفته تا مردم موقعیت رستاخیز را همواره در نظر داشته باشند.
((ابن منظور)) در ((لسان العرب)) می گوید: ((ساعة)) اسم برای زمانی است که صیحه پایان جهان زده می شود، و همگی ناگهان می میرند، و نیز نام برای وقتی است که مردم در قیامت برانگیخته می شوند، این نام از آن جهت برای پایان جهان و وقوع رستاخیز انتخاب شده که در صیحه نخستین که خداوند در آیه ان کانت الا صیحة واحده فاذا هم خامدون اشاره کرده بطور ناگهانی همگی می میرند (و در نفخه دوم ناگهان همه بپا می خیزند و قیامت بر پا می شود).
((زبیدی)) در ((تاج العروس)) از بعضی نقل می کند که ((ساعة)) سه گونه است :
((ساعت کبری)) روز رستاخیز و زنده شدن مردم برای حساب .
و ((ساعت وسطی)) روز مرگ ناگهانی اهل یک زمان (به مجازاتهای الهی و عذابهای استیصال).
و ((ساعت صغری)) روز مرگ هر انسانی . الروم
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 382
آیه 17-19
آیه و ترجمه

فَسبْحَنَ اللّهِ حِینَ تُمْسونَ وَ حِینَ تُصبِحُونَ(17)
وَ لَهُ الْحَمْدُ فی السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ عَشِیًّا وَ حِینَ تُظهِرُونَ(18)
یخْرِجُ الْحَىَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ یخْرِجُ الْمَیِّت مِنَ الْحَىِّ وَ یحْیِ الاَرْض بَعْدَ مَوْتهَا وَ کَذَلِک تخْرَجُونَ(19)
ترجمه :17 - منزه است خداوند به هنگامی که شام می کنید و صبح می کنید.
18 - و حمد و ستایش مخصوص اوست در آسمان و زمین ، و تسبیح و تنزیه برای اوست به هنگام عصر و هنگامی که ظهر می کنید.
19 - او زنده را از مرده خارج می کند، و مرده را از زنده ، و زمین را بعد از مرگ حیات می بخشد، و به همین گونه روز قیامت برانگیخته می شوید!
تفسیر:تسبیح و حمد در همه حال برای خدا است
بعد از بحثهای فراوانی که در آیات گذشته در مورد مبدء و معاد و بخشی از پاداش مؤ منان و کیفر مشرکان آمد، در آیات مورد بحث به تسبیح و حمد پروردگار و تنزیه و تقدیس او از هرگونه شرک و نقص و عیب پرداخته می فرماید: تسبیح و تنزیه از آن خدا است به هنگامی که شام می کنید و هنگامی که صبح می کنید (فسبحان الله حین تمسون و حین تصبحون)
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 383
((و حمد و ستایش مخصوص ذات پاک او است در آسمان و زمین ، و منزه است به هنگام عصر، و هنگامی که وارد ظهر می شوید)) (و له الحمد فی السموات و الارض و عشیا و حتی تظهرون).
به این ترتیب در این دو آیه چهار وقت برای تسبیح پروردگار بیان شده :
آغاز شب (حین تمسون).
طلوع صبح (و حین تصبحون).
عصرگاهان (و عشیا).
و به هنگام زوال ظهر (و حین تظهرون).
اما ((حمد)) از نظر مکان تعمیم یافته و پهنه آسمان و زمین را شامل شده است .
ذکر این چهار وقت در آیات فوق ممکن است کنایه از دوام و همیشگی تسبیح باشد، چنانکه در فارسی می گوئیم هر صبح و شام از فلان کس مراقبت کن (یعنی همیشه و در هر زمان).
این احتمال نیز از ناحیه بعضی از مفسران اظهار شده است که اوقات چهار گانه فوق اشاره به وقتهای نماز است ، ولی این سؤ ال را پاسخ نگفته اند که چرا بجای پنج وقت تنها از چهار وقت سخن گفته است (و از وقت عشا سخنی به میان نیامده).
ولی ممکن است پاسخ داده شود که چون وقت نماز مغرب و عشاء نسبتا به هم نزدیک است ، و فاصله میان آن دو در حدود یک الی یک ساعت و نیم

می باشد هر دو یکجا آمده است ، در حالی که فاصله وقت فضیلت ظهر و عصر نسبتا زیاد و چند ساعت است .
اما اگر تسبیح و حمد را به معنی وسیع کلمه در آیات فوق بگیریم محدود

به نمازهای پنجگانه نخواهد شد، هر چند این نمازها از مصداقهای روشن آن است .
ذکر این نکته نیز لازم است که جمله های ((سبحان الله)) ((وله الحمد)) می تواند انشاء تسبیح و حمدی از ناحیه خداوند باشد، همانگونه که در آیه 14 سوره مؤ منون می فرماید ((فتبارک الله احسن الخالقین)): ((جاوید و پر برکت است خداوندی که بهترین خالقها است)).
و ممکن است این حمد و تسبیح به معنی امر باشد، یعنی او را تسبیح و حمد گوئید (سبحوه و احمدوا له) و این تفسیر نزدیکتر به نظر می رسد که آیات فوق دستوری باشد به همه بندگان که برای زدودن آثار شرک و گناه از دل و جان ، هر صبح و شام ، و هر ظهر و عصر، حمد و تسبیح خدا گویند، به وسیله نماز و غیر نماز.
در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین آمده است : ((هر کس دو آیه فوق و آیه ما بعد از آن را صبحگاهان بخواند آنچه را در روز از او فوت می گردد جبران خواهد کرد، و هر کس آن را در آغاز شب بخواند آنچه را در شب از او فوت شود جبران خواهد کرد)).
در آیه بعد باز به مساءله معاد بازمیگردد، و از طریق دیگری به استبعاد منکران چنین پاسخ می گوید: ((خداوند همواره زنده را از مرده ، و مرده را از زنده خارج می کند، و زمین را بعد از مرگ حیات می بخشد، و همینگونه روز قیامت مبعوث و خارج می شوید)) (یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی و یحیی الارض بعد موتها و کذلک تخرجون).
یعنی ((صحنه معاد)) و ((صحنه پایان دنیا)) که یکی خروج ((حّی از میت)) است و دیگری ((میت از حّی)) مرتبا در برابر چشم شما تکرار می شود،

چه جای تعجب که در پایان جهان همه موجودات زنده بمیرند و در رستاخیز همه انسانها به زندگی جدیدی بازگردند؟!
امّا ((خروج حّی از میت)) در مورد زمینهای مرده که بارها در قرآن برای مساءله معاد روی آن تکیه شده ، برای همه روشن است که در فصل زمستان زمین به صورت مرده درمی آید، نه گیاهی از آن می روید، نه گلی می خندد، و نه شکوفهای می شکفد، اما در فصل بهار با تعادل هوا و فرو ریختن قطرات حیاتبخش باران جنبشی در زمین پیدا می شود، همه جا گیاهان می رویند، گلها می خندند و شکوفه ها بر شاخها آشکار می شوند، و این صحنه معاد است که در این جهان می بینیم .

و اما در مورد خارج ساختن مرده از زنده آنهم چیز پوشیده و پنهانی نیست دائما در سطح کره زمین درختانی می میرند و به چوب خشکیدهای تبدیل می شوند انسانها و حیوانات حیات خود را از دست داده و به جسد بیجانی مبدل می گردند.
و اما در مورد ((بیرون آمدن موجود زنده از مرده)) بعضی از مفسران آن را به خروج انسان و حیوان از نطفه تفسیر کرده اند و بعضی به تولد مؤ من از کافر و بعضی به بیدار شدن خفتگان .
ولی ظاهر این است که معنی اصلی آیه هیچکدام از این معانی نیست ، چرا که نطفه خود موجود زنده ای است ، و مساءله ایمان و کفر نیز جزء بطون آیه است نه ظاهر آیه ، و موضوع خواب و بیداری جنبه مجازی دارد زیرا حیات و مرگ حقیقی نیست .
ظاهر آیه این است که خداوند همواره موجودات زنده را از موجودات مرده خارج می سازد، و موجودات بی جان را مبدل به جاندار می کند.
گرچه طبق مسلمات علم امروز در حال حاضر حداقل در آزمایشهای بشری و مشاهدات روزمره موردی دیده نشده است که موجودات زنده از

تولد یابند، بلکه همواره موجودات زنده از تخم یا بذر یا نطفه موجودات زنده دیگری متولد می شوند، ولی مسلما در آغاز که این کره خاکی یک پارچه آتش بود، موجود زندهای وجود نداشت ، بعدا در شرائط خاصی که علم هنوز آن را به درستی کشف نکرده است موجودات زنده از مواد بیجان با یک جهش بزرگ متولد شدند، اما این موضوع در شرائط فعلی کره زمین در آنجا که در دسترس علم و دانش بشر است دیده نمی شود (البته شاید در اعماق اقیانوسها در پارهای از شرائط هم اکنون نیز این جهش بزرگ صورت پذیرد).
اما آنچه برای ما محسوس و کاملا قابل لمس و درک است این است که موجودات مرده دائما جزء اندام موجودات زنده می شوند و لباس حیات در تن می پوشانند، آب و غذائی که ما می خوریم موجود زندهای نیست ، اما جزء بدن ما که شد تبدیل به یک موجود زنده می شود، و سلولهای تازهای بر سلولهای بدن ما افزوده می گردد چنانکه طفل شیرخوار از همین راه به جوان نیرومند قوی پیکری تبدیل می گردد.
آیا این خارج کردن زندگی از دل مرگ ، و حی از میت نیست ؟!
بنابراین می توان گفت : دائما در نظام عالم طبیعت زندگی از دل مرگ و مرگ از دل زندگی بیرون می آید به همین دلیل خدائی که آفریننده طبیعت است قادر به احیای مردگان در جهان دیگر می باشد.
البته - همانگونه که گفتیم - آیه فوق از نظر بعد معنوی نیز تفسیرهای دیگری دارد، از جمله تولد مؤ من از کافر، و کافر از مؤ من ، عالم از جاهل

، و جاهل از عالم ، صالح از مفسد، و مفسد از صالح است ، همانگونه که در بعضی از روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است .
این معانی ممکن است از بطون آیه باشد، چرا که می دانیم آیات قرآن ظاهر و باطنی دارد، و نیز ممکن است مرگ و حیات معنی جامع و وسیعی

باشد که هم جنبه مادی و هم جنبه معنوی را شامل شود.
در روایتی از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در تفسیر آیه یحیی الارض بعد موتها چنین آمده است : لیس یحییها بالقطر و لکن یبعث الله رجالا فیحیون العدل فتحی الارض لاحیاء العدل ، و لاقامة العدل فیه انفع فی الارض من القطر اربعین صباحا: ((منظور این نیست که خداوند زمین را به وسیله باران زنده می کند، بلکه مردانی را برمی انگیزد که اصول عدالت را احیا کنند، و زمین با احیای عدالت زنده می شود، (بدانید) اقامه عدل در زمین از چهل روز باران نافعتر است)).
روشن است اینکه امام (علیه السلام) می فرماید منظور نزول باران نیست نفی انحصار است ، یعنی آیه را منحصرا نباید به باران تفسیر کرد چرا که احیای معنوی زمین به عدالت از نزول باران نیز پراهمیت تر است .
الروم

آیه 20-22
آیه و ترجمه
وَ مِنْ ءَایَتِهِ أَنْ خَلَقَکُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ(20)
وَ مِنْ ءَایَتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکم مِّنْ أَنفُسِکُمْ أَزْوَجاً لِّتَسکُنُوا إِلَیْهَا وَ جَعَلَ بَیْنَکم مَّوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فی ذَلِک لاَیَتٍ لِّقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ(21)
وَ مِنْ ءَایَتِهِ خَلْقُ السمَوَتِ وَ الأَرْضِ وَ اخْتِلَف أَلْسِنَتِکمْ وَ أَلْوَنِکمْ إِنَّ فی ذَلِک لاَیَتٍ لِّلْعَلِمِینَ(22)
ترجمه :20 - از نشانه های او این است که شما را از خاک آفرید، سپس انسانهائی شدید و در روی زمین انتشار یافتید.
21 - و از نشانه های او اینکه همسرانی از جنس خود شما برای شما آفرید، تا در کنار آنها آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد، در این نشانه هائی است برای گروهی که تفکر می کنند.
22 - و از آیات او آفرینش آسمانها و زمین و تفاوت زبانها و رنگهای شماست ، در این نشانه هائی است برای عالمان .
تفسیر:آیات خدا در آفاق و انفس !
این آیات و قسمتی از آیات بعد نکات جالبی از دلائل توحید و نشانه های پروردگار را در نظام عالم هستی بازگو کرده ، و بحثهای گذشته را تکمیل

و می توان گفت رویهمرفته بخش مهمی از آیات توحیدی قرآن را همین آیات تشکیل می دهد.
این آیات که همه با تعبیر من آیاته (یکی از نشانه های خدا...) آغاز می شود و آهنگ مخصوص و لحن گیرا و جذاب و تعبیرات مؤ ثر و عمیقی دارد مجموعا از هفت آیه تشکیل شده که شش آیه آن پشت سر هم و یک آیه جداگانه است (آیه 46 همین سوره).
این هفت آیه تقسیم بندی جالبی از نظر آیات آفاقی و انفسی دارد، به طوری که سه آیه در باره آیات انفسی (نشانه های خدا در وجود خود انسان) و سه آیه در باره آیات آفاقی (نشانه های عظمت پروردگار در بیرون وجود انسان) و یک آیه از آیات انفسی و هم از آیات آفاقی سخن می گوید.
قابل توجه اینکه آیاتی که با این جمله شروع می شود در قرآن یازده آیه بیش نیست که هفت آیه آن در همین سوره روم است ، و دو آیه در سوره فصلت (آیه 37 و 39) و دو آیه در سوره شوری است (آیه 29 و 32) و مجموع این یازده آیه حقا یک دوره کامل توحید است .
ذکر این نکته را قبل از ورود در تفسیر آیات نیز لازم می دانیم که آنچه را قرآن در این آیات به آن اشاره می کند گرچه مسائلی است که در بدو نظر برای عموم مردم قابل درک و تشخیص است ، ولی با پیشرفت علم و دانش بشری همواره نکته های تازهای در زمینه آن برای دانشمندان آشکار می شود که به قسمتی از آن در لابلای تفسیر این آیات اشاره خواهیم کرد.
قرآن در اینجا نخست به سراغ آفرینش انسان که اولین و مهمترین موهبت الهی بر او است می رود و می گوید: ((یکی از نشانه های او این است که شما را از خاک آفرید، سپس شما انسانهائی شدید که در روی زمین منتشر گشتید)) (و من آیاته ان خلقکم من تراب ثم اذا انتم بشر تنتشرون).
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 390
در این آیه به دو نشانه عظمت الهی اشاره شده : یکی آفرینش انسان از خاک که ممکن است اشاره به آفرینش نخستین انسان یعنی آدم بوده باشد، یا آفرینش همه انسانها از خاک چرا که مواد غذائی تشکیل دهنده وجود انسان همه ، مستقیما یا بطور غیر مستقیم از خاک گرفته می شود.
دیگر تکثیر نسل انسان و انتشار فرزندان آدم در سراسر روی زمین است که اگر ویژگی گسترش در آدم آفریده نشده بود به زودی از میان می رفت و نسل او برچیده می شد.
راستی خاک کجا و انسانی با این ظرافت کجا؟ اگر پرده های ظریف چشم که از برگ گل هم لطیفتر و حساستر و ظریفتر است ، همچنین سلولهای فوقالعاده حساس و ظریف مغز را در کنار خاک بگذاریم و با هم مقایسه کنیم آنگاه می فهمیم که آفریدگار جهان چه قدرت عجیبی به کار گرفته که

از آن ماده تیره کم ارزش چنین دستگاه های ظریف و دقیق و پرارزشی را به وجود آورده است ؟.
خاک نه نور دارد، نه حرارت ، نه زیبائی و نه طراوت ، و نه حس و نه حرکت ولی در عین حال خمیر مایه انسانی شده است دارای همه این صفات ، آن کس که از چنین موجود مردهای که کم ارزشترین موجودات محسوب می شود چنان موجود زنده شگرفی بیافریند شایسته هرگونه ستایش بر این قدرت و علم و دانش بیحساب است ((تبارک الله احسن الخالقین)).
این تعبیر ضمنا بیانگر این واقعیت است که در میان انسانها تفاوتی نیست و ریشه همه به یکجا بازمیگردد، همگی پیوند ناگسستنی با خاک دارند و طبعا سرانجام نیز همه به همان خاک بازمی گردند.
قابل توجه اینکه کلمه ((اذا)) در لغت عرب معمولا در مورد امور ناگهانی به کار می رود، ذکر این تعبیر در اینجا ممکن است اشاره به آن باشد که

آنچنان قدرت تکثیر مثل به آدم داد که در مدتی کوتاه ناگهان نسل او در سراسر زمین منتشر شد و جامعه متشکل انسانی را به وجود آورد.
دومین آیه مورد بحث نیز بخش دیگری از آیات انفسی را که در مرحله بعد از آفرینش انسان قرار دارد مطرح کرده می فرماید: ((دیگر از نشانه های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی برای شما آفرید تا در کنار آنها آرامش بیابید)) (و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها).
و از آنجا که ادامه این پیوند در میان همسران خصوصا، و در میان همه انسانها عموما، نیاز به یک جاذبه و کشش قلبی و روحانی دارد به دنبال آن اضافه می کند: ((و در میان شما مودت و رحمت آفرید)) (و جعل بینکم مودة و رحمه).
و در پایان آیه برای تاءکید بیشتر می فرماید: ((در این امور نشانه هائی است برای افرادی که تفکر می کنند)) (ان فی ذالک لایات لقوم یتفکرون).
جالب اینکه قرآن در این آیه هدف ازدواج را سکونت و آرامش قرار داده است ، و با تعبیر پر معنی ((لتسکنوا)) مسائل بسیاری را بیان کرده و نظیر این تعبیر در آیه 189 سوره اعراف نیز آمده است .
به راستی وجود همسران با این ویژگیها برای انسانها که مایه آرامش زندگی آنها است یکی از مواهب بزرگ الهی محسوب می شود.
این آرامش از اینجا ناشی می شود که این دو جنس مکمل یکدیگر و مایه شکوفائی و نشاط و پرورش یکدیگر می باشند بطوری که هر یک بدون دیگری ناقص است ، و طبیعی است که میان یک موجود و مکمل وجود او

چنین جاذبه نیرومندی وجود داشته باشد.
و از اینجا می توان نتیجه گرفت آنها که پشت پا به این سنت الهی می زنند وجود ناقصی دارند، چرا که یک مرحله تکاملی آنها متوقف شده (مگر آنکه

به راستی شرائط خاص و ضرورتی ایجاب تجرد کند).
به هر حال این آرامش و سکونت هم از نظر جسمی است ، و هم از نظر روحی هم از جنبه فردی و هم اجتماعی .
بیماریهائی که به خاطر ترک ازدواج برای جسم انسان پیش می آید قابل انکار نیست .
همچنین عدم تعادل روحی و ناآرامیهای روانی که افراد مجرد با آن دست به گریبانند کم و بیش بر همه روشن است .
از نظر اجتماعی افراد مجرد کمتر احساس مسئولیت می کنند و به همین جهت انتحار و خودکشی در میان مجردان بیشتر دیده می شود، و جنایات هولناک نیز از آنها بیشتر سرمیزند.
هنگامی که انسان از مرحله تجرد گام به مرحله زندگی خانوادگی می گذارد شخصیت تازهای در خود می یابد، و احساس مسئولیت بیشتری می کند و این است معنی احساس آرامش در سایه ازدواج .
و امّا مساءله ((مودت)) و ((رحمت)) در حقیقت ((ملاط)) و ((چسب)) مصالح ساختمانی جامعه انسانی است ، چرا که جامعه از فرد فرد انسانها تشکیل شده همچون ساختمان عظیم و پرشکوهی که از آجرها و قطعات سنگها تشکیل می گردد.
اگر این افراد پراکنده ، و آن اجزاء مختلف ، با هم ارتباط و پیوند پیدا نکنند ((جامعه)) یا((ساختمانی)) به وجود نخواهد آمد.
آن کس که انسان را برای زندگی اجتماعی آفریده این پیوند و ربط ضروری را نیز در جان او ایجاد کرده است .
فرق میان ((مودت)) و ((رحمت)) ممکن است از جهات مختلفی باشد:
1 - ((مودت)) انگیزه ارتباط در آغاز کار است ، اما در پایان که یکی از دو همسر ممکن است ضعیف و ناتوان گردد و قادر بر خدمتی نباشد ((رحمت

آن را می گیرد.
2 - ((مودت)) در مورد بزرگترها است که می توانند نسبت بهم خدمت کنند اما کودکان و فرزندان کوچک در سایه رحمت پرورش می یابند.
3 - ((مودت)) غالبا جنبه متقابل دارد، اما رحمت یک جانبه و ایثارگرانه است ، زیرا برای بقاء یک جامعه گاه خدمات متقابل لازم است که سرچشمه آن مودت است و گاه خدمات بلاعوض که نیاز به ایثار و ((رحمت)) دارد.

البته آیه مودت و رحمت را میان دو همسر بیان می کند ولی این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر ((بینکم)) اشاره به همه انسانها باشد، که دو همسر یکی از مصادیق بارز آن محسوب می شوند، زیرا نه تنها زندگی خانوادگی که زندگی در کل جامعه انسانی بدون این دو اصل یعنی مودت و رحمت امکانپذیر نیست ، و از میان رفتن این دو پیوند، و حتی ضعف و کمبود آن ، مایه هزاران بدبختی و ناراحتی و اضطراب اجتماعی است .
آخرین آیه مورد بحث معجونی از آیات آفاقی و انفسی است : نخست به مساءله خلقت آسمانها و زمین اشاره کرده می گوید: ((از نشانه های بزرگ خدا آفرینش آسمانها و زمین است)) (و من آیاته خلق السموات و الارض).
آسمانها با آنهمه کرات ، با آنهمه منظومه ها و کهکشانها، آسمانهائی که اندیشه بلند پرواز انسان از درک عظمت آن عاجز و فکر از مطالعه آن خسته می شود و هر قدر علم و دانش انسان پیش می رود نکته های تازهای از عظمتش آشکار می گردد.
یک روز بود که انسان کواکب آسمان را همین تعدادی می دانست که با چشم دیده می شود (دانشمندان آنچه را با چشم غیر مسلح دیده می شود حدود پنج الی ششهزار احصاء کرده اند).
اما هر قدر تلسکوپهای قویتر و عظیمتری ساخته شد عظمت و کثرت ستارگان تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 394
آسمان فزونتر گردید، تا آنجا که امروز معتقدند تنها کهکشان ما که یکی از انبوه کهکشانهای آسمان است بیش از یکصد میلیون ستاره دارد که خورشید ما با عظمت خیره کننده اش یکی از ستارگان متوسط آن محسوب می شود!، و تنها خدا می داند که در همه کهکشانها که تعداد آنها بر هیچکس روشن نیست چقدر ستاره وجود دارد.
همچنین هر قدر علوم طبیعی ، زمینشناسی ، گیاهشناسی ، حیوانشناسی و علم تشریح و فیزیولوژی و روانشناسی و روانکاوی پیشرفت می کند عجائب تازهای درباره آفرینش زمین کشف می شود که هر یک آیتی از آیات عظمت خدا است .
سپس به یکی از آیات بزرگ انفسی سخن را منتقل ساخته می گوید: ((اختلاف زبانها و رنگهای شما نیز از آیات عظمت او است))! (و اختلاف السنتکم و الوانکم).
بی شک زندگی اجتماعی بشر بدون شناخت افراد و اشخاص ممکن نیست که اگر یک روز همه انسانها یک شکل و یک قیافه و دارای یک قد و قواره باشند در همان یک روز شیرازه زندگی آنها بهم میریزد، نه پدر و فرزند و همسر از بیگانه شناخته می شوند، و نه مجرم از بیگناه ، بدهکار از طلبکار، فرمانده از فرمانبر و رئیس از مرئوس ، و میزبان از مهمان ، دوست از

دشمن شناخته نمی شود و چه جنجال عجیبی بر پا خواهد شد! اتفاقا گاهی این مساءله در مورد برادران دوقلو که از هر نظر شباهت با هم دارند پیش می آید و چه مشکلاتی در برخورد مردم و مناسبات با آنها روی می دهد تا آنجا که شنیده ایم گاهی یکی از برادران دو قلوی همرنگ و هم شکل ، بیمار بوده و مادر دارو را به دیگری داده است ! لذا برای سازمان یافتن اجتماع بشر خداوند صداها و رنگها را مختلف قرار داده است . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 395

به گفته ((فخر رازی)) در ذیل آیه مورد بحث ، شناسائی انسان نسبت به انسان یا باید از طریق چشم حاصل شود یا به وسیله ((گوش))، خداوند برای تشخیص چشم رنگها و صورتها و شکلها را مختلف آفریده ، و برای تشخیص گوش اختلاف آوازها و آهنگهای صدا را ایجاد کرده است ، بطوری که در تمام جهان نمی توان دو انسان را پیدا کرد که از نظر چهره و آهنگ صدا از تمام جهات یکسان باشند یعنی صورت انسان که عضو کوچکی است و آهنگ صدای انسان که موضوع ساده ای است به قدرت پروردگار به میلیاردها شکل مختلف در می آید و این از آیات عظمت او است .

البته این احتمال نیز وجود دارد - و بعضی از مفسران بزرگ به آن اشاره کرده اند - که اختلاف السنه به معنی اختلاف زبانها از قبیل عربی و فارسی و مانند آن باشد، و اختلاف رنگها اشاره به اختلاف نژادها که هر نژادی رنگی دارد.

ولی می توان معنی وسیعی از کلمه ((اختلاف)) استفاده کرد که شامل این تفسیر و تفسیر ما قبل آن هر دو شود، و به هر معنی این تنوع خلقت شاهد عظمت و قدرت او است .

((فرید وجدی)) در دائرة المعارف خود از قول ((نیوتن)) دانشمند معروف غربی چنین نقل می کند که می گوید: ((درباره آفریدگار جهان و خداوند هرگز شک نکنید، زیرا معقول نیست ضرورت و علت و معلول فاقد شعور به تنهائی رهبر وجود باشد، چون ضرورت کور و یکسان در هر مکان و هر زمان متصور نیست که اینهمه کائنات متنوع و موجودات رنگارنگ از او صادر گردد، و ممکن نیست که وجود با نظام و ترتیب اجزائش و تناسبهای لازم و هماهنگ با تغییرات زمان و مکان ظاهر گردد، بلکه همه این امور حتما باید از مبدئی سرچشمه گرفته باشد تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 396

که دارای علم و حکمت و اراده است)).

قرآن در پایان آیه فوق می گوید: ((در این امور نشانه هائی است برای عالمان و اندیشمندان)) (ان فی ذالک لایات للعالمین).

چرا که آنها بیش از هر کس از این اسرار آگاه می شوند. الروم

تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 397

آیه 23-25
آیه و ترجمه
وَ مِنْ ءَایَتِهِ مَنَامُکم بِالَّیْلِ وَ النهَارِ وَ ابْتِغَاؤُکُم مِّن فَضلِهِ إِنَّ فی ذَلِک لاَیَتٍ لِّقَوْمٍ یَسمَعُونَ(23)
وَ مِنْ ءَایَتِهِ یُرِیکمُ الْبرْقَ خَوْفاً وَ طمَعاً وَ یُنزِّلُ مِنَ السمَاءِ مَاءً فَیُحْیِ بِهِ الاَرْض بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فی ذَلِک لاَیَتٍ لِّقَوْمٍ یَعْقِلُونَ(24)
وَ مِنْ ءَایَتِهِ أَن تَقُومَ السمَاءُ وَ الاَرْض بِأَمْرِهِ ثمَّ إِذَا دَعَاکُمْ دَعْوَةً مِّنَ الاَرْضِ إِذَا أَنتُمْ تخْرُجُونَ(25)
ترجمه :23 - و از نشانه های او خواب شما در شب و روز است ، و تلاش و کوششتان برای بهره گیری از فضل پروردگار (و تامین معاش) در این امور نشانه هائی است برای آنها که گوش شنوا دارند!
24 - و از آیات او این است که برق (و رعد) را به شما نشان می دهد که هم مایه ترس است و هم امید (ترس از صاعقه ، و امید به نزول باران) و از آسمان آبی فرو می فرستد که زمین را بعد از مردن به وسیله آن زنده می کند، در این نشانه هائی است برای جمعیتی که عقل خود را به کار می گیرند.
25 - و از آیات او این است که آسمان و زمین به فرمان او برپاست سپس هنگامی که شما را (در قیامت) از زمین فرا می خواند ناگهان همه خارج می شوید (و در صحنه محشر حضور می یابید). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 398
تفسیر:باز هم نشانه های عظمت او در برون و درون
به دنبال بحثهای گذشته پیرامون آیات پروردگار در آفاق و انفس ، آیات مورد بحث به گفتگو پیرامون بخش دیگری از این آیات بزرگ می پردازد.
نخست پدیده خواب را به عنوان یک پدیده مهم آفرینش و نموداری از نظام حکیمانه آفریننده آن مورد توجه قرار داده می گوید:
((از آیات او خواب شما در شب و روز است ، و نیز تلاش و کوشش شما برای بهره گیری از فضل پروردگار و تامین نیازمندیهای زندگی)) (و من آیاته منامکم باللیل و النهار و ابتغاءکم من فضله).
و در پایان می افزاید: ((در این امور آیات و نشانه هائی است برای آنها که گوش شنوا دارند)) (ان فی ذلک لایات لقوم یسمعون).
این حقیقت بر هیچ کس پوشیده نیست که همه موجودات زنده برای تجدید نیرو و به دست آوردن آمادگی لازم برای ادامه کار و فعالیت نیاز به استراحت دارند، استراحتی که به طور الزامی به سراغ آنها بیاید، و حتی افراد پر تلاش و یا حریص را ناگزیر به انجام آن سازد.
چه عاملی برای وصول به این هدف بهتر از خواب تصور می شود که الزاما به سراغ انسان می آید و او را وادار می کند که تمام فعالیتهای جسمانی و

بخش مهمی از فعالیتهای فکری و مغزی خویش را تعطیل کند، تنها دستگاه هائی از جسم همانند قلب و ریه و بخشی از فعالیتهای مغزی که برای ادامه حیات لازم است به کار خود ادامه می دهند آنهم بسیار آرام و آهسته .
این موهبت بزرگ الهی سبب می شود که جسم و روح انسان به اصطلاح سرویس شود، و با بروز حالت خواب که یک نوع وقفه و تعطیل کار بدن است تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 399
آرامش و رفع خستگی حاصل گردد، و انسان حیات و نشاط و نیروی تازهای پیدا کند.
مسلما اگر خواب نبود روح و جسم انسان بسیار زود پژمرده و فرسوده می شد، و بسیار زود پیری و شکستگی به سراغ او می آمد، به همین دلیل خواب متناسب و آرام ، راز سلامت ، و طول عمر، و دوام نشاط جوانی است .
قابل توجه اینکه اولا خواب را قبل از ((ابتغاء فضل اللّه)) که در آیات قرآن به معنی تلاش برای روزی است قرار داده ، اشاره به اینکه پایه ای برای آن محسوب می شود، چرا که بدون خواب کافی ((ابتغاء فضل اللّه)) مشکل است . ((ثانیا)) درست است که خواب معمولا در شب است و تلاش معاش در روز، اما چنان نیست که انسان نتواند این برنامه را به هنگام لزوم تغییر دهد، بلکه خداوند انسان را چنان آفریده که می تواند برنامه خواب خود را تغییر داده ، و بر ضرورتها و نیازها منطبق سازد، تعبیر به ((منامکم باللیل و النهار)) (خواب شما در شب و روز) گویا اشاره به همین نکته است .
بدون شک برنامه اصلی خواب مربوط به شب است ، و شب به خاطر آرامشی که از تاریکی پدید می آید اولویت خاصی در این مورد دارد، اما گاه شرائطی در زندگی انسان پیدا می شود که مثلا مجبور می شود شبانه سفر کند و روز استراحت نماید، اگر برنامه تنظیم خواب در اختیار انسان نبود چه مشکلی پیش می آمد؟ اهمیت این مطلب مخصوصا در عصر ما که بسیاری از مؤ سسات صنعتی و پزشکی و درمانی مجبورند بطور مداوم در تمام شبانه روز کار کنند و تعطیل برنامه های آنها ممکن نیست ، و لذا کارگران در سه نوبت به کار می پردازند، از هر زمان دیگری روشنتر است . نیاز جسم و روح انسان به خواب به اندازهای زیاد است که توانائی و تحمل انسان در برابر بیخوابی بسیار کم است و از چند شبانه روز تجاوز نمی کند، تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 400
به همین جهت جلوگیری از خواب همیشه به عنوان یکی از دردناکترین شکنجه ها نزد جباران و طاغوتیان شناخته شده است .
و نیز به همین دلیل یکی از طرق درمان مؤ ثر بسیاری از بیماریها این

است که بیمار را در خواب عمیق فرو می برند، و از این راه توان و نیروی بیمار را افزایش می دهند.
البته هیچ کس نمی تواند مقدار معینی را به عنوان ((مقدار خواب لازم)) برای عموم انسانها تعیین کند، چه اینکه این امر بستگی به سن و سال و وضع و موقعیت اشخاص و چگونگی ساختمان روحی و جسمی آنها دارد، آنچه مهم است اینکه ((خواب کافی)) مقداری است که انسان بعد از آن احساس کند از این نظر اشباع شده است ، درست همانگونه که در مورد آب و مقدار غذا احساس سیری می کند.
این نیز قابل توجه است که علاوه بر ((طول)) زمان خواب ، عمق آن نیز اهمیت ویژهای دارد، ای بسا یک ساعت خواب عمیق کار چند ساعت خواب سطحی را در بازسازی روح و جسم انسان انجام می دهد.
البته در آنجا که خواب عمیق ممکن نباشد ((نعاس)) (خواب خفیف) هم یکی از نعمتهای الهی است ، چنانکه در آیه 11 سوره انفال در مورد مجاهدان بدر از آن یاد شده ، چرا که در میدان جنگ خواب عمیق نه امکان پذیر است و نه مفید و سودمند.
به هر حال نعمت خواب ، و آرامش و آسایش ناشی از آن و نیز قدرت و نشاطی که بعد از خواب پیدا می شود از نعمتهائی است که با هیچ بیانی قابل توصیف نیست .
آیه بعد که پنجمین قسمت از آیات عظمت خدا را بیان می کند باز به سراغ آیات آفاقی می رود، و مسئله باران و رعد و برق و حیات زمین را پس از مرگ تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 401
مورد توجه قرار داده ، می گوید: ((از نشانه های خدا این است که برق را که هم مایه ترس است هم مایه امید، به شما نشان می دهد)) (و من آیاته یریکم البرق خوفا و طمعا).
((ترس)) از خطرات ناشی از برق که گاه به صورت ((صاعقه)) در می آید و هر چیز را در حوزه آن قرار گیرد آتش می زند و خاکستر می کند، و ((امید)) از نظر نزول باران که غالبا بعد از رعد و برق به صورت رگبار فرو می ریزد.
بنابراین ، برق آسمان پیشاهنگی است برای نزول باران (علاوه بر فوائد گوناگون مهمی که در این برق نهفته شده و دانش امروز از آن پرده برداشته و ما در آغاز سوره رعد به آن اشاره کردیم).
سپس می افزاید: ((و از آسمان آبی نازل می کند که زمین را بعد از مرگش حیات می بخشد)) (و ینزل من السماء ماءا فیحیی به الارض بعد موتها).
زمین خشک و سوزانی که بوی مرگ از تمام آن به مشام می رسد بعد از نزول چند باران حیاتبخش آنچنان جان می گیرد و زنده می شود و آثار

حیات به صورت گلها و گیاهان در آن نمایان می گردد که گاه باورکردنی نیست که این همان زمین مرده سابق است .
در پایان آیه به عنوان تاءکید می افزاید: ((در این امور آیات و نشانه هائی است برای جمعیتی که تعقل و اندیشه می کنند)) (ان فی ذلک لایات لقوم یعقلون).
آنها هستند که می فهمند در این برنامه حساب شده دست قدرتی در کار است که آنرا رهبری و هدایت می کند و هرگز نمی تواند معلول تصادفها و ضرورتهای کور و کر باشد. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 402
در آخرین آیه ، بحث از آیات آفاقی را در زمینه تدبیر نظام آسمان و زمین و ثبات و بقای آنها ادامه داده ، می فرماید: ((یکی دیگر از آیات عظمت حق این است که آسمان و زمین به فرمان او برپا است)) (و من آیاته ان تقوم السماء و الارض بامره).
یعنی نه تنها آفرینش آسمانها که در آیات قبل به آن اشاره شد آیتی است که برپائی و ادامه نظام آنها نیز آیتی دیگر می باشد، چه اینکه این اجرام عظیم در گردش منظم خود احتیاج به امور زیادی دارد که مهمترین آنها محاسبه پیچیده تعادل نیروی جاذبه و دافعه است .
پروردگار بزرگ آنچنان این تعادل را سامان بخشیده که میلیونها سال بدون کمترین انحراف در مسیر خود گردش می کنند.
و به تعبیر دیگر آیه گذشته اشاره به ((توحید خلقت)) بود، و این آیه اشاره به ((توحید ربوبیت و تدبیر)) است .
تعبیر به ((قیام)) و برپائی آسمان و زمین ، تعبیر لطیفی است که از حالات انسان گرفته شده ، چرا که بهترین حالات انسان برای ادامه فعالیتها حالت قیام است که قادر بر انجام همه حوائج خود می باشد و تسلط کامل بر اطراف خویش دارد.
تعبیر به ((امر)) در اینجا اشاره به نهایت قدرت پروردگار است که برای ادامه حیات و نظم این جهان پهناور تنها یک فرمان او کافی است .
و در پایان این آیه با استفاده از زمینه بودن ((توحید)) برای معاد بحث را به این مسئله منتقل ساخته می فرماید: ((سپس هنگامی که شما را از زمین فرا می خواند ناگهان همه خارج می شوید)) (ثم اذا دعاکم دعوة من الارض اذا انتم تخرجون).
کرارا در آیات قرآن دیده ایم که خداوند مساءله معاد را با تکیه بر نشانه های قدرت او در آسمان و زمین اثبات می کند و آیه مورد بحث نیز یکی از آنها است . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 403
تعبیر به ((دعاکم)) (شما را فرا می خواند) اشاره به این است که همانطور که برای تدبیر و نظم جهان یک فرمان او کافی است ، برای بعث و نشور و رستاخیز نیز یک دعوت او کفایت می کند، مخصوصا با توجه به

جمله ((اذا انتم تخرجون)) که ((اذا)) در آن به اصطلاح برای مفاجاة است روشن می سازد که با یک دعوت او همه ناگهان بیرون می ریزند.
ضمنا تعبیر ((دعوة من الارض)) نشانه روشنی بر معاد جسمانی است که انسان در رستاخیز از این زمین فرا خوانده می شود (دقت کنید).
نکته ها :
1 - یکدوره کامل درس خداشناسی
در آیات ششگانه گذشته بحثهای گوناگونی پیرامون خداشناسی مطرح شده که مجموعا یکدوره جالب را تشکیل می دهد، از آفرینش آسمان گرفته تا آفرینش بشر از خاک ، و از پیوند محبت خانوادگی گرفته تا خواب آرامبخش در شب و روز از تدبیر نظام و جهان بالا گرفته تا برق آسمان و نزول باران و اختلاف زبانها و رنگها، یعنی مجموعه مناسبی از آیات آفاقی و انفسی .
جالب اینکه در هر یک از این شش آیه دو بخش از دلائل توحید ذکر شده تا یکی زمینه سازی کند و دیگری تحکیم و تاءکید، درست همانند آوردن دو شاهد عادل برای اثبات یک مدعا که مجموعا دوازده شاهد صادق را برای قدرت بیپایان حق تشکیل می دهد!
2 - چه کسانی از این آیات الهام می گیرند؟
در ذیل چهار آیه از این شش آیه تاءکید شده است که در این امور نشانه های روشنی است برای ((متفکران))، ((عالمان))، ((شنوایان)) و ((عاقلان)) ولی تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 404
در آیه اول و آخر این موضوع دیده نمی شود.
فخر رازی در این زمینه چنین توضیح می دهد: عدم ذکر آن در نخستین آیه ممکن است به خاطر آن باشد که آیه اول و دوم که پشت سر هم قرار گرفته و هر دو از آیات انفسی سخن می گوید و یکسان است .
و در آخرین آیه ، مطلب به قدری وضوح پیدا کرده که دیگر نیاز به توضیح بیشتر و تاءکید بر تعقل و تفکر نیست .
جالب اینکه نخست سخن از ((تفکر)) به میان می آورد، سپس از ((علم)) چرا که تفکر پایه و زمینه ساز علم است بعد از آن سخن از ((گوش شنوا)) است چرا که در پرتو علم و آگاهی انسان آماده شنیدن و پذیرش حق می شود، همانطور که قرآن می گوید: فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه : ((به بندگانم بشارت ده آنانی که سخنان را می شنوند و از بهترین آنها پیروی می کنند)) (سوره زمر آیه 18).
و در آخرین مرحله سخن از ((عقل)) است چون آنها که گوش شنوا دارند سرانجام به مرحله عقل کامل خواهند رسید.
این نکته نیز قابل توجه است که در ذیل نخستین آیه سخن از آغاز آفرینش انسان و انتشار نسل او در زمین است (ثم اذا انتم بشر تنتشرون).

و در آخرین آیه نیز سخن از خروج و نشور انسانها در قیامت است (اذا انتم تخرجون).
اولی آغاز است و آخری انجام .
3 - شگفتیهای عالم خواب
با تمام بحثهائی که دانشمندان پیرامون خواب و ویژگیهای آن کرده اند باز تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 405
هم به نظر می رسد که هنوز همه زوایای این عالم اسرارآمیز روشن نشده و حقائق پیچیده آن فاش نگردیده است .
هنوز در میان دانشمندان بحث است که چه فعل و انفعال در بدن انسان صورت می گیرد که در یک لحظه ناگهانی بخشی از فعالیتهای مغز و بدن او تعطیل می گردد، و تحولی در سرتاسر روح و جسمش ظاهر می شود؟
بعضی عامل اصلی خواب را یک ((عامل فیزیکی)) می دانند، و معتقدند که انتقال خون از مغز به قسمتهای دیگر بدن این پدیده را به وجود می آورد، و برای اثبات عقیده خود از تختخواب مخصوصی به نام ((تختخواب ترازوئی)) استفاده کرده اند که انتقال خون را از مغز به سایر اعضاء مشخص می کند.
جمعی دیگر عامل خواب را ((عامل شیمیائی)) می دانند، و معتقدند به هنگام تلاش و کوشش سمومی در بدن پیدا می شود که بخشی از مغز را از کار می اندازد در نتیجه انسان به خواب می رود، هنگامی که این سموم جذب بدن و خنثی شد انسان بیدار می شود.
جمع دیگری برای خواب یک ((عامل عصبی)) قائلند و می گویند سیستم فعال عصبی ویژهای در مغز موجود است که حکم گاز اتومبیل را دارد و بر اثر خستگی خاموش می شود و موقتا از کار می ایستد.
اما پیرامون تمام این نظریه ها سؤ الات و نقاط مبهم و تاریکی وجود دارد که هنوز پاسخ آن به روشنی داده نشده است ، و خواب همچنان چهره اسرارآمیز خود را حفظ کرده است .
از شگفتیهای عالم خواب که دانشمندان اخیرا از روی آن پرده برداشته اند این است که به هنگام خواب و از کار افتادن موقت بخش عظیمی از مغز بعضی از سلولها که آن را سلول نگهبان باید نامید همچنان بیدار می مانند، و توصیه هائی را که انسان قبل از خواب در مورد لحظه بیداری به آنها می کند هرگز فراموش
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 406
نمی کنند تا به هنگام لزوم تمام مغز را بیدار کرده به حرکت در آورند.
مثلا مادر خسته و کوفته ای که شب می خوابد و فرزند شیرخوارش در گاهواره نزدیک او است ناخودآگاه به سلول نگهبان که رابط میان روح و جسم است این مطلب را توصیه می کند که هر زمان کودک من کمترین صدائی کرد مرا بیدار کن ، اما سر و صداهای دیگر مهم نیست ! لذا ممکن

است غرش رعد این مادر را از خواب بیدار نکند اما کمترین صدای کودکش سبب بیداری او است ، این وظیفه مهم را همان سلول نگهبان بر عهده گرفته !
خود ما نیز این مطلب را بسیار آزموده ایم که هر وقت تصمیم داشته باشیم صبح زود یا حتی وسط شب دنبال سفر یا برنامه مهمی برویم و این را به خودمان بسپاریم غالبا به موقع بیدار می شویم ، در حالی که در غیر این موقع ساعتها ممکن است در خواب فرو رویم .
خلاصه از آنجا که خواب از پدیده های روحی است ، و روح جهانی است پر از اسرار، عجیب نیست که زوایای این مساءله هنوز روشن نشده باشد، ولی هر چه بیشتر در آن به غور و بررسی می پردازیم به عظمت آفریدگار این پدیده آشناتر می شویم .
اینها همه در مورد خواب بود و اما در باره رؤ یا و خواب دیدن بحثهای فراوانی است که در تفسیر سوره یوسف جلد نهم صفحه 312 به بعد آورده ایم .
4 - پیوند محبت دو همسر
با اینکه ارتباط انسان با پدر و مادر و برادرش ارتباط نسبی است و از ریشه های عمیق خویشاوندی مایه می گیرد و پیوند دو همسر یک پیوند قرار دادی و قانونی است اما بسیار می شود که محبت و علاقه ناشی از آن حتی بر علاقه خویشاوندی پدر و مادر پیشی می گیرد، و این در حقیقت همان چیزی است که تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 407
در آیات فوق با جمله و جعل بینکم مودة و رحمة به آن اشاره شده است .
در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که بعد از جنگ احد: به ((دختر جحش)) فرمود دائی تو ((حمزه)) شهید شد، او گفت ((انا لله و انا الیه راجعون)) من اجر این مصیبت را از خدا می خواهم .
باز به او فرمود برادرت نیز شهید شد، دیگر بار ((انا للّه)) گفت و اجر و پاداش خود را از خدا خواست .
اما همینکه خبر شهادت همسرش را به او داد دست بر سرش گذاشت و فریاد کشید پیامبر فرمود: (آری) ما یعدل الزوج عند المراءة شی ء: ((هیچ چیز برای زن همانند همسر نیست)). الروم
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 408
آیه 26-29
آیه و ترجمه
وَ لَهُ مَن فی السمَوَتِ وَ الاَرْض کلٌّ لَّهُ قَنِتُونَ(26)
وَ هُوَ الَّذِی یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَیْهِ وَ لَهُ الْمَثَلُ الاَعْلی فی السمَوَتِ وَ الاَرْض وَ هُوَ الْعَزیزُ الْحَکِیمُ(27)

ضرَب لَكُم مَّثَلاً مِّنْ أنفُسِكُمْ هَل لّكُم مِّن مَّا مَلَكَت أيْمَنُكُم مِّن شرَكاءَ فى مَا رَزَقْنَكمْ فَأنتُمْ فِيهِ سوَاءٌ تخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكمْ أنفُسكُمْ كذَلِک نُفَصلُ الاَيَتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ(28)
بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظلَمُوا أَهْوَاءَهُم بِغَيرِ عِلْمٍ فَمَن يهْدِى مَنْ أَضلَّ اللَّهُ وَ مَا لهُم مِّن نَّصِرِينَ(29)
ترجمه :26 - و از آن اوست تمام کسانی که در آسمانها و زمینند، همگی در برابر او خاضع و مطیعند.
27 - او کسی است که آفرینش را آغاز کرد سپس آن را باز می گرداند، و این کار برای او آسانتر می باشد، و برای او توصیف برتر در آسمان و زمین است و او است شکست ناپذیر و حکیم .
28 - خداوند مثالی از خودتان برای شما زده : آیا (اگر مملوک و بردهای داشته باشید) این مملوکهایتان هرگز شریک شما در روزیهائی که به شما داده ایم می باشد، تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 409
آنچنان که هر دو مساوی باشید و از تصرف مستقل و بدون اجازه آنها بیم داشته باشید، آنگونه که در مورد شرکای آزاد بیم دارید؟ این چنین آیات خود را برای کسانی که تعقل می کنند شرح می دهیم .
29 - بلکه ظالمان از هوی و هوسهای خود بدون علم و آگاهی پیروی می کنند، و چه کسی می تواند آنها را که خدا گمراه کرده است هدایت کند؟ و برای آنها هیچ یار و یاوری نخواهد بود!
تفسیر:توحید مالکیت خداوند
در آیات گذشته بحثهائی پیرامون ((توحید خالقیت)) و ((توحید ربوبیت)) آمده بود، نخستین آیه مورد بحث از یکی دیگر از شاخه های توحید که ((توحید مالکیت)) است سخن می گوید.
می فرماید: ((تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از آن او می باشند)) (و له من فی السموات و الارض).
و چون همه از آن اویند ((در برابر او خاضع و مطیعند)) (کل له قانتون).
روشن است که منظور از مالکیت و همچنین مطیع بودن ، مالکیت و مطیع بودن تکوینی است ، یعنی از نظر قوانین آفرینش زمام امر همه در دست او است و همه خواه ناخواه تسلیم قوانین او در جهان تکوینند.
حتی گردنکشان یاغی و گنهکاران قانون شکن نیز مجبورند سر بر فرمان قوانین تکوینی خدا بگذارند.
دلیل این ((مالکیت)) همان خالقیت و ربوبیت او است : کسی که در آغاز موجودات را آفریده و تدبیر آنها را بر عهده دارد، مسلما مالک اصلی نیز باید او باشد، نه غیر او.
و از آنجا که همه موجودات جهان هستی در این امر یکسانند روشن می شود تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 410

که هیچ شریکی برای او در مالکیت وجود ندارد، حتی معبودهای پنداری مشرکان نیز مملوک مالک الملوکند و سر بر فرمان او دارند.
ضمنا باید توجه داشت ((قانت)) از ماده ((قنوت)) در اصل به معنی ملازمت اطاعت تواءم با خضوع است (چنانکه راغب در مفردات گفته است).
در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : کل قنوت فی القرآن فهو طاعة : ((هر قنوتی در قرآن به معنی اطاعت است)).
منتهی گاه اطاعت تکوینی و گاه تشریعی است .
و اینکه بعضی از مفسران ((قانتون)) را در اینجا به معنی ((قائمون بالشهادة علی وحدانیته)) کرده اند در حقیقت بیان یکی از مصداقهای اطاعت است ، چرا که شهادت به وحدانیت خدا نوعی اطاعت او است .
و از آنجا که در سلسله آیاتی که گذشت و نیز بعدا خواهد آمد مسائل مربوط به مبدء و معاد همچون تار و پود یک پارچه درهم انسجام یافته ، در آیه بعد باز به مساءله معاد بر می گردد و می گوید: ((او کسی است که آفرینش را آغاز کرد سپس آنرا باز می گرداند، و این برای او آسانتر است))! (و هو الذی یبدء الخلق ثم یعیده و هو اهون علیه).
قرآن در این آیه با کوتاهترین استدلال ، مساءله امکان معاد را اثبات کرده

است ، می گوید: شما معتقدید آغاز آفرینش از او است ، بازگشت مجدد که از آن آسانتر است چرا از او نباشد؟
دلیل آسانتر بودن ((اعاده)) از ((آغاز)) این است که در آغاز اصلا چیزی نبود و خدا آنرا ابداع کرد، ولی در اعاده لااقل مواد اصلی موجود است ، قسمتی در لابلای خاکهای زمین ، و بخشی در فضا پراکنده می باشد، تنها مساءله همان نظام دادن و صورت بندی آن است .
ولی توجه به یک نکته در اینجا ضروری است که تعبیر به آسان بودن و سخت بودن از دریچه فکر ما است ، والا برای وجودی که بینهایت است ((سخت)) و ((آسان)) هیچ تفاوتی ندارد، اصولا سخت و آسان در جائی مفهوم دارد که سخن از قدرت محدودی در میان باشد که از عهده کاری به خوبی برآید و از عهده کار دیگری به زحمت ، اما هنگامی که سخن از قدرت نامحدود در میان است سخت و آسان بی معنی می شود.
به تعبیر دیگر برداشتن عظیمترین کوه های روی زمین برای خداوند به همان اندازه آسان است که برداشتن یک پر کاه !
و شاید به همین دلیل بلافاصله در ذیل آیه می فرماید: ((و برای خدا است توصیف برتر در آسمان و زمین)) (و له المثل الا علی فی السموات و الارض).

چرا که هر وصف کمالی در آسمان و زمین در باره هر موجودی تصور کنید از علم قدرت و مالکیت و عظمت وجود و کرم ، مصداق اتم و اکمل آن نزد خدا است ، چرا که همه محدودش را دارند، و او نامحدودش ، اوصاف همه عارضی است و اوصاف او ذاتی و او منبع اصلی همه کمالات است .
حتی الفاظ ما که غالبا برای بیان مقاصد روزمره ما است بیانگر اوصاف او نمی تواند باشد، همانگونه که در تعبیر ((اهون)) (آسانتر) نمونه آن را دیدیم . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 412
جمله فوق همانند چیزی است که در سوره اعراف آیه 180 آمده : و لله الاسماء الحسنی فادعوه بها: ((برای خدا بهترین نامها است او را با آن بخوانید)) و در سوره شوری - 11 آمده است لیس کمثله شی ء: ((هیچ چیز در عالم همانند خدا نیست)).
سرانجام در پایان آیه به عنوان تاءکید یا به عنوان یک دلیل ، می گوید: ((و او است عزیز و حکیم)) (و هو العزیز الحکیم).
عزیز است و شکست ناپذیر اما در عین قدرت نامحدودش کاری بی حساب انجام نمی دهد، و همه افعالش بر طبق حکمت است .
بعد از بیان قسمتی دیگر از دلائل توحید و معاد در آیات گذشته به ذکر دلیلی بر نفی شرک به صورت بیان یک مثال پرداخته ، می گوید: ((خداوند مثالی از خودتان برای شما زده است)) (ضرب لکم مثلا من انفسکم).
و آن مثال این است که اگر بردگان و مملوکهائی در اختیار شما باشد ((آیا این مملوکهایتان هرگز شریک شما در روزیهائی که به شما داده ایم می باشند))؟! (هل لکم من ما ملکت ایمانکم من شرکاء فی ما رزقناکم).
((آنچنان که هر دو با هم کاملا مساوی باشید)) (فانتم فیه سواء).
((آنچنان که بیم داشته باشید آنها مستقلا و بدون اجازه شما در اموالتان تصرف کنند، همانگونه در مورد شرکای آزاد، در اموال یا میراث خود بیم دارید)) (تخافونهم کخیفتکم انفسکم).
یا آنچنان که شما حاضر نیستید بدون اجازه آنها دخل و تصرفی در اموالتان کنید.
وقتی در مورد بردگانتان که ((ملک مجازی)) شما هستند این چنین امری را نادرست و غلط می دانید، چگونه مخلوقات را که ملک حقیقی خدا هستند شریک او می پندارید؟ یا پیامبرانی همچون مسیح ، یا فرشتگان خدا، یا مخلوقاتی تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 413
همچون جن ، و یا بتهای سنگی و چوبی را شرکاء خدا می شمرید؟ این چه قضاوت زشت و دور از منطقی است ؟!
((مملوکهای مجازی)) که به سرعت ممکن است آزاد شوند و در ردیف شما قرار گیرند (همانگونه که در اسلام این طرح ریخته شده) هرگز در حال مملوک بودن در ردیف مالک خود قرار نمی گیرند، و حق دخالت در

قلمرو او ندارند، چگونه ((مملوکهای حقیقی)) که ذات و وجودشان متعلق به خدا است ، و محال است این تعلق و وابستگی از آنها سلب شود، و هر چه دارید از او دارید، و بدون او هیچ است و پوچید، چگونه آنها را به عنوان شریک خدا انتخاب کرده اید؟
بعضی از مفسران گفته اند که این آیه ناظر به سخنی است که مشرکان قریش به هنگام مراسم حج و گفتن ((لبیک)) ذکر می کردند، چرا که آنها می گفتند:
لبیک ، اللهم لا شریک لک ، الا شریکا هو لک ، تملکه و ما ملک ! که محتوای آن این بود ((خداوندا تو شریکی داری که مالک او هستی و مالک املاک او))!.
بدیهی است این شاءن نزول مانند سائر شاءن نزولها معنای آیه را محدود نمی کند و در هر حال آیه پاسخی است به همه مشرکان ، و از زندگی خود آنها که بر مدار بردگی می چرخید گرفته ، و بر آنها احتجاج می کند.
تعبیر به ((ما رزقناکم)) اشاره به این نکته است که شما نه مالک واقعی این بردگان هستید، و نه مالک واقعی اموالتان ، چرا که همه از آن خدا است ، اما با این حال حاضر نیستید اموال مجازی خود را به مملوکهای مجازی خود واگذار کنید و آنها را شریک خود بشمارید، در حالی که از نظر تکوینی مشکل و محالی لازم نمی آید، زیرا سخن در محور اعتباریات دور می زند.
اما تفاوت خدا با مخلوقاتش یک تفاوت تکوینی و غیر قابل تغییر است ، و

قرار دادن آنها محال است محال .
از سوی دیگر پرستش یک موجود یا بخاطر عظمت او است ، یا بخاطر سود و زیانی است که از او به انسان می رسد، اما این معبودان ساختگی نه آن دارند نه این !.
و در دنباله آیه برای تاءکید بر دقت هر چه بیشتر بر مضمون این سؤ ال ، می فرماید: ((این گونه آیات خود را برای افرادی که تعقل می کنند تشریح می کنیم)) (کذلک نفصل الایات لقوم یعقلون).
آری با ذکر مثالهای روشن از متن زندگی خود شما حقایق را بازگو می کنیم تا اندیشه خود را به کار اندازید، و لااقل چیزی را که حتی برای خود نمی پسندید برای پروردگار جهان قائل نشوید.
ولی این آیات بینات و این گونه مثالهای واضح و روشن برای صاحبان اندیشه است ، نه ظالمان هواپرست بی دانشی که پرده های جهل و نادانی بر قلب آنها فرو افتاده ، و خرافات و تعصبات جاهلی فضای فکر آنها را تیره و تار کرده . لذا در آیه بعد می افزاید: ((ظالمان از هوا و هوسهای خویش بدون علم و آگاهی پیروی می کنند و تابع هیچ منطقی نیستند)) (بل

اتبع الذین ظلموا اهوائهم بغیر علم).
اینها را خداوند به خاطر اعمالشان در وادی ضلالت افکنده است و ((چه کسی می تواند آنها را که خدا گمراه کرده است هدایت کند))؟! (فمن یهدی من اضل الله). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 415
تعبیر به ((ظلموا)) بجای ((اشرکوا)) اشاره به این است که ((شرک)) خود بزرگترین ((ظلم)) محسوب می شود، ظلم بر خالق از این نظر که مخلوقش را همردیف او قرار داده اند (و می دانیم ظلم این است که چیزی را در غیر جای خود قرار دهند).
و ظلم بر خلق خدا که آنها را از راه خیر و سعادت که راه توحید است باز داشته اند.
و ظلم بر خویشتن که تمام سرمایه های وجود خود را بر باد داده و در بیراهه سرگردان شده اند.
ضمنا این تعبیر مقدمه ای است برای جمله بعد که اگر خداوند آنها را از طریق حق گمراه ساخته به خاطر ظلمشان است ، همانگونه که در سوره ابراهیم آیه 27 می خوانیم : و یضل الله الظالمین : ((خداوند ظالمان را گمراه می سازد)).
و مسلم است کسانی را که خدا رهایشان سازد و به خویشتن واگذار کند ((برای آنها هیچ یار و یاوری نخواهد بود)) (فما لهم من ناصرین).
و به این ترتیب سرنوشت شوم این گروه را روشن می سازد، چرا چنین نباشد در حالی که آنها مرتکب بزرگترین ظلمها شده اند، عقل و اندیشه خود را از کار انداخته و به آفتاب علم و دانش پشت کرده ، و به تاریکی هوی و هوس روی آورده اند، طبیعی است که خداوند توفیقش را از آنها سلب می کند و در ظلمتها رهایشان می سازد و هیچ یار و یاوری برای آنها باقی نمی ماند. الروم
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 416
آیه 30-32
آیه و ترجمه
فَأَقِمْ وَجْهَک لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطرَت اللَّهِ الَّتی فَطرَ النَّاس عَلَیهَا لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِک الدِّینُ الْقَیِّمُ وَ لَکِنَّ أَکثرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ(30)
* مُنِیبِینَ إِلَیْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقِیمُوا الصلَوةَ وَ لا تَکُونُوا مِنَ الْمُشرِکینَ(31)
مِنَ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَ کانُوا شِیَعاً کلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیهِمْ فَرِحُونَ(32)
ترجمه :30 - روی خود را متوجه آئین خالص پروردگار کن این فطرتی است که خداوند انسانها را بر آن آفریده دگرگونی در آفرینش خدا نیست این است دین و آئین محکم و استوار ولی اکثر مردم نمی دانند.
31 - این باید در حالی باشد که شما بازگشت به سوی او کنید و از او بپرهیزید و نماز را بر پا دارید و از مشرکان نباشید.

32 - از کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و به دسته ها و گروه ها تقسیم شدند و (عجب اینکه) هر گروهی به آنچه نزد آنهاست (دلبسته و) خوشحالند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 417
تفسیر:تا اینجا بحثهای فراوانی پیرامون توحید و خداشناسی از طریق مشاهده نظام آفرینش و استفاده از آن برای اثبات یک مبدء علم و قدرت در ماورای جهان طبیعت با استفاده از آیات توحیدی این سوره داشته ایم .
و به دنبال آن در نخستین آیه از آیات مورد بحث سخن از توحید فطری است یعنی همان مساءله را از طریق درون و مشاهده باطنی و درک ضروری و جدائی تعقیب می کند.
می فرماید: ((روی خود را متوجه آئین پاک و خالص پروردگار کن))! (فاقم وجهک للدین حنیفا).
چرا که ((این فطرتی است که خداوند انسانها را بر آن آفریده ، دگرگونی در آفرینش خدا نیست)) (فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله).
((این است دین و آئین محکم و استوار)) (ذلک الدین القیم).
((ولی اکثر مردم نمی دانند)) (و لکن اکثر الناس لا یعلمون).
((وجه)) به معنی ((صورت)) است ، و در اینجا منظور صورت باطنی و روی دل می باشد، بنابراین منظور تنها توجه با صورت نیست ، بلکه توجه با تمام وجود است ، زیرا وجه و صورت مهمترین عضو بدن و سنبل آن است .
((اقم)) از ماده ((اقامه)) به معنی صاف و مستقیم کردن و بر پا داشتن است .
و ((حنیف)) از ماده ((حنف)) (بر وزن کنف) به معنی تمایل از باطل به سوی حق و از کجی به راستی است ، به عکس ((جنف)) (بر همین وزن) به معنی تمایل از راستی به گمراهی است .
بنابراین دین حنیف یعنی دینی که از تمام کجیها و از انحرافات و خرافات و گمراهیها به سوی راستی و درستی متمایل شده است . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 418
مجموع این جمله چنین معنی می دهد که توجه خود را دائما به سوی آئینی داشته باش که از هرگونه اعوجاج و کجی خالی است ، همان آئین اسلام و همان آئین پاک و خالص خدا است .
آیه فوق تاءکید می کند که دین حنیف و خالص خالی از هرگونه شرک دینی است که خداوند در سرشت همه انسانها آفریده است سرشتی است جاودانی و تغییر ناپذیر هر چند بسیاری از مردم توجه به این واقعیت نداشته باشند.
آیه فوق بیانگر چند حقیقت است :

1 - نه تنها خداشناسی ، بلکه دین و آئین بطور کلی ، و در تمام ابعاد، یک امر فطری است ، و باید هم چنین باشد، زیرا مطالعات توحیدی به ما می گوید میان دستگاه ((تکوین)) و ((تشریع)) هماهنگی لازم است ، آنچه در شرع وارد شده حتما ریشه ای در فطرت دارد و آنچه در تکوین و نهاد آدمی است مکملی برای قوانین شرع خواهد بود.
به تعبیر دیگر: ((تکوین)) و ((تشریع)) دو بازوی نیرومندند که به صورت هماهنگ در تمام زمینه ها عمل می کنند، ممکن نیست در شرع دعوتی باشد که ریشه آن در اعماق فطرت آدمی نباشد، و ممکن نیست چیزی در اعماق وجود انسان باشد و شرع با آن مخالفت کند.
بدون شک شرع برای رهبری فطرت حدود و قیود و شرائطی تعیین می کند تا در مسیرهای انحرافی نیفتد، ولی هرگز با اصل خواسته فطری مبارزه نمی کند بلکه از طریق مشروع آن را هدایت خواهد کرد، و گرنه در میان تشریع و تکوین تضادی پیدا خواهد شد که با اساس توحید سازگار نیست . به عبارت روشنتر خدا هرگز کارهای ضد و نقیض نمی کند که
فرمان تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 419
تکوینیش بگوید انجام ده ، و فرمان تشریعیش بگوید انجام نده !.
2 - دین به صورت خالص و پاک از هرگونه آلودگی در درون جان آدمی وجود دارد، و انحرافات یک امر عارضی است ، بنابراین وظیفه پیامبران این است که این امور عارضی را زایل کنند و به فطرت اصلی انسان امکان شکوفائی دهند.
3 - جمله لا تبدیل لخلق الله و بعد از آن جمله ذلک الدین القیم تاءکیدهای دیگری بر مساءله فطری بودن دین و مذهب و عدم امکان تغییر این فطرت الهی است هر چند بسیاری از مردم بر اثر عدم رشد کافی قادر به درک این واقعیت نباشند.
توجه به این نکته نیز لازم است که ((فطرت)) در اصل از ماده ((فطر)) (بر وزن بذر) به معنی شکافتن چیزی از طول است ، و در اینگونه موارد به معنی خلقت به کار می رود، گوئی به هنگام آفرینش موجودات ، پرده عدم شکافته می شود و آنها آشکار می گردند.
به هر حال از نخستین روزی که انسان قدم به عالم هستی می گذارد این نور الهی در درون جان او شعله ور است .
روایات متعددی که در تفسیر این آیه آمده آنچه را در بالا گفتیم تاءیید می کند که در بحث نکات از آن سخن خواهیم گفت ، علاوه بر بحثهای دیگری که در زمینه فطری بودن توحید خواهیم داشت .
در آیه بعد چنین می افزاید: این توجه شما به دین حنیف خالص و فطری ((در حالی است که شما بازگشت به سوی پروردگار می کنید)) (منیبین الیه).

اصل و اساس وجود شما بر توحید است و سرانجام باید به سوی همین اصل بازگردید.
((منیبین)) از ماده ((انابه)) در اصل به معنی بازگشت مکرر است ، و در اینجا منظور بازگشت به سوی خدا و بازگشت به سوی سرشت توحیدی می باشد تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 420
به این معنی که هر زمان عاملی پیدا شود که انسان را از نظر عقیده و عمل از اصل توحید منحرف سازد باید به سوی او بازگردد، و هر قدر این امر تکرار شود مانعی ندارد تا سرانجام پایه های فطرت آنچنان محکم و موانع و دوافع آنچنان سست و بی اثر گردد که بطور مداوم در جبه ه توحید بایستید، و مصداق تام ((و اقم وجهک للدین حنیفا)) گردد.
قابل توجه اینکه : ((اقم وجهک)) به صورت مفرد آمده ، ((منیبین)) به صیغه جمع ، این نشان می دهد که دستور اول گرچه مفرد است و مخاطب آن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می باشد، ولی در حقیقت همه مؤ منین و مسلمین مخاطبند.
و به دنبال دستور ((انابه)) و بازگشت ، دستور به ((تقوا)) می دهد که جامع همه اوامر و نواهی الهی است ، می فرماید ((از خداوند بپرهیزید)) (و اتقوه).
یعنی از مخالفت فرمان او.
سپس از میان تمام اوامر تکیه و تاءکید بر موضوع نماز کرده ، می گوید: ((و نماز را بر پا دارید)) (و اقیموا الصلوة).
چرا که نماز در تمام ابعادش مهمترین برنامه مبارزه با شرک و مؤ ثرترین وسیله تقویت پایه های توحید و ایمان به خدا است .
لذا از میان تمام نواهی نیز روی ((شرک)) تکیه می کند و می گوید: ((و از مشرکان نباشید)) (و لا تکونوا من المشرکین).
چرا که شرک بزرگترین گناه و اکبر کبائر است که هر گناهی را ممکن است خداوند ببخشد اما شرک را هرگز نخواهد بخشید چنانکه در آیه 48 نساء می خوانیم : ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء: ((خداوند شرک را نمی بخشد ولی کمتر از آن را برای هر کس بخواهد می بخشد)).
پیدا است که دستورات چهارگانه ای که در این آیه آمده همه تاءکیدی است بر مساءله توحید و آثار عملی آن ، اعم از توبه و بازگشت به سوی خدا، تقوا، تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 421
اقامه نماز، و پرهیز از شرک .
در آخرین آیه مورد بحث یکی از نشانه ها و پی آمدهای شرک را در عبارتی کوتاه و پر معنی بیان کرده ، می گوید: ((از مشرکان نباشید، از آنها که دین خود را پراکنده ساختند، و به دسته ها و گروه های مختلفی تقسیم شدند))

(من الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا).
و عجب این که با تمام تضاد و اختلافی که داشتند ((هر گروه از آئین و روش خود شاد و خوشحالند))! (کل حزب بما لدیهم فرحون).
آری یکی از نشانه های شرک پراکندگی و تفرقه است ، چرا که معبودهای مختلف منشاء روشهای متفاوت ، و سرچشمه جدائیها و پراکندگیها است ، به خصوص اینکه شرک همواره تواءم با هوای نفس و تعصب و کبر و خودخواهی و خودپسندی و مولود آن است ، لذا اتحاد و وحدت جز در سایه خداپرستی و عقل و تواضع و ایثار امکان پذیر نیست .

بنابراین هر جا اختلاف و پراکندگی دیدیم باید بدانیم نوعی شرک حاکم است ، این موضوع را به صورت نتیجه می توان بازگو کرد که نتیجه شرک جدائی صفوف ، تضاد، هدر رفتن نیروها، و سرانجام ضعف و زبونی و ناتوانی است .
و اما اینکه هر گروهی از منحرفان و مشرکان از راهی که انتخاب کرده اند خوشحالند و آنرا حق می پندارند دلیلش روشن است ، چرا که هوا و هوس کارش زینت کردن خواسته های دل در نظر انسان است ، و این تزیین نتیجه اش دلبستگی هر چه بیشتر و خوشحالی بخاطر راهی است که برگزیده ، هر چند بیراهه و گمراهی باشد.
هواپرستی هرگز به انسان اجازه نمی دهد چهره حقیقت را آن چنان که هست ببیند، و قضاوت صحیح و خالی از حب و بغضها پیدا کند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 422
قرآن مجید در آیه 8 سوره فاطر می گوید: فمن زین سوء عمله فرآه حسنا: ((آیا کسی که اعمال زشتش در نظرش تزیین شده و آن را زیبا می بیند (همانند کسی است که در راه حق گام برمی دارد و حقایق را آن چنان که هست می بیند و می داند).
نکته ها:
1 - توحید یک جاذبه نیرومند درونی
بدون شک همانگونه که دلائل عقلی و منطقی به انسان جهت می دهد در درون جان او نیز کششها و جاذبه هائی وجود دارد که گاهی آگاهانه و گاه ناخود آگاه برای او تعیین جهت می کند.
فلسفه وجودی آنها همین است که در مسائل حیاتی انسان همیشه نمی تواند به انتظار عقل و منطق بنشیند، چرا که این کار گاهی سبب تعطیل هدفهای حیاتی می شود، مثلا اگر انسان برای خوردن غذا، یا آمیزش جنسی ، بخواهد از منطق ((لزوم بدل ما یتحلل)) و ((لزوم تداوم نسل از طریق توالد و تناسل)) الهام بگیرد و طبق آن حرکت کند، باید مدتها پیش از این نوع او منقرض شده باشد، ولی غریزه و جاذبه جنسی از یکسو و اشتها به تغذیه از سوی دیگر خواه ناخواه او را به سوی این هدف می کشاند، و هر قدر هدفها حیاتیتر و عمومیتر باشد این جاذبه ها نیرومندتر است !.
ولی باید توجه داشت که این کششها و جاذبه ها بر دو گونه است : بعضی ناآگاه است یعنی نیاز به وساطت عقل و شعور ندارد، همانگونه که حیوان بدون نیاز به تفکر به سوی غذا و جنس مخالف جذب می شود.
اما گاهی تاءثیر آن به صورت آگاهانه است یعنی این جاذبه درونی در عقل و اندیشه اثر می گذارد و او را وادار به انتخاب طریق می کند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 423

معمولا قسم اول را ((غریزه)) و قسم دوم را ((فطرت)) می نامند (دقت کنید).
خداگرائی و خداپرستی به صورت یک فطرت در درون جان همه انسانها قرار دارد.
ممکن است بعضی در اینجا این سخن را تنها یک ادعا بدانند که از ناحیه خداپرستان جهان عنوان شده ، ولی شواهد گوناگونی در دست داریم که فطری بودن ((خداگرائی)) بلکه مذهب را در تمام اصولش روشن می کند:
1 - دوام اعتقاد مذهبی و ایمان به خدا در طول تاریخ پرماجرای بشر خود نشانه ای بر فطری بودن آن است ، چرا که اگر عادت بود نه جنبه عمومی و همگانی داشت ، و نه دائمی و همیشگی بود، این عمومیت و جاودانگی آن دلیلی است بر اینکه ریشه فطری دارد.
مورخان بزرگ می گویند: تا آنجا که تاریخ بشر را بررسی کرده اند، و تا آنجا که دسترسی به دوران قبل از تاریخ دارند هرگز ((لادینی)) را جز به صورت یک استثناء در جوامع انسانی ندیده اند.
((ویل دورانت)) مورخ معروف معاصر، می گوید:
((اگر دین را به معنی پرستش نیروهای برتر از طبیعت)) تعریف کنیم از همان ابتدای بحث باید این نکته را در نظر بگیریم که بعضی از اقوام ابتدائی ظاهرا هیچگونه دینی نداشته اند... سپس بعد از ذکر نمونه هائی برای این موضوع ، چنین ادامه می دهد: ((با وجود اینها، نمونه هائی که ذکر شد جزء ((حالات نادر)) است ، و این اعتقاد کهن که ((دین نمودی است که عموم افراد بشر را شامل می شود با حقیقت وفق می دهد....))
سپس اضافه می کنند: ((این قضیه در نظر فیلسوف یکی از قضایای اساسی تاریخ و روانشناسی بشمار می رود، او به این نکته قانع نمی شود که همه ادیان از تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 424
مطالب لغو و باطل آکنده است ، بلکه به این مساءله توجه دارد که دین از قدیم الایام با تاریخ بشر همراه بوده است))... و در پایان سخنش با این استفهام پر معنی گفتار خویش را خاتمه می دهد: ((آیا منبع این تقوائی که به هیچوجه از دل انسان زدوده نمی شود در کجا قرار دارد)).
همان ((مورخ)) در تحقیقات دیگری که در زمینه وجود مذهب در دورانهای قبل از تاریخ نموده چنین می گوید:
((و اگر ما برای مذهب ریشه هائی در دوران پیش از تاریخ تصور نکنیم هرگز نمی توانیم آنها را در دوران تاریخی چنانکه هست بشناسیم)).
کاوشهائی که پیرامون انسانهای قبل از تاریخ از طریق حفاریها، انجام شده نیز این مطالب را تاءیید می کند، چنانکه جامعه شناس معروف ((ساموئلکنیگ)) در کتاب خود بنام ((جامعه شناسی)) تصریح می کند که :

((اسلاف انسانهای امروزی (انسان نئاندرتال) حتما دارای مذهب بوده اند))، سپس برای اثبات این مطلب به آثاری که در حفاریها به دست آمده که آنها مرده های خود را با وضع مخصوصی به خاک می سپردند و اشیائی همراه آنها دفن می کردند که بیانگر اعتقاد آنها به رستاخیز بوده است ، استدلال می نمایند.
به هر حال جدا کردن مذهب را از تاریخ بشر چیزی نیست که هیچ محققی بتواند بپذیرد.
2 - مشاهدات عینی در دنیای امروز نشان می دهد با تمام تلاش و کوششی که بعضی از رژیمهای استبدادی جهان برای محو مذهب و آثار مذهبی از طرق مختلف به خرج داده اند نتوانسته اند مذهب را از اعماق این جوامع ریشه کن سازند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 425
به خوبی می دانیم حزب حاکم ((روسیه شوروی بیش از 60 سال است که با تبلیغات مستمر و بدون هیچگونه وقفه ، و با کمک گرفتن از تمام وسائل ارتباط جمعی ، سعی کرده است که مغزها و دلها را به کلی از اعتقادات مذهبی شستشو دهد، ولی اخباری که جسته گریخته از این محیط در بسته بخارج درز کرده ، و اخیرا در مطبوعات خواندیم ، نشان می دهد که نه تنها با آن همه تبلیغات و سختگریها نتوانسته اند، به چنان هدفی برسند، بلکه در این اواخر جنب و جوش و کشش بیشتری نسبت به مسائل مذهبی در بعضی از جمهوریهای شوروی به چشم می خورد که سران نظام حاکم را متوحش ساخته ، و این نشان می دهد که اگر یکروز فشار و اختناق برداشته شود، مذهب به سرعت جای خود را باز خواهد یافت ، و این شاهد دیگری بر فطری بودن مذهب است .
3 - کشفیات اخیر روانکاوان و روانشناسان در زمینه ابعاد روح انسانی شاهد دیگری بر این مدعا است ، آنها می گویند: بررسی در باره ابعاد روح انسان نشان می دهد که یک بعد اصیل آن ((بعد مذهبی)) یا به تعبیر آنها ((قدسی)) و ((یزدانی)) است ، و گاه این بعد مذهبی را سرچشمه ابعاد سه گانه دیگر یعنی بعد ((راستی)) (علم) و ((نیکوئی)) و ((زیبائی)) دانسته اند.
آنها می گویند انگیزه های اصولی و اساسی روح آدمی به شرح زیر است :
1 - ((حس راستی)) که سرچشمه انواع علوم و دانشها و انگیزه کنجکاوی مستمر و پیگیر در شناخت جهان هستی است .
2 - ((حس نیکی)) که انسانرا به سوی مفاهیم اخلاقی همچون عدالت و شهامت و فداکاری و مانند آن جذب می کند، حتی اگر انسان خود دارای این صفات نباشد به قهرمانان این صفات عشق می ورزد، و این نشان می دهد که عشق به نیکی در ریشه های جان او نهفته است .
3 - ((حس زیبائی)) که انسانرا به سوی هنرهای اصیل ، زیبائیها، ادبیات ،

مسائل ذوقی جذب می کند، و گاه سرچشمه تحول هائی در زندگی فرد و جامعه می شود.
4 - ((حس مذهبی)) یعنی ایمان به یک مبدء متعالی و پرستش و نیایش او.
در مقاله ای که ((کوونتایم)) در این زمینه نگاشته چنین می خوانیم :
((روانشناسی به وسیله جستجو در روان ناآگاه بشر که توسط ((فروید)) شروع و به کمک ((آدلر)) و ((یونگ)) ادامه یافت ، در اعماق روح انسان به عالم تازه ای از قوای مستور و انحاء درک و معرفت وراء عقل رسیده است که ممکن است یکی از کلیدهای حل معمای ((حس دینی)) شود.
هر چند در این باره هنوز از اتفاق نظر دوریم ، اما با این حال هم اکنون یک جریان فکری وجود دارد که روز به روز تعداد بیشتری از متفکران را از مکتبهای گوناگون به تعریفی همانند آنچه ذیلا می آوریم معتقد می سازد.
((حس دینی یکی از عناصر اولیه و ثابت و طبیعی روح انسانی است ، اصلی ترین و ماهوی ترین قسمت آن ، و به هیچیک از رویدادهای دیگر قابل تطبیق نیست ، بلکه ... یکی از چشمه های آن از ژرفای روان ناخودآگاه فوران می کند، و نسبت به مفاهیم زیبائی و نیکی و راستی ، مفهوم دینی یا بطور صحیحتر ((مفهوم مقدس)) مقوله چهارمی است که دارای همان اصالت و استقلال سه مفهوم دیگر است)).
و نیز در ترجمه و اقتباسی که از مقاله محققانه ((تانه گی - دو - کنتن)) شده چنین می خوانیم : ((همانگونه که یکی از مزایای عصر حاضر است که در عالم طبیعت بعد چهارمی بنام زمان یا جایگاه کشف کنند که از سه بعد فضائی مشخص و در عین حال جامع آن سه بعد است ، همچنین در این عصر به موازات سه مفهوم
((زیبائی ، و نیکوئی ، و راستی ، مقوله چهارم قدسی یا یزدانی که در حقیقت بعد چهارم روح انسانی است دو باره کشف گردیده ، در اینمقام نیز این بعد چهارم روحی از سه مفهوم دیگر مجزا است ، و ممکن است منشاء تولید سه بعد دیگر بوده باشد))!.
4 - پناه بردن انسان در شدائد و سختیها به یک نیروی مرموز ماورای طبیعی و تقاضای حل مشکلات و فرونشستن طوفانهای سخت زندگی از درگاه او، نیز گواه دیگری بر اصالت این جاذبه درونی و الهام فطری است که به انضمام سایر شواهدی که گفتیم - می تواند ما را به وجود چنین کشش نیرومندی در درون وجودمان به سوی خدا واقف سازد.
البته ممکن است بعضی این توجه را واکنش تلقینات و تبلیغات مذهبی محیط بدانند که در تمام طول عمر تحت تاءثیر آن بوده و هستیم .
ولی عمومیت این پدیده در همه انسانها و حتی در آنهائی که معمولا با

مسائل مذهبی سر و کار ندارند نشان می دهد که ریشه ای عمیقتر از این فرضیه دارد، ریشه ای که در اعماق وجود انسان نهفته شده و نه مولود تبلیغ و تلقین است .
5 - در زندگی انسان رویدادهائی دیده می شود که جز از طریق اصالت حس مذهبی قابل تفسیر نیست : انسانهائی را می بینیم که همه امکانات مادی خود را عاشقانه فدای عواطف مذهبی کرده و می کنند، و همه آنچه را که دارند، با گذشت بینظیری در پای مذهب خود ریخته و حتی جان خویش را بر سر این کار می نهند.
شهیدانی که در میدانهای جنگ برای پیشبرد اهداف الهی شربت شهادت را با شوق و عشق نوشیده اند که نمونه های آن نه تنها در تاریخ انقلاب اسلامی به وضوح و فراوان به چشم می خورد بلکه در تاریخ اقوام و ملل دیگر نیز کم نیست تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 428
روشنگر این حقیقت است که حس مذهبی ریشه عمیقی در روح انسان دارد.
ممکن است ایراد شود که افرادی مانند کمونیستها که موضعگیری الحادی و ضد مذهبی خود را هرگز مکتوم نکرده و نمی کنند، و نیز کم و بیش دارای چنین فداکاریهائی در راه حفظ مکتب و اعتقادات خود هستند.
ولی با توجه به یک نکته این ایراد کاملا حل می شود و آن اینکه حتی کمونیستها که ظاهرا مذهب را به کلی نفی می کنند، و معتقدند مذهب مربوط به تاریخ گذشته است و در جامعه های کمونیستی هرگز نمی تواند جائی داشته باشد - آری همانها - بطور ناخودآگاه شکل دیگری از مذهب را پذیرا گشته اند.
آنها به پیشوایانشان به همان - دید نگاه می کنند که بت پرستان مصری به بتهایشان ، و صفهای طولانی که بسیاری روزها در کنار قبر لنین برای زیارتش تشکیل می شود دلیل دیگری بر این موضوع است .
آنها غالبا اصول مارکسیسم را همانند وحی آسمانی ((خدشه ناپذیر)) و ((مقدس)) می شمرند، و مارکس و لنین را همچون معصومانی خالی از خطا و اشتباه می پندارند، و حتی تجدید نظر در این اصول را گناه نابخشودنی می پندارند، و مخالفان را با همان تعبیر مذهبی ((مرتد)) خطاب می کنند، و به این ترتیب بسیاری از مفاهیم و مراسم و اعتقادات مذهبی را پذیرفته اند منتها یکنوع تفکر مذهبی در شکل انحرافی است !
2 - فطرت خداشناسی در احادیث اسلامی :
نه تنها در آیات قرآن که در احادیث اسلامی نیز در باره فطری بودن ((معرفة الله و توحید)) بحثهای قابل ملاحظه ای وارد شده است که در بعضی تاءکید بر ((فطرت توحیدی)) و در بعضی تحت عنوان ((معرفت)) و در بعضی دیگر ((فطرت اسلامی)) و بالاخره در بعضی نیز به عنوان

((ولایت)) آمده است . تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 429
در حدیث معتبری که محدث بزرگوار ((کلینی)) در اصول کافی آورده از هشام بن سالم چنین نقل می کند که می گوید: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدم : منظور از فطرة الله التی فطر الناس علیها چیست ؟ فرمود: ((منظور، توحید است)).
و نیز در همان کتاب کافی از یکی دیگر از یاران امام صادق (علیه السلام) نقل شده که وقتی از امام ، تفسیر آیه را مطالبه کرد، امام فرمود: هی الاسلام .
در حدیث مشابهی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که در پاسخ ((زراره)) یکی از یاران دانشمندش که از تفسیر آیه سؤ ال کرده بود فرمود: فطرهم علی المعرفة به : ((خداوند سرشت آنها را بر معرفت و شناخت خود قرار داد)).
حدیث معروف ((کل مولود یولد علی الفطرة حتی لیکون ابواه هما اللذان یهودانه و ینصرانه)) که از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده نیز نشان می دهد که هر نوزادی بر فطرت اسلام و دین خالی از شرک متولد می شود و رنگهائی همچون یهودیت و نصرانیت انحرافی از طریق پدر و مادر به آنها القا می شود)).
و بالاخره در حدیثی که آن نیز در اصول کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است در تفسیر همین آیه می خوانیم : قال هی الولایة : فرمود: ((منظور فطرت ولایت و پذیرش رهبری اولیای الهی است)).
در خطبه اول نهج البلاغه نیز از امیرمؤ منان علی (علیه السلام) در عبارتی کوتاه و پر معنی چنین آمده است : فبعث فیهم رسله و واتر الیهم انبیائه لیستادوهم میثاق فطرته و یذکروهم منسی نعمته و یحتجوا علیهم بالتبلیغ و یثیروا لهم دفائن العقول : ((خداوند رسولان خود را به سوی انسانها فرستاد و انبیای تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 430
خود را یکی پس از دیگری ماءموریت داد تا وفای به پیمان فطرت را از آنها مطالبه کنند، و نعمتهای فراموش شده الهی را به آنها یادآور شوند، از طریق تبلیغ بر آنان اتمام حجت نمایند، و گنجینه های اندیشه ها را برای آنها فاش سازند))!
طبق روایات فوق ، نه تنها ((معرفة الله))، که مجموع اسلام به صورت فشرده در درون سرشت انسانی نهاده شده ، از توحید گرفته تا رهبری پیشوایان الهی و جانشینان راستین پیامبر و حتی فروع احکام .
بنابر این طبق تعبیری که در نهج البلاغه آمده بود، کار پیامبران شکوفا ساختن فطرتها، و به یاد آوردن نعمتهای فراموش شده الهی ، از جمله سرشت توحیدی ، و استخراج گنجهای معرفت است که در درون جان و اندیشه انسانها نهفته و مستور می باشد.

جالب توجه اینکه قرآن مجید، در آیات متعددی از شدائد و مشکلات و حوادث دردناکی که در زندگی انسان روی می دهد به عنوان ((زمینه ساز شکوفائی حس مذهبی)) یاد می کند از جمله می گوید: و اذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجاهم الی البر اذا هم یشرکون : ((هنگامی که بر کشتی سوار می شوند و در وسط دریا گرفتار مشکلات وحشتناک می گردند خدا را با اخلاص می خوانند، اما هنگامی که آنها را به سلامت به خشکی می رساند باز مشرک می شوند))! (عنکبوت - 65).
البته در این زمینه ذیل آیات بعد در همین سوره که بی شباهت به آیه سوره عنکبوت نیست باز هم به خواست خدا سخن خواهیم گفت . الروم
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 431
آیه 33-36
آیه و ترجمه
وَ إِذَا مَس النَّاس ضرُّ دَعَوْا رَبهُم مُّنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُم مِّنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِّنهُم بِرَبِّهِمْ يُشرِكُونَ(33)
لِيَكْفُرُوا بِمَا ءَاتَيْنَهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسوْف تَعْلَمُونَ(34)
أَمْ أَنزَلْنَا عَلَيْهِمْ سلْطناً فَهُوَ يَتَكلَّمُ بِمَا كانُوا بِهِ يُشرِكُونَ(35)
وَ إِذَا أَذَقْنَا النَّاس رَحْمَةً فَرِحُوا بهَا وَ إِن تُصِبْهُمْ سيِّئَةُ بِمَا قَدَّمَت أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطونَ(36)
ترجمه :33 - هنگامی که ضرر و ناراحتی به مردم برسد پروردگار خود را می خوانند و به سوی او باز می گردند اما هنگامی که رحمتی از خودش به آنها بچشاند گروهی از آنان نسبت به پروردگارشان مشرک می شوند.
34 - (بگذار) نعمتهائی را که ما به آنها داده ایم کفران کنند و (از نعمتهای زودگذر دنیا هر چه می توانید) بهره گیرید اما به زودی خواهید دانست (که نتیجه کفران و کامجوئیهای بی حساب شما چه بوده است).
35 - آیا ما دلیل محکمی برای آنها نازل کردیم که از شرک آنها سخن می گوید و آنرا موجه می شمارد؟
36 - و هنگامی که رحمتی به مردم بچشانیم خوشحال می شوند و هر گاه رنج و مصیبتی به خاطر اعمالی که انجام داده اند به آنها رسد ناگهان ماءیوس می شوند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 432
تفسیر:نخستین آیه مورد بحث در حقیقت استدلال و تاءکیدی است بر بحث گذشته در زمینه فطری بودن توحید و شکوفا شدن این نور الهی در شدائد و سختیها.
می فرماید: ((هنگامی که مختصر ضرری به انسانها برسد پروردگارشان را می خوانند، و به سوی او انابه می کنند)) (و اذا مس الناس ضر دعوا ربهم منیبین الیه).
ولی آنچنان کمظرفیت و کوتاه فکر و اسیر تعصب و تقلید کورکورانه از

نیاکان مشرک خود هستند که به مجرد اینکه حوادث سخت بر طرف می شود و نسیم آرامش می وزد و خداوند رحمتی از سوی خودش به آنها می چشاند گروهی از آنان نسبت به پروردگارشان مشرک می شوند)) (ثم اذا اذاقهم منه رحمة اذا فریق منهم بربهم یشرکون).
تعبیر به مس الناس ضر اشاره به مختصر ناراحتی است .
همانگونه که تعبیر اذاقهم منه رحمة (رحمتی از سوی خود به آنها می چشاند) اشاره به رسیدن به مختصر نعمت است ، زیرا تعبیر چشیدن در اینگونه موارد در امور کم و جزئی اطلاق می شود مخصوصا با ذکر کلمه ((ضر)) و ((رحمة)) به صورت نکره .
یعنی گروهی چنانند که با مختصر مشکلی به سراغ ((الله)) می روند و پرده ها از روی فطرت توحیدیشان به کنار می رود، اما با مختصر نعمتی به کلی تغییر مسیر داده و مست و غافل می شوند، و همه چیز را به دست فراموشی می سپارند.
البته در مورد اول به صورت کلی می گوید همه مردم چنین هستند که در مشکلات به یاد خدا می افتند زیرا وجود فطرت توحیدی همگانی است .
اما در مورد دوم ، یعنی نعمت ، تنها از گروهی یاد می کند که راه شرک را

می پویند، چرا که گروهی از بندگان خدا هم در مشکلات به یاد او هستند و هم در نعمتها، هرگز تغییرات زندگی آنها را از یاد حق غافل نمی کند.
تکیه روی منیبین الیه با توجه به مفهومی که برای ((انابه)) سابقا ذکر کردیم که ((انابه)) از ماده ((نوب)) به معنی بازگشت مکرر به چیزی است اشاره لطیفی به این معنی می باشد که پایه و اساس در فطرت انسان توحید و خداپرستی است و شرک امر عارضی است که وقتی از آن قطع امید می کند خواه ناخواه به سوی ایمان و توحید بازمی گردد.
جالب اینکه ((رحمت)) در آیه فوق از ناحیه خدا شمرده شده اما ((ضر)) و ناراحتی اسناد به او داده نشده است ، زیرا بسیاری از گرفتاریها و مشکلات ما نتیجه اعمال و گناهان خود ما است ، اما رحمتها همه به خدا باز می گردد، خواه به طور مستقیم یا غیر مستقیم .
کلمه ((ربهم)) که دو بار در آیه ذکر شده تاءکیدی است بر اینکه انسان ربوبیت و تدبیر الهی را بر وجود خویش احساس می کند اگر تعلیمات غلط او را به سوی شرک سوق ندهد.
ذکر این نکته نیز لازم است که ضمیر در ((منه)) به خدا بازمی گردد و تاءکیدی است بر این حقیقت که تمام نعمتها از ناحیه او است ، بسیاری از مفسران مانند نویسندگان المیزان و تبیان و ابوالفتوح رازی همین معنی را اختیار کرده اند هر چند بعضی دیگر مانند فخر رازی این ضمیر را به ((ضر)) بازگردانده و آیه را چنین معنی کرده اند: ((هنگامی که خداوند

رحمتی بعد از مضرت و ناراحتی به آنها می رساند گروهی مشرک می شوند))(بنابراین ((من)) در اینجا به معنی بدلیت است).
ولی روشن است که تفسیر اول با ظاهر آیه سازگارتر می باشد. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 434
در آیه بعد به عنوان تهدید به این افراد کم ظرفیت مشرک که به هنگام نیل به نعمتها خدا را به دست فراموشی می سپارند می گوید: ((بگذار نعمتهائی را که ما به آنها داده ایم کفران کنند)) و هر کار از دستشان ساخته است انجام دهند (لیکفروا بما آتیناهم).
((و تا می توانید از این نعمتهای زودگذر دنیا بهره گیرید)) (فتمتعوا).
((اما به زودی نتیجه شوم اعمال خویش را خواهید دانست)) (فسوف تعلمون).
گرچه مخاطب ، مشرکانند، ولی بعید نیست آیه مفهوم وسیعی داشته باشد که تمام کسانی را که به هنگام رو آوردن نعمتها خدا را فراموش کرده و تنها به تمتع و بهره گیری از این نعم پرداخته ، و بخشنده نعمتها را از یاد می برند، شامل گردد.
بدیهی است به کار بردن صیغه امر در اینجا به عنوان تهدید است .
در آیه بعد برای محکوم ساختن این گروه مشرک ، سخن را در قالب استفهام آمیخته با توبیخ در آورده ، می گوید: ((آیا ما دلیل محکمی بر آنها نازل کردیم دلیلی که از شرک آنها سخن می گوید و خبر می دهد))؟! (ام انزلنا علیهم سلطانا فهو یتکلم بما کانوا به یشرکون).
((ام)) در اینجا برای استفهام است ، و استفهام جنبه انکاری و توبیخ را دارد تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 435
یعنی پیروی از این راه و رسم یا باید به خاطر ندای فطرت باشد، یا حکم عقل ، یا فرمان خدا، اما وجدان و فطرت آنها که در شدائد و سختیها آشکار می شود فریاد توحید می کشد، عقل نیز می گوید باید به سراغ کسی رفت که ((واهب النعم)) است .
باقی می ماند حکم خدا که در این آیه مورد نفی قرار گرفته که ما هرگز چنین دستوری به آنها نداده ایم ، بنابراین آنها در این اعتقاد خود به هیچ اصل قابل قبولی متکی نیستند.
((سلطان)) به معنی چیزی است که مایه سلطه و پیروزی می گردد و در اینجا به معنی دلیل محکم و قانع کننده است .
تعبیر به ((یتکلم)) (سخن می گوید) یکنوع تعبیر مجازی است که به هنگام روشن بودن یک دلیل تعبیر می کنیم : ((این دلیلی است گویا که با انسان حرف می زند)).
بعضی از مفسران احتمال داده اند که ((سلطان)) در اینجا به معنی فرشته ای است صاحب قدرت که در این صورت تکلم به معنی حقیقی

خواهد بود، یعنی ما فرشته ای که پیام آور شرک باشد برای آنها نفرستادیم تا با آنها در این زمینه سخن گوید.
ولی این تفسیر روشنتر است .
بالاخره آخرین آیه مورد بحث که ترسیم دیگری از طرز فکر و روحیه این جاهلان کم ظرفیت است چنین می گوید: ((هنگامی که رحمتی به مردم بچشانیم خوشحال و مغرور می شوند، و هر گاه بلا و رنج و دردی به خاطر اعمالی که انجام داده اند به آنها برسد ناگهان ماءیوس و نومید می گردند)) (و اذا اذقنا الناس رحمة فرحوا بها و ان تصبهم سیئة بما قدمت ایدیهم اذا هم یقنطون). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 436
ولی در حالی که مؤ منان راستین کسانی هستند نه به هنگام نعمت گرفتار غرور و غفلت می شوند و نه به هنگام مصیبت ، گرفتار یاءس و نومیدی ، نعمت را از خدا می دادند و شکر به درگاه او می برند، و مصیبت را آزمون و امتحان ، و یا نتیجه اعمال خویش محسوب می دارند و صبر می کنند و رو به درگاه او می آورند.
در حالی که افراد بی ایمان در میان ((غرور)) و ((یاءس)) دست و پا میزنند افراد با ایمان در میان ((شکر)) و ((صبر)) قرار دارند.
ضمنا از این آیه به خوبی استفاده می شود که لااقل ، بخشی از مصائب و گرفتاریهائی که دامان انسان را می گیرد نتیجه اعمال و گناهان او است ، خدا می خواهد به این وسیله به آنها هشدار دهد و آنان را پاک کرده و به سوی خود آورد.
این نکته نیز لازم به یادآوری است که جمله ((فرحوا بها)) در اینجا تنها به معنی خوشحال شدن به نعمت نیست ، بلکه منظور شادی تواءم با غرور و یکنوع مستی و بیخبری است همان حالتی که به افراد کم مایه به هنگامی که به نوائی می رسند دست می دهد و گرنه شادی تواءم با شکر و توجه به خدا نه تنها بد نیست بلکه به آن دستور داده شده است قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا (یونس - 58).
تعبیر به ما قدمت ایدیهم که معاصی را به دستها نسبت می دهد به خاطر این است که بیشترین اعمال انسان به کمک دست او انجام می شود، هر چند گناهانی با قلب یا با چشم و زبان نیز صورت می گیرد، اما فزونی اعمال دست موجب این تعبیر شده است .
در اینجا سؤ الی پیش می آید که آیا این آیه با آیه سی و سوم همین سوره (دو آیه قبل) تضاد ندارد؟!، چون در این آیه سخن از یاءس آنها به هنگام مصائب است ، در حالی که آیه گذشته از توجه آنها به خدا به هنگام بروز مشکلات و شدائد سخن می گوید، خلاصه ، آن یکی سخن از امیدواری می گوید و این تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 437
سخن از یاءس ؟

اما با توجه به یک نکته ، پاسخ این سؤ ال را روشن می سازد و آن اینکه : در آیه گذشته بحث از مساءله ضر یعنی حوادث زیانبار مانند طوفانها و زلزله ها و شدائد دیگر در میان بود که عموم مردم - اعم از موحد و مشرک - در این حال به یاد خدا می افتند و این یکی از نشانه های فطرت توحیدی است .
اما در آیه مورد بحث ، سخن از بازتابهای معاصی انسان است و یاءس ناشی از آن ، زیرا بعضی از افراد چنانند که اگر عمل نیکی انجام دهند مغرور می شوند و خود را مصون از عذاب الهی می شمرند، و هنگامی که کار بدی انجام دهند و عکس العملش دامن آنها را بگیرد، یاءس از رحمت خدا سراسر وجودشان را احاطه می کند، هم آن ((عجب)) و غرور مذموم است و هم این ((یاءس و نومیدی)) از رحمت خدا.
بنابراین هر یک از دو آیه مطلبی را مطرح کرده که از دیگری جدا است .
الروم
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 438
آیه 37-40
آیه و ترجمه
أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّ اللَّهَ یَبْسط الرِّزْقَ لِمَن یَشاءُ وَ یَقْدِرُ إِنَّ فی ذَلِک لاَیَتٍ لِّقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ(37)
فَئَاتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ وَ الْمِسکِینَ وَ ابْنَ السبِیلِ ذَلِک خَیرٌ لِّلَّذِینَ یُرِیدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَ أُولَئک هُمُ الْمُفْلِحُونَ(38)
وَ مَا ءَاتَیْتُم مِّن رِّبًا لِّیرْبُوَا فی أَمْوَلِ النَّاسِ فَلا یَرْبُوا عِندَ اللَّهِ وَ مَا ءَاتَیْتُم مِّن زَکَوةٍ تُرِیدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئک هُمُ الْمُضعِفُونَ(39)
اللَّهُ الَّذِی خَلَقَکُمْ ثُمَّ رَزَقَکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکمْ ثُمَّ یحْیِیکُمْ هَلْ مِن شرَکائکُم مَّن یَفْعَلُ مِن ذَلِکُم مِّن شىْءٍ سبْحَنَهُ وَ تَعَلی عَمَّا یُشرِکُونَ(40)
ترجمه :37 - آیا ندیدند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده یا تنگ می سازد در این نشانه هائی است برای جمعیتی که ایمان می آورند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 439
38 - چون چنین است حق نزدیکان و مسکینان و ابن سبیل را ادا کن این برای آنها که رضای خدا را می طلبند بهتر است و چنین کسانی رستگارانند.
39 - آنچه را به عنوان ربا می پردازید تا در اموال مردم فزونی یابد نزد خدا فزونی نخواهد یافت و آنچه را به عنوان زکات می پردازید و تنها رضای خدا را می طلبید کسانی که چنین می کنند دارای پاداش مضاعفند.
40 - خداوند همان کسی است که شما را آفرید سپس روزی داد بعد می میراند سپس زنده می کند آیا هیچیک از شریکانی که برای خدا ساخته اید چیزی از این کارها را می توانند انجام دهند منزه است او و برتر است از آنچه شریک برای او قرار می دهند.

تفسیر:نخستین آیه مورد بحث همچنان از ((توحید ربوبیت)) سخن می گوید، و به تناسب بحثی که در آیات گذشته آمده بود که بعضی از کم ظرفیتان با روی آوردن نعمت ، مغرور و با مواجه شدن بلا، ماءیوس می شوند، چنین می فرماید: ((آیا آنها نمی دانند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده و برای هر کس بخواهد تنگ می سازد)) (اولم یروا ان الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر).
نه ظهور نعمتها باید مایه غرور و فراموشکاری و طغیان شود، و نه پشت کردن آن مایه یاءس و نومیدی که وسعت و ضیق روزی به دست خدا است ، گاهی مصلحت را در اول می بیند و گاه در دوم .
درست است که عالم ، عالم اسباب است و آنها که تلاشگرند و سختکوشند معمولا بهره بیشتری از روزیها دارند و آنها که تنبلند و سست و کم تلاش ، بهره کمتری ، ولی در عین حال این یک قاعده کلی و همیشگی نیست ، چرا که گاه افراد بسیار جدی و لایقی را می بینیم که هر چه می دوند به جائی نمی رسند، و به عکس گاه افراد کم دست و پا را مشاهده می کنیم که درهای روزی از هر سو به روی آنها گشوده است !. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 440
این استثناها گویا برای این است که خداوند نشان دهد با تمام تاءثیری که در عالم اسباب آفریده ، نباید در عالم اسباب گم شوند، و نباید فراموش کنند که در پشت این دستگاه ، دست نیرومند دیگری است که آن را می گرداند.
گاه چنان سخت می گیرد که هر چه انسان می کوشد و به هر دری می زند، همه درها را به روی خود بسته می بیند، و گاه آنچنان آسان می گیرد که هنوز به سراغ دری نیامده در برابر او باز می شود!.
این امر که در زندگی خود کم و بیش با نمونه های آن روبرو بوده ایم علاوه بر اینکه با غرور نعمت و یاءس ناشی از فقر مبارزه می کند، دلیلی است بر اینکه در ماورای اراده و خواست ما دست نیرومند دیگری در کار است .
لذا در پایان آیه می گوید: ((در این نشانه هائی است از قدرت و عظمت خدا برای قومی که ایمان می آورند)) (ان فی ذلک لایات لقوم یؤ منون).
بعضی از مفسران سخنی به این مضمون نقل کرده اند که از عالمی پرسیدند: ما الدلیل علی ان للعالم صانعا واحدا؟: ((چه دلیلی داریم که عالم را خالقی یکتا است))؟ گفت : به سه دلیل : ذل اللبیب ، و فقر الادیب ، و سقم الطبیب !: ((عقب ماندگی افراد هوشیار، و تنگدستی افراد هنرمند و سخنور، و بیماری طبیبان))!.
آری وجود این استثناها نشانه این است که کار به دست دیگری است ، چنانکه در حدیث معروفی از علی (علیه السلام) می خوانیم : عرفت الله سبحانه بفسخ الغرائم و حل العقود و نقض الهمم : ((من خداوند سبحان را

از آنجا شناختم که (گاه) تصمیمهای محکم ، فسخ می شود و گاه گره ها گشوده و اراده های قوی نقض می گردد و ناکام می ماند)). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 441
و از آنجا که هر نعمت و موهبتی ، وظائف و مسئولیتهائی را همراه می آورد، در آیه بعد روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده ، می گوید: ((چون چنین است حق بستگان و نزدیکان را ادا کن ، و همچنین مسکینان و در راهماندگان را)) (فات ذا القربی حقه و المسکین و ابن السبیل).
به هنگام وسعت روزی فکر نکن آنچه داری از آن تو است ، بلکه دیگران نیز در اموال تو حق دارند، از جمله خویشاوندان و افراد مستمندی که از شدت فقر زمینگیر شده اند، و همچنین افراد آبرومندی که دور از وطن بر اثر حوادثی در راه مانده اند و محتاجند.
تعبیر به ((حقه)) بیانگر این واقعیت است که آنها در اموال انسان شریکند و اگر چیزی انسان می پردازد حق خود آنها را ادا می کند و منتی بر گردن آنان ندارد.
جمعی از مفسران ، مخاطب را در این آیه منحصرا پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دانسته اند و ((ذی القربی)) را خویشاوندان او، در روایت معروفی از ((ابو سعید خدری)) و غیر او چنین نقل شده : ((هنگامی که آیه فوق نازل شد پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فدک را به فاطمه بخشید و تسلیم وی نمود)) (لما نزلت هذه الایة علی النبی (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اعطی فاطمه فدکا و سلمه الیها).
عین این مضمون از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده است .
این معنی در روایت بسیار مشروحی ضمن بیان گفتگوی بانوی اسلام فاطمه زهراء (علیهاالسلام) با ابوبکر از امام صادق (علیه السلام) آمده است .
ولی جمعی دیگر از مفسران خطاب را در این آیه عام گرفته اند و شامل پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و غیر او می دانند، طبق این تفسیر همه مردم موظفند که حق تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 442
خویشاوندان و ذی القربی خود را فراموش نکنند.
البته این دو تفسیر منافاتی با هم ندارد و قابل جمع است ، به این ترتیب که مفهوم آیه مفهوم گسترده ای است و پیامبر و خویشاوندان او مخصوصا فاطمه زهرا (علیهاالسلام) مصداق اتم آن است .
و از اینجا روشن می شود که هیچیک از تفاسیر فوق با مکی بودن این سوره منافات ندارد چرا که مفهوم آیه یک مفهوم جامعی است که هم در

مکه می بایست به آن عمل شود و هم در مدینه و حتی اعطای ((فدک)) به ((فاطمه)) (علیهاالسلام) بر اساس این آیه کاملا قابل قبول است .
تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند جمله ((لما نزلت هذه الایة ...)) در روایت ابو سعید خدری است که ظاهرش این است اعطای فدک بعد از نزول آیه بوده است ، ولی اگر ((لما)) را در اینجا به معنی علت بگیریم نه به معنی زمان خاص ، این مشکل نیز حل می شود، و مفهوم روایت این خواهد بود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به خاطر این دستور الهی فدک را به فاطمه عطا کرد، به علاوه گاه آیاتی از قرآن دو بار نازل شده است .
اما اینکه چرا از میان همه افراد نیازمند و صاحب حق تنها این سه گروه ذکر شده اند ممکن است به خاطر اهمیت آنها باشد، زیرا حق خویشاوندان از هر حقی بالاتر است ، و در میان محرومان و نیازمندان ، مساکین و واماندگان در راه از همه نیازمندترند.
و یا به خاطر نکته ای است که فخر رازی در اینجا آورده ، او می گوید: ((اصناف هشتگانه ای که می بایست زکات به آنها پرداخت در صورت وجوب زکات است ، ولی سه گروهی که در آیه ذکر شده اند حتی در صورت تعلق نگرفتن زکات نیز کمک به آنها لازم است ، چرا که بعضی از خویشاوندان واجب النفقه انسانند و مسکین فقیر محرومی است که اگر به او کمک نشود چه بسا جانش به خطر بیفتد تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 443
و همچنین ((ابن السبیل)) ممکن است در شرائطی باشد که با نرسیدن کمک تلف شود، ترتیبی که در ذکر این سه گروه در آیه رعایت شده نیز متناسب با ترتیب اهمیت آنها است)).
به هر حال در پایان آیه برای تشویق نیکوکاران ، و ضمنا بیان شرط قبولی انفاق می فرماید: ((این کار برای کسانی که تنها رضای خدا را می طلبند بهتر است)) (ذلک خیر للذین یریدون وجه الله).
((و کسانی که چنین کار نیکی را انجام می دهند رستگارانند)) (و اولئک هم المفلحون).
آنها هم در این جهان رستگار خواهند شد، چرا که انفاق برکات عجیبی در همین زندگی همراه خود می آورد، و هم در جهان دیگر که انفاق یکی از سنگینترین اعمال در ترازوی سنجش الهی است .
با توجه به اینکه ((وجه الله)) به معنی صورت جسمانی خداوند نیست که او صورت جسمانی ندارد، بلکه به معنی ذات پاک پروردگار است ، این آیه نشان می دهد که تنها مساءله انفاق و پرداختن حق خویشاوندان و دیگر صاحبان حقوق کافی نیست ، مهم آن است که با اخلاص و نیت پاک و خالی از هرگونه ریا و خودنمائی و منت و تحقیر و انتظار پاداش تواءم باشد.

ذکر این نکته نیز لازم است که بر خلاف گفته بعضی از مفسران که تصریح کرده اند انفاق به خاطر رسیدن به بهشت مصداق ((وجه الله)) نیست تمام کارهائی که انسان انجام می دهد و نوعی ارتباط با خدا دارد خواه برای رضای او، یا رسیدن به پاداش او، یا نجات از کیفر او باشد، همه مصداق ((وجه الله)) است ، هر چند مرحله عالی و کامل آن است که جز عبودیت و اطاعت او را در نظر نگیرد. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 444
در آیه بعد به تناسب بحثی که از انفاق خالص در میان بود به دو نمونه از انفاقها که یکی برای خدا است ، و دیگری به منظور رسیدن به مال دنیا است اشاره کرده ، می فرماید: ((آنچه را به منظور جلب افزایش می پردازید تا در اموال مردم فزونی گیرد، نزد خدا فزونی نخواهد یافت ، و آنچه را به عنوان زکات می پردازید و تنها رضای خدا را می طلبید چنین کسانی دارای پاداش مضاعفند)) (و ما آتیتم من ربا لیربوا فی اموال الناس فلا یربوا عند الله و ما آتیتم من زکاة تریدون وجه الله فاولئک هم المضعفون).
مفهوم جمله دوم یعنی دادن زکات و انفاق کردن در راه خدا که موجب اجر و پاداش فراوان می باشد روشن است ، ولی در مورد جمله اول با توجه به اینکه ربا در اصل به معنی افزایش است ، تفسیرهای گوناگونی گفته اند.
نخستین تفسیر که از همه روشنتر و با مفهوم آیه سازگارتر، و هماهنگ با روایاتی است که از اهل بیت (علیهم السلام) رسیده ، این است که منظور هدایائی است که بعضی از افراد برای دیگران - مخصوصا صاحبان مال و ثروت - می برند، به این منظور که پاداشی بیشتر و بهتر از آنها دریافت دارند.
بدیهی است در این گونه هدایا نه استحقاق طرف در نظر گرفته می شود، و نه شایستگیها و اولویتها، بلکه تمام توجه به این است که این هدیه به جائی داده شود که بتواند مبلغ بیشتری را صید کند!، و طبیعی است اینچنین هدایا که جنبه اخلاص در آن نیست از نظر اخلاقی و معنوی فاقد ارزش می باشد.
بنابر این مراد از ربا، در این آیه همان ((هدیه و عطیه)) است و منظور از جمله ((لیربوا فی اموال الناس)) گرفتن پاداش بیشتر از مردم است .
بدون شک گرفتن چنین پاداشی حرام نیست ، چون شرط و قراردادی در کار نبوده ، ولی فاقد ارزش معنوی و اخلاقی است ، و لذا در روایات متعددی که از امام صادق (علیه السلام) در منابع معروف حدیث آمده است از آن به ((ربای حلال)) تعبیر تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 445
شده است ، در مقابل ((ربای حرام)) که در آن شرط و قراردادی گذارده می شود.

در حدیثی که در کتاب ((تهذیب الاحکام)) از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه فوق نقل شده چنین می خوانیم : هو هدیتک الی الرجل تطلب منه الثواب افضل منها فذلک ربی یؤ کل : ((منظور هدیه ای است که به دیگری می پردازی و هدفت این است که بیشتر از آن پاداش دهد این ربای حلال است)).
در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می خوانیم : الربا ربائان احدهما حلال ، و الاخر حرام فاما الحلال فهو ان یقرض الرجل اخاه قرضا یرید ان یزیده و یعوضه باکثر مما یاخذه بلا شرط بینهما، فان اعطاه اکثر مما اخذه علی غیر شرط بینهما فهو مباح له و لیس له عند الله ثواب فیما اقرضه ، و هو قوله فلا یربوا عند الله ، و اما الحرام فالرجل یقرض قرضا و یشترط ان یرد اکثر مما اخذه فهذا هو الحرام :
((ربا بر دو گونه است : یکی حلال و دیگری حرام ، اما ربای حلال آن است که انسان به برادر مسلمانش قرضی دهد به این امید که او به هنگام باز پس دادن چیزی بر آن بیفزاید بی آنکه شرطی در میان این دو باشد، در این صورت اگر شخص وام گیرنده چیزی بیشتر به او بدهد - بی آنکه شرط کرده باشد - این افزایش برای او حلال است ، ولی ثوابی از قرض دادن خود نخواهد برد، و این همان است که قرآن در جمله ((فلا یربوا عند الله)) بیان کرده ، اما ربای حرام آن است که انسان قرضی به دیگری بدهد و شرط کند که بیش از آنچه وام گرفته به او باز پس گرداند این ربای حرام است)).
تفسیر دیگری که برای آیه ذکر کرده اند این است که منظور ربای حرام است و در حقیقت طبق این تفسیر، قرآن می خواهد ربا را با انفاقهای خالصانه مقایسه کند و بگوید ربا گرچه ظاهرا افزایش مال است ، اما نزد

نیست ، افزایش واقعی در انفاق فی سبیل الله است .
و بر این اساس ، آیه را مقدمه ای می دادند بر مساءله تحریم ربا که نخست قبل از هجرت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به صورت یک اندرز اخلاقی بیان شد، و بعد از هجرت در سه سوره دیگر قرآن (سوره بقره و آل عمران و نساء) تحریم آن به صورت تدریجی پیاده گشت (و ما نیز بر همین اساس در جلد دوم تفسیر نمونه صفحه 270 اشاره ای داشتیم).
البته میان این دو معنی تضادی نیست ، و می توان آیه را به معنی وسیعی تفسیر کرد که هم ((ربای حلال)) و هم ((ربای حرام)) در آن جمع باشد و هر دو در برابر انفاق فی سبیل الله قرار گیرد، اما تعبیرات آیه با تفسیر اول سازگارتر است .
زیرا ظاهر آیه این است که در اینجا عملی انجام شده که ثوابی ندارد و

مباح است چون می گوید: این کار در نزد خدا افزایشی نمی آورد، و این تناسب با ربای حلال دارد که نه ثواب دارد و نه گناهی ، ولی چیزی نیست که موجب خشم و غضب پروردگار گردد، و گفتیم روایات اسلامی نیز ناظر به آن است .
ذکر این نکته نیز لازم است که ((مضعفون)) که صیغه اسم فاعل است در اینجا به معنی مضاعف کننده نیست ، بلکه به معنی صاحب پاداش مضاعف است ، زیرا اسم فاعل در لغت عرب گاه به معنی صاحب چیزی می آید مانند ((موسر)) یعنی ((صاحب مال فراوان)).
این موضوع را نیز نباید از نظر دور داشت که ((ضعف)) و ((مضاعف)) در لغت عرب به معنی دو چندان نیست ، بلکه دو برابر و چندین برابر را شامل می شود و حداقل در مورد آیه ، ده برابر است (چنانکه قرآن می گوید: من جاء بالحسنه فله عشر امثالها - انعام - 160).
و در مورد قرض به هیجده برابر می رسد، چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : علی باب الجنة مکتوب القرض بثمانیة عشر و الصدقة بعشر: تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 447
((بر در بهشت نوشته شده است که پاداش قرض هیجده برابر و صدقه ده برابر است)).
و در مورد انفاق فی سبیل الله گاه به هفتصد برابر و بیشتر می رسد چنانکه در آیه 261 سوره بقره آمده است .
در آخرین آیه مورد بحث بار دیگر به مساءله مبدء و معاد که موضوع اساسی در بسیاری از آیات این سوره بود باز می گردد، و خدا را با چهار وصف ، توصیف می کند تا هم اشاره ای به توحید و مبارزه با شرک باشد، و هم دلیلی بر معاد، می فرماید: ((خداوند همان کسی است که شما را آفرید، سپس روزی داد، بعد می میراند و بعد زنده می کند)) (الله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم ثم یحییکم).
((آیا هیچیک از شریکانی که شما برای خدا ساخته اید توانائی بر چیزی از این کارها دارد))؟ (هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم من شی ء).
((منزه است خدا، و برتر است از آنچه آنها شریک برای او قرار می دهند)) (سبحانه و تعالی عما یشرکون).
مسلم است هیچیک از مشرکان ، معتقد نبودند که آفرینش به وسیله بتها صورت گرفته ، یا اینکه روزی آنها به دست بتها است ، و یا پایان عمرشان ، چرا که آنها این معبودان ساختگی را واسطه میان خود و خدا و شفیعانی می پنداشتند نه خالق آسمان و زمین و روزی دهنده ، بنابراین پاسخ این سؤ الات منفی است و استفهام ، استفهام انکاری می باشد.
مطلب دیگری که در اینجا مورد سؤ ال قرار می گیرد این است که آنها معمولا معتقد به حیات بعد از مرگ نبودند، چگونه قرآن در آخرین توصیف

تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 448
پروردگار روی آن تکیه می کند؟.
این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که مساءله معاد و حیات پس از مرگ - همانگونه که در بحثهای معاد گفته ایم - جنبه فطری دارد، و قرآن در اینجا نه بر معتقدات آنها که بر فطرت آنها تکیه می کند.
بعلاوه گاه می شود که یک گوینده توانا هنگامی که با کسی روبرو می شود که مطلبی را منکر است آن را همراه با حقایق دیگری که مورد قبول او است ذکر می کند و قاطعانه روی آن تکیه می نماید تا اثر خود را ببخشد، و او را از مرکب انکار پائین آورد.
از همه اینها گذشته میان قدرت خدا بر زندگی نخستین ، و زندگی بعد از مرگ رابطه ناگسستنی است ، و با توجه به این رابطه منطقی هر دو در یک عبارت آمده است .
به هر حال قرآن می گوید وقتی تمام این امور (خلقت و روزی و مرگ و حیات) به دست او است عبادت و پرستش هم باید منحصر به او باشد، و با جمله سبحانه و تعالی عما یشرکون این حقیقت را بازگو می کند که آنها مقام پروردگار را فوق العاده پائین آوردند که در کنار بتها و معبودان ساختگی قرار می دهند. الروم
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 449
آیه 41-45
آیه و ترجمه
ظهَرَ الْفَسادُ فی الْبرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا کَسبَت أَیْدِی النَّاسِ لِیُذِیقَهُم بَعْض الَّذِی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ(41)
قُلْ سِیرُوا فی الاَرْضِ فَانظرُوا کَیْف کانَ عَقِبَةُ الَّذِینَ مِن قَبْلُ کانَ أَکثرُهُم مُّشرِکِینَ(42)
فَأَقِمْ وَجْهَک لِلدِّینِ الْقَیِّمِ مِن قَبْلِ أَن یَأْتىَ یَوْمٌ لا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ یَوْمَئذٍ یَصدَّعُونَ(43)
مَن کَفَرَ فَعَلَیْهِ کُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ صلِحاً فَلاَنفُسِهِمْ یَمْهَدُونَ(44)
لِیَجْزِی الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ مِن فَضلِهِ إِنَّهُ لا یحِب الْکَفِرِینَ(45)
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 450
ترجمه :41 - فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهائی که مردم انجام داده اند آشکار شده ، خدا می خواهد نتیجه بعضی از اعمال آنها را به آنها بچشاند شاید (به سوی حق) بازگردند.
42 - بگو در زمین سیر کنید و بنگرید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند چگونه بود؟ بیشتر آنها مشرک بودند.
43 - روی خود را به سوی آئین مستقیم و پایدار کن ، پیش از آنکه روزی فرارسد که هیچکس قدرت ندارد آن را از خدا بازگرداند، در آن روز مردم

به گروه هائی تقسیم می شوند.
44 - هر کس کافر شود کفرش بر زیان خود او است و آنها که عمل صالح انجام دهند (پاداش الهی را) به سود خودشان آماده می سازند.
45 - این برای آنست که خداوند کسانی را که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند از فضلش پاداش دهد، او کافران را دوست ندارد.
تفسیر:سرچشمه فساد، اعمال خود مردم است !
در آیات گذشته ، سخن از شرک در میان بود و می دانیم ریشه اصلی تمام مفاسد فراموش کردن اصل توحید و روی آوردن به شرک است ، لذا در آیات مورد بحث نخست سخن از ظهور فساد در زمین به خاطر اعمال مردم به میان آورده ، می گوید: ((فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهائی که مردم انجام داده اند آشکار شده)) (ظهر الفساد فی البحر و البر بما کسبت ایدی الناس).
((خدا می خواهد عکس العمل کارهای مردم را به آنها نشان دهد و نتیجه بعضی از اعمالی را که انجام داده اند به آنها بچشاند، شاید بیدار شوند، و به سوی حق بازگردند))! (لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون).
آیه فوق معنی وسیع و گسترده ای را پیرامون ارتباط ((فساد)) و ((گناه))

با یکدیگر بیان می کند که نه مخصوص سرزمین مکه و حجاز است ، و نه عصر و زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بلکه به اصطلاح از قبیل قضیه حقیقیه است که پیوند محمول و ((موضوع)) را بیان می کند، به عبارت دیگر هر جا فسادی ظاهر شود بازتاب اعمال مردم است ، و در ضمن یک هدف تربیتی دارد، تا مردم طعم تلخ نتیجه اعمالشان را بچشند، شاید به خود آیند.
بعضی می گویند: این آیه ناظر به آن قحطی و خشکسالی میباشد که به خاطر نفرین پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دامان مشرکان مکه را گرفت ، باران قطع شد، بیابانها خشکید و خشکیده تر شد، و حتی استفاده از صید دریا (دریای احمر) برای آنها مشکل گشت .
به فرض که این سخن از نظر تاریخی صحیح باشد تنها بیان یک مصداق است و معنی آیه را در مساءله ارتباط فساد و گناه هرگز محدود نمی کند، نه محدود به آن زمان و مکان و نه محدود به خشکسالی و کمی باران .
از آنچه در بالا گفتیم به خوبی روشن می شود بسیاری از تفسیرهای محدود و موضعی که از بعضی از مفسران ذیل این آیه نقل شده به هیچوجه قابل قبول نیست ، مثل اینکه مراد از فساد در خشکیها، قتل هابیل به دست قابیل است ، و منظور از فساد در دریا غصب کشتیها در عصر موسی و خضر است .
یا اینکه منظور از فساد دریا و صحرا زمامداران فاسدی هستند که همه این

مناطق را به فساد می کشند.
البته ممکن است یکی از مصداقهای فساد این چنین افراد بوده باشند که بر اثر دنیاپرستی و مجامله و تن در دادن مردم به ذلت ، بر سر آنها مسلط می شوند اما مسلما تمام مفهوم آیه این نیست .
جمعی از مفسران نیز در معنی ((فساد بحر)) به گفتگو نشسته اند: بعضی گفته اند: بحر به معنی شهرهائی است که در کنار دریا است ، و بعضی

گفته اند بحر به معنی مناطق حاصلخیز و پر باغ و زراعت است .
ما دلیلی بر اینگونه تکلفات نمی بینیم ، چرا که ((بحر)) معنی معروفی دارد که همان دریا است و فساد در آن ، ممکن است به صورت کمبود مواهب دریائی و یا ناامنیها و جنگهائی که در دریاها به وقوع می پیوست باشد.
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : حیات دواب البحر بالمطر فاذا کف المطر ظهر الفساد فی البحر و البر، و ذلک اذا کثرت الذنوب و المعاصی : ((زندگی موجودات دریا به وسیله باران است هنگامی که باران نبارد هم خشکیها به فساد کشیده می شود، و هم دریا، و این هنگامی است که گناهان فزونی گیرد))!.
البته آنچه در این روایت آمده بیان یک مصداق روشن از فساد است ، و نیز آنچه در رابطه با نزول باران و حیات حیوانات دریائی در این حدیث ذکر شده مساله ای است که دقیقا به تجربه رسیده که هر وقت باران کمتر ببارد ماهی در دریا کم خواهد شد، و حتی از بعضی از ساحلنشینان شنیدیم که می گفتند: فایده باران برای دریا بیش از فایده آن برای صحرا است))!
در زمینه رابطه فساد بر و بحر با گناهان مردم تحلیلهای دیگری داریم که به خواست خدا در بحث نکات خواهد آمد.
در آیه بعد برای اینکه مردم شواهد زنده ای را در مساءله ظهور فساد در زمین به خاطر گناه انسانها با چشم خود ببینند، دستور سیر در ارض را می دهد و به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می فرماید: ((بگو شما در روی زمین به گردش پردازید، حال امتهای پیشین را جستجو کنید، و اعمال و سرنوشت آنها را مورد بررسی قرار دهید ببینید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند به کجا رسید))؟! (قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة الذین من قبل). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 453
قصرها و کاخهای ویران شده آنها را بنگرید، خزائن به تاراج رفته آنها را تماشا کنید، جمعیت نیرومند پراکنده آنها را مشاهده نمائید، و سرانجام قبرهای درهم شکسته و استخوانهای پوسیده آنها را بنگرید.
ببینید سرانجام ظلم و ستم و گناه و شرک آنها چه شد؟
ببینید اگر آنها آشیانه مرغان را سوزاندند، چگونه خانه این صیادان نیز به ویرانی کشیده شد؟

آری ((اکثر آنها مشرک بودند)) (کان اکثرهم مشرکین).
و شرک ام الفساد و مایه تباهی آنها شد.
جالب توجه اینکه هنگامی که در آیات قبل سخن از نعمتهای خدا بود، نخست آفرینش و خلقت انسان را مطرح کرد، سپس روزی دادن به او را (الله الذی خلقکم ثم رزقکم) ولی در آیات مورد بحث هنگامی که سخن از مجازات الهی می گوید: نخست اشاره به زوال نعمتها بر اثر گناه می کند، سپس نابودی و هلاکت بر اثر شرک ، چرا که به هنگام بخشش ، اول موهبت خلقت است و بعد روزی ، و به هنگام باز پس گرفتن ، نخست زوال نعمت است و بعد هلاکت .
تعبیر به ((اکثرهم مشرکین)) با توجه به اینکه این سوره مکی است و مسلمانان آن روز در اقلیت قرار داشتند، شاید اشاره به این است که از انبوه مشرکان نهراسید که خداوند گروه های عظیمی از این قبیل افراد را در گذشته هلاک و نابود کرده است ، و هم هشداری است برای این طغیانگران که سیر در ارض کنند و پایان کار پیشینیان هم مسلک خود را با چشم ببینند.
و از آنجا که پند گرفتن و بیدار شدن ، و سپس بازگشتن به سوی خدا، همیشه مفید و مؤ ثر نیست ، در آیه بعد روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده چنین می گوید: ((صورت خود را به سوی دین و آئین مستقیم و پا بر جا (آئین توحید خالص) قرار تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 454
ده ، پیش از آنکه روزی فرا رسد که هیچکس قدرت ندارد آن روز را از خدا بازگرداند و برنامه الهی را تعطیل کند، و در آن روز مردم گروه گروه می شوند و صفوف از هم جدا می گردد گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ (فاقم وجهک للدین القیم من قبل ان یاتی یوم لا مرد له من الله یومئذ یصدعون).
توصیف دین به ((قیم)) با توجه به اینکه قیم به معنی ثابت و برپادارنده است در حقیقت اشاره به دلیل این توجه مستمر به دین است ، یعنی چون آئین اسلام آئینی است ثابت و مستقیم ، و برپادارنده نظام زندگی مادی و معنوی مردم ، هرگز از آن منحرف مشو.
و اینکه خطاب را متوجه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می کند، برای این است که دیگران حساب کار خویش را برسند.
تعبیر به ((یصدعون)) از ماده ((صدع)) در اصل به معنی شکستن و شکافتن ظرف است ، ولی تدریجا به معنی هرگونه پراکندگی و تفرق به کار رفته است ، و در اینجا اشاره به جدائی صفوف بهشتیان و دوزخیان می باشد که هر یک از این دو صف نیز به صفوفی تقسیم می شوند، به تناسب سلسله مراتب درجات بهشتی ، و درکات دوزخی . تفسیر نمونه جلد 16

آیه بعد در حقیقت شرحی است برای این جدائی صفوف در قیامت ، می فرماید: ((هر کسی کافر شد کفرش بر زیان خود او است)) و وبالش دامنگیر او (من کفر فعلیه کفره).
((و اما آنها که عمل صالحی انجام دادند (پاداش الهی را) به سود خودشان آماده و مهیا می سازند)) (و من عمل صالحا فلانفسهم یمهدون).
((یمهدون)) از ماده ((مهد)) (بر وزن عهد) - همانگونه که راغب در مفردات گفته - در اصل به معنی گاهواره یا محلی است که برای کودک آماده می کنند، سپس ((مهد)) و ((مهاد)) به معنی وسیعتری یعنی هر مکان مهیا و آماده ای (که نهایت آرامش و آسایش در آن است) گفته شده است ، انتخاب این تعبیر برای بهشتیان و مؤ منان صالح نیز از همین نظر است .
خلاصه اینکه گمان نکنید ایمان و کفر و اعمال زشت و زیبای شما برای خدا اثری دارد، این شما هستید که از آن شاد و خشنود، یا ناراحت و غمگین می شوید.
جالب اینکه : در مورد کفار با همان جمله من کفر فعلیه کفره قناعت کرده ولی در مورد مؤ منان در آیه بعد توضیح می دهد که نه تنها اعمال خود را در آنجا می بینند، بلکه خدا مواهب بیشتری که شایسته فضل و کرم او است به آنها می بخشد می گوید: ((هدف این است که خداوند کسانی را که ایمان آورده ، و عمل صالح انجام داده اند از فضلش پاداش دهد)) (لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات من فضله).
مسلما این فضل الهی شامل حال کافران نمی شود، ((چرا که خدا کافران را دوست ندارد)) (انه لا یحب الکافرین).
بدیهی است که با آنها نیز بر طبق عدالت رفتار می کند و بیش از استحقاقشان

مجازات نخواهد کرد، ولی فضل و موهبتی نیز نصیبشان نخواهد شد.
نکته ها :
1 - رابطه ((گناه)) و ((فساد))!
بدون شک هر کار خلافی در وضع ((جامعه))، و از طریق آن در وضع ((افراد)) اثر می گذارد، و موجب نوعی فساد در سازمان اجتماعی می شود، گناه و کار خلاف و قانونشکنی همانند یک غذای ناسالم و مسموم است که در سازمان بدن انسان چه بخواهیم و چه نخواهیم تاثیر نامطلوب خواهد گذارد، و انسان گرفتار واکنش طبیعی آن می شود.
((دروغ)) سلب اعتماد می کند.
((خیانت در امانت)) روابط اجتماعی را بر هم می زند.
((ظلم)) همیشه منشا ظلم دیگری است .

((سوء استفاده از آزادی)) به دیکتاتوری می انجامد، و دیکتاتوری به انفجار.
((ترک حقوق محرومان)) کینه و عداوت می آفریند، و تراکم کینه ها و عداوتها اساس جامعه را متزلزل می سازد.
خلاصه اینکه : هر کار نادرست چه در مقیاس محدود و چه گسترده ، عکس العمل نامطلوبی دارد و یکی از تفسیرهای آیه ظهر الفساد فی البحر و البر بما کسبت ایدی الناس همین است (این رابطه طبیعی ((گناه)) و ((فساد)) است).
ولی از روایات اسلامی استفاده می شود که بسیاری از گناهان علاوه بر اینها، یک سلسله آثار شوم با خود همراه می آورند که ارتباط و پیوندشان با آن آثار لااقل از نظر طبیعی ناشناخته است .
مثلا در روایات آمده است ((قطع رحم)) عمر را کوتاه ، و خوردن مال حرام قلب را تاریک ، و شیوع زنا سبب فنای انسانها می شود و روزی را

می کند و....
حتی در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من یموت بالذنوب اکثر ممن یموت بالاجال : ((آنها که بوسیله گناه از دنیا می روند بیش از کسانی هستند که به مرگ طبیعی می میرند)).
نظیر همین معنی به تعبیر دیگری در قرآن مجید آمده است آنجا که می فرماید: و لو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض و لکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون : ((اگر آنها که در شهرها و آبادیها زندگی می کنند ایمان بیاورند و تقوی پیشه کنند، برکات آسمانها و زمین را به روی آنها می گشائیم ، ولی آیات ما را تکذیب کردند، ما نیز آنها را به مجازات اعمالشان گرفتیم))! (اعراف - 96).
به این ترتیب ((فساد)) در آیه مورد بحث ، اعم از مفاسد اجتماعی و بلاها و سلب برکات است .
نکته قابل توجه دیگر اینکه : از آیه فوق ضمنا استفاده می شود که یکی از فلسفه های آفات و بلاها، تاثیر تربیتی آنها روی انسانها است ، آنها باید واکنش اعمال خود را ببینند، تا از خواب غفلت بیدار شوند و به سوی پاکی و تقوی باز گردند.
نمی گوئیم همه شرور و آفات از این قبیل است ولی می گوئیم حداقل بخشی از آنها دارای چنین فلسفه ای است ، و البته فلسفه های دیگری نیز

خود از آن بحث کرده ایم .
2 - فلسفه سیر در ارض
مساءله گردش در زمین (سیر در ارض) شش بار در قرآن مجید در سوره

های آل عمران ، انعام ، نحل ، نمل ، عنکبوت ، و روم آمده ، که یکبار از آنها به منظور مطالعه اسرار آفرینش (عنکبوت - 20) و پنج بار دیگر به منظور عبرت گرفتن از عواقب دردناک و شوم اقوام ظالم و جبار و ستمگر و آلوده است .
قرآن برای مسائل عینی و حسی که آثار آن کاملا قابل لمس است در امور تربیتی اهمیت خاصی قائل است ، مخصوصا به مسلمانان دستور می دهد که از محیط محدود زندگی خود در آیند و به سیر و سیاحت این جهان پهناور بپردازند، در اعمال و رفتار اقوام دیگر و پایان کار آنها بیندیشند، و از این رهگذر اندوخته پر ارزشی از آگاهی و عبرت فراهم سازند.
قدرتهای شیطانی در دنیای امروز برای گسترش دامنه استثمار خود در سراسر جهان تمام کشورها و سرزمینها و اقوام مختلف را بررسی کرده و طرز فرهنگ و نقاط قوت و ضعف و صنایع مادی آنها را به خوبی برآورد کرده اند.
قرآن می گوید: بجای این جباران شما سیر در ارض کنید و به جای تصمیمهای شیطانی آنها درسهای رحمانی بیاموزید.
عبرت گرفتن از زندگی دیگران از تجربه های شخصی مهمتر و پرارزشتر است ، زیرا در این تجربه ها باید انسان زیانهائی متحمل شود تا مسائلی بیاموزد ولی در عبرت گرفتن از زندگی و تجارب دیگران ، انسان بی آنکه متحمل سوخت و زیانی شود، توشه گرانبهائی می اندوزد.
دستور قرآن در زمینه ((سیر در ارض)) منطبق بر کاملترین شیوه هائی است تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 459
که امروز بشر برای مطالعات خود به دست آورده ، و آن اینکه پس از فراگرفتن مسائل در کتابها دست شاگردان را می گیرند و به سیر در ارض و مطالعه شواهد عینی آنچه خوانده اند می برند.
البته امروز یکنوع دیگری سیر در ارض تحت عنوان جهانگردی از طرف تمدنهای شیطانی برای جلب مال و ثروت حرام رائج شده است که غالبا هدفهای انحرافی دارد، مانند انتقال فرهنگهای ناسالم ، عیاشی ، هوسرانی ، بی بند و باری و سرگرمیهای ناسالم دیگر، این همان جهانگردی ویرانگر است .
اسلام طرفدار آن نوع جهانگردی است که وسیله انتقال فرهنگهای سالم تراکم تجربه ها، آگاهی از اسرار آفرینش در جهان انسانیت و جهان طبیعت ، و گرفتن درسهای عبرت از سرنوشت دردناک اقوام فاسد و ستمگر است .
ذکر این نکته نیز بی تناسب نیست که در اسلام نوع دیگری از جهانگردی تحت عنوان ((سیاحت)) مورد نهی واقع شده ، چنانکه در حدیثی می خوانیم : لا سیاحة فی الاسلام : ((سیاحت در اسلام نیست)) و منظور از

آن زندگی کسانی است که برای تمام عمر یا مدتی از زندگی اجتماعی به کلی جدا می شدند و بی آنکه فعالیتی داشته باشند در روی زمین به حرکت می پرداختند و همچون رهبانها زندگی می کردند و سربار اجتماع بودند.
به تعبیر دیگر کار آنها ((رهبانیت سیار)) بود در مقابل رهبانهای ثابتی که در دیرها منزوی بودند و از جامعه برکنار، و از آنجا که اسلام با رهبانیت و انزوای اجتماعی مخالف است این نوع ((سیاحت)) را نیز محکوم می کند.
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 460
3 - دین قیم (آئین پا بر جا)
در آیات فوق به پیامبر دستور داده شده که تمام توجه خویش را به آئینی معطوف دارد که مستقیم و ثابت و استوار است ، هیچگونه انحرافی به کجیها ندارد و هیچگونه تزلزلی در پایه های آن نیست .
قابل توجه اینکه در آیات دیگر قرآن مجید تعبیرات دیگری درباره دین آمده است :
در آیه 105 سوره یونس توصیف به ((حنیف)) (دینی که از هرگونه انحراف بر کنار است).
در آیه (3 سوره زمر) توصیف به ((خالص)) (الا لله الدین الخالص).
در آیه 52 سوره نحل توصیف به ((واصب)) آئینی که غیر قابل تغییر و خالی از فنا و زوال است (و له الدین واصبا).
و در آیه 78 سوره حج اسلام را به عنوان آئینی که خالی از هرگونه سختگیری است توصیف کرده (و ما جعل علیکم فی الدین من حرج).
و نظیر اینها.
هر یک از این امور یکی از ابعاد آئین اسلام را تشکیل می دهد که در عین حال لازم و ملزوم یکدیگرند، آری این چنین دینی را باید انتخاب کرد، و در راه شناختش کوشید، و در حفظش تا پای جان ایستاد.
4 - بازگشتی در قیامت نیست
در آیات فوق درباره قیامت خواندیم یوم لا مرد له من الله : روزی است که هیچکس نمی تواند آن را از خدا بازدارد و از وقوع آن جلوگیری کند و یا راهی برای بازگشت به سوی دنیا بگشاید.
شبیه این تعبیر در آیات دیگر قرآن نیز به چشم می خورد، از جمله در آیه
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 461
44 سوره شوری می خوانیم که وقتی ظالمان عذاب دردناک الهی را می بینند می گویند: فهل الی مرد من سبیل : ((آیا راهی به سوی بازگشت هست))؟
و در آیه 47 سوره شوری نیز قیامت به عنوان یوم لا مرد له من الله توصیف شده است .
حقیقت این است که عالم هستی دارای مراحلی است که هرگز بازگشت

از مرحله بعد به قبل در آن ممکن نیست ، و این یک سنت تخلف ناپذیر پروردگار است .
آیا هرگز طفل - خواه کامل متولد شده باشد یا ناقص - ممکن است به عالم جنین بازگردد؟ آیا میوهای که از درخت جدا شده - خواه رسیده خواه نارس - امکان دارد بار دیگر به شاخه ها بپیوندد؟
انتقال انسان از این جهان به جهان دیگر نیز همینگونه است یعنی هیچ راهی به سوی بازگشت نیست ، و این حقیقتی است که پشت انسان را می لرزاند و به انسان بیدارباش می دهد. الروم
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 462
آیه 46-50
آیه و ترجمه
وَ مِنْ ءَایَتِهِ أَن یُرْسِلَ الرِّیَاحَ مُبَشرَتٍ وَ لِیُذِیقَکم مِّن رَّحْمَتِهِ وَ لِتَجْرِی الْفُلْک بِأَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِن فَضلِهِ وَ لَعَلَّکمْ تَشکُرُونَ(46)
وَ لَقَدْ أَرْسلْنَا مِن قَبْلِک رُسلاً إِلی قَوْمِهِمْ فجَاءُوهُم بِالْبَیِّنَتِ فَانتَقَمْنَا مِنَ الَّذِینَ أَجْرَمُوا وَ کانَ حَقاً عَلَیْنَا نَصرُ الْمُؤْمِنِینَ(47)
اللَّهُ الَّذِی یُرْسِلُ الرِّیَحَ فَتُثِیرُ سحَاباً فَیَبْسِطهُ فی السمَاءِ کَیْف یَشاءُ وَ یجْعَلُهُ کِسفاً فَترَی الْوَدْقَ یخْرُجُ مِنْ خِلَلِهِ فَإِذَا أَصاب بِهِ مَن یَشاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ یَستَبْشِرُونَ(48)
وَ إِن کانُوا مِن قَبْلِ أَن یُنزَّلَ عَلَیْهِم مِّن قَبْلِهِ لَمُبْلِسِینَ(49)
فَانظرْ إِلی ءَاثَرِ رَحْمَتِ اللَّهِ کَیْف یحْیِ الاَرْض بَعْدَ مَوْتهَا إِنَّ ذَلِک لَمُحْیِ الْمَوْتی وَ هُوَ عَلی کلِّ شىْءٍ قَدِیرٌ(50) تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 463
ترجمه :46 - از آیات (عظمت و قدرت) خدا این است که بادها را به عنوان بشارتگرانی می فرستد تا شما را از رحمتش بچشاند (و سیراب کند) و کشتیها به فرمانش حرکت کنند و از فضل او بهره گیرند شاید شکرگزاری کنید.
47 - قبل از تو پیامبرانی به سوی قومشان فرستادیم ، آنها با دلائل روشن به سراغ قوم خود رفتند (ولی هنگامی که اندرزها سودی نداد) از مجرمان انتقام گرفتیم (و مؤ منان را یاری کردیم) و همواره یاری مؤ منان حقی است بر ما.
48 - خداوند همان کسی است که بادها را می فرستد تا ابرهائی را به حرکت درآورند، سپس آنها را در پهنه آسمان آن گونه که بخواهد می گستراند، و متراکم میسازد در این هنگام دانه های باران را می بینی که از لابلاهای آن خارج می شوند، هنگامی که این (باران حیاتبخش) را به هر کس از بندگانش که بخواهد میرساند خوشحال می شوند.
49 - هر چند پیش از آنکه بر آنان نازل شود مایوس بودند.
50 - به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می

کند، آن کس (که زمین مرده را زنده کرد) زنده کننده مردگان در قیامت است و او بر همه چیز تواناست .
تفسیر:به آثار رحمت الهی بنگر!
گفتیم در این سوره ، بخش قابل ملاحظهای از دلائل توحید و نشانه های تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 464
پروردگار در هفت آیه بیان شده که هر کدام با جمله ((و من آیاته)) آغاز می شود شش قسمت آن را قبلا به صورت پی در پی خواندیم ، و نخستین آیه مورد بحث هفتمین و آخرین آنها می باشد.
و از آنجا که در آیه قبل سخن از ایمان و عمل صالح بود، بیان دلائل توحیدی تاءکیدی نیز بر آن می باشد.
می فرماید: ((از آیات عظمت و قدرت خدا این است که بادها را به عنوان بشارتگرانی می فرستد)) (و من آیاته ان یرسل الریاح مبشرات).
آنها در پیشاپیش باران حرکت می کنند، قطعات پراکنده ابر را با خود برداشته به هم می پیوندند، و به سوی سرزمینهای خشک و تشنه می برند، صفحه آسمان را می پوشانند و با دگرگون ساختن درجه حرارت جو، ابرها را آماده ریزش باران می کنند.
ممکن است اهمیت قدوم این بشارتگران برای شهرنشینان متنعم چندان روشن نباشد، اما بیابانگردان تشنهکامی که نیاز به قطراتی از باران دارند، همینکه بادها به حرکت در می آیند، و ابرها را همراه خود جابجا می کنند، و از لابلای نسیم ، عطر مخصوص بارانی که بر گیاهان در نقطه دیگری باریده ، به مشامشان می رسد، برق امید در دلهایشان جستن می کند.
گرچه در آیات قرآن ، بیشتر روی بشارتگری باد، نسبت به نزول باران تکیه شده ، اما کلمه ((مبشرات)) را نمی توان در آن محدود ساخت ، چرا که بادها بشارتهای فراوان دیگری نیز با خود دارد.
بادها، گرما و سرمای هوا را تعدیل می کنند.
بادها، عفونتها را در فضای بزرگ مستهلک کرده ، و هوا را تصفیه می کنند.
بادها از فشار حرارت خورشید، روی برگها و گیاهان می کاهند و جلو آفتاب سوختگی را می گیرند. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 465
بادها اکسیژن تولید شده بوسیله برگهای درختان را برای انسانها به ارمغان می آورند و گاز کربن تولید شده بوسیله بازدم انسان را برای گیاهان هدیه می برند.
بادها بسیاری از گیاهان را تلقیح می کنند، و نطفه های نر و ماده را در جهان نباتات به هم پیوند می دهند.
بادها وسیله ای برای حرکت آسیابها و عاملی برای تصفیه خرمنها هستند.
بادها بذرها را از نقاطی که در آن بذر فراوان موجود است حرکت می دهند و همچون باغبانی دلسوز در سرتاسر بیابان می گسترانند.

و بادها کشتیهای بادبانی را با مسافران و بار زیاد به نقاط مختلف می برند و حتی امروز که وسائل ماشینی جانشین نیروی باد شده باز هم وزش بادهای مخالف یا موافق در پیشرفت یا کندی کار کشتیها بسیار مؤ ثر است .
آری آنها بشارت دهندگانی هستند در جهات مختلف .
لذا در دنباله آیه می خوانیم : ((خدا می خواهد بدین سبب شما را از رحمت خود بچشاند، کشتیها به فرمانش حرکت کنند، و شما از فضل و رحمت او بهره گیرید، شاید شکرگزاری کنید)) (و لیذیقکم من رحمته و لتجری الفلک بامره و لتبتغوا من فضله و لعلکم تشکرون).
آری بادها هم وسیله تولید نعمتهای فراوان در زمینه کشاورزی و دامداری هستند، و هم وسیله حمل و نقل ، و سرانجام سبب رونق امر تجارت که با جمله ((لیذیقکم من رحمته)) به اولی اشاره شده ، و با جمله ((لتجری الفلک بامره)) به دوم ، و با جمله ((لتبتغوا من فضله)) به سومی .
جالب اینکه همه این ((برکات)) مولود ((حرکت)) است ، حرکتی در ذرات هوا در محیط مجاور زمین ! اما هیچ نعمتی تا از انسان سلب نشود، قدر آن معلوم نخواهد شد، این تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 466
بادها و نسیمها نیز تا متوقف نشوند، انسان نمی داند چه بلائی بر سر او می آید، توقف هوا، زندگی را در بهترین باغها همچون زندگی در سیاه چالهای زندان می کند، و اگر نسیمی در سلولهای زندانهای انفرادی بوزد آن را همچون فضای باز می کند، و اصولا یکی از عوامل شکنجه در زندانها همان توقف هوای آنها است .
حتی در سطح او قیانوسها اگر بادها متوقف شود و امواج خاموش گردد، زندگی جانداران دریاها بر اثر کمبود اکسیژن هوا به مخاطره خواهد افتاد، و دریا تبدیل به مرداب و باتلاق متعفن وحشتناکی خواهد شد.
فخر رازی می گوید: جمله ((و لیذیقکم من رحمته)) (تا شما را از رحمت خود بچشاند) با توجه به اینکه چشانیدن در مورد شی ء قلیل گفته می شود، اشاره به این است که تمام دنیا و نعمت دنیا رحمت اندکی بیش نیست ، و رحمت واسعه الهی مخصوص جهان دیگر است .
در آیه بعد سخن از فرستادن پیامبران الهی است ، در حالی که آیه بعد از آن بار دیگر به نعمت وزش بادها برمی گردد، ممکن است قرار گرفتن این آیه در میان دو آیه که درباره نعمت وجود بادها سخن می گوید جنبه معترضه داشته باشد - چنانکه بعضی از مفسران گفته اند: و ممکن است ذکر مساءله نبوت در کنار این بحثها برای تکمیل مسائل مربوط به مبداء و معاد باشد که مکرر در این سوره به آن اشاره شده است - چنانکه بعضی دیگر گفته اند.
و نیز ممکن است هشداری باشد به همه کسانی که در اینهمه نعمتها بهره

می گیرند و کفران می کنند.
به هر حال چنین می گوید: ((ما قبل از تو پیامبرانی به سوی قومشان فرستادیم)) تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 467
(و لقد ارسلنا من قبلک رسلا الی قومهم).
((آنها دلائل روشن و آشکار از معجزات و منطق عقل برای این اقوام آوردند)) (فجاؤ هم بالبینات).
گروهی ایمان آوردند، و گروهی به مخالفت برخاستند ((اما هنگامی که اندرزها و هشدارها سودی ندارد ما از مجرمان انتقام گرفتیم))! (فانتقمنا من الذین اجرموا).
و مؤ منان را یاری کردیم ((همواره این حق بر ما بوده است که مؤ منان را یاری کنیم)) (و کان حقا علینا نصر المؤ منین).
تعبیر به ((کان)) که نشانه ریشه دار بودن این سنت است و تعبیر به ((حق)) و بعد از آن تعبیر به ((علینا)) که آن نیز بیانگر حق است تاءکیدهای پی در پی در این زمینه محسوب می شود، و مقدم داشتن حقا علینا بر ((نصر المؤ منین)) که دلیل بر حصر است تاءکید دیگری می باشد، و مجموعا چنین معنی می دهد که به طور مسلم ما یاری کردن مؤ منان را بر عهده گرفته ایم ، و بدون نیاز به یاری دیگری ما این وعده خود را عملی خواهیم ساخت .
این جمله ضمنا مایه تسلی و دلداری برای مسلمانانی است که در آن روز در مکه تحت فشار شدید دشمنانی قرار داشتند که از نظر عده و عده افزون بودند.
اصولا همینکه دشمنان خدا غرق آلودگی و گناه هستند خود یکی از عوامل پیروزی و یاری مؤ منان است ، چرا که همین گناه سرانجام ریشه آنها را می زند، وسائل نابودیشان را با دست خودشان فراهم می سازد، و انتقام الهی را به سراغ آنها می فرستد.
آیه بعد بار دیگر به توضیح نعمت وزش بادها پرداخته ، چنین می گوید خداوند همان کسی است که بادها را می فرستد تا ابرهائی را به حرکت در آورند تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 468
(الله الذی یرسل الریاح فتثیر سحابا).
((سپس ابرها را در پهنه آسمان آن گونه که بخواهد می گستراند)) (فیبسطه فی السماء کیف یشاء).
((و آنها را به صورت قطعاتی در آورده ، متراکم و بر هم سوار می کند)) (و یجعله کسفا).
((اینجا است که دانه های باران را می بینی که از لابلای آنها خارج می شوند)) (و تری الودق یخرج من خلاله).
آری یکی از نقشهای مهم هنگام نزول باران بر عهده بادها گذاشته شده

است آنها هستند که قطعات ابر را از سوی دریاها به سوی زمینهای خشک و تشنه حمل می کنند، و همانها هستند که ماموریت گستردن ابرها را بر صفحه آسمان ، و سپس متراکم ساختن آنها، و بعد از آن خنک کردن محیط ابرها و آماده نمودن برای بارانزائی بر عهده دارند.
بادها همچون چوپان آگاه و پر تجربهای هستند که گله گوسفندان را به موقع از اطراف بیابان جمع می کند و در مسیرهای معینی حرکت می دهد، سپس آنها را برای دوشیدن شیر آماده می سازد!
جمله ((فتری الودق یخرج من خلاله)) (دانه های باران و ذرات کوچک آن را می بینی که از لابلای ابرها خارج می شوند) ممکن است اشاره به این باشد که غلظت ابرها و شدت وزش بادها در حدی نیست که مانع خروج قطره های تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 469
کوچک باران از ابر و نزول آن بر زمین شود، بلکه این ذرات کوچک علیرغم طوفان و ابری که صحنه آسمان را پوشانده ، راه خود را از لابلای آنها به سوی زمین پیدا می کنند، و نرم نرم بر زمینهای تشنه پاشیده می شوند تا به خوبی آنها را سیراب کنند و در عین حال ویرانی به بار نیاورند.
باد و طوفانی که گاه درختان عظیم را از جا می کند و صخره ها را به حرکت در می آورد، به قطره کوچک و لطیف باران اجازه می دهد که از لابلای آن بگذرد و بر زمین قرار گیرد.
این نکته نیز قابل توجه است که قطعه قطعه بودن ابرها هر چند در یک روز ابری که ابر تمام صفحه آسمان را پوشانیده برای ما چندان محسوس نیست اما به هنگامی که با هواپیما از لابلای ابرها عبور می کنیم یا بر فراز آن قرار می گیریم کاملا روشن و نمایان است .
در پایان آیه می افزاید: ((هنگامی که این باران حیاتبخش را به هر کس از بندگانش بخواهد برساند، آنها خوشحال و مسرور می شوند)) (و اذ اصاب به من یشاء من عباده اذا هم یستبشرون).
((هر چند پیش از آنکه بر آنان نازل شود، نومید و مایوس بودند)) (و ان کانوا من قبل ان ینزل علیهم من قبله لمبلسین).
این یاس و آن بشارت را کسانی به خوبی درک می کنند که همچون عربهای بیابانگرد حیات و زندگیشان پیوند بسیار نزدیکی با همین قطره های باران دارد.
آنها در حالی که گاه ناامیدی و یاس ، سایه شوم و سنگینی بر جان و روحشان افکنده و آثار تشنگی و عطش در وجود آنها و دامها و زمین مزروعیشان آشکار گشته ناگهان بادهائی که پیشقراولان نزول باران است به حرکت در می آید، بادهائی تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 470
که آنها بوی باران از لابلایش به مشام می رسد.
چند لحظه می گذرد، ابرها در آسمان گسترده می شوند، غلیظتر و

فشردهتر می گردند، و سپس باران شروع می شود، گودالها از آب زلال پر می شود، جویهای کوچک و بزرگ از این مائده آسمانی لبریز می گردد، زندگی و حیات در زمینهای خشک و هم در اعماق دل این بیابانگردان جوانه می زند، برق امید در دلهاشان می درخشد و ابرهای تاریک یاس و نومیدی کنار می رود.
تکرار کلمه ((قبل)) در آیه ظاهرا برای تاءکید است ، می گوید: چند لحظه قبل از باران - آری چند لحظه قبل از آن - چهره ها عبوس ، و قیافه ها در هم بود، اما ناگهان باران می بارد و لبخند شادی بر لبها نقش می بندد، چه موجود ضعیفی است انسان و چه خدای مهربانی است او. در فارسی نیز گاهی زمان را برای تاءکید تکرار می کنیم ، می گوئیم تا دیروز - بله تا همین دیروز - فلانی با من دوست بود، ولی الان شدیدا دشمن شده و هدف از این تکرار تاءکید بر تغییر حالات انسان است .
در آخرین آیه مورد بحث ، روی سخن را به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده ، می گوید: ((به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می کند)) (فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها).
تکیه روی جمله ((فانظر)) (بنگر) اشاره به این است که آنقدر آثار رحمت الهی در احیای زمینهای مرده بوسیله نزول باران آشکار است که با یک نگاه کردن بدون نیاز به جستجوگری بر هر انسان ظاهر می شود.
تعبیر به ((رحمت الهی)) در مورد باران ، اشاره به آثار پر برکت آن از جهات مختلف است .
باران ، زمینهای خشک را آبیاری و بذر گیاهان را پرورش می دهد. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 471
باران به درختان ، زندگی و حیات نوین می بخشد.
باران گرد و غبار هوا را فرو می نشاند و محیط زیست انسان را سالم و پاک می کند.
باران گیاهان را شستشو داده به آنها طراوت می بخشد.
باران هوا را مرطوب و ملایم ، و برای انسان قابل استنشاق می کند.
باران به زمین فرو می رود و بعد از چندی به صورت قناتها و چشمه ها ظاهر می شود.
باران ، نهرها و سیلابهائی به راه میاندازد که بعد از مهار شدن در پشت سدها تولید برق و نور و روشنائی و حرکت می کنند.
و بالاخره باران ، هوای گرم و سرد را هر دو تعدیل می کند، از گرمی می کاهد و سردی را قابل تحمل می کند.
تعبیر به ((رحمت)) در مورد باران در آیات دیگر قرآن نیز منعکس است : از جمله در آیه 48 سوره فرقان ، و 63 سوره نمل .

و نیز در آیه 28 سوره شوری می خوانیم : و هو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا و ینشر رحمته : ((او کسی است که باران را نازل می کند بعد از آنکه مردم نومید شده اند، و دامنه رحمت خود را می گستراند)).
سپس با توجه به پیوندی که مبدء و معاد در مسائل مختلف دارند در پایان آیه می افزاید: ((آن کسی که زمین مرده را با نزول باران زنده کرد، هم او زنده کننده مردگان در رستاخیز است ، و او بر همه چیز توانا است)) (ان ذلک لمحیی الموتی و هو علی کل شی ء قدیر).
تعبیر به ((محیی)) به صورت اسم فاعل به جای فعل مضارع ، مخصوصا با لام تاءکید دلیل بر نهایت تاءکید است .
بارها در آیات قرآن دیده ایم که این کتاب آسمانی برای اثبات مساءله معاد
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 472
زنده شدن زمین مرده را بعد از نزول باران به عنوان گواه انتخاب می کند.
در سوره ق آیه 11 نیز بعد از ذکر حیات زمینهای مرده ، می فرماید: و کذلک الخروج : ((رستاخیز نیز چنین است)).
شبیه همین تعبیر در آیه 9 سوره فاطر نیز آمده است که می فرماید کذلک النشور (اینگونه است نشور در قیامت).
در واقع قانون حیات و مرگ همه جا شبیه یکدیگر است : کسی که با چند قطره باران زمین مرده را زنده می کند و شور و جنبش و حرکت در آن می آفریند و این کار همه سال و گاه همه روز تکرار می شود، این توانائی را دارد که انسانها را نیز بعد از مرگ زنده کند، همه جا مرگ به دست او است و حیات نیز به فرمان او. درست است که ظاهرا زمین مرده زنده نمی شود، بلکه بذرهای گیاهان که در دل زمین می باشد پرورش می یابد، ولی می دانیم این بذرهای کوچک ، مقدار عظیمی از اجزاء زمین را در پیکر خود جذب کرده و موجودات مردهای را تبدیل به موجودات زنده می کند، و حتی ذرات متلاشی شده این گیاهان نیز مجددا نیرو و قدرت برای حیات به زمین می بخشد.
در حقیقت منکران معاد هیچ دلیلی بر مدعای خود جز استبعاد نداشتند، و قرآن مجید برای در هم شکستن استبعاد آنان از این نمونه های زنده بهره می گیرد. الروم
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 473
آیه 51-54
آیه و ترجمه
وَ لَئِنْ أَرْسلْنَا رِیحاً فَرَأَوْهُ مُصفَرًّا لَّظلُّوا مِن بَعْدِهِ یَکْفُرُونَ(51)
فَإِنَّک لا تُسمِعُ الْمَوْتی وَ لا تُسمِعُ الصمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِینَ(52)
وَ مَا أَنت بِهَدِ الْعُمْیِ عَن ضلَلَتِهِمْ إِن تُسمِعُ إِلا مَن یُؤْمِنُ بِئَایَتِنَا فَهُم مُّسلِمُونَ(53)

* اللّهُ الّذِی خَلَقَکُم مِّن ضعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ ضعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِن بَعْدِ قُوَّةٍ ضعْفاً وَ شیْبَةً یخْلُقُ مَا یَشاءُ وَ هُوَ الْعَلِیمُ الْقَدِیرُ(54)
ترجمه :51 - و اگر ما بادی بفرستیم (داغ و سوزان) و بر اثر آن زراعت و باغ خود را زرد و پژمرده ببینند، راه کفران پیش می گیرند.
52 - تو نمی توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی ، و نه سخنت را به گوش کران هنگامی که روی می گردانند.
53 - و (نیز) نمی توانی نابینایان را از گمراهیشان هدایت کنی ، تو تنها سخنت را به گوش تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 474
کسانی می رسانی که ایمان به آیات ما می آورند و در برابر حق تسلیمند.
54 - خدا همان کسی است که شما را آفرید در حالی که ضعیف بودید سپس بعد از این ضعف و ناتوانی قوت بخشید، و باز بعد از قوت ضعف و پیری قرار داد، او هر چه بخواهد می آفریند، و اوست عالم و قادر.
تفسیر:مردگان و کران سخن تو را نمی شنوند!
از آنجا که در آیات گذشته ، سخن از بادهای پر برکتی در میان بود که پیشقراولان بارانهای رحمت زا هستند، در نخستین آیه مورد بحث ، اشاره به بادهای زیانبار کرده می گوید: و اگر ما بادی بفرستیم (بادی داغ و سوزان یا سرد و خشک و یا تواءم با سموم) و به دنبال آن ، زراعت و باغ خود را زرد و پژمرده ببینند راه کفران را پیش می گیرند، و به این راه همچنان ادامه می دهند (و لئن ارسلنا ریحا فراءوه مصفرا لظلوا من بعده یکفرون).
آنها افراد ضعیف و کم ظرفیتی هستند و آنچنانند که قبل از آمدن باران مایوس و بعد از نزول آن ، بسیار شادند، و اگر روزی باد سمومی بوزد و زندگی آنان موقتا گرفتار مشکلاتی گردد، فریادشان بلند می شود و زبان به کفر می گشایند.
به عکس مؤ منان راستین که از نعمت خدا شادند و شکرگزار و در مصائب و مشکلات صبورند و شکیبا، دگرگونیهای زندگی مادی هرگز در ایمان آنها، کمترین خللی وارد نمی کند، و همچون کوردلان ضعیف الایمان با وزش یک باد مؤ من و با وزش باد دیگر کافر نمی شوند.
کلمه ((مصفرا)) از ماده ((صفرة)) (بر وزن سفره) به معنی رنگ زرد است ، و به اعتقاد اکثر مفسران ، ضمیر ((راءوه)) به گیاهان و درختان بازمیگردد که بر اثر وزش بادهای مضر، زرد و پژمرده می شوند.
بعضی نیز احتمال داده اند که ضمیر به ابرها برگردد، زیرا ابرهای زرد تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 475
رنگ طبعا ابرهای نازکی هستند، معمولا باران ندارند بخلاف ابرهای سیاه و انبوه که مولد بارانند.
بعضی نیز مرجع ضمیر را ((باد)) می دادند، زیرا بادهای معمولی بیرنگند و

بادهای سموم آتشزا که احیانا گرد و غبار بیابان را با خود حمل می کنند، زرد و تیره اند.
احتمال چهارمی نیز وجود دارد که ((مصفر)) به معنی خالی است ، زیرا همانگونه که ((راغب)) در ((مفردات)) گفته است : ظرف خالی از محتوا و شکم خالی از غذا و یا رگهائی که از خون خالی شده است ، صفر (بر وزن سفر) نامیده می شود، بنابر این تعبیر فوق در اینجا اشاره به بادهائی است که از باران خالی است .
(در این صورت ضمیر ((راءوه))به ریح بازمیگردد) (دقت کنید).
ولی تفسیر اول از همه مشهورتر می باشد.
این نکته نیز قابل توجه است که در اینجا بادهای مفید و بارانزا به صورت صیغه جمع آمده (ریاح) اما در مورد بادهای زیانبار صیغه مفرد (ریح) اشاره به اینکه اغلب بادها مفیدند و باد سموم ، جنبه استثنائی دارد که گاه در یک ماه و یا یکسال ، یکبار میوزد، اما وزشهای مفید در تمام روزها و شبها در جریانند.
یا اشاره به این است که بادهای مفید در صورتی اثر خود را می بخشند که پی در پی در آیند، در حالی که وزشهای زیانبار گاهی در یک مرتبه نیز، اثر سوء خود را می گذارند.
آخرین نکتهای که ذکر آن را در ذیل این آیه ضروری می دانیم تفاوت یستبشرون (خوشحال می شوند) که در مورد وزشهای مفید در آیات گذشته آمده با جمله لظلوا من بعده یکفرون (بعد از آن به کفر خود ادامه می دهند) که در این آیه آمده می باشد. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 476
این تفاوت نشان می دهد که آنان آنهمه نعمتهای بزرگ و پی در پی خدا را می بینند و خوشحال می شوند، اما اگر برای یکبار و یکروز، مصیبتی فرا برسد، چنان داد و فریاد می کشند و به سوی کفر می روند که گوئی از آن دستبردار نیستند.
درست همانند کسانی که یک عمر سالم هستند و زبان به شکر باز نمی کنند اما یک شب که در آتش تب می سوزند، آنچه کفر و ناسزا است می گویند.
و چنین است حال افراد بی دانش و ضعیف الایمان .
در این زمینه در ذیل آیه 35 همین سوره ، و آیه 9 و 10 سوره هود، و آیه 11 سوره حج بحثهای دیگری داشته ایم .
در دو آیه بعد به تناسب بحثی که در آیه فوق آمد، مردم را به چهار گروه تقسیم می کند: گروه مردگان ، یعنی آنها که هیچ حقیقتی را درک نمی کنند هر چند ظاهرا زنده اند.
و گروه ناشنوایان که آمادگی برای شنیدن سخن حق ندارند.
و گروهی که از دیدن چهره حق محرومند.

و سرانجام گروه مؤ منان راستین که دلهائی دانا، و گوشهائی شنوا، و چشمهائی بینا دارند.
نخست می گوید: ((تو نمی توانی سخنان حق خود را به گوش مردگان برسانی)) و اندرزهای تو در دل آنان که دلمرده اند اثر ندارد (فانک لا تسمع الموتی).
و نیز تو نمی توانی سخنت را به گوش کران برسانی مخصوصا هنگامی که روی می گردانند و پشت می کنند (و لا تسمع الصم الدعا اذا ولوا مدبرین). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 477
و همچنین ((تو نمی توانی نابینایان را از گمراهیشان هدایت کنی)) (و ما انت بهادی العمی عن ضلالتهم).
((تنها سخنان حقت را می توانی به گوش کسانی برسانی که به آیات ما ایمان می آورند و در برابر حق تسلیمند)) (ان تسمع الا من یؤ من بایاتنا فهم مسلمون).
همانگونه که قبلا هم گفته ایم قرآن غیر از ((حیات)) و ((مرگ)) مادی و جسمانی و همچنین ((شنوائی)) و ((بینائی)) ظاهری ، نوع برتری از حیات و مرگ و دید و شنود، قائل است که ریشه اصلی سعادت یا بدبختی انسان در آن است .
ارزیابی آن از این مسائل ، ارزیابی مادی و فیزیکی نیست ، بلکه ارزیابی معنوی و انسانی است .
شرط اول برای درک حقیقت داشتن قلبی آماده و پذیرا، و چشمی بینا و گوشی شنوا است ، و گرنه هر گاه تمام انبیاء و اولیاء جمع شوند و همه آیات الهی را به گوش کسی که حس تشخیص و درک حقیقت را بر اثر کثرت گناه و لجاجت و عناد از دست داده ، بخوانند، در او اثر نخواهد کرد!
و اگر در قرآن تنها اشاره به دو قسمت از حواس ظاهر، به اضافه درک باطن شده است ، به خاطر آنست که اکثریت قریب به اتفاق معلومات انسان ، یا از طریق این دو حاسه (چشم و گوش) و یا وجدانیات و تحلیل عقل به دست می آید.
و جالب اینکه سه مرحله ای که در آیات بالا آمده ، سه مرحله مختلف از انحراف و عدم درک حقیقت می باشد که از شدید شروع شده و به خفیف پایان می یابد.
مرحله اول دلمردگی است که از آن تعبیر به ((موتی)) (مردگان) کرده تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 478
که هیچ راهی برای امکان نفوذ در آنها نیست .
مرحله دوم ، مرحله ناشنوائی است ، مخصوصا ناشنوایانی که پشت کرده و در حال فرار کردن هستند که حتی فریادهای شدیدی که به هنگام نزدیک بودن ممکن است در آنها اثر کند، در اینجا بی اثر می شود.

البته این گروه مانند مردگان نیستند، گاهی ممکن است با علامت و اشاره مطلبی را به آنها حالی کرد، ولی می دانیم بسیاری از حقایق را با ایماء و اشاره نمی توان تفهیم نمود، مخصوصا در آن هنگام که رویگردانند و دور شوند.
مرحله سوم نابینائی است ، البته زندگی کردن با نابینا به مراتب آسانتر از زندگی با کران و یا مردگان است ، اینها لااقل گوش شنوا دارند و بسیاری از مفاهیم را میتوان برای آنها بیان کرد، ولی شنیدن کی بود مانند دیدن .
از این گذشته تنها تبیین مسائل کافی نیست ، به فرض که به نابینا گفته شود از سمت راست یا از سمت چپ حرکت کن ، عمل کردن به این دستور کار آسانی نیست و گاه با مختصر اشتباه در اندازهگیری در پرتگاه سقوط می کند! در بحث مشروحی که ذیل آیات 80 و 81 سوره نمل داشتیم ، ضمن تحلیلی در باره حقیقت حیات و مرگ در قرآن ، ایراد سستی را از سوی جمعی از وهابیین مطرح کردیم که آنها برای نفی توسل به پیامبر و امامان ، از آیات مورد بحث و مانند آن کمک می گیرند و می گویند: مردگان (حتی پیامبر!) مطلقا چیزی نمی فهمند.
ولی در آنجا ثابت کردیم که انسان - مخصوصا پیشوایان بزرگ و شهداء - بعد از مرگ یکنوع حیات برزخی دارند و مدارک زیادی از قرآن و احادیث به آن گواهی می دهد، و در این حیات برزخی درک و دیدی وسیعتر از حیات دنیوی دارند (برای توضیح بیشتر به جلد 15 ذیل آیاتی که در بالا اشاره کردیم مراجعه فرمائید). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 479
و در اینجا این جمله را باید بیفزائیم که همه مسلمانان همواره در نمازهای خود به هنگام تشهد پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مخاطب ساخته و با جمله السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته بر او سلام می فرستند، و می دانیم تخاطب حقیقی - نه مجازی - حتما با کسی است که می شنود و درک می کند، بنابراین سلام بر پیامبر به صورت خطاب از راه دور و نزدیک ، دلیل بر آنست که روح مقدسش همه این سلامها را می شنود، و دلیلی ندارد که ما این خطابها را حمل بر مجاز کنیم .
در آخرین آیه مورد بحث به یکی دیگر از دلائل توحید که دلیل فقر و غنا است اشاره می کند و بحثهائی را که در سرتاسر این سوره ، پیرامون توحید آمده تکمیل می نماید می گوید: ((خداوند همان کسی است که شما را در حالی که ضعیف و ناتوان بودید آفرید، سپس بعد از این ضعف و ناتوانی ، قوت و قدرت بخشید و دوران جوانی و شکوفائی نیروها آمد، و بعد از آن بار دیگر ضعف و پیری را جانشین قوت کرد)) (الله الذی خلقکم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوة ثم جعل من بعد قوة ضعفا و شیبة).
آری ((او است که هر چه را بخواهد می آفریند و او است عالم و قادر))

(یخلق ما یشاء و هو العلیم القدیر).
در آغاز آنچنان ضعیف و ناتوان بودید که حتی قدرت نداشتید مگسی را از خود دور کنید یا آب دهان خویش را نگه دارید، این از نظر جسمانی ، و از نظر فکری به مصداق لا تعلمون شیئا ((هیچ چیز نمی دانستید)) حتی پدر و مادر مهربانی را که دائما مراقب شما بودند نمی شناختید.
ولی کمکم دارای رشد و قدرت شدید، اندامی نیرومند و فکری قوی و عقلی توانا و درکی وسیع پیدا کردید.
و با این حال نمیتوانستید این قدرت را نگاه دارید و درست همانند انسانی

که از دامنه کوه بلندی به فراز قله رسیده از طرف دیگر سراشیبی را شروع کردید، و باز به قعر دره ضعف و ناتوانی جسمی و روحی رسیدید.
این دگرگونیها و فراز و نشیبها، بهترین دلیل برای این حقیقت است که نه آن قوت از شما بود، و نه آن ضعف ، بلکه هر دو از ناحیه دیگری بود، و این خود نشانه آنست که چرخ وجود شما را دیگری می گرداند، و هر چه دارید عارضی است .
این همانست که امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در گفتار نورانیش به آن اشاره کرده می فرماید: عرفت الله سبحانه بفسخ الغرائم و حل العقود و نقض الهمم : ((من خدا را در فسخ تصمیمهای محکم و گشودن گره ها و نقض اراده های قوی و ناکام ماندن آن شناختم)) من از این دگرگونیها فهمیدم که قدرت اصلی دست دیگری است ، و ما از خود چیزی نداریم جز آنچه او به ما می بخشد.
جالب اینکه در مورد ضعف دوم که برای انسان پیش می آید، کلمه ((شیبة)) (پیری) را نیز اضافه می کند، ولی در ضعف اول ، نامی از کودکی نمی برد.
این تعبیر ممکن است اشاره به آن باشد که ضعف پیری دردناکتر است ، زیرا اولا رو به سوی مرگ و فنا دارد، بر عکس ضعف کودکی ، و ثانیا توقعی که از پیران سالخورده و با تجربه دارند هرگز از کودکان نیست ، در حالی که گاه ضعف و ناتوانی آنها یکسان است و این بسیار عبرت انگیز می باشد.
این مرحله است که قدرتمندان یاغی و سرکش را به زانو در می آورد و به ضعف و زبونی و بیچارگی می کشاند.
آخرین جمله آیه که اشاره به علم و قدرت خدا است ، هم بشارت است و هم انذار که خدا از همه اعمال و نیات شما آگاه است و نیز توانائی بر پاداش و کیفر شما دارد. الروم

آیه 55-60

آیه و ترجمه
وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيرَ ساعَةٍ كَذَلِک كانُوا يُؤْفَكُونَ(55)
وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الايمَنَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فى كِتَبِ اللَّهِ إِلى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لَكِنَّكمْ كُنتُمْ لا تَعْلَمُونَ(56)
فَيَوْمَئذٍ لا يَنفَعُ الَّذِينَ ظلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَ لا هُمْ يُستَعْتَبُونَ(57)
وَ لَقَدْ ضرَبْنَا لِلنَّاسِ فى هَذَا الْقُرْءَانِ مِن كلِّ مَثَلٍ وَ لَئن جِئْتَهُم بِئَايَةٍ لَّيَقُولَنَّ الَّذِينَ كفَرُوا إِنْ أَنتُمْ إِلا مُبْطِلُونَ(58)
كَذَلِک يَطبَعُ اللَّهُ عَلى قُلُوبِ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ(59)
فَاصبرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لا يَستَخِفَّنَّک الَّذِينَ لا يُوقِنُونَ(60)
ترجمه :
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 482
55 - و روزی که قیامت بر پا شود گنهکاران سوگند یاد می کنند که جز ساعتی (در عالم برزخ) درنگ نکردند! اینچنین آنها از درک حقیقت محروم می شدند!
56 - کسانی که علم و ایمان به آنها داده شده می گویند: شما به فرمان خدا تا روز قیامت (در عالم برزخ) درنگ کردید، و اکنون روز رستاخیز است ولی شما نمی دانستید!
57 - آن روز عذر خواهی ظالمان سودی ندارد، و توبه آنان پذیرفته نمی شود.
58 - ما برای مردم در این قرآن از هرگونه مثال و مطلبی بیان کردیم ، و اگر آیه ای برای آنها بیاوری کافران می گویند شما اهل باطل هستید (و اینها سحر و جادو است)!
59 - اینگونه خداوند بر دلهای کسانی که آگاهی ندارند مهر می نهد!
60 - اکنون که چنین است صبر پیشه کن که وعده خدا حق است ، و هرگز کسانی که ایمان ندارند نباید تو را خشمگین سازند (و از جا تکان دهند).
تفسیر:آن روز که عذر خواهی سودی ندارد! گفتیم در این سوره ، بحثهای مربوط به مبدء و معاد همچون تار و پود یک پارچه انسجام یافته است ، و در آیات مورد بحث به دنبال بحثهائی که قبل از آن پیرامون مبدء و معاد بود نیز بار دیگر به مساءله رستاخیز باز می گردد و صحنه دردناک دیگری از حال مجرمان را در آن روز مجسم می سازد.
می گوید: ((روزی که قیامت بر پا شود، مجرمان سوگند یاد می کنند که فقط ساعتی در عالم برزخ توقف داشتند))! (و یوم تقوم الساعة یقسم المجرمون ما لبثوا غیر ساعة).
آری ((آنها در گذشته نیز این چنین از درک حقیقت ، محروم و مصروف می شدند))! (کذلک کانوا یؤ فکون).

تعبیر به ((ساعة)) از روز قیامت ، چنانکه سابقا هم اشاره کرده ایم ، یا به خاطر آنست که قیامت در یک لحظه ناگهانی بر پا می شود، و یا از این جهت است تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 483
که به سرعت اعمال بندگان مورد حساب قرار می گیرد زیرا خداوند سریع الحساب است ، و می دانیم ((ساعة)) در لغت عرب به معنی جزء کمی از زمان است .
گرچه در آیه فوق ، سخن از محل این توقف به میان نیامده است و لذا بعضی احتمال داده اند که اشاره به توقف در دنیا باشد که در واقع لحظه زودگذری بیش نیست ، ولی آیه بعد دلیل روشنی است بر اینکه منظور همان توقف در جهان برزخ و عالم بعد از مرگ و قبل از رستاخیز است ، زیرا جمله لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث پایان این دو را به قیامت منتهی می کند و این جز در مورد برزخ صحیح نیست (دقت کنید).
این را نیز می دانیم که ((برزخ))، برای همه یکسان نمی باشد، گروهی در عالم برزخ حیات آگاهانه ای دارند، اما گروه دیگری همچون افرادی هستند که به خواب فرو می روند و گوئی در قیامت از خواب خود بیدار می شوند و هزاران را ساعتی می پندارند!.
در اینجا دو مطلب باقی می ماند نخست اینکه چگونه مجرمان ، چنین سوگند خلافی را یاد می کنند؟
پاسخ آن روشن است ، آنها به راستی چنین می پندارند که دوران برزخ ، دوران بسیار کوتاهی بوده است ، چرا که حالتی شبیه خواب داشته اند، مگر اصحاب کهف که افرادی مؤ من و صالح بودند، بعد از بیداری از خواب بسیار طولانی خود، تصور نکردند که یک روز یا بخشی از یک روز در خواب بوده اند، و یا یکی از پیامبران الهی که داستانش در سوره بقره آیه 259 آمده است بعد از آنکه از دنیا رفت و پس از یکصد سال مجددا به حیات بازگشت ، اظهار نداشت که فاصله تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 484
میان دو زندگی یک روز یا بخشی از یک روز بوده است .
چه مانعی دارد که مجرمان با توجه به حالت خاص برزخیشان ، چنین تصوری از روی عدم آگاهی پیدا کنند؟
لذا در آیه بعد خواهد آمد که مؤ منان آگاه ، به آنان می گویند اشتباه کردید، شما تا روز قیامت در عالم برزخ توقف نموده اید، و اکنون روز رستاخیز است !.
و از اینجا مطلب دوم یعنی تفسیر جمله ((کذلک کانوا یؤ فکون)) روشن می شود چرا که ((افک)) در اصل به معنی دگرگونی چهره واقعی و انصراف از حق است و این گروه به خاطر وضع خاصشان در برزخ از واقعیتها به دور مانده اند، و نمی توانند مقدار توقفشان را در برزخ تشخیص دهند.

با توجه به آنچه گفتیم نیازی به بحثهای طولانی جمعی از مفسران که چرا مجرمان در روز قیامت عمدا دروغ می گویند؟ نمی بینیم ، زیرا در آیه دلیلی بر دروغ عمدی آنها در این مرحله نیست .
البته در آیات دیگر قرآن نمونه هائی از دروغ و کذب مجرمان در رستاخیز دیده می شود که پاسخ مشروح آن را قبلا در جلد پنجم صفحه 187 ذیل آیه 23 سوره انعام داده ایم ، ولی به هر حال این بحث ، ارتباطی با موضوع بحث این آیات ندارد.
آیه بعد، پاسخ مؤ منان آگاه را به سخنان مجرمان ناآگاهی که از وضع برزخ و قیامت اطلاع درستی ندارند بازگو می کند.
می فرماید: ((کسانی که علم و ایمان به آنها داده شده می گویند: شما به فرمان خدا تا روز قیامت در جهان برزخ درنگ کردید، و اکنون روز رستاخیز است ، ولی شما نمی دانستید)) (و قال الذین اوتوا العلم و الایمان لقد لبثتم فی تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 485
کتاب الله الی یوم البعث فهذا یوم البعث و لکنکم کنتم لا تعلمون).
مقدم داشتن ((علم)) بر ((ایمان)) به خاطر آنست که علم پایه ایمان است .
و تعبیر ((فی کتاب الله)) ممکن است اشاره به کتاب تکوینی باشد یا اشاره به کتب آسمانی ، و یا هر دو، یعنی به فرمان تکوینی و تشریعی پروردگار، مقدر بود چنان مدتی را در برزخ بمانید و سپس در روز رستاخیز محشور شوید.
در اینکه منظور از ((الذین اوتوا العلم و الایمان)) چه کسانی می باشند؟ بعضی از مفسران آن را اشاره به فرشتگان الهی ، که هم دارای علمند و هم صاحب ایمانند، دانسته اند، و جمعی دیگر اشاره به مؤ منان آگاه و معنی دوم ظاهرتر است .
و اینکه در بعضی از روایات تفسیر به فرزندان امیر مؤ منان علی (علیه السلام) و ائمه طاهرین (علیهم السلام) شده است از قبیل بیان مصداقهای روشن است ، و معنی گسترده آیه را محدود نمی کند.
این نکته نیز قابل ذکر است که بعضی از مفسران ، گفتگوی این دو گروه را درباره برزخ که یکی آن را به مقدار ساعتی می پندارد و دیگری به مقدار واقعی آن آگاهی دارد ناشی از این می دادند که گروه اول چون انتظار عذاب الهی را می کشند مایلند هر چه بیشتر به تاخیر افتد، و فاصله ها را هر چند زیاد باشد ناچیز می شمارند، اما گروه دوم که انتظار بهشت و نعمتهای جا و دانش را می کشند تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 486
این فاصله ها را بسیار زیاد می بینند.
به هر حال هنگامی که مجرمان خود را با واقعیات دردناک روز قیامت روبرو می بینند در مقام عذر خواهی و توبه بر می آیند، ولی قرآن می

گوید: ((در آن روز عذر خواهی ظالمان سودی ندارد و توبه آنان نیز پذیرفته نیست)) (فیومئذ لا ینفع الذین ظلموا معذرتهم و لا هم یستعتبون).
این نکته قابل توجه است که در بعضی از آیات قرآن تصریح شده که اصلا به مجرمان اجازه عذرخواهی داده نمی شود لا یؤ ذن لهم فیعتذرون (مرسلات - 36) اما در اینجا می فرماید: عذر خواهی آنها سودمند نیست ، و ظاهرش این است عذر خواهی می کنند اما اثری ندارد.
البته تضادی در میان این آیات نیست ، زیرا قیامت مراحل مختلفی دارد در پارهای از مراحل اصلا اجازه عذر خواهی و حرف زدن به آنها داده نمی شود و بر دهان آنها مهر می گذارند، تنها دست و پا و اعضاء و جوارح و زمینی که گناه بر آن کرده اند بازگو کننده اعمالشان هستند، ولی در پارهای دیگر از مراحل زبانشان گشوده می شود و به عذر خواهی می پردازند، اما چه سود؟
یکی از اعذار آنها این است که گناهان خود را به گردن سردمداران کفر

و نفاق بیندازند، به آنها می گویند: ((لو لا انتم لکنا مؤ منین)): ((اگر شما نبودید ایمان می آوردیم)) (سوره سبا آیه 31).
ولی آنها در پاسخشان می گویند: ا نحن صددناکم عن الهدی بعد اذ جائکم ((آیا ما شما را از هدایت بازداشتیم بعد از آن که هدایت به سراغتان آمد و با چشم باز آن را می دیدید))؟! (سبا - 32).
و گاه در مقام عذرخواهی سعی می کنند انحراف خود را به گردن شیطان بیندازند و او را بر وسوسه هایش ملامت کنند، ولی ابلیس به آنها پاسخ می گوید: فلا تلومونی و لوموا انفسکم : ((امروز مرا سرزنش نکنید، خود را سرزنش کنید))! (ابراهیم - 22) من شما را اجبار بر کاری نکردم تنها دعوت دوستانهای کردم شما هم پذیرفتید)!.
آیه بعد در حقیقت اشاره ای است به کل مطالبی که در این سوره بیان شد می فرماید: ((ما برای مردم در این قرآن از هر گونه مثالی بیان کردیم)) (وعد و وعید، امر و نهی ، بشارت و انذار، آیات آفاقی و انفسی ، دلائل مبدء و معاد و اخبار غیبی ، و خلاصه از هر چیز که در نفوس انسانها ممکن است اثر مثبت بگذارد بیانی داشتیم) (و لقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل).
در حقیقت ، قرآن بطور کلی ، و سوره روم که اکنون در مراحل پایان آن هستیم بالخصوص مجموعه ای است از مسائل بیدار کننده برای هر قشر و گروه و برای هر طرز فکر و عقیده .
مجموعه ای است از درسهای عبرت ، مسائل اخلاقی ، برنامه های عملی ، امور اعتقادی به گونه ای که از تمام طرق ممکن است برای نفوذ در فکر

انسانها و دعوتشان به راه سعادت ، استفاده شده است .
ولی با این حال گروهی هستند که هیچیک از این امور در قلوب تاریک
تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 488
و سیاهشان اثری نمی گذارد، ((لذا هر آیه و نشانه ای از حق ، برای آنها بیاوری باز این گروه کافران می گویند: شما اهل باطل هستید، و اینها اموری است بی اساس))! (و لئن جئتهم باية ليقولن الذين كفروا ان انتم الا مبطلون).
تعبیر به ((مبطلون)) تعبیر جامعی است که همه بر چسبها و نسبتهای ناروای مشرکان را در بر می گیرد، نسبت دروغ ، سحر، جنون ، افسانه های خرافی و اساطیر، که هر کدام چهرهای از چهره های باطل می باشد در آن جمع است ، آری آنها همواره پیامبران الهی را به یکی از این امور باطل متهم می ساختند، تا چند روزی مردم پاکدل را به وسیله آن اغفال کنند.
مخاطب در ((انتم)) (شما) ممکن است پیامبر و مؤ منان راستین باشند، و ممکن است همه طرفداران حق و تمام انبیاء و پیشوایان الهی ، چرا که این دسته از کفار لجوج با کل طرفداران این مکتب مخالف بودند.
آیه بعد دلیل مخالفت این گروه را به روشنی بیان می کند، می گوید: این نفوذناپذیری و لجاجت بی حد و حساب و دشمنی با هر حقیقت ، به خاطر آنست که آنها حس تشخیص و درک خود را بر اثر کثرت گناه و لجاجت از دست داده اند، و ابدا چیزی درک نمی کنند، آری ((این چنین خداوند بر دلهای کسانی که علم و آگاهی ندارند مهر می نهد)) (كذلک يطبع الله على قلوب الذين لا يعلمون).
((يطبع)) از ماده ((طبع)) به معنی مهر نهادن است ، و اشاره به کاری است که در سابق و امروز معمول بوده و هست که گاهی برای اینکه چیزی دست نخورده بماند و در آن مطلقا دخل و تصرفی نشود، در آن را محکم می بندند، و روی قفل یا گرهی که به آن زده اند، ماده خمیرمانندی گذارده و روی آن مهر می زنند، بدیهی است گشودن در آن جز با شکستن مهر ممکن نیست ، و این کاری است که به زودی افشا می شود. تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 489
قرآن این تعبیر گویا را به عنوان کنایه از دلهای نفوذ ناپذیر و کسانی که وجدان و آگاهی و عقل سالم را به کلی از دست داده اند و امیدی به هدایتشان نیست ، به کار می برد.
قابل توجه اینکه در آیات گذشته ، علم پایه ایمان شناخته شده ، و در این آیه جهل پایه کفر و عدم تسلیم در برابر حق آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره روم است ، دو دستور مهم و یک بشارت بزرگ به پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می دهد، تا او را در این

مبارزه پیگیر و مستمر در برابر این لجوجان جاهل ، و بیخردان سرسخت ، به استقامت دعوت کند.
نخست می گوید: ((اکنون که چنین است در برابر همه حوادث ، همه آزارها و کارشکنیها و نسبتهای ناروا، شکیبائی و صبر پیشه کن)) (فاصبر) .
که شکیبائی و صبر و استقامت کلید اصلی پیروزی است .
و برای اینکه پیامبر را در این راه دلگرمتر کند می افزاید: ((وعده خدا بطور مسلم حق است)) (ان وعد الله حق).
او به تو و مؤ منان وعده پیروزی ، و خلافت در ارض ، و غلبه اسلام بر کفر، و نور بر ظلمت ، و علم بر جهل ، داده است ، و به این وعده ، جامه عمل می پوشاند.
کلمه ((وعد)) در اینجا اشاره به وعده های مکرری است که در قرآن در مورد پیروزی مؤ منان داده شده است ، از جمله در همین سوره آیه 47 می خوانیم و کان حقا علینا نصر المؤ منین : ((همواره یاری مؤ منان حقی بر ما بوده و هست)). و در آیه 51 سوره غافر آمده است : انا لننصر رسلنا و الذین آمنوا فی الحیاة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد: ((ما رسولان خود و مؤ منان را در زندگی این دنیا و در روز قیامت که گواهان بپا می خیزند یاری می کنیم)). تفسیر نمونه جلد 16 صفحه 490
و نیز آیه 56 سوره مائده می گوید: فان حزب الله هم الغالبون : ((حزب خدا پیروز است)).
دومین دستور، دستور به تسلط بر اعصاب و حفظ متانت و آرامش ، و به اصطلاح از جا در نرفتن در این مبارزه سخت و پیگیر است ، می فرماید: ((هرگز نباید کسانی که ایمان ندارند تو را خشمگین و عصبانی کنند)) (و لایستخفنک الذین لا یوقنون).
وظیفه تو بردباری و تحمل و حوصله هر چه بیشتر و حفظ متانتی که شایسته یک رهبر در برابر اینگونه افراد است ، می باشد.
((لایستخفنک)) از ماده ((خفت)) به معنی سبکی است ، یعنی آنچنان سنگین و پابر جا باش که این افراد نتوانند تو را سبک بشمرند و از جا تکان دهند، در مسیرت استوار و محکم بایست ، چرا که آنها یقین ندارند و تو کانون یقین و ایمانی .
این سوره با وعده پیروزی مؤ منان بر دشمنان آغاز شد، و با وعده پیروزی نیز پایان می گیرد، ولی شرط اصلی آن در صبر و استقامت شمرده است .
پروردگارا! آنچنان صبر و استقامتی به ما مرحمت کن که طوفانهای مشکلات و حوادث سخت ، هرگز ما را از جا تکان ندهد.
خداوندا! به ذات پاکت پناه می بریم ، از اینکه در زمره کسانی باشیم که موعظه ها و اندرزها، عبرتها و انذارها در دلهایشان اثر نمی گذارد.

بارالها! دشمنان متشکل و متحدند، و با انواع سلاحهای شیطانی مسلح ، ما پیروزی بر دشمنان برونی و شیطان درونی را از تو می طلبیم
آمین یا رب العالمین .

تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 3
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 34 آیه است تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 5
محتوای سوره لقمان
مشهور و معروف میان مفسران این است که این سوره در مکه نازل شده گر چه بعضی مانند شیخ طوسی در تبیان ، اندکی از آیات این سوره را مانند آیه چهارم که سخن از نماز و زکات می گوید، و یا مانند فخر رازی که علاوه بر این آیه آیه 27 را که از علم وسیع پروردگار بحث می کند استثناء کرده اند، ولی دلیل روشنی برای این استثناها وجود ندارد، چرا که نماز و زکات (البته زکات به صورت کلی) در مکه نیز وجود داشته است ، و داستان شرح وسعت علم پروردگار نیز چیزی نیست که نشانه مدنی بودن در آن باشد.
بنابراین سوره لقمان به حکم مکی بودن مشتمل بر محتوای عمومی سوره های مکی است ، یعنی پیرامون عقاید اساسی اسلامی مخصوصا مبدء و معاد و همچنین نبوت بحث می کند.
به طور کلی محتوای این سوره در پنج بخش خلاصه می شود:
بخش اول بعد از ذکر حروف مقطعه اشاره به عظمت قرآن و هدایت و رحمت بودن آن برای مؤ منانی که واجد صفات ویژه هستند می کند، و در نقطه مقابل ، سخن از کسانی می گوید که در برابر این آیات آنچنان سرسختی و لجاجت نشان می دهند که گوئی گوشهایشان کر است ، علاوه بر این سعی دارند با ایجاد سرگرمیهای ناسالم دیگران را نیز از قرآن منحرف نمایند.
بخش دوم از نشانه های خدا در آفرینش آسمان و بر پا داشتن آن بدون هیچگونه ستون ، و آفرینش کوهها در زمین ، و جنبندگان مختلف ، و نزول باران تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 6
و پرورش گیاهان سخن می گوید.
بخش سوم به همین مناسبت قسمتی از سخنان حکمت آمیز لقمان آن مرد الهی را به هنگام اندرز فرزندش نقل می کند که از توحید و مبارزه با شرک شروع شده ، و با توصیه به نیکی کردن به پدر و مادر، و نماز، و امر به معروف و نهی از منکر، و شکیبائی در برابر حوادث سخت ، و خوشروئی با مردم ، و تواضع و فروتنی و اعتدال در امور پایان می یابد.
در بخش چهارم بار دیگر به دلائل توحید باز می گردد، و سخن از تسخیر

آسمان و زمین و نعمتهای وافر پروردگار و نکوهش از منطق بت پرستانی که تنها بر اساس تقلید از نیاکان در این وادی گمراهی افتادند، سخن می گوید، و از آنها بر مساءله خالقیت پروردگار که پایه عبودیت او است اقرار می گیرد.
و نیز از علم گسترده و بی پایان خدا با ذکر مثال روشنی پرده بر می دارد، و در همین رابطه علاوه بر ذکر آیات آفاقی ، از توحید فطری که تجلیش به هنگام گرفتار شدن در میان امواج بلا است به طرز جالبی بحث می کند.
بخش پنجم اشاره کوتاه و تکان دهنده ای به مساءله معاد و زندگی پس از مرگ دارد، به انسان هشدار می دهد که مغرور به زندگی این دنیا نشود، به فکر آن سرای جاویدان باشد.
این مطلب را با ذکر گوشه ای از علم غیب پروردگار که از همه چیز در ارتباط با انسان از جمله لحظه مرگ او و حتی جنینی که در شکم مادر است آگاه است تکمیل کرده و سوره را پایان می دهد.
ضمنا روشن است نامگذاری این سوره به سوره لقمان به خاطر همان بحث قابل ملاحظه و پر مغزی است که از اندرزهای لقمان در این سوره آمده ، و تنها سوره ای است که از این مرد حکیم سخن می گوید. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 7

فضیلت سوره لقمان

روایات متعددی در فضیلت این سوره از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و بعضی از ائمه اهلبیت (علیهم السلام) نقل شده است ، از جمله : در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من قرء سورة لقمان ، کان لقمان له رفیقا یوم القیامة ، و اعطی من الحسنات عشرا بعدد من عمل بالمعروف و عمل بالمنکر: ((کسی که سوره لقمان را بخواند لقمان در قیامت رفیق و دوست او است ، و به عدد کسانی که کار نیک یا بد انجام داده اند (به حکم امر به معروف و نهی از منکر در برابر آنها) ده حسنه به او داده می شود)).
و در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : من قرء سورة لقمان فی لیلة و کل الله به فی لیلة ثلاثین ملکا یحفظونه من ابلیس و جنوده حتی یصبح ، فاذا قرئها بالنهار لم یزالوا یحفظونه من ابلیس و جنوده حتی یمسی : ((کسی که سوره لقمان را در شب بخواند، خدا سی فرشته را مامور حفظ او تا به صبح در برابر شیطان و لشکر شیطان می کند، و اگر در روز بخواند این سی فرشته او را تا به غروب از ابلیس و لشکرش محافظت می نمایند.
بارها گفته ایم و باز هم می گوئیم که اینهمه فضیلت و ثواب و افتخار برای خواندن یک سوره قرآن به خاطر آنست که تلاوت مقدمه ای است برای اندیشه و فکر و آن نیز مقدمه ای است برای عمل و تنها با لقلقه لسان

نباید اینهمه فضیلت را انتظار داشت . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 8
آیه 1 - 5
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
الم (1)
تِلْک ءَایَت الْکِتَبِ الحْکِیمِ(2)
هُدًی وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِینَ(3)
الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصلَوةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکَوةَ وَ هُم بِالاَخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ(4)
أُولَئک عَلی هُدًی مِّن رَّبِّهِمْ وَ أُولَئک هُمُ الْمُفْلِحُونَ(5)
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - الم
2 - این آیات کتاب حکیم است (آیاتی پر محتوا و استوار).
3 - مایه هدایت و رحمت برای نیکوکاران است .
4 - همانها که نماز را بر پا می دارند، زکات را ادا می کنند، و به آخرت یقین دارند.
5 - آنها بر طریق هدایت پروردگارشان هستند، و آنهایند رستگاران تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 9
تفسیر:
نیکوکاران کیانند؟
این سوره ، با ذکر عظمت و اهمیت قرآن آغاز می شود، و بیان حروف مقطعه در ابتدای آن نیز اشاره لطیفی به همین حقیقت است ، که این آیات که از حروف ساده الفبا ترکیب یافته ، چنان محتوائی بزرگ و عالی دارد که سرنوشت انسانها را به کلی دگرگون می سازد (الم).
لذا بعد از ذکر ((حروف مقطعه)) می گوید: ((این آیات کتاب حکیم است)) (تلک آیات الکتاب الحکیم).
((تلک)) در لسان عرب برای اشاره به دور است ، و کرارا گفته ایم که این تعبیر مخصوصا کنایه از عظمت و اهمیت این آیات است گوئی در اوج آسمانها و در نقطه دور دستی قرار گرفته !
توصیف ((کتاب)) به ((حکیم)) یا به خاطر استحکام محتوای آن است ، چرا که هرگز باطل به آن راه نمی یابد، و هر گونه خرافه را از خود دور می سازد جز حق نمی گوید، و جز به راه حق دعوت نمی کند، درست در مقابل ((لهو الحدیث)) (سخنان بیهوده) که در آیات بعد می آید قرار دارد.
و یا به معنی آن است که این قرآن همچون دانشمند حکیمی است که در عین خاموشی با هزار زبان سخن می گوید، تعلیم می دهد، اندرز می گوید، تشویق می کند، انذار می نماید، داستانهای عبرت انگیز بیان می کند، و

خلاصه به تمام معنی دارای حکمت است ، و این سرآغاز، تناسب مستقیمی دارد با سخنان لقمان حکیم که در این سوره از آن بحث به میان آمده .
البته هیچ مانعی ندارد که هر دو معنی ((حکمت)) در آیه فوق منظور باشد. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 10
آیه بعد هدف نهائی نزول قرآن را با این عبارت بازگو می کند: ((این کتاب حکیم مایه هدایت و رحمت برای نیکوکاران است)) (هدی و رحمة للمحسنین).
((هدایت)) در حقیقت مقدمه ای است برای ((رحمت پروردگار))، چرا که انسان نخست در پرتو نور قرآن حقیقت را پیدا می کند و به آن معتقد می شود، و در عمل خود آن را به کار می بندد، و به دنبال آن مشمول رحمت واسعه و نعمتهای بی پایان پروردگار می گردد.
قابل توجه اینکه در اینجا قرآن ، مایه هدایت و رحمت ((محسنین)) شمرده شده ، و در آغاز سوره نمل ، مایه هدایت و بشارت ((مؤ منین)) (هدی و بشری للمؤ منین).
و در آغاز سوره بقره ، مایه هدایت ((متقین)) (هدی للمتقین).
این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که بدون تقوا و پرهیزگاری روح تسلیم و پذیرش حقائق در انسان زنده نمی شود، و طبعا هدایتی در کار نخواهد بود.
و از این مرحله پذیرش حق که بگذریم ، مرحله ایمان فرا می رسد که علاوه بر هدایت ، بشارت به نعمتهای الهی نیز وجود خواهد داشت .
و اگر از مرحله تقوی و ایمان فراتر رویم و به مرحله عمل صالح برسیم رحمت خدا نیز در آنجا افزوده می شود.
بنابراین سه آیه فوق ، سه مرحله پی در پی از مراحل تکامل بندگان خدا را بازگو می کند: مرحله پذیرش حق ، مرحله ایمان و مرحله عمل ، و قرآن در این سه مرحله به ترتیب مایه هدایت و بشارت و رحمت است (دقت کنید).
آیه بعد محسنین را با سه وصف ، توصیف کرده ، می گوید: ((آنها کسانی تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 11
هستند که نماز را بر پا می دارند، زکات را ادا می کنند، و به آخرت یقین دارند)) (الذین یقیمون الصلوة و یؤ تون الزکاة و بالاخرة هم یوقنون)
پیوند آنها با خالق از طریق نماز، و با خلق خدا از طریق زکات ، قطعی است و یقین آنها به دادگاه قیامت انگیزه نیرومندی است برای پرهیز از گناه و برای انجام وظائف .
و در آخرین آیه مورد بحث عاقبت و سرانجام کار ((محسنین)) را چنین بیان می کند: ((آنها بر طریق هدایت پروردگارشان هستند، و آنها رستگارانند)) (اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون).

جمله ((اولئک علی هدی من ربهم))، از یکسو نشان می دهد که هدایت آنها از طرف پروردگارشان تضمین شده است ، و از سوی دیگر تعبیر ((علی))، دلیل بر این است که گوئی هدایت برای آنها یک مرکب راهوار است ، و آنها بر این مرکب سوار و مسلطند.
و از اینجا تفاوت این ((هدایت)) با هدایتی که در آغاز سوره آمده روشن می شود، چرا که هدایت نخستین همان آمادگی پذیرش حق است ، و این هدایت برنامه وصول به مقصد می باشد.
ضمنا جمله اولئک هم المفلحون که طبق ادبیات عرب ، دلیل بر حصر است ، نشان می دهد که تنها راه رستگاری ، همین راه است ، راه نیکوکاران ، راه آنها که با خدا و خلق خدا در ارتباطند، و راه آنها که به مبدء و معاد ایمان کامل دارند. لقمان
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 12
آیه 6 - 9
آیه و ترجمه
وَ مِنَ النَّاسِ مَن یَشترِی لَهْوَ الْحَدِیثِ لِیُضِلَّ عَن سبِیلِ اللَّهِ بِغَیرِ عِلْمٍ وَ یَتَّخِذَهَا هُزُواً أُولَئک لهُمْ عَذَابٌ مُّهِینٌ(6)
وَ إِذَا تُتْلی عَلَیْهِ ءَایَتُنَا وَلی مُستَکبراً کَأَن لَّمْ یَسمَعْهَا کَأَنَّ فی أُذُنَیْهِ وَقْراً فَبَشرْهُ بِعَذَابٍ أَلِیمٍ(7)
إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ لهُمْ جَنَّت النَّعِیمِ(8)
خَلِدِینَ فِیهَا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَ هُوَ الْعَزِیزُ الحْکیمُ(9)
ترجمه :
6 - بعضی از مردم سخنان باطل و بیهوده خریداری می کنند تا مردم را از روی جهل و نادانی گمراه سازند، و آیات الهی را به استهزا و سخریه گیرند، برای آنها عذاب خوار کننده است .
7 - هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود مستکبرانه روی بر می گرداند، گوئی آن را نشنیده ، گوئی اصلا گوشهایش سنگین است ! او را به عذاب دردناک بشارت ده .
8 - (ولی) کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند باغهای پر نعمت بهشت از آن آنهاست .
9 - جاودانه در آن خواهند ماند، این وعده مسلم الهی است ، و اوست عزیز و حکیم (شکست ناپذیر و دانا).
شاءن نزول :
بعضی از مفسران گفته اند که نخستین آیات مورد بحث درباره ((نضر بن
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 13
حارث)) نازل شده است .
او مرد تاجری بود و به ایران سفر می کرد، و در ضمن ، داستانهای ایرانیان

را برای قریش بازگو می نمود، و می گفت : اگر محمد برای شما سرگذشت عاد و ثمود را نقل می کند، من داستانهای رستم و اسفندیار، و اخبار کسری و سلاطین عجم را باز می گویم !، آنها دور او را گرفته ، استماع قرآن را ترک می گفتند.
بعضی دیگر گفته اند که این قسمت از آیات در باره مردی نازل شده که کنیز خواننده ای را خریداری کرده بود و شب و روز برای او خوانندگی می کرد و او را از یاد خدا غافل می ساخت .
مرحوم ((طبرسی)) مفسر بزرگ ، بعد از ذکر این شان نزول می گوید:
حدیثی که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در این زمینه نقل شده شاءن نزول فوق را تاءیید می کند، چرا که آن حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: لا یحل تعلیم المغنیات و لا بیعهن ، و اثمانهن حرام و قد نزل تصدیق ذلک فی کتاب الله : ((و من الناس من یشتری لهو الحدیث ...)).
((آموزش دادن کنیزان خواننده ، و خرید و فروش آنها حرام است و درآمدی که از این راه به دست می آید نیز حرام است ، گواه این مطلب چیزی است که خداوند در کتابش فرموده : و من الناس من یشتری لهو الحدیث ....
تفسیر :
غنا یکی از دامهای بزرگ شیاطین !
در این آیات ، سخن از گروهی است که درست در مقابل گروه ((محسنین)) و ((مؤ منین)) قرار دارند که در آیات گذشته مطرح بودند.
در اینجا سخن از جمعیتی است که سرمایه های خود را برای بیهودگی و گمراه ساختن مردم به کار می گیرد، و بدبختی دنیا و آخرت را برای خود می خرد! تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 14
نخست می فرماید: ((بعضی از مردم ، سخنان باطل و بیهوده را خریداری می کنند تا خلق خدا را از روی جهل و نادانی ، از راه خدا گمراه سازند)) (و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم).
((و آیات خدا را به استهزاء و سخریه گیرند)) (و یتخذها هزوا).
و در پایان آیه اضافه می کند: ((عذاب خوار کننده از آن این گروه است)) (اولئک لهم عذاب مهین).
خریداری کردن سخنان باطل و بیهوده یا به این گونه است که به راستی افسانه های خرافی و باطل را با دادن پول به دست آورند، آنچنان که در داستان ((نضر بن حارث)) خواندیم .
و یا از این طریق است که برای ترتیب دادن مجالس لهو و باطل و خوانندگی کنیزان خواننده خریداری کنند، چنانکه در حدیث پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ضمن شان نزول بیان شد.

و یا صرف کردن مال به هر صورت و به هر طریقی که به وسیله آن به این هدف نامشروع یعنی سخنان باطل و بیهوده برسند.
عجب اینکه این کوردلان مطالب باطل و بیهوده را به گرانترین قیمت خریداری می کردند، اما آیات الهی و حکمت را که پروردگار، رایگان در اختیارشان گذارده نادیده می گرفتند.
این احتمال نیز وجود دارد که خریداری (اشتراء) در اینجا معنی کنائی داشته باشد و منظور از آن هر گونه تلاش و کوشش برای رسیدن به این منظور است . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 15
و اما ((لهو الحدیث))، مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که هر گونه سخنان یا آهنگهای سرگرم کننده و غفلت زا را که انسان را به بیهودگی یا گمراهی می کشاند در بر می گیرد، خواه از قبیل ((غنا)) و الحان و آهنگهای شهوت انگیز و هوس آلود باشد، و خواه سخنانی که نه از طریق آهنگ ، بلکه از طریق محتوی انسان را به بیهودگی و فساد، سوق می دهد.
و یا از هر دو طریق ، چنانکه در تصنیفها و اشعار عاشقانه خوانندگان معمولی است که هم محتوایش گمراه کننده است و هم آهنگش !
و یا مانند داستانهای خرافی و اساطیر که سبب انحراف مردم از ((صراط مستقیم)) الهی می گردد.
و یا سخنان سخریه آمیزی که به منظور محو حق و تضعیف پایه های ایمان مطرح می شود، همانند چیزی که از ابوجهل و یارانش نقل می کنند که رو به قریش می کرد و می گفت : ((می خواهید شما را از ((زقوم)) که ((محمد)) ما را به آن تهدید می کند اطعام کنم ؟! سپس می فرستاد و ((کره و خرما)) حاضر می کردند و می گفت : این همان ((زقوم)) است ! ... و به این ترتیب آیات الهی را بباد استهزاء می گرفت .
به هر حال ((لهو الحدیث)) معنای گسترده ای دارد که همه اینها و مانند آن را فرا می گیرد، و اگر در روایات اسلامی و سخنان مفسرین روی یکی از اینها انگشت گذارده شده است هرگز دلیل بر انحصار و محدودیت مفهوم آیه نیست .
در احادیثی که از طرق اهلبیت (علیهم السلام) به ما رسیده تعبیرهائی دیده می شود که بیانگر همین وسعت مفهوم این کلمه است :
از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : الغناء مجلس لا ینظر الله الی اهله ، و هو مما قال الله عز و جل ((و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله)): ((مجلس غنا و خوانندگی لهو و باطل ، مجلسی تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 16
است که خدا به اهل آن نمی نگرد، (و آنها را مشمول لطفش قرار نمی دهد) و این مصداق همان چیزی است که خداوند عزوجل فرموده ((بعضی از مردم هستند که سخنان بیهوده خریداری می کنند تا مردم را از راه خدا

گمراه سازند)).
تعبیر به ((لهو الحدیث)) بجای ((الحدیث اللهو)) گویا اشاره به این است که هدف اصلی آنها همان لهو و بیهودگی است ، و سخن ، وسیله ای برای رسیدن به آن است .
جمله ((لیضل عن سبیل الله)) نیز مفهوم وسیعی دارد که هم گمراه کردن اعتقادی را شامل می شود آنچنان که در داستان نضر بن حارث و ابو جهل خواندیم و هم منحرف ساختن اخلاقی آنچنان که در احادیث غنا آمده است .
تعبیر ((بغیر علم)) اشاره به این است که این گروه گمراه و منحرف حتی به مذهب باطل خود نیز ایمان ندارند، بلکه صرفا از جهل و تقلیدهای کورکورانه پیروی می کنند، آنها جاهلانی هستند که دیگران را نیز به جهل و نادانی خود گرفتار می سازند.
این در صورتی است که تعبیر ((بغیر علم)) را توصیف برای گمراه کنندگان بدانیم ، اما بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که توصیفی برای ((گمراه شوندگان)) باشد، یعنی مردم جاهل و بیخبر را ناآگاهانه به وادی انحراف و باطل می کشانند.
این بیخبران گاه از این هم فراتر می روند، یعنی تنها به جنبه های سرگرمی و غافل کننده این مسائل قانع نمی شوند، بلکه سخنان لهو و بیهوده خود را وسیله ای برای استهزاء و سخریه آیات الهی قرار می دهند، و این همان است که در آخر آیه فوق به آن اشاره کرده ، می فرماید: و یتخذها هزوا.
اما توصیف عذاب به ((مهین)) (خوار کننده و اهانت بار) به خاطر آن است که جریمه باید همانند جرم باشد، آنها نسبت به آیات الهی توهین کردند،

هم برای آنها مجازاتی تعیین کرده که علاوه بر دردناک بودن توهین آور نیز می باشد.
آیه بعد به عکس العمل این گروه در برابر آیات الهی اشاره کرده ، و در واقع آن را با عکس العملشان در برابر لهو الحدیث مقایسه می کند و می گوید: ((هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود مستکبرانه روی بر می گرداند، گوئی آیات ما را نشنیده ، گوئی اصلا گوشهایش سنگین است)) و اصلا هیچ سخنی را نمی شنود (و اذا تتلی علیه آیاتنا ولی مستکبرا کان لم یسمعها کان فی اذنیه وقرا).
و در پایان ، کیفر دردناک چنین کسی را اینگونه بازگو می کند: ((او را به عذاب دردناک بشارت ده))! (فبشره بعذاب الیم).
تعبیر به ولی مستکبرا اشاره به این است که رویگرداندن او تنها به خاطر مزاحمت با منافع دنیوی و هوسهایش نیست ، بلکه از اینهم فراتر می رود و انگیزه استکبار و تکبر در برابر خدا و آیات خدا که بزرگترین گناه است در

عمل او نیز وجود دارد.
جالب اینکه نخست می گوید: ((آنچنان بی اعتنائی به آیات الهی می کند که گوئی اصلا آن را نشنیده و کاملا بی اعتنا از کنار آن می گذرد)) سپس اضافه می کند: ((نه تنها این آیات را نمیشنود، گوئی اصلا کر است و هیچ سخنی را نمی شنود))!
جزای چنین افراد نیز متناسب اعمالشان است همانگونه که عملشان برای اهل حق دردآور بود، خداوند مجازاتشان را نیز دردناک قرار داده ، و به عذاب الیمشان گرفتار می سازد!
توجه به این نکته نیز لازم است که تعبیر به ((بشر)) (بشارت ده) در مورد عذاب دردناک الهی متناسب با کار مستکبرانی است که آیات الهی را به باد سخریه تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 18
می گرفتند و بوجهل صفتانی که ((زقوم جهنم)) را با کره و خرما تفسیر می کردند!
در آیات بعد به شرح حال مؤ منان راستین باز می گردد که در آغاز این مقایسه از آنان شروع شد، در پایان نیز به آنان ختم گردد، می فرماید: ((کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، باغهای پر نعمت بهشت از آن آنها است)) (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم جنات النعیم).
آری این گروه بر عکس مستکبران بی ایمان ، و گمراه کنندگان کوردل که نه آثار خدا را در جهان می بینند و نه سخنان فرستادگان خدا را به گوش جان می شنوند، به حکم عقل و خرد بیدار و چشم بینا و گوش شنوا که خدا نصیبشان کرده هم به آیات الهی ایمان می آورند و هم در اعمال صالح خود آن را به کار می گیرند و چه جالب است که آنها ((عذاب الیم)) داشتند و اینها ((جنات نعیم)) دارند.
مهمتر اینکه این باغهای پر نعمت بهشتی ، برای آنها جاودانه است ((همیشه در آن خواهند ماند)) (خالدین فیها).
((این وعده مسلم الهی است ، وعده ای تخلف ناپذیر)) (وعد الله حقا).
و خداوند نه وعده دروغین می دهد، و نه از وفای به وعده های خود عاجز است ، چرا که ((او عزیز و قدرتمند، و حکیم و آگاه است)) (و هو العزیز الحکیم).
این نکته قابل دقت است که در مورد مستکبران ، ((عذاب)) به صورت مفرد ذکر شده و در مورد مؤ منان صالح العمل ، ((جنات)) به صورت جمع ، چرا که رحمت خدا همواره بر غضبش پیشی گرفته .
تاکید بر خلود و وعده حق الهی نیز تاءکیدی بر همین فزونی ((رحمت))
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 19
بر ((غضب)) است .

((نعیم)) که از ماده ((نعمت)) است ، معنی گسترده ای دارد که همه انواع نعمتهای مادی و معنوی را شامل می شود، حتی نعمتهائی که برای ما محبوسان زندان تن در این دنیا قابل درک نیست ((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: ((نعیم)) به معنی ((نعمت بسیار)) است (النعیم النعمة الکثیرة).
نکته ها:
1 - تحریم غنا
بدون شک غنا به طور اجمال از نظر مشهور علمای شیعه حرام است و شهرتی در سرحد اجماع و اتفاق دارد.
بسیاری از علمای اهل سنت نیز بر این عقیده تاءکید کرده اند، هر چند بعضی از آنها استثناهائی برای آن قائل شده اند، و شاید بعضی از این استثناها در حقیقت استثناء نباشد و خارج از موضوع غنا محسوب شود (و به اصطلاح تخصصا خارج است).
((قرطبی)) در ذیل آیات مورد بحث در همین زمینه چنین می گوید: ((غنای معمول در میان گروهی از مردم ، هر گاه مشتمل بر اشعار عاشقانه در باره زنان و توصیف زیبائیهای آنان ، و ذکر شراب و محرمات دیگر باشد، همه علما در حرمت آن متفقند، چرا که مصداق لهو و غنای مذموم می باشد، و اما اگر از این امور خالی گردد، مختصری از آن در اعیاد و جشنهای زفاف جائز است ، و همچنین برای نشاط بخشیدن به هنگام انجام کارهای مشکل ، آنگونه که در تاریخ اسلام در مساله حفر خندق آمده ، و یا اشعاری که ((انجشه)) به هنگام حرکت قافله به سوی مکه در حجة الوداع برای تحریک شتران می خوانده است ، اما آنچه امروز در میان ((صوفیه)) معمول است که انواع آلات طرب را در این زمینه به کار می برند تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 20
حرام است)).
آنچه را که قرطبی به صورت استثناء بیان کرده از قبیل خواندن ((حدی)) (آواز مخصوص) برای شتران یا اشعار مخصوصی که مسلمانان با آهنگ به هنگام حفر خندق می خواندند به احتمال قوی اصلا جزء غنا نبوده و نیست ، و شبیه اشعاری است که گروهی با آهنگ مخصوص در راهپیمائیها یا مجالس جشن و عزاداری مذهبی می خوانند.
در منابع اسلامی دلائل زیادی بر تحریم غنا در دست است که از جمله آیه فوق و من الناس من یشتری لهو الحدیث ... و بعضی دیگر از آیات قرآن می باشد که حداقل طبق روایاتی که در تفسیر این آیات وارد شده بر غنا تطبیق گردیده ، و یا غنا از مصادیق آن شمرده شده است .
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه و اجتنبوا قول الزور (حج - 30) فرمود: قول الزور الغنا: ((سخن باطل همان

غنا است)).
و نیز همان امام (علیه السلام) در تفسیر آیه و الذین لا یشهدون الزور (فرقان 72) فرمود: ((منظور از آن غنا است)).
و در تفسیر همین آیه مورد بحث ، روایات متعددی از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) و امام علی بن موسی الرضا (علیهم السلام) نقل شده است که یکی از مصداقهای ((لهو الحدیث)) را که موجب ((عذاب مهین)) است غنا معرفی کرده اند.
علاوه بر این روایات فراوان دیگری - منهای تفسیر آیات - در منابع اسلامی دیده می شود که تحریم غنا را بطور مؤ کد بیان می کند.
در حدیثی که از ((جابر بن عبدالله)) از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده می خوانیم : کان ابلیس اول من تغنی : ((شیطان اولین کسی بود که غنا خواند)). تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 21
و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده است : بیت الغناء لا - تؤ من فیه الفجیعة ، و لا تجاب فیه الدعوة ، و لا یدخله الملک : ((خانه ای که در آن غنا باشد، ایمن از مرگ و مصیبت دردناک نیست ، و دعا در آن به اجابت نمی رسد، و فرشتگان وارد آن نمی شوند)).
و در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می خوانیم : الغناء یورث النفاق ، و یعقب الفقر: ((غنا، روح نفق را پرورش می دهد و فقر و بدبختی می آفریند)).
در حدیث دیگر که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده از جمله کسانی را که ملعون و دور از رحمت خدا شمرده است زن خواننده و کسی است که اجرتی به او می دهد و کسی که آن پول را مصرف می نماید! (المغنیة ملعونة ، و من اداها ملعون ، و آکل کسبها ملعون).
در منابع معروف اهل سنت نیز روایات متعددی در این زمینه نقل شده است .
از جمله روایتی است که در ((در المنثور)) از جمع کثیری از محدثین از ابی امامة از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل کرده است که فرمود: لا یحل تعلیم المغنیات و لا بیعهن و اثمانهن حرام : ((تعلیم زنان خواننده حلال نیست ، و همچنین خرید و فروش این کنیزان ، و چیزی که در مقابل آن گرفته می شود نیز حرام است)).
نظیر همین معنی را نویسنده التاج از ترمذی و امام احمد نقل کرده است (التاج جلد 5 صفحه 287).
((ابن مسعود)) از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل می کند که فرمود: الغناء ینبت النفاق تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 22
فی القلب کما ینبت الماء البقل : ((غنا روح نفاق را در قلب پرورش می دهد همانگونه که آب گیاهان را))!.

روی هم رفته روایاتی که در این زمینه نقل شده است بقدری زیاد است که به حد تواتر می رسد، و به همین دلیل اکثر علمای اسلام فتوی به حرمت داده اند علاوه بر علمای شیعه که تقریبا در این سخن اتفاق نظر دارند، تحریم آن از ابو - حنیفه نیز نقل شده است ، و هنگامی که از احمد پیشوای معروف اهل سنت درباره غنا سؤ ال کردند در پاسخ گفت : ینبت النفاق : ((روح نفاق را در آدمی می رویاند))!.
و مالک ، پیشوای دیگر اهل سنت در پاسخ این سؤ ال گفت : یفعله الفساق : ((مردم فاسق به دنبال آن می روند))!
و ((شافعی)) تصریح کرده است که شهادت اصحاب غنا قبول نیست ، و این خود دلیل بر فسق آنها است .
از اصحاب شافعی نیز نقل شده که فتوای شافعی را تحریم می دانند، بر خلاف آنچه بعضی پنداشته اند.
2 - غناء چیست ؟
در حرمت غناء چندان مشکلی وجود ندارد، مشکل تشخیص موضوع غناء است .
آیا هر صوت خوش و زیبائی غنا است ؟
مسلماء چنین نیست ، زیرا در روایات اسلامی آمده و سیره مسلمین نیز حکایت می کند که قرآن و اذان و مانند آن را با صدای خوش و زیبا بخوانید. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 23
آیا غنا هر صدائی است که در آن ((ترجیع)) (رفت و آمد صدا در حنجره و به اصطلاح غلت دادن) باشد؟ آن نیز ثابت نیست .
آنچه از مجموع کلمات فقهاء و سخنان اهل سنت در این زمینه می توان استفاده کرد این است که غناء، آهنگهای طرب انگیز و لهو و باطل است .
و به عبارت روشنتر: غناء آهنگهائی است که متناسب مجالس فسق و فجور و اهل گناه و فساد می باشد.
و باز به تعبیر دیگر: غناء به صوتی گفته می شود که قوای شهوانی را در انسان تحریک می نماید، و انسان در آن حال احساس می کند که اگر در کنار آن صدا، شراب و فساد جنسی نیز باشد کاملا مناسب است !.
این نکته نیز قابل توجه است که گاه یک ((آهنگ)) هم خودش غنا و لهو و باطل است و هم محتوای آن ، به این ترتیب که اشعار عشقی و فسادانگیز را با آهنگهای مطرب بخوانند، و گاه تنها آهنگ ، غنا است ، به این ترتیب که اشعار پر محتوی یا آیات قرآن و دعاء و مناجات را به آهنگی بخوانند که مناسب مجالس عیاشان و فاسدان است ، و در هر دو صورت حرام می باشد (دقت کنید).
ذکر این نکته نیز لازم است که گاه برای غنا دو رقم معنی ذکر می شود ((معنی عام)) و ((معنی خاص))، معنی خاص همان است که در بالا گفتیم

یعنی آهنگهای تحریک شهوات و متناسب مجالس فسق و فجور.
ولی معنی عام هر گونه صوت زیبا است ، و لذا آنها که غنا را به معنی عام تفسیر کرده اند بر آن دو قسم قائل شده اند ((غنای حلال)) و ((غنای حرام)).
منظور از غنای حرام همان است که در بالا گفته شد و منظور از غنای حلال صدای زیبا و خوشی است که مفسده انگیز نباشد، و متناسب با مجالس فسق و فجور نگردد.
بنابراین در اصل تحریم غنا تقریبا اختلافی نیست ، اختلاف در نحوه تفسیر
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 24
آن است .
البته ((غنا)) مصادیق مشکوکی نیز دارد (مانند همه مفاهیم دیگر) که انسان به راستی نمی داند فلان صوت مناسب مجالس فسق و فجور است یا نه ؟ و در این صورت به حکم اصل برائت محکوم به حلیت است (البته بعد از آگاهی کافی از مفهوم عرفی غنا طبق تعریف فوق).
و از اینجا روشن می شود صداها و آهنگهای حماسی که متناسب میدانهای نبرد و یا ورزش و یا مانند آن است دلیلی بر تحریم آن نیست .
البته در زمینه غنا بحثهای دیگری نیز وجود دارد از قبیل پاره ای از استثناها که بعضی برای آن قائل شده اند، و جمعی آن را انکار کرده اند، و مسائل دیگر که باید در کتب فقهی از آن سخن گفت .
آخرین سخنی که در اینجا ذکر آن را لازم می دانیم این است که آنچه در بالا گفتیم مربوط به خوانندگی است و اما استفاده از آلات موسیقی و حرمت آن بحث دیگری دارد که از موضوع این سخن خارج است .
3 - فلسفه تحریم غنا
دقت در مفهوم ((غنا)) با شرائطی که در شرح موضوع آن گفتیم ، فلسفه تحریم آن را به خوبی روشن می سازد.
در یک بررسی کوتاه به مفاسد زیر برخورد می کنیم :
الف : تشویق به فساد اخلاق - تجربه نشان داده است - و تجربه بهترین شاهد و گواه است - که بسیاری افراد تحت تاثیر آهنگهای غناء، راه تقوی و پرهیزکاری را رها کرده ، و به شهوات و فساد روی می آورند.
مجلس غنا معمولا مرکز انواع مفاسد است و آنچه به این مفاسد دامن می زند همان غناء است . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 25
در بعضی از گزارشهائی که در جرائد خارجی آمده می خوانیم که در مجلسی که گروهی از دختران و پسران بودند، و آهنگ خاصی از غناء در آنجا اجرا شد آنچنان هیجانی به دختران و پسران دست داد که به یکدیگر حمله ور شدند و فجایع زیادی بار آوردند که قلم از ذکر آن شرم دارد.
در تفسیر ((روح المعانی))، سخنی از یکی از سران ((بنی امیه)) نقل می

کند که به آنها می گفت : از غنا بپرهیزید که حیا را کم می کند، شهوت را می افزاید شخصیت را در هم می شکند، جانشین شراب می شود، و همان کاری را می کند که مستی انجام می دهد.
و این نشان می دهد که حتی آنها نیز به مفاسد آن پی برده بودند.
و اگر می بینیم در روایات اسلامی کرارا آمده است که غنا روح نفاق را در قلب پرورش می دهد اشاره به همین حقیقت است ، روح نفاق همان روح آلودگی به فساد و کناره گیری از تقوا و پرهیزکاری است .
و نیز اگر در روایات آمده است که فرشتگان در خانه ای که غنا در آن است وارد نمی شوند به خاطر همین آلودگی به فساد است ، چرا که فرشتگان پاکند و طالب پاکیند، و از این محیطهای آلوده بیزارند.
ب - غافل شدن از یاد خدا - تعبیر به ((لهو)) که در تفسیر ((غنا)) در بعضی از روایات اسلامی آمده است ، اشاره به همین حقیقت است که غناء انسان را آنچنان مست شهوات می کند که از یاد خدا غافل می سازد.
در آیات فوق خواندیم که ((لهو الحدیث))، یکی از عوامل ((ضلالت)) از ((سبیل الله)) است ، و موجب ((عذاب الیم)). تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 26
در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم : کل ما الهی عن ذکر الله فهو من المیسر: ((هر چیزی که انسان را از یاد خدا غافل کند (و در شهوات فرو ببرد) آن در حکم قمار است .))
ج - آثار زیانبار بر اعصاب - غنا و موسیقی در حقیقت ، یکی از عوامل مهم تخدیر اعصاب است ، و به تعبیر دیگر مواد مخدر گاهی از طریق دهان و نوشیدن وارد بدن می شوند، (مانند شراب).
و گاه از طریق بوئیدن و حس شامه (مانند هروئین).
و گاه از طریق تزریق (مانند مرفین).
و گاه از طریق حس سامعه است (مانند غنا).
به همین دلیل گاهی غنا و آهنگهای مخصوصی ، چنان افراد را در نشئه فرو می برد، که حالتی شبیه به مستی به آنها دست می دهد، البته گاه به این مرحله نمی رسد اما در عین حال تخدیر خفیف ایجاد می کند.
و به همین دلیل بسیاری از مفاسد مواد مخدر در غنا وجود دارد، خواه تخدیر آن خفیف باشد یا شدید.
((توجه دقیق به بیوگرافی مشاهیر موسیقیدانان نشان می دهد که در دوران عمر به تدریج دچار ناراحتیهای روحی گردیده اند، تا آنجا که رفته رفته اعصاب خود را از دست داده ، و عده ای مبتلا به بیماریهای روانی شده ، و گروهی مشاعر خود را از کف داده ، و به دیار جنون رهسپار شده اند، دستهای فلج و ناتوان گردیده بعضی هنگام نواختن موسیقی درجه فشار خونشان بالا رفته و دچار سکته ناگهانی شده اند)). تفسیر نمونه جلد

17 صفحه 27
در بعضی از کتبی که در زمینه آثار زیانبار موسیقی بر اعصاب آدمی نوشته شده است حالات جمعی از موسیقی دانان و خوانندگان معروف آمده است که به هنگام اجرای برنامه گرفتار سکته و مرگ ناگهانی شده ، و در همان مجلس جان خود را از دست داده اند.
کوتاه سخن اینکه آثار زیانبخش غنا و موسیقی بر اعصاب تا سر حد تولید جنون ، و بر قلب و فشار خون ، و تحریکات نامطلوب دیگر به حدی است که نیاز به بحث زیادی ندارد.
از آمارهائی که از مرگ و میرها در عصر ما تهیه شده چنین استفاده می شود که مرگهای ناگهانی نسبت به گذشته افزایش زیادی یافته است ، عوامل این افزایش را امور مختلفی ذکر کرده اند از جمله افزایش غنا و موسیقی در سطح جهان .
د - غنا یکی از ابزار کار استعمار
استعمارگران جهان همیشه از بیداری مردم ، مخصوصا نسل جوان ، وحشت داشته اند، به همین دلیل بخشی از برنامه های گسترده آنها برای ادامه استعمار، فرو بردن جامعه ها در غفلت و بی خبری و ناآگاهی و گسترش انواع سرگرمیهای نا سالم است .
امروز مواد مخدر تنها جنبه تجارتی ندارد، بلکه یک ابزار مهم سیاسی ، یعنی سیاستهای استعماری است ، ایجاد مراکز فحشاء، کلوپه ای قمار و همچنین سرگرمیهای ناسالم دیگر، و از جمله توسعه غنا و موسیقی ، یکی از مهمترین ابزاری است که آنها برای تخدیر افکار مردم بر آن اصرار دارند، و به همین دلیل قسمت عمده وقت رادیوهای جهان را موسیقی تشکیل می دهد و از برنامه های عمده وسائل ارتباط جمعی همین موضوع است . لقمان
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 28
آیه 10 - 11
آیه و ترجمه
خَلَقَ السمَوَتِ بِغَیرِ عَمَدٍ تَرَوْنهَا وَ أَلْقَی فی الاَرْضِ رَوَسیَ أَن تَمِیدَ بِکُمْ وَ بَث فِیهَا مِن کلِّ دَابَّةٍ وَ أَنزَلْنَا مِنَ السمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا فِیهَا مِن کلِّ زَوْجٍ کَرِیمٍ(10) هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونی مَا ذَا خَلَقَ الَّذِینَ مِن دُونِهِ بَلِ الظلِمُونَ فی ضلَلٍ مُّبِینٍ(11)
ترجمه :
10 - آسمانها را بدون ستونی که قابل رؤ یت باشد آفرید، و در زمین کوههائی افکند تا شما را به لرزه در نیاورد، و از هر گونه جنبنده روی آن منتشر ساخت ، و از آسمان آبی نازل کردیم ، و به وسیله آن در روی زمین انواع گوناگونی از جفتهای گیاهان پر ارزش رویاندیم .

11 - این آفرینش خداست ، اما به من نشان دهید معبودانی که غیر او هستند چه چیز را آفریده اند؟ ولی ظالمان در گمراهی آشکارند.
تفسیر:
این آفرینش خدا است ، دیگران چه آفریده اند؟
به دنبال بحثی که پیرامون قرآن ، و ایمان به آن در آیات گذشته بود در دو آیه مورد بحث از دلائل توحید که یکی دیگر از اساسی ترین اصول اعتقادی است سخن می گوید.
در آیه نخست به پنج قسمت از آفرینش پروردگار که پیوند ناگسستنی

هم دارند (آفرینش آسمان ، و معلق بودن کرات در فضا و نیز آفرینش کوهها برای حفظ ثبات زمین ، و سپس آفرینش جنبندگان ، و بعد از آن آب و گیاهان که وسیله تغذیه آنها است) اشاره می کند.
می فرماید: ((خداوند آسمانها را بدون ستونی که قابل رؤ یت باشد آفرید)) (خلق السماوات بغیر عمد ترونها).
((عمد)) (بر وزن قمر) جمع ((عمود)) به معنی ستون است ، و مقید ساختن آن به ((ترونها))، دلیل بر این است که آسمان ستونهای مرئی ندارد، مفهوم این سخن آنست که ستونهائی دارد اما غیر قابل رؤ یت نیست ، و چنانکه پیش از این هم در تفسیر سوره رعد گفته ایم ، این تعبیر اشاره لطیفی است به قانون جاذبه و دافعه که همچون ستونی بسیار نیرومند اما نامرئی کرات آسمانی را در جای خود نگه داشته .
در حدیثی که ((حسین بن خالد)) از امام ((علی بن موسی الرضا)) (علیهم السلام) نقل کرده به این معنی تصریح شده است ، فرمود: سبحان الله ، ا لیس الله یقول بغیر عمد ترونها؟ قلت بلی ، فقال : ثم عمد و لکن لا ترونها: ((منزه است خدا، آیا خداوند نمی فرماید بدون ستونی که آن را مشاهده کنید؟ راوی می گوید: عرض کردم آری ، فرمود: پس ستونهائی هست ولی شما آن را نمی بینید))!و.
به هر حال جمله فوق یکی از معجزات علمی قرآن مجید است که شرح بیشتر آن را در ذیل آیه 2 سوره رعد (جلد 10 صفحه 110) آوردیم .
سپس درباره فلسفه ((آفرینش کوهها)) می گوید: ((خداوند در زمین کوههائی افکند تا شما را مضطرب و متزلزل نکند)) (و القی فی الارض رواسی ان

تمید بکم).
این آیه که نظائر فراوانی در قرآن دارد نشان می دهد که کوهها وسیله ثبات زمینند، امروز از نظر علمی نیز این حقیقت ثابت شده که کوهها از جهات متعددی مایه ثبات زمین هستند.
از این نظر که ریشه های آنها به هم پیوسته و همچون زره محکمی ، کره

زمین را در برابر فشارهائی که از حرارت درونی ناشی می شود حفظ می کند، و اگر آنها نبودند زلزله های ویرانگر آنقدر زیاد بود که شاید مجالی به انسان برای زندگی نمی داد.
و از این نظر که این قشر محکم در برابر فشار جاذبه ماه و خورشید مقاومت می کند که اگر کوهها نبود، جزر و مد عظیمی در پوسته خاکی زمین به وجود می آمد که بی شباهت به جزر و مد دریاها نبودند و زندگی را بر انسان ناممکن می ساخت .
و از این نظر که فشار طوفانها را در هم می شکند، و تماس هوای مجاور زمین را به هنگام حرکت وضعی زمین به حداقل می رساند و اگر آنها نبودند صفحه زمین همچون کویرهای خشک در تمام طول شب و روز صحنه طوفانهای مرگبار و بادهای در هم کوبنده بود.
حال که نعمت آرامش آسمان به وسیله ستون نامرئیش ، و آرامش زمین به وسیله کوهها تامین شد نوبت به آفرینش موجودات زنده و آرامش آنها می رسد که در محیطی آرام بتوانند قدم به عرصه حیات بگذارند، می گوید: ((و در روی زمین از هر جنبنده ای منتشر ساخت)) (و بث فیها من کل دابة). تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 31
تعبیر به ((من کل دابة))، اشاره به تنوع حیات و زندگی در چهره های مختلف است از جنبندگانی که از کوچکی با چشم عادی دیده نمی شوند و سرتاسر محیط ما را پر کرده اند گرفته ، تا جنبندگان غولپیکری که عظمت آنها انسان را در وحشت فرو می برد.
همچنین جنبندگان به رنگهای مختلف و چهره های کاملا متفاوت ، آبزیان و هوا زیان ، پرندگان و خزندگان ، حشرات گوناگون و مانند آنها که هر کدام برای خود عالمی دارند، و مساءله حیات را در صدها هزار آئینه منعکس می سازند.
اما پیدا است که این جنبندگان نیاز به آب و غذا دارند، لذا در جمله های بعد به این دو موضوع اشاره کرده می گوید: ((از آسمان آبی فرستادیم و به وسیله آن در روی زمین ، انواع گوناگونی از جفتهای گیاهان پر ارزش رویاندیم)) (و انزلنا من السماء ماء فانبتنا فیها من کل زوج کریم).
به این ترتیب اساس زندگی همه جنبندگان ، مخصوصا انسان را که آب و گیاه تشکیل می دهد بیان می کند، سفره ای است گسترده با غذاهای متنوع در سرتاسر روی زمین که هر یک از آنها از نظر آفرینش ، دلیلی است بر عظمت و قدرت پروردگار.
قابل توجه اینکه در بیان آفرینش سه قسمت نخست ، افعال به صورت غائب ذکر شده ، ولی به مساءله نزول باران و پرورش گیاهان که می رسد، افعال را به صورت متکلم بیان کرده می فرماید: ((ما از آسمان آبی فرستادیم ، و ما در زمین گیاهانی رویاندیم)).

این خود یکی از فنون فصاحت است که به هنگام ذکر امور مختلف ، آنها را در دو یا چند شکل متنوع بیان کنند تا شنونده هیچگونه احساس خستگی

نکنند، بعلاوه این تعبیر نشان می دهد که نزول باران و پرورش گیاهان مورد توجه خاصی بوده است .
این آیه بار دیگر به ((زوجیت در جهان گیاهان)) اشاره می کند که آن نیز از معجزات علمی قرآن است ، چرا که در آن زمان ، زوجیت (وجود جنس نر و ماده) در جهان گیاهان بطور گسترده ثابت نشده بود، و قرآن از آن پرده برداشت (شرح بیشتر پیرامون این مساله را می توانید در جلد 15 ذیل آیه 7 سوره شعراء مطالعه فرمائید).
ضمنا توصیف زوجهای گیاهان به ((کریم)) اشاره به انواع مواهبی است که در آنها وجود دارد.
بعد از ذکر عظمت خداوند در جهان آفرینش ، و چهره های مختلفی از خلقت روی سخن را به مشرکان کرده و آنها را مورد باز خواست قرار می دهد، می گوید: ((این آفرینش خدا است ، اما به من نشان دهید معبودانی که غیر او هستند چه چیز را آفریده اند))؟! (هذا خلق الله فارونی ما ذا خلق الذین من دونه).
مسلما آنها نمی توانستند ادعا کنند هیچیک از مخلوقات این جهان مخلوق بتها هستند، بنابر این آنها به توحید خالقیت معترف بودند، با اینحال چگونه می توانستند شرک در عبادت را توجیه کنند، چرا که توحید خالقیت دلیل بر توحید ربوبیت و یگانگی مدبر عالم ، و آنهم دلیل بر توحید عبودیت است .
لذا در پایان آیه ، عمل آنها را منطبق بر ظلم و ضلال شمرده می گوید: ((ولی ظالمان در گمراهی آشکارند)) (بل الظالمون فی ضلال مبین).
می دانیم ((ظلم)) معنی گسترده ای دارد که شامل قرار دادن هر چیز در

محل می شود، و از آنجا که مشرکان عبادت و گاه تدبیر جهان را در اختیار بتها می گذاشتند مرتکب بزرگترین ظلم و ضلالت بودند.
ضمنا تعبیر فوق اشاره لطیفی است به ارتباط ((ظلم)) و ((ضلال))، زیرا هنگامی که انسان موقعیت موجودات عینی را در جهان نشناسد، یا بشناسد و رعایت نکند و هر چیز را در جای خویش نبیند، مسلما این ظلم سبب ضلالت و گمراهی او خواهد شد. لقمان

آیه 12 - 15
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَنَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشكُرْ للَّهِ وَ مَن يَشكرْ فَإِنَّمَا يَشكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَن كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنىٌّ حَمِيدٌ(12)

وَ إِذْ قَالَ َلَقْمَنُ لابْنِهِ وَ هُوَ یَعِظهُ یَبُنىَّ لا تُشرِک بِاللّهِ إِنَّ الشرْک لَظلّمٌ عَظِیمٌ(13)
وَ وَصیْنَا الانسنَ بِوَلِدَیْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلى وَهْنٍ وَ فِصلُهُ فى عَامَینِ أَنِ اشکرْ لى وَ لِوَلِدَیْک إِلىَّ الْمَصِیرُ(14)
وَ إِن جَهَدَاک عَلىِ أَن تُشرِک بى مَا لَیْس لَک بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُمَا وَ صاحِبْهُمَا فِى الدُّنْیَا مَعْرُوفاً وَ اتَّبِعْ سبِیلَ مَنْ أَنَاب إِلىَّ ثُمَّ إِلىَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ(15)
ترجمه :
12 - ما به لقمان حکمت دادیم (و به او گفتیم) شکر خدا را بجای آور، هر کس شکرگزاری کند به سود خویش شکر کرده ، و آنکس که کفران کند (زیانی به خدا نمی رساند) چرا که خداوند بی نیاز و ستوده است .
13 - به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به فرزندش گفت - در حالی که او را موعظه می کرد - پسرم ! چیزی را شریک خدا قرار مده که شرک ظلم عظیمی است . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 35
14 - و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم ، مادرش او را با زحمت روی زحمت حمل کرد، (و به هنگام بارداری هر روز رنج و ناراحتی تازه ای را متحمل می شد) و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می یابد (آری به او توصیه کردم) که شکر برای من و برای پدر و مادرت بجا آور که بازگشت همه شما به سوی من است .
15 - و هرگاه آنها تلاش کنند که موجودی را شریک من قرار دهی که از آن آگاهی نداری (بلکه می دانی باطل است) از آنها اطاعت مکن ، ولی با آنها در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن ، و پیروی از راه کسانی بنما که به سوی من آمده اند، سپس بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه عمل می کردید آگاه می کنم .
تفسیر:
احترام پدر و مادر:
به تناسب بحثهای گذشته پیرامون توحید و شرک و اهمیت و عظمت قرآن و حکمتی که در این کتاب آسمانی به کار رفته ، در آیات مورد بحث و چند آیه بعد از آن ، سخن از ((لقمان حکیم)) و بخشی از اندرزهای مهم این مرد الهی در زمینه توحید و مبارزه با شرک به میان آمده ، و مسائل مهم اخلاقی که در اندرزهای لقمان به فرزندش منعکس است نیز بازگو شده است .
این اندرزهای دهگانه که در طی شش آیه بیان شده هم مسائل اعتقادی را به طرز جالبی بیان می کند، و هم اصول وظایف دینی ، و هم مباحث اخلاقی را.
در اینکه ((لقمان)) که بود؟ و چه ویژگیهائی داشت ؟ در بحث نکات

بخواست خدا سخن خواهیم گفت ، ولی در اینجا همین اندازه می گوئیم که قرائن نشان می دهد او پیامبر نبود، بلکه مردی بود وارسته و مهذب که در میدان مبارزه با هوای نفس پیروز شده ، و خداوند نیز چشمه های علم و حکمت را در قلب او گشوده بود. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 36
در عظمت مقام او همین بس که خدا اندرزهایش را در کنار سخنان خود قرار داده ، و در لابلای آیات قرآن ذکر فرموده است ، آری هنگامی که قلب انسان بر اثر پاکی و تقوی به نور حکمت روشن گردد، سخنان الهی بر زبانش جاری می شود و همان می گوید که خدا می گوید، و آن گونه می اندیشد که خدا می پسندد!
با این توضیح کوتاه به تفسیر آیات باز می گردیم .
در نخستین آیه می فرماید: ((ما به لقمان حکمت دادیم ، و به او گفتیم که برای خدا شکرگزاری کن ، چرا که هر کس شکر نعمت او را ادا کند، به سود خویش شکر کرده ، و هر کس کفران کند، زیانی به خدا نمی رساند، چرا که خداوند، بی نیاز و ستوده است)) (و لقد آتینا لقمان الحکمة ان اشکر لله و من یشکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان الله غنی حمید).
در اینکه ((حکمت)) چیست ؟ باید گفت برای ((حکمت)) معانی فراوانی ذکر کرده اند، مانند ((شناخت اسرار جهان هستی)) و ((آگاهی از حقایق قرآن)) و ((رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل)) و ((معرفت و شناسائی خداوند)).
اما همه این معانی را می توان یکجا جمع کرده و در تفسیر حکمت چنین گفت : حکمتی که قرآن از آن سخن می گوید و خداوند به لقمان عطا فرموده بود ((مجموعه ای از معرفت و علم ، و اخلاق پاک و تقوا و نور هدایت)) بوده است .
در حدیثی از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می خوانیم : که در تفسیر این آیه برای ((هشام بن حکم)) فرمود: ((مراد از حکمت ، فهم و عقل است)). تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 37
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: اوتی معرفة امام زمانه : ((حکمت این است که لقمان نسبت به امام و رهبر الهی عصر خود آگاهی داشت)).
روشن است هر یک از اینها یکی از شاخه های مفهوم وسیع حکمت محسوب می شود و با هم منافاتی ندارد.
به هر حال ((لقمان)) به خاطر داشتن این حکمت به شکر پروردگارش پرداخت او هدف نعمتهای الهی و کاربرد آن را می دانست ، و درست آنها را در همان هدفی که برای آن آفریده شده بودند به کار می بست ، و اصلا حکمت همین است :
((به کار بستن هر چیز در جای خود)) بنابراین ((شکر)) و ((حکمت)) به یک

نقطه باز می گردند.
در آیه ، ضمنا نتیجه ((شکران)) و ((کفران)) نعمتها به این صورت بیان شده که ((شکر نعمت به سود خود انسان)) و ((کفران نعمت نیز به زیان خود او است)) چرا که خداوند از همگان بی نیاز است ، اگر همه ممکنات ، شکرگزاری کنند چیزی بر عظمتش افزوده نمی شود، و ((اگر جمله کاینات کافر گردند، بر دامن کبریاش ننشیند گرد))!
((لام)) در جمله ان اشکر لله لام اختصاص است و ((لام)) در لنفسه لام نفع است بنابراین سود شکرگزاری که همان دوام نعمت ، و افزایش آن ، به اضافه ثواب آخرت است عائد خود انسان می شود، همانگونه که زیان کفران فقط دامان خودش را می گیرد.
تعبیر به ((غنی حمید))، اشاره به این است که شکرگزار در برابر افراد عادی یا چیزی به بخشنده نعمت می دهد، و یا اگر چیزی نمی دهد با ستایش او مقامش را در انظار مردم بالا می برد، ولی در مورد خداوند هیچیک از این دو تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 38
معنی ندارد، او از همگان بی نیاز است ، و شایسته ستایش همه ستایشگران ، فرشتگان حمد او می گویند و تمام ذرات موجودات به تسبیح و حمد او مشغولند و اگر انسانی به زبان قال ، کفران کند، کمترین اثری ندارد، حتی ذرات وجود خودش به زبان حال مشغول حمد و ثنای اویند!
قابل توجه است که ((شکر)) با ((صیغه مضارع)) که نشانه تداوم و استمرار است بیان شده ، و ((کفر)) با ((صیغه ماضی)) که حتی بر یک مرتبه نیز صادق است ، اشاره به اینکه کفران حتی برای یکبار ممکن است عواقب دردناکی بار آورد، اما شکرگزاری لازم است و مستمر و مداوم باشد، تا انسان مسیر تکاملی خود را طی کند.
بعد از معرفی لقمان و مقام علم و حکمت او به نخستین اندرز وی که در عین حال مهمترین توصیه به فرزندش می باشد اشاره کرده چنین می فرماید:
((به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به فرزندش ، در حالی که او را موعظه می کرد، گفت : پسرم هیچ چیز را شریک خدا قرار مده که شرک ظلم عظیمی است)) (و اذ قال لقمان لابنه و هو یعظه یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم).
حکمت لقمان ایجاب می کند که قبل از هر چیز به سراغ اساسی ترین مساله عقیدتی برود و آن مساءله ((توحید)) است ، توحید در تمام زمینه ها و ابعاد، زیرا هر حرکت تخریبی و ضد الهی از شرک سرچشمه می گیرد، از دنیا پرستی مقام پرستی ، هوا پرستی ، و مانند آن که هر کدام شاخه ای از شرک محسوب می شود.
همانگونه که اساس تمام حرکتهای صحیح و سازنده ، توحید است ، تنها دل

به خدا بستن و سر بر فرمان او نهادن و از غیر او بریدن و همه بتها را در آستان تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 39
کبریائی او در هم شکستن !
قابل توجه اینکه لقمان حکیم ، دلیل بر نفی شرک را این ذکر می کند که شرک ظلم عظیم است ، آن هم با تعبیری که از چند جهت ، تاءکید در بر دارد.
و چه ظلمی از این بالاتر که هم در مورد خدا انجام گرفته که موجود بی ارزشی را همتای او قرار دهند، و هم درباره خلق خدا که آنها را به گمراهی بکشانند و با اعمال جنایتبار خود آنها را مورد ستم قرار دهند، و هم درباره خویشتن که از اوج عزت عبودیت پروردگار به قعر دره ذلت پرستش غیر او ساقط کنند!
دو آیه بعد در حقیقت جمله های معترضه ای است که در لابلای اندرزهای لقمان از سوی خداوند بیان شده است ، اما معترضه نه به معنی بی ارتباط، بلکه به معنی سخنان الهی که ارتباط روشنی با سخنان لقمان دارد، زیرا در این دو آیه ، بحث از نعمت وجود پدر و مادر و زحمات و خدمات و حقوق آنها است و قرار دادن شکر پدر و مادر در کنار شکر ((الله)).
بعلاوه تاءکیدی بر خالص بودن اندرزهای لقمان به فرزندش نیز محسوب می شود چرا که پدر و مادر با این علاقه وافر و خلوص نیت ممکن نیست جز خیر و صلاح فرزند را در اندرزهایشان بازگو کنند.
نخست می فرماید: ((ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم)) (و وصینا الانسان بوالدیه).
آنگاه به زحمات فوق العاده مادر اشاره کرده می گوید: ((مادرش او را حمل کرد در حالی که هر روز ضعف و سستی تازه ای بر ضعف او افزوده می شد)) (حملته امه وهنا علی وهن). تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 40
این مساءله از نظر علمی ثابت شده ، و تجربه نیز نشان داده که مادران در دوران بارداری گرفتار وهن و سستی می شوند، چرا که شیره جان و مغز استخوانشان را به پرورش جنین خود اختصاص می دهند، و از تمام مواد حیاتی وجود خود بهترینش را تقدیم او می دارند.
به همین دلیل ، مادران در دوران بارداری گرفتار کمبود انواع ویتامینها می شوند که اگر جبران نگردد ناراحتیهائی برای آنها به وجود می آورد، حتی این مطلب در دوران رضاع و شیر دادن نیز ادامه می یابد، چرا که ((شیر، شیره جان مادر است)).
لذا به دنبال آن می افزاید: ((پایان دوران شیرخوارگی او دو سال است)) (و فصاله فی عامین).
همانگونه که در جای دیگر قرآن نیز اشاره شده است ((و الوالدات یرضعن

اولادهن حولین کاملین)): ((مادران فرزندانشان را دو سال تمام شیر می دهند)) (بقره - 233).
البته منظور دوران کامل شیرخوارگی است هر چند ممکن است گاهی کمتر از آن انجام شود.
به هر حال مادر در این 33 ماه (دوران حمل و دوران شیرخوارگی) بزرگترین فداکاری را هم از نظر روحی و عاطفی ، و هم از نظر جسمی ، و هم از جهت خدمات در مورد فرزندش انجام می دهد.
جالب اینکه در آغاز توصیه درباره هر دو می کند ولی به هنگام بیان زحمات و خدمات تکیه روی زحمات مادر می نماید تا انسان را متوجه ایثارگریها و

عظیم او می سازد.
سپس می گوید: ((توصیه کردم که هم شکر مرا بجای آور و هم شکر پدر و مادرت را)) (ان اشکر لی و لوالدیک).
شکر مرا بجا آور که خالق و منعم اصلی توام و چنین پدر و مادر مهربانی به تو داده ام و هم شکر پدر و مادرت را که واسطه این فیض و عهده دار انتقال نعمتهای من به تو می باشند.
و چقدر جالب و پر معنی است که شکر پدر و مادر درست در کنار شکر خدا قرار گرفته .
و در پایان آیه با لحنی که خالی از تهدید و عتاب نیست می فرماید: ((بازگشت همه شما به سوی من است)) (الی المصیر).
آری اگر در اینجا کوتاهی کنید در آنجا تمام این حقوق و زحمات و خدمات مورد بررسی قرار می گیرد و مو به مو حساب می شود، باید از عهده حساب الهی در مورد شکر نعمتهایش ، و همچنین در مورد شکر نعمت وجود پدر و مادر و عواطف پاک و بی آلایش آنها بر آئید.
بعضی از مفسران در اینجا به نکته ای توجه کرده اند که در قرآن مجید تاءکید بر رعایت حقوق پدر و مادر کرارا آمده است ، اما سفارش نسبت به فرزندان کمتر دیده می شود (جز در مورد نهی از کشتن فرزندان که یک عادت شوم و زشت استثنائی در عصر جاهلیت بوده است).
این به خاطر آن است که پدر و مادر به حکم عواطف نیرومندشان کمتر ممکن است فرزندان را به دست فراموشی بسپارند، در حالی که زیاد دیده شده است که فرزندان ، پدر و مادر را مخصوصا به هنگام پیری و از کار افتادگی فراموش می کنند، و این دردناکترین حالت برای آنها و بدترین

محسوب می شود.
و از آنجا که توصیه به نیکی در مورد پدر و مادرممکن است این توهم را برای بعضی ایجاد کند که حتی در مساءله عقائد و کفر و ایمان ، باید با آنها

مماشات کرد، در آیه بعد می افزاید: ((هرگاه آن دو، تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که از آن (حداقل) آگاهی نداری ، از آنها اطاعت مکن)) (و ان جاهداک علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما).
هرگز نباید رابطه انسان و پدر و مادرش ، مقدم بر رابطه او با خدا باشد، و هرگز نباید عواطف خویشاوندی حاکم بر اعتقاد مکتبی او گردد.
تعبیر به ((جاهداک)) اشاره به این است که پدر و مادر گاه به گمان اینکه سعادت فرزند را می خواهند، تلاش و کوشش می کنند که او را به عقیده انحرافی خود بکشانند، و این در مورد همه پدران و مادران دیده می شود.
وظیفه فرزندان این است که هرگز در برابر این فشارها تسلیم نشوند، و استقلال فکری خود را حفظ کرده ، عقیده توحید را با هیچ چیز معاوضه نکنند.
ضمنا جمله ((ما لیس لک به علم)) (چیزی که به آن علم و آگاهی نداری) اشاره به این است که اگر فرضا دلائل بطلان شرک را نادیده بگیریم ، حداقل دلیلی بر اثبات آن نیست ، و هیچ شخص بهانه جوئی نیز نمی تواند دلیلی بر اثبات شرک اقامه کند.
از این گذشته اگر شرک حقیقتی داشت ، باید دلیلی بر اثبات آن وجود داشته باشد، و چون دلیلی بر اثبات آن نیست خود دلیلی بر بطلان آن می باشد.
باز از آنجا که ممکن است ، این فرمان ، این توهم را به وجود آورد که در برابر پدر و مادر مشرک ، باید شدت عمل و بی حرمتی به خرج داد، بلا فاصله تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 43
اضافه می کند که عدم اطاعت آنها در مساءله کفر و شرک ، دلیل بر قطع رابطه مطلق با آنها نیست بلکه در عین حال ((با آنها در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن)) (و صاحبهما فی الدنیا معروفا).
از نظر دنیا و زندگی مادی با آنها مهر و محبت و ملاطفت کن ، و از نظر اعتقاد و برنامه های مذهبی ، تسلیم افکار و پیشنهادهای آنها نباش ، این درست نقطه اصلی اعتدال است که حقوق خدا و پدر و مادر، در آن جمع است .
لذا بعدا می افزاید: ((راه کسانی را پیروی کن که به سوی من باز گشته اند)) راه پیامبر و مؤ منان راستین (و اتبع سبیل من اناب الی).
چرا که بعد از آن ((بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه در دنیا عمل می کردید آگاه می سازم)) و بر طبق آن پاداش و کیفر می دهم (ثم الی مرجعکم فانبئکم بما کنتم تعملون).
نفی و اثباتهای پی در پی ، و امر و نهی ها در آیات فوق ، برای این است که مسلمانان در این گونه مسائل که در بدو نظر تضادی در میان انجام دو

وظیفه لازم تصور می شود خط اصلی را پیدا کنند، و بدون کمترین افراط و تفریط، در مسیر صحیح قرار گیرند، و این دقت و ظرافت قرآن در این ریزه کاریها، از چهره های فصاحت و بلاغت عمیق آن است .
به هر حال آیه فوق کاملا شبیه چیزی است که در آیه 8 سوره عنکبوت آمده است که می گوید: و وصینا الانسان بوالدیه حسنا و ان جاهداک لتشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما الی مرجعکم فانبئکم بما کنتم تعملون).
و درباره آن شان نزولی در بعضی از تفاسیر نقل شده است که در ذیل آیه 8 سوره عنکبوت آوردیم . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 44
نکته ها:
1 لقمان که بود؟
نام لقمان در دو آیه از قرآن در همین سوره آمده است ، در قرآن دلیل صریحی بر اینکه او پیامبر بوده است یا تنها یک فرد حکیم ، وجود ندارد، ولی لحن قرآن در مورد لقمان ، نشان می دهد که او پیامبر نبود، زیرا در مورد پیامبران سخن از رسالت و دعوت به سوی توحید و مبارزه با شرک و انحرافات محیط و عدم مطالبه اجر و پاداش و نیز بشارت و انذار در برابر امتها معمولا دیده می شود، در حالی که در مورد لقمان هیچیک از این مسائل ذکر نشده و تنها اندرزهای او که به صورت خصوصی که با فرزندش بیان شده - هر چند محتوای آن جنبه عمومی دارد - آمده است ، و این گواه بر این است که او تنها یک مرد حکیم بوده است .
در حدیثی که از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز نقل شده چنین می خوانیم : حقا اقول لم یکن لقمان نبیا، و لکن کان عبدا کثیر التفکر، حسن الیقین ، احب الله فاحبه و من علیه بالحکمة ... ((به حق می گویم که لقمان پیامبر نبود، ولی بنده ای بود که بسیار فکر میکرد، ایمان و یقینش عالی بود، خدا را دوست می داشت ، و خدا نیز او را دوست داشت ، و نعمت حکمت بر او ارزانی فرمود...)).
در بعضی از تواریخ آمده است که لقمان غلامی سیاه از مردم سودان مصر بود، و با وجود چهره نازیبا، دلی روشن و روحی مصفا داشت ، او از همان آغاز به راستی سخن می گفت ، و امانت را به خیانت نمی آلود، و در اموری که مربوط به او نبود دخالت نمی کرد.
بعضی از مفسران احتمال نبوت او را داده اند ولی چنانکه گفتیم هیچ دلیلی تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 45
بر آن نیست ، بلکه شواهد روشنی بر ضد آن داریم .
در بعضی از روایات آمده است که شخصی به لقمان گفت : ((مگر تو با ما شبانی نمی کردی))؟ در پاسخ گفت : آری چنین است .
سؤ ال کننده پرسید: پس از کجا اینهمه علم و حکمت نصیب تو شد؟ در

پاسخ گفت : قدر الله ، و اداء الامانة و صدق الحديث و الصمت عما لا يعنينى : ((این به خواست خدا بود، و اداء امانت کردن ، و راستگوئی و سکوت در برابر آنچه به من مربوط نبود)).
در ذیل روایتی که در بالا از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل کردیم نیز چنین آمده است : ((روزی لقمان در وسط روز برای استراحت خوابیده بود، ناگهان ندائی شنید که ای لقمان ! آیا می خواهی خداوند تو را خلیفه در زمین قرار دهد که در میان مردم به حق قضاوت کنی ؟
لقمان در پاسخ آن ندا گفت : اگر پروردگارم مرا مخیر کند، راه عافیت را می پذیرم و تن به این آزمون بزرگ نمی دهم ! ولی اگر فرمان دهد فرمانش را به جان پذیرا می شوم ، زیرا می دانم اگر چنین مسؤ لیتی بر دوش من بگذارد حتما مرا کمک می کند و از لغزشها نگه می دارد.
فرشتگان - در حالی که آنها را نمی دید - گفتند: ای لقمان برای چه ؟
گفت : برای اینکه داوری در میان مردم سختترین منزلگاهها، و مهمترین مراحل است ، و امواج ظلم و ستم از هر سو متوجه آن است ، اگر خدا انسان را حفظ کند شایسته نجات است و اگر راه خطا برود از راه بهشت منحرف شده است کسی که در دنیا سر بزیر و در آخرت سربلند باشد بهتر از کسی است که در دنیا سربلند و در آخرت سربزیر باشد، و کسی که دنیا را بر آخرت برگزیند به دنیا نخواهد رسید و آخرت را نیز از دست خواهد داد! تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 46
((فرشتگان از منطق جالب لقمان در شگفتی فرو رفتند، لقمان این سخن را گفت و به خواب فرو رفت ، و خداوند نور حکمت در دل او افکند، هنگامی که بیدار شد زبان به حکمت گشود!...)).
2 - گوشه ای از حکمت لقمان
بعضی از مفسران در اینجا به تناسب اندرزهای لقمان که در آیات این سوره منعکس است قسمتهائی از سخنان حکمت آمیز این مرد الهی را بازگو کرده اند که ما فشرده ای از آن را در اینجا می آوریم :
الف : لقمان به فرزندش چنین می گفت : یا بنی ! ان الدنیا بحر عمیق ، و قد هلک فیها عالم کثیر، فاجعل سفینتک فیها الایمان بالله ، و اجعل شراعها التوکل علی الله ، و اجعل زادک فیها تقوی الله ، فان نجوت فبرحمة الله و ان هلکت فبذنوبک !:
((پسرم ! دنیا دریای ژرف و عمیقی است که خلق بسیاری در آن غرق شده اند، تو کشتی خود را در این دریا ایمان به خدا قرار ده ، بادبان آن را توکل بر خدا، زاد و توشهات را در آن تقوای الهی ، اگر از این دریا رهائی یابی به برکت رحمت خدا است ، و اگر هلاک شوی به خاطر گناهان تو است)).

همین مطلب در کتاب کافی ، ضمن سخنان امام کاظم (علیه السلام) به هشام بن حکم به صورت کاملتری از لقمان حکیم نقل شده است :
یا بنی ان الدنیا بحر عمیق ، قد غرق فیها عالم کثیر، فلتکن سفینتک فیها تقوی الله ، و حشوها الایمان ، و شراعها التوکل ، و قیمها العقل ، و دلیلها العلم ، و سکانها الصبر: ((پسرم دنیا دریای عمیقی است که گروه بسیاری
در آن تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 47
غرق شدند، کشتی تو در این دریا باید تقوای الهی باشد، و زاد و توشهات ایمان ، و بادبان این کشتی توکل ، و ناخدای آن عقل ، و راهنمای آن علم ، و سکان آن صبر است)).
ب - در گفتار دیگری به فرزندش در آداب مسافرت چنین می گوید:
پسرم ! هنگامی که مسافرت می کنی ، اسلحه و لباس و خیمه و وسیله نوشیدن آب ، و وسائل دوختن و داروهای ضروری را که هم خود، و هم همراهانت از آن استفاده می توانید بکنید بردار، و با همسفران در همه چیز جز در معصیت الهی همراهی کن .
پسرم ! هنگامی که با جمعی مسافرت کردی در کارهایت با آنها مشورت کن .
در صورت آنها تبسم نما.
در مورد زاد و توشه ای که داری سخاوتمند باش .
هنگامی که تو را صدا زنند پاسخ گو و اگر از تو کمک بخواهند آنها را یاری کن .
تا می توانی سکوت اختیار کن .
نماز بسیار بخوان .
در مرکب و آب و غذا که داری سخاوتمند باش .
اگر از تو گواهی به حق بطلبند گواهی ده .
اگر از تو مشورتی بخواهند برای به دست آوردن نظر صائب کوشش کن و بدون اندیشه و تامل کافی پاسخ مگو، و تمام نیروی تفکرت را برای جواب مشورت به کار گیر که هر کس در پاسخ مشورت خالصترین نظر خود را اظهار نکند، خداوند نعمت تشخیص و اندیشه را از او می گیرد.
هنگامی که ببینی همراهان تو راه می روند، و تلاش می کنند، با آنها به
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 48
تلاش بر خیز.
دستور کسی را که از تو بزرگتر است بشنو.
اگر از تو تقاضای مشروعی دارند همیشه جواب مثبت بده ، و هرگز نه نگوی ، زیرا گفتن نه ، نشانه عجز و ناتوانی و سبب ملامت است ...
هرگز نماز را از اول وقت تاخیر نینداز، و این دین خود را فورا ادا کن .
با جماعت نماز بگذار، هر چند در سختترین حالات باشید...

اگر می توانی از هر غذائی می خواهی بخوری قبلا مقداری از آن را در راه خدا انفاق کن .
((کتاب الهی را تلاوت کن ، و ذکر خدا را فراموش منما)).
ج - این داستان نیز از لقمان معروف است ، در آن هنگام که به صورت برده ای برای آقایش کار می کرد، روزی به او گفت : گوسفندی برای من ذبح کن و دو عضو که بهترین اعضای آنست برای من بیاور.
او گوسفندی را ذبح کرد و زبان و دل آن را برای وی آورد.
چند روز دیگر همین دستور را به او داد منتها گفت ، دو عضو که بدترین اعضای آن است برای من بیاور لقمان بار دیگر گوسفندی را ذبح کرد و همان زبان و دل را برای او آورد، او تعجب کرد و از این ماجرا سؤ ال کرد، لقمان در پاسخ گفت : قلب و زبان اگر پاک باشند از هر چیز بهترند و اگر ناپاک شوند از همه چیز خبیثتر و بدتر!.
این گفتار را با حدیثی از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم .
فرمود: ((به خدا سوگند، حکمتی که به لقمان از سوی پروردگار عنایت

شده بود، به خاطر نسبت و مال و جمال و جسم او نبود بلکه او مردی بود که در انجام فرمان خدا قوی و نیرومند بود، از گناه و شبهات اجتناب می کرد، ساکت و خاموش بود با دقت می نگریست بسیار فکر می کرد، تیزبین بود، و هرگز در (آغاز) روز نخوابید و در مجالس (به رسم مستکبران) تکیه نمی کرد، و رعایت آداب را کاملا می نمود، آب دهن نمی افکند، با چیزی بازی نمی کرد، و هرگز در حال نامناسبی دیده نشد... هیچگاه دو نفر را در حال نزاع ندید مگر اینکه آنها را با هم صلح داد، و اگر سخن خوبی از کسی می شنید حتما ماخذ آن سخن و تفسیر آن را سؤ ال می کرد، با فقیهان و عالمان بسیار نشست و برخاست داشت ... به سراغ علومی می رفت که بتواند به وسیله آن بر هوای نفس چیره شود، نفس خود را با نیروی فکر و اندیشه و عبرت مداوا می نمود، و تنها به سراغ کاری می رفت که به سود (دین یا دنیای) او بود، در اموری که به او ارتباط نداشت هرگز دخالت نمی کرد، و از این رو خداوند حکمت را به او ارزانی داشت . لقمان

آیه 16 - 19
آیه و ترجمه
یَبُنیَّ إِنهَا إِن تَک مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَکُن فی صخْرَةٍ أَوْ فی السمَوَتِ أَوْ فی الاَرْضِ یَأْتِ بهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ(16)
یَبُنیَّ أَقِمِ الصلَوةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنکَرِ وَ اصبرْ عَلی مَا أَصابَک إِنَّ ذَلِک مِنْ عَزْمِ الاُمُورِ(17)
وَ لا تُصعِّرْ خَدَّک لِلنَّاس وَ لا تَمْش فی الاَرْض مَرَحاً إِنَّ اللَّهَ لا یحِب کلَّ

مخْتَالٍ فَخُورٍ(18)
وَ اقْصِدْ فی مَشیِک وَ اغْضض مِن صوْتِک إِنَّ أَنکَرَ الاَصوَتِ لَصوْت الحُمِیرِ(19)
ترجمه :
16 - پسرم ! اگر باندازه سنگینی دانه خردلی (عمل نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا در گوشه ای از آسمانها و زمین قرار گیرد خداوند آنرا (در قیامت برای حساب) می آورد، خداوند دقیق و آگاه است .
17 - پسرم ! نماز را بر پا دار، و امر به معروف و نهی از منکر کن ، و در برابر مصائبی که به تو می رسد با استقامت و شکیبا باش که این از کارهای مهم و اساسی تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 51
18 - (پسرم !) با بی اعتنائی از مردم روی مگردان ، و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد.
19 - (پسرم !) در راه رفتن اعتدال را رعایت کن ، از صدای خود بکاه (و هرگز فریاد مزن) که زشتترین صداها صدای خران است .
تفسیر:
همچون کوه بایست و با مردم خوشرفتاری کن !
نخستین اندرز لقمان پیرامون مساله توحید و مبارزه با شرک بود، دومین اندرز او در باره حساب اعمال و معاد است که حلقه مبدء و معاد را تکمیل می کند.
می گوید: ((پسرم ! اگر اعمال نیک و بد، حتی به اندازه سنگینی خردلی باشد، در درون صخره ای یا در گوشه ای از آسمان یا درون زمین جای گیرد، خدا آن را در دادگاه قیامت حاضر می کند، و حساب آن را می رسد چرا که خداوند دقیق و آگاه است)) (یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السماوات او فی الارض یات بها الله ان الله لطیف خبیر).
((خردل)) گیاهی است که دارای دانه های سیاه بسیار کوچکی است که در کوچکی و حقارت ضرب المثل می باشد.
اشاره به اینکه اعمال نیک و بد هر قدر کوچک و کم ارزش ، و هر قدر مخفی و پنهان باشد، همانند خردلی که در درون سنگی در اعماق زمین ، یا در گوشه ای از آسمانها مخفی باشد، خداوند لطیف و خبیر که از تمام موجودات کوچک و بزرگ و صغیر و کبیر در سراسر عالم هستی آگاه است آن را برای حساب ، و پاداش و کیفر حاضر می کند، و چیزی در این دستگاه گم نمی شود!
ضمیر در ((انها)) به ((حسنات و سیئات و اعمال نیک و بد)) باز می گردد.
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 52
توجه به این آگاهی پروردگار از اعمال انسان ، و محفوظ ماندن همه نیکیها

و بدیها در کتاب علم پروردگار و نابود نشدن چیزی در این عالم هستی ، خمیر مایه همه اصلاحات فردی و اجتماعی است و نیروی محرک قوی به سوی خیرات و باز دارنده مؤ ثر از شرور و بدیها است .
ذکر ((سماوات)) و ((ارض)) بعد از بیان ((صخره)) در حقیقت از قبیل ذکر عام بعد از خاص است .
در حدیثی که در ((اصول کافی)) از ((امام باقر)) (علیه السلام) نقل شده می خوانیم : اتقوا المحقرات من الذنوب ، فان لها طالبا، یقول احدکم اذنب و استغفر، ان الله عز وجل یقول سنکتب ما قدموا و آثارهم و کل شی ء احصیناه فی امام مبین ، و قال عز وجل : انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السماوات او فی الارض یات بها الله ان الله لطیف خبیر:
((از گناهان کوچک بپرهیزید چرا که سرانجام کسی از آن باز خواست می کند، گاهی بعضی از شما می گویند ما گناه می کنیم و به دنبال آن استغفار می نمائیم ، در حالی که خداوند عز وجل می گوید: ما تمام آنچه آنها از پیش فرستاده اند و همچنین آثارشان را، و همه چیز را در لوح محفوظ احصا کرده ایم ، و نیز فرموده : اگر اعمال نیک و بد حتی به اندازه سنگینی دانه خردلی باشد در دل صخره ای یا در گوشه ای از آسمان یا اندرون زمین ، خدا آن را حاضر می کند چرا که خداوند لطیف و خبیر است)).
بعد از تحکیم پایه های مبدء و معاد که اساس همه اعتقادات مکتبی است به مهمترین اعمال یعنی مساله نماز پرداخته ، می گوید:
((پسرم نماز را بر پا دار)) (یا بنی اقم الصلوة). تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 53
چرا که نماز مهمترین پیوند تو با خالق است ، نماز قلب تو را بیدار و روح تو را مصفی ، و زندگی تو را روشن می سازد.
آثار گناه را از جانت می شوید، نور ایمان را در سرای قلبت پرتوافکن می دارد، و تو را از فحشاء و منکرات باز می دارد.
بعد از برنامه نماز به مهمترین دستور اجتماعی یعنی امر به معروف و نهی از منکر پرداخته می گوید: ((مردم را به نیکیها و معروف دعوت کن و از منکرات و زشتیها باز دار)) (و اءمر بالمعروف و انه عن المنکر).
و بعد از این سه دستور مهم عملی به مساله صبر و استقامت که در برابر ایمان همچون سر نسبت به تن است ، پرداخته می گوید: ((در برابر مصائب و مشکلاتی که بر تو وارد می شود، صابر و شکیبا باش که این از وظائف حتمی و کارهای اساسی هر انسانی است)) (و اصبر علی ما اصابک ان ذلک من عزم الامور).
مسلم است که در همه کارهای اجتماعی مخصوصا در برنامه امر به معروف و نهی از منکر، مشکلات فراوانی وجود دارد، و سود پرستان

سلطه جو، و گنهکاران آلوده و خودخواه ، به آسانی تسلیم نمی شوند، و حتی در مقام اذیت و آزار، و متهم ساختن آمران به معروف و ناهیان از منکر بر می آیند که بدون صبر و استقامت و شکیبائی هرگز نمی توان بر این مشکلات پیروز شد.
((عزم)) به معنی اراده محکم است و تعبیر به ((عزم الامور)) در اینجا یا به معنی کارهائی است که دستور مؤ کد از سوی پروردگار به آن داده شده است و یا کارهائی که انسان باید نسبت به آن عزم آهنین و تصمیم راسخ داشته باشد، و هر کدام از این دو معنی باشد اشاره به اهمیت آنست .
تعبیر ((ذلک)) اشاره به صبر و شکیبائی است و این احتمال نیز وجود دارد که به همه اموری که در آیه فوق ذکر شده ، از جمله نماز و امر به معروف و نهی تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 54
از منکر، باز گردد، ولی در بعضی دیگر از آیات قرآن این تعبیر بعد از مساله صبر مطرح شده که احتمال اول را تقویت می کند.
سپس لقمان به مسائل اخلاقی در ارتباط با مردم و خویشتن پرداخته ، نخست تواضع و فروتنی و خوشروئی را توصیه کرده می گوید: ((با بی اعتنائی از مردم روی مگردان)) (و لا تصعر خدک للناس).
((و مغرورانه بر روی زمین راه مرو)) (و لا تمش فی الارض مرحا).
((چرا که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست نمی دارد)) (ان الله لا یحب کل مختال فخور).
((تصعر)) از ماده ((صعر)) در اصل یکنوع بیماری است که به شتر دست می دهد و گردن خود را کج می کند.
((مرح)) (بر وزن فرح) به معنی غرور و مستی ناشی از نعمت است .
((مختال)) از ماده ((خیال))، و ((خیلاء)) به معنی کسی است که با یک سلسله تخیلات و پندارها خود را بزرگ می بیند.
((فخور)) از ماده ((فخر)) به معنی کسی است که نسبت به دیگران فخر فروشی می کند (تفاوت مختال و فخور در این است که اولی اشاره به تخیلات کبرآلود ذهنی است ، و دومی به اعمال کبر آمیز خارجی است).
و به این ترتیب لقمان حکیم در اینجا از دو صفت بسیار زشت ناپسند که مایه از هم پاشیدن روابط صمیمانه اجتماعی است اشاره می کند: یکی تکبر و بی اعتنائی ، و دیگر غرور و خودپسندی است که هر دو در این جهت مشترکند که انسان را در عالمی از توهم و پندار و خود برتربینی فرو می برند، و رابطه او را از دیگران قطع می کنند.
مخصوصا با توجه به ریشه لغوی ((صعر)) روشن می شود که این گونه صفات تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 55
یکنوع بیماری روانی و اخلاقی است ، یکنوع انحراف در تشخیص و تفکر است ، و گر نه یک انسان سالم از نظر روح و روان هرگز گرفتار اینگونه

پندارها و تخیلات نمی شود.
ناگفته پیدا است که منظور ((لقمان))، تنها مساله روی گرداندن از مردم و یا راه رفتن مغرورانه نیست ، بلکه منظور مبارزه با تمام مظاهر تکبر و غرور است اما از آنجا که این گونه صفات قبل از هر چیز خود را در حرکات عادی و روزانه نشان می دهد، انگشت روی این مظاهر خاص گذارده است .
در آیه بعد دو برنامه دیگر اخلاقی را که جنبه اثباتی دارد - در برابر دو برنامه گذشته که جنبه نفی داشت - بیان کرده می گوید: ((پسرم ! در راه رفتنت اعتدال را رعایت کن)) (و اقصد فی مشیک).
((و در سخن گفتنت نیز رعایت اعتدال نما و از صدای خود بکاه و فریاد مزن)) (و اغضض من صوتک).
((چرا که زشت ترین صداها صدای خران است !)) (ان انکر الاصوات لصوت الحمیر).
در واقع در این دو آیه از دو صفت ، نهی ، و به دو صفت ، امر شده :
((نهی)) از ((خود برتربینی))، و ((خودپسندی))، که یکی سبب می شود انسان نسبت به بندگان خدا تکبر کند، و دیگری سبب می شود که انسان خود را در حد کمال پندارد، و در نتیجه درهای تکامل را بروی خود ببندد هر چند خود را با تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 56
دیگری مقایسه نکند.
گر چه این دو صفت غالبا تواءمند، و ریشه مشترک دارند ولی گاه از هم جدا می شوند.
و ((امر)) به رعایت اعتدال در ((عمل)) و ((سخن))، زیرا تکیه روی اعتدال در راه رفتن یا آهنگ صدا در حقیقت به عنوان مثال است .
و براستی کسی که این صفات چهارگانه را دارد انسان موفق و خوشبخت و پیروزی است ، در میان مردم محبوب ، و در پیشگاه خدا عزیز است .
قابل توجه اینکه ممکن است در محیط زندگی ما صداهائی ناراحت کننده تر از صدای خران باشد (مانند صدای کشیده شدن بعضی از قطعات فلزات به یکدیگر که انسان به هنگام شنیدنش احساس می کند، گوشت اندامش فرو می ریزد!) ولی بدون شک این صداها جنبه عمومی و همگانی ندارد. بعلاوه ناراحت کننده بودن با زشت تر بودن فرق دارد، آنچه به راستی از صداهای معمولی که انسان می شنود از همه زشتتر است همان صدای الاغ می باشد، که نعره ها و فریادهای مغروران و ابلهان به آن تشبیه شده است .
نه تنها زشتی از نظر بلندی صدا و طرز آن ، بلکه گاه به جهت بی دلیل بودن ، چرا که به گفته بعضی از مفسران صدای حیوانات دیگر غالبا به واسطه نیازی است ، اما این حیوان گاهی بی جهت و بدون هیچگونه نیاز و

بی هیچ مقدمه فریاد را وقت و بی وقت سر می دهد!
و شاید به همین دلیل است که در بعضی از روایات نقل شده که هر گاه صدای الاغ بلند می شود شیطانی را دیده است .
بعضی گفته اند فریاد هر حیوانی تسبیح خدا است جز صدای الاغ !
به هر حال از همه این سخنها که بگذریم زشت بودن این صدا از میان صداها نیاز به بحث و گفتگو ندارد. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 57
و اگر می بینیم در بعضی از روایات که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده این آیه به عطسه ای که با صوت بلند ادا می شود، و یا داد و فریاد به هنگام سخن گفتن تفسیر گردیده در حقیقت بیان مصداق روشنی از آن است .
نکته ها:
1 - آداب راه رفتن
درست است که راه رفتن مساله ساده ای است ، اما همین مساله ساده می تواند بیانگر حالات درونی و اخلاقی و احیانا نشانه شخصیت انسان بوده باشد، چرا که قبلا هم گفته ایم روحیات و خلقیات انسان در لابلای همه اعمال او منعکس می شود و گاه یک عمل کوچک حاکی از یک روحیه ریشه دار است .
و از آنجا که اسلام تمام ابعاد زندگی را مورد توجه قرار داده در این زمینه نیز چیزی را فروگزار نکرده است .
در حدیثی از رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من مشی علی الارض اختیالا لعنه الارض ، و من تحتها، و من فوقها!: ((کسی که از روی غرور و تکبر، روی زمین راه رود زمین ، و کسانی که در زیر زمین خفته اند، و آنها که روی زمین هستند، همه او را لعنت می کنند))!.
باز در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : نهی ان یختال الرجل فی مشیه و قال من لبس ثوبا فاختال فیه خسف الله به من شفیر جهنم و کان قرین قارون لانه اول من اختال !
((پیامبر از راه رفتن مغرورانه و متکبرانه نهی کرد و فرمود: کسی که لباسی بپوشد و با آن کبر بورزد، خداوند او را در کنار دوزخ به قعر زمین می فرستد تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 58
و همنشین قارون خواهد بود، چرا که او نخستین کسی بود که غرور و کبر را بنیاد نهاد)).
و نیز از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: ((خداوند ایمان را بر جوارح و اعضای انسان واجب کرده و در میان آنها تقسیم نموده است : از جمله بر پاهای انسان واجب کرده است که به سوی معصیت و گناه نرود، و در راه رضای خدا گام بردارد. و لذا قرآن فرموده است : در زمین متکبرانه راه مرو... و نیز فرموده : اعتدال را در راه رفتن رعایت کن

)).
در روایت دیگر این ماجرا از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است که از کوچه ای عبور می فرمود: دیوانه ای را مشاهده کرد که مردم اطراف او را گرفته اند و به او نگاه می کنند فرمود: علی ما اجتمع هؤ لاء: ((اینها برای چه اجتماع کرده اند)) عرض کردند: علی المجنون یصرع : ((در برابر دیوانه ای که دچار صرع و حمله های عصبی شده است)).
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نگاهی به آنها کرد و فرمود: ما هذا بمجنون الا اخبرکم بمجنون حق المجنون : ((این دیوانه نیست ، می خواهید دیوانه واقعی را به شما معرفی کنم))؟!
عرض کردند آری ای رسولخدا.
فرمود: ان المجنون : المتبختر فی مشیه ، الناظر فی عطفیه ، المحرک جنبیه بمنکبیه فذالک المجنون و هذا المبتلی : ((دیوانه واقعی کسی است که متکبرانه گام بر می دارد، دائما به پهلوهای خود نگاه می کند، پهلوهای خود را به همراه شانه ها تکان می دهد)) (و کبر و غرور از تمام وجود او می بارد). تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 59
این دیوانه واقعی است اما آنکه دیدید بیمار است !
2 - آداب سخن گفتن
در اندرزهای لقمان اشاره ای به آداب سخن گفتن شده بود، و در اسلام باب وسیعی برای این مساله گشوده شده ، از جمله اینکه :
تا سخن گفتن ضرورتی نداشته باشد سکوت از آن بهتر است .
چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : السکوت راحة للعقل : ((سکوت مایه آرامش فکر است)).
و در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهم االسلام) آمده است من علامات الفقه : العلم و الحلم و الصمت ، ان الصمت باب من ابواب الحکمه : ((از نشانه های فهم و عقل ، داشتن آگاهی و بردباری و سکوت است ، سکوت دری از درهای حکمت است)).
ولی البته در روایات دیگر تاکید شده است ، ((در مواردی که سخن گفتن لازم است مؤ من باید هرگز سکوت نکند)) ((پیامبران به سخن گفتن دعوت شدند نه به سکوت))، ((وسیله رسیدن به بهشت و رهائی از دوزخ ، سخن گفتن به موقع است)).
3 - آداب معاشرت
آنقدر که در روایات اسلامی وسیله پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ائمه اهلبیت (علیهم السلام) به مساله تواضع و حسن خلق و ملاطفت در برخوردها و ترک خشونت در معاشرت ، اهمیت داده شده است به کمتر چیزی اهمیت داده شده . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 60

بهترین و گویاترین دلیل در این زمینه خود روایات اسلامی است ، که نمونه ای از آن را در اینجا از نظر می گذرانیم .
شخصی نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد، عرض کرد یا رسول الله او صنی ، فکان فیما اوصاه ان قال الق اخاک بوجه منبسط: ((مرا سفارش کن ، فرمود: برادر مسلمانت را با روی گشاده ملاقات کن)).
در حدیث دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : ما یوضع فی میزان امرء یوم القیامة افضل من حسن الخلق !: ((در روز قیامت چیزی برتر و بالاتر از حسن خلق در ترازوی عمل کسی نهاده نمی شود))!.
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است : البر و حسن الخلق یعمران الدیار و یزیدان فی الاعمار: ((نیکو کاری و حسن خلق ، خانه ها را آباد، و عمرها را زیاد می کند.
و نیز از رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده : اکثر ما تلج به امتی الجنة تقوی الله و حسن الخلق : ((بیشترین چیزی که سبب می شود امت من به خاطر آن وارد بهشت شوند تقوای الهی و حسن خلق است)).
در مورد تواضع و فروتنی نیز از علی (علیه السلام) می خوانیم : زینة الشریف التواضع : ((آرایش انسانهای با شرافت فروتنی است)).
و بالاخره در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : التواضع اصل کل خیر نفیس ، و مرتبة رفیعة ، و لو کان للتواضع لغة یفهمها الخلق لنطق عن حقایق ما فی مخفیات العواقب ... و من تواضع لله شرفه الله علی کثیر من عباده ... و لیس لله عز و جل عبادة یقبلها و یرضاها الا و بابها التواضع : تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 61
((فروتنی ریشه هر خیر و سعادتی است ، تواضع مقام والائی است ، و اگربرای فروتنی زبان و لغتی بود که مردم می فهمیدند بسیاری از اسرار نهانی و عاقبت کارها را بیان می کرد...
کسی که برای خدا فروتنی کند، خدا او را بر بسیاری از بندگانش برتری می بخشد...
هیچ عبادتی نیست که مقبول درگاه خدا و موجب رضای او باشد مگر اینکه راه ورود آن فروتنی است)). لقمان
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 62
آیه 20 - 24
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سخَّرَ لَکُم مَّا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الاَرْضِ وَ أَسبَغَ عَلَیْکُمْ نِعَمَهُ ظهِرَةً وَ بَاطِنَةً وَ مِنَ النَّاسِ مَن یجَدِلُ فی اللَّهِ بِغَیرِ عِلْمٍ وَ لا هُدًی وَ لا کِتَبٍ مُّنِیرٍ(20)
وَ إِذَا قِیلَ لهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَیْهِ ءَابَاءَنَا أَ وَ لَوْ

كانَ الشيْطنُ يَدْعُوهُمْ إِلى عَذَابِ السعِيرِ(21)
وَ مَن يُسلِمْ وَجْهَهُ إِلى اللَّهِ وَ هُوَ محْسِنٌ فَقَدِ استَمْسک بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَ إِلى اللَّهِ عَقِبَةُ الأُمُورِ(22)
وَ مَن كَفَرَ فَلا يحْزُنک كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمُ بِذَاتِ الصدُورِ(23)
نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلاً ثمَّ نَضطرُّهُمْ إِلى عَذَابٍ غَلِيظٍ(24) تفسير نمونه جلد 17 صفحه 63
ترجمه :
20 - آیا ندیدی خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر شما کرده و نعمتهای خود را - چه نعمتهای ظاهر و چه نعمتهای باطن - بر شما گسترده و افزون ساخته است ؟ ولی بعضی از مردم بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنی در باره خدا مجادله می کنند.
21 - هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید، می گویند: نه ، ما از چیزی پیروی می کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم ! آیا حتی اگر شیطان آنها را دعوت به عذاب آتش فروزان کند (باز هم تبعیت می کنند)؟!
22 - کسی که روح خود را تسلیم خدا کند در حالی که نیکوکار باشد به دستگیره محکمی چنگ زده (و به تکیه گاه مطمئنی تکیه کرده است) و عاقبت همه کارها به سوی خدا است .
23 - و کسی که کافر شود کفر او تو را غمگین نسازد، بازگشت همه آنها به سوی ما است ، و ما آنها را از اعمالی که انجام داده اند (و نتایج شوم آن) آگاه خواهیم ساخت ، خداوند از آنچه در درون سینه ها است آگاه است .
24 - ما کمی از متاع دنیا را در اختیار آنان می گذاریم سپس آنها را مجبور به تحمل عذاب شدید می کنیم .
تفسیر:
تکیه گاه مطمئن !
بعد از پایان اندرزهای دهگانه لقمان در زمینه مبداء و معاد و راه و رسم زندگی و برنامه های اجتماعی و اخلاقی قرآن برای تکمیل آن به سراغ بیان نعمتهای الهی می رود تا حس شکرگزاری مردم را برانگیزد، شکری که سرچشمه ((معرفة الله)) و انگیزه اطاعت فرمان او می شود. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 64
روی سخن را به همه انسانها کرده می گوید: ((آیا ندیدید خداوند آنچه را در آسمانها و زمین است مسخر فرمان شما کرد که در مسیر منافع و سود شما حرکت کنند))؟ (الم تروا ان الله سخر لکم ، ما فی السموات و ما فی الارض).

تسخیر موجودات آسمانی و زمینی برای انسان مفهوم وسیعی دارد که هم شامل اموری می شود که در قبضه اختیار او است و با میل و اراده اش در مسیر منافع خود به کار می گیرد، مانند بسیاری از موجودات زمینی ، یا اموری که در اختیار انسان نیست اما خداوند آنها را مامور ساخته که به انسان خدمت کند، همچون خورشید و ماه .
بنابر این ، همه موجودات مسخر فرمان خدا در طریق سود انسانها هستند خواه مسخر فرمان انسان باشند یا نه ، و به این ترتیب لام در ((لکم)) به اصطلاح لام منفعت است .
سپس می افزاید: ((خداوند نعمتهای خود را - اعم از نعمتهای ظاهر و باطن - بر شما گسترده و افزون ساخت)) (و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة).
((اسبغ)) از ماده ((سبغ)) (بر وزن صبر) در اصل به معنی پیراهن یا زره گشاد و وسیع و کامل است ، سپس به نعمت گسترده و فراوان نیز اطلاق شده است .
در اینکه منظور از نعمتهای ((ظاهر)) و ((باطن)) در این آیه چیست ؟ مفسران بسیار سخن گفته اند.
بعضی نعمت ((ظاهر)) را چیزی می دانند که برای هیچکس قابل انکار نیست تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 65
همچون آفرینش و حیات و انواع روزیها، و نعمتهای ((باطن)) را اشاره به اموری می دانند که بدون دقت و مطالعه قابل درک نیست (مانند بسیاری از قدرتهای روحی و غرائز سازنده).
بعضی نعمت ((ظاهر)) را اعضای ظاهر و نعمت ((باطن)) را قلب شمرده اند.
بعضی دیگر نعمت ((ظاهر)) را زیبائی صورت و قامت راست و سلامت اعضاء و نعمت ((باطن)) را ((معرفة الله)) دانسته اند.
در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که ((ابن عباس)) از آن حضرت در این زمینه سؤ ال کرد، فرمود: ((ابن عباس ! نعمت ظاهر اسلام است ، و آفرینش کامل و منظم تو بوسیله پروردگار و روزی هائی که به تو ارزانی داشته .
و اما نعمت باطن ، پوشاندن زشتیهای اعمال تو و رسوا نکردنت در برابر مردم است)).
در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : ((نعمت آشکار، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و معرفة الله و توحید است که پیامبر آورده ، و اما نعمت پنهان ، ولایت ما اهلبیت و پیمان دوستی با ما است)).
ولی در حقیقت هیچگونه منافاتی در میان این تفسیرها وجود ندارد و هر کدام یکی از مصداقهای روشن نعمت ظاهر و باطن را بیان می کند، بی

آنکه مفهوم گسترده آن را محدود سازد.
و در پایان آیه از کسانی سخن می گوید که نعمتهای بزرگ الهی را که از درون و برون ، انسان را احاطه کرده ، کفران می کنند، و به جدال و ستیز در برابر حق برمی خیزند، می فرماید: ((بعضی از مردم هستند که در باره خداوند بدون هیچ دانش و هدایت و کتاب روشنی ، مجادله می کنند)) (و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم و لا هدی و لا کتاب منیر). تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 66
و بجای اینکه بخشنده آنهمه نعمتهای آشکار و نهان را بشناسند، رو به سوی شرک و انکار، از سر جهل و لجاجت می آورند.
در اینکه فرق در میان ((علم)) و ((هدایت)) و ((کتاب منیر)) چیست ؟ شاید بهترین بیان این باشد که ((علم)) اشاره به ادراکاتی است که انسان از طریق عقل و خرد خویش درک می کند، و ((هدی)) اشاره به معلمان و رهبران الهی و آسمانی و دانشمندانی است که می توانند در این مسیر دست او را بگیرند و به سر منزل مقصود برسانند، و منظور از ((کتاب منیر)) کتابهای آسمانی می باشد که از طریق وحی ، قلب و جان انسان را پر فروغ می سازند.
در حقیقت این گروه لجوج نه خود دانشی دارند، و نه به دنبال راهنما و رهبری هستند، و نه از وحی الهی استمداد می جویند، و چون راه هدایت در این سه امر منحصر است لذا با ترک آنها به وادی گمراهی و وادی شیاطین کشیده شده اند.
آیه بعد به منطق ضعیف و سست این گروه گمراه اشاره کرده می گوید: ((هنگامی که به آنها گفته شود، از آنچه خداوند نازل کرده پیروی کنید می گویند: نه ، ما از چیزی پیروی می کنیم که پدران خود را بر آن یافتیم))! (و اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما وجدنا علیه آبائنا).
و از آنجا که پیروی از نیاکان جاهل و منحرف ، جزء هیچ یک از طرق سه گانه هدایت آفرین فوق نیست ، قرآن از آن به عنوان راه شیطانی یاد کرده می فرماید: ((آیا حتی اگر شیطان آنها را دعوت به عذاب آتش فروزان کند باز هم باید از او تبعیت کنند))؟! (او لو کان الشیطان یدعوهم الی عذاب السعیر). تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 67
در حقیقت قرآن در اینجا پوشش پیروی از سنت نیاکان را که ظاهری فریبنده دارد کنار می زند و چهره واقعی عمل آنها را که همان پیروی از شیطان در مسیر آتش دوزخ و جهنم است آشکار می سازد.
آری رهبری شیطان به تنهائی کافی است که انسان با آن مخالفت کند، هر چند در لفافه های دعوت به سوی حق بوده باشد که مسلما یک پوشش انحرافی است و دعوت به سوی آتش دوزخ نیز به تنهائی کافی برای مخالفت است هر چند دعوت کننده مجهول الحال باشد، حال اگر دعوت

کننده شیطان و دعوتش به سوی آتش افروخته جهنم باشد تکلیف روشن است .
آیا هیچ عاقلی دعوت پیامبران الهی را به سوی بهشت رها می کند و به دنبال دعوت شیطان به سوی جهنم می رود؟!
سپس به بیان حال دو گروه مؤ من خالص و کفار آلوده پرداخته ، آنها را در مقایسه با یکدیگر و مقایسه با آنچه در مورد پیروان شیطان و مقلدان کور و کر نیاکان بیان کرده ، مورد توجه قرار می دهد، می گوید: ((کسی که قلب و جان خود را تسلیم خدا کند و در آستان پروردگار سر تسلیم و اطاعت فرود آورد در حالی که محسن و نیکوکار باشد به دستگیره محکمی چنگ زده است)) (و من یسلم وجهه الی الله و هو محسن فقد استمسک بالعروة الوثقی).
منظور از ((تسلیم وجه برای خدا)) در حقیقت اشاره به توجه کامل با تمام وجود به ذات پاک پروردگار است زیرا ((وجه)) (به معنی صورت) به خاطر آنکه شریفترین عضو بدن و مرکز مهمترین حواس انسانی است به عنوان کنایه از ذات او به کار می رود.
تعبیر به ((هو محسن)) از قبیل ذکر عمل صالح بعد از ایمان است .
چنگ زدن به دستگیره محکم تشبیه لطیفی از این حقیقت است که انسان

نجات از قعر دره مادیگری و ارتقاء به بلندترین قله های معرفت و معنویت و روحانیت نیاز به یک وسیله محکم و مطمئن دارد این وسیله چیزی جز ایمان و عمل صالح نیست ، غیر آن ، همه پوسیده و پاره شدنی و مایه سقوط و مرگ است ، علاوه بر این آنچه باقی می ماند این وسیله است ، و بقیه همه فانی و نابود شدنی است .
و لذا در پایان آیه می فرماید: ((عاقبت همه کارها به سوی خدا است)) (و الی الله عاقبة الامور).
در حدیثی که در تفسیر برهان از طرق اهل سنت از امام علی بن موسی الرضا (علیهم السلام) از پیامبر گرامی اسلام نقل شده چنین آمده : سیکون بعدی فتنة مظلمة ، الناجی منها من تمسک بالعروة الوثقی ، فقیل یا رسول الله و ما العروة الوثقی ؟ قال ولایة سید الوصیین ، قیل یا رسول الله و من سید الوصیین ؟ قال : امیر المؤ منین ، قیل یا رسول الله و من امیر المؤ منین ؟ قال مولی المسلمین و اما مهم بعدی ، قیل یا رسول الله و من مولی المسلمین و امامهم بعدک ؟ قال : اخی علی بن ابی طالب (علیه السلام): ((بعد از من فتنه ای تاریک و ظلمانی خواهد بود تنها کسانی از آن رهائی می یابند که به عروة الوثقی چنگ زنند، عرض کردند: ای رسولخدا عروة الوثقی چیست ؟ فرمود: ولایت سید اوصیاء است .
عرض کردند یا رسول الله سید اوصیاء کیست ؟ فرمود: امیر مؤ منان .

عرض کردند امیر مؤ منان کیست ؟ فرمود مولای مسلمانان و پیشوای آنان بعد از من ، باز برای اینکه پاسخ صریحتری بگیرند عرض کردند او کیست ؟ فرمود: برادرم علی بن ابی طالب (علیه السلام)
روایات دیگری نیز در همین ازمنه که منظور از ((عروة الوثقی)) دوستی اهلبیت (علیهم السلام) یا دوستی آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یا امامان از فرزندان حسین (علیه السلام) است نقل شده . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 69
بارها گفته ایم که این تفسیرها بیان مصداقهای روشن است ، و منافات با مصادیق دیگری همچون توحید و تقوی و مانند آن ندارد.
سپس به بیان حال گروه دوم پرداخته می گوید: ((کسی که کافر شود و این حقایق روشن را انکار کند، کفر او تو را غمگین نسازد)) (و من کفر فلا یحزنک کفره).
چرا که تو وظیفه ات را به خوبی انجام داده ای ، او است که بر خویشتن ظلم و ستم می کند.
این گونه تعبیرات که در قرآن مجید مکرر آمده است نشان می دهد که پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از اینکه مشاهده می کرد گروهی جاهل و لجوج ، راه خدا را با اینهمه دلائل روشن و نشانه های واضح ، ترک می گویند و به بیراهه سر می نهند، سخت رنج می برد، و آنقدر غمگین ، و اندوهناک می شد که بارها خداوند او را دلداری می دهد، و چنین است راه و رسم یک رهبر دلسوز.
و نیز نگران مباش که گروهی در دنیا با اینکه کفر می ورزند و ظلم و ستم می کنند، از نعمتهای الهی متنعمند، و گرفتار مجازات نیستند، زیرا دیر نشده است ((بازگشت همه آنها به سوی ما است و ما آنها را از اعمالشان و نتائج تلخ و شوم آن ، آگاه می سازیم)) (الینا مرجعهم فننبئهم بما عملوا).
نه تنها از اعمالشان آگاهیم که از نیات و اسرار درون دلهایشان نیز باخبریم ((زیرا خداوند از آنچه در درون سینه ها است آگاه است)) (ان الله علیم بذات الصدور).
این تعبیر که خداوند مردم را در قیامت از اعمالشان با خبر می سازد یا از آنچه در آن اختلاف داشتند با خبر می کند، در آیات فراوانی از قرآن مجید نازل شده است و با توجه به اینکه ((ننبئکم)) از ماده ((نبا)) می باشد، و ((نباء)) تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 70
طبق آنچه راغب در مفردات آورده به خبری گفته می شود که محتوا و فایده مهمی دارد و صریح و آشکار و خالی از هر گونه کذب است ، روشن می شود که این تعبیرات اشاره به آن است که خداوند در قیامت چنان افشاگری از اعمال انسانها می کند که جای هیچگونه اعتراض و انکار برای

کسی باقی نمی ماند، آنچه را مردم در این دنیا انجام می دهند و غالبا به دست فراموشی می سپارند، همه را مو به مو ظاهر می سازد، و برای حساب و جزا آماده می کند.
حتی آنچه در دل انسان می گذرد و هیچکس جز خدا از آن آگاه نیست ، همه را به صاحبان آنها گوشزد می کند!.
سپس می افزاید بهره آنها از زندگی دنیا تو را شگفت زده نکند، ((ما کمی از متاع دنیا در اختیار آنان می گذاریم - و متاع دنیا هر چه باشد کم و ناچیز است - سپس آنها را بالاجبار به عذاب شدید می کشانیم)) عذابی مستمر و دردناک (نمتعهم قلیلا ثم نضطرهم الی عذاب غلیظ). این تعبیر ممکن است اشاره به آن باشد که آنها تصور نکنند، در این جهان از قبضه قدرت خداوند خارجند، خود او می خواهد آنها را برای آزمایش و اتمام حجت و مقاصدی دیگر آزاد بگذارد، و همین متاع قلیل به آنها نیز از سوی او است ، و چقدر متفاوت است حال این گروه که ذلیلانه و بالاجبار به عذاب غلیظ الهی کشانده می شوند با آنها که تمام وجودشان در اختیار خدا است و چنگ به عروة الوثقی زده اند، در دنیا پاک و نیکوکار زندگی می کنند و در آخرت در جوار رحمت الهی متنعمند. لقمان
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 71
آیه 25 - 30
آیه و ترجمه
وَ لَئن سأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السمَوَتِ وَ الاَرْض لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الحَْمْدُ للَّهِ بَلْ أَكثرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ(25)
للَّهِ مَا فى السمَوَتِ وَ الاَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنىُّ الحَْمِيدُ(26)
وَ لَوْ أَنَّمَا فى الاَرْضِ مِن شجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سبْعَةُ أَبحُرٍ مَّا نَفِدَت كلِمَت اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ(27)
مَّا خَلْقُكُمْ وَ لا بَعْثُكُمْ إِلا كنَفْسٍ وَحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سمِيعُ بَصِيرٌ(28)
أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ الَّيْلَ فى النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فى الَّيْلِ وَ سخَّرَ الشمْس وَ الْقَمَرَ كلٌّ يجْرِى إِلى أَجَلٍ مُّسمًّى وَ أَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ(29)
ذَلِک بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَطِلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلىُّ الْكبِيرُ(30)
** تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 72
ترجمه :
25 - هر گاه از آنها سؤ ال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است مسلما می گویند الله بگو الحمد لله (که خود شما معترفید) ولی اکثر آنها نمی دانند.
26 - از آن خدا است آنچه در آسمانها و زمین است ، چرا که خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است .

27 - اگر آنچه روی زمین از درختان است قلم شوند، و دریا برای آن مرکب گردد، و هفت دریا به آن افزوده شود، اینها همه تمام می شوند اما کلمات خدا پایان نمی گیرد، خداوند عزیز و حکیم است .
28 - آفرینش و زندگی مجدد همه شما همانند یک فرد بیش نیست ، خداوند شنوا و بینا است
29 - آیا ندیدی که خداوند شب را در روز و روز را در شب داخل می کند؟ و خورشید و ماه را مسخر شما ساخته ؟ و هر کدام تا سر آمد معینی بحرکت خود ادامه می دهند؟ خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است .
30 - اینها همه دلیل بر آن است که خداوند حق است و آنچه غیر از او می خوانند باطل است و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است .
تفسیر:
ده وصف از اوصاف پروردگار
در شش آیه فوق مجموعه ای از صفات خداوند بیان شده است که در حقیقت ده صفت عمده یا ده اسم از اسماء الحسنی را بیان می کند:
++غنی ، حمید، عزیز، حکیم ، سمیع ، بصیر، خبیر، حق ، علی و کبیر.
این از یک نظر، و از سوی دیگر در آیه نخست از ((خالقیت)) خداوند سخن می گوید و در آیه دوم از ((مالکیت مطلقه)) او در آیه سوم از ((علم بی انتهایش)) بحث می کند و در آیه چهارم و پنجم از ((قدرت نامتناهیش)) و در آخرین آیه نتیجه می گیرد کسی که دارای این صفات است ((حق)) است و غیر از او همه باطل و هیچ و پوچند. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 73
با توجه به این بحث اجمالی ، به شرح آیات باز گردیم :
نخست می فرماید: ((اگر از آنها سؤ ال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است بطور قطع در پاسخ می گویند ((الله)) (و لئن سالتهم من خلق السموات و الارض لیقولن الله).
این تعبیر که در آیات دیگر قرآن نیز دیده می شود (سوره عنکبوت آیه 6361، زمر 38، زخرف 9) از یک سو دلیل بر این است که مشرکان هرگز منکر توحید خالق نبودند، و نمی توانستند خالقیت را برای بتها قائل شوند، تنها به شرک در عبادت و شفاعت بتها معتقد بودند.
و از سوی دیگر دلیل بر فطری بودن توحید و تجلی این نور الهی در سرشت همه انسانها است .
سپس می گوید حال که آنها به توحید خالق معترفند: ((بگو حمد و ستایش مخصوص الله است که خالق همه چیز می باشد نه بتها که خود مخلوق اویند، ولی اکثر آنها نمی دانند و نمی فهمند که عبادت باید منحصر به خالق جهان باشد)) (قل الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون).
سپس به مساله ((مالکیت)) حق می پردازد چرا که بعد از ثبوت خالقیت

نیاز به دلیل دیگری بر مالکیت او نیست ، می فرماید: ((از آن خدا است آنچه در آسمان و زمین است)) (لله ما فی السموات و ما فی الارض).
بدیهی است آن کس که ((خالق)) و ((مالک)) است مدبر امور جهان نیز می باشد و به این ترتیب بخشهای سه گانه توحید (توحید خالقیت ، توحید مالکیت و توحید ربوبیت) ثابت می گردد.
و کسی که چنین است از همه چیز بی نیاز و شایسته هر گونه ستایش است به همین دلیل در پایان آیه می افزاید: ((خداوند غنی و حمید است)) (ان الله هو تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 74
الغنی الحمید).
او غنی علی الاطلاق ، و حمید از هر نظر است ، چرا که هر موهبتی در جهان است به او باز می گردد، و هر کس هر چه دارد از او دارد، و خزائن همه خیرات به دست او است و این دلیل زنده غنای او می باشد.
و از آنجا که ((حمد)) به معنی ستایش بر کار نیکی است که به اختیار از کسی سر می زند و هر نیکی در جهان می بینیم از سوی پروردگار است پس همه ستایشها از آن او است ، حتی اگر ما زیبائی گل را می ستائیم و جاذبه عشقهای ملکوتی را توصیف می کنیم و عظمت کار یک ایثارگر جانباز را ارج می نهیم باز در حقیقت او را می ستائیم که این زیبائی و آن جاذبه و عظمت نیز از او است ، پس او ((حمید علی الاطلاق)) است .
آیه بعد ترسیمی از علم بی پایان خدا است ، که با ذکر مثالی بسیار گویا و رسا مجسم شده است :
قبلا ذکر این نکته را لازم می دانیم که مطابق آنچه در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است : ((گروهی از یهود، هنگامی که پیرامون مساله روح از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سؤ ال کردند و قرآن در پاسخ آنها گفت : قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا: ((روح از فرمان پروردگار من است ، و بهره شما از علم جز اندکی بیش نیست)) این سخن بر آنان گران آمد و از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پرسیدند که آیا این فقط در باره ما است ، فرمود: نه ، همه را شامل می شود (حتی ما را).
ولی آنها افزودند ای محمد! تو در مورد خود گمان می کنی بهره کمی از علم داری در حالی که قرآن به تو داده شده ، و به ما هم تورات ، در قرآنت آمده است ((کسی که حکمت به او داده شده خیر کثیر به او داده شده است)) این سخنان با هم سازگار نیست ! تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 75
در اینجا آیه و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام ... (آیه مورد بحث) نازل شد، و روشن ساخت که علم انسان هر قدر هم گسترده باشد در برابر علم خداوند ذره بی مقداری بیش نیست ، و آنچه نزد شما بسیار

است نزد خدا بسیار کم است .
نظیر این روایت را از طریق دیگری در ذیل آیه 109 سوره کهف بیان کردیم .
به هر حال قرآن مجید برای ترسیم علم نامتناهی خداوند چنین می گوید: ((اگر آنچه روی زمین از درختان است قلم شوند، و دریا برای آن مرکب گردد، و هفت دریا بر این دریا افزوده شود، تا علم خدا را بنویسند، اینها همه تمام می شوند اما کلمات خدا پایان نمی گیرد، خداوند عزیز و حکیم است)) (و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز حکیم).
((یمده)) از ماده ((مداء)) به معنی مرکب یا ماده رنگینی است که با آن می نویسند، و در اصل از ((مد)) به معنی کشش گرفته شده زیرا خطوط به وسیله کشش قلم بر صفحه کاغذ پیدا می شود.
بعضی از مفسران معنی دیگری نیز برای آن نقل کرده اند و آن روغنی است که در چراغ می ریزند و سبب روشنائی چراغ است ، و هر دو معنی در واقع به یک ریشه باز می گردد.
((کلمات)) جمع ((کلمه)) است و در اصل به معنی الفاظی است که انسان با آن سخن می گوید، سپس به معنی گسترده تری اطلاق شده ، و آن هر چیزی است که می تواند بیانگر مطلبی باشد، و از آنجا که مخلوقات گوناگون این جهان هر کدام بیانگر ذات پاک خدا و علم و قدرت اویند، به هر موجودی ((کلمة الله)) تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 76
اطلاق شده ، مخصوصا در مورد موجودات شریفتر و باعظمت تر، این تعبیر به کار رفته ، چنانکه در باره مسیح (علیه السلام) در آیه 171 سوره نساء می خوانیم : انما المسیح عیسی بن مریم رسول الله و کلمته (نظیر همین معنی در آیه 45 سوره آل عمران نیز آمده است).
سپس به همین مناسبت ((کلمات الله)) به معنی علم و دانش پروردگار به کار رفته است .
اکنون باید درست بیندیشیم که برای نوشتن تمام معلومات یک انسان ، گاه یک قلم با مقداری مرکب کفایت می کند، حتی ممکن است با همین یک قلم انسانهای دیگری نیز مجموعه معلوماتشان را بر صفحه کاغذ بیاورند ولی قرآن می گوید: اگر تمام درختان روی زمین قلم شوند، می دانیم گاه از یک درخت تنومند از ساقه و شاخه هایش ، هزاران بلکه میلیونها قلم به وجود می آید، و با در نظر گرفتن حجم عظیم درختان روی زمین و جنگلهائی که بسیاری از کوهها و دشتها را پوشانیده است ، و تعداد قلمهائی که از آن به وجود می آید، و همچنین اگر تمام اقیانوسهای روی زمین که تقریبا سه چهارم صفحه کره زمین را با عمق و ژرفای بسیار پوشانیده است مرکب شوند، چه وضع عجیبی را برای نوشتن ایجاد می کند و چقدر

علوم و دانشها را با آن می توان نوشت .
مخصوصا با توجه به افزوده شدن هفت دریای دیگر به آن که هر کدام از آنها معادل تمام اقیانوسهای روی زمین باشد، و بالاخص با توجه به اینکه عدد هفت در اینجا به معنی تعداد نیست بلکه برای تکثیر است و اشاره به دریاهای بی حساب می کند، روشن می شود که وسعت دامنه علم خداوند تا چه حد گسترده است و تازه همه اینها پایان می گیرد و باز علوم او پایان نخواهد گرفت .
آیا ترسیمی برای بی نهایت از این جالبتر و زیباتر به نظر می رسد؟ این عدد به قدری زنده و گویا است که امواج فکر انسان را در افقهای بیکران و نامحدود تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 77
با خود همراه می برد، و غرق در حیرت و ابهت می کند.
با توجه به این بیان گویا و روشن ، انسان احساس می کند که معلوماتش در برابر آنچه در علم خدا است همچون یک صفر در برابر بی نهایت است ، و شایسته است فقط بگوید: ((دانش من به آنجا رسیده که به نادانی خود پی برده ام)) حتی تشبیه به قطره و دریا برای بیان این واقعیت نارسا به نظر می رسد.
از جمله نکات لطیفی که در آیه به چشم می خورد این است که ((شجره)) به صورت مفرد، و ((اقلام)) به صورت جمع آمده ، تا بیانگر تعداد فراوان قلمهائی باشد که از یک درخت با تمام ساقه و شاخه هایش به وجود می آید.
و نیز تعبیر ((البحر)) به صورت مفرد و ((الف و لام جنس)) برای آن است که تمام اقیانوسهای روی زمین را شامل شود، بخصوص اینکه تمام اقیانوسهای جهان با هم مربوط و متصلند و در واقع در حکم یک دریای پهناورند.
و جالب اینکه در باره ((قلمها)) سخن از قلمهای اضافی و کمکی نمی کند اما در باره اقیانوسها سخن از هفت دریای دیگر به میان می آورد، چرا که به هنگام نوشتن قلم بسیار کم مصرف می شود آنچه بیشتر مصرف می گردد مرکب است .
انتخاب کلمه ((سبع)) (هفت) در لغت عرب برای تکثیر شاید از این نظر باشد که پیشینیان عدد کرات منظومه شمسی را هفت می دانستند (و در واقع آنچه از منظومه شمسی امروز نیز با چشم غیر مسلح دیده می شود هفت کره بیش نیست) و با توجه به اینکه ((هفته)) به صورت یک دوره کامل زمان هفت روز بیشتر نیست و تمام کره زمین را نیز به هفت منطقه تقسیم می کردند و نام هفت اقلیم بر آن گذارده بودند، روشن می شود که چرا هفت به عنوان یک عدد کامل در میان آحاد و برای بیان کثرت به کار رفته است . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 78

بعد از ذکر علم بی پایان پروردگار، سخن از قدرت بی انتهای او به میان می آورد و می فرماید: ((آفرینش همه شما و نیز برانگیخته شدن شما بعد از مرگ همانند یک فرد بیش نیست ، خداوند شنوا و بینا است)) (ما خلقکم و لا بعثکم الا کنفس واحدة ان الله سمیع بصیر).
بعضی از مفسران گفته اند که جمعی از کفار قریش از روی تعجب و استبعاد در مساله معاد می گفتند: خداوند ما را به گونه های مختلفی آفریده است و در طی مراحل گوناگون ، روزی نطفه بودیم و سپس علقه شدیم ، بعد مضغه گشتیم ، و سپس تدریجا به صورتهای گوناگون در آمدیم ، چگونه خداوند همه ما را در یکساعت آفرینش جدیدی می دهد؟
آیه مورد بحث نازل شد و به سخن آنها پاسخ گفت .
در حقیقت آنها از این نکته غافل بودند که مفاهیمی همچون ((سخت)) و ((آسان)) و ((کوچک)) و ((بزرگ)) برای موجوداتی همچون ما که قدرت محدودی داریم ، قابل تصور است ، ولی در برابر قدرت بی پایان حق ، همگی یکسان و برابر می باشند، آفرینش یک انسان با آفرینش همه انسانها هیچ تفاوتی ندارد، و آفرینش یک موجود در یک لحظه یا در طول سالیان دراز در پیشگاه قدرت او یکسان است .
اگر تعجب کفار قریش از این بوده است که چگونه این طبایع مختلف ، و اشکال گوناگون و شخصیتهای متنوع ، آن هم بعد از آنکه بدن انسان خاک شد و خاکها پراکنده گشتند و به هم آمیختند، چگونه ممکن است از هم جدا شوند و هر کدام به جای خود باز گردند؟ پاسخ آن را علم بی پایان ، و قدرت بی انتهای خداوند می دهد.
او چنان روابطی در میان موجودات بر قرار ساخته که یک واحد همچون یک مجموعه ، و یک مجموعه همانند یک واحد است . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 79
اصولا انسجام و به هم پیوستگی این جهان ، آنچنان است که هر کثرتی در آن به وحدت باز می گردد، و خلقت مجموع انسانها از همان اصولی تبعیت می کند که خلقت یک انسان تبعیت دارد.
و اگر تعجب آنها از کوتاهی زمان بوده که چگونه مراحلی را که انسان از حال نطفه تا دوران جوانی طی سالیان دراز طی می کند ممکن است در لحظات کوتاهی طی شود؟ پاسخ آن را نیز قدرت پروردگار می دهد، ما در جهان جانداران اطفال انسان را می بینیم که باید مدتها طول بکشد تا راه رفتن را به خوبی یاد بگیرند یا قادر به استفاده از هر نوع غذا شوند، در حالی که جوجه ها را می بینیم همینکه سر از تخم بیرون آوردند و متولد شدند برمی خیزند و راه می روند و حتی بدون نیاز به مادر غذا می خورند، اینها نشان می دهد که این گونه مسائل در برابر قدرت خداوند، تاثیری ندارد.

ذکر ((سمیع)) و ((بصیر)) بودن خداوند در پایان این آیه ، ممکن است پاسخ به ایراد دیگری از ناحیه مشرکان باشد که به فرض همه انسانها با تنوع خلقتی که دارند و با تمام ویژگیهایشان در ساعت معینی برانگیخته شوند، ولی اعمال آنها و سخنانشان چگونه مورد حساب قرار می گیرد؟ اعمال و گفتار اموری هستند که بعد از وجود نابود می شوند.
قرآن پاسخ می دهد خداوند شنوا و بینا است ، تمام سخنان آنها را شنیده و همه اعمالشان را دیده (بعلاوه فنا و نابودی مطلق در این جهان مفهوم ندارد، بلکه اعمال و اقوالشان همواره موجود خواهد بود).
از این گذشته جمله فوق تهدیدی است نسبت به این بهانه جویان که خداوند از گفتگوهای شما برای سمپاشی در افکار عمومی بی خبر نیست ، و حتی از آنچه در دل دارید و بر زبان جاری نکرده اید نیز آگاه است .
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 80
آیه بعد تاءکید و بیان دیگری است برای قدرت واسعه خداوند، روی سخن را به پیامبر کرده ، می گوید: آیا ندیدی که خداوند شب را در روز، و روز را در شب داخل می کند))؟ (الم تر ان الله یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل).
و نیز آیا ندیدی که ((خداوند خورشید و ماه را در مسیر منافع انسانها مسخر ساخته))؟ (و سخر الشمس و القمر).
و هر کدام تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می دهند (کل یجری لاجل مسمی)
((و اینکه خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است))؟ (و ان الله بما تعملون خبیر).
((ولوج)) در اصل به معنی ((دخول)) است ، و داخل کردن شب در روز و روز در شب ممکن است اشاره به افزایش تدریجی و کوتاه شدن شب و روز در طول سال باشد که تدریجا از یکی کاسته ، و به صورت نامحسوسی بر دیگری می افزاید، تا فصول چهار گانه سال با ویژگیها و آثار پر برکتش ظاهر گردد (تنها در دو نقطه از روی زمین است که این تغییر تدریجی و فصول چهارگانه نیست یکی نقطه حقیقی قطب شمال و جنوب است که در طول سال ، ششماه شب ، و ششماه روز می باشد، و دیگری خط باریک و دقیق استوا است که در تمام سال ، شب و روز یکسان است .
و یا اشاره به این باشد که تبدیل شب به روز، و روز به شب به خاطر وجود جو زمین بطور ناگهانی صورت نمی گیرد تا انسان و همه موجودات زنده را در برابر خطرات مختلف قرار دهد، بلکه نخستین اشعه آفتاب از هنگام طلوع فجر در اعماق تاریکی نفوذ کرده ، کم کم نفوذ بیشتری پیدا می کند، تا تمام صفحه آسمان را بگیرد، درست بعکس چیزی که به هنگام پایان روز

و دخول شب تحقق می یابد. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 81
این انتقال تدریجی و کاملا منظم و حساب شده از مظاهر قدرت خدا است . البته این دو تفسیر با هم منافاتی ندارند و ممکن است جمعا در معنی آیه منظور باشند.
در مورد تسخیر ((شمس)) و ((قمر)) و سایر کرات آسمانی برای انسانها - چنانکه قبلا هم گفته ایم - منظور تسخیر در راه خدمت به انسان است ، و به تعبیر دیگر لام در ((سخر لکم)) لام نفع است ، نه لام اختصاص ، و این تعبیر در قرآن مجید در مورد خورشید و ماه و شب و روز و نهرها و دریاها و کشتیها آمده است ، و همه اینها بیانگر عظمت شخصیت انسان و گستردگی نعمتهای خداوند در مورد او است که تمام موجودات زمین و آسمان به فرمان خدا سرگشته و فرمانبردار او هستند و با اینحال شرط انصاف نیست که او فرمان نبرد.
جمله ((کل یجری لاجل مسمی)) اشاره به این است که این نظام حساب شده و دقیق تا ابد ادامه نمی یابد، و پایان و سرانجامی دارد که همراه با پایان گرفتن دنیا است ، همان چیزی که در سوره ((تکویر)) چنین از آن یاد شده است : اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت : ((هنگامی که خورشید بی فروغ گردد و ستارگان به تیرگی گرایند...)).
ارتباط جمله ((ان الله بما تعملون خبیر)) با توجه به آنچه در بالا گفتیم با این بحث روشن می شود، چرا که خداوندی که خورشید و ماه با عظمت را با آن حساب دقیق به کار گرفته ، و شب و روز را با آن نظم مخصوص هزاران و میلیونها سال وارد یکدیگر می کند، چنین پروردگاری چگونه ممکن است از اعمال انسانها بی خبر بماند، آری او هم اعمال را می داند و هم نیات و اندیشه ها را. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 82
و در آخرین آیه مورد بحث به صورت یک نتیجه گیری جامع و کلی می فرماید: ((اینها دلیل بر آن است که خداوند حق است ، و آنچه غیر از او می خوانند باطل است ، و خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه است)) (ذلک بان الله هو الحق و ان ما یدعون من دونه الباطل و ان الله هو العلی الکبیر).
مجموع بحثهائی که در آیات قبل پیرامون خالقیت و مالکیت و علم و قدرت بی انتهای پروردگار آمده بود، این امور را اثبات کرد که ((حق)) تنها او است و غیر او زائل و باطل و محدود و نیازمند است ، و ((علی و کبیر)) که از هر چیز برتر و از توصیف بالاتر است ذات پاک او می باشد و به گفته شاعر:
الا کل شی ء ما خلا الله باطل
و کل نعیم لا محالة زائل :((آگاه باشید هر چه جز خدا است باطل است و هر نعمتی سرانجام ، زوال پذیر است)).

این سخن را به تعبیر فلسفی می توان چنین بیان کرد:
حق اشاره به وجود حقیقی و پایدار است ، و در این جهان آن وجود حقیقی که قائم بالذات و ثابت و بر قرار و جاودانی باشد تنها او است ، و بقیه هر چه هست در ذات خود وجودی ندارد و عین بطلان است که هستی خود را از طریق وابستگی به آن وجود حق پایدار پیدا می کند، و هر لحظه نظر لطفش را از آنها بر گیرد در ظلمات فنا و نیستی ، محو و ناپدید می شود.
به این ترتیب هر قدر ارتباط موجودات دیگر به وجود حقتعالی بیشتر گردد
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 83
به همان نسبت حقانیت بیشتری کسب می کند.
به هر حال همانگونه که گفتیم این آیات مجموعه ای از ده صفت از صفات برجسته خدا، و ده اسم از اسماء حسنای او است ، و مشتمل بر دلائل قوی و انکار ناپذیری بر بطلان هر گونه شرک و لزوم توحید در تمام مراحل عبودیت است . لقمان
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 84
آیه 31 - 32
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْکَ تجْرِی فی الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِیرِیَکم مِّنْ ءَایَتِهِ إِنَّ فی ذَلِک لاَیَتٍ لِّکلِّ صبَّارٍ شکُورٍ(31)
وَ إِذَا غَشِیهُم مَّوْجٌ کالظلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ فَلَمَّا نجَّاهُمْ إِلی الْبرِّ فَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَ مَا یجْحَدُ بِئَایَتِنَا إِلا کلُّ خَتَّارٍ کَفُورٍ(32)
ترجمه :
31 - آیا ندیدی کشتیها بر صفحه دریاها به فرمان خدا، و به برکت نعمت او حرکت می کنند؟ او می خواهد گوشه ای از آیاتش را به شما نشان دهد که در اینها آیات و نشانه هائی است برای کسانی که شکیبا و شکرگزارند.
32 - و هنگامی که موجی همچون ابرها (در سفرهای دریائی) آنها را بپوشاند (و بالای سر آنها قرار گیرد) خدا را با اخلاص می خوانند، اما هنگامی که آنها را به خشکی نجات داد بعضی راه اعتدال را پیش می گیرند (و به ایمان خود وفادار می مانند در حالی که بعضی دیگر فراموش کرده راه کفر پیش می گیرند) و آیات ما را هیچکس جز پیمانشکنان کفران کننده انکار نمی کنند.
تفسیر:
در گرداب بلا!
باز در دو آیه مورد بحث سخن از نعمتهای خدا و دلائل توحید در آفاق و انفس است .
در نخستین آیه سخن از دلیل نظم به میان می آید، و در دومین آیه سخن
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 85

توحید فطری است و مجموعا بحثهائی را که در آیات قبل آمد تکمیل می کند.
می گوید: ((آیا ندیدی کشتیها بر صفحه دریاها به فرمان خدا، و به برکت نعمت او حرکت می کنند))؟! (ا لم تر ان الفلک تجری فی البحر بنعمة الله).
((هدف این است که گوشه ای از آیات عظمتش را به شما نشان دهد)) (لیریکم من آیاته).
آری ((در اینها نشانه هائی است برای کسانی که بسیار شکیبا و شکرگزارند)) (ان فی ذلک لایات لکل صبار شکور).
بدون شک حرکت کشتیها بر صفحه اقیانوسها نتیجه مجموعه ای از قوانین آفرینش است :
حرکت منظم بادها از یکسو.
وزن مخصوص چوب یا مواردی که با آن کشتی را می سازند از سوی دیگر.
میزان غلظت آب از سوی سوم .
و فشاری که از ناحیه آب بر اجسامی که در آن شناور می شوند از سوی چهارم .
و هرگاه در یکی از این امور اختلالی رخ دهد یا کشتی در قعر دریا فرو می رود، یا واژگون می شود و یا در وسط دریا سرگردان و حیران می ماند.
اما خداوندی که اراده کرده است پهنه دریاها را بهترین شاهراه برای مسافرت انسانها، و حمل مواد مورد نیاز از نقطه ای به نقطه دیگر قرار دهد، این شرائط را که هر یک نعمتی از نعمتهای او است فراهم ساخته .
عظمت قدرت خدا در صفحه اقیانوسها و کوچکی انسان در مقابل آن به قدری است که در گذشته که تنها از نیروی باد برای حرکت کشتی استفاده می شد، تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 86
اگر تمام مردم جهان جمع می شدند که یک کشتی را در وسط دریا بر خلاف مسیر یک باد سنگین به حرکت در آورند قدرت نداشتند.
و امروز هم که قدرت موتورهای عظیم جانشین باد شده است باز وزش طوفان آنقدر سخت و سنگین است که عظیمترین کشتیها را جابجا می کند، و گاه آنها را در هم می شکند.
و اینکه در آخر آیه روی اوصاف ((صبار)) و ((شکور)) (بسیار صابر و شکیبا و بسیار شکرگزار) تکیه شده ، یا به خاطر این است که زندگی دنیا مجموعه ای است از ((بلا)) و ((نعمت)) که هر دو وسیله آزمایشند، ایستادگی و شکیبائی در برابر حوادث سخت ، و شکرگزاری در برابر نعمتها مجموعه وظیفه انسانها را تشکیل می دهد.
لذا در حدیثی که بسیاری از مفسران از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل کرده اند می خوانیم : الایمان نصفان نصف صبر و

نصف شکر: ((ایمان دو نیمه است ، نیمه ای صبر و نیمه ای شکر.
و یا اشاره به این است که برای درک آیات با عظمت الهی در پهنه آفرینش انگیزه ای لازم است ، همچون شکر منعم تواءم با صبر و شکیبائی برای دقت و کنجکاوی هر چه بیشتر.
بعد از بیان نعمت حرکت کشتیها در دریاها که هم در گذشته و هم امروز، بزرگترین و مفیدترین وسیله حمل و نقل انسانها و کالاها بوده است ، اشاره به یکی از چهره های دیگر همین مساءله کرده می گوید: هنگامی که آنها بر کشتی سوار شوند، و در وسط دریا قرار گیرند و دریا طوفانی شود، و امواج کوه پیکر، همچون ابرها بالای سر آنان قرار گیرد، خدا را با اخلاص می خوانند)) (و اذا غشیهم موج تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 87
کالظلل دعوا الله مخلصین له الدین).
((ظلل)) جمع ((ظله)) (بر وزن قله) است ، و مفسران برای آن چند معنی ذکر کرده اند:
((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: ((ظله)) به معنی ابری است که سایه می افکند، و غالبا در مواردی به کار می رود که موضوع ناخوش آیندی در کار است .
بعضی نیز آن را به معنی سایبان از ماده ((ظل)) دانسته اند.
بعضی نیز آن را به معنی کوه گرفته اند.
گرچه این معانی - در رابطه با آیه مورد بحث - تفاوت زیادی با هم ندارد ولی با توجه به اینکه در قرآن کرارا این کلمه به معنی ابرهای سایه افکن آمده و با توجه به اینکه تعبیر غشیهم (آنها را می پوشاند) تناسب بیشتری با معنی ابر دارد، این تفسیر نزدیکتر به نظر می رسد.
یعنی امواج عظیم دریا آنچنان بر می خیزد، و اطراف آنها را احاطه می کند که گوئی ابری بر سر آنان سایه افکنده است ، سایه ای وحشتناک و هول انگیز.
اینجا است که انسان با تمام قدرتهای ظاهری که برای خویش جلب و جذب کرده ، خود را ضعیف و ناچیز و ناتوان می بیند، دستش از همه جا بریده می شود تمام وسائل عادی و مادی از کار می افتد، هیچ روزنه امیدی برای او باقی نمی ماند جز نوری که از درون جان او و از عمق فطرتش می درخشد.
پرده های غفلت را کنار می زند قلب او را روشن می سازد، و به او می گوید: کسی هست که می تواند تو را رهائی بخشد!
همان کس که امواج دریا فرمان او را می برند، و آب و باد و خاک سرگردان او هستند.
اینجا است که توحید خالص همه قلب او را احاطه می کند، و دین و آئین و پرستش را مخصوص او می داند. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 88

سپس اضافه می کند: ((هنگامی که خداوند آنها را از این مهلکه رهائی بخشید - امواج فرو نشست ، و او سالم به ساحل نجات رسید - مردم دو گروه می شوند بعضی راه اعتدال را پیش می گیرند و به عهد و پیمانی که در دل در آن لحظات حساس با خدا کردند پایبند و وفادار می مانند)) (فلما نجاهم الی البر فمنهم مقتصد).
ولی گروهی دیگر همه چیز را به دست فراموشی سپرده و باز لشکر غارتگر شرک و کفر بر کشور قلبشان چیره می شود.
جمعی از مفسرین ، آیه فوق را اشاره ای به اسلام آوردن ((عکرمة بن ابی جهل)) دانسته اند.
به هنگام فتح مکه ، چون پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) همه مردم را جز چهار نفر مشمول عفو عمومی قرار داده بود، و تنها در مورد این چهار نفر که یکی از آنها عکرمة بن ابی جهل بودحکم اعدام صادر فرموده بود که هر کجا آنها را بیابید از بین ببرید، (چرا که از هیچگونه کارشکنی و کینه توزی و جنایت بر ضد اسلام و مسلمین فروگذار نبودند) عکرمه ناچار از مکه فرار کرد.
به کنار دریای احمر آمد و سوار بر کشتی شد در دریا تند بادی خطرناک دامان او را گرفت ، اهل کشتی به یکدیگر گفتند: بیائید با بتها وداع گوئید و تنها دست به دامان لطف ((الله)) بزنید که از این خدایان ما کاری ساخته نیست !
((عکرمه)) گفت : اگر جز توحید ما را در دریا نجات ندهد در خشکی نیز نجات نخواهد داد، بارالها من با تو عهد و پیمان می بندم که اگر مرا از این مهلکه برهانی به سراغ محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می روم و دست در دست او می گذارم ، چرا که او را بخشنده و کریم می دانم .

سرانجام او نجات یافت و خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و مسلمان شد.
در تواریخ اسلامی آمده است که ((عکرمه)) بعدا در صف مسلمانان راستین قرار گرفت و در ماجرای جنگ ((یرموک)) یا ((اجنادین)) شربت شهادت نوشید.
و در پایان آیه اضافه می کند: ((آیات ما را هیچکس جز پیمانشکنان کفران کننده انکار نمی کنند)) (و ما یجحد بایاتنا الا کل ختار کفور).
((ختار)) از ماده ((ختر)) (بر وزن چتر) به معنی پیمانشکنی است .
این کلمه صیغه مبالغه است چرا که مشرکان و گنهکاران کرارا در گرفتاریها رو به سوی خدا می آورند، عهد و پیمانها با خدا می بندند و نذرها می کنند، اما هنگامی که طوفان حوادث فرو نشست پیمانهای خود را پی در پی می شکنند، و نعمتهای الهی را به دست کفران می سپارند.

در حقیقت ((ختار)) و ((کفور)) که در ذیل این آیه آمده نقطه مقابل ((صبار)) و ((شکور)) است که در ذیل آیه قبل آمده است (کفران در مقابل شکرگزاری ، و پیمانشکنی در مقابل شکیبائی و باقیمانده بر سر عهد و پیمان) چرا که وفای به عهد تنها برای شکیبایان امکان پذیر است آنها هستند که به هنگام شعله ور شدن ایمان فطری در درون جانشان سعی می کنند این نور الهی دیگر به خاموشی نگراید و حجابها و پرده ها روی آن نیفتد. لقمان
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 90
آیه 33 - 34
آیه وترجمه
يَأَيهَا النَّاس اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَ اخْشوْا يَوْماً لا يجْزِى وَالِدٌ عَن وَلَدِهِ وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِ شيْئاً إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّكمُ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا وَ لا يَغُرَّنَّكم بِاللَّهِ الْغَرُورُ(33)
إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ الساعَةِ وَ يُنزِّلُ الْغَيْث وَ يَعْلَمُ مَا فى الاَرْحَام وَ مَا تَدْرِى نَفْسٌ مَّا ذَا تَكسِب غَدًا وَ مَا تَدْرِى نَفْس بِأَى أَرْضٍ تَمُوت إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُ(34)
ترجمه :
33 - ای مردم ! از خدا بپرهیزید، و از روزی بترسید که نه پدر جزای اعمال فرزند خود را تحمل می کند و نه فرزند چیزی از جزای پدر را، مسلما وعده الهی حق است مبادا زندگانی دنیا شما را بفریبد، و مبادا شیطان شما را مغرور سازد.
34 - آگاهی از زمان قیام قیامت مخصوص خداست ، و او است که باران را نازل می کند، و آنچه در رحم مادران است می داند، و هیچکس نمی داند فردا چه می کند، و هیچکس نمی داند در چه سرزمینی می میرد، فقط خداوند عالم و آگاه است .
تفسیر:
وسعت علم خداوند
در این دو آیه که آخرین آیه سوره لقمان است ، نخست به صورت یک جمع بندی از مواعظ و اندرزهای گذشته ، و دلائل توحید و معاد، همه انسانها را به خدا و روز قیامت توجه می دهد، سپس از غرور ناشی از دنیا و شیطان بر حذر می دارد تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 91
و بعد به وسعت دامنه علم خداوند و شمول آن نسبت به همه چیز می پردازد.
می فرماید: ((ای مردم از خدا بپرهیزید)) (یا ایها الناس اتقوا ربکم).
((و از روزی بترسید که نه پدر بار گناه فرزندش را به دوش می کشد، و نه فرزند چیزی از مسئولیت پدر را تحمل می کند)) (و اخشوا یوما لا یجزی

والد عن ولده و لا مولود هو جاز عن والده شیئا).
در حقیقت دستور اول ، توجه به مبدء است ، و دستور دوم توجه به معاد.
دستور اول ، نیروی مراقبت را در انسان زنده می کند، و دستور دوم احساس پاداش و کیفر را، و بدون شک کسی که بداند شخص خبیر و آگاهی تمام اعمال او را می بیند و می داند و ثبت و ضبط می کند، و از سوی دیگر محکمه و دادگاه عدلی برای رسیدگی به تمام جزئیات آن تشکیل می دهد، چنین انسانی کمتر آلوده گناه و فساد می شود.
جمله ((لا یجزی)) از ماده جزا است و ((جزا)) از نظر لغت به دو معنی آمده یکی پاداش و کیفر دادن در برابر چیزی (چنانکه گفته می شود جزاه الله خیرا: خداوند او را پاداش خیر داد).
و دیگری کفایت کردن و جانشین شدن و تحمل نمودن ، چنانکه در آیه مورد بحث آمده است : لا یجزی والد عن ولده : ((هیچ پدری ، مسؤ لیت اعمال فرزندش را قبول نمی کند و به جای او نمی نشیند و از او کفایت نمی کند)).
ممکن است هر دو به یک ریشه باز گردد، چرا که پاداش و کیفر نیز جانشین عمل می شود، و به مقدار آن است (دقت کنید).
به هر حال در آن روز هر کس چنان به خود مشغول است و در پیچ و خم اعمال خویش گرفتار که به دیگری نمی پردازد، حتی پدر و فرزند که نزدیکترین رابطه ها را با هم دارند هیچکدام به فکر دیگری نیستند.
این آیه نظیر همان است که در آغاز سوره حج آمده که درباره قیامت و زلزله تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 92
رستاخیز می گوید: یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت : ((روزی که آن را مشاهده کنید، مادران شیرده فرزندان شیر خوار خود را فراموش می کنند.))
قابل توجه اینکه در مورد ((پدر)) تعبیر به لا یجزی ، (فعل مضارع می کند) و در مورد فرزند تعبیر به ((جاز)) (اسم فاعل). این تفاوت تعبیر ممکن است از باب تنوع در سخن باشد، یا اشاره به وظیفه و مسؤ لیت فرزند در مقابل پدر، زیرا اسم فاعل دوام و تکرار بیشتری را می رساند.
به تعبیر دیگر از عواطف پدری انتظار می رود که حداقل در پاره ای از موارد تحمل عذاب فرزند را بکند آنچنان که در دنیا ناملایمات او را به جان می خرید ولی در مورد فرزند انتظار می رود که مقدار بیشتری از ناملایمات پدر را به خاطر حقوق فراوانی که بر او دارد متحمل شود، در حالی که هیچیک از این دو، در آن روز، کمترین مشکلی را از دیگری نمی گشایند و همه گرفتار اعمال خویشند و سر در گریبان خود.
در پایان آیه انسانها را از دو چیز بر حذر می دارد، می فرماید: ((وعده خدا حق است مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد، و مبادا شیطان شما را گول

زند)) (ان وعد الله حق فلا تغرنکم الحیوة الدنیا و لا یغرنکم بالله الغرور).
در واقع در برابر دو امر که در آغاز آیه بود، دو نهی در اینجا دیده می شود زیرا اگر توجه به خدا و ترس از حساب و جزا در انسان زنده شود ترسی از انحراف و آلودگی در او نیست ، مگر از دو راه : یکی اینکه زرق و برق دنیا، واقعیتها را در نظر او دگرگون سازد، و قدرت تشخیص را از او بگیرد که حب دنیا ریشه همه گناهان است ، دیگر اینکه وسوسه های شیطانی او را فریب دهد، و مغرور سازد و از مبدا و معاد دور کند.
اگر این دو راه نفوذ گناه بسته شود دیگر هیچ خطری او را تهدید نمی کند، و به این ترتیب چهار دستور فوق مجموعه کاملی از برنامه نجات آدمی

را فراهم می سازد.
در آخرین آیه این سوره به تناسب بحثی که پیرامون روز رستاخیز در آیه قبل به میان آمد، سخن از علومی به میان می آورد که مخصوص پروردگار است می گوید: ((آگاهی بر زمان قیام قیامت مخصوص خدا است)) (ان الله عنده علم الساعة).
((و او است که باران را نازل می کند و از تمام جزئیات نزول آن آگاه است)) (و ینزل الغیث).
و نیز ((او است که از فرزندانی که در رحم مادرانند(با تمام مشخصات آنها) آگاه است)) (و یعلم ما فی الارحام).
و ((هیچکس نمی داند فردا چه می کند)) (و ما تدری نفس ما ذا تکسب غدا).
((و هیچکس نمی داند در چه سرزمینی می میرد؟)) (و ما تدری نفس بای ارض تموت).
((خداوند عالم و آگاه است)) (ان الله علیم خبیر).
گوئی مجموع این آیه پاسخ به سؤ الی است که در زمینه قیامت مطرح می شود همان سؤ الی که بارها مشرکان قریش از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کردند و گفتند: متی هو: روز قیامت کی خواهد بود (اسراء51).
قرآن در پاسخ آنان می گوید: هیچکس جز خدا، از لحظه قیام قیامت آگاه نیست و طبق صریح آیات دیگر خداوند این علم را از همه مخفی داشته است ان الساعة آتیة اکاد اخفیها: ((قیامت خواهد آمد و من می خواهم آن را پنهان سازم)) (طه - 15).
تا هرگز غرور و غفلت دامان افراد را نگیرد.
سپس می گوید: نه تنها مساله قیامت است که از شما پنهان است ، در زندگی روزمره شما و در میان نزدیکترین مسائلی که با مرگ و حیاتتان سر

و کار دارد مطالب فراوانی وجود دارد که شما از آن بیخبرید.
زمان نزول قطرات حیاتبخش باران که زندگی همه جانداران به آن بستگی دارد بر هیچیک از شما آشکار نیست ، و تنها با حدس و تخمین و گمان از آن بحث می کنید.
همچنین از زمان پیدایش شما در شکم مادر و خصوصیات جنین ، احدی آگاه نیست .
و نیز آینده نزدیک یعنی حوادث فردای شما و نیز محل مرگ و بدرود حیاتتان بر همه پوشیده است .
شما که از این مسائل نزدیک به زندگی خود اطلاعی ندارید چه جای تعجب که از لحظه قیام قیامت بی خبر باشید.
در تفسیر در ((المنثور)) نقل شده که مردی به نام ((وراث)) از طائفه ((بنی مازن)) خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد گفت : ای محمد! کی قیامت بر پا می شود؟ بعلاوه شهرهای ما در خشکسالی فرو رفته ، کی فراوانی نعمت می شود؟ و نیز هنگامی که آمدم همسرم باردار بود کی فرزند می آورد؟ و نیز من می دانم امروز چه کرده ام فردا چه خواهم کرد؟ و بالاخره من می دانم در کجا متولد شده ام بگو ببینم تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 95
در کدام سرزمین می میرم ؟!
آیه فوق نازل شد و گفت علم همه این امور نزد خدا است .
نکته ها:
1 - انواع غرور و فریب !
آیات فوق هشدار می دهد که زرق و برق زندگی دنیا شما را نفریبد سپس از فریب شیطان سخن می گوید و نسبت به آن اعلام خطر می کند، زیرا مردم چند گروهند.
بعضی آنقدر ضعیف و ناتوانند که تنها مشاهده زرق و برق دنیا برای فریب و غرورشان کافی است .
اما بعضی که مقاومت بیشتری دارند، وسوسه های شیطان نیز باید به آن افزوده شود، و شیطان درون و برون دست به دست هم دهند تا آنها را بفریبند، تعبیرات آیه فوق هشداری است به همه این گروهها.
ذکر این نکته نیز لازم است که غرور (بر وزن جسور) به معنی هر موجود فریبنده است ، و اینکه آن را تفسیر به شیطان کرده اند، در حقیقت بیان مصداق واضح آن است ، و الا هر انسان فریبنده ، هر کتاب فریبنده ، هر مقام وسوسه گر و هر موجودی ، که انسان را گمراه سازد در مفهوم وسیع این کلمه داخل است ، مگر اینکه مفهوم شیطان را چنان وسعت دهیم به گونه ای که همه اینها را شامل شود.
لذا راغب در مفردات می گوید: غرور هر چیزی است که انسان را مغرور

سازد و بفریبد، اعم از مال و مقام و شهوت و شیطان ، و اینکه به شیطان تفسیر شده به خاطر این است که خبیث ترین فریبندگان است . و اینکه بعضی آن را به دنیا تفسیر کرده اند به خاطر فریبندگی دنیاست تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 96
چنانکه در نهج البلاغه می خوانیم تغر و تضر و تمر: ((می فریبد و ضرر می زند و می گذرد!)).
2 - فریبندگی دنیا
بدون شک بسیاری از مظاهر زندگی دنیا غرورآمیز و غفلت زا است ، و گاه چنان انسان را به خویشتن مشغول می دارد که از هر چه غیر آن است غافل می سازد. به همین دلیل در بعضی از روایات اسلامی از امیر مومنان علی (علیه السلام) می خوانیم که وقتی از آن حضرت پرسیدند: ای الناس اثبت راءیا: چه کسی از همه مردم بافکرتر، و از نظر اندیشه ثابتتر است ؟ فرمود: من لم یغره الناس من نفسه و لم تغره الدنیا بتشویقها: کسی که مردم فریبکار او را نفریبند، و تشویق های دنیا نیز او را فریب ندهد.
ولی با این حال در لابلای صحنه های مختلف همین دنیای فریبنده صحنه های گویائی است که ناپایداری جهان و تو خالی بودن زرق و برقهای آن را به روشنترین وجهی بیان می کند حوادثی که هر انسان هوشمندی را می تواند بیدار کند، بلکه ناهوشمندان را تیز هوشیار می سازد.
در حدیثی می خوانیم که امیر مومنان علی (علیه السلام) از کسی شنید که دنیا را مذمت می کند و آن را فریبنده می شمرد، علی (علیه السلام) رو به او کرد و فرمود: ایها الذام للدنیا المغتر بغرورها، المخدوع باباطیلها، ا تغتر بالدنیا ثم تذمها؟ انت المتجرم علیها ام هی المتجرمة علیک ؟ متی استهوتک ؟ ام متی غرتک ؟ ابمصارع آبائک من البلی ام بمضاجع امهاتک تحت الثری ...؟! تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 97
ان الدنیا دار صدق لمن صدقها، و دار عافیة لمن فهم عنها، و دار غنی لمن تزود منها، و دار موعظة لمن اتعظ بها، مسجد احباء الله ، و مصلی ملائکة الله ، و مهبط وحی الله ، و متجر اولیاء الله ...
((ای کسی که نکوهش دنیا می کنی ! در حالی که تو خود به غرور دنیا گرفتار شده ای ، و فریفته باطلهای آن هستی .
تو خود مغرور به دنیا شده ای ، سپس از آن مذمت می کنی ؟
تو از جرم دنیا شکایت داری ، یا دنیا باید از جرم تو شکایت کند؟
کی دنیا تو را گول زده ؟، و چه موقع تو را فریب داده است ؟! آیا به محل سقوط پدرانت در دامن فنا، و یا بخوابگاه مادرانت در زیر خاک تو را فریب داده است ؟...
اما بدان این دنیا جایگاه صدق و راستی است برای آن کسی که با آن به راستی رفتار کند، و خانه تندرستی است برای آن کس که از آن چیزی

بفهمد، و سرای بی نیازی است برای آن کس که از آن توشه برگیرد، و محل اندرز است برای آنکه از آن اندرز گیرد دنیا مسجد دوستان خداست ، و نمازگاه فرشتگان پروردگار، و محل نزول وحی الهی و تجارتخانه اولیاء حق !....

3 - این علوم پنجگانه مخصوص خدا است

گذشته از اینکه لحن آیه فوق حکایت از این دارد که آگاهی از قیامت و نزول باران و چگونگی جنین در رحم مادر، و اموری را که انسان در آینده انجام می دهد، و محل مرگ او، در اختیار خداوند است و دیگران را به آن راهی نیست ، روایاتی که در تفسیر آیه نیز وارد شده این حقیقت را تاکید می کند.

از جمله در حدیثی می خوانیم : ان مفاتیح الغیب خمس لا یعلمهن الا الله

تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 98

و قراء هذه الایة : کلیدهای غیب پنج است که هیچکس جز خدا نمیداند سپس آیه فوق را تلاوت فرمود.

در روایت دیگری که در ((نهج البلاغه)) آمده است می خوانیم : هنگامی که علی (علیه السلام) از بعضی حوادث آینده خبر می داد یکی از یاران عرض کرد: ای امیر مومنان ! از غیب سخن میگوئی ؟ و به علم غیب آشنائی ؟

امام خندید و به آن مرد که از طایفه بنی کلب بود فرمود: یا اخا کلب ! لیس هو بعلم غیب ، و انما هو تعلم من ذی علم ، و انما علم الغیب علم الساعة و ما عدده الله سبحانه بقوله ان الله عنده علم الساعة ... فیعلم الله سبحانه ما فی الارحام ، من ذکر او انثی ، و قبیح او جمیل ، و سخی او بخیل ، و شقی او سعید، و من یکون فی النار حطبا و فی الجنان للنبیین مرافقا، فهذا علم الغیب الذی لا یعلمه احد الا الله ، و ما سوی ذلک فعلم علمه الله نبیه فعلمنیه و دعا لی بان یعیه صدری و تضطم علیه جوانحی :

ای برادر کلبی ! این علم غیب نیست ، این فرا گرفته ای است از عالمی (یعنی پیامبر) علم غیب تنها علم قیامت است ، و آنچه خداوند سبحان در این آیه بر شمرده ... و بعد از ذکر آیه شریفه فرمود: خداوند سبحان از آنچه در رحمها قرار دارد آگاه است ، پسر است یا دختر؟ زشت است یا زیبا؟ سخاوتمند است یا بخیل ؟ سعادتمند است یا شقی ؟ چه کسی آتشگیره دوزخ است و چه کسی در بهشت دوست پیامبران ؟... اینها علوم غیبیهای است که غیر از خدا کسی نمی داند و غیر از آن علومی است که خداوند به پیامبرش تعلیم کرده و او به من آموخته است ، و برایم دعا نمود که خدا آن را در سینه ام جای دهد و اعضای پیکرم را از آن مالامال سازد.

تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 99

از این روایت به خوبی بر می آید که منظور از عدم آگاهی مردم از این

امور پنجگانه تمام خصوصیات آنها است ، فی المثل اگر روزی وسائلی در اختیار بشر قرار گیرد - که هنوز آن روز فرا نرسیده است - و از پسر یا دختر بودن جنین به طور قطع آگاه شوند، باز این امر مساله ای ایجاد نمی کند، چرا که آگاهی از جنین به آن است که تمام خصوصیات جسمانی ، زشتی و زیبائی ، سلامت و بیماری ، استعدادهای درونی ذوق علمی و فلسفی و ادبی ، و سایر صفات و کیفیات روحی را بدانیم ، و این امر برای غیر خدا امکان پذیر نیست .
همچنین اینکه باران در چه موقع نازل می شود؟ و کدام منطقه را زیر پوشش قرار می دهد؟ و دقیقا چه مقدار در دریا و چه مقدار در صحرا و دره و کوه و بیابان می بارد؟ جز خدا کسی نمی داند.
در مورد حوادث فردا، و فرداها، و خصوصیات و جزئیات آنها نیز همین گونه است .
و از اینجا پاسخ سوالی که غالبا در اینجا مطرح می شود به خوبی روشن می گردد که می گویند ما در تواریخ و روایات متعددی می خوانیم که ائمه اهلبیت (علیهم السلام) و حتی بعضی از اولیاء الله غیر از امامان ، از مرگ خود خبر دادند، و یا محل دفن خود را بیان کردند، از جمله در حوادث مربوط به کربلا، بارها در روایات خوانده ایم که پیامبر یا امیر مومنان (علیه السلام) و انبیای سلف که از وقوع شهادت امام حسین (علیه السلام) و یارانش در این سرزمین خبر داده اند.
و در کتاب اصول کافی بابی در زمینه آگاهی ائمه از زمان وفاتشان دیده می شود.
پاسخ این است که : آگاهی بر پاره ای از این امور به صورت علم اجمالی آنهم از طریق تعلیم الهی - هیچ منافاتی با اختصاص علم تفصیلی آنها به ذات پاک خداوند ندارد.
و تازه همانگونه که گفتیم همین اجمال نیز ذاتی و استقلالی نیست ، بلکه

جنبه عرضی و تعلیمی دارد، و از طریق تعلیم الهی است ، به مقداری که خدا می خواهد و صلاح می داند.
لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که یکی از یارانش سوال کرد: آیا امام علم غیب می داند؟ قال : لا، و لکن اذا اراد ان یعلم الشی ء اعلمه الله ذلک :
((فرمود: نه ، امام علم غیب را (ذاتا) نمی داند، ولی هنگامی که اراده کند چیزی را بداند خدا به او تعلیم می دهد.))
در زمینه علم غیب و چگونگی آگاهی انبیا و امامان از آن روایات فراوانی وارد شده که در ذیل آیات مناسب از آن بحث خواهیم کرد، ولی مسلم است که در این میان علومی وجود دارد که غیر از خدا هیچکس از آن آگاه

نیست .
پروردگارا! چشم قلب ما را به نور علوم و دانشها روشن فرما! و گوشه ای از علم بی پایانت را به ما ارزانی فرما.
خداوندا! چنان فرما که زرق و برق این جهان ما را نفریبد و شیطان فریبنده و هوای نفس ما را مغرور نسازد
بارالها! چنان کن که همواره از احاطه علمیات به ما آگاه باشیم ، و در محضرت آنچه بر خلاف رضای تو است انجام ندهیم .

تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 101
مقدمه تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 103
نامهای این سوره
معروف این است که این سوره در مکه نازل شده است . بعضی از مفسران هیچیک از آیات آن را استثناء نکرده اند، ولی بعضی دیگر آیه 18 تا 20 را مدنی می دانند، و معتقدند این سه آیه در مدینه نازل شده ، در حالی که هیچ قرینه و نشانه ای در این آیات از مدنی بودن به چشم نمی خورد.
نام این سوره در بعضی از روایات و در لسان مشهور مفسران سوره سجده یا الم سجده است ، و گاه برای مشخص ساختن آن از سوره حم سجده آنرا به نام سجده لقمان می خوانند، چرا که بعد از سوره لقمان قرار گرفته .
در بعضی از روایات نیز از آن به الم تنزیل یاد شده .
فخر رازی و آلوسی نیز نام سوره مضاجع را از جمله نامهای آن ذکر کرده اند (به تناسب آیه 16 این سوره تتجافی جنوبهم عن المضاجع ...).
فضیلت تلاوت سوره سجده
در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین آمده است : من قراء الم تنزیل و تبارک الذی بیده الملک ، فکانما احیا لیلة القدر: کسی که سوره الم تنزیل و تبارک را بخواند مانند آن است که شب قدر را احیا گرفته باشد.
در حدیث دیگری از امام جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) چنین نقل شده : من قراء سوره السجدة فی کل لیلة جمعه اعطاه الله کتابه بیمینه ، و لم یحاسبه بما کان منه ، و کان من رفقاء محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و اهلبیته : هر کس سوره سجده را در تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 104
هر شب جمعه بخواند خداوند نامه اعمال او را به دست راست او می دهد، و گذشته او را می بخشد، و از دوستان محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و اهل بیتش (علیهم السلام) خواهد بود.
از آنجا که در این سوره بحثهای گسترده ای از مبدء و معاد و مجازاتهای مجرمان در روز رستاخیز و درسهای هشدار دهنده ای مربوط به مومنان و کافران آمده است بدون شک تلاوت آن ، ولی تلاوتی که سرچشمه اندیشه ، و اندیشهای که مبدء تصمیم گیری و حرکت بوده باشد، می تواند آنچنان انسان را بسازد که مشمول این همه فضیلت و افتخار گردد و اثر بیدار

کننده اش همچون احیاء شب قدر و نتیجه اش قرار گرفتن در صف اصحاب الیمین ، و رسیدن به افتخار دوستی پیامبر و آلش گردد
محتوای سوره سجده
این سوره به حکم آنکه از سورههای مکی است خطوط اصلی سورههای مکی یعنی بحث از مبدء و معاد و بشارت و انذار را قویا تعقیب می کند و روی هم رفته در آن چند بخش جلب توجه می کند:
1 - قبل از هر چیز سخن از عظمت قرآن ، و نزول آن از سوی پروردگار عالمیان ، و نفی اتهامات دشمنان از آن است .
2 - سپس بحثی پیرامون نشانه های خداوند در آسمان و زمین ، و تدبیر این جهان دارد.
3 - بحث دیگری پیرامون آفرینش انسان از ((خاک)) و ((آب نطفه)) و ((روح الهی)) و اعطای وسائل فراگیری علم و دانش ، یعنی چشم و گوش و خرد از سوی خداوند به او می باشد.
4 - بعد از آن از رستاخیز و حوادث قبل از آن یعنی مرگ و بعد از آن یعنی

سوال و حساب سخن می گوید.
5 و 6 - بحثهای موثر و تکان دهنده ای از بشارت و انذار دارد مومنان را به جنة الماوی نوید می دهد و فاسقان را به عذاب آتش تهدید می کند.
7 - به همین مناسبت اشاره کوتاهی به تاریخ بنی اسرائیل و سرگذشت موسی (علیه السلام) و پیروزیهای این امت دارد.
8 - و باز به تناسب بحث بشارت و انذار اشاره ای به احوال گروهی دیگر از امتهای پیشین و سرنوشت دردناک آنها می کند.
9 و 10 - بار دیگر به مسئله توحید و نشانه های عظمت خدا باز می گردد و با تهدید دشمنان لجوج سوره را پایان می دهد.
به این ترتیب هدف اصلی سوره تقویت مبانی ایمان به مبدء و معاد و ایجاد موج نیرومندی از حرکت به سوی تقوا، و بازداری از سرکشی و طغیان و توجه به ارزش مقام والای انسان است که مخصوصا در آغاز حرکت اسلام و در محیط مکه فوق العاده لازم بوده . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 106
آیه : 1 - 5
آیه و ترجمه
بسم الله الرحمن الرحیم
الم (1)
تَنزِیلُ الْکتَبِ لا رَیْب فِیهِ مِن رَّب الْعَلَمِینَ(2)
أَمْ یَقُولُونَ افْترَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّک لِتُنذِرَ قَوْماً مَّا أَتَاهُم مِّن نَّذِیرٍ مِّن قَبْلِک لَعَلَّهُمْ یهْتَدُونَ(3)
اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ السمَوَتِ وَ الاَرْض وَ مَا بَیْنَهُمَا فی سِتَّةِ أَیَّام ثُمَّ استَوَی عَلی

الْعَرْشِ مَا لَكُم مِّن دُونِهِ مِن وَلِىٍّ وَ لا شفِيعٍ أ فَلا تَتَذَكّرُونَ(4) يُدَبِّرُ الاَمْرَ مِنَ السمَاءِ إِلى الاَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فى يَوْمٍ كانَ مِقْدَارُهُ أَلْف سنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ(5) تفسير نمونه جلد 17 صفحه 107
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده بخشايشگر
1 - الم
2 - اين كتابى است كه از سوى پروردگار جهانيان نازل شده و شک و ترديدى در آن نيست .
3 - ولى آنها مى گويند (محمد) آن را به دروغ به خدا بسته است ، اما (بايد بدانند) اين سخن حقى است از سوى پروردگارت تا گروهى را انذار كنى كه قبل از تو هيچ انذار كننده اى براى آنها نيامده است ، شايد (پند گيرند و) هدايت شوند.
4 - خداوند كسى است كه آسمانها و زمين و آنچه را ميان اين دو است در شش روز (دوران) آفريده سپس بر عرش (قدرت) قرار گرفت ، هيچ ولى و شفاعت كننده اى براى شما جز او نيست ، آيا متذكر نمى شويد؟
5 - امور اين جهان را از آسمان به سوى زمين تدبير مى كند سپس در روزى كه مقدار آن هزار سال از سالهائى است كه شما مى شمريد به سوى او باز مى گردد (و دنيا پايان مى يابد).
تفسير:
عظمت قرآن ، و مبدء و معاد
باز در اين سوره با حروف مقطعه (الف - لام - ميم) روبرو مى شويم و اين پانزدهمين بار است كه در آغاز سوره هاى قرآنى اين گونه حروف را مى يابيم .
در آغاز سوره هاى بقره (جلد اول) و آل عمران (جلد دوم) و اعراف (جلد ششم) پيرامون تفاسير مختلف اين حروف به طور مشروح بحث كرده ايم ، بحثى كه درباره اهميت قرآن بلافاصله بعد از اين حروف آمده است بار ديگر بيانگر اين حقيقت است كه الم اشاره به عظمت قرآن و قدرتنمائى عظيم پروردگار است كه چنين كتاب بزرگ و پر محتوا كه معجزه جاويدان محمد (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) تفسير نمونه جلد 17 صفحه 108
است از حروف ساده الفبا كه در دسترس همگان قرار دارد به وجود آورده است .
مى فرمايد: اين كتابى است كه از سوى پروردگار جهانيان نازل شده و شک و ترديدى در آن راه ندارد (تنزيل الكتاب لا ريب فيه من رب العالمين).
اين آيه در واقع پاسخ به دو سوال است ، گوئى نخست از محتواى اين كتاب آسمانى سوال مى شود، در پاسخ مى گويد: محتواى آن حق است و

جای کمترین شک و تردید نیست ، سپس سوال درباره ابداع کننده آن به میان می آید، در پاسخ می گوید این کتاب از سوی ((رب العالمین)) است .
این تفسیر نیز محتمل است که جمله من ((رب العالمین)) دلیلی باشد برای جمله لا ریب فیه گوئی کسی سوال می کند به چه دلیل این کتاب حق است و جای تردید ندارد، می گوید به دلیل اینکه از سوی پروردگار جهانیان است که هر حق و واقعیتی از وجودش می جوشد.
ضمنا تکیه بر صفت ((رب العالمین)) از میان اوصاف خدا ممکن است اشاره به این باشد که این کتاب ، مجموعه ای است از شگفتیهای جهان هستی و عصاره ای است از حقایق عالم وجود، چرا که از سوی پروردگار جهانیان است . توجه به این نکته نیز لازم است که قرآن نمی خواهد در اینجا به صرف تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 109
ادعا قناعت کند بلکه می خواهد بگوید چیزی که عیانست چه حاجت به بیان است ، محتوای این کتاب خود گواه حقانیت و صحت آنست .
سپس به تهمتی که بارها مشرکان و منافقان بی ایمان به این کتاب بزرگ آسمانی بسته بودند اشاره کرده می فرماید: آنها می گویند: محمد اینها را به دروغ بر خدا بسته است و از ناحیه پروردگار جهانیان نیست (ام یقولون افتراه).
در پاسخ ادعای بی دلیل آنها می گوید: این افترا نیست ، بلکه سخن حقی است از سوی پروردگارت (بل هو الحق من ربک).
و دلیل حقانیت آن در خود آن آشکار و نمایان است :
سپس به هدف نزول آن پرداخته می گوید: هدف این بوده که گروهی را انذار کنی که پیش از تو انذار کننده ای برای آنها نیامده است ، شاید پند گیرند و هدایت شوند (لتنذر قوما ما آتاهم من نذیر من قبلک لعلهم یهتدون).
گر چه دعوت پیامبر اسلام هم بشارت است و هم انذار و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بیش از آنچه نذیر است بشیر است ولی در برابر قومی گمراه و لجوج باید بیشتر روی انذار تکیه کرد.
جمله ((هو الحق من ربک))باز اشاره به این است که دلیل حقانیتش در خود آن مشهود است .
و جمله ((لعلهم یهتدون)) اشاره به این است که قرآن زمینه ساز هدایت است ولی تصمیم گیری نهائی به هر حال با خود انسان می باشد. در اینجا دو سوال پیش می آید: تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 110
1 - منظور از این قوم که هیچ بیم دهنده ای قبل از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای آنها نیامده بود چه قومی است ؟
2 - بعلاوه مگر قرآن نمی گوید: و ان من امة الا خلد فیها نذیر: ((هیچ امتی

نبوده مگر اینکه بیم دهنده ای در آن وجود داشته است)) (فاطر - 24)
در پاسخ سوال اول جمعی از مفسران گفته اند: منظور قبیله قریش است که پیش از پیامبر اسلام انذار کننده الهی نداشتند.
بعضی دیگر گفته اند: منظور دوران فترت است (یعنی فاصله میان قیام عیسی (علیه السلام) و ظهور پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم).
ولی هیچکدام از این دو پاسخ صحیح به نظر نمیرسد، زیرا طبق عقیده مستدل ، هرگز زمین از حجت الهی خالی نمی ماند، و در هر عصر و زمان پیامبر یا وصی پیامبری برای اتمام حجت در میان انسانها وجود داشته و دارد.
بنابراین به نظر می رسد که منظور در اینجا از نذیر پیامبر بزرگی باشد که دعوت خود را آشکارا و توام با معجزات و در محیطی وسیع و گسترده آشکار سازد، و می دانیم چنین انذار کننده ای در جزیره عربستان و در میان قبائل مکه قیام نکرده بود.
و در پاسخ سوال دوم باید گفت : جمله و ان من امة الا خلا فیها نذیر مفهومش این است که هر امتی ، انذار کننده ای داشته است ، و اما اینکه او در هر مکان ، شخصا حضور داشته باشد لازم نیست ، همین اندازه که صدای دعوت پیامبران بزرگ الهی بوسیله اوصیای آنها به گوش همه مردم جهان برسد کافی است .
این سخن درست به آن می ماند که بگوئیم هر امتی پیامبر اولوالعزمی داشته و دارای کتاب آسمانی بوده ، مفهومش این است که صدای این پیامبر و کتاب آسمانی او از طریق نمایندگان و اوصیایش به همه آن امت در طول تاریخ رسیده است . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 111
بعد از بیان عظمت قرآن و رسالت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به یکی دیگر از مهمترین پایه های عقائد اسلامی یعنی توحید و نفی شرک پرداخته چنین می گوید: خدا آن کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را در میان این دو است در شش روز آفریده است (الله الذی خلق السماوات و الارض و ما بینهما فی ستة ایام).
کرارا گفته ایم منظور از شش روز در این آیات ، شش دوران است ، زیرا می دانیم یکی از معانی روز در استعمالات روزمره دوران است ، چنانکه می گوئیم روزی رژیم استبدادی حکومت می کرد، و امروز نظام شورائی ، در حالی که می دانیم رژیمهای استبدادی هزاران سال حکومت می کردند، اما از آن تعبیر به ((روز)) می کنند.
و از سوی دیگر می دانیم : بر آسمان و زمین دورانهای مختلفی گذشته است :
روزی تمام کرات منظومه شمسی به صورت توده واحد مذابی بود.
روز دیگری سیارات از خورشید جدا شدند و به دور آن به گردش در آمدند.

روزی زمین یکپارچه آتش بود.
و روز دیگر سرد و آماده زندگی گیاهان و حیوانات شد، سپس موجودات زنده طی مراحل مختلف به وجود آمدند.
(ما شرح این معنی و نیز دورانهای ششگانه را بطور مبسوط در جلد ششم صفحه 200 به بعد ذیل آیه 54 سوره اعراف آورده ایم).
بدیهی است قدرت بی انتهای پروردگار برای ایجاد تمام این جهان در یک

لحظه کوتاه و کمتر از آن کافی است ، ولی این نظام تدریجی بهتر می تواند بیانگر عظمت خدا و علم و تدبیر او در تمام مراحل باشد.
فی المثل اگر ((جنین)) در یک لحظه تمام دوران تکامل خود را طی می کرد و متولد می شد شگفتیهای آن از نظر انسان دور می ماند، اما هنگامی که می بینیم هر روز و هر هفته در طول این نه ماه شکل و شرائط شگرف تازه ای به خود می گیرد و مراحل گوناگون عجیبی را یکی بعد از دیگری پشت سر می گذارد به عظمت آفریدگار بهتر آشنا می شویم .
بعد از مساله آفرینش به مساله حاکمیت خداوند بر عالم هستی پرداخته می گوید: ((سپس خداوند بر عرش قدرت قرار گرفت ، و بر کل عالم هستی حکومت کرد)) (ثم استوی علی العرش).
کلمه ((عرش)) چنانکه قبلا نیز گفته ایم در اصل به معنی تختهای بلند پایه است ، و معمولا کنایه از قدرت می آید، چنانکه در تعبیرات روزانه می گوئیم پایه های تخت فلانکس فرو ریخت یعنی قدرتش بر باد رفت .
بنا بر این قرار گرفتن خداوند بر عرش نه به معنی جسمانی آن است که خداوند همچون پادشاهان تختی داشته باشد و روی آن بنشیند، بلکه به این معنی است که او هم خالق جهان هستی است ، و هم حاکم بر کل عالم .
و در پایان آیه با اشاره به مساله توحید ((ولایت)) و ((شفاعت)) مراحل توحید را کامل می کند، می فرماید: ((جز او ولی و شفیعی برای شما نیست)) (ما لکم من دونه من ولی و لا شفیع).
با این دلیل روشن که خالقیت جهان نشانه حاکمیت او است ، و حاکمیت دلیل بر توحید ولی و شفیع و معبود است ، چرا بیراهه می روید و دست به دامن بتها

می زنید؟ ((آیا متذکر نمی شوید))؟! (افلا تتذکرون).
در حقیقت مراحل سه گانه توحید که در آیه فوق منعکس است هر کدام دلیلی بر دیگری محسوب می شود، توحید خالقیت دلیل بر توحید حاکمیت است و توحید حاکمیت دلیل بر توحید ولی و شفیع و معبود.
در اینجا سؤ الی برای بعضی از مفسران مطرح شده که جواب آن چندان پیچیده نیست ، و آن اینکه جمله اخیر می گوید: غیر از خدا شما سرپرست و شفاعت کننده ای ندارید، و مفهومش این است که ولی و شفیع شما تنها

خدا است ، آیا ممکن است کسی نزد خودش شفاعت کند؟!
این سؤ ال را از سه راه می توان پاسخ گفت :
1 - با توجه به اینکه همه شفیعان باید به اجازه او شفاعت کنند من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه : ((چه کسی می تواند نزد او جز به اجازه او شفاعت کند)) (بقره - 255) بنا بر این می توان گفت که شفاعت هر چند از ناحیه پیامبران و اولیاء الهی باشد باز به ذات پاک او بر می گردد، خواه شفاعت برای آمرزش گناهان باشد و یا برای رسیدن به نعمتهای الهی .
شاهد این سخن ، آیه ای است که درست به مضمون همین آیه در آغاز سوره یونس آمده و در آنجا می خوانیم : یدبر الامر ما من شفیع الا من بعد اذنه : ((هیچ شفاعت کننده ای جز بعد از اجازه او نخواهد بود)) (یونس 3).
2 - با توجه به اینکه به هنگام توسل به درگاه پروردگار ما به صفات او متوسل می شویم ، از رحمانیت و رحیمیتش ، از غفاریت و غفوریتش ، و از فضل و کرمش استمداد می جوئیم گوئی او را نزد خودش شفیع قرار می دهیم ، و این صفات را واسطه میان خود و ذات پاکش می شمریم ، هر چند در حقیقت صفات او عین ذات او است .
این همان چیزی است که در دعای کمیل در عبارت پر معنی علی (علیه السلام) آمده تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 114
است و استشفع بک الی نفسک : ((من بوسیله تو نزد تو شفاعت می طلبم))!
3 - منظور از ((شفیع)) در اینجا ناصر و یار و یاور است ، و می دانیم یار و یاور و ناصر تنها خدا است ، و اینکه بعضی شفاعت را در اینجا به معنی آفرینش و تکمیل نفوس گرفته اند در حقیقت به همین معنی باز می گردد.
در آخرین آیه مورد بحث ، نخست اشاره به توحید پروردگار، سپس به مساله ((معاد)) اشاره می کند، و به این ترتیب سه شاخه توحید که در آیات گذشته بیان شده (توحید خالقیت و حاکمیت و عبودیت) در اینجا با ذکر ((توحید ربوبیت)) یعنی تدبیر جهان هستی تنها بوسیله خداوند تکمیل می گردد.
می فرماید: ((خداوند امور این جهان را از مقام قرب خود به سوی زمین تدبیر می کند)) (یدبر الامر من السماء الی الارض).
و به تعبیر دیگر خداوند تمام عالم هستی را از آسمان گرفته تا زمین ، زیر پوشش تدبیر خود قرار داده است ، و جز او مدبری در این جهان وجود ندارد.
سپس می افزاید: ((تدبیر امور در روزی که مقدار آن هزار سال از سالهائی است که شما می شمارید به سوی او باز می گردد)) (ثم یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون).
منظور از این روز، روز قیامت است .

توضیح اینکه : مفسران در تفسیر آیه فوق سخنان فراوانی گفته اند و احتمالات مختلفی داده اند:
1 - بعضی آن را اشاره به ((قوس نزولی)) و ((صعودی)) تدبیر عالم در همین دنیا دانسته اند. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 115
2 - بعضی اشاره به فرشتگان الهی می دانند که فاصله آسمان را تا زمین در مدت پانصد سال طی می کنند، و در همین مدت نیز باز می گردند و به تدبیر این جهان به فرمان خدا مشغولند.
3 - بعضی دیگر آن را اشاره به دورانهای تدبیر الهی در این عالم می دانند و معتقدند که دورانهای مختلف تدبیر هر یک هزار ساله است ، و در هر هزار سال خداوند تدبیر امر آسمان و زمین را به فرشتگان خود، دستور می دهد، و پس از پایان این دوران هزار ساله ، دوران دیگری آغاز می شود.
این تفسیرها در عین اینکه مطالب گنگ و مبهمی را ارائه می دهد، قرینه و شاهد خاصی از خود آیه و از آیات دیگر قرآن ندارد.
به عقیده ما منظور از این آیه به قرینه آیات دیگر قرآن ، و نیز روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده چیز دیگری است .
و آن اینکه : خداوند این جهان را آفریده ، و آسمان و زمین را با تدبیر خاصی نظم بخشیده ، و به انسانها و دیگر موجودات زنده لباس حیات پوشانده ، ولی در پایان جهان این تدبیر را بر می چیند، خورشید تاریک و ستارگان بی فروغ می شوند و به گفته قرآن ، آسمانها را همچون طوماری در می نوردد، تا به حالت قبل از گسترش این جهان در می آیند: یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب کما بداءنا اول خلق نعیده : ((آن روز که آسمان را همچون طوماری در هم می پیچیم ، سپس همانگونه که آفرینش را آغاز کردیم آن را باز می گردانیم)).
و به دنبال در هم پیچیده شدن این جهان طرحی نوین و جهانی وسیعتر ابداع می گردد، یعنی پس از پایان این دنیا جهان دیگر آغاز می شود.
این معنی در آیات دیگر قرآن نیز آمده است از جمله در آیه 156 سوره بقره می خوانیم : انا لله و انا الیه راجعون : ((ما از آن خدا و از سوی او هستیم ، تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 116
و به سوی او باز می گردیم)) و در سوره روم آیه 27 چنین آمده است : و هو الذی یبداء الخلق ثم یعیده و هو اهون الیه ((او کسی است که آفرینش را آغاز می کند و سپس باز می گرداند و این بر او آسانتر است)).
و در آیه 34 یونس می خوانیم : قل الله یبداء الخلق ثم یعیده فانی تؤ فکون : ((بگو خداوند آفرینش را آغاز کرده سپس آن را باز می گرداند، با اینحال چرا از حق رویگردان می شوید))؟
با توجه به این تعبیرات و تعبیرات دیگری که می گوید تمام امور سرانجام

به خدا باز می گردند و الیه یرجع الامر کله (سوره هود آیه 123) روشن می شود که آیه مورد بحث نیز از آغاز و ختم جهان و بر پا شدن روز قیامت سخن می گوید که گاهی از آن تعبیر به ((قوس نزولی)) و ((قوس صعودی)) می کنند.
بنابر این مفهوم آیه چنین می شود که ((خداوند تدبیر امر این جهان از آسمان به زمین می کند (از آسمان آغاز و به زمین منتهی می گردد) سپس همه اینها در روز قیامت به سوی او باز می گردند)).
در تفسیر ((علی بن ابراهیم)) در ذیل همین آیه می خوانیم : ((منظور تدبیر اموری است که خداوند به تدبیر آن می پردازد، و همچنین امر و نهی که در شرع وارد شده و اعمال همه بندگان ، تمام اینها روز قیامت آشکار می شود، و مقدار آن روز به اندازه هزار سال از سالهای این دنیا است)).
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که در آیه 4 سوره معارج در مورد طول روز قیامت می خوانیم : تعرج الملائکة و الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة : ((فرشتگان و روح به سوی او عروج می کنند در روزی که پنجاه هزار سال است)) چگونه می توان میان آیه مورد بحث که مقدار آن را فقط یکهزار سال تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 117
تعیین می کند و آیه سوره معارج جمع کرد؟
پاسخ این سؤ ال در حدیثی که در ((امالی شیخ طوسی)) از ((امام صادق)) (علیه السلام) نقل شده آمده است ، فرمود: ان فی القیامة خمسین موقفا، کل موقف مثل الف سنة مما تعدون ، ثم تلا هذه الایة فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة : ((در قیامت پنجاه موقف (محل توقف برای رسیدگی به اعمال و حساب) است که هر موقفی به اندازه یکهزار سال از سالهائی است که شما می شمرید، سپس این آیه را تلاوت فرمود: در روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است)).
البته این تعبیرات منافاتی با این مطلب نیز ندارد که عدد هزار و پنجاه هزار در اینجا عدد شماره ای نباشد، بلکه هر کدام برای تکثیر و بیان فزونی باشد، یعنی در قیامت پنجاه موقف است که در هر موقفی انسان مدت بسیار زیادی باید توقف کند.
نکته ها:
سوء استفاده از آیه ((یدبر الامر))
بعضی از پیروان مسلکهای ساختگی در عصر ما برای توجیه مسلک خود، آیه فوق را دستاویز قرار داده و با اشتباه کاری و مغالطه خواسته اند آن را بر منظور خود تطبیق کنند، اتفاقا با غالب مبلغین آنها که انسان روبرو می شود از جمله دلائلی که فورا به آن متشبث می شوند همین آیه ((یدبر الامر من السماء الی الارض ... می باشد، آنها می گویند:
منظور از ((امر)) در این آیه ((دین و مذهب)) است و ((تدبیر)) بمعنی

فرستادن دین و ((عروج)) بمعنی برداشتن و نسخ دین است ! و روی این حساب هر مذهبی بیش از هزار سال نمی تواند عمر کند و باید جای خود را به مذهب دیگر بسپارد و به این ترتیب می گویند: ما قرآن را قبول داریم ، اما مطابق همین قرآن پس از تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 118
گذشتن هزار سال مذهب دیگر خواهد آمد!!
اکنون می خواهیم به عنوان یک فرد بیطرف آیه مزبور را درست بررسی و تجزیه و تحلیل کنیم ببینیم آیا ارتباطی به آنچه آنها مدعی هستند دارد یا نه ؟ بگذریم از اینکه این معنی به قدری از مفهوم آیه دور است که به فکر هیچ خواننده خالی الذهنی نمی آید.
پس از دقت می بینیم تطبیق آیه بر آنچه آنها می گویند نه تنها با مفهوم آیه سازگار نیست بلکه از جهات بسیاری اشکال واضح دارد:
1 - کلمه ((امر)) را به معنی دین و مذهب گرفتن نه تنها دلیلی ندارد بلکه آیات دیگر قرآن آن را نفی می کند، زیرا در آیات دیگری امر به معنی فرمان آفرینش استعمال شده است مانند ((انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون)) (آیه 82 سوره یس) ((جز این نیست که امر او این است که هر گاه چیزی را اراده کند می گوید موجود باش !، فورا موجود می شود)).
در این آیه و آیات دیگری مانند آیه 50 سوره قمر، و 27 سوره مؤ منون ، و 54 سوره اعراف ، و 32 سوره ابراهیم ، و 12 سوره نحل ، و 25 سوره روم ، و آیه 12 سوره جاثیه ، و بسیاری آیات دیگر امر به همین معنی امر تکوینی استعمال شده ، نه به معنی تشریع دین و مذهب
اساسا هر جا سخن از آسمان و زمین و آفرینش و خلقت و مانند اینها است امر به همین معنی است (دقت کنید).
2 - کلمه ((تدبیر)) نیز در مورد خلقت و آفرینش و سامان بخشیدن به وضع جهان هستی به کار می رود نه به معنی نازل گردانیدن مذهب ، لذا می بینیم در آیات دیگر قرآن (آیات یکدیگر را تفسیر می کنند) در مورد دین و مذهب هرگز کلمه ((تدبیر)) به کار نرفته بلکه کلمه ((تشریع)) یا ((تنزیل)) یا ((انزال)) به کار رفته است . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 119
شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا: ((سرآغاز شریعت از چیزی بود که به نوح توصیه کرد)) (شوری - 13).
و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون : ((کسی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکند کافر است)) (مائده - 44).
نزل علیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه : ((قرآن را به حق بر تو نازل کرد که تصدیق کننده کتب آسمانی قبل است)) (آل عمران - 3).
3 - آیات قبل و بعد ((آیه مورد بحث)) مربوط به خلقت و آفرینش جهان

است نه مربوط به تشریع ادیان ، زیرا در آیه ((قبل)) گفتگو از آفرینش آسمان و زمین در شش روز (و به عبارت دیگر شش دوران) بود و در آیات ((بعد)) سخن از آفرینش انسان است .
ناگفته پیدا است تناسب آیات ایجاب می کنند که این آیه هم که در وسط آیات ((خلقت)) واقع شده مربوط به مساله خلقت و تدبیر امر آفرینش باشد.
لذا اگر کتب تفسیر را که صدها سال قبل نوشته شده مطالعه کنیم می بینیم با اینکه در تفسیر این آیه احتمالات گوناگونی داده اند هیچکس احتمال نداده که آیه مربوط به تشریع ادیان بوده باشد. مثلا در تفسیر ((مجمع البیان)) که از مشهورترین تفاسیر اسلامی است و مؤ لف آن در قرن ششم هجری میزیسته با اینکه اقوال مختلفی در تفسیر آیه فوق ذکر شده از احدی از دانشمندان اسلام قولی دائر بر اینکه آیه مربوط به تشریع ادیان است نقل نکرده است .
4 - کلمه ((عروج)) به معنی ((صعود کردن و بالا رفتن)) است ، نه به معنی نسخ ادیان و زائل شدن ، و در هیچ جای قرآن ((عروج)) به معنی ((نسخ)) دیده نمی شود (این کلمه در پنج آیه از قرآن ذکر شده و در هیچ مورد به این معنی نیست) بلکه در مورد ادیان همان کلمه ((نسخ)) یا ((تبدیل)) و امثال آن به کار می رود. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 120
اساسا ادیان و کتب آسمانی چیزی نیستند که مثلا مانند ارواح بشر پس از پایان عمر با فرشتگان به آسمان پرواز کنند، بلکه آئینهای نسخ شده در همین زمین هستند ولی در پاره ای از مسایل از درجه اعتبار افتاده اند در حالی که اصول آنها به قوت خود باقی است .
خلاصه اینکه کلمه ((عروج)) علاوه بر اینکه در هیچ جای قرآن مجید به معنی نسخ ادیان بکار نرفته اصولا با مفهوم نسخ ادیان سازش ندارد، زیرا ادیان منسوخه عروجی به آسمان ندارند.
5 - علاوه بر همه اینها این معنی با واقعیت عینی ابدا تطبیق نمی کند، زیرا فاصله ادیان گذشته با یکدیگر در هیچ مورد یکهزار سال نبوده است !.
مثلا فاصله میان ظهور حضرت ((موسی)) (علیه السلام) و حضرت ((مسیح)) (علیه السلام) بیش از 1500 سال و فاصله میان حضرت مسیح (علیه السلام) و ظهور پیامبر بزرگ اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کمتر از 600 سال ، است !
همانطور که ملاحظه می کنید هیچ یک از این دو نه تنها با هزار سال که آنها می گویند جور نیست بلکه فاصله زیادی دارد.
فاصله میان ظهور ((نوح)) (علیه السلام) که یکی از پیامبران ((اولوا العزم)) و پایه گذار آئین و شریعت خاصی است با قهرمان بتشکن ((ابراهیم)) (علیه السلام) که یکی دیگر از پیامبران صاحب شریعت است

بیش از 1600 سال و فاصله ((ابراهیم)) (علیه السلام) با ((موسی)) (علیه السلام) را کمتر از 500 سال نوشته اند.
از این موضوع چنین نتیجه می گیریم که حتی به عنوان یک نمونه ، فاصله یکی از مذاهب و ادیان گذشته با آئین بعد از خود هزار سال نبوده است ، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل !
6 - از همه اینها که بگذریم دعوی سید علی محمد باب که اینهمه توجیهات ناروا را به خاطر او متحمل شده اند با این حساب ابدا نمی سازد، زیرا به اعتراف تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 121
خود آنها تولدش در سال 1325 و شروع ادعایش در سال 1260 هجری قمری بود و با توجه به اینکه شروع دعوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) 13 سال پیش از هجرت بوده فاصله میان این دو 1273 سال می شود یعنی ((273)) سال اضافه دارد! حالا ما با چه نقشه ای این ((273)) را زیر آب کنیم و چگونه این عدد بزرگ را نادیده بگیریم ؟ باید از خودشان پرسید!.
7 - وانگهی فرض کنید تمام این شش ایراد را کنار بگذاریم و از این تجزیه و تحلیلهای روشن صرف نظر نمائیم و خرد را به داوری طلبیم فرض کنید ما به جای قرآن می خواستیم تکلیف آیندگان را در برابر مدعیان تازه نبوت روشن سازیم و بگوئیم : بعد از گذشتن هزار سال در انتظار پیامبر تازه ای باشید آیا راهش این بود که به این صورتی که در آیه مزبور ذکر شده مطلب را بگوئیم که تا مدت دوازده سیزده قرن احدی از دانشمندان و غیر دانشمندان کمترین اطلاعی از معنی آیه پیدا نکنند تنها بعد از گذشتن 1273 سال عده ای به عنوان یک کشف جدید که آن نیز تنها مورد قبول خودشان است نه دیگران از آن پرده بردارند؟
آیا عاقلانه تر نبود که بجای این جمله گفته شود به شما بشارت می دهم که بعد از هزار سال پیامبری به این نام ظهور خواهد کرد چنانکه عیسی (علیه السلام) درباره پیامبر اسلام گفته : و مبشرا برسول یاتی من بعد اسمه احمد سوره صف آیه 6.
به هر حال شاید این مساله تا این حد که ما بحث کردیم نیاز به بحث نداشت ولی برای روشن ساختن نسل جوان مسلمان نسبت به دامهائی که استعمار جهانی تهیه دیده و مسلکهائی که برای تضعیف جبهه اسلام ساخته و پرداخته چاره ای جز این نداشتیم تا گوشه ای از منطق آنها را بدانند و بقیه را خود حساب کنند. السجدة
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 122
آیه 6 - 9
آیه و ترجمه
ذٰلِک عٰلِمُ الْغَیْبِ وَ الشهَدَةِ الْعَزیزُ الرَّحِیمُ(6)

الّذِی أحْسنَ کلَّ شیْءٍ خَلَقَهُ وَ َبدَأ خَلْقَ الانسنِ مِن طِینٍ(7)
ثُمَّ جَعَلَ نَسلَهُ مِن سلَلَةٍ مِّن مَّاءٍ مَّهِینٍ(8)
ثُمَّ سوَّاهُ وَ نَفَخَ فِیهِ مِن رُّوحِهِ وَ جَعَلَ لَکُمُ السمْعَ وَ الاَبْصرَ وَ الاَفْئِدَةَ قَلِیلاً مَّا تَشکُرُونَ(9)
ترجمه :
6 - او خداوندی است که از پنهان و آشکار با خبر است ، و شکست ناپذیر و مهربان است .
7 - او همان کسی است که هر چه را آفرید نیکو آفرید، و آغاز آفرینش انسان را از گل قرار داد.
8 - سپس نسل او را از عصارهای از آب ناچیز و بی قدر خلق کرد.
9 - بعد اندام او را موزون ساخت و از روح خویش در وی دمید و برای شما گوشها و چشمها و دلها قرار داد، اما کمتر شکر نعمتهای او را بجای می آورید!.
تفسیر:
مراحل شگفت انگیز آفرینش انسان
آیات مورد بحث نخست اشاره و تاکیدی است بر بحثهای توحیدی که در آیات قبل گذشت که در چهار مرحله خلاصه می شد (توحید خالقیت ، حاکمیت تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 123
ولایت و ربوبیت) می فرماید: ((کسی که با این صفات گفته شد او است خداوندی که از نهان و آشکار با خبر است و شکست ناپذیر و مهربان است)) (ذلک عالم الغیب و الشهادة العزیز الرحیم).
بدیهی است کسی که می خواهد تدبیر امور آسمان و زمین کند، و حاکم بر آنها باشد، و عهده دار مقام ولایت و شفاعت و خلاقیت باشد، باید از همه چیز، از پنهان و آشکار آگاه باشد که بدون آگاهی و علم گسترده هیچیک از این امور امکان پذیر نیست .
در عین حال چنین کسی باید ((عزیز))، (قدرتمند و شکست ناپذیر) باشد تا بتواند این کارهای مهم را انجام دهد.
ولی عزت و قدرتی نه تواءم با خشونت ، بلکه تواءم با رحیمیت و لطف !
آیه بعد اشاره ای به نظام احسن آفرینش به طور عموم ، و سرآغازی برای بیان خلقت انسان و مراحل تکامل او به طور خصوص است ، می فرماید: ((او همان کسی است که هر چه را آفرید نیکو آفرید)) (الذی احسن کل شی ء خلقه).
و به هر چیز آنچه نیاز داشت داد، و به تعبیر دیگر بنای کاخ عظیم خلقت را بر ((نظام احسن)) یعنی بر چنان نظمی استوار کرد که از آن کاملتر تصور نمی شد.
در میان همه موجودات پیوند و هماهنگی آفرید، و به هر کدام آنچه را با

زبانحال می خواستند عطا فرمود.
اگر به وجود یک انسان نگاه کنیم و هر یک از دستگاههای بدن او را در نظر بگیریم می بینیم از نظر ساختمان ، حجم ، وضع سلولها، طرز کار آنها، درست آن گونه آفریده شده است که بتواند وظیفه خود را به نحو احسن انجام دهد، و در عین حال آنچنان ارتباط در میان اعضاء قرار داده که همه بدون استثناء روی یکدیگر تاثیر دارند، و از یکدیگر متاثر می شوند. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 124
و درست همین معنی در جهان بزرگ با مخلوقات بسیار متنوع ، مخصوصا در جهان موجودات زنده با آن سازمانهای بسیار متفاوت ، حاکم است .
خلاصه :
دهنده ای که به گل نکهت و به گل جان داد
به هر که آنچه سزا دید حکمتش آن داد!آری او است که انواع عطرهای دل انگیز را به گلهای گوناگون می بخشد و او است که به خاک و گل روح و جان می دهد و از آن انسانی آزاده و باهوش می سازد و نیز از همین خاک تیره گاه انواع گلها، گاه انسان ، و گاه انواع موجودات دیگر می آفریند، و حتی خود خاک نیز در حد خود آنچه را باید داشته باشد دارا است .
نظیر این سخن همان است که در آیه 50 سوره طه از قول موسی و هارون می خوانیم : ربنا الذی اعطی کل شی ء خلقه ثم هدی : ((پروردگار ما همان کس است که به هر موجودی آنچه را لازمه آفرینش او بود داد، و سپس او را در تمام مراحل وجود رهبری کرد)).
در اینجا سؤ الی در مورد آفرینش شرور و آفات و چگونگی سازش آن با ((نظام احسن جهان)) مطرح می شود که در بحث نکات به خواست خدا مورد بررسی قرار خواهیم داد.
قرآن سپس با ذکر این مقدمه ((آفاقی)) وارد بحث انفسی می شود و همانگونه که در بحث آیات آفاقی از چند شاخه توحید سخن گفت در اینجا از چند موهبت بزرگ در مورد انسانها سخن می گوید.
نخست می فرماید: ((خداوند آغاز آفرینش انسان را از گل قرار داد)) (و بداء خلق الانسان من طین).
تا هم عظمت و قدرت خود را نشان دهد که آنچنان مخلوق برجستهای را از چنین موجود ساده و کم ارزشی آفریده و آن ((دل آویز)) نقش را از ((ماء وطینی)) تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 125
خلق کرده .
و هم به این انسان هشدار دهد که تو از کجا آمده ای و به کجا خواهی رفت .
پیدا است این آیه سخن از آفرینش ((آدم)) می گوید، نه همه انسانها، چرا که ادامه نسل او در آیه بعد مطرح است ، و ظاهر این آیه دلیل روشنی

است بر خلقت مستقل انسان و نفی فرضیه تحول انواع (لااقل در مورد نوع انسان).
گر چه بعضی خواسته اند این آیه را چنین تفسیر کنند که با فرضیه تکامل انواع نیز می سازد زیرا آفرینش انسان به انواع پستتر بر می گردد، و آنها نیز به آب و گل سرانجام منتهی می شود.
ولی ظاهر تعبیر آیه این است که میان آدم و گل انواع دیگری - آنهم انواعی بی شمار - از موجودات زنده فاصله نبوده ، بلکه آفرینش انسان بدون واسطه از گل صورت گرفته است .
البته قرآن در مورد انواع دیگر جانداران سخنی به میان نیاورده است .
این معنی با توجه به آیه 59 سوره آل عمران روشنتر می شود آنجا که می فرماید: ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب : ((آفرینش عیسی بدون وجود پدر چیز عجیبی نیست همانند آفرینش آدم است که او را از خاک آفرید)).
و در سوره حجر آیه 26 می فرماید: و لقد خلقنا الانسان من صلصال من حما مسنون ((ما انسان را از گل خشکیده که از گل بد بوی آفریده شده بود گرفتیم)).
از مجموع آیات چنین استفاده می شود که آفرینش آدم به صورت یک خلقت مستقل ، از خاک و گل به وجود آمده است ، و می دانیم فرضیه تحول انواع هرگز به صورت یک مساءله قطعی علمی در نیامده که به خاطر تضادش با ظهور آیات فوق بخواهیم آنها را طور دیگر تفسیر کنیم ، و به تعبیر دیگر مادام که قرینه ای روشن تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 126 برخلاف ظواهر آیات وجود نداشته باشد باید آنها را به همان معنی ظاهرش تطبیق کرد و در مورد آفرینش مستقل آدم چنین است .
آیه بعد به آفرینش نسل انسان و چگونگی تولد فرزندان آدم در مراحل بعد اشاره کرده می گوید: ((سپس خداوند نسل او را از عصاره ای از آب ناچیز و بی قدر قرار داد)) (ثم جعل نسله من سلالة من ماء مهین).
((جعل)) در اینجا به معنی آفرینش ، و ((نسل)) به معنی فرزندان و نوهها در تمام مراحل است .
((سلاله)) در اصل به معنی عصاره و فشرده خالص هر چیز است و منظور از آن در اینجا نطفه آدمی است که در حقیقت عصاره کل وجود او می باشد و مبدء حیات و منشاء تولد فرزند و ادامه نسل است .
این آب که ظاهرا آبی است بی ارزش و بی مقدار از نظر ساختمان و سلولهای حیاتی شناور در آن ، و همچنین ترکیب مخصوص مایعی که سلولها در آن شناورند بسیار ظریف و فوق العاده دقیق و پیچیده است و از نشانه های عظمت پروردگار و علم و قدرت او محسوب می شود و کلمه مهین که به معنی ضعیف و حقیر و ناچیز است اشاره به وضع ظاهری

آن می باشد و گر نه از اسرار آمیزترین موجودات است .
آیه بعد اشاره است به مراحل پیچیده تکامل انسان در عالم رحم ، و همچنین مراحلی که آدم به هنگام آفرینش از خاک طی نمود، می فرماید: ((سپس اندام انسان را موزون ساخت)) (ثم سواه).
((و از روح خویش در او دمید))! (و نفخ فیه من روحه).
((و برای شما گوش و چشمان و دلها قرار داد)) (و جعل لکم السمع و الابصار تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 127
و الافئدة).
((اما کمتر شکر نعمتهای او را بجا می آورید)) (قلیلا ما تشکرون).
((سواه)) از ماده ((تسویه)) به معنی تکمیل کردن است ، و این اشاره به مجموع مراحلی است که انسان از هنگامی که به صورت نطفه است تا مرحله ای که تمام اعضای بدن او آشکار می گردد طی می کند و همچنین مراحلی را که آدم بعد از آفرینش از خاک تا به هنگام نفخ روح پیمود. تعبیر به ((نفخ)) (دمیدن) کنایه ای است برای حلول روح در بدن آدمی گوئی تشبیه به هوا و تنفس شده است ، هر چند نه این است و نه آن
و اگر گفته شود نطفه انسان از آغاز که در رحم قرار می گیرد و قبل از آن یک موجود زنده است بنابر این نفخ روح چه معنی دارد؟
در پاسخ می گوئیم در آغاز که نطفه منعقد می شود تنها دارای یکنوع ((حیات نباتی)) است یعنی فقط تغذیه و رشد و نمو دارد، ولی از حس و حرکت که نشانه ((حیات حیوانی)) است و همچنین قوه ادراکات که نشانه ((حیات انسانی)) است در آن خبری نیست .
اما تکامل نطفه در رحم به مرحله ای می رسد که شروع به حرکت می کند و تدریجا قوای دیگر انسانی در آن زنده می شود، و این همان مرحله ای است که قرآن از آن تعبیر به نفخ روح می کند.
اضافه ((روح)) به ((خدا)) به اصطلاح ((اضافه تشریفی)) است ، یعنی تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 128
یک روح گرانقدر و پر شرافت که سزاوار است روح خدا نامیده شود در انسان دمیده شد، و بیانگر این واقعیت است که انسان گر چه از نظر ((بعد مادی)) از ((خاک تیره)) و یا ((آب بی مقداری)) است ، ولی از نظر بعد معنوی و روحانی حامل روح الهی است .
یکسوی وجود او به خاک منتهی می شود، و سوی دیگرش به عرش پروردگار و ((طرفه معجونی)) است ((کز فرشته سرشته و ز حیوان !)) و به خاطر داشتن همین دو بعد، قوس صعودی و نزولی و تکامل و انحطاط او فوق العاده وسیع است .
قرآن در آخرین مرحله که پنجمین مرحله آفرینش انسان محسوب می شود اشاره به نعمتهای گوش و چشم و قلب کرده است ، البته منظور در

اینجا خلقت این اعضاء نیست چرا که این خلقت قبل از نفخ روح صورت می گیرد، بلکه منظور حس شنوائی و بینائی و درک و خرد است .
و اگر از میان تمام حواس ظاهر و باطن تنها روی این سه تکیه کرده ، به خاطر این است که مهمترین حس ظاهری انسان که رابطه نیرومندی میان او و جهان خارج برقرار می کند، گوش و چشم است ، گوش اصوات را درک می کند و مخصوصا تعلیم و تربیت وسیله آن انجام می گیرد، و چشم وسیله دیدن جهان خارج و صحنه های مختلف این عالم است .
نیروی عقل و خرد نیز مهمترین حس باطنی انسان و یا به تعبیر دیگر حکمران وجود بشر است .
جالب اینکه ((افئدة)) جمع ((فؤ اد)) به معنی قلب است ، ولی مفهومی ظریفتر از آن دارد این کلمه معمولا در جائی گفته می شود که ((افروختگی)) و ((پختگی)) در آن باشد!. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 129
و به این ترتیب خداوند در این آیه مهمترین ابزار شناخت را در ((ظاهر)) و ((باطن)) وجود انسان بیان کرده است ، چرا که علوم انسانی یا از طریق تجربه بدست می آید و ابزار آن ، چشم و گوش است .
یا از طریق ((تحلیلها و استدلالهای عقلی)) و وسیله آن ، عقل و خرد است که در قرآن از آن به ((افئده)) تعبیر شده ، حتی درکهائی که از طریق وحی یا اشراق و شهود بر قلب انسان صورت می گیرد، باز بوسیله همین ((افئده)) می باشد.
اگر این ابزار شناخت از آدمی گرفته شود، ارزش وجودی او تا سر حد یک مشت سنگ و خاک سقوط می کند، و به همین دلیل در پایان آیه مورد بحث انسانها را به مساله شکرگزاری این نعمتهای بزرگ توجه می دهد و می گوید: کمتر شکر او را بجا می آورید، اشاره به اینکه هر قدر شکر این نعمتهای بزرگ را بجا آورید باز کم است !.
نکته :
چگونگی آفرینش آدم از خاک
گرچه در آیات مختلف قرآن گاه سخن از آفرینش انسان از ((گل)) است (مانند آیات فوق) و مانند آنچه در داستان آدم و ابلیس در سوره اسراء آیه 61 آمده است فسجدوا الا ابلیس قال ء اسجد لمن خلقت طینا : ((همه فرشتگان برای آدم سجده کردند جز ابلیس))، گفت : ((آیا من برای موجودی سجده کنم که از گل آفریده شده است ؟)) (سوره اسراء آیه 61).
و گاه سخن از آفرینش از ((آب)) مانند و جعلنا من الماء کل شی ء حی (انبیاء - 30).
ولی پیدا است که همه اینها به یک مطلب باز می گردد، حتی در آنجا که

سخن از آفرینش آدم از ((تراب)) (خاک) است ، مانند ان مثل عیسی عند الله تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 130
کمثل آدم خلقه من تراب (آل عمران - 59) زیرا منظور خاک آمیخته به آب یعنی گل است .
از اینجا دو نکته روشن می شود:
1 - آنها که احتمال داده اند منظور از آفرینش انسان از خاک این است که افراد بشر از گیاهان - بطور مستقیم یا غیر مستقیم - تغذیه می کنند و گیاهان نیز همه از خاکند، درست نیست ، چرا که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند و آیات مورد بحث به قرینه آیات دیگر قرآن اشاره به آفرینش شخص آدم است که از خاک آفریده شد.
2 - همه این آیات ، دلیلی است بر نفی فرضیه تکامل (لااقل در مورد انسان) و اینکه نوع بشر که منتهی به ((آدم)) می شود دارای یک خلقت مستقل است .
و آنها که گمان کرده اند آیات آفرینش از خاک اشاره به نوع انسان است که با هزاران واسطه به موجودات تک سلولی باز می گردد، و آنها نیز طبق فرضیات اخیر از لجنهای کنار اقیانوسها به وجود آمده اند، و اما خود آدم فردی بود که از میان نوع بشر برگزیده شد و خلقت مستقلی نداشت ، بلکه امتیاز او صفات ویژه او بود، به هیچوجه با ظواهر آیات قرآن سازگار نیست .
مجددا تاکید می کنیم مساله تحول انواع ، یک قانون مسلم علمی نیست ، تنها یک فرضیه است ، زیرا چیزی که ریشه آن در ملیونها سال قبل نهفته شده و مسلما قابل تجربه و مشاهده حسی نیست نمی تواند در ردیف قوانین ثابت علمی در آید، بلکه فرضیه ای است که برای توجیه پدیده تنوع انواع به وجود آمده و ارزش آن ، بیش از این نیست که پدیده هائی را توجیه تخمینی کند، و می دانیم فرضیه ها دائما در حال تغییر و دگرگونی هستند و در برابر فرضیه های جدید میدان را خالی می کنند. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 131
بنابر این هرگز نمی توان روی آنها در مسائل فلسفی که نیاز به پایه های قطعی دارند تکیه کرد.
توضیح مشروح در باره پایه های فرضیه تکامل انواع و نارسائیهای آن را در جلد 11 صفحه 81 به بعد تحت عنوان ((قرآن و خلقت انسان)) ذیل آیه 28 سوره حجر بیان کردیم .
در پایان این بحث یاد آوری این نکته را لازم می دانیم که فرضیه تکامل هیچگونه ارتباطی با مساله ((توحید و خداشناسی)) ندارد، و دلیلی بر نفی جهان ماوراء طبیعت محسوب نمی شود، زیرا اعتقاد توحیدی می گوید: جهان از سوی خداوند آفریده شده و تمام خواص موجودات را خدا به آنها

اعطا کرده و در تمام مراحل از خداوند افاضه فیض بر آنها می شود، این معنی را یک معتقد به نظریه ((ثبوت انواع)) می تواند پذیرا باشد همانگونه که یک معتقد به فرضیه تحول انواع تنها مشکلی که فرضیه تحول با آن روبرو است این است که با شرحی که قرآن برای آفرینش آدم بیان کرده و چگونگی خلقت او را از خاک و گل ذکر می کند سازگار نیست .
بنابر این ما فرضیه تکامل را تنها به این دلیل نفی می کنیم نه به دلیل مخالفت آن با مساله توحید این از نظر تفسیری .
و اما از نظر علمی (علوم طبیعی) فرضیه تکامل را همانطور که اشاره شد از این جهت نفی می کنیم که دلائل قطعی بر ثبوت آن وجود ندارد.
السجدة
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 132
آیه 10 - 14
آیه و ترجمه
وَ قَالُوا أَ ءِذَا ضلَلْنَا فی الاَرْضِ أَ ءِنَّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدِ بَلْ هُم بِلِقَاءِ رَبهِمْ کَفِرُونَ(10)
* قُلْ یَتَوَفَّاکُم مَّلَک الْمَوْتِ الَّذِی وُکلَ بِکُمْ ثُمَّ إِلی رَبِّکُمْ تُرْجَعُونَ(11)
وَ لَوْ تَرَی إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاکِسوا رُءُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصرْنَا وَ سمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صلِحاً إِنَّا مُوقِنُونَ(12)
وَ لَوْ شِئْنَا لاَتَیْنَا کلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَ لَکِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنی لاَمْلاَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ(13)
فَذُوقُوا بِمَا نَسِیتُمْ لِقَاءَ یَوْمِکُمْ هَذَا إِنَّا نَسِینَکمْ وَ ذُوقُوا عَذَاب الْخُلْدِ بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ(14)
ترجمه :
10 - آنها گفتند: آیا هنگامی که ما مردیم و در زمین گم شدیم آفرینش تازه ای خواهیم یافت ؟! ولی آنها لقای پروردگارشان را انکار می کنند (و می خواهند با انکار معاد آزاد باشند و به هوسرانی خویش ادامه دهند).
11 - بگو: فرشته مرگ که بر شما مامور شده (روح) شما را می گیرد، سپس به سوی پروردگارتان باز می گردید. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 133
12 - و اگر ببینی مجرمان را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان سر به زیر افکنده ، می گویند: پروردگارا! آنچه وعده کرده بودی دیدیم و شنیدیم ، ما را باز گردان تا عمل صالح بجا آوریم ، ما به قیامت ایمان داریم !
13 - اگر ما می خواستیم به هر انسانی (از روی اجبار) هدایت لازمش را می دادیم ، ولی (من آنها را آزاد گذارده ام) و مقرر کرده ام که دوزخ را (از انسانهای بی ایمان و گنهکار) از جن و انس همگی پر کنم
14 - (و به آنها می گویم) بچشید (عذاب جهنم را) بخاطر اینکه ملاقات

امروز خود را فراموش کردید، ما نیز شما را فراموش کردیم ، و بچشید عذاب همیشگی را بخاطر اعمالی که انجام می دادید.
تفسیر:
ندامت و تقاضای بازگشت
این آیات با بحث گویائی در باره ((معاد)) آغاز می شود، سپس حال ((مجرمان)) را در جهان دیگر بازگو می کند، و مجموعا تکمیلی است برای بحثهای گذشته که پیرامون ((مبداء)) سخن می گفت ، زیرا می دانیم بحث از ((مبدا)) و ((معاد)) در قرآن مجید غالبا توام با یکدیگر است . نخست می گوید: ((آنها گفتند آیا هنگامی که ما مردیم و خاک شدیم و در زمین گم شدیم ، آفرینش تازه ای خواهیم یافت))؟! (و قالوا اذا ضللنا فی الارض ائنا لفی خلق جدید).
تعبیر به ((گم شدن در زمین)) (ضللنا فی الارض) اشاره به این است که انسان پس از مردن خاک می شود، همانند سایر خاکها، و هر ذره ای از آن بر اثر عوامل طبیعی و غیر طبیعی به گوشه ای پرتاب می شود، و دیگر چیزی از او باقی به نظر نمی رسد تا آن را در قیامت دوباره بازگردانند.
ولی آنها در حقیقت منکر قدرت خداوند بر این کار آنها نیستند ((بلکه آنها

لقای پروردگارشان را انکار می کنند)) (بل هم بلقاء ربهم کافرون).
آنها می خواهند مرحله لقای پروردگار که مرحله حساب و کتاب و ثواب و عقاب است منکر شوند و به دنبال آن آزادی عمل پیدا کنند تا هر چه می خواهند انجام دهند!.
در واقع این آیه شباهت زیادی با آیات نخستین سوره قیامت دارد آنجا که می گوید: ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه بلی قادرین علی ان نسوی بنانه بل یرید الانسان لیفجر امامه یسئل ایان یوم القیامه : ((آیا انسان گمان می کند ما استخوانهای پراکنده او را جمع نخواهیم کرد؟! ما حتی قادریم (خطوط) سر انگشتان او را به نظام نخستین بازگردانیم ! ولی هدف انسان این است که ایامی را که در این دنیا در پیش دارد (با انکار قیامت) به گناه و فجور بگذراند لذا سؤ ال می کند روز قیامت کی خواهد بود))؟ (سوره قیامت - 3 - 6).
بنابر این آنها از نظر استدلال لنگ نیستند، بلکه شهوات آنها حجابی بر قلبشان افکنده و نیات سوئشان مانع قبول مساله معاد است ، و گرنه همان خداوندی که به یک قطعه آهنربا این اثر را بخشیده که ذرات بسیار کوچک آهن را که در لابلای خروارها خاک زمین گم شده با یک گردش در میان خاکها به خود جذب می کند و به سادگی آنها را جمع می نماید در میان ذرات بدن یک انسان نیز چنین جاذبه متقابلی را ایجاد فرماید.
چه کسی می تواند انکار کند که آبهای موجود در جسم یک انسان (و اکثر

جسم انسان آب است) و همچنین مواد غذائی آن هر کدام مثلا در هزار سال پیش هر جزئی از آن در گوشه ای از جهان پراکنده بوده است ، هر قطره ای در اقیانوسی و هر ذره ای در اقلیمی ، اما آنها از طریق ابر و باران و دیگر عوامل طبیعی جمع شدند و سرانجام وجود انسانی را تشکیل دادند، چه جای تعجب که پس از متلاشی شدن و بازگشت به حال اول دو باره گرد هم آیند و بهم پیوندند؟ تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 135
آیه بعد پاسخ آنها را از طریق دیگری بیان می کند، می گوید: تصور نکنید شخصیت شما به همین بدن جسمانی شما است ، بلکه اساس شخصیتتان را روح شما تشکیل می دهد، و او محفوظ است ((بگو: فرشته مرگ که مامور شما است (روح) شما را می گیرد، سپس به سوی پروردگارتان باز می گردید)) (قل یتوفاکم ملک الموت الذی وکل بکم ثم الی ربکم ترجعون).
با توجه به مفهوم ((یتوفاکم)) که از ماده ((توفی)) (بر وزن تصدی) به معنی بازستاندن است مرگ به معنی فنا و نابودی نخواهد بود، بلکه یکنوع قبض و دریافت فرشتگان نسبت به روح آدمی است که اساسی ترین بخش وجود انسان را تشکیل می دهد.
درست است که قرآن از معاد جسمانی سخن می گوید و بازگشت روح و جسم مادی را در معاد قطعی می شمرد، ولی هدف از آیه فوق بیان این حقیقت است که اساس شخصیت انسان این اجزای مادی نیست که تمام فکر شما را به خود مشغول ساخته بلکه همان گوهر روحانی است که از سوی خدا آمده و به سوی او باز می گردد.
و در یک جمع بندی می توان چنین گفت که دو آیه فوق به منکران معاد چنین پاسخ می دهد: که اگر مشکل شما پراکندگی اجزای جسمانی است که خودتان قدرت خدا را قبول دارید و منکر آن نیستید، و اگر مشکل اضمحلال و نابودی شخصیت انسان بر اثر این پراکندگی است آن نیز درست نیست چرا که پایه شخصیت انسان بر روح قرار گرفته .
این ایراد بی شباهت به شبهه معروف ((آکل و ماکول)) نیست ، همان گونه که پاسخ آن نیز در دو مورد با یکدیگر شباهت دارد.
ضمنا توجه به این نکته نیز لازم است که در پاره ای از آیات قرآن ، ((توفی)) تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 136
و ((قبض ارواح)) به خداوند نسبت داده شده (الله یتوفی الانفس حین موتها): ((خداوند جانها را به هنگام مرگ می گیرد)) (زمر - 42) و در بعضی به مجموعه ای از فرشتگان ، الذین تتوفاهم الملائکة ظالمی انفسهم ...: ((آنها که فرشتگان قبض روحشان می کنند در حالی که ستم پیشه اند ...)) (نحل - 28).
و در آیات مورد بحث ، قبض ارواح به ((ملک الموت)) (فرشته مرگ)

نسبت داده شده است .
ولی در میان این تعبیرات هیچگونه منافاتی نیست ((ملک الموت)) معنی جنس را دارد و به همه فرشتگان اطلاق می شود، و یا اشاره به رئیس و بزرگتر آنها است ، و از آنجا که همه به فرمان خدا قبض روح می کنند به خدا نیز نسبت داده شده است .
سپس وضع همین مجرمان کافر و منکران معاد را که در قیامت با مشاهده صحنه های مختلف آن از گذشته خود سخت نادم و پشیمان می شوند چنین مجسم کرده می گوید: ((اگر ببینی مجرمان را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان سر به زیر افکنده می گویند: پروردگارا! آنچه وعده کرده بودی دیدیم و شنیدیم ما پشیمانیم ، ما را باز گردان تا عمل صالح بجا آوریم ، ما به این جهان قیامت یقین داریم)) (در تعجب فرو خواهی رفت) (و لو تری اذ المجرمون ناکسوا رؤ سهم عند ربهم ربنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا نعمل صالحا انا موقنون).
به راستی تعجب می کنی که آیا این افراد سر بزیر و نادم و پشیمان ، همان مغروران سرکش و چموش هستند که در دنیا در برابر هیچ حقیقتی

نمی آوردند؟ اما اکنون که صحنه های قیامت را می بینند و به مقام شهود می رسند به کلی تغییر موضع می دهند تازه این تغییر موضع و بیداری زود گذر است ، و طبق آیات دیگر قرآن اگر به این جهان باز گردند به همان روش خود ادامه می دهند (انعام آیه 28).
((ناکس)) از ماده ((نکس)) (بر وزن عکس) به معنی وارونه شدن چیزی است و در اینجا به معنی سر به زیر افکندن است .
مقدم داشتن ((ابصرنا)) (دیدیم) بر ((سمعنا)) (شنیدیم) به خاطر آنست که در قیامت نخست انسان با صحنه ها روبرو می شود و بعد باز خواست الهی و فرشتگان او را می شنود.
ضمنا از آنچه گفتیم معلوم می شود منظور از مجرمان در اینجا، کافران و بخصوص منکران قیامتند.
به هر حال این نخستین بار نیست که در آیات قرآن با این مساله روبرو می شویم که مجرمان به هنگام مشاهده نتائج اعمال و آثار عذاب الهی ، سخت پشیمان می شوند، و تقاضای بازگشت به دنیا می کنند، در حالی که از نظر سنت الهی چنین بازگشتی امکان پذیر نیست ، همانگونه که بازگشت نوزاد به رحم مادر، و میوه جدا شده از درخت به درخت ممکن نخواهد بود.
این نکته نیز قابل توجه است که تنها تقاضای مجرمان بازگشت به دنیا برای انجام عمل صالح است ، و از این به خوبی روشن می شود که تنها سرمایه نجات در قیامت اعمال صالح است ، اعمالی که از قلبی پاک و آکنده از ایمان و با خلوص نیت انجام می گیرد.

و از آنجا که این همه اصرار و تاکید برای پذیرش ایمان ، ممکن است این توهم را ایجاد کند که خداوند توانائی ندارد نور ایمان را در قلب آنها پرتوافکن تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 138
کند، در آیه بعد می افزاید: ((اگر ما می خواستیم به هر انسانی (اجبارا) هدایت لازمش را می دادیم)) (و لو شئنا لاتینا کل نفس هداها).
مسلما ما چنین قدرتی داریم ، ولی ایمانی که از طریق اجبار و الزام ما تحقق یابد ارزش چندانی ندارد، اراده ما بر این تعلق گرفته است که نوع انسان را به این افتخار نائل کنیم که ((مختار)) باشد، و راه تکامل را با پای خویش بسپرد.
لذا در پایان آیه می فرماید: ((من آنها را آزاد گذاردم ولی مقرر کرده ام که دوزخ را از انسانهای بی ایمان و گنهکار از جن و انس همگی پر کنم)) (و لکن حق القول منی لاملئن جهنم من الجنة و الناس اجمعین).
آری آنها با سوء اختیار خود این راه را طی کرده اند و مستحق مجازاتند، و ما هم اراده قاطع داریم بر اینکه دوزخ را از آنان پر کنیم .
با توجه به آنچه در بالا گفتیم و با توجه به صدها آیه قرآن که انسان را موجودی مختار و صاحب اراده ، و مکلف به تکالیف و مسئول در برابر اعمال خویش ، و قابل هدایت بوسیله پیامبران و تهذیب نفس و خودسازی ، می داند، هر گونه توهم دائر بر اینکه آیه فوق دلیل بر جبر است آنچنان که فخر رازی و امثال او پنداشته اند - منتفی می شود.
ممکن است جمله قاطع و کوبنده فوق اشاره به این باشد که مبادا تصور کنید، رحمانیت و رحیمیت خداوند، مانع از مجازات مجرمان آلوده و ستمگر است ، مبادا به آیات رحمت مغرور شوید و خود را از مجازات الهی معاف بشمرید که رحمت او جائی دارد و غضب او جائی .
او مسلما - مخصوصا با توجه به لام قسم در جمله ((لاملئن)) و نون تاکید در آخر آن - به این وعده خود وفا خواهد کرد، و دوزخ را از این دوزخیان پر می کند، که اگر نکند بر خلاف حکمت است . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 139
لذا در آیه بعد می گوید: ما به این دوزخیان خواهیم گفت : ((بچشید عذاب جهنم را به خاطر اینکه لقای امروز خود را فراموش کردید، و ما نیز شما را به دست فراموشی سپردیم))! (فذوقوا بما نسیتم لقاء یومکم هذا انا نسیناکم).
((و نیز بچشید عذاب همیشگی را به سبب اعمالی که انجام می دادید)) (و ذوقوا عذاب الخلد بما کنتم تعملون).
بار دیگر از این آیه استفاده می شود که فراموش کردن دادگاه عدل قیامت سر چشمه اصلی بدبختیهای آدمی است ، و در این صورت است که خود را در برابر قانونشکنیها و مظالم آزاد می بیند، و نیز از این آیه به خوبی

روشن می شود که مجازات ابدی در برابر اعمالی است که انسان انجام می دهد و نه چیز دیگر.
ضمنا منظور از فراموش کردن پروردگار نسبت به بندگانش ، بی اعتنائی و ترک حمایت و فریادرسی است و گر نه همه عالم همیشه نزد پروردگار است و فراموشی در باره او معنی ندارد.
نکته ها:
1 - استقلال روح و اصالت آن
نخستین آیه از آیات فوق که دلالت بر قبض ارواح به وسیله فرشته مرگ دارد از دلائل استقلال روح آدمی است .
زیرا تعبیر به ((توفی)) که همان دریافت داشتن و قبض کردن است نشان می دهد که روح پس از جدائی از بدن باقی می ماند، و نابود نمی شود، و اصولا تعبیر از انسان در آیه فوق به ((روح)) یا ((نفس)) گواه دیگری بر این معنی است تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 140
زیرا طبق عقیده مادیین ، روح چیزی جز خواص ((فیزیکوشیمیائی)) سلولهای مغزی نیست که با فنای بدن نابود می شود، درست مانند از بین رفتن حرکات عقربه ساعت بعد از نابودی آن .
طبق این عقیده ، روح چیزی نیست که حافظ شخصیت انسان باشد بلکه جزئی از خواص جسم او است که با متلاشی شدن جسم از بین می رود.
دلائل فلسفی متعددی بر اصالت و استقلال روح در دست داریم که ما گوشه ای از آن را ذیل آیه 85 سوره اسراء (جلد 12 صفحه 254 به بعد) آوردیم منظور در اینجا بیان دلیل نقلی بر این موضوع بود که آیه فوق ، از آن آیات دال بر این معنی محسوب می شود.
2 - فرشته مرگ (ملک الموت)
از آیات مختلف قرآن مجید استفاده می شود که خداوند امور این جهان را بوسیله گروهی از فرشتگان تدبیر می کند، چنانکه در آیه 5 سوره ((نازعات)) می فرماید: فالمدبرات امرا: ((سوگند به فرشتگانی که به فرمان خدا تدبیر امور می کنند)).
می دانیم سنت الهی بر این است که مشیت خود را از طریق اسباب پیاده کند.
و گروهی از این فرشتگان ، فرشتگان قبض ارواحند که در آیات 28 و 33 سوره نحل و بعضی دیگر از آیات قرآن به آنها اشاره شده است ، و در راءس آنها ((ملک الموت)) قرار دارد.
احادیث زیادی در این زمینه ، نقل شده که اشاره به بعضی از آنها از جهاتی لازم به نظر می رسد:
1 - در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که فرمود: الامراض تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 141

و الاوجاع کلها برید الموت و رسل الموت ! فاذا حان الاجل اتی ملک الموت بنفسه فقال یا ایها العبد! کم خبر بعد خبر؟ و کم رسول بعد رسول ؟ و کم برید بعد برید؟ انا الخبر الذی لیس بعدی خبر!:
((بیماریها و دردها همگی قاصدان مرگ و فرستادگان او هستند، هنگامی که عمر انسان به سر می رسد، فرشته مرگ می آید (او از دیدن فرشته مرگ وحشت می کند و آن را بی مقدمه می پندارد ولی) او می گوید: ((ای بنده خدا چه اندازه خبر بعد از خبر و رسول بعد از رسول و پیک بعد از پیک برای تو فرستادم ؟ اما من آخرین خبرم ، و بعد از من ، خبری نیست))!
سپس می گوید: ((دعوت پروردگارت را اجابت کن خواه از روی میل و خواه از روی اکراه))! و هنگامی که فرشته مرگ قبض روح او می کند، فریاد بستگان بلند می شود او صدا می زند علی من تصرخون ؟ و علی من تبکون ؟ فو الله ما ظلمت له اجلا و لا اکلت له رزقا بل دعاه ربه : ((بر چه کسی فریاد می کشید؟ و برای چه کسی اشگ می ریزید؟ به خدا سوگند وقت او به پایان رسیده بود، و تمام روزی خود را دریافت داشته بود، پروردگارش از او دعوت کرد و او دعوت حق را اجابت نمود)).
فلیبک الباکی علی نفسه ، و ان لی فیکم عودات و عودات حتی لا ابقی فیکم احدا: ((اگر می خواهید گریه کنید بر خویشتن بگریید!، من باز هم کرارا به میان شما می آیم ! تا یکنفر از شما را باقی نگذاریم))!.
یکبار دیگر این حدیث تکان دهنده را مطالعه کنید که حقایق بسیاری در آن نهفته است .
2 - در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای عیادت مردی از انصار به خانه او آمد فرشته مرگ را بالای سر او دید، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 142
فرمود: با این دوست من با مدارا و لطف رفتار کن چرا که او مردی با ایمان است ، عرض کرد ای محمد! بشارت بر تو باد که من نسبت به همه مؤ منان با محبتم و بدان ای محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به هنگامی که قبض روح بعضی از فرزندان آدم را می کنم خانواده او فریاد می کشند، من در کنار خانه می ایستم ، می گویم من گناهی ندارم (عمر او پایان یافته بود) من باز کرارا به میان شما بر می گردم ! بهوش باشید، بهوش !
سپس می افزاید: ما خلق الله من اهل بیت مدر و لا شعر و لا وبر، فی بر و لا بحر الا و انا اتصفحهم فی کل یوم و لیلة خمس مرات حتی انی لاعرف بصغیرهم و کبیرهم منهم بانفسهم : ((خدا هیچ انسانی را از ساکنان شهر و بیابان ، خانه و خیمه ، در خشکی و دریا، نیافریده ، مگر اینکه من در هر

شبانه روز پنج بار دقیقا به آنها نگاه می کنم تا آنجا که من صغیر و کبیر آنها را بهتر از خودشان می شناسم))!.
روایات دیگری نیز به همین مضمون در منابع مختلف اسلامی آمده است که مطالعه مجموع آنها هشداری است برای همه انسانها که بدانند میان آنان و مرگ فاصله زیادی نیست !، و در یک لحظه کوتاه ممکن است همه چیز پایان گیرد.
آیا با این حال جای این است که انسان به زرق و برق این جهان مغرور گردد و آلوده انواع ظلم و گناه شود، و از عاقبت کار غافل بماند؟ السجدة
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 143
آیه 15 - 20
آیه و ترجمه
إِنَّمَا یُؤْمِنُ بِئَایَتِنَا الَّذِینَ إِذَا ذُکرُوا بهَا خَرُّوا سجَّداً وَ سبَّحُوا بحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لا یَستَکْبرُونَ (15)
تَتَجَافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِع یَدْعُونَ رَبهُمْ خَوْفاً وَ طمَعاً وَ مِمَّا رَزَقْنَهُمْ یُنفِقُونَ(16)
فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِىَ لهُم مِّن قُرَّةِ أَعْینٍ جَزَاءَ بِمَا کانُوا یَعْمَلُونَ(17)
أَ فَمَن کانَ مُؤْمِناً کَمَن کانَ فَاسِقاً لا یَستَوُونَ(18)
أَمَّا الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ فَلَهُمْ جَنَّت الْمَأْوَى نُزُلا بِمَا کانُوا یَعْمَلُونَ(19)
وَ أَمَّا الَّذِینَ فَسقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ کلَّمَا أَرَادُوا أَن یخْرُجُوا مِنهَا أُعِیدُوا فِیهَا وَ قِیلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَاب النَّارِ الَّذِی کُنتُم بِهِ تُکَذِّبُونَ(20) تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 144
ترجمه :
15 - تنها کسانی به آیات ما ایمان می آورند که هر وقت این آیات به آنها یاد آوری شود به سجده می افتند، و تسبیح و حمد پروردگارشان را بجای می آورند و تکبر نمی کنند.
16 - پهلوهایشان از بسترها در دل شب دور می شود (بپا می خیزند و رو به درگاه خدا می آورند) پروردگار خود را با بیم و امید می خوانند، و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند.
17 - هیچکس نمی داند چه پاداشهای مهمی که مایه روشنی چشمها می گردد برای آنها نهفته شده ، این جزای اعمالی است که انجام می دادند.
18 - آیا کسی که با ایمان باشد همچون کسی است که فاسق است ؟ نه ، هرگز این دو برابر نیستند!.
19 - اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند باغهای بهشت جاویدان از آن آنها خواهد بود، این وسیله پذیرائی (خداوند) از آنهاست در مقابل اعمالی که انجام می دادند.

20 - و اما کسانی که فاسق شدند (و از اطاعت پروردگارشان بیرون رفتند) جایگاه همیشگی آنها آتش است هر زمان بخواهند از آن خارج شوند آنها را به آن باز می گردانند و به آنها گفته می شود بچشید عذاب آتشی را که انکار می کردید!.
تفسیر:
پاداشهای عظیمی که هیچکس از آن آگاه نیست !
می دانیم روش قرآن این است که بسیاری از حقایق را در مقایسه با یکدیگر بیان می کند، تا کاملا مفهوم و دلنشین گردد.
در اینجا نیز بعد از شرحی که درباره مجرمان و کافران در آیات پیشین بیان شد به صفات برجسته مؤ منان راستین می پردازد، و اصول عقیدتی و
برنامه های تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 145
عملی آنها را به طور فشرده ضمن دو آیه با ذکر هشت صفت ، بیان می دارد.
نخست می فرماید: ((تنها کسانی به آیات ما ایمان می آورند که هر وقت این آیات به آنها یاد آوری شود به سجده می افتند، و تسبیح و حمد پروردگارشان را بجا می آورند و تکبر نمی کنند)) (انما یؤ من بایاتنا الذین اذا ذکروا بها خروا سجدا و سبحوا بحمد ربهم و هم لا یستکبرون).
تعبیر به ((انما)) که معمولا برای حصر است ، بیانگر این نکته است که هرگاه کسی دم از ایمان می زند و دارای ویژگیهائی که در این آیات آمده نیست در صف مؤ منان راستین نمی باشد، او فردی ضعیف الایمان است که نمی توان وی را به حساب آورد.
در این آیه چهار قسمت از صفات آنها بیان شده :
1 - به محض شنیدن آیات الهی به سجده می افتند، تعبیر به ((خروا)) به جای ((سجدوا)) اشاره به نکته لطیفی است که این گروه مؤ منان بیدار دل به هنگام شنیدن آیات قرآن چنان شیفته و مجذوب سخنان پروردگار می شوند که بی اختیار به سجده می افتند و دل و جان را در این راه از دست می دهند.
آری نخستین ویژگی آنها همان عشق سوزان و علاقه آتشینشان به کلام محبوب و معبودشان است . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 146
همین ویژگی در بعضی دیگر از آیات قرآن به عنوان یکی از برجسته ترین صفات انبیاء ذکر شده است ، چنانکه خداوند در باره گروهی از پیامبران بزرگ می گوید: اذا تتلی علیهم آیات الرحمن خروا سجدا و بکیا: ((هنگامی که آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می شد به خاک می افتادند و سجده می کردند و گریه شوق سر می دادند)) (سوره مریم آیه 58).
گر چه ((آیات)) در اینجا به طور مطلق ذکر شده ، ولی پیدا است که منظور از آن بیشتر آیاتی است که دعوت به توحید و مبارزه با شرک می

کند.
2 و 3 - نشانه دوم و سوم آنها ((تسبیح)) و ((حمد)) پروردگار است ، از یکسو خدا را از نقائص پاک و منزه می شمرند، و از سوی دیگر او را به خاطر صفات کمال و جمالش ، حمد و ستایش می نمایند.
4 - وصف دیگر آنها تواضع و فروتنی و ترک هر گونه استکبار است چرا که کبر و غرور نخستین پله نردبان کفر و بی ایمانی است ، و تواضع و فروتنی در مقابل حق و حقیقت نخستین گام ایمان است !
آنها که در راه کبر و خود بینی گام بر می دارند نه در برابر خدا سجده می کنند، نه تسبیح و حمد او را بجا می آورند، و نه حق بندگان او را به رسمیت می شناسند، آنها بت بزرگی دارند و آن خودشان است !
سپس به اوصاف دیگر آنها اشاره کرده می گوید: ((پهلوهایشان از بسترها در دل شب دور می شود)) بپا می خیزند و رو به درگاه خدا می آورند و به راز و نیاز با او می پردازند (تتجافی جنوبهم عن المضاجع). تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 147
آری آنها به هنگامی که چشم غافلان در خواب است مقداری از شب را بیدار می شوند، و در آن هنگام که برنامه های عادی زندگی تعطیل است و شواغل فکری به حداقل می رسد، و آرامش و خاموشی همه جا را گرفته و خطر آلودگی عبادت به ریا کمتر وجود دارد خلاصه بهترین شرائط حضور قلب فراهم است با تمام وجودشان رو به درگاه معبود می آورند، و سر بر آستان معشوق می سایند، و آنچه در دل دارند با او در میان می گذارند، با یاد او زنده اند و پیمانه قلب خود را از مهر او لبریز و سرشار دارند.
سپس می افزاید: ((آنها پروردگار خود را با بیم و امید می خوانند)) (یدعون ربهم خوفا و طمعا).
آری دو وصف دیگر آنها ((خوف)) و ((رجا)) یا ((بیم)) و ((امید)) است .
نه از غضب و عذاب او ایمن می شوند، و نه از رحمتش ماءیوس می گردند، توازن این بیم و امید که ضامن تکامل و پیشروی آنها در راه خدا است همواره در وجودشان حکمفرما است .
چرا که غلبه خوف بر امید، انسان را به یاس و سستی می کشاند.
و غلبه رجاء و طمع انسان را به غرور و غفلت وا می دارد، و این هر دو دشمن حرکت تکاملی انسان در سیر او به سوی خدا است .
آخرین و هشتمین ویژگی آنها این است که : ((از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند)) (و مما رزقناهم ینفقون).
نه تنها از اموال خویش به نیازمندان می بخشند که از علم و دانش ، نیرو و قدرت ، راءی صائب و تجربه و اندوخته های فکری خوداز نیازمندان مضایقه ندارند.
کانونی از خیر و برکتند، و چشمه جوشانی از آب زلال نیکیها که تشنه

کامان را سیراب و محتاجان را به اندازه توانائی خویش بی نیاز می سازند.
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 148
آری اوصاف آنها مجموعه ای است از: عقیده محکم ، ایمان قوی ، عشق سوزان به الله ، عبادت و اطاعت ، کوشش و حرکت ، و کمک در تمام ابعاد به بندگان خدا.
سپس در آیه بعد به پاداش عظیم و مهم مؤ منان راستین که دارای نشانه های مذکور در دو آیه قبل هستند پرداخته ، با تعبیر جالبی که حکایت از اهمیت فوق العاده پاداش آنان می کند می فرماید: ((هیچکس نمی داند چه پاداشهای مهمی که مایه روشنی چشمها می گردد برای آنها نهفته شده است))! (فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین).
این پاداش فوق العاده عظیم ((جزای بر اعمالی است که انجام می دادند)) (جزاء بما کانوا یعملون).
تعبیر به ((هیچکس نمی داند)) و نیز تعبیر به ((قرة اعین)) (آنچه مایه روشنی چشمها است) بیانگر عظمت بی حساب این مواهب و پاداشها است ، مخصوصا با توجه به اینکه ((نفس)) به صورت نکره در سیاق نفی آمده و به معنی عموم است ، و همه نفوس را شامل می گردد حتی فرشتگان مقرب خدا و اولیای پروردگار.
تعبیر به قرة اعین بدون اضافه به نفس اشاره به این است که این نعمتهای الهی که برای سرای آخرت به عنوان پاداش مؤ منان راستین تعیین شده چنان است که مایه روشنائی چشم همگان میگردد. قرة از ماده قر (بر وزن حر) به معنی سردی و خنکی است ، و از آنجا که معروف است اشگ شوق همواره سرد و خنک ، و اشک غم و حسرت داغ و سوزان است تعبیر به قرة اعین در لغت عرب به معنی چیزی است که مایه خنک شدن چشم انسان می گردد، یعنی اشک شوق را از دیدگانش جاری می سازد و این کنایه لطیفی است از نهایت خوشحالی . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 149
ولی در فارسی این تعبیر وجود ندارد. بلکه می گوئیم : مایه روشنی چشم او شد، ممکن است این تعبیر فارسی امروز از داستان ((یوسف)) و ((یعقوب)) از قرآن گرفته شده باشد که به گفته قرآن هنگامی که بشارت دهنده نزد یعقوب آمد و پیراهن یوسف را بر صورت او افکند چشمان نابینای او ناگهان روشن شد! (سوره یوسف آیه 96) و این تعبیر نیز کنایه از شدت سرور است .
در حدیث می خوانیم که پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)می گوید: ان الله یقول اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین راءت ، و لا اذن سمعت ، و لا خطر علی قلب بشر!: ((خدامی فرماید: من برای بندگان صالحم نعمتهائی فراهم کرده ام که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده ، و بر فکر کسی نگذشته است))!.

در اینجا سؤ الی پیش می آید که مفسر بزرگ مرحوم طبرسی در ((مجمع البیان)) آن را مطرح کرده و آن اینکه : چرا این پاداش عظیم مخفی نگاهداشته شده است ؟
سپس او سه جواب برای این سؤ ال ذکر می کند:
1 - امور مهم و بسیار پر ارزش چنان است که با الفاظ و سخن به آسانی حقیقت آن را نمیتوان درک کرد، و با اینحال گاهی اخفا و ابهام آن نشاطانگیزتر است و از نظر فصاحت بلیغتر.
2 - اصولا چیزی که مایه روشنی چشمها است آنقدر دامنه اش گسترده است که علم و دانش آدمی به تمام خصوصیات آن نمیرسد.
3 - چون این پاداش برای نماز شب که مخفی است قرار داده شده است متناسب این است که جزای عمل نیز بزرگ و مخفی باشد (توجه داشته باشید که در آیه تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 150
قبل جمله تتجافی جنوبهم عن المضاجع اشاره است به مساله نماز شب).
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ما من حسنة الا و لها ثواب مبین فی القرآن ، الا صلوة اللیل ، فان الله عز اسمه لم یبین ثوابها لعظم خطرها، قال : فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین : ((هیچ عمل نیکی نیست مگر اینکه ثواب روشنی در قرآن برای آن بیان شده مگر نماز شب که خداوند بزرگ ثواب آن را روشن نساخته به خاطر اهمیت آن ، لذا فرموده است : هیچکس نمیداند چه ثوابهائی که مایه روشنائی چشمان است برای آنها نهفته شده است)).
ولی از همه اینها گذشته به طوری که قبلا نیز اشاره کرده ایم عالم قیامت عالمی است فوق العاده گستردهتر از این جهان ، و حتی گستردهتر از زندگی دنیا در برابر زندگی جنین در شکم مادر، و اصولا برای ما محبوسان در چهار دیوار دنیا ابعادش قابل درک نیست ، و برای کسی قابل تصور نمیباشد.
ما تنها سخنی از آن می شنویم و شبحی از دورمی بینیم ، اما تا درک و دید آن جهانی پیدا نکنیم درک اهمیت آن برای ما ممکن نیست ، همانگونه که برای طفل در شکم مادر به فرض که عقل و هوش کامل می داشت درک نعمتهای این دنیا غیر ممکن است .
همین تعبیر در مورد شهیدان راه خدا آمده است که وقتی شهید روی زمین قرارمی گیرد زمین می گوید آفرین بر روح پاکیزه ای که از بدن پاکیزه ای پرواز می کند بشارت باد بر تو ((ان لک ما لا عین راءت ، و لا اذن سمعت ، و لا خطر علی قلب بشر))!. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 151
آیه بعد مقایسه ای را که در آیات گذشته بود به طور صریحتر روشن می سازد، می گوید: ((آیا کسی که مؤ من است همانند کسی است که فاسق است ؟! نه هرگز این دو برابر نیستند)) (ا فمن کان مؤ منا کمن کان فاسقا

لا یستوون).
جمله به صورت استفهام انکاری مطرح شده ، استفهامی که پاسخ آن از عقل و فطرت هر انسانی می جوشد که این دو هرگز برابر نیستند، در عین حال برای تاکید، با ذکر جمله ((لا یستوون این نابرابری را مشخصتر می کند.
در این آیه ، ((فاسق)) در مقابل ((مؤ من)) قرار گرفته ، و این دلیل بر آن است که فسق ، مفهوم گسترده ای دارد که هم کفر را شامل می شود، و هم گناهان دیگر را، چرا که این کلمه در اصل از جمله ((فسقت الثمرة)) (یعنی میوه از پوستش خارج شد و یا در موردی که هسته خرما از گوشت آن جدا می شود و به بیرون می افتد) گرفته شده ، سپس به خارج شدن از اطاعت فرمان خدا و عقل ، اطلاق گردیده است ، و می دانیم هر کس کفر می ورزد و یا مرتکب گناهانی می شود از فرمان پروردگار و خرد خارج شده است این نکته نیز قابل توجه است ، که میوه مادامی که در پوست خود قرار دارد سالم است ، همینکه از پوست خارج شد فاسد می شود، و بنابراین فاسق شدنش همان و فاسد شدنش همان !
جمعی از مفسران بزرگ در ذیل این آیه نقل کرده اند که روزی ((ولید بن عقبه)) به ((علی)) (علیه السلام) عرض کرد انا ابسط منک لسانا و احد منک سنانا: ((من از تو زبانی گسترده تر و فصیحتر و نیزه ای تیزتر دارم))! (اشاره به اینکه به پندار خودش هم در سخنوری و هم در جنگ جوئی پیشتازتر است).
علی (علیه السلام) در پاسخ او فرمود: لیس کما تقول یا فاسق !: ((این چنین نیست که تو می گوئی ای فاسق))! (اشاره به اینکه تو همان کسی هستی که در داستان جمع آوری زکات از طایفه ((بنی المصطلق)) آنها را متهم به قیام بر ضد اسلام کردی تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 152
و خداوند در سوره حجرات در آیه 6 یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنبا فتبینوا... تو را تکذیب کرد و فاسق خواند)).
بعضی در اینجا افزوده اند که آیه ا فمن کان مؤ منا کمن کان فاسقا بعد از این گفتگو نازل شده ، اما با توجه به اینکه سوره مورد بحث (سوره سجده) در مکه نازل گردیده و داستان ((ولید)) و ((بنی المصطلق)) در مدینه اتفاق افتاد به نظر می رسد که این از قبیل تطبیق آیه بر یک مصداق روشن باشد.
ولی بنابر قول بعضی از مفسران که آیه فوق و دو آیه بعد از آن را مدنی می دانند مشکلی از این نظر باقی نمیماند و مانعی ندارد که این سه آیه بعد از گفتگوی فوق نازل شده باشد.
به هر حال نه در ایمان عمیق و ریشه دار امیر مؤ منان علی بن ابی طالب (علیه السلام) بحثی است و نه در فسق ((ولید)) که به هر دو در آیات

قرآن اشاره شده است .
آیه بعد، این عدم مساوات را به صورت گسترده تری بیان می کند،می فرماید: ((اما آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند باغهای بهشت جاویدان از آن آنها خواهد بود)) (اما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فلهم جنات الماوی).
سپس می افزاید ((این جنات ماوی ، وسیله پذیرائی خداوند از آنها است

مقابل اعمالی که انجام می دادند)) (نزلا بما کانوا یعملون).
تعبیر به ((نزل)) که معمولا به چیزی گفته می شود که برای پذیرائی مهمان آماده می کنند اشاره لطیفی است به این جهت که از مؤ منان در بهشت دائما همچون میهمان پذیرائی می شود، در حالی که دوزخیان - چنانکه در آیه بعد خواهد آمد - همچون زندانیانی هستند که هر وقت هوس بیرون آمدن کنند باز گردانده می شوند!
و اگر می بینیم در آیه 102 سوره کهف چنین آمده : انا اعتدنا جهنم للکافرین نزلا: ((ما جهنم را برای پذیرائی کافران آماده ساختیم)) در حقیقت از قبیل فبشرهم بعذاب الیم است ، کنایه از اینکه بجای پذیرائی ، آنها را مجازات و بجای بشارت آنها را تهدید می کند.
بعضی معتقدند که ((نزل)) نخستین چیزی است که با آن از میهمان تازه وارد پذیرائی می شود (همان چای و شربت در زمان ما) بنابراین اشاره لطیفی است به اینکه جنات ماوی با تمام نعمتها و برکاتش نخستین وسیله پذیرائی از این میهمانان الهی است ، و به دنبال آن مواهب در برکات دیگری است که هیچکس جز خدا نمی داند!.
تعبیر به ((لهم جنات)) می تواند اشاره به این نکته نیز باشد که خداوند باغهای بهشت را عاریتی به آنها نمیدهد، بلکه برای همیشه به آنها تملیک می کند، به گونهای که هرگز احتمال زوال این نعمتها آرامش فکر آنها را بر هم نمیزند.
و در آیه بعد به نقطه مقابل آنها پرداخته می گوید: ((اما کسانی که فاسق شدند و از اطاعت پروردگارشان بیرون رفتند جایگاه همیشگی آنها آتش

است)) (و اما الذین فسقوا فماواهم النار).
آنها برای همیشه در این جایگاه وحشتناک زندانی و محبوسند به گونه ای که : ((هر زمان بخواهند از آن خارج شوند آنها را باز می گردانند)) (کلما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها).
و ((به آنها گفته می شود: بچشید عذاب آتشی را که پیوسته انکار می کردید)) (و قیل لهم ذوقوا عذاب النار الذی کنتم به تکذبون).
بار دیگر در اینجا می بینیم که عذاب الهی در برابر ((کفر و تکذیب)) قرار

گرفته و ثواب و پاداش او در برابر ((عمل)).
اشاره به اینکه ((ایمان)) به تنهائی کافی نیست ، بلکه باید انگیزه بر عمل باشد ولی ((کفر)) به تنهائی برای عذاب کافی است هر چند عملی همراه آن نباشد.
نکته :
شب زنده داران !
در تفسیر جمله ((تتجافی جنوبهم عن المضاجع)) (شبانگاه پهلوهای آنها از بستر دور می شود) دو تفسیر در روایات اسلامی وارد شده :
تفسیری به نماز ((عشاء)) و اشاره به اینکه مؤ منان راستین بعد از نماز مغرب و قبل از نماز عشاء به بستر نمیروند مبادا خواب آنها را بگیرد، و نماز عشایشان از دست برود. (زیرا در آن زمان معمول بوده که در آغاز شب به استراحت می پرداختند و نماز مغرب و عشاء را - طبق دستور استحباب جدائی میان نمازهای پنجگانه - از هم جدا می کردند و هر کدام را در وقت فضیلت خود بجا می آورند) هرگاه بعد از نماز مغرب و قبل از وقت عشا می خوابیدند ممکن بود برای نماز عشا بیدار نشوند. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 155
این تفسیر را ابن عباس طبق نقل در المنثور از ((پیامبر اسلام)) (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل کرده ، و در ((امالی)) شیخ نیز از ((امام صادق)) (علیه السلام) نقل شده است .
اما در بیشتر روایات و کلمات مفسران ، به برخاستن از بستر و برای اداء نماز شب تفسیر شده است .
در روایتی از امام باقر (علیه السلام) چنین می خوانیم که به یکی از یارانش فرمود: الا اخبرک بالاسلام اصله و فرعه و ذروة سنامه : ((آیا ریشه و شاخه و بلندترین قله اسلام را به تو معرفی کنم))؟.
راوی عرض کرد بفرمائید: فدایت شوم .
فرمود: اما اصله الصلوة ، و فرعه الزکاة ، و ذروة سنامه الجهاد!: ریشه اش نماز است و شاخه اش زکات ، و قله مرتفعش جهاد است .
سپس افزود: اگر بخواهی تمام ابواب خیر را به تو معرفی کنم راوی می گوید: بفرمائید فدایت شوم .
امام فرمود: الصوم جنة ، و الصدقة تذهب بالخطیئة ، و قیام الرجل فی جوف اللیل بذکر الله ، ((ثم قراء تتجافی جنوبهم عن المضاجع)):
((روزه سپری است در مقابل آتش و صدقه محو کننده گناه است ، و بر خاستن انسان در دل شب او را به یاد خدا می اندازد، سپس آیه تتجافی جنوبهم عن المضاجع را تلاوت فرمود.
در تفسیر ((مجمع البیان)) از ((معاذ بن جبل)) چنین نقل شده که در غزوه ((تبوک)) در خدمت رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بودم ،

گرما همه را سخت ناراحت کرده بود تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 156
و هر کس به گوشه ای پناه می برد، ناگهان دیدم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از همه به من نزدیکتر است ، خدمتش رفتم عرضکردم : ای رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)! عملی به من بیاموز که مرا وارد بهشت کند، و از آتش دوزخ دور سازد.
فرمود: سؤ ال بزرگی کردی ، اما پاسخ آن برای کسی که خدا بر او آسان کرده است مشکل نیست سپس افزود: تعبد الله و لا تشرک به شیئا و تقیم الصلوة المکتوبة و تؤ دی الزکوة المفروضة و تصوم شهر رمضان : ((خدا را پرستش کن و چیزی را شریک او قرار نده نمازهای واجب را انجام ده و زکات واجب حق مستمندان - را اداء کن و ماه رمضان را روزه بگیر)).
بعد فرمود: و اگر بخواهی از ابواب خیرات به تو خبر می دهم عرض کردم ای پیامبر بفرمائید فرمود: الصوم جنة من النار و الصدقه تکفر الخطیئه و قیام الرجل فی جوف اللیل یبتغی وجه الله ثم قراء هذه الایه تتجافی جنوبهم عن المضاجع : ((روزه سپری است در برابر آتش و انفاق در راه خدا کفاره گناهان است ، و قیام انسان در دل شب برای خشنودی خدا. سپس آیه ((تتجافی جنوبهم)) را قرائت فرمود)).
گر چه هیچ مانعی ندارد که آیه مفهوم وسیعی داشته باشد، هم بیدار ماندن در آغاز شب را برای نماز عشاء شامل شود، و هم بر خاستن در سحرگاه را برای نماز شب ، ولی دقت در مفهوم ((تتجافی)) معنی دوم را بیشتر در ذهن منعکس می کند، زیرا ظاهر جمله این است که قبلا پهلوها در بستر آرام گرفته سپس از آن دور می شود و این مناسب قیام در آخر شب برای انجام نماز است ، بنابراین دسته اول از روایات از قبیل توسعه در مفهوم و الغاء خصوصیت است .
گر چه درباره اهمیت این نماز پر برکت همان چند روایت فوق کافی به نظرمی رسد، ولی این نکته قابل ذکر است که در روایات اسلامی آن قدر اهمیت تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 157
به این عبادت داده شده است که درباره کمتر عبادتی چنین سخن گفته شده است .
دوستان حق ، و رهروان راه فضیلت به این عبادت بی ریا که قلب را روشنائی و دل را نور و صفا می بخشد همواره اهمیت بسیار می دادند.
ممکن است بعضی همیشه توفیق بهره گیری از این عبادت پر برکت را نداشته باشند، ولی چه مانعی دارد که در بعضی از شبها که این توفیق حاصل است بهره گیرند، و در آن هنگام که خاموشی همه جا را فرا گرفته ، و اشتغالات روزانه همه تعطیل است ، کودکان در خواب ، و محیط آماده حضور قلب و راز و نیاز با خدا است ، بر خیزند و به در خانه خدا روند و دل را به نور عشق دوست روشن سازند. السجدة

تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 158
آیه 21 - 22
آیه و ترجمه
وَ لَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الاَدْنى دُونَ الْعَذَابِ الاَكْبرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ(21)
وَ مَنْ أَظلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِئَايَتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَض عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ(22)
ترجمه :
21 - ما آنها را از عذاب نزدیک (این دنیا) قبل از عذاب بزرگ (آخرت) می چشانیم شاید باز گردند.
22 - چه کسی ستمکارتر است از آنکس که آیات پروردگارش به او تذکر داده شده و او از آن اعراض کرده ، مسلما ما از مجرمان انتقام خواهیم گرفت .
تفسیر:
مجازاتهای تربیتی
به دنبال بحثی که پیرامون گنهکاران و مجازات دردناک آنها در آیات قبل گذشت ، در آیات مورد بحث به یکی از الطاف خفی الهی در مورد آنان که همان مجازاتهای خفیف دنیوی و بیدار کننده است اشاره می کند، تا معلوم شود خدا هرگز نمی خواهد بنده ای گرفتار عذاب جاویدان شود، به همین دلیل از تمام وسائل بیدار کننده برای نجات آنها استفاده می کند.
پیامبران الهی می فرستد، کتب آسمانی نازل می کند، نعمت می دهد، به مصیبت گرفتار می سازد، و اگر هیچیک از اینها سودی نداشت ، چنین کسانی جز آتش دوزخ سرنوشتی نخواهند داشت تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 159
می فرماید: ((ما آنها را از عذاب نزدیک این دنیا قبل از عذاب بزرگ آخرت می چشانیم ، شاید بیدار شوند و باز گردند)) (و لنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر لعلهم یرجعون).
مسلما عذاب ادنی معنی گسترده ای دارد که غالب احتمالاتی را که مفسران به طور جداگانه در تفسیر آن نوشته اند در برمی گیرد.
از جمله اینکه منظور مصائب و درد و رنجها است .
یا قحطی و خشکسالی شدید هفت ساله ای که مشرکان در مکه به آن گرفتار شدند، تا آنجا که مجبور گشتند از لاشه مردارها تغذیه کنند!
یا ضربه شدیدی است که بر پیکر آنها در جنگ ((بدر)) وارد شد.
و مانند اینها.
اما اینکه بعضی احتمال داده اند منظور ((عذاب قبر)) یا ((مجازات در رجعت)) است ، صحیح به نظر نمی رسد، زیرا با جمله ((لعلهم یرجعون)) (شاید از اعمال خود باز گردند) سازگار نیست .

البته باید به این نکته توجه داشت که در این دنیا نیز عذابهائی وجود دارد که به هنگام نزول آن درهای توبه بسته می شود و آن عذاب استیصال است یعنی مجازاتهائی که برای نابودی اقوام سرکش به هنگامی که هیچ وسیله بیداری در آنها مؤ ثر نگردد نازل می شود، و طبعا این گونه عذاب نیز از موضوع بحث آیه خارج است .
و اما ((عذاب اکبر)) به معنی عذاب روز قیامت است که از هر مجازاتی بزرگتر و دردناکتر است .
در اینکه چرا ((ادنی)) (نزدیکتر) در برابر ((اکبر)) (بزرگتر) قرار گرفته ؟ در حالی که یا باید ((ادنی)) در مقابل ((ابعد)) (دورتر) و یا ((اصغر)) در مقابل ((اکبر)) قرار گیرد، نکته ای دارد که بعضی از مفسران به آن اشاره کرده اند تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 160
و آن اینکه عذاب دنیا دارای دو وصف است ((کوچک بودن)) و ((نزدیک بودن)) و به هنگام تهدید مناسب نیست که روی کوچک بودن آن تکیه شود، بلکه باید روی نزدیک بودنش تکیه کرد.
و عذاب آخرت ، نیز دارای دو وصف است : ((دور بودن)) و ((بزرگ بودن)) و در مورد آن نیز مناسب این است که روی بزرگ بودنش تکیه شود نه دور بودنش (دقت کنید)
تعبیر به ((لعل)) در جمله لعلهم یرجعون - چنانکه قبلا نیز گفته ایم - به خاطر این است که چشیدن عذابهای هشدار دهنده ، علت تامه برای بیداری نیست ، بلکه جزء علت است ، و نیاز به زمینه آماده دارد، و بدون این شرط به نتیجه نمی رسد، و کلمه لعل اشاره به این حقیقت است
ضمنا از این آیه یکی از فلسفه های مهم مصائب و بلاها و رنجها که از سؤ ال انگیزترین مسائل در بحث توحید و خداشناسی و عدل پروردگار است روشن می گردد.
نه تنها در اینجا که در آیات دیگر قرآن نیز به این حقیقت اشاره شده است ، از جمله در آیه 94 سوره اعراف می خوانیم و ما ارسلنا فی قریة من نبی الا اخذنا اهلها بالباساء و الضراء لعلهم یضرعون : ((ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری نفرستادیم مگر اینکه مردم آنجا را گرفتار مشکلات و زیانها ساختیم تا بیدار شوند و به درگاه خدا روی آورند)).
و از آنجا که هر گاه هیچیک از وسائل بیدار کننده ، حتی مجازات الهی سود ندهد راهی جز انتقام پروردگار از این گروه که ظالمترین افرادند وجود ندارد، در آیه بعد چنین می فرماید:
((چه کسی ستمکارتر است از آن کس که آیات پروردگارش به او تذکر

داده شده و او از آن اعراض کرده و روی برگردانده است)) (و من اظلم ممن ذکر بایات ربه ثم اعرض عنها).

((مسلما ما از این مجرمان بی ایمان انتقام خواهیم گرفت)) (انا من المجرمین منتقمون).
اینها در حقیقت کسانی هستند که نه مواهب و نعمتهای الهی در آنها مؤ ثر افتاده ، و نه عذاب و بلای هشدار دهنده او، بنابر این ظالمتر از اینها کسی نیست ، و اگر از آنها انتقام گرفته نشود از چه کسی انتقام گرفته شود؟!
روشن است که با توجه به آیات گذشته منظور از ((مجرمان)) در اینجا منکران مبدء یا معاد و گنهکاران بی ایمان است .
در آیات قرآن بارها گروهی به عنوان ((اظلم)) (ظالمترین افراد) معرفی شده اند، هر چند تعبیرهای آن مختلف است ، اما در واقع همه به ریشه کفر و شرک و بی ایمانی بازمی گردد، بنابر این مفهوم ((ظالمترین)) که به اصطلاح صفت عالی است ، خدشه دار نمی شود.
تعبیر به ((ثم)) در آیه فوق که معمولا برای بیان فاصله می باشد ممکن است اشاره به این باشد که به این گونه افراد مجال کافی برای مطالعه داده می شود، هرگز مخالفتهای ابتدائی آنها سبب انتقام الهی نمی گردد، اما بعد از پایان گرفتن فرصت لازم ، مستحق انتقام خداوند خواهند شد.
ضمنا باید توجه داشت تعبیر به ((انتقام)) از نظر لغت عرب به معنی ((مجازات کردن)) است ، هر چند مفهوم ((تشفی قلب)) (فرونشاندن سوز درون) در مفهوم این کلمه در استعمالات روزمره افتاده است ولی در معنی اصلی لغوی آن وجود ندارد.
لذا این تعبیر در مورد خداوند بزرگ در قرآن مجید کرارا به کار رفته ، در حالی که او برتر و بالاتر از این مفاهیم است او فقط از روی حکمت کار می کند. السجدة
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 162
آیه 23 - 25
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسى الْكتَب فَلا تَكُن فى مِرْيَةٍ مِّن لِّقَائهِ وَ جَعَلْنَهُ هُدًى لِّبَنى إِسرءِيلَ(23)
وَ جَعَلْنَا مِنهُمْ أَئمَّةً يهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صبرُوا وَ كانُوا بِئَايَتِنَا يُوقِنُونَ(24)
إِنَّ رَبَّک هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كانُوا فِيهِ يخْتَلِفُونَ(25)
ترجمه :
23 - ما به موسی کتاب آسمانی دادیم و شک نداشته باش که او آیات الهی را دریافت داشت و ما آنرا وسیله هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم .
24 - و از آنها امامان (و پیشوایانی) برگزیدیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کردند بخاطر اینکه شکیبائی نمودند و به آیات ما یقین داشتند.
25 - مسلما پروردگار تو میان آنها روز قیامت در آنچه اختلاف داشتند داوری می کند (و هر کس را به سزای اعمالش می رساند).

تفسیر:
صبر و شکیبائی و ایمان سرمایه امامت
آیات مورد بحث اشاره کوتاه و زود گذری به داستان ((موسی)) (علیه السلام) و بنی اسرائیل است تا پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان نخستین را تسلی و دلداری دهد، و در برابر تکذیب و انکار و کارشکنیهای مشرکان که در آیات گذشته به آنها اشاره تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 163
شد دعوت به صبر و شکیبائی و پایداری کند، و هم بشارتی باشد برای مؤ منان که سرانجام بر این گروه کافر لجوج پیروز می شوند، همانگونه که بنی اسرائیل بر دشمنان خود پیروز شدند، و پیشوایان روی زمین گشتند.
و از آنجا که موسی (علیه السلام)، پیامبر بزرگی است که هم یهودیان به او ایمان دارند و هم مسیحیان ، از این نظر می تواند انگیزه ای بر حرکت اهل کتاب به سوی قرآن و اسلام گردد.
نخست می گوید: ((ما به موسی کتاب آسمانی دادیم)) (و لقد آتینا موسی الکتاب).
((بنابر این شک و تردید به خود راه مده که موسی ، آیات الهی را دریافت داشت)) (فلا تکن فی مریة من لقائه).
((و ما کتاب آسمانی موسی ، تورات را وسیله هدایت بنی اسرائیل قرار دادیم)) (و جعلنا هدی لبنی اسرائیل).
در اینکه ضمیر در ((من لقائه)) به چه چیز باز می گردد؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است ، و هفت احتمال یا بیشتر، در باره آن داده شده است .
اما آنچه از میان آنها نزدیکتر به نظر می رسد این است که به ((کتاب)) (کتاب آسمانی موسی یعنی تورات) باز گردد، و جنبه مفعولی داشته باشد و فاعل آن موسی باشد.
بنابر این معنی مجموع جمله چنین است : ((تو شک نداشته باش که موسی به لقای کتاب آسمانی رسید، و آن را که از درگاه پروردگار به او القا شده بود دریافت داشت)).
شاهد گویای این تفسیر این است که در آیه فوق ، سه جمله وارد شده است ، جمله اول و آخر، مسلما در باره تورات سخن می گوید، بنابر این مناسب این است که جمله وسط نیز همین معنی را تعقیب کند، نه اینکه سخن از قیامت یا تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 164
قرآن مجید بگوید که در این صورت جمله معترضه خواهد بود، و می دانیم جمله معترضه خلاف ظاهر است ، و تا نیازی به آن نباشد نباید به سراغ آن رفت .
تنها سؤ الی که در این تفسیر باقی می ماند مساله به کار رفتن کلمه ((لقاء)) در مورد کتاب آسمانی است ، چه اینکه در قرآن غالبا این کلمه با

اضافه به الله یا ((رب)) یا ((آخرت)) و مانند آن به کار رفته ، و اشاره به قیامت است .
به همین دلیل بعضی این احتمال را در اینجا ترجیح داده اند که بگوئیم آیه فوق نخست از نزول تورات بر موسی (علیه السلام) سخن می گوید، و بعد به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد که در ((لقاء الله و مساله معاد)) تردید نکند، و باز مجددا به مساله تورات باز می گردد.
ولی باید تصدیق کرد که در این صورت تناسب میان جمله های این آیه به کلی به هم می خورد و انسجام آنرا متلاشی می سازد.
ولی باید توجه داشت که تعبیر ((لقاء)) گر چه در قرآن در مورد دریافت کتب آسمانی به کار نرفته ، اما ((القاء)) و ((تلقی)) کرارا در این معنی استعمال شده است ، چنانکه در آیه 25 سوره قمر می خوانیم : ا القی الذکر علیه من بیننا: ((آیا از میان همه ما قرآن بر محمد القاء شده است))؟!
و در داستان سلیمان و ملکه سبا می خوانیم هنگامی که نامه سلیمان به او رسید گفت : انی القی الی کتاب کریم : ((نامه پر ارزشی به من القاء شده)) (نمل - 29).
و در همین سوره آیه 6 در مورد قرآن مجید چنین می خوانیم : و انک لتلقی القرآن من لدن حکیم علیم : ((تو قرآن را از سوی خداوند حکیم و علیم تلقی می کنی)).
بنابر این فعل ((القاء)) و ((تلقی)) به طور مکرر در این مورد به کار رفته است . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 165
حتی خود فعل ((لقاء)) در مورد نامه اعمال انسان در قرآن مجید استعمال شده ، در آیه 13 سوره اسراء می خوانیم : و نخرج له یوم القیامة کتابا یلقاه منشورا: ((روز قیامت کتابی برای او (انسان) بیرون می آوریم که آن را گسترده می بیند))!
از مجموع آنچه گفتیم ترجیح این تفسیر بر سایر احتمالاتی که در آیه فوق داده شده روشن می شود.
ولی به هر حال توجه به این نکته لازم است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هیچگونه شک و تردیدی در این گونه مسائل نداشت ، بلکه این گونه تعبیرات معمولا برای تاکید تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 166
مطلب و نیز سرمشقی برای دیگران است .
در آیه بعد به افتخاراتی که نصیب بنی اسرائیل در سایه استقامت و ایمان شد اشاره می کند، تا درسی برای دیگران باشد، می فرماید: ((و از آنها امامان و پیشوایانی قرار دادیم ، که به فرمان ما امر هدایت خلق خدا را بر عهده گرفتند زیرا آنها شکیبائی کردند و به آیات ما یقین داشتند)) (و جعلنا

منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا و کانوا بایاتنا یوقنون).
در اینجا رمز پیروزی و شرط پیشوائی و امامت را دو چیز شمرده : یکی ایمان و یقین به آیات الهی ، و دیگر صبر و استقامت و شکیبائی .
این امر مخصوص بنی اسرائیل نیست ، درسی است برای همه امتها و برای مسلمانان دیروز و امروز و فردا که پایه های یقین خود را محکم کنند و از مشکلاتی که در طریق به ثمر رساندن خط توحید است نهراسند، صبر و مقاومت را پیشه خود کنند تا ائمه خلق و رهبر امتها در تاریخ عالم شوند.
تعبیر به ((یهدون)) (هدایت می کنند) به صورت فعل مضارع و همچنین جمله ((یوقنون)) (یقین دارند) آن هم به صورت فعل مضارع دلیل بر استمرار این دو وصف در طول زندگی آنها است ، چرا که مساله رهبری لحظهای از مشکلات خالی نیست ، و در هر گام شخص رهبر و پیشوای مردم با مشکل جدیدی روبرو می شود که باید با نیروی یقین و استقامت مداوم به مبارزه با آن برخیزد، و خط هدایت به امر الهی را تداوم بخشد.
قابل توجه اینکه مساله هدایت را مقید به امر الهی می کند، و می فرماید: یهدون بامرنا و مهم در امر هدایت همین است که از فرمان الهی سرچشمه گیرد، نه از امر مردم و خواهش و تمنای دل ، یا تقلید از این و آن .
امام صادق (علیه السلام) در حدیث پرمحتوایش ، با استفاده از مضامین قرآن مجید تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 167
((ائمه و پیشوایان را بر دو گونه تقسیم می کند: امامانی که به امر خدا نه به امر مردم هدایت را بر عهده می گیرند، امر خدا را بر امر خودشان مقدم می شمرند، و حکم او را برتر از حکم خود قرار می دهند.
و امامانی که دعوت به سوی آتش می کنند، فرمان خود را بر فرمان حق مقدم می دارند، و حکم خود را قبل از حکم الهی قرار می دهند، و بر طبق هوای نفس خویش و بر ضد کتاب الله عمل می نمایند)).
در اینکه منظور از ((امر)) در اینجا امر تشریعی (دستورات الهی در شرع) است ، یا امر تکوینی (نفوذ فرمان الهی در عالم آفرینش) می باشد، ظاهر آیه همان معنی اول است و تعبیرات روایات و مفسران نیز، همین معنی را تداعی می کند
ولی بعضی از مفسران بزرگ آن را به معنی ((امر تکوینی)) دانسته اند.
توضیح اینکه : هدایت در آیات و روایات به دو معنی آمده است : ارائه طریق (نشان دادن راه) و ایصال به مطلوب (رساندن به مقصد).
هدایت پیشوایان الهی نیز از هر دو طریق صورت می گیرد، گاه تنها به امر و نهی قناعت می کنند، ولی گاه با نفوذ باطنی در دلهای لایق و آماده ، آنها را به هدفهای تربیتی و مقامات معنوی می رسانند.
کلمه ((امر)) در بعضی از آیات قرآن ، به معنی ((امر تکوینی)) به کار

رفته است مانند انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون : ((هنگامی که چیزی تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 168
را اراده کند فرمان او تنها این است که می گوید موجود باش ! آن هم موجود می شود)) (سوره یس آیه 82).
جمله ((یهدون بامرنا)) در آیه مورد بحث نیز اشاره به همین معنی است ، یعنی آنها پیشوایانی بودند که به قدرت پروردگار در نفوس آماده نفوذ می کردند و آنها را به هدفهای عالی تربیتی و انسانی سوق می دادند.
این معنی فی حد ذاته معنی قابل ملاحظه ای است و یکی از شئون امامت و شاخه های هدایت است ، اما جمله ((یهدون بامرنا)) را منحصر به این معنی دانستن ، موافق ظاهر آیه نیست ، ولی مانعی ندارد که ما ((امر)) را در این جمله به معنی وسیع کلمه بگیریم که هم ((امر تکوینی)) و هم ((تشریعی)) را در بر گیرد و هر دو معنی هدایت در آیه جمع باشد این معنی با بعضی از احادیث که در تفسیر آیه به ما رسیده نیز هماهنگ است .
ولی به هر حال رسیدن امام و پیشوا به این مقام ، تنها در پرتو یقین و استقامت امکان پذیر است .
بحثی که در اینجا باقی می ماند این است که آیا منظور از این گروه امامان و پیشوایان در بنی اسرائیل ، پیامبرانی هستند که در این قوم وجود داشتند، و یا علماء و دانشمندانی که به فرمان الهی مردم را هدایت به نیکیها می کردند در این زمره واردند؟
آیه از این معنی ساکت است ، همین اندازه می گوید ما جمعی از آنها را امامان هدایت کننده قرار دادیم ، اما با توجه به جمله ((جعلنا)) (قرار دادیم) بیشتر چنین به نظر می رسد که منظور پیامبرانی است که از سوی خداوند به این مقام منصوب شدند. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 169
و از آنجا که بنی اسرائیل - همچون سائر امم - بعد از این امامان و پیشوایان راستین باز دست به اختلاف زدند راههای مختلفی را پیمودند و منشا تفرقه در میان مردم شدند، در آخرین آیه مورد بحث با لحن تهدید آمیزی می گوید: پروردگار تو میان آنها در روز قیامت در مورد اختلافاتی که داشتند داوری می کند، و هر کس را به سزای عملش می رساند (ان ربک هو یفصل بینهم یوم القیامة فیما کانوا فیه یختلفون)
آری سرچشمه اختلاف همیشه آمیختن ((حق)) با ((هوی و هوسها)) است ، و از آنجا که قیامت روزی است که هوی و هوسها در آن بی رنگ و محو می شود و حق آن چنان که هست ظهور و بروز می یابد اینجا است که خداوند با فرمان خود به اختلافات پایان می دهد، و این یکی دیگر از فلسفه های معاد است (دقت کنید).
نکته :
شکیبائی و استقامت رهبران الهی

گفتیم در آیات مورد بحث دو شرط برای پیشوایان و امامان ذکر شده است : نخست صبر و پایداری ، و دیگر ایمان و یقین به آیات الهی
این صبر و شکیبائی شاخه های زیادی دارد: گاه در مقابل مصائبی است که به شخص انسان می رسد.
گاه در برابر آزادی است که به دوستان و هوا خواهان او می دهند.
و گاه در مقابل بدگوئیها و بدزبانیها است که نسبت به مقدسات او دارند.
گاهی از ناحیه کجاندیشان است .
گاه از سوی بداندیشان . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 170
گاه از سوی جاهلان نادان .
و گاه از سوی آگاهان بد خواه !
خلاصه یک رهبر آگاه در برابر همه این مشکلات و غیر اینها باید شکیبائی و استقامت کند، هرگز از میدان حوادث در نرود، بیتابی و جزع نکند، زمام اختیار از دست ندهد، مایوس نگردد، مضطرب و پشیمان نشود، تا به هدف بزرگ خود نائل گردد.
در این زمینه حدیث جامع و جالبی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که ذکر آن لازم به نظر می رسد.
او به یکی از دوستانش فرمود: ((کسی که صبر کند، مدتی کوتاه صبر می کند (و به دنبال آن پیروزی است) و کسی که بیتابی می کند مدتی کوتاه بیتابی می کند (و سرانجام آن شکست است) سپس فرمود: بر تو باد به صبر و شکیبائی در تمام کارها، زیرا خداوند بزرگ ، محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مبعوث کرد و به او دستور صبر و مدارا داد و فرمود: در مقابل آنچه آنها می گویند شکیبائی کن و در صورت لزوم از آنها جدا شو. اما نه جدا شدنی که مانع دعوت به سوی حق گردد.
و نیز فرمود: با استفاده از نیکیها به مقابله با بدیها بر خیز که در این هنگام آنها که با تو عداوت و دشمنی دارند، همچون دوست گرم و صمیمی خواهند شد، و به این مقام جز صابران و جز کسانی که بهره عظیمی از ایمان دارند نخواهند رسید
سپس افزود: پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) صبر و شکیبائی پیشه کرد، تا اینکه انواع تیرهای تهمت را به سوی او پرتاب کردند (مجنون و ساحرش خواندند و شاعرش نامیدند و در دعوی نبوت تکذیبش کردند) سینه پیامبر از سخنانشان تنگ شد، خداوند این سخن را بر او نازل کرد: می دانیم که سینه ات از سخنان آنها تنگ می شود اما تسبیح و حمد پروردگارت را بجای آور و از سجده کنندگان باش (که این عبادتها به تو آرامش می بخشد). تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 171
بار دیگر او را تکذیب کردند و متهم ساختند، او اندوهگین شد، خداوند این سخن را بر او نازل کرد که می دانیم سخنان آنها تو را غمگین می کند اما

بدان هدف آنها تکذیب تو نیست ، این ظالمان آیات خدا را تکذیب می کنند، پیامبرانی که پیش از تو بودند آماج تکذیب قرار گرفتند، اما شکیبائی پیشه کردند، آنها آزار شدند و صبر کردند، تا یاری ما فرا رسید پیامبر باز هم شکیبائی کرد تا اینکه آنها از حد گذراندند، نام خدا را به بدی بر زبان جاری کردند و تکذیب نمودند.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرض کرد: خداوندا! من در مورد خودم و خاندانم و آبرویم شکیبائی کردم ، اما در برابر بدگوئی به مقام مقدس تو نمیتوانم شکیبائی کنم ، باز هم خداوند او را امر به صبر کرد و فرمود: ((در برابر آنچه می گویند شکیبا باش)).
سپس می افزاید: به دنبال آن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در تمام حالات و در برابر همه مشکلات شکیبا بود و همین سبب شد که خدا او را بشارت دهد که در خاندانش امامان و پیشوایان پیدا می شوند، و این امامان را نیز توصیه به صبر کرد... اینجا بود که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: الصبر من الایمان کالراءس من الجسد: ((صبر در برابر ایمان همچون سر است در مقابل تن)) و سر انجام این استقامت و صبر سبب پیروزی او بر مشرکان شد، و دستور انتقام گرفتن از آن ستمگران که قابل هدایت نبودند صادر گردید، و طومار عمر آنها به دست پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و دوستانش در هم نوردیده شد، این پاداش آنها در دنیا بود، علاوه بر پاداشهائی که در آخرت برای او ذخیره شده است .
سپس امام صادق (علیه السلام) افزود: فمن صبر و احتسب لم یخرج من الدنیا حتی یقر الله له عینا فی اعدائه مع ما یدخر له فی الاخرة : ((کسی که شکیبائی کند و آن را به حساب خدا بگذارد، از دنیا بیرون نمی رود تا خداوند چشمش را با شکست دشمنانش روشن کند، علاوه بر پاداشهائی که برای آخرت او ذخیره خواهد کرد)). السجدة
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 172
آیه 26 - 30
آیه و ترجمه
أَ وَ لَمْ یَهْدِ لِهُمْ کَمْ أَهْلَکنَا مِن قَبْلِهِم مِّنَ الْقُرُونِ یَمْشونَ فی مَسکِنِهِمْ إِنَّ فی ذَلِک لاَیَتٍ أَ فَلا یَسمَعُونَ(26)
أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا نَسوقُ الْمَاءَ إِلی الاَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً تَأْکلُ مِنْهُ أَنْعَمُهُمْ وَ أَنفُسهُمْ أَ فَلا یُبْصِرُونَ(27)
وَ یَقُولُونَ مَتی هَذَا الْفَتْحُ إِن کنتُمْ صدِقِینَ(28)
قُلْ یَوْمَ الْفَتْح لا یَنفَعُ الَّذِینَ کَفَرُوا إِیمَنُهُمْ وَ لا هُمْ یُنظرُونَ(29)
فَأَعْرِض عَنْهُمْ وَ انتَظِرْ إِنَّهُم مُّنتَظِرُونَ(30)
ترجمه :

26 - آیا برای هدایت آنها همین کافی نیست که افراد زیادی را که در قرون پیش از آنها زندگی داشتند هلاک کردیم ؟ اینها در مساکن (ویران شده) آنان راه می روند، در این آیاتی است (از قدرت خداوند و مجازات دردناک او) آیا نمی شنوند؟!
27 - آیا ندیدند که ما آب را به سوی زمینهای خشک می رانیم ، و به وسیله آن زراعتهائی می رویانیم که هم چهارپایانشان از آن می خورند و هم خودشان تغذیه می کنند، آیا نمی بینند؟!
28 - آنها می گویند: اگر راست می گوئید این پیروزی شما کی خواهد بود؟
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 173
29 - بگو: روز پیروزی ایمان آوردن سودی به حال کافران نخواهد داشت ، و به آنها هیچ مهلت داده نمی شود!
30 - اکنون که چنین است از آنها روی بگردان و منتظر باش ، آنها نیز منتظرند! (تو منتظر رحمت خدا باش و آنها منتظر عذاب او!).
تفسیر:
روز پیروزی ما
آیات گذشته با تهدید مجرمان بی ایمان آمیخته بود، و نخستین آیه مورد بحث نیز توضیح و تکمیلی بر این تهدید است می فرماید: ((آیا همین برای هدایت آنها کافی نیست که افراد زیادی از مردمی که در قرون پیش از آنها زندگی داشتند هلاک کردیم و آنها را به کیفر اعمالشان رساندیم))؟ (اولم یهد لهم کم اهلکنا من قبلهم من القرون).
((اینها در مساکن ویران شده آنان راه می روند و آثار آن اقوام نفرین شده را با چشم خود می بینند)) (یمشون فی مساکنهم).
سرزمین بلا دیده ((عاد)) و ((ثمود)) و شهرهای ویران شده ((قوم لوط)) در سر راه آنها به شام قرار دارد، هر زمان که از این سرزمینهائی که یک روز مرکز اقوامی قدرتمند و در عین حال گمراه و آلوده بود و هر چه پیامبران آنها به آنان هشدار دادند اثری نبخشید و سرانجام عذاب الهی طومار زندگانیشان را در نوردید، عبور می کنند، گوئی تمام سنگریزه های بیابان و کاخهای ویران شده آنها صد زبان تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 174
دارند، و فریاد می زنند، و نتیجه کفر و آلودگی را بازگو می کنند، اما گوئی گوش شنوا را به کلی از دست داده اند.
لذا در پایان آیه می افزاید: ((در این موضوع نشانه هائی از قدرت خدا، و درسهای عبرتی است آیا نمی شنوند))؟ (ان فی ذلک لایات افلا یسمعون).
در آیه بعد به یکی از مهمترین نعمتهای الهی که مایه آبادی همه سرزمینها و وسیله حیات همه موجودات زنده است اشاره می کند تا روشن شود همانگونه که خداوند قدرت بر ویران ساختن سرزمین تبهکاران دارد، قادر

بر آباد کردن زمینهای ویران و مرده ، و اعطای همه گونه موهبت را به بندگانش دارد.
می فرماید: ((آیا ندیدند که ما آب را به سوی زمینهای خشک و بی آب و علف می رانیم ، و به وسیله آن زراعتهائی می رویانیم که هم چارپایانشان از آن می خورند، و هم خودشان تغذیه می کنند؟ آیا نمی بینند))؟ (اولم یروا انا نسوق الماء الی الارض الجرز فنخرج به زرعا تاکل منه انعامهم و انفسهم افلا یبصرون).
((جرز)) (بر وزن شتر) به معنی زمینی است که گیاه از آن ریشه کن شده یا به تعبیر دیگر به هیچوجه گیاهی از آن نمی روید، و در اصل از ماده ((جرز)) (بر وزن مرض) به معنی قطع کردن و بریدن است
گوئی هر گونه گیاه از چنین زمینی بریده شده ، و یا زمین خودش ، آن گیاهان را قطع کرده است .
جالب اینکه در اینجا تعبیر به نسوق الماء (آب را می رانیم) شده است ، اشاره به اینکه طبیعت آب به مقتضای سنگینیش ایجاب می کند که روی زمین و در گودالها باشد، و به مقتضای روان بودنش باید در اعماق زمین فرو رود، ولی هنگامی که فرمان ما فرا رسد طبیعت خود را از دست داده

می شود که با وزش نسیم به هر سو حرکت می کند.
آری همین ابرها که بر فراز آسمانند دریاهای بزرگی از آب شیرین هستند که به فرمان خدا به کمک بادها به سوی زمینهای خشک فرستاده می شوند.
به راستی اگر باران نمی بارید بسیاری از زمینها، قطره ای از آب به خود نمی دید حتی اگر فرضا رودخانه های پر آبی وجود داشت بر آنها مسلط نمی شد، اما اکنون می بینیم که به برکت این رحمت الهی بر فراز بسیاری از کوهها و دامنه های صعب العبور و تپه های مرتفع جنگلها و درختان فراوان و گیاهان بسیار روئیده است ، این قدرت آبیاری عجیب ، تنها در باران است و از هیچ چیز دیگر ساخته نیست .
((زرع)) در اینجا معنی وسیعی دارد که هر گونه گیاه و درخت را شامل می شود، هر چند گاهی در استعمالات در مقابل درخت قرار می گیرد.
مقدم داشتن ((چهار پایان)) بر ((انسانها)) در این آیه ممکن است به خاطر این باشد که تمام تغذیه چهار پایان از گیاه است ، در حالی که انسانها هم از گیاهان تغذیه می کنند و هم از گوشت چهار پایان .
و یا از این جهت که گیاه به محض روئیدن برای چهار پایان قابل استفاده است ، در حالی که استفاده انسان از گیاهان غالبا به زمان بعد موکول می شود که دانه و ثمره خود را به بار می آورد.
جالب اینکه در ذیل آیه مورد بحث جمله ((افلا یبصرون)) (آیا نمی بینند)

آمده است ، در حالی که در ذیل آیه قبل که سخن از قصرها و خانه های ویران شده اقوام پیشین است جمله ((افلا یسمعون)) (آیا نمی شنوند) آمده .
این تفاوت به خاطر آن است که منظره زنده شدن زمینهای لم یزرع بر اثر نزول باران را همه با چشم می بینند، در حالی که مسائل مربوط به اقوام پیشین را غالبا بصورت اخباری می شنوند. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 176
در یک جمع بندی از مجموع دو آیه فوق ، چنین استفاده می شود که خداوند به این گروه سرکش می فرماید: چشم و گوش خود را باز کنید، حقایق را بشنوید و ببینید و بیندیشید که چگونه یک روز به بادها فرمان دادیم ، قصرها و کاخهای قوم عاد را در هم بکوبند و ویران کنند، روز دیگر به همین بادها فرمان می دهیم که ابرهای پربار را به سوی زمینهای مرده و بایر ببرند، و آنها را آباد و سرسبز سازند آیا باز در برابر چنین قدرتی سر تسلیم فرود نمی آورید؟!
و از آنجا که آیات گذشته مجرمان را تهدید به انتقام ، و مؤ منان را بشارت به امامت و پیشوائی و پیروزی می داد، در اینجا کفار از روی غرور و نخوت این سؤ ال را مطرح می کنند که این وعده ها و وعیدها کی عملی خواهد شد؟ چنانکه قرآن می فرماید: ((آنها می گویند: اگر راست می گوئید این فتح و پیروزی شما چه زمانی خواهد بود))؟! (و یقولون متی هذا الفتح ان کنتم صادقین).
قرآن بلافاصله به آنها پاسخ می گوید و به پیامبر دستور می دهد: ((بگو بالاخره روز پیروزی فرا می رسد، اما در آن روز ایمان آوردن سودی به حال کافران نخواهد داشت ، و به آنها هیچ مهلت داده نمی شود))! (قل یوم الفتح لا ینفع الذین کفروا ایمانهم و لا هم ینظرون).
یعنی اگر منظورتان این است که صدق وعده های الهی را که از زبان پیامبر شنیده اید ببینید و ایمان بیاورید، آن روز دیگر دیر شده است ، و ایمان برای شما هیچ فایده ای ندارد.
از آنچه گفتیم روشن می شود که منظور از ((یوم الفتح)) روز نزول تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 177
((عذاب استیصال)) است ، یعنی عذابی که کفار را ریشه کن می سازد و مجال ایمان به آنها نمی دهد، و به تعبیر دیگر عذاب استیصال نوعی از عذاب دنیوی است نه عذاب آخرت و نه عذابهای معمولی دنیا که بعد از اتمام حجت کامل به زندگی اقوام گنهکار خاتمه می دهد.
شاهد بر این سخن چند امر است :
الف : اگر منظور عذابهای معمولی دنیا و یا پیروزیهائی همچون پیروزی مسلمانان در جنگ بدر و روز فتح مکه بود - همانگونه که بعضی از

مفسران گفته اند - جمله ((لا ینفع الذین کفروا ایمانهم)) (در آن روز ایمان کافران سودی نمی بخشد) درست نخواهد بود، زیرا هم در روز فتح بدر، و هم در روز فتح مکه ایمان آوردن مفید بود و درهای توبه باز بود.
ب : اگر منظور از ((یوم الفتح)) روز قیامت بوده باشد آنچنان که بعضی از مفسران پذیرفته اند، با جمله ((و لا هم ینظرون)) (به آنها مهلت داده نمی شود) سازگار نیست ، زیرا مهلت دادن یا ندادن مربوط به زندگی این دنیا است ، از این گذشته در هیچ موردی از قرآن ((یوم الفتح)) به معنی قیامت به کار نرفته است .
ج : تعبیر به ((فتح)) در مورد ((عذاب استیصال)) در قرآن مجید کرارا دیده می شود، مانند آیه 118 سوره شعراء آنجا که نوح می گوید: فافتح بینی و بینهم فتحا و نجنی و من معی من المؤ منین : ((پروردگارا! میان من و آنها داوری کن و این قوم ستمگر را ریشه کن فرما و من و تمام مؤ منانی را که با من هستند نجات ده که اشاره به مجازات طوفان است)).
نظیر همین معنی در آیه 77 سوره مؤ منون نیز آمده است
ولی اگر منظور، عذاب استیصال در دنیا بوده باشد، با آنچه در بالا گفتیم

می سازد و با تمام قرائن فوق ، هماهنگ است ، و در واقع تهدیدی است برای کافران و ظالمان که اینقدر در خواست وعده پیروزی مؤ منان و عذاب استیصال برای کفار نکنید که اگر این درخواست شما عملی شود، دیگر نه مجالی به شما داده می شود، و نه اگر مجال پیدا کنید و ایمان آورید پذیرفته خواهد شد.
این معنی مخصوصا تناسب بسیار زیادی با آیات گذشته در مورد هلاک اقوام سرکشی که در قرون پیشین زندگی می کردند و گرفتار مجازات الهی شدند و نابود گشتند دارد.
زیرا کفار مکه با شنیدن این سخن که در دو آیه قبل آمده طبعا از روی لجاجت ، تقاضای چنین موضوعی را در باره خود می کردند، اما قرآن به آنها هشدار می دهد که هرگز تقاضای چنین مطلبی را نکنند که اگر عذاب نازل شود چیزی برای شما باقی نمی ماند.
سرانجام در آخرین آیه این سوره (سوره سجده) با یک تهدید گویا و پر معنی سخن را پایان داده ، چنین می گوید: ((ای پیامبر! اکنون که چنین است از آنها روی بگردان و منتظر باش ، آنها نیز منتظرند)) (فاعرض عنهم و انتظر انهم منتظرون).
حالا که نه بشارت در آنها اثر می کند و نه انذار، نه اهل منطق و استدلالند تا با مشاهده آثار الهی در پهنه آفرینش ، او را بشناسند و غیر او را پرستش نکنند و نه وجدانی بیدار دارند که از درون جان به نغمه توحید گوش فرا دهند، از آنها روی بگردان . تو منتظر رحمت خدا باش و آنها

منتظر عذاب او، که آنها فقط لایق عذابند! تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 179
پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده که با دیدن نخستین نشانه های حق تسلیم می شوند و ایمان می آورند.
بارالها! روح کبر و غرور و لجاجت را از همه ما دور فرما.
خداوندا! پیروزی کامل لشکر اسلام را بر لشکر کفر و استکبار و استعمار هر چه زودتر فراهم کن .

تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 181
مقدمه
این سوره در مدینه نازل شده و دارای 73 آیه است تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 183
نامگذاری و فضیلت سوره احزاب
این سوره به اتفاق دانشمندان اسلام در ((مدینه)) نازل شده ، و چنانکه گفتیم مجموع آیات آن 73 آیه است ، و از آنجا که بخش مهمی از این سوره به ماجرای ((جنگ احزاب)) (خندق) می پردازد این نام برای آن انتخاب شده است .
در فضیلت این سوره همین بس که در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من قرء سورة الاحزاب و علمها اهله ... اعطی الامان من عذاب القبر: ((کسی که سوره احزاب را تلاوت کند و به خانواده خود تعلیم دهد از عذاب قبر در امان خواهد بود)).
و از امام صادق (علیه السلام) نقل شده : من کان کثیر القرائة لسورة الاحزاب کان یوم القیامة فی جوار محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و آله و ازواجه : ((کسی که سوره احزاب را بسیار تلاوت کند در قیامت در جوار پیامبر و خاندان او خواهد بود)).
کرارا گفته ایم این گونه فضائل و افتخارات ، تنها به تلاوت بی روح و عاری از هر نوع اندیشه و عمل به دست نمی آید، تلاوتی لازم است که مبدء اندیشه گردد و اندیشه ای که افق فکر انسان را چنان روشن سازد که پرتوش در اعمال او ظاهر گردد. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 184
محتوای سوره احزاب
این سوره یکی از پربارترین سوره های قرآن مجید است ، و مسائل متنوع و بسیار مهمی را در زمینه اصول و فروع اسلام تعقیب می کند.
بحثهائی را که در این سوره آمده است می توان به هفت بخش تقسیم کرد:
بخش اول - سرآغاز سوره است که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به اطاعت خداوند و ترک تبعیت از کافران و پیشنهادهای منافقان دعوت می کند، و به او اطمینان می دهد که در برابر کارشکنیهای آنها از وی حمایت خواهد فرمود.
بخش دوم - به پاره ای از خرافات زمان جاهلیت مانند مساله ((ظهار)) که آن را وسیله طلاق و جدائی زن و مرد از هم می دانستند، و همچنین مساله پسرخواندگی (تبنی) اشاره کرده و قلم بطلان بر آنها می کشد، و

پیوندهای خویشاوندی را در پیوندهای واقعی و طبیعی منحصر می سازد.
بخش سوم - که مهمترین بخش این سوره است مربوط به جنگ احزاب و حوادث تکان دهنده آن ، و پیروزی اعجاز آمیز مسلمین بر کفار، و کارشکنیها و بهانه جوئیهای گوناگون منافقان و پیمانشکنی آنان می باشد، و در این زمینه دستورهای جامع و جالبی بیان شده است
بخش چهارم - مربوط به همسران پیامبر است که باید در همه چیز الگو و اسوه برای زنان مسلمان باشند، و در این زمینه دستورات مهمی به آنها می دهد.
بخش پنجم - به داستان ((زینب)) دختر ((جحش)) که روزی همسر پسر خوانده پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ((زید)) بود و از او جدا شد، به فرمان خدا با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ازدواج کرد و دستاویزی برای منافقان گشت قرآن در این زمینه پاسخ کافی به بهانهجویان می دهد. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 185
بخش ششم - از مساله حجاب سخن می گوید که با بخشهای گذشته نیز رابطه نزدیک دارد و همه زنان با ایمان را به رعایت این دستور اسلامی توصیه می کند.
بخش هفتم - که آخرین بخش را تشکیل می دهد، اشاره ای به مساله مهم ((معاد)) دارد، و راه نجات در آن عرصه عظیم و همچنین مساله امانت داری بزرگ انسان یعنی مساله تعهد و تعهد و تکلیف و مسئولیت او را شرح می دهد. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 186
آیه 1 - 3
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
یَأَیهَا النَّبىُّ اتَّقِ اللَّهَ وَ لا تُطِعِ الْکَفِرِینَ وَ الْمُنَفِقِینَ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیماً حَکِیماً(1)
وَ اتَّبِعْ مَا یُوحَى إِلَیْک مِن رَّبِّک إِنَّ اللَّهَ کانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیراً(2)
وَ تَوَکلْ عَلى اللَّهِ وَ کفَى بِاللَّهِ وَکِیلاً(3)
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - ای پیامبر تقوی الهی پیشه کن و از کافران و منافقان اطاعت منما، خداوند عالم و حکیم است .
2 - و از آنچه از سوی پروردگارت به تو وحی می شود پیروی نما که خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است .
3 - و توکل بر خدا کن ، و همین بس که خدا حافظ و مدافع انسان باشد
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 187
شان نزول :

مفسران در اینجا شان نزولهای مختلفی نقل کرده اند که تقریبا همه یک موضوع را تعقیب می کند.
از جمله اینکه گفته اند این آیات در مورد ((ابوسفیان)) و بعضی دیگر از سران کفر و شرک نازل شد که بعد از جنگ ((احد)) از ((پیامبر اسلام)) (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) امان گرفتند و وارد مدینه شدند، و به اتفاق عبد الله بن ابی و بعضی دیگر از دوستانشان خدمت رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمدند و عرض کردند: ((ای محمد! بیا و از بدگوئی به خدایان ما - بتهای لات و عزی و منات - صرف نظر کن ، و بگو آنها برای پرستش کنندگانشان شفاعت می کنند تا ما هم از تو دست بر داریم ، و هر چه می خواهی در باره خدایت توصیف کن آزاد هستی)).
این پیشنهاد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را ناراحت کرد، عمر برخاست و گفت : اجازه ده تا آنها را از دم شمشیر بگذرانم ! پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ((من به آنها امان دادم چنین چیزی ممکن نیست)) اما دستور داد آنها را از مدینه بیرون کنند، آیات فوق نازل شد و به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور داد که به این گونه پیشنهادها اعتنا نکند.
تفسیر:
تنها از وحی الهی پیروی کن
از خطرناکترین پرتگاههائی که بر سر راه رهبران بزرگ قرار دارد مساله پیشنهادهای سازشکارانه ای است که از ناحیه مخالفان مطرح می گردد، و در اینجا است که خطوط انحرافی بر سر راه رهبران ایجاد می شود و سعی دارد آنها را از مسیر اصلی بیرون برد، و این آزمون بزرگی برای آنها است . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 188
مشرکان ((مکه)) و منافقان ((مدینه)) بارها کوشیدند که با طرح پیشنهادهای سازشکارانه پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را از خط توحید منحرف سازند، از جمله همان بود که در شان نزول فوق خواندیم .
اما نخستین آیات سوره احزاب نازل شد و به توطئه آنها پایان داد و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به ادامه روش قاطعانه اش در خط توحید بدون کمترین سازش دعوت نمود.
این آیات مجموعا چهار دستور مهم به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می دهد:
دستور اول در زمینه تقوی و پرهیزکاری است که زمینه ساز هر برنامه دیگری می باشد می فرماید: ((ای پیامبر تقوای الهی پیشه کن)) (یا ایها النبی اتق الله)
حقیقت ((تقوی)) همان احساس مسئولیت درونی است و تا این احساس

مسئولیت نباشد انسان به دنبال هیچ برنامه سازنده ای حرکت نمی کند.
تقوی انگیزه هدایت ، و بهره گیری از آیات الهی است ، چنانکه در آیه دوم سوره بقره می خوانیم ((هدی للمتقین)) ((این قرآن مایه هدایت پرهیزکاران است)).
درست است که مرحله نهائی تقوی بعد از ایمان و عمل به دستورات خدا حاصل می شود ولی مرحله ابتدائی آن قبل از همه این مسائل قرار داد.
چرا که انسان اگر احساس مسئولیتی در خود نکند به دنبال تحقیق از دعوت پیامبران نمی رود، و نه گوش به سخنان آنها فرا می دهد، حتی مساله ((دفع ضرر محتمل)) را که علمای کلام و عقائد آن را پایه تلاش برای معرفة الله ذکر کرده اند در حقیقت شاخه ای از تقوی است .
دستور دوم نفی اطاعت کافران و منافقان است ، می فرماید: ((از کافران و منافقان اطاعت مکن))! (و لا تطع الکافرین و المنافقین).
و در پایان این آیه برای تاکید این موضوع می گوید: ((خداوند عالم تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 189
و حکیم است)) (ان الله کان علیما حکیما).
اگر فرمان ترک پیروی آنها را به تو می دهد روی علم و حکمت بی پایان او است ، زیرا می داند در این تبعیت و سازشکاری چه مصائب دردناک و مفاسد بی شماری نهفته است .
به هر حال ، بعد از تقوا و احساس مسؤ لیت ، نخستین وظیفه شستشوی صفحه دل از اغیار و ریشه کن نمودن خارهای مزاحم از این سرزمین است .
در سومین دستور مساله بذر افشانی توحید و تبعیت از وحی الهی را مطرح می کند می گوید: ((از آنچه از طرف پروردگارت به تو وحی می شود پیروی کن)) (و اتبع ما یوحی الیک من ربک).
و مراقب باش و بدان که ((خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است)) (ان الله کان بما تعملون خبیرا).
بنابر این نخست باید دیو را از درون جان بیرون راند تا فرشته در آید.
خارها را بر چید تا بذر گلها بروید.
باید طاغوتزدائی کرد تا حکومت الله و نظام الهی جانشین آن گردد.
و از آنجا که در ادامه این راه مشکلات فراوان است و تهدید و توطئه و کار شکنی بسیار زیاد، چهارمین دستور را به این صورت صادر می کند: ((بر خدا توکل کن و از توطئه هاشان نترس))! (و توکل علی الله).
((و همین بس که خداوند ولی و حافظ و مدافع انسان باشد)) (و کفی بالله وکیلا).
اگر هزار دشمن قصد هلاکت تو را دارند، چون من دوست و یاور تواءم از دشمنان باکی نداشته باش . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 190

گر چه مخاطب در این آیات شخص پیامبر است ، ولی پیدا است که دستوری است برای همه مؤ منان ، و همه مسلمانان جهان ، نسخه ای است نجاتبخش و معجونی است حیات آفرین برای هر عصر و هر زمان .
بعضی از مفسران گفته اند خطاب ((یا ایها)) مخصوص مواردی است که هدف جلب توجه عموم به مطلب است ، هر چند مخاطب یک نفر باشد بخلاف خطاب به ((یا)) که معمولا در مواردی گفته می شود که منظور شخص مخاطب است .
و چون در آیات مورد بحث خطاب با ((یا ایها)) شروع شده عمومیت هدف این آیات را تاکید می کند.
شاهد دیگر برای تعمیم این است که جمله ((ان الله کان بما تعملون خبیرا)) به صورت جمع آمده ، می گوید: ((خدا به اعمال همه شما آگاه است ، و اگر تنها پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مخاطب بود میبایست گفته شود خدا به عمل تو آگاه است)) (دقت کنید).
ناگفته پیدا است ، مفهوم این دستورات به پیامبر این نیست که او در مساله تقوا و ترک اطاعت کافران و منافقان کوتاهی داشته ، بلکه این بیانات از یکسو جنبه تاکید در مورد وظائف پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دارد، و از سوی دیگر درسی است برای همه مؤ منان . الأحزاب
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 191
آیه 4 - 6
آیه و ترجمه
مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَينِ فى جَوْفِهِ وَ مَا جَعَلَ أَزْوَجَكُمُ الَّئِى تُظهِرُونَ مِنهُنَّ أُمَّهَتِكمْ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُم بِأَفْوَهِكُمْ وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِى السبِيلَ(4)
ادْعُوهُمْ لاَبَائهِمْ هُوَ أَقْسط عِندَ اللَّهِ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا ءَابَاءَهُمْ فَإِخْوَنُكمْ فى الدِّينِ وَ مَوَلِيكُمْ وَ لَيْس عَلَيْكمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطأْتُم بِهِ وَ لَكِن مَّا تَعَمَّدَت قُلُوبُكُمْ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً(5)
النَّبىُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَجُهُ أُمَّهَتهُمْ وَ أُولُوا الاَرْحَامِ بَعْضهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فى كتَبِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَجِرِينَ إِلا أَن تَفْعَلُوا إِلى أَوْلِيَائكُم مَّعْرُوفاً كانَ ذَلِك فى الْكتَبِ مَسطوراً(6) تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 192
ترجمه :
4 - خداوند برای هیچکس دو قلب در درون وجودش نیافریده ، و هرگز همسرانتان را که مورد ((ظهار)) قرار می دهید مادران شما قرار نداده ، و (نیز) فرزندخوانده های شما را فرزند حقیقی قرار نداده است ، این سخنی است که شما تنها به زبان خود می گوئید (سخنی باطل و بی ماخذ) اما خداوند حق می گوید، و به راه راست هدایت می کند.

5 - آنها را به نام پدرانشان بخوانید که این کار نزد خدا عادلانه تر است ، و اگر پدران آنها را نمی شناسید آنها برادران دینی و موالی شما هستند، اما گناهی بر شما نیست در خطاهائی که (در این مورد) از شما سر می زند (و بی توجه آنها را به نام دیگران صدا می زنید) ولی آنچه را از روی عمد می گوئید (مورد حساب قرار خواهد داد) و خداوند غفور و رحیم است .
6 - پیامبر نسبت به مؤ منان از خود آنها اولی است ، و همسران او مادران آنها (مؤ منان) محسوب می شوند، و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤ منان و مهاجران در آنچه خدا مقرر داشته اولی هستند، مگر اینکه بخواهید نسبت به دوستانشان نیکی کنید (و سهمی از اموال خود به آنها بدهید) این حکم در کتاب الهی نوشته شده است .
تفسیر:
ادعاهای بیهوده
در تعقیب آیات گذشته که به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می داد تنها از وحی الهی تبعیت کند نه از کافران و منافقان ، در آیات مورد بحث نتیجه تبعیت از آنها را منعکس می کند که پیروی از آنان انسان را به یک مشت خرافات و اباطیل و انحرافات دعوت می نماید که سه مورد آن در نخستین آیه مورد بحث بیان شده است :
نخست می فرماید: ((خداوند برای هیچکس دو قلب در درون وجودش قرار نداده است))! (ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه).
جمعی از مفسران در شان نزول این قسمت از آیه نوشته اند، که در زمان

جاهلیت مردی بود بنام ((جمیل بن معمر)) دارای حافظه بسیار قوی ، او ادعا می کرد که در درون وجود من ((دو قلب))! است که با هر کدام از آنها بهتر از محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می فهمد! لذا مشرکان قریش او را ((ذو القلبین))! (صاحب دو قلب) می نامیدند.
در روز جنگ بدر که مشرکان فرار کردند، جمیل بن معمر نیز در میان آنها بود، ابو سفیان او را در حالی دید که یک لنگه کفشش در پایش بود و لنگه دیگر را به دست گرفته بود و فرار می کرد، ابو سفیان به او گفت : چه خبر؟! گفت : لشکر فرار کرد، گفت : پس چرا لنگه کفشی را در دست داری و دیگری را در پا؟! جمیل بن معمر گفت : به راستی متوجه نبودم ، گمان می کردم هر دو لنگه در پای من است (معلوم شد با آنهمه ادعا چنان دست و پای خود را گم کرده که به اندازه یک قلب هم چیزی نمی فهمد - البته منظور از قلب در این موارد عقل است).
به هر حال پیروی از کفار و منافقان و ترک تبعیت از وحی الهی ، انسان را به این گونه مطالب خرافی دعوت می کند.
ولی گذشته از اینها، این جمله معنی عمیقتری نیز دارد و آن اینکه انسان

یک قلب بیشتر ندارد و این قلب جز عشق یک معبود نمی گنجد، آنها که دعوت به شرک و معبودهای متعدد می کنند، باید قلبهای متعددی داشته باشند تا هر یک را کانون عشق معبودی سازند!
اصولا شخصیت انسان ، یک انسان سالم شخصیت واحد، و خط فکری او خط واحدی است ، در تنهائی و اجتماع ، در ظاهر و باطن ، در درون و برون ، در فکر و عمل ، همه باید یکی باشد، هر گونه نفاق و دوگانگی در وجود انسان امری است تحمیلی و بر خلاف اقتضای طبیعت او. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 194
انسان به حکم اینکه یک قلب بیشتر ندارد باید دارای یک کانون عاطفی و تسلیم در برابر یک قانون باشد.
مهر یک معشوق در دل بگیرد.
یک مسیر معین را در زندگی تعقیب کند.
با یک گروه و یک جمعیت هماهنگ گردد، و گر نه تشتت و تعدد و راههای مختلف و اهداف پراکنده او را به بیهودگی و انحراف از مسیر توحیدی فطری می کشاند.
لذا در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در تفسیر این آیه می خوانیم : که فرمود: لا یجتمع حبنا و حب عدونا فی جوف انسان ، ان الله لم یجعل لرجل قلبین فی جوفه ، فیحب بهذا و یبغض بهذا فاما محبنا فیخلص الحب لنا کما یخلص الذهب بالنار لا کدر فیه فمن اراد ان یعلم فلیمتحن قلبه فان شارک فی حبنا حب عدونا فلیس منا و لسنا منه : ((دوستی ما و دوستی دشمن ما در یک قلب نمی گنجد چرا که خدا برای یک انسان دو قلب قرار نداده است که با یکی دوست بدارد و با دیگری دشمن ، دوستان ما در دوستی ما خالصند همانگونه که طلا در کوره خالص می شود هر کس می خواهد این حقیقت را بداند، قلب خود را آزمایش کند اگر چیزی از محبت دشمنان ما در قلبش با محبت ما آمیخته است از ما نیست و ما هم از او نیستیم)).
بنابر این قلب واحد کانون اعتقاد واحدی است و آنهم برنامه عملی واحدی را اجراء می کند چرا که انسان نمی تواند حقیقتا معتقد به چیزی باشد اما در عمل از آن جدا شود و اینکه بعضی در عصر ما برای خود شخصیتهای متعددی قائل هستند و می گویند فلان عمل را از جنبه سیاسی انجام دادم و فلان کار را از جنبه دینی و کار دیگر را از نظر جنبه اجتماعی و به این ترتیب اعمال متضاد خود را تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 195
توجیه می کنند منافقان زشت سیرتی هستند که می خواهند قانون آفرینش را با این سخن زیرا پا بگذارند.
درست است که جنبه های زندگی انسان مختلف است ولی باید خط واحدی بر همه آنها حاکم باشد.

قرآن سپس به خرافه دیگری از عصر جاهلیت می پردازد و آن خرافه ((ظهار)) است ، آنها هنگامی که از همسر خود ناراحت می شدند و می خواستند نسبت به او اظهار تنفر کنند به او می گفتند: ((انت علی کظهر امی)): ((تو نسبت به من مانند پشت مادر منی))! و با این گفته او را به منزله مادر خود می پنداشتند و این سخن را به منزله طلاق !
قرآن در دنباله این آیه می گوید: ((خداوند هرگز همسرانتان را که مورد ظهار قرار می دهید مادران شما قرار نداده است ، و احکام مادر، در مورد آنان مقرر نکرده است (و ما جعل ازواجکم اللائی تظاهرون منهن امهاتکم).
اسلام این برنامه جاهلی را امضاء نکرد، بلکه برای آن مجازاتی قرار داد و آن اینکه : شخصی که این سخن را می گوید حق ندارد با همسرش نزدیکی کند تا اینکه کفاره لازم را بپردازد، و اگر کفاره نداد و به سراغ همسر خود نیز نیامد همسر می تواند با توسل به حاکم شرع او را وادار به یکی از دو کار کند یا رسما و طبق قانون اسلام او را طلاق دهد و از او جدا شود، و یا کفاره دهد و به زندگی زناشوئی همچون سابق ادامه دهد.
آخر این چه سخنی است که انسان با گفتن این جمله به همسرش که تو همچون مادر منی ، به حکم مادر او در آید، ارتباط مادر و فرزند یک ارتباط طبیعی است و با لفظ هرگز درست نمی شود، و لذا در سوره مجادله آیه 2 صریحا تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 196
می گوید: ان امهاتم الا اللائی ولدنهم و انهم لیقولون منکرا من القول و زورا: ((مادران آنها کسانی هستند که آنها را متولد ساخته اند و آنها سخنی زشت و باطل می گویند))!.
و اگر هدف آنها از گفتن این سخن جدا شدن از زن بوده است - که در عصر جاهلیت چنین بوده ، و از آن به جای طلاق استفاده می کردند - جدا شدن از زن نیازی به این حرف زشت و زننده ندارد، آیا نمی توان با تعبیر درستی مساله جدائی را بازگو کرد؟
بعضی از مفسران گفته اند که ظهار در جاهلیت باعث جدائی زن و مرد از یکدیگر نمی شد، بلکه زن را در یک حال بلا تکلیفی مطلق قرار می داد، اگر مساله چنین باشد، جنایت بار بودن این عمل روشنتر می شود، زیرا با گفتن یک لفظ بی معنی رابطه زناشوئی را با همسر خود به کلی بر خود تحریم می کرد بی آنکه زن مطلقه شده باشد.
سپس به سومین خرافه جاهلی پرداخته می گوید: ((خداوند فرزندخوانده های شما را، فرزند حقیقی شما قرار نداده است)) (و ما جعل ادعیائکم ابنائکم).
توضیح اینکه : در عصر جاهلیت معمول بوده که بعضی از کودکان را به عنوان فرزند خود انتخاب می کردند و آن را پسر خود می خواندند و به

دنبال این نامگذاری تمام حقوقی را که یک پسر از پدر داشت برای او قائل می شدند از پدرخوانده اش ارث می برد و پدر خوانده نیز وارث او می شد، و تحریم زن پدر یا همسر فرزند در مورد آنها حاکم بود.
اسلام ، این مقررات غیر منطقی و خرافی را به شدت نفی کرد، و حتی چنانکه خواهیم دید پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای کوبیدن این سنت غلط، همسر پسرخوانده اش زید بن حارثه را بعد از آن که از ((زید)) طلاق گرفت به ازدواج خود تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 197
در آورد تا روشن شود این الفاظ تو خالی نمی تواند واقعیتها را دگرگون سازد، چرا که رابطه پدری و فرزندی یک رابطه طبیعی است و با الفاظ و قرار دادها و شعارها هرگز حاصل نمی شود.
گر چه بعدا خواهیم گفت که ازدواج پیامبر با همسر مطلقه زید جنجال بزرگی در میان دشمنان اسلام بر پا کرد، و دستاویزی برای تبلیغات سوء آنها شد ولی این جنجالها به کوبیدن این سنت جاهلی ارزش داشت .
لذا قرآن بعد از این جمله می افزاید: ((این سخنی است که شما به زبان می گوئید)) (ذلکم قولکم بافواهکم).
می گوئید فلانکس پسر من است ، در حالی که در دل می دانید قطعا چنین نیست ، این امواج صوتی فقط در فضای دهان شما می پیچد و خارج می شود، و هرگز از اعتقاد قلبی سرچشمه نمی گیرد.
اینها سخنان باطلی بیش نیست ((اما خداوند حق می گوید و به راه راست هدایت می کند)) (و الله یقول الحق و هو یهدی السبیل).
سخن حق به سخنی گفته می شود که با واقعیت عینی تطبیق کند، یا اگر یک مطلب قراردادی است هماهنگ با مصالح همه اطراف قضیه باشد، و میدانیم مساله ناپسند ((ظهار)) در عصر جاهلیت ، و یا ((پسرخواندگی)) که حقوق فرزندان دیگر را تا حد زیادی پایمال می کرد نه واقعیت عینی داشت و نه قرار دادی حافظ مصلحت عموم بود.
سپس قرآن برای تاکید بیشتر و روشن ساختن خط صحیح و منطقی اسلام چنین می افزاید: ((آنها را به نام پدرانشان بخوانید که این کار نزد خدا عادلانه تر است)) (ادعوهم لابائهم هو اقسط عند الله).
تعبیر به ((اقسط)) (عادلانه تر) مفهومش این نیست که اگر آنها را به نام تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 198
پدرخوانده ها صدا بزنند عادلانه است و به نام پدران واقعی عادلانه تر، بلکه همانگونه که بارها گفته ایم صیغه ((افعل تفضیل)) گاه در مواردی به کار می رود که وصف در طرف مقابل به هیچوجه وجود ندارد، مثلا گفته می شود ((انسان احتیاط کند و جان خود را به خطر نیندازد بهتر است)) مفهوم این سخن آن نیست که به خطر انداختن جان خوب است ولی احتیاط کردن از آن بهتر می باشد، بلکه منظور مقایسه ((خوب)) و ((بد))

با یکدیگر است .
و برای رفع بهانه ها اضافه می کند: ((اگر پدران آنها را نمی شناسید آنها برادران دینی و موالی شما هستند)) (فان لم تعلموا آبائهم فاخوانکم فی الدین و موالیکم).
یعنی عدم شناخت پدران آنها دلیل بر این نمی شود که نام شخص دیگری را به عنوان ((پدر)) بر آنها بگذارید، بلکه می توانید آنها را به عنوان برادر دینی یا دوست و هم پیمان خطاب کنید.
((موالی)) جمع ((مولا)) است ، و مفسران برای آن معانی متعددی ذکر کرده اند، بعضی آن را در اینجا به معنی دوست ، و بعضی به معنی غلام آزاد شده دانسته اند (زیرا بعضی از پسرخوانده ها بردگانی بودند که خریداری می شدند، سپس آزاد می گشتند و چون مورد توجه صاحبانشان بودند آنها را به عنوان پسر خویش می خواندند.
توجه به این نکته نیز لازم است که تعبیر ((مولا)) در اینگونه موارد که طرف برده آزاد شده ای بود از این جهت بود که آنها بعد از آزادی رابطه خود را با مالک خود حفظ می کردند، رابطه ای که از نظر حقوقی در پارهای از جهات جانشین خویشاوندی می شد و از آن تعبیر به ((ولاء عتق)) می نمودند.
لذا در روایات اسلامی می خوانیم که ((زید بن حارثه)) بعد از آن که پیامبر او را آزاد کرد به عنوان ((زید بن محمد)) خوانده می شد تا اینکه قرآن

نازل شد و دستور فوق را آورد، از آن به بعد پیامبر به او فرمود: تو ((زید بن حارثه)) ای ، و مردم او را ((مولی رسول الله)) می خواندند.
و نیز گفته اند که : ((ابو حذیفة)) غلامی به نام ((سالم)) داشت ، او را آزاد کرد، و فرزند خود نامید. هنگامی که آیه فوق نازل شد او را به نام ((سالم)) مولی ابی حذیفه نامیدند.
ولی از آنجا که گاه انسان بر اثر عادت گذشته ، یا سبق لسان ، و یا اشتباه در تشخیص نسب افراد، ممکن است کسی را به غیر پدرش نسبت دهد و این از حوزه اختیار انسان بیرون است ، خداوند عادل و حکیم ، چنین کسی را مجازات نخواهد کرد، لذا در ذیل آیه می افزاید: ((هر گاه خطائی در این مورد مرتکب شوید گناهی بر شما نیست)) (و لیس علیکم جناح فیما اخطاتم به).
((ولی آنچه را از روی عمد و اختیار می گوئید مورد مجازات قرار خواهد گرفت)) (و لکن ما تعمدت قلوبکم).
((و همیشه خداوند، غفور و رحیم است)) (و کان الله غفورا رحیما)
گذشته ها را بر شما می بخشد، سهو و نسیان و اشتباه و خطا را مورد عفو قرار می دهد، اما هر گاه بعد از نزول این حکم ، از روی عمد و اختیار

مخالفت کنید و افراد را به غیر نام پدرانشان بخوانید، و رسم نادرست ((پسرخواندگی)) و ((پدرخواندگی)) را ادامه دهید خداوند بر شما نخواهد بخشید.
بعضی از مفسران گفته اند: موضوع خطا شامل مواردی می شود که

از روی محبت به کسی می گوید: پسرم !، یا به خاطر احترام می گوید پدرم !
البته این سخن صحیح است که این تعبیرات گناه نیست ، اما نه به خاطر عنوان خطا، بلکه به خاطر اینکه این تعبیرات جنبه کنایه و مجاز دارد و معمولا قرینه آن همراه آن است ، قرآن تعبیرات حقیقی را در این زمینه نفی می کند نه مجازی را.
آیه بعد به مساله مهم دیگری یعنی ابطال نظام ((مؤ اخات)) آن می پردازد.
توضیح اینکه : هنگامی که مسلمانان از مکه به مدینه هجرت کردند و اسلام پیوند و رابطه آنها را با بستگان مشرکشان که در مکه بودند به کلی برید پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به فرمان الهی ، مساله عقد اخوت و پیمان برادری را در میان آنها برقرار ساخت .
به این ترتیب که میان ((مهاجران)) و ((انصار)) (دو به دو) پیمان اخوت و برادری منعقد شد، و آنها همچون دو برادر حقیقی از یکدیگر ارث می بردند، ولی این یک حکم موقت و مخصوص به این حالت فوق العاده بود، هنگامی که اسلام گسترش پیدا کرد و ارتباطات گذشته تدریجا بر قرار شد، دیگر ضرورتی برای ادامه این حکم نبود.
آیه فوق نازل شد و ((نظام مواخات)) را به طوری که جانشین نسب شود ابطال کرد و حکم ارث و مانند آن را مخصوص خویشاوندان حقیقی قرار داد.
بنابر این نظام اخوت و برادری هر چند یک نظام اسلامی بود، (بر خلاف نظام پسرخواندگی که یک نظام جاهلی بود) اما می بایست پس از برطرف شدن حالت فوق العاده ابطال گردد و چنین شد.
منتهی در آیه مورد بحث ، قبل از ذکر این نکته ، به دو حکم دیگر، یعنی ((اولویت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نسبت به مؤ منین))، و ((بودن زنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 201
به منزله مادر)) به عنوان مقدمه ، ذکر شده است :
می فرماید: ((پیامبر نسبت به مؤ منان از خود آنها اولی است)) (النبی اولی بالمؤ منین من انفسهم).
((و همسران او مادران ِمؤ منین محسوب ِمی شوند)) (و ازواجه امهاتهم).

با اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به منزله پدر و همسران او بمنزله مادران مؤ منین هستند، هیچگاه از آنها ارث نمی برند، چگونه می توان انتظار داشت که پسر خوانده ها وارث گردند.
سپس می افزاید ((خویشاوندان نسبت به یکدیگر، از مؤ منان و مهاجرین ، در آنچه خدا مقرر داشته است اولی هستند)) (و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤ منین و المهاجرین).
ولی با اینحال برای اینکه راه را به کلی به روی مسلمانان نبندد و بتوانند برای دوستان و کسانی که مورد علاقه آنها هستند چیزی به ارث بگذارندهر چند از طریق وصیت نسبت به ثلث مال باشد - در پایان آیه اضافه می کند: ((مگر اینکه بخواهید نسبت به دوستانتان کار نیکی انجام دهید این مانعی ندارد)) (الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفا).
و در آخرین جمله برای تاکید همه احکام گذشته ، یا حکم اخیر، می فرماید: ((این حکم در کتاب الهی (در لوح محفوظ یا در قرآن مجید) نوشته شده است)) (کان ذلک فی الکتاب مسطورا).
این بود خلاصه تفسیر آیه فوق اکنون باید به شرح هر یک از احکام چهار گانهای که در این آیه آمده است بپردازیم : الف - منظور از اولویت پیامبر نسبت به مؤ منان چیست ؟
قرآن در این آیه اولویت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را نسبت به مسلمانان بطور مطلق تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 202
ذکر کرده است و مفهومش این است که در کلیه اختیاراتی که انسان نسبت به خویشتن دارد ((پیامبر)) (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از خود او نیز اولی است .
گرچه بعضی از مفسران آن را به مساله ((تدبیر امور اجتماعی)) و یا اولویت در مساله قضاوت و یا اطاعت فرمان تفسیر کرده اند اما در واقع هیچ دلیلی بر انحصار در یکی از این امور سه گانه نداریم .
و اگر می بینیم در بعضی از روایات اسلامی ، اولویت به مساله ((حکومت)) تفسیر شده ، در حقیقت بیان یکی از شاخه های این اولویت است .
لذا باید گفت : پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هم در مسائل اجتماعی و هم فردی و خصوصی ، هم در مسائل مربوط به حکومت ، و هم قضاوت و دعوت ، از هر انسانی نسبت به خودش اولی است ، و اراده و خواست او، مقدم بر اراده و خواست وی می باشد.
از این مساله نباید تعجب کرد چرا که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) معصوم است و نماینده خدا جز خیر و صلاح جامعه و فرد را در نظر نمی گیرد، هرگز تابع هوی و هوس نیست ، و هیچگاه منافع خود را بر دیگران مقدم نمی شمرد، بلکه به عکس برنامه او در تضاد منافع همواره ایثارگری و فداکاری برای امت است .

این اولویت در حقیقت شاخه ای از اولویت مشیت الهی است ، زیرا ما هر چه داریم از خدا است .
اضافه بر این انسان هنگامی می تواند به اوج ایمان برسد که نیرومندترین علاقه او یعنی عشق به ذات خود را تحت الشعاع عشق به ذات خدا و نمایندگان او قرار دهد، لذا در حدیثی می خوانیم که فرمود: لا یؤ من احدکم حتی یکون هواه تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 203
تبعا لما جئت به : ((هیچیک از شما به حقیقت ایمان نمی رسد مگر زمانی که خواست او تابع آنچه من از سوی خدا آورده ام باشد))!.
و نیز در حدیث دیگری چنین آمده : و الذی نفسی بیده لا یؤ من احدکم حتی اکون احب الیه من نفسه و ماله و ولده و الناس اجمعین : ((قسم به آن کسی که جانم در دست او است ، هیچیک از شما به حقیقت ایمان نمی رسد مگر زمانی که من نزد او محبوبتر از خودش و مالش و فرزندش و تمام مردم باشم)).
و باز از خود آن حضرت نقل شده که فرمود: ما من مؤ من الا و انا اولی الناس به فی الدنیا و الاخرة : ((هیچ مؤ منی نیست مگر اینکه من در دنیا و آخرت از او نسبت به خودش اولی هستم)).
قرآن نیز در آیه 36 همین سوره (احزاب) می گوید: ما کان لمؤ من و لا مؤ منة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم : ((هیچ مرد با ایمان و زن با ایمانی نمی تواند هنگامی که خدا و پیامبرش حکمی کند در برابر آن از خودشان اختیاری داشته باشند)).
باز تاکید می کنیم این سخن مفهومش این نیست که خداوند بندگانش را در بست تسلیم تمایلات یک فرد کرده باشد، بلکه با توجه به اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دارای مقام عصمت است و به مصداق لا ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی (نجم - 3 و 4) هر چه می گوید سخن خدا است ، و از ناحیه او است ، و حتی از پدر هم دلسوزتر و مهربانتر است .
این اولویت در حقیقت در مسیر منافع مردم ، هم در جنبه های حکومت و تدبیر جامعه اسلامی ، و هم در مسائل شخصی و فردی است . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 204
به همین دلیل بسیار می شود که این اولویت ، مسئولیتهای سنگینی بر دوش پیامبر می گذارد، لذا در روایت معروفی که در منابع شیعه و اهل سنت وارد شده می خوانیم : پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: انا اولی بکل مؤ من من نفسه ، و من ترک مالا فللوارث و من ترک دینا او ضیاعا فالی و علی : ((من از هر مؤ منی نسبت به او اولی هستم ، کسی که مالی از خود بگذارد برای وارث او است ، و کسی که بدهکار از دنیا برود و یا فرزند و عیالی بگذارد کفالت آنها بر عهده من است)) (باید توجه

داشت که ((ضیاع)) در اینجا به معنی فرزندان و یا عیالی است که بدون سرپرست مانده اند، و تعبیر به دین قبل از آن نیز قرینه روشنی بر این معنی می باشد، زیرا منظور داشتن بدهی بدون مال است).
ب - حکم دوم در زمینه همسران پیامبر است که آنها به منزله مادر برای همه مؤ منان محسوب می شوند، البته مادر معنوی و روحانی ، همانگونه که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پدر روحانی و معنوی امت است .
این ارتباط و پیوند معنوی ، تنها تاثیرش مساله حفظ احترام و حرمت ازدواج با زنان پیامبر بود، چنانکه در آیات همین سوره ، حکم صریح تحریم ازدواج با آنها بعد از رحلت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است ، و گر نه از نظر مساله ارث و همچنین سایر محرمات ((نسبی)) و ((سببی))، کمترین اثری ندارد، یعنی مسلمانان حق داشتند، با دختران پیامبر ازدواج کنند، در حالی که هیچکس با دختر مادر خود نمی تواند ازدواج کند، و نیز مساله محرمیت و نگاه کردن به همسران پیامبر برای هیچکس جز محارم آنها مجاز نبود. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 205
در حدیثی می خوانیم که زنی به عایشه گفت : یا امه !: ((ای مادر))! عایشه پاسخ داد: لست لک بام ، انما انا ام رجالکم !: من مادر تو نیستم مادر مردان شما هستم)).
اشاره به اینکه هدف از این تعبیر، حرمت تزویج است ، و این تنها در مورد مردان امت صادق است .
ولی همانگونه که گفتیم غیر از مساله ازدواج موضوع احترام و بزرگداشت نیز مطرح است ، و لذا زنان مسلمان نیز می توانستند به عنوان احترام همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مادر خود خطاب کنند.
شاهد این سخن آنکه قرآن می گوید: ((النبی اولی بالمؤ منین من انفسهم)) اولویت پیامبر نسبت به همه زنان و مردان است و ضمیر جمله بعد نیز به همین عنوان بر می گردد که مفهوم گسترده ای دارد، لذا در عبارتی که از ((ام سلمه)) (یکی دیگر از همسران پیامبر نقل شده) می خوانیم که می گوید انا ام الرجال منکم و النساء: ((من مادر مردان و زنان شما هستم)).
در اینجا سؤ الی مطرح است و آن اینکه آیا تعبیر ((ازواجه امهاتهم)): ((همسران پیامبر مادران مؤ منین محسوب می شوند)) با چیزی که در چند آیه قبل گذشت تضاد ندارد؟ زیرا در آنجا می فرماید: ((کسانی که گاهی همسرانشان را بمنزله مادر خود قرار می دهند، سخن باطلی می گویند، مادر آنها فقط کسی است که از او متولد شده اند)) با این حال چگونه همسران پیامبر که مسلمانان از آنان متولد نشده اند مادر محسوب می شوند؟
در پاسخ این سؤ ال باید به این نکته توجه کرد که خطاب مادر به یک زن یا

باید از نظر جسمانی باشد یا روحانی ، اما از نظر جسمانی تنها در صورتی

معنی واقعیت دارد که انسان از او متولد شده باشد، و این همان است که در آیات پیشین آمده که مادر جسمانی انسان تنها کسی است که از او متولد شده است ، و اما پدر یا مادر روحانی کسی است که یکنوع حق معنوی بر او داشته باشد، همچون پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که پدر روحانی امت محسوب می شود، و هم به خاطر او همسرانش احترام مادر را دارند.
ایرادی که به اعراب جاهلی در مورد ((ظهار)) متوجه می شد این بود که وقتی همسران خود را مادر خطاب می کردند مسلما منظور آنها مادر معنوی نبود، بلکه منظورشان این بود که آنها به منزله مادر جسمانی هستند، لذا آنرا یکنوع طلاق می شمردند، و می دانیم مادر جسمانی با الفاظ درست نمی شود، بلکه شرط آن تولد جسمانی است ، بنابر این سخن آنها سخن منکر و زور و باطل بود. ولی در مورد همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اگر چه آنها مادر جسمانی نیستند، ولی به احترام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مادر روحانیند، و احترام یک مادر را دارند.
و اگر می بینیم که قرآن در آیات آینده ازدواج با همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را تحریم کرده آن نیز یکی از شئون احترام آنها و احترام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، چنانکه توضیح آن بطور مشروح به خواست خدا خواهد آمد.
البته نوع سومی از مادر در اسلام به عنوان مادر رضاعی وجود دارد که در آیه 23 سوره نساء به آن اشاره شده (و امهاتکم اللاتی ارضعنکم ...) ولی آن در حقیقت یکی از شاخه های مادر جسمانی می باشد.
ج - سومین حکم ، مساله اولویت خویشاوندان در مورد ارث نسبت به دیگران است ، زیرا در آغاز اسلام که مسلمانان بر اثر هجرت پیوند خود را با بستگانشان گسسته بودند قانون ارث بر اساس هجرت و مؤ اخات تنظیم شد، یعنی مهاجرین از یکدیگر، و یا از انصار که با آنها پیوند برادری بسته بودند ارث می بردند، این یک حکم موقتی بود که با وسعت یافتن اسلام و

از ارتباطات گذشته خویشاوندی ، بر اثر اسلام آوردن آنها، دیگر ادامه این حکم ضرورتی نداشت (توجه داشته باشید سوره احزاب در سال پنجم هجرت سال جنگ احزاب نازل شده).
لذا آیه فوق نازل شد و اولویت اولوا الارحام (خویشاوندان) را نسبت به دیگران تثبیت کرد
البته قرائنی در دست است که منظور از اولویت در اینجا اولویت الزامی

است ، نه استحبابی ، زیرا هم اجماع علمای اسلام بر این معنی است ، و هم روایات زیادی که در منابع اسلامی وارد شده این موضوع را اثبات می کند.
در اینجا به این نکته نیز باید دقیقا توجه کرد که این آیه در صدد بیان اولویت خویشاوندان در برابر بیگانگان است ، نه بیان اولویت طبقات سه گانه ارث نسبت به یکدیگر، و به تعبیر دیگر در اینجا ((مفضل علیهم)) مؤ منان و مهاجرانند که در متن قرآن آمده (من المؤ منین و المهاجرین).
بنابر این مفهوم آیه چنین می شود: ((خویشاوندان از نظر ارث بردن بعضی از بعضی دیگر اولی از غیر خویشاوندانند، و اما اینکه خویشاوندان چگونه ارث می برند؟ و بر چه معیار و ضابطه ای است ؟ قرآن در اینجا از این معنی ساکت است ، هر چند در آیات سوره نساء از آن مشروحا بحث نموده است .
د - چهارمین حکمی که به صورت یک استثناء در آیه فوق آمده مساله

بهره مند نمودن دوستان و افراد مورد علاقه از اموالی است که انسان از خود به یادگار می گذارد، که با جمله الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفا (مگر اینکه بخواهید به دوستانتان نیکی کنید) بیان شده است ، و مصداق روشن آن همان حکم وصیت است که انسان می تواند در یک سوم از اموالش در باره هر کس مایل باشد انجام دهد.
به این ترتیب هنگامی که اساس ارث بر پایه خویشاوندی گذارده شد و جانشین پیوندهای گذشته گردید باز ارتباط انسان به کلی از دوستان مورد علاقه و برادران مسلمان او قطع نمی شود، منتها از نظر کیفیت و کمیت بسته به میل خود انسان است ، ولی در هر حال مشروط به این می باشد که زائد بر ثلث مال نگردد و البته اگر انسان از وصیت کردن صرفنظر کند همه اموال او بین خویشاوندانش طبق قانون ارث تقسیم می گردد و ثلثی برای او منظور نخواهد شد.
نکته :
روایات زیادی از ائمه اهلبیت (علیهم السلام) در تفسیر آیه فوق در مورد اولوالارحام نقل شده که در قسمتی از آنها این آیه به مساله ((ارث اموال)) تفسیر شده ، همانگونه که معروف در میان مفسران است ، در حالی که در قسمت دیگر به مساله ((ارث خلافت و حکومت)) در خاندان پیامبر و ائمه اهلبیت (علیهم السلام) تفسیر

گردیده .
از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که وقتی از تفسیر این آیه سؤ ال کردند امام (علیه السلام) فرمود: ((این در باره فرزندان حسین (علیه السلام) نازل شده ، و هنگامی که راوی سؤ ال کرد

آیا این در باره ارث اموال نیست ؟ امام فرمود نه در باره حکومت و ولایت است))
بدیهی است منظور از این احادیث نفی مساله ارث اموال نیست ، بلکه منظور توجه دادن به این نکته است که ارث مفهوم وسیعی دارد که هم ارث اموال را شامل می شود و هم ارث خلافت و ولایت را.
این توارث هیچگونه شباهتی با مساله توارث سلطنت در سلسله پادشاهان نداردراینجا توارثی است بخاطر شایستگیها و لیاقتها و لذا در میان فرزندان امامان تنها شامل حال کسانی می شد که دارای این شایستگی بودند، درست شبیه آنچه ابراهیم (علیه السلام) برای فرزندان خود از خدا می خواهد، و خداوند به او می گوید: امامت و ولایت من به آن گروه از فرزندان تو که در صف ظالمان قرار داشته اند نمی رسد بلکه مخصوص پاکان آنها است .
و نیز شبیه چیزی است که در زیارات در مقابل قبور شهیدان راه خدا از جمله در مقابل قبر امام حسین (علیه السلام) می گوئیم : سلام بر تو ای حسینی که وارث آدم ، وارث نوح ، وارث ابراهیم ، و وارث موسی و عیسی و محمدی ... که این ارثی است در جنبه های اعتقادی و اخلاقی و معنوی و روحانی . الأحزاب
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 210
آیه 7 - 8
آیه و ترجمه
وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَقَهُمْ وَ مِنكَ وَ مِن نُّوحٍ وَ إِبْرَهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسى ابْنِ مَرْيمَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَقاً غَلِيظاً(7)
لِّيَسئَلَ الصدِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ وَ أَعَدَّ لِلْكَفِرِينَ عَذَاباً أَلِيماً(8)
ترجمه :
7 - به خاطر بیاور هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم ، و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم ، و از همه آنها پیمان محکمی گرفتیم (که در ادای مسئولیت تبلیغ و رسالت و رهبری کوتاهی نکنند).
8 - تا خدا از صدق راستگویان سؤ ال کند و برای کافران عذاب دردناک آماده ساخته است .
تفسیر:
پیمان محکم الهی
از آنجا که در آیات گذشته اختیارات وسیع و گسترده پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تحت عنوان ((النبی اولی بالمؤ منین من انفسهم)) بیان شد، آیات مورد بحث وظائف سنگین پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و سائر پیامبران بزرگ را بیان می کند، زیرا می دانیم همواره اختیارات تواءم با مسؤ لیتها است ، و هر جا ((حقی)) وجود دارد تکلیفی در

مقابل آن نیز هست که این دو هرگز از هم جدا نمی شوند، بنابر این اگر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) حق وسیعی دارد تکلیف و مسئولیت سنگینی نیز در برابر آن قرار داده شده تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 211
نخست می فرماید: ((به خاطر بیاور هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم و همچنین از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم ، آری از همه آنها پیمان شدید و محکمی گرفتیم)) (و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم و اخذنا منهم میثاقا غلیظا).
به این ترتیب نخست تمام پیامبران را در مساله میثاق مطرح می کند، سپس از پنج پیامبر اولواالعزم نام می برد که در آغاز آنها شخص پیامبر اسلام به خاطر شرافت و عظمتی که دارد آمده است ، و بعد از او چهار پیامبر اولواالعزم دیگر به ترتیب زمان ظهور (نوح و ابراهیم و موسی و عیسی) (علیهم السلام) ذکر شده اند.
این نشان می دهد که پیمان مزبور پیمانی همگانی بوده که از تمام انبیاء گرفته شده ، هر چند پیامبران اولواالعزم به طور مؤ کدتری در برابر این پیمان متعهد بوده اند، پیمانی که با جمله اخذنا منهم میثاقا غلیظا تاکید فوق العاده آن بیان شده است
مهم این است بدانیم این چه پیمان مؤ کدی بوده که پیامبران همه زیر بار آن هستند، در اینجا مفسران سخنان گوناگونی دارند که می توان گفت همه آنها شاخه های مختلف یک اصل کلی است ، و آن ادا کردن مسؤ لیت تبلیغ و رسالت و رهبری و هدایت مردم در تمام زمینه ها و ابعاد است .
آنها موظف بودند همه انسانها را قبل از هر چیز به سوی توحید دعوت کنند. و نیز موظف بودند یکدیگر را تایید نمایند، و پیامبران پیشین امتهای خود را برای پذیرش پیامبران بعد آماده سازند، همانگونه که پیامبران بعد دعوت پیامبران پیشین را تصدیق و تاکید نمایند. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 212
خلاصه ، دعوت همه به یک سو باشد و همگی یک حقیقت را تبلیغ کنند، و امتها را زیر پرچم واحدی گرد آورند.
شاهد این سخن را در سائر آیات قرآن نیز می توان یافت ، در آیه 81 سوره آل عمران می خوانیم : و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة ثم جائکم رسول مصدق لما معکم لتؤ منن به و لتنصرنه قال ااءقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین :
(((به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند پیمان مؤ کد از پیامبران (و پیروان آنها) گرفت که هر گاه کتاب و دانش به شما دادم سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شما است تصدیق می کند به او ایمان بیاورید،

و او را یاری کنید، سپس (خداوند) به آنها گفت : آیا اقرار به این موضوع دارید؟ و پیمان مؤ کد بر آن بسته اید؟ گفتند (آری) اقرار داریم ، (خداوند به آنها) فرمود: (بر این پیمان مقدس) گواه باشید من هم با شما گواهم))!
نظیر همین معنی در آیه 187 سوره آل عمران نیز آمده است و در آن صریحا می گوید خداوند از اهل کتاب پیمان گرفته بود که آیات الهی را برای مردم تبیین کنند، و هرگز آن را کتمان ننمایند.
به این ترتیب خداوند هم از پیامبران پیمان مؤ کد گرفته که مردم را دعوت به توحید الله و توحید آئین حق و ادیان آسمانی نمایند و هم از علمای اهل کتاب که آنان نیز تا آنجا که در توان دارند در تبیین آئین الهی بکوشند و از کتمان بپرهیزند.
آیه بعد هدف از بعثت انبیاء و پیمان مؤ کدی را که از آنها گرفته شده است چنین بیان می کند: ((هدف این است که خداوند از صدق راستگویان پرسش کند و برای کافران عذاب دردناک آماده ساخته است)) (لیسئل الصادقین عن تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 213
صدقهم و اعد للکافرین عذابا الیما).
در اینکه منظور از ((صادقین)) در اینجا چه کسانی هستند؟ و این سؤ ال چه سؤ الی است ؟ مفسران تفسیرهای فراوانی دارند، اما آنچه هماهنگ با آیات این سوره و آیات دیگر قرآن به نظر می رسد، این است که منظور مؤ منانی است که صدق ادعای خود را در عمل اثبات کرده اند، و به تعبیر دیگر از میدان آزمایش و امتحان الهی سرفراز به در آمده اند.
شاهد این سخن اینکه :
اولا ((صادقین)) در اینجا در مقابل ((کافرین)) قرار گرفته و از قرینه مقابله این معنی به خوبی استفاده می شود.
ثانیا - در آیه 23 همین سوره (احزاب) چنین می خوانیم : من المؤ منین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه : ((گروهی از مؤ منان کسانی هستند که در عهد و پیمانی که با خدا بسته اند صادقند و بر سر پیمان خود ایستادند))
بلا فاصله در آیه 24 می فرماید: لیجزی الله الصادقین بصدقهم و یعذب المنافقین ان شاء او یتوب علیهم : ((هدف این است که صادقین را در برابر صدقشان پاداش دهد، و منافقین را هرگاه بخواهد عذاب کند و یا توبه آنها را بپذیرد.
ثالثا در آیه 15 حجرات و 8 حشر ((صادقین)) به خوبی معرفی شده اند در حجرات چنین می خوانیم : انما المؤ منون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون : ((مؤ منان واقعی کسانی هستند که ایمان به خدا و رسولش آورده اند و با مال و جان در راه خدا جهاد کرده اند، اینها صادقین هستند)).

و در سوره حشر می فرماید: للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم یبتغون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله اولئک هم الصادقون : ((غنائمی که بدون جنگ به دست مسلمانان می افتد متعلق به فقرای تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 214
مهاجرین است همانها که از خانه ها و اموالشان بیرون رانده شدند، در حالی که خواستار فضل پروردگار و رضای او بودند، همانها که خدا و رسولش را یاری می کنند، آنها صادقین هستند)).
به این ترتیب روشن است که منظور از صادقین کسانی می باشند که در میدان حمایت از آئین خدا، و جهاد و ایستادگی در برابر مشکلات ، و بذل جان و مال ، صداقت و راستگوئی خود را به ثبوت رسانده اند.
اما اینکه منظور از ((سؤ ال کردن از صدق صادقین)) چیست ؟ با توجه به آنچه در بالا گفتیم روشن است ، منظور این است که آیا در اعمال خود اخلاص نیت و صدق ادعای خویش را به ثبوت می رسانند یا نه ؟ در انفاق ، در جهاد، در شکیبائی در برابر مشکلات و مخصوصا سختیهای میدان جنگ .
این سؤ ال در کجا صورت می گیرد؟ ظاهر آیه این است که در قیامت در دادگاه عدل پروردگار، آیات متعددی از قرآن نیز از تحقق چنین سؤ الی در قیامت به طور کلی خبر می دهد، ولی این احتمال نیز وجود دارد که سؤ ال ، جنبه سؤ ال عملی داشته باشد، و در دنیا صورت گیرد، چرا که با بعثت انبیاء همه مدعیان ایمان در زیر سؤ ال قرار می گیرند، و عمل آنها پاسخی است به این سؤ ال که آیا در دعوی خود صادق هستند؟! الأحزاب
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 215
آیه 9 - 11
آیه و ترجمه
یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جَاءَتْکُمْ جُنُودٌ فَأَرْسلْنَا عَلَیهِمْ رِیحاً وَ جُنُوداً لَّمْ تَرَوْهَا وَ کانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیراً(9)
إِذْ جَاءُوکُم مِّن فَوْقِکُمْ وَ مِنْ أَسفَلَ مِنکُمْ وَ إِذْ زَاغَتِ الاَبْصرُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوب الْحَنَاجِرَ وَ تَظنُّونَ بِاللَّهِ الظنُونَا(10)
هُنَالِک ابْتُلىَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزَالاً شدِیداً(11)
ترجمه :
9 - ای کسانی که ایمان آورده اید نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهای (عظیمی) به سراغ شما آمدند، ولی ما باد و طوفان سختی بر آنها فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی دیدید (و به این وسیله آنها را در هم شکستیم) و خداوند به آنچه انجام می دهید بینا است .
10 - به خاطر بیاورید زمانی را که آنها از طرف بالا و پائین (شهر) شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشمها از شدت

وحشت خیره شده بود، و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می بردید!
11 - در آنجا مؤ منان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 216
تفسیر:
آزمایش بزرگ الهی در میدان احزاب
این آیات و چندین آیه بعد از آن که مجموعا هفده آیه را تشکیل می دهد پیرامون یکی از بزرگترین آزمونهای الهی در مورد مؤ منان و منافقان و امتحان صدق گفتار آنها در عمل - که در آیات گذشته از آن بحث شد - سخن می گوید.
این آیات از یکی از مهمترین حوادث تاریخ اسلام ، یعنی جنگ احزاب ، بحث می کند، جنگی که در حقیقت نقطه عطفی در تاریخ اسلام بود و کفه موازنه قوا را در میان اسلام و کفر به نفع مسلمین بر هم زد و پیروزی در آن کلیدی بود برای پیروزیهای بزرگ آینده ، و در حقیقت کمر دشمنان در این غزوه شکست و بعد از آن نتوانستند کار مهمی صورت دهند
جنگ ((احزاب)) چنانکه از نامش پیدا است مبارزه همه جانبه ای از ناحیه عموم دشمنان اسلام و گروههای مختلفی بود که با پیشرفت این آئین منافع نامشروعشان به خطر می افتاد.
نخستین جرقه جنگ از ناحیه گروهی از یهود ((بنی نضیر)) روشن شد که به مکه آمدند و طایفه ((قریش)) را به جنگ با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تشویق کردند و به آنها قول دادند تا آخرین نفس در کنارشان می ایستند، سپس به سراغ قبیله ((غطفان)) رفتند، و آنها را نیز آماده کارزار کردند.
این قبائل از هم پیمانان خود مانند قبیله ((بنی اسد)) و ((بنی سلیم))، نیز دعوت کردند، و چون همگی خطر را احساس کرده بودند، دست به دست هم دادند تا کار اسلام را برای همیشه یکسره کنند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به قتل برسانند، مسلمین را در هم بکوبند، مدینه را غارت کنند، و چراغ اسلام را خاموش سازند. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 217
مسلمانان که خود را در برابر این گروه عظیم دیدند به فرمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به شور نشستند و قبل از هر چیز با پیشنهاد سلمان فارسی ، اطراف مدینه را خندقی کندند تا دشمن به آسانی نتواند از آن عبور کند و شهر را مورد تاخت و تاز قرار دهد (و به همین جهت یکی از نامهای این جنگ ، جنگ خندق است).
لحظات بسیار سخت و خطرناکی بر مسلمانان گذشت ، جانها به لب رسیده بود، منافقین در میان لشکر اسلام سخت به تکاپو افتاده بودند، جمعیت انبوه دشمن و کمی لشگریان اسلام در مقابل آنها (تعداد لشکر

کفر را ده هزار، و لشکر اسلام را سه هزار نفر نوشتهاند) و آمادگی آنها از نظر تجهیزات جنگی و فراهم کردن وسائل لازم ، آینده سخت و دردناکی را در برابر چشم مسلمانان مجسم می ساخت .
ولی خدا می خواست در اینجا آخرین ضربه بر پیکر کفر فرود آید، صف منافقین را نیز از صفوف مسلمین مشخص سازد، توطئه گران را افشا کند، و مسلمانان راستین را سخت در بوته آزمایش قرار دهد.
سرانجام این غزوه - چنانکه شرح آن خواهد آمد - به پیروزی مسلمانان تمام شد، طوفانی سخت به فرمان خدا وزیدن گرفت ، خیمه و خرگاه و زندگی کفار را در هم ریخت ، رعب و وحشت شدیدی در قلب آنها افکند، و نیروهای غیبی فرشتگان به یاری مسلمانان فرستاد.
قدرت نمائیهای شگرفی همچون قدرتنمائی امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در برابر عمرو بن عبدود بر آن افزوده شد، و مشرکان بی آنکه بتوانند کاری انجام دهند پا به فرار گذاردند.
آیات هفده گانه فوق نازل شد و با تحلیلهای کوبنده و افشاگرانه خود به عالیترین وجه از این حادثه مهم برای پیروزی نهائی اسلام و کوبیدن منافقان بهره گیری کرد. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 218
این دورنمائی بود از جنگ احزاب که در سال پنجم هجری واقع شد.
از اینجا به سراغ تفسیر آیات می رویم و سایر جزئیات این غزوه را به بحث نکات وا می گذاریم .
قرآن این ماجرا را نخست در یک آیه خلاصه می کند سپس در 16 آیه دیگر به بیان خصوصیات آن می پردازد.
می گوید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید نعمت بزرگ خدا را بر خودتان به یاد آورید در آن هنگام که لشکرهای (عظیمی) به سراغ شما آمدند)) (یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ جائتکم جنود).
((ولی ما باد و طوفانی بر آنها فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی دیدید، و به این وسیله آنها را در هم کوبیدیم)) (فارسلنا علیهم ریحا و جنودا لم تروها).
((و خداوند به تمام کارهائی که انجام می دهید (و کارهائی که هر گروه در این میدان بزرگ انجام دادند) بصیر و بینا است)) (و کان الله بما تعملون بصیرا).
در اینجا چند مطلب قابل دقت است :
1 - تعبیر به اذکروا نشان می دهد که این آیات بعد از پایان جنگ و گذشتن مقداری از زمان که به مسلمانان اجازه داد آنچه را دیده بودند در فکر خود مورد تحلیل قرار دهند نازل گردید تا تاثیر عمیقتری بخشد.
2 - تعبیر به جنود اشاره به احزاب مختلف جاهلی (مانند قریش ، غطفان بنی سلیم ، و بنی اسد، و بنی فزاره و بنی اشجع و بنی مرة) و طایفه یهود

داخل مدینه است .
3 - منظور از جنودا لم تروها که به یاری مسلمانان آمدند همان تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 219
فرشتگانی است که یاری آنها نسبت به مؤ منان در غزوه بدر نیز صریحا در قرآن مجید آمده است ولی همانگونه که در ذیل آیه 9 سوره انفال بیان کردیم دلیلی در دست نیست که فرشتگان ، این جنود الهی نا پیدا، رسما وارد میدان و مشغول جنگ شده باشند، بلکه قرائنی در دست است که نشان می دهد آنها برای تقویت روحیه مؤ منان و دلگرمی آنان نازل گشته اند.
آیه بعد که ترسیمی از وضع بحرانی جنگ احزاب ، و قدرت عظیم جنگی دشمنان ، و نگرانی شدید بسیاری از مسلمانان است چنین می گوید: ((به خاطر بیاورید زمانی را که آنها از طرف بالا و پائین شهر شما وارد شدند (و مدینه را در محاصره خود قرار دادند) و هنگامی را که چشمها از شدت وحشت خیره شده بود جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می بردید))! (اذ جائوکم من فوقکم و من اسفل منکم و اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر و تظنون بالله الظنونا).
بسیاری از مفسران کلمه ((فوق)) را در این آیه اشاره به جانب شرق مدینه می دانند که قبیله ((غطفان)) از آنجا وارد شدند و ((اسفل)) را اشاره به غرب که قبیله قریش و همراهان آنها از آنجا ورود کردند.
البته با توجه به اینکه مکه درست در جنوب مدینه واقع شده ، قبائل مشرکین مکه باید از جنوب آمده باشند، ولی شاید وضع جاده و مدخل مدینه چنان بوده که آنها کمی شهر را دور زده و از غرب وارد شده اند و به هر حال جمله بالا اشاره به محاصره این شهر از سوی دشمنان مختلف اسلام است
جمله ((زاغت الابصار)) با توجه به اینکه ((زاغت)) از ماده ((زیغ)) به تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 220
معنی تمایل به یکسو است اشاره به حالتی است که انسان به هنگام ترس و وحشت شدید پیدا می کند که چشمان او به یک سمت منحرف ، و روی نقطه معینی ثابت و خیره می شود.
جمله ((بلغت القلوب الحناجر)) (قلبها به گلوگاه رسیده بود) کنایه جالبی است شبیه آنچه در زبان فارسی داریم که می گوئیم ((جانش به لب رسید)) و گرنه هرگز، قلب به معنی عضو مخصوص مرکز پخش خون از جای خود حرکت نمی کند و هیچگاه به گلوگاه نمی رسد.
جمله ((و تظنون بالله الظنونا)) اشاره به این است که در این حالت ، گمانهای ناجوری برای جمعی از مسلمانان پیدا شده بود، چرا که هنوز از نظر نیروی ایمان به مرحله کمال نرسیده بودند، اینها همان کسانی بودند

که در آیه بعد می گوید: شدیدا متزلزل شدند.
شاید بعضی فکر می کردند ما سرانجام شکست خواهیم خورد، و ارتش دشمن با این قدرت و قوت پیروز می شود، روزهای آخر عمر اسلام فرا رسیده است و وعده های پیامبر در زمینه پیروزی مطلقا تحقق نخواهد یافت !
البته این افکار نه به صورت یک عقیده که به صورت یک وسوسه در اعماق دلهای بعضی پیدا شده بود، این شبیه همانست که در جنگ احد، قرآن مجید از آن یاد کرده می گوید: و طائفة قد اهمتهم انفسهم یظنون بالله غیر الحق ظن الجاهلیة : ((گروهی از شما در آن لحظات بحرانی جنگ ، تنها به فکر جان خود بودند و گمانهای نادرست همانند گمانهای دوران جاهلیت داشتند))! (سوره آل عمران آیه 154).
البته مخاطب در آیه مورد بحث مسلما مؤ منانند، و جمله یا ایها الذین آمنوا در آیه قبل دلیل روشنی بر این معنی است ، و کسانی که مخاطب را منافقان دانسته اند گویا به این نکته توجه نکرده اند و یا پنداشته اند که این قبیل گمانها تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 221
با ایمان و اسلام سازگار نیست در حالی که بروز این قبیل افکار در حد یک وسوسه آنهم در شرائط بسیار سخت و بحرانی ، برای افراد ضعیف الایمان و تازه مسلمان یک امر طبیعی است !.
اینجا بود که کوره امتحان الهی سخت داغ شد، چنانکه در آیه بعد می گوید: ((در آنجا مؤ منان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند)) (هنالک ابتلی المؤ منون و زلزلوا زلزالا شدیدا).
طبیعی است هنگامی که انسان گرفتار طوفانهای فکری می شود، جسم او نیز از این طوفان بر کنار نمی ماند، و در اضطراب و تزلزل فرو می رود، بسیار دیده ایم افرادی که ناراحتی فکری دارند در همان جای خود که نشسته اند مرتبا تکان می خورند، دست بر دست می مالند، و اضطراب خود را در حرکات خود کاملا مشخص می نمایند.
یکی از شواهد این وحشت شدید این بود که نقل کرده اند پنج قهرمان معروف عرب که عمرو بن عبدود سرآمد آنها بود لباس جنگ پوشیده و با غرور خاصی به میدان آمدند و هل من مبارز گفتند، مخصوصا ((عمرو بن عبدود)) رجز می خواند و بهشت و آخرت را به مسخره گرفته بود، و می گفت : ((مگر نمی گوئید مقتولین شما در بهشت خواهند بود؟ آیا کسی از شما شوق دیدار بهشت در سر ندارد))؟! ولی در برابر نعره های او سکوت بر لشکر حکمفرما بود، و کسی جرات مقابله را نداشت ، جز علی بن ابی طالب (علیه السلام) که به مقابله برخاست و پیروزی بزرگی نصیب مسلمانان نمود که در بحث نکات مشروحا خواهد آمد. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 222

آری فولاد را در کوره داغ می برند تا آبدیده شود، مسلمانان نخستین نیز باید در کوره حوادث سخت ، مخصوصا غزواتی همچون غزوه احزاب ، قرار گیرند تا آبدیده و مقاوم شوند. الأحزاب
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 223
آیه 12 - 17
آیه و ترجمه
وَ إِذْ يَقُولُ الْمُنَفِقُونَ وَ الَّذِينَ فى قُلُوبهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسولُهُ إِلا غُرُوراً(12)
وَ إِذْ قَالَت طائِفَةٌ مِّنهُمْ يَأَهْلَ يَثرِب لا مُقَامَ لَكمْ فَارْجِعُوا وَ يَستَئْذِنُ فَرِيقٌ مِّنهُمُ النَّبىَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَ مَا هِىَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلا فِرَاراً(13)
وَ لَوْ دُخِلَت عَلَيهِم مِّنْ أَقْطارِهَا ثُمَّ سئلُوا الْفِتْنَةَ لاَتَوْهَا وَ مَا تَلَبَّثُوا بهَا إِلا يَسِيراً(14)
وَ لَقَدْ كانُوا عَهَدُوا اللَّهَ مِن قَبْلُ لا يُوَلُّونَ الاَدْبَرَ وَ كانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسئُولاً(15)
قُل لَّن يَنفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِن فَرَرْتُم مِّنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَ إِذاً لا تُمَتَّعُونَ إِلا قَلِيلاً(16)
قُلْ مَن ذَا الَّذِى يَعْصِمُكم مِّنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سوءاً أَوْ أَرَادَ بِكمْ رَحْمَةً وَ لا يجِدُونَ لهُم مِّن دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَ لا نَصِيراً(17) تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 224
ترجمه :
12 - بخاطر بیاورید زمانی را که منافقان و آنها که در دلهایشان بیماری بود می گفتند خدا و پیامبرش جز وعده های دروغین به ما نداده اند.
13 - و نیز به خاطر بیاورید زمانی را که گروهی از آنها گفتند: ای اهل یثرب (مردم مدینه)! اینجا جای توقف شما نیست ، به خانه های خود باز گردید، و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می خواستند و می گفتند خانه های ما بدون حفاظ است ، در حالی که بدون حفاظ نبود، آنها فقط می خواستند (از جنگ) فرار کنند!
14 - آنها چنان بودند که اگر دشمنان از اطراف و جوانب مدینه بر آنان وارد می شدند و پیشنهاد بازگشت به سوی شرک به آنها می کردند می پذیرفتند، و جز مدت کمی برای انتخاب این راه درنگ نمی کردند.
15 - آنها قبل از این با خدا عهد کرده بودند که پشت به دشمن نکنند، و عهد الهی مورد سؤ ال قرار خواهد گرفت (و در برابر آن مسئولند).
16 - بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید سودی به حال شما نخواهد داشت ، و در آن هنگام جز بهره کمی از زندگانی نخواهید گرفت .
17 - بگو: چه کسی می تواند شما را در برابر اراده خدا حفظ کند اگر او مصیبت یا رحمتی را برای شما اراده کرده ، و غیر از خدا هیچ سرپرست و یاوری نخواهند یافت .

تفسیر:
منافقان و ضعیف الایمانها در صحنه احزاب
گفتیم کوره امتحان جنگ احزاب داغ شد، و همگی در این امتحان بزرگ
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 225
درگیر شدند، روشن است در اینگونه موارد بحرانی مردمی که در شرائط عادی ظاهرا در یک صف قرار دارند به صفوف مختلفی تقسیم می شوند، در اینجا نیز مسلمانان به گروههای مختلفی تقسیم شدند: جمعی مؤ منان راستین بودند، گروهی خواص مؤ منان ، جمعی افراد ضعیف الایمان ، جمعی منافق ، جمعی منافق لجوج و سرسخت گروهی در فکر خانه و زندگی خویشتن و در فکر فرار بودند جمعی سعی داشتند دیگران را از جهاد باز دارند و گروهی تلاش می کردند رشته اتحاد خود را با منافقین محکم کنند.
خلاصه هر کس اسرار باطنی خویش را در این رستاخیز عجیب و یوم البروز آشکار ساخت .
در آیات گذشته از جمعیت مسلمانان ضعیف الایمان و وسوسه ها و گمانهای بدی که با آن دست به گریبان بودند سخن در میان بود، و در نخستین آیات مورد بحث گفتگوی منافقان و بیماردلان منعکس شده است .
می فرماید: ((به خاطر بیاورید هنگامی را که منافقان و آنها که دلی بیمار داشتند می گفتند: خدا و پیامبرش چیزی جز وعدههای دروغین به ما نداده اند))! (اذ یقول المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله و رسوله الا غرورا).
در تاریخ جنگ احزاب چنین آمده است که در اثنای حفر خندق که مسلمانان هر یک مشغول کندن بخشی از خندق بودند روزی به قطعه سنگ سخت و بزرگی برخورد کردند که هیچ کلنگی در آن اثر نمی کرد، خبر به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دادند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شخصا وارد خندق شد، و در کنار سنگ قرار گرفت و کلنگی را به دست گرفت و نخستین ضربه محکم را بر مغز سنگ فرود آورد، قسمتی از آن متلاشی شد و برقی از آن جستن کرد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تکبیر پیروزی گفت ، مسلمانان نیز همگی تکبیر گفتند.
بار دوم ضربه شدید دیگری بر سنگ فرو کوفت قسمت دیگری در هم
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 226
شکست و برقی از آن جستن نمود پیامبر تکبیر گفت و مسلمانان نیز تکبیر گفتند.
سرانجام پیامبر سومین ضربه را بر سنگ فرود آورد و برق جستن کرد، و باقیمانده سنگ متلاشی شد، حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باز تکبیر گفت و مسلمانان نیز صدا به تکبیر بلند کردند، سلمان از این ماجرا

سؤ ال کرد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود:
((در میان برق اول سرزمین حیره و قصرهای پادشاهان ایران را دیدم ، و جبرئیل به من بشارت داد که امت من بر آنها پیروز می شوند!، و در برق دوم قصرهای سرخفام ((شام و روم)) نمایان گشت ، و جبرئیل به من بشارت داد که امت من بر آنها نیز پیروز خواهند شد! در برق سوم قصرهای ((صنعا و یمن)) را دیدم و جبرئیل باز به من خبر داد که امتم باز بر آنها پیروز خواهند شد، بشارت باد بر شما ای مسلمانان !
منافقان نگاهی به یکدیگر کردند و گفتند چه سخنان عجیبی ؟ و چه حرفهای باطل و بی اساسی ؟ او از مدینه دارد سرزمین حیره و مدائن کسری را می بیند، و خبر فتح آن را به شما می دهد، در حالی که هم اکنون شما در چنگال یک مشت عرب گرفتارید (و حالت دفاعی به خود گرفته اید) و حتی نمی توانید به بیت الحذر بروید (چه خیال باطل و پندار خامی ؟!).
آیه فوق نازل شد و گفت که این منافقان و بیماردلان می گویند خدا و پیغمبرش جز فریب و دروغ وعدهای به ما نداده است ، (آنها از قدرت بی پایان پروردگار بیخبرند.
و راستی در آن روز چنین اخبار و بشارتی جز در نظر مؤ منان آگاه فریب

و غروری بیش نبود، اما دیده ملکوتی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در لابلای جرقه های آتشینی که از برخورد کلنگهائی که برای حفر خندق بر زمین کوبیده میشد جستن می کرده می توانست گشوده شدن درهای قصرهای پادشاهان ایران و روم و یمن را ببیند، و به امت جان بر کفش بشارت دهد، و از اسرار آینده پرده بردارد.
شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که منظور از الذین فی قلوبهم مرض همان منافقان است ، و ذکر این جمله در واقع توضیحی است برای کلمه ((منافقین)) که قبل از آن آمده است ، و چه بیماری بدتر از بیماری نفاق ؟! چرا که انسان سالم و دارای فطرت الهی یک چهره بیشتر ندارد، انسانهای دو چهره و چند چهره بیمارانی هستند که دائما در اضطراب و تضاد و تناقض گرفتارند
شاهد این سخن چیزی است که در آغاز سوره بقره آمده است که در توصیف منافقین می گوید فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا: ((در دلهای آنها یکنوع بیماری است و خدا (به خاطر اعمالشان) بر بیماری آنها می افزاید))! (بقره آیه 10).
در آیه بعد به شرح حال گروه خطرناکی از همین منافقان بیمار دل که نسبت به دیگران خباثت و آلودگی بیشتری داشتند پرداخته می گوید: ((و نیز به خاطر بیاورید هنگامی را که گروهی از آنها گفتند ای مردم یثرب ! (مدینه) اینجا جای توقف شما نیست ، به خانه های خود بازگردید)) (و اذ

قالت طائفة منهم یا اهل یثرب لا مقام لکم فارجعوا).
خلاصه در برابر این انبوه دشمن کاری از شما ساخته نیست خود را از معرکه بیرون کشیده و خویشتن را به هلاکت و زن و فرزندتان را به دست اسارت نسپارید.
و به این ترتیب می خواستند جمعیت انصار را از لشکر اسلام جدا کنند این

از یکسو.
از سوی دیگر ((گروهی از همین منافقین)) که در مدینه خانه داشتند از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اجازه می خواستند که باز گردند و برای بازگشت خود عذرتراشی می کردند از جمله می گفتند: خانه های ما دیوار و در و پیکر درستی ندارد، در حالی که چنین نبود، آنها فقط می خواستند صحنه را خالی کرده فرار کنند)) (و یستاذن فریق منهم النبی یقولون ان بیوتنا عورة و ما هی بعورة ان یریدون الا فرارا).
واژه ((عوره)) در اصل از ماده ((عار)) است ، و به چیزی گفته می شود که آشکار ساختنش موجب عار باشد، به شکافهائی که در لباس یا دیوار خانه ظاهر می شود، و همچنین به نقاط آسیب پذیر مرزها، و آنچه انسان از آن بیم و وحشت دارد نیز ((عوره)) گفته می شود، در اینجا منظور خانه هائی است که در و دیوار مطمئنی ندارد و بیم حمله دشمن به آن می رود.
((منافقان)) با مطرح ساختن این عذرها می خواستند میدان جنگ را ترک کرده و به خانه های خود پناه برند.
در روایتی آمده است که طایفه ((بنی حارثه)) کسی را خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرستادند و گفتند خانه های ما بدون حفاظ است و هیچیک از خانه های انصار همچون خانه های ما نیست ، و میان ما و طایفه ((غطفان)) که از شرق مدینه هجوم آورده اند حایل و مانعی وجود ندارد، اجازه فرما به خانه های خود باز گردیم و از زنان و فرزندانمان دفاع کنیم ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آنها اجازه داد.
این موضوع به گوش ((سعد بن معاذ))، بزرگ انصار رسید، به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرض کرد به آنها اجازه نفرما، به خدا سوگند تاکنون هر مشکلی برای ما پیش آمده این گروه همین بهانه را پیش کشیده اند، اینها دروغ می گویند، تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 229
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور داد باز گردند.
((یثرب)) نام قدیمی مدینه است ، پیش از آنکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آنجا هجرت کند، بعد از آن کمکم نام مدینة الرسول (شهر پیغمبر) بر آن گذارده شد که مخفف آن همان ((مدینه)) بود.
این شهر نامهای متعددی دارد، سید مرتضی (رحمة الله علیه) علاوه بر این دو نام (یثرب و مدینه) یازده نام دیگر برای این شهر ذکر کرده از جمله

((طیبه)) و ((طابه)) و ((سکینه)) و ((محبوبه)) و ((مرحومه)) و ((قاصمه)) است (بعضی یثرب را نام زمین این شهر می نامند).
در پاره ای از روایات آمده است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ((این شهر را یثرب ننامید)) شاید به این جهت که یثرب در اصل از ماده ((ثرب)) (بر وزن حرب) به معنی ملامت کردن است ، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نامی را برای این شهر پر برکت نمی پسندید.
به هر حال اینکه منافقان اهل مدینه را با عنوان یا اهل یثرب خطاب کردند بی دلیل نیست ، شاید به خاطر این بوده که می دانستند پیامبر از این نام متنفر است ، و یا می خواستند عدم رسمیت اسلام و عنوان ((مدینة الرسول)) را اعلام دارند، و یا آنها را به دوران جاهلیت توجه دهند!.
آیه بعد به سستی ایمان این گروه اشاره کرده می گوید: ((آنها در اظهار اسلام آنقدر سست و ضعیفند که اگر دشمنان از اطراف و جوانب مدینه وارد آن شوند، و این شهر را اشغال نظامی کنند و به آنها پیشنهاد نمایند که به سوی آئین شرک و کفر باز گردید به سرعت می پذیرند، و جز مدت کمی برای انتخاب این راه درنگ نخواهند کرد))! (و لو دخلت علیهم من اقطارها ثم سئلوا الفتنة تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 230
لاتوها و ما تلبثوا بها الا یسیرا).
پیدا است مردمی که این چنین ضعیف و بی پاشنه اند نه آماده پیکار با دشمنند و نه پذیرای شهادت در راه خدا، به سرعت تسلیم می شوند و تغییر مسیر می دهند.
بنابر این منظور از کلمه ((فتنه)) در اینجا همان شرک و کفر است (همانگونه که در آیات دیگر قرآن از قبیل آیه 193 سوره بقره آمده است).
ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که مراد از ((فتنه)) در اینجا جنگ بر ضد مسلمانان است که اگر به این گروه منافق پیشنهاد شود به زودی این دعوت را اجابت کرده و با فتنه جویان همکاری می کنند!
اما این تفسیر با ظاهر جمله و لو دخلت علیهم من اقطارها (اگر از اطراف بر مدینه هجوم آورند...) سازگار نیست ، و شاید به همین دلیل اکثر مفسران همان معنی اول را انتخاب کرده اند.
سپس قرآن ، این گروه منافق را به محاکمه می کشد و می گوید: ((آنها قبلا با خدا عهد و پیمان بسته بودند که پشت به دشمن نکنند، و بر سر عهد خود در دفاع از توحید و اسلام و پیامبر بایستند، مگر آنها نمی دانند که عهد الهی مورد سؤ ال قرار خواهد گرفت)) و آنها در برابر آن مسئولند (و لقد کانوا عاهدوا الله من قبل لا یولون الادبار و کان عهد الله مسئولا)
بعضی گفته اند: منظور از این عهد و پیمان همان تعهدی است که طایفه

((بنی حارثه)) در روز جنگ احد با خدا و پیامبر کردند در آن هنگام که تصمیم به مراجعت از میدان گرفتند و بعد پشیمان شدند، عهد بستند که دیگر هرگز گرد این امور نروند، اما همانها در میدان جنگ احزاب باز به فکر پیمان شکنی افتادند.
بعضی نیز آن را اشاره به عهدی می دانند که در جنگ بدر و یا در عقبه قبل

از هجرت پیامبر با آن حضرت بستند.
ولی به نظر می رسد که آیه فوق مفهوم وسیع و گستردهای دارد که هم این عهد و پیمانها و هم سایر عهد و پیمانهای آنها را شامل می شود.
اصولا هر کسی ایمان می آورد و با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بیعت می کند این عهد را با او بسته که از اسلام و قرآن تا سر حد جان دفاع کند.
تکیه بر عهد و پیمان در اینجا به خاطر این است که حتی عرب جاهلی به مساله عهد و پیمان احترام می گذاشت ، چگونه ممکن است کسی بعد از ادعای اسلام ، پیمان خود را زیر پا بگذارد؟
بعد از آنکه خداوند نیت منافقان را افشاء کرد که منظورشان حفظ خانه هایشان نیست ، بلکه فرار از صحنه جنگ است ، با دو دلیل به آنها پاسخ می گوید.
نخست به پیامبر می فرماید: ((بگو اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید این فرار سودی به حال شما نخواهد داشت و بیش از چند روزی از زندگی دنیا بهره نخواهید گرفت)) (قل لن ینفعکم الفرار ان فررتم من الموت او القتل و اذا لا تمتعون الا قلیلا).
گیرم موفق به فرار شدید، از دو حال خارج نیست ، یا اجلتان سر آمده و مرگ حتمی شما فرا رسیده است ، هر جا باشید مرگ گریبان شما را می گیرد حتی در خانه ها و در کنار زن و فرزندانتان ، و حادثه ای از درون یا از برون به زندگی شما پایان می دهد، و اگر اجل شما فرا نرسیده باشد چهار روزی در این دنیا زندگی تواءم با ذلت و خفت خواهید داشت ، و اسیر چنگال دشمنان و سپس عذاب الهی خواهید شد. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 232
در حقیقت این بیان شبیه همان چیزی است که در جنگ احد، خطاب به گروه دیگری از منافقان سست عنصر نازل گردید: قل لو کنتم فی بیوتکم لبرز الذین کتب علیهم القتل الی مضاجعهم : ((بگو حتی اگر در خانه هایتان باشید، آنها که مقدر شده است کشته شوند به سراغشان در بسترهایشان می آیند و آنها را از دم شمشیر می گذرانند))! (آل عمران - 153).
دیگر اینکه مگر نمی دانید تمام سرنوشت شما به دست خدا است ، و هرگز نمی توانید از حوزه قدرت و مشیت او فرار کنید.

((ای پیامبر! به آنها بگو چه کسی می تواند شما را در برابر اراده خدا حفظ کند اگر او مصیبت یا رحمتی را برای شما بخواهد))؟! (قل من ذا الذی یعصمکم من الله ان اراد بکم سوء او اراد بکم رحمة).
آری ((آنها غیر از خدا هیچ سرپرست و یاوری نخواهند یافت)) (و لا یجدون لهم من دون الله ولیا و لا نصیرا).
بنابر این اکنون که همه مقدرات شما به دست او است فرمان او را در زمینه جهاد که مایه عزت و سربلندی در دنیا و در پیشگاه خدا است به جان بپذیرید، و حتی اگر شهادت در این راه به سراغ شما آید با آغوش باز از آن استقبال کنید. الأحزاب
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 233
آیه 18 - 20
آیه و ترجمه
قَدْ یَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِینَ مِنکمْ وَ الْقَائلِینَ لاخْوَنِهِمْ هَلُمَّ إِلَیْنَا وَ لا یَأْتُونَ الْبَأْس إِلا قَلِیلاً(18)
أَشِحَّةً عَلَیْکُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْف رَأَیْتَهُمْ یَنظرُونَ إِلَیْک تَدُورُ أَعْیُنُهُمْ کالَّذِی یُغْشی عَلَیْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَب الْخَوْف سلَقُوکم بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلی الْخَیرِ أُولَئک لَمْ یُؤْمِنُوا فَأَحْبَط اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ وَ کانَ ذَلِک عَلی اللَّهِ یَسِیراً(19)
یحْسبُونَ الاَحْزَاب لَمْ یَذْهَبُوا وَ إِن یَأْتِ الاَحْزَاب یَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُم بَادُونَ فی الاَعْرَابِ یَسئَلُونَ عَنْ أَنبَائکُمْ وَ لَوْ کانُوا فِیکُم مَّا قَتَلُوا إِلا قَلِیلاً(20)
ترجمه :
18 - خداوند کسانی که مردم را از جنگ باز می داشتند و کسانی را که به برادران خود می گفتند به سوی ما بیائید (و خود را از معرکه بیرون کشید) به خوبی می شناسد تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 234
آنها (مردمی ضعیفند و) جز به مقدار کمی کارزار نمی کنند.
19 - آنها در همه چیز نسبت به شما بخیلند، و هنگامی که لحظات ترس و بحرانی پیش آید مشاهده می کنی آنچنان به تو نگاه می کنند و چشمهایشان در حدقه می چرخد که گوئی می خواهند قالب تهی کنند! اما هنگامی که حالت خوف و ترس فرو نشست زبانهای تند و خشن خود را با انبوهی از خشم و عصبانیت بر شما می گشایند (و سهم خود را از غنائم مطالبه می کنند!) در حالی که در آن نیز حریص و بخیلند، آنها هرگز ایمان نیاورده اند لذا خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرد و این کار بر خدا آسان است .
20 - آنها گمان می کنند هنوز لشکر احزاب نرفته اند، و اگر برگردند اینها دوست می دارند در میان اعراب بادیه نشین پراکنده و پنهان شوند و از اخبار شما جویا گردند و اگر در میان شما باشند جز کمی پیکار نمی کنند.
تفسیر:

گروه باز دارندگان
سپس به وضع گروهی دیگر از منافقین که از میدان جنگ احزاب کناره گیری کردند و دیگران را نیز دعوت به کناره گیری می نمودند اشاره کرده می گوید: ((خداوند آن گروهی از شما را که کوشش داشتند مردم را از جنگ منصرف سازند می داند)) (قد یعلم الله المعوقین منکم).
((و همچنین کسانی را که به برادرانشان می گفتند به سوی ما بیائید و دست از این پیکار خطرناک بردارید))! (و القائلین لاخوانهم هلم الینا).
((همان کسانی که اهل جنگ و پیکار نیستند و جز مقدار کمی - آنهم از روی اکراه و یا ریا - به سراغ جنگ نمی روند)) (و لا یاتون الباس الا قلیلا).
((معوقین)) از ماده ((عوق)) (بر وزن شوق) به معنی باز داشتن و منصرف کردن از چیزی است و ((باس)) در اصل به معنی شدت و در اینجا منظور از آن ((جنگ)) است .
آیه فوق احتمالا اشاره به دو دسته می کند: دستهای از منافقین ، که در

لابلای صفوف مسلمانان بودند (و تعبیر ((منکم)) گواه بر این است) و سعی داشتند مسلمانان ضعیف الایمان را از جنگ باز دارند، اینها همان ((معوقین)) بودند.
گروه دیگری که بیرون از صحنه نشسته بودند از منافقین و یا یهود، و هنگامی که با سربازان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برخورد می کردند می گفتند به سراغ ما بیائید و خود را از این معرکه بیرون بکشید (اینها همانها هستند که در جمله دوم اشاره شده است).
این احتمال نیز وجود دارد که این آیه بیان دو حالت مختلف از یک گروه باشد، کسانی که وقتی در میان مردم هستند آنها را از جنگ باز می دارند، و هنگامی که به کنار می روند دیگران را به سوی خود دعوت می کنند.
در روایتی می خوانیم یکی از یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از میدان احزاب به درون شهر برای حاجتی آمده بود، برادرش را دید که نان و گوشت بریان و شراب پیش روی خود نهاده ، گفت تو اینجا به خوشگذرانی مشغولی و پیامبر خدا در میان شمشیرها و نیزه ها مشغول پیکار است ؟!
در جوابش گفت ای ابله ! تو نیز بیا با ما بنشین و خوش باش ! به خدائی که محمد به او قسم یاد می کند که او هرگز از این میدان باز نخواهد گشت ! و این لشکر عظیمی که جمع شده اند او و اصحابش را زنده نخواهند گذاشت !
برادرش گفت : دروغ می گوئی ، به خدا سوگند می روم و رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را از آنچه گفتی باخبر می سازم ، خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و جریان را گفت در اینجا آیه فوق

نازل شد.
بنابر این شان نزول واژه ((اخوانهم)) (برادرانشان) ممکن است به معنی برادران حقیقی باشد و یا به معنی هم مسلکان ، همانگونه که در آیه 27 سوره اسراء تبذیر کنندگان را برادران شیاطین نامیده است (ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین). تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 236
در آیه بعد می افزاید: ((انگیزه تمام این کارشکنیها این است که آنها در همه چیز نسبت به شما بخیل اند)) (اشحة علیکم).
نه تنها در بذل جان در میدان نبرد که در کمکهای مالی برای تهیه وسائل جنگ ، و در کمکهای بدنی برای حفر خندق ، و حتی در کمکهای فکری نیز بخل می ورزند، بخلی تواءم با حرص و حرصی روز افزون !
بعد از بیان بخل آنها و مضایقه از هر گونه ایثارگری ، به بیان اوصاف دیگری از آنها که تقریبا جنبه عمومی در همه منافقان در تمام اعصار و قرون دارد پرداخته چنین می گوید: ((هنگامی که لحظات ترسناک و بحرانی پیش می آید آنچنان جبان و ترسو هستند که می بینی به تو نگاه می کنند در حالی که چشمهایشان بی اختیار در حدقه به گردش آمده ، همانند کسی که در حال جان دادن است)) ! (فاذا جاء الخوف راءیتهم ینظرون الیک تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت).
آنها چون از ایمان درستی برخوردار نیستند و تکیه گاه محکمی در زندگی ندارند، هنگامی که در برابر حادثه سختی قرار گیرند کنترل خود را به کلی از دست می دهند، گوئی می خواهند قبض روحشان کنند.
سپس می افزاید: ((اما همینها هنگامی که طوفان فرو نشست و حال عادی پیدا کردند به سراغ شما می آیند آنچنان پر توقعند که گوئی فاتح اصلی جنگ آنها هستند، و همچون طلبکاران فریاد می کشند و با الفاظی درشت و خشن ، سهم خود را از غنیمت ، مطالبه می کنند، و در آن نیز سختگیر و بخیل و حریصند))! (فاذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة حداد اشحة علی الخیر).
((سلقوکم)) از ماده ((سلق)) (بر وزن خلق) در اصل به معنی گشودن تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 237
چیزی با خشم و عصبانیت است ، خواه گشودن دست باشد یا زبان ، این تعبیر در مورد کسانی که با لحنی آمرانه و طلبکارانه فریاد می کشند و چیزی را می طلبند به کار می رود.
السنة حداد، به معنی زبانهای تیز و تند است ، و در اینجا کنایه از خشونت در سخن می باشد.
در پایان آیه به آخرین توصیف آنها که در واقع ریشه همه بدبختیهایشان می باشد اشاره کرده می فرماید: ((آنها هرگز ایمان نیاورده اند)) (اولئک لم یؤ منوا).

((و به همین دلیل خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرده)) چرا که اعمالشان هرگز تواءم با انگیزه الهی و اخلاص نبوده است (فاحبط الله اعمالهم).
((و این کار برای خدا سهل و آسان است)) (و کان ذلک علی الله یسیرا).
در یک جمع بندی چنین نتیجه می گیریم که معوقین (باز دارندگان) منافقانی بودند با این اوصاف :
1 - هرگز اهل جنگ نبودند جز به مقدار بسیار کم .
2 - آنها هیچگاه اهل ایثار و فداکاری از نظر جان و مال نبوده و تحمل کمترین ناراحتیها را نمی کردند.
3 - در لحظات طوفانی و بحرانی از شدت ترس ، خود را بکلی می باختند.
4 - به هنگام پیروزی ، خود را وارث همه افتخارات می پنداشتند!
5 - آنها افراد بی ایمانی بودند و اعمالشان نیز در پیشگاه خدا بی ارزش بود. و چنین است راه و رسم منافقان در هر عصر و زمان ، و در هر جامعه و گروه .
چه توصیف دقیقی قرآن از آنها کرده که به وسیله آن می توان همفکران آنها را شناخت ، و چقدر در عصر و زمان خود نمونه های بسیاری از آنها را با چشم می بینیم ! تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 238
آیه بعد ترسیم گویاتری از حالت جبن و ترس این گروه است می گوید: ((آنها به قدری وحشت زده شده اند که بعد از پراکنده شدن احزاب و لشکریان دشمن تصور می کنند هنوز آنها نرفته اند))! (یحسبون الاحزاب لم یذهبوا).
کابوس وحشتناکی بر فکر آنها سایه افکنده ، گوئی سربازان کفر مرتبا از مقابل چشمانشان رژه می روند، شمشیرها را برهنه کرده و نیزه ها را به آنها حواله می کنند!
این جنگاوران ترسو، این منافقان بزدل از سایه خود نیز وحشت دارند، هر صدای اسبی بشنوند، هر نعره شتری به گوششان رسد، از ترس به خود می پیچند به گمان اینکه لشکریان احزاب برگشته اند!.
سپس اضافه می کند: ((اگر بار دیگر احزاب برگردند آنها دوست می دارند سر به بیابان بگذارند و در میان اعراب بادیه نشین پراکنده و پنهان شوند)) (و ان یات الاحزاب یودوا لو انهم بادون فی الاعراب).
((آری بروند و در آنجا بمانند و مرتبا از اخبار شما جویا باشند)) (یسئلون عن انبائکم).
لحظه به لحظه از هر مسافری جویای آخرین خبر شوند، مبادا احزاب به منطقه آنها نزدیک شده باشند، و سایه آنها به دیوار خانه آنها بیفتد! و این منت را بر سر شما بگذارند که همواره جویای حال و وضع شما بودیم !
و در آخرین جمله می افزاید: ((به فرض که آنها فرار هم نمی کردند و در

میان شما بودند جز به مقدار کم نمی جنگیدند)) (و لو کانوا فیکم ما قاتلوا الا قلیلا).
نه از رفتن آنها نگران باشید، نه از وجودشان خوشحال ، که افرادی تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 239
بی ارزش و بی خاصیتند و نبودنشان از بودنشان بهتر!
همین مقدار پیکار مختصر نیز برای خدا نیست . از ترس سرزنش و ملامت مردم و برای تظاهر و ریا کاری است ، چرا که اگر برای خدا بود حد و مرزی نداشت ، و تا پای جان در این میدان ایستاده بودند. الأحزاب
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 240
آیه 21 - 25
آیه و ترجمه
لَّقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسولِ اللَّهِ أُسوَةٌ حَسنَةٌ لِّمَن کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الاَخِرَ وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً(21)
وَ لَمَّا رَءَا الْمُؤْمِنُونَ الاَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسولُهُ وَ صدَقَ اللَّهُ وَ رَسولُهُ وَ مَا زَادَهُمْ إِلا إِیمَناً وَ تَسلِیماً(22)
مِّنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صدَقُوا مَا عَهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضی نحْبَهُ وَ مِنهُم مَّن یَنتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِیلاً(23)
لِّیَجْزِی اللَّهُ الصدِقِینَ بِصِدْقِهِمْ وَ یُعَذِّب الْمُنَفِقِینَ إِن شاءَ أَوْ یَتُوب عَلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَّحِیماً(24)
وَ رَدَّ اللَّهُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِغَیْظِهِمْ لَمْ یَنَالُوا خَیراً وَ کَفَی اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتَالَ وَ کانَ اللَّهُ قَوِیاًّ عَزِیزاً(25) تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 241
ترجمه :
21 - برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکوئی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند، و خدا را بسیار یاد می کنند.
22 - هنگامی که مؤ منان ، لشکر احزاب را دیدند، گفتند: این همان است که خدا و رسولش به ما وعده فرموده و خدا و رسولش راست گفته اند، و این موضوع جز بر ایمان و تسلیم آنها چیزی نیفزود.
23 - در میان مؤ منان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بستند صادقانه ایستاده اند، بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شربت شهادت نوشیدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده اند.
24 - هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش دهد، و منافقان را هرگاه بخواهد عذاب کند یا (اگر توبه کنند) توبه آنها را بپذیرد، چرا که خداوند غفور و رحیم است .
25 - خدا احزاب کافر را با دلی مملو از خشم باز گرداند بی آنکه نتیجه ای از کار خود گرفته باشند، و خداوند در این میدان مؤ منان را از جنگ بی نیاز

ساخت ، (و پیروزی را نصیبشان کرد) و خدا قوی و شکست ناپذیر است !.
تفسیر:
نقش مؤ منان راستین در جنگ احزاب
تاکنون از گروههای مختلف و برنامه های آنها در غزوه احزاب سخن به میان آمده از جمله افراد ضعیف الایمان ، منافقین ، سران کفر و نفاق ، و باز دارندگان از جهاد.
قرآن مجید در پایان این سخن از ((مؤ منان راستین))، و روحیه عالی و پایمردی و استقامت و سایر ویژگیهای آنان در این جهاد بزرگ ، سخن می گوید.
و مقدمه این بحث را از شخص پیامبر اسلام که پیشوا و بزرگ و اسوه آنان بود شروع می کند، می گوید: ((برای شما در زندگی رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و عملکرد تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 242
او (در میدان احزاب) سرمشق نیکوئی بود برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند)) (لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجوا الله و الیوم الاخر و ذکر الله کثیرا).
بهترین الگو برای شما نه تنها در این میدان که در تمام زندگی ، شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، روحیات عالی او، استقامت و شکیبائی او، هوشیاری و درایت و اخلاص و توجه به خدا و تسلط او بر حوادث ، و زانو نزدن در برابر سختیها و مشکلات ، هر کدام می تواند الگو و سرمشقی برای همه مسلمین باشد.
این ناخدای بزرگ به هنگامی که سفینه اش گرفتار سختترین طوفانها، می شود کمترین ضعف و سستی و دستپاچگی به خود راه نمی دهد، او هم ناخدا است هم لنگر مطمئن این کشتی ، هم چراغ هدایت است ، و هم مایه آرامش و راحت روح و جان سرنشینان .
همراه دیگر مؤ منان ، کلنگ به دست می گیرد، خندق می کند، با بیل جمع آوری کرده و با ظرف از خندق بیرون می برد، برای حفظ روحیه و خونسردی یارانش با آنها مزاح می کند، و برای گرم کردن دل و جان آنها را به خواندن اشعار حماسی تشویق می نماید، مرتبا آنان را به یاد خدا می اندازد و به آینده درخشان و فتوحات بزرگ نوید می دهد.
از توطئه منافقان بر حذر میدارد و هوشیاری لازم را به آنها می دهد.
از آرایش جنگی صحیح و انتخاب بهترین روشهای نظامی لحظهای غافل نمی ماند، و در عین حال از راههای مختلف برای ایجاد شکاف در میان صفوف دشمن از پای نمی نشیند.
آری او بهترین مقتدا و اسوه مؤ منان در این میدان و در همه میدانها است .
((اسوة)) (بر وزن عروه) در اصل به معنی آن حالتی است که انسان

به هنگام پیروی از دیگری به خود می گیرد و به تعبیر دیگری همان تاسی کردن و اقتدا نمودن است ، بنابر این معنی مصدری دارد، نه معنی وصفی ، و جمله لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة مفهومش این است که برای شما در پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تاسی و پیروی خوبی است ، می توانید با اقتدا کردن به او خطوط خود را اصلاح و در مسیر ((صراط مستقیم)) قرار گیرید.
جالب اینکه : قرآن در آیه فوق این اسوه حسنه را مخصوص کسانی می داند که دارای سه ویژگی هستند، امید به الله و امید به روز قیامت دارند و خدا را بسیار یاد می کنند.
در حقیقت ایمان به مبدء و معاد انگیزه این حرکت است ، و ذکر خداوند تداوم بخش آن ، زیرا بدون شک کسی که از چنین ایمانی قلبش سرشار نباشد، قادر به قدم گذاشتن در جای قدمهای پیامبر نیست و در ادامه این راه نیز اگر پیوسته ذکر خدا نکند و شیاطین را از خود نراند، قادر به ادامه تاسی و اقتدا نخواهد بود.
این نکته نیز قابل توجه است که علی (علیه السلام) با آن شهامت و شجاعتش در همه میدانهای جنگ که یک نمونه زنده آن غزوه احزاب است و بعد اشاره خواهد شد در سخنی که در نهج البلاغه از آنحضرت نقل می فرماید کنا اذا احمر الباس اتقینا برسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فلم یکن احد منا اقرب الی العدو منه : ((هر گاه آتش جنگ ، سخت شعله ور می شد ما به رسول الله پناه می بردیم و هیچیک از ما به دشمن نزدیکتر از او نبود)).
بعد از ذکر این مقدمه به بیان حال مؤ منان راستین پرداخته چنین می گوید: ((هنگامی که مؤ منان ، لشگریان احزاب را دیدند، نه تنها تزلزلی به

بلکه گفتند این همان است که خدا و رسولش به ما وعده فرموده ، و طلایه آن آشکار گشته ، و خدا و رسولش راست گفته اند، و این ماجرا جز بر ایمان و تسلیم آنها چیزی نیفزود (و لما راء المؤ منون الاحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله و ما زادهم الا ایمانا و تسلیما).
این کدام وعده بود که خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) وعده داده بود؟
بعضی گفته اند این اشاره به سخنی است که قبلا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گفته بود که به زودی قبائل عرب و دشمنان مختلف شما دست به دست هم می دهند و به سراغ شما می آیند، اما بدانید سرانجام پیروزی با شما است .
مؤ منان هنگامی که هجوم ((احزاب)) را مشاهده کردند یقین پیدا کردند

که این همان وعده پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است گفتند: اکنون که قسمت اول وعده به وقوع پیوسته قسمت دوم یعنی پیروزی نیز مسلما به دنبال آن است ، لذا بر ایمان و تسلیمشان افزود.
دیگر اینکه خداوند در سوره بقره آیه 214 به مسلمانان فرموده بود که آیا گمان می کنید به سادگی وارد بهشت خواهید شد بی آنکه حوادثی همچون حوادث گذشتگان برای شما رخ دهد؟ همانها که گرفتار ناراحتیهای شدید شدند و آنچنان عرصه به آنان تنگ شد که گفتند: یاری خدا کجا است))؟
خلاصه اینکه به آنها گفته شده بود که شما در بوته های آزمایش سختی آزموده خواهید شد، و آنها با مشاهده احزاب متوجه صدق گفتار خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شدند و بر ایمانشان افزود.
البته این دو تفسیر با هم منافاتی ندارد، مخصوصا با توجه به اینکه یکی در اصل وعده خدا و دیگری وعده پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، و این دو در آیه مورد بحث با هم آمده ، جمع میان این دو کاملا مناسب به نظر می رسد. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 245
آیه بعد اشاره به گروه خاصی از مؤ منان است که در تاسی به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از همه پیشگامتر بودند، و بر سر عهد و پیمانشان با خدا یعنی فدا کاری تا آخرین نفس و آخرین قطره خون ایستادند، می فرماید:
((در میان مؤ منان مردانی هستند که بر سر عهدی که با خدا بسته اند ایستاده اند، بعضی از آنها به عهد خود وفا کرده ، جان را به جان آفرین تسلیم نمودند و در میدان جهاد شربت شهادت نوشیدند، و بعضی نیز در انتظارند)) (من المؤ منین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر).
((و هیچگونه تغییر و تبدیل در عهد و پیمان خود ندادند و کمترین انحراف و تزلزلی در کار خود پیدا نکردند)) (و ما بدلوا تبدیلا).
به عکس منافقان و یا مؤ منان ضعیف الایمان که طوفان حوادث آنها را به این طرف و آن طرف می افکند، و هر روز فکر شوم و تازه ای در مغز ناتوان خود می پروراندند، اینان همچون کوه ، ثابت و استوار ایستادند، و اثبات کردند عهدی که با او بستند هرگز گسستنی نیست))!
واژه ((نحب)) (بر وزن عهد) به معنی عهد و نذر و پیمان است ، و گاه به معنی مرگ و یا خطر و یا سرعت سیر و یا گریه با صدای بلند نیز آمده .
در میان مفسران گفتگو است که این آیه به چه افرادی ناظر است ؟.
دانشمند معروف اهل سنت ، ((حاکم ابو القاسم حسکانی)) با سند از علی (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: فینا نزلت ((رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه ،)) فانا و الله المنتظر و ما بدلت تبدیلا!: ((آیه رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه در باره ما نازل شده است ، و من به خدا همان

کسی هستم که انتظار (شهادت) را می کشم ، (و قبلا مردانی از ما همچون حمزه سید الشهدا (علیه السلام) شربت شهادت تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 246
نوشیدند) و من هرگز در روش خود تغییر نداده ، بر سر پیمانم ایستاده ام)). بعضی دیگر گفته اند: جمله ((من قضی نحبه)) اشاره به شهیدان بدر و احد است ، و جمله ((و منهم من ینتظر)) اشاره به مسلمانان راستین دیگری است که در انتظار پیروزی یا شهادت بودند.
از ((انس بن مالک)) نیز نقل شده که عمویش ((انس بن نضر)) در روز جنگ بدر حاضر نبود، بعدا که آگاه شد، در حالی که جنگ پایان یافته بود تاسف خورد که چرا در این جهاد شرکت نداشت ، با خدا عهد و پیمان بست که اگر نبرد دیگری رخ دهد در آن شرکت جوید و تا پای جان بایستد، لذا در جنگ احد شرکت کرد و به هنگامی که گروهی فرار کردند او فرار نکرد، آنقدر مقاومت نمود که مجروح شد سپس به افتخار شهادت نائل گشت .
و از ابن عباس نقل شده که گفت : جمله ((منهم من قضی نحبه)) اشاره به حمزة بن عبدالمطلب و بقیه شهیدان احد و انس بن نضر و یاران او است .
در میان این تفسیرها هیچ منافاتی نیست ، چرا آیه مفهوم وسیعی دارد که همه شهدای اسلام را که قبل از ماجرای جنگ ((احزاب)) شربت شهادت نوشیده بودند شامل می شود، و منتظران نیز تمام کسانی بودند که در انتظار پیروزی و شهادت به سر می بردند، و افرادی همچون ((حمزه سید الشهدا)) (علیه السلام) و ((علی)) (علیه السلام) در راءس این دو گروه قرار داشتند.
لذا در تفسیر ((صافی)) چنین آمده است : ان اصحاب الحسین بکربلا کانوا کل من اراد الخروج ودع الحسین (علیه السلام) و قال : السلام علیک یا بن تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 247
رسول الله ! فیجیبه : و علیک السلام و نحن خلفک ، و یقرء فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر)): ((یاران امام حسین (علیه السلام) در کربلا هر کدام که می خواستند به میدان بروند با امام (علیه السلام) وداع می کردند و می گفتند سلام بر تو ای پسر رسولخدا (سلام وداع) امام (علیه السلام) نیز به آنها پاسخ می گفت و سپس این آیه را تلاوت می فرمود: فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر.
از کتب مقاتل استفاده می شود که امام حسین (علیه السلام) این آیه را بر کنار جنازه شهیدان دیگری همچون ((مسلم بن عوسجه)) و به هنگامی که خبر شهادت ((عبد الله بن یقطر)) به او رسید نیز تلاوت فرمود.
و از اینجا روشن می شود که آیه چنان مفهوم وسیعی دارد که تمام مؤ منان راستین را در هر عصر و هر زمان شامل می شود، چه آنها که جامه

شهادت در راه خدا بر تن پوشیدند و چه آنها که بدون هیچگونه تزلزل بر سر عهد و پیمان با خدای خویش ایستادند و آماده جهاد و شهادت بودند.
آیه بعد نتیجه و هدف نهائی عملکردهای مؤ منان و منافقان را در یک جمله کوتاه چنین بازگو می کند: ((هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش دهد، و منافقان را هر گاه بخواهد عذاب کند و یا (اگر توبه کنند) ببخشد و توبه آنها را بپذیرد، چرا که خداوند غفور و رحیم است)) (لیجزی الله الصادقین بصدقهم و یعذب المنافقین ان شاء او یتوب علیهم ان الله کان غفورا رحیما).
نه صدق و راستی و وفاداری مؤ منان مخلص بدون پاداش می ماند، و نه سستیها و کارشکنیهای منافقان بدون کیفر. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 248
منتها برای اینکه راه بازگشت حتی به روی این منافقان لجوج بسته نشود با جمله ((او یتوب علیهم)) درهای توبه را به روی آنها می گشاید و خود را با اوصاف ((غفور و رحیم)) توصیف می کند تا انگیزه حرکت به سوی ایمان و صدق و راستی و عمل به تعهدات الهی را در آنها زنده کند.
از آنجا که این جمله به عنوان نتیجه ای برای کارهای زشت منافقان ذکر شده بعضی از بزرگان مفسرین چنین استفاده کرده اند که گاه ممکن است یک گناه بزرگ در دلهای آماده منشا حرکت و انقلاب و بازگشت به سوی حق و حقیقت شود و شری باشد که سرآغاز خیری گردد!.
آخرین آیه مورد بحث که آخرین سخن را در باره جنگ احزاب می گوید و به این بحث خاتمه می دهد در عباراتی کوتاه جمع بندی روشنی از این ماجرا کرده در جمله اول می گوید: ((خداوند کافران را در حالی که از خشم و غضب لبریز بودند و اندوهی عظیم بر قلبشان سایه افکنده بود باز گرداند در حالی که به هیچیک از نتائجی که در نظر داشتند نرسیدند)) (و رد الله الذین کفروا بغیظهم لم ینالوا خیرا).
((غیظ)) به معنی ((خشم)) و گاه به معنی ((غم)) آمده است ، و در اینجا آمیزه ای از هر دو می باشد، لشکریان احزاب که آخرین تلاش و کوشش خود را برای پیروزی بر ارتش اسلام به کار گرفته بودند و ناکام ماندند، غمگین و خشمگین به سرزمینهای خود بازگشتند.
منظور از ((خیر)) در اینجا، پیروزی در جنگ است ، البته پیروزی لشکر کفر، هرگز خیر نبود، بلکه شر بود، اما قرآن که از دریچه فکر آنها سخن می گوید از آن تعبیر به خیر کرده اشاره به اینکه آنها به هیچ نوع پیروزی در این تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 249
میدان نائل نشدند.
بعضی نیز گفته اند منظور از خیر در اینجا ((مال)) است ، چرا که این کلمه در بعضی از موارد دیگر نیز به مال اطلاق شده است (از جمله در آیه

وصیت آیه 180 سوره بقره (ان ترک خیرا الوصیة للوالدین).
چه اینکه یکی از انگیزه های اصلی لشکر کفر رسیدن به غنائم مدینه و غارت این سرزمین بود، اصولا در عصر جاهلیت ، مهمترین انگیزه جنگ ، همین انگیزه بود.
ولی ما هیچ دلیلی بر محدود کردن مفهوم خیر به مال در اینجا نداریم بلکه هر نوع پیروزی را که آنها در نظر داشتند شامل می شود، مال هم یکی از آنها بود که از همه محروم ماندند.
در جمله بعد می افزاید: ((خداوند در این میدان مؤ منان را از جنگ بی نیاز ساخت)) (و کفی الله المؤ منین القتال).
آنچنان عواملی فراهم کرد که بی آنکه احتیاج به درگیری وسیع و گسترده ای باشد و مؤ منان متحمل خسارات و ضایعات زیادی شوند جنگ پایان گرفت ، زیرا از یکسو طوفان شدید و سردی اوضاع مشرکان را به هم ریخت ، و از سوی دیگر رعب و ترس و وحشت را که آن هم از لشکرهای نامرئی خدا است بر قلب آنها افکند، و از سوی سوم ضربه ای که علی بن ابی طالب (علیه السلام) بر پیکر بزرگترین قهرمان دشمن عمرو بن عبد ود وارد ساخت و او را به دیار عدم فرستاد، سبب فرو ریختن پایه های امید آنها شد، دست و پای خود را جمع کردند و محاصره مدینه را شکستند و ناکام به قبائل خود باز گشتند. و در آخرین جمله می فرماید: ((خداوند قوی و شکست ناپذیر است)) (و کان الله قویا عزیزا).
ممکن است کسانی ((قوی)) باشند اما ((عزیز)) و شکست ناپذیر نباشند یعنی شخص تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 250
قویتری بر آنان پیروز شود، ولی تنها ((قوی شکست ناپذیر)) در عالم خدا است که قوت و قدرتش بی انتها است ، هم او بود که در چنین میدان بسیار سخت و خطرناکی آنچنان پیروزی نصیب مؤ منان کرد که حتی نیاز به درگیری و دادن تلفات هم پیدا نکردند!
نکته ها:
1 - نکات مهمی از جنگ احزاب
الف - جنگ احزاب چنانکه از نامش پیدا است نبردی بود که در آن تمام قبائل و گروههای مختلف دشمنان اسلام برای کوبیدن اسلام جوان متحد شده بودند.
جنگ احزاب آخرین تلاش ، آخرین تیر ترکش کفر، و آخرین قدرتنمائی شرک بود، به همین دلیل هنگامی که بزرگترین قهرمان دشمن یعنی ((عمرو بن عبدود)) در برابر افسر رشید جهان اسلام ((امیر المؤ منین علی بن ابی طالب)) (علیه السلام) قرار گرفت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: برز الایمان کله الی الشرک کله : ((تمام ایمان در برابر تمام کفر قرار گرفت)).

چرا که پیروزی یکی از این دو نفر بر دیگری پیروزی کفر بر ایمان یا ایمان بر کفر بود، و به تعبیر دیگر کارزاری بود سرنوشتساز که آینده اسلام و شرک را مشخص می کرد به همین دلیل بعد از ناکامی دشمنان در این پیکار عظیم ، دیگر کمر راست نکردند و ابتکار عمل بعد از این ، همیشه در دست مسلمانان بود.
ستاره اقبال دشمن رو به افول گذاشت و پایه های قدرت آنها در هم شکست تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 251
و لذا در حدیثی می خوانیم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعد از پایان جنگ احزاب فرمود: الان نغز و هم و لا یغزوننا: ((اکنون دیگر ما با آنها می جنگیم و آنها قدرت جنگ نخواهند داشت)).
ب - بعضی از مورخان نفرات سپاه کفر را بیش از ده هزار نفر نوشته اند، مقریزی در الامتاع می گوید تنها قریش با چهار هزار سرباز و سیصد راءس اسب و هزار و پانصد شتر بر لب خندق اردو زد قبیله بنی سلیم با هفتصد نفر در منطقه مرالظهران به آنها پیوستند، قبیله بنی فزاره با هزار نفر، و قبائل بنی اشجع و بنی مره هر کدام با چهارصد نفر، و قبائل دیگر هر کدام نفراتی فرستادند که مجموع آنها از ده هزار تن تجاوز می کردند.
در حالی که عده مسلمانان از سه هزار نفر تجاوز نمی کرد، آنها دامنه کوه سلع که نقطه مرتفعی بود (در کنار مدینه) را اردوگاه اصلی خود انتخاب کرده بودند که بر خندق مشرف بود و می توانستند بوسیله تیراندازان خود عبور و مرور از خندق را کنترل کنند.
به هر حال لشکر کفر، مسلمانان را از هر سو محاصره کردند و این محاصره به روایتی بیست روز و به روایت دیگر 25 روز و مطابق بعضی از روایات حدود یکماه به طول انجامید.
و با اینکه دشمن از جهات مختلفی نسبت به مسلمانان برتری داشت ، سر انجام چنانکه گفتیم ناکام به دیار خود باز گشتند.
ج - مساءله حفر خندق چنانکه می دانیم به مشورت سلمان فارسی صورت تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 252
گرفت این مساله که به عنوان یک وسیله دفاعی در کشور ایران در آن روز معمول بود تا آن وقت در جزیره عربستان سابقه نداشت و پدیده تازه ای محسوب می شد و ایجاد آن در اطراف مدینه ، هم از لحاظ نظامی حائز اهمیت بود و هم از نظر تضعیف روحیه دشمن و تقویت روانی مسلمین .
از مشخصات خندق ، اطلاعات دقیقی ، در دست نیست ، مورخان نوشته اند پهنای آن بقدری بود که سواران دشمن نتوانند از آن با پرش بگذرند، عمق آن نیز حتما به اندازه ای بوده که اگر کسی وارد آن می شد به آسانی نمی توانست از طرف مقابل بیرون آید.

بعلاوه تسلط تیراندازان اسلام بر منطقه خندق به آنها امکان می داد که اگر کسی قصد عبور داشت او را در همان وسط خندق هدف قرار دهند.
و اما از نظر طول بعضی با توجه به این روایت معروف که پیغمبر هر ده نفر را مامور حفر چهل ذراع (حدود 20 متر) از خندق کرده بود و با توجه به اینکه مطابق مشهور عدد لشکر اسلام بالغ بر سه هزار نفر بود، طول مجموع آن را به دوازده هزار ذراع (6 هزار متر) تخمین زده اند.
و باید اعتراف کرد که با وسائل بسیار ابتدائی آن روز حفر چنین خندقی بسیار طاقت فرسا بوده است ، بخصوص اینکه مسلمانان از نظر آذوقه و وسائل دیگر نیز سخت در مضیقه بودند.
مسلما حفر خندق مدت قابل توجهی به طول انجامید و این نشان می دهد که لشکر اسلام با هوشیاری کامل قبل از آنکه دشمن هجوم آورد پیش بینی های لازم را کرده بود به گونه ای که سه روز قبل از رسیدن لشکر کفر به مدینه کار حفر خندق پایان یافته بود. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 253
د - میدان بزرگ آزمایش
جنگ احزاب ، محک آزمون عجیبی بود، برای همه مسلمانان و آنها که دعوی اسلام داشتند، و همچنین کسانی که گاه ادعای بی طرفی می کردند و در باطن با دشمنان اسلام سر و سر داشتند و همکاری می کردند.
موضع گروههای سه گانه (مؤ منان راستین ، مؤ منان ضعیف و منافقان) در عملکردهای آنها کاملا مشخص شد، و ارزشهای اسلامی کاملا آشکار گشت .
هر یک از این گروههای سه گانه در کوره داغ جنگ احزاب ، سره و ناسره بودن خود را نشان دادند.
طوفان حادثه بقدری تند بود که هیچکس نمی توانست آنچه را در دل دارد پنهان کند، و مطالبی که شاید سالیان دراز در شرائط عادی برای کشف آن وقت لازم بود در مدتی کمتر از یکماه به ظهور و بروز پیوست !
این نکته نیز قابل توجه است که شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با مقاومت و ایستادگی سرسختانه خود و حفظ خونسردی و توکل بر خدا و اعتماد به نفس ، و همچنین مواسات و همکاری با مسلمانان در حفر خندق و تحمل مشکلات جنگ ، نیز عملا ثابت کرد که به آنچه در تعلیماتش قبلا آورده است ، کاملا مؤ من و وفادار می باشد. و آنچه را به مردم می گوید قبل از هر کس خود عمل می کند.
ه - پیکار تاریخی علی (علیه السلام) با عمرو بن عبدود
از فرازهای حساس و تاریخی این جنگ ، مقابله ع با قهرمان بزرگ لشگر دشمن ، عمرو بن عبدود است .
در تواریخ آمده است که لشگر احزاب زورمندترین دلاوران عرب را به همکاری در این جنگ دعوت کرده بود، از میان آنها پنج نفر از همه

مشهورتر بودند: ((عمرو بن عبدود)) و ((عکرمة ابن ابی جهل)) و ((هبیره)) و ((نوفل)) و ((ضرار)). تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 254
آنها در یکی از روزهای جنگ ، برای نبرد تن به تن آماده شدند، لباس رزم در بر پوشیدند و از نقطه باریکی از خندق که از تیر رس سپاهیان اسلام نسبتا دور بود با اسب خود، به جانب دیگر خندق پرش کردند، و در برابر لشکر اسلام حاضر شدند که از میان اینها عمرو بن عبدود از همه نام آورتر بود.
او که مغزش از غرور خاصی لبریز بود، و سابقه زیادی در جنگ داشت جلو آمد و مبارز طلبید، صدای خود را بلند کرد و نعره بر آورد.

طنین فریاد ((هل من مبارز)) او در میدان احزاب پیچید، و چون کسی از مسلمانان آماده مقابله با او نشد جسورتر گشت ، و عقائد مسلمین را به سخریه کشید و گفت : شما که میگوئید کشتگانتان در بهشت هستند و مقتولین ما در دوزخ ، آیا یکی از شما نیست که من او را به بهشت بفرستم یا او مرا به دوزخ اعزام کند؟!
و در اینجا اشعار معروفش را خواند.
و لقد بححت عن النداء
بجمعکم هل من مبارز!
و وقفت اذ جبن المشجع
موقف البطل المناجز!
ان السماحة و الشجاعة
فی الفتی خیر الغرائز!((بسکه فریاد کشیدم - در میان جمعیت شما و مبارز طلبیدم صدایم گرفت !
من هم اکنون در جائی ایستاده ام که شبه قهرمانان از ایستادن در موقف قهرمانان جنگجو ترس دارند!
آری بزرگواری و شجاعت در جوانمردان بهترین غرائز است))!0
در اینجا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمان داد یک نفر برخیزد و شر این مرد را از سر مسلمانان کم کند، اما هیچکس جز علی بن ابی طالب (علیه السلام) آماده این جنگ نشد.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به او فرمود، این عمرو بن عبدود است ، علی (علیه السلام) عرض کرد تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 255 من آماده ام هر چند عمرو باشد.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به او فرمود: نزدیک بیا، عمامه بر سرش پیچید و شمشیر مخصوصش ذو الفقار را به او بخشید، و برای او دعا کرد: اللهم احفظه من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله و من فوقه و من تحته : ((خداوندا! او را از پیش رو و پشت سر و از راست و چپ ، و از بالا و پائین حفظ کن)).
علی (علیه السلام) به سرعت به وسط میدان آمد، در حالی که این اشعار را در پاسخ اشعار عمرو می خواند:
لا تعجلن فقد اتاک
مجیب صوتک غیر عاجز!
ذو نیة و بصیرة
و الصدق منجی کل فائز
انی لارجوان اقیم
علیک نائحة الجنائز!

من ضربة نجلاء يبقى
صوتها بعد الهزاهز:
((شتاب مکن که پاسخگوی نیرومند دعوت تو فرا رسید!
آنکس که نیتی پاک و بصیرتی شایسته و صداقتی که نجات بخش هر انسان پیروز است دارد.
من امیدوارم که فریاد نوحهگران را بر کنار جنازه تو بلند کنم .
از ضربه آشکاری که صدای آن بعد از میدانهای جنگ باقی می ماند و در همه جا می پیچد))! و در اینجا بود که پیامبر جمله معروف : ((برز الایمان کله الی الشرک کله)) را فرمود.
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نخست او را دعوت به اسلام کرد، او نپذیرفت ، سپس دعوت به ترک میدان نمود، از آن هم ابا کرد و این را برای خود ننگ و عار دانست ، سومین پیشنهادش این بود از مرکب پیاده شود و جنگ تن به تن به صورت پیاده انجام گیرد. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 256
عمرو خشمگین شد و گفت : من باور نمی کردم کسی از عرب چنین پیشنهادی به من کند، از اسب پیاده شد و با شمشیر خود ضربه ای بر سر علی (علیه السلام) فرود آورد، اما امیر مؤ منان (علیه السلام) با چابکی مخصوص بوسیله سپر آن را دفع کرد، ولی شمشیر از سپر گذشت و سر علی (علیه السلام) را آزرده ساخت .
در اینجا علی (علیه السلام) از روش خاصی استفاده نمود، فرمود: تو مرد قهرمان عرب هستی و من با تو جنگ تن به تن دارم ، اینها که پشت سر تو هستند برای چه آمده اند، و تا عمرو نگاهی به پشت سر کرد، علی (علیه السلام) شمشیر را در ساق پای او جای داد، اینجا بود که قامت رشید ((عمرو)) به روی زمین در غلطید، گرد و غباری سخت فضای معرکه را فرا گرفته بوده ، جمعی از منافقان فکر می کردند علی (علیه السلام) به دست عمرو کشته شد اما هنگامی که صدای تکبیر را شنیدند پیروزی علی (علیه السلام) مسجل گشت . ناگهان علی (علیه السلام) را دیدند در حالی که خون از سرش می چکید آرام آرام به سوی لشگر گاه باز می گردد و لبخند پیروزی بر لب دارد، و پیکر ((عمرو)) بی سر در گوشه ای از میدان افتاده بود.
کشته شدن قهرمان معروف عرب ضربه غیر قابل جبرانی بر لشکر احزاب و امید و آرزوهای آنان وارد ساخت ، ضربه ای بود که روحیه آنان را سخت تضعیف کرد و آنها را از پیروزی مایوس ساخت ، و به همین دلیل پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در باره آن فرمود: لو وزن الیوم عملک بعمل جمیع امة محمد لرجح عملک علی عملهم و ذاک انه لم یبق بیت من المشرکین الا و قد دخل ذل بقتل عمرو و لم یبق بیت من المسلمین الا و

قد دخل عز بقتل عمرو!: ((اگر این کار تو را امروز با اعمال جمیع امت محمد مقایسه کنند بر آنها برتری خواهد داشت چرا که با کشته شدن عمرو خانه ای از خانه های مشرکان نماند مگر اینکه ذلتی در آن داخل شد، و خانه ای از خانه های مسلمین نماند مگر اینکه عزتی در آن وارد گشت))!. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 257
دانشمند معروف اهل سنت حاکم نیشابوری همین سخن را منتها با تعبیر دیگری آورده است : لمبارزة علی بن ابی طالب لعمرو بن عبد ود یوم الخندق افضل من اعمال امتی الی یوم القیامة .
فلسفه این سخن پیدا است چرا که در آن روز اسلام و قرآن ظاهرا بر لب پرتگاه قرار گرفته بود، و بحرانیترین لحظات خود را می پیمود، کسی که با فداکاری خود بیشترین فداکاری را بعد از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در این میدان نشان داد، اسلام را از خطر حفظ کرد و تداوم آن را تا روز قیامت تضمین نمود و اسلام از برکت فداکاری او ریشه گرفت و شاخ و برگ بر سر جهانیان گسترد، بنابر این عبادت همگان مرهون او است .
بعضی نوشته اند که مشرکان کسی را خدمت پیامبر فرستادند تا جنازه ((عمرو)) را به ده هزار درهم خریداری کند (شاید تصور می کردند مسلمانان با بدن عمرو همان خواهند کرد که سنگدلان در جنگ احد با پیکر حمزه کردند) پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود جنازه او برای شما، ما هرگز بهائی در برابر مردگان نخواهیم گرفت !
این نکته نیز قابل توجه است که وقتی خواهر عمرو بر کنار کشته برادر رسید و زره گرانقیمت او را دید که علی (علیه السلام) از تن او بیرون نیاورده است گفت : ما قتله الا کفو کریم : ((من اعتراف می کنم که هماورد و کشنده او مرد بزرگواری بوده است))!.
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 258
و - اقدامات نظامی و سیاسی پیامبر در این میدان
عوامل پیروزی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مسلمانان در میدان احزاب ، علاوه بر تایید الهی به وسیله باد و طوفان شدیدی که دستگاه احزاب را به هم ریخت ، و نیز علاوه بر لشگریان نامرئی پروردگار، مجموعه ای از عوامل مختلف ، از روشهای نظامی ، سیاسی ، و عامل مهم اعتقادی و ایمانی بود:
1 - پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با قبول پیشنهاد حفر خندق ، عامل تازه ای را در جنگهای عرب که تا آن زمان وجود نداشت وارد کرد که در تقویت روحیه سپاه اسلام و تضعیف سپاه کفر بسیار مؤ ثر بود.
2 - مواضع حساب شده لشکر اسلام و تاکتیکهای نظامی مناسب ، عامل مؤ ثری برای عدم نفوذ دشمن به داخل مدینه بود.
3 - کشته شدن ((عمرو بن عبدود)) به دست قهرمان بزرگ اسلام علی بن

ابی طالب (علیه السلام)، و فرو ریختن امیدهای لشکر احزاب با مرگ وی ، عامل دیگری بود.
4 - ایمان به پروردگار و توکل بر ذات پاک او که بذر آن در دلهای مسلمانان بوسیله پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)افشانده شده بود و مرتبا در طول جنگ وسیله تلاوت آیات قرآن و سخنان دلنشین پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آبیاری می شد، نیز یک عامل بزرگ محسوب می گردید.
5 - روش پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، روح بزرگ و اعتماد به نفس او به مسلمانان ، قوت قلب و آرامش می بخشید.
6 - افزون بر اینها داستان ((نعیم بن مسعود)) یک عامل مؤ ثر برای ایجاد تفرقه در میان لشکر احزاب و تضعیف آنان شد. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 259
ز - داستان نعیم بن مسعود و نفاق افکنی در لشکر دشمن !
((نعیم)) که تازه مسلمان شده بود و قبیله اش طایفه ((غطفان)) از اسلام او آگاه نبودند خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسید و عرض کرد هر دستوری به من بدهید برای پیروزی نهائی به کار می بندم .
فرمود: مثل تو در میان ما یک نفر بیش نیست ، اگر می توانی در میان لشکر دشمن اختلافی بیفکن که ((جنگ مجموعه ای از نقشه های پنهانی است)).
نعیم بن مسعود طرح جالبی ریخت ، به سراغ یهود ((بنی قریظه)) آمد که در جاهلیت با آنها دوستی داشت ، گفت : شما بنی قریظه می دانید که من نسبت به شما علاقمندم !
گفتند راست می گوئی ، ما هرگز تو را متهم نمی کنیم .
گفت : طایفه ((قریش)) و ((غطفان)) مثل شما نیستند، این شهر، شهر شما است ، اموال و فرزندان و زنان شما در اینجا هستند، و شما هرگز قادر نیستید از اینجا نقل مکان کنید.
((قریش)) و طایفه ((غطفان)) برای جنگ با محمد و یارانش آمده اند و شما از آنها حمایت کرده اید، در حالی که شهرشان جای دیگر است ، و اموال و زنانشان در غیر این منطقه ، آنها اگر فرصتی دست دهد، غارتی می کنند و با خود می برند، و اگر مشکلی پیش آید به شهرشان باز می گردند و شما در این شهر می مانید و محمد، و مسلما به تنهائی قادر به مقابله با او نیستید، شما دست به اسلحه نبرید تا از قریش و غطفان وثیقه ای بگیرید، گروهی از اشراف خود را به شما بسپارند که گروگان باشند تا در جنگ ، کوتاهی نکنند.
یهود ((بنی قریظه)) این پیشنهاد را پسندیدند.
نعیم مخفیانه به سراغ قریش آمد به ((ابو سفیان)) و گروهی از رجال

قریش گفت : تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 260
شما مراتب دوستی من را نسبت به خود به خوبی می دانید، مطلبی به گوش من رسیده است که خود را مدیون به ابلاغ آن می دانم ، تا مراتب خیر خواهی را انجام داده باشم ، اما خواهشم این است که از من نقل نکنید!.
گفتند: مطمئن باش !
گفت : آیا می دانید جماعت یهود، از ماجرای شما با محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پشیمان شده اند، و رسولی نزد او فرستاده اند که ما از کار خود پشیمانیم ، آیا کافی است که ما گروهی از اشراف قبیله قریش و غطفان را برای تو گروگان بگیریم ، دست بسته به تو بسپاریم تا گردن آنها را بزنی ، سپس در کنار تو خواهیم بود تا آنها را ریشه کن کنیم ، محمد نیز با این پیشنهاد موافقت کرده است ، بنابر این اگر یهود به سراغ شما بفرستند و گروگانهائی بخواهند، حتی یکنفر هم به آنها ندهید که خطر جدی است !.
سپس به سراغ طایفه ((غطفان)) که طایفه خود او بودند آمد، گفت : شما اصل و نسب مرا به خوبی می دانید، من به شما عشق می ورزم و فکر نمی کنم کمترین تردیدی در خلوص نیت من داشته باشید.
گفتند: راست می گوئی ، حتما چنین است !
گفت : سخنی دارم به شما می گویم اما از من نشنیده باشید!
گفتند: مطمئن باش ، حتما چنین خواهد بود، چه خبر؟
((نعیم)) همان مطلبی را که برای قریش گفته بود دائر به پشیمانی یهود و تصمیم بر گروگانگیری مو به مو برای آنها شرح داد و آنها را از عاقبت این کار بر حذر داشت .
اتفاقا شب شنبه ای بود. (از ماه شوال سال 5 هجری) که ابو سفیان و سران غطفان گروهی را نزد یهود بنی قریظه فرستادند و گفتند: حیوانات ما در اینجا دارند تلف می شوند، و اینجا برای ما جای توقف نیست ، فردا صبح حمله را باید تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 261
آغاز کنیم ، تا کار یکسره شود.
یهود در پاسخ گفتند: فردا شنبه است ، و ما دست به هیچکاری نمی زنیم ، بعلاوه ما از این بیم داریم که اگر جنگ به شما فشار آورده به شهرهای خود باز گردید و ما را در اینجا تنها بگذارید، شرط همکاری ما آنست که گروهی را به عنوان گروگان به دست ما بسپارید.
هنگامی که این خبر به طایفه قریش و غطفان رسید گفتند: به خدا سوگند معلوم می شود نعیم بن مسعود راست می گفت ، خبری در کار است !.
رسولانی به سوی یهود فرستادند و گفتند به خدا حتی یکنفر را هم به شما نخواهیم داد و اگر مایل به جنگ هستید، بسم الله !

بنو قریظه هنگامی که از این خبر آگاه شدند گفتند که راستی نعیم بن مسعود چه حرف حقی زد؟ اینها قصد جنگ ندارند، حیله ای در کار است ، می خواهند غارتی کنند و به شهرهای خود باز گردند و شما را در برابر محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تنها بگذارند، سپس پیام دادند که حرف همان است که گفتیم ، به خدا تا گروگان نسپارید، جنگ نخواهیم کرد، قریش و غطفان هم بر سر حرف خود اصرار ورزیدند و در میان آنها اختلاف افتاد، و در همان ایام بود که شبانه طوفان سرد زمستانی در گرفت آنچنان که خیمه های آنها را بهم ریخت ، و دیگها را از اجاق به روی زمین افکند.
این عوامل دست به دست هم داد و همگی دست و پا را جمع کردند و فرار را بر قرار ترجیح دادند، به گونه ای که حتی یکنفر از آنها در میدان جنگ باقی نماند. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 262
ح - داستان حذیفه
در بسیاری از تواریخ آمده است ((حذیفه یمانی)) می گوید: ما در روز جنگ خندق آنقدر گرسنگی و خستگی و وحشت دیدیم که خدا می داند، شبی از شبها (بعد از آنکه در میان لشکر احزاب اختلاف افتاد) پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: آیا کسی از شما هست که مخفیانه به لشکرگاه دشمن برود، و خبری از آنان بیاورد، تا رفیق من در بهشت باشد.
حذیفه می گوید: به خدا سوگند هیچکس به خاطر شدت وحشت و خستگی و گرسنگی از جا برنخاست .
هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین دید مرا صدا زد، من خدمتش آمدم فرمود: برو، خبر این گروه را برای من بیاور، ولی هیچ کار دیگری در آنجا انجام مده تا بازگردی .
من آمدم در حالی که طوفان سختی می وزید و این لشکر الهی آنها را در هم می کوبید، خیمه ها در برابر تند باد فرو می ریخت ، و آتشها در بیابان پراکنده می شد، و ظرفهای غذا واژگون می گشت ، ناگهان شبح ابو سفیان را دیدم که در میان آن ظلمت و تاریکی فریاد می زند ای قریش هر کدام دقت کند کنار دستی خود را بشناسد، بیگانه ای در اینجا نباشد، من پیشدستی کردم و به کسی که در کنارم بود گفتم : تو کیستی ؟ گفت : من فلانی هستم ، گفتم بسیار خوب .
سپس ابو سفیان گفت : به خدا سوگند اینجا جای توقف نیست ، شترها و اسبهای ما از دست رفتند، یهود بنی قریظه پیمان خود را شکستند، و این باد و طوفان چیزی برای ما نگذاشت .
سپس با سرعت به سراغ مرکب خود رفت و آن را از زمین بلند کرد تا سوار شود بقدری شتابزده بود که مرکب روی سه پای خود ایستاد هنوز

عقال از پای دیگرش نگشوده بود من فکر کردم با یک تیر حساب او را برسم تیر را بچله تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 263
کمان گذاردم ، همین که خواستم رها کنم ، به یاد سخن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) افتادم که فرمود: دست از پا خطا مکن و برگرد، و تنها خبر برای من بیاور، من باز گشتم و ماجرا را عرض کردم .
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرض کرد: ((اللهم انت منزل الکتاب ، سریع الحساب ، اهزم الاحزاب اللهم اهزمهم و زلزلهم)) خداوندا تو نازل کننده کتابی ، و سریع الحسابی ، خودت احزاب را نابود کن ، خداوندا آنها را نابود و متزلزل فرمای .
ط - پیامدهای جنگ احزاب
جنگ احزاب نقطه عطفی در تاریخ اسلام بود و توازن نظامی و سیاسی را برای همیشه به نفع مسلمانان بهم زد، به طور خلاصه می توان پیامدهای پربار این جنگ را در چند جمله بیان کرد:
الف - ناکام ماندن آخرین تلاش دشمن و در هم شکسته شدن برترین قدرت نهائی آنها.
ب - رو شدن دست منافقین و افشاگری کامل در مورد این دشمنان خطرناک داخلی .
ج - جبران خاطره دردناک شکست احد.
د - ورزیدگی مسلمانان ، و افزایش هیبت آنان در قلوب دشمنان .
ه - بالا رفتن سطح روحیه و معنویت مسلمین به خاطر معجزات بزرگی که در آن میدان مشاهده کردند.
و - تثبیت موقعیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در داخل و خارج مدینه .
ز - فراهم شدن زمینه برای تصفیه مدینه از شر یهود بنی قریظه . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 264
2 - پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ((اسوه)) و ((قدوه)) بود
می دانیم انتخاب فرستادگان خدا از میان انسانها به خاطر آنست که بتوانند سرمشق عملی برای امتها باشند، چرا که مهمترین و مؤ ثرترین بخش تبلیغ و دعوت انبیاء، دعوتهای عملی آنها است ، و به همین دلیل دانشمندان اسلام ، معصوم بودن را شرط قطعی مقام نبوت دانسته اند، و یکی از براهین آن ، همین است که آنها باید ((اسوه ناس)) و ((قدوه خلق)) باشند
قابل توجه اینکه تاسی به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که در آیات مورد بحث آمده به صورت مطلق ذکر شده که تاسی در همه زمینه ها را شامل می شود، هر چند شان نزول آن جنگ احزاب است ، و می دانیم شان نزولها هرگز، مفاهیم آیات را محدود به خود نمی کند.

و لذا در احادیث اسلامی می بینیم که در مساله تاسی ، ((مهمترین)) و ((ساده ترین)) مسائل مطرح شده است .
در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : ان الصبر علی ولاة الامر مقروض لقول الله عز و جل لنبیه (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل ، و ایجابه مثل ذلک علی اولیائه و اهل طاعته ، لقوله لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة : ((صبر و شکیبائی بر حاکمان اسلامی واجب است ، چرا که خداوند به پیامبرش دستور می دهد شکیبائی کن آنچنان که پیامبران اولوا العزم شکیبائی کردند، و همین معنی را بر دوستان و اهل طاعتش با دستور به تاسی جستن به پیامبر واجب فرموده است .
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هنگامی که نماز عشا را می خواند، آب وضو و مسواکش را بالای سرش می گذاشت و سر آن را می پوشانید... سپس کیفیت نماز شب خواندن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 265
را بیان می فرماید و در آخر آن می گوید لقد کان فی رسول الله اسوة حسنة
و به راستی اگر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در زندگی ما، اسوه باشد، در ایمان و توکلش ، در اخلاص و شجاعتش ، در نظم و نظافتش ، و در زهد و تقوایش ، به کلی برنامه های زندگی ما دگرگون خواهد شد و نور و روشنائی سراسر زندگی ما را فرا خواهد گرفت
امروز بر همه مسلمانان ، مخصوصا جوانان با ایمان و پرجوش فرض است که سیره پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مو به مو بخوانند و به خاطر بسپارند و او را در همه چیز قدوه و اسوه خود سازند، که مهمترین وسیله سعادت و کلید فتح و پیروزی همین است .
3 - بسیار یاد خدا کنید
توصیه به یاد کردن خداوند و مخصوصا ((ذکر کثیر)) کرارا در آیات قرآن وارد شده است ، و در اخبار اسلامی نیز اهمیت فراوان به آن داده شده ، تا آنجا که در حدیثی از ابوذر می خوانیم که می گوید: وارد مسجد شدم و به حضور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیدم ... به من فرمود: علیک بتلاوة کتاب الله و ذکر الله کثیرا فانه ذکر لک فی السماء و نور لک فی الارض !: ((بر تو باد که قرآن را تلاوت کنی و خدا را بسیار یاد نمائی که این سبب می شود که در آسمانها (فرشتگان) یاد تو کنند و نوری است برای تو در زمین)).
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده : اذا ذکر العبد ربه فی الیوم ماة مرة کان ذلک کثیرا: ((هنگامی که انسان خدا را در روز

یکصد تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 266
بار یاد کند، این ذکر کثیر محسوب می شود)).
و نیز در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که به یارانش فرمود: الا اخبرکم بخیر اعمالکم و از کاها عند ملیککم ، و ارفعها فی درجاتکم و خیر لکم من الدینار و الدرهم ، و خیر لکم من ان تلقوا عدوکم فتقتلونهم و یقتلونکم ؟ قالوا: بلی یا رسول الله ! قال : ذکر الله کثیرا: ((آیا بهترین اعمال و پاکیزهترین کارهای شما را نزد پروردگار به شما بگویم ؟، عملی که برترین درجه شما است ، و بهتر از دینار و درهم ، و حتی بهتر از جهاد و شهادت در راه خدا است ؟ عرض کردند: آری ، فرمود: خدا را بسیار یاد کردن)).
ولی هرگز نباید تصور کرد که منظور از ذکر پروردگار با این همه فضیلت تنها ذکر زبانی است ، بلکه در روایات اسلامی تصریح شده که منظور علاوه بر این ذکر قلبی و عملی است ، یعنی هنگامی که انسان در برابر کار حرامی قرار می گیرد به یاد خدا بیفتد و آن را ترک گوید.
هدف این است که خدا در تمام زندگی انسان حضور داشته باشد و نور پروردگار تمام زندگی او را فرا گیرد، همواره به او بیندیشد و فرمان او را نصب العین سازد.
مجالس ذکر مجالسی نیست که گروهی بیخبر گرد هم آیند و به عیش و نوش پردازند و در ضمن مشتی اذکار اختراعی عنوان کنند و بدعتهائی را رواج دهند و اگر در حدیث می خوانیم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: بادروا الی ریاض الجنة ؟: ((به سوی باغهای بهشت بشتابید)).
یاران عرض کردند: و ما ریاض الجنة ؟: ((باغهای بهشت چیست))؟
فرمود ((حلق الذکر)) مجالس ذکر است . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 267
منظور جلساتی است که در آن علوم اسلامی احیا شود و بحثهای آموزنده و تربیت کننده مطرح گردد، انسانها در آن ساخته شوند و گنهکاران پاک گردند و به راه خدا آیند الأحزاب
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 268
آیه 26 - 27
آیه و ترجمه
وَ أَنزَلَ الَّذِینَ ظهَرُوهُم مِّنْ أَهْلِ الْکِتَبِ مِن صیَاصِیهِمْ وَ قَذَف فی قُلُوبِهِمُ الرُّعْب فَرِیقاً تَقْتُلُونَ وَ تَأسِرُونَ فَرِیقاً(26)
وَ أَوْرَثَکُمْ أَرْضهُمْ وَ دِیَرَهُمْ وَ أَمْوَلهُمْ وَ أَرْضاً لَّمْ تَطئُوهَا وَ کانَ اللَّهُ عَلی کلِّ شىْءٍ قَدِیراً(27)
ترجمه :

26 - خداوند گروهی از اهل کتاب را که از آنها (مشرکان عرب) حمایت کردند از قلعه های محکمشان پائین کشید، و در دلهای آنها رعب افکند (کارشان به جائی رسید که) گروهی را به قتل می رساندید و گروهی را اسیر می کردید.
27 - و زمینها و خانه هایشان را در اختیار شما گذاشت و (همچنین) زمینی را که هرگز در آن گام ننهاده بودید و خداوند بر هر چیزی قادر است .
تفسیر:
غزوه بنی قریظه یک پیروزی بزرگ دیگر
در مدینه سه طایفه معروف از یهود زندگی می کردند: ((بنی قریظه))، ((بنی النضیر)) و ((بنی قینقاع))
هر سه گروه با پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پیمان بسته بودند که با دشمنان او همکاری و به نفع آنها جاسوسی نکنند، و با مسلمانان همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند ولی طایفه ((بنی قینقاع)) در سال دوم هجرت و طایفه ((بنی نضیر)) در سال چهارم تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 269
هجرت ، هر کدام به بهانهای پیمان خود را شکستند و به مبارزه رویارویی با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دست زدند، سرانجام مقاومت آنها در هم شکست و از مدینه بیرون رانده شدند.
بنی قینقاع به سوی ((اذرعات)) شام رفتند، و ((بنی نضیر))، قسمتی به سوی ((خیبر)) و بخشی به سوی ((شام)) رانده شدند.
بنابر این در سال پنجم هجرت که غزوه ((احزاب)) رخ داد، تنها طایفه ((بنی قریظه)) در مدینه باقی مانده بودند، و همانگونه که در تفسیر آیات هفده گانه جنگ احزاب گفتیم آنها در این میدان پیمان خود را شکستند، به مشرکان عرب پیوستند و به روی مسلمانان شمشیر کشیدند.
پس از پایان غزوه احزاب و عقب نشینی رسوای قریش و غطفان و سایر قبائل عرب از مدینه ، طبق روایات اسلامی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به منزل بازگشت و لباس جنگ از تن در آورد و به شستشوی خویشتن مشغول شد، در این هنگام جبرئیل به فرمان خدا بر او وارد شد، و گفت : چرا سلاح بر زمین گذاردی ؟ فرشتگان آماده پیکارند، هم اکنون باید به سوی ((بنی قریظه)) حرکت کنی ، و کار آنها یکسره شود.
به راستی هیچ فرصتی برای رسیدن به حساب بنی قریظه بهتر از این فرصت نبود، مسلمانان گرم پیروزی ، و بنی قریظه ، گرفتار وحشت شدید شکست ، و دوستان آنها از طوائف عرب خسته و کوفته و با روحیه ای بسیار ضعیف در حال هزیمت به شهر و دیار خود بودند و کسی نبود که از آنها حمایت کند.
به هر حال منادی از طرف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) صدا زد که

پیش از خواندن نماز عصر به سوی بنی قریظه حرکت کنید، مسلمانان به سرعت آماده جنگ شدند و تازه آفتاب غروب کرده بود که قلعه های محکم بنی قریظه را در حلقه تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 270
محاصره خود در آوردند.
بیست و پنج روز این محاصره به طول انجامید و بعدا چنانکه در نکته ها خواهد آمد، همگی تسلیم شدند، گروهی به قتل رسیدند و پیروزی بزرگ دیگری بر پیروزی مسلمانان افزوده شده و سرزمین مدینه برای همیشه از لوث وجود این اقوام منافق و دشمنان سرسخت لجوج پاک گردید.
آیات مورد بحث اشاره فشرده و دقیقی به این ماجرا است و همانگونه که گفتیم این آیات ، بعد از حصول پیروزی نازل شد، و خاطره این ماجرا را به صورت یک نعمت و موهبت بزرگ الهی شرح داد.
نخست می فرماید: ((خداوند گروهی از اهل کتاب را که از مشرکان عرب حمایت کردند از قلعه های محکمشان پائین کشید)) (و انزل الذین ظاهر و هم من اهل الکتاب من صیاصیهم).
((صیاصی)) جمع ((صیصیه)) به معنی قلعه های محکم است سپس به هر وسیله دفاعی نیز اطلاق شده است ، مانند شاخ گاو و شاخکی که در پای خروس است .
اینجا روشن می شود که یهود قلعه های خود را در کنار مدینه در نقطه مرتفعی ساخته بودند و بر فراز برجهای آنها به دفاع از خویشتن مشغول می شدند. (تعبیر به انزل ((پائین آورد)) نیز ناظر به همین معنی است).
سپس می افزاید: ((خداوند در دلهای آنها ترس و رعب افکند)) (و قذف فی قلوبهم الرعب).
و سرانجام کارشان به جائی رسید که ((گروهی را به قتل می رساندید و گروهی را اسیر می کردید)) (فریقا تقتلون و تاسرون فریقا).
و ((زمینها و خانه ها و اموال آنها را در اختیار شما گذارد)) (و اورثکم تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 271
ارضهم و دیارهم).
این چند جمله فشرده ای از تمام نتائج غزوه ((بنی قریظه)) است که گروهی از این خیانتکاران به دست مسلمانان کشته شدند، و گروهی به اسارت در آمدند و غنائم فراوانی از جمله زمینها و خانه و اموالشان به مسلمانان رسید.
تعبیر به ((ارث)) از این غنائم به خاطر آنست که مسلمانان زحمت چندانی برای آن نکشیدند، و به آسانی آنهمه غنیمت که نتیجه سالیان دراز ظلم و بیدادگری یهود و استثمار آنها در مدینه بود به دست مسلمین افتاد.
و در پایان آیه می فرماید: ((همچنین زمینی در اختیار شما قرار داد که هرگز در آن گام ننهاده بودید)) (و ارضا لم تطؤ ها).

((و خداوند بر هر چیزی قادر و توانا است)) (و کان الله علی کل شی ء قدیرا).
در اینکه منظور از ((ارضا لم تطؤ ها)) کدام سرزمین است ؟ در میان مفسران گفتگو است :
بعضی آن را اشاره به سرزمین ((خیبر)) دانسته اند که بعدا به دست مسلمانان فتح شد.
بعضی اشاره به سرزمین مکه .
بعضی آن را سرزمین روم و ایران می دانند.
و بعضی آن را اشاره به تمام سرزمینهائی می دانند
که از آن روز به بعد تا روز قیامت در قلمرو مسلمین قرار گرفت .
ولی هیچیک از این احتمالات با ظاهر آیه سازگار نیست ، چرا که آیه به قرینه فعل ماضی که در آن آمده (اورثکم) شاهد بر این است که این زمین در همین ماجرای جنگ بنی قریظه به تصرف مسلمین در آمد، بعلاوه سرزمین مکه که یکی از تفاسیر است سرزمینی نبود که مسلمانان در آن گام ننهاده باشند در حالی تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 272
که قرآن می گوید: زمینی را در اختیارتان گذارد که در آن گام ننهاده بودید، ظاهرا این جمله اشاره به باغات و اراضی مخصوصی است که در اختیار ((بنی قریظه)) بود و احدی حق ورود به آن را نداشت ، چرا که یهود در حفظ و انحصار اموال خود سخت می کوشیدند.
و اگر از ماضی بودن این فتح و پیروزی صرف نظر کنیم ، تناسب بیشتری با سرزمین ((خیبر)) دارد که به فاصله نه چندان زیادی از طایفه یهود گرفته شد و در اختیار مسلمین قرار گرفت (جنگ خیبر در سال هفتم هجرت واقع شد).
نکته ها:
1 - ریشه اصلی غزوه ((بنی قریظه))
قرآن مجید گواه بر این است که عامل اصلی این جنگ همان پشتیبانی یهود بنی قریظه از مشرکان عرب در جنگ احزاب بود (زیرا می فرماید: الذین ظاهروهم ... کسانی که از آنها پشتیبانی کردند...).
علاوه بر این اصولا یهود در مدینه ستون پنجمی برای دشمنان اسلام محسوب می شدند، در تبلیغات ضد اسلامی کوشا بودند، و هر فرصت مناسبی را که برای ضربه زدن به مسلمین پیش می آمد غنیمت می شمردند.
همانگونه که گفتیم از طوائف سه گانه یهود (بنی قینقاع و بنی نضیر و بنی قریظه) تنها گروه سوم به هنگام جنگ احزاب باقی مانده بودند، و گروه اول و دوم به ترتیب در سالهای دو و چهار هجری بر اثر پیمانشکنی ، محکوم و از مدینه رانده شدند، و می بایست این گروه سوم که از همه

آشکارتر به پیمانشکنی و پیوستن به دشمنان اسلام دست زدند به کیفر اعمال ناجوانمردانه خود برسند و کیفر جنایات خود را بینند. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 273

2 - ماجرای غزوه بنی قریظه

گفتیم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بلافاصله بعد از پایان جنگ احزاب ، مامور شد حساب یهود بنی قریظه را روشن سازد، می نویسند: آنچنان مسلمانان برای حضور در منطقه دژهای بنی قریظه عجله کردند که حتی بعضی از نماز عصرشان غافل شدند و بناچار آن را بعدا قضا کردند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور محاصره دژهای آنها را صادر کرد، بیست و پنج روز محاصره به طول کشید، خداوند رعب و وحشت شدیدی - همانگونه که قرآن می گوید - به دلهای آنها افکند.

((کعب بن اسد)) که از سران یهود بود، گفت : من یقین دارم که محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ما را رها نخواهد کرد، تا با ما پیکار کند، من به شما یکی از سه پیشنهاد را می کنم هر کدام را خواستید برگزینید:

پیشنهاد اولم این است که دست در دست این مرد بگذاریم و به او ایمان بیاوریم و پیروی کنیم ، زیرا برای شما ثابت شده است که او پیامبر خدا است ، و نشانه های او را در کتب خود می یابید در این صورت جان و مال و فرزندان و زنان شما محفوظ خواهد بود.

گفتند: ما هرگز دست از حکم تورات بر نخواهیم داشت و چیزی به جای آن نخواهیم پذیرفت .

گفت : اکنون که این پیشنهاد را نپذیرفتید بیائید و کودکان و زنان خود را با دست خود به قتل برسانید تا فکر ما از ناحیه آنها راحت شود! سپس شمشیر بر کشید و با محمد و یارانش بجنگیم ، تا ببینیم خدا چه می خواهد؟ اگر کشته شدیم از ناحیه زن و فرزند نگرانی نداریم ، و اگر پیروز شویم زن و فرزند بسیار است !

گفتند ما این بیچارهها را با دست خود بقتل برسانیم ؟! بعد از اینها زندگی

تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 274

برای ما ارزش ندارد.

((کعب بن اسد)) گفت حال که این را هم نپذیرفتید امشب شب شنبه است محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و یارانش گمان می کنند امشب حمله ای نخواهیم کرد بیائیم و آنها را غافلگیر کنیم ، شاید پیروز شویم .

گفتند این کار را هم نخواهیم کرد ما هرگز احترام شنبه را ضایع نمی کنیم .

((کعب)) گفت هیچ یک از شما از آن روزی که از مادر متولد شده حتی یک شب آدم عاقلی نبوده است !

بعد از این ماجرا آنها از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تقاضا کردند

((ابو لبابه)) را نزد آنان فرستد تا با او مشورت کنند.
هنگامی که ((ابو لبابه)) نزد آنان آمد زنان و بچه های یهود در مقابل او به گریه افتادند، او تحت تاثیر قرار گرفت ، مردان گفتند: صلاح می دانی ما تسلیم حکم محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شویم ؟ ابو لبابه گفت آری ولی در همین حال اشاره به گلوی خود کرد، یعنی همه شما را خواهد کشت !
((ابو لبابه)) می گوید همین که از آنجا حرکت کردم به خیانت خود متوجه شدم به سوی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیامد مستقیما به مسجد رفت و خود را به یکی از ستونهای مسجد بست و گفت از جای خود حرکت نمی کنم تا خداوند توبه مرا بپذیرد.
سرانجام خداوند گناه او را بخاطر صداقتش بخشید و آیه (و آخرون اعترفوا بذنوبهم ...) در این باره نازل شد (سوره توبه آیه 102).
سرانجام یهود بنی قریظه ناچار بدون قید و شرط تسلیم شدند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود آیا راضی هستید هر چه سعد بن معاذ در باره شما حکم کند اجرا نمایم ؟ (آنها راضی شدند). تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 275
((سعد بن معاذ)) گفت : اکنون موقعی رسیده که سعد بدون در نظر گرفتن ملامت ملامت کنندگان حکم خدا را بیان کند.
سعد هنگامی که از یهود مجددا اقرار گرفت که هر چه او حکم کند خواهند پذیرفت چشم خود را بر هم نهاد و رو به سوی آن طرف که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ایستاده بود کرد عرض کرد شما هم حکم مرا می پذیرید؟ فرمود: آری ، گفت : من می گویم آنها که آماده جنگ با مسلمانان بودند (مردان بنی قریظه) باید کشته شوند، و فرزندان و زنانشان اسیر و اموالشان تقسیم گردد، اما گروهی از آنان اسلام را پذیرفتند و نجات یافتند.
3 - پیامدهای غزوه بنی قریظه
پیروزی بر این گروه ستمگر و لجوج نتائج پر باری برای مسلمانان داشت از جمله :
الف - پاک شدن جبهه داخلی مدینه و آسوده شدن خاطر مسلمانان از جاسوسهای یهود.
ب - فرو ریختن پایگاه مشرکان عرب در مدینه و قطع امید آنان از شورشی از درون .
ج - تقویت بنیه مالی مسلمین بوسیله غنائم این جنگ .
د - هموار شدن راه پیروزیهای آینده ، مخصوصا فتح خیبر!
ه - تثبیت موقعیت حکومت اسلامی در نظر دوست و دشمن در داخل و خارج مدینه . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 276

4 - تعبیرات پر معنی آیات
از جمله تعبیراتی که در آیات فوق به چشم می خورد این است که در مورد کشته شدگان این جنگ می گوید ((فریقا تقتلون)) یعنی ((فریقا)) را مقدم بر ((تقتلون)) می دارد در حالی که در مورد اسیران ((فریقا)) را از فعل آن یعنی ((تاسرون)) مؤ خر داشته است ، بعضی از مفسران در تفسیر آن گفته اند این به خاطر آن است که در مساله کشته شدگان ، تکیه بیشتر روی اشخاص است چرا که سران بزرگ آنها در این گروه بودند، ولی در مورد اسارت ، افراد سرشناسی نبودند که روی آنها تکیه کند، بعلاوه این تقدیم و تاخیر، سبب شده که قتل و اسر (کشتن و اسارت) که دو عامل پیروزی بر دشمن است در کنار هم قرار گیرند و تناسب در میان آنها رعایت شود.
و نیز در نخستین آیه مورد بحث ، پائین آوردن یهود را از قلعه هایشان ، قبل از جمله ((قذف فی قلوبهم الرعب)) (خداوند در دلهای آنها رعب وحشت افکند) ذکر کرده است ، در حالی که ترتیب طبیعی بر خلاف این است ، یعنی نخست ایجاد رعب می شود سپس پائین آمدن از آن قلعه های محکم ، این به خاطر آنست که آنچه به حال مسلمانان مهم و شادی بخش بوده و هدف اصلی را تشکیل داده است ، در هم شکستن قلعه های بسیار مستحکم آنها بوده است .
تعبیر به ((اورثکم ارضهم و دیارهم)) نیز بیانگر این حقیقت است که شما بی آنکه زحمت چندانی برای این جنگ متحمل شوید خداوند زمینها و خانه ها و اموال آنان را در اختیارتان قرار داد.
و بالاخره تکیه بر قدرت خداوند در آخرین آیه (و کان الله علی کل شی ء قدیرا) اشاره به این است که او یک روز وسیله باد و طوفان و لشکر نامرئی ، احزاب را شکست داد و روز دیگر با لشکر رعب و وحشت ، حامیان آنها یعنی یهود بنی قریظه را در هم شکست . الأحزاب
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 277
آیه 28 - 31
آیه و ترجمه
يَأَيهَا النَّبىُّ قُل لاَزْوَجِک إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَوةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَينَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ أُسرِّحْكُنَّ سرَاحاً جَمِيلاً(28)
وَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَ رَسولَهُ وَ الدَّارَ الاَخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَتِ مِنكُنَّ أَجْراً عَظِيماً(29)
يَنِساءَ النَّبىِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَحِشةٍ مُّبَيِّنَةٍ يُضعَف لَهَا الْعَذَاب ضِعْفَينِ وَ كانَ ذَلِک عَلى اللَّهِ يَسِيراً(30)
* وَ مَن يَقْنُت مِنكُنَّ للَّهِ وَ رَسولِهِ وَ تَعْمَلْ صلِحاً نُّؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَينِ وَ أَعْتَدْنَا لهَا رزْقاً كريماً(31)

ترجمَه :
28 - ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می خواهید بیائید هدیه ای به شما دهم و شما را به طرز نیکوئی رها سازم !
29 - و اگر شما خدا و پیامبرش و سرای آخرت را طالب هستید خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیم آماده ساخته است . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 278
30 - ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود عذاب او دو چندان خواهد بود، و این برای خدا آسان است .
31 - و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند، و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم ساخت ، و روزی پر ارزشی برای او فراهم ساخته ایم .
شان نزول :
مفسران شان نزولهای متعددی برای آیات فوق ذکر کرده اند که از نظر نتیجه چندان تفاوتی با هم ندارند.
از این شان نزولها استفاده می شود که همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعد از پاره ای از غزوات که غنائم سرشاری در اختیار مسلمین قرار گرفت تقاضاهای مختلفی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مورد افزایش نفقه یا لوازم گوناگون زندگی داشتند، طبق نقل بعضی از تفاسیر، ((ام سلمه)) از ((پیامبر)) (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کنیز خدمتگزاری تقاضا کرد و ((میمونه)) حله ای خواست ، و ((زینب)) بنت جحش پارچه مخصوص یمنی و ((حفصه)) جامه مصری ، ((جویریه)) لباس مخصوص خواست ، و ((سوده)) گلیم خیبری ! خلاصه هر کدام درخواستی نمودند.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که می دانست تسلیم شدن در برابر اینگونه درخواستها که معمولا پایانی ندارد چه عواقبی برای ((بیت نبوت)) در بر خواهد داشت ، از انجام این خواسته ها سر باز زد و یک ماه تمام از آنها کناره گیری نمود، تا اینکه آیات فوق نازل شد و با لحن قاطع و در عین حال تواءم با راءفت و رحمت به آنها هشدار داد که اگر زندگی پر زرق و برق دنیا می خواهید می توانید از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) جدا شوید و به هر کجا می خواهید بروید، و اگر به خدا و رسول خدا و روز جزا دل بسته اید و به زندگی ساده و افتخار آمیز خانه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قانع هستید بمانید و از پاداشهای (صلی الله علیه و آله) بزرگ پروردگار برخوردار شوید. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 279
به این ترتیب پاسخ محکم و قاطعی به همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که دامنه توقع را گسترده بودند داد و آنها را میان ((ماندن)) و

((جدا شدن)) از او مخیر ساخت !.
تفسیر:
یا سعادت جاودان یا زرق و برق دنیا!
فراموش نکرده اید که در آیات نخست این سوره خداوند تاج افتخاری بر سر زنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) زده و آنها را به عنوان ((ام المؤ منین)) (مادر مؤ منان) معرفی نموده ، بدیهی است همیشه مقامات حساس و افتخار آفرین ، وظائف سنگینی نیز همراه دارد، چگونه زنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می توانند ام المؤ منین باشند ولی فکر و قلبشان در گرو زرق و برق دنیا باشد؟ و چنین پندارند که اگر غنائمی نصیب مسلمانان شده است همچون همسران پادشاهان بهترین قسمتهای غنائم را به خود اختصاص دهند، و چیزی که با جانبازی و خونهای پاک شهیدان به دست آمده تحویل آنان گردد، در حالی که در گوشه و کنار افرادی ، در نهایت عسرت زندگی می کنند.
از این گذشته نه تنها پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به مقتضای آیات پیشین ((اسوه)) مردم است که خانواده او نیز باید اسوه خانواده ها، و زنانش مقتدای زنان با ایمان تا دامنه قیامت گردد.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پادشاه نیست که حرمسرائی داشته باشد پر زرق و برق ، و زنانش غرق جواهرات گرانقیمت و وسائل تجملاتی باشند.
شاید هنوز گروهی از مسلمانان مکه که به عنوان مهاجر به مدینه آمده بودند بر صفه (همان سکوی مخصوصی که در کنار مسجد پیغمبر قرار داشت) شب را تا به صبح می گذراندند، و خانه و کاشانه ای در آن شهر نداشتند، در چنین تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 280
شرائطی هرگز پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اجازه نخواهد داد زنانش چنین توقعاتی داشته باشند.
از پاره ای از روایات استفاده می شود که حتی بعضی از آنان خشونت سخن را با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آن حد رساندند که گفتند: لعلک تظن ان طلقتنا لا نجد زوجا من قومنا غیرک : ((تو گمان می کنی که اگر ما را طلاق دهی همسری غیر از تو در میان قوم و قبیله خود نخواهیم یافت))؟!.
اینجا است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به فرمان خدا مامور می شود با قاطعیت تمام با این مساله برخورد کند و برای همیشه وضع خود را با آنها روشن سازد.
به هر حال نخستین آیه از آیات فوق پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مخاطب ساخته می گوید:
((ای پیامبر به همسرانت بگو: اگر شما زندگی دنیا را می خواهید، و طالب

زینت آن هستید، بیائید هدیه ای به شما دهم ، و شما را به طرز نیکوئی رها کنم ، بی آنکه خصومت و مشاجره ای در کار باشد)) (یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیاة الدنیا و زینتها فتعالین امتعکن و اسرحکن سراحا جمیلا).
((امتعکن)) از ماده ((متعه)) است ، و چنانکه در آیه 236 سوره بقره گفته ایم منظور از آن هدیه ای است که با شؤ ون زن متناسب باشد
در اینجا منظور این است که مقدار مناسبی بر مهر بیفزاید و یا اگر مهریه ای تعیین نشده هدیه شایسته ای به آنها بدهد به طوری که راضی و خشنود گردند، و جدائی آنها در محیط دوستانه انجام پذیرد.
((سراح)) در اصل از ماده ((سرح)) (بر وزن شرح) به معنی گیاه و درختی است که برگ و میوه دارد، و سرحت الابل یعنی شتر را رها کردم تا از گیاهان تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 281
و برگ درختان بهره گیرند، سپس به معنی وسیعتر، به معنی هر گونه رها کردن هر چیز و هر شخص اطلاق شده ، و گاه به عنوان کنایه از طلاق دادن نیز می آید ((تسریح الشعر)) به شانه زدن مو گفته می شود که در آن نیز معنی رهائی افتاده است .
به هر حال منظور از ((سراح جمیل)) در آیه مورد بحث رها کردن زنان تواءم با نیکی و خوبی و بدون نزاع و قهر است .
در اینجا مفسران و فقهای اسلامی بحث مشروحی دارند که آیا منظور از این سخن در آیه فوق این است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) زنان خود را مخیر میان ماندن و جدا شدن کرد و اگر آنها جدائی را انتخاب می کردند، خود طلاق محسوب می شد و نیازی به اجرای صیغه طلاق نداشت ؟ یا اینکه منظور این بوده که آنها یکی از دو راه را انتخاب کنند، اگر جدائی را انتخاب می کردند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اقدام به اجرای صیغه طلاق می فرمود، و گرنه به حال خود باقی می ماندند.
البته آیه فوق دلالتی بر هیچیک از این دو امر ندارد، و اینکه بعضی تصور کرده اند آیه گواه بر تخییر زنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است و این حکم را از مختصات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شمرده اند زیرا در حق سایر مردم جاری نمی شود، درست به نظر نمی رسد.
بلکه جمع میان آیه فوق و آیات طلاق ، ایجاب می کند که منظور جدا شدن از طریق طلاق است .
به هر حال این مساله در میان فقهای شیعه و اهل سنت مورد گفتگو است هر چند قول دوم یعنی جدا شدن از طریق طلاق نزدیکتر به ظواهر آیات می باشد بعلاوه تعبیر ((اسرحکن)) (من شما را رها سازم) ظهور در این دارد که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اقدام به جدا ساختن آنها می فرمود، به خصوص اینکه ماده ((تسریح)) به معنی طلاق در جای دیگر از

قرآن مجید به کار رفته است (سوره بقره آیه 229). تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 282
در آیه بعد می افزاید: اما اگر شما خدا و پیامبرش را می خواهید و سرای آخرت را، و به زندگی ساده از نظر مادی و احیانا محرومیتها قانع هستید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیم آماده ساخته است (و ان کنتن تردن الله و رسوله و الدار الاخرة فان الله اعد للمحسنات منکن اجرا عظیما).
در حقیقت در این چند جمله ، تمام پایه های ایمان و برنامه های مؤ من ، جمع است ، از یکسو ایمان و اعتقاد به خدا و پیامبر و روز قیامت و طالب این اصول بودن و از سوی دیگر در برنامه های عملی نیز در صف نیکوکاران و محسنین و محسنات قرار گرفتن ، بنابر این تنها اظهار عشق و علاقه به خدا و سرای دیگر و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کافی نیست ، برنامه های عملی نیز باید هماهنگ با آن باشد.
و به این ترتیب خداوند تکلیف همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را که باید الگو و اسوه زنان با ایمان باشند برای همیشه روشن ساخت ، داشتن زهد و پارسائی و بی اعتنائی به زرق و برق و تجملات دنیا، و توجه خاص به ایمان و عمل صالح و معنویت ، اگر چنین هستند بمانند و مشمول افتخار بزرگ همسری رسول خدا باشند، و گرنه راه خود را در پیش گیرند و از او جدا شوند! گر چه مخاطب در این سخنان همسران پیامبرند، ولی محتوای آیات و نتیجه آن ، همگان را شامل می شود، مخصوصا کسانی که در مقام رهبری خلق و پیشوائی و تاسی مردم قرار گرفته اند، آنها همیشه بر سر دو راهی قرار دارند، یا استفاده از موقعیت ظاهری خویش برای رسیدن به زندگی مرفه مادی و یا تن در دادن به محرومیتها برای نیل به رضای خدا و هدایت خلق
سپس در آیه بعد به بیان موقعیت زنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در برابر کارهای نیک و بد، و همچنین مقام ممتاز و مسئولیت سنگین آنها، با عباراتی روشن پرداخته می گوید: ای زنان پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و معصیت فاحشی انجام تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 283
دهد عذاب او دو چندان خواهد بود، و این برای خدا آسان است ! (یا نساء النبی من یات منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین و کان ذلک علی الله یسیرا).
شما در خانه وحی و مرکز نبوت زندگی می کنید، آگاهی شما در زمینه مسائل اسلامی با توجه به تماس دائم با پیامبر خدا از توده مردم بیشتر است ، به علاوه دیگران به شما نگاه می کنند و اعمالتان سرمشقی است برای آنها، بنابر این گناهتان در پیشگاه خدا عظیمتر است چرا که هم ثواب و هم عذاب بر طبق معرفت و میزان آگاهی ، و همچنین تاثیر آن در محیط

داده می شود، شما هم سهم بیشتری از آگاهی دارید و هم موقعیت حساستری از نظر تاثیر گذاردن روی جامعه .
از همه اینها گذشته اعمال خلاف شما از یک سو پیامبر را آزرده خاطر می سازد و از سوی دیگر به حیثیت او لطمه می زند، و این خود گناه دیگری محسوب می شود و مستوجب عذاب دیگری است .
منظور از فاحشه مبینه گناهان آشکار است و می دانیم مفاسد گناهانی که از افراد با شخصیت سر می زند بیشتر در زمانی خواهد بود که آشکارا باشد.
در مورد ضعف و مضاعف سخنی داریم که در بحث نکات خواهد آمد.
اما اینکه می فرماید این کار بر خدا آسان است اشاره به این است که هرگز گمان نکنید که مجازات کردن شما برای خداوند مشکلی دارد، و ارتباطتان با پیامبر اسلام مانع از آن خواهد بود، آنگونه که در میان مردم معمول است که گناهان دوستان و نزدیکان خود را نادیده یا کم اهمیت می گیرند، نه چنین نیست این حکم با قاطعیت در مورد شما اجرا خواهد شد.
اما در نقطه مقابل نیز و هر کس از شما در برابر خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 284
خضوع و اطاعت کند و عمل صالحی بجا آورد پاداش او را دو چندان خواهیم داد، و روزی پر ارزشی را برای او فراهم ساخته ایم (و من یقنت منکن لله و رسوله و تعمل صالحا نؤ تها اجرها مرتین و اعتدنا لها رزقا کریما).
یقنت از ماده قنوت به معنی اطاعت تواءم با خضوع و ادب است و قرآن با این تعبیر به آنها گوشزد می کند که هم مطیع فرمان خدا و پیامبر باشند و هم شرط ادب را کاملا رعایت کنند.
در اینجا باز به این نکته بر خورد می کنیم که تنها ادعای ایمان و اطاعت کافی نیست بلکه باید به مقتضای و تعمل صالحا آثار آن در عمل نیز هویدا گردد.
رزق کریم معنی گسترده ای دارد که تمام مواهب معنوی و مادی را در بر می گیرد، و تفسیر آن به بهشت به خاطر آن است که بهشت کانون همه این مواهب است .
نکته :
چرا گناه و ثواب افراد با شخصیت ، مضاعف است ؟
گفتیم گر چه آیات فوق پیرامون همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سخن می گوید که اگر اطاعت خدا کنند پاداشی مضاعف دارند، و اگر گناه آشکاری مرتکب شوند کیفر مضاعف خواهند داشت ، ولی از آنجا که ملاک و معیار اصلی همان داشتن مقام و شخصیت و موقعیت اجتماعی است ، این حکم در باره افراد دیگر که موقعیتی در جامعه دارند نیز صادق است .

این گونه افراد تنها متعلق به خویشتن نیستند بلکه وجود آنها دارای دو بعد است ، بعدی تعلق به خودشان دارد، و بعدی تعلق به جامعه ، و برنامه زندگی آنها می تواند جمعی را هدایت یا عده ای را گمراه کند، بنابر این اعمال تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 285
آنها دو اثر دارد، یک اثر فردی و دیگر اثر اجتماعی ، و از این لحاظ هر یک دارای پاداش و کیفری است .
لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: یغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل ان یغفر للعالم ذنب واحد! هفتاد گناه جاهل بخشوده می شود پیش از آنکه یک گناه از عالم بخشوده شود!.
از این گذشته همواره رابطه نزدیکی میان سطح علم و معرفت با پاداش و کیفر است ، همانگونه که در بعضی از احادیث اسلامی می خوانیم : ان الثواب علی قدر العقل : پاداش به اندازه عقل و آگاهی انسان است .
و در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) آمده است انما یداق الله العباد فی الحساب یوم القیامة علی قدر ما آتاهم من العقول فی الدنیا: خداوند در روز قیامت در حساب بندگان به اندازه عقلی که به آنها در دنیا داده دقت و سختگیری می کند.
حتی در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که : توبه عالم در بعضی از مراحل پذیرفته نخواهد شد، سپس به این آیه شریفه استناد، فرمود، انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة : توبه تنها برای کسانی است که از روی جهل و نادانی کار بدی انجام می دهند (سوره نساء آیه 17).
و از اینجا روشن می شود که ممکن است مفهوم مضاعف یا مرتین در اینجا افزایش ثواب و عقاب باشد، گاه دو برابر و گاه بیشتر، درست همانند اعدادی که جنبه تکثیر دارد بخصوص اینکه راغب در مفردات در معنی تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 286
ضعف می گوید: ضاعفته ضممت الیه مثله فصاعدا: آن را مضاعف ساختم یعنی همانندش و یا بیشتر و چند برابر آن افزودم (دقت کنید)
روایتی که در بالا درباره تفاوت گناه عالم و جاهل تا هفتاد برابر ذکر کردیم گواه دیگری بر این مدعا است .
اصولا سلسله مراتب اشخاص و تفاوت آن بر اثر موقعیت اجتماعی و الگو و اسوه بودن نیز ایجاب می کند که پاداش و کیفر الهی نیز به همین نسبت باشد.
این بحث را با حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین (علیهم السلام) پایان می دهیم : کسی به امام عرض کرد: انکم اهلبیت مغفور لکم : شما خانوادهای هستید که خداوند شما را مشمول آمرزش خود قرار داده .
امام در غضب شد و فرمود: نحن احری ان یجری فینا ما اجری الله فی

ازواج النبی (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) من ان نکون کما تقول ، انا نری لمحسننا ضعفین من الاجر و لمسیئنا ضعفین من العذاب ، ثم قرء الایتین : ما سزاوارتریم که آنچه را خدا درباره همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) جاری کرده در مورد ما جاری شود، نه چنانکه تو می گوئی ، ما برای نیکوکارانمان دو پاداش ، و برای بدکارانمان دو کیفر و عذاب قائل هستیم ، سپس دو آیه فوق را به عنوان شاهد تلاوت فرمود. الأحزاب
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 287
آیه 32 - 34
آیه و ترجمه
يَنِساءَ النَّبِيِّ لَستنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّساءِ إِنِ اتَّقَيْتنَّ فَلا تخْضعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطمَعَ الَّذِى فى قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلاً مَّعْرُوفاً(32)
وَ قَرْنَ فى بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبرَّجْنَ تَبرُّجَ الْجَهِلِيَّةِ الأُولى وَ أَقِمْنَ الصلَوةَ وَ ءَاتِينَ الزَّكوةَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِب عَنكمُ الرِّجْس أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطهِّرَكمْ تَطهِيراً(33)
وَ اذْكرْنَ مَا يُتْلى فى بُيُوتِكنَّ مِنْ ءَايَتِ اللَّهِ وَ الْحِكمَةِ إِنَّ اللَّهَ كانَ لَطِيفاً خَبِيراً(34)
ترجمه :
32 - ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از زنان معمولی نیستید اگر تقوی پیشه کنید، بنابر این به گونه ای هوس انگیز سخن نگوئید که بیماردلان در شما طمع کنند و سخن شایسته بگوئید
33 - و در خانه های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 288
و نماز را بر پا دارید و زکاة را ادا کنید، و خدا و رسولش را اطاعت نمائید خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهلبیت دور کند و کاملا شما را پاک سازد.
34 - و آنچه را در خانه های شما از آیات خداوند و حکمت دانش خوانده می شود یاد کنید، خداوند لطیف و خبیر است .
تفسیر:
همسران پیامبر باید چنین باشند!
در آیات گذشته سخن از موقعیت و مسئولیت سنگین همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود، در آیات مورد بحث این موضوع همچنان ادامه می یابد و طی آیاتی هفت دستور مهم به همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می دهد.
نخست در مقدمه کوتاهی می فرماید: ای همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شما همچون یکی از زنان عادی نیستید اگر تقوا پیشه کنید (یا نساء النبی لستن کاحد من النساء ان اتقیتن).

شما به خاطر انتسابتان به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از یک سو، و قرار گرفتنتان در کانون وحی و شنیدن آیات قرآن و تعلیمات اسلام از سوی دیگر دارای موقعیت خاصی هستید که می توانید سرمشقی برای همه زنان باشید، چه در مسیر تقوا و چه در مسیر گناه .
بنابر این موقعیت خود را درک کنید و مسئولیت سنگین خویش را به فراموشی نسپارید و بدانید که اگر تقوا پیشه کنید در پیشگاه خدا مقام بسیار ممتازی خواهید داشت .
و به دنبال این مقدمه که طرف را برای پذیرش مسئولیتها آماده می سازد و به آنها شخصیت می دهد نخستین دستور در زمینه عفت صادر می کند و مخصوصا به سراغ یک نکته باریک میرود تا مسائل دیگر در این رابطه خود بخود روشن تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 289
گردد، میفرماید بنابر این به گونهای هوسانگیز سخن نگوئید که بیماردلان در شما طمع کنند (فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض).
بلکه به هنگام سخن گفتن ، جدی و خشک و بطور معمولی سخن بگوئید، نه همچون زنان کم شخصیت که سعی دارند با تعبیرات تحریک کننده که گاه توام با ادا و اطوار مخصوصی است که افراد شهوت ران را به فکر گناه می افکند سخن بگوئید.
تعبیر به الذی فی قلبه مرض (کسی که در دل او بیماری است) تعبیر بسیار گویا و رسائی است از این حقیقت که غریزه جنسی در حد تعادل و مشروع عین سلامت است ، اما هنگامی که از این حد بگذرد نوعی بیماری خواهد بود تا آنجا که گاه به سر حد جنون می رسد که از آن تعبیر به جنون جنسی می کنند و امروز دانشمندان انواع و اقسامی از این بیماری روانی را که بر اثر طغیان این غریزه و تن در دادن به انواع آلودگیهای جنسی و محیطهای کثیف به وجود می آید در کتب خود شرح داده اند.
در پایان آیه دومین دستور را به این گونه شرح می دهد: شما باید به صورت شایسته ای که مورد رضای خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و توام با حق و عدالت باشد سخن بگوئید (و قلن قولا معروفا).
در حقیقت جمله لا تخضعن بالقول اشاره به کیفیت سخن گفتن دارد و جمله قلن قولا معروفا اشاره به محتوای سخن .
البته قول معروف (گفتار نیک و شایسته) معنی وسیعی دارد که علاوه بر آنچه گفته شد، هر گونه گفتار باطل و بیهوده و گناه آلود و مخالف حق را نفی می کند.
ضمنا جمله اخیر می تواند، توضیحی برای جمله نخست باشد، مبادا کسی تصور کند که باید برخورد زنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با مردان بیگانه موذیانه یا دور از ادب تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 290
باشد، بلکه باید بر خورد شایسته و مؤ دبانه و در عین حال بدون هیچگونه

جنبه های تحریک آمیز داشته باشد.
سپس سومین دستور را که آن در زمینه رعایت عفت است چنین بیان می کند: شما در خانه های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین در میان جمعیت ظاهر نشوید و اندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید (و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی).
قرن از ماده وقار به معنی سنگینی است ، و کنایه از قرار گرفتن در خانه ها است ، بعضی نیز احتمال داده اند که از ماده قرار بوده باشد که از نظر نتیجه تفاوت چندانی با معنی اول نخواهد داشت .
تبرج به معنی آشکار شدن در برابر مردم است ، و از ماده برج گرفته شده که در برابر دیدگان همه ظاهر است .
اما اینکه منظور از جاهلیت اولی چیست ؟ ظاهرا همان جاهلیتی است که مقارن عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بوده ، و به طوری که در تواریخ آمده در آن موقع زنان حجاب درستی نداشتند، و دنباله روسریهای خود را به پشت سر می انداختند به طوری که گلو و قسمتی از سینه و گردنبند و گوشواره های آنها نمایان بود، و به این ترتیب قرآن همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را از این گونه اعمال باز می دارد.
بدون شک این یک حکم عام است ، و تکیه آیات بر زنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عنوان تاکید بیشتر است ، درست مثل اینکه به شخص دانشمندی بگوئیم تو که دانشمندی دروغ مگو، مفهومش این نیست که دروغ گفتن برای دیگران مجاز است ، بلکه تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 291
منظور این است که یک مرد عالم باید به صورت مؤ کدتر و جدیتری از این کار پرهیز کند.
به هر حال این تعبیر نشان می دهد که جاهلیت دیگری همچون جاهلیت عرب در پیش است که ما امروز در عصر خود آثار این پیشگوئی قرآن در دنیای متمدن مادی را می بینیم ، ولی مفسران پیشین نظر به اینکه چنین امری را پیش بینی نمی کردند، برای تفسیر این کلمه به زحمت افتاده بودند لذا جاهلیت اولی را به فاصله میان آدم و نوح ، و یا فاصله میان عصر داود و سلیمان که زنان با پیراهنهای بدننما بیرون می آمدند، تفسیر کرده اند، تا جاهلیت قبل از اسلام را جاهلیت ثانیه بدانند!.
ولی چنانکه گفتیم نیازی به این سخنان نیست ، بلکه ظاهر این است جاهلیت اولی همان جاهلیت قبل از اسلام است که در جای دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است (سوره آل عمران آیه 143 و سوره مائده آیه 50 و سوره فتح آیه 26) و جاهلیت ثانیه ، جاهلیتی است که بعدا پیدا خواهد شد (همچون عصر ما) شرح بیشتر این موضوع را در بحث نکات خواهیم داد.

بالاخره دستور چهارم و پنجم و ششم را به این صورت بیان می فرماید: شما زنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نماز را بر پا دارید، زکات را ادا کنید، و خدا و رسولش را اطاعت نمائید (و اقمن الصلوة و آتین الزکوة و اطعن الله و رسوله).
اگر در میان عبادات روی نماز و زکات ، تکیه می کند به خاطر آنست که نماز مهمترین راه ارتباط و پیوند با خالق است ، و زکات هم در عین اینکه عبادت بزرگی است پیوند محکمی با خلق خدا محسوب می شود.
و اما جمله اطعن الله و رسوله یک حکم کلی است که تمام برنامه های الهی را فرا می گیرد. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 292
این دستورات سه گانه نیز نشان می دهد که احکام فوق مخصوص به زنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیست ، بلکه برای همگان است هر چند در مورد آنان تاکید بیشتری دارد.
در پایان آیه می افزاید: خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهلبیت (علیهم السلام) دور کند و کاملا شما را پاک سازد (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا).
تعبیر به انما که معمولا برای حصر است ، دلیل بر این است که این موهبت ویژه خاندان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است .
جمله یرید اشاره به اراده تکوینی پروردگار است ، و گرنه اراده تشریعی ، و به تعبیر دیگر لزوم پاک نگاهداشتن خویش ، انحصاری به خاندان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ندارد، و همه مردم بدون استثناء به حکم شرع موظفند از هر گونه گناه و پلیدی پاک باشند.
ممکن است گفته شود اراده تکوینی موجب یکنوع جبر است ، ولی با توجه به بحثهائی که در مساله معصوم بودن انبیاء و امامان داشته ایم پاسخ این سخن روشن می شود و در اینجا بطور خلاصه می توان گفت : معصومان دارای یکنوع شایستگی اکتسابی از طریق اعمال خویشند، و یکنوع لیاقت ذاتی و موهبتی از سوی پروردگار، تا بتوانند الگو و اسوه مردم بوده باشند.
به تعبیر دیگر معصومان به خاطر تاییدات الهی و اعمال پاک خویش ، چنان هستند که در عین داشتن قدرت و اختیار برای گناه کردن به سراغ گناه نمی روند درست همانگونه که هیچ فرد عاقلی حاضر نیست ، قطعه آتشی را بر دارد و به دهان خویش بگذارد با اینکه نه اجباری در این کار است و نه اکراهی ، این حالتی است که از درون وجود خود انسان بر اثر آگاهیها و مبادی فطری و طبیعی می جوشد، بی آنکه جبر و اجباری در کار باشد.
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 293
واژه رجس به معنی شی ء ناپاک است خواه ناپاک از نظر طبع آدمی باشد یا به حکم عقل یا شرع و یا همه اینها.
و اینکه : در بعضی از کلمات رجس به معنی گناه یا شرک یا بخل و حسد و

یا اعتقاد باطل و مانند آن تفسیر شده ، در حقیقت بیان مصداقهائی از آن است ، و گرنه مفهوم این کلمه مفهومی عام و فراگیر است ، و همه انواع پلیدیها را به حکم اینکه الف و لام در اینجا به اصطلاح الف و لام جنس است شامل می شودتطهیر به معنی پاک ساختن و در حقیقت تاکیدی است بر مساله اذهاب رجس و نفی پلیدیها، و ذکر آن به صورت مفعول مطلق در اینجا نیز تاکید دیگری بر این معنی محسوب می شود.
و اما تعبیر اهل البیت به اتفاق همه علمای اسلام و مفسران ، اشاره به اهلبیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، و این چیزی است که از ظاهر خود آیه نیز فهمیده می شود، چرا که بیت گرچه به صورت مطلق در اینجا ذکر شد، اما به قرینه آیات قبل و بعد، منظور از آن ، بیت و خانه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است .
اما اینکه مقصود از اهل بیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در اینجا چه اشخاصی می باشد؟ در میان مفسران گفتگو است بعضی آن را مخصوص همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دانسته اند، و آیات قبل و بعد را که در باره ازواج رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سخن می گوید، تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 294
قرینه این معنی شمرده اند.
ولی با توجه به یک مطلب ، این عقیده نفی می شود و آن اینکه ضمیرهائی که در آیات قبل و بعد آمده عموما به صورت ضمیر جمع مؤ نث است ، در حالی که ضمائر این قسمت از آیه (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهر کم تطهیرا) همه به صورت جمع مذکر است ، و این نشان می دهد معنی دیگری در نظر بوده است .
لذا بعضی دیگر از مفسران از این مرحله گام فراتر نهاده و آیه را شامل همه خاندان پیامبر اعم از مردان و همسران او دانسته اند.
از سوی دیگر روایات بسیار زیادی که در منابع اهل سنت و شیعه وارد شده معنی دوم یعنی شمول همه خاندان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را نیز نفی می کند و می گوید: مخاطب در آیه فوق منحصرا پنج نفرند: پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، علی (علیه السلام) و فاطمه (علیهاالسلام) و حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام).
با وجود این نصوص فراوان که قرینه روشنی بر تفسیر مفهوم آیه است تنها تفسیر قابل قبول برای این آیه همان معنی سوم یعنی اختصاص به خمسه طیبه است .
تنها سؤ الی که در اینجا باقی می ماند این است که چگونه در لابلای بحث از وظایف زنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مطلبی گفته شده است که شامل زنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نمی شود.
پاسخ این سؤ ال را مفسر بزرگ مرحوم طبرسی در مجمع البیان چنین می

گوید: این اولین بار نیست که در آیات قرآن به آیاتی برخورد می کنیم که در کنار هم قرار دارند و اما از موضوعات مختلفی سخن می گویند، قرآن پر است از این گونه بحثها، همچنین در کلام فصحای عرب و اشعار آنان نیز نمونه های فراوانی برای این موضوع موجود است . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 295
مفسر بزرگ نویسنده المیزان پاسخ دیگری بر آن افزوده که خلاصه اش چنین است : ما هیچ دلیلی در دست نداریم که جمله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس ... همراه این آیات نازل شده است ، بلکه از روایات به خوبی استفاده می شود که این قسمت جداگانه نازل گردیده امام به هنگام جمع آوری آیات قرآن در عصر پیامبر یا بعد از آن در کنار این آیات قرار داده شده است .
پاسخ سومی که می توان از سؤ ال داد این است که قرآن می خواهد به همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بگوید: شما در میان خانواده ای قرار دارید که گروهی از آنان معصومند، کسی که در زیر سایه درخت عصمت و در کانون معصومان قرار گرفته سزاوار است که بیش از دیگران مراقب خود باشد و فراموش نکنید که انتساب او به خانواده ای که پنج معصوم پاک در آن است مسؤ لیتهای سنگینی برای او ایجاد می کند، و خدا و خلق خدا انتظارات فراوانی از او دارند.
در بحث نکات به خواست خدا از روایات اهل سنت و شیعه که در تفسیر این آیه وارد شده است مشروحا سخن خواهیم گفت .
در آخرین آیه مورد بحث ، هفتمین و آخرین وظیفه همسران پیامبر بیان شده است ، و هشداری است به همه آنان برای استفاده کردن از بهترین فرصتی که در اختیار آنان برای آگاهی بر حقایق اسلام قرار گرفته ، می فرماید: آنچه را در خانه های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می شود، یاد کنید و خود را در پرتو آن بسازید که بهترین فرصت را در اختیار دارید (و اذکرن ما یتلی فی بیوتکن من آیات الله و الحکمة).
شما در خاستگاه وحی قرار گرفته اید و در مرکز و کانون نور قرآن ، حتی اگر در خانه نشسته اید می توانید از آیاتی که در فضای خانه شما از زبان مبارک پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) طنینافکن است به طور شایسته از تعلیمات اسلام و سخنان تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 296
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بهره مند شوید که هر نفسش درسی است و هر سخنش برنامه ای !
در اینکه میان آیات الله و حکمت چه فرقی است ؟ بعضی از مفسران گفته اند، هر دو اشاره به قرآن است منتهی تعبیر به آیات جنبه اعجاز آن را بیان می کند و تعبیر به حکمت محتوای عمیق و دانشی را که در آن نهفته است باز می گوید.

بعضی دیگر گفته اند: آیات الله اشاره به آیات قرآن است و حکمت اشاره به سنت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و اندرزهای حکیمانه او.
گر چه هر دو تفسیر، مناسب مقام و الفاظ آیه است ، اما تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد، چرا که تعبیر به تلاوت با آیات الهی مناسبتر است ، بعلاوه در آیات متعددی از قرآن ، تعبیر نزول در مورد آیات و حکمت ، هر دو آمده است ، مانند آیه 231 بقره و ما انزل علیکم من الکتاب و الحکمة شبیه همین تعبیر در آیه 113 سوره نساء نیز آمده است .
سرانجام در پایان آیه می فرماید: خداوند لطیف و خبیر است (ان الله کان لطیفا خبیرا).
اشاره به اینکه او از دقیقترین و باریکترین مسائل با خبر و آگاه است ، و نیات شما را به خوبی می داند، و از اسرار درون سینه های شما با خبر است .
این در صورتی است که لطیف را به معنی کسی که از دقایق آگاه است تفسیر کنیم ، و اگر به معنی صاحب لطف تفسیر شود اشاره به این است که خداوند هم نسبت به شما همسران پیامبر، لطف و رحمت دارد، و هم از اعمالتان خبیر و آگاه است .
این احتمال نیز وجود دارد که تکیه بر عنوان لطیف به خاطر اعجاز آیات قرآن و تکیه بر خبیر به خاطر محتوای حکمت آمیز آن باشد، در عین حال این معانی هم با هم منافات ندارند و قابل جمعند.
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 297
نکته ها:
1 آیه تطهیر، برهان روشن عصمت است
بعضی از مفسران رجس را در آیه فوق ، تنها اشاره به شرک و یا گناهان کبیره زشت همچون زنا دانسته اند، در حالی که هیچ دلیلی بر این محدودیت در دست نیست ، بلکه اطلاق الرجس (با توجه به اینکه الف و لام آن الف و لام جنس است) هر گونه پلیدی و گناه را شامل می شود، چرا که گناهان همه رجسند، و لذا این کلمه در قرآن به شرک ، مشروبات الکلی قمار نفاق گوشتهای حرام و ناپاک و مانند آن اطلاق شده است (حج - 30 - مائده 90 توبه - 125 - انعام - 145).
و با توجه به اینکه اراده الهی تخلف ناپذیر است ، و جمله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس دلیل بر اراده حتمی او می باشد، مخصوصا با توجه به کلمه انما که برای حصر و تاکید است روشن می شود که اراده قطعی خداوند بر این قرار گرفته که اهلبیت از هر گونه رجس و پلیدی و گناه پاک باشند، و این همان مقام عصمت است .
این نکته نیز قابل توجه است که منظور از اراده الهی در این آیه دستورات و احکام او در مورد حلال و حرام نیست ، چرا که این دستورات شامل

همگان می شود و اختصاص به اهل بیت ندارد بنابر این با مفهوم کلمه انما سازگار نمی باشد.
پس این اراده مستمر اشاره به یک نوع امداد الهی است که اهل بیت را بر عصمت و ادامه آن یاری می دهد و در عین حال منافات با آزادی اراده و اختیار ندارد (چنانکه قبلا شرح دادیم).
در حقیقت مفهوم آیه همان چیزی است که در زیارت جامعه نیز آمده است عصمکم الله من الذلل و آمنکم من الفتن ، و طهرکم من الدنس ، تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 298
و اذهب عنکم الرجس ، و طهرکم تطهیرا:
خداوند شما را از لغزشها حفظ کرد و از فتنه انحرافات در امان داشت ، و از آلودگیها پاک ساخت و پلیدی را از شما دور کرد، و کاملا تطهیر نمود.
با این توضیح در دلالت آیه فوق بر مقام عصمت اهل بیت نباید تردید کرد.
2 - آیه تطهیر درباره چه کسانی است ؟
گفتیم این آیه گرچه در لابلای آیات مربوط به همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده اما تغییر سیاق آن (تبدیل ضمیرهای جمع مؤ نث به جمع مذکر) دلیل بر این است که این آیه محتوائی جدای از آن آیات دارد.
به همین دلیل حتی کسانی که آیه را مخصوص به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) ندانسته اند معنی وسیعی برای آن قائل شده اند که هم این بزرگواران را شامل می شود و هم همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را. ولی روایات فراوانی در دست داریم که نشان می دهد آیه مخصوص این بزرگواران است ، و همسران در این معنی داخل نیستند هر چند از احترام متناسب برخوردارند. اینک بخشی از آن روایات را ذیلا از نظر می گذرانیم :
الف : روایاتی که از خود همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده و می گوید: هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سخن از این آیه شریفه می گفت ، ما از او سؤ ال کردیم که جزء آن هستیم فرمود: شما خوبید اما مشمول این آیه نیستید!
از آن جمله روایتی است که ثعلبی در تفسیر خود از ام سلمه نقل کرده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در خانه خود بود که فاطمه (علیهاالسلام) پارچه حریری نزد آن حضرت آورد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: همسر و دو فرزندانت حسن و حسین را صدا تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 299
کن ، آنها را آورد، سپس غذا خوردند بعد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عبائی بر آنها افکند و گفت : اللهم هؤ لاء اهلبیتی و عترتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا: خداوندا اینها خاندان منند، پلیدی را از آنها

دور کن ، و از هر آلودگی پاکشان گردان و در اینجا آیه انما یرید الله نازل شد... من گفتم آیا من هم با شما هستم ای رسولخدا!، فرمود: انک الی خیر تو بر خیر و نیکی هستی (اما در زمره این گروه نیستی).
و نیز ثعلبی خود از عایشه چنین نقل می کند: هنگامی که از او در باره جنگ جمل و دخالت او در آن جنگ ویرانگر سؤ ال کردند (با تاسف) گفت : این یک تقدیر الهی بود!، و هنگامی که درباره علی (علیه السلام) از او سؤ ال کردند چنین گفت : تسئلنی عن احب الناس کان الی رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و زوج احب الناس ، کان الی رسول الله لقد راءیت علیا و فاطمة و حسنا و حسینا علیهم السلام و جمع رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بثوب علیهم ثم قال : اللهم هؤ لاء اهلبیتی و حامتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا، قالت : فقلت یا رسول الله ! انا من اهلک قال تنحی فانک الی خیرا!: آیا از من در باره کسی سؤ ال میکنی که محبوبترین مردم نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بودو از کسی میپرسی که همسر محبوبترین مردم نزد رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود، من با چشم خود، علی و فاطمه و حسن و حسین را دیدم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آنها را در زیر لباسی جمع کرده بود و فرمود: خداوندا! اینها خاندان منند و حامیان من ، رجس را از آنها ببر و از آلودگیها پاکشان فرما، من عرض کردم ای رسول خدا آیا من هم از آنها هستم ؟ فرمود: دور باش ، تو بر خیر و نیکی هستی (اما جزء این جمع نمی باشی). تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 300
این گونه روایات با صراحت می گوید که همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) جزء عنوان اهلبیت در این آیه نیستند.
ب : روایات بسیار فراوانی در مورد حدیث کساء به طور اجمال وارد شده که از همه آنها استفاده می شود، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند - و یا به خدمت او آمدند - پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عبائی بر آنها افکند، و گفت : خداوندا! اینها خاندان منند، رجس و آلودگی را از آنها دور کن ، در این هنگام آیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس نازل گردید.
دانشمند معروف حاکم حسکانی نیشابوری در شواهد التنزیل این روایات را به طرق متعدد از راویان مختلفی گرد آوری کرده است .
در اینجا این سؤ ال جلب توجه می کند که هدف از جمع کردن آنها در زیر کساء چه بوده ؟
گویا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خواسته است کاملا آنها را مشخص کند و بگوید آیه فوق ، تنها درباره این گروه است ، مبادا کسی مخاطب را در این آیه تمام بیوتات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و همه کسانی که جزء خاندان او هستند بداند.

حتی در بعضی از روایات آمده است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سه بار این جمله را تکرار کرد: خداوندا اهلبیت من اینها هستند پلیدی را از آنها دور کن (اللهم هؤ لاء اهلبیتی و خاصتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا).
ج : در روایات فراوان دیگری می خوانیم : بعد از نزول آیه فوق ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مدت شش ماه ، هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه فاطمه (سلام الله علیها) تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 301
می گذشت صدا می زد: الصلوة یا اهل البیت ! انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا: هنگام نماز است ای اهل بیت ! خداوند می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد.
این حدیث را حاکم حسکانی از انس بن مالک نقل کرده است .
در روایت دیگری که از ابو سعید خدری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده می خوانیم : پیامبر این برنامه را تا هشت یا نه ماه ادامه داد!.
حدیث فوق را ابن عباس نیز از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل کرده است .
این نکته قابل توجه است که تکرار این مساله در مدت شش یا هشت یا نه ماه به طور مداوم در کنار خانه فاطمه (علیهاالسلام) برای این است که مطلب را کاملا مشخص کند تا در آینده تردیدی برای هیچکس باقی نماند که این آیه تنها در شان این گروه نازل شده است به خصوص اینکه تنها خانه ای که در ورودی آن در مسجد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باز می شد، بعد از آنکه دستور داد درهای خانه های دیگران به سوی مسجد بسته شود در خانه فاطمه بود و طبعا همیشه جمعی از مردم به هنگام نماز این سخن را در آنجا از پیامبر می شنیدند (دقت کنید).
با اینحال جای تعجب است که بعضی از مفسران اصرار دارند که آیه مفهوم عامی دارد و همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز در آن وارد هستند، هر چند اکثریت علمای اسلام اعم از شیعه و اهل سنت آن را محدود به این پنج تن می دانند.
قابل توجه اینکه عایشه همسر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که طبق گواهی روایات اسلامی در بازگو کردن فضائل خود و ریزهکاریهای ارتباطش با پیامبر چیزی فروگذار نمی کرد اگر این آیه شامل او می شد قطعا در لابلای سخنانش تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 302
به مناسبتهائی از آن سخن می گفت در حالی که هرگز چنین چیزی از او نقل نشده است .
د: روایات متعددی از ابو سعید خدری صحابی معروف نقل شده که با صراحت گواهی می دهد این آیه تنها در باره همان پنج تن نازل شده است

(نزلت فی خمسة : فی رسول الله و علی و فاطمه و الحسن و الحسین (علیهم السلام).
این روایات به قدری زیاد است که بعضی از محققین آن را متواتر می دانند.
از مجموع آنچه گفتیم چنین نتیجه می گیریم که منابع و راویان احادیثی که دلالت بر انحصار آیه به پنج تن می کند به قدری زیاد است که جای تردید در آن باقی نمی گذارد تا آنجا که در شرح احقاق الحق بیش از هفتاد منبع از منابع معروف اهل سنت گرد آوری شده ، و منابع شیعه در این زمینه از هزار هم می گذرد
نویسنده کتاب شواهد التنزیل که از علمای معروف برادران اهل سنت است بیش از 130 حدیث در این زمینه نقل کرده است .
از همه اینها گذشته پاره ای از همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در طول زندگی خود به کارهائی دست زدند که هرگز با مقام معصوم بودن سازگار نیست ، مانند ماجرای جنگ جمل که قیامی بود بر ضد امام وقت که سبب خونریزی فراوانی گردید و به گفته بعضی از مورخان تعداد کشتگان این جنگ به هفده هزار نفر بالغ می شد.
بدون شک این ماجرا به هیچوجه قابل توجیه نیست و حتی می بینیم که خود عایشه نیز بعد از این حادثه ، اظهار ندامت می کند که نمونه ای از آن
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 303
در بحثهای پیشین گذشت .
عیبجوئی کردن عایشه از خدیجه که از بزرگترین و فداکارترین و با فضیلت ترین زنان اسلام است در تاریخ اسلام مشهور است ، این سخن به قدری بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ناگوار آمد که از شدت غضب مو بر تنش راست شد و فرمود: به خدا سوگند که هرگز همسری بهتر از او نداشتم ، او زمانی ایمان آورد که مردم کافر بودند و زمانی اموالش را در اختیار من گذاشت که مردم همه از من بریده بودند!.
3 - آیا اراده الهی در اینجا تکوینی است یا تشریعی ؟
در لابلای تفسیر آیه ، اشارهای به این موضوع داشتیم که اراده در جمله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس ، اراده تکوینی است نه تشریعی .
برای توضیح بیشتر باید یاد آور شویم که منظور از اراده تشریعی همان اوامر و نواهی الهی است ، فی المثل خداوند از ما نماز و روزه و حج و جهاد خواسته ، این اراده تشریعی است .
معلوم است که اراده تشریعی به افعال ما تعلق می گیرد نه افعال خداوند، در حالی که در آیه فوق ، متعلق اراده افعال خدا است ، می گوید: خدا اراده کرده است که پلیدی را از شما ببرد، بنابر این چنین اراده ای باید تکوینی باشد، و مربوط به خواست خداوند در عالم تکوین .

افزون بر این ، مساله اراده تشریعی نسبت به پاکی و تقوا، انحصار به اهلبیت (علیهم السلام) ندارد چرا که خدا به همه دستور داده است پاک باشند و با تقوا، و این مزیتی برای آنها نخواهد بود، زیرا همه مکلفان مشمول این فرمانند. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 304
به هر حال این موضوع یعنی اراده تشریعی نه تنها با ظاهر آیه سازگار نیست که با احادیث گذشته به هیچوجه تناسبی ندارد، زیرا همه این احادیث سخن از یک مزیت والا و ارزش مهم ویژه می کند که مخصوص اهلبیت (علیهم السلام) است .
این نیز مسلم است که رجس در اینجا به معنی پلیدی ظاهری نمی باشد، بلکه اشاره به پلیدیهای باطنی است و اطلاق این کلمه ، هر گونه انحصار و محدودیت را در شرک و کفر و اعمال منافی عفت و مانند آن نفی می کند، و همه گناهان و آلودگیهای عقیدتی و اخلاقی و عملی را شامل می شود.
نکته دیگری که باید به دقت متوجه آن بود این است که اراده تکوینی که به معنی خلقت و آفرینش است در اینجا به معنی مقتضی است نه علت تامه ، تا موجب جبر و سلب اختیار گردد.
توضیح اینکه : مقام عصمت به معنی یک حالت تقوای الهی است که به امداد پروردگار در پیامبران و امامان ایجاد می شود اما با وجود این حالت ، چنان نیست که آنها نتوانند گناه کنند بلکه قدرت این کار را دارند، و با اختیار خود از گناه چشم می پوشند.
درست همانند یک طبیب بسیار آگاه که هرگز یک ماده بسیار سمی را که خطرات جدی آن را می داند هرگز نمی خورد با اینکه قدرت بر این کار دارد، اما آگاهیها و مبادی فکری و روحی او سبب می شود که با میل و اراده خود از این کار چشم بپوشد.
این نکته نیز لازم به یادآوری است که این تقوای الهی موهبت ویژه ای است که به پیغمبران داده شد نه به دیگران ، ولی باید توجه داشت که خداوند این امتیاز را به خاطر مسئولیت سنگین رهبری به آنها داده بنابر این امتیازی است که بهره آن عاید همگان می شود و این عین عدالت است ، درست مانند امتیاز خاصی است که خداوند به پردههای ظریف و بسیار حساس چشم داده که تمام بدن تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 305
از آن بهره می گیرد.
از این گذشته به همان نسبت که پیامبران امتیاز دارند و مشمول مواهب الهی هستند مسئولیتشان نیز سنگین است و یک ترک اولای آنها معادل یک گناه بزرگ افراد عادی است ، و این مشخص کننده خط عدالت است .
نتیجه اینکه : این اراده یک اراده تکوینی است در سر حد یک مقتضی (نه علت تامه) و در عین حال نه موجب جبر است و نه سلب مزیت و افتخار.
4 - جاهلیت قرن بیستم !

همانگونه که اشاره شد جمعی از مفسران در تفسیر الجاهلیة الاولی در آیات مورد بحث گرفتار شک و تردید شدند گوئی نتوانستند باور کنند که بعد از ظهور اسلام نوعی دیگر جاهلیت در جهان پا به عرصه وجود خواهد گذاشت که جاهلیت عرب قبل از اسلام در مقابل آن موضوع کم اهمیتی خواهد بود.
ولی امروز این امر برای ما که شاهد مظاهر جاهلیت وحشتناک قرن بیستم هستیم کاملا حل شده است ، و باید آن را به حساب یکی از پیشگوئیهای اعجاز آمیز قرآن مجید گذارد.
اگر عرب در عصر جاهلیت اولی ، جنگ و غارتگری داشت ، و فی المثل چندین بار بازار عکاظ صحنه خونریزیهای احمقانه گردید که چند تن کشته شدند، در جاهلیت عصر ما جنگهای جهانی رخ می دهد که گاه بیست ملیون نفر در آن قربانی و بیش از آن مجروح و ناقص الخلقه می شوند!
اگر در جاهلیت عرب زنان ، تبرج به زینت می کردند، و روسریهای خود را کنار می زدند به گونهای که مقداری از سینه و گلو و گردنبند و گوشواره آنها نمایان میگشت ، در عصر ما کلوپهائی تشکیل می شود بنام کلوپ برهنگان (که نمونه آن در انگلستان معروف است) که با نهایت معذرت افراد در آن برهنه
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 306
مادرزاد می شوند، رسوائیهای پلاژهای کنار دریا و استخرها و حتی معابر عمومی نگفتنی است .
اگر در جاهلیت عرب ، زنان آلوده ذوات الاعلام بودند که پرچم بر در خانه خود می زدند تا افراد را به سوی خود دعوت کنند!، در جاهلیت قرن ما افرادی هستند که در روزنامه های مخصوص مطالبی را در این زمینه مطرح می کنند که قلم از ذکر آن جدا شرم دارد، و جاهلیت عرب بر آن صد شرف دارد.
خلاصه چه گوئیم از وضع مفاسدی که در تمدن مادی ماشینی منهای ایمان عصر ما وجود دارد که ناگفتنش بهتر است ، و نباید این تفسیر را با آن آلوده کرد. آنچه گفتیم فقط مشتی از خروار برای نشان دادن زندگی کسانی بود که از خدا فاصله می گیرند، و با داشتن هزاران دانشگاه و مراکز علمی و دانشمندان معروف ، در منجلاب فساد غوطه ور شوند، و حتی گاهی همین مراکز علمی و دانشمندانشان در اختیار همان فجایع و مفاسد قرار می گیرند. الأحزاب
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 307
آیه 35
آیه و ترجمه
إِنَّ الْمُسلِمِينَ وَ الْمُسلِمَتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَتِ وَ الْقَنِتِينَ وَ الْقَنِتَتِ وَ الصدِقِينَ وَ الصدِقَتِ وَ الصبرِينَ وَ الصبرَتِ وَ الْخَشِعِينَ وَ الْخَشِعَتِ وَ

الْمُتَصدِّقِينَ وَ الْمُتَصدِّقَتِ وَ الَصئمِينَ وَ الصئمَتِ وَ الْحُفِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحَفِظتِ وَ الذَّكرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَ الذَّكرَتِ أَعَدَّ اللَّهُ لهُم مَّغْفِرَةً وَ أَجْراً عظِيماً(35)

ترجمه :

35 - مردان مسلمان و زنان مسلمان ، مردان با ایمان و زنان با ایمان ، مردان مطیع فرمان خدا و زنانی که از فرمان خدا اطاعت می کنند، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان با خشوع و زنان با خشوع ، مردان انفاقگر و زنان انفاق کننده ، مردان روزه دار و زنانی که روزه می دارند، مردانی که دامان خود را از آلودگی به بیعفتی حفظ می کنند و زنانی که پاکدامنند، و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند، خداوند برای همه آنها مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 308

شان نزول :

جمعی از مفسران گفته اند هنگامی که اسماء بنت عمیس همسر جعفر بن ابی طالب با شوهرش از حبشه بازگشت به دیدن همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد، یکی از نخستین سؤ الاتی که مطرح کرد این بود: آیا چیزی از آیات قرآن در باره زنان نازل شده است ؟ آنها در پاسخ گفتند: نه !. اسماء به خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد، عرض کرد: ای رسول خدا جنس زن گرفتار خسران و زیان است !، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: چرا؟ عرض کرد: به خاطر اینکه در اسلام و قرآن فضیلتی درباره آنها همانند مردان نیامده است .

اینجا بود که آیه فوق نازل شد (و به آنها اطمینان داد که زن و مرد در پیشگاه خدا از نظر قرب و منزلت یکسانند، مهم آنست که از نظر اعتقاد و عمل و اخلاق اسلامی واجد فضیلت باشند).

تفسیر:

شخصیت و ارزش مقام زن در اسلام

به دنبال بحثهائی که در باره وظائف همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در آیات گذشته ذکر شد در آیه مورد بحث ، سخنی جامع و پر محتوی در باره همه زنان و مردان و صفات بر جسته آنها بیان شده است ، و ضمن بر شمردن ده وصف از اوصاف اعتقادی و اخلاقی و عملی آنان ، پاداش عظیم آنها را در پایان آیه بر شمرده است .

بخشی از این اوصاف دهگانه از مراحل ایمان سخن می گوید (اقرار به زبان ، تصدیق به قلب و جنان ، و عمل به ارکان). قسمت دیگری پیرامون کنترل زبان و شکم و شهوت جنسی که سه عامل سرنوشت ساز در زندگی و اخلاق انسانها می باشد بحث می کند. تفسیر نمونه جلد 17

و در بخش دیگری از مساءله حمایت از محرومان و ایستادگی در برابر حوادث سخت و سنگین یعنی صبر که ریشه ایمان است و سرانجام از عامل تداوم این صفات یعنی ذکر پروردگار سخن به میان می آورد
می گوید: مردان مسلمان و زنان مسلمان (ان المسلمین و المسلمات).
و مردان مؤ من و زنان مؤ منه (و المؤ منین و المؤ منات).
و مردانی که مطیع فرمان خدا هستند و زنانی که از فرمان حق اطاعت می کنند (و القانتین و القانتات).
گرچه بعضی از مفسران ، اسلام و ایمان را در آیه فوق به یک معنی گرفته اند، ولی پیدا است که این تکرار نشان می دهد منظور از آنها دو چیز متفاوت است ، و اشاره به همان مطلبی است که در آیه 14 سوره حجرات آمده : قالت الاعراب آمنا قل لم تؤ منوا و لکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم :
اعراب گفتند ما ایمان آورده ایم ، بگو: هنوز ایمان نیاورده اید، بلکه بگوئید اسلام آورده ایم ، و ایمان هنوز در اعماق قلب شما نفوذ نکرده است !
اشاره به اینکه اسلام همان اقرار به زبان است که انسان را در صف مسلمین قرار می دهد، و مشمول احکام آنها می کند، ولی ایمان تصدیق به قلب و دل است .
در روایات اسلامی نیز به همین تفاوت اشاره شده است .
در روایتی چنین می خوانیم : یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) درباره اسلام و ایمان از آن حضرت سؤ ال کرد و پرسید آیا اینها با هم مختلفند؟ امام در پاسخ فرمود: آری ، ایمان با اسلام همراه است ، اما اسلام ممکن است همراه ایمان نباشد.
او توضیح بیشتر خواست امام (علیه السلام) فرمود: الاسلام شهادة ان لا اله الا الله و التصدیق برسول الله صلی علیه و آله و سلم ، به حقنت الدماء، و علیه جرت المناکح و المواریث ، و علی ظاهره جماعة الناس ، و

و ما یثبت فی القلوب من صفة الاسلام ، و ما ظهر من العمل به : اسلام شهادت به توحید و تصدیق به رسالت پیامبر است ، هر کس اقرار به این دو کند جانش (در پناه حکومت اسلامی) محفوظ خواهد بود، و ازدواج مسلمانان با او جایز، و می تواند از مسلمین ارث ببرد، و گروهی از مردم مشمول همین ظاهر اسلامند، اما ایمان نور هدایت و حقیقتی است که در دل از وصف اسلام جای می گیرد، و اعمالی است که به دنبال آن می آید.
قانت از ماده قنوت چنانکه قبلا هم گفته ایم به معنی اطاعت تواءم با خضوع است ، اطاعتی که از ایمان و اعتقاد سر زند، و این اشاره به جنبه های عملی و آثار ایمان می باشد.

سپس به یکی دیگر از مهمترین صفات مؤ منان راستین ، یعنی حفظ زبان پرداخته می گوید: و مردان راستگو و زنان راستگو (و الصادقین و الصادقات).
از روایات اسلامی استفاده می شود که استقامت و درستی ایمان انسان به استقامت و درستی زبان او است : لا یستقیم ایمان امرء حتی یستقیم قلبه ، و لا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه : ایمان انسان به درستی نمی گراید تا قلبش درست شود، و قلبش درست نمی شود تا زبانش درست شود!.
و از آنجا که ریشه ایمان ، صبر و شکیبائی در مقابل مشکلات است ، و نقش آن در معنویات انسان همچون نقش سر است در برابر تن ، پنجمین وصف آنها را این گونه بازگو می کند: و مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا (و الصابرین و الصابرات).
از طرفی می دانیم یکی از بدترین آفات اخلاقی ، کبر و غرور و حب جاه است ، تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 311
و نقطه مقابل آن خشوع ، لذا در ششمین توصیف می فرماید: و مردان با خشوع و زنان با خشوع (و الخاشعین و الخاشعات).
گذشته از حب جاه ، حب مال ، نیز آفت بزرگی است ، و اسارت در چنگال آن ، اسارتی است دردناک ، و نقطه مقابل آن انفاق و کمک کردن به نیازمندان است لذا در هفتمین توصیف می گوید: و مردان انفاقگر و زنان انفاق کننده (و المتصدقین و المتصدقات).
گفتیم سه چیز است که اگر انسان از شر آن در امان بماند از بسیاری از شرور و آفات اخلاقی در امان است ، زبان و شکم و شهوت جنسی ، به قسمت اول در چهارمین توصیف اشاره شداما به قسمت دوم و سوم در هشتمین و نهمین وصف مؤ منان راستین اشاره کرده می گوید: و مردانی که روزه میدارند و زنانی که روزه می دارند (و الصائمین و الصائمات).
و مردانی که دامان خود را از آلودگی به بیعفتی حفظ می کنند، و زنانی که عفیف و پاکند (و الحافظین فروجهم و الحافظات).
سرانجام به دهمین و آخرین صفت که تداوم تمام اوصاف پیشین بستگی به آن دارد پرداخته می گوید: و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند، و زنانی که بسیار یاد خدا می کنند (و الذاکرین الله کثیرا و الذاکرات).
آری آنها با یاد خدا در هر حال و در هر شرایط، پرده های غفلت و بیخبری را از قلب خود کنار می زنند، وسوسه ها و همزات شیاطین را دور می سازند و اگر لغزشی از آنان سر زده ، فورا در مقام جبران بر می آیند تا از صراط مستقیم الهی فاصله نگیرند.
در اینکه منظور از ذکر کثیر چیست ؟ در روایات اسلامی و کلمات مفسرین ، تفسیرهای گوناگونی ذکر شده که ظاهرا همه از قبیل ذکر مصداق است

و مفهوم وسیع این کلمه شامل همه آنها می شود. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 312
از جمله در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : اذا ایقظ الرجل اهله من اللیل فتوضا و صلیا کتبا من الذاکرین الله کثیرا و الذاکرات : هنگامی که مرد همسرش را شبانگاه بیدار کند و هر دو وضو بگیرند و نماز (شب) بخوانند از مردان و زنانی خواهند بود که بسیار یاد خدا می کنند.
و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : هر کس تسبیح فاطمه زهرا (علیهاالسلام) را در شب بگوید مشمول این آیه است .
بعضی از مفسران گفته اند: ذکر کثیر آن است که در حال قیام و قعود به هنگامی که به بستر می رود یاد خدا کند.
اما به هر حال ذکر نشانه فکر است ، و فکر مقدمه عمل ، هدف هرگز ذکر خالی از فکر و عمل نیست .
در پایان آیه ، پاداش بزرگ این گروه از مردان و زنانی را که دارای ویژگیهای دهگانه فوق هستند چنین بیان می کند: خداوند برای آنها مغفرت و پاداش عظیمی فراهم ساخته است (اعد الله لهم مغفرة و اجرا عظیما).
نخست با آب مغفرت گناهان آنها را که موجب آلودگی روح و جان آنها است می شوید، سپس پاداش عظیمی که عظمتش را جز او کسی نمی داند در اختیارشان می نهد، در واقع یکی از این دو جنبه نفی ناملایمات دارد و دیگر جلب ملایمات .
تعبیر به اجرا خود دلیل بر عظمت آن است ، و توصیف آن با وصف عظیم تاکیدی بر این عظمت است ، و مطلق بودن این عظمت ، دلیل دیگری است بر وسعت دامنه آن ، بدیهی است چیزی را که خداوند بزرگ ، بزرگ بشمرد فوق العاده عظمت دارد.
این نکته نیز قابل توجه است که جمله اعد (آماده کرده است) با فعل تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 313
ماضی ، بیانی است برای قطعی بودن این اجر و پاداش و عدم وجود تخلف ، و یا اشارهای به اینکه بهشت و نعمتهایش از هم اکنون برای مؤ منان آماده است .
نکته :
مساوات مرد و زن در پیشگاه خدا
گاه بعضی چنین تصور می کنند که اسلام کفه سنگین شخصیت را برای مردان قرار داده ، و زنان در برنامه اسلام چندان جائی ندارند، شاید منشاء اشتباه آنها پارهای از تفاوتهای حقوقی است که هر کدام دلیل و فلسفه خاصی دارد.
ولی بدون شک قطع نظر از این گونه تفاوتها که ارتباط با موقعیت

اجتماعی و شرائط طبیعی آنها دارد هیچگونه فرقی از نظر جنبه های انسانی و مقامات معنوی میان زن و مرد در برنامه های اسلام وجود ندارد.
آیه فوق دلیل روشنی برای این واقعیت است زیرا به هنگام بیان ویژگیهای مؤ منان و اساسیترین مسائل اعتقادی و اخلاقی و عملی ، زن و مرد را در کنار یکدیگر همچون دو کفه یک ترازو قرار می دهد، و برای هر دو پاداشی یکسان بدون کمترین تفاوت قائل می شود.
به تعبیر دیگر تفاوت جسمی مرد و زن را همچون تفاوت روحی آنها نمی توان انکار کرد و بدیهی است که این تفاوت برای ادامه نظام جامعه انسانی ضروری است و آثار و پیامدهائی در بعضی از قوانین حقوقی زن و مرد ایجاد می کند، ولی اسلام هرگز شخصیت انسانی زن را - همچون جمعی از روحانیین مسیحی در قرون پیشین - زیر سؤ ال نمی برد که آیا زن واقعا انسان است و آیا روح انسانی دارد یا نه ؟!، نه تنها زیر سؤ ال نمی برد بلکه هیچگونه تفاوتی از نظر روح انسانی در میان این دو قائل نیست ، لذا در سوره نحل آیه 95 می خوانیم : من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤ من فلنحیینه حیاة طیبه و لنجزینهم آجرهم باحسن ما کانوا یعملون : تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 314
هر کس عمل صالح کند، خواه مرد باشد خواه زن ، در حالی که ایمان داشته باشد ما او را زنده می کنیم و حیات پاکیزه ای به او می بخشیم و پاداش وی را به بهترین اعمالی که انجام می داده می دهیم .
اسلام برای زن همان استقلال اقتصادی را قائل شده که برای مرد (بر خلاف بسیاری از قوانین دنیای گذشته و حتی امروز که برای زن مطلقا استقلال اقتصادی قائل نیستند.
به همین دلیل در علم رجال اسلامی ، به بخش خاصی مربوط به زنان دانشمندی که در صف روات و فقهاء بودند برخورد می کنیم که از آنها بعنوان شخصیتهائی فراموش ناشدنی یاد کرده است
اگر به تاریخ عرب قبل از اسلام باز گردیم و وضع زنان را در آن جامعه بررسی کنیم که چگونه از ابتدائیترین حقوق انسانی محروم بودند، و حتی گاهی حق حیات برای آنها قائل نمی شدند و پس از تولد آنها را زنده بگور می کردند، و نیز اگر به وضع زن در دنیای امروز که به صورت عروسک بلا اراده ای در دست گروهی از انسان نماهای مدعی تمدن در آمده بنگریم تصدیق خواهیم کرد که اسلام چه خدمت بزرگی به جنس زن کرده و چه حق عظیمی بر آنها دارد؟!. الأحزاب
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 315
آیه 36 - 38
آیه و ترجمه
وَ مَا کانَ لِمُؤْمِن وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضی اللَّهُ وَ رَسِولُهُ أَمْراً أَن یَکُونَ لهُمُ

الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَن يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسولَهُ فَقَدْ ضلّ ضلَلاً مُّبِيناً(36)
وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْت عَلَيْهِ أَمْسِک عَلَيْک زَوْجَک وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تخْفِی فی نَفْسِک مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَ تخْشی النَّاس وَ اللَّهُ أَحَقُّ أَن تخْشاهُ فَلَمَّا قَضی زَيْدٌ مِّنهَا وَطراً زَوَّجْنَكَهَا لِكَیْ لا يَكُونَ عَلی الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فی أَزْوَج أَدْعِيَائهِمْ إِذَا قَضوْا مِنهُنَّ وَطراً وَ كانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولاً(37)
مَّا كانَ عَلی النَّبیِّ مِنْ حَرَج فِيمَا فَرَض اللَّهُ لَهُ سنَّةَ اللَّهِ فی الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلُ وَ كانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَراً مَّقْدُوراً(38) تفسير نمونه جلد 17 صفحه 316
ترجمه :
36 - هيچ مرد و زن با ايمانى حق ندارد هنگامى كه خدا و پيامبرش امرى را لازم بدانند اختيارى از خود (در برابر فرمان خدا) داشته باشد، و هر كس نافرمانى خدا و رسولش را كند به گمراهى آشكارى گرفتار شده است .
37 - به خاطر بياور زمانى را كه به كسى كه خداوند به او نعمت داده بود و تو نيز به او نعمت داده بودى ميگفتى همسرت را نگاه دار و از خدا بپرهيز (و پيوسته اين امر را تكرار مى نمودى) و تو در دل چيزى را پنهان مى داشتى كه خداوند آن را آشكار مى كند، و از مردم مى ترسيدى در حالى كه خداوند سزاوارتر است كه از او بترسى ، هنگامى كه زيد از همسرش جدا شد ما او را به همسرى تو در آورديم تا مشكلى براى مؤ منان در ازدواج با همسران پسرخوانده هاى آنها هنگامى كه از آنان طلاق گيرند نباشد، و فرمان خدا انجام شدنى است .
38 - هيچگونه جرمى بر پيامبر در آنچه خدا بر او واجب كرده است نيست ، اين سنت الهى در مورد كسانى كه پيش از اين بوده اند نيز جارى بوده است و فرمان خدا روى حساب و برنامه دقيقى است .
شان نزول :
آيات فوق - به گفته غالب مفسران و مورخان اسلامى در مورد داستان ازدواج زينب بنت جحش (دختر عمه پيامبر گرامى اسلام) با زيد بن حارثه برده آزاد شده پيامبر (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) نازل شده است .
ماجرا از اين قرار بود كه : قبل زمان بعثت و بعد از آن كه خديجه با پيامبر خريدارى نمود كه بعدا آن را به پيامبر (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) بخشيد و پيامبر (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) او را آزاد فرمود، و چون طائفهاش او را از خود راندند پيامبر (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) نام فرزند خود بر او نهاد و به اصطلاح او را تفسير نمونه جلد 17 صفحه 317
تبنى كرد.
بعد از ظهور اسلام زيد مسلمانى مخلص و پيشتاز شد، و موقعيت ممتازى در اسلام پيدا كرد، و چنانكه ميدانيم سرانجام يكى از فرماندهان لشكر اسلام در جنگ موته شد كه در همان جنگ شربت شهادت نوشيد.
هنگامى كه پيامبر (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) تصميم گرفت براى زيد

همسری برگزیند از زینب بنت جحش که دختر امیه دختر عبد المطلب (دختر عمهاش) بود برای او خواستگاری نمود زینب نخست چنین تصور می کرد که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) میخواهد او را برای خود انتخاب کند، خوشحال شد و رضایت دادولی بعدا که فهمید خواستگاری از او برای زید است ، سخت ناراحت شد و سر باز زد، برادرش که عبد الله نام داشت او نیز با این امر به سختی مخالفت نمود.
در اینجا بود که نخستین آیه از آیات مورد بحث نازل شد و به امثال زینب و عبد الله هشدار داد که آنها نمی توانند هنگامی که خدا و پیامبرش کاری را لازم می دانند مخالفت کنند، آنها که این مساله را شنیدند در برابر فرمان خدا تسلیم شدند (البته چنانکه خواهیم دید این ازدواج ، ازدواج ساده ای نبود و مقدمه ای بود برای شکستن یک سنت غلط جاهلی ، زیرا در عصر جاهلیت هیچ زن با شخصیت و سرشناسی حاضر نبود با برده ای ازدواج کند، هر چند دارای ارزشهای والای انسانی باشد).
اما این ازدواج دیری نپائید و بر اثر ناسازگاریهای اخلاقی میان طرفین ، منجر به طلاق شد، هر چند پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اصرار داشت که این طلاق رخ ندهد اما رخ داد
سپس پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای جبران این شکست زینب در ازدواج ، او را به فرمان خدا به همسری خود برگزید، و این قضیه در اینجا خاتمه یافت ، ولی گفتگوهای دیگری در میان مردم پدید آمد که قرآن با بعضی از آیات مورد بحث تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 318
آنها را بر چید که شرح آن به خواست خدا خواهد آمد.
تفسیر:
سنت شکنی بزرگ
می دانیم روح اسلام تسلیم است ، آنهم تسلیم بی قید و شرط در برابر فرمان خدا این معنی در آیات مختلفی از قرآن با عبارات گوناگون منعکس شده است ، از جمله در آیه فوق است که می فرماید: هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش مطلبی را لازم بدانند اختیاری از خود در برابر فرمان خدا داشته باشند (و ما کان لمؤ من و لا مؤ منة اذا قضی الله و رسوله امرا ان یکون لهم الخیرة من امر هم).
آنها باید اراده خود را تابع اراده حق کنند، همانگونه که سر تا پای وجودشان وابسته به او است .
قضی در اینجا به معنی قضای تشریعی و قانون و فرمان و داوری است و بدیهی است که نه خدا نیازی به اطاعت و تسلیم مردم دارد و نه پیامبر چشمداشتی ، در حقیقت مصالح خود آنها است که گاهی بر اثر محدود بودن آگاهیشان از آن با خبر نمی شوند ولی خدا میداند و به پیامبرش

دستور می دهد.
این درست به آن می ماند که یک طبیب ماهر به بیمار می گوید در صورتی به درمان تو می پردازم که در برابر دستوراتم تسلیم محض شوی ، و از خود اراده ای نداشته باشی ، این نهایت دلسوزی طبیب را نسبت به بیمار نشان می دهد و خدا از چنین طبیبی برتر و بالاتر است . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 319
لذا در پایان آیه به همین نکته اشاره کرده می فرماید: کسی که نافرمانی خدا و پیامبرش را کند گرفتار گمراهی آشکاری شده است (و من یعص الله و رسوله فقد ضل ضلالا مبینا).
راه سعادت گم می کند و به بیراهه و بدبختی کشیده می شود، چرا که فرمان خداوند عالم ، مهربان و فرستاده او را که ضامن خیر و سعادت او است نادیده گرفته و چه ضلالتی از این آشکارتر؟!
سپس به داستان معروف زید و همسرش زینب که یکی از مسائل حساس زندگانی پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است و ارتباط با مساله همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که در آیات پیشین گذشت دارد پرداخته چنین می گوید: به خاطر بیاور زمانی را که به کسی که خداوند به او نعمت داده بود، و تو نیز به او نعمت بخشیده بودی می گفتی همسرت را نگاهدار و از خدا بپرهیز (و اذ تقول للذی انعم الله علیه و انعمت علیه امسک علیک زوجک و اتق الله).
منظور از نعمت خداوند همان نعمت هدایت و ایمان است که نصیب زید بن حارثه کرده بود، و نعمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این بود که وی را آزاد کرد و همچون فرزند خویش گرامیش داشت .
از این آیه استفاده می شود که میان زید و زینب ، مشاجره ای در گرفته بود و این مشاجره ادامه یافت و در آستانه جدائی و طلاق قرار گرفت ، و با توجه به جمله تقول که فعل مضارع است پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرارا و مستمرا او را نصیحت می کرد و از جدائی و طلاق باز می داشت .
آیا این مشاجره به خاطر عدم توافق وضع اجتماعی زینب با زید بود که او از یک قبیله سرشناس و این یک برده آزاد شده بود؟
یا به خاطر پارهای از خشونتهای اخلاقی زید؟ تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 320
و یا هیچکدام ؟ بلکه توافق روحی و اخلاقی در میان آن دو نبود، چرا که گاه ممکن است دو نفر خوب باشند، ولی از نظر فکر و سلیقه اختلافاتی داشته باشند که نتوانند به زندگی مشترک با هم ادامه دهند.
به هر حال تا اینجا مساله پیچیده ای نیست ، بعد می افزاید: تو در دل چیزی را پنهان میداشتی که خداوند آن را آشکار می کند، و از مردم می

ترسیدی در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی ! (و تخفی فی نفسک و الله مبدیه و تخشی الناس و الله احق ان تخشاه).
مفسران در اینجا سخنان فراوانی گفته اند و ناشی گری بعضی از آنان در تعبیرات ، بهانه هائی به دست دشمنان داده است ، در حالی که از قرائنی که در خود آیه و شان نزول آیات و تاریخ وجود دارد، مفهوم این آیه مطلب پیچیدهای نیست زیرا:
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در نظر داشت ، که اگر کار صلح میان دو همسر به انجام نرسد و کارشان به طلاق و جدائی بیانجامد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای جبران این شکست که دامنگیر دختر عمه اش زینب شده که حتی برده ای آزاد شده او را طلاق داده ، وی را به همسری خود برگزیند، ولی از این بیم داشت که از دو جهت مردم به او خرده گیرند و مخالفان پیرامون آن جنجال بر پا کنند.
نخست اینکه : زید پسر خوانده پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود، و مطابق یک سنت جاهلی پسر خوانده ، تمام احکام پسر را داشت ، از جمله اینکه ازدواج با همسر مطلقه پسر خوانده را حرام می پنداشتند دیگر اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چگونه حاضر می شود با همسر مطلقه برده آزاد شده ای ازدواج کند و این شان و مقام او است .
از بعضی از روایات اسلامی به دست می آید که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به هر حال این تصمیم را به فرمان خدا گرفته بود، و در قسمت بعد آیه نیز قرینه ای بر این معنی تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 321
وجود دارد.
بنابر این این مساله ، یک مساله اخلاقی و انسانی بود و نیز وسیله مؤ ثری برای شکستن دو سنت غلط جاهلی (ازدواج با همسر مطلقه پسر خوانده ، و ازدواج با همسر مطلقه یک غلام و برده آزاد شده).
مسلم است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نباید در این مسائل از مردم بترسد و از جوسازیها و سمپاشیها واهمه ای به خود راه دهد ولی به هر حال طبیعی است که انسان در این گونه موارد به خصوص که پای مسائل مربوط انتخاب همسر در کار بوده باشد، گرفتار ترس و وحشتی می شود، به خصوص اینکه ممکن بود این گفتگوها و جنجالها در روند پیشرفت هدف مقدس او و گسترش اسلام اثر بگذارد، و افراد ضعیف الایمان را تحت تاثیر قرار دهد و شک و تردید در دل آنها ایجاد کند.
لذا در دنباله آیه می فرماید: هنگامی که زید حاجت خود را به پایان برد و او را رها کرد ما او را به همسری تو در آوردیم ، تا مشکلی برای مؤ منان در ازدواج با همسران پسر خوانده های خود، هنگامی که از آنها طلاق بگیرند، نباشد (فلما قضی زید منها وطرا زوجناکها لکی لا یکون علی المؤ منین

حرج فی ازواج ادعیائهم اذا قضوا منهن وطرا).
و این کاری بود که می بایست انجام بشود و فرمان خدا انجام شدنی است (و کان امر الله مفعولا).
ادعیاء جمع دعی به معنی پسر خوانده و وطر به معنی نیاز و حاجت مهم است ، و انتخاب این تعبیر در مورد طلاق و رهائی زینب در حقیقت به خاطر لطف بیان است که با صراحت عنوان طلاق که برای زنان و حتی مردان عیب است مطرح نشود گوئی این دو به یکدیگر نیازی داشته اند که مدتی زندگی مشترک داشته باشند و جدائی آنها به خاطر پایان این نیاز بوده است .
تعبیر به زوجناکها (او را به همسری تو در آوردیم) دلیل بر این است
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 322

که این ازدواج یک ازدواج الهی بود، لذا در تواریخ آمده است که زینب بر سایر همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به این امر مباهات می کرد و می گفت : زوجکن اهلوکن و زوجنی الله من السماء: شما را خویشاوندانتان به همسری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) درآوردند، ولی مرا خداوند از آسمان به همسری پیامبر خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) درآورد.
قابل توجه اینکه قرآن برای رفع هر گونه ابهام ، با صراحت تمام ، هدف اصلی این ازدواج را که شکستن یک سنت جاهلی در زمینه خودداری ازدواج با همسران مطلقه پسرخواندهها بوده است بیان میدارد، و این خود اشاره ای است به یک مساله کلی ازدواجهای متعدد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) امر ساده ای نبود بلکه هدفهائی را تعقیب می کرد که در سرنوشت مکتب او اثر داشت
جمله کان امر الله مفعولا اشاره به این است که در اینگونه مسائل باید قاطعیت به خرج داد و کاری که شدنی است باید بشود، زیرا تسلیم جنجالها شدن در مسائلی که ارتباط با هدفهای کلی و اساسی دارد بی معنی است .
با تفسیر روشنی که در مورد آیه فوق آوردیم معلوم می شود که پیرایه هائی را که دشمنان و یا دوستان نادان خواسته اند به این آیه ببندند کاملا بی اساس است ، و در بحث نکات توضیح بیشتری در این زمینه به خواست خدا خواهیم داد.
آخرین آیه مورد بحث در تکمیل بحثهای گذشته چنین می گوید: هیچگونه سختی و حرجی بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در آنچه خدا برای او واجب کرده است نیست (ما کان علی النبی من حرج فیما فرض الله له).
آنجا که خداوند فرمانی به او می دهد، ملاحظه هیچ امری در برابر آن

جائز نیست ، و بدون هیچ چون و چرا باید به مرحله اجرا در آید.
رهبران آسمانی هرگز نباید در اجرای فرمانهای الهی گوش به حرف این و آن دهند یا ملاحظه جوسازیهای سیاسی و آداب و رسوم غلط حاکم بر محیط را کنند چه بسا آن دستور برای شکستن همین شرائط نادرست و در هم کوبیدن بدعتهای زشت و رسوا باشد.
آنها باید به مصداق و لا یخافون لومة لائم (مائده - 54) بدون خوف از سرزنشها و جنجالها، فرمان خدا را به کار بندند.
اصولا اگر ما بخواهیم بنشینیم تا برای اجرای فرمان حق ، رضایت و خشنودی همه را جلب کنیم چنین چیزی امکان پذیر نیست ، گروههائی

هستند که تنها هنگامی راضی می شوند که ما تسلیم خواسته ها یا پیرو مکتب آنها شویم ، چنانکه قرآن می گوید: و لن ترضی عنک الیهود و لا النصاری حتی تتبع ملتهم : ((هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهند شد تا از آئین آنها بی قید و شرط پیروی کنی)) (بقره - 120).
و درباره آیه مورد بحث مطلب چنین بود، زیرا ازدواج پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با زینب - چنانکه گفتیم - در افکار عمومی مردم آن محیط دو ایراد داشت : یکی ازدواج با ((همسر مطلقه پسر خوانده)) که در نظر آنها همچون ازدواج با همسر پسر حقیقی بود، و این بدعتی بود که می باید در هم شکسته می شد.
و دیگر ازدواج مرد با شخصیتی همچون پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با همسر مطلقه یک برده آزاد شده عیب و ننگ بود، چرا که پیامبر را با یک برده همردیف قرار می داد این فرهنگ غلط نیز باید برچیده شود، و ارزشهای انسانی بجای آن بنشیند، ((و کفو)) بودن دو همسر تنها بر اساس ایمان و اسلام و تقوا استوار گردد.
اصولا سنت شکنی و برچیدن آداب و رسوم خرافی و غیر انسانی همواره با سر و صدا تواءم است ، و پیامبران هرگز نباید به این سر و صداها اعتنا کنند. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 324
لذا در جمله بعد می فرماید: ((این سنت الهی در مورد پیامبران در امم پیشین نیز جاری بوده است)) (سنة الله للذین خلوا من قبل).
تنها تو نیستی که گرفتار این مشکلی ، بلکه همه انبیاء به هنگام شکستن سنتهای غلط گرفتار این ناراحتیها بوده اند.
مشکل بزرگ در این قضیه ، منحصر به شکستن این دو سنت جاهلی نبود، بلکه چون پای ازدواج پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در میان بود، این امر می توانست دستاویز دیگری به دشمنان برای عیبجوئی بدهد که شرح آن خواهد آمد.
و در پایان آیه برای تثبیت قاطعیت در این گونه مسائل بنیادی می فرماید ((فرمان خدا همواره روی حساب و برنامه دقیقی است و باید به مرحله اجرا در آید)) (و کان امر الله قدرا مقدورا).
تعبیر به ((قدرا مقدورا))، ممکن است اشاره به حتمی بودن فرمان الهی باشد، و ممکن است ناظر به رعایت حکمت و مصلحت در آن باشد اما مناسبتر با مورد آیه این است که هر دو معنی از آن اراده شود، یعنی فرمان خدا هم روی حساب است و هم بی چون و چرا لازم الاجرا است .
جالب اینکه در تواریخ می خوانیم : پیامبر اسلام در مورد ازدواج با زینب آنچنان دعوت عامی برای صرف غذا از مردم به عمل آورد که در مورد هیچیک از همسرانش سابقه نداشت !.
گویا با این کار می خواست نشان دهد که به هیچوجه مرعوب سنتهای

خرافی محیط نیست ، بلکه به اجرای این دستور الهی افتخار می کند، بعلاوه در نظر داشت که از این راه آوازه شکستن این سنت جاهلی به گوش همگان تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 325
در سراسر جزیره عرب برساند.
نکته ها:
1 - افسانه های دروغین
داستان ازدواج پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با زینب با تمام صراحتی که قرآن در این مساله و هدف این ازدواج به خرج داده و آنرا شکستن یک سنت جاهلی در ارتباط با ازدواج با همسر مطلقه فرزند خوانده معرفی کرده باز مورد بهره برداری سوء جمعی از دشمنان اسلام گردیده است ، آنها خواسته اند از آن یک داستان عشقی بسازند که ساحت قدس پیامبر را با آن آلوده کنند و احادیث مشکوک و یا مجعولی را در این زمینه دستاویز قرار داده اند.
از جمله اینکه نوشته اند: هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای حالپرسی زید به خانه او آمد همینکه در را گشود چشمش به جمال زینب افتاد، و گفت : سبحان الله خالق النور تبارک الله احسن الخالقین !: ((منزه است خداوندی که خالق نور است و جاوید و پر برکت است خدائی که احسن الخالقین می باشد))!
و این جمله را دلیلی بر علاقه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به زینب گرفته اند.
در حالی که شواهد روشنی - قطع نظر از مساله نبوت و عصمت - در دست است که این افسانه ها را تکذیب می کند.
نخست اینکه : زینب دختر عمه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود و در محیط خانوادگی تقریبا با او بزرگ شده بود، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شخصا او را برای زید خواستگاری کرد، و اگر زینب جمال فوق العاده ای داشت و فرضا جمال او جلب توجه حضرت را کرده بود نه جمالش امر مخفی بود و نه ازدواج با او قبل از این ماجرا مشکلی داشت ، بلکه با توجه به اینکه زینب هیچگونه تمایلی برای ازدواج با زید نشان تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 326
نمی داد بلکه مخالفت خود را صریحا، بیان کرد، و کاملا ترجیح می داد همسر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شود بطوری که وقتی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به خواستگاری او برای زید رفت خوشحال شد زیرا تصور می کرد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) او را برای خود خواستگاری می کند، اما بعدا با نزول آیه قرآن و امر به تسلیم در برابر فرمان خدا و پیامبر تن به ازدواج با زید داد.
با این مقدمات چه جای این توهم که او از چگونگی زینب با خبر نباشد؟ و

چه جای این توهم که تمایل ازدواج با او را داشته باشد و نتواند اقدام کند؟
دیگر اینکه هنگامی که زید برای طلاق دادن همسرش زینب به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مراجعه می نماید حضرت بارها او را نصیحت می کند و مانع این طلاق می شود، این خود شاهد دیگری بر نفی آن افسانه ها است .
از سوی دیگر قرآن با صراحت هدف این ازدواج را بیان کرده تا جائی برای گفتگوهای دیگر نباشد.
از سوی چهارم در آیات فوق خواندیم که خدا به پیامبر می گوید: در ماجرای ازدواج با همسر مطلقه زید جریانی وجود داشت که پیامبر از مردم می ترسید در حالی که باید از خدا بترسد.
مساله ترس از خدا نشان می دهد که این ازدواج به عنوان یک وظیفه انجام شده که باید به خاطر پروردگار ملاحظات شخصی را کنار بگذارد تا یک هدف مقدس الهی تامین شود، هر چند به قیمت زخم زبان کوردلان و افسانه بافیهای منافقان در زمینه متهم ساختن پیامبر تمام گردد و این بهای سنگینی بود که پیامبر در مقابل اطاعت فرمان خدا و شکستن یک سنت غلط پرداخت و هنوز هم می پردازد!
اما لحظاتی در طول زندگی رهبران راستین فرا می رسد که باید ایثار و فداکاری کنند، و خود را در معرض اتهام اینگونه افراد قرار دهند تا هدفشان تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 327
پیاده شود.
آری اگر پیامبر هرگز زینب را ندیده بود و نشناخته بود و هرگز زینب تمایل با ازدواج او نداشت و زید نیز حاضر به طلاق دادن او نبود (قطع نظر از مسئله نبوت و عصمت) جای این گفتگو و توهمات بود، ولی با توجه به نفی همه این شرائط، ساختگی بودن این افسانه ها روشن می شود.
به علاوه تاریخ زندگی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به هیچ وجه نشان نمی دهد که او علاقه و تمایل خاصی نسبت به زینب داشت ، بلکه همچون سایر همسران بلکه شاید از جهاتی کمتر از بعضی همسران پیامبر بوده ، و این خود شاهد تاریخی دیگری بر نفی آن افسانه ها است .
آخرین سخنی که در اینجا اشاره به آن را لازم می دانیم اینکه ممکن است کسی بگوید شکستن چنین سنت غلطی لازم بود اما چه ضرورتی داشت که شخص پیامبر اقدام به سنت شکنی کند، می توانست مساله را به صورت یک قانون بیان نماید و دیگران را تشویق به گرفتن همسر مطلقه پسر خوانده خود کند.
ولی باید توجه داشت گاهی یک سنت جاهلی و غلط مخصوصا مربوط به ازدواج با افرادی که دون شان انسان از نظر ظاهری هستند با سخن امکان پذیر نیست ، و مردم می گویند اگر این کار خوب بود چرا خود او

انجام نداد،؟ چرا او با همسر برده آزادشده ای ازدواج نکرد؟! چرا او با همسر مطلقه فرزندخوانده اش عقد همسری نیست ؟!.
در اینگونه موارد یک نمونه عملی به همه این چراها پایان می دهد. و بطور قاطع آن سنت غلط شکسته می شود. گذشته از اینکه نفس این عمل یک نوع ایثار و فداکاری بود. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 328
2 - تسلیم در برابر حق روح اسلام است
بدون شک استقلال فکری و روحی انسان اجازه نمی دهد که بی قید و شرط تسلیم کسی شود، چرا که او هم انسانی است مثل خودش ، و ممکن است در مسائلی اشتباهاتی داشته باشد.
اما هنگامی که مساله به خداوند عالم و حکیم و پیامبری که از او سخن می گوید و به فرمان او گام بر می دارد می رسد تسلیم مطلق نبودن دلیل بر گمراهی است ، چرا که فرمانش کمترین خطا و اشتباهی ندارد.
و از این گذشته فرمان او حافظ منافع خود انسان است ، و چیزی نیست که به ذات پاک خدا برگردد، آیا ممکن است هیچ انسان عاقلی با تشخیص این حقیقت مصالح خود را زیر پا بگذارد؟
از همه اینها گذشته ما از آن او هستیم ، و هر چه داریم از او است ، و جز تسلیم در برابر او کاری نمی توانیم داشته باشیم .
لذا در سراسر قرآن آیات فراوانی دیده می شود که به این مساله اشاره می کند:
گاه می گوید: پیروان واقعی انبیا کسانی هستند که در برابر حکم خدا و رسولش می گویند شنیدیم و اطاعت کردیم ((انما کان قول المؤ منین اذا دعوا الی الله و رسوله لیحکم بینهم ان یقولوا سمعنا و اطعنا و اولئک هم المفلحون)) (نور - 51).
و گاه می گوید: ((سوگند به پروردگارت آنها به حقیقت ایمان نمی رسند تا زمانی که تو را در اختلافاتشان حکم سازند، و سپس در دل خود از داوری تو کوچکترین ناراحتی نداشته باشند و کاملا تسلیم شوند)) فلا و ربک لا یؤ منون حتی یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما (نساء - 65). تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 329
و در جای دیگر می گوید: ((چه کسی آئینش بهتر است از آن کس که با تمام وجود خود تسلیم پروردگار شده و نیکوکار است))؟ ((و من احسن دینا ممن اسلم وجهه لله و هو محسن)) (نساء - 125).
اصولا ((اسلام)) از ماده ((تسلیم)) گرفته شده ، و به همین حقیقت اشاره می کند، بنابر این هر انسانی به مقدار تسلیمش در برابر حق از روح اسلام برخوردار است .
مردم در این زمینه چند گروهند: گروهی تنها در مواردی تسلیم فرمان حقند که با منافعشان تطبیق کند، اینها در حقیقت مشرکانی هستند که نام

((مسلم)) بر خود گذارده اند، و کارشان تجزیه احکام الهی به مصداق ((نؤ من ببعض و نکفر ببعض)) است حتی در آنجا که ایمان می آورند در حقیقت به منافعشان ایمان آورده اند نه به حکم خدا!.
گروه دیگری آنها هستند که اراده و خواستشان تحت الشعاع اراده و خواست خدا است ، و به هنگام تضاد منافع زود گذرشان با فرمان حق از آن چشم می پوشند و تسلیم فرمان خدا می شوند، اینها مؤ منان و مسلمانان راستینند.
گروه سومی از این هم برترند، و اصولا جز آنچه خدا اراده کند اراده ای ندارند، و جز آنچه او می خواهد خواسته ای در دل آنها نیست ، آنها به جائی رسیده اند که فقط چیزی را دوست می دارند که او دوست دارد، و از چیزی متنفرند که او نمی خواهد.
اینها خاصان و مخلصان و مقربان درگاه او هستند که تمام وجودشان به رنگ توحید در آمده و غرق محبت و محو جمال اویند. الأحزاب
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 330
آیه 39
آیه و ترجمه
الَّذِینَ یُبَلِّغُونَ رِسلَتِ اللَّهِ وَ یخْشوْنَهُ وَ لا یخْشوْنَ أَحَداً إِلا اللَّهَ وَ کَفَی بِاللَّهِ حَسِیباً(39)
ترجمه :
39 - (پیامبران پیشین) کسانی بودند که تبلیغ رسالتهای الهی می کردند و (تنها) از او می ترسیدند و از هیچکس جز خدا واهمه نداشتند، و همین بس که خداوند حسابگر (و پاداش دهنده اعمال آنها) است .
تفسیر:
مبلغان راستین کیانند؟
نخستین آیه مورد بحث - به تناسب بحثی که در آخرین آیه از آیات پیشین ، در باره پیامبران گذشته بود - به یکی از مهمترین برنامه های عمومی انبیاء اشاره کرده ، می فرماید: ((پیامبران پیشین کسانی بودند که تبلیغ رسالتهای الهی می کردند و از او می ترسیدند و از هیچکس جز خدا واهمه نداشتند)) (الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لا یخشون احدا الا الله).
تو نیز در تبلیغ رسالتهای پروردگار نباید کمترین وحشتی از کسی داشته باشی هنگامی که به تو دستور می دهد یک سنت غلط جاهلی را در زمینه ازدواج با همسر مطلقه فرزند خوانده در هم بشکن و با زینب همسر مطلقه زید ازدواج کن هرگز نباید در انجام این وظیفه کمترین نگرانی از ناحیه گفتگوی این و آن به خود راه دهی که این سنت همگی پیامبران است اصولا کار پیامبران در بسیاری از مراحل شکستن اینگونه سنتها است و اگر بخواهند کمترین ترس و وحشتی به خود راه بدهند در انجام رسالت خود

پیروز نخواهند شد قاطعانه باید پیش روند، حرفهای ناموزون بدگویان را به جان خریدار شوند و بی اعتنا به جوسازیها و غوغای عوام و توطئه فاسدان و مفسدان به برنامه های خود ادامه دهند چرا که همه حسابها به دست خدا است .
لذا در پایان آیه می فرماید: ((همین بس که خداوند حافظ اعمال بندگان و حسابگر و جزا دهنده آنها است)) (و کفی بالله حسیبا)
هم حساب ایثار و فداکاری پیامبران را در این راه نگه می دارد و پاداش می دهد و هم سخنان ناموزن و یاوه سرای دشمنان را محاسبه و کیفر می دهد.
در حقیقت جمله ((کفی بالله حسیبا)) دلیلی است برای این موضوع که رهبران الهی نباید در ابلاغ رسالات خود وحشتی داشته باشند چون حسابگر زحمات آنها و پاداش دهنده خدا است .
نکته ها:
1 - منظور از ((تبلیغ)) در اینجا همان ((ابلاغ)) و رسانیدن است ، و هنگامی که ارتباط با ((رسالات الله)) پیدا کند مفهومش این می شود که آنچه را خدا به عنوان وحی به پیامبران تعلیم کرده به مردم تعلیم کنند، و از طریق استدلال و انذار و بشارت و موعظه و اندرز در دلها نفوذ دهند.
2 - ((خشیت)) به معنی ترس توءم با تعظیم و احترام است ، و از همین رو با خوف که این ویژگی در آن نیست متفاوت است ، و گاه به معنی مطلق ترس نیز به کار می رود.
در بعضی از مؤ لفات محقق طوسی سخنی در تفاوت این دو واژه آمده است که در حقیقت ناظر به معنی عرفانی آن می باشد، نه معنی لغوی ، او می گوید: ((خشیت و خوف هر چند در لغت به یک معنی (یا نزدیک به یک معنی) می باشند، ولی در عرف صاحبدلان در میان این دو فرقی است ، و آن اینکه : ((خوف)) تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 332
به معنی ناراحتی درونی از مجازاتی است که انسان به خاطر ارتکاب گناهان یا تقصیر در طاعات انتظار آن را دارد، و این حالت برای اکثر مردم حاصل می شود، هر چند مراتب آن بسیار متفاوت است ، و مرتبه اعلای آن جز برای گروه اندکی حاصل نمی شود.
اما ((خشیت)) حالتی است که به هنگام درک عظمت خدا و هیبت او، و ترس از مهجور ماندن از انوار فیض او برای انسانی حاصل می شود، و این حالتی است که جز برای کسانی که واقف به عظمت ذات پاک و مقام کبریای او هستند و لذت قرب او را چشیده اند حاصل نمی گردد و لذا در قرآن این حالت را مخصوص بندگان عالم و آگاه شمرده و می فرماید: انما یخش الله من عباده العلماء.

3 - پاسخ به یک سؤ ال - ممکن است گفته شود که این آیه با جمله ای که در آیات قبل گذشت تضاد دارد چه اینکه در اینجا می گوید: پیامبران الهی تنها از خدا می ترسند و از غیر او ترس و واهمه ای ندارند، ولی در آیات گذشته آمده بود: تو در دل خود چیزی را پنهان می کردی که خدا آشکار کرد، ((و از مردم ترس داشتی در حالی که باید از خدا بترسی)) ((و تخشی الناس و الله احق ان تخشاه)).
ولی با توجه به دو نکته پاسخ این سؤ ال روشن می شود:
نخست اینکه : اگر پیغمبر ترس و وحشتی داشت به خاطر این بود که مبادا شکستن این سنت برای جمع زیادی قابل هضم و تحمل نباشد و به همین جهت در ایمان خود نسبت به مبانی اسلام متزلزل گردند، چنین خشیتی در حقیقت به ((خشیت از خدا)) باز می گردد.
دیگر اینکه پیامبران در تبلیغ رسالت الهی هرگز گرفتار ترس و وحشت از کسی نمی شوند، اما در مسائل زندگی شخصی و خصوصی مانعی ندارد
که از یک تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 333
موضوع خطرناک مانند زخم زبانهای مردم بیم داشته باشند، و یا همچون موسی (علیه السلام) به هنگامی که عصا را افکند و اژدها شد مطابق طبع بشری ترسید، اینگونه ترس و وحشت اگر افراطی نباشد عیب و نقص نیست ، و حتی شجاعترین افراد در زندگی خود گاه با آن روبرو می شوند، عیب و نقص آن است که در زندگی اجتماعی در انجام وظیفه الهی بترسد.
4 - آیا پیامبران تقیه می کنند؟
جمعی از آیه فوق استفاده کرده اند که برای انبیاء هرگز تقیه کردن در ابلاغ رسالت جائز نیست ، زیرا قرآن می گوید: و لا یخشون احدا الا الله .
ولی باید توجه داشت ((تقیه)) انواعی دارد، تنها یک نوع از آن ((تقیه خوفی)) است که طبق آیه فوق در مورد دعوت انبیاء و ابلاغ رسالت منتفی است .
ولی تقیه اقسام دیگری نیز دارد، از جمله ((تقیه تحبیبی)) و ((پوششی)) است .
منظور از ((تقیه تحبیبی)) آن است که گاه انسان برای جلب محبت طرف مقابل عقیده خود را مکتوم می دارد تا بتواند نظر او را برای همکاری در اهداف مشترک جلب کند.
و منظور از ((تقیه پوششی)) آن است که گاه برای رسیدن به هدف باید نقشه ها و مقدمات را کتمان کند، چرا که اگر برملا گردد و دشمنان از آن آگاه شوند ممکن است آن را خنثی کنند.
زندگی انبیاء مخصوصا پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پر است از اینگونه تقیه ها، زیرا می دانیم در بسیاری از مواقع هنگامی که حرکت به سوی میدان نبرد می کرد مقصد خود را مخفی می داشت ، نقشه های

جنگی او کاملا در خفا کشیده می شد، و استتار که نوعی از تقیه است در تمام مراحل اجرا می گشت .
گاه برای بیان حکمی از روش مرحله ای که نوعی از تقیه است استفاده
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 334
می کرد. فی المثل مساله ((تحریم ربا)) یا ((شرب خمر)) در یک مرحله بیان نشد، بلکه به فرمان خدا در چندین مرحله صورت گرفت یعنی از مراحل سبکتر شروع شد تا به حکم نهائی و اصلی رسید.
به هر حال تقیه معنی وسیعی دارد که همان ((پوشاندن واقعیتها برای پرهیز و اجتناب از به خطر افتادن هدفها است)) و این چیزی است که در میان همه عقلای جهان وجود دارد و رهبران الهی هم برای رسیدن به هدفهای مقدسشان در پاره ای از مراحل آن را انجام می دهند، چنانکه در داستان حضرت ((ابراهیم)) (علیه السلام) قهرمان توحید می خوانیم که او مقصدش را از ماندن در شهر در آن روز که بت پرستان برای مراسم عید به خارج شهر می رفتند مکتوم داشت ، تا از یک فرصت مناسب برای در هم کوبیدن بتها استفاده کند.
و نیز ((مؤ من آل فرعون)) برای اینکه بتواند در مواقع حساس به موسی (علیه السلام) کمک کند و او را از قتل نجات دهد ایمان خود را مکتوم می داشت . و به همین جهت قرآن از او نه عظمت یاد کرده ، به هر حال تنها تقیه خوفی است که بر پیامبران مجاز نیست به انواع دیگر تقیه .
گر چه سخن در این زمینه بسیار است اما با حدیثی پر معنی و جامع از امام صادق (علیه السلام) این بحث را پایان می دهیم امام (علیه السلام) فرمود: التقیة دینی و دین آبائی ، و لا دین لمن لا تقیة له و التقیة ترس الله فی الارض ، لان مؤ من آل فرعون لو اظهر الاسلام لقتل : ((تقیه آئین من و آئین پدران من است ، کسی که تقیه ندارد دین ندارد، تقیه سپر نیرومند پروردگار در زمین است ، چرا که اگر مؤ من آل فرعون ایمان خود را اظهار می کرد مسلما کشته می شد)) (و رسالت او در حفظ آئین موسی به هنگام خطر انجام نمی شد).
درباره تقیه بحث مشروحی در جلد یازدهم صفحه 423 (ذیل آیه 106
سوره تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 335
نحل) داشته ایم .
5 - شرط پیروزی در تبلیغات - آیه فوق دلیل روشنی است بر اینکه شرط اساسی برای پیشرفت در مسائل تبلیغاتی قاطعیت و اخلاص و عدم وحشت از هیچکس جز از خدا است .
آنها که در برابر فرمانهای الهی خواسته های این و آن و تمایلات بی رویه گروهها و جمعیتها را در نظر می گیرند، و با توجیهاتی حق و عدالت را تحت الشعاع آن قرار می دهند، هرگز نتیجه اساسی نخواهند گرفت ، هیچ نعمتی

برتر از نعمت هدایت نیست ، و هیچ خدمتی برتر از اعطاء این نعمت به انسانی نمی باشد، و به همین دلیل پاداش این کار برترین پاداشها است ، لذا در حدیثی از امیر مؤ منان می خوانیم : که می فرماید: ((هنگامی که رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مرا به سوی یمن فرستاد فرمود با هیچکس پیکار مکن مگر آنکه قبلا او را دعوت به سوی حق کنی ، و ایم الله لئن یهدی الله علی یدیک رجلا خیر مما طلعت الشمس و غربت : به خدا سوگند اگر یک انسان به دست تو هدایت شود برای تو بهتر است از تمام آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب می کند)).
و باز به همین دلیل است که مبلغان راستین باید نیازی به مردم نداشته باشند و نه ترسی از هیچ مقامی که آن ((نیاز)) و این ((ترس)) بر افکار و اراده آنها خواه و ناخواه اثر می گذارد.
یک مبلغ الهی به مقتضای : و کفی بالله حسیبا تنها به این می اندیشد که حسابگر اعمال او خدا است ، و پاداشش به دست او است ، و همین آگاهی و عرفان به او در این راه پر نشیب و فراز مدد می دهد. الأحزاب
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 336
آیه 40
آیه و ترجمه
مَّا كانَ محَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَ لَكِن رَّسولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَ كانَ اللَّهُ بِكلِّ شىْءٍ عَلِيماً(40)
ترجمه :
40 - محمد پدر هیچیک از مردان شما نبود، ولی رسول خدا و خاتم و آخرین پیامبران است و خداوند به هر چیز آگاه است .
تفسیر:
مساله خاتمیت
این آیه آخرین سخنی است که خداوند در ارتباط با مساله ازدواج پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با همسر مطلقه زید برای شکستن یک سنت غلط جاهلی ، بیان می دارد، و جواب کوتاه و فشرده ای است به عنوان آخرین جواب ، و ضمنا حقیقت مهم دیگری را که مساله خاتمیت است به تناسب خاصی در ذیل آن بیان می کند.
نخست می فرماید: ((محمد پدر هیچیک از مردان شما نبود)) (ما کان محمد ابا احد من رجالکم).
نه ((زید)) و نه دیگری ، و اگر یک روز نام پسر محمد بر او گذاردند این تنها یک عادت و سنت بود که با ورود اسلام و نزول قرآن بر چیده شد نه یک رابطه طبیعی و خویشاوندی .
البته پیامبر فرزندان حقیقی به نام ((قاسم)) و ((طیب)) و ((طاهر)) و ((ابراهیم)) داشت ، ولی طبق نقل مورخان همه آنها قبل از بلوغ ، چشم

از جهان بستند، و لذا نام ((رجال)) (مردان) بر آنها اطلاق نشد. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 337
امام حسن و امام حسین (علیه السلام) که آنها را فرزندان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خواندند، گرچه به سنین بالا رسیدند، ولی به هنگام نزول این آیه هنوز کودک بودند، بنابر این جمله ما کان محمد ابا احد من رجالکم که به صورت فعل ماضی آمده است بطور قاطع در آن هنگام در حق همه صادق بوده است .
و اگر در بعضی از تعبیرات خود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم ((انا و علی ابوا هذه الامة)): ((من و علی پدران این امتیم)) مسلما منظور پدر نسبی نبوده بلکه ابوت ناشی از تعلیم و تربیت و رهبری بوده است .
با این حال ازدواج با همسر مطلقه زید که قرآن فلسفه آنرا صریحا شکستن سنتهای نادرست ذکر کرده چیزی نبود که باعث گفتگو در میان این و آن شود، و یا به خواهند آنرا دستاویز برای مقاصد سوء خود کنند.
سپس می افزاید: ارتباط پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با شما تنها از ناحیه رسالت و خاتمیت می باشد ((او رسول الله و خاتم النبیین است)) (و لکن رسول الله و خاتم النبیین).
بنابر این صدر آیه ارتباط نسبی را بطور کلی قطع می کند و ذیل آیه ارتباط معنوی ناشی از رسالت و خاتمیت را اثبات می نماید، و از اینجا پیوند صدر و ذیل روشن می شود.
از این گذشته اشاره به این حقیقت نیز دارد که در عین حال علاقه او فوق علاقه یک پدر به فرزند است ، چرا که علاقه او علاقه رسول به امت می باشد، آنهم رسولی که می داند بعد از او پیامبر دیگری نخواهد آمد، و باید آنچه مورد نیاز امت است تا دامنه قیامت برای آنها با دقت و با نهایت دلسوزی پیش بینی کند.
و البته خداوند عالم و آگاه همه آنچه را در این زمینه لازم بوده در اختیار او گذارده ، از اصول و فروع و کلیات و جزئیات در تمام زمینه ها، و لذا در پایان آیه می فرماید: ((خداوند به هر چیز عالم و آگاه بوده و هست)) (و کان الله بکل شی ء علیما). تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 338
این نکته نیز قابل توجه است که خاتم انبیاء بودن ، به معنی ((خاتم المرسلین)) بودن نیز هست ، و اینکه بعضی از دین سازان عصر ما برای مخدوش کردن مساله خاتمیت به این معنی چسبیده اند که قرآن پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را خاتم انبیاء شمرده ، نه خاتم رسولان این یک اشتباه بزرگ است ، چرا که اگر کسی خاتم انبیاء شد به طریق اولی ((خاتم رسولان)) نیز هست ، زیرا مرحله ((رسالت)) مرحله ای است فراتر از مرحله ((نبوت)) (دقت کنید).

این سخن درست به این می ماند که بگوئیم : فلان کس در سرزمین حجاز نیست ، چنین کسی مسلما در مکه نخواهد بود، اما اگر بگوئیم در مکه نیست ، ممکن است در نقطه دیگری از حجاز باشد، بنابر این اگر پیامبر را ((خاتم المرسلین)) می نامید ممکن بود ((خاتم انبیاء)) نباشد، اما وقتی می گوید او ((خاتم انبیاء)) است ، مسلما ((خاتم رسولان)) نیز خواهد بود، و به تعبیر مصطلح نسبت ((نبی)) و ((رسول)) نسبت ((عموم و خصوص مطلق است)) (باز هم دقت کنید)
نکته ها:
1 - ((خاتم)) چیست ؟
((خاتم)) (بر وزن حاتم) آنگونه که ارباب لغت گفته اند به معنی چیزی است که به وسیله آن پایان داده می شود، و نیز به معنی چیزی آمده است که با آن اوراق و مانند آن را مهر می کنند.
در گذشته و امروز این امر معمول بوده و هست که وقتی می خواهند در نامه یا ظرف یا خانه ای را ببندند و کسی آن را باز نکند روی در، یا روی قفل آن ماده چسبنده ای می گذارند، و روی آن مهری می زنند که امروز از آن تعبیر به ((لاک و مهر)) می شود.
و این به صورتی است که برای گشودن آن حتما باید مهر و آن شی ء چسبنده تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 339
شکسته شود، مهری را که بر اینگونه اشیاء می زنند ((خاتم)) می گویند، و از آنجا که در گذشته گاهی از گلهای سفت و چسبنده برای این مقصد استفاده می کردند لذا در متون بعضی از کتب معروف لغت در معنی خاتم می خوانیم ((ما یوضع علی الطینة)) (چیزی بر گل می زنند).
اینها همه به خاطر آن است که این کلمه از ریشه ((ختم)) به معنی ((پایان)) گرفته شده ، و از آنجا که این کار (مهر زدن) در خاتمه و پایان قرار می گیرد نام ((خاتم)) بر وسیله آن گذارده شده است .
و اگر می بینیم یکی از معانی ((خاتم)) انگشتر است آن نیز به خاطر همین است که نقش مهرها را معمولا روی انگشترهایشان می کندند، و به وسیله انگشتر نامه ها را مهر می کردند، لذا در حالات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ائمه هدی (علیهم السلام) و شخصیتهای دیگر از جمله مسائلی که مطرح می شود نقش خاتم آنها است .
مرحوم ((کلینی)) در ((کافی)) از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل می کند: ان خاتم رسول الله کان من فضة نقشه محمد رسول الله : ((انگشتر پیامبر از نقره بود و نقش آن محمد رسول الله بود)).
در بعضی از تواریخ آمده است که یکی از حوادث سال ششم هجری این بود که پیامبر انگشتر نقش داری برای خود انتخاب فرمود و این به خاطر آن بود که به او عرض کردند پادشاهان نامه های بدون مهر را نمی خوانند.

در کتاب ((طبقات)) نیز آمده است هنگامی که پیامبر گرامی اسلام تصمیم گرفت دعوت خود را گسترش دهد، و به پادشاهان و سلاطین روی زمین نامه بنویسد دستور داد انگشتری برایش ساختند که روی آن محمد رسول الله حک شده تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 340
بود، و نامه های خود را با آن مهر می کرد.
با این بیان به خوبی روشن می شود که خاتم گر چه امروز به انگشتر تزیینی نیز اطلاق می شود، ولی ریشه اصلی آن از ختم به معنی پایان گرفته شده است و در آن روز به انگشترهائی می گفتند که با آن نامه ها را مهر می کردند.
بعلاوه این ماده در قرآن مجید در موارد متعددی به کار، رفته ، و در همه جا به معنی پایان دادن و مهر نهادن است ، مانند الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم : ((امروز - روز قیامت - مهر بر دهانشان می نهیم و دستهای آنها با ما سخن می گوید)) (یس - 65).
ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة : ((خداوند بر دلها و گوشهای آنها (منافقان) مهر نهاده (به گونه ای که هیچ حقیقتی در آن نفوذ نمی کند) و بر چشمهای آنها پرده ای است)) (بقره - 7).
از اینجا معلوم می شود آنها که در دلالت آیه مورد بحث بر خاتمیت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و پایان گرفتن سلسله انبیاء به وسیله او وسوسه کرده اند به کلی از معنی این واژه بی اطلاع بوده اند، و یا خود را به بی اطلاعی زده اند، و گرنه هر کس کمترین اطلاعی از ادبیات عرب داشته باشد می داند کلمه ((خاتم النبیین)) به وضوح دلالت بر معنی خاتمیت دارد.
وانگهی اگر غیر از این تفسیر برای آیه گفته شود مفهوم سبک و بچه گانه ای پیدا خواهد کرد مثل اینکه بگوئیم پیامبر اسلام انگشتر پیامبران بود یعنی زینت پیامبران محسوب می شد، زیرا می دانیم انگشتر یک ابزار ساده برای انسان است و هرگز در ردیف خود انسان نخواهد بود و اگر آیه را چنین تفسیر کنیم مقام پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را فوق العاده تنزل داده ایم ، گذشته از اینکه با معنی لغوی سازگار نیست . لذا این واژه در تمام قرآن (در 8 مورد) که این ماده به کار تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 341
رفته همه جا به معنی ((پایان دادن و مهر نهادن)) آمده است .
2 - دلائل خاتمیت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)
آیه فوق گرچه برای اثبات این مطلب کافی است ، ولی دلیل خاتمیت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) منحصر به آن نمی باشد، چه اینکه هم آیات دیگری در قرآن مجید به این معنی اشاره می کند، و هم روایات فراوانی در این باره وارد شده است .

از جمله در آیه 19 سوره انعام می خوانیم : و اوحی الی هذا القرآن لا نذرکم به و من بلغ : ((این قرآن بر من وحی شده تا شما و تمام کسانی را که این قرآن به آنها می رسد انذار کنم)) (و به سوی خدا دعوت نمایم).
وسعت مفهوم تعبیر و من بلغ (تمام کسانی که این سخن به آنها می رسد) رسالت جهانی قرآن و پیامبر اسلام را از یکسو و مساله خاتمیت را از سوی دیگر روشن می سازد.
آیات دیگری که عمومیت دعوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را برای جهانیان اثبات می کند مانند تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا: ((جاوید و پر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا تمام اهل جهان را انذار کند)) (فرقان آیه 1).
و مانند و ما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا و نذیرا: ((ما تو را جز برای عموم مردم به عنوان بشارت و انذار نفرستادیم)) (توبه آیه 28).
و آیه قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا: ((بگو: ای مردم ! من فرستاده خدا به همه شما هستم)) (اعراف آیه 158).
با توجه به وسعت مفهوم ((عالمین)) و ((ناس)) و ((کافة)) نیز مؤ ید این معنی است از این گذشته اجماع علماء اسلام از یکسو و ضروری بودن این مساله در میان مسلمین از سوی دیگر، و روایات فراوانی که از پیامبر و دیگر پیشوایان اسلام رسیده تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 342
از سوی سوم مطلب را روشنتر می سازد که به عنوان نمونه به ذکر چند روایت زیر قناعت می کنیم !
1 - در حدیث معروفی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که فرمود: حلالی حلال الی یوم القیامة و حرامی حرام الی یوم القیامة : ((حلال من تا روز قیامت حلال است و حرام من تا روز قیامت حرام)).
این تعبیر بیانگر ادامه این شریعت تا پایان جهان می باشد.
گاهی حدیث فوق به صورت حلال محمد حلال ابدا الی یوم القیامة و حرامه حرام ابدا الی یوم القیامة لا یکون غیره و لا یجی ء غیره نیز نقل شده است : ((حلال محمد همیشه تا روز قیامت حلال است و حرام او همیشه تا قیامت حرام است ، غیر آن نخواهد بود و غیر او نخواهد آمد)). 2 - حدیث معروف ((منزله)) که در کتب مختلف شیعه و اهل سنت در مورد علی (علیه السلام) و داستان ماندن او بجای پیامبر در مدینه به هنگام رفتن رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، به سوی جنگ تبوک آمده نیز کاملا مساله خاتمیت را روشن می کند، زیرا در این حدیث می خوانیم : پیامبر به علی (علیه السلام) فرمود: انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی : ((تو نسبت به من ، به منزله هارون نسبت به موسی هستی ، جز اینکه بعد از من پیامبری نیست)) (بنابر این تو همه منصبهای هارون را نسبت به موسی داری جز نبوت). تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 343

3 - این حدیث نیز مشهور است و در بسیاری از منابع اهل سنت نقل شده که فرمود: مثلی و مثل الانبیاء کمثل رجل بنی بنیانا فاحسنه و اجمله ، فجعل الناس یطیفون به یقولون ما راءینا بنیانا احسن من هذا الا هذه اللبنة ، فکنت انا تلک اللبنة : ((مثل من در مقایسه با انبیاء پیشین همانند مردی است که بنائی بسیار زیبا و جالب بسازد، مردم گرد آن بگردند و بگویند بنائی زیباتر از این نیست جز اینکه جای یک خشت آن خالی است و من همان خشت آخرینم))!
این حدیث در صحیح مسلم به عبارات مختلف و از روات متعدد نقل شده ، حتی در یک مورد در ذیل آن این جمله آمده است : و انا خاتم النبیین .
و در حدیث دیگری در ذیل آن می خوانیم : جئت فختمت الانبیاء: ((آمدم و پیامبران را پایان دادم)).
و نیز در صحیح بخاری (کتاب المناقب) و مسند احمد حنبل ، و صحیح ترمذی ، و نسائی و کتب دیگر نقل شده ، و از احادیث بسیار معروف و مشهور است و مفسران شیعه و اهل سنت مانند طبرسی در مجمع البیان و قرطبی در تفسیرش ذیل آیه مورد بحث آورده اند.
4 - در بسیاری از خطبه های نهج البلاغه نیز خاتمیت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) صریحا آمده است از جمله در خطبه 173 در توصیف پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین می خوانیم : امین وحیه و خاتم رسله و بشیر رحمته و نذیر نقمته : ((او (محمد) امین وحی خدا، و خاتم پیامبران ، و بشارت دهنده رحمت و انذار کننده از عذاب او بود)).
و در خطبه 133 چنین آمده است : ارسله علی حین فترة من الرسل ، و تنازع من الالسن ، فقفی به الرسل و ختم به الوحی : ((او را پس از یک

فترت بعد از پیامبران گذشته فرستاد به هنگامی که میان مذاهب مختلف نزاع در گرفته بود به وسیله او سلسله نبوت را تکمیل کرده و وحی را با او ختم نمود)).
و در خطبه نخستین نهج البلاغه بعد از شمردن برنامه های انبیاء و پیامبران پیشین می فرماید: الی ان بعث الله سبحانه محمدا رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) لانجاز عدته و اتمام نبوته : ((تا زمانی که خداوند سبحان محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسولش را برای تحقق بخشیدن به وعده هایش و پایان دادن سلسله نبوت مبعوث فرمود.
5 - و در پایان خطبه حجة الوداع همان خطبه ای که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در آخرین حج و آخرین سال عمر مبارکش به عنوان یک وصیتنامه جامع برای مردم بیان کرد نیز مساله خاتمیت صریحا آمده است آنجا که می فرماید: الا فلیبلغ شاهد کم غائبکم لا نبی بعدی و لا

امة بعدکم : ((حاضران به غائبان این سخن را برسانند که بعد از من پیامبری نیست ، و بعد از شما امتی نخواهد بود، سپس دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد آنچنان که سفیدی زیر بغلش نمایان گشت و عرضه داشت : اللهم اشهد انی قد بلغت : ((خدایا گواه باش که من آنچه را باید بگویم گفتم)).
6 - در حدیث دیگری که در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) آمده است چنین می خوانیم : ان الله ختم بنبیکم النبیین فلا نبی بعده ابدا و ختم بکتابکم الکتب فلا کتاب بعده ابدا: ((خداوند با پیامبر شما سلسله انبیاء را ختم کرد، بنابر این هرگز بعد از او پیامبری نخواهد آمد و با کتاب آسمانی شما کتب آسمانی را پایان داد پس کتابی هرگز بعد از آن نازل نخواهد گشت))
حدیث در این زمینه در منابع اسلامی بسیار زیاد است بطوری که در کتاب معالم النبوة 135 حدیث از کتب علماء اسلام از شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و پیشوایان تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 345
بزرگ اسلام در این زمینه جمع آوری شده است .
3 - پاسخ چند سؤ ال
1 - خاتمیت چگونه با سیر تکاملی انسان سازگار است ؟
نخستین سؤ الی که در این بحث مطرح می شود این است که مگر جامعه انسانیت ممکن است متوقف شود؟ مگر سیر تکاملی بشر حد و مرزی دارد؟ مگر با چشم خود نمی بینیم که انسانهای امروز در مرحله ای بالاتر از علم و دانش و فرهنگ نسبت به گذشته قرار دارند؟.
با این حال چگونه ممکن است دفتر نبوت به کلی بسته شود و انسان در این سیر تکاملیش از رهبری پیامبران تازه ای محروم گردد؟
((پاسخ)) این سؤ ال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه : گاه انسان به مرحله ای از بلوغ فکری و فرهنگی می رسد که می تواند با استفاده مستمر از اصول و تعلیماتی که نبی خاتم به طور جامع در اختیار او گذارده راه را ادامه دهد بی آنکه احتیاج به شریعت تازه ای داشته باشد.
این درست به آن می ماند که انسان در مقاطع مختلف تحصیلی در هر مقطع نیاز به معلم و مربی جدید دارد تا دورانهای مختلف را بگذراند، اما هنگامی که به مرحله دکترا رسید و مجتهد و صاحبنظر در علم یا علوم مختلفی گردید در اینجا دیگر به تحصیلات خود نزد استاد جدیدی ادامه نمی دهد، بلکه به اتکاء آنچه از محضر اساتید پیشین و مخصوصا استاد اخیر دریافته ، به بحث و تحقیق و مطالعه و بررسی می پردازد، و مسیر تکاملی خود را ادامه می دهد، و به تعبیر دیگر نیازها و مشکلات راه را با آن اصول کلی که از آخرین استاد در دست دارد حل می کند تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 346

بنابر این لزومی ندارد که با گذشت زمان همواره دین و آئین تازه ای پا به عرصه وجود بگذارد (دقت کنید).
و به تعبیر دیگر انبیای پیشین برای اینکه انسان بتواند در این راه پر نشیب و فرازی که به سوی تکامل دارد پیش برود هر کدام قسمتی از نقشه این مسیر را در اختیار او گذاردند، تا این شایستگی را پیدا کرد که نقشه کلی و جامع تمام راه را، به وسیله آخرین پیامبر از سوی خداوند بزرگ ، در اختیار او بگذارد.
بدیهی است با دریافت نقشه کلی و جامع نیازی به نقشه دیگر نخواهد بود و این در حقیقت بیان همان تعبیری است که در روایات خاتمیت آمده و پیامبر اسلام را آخرین آجر یا گذارنده آخرین آجر کاخ زیبا و مستحکم رسالت شمرده است .
اینها همه در مورد عدم نیاز به دین و آئین جدید است اما مساله رهبری و امامت که همان نظارت کلی بر اجرای این اصول و قوانین و دستگیری از واماندگان در راه می باشد، مساله دیگری است که انسان هیچ وقت از آن بی نیاز نخواهد بود، به همین دلیل پایان یافتن سلسله نبوت هرگز به معنی پایان یافتن سلسله امامت نخواهد بود، چرا که ((تبیین)) و ((توضیح این اصول)) و ((عینیت بخشیدن و تحقق خارجی آنها)) بدون استفاده از وجود یک رهبر معصوم الهی ممکن نیست .
2 - قوانین ثابت چگونه با نیازهای متغیر می سازد؟
گذشته از مساله سیر تکاملی بشر که در سؤ ال اول مطرح بود سؤ ال دیگری نیز در اینجا عنوان می شود و آن اینکه می دانیم مقتضییات زمانها و مکانها متفاوتند و به تعبیر دیگر نیازهای انسان دائما در تغییر است ، در حالی که شریعت خاتم قوانین ثابتی دارد، آیا این قوانین ثابت می تواند پاسخگوی نیازهای متغیر انسان تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 347
در طول زمان بوده باشد؟
این سؤ ال را نیز با توجه به نکته زیر می توان به خوبی پاسخ گفت و آن اینکه :
اگر تمام قوانین اسلام جنبه جزئی داشت و برای هر موضوعی حکم کاملا مشخص و جزئی تعیین کرده بود جای این سؤ ال بود، اما با توجه به اینکه در دستورات اسلام یک سلسله اصول کلی و بسیار وسیع و گسترده وجود دارد که می تواند بر نیازهای متغیر منطبق شود، و پاسخگوی آنها باشد، دیگر جائی برای این ایراد نیست .
فی المثل با گذشت زمان یک سلسله قراردادهای جدید و روابط حقوقی در میان انسانها پیدا می شود که در عصر نزول قرآن هرگز وجود نداشت مثلا در آن زمان چیزی به نام ((بیمه)) با شاخه های متعددش به هیچوجه موجود نبود و همچنین انواع شرکتهائی که در عصر و زمان ما بر حسب

احتیاجات روز به وجود آمده ، ولی با اینحال یک اصل کلی در اسلام داریم که در آغاز سوره مائده به عنوان ((لزوم وفاء به عهد و عقد)) (یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود -
ای کسانی که ایمان آورده اید به قراردادهای خود وفا کنید) آمده است و همه این قراردادها را می تواند زیر پوشش خود قرار دهد، البته قیود و شروطی نیز به صورت کلی برای این اصل کلی در اسلام آمده است که آنها را نیز باید در نظر گرفت .
بنابر این قانون کلی در این زمینه ثابت است ، هر چند مصداقهای آن در تغییرند و هر روز ممکن است مصداق جدیدی برای آن پیدا شود.
مثال دیگر اینکه ما قانون مسلمی در اسلام داریم به نام قانون لاضرر
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 348
که به وسیله آن می توان هر حکمی را که سرچشمه ضرر و زیانی در جامعه اسلامی گردد محدود ساخت ، و بسیاری از نیازها را از این طریق بر طرف نمود.
گذشته از این مساله ((لزوم حفظ نظام جامعه)) و ((وجوب مقدمه واجب)) و مساله ((تقدیم اهم بر مهم)) نیز می تواند در موارد بسیار گسترده ای حلال مشکلات گردد.
علاوه بر همه اینها اختیاراتی که به حکومت اسلامی از طریق ولایت فقیه واگذار شده به او امکانات وسیعی برای گشودن مشکلها در چارچوب اصول کلی اسلام می دهد.
البته بیان هر یک از این امور مخصوصا با توجه به مفتوح بودن باب اجتهاد (اجتهاد به معنی استنباط احکام الهی از مدارک اسلامی) نیاز به بحث فراوانی دارد که پرداختن به آن ما را از هدف دور می سازد، ولی با اینحال آنچه در اینجا به طور اشاره آوردیم می تواند پاسخگوی اشکال فوق باشد.
3 - چگونه انسانها از فیض ارتباط با عالم غیب محروم می شوند؟
سؤ ال دیگر این است که نزول وحی و ارتباط با عالم غیب و ماوراء طبیعت علاوه بر اینکه موهبت و افتخاری است برای جهان بشریت ، روزنه امیدی برای همه مؤ منان راستین محسوب می شود.
آیا قطع شدن این راه ارتباطی و بسته شدن این روزنه امید محرومیت بزرگی برای انسانهائی که بعد از رحلت پیامبر خاتم زندگی می کنند محسوب نخواهد شد.
پاسخ این سؤ ال نیز با توجه به نکته زیر روشن می شود و آن اینکه :
اولا: وحی و ارتباط با عالم غیب وسیله ای است برای درک حقایق هنگامی که گفتنیها گفته شد و همه نیازمندیها تا دامنه قیامت در اصول کلی و تعلیمات جامع پیامبر خاتم بیان گردید قطع این راه ارتباطی دیگر مشکلی ایجاد نمی کند. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 349

ثانیا آنچه بعد از ختم نبوت برای همیشه قطع می شود مسئله وحی برای شریعت تازه و یا تکمیل شریعت سابق است ، نه هر گونه ارتباط با ماوراء جهان طبیعت ، زیرا هم امامان با عالم غیب ارتباط دارند، و هم مؤ منان راستینی که بر اثر تهذیب نفس حجابها را از دل کنار زده اند و به مقام کشف و شهود نائل گشته اند.
فیلسوف معروف صدر المتالهین شیرازی در ((مفاتیح الغیب)) چنین می گوید: وحی یعنی نزول فرشته بر گوش و دل به منظور ماموریت و پیامبری هر چند منقطع شده است و فرشته ای بر کسی نازل نمی شود و او را مامور اجرای فرمانی نمی کند، زیرا به حکم اکملت لکم دینکم : آنچه از این راه باید به بشر برسد رسیده است ، ولی باب الهام و اشراق هرگز بسته نشده و نخواهد شد ممکن نیست این راه مسدود گردد.
اصولا این ارتباط نتیجه ارتقاء نفس و پالایش روح و صفای باطن است و ارتباطی به مساله رسالت و نبوت ندارد، بنابر این در هر زمان مقدمات و شرائط آن حاصل گردد این رابطه معنوی بر قرار خواهد گشت و هیچگاه نوع بشر از این فیض بزرگ محروم نبوده و نخواهد بود (دقت کنید).
الأحزاب
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 350
آیه 41 - 44
آیه و ترجمه
یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِیراً(41)
وَ سبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ أَصِیلاً(42)
هُوَ الَّذِی یُصلی عَلَیْکُمْ وَ مَلَئکَتُهُ لِیُخْرِجَکم مِّنَ الظلُمَتِ إِلی النُّورِ وَ کانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیماً(43)
تحِیَّتُهُمْ یَوْمَ یَلْقَوْنَهُ سلَمٌ وَ أَعَدَّ لهُمْ أَجْراً کَرِیماً(44)
ترجمه :
41 - ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را بسیار یاد کنید.
42 - و صبح و شام او را تسبیح نمائید.
43 - او کسی است که بر شما درود و رحمت می فرستد و فرشتگان او (نیز برای شما تقاضای رحمت می کنند) تا شما را از ظلمات (جهل و شرک و گناه) به سوی نور (ایمان و علم و تقوی) رهنمون گردد، او نسبت به مؤ منان مهربان است .
44 - تحیت آنان در روزی که او را دیدار می کنند سلام است ، و برای آنها پاداش پر ارزشی فراهم ساخته است .
تفسیر:
رحمت و درود خدا و فرشتگان راهگشای مؤ منان
از آنجا که در آیات گذشته سخن از وظائف سنگین پیامبر اسلام (صلی اللّه

علیه و آله و سلّم) در مقام تبلیغ رسالت بود، در آیات مورد بحث برای فراهم آوردن زمینه این تبلیغ و گسترش دامنه آن در تمام محیط بخشی از وظائف مؤ منان را بیان می کند، تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 351
روی سخن را به همه آنها کرده چنین می گوید:
((ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را فراوان یاد کنید)) (یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا).
((و صبح و شام او را تسبیح و تنزیه نمائید)) (و سبحوه بکرة و اصیلا)
آری چون عوامل غفلت در زندگی مادی بسیار فراوان و تیرهای وسوسه شیاطین از هر سو به طرف انسان پرتاب می گردد برای مبارزه با آن راهی جز ((ذکر کثیر)) نیست . ((ذکر کثیر)) به معنی واقعی کلمه یعنی ((توجه با تمام وجود به خداوند)) نه تنها با زبان و لقلقه لسان .
ذکر کثیری که در همه اعمال انسان پرتوافکن باشد، و نور و روشنائی بر آنها بپاشد.
به این ترتیب قرآن همه مؤ منان را در این آیه موظف می کند که در همه حال به یاد خدا باشید.
به هنگام عبادت یاد او کنید و حضور قلب و اخلاص داشته باشید.
به هنگام حضور صحنه های گناه یاد او کنید و چشم بپوشید، و یا اگر لغزشی رویداد توبه کنید و به راه حق باز گردید.
به هنگام نعمت یاد او کنید و شکرگزار باشید.
و به هنگام بلا و مصیبت یاد او کنید و صبور و شکیبا باشید.
خلاصه یاد او را که در هر صحنه ای از صحنه های زندگی انگیزه واکنش مناسب و الهی است ، فراموش ننمائید.
در حدیثی که در ((صحیح ترمذی)) و ((مسند احمد)) از ((ابو سعید خدری)) از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده چنین می خوانیم : که از آن حضرت پرسیدند: ای العباد افضل درجة عند الله یوم القیامة : ((کدامیک از بندگان در روز تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 352
قیامت مقامشان از همه برتر است))؟!
فرمود: الذاکرون الله کثیرا: ((آنها که خدا را بسیار یاد می کنند)).
ابو سعید می گوید: عرض کردم یا رسول الله ! و من الغازی فی سبیل الله ؟: ((آیا چنین کسانی حتی از جنگجویان راه خدا والامقامترند))؟!
فرمود: لو ضرب بسیفه فی الکفار و المشرکین حتی ینکسر و یختضب دما لکان الذاکرون الله افضل درجه منه ! ((اگر با شمشیرش آنقدر بر پیکر کفار و مشرکین بزند که شمشیرش بشکند و با خون رنگین شود آنها که یاد خدا بسیار می کنند از او برترند))!.
چرا که جهاد خالصانه نیز بدون ذکر کثیر خداوند ممکن نیست .
و از اینجا معلوم می شود که ذکر کثیر معنی وسیعی دارد و اگر در بعضی

از روایات به تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام (34 مرتبه الله اکبر و 33 مرتبه الحمد لله و 33 مرتبه سبحان الله) و در کلمات بعضی از مفسران به ذکر صفات علیا و اسماء حسنی و تنزیه پروردگار از آنچه شایسته او نیست یا مانند آن تفسیر شده ، همه از قبیل بیان ذکر مصداق روشن است ، نه محدود ساختن مفهوم آیه به خصوص این مصادیق است .
همانگونه که از سیاق آیات به خوبی بر می آید منظور از ((تسبیح خداوند در هر صبح و شام)) همان دوام تسبیح است ، و ذکر خصوص این دو وقت به عنوان آغاز و پایان روز می باشد، و اینکه بعضی آن را به نماز صبح و عصر یا مانند آن تفسیر کرده اند باز از قبیل ذکر مصداق است .
به این ترتیب ((ذکر کثیر خداوند، و تسبیح او هر صبح و شام)) جز به تداوم توجه به پروردگار و تنزیه و تقدیس مداوم او از هر عیب و نقص حاصل نمی گردد، و می دانیم که یاد خدا برای روح و جان انسان همچون غذا و آب است برای تن ، تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 353
در آیه 28 سوره رعد آمده است الا بذکر الله تطمئن القلوب : ((آگاه باشید تنها با یاد خدا دلها آرامش می یابد))!.
آرامش و اطمینان دل نیز نتیجه اش همان است که در آیات 27 - 30 سوره فجر آمده است : یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی : ((ای نفس مطمئن و آرام ! به سوی پروردگارت باز گرد، در حالی که هم تو از او خشنود هستی و هم او از تو خشنود است ، سپس در زمره بندگانم در آی ، و در بهشتم وارد شو))!
آیه بعد در حقیقت نتیجه و علت غائی ذکر و تسبیح مداوم است ، می فرماید: ((او کسی است که بر شما درود و رحمت می فرستد، و فرشتگان او نیز برای شما تقاضای رحمت می کنند تا شما را از ظلمات جهل و شرک و کفر بیرون آورد و به سوی نور ایمان و علم و تقوا رهنمون شود)) (هو الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور).
((چرا که او نسبت به مؤ منان رحیم و مهربان است و به همین دلیل هدایت و رهبری آنها را بر عهده گرفته و فرشتگانش را نیز مامور امداد آنها نموده است)) (و کان بالمؤ منین رحیما).
((یصلی)) از ماده ((صلاة)) در اینجا به معنی توجه و عنایت مخصوص است ، این عنایت در مورد خداوند همان نزول رحمت است ، و در مورد فرشتگان استغفار و تقاضای رحمت می باشد، چنانکه در آیه 7 سوره غافر می خوانیم : و یستغفرون للذین آمنوا: ((حاملان عرش خدا برای مؤ منان استغفار می کنند)).
به هر حال این آیه بشارت بزرگ و نوید عظیمی برای مؤ منانی که همواره به یاد خدا هستند در بر دارد، چرا که با صراحت می گوید: آنها در سیر خود

به سوی الله تنها نیستند، بلکه به مقتضای ((یصلی)) که فعل مضارع است و دلیل تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 354
بر استمرار می باشد همواره زیر پوشش رحمت خداوند و فرشتگان او قرار دارند، در سایه این رحمت پرده های ظلمت شکافته می شود، و نور علم و حکمت و ایمان و تقوا را بر قلب و جان آنها می پاشد.
آری این آیه بشارتی است بزرگ برای همه سالکان راه حق و به آنها نوید می دهد که از جانب معشوق کششی نیرومند است ، تا کوشش عاشق بیچاره بجائی برسد!
این آیه تضمینی است برای همه مجاهدان راه الله که سوگند شیطان در زمینه اغوای فرزندان آدم دامان آنها را نمی گیرد، چرا که در زمره خالصان و مخلصان قرار دارند، و شیطان از همان روز نخست از گمراه ساختن آنها اظهار عجز و ناتوانی کرده و گفته است فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین : ((به عزتت سوگند همه را گمراه می کنم جز بندگان مخلصت))! (ص - 82 و 83).
جمله و کان بالمؤ منین رحیما با توجه به اینکه ((کان)) فعل ماضی است و دلیل بر این است که همیشه خداوند نسبت به مؤ منان رحمت خاصی داشته ، تاکید مجددی است بر آنچه در آغاز این آیه آمده است .
آری این رحمت خاص خدا است که مؤ منان را از ظلمات اوهام و شهوات و وساوس شیطانی بیرون می آورد، و به نور یقین و اطمینان و تسلط بر نفس رهنمون می گردد که اگر رحمت او نبود این راه پر پیچ و خم هرگز پیموده نمی شد.
و در آخرین آیه مورد بحث مقام مؤ منان و پاداش آنها را به عالیترین وجه و در کوتاهترین عبارت ترسیم کرده می گوید: ((تحیت فرشتگان الهی به آنها در روز قیامت روزی که او را دیدار می کنند سلام است)) (تحیتهم یوم یلقونه سلام).
((تحیت)) از ماده ((حیات)) به معنی دعا کردن برای سلامت و حیات دیگری تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 355
است (برای توضیح بیشتر به جلد 4 صفحه 42 مراجعه فرمائید).
این سلامی است که نشانه سلامت از عذاب و از هر گونه درد و رنج و ناراحتی است ، سلامی است تواءم با آرامش و اطمینان .
گر چه بعضی از مفسران معتقدند که معنی ((تحیتهم)) اشاره به درود و تحیت مؤ منان به یکدیگر می باشد، ولی با توجه به آیات قبل که در آن سخن از صلاة و رحمت الهی و ملائکه در این جهان بود ظاهر این است که این تحیت نیز از ناحیه فرشتگانش در آخرت است ، چنانکه در ((آیه 23 سوره رعد)) می خوانیم : و الملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم : آنروز فرشتگان از هر دری بر مؤ منان وارد می شوند،

و به آنها می گویند سلام بر شما به خاطر صبر و شکیبائیتان .
از آنچه گفتیم ضمنا روشن شد که مراد از جمله ((یوم یلقونه)) همان روز قیامت است که ((روز لقاء الله)) نامیده شده ، و معمولا این تعبیر در آیات قرآن در همین معنی به کار می رود.
بعد از این تحیت که در حقیقت مربوط به آغاز کار است اشاره به پایان کار آنها کرده ، می فرماید: ((خداوند برای آنها پاداش پر ارزشی فراهم ساخته است)) (و اعد لهم اجرا کریما).
جمله ای که در عین اختصار همه چیز در آن جمع است و همه نعمتها و مواهب در آن نهفته است .
نکته ها:
1 - یاد خدا در همه حال
هنگامی که نام خدا برده می شود یک دنیا عظمت ، قدرت ، علم ، و حکمت در قلب انسان متجلی می گردد، چرا که او دارای اسماء حسنی و صفات علیا تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 356
و صاحب تمام کمالات ، و منزه از هر گونه عیب و نقص است .
توجه مداوم به چنین حقیقتی که دارای چنان اوصافی است روح انسان را به نیکیها و پاکیها سوق می دهد، و از بدیها و زشتیها پیراسته می دارد، و به تعبیر دیگر بازتاب صفات او در جان انسان تجلی می کند.
توجه به چنین معبود بزرگی موجب احساس حضور دائم در پیشگاه او است ، و با این احساس فاصله انسان از گناه و آلودگی بسیار زیاد می شود.
یاد او یاد آوری مراقبت او است ، یاد حساب و جزای او است ، یاد دادگاه عدل او و بهشت و دوزخ او است و چنین یادی است که جان را صفا، و دل را نور و حیات می بخشد.
به همین دلیل در روایات اسلامی آمده است که هر چیز اندازه ای دارد جز یاد خدا که هیچ حد و مرزی برای آن نیست ! امام صادق (علیه السلام) طبق روایتی که در اصول کافی آمده می فرماید: ما من شی ء الا و له حد ینتهی الیه الا الذکر، فلیس له حد ینتهی الیه !: ((هر چیز حدی دارد که وقتی به آن رسد پایان می پذیرد جز ذکر خدا که حدی که با آن پایان گیرد ندارد)).
سپس می افزاید: فرض الله عز و جل الفرائض فمن اداهن فهو حدهن ، و شهر رمضان فمن صامه فهو حده ، و الحج فمن حج حده ، الا الذکر، فان الله عز و جل لم یرض منه بالقلیل و لم یجعل له حدا ینتهی الیه ، ثم تلا: یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا:
((خداوند نمازهای فریضه را واجب کرده است ، هر کس آنها را ادا کند حد آن تامین شده ، ماه مبارک رمضان را هر کس روزه بگیرد حدش انجام گردیده و حج را هر کس (یکبار) بجا آورد همان حد آن است ، جز ذکر الله

که خداوند به مقدار قلیل آن راضی نشده و برای کثیر آن نیز حدی قائل نگردیده ، سپس به عنوان شاهد این سخن آیه ((یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا...)) تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 357
را تلاوت فرمود.
امام صادق (علیه السلام) در ذیل همین روایت از پدرش امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که او کثیر الذکر بود، هر وقت با او راه می رفتم ذکر خدا می گفت ، و به هنگام غذا خوردن نیز به ذکر خدا مشغول بود، حتی هنگامی که با مردم سخن می گفت از ذکر خدا غافل نمی شد...
و سرانجام با این جمله پر معنی حدیث فوق پایان می گیرد: و البیت الذی یقراء فیه القرآن ، و یذکر الله عز و جل فیه تکثر برکته ، و تحضره الملائکة ، و تهجر منه الشیاطین ، و یضی ء لاهل السماء کما یضی ء الکوکب الدری لاهل الارض : ((خانه ای که در آن تلاوت قرآن شود، و یاد خدا گردد، برکتش افزون خواهد شد، فرشتگان در آن حضور می یابند، و شیاطین از آن فرار می کنند، و برای اهل آسمانها می درخشد همانگونه که ستاره درخشان برای اهل زمین (اما به عکس خانه ای که در آن تلاوت قرآن و ذکر خدا نیست برکاتش کم خواهد بود، فرشتگان از آن هجرت می کنند و شیاطین در آن حضور دائم دارند).
این موضوع به قدری اهمیت دارد که در حدیثی یاد خدا معادل تمام خیر دنیا و آخرت شمرده شده است چنانکه از رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده : من اعطی لسانا ذاکرا فقد اعطی خیر الدنیا و الاخرة : ((آن کس که خدا زبانی به او داده که به ذکر پروردگار مشغول است خیر دنیا و آخرت به او داده شده است)).
روایات در اهمیت یاد خدا آن قدر زیاد است که اگر بخواهیم همه آنها را در اینجا بیاوریم از وضع کتاب بیرون خواهیم رفت ، این سخن را با حدیث کوتاه و پر معنی دیگری از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم آنجا که فرمود: من تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 358
اکثر ذکر الله عز و جل اظله الله فی جنته : هر کس بسیار یاد خدا کند خدا او را در سایه لطف خود در بهشت برین جای خواهد داد))!.
(کسانی که بخواهند آگاهی بیشتری در این زمینه پیدا کنند به جلد دوم اصول کافی ابوابی که در باره ذکر الله است مراجعه نمایند، بخصوص بابی که می گوید: بسیاری از آفات و بلاها و مصائب دامن کسانی را که ذکر خدا می گویند نمیگیرد).
تاکید بر این مطلب را لازم نمیدانیم که اینهمه برکات و خیرات مسلما مربوط به ذکر لفظی و حرکت زبان که خالی از فکر و اندیشه و عمل باشد نیست ، بلکه هدف ذکری است که سرچشمه فکر گردد، همان فکری که بازتاب گستردهاش در اعمال انسان آشکار شود. چنانکه در روایات به این

معنی تصریح می کند.
2 - توضیحی درباره ((لقاء الله))
گفتیم که این تعبیر در قرآن مجید معمولا اشاره به قیامت است و از آنجا که ملاقات حسی در مورد پروردگار مفهوم ندارد، چرا که او نه جسم است و نه دارای عوارض جسم ، بعضی از مفسران ناچار شده اند به اصطلاح مضافی در اینجا در تقدیر بگیرند و بگویند منظور ((لقاء ثواب الله)) یا ((ملاقات فرشتگان خدا)) است .
اما ((لقاء)) را می توان در اینجا به معنی لقای حقیقی و با چشم دل گرفت چرا که در قیامت حجابها کنار میرود و عظمت خدا و آیات او از هر زمان روشنتر جلوه می کند، انسان به مقام شهود باطنی و دید قلبی می رسد و هر کس به مقدار معرفت و عمل صالحش به مرحله عالیتری از این شهود نائل میگردد. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 359
فخر رازی در تفسیرش در اینجا بیان جالب دیگری دارد که با آنچه گفتیم قابل جمع است ، او می گوید: انسان در این دنیا به خاطر غرق شدن در امور مادی و تلاش برای معاش غالبا از خدا غافل می شود، ولی در قیامت که همه این شواغل فکری بر طرف میگردد انسان با تمام وجودش متوجه پروردگار عالم می شود و این است معنی لقاء الله .
ضمنا از آنچه گفتیم روشن شد که گفتار بعضی از مفسران که این تعبیر را اشاره به لحظه مرگ و ملاقات با فرشته مرگ دانستهاند نه مناسب آیات مورد بحث است و نه تعبیرات مشابه آن در آیات دیگر قرآن ، به خصوص که ضمیر مفعولی در جمله یلقونه به صورت مفرد آمده که اشاره به ذات پاک خدا است ، در حالی که فرشتگان قبض ارواح جمعند و کلمه ملائکة در آیه قبل نیز به صورت جمع آمده است (مگر اینکه کلمهای در تقدیر گرفته شود).
3 - پاداشهای مؤ منان هم اکنون آماده است !
جمله اعدلهم اجرا کریما که نشان می دهد هم اکنون بهشت و نعمتهایش آفریده شده و در انتظار مؤ منان است این سؤ ال را ممکن است برانگیزد که آماده ساختن در مورد کسانی شایسته است که قدرتشان محدود باشد و گاه نتوانند به هنگام نیاز آنچه را می خواهند فراهم سازند، ولی در برابر قدرت نامحدود پروردگار که هر لحظه چیزی را اراده کند فرمان می دهد موجود شو! آن نیز فورا موجود می شودچنین نیازی احساس نمیگردد، پس تکیه روی آماده سازی در این آیه و سایر آیات قرآن برای چه منظوری است ؟!
اما توجه به یک نکته ، مشکل را حل می کند و آن اینکه : آماده ساختن چیزی همیشه برای محدود بودن قدرت نیست ، بلکه گاه برای دلگرمی و اطمینان تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 360

خاطر بیشتر، و گاه برای احترام و اکرام فزونتر میباشد، لذا اگر ما مهمانی را دعوت کنیم و از مدتی قبل مشغول آماده ساختن وسائل پذیرائی او باشیم احترام و اهمیت بیشتری برای او قائل شده ایم ، به عکس اگر در همان روز و همان ساعت ورودش دست به کار تهیه وسائل پذیرائی شویم این خود یکنوع بی اعتنائی و کم احترامی محسوب می شود.
در عین حال این سخن مانع از آن نخواهد بود که هر قدر افراد با ایمان تلاش و کوشش بیشتری در خودسازی و معرفت و پاکی عمل کنند پاداشهای آماده شده الهی تکامل بیشتری پیدا کند و به موازات آن به سوی کمال پیش رود. الأحزاب
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 361
آیه 45 - 48
آیه و ترجمه
يَأَيهَا النَّبىُّ إِنَّا أَرْسلْنَک شهِداً وَ مُبَشراً وَ نَذِيراً(45)
وَ دَاعِياً إِلى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجاً مُّنِيراً(46)
وَ بَشرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لهُم مِّنَ اللَّهِ فَضلاً كَبِيراً(47)
وَ لا تُطِعِ الْكَفِرِينَ وَ الْمُنَفِقِينَ وَ دَعْ أَذَاهُمْ وَ تَوَكلْ عَلى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكيلاً(48)
ترجمه :
45 - ای پیامبر! ما تو را به عنوان گواه فرستادیم و بشارت دهنده و انذار کننده .
46 - و تو را دعوت کننده به سوی الله به فرمان او قرار دادیم ، و چراغ روشنی بخش .
47 - و مؤ منان را بشارت ده که برای آنها از سوی خدا فضل و پاداش بزرگی است .
48 - و از کافران و منافقان اطاعت مکن ، و به آزارهای آنها اعتنا منما، بر خدا توکل کن ، و همین بس که خدا حامی و مدافع (تو) باشد.
تفسیر:
تو چراغ فروزانی !
در این آیات روی سخن به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلّم) است ولی نتیجه آن برای مؤ منان است و به این ترتیب آیات گذشته را که پیرامون بخشی از وظایف مؤ منان بحث می کرد تکمیل می کند.
در دو آیه اول از این چهار آیه پنج توصیف برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده و در دو آیه دیگر بیان پنج وظیفه است که همه به یکدیگر مربوط و مکمل تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 362
یکدیگر می باشد.
نخست می فرماید: ((ای پیامبر ما تو را به عنوان شاهد و گواه فرستادیم

)) (یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا).
او از یکسو گواه اعمال امت است ، چرا که اعمال آنها را می بیند چنانکه در جای دیگر می خوانیم : و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤ منون بگو عمل کنید خداوند و رسول او و مؤ منان (امامان معصوم) اعمال شما را می بینند)) (توبه - 105) و این آگاهی از طریق مساله عرض اعمال امت بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و امامان (علیهم السلام) تحقق می پذیرد که شرح آن ذیل همان آیه (جلد هشتم صفحه 124) آمده است .
و از سوی دیگر شاهد و گواه بر انبیای پیشین است که آنها خود گواه امت خویش بودند فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنابک علی هؤ لاء شهیدا: ((حال آنها چگونه است آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می طلبیم و تو را گواه بر اعمال اینها قرار خواهیم داد)) (نساء41).
و از سوی سوم وجود تو با اوصاف و اخلاقت با برنامه های سازنده ات با سوابق درخشانت و با عملکردت شاهد و گواه بر حقانیت مکتبت ، و شاهد و گواه بر عظمت و قدرت پروردگار است .
سپس به توصیف دوم و سوم پرداخته می فرماید: ((ما تو را بشارت دهنده و انذار کننده قرار دادیم)) (و مبشرا و نذیرا).
بشارت دهنده نیکوکاران به پاداش بی پایان پروردگار، به سلامت و سعادت جاودان ، به پیروزی و موفقیت پر افتخار.
و انذار کننده کافران و منافقان از عذاب دردناک الهی ، از خسارت تمام سرمایه های وجودی ، و از سقوط در دامان بدبختی در دنیا و آخرت .
و همانگونه که قبلا هم گفته ایم بشارت و انذار همه جا باید تواءم با هم
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 363
و متعادل با یکدیگر باشد چرا که نیمی از وجود انسان را علاقه جلب منفعت و نیم دیگری را دفع مضرت تشکیل می دهد، ((بشارت)) انگیزه بخش اول است و ((انذار)) انگیزه بخش دوم ، و آنها که در برنامه های خود تنها روی یک قسمت تکیه می کنند انسان را به حقیقت نشناخته اند و انگیزه های حرکت او را مورد توجه قرار نداده اند.
آیه بعد به چهارمین و پنجمین وصف پیامبر اشاره کرده می گوید: ((ما تو را دعوت کننده به سوی الله به فرمان او قرار دادیم ، و هم چراغ روشنی بخش)) (و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا).
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - مقام ((شهود)) و گواه بودن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قبل از همه اوصاف او ذکر شده چرا که این مقام ، نیاز به مقدمه ای جز وجود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و رسالت او ندارد و همینکه به این مقام منصوب گشت شاهد بودن او از تمام جهاتی که در بالا گفتیم مسلم

می شود، ولی مقام بشارت و انذار برنامه هائی است که بعد از آن تحقق می یابد.
2 - دعوت به سوی خداوند مرحله ای است بعد از بشارت و انذار، چرا که بشارت و انذار وسیله ای است برای آماده ساختن افراد به منظور پذیرش حق ، هنگامی که از طریق تشویق و تهدید آمادگی پذیرش حاصل شد، دعوت به سوی خداوند شروع می شود، تنها در اینجا است که دعوت مؤ ثر خواهد افتاد.
3 - با اینکه همه کارهای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به اذن و فرمان خدا است در اینجا تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 364
تنها برنامه دعوت مقید به اذن پروردگار شده ، و این به خاطر آن است که مشکلترین و مهمترین کار پیامبران همان دعوت به سوی خدا است چرا که باید مردم را در مسیری بر خلاف هوسها و شهوات سیر دهد و در این مرحله باید اذن و فرمان و یاری خدا باشد تا به انجام رسد، ضمنا روشن شود که پیامبر از خود چیزی ندارد و آنچه می گوید به اذن خدا است .
4 - سراج منیر بودن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با توجه به اینکه سراج به معنی چراغ و منیر به معنی نورافشان است اشاره به معجزات و دلائل حقانیت و نشانه های صدق دعوت پیامبر است ، او چراغ روشنی است که خودش گواه خویش است ، تاریکیها و ظلمات را می زداید، و چشمها و دلها را به سوی خود متوجه می کند، و همانگونه که آفتاب آمد دلیل آفتاب وجود او نیز دلیل حقانیت او است .
قابل توجه اینکه در قرآن مجید چهار بار واژه ((سراج)) آمده که در سه مورد به معنی ((خورشید)) است ، از جمله در سوره نوح آیه 16 می فرماید: و جعل القمر فیهن نورا و جعل الشمس سراجا: ((خداوند ماه را نور آسمانها و خورشید چراغ فروزنده آن قرار داد)).
گفتیم ((سراج)) در اصل به معنی چراغ است که در سابق با استفاده از فتیله و ((روغن قابل اشتعال)) و امروز با نیروی برق و مانند آن منبع نور و روشنائی است ، ولی به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) این کلمه تدریجا به هر منبع نور و روشنائی اطلاق شده است . و اطلاق آن به خورشید به خاطر آن است که نور آن از درونش می جوشد، و همچون ماه اکتساب نور از منبع دیگری نمی کند.
وجود پیامبر همچون خورشید تابانی است که ظلمتهای جهل و شرک و کفر تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 365
را از افق آسمان روح انسانها می زداید ولی همانگونه که نابینایان از نور آفتاب استفاده نمی کنند و خفاشانی که چشمشان توانائی دیدن این نور را ندارد خود را از آن پنهان می دارند، کوردلان لجوج نیز از این نور هرگز استفاده نکرده و نمی کنند، و ابوجهل ها دست در گوش می کردند که آهنگ

قرآن او را نشنوند.
همیشه ظلمت و تاریکی مایه اضطراب و وحشت است و نور سبب آرامش ، دزدان از تاریکی شب استفاده می کنند، و حیوانات درنده بیابان غالبا در تاریکی شب از لانه خود بیرون می آیند.
تاریکی مایه پراکندگی است ، و نور سبب جمعیت و اجتماع است ، به همین دلیل اگر چراغی را در یک شب تاریک در میان بیابانی روشن کنیم در مدت کوتاهی انواع حشرات دور آن جمع می شوند.
روشنائی و نورمایه نمو درختان ، پرورش گلها، رسیدن میوه ها، و خلاصه تمام فعالیتهای حیاتی است ، و تشبیه وجود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به یک منبع نور همه این مفاهیم را در ذهن تداعی می کند.
وجود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مایه آرامش ، و فرار دزدان دین و ایمان ، و گرگان بیرحم ستمگر جامعه ها، و موجب جمعیت خاطر، و پرورش و نمو روح ایمان و اخلاق ، و خلاصه مایه حیات و جنبش و حرکت است ، و تاریخ زندگی او شاهد و گواه زنده این موضوع است .
گفتیم در دو آیه دیگر از آیات مورد بحث بیان پنج وظیفه از وظائف مهم پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به دنبال بیان اوصاف پنجگانه او است نخست می فرماید: ((به مؤ منان بشارت ده که برای آنها از سوی خدا فضل و پاداش بزرگی است)) (و بشر المؤ منین بان لهم من الله فضلا کبیرا). تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 366
اشاره به اینکه مساله ((تبشیر)) پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تنها محدود به پاداش اعمال نیک مؤ منان نمی شود، بلکه خداوند آنقدر از فضل خود به آنها می بخشد که موازنه میان عمل و پاداش را به کلی بر هم میزند، چنانکه آیات دیگر قرآن شاهد گویای این مدعا است .
در یک جا می فرماید: من جاء بالحسنة فله عشر امثالها: ((کسی که کار نیکی کند ده برابر به او پاداش داده می شود)) (انعام - 160).
در جای دیگر می گوید: مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة ماءة حبة و الله یضاعف لمن یشاء (بقره 261) که بر طبق آن گاه پاداش انفاق هفتصد برابر، و گاه بیش از هزاران برابر خواهد بود.
و گاه از این هم فراتر می رود و می گوید: فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین : ((هیچکس نمی داند چه پاداشهائی که موجب روشنائی چشمها است برای او پنهان داشته شده (الم سجده - 17).
به این ترتیب ابعاد فضل کبیر الهی را از آنچه در وهم و تصور بگنجد دورتر و فراتر می برد.
بعد از آن به دستور دوم و سوم پرداخته می گوید: ((از کافران و منافقان اطاعت مکن)) (و لا تطع الکافرین المنافقین).

بدون شک رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هرگز اطاعتی از کافران و منافقان نداشت ، اما اهمیت موضوع به قدری است که به عنوان تاکید برای شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و هشدار و سرمشقی برای دیگران ، روی این موضوع مخصوصا تکیه کند، چه اینکه از خطرات مهمی که بر سر راه رهبران راستین قرار دارد به سازش و تسلیم کشیدن در اثناء مسیر است که گاه از طریق تهدید، و گاه از طریق دادن امتیازات ، زمینه های تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 367
آن فراهم می شود، تا آنجا که گاهی انسان به اشتباه می افتد و گمان می کند راه وصول به هدف تن دادن به چنین سازش و تسلیمی است ، همان سازش و تسلیمی که نتیجه اش عقیم ماندن همه تلاشها و کوششها و خنثی شدن همه مجاهدات است .
تاریخ اسلام نشان می دهد که بارها کافران و یا گروههائی از منافقان کوشیدند پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به چنین موضعی بکشانند، گاه پیشنهاد کردند که نام بتها را به بدی نبرد و از آنها انتقاد نکند، و گاه گفتند اجازه ده یکسال معبود تو را بپرستیم و یکسال هم تو معبودان ما را پرستش کن و گاه می گفتند به ما مهلت ده تا یکسال دیگر به برنامه های خود ادامه دهیم و بعد ایمان بیاوریم ، گاه پیشنهاد کردند تهیدستان و مؤ منان فقیر را از گرد خود دور کن تا ما ثروتمندان متنفذ با تو همصدا شویم ، و گاه اعلام آمادگی برای دادن امتیازات مالی و پست و مقام حساس و زنان زیبا و مانند آن کردند!
مسلم است همه اینها دامهای خطرناکی بود بر سر راه پیشرفت سریع اسلام و ریشه کن شدن کفر و نفاق ، و اگر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در برابر یکی از این پیشنهادها انعطاف و نرمشی به خرج می داد پایه های انقلاب اسلامی فرو می ریخت و تلاشها هرگز به نتیجه نمی رسید.
سپس در چهارمین و پنجمین دستور چنین می گوید: اعتنائی به آزارهای آنها مکن ، بر خدا توکل نما و همین بس که خدا حامی و مدافع تو است (و دع اذاهم و توکل علی الله و کفی بالله وکیلا).
این قسمت از آیه نشان می دهد که آنها برای تسلیم ساختن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) او را سخت در فشار قرار داده بودند، و انواع آزارها چه از طریق زخم زبان و بدگوئی و جسارت ، و چه از طریق آزار بدنی ، و چه محاصره اقتصادی نسبت به او و یارانش روا می داشتند، البته در دوران مکه به صورتی ، و در دوران مدینه به صورت دیگر، زیرا اذی واژهای است که همه انواع آزار را شامل می شود. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 368
((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: ((اذی به معنی هر گونه ضرری است

که به یک موجود زنده برسد، چه در جان ، یا در جسم ، یا وابستگان به او، خواه دنیوی یا اخروی)).
البته این کلمه گاه در آیات قرآن در خصوص ایذاء زبانی به کار رفته ، مانند آیه 61 سوره توبه و منهم الذین یؤ ذون النبی و یقولون هو اذن : ((بعضی از آنها پیامبر را ایذاء می کنند و می گویند او آدم خوشباوری است و به حرف هر کس گوش می دهد)).
ولی در آیات دیگر در مورد آزار بدنی نیز به کار رفته ، مانند آیه 16 سوره نساء و اللذان یاتیانها منکم فاذوهما: ((مردان و زنانی که اقدام به ارتکاب آن عمل زشت (زنا) می کنند آنها را آزار دهید (و حد شرعی را بر آنها جاری نمائید))).
تاریخ می گوید پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان نخستین همچون کوه در مقابل انواع آزارها ایستادگی به خرج دادند و هرگز ننگ تسلیم و شکست را نپذیرفتند، و سرانجام در اهداف خود پیروز شدند.
دلیل این مقاومت و پیروزی همان توکل بر خدا و اعتماد بر ذات پاک او بود، خدائی که همه مشکلات در برابر اراده اش سهل و آسان است ، و ((اگر تیغ عالم بجنبد ز جای - نبرد رگی تا نخواهد خدای آری کافی است که پشتیبان و پناهگاه انسان چنین خدائی باشد.
از آنچه گفتیم این حقیقت روشن شد که محتوای آیه فوق چیزی نیست که به وسیله نزول حکم جهاد نسخ شده باشد - آنچنان که بعضی از مفسران پنداشته اند - بلکه ظاهر این است که این آیات مدتها بعد از حکم جهاد و در ردیف حوادث مربوط به سوره احزاب نازل شده ، این حکمی است برای همه اعصار و قرون که پیشوایان الهی نیروهای زنده خود را صرف اعتنا به اعمال ایذائی تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 369
مخالفان نکنند که اگر اعتنا کنند و نیروهای فعال خود را صرف مقابله با این امور نمایند دشمن به هدف خود رسیده ، چرا که او می خواهد فکر طرف را به خود مشغول دارد و نیروهای او را از این طریق به هدر دهد، اینجا است که بی اعتنائی و فرمان ((دع اذاهم)) تنها راه حل است .
این نیز قابل توجه است که دستورات پنجگانه فوق که در دو آیه اخیر آمده مکمل یکدیگر و مربوط به هم هستند، بشارت دادن به مؤ منان برای جذب نیروهای با ایمان ، عدم سازش و تسلیم در مقابل کفار و در برابر منافقان ، بی اعتنائی به آزارهای آنها، و توکل بر خدا مجموعه ای را تشکیل می دهد که راه وصول به مقصد در آن نهفته است و دستور العمل جامعی برای همه رهروان راه حق است . الأحزاب
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 370
آیه 49
آیه و ترجمه

يَأيهَا الّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَتِ ثُمَّ طلّقْتُمُوهُنَّ مِن قَبْلِ أن تَمَسوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونهَا فَمَتِّعُوهُنَّ وَ سرِّحُوهُنَّ سرَاحاً جَمِيلاً(49)
ترجمه :
49 - ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که زنان با ایمان را ازدواج کردید و قبل از همبستر شدن طلاق دادید عدهای برای شما بر آنها نیست که بخواهید حساب آنرا نگاه دارید، آنها را با هدیه مناسبی بهره مند سازید و به طرز شایسته ای آنها را رها کنید.
تفسیر:
گوشه ای از احکام طلاق ، و جدائی شایسته
قسمتهای مختلف آیات این سوره (احزاب) به صورت مجموعه های گوناگونی است که بعضی خطاب به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و بعضی خطاب به همه مؤ منان می باشد، لذا گاهی ((یا ایها النبی)) می گوید و گاه ((یا ایها الذین آمنوا)) و دستورات لازمی به موازات با یکدیگر در این آیات آمده است که نشان می دهد هم شخص پیامبر در این برنامه ها مورد نظر بوده است و هم عموم مؤ منان .
آیه مورد بحث یکی از این خطابها است که روی سخن در آن به همه اهل ایمان است ، در حالی که در آیات قبل روی سخن ظاهرا به شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود، و در آیات آینده بار دیگر نوبت خطاب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرا می رسد، و به اصطلاح ((لف و نشر مرتب)) را در قسمتی از این سوره تشکیل می دهد.
می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که با زنان با ایمان
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 371
ازدواج کردید، سپس قبل از آمیزش آنها را طلاق دادید عده ای برای شما بر آنها نیست که حساب آنها را نگاه دارید (یا ایها الذین آمنوا اذا نکحتم المؤ منات ثم طلقتموهن من قبل ان تمسوهن فما لکم علیهن من عدة تعتدونها).
در اینجا خداوند استثنائی برای حکم عده زنان مطلقه بیان فرموده که که اگر طلاق قبل از دخول واقع شود نگاه داشتن عده لازم نیست ، و از این تعبیر به دست می آید که قبل از این آیه حکم عده بیان شده بوده است .
تعبیر به ((مؤ منات)) دلیل بر این نیست که ازدواج با غیر زنان مسلمان به کلی ممنوع است ، بلکه ممکن است اشاره به اولویت آنها بوده باشد، بنابراین با روایت و فتاوای مشهور فقها که ازدواج موقت با زنان کتابیه را مجاز می شمرد منافاتی ندارد.
ضمنا از تعبیر ((لکم)) و همچنین جمله ((تعتدونها)) (عده را محاسبه کنید) استفاده می شود که عده نگهداشتن زن یکنوع حق برای مرد محسوب می شود، و باید چنین باشد، زیرا امکان دارد در واقع زن باردار باشد و ترک

عده و ازدواج با مرد دیگر سبب می شود که وضع فرزند نامشخص گردد و حق مرد در این زمینه پایمال شود، گذشته از اینکه نگهداشتن عده فرصتی به مرد و زن می دهد که اگر تحت تاثیر هیجانات عادی حاضر به طلاق شده باشند مجالی برای تجدید نظر و بازگشت پیدا کنند، و این حقی است هم برای زن و هم برای مرد.
و اما اینکه بعضی ایراد کرده اند که اگر عده حق مرد باشد باید بتوان آن را اسقاط نمود درست نیست ، زیرا در فقه حقوق زیادی داریم که قابل اسقاط نیست ، مانند حقی که بازماندگان میت در اموال او دارند، و یا حقی که فقراء در زکات دارند که هیچیک را نمی توان با اسقاط کردن ساقط نمود.
سپس به حکم دیگری از احکام ((زنانی که قبل از آمیزش جنسی طلاق گرفته اند)) تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 372
می پردازد که در سوره بقره نیز به آن اشاره شده است ، می فرماید: ((آنها را (با هدیه مناسبی) بهره مند سازید)) (فمتعوهن).
بدون شک پرداختن هدیه مناسب به زن در جائی واجب است که مهری برای او تعیین نشده باشد، همانگونه که در آیه 236 سوره بقره آمده است ((لاجناح علیکم ان طلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن فریضة و متعوهن)): ((گناهی بر شما نیست اگر زنان را قبل از آمیزش یا تعیین مهر (به عللی) طلاق دهید، ولی در این موقع آنها را (با هدیه ای مناسب) بهره مند سازید.
بنابراین آیه مورد بحث گرچه مطلق است و مواردی را که مهر تعیین شده یا نشده هر دو را شامل می شود، ولی بقرینه آیه سوره بقره آیه مورد بحث را محدود به موردی می کنیم که مهری تعیین نشده باشد، زیرا در صورت تعیین مهر و عدم دخول پرداختن نصف مهر واجب است (همانگونه که در آیه 237 سوره بقره آمده).
این احتمال را نیز بعضی از مفسران و فقها داده اند که حکم ((پرداختن هدیه ای مناسب)) در آیه مورد بحث عام است ، حتی مواردی را که مهر در آن تعیین شده شامل می شود، منتهی در این موارد جنبه استحبابی دارد، و در مواردی که مهر تعیین نشده جنبه وجوبی .
در بعضی از آیات و روایات نیز اشارهای به این معنی دیده می شود.
در اینکه مقدار این ((هدیه)) چه اندازه باید باشد؟ قرآن مجید در سوره تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 373
بقره آن را اجمالا بیان کرده و فرموده است : متاعا بالمعروف : ((هدیه ای مناسب و متعارف)) (بقره - 236) و باز در همان آیه می گوید: علی الموسع قدره و علی المقتر قدره : ((آن کس که توانائی دارد به اندازه توانائیش و آن کس که تنگدست است به اندازه خودش)).

بنابراین اگر در روایات اسلامی مواردی از قبیل خانه ، خادم ، لباس ، و مانند آن ذکر شده بیان مصداقهائی از این کلی است که بر حسب امکانات شوهر و شؤ ون زن تفاوت می کند.
آخرین حکم آیه مورد بحث این است که زنان مطلقه را به طرز شایسته ای رها کنید و به صورت صحیحی از آنها جدا شوید (و سرحوهن سراحا جمیلا)
((سراح جمیل)) به معنی رها ساختن تواءم با محبت و احترام ، و ترک هر گونه خشونت و ظلم و ستم و بی احترامی است ، خلاصه همانگونه که در آیه 29 سوره بقره آمده است یا باید همسر را به طور شایسته نگاهداشت ، و یا با نیکی و احترام رها کرد فامساک بمعروف او تسریح باحسان .
هم ادامه زوجیت باید تواءم با معیارهای انسانی باشد، و هم جدا شدن ، نه اینکه هر گاه شوهر تصمیم بر جدائی گرفت هر گونه بی مهری ، ظلم ، بدگوئی و خشونت را در مورد همسرش مجاز بشمرد که این رفتار قطعا غیر اسلامی است .
بعضی از مفسران ((سراح جمیل)) را به معنی انجام طلاق طبق سنت اسلامی گرفته اند، و در روایتی که در تفسیر ((علی بن ابراهیم)) و ((عیون الاخبار)) آمده نیز این معنی منعکس است ، ولی مسلم است که ((سراح جمیل)) محدود در این معنی نیست هر چند یکی از مصادیق روشن آن همین است بعضی دیگر از مفسران سراح جمیل را در اینجا به معنی اجازه خروج از منزل و نقل مکان دانسته اند، زیرا زن در اینجا موظف به نگاهداری عده نیست ، بنابراین باید او را رها کرد که هر کجا مایل است برود. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 374
ولی با توجه به اینکه تعبیر به ((سراح جمیل)) یا مانند آن در آیات دیگر قرآن حتی در مورد زنانی که باید عده نگاهدارند وارد شده معنی فوق بعید به نظر می رسد.
درباره اصل معنی ((سراح)) و ریشه لغوی آن ، و اینکه چرا در اطلاقات متعارف به معنی رها ساختن به کار می رود، شرحی در ذیل آیه 28 همین سوره (احزاب) داشتیم . الأحزاب
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 375
آیه 50
آیه و ترجمه
يَأَيُّهَا النَّبىُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَک أَزْوَجَک الَّتى ءَاتَيْت أُجُورَهُنَّ وَ مَا مَلَکَت يَمِينُک مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْک وَ بَنَاتِ عَمِّک وَ بَنَاتِ عَمَّتِک وَ بَنَاتِ خَالِک وَ بَنَاتِ خَلَتِک الَّتى هَاجَرْنَ مَعَک وَ امْرَأَةً مُّؤْمِنَةً إِن وَهَبَت نَفْسهَا لِلنَّبىِّ إِنْ أَرَادَ النَّبىُّ أَن يَستَنكِحَهَا خَالِصةً لَّک مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضنَا عَلَيْهِمْ فى أَزْوَجِهِمْ وَ مَا مَلَکت أَيْمَنُهُمْ لِکَيْلا يَکُونَ عَلَيْک حَرَجٌ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً

رَّحِيمَاً(50)
ترجمه :
50 - ای پیامبر! ما همسران تو را که مهرشان را پرداخته ای برای تو حلال کردیم ، و همچنین کنیزانی که از طریق غنائمی که خدا به تو بخشیده است مالک شده ای و دختران عموی تو، و دختران عمه ها، و دختران دائی تو و دختران خاله ها که با تو مهاجرت کردند، هر گاه زن با ایمانی خود را به پیامبر ببخشد (و مهری برای خود قائل نشود) چنانچه پیامبر بخواهد می تواند با او ازدواج کند اما چنین ازدواجی تنها برای تو مجاز است نه سایر مؤ منان ، ما می دانیم برای آنها در مورد همسرانشان و کنیزانشان چه حکمی مقرر داشته ایم (و مصالح آنها چه ایجاب می کند) این به خاطر آن است که مشکلی (در ادای رسالت) بر تو نبوده باشد، و خداوند آمرزنده و مهربان است . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 376
تفسیر:
با این زنان میتوانی ازدواج کنی
گفتیم بخشهائی از آیات این سوره ، وظائف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان را به صورت لف و نشر مرتب تعقیب می کند، لذا بعد از ذکر پاره ای از احکام مربوط به طلاق دادن زنان در آیه قبل ، در اینجا روی سخن را به شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده ، و موارد هفتگانه ای را که ازدواج با آنها برای پیامبر مجاز بوده شرح می دهد:
1 - نخست می گوید: ((ای پیامبر! ما همسران تو را که مهر آنها را پرداخته ای برای تو حلال کردیم)) (یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن).
منظور از این زنان به قرینه جمله های بعد زنانی هستند که با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رابطه خویشاوندی نداشتند و با او ازدواج کردند و شاید مساله پرداختن مهریه نیز به خاطر همین باشد، زیرا مرسوم بوده است که به هنگام ازدواج با غیر خویشاوندان مهریه را نقدا پرداخت می کردند، بعلاوه تعجیل در پرداختن مهر، مخصوصا در موردی که همسر نیاز به آن داشته باشد، بهتر است ، ولی به هر حال این کار جزء واجبات نیست ، و با توافق طرفین ممکن است مهر به صورت ذمه در عهده زوج کلا یا بعضا بماند.
2 - ((کنیز انی را که از طریق غنائم و انفال خدا به تو بخشیده است)) (و ما ملکلت یمنیک مما افاء الله علیک).
((افاء الله)) از ماده ((فی ء)) (بر وزن شی ء) به اموالی گفته می شود که بدون مشقت به دست می آید، لذا به غنائم جنگی و همچنین انفال (ثروتهای طبیعی که متعلق به حکومت اسلامی است و مالک مشخص ندارد) اطلاق می شود.

((راغب)) در ((مفردات)) می گوید:((فی ء)) به معنی بازگشت و رجوع
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 377
به حالت نیک است ، و اگر به ((سایه)) فی ء گفته می شود به خاطر این است که حالت برگشت دارد سپس می افزاید به اموال بی دردسر نیز فی ء می گویند، چون با تمام حسنی که دارد باز هم مثل سایه عارضی و از بین رفتنی است ! درست است که در غنائم جنگی گاهی دردسر فراوان است ولی از آنجا که باز با مقایسه به اموال دیگر درد سر کمتری دارد، و گاه اموال هنگفتی در یک حمله به دست می آید، ((فی ء)) به آن اطلاق شده است .
در اینکه آیا این حکم در مورد کدامیک از همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مصداق داشته ؟ بعضی از مفسران گفته اند: یکی از زنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به نام ((ماریه قبطیه)) از غنائم و دو همسر دیگر بنام ((صفیه)) و ((جویریه)) از انفال بود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آنها را از قید بردگی آزاد کرد و به همسری خود پذیرفت ، و این خود جزئی از برنامه کلی اسلام برای آزادی تدریجی بردگان و باز گرداندن شخصیت انسانی به آنها بوده است .
3 - ((دختران عموی تو و دختران عمه ها و دختران دائی تو و دختران خاله هائی که با تو مهاجرت کرده اند اینها نیز بر تو حلالند)) (و بنات عمک و بنات عماتک و بنات خالک و بنات خالاتک اللاتی هاجرن معک).
به این ترتیب از میان تمام بستگان تنها ازدواج با دختر عموها و عمه ها و دختر دائیها و دختر خاله ها با قید اینکه با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مهاجرت کرده باشند مجاز و مشروع بوده است .
انحصار در این چهار گروه روشن است ، ولی قید مهاجرت بخاطر آنست که در آن روز هجرت دلیل بر ایمان بوده ، و عدم مهاجرت دلیل بر کفر و یا به خاطر این است که هجرت امتیاز بیشتری به آنها می دهد و هدف در آیه بیان زنان با شخصیت و با فضیلت است که مناسب همسری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می باشند.
در اینکه آیا این مورد چهارگانه که به صورت حکم کلی در آیه ذکر تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 378
شده مصداق خارجی در میان همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داشته یا نه ؟ تنها موردی را که برای آن می توان ذکر کرد ازدواج پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با ((زینب بنت جحش)) است که داستان پر ماجرای او در همین سوره گذشت زیرا زینب دختر عمه پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود، و جحش همسر عمه او محسوب می شد.
4 - ((هر گاه زن با ایمانی خود را به پیامبر ببخشد (و هیچگونه مهری برای خود قائل نشود) اگر پیامبر بخواهد می تواند با او ازدواج کند)) (و امراءة

مؤ منة ان وهبت نفسها للنبی ان اراد النبی ان یستنکحها).
((اما چنین ازدواجی تنها برای تو مجاز است نه بر سایر مؤ منان)) (خالصة لک من دون المؤ منین).
((ما می دانیم برای آنها در مورد همسران و کنیزانشان چه حکمی مقرر داریم و مصالح آنها چه ایجاب می کرده است))؟ (قد علمنا ما فرضنا علیهم فی ازواجهم و ما ملکت ایمانهم).
بنابراین اگر در مسائل مربوط به ازدواج برای آنها در بعضی موارد محدودیتی قائل شده ایم روی مصالحی بوده است که در زندگی آنها و تو حاکم بوده ، و هیچیک از این احکام و مقررات بی حساب نیست .
سپس می افزاید: این به خاطر آنست که مشکل و حرجی (در ادای رسالت) بر تو نبوده باشد و بتوانی در انجام این وظیفه مسؤ لیتهای خود را ادا کنی تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 379
(لکیلا یکون علیک حرج).
((و خداوند آمرزنده و رحیم است)) (و کان الله غفورا رحیما).
در مورد گروه اخیر (زنان بدون مهر) به نکات زیر باید توجه داشت :
1 - بدون شک اجازه گرفتن همسر بدون مهر از مختصات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود و آیه نیز صراحت در این مساله دارد، و به همین جهت از مسلمات فقه اسلام است ، بنابراین هیچکس حق ندارد همسری را بدون مهر (کم باشد یا زیاد) ازدواج کند، حتی اگر نام مهر به هنگام اجرای صیغه عقد برده نشود، و قرینه تعیین کننده ای نیز در کار نباشد، باید ((مهر المثل)) پرداخت ، منظور از ((مهر المثل)) مهریه ای است که زنانی با شرائط و خصوصیات او معمولا برای خود قرار می دهند.
2 - در اینکه آیا این حکم کلی در مورد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مصداقی پیدا کرده یا نه ؟ در میان مفسران گفتگو است .
بعضی همچون ابن عباس و برخی دیگر از مفسران معتقدند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با هیچ زنی به این کیفیت ازدواج نکرد، بنابر این حکم بالا فقط یک اجازه کلی برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود که هرگز عملا مورد استفاده قرار نگرفت .
در حالی که بعضی دیگر نام سه یا چهار زن از همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را برده اند که بدون مهر به ازدواج آن حضرت در آمدند، ((میمونه)) دختر حارث و ((زینب)) دختر خزیمه که از طایفه انصار بود، و زنی از بنی اسد به نام ((ام شریک)) دختر جابر و ((خوله)) دختر حکیم بوده است .
از جمله در بعضی از روایات آمده است هنگامی که ((خوله)) خود را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بخشید صدای اعتراض ((عایشه)) بلند شد و گفت : ما بال تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 380

النساء یبذلن انفسهن بلا مهر؟!: ((چرا بعضی از زنان بدون مهر خود را در اختیار ازدواج می گذارند))؟! و در این هنگام آیه فوق نازل شد، ولی ((عایشه)) رو به سوی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرد و گفت : ((من می بینم خداوند مقصود تو را به سرعت انجام می دهد)) (و این یکنوع تعریض بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود) اما پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: و انک ان اطعت الله سارع فی هواک !: ((تو نیز اگر اطاعت خدا کنی مقصودت را به سرعت انجام می دهد))!.
بدون شک اینگونه زنان تنها خواهان کسب افتخار معنوی بودند که از طریق ازدواج با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای آنها حاصل می شد، لذا بدون هیچگونه مهری آماده همسری با او شدند، ولی همانگونه که گفتیم وجود چنین مصداقی برای حکم بالا از نظر تاریخی مسلم نیست ، آنچه مسلم است اینست که خداوند چنین اجازه ای را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داده بود، به خاطر فلسفه ای که بعدا به آن اشاره می شود.
3 - از این آیه به خوبی استفاده می شود که اجرای صیغه ازدواج با لفظ ((هبه)) تنها مخصوص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بوده ، و هیچ فرد دیگری نمی تواند با چنین لفظی عقد ازدواج را اجرا کند، ولی اگر اجرای عقد با لفظ ازدواج و نکاح انجام گیرد جائز است هر چند نامی از مهر برده نشود، زیرا همانگونه که گفتیم در صورت عدم ذکر مهر باید مهر المثل پرداخت (در حقیقت همانند آن است که تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 381
تصریح به مهر المثل شده باشد).
4 - گوشه ای از فلسفه تعدد زوجات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)
جمله اخیر در آیه فوق در واقع اشاره به فلسفه این احکام مخصوص پیامبر گرامی اسلام است ، این جمله می گوید: پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شرایطی دارد که دیگران ندارند و همین تفاوت سبب تفاوت در احکام شده است .
به تعبیر روشنتر می گوید: هدف این بوده که قسمتی از محدودیتها و مشکلات از دوش پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از طریق این احکام بر داشته شود.
و این تعبیر لطیفی است که نشان می دهد ازدواج پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با زنان متعدد و مختلف برای حل یک سلسله مشکلات اجتماعی و سیاسی در زندگی او بوده است .
زیرا می دانیم هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ندای اسلام را بلند کرد تک و تنها بود، و تا مدتها جز عده محدود و کمی به او ایمان نیاوردند، او بر ضد تمام معتقدات خرافی عصر و محیط خود قیام کرد، و به

همه اعلان جنگ داد، طبیعی است که همه اقوام و قبائل آن محیط بر ضد او بسیج شوند.
و باید از تمام وسائل برای شکستن اتحاد نامقدس دشمنان استفاده کند که یکی از آنها ایجاد رابطه خویشاوندی از طریق ازدواج با قبائل مختلف بود، زیرا محکمترین رابطه در میان عرب جاهلی رابطه خویشاوندی محسوب می شد، و داماد قبیله را همواره از خود می دانستند، و دفاع از او را لازم ، و تنها گذاشتن او را گناه می شمردند.
قرائن زیادی در دست داریم که نشان می دهد ازدواجهای پیامبر لااقل در بسیاری از موارد جنبه سیاسی داشته است .
و بعضی ازدواجهای او مانند ازدواج با ((زینب))، برای شکستن سنت جاهلی بوده که شرح آن را ذیل آیه 37 همین سوره بیان کردیم . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 382
بعضی دیگر برای کاستن از عداوت ، یا طرح دوستی و جلب محبت اشخاص و یا اقوام متعصب و لجوج بوده است .
روشن است کسی که در سن 25 سالگی که عنفوان جوانی او بوده با زن بیوه چهل ساله ای ازدواج می کند، و تا 53 سالگی تنها به همین یک زن بیوه قناعت می نماید و به این ترتیب دوران جوانی خود را پشت سر گذاشته و به سن کهولت می رسد و بعد به ازدواجهای متعددی دست می زند حتما دلیل و فلسفه ای دارد، و با هیچ حسابی آن را نمی توان به انگیزه های علاقه جنسی پیوند داد، زیرا با اینکه مساله ازدواج متعدد در میان عرب در آن روز بسیار ساده و عادی بوده و حتی گاهی همسر اول به خواستگاری همسر دوم می رفته و هیچگونه محدودیتی برای گرفتن همسری قائل نبودند برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ازدواجهای متعدد در سنین جوانی نه مانع اجتماعی داشت ، و نه شرائط سنگین مالی ، و نه کمترین نقصی محسوب می شد.
جالب اینکه در تواریخ آمده است پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تنها با یک زن باکره ازدواج کرد و او عایشه بود، بقیه همسران او همه زنان بیوه بودند که طبعا نمی توانستند از جنبه های جنسی چندان تمایل کسی را برانگیزند.
حتی در بعضی از تواریخ می خوانیم که پیامبر با زنان متعددی ازدواج کرد و جز مراسم عقد انجام نشد، و هرگز آمیزش با آنها نکرد، حتی در مواردی تنها به خواستگاری بعضی از زنان قبائل قناعت کرد.
و آنها به همینقدر خوشحال بودند و مباهات می کردند که زنی از قبیله آنان به نام همسر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نامیده شده ، و این افتخار برای آنها حاصل گشته است ، و به این ترتیب رابطه و پیوند اجتماعی آنها با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) محکمتر، و در دفاع از

او مصممتر می شدند. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 383
از سوی دیگر با اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مسلما مرد عقیمی نبود ولی فرزندان کمی از او به یادگار ماند، در حالی که اگر این ازدواجها به خاطر جاذبه جنسی این زنان انجام می شد باید فرزندان بسیاری از او به یادگار مانده باشد.
و نیز قابل توجه است که بعضی از این زنان مانند عایشه هنگامی که به همسری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در آمد بسیار کم سن و سال بود، و سالها گذشت تا توانست یک همسر واقعی برای او باشد، این نشان می دهد که ازدواج با چنین دختری انگیزه های دیگری داشته و هدف اصلی همانها بوده است که در بالا اشاره کردیم .
گر چه دشمنان اسلام خواستهاند ازدواجهای متعدد پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را دستاویز شدیدترین حملات مغرضانه قرار دهند، و از آن افسانه های دروغین بسازند، ولی سن بالای پیامبر به هنگام این ازدواجهای متعدد از یک سو، و شرائط خاص سنی و قبیله ای این زنان از سوی دیگر، و قرائن مختلفی که در بالا به قسمتی از آن اشاره کردیم از سوی سوم حقیقت را آفتابی می کندو توطئه های مغرضان را فاش می سازد. الأحزاب
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 384
آیه 51
آیه و ترجمه
تُرْجِی مَن تَشاءُ مِنهُنَّ وَ تُئْوِی إِلَیْک مَن تَشاءُ وَ مَنِ ابْتَغَیْت مِمَّنْ عَزَلْت فَلا جُنَاحَ عَلَیْک ذَلِک أَدْنی أَن تَقَرَّ أَعْیُنُهُنَّ وَ لا یحْزَنَّ وَ یَرْضینَ بِمَا ءَاتَیْتَهُنَّ کلُّهُنَّ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ مَا فی قُلُوبِکُمْ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَلِیماً(51)
ترجمه :
51 - (موعد) هر یک از همسرانت را بخواهی می توانی بتاخیر اندازی و هر کدام را بخواهی نزد خود جای دهی ، و هر گاه بعضی از آنها را که بر کنار ساخته ای بخواهی نزد خود جای دهی گناهی بر تو نیست این حکم الهی برای روشنی چشم آنها و اینکه غمگین نباشند و به آنچه در اختیار همه آنان می گذاری راضی شوند نزدیکتر است و خدا آنچه را در قلوب شما است می داند و خداوند از همه اعمال و مصالح بندگان با خبر است و در عین حال حلیم است و در کیفر آنها عجله نمی کند.
شان نزول
در تفسیر آیه 28 و 29 همین سوره و بیان شان نزول آنها گفتیم که جمعی از همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بنابر آنچه مفسران نقل کرده اند به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرض کردند که بر نفقه و هزینه زندگی ما بیفزا (زیرا چشمشان به غنائم جنگی افتاده بود، و چنین

می پنداشتند که باید از آن ، بهره زیادی به آنها برسد) آیات مزبور نازل شد و صریحا به آنها گوشزد کرد که اگر دنیا و زینت دنیا را می خواهند برای همیشه از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) جدا شوند و اگر خدا و پیامبر و روز جزا را خواهانند با زندگی ساده او بسازند.
از این گذشته در چگونگی تقسیم اوقات زندگی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در میان تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 385
آنها نیز با هم رقابتهائی داشتند که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را با آنهمه گرفتاری و اشتغالات مهم در مضیقه قرار می داد، هر چند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کوشش لازم را در زمینه عدالت در میان آنها رعایت می کرد ولی باز گفتگوهای آنها ادامه داشت ، آیه فوق نازل شد و پیامبر را در تقسیم اوقاتش در میان آنها کاملا آزاد گذاشت ، و ضمنا به آنها اعلام کرد که این حکم الهی است تا هیچگونه نگرانی و سوء برداشتی برای آنها حاصل نشود.
تفسیر:
رفع یک مشکل دیگر از زندگی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)
یک رهبر بزرگ الهی همچون پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آن هم در زمانی که در کوره حوادث سخت گرفتار است ، و توطئه های خطرناکی از داخل و خارج برای او می چینند، نمی تواند فکر خود را زیاد مشغول زندگی شخصی و خصوصیش کند، باید در زندگی داخلی خود دارای آرامش نسبی باشد تا بتواند به حل انبوه مشکلاتی که از هر سو او را احاطه کرده است با فراغت خاطر بپردازد.
آشفتگی زندگی شخصی و دل مشغول بودن او به وضع خانوادگی در این لحظات بحرانی و طوفانی سخت خطرناک است .
با اینکه طبق بحثهای گذشته و مدارکی که در شرح آیه پیش آوردیم ازدواجهای متعدد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) غالبا جنبه های سیاسی و اجتماعی و عاطفی داشته ، و در حقیقت جزئی از برنامه انجام رسالت الهی او بوده ، ولی در عین حال گاه اختلاف میان همسران و رقابتهای زنانه متداول آنها، طوفانی در درون خانه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برمی انگیخته ، و فکر او را به خود مشغول می داشته است .
اینجا است که خداوند یکی دیگر از ویژگیها را برای پیامبرش قائل شده ، و برای همیشه به این ماجراها و کشمکشها پایان داد، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را از تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 386
این نظر آسوده خاطر و فارغ البال کرد.
و چنانکه در آیه مورد بحث می خوانیم فرمود: ((می توانی (موعد) هر یک از این زنان را بخواهی به تاخیر بیندازی و به وقت دیگری موکول کنی ، و هر کدام را بخواهی نزد خود جای دهی)) (ترجی من تشاء منهن و تؤ وی

الیک من تشاء).
((ترجی)) از ماده ((ارجاء)) به معنی تاخیر، و ((تؤ وی)) از ماده ((ایواء)) به معنی کسی را نزد خود جای دادن است .
می دانیم یکی از احکام اسلام در مورد همسران متعدد آن است که شوهر اوقات خود را در میان آنها به طور عادلانه تقسیم کند، اگر یک شب نزد یکی از آنها است ، شب دیگر نزد دیگری باشد تفاوتی در میان زنان از این نظر وجود ندارد، و این موضوع را در کتب فقه اسلامی به عنوان ((حق قسم)) تعبیر می کنند.
یکی از خصایص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این بود که به خاطر شرائط خاص زندگی طوفانی و بحرانیش مخصوصا در زمانی که در مدینه بود و در هر ماه تقریبا یک جنگ بر او تحمیل می شد و در همین زمان همسران متعدد داشت ، رعایت حق قسم به حکم آیه فوق از او ساقط بود، و می توانست هر گونه اوقات خود را تقسیم کند هر چند او با این حال حتی الامکان مساوات و عدالت را - چنانکه در تواریخ اسلامی صریحا آمده است - رعایت می کرد.
ولی وجود همین حکم الهی آرامشی به همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و محیط زندگی داخلی او می داد.
سپس می افزاید: ((هر گاه بعضی از آنها را کنار بگذاری بعدا بخواهی او را نزد خود جای دهی گناهی بر تو نیست)) (و من ابتغیت من عزلت فلا جناح علیک).
و به این ترتیب نه تنها در آغاز، اختیار با تو است ، در ادامه کار نیز این تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 387
تخییر بر قرار است ، و به اصطلاح این تخییر ((تخییر استمراری)) است نه ((ابتدائی)) و با این حکم گسترده و وسیع هر گونه بهانه ای از برنامه زندگی تو نسبت به همسرانت قطع خواهد شد، و می توانی فکر خود را متوجه مسئولیتهای بزرگ و سنگین رسالت کنی .
و برای اینکه همسران پیامبر نیز بدانند گذشته از افتخاری که از ناحیه همسری با او کسب می کنند با تسلیم در برابر این برنامه خاص در مورد تقسیم اوقات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یک نوع ایثار و فداکاری از خود نشان داده ، و به هیچوجه عیب و ایرادی متوجه آنها نیست ، چرا که در برابر حکم خدا تسلیم شده اند اضافه می کند:
((این حکم الهی برای روشنی چشم آنها و اینکه غمگین نشوند و همه آنها راضی به آنچه در اختیارشان می گذاری گردند نزدیکتر است)) (ذلک ادنی ان تقر اعینهن و لا یحزن و یرضین بما آتیتهن کلهن).
زیرا اولا این یک حکم عمومی در باره همه آنها است و تفاوتی در کار نیست ، و ثانیا حکمی است از ناحیه خدا که برای مصالح مهمی تشریع

شده ، بنابراین آنها باید با رضا و رغبت به آن تن دهند و نه تنها نگران نباشند بلکه خشنود گردند.
ولی در عین حال همانگونه که در بالا نیز اشاره کردیم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) حتی الامکان تساوی را در تقسیم اوقات خود رعایت می کرد جز در مواردی که شرائط خاصی عدم مساوات را ایجاب می کرد، و این خود مطلب دیگری بود که موجب خشنودی آنها می شد، زیرا مشاهده می کردند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با اینکه مخیر است سعی در برقراری مساوات دارد.
در پایان آیه مطلب را با این جمله ختم می کند: ((خدا آنچه را در قلوب شما است می داند، و خداوند از همه اعمال و مصالح بندگان با خبر است ،
و در عین تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 388
حال حلیم است و در کیفر آنها عجله نمی کند)) (و الله یعلم ما فی قلوبکم و کان الله علیما حلیما).
آری خدا می داند شما در برابر کدامین حکم قلبا رضا و تسلیم دارید، و در برابر کدامین ناخشنود هستید.
او می داند شما به کدامیک از همسرانتان تمایل بیشتر دارید و به کدام کمتر و حکم خدا را در برخورد با این تمایلات چگونه رعایت می کنید.
همچنین او می داند چه کسانی در گوشه و کنار می نشینند و به اینگونه احکام الهی در مورد شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خرده گیری می کنند و در دل نسبت به آن معترضند و چه کسانی با آغوش باز همه را پذیرا می شوند.
بنابراین تعبیر قلوبکم تعبیر گسترده ای است که هم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و همسران او را شامل می شود و هم همه مؤ منان را که در ارتباط با این احکام از در رضا و تسلیم وارد می شوند، یا اعتراض و انکار می کنند هر چند آنرا آشکار نسازند.
نکته :
آیا این حکم در حق همه همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود؟
در فقه اسلامی در باب خصایص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این مساله مورد بحث واقع شده است که آیا تقسیم اوقات بطور مساوی در میان همسران متعدد همانگونه که بر عموم مسلمانان واجب است بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز واجب بوده یا اینکه پیامبر حکم استثنائی ((تخییر)) را داشته است ؟
مشهور و معروف در میان فقهای ما و جمعی از فقهای اهل سنت این است که او در این حکم مستثنا بوده ، و دلیل آن را آیه فوق می شمرند که می گوید: ((ترجی من تشاء منهن و تؤ وی الیک من تشاء)): ((هر کدام را

بخواهی به تاخیر می اندازی و هر یک را بخواهی نزد خود نگاه می داری)).
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 389
زیرا قرار گرفتن این جمله بعد از بحث در باره همه زنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین ایجاب می کند که ضمیر جمع (هن) به تمام آنها باز گردد، و این مطلبی است که از طرف فقها و بسیاری از مفسران پذیرفته شده .
ولی بعضی ضمیر فوق را مربوط به خصوص زنانی می دانند که خود را بدون مهر در اختیار او قرار دادند در حالی که اولا از نظر تاریخی ثابت نیست که آیا این حکم ، موضوع خارجی پیدا کرد یا نه ؟ و بعضی معتقدند که تنها در یک مورد بود که زنی به این صورت به ازدواج پیامبر در آمد، و در هر حال اصل مساله از نظر تاریخی محقق نیست .
ثانیا این تفسیر خلاف ظاهر آیه است و با شان نزولی که برای آیه ذکر کرده اند سازگار نمی باشد، بنابراین باید قبول کرد که حکم مزبور یک حکم عام است . الأحزاب
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 390
آیه 52
آیه و ترجمه
لا یحِلُّ لَک النِّساءُ مِن بَعْدُ وَ لا أَن تَبَدَّلَ بهِنَّ مِنْ أَزْوَجٍ وَ لَوْ أَعْجَبَک حُسنهُنَّ إِلا مَا مَلَکَت یَمِینُک وَ کانَ اللَّهُ عَلی کلِّ شیْءٍ رَّقِیباً(52)
ترجمه :
52 - بعد از این دیگر زنی بر تو حلال نیست و نمی توانی همسرانت را به همسران دیگری تبدیل کنی (بعضی را طلاق دهی و همسر دیگری بجای او برگزینی) هر چند جمال آنها مورد توجه تو واقع شود، مگر آنچه که به صورت کنیز در ملک تو در آید و خداوند ناظر و مراقب هر چیز است (و به این ترتیب فشار قبائل را در اختیار همسر از آنها، از تو برداشتیم).
تفسیر:
یک حکم مهم دیگر در ارتباط با همسران پیامبر
در این آیه حکم دیگری از احکام مربوط به همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بیان شده ، می فرماید:((بعد از این دیگر زنی بر تو حلال نیست ، و حق نداری همسرانت را به همسران دیگری تبدیل کنی ، هر چند جمال آنها مورد توجه تو واقع شود، مگر آنهائی که به صورت کنیز در اختیار تو قرار گیرند، و خداوند ناظر و مراقب بر هر چیز است)) (لا یحل لک النساء من بعد و لا ان تبدل بهن من ازواج و لو اعجبک حسنهن الا ما ملکت یمینک و کان الله علی کل شی ء رقیبا).
مفسران و فقهای اسلام در تفسیر این آیه بحثهای فراوانی دارند، و روایات مختلفی نیز در این زمینه در منابع اسلامی وارد شده است ، ما قبلا آنچه را

که از ظاهر آیه در ارتباط با آیات گذشته و آینده - قطع نظر از گفته های مفسران تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 391
به نظر می رسد ذکر می کنیم بعد به سراغ مطالب دیگر می رویم .
ظاهر تعبیر ((من بعد)) این است که بعد از این ، ازدواج مجدد برای تو حرام است ، بنابراین ((بعد یا به معنی)) بعد زمانی است یعنی بعد از این زمان دیگر همسری انتخاب مکن ، یا بعد از آنکه همسرانت را طبق فرمان الهی در آیات گذشته مخیر در میان زندگی ساده در خانه تو و یا جدا شدن کردی و آنها با میل و رغبت ترجیح دادند که به همسری با تو ادامه دهند، دیگر بعد از آنها نباید با زن دیگری ازدواج کنی . و نیز نمی توانی بعضی از آنها را طلاق داده ، و همسر دیگری بجای او برگزینی ، به تعبیر دیگر نه بر تعداد آنها بیفزای و نه افراد موجود را عوض کن .
نکته ها:
1 - فلسفه این حکم
این محدودیت برای شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقصی محسوب نمی شود و حکمی است که فلسفه بسیار حساب شده ای دارد زیرا:
طبق شواهدی که از تواریخ استفاده می شود پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از ناحیه افراد و قبائل مختلف تحت فشار بود که از آنها همسر بگیرد، و هر یک از قبائل مسلمان افتخار می کردند که زنی از آنها به همسری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در آید، حتی چنانکه گذشت بعضی از زنان بدون هیچگونه مهریه ، حاضر بودند خود را به عنوان ((هبه)) در اختیار آن حضرت بگذارند و بی هیچ قید و شرط با او ازدواج کنند.

البته پیوند زناشوئی با این قبائل و اقوام تا حدی برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و اهداف اجتماعی و سیاسی او مشکل گشا بود، ولی طبیعی است اگر از حد بگذرد، خود مشکل آفرین می شود، و هر قوم و قبیله ای چنین انتظاری را دارد، و اگر پیامبر تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 392
(صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بخواهد به انتظارات آنها پاسخ گوید و زنانی را هر چند به صورت عقد، و نه به صورت عروسی ، در اختیار خود گیرد، دردسرهای فراوانی ایجاد می شود.
لذا خداوند حکیم با یک قانون محکم جلو این کار را گرفت و او را از هر گونه ازدواج مجدد و یا تبدیل زنان موجود نهی کرد.
در این وسط شاید افرادی بودند که برای رسیدن به مقصود خود به این بهانه متوسل می شدند که همسران تو غالبا بیوه هستند، و در میان آنها زنان مسنی یافت می شوند که هیچ بهره ای از جمال ندارند، شایسته است که با زنی صاحب جمال ازدواج کنی ، قرآن مخصوصا روی این مساله نیز تکیه و تاکید می کند که حتی اگر زنان صاحب جمالی نیز باشند حق ازدواج با آنها نخواهی داشت .
بعلاوه حق شناسی ایجاب می کرد که بعد از وفاداری همسرانش با او و ترجیح دادن زندگی ساده معنوی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را بر هر چیز دیگر، خداوند برای حفظ مقام آنها چنین دستوری را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بدهد.
و اما در مورد کنیز که مجاز شده به خاطر آنست که مشکل و گرفتاری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از ناحیه زنان آزاد بود، لذا ضرورتی نداشت که این حکم در این مورد محدود شود هر چند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از این استثناء نیز طبق گواهی تاریخ استفاده نکرد.
این چیزی است که از ظاهر آیه به نظر می رسد.
2 - روایات مخالف
در روایات متعددی که بعضی از نظر سند ضعیف و بعضی قابل ملاحظه است جمله لا یحل لک النساء من بعد اشاره به زنانی گرفته شده که در آیه 23 و 24 سوره نساء تحریم آن بیان گردیده است (مادر و دختر و خواهر و عمه و خاله و...) تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 393
و در ذیل بعضی از این اخبار تصریح شده : ((چگونه ممکن است زنانی بر دیگران حلال باشند و بر پیامبر حرام ؟! هیچ زنی بر او جز آنچه بر همه حرام است حرام نبوده است)).
البته بسیار بعید به نظر می رسد که این آیه ناظر به آیاتی باشد که در سوره نساء آمده است ، ولی مشکل اینجاست که در بعضی از این روایات

تصریح شده مراد از من بعد بعد از محرمات سوره نساء است .
بنابراین بهتر این است که از تفسیر این روایات که اخبار آحاد است صرفنظر کنیم و به اصطلاح علم آن را به اهلش یعنی معصومین (علیهم السلام) واگذاریم چرا که هماهنگ با ظاهر آیه نیست و ما موظف به ظاهر آیه هستیم و اخبار مزبور اخباری است ظنی .
مطلب دیگر اینکه گروه کثیری معتقدند که آیه مورد بحث هر گونه ازدواج مجددی را برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تحریم کرده ، ولی بعدا این حکم منسوخ شده ، و مجددا اجازه ازدواج به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داده شده است هر چند پیامبر از آن استفاده نکرد، حتی آیه انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن ... را که قبل از آیه مورد بحث نازل شده ناسخ آن می دانند و معتقدند گر چه در قرآن قبل از آن نوشته شده در نزول بعد از آن بوده است ! و حتی ((فاضل مقداد)) در ((کنز العرفان)) نقل می کند که فتوای مشهور میان اصحاب همین است این عقیده در عین اینکه با روایات فوق تضاد روشنی دارد با ظاهر آیات نیز سازگار نیست ، زیرا ظاهر آیات نشان می دهد که آیه ((انا احللنا لک ازواجک)) قبل از آیه مورد بحث نازل شده و مساله نسخ احتیاج به دلیل قطعی دارد.
به هر حال ما چیزی مطمئنتر و روشنتر از ظاهر خود آیه در اینجا نداریم
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 394
و بر طبق آن هر گونه ازدواج جدید و یا تبدیل همسران برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعد از نزول آیه فوق تحریم شده است و این حکم مصالح مهمی داشته که در بالا به آن اشاره کردیم .
3 - آیا قبل از ازدواج می توان به همسر آینده نگاه کرد؟
جمعی از مفسران جمله و لو اعجبک حسنهن را دلیل بر حکم معروفی گرفته اند که در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده ، و آن اینکه : کسی که می خواهد با زنی ازدواج کند می تواند قبلا به او نگاه کند، نگاهی که وضع قیافه و اندام او را برای وی مشخص کند.
فلسفه این حکم این است که انسان با بصیرت کامل همسر خود را انتخاب کند، و از ندامت و پشیمانیهای آینده که پیمان زناشوئی را به خطر می افکند جلوگیری شود، چنانکه در حدیثی از پیامبر اسلام آمده است که به یکی از یاران خود که که می خواست با زنی ازدواج کند فرمود: انظر الیها فانه اجدر ان یدوم بینکما: ((قبلا به او نگاه کن که این سبب می شود مودت و الفت میان شما پایدار شود)).
در حدیثی دیگر از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که : در پاسخ این سؤ ال که : ((آیا مرد می تواند به هنگام تصمیم بر ازدواج با زنی او را به دقت بنگرد، و به صورت و پشت سر او نگاه کند))؟ فرمود: نعم لا باس ان

ینظر الرجل الی المراءة اذا اراد ان یتزوجها، ینظر الی خلفها و الی وجه ها: ((آری مانعی ندارد هنگامی که مردی بخواهد با زنی ازدواج کند به او نگاه کند و به صورت و پشت سر او بنگرد)).
البته احادیث در این زمینه فراوان است ، ولی در بعضی از آنها تصریح شده تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 395
که نباید در این هنگام نگاه از روی شهوت ، و به قصد لذت بردن باشد.
این نیز روشن است که این حکم مخصوص مواردی است که انسان به راستی می خواهد در باره زنی تحقیق کند که اگر شرایط در او جمع بود با او ازدواج کند، اما کسی که هنوز تصمیم بر ازدواج نگرفته ، تنها به احتمال ازدواج ، یا به عنوان جستجوگری ، نمی تواند به زنان نگاه کند.
البته بعضی در آیه فوق این احتمال را داده اند که اشاره به نگاههائی باشد که بی اختیار و تصادفا به زنی می افتد، در این صورت آیه دلالتی بر حکم مزبور ندارد و مدرک این حکم تنها روایات خواهد بود، ولی جمله ((ولو اعجبک حسنهن)): هر چند زیبائی آنها اعجاب تو را برانگیزد با نگاههای تصادفی و زود گذر هماهنگ نیست ، بنابراین دلالتش بر حکم فوق بعید به نظر نمی رسد. الأحزاب
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 396
آیه 53 - 54
آیه و ترجمه
یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبىِّ إِلا أَن یُؤْذَنَ لَکُمْ إِلى طعَامٍ غَیرَ نَظِرِینَ إِنَاهُ وَ لَکِنْ إِذَا دُعِیتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طعِمْتُمْ فَانتَشِرُوا وَ لا مُستَئْنِسِینَ لحَدِیثٍ إِنَّ ذَلِکُمْ کانَ یُؤْذِى النَّبىَّ فَیَستَحْىِ مِنکمْ وَ اللَّهُ لا یَستَحْىِ مِنَ الْحَقِّ وَ إِذَا سأَلْتُمُوهُنَّ مَتَعاً فَسئَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِکمْ أَطهَرُ لِقُلُوبِکُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ وَ مَا کانَ لَکمْ أَن تُؤْذُوا رَسولَ اللَّهِ وَ لا أَن تَنکِحُوا أَزْوَجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذَلِکُمْ کانَ عِندَ اللَّهِ عَظِیماً(53)
إِن تُبْدُوا شیْئاً أَوْ تخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِکلِّ شىْءٍ عَلِیماً(54)
مونه جلد 17 صفحه 397
ترجمه :
53 - ای کسانی که ایمان آورده اید! در بیوت پیامبر داخل نشوید مگر به شما اجازه برای صرف غذا داده شود (مشروط بر اینکه قبل از موعد نیائید و) در انتظار وقت غذا ننشینید، اما هنگامی که دعوت شدید داخل شوید و وقتی غذا خوردید پراکنده شوید، و (بعد از صرف غذا) به بحث و صحبت ننشینید، این عمل پیامبر را ناراحت می کرد ولی او از شما شرم می کند، اما خداوند از (بیان) حق شرم ندارد و هنگامی که چیزی از وسائل زندگی (به عنوان عاریت) از آنها (همسران پیامبر) می خواهید از پشت پرده بخواهید، این کار دلهای شما و آنها را پاکتر می دارد، و شما حق ندارید

رسول خدا را آزار دهید و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود در آورید که این کار نزد خدا عظیم است !
54 - اگر چیزی را آشکار کنید یا پنهان دارید خداوند از همه چیز آگاه است .
شان نزول :
در شان نزول این آیه مفسران چنین آورده اند:
هنگامی که رسول خدا با ((زینب بنت جحش)) ازدواج کرد، ولیمه نسبتا مفصلی به مردم داد (سابقا گفتیم این احکام مفصل شاید بخاطر آن بوده است که شکستن سنت جاهلیت در زمینه تحریم ((همسران مطلقه پسر خوانده)) با قاطعیت هر چه بیشتر صورت گیرد، و بازتاب گسترده ای در محیط داشته باشد، و نیز این سنت جاهلی که ازدواج با ((بیوه های بردگان آزاد شده)) عیب و ننگ محسوب می شد از میان برود).
انس که خادم مخصوص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود می گوید: پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به من دستور داد که اصحابش را به غذا دعوت کنم ، من همه را دعوت کردم ، دسته دسته می آمدند و غذا می خوردند و از اطاق خارج می شدند، تا اینکه عرض کردم ای

پیامبر خدا! کسی باقی نمانده که من او را دعوت نکرده باشم ، فرمود: اکنون که چنین است سفره را جمع کنید، سفره را برداشتند و جمعیت پراکنده شدند، اما سه نفر همچنان در اطاق پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ماندند و مشغول بحث و گفتگو بودند.
هنگامی که سخنان آنها به طول انجامید پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برخاست ، و من نیز همراه او برخاستم شاید آنها متوجه شوند و پی کار خود بروند، پیامبر بیرون آمد تا به حجره عایشه رسید بار دیگر برگشت من هم در خدمتش آمدم باز دیدم همچنان نشسته اند آیه فوق نازل شد و دستورات لازم را در برخورد با این مسائل به آنها تفهیم کرد.
و نیز از بعضی قرائن استفاده می شود که گاهی همسایگان و سایر مردم طبق معمول برای عاریت گرفتن اشیائی نزد بعضی از زنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می آمدند هر چند آنها طبق سادگی زندگی آن زمان کار خلافی مرتکب نمی شدند ولی برای حفظ حیثیت همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آیه فوق نازل شد و به مؤ منان دستور داد که هرگاه می خواهند چیزی از آنها بگیرند از پشت پرده بگیرند.
در روایت دیگری آمده است که بعضی از مخالفان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گفتند: چگونه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعضی از زنان بیوه ما را به ازدواج خود در آورده به خدا سوگند هرگاه او چشم از جهان بپوشد ما با همسران او ازدواج خواهیم کرد!!

آیه فوق نازل شد و ازدواج با زنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را بعد از او به کلی ممنوع ساخت ، و به این توطئه نیز پایان داد.
تفسیر:
باز روی سخن در این آیه به مؤ منان است و بخشی دیگر از احکام اسلام
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 399
مخصوصا آنچه مربوط به آداب معاشرت با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و خانواده نبوت بوده است ضمن جمله های کوتاه و گویا و صریح بیان می کند.
نخست می گوید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگز در اطاقهای پیامبر سر زده داخل نشوید، مگر اینکه برای صرف غذا به شما اجازه داده شود، آنهم مشروط به اینکه به موقع وارد شوید، نه اینکه از مدتی قبل بیائید و در انتظار وقت غذا بنشینید)) (یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤ ذن لکم الی طعام غیر ناظرین اناه)
و به این ترتیب یکی از آداب مهم معاشرت را در آن محیطی که این آداب کمتر رعایت می شد بیان می کند، گر چه سخن در باره خانه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، ولی مسلما این حکم اختصاص به او ندارد، در هیچ مورد بدون اجازه نباید وارد خانه کسی شد (چنانکه در سوره نور آیه 27 نیز آمده است) حتی در حالات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که وقتی می خواست وارد خانه دخترش فاطمه (علیهاالسلام) شود بیرون در می ایستاد و اجازه می گرفت ، و یکروز ((جابر بن عبد الله)) با او بود پس از آنکه برای خود اجازه گرفت برای ((جابر)) نیز اجازه گرفت !.
بعلاوه به هنگامی که دعوت به طعام می شوند باید وقت شناس باشند و مزاحمت بی موقع برای صاحبخانه فراهم نکنند.
سپس به دومین حکم پرداخته می گوید: ((ولی هنگامی که دعوت شدید وارد شوید، و هنگامی که غذا خوردید پراکنده شوید)) (و لکن اذا دعیتم فادخلوا فاذا طعمتم فانتشروا). تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 400
این حکم در حقیقت تاکید و تکمیلی بر حکم گذشته است ، نه بی موقع به خانه ای که دعوت شده اید وارد شوید، و نه اجابت دعوت را نادیده بگیرید، و نه پس از صرف غذا برای مدتی طولانی درنگ کنید.
بدیهی است تخلف از این امور موجب زحمت و دردسر برای میزبان است و با اصول اخلاقی سازگار نیست .
در سومین حکم می فرماید: ((پس از صرف غذا مجلس انس و گفتگو در خانه پیامبر (و هیچ میزبان دیگری) تشکیل ندهید)) (و لا مستانسین لحدیث).
البته ممکن است میزبان خواهان چنین مجلس انسی باشد در این صورت

مستثناست ، سخن از جائی است که تنها دعوت به صرف غذا شده ، نه تشکیل مجلس انس ، در چنین جایی باید پس از صرف غذا مجلس را ترک گفت ، به خصوص اینکه خانه خانه ای همچون بیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باشد که کانون انجام بزرگترین رسالتهای الهی است و باید امور مزاحم ، وقت او را اشغال نکند.
سپس علت این حکم را چنین بیان می کند: ((این کار پیامبر را آزار می داد، اما او از شما شرم می کرد، ولی خداوند از بیان حق شرم نمی کند و ابا ندارد)) (ان ذلکم کان یؤ ذی النبی فیستحیی منکم و الله لا یستحیی من الحق).
البته پیامبر خدا نیز از بیان حق در مواردی که جنبه شخصی و خصوصی نداشت هیچ ابا نمی کرد ولی بیان حق اشخاص از ناحیه خودشان زیبا نیست اما از ناحیه کسان دیگر جالب و زیباست ، و مورد آیه نیز از این قبیل است ، اصول اخلاقی ایجاب می کرد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به دفاع از خود نپردازد، بلکه خداوند به دفاع از او پردازد. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 401
سپس چهارمین حکم را در زمینه ((حجاب)) چنین بیان می دارد: ((هنگامی که چیزی از متاع و وسائل زندگی از همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بخواهید از پشت حجاب (پرده) بخواهید)) (و اذا سالتموهن متاعا فاسئلوهن من وراء حجاب).
گفتیم این امر در میان اعراب و بسیاری مردم دیگر معمول بوده و هست که به هنگام نیاز به بعضی از وسائل زندگی موقتا از همسایه به عاریت می گیرند، خانه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز از این قانون مستثنا نبوده ، و گاه و بیگاه می آمدند و چیزی از همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عاریت می خواستند، روشن است قرار گرفتن همسران پیامبر در معرض دید مردم (هر چند با حجاب اسلامی باشد) کار خوبی نبود لذا دستور داده شده که از پشت پرده یا پشت در بگیرند.
نکته ای که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد این است که منظور از حجاب در این آیه پوشش زنان نیست ، بلکه حکمی اضافه بر آن است که مخصوص همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بوده و آن اینکه مردم موظف بودند به خاطر شرائط خاص همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هر گاه می خواهند چیزی از آنان بگیرند از پشت پرده باشد، و آنها حتی با پوشش اسلامی در برابر مردم در اینگونه موارد ظاهر نشوند، البته این حکم در باره زنان دیگر وارد نشده ، و در آنها تنها رعایت پوشش کافی است .
شاهد این سخن آنکه کلمه ((حجاب)) هر چند در استعمالهای روزمره به معنی پوشش زن به کار می رود، ولی در لغت چنین مفهومی را ندارد، و نه

در تعبیرات فقهای ما.
((حجاب)) در لغت به معنی چیزی است که در میان دو شی ء حائل می شود به همین جهت پرده ای که در میان امعاء و قلب و ریه کشیده شده ((حجاب حاجز)) نامیده شده . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 402
در قرآن مجید نیز این کلمه همه جا به معنی پرده یا حائل به کار رفته است ، مانند آیه 45 سوره اسراء جعلنا بینک و بین الذین لا یؤ منون بالاخرة حجابا مستورا: ((ما در میان تو و کسانی که ایمان به آخرت نمی آورند پرده پوشیده ای قرار دادیم)).
در آیه 32 سوره ص نیز می خوانیم : حتی توارت بالحجاب : ((تا موقعی که خورشید در پشت پرده افق پنهان شد)).
و در آیه 51 سوره شوری آمده است : و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من وراء حجاب : ((برای هیچ انسانی ممکن نیست که خداوند با او سخن بگوید مگر از طریق وحی یا از پشت پرده (غیب))).
در کلمات فقها از قدیمترین ایام تاکنون نیز در مورد پوشش زنان معمولا کلمه ((ستر)) به کار رفته ، و در روایات اسلامی نیز همین تعبیر یا شبیه آن وارد شده است ، و به کار رفتن کلمه ((حجاب)) در پوشش زنان اصطلاحی است که بیشتر در عصر ما پیدا شده و اگر در تواریخ و روایات پیدا شود بسیار کم است .
گواه دیگر اینکه در حدیثی از ((انس بن مالک)) خادم مخصوص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که می گوید: من از همه آگاهتر به این آیه حجابم ، هنگامی که زینب با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ازدواج کرد و با او در خانه بود غذائی درست فرمود و مردم را دعوت به میهمانی نمود، اما جمعی پس از صرف غذا همچنان نشسته بودند و سخن می گفتند، در این هنگام آیه یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی - تا - من وراء حجاب نازل شد، در این هنگام پرده ای افکنده شد و جمعیت برخاستند.
در روایت دیگری می خوانیم که ((انس)) می گوید: ارخی الستر بینی و بینه : ((پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پرده را میان من و خود افکند و جمعیت هنگامی که تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 403
چنین دیدند برخاستند و متفرق شدند)).
بنابر این اسلام به زنان مسلمان دستور پرده نشینی نداده ، و تعبیر ((پردگیان)) در مورد زنان و تعبیراتی شبیه به این جنبه اسلامی ندارد، آنچه در باره زن مسلمان لازم است داشتن همان پوشش اسلامی است ، ولی زنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به خاطر وجود دشمنان فراوان و عیبجویان مغرض چون ممکن بود در معرض تهمتها قرار گیرند و دستاویزی به دست سیاهدلان بیفتد این دستور خاص به آنها داده شد و یا به

تعبیر دیگر به مردم داده شده که به هنگام تقاضای چیزی از آنها با آنها از پشت پرده تقاضای خود را مطرح کنند.
مخصوصا تعبیر به ((وراء)) (پشت) گواه این معنی است .
لذا قرآن بعد از این دستور فلسفه آن را چنین بیان می فرماید: ((این برای پاکی دلهای شما و آنان بهتر است)) (ذلک اطهر لقلوبکم و قلوبهن).
گر چه این نوع تعلیل با حکم استحبابی منافات ندارد ولی ظهور امر در جمله ((فاسئلوهن)) در وجوب متزلزل نمی شود چرا که این نوع تعلیل در موارد احکام واجب دیگر نیز احیانا آمده است .
پنجمین حکم را به این صورت بیان می فرماید: ((شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید)) (و ما کان لکم ان تؤ ذوا رسول الله).
گر چه عمل ایذائی در خود این آیه منعکس است و آن بیموقع به خانه پیامبر رفتن و پس از صرف غذا نشستن و مزاحم شدن ، و در روایات شان نزول نیز آمده که بعضی از کوردلان سوگند یاد کرده بودند که بعد از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با همسران او ازدواج کنند، این سخن نیز ایذاء دیگری بود، ولی به هر حال مفهوم آیه عام است و هر گونه اذیت و آزار را شامل می شود. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 404
سرانجام ششمین و آخرین حکم را در زمینه حرمت ازدواج با همسران پیامبر بعد از او چنین بیان می کند: ((شما هرگز حق ندارید که همسران او را بعد از او به همسری خویش در آورید که این کار در نزد خدا عظیم است)) (و لا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا ان ذلکم کان عند الله عظیما).
در اینجا سؤ الی پیش می آید که چگونه خداوند همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را که بعضی به هنگام وفات او نسبتا جوان بودند از حق انتخاب همسر محروم ساخته است ؟
پاسخ این سئوال با توجه به فلسفه این تحریم روشن است .
زیرا اولا چنانکه از شان نزول آیه دانستیم ، بعضی به عنوان انتقامجوئی و توهین به ساحت مقدس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین تصمیمی را گرفته بودند و از این راه می خواستند ضربه ای بر حیثیت آن حضرت وارد کنند.
ثانیا اگر این مساله مجاز بود جمعی به عنوان اینکه همسر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را بعد از او در اختیار خود گرفته اند ممکن بود این کار را وسیله سوء استفاده قرار دهند، و به این بهانه موقعیت اجتماعی برای خویش دست و پا کنند، و یا به عنوان اینکه آگاهی خاص از درون خانه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و تعلیمات و مکتب او دارند به تحریف اسلام پردازند، و یا منافقین مطالبی را از این طریق در میان مردم نشر دهند که مخالف مقام پیامبر باشد (دقت کنید).
این خطر هنگامی ملموس تر می شود که بدانیم گروهی خود را برای این

کار آماده ساخته بودند بعضی آن را به زبان آورده و بعضی شاید تنها در دل داشتند.
از جمله کسانی را که بعضی از مفسران اهل سنت در اینجا نام برده اند طلحه است . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 405
خداوندی که بر اسرار نهان و آشکار آگاه است برای بر هم زدن این توطئه زشت یک حکم قاطع صادر فرمود و جلو این امور را به کلی گرفت ، و برای تحکیم پایه های آن به همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) لقب ام المؤ منین داد تا بدانند ازدواج با آنها همچون ازدواج با مادر خویش است !
با توجه به آنچه گفته شد روشن می شود که چرا همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) لازم بود از این محرومیت استقبال کنند؟
در طول زندگی انسان گاه مسائل مهمی مطرح می شود که به خاطر آنها باید فداکاری و از خودگذشتگی نشان داد، و از بعضی از حقوق حقه خود چشم پوشید، به خصوص اینکه همیشه افتخارات بزرگ مسئولیتهای سنگینی نیز همراه دارد، بدون شک همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) افتخار عظیمی از طریق ازدواجشان با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کسب کردند، داشتن چنین افتخاری نیاز به چنین فداکاری هم دارد.
به همین دلیل زنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعد از او در میان امت اسلامی بسیار محترم می زیستند، و از وضع خود بسیار راضی و خشنود بودند، و آن محرومیت را در برابر این افتخارات ناچیز می شمردند.
دومین آیه مورد بحث به مردم شدیدا هشدار داده ، می گوید: ((اگر چیزی را آشکار کنید یا پنهان دارید خداوند از همه امور آگاه است)) (ان تبدوا شیئا او تخفوه فان الله کان بکل شی ء علیما).
گمان نکنید خدا از برنامه های ایذائی شما نسبت به پیامبرش با خبر نیست ، چه آنها که بر زبان جاری کردند و چه آنها که در دل تصمیم داشتند همه را به خوبی می داند، و با هر کس متناسب کار و نیتش رفتار می کند.
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 406
نکته ها:
به تناسب بحثی که در آیات فوق در مورد وظائف مسلمانان به هنگام دعوت به میهمانی پیامبر آمده بود. مناسب است گوشهای از تعلیمات اسلام را در ارتباط با اصل مساله ((میهمانداری و حق میهمان و وظائف میزبان)) بیاوریم :
1 - میهمان نوازی - اسلام اهمیت خاصی برای مساله میهمان نوازی قائل شده تا آنجا که در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : الضیف دلیل الجنة : ((میهمان راهنمای راه بهشت است))!.

اهمیت و احترام میهمان به اندازه ای است که در اسلام به عنوان یک هدیه آسمانی تلقی شده ، رسولخدا می فرماید: اذا اراد الله بقوم خیرا اهدی الیهم هدیة ، قالوا: و ما تلک الهدیة ؟ قال : الضیف ، ینزل برزقه ، و یرتحل بذنوب اهل البیت : ((هنگامی که خداوند اراده کند نسبت به جمعیتی نیکی نماید هدیه گرانبهائی برای آنها می فرستد، عرض کردند ای پیامبر خدا! چه هدیه ای ؟ فرمود: میهمان ، با روزی خویش وارد می شود، و گناهان خانواده را با خود می برد)) (و بخشوده می شوند).
جالب اینکه کسی نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد، برنامه من این است که وضو را به طور کامل انجام می دهم نماز را بر پا می دارم ، زکات را به موقع می پردازم ، و از میهمان با آغوش باز و به خاطر خدا پذیرائی می کنم .
فرمود: بخ ! بخ ! بخ ! ما لجهنم علیک سبیل ! ان الله قد براءک من الشح ان کنت کذلک : ((آفرین ، آفرین ، آفرین بر تو باد! جهنم راهی به سوی تو ندارد، اگر چنین باشی خداوند تو را از هر گونه بخل پاک ساخته است))!
در این زمینه سخن بسیار است اما برای اختصار به همین مقدار قناعت

می کنیم .
2 - رعایت سادگی در پذیرائی - با تمام اهمیتی که میهمان دارد پذیرائیهای پر تکلف و پر زرق و برق از نظر اسلام نه تنها کار خوبی نیست ، بلکه رسما از آن نهی شده است ، اسلام توصیه می کند که پذیرائیها ساده باشد، و یک خط جالب عادلانه در میان میهمان و میزبان ترسیم کرده است و آن اینکه : ((میزبان از آنچه دارد مضایقه نکند، و میهمان نیز بیش از آن را انتظار نداشته باشد))!
امام صادق (علیه السلام) می فرماید: المؤ من لا یحتشم من اخیه ، و ما ادری ایهما اعجب ؟ الذی یکلف اخاه اذا دخل علیه ان یتکلف له ؟ او المتکلف لاخیه ؟: ((افراد با ایمان از برادر مؤ من خود رودرواسی ندارند، و من نمی دانم کدامیک از این دو عجیبتر است ؟ کسی که به هنگام ورود بر برادر خود او را به تکلف می افکند؟ و یا کسی که شخصا به سراغ تکلف برای میهمان می رود))؟.
((سلمان فارسی)) از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل می کند که فرمود: ان لا نتکلف للضیف ما لیس عندنا، و ان نقدم الیه ما حضرنا: ((برای میهمان نسبت به آنچه نداریم تکلف نکنیم ، و آنچه موجود است مضایقه ننمائیم)).
3 - حق میهمان - گفتیم میهمان از نظر اسلام یک هدیه آسمانی ، و فرستاده و رسول خداست ، و باید او را همچون جان گرامی داشت و نهایت احترام را در باره او انجام داد، تا آنجا که امیر مؤ منان علی (علیه

السلام) از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل می کند که فرمود: من حق الضیف ان تمشی معه فتخرجه من حریمک الی البر: ((از تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 408
حقوق میهمان آنست که او را تا در خانه بدرقه کنی)).
و تا آنجا که به تکلف نیانجامد باید وسایل آسایش و راحتی او را فراهم کرد، تا آنجا که در حدیثی داریم یکی از حقوق میهمان این است که حتی خلال را برای او فراهم سازند ((قال رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم): ان من حق الضیف ان یعدله الخلال))!.
گاه می شود میهمانها افرادی کمرو و خجالتی هستند و به همین دلیل دستور داده شده است که از آنها در باره غذا خوردن سؤ ال نکنند، بلکه سفره غذا را آماده سازند، اگر مایل بود بخورد، چنانکه امام صادق (علیه السلام) می فرماید: لا تقل لاخیک اذا دخل علیک اکلت الیوم شیئا؟ و لکن قرب الیه ما عندک ، فان الجواد کل الجواد من بذل ما عنده : ((هنگامی که برادرت بر تو وارد شود از او سؤ ال نکن آیا امروز غذا خورده ای یا نه ؟ آنچه داری برای او حاضر کن ، چرا که سخاوتمند واقعی کسی است که از بذل آنچه حاضر دارد مضایقه نکند)).
از جمله وظایف میزبان در پیشگاه خدا این است که غذائی را که آماده ساخته است تحقیر نکند چرا که نعمت خدا هر چه باشد عزیز و محترم است ، ولی در میان مترفین و ارباب تکلف معمول است که هر قدر سفره را رنگین کنند می گویند: چیز ناقابلی بیش نیست و لایق مقام شما نمی باشد! همانگونه که میهمان نیز وظیفه دارد آنرا کوچک نشمرد.
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : هلک امرؤ احتقر لاخیه ما یحضره و هلک امرؤ احتقر من اخیه ما قدم الیه : ((میزبانی که آنچه را برای برادرش آماده ساخته کوچک بشمرد هلاک (و گمراه) شده است ، همچنین میهمانی که آنچه را که نزد او حاضر کرده اند کوچک بشمرد گمراه است))!. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 409
اسلام به قدری در گرامی داشتن میهمان مو شکاف است که می گوید به هنگامی که میهمان وارد می شود به او کمک کنید اما برای رفتن از منزل به او کمک نکنید مبادا تصور شود مایل به رفتن او هستید!.
4 - وظایف میهمان - همیشه مسئولیتها جنبه متقابل دارد یعنی همانگونه که میزبان وظایف مهمی در برابر میهمان دارد در جهت مقابل نیز میهمان وظایف قابل ملاحظه دارد.
علاوه بر آنچه در احادیث بالا ذکر شد میهمان موظف است آنچه را صاحبخانه در مورد منزلش پیشنهاد می کند انجام دهد، فی المثل هر جا را برای نشستن پیشنهاد می کند بپذیرد.
امام صادق می فرماید: اذا دخل احدکم علی اخیه فی رحله فلیقعد حیث

یامر صاحب الرحل ، فان صاحب الرحل اعرف بعورة بیته من الداخل علیه : ((هنگامی که یکی از شما وارد منزلگاه برادر مسلمانش می شود هر جا به او پیشنهاد می کند بنشیند، چرا که صاحب منزل به وضع منزل خود و آن قسمتهائی که نباید آشکار گردد آشناتر است)).
کوتاه سخن اینکه مساله میهمان نوازی و آداب میهمان داری و وظایف و خصوصیات هر کدام بحث گسترده ای را در آداب معاشرت اسلامی به خود اختصاص داده ، کسانی که توضیح بیشتری در این زمینه می خواهند به بحار الانوار بابهای 88 تا 94 از ابواب کتاب العشره از جلد 17، و کتاب محجة البیضاء جلد 3 باب چهارم ((فضیلة الضیافة)) مراجعه کنند.
اما با نهایت تاسف در عصر ما که عصر غلبه مادیگری بر جهان است این
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 410
سنت قدیمی انسانی چنان محدود شده که در بعضی از جوامع غربی تقریبا برچیده شده است ، و شنیده ایم هنگامی که بعضی از آنها به کشورهای اسلامی می آیند و گستردگی میهمان داری و میهمان نوازی را که هنوز در خانواده های اصیل این مرز و بوم به صورت گرم و مملو از عواطف برقرار است می بینند، شگفت زده می شوند که چگونه ممکن است افرادی بهترین وسائل موجود خانه و باارزشترین غذاهای خود را برای پذیرائی مهمانهائی که گاهی با آنها ارتباط کمی دارند، و شاید تنها در یک سفر کوتاه آشنا شده اند بگذارند؟!.
ولی توجه به احادیث اسلامی که گوشه ای از آن در بالا آمد دلیل این ایثار و فداکاری را روشن می سازد و محاسبات معنوی را در این رابطه مشخص می کند، محاسباتی که برای ماده پرستان فرهنگ نامفهومی است .
الأحزاب
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 411
آیه 55
آیه و ترجمه
لا جُنَاحَ عَلَیهِنَّ فی ءَابَائهِنَّ وَ لا أَبْنَائهِنَّ وَ لا إِخْوَنهِنَّ وَ لا أَبْنَاءِ إِخْوَنهِنَّ وَ لا أَبْنَاءِ أَخَوَتِهِنَّ وَ لا نِسائهِنَّ وَ لا مَا مَلَکت أَیْمَنهُنَّ وَ اتَّقِینَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلی کلِّ شىْءٍ شهِیداً(55)
ترجمه :
55 - بر آنها (همسران پیامبر) گناهی نیست که با پدران ، و فرزندان ، و برادران ، و فرزندان برادران ، و فرزندان خواهران خود، و زنان مسلمان و بردگان خویش (بدون حجاب و پرده تماس بگیرند) و تقوای الهی را پیشه کنید که خداوند بر هر چیزی آگاه است .
شان نزول :
بعضی از مفسران چنین نقل کرده که بعد از نزول آیه حجاب (آیه گذشته)

پدران و فرزندان و بستگان همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خدمتش عرض کردند ای رسولخدا! ما نیز با آنها از پشت پرده سخن گوئیم ؟ آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت که این حکم شامل شما نمی شود.
تفسیر:
مواردی که از این قانون حجاب مستثنی است
از آنجا که در آیه گذشته حکم مطلقی در باره حجاب در مورد همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده بود و اطلاق این حکم این توهم را به وجود می آورد که محارم تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 412
آنها نیز موظف به اجرای آن هستند و تنها از پشت پرده باید با آنها تماس بگیرند، آیه فوق نازل شد و حکم این مساله را شرح داد.
می فرماید: ((بر همسران پیامبر گناهی نیست که با پدران ، فرزندان ، برادران ، فرزندان برادران ، فرزندان خواهران خود، و زنان مسلمان ، و بردگان خود بدون حجاب تماس داشته باشند)) (لا جناح علیهن فی آبائهن و لاابنائهن و لا اخوانهن و لا ابناء اخوانهن و لا ابناء اخواتهن و لا نسائهن و لا ما ملکت ایمانهن).
و به تعبیر دیگر محارم آنها که منحصر در این شش گروهند مستثنی می باشد، و اگر گفته شود افراد دیگری نیز جزء محارم هستند که در این شش گروه نامی از آنها به میان نیامده مانند عموها و دائیها در پاسخ باید گفت :
از آنجا که قرآن فصاحت و بلاغت را در عالیترین شکلش رعایت می کند و یکی از اصول فصاحت این است که هیچ کلمه اضافی در سخن نباشد لذا در اینجا از ذکر عموها و دائیها خودداری کرده ، چرا که با ذکر فرزندان برادر، و فرزندان خواهر، محرمیت عموها و دائیها روشن می شود، زیرا محرمیت همواره دو جانبه است ، همانگونه که فرزند برادر نسبت به انسان محرم است ، او هم نسبت به فرزند برادرش محرم خواهد بود (و می دانیم چنین زنی عمه محسوب می شود) و نیز همانگونه که فرزند خواهر بر او محرم است او نیز به فرزند خواهر محرم می باشد (و می دانیم چنین زنی خاله حساب می شود).
هنگامی که عمه و خاله نسبت به پسر برادر و پسر خواهر محرم باشد عمو و دائی نیز نسبت به دختر برادر و دختر خواهر محرم خواهد بود (چرا که میان ((عمو)) و ((عمه))، و نیز ((دائی)) و ((خاله)) هیچ تفاوتی نیست) و این یکی از ریزهکاریهای قرآن است (دقت کنید).
در اینجا سؤ ال دیگری مطرح می شود که ((پدر شوهر)) و ((پسر شوهر)) نیز جزء محارم زن محسوب می شود، چرا ذکری از اینها در اینجا به میان نیامده ؟ در تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 413
حالی که در آیه 31 سوره ((نور)) آنها نیز به عنوان محارم مطرح شده اند.

پاسخ این سؤ ال نیز روشن است ، زیرا در این آیه منحصرا سخن از حکم همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در میان است ، و می دانیم پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در زمان نزول این آیات نه پدرش در حیات بود، و نه اجدادش و نه فرزند پسری داشت (باز هم دقت کنید).
عدم ذکر برادران و خواهران ((رضاعی)) و مانند آن نیز به خاطر آنست که آنها در حکم برادر و خواهر و سایر محارم محسوب می شوند و نیاز به ذکر مستقل ندارند.
و در پایان آیه لحن سخن را از ((غائب)) به ((خطاب)) تغییر داده ، همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مخاطب ساخته می گوید: ((تقوا را پیشه کنید که خداوند بر هر چیزی آگاه است ، و هیچ چیز بر او مخفی و پنهان نیست)) (و اتقین الله ان الله کان علی کل شی ء شهیدا).
چه اینکه حجاب و پرده ، و مانند اینها همه وسائلی برای حفظ از گناه بیش نیست ، ریشه اصلی همان تقوا است که اگر نباشد حتی این وسائل نیز سودی نخواهد بخشید.
ذکر این نکته نیز در اینجا لازم به نظر می رسد که ((نسائهن)) (زنان آنها) اشاره به زنان هم کیش و مسلمان است ، زیرا همانگونه که در تفسیر سوره ((نور)) گفتیم برای زنان مسلمان شایسته نیست که در برابر زنان غیر مسلمان تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 414
بدون پوشش باشند، چرا که آنها ممکن است مطالب را برای شوهرانشان توصیف کنند.
و اما جمله او ما ملکت ایمانهن همانگونه که در تفسیر سوره ((نور)) نیز گفتیم مفهوم وسیعی دارد هم کنیزان را شامل می شود و هم غلامان را، اما طبق بعضی از روایات اسلامی اختصاص به کنیزان دارد، و بنابر این ذکر آنها بعد از ذکر زنان به طور کلی ممکن است از این نظر باشد که کنیزان غیر مسلمان را نیز شامل می شود (دقت کنید). الأحزاب
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 415
آیه 56 - 58
آیه و ترجمه
إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَئکتَهُ یُصلُّونَ عَلی النَّبیِّ یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا صلُّوا عَلَیْهِ وَ سلِّمُوا تَسلِیماً(56)
إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسولَهُ لَعَنهُمُ اللَّهُ فی الدُّنْیَا وَ الاَخِرَةِ وَ أَعَدَّ لهُمْ عَذَاباً مُّهِیناً(57)
وَ الَّذِینَ یُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَتِ بِغَیرِ مَا اکتَسبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَناً وَ إِثْماً مُّبِیناً(58)
ترجمه :

56 - خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و سلام گوئید و تسلیم فرمانش باشید.
57 - آنها که خدا و پیامبرش را ایذاء می کنند خداوند آنها را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور می سازد، و برای آنان عذاب خوار کننده ای آماده کرده است .
58 - و آنها که مردان و زنان با ایمان را به خاطر کاری که انجام نداده اند آزار می دهند متحمل بهتان و گناه آشکاری شده اند.
تفسیر:
سلام و درود بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)
به دنبال بحثهائی که در آیات گذشته پیرامون حفظ حرمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و عدم ایذاء او آمده در آیات مورد بحث نخست سخن از علاقه خاص خداوند تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 416
و فرشتگان نسبت به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می گوید، و بعد در این زمینه دستور به مؤ منان می دهد، و سپس عواقب دردناک و شوم آزار دهندگان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مطرح می سازد، و در آخرین مرحله گناه بزرگ کسانی را که از طریق تهمت مؤ منان را ایذاء کنند بازگو می کند.
نخست می فرماید: ((خداوند و فرشتگانش بر پیامبر رحمت و درود می فرستند)) (ان الله و ملائکته یصلون علی النبی).
مقام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آن قدر والا است که آفریدگار عالم هستی و تمام فرشتگانی که تدبیر این جهان به فرمان حق بر عهده آنها گذارده شده است بر او درود می فرستند، اکنون که چنین است شما نیز با این پیام جهان هستی هماهنگ شوید، ((ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود بفرستید و سلام بگوئید و در برابر فرمان او تسلیم باشید)) (یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما).
او یک گوهر گرانقدر عالم آفرینش است ، و اگر به لطف الهی در دسترس شما قرار گرفته مبادا ارزانش بشمرید، مبادا ارج و مقام او را در پیشگاه پروردگار و در نزد فرشتگان همه آسمانها فراموش کنید، او یک انسان است و از میان شما برخاسته ولی نه یک انسان عادی ، کسی است که یک جهان در وجودش خلاصه شده است .
در اینجا به نکاتی باید توجه کرد:
1 - ((صلات)) و ((صلوات)) که جمع آن است هر گاه به خدا نسبت داده شود به معنی فرستادن رحمت است ، و هر گاه به فرشتگان و مؤ منان منسوب گردد به معنی طلب رحمت می باشد.
2 - تعبیر به ((یصلون)) به صورت فعل مضارع دلیل بر استمرار است یعنی پیوسته خداوند و فرشتگان رحمت و درود بر او می فرستند، رحمت و

پیوسته و جاودانی .
3 - در اینکه میان ((صلوا)) و ((سلموا)) چه فرقی است ؟ مفسران بحثهای مختلفی دارند، آنچه مناسبتر با ریشه لغوی این دو کلمه ، و ظاهر آیه قرآن به نظر می رسد این است که : ((صلوا)) امر به طلب رحمت و درود فرستادن بر پیامبر است ، اما ((سلموا)) یا به معنی تسلیم در برابر فرمانهای پیامبر گرامی اسلام است چنانکه در آیه 65 سوره نساء آمده ، ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما: ((مؤ منان کسانی هستند که به داوری تو تن دهند و حتی در دل از قضاوتت کمترین ناراحتی نداشته باشند و تسلیم مطلق گردند).
چنانکه در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ((ابو بصیر)) از محضرش سؤ ال کرد منظور از ((صلات)) بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را فهمیده ایم ، اما معنی تسلیم بر او چیست ؟ امام فرمود:
هو التسلیم له فی الامور: ((منظور تسلیم بودن در برابر او در هر کار است)).
و یا به معنی سلام فرستادن بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عنوان السلام علیک یا رسول الله و مانند آن می باشد، که محتوایش تقاضای سلامت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از پیشگاه خدا است .
((ابو حمزه ثمالی)) از یکی از یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به نام ((کعب)) چنین نقل می کند: ((هنگامی که آیه فوق نازل شد عرض کردیم سلام بر تو را می دانیم ، ولی صلات بر تو چگونه است ؟ فرمود: بگوئید: اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید، و بارک علی
علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید)).
از این حدیث هم چگونگی صلاة و درود بر پیامبر روشن می شود و هم معنی سلام .
گرچه این دو معنی برای سلام کاملا متفاوت به نظر می رسد، ولی با دقت می توان آنها را به نقطه واحدی معطوف کرد، و آن تسلیم قولی و عملی در برابر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، زیرا کسی که به او سلام می فرستد و تقاضای سلامت او را از خدا می کند نسبت به او عشق می ورزد و او را به عنوان پیامبری واجب الاطاعه می شناسد.
4 - قابل توجه اینکه در باره کیفیت صلوات بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در روایات بیشماری که از طرق اهل سنت و اهل بیت رسیده صریحا آمده است که آل محمد را به هنگام صلوات بر محمد بیفزایید.

در ((در المنثور)) از صحیح ((بخاری)) و ((مسلم)) و ((ابو داود)) و ((ترمذی)) و ((نسائی)) و ((ابن ماجه)) و ((ابن مردویه)) و روات دیگری از ((کعب بن عجره)) نقل شده که مردی خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرض کرد: اما السلام علیک فقد علمنا فکیف الصلاة علیک : ((سلام بر تو را ما می دانیم چگونه است ، اما صلات بر شما باید چگونه باشد))؟ پیامبر فرمود بگو: اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید، اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید.
نامبرده (نویسنده تفسیر در المنثور) علاوه بر حدیث فوق ، هیجده حدیث
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 419
دیگر نقل کرده ، که در همگی تصریح شده که ((آل محمد)) را باید به هنگام صلوات ذکر کرد.
این احادیث را از کتب معروف و مشهور اهل سنت از گروهی از صحابه از جمله ((ابن عباس)) و ((طلحه)) و ((ابو سعید خدری)) و ((ابو هریره)) و ((ابو مسعود انصاری)) و ((بریده)) و ((ابن مسعود)) و ((کعب بن عجره)) و امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نقل کرده است .
در صحیح ((بخاری)) که معروفترین منابع حدیث برادران اهل سنت است روایات متعددی در این زمینه نقل شده که علاقمندان توضیح بیشتر میتوانند به متن خود کتاب مراجعه کنند.
در صحیح مسلم نیز دو روایت در این زمینه آمده است .
عجب اینکه در همین کتاب با اینکه در این دو حدیث چند بار ((محمد و آل محمد)) با هم ذکر شده ، باز عنوانی را که برای باب انتخاب کرده باب الصلاة علی النبی صلی الله علیه و سلم (بدون ذکر آل) است !!
این نکته نیز قابل توجه است که در بعضی از روایات اهل سنت و بسیاری از روایات شیعه حتی کلمه ((علی)) میان ((محمد)) و ((آل محمد)) جدائی نمی افکند بلکه کیفیت صلاة به این صورت است اللهم صل علی محمد و آل محمد.
این بحث را با حدیث دیگری از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پایان می دهیم :
((ابن حجر)) در ((صواعق)) چنین نقل می کند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: لا تصلوا علی الصلاة البتراء فقالوا و ما الصلاة البتراء؟ قال تقولون : تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 420
اللهم صل علی محمد، و تمسکون ، بل قولوا اللهم صل علی محمد و آل محمد:
((هرگز بر من صلوات ناقص نفرستید! عرض کردند: صلوات ناقص چیست ؟ فرمود: اینکه فقط بگوئید ((اللهم صل علی محمد)) و ادامه ندهید، بلکه

بگوئید: اللهم صل علی محمد و آل محمد)).
و به خاطر همین روایات است که جمعی از فقهای بزرگ اهل سنت اضافه آل محمد را بر نام آن حضرت در تشهد نماز واجب می شمرند.
5 - آیا فرستادن صلوات بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) واجب است یا نه ؟ و اگر واجب است در کجا واجب است ؟ این سؤ ال است که فقها به آن پاسخ می گویند:
تمام فقهای اهل بیت آنرا در تشهد اول و دوم نماز واجب می دانند، و در غیر آن مستحب ، و علاوه بر احادیثی که از طرق اهل بیت در این زمینه رسیده در کتب اهل سنت نیز روایاتی که دال بر وجوب است کم نیست .
از جمله در روایت معروفی ، عایشه می گوید: سمعت رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یقول : لا یقبل صلاة الا بطهور، و بالصلاة علی : ((نماز بدون طهارت و درود بر من قبول نخواهد شد)).
از فقهای اهل سنت ((شافعی)) آنرا در تشهد دوم واجب می داند، و ((احمد)) در یکی از دو روایت که از او نقل شده ، و جمعی دیگر از فقهاء، ولی بعضی مانند ((ابو حنیفه)) آنرا واجب نشمرده اند. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 421
جالب اینکه ((شافعی)) همین فتوا را در شعر معروفش صریحا آورده است ، در آنجا که می گوید:
یا اهل بیت رسول الله حبکم
فرض من الله فی القرآن انزله
کفاکم من عظیم القدر انکم
من لم یصل علیکم لا صلاة له
((ای اهل بیت رسول الله محبت شما
از سوی خداوند در قرآن واجب شده است))
((در عظمت مقام شما همین بس که
- هر کس بر شما صلوات نفرستد نمازش باطل است)).آیه بعد در حقیقت نقطه مقابل آیه گذشته را بیان می کند، می گوید: ((کسانی که خدا و پیامبرش را ایذاء می کنند خداوند آنها را در دنیا و آخرت از رحمت خود دور می سازد و برای آنان عذاب خوار کننده ای آماده کرده است)) (ان الذین یؤ ذون الله و رسوله لعنهم فی الدنیا و الاخرة و اعدلهم عذابا مهینا).
در اینکه منظور از ((ایذاء پروردگار)) چیست ؟ بعضی گفته اند همان کفر و الحاد است که خدا را به خشم می آورد، چرا که آزار در مورد خداوند جز ایجاد خشم مفهوم دیگری نمیتواند داشته باشد.
این احتمال نیز وجود دارد که ایذاء خداوند همان ایذاء پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان است ، و ذکر خداوند برای اهمیت و تاکید مطلب است .

و اما ایذاء پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مفهوم وسیعی دارد، و هر گونه کاری که او را آزار دهد شامل می شود، اعم از کفر و الحاد و مخالفت دستورات خداوند، همچنین تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 422
نسبتهای ناروا و تهمت ، و یا ایجاد مزاحمت به هنگامی که آنها را دعوت به خانه خود می کند همانگونه که در آیه 53 همین سوره گذشت ((ان ذلکم کان یؤ ذی النبی)): ((این کار شما پیامبر را آزار می دهد)).
و یا موضوعی که در آیه 61 سوره توبه آمده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به خاطر انعطافی که در برابر سخنان مردم نشان می داد به خوشباوری و ساده دلی متهم می ساختند: ((و منهم الذین یؤ ذون النبی و یقولون هو اذن): ((گروهی از آنها پیامبر را آزار می دهند و می گویند: او آدم خوشباوری است که گوش به حرف هر کس می دهد و مانند اینها)).
حتی از روایاتی که در ذیل آیه وارد شده چنین استفاده می شود که آزار خاندان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مخصوصا علی (علیه السلام) و دخترش فاطمه زهرا (علیهاالسلام) نیز مشمول همین آیه بوده است ، در صحیح ((بخاری)) جزء پنجم چنین آمده است که : رسول خدا فرمود: (فاطمة بضعة منی فمن اغضبها اغضبنی) ((فاطمه پاره تن من است هر کس او را به خشم در آورد مرا به خشم در آورده است)).
همین حدیث در صحیح ((مسلم)) به این صورت آمده : ((ان فاطمة بضعة منی یؤ ذینی ما آذاها)): ((فاطمه پاره ای از تن من است هر چه او را آزار دهد مرا می آزارد)).
شبیه همین معنی در باره علی (علیه السلام) از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است .
و اما ((لعن)) در آیه فوق چنانکه سابقا هم گفتیم به معنی دوری از رحمت خداست ، و این درست نقطه مقابل رحمت و صلوات است که در آیه قبل تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 423
آمده بود.
در حقیقت لعن و طرد از رحمت آنهم از سوی خداوندی که رحمتش گسترده و بی پایان است بدترین نوع عذاب محسوب می شود، به خصوص که این طرد از رحمت هم در دنیا باشد و هم در آخرت (چنانکه در آیه مورد بحث اینگونه است).
و شاید به همین جهت مساله ((لعن)) قبل از ((عذاب مهین)) ذکر شده .
تعبیر به ((اعد)) (آماده کرده است) دلیل بر تاکید و اهمیت این عذاب است
آخرین آیه مورد بحث از ایذاء مؤ منان سخن می گوید و برای آن بعد از ایذاء خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اهمیت فوق العاده ای قائل می شود، می فرماید: ((کسانی که مردان و زنان با ایمان را به خاطر

کاری که انجام نداده اند آزار می دهند، محتمل بهتان و گناه آشکاری شده اند)) (و الذین یؤ ذون المؤ منین و المؤ منات بغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا و اثما مبینا).
چرا که مؤ من از طریق ایمان پیوندی با خدا و پیامبرش دارد، و به همین دلیل در اینجا در ردیف خدا و پیامبرش قرار گرفته .
تعبیر ((بغیر ما اکتسبوا)) اشاره به این است که آنها مرتکب گناهی نشده اند که موجب ایذاء و آزار باشد، و از اینجا روشن می شود که هرگاه گناهی از آنان سر زند که مستوجب حد و قصاص و تعزیر باشد اجرای این امور در حق آنها اشکالی ندارد، و همچنین امر به معروف و نهی از منکر مشمول این سخن نیست .
مقدم داشتن ((بهتان)) بر ((اثم مبین)) به خاطر اهمیت آنست ، چرا که بهتان از بزرگترین ایذاءها محسوب می شود، و جراحت حاصل از آن حتی از جراحات نیزه و خنجر سختتر است ، آن گونه که شاعر عرب نیز گفته :

جراحات السنان لها التیام
و لا یلتام ما جرح اللسان
((زخمهای نیزه التیام می یابد
اما زخم زبان التیام پذیر نیستدر روایات اسلامی نیز اهمیت فوق العاده ای به این مطلب داده شده است ، در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم خداوند عز و جل می فرماید: لیاذن بحرب منی من آذا عبدی المؤ من !: ((آنکس که بنده مؤ من مرا بیازارد اعلان جنگ با من می دهد))!.
بعضی از مفسران گفته اند که از لحن آیه استفاده می شود گروهی در مدینه بوده اند که برای افراد با ایمان شایعه پراکنی می کردند، و نسبتهای ناروا به آنها می دادند (و حتی پیامبر خدا از زبان این موذیان در امان نبود) همان گروهی که در جوامع دیگر و مخصوصا در جوامع امروز نیز کم نیستند و کار آنها توطئه بر ضد نیکان و پاکان ، و ساختن و پرداختن دروغها و تهمتهاست .
قرآن شدیدا آنها را مورد سختترین حملات خود قرار داده و اعمال آنان را بهتان و گناه آشکار معرفی کرده است .
شاهد این سخن در آیات بعد نیز خواهد آمد.
در حدیث دیگر که ((امام علی بن موسی الرضا)) از جدش پیامبر نقل کرده چنین آمده است من بهت مؤ منا او مؤ منة او قال فیه ما لیس فیه اقامه الله تعالی یوم القیامه علی تل من نار حتی یخرج مما قاله فیه !: ((کسی که مرد یا زن مسلمانی را بهتان زند یا در باره او سخنی بگوید که در او نیست خداوند او را در قیامت روی تلی از آتش قرار می دهد تا از عهده

آنچه گفته برآید))!. الأحزاب
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 425
آیه 59 - 62
آیه و ترجمه
يَأَيهَا النَّبىُّ قُل لاَزْوَجِک وَ بَنَاتِک وَ نِساءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيهِنَّ مِن جَلَبِيبِهِنَّ ذَلِک أَدْنى أَن يُعْرَفْنَ فَلا يُؤْذَيْنَ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِيماً(59)
* لَّئن لَّمْ يَنتَهِ الْمُنَفِقُونَ وَ الَّذِينَ فى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فى الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّک بِهِمْ ثُمَّ لا يجَاوِرُونَک فِيهَا إِلا قَلِيلاً(60)
مَّلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتِيلاً(61)
سنَّةَ اللَّهِ فى الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلُ وَ لَن تجِدَ لِسنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلاً(62)
ترجمه :
59 - ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مؤ منان بگو جلبابها (روسری های بلند) خود را بر خویش فرو افکنند، این کار برای اینکه (از کنیزان و آلودگان) شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است و (اگر تاکنون خطا و کوتاهی از آنها سر زده) خداوند همواره غفور و رحیم است .
60 - اگر منافقین و آنها که در دلهایشان بیماری است ، و (همچنین) آنها که اخبار دروغ تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 426
و شایعات بی اساس در مدینه پخش می کنند دست از کار خود بر ندارند تو را بر ضد آنان می شورانیم سپس جز مدت کوتاهی نمی توانند در کنار تو در این شهر بمانند.
61 - و از همه جا طرد می شوند، و هر جا یافته شوند گرفته خواهند شد و به قتل خواهند رسید.
62 - این سنت خداوند در اقوام پیشین است و برای سنت الهی هیچگونه تغییری نخواهی یافت .
شان نزول :
در تفسیر علی بن ابراهیم در شان نزول آیه نخست چنین آمده است : آن ایام زنان مسلمان به مسجد می رفتند و پشت سر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نماز می گذاردند، هنگام شب موقعی که برای نماز مغرب و عشا می رفتند بعضی از جوانان هرزه و اوباش بر سر راه آنها می نشستند و با مزاح و سخنان ناروا آنها را آزار می دادند و مزاحم آنان می شدند، آیه فوق نازل شد و به آنها دستور داد حجاب خود را بطور کامل رعایت کنند تا به خوبی شناخته شوند و کسی بهانه مزاحمت پیدا نکند.
در همان کتاب در شان نزول آیه دوم چنین می خوانیم : گروهی از منافقین در مدینه بودند و انواع شایعات را پیرامون پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به هنگامی که به بعضی از غزوات می رفت در میان مردم منتشر می ساختند، گاه می گفتند: پیامبر کشته شده ، و گاه می گفتند: اسیر شده

، مسلمانانی که توانائی جنگ را نداشتند و در مدینه مانده بودند سخت ناراحت می شدند، شکایت نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آوردند، این آیه نازل شد و سخت این شایعه پراکنان را تهدید کرد. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 427
تفسیر:
اخطار شدید به مزاحمان و شایعه پراکنان !
به دنبال نهی از ایذاء رسولخدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان در آیات گذشته ، در اینجا روی یکی از موارد ایذاء تکیه کرده و برای پیشگیری از آن از دو طریق اقدام می کند:
نخست به زنان با ایمان دستور می دهد که هر گونه بهانه و مستمسکی را از دست مفسده جویان بگیرند، سپس با شدیدترین تهدیدی که در آیات قرآن کم نظیر است منافقان و مزاحمان و شایعه پراکنان را مورد حمله قرار می دهد.
در قسمت اول می گوید: ((ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مؤ منین بگو روسریهای بلند خود را بر خویش فرو افکنند تا شناخته نشوند و مورد آزار قرار نگیرند)) (یا ایها النبی قل لازواجک و بناتک و نساء المؤ منین یدنین علیهن من جلابیبهن ذلک ادنی ان یعرفن فلا یؤ ذین).
در اینکه منظور از شناخته شدن چیست ؟ دو نظر در میان مفسران وجود دارد که منافاتی با هم ندارند.
نخست اینکه در آن زمان معمول بوده است که کنیزان بدون پوشیدن سر و گردن از منزل بیرون می آمدند، و از آنجا که از نظر اخلاقی وضع خوبی نداشتند گاهی بعضی از جوانان هرزه مزاحم آنها می شدند، در اینجا به زنان آزاد مسلمان دستور داده شد که حجاب اسلامی را کاملا رعایت کنند تا از کنیزان شناخته شوند و بهانه ای برای مزاحمت به دست هرزگان ندهند.
بدیهی است مفهوم این سخن آن نیست که اوباش حق داشتند مزاحم کنیزان شوند، بلکه منظور این است که بهانه را از دست افراد فاسد بگیرند.
دیگر اینکه هدف این است که زنان مسلمان در پوشیدن حجاب سهل انگار
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 428
و بی اعتنا نباشند مثل بعضی از زنان بی بند و بار که در عین داشتن حجاب آنچنان بی پروا و لاابالی هستند که غالبا قسمتهائی از بدنهای آنان نمایان است و همین معنی توجه افراد هرزه را به آنها جلب می کند.
در اینکه منظور از ((جلبات)) چیست مفسران و ارباب لغت چند معنی برای آن ذکر کرده اند:
1 - ملحفه (چادر) و پارچه بزرگی که از روسری بلندتر است و سر و گردن

و سینه ها را می پوشاند.
2 - مقنعه و خمار (روسری).
3 - پیراهن گشاد.
گرچه این معانی با هم متفاوتند ولی قدر مشترک همه آنها این است که بدن را به وسیله آن بپوشاند (ضمنا باید توجه داشت ((جلباب)) به کسر و فتح جیم هر دو قرائت می شود).
اما بیشتر به نظر می رسد که منظور پوششی است که از روسری بزرگتر و از چادر کوچکتر است چنانکه نویسنده ((لسان العرب)) روی آن تکیه کرده است .
و منظور از ((یدنین)) (نزدیک کنند) این است که زنان ((جلباب)) را به بدن خویش نزدیک سازند تا درست آنها را محفوظ دارد، نه اینکه آن را آزاد بگذارند به طوری که گاه و بیگاه کنار رود و بدن آشکار گردد، و به تعبیر ساده خودمان لباس خود را جمع و جور کنند.
اما اینکه بعضی خواسته اند از این جمله استفاده کنند که صورت را نیز باید پوشانید هیچ دلالتی بر این معنی ندارد و کمتر کسی از مفسران پوشاندن

صورت را در مفهوم آیه داخل دانسته است .
به هر حال از این آیه استفاده می شود که حکم ((حجاب و پوشش)) برای آزاد زنان قبل از این زمان نازل شده بود، ولی بعضی روی ساده اندیشی درست مراقب آن نبودند آیه فوق تاکید می کند که در رعایت آن دقیق باشند.
و از آنجا که نزول این حکم ، جمعی از زنان با ایمان را نسبت به گذشته پریشان می ساخت ، در پایان آیه می افزاید: ((خداوند همواره غفور و رحیم است)) (و کان الله غفورا رحیما).
هر گاه از شما تاکنون در این امر کوتاهی شده چون بر اثر جهل و نادانی بوده است خداوند شما را خواهد بخشید، توبه کنید و به سوی او باز گردید، و وظیفه عفت و پوشش را به خوبی انجام دهید.
به دنبال دستوری که در آیه پیش به زنان با ایمان داده شد به بعد دیگر این مساله یعنی فعالیتهای موذیانه اراذل و اوباش پرداخته می گوید: ((اگر منافقان و کسانی که در قلبشان بیماری است و نیز کسانی که اخبار دروغ در مدینه پخش می کنند دست از کارشان بر ندارند ما تو را بر ضد آنان می شورانیم ، و بر آنها مسلط خواهیم ساخت ، سپس جز مدت کوتاهی نمی توانند در کنار تو در این شهر بمانند))! (لئن لم ینته المنافقون و الذینهم فی قلوبهم مرض و المرجفون فی المدینه لنغرینک بهم ثم لا یجاورونک فیها الا قلیلا).
((مرجفون)) از ماده ((ارجاف)) به معنی اشاعه اباطیل به منظور غمگین

تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 430
ساختن دیگران است ، و اصل ((ارجاف)) به معنی اضطراب و تزلزل است و از آنجا که شایعات باطل ایجاد اضطراب عمومی می کند این واژه به آن اطلاق شده است .
((نغرینک)) از ماده ((اغراء)) به معنی دعوت به انجام کار یاد گرفتن چیزی تواءم با تشویق و تحریض است .
از لحن آیه چنین استفاده می شود که سه گروه در مدینه مشغول خرابکاری بودند، هر کدام به نحوی اغراض شوم خود را پیاده می کردند، و این به صورت یک برنامه و جریان در آمده بود و جنبه شخصی و فردی نداشت .
نخست ((منافقین)) بودند که با توطئه های ضد اسلامی برای براندازی اسلام می کوشیدند.
دوم اراذل و اوباش که قرآن از آنها تعبیر به بیماردلان کرده (الذین فی قلوبهم مرض) همانگونه که این تعبیر در آیه 32 همین سوره احزاب در مورد افراد هوسباز و شهوتران نیز آمده است فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض : ((ای همسران پیامبر هنگامی که سخن می گوئید با نرمش سخن مگوئید مبادا بیماردلان در شما طمع کنند)).
گروه سوم کسانی بودند که پخش شایعات در مدینه مخصوصا به هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ارتش اسلام به غزوات می رفتند به تضعیف روحیه بازماندگان می پرداختند، و خبرهای دروغین از شکست پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منین می دادند، و به گفته بعضی از مفسران این گروه همان یهود بودند.
و به این ترتیب هر سه گروه را قرآن مورد تهدید شدید قرار داده است .
این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که برنامه های تخریبی سه گانه فوق همگی کار منافقان بوده و جدا ساختن آنها از یکدیگر جداسازی اوصاف است نه اشخاص . تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 431
به هر حال قرآن می گوید: اگر اینها به اعمال زشت و ننگین خود ادامه دهند دستور حمله عمومی و یورش به آنها را صادر خواهیم کرد، تا با یک حرکت مردمی مؤ منان ، همه را از مدینه ریشه کن سازیم ، و آنها نتوانند دیگر در این شهر بمانند.
و هنگامی که از این شهر رانده شدند و از تحت حمایت حکومت اسلامی طرد گشتند ((هر کجا یافته شوند گرفته خواهند شد و به قتل خواهند رسید))! (ملعونین اینما ثقفوا اخذوا و قتلوا تقتیلا).
((ثقفوا)) از ماده ((ثقف)) و ((ثقافت)) به معنی دست یافتن بر چیزی با دقت و مهارت است ، و اگر به علم و فرهنگ ، ثقافت گفته می شود نیز به همین جهت است .

اشاره به اینکه بعد از این حمله عمومی در هیچ جا در امان نخواهند بود، و آنها را با دقت جستجو و پیدا می کنند و به دیار عدم فرستاده می شوند.
در اینکه آیا منظور از این آیه این است که آنها را در بیرون مدینه جستجو می کنند و به قتل می رسانند؟ یا اگر در داخل مدینه بعد از حکم تبعید عمومی بمانند گرفتار چنین سرنوشتی می شوند؟ دو احتمال وجود دارد، و در عین حال منافاتی بین این دو نیست ، به این معنی که پس از سلب مصونیت از این توطئه - گران بیمار دل شایعه ساز و مخرب و حکم اخراج آنها از مدینه ، چه آنجا بمانند و چه بیرون روند از دست مسلمانان شجاع و جان بر کف در امان نخواهند بود!
سپس در آخرین آیه مورد بحث می افزاید این دستور تازه ای نیست ، ((این سنتی است الهی و همیشگی که در اقوام پیشین بوده است)) که هر گاه گروههای خرابکار بی شرمی و توطئه را از حد بگذرانند فرمان حمله عمومی به آنها صادر تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 432
می شود (سنة الله فی الذین خلوا من قبل).
و چون این حکم یک سنت الهی است هرگز دگرگون نخواهد شد چرا که ((برای سنت خداوند تبدیل و تغییری نمی یابی)) (و لن تجد لسنة الله تبدیلا).
این تعبیر در حقیقت جدی بودن این تهدید را مشخص می کند که بدانند مطلب کاملا قطعی و ریشه دار است و تغییر و تبدیل در آن راه ندارد، یا باید به اعمال ننگین خود پایان دهند و یا در انتظار چنین سرنوشت دردناکی باشند.
نکته ها:
1 - از خود شروع کن !
در دستوری که در آیات مورد بحث در زمینه رعایت حجاب اسلامی به طور کامل آمده است و به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می فرماید: این دستور را ابلاغ کن ، نخست همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مطرح شده اند، سپس دختران او، و بعد زنان با ایمان ، اشاره به اینکه هر گونه اصلاحی را باید از خود و خانواده خود شروع کنی و این برنامه ای است برای همه اصلاحگران بشری .
و در میان همسران و دختران نخست همسران را عنوان می کند، چرا که آنها به مرد نزدیکترند، زیرا دختران همسر می گیرند و به خانه های همسران خود منتقل می شوند.
2 - پیشگیری از دو راه
مفاسد اجتماعی چون غالبا تک علتی نیست باید مبارزه با آن را از همه جوانب شروع کرد، و جالب اینکه در آیات فوق برای جلوگیری از مزاحمتهای افراد هرزه ، نخست به زنان با ایمان دستور می دهد که بهانه

ای به دست آنها ندهند، سپس مزاحمین را با شدیدترین تهدید بر سر جای خود می نشاند. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 433
و این نیز برنامه ای است برای همیشه و همگان ، هم دوست را باید اصلاح کرد، و هم دشمن را با قدرت بر سر جای خود نشانید.
3 - موضع نیرومند مسلمین
از تهدیدهای شدید و پر قدرت آیات فوق به خوبی استفاده می شود که بعد از خاتمه یافتن ماجرای ((بنی قریظه)) و ریشه کن شدن این گروه از دشمنان خطرناک داخلی موقعیت مسلمانان در مدینه کاملا تثبیت شد، تنها مخالفتها از ناحیه منافقانی انجام می گرفت که به صورت ناشناس در صفوف مسلمین بودند، و یا جمعی از اوباش و هرزگان ، و شایعه پراکنان ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز از موضع قدرت با آنها برخورد کرد، و به آنان شدیدا اخطار نمود که اگر دست از سمپاشیها و توطئه ها بر ندارند با یک هجوم و حمله حسابشان یکسره خواهد شد، و همین برخورد قاطعانه و کاملا جدی و حساب شده اثر خود را کرد.
4 - ریشه کن کردن ماده فساد
آیا آنچه در آیات فوق برای ریشه کن کردن مفاسدی همچون توطئه های منافقان و مزاحمت مستمر نسبت به نوامیس مسلمانان و مفسده جوئی شایعه پراکنان آمده است در سایر اعصار و قرون و برای حکومتهای اسلامی نیز مجاز است ؟
کمتر کسی از مفسران در این زمینه بحثی به میان آورده است ، ولی به نظر می رسد که این حکم مانند سایر احکام اسلامی اختصاص به زمان و مکان و اشخاصی نداشته باشد.
اگر به راستی سمپاشی و توطئه از حد بگذرد و به صورت یک جریان در آید، و جامعه اسلامی را با خطرات جدی روبرو سازد چه مانعی دارد که حکومت تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 434
اسلامی دستور آیات فوق را که به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داده شده است به اجرا در آورد، و مردم را برای در هم کوبیدن ریشه های فساد بسیج کند؟!،
ولی بدون شک این گونه کارها و مانند آن ، به خصوص اینکه آن را یک سنت تغییر ناپذیر معرفی می کند، بطور خودسرانه مجاز نیست ، و تنها باید به اذن ولی امر مسلمین و حکام شرع صورت گیرد.
5 - سنتهای تغییر ناپذیر الهی
در آیات فوق خواندیم که قرآن یکی از سنتهای تغییر ناپذیر الهی را مساله ریشه کن کردن توطئه گران با یک حمله عمومی ذکر می کند که در امتهای پیشین نیز بوده است .
نظیر این تعبیر در مورد دیگری از قرآن نیز آمده است .

از جمله در همین سوره احزاب آیه 38 بعد از آنکه اجازه شکستن سنت غلط جاهلی را در مورد تحریم همسر مطلقه پسر خوانده صادر می کند، می فرماید: برای پیامبر گناه و جرمی نیست که اوامر الهی را هر چه باشد اجرا کند، سپس می افزاید: ((سنة الله فی الذین خلوا من قبل و کان امر الله قدرا مقدورا: ((در این سنت پروردگار است که در اقوام پیشین و انبیاء سلف نیز بوده است و فرمان خدا بر اساس معیارهای ثابت و تغییرناپذیری بوده است)).
در سوره فاطر آیه 43 بعد از آنکه اقوام کافر و مجرم را تهدید به هلاکت می کند می فرماید: فهل ینظرون الا سنة الاولین فلن تجد لسنة الله تبدیلا و لن تجد لسنة الله تحویلا: ((آیا آنها انتظار همان سرنوشت شومی را می کشند که اقوام نخستین را در برگرفت ؟ اما هرگز برای سنت الهی تبدیلی نمی یابی و هیچگاه برای سنت الهی دگرگونی نمی بینی بر سر اینان همان فرود می آید که بر سر آنان آمد))!. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 435
در آیه 85 سوره غافر بعد از آنکه تصریح می کند که ایمان آوردن کفار لجوج از اقوام پیشین به هنگام مشاهده عذاب استیصال مفید واقع نشد، اضافه می کند: سنة الله التی قد خلت فی عباده و خسر هنالک الکافرون : ((این سنت الهی است که در گذشته نیز در بندگانش اجرا می شد، و در آنجا کافران گرفتار زیان و خسران شدند)).
و در سوره فتح آیه 23 بعد از آنکه پیروزی مؤ منان و شکست کفار و عدم وجود یار و یاور برای آنها را در جنگها مطرح می کند می افزاید: سنة الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا: ((این سنت پروردگار است که در گذشته نیز بوده ، و هرگز سنت الهی تغییر نمی پذیرد.
و نیز در سوره اسراء آیه 77 هنگامی که توطئه تبعید یا نابودی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را بیان می فرماید اضافه می کند: ((اگر آنها این کار خود را عملی می کردند بعد از تو جز مدت کوتاهی باقی نمی ماندند)): سنة من ارسلنا قبلک من رسلنا و لا تجد لسنتنا تحویلا: ((این سنت پیامبرانی است که قبل از تو فرستادیم و هرگز دگرگونی در سنت نمی بینی)).
از مجموع این آیات به خوبی استفاده می شود که منظور از ((سنت)) در اینگونه موارد قوانین ثابت و اساسی ((تکوینی)) یا ((تشریعی)) الهی است که هرگز دگرگونی در آن روی نمی دهد، و به تعبیر دیگر خداوند در عالم تکوین و تشریع اصول و قوانینی دارد که همانند قوانین اساسی مرسوم در میان مردم جهان دستخوش دگرگونی و تغییر نمی شود، این قوانین هم بر اقوام گذشته حاکم بوده است ، و هم بر اقوام امروز و آینده حکومت خواهد کرد.
یاری پیامبران ، شکست کفار، لزوم عمل به فرمانهای الهی هر چند

ناخوشایند محیط باشد، عدم فایده توبه به هنگام نزول عذاب الهی ، و مانند اینها جزء این سنتهای جاودانی می باشد. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 436
این تعبیرات از یکسو به همه رهروان راه حق دلگرمی و آرامش می بخشد و از سوی دیگر انسجام و وحدت دعوت انبیاء و یکپارچگی قوانین حاکم بر نظام آفرینش و نظام زندگی انسانها را روشن می سازد، و در حقیقت شاخه ای است از شاخه های توحید. الأحزاب
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 437
آیه 63 - 68
آیه و ترجمه
يَسئَلُک النَّاس عَنِ الساعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ اللَّهِ وَ مَا يُدْرِيک لَعَلَّ الساعَةَ تَكُونُ قَرِيباً(63)
إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَفِرِينَ وَ أَعَدَّ لهُمْ سعِيراً(64)
خَلِدِينَ فِيهَا أَبَداً لا يجِدُونَ وَلِيًّا وَ لا نَصِيراً(65)
يَوْمَ تُقَلَّب وُجُوهُهُمْ فى النَّارِ يَقُولُونَ يَلَيْتَنَا أَطعْنَا اللَّهَ وَ أَطعْنَا الرَّسولا(66)
وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطعْنَا سادَتَنَا وَ كُبَرَاءَنَا فَأَضلُّونَا السبِيلا(67)
رَبَّنَا ءَاتهِمْ ضِعْفَينِ مِنَ الْعَذَابِ وَ الْعَنهُمْ لَعْناً كَبِيراً(68)
ترجمه :
63 - مردم از تو در باره (زمان قیام) قیامت سؤ ال می کنند، بگو علم آن تنها نزد خدا است ، و چه می دانی شاید قیامت نزدیک باشد؟!
64 - خداوند کافران را لعن کرده (و از رحمت خود دور داشته) و برای آنها آتش سوزاننده ای آماده نموده است .
65 - همواره در آن تا ابد خواهند ماند، و ولی و یاوری نخواهند یافت .
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 438
66 - در آن روز که صورتهای آنها در آتش (دوزخ) دگرگون خواهد شد (از کار خود پشیمان می شوند و) می گویند ای کاش خدا و پیامبر را اطاعت کرده بودیم .
67 - و می گویند: پروردگارا! ما از رؤ سا و بزرگان خود اطاعت کردیم و ما را گمراه ساختند.
68 - پروردگارا! آنها را از عذاب ، دو چندان ده ، و آنها را لعن بزرگی فرما.
تفسیر:
می پرسند: قیامت کی بر پا می شود؟!
آیات گذشته سخن از توطئه های منافقان و اشرار می گفت ، در آیات مورد بحث اشاره به یکی دیگر از برنامه های مخرب آنها شده است که گاه به عنوان استهزاء و یا به منظور ایجاد شک و تردید در قلوب ساده دلان این سؤ ال را مطرح می کردند که قیامت با آنهمه اوصافی که محمد (صلی

اللّه علیه و آله و سلّم) از آن خبر می دهد کی بر پا می شود؟
می فرماید: ((مردم از تو پیرامون زمان قیام قیامت سؤ ال می کنند)) (یسئلک الناس عن الساعة).
این احتمال نیز وجود دارد که بعضی از مؤ منان نیز روی حس کنجکاوی و یا برای دریافت اطلاعات بیشتر چنین سؤ الی را از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مطرح کرده باشند، اما با توجه به آیاتی که بعد از این آیه می آید معلوم می شود که تفسیر اول به معنی آیه نزدیکتر است .
شاهد این سخن آیه دیگری است که در همین زمینه در سوره شوری آمده است و ما یدریک لعل الساعة قریب - یستعجل بها الذین لا یؤ منون بها و الذین آمنوا مشفقون منها و یعلمون انها الحق : ((تو نمی دانی شاید قیامت نزدیک باشد اما کسانی که به آن ایمان ندارند برای آن عجله می کنند، ولی مؤ منان از آن بیمناکند و می دانند حق است)) (شوری آیه 17 و 18). تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 439
سپس در آیه مورد بحث به آنها چنین پاسخ می گوید: ((بگو ای پیامبر!؟ آگاهی بر این موضوع تنها نزد خداست و هیچکس جز او از این موضوع آگاه نیست)) (قل انما علمها عند الله).
حتی پیامبران مرسل و فرشتگان مقرب نیز از آن بیخبرند.
و به دنبال آن می افزاید: ((چه میدانی ؟ شاید قیام قیامت نزدیک باشد)) (و ما یدریک لعل الساعة تکون قریبا).
بنابر این همیشه برای استقبال از قیام قیامت باید آماده بود و اصولا فلسفه مخفی بودنش همین است که هیچکس خویش را در امان نبیند و قیامت را دور نپندارد، و خود را از عذاب و مجازات الهی بر کنار نداند.
سپس به تهدید کافران و گوشه ای از مجازات دردناک آنها پرداخته ، می فرماید: خداوند کافران را از رحمت خود دور ساخته و برای آنان آتش سوزاننده ای فراهم کرده است)) (ان الله لعن الکافرین و اعدلهم سعیرا).
((آنها جاودانه در این آتش سوزان خواهند ماند و سرپرست و یاوری نخواهند یافت)) (خالدین فیها ابدا لا یجدون ولیا و لا نصیرا).
تفاوت میان ((ولی)) و ((نصیر)) در اینجاست که ((ولی)) انجام تمام کار را بر عهده می گیرد ولی ((نصیر)) کسی است که انسان را کمک می دهد تا به مقصود خود برسد، اما این کافران در قیامت نه ولیی دارند و نه نصیری .
سپس قسمت دیگری از عذاب دردناک آنها را در قیامت بیان کرده می فرماید: ((روزی را به خاطر بیاور که صورتهای آنها در آتش دوزخ دگرگون می شود)) (یوم تقلب وجوههم فی النار). تفسیر نمونه جلد 17 صفحه

این دگرگونی یا از نظر رنگ چهره ها است که گاه سرخ و کبود می شود و گاه زرد و پژمرده ، و یا از نظر قرار گرفتن بر شعله های آتش است که گاه این سمت صورت آنها بر آتش قرار می گیرد، و گاه سمت دیگر (نعوذ بالله)
اینجاست که فریادهای حسرت بارشان بلند می شود و ((می گویند: ای کاش ما خدا و پیامبرش را اطاعت کرده بودیم)) (یقولون یا لیتنا اطعنا الله و اطعنا الرسولا).
که اگر اطاعت میکردیم چنین سرنوشت دردناکی در انتظار ما نبود.
((و می گویند پروردگارا! ما رؤ سا و بزرگترهای خود را اطاعت کردیم و آنها ما را گمراه ساختند)) (و قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و کبرائنا فاضلونا السبیلا).
((ساده)) جمع ((سید)) به معنی مالک بزرگی است که تدبیر شهرهای مهم و یا کشوری را بر عهده دارد و ((کبراء)) جمع ((کبیر)) به معنی افراد بزرگ است خواه از نظر سن ، یا علم ، یا موقعیت اجتماعی ، و یا مانند آن .
به این ترتیب ((ساده)) اشاره به رؤ سای بزرگ محیط است و ((کبراء)) کسانی هستند که زیر نظر آنها به اداره امور می پردازند، و معاون و مشاور آنها محسوب می شوند، در حقیقت اطاعت ساده را به جای اطاعت خدا قرار دادیم و اطاعت کبراء را بجای اطاعت پیامبران ، و لذا گرفتار انواع انحرافات و انواع بدبختیها شدیم .
بدیهی است معیار ((سیادت)) و ((بزرگی)) در میان آنها همان معیارهای تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 441
زور و قلدری و مال و ثروت نامشروع و مکر و فریب بود، و انتخاب این دو تعبیر در اینجا شاید برای اینست که تا حدی عذر خود را موجه جلوه دهند و بگو ما تحت تاثیر عظمت ظاهری آنها قرار گرفته بودیم .
در اینجا این دوزخیان گمراه به هیجان می آیند و مجازات شدید گمراه کنندگان خود را از خدا می خواهند و می گویند: ((پروردگارا! آنها را دو چندان عذاب کن)) (عذابی بر گمراهیشان و عذابی بر گمراه کردن ما!) (ربنا آتهم ضعفین من العذاب).
((و آنها را لعن کن لعن بزرگی))! (و العنهم لعنا کبیرا)
مسلما آنها مستحق عذاب و لعن هستند ولی ((عذاب مضاعف)) و ((لعن کبیر)) بخاطر تلاش و کوششی است که برای گمراه کردن دیگران داشته اند.
جالب اینکه در سوره اعراف هنگامی که این پیروان گمراه تقاضای عذاب مضاعف برای پیشوایان و سردمداران خود می کنند گفته می شود لکل

ضعف و لکن لا تعلمون : ((هم برای آنها عذاب مضاعف است و هم برای شما، ولی نمی دانید)) (سوره اعراف آیه 38).
مضاعف بودن عذاب ائمه کفر و ضلال روشن است ، اما مضاعف بودن مجازات این پیروان گمراه چرا؟!
دلیلش این است که یک عذاب بخاطر گمراهی دارند، و عذاب دیگری بخاطر تقویت و کمک ظالمان ، زیرا ظالمان به تنهائی نمی توانند کاری از

ببرند، بلکه یاران آنها آتش بیاران معرکه و گرم کنندگان تنور داغ ظلم و کفرشانند، هر چند بدون شک باز در مقایسه با یکدیگر عذاب پیشوایان سختتر و دردناکتر است .
در تفسیر آیه 30 همین سوره بحث مشروحتری در این زمینه داشته ایم .
الأحزاب

آیه 69 - 71
آیه و ترجمه
یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا لا تَکُونُوا کالَّذِینَ ءَاذَوْا مُوسی فَبرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَ کانَ عِندَ اللَّهِ وَجِیهاً(69)
یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلاً سدِیداً(70)
یُصلِحْ لَکُمْ أَعْمَلَکمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ مَن یُطِعِ اللَّهَ وَ رَسولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزاً عَظِیماً(71)
ترجمه :
69 - ای کسانی که ایمان آورده اید همانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند و خداوند او را از آنچه در حق او می گفتند مبرا ساخت ، و او نزد خداوند آبرومند (و گرانقدر) بود.
70 - ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بپرهیزید و سخن حق و درست بگوئید.
71 - تا خدا اعمال شما را اصلاح کند و گناهانتان را بیامرزد، و هر کس اطاعت خدا و رسولش کند به رستگاری (و پیروزی) عظیمی نائل شده است .
تفسیر:
چه نسبتهای ناروا به موسی (علیه السلام) دادند؟
به دنبال بحثهائی که پیرامون احترام مقام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ترک هر گونه ایذاء نسبت به آن حضرت در آیات گذشته آمد، در اینجا روی سخن را به مؤ منان کرده می گوید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید مانند کسانی نباشید که ((موسی)) را اذیت و آزار کردند، اما خدا او را از همه نسبتهای ناروا مبرا و پاک نمود، تفسیر نمونه جلد 17

و او در پیشگاه خدا آبرومند و بزرگ منزلت بود)) (یا ایها الذین آمنوا لاتکونوا کالذین آذوا موسی فبراءه الله مما قالوا و کان عند الله وجیها).
انتخاب موسی از میان تمام پیامبرانی که مورد ایذاء قرار گرفتند بخاطر آن است که موذیان بنی اسرائیل بیش از هر پیامبری او را آزار دادند، بعلاوه آزارهائی بود که بعضا شباهت به ایذاء منافقان نسبت به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اسلام داشت .
در اینکه منظور از ایذاء موسی (علیه السلام) در اینجا چیست ؟ و چرا قرآن آن را به صورت سربسته بیان کرده ؟ در میان مفسران گفتگو است ، و احتمالات گوناگونی در تفسیر آیه داده اند از جمله :
1 - طبق روایتی موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام) بر فراز کوه رفتند و هارون بدرود حیات گفت ، شایعه پراکنان بنی اسرائیل مرگ او را به موسی (علیه السلام) نسبت دادند، خداوند حقیقت امر را روشن ساخت و مشت شایعه سازان را باز کرد.
2 - چنانکه مشروحا در ذیل آیات اخیر سوره ((قصص)) آوردیم ((قارون)) حیله گر برای اینکه تسلیم قانون زکات نشود، و حقوق مستمندان را نپردازد، توطئه ای چید که زن بدکاره ای در میان جمعیت برخیزد و موسی (علیه السلام) را متهم به روابط نامشروع با خود کند که به لطف الهی نه تنها این توطئه مؤ ثر نیفتاد بلکه همان زن به پاکی موسی (علیه السلام) و توطئه قارون گواهی داد.
3 - گروهی از دشمنان موسی (علیه السلام) او را متهم به سحر و جنون و دروغ بستن بر خدا کردند، اما خداوند به وسیله معجزات با هرات او را از این نسبتهای ناروا مبرا ساخت .
4 - جمعی از جهال بنی اسرائیل او را متهم به داشتن پاره ای از عیوب جسمانی مانند برص و غیر آن کردند، زیرا او به هنگامی که می خواست غسل کند و خود را شستشو دهد هرگز در برابر دیگری برهنه نمی شد، اما

هنگامی که می خواست در گوشه ای دور از جمعیت غسل کند لباس خود را بر قطعه سنگی گذاشت اما سنگ به حرکت درآمد و لباس موسی را با خود برد، و بنی اسرائیل بدن او را دیدند که هیچ عیب و نقصی نداشت !
5 - بهانه جوئیهای بنی اسرائیل یکی دیگر از عوامل آزار موسی (علیه السلام) بود گاه تقاضا می کردند خدا را به آنها نشان دهد، گاه می گفتند غذای یکنواخت (من و سلوی) برای ما مناسب نیست ، و گاه می گفتند ما حاضر نیستیم وارد بیت المقدس شویم و با ((عمالقه)) بجنگیم ، تو و پروردگارت بروید و آنجا را فتح کنید تا ما وارد شویم ؟
اما آنچه نزدیکتر به معنی آیه است اینست که آیه شریفه یک حکم کلی و

جامع را بیان می کند، زیرا بنی اسرائیل از جنبه های مختلف موسی (علیه السلام) را ایذاء کردند، ایذاءهائی که بی شباهت به آزار بعضی از مردم مدینه نسبت به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نبود، و مانند پخش شایعات و نقل اکاذیب و نسبت ناروائی که به همسر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دادند که شرح آن در تفسیر سوره نور (جلد 14 ذیل آیات 11 تا 20) گذشت و خرده گیریهائی که در مورد ازدواج پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با زینب داشتند و مزاحمتهائی که در خانه او و یا به هنگام صدا زدن نامؤ دبانه نسبت به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ایجاد می کردند.
و اما نسبت دادن سحر و جنون و مانند اینها و یا عیوب بدنی هر چند در مورد موسی بوده ، اما تناسبی با خطاب یا ایها الذین آمنوا در مورد پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ندارد، زیرا نه موسی (علیه السلام) و نه پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مؤ منان متهم به ((سحر)) و ((جنون)) نکردند، و همچنین اتهام به عیوب بدنی به فرض که در مورد موسی (علیه السلام) بوده و خداوند او را مبرا ساخت در مورد پیامبر اسلام مصداقی در تاریخ نداشته است .
به هر حال از این آیه می توان استفاده کرد که هر گاه کسی در پیشگاه خدا تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 446
وجیه و صاحب قدر و منزلت باشد خدا به دفاع از او در برابر افراد موذی که نسبتهای ناروا به او می دهند می پردازد، تو پاک باش و وجاهت خود را در پیشگاه خدا حفظ کن ، او نیز به موقع پاکی تو را برملا می سازد هر چند بدخواهان در متهم ساختن تو بکوشند.
نظیر این معنی را در داستان یوسف صدیق پاکدامن می خوانیم که چگونه خدا او را از تهمت بزرگ و خطرناک همسر عزیز مصر مبرا ساخت .
و همچنین در مورد مریم مادر عیسی (علیهم السلام) که نوزاد شیرخوارش به پاکی او گواهی داد و زبان بدخواهان بنی اسرائیل را که سعی در متهم ساختن او داشتند بست .
ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که این خطاب مخصوص مؤ منان زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نبود، ممکن است کسانی بعد از او قدم به عرصه وجود بگذارند اما کاری کنند که روح مقدسش آزرده شود، آئین او را کوچک بشمرند، زحمات او را بر باد دهند، مواریث او را به فراموشی بسپارند آنها نیز مشمول این آیه خواهند بود.
لذا در بعضی از روایات که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده می خوانیم : آنها که علی (علیه السلام) و فرزندان او را آزار دادند مشمول این آیه اند.
آخرین سخن در تفسیر آیه اینکه با توجه به حالات پیامبران بزرگ که از

زخم زبان جاهلان و منافقان در امان نبودند نباید انتظار داشت که افراد پاک و مؤ من هرگز گرفتار اینگونه اشخاص نشوند، چنانکه امام صادق (علیه السلام) می گوید: ان رضا الناس لا یملک و السنتهم لا تضبط: ((خوشنودی همه مردم را نمی شود به دست آورد، و زبان مردم را نمی توان بست))... امام در پایان این حدیث می افزاید: ((آیا موسی را متهم به عیوبی نکردند؟ و آزار ندادند؟ تا اینکه تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 447 خداوند او را تبرئه کرد)).
سخن حق بگوئید تا اعمالتان اصلاح شود آیه بعد به دنبال بحثهائی که درباره شایعه پراکنان و موذیان بد زبان گذشت دستوری صادر می کند که در حقیقت درمان این درد بزرگ اجتماعی است ، می گوید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی پیشه کنید، و سخن حق و درست بگوئید)) (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیدا).
قول ((سدید)) از ماده ((سد)) به معنی ((محکم و استوار)) و خلل ناپذیر و موافق حق و واقع است ، سخنی است که همچون یک سد محکم جلو امواج فساد و باطل را می گیرد، و اگر بعضی از مفسران آنرا به معنی ((صواب)) و بعضی به معنی ((خالص بودن از کذب و لغو)) یا ((هماهنگ بودن ظاهر و باطن)) و یا ((صلاح و رشاد)) و مانند آن تفسیر کرده اند همه به معنی جامع فوق برمی گردد.
آیه بعد نتیجه ((قول سدید)) و سخن حق را چنین بیان می فرماید: ((خداوند به خاطر تقوا و گفتار حق اعمال شما را اصلاح می کند و گناهان شما را می بخشد)) (یصلح لکم اعمالکم و یغفر لکم ذنوبکم).
در حقیقت تقوا پایه اصلاح زبان و سرچشمه گفتار حق است ، و گفتار حق یکی از عوامل مؤ ثر اصلاح اعمال ، و اصلاح اعمال سبب آمرزش گناهان است ، چرا که ان الحسنات یذهبن السیئات ((اعمال نیک گناهان را از بین می برند)) (سوره هود آیه 114).
علمای اخلاق گفته اند: زبان پر برکتترین عضو بدن ، و مؤ ثرترین وسیله طاعت و هدایت و اصلاح است ، و در عین حال خطرناکترین و پر گناهترین عضو تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 448
بدن محسوب می شود، تا آنجا که حدود سی گناه کبیره از همین عضو کوچک صادر می گردد.
در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : لایستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه و لا یستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه : ((ایمان هیچ بنده ای از بندگان خدا به راستی نمی گراید مگر اینکه قلبش مستقیم گردد، و قلبش مستقیم نمی شود مگر اینکه زبانش درست شود)).
جالب اینکه در حدیث دیگری از امام سجاد (علیه السلام) آمده است که

((زبان هر انسانی همه روز صبح از اعضای دیگر احوالپرسی می کند)) و می گوید: کیف اصبحتم ؟! چگونه صبح کردید؟
همه آنها در پاسخ این اظهار محبت زبان می گویند: بخیر ان ترکتنا: ((حال ما خوب است اگر تو بگذاری))!
سپس اضافه می کنند: تو را به خدا سوگند ما را رعایت کن ، انما نثاب

بک و نعاقب بک : ((ما به وسیله تو ثواب می بینیم و یا مجازات می شویم)).
در این زمینه روایات بسیار است که همگی حاکی از اهمیت فوق العاده نقش زبان و اصلاح آن در اصلاح اخلاق و تهذیب نفوس انسانی است و به همین دلیل در حدیثی می خوانیم : ما جلس رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) علی هذا المنبر قط الا تلا هذه الایة : یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیدا: ((هرگز پیامبر بر منبرش ننشست مگر اینکه این آیه را تلاوت فرمود: ای کسانی که ایمان آورده اید تقوای الهی را پیشه کنید و سخن حق و درست بگوئید)).
در پایان آیه می افزاید: ((هر کس خدا و پیامبرش را اطاعت کند به فوز عظیمی نائل شده است)) (و من یطع الله و رسوله فقد فاز فوزا عظیما).
چه رستگاری و پیروزی از این برتر و بالاتر که اعمال انسان پاک گردد، و گناهانش بخشوده شود و در پیشگاه خدا رو سفید گردد؟! الأحزاب

آیه 72 - 73
آیه و ترجمه
إِنَّا عَرَضنَا الاَمَانَةَ عَلی السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَینَ أَن یحْمِلْنهَا وَ أَشفَقْنَ مِنهَا وَ حَمَلَهَا الانسنُ إِنَّهُ کانَ ظلُوماً جَهُولاً(72)
لِّیُعَذِّب اللَّهُ الْمُنَفِقِینَ وَ الْمُنَفِقَتِ وَ الْمُشرِکینَ وَ الْمُشرِکَتِ وَ یَتُوب اللَّهُ عَلی الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَتِ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِیمَا(73)
ترجمه :
72 - ما امانت (تعهدتکلیف ، مسئولیت و ولایت الهیه) را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم آنها از حمل آن ابا کردند و از آن هراس داشتند، اما انسان آنرا بر دوش کشید!، او بسیار ظالم و جاهل بود (قدر این مقام عظیم را نشناخت و به خود ستم کرد).
73 - هدف این بود که مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک (صفوفشان از مؤ منان مشخص گردد و آنها) را عذاب کند و خدا رحمت خود را بر مردان و زنان با ایمان بفرستد خداوند همواره غفور و رحیم است .
تفسیر :

حمل امانت الهی بزرگترین افتخار بشر
این دو آیه که آخرین آیات سوره احزاب است مسائل مهمی را که در این
تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 451
سوره در زمینه ایمان ، عمل صالح ، جهاد، ایثار، عفت ، ادب ، و اخلاق آمده است تکمیل می کند، و نشان می دهد که انسان چگونه دارای موقعیت بسیار ممتازی است که می تواند حامل رسالت عظیم الهی باشد، و اگر به ارزشهای وجودی خود جاهل گردد چگونه بر خویشتن ظلم و ستم کرده و به اسفل السافلین سقوط می کند!
نخست بزرگترین و مهمترین امتیاز انسان را بر تمام جهان خلقت بیان فرموده ، می گوید: ((ما امانت خود را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم)) (انا عرضنا الامانه علی السموات و الارض و الجبال).
((اما این موجودات عظیم و بزرگ عالم خلقت از حمل این امانت ابا کردند و اظهار ناتوانی نمودند و از این کار هراس داشتند))! (فابین ان یحملنها و اشفقن منها).
بدیهی است ابا کردن آنها از سر استکبار نبود آنچنانکه در مورد شیطان و خودداری او از سجده برای آدم می خوانیم : ((ابی و استکبر)) (سوره بقره آیه 24): بلکه ابا کردن آنها تؤ ام با اشفاق یعنی ترس و هراس آمیخته با توجه و خضوع بود.
ولی در این میان انسان این اعجوبه عالم آفرینش جلو آمد ((و این امانت را بر دوش کشید))! (و حملها الانسان).
ولی افسوس که ((از همان آغاز بر خویشتن ستم کرد، و قدر خود را نشناخت و آنچه شایسته حمل این امانت بود انجام نداد)) (انه کان ظلوما جهولا).
مفسران بزرگ اسلام پیرامون این آیه سخن بسیار گفته اند، و برای شکافتن حقیقت معنی ((امانت)) تلاش بسیار کرده اند، و نظرات گوناگونی ابراز داشته اند که بهترین آنها را با جستجوی قرائنی که در خود آیه نهفته است تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 452
بر می گزینیم .
اساسا در این آیه پر محتوا روی پنج نقطه باید تکیه کرد:
1 - منظور از ((امانت)) امانت الهی چیست ؟
2 - عرضه داشتن آنها بر آسمان و زمین و کوهها چه معنی دارد؟
3 - چرا و چگونه این موجودات از حمل این امانت ابا کردند؟
4 - چگونه انسان حامل این بار امانت شد؟
5 - چرا و چگونه او ((ظلوم)) و ((جهول)) بود؟!
در مورد ((امانت)) تفسیرهای مختلفی ذکر شده از جمله :
منظور از امانت ((ولایت الهیه)) و کمال صفت عبودیت است که از طریق

معرفت و عمل صالح حاصل می شود.
منظور صفت ((اختیار و آزادی اراده)) است که انسان را از سایر موجودات ممتاز می کند.
مقصود ((عقل)) است که ملاک تکلیف و مناط ثواب و عقاب است .
منظور ((اعضاء پیکر انسان)) است : چشم امانت الهی است که باید آنرا حفظ کرد و در طریق گناه مصرف ننمود، گوش و دست و پا و زبان هر کدام امانتهای دیگری هستند که حفظ آنها واجب است .
منظور ((امانتهائی است که مردم از یکدیگر می گیرند)) و وفای به عهدهاست .
مقصود ((معرفت الله)) است .
منظور ((واجبات و تکالیف الهی)) همچون نماز و روزه و حج است .
اما با کمی دقت روشن می شود که این تفسیرهای مختلف با هم متضاد نیستند بلکه بعضی را می توان در بعضی دیگر ادغام کرد، بعضی به گوشه ای از مطلب نظر افکنده و بعضی به تمام .
برای به دست آوردن پاسخ جامع ، باید نظری به انسان بیفکنیم ببینیم تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 453
او چه دارد که آسمانها و زمینها و کوهها فاقد آنند؟!
انسان موجودی است با استعداد فوق العاده که می تواند با استفاده از آن مصداق اتم ((خلیفة الله)) شود، می تواند با کسب معرفت و تهذیب نفس و کمالات به اوج افتخار برسد، و از فرشتگان آسمان هم بگذرد.
این استعداد تواءم است با آزادی اراده و اختیار یعنی این راه را که از صفر شروع کرده و به سوی بی نهایت می رود با پای خود و با اختیار خویش طی می کند.
آسمان و زمین و کوهها دارای نوعی معرفت الهی هستند، ذکر و تسبیح خدا را نیز می گویند، در برابر عظمت او خاضع و ساجدند ولی همه اینها به صورت ذاتی و تکوینی و اجباری است ، و به همین دلیل تکاملی در آن وجود ندارد.
تنها موجودی که قوس صعودی و نزولیش بی انتها است و به طور نامحدود قادر به پرواز به سوی قله تکامل است ، و تمام این کارها را با اراده و اختیار انجام می دهد انسان است ، و این است همان امانت الهی که همه موجودات از حمل آن سر باز زدند و انسان به میدان آمد و یک تنه آن را بر دوش کشید! لذا در آیه بعد می بینیم انسانها را به سه گروه تقسیم می کند، مؤ منان ، کفار، و منافقان .
بنابراین در یک جمله کوتاه و مختصر باید گفت : امانت الهی همان قابلیت تکامل به صورت نامحدود، آمیخته با اراده و اختیار، و رسیدن به مقام انسان کامل و بنده خاص خدا و پذیرش ولایت الهیه است .

اما چرا از این امر تعبیر به ((امانت)) شده با اینکه هستی ما، و همه چیز ما، امانت خداست ؟
این به خاطر اهمیت این امتیاز بزرگ انسانها است و گرنه باقی مواهب نیز امانتهای الهی هستند، ولی در برابر آن اهمیت کمتری دارند. تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 454
در اینجا می توان با تعبیر دیگری از این امانت یاد کرد و گفت امانت الهی همان ((تعهد و قبول مسئولیت)) است .
بنابراین آنها که امانت را صفت اختیار و آزادی اراده دانستند به گوشه ای از این امانت بزرگ اشاره کرده اند، همانگونه آنها که آن را تفسیر به ((عقل)) یا ((اعضاء پیکر)) و یا ((امانتهای مردم نسبت به یکدیگر)) و یا ((فرائض و واجبات)) و یا ((تکالیف به طور کلی)) تفسیر نموده اند هر کدام دست به سوی شاخه ای از این درخت بزرگ پربار دراز کرده ، و میوهای چیده اند.
اما منظور از عرضه کردن این امانت به آسمانها و زمین چیست ؟
آیا منظور این است که خداوند سهمی از عقل و شعور به آنها بخشید، سپس حمل این امانت بزرگ را به آنها پیشنهاد کرد؟
و یا اینکه منظور از عرضه کردن همان مقایسه نمودن است ؟ یعنی هنگامی که این امانت با استعداد آنها مقایسه شد آنها به زبان حال و استعداد عدم شایستگی خویش را برای پذیرش این امانت بزرگ اعلام کردند.
البته معنی دوم مناسبتر به نظر می رسد، به این ترتیب آسمانها و زمین و کوهها همه با زبان حال فریاد کشیدند که حمل این امانت از عهده ما خارج است .
و از اینجا پاسخ سؤ ال سوم نیز روشن شد که چرا و چگونه این موجودات از حمل این امانت بزرگ ابا کردند و ترس آمیخته با احترام نشان دادند.
و از همینجا کیفیت حمل این امانت الهی از ناحیه انسان روشن می شود، چرا که انسان آنچنان آفریده شده بود که می توانست تعهد و مسئولیت را بر دوش کشد و ولایت الهیه را پذیرا گردد، و در جاده عبودیت و کمال به سوی معبود لا یزال سیر کند، و این راه را با پای خود و با استمداد از پروردگارش بسپرد.
اما اینکه در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) رسیده این امانت تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 455
الهی به ((قبول ولایت امیر مؤ منان علی (علیه السلام) و فرزندش)) تفسیر شده ، بخاطر آنست که ولایت پیامبران و امامان شعاعی نیرومند از آن ولایت کلیه الهیه است ، و رسیدن به مقام عبودیت و طی طریق تکامل جز با قبول ولایت اولیاء الله امکان پذیر نیست .

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا می خوانیم که : هنگامی که از تفسیر آیه ((عرض امانت)) سؤ ال کردند فرمود: الامانة الولایة ، من ادعاها بغیر حق کفر ((امانت همان ولایت است که هر کس به ناحق ادعا کند از زمره مسلمانان بیرون می رود)).
در حدیثی دیگر از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه سؤ ال شد فرمود: الامانة الولایة ، و الانسان هو ابو الشرور المنافق : ((امانت همان ولایت است و انسانی که توصیف به ظلوم و جهول شده کسی است که صاحب گناهان بسیار و منافق است)).
نکته دیگری که اشاره به آن در اینجا لازم به نظر می رسد این است که : در ذیل آیه (172 سوره اعراف) در مورد عالم ذر گفتیم چنین به نظر می رسد که گرفتن پیمان الهی بر توحید از طریق فطرت و استعداد و نهاد آدمی بوده و عالم ذر نیز همین عالم استعداد و فطرت است .
در مورد پذیرش امانت الهی نیز باید گفت که این پذیرش یک پذیرش قرار دادی و تشریفاتی نبوده ، بلکه پذیرشی است تکوینی بر حسب عالم استعداد.
تنها سؤ الی که باقی می ماند مساله ((ظلوم)) و ((جهول)) بودن انسان است .
آیا توصیف انسان به این دو وصف که ظاهر آن نکوهش و مذمت او است بخاطر پذیرش این امانت بوده ؟! تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 456
مسلما پاسخ این سؤ ال منفی است ، چرا که پذیرش این امانت بزرگترین افتخار و امتیاز انسان است ، چگونه ممکن است بخاطر قبول چنین مقام بلندی او را مذمت کرد؟
یا اینکه این توصیفها به خاطر فراموش کاری غالب انسانها و ظلم کردن بر خودشان و عدم آگاهی از قدر و منزلت آدمی است ، همان کاری که از آغاز در نسل آدم به وسیله قابیل و خط قابلیان شروع شد و هم اکنون نیز ادامه دارد.
انسانی که او را از ((کنگره عرش می زنند صفیر))، بنی آدمی که تاج ((کرمنا)) بر سرشان نهاده شده انسانهائی که به مقتضای انی جاعل فی الارض خلیفه نماینده خدا در زمین هستند، بشری که معلم فرشتگان بود و مسجود ملائک آسمان شد، چقدر باید ((ظلوم)) و ((جهول)) باشد که این ارزشهای بزرگ و والا را به دست فراموشی بسپارد، و خود را در این خاکدان اسیر سازد، و در صف شیاطین قرار گیرد، و به اسفل السافلین سقوط کند؟!
آری پذیرش این خط انحرافی که متاسفانه رهروان بسیاری از آغاز داشته و دارد بهترین دلیل بر ظلوم و جهول بودن انسان است ، و لذا حتی خود آدم که در آغاز این سلسله قرار داشت و از مقام عصمت برخوردار بود

اعتراف می کند که بر خویشتن ستم کرده است ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین (سوره اعراف آیه 23).
در حقیقت همان ترک اولی که از او سر زد ناشی از فراموش کردن گوشه ای از عظمت این امانت بزرگ بود!
و به هر حال باید اعتراف کرد که انسان به ظاهر کوچک و ضعیف اعجوبه جهان خلقت است که توانسته است بار امانتی را بر دوش کشد که

از حمل آن عاجز شده اند، اگر مقام خود را فراموش نکند.
آیه بعد در حقیقت بیان علت عرضه این امانت به انسان است ، بیان این واقعیت است که افراد انسان بعد از حمل این امانت بزرگ الهی به سه گروه تقسیم شدند: منافقان ، مشرکان و مؤ منان ، می فرماید: ((هدف این بوده است که خداوند، مردان منافق و زنان منافق ، و مردان مشرک و زنان مشرک را عذاب کند و کیفر دهد، و نیز خداوند بر مردان با ایمان و زنان با ایمان رحمت فرستد و خداوند همواره غفور و رحیم است)) (لیعذب الله المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات و یتوب الله علی المؤ منین و المؤ منات و کان الله غفورا رحیما).
در اینکه ((لام)) در ((لیعذب)) از نظر ادبیات عرب ، کدام لام است دو احتمال وجود دارد:
نخست اینکه ((لام غایت)) است که برای بیان سرانجام چیزی ذکر می شود بنابراین مفهوم آیه چنین است : ((سرانجام حمل این امانت این شد که گروهی راه نفاق بپویند و گروهی راه شرک و به خاطر خیانت در این امانت الهی به عذاب او گرفتار شوند و گروهی اهل ایمان به خاطر ادای این امانت و قیام به وظیفه

خود در برابر آن ، مشمول رحمتش گردند.
دیگر اینکه ((لام علت)) است ، و جمله ای در تقدیر می باشد، بنابراین تفسیر آیه چنین است : ((هدف از عرض امانت این بوده که همه انسانها در بوته آزمایش قرار گیرند، و هر کس باطن خود را ظاهر کند و بر طبق استحقاق خود کیفر و پاداش بیند)).
در اینجا به چند نکته باید توجه داشت :
1 - مقدم داشتن اهل نفاق ، بر مشرکان به خاطر آن است که منافق وانمود می کند که امانتدار است در حالی که خائن است ، ولی مشرک ، خیانتش برملا است ، لذا منافق استحقاق بیشتری برای عذاب دارد.
2 - مقدم داشتن این دو گروه بر مؤ منان ممکن است به خاطر این باشد که آخر آیه گذشته با ((ظلوم)) و ((جهول)) پایان یافت ، و ظلوم و جهول متناسب با منافق و مشرک است منافق ، ((ظالم)) است و مشرک جهول
.

3 - کلمه ((الله)) یک بار در مورد عذاب منافقان و مشرکان آمده ، یک بار درباره پاداش مؤ منان ، این به خاطر آنست که دو گروه اول یک سرنوشت دارند و حساب مؤ منان از آنها جدا است .
4 - تعبیر به توبه (بجای پاداش) در مورد مؤ منان ممکن است از این جهت باشد که بیشترین ترس مؤ منان از لغزشهائی است که احیانا از آنها سر زده لذا به آنها اطمینان و آرامش می دهد که لغزشهایشان را مشمول عفو می گرداند. یا به خاطر این است که توبه خداوند بر بندگان بازگشت او به رحمت تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 459
است ، و می دانیم در واژه رحمت همه مواهب و پاداشها نهفته است .
5 - توصیف پروردگار به ((غفور)) و ((رحیم))، ممکن است در مقابل ((ظلوم)) و ((جهول)) باشد، و یا به تناسب ذکر توبه در مورد مردان و زنان با ایمان .
اکنون که به فضل پروردگار به پایان سوره احزاب می رسیم ذکر این نکته را لازم می دانیم که هماهنگی آغاز و انجام این سوره قابل دقت و توجه است چرا که این سوره (سوره احزاب) با مخاطب ساختن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به تقوای الهی و نهی از اطاعت کافران و منافقان و تکیه بر علیم و حکیم بودن خداوند شروع شد، و با ذکر بزرگترین مساله زندگانی بشر یعنی حمل امانت الهی ، و سپس تقسیم انسانها به سه گروه منافقان و کافران و مؤ منان و تکیه بر غفور و رحیم بودن خداوند پایان می گیرد.
و در میان این دو بحث ، بحثهای فراوانی پیرامون این سه گروه و طرز رفتار آنها با این امانت الهی مطرح گردید که همه مکمل یکدیگر و روشنگر یکدیگر بودند.
پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده که ((مخلصانه)) امانت تو را پذیرا شدند، و ((عاشقانه)) از آن پاسداری کردند و به وظائف خویش در برابر آن قیام نمودند.
خداوندا! ما را از مؤ منانی قرار ده که مشمول غفران و رحمت تو شده اند نه از منافقان و مشرکانی که به خاطر ((ظلوم)) و ((جهول)) بودنشان مستحق عذاب گشتند.
خداوندا! در این عصر و زمان که ((احزاب)) کفر بار دیگر گرداگرد تفسیر نمونه جلد 17 صفحه 460
مدینه ((اسلام)) را گرفته اند، طوفان سهمگین خشم و غضبت را بر آنها بفرست ، و کاخهایشان را بر سرشان ویران کن ، و به ما آن استقامت و پایمردی عطا فرما که در این لحظات حساس همچون کوه بایستیم و از مدینه اسلام پاسداری کنیم - آمین یا رب العالمین .

پایان سوره احزاب
1362 10 16

تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 1
(34) سوره سبا در مکه نازل شده و دارای 54 آیه است تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 3
محتوای سوره سبا
این سوره که به مناسبت شرح سرگذشت قوم ((سبا)) به نام ((سبا)) نامیده شده از سوره های ((مکی)) است ، و میدانیم محتوای سوره های مکی معمولا بیان معارف اسلامی و ریشه های اعتقادی مخصوصا ((مبداء)) و ((معاد)) و ((نبوت)) است .
و بیشترین بحث این سوره نیز روی همین امور دور میزند، چرا که مسلمانان در دوران مکه می بایست از نظر عقائد ساخته می شدند، و برای پرداختن به فروع و تشکیل حکومت اسلامی و پیاده کردن تمام برنامه های اسلامی ، آماده می گردیدند.
به طور کلی باید گفت محتوای این سوره ناظر به پنج مطلب است :
1 - ((مساله توحید)) و قسمتی از نشانه های خداوند در عالم هستی ، و صفات پاک او از جمله ((توحید)) ((ربوبیت)) و ((الوهیت)).
2 - مساله معاد که از همه مسائل در این سوره بیشتر مطرح شده ، از طرق مختلف در باره آن بحثهای گوناگونی عنوان گردیده .
3 - مساله نبوت انبیای پیشین و مخصوصا پیامبر اسلام و پاسخ به بهانه - جوئیهای دشمنان در باره او، و بیان پاره ای از معجزات انبیاء سلف .
4 - بیان بخشی از نعمتهای بزرگ خدا و سرنوشت شکرگزاران و کفران کنندگان ، ضمن بیان گوشهای از زندگی سلیمان و قوم سبا.
5 - دعوت به تفکر و اندیشه و ایمان و عمل صالح و تاثیر این عوامل در سعادت تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 4
و نیکبختی بشر، و مجموعا برنامه جامعی را برای تربیت جستجوگران حق تشکیل می دهد.
فضیلت این سوره
در روایات اسلامی در باره اهمیت این سوره و تلاوت آن تعبیرات جالبی دیده می شود:
از جمله در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین می خوانیم : من قرا سورة سبا لم یبق نبی و لا رسول الا کان له یوم القیامة رفیقا و مصافحا: کسی که سوره سبا را بخواند در قیامت تمام انبیاء و رسولان رفیق و همنشین او خواهند بود، و همگی با او مصافحه می کنند.
در حدیث دیگری از امام صادق (علیهالسلام) چنین نقل شده است : من

قرء الحمدین جمیعا، سباء و فاطر، فی لیلة لم یزل لیلته فی حفظ الله تعالی و کلائه ، فان قرأ هما فی نهاره لم یصبه فی نهاره مکروه ، و اعطی من خیر الدنیا و خیر الاخرة ما لم یخطر علی قلبه و لم یبلغ مناه :
((کسی که دو سورهای را که با حمد آغاز می شود (سوره سبا و فاطر) در یک شب بخواند، تمام آن شب را در حفظ و حراست الهی خواهد بود، و اگر آن دو را در روز بخواند هیچ مکروهی به او نمی رسد، و آن قدر از خیر دنیا و آخرت به او داده می شود که هرگز به قلبش خطور نکرده ، و فکر و آرزویش به آن نرسیده است))!.
همانگونه که در آغاز هر سورهای یادآور شدهایم ، مسلما این پاداشهای عظیم نصیب کسانی نمی شود که تنها به خواندن و لقلقه زبان قناعت کنند، بلکه تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 5
خواندن باید مقدمهای باشد برای اندیشیدن که آن نیز انگیزه عمل است .
مثلا کسی که این سوره را می خواند از این نکته با خبر می شود که قوم سبا بر اثر کفران نعمتهای بی حساب الهی چنان زندگانیشان در هم کوبیده شد که عبرت همگان گشتند و سرنوشت آنها ضرب المثلی برای جهانیان شد، چنین انسانی به شکر نعمت ، شکری آمیخته با جنبه های عملی می پردازد، و شاکران نعمت خداوند در حفظ و امان او خواهند بود.
در این زمینه شرح بیشتری در آغاز سوره نور دادهایم . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 6
آیه 1 - 2
آیه و ترجمه
سورة سبإ
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
اَلْحَمْدُ للَّهِ الَّذِی لَهُ مَا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الاَرْضِ وَ لَهُ الْحَمْدُ فی الاَخِرَةِ وَ هُوَ الْحَکِیمُ الْخَبِیرُ(1)
یَعْلَمُ مَا یَلِجُ فی الاَرْضِ وَ مَا یخْرُجُ مِنهَا وَ مَا یَنزِلُ مِنَ السمَاءِ وَ مَا یَعْرُجُ فِیهَا وَ هُوَ الرَّحِیمُ الْغَفُورُ(2)
ترجمه :
به نام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - حمد (و ستایش) مخصوص خداوندی است که تمام آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است ، و حمد (و سپاس) برای او است در سرای آخرت و او دانا و آگاه است .
2 - آنچه را در زمین فرو می رود، و آنچه از آن بر می آید، می داند و (همچنین) آنچه از آسمان نازل می شود و آنچه بر آن بالا می رود، و او مهربان و آمرزنده است .
تفسیر:

او مالک همه چیز و عالم به همه چیز است
پنج سوره از سوره های قرآن مجید با حمد پروردگار شروع می شود که در سه سوره آن حمد و ستایش خداوند بخاطر آفرینش آسمان و زمین و موجودات دیگر است (سوره سبا، سوره فاطر، و سوره انعام). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 7
و در یک سوره (سوره کهف) این حمد و ستایش بخاطر نزول قرآن بر قلب پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می باشد.
در حالی که در سوره حمد تعبیر جامعی شده که همه این امور را در بر می گیرد ((الحمد لله رب العالمین)).
به هر حال سخن در آغاز سوره سبا از حمد و سپاس خدا است بخاطر مالکیت و حاکمیت او در دنیا و آخرت ، می فرماید:
((حمد مخصوص خداوندی است که تمام آنچه در آسمانها و زمین است از آن او است)) (الحمد لله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض).
((و نیز حمد و سپاس برای او در سرای آخرت است)) (و له الحمد فی الاخرة).
به این ترتیب حاکمیت و مالکیت هر دو جهان از آن او است ، هر نعمتی ، هر موهبتی ، هر فایده و برکتی ، و هر خلقت موزون و شگرف و عجیبی ، همه تعلق به ذات پاک او دارد، و به همین دلیل حمد که حقیقتش ستایش بخاطر کارهای نیک اختیاری است همه به او باز می گردد، و اگر مخلوقاتی نیز شایسته حمد و ستایشند آنها نیز پرتوی از وجود او و شعاعی از افعال و صفات او هستند.
بنابر این هر کس در این عالم مدح و ستایشی از چیزی کند این حمد و ستایش سرانجام به ذات پاک او بر می گردد، و به گفته شاعر:
به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقم بر همه عالم ، که همه عالم از او استو در پایان آیه می افزاید: ((او حکیم و خبیر است)) (و هو الحکیم الخبیر).
بر اساس حکمت بالغه اوست که این نظام عجیب بر جهان حکومت می کند، و بر اساس علم و آگاهی اوست که هر چیز به جای خود قرار گرفته ، و هر موجودی تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 8
آنچه را که نیاز دارد در اختیار دارد.
در اینکه منظور از حمد و ستایش خداوند در آخرت چیست ؟ مفسران گفتگو بسیار کرده اند.
بعضی گفته اند گرچه سرای آخرت دار تکلیف نیست ، اما بندگان خدا عاشقانه در آنجا او را می ستایند و حمد می کنند، و از حمد و ستایش او لذت می برند!
بعضی دیگر گفته اند: بهشتیان او را به خاطر فضلش حمد می کنند و

دوزخیان بخاطر عدلش !
گاه گفته می شود: انسانهائی که در این دنیا هستند به خاطر وجود حجابهای مختلف بر قلب و فکرشان غالبا حمد خالص ندارند، اما در قیامت که همه حجابها بر چیده می شود و به مصداق الملک یومئذ لله مالکیت خداوند بر پهنه هستی بر همگان آشکار می شود، همگی با خلوص نیت کامل زبان به حمد و ستایش او می گشایند.
و نیز در این جهان ممکن است انسانها غافل شوند، و موجوداتی را مستقل از ذات خداوند پندارند و آنها را ستایش کنند، اما در آنجا که ارتباط همگی به ذات پاک او همچون شعاع آفتاب به قرص خورشید آشکار می گردد کسی جز او را ستایش نخواهد کرد.
از همه اینها که بگذریم در قرآن مجید نیز کرارا آمده است که بهشتیان در آنجا خدا را حمد می گویند: و آخر دعواهم ان الحمد لله رب العالمین : ((آخرین سخن بهشتیان این است که می گویند حمد برای خدائی است که پروردگار جهانیان است)) (یونس آیه 10).
در جای دیگر می خوانیم : هنگامی که مومنان وارد باغهای بهشت جاویدان می شوند می گویند: شکر برای خداوندی است که اندوه را از ما بر طرف ساخت تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 9
و قالوا الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن (فاطر - 34).
این حمد نه تنها از زبان انسانها و فرشتگان است که از تمام ذرات جهان هستی نیز زمزمه حمد و تسبیح او به گوش هوش می رسد، هیچ موجودی نیست جز اینکه حمد و تسبیح او می گوید.
آیه بعد به شرح گوشهای از علم بی پایان پروردگار به تناسب توصیف خداوند به ((حکیم)) و ((خبیر)) در آیه گذشته پرداخته ، چنین می گوید: آنچه را در زمین فرو می رود و آنچه را از آن خارج می شود می داند (یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها).
آری او از تمام قطرات باران و امواج سیلاب که در اعماق زمین فرو می روند و به طبقه نفوذ ناپذیر می رسند و در آنجا متمرکز و برای انسانها ذخیره می شوند آگاه است .
او از دانه های گیاهان که با کمک باد یا حشرات در پهنه زمین پراکنده می شوند و در زمین فرو می روند و روزی به درخت سر سبز یا گناه پر طراوتی تبدیل می گردند با خبر است .
از ریشه های درختان به هنگامی که در جستجوی آب و غذا به اعماق زمین پیشروی می کنند.
از امواج الکتریسته ، از گازهای مختلف و ذرات هوا که به داخل زمین نفوذ می کنند، از جاندارانی که در زمین فرو می روند و به آن حیات می بخشند، و نیز از گنجها و دفینه ها و اجساد مردگان اعم از انسانها و غیر انسانها که

در این زمین گسترده دفن می شوند، آری از همه اینها باخبر است .
همچنین از گیاهانی که از زمین خارج می شوند، از انسانها که از آن بر خاسته اند، از چشمه هائی که از آن می جوشد، از گازهائی که از آن برمی خیزد، تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 10
از آتشفشانهائی که از آن زبانه می کشد، و از حشراتی که در درون زمین لانه دارند و از آن سر بر می دارند، و خلاصه از تمام موجوداتی که از اعماق زمین بیرون می ریزند، اعم از آنچه ما میدانیم و نمی دانیم ، او از همه آنها مطلع و آگاه است .
سپس می افزاید: او از آنچه از آسمان نازل می شود و یا به آسمان بالا می رود با خبر است (و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها).
از دانه های باران ، از اشعه حیاتبخش خورشید، از امواج نیرومند وحی و شرایع آسمانی ، از فرشتگانی که برای ابلاغ رسالت یا انجام ماموریتهای دیگر به زمین نزول می کنند، از اشعه کیهانی که از ماوراء جو به زمین نازل می شود، از شهابها و سنگریزه های سرگردان فضا که به سوی زمین جذب می شوند، او از همه اینها مطلع است .
و نیز از اعمال عباد که به آسمان عروج می کند، از فرشتگانی که پس از ادای رسالت خود به آسمان باز می گردند، از شیاطینی که برای استراق سمع به آسمانها می روند، از شاخه های درختان برومندی که سر به آسمان بر می کشد از بخارهائی که از دریا برمی خیزد و بر فراز آسمان ابرها را تشکیل می دهد، از آهی که از دل مظلومی برمی خیزد و به آسمان صعود می کند، آری از همه اینها آگاه است .
آیا هیچکس جز او از این امور آگاهی دارد؟ آیا علم همه دانشمندان بشر به گوشهای از این معلومات احاطه پیدا می کند؟!
و در پایان می افزاید: اوست رحیم و غفور، مهربان و آمرزنده (و هو الرحیم الغفور).
توصیف خداوند بر این دو وصف در اینجا یا بخاطر آنست که در میان اموری که به آسمان عروج می کند اعمال بندگان و ارواح آنهاست ، اوست که آنها را تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 11
زیر پوشش رحمت و مغفرتش قرار می دهد.
یا بخاطر اینکه نزول برکات و مواهب آسمانی مولود رحمت اوست ، و اعمال صالحی که از بندگان به مقتضای و العمل الصالح یرفعه بالا می رود مشمول غفران او می باشد.
یا اینکه آنها که شکر این نعمتها را بجا می آورند مشمول رحمتند و آنها که مقصرند اگر از حد نگذرانند مشمول مغفرت .
خلاصه اینکه آیه فوق در تمام ابعادش معنی وسیع و گسترده ای دارد، و نباید آنرا در یک جهت محدود کرد. سبأ

تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 12
آیه 3 - 5
آیه و ترجمه
وَ قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لا تَأْتِینَا الساعَةُ قُلْ بَلی وَ رَبی لَتَأْتِیَنَّکمْ عَلِمِ الْغَیْبِ لا یَعْزُب عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فی السمَوَتِ وَ لا فی الاَرْضِ وَ لا أَصغَرُ مِن ذَلِک وَ لا أَکبرُ إِلا فی کتَبٍ مُّبِینٍ(3)
لِّیَجْزِی الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ أُولَئک لهُم مَّغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کرِیمٌ(4)
وَ الَّذِینَ سعَوْ فی ءَایَتِنَا مُعَجِزِینَ أُولَئک لهُمْ عَذَابٌ مِّن رِّجْزٍ أَلِیمٌ(5)
ترجمه :
3 - کافران گفتند: قیامت هرگز به سراغ ما نخواهد آمد، بگو آری به پروردگارم سوگند که به سراغ همه شما خواهد آمد، خداوندی که از غیب آگاه است ، و به اندازه سنگینی ذره ای در آسمانها و زمین از علم او دور نخواهد ماند، و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر، مگر اینکه در کتاب مبین ثبت است .
4 - هدف این است آنها را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند پاداش دهد، و برای آنها آمرزش و رزق پر ارزشی است . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 13
5 - کسانی که سعی در (تکذیب) آیات ما داشتند و گمان کردند می توانند از حوزه قدرت ما بگریزند عذابی بد و دردناک خواهند داشت .
تفسیر:
به پروردگار سوگند قیامت خواهد آمد!
آیات گذشته در عین اینکه از توحید و صفات خدا سخن می گفت زمینه ساز مساله معاد بود، زیرا چنانکه خواهیم دید مشکلات بحث معاد جز از طریق علم بی پایان حق حل نمی شود.
لذا در آیات مورد بحث نخست می گوید: ((کافران گفتند این دروغ است که قیامتی در پیش داریم هرگز قیامت به سراغ ما نمی آید)) (و قال الذین کفروا لا تاتینا الساعة).
نه تنها ما، برای هیچیک از انسانها قیامتی در کار نیست !
آنها می خواستند از این طریق آزادی عمل پیدا کنند و هر کاری از دستشان ساخته است ، به این امید که حساب و کتاب و عدل و دادی در کار نیست انجام دهند.
اما از آنجا که دلائل قیامت روشن است قرآن با یک جمله قاطع و به صورت بیان نتیجه به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید: آری ، به پروردگارم سوگند که قیامت به سراغ همه شما خواهد آمد (قل بلی و ربی لتاتینکم).
تکیه روی کلمه ((رب)) بخاطر این است که قیامت از شؤ ون ربوبیت

است ، چگونه ممکن است خداوند مالک و مربی انسانها باشد و آنها را در مسیر تکامل پیش ببرد اما نیمه کاره رها کند و با مرگ همه چیز پایان گیرد، و زندگی او بی هدف و آفرینش وی هیچ و پوچ شود؟!
در سوره تغابن آیه 7 نیز روی همین وصف تکیه کرده ، می فرماید: زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا قل بلی و ربی لتبعثن ثم لتنبئن بما عملتم : تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 14
((کافران چنین پنداشتند که هرگز برانگیخته نمی شوند، بگو: آری به پروردگارم سوگند همگی در قیامت مبعوث می شوید، سپس همه شما از اعمالتان و نتائج آن آگاه خواهید شد))!
و از آنجا که یکی از اشکالات مخالفان معاد این بوده که به هنگام خاک شدن بدن انسان ، و پراکنده شدن اجزای آن در اطراف زمین ، چه کسی می تواند آنها را بشناسد و جمع کند و به زندگی نوین باز گرداند؟ از سوی دیگر چه کسی می تواند حساب این همه اعمال بندگان را در نهان و آشکار و درون و برون نگاه دارد و به موقع به این حسابها برسد؟ لذا در دنباله آیه اضافه می کند او از تمام امور پنهانی با خبر است و به اندازه سنگینی ذره ای در تمام آسمانها و نه در زمین از حوزه علم بی پایان او بیرون نخواهد بود (عالم الغیب لا یعرب عنه مثقال ذرة فی السموات و لا فی الارض).
((و نه کوچکتر از ذره ، و نه بزرگتر از آن ، مگر اینکه همه اینها در کتاب مبین ثبت و ضبط است)) (و لا اصغر من ذلک و لا اکبر الا فی کتاب مبین).
به این ترتیب نه پراکندهگی ذرات بدن انسانها در زمین ، و نه آمیختن آن با موجودات دیگر، و نه حتی ورود این اجزاء در بدن سایر انسانها از طریق مواد غذائی هیچیک مشکلی برای اعاده آنها ایجاد نمی کند.
اعمال آنها نیز در این جهان باقی می ماند، هر چند تغییر شکل می دهد، و او از تمام آنها به خوبی آگاه است .
نظیر این تعبیر در سوره ق آیات 3 و 4 نیز آمده است آنجا که می گوید ائذامتنا و کنا ترابا ذلک رجع بعید قد علمنا ما تنقص الارض منهم و عندنا تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 15
کتاب حفیظ: ((آیا هنگامی که ما مردیم و خاک شدیم باز می گردیم ؟ این بسیار بعید است ، ولی آنها باید بدانند که ما میدانیم زمین چگونه اجزاء آنها را کم می کند، و در خود فرو می برد و در نزد ما کتابی است که همه این امور در آن محفوظ است)).
در اینکه منظور از ((کتاب مبین)) چیست ؟ بسیاری از مفسران گفته اند: همان ((لوح محفوظ)) است ، ولی این سؤ ال مطرح می شود که ((لوح محفوظ)) چیست ؟
همانگونه که قبلا هم گفتهایم نزدیکترین تفسیری که برای ((لوح محفوظ))

می توان بیان کرد، همان لوح ((علم بی پایان پروردگار)) است ، آری در این لوح همه چیز ثبت و ضبط است ، و هیچگونه تغییر و دگرگونی در آن راه ندارد.
جهان پهناور هستی نیز انعکاس از این لوح محفوظ است ، چرا که همه ذرات وجود ما و همه گفته ها و اعمال ما در آن محفوظ می ماند، هر چند ظاهرا چهره عوض می کند، اما هرگز از میان نمی رود.
سپس ضمن دو آیه هدف قیام قیامت را بیان می کند، و یا به تعبیر دیگر دلیل بر لزوم چنین عالمی را بعد از جهان کنونی در برابر منکران شرح می دهد، می فرماید: هدف این است آنها را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند پاداش دهد (لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات).
آری ((برای آنها مغفرت و روزی پر ارزشی است)) (اولئک لهم مغفرة و رزق کریم).
آیا اگر مومنان صالح العمل به پاداش خود نرسند اصل عدالت که از اساسی ترین اصول خلقت است تعطیل نمی گردد؟ آیا عدالت پروردگار
بدون آن تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 16
مفهومی می تواند داشته باشد؟ در حالی که در این جهان بسیاری از اینگونه افراد را می بینیم که هرگز به جزای اعمال نیک خود نمی رسند، بنا بر این باید جهان دیگری باشد تا این اصل در آنجا محقق شود.
مقدم داشتن ((مغفرت)) بر ((رزق کریم)) ممکن است به خاطر این باشد که بیشترین نگرانی مومنان از لغزشهائی است که احتمالا داشته اند، لذا قبل از هر چیز از طریق بیان آمرزش به آنها آرامش خاطر می بخشد، بعلاوه تا با آب مغفرت الهی شستشو نشوند شایسته ((رزق کریم)) و مقام کریم نخواهند بود.
((رزق کریم)) به معنی هر روزی ارزشمندی است ، و گسترده گی مفهوم آن به حدی است که همه مواهب الهی را شامل می شود، حتی ((نعمتهائی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و از فکر کسی نگذشته است)).
و به تعبیر دیگر بهشت با تمام نعمتهای معنوی و مادیش در این کلمه جمع است .
گر چه بعضی از مفسران کریم را به عنوان دو چیز خوب و بی دردسر تفسیر کرده اند ولی به نظر می رسد که مفهوم آن از این هم گسترده تر باشد
و از آنجا که بخش دیگر عدالت در مورد مجازات گنهکاران و مجرمان است در آیه بعد می افزاید: ((و کسانی که سعی در تکذیب آیات ما و ابطال و انکار آن داشتند، و تصور می کردند از حوزه قدرت ما می توانند بگریزند، برای آنها عذابی از بدترین و دردناکترین عذابها خواهد بود)) (و الذین سعوا

فی آیاتنا معاجزین اولئک لهم عذاب من رجز الیم).
در آنجا سخن از ((رزق کریم)) بود و در اینجا از ((رجز الیم)) است .
((رجز)) (بر وزن کذب) در اصل به ((معنی)) اضطراب و عدم قدرت بر
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 17
حفظ تعادل است ، لذا هنگامی که شتر بیمار و ناتوان می شود و مجبور است به هنگام حرکت گامهای خود را کوتاه بر دارد تا بتواند تعادل خود را کمی حفظ کند عرب به این حالت رجز می گوید، سپس به هر گونه گناه و پلیدی اطلاق شده است .
اطلاق کلمه ((رجز)) (بر وزن مرض) به اشعار مخصوص جنگی نیز بخاطر آن است که مقطعهای کوتاه و نزدیک به هم دارد.
به هر حال منظور از ((رجز)) در اینجا بدترین انواع عذاب است که با ذکر کلمه الیم نیز تاکید شده است ، و انواع مجازاتهای دردناک جسمانی و روحانی را شامل می شود.
بعضی به این نکته توجه کرده اند که در اینجا قرآن به هنگام بیان نعمتهای بهشتیان کلمه ((من)) را بیان نکرده ، تا دلیل بر وسعت آن باشد، ولی این کلمه در مورد عذاب آمده تا نشانه محدودیت نسبی و بیان رحمت او باشد.
((سعوا)) از ماده ((سعی)) به معنی هر گونه تلاش و کوشش است ، و در اینجا منظور کوشش برای تکذیب و انکار آیات حق و باز داشتن مردم از گرایش به آئین پروردگار است .
((معاجزین)) از ماده ((معاجزه)) به معنی عاجز کردن است و در اینگونه موارد به کسانی اطلاق می شود که از دست کسی بگریزند به طوری که او نتواند بر آنها سلطه یابد، بدیهی است این توصیف برای مجرمان بخاطر پنداری است که آنها عملا نشان می دادند، کار آنها به کسانی شباهت داشت که تصور می کردند می توانند هر جنایتی می خواهند بکنند و سپس از حوزه قدرت خداوند فرار نمایند. سبأ
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 18
آیه 6 - 9
آیه و ترجمه
وَ یَرَی الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِی أُنزِلَ إِلَیْک مِن رَّبِّک هُوَ الْحَقَّ وَ یَهْدِی إِلی صِرَطِ الْعَزِیزِ الْحُمِیدِ(6)
وَ قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا هَلْ نَدُلُّکُمْ عَلی رَجُلٍ یُنَبِّئُکُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ کلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّکُمْ لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ(7)
أَفْتَرَی عَلَی اللَّهِ کَذِباً أَم بِهِ جِنَّةُ بَلِ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالاَخِرَةِ فی الْعَذَابِ وَ الضلَلِ الْبَعِیدِ(8)
أَ فَلَمْ یَرَوْا إِلی مَا بَینَ أَیْدِیهِمْ وَ مَا خَلْفَهُم مِّنَ السمَاءِ وَ الاَرْضِ إِن نَّشأْ نخْسِفِ بِهِمُ الاَرْض أَوْ نُسقِطَ عَلَیهِمْ کِسفاً مِّنَ السمَاءِ إِنَّ فی ذَلِک لاَیَةً لِّکلِّ

عَبْدٍ مُّنِيبٍ(9)
ترجمه :
6 - آنها که دارای علمند آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده حق می دانند، و هدایت کننده به راه خداوند عزیز و حمید.
7 - کافران گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که خبر می دهد هنگامی که (مردید و خاک شدید و) سخت از هم متلاشی شدید (بار دیگر) آفرینش تازهای خواهید یافت !. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 19
8 - آیا او بر خدا دروغ بسته ؟ یا به نوعی جنون گرفتار است ؟! (چنین نیست) بلکه آنها که به آخرت ایمان نمی آورند در عذاب و گمراهی دوری هستند (و نشانه گمراهی آنها همین انکار شدید آنها است).
9 - آیا به آنچه پیش رو و پشت سر آنان از آسمان و زمین قرار دارد نگاه نکردند (تا به قدرت خدا بر همه چیز واقف شوند) اگر ما بخواهیم آنها را (با یک زمین لرزه) در زمین فرو می بریم ، یا قطعات سنگهائی از آسمان را بر آنها فرو می ریزیم ، در این نشانه روشنی (بر قدرت خدا است) برای هر بنده توبه کار.
تفسیر:
عالمان دعوت تو را حق می دانند
در آیات گذشته سخن از بی خبران کوردلی بود که قاطعانه معاد را با آنهمه دلائل ، انکار می کردند، و سعی در تکذیب آیات الهی و گمراه ساختن دگران داشتند.
به همین مناسبت در آیات مورد بحث سخن از عالمان و اندیشمندانی می گوید که به تصدیق آیات الهی و تشویق دیگران به پذیرش آن می پردازند، می فرماید: ((کسانی که دارای علمند آنچه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است حق می بینند، و هدایت کننده به راه پروردگار عزیز و حمید می دانند)) (و یری الذین اوتوا العلم الذی انزل الیک من ربک هو الحق و یهدی الی صراط العزیز الحمید).
بعضی از مفسران ((الذین اتوا العلم)) را در این آیه به آن دسته از علمای اهل کتاب تفسیر کرده اند که با مشاهده آثار حقانیت قرآن مجید در پیشگاه آن خاضع می شوند و اعتراف به حق بودن آن می کنند.
مانعی ندارد که علمای اهل کتاب یکی از مصادیق آیه فوق باشند، ولی محدود کردن در آنها هیچگونه دلیلی ندارد، بلکه با توجه به جمله ((یری)) تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 20
(می بینند) که فعل مضارع است ، و با توجه به گسترش مفهوم ((الذین اتوا العلم)) همه دانشمندان و اندیشمندان را در هر عصر و هر زمان و مکان در بر می گیرد.
و اگر می بینیم در تفسیر علی بن ابراهیم این تعبیر به امیر مومنان علی

(علیهالسلام) تفسیر شده در واقع بیان مصداق اتم و اکمل آن است .
آری هر عالم بی تعصبی در محتوای این کتاب آسمانی بیندیشد از معارف پر مغز و احکام متین و اندرزهای حکیمانه و مواعظ تکان دهنده آن گرفته ، تا تاریخهای عبرت انگیز و بحثهای علمی اعجاز آمیزش می داند همگی گواه بر حقانیت این آیات است .
امروز کتابهای مختلفی از سوی دانشمندان غربی و شرقی در باره اسلام و قرآن تالیف یافته که در آنها اعترافات بسیار گویا و روشنی بر عظمت اسلام و صدق آیه فوق دیده میشود.
تعبیر به ((هو الحق)) تعبیر جامعی است که بر تمام محتوای قرآن تطبیق میکند، چرا که حق همان واقعیت عینی و وجود خارجی است ، یعنی محتوای قرآن هماهنگ با قوانین آفرینش و واقعیتهای عالم هستی و جهان انسانیت است .
و چون چنین است هدایتگر به سوی راه خداست ، خداوندی که هم ((عزیز)) است و هم ((حمید)) یعنی در عین توانائی و شکست ناپذیر بودن شایسته هر گونه ستایش است ، نه همچون قدرتمندان بشر که چون بر تخت قدرت نشینند راه زورگوئی و تجاوز و ستمگری و انحصارطلبی را پیش می گیرند.
نظیر این تعبیر در آیه 1 سوره ابراهیم نیز آمده است آنجا که می گوید: کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید: این کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را از تاریکیها به سوی روشنائی (علم و ایمان) به فرمان پروردگارشان در آوری به سوی راه خداوند عزیز و حمید. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 21
پیداست کسی که هم قدرتمند است و هم شایسته حمد و ستایش هم عالم و آگاه است و هم رحیم و مهربان ، راه او مطمئن ترین راهها و مستقیم ترین طریقهاست ، و آنها که از راه او میروند خود را به سرچشمه قدرت و هر گونه اوصاف حمیده نزدیک می کنند.
در آیه بعد بار دیگر به مساله قیامت و رستاخیز باز میگردد و بحثهای گذشته را به صورت دیگری تکمیل میکند، میفرماید: کافران گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که خبر میدهد هنگامی که همگی خاک شدید و ذرات بدن شما از یکدیگر جدا شد و هر یک در گوشه ای قرار گرفت (و یا شاید جزء بدن حیوان یا انسان دیگری شد) بار دیگر به آفرینش تازه ای باز می گردید؟!
(و قال الذین کفروا هل ندلکم علی رجل ینبئکم اذا مزقتم کل ممزق انکم لفی خلق جدید).
به نظر میرسد اصرار آنها بر مساله انکار معاد از دو امر سرچشمه گرفته : نخست اینکه چنین می پنداشتند معادی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و

سلم) اسلام مطرح میکرد (معاد جسمانی) مطلبی است آسیب پذیر که میتوانستند توده مردم را نسبت به آن بد بین کنند و آنرا به آسانی نفی نمایند.
دیگر اینکه اعتقاد به معاد و یا حتی قبول احتمالی آن به هر حال در انسان ایجاد مسئولیت و تعهد میکند، و او را به اندیشه و جستجوگری حق وادار میسازد، و این مطلبی بود که برای سردمداران کفر سخت خطرناک محسوب میشد، لذا اصرار داشتند به هر طریقی شده فکر معاد و پاداش کیفر اعمال را از مغز مردم بیرون کنند.
می گفتند: مگر امکان دارد این استخوانهای پوسیده ، این خاکهای پراکنده ، که تندباد ذرات آن را به هر سو میبرد، روزی جمع شود و لباس تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 22
حیات بر آن بپوشانند؟.
و یا اینکه آنها از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تعبیر به رجل آنهم به صورت نکره میکردند به منظور تحقیر بود.
ولی آنها فراموش کرده بودند که مادر آغاز نیز اجزاء پراکنده ای بودیم هر قطره ای از آبهای موجود در بدن ما در گوشه اقیانوس یا چشمه ای بود، و هر ذره ای از ماده آلی و معدنی جسم ما در گوشه ای از زمین افتاده بود همانگونه که در آغاز خداوند اینها را جمع کرد در پایان نیز قدرت بر این امر دارد.
و عجب اینکه آنها این سخن را دلیل بر دروغگوئی و یا جنون گوینده اش میگرفتند، و میگفتند: آیا او بر خدا دروغ بسته ؟ یا نوعی جنون دارد؟ (افتری علی الله کذبا ام به جنة).
و گرنه آدم راستگو و عاقل چگونه ممکن است لب به چنین سخنی بگشاید؟!
ولی قرآن به طرز قاطعی به آنها چنین پاسخ می گوید: چنین نیست نه او دیوانه است و نه دروغگو، بلکه آنها که ایمان به آخرت ندارند در عذاب و گمراهی دوری هستند (بل الذین لا یؤ منون بالاخرة فی العذاب و الضلال البعید).
چه گمراهی از این آشکارتر که انسان منکر معاد شود معادی که همه سال در برابر چشمان خود نمونه آن را در عالم طبیعت و زنده شدن زمینه ای مرده می بیند.
معادی که اگر نباشد زندگی این جهان نا مفهوم و بی محتوا است .
و بالاخره معادی که انکار آن مساوی است با انکار قدرت و عدل و حکمت پروردگار.
اما چرا می گوید آنها اکنون در عذاب و ضلالند؟ تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 23

این بخاطر آنست که در زندگی مشکلات و حوادثی وجود دارد که بدون ایمان به آخرت انسان نمیتواند آنها را تحمل کند.
به راستی اگر زندگی محدود به همین چند روز عمر دنیا بود تصور مرگ برای هر انسانی کابوس وحشتناکی میباشد، به همین دلیل منکران معاد همیشه در یک نوع نگرانی جانکاه و عذاب الیم به سر میبرند، در حالی که مومنان به معاد مرگ را دریچه ای به سوی جهان بقا، و وسیله ای برای شکسته شدن قفس و آزادی از این زندان می شمرند.
آری ایمان به معاد به انسان آرامش میبخشد، مشکلات را قابل تحمل میکند، و ایثار و فداکاری و جانبازی را برای بشر آسان میسازد.
اصولا آنها که معاد را دلیل بر دروغگوئی یا جنون میشمردند بر اثر کفر و جهلشان گرفتار عذاب تاریک بینی و گمراهی دور و درازی بودند.
گرچه بعضی از مفسران این عذاب را اشاره به عذاب آخرت دانسته اند ولی ظاهر آیه نشان میدهد که آنها هم اکنون در این جهان در عذاب و ضلال گرفتارند.
سپس به دلیل دیگری پیرامون معاد، دلیلی تواءم با تهدید غافلان لجوج ، پرداخته چنین می گوید: آیا به آنچه پیش رو و پشت سر آنان از آسمان و زمین قرار گرفته نگاه نکردند؟ (افلم یروا الی ما بین ایدیهم و ما خلفهم من السماء و الارض).
این آسمان با عظمت با اینهمه عجائب ، با این همه اختران ثابت و سیار و نظاماتی که حاکم بر آن است ، و همچنین این زمین با تمام شگفتیها و انواع موجودات زنده و برکات و مواهبش ، گویاترین دلیل بر قدرت آفریدگار است .
آیا کسی که قدرت بر این همه امور دارد از باز گرداندن انسان بعد از

مرگ به عالم حیات و زندگی عاجز است ؟! این همان ((برهان قدرت)) است که در آیات دیگر قرآن در برابر منکران معاد به آن استدلال شده از جمله در آخر سوره یس (آیه 82) و آیه 99 سوره اسراء و آیات 6 و 7 سوره ق .
در ضمن ، این جمله مقدمه ای است برای تهدید این گروه متعصب تیره دل که اصرار دارند چشم به روی همه حقایق ببندند، لذا به دنبال آن میفرماید: اگر ما بخواهیم به زمین دستور میدهیم پیکر آنها را در خود فرو برد زلزله ای ایجاد شود، زمین شکاف بردارد و در میان آن دفن گردند! (ان نشا نخسف بهم الارض).
((و یا اگر بخواهیم فرمان میدهیم قطعات سنگهای آسمانی بر آنها فرو بارد)) و خودشان و خانه و زندگیشان را در هم بکوبد (او نسقط علیهم کسفا من السماء).

آری ((در این موضوع ، نشانه روشنی است بر قدرت خداوند و توانائی او بر همه چیز، اما برای هر بنده ای که به سوی خدا باز گردد و فکر و اندیشه خود را به کار گیرد)) (ان فی ذلک لایة لکل عبد منیب).
هر کسی در زندگانی خود نمونه هائی از زلزله ها و خسف و فرو رفتن در زمین را دیده یا شنیده است ، و نیز سقوط سنگهای آسمانی را از بالای جو، یا بر اثر ریزش کوهها بر اثر صاعقه ها یا آتشفشانها و مانند آن دیده یا شنیده است ، هر انسان عاقلی میداند که وقوع این امور در هر لحظه و هر مکان امکان پذیر است ، اگر زمین آرامشی دارد و آسمان برای ما امن و امان است ، به قدرت و فرمان دیگری است ما که از هر سو در قبضه قدرت او قرار داریم چگونه میتوانیم توانائیش را بر معاد انکار کنیم ! و یا چگونه میتوانیم از حوزه حکومت او فرار نمائیم . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 25
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:
1 - با اینکه آسمان بالای سر و زمین زیر پاست در آیه فوق تعبیر به ما بین ایدیهم (پیش روی آنها) و ما خلفهم (پشت سر آنها) شده است ، و تنها موردی در قرآن است که این تعبیر در آن دیده میشود، این تعبیر ممکن است اشاره به این معنی باشد که منظره آسمان به هنگام طلوع و غروب خورشید و ماه و ستارگان اهمیت بیشتری دارد و قدرت و عظمت حق در آن لحظه آشکارتر است ، و میدانیم هنگامی که انسان رو به افق می ایستد این منظره پیش روی اوست ، و زمین که در درجه بعد از اهمیت قرار دارد به عنوان پشت سر او معرفی شده است .
بعلاوه اگر این مغروران غافل حتی اینقدر به خود اجازه نمیدهند که بالای سر خود را بنگرند چرا لااقل آنچه را پیش روی آنها قرار دارد و در کنار افق دیده میشود، نمی نگرند؟!
2 - میدانیم درون کره زمین مذاب و سوزان و در حال فوران است ، و در حقیقت زندگی همه انسانها بر روی مجموعه ای از آتشفشانهای بالقوه قرار دارد، یک فرمان کوچک الهی کافی است که یکی از این آتشفشانها سر بر آورد و منطقه عظیمی را بلرزاند و سنگ و مواد مذاب و سوزان را بر آنجا فرو ریزد.
و نیز میدانیم هر شبانه روز صدها هزار سنگهای سرگردان کوچک و بزرگ در حوزه جاذبه زمین قرار گرفته و به سوی آن جذب میشوند، اگر برخورد آنها با قشر هوای محیط زمین که سبب داغ شدن و سوختن آنها میشود نبود، ساکنان زمین به طور مرتب از ناحیه آسمان سنگ باران میشدند، هم اکنون نیز قدرت و شدت آنها به قدری است که گاهی این مانع را پشت سر گذارده و بر زمین فرو میریزند و این یک اخطار الهی است .
بنا بر این اگر ما انسانها در میان این دو منبع خطر به فرمان خدا در نهایت

آرامش زندگی میکنیم همین کافی نیست که به قدرت عظیم او پی ببریم و
سر تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 26
بر آستانش بگذاریم ؟!
3 - قابل توجه اینکه در پایان آخرین آیه فوق آمده است که در اینها آیه و نشانه روشنی از عظمت و قدرت خدا است ، اما برای هر ((بنده انابه کننده)).
اشاره به اینکه گردنکشان یاغی که طوق عبودیت خدا را از گردن بر داشته اند و همچنین بندگان غافلی که به مسیر نادرست و گناه آلودشان ادامه میدهند، و انابه و بازگشتی در کارشان نیست ، آنها نیز از این آیات روشن بهره نمیگیرند، چرا که وجود خورشید به تنهائی کافی نیست چشم بینا و رفع حجاب نیز لازم است . سبأ
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 27
آیه 10 - 11
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضلاً يَجِبَالُ أَوِّبى مَعَهُ وَ الطيرَ وَ أَلَنَّا لَهُ الحْدِيدَ(10)
أَنِ اعْمَلْ سبِغَتٍ وَ قَدِّرْ فى السرْدِ وَ اعْمَلُوا صلِحاً إِنى
بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ(11)
ترجمه :
10 - ما به داود از فضل خود نعمتی بزرگ بخشیدیم ، (ما به کوهها و پرندگان) گفتیم ای کوهها! و ای پرندگان ! با او هم آواز شوید (و همراه او تسبیح خدا گوئید) و آهن را برای او نرم کردیم .
11 - (و دستور دادیم) زره های کامل و فراخ بساز، و حلقه ها را به اندازه و متناسب کن ، و عمل صالح بجا آورید که من به آنچه انجام میدهید بینا هستم .
تفسیر:
مواهب بزرگ خدا بر داود
از آنجا که در آخرین آیه بحث گذشته سخن از عبد منیب و بنده توبه کار بود و میدانیم این توصیف در بعضی از آیات قرآن (24 سوره ص) برای داود پیامبر به شرحی که به خواست خدا خواهد آمد ذکر شده است بنا بر این چه بهتر که گوشه ای از حال این پیامبر بزرگ و فرزندش سلیمان به عنوان یک الگو باز گوشود و بحث گذشته تکمیل گردد.
ضمنا هشداری باشد برای همه کسانی که نعمتهای خدا را به دست
فراموشی تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 28
میسپرند و به هنگامی که بر عریکه قدرت مینشینند خدا را بنده نیستند.
در نخستین آیه می گوید: ما به داود از فضل خود نعمتی بزرگ بخشیدیم (و لقد آتینا داود منا فضلا).

واژه ((فضل)) مفهوم وسیعی دارد که تمام مواهبی را که خدا به داود ارزانی داشته بود شامل میشود، و ذکر آن به صورت نکره دلیل بر عظمت آن است .
حضرت داود مشمول مواهب بسیاری چه در جنبه معنوی و چه در جنبه مادی از سوی پروردگار شده بود که آیات قرآن گویای آن است .
در یکجا می گوید: ((ما به او و فرزندش علم وافری دادیم ، و آنها گفتند خدا را سپاس که ما را بر بسیاری از بندگانش فضل و برتری بخشیده است))
و لقد آتینا داود و سلیمان علما و قالا الحمد لله الذی فضلنا علی کثیر من عباده المؤ منین (نمل - 15).
در جائی دیگر مخصوصا روی آگاهی از سخن گفتن حیوانات تکیه شده و به عنوان یک فضیلت بزرگ مطرح گردیده است : ((یا ایها الناس علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شی ء ان هذا لهو الفضل المبین)): ((ای مردم سخن گفتن پرندگان به ما تعلیم داده شده ، و از همه چیز به ما بهره داده ، این فضیلت آشکاری است (از سوی پروردگار) (نمل - 16)
معجزات مختلفی که در ذیل آیه مورد بحث از آن سخن به میان خواهد آمد بخشی از آن فضائل است ، و نیز صوت و آهنگ بسیار زیبا، و قدرت بر قضاوت عادلانه که در سوره ((ص)) به آن اشاره شده بخشی دیگر از این فضل الهی محسوب میشود و از همه مهمتر فضیلت نبوت و رسالت بود که خدا در اختیار داود گذاشت به هر حال بعد از این اشاره سر بسته به شرح آن میپردازد و قسمتی از فضائل معنوی و بخشی از فضیلتهای مادی داود را بدینگونه شرح میدهد: ((ما تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 29
به کوهها گفتیم با داود همصدا شوید و همچنین شما ای پرندگان با او هم آواز گردید و هر گاه او ذکر و تسبیح خدا می گوید زمزمه را سر دهید (یا جبال اوبی معه و الطیر).
کلمه اوبی در اصل از ((تاویب)) به معنی ترجیع و گرداندن صدا در گلو است ، این ماده گاهی به معنی توبه نیز استعمال میشود بخاطر اینکه حقیقت آن بازگشت به سوی خداست .
گرچه همه ذرات جهان ذکر و تسبیح و حمد خدا می گویند، خواه داودی با آنها همصدا بشود یا نشود، ولی امتیاز داود این بود که به هنگام بلند کردن صدا و سردادن نغمه تسبیح ، آنچه در کمون و درون این موجودات بود آشکار میگشت و زمزمه درونی به نغمه برونی تبدیل میشد همانگونه که در مورد تسبیح سنگریزه در دست پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز در روایات آمده است .
در روایتی از امام صادق (علیهالسلام) میخوانیم : انه خرج یقرأ الزبور و کان اذا قرأ الزبور لا یبقی جبل و لا حجر و لا طائر الا اجابه !: ((داود به

سوی دشت و بیابان خارج شد، و هنگامی که زبور را تلاوت میکرد هیچ کوه و سنگ و پرندهای نبود مگر اینکه با او همصدا می شد)).
بعد از ذکر این فضیلت معنوی به ذکر یک فضیلت مادی پرداخته می گوید: ((و ما آهن را برای او نرم کردیم)) (و النا له الحدید).
ممکن است گفته شود خداوند به صورت اعجازمانندی روش نرم کردن آهن را به داود تعلیم داد، آنچنانکه بتواند از آن مفتولهای نازک و محکمی برای بافتن زره بسازد، و یا گفته شود که قبل از داود برای دفاع در جنگها از صفحات آهن استفاده میشد که هم سنگین بود و هم اگر آن را به خود میبستند چنان خشک و انعطاف ناپذیر بود که جنگجویان را سخت ناراحت می کرد، تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 30
هیچکس تا آن روز نتوانسته بود از مفتولهای باریک و محکم آهن چیزی همچون زره ببافد که همچون لباس به راحتی در تن برود و با حرکات بدن نرم و روان باشد.
ولی ظاهر آیه این است که ، نرم شدن آهن در دست داود به فرمان الهی و به صورت اعجاز انجام میگرفت ، چه مانعی دارد همان کسی که به کوره داغ خاصیت نرم کردن آهن را داده ، همین خاصیت را به شکل دیگر در پنجه های داود قرار دهد؟ در بعضی از روایات اسلامی نیز به همین معنی اشاره شده است .
در حدیثی آمده است که خداوند به داود وحی فرستاد نعم العبد انت الا انک تاکل من بیت المال فبکی داود اربعین صباحا فالان الله له الحدید و کان یعمل کل یوم درعا... فاستغنی عن بیت المال : ((تو بنده خوبی هستی جز اینکه از بیت المال ارتزاق میکنی ، داود 40 روز گریه کرد (و از خدا راه حلی خواست) خداوند آهن را برای او نرم کرد، زرهی میساخت ... و به این وسیله از بیت المال بی نیاز شد)).
درست است که بیت المال مصرف کسانی است که خدمت بدون عوض به جامعه میکنند، و بارهای زمین مانده مهم را بر میدارند، ولی چه بهتر که انسان بتواند هم این خدمت را بکند و هم از کد یمین - در صورت توانائی - امرار معاش نماید، و داود میخواست چنین بنده ممتازی باشد.
به هر حال داود از این توانائی که خدا به او داده بود در بهترین طریق یعنی ساختن وسیله جهاد، آن هم وسیله حفاظت در برابر دشمن ، استفاده میکرد، و هرگز از آن در وسائل عادی زندگی بهره گیری ننمود، و تازه از در آمد آن - طبق بعضی از روایات - علاوه بر اینکه زندگی ساده خود را اداره میکرد چیزی تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 31
هم به نیازمندان انفاق مینمود علاوه بر همه اینها فایده دیگر این کار آن بود که معجزه ای گویا برای او محسوب می شد.
بعضی از مفسران چنین نقل کرده اند که لقمان به حضور داود آمد به

هنگامی که نخستین زره را میبافت ، آهن را به صورت مفتولها و حلقه های متعددی در می آورد، و در هم فرو میکرد این منظره سخت نظر لقمان را به خود جلب کرد، و در فکر فرو رفت ، ولی همچنان نگاه میکرد، و هیچ سؤ ال ننمود، تا اینکه داود بافتن زره را به پایان رسانید، برخاست و بر تن کرد و گفت چه وسیله دفاعی خوبی برای جنگ است ؟! لقمان که هدف نهائی را در یافته بود، چنین گفت الصمت حکمة و قلیل فاعله !: ((خاموشی حکمت است اما کمتر کسی آن را انجام میدهد))!(2).
آیه بعد شرحی برای زره ساختن داود و فرمان بسیار پر معنی پروردگار در این زمینه است ، می گوید: ما به او گفتیم زره های کامل بساز، و حلقه های آنها را به اندازه و متناسب کن (ان اعمل سابغات و قدر فی السرد).
سابغات جمع ((سابغ)) به معنی زره کامل و فراخ است ، و اسباغ نعمت نیز به معنی فراخی نعمت است .
((سرد)) در اصل به معنی بافتن اشیاء خشن همانند زره است ، جمله ((و قدر فی السرد)) مفهومش همان رعایت کردن اندازه های متناسب در حلقه های زره و طرز بافتن آن است .
در واقع خداوند به داود دستوری میدهد که باید سرمشقی برای همه صنعتگران و کارگران با ایمان جهان باشد، دستور محکم کاری و رعایت دقت در تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 32
کیفیت و کمیت در مصنوعات ، آنچنان که مصرف کنندگان به خوبی و راحتی بتوانند از آن استفاده کنند، و از استحکام کامل برخوردار باشد.
به داود می گوید: زره را گشاد و راحت درست کن ، تا جنگجو به هنگام پوشیدن در زندان گرفتار نشود، نه حلقه ها را بیش از اندازه کوچک و باریک کن که حالت انعطاف خود را از دست بدهد، و نه زیاد درشت و بی قواره که گاه نوک شمشیر و خنجر و نیزه و تیر از آن بگذرد، همه چیزش باندازه و متناسب باشد.
خلاصه اینکه : خداوند هم ماده اصلی را به مقتضای ((النا له الحدید)) در اختیار داود گذاشت ، و هم طرز صورت بخشیدن و ساختن زره را به او آموزش داد، تا محصولی کامل از این ماده و صورت فراهم گردد.
و در پایان آیه داود و خاندانش را مخاطب ساخته می گوید: ((عمل صالح بجا آورید که من نسبت به آنچه انجام میدهید بصیر و بینا هستم)) (و اعملوا صالحا انی بما تعملون بصیر).
مخاطب در آغاز آیه تنها داود است ، و در پایان او و خاندانش یا او و قومش میباشد، چرا که همه این مسائل مقدمه برای عمل صالح است ، هدف ساختن زره و کسب در آمد نیست ، هدف عمل صالح است ، و اینها وسیله ای است در آن مسیر که هم داود از آن بهره میگرفت و هم خاندانش .

و یکی از شئون عمل صالح آن است که در صنایع دقت کافی را از هر جهت رعایت کنند و محصول کامل و مفیدی ارائه دهند و از هر گونه بدکاری و کم کاری بپرهیزند.
این احتمال نیز وجود دارد که مخاطب به این خطاب داود و تمام کسانی که از دسترنج و دستباف او استفاده میکردند بوده باشد، اشاره به اینکه این وسیله دفاعی را در راه عمل صالح به کار گیرند، نه در طریق ظلم و جور و گناه . سبأ
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 33
آیه 12 - 14
آیه و ترجمه
وَ لِسلَیْمَنَ الرِّیحَ غُدُوُّهَا شهْرٌ وَ رَوَاحُهَا شهْرٌ وَ أَسلْنَا لَهُ عَینَ الْقِطرِ وَ مِنَ الْجِنِّ مَن یَعْمَلُ بَینَ یَدَیْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَ مَن یَزِغْ مِنهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السعِیرِ(12)
یَعْمَلُونَ لَهُ مَا یَشاءُ مِن محَرِیب وَ تَمَثِیلَ وَ جِفَانٍ کالجْوَابِ وَ قُدُورٍ رَّاسِیَتٍ اعْمَلُوا ءَالَ دَاوُدَ شکْراً وَ قَلِیلٌ مِّنْ عِبَادِی الشکُورُ(13)
فَلَمَّا قَضیْنَا عَلَیْهِ الْمَوْت مَا دَلهَّمْ عَلی مَوْتِهِ إِلا دَابَّةُ الاَرْضِ تَأْکلُ مِنسأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَیَّنَتِ الجْنُّ أَن لَّوْ کانُوا یَعْلَمُونَ الْغَیْب مَا لَبِثُوا فی الْعَذَابِ الْمُهِینِ(14)
ترجمه :
12 - و برای سلیمان باد را مسخر ساختیم که صبحگاهان مسیر یک ماه را میپیمود، و عصرگاهان مسیر یک ماه را، و چشمه مس (مذاب) را برای او روان ساختیم ، و گروهی از جن پیش روی او به اذن پروردگار کار میکردند، و هر کدام از آنها از فرمان ما سرپیچی میکرد او را از عذاب آتش سوزان می چشاندیم !
13 - آنها هر چه سلیمان میخواست برایش درست میکردند، معبدها، تمثالها، ظروف تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 34
بزرگ غذا همانند حوضها! و دیگهای ثابت (که از بزرگی قابل حمل و نقل نبود، و به آنها گفتیم :) ای آل داود شکر (اینهمه نعمت را) بجا آورید، اما عده کمی از بندگان من شکرگذارند!
14 - (با اینهمه جلال و شکوه سلیمان) هنگامی که مرگ را بر او مقرر داشتیم کسی آنها را از مرگ وی آگاه نساخت ، مگر جنبنده زمین (موریانه) که عصای او را میخورد (تا شکست و پیکر سلیمان فرو افتاد) هنگامی که بر زمین افتاد جنیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در عذاب خوار کننده باقی نمی ماندند.
تفسیر:
حشمت سلیمان و مرگ عبرتانگیز او
به دنبال بحث از مواهبی که خدا به داود داده بود سخن را به فرزندش

سلیمان میکشاند، و در حالی که در مورد داود از دو موهبت ، سخن به میان آمد، در مورد فرزندش سلیمان از سه موهبت بزرگ بحث میکند، میفرماید: ما باد را مسخر سلیمان قرار دادیم که صبحگاهان مسیر یک ماه را میپیمود و عصرگاهان مسیر یک ماه ! (و لسلیمان الریح غدوها شهر و رواحها شهر).
جالب اینکه برای پدر جسم خشن و فوق العاده محکمی یعنی آهن را مسخر میکند و برای فرزند موجود بسیار لطیف ، ولی هر دو کار سازنده و اعجاز آمیزند و مفید، جسم سخت را برای داود نرم میکند، و امواج لطیف باد را برای سلیمان فعال و محکم !
لطافت باد هرگز مانع از آن نیست که اعمال مهمی را انجام دهد، بادها
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 35
هستند که کشتیها عظیم را بر سطح اقیانوسها به حرکت در می آورند، سنگهای سنگین آسیا را میچرخانند، و بالنها را بر فراز آسمان به شکل هواپیما به حرکت در می آورند.
آری خداوند این جسم لطیف را با این قدرت خیره کننده در اختیار سلیمان قرار داد.
در اینکه باد چگونه دستگاه سلیمان (کرسی یا فرش او را) به حرکت در می آورد، بر ما روشن نیست ، همین قدر میدانیم هیچ چیز در برابر قدرت خدا مشکل و پیچیده نمیباشد، جائی که انسان بتواند با قدرت ناچیزش بالنها (محفظه هائی که گازهای سبک در آن میکردند و به آسمان پرواز میکرد و گاه انسانهائی را نیز با خود میبرد) و امروز هواپیماهای عظیم غولپیکر را با صدها مسافر و وسائل زیاد در اوج آسمانها به حرکت در می آورد، چگونه حرکت دادن بساط سلیمان به وسیله باد برای خداوند مشکل است ؟
چه عاملی سلیمان و دستگاه او را از سقوط و یا فشار هوا و مشکلات دیگر ناشی از حرکت آسمانی حفظ میکرد؟! این نیز از مسائلی است که جزئیاتش برای ما روشن نیست ، ولی میدانیم اینگونه خارق عادتها در تاریخ انبیاء فراوان بوده است ، هر چند متاسفانه افراد نادان یا دشمنان دانا آنها را آمیخته با خرافاتی کرده اند که چهره اصلی این مسائل را دگرگون و بدنما ساخته ، و ما در این زمینه به همان مقدار که قرآن اشاره کرده قناعت می کنیم .
((غدو)) (بر وزن علو) به معنی طرف صبح است ، در مقابل ((رواح)) که طرف غروب را می گویند، که حیوانات برای استراحت به جایگاه خود باز میگردند، ولی از قرائن بر می آید که در آیه مورد بحث ((غدو)) بمعنی
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 36
نیم اول روز است ، و ((رواح)) نیم دوم ، و مفهوم آیه این است که

سلیمان از صبح تا به ظهر با این مرکب را هوار به اندازه یکماه مسافران آن زمان راه میرفت و نیم دوم روز نیز به همین مقدار راه می پیمود.
سپس به دومین موهبت الهی نسبت به سلیمان اشاره کرده می گوید: و برای او چشمه مس (مذاب) را روان ساختیم ! (و اسلنا له عین القطر).
((اسلنا)) از ماده ((سیلان)) به معنی جاری ساختن است ، و ((قطر)) به معنی مس میباشد و منظور این است که ما این فلز را برای او ذوب کردیم و همچون چشمه آب روان گردید!
بعضی ((قطر)) را به معنی انواع مختلف فلزات یا به معنی روی دانسته اند و به این ترتیب برای پدر آهن نرم شد و برای پسر فلزات ذوب گردید (ولی معروف همان معنی اول است).
چگونه چشمه ای از مس مذاب یا فلزات دیگر در اختیار سلیمان قرار گرفت ؟ آیا خداوند طریقه ذوب کردن این فلزات را در مقیاس بسیار وسیع و گسترده از طریق اعجاز و الهام به این پیامبر آموخت ؟
و یا چشمه ای از این فلز مایع شبیه همان چشمه هائی که به هنگام فعالیت کوههای آتشفشانی از دامنه آنها سرازیر میشود به صورت اعجاز آمیز در اختیار او قرار گرفت ؟ و یا به نحوی دیگر؟ دقیقا بر ما روشن نیست ، همین اندازه میدانیم این نیز از الطاف الهی در باره این پیامبر بزرگ بود.
و بالاخره به بیان سومین موهبت پروردگار نسبت به سلیمان یعنی تسخیر گروه عظیمی از جن پرداخته چنین می گوید: ((و گروهی از جن پیش روی او به اذن پروردگار برایش کار میکردند)). (و من الجن من یعمل بین یدیه باذن ربه).
((و هر گاه کسی از آنها از فرمان ما سرپیچی میکرد او را با آتش سوزان

مجازات میکردیم)) (و من یزغ منهم عن امرنا نذقه من عذاب السعیر).
((جن)) چنانکه از نامش نیز پیداست موجودی است مستور از حس ، دارای عقل و قدرت و چنانکه از آیات قرآن استفاده میشود مکلف به تکالیف الهی است .
در باره ((جن)) افسانه ها و داستانهای خرافی بسیار ساخته اند، ولی اگر این خرافات را حذف کنیم اصل وجود آن و صفات ویژه ای که در قرآن برای جن آمده است مطلبی است که هرگز با علم و عقل مخالف نیست ، و ما شرح بیشتر این موضوع را در تفسیر سوره جن به خواست خدا خواهیم داد.
به هر حال از تعبیر آیه فوق استفاده میشود که تسخیر این نیروی عظیم نیز به فرمان پروردگار بوده ، و هر گاه از انجام وظائفشان سر باز میزدند مجازات می شدند.

جمعی از مفسران گفته اند منظور از عذاب السعیر در اینجا مجازات روز قیامت است ، در حالی که ظاهر آیه نظر به مجازات متخلفین در دنیا داشته ، از آیات سوره ((ص)) نیز به خوبی استفاده میشود که خداوند گروهی از شیاطین را در اختیار او قرار داده بود که برای او کارهای عمرانی مهمی انجام میدادند، و هر گاه تخلف میکردند آنها را به زنجیر می افکند و الشیاطین کل بناء و غواص و آخرین مقرنین فی الاصفاد (ص آیات 37 و 38) قابل توجه اینکه برای اداره یک حکومت وسیع و کشور پهناوری همچون کشور سلیمان عوامل زیادی لازم است ، ولی از همه مهمتر سه عامل است که در آیه فوق اشاره به آنها شده :
نخست یک وسیله نقلیه سریع و مستمر و فراگیر است که رئیس حکومت بتواند با آن از تمام جوانب کشورش آگاه گردد.
دوم مواد اولیه ای که برای تهیه ابزار لازم برای زندگی مردم و صنایع

مختلف ، مورد استفاده قرار گیرد.
و سر انجام نیروی فعال کار که بتواند از آن مواد بهره گیری کافی کند، و کیفیت لازم را به آنها بدهد، و نیازهای مختلف کشور را از این نظر بر طرف سازد.
و میبینیم خداوند این هر سه موضوع را در اختیار سلیمان قرار داده بود، و او نیز به نحو احسن برای رفاه مردم و عمران و آبادانی و امنیت از آنها بهره می گرفت .
این موضوع اختصاص به عصر سلیمان و حکومت او ندارد و توجه به آن امروز و فردا و اینجا و همه جا برای اداره صحیح کشورها ضرورت دارد.
در آیه بعد به بخشی از کارهای مهم تولیدی گروه جن که به فرمان سلیمان انجام میدادند اشاره کرده ، چنین می گوید:
((سلیمان هر چه میخواست از معبدها، و تمثالها، و ظرفهای بزرگ غذا که همچون حوضه ای بزرگ بود، و دیگهای عظیم ثابت برای او تهیه می کردند)) (یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل و جفان کالجواب و قدور راسیات).
که بخشی از آنها مربوط به مسائل معنوی و عبادی بود، و بخشی با نیازهای جسمانی انسانها، و جمعیت عظیم لشکریان و کارگزارانش تناسب داشت .
((محاریب)) جمع محراب در لغت به معنی عبادتگاه یا قصرها و ساختمانهای بزرگی است که به منظور معبد ساخته می شود.
گاهی نیز به قسمت صدر مجلس ، یا صدر مسجد و معبد، نیز اطلاق میشود آنچه امروز به آن محراب می گویند که همان محل امام جماعت است در حقیقت تعبیر و معنی تازهای است که از ریشه اصلی گرفته شده

است .
به هر حال از آنجا که این واژه از ماده ((حرب)) به معنی جنگ است علت
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 39
نامگذاری معابد را به محراب این دانسته اند که محل محاربه و جنگ با
شیطان و هوای نفس است .
و یا از ((حرب)) به معنی لباس است که در میدان جنگ از تن دشمن
گرفته میشود، چرا که انسان در معبد باید پوشش افکار دنیوی و پراکندگی
خاطر را از خود بر گیرد.
به هر حال این کارکنان فعال و چابک سلیمان معابد بزرگ و باشکوهی که
درخور حکومت الهی و مذهبی او بود برای او ترتیب میدادند، تا مردم
بتوانند به راحتی به وظائف عبادی خود قیام کنند.
((تماثیل)) جمع تمثال هم به معنی نقش و عکس آمده ، و هم مجسمه ،
در اینکه این مجسمه ها یا نقشها صورتهای چه موجوداتی بودند، و به چه
منظور سلیمان دستور تهیه آنها را میداد تفسیرهای مختلفی شده است :
ممکن است اینها جنبه تزیینی داشته ، همانگونه که در بناهای مهم قدیم
بلکه جدید ما نیز دیده می شود.
و یا برای افزودن ابهت به تشکیلات او بوده است ، چرا که نقش پاره ای از
حیوانات چون شیر در افکار بسیاری از مردم ابهت آفرین است .
آیا مجسمه سازی موجودات ذی روح در شریعت سلیمان (علیهالسلام)
مجاز بوده ، هر چند در اسلام ممنوع است ؟ یا اینکه مجسمه هائی که برای
سلیمان می ساختند از جنس غیر ذی روح بوده مانند تمثالهای درختان و
کوهها و خورشید و ماه و ستارگان ؟
و یا فقط برای او نقش و نگار بر دیوارها میزدند که در ظریف کاریهای آثار
باستانی بسیار دیده میشود و میدانیم نقش و نگار هر چه باشد، بر خلاف
مجسمه حرام نیست . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 40
همه اینها محتمل است چرا که ممکن است تحریم مجسمه سازی در اسلام
به منظور مبارزه شدید با مساله بت پرستی و ریشه کن کردن آن بوده و
این ضرورت در زمان سلیمان تا این اندازه وجود نداشته و این حکم در
شریعت او نبوده است .
ولی در روایتی که از امام صادق (علیهالسلام) در تفسیر این آیه نقل شده
چنین میخوانیم : و الله ما هی تماثیل الرجال و النساء و لکنها الشجر و
شبهه : بخدا سوگند تمثالهای مورد در خواست سلیمان مجسمه مردان و
زنان نبوده بلکه تمثال درخت و مانند آن بوده است .
مطابق این روایت مجسمه سازی ذیروح در شریعت وی نیز حرام بوده .
((جفان)) جمع ((جفنه)) (بر وزن وزنه) به معنی ظرفهای غذاخوری
است .

و ((جواب)) جمع ((جابیه)) به معنی حوض آب است ، و از این تعبیر استفاده میشود که ظرفهای بسیار عظیم غذاخوری که هر کدام همچون حوضی بود برای سلیمان تهیه میدیدند تا گروه کثیری بتوانند اطراف آن بنشینند و از آن غذا بخورند، و اگر فراموش نکرده باشیم در زمانهای کمی قدیم نیز بر سر سفره ها از مجموعه های بزرگ برای خوردن غذا به صورت دستجمعی استفاده میشد، و در حقیقت سفره آنها همان ظرف بزرگ بود، و مثل امروز ظرفهای مستقل و جدای از یکدیگر معمول نبود.
((قدور)) جمع ((قدر)) (بر وزن قشر) به معنی ظرفی است که غذا در آن طبخ میشود و ((راسیات)) جمع ((راسیه)) به معنی پا بر جا و ثابت است و در اینجا منظور دیگهائی است که از عظمت آن را از جا تکان نمیدادند.
در پایان آیه ، بعد از ذکر این مواهب خداوند خطاب به دودمان حضرت داود کرده میفرماید: ای آل داود شکرگزاری کنید (اعملوا آل داود شکرا).
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 41
اما عده کمی از بندگان من شکرگزارند! (و قلیل من عبادی الشکور)
بدیهی است اگر منظور از شکرگزاری تنها شکر با زبان باشد مساله مشکلی نیست تا عاملان به آن قلیل بوده باشند، بلکه منظور شکر در عمل است ، یعنی استفاده از مواهب در مسیر همان اهدافی که بخاطر آن آفریده و اعطا شده اند، و مسلم است کسانی که مواهب الهی را عموما در جای خود به کار گیرند اندکی بیش نیستند.
بعضی از بزرگان برای شکر سه مرحله قائل شده اند: شکر با قلب که همان تصور نعمت و رضایت و خشنودی نسبت به آن است .
و شکر با زبان که ثنا گفتن نعمت دهنده است .
و شکر سایر اعضاء و جوارح و آن هماهنگ ساختن اعمال با آن نعمت است .
((شکور)) صیغه مبالغه است و فزونی شکرگزاری را میرساند که همان تکرار شکر و تداوم آن با قلب و لسان و اعضاء است .
البته گاهی این صفت برای خداوند نیز آورده شده است مانند آنچه در آیه 17 سوره تغابن آمده انه شکور حلیم و منظور از شکرگزاری خداوند آنست که به مقداری که بندگان در مسیر طاعت او گام برمیدارند آنها را مشمول مواهب و الطاف خویش میسازد، و از آنها تشکر و سپاسگزاری میکند، و از فضل خود بیش از آنچه استحقاق دارند بر آنها می افزاید.
به هر حال این تعبیر که افراد کمی از بندگان من شکرگزارند ممکن است برای بیان عظمت مقام این گروه باشد که افراد نمونه ای هستند، و یا به این منظور که شما کوشش کنید و در زمره آنان در آئید تا بر جمع شاکران افزوده شود.
آخرین آیه مورد بحث که در عین حال آخرین سخن پیرامون سلیمان تفسیر

است ، از مرگ عجیب و عبرت انگیز این پیامبر بزرگ خدا سخن می گوید، و این واقعیت را روشن میسازد که پیامبر با آن عظمت ، و حکمرانی با آن قدرت و ابهت ، چگونه به آسانی جان به جان آفرین سپرد، و حتی پیش از آنکه تن او در بستر آرام گیرد چنگال اجل گریبانش را گرفت !
می فرماید: ((هنگامی که مرگ را برای سلیمان مقرر کردیم کسی مردم را از مرگ او آگاه نساخت ، مگر جنبنده ای از زمین که عصای او را میخورد ((تا عصا شکست و پیکر سلیمان فرو افتاد)) (فلما قضینا علیه الموت ما دلهم علی موته الا دابة الارض تاکل منساته).
از تعبیر آیه فوق و همچنین روایات متعدد استفاده میشود به هنگامی که مرگ سلیمان فرا رسید ایستاده بود و بر عصای خود تکیه کرده بود، ناگهان مرگ گریبانش را گرفت و روح از بدنش پرواز کرد، او در همان حال مدتی سر پا ماند تا اینکه موریانه که قرآن از آن به دابة الارض (جنبنده زمین) تعبیر کرده عصای او را خورد و تعادل خود را از دست داد و روی زمین افتاد و مردم از مرگ او آگاه شدند!
لذا بعد از آن میافزاید: ((هنگامی که سلیمان فرو افتاد جنیان فهمیدند که اگر از غیب آگاه بودند در عذاب خوار کننده باقی نمیماندند)) (فلما خر تبینت الجن ان لو کانوا یعلمون الغیب ما لبثوا فی العذاب المهین).
جمله ((تبینت)) از ماده تبین معمولا به معنی آشکار شدن است (فعل

لازم) و گاهی نیز به معنی دانستن و آگاه شدن از چیزی آمده است (فعل متعدی) و اینجا متناسب با معنی دوم است ، یعنی تا آن زمان گروه جن از مرگ سلیمان آگاه نبودند و فهمیدند که اگر از اسرار غیب آگاه بودند در این مدت در زحمت و رنج کارهای سنگین باقی نمی ماندند.
جمعی از مفسران جمله را به معنی اول گرفته اند و گفته اند مفهوم آیه چنین است که بعد از افتادن سلیمان وضع جنیان برای انسانها آشکار شد که آنها از اسرار غیب آگاه نیستند، و بی جهت عده ای چنین عقیده ای را در باره آنها داشتند تعبیر به عذاب مهین ممکن است اشاره به کارهای سنگین و سختی بوده باشد که سلیمان گاهی به عنوان جریمه و مجازات بر عهده گروهی از جن میگذارد، و گر نه پیامبر خدا هرگز کسی را بی جهت در فشار و عذاب ، آنهم عذاب خوار کننده قرار نمی دهد.
نکته ها
1 - دور نمائی از زندگانی عبرت انگیز سلیمان (علیهالسلام).
قرآن مجید - بر خلاف تورات کنونی که سلیمان (علیهالسلام) را یک پادشاه جبار و بتخانه ساز و تسلیم هوسهای زنان معرفی کرده سلیمان (علیهالسلام) را یک پیغمبر بزرگ خدا میشمرد، و او را به عنوان سمبل

قدرت و حکومت بی نظیر مطرح کرده ، و در لابلای بحثهای مربوط به سلیمان درسهای بزرگی به انسانها داده که هدف تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 44
اصلی از ذکر این داستانها همانها بوده است .
در آیات فوق خواندیم خداوند مواهب عظیمی به این پیامبر بزرگ داد، مرکبی بسیار سریع و تندرو که با آن میتوانست در مدتی کوتاه سراسر کشور پهناورش را سیر کند.
مواد معدنی فراوان برای انواع صنایع .
نیروی فعال کافی برای شکل دادن به این مواد معدنی .
او با بهره گیری از این وسائل معابد بزرگی ساخت ، و مردم را به عبادت ترغیب نمود، و نیز برای پذیرائی از لشکریان و کارمندان حکومت و توده های مستضعف مردم برنامه وسیع و گسترده ای تنظیم کرد که از نمونه ظروفش که در آیات بالا آمده است میتوان بقیه را حدس زد.
در برابر همه این مواهب به او دستور شکرگزاری داد، با تاکید بر این مطلب که حق شکر نعمتهای خدا را کمتر کسی میتواند بجا آورد!
سپس روشن ساخت که مردی ، با این قدرت و عظمت چقدر در برابر مرگ آسیب پذیر و ناتوان بود، که در یک لحظه به مرگ ناگهانی از دنیا رفت ، آنچنانکه اجل حتی مجال نشستن و یا خوابیدن در بستر را به او نداد تا مغروران سرکش گمان نکنند اگر به جائی رسیدند و قدرتی کسب کردند در واقع توانا شده اند که جن و انس ، شیطان و پری خدمتکار او بودند و زمین و آسمان جولانگاه او بود، و در حشمت او هر کس که شک نماید بر عقل و فکرت او خندند مرغ و ماهی ! در یک لحظه کوتاه همچون حبابی بر امواج دریا محو و نابود شد!
و نیز روشن سازد چگونه یک عصای ناچیز او را مدتی سر پا داشت و با ملاحظه قامت نشسته یا ایستاده او جنیان گرما گرم مشغول کار بودند؟
و نیز چگونه موریانه ای او را بر زمین افکند، و تمام رشته های کشور او را به هم ریخت ، آری یک عصا نیروی فعال کشوری پهناور را به حرکت در آورده تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 45
بود، و یک موریانه آن را از حرکت باز داشت !.
جالب اینکه در بعضی از روایات آمده است که در آن روز سلیمان دید جوانی خوشرو و خوش لباس از یکی از زوایای قصر بیرون آمد و به سوی او حرکت نمود، سلیمان تعجب کرد، گفت : تو کیستی ؟ و به اذن چه کسی اینجا آمدی ؟! من گفته بودم هیچکس امروز اینجا نیاید!
در پاسخ گفت : من کسی هستم که نه از شاهان میترسم ! نه رشوه میگیرم ! - سلیمان بیشتر تعجب کرد - اما او مجالی نداد و افزود: من فرشته مرگم ، آمده ام تا قبض روح تو کنم ! این را گفت و فورا قبض روح

او کرد!.
این را نیز باید یادآوری کنیم که داستان سلیمان مانند بسیاری از داستانهای انبیا، با روایات مجعولی متاسفانه آمیخته شده ، و خرافاتی به آن بسته اند که چهره این پیامبر بزرگ را دگرگون ساخته ، و بسیاری از این خرافات از تورات کنونی گرفته شده است و اگر ما به آنچه قرآن گفته قناعت کنیم هیچ مشکلی پیش نخواهد آمد.
2 - چرا مرگ سلیمان مدتی مکتوم ماند؟
در اینکه چه مدت مرگ حضرت سلیمان بر کارکنان حکومتش مخفی ماند؟ دقیقا روشن نیست یکسال ؟ یک ماه ؟ یا چند روز؟
مفسران در این باره نظر واحدی ندارند.
آیا این کتمان از ناحیه اطرافیان او صورت گرفت که آگاهانه برای اینکه رشته امور کشور موقتا از هم متلاشی نشود مرگ او را مکتوم داشتند؟
و یا اینکه اطرافیان نیز از این امر آگاهی نداشتند؟! تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 46
بسیار بعید به نظر میرسد که برای یک مدت طولانی حتی بیش از یک روز اطرافیان او آگاه نشوند، چرا که مسلما افرادی مامور بودند که برای او غذا و سایر احتیاجات ببرند، آنها از این ماجرا آگاه میشدند، بنا بر این بعید نیست - همانگونه که بعضی از مفسران گفته اند - آنها از این امر آگاهی یافتند، ولی آن را به خاطر مصالحی مخفی کردند، لذا در بعضی از روایات آمده است که در این مدت آصف بن برخیا وزیر مخصوص او امور کشور را تدبیر می کرد.
آیا سلیمان در حال ایستاده تکیه بر عصا کرده بود یا نشسته دستها را بر عصا نهاده ، و سر را به روی دست تکیه داده بود و به همین حال قبض روح شد و مدتی باقی ماند؟ احتمالات مختلفی وجود دارد، هر چند احتمال اخیر نزدیک تر به نظر می رسد.
آیا اگر این مدت طولانی بوده ، نخوردن غذا و ننوشیدن آب مساله ای برای بینندگان مطرح نمی کرده ؟
از آنجا که همه کار سلیمان عجیب بوده شاید این مساله را نیز از عجائب او میشمردند، حتی در روایتی میخوانیم کم کم این زمزمه در میان گروهی پیدا شد که باید سلیمان را پرستش کرد مگر نه این است که او مدتی بر جای خود ثابت مانده ، نه میخوابد و نه غذا میخورد و نه آب می نوشد.
اما به هنگامی که عصا در هم شکست و فرو افتاد، همه این رشته ها از هم گسست ، و خیالات آنها نقش بر آب شد.
ولی به هر حال هر چه بود این تاخیر در اعلام مرگ سلیمان بسیار چیزها را فاش ساخت .
1 - بر همگان روشن شد که انسان اگر هم به اوج قدرت برسد باز

موجودی تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 47
است ضعیف در برابر حوادث ، و همچون پر کاهی است در مسیر طوفان به هر سو پرتاب می شود.
امیر مؤ منان علی (علیهالسلام) در یکی از خطب نهج البلاغه میفرماید: فلو ان احدا یجد الی البقاء سلما او لدفع الموت سبیلا لکان ذلک سلیمان ابن داود (علیهماالسلام) الذی سخر له ملک الجن و الانس مع النبوة و عظیم الزلفة : ((اگر کسی در این جهان نردبانی به عالم بقا مییافت و یا میتوانست مرگ را از خود دور کند سلیمان بود که حکومت بر جن و انس تواءم با نبوت و مقام والا برای او فراهم شده بود)).
2 - بر همه روشن شد که گروه جن از غیب آگاه نیستند، و انسانهای نادان و بیخبری که آنها را پرستش میکردند سخت در اشتباه و خطا بودند.
3 - برای همه مردم این حقیقت فاش گشت که چگونه ممکن است نظام و شیرازه کشوری بستگی به موضوع کوچکی پیدا کند با وجود آن بر پا باشد، و با فرو ریختنش فرو ریزد، و در ماورای این امور قدرت بی انتهای پروردگار تجلی نماید.
3 - چهره سلیمان در قرآن و تورات کنونی ؟
در حالی که قرآن سلیمان را پیامبری بزرگ میخواند با علم سرشار و تقوای بسیار پیامبری که با داشتن حکومت عظیم هرگز اسیر مقام و مال نشد، و به آنها که از سوی ملکه سبا برای فریفتنش هدایای بسیار گرانبهائی آورده بودند گفت : اتمدونن بمال فما آتانی الله خیر مما آتاکم : ((آیا مرا به وسیله مال میخواهید کمک کنید؟ در حالی که آنچه خدا به من داده است از آنچه به شما داده برتر است)) (نمل - 36).
پیامبری که تمام آرزویش این بود بتواند شکر نعمتهای پروردگار را تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 48
بجا آورد و قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی علی و علی والدی : ((گفت پروردگارا! مرا یاری و الهام کن تا بتوانم شکر نعمتهائی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته ای بجای آورم (نمل - 19).
رهبری که حتی اجازه نمیداد کسی آگاهانه به مورچه ای ستم کند، لذا در وادی نمل ، مورچه ای صدا زد یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون : ای مورچگان به لانه ها بروید مبادا سلیمان و لشکریانش نا آگاهانه شما را پایمال کنند! (نمل - 18).
عبادتکاری بود که هر گاه لحظه ای به دنیا مشغول و از ذکر خدا غافل میشد در مقام جبران بر می آمد و میگفت : انی احببت حب الخیر عن ذکر ربی : افسوس که علاقه به نیکیها مرا لحظه ای از یاد خدایم به خود مشغول داشت (ص - 32).
حکیمی بود که در عین قدرت جز با منطق سخن نمیگفت ، و حتی در گفتگو

با پرنده ای همچون هدهد، حق و عدالت را از دست نمی داد.
حاکمی بود که معاونش آنچنان از ((علم کتاب)) سرشار بود که در یک لحظه می توانست تخت بلقیس را حاضر کند.
و قرآن او را با اوصافی همچون اواب (بسیار بازگشت کننده به سوی خدا) و نعم العبد (بنده بسیار خوب) خوانده .
کسی که خداوند ((حکومت)) و ((علم)) را در اختیار او قرار داده بود و کسی که او را مشمول هدایت خویش فرموده بود، و کسی که یک لحظه در عمرش به خدا شرک نورزید.
ولی با این حال ببینیم تورات تحریف یافته کنونی چگونه دامان پاک این پیامبر بزرگ را آلوده به شرک و غیر آن می کند.
تورات بدترین نسبتها را در زمینه بنا کردن بتکده و ترویج از بت پرستی
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 49
و عشق بیحساب به زنان و تعبیرات بسیار زننده از توصیف های عاشقانه او بیان کرده که نقل همه آن شرم آور است تنها به یک قسمت که ملایمتر به نظر میرسد قناعت می کنیم .
در کتاب اول ملوک و پادشاهان چنین میخوانیم :
و سلیمان ملک سوای دختر فرعون زنان بیگانه بسیاری را از ((مو آبیان)) و ((عمونیان)) و ((ادومیان)) و ((صیدونیان)) و ((حتیان)) دوست می داشت از امتهائی که خداوند بنی اسرائیل را فرموده بود که شما به ایشان در نیائید (و ازدواج نکنید) و ایشان به شما در نیایند که ایشان قلب شما را به خدایان خودشان مایل خواهند گردانید، و سلیمان از راه محبت به ایشان ملصق شد!
و او را هفتصد زن بانویه (عقدی) و سیصد متعه (موقت) بود! و ایشان قلبش را برگردانیدند، و واقع شد وقت پیری سلیمان که زنهایش قلبش را به سمت خدایان غریب برگردانیدند، و قلبش مثل قلب پدرش داود با خدایش کامل نبود! و سلیمان در عقب ((عشترون)) خدای صیدونیان و ((ملکوم)) مکروه عمونیان (بت عمونیان) رفت ، و سلیمان در نظر خداوند بدی کرد و مثل پدرش داود راه خداوند را تماما نرفت !!
آنگاه سلیمان مقام بلندی را به کوهی که روبروی ((اورشلیم)) است بخصوص ((کموش)) مکروه پسران عمون بنا کرد، پس خداوند به سلیمان غضبناک شد، بسبب اینکه قلبش از خداوند خدای اسرائیل که وی را دو مرتبه مرئی شد برگردانید... و خداوند به سلیمان گفت چونکه این عمل از تو صادر شد، و عهد مرا و فرائضی که به تو امر فرموده نگاه نداشتی ، البته مملکت تو را از دست تو خواهم گرفت ! و به بنده ات خواهم داد! نهایت به ایام تو این را نخواهم کرد، به سبب پدرت داود، و از دست پسرت آنرا خواهم گرفت ... نهایت تمامی مملکت را از دست او (سلیمان)

نخواهم گرفت ، بلکه به پاس خاطر بنده من تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 50
داود که برگزیدم بجهت اینکه اوامر و فرائض مرا نگاه داشته بود! او را در تمامی روزهای عمرش سلطان خواهم نمود...).
از مجموع این داستان دروغین تورات چنین بر می آید:
1 - سلیمان علاقه زیادی به زنان طوایف بت پرست داشت ، و بر خلاف دستور خدا عده زیادی از آنان را گرفت ، و کم کم به مذهب آنها تمایل پیدا کرد! و با اینکه شخص زن ندیده ای هم نبود، بلکه 700 زن عقدی و 300 زن متعه داشت ! علاقه شدید او به زنها او را از راه خدا بیرون برد! (نعوذ بالله).
2 - سلیمان صریحا دستور ساختن بتخانه داد، و روی کوهی که در برابر اورشلیم آن مرکز مقدس اسرائیل قرار داشت ، بتکده ای برای بت کموش بت معروف طایفه موابیان و بت مولک - بت مخصوص طایفه بنی عمون بنا کرد و به بت عشترون بت صیدونیان نیز علاقه خاصی پیدا کرد و همه اینها در سر پیری واقع شد!
3 - خداوند بخاطر این انحراف و گناه بزرگ مجازاتی برای او قائل شد و آن مجازات این بود که کشور او را از دستش بگیرد، ولی نه از دست خودش بلکه از دست فرزندش رحبعام ! و به او مهلت خواهد داد هر چه می خواهد سلطنت کند، اینهم بخاطر بنده خاص خدا داود پدر سلیمان بود، همان بنده خاص خدا که طبق تصریح تورات العیاذ بالله مرتکب قتل نفس و زنای محصنه و تصاحب زن افسر رشید و خدمتگزار خود گردیده بود!! آیا این تهمت های ناروا را کسی می تواند به ساحت مقدس مردی مانند سلیمان نسبت دهد؟!
اگر ما سلیمان را - همانطور که قرآن می گوید - پیامبر بدانیم که وضع روشن است و اگر هم او را در ردیف پادشاهان بنی اسرائیل بدانیم باز چنین نسبت هائی ممکن نیست درباره او صادق باشد. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 51
چه اینکه اگر او را پیامبر ندانیم مسلما تالی تلو پیامبر بوده ، زیرا دو کتاب از کتب عهد قدیم یکی بنام ((مواعظ سلیمان - یا - حکمتهای سلیمان)) و دیگری بنام ((سرود سلیمان)) از گفته های این مرد بزرگ الهی است .
به راستی یهودیان و مسیحیان که به تورات کنونی معتقدند چه جوابی برای این سوالات دارند؟ و این رسوائیها را چگونه می پذیرند؟!
4 - شکرگزاران واقعی اندکند
قبل از هر چیز در این زمینه توجه به ریشه اصلی لغت ((شکر)) لازم است :
((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: ((شکر)) همان تصور نعمت و اظهار

آن است ، بعضی گفته اند در اصل ((کشر)) به معنی کشف (بر وزن آن) بوده است سپس مقلوب گشته و شکر شده است ، و نقطه مقابل آن کفر است که فراموشی نعمت و پوشاندن آن می باشد.
سپس به تقسیم شکر به شعب سه گانه : ((شکر قلب)) یعنی اندیشه درباره نعمت ، و شکر زبان یعنی ثنا گفتن بر منعم ، و ((شکر سایر اعضا)) یعنی قدردانی و پاسخگوئی در برابر نعمت ، پرداخته است .
تعبیر قرآن در آیات فوق به جمله ((اعملوا آل داود شکرا)) نشان می دهد که شکر بیشتر از مقوله ((عمل)) است ، و باید آن را در لابلای اعمال انسان ارائه داد، و شاید به همین دلیل قرآن تعداد شکرگزاران واقعی را اندک شمرده است ، و علاوه بر آیات فوق ، در آیه 23 سوره ملک بعد از آنکه نعمتهای بزرگی همچون آفرینش گوش و چشم و دل را بر می شمرد اضافه می کند: قلیلا ما تشکرون (کمتر شکر او را بجا می آورید) و در آیه 73 نمل نیز آمده و لکن اکثر هم لا یشکرون (بیشتر آنها شکرگزاری نمی کنند) این از یکسو.
از سوی دیگر با توجه به این نکته که نعمتهای خداوند که سر تا پای وجود

انسان را احاطه کرده آنقدر زیاد است که قابل شماره و احصا نیست ، چنانکه قرآن می گوید و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها (ابراهیم - 34) روشن می شود چرا شکر به مفهوم واقعیش در برابر تمام نعمتها به گونه ای که همه را بدون استثنا در طریق بندگی خدا که نعمتها برای آن آفریده شده است به کار گیرد کمتر یافت می شود.
به تعبیر دیگر، و به گفته بعضی از مفسران بزرگ ، شکر مطلق این است که انسان همواره به یاد خدا باشد بی هیچگونه فراموشی ، و در راه او گام بردارد بدون هیچگونه معصیت ، و اطاعت فرمان او کند خالی از هر گونه سرپیچی ، و مسلم است که این اوصاف در کمتر کسی جمع می شود، و اینکه بعضی اصولا آن را محال پنداشته اند بی اساس است ، و دلیل بر عدم آشنائی آنها به این مفاهیم و این مراحل از عبودیت است .
گاه گفته می شود: ادای حق شکر پروردگار از یک نظر بسیار مشکل است ، زیرا همینکه انسان در مقام شکر بر می آید و این توفیق نصیبش می گردد و وسائل شکرگزاری در اختیارش قرار می گیرد خود نعمت تازه ای است که نیاز به شکر مجددی دارد، و این موضوع به صورت تسلسل ادامه می یابد، و هر چه انسان تلاش بیشتر در طریق شکر او می کند مشمول نعمت افزونتری می گردد که قادر بر شکر آن نیست !
ولی با توجه به اینکه یکی از طرق ادای حق شکر الهی همان اظهار عجز از ادای شکر اوست روشن می شود که قلیلی از بندگان پروردگار - همانگونه که قرآن بیان فرموده به راستی در این مسیر قرار می گیرند.

توجه به احادیث زیر می تواند در این بحث به قدر کافی روشنگر باشد:
در حدیثی از امام صادق (علیهالسلام) می خوانیم : کسی پرسید آیا شکر پروردگار تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 53
حدی دارد که اگر انسان به آن حد برسد شاکر محسوب شود؟ فرمود: آری سؤ ال کرد: چگونه ؟ فرمود:
یحمد الله علی کل نعمة علیه فی اهل و مال ، و ان کان فیما انعم علیه فی ماله حق اداه : خدا را بر تمام نعمتهایش چه در خانواده و چه در اموال حمد و ستایش کند، و اگر در اموالی که به او داده حقی باشد ادا نماید.
در حدیث دیگری از همان امام می خوانیم : شکر النعمة اجتناب المحارم : شکر نعمت پرهیز از گناه است .
و نیز در حدیث دیگری از همان حضرت (علیهالسلام) آمده است که فرمود: فیما اوحی الله عز و جل الی موسی : یا موسی ! اشکرنی حق شکری ، فقال یا رب ! و کیف اشکرک حق شکرک و لیس من شکر اشکرک به الا و انت انعمت به علی ؟ قال یا موسی ! الان شکرتنی حین علمت ان ذلک منی !: ((خداوند متعال به موسی وحی کرد ای موسی ! حق شکر مرا بجای آور، عرض کرد: چگونه حق شکر تو را بجا آورم در حالی که هر شکری بجا آورم بخاطر آن نعمت تازه ای به من داده ای ؟ فرمود: ای موسی الان شکر مرا بجای آوردی ، چون می دانی همین توفیق نیز از من است !.
توجه به این نکته نیز لازم است که تشکر و قدردانی از کسانی که وسیله نعمتی برای انسان هستند نیز شعبه ای از شکر خداست ، چنانکه امام سجاد علی بن الحسین (علیهماالسلام) می فرماید: ((روز قیامت که می شود خداوند متعال به بعضی از بندگانش می گوید: آیا شکر فلان کس را بجای آوردی عرض می کند: پروردگارا! من شکر تو را بجای آوردم ، خداوند می فرماید: چون شکر او را بجا نیاوردی شکر مرا بجا نیاورده ای))!. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 54
سپس افزود اشکرکم لله اشکرکم للناس : از همه شما شکرگزارتر در پیشگاه خدا کسی است که بیشتر از نعمتها و زحمات مردم قدردانی و شکرگزاری کند.
درباره حقیقت شکر و اینکه چگونه مایه فزونی نعمت و کفر مایه فنای آن است بحث مشروحی در جلد دهم ذیل آیه 7 سوره ابراهیم (صفحه 278 به بعد) آورده ایم . سبأ
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 55
آیه 15 - 17
آیه و ترجمه
لَقَدْ کانَ لِسبَإ فی مَسکَنِهِمْ ءَایَةٌ جَنَّتَان عَن یَمِین وَ شِمَالٍ کلُوا مِن رِّزْق

رَبِّکُمْ وَ اشکُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طیِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ(15)
فَأَعْرَضوا فَأَرْسلْنَا عَلَیهِمْ سیْلَ الْعَرِمِ وَ بَدَّلْنَهُم بجَنَّتَیهِمْ جَنَّتَینِ ذَوَاتىْ أُکلٍ خَمْطٍ وَ أَثْلٍ وَ شىْءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِیلٍ(16)
ذَلِک جَزَیْنَهُم بِمَا کَفَرُوا وَ هَلْ نجَزِی إِلا الْکَفُورَ(17)
ترجمه :
15 - برای قوم سبا در محل سکونتشان نشانه ای (از قدرت الهی) بود، دو باغ (عظیم و گسترده) از راست و چپ (با میوه های فراوان ، به آنها گفتیم) از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را بجا آورید، شهری است پاک و پاکیزه و پروردگاری آمرزنده (و مهربان).
16 - اما آنها (از خدا) روی گردان شدند، و ما سیل ویرانگر را بر آنها فرستادیم و دو باغ (پر برکت)شان را به دو باغ (بی ارزش) با میوه های تلخ ، و درختان شوره گز، و اندکی درخت سدر مبدل ساختیم !
17 - این را بخاطر کفرشان به آنها جزا دادیم ، و آیا جز کفران کننده را به چنین مجازاتی کیفر می دهیم ؟! تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 56
تفسیر:
تمدن درخشانی که بر اثر کفران بر باد رفت !
بعد از بیان نعمتهای مهمی که خداوند به داود و سلیمان ارزانی داشت ، و قیام این دو پیامبر به وظیفه شکرگزاری ، سخن از قوم دیگری به میان می آورد که در نقطه مقابل آنها قرار داشتند، و شاید در همان زمان و یا کمی بعد از آن می زیستند، قومی بودند که خدا انواع نعمتها را به آنها بخشید، ولی راه کفران را در پیش گرفتند، و خدا نعمتهای خود را از آنها سلب کرد، و چنان پراکنده و در بدر شدند که ماجرای زندگی آنها درس عبرتی برای جهانیان شد و آنها ((قوم سبا)) بودند.
قرآن مجید سرگذشت عبرت انگیز آنها را ضمن پنج آیه بیان کرده ، و به قسمت مهمی از جزئیات و خصوصیات زندگی آنها در همین پنج آیه مختصر اشاره کرده است :
نخست می گوید: ((برای قوم سبا در محل سکونتشان نشانه ای از قدرت الهی بود)) (لقد کان لسبا فی مسکنهم آیة).
به طوری که خواهیم دید این آیت بزرگ الهی از اینجا سرچشمه می گرفت که قوم سبا با استفاده از شرائط خاص مکانی و چگونگی کوههای اطراف آن منطقه و هوش سرشار خدا داد، توانستند سیلابهایی را که جز ویرانی نتیجه ای نداشت ، در پشت سدی نیرومند متمرکز کنند، و به وسیله آن کشوری بسیار آباد بسازند، چه آیت بزرگی که عامل ویرانی تبدیل به مهمترین عامل عمران گردد؟
در اینکه ((سبا)) (بر وزن سبد) نام کیست ؟ و چیست ؟ در میان مورخان گفتگوست ولی معروف این است که ((سبا)) نام پدر اعراب یمن است ، و

طبق روایتی که از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده مردی بود بنام ((سبا)) که ده فرزند از او متولد شد، و از هر کدام از آنها قبیله ای از قبائل عرب در آن سامان تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 57 به وجود آمدند.
بعضی ((سبا)) را نام سرزمین یمن یا منطقه ای از آن دانسته اند، ظاهر قرآن مجید در داستان ((سلیمان)) و ((هدهد)) در سوره ((نمل)) نیز نشان می دهد که سبا نام مکانی بوده است ، آنجا که می گوید و جئتک من سبا بنبا یقین : ((من از سرزمین سبا خبر قاطعی برای تو آوردم)) (نمل - 22).
در حالی که ظاهر آیه مورد بحث این است که سبا قومی بوده اند که در آن منطقه میزیسته اند، زیرا ضمیر جمع مذکر (هم) به آنها باز گشته است .
ولی منافاتی میان این دو تفسیر نیست ، زیرا ممکن است سبا در ابتدا نام کسی بوده ، سپس تمام فرزندان و قوم او به آن نام نامیده شده اند، و بعد این اسم به سرزمین آنها نیز منتقل گردیده .
سپس قرآن به شرح این آیت الهی که در اختیار قوم سبا قرار داشت پرداخته چنین می گوید: دو باغ (بزرگ) بود از طرف راست و چپ (جنتان عن یمین و شمال).
ماجرا چنین بود که قوم سبا توانستند با سد عظیمی که در میان کوههای مهم آن ناحیه بر پا ساختند سیلابهای فراوانی را که موجب ویرانی می گشت یا لااقل در بیابانها بیهوده تلف می شد، در پشت آن سد عظیم ذخیره کنند، و با ایجاد دریچه هائی در سد استفاده از آن مخزن عظیم آب را تحت کنترل خود قرار دهند و به این ترتیب سرزمینهای وسیع و گسترده ای را زیر کشت در آورند. اشکالی را که فخر رازی در اینجا نقل کرده که وجود دو باغ چیز مهمی نیست که به عنوان آیه از آن یاد شود، و سپس به پاسخ آن پرداخته ، به نظر ما اساسا قابل طرح نیست ، چرا که آنها دو باغ ساده معمولی نبودند، بلکه یک رشته باغهای به هم پیوسته در دو طرف نهر عظیمی بود که از آن سد بزرگ آبیاری می شد، و به قدری پر برکت بود که تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 58
در تواریخ آمده اگر کسی سبدی بر روی سر می گذاشت و در فصل میوه از زیر درختان عبور می کرد آنقدر میوه در آن می ریخت که بعد از مدت کوتاهی سبد پر می شد!
آیا سیلابی که مایه خرابی است اینچنین مایه آبادانی شود عجیب نیست ؟ آیا این آیت بزرگ خدای محسوب نمی شود؟
علاوه بر همه اینها امنیت فوق العاده ای بر آن سرزمین سایه افکن بود که آن خود نیز از آیات حق محسوب می شد، چنانکه قرآن بعد به آن اشاره خواهد کرد.

سپس می افزاید: ما به آنها گفتیم از این روزی فراوان پروردگارتان بخورید که این شکر او را بجا آورید (کلوا من رزق ربکم و اشکروا له).
((شهری است پاکیزه و پروردگاری آمرزنده مهربان)) (بلدة طیبة و رب غفور).
این جمله کوتاه مجموعه نعمتهای مادی و معنوی را به زیباترین وجهی منعکس ساخته از نظر نعمتهای مادی سرزمین پاک و پاکیزه داشتند، پاک از آلودگیهای گوناگون ، از دزدان و ظالمان ، از آفات و بلاها، از خشکسالی و قحطی ، از ناامنی و وحشت ، و حتی گفته می شود از حشرات موذی نیز پاک بود.
هوائی پاک و نسیمی فرحافزا داشت ، و سرزمینی حاصلخیز و درختانی پر بار و اما از نظر نعمت معنوی غفران خداوند شامل حال آنها بود، از تقصیر و کوتاهی تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 59
آنها صرفنظر می کرد، و آنها را مشمول عذاب و سرزمینشان را گرفتار بلا نمی ساخت .
اما این ناسپاس مردم قدر این همه نعمت را ندانستند از بوته آزمایش سالم بیرون نیامدند، راه کفران و اعراض را پیش گرفتند، و خداوند نیز آنها را سخت گوشمالی داد.
لذا در آیه بعد می فرماید: ((آنها از خدا روی گردان شدند)) (فاعرضوا)
نعمتهای خدا را ناچیز شمردند، عمران و آبادی و امنیت را ساده انگاشتند، از یاد حق غافل شدند، و مست نعمت گشتند، اغنیاء بر تهیدستان فخرفروشی کردند، و آنها را مزاحم حال خویش پنداشتند که شرح آن در آیات بعد خواهد آمد.
اینجا بود که شلاق مجازات بر پیکر آنها نواخته شد، چنانکه قرآن می گوید: ما سیل وحشتناک و بنیان کن را بر آنها فرستادیم و سرزمین آباد آنها به ویرانهای مبدل شد (فارسلنا علیهم سیل العرم).
((عرم)) در اصل از ((عرامة)) (بر وزن علامه) به معنی خشونت و کج خلقی و سختگیری است ، و توصیف سیلاب به آن اشاره به شدت خشونت و ویرانگری آن است ، و تعبیر به ((سیل العرم)) به اصطلاح از قبیل اضافه موصوف به صفت است .
بعضی ((عرم)) را به معنی موشهای صحرائی گرفته اند که بر اثر رخنه در این سد مایه ویرانی آن شد (مساله نفوذ موشها در سد گرچه قابل قبول است به طوری که بعدا شرح خواهیم داد اما تعبیر آیه تناسب چندانی با این معنی ندارد).
در ((لسان العرب)) در ماده ((عرم)) معانی مختلفی آمده از جمله : سیلاب طاقتفرسا، موانعی که در میان دره ها برای مهار کردن آب می سازند و همچنین موش تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 60

بزرگ صحرائی .
ولی از همه مناسبتر همان معنی اول است و در تفسیر علی بن ابراهیم نیز روی آن تکیه شده است .
سپس قرآن وضع بازپسین این سرزمین را چنین توصیف می کند: ما دو باغ وسیع و پر نعمت آنها را به دو باغ بی ارزش با میوه های تلخ و درختان بی مصرف شوره گز و اندکی از درخت سدر مبدل ساختیم (و بدلناهم بجنتیهم جنتین ذواتی اکل خمط و اثل و شی ء من سدر قلیل). ((اکل)) به معنی هر گونه ماده خوراکی است .
((خمط)) (بر وزن عمد) به معنی گیاه تلخ است .
((اثل)) (بر وزن اصل) به معنی درخت ((شوره گز)) است .
و به این ترتیب بجای آن همه درختان خرم و سر سبز، مشتی درخت بیابانی وحشی و بسیار کم ارزش که شاید مهمترین آنها همان درخت سدر بود که آن هم به مقدار کم در میان آنها وجود داشت باقی ماند (تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل ، که چه بر سر آنها و سرزمین آبادشان آمد؟).
ممکن است بیان این سه نوع درخت که در آن سرزمین ویران باقی ماند اشاره به سه گروه مختلف بوده باشد که بخشی از این درختان زیانبخش بود، و بعضی بی مصرف ، و بعضی بسیار کم منفعت بود.
در آیه بعد به عنوان یک نتیجه گیری با صراحت می گوید: این مجازاتی بود که ما به خاطر کفرانشان قائل شدیم (ذلک جزیناهم بما کفروا).
اما برای اینکه تصور نشود این سرنوشت مخصوص به این گروه بود، بلکه
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 61
عمومیت آن نسبت به همه کسانی که دارای اعمال مشابهی هستند مسلم است چنین می افزاید: ((آیا جز کفران کنندگان را به چنین مجازاتی گرفتار می سازیم))؟ (و هل نجازی الا الکفور).
این بود فشرده ای از سرگذشت قوم سبا که در آیات بعد به طور مشروحتر مطرح خواهد شد. سبأ
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 62
آیه 18 - 19
آیه و ترجمه
وَ جَعَلْنَا بَیْنَهُمْ وَ بَینَ الْقُرَی الَّتی بَرَکنَا فِیهَا قُرًی ظهِرَةً وَ قَدَّرْنَا فِیهَا السیرَ سِیرُوا فِیهَا لَیَالیَ وَ أَیَّاماً ءَامِنِینَ(18)
فَقَالُوا رَبَّنَا بَعِدْ بَینَ أَسفَارِنَا وَ ظلَمُوا أَنفُسهُمْ فَجَعَلْنَهُمْ أَحَادِیث وَ مَزَّقْنَهُمْ کلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فی ذَلِک لاَیَتٍ لِّکلِّ صبَّارٍ شکُورٍ(19)
ترجمه :
18 - میان آنها و سرزمینهائی که برکت داده بودیم شهرها و آبادیهای آشکار قرار دادیم ، و فاصله های متناسب و نزدیک مقرر داشتیم (و به آنها گفتیم)

شبها و روزها در این آبادیها در امنیت کامل مسافرت کنید.
19 - ولی (این ناسپاس مردم) گفتند: پروردگارا! میان سفره ای ما دوری بیفکن (تا بینوایان نتوانند دوش به دوش اغنیا سفر کنند! و به این طریق) آنها به خویشتن ستم کردند و ما آنها را اخبار و داستانی (برای دیگران) قرار دادیم و جمعیتشان را متلاشی ساختیم ، در این ماجرا آیات و نشانه های عبرتی است برای هر صابر شکرگزار.
تفسیر:
چنان آنها را متلاشی کردیم که ضرب المثل شدند!
در این آیات بار دیگر به داستان قوم سبا باز می گردد، و شرح و تفصیل بیشتری پیرامون آنها می دهد، و مجازات آنها را نیز مشروحتر بیان می کند
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 63
به گونه ای که برای هر شنونده درسی است بسیار مهم و آموزنده .
می فرماید: سرزمین آنها را تا آن حد آباد کردیم که نه تنها شهرهایشان را غرق نعمت ساختیم بلکه میان آنها و سرزمینهائی را که برکت به آن داده بودیم شهرها و آبادیهائی آشکار قرار دادیم (و جعلنا بینهم و بین القری التی بارکنا فیها قری ظاهرة).
در حقیقت در میان آنها و سرزمین مبارک آبادیهای متصل و زنجیره ای وجود داشت ، و فاصله این آبادیها به اندازه ای کم بود که از هر یک دیگری را می دیدند (و این است معنی ((قری ظاهرة)) - آبادیهای آشکار).
بعضی از مفسران قری ظاهره را طور دیگری تفسیر کرده اند، گفته اند: اشاره به آبادیها است که درست در مسیر راه بطور آشکار قرار داشته ، و مسافران به خوبی می توانستند در آنها توقف کنند، و یا اینکه این آبادیها بر بالای بلندی قرار داشته و برای عابرین ظاهر و آشکار بوده .
اما در اینکه منظور از ((سرزمینهای مبارک)) کدام منطقه است غالب مفسران آنرا به سرزمین شامات (شام و فلسطین و اردن) تفسیر کرده اند، چرا که این تعبیر در باره همین سرزمین در آیه اول سوره اسراء و 81 انبیاء آمده است .
ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور آبادیهای صنعاء یا مارب بوده باشد که هر دو در منطقه یمن واقع شده است ، و این تفسیر بعید نیست زیرا فاصله بین یمن که در جنوبی ترین نقطه جزیره عربستان است و با شامات که در شمالی ترین نقطه قرار دارد به قدری زیاد است و از بیابانهای خشک و سوزان پوشیده بوده است که تفسیر آیه به آن بسیار بعید به نظر می رسد، و در تواریخ نیز نقل نشده است ، بعضی نیز احتمال داده اند که منظور از سرزمینهای مبارک سرزمین ((مکه)) باشد، که آن هم بعید است .
این از نظر آبادی ، ولی از آنجا که تنها عمران کافی نیست ، و شرط مهم

و اساسی آن ((امنیت)) است اضافه می کند ما در میان این آبادیها فاصله های مناسب و نزدیک مقرر کردیم (و قدرنا فیها السیر).
و به آنها گفتیم : ((در میان این قریه ها شبها و روزها در این آبادیها در امنیت کامل مسافرت کنید)) (سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین).
به این ترتیب آبادیها فواصل متناسب و حساب شده ای داشت ، و از نظر حمله وحوش و درندگان بیابان ، یا سارقین و قطاع الطریق نیز در نهایت امنیت بود، به گونه ای که مردم می توانستند بدون زاد و توشه و مرکب ، بی آنکه احتیاج به حرکت دستجمعی و استفاده از افراد مسلح داشته باشند، بدون هیچ خوف و ترس از جهت ناامنی راه یا کمبود آب و آذوقه به مسیر خود ادامه دهند.
در اینکه جمله سیروا فیها... (در این آبادیها سیر کنید...) به وسیله چه کسی به آنها ابلاغ شد، دو احتمال وجود دارد: یکی اینکه به وسیله پیامبران آنها به آنها ابلاغ شد، و دیگر اینکه زبان حال آن سرزمین آباد و جاده های امن و امان همین بود.
مقدم داشتن ((لیالی)) (شبها) بر ((ایام)) (روزها) ممکن است از این جهت باشد که مهم وجود امنیت در شبهاست هم امنیت از نظر دزدان راه و هم وحوش بیابان ، و گرنه تامین امنیت در روز آسانتر است .
اما این مردم ناسپاس در برابر آن همه نعمتهای بزرگ الهی که سرتاسر زندگانی آنها را فراگرفته بود - مانند بسیاری دیگر از اقوام متنعم - گرفتار غرور و غفلت شدند، مستی نعمت و کمی ظرفیت آنها را بر آن داشت که راه ناسپاسی پیش گیرند، از مسیر حق منحرف شوند و به دستورات الهی بی اعتنا گردند.
از جمله تقاضاهای جنون آمیز آنها اینکه از خداوند تقاضا کردند که در میان سفرهای آنها فاصله افکند، ((گفتند: پروردگارا! میان سفرهای ما دوری بیفکن))
تا بینوایان نتوانند دوش به دوش اغنیاء سفر کنند! (فقالوا ربنا باعد بین اسفارنا).
منظورشان این بود که در میان این قریه های آباد فاصله ای بیفتد و بیابانهای خشکی پیدا شود، به این جهت که اغنیاء و ثروتمندان مایل نبودند افراد کم در آمد همانند آنها سفر کنند، و به هر جا می خواهند بی زاد و توشه و مرکب بروند! گوئی سفر از افتخارات آنها و نشانه قدرت و ثروت بود و می بایست این امتیاز و برتری همیشه برای آنان ثبت شود!
و یا اینکه راحتی و رفاه آنها را ناراحت کرده بود، همان گونه که بنی - اسرائیل از ((من)) و ((سلوی)) (دو غذای آسمانی) خسته شدند و تقاضای پیاز و سیر و عدس از خدا کردند!

بعضی نیز احتمال داده اند جمله باعد بین اسفارنا اشاره به این است به قدری راحت طلب شدند که دیگر حاضر به مسافرت برای استفاده از مراتع به منظور دامداری و یا تجارت و زراعت نبودند و از خدا تقاضا کردند که همیشه در وطن به مانند و فاصله های زمانی سفرهایشان زیاد شود!
ولی تفسیر اول از همه بهتر به نظر می رسد.
به هر حال ((آنها با این عملشان به خودشان ستم کردند)) (و ظلموا انفسهم).
آری ، اگر فکر می کردند به دیگران ستم می کردند در اشتباه بودند، خنجری برداشته بودند و سینه خود را می شکافتند، و دود همه این آتش ها در چشم خودشان فرو رفت .
چه تعبیر جالبی ؟ قرآن به دنبال این جمله که درباره سرنوشت دردناک آنها بیان می کند، می گوید: چنان آنها را مجازات کردیم ، و زندگانیشان را در هم پیچیدیم که آنها را سرگذشت و داستان و اخباری برای دیگران قرار دادیم ! (فجعلناهم احادیث). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 66
آری از آن همه زندگانی با رونق و تمدن درخشان و گسترده چیزی جز اخباری بر سر زبانها، و یادی در خاطره ها، و سطوری بر صفحات تاریخها باقی نماند، و آنها را سخت متلاشی و پراکنده ساختیم (فمزقناهم کل ممزق).
چنان سرزمین آنها ویران گشت که توانائی اقامت از آنان سلب شد، و برای ادامه زندگی مجبور شدند هر گروهی به سوئی روی آورند، و مانند برگهای خزان که بر سینه تند باد قرار گرفته هر کدام به گوشهای پرتاب شدند، آنچنان که پراکندگی آنها به صورت ضرب المثل در آمد که هر گاه می خواستند بگویند فلان جمعیت سخت متلاشی شدند می گفتند ((تفرقوا ایادی سبا))! (همانند قوم سبا و نعمتهای آنها پراکنده شده اند!).
به گفته بعضی از مفسران قبیله غسان به شام رفتند و ((اسد)) به عمان و ((خزاعه)) به سوی تهامه و طایفه ((انمار)) به یثرب .
و در پایان آیه می فرماید: قطعا در این سر گذشت آیات و نشانه های عبرتی است برای صبر کنندگان و شکرگزاران (ان فی ذلک لایات لکل صبار شکور).
چرا ((صابران)) و ((شکرگزاران)) می توانند از این ماجراها درس عبرت گیرند؟ (مخصوصا با توجه به اینکه صبار و شکور هر دو صیغه مبالغه است و تکرار و تاکید را بیان می کند).
این بخاطر آنست که آنها به واسطه صبر و استقامتشان مرکب سرکش هوا تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 67
و هوس را مهار می کنند و در برابر معاصی پرقدرتند، و به خاطر شکرگزاریشان در طریق اطاعت خدا آماده و بیدارند به همین دلیل به

خوبی عبرت می گیرند، اما آنها که بر مرکب هوا و هوس سوارند و به مواهب الهی بی اعتنا، چگونه می توانند از این ماجراها عبرت گیرند؟!
نکته ها:
1 - ماجرای عجیب قوم سبا
به طوری که از قرآن و روایات اسلامی و همچنین تواریخ استفاده می شود آنها جمعیتی بودند که در جنوب جزیره عربستان می زیستند، دارای حکومتی عالی و تمدنی درخشان بودند.
خاک یمن گسترده و حاصلخیز بود، اما علی رغم این آمادگی ، چون رودخانه مهمی نداشت از آن بهره برداری نمی شد، بارانهای سیلابی در کوهستانها می بارید، و آبهای آن در دشتها به هدر می رفت ، مردم با هوش این سرزمین به فکر استفاده از این آبها افتادند، و سدهای زیادی در نقاط حساس ساختند که از همه مهمتر و پر آب تر سد ((مارب)) بود.
مارب (بر وزن مغرب) شهری بود که در انتهای یکی از این دره ها قرار داشت ، و سیل های عظیم کوههای صراة از کنار آن می گذشت ، در دهانه این دره و دامنه دو کوه بلق سد عظیم و نیرومندی بنا کردند، و مجاری مختلف آب در آن ایجاد کرده بودند، به قدری ذخیره آب پشت سد زیاد شد که با استفاده از آن توانستند باغهای بسیار زیبا، و کشتزارهای پر برکت در دو طرف مسیر رودخانه ای که به سد منتهی می شد ایجاد کنند.
همانگونه که گفتیم قریه های آباد این سرزمین تقریبا به هم متصل بود، و سایه های گسترده درختان دست به دست هم داده بود، آنقدر میوه های

بر شاخسار آن ظاهر شده بود که می گویند هر گاه کسی سبدی روی سر می گذاشت و از زیر آنها می گذشت پشت سر هم میوه در آن می افتاد و در مدت کوتاهی پر می شد.
وفور نعمت آمیخته با امنیت محیطی بسیار مرفه برای زندگی پاک آماده ساخته بود، محیطی مهیا برای اطاعت پروردگار، و تکامل در جنبه های معنوی .
اما آنها قدر این همه نعمت را ندانستند، خدا را به دست فراموشی سپردند، و به کفران نعمت مشغول شدند، به فخرفروشی پرداختند و به اختلافات طبقاتی دامن زدند.
در بعضی از تواریخ آمده است موشهای صحرائی دور از چشم مردم مغرور و مست به دیواره این سد خاکی روی آوردند، و آن را از درون سست کردند، ناگهان باران شدیدی بارید و سیلاب عظیمی حرکت کرد، دیواره های سد که قادر به تحمل فشار سیلاب نبود یک مرتبه در هم شکست ، و آبهای بسیار زیادی که پشت سد متراکم بود ناگهان بیرون ریخت ، و تمام آبادیها، باغها، کشتزارها و زراعتها، و چهار پایان را تباه کرد،

و قصرها و خانه های مجلل و زیبا را یکباره ویران نمود، و آن سرزمین آباد را به صحرائی خشک و بی آب و علف مبدل ساخت ، و از آن همه باغهای خرم و اشجار بارور تنها چند درخت تلخ اراک و شور گز و اندکی درختان ((سدر)) بجای ماند، مرغان غزلخوان از آنجا کوچ کردند، و بومها و زاغان جای آنها را گرفتند.
آری هنگامی که خداوند می خواهد قدرت نمائی کند تمدنی عظیم را با چند موش ! بر باد می دهد، تا بندگان به ضعف خود آشنا گردند و به هنگام قدرت مغرور نشوند! تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 69
2 - یک اعجاز تاریخی قرآن
قرآن مجید داستان ((قوم سبا)) را در آیات فوق آورده است ، و مدتها بود که مورخان جهان از وجود چنین قوم و چنان تمدنی اظهار بیاطلاعی می کردند.
جالب اینکه مورخان قبل از اکتشافات جدید، نامی از سلسله ملوک سبا و تمدن عظیم آنها نمی بردند، و ((سبا)) را فقط شخص فرضی می دانستند که پدر موسس دولت حمیر بود، در حالی که در قرآن یک سوره به نام این قوم است و به یکی از مظاهر تمدن آنها که بنای سد تاریخی مارب است اشاره می کند، اما پس از کشف آثار تاریخی این قوم در یمن عقیده دانشمندان دگرگون شد.
علت اینکه آثار تمدن سبا تا این اواخر استخراج نشده بود، دو چیز بود: یکی صعوبت راه و گرمای شدید هوا، و دیگر بدبینی سکنه این نواحی نسبت به بیگانگان ، که اروپائیان نا آگاه و بی خبر گاهی از آن تعبیر به توحش می کردند، تا اینکه عده معدودی از باستانشناسان بخاطر علاقه شدیدی که نسبت به کشف اسرار آثار سبا داشتند توانستند به قلب شهر ((مارب)) و نواحی آن وارد شوند، و از آثار و خطوط و نقوش فراوانی که بر روی سنگها ثبت شده بود نمونه برداری کنند، و از آن پس گروههائی پشت سر هم در قرن 19 میلادی به آنجا راه یافتند، و آثار گرانبهائی از آنجا با خود به اروپا بردند، و از مجموعه این نقوش و خطوط و آثار دیگر که به هزار نقش بالغ می شد به جزئیات تمدن این قوم و حتی تاریخ بنای سد مارب و خصوصیات دیگر پی بردند، و برای غربیان ثابت شد که آنچه را قرآن در این زمینه بیان کرده ، یک افسانه نیست ، بلکه یک واقعیت تاریخی است که آنها از آن بی خبر بودند به طوری که الان نقشه هائی را توانسته اند از این سد عظیم و محل عبور آب و مجاری باغستانهای سمت چپ و راست و سایر خصوصیات آن تنظیم کنند. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 70
3 - نکات مهم عبرت در یک داستان کوتاه
قرار گرفتن داستان قوم سبا بعد از سرگذشت سلیمان در قرآن مجید مفهوم خاصی دارد.

1 - داود و سلیمان پیامبران بزرگی بودند که حکومت عظیمی تشکیل دادند، و تمدن درخشانی به وجود آوردند، اما با وفات داود و سلیمان این تمدن رو به افول نهاد، قوم سبا نیز تمدن عظیمی بر پا کردند که با در هم شکستن سد مارب متلاشی شد.
جالب اینکه طبق روایات ، عصای سلیمان (علیهالسلام) را موریانه ای خورد، و سد عظیم مارب را موش صحرائی سوراخ کرد، تا این انسان مغرور بداند مواهب مادی هر چند عظیم باشد و خیره کننده گاه با یک نسیم درهم می ریزد و به وسیله یک حشره یا یک حیوان کوچک زیر و رو می شود، تا آگاهان به آن دل نبندند و مومنان اسیر آن نشوند، و مغروران از مستی غرور به هوش آیند، و راه استکبار و ظلم و ستم پیش نگیرند.
2 - از این که بگذریم در اینجا دو چهره تمدن باشکوه دیده می شود که یکی رحمانی بود و دیگری سرانجام شیطانی شد، اما نه آن ماند و نه این ! و هر دو رو به فنا رفتند.
3 - این نکته نیز قابل توجه است که مغروران قوم سبا که نمی توانستند توده های جمعیت را در کنار خود ببینند، و خیال می کردند باید میان اقلیت اشرافی و اکثریت کم درآمد سدی بزرگ و مرزی عظیم باشد تا هرگز به هم آمیخته نشوند، از خداوند تقاضای دوری آبادیها و بعد سفر کردند، خداوند هم این دعایشان را مستجاب کرد و آنچنان متلاشی شدند که هر گروهی به سوئی رفتند، و به گونه ای از هم دور شدند که اگر می خواستند یکدیگر را پیدا کنند تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 71
یک عمر باید در سفر باشند!
4 - هر گاه کسی به وضع آن سرزمین قبل از هجوم سیل عرم و بعد از آن نگاه می کرد باورش نمی شد که این همان سرزمینی است که روزی مملو از درختان سر سبز و خرم و پر میوه بوده که امروز به شکل بیابانی وحشتناک که تک تک درختان شوره گز و اراک و سدر همچون مسافرانی که راه را گم کرده و پراکنده شده اند در آن به چشم می خورد.
این صحنه با زبان حال می گوید: سرزمین وجود انسان نیز اینچنین است اگر نیروهای خلاق او مهار شود و استعدادهای او به صورت صحیحی مصرف گردد، باغهائی پر طراوت از علم و عمل و فضائل اخلاقی ببار می آورد، اما اگر سد تقوی بشکند، و غرائز به صورت سیلی ویرانگر سرزمین زندگی انسان را زیر پوشش خود قرار دهند، جز ویرانه ای بی ارزش باقی نخواهد ماند، و گاه یک عامل به ظاهرا کوچک ریشه را تدریجا می زند، و همه چیز را در هم می ریزد، باید حتی از این مسائل کوچک ترسید و بر حذر بود.
5 - آخرین سخن که اشاره به آن را در اینجا لازم می دانیم این است که این ماجرای عجیب بار دیگر این حقیقت را ثابت می کند که مرگ انسان در

دل زندگی او نهفته شده ، و همان چیزی که یک روز مایه حیات و آبادانی او است روز دیگر ممکن است عامل مرگ و ویرانی گردد. سبأ
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 72
آیه 20 - 21
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ صدَّقَ عَلَیهِمْ إِبْلِیس ظنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلا فَرِیقاً مِّنَ الْمُؤْمِنِینَ(20)
وَ مَا کانَ لَهُ عَلَیهِم مِّن سلْطنٍ إِلا لِنَعْلَمَ مَن یُؤْمِنُ بِالاَخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فی شکٍ وَ رَبُّک عَلی کلِّ شىْءٍ حَفِیظٌ(21)
ترجمه :
20 - (آری) به یقین ابلیس گمان خود را درباره آنها محقق یافت که همگی از او پیروی کردند جز گروه اندکی از مومنان !
21 - او سلطه بر آنها نداشت (و آنها را بر پیروی خود مجبور نساخت) و هدف از آزادی شیطان در وسوسه هایش این بود که مومنان به آخرت از آنها که در شک هستند شناخته شوند و پروردگار تو حافظ و نگاهبان همه چیز است .
تفسیر:
هیچ کس مجبور به پیروی وسوسه های شیطان نیست !
این آیات در حقیقت یکنوع نتیجه گیری کلی از داستان قوم سبا است که در آیات گذشته آمده بود و دیدیم چگونه آنها بر اثر تسلیم در برابر هوای نفس و وسوسه های شیطان گرفتار آن همه بدبختی و ناکامی شدند.
در نخستین آیه می فرماید: به یقین ابلیس گمان خود را درباره آنها (و هر جمعیتی که از ابلیس پیروی کنند) محقق یافت ! (و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 73
((آنان همگی از او پیروی کردند جز گروه اندکی از مومنان)) (فاتبعوه الا فریقا من المومنین).
یا به تعبیر دیگر پیش بینی ابلیس که بعد از سرپیچی از سجده برای آدم و طرد شدن از درگاه کبریائی خداوند گفت فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین : به عزتت سوگند که همه آنها را جز بندگان مخلصت گمراه خواهم کرد درباره این گروه درست از آب در آمد.
گرچه او این سخن را از روی گمان و تخمین گفت ولی همین گمان و تخمین سرانجام به واقعیت پیوست ، و این سست اراده ها و ضعیف الایمانها گروه گروه به دنبال او حرکت کردند، تنها گروه اندکی از مومنین بودند که زنجیرهای وسوسه های شیطان را در هم شکستند، و فریب دامهای او را نخوردند، آزاد آمدند و آزاد زیستند و آزاد رفتند، گرچه آنها از نظر عدد کم بودند ولی از نظر ارزش هر کدام با جهانی برابری داشتند: اولئک هم الاقلون عددا و الا کثرون عند الله قدرا.

در آیه بعد در رابطه با وسوسه های ابلیس و کسانی که در حوزه نفوذ او قرار می گیرند، و آنها که بیرون از این حوزه اند، به دو مطلب اشاره می کند: نخست می گوید: شیطان سلطه ای بر آنها نداشت و کسی را به پیروی خود مجبور نمی کند (و ما کان له علیهم من سلطان).
این ما هستیم که اجازه ورود به او می دهیم و پروانه عبورش را از مرزهای کشور تن به درون قلبمان صادر می کنیم !
این همان است که قرآن در جای دیگر از گفتار خود شیطان نقل می کند: و ما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی : ((من سلطهای بر شما تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 74
نداشتم جز اینکه شما را دعوت کردم و شما هم دعوت مرا اجابت نمودید)) (ابراهیم - 22).
ولی پیدا است بعد از اجابت دعوت او از ناحیه افراد بی ایمان و هواپرست او آرام نمی نشیند و پایه های سلطه خود را بر وجود آنان مستحکم می کند.
لذا در دنباله آیه می افزاید: هدف از آزادی ابلیس در وسوسه هایش این بود، که مومنان به آخرت از افراد بی ایمان و کسانی که در شکند شناخته شوند (الا لنعلم من یومن بالاخرة ممن هو منها فی شک).
بدیهی است خداوند از ازل به همه چیز که در این جهان تا ابد واقع می شود آگاه است ، بنابراین جمله ((لنعلم)) مفهومش این نیست که ما مومنان را به آخرت را از آنها که در شک و تردیدند نمی شناسیم ، باید وسوسه های شیطان به میان آید تا شناخته شوند، بلکه منظور از این جمله تحقق عینی علم خداوند است ، چرا که خداوند هرگز به علمش از باطن اشخاص و اعمال بالقوه آنها کسی را مجازات نمی کند، بلکه باید میدان امتحان فراهم گردد، وسوسه های شیاطین و هوای نفس شروع شود تا هر کس آنچه در درون دارد با کمال آزادی اراده و اختیار بیرون ریزد، و علم خدا تحقق عینی یابد، زیرا تا در خارج عملی انجام نشود استحقاق ثواب و عقاب حاصل نمی شود.
به تعبیر دیگر: تا آنچه بالقوه است فعلیت نیابد تنها به حسن باطن یا سوء باطن ، کسی را پاداش نمی دهند و مجازات نمی کنند.
و در پایان آیه به عنوان یک هشدار به همه بندگان می گوید: و پروردگار تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 75
تو حافظ همه چیز و نگاهبان آن است (و ربک علی کل شی ء حفیظ).
تا پیروان شیطان تصور نکنند چیزی از اعمال و گفتار آنها در این جهان از بین می رود یا خداوند آن را فراموش می کند، نه ، هرگز، بلکه خداوند همه را برای روز جزا نگهداری و حفظ می نماید. سبأ
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 76

آیه 22 - 27
آیه و ترجمه
قُلِ ادْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُم مِّن دُونِ اللَّهِ لا یَمْلِکونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فی السمَوَتِ وَ لا فی الاَرْضِ وَ مَا لهُمْ فِیهِمَا مِن شِرْکٍ وَ مَا لَهُ مِنهُم مِّن ظهِیرٍ(22)
وَ لا تَنفَعُ الشفَعَةُ عِندَهُ إلا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتی إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَا ذَا قَالَ رَبُّکُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَ هُوَ الْعَلیُّ الْکَبِیرُ(23)
* قُلْ مَن یَرْزُقُکُم مِّنَ السمَوَتِ وَ الاَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَ إِنَّا أَوْ إِیَّاکمْ لَعَلی هُدیً أَوْ فی ضلَلٍ مُّبِینٍ(24)
قُل لا تُسئَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَ لا نُسئَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ(25)
قُلْ یجْمَعُ بَیْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ یَفْتَحُ بَیْنَنَا بِالْحَقِّ وَ هُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِیمُ(26)
قُلْ أَرُونیَ الَّذِینَ أَلْحَقْتُم بِهِ شرَکَاءَکلا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ(27) تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 77
ترجمه :
22 - بگو کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می پندارید، بخوانید (آنها هرگز گرهی از کار شما نمی گشایند، چرا که) آنها به اندازه ذره ای در آسمانها و زمین مالک نیستند و نه در (خلقت و مالکیت) آنها شریکند، و نه یاور او (در آفرینش) بوده اند.
23 - هیچ شفاعتی نزد او جز برای کسانی که اذن داده سودی ندارد، (در آن روز همه در اضطرابند) تا زمانی که اضطراب از دلهای آنها زایل گردد (و فرمان از ناحیه او صادر شود، در این هنگام مجرمان به شفیعان) می گویند: پروردگارتان چه دستوری داده ؟ می گویند: حق را (بیان کرد و اجازه شفاعت درباره مستحقان داد) و او است بلند مقام و بزرگ مرتبه .
24 - بگو: چه کسی شما را از آسمانها و زمین روزی می دهد؟ بگو الله ، و ما یا شما بر (طریق) هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم .
25 - بگو شما از گناهی که ما کرده ایم سئوال نخواهید شد (همانگونه که) ما در برابر اعمال شما مسئول نیستیم .
26 - بگو: پروردگار ما همه ما را جمع می کند سپس در میان ما به حق داوری می نماید (و صفوف مجرمان را از نیکوکاران جدا می سازد) و او است داور (و جدا کننده) آگاه .
27 - بگو: کسانی را که به عنوان شریک به او ملحق ساخته اید به من نشان دهید، هرگز چنین نیست ، (او شریک و شبیهی ندارد) بلکه او خداوند عزیز و حکیم است .
تفسیر:
به من بگوئید چرا...
در آغاز سوره گفتیم بخش قابل ملاحظه ای از آیات این سوره پیرامون مبدأ و معاد و اعتقادات حق سخن می گوید، و از پیوند آنها مجموعه ای از

معارف راستین حاصل می شود.
در این بخش از آیات در واقع مشرکان را به محاکمه می کشد، با ضربات
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 78
کوبنده سوالات منطقی آنها را به زانو در می آورد، و بی پایه بودن منطق پوسیده آنها را در زمینه شفاعت بتها آشکار می سازد.
در این سلسله آیات پنج بار پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را مخاطب می سازد و می گوید به آنها بگو... و در هر بار مطلب تازه ای را در ارتباط با سرنوشت بت و بت پرستی مطرح می کند، به گونه ای که انسان در پایان به خوبی احساس می کند که مکتبی تو خالی تر از مکتب بت پرستان نیست بلکه نمی توان نام مکتب و مذهب بر آن گذاشت .
در نخستین آیه می فرماید: به آنها بگو: کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می پندارید بخوانید، اما بدانید آنها هرگز دعای شما را اجابت نمی کنند و گرهی از کارتان نمی گشایند (قل ادعوا الذین زعمتم من دون الله).
سپس به دلیل این سخن پرداخته می گوید: این به خاطر آن است که این معبودهای ساختگی نه مالک ذرهای در آسمان و زمینند، و نه شرکت و نصیبی در خلقت و مالکیت آنها دارند، و نه هیچیک از آنها یاور خداوند در آفرینش بوده اند! (لا یملکون مثقال ذره فی السموات و لا فی الارض و ما لهم فیهما من شرک و ما له منهم من ظهیر).
اگر آنها قادر بر حل مشکلی باشند باید یکی از این ، سه وصف را دارا باشند، یا مالکیت مستقل چیزی در آسمانها و زمین ، و یا لااقل شرکت با خداوند در امر خلقت ، و یا دست آخر معاونت پروردگار در چیزی از این امور.
در حالی که روشن است واجب الوجود یکی است ، و بقیه همه ممکن الوجود و وابسته به اویند، که اگر لحظهای نظر لطفش از آنها برداشته شود
راهی تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 79
دیار عدم می شوند اگر نازی کند یکدم ، فرو ریزند قالبها!.
جالب اینکه می گوید: مثقال ذرة فی السموات و الارض یعنی موجوداتی که به اندازه سنگینی یک ذره بی مقدار مالک چیزی در این آسمان بیکران و زمین پهناور نیستند چه مشکلی را از خود می توانند حل کنند تا از شما؟!
در اینجا فورا این سؤ ال به ذهن می آید که اگر چنین است پس مساله شفاعت شفیعان چه می شود؟
در آیه بعد به پاسخ این سؤ ال پرداخته ، چنین می گوید: اگر شفیعانی در درگاه خدا وجود دارند آن هم به اذن و فرمان او است ، زیرا: هیچ شفاعتی نزد او جز برای کسانی که اذن داده فایده ندارد (و لا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له).

بنابراین بهانه بت پرستان برای پرستش بتها که می گفتند هولاء شفعائنا عند الله : اینها شفیعان ما نزد خدایند! (یونس - 18) به این وسیله قطع می شود، چرا که خدا هرگز اجازه شفاعتی به آنها نداده است .
در اینکه جمله الا لمن اذن له (مگر کسی که برای او اذن دهد) اشاره به شفیعان است یا شفاعت شدگان ؟ مفسران دو احتمال داده اند، اما به تناسب اینکه در آیه قبل سخن از بتها مطرح بود و آنها بتها را شفیعان خود می پنداشتند مناسب این است که اشاره به ((شافعان)) باشد.
آیا منظور از ((شفاعت)) در اینجا شفاعت در دنیاست یا آخرت ؟ هر دو محتمل است ، ولی جمله های بعد نشان می دهد که نظر به شفاعت آخرت می باشد.
لذا بعد از این جمله چنین می گویند: در آن روز اضطراب و وحشتی بر دلها چیره می شود (هم شفاعت کنندگان و هم شفاعت شوندگان غرق در اضطراب می شوند، و در انتظار این هستند که ببینند خداوند به چه کسانی

شفاعت می دهد؟ و در باره چه کسانی ؟ و این حالت اضطراب و نگرانی همچنان ادامه می یابد) تا زمانی که فزع و اضطراب از دلهای آنها زایل گردد، و فرمان از ناحیه خدا صادر شود (حتی اذا فزع عن قلوبهم).
به هر حال آن روز غوغائی برپاست ، چشم شفاعت شوندگان به شافعان دوخته شده ، و با زبان حال ، یا به زبان قال ، ملتمسانه از آنها تقاضای شفاعت می کنند.
اما شفاعت کنندگان نیز چشم به فرمان خدا دوخته اند، تا چگونه ، و درباره چه کسی اجازه شفاعت دهد؟ این وحشت و اضطراب عمومی و همگانی ادامه می یابد، تا فرمان شفاعت درباره کسانی که لایق آن هستند از طرف خداوند حکیم صادر شود.
اینجاست که هر دو گروه رو به یکدیگر می کنند و از هم می پرسند (یا مجرمان از شافعان می پرسند) پروردگار شما چه دستوری داد؟ (قالوا ما ذا قال ربکم).
((در پاسخ می گویند: خداوند حق را بیان کرد)) (قالوا الحق).
و حق چیزی جز اجازه شفاعت درباره آنها که رابطه خود را به کلی از درگاه خدا قطع نکرده اند می باشد، نه آلودگانی که تمام حلقه های ارتباطی را در هم شکستند، و به کلی از خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و دوستان او بیگانه شدند.
و در پایان آیه اضافه می کند: او است خداوند بلند مقام و بزرگ مرتبه (و هو العلی الکبیر).
این جمله دنباله سخن شافعان و مکمل آنست در حقیقت آنها می گویند

چون خداوند علی و کبیر است هر دستوری می دهد عین واقعیت و هر واقعیتی منطبق بر دستور اوست .
آنچه در بالا گفتیم نزدیکترین تفسیری است که با جملههای آیه هماهنگ و منسجم است ، در اینجا مفسران تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند و عجب اینکه در بعضی از آنها ارتباط و پیوند صدر و ذیل آیه و قبل و بعد آن به هیچ وجه در نظر گرفته نشده است .
در آیه بعد از طریق دیگری برای ابطال عقائد مشرکان وارد میشود و مساله ((رازقیت)) را بعد از مساله ((خالقیت)) که در آیات گذشته مطرح بود عنوان میکند، این دلیل نیز به صورت سؤ ال و جواب است تا وجدان خفته آنها را از این طریق بیدار سازد، و از پاسخی که از درونشان میجوشد به اشتباه خود پی ببرند.
می گوید: بگو چه کسی شما را از آسمانها و زمین روزی میدهد و برکات آن را در اختیارتان میگذارد؟! (قل من یرزقکم من السموات و الارض) بدیهی است هیچکس از آنها نمیتوانستند بگویند این بتهای سنگی و چوبی باران را از آسمان نازل میکنند، گیاهان را از زمین میرویانند، و منابع ارضی و سماوی را در اختیار ما میگذارند.
جالب اینکه بدون آنکه در انتظار پاسخ آنها باشد بلافاصله میفرماید: بگو الله (قل الله).

بگو خداست که منبع همه این برکات است ، یعنی مطلب به قدری واضح و روشن است که نیاز به پاسخ طرف ندارد، بلکه سؤ ال کننده و شنونده با یکدیگر همصدا هستند، چرا که حتی مشرکان خداوند را خالق و معطی ارزاق میدانستند، و برای بتها تنها مقام شفاعت قائل بودند. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 82
این نکته نیز قابل توجه است که روزیهای پروردگار که از ناحیه آسمان به انسانها میرسد منحصر به باران نیست ، ((نور و حرارت آفتاب)) و ((هوا)) که در جو زمین وجود دارد، از قطرات حیاتبخش باران نیز مهمتر است .
همانگونه که برکات زمین نیز منحصر به گیاهان نیست ، بلکه انواع منابع آبهای زیرزمینی ، معادن گوناگون که بعضی در آن زمان کشف شده بود، و بعضی با گذشت زمان آشکار گشت همه در این عنوان جمعند.
در پایان آیه اشاره به مطلبی میکند که خود میتواند پایه دلیلی را تشکیل دهد، دلیلی واقع بینانه و توام با نهایت انصاف و ادب ، به گونه ای که طرف از مرکب لجاج و غرور پائین آید، و به اندیشه و فکر بپردازد، می گوید: مسلما ما یا شما بر هدایت یا ضلالت آشکاری هستیم ! (و انا او ایاکم لعلی هدی او فی ضلال مبین).
اشاره به اینکه عقیده ما و شما با هم تضاد روشنی دارد، بنا بر این ممکن نیست هر دو حق باشد، چرا که جمع بین نقیضین و ضدین امکان ندارد، پس حتما یک گروه اهل هدایت است و گروه دوم گرفتار ضلالت .
اکنون بیندیشید کدامیک هدایت یافته و کدامیک گمراه است ؟ نشانه ها را در هر دو گروه بنگرید که با کدامین گروه نشانه های هدایت و با دیگری ضلالت است ؟!.
و این یکی از بهترین روشهای مناظره و بحث است که طرف را به اندیشه و خود جوشی وا دارند، و اینکه بعضی آن را یکنوع تقیه پنداشته اند نهایت اشتباه است . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 83
جالب اینکه ((هدایت)) را با کلمه ((علی)) ذکر کرده ، و ((ضلالت)) را با ((فی)) اشاره به اینکه هدایت یافتگان گوئی بر مرکب را هواری نشسته ، و یا بر فراز بلندی قرار گرفته و کاملا بر همه چیز مسلطند، در حالی که گمراهان در گمراهی و ظلمت جهلشان فرو رفته اند.
این نیز قابل توجه است که نخست از ((هدایت سخن)) گفته سپس از ((ضلالت)) چرا که در آغاز جمله نخست می گوید ما و بعد می گوید شما تا اشاره لطیف و کم رنگی به هدایت گروه اول و عدم هدایت گروه دوم باشد!.
گرچه توصیف ((مبین)) را جمعی از مفسران تنها مربوط به ((ضلال)) میدانند، چرا که ضلالت انواعی دارد و ضلالت شرک از همه آشکارتر است

.
ولی این احتمال نیز وجود دارد که این توصیف برای ((هدایت)) و ((ضلالت)) هر دو باشد، زیرا در اینگونه موارد در کلمات فصحا وصف تکرار نمیشود، بنا بر این ، هم ((هدایت)) توصیف به ((مبین)) شده است ، و هم ضلالت همانگونه که در سایر آیات قرآن این توصیف در هر دو قسمت دیده میشود.
آیه بعد باز همان استدلال را به شکل دیگری - باز با همان لحن منصفانه ای که خصم را از مرکب لجاجت و غرور فرود آورد - ادامه میدهد، می گوید: ((بگو شما مسئول گناهان ما نیستید، و ما نیز در برابر اعمال شما مسئول نخواهیم بود)) (قل لا تسئلون عما اجرمنا و لا نسئل عما تعملون).
عجب اینکه در اینجا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مامور است در مورد خودش تعبیر به جرم کند، و در مورد مخالفان تعبیر به کارهائی که انجام میدهند! و به این ترتیب این حقیقت را روشن سازد که هر کس باید پاسخگوی اعمال و کردار خویش تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 84
باشد، چرا که نتائج اعمال هر انسانی چه زشت و چه زیبا به خود او میرسد.
ضمنا اشاره لطیفی به این نکته نیز دارد که اگر ما اصرار به راهنمائی شما داریم نه به خاطر این است که گناه شما را پای ما مینویسند و یا شرک شما ضرری به ما میزند، ما روی دلسوزی و حقجوئی و حقطلبی بر این کار اصرار می ورزیم .
آیه بعد در حقیقت بیان نتیجه دو آیه قبل است ، زیرا هنگامی که به آنها اخطار کرد که یکی از ما دو گروه بر حق و دیگری بر باطلیم ، و نیز اخطار کرد که هر کدام از ما مسئول اعمال خویشتن هستیم ، به بیان این حقیقت می پردازد که چگونه به وضع همگی رسیدگی میشود، و حق و باطل از هم جدا میگردد، و هر کدام بر طبق مسئولیتهایشان پاداش و کیفر میبینند، میفرماید: به آنها بگو پروردگار ما همه ما را در روز رستاخیز جمع میکند، سپس در میان ما به حق داوری میکند و ما را از یکدیگر جدا میسازد، تا هدایت شدگان از گمراهان باز شناخته شوند، و هر کدام به نتیجه اعمالشان برسند (قل یجمع بیننا ربنا ثم یفتح بیننا بالحق).
اگر میبینید امروز همه با هم آمیخته اند و هر کسی ادعا میکند من بر حقم و اهل نجاتم ، این وضع برای همیشه ادامه پیدا نخواهد کرد، و روز جدائی صفوف سرانجام فرا خواهد رسید، چرا که ربوبیت پروردگار چنین اقتضا میکند که ((سره)) از ((ناسره)) و ((خالص)) از ((ناخالص)) و ((حق)) از ((باطل)) سرانجام جدا شوند، و هر کدام در بستر خویش قرار گیرند.
اکنون بیندیشید در آن روز چه خواهید کرد؟ و در کدامین صف قرار خواهید گرفت ؟ و آیا پاسخی برای سوالات پروردگار در آن روز آماده کرده اید در

پایان آیه برای اینکه روشن سازد این کار قطعا شدنی است می افزاید: اوست داور و جدا کننده آگاه (و هو الفتاح العلیم). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 85
این دو نام که از اسماء الحسنی الهی است ، یکی اشاره به قدرت او بر مساله جداسازی صفوف میکند، و دیگری به علم بی پایان او، چرا که جدا ساختن صفوف حق و باطل از یکدیگر بدون این دو ممکن نیست .
تکیه کردن در آیه فوق بر روی عنوان ((رب)) (پروردگار) اشاره به این است که خداوند مالک و مربی همه ماست ، و این مقام ایجاب میکند که برنامه چنین روزی را فراهم سازد، و در حقیقت اشاره لطیفی است به یکی از دلائل ((معاد)).
واژه ((فتح)) به طوری که ((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: در اصل به معنی از بین بردن پیچیدگی و اشکال است ، و آن بر دو گونه است : گاهی با چشم دیده میشود، مانند گشودن قفل ، و گاه با اندیشه درک میشود مانند گشودن پیچیدگی اندوهها و غصه ها، و یا گشودن رازهای علوم ، و همچنین داوری کردن میان دو کس و گشودن مشکل نزاع و مخاصمه آنها.
بنا بر این اگر در مورد جداسازی صفوف مخصوصا در آنجا که همه با هم آمیخته اند این واژه به کار رفته ، به خاطر همین است ، چرا که علاوه بر جداسازی در میان آنها قضاوت و داوری که یکی از معانی فتح است نیز انجام میگیرد و هر کدام را به آنچه استحقاق دارد جزا میدهد.
قابل توجه اینکه در بعضی از روایات روی ذکر ((یا فتاح)) برای حل مشکلات تکیه شده است ، چرا که این اسم بزرگ الهی که به صورت صیغه مبالغه از فتح آمده بیانگر قدرت پروردگار بر گشودن هر مشکل و از میان بردن هر اندوه و غم ، و فراهم ساختن اسباب هر فتح و پیروزی است ، در واقع هیچکس جز او ((فتاح)) نیست ، و ((مفتاح)) و کلید همه درهای بسته در دست قدرت اوست . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 86
در آخرین آیه مورد بحث که پنجمین فرمان به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) میباشد بار دیگر به مساله توحید که سخن را از آن آغاز کرده بود باز میگردد و با این مساله بحث را خاتمه می دهد:
می فرماید: ((بگو کسانی را که به عنوان شریک به خداوند ملحق ساخته اید به من ارائه دهید)) (قل ارونی الذین الحقتم به شرکاء).
آنها چه ارزشی و لیاقتی دارند؟ اگر منظورتان این یک مشت سنگ و چوب بیجان و خاموش است ، زهی بدبختی و شرمساری که ساخته ها و پرداخته های دست خود را از عالم جمادات که پائین ترین موجوداتند برگیرید و همسان خداوند بزرگ پندارید.
و اگر اینها را سمبل ارواح و فرشتگان میدانید باز مصیبت است و گمراهی

، چرا که آنها نیز مخلوق او هستند و سر بر فرمان او.
لذا به دنبال این جمله با یک کلمه خط بطلان بر همه این اوهام کشیده می گوید نه هرگز چنین نیست ! (کلا).
اینها هرگز ارزش معبود بودن را ندارند، و در این پندارهای شما چیزی از واقعیت نیست ، بس است بیدار شوید، تا کی این راه نادرست را ادامه میدهید؟!
در حقیقت ((کلا)) کلمه کوچکی است که همه این معانی را در بر گرفته .
و سرانجام برای تاکید و تحکیم این سخن می گوید: بلکه تنها اوست خداوند عزیز و حکیم (بل هو الله العزیز الحکیم).
عزت و شکست ناپذیریش ایجاب میکند که در حریم ربوبیتش کسی راه نیابد، و حکمتش اقتضا میکند که این قدرت را بجا صرف کند.
آری داشتن این صفات نشانه واجب الوجود بودن اوست و واجب الوجود هستی بی انتهاست هرگز قابل تعدد نیست و شریک و شبیهی ندارد، چرا که هر تعددی او را محدود و ممکن میسازد، که وجود بی پایان همیشه یکی است تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 87
(دقت کنید).
نکته :
راه تسخیر دلها!
بسیار دیده شده است افراد با فضیلت و دانشمندی بر اثر عدم آشنائی به فنون بحث و استدلال ، و عدم رعایت جنبه های روانی ، هرگز نمیتوانند در افکار دیگران نفوذ کنند.
به عکس افرادی را سراغ داریم که به آن حد از نظر علمی نیستند ولی در جذب قلوب و تسخیر دلها و نفوذ در افکار دیگران پیروز و موفقند.
علت اصلی آن است که نحوه طرح بحثها، و طرز برخورد با طرف مقابل باید با اصولی از نظر اخلاق و روان توام باشد تا جنبه های منفی را در طرف مقابل تحریک نکند، و او را به لجاج و عناد وادار نسازد، بلکه به عکس وجدان او را بیدار کرده و روح حقطلبی و حق جوئی را در او زنده کند.
در اینجا مهم این است که بدانیم انسان تنها اندیشه و خرد نیست تا فقط در برابر قدرت استدلال تسلیم گردد، بلکه علاوه بر آن مجموعه ای از عواطف و احساسات گوناگون که بخش مهمی از روح او را تشکیل میدهد در وجود او نهفته است که باید آنها را به طرز صحیح و معقولی اشباع کرد.
قرآن این راه و روش را به ما آموخته که چگونه در برابر مخالفان در عین طرح بحثهای منطقی چنان آن را با اصول اخلاقی بیامیزیم که در اعماق روح آنها نفوذ کند.
شرط نفوذ اینست که طرف مقابل احساس کند گوینده واجد اوصاف زیر

است : تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 88
1 - به گفته های خود ایمان دارد، و آنچه را که می گوید از اعماق جانش برمیخیزد.
2 - هدفش از بحث ، حقجوئی و حقطلبی است ، نه برتریجوئی و تفوق طلبی .
3 - او هرگز نمیخواهد طرف را تحقیر کند و خود را بزرگ نماید.
4 - او آنچه می گوید از طریق دلسوزی می گوید و منافع شخصی و خصوصی در این کار ندارد.
5 - او برای طرف مقابل احترام قائل است و به همین دلیل در تعبیرات خود نزاکت در بحث را فراموش نمیکند.
6 - او نمیخواهد حس لجاجت طرف را بی جهت برانگیزد، و اگر در باره موضوعی به اندازه کافی بحث شده به همان قناعت میکند، و از اصرار در بحث و به کرسی نشاندن حرف خویش پرهیز دارد.
7 - او منصف است و جانب انصاف را هرگز از دست نمیدهد، هر چند طرف مقابل این اصول را رعایت نکند.
8 - او نمیخواهد افکار خود را بر دیگران تحمیل کند، بلکه علاقه دارد جوششی در دیگران ایجاد کند تا در عین آزادی ، این خود جوشی آنها را به حقیقت برساند.
دقت در آیات فوق طرز بر خورد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) - به فرمان خدا - با مخالفان که توام با ریزه کاریهای جالبی بود گواه بسیار زنده ای بر بحثهای بالاست .
او گاه تا اینجا پیش میرود که حتی دقیقا تعیین نمیکند که ما در طریق هدایتیم و شما در طریق گمراهی ، بلکه می گوید: ما یا شما در طریق هدایتیم یا در ضلالت تا در فکر فرو روند که نشانه های هدایت و ضلالت در کدامین گروه است ؟ تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 89
و یا اینکه می گوید: روز قیامت خداوند در میان همه ما داوری میکند و هر کس را به آنچه لایق است جزا می دهد.
البته انکار نمیتوان کرد که اینها همه در مورد کسانی است که امید هدایت آنها باشد، و الا با دشمنان لجوج و ستمگر و بی رحم که امیدی به پذیرش آنها نیست قرآن طور دیگری برخورد میکند.
بررسی طرز بحثهای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهمالسلام) با مخالفانشان الگوی بسیار زنده ای برای این مبحث است ، به عنوان نمونه به آنچه از امام صادق (علیهالسلام) در این زمینه در کتب حدیث ثبت است توجه کنید:
در مقدمه حدیث معروف توحید مفضل بن عمر چنین میخوانیم : او می گوید من در کنار قبر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودم و در

عظمت مقام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اندیشه میکردم ، ناگهان دیدم ابن ابی العوجاء (مرد مادی معروف) وارد شد و در گوشه ای نشست به طوری که سخنش را می شنیدم ، هنگامی که دوستانش اطراف او جمع شدند شروع به سخنان کفر آمیزی کرد که نتیجه آن انکار نبوت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و از آن بالاتر انکار خداوند تبارک و تعالی بود، بسیار شیطنت آمیز و حساب شده بیان کرد.
من از شنیدن سخنان او سخت خشمگین و ناراحت شدم ، برخاستم و فریاد زدم ای دشمن خدا! راه الحاد پیش گرفتی ؟ و خداوندی که تو را در بهترین صورت آفرید انکار کردی ؟...
((ابن ابی العوجاء)) رو به من کرد و گفت : تو کیستی اگر از دانشمندان علم کلامی دلیل بیاور تا از تو پیروی کنیم ، و اگر نیستی سخن مگو، و اگر از پیروان جعفر بن محمد صادق هستی او این چنین با ما سخن نمیگوید، و مانند تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 90
برخورد تو برخورد نمیکند.
او از این بالاتر از ما شنیده است هرگز به ما فحش و ناسزا نگفته ، و در پاسخ ما راه خشونت و تعدی نپیموده ، او مرد برد بار عاقل هوشیار و متینی است ، که هرگز سبکسری دامن گیرش نمیشود، او به خوبی به سخنان ما گوش فرا میدهد، حرفهای ما را میشنود، و از دلائل ما آگاه میشود، هنگامی که تمام حرف خود را زدیم و گمان کردیم که ما بر او پیروز شدیم با متانت شروع به سخن میکند، با جمله های کوتاه و سخنانی فشرده تمام دلائل ما را پاسخ می گوید، و بهانه های ما را قطع میکند، آنچنانکه قدرت بر پاسخ گفتن نداریم ، تو اگر از یاران او هستی اینچنین با ما سخن بگو. سبأ
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 91
آیه 28 - 30
آیه و ترجمه
وَ مَا أَرْسلْنَک إِلا کافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِیراً وَ نَذِیراً وَ لَکِنَّ أَکثرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ(28)
وَ یَقُولُونَ مَتی هَذَا الْوَعْدُ إِن کنتُمْ صدِقِینَ(29)
قُل لَّکم مِّیعَادُ یَوْمٍ لا تَستَئْخِرُونَ عَنْهُ ساعَةً وَ لا تَستَقْدِمُونَ(30)
ترجمه :
28 - ما تو را جز برای همه مردم نفرستادیم تا (آنها را به پاداشهای الهی) بشارت دهی و (از عذاب او) بترسانی ، ولی اکثر مردم نمیدانند.
29 - می گویند: اگر راست میگوئید این وعده (رستاخیز) کی خواهد بود.
30 - بگو: وعده شما روزی خواهد بود که نه ساعتی از آن تاخیر میکنید و نه (بر آن) پیشی خواهید گرفت .

تفسیر:
تو مبعوث برای همه جهانیان هستی !
نخستین آیه مورد بحث سخن از نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید، و آیات بعد از آن پیرامون معاد بحث میکند، و با توجه به اینکه در آیات گذشته نیز سخن از توحید بود یک مجموعه کامل را از عقائد دینی تشکیل میدهد که متناسب با سوره های مکی همچون سوره سبا است .
نخست به وسعت دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و عمومیت نبوت او به همه انسانها تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 92
اشاره کرده می گوید: ما تو را نفرستادیم مگر برای همه مردم جهان در حالی که همگان را به پاداشهای بزرگ الهی بشارت میدهی ، و از عذاب الهی انذار میکنی ، ولی اکثر مردم از این معنی بیخبرند (و ما ارسلناک الا کافة للناس بشیرا و نذیرا و لکن اکثر الناس لا یعلمون).
((کافة)) از ماده ((کف)) به همان معنی کف دست است ، و از آنجا که انسان با دست خود اشیاء را میگیرد، یا از خود دور میکند این کلمه گاهی به معنی ((جمع کردن)) و گاهی به معنی ((منع کردن)) آمده است .
در آیه مورد بحث نیز هر دو معنی را مفسران احتمال دادهاند، نخست اینکه به معنی جمع کردن باشد و در این صورت مفهوم آیه همانست که در بالا گفتیم که ما تو را جز برای مجموع مردم جهان نفرستادیم یعنی جهانی بودن دعوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را شرح میدهد.
روایات متعددی که در تفسیر آیه از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده نیز همین تفسیر را تقویت میکند.
بنا بر این محتوای آیه همچون آیه 1 - سوره فرقان است که می گوید: تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا: جاوید و پر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا همه جهانیان را انذار کند.
و همچون آیه 19 - سوره انعام که می گوید: و اوحی الی هذا القرآن لانذرکم به و من بلغ : این قرآن بر من وحی شده تا شما و همه کسانی را که این سخن به آنها میرسد انذار کنم .
در حدیثی که بعضی از مفسران به تناسب آیه فوق ذکر کردند عمومیت دعوت پیامبر به عنوان یکی از افتخارات بزرگش منعکس است ، آنجا که می گوید:
اعطیت خمسا - و لا اقول فخرا - بعثت الی الاحمر و الاسود، و جعلت تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 93
لی الارض طهورا و مسجدا، و احل لی المغنم و لا یحل لاحد قبلی ، نصرت بالرعب فهو یصیر امامی مسیرة شهر، و اعطیت الشفاعة فادخرتها لامتی

يوم القيامة :
((پنج چيز خداوند به من مرحمت فرموده - و اين را از روى فخر و مباهات نميگويم (بلكه بعنوان شكر نعمت ميگويم) - من به تمام انسانها از سفيد و سياه مبعوث شدم و زمين براى من پاک و پاک کننده و همه جاى آن مسجد و معبد قرار داده شده ، غنيمت جنگى براى من حلال است در حالى که براى هيچکس قبل از من حلال نشده بود، من به وسيله رعب و وحشت در دل دشمنان يارى شده ام (و خداوند رعب ما را در دل خصم ما افکنده) بطورى که در پيشاپيش من به اندازه يکماه راه طى طريق ميکند، و مقام شفاعت به من داده شده و من آن را براى امتم در قيامت ذخيره کرده ام .
گرچه در حديث فوق تصريحى به تفسير آيه نشده ، ولى احاديث ديگرى در اين زمينه داريم که يا در آن تصريح به تفسير آيه شده ، و يا تعبير للناس کافة که همان تعبير آيه فوق است آمده و همگى نشان ميدهد که آيه فوق ناظر به جهانى بودن دعوت پيامبر (صلى الله عليه و آله و سلم) ميباشد تفسير ديگرى که براى آيه ذکر شده از معنى دوم کف به معنى منع گرفته شده است طبق اين تفسير کافه صفت پيامبر ميشود و منظور اين است : خداوند پيامبر را به عنوان يک بازدارنده براى انسانها از کفر و معصيت و گناه فرستاده است ، ولى تفسير اول نزديکتر به نظر ميرسد.
به هر حال از آنجا که انسانها همه داراى غريزه جلب نفع و دفع ضرر

هستند پيامبران نيز داراى مقام بشارت و انذار بوده اند، تا اين هر دو غريزه را بسيج کنند و به حرکت در آورند، ولى اکثريت غافل و بيخبر بى آنکه توجه به سرنوشت خويش داشته باشد به مقابله با آنها برميخاستند و اين مواهب عظيم الهى را انکار ميکردند.
از آنجا که در آيات قبل به اين معنى اشاره شده بود که خداوند همه مردم را در روز رستاخيز جمع کرده و ميان آنها داورى ميکند، در آيه بعد سوالى از ناحيه منکران معاد به اين صورت نقل ميکند: آنها مى گويند: اگر راست ميگوئيد اين وعده رستاخيز در چه زمانى است ؟! (و يقولون متى هذا الوعد ان کنتم صادقين).
اين سوال را بارها منکران معاد از پيامبر اسلام (صلى الله عليه و آله و سلم) يا سائر پيامبران ميکردند که گاه براى درک مطلب بود، و شايد غالبا از روى استهزاء که آخر اين قيامتى که شما مرتبا روى آن تکيه ميکنيد اگر راست ميگوئيد کى خواهد آمد؟
اشاره به اينکه آدم راستگو بايد تمام جزئيات مطلبى را که خبر ميدهد بداند، از کم و کيف و زمان و مکان آن آگاه باشد.
ولى قرآن همواره از پاسخ صريح به اين مطلب و تعيين زمان وقوع رستاخيز خود دارى ميکند و تاکيد ميکند اين از اموری است که علم آن

مخصوص خدا است ، واحدی جز او از آن آگاه نیست .
لذا در آیه بعد همین معنی را با عبارت دیگری بازگو کرده میفرماید: بگو وعده شما روزی خواهد بود که نه ساعتی از آن تاخیر خواهید کرد، و نه ساعتی بر آن پیشی خواهید گرفت (قل لکم میعاد یوم لا تستاخرون عنه

ساعة و لا تستقدمون).
این مخفی ماندن تاریخ قیام قیامت - حتی بر شخص پیامبر اسلام - چنانکه قبلا هم اشاره کرده ایم به خاطر آن است که خداوند میخواهد مردم یکنوع آزادی عمل توام با حالت آماده باش دائمی داشته باشند، چرا که اگر تاریخ قیامت تعیین میشد هر گاه زمانش دور بود همه در غفلت و غرور و بیخبری فرو میرفتند، و هر گاه زمانش نزدیک بود ممکن بود آزادی عمل را از دست بدهند و اعمالشان جنبه اضطراری پیدا کند، و در هر دو صورت هدفهای تربیتی انسان عقیم میماند، به همین دلیل تاریخ قیامت از همه مکتوم است ، همانگونه که تاریخ شب قدر همان شبی که فضیلت هزار ماه دارد، و یا تاریخ قیام حضرت مهدی (علیهالسلام).
تعبیری که در آیه 15 سوره طه آمده ان الساعة آتیة اکاد اخفیها لتجزی کل نفس بما تسعی : رستاخیز به طور یقین خواهد آمد، من میخواهم آن را مخفی دارم ، تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود جزا داده شود اشاره لطیفی به همین معنی دارد.
در ضمن اینکه آنها تصور میکردند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که از رستاخیز خبر میدهد اگر راست می گوید باید تاریخ دقیق آن را نیز بداند این نهایت اشتباه است ، و دلیل بر عدم آگاهی آنها از وظیفه نبوت ، او تنها مامور ابلاغ بود و بشارت و انذار، اما مساله قیامت مربوط به خدا است و او است که از تمام جزئیات آن آگاه است و آن قسمتی را که برای مسائل تربیتی لازم دیده در اختیار پیامبرش گذارده است .
در اینجا سوالی مطرح است و آن اینکه قرآن در مقام تهدید مخالفان می گوید: لحظه ای از موعد مقرر قیامت تاخیر نخواهید کرد (لا تستاخرون) اما چرا می گوید لحظه ای نیز مقدم نمیشود این چه تاثیری در هدف قرآن دارد؟
در پاسخ باید به دو نکته توجه داشت : نخست اینکه ذکر این دو با هم

همیشه اشاره به قطعی بودن و دقیق بودن تاریخ چیزی است ، درست همانگونه که میگوئیم فلان مطلب دیر و زود ندارد، و موعدش قطعی است .
دیگر اینکه جمعی از کفار لجوج پیوسته به پیامبران فشار می آوردند که چرا این قیامت نمی آید و به تعبیر دیگر برای آن عجله داشتند خواه به

عنوان استهزاء یا غیر استهزاء قرآن به آنها می گوید عجله نکنید تاریخش همان است که خدا مقرر داشته . سبأ
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 97
آیه 31 - 33
آیه و ترجمه
وَ قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَن نُّؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْءَانِ وَ لا بِالَّذِی بَینَ یَدَیْهِ وَ لَوْ تَرَی إِذِ الظالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِندَ رَبهِمْ یَرْجِعُ بَعْضهُمْ إِلی بَعْضٍ الْقَوْلَ یَقُولُ الَّذِینَ استُضعِفُوا لِلَّذِینَ استَکْبرُوا لَوْ لا أَنتُمْ لَکُنَّا مُؤْمِنِینَ(31)
قَالَ الَّذِینَ استَکْبرُوا لِلَّذِینَ استُضعِفُوا أَ نحْنُ صدَدْنَکُمْ عَنِ الهُدَی بَعْدَ إِذْ جَاءَکم بَلْ کُنتُم مجْرِمِینَ(32)
وَ قَالَ الَّذِینَ استُضعِفُوا لِلَّذِینَ استَکْبرُوا بَلْ مَکْرُ الَّیْلِ وَ النَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَن نَّکْفُرَ بِاللَّهِ وَ نجْعَلَ لَهُ أَندَاداً وَ أَسرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الاَغْلَلَ فی أَعْنَاقِ الَّذِینَ کَفَرُوا هَلْ یجْزَوْنَ إِلا مَا کانُوا یَعْمَلُونَ(33) تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 98
ترجمه :
31 - کافران گفتند: ما هرگز به این قرآن و کتب دیگر که قبل از آن بوده ایمان نخواهیم آورد، اگر ببینی هنگامی که این ستمگران در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب و جزا) بازداشت شده اند (از وضع آنها تعجب میکنی) در حالی که هر کدام گناه خود را به گردن دیگری میاندازد، مستضعفان به مستکبران می گویند: اگر شما نبودید ما مومن بودیم !
32 - (اما) مستکبران به مستضعفان پاسخ میدهند: آیا ما شما را از هدایت بازداشتیم بعد از آن که به سراغ شما آمد (و آنرا به خوبی در یافتید) بلکه شما خود مجرم بودید!
33 - مستضعفان به مستکبران می گویند وسوسه های فریبکارانه شما در شب و روز (مایه گمراهی ما شد) هنگامی که به ما دستور میدادید که به خداوند کافر شویم و شریکهائی برای او قرار دهیم آنها هنگامی که عذاب (الهی) را میبینند ندامت خود را کتمان میکنند (مبادا بیشتر رسوا شوند) و ما غل و زنجیر در گردن کافران مینهیم آیا جز آنچه عمل میکردند به آنها جزا داده میشود؟!
تفسیر:
به تناسب بحثی که در آیات گذشته پیرامون موضعگیری مشرکان در برابر مساله معاد بود در آیات مورد بحث بعضی از صحنه های دردناک معاد را برای آنها مجسم میسازد تا به سرانجام کار خویش واقف گردند.
نخست می گوید: کافران گفتند: ما هرگز به این قرآن و کتب آسمانی دیگر که قبل از آن بوده ایمان نخواهیم آورد (و قال الذین کفروا لن نؤ من بهذا القرآن و لا بالذی بین یدیه).

کلمه ((لن)) همانگونه که میدانیم برای نفی ابد است ، بنابر این آنها میخواهند بگویند که اگر تا ابد هم تبلیغ کنید ما ایمان نخواهیم آورد، و این دلیل بر لجاجت آنهاست ، که تصمیم خود را برای ابد گرفته بودند، در حالی که یک تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 99
فرد حق طلب اگر به دلیلی قانع نشد نمیتواند دلائل احتمالی آینده را نشنیده انکار کند و بگوید دلائل دیگر را نیز در بست رد میکنم !
در اینکه منظور از ((الذین کفروا)) کیست ؟ جمعی از مفسران آن را به مشرکان تفسیر کرده اند، و بعضی به یهود و اهل کتاب ، ولی قرائن آیات بعد که سخن از شرک می گوید دلیل بر این است که منظور مشرکان است .
منظور از الذی بین یدیه همان کتب آسمانی است که قبل از قرآن بر پیامبران دیگر نازل شده است ، چرا که این تعبیر در بسیاری از آیات قرآن به همین معنی - مخصوصا بعد از ذکر قرآن - به کار رفته ، و اینکه بعضی احتمال داده اند منظور معاد و یا محتوای قرآن بوده بسیار بعید به نظر میرسد.
به هر حال انکار ایمان نسبت به کتب انبیای پیشین شاید به این منظور بوده که قرآن روی این مطلب تکیه میکند که نشانه های پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در تورات و انجیل به وضوح آمده است ، آنها برای نفی نبوت پیامبر اسلام کتب آسمانی دیگر را نیز نفی میکنند، و می گویند: نه به این کتاب ایمان می آوریم نه به کتب پیش از آن !
سپس به وضع آنها در قیامت پرداخته روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده ، می گوید: اگر ببینی هنگامی که این ستمگران در پیشگاه پروردگارشان برای حساب و دادرسی بازداشت شده اند (از وضع آنها در حیرت فرو خواهی رفت) در حالی که هر یک از آنها گناه خود را به گردن دیگری می اندازد، و با یکدیگر مشغول به جدال و مخاصمه اند؟! (و لو تری اذ الظالمون موقوفون عند ربهم یرجع بعضهم الی بعض القول). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 100
بار دیگر از آیه فوق استفاده میشود که یکی از مهمترین مصداقهای ظلم همان شرک و کفر است .
تعبیر به عند ربهم اشاره به این است که آنها در پیشگاه کسی حاضر میشوند که مالک و پروردگار آنها بوده ، و چه شرمساری از این برتر و بالاتر که انسان نزد کسی احضار گردد که هرگز به او و فرمانهایش ایمان نیاورده در حالی که تمام وجودش غرق نعمتهای او بوده است .
در این حال ((مستضعفین)) همان افراد بی خبری که چشم و گوش بسته دنباله رو دیگران بوده اند به ((مستکبرین)) یعنی همانها که راه کبر و غرور و سلطه جوئی بر دیگران و دادن خط فکری شیطانی به آنها را

میپیمودند چنین می گویند: اگر شما نبودید، اگر وسوسه های فریبنده شیطنت آمیز شما نبود، ما در صف مومنان بودیم (یقول الذین استضعفوا للذین استکبروا لو لا انتم لکنا مومنین).
آنها میخواهند به این وسیله تمام گناهان خویش را بر گردن این مستکبران بی رحم بیندازند، هر چند در دنیا حاضر نبودند چنین برخورد قاطعی با آنها داشته باشند، چرا که ضعف و زبونی بر وجودشان چیره شده بود، و حریت خویش را از دست داده بودند، اما اکنون که آن مفاهیم کاذب که مستکبران را از آنها جدا میکرد بر باد رفته ، و نتائج اعمال همه آشکار گشته ، رو در روی آنها میایستند و با صراحت سخن می گویند و پرخاش میکنند.
ولی مستکبران خاموش نمی مانند، در پاسخ به مستضعفین می گویند: آیا ما شما را از طریق هدایت باز داشتیم بعد از آنکه هدایت به سراغ شما آمد و به قدر کافی اتمام حجت شد و پیامبران گفتنیها را گفتند (قال الذی استکبروا للذین استضعفوا انحن صددناکم عن الهدی بعد اذ جائکم). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 101
نه ما مسئول نیستیم ، بلکه خود شما گنهکار بودید که با داشتن آزادی اراده تسلیم سخنان بی اساس ما شدید، به کفر و الحاد روی آوردید و سخنان منطقی انبیاء را به دست فراموشی سپردید (بل کنتم مجرمین).
درست است که مستکبران با وسوسه های خود مرتکب گناه بزرگی شده بودند، ولی این سخن آنها نیز واقعیت دارد که این دنباله روان نباید چشم و گوش بسته به دنبال آنها می افتادند، و از این نظر گناهشان به گردن خودشان است .
اما ((مستضعفین)) به این پاسخ قانع نمیشوند، و بار دیگر برای اثبات مجرم بودن مستکبران به سخن می آیند و به مستکبرین چنین می گویند بلکه وسوسه ها و توطئه ها و تبلیغات مکارانه شما در شب و روز سبب شد که ما از هدایت بازمانیم ، در آن هنگام که شما به ما دستور میدادید که به خداوند کافر شویم و برای او شریک و شبیه قرار دهیم (و قال الذین استضعفوا للذین استکبروا بل مکر اللیل و النهار اذ تامروننا ان نکفر بالله و نجعل له اندادا).
آری شما بودید که دست از تبلیغات سوئتان بر نمیداشتید، و هیچ فرصتی را از شب و روز برای پیشبرد اهداف شومتان از دست نمیدادید، درست است که ما در پذیرش آزاد بودیم و مقصر و گنهکار، ولی شما هم به عنوان عامل فساد مسئولید و گنهکار، بلکه سنگ اول به دست ناپاک شما گذاشته شد، به خصوص اینکه همواره از موضع قدرت با ما سخن میگفتید (تعبیر تامروننا گواه بر این مطلب است).
بدیهی است مستکبران نمیتوانند پاسخی از این سخن داشته باشند و شرکت خود را در این جرم بزرگ انکار کنند.

لذا هر دو گروه از کرده خود پشیمان میشوند، مستکبران از گمراه ساختن دیگران و مستضعفان از پذیرش بی قید و شرط این وسوسه های شوم ، اما تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 102
هنگامی که عذاب الهی را میبینند ندامت خود را کتمان میکنند مبادا بیشتر رسوا شوند، و ما، غل و زنجیر بر گردن کافران مینهیم (و اسروا الندامة لما رأ وا العذاب و جعلنا الاغلال فی اعناق الذین کفروا).
گرچه کتمان کردن در آن جهان که یوم البروز است و چیزی قابل مخفی کردن نیست فائدهای ندارد، اما آنها طبق عادت دیرینه ای که در دنیا داشتند به پندار اینکه میتوانند حال خود را مکتوم دارند به پنهان کاری دست میزنند.
آری آنها هر وقت در دنیا به اشتباه خود پی میبردند و نادم میشدند شجاعت اظهار ندامت که مقدمه ای برای بازگشت و تجدید نظر بود نداشتند، و همین خصیصه اخلاقی خود را در قیامت نیز به کار میگیرند و اما چه سود؟
بعضی از مفسران احتمال داده اند که این پنهان داشتن ندامت به خاطر شدت وحشتی است که از مشاهده عذاب الهی و گذاردن غل و زنجیر بر گردن آنها دست میدهد، نفسهایشان در سینه ها حبس میشود و زبانشان از سخن باز میماند.
هر چند همانها در مواقف دیگر قیامت فریاد یا ویلنا انا کنا ظالمین را ای وای ما ستمگر بودیم سر میدهند (انبیاء - 14).
بعضی نیز ((اسرار)) را در اینجا به معنی اظهار کرده اند و گفته اند این واژه در لغت عرب در دو معنی متضاد استعمال میشود، و نظیر آن نیز کم نیست ولی با توجه به موارد استعمالات این لغت (اسرار) در قرآن و غیر قرآن این معنی بعید به نظر میرسد چرا که ((سر)) معمولا در مقابل علن قرار میگیرد، و راغب نیز در مفردات به ضعیف بودن این قول تصریح کرده است ، هر چند بعضی از علمای لغت به هر دو معنی اشاره کرده اند.
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 103
به هر حال اینها نتیجه اعمال خودشان است که از پیش فراهم ساخته اند آیا آنها جزائی جز اعمالی که انجام میدادند دارند؟! (هل یجزون الا ما کانوا یعملون).
آری این اعمال و کردار کفار و مجرمین است که به صورت زنجیرهای اسارت بر گردن و دست و پای آنها گذارده میشود، آنها در این جهان نیز اسیر هوای نفس ، و زر و زور و پست و مقام بودند، و در قیامت که تجسم اعمال صورت میگیرد همان اسارتها به شکل دیگری ظاهر می شود.
آیه فوق بار دیگر مساله تجسم اعمال را که بارها به آن اشاره کرده ایم روشن میسازد، زیرا سخن از این می گوید که جزای آنها خود اعمال آنها است و چه تعبیری از این زنده تر و روشنتر برای تجسم اعمال ؟! تعبیر به

الذین کفروا دلیل بر این است که هم اغواگران مستکبر به این سرنوشت گرفتار میشوند و هم اغوا شوندگان مستضعف و همه کافران و اصولا ذکر این وصف اشاره به این است که علت مجازات آنها همان کفر آنها است .
سبأ
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 104
آیه 34 - 38
آیه و ترجمه
وَ مَا أَرْسلْنَا فی قَرْیَةٍ مِّن نَّذِیرٍ إِلا قَالَ مُترَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ کَفِرُونَ(34)
وَ قَالُوا نحْنُ أَکثرُ أَمْوَلاً وَ أَوْلَداً وَ مَا نحْنُ بِمُعَذَّبِینَ(35)
قُلْ إِنَّ رَبی یَبْسط الرِّزْقَ لِمَن یَشاءُ وَ یَقْدِرُ وَ لَکِنَّ أَکْثرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ(36)
وَ مَا أَمْوَلُکمْ وَ لا أَوْلَدُکم بِالَّتی تُقَرِّبُکمْ عِندَنَا زُلْفَی إِلا مَنْ ءَامَنَ وَ عَمِلَ صلِحاً فَأُولَئک لهُمْ جَزَاءُ الضعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فی الْغُرُفَتِ ءَامِنُونَ(37)
وَ الَّذِینَ یَسعَوْنَ فی ءَایَتِنَا مُعَجِزِینَ أُولَئک فی الْعَذَابِ محْضرُونَ(38)
ترجمه :
34 - ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری انذار کننده نفرستادیم مگر اینکه مترفین آنها (همانها که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: ما به آنچه شما فرستاده شده اید تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 105
35 - و گفتند: اموال و اولاد ما (از همه) بیشتر است (و این نشانه علاقه خدا به ماست) و ما هرگز مجازات نخواهیم شد!
36 - بگو: پروردگار من روزی را برای هر کس بخواهد وسیع یا تنگ میکند (این ارتباطی به قرب در درگاه او ندارد) ولی اکثر مردم نمیدانند.
37 - اموال و فرزندان شما هرگز شما را نزد ما مقرب نمیسازد، جز کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند که برای آنها پاداش مضاعف در برابر اعمالی است که انجام داده اند، و آنها در غرفه های (بهشتی) در (نهایت) امنیت خواهند بود
38 - و آنها که برای انکار و ابطال آیات ما تلاش میکنند و میپندارند از چنگال قدرت ما فرار خواهند کرد در عذاب (الهی) احضار می شوند.
تفسیر:
مال و فرزند دلیل قرب به خدا نیست !
از آنجا که در آیات گذشته سخن از اغواگری مستکبران بود در آیات مورد بحث گوشه ای از این اغواگری را منعکس میسازد و ضمنا به پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز دلداری میدهد که اگر با تو مخالفت کنند تعجب مکن مخالفت مستکبران مرفه با پیامبران راستین یک شیوه دائمی آنها بوده است .

می گوید: ما هرگز در هیچ شهر و دیاری پیامبر انذار کننده ای نفرستادیم مگر اینکه مترفین - همان متنعمان مغرور و مست نعمت - میگفتند ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید کافریم ، و آنچه را نامش پیام الهی می نهید قبول نداریم (و ما ارسلنا فی قریة من نذیر الا قال مترفوها انا بما ارسلتم به کافرون).
((نذیر)) به معنی بیم دهنده ، اشاره به پیامبران الهی است که مردم را از عذاب الهی در برابر کجرویها و بیدادگریها و گناه و فساد بیم میدادند.
((مترفوها)) جمع ((مترف)) از ماده ((ترف)) (بر وزن طرف) به معنی تنعم است ، و مترف به کسی می گویند که فزونی نعمت و زندگی مرفه

و مغرور و غافل کرده و به طغیان گری واداشته است .
آری معمولا کسانی که در صف اول مخالفین انبیاء بودند این گروه مترف طغیانگر غافل بودند که چون تعلیمات انبیاء را از یک سو مزاحم کامجوئی و هوسرانی خود میدیدند، و از سوی دیگر مدافع حقوق محرومانی که با غصب حقوق آنها به این زندگی پر زرق و برق رسیده بودند، و از سوی سوم آنها همیشه برای پاسداری مال و ثروتشان قدرت حکومت را یدک میکشیدند، و پیامبران را در تمام این جهات در نقطه مقابل خود میدیدند، لذا فورا به مبارزه برمی خاستند.
عجب اینکه آنها انگشت روی حکم و تعلیم خاصی نمیگذاشتند، بلکه در بست میگفتند ما به تمام آنچه شما مبعوث شده اید کافریم و حتی یک گام هم با شما همراه نیستیم که این خود بهترین دلیل بر لجاجت و عناد آنها در برابر حق بود.
این معنی مساله مهمی است که قرآن در آیات مختلف از آن پرده برداشته که غالبا محرومان ، نخستین کسانی بودند که دعوت انبیاء را لبیک میگفتند، و متنعمین مغرور نیز اولین گروهی بودند که علم مخالفت را برمی داشتند.
با اینکه منکران دعوت انبیاء مسلما منحصر به این گروه نبودند، ولی غالبا عاملان فساد و داعیان به شرک و خرافات آنها بودند که دائما سعی داشتند دیگران را هم به زور به این طرق به کشانند.
در آیات 23 زخرف ، 116 سوره هود، و 33 سوره مومنون نیز همین معنی آمده است .
نه تنها در برابر انبیاء که در برابر هر قدم اصلاحی از ناحیه هر دانشمند مصلح و عالم مجاهدی برداشته شود این گروه سر به مخالفت برمیدارند، و

در هم شکستن برنامه های مصلحان توطئه میچینند و از هیچ جنایتی روی گردان نیستند.
آیه بعد به منطق پوشالی آنها که در هر زمانی برای اثبات برتری خود

متوسل میشدند و به اغفال عوام میپرداختند اشاره کرده ، می گوید: و آنها گفتند ما از همه ثروتمندتر و پراولادتریم (و قالوا نحن اکثر اموالا و اولادا).
خداوند به ما محبت دارد هم اموال فراوان در اختیار ما نهاده ، و هم نیروی انسانی بسیار، و این دلیل بر لطف او در حق ما و نشانه مقام و موقعیت ما در نزد او است و ما (نور چشمیها) هرگز مجازات نخواهیم شد! (و ما نحن بمعذبین).
مگر خداوند عزیز کرده های خود را هم مجازات میکند؟! اگر ما مطرود درگاه او بودیم این همه نعمت چرا به ما میداد؟! خلاصه آبادی دنیای ما دلیل روشنی بر آبادی آخرت ماست !
بعضی از مفسران احتمال داده اند که جمله ((و ما نحن بمعذبین)) دلیل بر آن است که آنها بطور کلی منکر قیامت و عذاب بودند. ولی آیات بعد نشان میدهد که این جمله ناظر به این معنا نیست ، بلکه منظورشان این بوده که آنها به دلیل ثروتشان مقرب درگاه خدایند.
آیه بعد این منطق پوشالی و عوامفریبانه را به عالیترین وجهی پاسخ میدهد و در هم میکوبد، روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده ، میفرماید: به آنها بگو پروردگار من روزی را برای هر کس بخواهد گسترش میدهد، و برای هر کس بخواهد سخت میگیرد (و اینها همه طبق مصالحی است که برای آزمون خلق و نظام زندگی انسان لازم میداند و ربطی به قدر و مقام در درگاه خدا ندارد (قل ان ربی یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 108
بنا بر این هرگز نباید وسعت روزی را دلیل بر سعادت ، و تنگی روزی را دلیل بر شقاوت شمرد اما اکثر مردم از این واقعیت بیخبرند (و لکن اکثر الناس لا یعلمون).
البته اکثریت ناآگاه و بیخبر چنین هستند و گرنه این مساله برای آگاهان واضح و روشن است .
سپس با صراحت بیشتری همین معنی را تعقیب کرده ، می گوید: هرگز چنان نیست که اموال و اولادتان شما را نزد ما مقرب سازد (و ما اموالکم و لا اولادکم بالتی تقربکم عندنا زلفی).
این اشتباه بزرگی است که دامنگیر گروهی از عوام شده است که تصور میکنند آنها که در این جهان از نظر مادی گرفتار محرومیتند مغضوب و مطرود درگاه خدا هستند و آنها که در رفاه نعمت غوطه ورند محبوب و مقبول او می باشند.
چه بسیار افراد محرومی که با این وسیله آزمایش میشوند و به برترین مقامات میرسند، و چه بسیار افراد متنعمی که اموال و ثروتشان بلای جانشان و مقدمه مجازاتشان است .
مگر قرآن در آیه 15 سوره تغابن صریحا نمیگوید: انما اموالکم و اولادکم

فتنه و الله عنده اجر عظیم اموال فرزندان شما وسیله آزمایش شما هستند و پاداش عظیم نزد خدا است .
این سخن بدان معنی نیست که انسان دست از تلاش و کوشش لازم برای

زندگی بر دارد، بلکه هدف این است که داشتن امکانات اقتصادی و نیروی انسانی فراوان هرگز معیار ارزش معنوی انسانها در پیشگاه خدا نمیشود.
سپس به معیار اصلی ارزشهای انسانها و آنچه مایه تقرب به درگاه خدا میشود پرداخته (به صورت یک استثنای منفصل) می گوید: مگر کسانی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند که برای آنها در برابر اعمالشان پاداش مضاعف است ، و در غرفه های بهشتی در نهایت امنیت به سر میبرند (الا من امن و عمل صالحا فاولئک لهم جزاء الضعف بما عملوا و هم فی الغرفات آمنون).
بنا بر این تمام معیارها به این دو امر باز میگردد ایمان و عمل صالح از هر کس و در هر زمان و در هر مکان ، و از هر قشر و هر گروه ، و تفاوت انسانها در پیشگاه خدا به تفاوت درجات ایمان و مراتب عمل صالح آنها است ، و جز این چیز دیگری نیست .
حتی علم دانش و انتساب به افراد بزرگ ، حتی به پیامبران ، اگر توام با این دو معیار نباشد به تنهائی چیزی بر ارزش انسان نمی افزاید.
اینجا است که قرآن با صراحت بی نظیرش قلم بطلان بر تمام پندارهای انحرافی و خرافی در زمینه عوامل قرب به پروردگار، و ارزش وجودی انسان کشیده ، و معیار اصیل را در دو چیز خلاصه کرده که همه انسانها قدرت بر تحصیل آن را دارند، و امکانات و محرومیتهای مادی در آن مؤ ثر نیست .
آری اموال و اولاد نیز اگر در این مسیر قرار گیرند به همین صبغه الهی در می آیند و رنگ ایمان و عمل صالح میپذیرند، و مایه قرب خدا میشوند، اما اموال و اولادی که انسان را از خدا دور سازند و همچون بتی مورد پرستش قرار گیرند و مایه فساد و افساد گردند آتشگیره های جهنمند، و به گفته قرآن : دشمن جان انسان و دشمن سعادت او هستند: یا ایها الذین آمنوا ان من ازواجکم

و اولادکم عدوا لکم ما حذروه : ((ای کسانی که ایمان آورده اید بعضی از همسران و فرزندان شما دشمن شما هستند، از آنها بر حذر باشید))! (تغابن - 14).
ضمنا چنانکه قبلا نیز اشاره کرده ایم ضعف تنها به معنی دو چندان نیست ، بلکه به معنی چند برابر آمده است ، و در آیه مورد بحث به همین معنی است ، زیرا میدانیم پاداش هر کار نیک در نزد خدا حداقل ده برابر است ، من جاء بالحسنه فله عشر امثالها (انعام - 160) و گاه به مراتب از این هم

فراتر میرود.
((غرفات)) جمع ((غرفه)) به معنی حجره هائی است در طبقه بالا قرار گرفته که هم نور بیشتر دارد و هم هوای بهتر، و هم از آفات به دور است ، به همین دلیل این تعبیر در مورد برترین منازل بهشت به کار رفته است .
این لغت در اصل از ماده ((غرف)) (بر وزن برف) به معنی بالا بردن و برداشتن چیزی است .
تعبیر به آمنون (کسانی که در امنیت به سر میبرند) در مورد بهشتیان تعبیر بسیار جامعی است که آرامش روح و جسم آنها را از هر نظر منعکس میکند، چرا که نه ترس فنا و زوال و مرگ دارند، و نه ترس هجوم دشمن ، و نه بیماری و آفت و اندوه ، و نه حتی ترس از ترس ! و نعمتی برتر از این نیست که انسان از هر نظر در امنیت به سر برد، همان گونه که بلائی بدتر از ناامنی در جنبه های مختلف زندگی وجود ندارد.
و در آیه بعد گروه مقابل آنها را توصیف کرده و می گوید: اما آنها که برای انکار و ابطال آیات ما تلاش و کوشش میکنند، نه خود ایمان دارند و نه اجازه میدهند دیگران در راه حق گام نهند، در حالی که چنین میپندارند که میتوانند از چنگال قدرت ما فرار کنند، آنها در عذاب دردناک روز قیامت احضار میشوند تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 111
(و الذین یسعون فی آیاتنا اولئک فی العذاب محضرون).
آنها همان کسانی هستند که با استفاده از اموال و اولاد و نفرات خود به تکذیب انبیاء پرداخته اند و به وسوسه خلق خدا مشغول شدند و آنچنان مغرور بودند که گمان میکردند از چنگال عذاب الهی میگریزند، ولی همگی به فرمان خدا در دل آتش سوزان دوزخ احضار میشوند.
جمله اولئک فی العذاب محضرون چون سخنی از زمان آینده در آن نیست ، ممکن است اشاره به این معنی باشد که آنها هم اکنون نیز گرفتار عذابند، چه عذابی برتر از این زندانی که با مال و اولاد برای خود ساخته اند؟!
این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر فوق به خاطر آن باشد که این وعده الهی چنان مسلم است که گوئی الان در آن قرار دارند، همان گونه که در جمله ((فهم فی الغرفات آمنون)) آمده است .
تعبیر به ((معاجزین)) به طوری که بعضی از ارباب لغت گفته اند به معنی این است که آنها چنین میپندارند که میتوانند از حوزه قدرت خدا و مجازاتش فرار کنند، در حالی که این پنداری باطل و بی اساس است .
نکته ها:
ارزیابی ارزشها!
مساله مهم در زندگانی فرد و جامعه ها مساله معیارهای سنجش ، و نظام ارزشی حاکم بر فرهنگ آن جامعه است .

زیرا تمام حرکتها در زندگی فرد و جمع از همین نظام ارزشی سرچشمه
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 112
میگیرد، و برای آفریدن این ارزشها است .
اشتباه یک قوم و ملت در این مساله ، و روی آوردن به ارزشهای خیالی و بی اساس ، کافی است که تاریخ آنها را به تباهی بکشد، و درک ارزشهای واقعی و معیارهای راستین محکمترین زیربنای کاخ سعادت آنها است .
دنیا پرستان مغرور ارزش را تنها منحصر در مال و قدرتهای مادی و نفرات خود میدانند، حتی معیار شخصیت در پیشگاه خدا را در این چهار چوب تصور میکنند، چنانکه در آیات فوق نمونه ای از آن دیدیم ، و نمونه های فراوان دیگری از آن در قرآن مجید به چشم میخورد.
1 - فرعون جبار و زر و زورپرست به اطرافیانش می گوید: من باور نمیکنم موسی از طرف خدا باشد اگر راست می گوید پس چرا دست بند طلا به او داده نشده است ؟! فلو لا القی علیه سورة من ذهب (سوره زخرف آیه 53).
او حتی نداشتن چنین زر و زیوری را دلیل بر پستی مقام موسی می شمرد و می گوید: (ام انا خیر من هذا الذی هو مهین) (سوره زخرف آیه 52).
2 - مشرکان عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از اینکه قرآن به مرد تهیدستی نازل شده تعجب میکردند، و میگفتند لو لا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم : چرا این قرآن بر شخصیت بزرگ و مرد ثروتمندی از سرزمین مکه یا طائف نازل نشده است ؟! (زخرف آیه 31).
3 - بنی اسرائیل به ((اشموئیل)) پیغمبر زمانشان در مورد انتخاب ((طالوت)) به فرماندهی لشکر ایراد کردند، و گفتند: ((نحن احق بالملک منه و لم یوت سعة من المال)): ما از او به فرماندهی و حکومت سزاوارتریم ، چرا که از دودمان معروفیم ، بعلاوه طالوت ثروتی ندارد؟! (سوره بقره 247).
4 - مشرکان ثروتمند قوم نوح به او ایراد کردند چرا این افراد اراذل و پست اطراف تو را گرفته اند؟! و منظورشان از پستی ، نداشتن مال و ثروت بود! تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 113
((قالوا انمومن لک و اتبعک الارذلون)): آیا ما به تو ایمان بیاوریم در حالی که اراذل به تو ایمان آورده اند؟! (سوره شعراء آیه 111).
5 - همین ایراد را ثروتمندان مکه به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) کردند که از چه رو اطراف تو را پا برهنه ها گرفته اند؟ ما حتی از بوی بدن اینها ناراحت میشویم ، اگر آنها را از خود برانی ما در کنار توئیم ، قرآن در سوره کهف سخت به آنها می تازد، با شدیدترین لحنی آنها را تهدید میکند، و به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور میدهد: تو باید با مردانی همنشین باشی که هر چند تهیدستند اما قلبشان مملو از

عشق خدا است و صبح و شام رو به درگاه خدا می آورند، و جز او کسی را نمی خواهند، ای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با اینها باش و هرگز روی از اینها مگردان و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة و العشی یریدون وجهه و لا تعد عیناک عنهم (کهف - 28).
روی این جهات نخستین و مهمترین گام اصلاحی انبیاء در هم شکستن این چارچوبه های ارزشی دروغین بود، آنها با تعلیماتشان این معیارهای غلط را در هم ریختند، و ارزشهای اصیل الهی را جانشین آن ساختند و با یک ((انقلاب فرهنگی)) محور شخصیت را از اموال و اولاد و ثروت و جاه و شهرت قبیله و فامیل به تقوا و ایمان و عمل صالح مبدل ساختند.
نمونه آن را در آیات مورد بحث خواندیم که بعد از کشیدن خط بطلان بر ((اموال)) و ((اولاد)) به عنوان یک وسیله تقرب در پیشگاه الهی و گفتن و ما اموالکم و لا اولادکم بالتی تقربکم عندنا زلفی بلافاصله ارزش اصیل را با جمله الا من آمن و عمل صالحا جانشین آن میکند.
آیه شریفه : ((ان اکرمکم عند الله اتقاکم)) که به صورت یک شعار اسلامی درآمده ، بعد از نفی ارزشهای وابسته به قبیله و عشیره بیانگر همین انقلاب فکری و ارزشی است . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 114
طبق این آیه (سوره حجرات - 13) هیچ چیز جز تقوا، ایمان توام با احساس مسئولیت و پاکی عمل ، معیار ارزیابی شخصیت انسانها و قربشان در درگاه خدا نیست ، و هر کس از این معیار اصیل سهم بیشتری دارد مقربتر و گرامیتر است .
جالب اینکه در محیط عربستان قبل از آنکه تعلیمات حیاتبخش اسلام و قرآن ظهور کند بر اثر حاکمیت نظام ارزشی زر و زور محصول آن محیط مشتی غارتگر و زورگو همچون ((ابو سفیانها)) و ((ابو جهلها)) و ((ابولهبها)) بود.
اما از همان محیط بعد از انقلاب نظام ارزشی سلمانها و بوذرها و مقدادها و عمار یاسرها برخاستند.
جالب اینکه قرآن مجید در سوره زخرف بعد از ذکر آیاتی که در فوق به آن اشاره کردیم ، می گوید: نه تنها زرق و برق مادی دلیل بر شخصیت نیست بلکه اگر مفاسدی از این رهگذر به وجود نمی آمد ما برای کافران خانه هائی قرار میدادیم که سقفهایش از نقره و پله ها و نردبانهای (گرانقیمتی) داشته باشد که به وسیله آن به طبقات بالا روند، و برای اطاقهای آنها درهائی (پر زرق و برق) و تختهائی (زیبا) قرار میدادیم که بر آن تکیه کنند، و هر گونه زیوری را در اختیار آنها میگذاردیم ، ولی اینها همه متاع زندگی دنیا است و سرای آخرت نزد پروردگارت برای پرهیزگاران است (و لو لا ان یکون الناس امة واحدة لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفا من فضة و معارج علیها یظهرون - و لبیوتهم ابوابا و سررا علیها یتکئون - و زخرفا و

ان کل ذلک لما متاع الحیاة الدنیا و الاخرة عند ربک للمتقین) (زخرف آیات 33 - 34 - 35). اینها همه برای این است که ارزشهای دروغین جای ارزشهای واقعی انسانی را نگیرد. سبأ
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 115
آیه 39 - 42
آیه و ترجمه
قُلْ إِنَّ رَبی یَبْسط الرِّزْقَ لِمَن یَشاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ یَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنفَقْتُم مِّن شیْءٍ فَهُوَ یخْلِفُهُ وَ هُوَ خَیرُ الرَّزِقِینَ(39)
وَ یَوْمَ یحْشرُهُمْ جَمِیعاً ثمَّ یَقُولُ لِلْمَلَئکَةِ أَ هَؤُلاءِ إِیَّاکمْ کانُوا یَعْبُدُونَ(40)
قَالُوا سبْحَنَک أَنت وَلِیُّنَا مِن دُونِهِم بَلْ کانُوا یَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَکثرُهُم بهِم مُّؤْمِنُونَ(41)
فَالْیَوْمَ لا یَمْلِک بَعْضکمْ لِبَعْضٍ نَّفْعاً وَ لا ضرًّا وَ نَقُولُ لِلَّذِینَ ظلَمُوا ذُوقُوا عَذَاب النَّارِ الَّتی کُنتُم بهَا تُکَذِّبُونَ(42)
ترجمه :
39 - بگو: پروردگارم روزی را برای هر کس بخواهد توسعه میدهد و برای هر کس بخواهد تنگ (و محدود) می سازد، و هر چیزی را (در راه او) انفاق کنید جای آن را پر میکند و او بهترین روزی دهندگان است .
40 - به خاطر بیاور روزی را که خداوند همه آنها را محشور میکند، سپس به فرشتگان می گوید: آیا اینها شما را پرستش می کردند؟! تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 116
41 - آنها می گویند: منزهی (از این نسبتهای ناروا) تنها تو ولی ما هستی نه آنها، (آنان ما را نمیپرستیدند) بلکه جن را پرستش میکردند، و اکثرشان به آنها ایمان داشتند!.
42 - امروز هیچیک از شما نسبت به دیگری مالک سود و زیانی نیست و به ظالمان میگوئیم بچشید عذاب آتشی را که تکذیب میکردید!
تفسیر:
بیزاری معبودان از عابدان
بار دیگر در این آیات به پاسخ گفتار آنها که اموال و اولاد خود را دلیل بر قرب خویش در درگاه خداوند می پنداشتند باز میگردد، و به عنوان تاکید می گوید: بگو پروردگار من روزی را برای هر کس از بندگانش بخواهد گسترده یا محدود میکند (قل ان ربی یبسط الرزق لمن یشاء من عباده و یقدر له).
سپس میافزاید: آنچه را در راه خدا انفاق کنید خداوند جای آنرا پر میکند و او بهترین روزی دهندگان است (و ما انفقتم من شی ء فهو یخلفه و هو خیر الرازقین).
گرچه محتوای این آیه تاکید بر مطلب گذشته است ولی از دو جهت تازگی

دارد:
نخست اینکه آیه گذشته که مفهومش همین مفهوم بود بیشتر ناظر به اموال و اولاد کفار بود در حالی که تعبیر به ((عباد)) (بندگان) در آیه مورد بحث نشان میدهد که ناظر به مومنان است ، یعنی حتی در مورد مؤ منان گاه روزی را گسترده میکند - آنجا که صلاح مومن باشد - و گاه روزی را تنگ و محدود میسازد - آنجا که مصلحتش ایجاب کند، و به هر حال وسعت و تنگی معیشت دلیل بر هیچ چیزی نمیتواند باشد. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 117
دیگر اینکه آیه قبل وسعت و تنگی معیشت را در باره دو گروه مختلف بیان میکرد در حالی که آیه مورد بحث ممکن است اشاره به دو حالت مختلف از یک انسان باشد که گاه روزیش گسترده و گاه تنگ و محدود است .
به علاوه آنچه در آغاز این آیه آمده در حقیقت مقدمه ای است برای آنچه در پایان آیه است و آن تشویق به انفاق در راه خدا است .
جمله ((فهو یخلفه)): (او جایش را پر میکند) تعبیر جالبی است که نشان میدهد آنچه در راه خدا انفاق گردد در حقیقت یک تجارت پر سود است ، چرا که خداوند عوض آنرا بر عهده گرفته ، و میدانیم هنگامی که شخص کریمی عوض چیزی را بر عهده میگیرد رعایت برابری و مساوات نمیکند بلکه چند برابر و گاه صد چندان میکند.
البته این وعده الهی منحصر به آخرت و سرای دیگر نیست ، آن که در جای خود مسلم است ، در دنیا نیز با انواع برکات جای انفاقها را به نحو احسن پر میکند.
جمله ((هو خیر الرازقین)) (او بهترین روزی دهندگان است) معنای گستردهای دارد و از ابعاد مختلف قابل دقت است .
او از همه روزی دهندگان بهتر است به خاطر اینکه میداند چه چیز ببخشد و چه اندازه روزی دهد که مایه فساد و تباهی نگردد، چرا که به همه چیز عالم است .
او هر چه بخواهد میتواند اعطاء کند چرا که به هر چیز قادر است .
او در برابر آنچه میبخشد پاداش و جزائی نمیخواهد چرا که غنی بالذات است .
او حتی بدون درخواست میدهد چرا که از همه چیز با خبر است و حکیم است . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 118
بلکه در حقیقت هیچکس جز او روزی دهنده نیست ، چرا که هر کس هر چه دارد از او است و هر کس چیزی به دیگری میدهد واسطه انتقال روزی است ، نه روزی دهنده .
این نکته نیز قابل دقت است که او در برابر اموال فانی نعمتهای باقی میدهد، و در مقابل قلیل کثیر میبخشد.

و از آنجا که این گروه از ثروتمندان ظالم و طاغی در زمره مشرکان بودند و ادعا میکردند که ما فرشتگان را میپرستیم و آنها شفیعان ما در قیامت هستند، قرآن به پاسخ این ادعای بی اساس نیز پرداخته چنین می گوید: به خاطر بیاور روزی را که خداوند همه آنها - چه عبادت کنندگان و چه عبادت شوندگان - را محشور میکند، سپس فرشتگان را مخاطب ساخته می گوید: آیا اینها شما را عبادت میکردند؟! (و یوم یحشرهم جمیعا ثم یقول للملائکة اهؤ لاء ایاکم کانوا یعبدون).
بدیهی است این سوال سوالی نیست که مجهولی را برای ذات پاک خداوند کشف کند چرا که او به همه چیز عالم است ، هدف این است از بیان فرشتگان حقایق گفته شود، تا این گروه عبادت کننده سرافکنده و شرمنده شوند، و بدانند آنها از عمل اینها کاملا بیزارند، و برای همیشه مایوس شوند.
ذکر ((ملائکه)) از میان تمام معبودهائی که مشرکان داشتند، یا به خاطر آن است که فرشتگان شریفترین مخلوقی بودند که آنها پرستش میکردند، جائی که از آنها در قیامت شفاعتی حاصل نشود از یک مشت سنگ و چوب یا جن و شیاطین چه میتواند حاصل شود؟!
یا از این نظر است که بت پرستان سنگ و چوبها را مظهر و سمبل موجودات علوی (فرشتگان و ارواح انبیاء) میدانستند، و به این عنوان آنها را پرستش تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 119
می کردند، چنانکه در تاریخچه بت پرستی در میان قوم عرب آمده است که عمرو بن لحی در سفری که به شام رفته بود جمعی را در حال بت پرستی دید از آنها در این باره سوال کرد گفتند اینها خدایانی هستند که به شکل موجودات علوی ساخته ایم ، از آنها یاری میجوئیم ، و به وسیله آنها تقاضای باران میکنیم ! عمرو بن لحی این عمل را پسندید و از آنها پیروی کرد، و بتی همراه خود برای حجاز به سوغات آورد، و از آن زمان بت پرستی آغاز شد، و گسترش یافت تا اینکه اسلام آمد و آن را ریشه کن ساخت .
اکنون ببینیم ((فرشتگان)) در پاسخ سوال پروردگار چه می گویند؟ آنها جامعترین و مودبانه ترین پاسخ را انتخاب کرده چنین عرض میکنند: منزهی تو ای پروردگار از این نسبتهای ناروا که به ساحت مقدست داده اند (قالوا سبحانک).
ما به هیچوجه با این گروه ارتباط نداشته ایم ، تنها تو ولی ما هستی نه آنها (انت ولینا من دونهم).
آنها ما را پرستش نمیکردند، بلکه جن را می پرستیدند و اکثرشان به جنیان ایمان داشتند (بل کانوا یعبدون الجن اکثرهم بهم مومنون).
در اینکه مفهوم پاسخ فرشتگان چیست ؟ در میان مفسران گفتگو است ، و

هر یک تفسیری برای آن کرده اند، اما آنچه نزدیکتر به نظر میرسد این است که منظور از جن شیطان و سایر موجودات خبیثی است که بت پرستان را به تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 120
این عمل تشویق میکردند، و آن را در نظرشان زینت میدادند، بنا بر این مراد از عبادت جن همان اطاعت و پیروی از فرمان و پذیرش وسوسه های آنها است .
فرشتگان ضمن اظهار تنفر و بیزاری و اعلام عدم رضایت به این کار می گویند عامل اصلی این فساد شیاطین بودند هر چند ظاهرا ما را پرستش میکردند، باید چهره واقعی این کار را برملا کرد.
و به این ترتیب عبادت کنندگان را به تمام معنی از خود میرانند و نومید میکنند.
نظیر این معنی را در سوره یونس نیز داشتیم آنجا که میفرماید: و یوم نحشرهم جمیعا ثم نقول للذین اشرکوا مکانکم انتم و شرکائکم فزیلنا بینهم و قال شرکائهم ما کنتم ایانا تعبدون : ((به خاطر بیاور آن روز را که همه آنها را جمع میکنیم سپس به مشرکان میگوئیم شما و معبودهایتان در جای خود باشید (تا به حسابتان رسیدگی شود) سپس آنها را از هم جدا میکنیم ، و معبودهایشان به آنها می گویند: شما هرگز ما را عبادت نمیکردید! (یونس - 28).
یعنی شما در حقیقت هوا و هوسها و اوهام و پندارهای خویش را میپرستیدید نه ما را، و از این گذشته این عبادت شما نه به امر و فرمان ما بود و نه به رضایت ما، و عبادتی که چنین باشد در حقیقت عبادت نیست .
به این ترتیب امید مشرکان در آن روز به نومیدی کامل تبدیل میشود و به وضوح این حقیقت برای آنها روشن میگردد که معبودان آنها کوچکترین گرهی از کارشان نخواهند گشود، بلکه از آنان متنفر و بیزارند.
لذا در آیه بعد به عنوان یک نتیجه گیری پر معنی می گوید: امروز هیچیک از شما نسبت به دیگری مالک سود و زیانی نیست (فالیوم لا یملک بعضکم لبعض نفعا و لا ضرا). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 121
بنا بر این نه فرشتگان که ظاهرا معبود آنها بودند میتوانند شفاعتی کنند، و نه آنها نسبت به یکدیگر میتوانند کمکی انجام دهند.
((اینجاست که به این ظالمان میگوئیم : بچشید عذاب آتشی را که آنرا تکذیب میکردید)) (و نقول للذین ظلموا ذوقوا عذاب النار التی کنتم بها تکذبون).
این نخستین بار نیست که قرآن از مشرکان تعبیر به ((ظالم)) و ستمگر میکند، بلکه در بسیاری دیگر از آیات قرآن از ((کفر)) تعبیر به ((ظلم)) یا از ((کافران و مشرکان)) تعبیر به ((ظالمان)) شده است ، چرا که قبل از هر چیز بر خود ستم میکنند که تاج پرافتخار عبودیت پروردگار را از سر

برداشته ، و طوق بندگی خفتبار بتها را بر گردن می نهند، و همه حیثیت و شخصیت و سرنوشت خود را بر باد میدهند.
در حقیقت آنها در روز قیامت هم مجازات شرک خود را میبینند، و هم مجازات انکار معاد را، و در جمله ((و نقول للذین ظلموا ذوقوا عذاب النار التی کنتم بها تکذبون)) هر دو معنی جمع است .
نکته ها:
1 - انفاق مایه فزونی است نه کمبود
تعبیری که در آیات فوق در مورد انفاق خواندیم که فرمود هر چیزی را که در راه خدا انفاق کنید خداوند جای آن را پر میکند تعبیری است بسیار پر معنی .
اولا: از این نظر که ((شی ء)) به معنی وسیع کلمه ، تمام انواع انفاقها را اعم از مادی و معنوی ، کوچک و بزرگ ، به هر انسان نیازمند اعم از صغیر و کبیر، همه را شامل میشود، مهم اینست که انسان از سرمایه های موجود

خدا ببخشد به هر کیفیت و به هر کمیت باشد.
ثانیا: انفاق را از مفهوم فنا بیرون می آورد، و رنگ بقا به آن میدهد، چرا که خداوند تضمین کرده با مواهب مادی و معنوی خود که چندین برابر و گاه هزاران برابر - و حداقل ده برابر است - جای آن را پر کند، و به این ترتیب شخص انفاق کننده هنگامی که با این روحیه و این عقیده به میدان می آید دست و دلبازتری خواهد داشت ، او هرگز احساس کمبود و فکر فقر به مغز خود راه نمی دهد، بلکه خدا را شکر می گوید که او را موفق به چنین تجارت پرسودی کرده است .
همان تعبیری که قرآن مجید در آیه 10 و 11 سوره صف فرموده است یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم - تومنون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون : ((ای کسانی که ایمان آورده اید آیا شما را به تجارت پرسودی که از عذاب دردناک رهائیتان میبخشد راهنمائی بنمایم ؟ - ایمان به خدا و پیامبرش بیاورید و در راه خدا با اموال و جانهایتان جهاد کنید این برای شما بهتر است اگر می دانستید)).
در روایتی از پیغمبر گرامی اسلام میخوانیم که فرمود:
ینادی مناد کل لیلة لدوا للموت ! و ینادی مناد ابنوا للخراب !
و ینادی مناد اللهم هب للمنفق خلفا.
و ینادی مناد اللهم هب للممسک تلفا!
و ینادی مناد لیت الناس لم یخلقوا.
و ینادی مناد لیتهم اذ خلقوا فکروا فیما له خلقوا!:
در هر شب منادی آسمانی ندا میدهد بزائید برای مردن ! و منادی دیگری

ندا میدهد بنا کنید برای ویرانی ! تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 123
و منادی ندا میدهد خداوندا! برای آنها که انفاق میکنند عوضی قرار ده .
و منادی دیگری ندا میکند خداوندا! برای آنها که امساک میکنند تلفی قرار ده !
و منادی دیگری می گوید: ای کاش مردم آفریده نمیشدند! و منادی دیگری صدا میزند ای کاش اکنون که آفریده شدند، اندیشه میکردند که برای چه آفریده شده اند؟.
(منظور از این مناديها که ندا میدهند فرشتگانند که به فرمان خدا تدبیر امور این عالم میکنند).
در حدیث دیگری از آن حضرت میخوانیم :
من ایقن بالخلف سخت نفسه بالنفقه !:
((کسی که یقین به عوض و جانشین داشته باشد در انفاق کردن سخاوتمند خواهد بود)).
همین معنی از امام باقر (علیهالسلام) و امام صادق (علیهالسلام) نیز نقل شده است .
اما مساله مهم اینست که انفاق از اموال حلال و مشروع باشد که خدا غیر آن را قبول نمیکند و برکت نمی دهد.
لذا در حدیثی از امام صادق (علیهالسلام) میخوانیم : شخصی خدمتش عرض کرد دو آیه در قرآن است که هر چه من به سراغ آن میروم آن را نمی یابم (و به محتوای آن نمیرسم).
امام فرمود کدام آیه است .
عرض کرد نخست این سخن خداوند بزرگ است که می گوید: ادعونی استجب لکم : مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم من خدا را میخوانم تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 124
اما دعایم مستجاب نمیشود!
فرمود: آیا فکر میکنی خداوند عز و جل وعده خود را تخلف کرده ؟.
عرض کرد نه .
فرمود پس علت آن چیست ؟
عرض کرد نمیدانم .
فرمود ولی من به تو خبر میدهم : من اطاع الله عز و جل فیما امره من دعائه من جهة الدعاء اجابه : کسی که اطاعت خداوند متعال کند در آنچه امر به دعا کرده و جهت دعا را در آن رعایت کند اجابت خواهد کرد.
عرض کرد: جهت دعا چیست ؟ فرمود نخست حمد خدا میکنی ، و نعمت او را یادآور میشوی ، سپس شکر میکنی بعد درود بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) میفرستی ، سپس گناهانت را به خاطر می آوری اقرار میکنی و از آنها به خدا پناه میبری ، و توبه مینمائی ، اینست جهت دعا! سپس

فرمود: آیه دیگر کدام است ؟
عرض کرد: این آیه است که میفرماید: و ما انفقتم من شی ء فهو یخلفه و هو خیر الرازقین اما من در راه خدا انفاق میکنم ولی چیزی که جای آن را پر کند عائد من نمی شود!
امام (علیهالسلام) فرمود: فکر میکنی خداوند از وعده خود تخلف کرده ؟!
عرض کرد: نه .
فرمود: پس چرا چنین است ؟
عرض کرد نمیدانم .
فرمود: لو ان احدکم اکتسب المال من حله ، و انفقه فی حله ، لم ینفق درهما الا اخلف علیه : اگر کسی از شما مال حلالی به دست آورد و در راه حلال انفاق کند هیچ درهمی را انفاق نمیکند مگر اینکه خدا عوضش را به او تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 125
میدهد.
2 - اموال خود را بیمه الهی کنید:
یکی از مفسران در اینجا تحلیل جالبی دارد می گوید:
عجب این است که تاجر هنگامی که بداند یکی از اموالش در معرض تلف است حاضر است آن را حتی به صورت نسیه بفروشد، هر چند طرف فقیر باشد، می گوید: این بهتر از این است که بگذارم و نابود شود.
و اگر تاجری در چنین شرایطی اقدام به فروش اموالش نکند تا نابود شود او را ((خطا کار)) می شمرند! و اگر در چنین شرائطی خریدار سرمایه داری پیدا شود و به او نفروشد او را ((بی عقل)) معرفی میکنند.
و اگر علاوه بر همه اینها خریدار با داشتن تمکن مالی همه گونه وثیقه بسپارد و سند قابل اطمینانی نیز بنویسد در عین حال به او نفروشد ((دیوانه)) اش میخوانند!
ولی تعجب در این است که همه ما این کارها را انجام میدهیم و هیچکس آن را جنون نمی شمرد!
زیرا تمام اموال ما قطعا در معرض زوال است و خواه ناخواه از دست ما بیرون خواهد رفت ، و انفاق کردن در راه خدا یکنوع وام دادن به او است ، و ضامنی بسیار معتبر یعنی خداوند بزرگ فرموده : و ما انفقتم من شی ء فهو یخلفه : هر چه را انفاق کنید عوضش را میدهد و در عین حال املاک خود را نزد ما گروگان گذاشته ، چرا که هر چه در دست انسان است عاریتی از ناحیه اوست (و محکمترین سندها از کتب آسمانی در این زمینه در اختیار ما نهاده).
اما با همه اینها بسیاری از ما اموال خود را انفاق نمیکنیم و میگذاریم تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 126
از دستمان برود، نه اجری داریم و نه شکری .

3 - وسعت مفهوم ((انفاق))
برای اینکه بدانیم مفهوم انفاق تا چه حد در اسلام گسترده است کافی است حدیث زیر را مورد توجه قرار دهیم :
پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: کل معروف صدقه ، و ما انفق الرجل علی نفسه و اهله کتب له صدقة ، و ما وقی به الرجل عرضه فهو صدقة ، و ما انفق الرجل من نفقة فعلی الله خلفها، الا ما کان من نفقه فی بنیان او معصیة :
((هر کار نیکی به هر صورت باشد صدقه و انفاق در راه خدا محسوب میشود)) (و منحصر به انفاقهای مالی نیست).
و هر چه انسان برای حوائج زندگی خود و خانواده خود صرف میکند صدقه نوشته میشود.
و آنچه را که انسان آبروی خود را با آن حفظ میکند صدقه محسوب میگردد.
و آنچه را انسان در راه خدا انفاق میکند عوض آن را به او خواهد داد مگر چیزی که صرف بنا شود (همچون بنای خانه !) یا در راه معصیت صرف گردد.
استثناء خانه ممکن است از این نظر باشد که عین آن باقی است به علاوه مردم بیشترین توجهشان به آن است . سبأ
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 127
آیه 43 - 45
آیه و ترجمه
وَ إِذَا تُتْلی عَلَیهِمْ ءَایَتُنَا بَیِّنَتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلا رَجُلٌ یُرِیدُ أَن یَصدَّکمْ عَمَّا کانَ یَعْبُدُ ءَابَاؤُکُمْ وَ قَالُوا مَا هَذَا إِلا إِفْکٌ مُّفْتَرًی وَ قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنْ هَذَا إِلا سِحْرٌ مُّبِینٌ(43)
وَ مَا ءَاتَیْنَهُم مِّن کُتُبٍ یَدْرُسونهَا وَ مَا أَرْسلْنَا إِلَیهِمْ قَبْلَک مِن نَّذِیرٍ(44)
وَ کَذَّب الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ وَ مَا بَلَغُوا مِعْشارَ مَا ءَاتَیْنَهُمْ فَکَذَّبُوا رُسلی فَکَیْف کانَ نَکِیرِ(45)
ترجمه :
43 - هنگامی که آیات روشنگر ما بر آنها خوانده شود می گویند او فقط مردی است که میخواهد شما را از آنچه پدرانتان پرستش میکردند باز دارد، و می گویند: این جز دروغ بزرگی که (به خدا) بسته شده چیز دیگری نیست ، و کافران هنگامی که حق به سراغشان آمد گفتند: این فقط یک سحر آشکار است !
44 - ما (قبلا) چیزی از کتب آسمانی را به آنها نداده ایم که آن را بخوانند (و به اتکای آن سخنان تو را تکذیب کنند) و قبل از تو هیچ پیامبری (نیز) برای آنها نفرست تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 128

45 - کسانی که پیش از آنها بودند (نیز آیات الهی را) تکذیب کردند در حالی که اینها به یکدهم (از قدرت و نیروی آنان) نمیرسند، (آری) آنها رسولان مرا تکذیب کردند و ببین مجازات من (نسبت به آنها) چگونه بود؟!
تفسیر:
با کدام منطق آیات ما را انکار میکنند؟
آیات گذشته از وضع مشرکان و افراد بی ایمان در قیامت سخن میگفت ، آیات مورد بحث بار دیگر به وضع آنها در این دنیا پرداخته عکس العمل آنان را در برابر شنیدن قرآن بازگو میکند، تا روشن شود آن سرنوشت شوم در قیامت معلول این موضعگیری غلط در مقابل آیات الهی در دنیاست .
نخست می گوید: هنگامی که آیات روشنگر ما بر آنها خوانده میشود می گویند این مرد فقط میخواهد شما را از آنچه نیاکانتان پرستش میکردند باز دارد (و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قالوا ما هذا الا رجل یرید ان یصدکم عما کان یعبد آبائکم).
این نخستین عکس العمل آنها در برابر این آیات بینات است که به منظور تحریک حس عصبیت در این قوم متعصب مطرح میکردند.
مخصوصا تعبیر به ((آبائکم)) (پدران شما) به جای ((آبائنا)) (پدران ما) بیشتر برای همین منظور است که به آن قوم متعصب حالی کنند میراث نیاکان شما در خطر است ، بپاخیزید و دست این مرد را از آن کوتاه کنید!
تعبیر ما هذا الا رجل ... از دو نظر برای تحقیر پیامبر بوده است ، یکی کلمه هذا (این) و دیگری رجل (مردی) به صورت نکره ، در حالی که همه آنها پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به خوبی و با سوابق روشن می شناختند.
این نکته نیز قابل توجه است که قرآن ، آیات را توصیف به بینات میکند، یعنی دلائل حقانیتش همراه خود آن است ، و آنجا که عیان است نیاز تفسیر

به بیان ندارد.
سپس دومین گفتاری را که برای ابطال دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مطرح می ساختند بیان میکند میفرماید: آنها می گویند این (قرآن) جز دروغ بزرگی که به خدا بسته شده چیز دیگری نیست ! (و قالوا ما هذا الا افک مفتری).
((افک)) (بر وزن فکر) چنانکه قبلا هم گفته ایم به معنی هر چیزی است که از صورت اصلی دگرگون شود، لذا بادهای مخالف را ((موتفکات)) می گویند، سپس به دروغ و تهمت و هر سخن خلافی افک گفته شده ولی به گفته بعضی افک به دروغهای بزرگ گفته میشود.
با اینکه تعبیر به افک برای متهم ساختن پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به دروغ کافی بود ولی آنها با کلمه ((مفتری)) آن را تاکید میکردند، بی

آنکه هیچ دلیلی بر این ادعای خویش داشته باشند.
و بالاخره سومین اتهامی را که به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بستند تهمت سحر بود، چنانکه در پایان آیه مورد بحث میخوانیم کسانی که کافر شدند هنگامی که حق به سراغشان آمد گفتند: این چیزی جز سحر آشکار نیست ! (و قال الذین کفروا للحق لما جائهم ان هذا الا سحر مبین).
عجب اینکه این گروه گمراه هر سه تهمت خود را با صریحترین تاکید که همان حصر است بیان میکردند، یکجا میگفتند این فقط سحر است جای دیگر میگفتند: این فقط دروغ است ، و بالاخره در جای سوم میگفتند: او فقط میخواهد شما را از معبودهای نیاکان باز دارد.
البته این سه نسبت ناروا با هم تضادی ندارد - هر چند آنها از کلام ضد و نقیض ابا نداشتند - بنا بر این دلیلی ندارد که طبق گفته بعضی از مفسران ما هر یک از این تهمتها را به گروهی از کافران نسبت دهیم .
این نکته نیز قابل توجه است که در مرتبه اول و دوم قرآن جمله : تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 130
قالوا را به کار برده ، اما در مرحله سوم بجای آن قال الذین کفروا آورده است اشاره به اینکه همه این بدبختیها ناشی از کفر و انکار حق و دشمنی با حقیقت است ، و گرنه چگونه ممکن است انسان بدون هیچ دلیل اینهمه تهمت را پشت سر هم به مردی که دلائل حقانیت از سخنش ، عملش و سابقه اش روشن است نثار کند؟!
گویا آنها با این تهمتهای سه گانه برنامه حساب شده ای را در مبارزه با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تعقیب میکردند از یکسو میدیدند که آئین نوینی است و جاذبه دارد.
از سوی دیگر تهدیدهای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عذاب الهی در دنیا و آخرت خواه ناخواه گروهی را متوحش می ساخت .
از سوی سوم معجزات پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) خواه ناخواه در نفوس توده مردم اثر داشت .
آنها برای خنثی کردن هر یک از این موضوعات سه گانه تدبیری اندیشیده بودند در برابر این آئین نوین مساله حفظ میراث گذشتگان را پیش میکشیدند، در حالی که گذشتگان آنها به گفته قرآن مصداق لا یعقلون شیئا و لا یهتدون (چیزی نمی فهمیدند و هدایتی نداشتند) بودند (بقره - 170).
گناهی ندارد که مردم را از چنین رسومات خرافی که میراث جاهلان ابله است باز دارد.
و در برابر تهدیدهای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به عذاب الهی مساله دروغگوئی را مطرح ساخته بودند تا توده های مردم را آرام سازند.
و در برابر معجزات ، تهمت سحر را مطرح میکردند، تا آن را به این وسیله توجیه کرده ، مردم را از گرایش به آن باز دارند.

ولی چنانکه میدانیم و تاریخ اسلام گواه آن است هیچیک از این وسوسه های شیطانی موثر نیفتاد، و سرانجام مردم فوج فوج وارد این آئین پاک شدند. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 131
قرآن در آیه بعد بر تمام ادعاهای آنها خط بطلان میکشد، هر چند ناگفته بطلانش روشن است ، تمام ادعاهای واهی آنها را با یک جمله پاسخ میدهد، می گوید ما قبلا چیزی از کتابهای آسمانی را به آنها نداده ایم که آن را بخوانند و بر اساس آن به انکار دعوت تو بپردازند، و قبل از تو هیچ پیامبری برای آنها نیز نفرستادیم
(و ما آتیناهم من کتب یدرسونها و ما ارسلنا الیهم قبلک من نذیر).
اشاره به اینکه این ادعاها از کسی قابل طرح است که قبلا پیامبری به سراغ او آمده و کتاب آسمانی برای او آورده و محتوای دعوت تازه را با آن مخالف میبیند و به تکذیب برمیخیزد، گاه می گوید آئین نیاکانتان از دست نرود، و گاه می گوید این دعوت جدید دروغ است ، و گاه آورنده اش را ساحر میخواند.
اما کسی که تنها به اتکاء فکر خود - بدون هیچگونه وحی آسمانی - و با نداشتن بهره ای از علم ، خرافاتی به هم بافته حق ندارد چنین قضاوت کند.
از این آیه ضمنا این نکته استفاده میشود که انسان تنها به نیروی عقل خویش نمیتواند راه پر نشیب و فراز زندگی را طی کند، بلکه باید از نیروی وحی مدد گیرد و با کمک خضر رسالت گام بردارد و گر نه ظلمات است که باید از خطر گمراهی بترسد.
در آخرین آیه مورد بحث این گروه سرکش را با بیانی موثر و گویا مورد تهدید قرار داده ، چنین می گوید: کسانی که قبل از اینها بودند نیز آیات الهی را تکذیب کردند (و کذب الذین من قبلهم).
در حالی که اینها از نظر قوت و قدرت حتی به یکدهم آنچه به اقوام پیشین دادیم نمیرسند (و ما بلغوا معشار ما آتیناهم).
اما ببینید سرنوشت آنها به کجا رسید؟ آری آنها رسولان مرا تکذیب تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 132
کردند، بنگرید مجازات من نسبت به آنها چگونه بود؟! (فکذبوا رسلی فکیف کان نکیر).
شهرهای ویران شده آنها در زیر ضربات کوبنده مجازات الهی در نزدیکی شما و در مسیرتان به سوی شام قرار دارد، آنها را آئینه عبرت بگیرید، و پندهای لازم را از زبان این ویرانه ها بشنوید، و سرنوشت خود را بر آن قیاس کنید که نه سنت الهی تغییر پذیر است و نه شما از آنها برترید!
((معشار)) از ماده عشر و به همان معنی است (یکدهم).
بعضی آن را به معنی ((عشر عشر)) یعنی یکصدم گرفته اند، ولی بیشتر کتب لغت و تفاسیر همان معنی اول را ذکر کرده اند، ولی به هر حال

اینگونه اعداد جنبه تعدادی ندارد، و برای تقلیل است در مقابل عدد هفت و هفتاد و هزار و مانند آن که برای تکثیر میباشد.
بنا بر این مفهوم آیه اینست که ما گردنکشان نیرومندی را در هم کوبیدیم که اینها جزء کوچکی از قدرت آنان را ندارند!
نظیر همین معنی در آیات متعدد دیگر قرآن وارد شده ، از جمله در آیه 6 سوره انعام میخوانیم : الم یروا کم اهلکنا من قبلهم من قرن مکناهم فی الارض ما لم نمکن لکم و ارسلنا السماء علیهم مدرارا و جعلنا الانهار تجری من تحتهم فاهلکناهم بذنوبهم و انشانا من بعدهم قرنا آخرین آیا مشاهده نکردند چقدر از اقوام پیشین را هلاک کردیم اقوامی که از شما نیرومندتر بودند، امکاناتی به آنها داده بودیم که به شما ندادیم ، بارانهای مفید پیدرپی برای آنها فرستادیم ، و نهرها از زیر درختان باغهای آنها جاری ساختیم ، اما به هنگامی که طغیان کردند آنان را به خاطر گناهانشان نابود کردیم و گروه دیگری بعد از آنان به وجود آوردیم . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 133
نظیر همین معنی در آیات 21 سوره مومن ، و آیه 9 سوره روم ، نیز وارد شده است .
واژه ((نکیر)) از ماده ((انکار)) و به معنی همانست و منظور از انکار خداوند همان مجازات و عذاب او است . سبأ
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 134
آیه 46
آیه و ترجمه
قُلْ إِنَّمَا أَعِظكُم بِوَحِدَةٍ أَن تَقُومُوا للَّهِ مَثْنى وَ فُرَدَى ثُمَّ تَتَفَكرُوا مَا بِصاحِبِكم مِّن جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلا نَذِيرٌ لَّكُم بَينَ يَدَى عَذَابٍ شدِيدٍ(46)
ترجمه :
46 - بگو: تنها شما را به یک چیز اندرز میدهم و آن اینکه دو نفر دو نفر، یا یکنفر یکنفر برای خدا قیام کنید، سپس فکر خود را به کار گیرید، این دوست و همنشین شما (محمد) هیچگونه جنون ندارد، او فقط بیم دهنده شما در برابر عذاب شدید (الهی) است .
تفسیر:
انقلاب فکری ریشه هر انقلاب اصیل
در این بخش از آیات و آیات آینده که بحثهای اواخر این سوره را تشکیل میدهد بار دیگر به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور میدهد که آنها را با دلائل مختلف به سوی حق دعوت کند، و از گمراهی باز دارد، و همچون بحثهای گذشته پنج بار پیامبر را مخاطب ساخته می گوید: به آنها بگو... (قل ...).
در نخستین آیه به خمیر مایه همه تحولات و دگرگونیهای اجتماعی و اخلاقی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی اشاره کرده ، و در جمله هائی بسیار کوتاه

و پر محتوا می گوید: به آنها بگو من تنها شما را به یک چیز اندرز می دهم ، و آن اینکه برای خدا قیام کنید. دو نفر، دو نفر، یا یکنفر، یکنفر، سپس اندیشه کنید (قل انما اعظکم بواحدة ان تقوموا لله مثنی و فرادی ثم تتفکروا).
((این دوست و همنشین شما (محمد) هیچگونه انحراف فکری و جنون ندارد)) تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 135
(ما بصاحبکم من جنة).
بلکه او فقط بیم دهنده شما است در برابر عذاب شدید الهی (ان هو الا نذیر لکم بین یدی عذاب شدید).
کلمات و تعبیرات این آیه هر کدام اشاره به مطلب مهمی است که ده نکته آن را ذیلا می آوریم :
1 - جمله ((اعظکم)) (شما را اندرز میدهم) در حقیقت بیانگر این واقعیت است که من خیر و صلاح شما را در این سخن در نظر میگیرم نه هیچ مساله دیگر.
2 - تعبیر به ((واحدة)) (تنها یک چیز) مخصوصا با تاکید به وسیله انما اشاره گویائی است به این واقعیت که ریشه تمام اصلاحات فردی و جمعی به کار انداختن اندیشه هاست ، مادام که فکر ملتی در خواب است مورد هجوم دزدان و سارقان دین و ایمان و آزادی و استقلال قرار میگیرند، اما هنگامی که افکار بیدار شد راه بر آنها بسته میشود.
3 - تعبیر به ((قیام)) در اینجا به معنی ایستادن روی دو پا نیست بلکه به معنی آمادگی برای انجام کار است ، چرا که انسان به هنگامی که روی پای خود میایستد آماده برای انجام برنامه های مختلف زندگی میشود، بنا بر این اندیشه کردن نیاز به آمادگی قبلی دارد، که انگیزه و حرکتی در انسان به وجود آید که با اراده و تصمیم به تفکر بپردازد.
4 - تعبیر ((لله)) بیانگر این معنی است که قیام و آمادگی باید انگیزه الهی داشته باشد، و تفکری که از چنین انگیزه ای سرچشمه میگیرد ارزنده است ، اصولا اخلاص در کارها و حتی در اندیشیدن خمیرمایه نجات و سعادت و برکت است .
جالب اینکه ایمان به ((الله)) در اینجا مسلم گرفته شده بنا بر این تفکر تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 136
به خاطر مسائل دیگر است اشاره به اینکه توحید یک امر فطری است که حتی بدون اندیشه نیز روشن است .
5 - تعبیر به ((مثنی و فرادی)) (دو دو، یا یک یک) اشاره به این است که اندیشه و تفکر باید دور از غوغا و جنجال باشد، مردم به صورت تکنفری ، یا حداکثر دو نفر دو نفر قیام کنند، و فکر و اندیشه خود را به کار گیرند، چرا که تفکر در میان جنجال و غوغا عمیق نخواهد بود، به خصوص اینکه عوامل

خود خواهی و تعصب در راه دفاع از اعتقاد خود در حضور جمع بیشتر پیدا میشود.
بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که این دو تعبیر به منظور این است که افکار فردی و جمعی یعنی آمیخته با مشورت را فرا گیرد، انسان باید هم به تنهائی بیندیشد، و هم از افکار دیگران بهره گیرد که استبداد در فکر و رای مایه تباهی است ، و همفکری و تلاش برای حل مشکلات علمی به کمک یکدیگر - در آنجا که به جنجال و غوغا نکشد مطمئنا اثر بهتری دارد و شاید به همین دلیل مثنی بر فرادی مقدم داشته است .
6 - جالب اینکه قرآن در اینجا می گوید تتفکروا (بیندیشید) اما در چه چیز؟ از این نظر مطلق است و به اصطلاح حذف متعلق دلیل بر عموم ، است یعنی در همه چیز، در زندگی معنوی ، در زندگی مادی ، در مسائل مهم ، در مسائل کوچک ، و خلاصه در هر کار باید نخست اندیشه کرد، ولی از همه مهمتر، اندیشه برای پیدا کردن پاسخ این چهار سوال است : از کجا آمده ام ؟ آمدنم بهر چه بوده ؟ به کجا میروم ؟ و اکنون در کجا هستم ؟ ولی بعضی از مفسران معتقدند که متعلق تفکر در این جا جمله بعد از آن است (ما بصاحبکم من جنة) یعنی اگر کمی تفکر کنید به خوبی در مییابید تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 137
که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از اتهام واهی شما در مورد جنون پاک و منزه است .
معنی اول روشنتر به نظر میرسد.
اما مسلما از اموری که باید در آن اندیشید همین مساله نبوت و صفات برجسته ای است که در شخص پیامبر اسلام و عقل و درایت او بود بی آنکه منحصر به آن باشد.
7 - تعبیر ((صاحبکم)) (همنشین و دوست شما) در مورد شخص پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اشاره به این است که او برای شما چهره ناشناخته ای نیست ، او سالیان دراز در میان شما بوده ، او را به امانت و درایت و صدق و راستی شناخته اید، تاکنون نقطه ضعفی در پرونده زندگی او مشاهده نکرده اید، بنا بر این انصاف دهید اتهاماتی که به او می بندید همه بی اساس است .
8 - ((جنة)) به معنی جنون در اصل از ماده ((جن)) (بر وزن ظن) به معنی ستر و پوشش است ، و از آنجا که مجنون چنان است که گوئی عقلش پوشیده شده این تعبیر در باره او به کار میرود، و به هر حال نکته قابل ملاحظه اینجاست که گویا میخواهد این حقیقت را بیان کند که دعوت کننده به اندیشه و بیداری فکر چگونه ممکن است خود مجنون باشد، و همینکه منادی تفکر است خود دلیل بر نهایت عقل و درایت اوست .
9 - جمله ((ان هو الا نذیر لکم)) رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و

سلم) را در مساله ((انذار)) خلاصه میکند یعنی بیم دادن از مسئولیتها، از دادگاه و کیفر الهی ، درست است که پیامبر رسالت بشارت هم دارد، ولی آنچه بیشتر انسان را وادار به حرکت میکند مساله انذار است ، و لذا در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز به عنوان تنها وظیفه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ذکر شده ، مانند آیه 9 سوره احقاف و ما انا الا نذیر مبین من جز انذار کننده آشکار نیستم نظیر این معنی در سوره ص آیه 65 و آیات دیگر نیز آمده است . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 138
10 - تعبیر بین یدی عذاب شدید اشاره به این است که قیامت چنان نزدیک است که گوئی پیش روی شما است ، و به راستی در برابر عمر دنیا نیز چنین است ، این تعبیر در روایات اسلامی نیز آمده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: بعثت انا و الساعة کهاتین (و ضم (صلی الله علیه و آله و سلم) الوسطی و السبابة) بعثت من و قیام قیامت مانند این دو است - سپس انگشت اشاره و انگشت وسط خود را به هم چسبانید و نشان داد.
نکته ها:
زیر بنای همه تحولها
مکتبهای مادی و کمونیستی که همیشه از ناحیه مذاهب راستین احساس خطر میکنند همیشه اصرار دارند که دعوت ادیان را دعوت به تخدیر افکار توده ها معرفی کنند، تعبیر رسوای آنها که دین افیون توده هاست معروف است .
همچنین استعمارگران شرق و غرب به خاطر هراسی که از قیام تودههای مومن در سایه افکار مذهبی و استقبال از شهادت در راه خدا داشته اند سعی میکردند که به روانشناسان و جامعه شناسان خود این مطلب را تلقین کنند، تا در کتابهای به اصطلاح علمیشان منعکس سازند که مذهب زائیده جهل و نادانی بشر نسبت به عوامل طبیعت است !
البته این بحثی است دامنه دار و در جای خود جوابهای قاطع و دندانشکن به آنها داده شده که اینجا جای شرح همه آنها نیست ، ولی آیاتی از قبیل آیات مورد بحث که دعوت به تفکر و اندیشه میکند، بلکه عصاره دین و خمیرمایه تکامل و پیشرفت انسان را همین اندیشه و تفکر میداند مشت این دروغپردازان را باز میکند. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 139
چگونه ممکن است آئینی همچون اسلام وسیله تخدیر یا مولود جهل باشد در حالی که آورنده اش به اعلا صوت خود همه انسانها را مخاطب ساخته و می گوید قیام و نهضت کنید برای زنده کردن اندیشهای خفته ، آنهم در محیطی آرام و خالی از غوغا.
در محیطی دور از هوا و هوس و امواج تبلیغاتی مسموم .
دور از تعصبها، و دور از لجاجتها.

برای خدا قیام کنید و اندیشه کنید.
که تنها اندرز من به شما همین است و بس !
آیا چنین آئینی را که نه تنها در اینجا بلکه در موارد بسیار زیادی همین دعوت را تکرار کرده متهم به تخدیر افکار ساختن مضحک نیست ؟!
به خصوص اینکه می گوید نه فقط در حال تنهائی و انفرادی اندیشه کنید، بلکه به صورت دو نفری و با معاضدت یکدیگر بتفکر پردازید، محتوای دعوت انبیاء را بشنوید، دلائل آنها را مورد مطالعه قرار دهید، اگر با عقل شما هماهنگ بود پذیرا شوید.
حوادثی که در عصر و زمان ما به خاطر قیام مسلمانان انقلابی در کشورهای مختلف در برابر قدرتهای جهنمی شرق و غرب روی داد، و دنیا را در نظر مستکبران تیره و تار کرد و پایه های قدرتشان را لرزان ساخت نشان داد که آنها این نکته را درست فهمیده بودند که عقائد اصیل مذهبی دشمن سرسخت آنها و خطر عظیمی است برای آنها، و نیز نشان داد که هدف این اتهاماتی که به مذهب بسته اند چیست ؟
راستی عجیب است در تحلیل های به اصطلاح فلسفی جامعه شناسان غربی این مساله را مسلم میگیرند که جهانی ماوراء طبیعت نیست و دین یک پدیده ساختگی بشر است ، سپس بر سر این مساله دعوا میکنند که عامل آن چیست ؟ مسائل تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 140
اقتصادی است ؟ترس انسانهاست ؟ عدم آگاهی بشر است ؟ عقده های روحی است و...؟
اما حاضر نیستند حتی یک لحظه خود را از این پیشداوری غلط تهی کرده و احتمال دهند ماورای عالم طبیعت عالم دیگری است و در دلائل روشن توحید و نشانه های آشکار نبوت پیامبرانی همچون محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بیندیشند.
اینها بی شباهت به مشرکان عصر جاهلیت نیستند با این تفاوت که آنها متعصب و لجوج بودند و درس نخوانده ، اینها نیز متعصب و لجوجند اما درس خوانده ! و به همین دلیل خطرناکتر و اغوا کننده ترند!
جالب اینکه آخرین قسمت بسیاری از آیات قرآن دعوت به تفکر یا تعقل یا تذکر است :
گاه می گوید: ان فی ذلک لایة لقوم یتفکرون (نحل - 11 و 69).
و گاه می گوید: ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون (رعد - 3 و زمر - 42 و جاثیه - 13).
و گاه می گوید: لعلهم یتفکرون (حشر - 21 و اعراف - 176).
و گاه همین جمله را به صورت رویارو مطرح ساخته می فرماید: کذلک یبین الله لکم الایات لعلکم تتفکرون : ((اینگونه خداوند آیاتش را برای شما بیان می کند شاید اندیشه کنید)) (بقره 219 و 266).

و از این قبیل در قرآن فراوان است ، مانند دعوت به فقه (فهم) در آیات زیادی از قرآن ، دعوت به ((عقل و تعقل)) و مدح آنها که عقل خویش را به کار می گیرند، و مذمت شدید از آنها که فکر خود را به کار نمی اندازند که در 46 آیه از قرآن مجید وارد شده !
توصیف زیادی که از علما و دانشمندان و مقام علم و دانش نموده که اگر بخواهیم همه آیات آن را گردآوری و تفسیر کنیم خود کتاب مستقلی می شود. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 141
در این مورد همین بس که قرآن یکی از صفات دوزخیان را نداشتن تفکر و تعقل ذکر کرده است : و قالوا لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر ((دوزخیان می گویند: اگر ما گوش شنوا و عقل بیداری داشتیم در میان دوزخیان نبودیم))! (که جای عاقلان در دوزخ نیست) (ملک - 10) .
و در جای دیگر می گوید: اصولا افرادی که گوش دارند و نمی شنوند، چشم دارند و نمی بینند و عقل دارند و اندیشه نمی کنند، برای جهنم نامزد شده اند! و لقد ذرأ نا لجهنم کثیرا من الجن و الانس لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون :
((به طور مسلم گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ قرار دادیم ، نشانه آنها اینست که عقل دارند و با آن اندیشه نمی کنند، چشم دارند و با آن نمی بینند، و گوش دارند و با آن نمی شنوند، آنها همچون چهارپایانند، بلکه گمراهتر! آنها همان غافلانند (اعراف - 179).
2 - گوشه ای از روایات اسلامی در زمینه فکر و اندیشه
در روایات اسلامی - به پیروی از قرآن - مساله فکر و اندیشه در درجه اول اهمیت قرار گرفته ، و تعبیرات بسیار گویا و جالبی در آن دیده می شود که نمونه هائی از آن را در اینجا می آوریم :
الف - تفکر بزرگترین عبادت است
در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم لیس العبادة کثرة الصلاة و الصوم انما العبادة التفکر فی امر الله عز و جل : ((عبادت به زیادی نماز و روزه نیست ، عبادت واقعی تفکر در کار خداوند متعال و اسرار جهان آفرینش تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 142
است .
در روایت دیگری می خوانیم کان اکثر عبادة ابی ذر التفکر بیشترین عبادت ابو ذر تفکر و اندیشه بود)).
ب - یکساعت تفکر از یک شب عبادت بهتر است .
در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم شخصی سؤ ال کرد اینکه مردم از (پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می کنند: تفکر ساعة خیر من قیام لیلة : ((یکساعت اندیشه کردن بهتر از یک شب عبادت

نمودن است)) منظور از آن چیست ؟ و چگونه باید تفکر کند؟
امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: یمر بالخربة او بالدار فیقول این ساکنوک این بانوک مالک لا تتکلمین : ((هنگامی که از کنار ویرانه ، یا خانهای (که از ساکنان خالی شده) می گذرد بگوید: ساکنان تو کجا رفتند؟ بنیان گزارانت چه شدند؟ چرا سخن نمی گوئی))؟.
ج - تفکر سرچشمه عمل است
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می فرماید: ان التفکر یدعوا الی البر و العمل به : ((تفکر دعوت به نیکی و عمل به آن می کند)). سبأ
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 143
آیه 47 - 50
آیه و ترجمه
قُلْ مَا سأَلْتُکُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ إِنْ أَجْرِی إِلا عَلی اللَّهِ وَ هُوَ عَلی کلِّ شىْءٍ شهِیدٌ(47)
قُلْ إِنَّ رَبی یَقْذِف بِالحَْقِّ عَلَّمُ الْغُیُوبِ(48)
قُلْ جَاءَ الحَْقُّ وَ مَا یُبْدِئُ الْبَطِلُ وَ مَا یُعِیدُ(49)
قُلْ إِن ضلَلْت فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلی نَفْسی وَ إِنِ اهْتَدَیْت فَبِمَا یُوحِی إِلىَّ رَبی إِنَّهُ سمِیعٌ قَرِیبٌ(50)
ترجمه :
47 - بگو هر اجر و پاداشی از شما خواسته ام برای خود شماست ، اجر من تنها بر خداوند است و او گواه بر هر چیزی است .
48 - بگو: پروردگار من حق را (بر دل پیامبران خود) می افکند که او علام الغیوب (و از تمام اسرار نهان آگاه) است . 49 - بگو: حق آمد و باطل (کاری از آن ساخته نیست) نمی تواند آغازگر چیزی باشد و نه تجدید کننده آن .
50 - بگو: اگر من گمراه شوم از ناحیه خود گمراه می شوم ، و اگر هدایت یابم به وسیله آنچه پروردگارم به من وحی می کند هدایت می یابم ، او شنوا و نزدیک است .
تفسیر:
از باطل کاری ساخته نیست !
گفتیم خداوند در این سلسله آیات پنج بار به پیامبرش دستور می دهد
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 144
از طرق مختلف با این گمراهان بی ایمان سخن بگوید و راه عذر را از هر سو بر آنها ببندد.
در آیه گذشته سخن از دعوت به تفکر، و نفی هر گونه عدم تعادل روحی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود.
در نخستین آیه مورد بحث سخن از عدم مطالبه اجر و مزد در برابر رسالت

است .
می گوید: ((بگو هر اجر و پاداش از شما خواستم برای شماست)) (قل ما سالتکم من اجر فهو لکم).
((اجر و پاداش من تنها بر خداست)) (ان اجری الا علی الله).
اشاره به اینکه انسان عاقل هر کاری را می کند باید انگیزه ای داشته باشد، وقتی کمال عقل من بر شما ثابت شد، و می بینید انگیزه مادی ندارم ، باید بدانید محرک الهی و معنوی مرا به این کار واداشته است .
به تعبیر دیگر: من شما را دعوت به تفکر کردم ، اکنون بیندیشید، و از وجدان خود سؤ ال کنید، چه چیز سبب شده که من شما را از عذاب شدید الهی انذار کنم ؟ چه سودی از این کار عائد من می شود؟ و چه فایده مادی برای من دارد؟
اضافه بر این اگر بهانه شما در این اعراض و رویگردانی از حق این است که باید بهای گزافی برای آن بپردازید، من اصولا از شما اجر و پاداشی نخواست ام .
چنانکه همین معنی با صراحت در آیه 46 سوره قلم آمده : ام تسالهم اجرا فهم من مغرم مثقلون ((آیا تو از آنها پاداشی بر ادای رسالت خواسته ای که بر دوش آنها سنگینی می کند))؟!
در اینکه جمله ((فهو لکم چه مفهومی دارد؟ دو تفسیر وجود دارد: نخست اینکه کنایه باشد از عدم مطالبه هر گونه اجرت بطور مطلق مثل تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 145
اینکه ما می گوئیم : ((هر چه از تو خواسته ام مال خودت کنایه از اینکه چیزی از تو نخواسته ام ، شاهد این سخن جمله بعد از آن است که می گوید: ان اجری الا علی الله ((پاداش من تنها بر خداست)).
دوم اینکه اگر می بینید من در بعضی از سخنانم که از سوی پروردگار آورده ام به شما گفته ام : لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی : ((من از شما پاداشی نمی طلبم جز دوستی خویشاوندانم)) (شوری - 23).
این نیز سودش به خود شما بازگشت می کند چرا که مودت ذی القربی بازگشت به مساله ((امامت و ولایت)) و ((تداوم خط نبوت)) است که آن نیز برای ادامه هدایت شما ضروری است .
شاهد این سخن شان نزولی است که بعضی در اینجا نقل کرده اند که وقتی آیه قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی نازل شد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مشرکان مکه فرمود: خویشاوندان مرا ناراحت نکنید، آنها نیز این پیشنهاد را پذیرفتند، اما هنگامی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از بتهای آنها بدگوئی کرد گفتند محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) منصفانه با ما رفتار نمی کند، از یکسو از ما می خواهد

خویشاوندانش را آزار ندهیم ، ولی از سوی دیگر با بدگوئی از خدایان ما، ما را آزار می دهد در اینجا آیه : قل ما سالتکم من اجر فهو لکم (آیه مورد بحث) نازل شد و به آنها گفت : آنچه من در این باره از شما خواستم به نفع خود شما بود، حال می خواهید آنها را آزار بکنید یا نکنید.
و در پایان آیه می فرماید: ((و او بر هر چیزی شاهد و گواه است)) (و هو علی کل شی ء شهید).
اگر من پاداشم را از او می خواهم به خاطر آن است که او از همه اعمال و نیات من آگاه است . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 146
بعلاوه ، او گواه حقانیت من است ، چرا که اینهمه معجزات و آیات بینات را او در اختیار من گذارده .
و به راستی برترین گواه اوست ، چرا که کسی که حقایق را از همه بهتر می داند، و از همه بهتر می تواند ادا کند، و هیچ چیزی جز حق از او صادر نمی شود او بهترین گواهان است و او خداست .
با توجه به آنچه پیرامون حقانیت دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفته شد، در آیه بعد می گوید: قرآن واقعیتی است انکار ناپذیر که از ناحیه خدا بر قلب پیامبر القا شده است ((بگو پروردگار من حق را می افکند که او علام الغیوب است و از تمام اسرار نهان آگاه است)) (قل ان ربی یقذف بالحق علام الغیوب).
با توجه به اینکه ((یقذف)) از ماده قذف (بر وزن حذف) به معنی افکندن به نقطه دور دست ، یا پرتاب کردن از راه دور می باشد، برای این آیه تفسیرهای متعددی گفته اند که با هم قابل جمع است :
نخست اینکه : منظور افکندن ((حق)) یعنی کتب آسمانی و وحی الهی بر قلوب انبیاء و فرستادگان پروردگار است ، چرا که او به حکم ((علام الغیوب بودن)) قلبهای آماده را می شناسد و بر می گزیند، و وحی را در آن می افکند تا در اعماقش نفوذ کند.
و به این ترتیب بی شباهت به حدیث معروف ((العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء)) ((علم نوری است که خداوند به دلهای کسانی که بخواهد و شایسته ببیند می افکند)) نیست .
تعبیر به علام الغیوب این معنی را تاءیید می کند.
بعضی دیگر گفته اند منظور افکندن حق بر باطل و کوبیدن باطل به وسیله حق است ، یعنی حق آنچنان نیروئی دارد که تمام موانع را از سر راه خود تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 147
بر می دارد و هیچکس را قدرت مقابله با آن نیست ، و به این ترتیب تهدیدی است برای مخالفان که به مقابله با قرآن بر نخیزند، و بدانند حقانیت قرآن آنها را در هم می کوبد.
و در این صورت شبیه مطلبی است که در آیه 18 سوره انبیاء آمده بل

نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق : ((ما حق را بر سر باطل می کوبیم تا آن را نابود و هلاک سازد، و باطل محو و نابود می شود.
این احتمال نیز داده شده است که منظور از تعبیر به ((قذف)) در اینجا نفوذ حقانیت قرآن در نقاط دور و نزدیک جهان است و اشاره به اینکه سرانجام ، این وحی آسمانی جهانگیر خواهد شد و همه جا را با نور خود روشن می سازد.
سپس برای تاءکید بیشتر می افزاید: ((بگو حق آمد و از باطل در برابر آن کاری ساخته نیست نه کار تازه ای می تواند انجام دهد و نه برنامه گذشته را تجدید کند)) (قل جاء الحق و ما یبدی ء الباطل و ما یعید).
و به این ترتیب در برابر حق هیچگونه نقشی نخواهد داشت ، نه یک نقش جدید و آغازگر و نه یک نقش تکراری چرا که نقشه هایش نقش بر آب است و درست به همین دلیل نمی تواند نور حق را بپوشاند و اثر آن را از خاطره ها بزداید.
گرچه بعضی از مفسران خواسته اند ((حق)) و ((باطل)) را در این آیه در مصداقهای محدودی محصور کنند، ولی پیداست که مفهوم آن دو وسیع و گسترده است ، قرآن ، وحی الهی ، و تعلیمات اسلام ، همه در مفهوم ((حق)) تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 148
جمع است ، و ((شرک)) و کفر، ضلالت ، ظلم و گناه ، وسوسه های شیطانی ، و ابداعات طاغوتی همه در معنی ((باطل)) درج است .
و در حقیقت این آیه شبیه آیه 81 سوره اسراء است که می فرماید: و قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا: ((بگو حق آمد و باطل از میان رفت ، چرا که باطل از بین رفتنی است)).
در روایتی از ابن مسعود چنین آمده که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد مکه شد در حالی که در اطراف خانه خدا 360 بت بود، با چوبی که به دست داشت یک یک از بتها را فرو می انداخت و می فرمود جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا جاء الحق و ما یبدی ء الباطل و ما یعید.
سؤ ال :
در اینجا سؤ الی مطرح است و آن اینکه : آیه فوق می گوید: با ظهور حق باطل رنگ باخته شده و به کلی ابتکار را از دست داده ، با اینکه ما می بینیم هنوز باطل جولان دارد، و بسیاری از مناطق را زیر سیطره خود قرار داده است ؟
در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که اولا با ظهور حق و آشکار شدن آن ، باطل یعنی شرک و کفر و نفاق و آنچه از آن سرچشمه می گیرد، بی رنگ می گردد، و اگر به حیات خود ادامه دهد از طریق زور و ظلم و فشار خواهد بود، و گرنه نقاب از صورتش برداشته شده ، و چهره کریه آن بر جویندگان حق آشکار گشته ، و منظور از آمدن حق و محو شدن باطل

همین است .
ثانیا: برای تحقق حکومت حق و زوال حکومت باطل در پهنه جهان علاوه بر امکاناتی که از سوی خداوند در اختیار بندگان قرار داده شده ، وجود تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 149
شرائطی نیز از ناحیه آنان ضروری است که مهمترین آنها ترتیب مقدمات برای استفاده از این امکانات است .
و به تعبیر دیگر: پیروزی حق بر باطل نه تنها در جنبه های مکتبی و منطقی و هدفی ، بلکه در جنبه های اجرائی بر دو اساس قرار دارد ((فاعلیت فاعل)) و ((قابلیت قابل)) و اگر بر اثر عدم تحقق قابلیتها در مرحله اجرا به پیروزی نرسد دلیل بر عدم پیروزی آن نیست .
چنانکه قرآن فی المثل می گوید: ادعونی استجب لکم : ((مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم)) (مؤ من - 60) اما می دانیم اجابت دعا بی قید و شرط نیست چنانچه شرائطش حاصل شود اجابتش قطعی است ، و در غیر این صورت نباید انتظار اجابت داشت ، شرح این معنی در ذیل آیه 186 سوره بقره (جلد اول صفحه 639) آمده است .
این درست به آن می ماند که طبیب حاذقی را بر بالین بیماری حاضر کنیم ، می گوئیم اسباب نجات تو فراهم شد، و هر گاه دارو را برای او آماده کردیم می گوئیم مشکل تو دیگر حل شده است ، در حالی که همه اینها مقتضی است نه علت تامه ، بیمار باید از دارو استفاده کند شرائط طبیب را به کار بندد، و پرهیزهای لازم را فراموش نکند، تا شفا عینیت خارجی پیدا کند (دقت کنید).
سپس برای اینکه روشن سازد که آنچه می گوید از سوی خداست ، و هر هدایتی از ناحیه اوست ، و در وحی الهی هرگز خطائی رخ نمی دهد، می افزاید: بگو: اگر من گمراه شوم از ناحیه خویشتن گمراه می شوم ، و اگر هدایت یابم به وسیله آنچه پروردگارم به من وحی می کند هدایت می یابم (قل ان ضللت فانما اضل علی نفسی و ان اهتدیت فبما یوحی الی ربی).
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 150
یعنی من نیز اگر به حال خود بمانم گمراه می شوم ، چرا که پیدا کردن راه حق از میان انبوه باطلها جز به مدد پروردگار ممکن نیست ، و نور هدایتی که هیچ گمراهی در آن راه ندارد نور وحی اوست .
درست است که عقل چراغی است پر فروغ ، اما می دانیم که انسان معصوم نیست ، و شعاع این چراغ نمیتواند همه پردههای ظلمت را بشکافد، پس شما هم بیایید دست به دامن این نور وحی الهی بزنید تا از وادی ظلمات در آیید، و در سرزمین نور قدم بگذارید.
به هر حال جائی که پیامبر با تمام علم و آگاهیش بدون هدایت الهی به جائی نرسد تکلیف دیگران روشن است .

((و در پایان آیه می افزاید: او شنوا و نزدیک است)) (انه سمیع قریب).
مبادا فکر کنید سخنان ما و شما را نمی شنود، و یا می شنود اما از ما دور است نه او هم شنواست و هم نزدیک بنا بر این ذرهای از گفتگوها و خواسته های ما از او مخفی نمی ماند. سبأ
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 151
آیه 51 - 54
آیه و ترجمه
وَ لَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ(51)
وَ قَالُوا ءَامَنَّا بِهِ وَ أَنى لهُمُ التَّنَاوُش مِن مَّكَانِ بَعِيدٍ(52)
وَ قَدْ كفَرُوا بِهِ مِن قَبْلُ وَ يَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِن مَّكَانِ بَعِيدٍ(53)
وَ حِيلَ بَيْنهُمْ وَ بَينَ مَا يَشتهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشيَاعِهِم مِّن قَبْلُ إِنهُمْ كانُوا فى شكٍ مُّرِيبِ(54)
ترجمه :
51 - اگر ببینی هنگامی که فریادشان بلند می شود، اما نمی توانند (از چنگال عذاب الهی) بگریزند، و آنها را از مکان نزدیکی (از آنجا که حتی انتظارش را ندارند) می گیرند (از درماندگی آنها تعجب خواهی کرد).
52 - و (در آن حال) می گویند ایمان آوردیم ، ولی چگونه می توانند از فاصله دور به آن دسترسی پیدا کنند؟!
53 - آنها پیش از این (که در نهایت آزادی بودند) به آن کافر شدند (و نسبتهای ناروا به آن می دادند) و از مکان دور دستی به جهان غیب پرتاب می شدند (بی مطالعه در باره آن قضاوت می کردند).
54 - (سرانجام) میان آنها و آنچه مورد علاقه شان بود جدائی افکنده شد، همانگونه که به پیروان (و هم مسلکان) آنها از قبل عمل گردید چرا که آنها در شک و تردید بودند.
تفسیر:
آنها راه فرار ندارند
در آیات مورد بحث که آخرین آیات سوره سبا است با توجه به بحثهائی
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 152
که پیرامون مشرکان لجوج در آیات پیشین گذشت ، روی سخن را بار دیگر به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرده ، حال این گروه را به هنگام گرفتاری در چنگال عذاب الهی مجسم می سازد که چگونه آنها پس از گرفتاری به فکر ایمان می افتند اما ایمانشان سودی نخواهد داشت .
می فرماید: اگر ببینی هنگامی که فریادشان بلند می شود اما نمی توانند فرار کنند، و از چنگال عذاب الهی بگریزند، و آنها را از مکان نزدیکی می گیرند و گرفتار می سازند از بیچارگی آنها تعجب خواهی کرد (و لو تری اذ فزعوا فلا فوت و اخذوا من مکان قریب).

در اینکه این فریاد و فزع و بیتابی مربوط به چه زمانی است ؟ در میان مفسران گفتگو است :
بعضی آنرا مربوط به عذاب دنیا یا هنگام مرگ دانسته اند، و بعضی آنرا مربوط به مجازات روز قیامت .
ولی در آخرین آیه مورد بحث تعبیری است که نشان می دهد این آیات همه مربوط به دنیا و عذاب استیصال ، و یا لحظه جان دادن است ، چرا که در آخرین آیه می گوید: ((میان آنها و آنچه مورد علاقه آنها بود جدائی افکنده می شود، همانگونه که قبل از آن در باره گروههای دیگری از کفار این عمل انجام گرفت)).
این تعبیر با عذاب روز قیامت سازگار نیست ، چرا که در آن روز همه یکجا برای حساب جمع می شوند، چنانکه در آیه 102 سوره هود آمده است ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود ((آن روزی است که همه مردم در آن جمع می شوند، و روزی است که همه آنرا مشاهده می کنند))!
و در آیه 50 سوره واقعه می خوانیم : قل ان الاولین و الاخرین لمجموعون

الی میقات یوم معلوم بگو اولین و آخرین همگی برای وقت روز معینی جمع آوری می شوند.
بنا بر این منظور از جمله ((اخذوا من مکان قریب)) این است که این افراد بی ایمان و ستمگر نه تنها نمی توانند از حوزه قدرت خدا فرار کنند بلکه خدا آنها را از جائی گرفتار می کند که بسیار به آنها نزدیک است !
آیا فرعونیان در امواج نیل که سرمایه افتخار آنها بود دفن نشدند؟ و آیا قارون در میان گنجهایش به زمین فرو نرفت ؟ و آیا قوم سبا که داستانشان در همین سوره آمده است از نزدیکترین مکان یعنی همان سد عظیمی که قلب آبادی آنها و مایه حیات و حرکت آنان بود گرفتار نگشتند؟ بنابراین خدا آنها را از نزدیکترین مکان گرفتار می سازد تا بدانند قدرتنمائی او را.
بسیاری از پادشاهان ظالم به وسیله نزدیکترین افرادشان به قتل رسیدند و نابود شدند، و بسیاری از قدرتمندان ستمگر از درون خانه هایشان آخرین ضربت را خوردند.
و اگر می بینیم در روایات فراوانی که از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده این آیه تطبیق بر خروج ((سفیانی)) (گروهی که پیرو مکتب ابوسفیانند و تفاله های عصر جاهلیتند و بر ضد طرفداران حق در آستانه قیام مهدی خروج می کنند) و لشکر او شده است که آنها به هنگام حرکت به سوی مکه به قصد تسخیر آن در صحرا گرفتار می شوند، و زمین لرزه شدیدی سبب شکافتن زمین و فرو رفتن آنها در آن می شود، در حقیقت بیان یکی از مصادیق ((اخذوا من مکان قریب)) است که آنها از نقطه ای

که زیر پایشان است گرفتار چنگال عذاب الهی می شوند.
مضمون این حدیث را ((ابن عباس)) و ((ابن مسعود)) و ((ابوهریره)) و ((ابو حذیفه)) و ((ام سلمه)) و ((عایشه)) مطابق آنچه در کتب اهل سنت آمده از پیامبر گرامی

اسلام نقل کرده اند.
و بسیاری از مفسرین شیعه مانند تفسیر ((قمی)) و ((مجمع البیان))و ((نور الثقلین)) و ((صافی)) و جمعی از مفسران اهل سنت مانند نویسنده تفسیر ((روح المعانی)) و ((روح البیان)) و قرطبی نیز آنرا ذیل آیات مورد بحث آورده اند.
مرحوم ((علامه مجلسی)) روایات متعددی در بحار الانوار از امام باقر (علیه السلام) و پیامبر گرامی اسلام در این زمینه نقل کرده که نشان می دهد یکی از مصادیق آیات مورد بحث مساله خروج ((سفیانی)) به هنگام قیام مهدی (علیه السلام) است که خداوند آنها را از نزدیکترین مکان گرفته و نابود می کند.
همانگونه که بارها گفته ایم روایاتی که در تفسیر آیات وارد می شود غالبا به ذکر مصداقهای روشن می پردازد و هرگز دلیلی بر محدودیت مفهوم آیات نیست .
در آیه بعد وضع حال آنها را به هنگام گرفتار شدن در چنگال مجازات الهی بیان کرده ، می فرماید: ((آنها می گویند ما به آن (قرآن و آورنده اش و مبداء و معاد) ایمان آوردیم)) (و قالوا آمنا به).
((ولی چگونه آنها می توانند از آن فاصله دور دسترسی به آن پیدا کنند))؟! (و انی لهم التناوش من مکان بعید).
آری با فرا رسیدن مرگ و عذاب استیصال درهای بازگشت به کلی بسته می شود، و میان انسان و جبران خلافکاریهای گذشته گوئی سد محکمی

می گردد، به همین دلیل اظهار ایمان در آن هنگام گوئی از نقطه دور دستی انجام می گیرد.
اصولا چنین ایمانی که جنبه اضطراری دارد، و به خاطر وحشت فوق العاده از عذابی است که با چشم مشاهده می کنند ارزشی ندارد، و لذا در آیات دیگر قرآن می خوانیم ((اینها دروغ می گویند، اگر باز گردند همان برنامه ها را تکرار می کنند)) (انعام - 28).
((تناوش)) از ماده نوش (بر وزن خوف) به معنی بر گرفتن چیزی است ، و بعضی آن را به معنی گرفتن با سهولت دانسته اند، یعنی آنها چگونه می توانند به آسانی به چنین هدف دور دستی راه یابند؟.
آنها چگونه می توانند در این لحظهای که همه چیز پایان گرفته در مقام جبران خطاهای خویش بر آیند و ایمان بیاورند ((در حالی که پیش از آن -

در همان حالتی که در نهایت اختیار و آزادی اراده بودند - به آن کافر شدند))؟! (و قد کفروا به من قبل).
نه تنها کافر شدند بلکه انواع اتهامات را به پیامبر اسلام و تعلیمات او بستند و ((درباره جهان غیب - عالم ماوراء طبیعت ، و قیامت و نبوت پیامبر - داوریهای نادرستی می کردند و از نقطه دور دستی نسبتهائی به آن می دادند)) (و یقذفون بالغیب من مکان بعید).
((قذف)) چنانکه گفتیم به معنی پرتاب کردن چیزی است ، و ((غیب)) جهان ماوراء حس است ، و ((مکان بعید)) به معنی نقطه دور دست است ، و مجموعا کنایه لطیفی است از کسی که بدون آگاهی و اطلاع در باره جهان ماوراء طبیعت قضاوت می کند، همانگونه که پرتاب کردن چیزی از نقطه دور دست کمتر به هدف می خورد این ظن و گمان و داوری آنها نیز به هدف اصابت نمی کند. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 156
گاه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را ((ساحر)) می خواندند، گاه ((مجنون))، گاه ((کذاب)) و گاه قرآن را ساخته فکر بشر می دانستند، و گاه بهشت و دوزخ و قیامت را به کلی انکار می کردند، تمام اینها یکنوع رجم به غیب و تیر در تاریکی و قذف من مکان بعید بود.
سپس می افزاید: ((سرانجام میان آنها و آنچه مورد علاقه آنان بود به وسیله مرگ جدائی افکنده می شود، همانگونه که با گروههای مشابه آنها از قبل چنین عمل شد)) (و حیل بینهم و بین ما یشتهون کما فعل باشیاعهم من قبل).
در یک لحظه دردناک تمام اموال و ثروتها، تمام کاخها و مقامها، و تمام آرزوهای خود را می بینند که از آنها جدا می شود، آنهائی که سخت به یکدرهم و دینار چسبیده بودند و دل از کمترین امکانات مادی بر نمی کندند چه حالی خواهند داشت در آن لحظه که باید با همه آن یکباره وداع گویند، و چشم بپوشند، و به سوی آینده ای تاریک و وحشتناک گام بردارند؟
برای جمله ((حیل بینهم و بین ما یشتهون)) (میان آنها و آنچه علاقه داشتند جدائی افکنده می شود) دو تفسیر بیان کرده اند:
نخست تفسیری است که در بالا گفته شد، دیگر اینکه آنها می خواهند ایمان بیاورند و گذشته را جبران کنند اما میان آنها و این تقاضا جدائی افکنده خواهد شد.
ولی تفسیر اول با معنی جمله ((ما یشتهون)) مناسبتر است ، بعلاوه در آیات قبل جمله (انی لهم التناوش من مکان بعید) مساله عدم دسترسی آنها به ایمان در هنگام مرگ و عذاب استیصال آمده بوده و نیاز به تکرار نیست .
ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که بسیاری از مفسران این آیات را ناظر به مجازات روز قیامت و ندامت گناهکاران در عرصه محشر دانسته

اند، ولی تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 157
چنانکه گفتیم آخرین آیه مورد بحث ، با توجه به جمله کما فعل باشیاعهم من قبل با این معنی سازگار نیست ، بلکه منظور لحظه مرگ و مشاهده عذاب نابود کننده الهی است .
و چه زیبا می گوید امیر مؤ منان علی (علیه السلام) که لحظات جان دادن و جدائی از نعمتهای دنیا را در کلمات نورانیش به روشنترین وجه ترسیم می کند:
اجتمعت علیهم سکرة الموت ، و حسرة الفوت ، ففترت لها اطرافهم ، و تغیرت لهام الوانهم !
ثم ازاد الموت فیهم ولوجا، فحیل بین احدهم و بین منطقه ، و انه لبین اهله ، ینظر ببصره و یسمع باذنه ...
یفکر فیم افنا عمره ؟ و فیم اذهب دهره ؟ و یتذکر اموالا جمعها اغمض فی مطالبها، و اخذها من مصرحاتها و مشتبهاتها!...
فهو یعض یده ندامة علی ما اصحر له عند الموت من امره ، و یزهد فیما کان یرغب فیه ایام عمره ، و یتمنی ان الذی کان یغبطه بها و یحسده علیها قد حازها دونه !
سکرات مرگ ، و حسرت از دست دادن نعمتهای دنیا، به آنها هجوم می آورد، اعضای بدنشان به سستی می گراید و رنگ ، از چهره آنها می پرد!
سپس پنجه مرگ در آنها نفوذ بیشتر می کند، آنچنان که زبانش از کار می افتد در حالی که در میان خانواده خود قرار دارد، با چشم می بیند و با گوش می شنود (اما یارای سخن گفتن در او نیست !).
در این می اندیشد که عمر خویش را در چه راهی تباه کرد؟ دوران زندگی خود را در چه راهی گذراند؟ به یاد ثروتهائی می افتد که بدون توجه به حلال و حرام بودن جمع آوری کرد، و هرگز در طریق تحصیل آنها نیندیشید.
انگشت حسرت به دهان می گیرد، و دست خود را از پشیمانی می گزد،
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 158
چرا که به هنگام مرگ مسائلی بر او روشن می شود که تا آن زمان مخفی مانده بود، او در این حال نسبت به آنچه در دوران زندگی به شدت به آن علاقه داشت بی اعتنا می شود، آرزو می کند ای کاش کسانی که در گذشته به ثروت او غبطه می خوردند و بر آن حسد می ورزیدند این اموال در اختیار آنان بود و نه او.
بالاخره در آخرین جمله آیه مورد بحث می گوید: ((علت همه این مسائل آن است که آنها پیوسته در حال شک و تردید به سر می بردند)) و طبعا چنین سرنوشتی در انتظار آنها بود (انهم کانوا فی شک مریب).
پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده که پیش از فوت فرصتها بیدار می شوند و به جبران آنچه از آنها فوت شده می پردازند.

بارالها! دام دنیا سخت است ، و دشمن زورمند و قوی است ، اگر لطف تو یار نشود کار ما زار است .
خداوندا! ما را از کسانی قرار ده که به هنگام روی آوردن نعمتها به شکر می پردازند و مغرور و غافل نمی شوند و به هنگام روی آوردن مصیبتها جزع نمی کنند بلکه عبرت می گیرند.
پایان سوره سبا اول اسفند ماه 1362 مطابق : 17 ج 1 1404 ه

تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 159
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و 45 آیه است تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 161
محتوای سوره فاطر:
این سوره که گاه سوره ((فاطر)) و گاه سوره ((ملائکه)) نامیده شده (به خاطر سر آغاز آن که با عنوان ((فاطر)) و ((ملائکه)) شروع می شود) از سورههای مکی است ، هر چند بعضی دو آیه آنرا استثنا کرده و مدنی شمرده اند (آیات 29 و 32) ولی هیچ دلیل روشنی بر این استثناء در دست نیست .
و از آنجا که این سوره مکی است محتوای عمومی سورههای مکی یعنی سخن از ((مبداء)) و ((معاد)) و ((مبارزه با شرک))، و دعوت رسالت انبیا، و ذکر نعمتهای پروردگار و سرنوشت مجرمان در روز جزا در آن کاملا منعکس است .
آیات این سوره را در پنج بخش می توان خلاصه کرد.
1 - بخش مهمی از آیات این سوره پیرامون نشانه های عظمت خداوند در عالم هستی و دلائل توحید سخن می گوید.
2 - بخش دیگری از آن از ربوبیت پروردگار و تدبیر او نسبت به عموم جهان و خصوص انسان و خالقیت و رازقیت او و آفرینش انسان از خاک و مراحل تکامل او بحث می کند.
3 - بخش دیگر پیرامون معاد و نتائج اعمال در آخرت ، و رحمت گسترده الهی در این جهان ، و سنت تخلف ناپذیر او در باره مستکبران است .
4 - قسمتی از آیات آن نیز اشاره به مساله رهبری انبیا و مبارزه پی گیر و مستمرشان با دشمنان لجوج و سرسخت و دلداری پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در این زمینه می باشد. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 162
5 - سرانجام بخشی از آن بیان مواعظ و اندرزهای الهی در زمینه های مختلف است که مکمل بحثهای گذشته می باشد.
بعضی از مفسران تمام این سوره را در یک حلقه خلاصه کرده اند و آن مساءله قاهریت خداوند در تمام زمینه هاست .
این سخن گرچه با توجه به قسمت قابل توجهی از آیات سوره متناسب به نظر می رسد، ولی در عین حال وجود بخشهای مختلف دیگر را در این سوره نمی توان انکار کرد.

فضیلت این سوره :
در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است : من قراء سورة الملائکه دعته یوم القیامة ثلاثه ابواب من الجنة ان ادخل من ای الابواب شئت !: ((هر کس سوره فاطر را بخواند در روز قیامت سه در از درهای بهشت او را به سوی خود دعوت می کند که از هر کدام می خواهی وارد شو))!.
با توجه به اینکه می دانیم درهای بهشت همان عقائد و اعمال صالحی است که سبب وصول به بهشت می شود، همانگونه که در بعضی از روایات دری به عنوان باب المجاهدین یا مانند آن ذکر شده ممکن است این روایت اشاره به ابواب سه گانه اعتقاد به توحید، معاد و رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) باشد.
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : دو سوره در قرآن مجید (پشت سر هم قرار دارد) سوره سبا و سوره فاطر که با ((الحمد لله)) آغاز می شود، هر کسی آنها را در شب بخواند خدا او را در کنف حمایت خود حفظ می کند، تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 163
و هر کس در روز بخواند ناراحتی به او نمی رسد، و آنقدر خدا خیر دنیا و آخرت به او می بخشد که بر قلب کسی خطور نکرده ، و آرزوی کسی به آن نرسیده است .
چنانکه قبلا هم گفته ایم قرآن برنامه عمل است ، و تلاوت آن سر آغازی است برای تفکر و ایمان ، و آن نیز وسیله ای است برای عمل به محتوای آن و این همه پاداشهای عظیم نیز از همین جا و با همین شرائط تحقق می یابد (دقت کنید). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 164
آیه 1 - 3
آیه و ترجمه
سورة فاطر
بسم اللهِ الرحمن الرحیم
الحَْمْدُ للَّهِ فَاطِرِ السمَوَتِ وَ الاَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَئکَةِ رُسلاً أُولی أَجْنِحَةٍ مَّثْنی وَ ثُلَث وَ رُبَعَ یَزِیدُ فی الخَْلْقِ مَا یَشاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلی کلِّ شىْءٍ قَدِیرٌ(1)
مَّا یَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِن رَّحْمَةٍ فَلا مُمْسِک لَهَا وَ مَا یُمْسِک فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِن بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الحَْکِیمُ(2)
یَأَیهَا النَّاس اذْکُرُوا نِعْمَت اللَّهِ عَلَیْکمْ هَلْ مِنْ خَلِقٍ غَیرُ اللَّهِ یَرْزُقُکُم مِّنَ السمَاءِ وَ الاَرْضِ لا إِلَهَ إِلا هُوَ فَأَنی تُؤْفَکُونَ(3)
ترجمه :
به نام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - ستایش مخصوص خداوندی است که آفریننده آسمانها و زمین است ، خداوندی که فرشتگان را رسولانی قرار داد که صاحب بالهای دو گانه و سه

گانه و چهار گانه اند او هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید، او بر هر چیزی قادر است .
2 - خداوند هر رحمتی را به روی مردم بگشاید کسی نمی تواند جلو آن را بگیرد، و هر چه تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 165
را امساک کند کسی غیر از او قادر به فرستادن آن نیست ، و او عزیز و حکیم است .
3 - ای مردم ! به یاد آورید نعمت خدا را بر شما، آیا خالقی غیر از خدا وجود دارد که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟ هیچ معبودی جز او نیست ، با این حال چگونه به سوی باطل منحرف می شوید.
تفسیر:
گشاینده درهای بسته او است !
آغاز این سوره - مانند سورههای ((حمد)) و ((سبا)) و ((کهف)) - با حمد پروردگار شروع می شود، حمد و ستایش او به خاطر آفرینش جهان پهناور هستی می فرماید: ((حمد مخصوص خداوندی است که خالق آسمانها و زمین است))، و همه نعمتها و مواهب هستی از وجود ذیجود او سرچشمه می گیرد (الحمد لله فاطر السموات و الارض).
((فاطر)) از ماده ((فطور)) در اصل به معنی شکافتن است ، و از آنجا که آفرینش موجودات همانند شکافته شدن ظلمت عدم ، و بیرون آمدن نور هستی است ، این تعبیر در مورد خلقت و آفرینش به کار می رود، مخصوصا با توجه به علوم روز که می گوید مجموعه عالم هستی در آغاز توده واحدی بوده که تدریجا شکافته شده ، و بخشهائی از آن جدا گردیده ، اطلاق کلمه ((فاطر)) بر ذات پاک خداوند مفهوم تازه تر و روشنتری به خود می گیرد.
آری او را به خاطر خالقیتش حمد و سپاس می گوئیم ، چرا که هر چه هست از ناحیه اوست و هیچکس جز او چیزی از خود ندارد.
و از آنجا که تدبیر این عالم از سوی پروردگار - به حکم اینکه عالم ، عالم اسباب است - بر عهده فرشتگان گذارده شده ، بلافاصله از آفرینش آنها و قدرتهای عظیمی که پروردگار در اختیارشان گذارده سخن می گوید.
((خداوندی که فرشتگان را رسولانی قرار داد که دارای بالهای دو گانه و
سه گانه تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 166
و چهار گانه اند)) (جاعل الملائکة رسلا اولی اجنحة مثنی و ثلاث و رباع).
سپس می افزاید: خداوند هر چه بخواهد در آفرینش می افزاید چرا که او بر هر چیزی قادر و توانا است (یزید فی الخلق ما یشاء ان الله علی کل شی ء قدیر).
در اینجا سه سؤ ال مطرح است نخست اینکه رسالت ملائکه و فرشتگان که در آیه فوق آمده در چه چیز است ؟ آیا رسالت تشریعی است ؟، یعنی

همان پیام آوردن از سوی خدا برای انبیا، یا رسالت تکوینی است ؟ یعنی به عهده گرفتن ماموریتهای مختلف در جهان آفرینش ، چنانکه در بحث نکات به آن اشاره خواهد شد، و یا هر دو جهت است ؟
با توجه به اینکه در جمله قبل سخن از آفرینش آسمانها و زمین بود، و در جمله مورد بحث سخن از بالهای متعدد فرشتگان است که نشانه های قدرت آنهاست ، و نیز با توجه به اینکه عنوان رسالت را برای همه فرشتگان قائل شده (توجه داشته باشید که الملائکه جمعی است که با الف و لام همراه است و معنی عموم می دهد) چنین به نظر می رسد که رسالت در اینجا در معنی وسیع و گسترده ای به کار رفته که هم ((رسالت تشریعی)) را شامل می شود و هم ((رسالت تکوینی)) را.
اطلاق رسالت بر ((رسالت تشریعی)) و آوردن پیام وحی به انبیاء در قرآن فراوان است ، ولی اطلاق آن بر ((رسالت تکوینی)) نیز کم نیست .
در آیه 21 سوره یونس می خوانیم : ان ارسلنا یکتبون ما تمکرون : ((رسولان ما (فرشتگان ما) مکرهای شما را می نویسند)).
و در آیه 61 انعام میخوانیم : حتی اذا جاء احدکم الموت توفته رسلنا: ((تا زمانی که مرگ یکی از شما فرا رسد رسولان ما قبض روح او می کنند)).
در آیه 31 سوره عنکبوت در مورد فرشتگانی که مامور در هم کوبیدن سرزمین قوم لوط بودند آمده است : و لما جائت رسلنا ابراهیم بالبشری

قالوا انا مهلکوا اهل هذه القریة ان اهلها کانوا ظالمین : ((هنگامی که رسولان ما نزد ابراهیم آمدند گفتند ما اهل این آبادی را هلاک خواهیم کرد چرا که مردمی ستمگرند)).
در آیات دیگر قرآن نیز می بینیم ماموریتهای مختلفی بر عهده فرشتگان گذاشته شده که رسالتهای آنها محسوب می شود بنا بر این رسالت مفهوم وسیعی دارد.
دیگر اینکه منظور از بالهای فرشتگان آن هم بالهای دو گانه و سه گانه و چهار گانه چیست ؟
بعید نیست منظور از بال و پر در اینجا قدرت جولان و توانائی بر فعالیت بوده باشد که بعضی از آنها نسبت به بعضی برتر و دارای توانائی بیشترند.
و لذا برای آنها سلسله مراتب در بالها قائل شده که بعضی دارای چهار بال (مثنی - دو دو) و بعضی دارای شش بال و بعضی دارای هشت بالند.
((اجنحه)) جمع ((جناح)) (بر وزن جمال) به معنی بال پرندگان است که همانند دست برای انسان می باشد، و از آنجا که بال وسیله نقل و انتقال پرندگان و حرکت و فعالیت آنها است گاهی این کلمه در فارسی یا در عربی به عنوان کنایه از وسیله حرکت و اعمال قدرت و توانائی به کار می رود، مثلا گفته میشود فلان کس بال و پرش سوخته شد کنایه از اینکه

نیروی حرکت و توانائی از او سلب گردید، یا فلان کس را زیر بال و پر خود گرفت ، یا انسان باید با دو بال علم و عمل پرواز کند، و امثال این تعبیرات که همگی بیانگر معنی کنائی این کلمه است .
در موارد دیگر نیز تعبیراتی مانند ((عرش)) و ((کرسی)) و ((لوح)) و ((قلم)) دیده می شود که معمولا توجه به مفاهیم معنوی آنها است نه جسم مادی آن .
البته بدون قرینه نمی توان الفاظ قرآنی را بر غیر معانی ظاهری آنها حمل کرد، اما در آنجا که پای قرائن روشن در کار است مشکلی ایجاد نمی شود. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 168
در بعضی از روایات آمده است : ((جبرئیل (پیک وحی خداوند) ششصد بال دارد! و هنگامی که با این حالت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را ملاقات کرد ما بین زمین و آسمان را پر کرده بود))!.
یا اینکه ((خداوند فرشتهای دارد که ما بین نرمی گوش او تا چشمش به اندازه پانصد سال راه به وسیله پرنده ای (تیز پرواز) است))!.
یا اینکه در نهج البلاغه هنگامی که سخن از عظمت فرشتگان پروردگار در میان است ، می فرماید:
و منهم الثابتة فی الارضین السفلی اقدامهم ، و المارقة من السماء العلیا اعناقهم ، و الخارجة من الاقطار ارکانهم ، و المناسبة لقوائم العرش اکتافهم :
((بعضی از فرشتگان چنان عظمت دارند که پاهایشان در طبقات پائین زمین ثابت است و گردنشان از آسمان برین برتر، ارکان وجودشان از اقطار جهان بیرون رفته و شانه هایشان برای حمل عرش پروردگار متناسب است))!.
پیدا است که این گونه تعبیرات را بر جنبه های جسمانی مادی نمی توان حمل کرد، بلکه بیانگر عظمت معنوی و ابعاد قدرت آنها است .
اصولا می دانیم بال تنها برای حرکت در جو زمین به کار می خورد، چرا که اطراف کره زمین را هوای فشرده گرفته ، و پرندگان به وسیله بالشان روی امواج هوا قرار می گیرند، و می توانند بالا و پائین بروند، ولی از محیط جو زمین که خارج شویم در آنجا که هوا نیست بال کوچکترین تاثیری برای حرکت ندارد، و از این نظیر درست مانند سائر اعضاء می باشد.
از این گذشته فرشته ای که پاهای او در اعماق زمین و سر او از برترین آسمان بالاتر است نیازی به پرواز جسمانی ندارد! تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 169
بحث در اینکه ((فرشته)) جسم لطیف است یا از مجردات بحث دیگری است که در نکات به خواست خدا به آن اشاره خواهد شد، فعلا منظور آن است که بدانیم بال و پر آنها وسیله فعالیت و حرکت و قدرت است که

قرائن فوق برای این هدف به قدر کافی گویا است ، همانگونه که در بحث ((عرش)) و ((کرسی)) گفتیم این دو کلمه گرچه به معنی تختهای ((پایه بلند)) و ((پایه کوتاه)) است اما مسلما منظور از آن قدرت پروردگار در ابعاد مختلف جهان می باشد.
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است : الملائکه لا یاکلون و لا یشربون و لا ینکحون ، و انما یعیشون بنسیم العرش : فرشتگان نه غذا می خورند و نه آب می نوشند و نه ازدواج می کنند، آنها تنها با نسیم عرش زنده اند!؟ (1) و (2).
سومین سؤ ال این است که آیا جمله یزید فی الخلق ما یشاء: ((هر چه بخواهد بر آفرینش خود می افزاید)) اشاره به افزایش بال و پر فرشتگان است ، آنگونه که بعضی از مفسران گفته اند؟ و یا معنی وسیعی دارد که هم آن را شامل می شود و هم سایر افزایشهائی که در آفرینش موجودات صورت می گیرد؟
مطلق بودن جمله از یکسو، و بعضی از روایات اسلامی که در تفسیر آیات فوق وارد شده از سوی دیگر نشان می دهد که معنی دوم مناسبتر است .
از جمله در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است که در تفسیر این جمله فرمود: هو الوجه الحسن ، و الصوت الحسن ، و الشعر الحسن : ((منظور صورت زیبا، و صدای زیبا، و موی زیبا است))!. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 170
در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم : حسنوا القرآن باصواتکم فان الصوت الحسن یزید القرآن حسنا، و قرأ یزید فی الخلق ما یشاء: قرآن را با صدای زیبا زینت بخشید، چرا که صدای خوب بر زیبائی قرآن می افزاید، سپس این آیه را تلاوت فرمود یزید فی الخلق ما یشاء.
بعد از بیان خالقیت پروردگار و رسالت فرشتگان که واسطه فیضاند سخن از رحمت او به میان می آورد که زیربنای تمام عالم هستی است ، می فرماید: ((آنچه را خداوند از رحمت برای مردم بگشاید کسی نمی تواند جلو آن را بگیرد)) (ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها).
((و آنچه را باز دارد و امساک کند کسی بعد از او قادر به فرستادن آن نیست)) (و ما یمسک فلا مرسل له من بعده).
((چرا که او قدرتمندی است شکست ناپذیر و در عین حال حکیم و آگاه)) (و هو العزیز الحکیم).
خلاصه اینکه تمام خزائن رحمت نزد او است و هر کس را لایق ببیند مشمول آن می سازد، و هر کجا حکمتش اقتضا کند درهای آن را می گشاید، و اگر جمله جهانیان دست به دست هم بدهند تا دری را که او گشوده است ببندند، یا دری را که او بسته بگشایند، هرگز قادر نخواهند

بود، و این در حقیقت شاخه مهمی از توحید است که منشاء شاخه های دیگری می باشد (دقت کنید).
شبیه این معنی در سایر آیات قرآن نیز آمده است ، آنجا که می گوید: و ان یمسک الله بضر فلا کاشف له الا هو و ان یردک بخیر فلا راد لفضله یصیب به من یشاء من عباده و هو الغفور الرحیم :
((اگر خداوند (برای امتحان یا کیفر خطا) زیانی به تو رساند هیچکس جز او آن را بر طرف نخواهد کرد، و اگر اراده خیری برای تو کند هیچکس تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 171
مانع فضل او نخواهد شد، او به هر کس از بندگانش بخواهد فضل خود را می رساند و او غفور و رحیم است)) (یونس - 107).
در اینجا به چند ((امر)) باید توجه کرد:
1 - تعبیر به ((یفتح)) که از ماده ((فتح)) به معنی گشودن است اشاره به وجود خزائن رحمت الهی است که در آیات دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است و جالب اینکه این خزائن چنانند که به محض گشوده شدن بر خلایق جاری می شوند و نیاز به چیز دیگری نیست ، و هیچکس مانع از آن نتواند شد.
مقدم داشتن گشایش رحمت بر امساک آن به خاطر این است که همیشه خداوند رحمتش بر غضبش پیشی دارد.
2 - تعبیر به ((رحمت)) معنی بسیار وسیع و گسترده ای دارد که تمام مواهب جهان را شامل می شود، گاه جنبه معنوی دارد، و گاه جنبه مادی ، به همین دلیل گاه که انسان تمام درهای ظاهری را به روی خود بسته می بیند احساس می کند رحمت الهی بر قلب و جان او روان است ، لذا شاد و خرسند است ، آرام و مطمئن ، هر چند در تنگنای زندان گرفتار باشد.
اما به عکس گاه انسان تمام درهای ظاهری را به روی خود گشوده می بیند، اما گوئی در رحمت الهی در جان او بسته شده ، چنان خود را در تنگنا و فشار احساس می کند که دنیا با تمام وسعتش برای او یک زندان تاریک و وحشتناک می شود، و این چیزی است که برای بسیاری از مردم محسوس و ملموس است .
3 - تعبیر به دو وصف ((عزیز و حکیم)) بیانگر قدرت او بر ((ارسال)) و ((امساک)) رحمت است ، و در عین حال اشاره به این حقیقت می باشد که این گشودن و بستن در همه جا بر اساس
حکمت است چرا که قدرت او با حکمتش آمیخته است . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 172
به هر حال توجه به محتوای این آیه چنان آرامشی به انسان مؤ من می دهد که در برابر تمام حوادث مقاوم می شود از هیچ مشکلی نمی ترسد و از هیچ پیروزی مغرور نمی گردد.

در آیه بعد به مساله ((توحید عبادت)) بر اساس توحید خالقیت و رازقیت اشاره کرده میفرماید:
((ای مردم نعمت خداوند را بر خودتان به یاد آورید)) (یا ایها الناس اذکروا نعمة الله علیکم).
درست فکر کنید: این همه مواهب و برکات ، و این همه امکانات حیاتی که در اختیار شما قرار گرفته و در آن غوطه ورید منشاء اصلی و سرچشمه آنها کیست ؟!
((آیا خالقی غیر از خدا، از آسمان و زمین به شما روزی می دهد؟)) (هل من خالق غیر الله یرزقکم من السماء و الارض).
چه کسی نور حیاتبخش آفتاب ، و قطرات زنده کننده باران ، و امواج روحپرور نسیم را از آسمان به سوی شما میفرستد؟ و چه کسی معادن و ذخائر زمین و مواد غذائی و انواع گیاهان و میوه ها و برکات دیگر را از این زمین برای شما خارج میکند؟
اکنون که میدانید سرچشمه همه این برکات اوست ، پس بدانید معبودی جز او وجود ندارد و عبادت و پرستش تنها شایسته ذات پاک اوست (لا اله الا هو).
((با اینحال چگونه از طریق حق به سوی باطل منحرف میشوید؟ و به

جای الله در برابر بتها سجده میکنید؟ (فانی توفکون).
((توفکون)) از ماده ((افک)) (بر وزن فکر) چنانکه قبلا نیز گفته ایم به هر چیزی گفته میشود که از حالت اصلیش دگرگون گردد، لذا به هر سخنی که از حق انحراف پیدا کند افک می گویند، و اینکه میبینیم به معنی دروغ و تهمت به کار میرود از همین نظر است ، منتهی بعضی معتقدند این کلمه بیانگر دروغ و تهمتهای بزرگ است .
نکته :
ملائکه در قرآن مجید
در قرآن مجید از ملائکه فراوان یاد شده است .
آیات زیادی از قرآن در باره صفات ، ویژگیها، ماموریتها و وظائف فرشتگان سخن می گوید، حتی قرآن ، ایمان به ملائکه را در ردیف ایمان به خدا و انبیاء و کتب آسمانی قرار داده است ، و این دلیل بر اهمیت بنیادی این مساله است : آمن الرسول بما انزل الیه من ربه و المومنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله : ((پیامبر اسلام به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده ایمان آورده ، و مومنان نیز به خدا و فرشتگان او و کتابها و رسولانش همگی ایمان دارند)) (بقره - 285).
بدون شک وجود فرشتگان از امور غیبیهای است که برای اثبات آن با این صفات و ویژگیها راهی جز ادله نقلیه نیست ، و به حکم ایمان به غیب آنها

را باید پذیرفت .
قرآن مجید رویهمرفته ویژگیهای آنها را چنین می شمرد:
1 - فرشتگان موجوداتی عاقل و با شعورند و بندگان گرامی خدا هستند
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 174
(بل عباد مکرمون) (انبیاء 26).
2 - آنها سر بر فرمان خدا دارند و هرگز معصیت او نمیکنند (لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون) (انبیاء 27).
3 - آنها وظائف مهم و بسیار متنوعی از سوی خداوند بر عهده دارند:
گروهی حاملان عرشند (حاقه - 17).
و گروهی مدبرات امرند (نازعات - 5).
گروهی فرشتگان قبض ارواحند (اعراف - 37).
و گروهی مراقبان اعمال بشرند (سوره انفطار - 10 تا 13).
گروهی حافظان انسان از خطرات و حوادثند (انعام - 61).
و گروهی مامور عذاب و مجازات اقوام سرکشند (هود - 77).
گروهی امدادگران الهی نسبت به مومنان در جنگها هستند (احزاب - 9).
و بالاخره گروهی مبلغان وحی و آورندگان کتب آسمانی برای انبیاء میباشند (نحل - 2) که اگر بخواهیم یک یک از وظائف و ماموریتهای آنها را بر شمریم بحث به درازا میکشد.
4 - آنها پیوسته مشغول تسبیح و تقدیس خداوند هستند، چنانکه در آیه 5 سوره شوری میخوانیم : و الملائکه یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون لمن فی الارض : فرشتگان تسبیح و حمد پروردگار خود را بجا می آورند و برای کسانی که در زمین هستند استغفار میکنند.
5 - با این حال انسان به حسب استعداد تکامل از آنها برتر و والاتر است تا آنجا که همه فرشتگان بدون استثناء بخاطر آفرینش آدم به سجده افتادند و آدم معلم آنها گشت (آیات 30 - 34 سوره بقره).
6 - آنها گاه به صورت انسان در می آیند، و بر انبیاء و حتی غیر انبیاء ظاهر میشوند، چنانکه در سوره مریم میخوانیم : فرشته بزرگ الهی به صورت
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 175
انسان موزون بر مریم ظاهر شد: فارسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشرا سویا: (مریم - 17).
در جای دیگر به صورت انسانهائی بر ابراهیم و بر لوط ظاهر شدند (هود - 69 و 77).
حتی از ذیل این آیات استفاده میشود که قوم لوط نیز آنها را در همان اشکال موزون انسانی دیدند (هود - 78).
آیا ظهور در چهره انسان ، یک واقعیت عینی است ؟ یا به صورت تمثل و تصرف در قوه ادراک ؟ ظاهر آیات قرآن معنی اول است ، هر چند بعضی

از مفسران بزرگ معنی دوم را برگزیده اند.
7 - از روایات اسلامی استفاده میشود که تعداد آنها بقدری زیاد است که بهیچوجه قابل مقایسه با انسان نیست ، چنانکه در روایتی از امام صادق (علیهالسلام) میخوانیم : هنگامی که از آن حضرت پرسیدند آیا عدد فرشتگان بیشترند یا انسانها؟ فرمود: سوگند به خدائی که جانم به دست او است فرشتگان خدا در آسمانها بیشترند از عدد ذرات خاکهای زمین ، و در آسمان جای پائی نیست مگر اینکه در آنجا فرشتهای تسبیح و تقدیس خدا میکند.
8 - آنها نه غذا میخورند و نه آب مینوشند، و نه ازدواج دارند، چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیهالسلام) میخوانیم : ان الملائکة لا یاکلون و لا یشربون و لا ینکحون و انما یعیشون بنسیم العرش : فرشتگان غذا نمیخورند و آب نمینوشند و ازدواج نمیکنند بلکه با نسیم عرش الهی زندهاند!.
9 - آنها نه خواب دارند نه سستی و غفلت چنانکه علی (علیهالسلام) در حدیثی چنین . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 176
می گوید: لیس فیهم فترة ، و لا عندهم غفلة ، و لا فیهم معصیة ... لا یغشاهم نوم العیون و لا سهوا العقول ، و لا فترة الابدان ، لم یسکنوا الاصلاب و لم تضمهم الارحام : ((در آنها نه سستی است ، و نه غفلت ، و نه عصیان ... خواب بر آنها چیره نمیگردد و عقل آنها گرفتار سهو و نسیان نمی شود، بدن آنها به سستی نمی گراید، و در صلب پدران و رحم مادران قرار نمی گیرند.
10 - آنها مقامات مختلف و مراتب متفاوت دارند، بعضی همیشه در رکوعند و بعضی همیشه در سجودند.
ما منا الا له مقام معلوم و انا لنحن الصافون و انا لنحن المسبحون :
((هر یک از ما مقام معلومی دارد، ما همواره صف کشیده منتظر فرمان او هستیم و پیوسته تسبیح او میگوئیم)) (صافات 164 - 166).
امام صادق می گوید: و ان لله ملائکة رکعا الی یوم القیامه و ان لله ملائکة سجد الی یوم القیامه : خداوند فرشتگانی دارد که تا روز قیامت در رکوعند، و فرشتگانی دارد که تا قیامت در سجودند!.
برای آگاهی بیشتر از اوصاف ملائکه و اصناف آنها به کتاب ((السماء و العالم)) بحار الانوار، ((ابواب الملائکه)) (جلد 59 صفحه 144 تا 326 مراجعه فرمائید، همچنین نهج البلاغه خطبه های اول و 91 - خطبه اشباح - و 109 و 171).
آیا با این اوصاف که برای فرشتگان ذکر شد آنها موجوداتی مجردند یا مادی ؟!
بدون شک با این اوصاف نمیتوانند از این ماده کثیف عنصری باشند، ولی

مانعی ندارد که از اجسام لطیفی آفریده شده باشند، اجسامی مافوق این ماده تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 177
معمولی که ما با آن آشنا هستیم .
اثبات ((تجرد مطلق)) برای فرشتگان حتی از زمان و مکان و اجزاء کار آسانی نیست ، و تحقیق از این مساله نیز فایده زیادی در بر ندارد، مهم آن است که ما فرشتگان را به اوصافی که قرآن و روایات مسلم اسلامی توصیف کرده بشناسیم و آنها را صنف عظیمی از موجودات والا و برجسته خداوند بدانیم ، بی آنکه مقامی جز مقام بندگی و عبودیت برای آنها قائل باشیم ، و آنها را شریک خداوند در خلقت یا عبادت بدانیم که این شرک و کفر محض است .
در بحث پیرامون فرشتگان ، به همین مقدار قناعت میکنیم ، و تفصیل را به کتبی که بالخصوص در این زمینه نگاشته شده موکول مینمائیم .
در بسیاری از عبارات تورات از فرشتگان تعبیر به خدایان میکند که تعبیری است شرک آلود، و از نشانه های تحریف تورات کنونی است ، ولی قرآن مجید از این گونه تعبیرات پاک و منزه است ، چرا که برای آنها مقامی جز بندگی و عبادت و اجرای فرمانهای الهی قائل نشده است و حتی چنانکه گفتیم از آیات مختلف قرآن بر می آید که مقام انسان کامل از فرشتگان والاتر و بالاتر است . فاطر
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 178
آیه 4 - 7
آیه و ترجمه
وَ إِن يُكَذِّبُوک فَقَدْ كُذِّبَت رُسلٌ مِّن قَبْلِک وَ إِلى اللَّهِ تُرْجَعُ الاُمُورُ(4)
يَأَيهَا النَّاس إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّكُمُ الحْيَوةُ الدُّنْيَا وَ لا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ(5)
إِنَّ الشيْطنَ لَكمْ عَدُوٌّ فَاتخِذُوهُ عَدُواًّ إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصحَبِ السعِيرِ(6)
الَّذِينَ كَفَرُوا لهُمْ عَذَابٌ شدِيدٌ وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ لهُم مَّغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ(7)
ترجمه :
4 - اگر تو را تکذیب کنند (غم مخور، مطلب تازهای نیست) پیامبران پیش از تو نیز مورد تکذیب قرار گرفتند، و همه کارها به سوی خدا باز میگردد.
5 - ای مردم ! وعده خداوند حق است ، مبادا زندگی دنیا شما را مغرور کند، و مبادا شیطان شما را فریب دهد و به (کرم) خدا مغرور سازد.
6 - مسلما شیطان دشمن شماست ، او را دشمن خود بدانید، او فقط حزبش را به این دعوت میکند که اهل آتش سوزان (جهنم) باشند! تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 179

7 - کسانی که راه کفر پیش گرفتند: بهره آنها عذاب شدید است ، و آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند مغفرت و پاداش بزرگ از آن آنها است .
تفسیر:
دنیا و شیطان شما را نفریبد!
در بخش دوم از آیات این سوره به دنبال سخنی که پیرامون توحید خالقیت و رازقیت بود، روی سخن را نخست به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و بعد به عموم مردم کرده برنامه های عملی آنها را به دنبال برنامه های عقیدتی گذشته تشریح میکند:
نخست به پیغمبر درس استقامت در مسیر راهش میدهد که مهمترین درس برای او همین است ، میفرماید: اگر تو را تکذیب کنند غم مخور، این چیز تازه ای نیست ، پیامبران قبل از تو نیز مورد تکذیب قرار گرفتند (و ان یکذبوک فقد کذبت رسل من قبلک).
آنها نیز در این راه مقاومت کردند، تا رسالت خویش را ادا ننمودند از پای ننشستند تو نیز محکم بایست و ادای رسالت کن ، بقیه با خداست .
مهم اینست که همه کارها به سوی خدا باز میگردد، و او ناظر بر همه چیز و حساب کننده همه کارهاست (و الی الله ترجع الامور).
او هرگز زحمات تو را در این راه نادیده نمیگیرد، همانگونه که تکذیبهای این مخالفان لجوج را بیکیفر نمیگذارد، اگر روز قیامتی در کار نبود جای نگرانی بود اما با توجه به آن دادگاه بزرگ و ثبت و ضبط همه اعمال مردم برای آن روز بزرگ دیگر چه جای نگرانی است ؟
سپس به بیان مهمترین برنامه انسانها پرداخته می گوید: ای مردم وعده خداوند حق است (ان وعد الله حق). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 180
قیامت و حساب و کتاب و میزان و مجازات و کیفر و جنت و نار وعده هائی است تخلف ناپذیر از سوی خداوند قادر حکیم .
با توجه به این وعده حق مبادا زندگی دنیا شما را بفریبد، و مبادا شیطان مغرور کننده شما را فریب دهد و به عفو و کرم خدا مغرور سازد (فلا تغرنکم الحیوة الدنیا و لا یغرنکم بالله الغرور).
آری عوامل سرگرم کننده ، و زرق و برقهای دلفریب این جهان میخواهد تمام قلب شما را پر کند، و از آن وعده بزرگ الهی غافل سازد.
شیاطین جن و انس با وسائل گوناگون فریبکاری به طور مداوم به وسوسه مشغولند، آنها نیز میخواهند تمام فکر شما را به خود متوجه سازند و از آن روز موعود بزرگی که در پیش دارید منحرف سازند که اگر فریب و وسوسه های آنها موثر افتد تمام زندگی شما تباه و آرزوی سعادتان نقش بر آب است ، مراقب آنها نیز باشید.
تکرار هشدار به مردم که نه به وسوسه های شیاطین مغرور شوند و نه به

دنیا، در واقع اشاره به این است که راه نفوذ گناه در انسان دو راه است :
1 - مظاهر فریبنده دنیا، جاه و جلال و مال و مقام ، و انواع شهوات .
2 - مغرور شدن به عفو و کرم الهی ، و در اینجاست که شیطان از یکسو زرق و برق این جهان را در نظر انسان زینت میدهد و آن را متاعی نقد و پر جاذبه و دوست داشتنی و پر ارزش معرفی میکند.
و از سوی دیگری هر گاه انسان بخواهد با یاد قیامت و دادگاه عظیم پروردگار، خود را در برابر فریبندگی و جاذبه شدید دنیا کنترل کند او را به عفو الهی و وسعت رحمتش مغرور میسازد، و در نتیجه به گناه و طغیان دعوتش میکند. غافل از اینکه خداوند همانگونه که در موضع رحمت ((ارحم الراحمین)) است ، در موضع مجازات و کیفر ((اشد المعاقبین)) میباشد، رحمتش هرگز تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 181
تشویق به گناه نمیکند، همانگونه که غضبش نمیتواند سبب یاس گردد.
((غرور)) (بر وزن جسور) صیغه مبالغه و به معنی موجودی است فوق العاده فریبکار، و منظور از آن در اینجا ممکن است هر عامل فریبکاری باشد، همانگونه که ممکن است منظور خصوص شیطان باشد.
البته معنی دوم با آیه بعد مناسبتر است به خصوص اینکه کرارا در آیات قرآن ((فریب و غرور)) به شیطان نسبت داده شده است .
بعضی از مفسران در اینجا تحلیلی دارند که خلاصه اش چنین است :
افرادی که در برابر عوامل فریب قرار میگیرند سه گروهند: گروهی به قدری ناتوان و ضعیفند که به مختصر چیزی فریب میخورند.
گروهی که از اینها نیرومندترند تنها به وسیله زرق و برق دنیا فریفته نمیشوند بلکه اگر وسوسه گری نیرومند آنها را تحریک کند و مفاسد اعمالشان را در نظرشان سبک سازد فریب میخورند، و لذات زود گذر از یکسو، و وسوسه ها از سوی دیگر، آنها را تشویق به انجام اعمال زشت میکند.
گروه سومی که از اینها هم نیرومندتر و پرمایه ترند نه خود مغرور میشوند و نه کسی میتواند آنها را بفریبد.
جمله لا تغرنکم الحیاة الدنیا اشاره به گروه اول است ، و جمله و لا یغرنکم بالله الغرور اشاره به گروه دوم ، و اما گروه سوم در حقیقت داخل در عنوان ان عبادی لیس لک علیهم سلطان می باشند.
آیه بعد هشداری است به همه مومنان در ارتباط با مساله وسوسه های شیطان که در آیه قبل مطرح شده بود، می گوید: شیطان به طور مسلم دشمن شماست ، شما نیز او را دشمن خود بدانید (ان الشیطان لکم عدوا فاتخذوه عدوا). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 182
عداوت او از نخستین روز آفرینش آدم شروع شد، و هنگامی که بر اثر عدم تسلیم در برابر فرمان خدا در مورد سجده بر آدم مطرود درگاه

پروردگار گردید، سوگند یاد کرد که برای همیشه کمر دشمنی نسبت به آدم و فرزندانش خواهم بست ، و حتی برای این کار تقاضای مهلت و طول عمر از خدا نمود!
او بر سر گفته خود ایستاده ، و کوچکترین فرصت را برای اعمال عداوت و وارد کردن ضربه بر شما غنیمت میشمرد، آیا عقل اجازه میدهد که شما او را به دشمنی نپذیرید و یک لحظه از او غافل بمانید؟ تا چه رسد به اینکه بخواهید خطوات شیطان و گامهای او را پیروی کنید، یا اینکه او را به عنوان رفیق شفیق و دوست ناصح بپذیرید؟ ((افتتخذونه و ذریته اولیاء من دونی و هم لکم عدو)) آیا او و فرزندانش را اولیای خود به جای من انتخاب میکنید، در حالی که دشمن سر سخت شما هستند؟! (کهف - 50).
به علاوه او دشمنی است که از هر طرف به شما هجوم میکند، چنانکه خودش می گوید: ثم لاتینهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شمائلهم من از هر سو به سراغ فرزندان آدم میروم ، از پیش رو، از پشت سر، از سمت راست و از سمت چپ (اعراف - 17).
و به خصوص اینکه او در کمینگاهی است که او انسان را میبیند و انسان او را نمیبیند انه یراکم هو و قبیله من حیث لا ترونهم شیطان و دار و دستهاش شما را میبیند از آنجا که شما آنها را نمیبینید (اعراف - 27).
البته این مانع از قدرت شما بر دفاع از خویشتن در برابر وسوسه های او نیست . تعبیر جالبی در توصیه های پروردگار به موسی بن عمران آمده ، چنانکه امیر مومنان علی (علیهالسلام) نقل میکند که خداوند به موسی فرمود: چهار سفارش به تو دارم در حفظ آنها بکوش :
اولاهن ما دمت لا تری ذنوبک تغفر فلا تشتغل بعیوب غیرک ! تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 183
و الثانیة ما دمت لا تری کنوزی قد نفدت فلا تهتم بسبب رزقک !
و الثالثة ما دمت لا تری زوال ملکی فلا ترج احدا غیری !
و الرابعة ما دمت لا تری الشیطان میتا فلا تامن مکره !
نخست اینکه : مادام که گناهان خود را بخشوده نمیبینی به عیوب دیگران مپرداز.
دوم - مادام که گنجهای من را پایان یافته نمیبینی برای روزیت غمناک مباش .
سوم - مادام که حکومت مرا زائل نمیبینی به دیگری جز من امید مبند.
چهارم - مادامی که شیطان را مرده نمیبینی از مکر و فریب و نقشه های او ایمن مباش !.
به هر حال عداوت شیطان نسبت به بنی آدم مطلبی است که در آیات فراوانی از قرآن به آن اشاره شده است و حتی مکرر بر مکرر به عنوان عدو مبین (دشمن آشکار) از او یاد کرده .

از چنین دشمنی همیشه باید برحذر بود.
در دنباله آیه برای تاکید بیشتر میافزاید: او فقط حزبش را برای این دعوت میکند که اهل آتش سوزان جهنم باشند (انما یدعوا حزبه لیکونوا من اصحاب السعیر).
((حزب)) در اصل به معنی جماعت و گروهی است که دارای تشکل و شدت عمل باشند، ولی معمولا به هر گروه و جمعیتی که پیروی از برنامه و هدف خاصی میکنند اطلاق میشود. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 184
منظور از ((حزب شیطان)) پیروان او و کسانی که در خط او هستند میباشد. البته شیطان نمیتواند همه کس را عضو رسمی حزب خویش قرار دهد، و آنها را به سوی جهنم دعوت کند، نفرات حزب او کسانی هستند که در آیات دیگر قرآن از آنها یاد شده ، و دارای نشانه های زیرند:
کسانی که طوق بندگی و ولایت او را بر گردن نهاده اند (انما سلطانه علی الذین یتولونه) سلطه او تنها بر کسانی است که ولایت او را پذیرفته اند (نحل - 100).
((آنها که شیطان بر آنان چیره شده به گونه ای که خدا را از یاد آنها برده ، آنان حزب شیطانند، و حزب شیطان زیانکاران واقعی هستند)) استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون (مجادله - 18).
جالب اینکه در سه مورد از آیات قرآن سخن از حزب الله به میان آمده ، و در سه مورد از حزب شیطان تا چه کسانی در این حزب نامنویسی کنند، و چه کسانی عضو آن حزب باشند؟
ولی به هر حال طبیعی است که شیطان حزب خود را به کجا دعوت میکند به آلودگی و گناه ، به پلیدیهای شهوات ، به شرک و طغیان و ستم و سرانجام به آتش جهنم .
شرح بیشتر پیرامون ویژگیهای ((حزب الله)) و ((حزب الشیطان)) را به خواسته خدا در ذیل آیه 22 سوره مجادله خواهیم گفت .
در آخرین آیه مورد بحث سرانجام کار حزب الله و عاقبت دردناک حزب
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 185
شیطان را اینچنین بیان میکند: کسانی که کافر شدند عذاب دردناک از آن آنهاست ، و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند مغفرت و پاداش بزرگ دارند (الذین کفروا لهم عذاب شدید و الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و اجر کبیر).
قابل توجه اینکه در آیه فوق در مورد استحقاق عذاب تنها به مساله کفر قناعت میکند ولی در مساله مغفرت و اجر کبیر ایمان را کافی نمیشمرد، بلکه عمل صالح را نیز بر آن میافزاید، چرا که کفر به تنهائی مایه خلود در عذاب است ، ولی ایمان بدون عمل مایه نجات نخواهد بود، بلکه ایمان و

عمل از یک نظر متلازم و قرین یکدیگرند.
در پایان آیه فوق ، اول سخن از مغفرت است سپس از اجر کبیر چرا که مغفرت در حقیقت مومنان را ابتدا شستشو میدهد سپس آماده پذیرش اجر کبیر میکند، و به اصطلاح اولی تخلیه است دومی تحلیه . فاطر
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 186
آیه 8 - 10
آیه و ترجمه
أَ فَمَن زُيِّنَ لَهُ سوءُ عَمَلِهِ فَرَءَاهُ حَسناً فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشاءُ وَ يهْدِى مَن يَشاءُ فَلا تَذْهَب نَفْسک عَلَيهِمْ حَسرَتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمُ بِمَا يَصنَعُونَ(8)
وَ اللَّهُ الَّذِى أَرْسلَ الرِّيَحَ فَتُثِيرُ سحَاباً فَسقْنَهُ إِلى بَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الاَرْض بَعْدَ مَوْتهَا كَذَلِک النُّشورُ(9)
مَن كانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَللَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً إِلَيْهِ يَصعَدُ الْكلِمُ الطيِّب وَ الْعَمَلُ الصلِحُ يَرْفَعُهُ وَ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شدِيدٌ وَ مَكْرُ أُولَئک هُوَ يَبُورُ(10)
ترجمه :
8 - آیا کسی که عمل بدش برای او تزیین شده ، و آنرا خوب و زیبا میبیند (همانند کسی است که واقع را آنچنان که هست میابد؟) خداوند هر کس را بخواهد گمراه سازد، و هر کس را بخواهد هدایت میکند، بنا بر این جان خود را به خاطر شدت تاسف بر آنها از دست مده که خداوند به آنچه انجام میدهند عالم است . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 187
9 - خداوند آن کس است که بادها را فرستاد تا ابرهائی را به حرکت در آورند، ما این ابرها را به سوی سرزمین مردهای میرانیم و به وسیله آن زمین را بعد از مردنش زنده میکنیم ، رستاخیز نیز همین گونه است !
10 - کسی که خواهان عزت است (باید از خدا بخواهد) که تمام عزت برای خدا است سخنان پاکیزه به سوی او صعود میکند، و عمل صالح را بالا میبرد، و آنها که نقشه های سوء میکشند، عذاب شدید برای آنها است و مکر (و تلاش افسادگرانه) آنها نابود می شود (و به جائی نمیرسد).
تفسیر:
گفتار و کردار پاک و صالح به سوی خدا می رود!
از آنجا که در آیات گذشته مردم به دو گروه تقسیم شدند گروهی مومن و گروهی کافر یا گروهی حزب الله و دشمن شیطان و گروهی پیروان و حزب او نخستین آیه مورد بحث یکی از ویژگیهای مهم این دو گروه را که در واقع سرچشمه سایر برنامه های آنها است بیان کرده ، می گوید: آیا کسی که زشتی عملش در نظر او زینت داده شده ، و آن را زیبا میبیند، همانند کسی است که واقعیات را آنگونه که هست زشت و زیبا درک میکند؟ (ا فمن زین له سوء عمله فرآه حسنا).

در حقیقت این مساله کلید همه بدبختیهای اقوام گمراه و لجوج است که اعمال زشتشان به خاطر هماهنگ بودن با شهوات و قلبهای سیاهشان در نظرشان زیباست .
بدیهی است چنین کسی نه موعظه ای را پذیرا میشود، نه آمادگی برای شنیدن انتقاد دارد، و نه هرگز حاضر است مسیر خود را تغییر دهد.
نه پیرامون اعمال خویش به تجزیه و تحلیل میپردازد، و نه از عواقب آن بیمناک است . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 188
و از آن بالاتر هنگامی که سخن از زشتی و زیبائی به میان آید، مرجع ضمیر را در زیبائیها خودشان میدانند و در زشتیها مومنان راستین را! وای بسا کفار لجوج هنگامی که آیات گذشته را در باره حزب شیطان و سرنوشت دردناکشان شنیدند آن را بر مومنان راستین تطبیق کردند و خود را مصداق حزب الله شمردند!
و این مصیبت و فاجعه ای است بسیار بزرگ .
اما چه کسی اعمال سوء بدکاران را در نظرشان جلوه میدهد؟ خداوند؟ یا هوای نفس ؟ و یا شیطان ؟
بدون شک عامل اصلی هوای نفس و شیطان است ، اما چون خدا این اثر را در اعمال آنها آفریده میتوان آن را به خدا نسبت داد، زیرا انسانها هنگامی که گناهی را مرتکب میشوند در آغاز که فطرتشان پاک و وجدانشان بیدار و عقلشان واقع بین است از عمل خود ناراحت میشوند، اما هر قدر آن را تکرار میکنند از ناراحتی آنها کاسته می شود.
تدریجا به مرحله بی تفاوتی میرسند، و اگر باز هم تکرار کنند زشتیها در نظرشان زیبا میشود، تا آنجا که آن را از افتخارات و فضائل خویش میپندارند در حالی که در منجلاب بدبختی غوطه ور شده اند.
جالب اینکه قرآن به هنگامی که این سوال را مطرح میکند آیا کسی که زشتی عملش در نظرش تزیین شده و آن را زیبا میبیند ... نقطه مقابل آن را صریحا ذکر نمیکند، گوئی میخواهد به شنونده مجال وسیعی بدهد که امور مختلفی را که میتواند نقطه مقابل باشد در نظر خویش مجسم کند و بیشتر و بیشتر بفهمد گوئی میخواهد بگوید آیا چنین کسی همانند افراد واقع بین است ؟!...
آیا چنین کسی همانند پاکدلانی است که همیشه به محاسبه نفس خویش مشغولند... تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 189
آیا چنین کسی امید نجات برای او هست .
سپس قرآن به بیان علت تفاوت این دو گروه پرداخته می افزاید ((خداوند هر کس را بخواهد گمراه میکند و هر کس را بخواهد هدایت می نماید)).
(فان الله یضل من یشاء و یهدی من یشاء).
اگر گروه اول اعمال زشتشان در نظرشان تزیینی شده این نتیجه اضلال

الهی است ، اوست که این خاصیت را در تکرار اعمال زشت قرار داده که نفس انسان به آن خو میگیرد و عادت میکند و همرنگ و هماهنگ آن می شود.
و اوست که به مومنان پاکدل چشمانی نافذ و بینا، و گوشهائی شنوا برای درک حقایق آنچنانکه هست می بخشد.
روشن است این مشیت الهی توام با حکمت اوست و به هر کس آنچه لایق هست آن میدهد.
لذا در پایان آیه میفرماید مبادا بر اثر شدت تاسف و حسرت بر وضع آنها جان خود را از دست دهی (فلا تذهب نفسک علیهم حسرات).
این تعبیر همانند تعبیری است که در آیه 3 سوره شعراء آمده است ، لعلک باخع نفسک الا یکونوا مومنین گوئی میخواهی جان خود را از دست دهی که ایمان نمی آورند.
تعبیر به ((حسرات)) که به اصطلاح ((مفعول لاجله)) برای جمله قبل

است ، اشاره به این است که نه تنها یک حسرت بر آنها می خوری بلکه حسرتها بر آنها داری .
حسرت از دست دادن نعمت هدایت ، حسرت ضایع کردن گوهر انسانیت ، حسرت از دست دادن حس تشخیص تا آنجا که زشت را زیبا میبینند، و بالاخره حسرت گرفتار شدن در آتش قهر و غضب پروردگار! اما چرا حسرت نخور برای اینکه خداوند از اعمال آنها آگاه است و آنچه را شایسته آنند به آنها همان میدهد (ان الله علیم بما یصنعون).
از لحن آیه دلسوزی فوق العاده پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) نسبت به گمراهان و منحرفان کاملا هویداست و چنین است حال یک رهبر الهی راستین که از عدم پذیرش مردم نسبت به حق و تسلیم در برابر باطل و پشت پا زدن به تمام وسائل سعادت آنچنان رنج میبرد که گوئی میخواهد قالب تهی کند.
در آیه بعد با توجه به بحثهائی که قبلا پیرامون هدایت و ضلالت و ایمان و کفر گذشت به بیان کوتاه و روشنی پیرامون مبداء و معاد می پردازد و اثبات مبداء را با اثبات معاد در یک دلیل جالب قرین کرده ، میفرماید:
خداوند همان کسی است که بادها را فرستاد تا ابرهائی را به حرکت در آورند (و الله الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا).
((سپس ما این ابرها را به سوی سرزمین مرده و خشکی می رانیم)) (فسقناه الی بلد میت).

((و به وسیله آن زمین را بعد از مردنش زنده می کنیم)) (فاحیینا به الارض بعد موتها).
((آری زنده شدن مردگان بعد از مرگ نیز همین گونه است))! (کذلک

النشور).
نظام حساب شده ای که بر حرکت بادها، و سپس حرکت ابرها، و بعد از آن نزول قطره های حیاتبخش باران ، و به دنبال آن زنده شدن زمینهای مرده حاکم است ، خود بهترین دلیل و خود بهترین گواه بر این حقیقت است که دست قدرت حکیمی در پشت این دستگاه قرار دارد و آن را تدبیر میکند.
نخست به بادهای گرم و داغ دستور میدهد از مناطق استوائی به سوی مناطق سرد حرکت کنند و در مسیر خود آب دریاها را بخار کرده به آسمان فرستند، سپس به جریانهای منظم سرد قطبی که دائما در جهت مخالف جریان اول حرکت میکنند دستور میدهد بخارات حاصله را جمع آوری کرده و ابرها را تشکیل دهند.
باز به همان بادها دستور میدهد ابرها را بر دوش خود حمل کنند و به سوی بیابانهای مرده گسیل دارند، تا قطرات زنده کننده باران از آنها سرازیر گردد.
سپس به شرائط خاص زمین و بذرهای گیاهانی که در آن افشانده شده فرمان پذیرش آب و نمو و رویش میدهد، و از موجودی ظاهرا پست و بی ارزش موجوداتی زنده و بسیار متنوع و زیبا، خرم و سرسبز، مفید و پر بار به وجود می آورد که هم دلیلی است بر قدرت او، و هم گواهی است بر حکمت او، و هم نشانه ای است از رستاخیز بزرگ !
در حقیقت آیه فوق از چند جهت دعوت به توحید میکند: از نظر برهان نظم ، و از نظر برهان حرکت که هر موجود متحرکی محرکی تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 192
میخواهد، و از نظر بیان نعمتها که از جهت فطری انگیزه ای است برای شکر منعم .
و از جهاتی نیز دلیل بر مساله معاد است : از نظر سیر تکاملی موجودات ، و از نظر پدیدار شدن چهره حیات از زمین مرده ، یعنی ای انسان صحنه معاد در فصول هر سال در برابر چشم تو و در زیر پای تو است .
توجه به این نکته نیز لازم است که جمله ((فتثیر)) از ماده ((اثاره)) به معنی منتشر ساختن و پراکندن است ، و در اینجا اشاره به تولید ابرها بر اثر وزش بادها بر صفحه اوقیانوسها میکند، زیرا مساله حرکت ابرها در جمله بعد (فسقناه الی بلد میت) آمده است .
جالب اینکه در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین میخوانیم : یکی از اصحاب عرض کرد یا رسول الله کیف یحیی الله الموتی و ما آیة ذلک فی خلقه ؟: ای رسول خدا! چگونه پروردگار مردگان را زنده میکند و نشانه و نمونه آن در جهان خلقت چیست ؟!
پیغمبر فرمود: اما مررت بوادی اهلک ممخلا ثم مررت به یهتز خضرا؟ آیا از

سرزمین قبیله ات گذر نکرده ای در حالی که خشک و مرده بوده ، و سپس از آنجا عبور کنی در حالی که از خرمی و سرسبزی گوئی به حرکت در آمده ؟
قلت : نعم ! یا رسول الله : گفتم آری ای پیامبر.
قال : فکذلک یحیی الله الموتی و تلک آیته فی خلقه : ((فرمود اینگونه خداوند مردگان را زنده میکند و این نمونه و نشانه او در آفرینش است)).
در جلد 16 تفسیر نمونه ذیل آیه 48 سوره روم بحث دیگری در این زمینه داشته ایم . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 193
به دنبال این بحث توحیدی به اشتباه بزرگ مشترکان که عزت خویش را از بتها میخواستند، و ایمان آوردن به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را مایه پراکندگی مردم از دور خود می دیدند و می گفتند: ((ان نتبع الهدی معک نتخطف من ارضنا)) اگر هدایت را با تو پذیرا شویم دشمنان نیرومند ما را از این سرزمین می ربایند (قصص - 57).
اشاره کرده می فرماید: ((کسانی که عزت میخواهند از خدا بطلبند چرا که تمام عزت از آن خداست)) (من کان یرید العزة فلله العزة جمیعا).
((عزت)) به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) در اصل آن حالتی است که انسان را مقاوم و شکست ناپذیر می سازد، به زمینهای صلب و محکم نیز به همین جهت عزاز (بر وزن اساس) می گویند.
از آنجا که تنها ذات پاک اوست که شکست ناپذیر است ، و گر نه همه مخلوقات به حکم محدودیتشان قابل شکستند، لذا تمام عزت از آن اوست ، و هر کس عزتی کسب میکند از برکت دریای بی انتهای اوست .
در حدیثی از انس نقل شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ان ربکم یقول کل یوم انا العزیز، فمن اراد عز الدارین فلیطع العزیز!: پروردگار شما همه روز می گوید: منم عزیز و هر کس عزت دو جهان خواهد باید اطاعت عزیز کند!.
در حقیقت انسان آگاه باید آب را از سرچشمه بگیرد، که آب زلال و فراوان آنجاست ، نه از ظروف کوچک و مختصری که هم محدود است و هم آلوده ، و در دست این و آن می باشد.
در حالات امام حسن بن علی (علیهماالسلام) میخوانیم که در ساعات آخر عمرش هنگامی که یکی از یاران به نام جنادة بن ابی سفیان از او اندرز خواست نصایح ارزنده و موثری برای او بیان فرمود که از جمله این بود: و اذا اردت عزا بلا عشیرة و هیبة تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 194
بلا سلطان فاخرج من ذل معصیة الله الی عز طاعة الله : ((هر گاه بخواهی بدون داشتن قبیله ((عزیز)) باشی و بدون قدرت حکومت ، هیبت داشته باشی ، از سایه ذلت معصیت خدا بدر آی و در پناه عزت اطاعت او قرار گیر!.

و اگر می بینیم در بعضی از آیات قرآن عزت را علاوه بر خداوند، برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مومنان قرار میدهد ((و لله العزة و لرسوله و للمومنین)) (منافقون - 8).
به خاطر آنست که آنها نیز از پرتو عزت پروردگار کسب عزت کرده اند، و در مسیر طاعت او گام بر میدارند.
سپس راه وصول به ((عزت)) را چنین تشریح میکند: ((سخنان پاکیزه به سوی او صعود می کند)) (الیه یصعد الکلم الطیب).
((و عمل صالح را او بالا می برد)) (و العمل الصالح یرفعه).
((الکلم الطیب)) به معنی سخنان پاکیزه است ، و پاکیزگی سخن به پاکیزگی محتوای آن است ، و پاکیزگی محتوا به خاطر مفاهیمی است که بر واقعیتهای عینی پاک و درخشان تطبیق میکند، و چه واقعیتی بالاتر از ذات پاک خدا، و آئین حق و عدالت او، و نیکان و پاکانی که در راه نشر آن گام بر میدارند؟
لذا ((الکلم الطیب)) را به اعتقادات صحیح نسبت به مبدء و معاد و آئین خداوند تفسیر کرده اند.
آری یک چنین عقیده پاکی است که به سوی خدا اوج میگیرد، و دارنده اش را نیز پرواز میدهد، تا در جوار قرب حق قرار گیرد، و غرق در عزت خداوند عزیز شود.
مسلما از این ریشه پاک شاخه هائی میروید که میوه آن عمل صالح است ، هر کار شایسته و مفید و سازنده ، چه دعوت به سوی حق باشد، چه حمایت از مظلوم ، تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 195
چه مبارزه با ظالم و ستمگر، چه خودسازی و عبادت ، چه آموزش و پرورش ، و خلاصه هر چیز که در این مفهوم وسیع و گسترده داخل است اگر برای خدا و به خاطر رضای او انجام شود آن هم اوج میگیرد و به آسمان لطف پروردگار عروج میکند، و مایه معراج و تکامل صاحب آن ، و برخورداری از عزت حق می شود.
این همان چیزی است که در سوره ابراهیم آیه 24 به آن اشاره شده الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی اکلها کل حین باذن ربها: آیا ندیدی خداوند چگونه برای سخن پاکیزه ، مثالی زده است ؟ همانند درختی پاک که ریشه آن ثابت و برقرار، و شاخه
آن در آسمان افراشته ، هر زمان میوه های خود را به اذن پروردگارش به مشتاقان می دهد.
از آنچه گفتیم روشن میشود اینکه بعضی از مفسران کلمه طیبه را به لا اله الا الله ، و بعضی دیگر به سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر، و بعضی بعد از توحید محمد، رسول الله ، و علی ولی الله و خلیفة

رسوله ، تفسیر کرده اند، و یا در بعضی از روایات الکلم الطیب و العمل الصالح به ولایت اهل بیت (علیهمالسلام) یا مانند آن تفسیر شده است ، همه از قبیل بیان مصداقهای روشن برای آن مفهوم وسیع و گسترده است ، و محدودیتی در مفهوم آن ایجاد نمی کند، چرا که هر سخنی که محتوای پاک و عالی داشته باشد همه در این عنوان جمع است .
به هر حال همان خداوندی که به مقتضای آیه گذشته زمین مرده را با قطره های حیاتبخش باران زنده میکند، ((کلام طیب)) و ((عمل صالح)) را نیز پرورش میدهد، و به جوار قرب و رحمت خود می رساند.
سپس به نقطه مقابل آن پرداخته ، می گوید: ((کسانی که نقشه سوء میکشند عذاب شدیدی برای آنهاست)) (و الذین یمکرون السیئات لهم عذاب شدید). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 196
((و تلاش و کوشش آلوده و ناپاک و فاسدشان نابود می گردد و به جائی نمی رسد)) (و مکر اولئک هو یبور).
گرچه این فاسدان مفسد چنین می پندارند که با ظلم و ستم و دروغ و تقلب می توانند عزتی برای خود کسب کنند، و مال و ثروت و قدرتی ، اما در پایان کار هم عذاب الهی را برای خود فراهم ساخته اند و هم تلاشهای آنها بر باد می رود.
کسانی بودند که به گفته قرآن ((خدایان ساختگی را مایه عزت خود می پنداشتند)) ((و اتخذوا من دون الله اله لیکونوا لهم عزا)) (مریم - 81).
و منافقانی بودند که خود را عزیز، و مؤ منان را ذلیل فکر می کردند، و ((می گفتند اگر به مدینه باز گردیم ، عزیزان ، ذلیلان را بیرون خواهند کرد))! ((یقولون لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل)) (منافقون - 8).
افراد دیگری بودند که قرب فراعنه را مایه عزت خویش تصور می کردند، یا از گناه و ظلم و ستم آبرو می طلبیدند اما همگی سقوط کردند، و تنها ایمان و عمل صالح است که به سوی خداوند عزیز بالا می رود!
((مکر)) گرچه در لغت به معنی هر گونه چاره اندیشی است ، اما در مواردی به معنی چاره اندیشهای تواءم با فساد به کار می رود که آیه مورد بحث از آنهاست .
((سیئات)) در آیه فوق همه زشتیها و بدیها را اعم از بدیهای عقیدتی یا عملی شامل می شود و اینکه بعضی آن را تفسیر به توطئه های مشرکان برای کشتن یا تبعید کردن پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) از مکه تفسیر کرده اند در واقع یکی از مصادیق آن را بیان کرده اند نه تمام مفهوم آن را.
جمله ((یبور)) از ماده ((بوار)) و ((بوران)) در اصل به معنی کسادی مفرط است ، و از آنجا که اینچنین کسادی مایه نابودی است این کلمه به

معنی هلاک و نابودی به کار می رود، ضرب المثل معرفی است : ((کسد حتی فسد)): ((آنقدر کساد شد که فاسد گردید))! تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 197
نکته :
1 - تمام ((عزت)) از آن خدا است !
حقیقت عزت چیست ؟ آیا چیزی جز رسیدن به مرحله شکست ناپذیری می باشد،؟ اگر چنین است عزت را در کجا باید جستجو کرد و چه چیز می تواند به انسان عزت دهد؟
در یک تحلیل روشن به اینجا می رسیم که حقیقت عزت در درجه نخست قدرتی است که در دل و جان انسان ظاهر می شود، و او را از خضوع و تسلیم و سازش در برابر طاغیان و یاغیان باز می دارد.
قدرتی که با داشتن آن هرگز اسیر شهوات نمی شود، و در برابر هوا و هوس سر فرود نمی آورد.
قدرتی که او را به مرحله نفوذناپذیری در برابر ((زر)) و ((زور)) ارتقا می دهد.
آیا این قدرت جز از ایمان به خدا، یعنی ارتباط با منبع اصلی قدرت و عزت سرچشمه می گیرد؟
این در مرحله فکر و عقیده و روح و جان ، و اما در مرحله عمل عزت از اعمالی سرچشمه می گیرد که دارای ریشه صحیح و برنامه و روش حساب شده باشد و به تعبیر دیگر آن را در عمل صالح می توان خلاصه کرد، این دو است که به انسان سر بلندی و عظمت می دهد و به او عزت و شکست ناپذیری می بخشد.
((ساحران دنیاپرست)) معاصر فرعون ، نیرنگهای خود را به نام و به عزت او آغاز کردند و قالوا بعزة فرعون انا لنحن الغالبون : ((گفتند به عزت فرعون سوگند که ما پیروز خواهیم شد)) (شعراء - 44).
اما به زودی از عصای چوپانی موسی (علیه السلام) شکست خوردند، ولی همانها تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 198
هنگامی که از زیر پرچم مذلت بار فرعون بیرون آمدند، و در سایه توحید قرار گرفتند و ایمان آوردند، چنان نیرومند و شکست ناپذیر شدند که سخت ترین تهدیدهای فرعون در آنها مؤ ثر نیفتاد، دست و پا و حتی جان خویش را عاشقانه در راه خدا دادند و شربت شهادت نوشیدند، و با این عمل نشان دادند که در برابر زر و زور تسلیم نمی شوند و شکست ناپذیرند و تاریخ پر افتخار آنها امروز برای ما یک دنیا درس آموزنده است .
2 - فرق میان ((کلام طیب)) و ((عمل صالح))
ممکن است سؤ ال شود که چرا آیه فوق در مورد کلام طیب می گوید: خودش به سوی پروردگار اوج می گیرد، اما در مورد عمل صالح می گوید:

خدا آن را بالا می برد؟
این سؤ ال را چنین می توان پاسخ گفت : کلام طیب همانگونه که گفتیم اشاره به ایمان و اعتقاد پاک است و آن عین اوج گرفتن به سوی خداست که حقیقت ایمان چیزی جز این نیست ، ولی عمل صالح را او پذیرا می شود و قبول می کند و اجر مضاعف می دهد و بقاء و دوام می بخشد و اوج می دهد (دقت کنید). فاطر
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 199
آیه 11 - 12
آیه و ترجمه
وَ اللَّهُ خَلَقَكم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكمْ أَزْوَجاً وَ مَا تحْمِلُ مِنْ أُنثى وَ لا تَضعُ إِلا بِعِلْمِهِ وَ مَا يُعَمَّرُ مِن مُّعَمَّرٍ وَ لا يُنقَص مِنْ عُمُرِهِ إِلا فى كِتَبٍ إِنَّ ذَلِک عَلى اللَّهِ يَسِيرٌ(11)
وَ مَا يَستَوِى الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سائغٌ شرَابُهُ وَ هَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَ مِن كلٍّ تَأْكلُونَ لَحْماً طرِيًّا وَ تَستَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسونَهَا وَ تَرَى الْفُلْک فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِن فَضلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشكُرُونَ(12)
ترجمه :
11 - خداوند شما را از خاک آفرید، سپس از نطفه ، سپس شما را به صورت همسران یکدیگر قرار داد، هیچ جنس ماده ای باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند مگر به علم او، و هیچ انسانی عمر طولانی نمی کند، و هیچ کس از عمرش کاسته نمی شود مگر اینکه در کتاب (علم خداوند) ثبت است ، اینها همه برای خداوند آسان است .
12 - این دو دریا یکسان نیستند: این دریائی که آبش گوارا و شیرین و نوشیدنش خوشگوار است ، و این یکی که شور و تلخ و گلوگیر است ، (اما) از هر دو گوشت تازه می خورید، و وسائل زینتی استخراج کرده می پوشید، و کشتیها را در آن می بینی تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 200
که آنها را می شکافند (و به هر طرف پیش می روند) تا از فضل خداوند بهره گیرید و شاید شکر (نعمتهای او را) بجا آورید.
تفسیر:
دریای آب شیرین و شور یکسان نیستند!
با توجه به اینکه در آیات گذشته سخن از مساءله توحید و معاد و صفات خدا در میان بود، در آیات مورد بحث نیز بخش دیگری از آیات انفسی و آفاقی را که دلیل بر قدرت خدا از یکسو، و علم او از سوی دیگر، و مساله امکان معاد از سوی سوم است شرح می دهد:
نخست به آفرینش انسان در مراحل مختلف اشاره کرده می گوید:
((خداوند شما را از خاک آفرید)) (و الله خلقکم من تراب).
((سپس از نطفه)) (ثم من نطفة).

((بعد از آن شما را به صورت همسران یکدیگر در آورد)) (ثم جعلکم ازواجا).
این سه مرحله از مراحل آفرینش انسان است خاک ، و نطفه ، و مرحله زوجیت .
مسلم است که انسان از خاک است هم از این نظر که جد انسانها، آدم از خاک آفریده شده ، و هم از این نظر که تمام موادی که جسم انسان را تشکیل می دهد و یا انسان از آن تغذیه می کند، و یا نطفه او از آن منعقد می شود همه سرانجام به موادی که در خاکها نهفته است منتهی می شود.
بعضی احتمال داده اند که آفرینش از خاک تنها اشاره به آفرینش نخستین است ، اما آفرینش از نطفه اشاره به مراحل بعد است که اولی مرحله خلقت اجمالی انسانهاست (چرا که وجود همه در وجود آدم خلاصه شده بود) و دومی مرحله تفضیلی است که آنها را از یکدیگر جدا می سازد.
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 201
و به هر حال مرحله ((زوجیت)) مرحله تداوم نسل انسان و تکثیر مثل او است ، و اینکه بعضی احتمال داده اند ((ازواج)) در اینجا به معنی ((اصناف)) و یا ((روح و جسم)) و مانند آن است بسیار بعید به نظر می رسد.
سپس وارد چهارمین و پنجمین مرحله حیات انسان شده ، موضوع بارداری مادران و وضع حمل آنها را پیش کشیده ، می گوید: ((هیچ جنس مادهای باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند مگر به علم پروردگار)) (و ما تحمل من انثی و لا تضع الا بعلمه).
آری مساءله ((بارداری)) و تحولات و دگرگونیهای بسیار عجیب و پیچیده جنین ، سپس رسیدن به مرحله وضع حمل و دگرگونیهای شگفت انگیزی که در آن لحظه حساس و بحرانی به مادران از یکسو، و به جنین از سوی دیگر دست می دهد، به قدری ظریف و دقیق است که جز به اتکای علم بی پایان خداوند امکان پذیر نیست که اگر نظام حاکم بر آن سر سوزنی اختلال یابد برنامه حمل یا وضع حمل دچار آشفتگی و یا اختلال می گردد، و به فساد و تباهی می کشد.
این پنج مرحله از زندگی انسان هر یک از دیگری عجیبتر و شگفت آورتر است .
خاک بیجان و مرده کجا و انسان زنده عاقل و هوشیار و پر ابتکار کجا؟!
نطفه بی ارزش که از چند قطره آب متعفن تشکیل شده کجا و انسانی رشید و زیبا و مجهز به حواس مختلف و دستگاههای گوناگون کجا؟!.
از این مرحله که بگذریم مساءله تقسیم نوع انسان به دو جنس ((مذکر)) و ((مؤ نث)) با تفاوتهای فراوان در جسم و جان ، و مسائل فیزیولوژیکی به میان می آید که از همان آغاز انعقاد نطفه ، راه خود را از یکدیگر جدا کرده

و هر کدام تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 202
به سوی رسالتی که بر عهده آنان گذارده شده پیش می روند و تکامل می یابند.
بعد مساءله رسالت در مادر قبول و تحمل این بار و حفظ و تغذیه و پرورش آن پیش می آید که قرنها است افکار دانشمندان بزرگ را به خود جلب کرده و معترفند که از عجیبترین مسائل عالم هستی است .
آخرین مرحله در این قسمت که مرحله تولد است یک مرحله انقلابی و کاملا بحرانی است که با عجائب بسیاری همراه است :
چه عواملی به جنین دستور خارج شدن از شکم مادر می دهد؟
چگونه هماهنگی کامل در میان این فرمان و آماده شدن اندام مادر برای اجرای آن برقرار می شود؟
چگونه جنین می تواند وضعی را که نه ماه با آن عادت کرده ، درست در یک لحظه به کلی تغییر دهد، رابطه خود را با مادر قطع کند، از هوای آزاد استفاده نمایند، مجرای غذای او از طریق بند ناف ناگهان بسته شود، و مجرای جدید یعنی دهان به کار افتد، محیط ظلمانی شکم مادر را رها ساخته در میان نور و روشنائی غوطه ور گردد، و در برابر همه این دگرگونیها مقاومت کند و خود را فورا تطبیق دهد؟!
آیا اینها بهترین نشانه قدرت و علم بی پایان خداوند نیست ؟ و آیا ماده بی شعور و طبیعت بی هدف با استفاده از ((تصادفهای کور)) امکان تنظیم یک حلقه کوچک از هزاران حلقه زنجیر خلقت را دارد؟ زهی بی انصافی که انسانی در باره خلقت خود اینچنین احتمال موهومی را پذیرا شود!
بعد به مرحله ((ششم)) و ((هفتم)) این برنامه شگرف در حلقه دیگر پرداخته و به مراحل مختلف عمر و فزونی و کاستی آن بر اثر عوامل مختلف اشاره کرده ، می گوید:
((هیچ انسانی عمر طولانی نمی کند، و هیچ کس از عمرش کاسته نمی گردد تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 203
مگر اینکه در کتاب علم خداوند ثبت است)) و از قوانین و برنامه هائی تبعیت می کند که حاکم بر آنها علم و قدرت اوست (و ما یعمر من معمر و لا ینقص من عمره الا فی کتاب) (1).
چه عواملی در ادامه حیات انسان مؤ ثر است ؟ چه عواملی با ادامه حیات او می جنگد؟ و خلاصه چه عواملی باید دست به دست هم بدهد تا انسان بتواند یکصد سال یا کمتر و بیشتر به حیات خود ادامه دهد؟ و سرانجام چه عواملی موجب تفاوت عمر انسانها می گردد؟
همه اینها نیز محاسبات دقیق و پیچیده ای دارد که جز خداوند از آن آگاه نیست ، و آنچه ما امروز در این زمینه ها می دانیم در برابر آنچه نمی دانیم بسیار کم و بی ارزش است .

((معمر)) از ماده ((عمر)) در اصل از ((عمارت)) به معنی آبادی گرفته شده است ، و اینکه به مدت حیات انسان ((عمر)) گفته می شود به خاطر آنست که آبادی و عمارت بدن او در این مدت است .
واژه ((معمر)) به معنی کسی است که عمر طولانی دارد.
و سرانجام آیه را با این جمله پایان می دهد: ((همه اینها بر خداوند آسان است)) (ان ذلک علی الله یسیر).
آفرینش این موجود عجیب از خاک و آغاز خلقت یک انسان کامل از آب نطفه و همچنین مسائل مربوط به جنسیت ، و زوجیت ، و بارداری ، و وضع حمل ، و افزایش و کاستی عمر، چه از نظر قدرت ، و چه از نظر علم و محاسبه همه برای او سهل و ساده است ، و اینها گوشه ای از آیات انفسی هستند که از یکسو ما را به مبدء عالم هستی مربوط و آشنا می کنند و از سوی دیگر دلائل زنده ای بر مساله امکان تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 204
معاد محسوب می شوند.
آیا کسی که قادر بر آفرینش نخستین از ((خاک)) و ((نطفه)) بود قادر بر تجدید حیات انسانها نیست ؟
و آیا کسی که از تمام ریزه کاریهای مربوط به این قوانین با خبر است در نگهداری حساب اعمال بندگان برای صحنه معاد مشکلی دارد؟!
در آیه بعد به بخش دیگری از آیات آفاقی که نشانه های عظمت و قدرت اویند در مورد آفرینش دریاها و برکات و فوائد آنها اشاره کرده می فرماید: ((دو دریا یکسان نیستند، این یکی گوارا و شیرین و برای نوشیدن خوشگوار است ، و آن دیگر شور و تلخ)) (و ما یستوی البحران هذا عذب فرات سائغ شرابه و هذا ملح اجاج).
با آنکه هر دو روز نخست به صورت قطرات باران شیرین و گوارا از آسمان بر زمین نازل شده اند، و هر دو از یک ریشه مشتقند، اما در دو چهره کاملا مختلف با فوائد متفاوت ظاهر گشته اند.
و عجیب اینکه ((از هر دو گوشت تازه می خورید)) (و من کل تاکلون لحما طریا).
((و از هر دو وسائل زینتی برای پوشیدن استخراج می کنید)) (و تستخرجون حلیة تلبسونها).
به علاوه از هر دو می توانید برای نقل و انتقالات خود و متاعها بهره بگیرید ((لذا کشتیها را می بینی که از هر طرف دریاها را می شکافند و پیش می روند، تا از فضل خداوند بهره گیرید، شاید حق شکر او را ادا کنید)) (و تری الفلک فیه تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 205
مواخر لتبتغوا من فضله و لعلکم تشکرون).
به این چند امر دقت کنید:

1 - ((فرات)) به گفته ((لسان العرب)) آبی است که در نهایت ((عذوبت)) (پاکیزگی و گوارائی) باشد.
((سائغ)) به معنی آبی است که به خاطر گوارائی به راحتی از گلو پائین می رود به عکس ملح (آب شور) و اجاج آب تلخ است که گوئی گلو را می سوزاند و راه حلق را می بندد!
2 - جمعی از مفسران معتقدند که آیه مثالی برای عدم مساوات ((مؤ من)) و ((کافر)) است ولی آیات قبل و بعد که همه سخن از آیات خلقت می گوید، و حتی ذیل خود این آیه ، گواه بر این حقیقت است که این جمله نیز در زمینه اسرار توحید بحث می کند و اشاره به تنوع آبها و آثار متفاوت و فوائد مشترک آنها است .
3 - در این آیه سه فایده از فوائد فراوان دریاها بیان شده است : مواد غذائی وسائل زینتی ، و مساله حمل و نقل .
می دانیم دریا منبع مهمی از منابع غذائی بشر است ، و همه سال میلیونها تن گوشت تازه از آن گرفته می شود، بی آنکه انسان رنج و زحمتی برای آن متحمل شده باشد، دستگاه آفرینش برنامه ریزی دقیقی در این زمینه کرده که انسانها بتوانند با کمترین زحمتی از این خوان نعمت بیدریغ و سفره گسترده الهی بهره گیرند.
وسائل زینتی مختلفی از قبیل ((مروارید)) و ((صدف)) و در و ((مرجان)) از آن استخراج می شود، و تکیه قرآن روی این مساءله به خاطر آن است که روح انسان بر خلاف چهار پایان دارای ابعاد مختلفی است که یکی از آنها حس زیبائی است که سرچشمه پیدایش مسائل ذوقی و هنری و ادبی می باشد که اشباع آن به صورت صحیح ، تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 206
و دور از هر گونه افراط و تفریط و اسراف و تبذیر، روح را شاداب می سازد، و به انسان نشاط و آرامش می بخشد، و برای انجام کارهای سنگین زندگی آماده می کند.
و اما مساءله حمل و نقل که یکی از مهمترین پایه های تمدن انسانی و زندگانی اجتماعی بشر است با توجه به اینکه دریاها قسمت عمده روی زمین را فرا گرفته و به یکدیگر ارتباط دارند می توانند مهمترین خدمت را در این زمینه به انسانها کنند.
حجم کالاهائی که وسیله دریاها حمل و نقل می شود، و مسافرانی که با آن جابجا می شوند، به قدری زیاد است که با هیچ وسیله نقلیه دیگر قابل مقایسه نیست ، چنانکه گاه یک کشتی می تواند به اندازه دهها هزار اتومبیل ! بار با خود ببرد.
4 - البته فوائد دریاها منحصر به مسائل فوق نیست و قرآن نمی خواهد آن را در این امور سه گانه محدود سازد، مساءله تشکیل ابرها، مواد داروئی ،

نفت ، وسائل پوششی ، مواد تقویتی برای زمینهای بایر، تاثیر در ایجاد بادها، و غیر آن ، برکات دیگر دریاها محسوب می شود.
5 - تکیه قرآن روی ((لحم طری)) (گوشت تازه) اشاره پر معنائی به فوائد تغذیه به چنین گوشتها در برابر زیانهای گوشتهای کهنه و کنسرو و امثال آن است .
6 - در اینجا سؤ الی مطرح است : دریاهای آب شور در سراسر کره زمین گسترده است ، اما دریای آب شیرین کجاست ؟ تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 207
در پاسخ باید گفت : دریا و دریاچه های آب شیرین نیز در کره زمین کم نیستند مانند دریاچه های آب شیرین ایالات متحده و غیر آن به علاوه نهرهای عظیم را احیانا دریا می نامند همانگونه که در داستان موسی کلمه ((بحر)) به رود عظیم نیل اطلاق شده است (بقره - 50 - شعراء - 63 - اعراف - 138).
از این گذشته ، پیشرفت آب نهرهای عظیم در دریاها با توجه به اینکه آبهای شور را به عقب می رانند و تا مدتی با آن مخلوط نمی شوند خود دریاهای عظیمی از آب شیرین را تشکیل می دهند.
7 - جمله ((لتبتغوا من فضله)) ((تا از فضل او بهره گیرید)) معنی وسیعی دارد که هرگونه فعالیت اقتصادی را که از طریق راههای دریائی صورت گیرد شامل می شود.
و جمله ((لعلکم تشکرون)) برای بیدار ساختن حس شکرگزاری انسانها آمده که وسیله ای است برای خدا جوئی و خداشناسی .
نکته :
1 - عوامل معنوی طول عمر و کوتاهی آن
به تناسب بحثی که در آیات فوق درباره افزایش و کاستی عمر به فرمان پروردگار آمده ، جمعی از مفسران به پیروی از روایاتی که در این زمینه وارد شده ، بحثهائی در زمینه طول عمر و کوتاهی آن کرده اند.
البته یک سلسله عوامل طبیعی در افزایش یا کوتاهی عمر دخالت دارند که بسیاری از آنها برای بشر تاکنون شناخته شده است ، همانند تغذیه صحیح دور از افراط و تفریط، کار و حرکت مداوم ، پرهیز از هر گونه مواد مخدر و اعتیادهای خطرناک و مشروبات الکلی ، دوری از هیجانات مداوم ، و داشتن ایمان قوی که بتواند انسان را در ناملایمات زندگی آرامش و قدرت بخشد. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 208
ولی علاوه بر اینها عواملی وجود دارد که ارتباط ظاهری آن با مساله طول عمر بر ما چندان روشن نیست ، اما در روایات اسلامی دقیقا روی آن تاءکید شده است به عنوان نمونه به چند روایت زیر توجه فرمائید:
الف - پیغمبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرماید: ان

الصدقة و صلة الرحم تعمران الديار، و تزيدان فی الاعمار!: ((انفاق در راه خدا و صله رحم خانه ها را آباد، و عمرها را طولانی می کند))!
ب - در حدیث دیگری از همان بزرگوار آمده است : من سره ان یبسط فی رزقه و ینسی له فی اجله فلیصل رحمه : ((کسی که دوست دارد رزقش افزون ، و اجلش بتاخیر افتد صله رحم بجا آورد)).
ج - در مورد بعضی از معاصی مانند زنا مخصوصا وارد شده است که از عمر انسان می کاهد از جمله در حدیث معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که می فرماید: یا معشر المسلمین ایاکم و الزنا فان فیه ست خصال : ثلاث فی الدنیا، و ثلاث فی الاخره ، اما التی فی الدنیا فانه یذهب بالبهاء، و یورث الفقر، و ینقص العمر: ((ای مسلمانان از زنا بپرهیزید که شش پیامد سوء دارد: سه چیز در دنیا، و سه چیز در آخرت ، اما آن سه که در دنیا است بهاء و نورانیت را از انسان می برد، فقر و تنگدستی ببار می آورد، و از عمر انسان می کاهد)).
د - امام باقر (علیه السلام) می فرماید: البر و صدقة السر ینفیان الفقر و یزیدان فی العمر و یدفعان عن سبعین میتة سوء: ((نیکوکاری و انفاق پنهانی فقر را بر طرف ساخته ، عمر را افزون می کند و از هفتاد گونه مرگ و میر بد جلوگیری به عمل می آورد)).
در باره بعضی از گناهان دیگر مانند ظلم بلکه مطلق گناهان نیز در احادیث

اشاراتی آمده است .
بعضی از مفسران که نتوانسته اند میان اجل حتمی و اجل معلق فرق بگذارند به این گونه احادیث حمله کرده و آن را مخالف نصوص قرآنی دانسته اند که حد عمر انسان را ثابت و لا یتغیر می داند.
توضیح اینکه :
بدون شک انسان دارای دو گونه سر آمد و اجل است :
سر آمد و اجل حتمی که پایان استعداد جسم انسان برای بقاء است ، و با فرا رسیدن آن هر چیز به فرمان الهی پایان می گیرد.
سر آمد و اجل معلق که با دگرگونی شرائط دگرگون می شود، فی المثل انسانی دست به انتحار و خودکشی می زند در حالی که اگر این گناه کبیره را انجام نمی داد سالها زنده می ماند، و یا بر اثر روی آوردن به مشروبات الکلی و مواد مخدر و شهوترانی بی حد و حساب توانائی جسمی خود را در مدت کوتاهی از دست می دهد، در حالی که اگر این امور نبود سالیان بسیاری می توانست عمر کند.
اینها اموری است که برای همه قابل درک و تجربه است ، و احدی نمی تواند آن را انکار کند.
در زمینه حوادث ناخواسته نیز اموری وجود دارد که مربوط به اجل معلق

است که آن نیز قابل انکار نمی باشد.
بنابراین اگر در روایات فراوانی آمده است که انفاق در راه خدا یا صله رحم عمر را طولانی و بلاها را بر طرف می سازد در حقیقت ناظر به همین عوامل است .
و هر گاه ما این دو نوع اجل و سرآمد عمر را از هم تفکیک نکنیم درک بسیاری از مسائل در رابطه با ((قضا و قدر)) و ((تاثیر جهاد و تلاش و

در زندگی انسانها)) لا ینحل خواهد ماند.
این بحث را ضمن یک مثال ساده می توان روشن ساخت ، و آن اینکه : انسان یکدستگاه اتومبیل نو تهیه می کند که طبق پیش بینی های مختلفی که در ساختمان آن به کار رفته می تواند مثلا بیست سال عمر کند، اما مشروط به اینکه به آن دقیقا برسند،و مراقبتهای لازم را به عمل آورند، در این صورت اجل حتمی این اتومبیل همان بیست سال است که از آن فراتر نمی رود.
ولی اگر مراقبتهای لازم انجام نشود و آن را به دست افراد ناآگاه و لاابالی بسپارند و بیش از قدرت و ظرفیت از آن کار بکشند، و در جاده های پر سنگلاخ همه روزه آن را به کار گیرند ممکن است عمر بیست ساله آن به نصف ، یا به عشر تنزل پیدا کند این همان ((اجل معلق)) آن است .
و ما تعجب می کنیم چگونه بعضی از مفسران معروف به مساءله روشنی مانند این مساءله توجه نکرده اند. فاطر

آیه 13 - 14
آیه و ترجمه
يُولِجُ اللَّيْلَ فى النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فى اللَّيْلِ وَ سخَّرَ الشمْس وَ الْقَمَرَ كلٌّ يجْرِى لاَجَلٍ مُّسمًّى ذَلِكمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْك وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِن قِطمِيرٍ(13)
إِن تَدْعُوهُمْ لا يَسمَعُوا دُعَاءَكمْ وَ لَوْ سمِعُوا مَا استَجَابُوا لَكمْ وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْككُمْ وَ لا يُنَبِّئُك مِثْلُ خَبِيرٍ(14)
ترجمه :
13 - او شب را در روز داخل می کند و روز را در شب ، و خورشید و ماه را مسخر (شما) کرده ، هر کدام از آنها تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه دهد، این است خداوند، پروردگار شما، حاکمیت (در سراسر عالم) از آن او است ، و کسانی را که جز او می خوانید (و می پرستید) حتی به اندازه پوست نازک هسته خرما حاکمیت (و مالکیت) ندارند!
14 - اگر آنها را بخوانید صدای شما را نمی شنوند، و اگر بشنوند به شما پاسخ نمی گویند، و روز قیامت شرک (و پرستش) شما را منکر می شوند،

و هیچ کس مانند (خداوند آگاه و) خبیر تو را (از حقایق) با خبر نمی سازد
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 212
تفسیر:
این معبودهای دروغین حتی صدای شما را نمی شنوند!
باز در این آیات به قسمت دیگری از آیات توحید و نعمتهای بی پایان پروردگار اشاره می کند تا ضمن آگاهی دادن به انسان حس شکرگزاری آنان را در مسیر شناخت معبود حقیقی برانگیزد، و از هر گونه شرک و پرستشهای خرافی باز دارد، می فرماید: ((او کسی است که شب را در روز و روز را در شب داخل می کند))
(یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل).
((یولج)) از ماده ((ایلاج)) به معنی داخل کردن است ، و ممکن است اشاره به یکی از دو معنی و یا هر دو معنی زیر باشد: افزایش و کاهش تدریجی شب و روز در طول سال که مایه پیدایش فصول مختلف با آنهمه آثار و برکات می باشد، انتقال تدریجی از شب به روز و از روز به شب به واسطه وجود شفق و بین الطلوعین که از خطرات انتقال ناگهانی از ظلمت به نور و از نور به ظلمت جلوگیری میکند، و به انسان آمادگی کافی برای انتقال کاملا آرام و بی خطر را از یکی به دیگری فراهم می سازد.
بعد به مساله تسخیر خورشید و ماه اشاره کرده می گوید: او خورشید و ماه را مسخر شما نمود (و سخر الشمس و القمر).
چه تسخیری از این برتر و بالاتر که همه آنها در مسیر منافع انسان حرکت می کنند، و سرچشمه انواع برکات در زندگی بشرند، و ابر و باد و ماه و خورشید و فلک در کار هستند تا انسان بتواند زندگی خود را تامین کرده و در غفلت فرو برود، و به یاد منبع اصلی این مواهب باشد (در زمینه تسخیر خورشید و ماه بحث مشروحی در جلد دهم ذیل آیه 2 سوره رعد و 33 ابراهیم - صفحه 120 و 354 داشتیم). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 213
اما این خورشید و ماه در عین اینکه به طور کاملا منظم در مسیر خود میگردند و خدمتگزار لایق و خوبی برای انسانند نظامی که حاکم بر آنهاست جاودانی نیست ، حتی این سیارات عظیم با آنهمه نور و روشنائی سرانجام تاریک می شوند و از کار می افتند،
لذا به دنبال بحث تسخیر می افزاید: هر کدام از این دو، تا زمان مشخصی که برای آنها تعیین شده به حرکت خود ادامه میدهند (کل یجری لاجل مسمی).
و به مقتضای اذ الشمس کورت و اذ النجوم انکدرت (سوره تکویر آیه 1 و 2) سرانجام همگی رو به تاریکی و خاموشی خواهند نهاد.
بعضی از مفسران تفسیر دیگری برای اجل مسمی (سرآمد معین) در اینجا کرده اند و آن حرکت دوریه خورشید و ماه است که اولی در یکسال

تمام ، و دومی در یک ماه پایان میگیرد.
ولی با توجه به موارد استعمال این تعبیر در آیات متعددی از آیات قرآن مجید که به معنی پایان عمر آمده است روشن می شود که تفسیر مزبور درست نیست ، و حتی همان تفسیر اول یعنی پایان عمر خورشید و ماه است (به آیات 61 - نحل 45 - فاطر 42 - زمر 4 - نور و 67 - غافر مراجعه فرمائید).
سپس به عنوان نتیجه گیری از این بحث توحیدی میفرماید: این است خداوند، پروردگار بزرگ شما (ذلکم الله ربکم).
خداوندی که نظام نور و ظلمت و حرکات حساب شده خورشید و ماه را با تمام برکاتشان مقرر فرموده است .
((حاکمیت در عالم مخصوص او است)) (له الملک).
و معبودهائی را که شما جز او میخوانید حتی حاکمیت و مالکیت به اندازه
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 214
پوست نازکی که روی هسته خرما کشیده شده در سرتاسر عالم هستی ندارند (و الذین تدعون من دونه ما یملکون من قطمیر).
((قطمیر)) بنا به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) اثری است که در پشت هسته خرما وجود دارد، (فرورفتگی کوچکی است) و به گفته طبرسی در مجمع البیان و قرطبی در تفسیرش پوسته نازک سفید رنگی است که سراسر هسته را پوشانده ، و در هر حال کنایه از موجودات بسیار کوچک و کم ارزش است .
آری این بتها نه مبداء سودی هستند، و نه منشاء زیانی ، نه از شما دفاع میکنند، و نه از خویشتن ، نه حاکمیت دارند و نه مالکیت حتی بر پوسته هسته خرمائی ! با این حال چگونه شما بیخردان آن را پرستش میکنید و حل مشکلاتتان را از آنها می خواهید؟!
سپس می افزاید: اگر آنها را برای حل مشکلات خود بخوانید هرگز صدای شما را نمی شنوند (ان تدعوهم لا یسمعوا دعائکم).
چرا که قطعاتی از سنگ و چوب بیش نیستند جمادند و بیشعور! و به فرض که ناله و اصرار و الحاح شما را بشنوند هرگز توانائی پاسخگوئی به نیازهای شما ندارند (و لو سمعوا ما استجابوا لکم).
چرا که روشن شد حتی به اندازه پوست نازک هسته خرمائی مالک سود و زیانی در جهان هستی نیستند، با اینحال چگونه انتظار دارید که برای شما کاری صورت دهند یا گرهی را بگشایند؟
و از این بالاتر ((روز قیامت که می شود آنها پرستش و شرک شما را منکر
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 215
می شوند (و یوم القیامة یکفرون بشرککم).
و می گویند: خداوندا اینها پرستش ما نمی کردند بلکه هوای نفس خویش

را در حقیقت می پرستیدند.
این شهادت و گواهی یا به زبان حال است که هر کس به بتها بنگرد با گوش هوش این سخن را از آنان میشنود، و یا اینکه همان خداوندی که در آن روز اعضاء و جوارح و پوست تن انسان را به سخن در می آورد به آنها فرمان سخن گفتن میدهد، تا شهادت دهند که این بت پرستان منحرف اوهام و شهوات خود را در حقیقت پرستش می کرده اند.
این آیه شبیه چیزی است که در آیه 28 سوره یونس آمده است ، آنجا که می فرماید: و یوم نحشرهم جمیعا ثم نقول للذین اشرکوا مکانکم انتم و شرکائکم فزیلنا بینهم و قال شرکائهم ما کنتم ایانا تعبدون به خاطر بیاورید روزی را که همه آنها را جمع میکنیم سپس به مشرکان میگوئیم شما و معبودهایتان در جای خود باشید (تا به حسابتان رسیدگی شود) سپس آنها را از هم جدا میکنیم (تا از هر یک جداگانه سوال شود) در اینجا معبودهایشان به آنها می گویند: شما هرگز ما را عبادت نمی کردید؟!
جمعی از مفسران احتمال داده اند که این تعبیرات در مورد معبودهائی همچون فرشتگان و حضرت مسیح (علیهالسلام) باشد، چرا که سخن گفتن روز قیامت تنها از آنها ساخته است و جمله ((ان تدعوهم لا یسمعوا دعائکم)) اشاره به این است که آنها آنچنان به خود مشغولند که اگر آنها را بخوانید سخنان شما را نمی شنوند.
ولی با توجه به وسعت مفهوم و الذین تدعون من دونه ظاهر این است که

منظور بتها است ، به خصوص اینکه جمله ((ان تدعوهم لا یسمعوا دعائکم)) (اگر آنها را بخوانید صدای شما را نمی شنوند) ظاهرا مربوط به دنیاست .
در پایان آیه برای تاکید بیشتر می فرماید: ((هیچکس مانند خداوندی که از همه چیز آگاه است تو را با خبر نمی سازد)) (و لا ینبئک مثل خبیر).
اگر می گوید: بتها در قیامت پرستش شما را انکار می کنند، و از شما بیزاری می جویند، تعجب نکنید، زیرا کسی از این موضوع خبر میدهد که از تمام عالم هستی و ذره ذره آن آگاه است آینده همچون گذشته و حال در پیشگاه علم او روشن و آشکار است .
گرچه مخاطب در این جمله ظاهرا شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است ، ولی پیداست که نظر به همه انسانها است .
نکته :
سوء استفاده از آیات و تفسیرهای انحرافی
گرچه در خلال تفسیر آیات روشن شد که منظور از آخرین آیه مورد بحث (ان تدعوهم لا یسمعوا دعائکم ...) بتها است که نه گوش شنوائی برای تقاضاهای عابدان خود دارند، و نه اگر میداشتند قادر بر حل مشکلی بودند،

و نه در جهان هستی سر سوزنی مالکیت و حاکمیت دارند.
ولی جمعی از وهابیین قشری ، برای بریدن ارتباط مسلمین از پیامبر اسلام و پیشوایان بزرگ از طریق توسل و شفاعت طلبیدن ، به این آیه و مانند آن تمسک جسته اند، و گفته اند قرآن می گوید: تمام کسانی را که غیر از خدا می خوانید - حتی پیامبران ! - سخن شما را نمی شنوند و اگر بشنوند اجابت نمی کنند.
و یا چنانکه در آیه 197 سوره اعراف آمده و الذین تدعون من دونه لا یستطیعون نصرکم و لا انفسهم ینصرون : کسانی را که غیر از خدا میخوانید تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 217
نمی توانند شما را یاری کنند و نه حتی خویشتن را در برابر مشکلات یاری دهند و مانند اینگونه آیات .
و به این ترتیب هرگونه توسل را به ارواح پیامبران و امامان را نفی می کنند، و آن را مخالف توحید می شمرند! در حالی که یک نگاه ساده به آیاتی که قبل از این آیات و بعد از آن است برای درک این حقیقت کافی است که منظور از آن بتها می باشد چرا در همه اینها سخن از بتها در میان است ، سخن از سنگ و چوبهائی است که آنها را شریک خدا می پنداشتند و برای آنها قدرتی در برابر قدرت خدا قائل بودند.
ولی چه کسی است که نداند انبیاء و اولیاء، همچون شهدای راه خدا که قرآن با صراحت از حیات آنها سخن می گوید، دارای حیات برزخی هستند، و می دانیم در حیات برزخی فعالیت روح گستردهتر و وسیعتر است ، چرا که از حواجب مادی و تعلقات دنیوی رهائی یافته ، این از یک سو.
از سوی دیگر بدون شک توسل به این ارواح پاک نه به این معنی است که برای آنها در مقابل خداوند استقلالی قائل شویم ، بلکه هدف آن است که از آبرو جاه آنها در پیشگاه خدا مدد بطلبیم و از احترام و عظمتی که در درگاه خدا دارند کمک بخواهیم که این عین توحید و عبودیت پروردگار است (دقت کنید).
بنا بر این همانگونه که قرآن صریحا در مساله شفاعت می گوید آنها به اذن و فرمان خدا شفاعت میکنند (من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه): چه کسی است که بتواند در درگاه خدا جز به فرمان او شفاعت کند (بقره - 255) همچنین توسل به آنان نیز از همین طریق و همین رهگذر است .
چه کسی می تواند آیات صریح توسل را انکار کند؟ و یا آن را شرک بپندارد و در مقابل قرآن بایستد و دم از توحید زند؟ جز جاهلان مغروری که این نغمه های شوم را که منجر به ایجاد تفرقه بین مسلمین است سر داده اند!
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 218
لذا در حالات صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) میخوانیم که آنها در مشکلات به کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می آمدند، و

توسل می جستند، و از روح پاک او در درگاه خدا یاری می طلبیدند.
چنانکه ((بیهقی)) محدث معروف اهل سنت نقل میکند که در زمان خلیفه دوم خشکسالی و قحطی شد، بلال به همراهی عده ای از صحابه به کنار قبر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و چنین گفت : (یا رسول الله استق لامتک ... فانهم قد هلکوا...) ای رسول خدا برای امتت باران بخواه ... که هلاک شدند.
بعضی از مفسران اهل سنت مانند ((آلوسی)) احادیث زیادی در این زمینه نقل کرده ، و پس از گفتگو و سختگیری در مورد این احادیث سرانجام چنین می گوید: بعد از تمام این گفتگوها، من مانعی در توسل به پیشگاه خداوند به مقام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نمیبینم ، چه در حال حیات و چه بعد از ممات ... سپس کسان دیگری را که در پیشگاه خدا مقامی دارند نیز بر آن افزوده و اعتراف به جواز توسل به آنها میکند.
بحث مشروح دیگری نیز در این زمینه در جلد چهارم صفحه 366 ذیل آیه 35 سوره مائده داشته ایم . فاطر
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 219
آیه 15 - 18
آیه و ترجمه
يَأَيهَا النَّاس أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنىُّ الْحَمِيدُ (15)
إِن يَشأ يُذْهِبْكمْ وَ يَأْتِ بخَلْقٍ جَدِيدٍ(16)
وَ مَا ذَلِک عَلى اللَّهِ بعَزِيزٍ(17)
وَ لا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى وَ إِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلى حِمْلِهَا لا يحْمَلْ مِنْهُ شىْءٌ وَ لَوْ كانَ ذَا قُرْبى إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ يخْشوْنَ رَبهُم بِالْغَيْبِ وَ أَقَامُوا الصلَوةَ وَ مَن تَزَکى فَإِنَّمَا يَتزَکى لِنَفْسِهِ وَ إِلى اللَّهِ الْمَصِيرُ(18)
ترجمه :
15 - ای مردم ! شما (همگی) نیازمندان به خدا هستید، تنها خداوند است که بی نیاز و شایسته هرگونه حمد و ستایش است .
16 - اگر بخواهد شما را می برد و خلق جدیدی می آورد.
17 - و این برای خداوند غیر ممکن (و مشکل) نیست .
18 - هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را بر دوش نمیکشد، و اگر شخص سنگین باری دیگری را برای حمل گناه خود بخواند چیزی از آن را بر دوش نخواهد گرفت ، هر چند از نزدیکان او باشد، تو فقط کسانی را انذار میکنی که از پروردگار خود در پنهانی می ترسند، و نماز را بر پا میدارند، و هر کس پاکی (و تقوی) تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 220
پیشه کند نتیجه آن به خودش باز می گردد و بازگشت (همگان) به سوی خدا است .
تفسیر:

هیچکس بار گناه دیگری را بر دوش نخواهد کشید.
در تعقیب دعوت موکدی که در آیات گذشته به سوی توحید و مبارزه با هر گونه شرک و بت پرستی آمده بود ممکن است این توهم برای بعضی پیش آید که خداوند چه نیازی بپرستش ما دارد که اینهمه اصرار و تاکید میکند؟ لذا در آیات مورد بحث برای بیان این حقیقت که ما نیازمند به عبادت او هستیم نه او نیازمند به عبادت ما، می فرماید: ای مردم ! شما نیازمند به خدا هستید و او از هر نظر بی نیاز و شایسته حمد و ستایش است (یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید).
چه سخن مهم و پر ارزشی که موقعیت ما را در عرصه عالم هستی در برابر هستی بخش روشن می سازد، و بسیاری از معماها را می گشاید، و به سؤ الات زیادی پاسخ می گوید.
آری بی نیاز حقیقی و قائم بالذات در تمام عالم هستی یکی است ، و او خدا است ، همه انسانها بلکه همه موجودات سر تا پا نیازند و فقر و وابسته به آن وجود مستقل که اگر لحظه ای ارتباطشان قطع شود هیچند و پوچ .
همانگونه که او نیاز مطلق است انسانها فقر مطلقند، و همانگونه که او قائم به ذات است مخلوقات همه قائم به او هستند، چرا که او وجودی است بی نهایت از هر نظر، و واجب الوجود در ذات و صفات .
با اینحال او چه نیازی به عبادت ما ممکن است داشته باشد؟، این ما هستیم که از طریق عبادت و اطاعت او راه تکامل را می پیمائیم و به آن مبدء بی پایان فیض در پرتو عبودیتش لحظه به لحظه نزدیکتر می شویم و از انوار ذات و صفاتش بهره

می گیریم .
در حقیقت این آیه توضیحی است برای آیات قبل که میفرمود: ذلکم الله ربکم له الملک ... ((این است خداوند پروردگار شما که مالکیت و حاکمیت در جهان هستی مخصوص او است و دیگران حتی به اندازه پوسته نازک هسته خرما از خود چیزی ندارند)).
بنا بر این انسانها نیازمند به او هستند و نه غیر او، و لذا هرگز نباید سر تعظیم و تسلیم بر آستان غیر او بگذارند، و رفع نیازمندی خود را از غیر او بطلبند، که آنها نیز همه مانند خودش نیازمند و محتاجند، حتی بزرگداشت پیامبران الهی و پیشوایان حق به خاطر آن است که فرستادگان و نمایندگان اویند نه اینکه از خود استقلال دارند.
بنا بر این او هم ((غنی)) است و هم ((حمید)) یعنی در عین بی نیازی آنقدر بخشنده و مهربان است که شایسته هرگونه حمد و سپاسگزاری است ، و در عین بخشندگی و بنده نوازی از همگان بی نیاز می باشد.
توجه به این واقعیت دو اثر مثبت در انسانهای مومن میگذارد، از یک سو آنها را از مرکب غرور و خود خواهی و طغیان پیاده میکند، و به آنها هشدار

میدهد که چیزی از خود ندارند که به آن ببالند، هر چه هست امانتهای پروردگار نزد آنهاست .
و از سوی دیگر دست نیاز به درگاه غیر او دراز نکنند، و طوق عبودیت غیر الله را بر گردن ننهند، از رنگ همه تعلقات آزاد باشند تا همگان غلام همتشان گردند.
مؤ منان با این دید و جهان بینی هر چه در عالم می بینند از پرتو وجود او میدانند، و هرگز توجه به اسباب آنها را از مسبب الاسباب غافل نمیکند.
جمعی از فلاسفه این آیه را اشاره به برهان معروف ((فقر و امکان)) یا ((امکان تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 222
و وجوب در مورد اثبات واجب الوجود دانسته اند، گرچه آیه در مقام بیان استدلال بر اثبات وجود خدا نیست ، بلکه اوصاف او را بازگو میکند ولی برهان مذکور را میتوان به عنوان لازمه مفاد آیه دانست .
توضیح برهان امکان و وجوب (فقر و غنی)
تمام موجوداتی که در این جهان می بینیم همه روزی معدوم بوده اند سپس لباس وجود بر تن کرده اند، و یا به تعبیر دقیقتر روزی هیچ نبوده اند و سپس وجود شده اند، این دلیل بر آن است که آنها ((معلول)) وجود دیگری هستند و از خود هستی ندارند.
و می دانیم هر وجود معلولی وابسته و قائم به علت خویش و سراپا نیاز و احتیاج است ، و اگر آن علت نیز معلول علت دیگری باشد او هم به نوبه خود محتاج و نیازمند خواهد بود، و اگر این امر تا بی نهایت تسلسل پیدا کند مجموعه ای از موجودات نیازمند و فقیر خواهیم داشت ، مسلم است که چنین مجموعه ای هرگز وجود نخواهد یافت ، چرا که بی نهایت نیاز، نیاز است ، و بی نهایت فقر، فقر، هرگز از بی نهایت صفر عددی به وجود نمی آید و از بی نهایت وابسته استقلالی حاصل نمی شود.
از اینجا نتیجه می گیریم که سرانجام باید به وجودی برسیم که قائم به ذات است و مستقل از تمام جهات ، و علت است و معلول نیست ، و او واجب الوجود است . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 223
در اینجا این سوال پیش می آید که چرا در آیه فوق تنها سخن از انسانها و نیاز آنان به الله است ؟ در حالی که این فقر جنبه عمومی در عالم هستی دارد.
پاسخ این است که اگر انسان که گل سر سبد موجودات این جهان است سر تا پا نیاز به او است حال بقیه موجودات روشن است و به تعبیر دیگر بقیه نیز در علت فقر که همان امکان وجود باشد با انسان شریکند.
سخن از خصوص انسان به خاطر این است که هدف این بوده که انسان را از مرکب غرور پیاده سازد و به نیازش در همه حال و در همه چیز و در همه جا به خدا توجه دهد، همان توجهی که ریشه اصلی صفات فضیله و ملکات

اخلاقی است ، همان توجهی که رمز تواضع ، ترک ظلم و ستم ، ترک غرور و کبر و نخوت ، و ترک بخل و حرص و حسد است ، و انگیزه تواضع در برابر حق می باشد.
در آیه بعد برای تاکید همین فقر و نیاز انسانها به او می فرماید ((اگر بخواهد شما را می برد و خلق جدیدی را می آورد)) (ان یشا یذهبکم و یات بخلق جدید).
بنا بر این او نیازی به شما و عبادتتان ندارد و این شما هستید که به او نیازمندید.
این آیه نظیر مطلبی است که در سوره انعام آمده ، آنجا که میفرماید: و ربک الغنی ذو الرحمة ان یشاء یذهبکم و یستخلف من بعدکم من یشاء کما انشائکم من ذریة قوم آخرین : ((پروردگار تو بی نیاز و مهربان است اگر بخواهد شما را میبرد و به جای شما هر کس را بخواهد جانشین می سازد، همانگونه که شما را از نسل اقوام دیگری به وجود آورد)) (انعام - 133).
او نه نیازی به طاعت شما دارد و نه بیمی از گناهانتان و در عین حال رحمت واسعه او همه شما را در بر گرفته است نه از میان رفتن تمام جهان چیزی از عظمت او می کاهد و نه آفرینش این عالم چیزی بر مقام کبریائی او افزوده . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 224
و در آخرین آیه باز به عنوان تاکید مجدد می فرماید: ((و این کار برای خدا نا ممکن نیست)) (و ما ذلک علی الله بعزیز).
آری او هر چه را اراده کند به آن فرمان میدهد موجود باش آن نیز بلافاصله موجود می شود، انسان که سهل است این سخن در باره تمام عالم هستی صادق است .
به هر حال اگر به شما دستور ایمان و اطاعت و پرستش میدهد همه برای خود شما است و سود و برکات آن عائد خود شما میگردد.
آخرین آیه مورد بحث به پنج ((نکته)) در ارتباط با آیات قبل اشاره می کند:
نخست اینکه در آیات گذشته آمده بود که اگر خدا بخواهد شما را می برد و قوم دیگری را بجای شما می آورد این سخن ممکن است برای بعضی این سوال را به وجود می آورد که مخاطبین این آیه همه از افراد گنهکار نیستند، چرا که در هر عصر و زمانی مؤ منان صالحی وجود داشته و دارند، آیا ممکن است آنها نیز گرفتار عواقب گناهان دیگران شوند و محکوم به فنا گردند؟
اینجاست که میفرماید هیچ گنهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد (و لا تزر وازرة وزر اخری).
((وزر)) به معنی سنگین است و از ((وزر)) (بر وزن نظر) گرفته شده که به معنی پناهگاه کوههاست ، و گاه به معنی مسئولیت نیز آمده است ،

چنانکه ((وزیر)) را از این نظر وزیر می گویند که بار مسئولیت سنگینی بر دوش میکشد، موازره نیز به معنی معاونت است چرا که هر کسی به هنگام معاونت قسمتی از بار دیگری را بر دوش می کشد.
این جمله که یکی از پایه های اساسی در اعتقادات اسلامی است در حقیقت از یکسو ارتباط به عدل خداوند دارد که هر کس را در گرو کار خود می شمرد، تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 225
به سعی ها و تلاشهای او پاداش می دهد و به گناهان او کیفر.
و از سوی دیگر به شدت مجازات روز رستاخیز اشاره دارد که احدی حاضر نمی شود بار گناه دیگری را بر دوش گیرد هر چند فوق العاده به او علاقه داشته باشد.
توجه به این معنی تاثیر زیادی در خودسازی انسانها دارد که هر کس مراقب خویش باشد، هرگز به بهانه اینکه اطرافیان او یا جامعه او فاسد است تن به فساد ندهد، و آلودگی محیط را مجوزی بر آلودگی خویش نشمرد چرا که هر کس بار گناه خود را بر دوش میکشد.
و از سوی دیگر این درک و دید را به انسانها میدهد که حساب خداوند با جامعه ها حساب مجموع و یکپارچه نیست ، بلکه هر کسی مستقلا مورد محاسبه قرار میگیرد، یعنی اگر هم در رابطه با پاکسازی خویشتن و هم مبارزه با فساد انجام وظیفه کرده باشد هیچ ترس و وحشتی بر او نیست هر چند تمام جهانیان غیر از او آلوده کفر و شرک و ظلم و گناه باشد.
اصولا هیچ برنامه تربیتی بدون توجه دادن به این اصل اساسی موثر نخواهد افتاد (دقت کنید).
در جمله دوم همین مساله را به صورت دیگری مطرح میکند، می گوید: ((اگر فرد ((سنگین باری)) دیگری را دعوت به حمل گناهانش کند پاسخ منفی به دعوت او میدهد و چیزی از گناه و مسئولیت او را حمل نخواهد کرد، هر چند از نزدیکان و بستگان او باشد)) (و ان تدع مثقلة الی حملها لا یحمل منه شی ء و لو کان ذا قربی). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 226
در حدیثی آمده است که در قیامت مادر و فرزندی را می آورند که هر دو بار سنگینی از گناه بر دوش دارند، مادر از فرزند تقاضا میکند در عوض آنهمه زحمات که در دنیا برای تو کشیدم مقداری از بار مسئولیت گناه مرا را بر دوش گیر، فرزند به مادر می گوید از من دور شو که من از تو گرفتارترم !.
در اینجا این سوال پیش می آید که آیا این آیه با آنچه در روایات فراوان در باره سنت ((حسنه)) و ((سیئة)) وارد شده منافات ندارد؟ چرا که این روایات می گوید: هر کس سنت نیکوئی بگذارد اجر تمام کسانی که به آن عمل کنند برای او نوشته خواهد شد بی آنکه از پاداش آنها کاسته شود، و کسی که سنت بدی بگذارد وزر کسانی که به آن عمل کنند بر او خواهد

بود بی آنکه از گناه آنها کاسته شود.
ولی با توجه به یک نکته پاسخ این سوال روشن میشود و آن اینکه در صورتی گناه کسی را بر دیگری نمی نویسند که هیچ دخالتی در آن نداشته باشد، اما اگر از طریق ایجاد سنت ، یا معاونت و کمک ، یا تشویق و ترغیب ، سهمی در ایجاد آن عمل داشته باشد، مسلما عمل او محسوب میشود، و در آن شریک و سهیم است .
بالاخره در سومین جمله پرده از این حقیقت بر میدارد که انذارهای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تنها در دلهای آماده اثر میگذارد میفرماید: ((تو فقط کسانی را انذار میکنی که از پروردگار خود در غیب و پنهانی می ترسند و نماز را بر پا می دارند)) تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 227
(انما تنذر الذین یخشون ربهم بالغیب و اقاموا الصلاة).
تا در دلی خوف خدا نباشد، و در نهان و آشکار احساس مراقبت یک نیروی معنوی بر خود نکند، و با انجام نماز که قلب را زنده میکند و به یاد خدا میدارد به این احساس درونی مدد نرساند، انذارهای انبیاء و اولیاء بی اثر خواهد بود.
در آغاز کار که انسان هیچ عقیده ای را انتخاب نکرده و ایمان نیاورده اگر روح حقجوئی و حقطلبی نداشته باشد و احساس مسئولیت در برابر شناخت واقعیتها نکند، گوش به دعوت انبیاء فرا نخواهد داد، و در آیات پروردگار در جهان هستی نمی اندیشد!
در جمله چهارم باز به این حقیقت بر میگردد که خدا از همگان بی نیاز است و می افزاید: ((هر کس پاکی و تقوی پیشه کند نتیجه این پاکی به خود او باز میگردد)) (و من تزکی فانما یتزکی لنفسه).
و سرانجام در پنجمین و آخرین جمله هشدار میدهد که اگر نیکان و بدان به نتائج اعمال خود در این جهان نرسند مهم نیست چرا که ((بازگشت همگی به سوی خدا است)) و سرانجام حساب همه را خواهد رسید! (و الی الله المصیر). فاطر
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 228
آیه 19 - 23
آیه و ترجمه
وَ مَا یَستَوِی الاَعْمَی وَ الْبَصِیرُ(19)
وَ لا الظُلُمَت وَ لا النُّورُ(20)
وَ لا الظلُّ وَ لا الحُرُورُ(21)
وَ مَا یَستَوِی الاَحْیَاءُ وَ لا الاَمْوَت إِنَّ اللَّهَ یُسمِعُ مَن یَشاءُ وَ مَا أَنت بِمُسمِعٍ مَّن فِی الْقُبُورِ(22)
إِنْ أَنت إِلا نَذِیرٌ(23)
ترجمه :

19 - نابینا و بینا هرگز مساوی نیستند.
20 - و نه ظلمتها و روشنائی !
21 - و نه سایه (آرامبخش) و باد داغ و سوزان !
22 - و هرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند، خداوند پیام خود را به گوش هر کس بخواهد میرساند و تو نمیتوانی سخن خود را به گوش آنها که در قبرها خفته اند برسانی !
23 - تو فقط انذار کننده ای (و اگر ایمان نیاورند نگران نباش وظیفه ات را انجام ده).
تفسیر:
نور و ظلمت یکسان نیست ! به تناسب بحثهائی که پیرامون ایمان و کفر در آیات گذشته بود، در تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 229
مورد بحث چهار مثال جالب برای مومن و کافر ذکر می کند که آثار ((ایمان)) و ((کفر)) به روشنترین وجه در آن مجسم شده است :
در نخستین مثال ((کافر)) و ((مؤ من)) را به ((نابینا)) و ((بینا)) تشبیه کرده می گوید: ((هرگز اعمی و بینا مساوی نیستند)) (و ما یستوی الاعمی و البصیر).
ایمان نور است و روشنی بخش ، و به انسان در جهان بینی ، و اعتقاد، و عمل ، و تمام زندگی روشنائی و آگاهی میدهد، اما کفر ظلمت است و تاریکی ، و در آن نه بینش صحیحی از کل عالم هستی است ، و نه از اعتقاد درست و عمل صالح خبری .
قرآن مجید در آیه 257 سوره بقره در همین زمینه حق مطلب را ادا کرده می گوید: الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون : ((خداوند ولی و راهنما و سرپرست مومنان است ، آنها را از تاریکیها به روشنائی ، هدایت میکند، اما ولی و سرپرست کافران طاغوت است که آنها را از روشنائی به ظلمتها می کشاند، آنها اصحاب دوزخند، و جاودانه در آن می مانند))!
و از آنجا که چشم بینا به تنهائی کافی نیست باید روشنائی و نوری نیز باشد، تا انسان با کمک این دو عامل موجودات را مشاهده کند، در آیه بعد می افزاید: ((و نه تاریکها با نور برابرند)) (و لا الظلمات و لا النور).
چرا که تاریکی منشاء گمراهی است ، تاریکی عامل سکون و رکود است ، تاریکی عامل انواع خطرات میباشد، اما نور و روشنائی منشاء حیات و زندگی و حرکت و جنبش و رشد و نمو و تکامل است که اگر نور از میان برود تمام انرژیها در جهان خاموش می شوند، و مرگ سراسر عالم ماده را فرا می گیرد، و چنین است نور ایمان در جهان معنی که عامل رشد و تکامل و سبب حیات و حرکت می باشد. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 230

سپس می افزاید: هرگز سایه (آرام بخش) با باد داغ و سوزان یکسان نیستند (و لا الظل و لا الحرور).

مؤ من در سایه ایمانش در آرامش و اءمن و امان به سر میبرد، اما کافر به خاطر کفرش در ناراحتی و رنج می سوزد.
((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: ((حرور)) (بر وزن قبول) به معنی باد داغ و سوزان است (بادی مرگبار و خشک کننده).
بعضی آن را به معنی باد سموم دانسته اند و بعضی به معنی شدت حرارت آفتاب .
زمخشری در کشاف می گوید ((سموم)) به بادهای موذی و کشنده ای می گویند که در روز می وزد، اما ((حرور)) به همین بادها گفته می شود اعم از اینکه در روز باشد یا در شب ، به هر حال چنین بادی کجا و سایه خنک و نشاط آفرین که روح و جسم انسان را نوازش می دهد کجا؟
و سرانجام در آخرین تشبیه می گوید: ((و هرگز زندگان و مردگان یکسان نیستند! (و ما یستوی الاحیاء و لا الاموات).
مؤ منان زندگانند، و دارای تلاش و کوشش و حرکت و جنبش ، رشد و نمو دارند، شاخه و برگ و گل و میوه دارند، اما کافر همچون چوب خشکیده ای است که نه طراوتی ، نه برگی ، نه گلی و نه سایه دارد و جز برای سوزاندن مفید نیست .
در آیه 122 سوره انعام میخوانیم اءو من کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها: ((آیا کسی که مرده بود و ما او را زنده کردیم ، و نوری برای او قرار دادیم که در میان مردم با آن راه برود، همچون کسی است که تا ابد در ظلمات غوطه

است ، و هرگز از آن خارج نمی شود؟!
و در پایان آیه می افزاید: خداوند هر کس را بخواهد شنوا می سازد تا دعوت حق را به گوش جان بشنود، و به ندای منادیان توحید لبیک گوید (ان الله یسمع من یشاء).
و تو هرگز نمی توانی سخن خود را به گوش مردگانی که در قبرها خفته اند برسانی ! (و ما انت بمسمع من فی القبور).
فریاد تو هر قدر رسا، و سخنانت هر اندازه دلنشین ، و بیانت هر مقدار گویا باشد، مردگان از آن چیزی درک نمی کنند، و کسانی که بر اثر اصرار در گناه و غوطه ور شدن در تعصب و عناد و ظلم و فساد روح انسانی خود را از دست داده اند مسلما آمادگی برای پذیرش دعوت تو ندارند.
بنا بر این از عدم ایمان آنها نگران نباش ، و بیتابی مکن ، وظیفه تو ابلاغ و انذار است تو تنها بیم دهنده ای (ان انت الا نذیر).
نکته ها:
1 - آثار ایمان و کفر

میدانیم قرآن برای مرزهای جغرافیائی و نژادی و طبقاتی و مانند آن که انسانها را از یکدیگر جدا میکند اهمیتی قائل نیست ، تنها مرز را مرز ایمان و کفر شمرده است ، و به این ترتیب تمام جامعه انسانی را به دو گروه ((مؤ من)) و ((کافر)) تقسیم می کند.
قرآن در معرفی ایمان در موارد متعددی آن را تشبیه به ((نور)) کرده است ، و ((کفر)) را به ظلمت و تاریکی و این تشبیه زنده ترین معرف برای تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 232
برداشتی است که قرآن از کفر و ایمان دارد.
ایمان یک نوع درک و دید باطنی است ، یک نوع علم و آگاهی تواءم با عقیده قلبی و جنبش و حرکت است ، یک نوع باور که در اعماق جان انسان نفوذ میکند و سرچشمه فعالیتهای سازنده می شود.
اما کفر، جهل است و ناآگاهی و ناباوری که نتیجه آن عدم تحریک و فقدان احساس مسئولیت و حرکتهای شیطانی و مخرب است .
این را نیز میدانیم که ((نور)) در جهان ماده مبداء هرگونه حیات و حرکت و نمو و رشد در انسان و حیوان و گیاه است ، و به عکس ظلمت و تاریکی عامل خاموشی و خواب ، و در صورت ادامه موجب مرگ و نابودی حیات است .
بنا بر این جای تعجب نیست که در آیات فوق یکجا ((ایمان)) و ((کفر)) به ((نور)) و ((ظلمت)) و جای دیگر به ((حیات)) و ((مرگ)) یکجا به سایه آرام بخش و باد سموم و جای دیگر ((مؤ من)) و ((کافر)) به ((بینا)) و ((نابینا)) تشبیه گردیده است .
و همه گفتنیها در ضمن این چهار تشبیه بیان شده .
راه دور نرویم هنگامی که با یک فرد مؤ من نشست و برخاست میکنیم اثر این نور را در تمام وجودش احساس می نمائیم ، افکارش روشنی بخش است ، سخنانش درخشنده است ، اعمال و اخلاقش ما را به حقیقت زندگی و حیات واقعی آشنا می سازد.
اما ((کافر)) از تمام وجودش ظلمت می بارد، جز به منافع مادی و زودگذر خویش نمی اندیشد، فضا و افق فکرش از محدوده زندگی شخصیش فراتر نمی رود، در لابلای شهوات غوطه ور است ، و همنشینی او قلب و روح انسان را تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 233
در امواج ظلمات فرو می برد که :
همدمی مرده دهد مردگی
صحبت افسرده دل افسردگی !و به این ترتیب آنچه را که قرآن در این آیات بیان کرده به طور محسوس و ملموس قابل درک است .
2 - آیا مردگان حقیقتی را درک نمی کنند؟
با توجه به آنچه در آیات فوق آمده دو سؤ ال مطرح می شود:

نخست اینکه : چگونه قرآن می گوید: تو نمی توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی ؟ با اینکه در حدیث معروفی آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در روز جنگ بدر دستور داد اجساد کفار را بعد از پایان جنگ در چاهی بیفکنند، سپس آنها را صدا زد و فرمود: هل وجدتم ما وعد الله و رسوله حقا؟ فانی وجدت ما وعدنی الله حقا!: آیا شما آنچه را که خدا و رسولش وعده داده بود به حق یافتید؟ من که آنچه را خداوند به من وعده داده بود به حق یافتم .
در اینجا عمر اعتراض کرد و گفت ای رسول خدا! چگونه با اجسادی سخن میگوئی که روح در آن نیست ؟!
پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ما انتم باسمع لما اقول منهم ، غیر انهم لا یستطیعون ان یردوا شیئا!: شما سخنان مرا از آنها بهتر نمی شنوید، چیزی که هست آنها توانائی پاسخگوئی را ندارند.
و یا اینکه یکی از آداب میت اینست که عقائد حق به او تلقین داده شود، این با آیات مورد بحث چگونه سازگار است ؟
پاسخ این سوال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه آیات مورد تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 234
بحث سخن از عدم درک مردگان به طور عادی و طبیعی می گوید، اما روایت جنگ بدر یا تلقین میت مربوط به شرائط فوق العاده است که خداوند سخنان پیامبرش را به طور فوق العاده به گوش آن مردگان می رساند.
به تعبیر دیگر ارتباط انسان در جهان برزخ با عالم دنیا قطع میشود جز در مواردی که خداوند فرمان میدهد این ارتباط برقرار گردد، به همین دلیل در شرایط عادی ما نمی توانیم ارتباط با مردگان پیدا کنیم .
سوال دیگر اینکه : اگر صدای ما به گوش مردگان نمیرسد سلام بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهمالسلام) و توسل به آنها و زیارت قبورشان و تقاضای شفاعت از آنان در پیشگاه خدا چه مفهومی دارد؟
جمعی از وهابیها که عموما به جمود فکری معروفند نیز با تکیه بر همین پندار از ظواهر ابتدائی بی آنکه آیات دیگر قرآن را بررسی کنند، و برای احادیث بسیاری که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده وقعی بنهند، مساله توسل را نفی کرده ، و به گمان خود خط بطلان بر آن کشیده اند.
پاسخ این سوال نیز از آنچه در پاسخ سوال اول گفتیم روشن میشود، زیرا حساب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و مردان خدا از دیگران جدا است ، آنها همانند شهداء (بلکه در صف مقدم بر آنان) قرار دارند و زندگان جاویدند، و به مصداق احیاء عند ربهم یرزقون از روزیهای پروردگار

بهره میگیرند و به فرمان خداوند ارتباط خود را با این جهان حفظ می کنند، همانگونه که در این جهان می توانند با مردگان - همچون کشتگان بدر - ارتباط برقرار سازند.
روی همین جهت در روایات فراوانی که در کتب اهل سنت و شیعه آمده است می خوانیم : پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهمالسلام) سخن کسانی را که از دور و نزدیک بر آنها سلام می فرستند، می شنوند، و به آنها پاسخ می گوید، و حتی اعمال امت تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 235
را بر آنها عرضه می دارند.
قابل توجه اینکه ما ماءموریم که در تشهد نماز سلام بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بفرستیم و این اعتقاد همه مسلمین اعم از شیعه و اهل سنت است ، چگونه ممکن است او را مخاطب سازیم به چیزی که هرگز آن را نمی شنود؟!
در روایات متعددی در صحیح مسلم از ابو سعید خدری و ابو هریره از شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود: لقنوا موتاکم لا اله الا الله : مردگان خود را تلقین لا اله الا الله کنید.
در ((نهج البلاغه)) نیز به مساله بر قرار ساختن ارتباط با ارواح مردگان اشاره شده است که علی (علیهالسلام) با ارواح مومنانی که در قبرستان پشت کوفه بودند سخن گفت (3).
3 - تنوع تعبیرات بخشی از فصاحت است
در تشبیهات چهارگانه ای که در آیات فوق آمده تعبیرات کاملا متفاوتی دیده میشود، مثلا ((اعمی)) و ((بصیر)) و ((ظل)) و ((حرور)) به صورت مفرد آمده ، در حالی که ((احیاء)) و ((اموات)) هر دو به صورت جمع است و ((ظلمات)) و ((نور)) یکی مفرد و دیگری به صورت جمع آمده .
از سوی دیگر در تشبیه اول و دوم آنچه جنبه منفی دارد مقدم داشته شده (اعمی و ظلمات) در حالی که در تشبیه سوم و چهارم آنچه جنبه مثبت دارد تقدم یافته (ظل و احیاء). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 236
از سوی سوم در تشبیه اول حرف نفی تکرار نشده ، در حالی که در تشبیهات سه گانه دیگر تکرار شده است .
از سوی چهارم جمله ((ما یستوی)) تنها در تشبیه اول و آخر آمده ، و در بقیه اثری از آن نیست .
بعضی از مفسران نکاتی برای این تفاوتها ذکر کرده اند که بعضی قابل ملاحظه است و بعضی قابل ایراد.
از جمله نکاتی که قابل ملاحظه است این است که جمع بودن ظلمات و مفرد بودن نور به خاطر آنست که ظلمت یعنی کفر شعب فراوانی دارد، اما حقیقت ایمان و توحید یکی بیش نیست ، ایمان همچون خط مستقیم

است که در میان دو نقطه جز یک خط مستقیم وجود ندارد، اما ظلمت کفر همچون خطوط انحرافی است که در میان دو نقطه هزاران هزار خط انحرافی موجود است .
و نیز تقدیم جنبه های منفی در دو مثال اول اشاره به آغاز اسلام است که مردم از نابینائی جاهلیت و ظلمات شرک به روشنائی و بینائی اسلام هدایت یافتند، و اما دو مثال دیگر اشاره به مراحل دیگر است که اسلام ریشه های خود را در سرزمین دلها محکم کرده بود، و جنبه های اثباتی خود را در جامعه گسترده ساخت .
اما از اینها که بگذریم اصولا تنوع در بیان ، روح و طراوت خاصی به سخن میدهد، و آن را دلنشین و زیبا و جالب می سازد، در حالی که تکرار یکنواخت - جز در موارد استثنائی - لطافت سخن را میگیرد، به همین دلیل همیشه فصیحان و بلیغان سعی دارند تعبیرات گفتار خود را متنوع و دلنشین سازند، و میدانیم قرآن در اعلی درجه فصاحت و بلاغت است .
بنا بر این اگر نکته دیگری جز رعایت فصاحت در کار نبود همین معنی کافی بود، هر چند ممکن است آیندگان به اسرار دیگری جز آنچه گفتیم در این تعبیرات دست یابند که امروز از ما پوشیده است . فاطر
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 237
آیه 24 - 26
آیه و ترجمه
إِنَّا أَرْسلْنَک بِالحْقِّ بَشِيراً وَ نَذِيراً وَ إِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلا خَلا فِيهَا نَذِيرٌ(24)
وَ إِن يُكَذِّبُوک فَقَدْ كَذَّب الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ جَاءَتهُمْ رُسلُهُم بِالْبَيِّنَتِ وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْكِتَبِ الْمُنِيرِ(25)
ثُمَّ أَخَذْت الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْف كانَ نَكِيرِ(26)
ترجمه :
24 - ما تو را به حق برای بشارت و انذار فرستادیم ، و هر امتی در گذشته انذار کننده ای داشته است .
25 - هر گاه تو را تکذیب کنند (عجب نیست) کسانی که پیش از آنها بودند (نیز پیامبران خود را) تکذیب کردند، آنها با دلائل روشن و کتابهای پند و موعظه و کتب آسمانی روشنگر (مشتمل بر معارف و احکام) به سراغ آنها آمدند (اما کوردلان ایمان نیاوردند).
26 - سپس من کافران را (بعد از اتمام حجت) گرفتم (و سخت مجازات کردم) مجازات من نسبت به آنها چگونه بود؟! تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 238
تفسیر:
اگر کوردلان ایمان نیاورند عجب نیست
در آیات گذشته به اینجا رسیدیم که افرادی هستند همچون مردگان و

نابینایان که سخنان انبیاء در دل آنان کمترین اثری ندارد، به دنبال آن در آیات مورد بحث برای اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در این زمینه دلداری دهد تا زیاد غمگین و ناراحت نگردد، نخست میفرماید ما تو را به حق برای بشارت و انذار فرستادیم ، و هیچ امتی در گذشته نبود مگر اینکه انذار کننده ای داشت (انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا و ان من امة الا خلا فیها نذیر).
همین قدر که در انجام وظیفه بشارت و انذار کوتاهی نکنی برای تو کافی است ، تو ندای خود را به گوش آنان برسان ، به پاداشهای الهی بشارت ده ، و از کیفرهای پروردگار آنها را بترسان ، خواه پذیرا شوند یا بر سر عناد و لجاج بایستند.
قابل توجه اینکه در آخرین آیه بحث گذشته فرمود: ان انت الا نذیر، ولی در نخستین آیه مورد بحث می گوید: ما تو را بشیر و نذیر به حق فرستادیم اشاره به اینکه اگر تو انذار کننده ای از سوی خودت این کار را نمیکنی ، این ماموریتی است که ما بر عهده ات گذارده ایم .
و اگر در آیه گذشته تنها روی انذار تکیه شده بود به خاطر آن بود که سخن از جاهلان لجوجی در میان بود که همچون مردگان قبرستان پذیرای هیچ سخنی نبودند، اما در اینجا وظیفه انبیاء را به طور کلی بیان میکند که دارای هر دو جنبه بشارت و انذار است ، منتها در پایان این آیه مجددا روی نذیر تکیه میکند چرا که بخش اصلی دعوت انبیا در برابر مشرکان و ظالمان از طریق انذار بوده است .
((خلا)) از ماده خلاء در اصل به معنی مکانی است که ساتری در آن نباشد این واژه هم در مورد زمان به کار میرود، و هم مکان ، و از آنجا که زمان

در گذر است به ازمنه گذشته ازمنه خالیه گفته میشود، زیرا اکنون اثری از آنها نیست ، و دنیا از آن خالی شده است .
بنا بر این جمله و ان من امة الا خلا فیها نذیر به این معنی است که هر امتی از امتهای پیشین انذار کننده ای در گذشته داشته است .
این نکته نیز قابل توجه است که بر طبق آیه فوق تمام امتها دارای انذار کننده الهی یعنی پیامبر بوده اند، هر چند بعضی آن را به معنی وسیعتری گرفته اند که شامل علما و دانشمندانی که مردم را انذار میکنند نیز میشود، ولی این معنی بر خلاف ظاهر آیه است .
اما به هر حال معنی این سخن آن نیست که در هر شهر و دیار پیامبری مبعوث شود، بلکه همین اندازه که دعوت پیامبران و سخنان آنها به گوش جمعیتها برسد کافی است ، چرا که قرآن می گوید خلا فیها نذیر (در آنها انذار کننده ای بود، و نمیگوید منها یعنی از میان خود آنها).
بنا بر این آنچه در آیه فوق میخوانیم منافاتی با آیه 44 سوره سبا ندارد که

می گوید: و ما ارسلنا الیهم قبلک من نذیر: ما قبل از تو هیچ انذار کننده ای به سوی مشرکان مکه نفرستاده بودیم در اینجا منظور انذار کننده از میان خود آنها است ، در حالی که در آیه قبل منظور وصول دعوت پیامبران به آنها است .
در آیه بعد می افزاید اگر تو را تکذیب کنند عجب نیست و غمگین مباش زیرا کسانی که قبل از آنها بودند نیز پیامبرانشان را تکذیب کردند، در حالی که فرستادگان آنها با معجزات و دلائل روشن ، و کتابهای محتوی پند و اندرز، و کتابهای آسمانی مشتمل بر احکام و قوانین روشنی بخش ، به سراغشان آمدند (و ان یکذبوک فقد کذب الذین من قبلهم جائتهم رسلهم بالبینات و بالزبر و بالکتاب المنیر). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 240
تنها تو نیستی که با داشتن معجزات و کتاب آسمانی مورد تکذیب این قوم جاهل قرار گرفته ای ، پیامبران پیشین نیز با این مشکل دست به گریبان بودند بنا بر این غمگین مباش و محکم در مسیر خود گام بردار، و بدان آنها که باید بپذیرند میپذیرند.
در اینکه فرق میان ((بینات)) و ((زبر)) و ((کتاب منیر)) چیست ؟ مفسران نظرات مختلفی اظهار داشته اند که از همه روشنتر دو تفسیر زیر است :
1 - ((بینات)) به معنی دلائل روشن و معجزاتی است که حقانیت پیامبر را به ثبوت میرساند، اما ((زبر)) جمع ((زبور)) به معنی کتابهائی است که خط آنها با استحکام نوشته شده (همچون نوشته بر سنگ و مانند آن) که در اینجا کنایه از استحکام مطالب آن است .
و به هر حال اشاره به کتابهائی است که قبل از موسی (علیهالسلام) نازل شده ، در حالی که کتاب منیر اشاره به کتاب موسی و کتب آسمانی دیگری است که بعد از آن نازل گردیده (زیرا در قرآن مجید در سوره مائده آیه 44 و 46 از تورات و انجیل به عنوان هدایت و نور یاد شده ، و در آیه 15 همان سوره تعبیر به نور در مورد قرآن مجید نیز آمده است .
2 - منظور از ((زبر)) آن قسمت از کتب انبیا است که تنها محتوی پند و اندرز و نصیحت و مناجات بوده (مانند زبور داود) و اما ((کتاب منیر)) آن دسته از کتابهای آسمانی است که دارای احکام و قوانین و دستورات مختلف اجتماعی و فردی است مانند تورات و انجیل و قرآن و این تفسیر مناسبتر به نظر می رسد.
در آخرین آیه مورد بحث به کیفر دردناک این گروه اشاره کرده می فرماید: تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 241
چنان نبود که آنها از کیفر الهی مصون بمانند، و دائما به تکذیبهای خود ادامه دهند، سپس ، کافران را گرفتم و سخت و مجازات کردم (ثم اخذت الذین کفروا).

جمعی را گرفتار طوفان ساختیم ، گروهی را گرفتار تندباد ویرانگر، و جمعی را به وسیله صیحه آسمانی و صاعقه و زلزله در هم کوبیدیم !
سپس در پایان برای تاکید و بیان عظمت و شدت مجازات آنها می گوید: مجازات من نسبت به آنها چگونه بود؟! (فکیف کان نکیر).
این درست به آن می ماند که شخصی عمل مهمی را انجام میدهد و بعد از حاضران سوال میکند کار من چگونه بود؟
به هر حال این آیات از یکسو به تمام رهروان راه الله و مخصوصا رهبران و پیشوایان راستین هر امتی در هر عصر و زمان دلداری و دلگرمی می دهد که از نغمه های مخالف دلسرد و مایوس نشوند، و بدانند دعوتهای الهی همیشه با مخالفتهای شدید از سوی متعصبان لجوج و سودجویان ستمگر مواجه بوده ، و در عین حال طالبان دلسوز و عاشقان پاکبازی نیز بوده اند که در کنار داعیان راه حق جانفشانی می کردند.
و از سوی دیگر تهدیدی است برای این مخالفان لجوج که بدانند برای همیشه نمیتوانند به اعمال ننگین و مخرب خود ادامه دهند، دیر یا زود کیفرهای الهی دامانشان را خواهد گرفت . فاطر
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 242
آیه 27 - 28
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَتٍ مخْتَلِفاً أَلْوَنهَا وَ مِنَ الْجِبَالِ جُدَدُ بِيضٌ وَ حُمْرٌ مخْتَلِفٌ أَلْوَنهَا وَ غَرَابِيب سودٌ(27)
وَ مِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَاب وَ الاَنْعَمِ مخْتَلِفٌ أَلْوَنُهُ كَذَلِک إِنَّمَا يخْشى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَؤُا إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ(28)
ترجمه :
27 - آیا ندیدی خداوند از آسمان آبی فرو فرستاد که به وسیله آن میوه هائی (از زمین) خارج ساختیم با الوان گوناگون و از کوهها نیز (به لطف پروردگار) جاده هائی آفریده شده به رنگ سفید و سرخ با الوان مختلف ، و (گاه) به رنگ کاملا سیاه !
28 - و از انسانها و جنبندگان و چهار پایان انواعی با الوان مختلف ، (آری) حقیقت چنین است ، از میان بندگان خدا تنها دانشمندان از او می ترسند، خداوند عزیز و غفور است . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 243
تفسیر:
اینهمه نقش عجب بر در و دیوار وجود!
بار دیگر در این آیات به مساله توحید باز می گردد، و صفحه تازه ای از کتاب تکوین را در برابر دیدگان انسانها می گشاید، تا پاسخی دندانشکن به مشرکان لجوج و منکران سرسخت توحید باشد.
در این صفحه زیبا از این کتاب بزرگ آفرینش تنوع موجودات بی جان ، و

چهره های مختلف و زیبای حیات در جهان نبات و حیوان و انسان ، مورد توجه قرار گرفته ، که چگونه خداوند ((از آب بی رنگ صد هزاران رنگ)) پدید آورده ، و از عناصر معین و محدود موجودات کاملا متنوع که هر یکی از دیگری زیباتر است آفریده .
این نقاش چیره دست با یک قلم و یک مرکب ، انواع نقشها را ابداع کرده که بینندگان را مجذوب و شیفته و مفتون می کند.
نخست می گوید: ((آیا ندیدی خداوند از آسمان آبی نازل کرد و به وسیله آن میوه هائی به وجود آوردیم با الوان مختلف)) (ا لم تر ان الله انزل من السماء ماء فاخرجنا به ثمرات مختلفا الوانها).
شروع این جمله با استفهام تقریری ضمن تحریک حس کنجکاوی انسانها اشاره به این است که این مطلب آنچنان روشن و آشکار است که هر کس بنگرد می بیند، آری می بیند که از آب و زمین واحد یکی بی رنگ و دیگری تنها دارای یک رنگ اینهمه رنگهای مختلفی از میوه های گوناگون ، گلهای زیبا، برگها و شکوفه ها، در چهره های مختلف به وجود آمده است .
الوان : ممکن است به معنی رنگهای ظاهری میوه ها باشد که حتی در یکنوع میوه مانند سیب الوان گوناگونی وجود دارد، تا چه رسد به میوه های مختلف ، و ممکن است کنایه از تفاوت در طعم و ساختمان و خواص گوناگون آنها تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 244
بوده باشد، تا آنجا که حتی در یکنوع میوه باز اصناف گوناگونی وجود دارد، چنانکه مثلا در انگور شاید بیش از 50 نوع ، و در خرما حدود 70 نوع وجود دارد!
جالب اینکه در آیه فوق به صورت فعل غائب آمده ، سپس به صورت متکلم در آغاز می گوید: ((خداوند از آسمان آبی فرستاد)) سپس اضافه می کند ((ما به وسیله آن میوه های رنگارنگی خارج ساختیم)) این طرز تعبیر منحصر به این آیه نیست ، در مواردی دیگر از قرآن مجید نیز همانند آن دیده می شود، گوئی بیان جمله نخست درک و معرفت جدیدی درباره خدا به مخاطب می دهد، و با این درک و شناخت در پیشگاه خدا حاضر می شود، و در حضور سخن با آنها می گوید.
در دنباله آیه به تنوع طرقی که در کوهها وجود دارد، و سبب شناخت جاده ها از یکدیگر می شود اشاره کرده می گوید: ((از کوهها نیز جاده هائی آفریده شده به رنگ سفید و سرخ ، با رنگهائی متفاوت و (گاه) به رنگ کاملا سیاه)) (و من الجبال جدد بیض و حمر مختلف الوانها و غرابیب سود).
این تفاوت الوان از یکسو زیبائی خاصی به کوهها می بخشد، و از سوی دیگر سببی برای پیدا کردن راهها و گم نشدن در جاده های پرپیچ و خم کوهستانی است ، و در نهایت دلیل است بر قدرت خداوند بر همه چیز.

((جدد)) جمع ((جده)) (بر وزن غده) به معنی جاده و طریق است .
((بیض)) جمع ((ابیض)) به معنی سفید و ((حمر)) جمع ((احمر)) به معنی سرخ است .
((غرابیب)) جمع ((غربیب)) (بر وزن کبریت) به معنی سیاه پر رنگ

است ، و اینکه عرب به کلاغ ((غراب)) می گوید نیز از همین جهت است ، بنا بر این ذکر کلمه ((سود)) که آن نیز جمع اسود به معنی سیاه است پشت سر آن تاءکیدی است بر معنی سیاهی شدید بعضی از جاده های کوهستانی .
این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که خود کوهها همانند خطوط و جاده هائی است که بر سطح زمین کشیده شده است که مخصوصا از فاصله های دور کاملا محسوس است ، خطوطی است که بعضی سفید و بعضی سرخ رنگ و بعضی سیاه پر رنگ است ، خطوطی است که دست تقدیر پروردگار بر چهره زمین ترسیم کرده .
به هر حال ساختمان کوهها با رنگهای کاملا متفاوت از یکسو، و جاده های کوهستانی با الوان گوناگون از سوی دیگر، نشانه دیگری از عظمت و قدرت و حکمت او است که هر لحظه به شکلی در می آید و هر زمان به لباس دگری خود را می آراید.
در آیه بعد مساءله تنوع الوان را در انسانها و جانداران دیگر مطرح کرده می گوید ((از انسانها و جنبندگان و چهار پایان نیز افرادی آفریده شده که رنگهای متفاوتی دارند)) (و من الناس و الدواب و الانعام مختلف الوانه).
آری انسانها با اینکه همه از یک پدر و مادرند دارای نژادها و رنگهای کاملا متفاوتند، بعضی سفید همچون برف ، بعضی سیاه همچون مرکب ، حتی در

نژاد نیز تفاوت در میان رنگها بسیار است ، بلکه فرزندان دوقلو هم که تمام مراحل جنینی را با یکدیگر طی کرده ، و از آغاز در آغوش هم بوده اند با دقت که نگاه کنیم از نظر رنگ کاملا یکسان نیستند، با اینکه از یک پدر و یک مادر و در یک زمان نطفه آنها منعقد شده و از یکنوع غذا تغذیه کرده اند.
گذشته از چهره ظاهری ، رنگهای باطنی آنها، و خلق و خوهای آنها، و صفحات و ویژگیهای آنان و استعداد و ذوقهایشان ، کاملا متنوع و مختلف است ، تا مجموعا یک واحد منسجم با تمام نیازمندیها را به وجود آورد. در جهان جنبندگان هزاران هزار نوع حشره ، پرنده ، خزنده ، حیوانات دریائی ، و حیوانات وحشی بیابانی وجود دارد که هر کدام با ویژگیها و عجائب خلقتشان نشانه ای از قدرت و عظمت و علم آفریدگارند.
هنگامی که به یک باغ وحش بزرگ قدم می گذاریم با اینکه بیش از جزئی

از هزاران جزء از موجودات زنده جهان در آنجا حضور ندارد چنان مات و مبهوت و مسحور و مجذوب می شویم که بی اختیار لب بستایش خداوندگاری که اینهمه نقش عجب را بر در و دیوار وجود زده است می گشائیم .
پس از بیان این نشانه های توحیدی در پایان به صورت یک جمع بندی می گوید: ((آری مطلب چنین است)) (کذلک).
و از آنجا که بهره گیری از این آیات بزرگ آفرینش بیش از همه برای

بندگان خردمند و دانشمند است در دنباله آیه می فرماید: ((تنها بندگان عالم و دانشمندند که از خدا می ترسند)) (انما یخشی الله من عباده العلماء).
آری از میان تمام بندگان ، دانشمندانند که به مقام عالی خشیت یعنی ((ترس از مسؤ لیت تواءم با درک عظمت مقام پروردگار)) نائل می گردند، این حالت ((خشیت)) مولود سیر در آیات آفاقی و انفسی و آگاهی از علم و قدرت پروردگار، و هدف آفرینش است .
((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: ((خشیت به معنی ترسی است آمیخته با تعظیم ، و غالبا در مواردی به کار میرود که از علم و آگاهی به چیزی سرچشمه می گیرد و لذا در قرآن مجید این مقام مخصوص عالمان شمرده شده است)).
کرارا گفته ایم ترس از خدا به معنی ترس از مسئولیتهائی است که انسان در برابر او دارد، ترس از اینکه در ادای رسالت و وظیفه خویش کوتاهی کند، و از این گذشته اصولا درک عظمت آن هم عظمتی که نامحدود و بی پایان است برای موجود محدودی همچون انسان خوف آفرین است (دقت کنید).
از این جمله ضمنا این نتیجه به خوبی گرفته می شود که عالمان واقعی آنها هستند که در برابر وظائف خود احساس مسئولیت شدید دارند و به تعبیر دیگر اهل علمند نه سخن چرا که علم بی عمل دلیل بر عدم خشیت است ، و صاحبان آن در آیه فوق در زمره علماء محسوب نیستند.
همین حقیقت در حدیثی از امام زین العابدین علی بن الحسین (علیه السلام) آمده است که فرمود: و ما العلم بالله و العمل الا الفان مؤ تلفان فمن عرف الله خافه ، و حثه الخوف علی العمل بطاعة الله ، و ان ارباب العلم و اتباعهم (هم) الذین عرفوا الله فعملوا له ، و رغبوا الیه ، و قد قال الله : انما یخشی الله من عباده العلماء: ((علم و عمل دو دوست صمیمی اند، کسی که خدا را بشناسد از او می ترسد، و همین ترس او را وادار به عمل و اطاعت فرمان خدا می کند، صاحبان تفسیر نمونه جلد 18 صفحه

علم و پیروان آنها کسانی هستند که خدا را به خوبی شناخته اند و برای او عمل می کنند، و به او عشق می ورزند، چنانکه خداوند فرموده : انما یخشی الله من عباده العلماء)).
و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر همین آیه می خوانیم : یعنی بالعلماء من صدق قوله فعله و من لم یصدق قوله فعله فلیس بعالم : ((منظور از علما کسانی هستند که اعمال آنها هماهنگ با سخنان آنها باشد کسی که گفتار و کردارش هماهنگ نباشد عالم نیست)) (2).
و در حدیث دیگری آمده : اعلمکم بالله اخوفکم لله : ((از همه شما عالمتر کسی است که ترسش از خدا از همه بیشتر باشد)).
کوتاه سخن اینکه ((عالمان)) در منطق قرآن کسانی نیستند که مغزشان صندوقچه آراء و افکار این و آن ، و انباشته از قوانین و فورمولهای علمی جهان و زبانشان گویای این مسائل ، و محل زندگیشان مدارس و دانشگاهها و کتابخانه هاست ، بلکه علما آن گروه از صاحبنظران و دانشمندانند که نور علم و دانش تمام وجودشان را به نور خدا و ایمان و تقوا روشن ساخته ، و نسبت به وظائفشان سخت احساس مسئولیت می کنند و از همه پای بندترند.
در سوره قصص نیز خواندیم که وقتی که قارون مغرور و از خود راضی که مدعی مقام علم نیز بود، ثروت خود را به نمایش گذاشت جمعیت دنیا پرستان که سخت تحت تاثیر آن زرق و برق قرار گرفته بودند آرزو کردند که ایکاش آنها نیز دارای چنین بهره ای از اموال دنیا بودند، ولی ((عالمان)) بنی اسرائیل بر آنها فریاد زدند وای بر شما پاداش الهی برای کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند بهتر است ، و این مقام تنها در اختیار شکیبایان و افراد پر استقامت قرار تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 249
می گیرد: و قال الذین اتوا العلم ویلکم ثواب الله خیر لمن آمن و عمل صالحا و لا یلقاها الا الصابرون (قصص - 80).
و در پایان آیه به عنوان یک دلیل کوتاه بر آنچه گذشت می فرماید ((خداوند عزیز و غفور است)) (ان الله عزیز غفور).
((عزت)) و قدرت بی پایانش سرچشمه خوف و خشیت اندیشمندان است ، و ((غفوریتش)) که نشانه رحمت بی انتهای او است سبب رجاء و امید آنان است ، و به این ترتیب این دو نام مقدس ، بندگان خدا را در میان خوف و رجاء نگهمیدارد، و می دانیم حرکت مداوم به سوی تکامل بدون اتصاف به این دو وصف ممکن نیست . فاطر
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 250
آیه 29 - 30

آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَب اللَّهِ وَ أَقَامُوا الصلَوةَ وَ أَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً يَرْجُونَ تِجَرَةً لَّن تَبُورَ(29)
لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدَهُم مِّن فَضلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شكورٌ(30)
ترجمه :
29 - کسانی که کتاب الهی را تلاوت می کنند و نماز را بر پا می دارند و از آنچه به آنها روزی داده ایم پنهان و آشکار انفاق می کنند، تجارت (پر سودی) را امید دارند که نابودی و کساد در آن نیست .
30 - (آنها این اعمال صالح را انجام می دهند) تا خداوند اجر و پاداش کامل به آنها دهد و از فضلش بر آنها بیفزاید که او آمرزنده و شکرگزار است .
تفسیر:
معامله پر سود با پروردگار!
از آنجا که در آیات گذشته به مقام خوف و خشیت عالمان اشاره شده بود در آیات مورد بحث به مقام ((امید و رجاء)) آنها اشاره می کند، چرا که گفتیم تنها به وسیله این دو بال است که انسان می تواند به اوج آسمان سعادت پرواز کند، و مسیر تکامل را طی نماید، نخست می فرماید: ((کسانی که کتاب الهی تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 251
تلاوت می کنند، و نماز را بر پا می دارند، و از آنچه به آنها روزی داده ایم در پنهان و آشکار انفاق می کنند، آنها امید تجارتی دارند که نابودی و فساد و کساد در آن نیست)) (ان الذین یتلون کتاب الله و اقاموا الصلاة و انفقوا مما رزقناهم سرا و علانیة یرجون تجارة لن تبور).
بدیهی است که ((تلاوت)) در اینجا به معنی قرائت سرسری و خالی از تفکر و اندیشه نیست ، خواندنی است که سرچشمه فکر باشد، فکری که سرچشمه عمل صالح گردد، عملی که از یکسو انسان را به خدا پیوند دهد که مظهر آن نماز است ، و از سوی دیگر به خلق خدا ارتباط دهد که مظهر آن انفاق است ، انفاق از تمام آنچه خدا به انسان داده ، از علمش ، از مال و ثروت و نفوذش ، از فکر نیرومندش از اخلاق و تجربیاتش ، و خلاصه از تمام مواهب خدا دادی .
این انفاق گاهی مخفیانه صورت می گیرد تا نشانه اخلاص کامل باشد (سرا).
و گاه آشکارا تا مشوق دیگران گردد و تعظیم شعائر شود (علانیة).
آری علمی که چنین اثری دارد مایه رجاء و امیدواری است .
با توجه به آنچه در این آیه و آیه پیشین آمده چنین نتیجه می گیریم که علمای راستین دارای این صفاتند:
از نظر روحی قلبشان مملو از خشیت و ترس آمیخته با عظمت خدا است .
از نظر گفتار زبانشان به تلاوت آیات خدا مشغول است .

از نظر عمل روحی و جسمی نماز می خوانند و او را عبادت می کنند.
از نظر عمل مالی از آنچه دارند در آشکار و پنهان انفاق می نمایند.
و سرانجام از نظر هدف ، افق فکرشان آنچنان بالا است که دل از دنیای مادی زودگذر بر کنده ، تنها به تجارت پر سود الهی می نگرند که دست فنا

دامانش دراز نمی شود.
این نکته نیز قابل توجه است که ((تبور)) از ماده ((بوار)) به معنی شدت کسادی است ، و از آنجا که شدت کسادی باعث فساد می شود ((بوار)) به معنی هلاکت آمده ، به این ترتیب ((تجارت خالی از بوار)) تجارتی است که نه کساد دارد و نه فساد!
در حدیث جالبی چنین آمده : مردی خدمت رسول خدا عرض کرد: چرا من مرگ را دوست ندارم ؟!
فرمود: آیا مال و ثروتی داری ؟ عرض کرد آری .
فرمود: آنرا پیش از خودت بفرست ، عرض کرد نمی توانم !
فرمود: ان قلب الرجل مع ماله ان قدمه احب ان یلحق به ، و ان اخره احب ان یتاخر معه : ((قلب انسان همراه اموال او است ، اگر آن را پیش از خود بفرستد، دوست دارد به آن ملحق شود، و اگر آن را نگهدارد دوست دارد همراه آن بماند))!.
این حدیث در حقیقت روح آیه فوق را منعکس ساخته ، زیرا می گوید آنها که نماز را برپا می دارند و انفاق در راه خدا می کنند امید و علاقه به سرای دیگر دارند، چرا که نیکها را قبل از خود فرستاده اند و مایلند به آن ملحق شوند.
آخرین آیه مورد بحث هدف این مؤ منان راستین را چنین بیان می کند: ((آنها این اعمال صالح را انجام می دهند تا خداوند اجر و پاداششان را به طور کامل بپردازد، و از فضلش بر آنها بیفزاید که او آمرزنده و شکور است)) (لیوفیهم تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 253
اجورهم و یزیدهم من فضله انه غفور شکور).
این جمله در حقیقت اشاره به نهایت اخلاص آنهاست که در اعمال نیک خود جز به پاداش الهی نظر ندارند، هر چه می خواهند از او می خواهند و برای ریا و تظاهر و تحسین و تمجید این و آن گامی بر نمی دارند، چرا که مهمترین مساله در اعمال صالح همان نیت خالص است .
تعبیر به ((اجور)) (جمع اجر) به معنی ((مزد)) در حقیقت لطفی است از سوی پروردگار، گوئی بندگان را در مقابل اعمال صالح طلبکار خود می داند، در حالی که بندگان هر چه دارند از اوست ، حتی قدرت برای انجام اعمال صالح نیز از سوی او اعطا شده .
و از این تعبیر محبت آمیزتر جمله ((و یزیدهم من فضله)) است که به آنان

نوید می دهد علاوه بر پاداش معمولی که آن را خود گاهی صدها یا هزاران برابر عمل است از فضل خود بر آنان می افزاید، و مواهبی که در هیچ فکری نمی گنجد و هیچکس در این جهان توانائی تصور آن را ندارد، از فضل گسترده اش به آنها می بخشد.
در حدیثی از ابن مسعود آمده که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در تفسیر همین آیه فرمود: هو الشفاعة لمن وجبت له النار ممن صنع الیه معروفا فی الدنیا: ((منظور مقام شفاعت است که به آنها داده می شود تا در باره کسانی که در دنیا به آنها خوبی کرده اند ولی بر اثر اعمالشان مستحق عذابند شفاعت کنند)).
به این ترتیب آنها نه تنها خود اهل نجاتند که برای دیگران نیز به فضل

پروردگار مایه نجاتند.
بعضی از مفسران جمله ((و یزیدهم من فضله)) را اشاره به مقام ((شهود)) دانسته اند که در قیامت برای مؤ منان حاصل می شود که به جمال و جلال پروردگار می نگرند، و برترین لذت را از این تماشا می برند.
ولی ظاهرا جمله مزبور معنی وسیعی دارد که هم محتوای حدیث را شامل می شود، و هم مواهب ناشناخته دیگر را.
جمله ((انه غفور شکور)) نشان می دهد که نخستین لطف پروردگار در حق آنها همان آمرزش گناهان و لغزشهائی است که احیانا از آنها سر زده ، چرا که بیشترین نگرانی انسان نگرانی از این ناحیه است .
بعد از آنکه از این نظر آسوده خاطر شدند آنها را مشمول شکر خود قرار می دهد یعنی از اعمالشان تشکر می کند، و برترین جزا را به آنها می بخشد.
در تفسیر مجمع البیان ضرب المثل جالبی در اینجا از عرب نقل شده که می گویند: ((اشکر من بروقه)): ((فلانکس از درخت بروقه سپاسگزارتر است)) و این اشاره به درخت کوچکی است که در سرزمین عربستان وجود داشته ، و اعتقاد اعراب این بوده هنگامی که ابر بر سر آن سایه می افکند به زودی سبز می شود، و برگ بیرون می آورد، بی آنکه ابر ببارد!، و این ضرب المثلی است برای نهایت سپاسگزاری که در برابر کمترین خدمت بزرگترین پاداش را بدهند.
البته خالق چنین درختی از آن هم سپاسگزارتر و بخشنده تر است . تفسیر

نکته :
شرایط عجیب این تجارت
جالب اینکه در بسیاری از آیات قرآن این جهان به تجارتخانه ای تشبیه شده که تاجران آن انسانها، و مشتری پروردگار بزرگ و متاع آن عمل صالح ، و

بها بهشت و رحمت و رضای او است .
و اگر درست بیندیشیم این تجارت عجیب با خداوند کریم بی نظیر است ، چرا که دارای امتیازاتی است که در هیچ تجارتی وجود ندارد:
1 - تمام سرمایه را خودش در اختیار فروشنده گذارده سپس در مقام خریداری بر می آید!
2 - او خریدار است در حالی که هیچ نیازی به خریداری این اعمال ندارد، چرا که خزائن همه چیز نزد او است !
3 - او ((متاع قلیل)) را به ((بهای گزاف)) می خرد ((یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر)): ای خدائی که عمل کم را می پذیری و گناهان بسیار را می بخشی .
4 - حتی متاع بسیار ناچیز را خریدار است ((فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره)).
5 - گاه بها را هفتصد برابر و گاه افزونتر از آن میدهد (بقره - 261).
6 - علاوه بر پرداخت این بهای عظیم ، باز از فضل و رحمتش آنچه در فکر نمی گنجد بر آن می افزاید ((و یزیدهم من فضله)) (آیه مورد بحث).
و چه تاسف آور است که انسان خردمند آزاده چشم از چنین تجارتی بر بندد و به غیر آن روی آورد و از آن بدتر که متاع هستی خود را به هیچ بفروشد! تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 256
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می فرماید: ((و انه لیس لانفسکم ثمن الا الجنة فلا تبیعوها الا بها)) بدانید که برای سرمایه هستی شما بهائی غیر از بهشت نیست آنرا به غیر این بها نفروشید. فاطر
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 257
آیه 31 - 32
آیه و ترجمه
وَ الَّذِی أَوْحَیْنَا إِلَیْک مِنَ الْکِتَبِ هُوَ الْحَقُّ مُصدِّقاً لِّمَا بَینَ یَدَیْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِیرُ بَصِیرٌ(31)
ثمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتَب الَّذِینَ اصطفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَ مِنهُم مُّقْتَصِدٌ وَ مِنهُمْ سابِقُ بِالْخَیرَتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِک هُوَ الْفَضلُ الْکبِیرُ(32)
ترجمه :
31 - آنچه از کتاب به تو وحی کردیم حق است ، و هماهنگ با کتب پیش از آن ، خداوند نسبت به بندگانش خبیر و بیناست .
32 - سپس این کتاب آسمانی را به گروهی از بندگان برگزیده خود به میراث دادیم ، (اما) از میان آنها عدهای بر خود ستم کردند، و عدهای میانه رو بودند، و عده ای به اذن خدا در نیکیها از همه (پیشی) گرفتند و این فضیلت بزرگی است .
تفسیر:

وارثان حقیقی میراث انبیاء
از آنجا که در آیات گذشته سخن از مؤ منان پاکدلی در میان بود که آیات کتاب الهی را تلاوت می کنند و به کار می بندند، در آیات مورد بحث ، از این کتاب آسمانی و دلائل صدق آن و همچنین حاملان واقعی کتاب سخن می گوید، و بحثی را که در آیات پیشین پیرامون توحید بود با این بحث که

است تکمیل می کند.
می فرماید: ((آنچه از کتاب بر تو وحی فرستادیم حق است ، و آنچه را در کتب پیشین آمده تصدیق می کند، خداوند نسبت به بندگانش آگاه و بینا است)) (و الذی اوحینا الیک من الکتاب هو الحق مصدقا لما بین یدیه ان الله بعباده لخبیر بصیر).
با توجه به اینکه حق به معنی چیزی است که با واقعیت منطبق و هماهنگ است ، این تعبیر دلیلی است برای اثبات این مقصود که این کتاب آسمانی از سوی پروردگار نازل شده ، زیرا هر چه بیشتر در محتوای آن دقت می کنیم آن را با واقعیتها هماهنگتر می بینیم .
تناقضی در آن وجود ندارد، دروغ و خرافهای در آن دیده نمی شود، اعتقادات و معارف آن هماهنگ با منطق عقل است ، و تواریخش خالی از اسطوره ها و افسانه ها، و قوانینش موافق با نیازمندیهای انسانها، این حقانیت دلیل روشنی است بر اینکه از سوی خدا نازل شده است .
در اینجا برای تبیین موقعیت قرآن از کلمه ((حق)) استفاده شده ، در حالی که در آیات دیگری از قرآن از کلمه ((نور))، ((برهان))، ((فرقان))، ((ذکر))، ((موعظه)) و ((هدی)) استفاده گردیده است که هر کدام ناظر به یکی از برکات قرآن و ابعاد آن است و کلمه حق جامع همه آنهاست .
((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: اصل ((حق)) به معنی مطابقت و موافقت است ، و این کلمه بر چند معنی اطلاق می شود:
((نخست)) کسی که چیزی را بر اساس حکمت ایجاد می کند، و به همین دلیل به خداوند حق گفته می شود فذلکم الله ربکم الحق (یونس - 32).
((دوم)) به چیزی که بر اساس حکمت ایجاد شده نیز حق گفته می شود، و چون عالم هستی فعل خدا است و موافق با حکمت ، تمام آن حق است ،

می گوید: ما خلق الله ذلک الا بالحق خداوند این موجودات (خورشید و ماه و منازل آنها) را جز به حق نیافریده (یونس - 5).
((سوم)) به اعتقاداتی که مطابق واقعیتهاست حق گفته می شود فهدی الله الذین آمنوا لما اختلفوا فیه من الحق ((خداوند مؤ منان را به سوی آنچه از حق اختلاف کرده بودند رهنمون شد)) (بقره - 213).
((چهارم)) به سخنان و افعالی که بر طبق وظیفه و در وقت مقرر انجام

می شود نیز حق گفته می شود، همانگونه که می گوئیم : ((سخن تو حق است و کردارت حق)).
بنابراین حق بودن قرآن مجید هم از این نظر است که سخنی است مطابق مصالح و واقعیتها، و هم از این نظر که عقائد و معارف موجود در آن با واقعیت هماهنگ است ، و هم کار خداوندی است که آنرا بر اساس حکمت آفرید و خود خداوند که عین حق است در آن تجلی کرده و عقل چیزی را که حق و واقعیت است تصدیق می کند.
جمله ((مصدقا لما بین یدیه)) دلیل دیگری بر صدق این کتاب آسمانی است چرا که هماهنگ با نشانه هائی است که در کتب پیشین در باره آن و آورنده اش آمده است (در این زمینه بحث مشروحی ذیل آیه 41 از سوره بقره آورده ایم).
جمله ((ان الله بعباده لخبیر بصیر)) بیانگر علت حقانیت قرآن و هماهنگی آن با واقعیتها و نیازها است ، چرا که از سوی خداوندی نازل شده که بندگان خود را به خوبی می شناسد و نسبت به نیازهایشان بصیر و بینا است .
در اینکه فرق میان ((خبیر)) و ((بصیر)) چیست ؟ بعضی گفته اند ((خبیر)) به معنی آگاهی از بواطن و عقائد و نیات و ساختمان روحی انسان ، و ((بصیر)) تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 260
به معنی بینائی نسبت به ظواهر و پدیده های جسمانی او است .
بعضی دیگر ((خبیر)) را اشاره به اصل آفرینش انسان و ((بصیر)) را اشاره به اعمال و افعال او می دانند.
البته تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد هر چند اراده هر دو معنی از آیه بعید نیست .
آیه بعد به موضوع مهمی در این رابطه ، یعنی حاملان این کتاب بزرگ آسمانی ، همان کسانی که بعد از نزول قرآن بر قلب پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این مشعل فروزان را در آن زمان و قرون و اعصار دیگر حفظ و پاسداری نمودند، کرده ، می فرماید: ((سپس این کتاب آسمانی را به گروهی از بندگان برگزیده خود به ارث دادیم)) (ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا).
روشن است که منظور از ((کتاب)) در اینجا همان چیزی است که در آیه قبل آمده است (قرآن مجید) و به اصطلاح الف و لام در آن الف و لام عهد است .
اینکه بعضی آن را اشاره به همه کتب آسمانی دانسته و الف و لام آن را الف و لام جنس گرفته اند بسیار بعید به نظر می رسد و تناسبی با آیات قبل ندارد.
تعبیر به ((ارث)) در اینجا، و موارد دیگری شبیه آن در قرآن مجید، به

خاطر آن است که ((ارث)) به چیزی گفته می شود که بدون داد و ستد و زحمت به دست می آید، و خداوند این کتاب بسیار بزرگ را اینگونه در اختیار مسلمانان قرار داد.
در اینجا روایات فراوانی از طرق اهل بیت (علیه السلام) وارد شده که در همه آنها بندگان برگزیده خدا به امامان معصوم تفسیر شده است . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 261
این روایات چنانکه بارها گفته ایم بیان مصادیق روشن و درجه اول است ، و مانع از آن نخواهد بود که علما و دانشمندان امت ، و صالحان و شهدائی که در طریق پاسداری از این کتاب آسمانی و تداوم بخشیدن به دستورات آن تلاش و کوشش کردند، در عنوان ((الذین اصطفینا من عبادنا)) (بندگان برگزیده خداوند) داخل باشند.
سپس به یک تقسیم بندی مهم در این زمینه پرداخته ، می گوید:
((از میان آنها عدهای به خویشتن ستم کردند، و گروهی راه میانه را در پیش گرفتند، و گروهی به فرمان خدا در نیکیها بر دیگران پیشی گرفتند، و این فضیلت بزرگی است)) (فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات باذن الله ذلک هو الفضل الکبیر).
ظاهر آیه این است که این گروههای سه گانه در میان ((برگزیدگان خداوند)) که وارثان و حاملان کتاب الهی هستند می باشند.
به تعبیر روشنتر: خداوند پاسداری این کتاب آسمانی را بعد از پیامبرش بر عهده این امت گذاشته ، امتی که برگزیده خدا است ، ولی در میان این امت گروههای مختلفی یافت می شود: بعضی به وظیفه بزرگ خود در پاسداری از این کتاب و عمل به احکامش کوتاهی کرده ، و در حقیقت بر خویشتن ستم نمودند، اینها مصداق ((ظالم لنفسه)) می باشند.
گروهی دیگر تا حد زیادی به این وظیفه پاسداری و عمل به کتاب قیام نموده اند، هر چند لغزشها و نارسائیهائی در کار خود نیز داشته اند، اینها مصداق ((مقتصد)) (میانه رو) می باشند.
و بالاخره گروه ممتازی وظائف سنگین خود را به نحو احسن انجام داده ، و در این میدان مسابقه بزرگ بر همگان پیشی گرفته اند، این گروه پیشرو همانها هستند که در آیه فوق از آنها به عنوان ((سابق بالخیرات باذن الله)) تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 262
تعبیر شده .
ممکن است در اینجا گفته شود که وجود گروه ((ظالم)) با جمله ((اصطفینا)) که دلیل بر این است که همه این گروهها برگزیدگان خدا هستند منافات دارد.
در پاسخ می گوئیم این شبیه همان چیزی است که در مورد بنی اسرائیل در آیه 54 سوره مؤ من آمده که می فرماید: و لقد آتینا موسی الهدی و

اورثنا بنی اسرائیل الکتاب ((ما به موسی هدایت (و کتاب آسمانی) بخشیدیم و این کتاب آسمانی را به عنوان میراثی به بنی اسرائیل دادیم)).
در حالی که می دانیم همه بنی اسرائیل وظیفه خود را در برابر این میراث بزرگ انجام ندادند.
و یا نظیر آیه 110 سوره آل عمران است که می گوید: کنتم خیر امة اخرجت للناس ((شما مسلمانان بهترین امتی بودید که به سود انسانها قدم به عرصه حیات گذاشتید)).
و یا در آیه 16 سوره جاثیه در مورد بنی اسرائیل نیز می گوید: و فضلناهم علی العالمین : ((ما آنها را بر جهانیان فضیلت بخشیدیم)).
همچنین در آیه 26 سوره حدید می خوانیم : و لقد ارسلنا نوحا و ابراهیم و جعلنا فی ذریتهما النبوة و الکتاب فمنهم مهتد و کثیر منهم فاسقون : ((ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و در دودمان آنها نبوت و کتاب قرار دادیم ، بعضی از آنها هدایت یافته اند و بسیاری از آنها عصیانگر و فاسقند)).
کوتاه سخن اینکه هدف از اینگونه تعبیرات فرد فرد امت نیست ، بلکه مجموعه امت است هر چند در میان آنها قشرها و گروههای مختلفی یافت شود. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 263
در روایات زیادی که از طرق اهل بیت (علیه السلام) رسیده سابق بالخیرات به امام معصوم تفسیر شده است ، و ظالم لنفسه به کسانی که معرفت و شناخت امام را ندارند و ((مقتصد)) به پیروان عارف امام (علیهالسلام).
این تفسیرها گواه روشنی است بر آنچه در تفسیر کل آیه برگزیدیم که مانعی ندارد این گروههای سه گانه در میان وارثان کتاب الهی وجود داشته باشند.
شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که تفسیر روایات فوق از قبیل بیان مصادیق روشن است یعنی امام معصوم در صف اول ((سابقین بالخیرات)) است ، و علما و دانشمندان و پاسداران آئین الهی در صفوف دیگر جای دارند.
تفسیری که در باره ((ظالم)) و ((مقتصد)) در این روایات آمده نیز از قبیل بیان مصداق است .
و اگر می بینیم در پارهای از روایات دخول علما در مفهوم آیه به کلی نفی شده در حقیقت برای توجه دادن به وجود امام معصوم در پیشاپیش این صفوف است .
قابل توجه اینکه جمعی از مفسران گذشته و امروز در تفسیر این گروههای سه گانه فوق احتمالات زیاد دیگری داده اند که در حقیقت همه آنها از قبیل بیان مصداق است (2). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 264
در اینجا سؤ الی مطرح است و آن اینکه : چرا نخست از گروه ظالمان ،

سپس میانه روان ، و بعد سابقین بالخیرات سخن می گوید، در حالی که از جهاتی عکس آن اولی به نظر می رسد؟!
بعضی مفسران بزرگ در پاسخ این سؤ ال گفته اند که هدف بیان ترتیب مقامات مردم در سلسله تکاملی است ، زیرا نخستین مرحله ، مرحله عصیان و غفلت است ، بعد از آن مقام توبه و انابه ، و سرانجام توجه و قرب به خدا، هنگامی که معصیتی از انسان سر می زند او ((ظالم)) است ، و هنگامی که به مقام توبه برمی آید مقتصد است ، و زمانی که توبه او به مقام قبول رسید و مجاهداتش در راه خداوند افزون گشت به مقام قرب او می رسد و در سلسله ((سابقین بالخیرات)) قرار می گیرد.
بعضی نیز افزوده اند که این ترتیب به خاطر فزونی و کمی افراد این سه گروه است ، ظالمان اکثریت را تشکیل می دهند، و مقتصدان در مرحله بعد، و سابقین بالخیرات که خاصان و پاکانند از همه کمترند، هر چند از نظر کیفیت از تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 265
همه والاترند.
جالب اینکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ظالم را از این نظر مقدم داشته تا از رحمتش مایوس نگردد، و سابقین به خیرات را از این رو مؤ خر نموده تا به عملشان مغرور نگردند و هر سه معنی ممکن است منظور باشد.
آخرین سخن در تفسیر این آیه اینکه در جمله ذلک هو الفضل الکبیر (این فضیلت بزرگی است) در میان مفسران گفتگو است که مشار الیه در آن چیست ؟ بعضی گفته اند همان میراث کتاب الهی است ، و بعضی آن را اشاره به توفیقی دانسته اند که شامل حال سابقین بالخیرات می شود، و به اذن خدا این راه را طی می کنند، ولی معنی اول با ظاهر آیه مناسبتر است .
نکته :
پاسداران کتاب الهی کیانند؟
به گواهی قرآن مجید خداوند بزرگ مواهب عظیمی به امت اسلامی داده که از مهمترین آنها همین میراث بزرگ الهی قرآن است .
امت مسلمان را بر سایر امم برگزیده و این نعمت را به آنها داده ، ولی به همان نسبت که آنها را مورد لطف خاص خویش قرار داده ، مسئولیت سنگین نیز بر عهده آنها گذارده است .
تنها در صورتی میتوانند حق پاسداری این میراث عظیم را انجام دهند که در صف ((سابقین بالخیرات)) در آیند.
یعنی از تمام امتها در انجام نیکیها پیشی گیرند، در فراگیری علم و دانش سبقت جویند، در تقوی و پرهیزگاری ، در عبادت و خدمت به خلق ، در جهاد تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 266

و کوشش ، در نظم و حساب ، و در ایثار و فداکاری ، در همه این امور پیشگام باشند در غیر این صورت حق آن را ادا نکرده اند.
مخصوصا تعبیر به ((سابقین بالخیرات)) آنچنان مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که تقدم در همه جنبه های مثبت زندگی اعمال نیک را شامل می شود.
آری حاملان چنان میراثی تنها چنین کسانی می توانند باشند.
حتی آنها که به این هدیه بزرگ آسمانی پشت می کنند و حرمتش را نگاه نمی دارند به مصداق ((ظالم لنفسه)) بر خویشتن ستم می کنند، چرا که محتوای آن چیزی جز نجات و خوشبختی و پیروزی آنها نیست ، آنکس که نسخه شفا بخشی را پشت سر می افکند به ادامه درد و رنج خود کمک کرده است ، و آنکس که به هنگام طی طریق ظلمانی چراغ روشن خود را می شکند خویشتن به بیراهه و پرتگاه سوق می دهد چرا که خداوند از همگان بی نیاز و مستغنی است .
در عین حال این گروه گنهکار نباید این حقیقت را فراموش کنند که آنها نیز به مضمون آیه فوق در زمره ((برگزیدگان پروردگار)) بوده اند و بالقوه این استعداد را دارند که مرحله ((ظلم)) را پشت سر نهاده ، به مرحله ((مقتصد)) و میانه رو گام بگذارند، و از آنجا پرواز کرده به اوج افتخار ((سابقین بالخیرات)) برسند که آنها نیز از نظر فطرت و ساختمان روحی برگزیدگان حقند. فاطر
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 267
آیه 33 - 35
آیه و ترجمه
جَنَّت عَدْنٍ یَدْخُلُونهَا یحَلَّوْنَ فِیهَا مِنْ أَساوِرَ مِن ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤ اً وَ لِبَاسهُمْ فِیهَا حَرِیرٌ(33)
وَ قَالُوا الْحَمْدُ للَّهِ الَّذِی أَذْهَب عَنَّا الحْزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شکُورٌ(34)
الَّذِی أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضلِهِ لا یَمَسنَا فِیهَا نَصبٌ وَ لا یَمَسنَا فِیهَا لُغُوبٌ(35)
ترجمه :
33 - (پاداش آنها) باغهای جاویدان بهشت است که وارد آن می شوند، در حالی که به دستبندهائی از طلا و مروارید آراسته اند و لباسشان در آنجا از حریر است !
34 - آنها می گویند حمد (و ستایش) برای خداوندی است که اندوه را از ما برطرف ساخت ، چرا که پروردگار ما غفور و شکور است .
35 - خداوندی که با فضل خود ما را در این سرای اقامت (جاویدان) جای داد که نه در آنجا رنجی به ما می رسد و نه سستی و واماند! تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 268

تفسیر:
آنجا که نه غمی است ، نه رنجی ، و نه درماندگی !
این آیات در حقیقت نتیجه ای است برای آنچه در آیات گذشته آمده بود، می فرماید: ((پاداش پیشگامان در خیرات و نیکیها، باغهای جاویدان بهشت است که همگی در آن وارد می شوند)) (جنات عدن یدخلونها).
جنات جمع جنة به معنی باغ و ((عدن)) به معنی استقرار و ثبات است ، و معدن را به این جهت معدن می گویند که جایگاه استقرار فلزات و جواهرات است ، بنا بر این ((جنات عدن)) باغهای جاویدان بهشتی است .
به هر حال این تعبیر نشان می دهد که نعمتهای عظیم بهشتی جاودانی و ثابت است ، و همچون مواهب دنیای مادی آمیخته به اضطراب ناشی از بیم زوال نیست ، بهشتیان نه تنها باغی از بهشت که باغهای بسیاری در اختیار دارند.
سپس به سه بخش از نعمتهای بهشتی که بعضی جنبه مادی دارد و ظاهری ، و بعضی جنبه معنوی و باطنی ، و قسمتی نیز ناظر به نفی و طرد هر گونه مانع و مزاحم است اشاره کرده ، می گوید:
((این پیشگامان در خیرات در آن بهشت جاویدان به دستبندهائی از طلا و مروارید آراسته اند و لباسشان در آنجا حریر است))! (یحلون فیها من اساور من ذهب و لؤ لؤ ا و لباسهم فیها حریر).
آنها در این دنیا به زرق و برقها بی اعتنائی کردند، و خود را اسیر زور زیور

نساختند، و در حالی که محرومان لباس کرباس هم در تن نداشتند در بند لباسهای فاخر نبودند، خداوند به جبران اینها در جهان دیگر بهترین لباسهای و زیورها را بر آنها می پوشاند.
آنها در این جهان ظاهر خویش را به خیرات آراستند خدا نیز در جهان دیگر که جهان تجسم اعمال است ظاهرشان را به انواع زیورها می آراید.
بارها گفته ایم : الفاظ ما که برای زندگی محدود این جهان وضع شده هرگز نمی تواند بیانگر مفاهیم عالم بزرگ قیامت باشد، برای بیان آن نعمتها الفبای دیگر و فرهنگ و قاموس دیگری لازم است ، ولی به هر حال برای اینکه شبحی از آن نعمتهای بزرگ برای ما زندانیان این جهان نشان داده شود باید از توانائی ناچیز همین الفاظ در تبیین آن نعمتها کمک گیریم .
بعد از ذکر این نعمت مادی به نعمت معنوی خاصی اشاره کرده می فرماید: ((آنها می گویند حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که غم و اندوه را از ما بر طرف ساخت)) (و قالوا الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن).
آنها از این موهبت عظیم که نصیبشان شده ، و تمام عوامل غم و اندوه به برکت لطف الهی از محیط زندگانیشان دور گشته ، و آسمان روحشان از

لکه های ابرهای تاریک اندوه پاک شده ، خدا را حمد و ستایش می کنند، نه ترسی از عذاب الهی دارند نه وحشتی از مرگ و فنا، نه موجبات ناامنی خاطر فراهم است ، و نه آزار بداندیشان و تحمیلات ناپاکان و جباران و همنشینی بدان و نااهلان .
بعضی از مفسران این حزن و اندوه را اشاره به غمهائی نظیر آنچه در دنیا است دانسته اند، و بعضی اشاره به اندوهی که در محشر در باره نتیجه کار خود دارند می دانند، در حالی که این دو تفسیر با هم تضادی ندارند و می تواند در معنی آیه جمع باشد.
((حزن)) (بر وزن عدم) و ((حزن)) (بر وزن مزد) چنانکه در بسیاری
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 270
از کتب لغت و تفسیر آمده هر دو به یک معنی است ، و در اصل به معنی ناهمواری زمین است ، و از آنجا که غم و اندوه روح انسان را ناهموار و خشن می سازد، این تعبیر در این معنی به کار رفته است .
سپس این مؤ منان بهشتی می افزایند: ((پروردگار ما غفور و شکور است)) (ان ربنا لغفور شکور).
با وصف غفوریتش اندوه سنگین لغزشها و گناهان را بر طرف ساخته ، و با وصف شکوریتش مواهب جاودانی که هرگز سایه شوم غم بر آنها نمی افتد به ما ارزانی داشته .
گناهان بسیار ما را غفرانش پوشانده ، و اعمال اندک و ناچیز ما را با شکوریتش پاداش فراوان بخشیده .
سرانجام به سراغ آخرین نعمت که نبودن عوارض ناراحتی و عوامل مشقت و خستگی و رنج و تعب است رفته ، از قول آنها می گوید: ((ستایش برای آن خدائی است که با فضل خود ما را در این سرای اقامت جاویدان جای داد که نه در آنجا رنج و تعبی به ما می رسد و نه خستگی و واماندگی))! (الذی احلنا دار المقامة من فضله لا یمسنا فیها نصب و لا یمسنا فیها لغوب).
از یکسو آنجا سرای اقامت است و چنان نیست که انسان تا می خواهد به محیط آن آشنا شود و به آن دل ببندد بانگ ((الرحیل)) سر داده شود.
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 271
و از سوی دیگر با اینکه عمر طولانی آن به ابدیت می پیوندد و در چنین مدتی قاعدتا انتظار تعب و درد و مشقتی می رود مطلقا در آنجا خبری از این امور نیست ، حتی طول مدت نیز باعث ملال و خستگی نمی شود که هر روز نعمت جدید و جلوه تازهای از نعمتها و جلوه های پروردگار به بهشتیان ارائه می شود.
((نصب)) (بر وزن حسب) به معنی مشقت و زحمت است و ((لغوب)) را نیز بسیاری از ارباب لغت و مفسران به همین معنی دانسته اند، در

حالی که بعضی میان این دو چنین فرق گذاشته اند: ((نصب)) را به مشقتهای جسمانی می گویند، و ((لغوب)) را به تعب و زحمت روحانی .
بعضی نیز ((لغوب)) را به معنی سستی و واماندگی ناشی از مشقت و رنج دانسته اند، و به این ترتیب ((لغوب)) نتیجه ((نصب)) می شود.
و به این ترتیب در آنجا نه عوامل مشقت بار جسمانی وجود دارد، نه از اسباب رنج روحی خبری است . فاطر
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 272
آیه 36-38
آیه و ترجمه
وَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لا یُقْضی عَلَیْهِمْ فَیَمُوتُوا وَ لا یخَفَّف عَنْهُم مِّنْ عَذَابِهَا کَذَلِک نجْزِی کلَّ کفُور(36)
وَ هُمْ یَصطرِخُونَ فِیهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صلِحاً غَیرَ الَّذِی کنَّا نَعْمَلُ أَ وَ لَمْ نُعَمِّرْکُم مَّا یَتَذَکرُ فِیهِ مَن تَذَکَّرَ وَ جَاءَکُمُ النَّذِیرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظلِمِینَ مِن نَّصِیر(37)
إِنَّ اللَّهَ عَلِمُ غَیْبِ السمَوَتِ وَ الاَرْضِ إِنَّهُ عَلِیمُ بِذَاتِ الصدُورِ(38)
ترجمه :
36 - کسانی که کافر شدند آتش دوزخ برای آنها است ، هرگز فرمان مرگ آنها صادر نمی شود تا بمیرند، و نه چیزی از عذابش از آنها تخفیف داده می شود، اینگونه هر کفران کننده ای را کیفر می دهیم .
37 - آنها در دوزخ فریاد می زنند پروردگارا! ما را خارج کن تا عمل صالح بجا آوریم غیر از آنچه انجام می دادیم ! (در پاسخ به آنها گفته می شود) آیا شما را به اندازه ای تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 273
که انسان در آن متذکر می شود عمر ندادیم ؟ و انذار کننده (الهی) به سراغ شما نیامد؟ سپس بچشید که برای ظالمان هیچ یاوری نیست !
38 - خداوند از غیب آسمانها و زمین آگاه است و هم او آنچه را در درون دلها است می داند.
تفسیر:
ما را باز گردانید تا عمل صالح انجام دهیم !
معمولا قرآن در کنار ((وعده ها)) به ((وعیدها)) و در کنار ((بشارتها)) به ((انذارها)) می پردازد تا دو عامل خوف و رجاء را که انگیزه حرکت تکاملی است تقویت کند چرا که انسان به مقتضای حب ذات تحت تاثیر غریزه ((جلب منفعت)) و ((دفع ضرر)) است ، لذا در تعقیب آیات گذشته که از پاداشهای عظیم و روح پرور مؤ منان پیشی گیرنده در خیرات سخن می گفت در آیات مورد بحث از مجازات دردناک کافران سخن می گوید.
در اینجا نیز سخن از مجازاتهای مادی و معنوی است .
نخست می فرماید: ((آنها که راه کفر را پیش گرفتند آتش دوزخ برای آنها

است)) (و الذین کفروا لهم نار جهنم).
همانگونه که بهشت دار مقام و سرای جاویدان است ، دوزخ نیز برای این گروه جایگاه ابدی است .
سپس می افزاید: ((هرگز فرمان مرگ آنها صادر نمی شود تا بمیرند)) و از این رنج و الم رهائی یابند (لا یقضی علیهم فیموتوا).
با اینکه آن آتش سوزان و آنهمه عذاب دردناک هر لحظه می تواند آنها را به کام مرگ فرو برد ولی چون فرمان خداوند که همه چیز - و از جمله مرگ و حیات - به دست او است صادر نشده ، نمی میرند، باید زنده بمانند

الهی را بچشند.
مرگ برای این گونه اشخاص یک دریچه نجات است ، اما با جمله گذشته این دریچه بسته شده ، باقی می ماند دریچه دیگر و آن اینکه زنده بمانند و مجازاتشان تدریجا تخفیف یابد، و یا تحمل آنها را بیفزاید تا نتیجه آن تخفیف درد و رنج باشد، این دریچه را نیز با جمله دیگری می بندد و می گوید: ((چیزی از عذاب دوزخ از آنها تخفیف داده نخواهد شد)) (و لا یخفف عنهم من عذابها).
و در پایان آیه به عنوان تاکید بر قاطعیت این وعید الهی می فرماید: ((این گونه هر کفران کننده ای را جزا می دهیم))! (کذلک نجزی کل کفور).
آنها که در درجه اول نعمت وجود انبیا و کتب آسمانی را کفران کردند، سپس سرمایه های خداداد را که می توانست برای نیل به سعادت به آنها کمک کند به باد فنا دادند، آری جزای کفران کننده سوختن در عذاب دردناک آتش است ، آتشی که با دست خود آن را در زندگی دنیا افروخته و هیزمش را افکار و اعمال و وجود او تشکیل می دهد.
و چون ((کفور)) صیغه مبالغه است معنی عمیقتری از ((کافر)) دارد، به علاوه واژه ((کافر)) در مقابل مؤ من به کار میرود ولی کفور در مورد کفران تمام نعمتها، لذا مفهوم آن گسترده تر است ، به این ترتیب ((کفور)) اشاره به کسانی است که همه نعمتهای الهی را کفران کرده اند و تمام درهای رحمت او را در این جهان به روی خود بسته اند، لذا در آخرت نیز خدا تمام درهای نجات را به روی آنها می بندد.
آیه بعد به قسمت دیگری از عذاب دردناک آنها پرداخته ، و انگشت روی بعضی از نکات حساس در این زمینه گذارده ، می گوید: ((آنها در دوزخ فریاد می زنند که ای پروردگار ما! ما را از اینجا خارج کن تا عمل صالحی

غیر از آنچه انجام می دادیم (و هم یصطرخون فیها ربنا اخرجنا نعمل صالحا غیر الذی کنا نعمل).
آری آنها با مشاهده نتائج اعمال سوء خود در ندامت عمیقی فرو می روند،

و از پرده دل فریاد می کشند، و تقاضای محالی می کنند، تقاضای بازگشت به دنیا برای انجام اعمال صالح .
تعبیر به ((صالحا) (به صورت نکره) اشاره به این است که ما کمترین عمل صالحی انجام ندادیم ، و لازمه اش این است که اینهمه عذاب و رنج برای کسانی است که هیچ راهی به سوی خدا در زندگی نداشته اند و غرق در عصیان و گناه بودند، بنا بر این انجام پاره ای از اعمال صالح نیز ممکن است مایه نجات گردد.
تعبیر به ((نعمل)) که فعل مضارع است و دلیل بر استمرار می باشد نیز تاکیدی بر همین معنی است که ما پیوسته مشغول اعمال ناصالح بودیم .
بعضی از مفسران گفته اند: توصیف ((صالح)) به جمله ((کنا نعمل)) نکته لطیفی در بر دارد، و آن اینکه ما اعمال زشت خود را بر اثر تزیین هوای نفس و شیطان اعمال صالح می پنداشتیم ، الان تصمیم داریم بر گردیم و اعمال صالح واقعی غیر از آنچه داشتیم بجا آوریم .
آری گناهکار در آغاز کار طبق فطرت پاک انسانی زشتی اعمال خود را درک می کند، ولی کمکم به آن خو می گیرد و قبح آن در نظرش کاسته می شود، کمکم از این فراتر می رود، و در نظرش خوب جلوه می کند، چنانکه قرآن می گوید: (زین لهم سوء اعمالهم) اعمال زشتشان در نظرشان زینت داده شده است (توبه - 37).
و گاه می گوید: و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا: ((آنها چنین می پندارند

که عمل نیکی انجام می دهند)) (کهف - 104).
به هر حال در برابر این تقاضا یک پاسخ قاطع از سوی خداوند به آنها داده می شود، می فرماید: آیا به شما به مقدار کافی برای بیداری و تذکر عمر ندادیم ؟! (او لم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر).
((و آیا بیم دهنده الهی به سراغ شما نیامد))؟! (و جاءکم النذیر).
اکنون که چنین است و تمام وسائل نجات در اختیارتان بوده و از آن بهره نگرفتید باید در همین جا گرفتار باشید پس بچشید که برای ستمگران یار و یاوری نیست ! (فذوقوا فما للظالمین من نصیر).
این آیه با صراحت می گوید: شما چیزی کم نداشتید، زیرا به اندازه کافی فرصت در اختیارتان بود، و به مقدار لازم انذار کننده الهی به سراغ شما آمد، و این دو رکن بیداری و نجات حاصل گشت ، بنا بر این عذر و بهانه ای برای شما وجود ندارد، اگر مهلت کافی نداشتید عذری بود، و اگر مهلت داشتید و معلم و مربی و رهبر و هادی به سراغ شما نمی آمد باز عذری ، اما با وجود این دو دیگر چه عذر و بهانه ای ؟!
((نذیر)) (بیم دهنده) معمولا در آیات قرآن اشاره به وجود انبیاء مخصوصا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) است ، ولی بعضی از مفسران

در اینجا معنی گسترده تری برای آن ذکر کرده اند که هم پیامبران را شامل میشود و هم کتب آسمانی و هم حوادث بیدار کننده همچون مرگ دوستان و نزدیکان و پیری و ناتوانی ، بخصوص که در اشعار عرب کلمه ((نذیر)) در معنی پیری بسیار به کار رفته است مانند شعر زیر:
راءیت الشیب من نذر المنایا
لصاحبه و حسبک من نذیر!:((من موی سپید پیری را از انذار کنندگان مرگ برای صاحبش دیدم و همین نذیر برای تو کافی است)). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 277
این نکته نیز شایان توجه است که در روایات اسلامی در باره حدی از عمر که برای بیداری و تذکر انسان کافی است تعبیرات گوناگونی وارد شده است : در بعضی به شصت سال تفسیر شده ، چنانکه در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم : من عمره الله ستین سنة فقد اعذر الیه : ((کسی را که خدا شصت سال عمر به او داده راه عذر را بر او بسته)).
همین معنی از امیر مؤ منان علی (علیهالسلام) نیز نقل شده است .
در حدیث دیگری از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می خوانیم : اذا کان یوم القیامة نودی (این) ابناء الستین ؟ و هو العمر الذی قال الله فیه : او لم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر:
((هنگامی که روز قیامت شود منادی ندا کند انسانهای شصت ساله کجا هستند؟ این همان عمری است که خداوند در باره آن فرموده : آیا ما شما را به مقداری که افراد متذکر شوند عمر ندادیم))؟!.
ولی در حدیث دیگری از امام صادق (علیهالسلام) مقدار آن فقط هیجده سال تعیین شده است .
البته ممکن است روایت اخیر اشاره به حداقل ، و روایات قبل اشاره به حداکثر باشد، بنا بر این منافاتی میان این روایات نیست ، حتی بر سنین دیگر نیز - به تفاوت افراد - قابل تطبیق است ، و به هر حال گسترده گی مفهوم آیه محفوظ خواهد بود.
در آخرین آیه مورد بحث به تقاضائی که کفار در دوزخ برای بازگشت به دنیا دارند پاسخ می گوید: خداوند غیب آسمانها و زمین را می داند، چنین تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 278
خدائی مسلما از آنچه در درون دلها است آگاه است (ان الله عالم غیب السموات و الارض انه علیم بذات الصدور).
در حقیقت جمله اول دلیلی است بر جمله دوم ، یعنی چگونه ممکن است خداوند از اسرار درون دلها بیخبر باشد در حالی که تمام اسرار زمین و آسمان و غیب عالم هستی برای او آشکار است ؟
آری او میداند اگر به درخواست دوزخیان پاسخ مثبت گفته شود و باز به

دنیا برگردند همان اعمال گذشته را ادامه خواهند داد، همانگونه که در آیه 28 سوره انعام صریحا آمده است : و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم الکاذبون ((اگر باز گردند به سراغ همان کارهائی میروند که از آن نهی شده بودند، آنها دروغ می گویند)).
علاوه بر این ، آیه هشداری است به همه مؤ منان که در اخلاص نیات خویش بکوشند و جز خدا کسی را در نظر نداشته باشند که اگر کمترین ناخالصی در نیت و انگیزه آنها باشد او که از همه غیوب آگاه است آنرا می داند و بر طبق آن جزا می دهد.
نکته ها:
1 - منظور از ذات الصدور چیست ؟
در آیات بسیاری از قرآن مجید (بیش از 10 آیه) این جمله عینا یا با تفاوت مختصری تکرار شده است : ان الله علیم بذات الصدور.
واژه ((ذات)) که مذکر آن ((ذو)) می باشد در اصل به معنی ((صاحب)) آمده است ، هر چند در تعبیرات فلاسفه به معنی عین و حقیقت و گوهر اشیاء به کار می رود، اما به گفته راغب در مفردات این اصطلاحی است که در کلام عرب وجود ندارد. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 279
بنا بر این جمله ان الله علیم بذات الصدور مفهومش این می شود که خداوند از صاحب و مالک دلها با خبر است ، این جمله کنایه لطیفی از عقائد و نیات انسانها است ، چرا که اعتقادات و نیات هنگامی که در دل مستقر شوند گوئی مالک قلب انسان می گردند، و بر آن حکومت می کنند، و به همین دلیل این عقائد و نیات صاحب و مالک دل انسانی محسوب می شود.
این همان است که بعضی از بزرگان علما از آن استفاده کرده و در این عبارت آنرا مجسم کرده اند: ((الانسان آرائه و افکاره ، لا صورته و اعضائه))! ((انسان همان عقائد و افکارش میباشد نه صورت و اعضاء پیکرش)).
2 - هیچ راه بازگشتی وجود ندارد!
مسلما قیامت و زندگی بعد از مرگ یک مرحله تکاملی نسبت به دنیا است و بازگشت از آن به این جهان معقول نیست ، آیا ما میتوانیم به دیروز باز گردیم ؟ آیا نوزاد می تواند به دوران جنینی باز گردد؟ و آیا میوه ای که از شاخه جدا شده امکان دارد به شاخه باز گردد؟ به همین دلیل بازگشت به دنیا برای اهل آخرت ممکن نیست .
تازه به فرض چنین بازگشتی امکان پذیر باشد مسلما انسان فراموشکار به همان روش پیشین خود ادامه خواهد داد!
راه دور نرویم ، ما بارها خود را آزموده ایم که در شرائط خاصی که در تنگنا قرار می گیریم با خدای خود مخلصانه قرارها می گذاریم ، ولی همین که آن شرائط تغییر کرد قول و قرارها را به کلی فراموش می کنیم ، مگر

کسانی که به راستی تحول عمیقی پیدا میکنند، نه تحولی مشروط به همان شرائط که با عوض شدن آن به حال اول باز می گردد. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 280
این حقیقت در آیات متعددی از قرآن مجید آمده است ، از جمله در آیه 28 سوره انعام که در بالا اشاره شد که قرآن صریحا چنین اشخاصی را تکذیب کرده می گوید: اگر باز گردند برنامه همان برنامه سابق است .
ولی در آیه 53 اعراف تنها به این قناعت میکند که آنها افراد زیانکاری هستند ولی به درخواستشان برای بازگشت صریحا پاسخی نمی گوید: فهل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا او نرد نعمل غیر الذی کنا نعمل قد خسروا انفسهم و ظل عنهم ما کانوا یفترون :
((آیا امروز شفیعانی برای ما پیدا می شود تا برای ما شفاعت کنند؟ یا به ما اجازه می دهند که باز گردیم و غیر از آنچه عمل می کردیم انجام دهیم ؟ آنها سرمایه وجود خویش را از دست دادند و زیان کردند، و افتراهائی را که می بستند همه گم شدند، و اثری از معبودهای ساختگی آنها در آنجا پیدا نمی شود))!
همین معنی در آیات 107 و 108 سوره مؤ منون به گونه ای دیگر آمده است : ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون قال اخسئوا فیها و لا تکلمون : پروردگارا ما را از دوزخ خارج کن اگر ما باز گشتیم (و همان اعمال را تکرار کردیم) ما ستمکاریم در پاسخ آنها میفرماید: دور شوید و با من سخن مگوئید!
به هر حال اینها تقاضائی است بیهوده ، و آرزوهائی است محال ، و شاید خود آنها نیز کم و بیش میدانند اما از شدت استیصال و بیچارگی این تقاضا را تکرار میکنند، باید تا امروز فرصت در دست داریم هر چه میخواهیم انجام دهیم . فاطر
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 281
آیه 39 - 41
آیه و ترجمه
هُوَ الَّذِی جَعَلَکمْ خَلَئف فِی الاَرْضِ فَمَن کَفَرَ فَعَلَیْهِ کُفْرُهُ وَ لا یَزِیدُ الْکَفِرِینَ کُفْرُهُمْ عِندَ رَبهِمْ إِلا مَقْتاً وَ لا یَزِیدُ الْکَفِرِینَ کُفْرُهُمْ إِلا خَساراً(39)
قُلْ أَ رَءَیْتُمْ شرَکَاءَکُمُ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَرُونی مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الاَرْضِ أَمْ لهُمْ شِرْکٌ فی السمَوَتِ أَمْ ءَاتَیْنَهُمْ کِتَباً فَهُمْ عَلی بَیِّنَتٍ مِّنْهُ بَلْ إِن یَعِدُ الظَلِمُونَ بَعْضهُم بَعْضاً إِلا غُرُوراً(40)
إِنَّ اللَّهَ یُمْسِک السمَوَتِ وَ الاَرْض أَن تَزُولا وَ لَئن زَالَتَا إِنْ أَمْسکَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّن بَعْدِهِ إِنَّهُ کانَ حَلِیماً غَفُوراً(41) تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 282
ترجمه :
39 - او کسی است که شما را جانشینان در زمین قرار داد، هر کس کافر

شود به زیان خودش خواهد بود و کافران را کفرشان جز خشم و غضب در نزد پروردگار چیزی نمی افزاید، و (نیز) کفرشان جز زیان و خسران چیزی بر آنها اضافه نمی کند.
40 - بگو آیا فکر نمی کنید این معبودانی را که شریک خدا قرار داده اید به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده اند؟ یا اینکه شرکتی در (آفرینش و مالکیت) آسمانها دارند؟ یا به آنها کتابی (آسمانی) داده ایم و دلیلی از آن برای (شرک) خود دارند؟ نه هیچیک از اینها نیست ، ظالمان فقط وعده های دروغین به یکدیگر می دهند!
41 - خداوند آسمانها و زمین را نگاه می دارد تا از نظام خود منحرف نشوند و هر گاه منحرف گردند کسی جز او نمی تواند آنها را نگاه دارد او حلیم و غفور است .
تفسیر:
آسمانها و زمین با دست قدرت او برپاست !
به دنبال بحثهائی که در آیات گذشته پیرامون سرنوشت کفار و مشرکان آمده بود، در آیات مورد بحث از طریق دیگری آنها را مورد باز خواست قرار داده ، بطلان طریقه آنها را با دلائل آشکاری روشن می سازد:
نخست می گوید: او کسی است که شما را جانشینان در زمین قرار داد (هو الذی جعلکم خلائف فی الارض).
((خلائف)) در اینجا خواه به معنی جانشینان و نمایندگان خدا در زمین باشد، خواه به معنی جانشینان اقوام پیشین (هر چند معنی دوم در اینجا نزدیکتر به نظر می رسد) دلیل بر نهایت لطف خداوند بر انسانهاست که همه امکانات زندگی را در اختیار آنها گذاشته است .
او عقل و شعور و فکر و هوش داده ، او انواع نیروهای جسمانی را به انسان ارزانی داشته ، او صفحه روی زمین را مملو از انواع نعمتها کرده ، و او طریقه تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 283
استفاده کردن از این امکانات را به انسان آموخته است ، با اینحال چگونه ولی نعمت اصلی خود را فراموش کرده ، دست به دامن معبودهای خرافی و ساختگی می زند؟!
در حقیقت این جمله بیان توحید ربوبیت است که خود دلیلی بر توحید عبادت می باشد.
این جمله در ضمن هشداری است به همه انسانها که بدانند دوران آنها ابدی و جاودانی نیست ، همانگونه که آنها جانشین اقوام دیگر شدند پس از چند روزی آنها نیز می روند و اقوام دیگری جانشین آنها خواهند شد، لذا درست باید بنگرند که در این چند روز زندگی چه میکنند؟ چه آینده ای را برای خود رقم می زنند؟ و چگونه تاریخی از آنها در جهان یادگار می ماند؟!
به همین دلیل بلافاصله می گوید: هر کس کافر شود کفر او به زیان خودش

خواهد بود (فمن کفر فعلیه کفره).
((و کفر کافران در نزد پروردگارشان چیزی جز خشم و غضب نمی افزاید)) (و لا یزید الکافرین کفرهم عند ربهم الا مقتا).
و به هر حال ((کفرشان چیزی جز زیان و خسران به آنان نمی افزاید)) (و لا یزید الکافرین کفرهم الا خسارا).
در حقیقت دو جمله اخیر تفسیری است بر جمله ((من کفر فعلیه کفره)) زیرا این جمله می گوید: کفر انسان تنها به زیان خود او تمام میشود، سپس دو دلیل برای این مساله اقامه می کند:
نخست اینکه این کفران و بیایمانی در نزد پروردگار آنها که بخشنده همه نعمتها است چیزی جز خشم و غضب ببار نمی آورد.
دیگر اینکه : علاوه بر خشم الهی این کفر چیزی جز زیان بر آنها نمی افزاید سرمایه عمر و هستی خویش را از کف میدهند، و شقاوت و انحطاط و

و ظلمت را برای خود می خرند، چه زیانی از این بالاتر؟!
و هر یک از این دو دلیل برای محکوم ساختن این روش نادرست کافی است .
تکرار ((لا یزید)) (نمی افزاید) آن هم به صورت فعل مضارع که دلیل بر استمرار است اشاره ای به این حقیقت است که انسان طبعا در جستجوی افزایش و زیاده است ، اگر در مسیر توحید قرار گیرد افزایش سعادت و کمال خواهد داشت ، و اگر در مسیر کفر گام نهد افزایش خشم و غضب پروردگار و زیان و خسران نصیبش خواهد شد.
این نکته نیز لازم به یادآوری است که خشم و غضب در مورد پروردگار نه به آن معنی است که در مورد انسانها می باشد، زیرا خشم در انسان یکنوع هیجان و برافروختگی درونی است که سرچشمه حرکات تند و شدید و خشن میشود، و نیروهای وجود انسان را برای دفاع ، یا گرفتن انتقام ، بسیج میکند، ولی در مورد پروردگار هیچیک از این مفاهیم که از آثار موجودات متغیر و ممکن است وجود ندارد، بلکه خشم الهی به معنی برچیدن دامنه رحمت و دریغ داشتن لطف از کسانی است که مرتکب اعمال زشتی شده اند.
آیه بعد پاسخ قاطع دیگری به مشرکان میدهد و به آنها خاطر نشان می سازد که اگر انسان از چیزی تبعیت میکند یا به آن دل میبندد باید دلیلی از عقل بر آن داشته باشد، یا دلیلی از نقل قطعی ، شما که هیچیک از این دو را در اختیار ندارید تکیه گاهی جز فریب و غرور نخواهید داشت .
می فرماید: ((به آنها بگو آیا فکر نمی کنید این معبودهای ساختگی که شما آنها را شریک خدا پنداشته اید به من نشان دهید چه چیزی را از زمین آفریده اند))؟! (قل اراءیتم شرکائکم الذین یدعون من دون الله ارونی ما

ذا خلقوا من الارض). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 285
((یا اینکه در آفرینش آسمان شریکند))؟! (ام لهم شرک فی السموات).
با این حال پرستش آنها چه دلیلی دارد؟! معبود بودن فرع بر خالق بودن است ، اکنون که شما می دانید خالق آسمان و زمین منحصرا خدا است ، معبود هم غیر از او نخواهد بود چرا که همیشه توحید خالقیت دلیل در توحید عبودیت است .
حال که ثابت شد هیچ دلیل عقلی برای مدعای شما نیست ، آیا دلیلی از نقل در اختیار دارید؟ آیا کتابی (آسمانی) در اختیار آنها گذارده ایم و آنها دلیل روشنی از آن بر کار خود دارند؟! (ام آتیناهم کتابا فهم علی بینة منه).
نه آنها هیچ دلیل و بینه و برهان روشنی از کتب الهی در اختیار ندارند.
پس سرمایه آنها چیزی جز مکر و فریب نیست بلکه این ستمگران به یکدیگر وعده های دروغین میدهند (بل ان یعد الظالمون بعضهم بعضا الا غرورا).
به تعبیر دیگر: اگر بت پرستان و سایر مشرکان از هر گروه و هر صنف ادعا دارند بتها قدرتی در انجام خواسته های آنها در روی زمین دارند باید نمونه ای از خلقت زمینی آنها را ارائه دهند.
و اگر معتقدند که این بتها مظهر فرشتگان و ملائکه و مقدسین آسمانی هستند - همانگونه که عقیده جمعی از آنها بود - باید شرکت آنها را در آفرینش آسمانها نشان دهند.
و اگر معتقدند که اینها شریک در خلقت نیستند تنها مقام شفاعت به آنها واگذار شده - همانگونه که بعضی ادعا داشتند - باید سندی از کتب آسمانی برای اثبات این مدعا بیاورند. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 286
حال که هیچیک از این مدارک را در اختیار ندارند پس ستمگران فریبکاری هستند که در گوش یکدیگر سخنان دروغین می گویند.
قابل توجه اینکه منظور از زمین و آسمان در اینجا مجموعه مخلوقات زمینی و آسمانی است ، و تعبیر به خلقت در مورد زمین و شرکت در مورد آسمان اشاره به این است که شرکت در آسمانها باید از طریق خلقت باشد.
و تعبیر به ((کتابا)) به صورت نکره آن هم با استناد به پروردگار، اشاره به این است که در هیچیک از کتب آسمانی کوچکترین دلیلی بر مدعای آنها نیست .
تعبیر به ((بینة)) اشاره به این است که دلیل روشن را از کتب آسمانی می توان یافت .
تعبیر به ((ظالمون)) بار دیگر تاکیدی است بر این معنی که شرک ظلم و ستم آشکار است .

تعبیر به وعده های ((غرور)) ناظر به این است که بت پرستان این خرافات و اوهام را به صورت وعده های تو خالی از یکدیگر میگرفتند، و به صورت شایعه و تقلیدهای بی اساس بعضی به بعض دیگر القا می کردند.
در آیه بعد سخن از حاکمیت خدا بر مجموعه آسمانها و زمین است ، و در حقیقت بعد از نفی دخالت معبودهای ساختگی در جهان هستی به اثبات توحید خالقیت و ربوبیت پرداخته ، می فرماید: خداوند آسمانها و زمین را نگه می دارد تا از مسیر خود منحرف نشوند و زائل نگردند (ان الله یمسک السموات و الارض ان تزولا).
نه تنها آفرینش در آغاز با خدا است که نگهداری و تدبیر و حفظ آنها نیز به دست قدرت او است ، بلکه آنها هر لحظه آفرینش جدیدی دارند، و هر

خلقت نوینی ، و فیض هستی لحظه به لحظه از آن مبداء فیاض به آنها می رسد، که اگر لحظه ای رابطه آنها با آن مبدء بزرگ قطع شود راه فنا و نیستی را پیش می گیرند:
اگر نازی کند یکدم
فرو ریزند قالبها!درست است که آیه روی مساله حفظ نظام عالی هستی تکیه میکند، ولی همانگونه که در بحثهای فلسفی به ثبوت رسیده ممکنات در بقای خود همانگونه نیازمند به مبدء هستند که در حدوث خود، و به این ترتیب حفظ نظام جز ادامه آفرینش جدید و فیض الهی چیزی نیست .
قابل توجه اینکه کرات آسمانی بی آنکه به جائی بسته باشند میلیونها سال در قرارگاه خود یا مداری که برای آنها تعیین شده در حرکتند، بی آنکه کمترین انحراف پیدا کنند، همانگونه که نمونه آن را در منظومه شمسی می نگریم ، کره زمین ما میلیونها بلکه میلیاردها سال است بر دور آفتاب در مسیر خود با نظم دقیقی که از تعادل نیروی جاذبه و دافعه سرچشمه می گیرد می چرخد و سر بر فرمان پروردگار دارند.
سپس به عنوان تاکید می افزاید: و هر گاه بخواهند از محل و مسیر خود خارج شوند کسی غیر از خداوند نمی تواند آنها را نگاهداری کند (و لئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده).
نه بتهای ساختگی شما، نه فرشتگان ، و نه غیر آنها، هیچکس قادر بر این کار نیست .
در پایان آیه برای اینکه راه توبه را به روی مشرکان گمراه نبندد و اجازه بازگشت در هر مرحله به آنها دهد میفرماید: خداوند همیشه حلیم و غفور است (ان الله کان حلیما غفورا).
به مقتضای حلمش در مجازات آنها تعجیل نمیکند و به مقتضای غفوریتش

توبه آنها را با شرائطش در هر مرحله که باشد پذیرا می شود. بنا بر این

ذیل آیه ناظر به وضع مشرکان و شمول رحمت الهی نسبت به آنان به هنگام توبه و بازگشت است .
بعضی از مفسران این دو وصف را در ارتباط با نگهداری آسمان و زمین دانسته اند، چرا که زوال آنها عذاب و مصیبت است ، و خداوند به مقتضای حلم و غفرانش این عذاب و مصیبت را دامنگیر مردم نمیکند، هر چند گفتار و اعمال بسیاری از آنها ایجاب میکند که این عذاب نازل گردد، همانگونه که در آیات 88 تا 90 سوره مریم آمده است و قالوا اتخذ الله ولدا لقد جئتم شیئا ادا تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا: آنها گفتند خداوند رحمان فرزندی برای خود اختیار کرده ، چه سخن زشت و زننده ای ؟! نزدیک است آسمانها به خاطر این سخن از هم متلاشی گردد، و زمین شکافته شود، و کوهها به شدت فرو ریزد.
این نکته نیز قابل توجه است که جمله و لئن زالتا... به این معنی نیست که اگر آنها زائل شوند کسی جز خداوند آنها را نگهداری نمی کند، بلکه به این معنی است که اگر در آستانه زوال و سقوط قرار گیرند تنها خدا می تواند آنها را حفظ کند، و گرنه حفظ کردن بعد از زوال مفهومی ندارد.
بارها در طول تاریخ بشر این نکته پیش آمده است که بعضی از ستاره شناسان پیش بینی کرده اند که ممکن است فلان ستاره دنباله دار و یا غیر آن در مسیر خود از کنار کره زمین بگذرد و احتمالا با آن تصادف کند، این پیش بینیها افکار تمام جهانیان را در نگرانی فرو برده است ، در این شرایط این احساس برای همه پیدا میشده که در مقابل این ماجرا هیچ کاری از هیچکس ساخته نیست ، چرا که اگر فلان کره آسمانی به سوی زمین بیاید و تحت تاثیر جاذبه با یکدیگر بر خورد کنند اثری از تمدن چندین هزار ساله بشر، و حتی موجودات زنده دیگر بر صفحه تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 289
زمین باقی نخواهد ماند، و هیچ قدرتی جز قدرت پروردگار قادر به جلوگیری از این حادثه نیست .
در این گونه حالات همگان احساس نیاز مطلق به خداوند بینیاز مطلق میکنند، اما هنگامی که خطرات احتمالی بر طرف میشود، فراموشکاری و نسیان بر وجود انسانها سایه می افکند.
نه تنها تصادم سیارات و کرات آسمانی فاجعه آفرین است بلکه مختصر انحراف یک سیاره همچون زمین از مدارش ممکن است فاجعه ها بی افریند.
نکته :
کوچک و بزرگ در برابر قدرت او یکسان است
جالب اینکه در آیات فوق نگاهداری آسمانها بر جای خود به قدرت خدا استناد داده شده در آیات دیگر قرآن همین تعبیر در مورد نگهداری پرندگان

بر فراز امواج هوا آمده است : الم یروا الی الطیر مسخرات فی جو السماء ما یمسکهن الا الله ان فی ذلک لایات لقوم یؤ منون : آیا آنها پرندگانی را که بر فراز آسمان تسخیر شده اند ندیدند؟ هیچکس جز خدا آنها را نگاه نمی دارد، در این امر نشانه هائی است از عظمت و قدرت خدا برای آنها که ایمان می آورند این هماهنگی تعبیرات نشان می دهد که برای قدرت بی انتهای پروردگار نگاهداری مجموعه کرات آسمان و زمین همچون نگاهداری یک پرنده بر فراز امواج هوا است .
در یکجا آفرینش آسمان پهناور را نشانه وجود خود معرفی میکند، و در جای دیگر آفرینش حشره کوچکی همچون پشه را.
گاهی به ((خورشید)) سوگند یاد می کند که منبع عظیم انرژی در عالم هستی است ، و گاه به میوه بسیار ساده ای همچون ((انجیر)) قسم می خورد. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 290
اشاره به اینکه در برابر قدرت او کوچک و بزرگ فرقی ندارند.
امیر مؤ منان علی (علیهالسلام) میفرماید: و ما الجلیل و اللطیف و الثقیل و الخفیف ، و القوی و الضعیف ، فی خلقه الا سواء:
((کوچک و بزرگ ، سنگین و سبک ، قوی و ناتوان ، همه در برابر توانائی او یکسانند)).
دلیل همه این مسائل یک چیز است و آن اینکه وجود خداوند وجودی است بی نهایت از هر جهت ، و دقت روی مفهوم بی نهایت این حقیقت را به خوبی ثابت می کند که مفاهیمی همچون سخت و آسان ، کوچک و بزرگ ، پیچیده و ساده ، تنها در برابر موجودات محدود قابل طرح است ، اما هنگامی که سخن از قدرت نامحدود به میان آید این مفاهیم به کلی تغییر شکل می دهند و همگی در یک صف و یک ردیف قرار می گیرند، بی آنکه کمترین تفاوتی در این مقایسه با هم داشته باشند! (دقت کنید). فاطر
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 291
آیه 42 - 44
آیه و ترجمه
وَ أَقْسمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَیْمَنهِمْ لَئن جَاءَهُمْ نَذِیرٌ لَّیَکُونُنَّ أَهْدَی مِنْ إِحْدَی الاُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِیرٌ مَّا زَادَهُمْ إِلا نُفُوراً(42)
استِکْبَاراً فی الاَرْضِ وَ مَکْرَ السیی وَ لا یحِیقُ الْمَکْرُ السیئُ إِلا بِأَهْلِهِ فَهَلْ یَنظرُونَ إِلا سنَّت الاَوَّلِینَ فَلَن تجِدَ لِسنَّتِ اللَّهِ تَبْدِیلاً وَ لَن تجِدَ لِسنَّتِ اللَّهِ تحْوِیلاً(43)
أَ وَ لَمْ یَسِیرُوا فی الاَرْضِ فَیَنظرُوا کَیْف کانَ عَقِبَةُ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ وَ کانُوا أَشدَّ مِنهُمْ قُوَّةً وَ مَا کانَ اللَّهُ لِیُعْجِزَهُ مِن شیْءٍ فی السمَوَتِ وَ لا فی الاَرْضِ إِنَّهُ کانَ عَلِیماً قَدِیراً(44) تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 292
ترجمه :

42 - آنها با نهایت تاکید سوگند خوردند که اگر پیامبری انذار کننده به سراغ آنها بیاید هدایت یافته ترین امتها خواهند بود، اما هنگامی که پیامبری برای آنها آمد جز فرار و فاصله گرفتن (از حق) چیزی بر آنها نیفزود!
43 - اینها همه به خاطر آن بود که استکبار در زمین جستند و حیله گریهای سوء داشتند، اما این حیله گریهای سوء تنها دامان صاحبانشان را می گیرد، آیا آنها چیزی جز سنت پیشینیان (و عذابهای دردناک آنها) را انتظار دارند؟ هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت ، و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی یابی !
44 - آیا آنها سیر در زمین نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند چگونه شد؟ همانها که از اینان قویتر (و پرقدرتتر) بودند، نه چیزی در آسمان و نه چیزی در زمین از حوزه قدرت او بیرون نخواهد رفت ، او دانا و توانا است .
شان نزول
در تفسیر ((در المنثور)) و ((روح المعانی)) و ((مفاتیح الغیب)) و تفاسیر دیگر چنین آمده است که مشرکان عرب هنگامی که می شنیدند که بعضی از امتهای پیشین همچون یهود پیامبران الهی را تکذیب کردند، و آنها را به شهادت رساندند، می گفتند: ولی ما چنین نیستیم ! اگر فرستاده الهی به سراغ ما بیاید ما هدایتپذیرترین امتها خواهیم بود! ولی همانها هنگامی که آفتاب عالمتاب اسلام از افق سرزمینشان طلوع کرد و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) همراه بزرگترین کتاب آسمانی به سراغشان آمد نه تنها نپذیرفتند بلکه در مقام تکذیب و مبارزه و انواع مکر و فریب بر آمدند.
آیات فوق نازل شد و آنها را بر این ادعاهای تو خالی و بی اساس مورد ملامت و سرزنش قرار داد. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 293
تفسیر:
استکبار و حیله گری سر چشمه بدبختیهای آنها بود
در آیات پیشین سخن از مشرکان و سر نوشت آنها در دنیا و آخرت در میان بود، آیات مورد بحث نیز همین مطلب را ادامه می دهد.
نخستین آیه میفرماید : آنها با نهایت تاکید سوگند یاد کردند اگر انذار کننده ای به سراغشان بیاید به طور مسلم از همه امتها هدایت یافته تر خواهند بود (و اقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جائهم نذیر لیکونن اهدی من احدی الامم).
((ایمان)) جمع ((یمین)) به معنی سوگند است ، و در اصل یمین به معنی دست راست می باشد، اما از آنجا که به هنگام سوگند و بستن عهد و پیمان دست راست را به هم می دهند، و قسم یاد می کنند، این کلمه تدریجا در معنی سوگند به کار رفته است .

((جهد)) از ماده ((جهاد)) به معنی تلاش و کوشش است ، بنا بر این تعبیر ((جهد ایمانهم)) اشاره به سوگند موکد است .
آری آنها هنگامی که تماشاگر صفحات تاریخ گذشته بودند که از بیوفائیها و ناسپاسیها و کارشکنیها و جنایات امتهای پیشین مخصوصا یهود نسبت به پیامبرانشان سخن میگفت ، بسیار تعجب میکردند و همه گونه ادعا در باره خود داشتند و لافها می زدند. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 294
اما هنگامی که محک تجربه آمد به میان و کوره امتحان سخت داغ شد و خواسته آنها عملی شد نشان دادند که آنها نیز از همان قماشند، بطوری که قرآن در دنباله همین آیه فرموده : هنگامی که انذار کننده الهی آمد جز فرار و فاصله گرفتن از حق چیزی بر آنها نیفزود! (فلما جائهم نذیر ما زادهم الا نفورا).
این تعبیر نشان میدهد که آنها قبلا نیز بر خلاف ادعاهایشان طرفدار حق نبودند، قسمتی از آئین ابراهیم را که در میان آنها وجود داشت محترم نمی شمردند، و هر روز به بهانه ای آن را زیر پا میگذاشتند، برای مستقلات عقلیه و فرمان خرد نیز ارج و بهائی قائل نبودند، و با قیام پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و جریحه دار شدن تعصب جاهلانه آنها، و به خطر افتادن منافع نامشروعشان فاصله آنها از حق بیشتر شد، آری همیشه از حق فاصله داشتند و اکنون بیش از هر زمان .
آیه بعد توضیحی است بر آنچه در آیه قبل گذشت ، می گوید: دوری آنها از حق به خاطر این بود که طریق استکبار در زمین را پیش گرفتند، و هرگز حاضر نشدند در برابر حق تسلیم شوند (استکبارا فی الارض).
و نیز به خاطر آن بود که حیله گریهای زشت و بد را پیشه کردند (و مکر السیئی). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 295
((ولی این حیله گریهای سوء تنها دامان صاحبانش را می گیرد (و لا یحیق المکر السیئی الا باهله).
جمله ((لا یحیق)) از ماده ((حاق)) به معنی ((نازل نمی شود و اصابت نمی کند و احاطه نمی یابد)) می باشد، اشاره به اینکه حیله گریها ممکن است موقتا دامن دیگران را بگیرد، ولی سرانجام به سراغ صاحب آن می آید، او را در برابر خلق خدا رسوا و بینوا، و در پیشگاه الهی شرمسار میکند، همان سرنوشت شومی که مشرکان مکه پیدا کردند.
در حقیقت این آیه می گوید: آنها تنها به دوری کردن از این پیامبر بزرگ الهی قناعت نکردند، بلکه برای ضربه زدن به آن از تمام توان و قدرت خود کمک گرفتند، و انگیزه اصلی آن کبر و غرور و عدم خضوع در مقابل حق بود.
در دنباله آیه این گروه مستکبر مکار و خیانتکار را با جمله پر معنی و تکان دهنده ای تهدید کرده ، می گوید: آیا آنها انتظاری جز این دارند که گرفتار

همان سرنوشت پیشینیان شوند؟! (فهل ینظرون الا سنة الاولین).
این جمله کوتاه اشاره ای به تمام سرنوشتهای شوم اقوام گردنکش و طغیان گری همچون قوم نوح ، و عاد، و ثمود، و قوم فرعون است که هر کدام به بلای عظیمی گرفتار شدند، و قرآن بارها به گوشه هائی از سرنوشت شوم و دردناکشان اشاره کرده ، و در اینجا با همین یک جمله کوتاه ، تمام آنها را در مقابل چشم این گروه مجسم می سازد.
سپس برای تاکید بیشتر می افزاید: ((هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نمییابی ، و هرگز برای سنت الهی دگرگونی نخواهی یافت)) (فلن تجد لسنة الله تبدیلا و لن تجد لسنة الله تحویلا). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 296
چگونه امکان دارد خداوند قوم و جمعیتی را به خاطر اعمالی کیفر دهد ولی گروه دیگری را که دارای همان برنامه اند معاف دارد؟ مگر او حکیم و عادل نیست ؟ و همه چیز را از روی حکمت و عدل انجام نمیدهد؟
نوسان و دگرگونی سنتها در باره کسی تصور میشود که آگاهی محدودی دارد، و با گذشت زمان به مسائلی واقف میشود که او را از سنت دیرینه اش باز میدارد، یا کسی که آگاه است اما روی میزان حکمت و عدالت رفتار نمی کند و تمایلات خاصی بر فکر او حاکم است ، ولی پروردگاری که از همه این امور منزه و پاک می باشد سنتش در باره آیندگان همانست که در باره پیشینیان بوده است ، سنتهایش ثابت و تغییر ناپذیر است .
قرآن در آیات متعددی روی مساله تغییر ناپذیر بودن سنتهای الهی تکیه کرده است که در ذیل آیه 62 سوره احزاب (جلد 17) مشروحا از آن بحث کردیم .
اجمالا در این جهان در عالم تکوین و تشریع قوانین ثابت و لایتغیری است که قرآن از آنها به سنتهای الهی تعبیر کرده که هرگز دگرگونی در آنها راه ندارد، این قوانین همانگونه که بر گذشته حاکم بوده بر امروز و فردا نیز حاکم است ، مجازات مستکبران بی ایمان هنگامی که اندرزهای الهی سود نبخشد، همچنین یاری رهروان راه حق به هنگامی که دست از تلاش مخلصانه بر ندارند از این سنتها است و هر دو در گذشته و امروز تغییر ناپذیر بوده و هست .
قابل توجه اینکه در بعضی از آیات قرآن مجید تنها سخن از عدم تبدیل سنتهای الهی آمده (احزاب - 62) و در بعضی دیگر سخن از عدم تحویل آنها (سوره اسراء - 77). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 297
ولی در آیه مورد بحث هر دو را به صورت تاکید پشت سر هم آورده ، میفرماید: نه برای سنت الهی تبدیل مییابی و نه تحویلی !
آیا این هر دو یک معنی را می رساند که برای تاکید بیان شده است ، و یا هر کدام اشاره به معنی مستقلی است ؟

با توجه به ریشه این دو واژه ظاهر این است که به دو معنی مختلف اشاره میکند: ((تبدیل)) آن است که چیزی را به کلی عوض کنند، یعنی آن را بردارند و چیز دیگری جانشین آن نمایند، ولی ((تحویل)) آن است که همان موجود را از نظر ((کیفی)) یا ((کمی)) دگرگون سازند.
به این ترتیب سنتهای الهی نه به کلی عوض میشود، و نه حتی کم و زیاد و ضعیف و شدید میشود، از جمله اینکه خداوند در مورد گناهان و جرائم مشابه مجازاتهای مشابهی از هر جهت قائل میشود، نه اینکه مجازاتی را برای گروهی قائل شود و گروه دیگری را معاف سازد، و نه اینکه مجازات گروهی را کمتر و یا ضعیفتر کند، و چنین است قانونی که از ریشه ثابتی مایه گرفته که نه تبدیل در آن است و نه دگرگونی و تغییر.
آخرین نکته ای که در مورد این آیه به نظر میرسد این است که در یکجا سنت را به الله اضافه کرده ، و در جای دیگر از همین آیه سنت را به اولین و پیشینیان ، ممکن است در بدو نظر منافاتی بین این دو تصور شود، ولی تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 298
چنین نیست ، زیرا در مورد اول اضافه به فاعل است ، و در مورد دوم به مفعول ، در مورد اول سخن از سنتگذار است ، و در مورد دوم سخن از کسی است که این سنت الهی در باره او اجرا می شود.
آیه بعد این گروه مشرک و مجرم را به پیگیری آثار گذشتگان و سرنوشتی که به آن گرفتار شدند دعوت می کند، تا آنچه را از تاریخ درباره آنها شنیده اند با چشم در سرزمینهای متعلق به آنها، و در لابلای آثارشان ببینند، تا بیان به عیان تبدیل گردد.
می فرماید: آیا سیر در زمین نکردند تا بنگرند عاقبت کار کسانی که پیش از آنها بودند چه شد؟! (او لم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم).
اگر اینها چنین تصور میکنند که از آنان نیرومندترند سخت در اشتباهند، چرا که آنها از اینها قویتر و پر قدرتتر بودند (و کانوا اشد منهم قوة).
فرعونیان که سرزمین مصر را جولانگاه قدرت خویش قرار داده بودند و نمرودیان که با قدرت تمام بر پهنه سرزمین بابل و کشورهای دیگر حکومت می کردند آنچنان قوی بودند که بت پرستان مکه در برابر آنها هیچ به حساب نمی آیند.
به علاوه انسانها هر قدر نیرومند و قوی باشند قدرت آنها در برابر قدرت خداوند صفر است ، چرا که نه چیزی در آسمان ، نه در زمین ، از حوزه قدرت او فرار نخواهد کرد، و او را عاجز و ناتوان نخواهد ساخت (و ما کان الله لیعجزه من شی ء فی السموات و لا فی الارض . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 299
او هم دانا است و هم توانا، نه چیزی از نظرش مخفی و پنهان میماند، و نه

کاری در برابر قدرتش مشکل است ، و نه کسی بر او چیره می شود.
این کوردلان مستکبر، و حیله گران مکار، اگر گمان میکنند از چنگال قدرتش میتوانند بگریزند کور خوانده اند، و اگر دست از اعمال زشت و ننگین خود بر ندارند سرانجام به همان سرنوشت مرگبار گردنکشان پیشین گرفتار خواهند شد.
بارها در قرآن مجید به این مطلب بر خورد میکنیم که خداوند افراد بی ایمان و سرکش را به ((سیر در ارض)) و مشاهده آثار اقوامی که گرفتار عذاب الهی شده اند دعوت می کند.
در آیه 9 سوره روم چنین آمده است : او لم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم کانوا اشد منهم قوة و اثاروا الارض و عمروها اکثر مما عمروها و جائتهم رسلهم بالبینات فما کان الله لیظلمهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون :
((آیا آنها سیر در زمین نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند به کجا منتهی شد؟ همانها که نیروئی بیشتر از اینان داشتند، و زمین را دگرگون ساختند، و بیش از آنچه اینها آباد کردند آنها عمران نمودند، و پیامبرانشان با دلائل آشکار به سراغشان آمدند، اما به خیره سری خود ادامه دادند، و به مجازات دردناک الهی گرفتار شدند، خداوند هرگز به آنها ستم نکرد ولی آنها به خویشتن ستم کردند.
شبیه همین معنی در سوره یوسف - آیه 109.
سوره حج - آیه 46.
سوره غافر آیه 21 و آیه 82.
و سوره انعام - آیه 11 و بعضی دیگر از سوره های قرآن آمده است .
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 300
این تاکیده ای مکرر دلیل بر تاثیر فوق العاده این مشاهدات در نفوس انسانها است ، آنها باید بروند و آنچه را در تاریخ خوانده اند و یا از مردم شنیده اند با چشم ببینند.
بروند و فلک بر تاراج رفته فراعنه ، کاخهای ویران شده کسراها، قبرهای درهم ریخته قیصرها، و استخوانهای پوسیده و خاک شده نمرودها، و سرزمینهای بلادیده قوم لوط و ثمود را از نزدیک تماشا کنند، و پندهای خموشان را بشنوند، و به خروش خفتگان در دل خاک گوش فرا دهند، و آنچه را سرانجام بر سر خودشان خواهد آمد با چشم خود ببینند!. فاطر
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 301
آیه 45
آیه و ترجمه
وَ لَوْ یُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسِ بِمَا کسبُوا مَا تَرَک عَلی ظهْرِهَا مِن دَابَّةٍ وَ لَکن یُؤَخِّرُهُمْ إلی أَجَلٍ مُّسمًّی فَإذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَإنَّ اللَّهَ کانَ بِعِبَادِهِ بَصِیرَا(45)

ترجمه :
45 - هر گاه خداوند مردم را به کارهائی که انجام داده اند مجازات کند جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نخواهد گذاشت ! ولی (به لطفش) آنها را تا سر آمد معینی تاخیر می اندازد (و مهلت میدهد تا خود را اصلاح کنند) اما هنگامی که اجل آنها فرا رسد، (خداوند هر کس را به مقتضای عملش جزا میدهد) که او نسبت به بندگانش بیناست (و از اعمال و نیات همه آگاه است).
تفسیر:
اگر لطف او نبود جنبنده ای بر پشت زمین نبود!
آیه فوق که آخرین آیه سوره فاطر است بحثهای تند و تهدیدهای شدید گذشته این سوره را با بیان لطف و رحمت پروردگار بر مردم روی زمین پایان میدهد، همانگونه که این سوره را با گشایش رحمت خدا بر مردم آغاز کرد.
به این ترتیب آغاز و انجام آن در بیان رحمت الهی متفق و هماهنگ است .
افزون بر این آیه گذشته که مجرمان بی ایمان را تهدید به سرنوشت پیشینیان میکرد این سوال را برای بسیاری از آنها و دیگران مطرح می سازد که اگر سنت الهی در باره همه گردنکشان چنین است پس چرا این قوم مشرک و سرکش مکه را مجازات نمیکند؟!
در پاسخ این سؤ ال میفرماید: ((اگر خداوند همه مردم را به خاطر اعمال

که انجام داده اند مجازات کند (و هیچ مهلتی برای اصلاح و تجدید نظر و خودسازی به آنان ندهد) جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نخواهد گذاشت)) (و لو یؤ اخذ الله الناس بما کسبوا ما ترک علمی ظهرها من دابة).
آنچنان مجازاتهای پیدرپی نازل میشود و صاعقه ها و زلزله ها و طوفانها گنهکاران ظالم را در هم میکوبد که زمین جای زندگی برای کسی نخواهد بود.
ولی خداوند به لطف و کرمش آنها را تا زمان معینی به تاخیر می اندازد، و به آنها فرصت برای توبه و اصلاح می دهد (و لکن یوخرهم الی اجل مسمی).
اما این حلم و فرصت الهی حسابی دارد، تا زمانی است که اجل آنها فرا نرسیده باشد، اما هنگامی که اجل آنها فرا رسد هر کس را به مقتضای عملش جزا میدهد چرا که خداوند نسبت به بندگانش بصیر و بیناست هم اعمال آنها را می بیند و هم از نیات آنها با خبر است (فاذا جاء اجلهم فان الله کان بعباده بصیرا).
در اینجا دو سوال مطرح میشود که پاسخ آن از آنچه گفتیم روشن می شود: نخست اینکه این حکم عام (اگر خداوند مردم را به اعمالشان

مجازات کند کسی را بر صفحه زمین باقی نخواهد گذاشت) شامل انبیا و اولیا و صالحان نیز می شود؟! تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 303
پاسخ این سوال روشن است ، زیرا اینگونه احکام نظر به توده انسانها و اکثریت قاطع آنها دارد، و پیامبران و امامان و صالحان که در اقلیتند مسلما از آن خارج می باشند، خلاصه هر حکمی استثنائی دارد و آنها از این حکم مستثنی هستند.
این درست به آن میماند که میگوئیم اهل جهان غافلند، حریصند، و مغرورند، و منظور اکثریت آنها است ، در آیه 41 سوره روم میخوانیم :
ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون : ((فساد در خشکی و دریا به خاطر اعمال مردم آشکار شد، خدا میخواهد بعضی از نتائج اعمال آنها را به آنها بچشاند، شاید باز گردند))!
بدیهی است فساد نتیجه اعمال همه مردم نیست ، بلکه نظر به اکثریت است .
آیه 32 همین سوره که انسانها را به سه گروه ((ظالم)) و ((میانه رو)) و ((سابق بالخیرات)) (نیکان و پاکان) تقسیم میکند شاهد دیگری بر این معنی است .
بنا بر این آیه فوق هیچگونه منافاتی با مساله عصمت انبیاء ندارد.
دیگر اینکه : آیا تعبیر به ((دابة)) (جنبنده) در آیه فوق شامل غیر انسانها نیز میشود، یعنی آنان هم به خاطر مجازات انسانها از میان خواهند رفت ؟!
پاسخ این سوال با توجه به این نکته که فلسفه وجود جنبندگان دیگر بهره گیری انسانها از آنان است و هنگامی که نسل بشر بر چیده شود ضرورتی برای وجود آنها نیست ، روشن است . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 304
سرانجام این بحث را با حدیثی که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در تفسیر آیه اخیر وارد شده پایان می دهیم :
طبق این حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می گوید: خداوند عز و جل فرموده : ای فرزند آدم به وسیله اراده و خواست من است که تو مختار آفریده شده ای ، و می توانی هر چه را بخواهی برای خودت بخواهی ، و به اراده من تو صاحب اراده شده ای که می توانی هر چه را بخواهی برای خویشتن اراده نمائی ، با نعمتهائی که به تو دادم نیرو پیدا کرده ای و مرتکب معصیت من شدی ، و با قدرت و عافیت من توانستی فرایض مرا انجام دهی ، بنا بر این من نسبت به حسنات تو از خودت اولی هستم ، و تو نسبت به گناهانت از من اولی هستی ، پیوسته خیرات از سوی من به وسیله نعمتهائی که به تو داده ام واصل میشود و همواره شر و بدی از سوی تو به خودت به خاطر جنایاتت می رسد... من هرگز از انذار و اندرز تو فروگذار نکردم ، و به هنگام غرور و غفلت تو را فورا مورد مجازات قرار

ندادم (بلکه فرصت کافی برای توبه و اصلاح در اختیار تو گذاردم) سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود این همانست که خدا می فرماید و لو یؤ اخذ الله بما کسبوا ما ترک علی ظهرها من دابة .
پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده که قبل از فوت فرصتها بیدار می شوند و به سوی تو باز می گردند، و گذشته تاریک خود را با نور حسنات و جلب رضای تو روشن می سازند.
بارالها! اگر رحمتت شامل حال ما نبود آتشی که از درون اعمال سوء ما زبانه می کشد ما را در کام خود فرو برده بود، و اگر نور و تابش غفرانت بر قلب تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 305
ما پاشیده نمیشد لشکر شیطان آن را اشغال کرده بود.
خداوندا! ما را از هر گونه شرک برکنار دار، و چراغ ایمان و توحید خالص را در دل ما بیفروز، و فروغ تقوی را در گفتار و اعمال ما افزون گردان .

تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 307
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و 83 آیه دارد تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 309
بسم الله الرحمن الرحیم
محتوای سوره ((یس))
چنانکه می دانیم این سوره در ((مکه)) نازل شده است ، بنا بر این محتوای آن از نظر کلی همان محتوای عمومی سوره های مکی است که از توحید و معاد و وحی و قرآن و انذار و بشارت سخن می گوید، در این سوره چهار بخش عمده مخصوصا دیده می شود:
1 - نخست سخن از رسالت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و قرآن مجید و هدف از نزول این کتاب بزرگ آسمانی و گروندگان به آن است و تا آیه یازده آن را ادامه می دهد.
2 - بخش دیگری از این سوره از رسالت سه نفر از پیامبران الهی ، و چگونگی دعوت آنها به سوی توحید و مبارزه پیگیر و طاقت فرسای آنها با شرک سخن می گوید که در حقیقت یکنوع تسلی و دلداری به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ارائه طریق در انجام رسالت بزرگ او است .
3 - بخشی از این سوره که از آیه 33 شروع می شود و تا آیه 44 ادامه دارد مملو از نکات جالب توحیدی ، و بیان گویا از آیات و نشانه های عظمت پروردگار در عالم هستی است ، در قسمتهای اخیر سوره نیز مجددا به همین بحث توحیدی و آیات الهی باز می گردد.
4 - بخش مهم دیگری از این سوره در مسائل مربوط به ((معاد)) و دلائل گوناگون آن و چگونگی حشر و نشر، و سؤ ال و جواب در روز قیامت ، و
پایان تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 310
جهان ، و بهشت و دوزخ سخن می گوید، که در این قسمت نکته های بسیار مهم و دقیقی نهفته شده است .
و در لابلای این بحثهای چهارگانه آیاتی تکان دهنده برای بیداری و هشیاری غافلان و بیخبران آمده است که اثری نیرومند در دلها و جانها دارد.
خلاصه اینکه : در این سوره انسان با صحنه های مختلفی از آفرینش و قیامت و زندگی و مرگ و انذار و بشارت روبرو می شود که مجموعه ای بیدار کننده و نسخه ای شفابخش را تشکیل می دهد.
فضیلت سوره یس سوره ((یس))
سوره ((یس)) به گواهی احادیث متعددی که در این زمینه وارد شده یکی

از مهمترین سوره های قرآنی است ، به گونه ای که در احادیث به عنوان قلب قرآن نامیده شده است .
در حدیثی از پیامبر اسلام می خوانیم :
ان لکل شی ء قلبا و قلب القرآن یس : ((هر چیز قلبی دارد و قلب قرآن یس است))!.
در حدیثی از امام صادق (علیهالسلام) نیز همین معنی آمده است و در ذیل آن می افزاید: فمن قرء یس فی نهاره قبل ان یمسی کان فی نهاره من المحفوظین و المرزوقین حتی یمسی ، و من قراءها فی لیله قبل ان ینام و کل به الف ملک یحفظونه من کل شیطان رجیم و من کل آفة : ((هر کس آن را در روز پیش از آنکه غروب شود بخواند در تمام طول روز محفوظ و پر روزی خواهد بود، و هر کس تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 311
آن را در شب پیش از خفتن بخواند خداوند هزار فرشته را بر او مامور می کند که او را از هر شیطان رجیم و هر آفتی حفظ کنند...)) و به دنبال آن فضائل مهم دیگری نیز بیان می فرماید.
باز در حدیثی از پیامبر میخوانیم که فرمود: سورة یس تدعی فی التوراة المعمة ! قیل و ما المعمة ؟ قال تعم صاحبها خیر الدنیا و الاخرة ... ((سوره یس در تورات به عنوان عمومیت آفرین نامیده شده ، سؤ ال شد از چه رو به آن عمومیت آفرین گفته می شود؟ فرمود: به خاطر اینکه کسی که همدم و همنشین این سوره باشد او را مشمول تمام خیر دنیا و آخرت می کند...)).
روایات دیگری نیز در این زمینه در کتب شیعه و اهل سنت آمده است که اگر بخواهیم همه آنها را نقل کنیم سخن به درازا می کشد.
به این ترتیب باید اعتراف کرد که شاید کمتر سوره ای در قرآن مجید دارای اینهمه فضیلت بوده باشد.
و همانگونه که بارها گفته ایم این فضیلت برای کسانی نیست که تنها الفاظ آن را بخوانند، و مفاهیم آن را به طاق نسیان زنند، بلکه این عظمت به خاطر محتوای عظیم این سوره است .
محتوائی بیدارگر ایمان بخش و مسئولیت آفرین و تقوازا که وقتی انسان در آن اندیشه کند و این اندیشه در اعمال او پرتوافکن گردد خیر دنیا و آخرت را برای او به ارمغان می آورد.
فی المثل در آیه 60 این سوره سخن از پیمانی به میان می آورد که خداوند از تمام فرزندان آدم گرفته که شیطان را پرستش نکنند که شیطان دشمن آشکاری است
((الم اعهد الیکم یا بنی آدم الا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین)). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 312
روشن است هرگاه انسان به این پیمان الهی پایبند باشد، همانگونه که در

احادیث فوق آمده ، از هر شیطان رجیمی در امان خواهد بود ولی اگر این آیه را سرسری می خواند و در عمل از دوستان مخلص و یاران وفادار شیطان است ، نمی تواند به این افتخار بزرگ نائل گردد، همچنین درباره فرد فرد آیات و کلمات این سوره باید این محاسبه را انجام داد. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 313
آیه 1 - 10
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
یس (1)
وَ الْقُرْءَانِ الحْکِیمِ(2)
إِنَّک لَمِنَ الْمُرْسلِینَ(3)
عَلی صِرَطٍ مُّستَقِیمٍ(4)
تَنزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ(5)
لِتُنذِرَ قَوْماً مَّا أُنذِرَ ءَابَاؤُهُمْ فَهُمْ غَفِلُونَ(6)
لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلی أَکْثرِهِمْ فَهُمْ لا یُؤْمِنُونَ(7)
إِنَّا جَعَلْنَا فی أَعْنَقِهِمْ أَغْلَلاً فَهِیَ إِلی الاَذْقَانِ فَهُم مُّقْمَحُونَ(8)
وَ جَعَلْنَا مِن بَینِ أَیْدِیهِمْ سدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سدًّا فَأَغْشیْنَهُمْ فَهُمْ لا یُبْصِرُونَ(9)
وَ سوَاءٌ عَلَیهِمْ ءَ أَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لا یُؤْمِنُونَ(10) تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 314
ترجمه :
1 - یس .
2 - سوگند به قرآن حکیم .
3 - که تو قطعا از رسولان (خداوند) هستی .
4 - بر طریقی مستقیم .
5 - این قرآنی است که از سوی خداوند عزیز و رحیم نازل شده .
6 - تا قومی را انذار کنی که پدران آنها انذار نشدند و لذا آنها غافلند.
7 - فرمان (الهی) در باره اکثر آنها تحقق یافته ، به همین جهت ایمان نمی آورند.
8 - ما در گردنهای آنها غلهائی قرار دادیم که تا چانه ها ادامه دارد، و سرهای آنها را به بالا نگاهداشته است .
9 - و در پیش روی آنها سدی قرار دادیم ، و در پشت سرشان سدی ، و چشمان آنها را پوشانده ایم ، لذا چیزی را نمی بینند!
10 - برای آنها یکسان است ، چه انذارشان کنی یا نکنی ، ایمان نمی آورند.
تفسیر:
سر آغاز ((قلب قرآن))

این سوره همانند 28 سوره دیگر قرآن مجید با حروف مقطعه آغاز می شود (یا و سین).
در باره تفسیر حروف مقطعه قرآن در آغاز سوره های ((بقره)) و ((آل عمران)) تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 315
و ((اعراف)) بحثهای فراوانی داشته ایم .
ولی در خصوص سوره یس تفسیرهای دیگری نیز برای این حروف مقطعه وجود دارد:
از جمله اینکه : این کلمه مرکب از ((یا)) (حرف ندا) و ((سین)) یعنی شخص پیامبر اسلام است ، و به این ترتیب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را برای بیان مطالب بعد مخاطب می سازد.
در احادیث مختلفی نیز آمده است که این کلمه یکی از نامهای پیغمبر گرامی اسلام است .
دیگر اینکه مخاطب در اینجا انسان است ((سین)) اشاره به او است ، ولی این احتمال با آیات بعد سازگار نیست ، زیرا در این آیات روی سخن تنها به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است .
لذا در روایتی از امام صادق (علیهالسلام) می خوانیم که فرمود: یس اسم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و الدلیل علی ذلک قوله تعالی انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم : ((یس نام رسول خداست و دلیل بر آن این است که بعد از آن می فرماید تو از مرسلین و بر صراط مستقیم هستی (نور الثقلین جلد 4 صفحه 375).
به دنبال این حروف مقطعه - همانند بسیاری از سوره هائی که با حروف مقطعه آغاز شده - سخن از قرآن مجید به میان می آورد، منتها در اینجا به آن سوگند یاد کرده و می گوید ((سوگند به قرآن حکیم)) (و القرآن الحکیم).
جالب اینکه ((قرآن)) را به ((حکیم)) توصیف می کند، در حالی که حکمت معمولا صفت شخص زنده و عاقل است ، گوئی قرآن را موجودی زنده و عاقل تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 316
و رهبر و پیشوا معرفی می کند که می تواند درهای حکمت را به روی انسانها بگشاید، و به صراط مستقیمی که در آیات بعد به آن اشاره کرده راهنمائی کند.
البته خداوند نیازی به سوگند ندارد، ولی سوگندهای قرآن همواره دارای دو فایده مهم است : نخست تاکید روی مطلب ، و دیگر بیان عظمت چیزی که به آن سوگند یاد می شود، زیرا هیچکس به موجودات کم ارزش سوگند یاد نمی کند.
آیه بعد چیزی را که سوگند آیه قبل به خاطر آن بوده است بازگو می کند، می فرماید: ((مسلما تو از رسولان خداوند هستی)) (انک لمن المرسلین

).
((رسالتی که تواءم با حقیقت است و بودن تو بر صراط مستقیم)) (علی صراط مستقیم).
سپس می افزاید: این قرآنی است که از ناحیه خداوند عزیز و رحیم نازل شده (تنزیل العزیز الرحیم).
تکیه روی ((عزیز بودن)) خداوند برای بیان قدرت او بر چنین کتاب بزرگ
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 317
شکست ناپذیری است که در تمام طول اعصار و قرون به صورت یک معجزه جاویدان باقی می ماند، و هیچ قدرتی نمی تواند عظمت آن را از صفحه دلها محو کند.
و تکیه روی ((رحیمیت)) خداوند برای بیان این حقیقت است که رحمت او ایجاب کرده که چنین نعمت بزرگی را در اختیار انسانها بگذارد.
بعضی از مفسران این دو توصیف را برای بیان دو نوع عکس العمل متفاوت میدانند که ممکن است مردم در برابر نزول این کتاب آسمانی و فرستادن این رسول نشان دهند:
اگر به انکار و تکذیب بر خیزند خداوند با عزت و قدرتش آنها را تهدید کرده ، و اگر از در تسلیم و قبول در آیند خدا با رحمتش آنها را بشارت داده .
بنا بر این عزت و رحمتش که یکی مظهر ((انذار)) و دیگری مظهر ((بشارت)) است با هم آمیخته و این کتاب بزرگ آسمانی را در اختیار انسانها گذارده است .
در اینجا سؤ الی مطرح است که مگر می توان حقانیت یک پیامبر یا کتاب آسمانی را با سوگند و تاکید اثبات کرد؟
ولی پاسخ این سؤ ال در دل آیات فوق نهفته است ، زیرا از یکسو قرآن را توصیف به حکیم بودن میکند، اشاره به اینکه حکمتش بر کسی پوشیده نیست ، و خود دلیل بر حقانیت خویش است .
دیگر اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به ره سپردن بر صراط مستقیم توصیف کرده ، یعنی محتوای دعوت او خود بیان میکند که مسیر او مسیر مستقیمی است ، سوابق زندگی او نیز نشان میدهد که او طریقی جز طریق مستقیم ندارد.
و ما در بحثهای دلائل حقانیت پیامبران این مطلب را اشاره کرده ایم که یکی از بهترین طرق برای پی بردن به حقانیت آنها این است که محتوای دعوت آنان دقیقا بررسی شود، هرگاه هماهنگ با فطرت و عقل و وجدان بود و در سطحی تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 318
قرار داشت که از انسان با نیروی بشری امکان پذیر نیست ، بعلاوه سوابق زندگی شخص پیامبر چنان بود که نشان میداد مرد امانت و صداقت است ، نه دروغ و مکر و تزویر، این امور قرائن زنده ای میشود بر اینکه او

فرستاده خدا است ، و آیات فوق در حقیقت اشاره ای به هر دو مطلب است ، بنابر این سوگند و ادعای فوق هرگز بیدلیل نیست .
از این گذشته از نظر فن مناظره ، برای نفوذ در دلهای منکران لجوج هر قدر عبارات محکمتر و قاطعتر و تواءم با تاکید بیشتر مطرح شود این افراد را بیشتر تحت تاثیر قرار میدهد.
باز سؤ ال دیگری مطرح میشود که چرا مخاطب را در این جمله شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) قرار داده است نه مشرکان ، و نه عموم مردم ؟
پاسخ اینکه هدف این بوده که تاکید کند تو بر حقی و بر صراط مستقیمی خواه آنها بپذیرند و خواه نپذیرند، به همین دلیل در رسالت سنگین خود کوشا باش ، و از عدم قبول مخالفان کمترین سستی به خود راه مده .
آیه بعد هدف اصلی نزول قرآن را به اینگونه شرح می دهد: قرآن را بر تو نازل کردیم تا قومی را انذار کنی که پدران آنها انذار نشدند و به همین دلیل آنها در غفلت فرو رفته اند (لتنذر قوما ما انذر آبائهم فهم غافلون).
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 319
مسلما منظور از این قوم همان مشرکان عرب می باشد و اگر گفته شود به اعتقاد ما هیچ امتی بدون انذار کننده نبوده ، و زمین هرگز از حجت خدا خالی نخواهد شد، بعلاوه در آیه 24 سوره فاطر خواندیم و ان من امة الا خلا فیها نذیر: هیچ امتی نبود مگر اینکه بیم دهنده ای در آنها وجود داشت .
در پاسخ میگوئیم منظور از آیه مورد بحث انذار کننده آشکار و پیامبر بزرگی است که آوازه او همه جا بپیچد، و گرنه در هر زمانی حجت الهی برای مشتاقان و طالبان وجود دارد، و اگر می بینیم دوران میان حضرت مسیح (علیهالسلام) و قیام پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) را دوران فترت شمرده اند نه به این معنی است که مطلقا حجت الهی برای آنها وجود نداشته ، بلکه فترت از نظر قیام پیامبران بزرگ و اولو العزم است .
اءمیر مؤ منان علی (علیهالسلام) در این زمینه میفرماید: ان الله بعث محمدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و لیس احد من العرب یقراء کتابا و لا یدعی نبوة !: خداوند هنگامی محمد را مبعوث ساخت که احدی از عرب کتاب آسمانی نمیخواند و ادعای نبوت نمی کرد (نهج البلاغه خطبه 33 و 104).
به هر حال هدف از نزول قرآن این بود که مردم غافل را هشیار، و خوابزدگان را بیدار سازد، و خطراتی که آنها را احاطه کرده و گناهانی که در آن فرو رفته اند و شرک و فسادی که به آن آلوده شده اند به آنها یادآوری کند، آری قرآن که پایه آگاهی و بیداری ، و کتاب پاکسازی دل و جان است . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 320

سپس قرآن به عنوان یکی پیشگوئی درباره سران کفر و سردمداران شرک می گوید: فرمان و وعده الهی بر اکثر آنها تحقق یافته و به همین دلیل ایمان نمی آورند (لقد حق القول علی اکثرهم فهم لا یؤ منون).
در اینکه منظور از ((قول)) در اینجا چیست مفسران احتمالاتی داده اند، ولی ظاهرا منظور همان وعده عذاب جهنم برای پیروان شیاطین است ، چنانکه در آیه 13 سوره سجده آمده است ((و لکن حق القول منی لاملئن جهنم من الجنة و الناس اجمعین)): ((ولی سخن من در باره آنها تحقق یافته که دوزخ را از جن و انس پر می کنم))، و در آیه 71 سوره زمر می خوانیم و لکن حقت کلمة العذاب علی الکافرین : ((ولی حکم و وعده عذاب در باره کافران محقق شده است)).
به هر حال این در مورد کسانی است که تمام خطوط ارتباطی خود را با خدا قطع کرده بودند، پیوندها را گسسته ، و تمام دریچه های هدایت را به روی خود بسته بودند، و لجاجت و عناد و خیره سری را به حد اعلی رسانده اند آری اینها هرگز ایمان نخواهند آورد و راه بازگشتی ندارند چرا که تمام پلها را در پشت سر خود ویران کرده اند.
حقیقت این است که انسان در صورتی اصلاحپذیر و قابل هدایت است که فطرت توحیدی خود را با اعمال زشت و اخلاق آلوده اش به کلی پایمال نکرده باشد و گرنه تاریکی مطلق بر قلب او چیره خواهد شد و تمام روزنه های امید برای او بسته می شود.
ضمنا از این سخن روشن شد که منظور از این اکثریتی که هرگز ایمان نمی آورند سران شرک و کفرند و همینگونه شد که گروهی در جنگهای اسلامی در حال شرک و بت پرستی کشته شدند، و بعضی که باقیماندند تا پایان کار در دل ایمان نداشتند، و گرنه اکثریت مشرکان عرب بعد از فتح مکه به مفاد یدخلون فی دین الله افواحا (سوره نصر آیه 2) گروه گروه وارد اسلام شدند. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 321
آیات بعد از آن که سخن از وجود سدی پیش رو و پشت سر آنها می گوید، و چشمهای آنها را نابینا می شمرد، و تصریح میکند که انذار کردن و ناکردن برای آنها یکسان است ، شاهد همین معنی است .
به هر حال آیه بعد ادامه توصیف این گروه نفوذ ناپذیر است ، در نخستین توصیف آنها می گوید: ما در گردنهای آنها غلهائی قرار دادیم که تا چانه های آنها ادامه دارد، و سرهای آنها را به بالا نگاه داشته است (انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم مقمحون).
((اغلال)) جمع ((غل)) در اصل از ماده ((غلل)) به معنی چیزی است که در وسط اشیائی قرار گرفته ، مثلا به آب جاری که از لابلای درختان عبور می کند غلل می گویند (بر وزن عمل) و ((غل)) حلقه ای بود که بر گردن یا دستها قرار میدادند، سپس آن را با زنجیر می بستند، و از آنجا که گردن

یا دست در میان آن قرار گرفته این کلمه در مورد آن به کار رفته است ، گاه غلهائی که بر گردن بوده جداگانه به زنجیر بسته می شد، و غلهای بر دست جدا بوده ، اما گاهی دستها را در غل می کردند و به حلقه ای که بر گردن بود می بستند و شخص زندانی و اسیر را شدیدا در محدودیت فشار و شکنجه قرار می دادند.
و اگر به حالت عطش یا شدت اندوه و خشم غله (بر وزن قله) گفته می شود آن نیز به خاطر نفوذ این حالت در درون قلب و جسم انسان است ، اصولا ماده (غل بر وزن جد) هم به معنی داخل شدن و هم داخل کردن آمده ، لذا در آمد خانه یا زراعت و مانند آن را ((غله)) می گویند. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 322
در هر صورت گاهی طوق غل که بر گردن گذارده می شد تا چانه ادامه پیدا می کرد و سر را به بالا نگه می داشت و در حالی که اسیر و زندانی فوق العاده از این جهت شکنجه می دید از مشاهده اطراف خود باز می ماند.
و چه جالب است تشبیهی که از حال بت پرستان لجوج به چنین انسانهائی شده ، آنها طوق تقلید و زنجیر عادات و رسوم خرافی را بر گردن و دست و پای خود بسته اند و غلهای آنها آن قدر پهن و گسترده است که سر آنها را بالا نگاهداشته و از دیدن حقایق محروم ساخته ، آنها اسیرانی هستند که نه قدرت فعالیت و حرکت دارند و نه قدرت دید!.
به هر حال آیه فوق هم می تواند ترسیمی از حال این گروه بی ایمان در دنیا باشد، و هم بیان حال آنها در آخرت که تجسمی است از مسائل این جهان ، و اگر این جمله به صورت ماضی ذکر شده مشکلی ایجاد نمی کند، زیرا در بسیاری از آیات قرآن مجید حوادث مسلم آینده یا صیغه فعل ماضی بیان شده است ، و این همانست که در زبان ادباء معروف است که مضارع متحقق الوقوع به شکل ماضی در می آید و نیز میتواند اشاره به هر دو معنی باشد، هم حال آنها در این جهان و هم حالشان در جهان دیگر.
جمعی از مفسران شان نزولهائی برای آیه فوق ، و آیه بعد از آن ذکر کرده اند که در باره ابو جهل یا مردی از طایفه بنی مخزوم یا قبیله قریش نازل شده ، آنها کرارا تصمیم بر قتل پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گرفتند، ولی خداوند از طریق اعجاز آنها را از این کار بازداشت ، و در آن لحظه حساس که به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدند تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 323
و می خواستند ضربه کاری بزنند چشمانشان از کار افتاد، یا قدرت حرکت از آنها سلب شد.
ولی این شاءن نزولها مانع از عمومیت مفهوم آیه و گستردگی معنی آن در باره همه سردمداران کفر و متعصبان لجوج نخواهد بود، ضمنا تاییدی است

بر آنچه در بالا در تفسیر جمله فهم لا یومنون بیان کردیم که منظور از آن اکثریت مشرکان نیست ، بلکه اکثریت سردمداران شرک و کفر و نفاق است .
آیه بعد توصیف دیگری از همین افراد است ، و ترسیم گویائی از عوامل نفوذناپذیری آنها، می فرماید: ما در پیش روی آنها سدی قرار دادیم و در پشت سرشان سدی (و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا).
آنها در میان این دو سد چنان محاصره شده اند که نه راه پیش دارند و نه راه بازگشت ! و در همین حال ((چشمان آنها را پوشاندیم لذا چیزی را نمی بینند)) (فاغشیناهم فهم لا یبصرون).
عجب ترسیم گویائی ؟ از یکسو همچون اسیرانی هستند که در غل و زنجیرند.
از سوی دیگر حلقه غل چنان پهن و گسترده است که سرهای آنها را به آسمان متوجه ساخته و مطلقا از اطراف خود چیزی نمی بینند! از سوی سوم سدی از پیش رو و پشت سر آنها را در محاصره خود قرار داده و راه پیش و پس را بر آنها بسته است .
از سوی چهارم چشمان آنها بسته شده ، و قدرت دید و باصره آنها به کلی از کار افتاده است . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 324
خوب فکر کنید کسی که دارای چنین اوصافی است چه کاری از او ساخته است ؟ چه چیزی می فهمد؟ چه چیزی میتواند ببیند؟ و چگونه میتواند گام بردارد؟ و چنین است حال مستکبران خود خواه و خودبین ، و مقلدان کور و کر، و متعصبان لجوج در برابر چهره حقایق !
به همین دلیل در آخرین آیه مورد بحث صریحا می گوید: برای آنها یکسان است ، چه آنها را انذار کنی ، یا نکنی ، ایمان نمی آورند! (و سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤ منون).
گفتار تو هر قدر نافذ، و وحی آسمانی هر قدر مؤ ثر باشد، تا در زمینه آماده وارد نشود تاثیر نخواهد گذاشت ، اگر هزاران سال آفتاب عالمتاب بر شوره زار بتابد، و بارانهای پر برکت بر آن نازل شود و نسیم بهاری مرتبا از آن بگذرد محصولی جز خس و خاشاک نخواهد داشت که قابلیت قابل در کنار فاعلیت فاعل شرط است .
نکته ها:
1 - از کار افتادن ابزار شناخت !
انسان برای اینکه بتواند از عالم بیرون وجود خود آگاه شود از وسائل و ابزاری بهره می گیرد که به آن ابزار شناخت گفته می شود.
قسمتی از آنها درون ذاتی هستند، و قسمتی برون ذاتی عقل و خرد و وجدان و فطرت از ابزار شناخت درون ذات است ، و حواس ظاهری انسان همچون بینائی و شنوائی و مانند آن ابزار شناخت برون ذاتند.

این وسائل خداداد اگر مورد بهره برداری صحیح قرار گیرند روز به روز قویتر و نیرومندتر می شوند، و بهتر و دقیقتر حقایق را نشان می دهند.
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 325
اما اگر مدتی در مسیرهای انحرافی قرار گیرند، و یا اصلا از آنها استفاده نشود، تدریجا تحلیل رفته و یا به کلی دگرگون می شوند و حقایق را وارونه نشان می دهند، درست همانند آئینه صافی که گرد و غبار ضخیمی آن را بپوشاند، و یا خراشهای زیاد و عمیقی بر چهره آن وارد شود که دیگر نمی تواند چیزی را نشان دهد، و اگر نشان دهد هرگز با واقعیت آن تطبیق نمی کند.
این اعمال نادرست و موضعگیریهای انحرافی انسان است که نعمت بزرگ ابزار شناخت را از او می گیرد، و به همین دلیل مقصر اصلی خود او و گناه آن نیز بر گردن خود او است .
آیات فوق ترسیم گویائی از همین مساله مهم و سرنوشت ساز است ، هوسبازان مستکبر، و خود خواهان متعصب ، و دنباله روان بی قید و شرط را به کسانی تشبیه میکند که از یکسو در غل و زنجیر گرفتارند، این همان زنجیرهای هوس و کبر و غرور و تقلید کورکورانه است که خود بر دست و گردن خویش نهاده اند، و بر کسانی تشبیه میکند که در محاصره دو سد نیرومند و غیر قابل عبور قرار گرفته اند.
و از سوی دیگر چشمانشان نیز بسته و نابینا است .
غل و زنجیر به تنهائی برای جلوگیری از حرکت آنها کافی است ، آن دو سد عظیم نیز به تنهائی مانع فعالیت آنها است ، نداشتن چشم و نابینائی خود نیز عامل مستقلی است .
این دو سد گوئی به قدری بلند و نزدیک است که به تنهائی قدرت دید آنها را می گیرد همانگونه که قدرت حرکت را از آنها سلب میکند.
کرارا گفته ایم هدایتپذیری انسان تا زمانی است که به این مرحله نرسیده باشد، اما هنگامی که به این مرحله برسد اگر تمام انبیاء و اولیا نیز جمع شوند و تمام کتب آسمانی را بر او بخوانند موثر نخواهد شد! تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 326
و اینکه در روایات اسلامی و همچنین در آیات قرآن تاکید شده که اگر لغزشی برای انسان پیدا شد و گناهی از او سر زد فورا توبه کند و به سوی خدا باز گردد، و از تسویف و تاخیر و اصرار و تکرار بپرهیزد برای این است که به این مرحله نرسد، زنگارها را بشوید، موانع کوچک را قبل از تبدیل شدن به یک سد بزرگ ویران کند، و راه پیشرفت و حرکت را باز نگهدارد و گرد و غبار را از مقابل دیدگان خود فرو بنشاند تا نظر تواند کرد.
2 - سدهائی از پیش و پس !
این سؤ ال برای بعضی از مفسران مطرح شده است که مانع اصلی برای

ادامه حرکت سدهای پیش رو است ، سد پشت سر چه معنی دارد؟
بعضی پاسخ گفته اند: انسان دارای دو گونه هدایت است ، هدایت نظری و استدلالی ، و هدایت فطری و وجدانی ، سد پیش رو اشاره به این است که او از هدایت نظری محروم میگردد، میخواهد به عقب باز گردد و به هدایت فطری نظر بیفکند، سد و مانع پشت سر، او را از بازگشت به فطرت باز می دارد.
بعضی دیگر گفته اند سد پیش رو اشاره به موانعی است که او را از وصول به آخرت و سعادت جاویدان باز می دارد، و سد پشت سر چیزی است که او را حتی از رسیدن به سعادت و آرامش در دنیا مانع می شود.
این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که انسان هنگامی که در طریق به سوی مقصد به مانعی برخورد کند به عقب بر می گردد، تا راه دیگری به سوی مقصد پیدا کند، اما وقتی در دو طرف سدی ایجاد شده است از پیدا کردن راه به سوی مقصد به هر حال محروم می شود. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 327
ضمنا پاسخ این سؤ ال که چرا سخنی از سد در طرف راست و چپ به میان نیامده ؟ نیز روشن شد، زیرا رفتن به راست و چپ هرگز انسان را به مقصد نمیرساند باید راهی به پیش بگشاید.
بعلاوه معمولا سد را در جائی ایجاد میکنند که طرف راست و چپ آن بسته است تنها گذرگاهی میان آن دو قرار دارد که با ایجاد سد آن گذرگاه نیز بسته می شود، و عملا انسان در محاصره قرار می گیرد.
3 - محرومیت از سیر آفاقی و انفسی
برای شناخت خداوند معمولا دو راه برای مطالعه وجود دارد مطالعه در نشانه های خدا که در جسم و جان انسان است ، و آن را آیات انفسی می نامند و مطالعه در آیاتی که در بیرون وجود او در زمین و آسمان و ثوابت و سیارات و کوه و دریا وجود دارد، و آن را ((آیات آفاقی)) می گویند که قرآن مجید در آیه 53 سوره فصلت به آن اشاره کرده ، میفرماید سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق به زودی آیات خود را در آفاق و انفس به آنها نشان میدهیم تا برای آنها ثابت شود که خداوند حق است .
هنگامی که قدرت شناخت انسان از کار می افتد هم طریق مشاهده آیات انفسی بر او بسته می شود، و هم مشاهده آیات آفاقی .
در آیات فوق جمله انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم مقمحون اشاره به معنی اول است ، زیرا غلها چنان سر آنها را به بالا نگاه می دارد که حتی قدرت دیدن خویشتن را ندارند، و سدهای پیش و پس چنان چشم آنها را از مشاهده اطراف خود باز می دارد که هر چه نگاه می کنند جز دیوار سد چیزی را نمی بینند و از مشاهده آیات آفاقی محروم می

شوند. یس
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 328
آیه 11 - 12
آیه و ترجمه
إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّکرَ وَ خَشىَ الرَّحْمَنَ بِالْغَیْبِ فَبَشرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ کرِیم(11)
إِنَّا نحَّنُ نُحْىِ الْمَوْتىَ وَ نَکتُب مَا قَدَّمُوا وَ ءَاثَرَهُمْ وَ کلَّ شىْءٍ أَحْصیْنَهُ فى إِمَامٍ مُّبِینٍ(12)
ترجمه :
11 - تو تنها کسی را انذار میکنی که از این یادآوری الهی پیروی کند، و از خداوند رحمان در پنهان بترسد، چنین کسی را به آمرزش و پاداش پر ارزش بشارت ده !
12 - ما مردگان را زنده میکنیم ، و آنچه را از پیش فرستاده اند و تمام آثار آنها را می نویسیم ، و همه چیز را در ((کتاب)) احصا کرده ایم .
تفسیر:
چه کسانی انذار تو را می پذیرند؟
در آیات گذشته سخن از گروهی در میان بود که به هیچوجه آمادگی پذیرش انذارهای الهی را ندارند و انذار و عدم انذار در برابر آنها یکسان است ، اما آیات مورد بحث از گروه دیگری که درست در نقطه مقابل آنها قرار گرفته اند سخن می گوید، تا با مقایسه با یکدیگر - همانگونه که روش قرآن در بحث است - مساله روشنتر شود.
می فرماید ((تو تنها کسی را انذار میکنی که از ((ذکر)) پیروی کند، و از خداوند رحمن در پنهان بترسد)) (انما تنذر من اتبع الذکر وخشی تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 329
الرحمن بالغیب).
((و کسی که چنین است او را بشارت به مغفرت و پاداش پر ارزش ده)) (فبشره بمغفرة و اجر کریم).
در اینجا به چند نکته باید توجه داشت :
1 - در این آیه دو وصف برای کسانی که انذار و اندرز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آنها موثر است ذکر شده : پیروی از ذکر، و خشیت از خداوند در پنهان ، البته منظور از بیان این دو وصف همان آمادگی و جنبه بالقوه آن است ، یعنی انذار تنها در کسانی موثر واقع میشود که گوش شنوا و قلب آماده دارند، انذار در آنها دو اثر میگذارد: نخست پیروی از ذکر و قرآن ، و دیگر احساس ترس در برابر پروردگار و مسئولیتها.
و به تعبیر دیگر این دو حالت بالقوه در آنها وجود دارد، اما بعد از انذار به فعلیت میرسد بر خلاف کوردلان لجوج و غافل که هرگز نه گوش شنوا

دارند نه آماده خشیت اند.
این آیه درست مانند آیات نخستین سوره بقره است که می گوید: ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین : ((این کتاب آسمانی شکی در آن نیست و مایه هدایت پرهیزکاران است)).
2 - منظور از ((ذکر)) به عقیده بسیاری از مفسران قرآن مجید است ، زیرا این کلمه به همین صورت کرارا در قرآن در همین معنی به کار رفته است .
ولی مانعی ندارد که منظور معنی لغوی آن یعنی هر گونه یادآوری بوده
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 330
باشد، که شامل آیات قرآن و سایر انذارهای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و رهبران الهی می شود.
3 - ((خشیت))، چنانکه در گذشته نیز گفته ایم ، به معنی ترسی است که آمیخته با احساس عظمت باشد، و تعبیر به ((رحمان)) که مظهر رحمت عامه خداوند است در اینجا نکته لطیفی در بر دارد، و آن اینکه : در عین ترس از عظمت خداوند باید امید به رحمت او نیز داشته باشند، تا دو کفه خوف و رجا که عامل حرکت مستمر تکاملی است متوازن گردد.
جالب این است که در بعضی از آیات قرآن در مورد ((رجا و امید)) نام ((الله)) ذکر شده که مظهر هیبت و عظمت است (لمن کان یرجوا الله و الیوم الاخر - احزاب - 21) اشاره به اینکه هم رجا باید با خوف آمیخته شود و هم خوف با رجا (دقت کنید).
4 - تعبیر ((بالغیب)) در اینجا اشاره به شناخت خداوند از طریق استدلال و برهان است ، چرا که ذات پاک او از حواس انسان پنهان می باشد، تنها با چشم دل و از لابلای آثارش می توان جمال و جلال او را مشاهده کرد.
این احتمال نیز وجود دارد که ((غیب)) در اینجا به معنی پنهان از چشم مردم است ، یعنی مقام ((خشیت)) و ترس او جنبه ریائی و در حضور مردم نداشته باشد، بلکه در نهان نیز دارای خشیت باشد.
بعضی نیز آن را به معنی ((قیامت)) تفسیر کرده اند، چرا که از مصداقهای روشن اموری است که از حس ما پنهان است ، ولی معنی اول از همه مناسبتر به نظر می رسد.
5 - جمله ((فبشره)) در حقیقت تکمیل انذار است ، زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 331
در آغاز انذار میکند، و هنگامی که پیروی از فرمان خدا و ترس آمیخته با عظمت نسبت به او پیدا شد و اثراتش در قول و فعل انسان ظاهر گشت بشارت می دهد.
به چه چیز بشارت میدهد؟ نخست به چیزی که بیشتر از هر موضوع دیگر فکر انسان را به خود مشغول میدارد، و آن لغزشهائی است که احیانا از او

سر زده ، به او بشارت میدهد که خدای بزرگ همه آنها را بخشوده است ، سپس به اجر کریم و پاداش پر ارزش که هیچکس جز خداوند ابعاد آن را نمی داند.
جالب اینکه هم ((مغفرت)) به صورت نکره ذکر شده ، همچنین ((اجر کریم)) و می دانیم نکره آوردن در اینگونه موارد برای بیان عظمت است .
6 - بعضی از مفسران معتقدند که ((فاء)) در جمله ((فبشره)) که برای تفریع است اشاره به این می باشد که آن دو عمل (پیروی از ذکر، و خشیت از پروردگار) نتیجه اش این دو اثر است : مغفرت ، و اجر کریم ، که اولی از اول سرچشمه میگیرد، و دومی از دوم .
سپس به تناسب بحثی که در آیات گذشته پیرامون اجر و پاداش پر ارزش مومنان و پذیرندگان انذارهای انبیاء آمده بود در آیه بعد به مساله معاد و رستاخیز و ثبت و ضبط اعمال برای حساب و جزا اشاره کرده ، می فرماید: ما مردگان را زنده می کنیم (انا نحن نحی الموتی).
تکیه روی عنوان ((نحن)) (ما) اشاره به این است که با قدرت عظیمی که همه در ما سراغ دارید دیگر جای بحث و گفتگو نیست که چگونه استخوانهای پوسیده و عظام رمیم از نو جان میگیرد، و لباس حیات در تن می پوشد؟ نه تنها مردگان را زنده میکنیم بلکه تمام آنچه را از پیش فرستاده اند تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 332
و تمام آثار آنها را می نویسیم (و نکتب ما قدموا و آثارهم).
بنا بر این چیزی فروگذار نخواهد شد مگر اینکه در نامه اعمال برای روز حساب محفوظ خواهد بود.
جمله ((ما قدموا)) (آنچه را از پیش فرستادند) اشاره به اعمالی است که انجام داده اند و اثری از آن باقی نمانده ، اما تعبیر به ((و آثارهم)) اشاره به اعمالی است که از انسان باقی می ماند و آثارش در محیط منعکس میشود، مانند صدقات جاریه (بناها و اوقاف و مراکزی که بعد از انسان باقی میماند و مردم از آن منتفع می شوند).
این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که ((ما قدموا)) اشاره به اعمالی است که جنبه شخصی دارد، ((و آثارهم)) اشاره به کارهائی است که سنت میشود و بعد از انسان نیز موجب خیر و برکت ، و یا شر و زیان و گناه می گردد.
البته مفهوم آیه گسترده است و ممکن است هر دو تفسیر در مفهوم جمع باشد.
و در پایان آیه برای تاکید بیشتر می افزاید ما همه چیز را در کتاب آشکار احصا کرده ایم (و کل شی ء احصیناه فی امام مبین).
غالب مفسران ((امام مبین)) را در اینجا به عنوان لوح محفوظ همان کتابی که همه اعمال و همه موجودات و حوادث این جهان در آن ثبت و

محفوظ است تفسیر کرده اند.
و تعبیر به ((امام)) ممکن است از این نظر باشد که این کتاب در قیامت رهبر و پیشوا است برای همه ماموران ثواب و عقاب و معیاری است برای سنجش ارزش اعمال انسانها و پاداش و کیفر آنها.
جالب اینکه این تعبیر (امام) در بعضی دیگر از آیات قرآن در مورد ((تورات)) به کار رفته ، آنجا که می فرماید: افمن کان علی بینة من ربه

و یتلوه شاهد منه و من قبله کتاب موسی اماما و رحمة : ((آیا آنکس که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد و به دنبال آن شاهدی از سوی او میباشد، و پیش از آن کتاب موسی که امام و رحمت بود گواهی بر آن میدهد (همچون کسی است که چنین نباشد).
اطلاق کلمه ((امام)) در این آیه بر تورات به خاطر معارف و احکام و دستورات آن است ، و همچنین به خاطر نشانه های پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) که در آن آمده ، و در تمام این امور میتوانست رهبر و پیشوای خلق باشد بنا بر این کلمه مزبور در هر مورد متناسب با آن مفهومی دارد.
نکته ها:
1 - انواع کتابهای ثبت اعمال
از آیات قرآن مجید چنین استفاده میشود که اعمال انسان در چند کتاب ثبت و ضبط میگردد، تا به هنگام حساب هیچگونه عذر و بهانه ای برای کسی باقی نماند.
نخست ((نامه اعمال شخصی)) است که ثبت کننده تمام کارهای یک فرد در سراسر عمر او است ، قرآن می گوید: روز قیامت به هر کس گفته می شود: اقرء کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا: ((خودت نامه اعمالت را بخوان ، کافی است که خود حسابگر خویش باشی)) (اسراء - 14).
اینجاست که فریاد مجرمان بلند میشود و می گویند: وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ گناه کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه آن را ثبت و احصا کرده است ؟! ((یقولون یا ویلتنا ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها)) (کهف - 49).
این همان کتابی است که ((نیکوکاران آن را در دست راست دارند و

در دست چپ (حاقه - 19 و 25).
دوم کتابی است که ((نامه اعمال امتها)) است ، و بیانگر خطوط اجتماعی زندگی آنها میباشد چنانکه قرآن می گوید: کل امة تدعی الی کتابها: روز قیامت هر امتی به نامه اعمالش فرا خوانده میشود (جاثیه - 28).
و سومین کتاب همان کتاب نامه جامع و عمومی لوح محفوظ است که نه

تنها اعمال همه انسانها از اولین و آخرین ، بلکه همه حوادث جهان در آن یکجا ثبت است ، و گواه دیگری در آن صحنه بزرگ بر اعمال آدمی است ، و در حقیقت امام و رهبر برای فرشتگان حساب ، و ملائکه پاداش و عقاب است .
2 - همه چیز ثبت می شود حتی ...
در حدیث گویا و بیدار کننده ای از امام صادق (علیهالسلام) میخوانیم : ان رسول الله نزل بارض قرعاء، فقال لاصحابه : ائتوا بحطب ، فقالوا: یا رسول الله نحن بارض قرعاء! قال فلیات کل انسان بما قدر علیه ، فجاءوا به حتی رموا بین یدیه ، بعضه علی بعض ، فقال رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) هکذا تجمع الذنوب ثم قال ایاکم و المحقرات من الذنوب ، فان لکل شی ء طالبا الاوان طالبها یکتب ما قدموا و آثارهم و کل شی ء احصیناه فی امام مبین : ((رسول خدا وارد زمین بی آب و علفی شد، به یارانش فرمود: هیزم بیاورید، عرض کردند: ای رسول خدا! اینجا سرزمین خشکی است که هیچ هیزم در آن نیست ، فرمود: بروید، هر کدام هر مقدار میتوانید جمع کنید، هر یک از آنها مختصر هیزم یا چوب خشکیدهای با خود آورد، و همه را پیش روی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) روی هم ریختند (شعله ای در آن افکند و آتشی عظیم از آن زبانه کشید) سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: اینگونه گناهان (کوچک) روی هم متراکم می شوند (و شما برای تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 335
تک تک آنها اهمیتی قائل نیستید!) سپس فرمود: بترسید از گناهان کوچک که هر چیزی طالبی دارد، و طالب آنها آنچه را از پیش فرستادند، و آنچه را از آثار باقی گذاشته اند می نویسد و همه چیز را در کتاب مبین ثبت کرده .
این حدیث تکان دهنده ترسیمی است گویا از تراکم گناهان کم اهمیت و آتش عظیمی که از مجموع آنها زبانه می کشد.
در حدیث دیگری آمده است که قبیله ((بنو سلمه)) در نقطه دور دستی از شهر مدینه قرار داشتند، تصمیم گرفتند به نزدیکی مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل مکان کنند، آیه فوق نازل شد انا نحن نحی الموتی ... و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به آنها فرمود: ان آثارکم تکتب آثار شما (گامهای شما به سوی مسجد) در نامه اعمالتان نوشته خواهد شد (و پاداش خواهید گرفت) هنگامی که بنو سلمه این سخن را شنیدند صرفنظر کردند و در جای خود ماندند. روشن است که آیه مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که هر یک از این امور مصداقی از آن است . آنچه ممکن است در بدو نظر ناهماهنگ با تفسیر فوق تصور شود روایاتی است از طرق اهل بیت (علیهمالسلام) که امام مبین در آن به امیر مؤ منان علی (علیهالسلام) تفسیر شده است .

از جمله در حدیثی از امام باقر (علیهالسلام) از پدرش از جدش (علیهمالسلام) نقل شده است که فرمود: هنگامی که این آیه و کل شی ء احصیناه فی امام مبین نازل شد تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 336
ابو بکر و عمر برخاستند و عرض کردند: ای پیامبر! آیا منظور از آن تورات است ؟ فرمود: نه ، عرض کردند انجیل است ؟ فرمود: نه ، عرض کردند: منظور قرآن است ؟ فرمود: نه ، در اینحال امیر مؤ منان علی (علیهالسلام) به سوی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد هنگامی که چشم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بر او افتاد فرمود: هو هذا! انه الامام الذی احصی الله تبارک و تعالی فیه علم کل شی ء: ((امام مبین این مرد است ! او است امامی که خداوند متعال علم همه چیز را در او احصا فرموده))!.
در تفسیر علی بن ابراهیم از ابن عباس از خود امیر مؤ منان نیز نقل شده است که فرمود: انا و الله الامام المبین ، ابین الحق من الباطل ورثته من رسول الله ((به خدا سوگند منم امام مبین که حق را از باطل آشکار می سازم ، این علم را از رسول خدا به ارث برده و آموخته ام)).
گرچه بعضی از مفسران همچون آلوسی از نقل این گونه روایات از طریق شیعه وحشت کرده ، و آن را به نادانی و بیخبری از تفسیر آیه نسبت داده اند، ولی با کمی دقت روشن می شود که این گونه روایات منافاتی با تفسیر امام مبین به لوح محفوظ ندارد، زیرا قلب پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در درجه اول و قلب وسیع جانشین او در درجه بعد آئینه هائی است که لوح محفوظ را منعکس می کند، و قسمت عظیمی از آنچه در لوح محفوظ است از سوی خدا به آن الهام می گردد، به این ترتیب نمونه ای از لوح محفوظ میباشد، و بنا بر این اطلاق امام مبین بر آن مطلب عجیبی نیست ، چرا که فرعی است که از آن اصل گرفته شده ، و شاخه های است که به آن ریشه باز می گردد.
از این گذشته وجود انسان کامل - چنانکه می دانیم - عالم صغیری است که عالم کبیر را در خود خلاصه کرده است ، و طبق شعر معروف منسوب تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 337
به علی (علیهالسلام).
اتزعم انک جرم صغیر؟
و فیک انطوی العالم الاکبر!آیا گمان میکنی که تو موجود کوچکی هستی در حالی که عالم بزرگ در تو خلاصه شده است ؟ و نیز میدانیم که عالم هستی از یک نظر صفحه علم خدا و لوح محفوظ است .
عجب اینکه ((آلوسی)) با اینکه روایات فوق را شدیدا انکار میکند تفسیر اخیر را چندان بعید نشمرده است ، و به هر حال در اینکه منظور از امام مبین ((لوح محفوظ)) است شکی نیست ، روایات فوق نیز قابل تطبیق بر

آن می باشد (دقت کنید). یس
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 338
آیه 13 - 19
آیه و ترجمه
وَ اضرِب لهُم مَّثَلاً أَصحَب الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسلُونَ(13)
إِذْ أَرْسلْنَا إِلَيهِمُ اثْنَينِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مُّرْسلُونَ(14)
قَالُوا مَا أَنتُمْ إِلا بَشرٌ مِّثْلُنَا وَ مَا أَنزَلَ الرَّحْمَنُ مِن شىْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلا تَكْذِبُونَ(15)
قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكمْ لَمُرْسلُونَ(16)
وَ مَا عَلَيْنَا إِلا الْبَلَغُ الْمُبِينُ(17)
قَالُوا إِنَّا تَطَيرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنتَهُوا لَنرْجُمَنَّكمْ وَ لَيَمَسنَّكم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ(18)
قَالُوا طئرُكُم مَّعَكُمْ أَ ئن ذُكرْتُم بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسرِفُونَ(19) تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 339
ترجمه :
13 - برای آنها ((اصحاب قریه)) را مثال بزن ، هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنها آمدند.
14 - هنگامی که دو نفر از رسولان را به سوی آنها فرستادیم ، اما آنها رسولان (ما) را تکذیب کردند، لذا برای تقویت آن دو، شخص سومی فرستادیم ، آنها همگی گفتند ما فرستادگان (خدا) به سوی شما هستیم .
15 - اما آنها (در جواب) گفتند : شما جز بشری همانند ما نیستید، و خداوند رحمان چیزی نازل نکرده ، شما فقط دروغ میگوئید!
16 - آنها گفتند پروردگار ما آگاه است که ما قطعا فرستادگان (او) به سوی شما هستیم .
17 - و بر عهده ما چیزی جز ابلاغ آشکار نیست .
18 - آنها گفتند ما شما را به فال بد گرفته ایم (و وجود شما شوم است) و اگر از این سخنان دست برندارید شما را سنگسار خواهیم کرد، و مجازات دردناکی از ما به شما خواهد رسید.
19 - گفتند شومی شما از خودتان است اگر درست بیندیشید! بلکه شما گروهی اسرافکارید.
تفسیر:
سرگذشت ((اصحاب القریه)) برای آنها عبرتی است
در تعقیب بحثهائی که در زمینه قرآن و نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) و مؤ منان راستین و منکران لجوج گذشت در آیات مورد بحث نمونه ای از وضع امتهای پیشین در همین زمینه مطرح شده ، و در ضمن این آیات و چندین آیه بعد که مجموعا 18 آیه را تشکیل میدهد سرگذشتی از چند تن از پیامبران پیشین که مامور هدایت قوم مشرک و

بت پرستی بودند که قرآن از آنها به عنوان اصحاب القریه یاد کرده و آنها به مخالفت برخاستند و آنان را تکذیب کردند و سرانجام به عذاب دردناکی گرفتار شدند بیان می کند، تا هم هشداری باشد برای مشرکان مکه ، و هم تسلی و دلداری باشد برای پیامبر و مومنان اندک آن روز، به هر حال تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 340
تکیه بر این سرگذشت در قلب این سوره که خود قلب قرآن است به خاطر شباهت تمامی است که با موقعیت مسلمانان آن روز دارد.
نخست می فرماید: ((برای آنها اصحاب قریه را مثال بزن هنگامی که فرستادگان خدا به سوی آنها آمدند (و اضرب لهم مثلا اصحاب القریه اذ جائها المرسلون).
((قریه)) در اصل نام برای محلی است که مردم در آن جمع میشوند، و گاهی به خود انسانها نیز قریه گفته میشود، بنا بر این مفهوم گسترده ای دارد که هم شهرها را شامل میگردد و هم روستاها را، هر چند در زبان فارسی معمولی تنها به روستا اطلاق میشود، ولی در لغت عرب و در قرآن مجید کرارا به شهرهای مهم و عمده مانند ((مصر)) و ((مکه)) و امثال آن اطلاق شده است .
در اینکه این شهر کدامیک از شهرها بوده است معروف و مشهور در میان مفسران این است که ((انطاکیه)) از شهرهای شامات بوده است ، و این شهر یکی از شهرهای بسیار معروف روم قدیم بوده ، و هم اکنون از نظر جغرافیائی جزء قلمرو کشور ترکیه است که شرح بیشتر در باره آن را در نکات بیان خواهیم کرد.
به هر حال از آیات این سوره به خوبی بر می آید که اهل این شهر بتپرست بودند و این رسولان برای دعوت آنها به سوی توحید و مبارزه با شرک آمده بودند.
سپس قرآن بعد از این بیان اجمالی و سربسته ، به شرح ماجرا پرداخته ، چنین می گوید: در آن زمان که دو نفر از رسولان را به سوی آنها فرستادیم ، تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 341
اما آنها رسولان ما را تکذیب کردند، لذا برای تقویت آن دو شخص سومی ارسال نمودیم ، آنها همگی گفتند ما فرستادگان به سوی شما از طرف پروردگاریم (اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما فعززنا بثالث فقالوا انا الیکم مرسلون .
به این ترتیب سه نفر از رسولان پروردگار (دو نفر در آغاز و یکنفر در اثناء برای تقویت آنها) به سوی این قوم گمراه آمدند.
در اینکه این رسولان چه کسانی بودند در میان مفسران گفتگو است ، جمعی گفته اند: نام آن دو نفر شمعون و یوحنا بود و نام سومین بولس و بعضی نامهای دیگری برای آنها ذکر کرده اند.

و نیز در اینکه آنها پیامبران و رسولان خداوند بودند و یا فرستادگان حضرت مسیح (علیهالسلام) (و اگر خداوند میفرماید ما آنها را فرستادیم به خاطر آنست که رسولان مسیح هم رسولان او هستند) باز در میان مفسران گفتگو است ، هر چند ظاهر آیات فوق موافق تفسیر اول است ، گرچه تفاوتی در نتیجه ای که قرآن می خواهد بگیرد نمی کند.
اکنون ببینیم آن قوم گمراه در مقابل دعوت رسولان چه واکنشی نشان دادند، قرآن می گوید: همان بهانه ای را که بسیاری از کافران سرکش در برابر پیامبران الهی پیش کشیدند مطرح نمودند گفتند: شما بشری همانند ما هستید، و خداوند رحمان چیزی نازل نکرده سرمایه شما چیزی جز دروغ نیست ! (قالوا ما انتم الا بشر مثلنا و ما انزل الرحمن من شی ء ان انتم الا تکذبون).
اگر بنا بود فرستاده ای از طرف خدا بیاید باید فرشته مقربی باشد نه انسانی همچون ما، و همین را دلیل برای تکذیب رسولان و انکار نزول فرمان الهی پنداشتند. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 342
در حالی که شاید خودشان نیز می دانستند که در طول تاریخ همه پیامبران از نسل آدم بوده اند، از جمله ابراهیم را که همگی به رسالت می شناختند مسلما انسان بود، و از این گذشته مگر نیازها و مشکلات و دردهای انسانها را جز انسان می تواند درک کند؟.
در اینکه چرا در آیه روی صفت ((رحمانیت)) خداوند تکیه شده ، ممکن است از این نظر باشد که خداوند ضمن نقل سخن آنها مخصوصا روی این صفت تکیه می کند که پاسخ آنها در نقل گفته خودشان نهفته باشد، زیرا چگونه ممکن است خداوندی که رحمت عامش سراسر عالم را فرا گرفته است پیامبرانی برای تربیت نفوس و دعوت به رشد و تکامل انسان نفرستد؟
این احتمال نیز داده شده است که آنها مخصوصا روی وصف رحمان تکیه کردند که بگویند خداوند مهربان کار بندگان خود را با فرستادن پیامبران و تنظیم تکالیف مشکل نمیکند! آنها را آزاد میگذارد! این منطق سست و بی پایه با سطح افکار این گروه متناسب بود.
به هر حال این پیامبران از مخالفت سرسختانه آن قوم گمراه مایوس نشدند و ضعف و سستی به خود راه ندادند، و در پاسخ آنها چنین گفتند: پروردگار ما می داند که ما قطعا فرستادگان او به سوی شما هستیم (قالوا ربنا یعلم انا الیکم لمرسلون).
((و بر عهده ما چیزی جز ابلاغ رسالت به طور آشکار و روشن نیست)) (و ما علینا الا البلاغ المبین). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 343
مسلما آنها تکیه بر ادعا نکردند، و تنها به سوگند قناعت ننمودند، بلکه از تعبیر ((بلاغ مبین)) اجمالا استفاده می شود که دلائل و معجزاتی از خود

نشان دادند، و گرنه ابلاغ آنها مصداق بلاغ مبین نبود، زیرا بلاغ مبین باید چنان باشد که واقعیت را به همه برساند، و این جز به کمک دلائل متقن و معجزات گویا ممکن نیست .
در بعضی از روایات نیز آمده است که آنها همانند حضرت مسیح (علیهالسلام) بعضی از بیماران غیر قابل علاج را به فرمان خدا - شفا دادند.
ولی این کوردلان در برابر آن منطق روشن و معجزات تسلیم نشدند، بلکه بر خشونت خود افزودند، و از مرحله تکذیب پا فراتر نهاده به مرحله تهدید و شدت عمل گام نهادند گفتند: ما شما را به فال بد گرفته ایم ، وجود شما شوم است و مایه بدبختی شهر و دیار ما! (قالوا انا تطیرنا بکم).
ممکن است مقارن آمدن این پیامبران الهی بعضی مشکلات در زندگی مردم آن دیار بر اثر گناهانشان و یا به عنوان هشدار الهی حاصل شده باشد، چنانکه بعضی از مفسران نیز نقل کرده اند که مدتی نزول باران قطع شد ولی آنها نه تنها عبرتی نگرفتند بلکه این حادثه را به دعوت رسولان پیوند دادند.
باز به این هم قناعت نکردند، بلکه با تهدیدی صریح و آشکار نیات شوم و زشت خود را ظاهر ساختند، و گفتند: ((اگر از این سخنان دست برندارید مسلما شما را سنگسار خواهیم کرد، و مجازات دردناکی از ما به شما خواهد رسید))! تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 344
(لئن لم تنتهوا لنرجمنکم و لیمسنکم منا عذاب الیم).
آیا مجازات دردناک (عذاب الیم) تاکیدی است بر مساله سنگسار کردن (رجم) و یا مجازاتی افزون بر آنست ؟ دو احتمال وجود دارد.
احتمال دوم نزدیکتر به نظر می رسد، چرا که سنگسار کردن که یکی از بدترین انواع عذاب و شکنجه هاست که گاهی منتهی به مرگ میشود، ممکن است ذکر عذاب الیم اشاره به این باشد که سنگسار نمودن شما را آنقدر ادامه می دهیم تا مایه مرگ شما شود، یا اینکه علاوه بر سنگسار کردن انواع دیگری از شکنجه ها را که جنایتکاران پیشین انجام می دادند مانند میله های داغ در چشم فرو کردن یا فلز گداخته در حلق ریختن و امثال اینها را در باره شما انجام خواهیم داد.
بعضی از مفسران این احتمال را نیز داده اند که سنگسار کردن عذاب جسمانی بوده ، اما عذاب الیم عذاب معنوی و روحی بوده است .
اما تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد.
آری طرفداران باطل و حامیان ظلم و فساد چون منطق قابل عرضهای ندارند همیشه تکیه بر تهدید و فشار و خشونت میکنند، غافل از آنکه رهروان راه الله هیچگاه در برابر این تهدیدها تسلیم نخواهند شد، بلکه بر استقامتشان خواهد افزود، آن روز که آنها پا به این میدان گذاشتند جان

خود را بر کف گرفتند و آماده ایثار گشتند.
اینجا بود که رسولان الهی با منطق گویای خود به پاسخ هذیانهای آنها پرداختند، و گفتند: شومی شما از خود شما است و اگر درست بیندیشید.
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 345
به این حقیقت واقف خواهید شد (قالوا طائرکم معکم اءئن ذکرتم).
اگر بدبختی و تیره روزی و حوادث شوم محیط جامعه شما را فرا گرفته ، و برکات الهی از میان شما رخت بربسته ، عامل آن را در درون جان خود، در افکار منحط و اعمال زشت و شومتان جستجو کنید، نه در دعوت ما، این شما هستید که با بت پرستی و هوا پرستی و بیدادگری و شهوترانی فضای زندگی خود را تیره و تار کرده ، و برکات خدا را از خود قطع کرده اید.
جمعی از مفسران جمله ((اءئن ذکرتم)) را اشاره به مطلب مستقلی دانسته اند و گفته اند مفهومش این است که آیا اگر پیامبران الهی بیایند و شما را تذکر دهند و انذار کنند جزایش این است که آنها را تهدید به عذاب و مجازات کنید، و وجودشان را شوم پندارید، آنها برای شما نور و هدایت و خیر و برکت به ارمغان آورده اند، آیا پاسخ چنین خدمتی آن تهدیدها و سخنان زشت است .
و سرانجام آخرین سخن این فرستادگان پروردگار به آنان این بود که شما گروهی اسرافکار و متجاوزید (بل انتم قوم مسرفون).
درد اصلی شما همان اسراف و تجاوزگری شما است ، اگر توحید را انکار کرده ، به شرک روی می آورید، دلیل آن اسراف و تجاوز از حق است ، و اگر جامعه شما گرفتار سرنوشت شوم شده است سبب آن نیز اسراف در گناه و آلودگی به شهوات است ، بالاخره اگر در برابر خیر خواهی خیر خواهان آنها را تهدید به مرگ می کنید این نیز به خاطر تجاوزگری شما است ! پیرامون ماجرای تاریخی این رسولان و محل وقوع این حوادث بعد از تفسیر آیات باقیمانده این داستان مشروحا سخن خواهیم گفت . یس
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 346
آیه 20 - 30
آیه و ترجمه
وَ جَاءَ مِنْ أَقْصا الْمَدِینَةِ رَجُلٌ یَسعَی قَالَ یَقَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسلِینَ(20)
اتَّبِعُوا مَن لا یَسئَلُکمْ أَجْراً وَ هُم مُّهْتَدُونَ(21)
وَ مَا لىَ لا أَعْبُدُ الَّذِی فَطرَنی وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ(22)
ءَ أَتخِذُ مِن دُونِهِ ءَالِهَةً إِن یُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضرٍّ لا تُغْنِ عَنی شفَعَتُهُمْ شیْئاً وَ لا یُنقِذُونِ(23)
إِنی إِذاً لَّفِی ضلَلٍ مُّبِینٍ(24)
إِنی ءَامَنت بِرَبِّکُمْ فَاسمَعُون(25)

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَلَيْت قَوْمِى يَعْلَمُونَ(26)
بِمَا غَفَرَ لِى رَبى وَ جَعَلَنى مِنَ الْمُكْرَمِينَ(27)
وَ مَا أَنزَلْنَا عَلى قَوْمِهِ مِن بَعْدِهِ مِن جُندٍ مِّنَ السمَاءِ وَ مَا كُنَّا مُنزِلِينَ(28)
إِن كانَت إِلا صيْحَةً وَحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَمِدُونَ(29)
يَحَسرَةً عَلى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسولٍ إِلا كانُوا بِهِ يَستهْزِءُونَ(30) تفسير نمونه جلد 18 صفحه 347
ترجمه :
20 - مردی (با ایمان) از نقطه دور دست شهر با شتاب فرا رسید، گفت : ای قوم من ! از فرستادگان خدا پیروی کنید.
21 - از کسانی پیروی کنید که از شما اجری نمی خواهند و خود هدایت یافته اند.
22 - من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده است ؟ و همگی به سوی او بازگشت می کنید.
23 - آیا غیر از او معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمان بخواهد زیانی به من برساند شفاعت آنها کمترین فایده ای برای من ندارد و مرا (از مجازات او) نجات نخواهند داد.
24 - اگر چنین کنم من در گمراهی آشکاری خواهم بود.
25 - (به همین دلیل) من به پروردگارتان ایمان آوردم ، به سخنان من گوش فرا دهید.
26 - (سرانجام او را شهید کردند و) به او گفته شد وارد بهشت شو گفت ایکاش قوم من می دانستند.
27 - که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامی داشتگان قرار داده است .
28 - ما بعد از او بر قوم او هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم و هرگز سنت ما بر این نبود.
29 - فقط یک صیحه آسمانی بود! ناگهان همگی خاموش شدند!!
30 - افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنها نیامد مگر اینکه او را استهزاء می کردند. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 348
تفسیر:
مجاهدی جان بر کف !
در آیات مورد بحث بخش دیگری از مبارزات رسولانی که در این داستان به آنها اشاره شده ، آمده است ، و آن مربوط به حمایت حساب شده و شجاعانه مؤ منان اندک از آنها است که در برابر اکثریت کافر و مشرک و لجوج ایستادند و تا سر حد جان از پیامبران الهی دفاع کردند.
نخست می فرماید: ((مردی (با ایمان) از نقطه دور دست شهر با سرعت و شتاب به سراغ گروه کافران آمد و گفت : ای قوم من ! از فرستادگان خدا پیروی کنید)) (و جاء من اقصی المدینة رجل یسعی قال یا قوم اتبعوا

المرسلین).
این مرد که غالب مفسران نامش را ((حبیب نجار)) ذکر کرده اند از کسانی بود که در برخوردهای نخستین با رسولان پروردگار به حقانیت دعوت آنها و عمق تعلیماتشان پی برد، و مومنی ثابت قدم و مصمم از کار در آمد، هنگامی که به او خبر رسید که در قلب شهر مردم بر این پیامبران الهی شوریده اند، و شاید قصد شهید کردن آنها را دارند، سکوت را مجاز ندانست ، و چنانکه از کلمه ((یسعی)) بر می آید با سرعت و شتاب خود را به مرکز شهر رسانید و آنچه در توان داشت در دفاع از حق فروگذار نکرد.
تعبیر به ((رجل)) به صورت ناشناخته ، شاید اشاره به این نکته است که او یک فرد عادی بود، قدرت و شوکتی نداشت ، و در مسیر خود تک و تنها بود، در عین حال نور و حرارت ایمان آنچنان او را روشن و گرم ساخته بود که بی اعتنا به پیامدهای این دفاع سرسختانه از مبارزان راه توحید، وارد معرکه شد، تا مؤ منان عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در آغاز اسلام که عده قلیلی بیش نبودند سرمشق بگیرند و بدانند حتی یک نفر مؤ من تنها نیز دارای مسئولیت است و سکوت برای او جائز نیست . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 349
تعبیر به ((اقصی المدینة)) نشان میدهد که دعوت این رسولان به نقاط دور دست شهر نیز کشیده شد، و دلهای آماده را تحت تاثیر خود قرار داده بود، گذشته از این نقاط دور دست شهر همیشه مرکز مستضعفانی است که آمادگی بیشتر برای پذیرش حق دارند، به عکس ، در قلب شهرها مردم مرفهی زندگی میکنند که جذب آنها به سوی حق به سادگی ممکن نیست .
تعبیر به ((یا قوم)) (ای قوم من) بیانگر دلسوزی این مرد نسبت به اهل شهر و مردم آن دیار است ، و دعوت به پیروی از رسولان دعوتی است خالصانه که هیچ نفعی برای شخص او در آن مطرح نیست .
اکنون ببینیم این مؤ من مجاهد به چه منطق و دلیلی برای جلب توجه همشهریانش متوسل گشت ؟
نخست از این در وارد شد که : از کسانی پیروی کنید که از شما اجر و مزدی در برابر دعوت خود نمیخواهند (اتبعوا من لا یسالکم اجرا).
این خود نخستین نشانه صدق آنها است که هیچ منفعت مادی در دعوتشان ندارند، نه از شما مالی می خواهند، و نه جاه و مقام ، و نه حتی تشکر و سپاسگزاری و نه هیچ اجر و پاداش دیگر.
این همان چیزی است که بارها در آیات قرآن در مورد انبیای بزرگ به عنوان نشانهای از اخلاص و بی نظری و صفای قلب پیامبران روی آن تکیه شده ، تنها در سوره شعرا پنج بار این جمله (و ما اسئلکم علیه من اجر) تکرار گردیده است .

سپس می افزاید: بعلاوه این رسولان چنانکه از محتوای دعوت و سخنانشان بر می آید افرادی هدایت یافته اند (و هم مهتدون). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 350
اشاره به اینکه عدم تسلیم در برابر دعوت کسی یا به خاطر این است که دعوتش حق نیست و به بیراهه و گمراهی می کشاند، و یا اینکه حق است اما مطرح کنندگان منافع خاصی در سایه آن کسب میکنند که این خود مایه بدبینی به چنان دعوتی است ، اما هنگامی که نه آن باشد و نه این ، دیگر چه جای تامل و تردید؟!
سپس به دلیل دیگری می پردازد و به سراغ اصل توحید که عمده ترین نکته دعوت این رسولان بوده است می رود و می گوید: ((من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده است))؟ (و مالی لا اعبد الذی فطرنی).
کسی شایسته پرستش است که خالق و مالک و بخشنده مواهب باشد نه این بتها که هیچ کاری از آنان ساخته نیست ، فطرت سلیم می گوید باید خالق را پرستید، نه این مخلوقات بی ارزش را!
تکیه روی ((فطرنی)) (مرا آفریده) ممکن است اشاره به این نکته نیز باشد که من وقتی به فطرت اصلی و سرشت حقیقی خود باز می گردم به خوبی می بینم که از درونم فریادی رسا و گویا بلند است که مرا دعوت به پرستش خالقم میکند، دعوتی که هماهنگ با عقل و خرد است ، من چگونه این دعوت مضاعف فطرت و خرد را نادیده بگیرم ؟
جالب اینکه نمی گوید: ((ما لکم لا تعبدون الذی فطرکم)) چرا خدائی را پرستش نمی کنید که شما را آفریده است بلکه می گوید: ((من چرا چنین نکنم)) یعنی در حقیقت از خود شروع میکند تا مؤ ثرتر واقع شود. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 351
و به دنبال آن هشدار میدهد که مراقب باشید همه شما سرانجام تنها به سوی او باز میگردید (و الیه ترجعون).
یعنی نه تنها سر و کار شما در زندگی این جهان با او است که در جهان دیگر نیز تمام سرنوشت شما در دست قدرت او می باشد، آری به سراغ کسی بروید که در هر دو جهان سرنوشت شما را به دست گرفته .
و در سومین استدلال خود به وضع بتها پرداخته ، و اثبات عبودیت را برای خداوند با نفی عبودیت از بتها تکمیل میکند، می گوید: آیا غیر از خداوند معبودانی را انتخاب کنم که اگر خداوند رحمن بخواهد زیانی به من برساند شفاعت آنها کمترین فایده ای برای من نخواهد داشت ، و مرا از مجازات او هرگز نجات نخواهند داد (اءاءتخذ من دونه الهة ان یردن الرحمن بضر لا تغن عنی شفاعتهم شیئا و لا ینقذون).
باز در اینجا از خودش سخن می گوید تا جنبه تحکم و آمریت نداشته باشد، و دیگران حساب کار خود را برسند.

او در حقیقت انگشت روی بهانه اصلی بت پرستان میگذارد که می گفتند: ما اینها را به خاطر این پرستش می کنیم که شفیعان ما در درگاه خدا باشند می گوید: چه شفاعتی ؟ و چه کمک و نجاتی ؟ آنها خود نیازمند به کمک و حمایت شما هستند، در تنگنای حوادث چه کاری از آنها برای شما ساخته است ؟!
تعبیر به ((الرحمن)) در اینجا علاوه بر اینکه اشاره به گستردگی رحمت خداوند و بازگشت همه نعمتها و مواهب به سوی او است ، و این خود دلیلی بر توحید عبادت می باشد، بیانگر این نکته است که خداوند رحمن ضرر و زیانی برای کسی نمی خواهد، مگر اینکه خلافکاری انسان به منتها درجه خود برسد که او را از محیط گسترده الهی دور و در وادی غضبش گرفتار سازد. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 352
سپس این مؤ من مجاهد برای تاکید و توضیح بیشتر افزود: هر گاه من چنین بتهائی را پرستش کنم و آنها را شریک پروردگار قرار دهم در گمراهی آشکار خواهم بود (انی اذا لفی ضلال مبین).
کدام گمراهی از این آشکارتر که انسان عاقل و با شعور در برابر این موجودات بی شعور زانو زند و آنها را در کنار خالق زمین و آسمان قرار دهد.
این مؤ من تلاشگر و مبارز پس از این استدلالات و تبلیغات موثر و گیرا با صدای رسا در حضور جمع اعلام کرد: ((همه بدانید من به پروردگار شما ایمان آورده ام ، و دعوت این رسولان را پذیرا شده ام)) (انی آمنت بربکم).
((بنا بر این سخنان مرا بشنوید)) و بدانید من به دعوت این رسولان مؤ منم و گفتار مرا به کار بندید که به سود شماست (فاسمعون).
در اینکه مخاطب در این جمله ، و همچنین جمله ((انی آمنت بربکم)) کیست ؟
ظاهر آیات قبل نشان میدهد که همان گروه مشرکان و بتپرستانی هستند که در آن دیار بودند، تعبیر به ربکم (پروردگار شما) نیز منافاتی با این معنی ندارد، چرا که این تعبیر در آیات زیادی از قرآن مجید در برابر کفار و به هنگام بیان استدلالات توحیدی آمده است .
و نیز جمله ((فاسمعون)) (به سخنان من گوش فرا دهید) مخالفتی با آنچه گفته شد ندارد چرا که این جمله را برای دعوت آنها به پیروی از گفتار خویش ذکر کرده ، همانگونه که در داستان مؤ من آل فرعون آمده (آنجا که خطاب به فرعونیان می گوید: یا قوم اتبعون اهدکم سبیل الرشاد: ای قوم من از من پیروی کنید تا شما را به راه راست هدایت کنم (غافر - 38). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 353
و از اینجا روشن می شود اینکه بعضی از مفسران گفته اند مخاطب در

این جمله همان رسولانی هستند که از سوی خدا برای دعوت این قوم آمده بودند و تعبیر به ربکم و جمله ((فاسمعون)) را قرینه بر آن گرفته اند هیچگونه دلیلی برای آن در دست نیست .
اما ببینیم عکس العمل این قوم لجوج در برابر این مومن پاکباز چه بود؟ قرآن سخنی از آن به میان نمی آورد، ولی از لحن آیات بعد استفاده می شود که آنها بر او شوریدند و شهیدش کردند.
آری سخنان پر شور و هیجانانگیز او که با استدلالاتی قوی و نیرومند و نکاتی جالب و دلنشین همراه بود در آن قلبهای سیاه و سرهای پر از مکر و غرور نه تنها اثر مثبتی نگذاشت بلکه چنان آتش کینه و عداوت را در دلهای آنان برافروخت که از جا برخاستند و با نهایت قساوت و بی رحمی به جان این مرد مؤ من شجاع افتادند، به روایتی او را سنگباران کردند و پیکرش را چنان آماج سنگها ساختند که بر زمین افتاد و جان به جان آفرین تسلیم کرد، در حالی که پیوسته این سخن را بر لب داشت که خداوندا این قوم مرا هدایت کن که آنها نمی دانند.
و به روایت دیگری او را زیر پاها چنان لگدمال کردند که روحش به آسمان پرواز کرد.
اما قرآن این حقیقت را با جمله جالب و سربسته ای بیان کرده ، می گوید: به او گفته شد وارد بهشت شو (قیل ادخل الجنة).
این تعبیری است که در باره شهیدان راه خدا در آیات دیگر قرآن آمده است : و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 354
یرزقون : ((گمان مکن کسانی که در راه خدا کشته شدند مردگانند، بلکه آنها زنده جاویدند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند (آل عمران - 169).
جالب اینکه این تعبیر نشان می دهد که شهادت این مرد مؤ من همان ، و داخل شدن او در بهشت همان ، آنچنان فاصله میان این دو کم و کوتاه بوده است که قرآن مجید در تعبیر لطیفش به جای ذکر شهادت او دخول او را در بهشت بیان کرده ، و چه نزدیک است راه بر شهیدان ، راه بهشت و سعادت جاویدان !
روشن است منظور از بهشت در اینجا بهشت برزخی است ، چرا که هم از آیات و هم از روایات استفاده می شود که بهشت جاویدان در قیامت نصیب مؤ منان خواهد شد همانگونه که دوزخ نیز در مورد بدکاران چنین است .
بنا بر این بهشت و دوزخ دیگری در عالم برزخ است که نمونه ای از بهشت و دوزخ رستاخیز می باشد، چنانکه در روایت امیر مؤ منان علی (علیهالسلام) در مورد قبر وارد شده است : القبر اما روضة من ریاض

الجنة او حفرة من حفر النيران : قبر یا باغی از باغهای بهشت است یا حفره ای از حفره های دوزخ !.
و اینکه بعضی احتمال داده اند این جمله اشاره به خطابی است که در روز قیامت به این مؤ من یا شهامت و ایثارگر می شود، و جنبه مستقبل دارد نه حال ، بر خلاف ظاهر آیه است .
به هر حال روح پاک این مرد به آسمانها، در جوار قرب رحمت الهی و در نعیم بهشتی ، شتافت ، و در آنجا تنها آرزویش این بود که گفت : ای کاش قوم من می دانستند (قال یا لیت قومی یعلمون).
ای کاش می دانستند که ((پروردگارم مرا مشمول آمرزش و عفو خویش

داد و در صف گرامیان جای داد)) (بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین).
ای کاش چشم حق بینی داشتند، چشمی که با حجابهای ضخیم و سنگین جهان مادی محجوب نگردد، و آنچه را در پشت این پرده است ببینند یعنی تا اینهمه نعمت و اکرام و احترام خدا را بنگرند و بدانند در مقابل اهانتهای آنها خداوند چه لطفی در حق من فرموده است ، ای کاش می دیدند و ایمان می آوردند اما افسوس !
در حدیث آمده است که پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: انه نصح لهم فی حیاته و بعد موته ((این مرد با ایمان هم در حال حیات خود خیر خواه قوم خویش بود و هم بعد از مرگ آرزوی هدایت آنها را داشت)).
جالب توجه اینکه او نخست تکیه بر موهبت غفران الهی میکند، سپس بر اکرام ، چرا که نخست باید با آب مغفرت روح و جان انسان از آلودگی گناهان پاک گردد و چون پاک شد بر بساط قرب و اکرام الهی جای گیرد.
این نکته نیز قابل دقت است که اکرام و احترام و بزرگداشت الهی گرچه نصیب بسیاری از بندگان می شود، و اصولا تقوی و اکرام دوش به دوش هم پیش می روند ان اکرمکم عند الله اتقیاکم (حجرات - 13) ولی اکرام به طور کامل و بدون هیچگونه قید و شرط در قرآن مجید در باره دو گروه آمده است : نخست فرشتگان مقرب خدا که قرآن در باره آنها می گوید: بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون : آنها بندگان گرامی خدایند که در سخن بر او پیشی نمی گیرند و فرمانش را به کار می بندند (انبیا - 27) تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 356
و دیگر بندگان کامل الایمان که قرآن از آنها به عنوان مخلصین یاد کرده ، و در باره آنها می گوید: اولئک فی جنات مکرمون : ((آنها در باغهای بهشت گرامی داشته می شوند)) (معارج - 35).
به هر حال این پایان کار این مرد مؤ من و مجاهد راستین بود که در انجام

رسالت خویش و حمایت از پیامبران الهی کوتاهی نکرد و سرانجام شربت شهادت نوشید و به جوار قرب رحمت خداوند راه یافت .
اما ببینیم سرنوشت آن قوم طاغی و ستمگر به کجا رسید؟
گرچه در قرآن سخنی از پایان کار آن سه نفر پیامبر که به سوی این قوم مبعوث شدند نیامده ، ولی جمعی از مفسران نوشته اند که آن قوم علاوه بر کشتن آن مرد مؤ من پیامبران خویش را نیز به قتل رساندند، در حالی که بعضی دیگر تصریح کرده اند که آن مرد با ایمان جمعیت را به خود مشغول ساخت تا پیامبران بتوانند از توطئه ای که برای آنها چیده شده بود رهائی یابند و به نقطه اءمنتری منتقل شوند، ولی نزول عذاب دردناک الهی بر آنها که در آیات بعد به آن اشاره می شود قرینه ای بر ترجیح قول اول است ، هر چند تعبیر من بعده (بعد از شهادت آن مرد با ایمان) در مورد نزول عذاب نشان می دهد که قول دوم صحیحتر است (دقت کنید). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 357
دیدیم که مردم شهر انطاکیه چگونه به مخالفت با پیامبران الهی قیام کردند اکنون ببینیم سرانجام کارشان چه شد؟
قرآن در این زمینه می گوید: ((ما بر قوم او بعد از وی هیچ لشکری از آسمان نفرستادیم ، و اصولا سنت ما چنین نیست که برای نابود ساختن این اقوام سرکش متوسل به این امور شویم (و ما انزلنا علی قومه من بعده من جند من السماء و ما کنا منزلین).
ما نیازی به این امور نداریم ، تنها یک اشاره کافی است که همه آنها را خاموش سازیم و به دیار عدم بفرستیم و تمام زندگی آنها را در هم بکوبیم .
تنها یک اشاره کافیست که عوامل حیات آنها تبدیل به عامل مرگشان شود، و در لحظه ای کوتاه و زودگذر طومار زندگانیشان را درهم پیچد!
سپس مافزاید: تنها یک صیحه آسمانی تحقق یافت ، صیحه ای تکان دهنده و مرگبار، ناگهان همگی خاموش شدند! (ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم خامدون).
آیا این صیحه صدای صاعقه ای بود که از ابری برخاست و بر زمین نشست ، لرزه ای بر همه چیز افکند، و تمام عمارتها را ویران ساخت ، و آنها از شدت وحشت تسلیم مرگ شدند؟
یا صیحه ای بود که بر اثر یک زمین لرزه شدید از دل زمین برخاست و در فضا طنین افکند و موج انفجارش همه را به کام مرگ کشید؟! تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 358
هر چه بود یک صیحه ، آن هم در یک لحظه زودگذر، بیش نبود، فریادی بود که همه فریادها را خاموش کرد، و تکانی بود که همه را بیحرکت ساخت ، و چنین است قدرت خداوند، و چنان است سرنوشت یک قوم گمراه و بی

ثمر!
بسوزند چوب درختان بی بر
سزا خود همین است مربی بری را!در آخرین آیه مورد بحث با لحنی بسیار گیرا و مؤ ثر بر خورد تمام سرکشان تاریخ را با دعوت پیامبران خدا یکجا مورد بحث قرار داده می گوید: وا حسرتا بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنها نیامد مگر اینکه او را به باد استهزا گرفتند (یا حسرة علی العباد ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤ ن).
وای بر آنها که دریچه های رحمت خدا را به روی خود بستند! اسفا بر آنها که چراغهای هدایت خویش را شکستند!
بیچاره و محروم از سعادت آن گروهی که نه تنها گوش هوش به ندای رهبران ندهند، بلکه به استهزا و سخریه آنها بر خیزند، سپس آنها را از دم شمشیر بگذرانند، در حالی که آنها سرنوشت شوم طغیانگران بی ایمان را قبل از خود دیده بودند و سرانجام دردناکشان را با گوش شنیده یا در صفحات تاریخ خوانده بودند اما کمترین عبرتی نگرفتند، و درست در همان وادی گام نهادند و به همان سرنوشت گرفتار شدند!
روشن است این جمله گفتار خدا است چون تمام این آیات از سوی او بیان می شود، ولی البته جمله حسرت به معنی ناراحتی درونی در برابر حوادثی که کاری از دست انسان در مورد آن ساخته نیست در باره خداوند معنی ندارد، همان گونه که خشم و غضب و مانند آن نیز به مفهوم حقیقی در مورد او وجود ندارد، بلکه منظور این است که حال این تیره روزان چنان بود که هر انسانی از وضع آنها آگاه می شد متاسف و متاثر میگشت که چرا با این همه وسائل نجات در این تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 359
گرداب هولناک غرق شوند؟!.
تعبیر به ((عباد)) (بندگان خدا) اشاره به این است که تعجب از این است که بندگان خدا که غرق نعمتهای او هستند دست به چنین جنایاتی زدند.
نکته ها:
1 داستان رسولان ((انطاکیه))
((انطاکیه)) یکی از قدیمترین شهرهای شام است که به گفته بعضی در سیصد سال قبل از مسیح (علیهالسلام) بنا گردید، این شهر در روزگار قدیم از حیث ثروت و علم و تجارت یکی از سه شهر بزرگ کشور روم محسوب می شد.
شهر انطاکیه تا حلب کمتر از یکصد کیلومتر و تا اسکندریه حدود شصت کیلومتر فاصله دارد.
این شهر در زمان خلیفه دوم به دست ابو عبیده جراح فتح شد، و از دست رومیان در آمد، مردم آن که مسیحی بودند پرداخت جزیه را پذیرفتند، و بر آئین خود باقی ماندند.

بعد از جنگ جهانی اول این شهر به تصرف فرانسویان در آمد، و چون فرانسویان خواستند شام را رها کنند و غالب اهل انطاکیه مسیحی و با فرانسویان همکیش بودند و نخواستند در آشوبهائی که پس از خروج آنها از شام در این کشور اتفاق می افتد به مسیحیان آسیب رسد، آن را به ترکیه دادند!
((انطاکیه)) برای مسیحیان مانند مدینه برای مسلمانان دومین شهر مذهبی محسوب می شود، و شهر اولشان بیت المقدس است که حضرت مسیح (علیهالسلام) دعوت خود را از آنجا آغاز کرد، و بعدا گروهی از مؤ منان به مسیح (علیهالسلام) تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 360
به انطاکیه هجرت کردند و پولس و برنابا بدان شهر رفتند و مردم را به این آئین خواندند و از آنجا دین مسیح (علیهالسلام) گسترش یافت ، و به همین جهت در قرآن مجید از این شهر به خصوص (در آیات مورد بحث) سخن به میان آمده .
مفسر عالیقدر ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) چنین می گوید: حضرت مسیح (علیهالسلام) دو فرستاده از حواریین به شهر انطاکیه فرستاد، هنگامی که آنها به نزدیکی شهر رسیدند پیرمردی را دیدند که چند گوسفند را به چرا آورده بود این همان ((حبیب ، صاحب یس)) بود، آنها بر او سلام کردند پیرمرد جواب داد و پرسید شما کیستید؟ گفتند: فرستادگان عیسی هستیم ، آمده ایم شما را از عبادت بتها به سوی عبادت خداوند رحمان دعوت کنیم .
پیرمرد پرسید: آیا معجزه و نشانه ای هم دارید؟
گفتند: آری بیماران را شفا می دهیم ، و نابینای مادرزاد و مبتلا به ((برص)) را به اذن خداوند بهبودی می بخشیم .
پیرمرد گفت : من فرزند بیماری دارم که سالها در بستر افتاده .
گفتند: با ما بیا تا به خانه تو برویم و از حالش خبر گیریم .
پیرمرد همراه آنها رفت و آنها دستی بر تن فرزند او کشیدند، به فرمان خدا سالم از جای برخاست !
این خبر در شهر پخش شد و به دنبال آن خداوند گروه کثیری از بیماران را به دست آنها شفا داد. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 361
آنها پادشاهی بتپرست داشتند، خبر به او رسید آنها را فرا خواند و پرسید شما کیستید؟ گفتند: فرستادگان عیسی هستیم ، آمده ایم تو را از عبادت موجوداتی که نه می شنوند و نه می بینند، به عبادت کسی که هم شنوا و هم بیناست دعوت کنیم .
پادشاه گفت : آیا معبودی جز خدایان ما وجود دارد؟
گفتند: آری همان کسی که تو و معبودهایت را آفرید!
پادشاه گفت : برخیزید! تا من در باره شما اندیشه کنم (و این تهدیدی

نسبت به آنها بود) سپس مردم آن دو را در بازار گرفتند و زدند.
ولی در روایت دیگری چنین آمده که دو فرستاده عیسی (علیهالسلام) دستشان به پادشاه نرسید و مدتی در آن شهر ماندند، روزی پادشاه از قصر خود بیرون آمده بود، آنها صدا را به تکبیر بلند کرده و نام الله را به عظمت یاد کردند، پادشاه در غضب شد و دستور حبس آنها را صادر کرد، و هر کدام را یکصد تازیانه زد.
هنگامی که این دو فرستاده مسیح تکذیب شدند و مضروب گشتند حضرت مسیح (علیهالسلام) ((شمعون الصفا)) را که بزرگ حواریین بود به دنبال آنها فرستاد.
((شمعون)) به صورت ناشناخته وارد شهر شد، و طرح دوستی با اطرافیان شاه ریخت ، آنها از دوستی او لذت بردند، و خبر را به پادشاه رسانیدند، او نیز از وی دعوت کرد و از همنشینان خود قرار داد و احترام نمود.
((شمعون)) روزی گفت : ای پادشاه ! من شنیده ام دو نفر در حبس تو زندانی شده اند، و هنگامی که تو را به غیر آئینت خوانده اند آنها را زده ای ؟ آیا هیچ به سخنان آنها گوش فرا داده ای ؟!
شاه گفت : خشم من مانع از این کار شد.
((شمعون)) گفت : اگر پادشاه صلاح بداند آنها را فرا خواند، تا ببینیم چه چیز در چنته دارند؟ تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 362
پادشاه آنها را فرا خواند. ((شمعون)) (گوئی هیچ آنها را نمی شناسد) به آنها گفت چه کسی شما را به اینجا فرستاده است ؟!
گفتند: خدائی که همه چیز را آفریده ، و هیچ شریکی برای او نیست .
گفت : نشانه و معجزه شما چیست ؟
گفتند هر چه تو بخواهی !
شاه دستور داد غلام نابینائی را آوردند و آنها به فرمان خدا او را شفا دادند، پادشاه در تعجب فرو رفت ، در اینجا شمعون به سخن در آمد و به شاه گفت آیا اگر چنین درخواستی از خدایانت میکردی آنها نیز قادر بر چنین کاری بودند؟
شاه گفت : از تو چه پنهان که خدایانی که ما می پرستیم نه ضرری دارند، و نه سود و خاصیتی !
سپس پادشاه به آن دو گفت : اگر خدای شما بتواند مرده ای را زنده کند ما به او و به شما ایمان می آوریم .
گفتند: خدای ما قادر بر همه چیز هست .
شاه گفت : در اینجا مرده ای است که هفت روز از مرگ او میگذرد هنوز او را دفن نکرده ایم ، و در انتظار این هستیم که پدرش از سفر بیاید.
مرده را آوردند و آن دو آشکارا دعا می کردند، و شمعون مخفیانه ، ناگهان

مرده تکانی خورد و از جا برخاست ، و گفت من هفت روز است که مرده ام و آتش دوزخ را با چشم خود دیده ام ، و من به شما هشدار می دهم همگی به خدای یگانه ایمان بیاورید.
پادشاه تعجب کرد، هنگامی که شمعون یقین پیدا کرد که سخنانش در او مؤ ثر افتاده ، او را به خدای یگانه دعوت کرد و او ایمان آورد، و اهل کشورش نیز به او پیوستند، هر چند گروهی به کفر خود باقی ماندند. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 363
نظیر این روایت در تفسیر عیاشی از امام باقر و امام صادق (علیهالسلام) نیز نقل شده است هر چند در میان آنها تفاوتهائی وجود دارد.
ولی با توجه به ظاهر آیات گذشته ایمان آوردن اهل آن شهر بسیار بعید به نظر می رسد چرا که قرآن می گوید آنها به وسیله صیحه آسمانی هلاک شدند.
ممکن است در این قسمت از روایت اشتباهی از ناحیه راوی صادر شده باشد.
این نکته نیز قابل توجه است که تعبیر به ((مرسلون)) در آیات فوق نشان می دهد که آنها پیامبر و فرستاده خدا بودند، بعلاوه قرآن می گوید مردم شهر به آنها گفتند شما جز بشری همانند ما نیستید، و خداوند چیزی نازل نفرموده است .
اینگونه تعبیرات در قرآن مجید معمولا در مورد پیامبران الهی آمده است ، مگر اینکه گفته شود که فرستادگان پیامبران نیز فرستاده خدا هستند اما این توجیه بعید به نظر می رسد.
2 - نکته های آموزنده این داستان
از آنچه در آیات بالا پیرامون این داستان خواندیم مسائل بسیاری می توان آموخت که از جمله امور زیر است : الف - افراد با ایمان در راه خدا هرگز از تنهائی وحشت نمی کنند، همانگونه که یک فرد مؤ من همچون حبیب نجار از انبوه مشرکان شهر وحشت نکرد، علی (علیهالسلام) می فرماید ایها الناس لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقلة اهله : ((ای مردم هرگز در طریق هدایت به خاطر کمی نفرات وحشت نکنید)). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 364
ب - مؤ من عاشق هدایت مردم است ، و از گمراهی آنها رنج می برد، حتی بعد از شهادتش نیز آرزو میکند ای کاش دیگران مقامات او را می دیدند و ایمان می آوردند!.
ج - محتوای دعوت انبیاء خود بهترین گواه بر هدایت و حقانیت آنهاست (و هم مهتدون).
د - دعوت به سوی الله باید خالی از هر گونه چشمداشت پاداش باشد تا اثر کند.

ه- گاهی گمراهیها عامل مخفی و پنهانی ندارد بلکه ضلال مبین و آشکار است و بت پرستی و شرک مصداق روشن ضلال مبین محسوب می شود.
و - مردان حق بر واقعیات تکیه می کنند و گمراهان بر موهومات و پندارها.
ز - اگر شوم و نکبتی وجود داشته باشد سرچشمه آن خود انسان و اعمال او است .
ح - ((اسراف)) عامل بسیاری از بدبختیها و انحرافات است .
ط - وظیفه پیامبران و رهروان راه آنها بلاغ مبین و دعوت آشکار در همه زمینه هاست ، خواه مردم پذیرا شوند یا نشوند.
ی - اجتماع و جمعیت از عوامل مهم پیروزی و عزت و قوت است (و عززناهما بثالث).
ک - خداوند برای درهم کوبیدن یاغیان سرکش لشکرهای عظیم آسمان و زمین را بسیج نمی کند، بلکه با یک اشارت همه چیز آنها را در هم می کوبد.
ل - میان شهادت و بهشت فاصله ای وجود ندارد و شهید قبل از آنکه از مرکب بر زمین بیفتد در آغوش حور العین قرار می گیرد. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 365
م - خداوند نخست انسان را از گناه شستشو می کند و بعد او را در جوار رحمتش جای می دهد (بما غفر لی ربی و جعلنی من المکرمین).
ن - از مخالفت و سرسختی دشمنان حق نباید وحشت کرد چرا که این برنامه همیشگی آنها در طول تاریخ بوده است (یا حسرة علی العباد ما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزؤ ن).
چه حسرتی از این برتر و بالاتر که انسان درهای هدایت را به خاطر تعصب و لجاجت و غرور به روی خود ببندد و آفتاب عالمتاب حق را نبیند.
س - ایمان آورندگان به انبیاء قبل از همه مستضعفان جامعه بودند، (و جاء رجل من اقصی المدینه).
ع - همانها بوده اند که در راه طلب هرگز خسته نمی شدند، و تلاش و کوشش آنها محدود به هیچ حدی نبود (یسعی).
ف - شیوه تبلیغ را باید از رسولان الهی یاد گرفت که از تمام روشها و تاکتیکهای مؤ ثر برای نفوذ در دلهای بیخبران استفاده میکرد که نمونه ای از آن در آیه فوق و روایاتی که در تفسیر آن آمده است مشاهده می شود.
3 - پاداش و عذاب برزخ
در آیات بالا آمده بود که ((مؤ من)) مزبور بعد از شهادت در بهشت الهی جای گرفت و آرزو می کرد ایکاش بازماندگان از سرنوشت او آگاه می شدند، مسلما این آیات همانند آیات مربوط به شهیدان مربوط به بهشت جاویدان رستاخیز نیست که بر طبق آیات ورود در آن بعد از رستاخیز مردگان و حساب محشر صورت خواهد گرفت .

از اینجا روشن می شود که ما بهشت و دوزخی نیز در برزخ داریم که شهیدان در آن متنعم ، و طاغیان همچون ((آل فرعون)) صبح و شام در برابر آتش آن قرار تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 366
می گیرند، و با توجه به این مطلب بسیاری از مسائلی که در مورد بهشت و دوزخ وارد شده ، همانند آنچه در روایات معراج و امثال آن آمده است ، حل می شود.
4 - پیشگامان امتها!
در تفسیر ((ثعلبی)) از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) چنین نقل شده : سیاق الامم ثلاثة لم یکفروا بالله طرفة عین : علی بن ابی طالب (علیهالسلام) و صاحب یس و مؤ من آل فرعون ، فهم الصدیقون و علی افضلهم : ((پیشگامان امتها سه نفر بودند که هرگز حتی به اندازه یک چشم به هم زدن به خدا کافر نشدند: علی بن ابی طالب ، و صاحب یس (حبیب نجار) و مؤ من آل فرعون ، آنها پیامبر زمان خود را (قولا و عملا) تصدیق کردند و علی برترین آنهاست)).
همین معنی در تفسیر ((در المنثور)) به عبارت دیگری از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است که فرمود: الصدیقون ثلاثة : حبیب النجار مؤ من آل یس الذی قال یا قوم اتبعوا المرسلین ، و حزقیل مومن آل فرعون الذی قال ا تقتلون رجلا ان یقول ربی الله ، و علی بن ابی طالب (علیهالسلام) و هو افضلهم : ((تصدیق کنندگان انبیا سه کس بودند: ((حبیب نجار)) مؤ من آل یس که صدا زد ای قوم من ! از فرستادگان خدا تبعیت کنید، و ((حزقیل)) مؤ من آل فرعون که (به هنگام دفاع از موسی در برابر توطئه قتل که از سوی فرعونیان ترتیب داده شده بود) گفت : آیا مردی را می خواهید به قتل برسانید که می گوید: پروردگار من الله است ؟! و علی بن ابی طالب که برترین آنهاست)). یس
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 367
آیه 31 - 32
آیه و ترجمه
أَ لَمْ یَرَوْا کَمْ أَهْلَکْنَا قَبْلَهُم مِّنَ الْقُرُونِ أَنهُمْ إِلَیهِمْ لا یَرْجِعُونَ(31)
وَ إِن کلٌّ لَّمَّا جَمِیعٌ لَّدَیْنَا محْضرُونَ(32)
ترجمه :
31 - آیا ندیدند چقدر از اقوام پیش از آنها (به خاطر گناهانشان) هلاک کردیم ، آنها هرگز به سوی ایشان باز نمی گردند.
32 - و همه آنها روز قیامت نزد ما حاضر می شوند.
تفسیر:
غفلت دائم
در این دو آیه با توجه به بحثی که در آخرین آیات گذشته در باره غفلت

مستمر گروه عظیمی از مردم جهان در طول اعصار و قرون پیشین گذشت میفرماید: ((آیا آنها ندیدند که ما افراد زیادی از قرون و اقوام پیش از آنها را بر اثر طغیان ظلمشان به هلاکت رساندیم))؟! (الم یروا کم اهلکنا قبلهم من القرون).
اینها نخستین گروهی نیستند که بر روی زمین گام نهاده اند پیش از آن ، اقوام سرکش دیگری در این جهان زندگی می کردند، و سرنوشت دردناک آنها که بر صفحات تاریخ ثبت است و آثار غم انگیزشان که در ویرانه های شهرهای تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 368
آباد آنها بر جای مانده در برابر چشم آنها قرار دارد، آیا این مقدار کافی برای درس عبرت نیست ؟!
در اینکه ضمیر جمع در ((الم یروا)) (آیا ندیدند) به چه کسی بر می گردد؟ مفسران احتمالاتی داده اند:
نخست اینکه به ((اصحاب القریه)) که در آیات گذشته سخن از آنها در میان بود باز می گردد، و دیگر اینکه منظور ((اهل مکه)) است که این آیات برای هشدار آنها نازل شده است .
ولی توجه به آیه گذشته (یا حسرة علی العباد...) نشان میدهد که منظور همه انسانهاست ، چرا که عباد در آیه مزبور تمام انسانها را در طول تاریخ فرا می گیرد که به هنگام آمدن فرستادگان الهی به تکذیب و استهزا برخاستند و در هر حال دعوتی است از همه مردم جهان که تاریخ پیشینیان را دقیقا مطالعه کنند و آثار باقیمانده آنها را بنگرند، و دل عبرت بین را از دیده بیرون فرستند تا خوب نظر کند، و ایوان قصرهای ویران شده گردنکشان را آئینه عبرت بداند.
در پایان آیه می افزاید: ((آنها هرگز به سوی ایشان باز گشت نمی کنند)) (اءنهم الیهم لا یرجعون).
یعنی مصیبت بزرگ اینجاست که امکان بازگشت به دنیا و جبران گناهان و بدبختیهای گذشته را ندارند، چنان پلها در پشت سر آنان ویران گشته که بازگشتشان هرگز ممکن نیست !
این تفسیر درست همانند سخنی است که علی (علیهالسلام) در باره عبرت گرفتن از مردگان در یکی از خطب نهج البلاغه فرموده است : لا عن قبیح یستطیعون انتقالا و لا فی حسن یستطیعون ازدیادا: ((نه امکان این است که از قبائح تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 369
اعمال خود انتقال یابند، و نه قدرت دارند که بر حسنات خویش بی فزایند (چرا که راه بازگشت بسته شده و جبران امکان پذیر نیست (نهج البلاغه خطبه 188).
در آیه بعد می افزاید: همه آنها بدون استثنا در روز قیامت نزد ما حاضر می شوند (و ان کل لما جمیع لدینا محضرون).

یعنی اینطور نیست که اگر هلاک شدند و نتوانستند به این جهان باز گردند مساله تمام است ، نه مرگ در حقیقت آغاز کار است نه پایان ، به زودی همگی در عرصه محشر برای حساب گردآوری می شوند، و بعد از آن مجازات دردناک الهی ، مجازاتی مستمر و پیگیر در انتظار آنهاست .
آیا با این حال جای این نیست که از وضع آنها عبرت گیرند و خود را به سرنوشت آنان مبتلا نسازند و تا فرصتی باقی مانده از این گرداب هولناک کنار آیند؟
آری اگر مرگ پایان همه چیز بود امکان داشت که بگویند آغاز راحتی ماست ، ولی افسوس که چنین نیست و به گفته شاعر:
و لو انا اذا متنا ترکنا
لکان الموت راحة کل حی
و لکنا اذا متنا بعثنا
و نسئل بعده عن کل شی ء!اگر به هنگامی که می مردیم ما را به حال خود وا می گذاردند، مرگ برای تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 370
همه زندگان مایه راحتی بود.
ولی هنگامی که ما می میریم بار دیگر زنده می شویم ، و بعد از آن از همه چیز از ما سؤ ال خواهد شد. یس
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 371
آیه 33 - 36
آیه و ترجمه
وَ ءَایَةٌ لهَّمُ الاَرْض الْمَیْتَةُ أَحْیَیْنَهَا وَ أَخْرَجْنَا مِنهَا حَبًّا فَمِنْهُ یَأْکلُونَ(33)
وَجَعَلْنَا فِیهَا جَنَّتٍ مِّن نخِیلٍ وَ أَعْنَبٍ وَ فَجَّرْنَا فِیهَا مِنَ الْعُیُونِ(34)
لِیَأْکلُوا مِن ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلَتْهُ أَیْدِیهِمْ أَ فَلا یَشکرُونَ(35)
سبْحَنَ الَّذِی خَلَقَ الاَزْوَجَ کلَّهَا مِمَّا تُنبِت الاَرْض وَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ مِمَّا لا یَعْلَمُونَ(36)
ترجمه :
33 - زمین مرده برای آنها آیتی است ، ما آنرا زنده کردیم ، و دانه هائی از آن خارج ساختیم ، و آنها از آن می خورند.
34 - و در آن باغهائی از نخلها و انگورها قرار دادیم و چشمه هائی از آن بیرون فرستادیم .
35 - تا از میوه آن بخورند در حالی که دست آنها هیچ دخالتی در ساختن آن نداشته است ، آیا شکر خدا را بجا نمی آورند؟
36 - منزه است کسی که تمام زوجها را آفرید، از آنچه زمین می رویاند، و از خود تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 372
و از آنچه نمی دانند!
تفسیر:

اینهم نشانه های دیگر
از آنجا که بحث در آیات گذشته پیرامون مبارزه فرستادگان پروردگار با شرک و بت پرستی بود، همچنین در آخرین آیه اشاره ای به مساله معاد شده بود آیات مورد بحث نشانه هائی از توحید و معاد را تواءما بیان می کند تا وسیله باشد برای بیداری منکران و ایمان به مبدء و معاد.
نخست از احیای زمینهای مرده و برکاتی که از آن عائد انسانها می شود بحث کرده می فرماید: ((زمینهای مرده برای آنها نشانه آشکاری است (از مبداء و معاد) ما آن را زنده کردیم ، و دانه هائی از آن خارج ساختیم و آنها از آن تغذیه می کنند))
((و آیة لهم الارض المیتة احییناها و اخرجنا منه حبا فمنه یاکلون)).
مساله حیات و زندگی از مهمترین دلائل توحید است ، مساله ای است فوق العاده مرموز و پیچیده و شگفت انگیز که عقل همه دانشمندان را به حیرت افکنده ، و با تمام پیشرفتهای عظیمی که در علم و دانش نصیب بشر شده هنوز کسی معمای آن را نگشوده است ، هنوز کسی به درستی نمی داند تحت تاثیر چه عواملی در روز نخست موجودات بیجان تبدیل به سلولهای زنده شده است ؟
هنوز کسی نمی داند که بذرهای گیاهان و طبقات مختلف آن دقیقا چگونه ساخته شده ؟ و چه قوانین مرموزی بر آن حاکم است که به هنگام فراهم شدن شرائط مساعد به حرکت در می آید، و رشد و نمو را آغاز می کند، و ذرات زمین مرده را جذب وجود خود می نماید، و از این طریق موجودات مرده را تبدیل

به بافتهای موجود زنده میکند، تا هر روز جلوه تازه ای از حیات را نشان دهد.
مساله حیات در جهان گیاهان و حیوانات و زنده شدن زمینهای مرده از یکسو دلیل روشنی است بر اینکه علم و دانش عظیمی در آفرینش این جهان به کار رفته ، و از سوی دیگر نشانه ای آشکار از رستاخیز است .
روشن است که ضمیر در ((لهم)) به ((عباد)) بر می گردد که در آیات قبل آمده است ، و منظور از ((عباد)) در اینجا تمام بندگانی است که در مسائل مربوط به مبداء و معاد گرفتار انحراف یا اشتباهند، و قرآن وضع آنها را مایه حسرت و تاسف می شمرد.
تعبیر به ((آیة)) به صورت ((نکره)) اشاره به عظمت و اهمیت و وضوح این نشانه توحیدی است .
جمله ((فمنه یاکلون)) از یکسو اشاره به این است که انسان از بخشی از دانه های گیاهی تغذیه می کند، و بعضی دیگر قابل تغذیه برای انسان نیست ، ولی فوائد دیگری دارد مانند تغذیه حیوانات ، ساختن مواد رنگی ، داروئی ، و امور دیگری که در زندگی انسان کاملا مورد استفاده است .

و از سوی دیگر با مقدم داشتن ((منه)) بر ((یاءکلون)) که معمولا برای حصر می آید این نکته را بیان می کند که بیشترین (و نیز بهترین) تغذیه انسان از مواد گیاهی است آنچنان که گوئی تمام غذای انسان را تشکیل می دهد!
آیه بعد توضیح و تشریحی بر آیه قبل است و چگونگی حیات زمینهای مرده را بیان می کند، می فرماید: ((ما در زمین باغهائی از نخلها و انگورها قرار دادیم و چشمه هائی از آن بیرون فرستادیم)) (و جعلنا فیها جنات من نخیل و اعناب و فجرنا فیها من العیون).
در آیه گذشته سخن از دانه های غذائی در میان بود، اما در اینجا از میوه های تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 374
نیرو بخش و مغذی سخن می گوید که دو نمونه بارز و کامل آنها ((خرما)) و ((انگور)) است که هر یک غذائی کامل محسوب می شود.
چنانکه در گذشته نیز مشروحا گفته ایم مطالعات دانشمندان نشان می دهد که مخصوصا این دو میوه دارای انواع ویتامینهای لازم و مواد مختلف حیاتی برای بدن انسان است ، به علاوه این دو میوه در تمام طول سال به صورت تازه یا خشک قابل نگهداری و استفاده برای تغذیه است .
((اعناب)) جمع ((عنب)) و ((نخیل)) نیز - چنانکه راغب در مفردات می گوید - جمع ((نخل)) است ، اما با این تفاوت که ((عنب)) معمولا به خود ((انگور)) گفته می شود، و به طور نادر به ((درخت انگور))، ولی ((نخل)) اسم برای درخت است و میوه آن ((رطب)) و ((تمر)) (خرمای تازه و خشک) نام دارد.
بعضی معتقدند این تفاوت تعبیر که در یک جا سخن از درخت می گوید، و در جای دیگر از میوه ، به خاطر آن است که درخت نخل چنانکه معروف است همه چیزش قابل استفاده است ، تنه آن ، شاخه ها و برگهایش ، همه مورد استفاده های مختلف می باشد، و میوه اش سرآمد همه اینها است ، در حالی که درخت انگور را معمولا برای میوه اش می خواهند و ساقه و شاخه و کنده آن مصرف زیادی ندارد.
و اینکه هر دو به صیغه جمع آمده ممکن است اشاره به انواع مختلف این دو میوه بوده باشد چرا که هر یک از آنها دهها نوع دارد، با ویژگیهای مختلف و باب طبع همه و برای همه ذائقه ها!
این نکته نیز قابل توجه است که در آیه قبل تنها تعبیر به احیای زمینهای تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 375
مرده شده بود که در قرآن مجید معمولا با نزول باران همراه است ، ولی در این آیه سخن از چشمه های آب جاری به میان آمده ، زیرا برای بسیاری از زراعتها آب باران تنها کافی است ، در حالی که درختان میوه معمولا نیاز به آب جاری نیز دارند.

((فجرنا)) از ماده ((تفجیر)) به معنی ((ایجاد شکاف وسیع)) است ، و از آنجا که چشمه ها با شکافته شدن زمین بیرون می ریزند این تعبیر در مورد بیرون آمدن چشمه از زمین به کار رفته است .
آیه بعد هدف آفرینش این درختان پر بار را چنین بیان میکند: ((غرض این است که از میوه آن بخورند، در حالی که دست آنها در ساختمان آن کمترین دخالتی نداشته ، آیا شکر خدا را بجا نمی آورند))! (لیاکلوا من ثمره و ما عملته ایدیهم افلا یشکرون).
آری میوه هائی که به صورت غذای کامل بر شاخسار درختان ظاهر می شود بی آنکه کمترین نیازی به پختن و یا تغییرات دیگر داشته باشد به مجرد چیدن از درخت قابل استفاده است ، و این نهایت لطف و عظمت پروردگار را در باره انسانها نشان می دهد.
حتی این غذای آماده و لذیذ را آنچنان بسته بندی کرده که برای مدت زیادی قابل نگهداری است ، بی آنکه ارزش غذائی خود را از دست دهد، بر خلاف غذاهائی که انسان از مواد طبیعی خدا داد با دست خود می سازد که غالبا به سرعت فاسد می شود!
تفسیر دیگری در باره معنی آیه نیز وجود دارد که آنهم قابل ملاحظه است ،

و آن اینکه : قرآن می خواهد هم اشاره به میوه هائی کند که به دون تغییر مورد استفاده قرار می گیرد، و هم به انواع غذاهای مختلفی که با انجام عملی روی این میوه ها به دست می آید (در تفسیر اول ((ما)) در جمله ما عملته ایدیهم نافیه است و در صورت دوم موصوله).
در هر صورت ، هدف آن است که حس حقشناسی و شکرگزاری انسانها را تحریک کند تا از طریق شکرگزاری قدم در مرحله معرفت پروردگار بگذارند، که شکر منعم نخستین گام معرفت کردگار است .
آخرین آیه مورد بحث سخن از تسبیح و تنزیه پروردگار می گوید، خط بطلان بر شرک مشرکان که در آیات گذشته از آن سخن بود می کشد، و راه توحید و یکتا پرستی را به همگان نشان می دهد، می فرماید: منزه است کسی که تمام زوجها را آفرید، از آنچه زمین می رویاند، و از خود آنان ، و از آنچه نمی دانند!
(سبحان الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض و من انفسهم و مما لا یعلمون).
آری خداوندی که اینهمه ((زوجها)) را در پهنه جهان هستی آفریده علم و قدرتش بی انتهاست ، عیب و نقصی در وجودش راه ندارد، لذا شریک و شبیه و نظیر برای او نیست ، و اگر گروهی سنگ و چوبهای بیجان و مخلوقات دیگری را

شبیه او شمرده اند از این نسبتهای ناروا بر دامان کبریائیش گردی نمی

نشیند!
بدیهی است خداوند نیاز به این ندارد که خویشتن را تسبیح و تنزیه کند، این تعلیمی است برای بندگان و دستورالعملی است برای پیمودن خط تکامل .
در اینکه منظور از ((ازواج)) در اینجا چیست مفسران سخن بسیار دارند:
آنچه مسلم است این است که ((ازواج)) جمع ((زوج)) معمولا به دو جنس مذکر و مؤ نث گفته می شود، خواه در عالم حیوانات باشد، یا غیر آنها، سپس توسعه داده شده و به هر دو موجودی که قرین یکدیگر و یا حتی ضد یکدیگرند ((زوج)) اطلاق می شود، حتی به دو اطاق مشابه در یک خانه ، یا دو لنگه در، و یا دو همکار و قرین ، این کلمه گفته می شود، و به این ترتیب برای هر موجودی در جهان زوجی متصور است .
به هر حال بعید نیست که زوجیت در اینجا به همان معنی خاص یعنی جنس مذکر و مونث باشد، و قرآن مجید در این آیه خبر از وجود زوجیت در تمام جهان گیاهان و انسانها و موجودات دیگری که مردم از آن اطلاعی ندارند می دهد.
این موجودات ممکن است گیاهان باشد که وسعت دایره زوجیت در آن روز هنوز در آنها کشف نشده بود.
یا اشاره به حیوانات اعماق دریاها که در آن روز کسی از آن آگاه نبود، و امروز گوشه ای از آن برای انسانها کشف شده است .
یا اشاره به موجودات دیگری که در کرات دیگر آسمانی زندگی می کنند.
و یا موجودات زنده ذره بینی ، هر چند امروز دانشمندان ، نر و ماده ای در آنها سراغ ندارند، ولی دنیای این موجودات زنده آنقدر مرموز و پوشیده از معماهاست که ممکن است علم و دانش انسانها هنوز به این قسمت از آن راه نیافته باشد، حتی وجود زوجیت در جهان گیاهان نیز چنانکه گفتیم در
عصر نزول قرآن جز تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 378
در موارد خاصی مانند درختان نخل و امثال آن ناشناخته بود، و قرآن از آن پرده برداشت ، و در قرون اخیر از طرق علمی این معنا به ثبوت رسید که مساله زوجیت در عالم گیاهان یک مساله عمومی و همگانی است .
این احتمال نیز داده شده است که زوجیت در اینجا اشاره به وجود ذرات مثبت و منفی در دل تمام اتمها است ، زیرا می دانیم همه اشیاء این جهان از ((اتم)) تشکیل یافته ، و اتم در حقیقت همچون آجر برای ساختمان عظیم این کاخ بزرگ عالم ماده است .
تا آن روز که اتم شکافته نشده بود خبری از وجود این زوجیت نبود، ولی بعد از آن وجود زوجهای منفی و مثبت در هسته اتم و الکترونهائی که به دور آن می گردند به ثبوت رسید.
بعضی نیز آن را اشاره به ترکیب اشیاء از ((ماده)) و ((صورت)) یا ((جوهر)) و ((عرض)) دانسته ، و بعضی دیگر کنایه از ((اصناف و انواع

مختلف)) گیاهان و انسانها و حیوانات و سایر موجودات عالم می دانند.
ولی روشن است وقتی ما بتوانیم این الفاظ را بر معنی حقیقی (جنس مذکر و مؤ نث) حمل کنیم و قرینه ای بر خلاف آن نباشد دلیلی ندارد که به سراغ معانی کنائی برویم ، و چنانکه دیدیم چندین تفسیر جالب برای معنی حقیقی زوجیت در اینجا وجود دارد.
به هر حال این آیه یکی دیگر از آیاتی است که محدود بودن علم انسان را بیان می کند و نشان می دهد که در این جهان حقایق بسیاری است که از علم و دانش ما پوشیده است . پس
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 379
آیه 37 - 40
آیه و ترجمه
وَ ءَایَةٌ لَّهُمُ الَّیْلُ نَسلَخُ مِنْهُ النهَارَ فَإِذَا هُم مُّظلِمُونَ(37)
وَ الشمْس تجْرِی لِمُستَقَرٍّ لَّهَا ذَلِک تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ(38)
وَ الْقَمَرَ قَدَّرْنَهُ مَنَازِلَ حَتی عَادَ کالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ(39)
لا الشمْس یَنبَغِی لَهَا أَن تُدْرِک الْقَمَرَ وَ لا الَّیْلُ سابِقُ النهَارِ وَ کلٌّ فی فَلَکٍ یَسبَحُونَ(40)
ترجمه :
37 - شب برای آنها (نیز) نشانه ای است (از عظمت خدا) ما روز را از آن بر می گیریم ، ناگهان تاریکی آنها را فرا می گیرد.
38 - و خورشید (نیز برای آنها آیتی است) که پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است ، این تقدیر خداوند قادر و دانا است .
39 - و برای ماه منزلگاههائی قرار دادیم (و به هنگامی که این منازل را طی کرد) سرانجام به صورت شاخه کهنه (قوسی شکل و زرد رنگ) خرما در می آید.
40 - نه برای خورشید سزاوار است که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی می گیرد و هر کدام از آنها در مسیر خود شناورند. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 380
تفسیر:
هر یک از خورشید و ماه آیتی هستند
آیات مورد بحث بخش دیگری از نشانه های عظمت خدا را در جهان هستی بیان می کند، و حلقه ای دیگر از حلقه های توحید را به دنبال بحثی که در آیات قبل در مورد معاد و احیای زمینهای مرده و پرورش گیاهان و درختان آمده ، بیان می دارد.
نخست می فرماید: ((شب برای آنها آیه و نشانه ای است از عظمت خدا)) (و آیة لهم اللیل).
در حالی که نور آفتاب همه جا را فرا گرفته و سپاه ظلمت به عقب رانده

شده ما نور آفتاب و روز را از آن برمی داریم ، ناگهان تاریکی همه آنها را فرا می گیرد (نسلخ منه النهار فاذا هم مظلمون).
تعبیر ((نسلخ)) از ماده سلخ (بر وزن بلخ) که در اصل به معنی کندن پوست حیوان است تعبیر لطیفی است ، گوئی روشنائی روز همچون لباس سفیدی است که بر تن شب پوشانیده شده ، به هنگام غروب آفتاب این لباس را از تن او همچون پوستی می کنند، تا باطن و درون او آشکار گردد.
دقت در این تعبیر این نکته را بازگو می کند که طبیعت اصلی کره زمین تاریکی است ، نور و روشنائی صفتی است عارضی که از منبع دیگری به او داده می شود، همچون لباس که بر تن کسی بپوشانند که هر گاه آن لباس را بیرون آورد رنگ طبیعی تن آشکار می شود!. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 381
در اینجا قرآن مجید روی تاریکی شب انگشت نهاده ، گویا می خواهد بعد از بیان زنده کردن زمینهای مرده که به عنوان آیتی از آیات خداوند قبلا گذشت ، تبدیل روشنائی روز را به تاریکی شب به عنوان نمونه ای از مرگ بعد از حیات بیان کند.
به هر حال هنگامی که انسان در میان ظلمت شب غرق می شود به یاد نور و برکاتش ، نور و هیجاناتش ، نور و منبع وجودش می افتد، و با یک مقایسه به خالق نور و ظلمت آشنا می گردد.
سومین آیتی که بعد از آیت شب به آن اشاره شده آیت نور و روشنائی و آفتاب است ، می گوید: ((خورشید نیز برای آنها آیتی است که پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است))! (و الشمس تجری لمستقر لها).
این آیه به وضوح حرکت خورشید را به طور مستمر بیان می کند، اما در اینکه منظور از این حرکت چیست مفسران بحثهای فراوان دارند:
گروهی آن را اشاره به حرکت ظاهری خورشید بر گرد زمین میدانند که این حرکت تا پایان جهان که در حقیقت قرارگاه خورشید و پایان عمر اوست ادامه دارد.
بعضی دیگر آن را اشاره به میل شمس در تابستان و زمستان به سوی شمال و جنوب زمین دانسته اند، زیرا می دانیم خورشید از آغاز بهار از خط اعتدالی تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 382
به سوی شمال متمایل می شود، و تا مدار 23 درجه شمالی پیش می رود، و از آغاز تابستان به عقب باز می گردد تا در آغاز پائیز باز به خط اعتدالی می رسد، و همین خط سیر را تا آغاز زمستان به سوی جنوب ادامه می دهد، و از آغاز زمستان به سوی خط اعتدال حرکت می کند و در آغاز بهار به آن می رسد.
البته تمام این حرکات در واقع ناشی از حرکت زمین و تمایل محور آن نسبت به سطح مدارش می باشد، هر چند در ظاهر و به حسب حس

مربوط به حرکت آفتاب است .
بعضی دیگر آن را اشاره به حرکت وضعی کره آفتاب دانسته اند، زیرا مطالعات دانشمندان بطور قطع ثابت کرده که خورشید به دور خود گردش می کند.
آخرین و جدیدترین تفسیر برای آیه فوق همانست که اخیرا دانشمندان کشف کرده اند و آن حرکت خورشید با مجموعه منظومه شمسی در وسط کهکشان ما به سوی یک سمت معین و ستاره دور دستی که آنرا ستاره ((وگا)) نامیده اند می باشد.
این معانی منافاتی با هم ندارند و ممکن است جمله ((تجری)) اشاره به تمام این حرکتها و حرکتهای دیگری که تاکنون علم و دانش ما به آن نرسیده و شاید در آینده کشف شود بوده باشد.
به هر حال حرکت دادن خورشید این کره بسیار عظیمی که یک میلیون و دویست هزار مرتبه از کره زمین بزرگتر است آن هم با حرکت حساب شده در این فضای بیکران از هیچکس میسر نیست جز از خداوندی که قدرتش فوق همه قدرتها و علم و دانشش بی انتهاست ، و به همین جهت در پایان آیه می فرماید: ((این تقدیر خداوند قادر و داناست)) (ذلک تقدیر العزیز العلیم). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 383
آخرین سخن در باره این آیه اینکه : در تعبیرات آن اشاره ای است پر معنی به نظام سال شمسی که از حرکت خورشید در برجها حاصل می گردد، نظامی که به زندگی بشر نظم و برنامه می دهد، و جنبه های مختلف آن را تنظیم می کند.
لذا در آیه بعد برای تکمیل این بحث از حرکت ماه و منازل آن که نظام بخش ایام ماه است ، سخن می گوید، و می فرماید: ((ما برای ماه منزلهائی قرار دادیم ، و به هنگامی که این منزلها را طی کرد سرانجام به صورت شاخه کهنه قوسی شکل زرد رنگ خرما در می آید))! (و القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم).
منظور از ((منازل)) همان منزلگاههای بیست و هشتگانهای است که ماه قبل از محاق و تاریکی مطلق طی می کند، زیرا هنگامی که ماه ، سی روز تمام باشد تا شب بیست و هشتم در آسمان قابل رؤ یت است ، ولی در این شب بیست و هشتم به صورت هلال بسیار باریک زرد رنگ و کم نور و کم فروغ در می آید، و در دو شب باقیمانده قابل رؤ یت نیست که آنرا ((محاق)) می نامند البته در ماههائی که بیست و نه روز است تا شب بیست و هفتم معمولا ماه در آسمان دیده می شود، و دو شب باقیمانده محاق است .
این منزلگاهها کاملا دقیق و حساب شده است ، به طوری که منجمان از صدها سال قبل می توانند طبق محاسبات دقیقی که دارند آن را پیش بینی

کنند!
این نظام عجیب به زندگی انسانها نظم می بخشد، و یک تقویم طبیعی آسمانی است که با سواد و بیسواد توانائی خواندن آن را دارد، بطوری که اگر انسان کمی دقت و ممارست در وضع ماه در شبهای مختلف کند می تواند با نگاه کردن وضع آن دقیقا و یا تقریبا بداند آن شب کدام شب از ماه است (و ما این امر را آزموده ایم). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 384
زیرا در آغاز ماه نوکهای هلال رو به طرف بالا است ، و تدریجا بر حجم ماه افزوده می شود تا هفتم که نیمی از دایره کامل ماه آشکار می شود و باز بر آن افزوده می شود تا چهاردهم که به صورت بدر کامل در می آید.
از آن به بعد از سمت پائین ماه کم می شود تا بیست و یکم که باز به صورت نیم دایره در می آید، همچنین از آن کاسته می شود تا شب بیست و هشتم که به صورت هلال ضعیف کمرنگی در می آید که نوکهای آن رو به طرف پائین است .
آری اساس زندگی انسانها را نظم تشکیل میدهد، و نظم بدون تعیین دقیق زمان امکان پذیر نیست ، و خداوند این تقویم دقیق ماهانه و سالانه را در آسمان برای همین هدف قرار داده است .
و از همینجا مفهوم تعبیر لطیف ((کالعرجون القدیم)) روشن می شود.
زیرا ((عرجون)) به طوری که غالب مفسران و ارباب لغت گفته اند آن قسمت از خوشه خرماست که به درخت اتصال دارد، توضیح اینکه : خرما به صورت خوشه بر درخت ظاهر می شود، پایه این خوشه به صورت چوب قوسی شکل زرد رنگی است که به درخت متصل است و نوک آن مانند جارو است ، و دانه های خرما همچون دانه های انگور به نخهای آن متصلند، هنگامی که خوشه نخل را می برند آن پایه قوسی شکل بر درخت باقی می ماند که وقتی می خشکد و پژمرده می شود کاملا به هلال قبل از محاق می ماند زیرا همانگونه که هلال آخر ماه که در جانب مشرق آسمان نزدیک صبحگاهان ظاهر می شود خمیده و پژمرده و زرد رنگ تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 385
و نوکهای آن رو به پائین است ، ((عرجون قدیم)) نیز همین گونه است .
در حقیقت این شباهت در جهان مختلف ظاهر می شود:
از نظر هلالی بودن چوب خوشه خرما، از نظر زرد رنگ بودن ، از نظر پژمردگی ، از نظر تمایل نوک قوس آن به طرف پائین ، و از نظر قرار گرفتن در میان توده سبز رنگ شاخه های درخت نخل که بی شباهت به قرار گرفتن هلال آخرین شب در میان آسمان تیره رنگ نیست .
و توصیف آن به ((قدیم)) اشاره به کهنگی آن است زیرا هر قدر این شاخه ها کهنه تر می شود باریکتر و پژمرده تر و زرد رنگتر می شود و شباهت بیشتری به هلال آخر ماه پیدا می کند، سبحان الله که در یک تعبیر

کوتاه چه ظرافتها و چه زیبائیها نهفته شده است ؟!
آخرین آیه مورد بحث سخن از ثبات و دوام این نظم سال و ماه ، و شب و روز، است ، پروردگار آنچنان برنامه ای برای آنها تنظیم کرده که کمترین دگرگونی در وضع آنها پیدا نمی شود و تاریخ بشر به خاطر همین ثبات کاملا تنظیم می گردد.
می فرماید: ((نه برای خورشید سزاوار است که به ماه رسد، و نه شب بر روز پیشی می گیرد، و هر کدام از آنها در مسیر خود شناورند))! (لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار و کل فی فلک یسبحون).
می دانیم خورشید دوران خود را در برجهای دوازدهگانه در یکسال طی می کند، در حالی که کره ماه منزلگاههای خویش را در یکماه طی می کند.
بنا بر این حرکت دورانی ماه در مسیرش دوازده بار از حرکت خورشید در مدارش سریعتر است ، لذا می فرماید خورشید هرگز در حرکت خود به پای ماه نمی رسد تا حرکت یکساله خود را در یکماه انجام دهد و نظام سالیانه بر هم خورد. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 386
همچنین شب بر روز پیشی نمیگیرد که بخشی از آن را در کام خود فرو برد و نظام موجود به هم ریزد، بلکه همه اینها مسیر خود را میلیونها سال بدون کمترین تغییر ادامه می دهند.
از آنچه گفتیم روشن میشود که منظور از حرکت خورشید در این بحث حرکت آن بحسب حس ماست ، جالب اینکه این تعبیر حتی بعد از آنکه به ثبوت رسیده که خورشید در جای خود ساکن و زمین در مدت یکسال یکبار به دور آن میگردد نیز به کار میرود، مثلا امروز می گویند تحویل خورشید به برج حمل (رسیدن آن به آغاز فروردین) و یا رسیدن خورشید به دایره نصف النهار، و یا رسیدن به میل کلی (منظور از میل کل رسیدن خورشید به آخرین نقطه ارتفاع خود در نیم کره شمالی در آغاز تابستان و یا به عکس آخرین نقطه انخفاض در آغاز زمستان است).
این تعبیرات همگی نشان میدهد که حتی بعد از کشف حرکت زمین به دور خورشید و سکون آن ، تعبیرات گذشته راجع به حرکت خورشید به کار می رود چرا که از نظر حسی چنین به نظر می آید که خورشید در حرکت است ، و این تعبیرات از همین جا گرفته می شود.
و به این ترتیب شناور بودن خورشید و ماه در فلکهای خود (کل فی فلک یسبحون) نیز از همینجا ناشی می شود.
این احتمال نیز وجود دارد که منظور از شناور بودن خورشید در فلک خود حرکت آن همراه با منظومه شمسی و همراه با کهکشانی که ما در آن قرار داریم می باشد چه اینکه امروز ثابت شده است که منظومه شمسی ما جزئی از کهکشان عظیمی است که به دور خود در حال گردش است .

تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 387
زیرا ((فلک)) چنانکه ارباب لغت گفتند در اصل به معنی بر آمدن پستان دختران و شکل دورانی به خود گرفتن است ، سپس به قطعاتی از زمین که مدور است و یا اشیاء مدور دیگر نیز اطلاق شده ، و از همین رو به مسیر دورانی کواکب نیز اطلاق می شود.
جمله ((کل فی فلک یسبحون)) به عقیده بسیاری از مفسران اشاره به هر یک از خورشید و ماه و ستارگان است که برای خود مسیر و مداری دارند، هر چند نام ستارگان قبلا در آیات ذکر نشده ، ولی با توجه به ذکر ((لیل)) (شب) و قرین بودن ستارگان با ماه و خورشید، فهم این معنی از جمله مزبور بعید به نظر نمیرسد، به خصوص که ((یسبحون)) به صورت صیغه جمع آمده است .
این تفسیر نیز وجود دارد که این جمله اشاره به هر یک از خورشید و ماه و شب و روز بوده باشد، چرا که شب و روز هر کدام برای خود مداری دارند و دقیقا دور کره زمین گردش میکنند، تاریکی نیمی از کره زمین را همیشه پوشانده ، و روشنائی نیم دیگر را و این دو در بیست و چهار ساعت یکدور تمام به گردش زمین می گردند.
تعبیر به ((یسبحون)) از ماده ((سیاحت)) که طبق نقل راغب در مفردات در اصل به معنی حرکت ((سریع)) در آب و هوا است اشاره به حرکت سریع کرات آسمانی میکند، و آنها را تشبیه به موجودات عاقلی کرده است که با سرعت به گردش خود ادامه میدهند، امروز نیز این حقیقت ثابت شده که اجرام آسمانی با سرعتهای بسیار عجیب و گاه سرسام آوری در مسیر خود حرکت دارند.
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 388
نکته ها:
1 - حرکت ((دورانی)) و ((جریانی)) خورشید:
((دوران)) در لغت عرب به حرکت دایره مانند گفته میشود، در حالی که ((جریان)) اشاره به حرکات طولی است ، جالب اینکه در آیات فوق برای خورشید هم حرکت جریانی قائل شده ، و هم دورانی ، یکجا می گوید: و الشمس تجری ... و در جای دیگر از شناور بودن خورشید در فلک (مسیر دایره مانند) سخن می گوید (کل فی فلک یسبحون).
آن روز که این آیات نازل شد فرضیه هیئت ((بطلمیوس)) با قدرت هر چه تمامتر بر محافل علمی حاکم بود، طبق این فرضیه اجرام آسمانی به خودی خود گردشی نداشتند، بلکه در دل افلاک که اجسامی بلورین و متراکم روی هم همچون طبقات پوست پیاز بودند میخکوب شده بودند و حرکت آنها تابع حرکت افلاکشان بود، بنا بر این در آن روز نه شناور بودن خورشید مفهومی داشت ، و نه حرکت طولی و جریانی آن .

اما بعد از فرو ریختن پایه های فرضیه بطلمیوس در پرتو کشفیات قرون اخیر، و آزاد شدن اجرام آسمانی از قید و بند افلاک بلورین ، این نظریه قوت گرفت که خورشید در مرکز منظومه شمسی ثابت و بیحرکت است ، و تمام منظومه شمسی پروانه وار به گرد او می چرخند.
در اینجا باز مفهوم تعبیرات آیات فوق که حرکت طولی و دورانی را به خورشید نسبت میداد روشن نبود.
تا اینکه باز علم به پیشرفت خود ادامه داد و در این اواخر چند نوع حرکت برای خورشید ثابت شد:
حرکت وضعی آن به دور خودش .
حرکت طولی آن همراه منظومه شمسی به سوی نقطه مشخصی از آسمان . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 389
حرکت دورانی آن همراه مجموعه کهکشانی که جزئی از آن است . و به این ترتیب یک معجزه دیگر علمی قرآن به ثبوت رسید.
برای روشنتر شدن این مساله قسمتی از بحثی را که در یکی از دائرة المعارفها پیرامون حرکت خورشید آمده است در اینجا می آوریم :
در خورشید دارای حرکات ((ظاهری)) (حرکت یومی و حرکت سالیانه). و حرکات ((واقعی)) است .
خورشید در حرکت یومی و حرکت ظاهری کره آسمان شرکت دارد، در نیمکره ما از مشرق طلوع می کند، در طرف جنوب از نصف النهار محل می گذرد و در مغرب غروب میکند، عبور آن از نصف النهار ظهر حقیقی را مشخص می سازد.
خورشید، حرکت (ظاهری) سالیانهای به دور زمین نیز دارد که هر ((روز)) آن را قریب یکدرجه از مغرب به طرف مشرق میبرد، در این حرکت ، خورشید سالی یکبار از مقابل برجها میگذرد، مدار این حرکت در صفحه ((دائرة البروج)) واقع است ، این حرکت در تاریخ نجوم اهمیت فراوان داشته است ، ((اعتدالین)) و ((انقلاب)) و ((میل کلی)) مربوط به آن ، و سال شمسی مبتنی بر آن است .
علاوه بر این حرکات ظاهری حرکت دورانی کهکشان ، خورشید را با سرعت حدود یک میلیون و یکصد و سی هزار کیلومتر در ساعت ! در فضا میگرداند، اما در داخل کهکشان هم خورشید ثابت نیست ، بلکه با سرعتی قریب هفتاد و دو هزار و چهارصد کیلومتر در ساعت ! به جانب صورت فلکی ((جاثی علی رکبتیه)) حرکت می کند.
و اینکه ما از این حرکت سریع خورشید در فضا بی خبریم به سبب دوری اجرام تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 390
فلکی است که ماخذ تشخیص این حرکت وضعی خاص نیز هست .
دوره حرکت وضعی خورشید در استوای آن حدود بیست و پنج شبانه روز

می باشد و.
2 - تعبیر به تدرک و سابق :
تعبیرات قرآن به اندازه ای حساب شده است که ریزه کاریها و دقتهای آن قابل احصا نیست ، در آیات فوق هنگامی که سخن از حرکت ظاهری ماه و خورشید در مسیر ماهانه و سالیانه در میان است می گوید: ((برای خورشید سزاوار نیست که به پای ماه برسد)) (چرا که ماه مسیر خود را در یک ماه طی می کند و خورشید در یکسال ، این تفاوت سرعت به اندازه ای است که تعبیر می کند این هرگز به پای او نمی رسد (لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر).
اما در مورد شب و روز چون با هم فاصله چندانی ندارند و دقیقا پشت سر هم قرار گرفته اند می گوید شب از روز پیشی نمی گیرد می بینیم این دو تعبیر در اینجا بسیار حساب شده است .
3 - نظام نور و ظلمت در زندگی بشر:
در آیات فوق اشاره به دو موضوع که از مهمترین مسائل زندگی انسانهاست به عنوان دو آیت از آیات الهی شده است : موضوع تاریکی شب ، و موضوع خورشید و نور آفتاب . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 391
پیش از این گفته ایم که نور لطیفترین و پر برکتترین موجودات جهان ماده است ، نه تنها روشنائی و زندگی ما که هر حرکت و جنبشی بستگی به نور آفتاب دارد، نزول قطرات باران ، نمو گیاهان ، شکفتن غنچه ها، رسیدن میوه ها، زمزمه جویبارها، رنگین شدن سفره انسانها از انواع مواد غذائی ، حتی حرکت چرخهای عظیم کارخانه ها، و تولید برق و انواع محصولات صنعتی بازگشت به این منبع بزرگ انرژی یعنی نور آفتاب می کند.
خلاصه اینکه تمام انرژیهای روی کره زمین (جز انرژی ناشی از شکستن هسته اتمها) همه از نور آفتاب مدد میگیرد که اگر او نبود همه جا خاموش و بیروح ، بینور و بیحرکت و مرده بود.
تاریکی شب با اینکه بوی مرگ و فنا میدهد از نظر تعدیل نور آفتاب و تاثیر عمیق آن در آرامش جسم و جان و جلوگیری از خطرات تابش یکنواخت نور خورشید نیز یک امر حیاتی برای انسانها محسوب میشود، که اگر تناوب شب و روز نبود حرارت در کره زمین آنچنان بالا میرفت که همه چیز را آتش میزد، چنانکه در کره ماه که شبها و روزهای طولانی دارد (هر کدام به اندازه پانزده شبانه روز کره زمین است) روزهایش گرمائی کشنده ، و شبهایش سرمائی نابود کننده دارد.
بنا بر این هر یک از این دو (نور و ظلمت) آیتی است عظیم از آیات الهی .
از این گذشته نظم بسیار دقیقی که بر این دو حاکم است به وجود آورنده تاریخ منظم زندگی انسانهاست ، تاریخی که اگر نبود روابط اجتماعی به هم میریخت ، و زندگی برای انسان بسیار مشکل میشد، از این نظر نیز

این دو از آیات الهی هستند.
جالب اینکه قرآن در این آیات می گوید: شب از روز پیشی نمیگیرد این تعبیر نشان میدهد که روز قبل از شب آفریده شده ، و شب به دنبال آنست تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 392
درست است که اگر کسی از بیرون به کره زمین نگاه کند این دو را مانند دو موجود سیاه و سفید میبیند که مرتبا بر گرد کره زمین میچرخند، و در این حرکت دایره مانند قبل و بعدی تصور نمی شود.
اما اگر توجه کنیم که این کره زمین ما نخست جزء آفتاب بوده و در آن روز همه جا روز بود و شبی وجود نداشت اما به محض اینکه از آن جدا و دور شد و سایه مخروطی شکل آن در جهت مخالف نور آفتاب افتاد شب پدید آمد شبی که به دنبال روز در حرکت است ، دقت و ظرافت این تعبیر روشن می شود.
و همانگونه که گفتیم نه تنها خورشید و ماه در این فضای بیکران شناورند که شب و روز هم در این فضا بر گرد کره زمین شنا میکنند، و هر یک برای خود مدار و مسیر دورانی دارند.
در روایات متعددی که از طرق اهلبیت نقل شده نیز به این معنی تصریح شده است که خداوند ((روز را قبل از شب آفرید)).
در روایتی از امام صادق (علیهالسلام) میخوانیم که فرمود خلق النهار قبل اللیل روز را قبل از شب آفرید.
و در روایت دیگری از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) آمده است : ((النهار خلق قبل اللیل)) سپس امام (علیهالسلام) به آیه لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر و لا اللیل سابق النهار در این زمینه استدلال فرمود.
همین معنی از امام باقر (علیهالسلام) نیز به صورت زیر نقل شده است : ان الله عز و جل خلق الشمس قبل القمر، و خلق النور قبل الظلمة : ((خداوند بزرگ خورشید را قبل از ماه و نور را قبل از ظلمت آفرید)). یس
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 393
آیه 41 - 44
آیه و ترجمه
وَ ءَایَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّیَّتَهُمْ فی الْفُلْکِ الْمَشحُونِ(41)
وَ خَلَقْنَا لهُم مِّن مِّثْلِهِ مَا یَرْکَبُونَ(42)
وَ إِن نَّشأ نُغْرِقْهُمْ فَلا صرِیخَ لهُمْ وَ لا هُمْ یُنقَذُونَ(43)
إِلا رَحْمَةً مِّنَّا وَ مَتَعاً إِلی حِینٍ(44)
ترجمه :
41 - این نیز برای آنها نشانه ای است (از عظمت پروردگار) که ما فرزندانشان را در کشتیهائی که مملو (از وسائل و بارها است) حمل

کردیم .
42 - و برای آنها مرکبهای دیگری همانند آن آفریدیم .
43 - و اگر بخواهیم آنها را غرق میکنیم ، به طوری که نه فریادرسی داشته باشند، و نه کسی آنها را از دریا بگیرد.
44 - مگر باز هم رحمت ما شامل حال آنها شود و تا زمان معینی از این زندگی بهره گیرند.
تفسیر:
حرکت کشتیها در دریاها نیز آیتی است
گر چه بعضی از مفسران مانند قرطبی نخستین آیه مورد بحث را از پیچیده ترین آیات این سوره شمرده ، ولی دقت در این آیات و پیوندشان با آیات قبل نشان میدهد پیچیدگی خاصی در تفسیر این آیات نیست ، زیرا در آیات پیشین سخن از نشانه های پروردگار در آفرینش آفتاب و ماه و شب و روز و همچنین زمین و برکات زمین بود، و در آیات مورد بحث سخن از دریاها و بخشی از نعمتها و مواهب دریا یعنی حرکت کشتیهای تجاری و مسافربری بر صحنه آنها میباشد. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 394
به علاوه حرکت این کشتیها در دل اوقیانوسها بیشباهت به حرکت کواکب آسمان در اقیانوس فضا نیست .
لذا نخست می فرماید این نیز برای آنها آیت و نشانه ای است از عظمت پروردگار که ما فرزندانشان را در کشتیهائی که مملو از وسائل زندگی است حمل کردیم (و آیة لهم انا حملنا ذریتهم فی الفلک المشحون).
ضمیر ((لهم)) نه تنها به مشرکان مکه بلکه به همه عباد و بندگان خدا باز می گردد که در آیات گذشته از آنها سخن در میان بود.
((ذریه)) چنانکه ((راغب)) در ((مفردات)) آورده : در اصل به معنی فرزندان کوچک است هر چند گاهی در تعبیرات متعارف به همه فرزندان ، اعم از کوچک و بزرگ ، اطلاق میشود، این کلمه هم به معنی مفرد استعمال میشود و هم معنی جمع .
و اینکه می گوید: ما فرزندان آنها (یا فرزندان کوچک آنها را) بر این کشتیها حمل کردیم بی آنکه از خودشان سخنی بگوید شاید به این مناسبت است که فرزندان نیاز بیشتری به این مرکب را هوار دارند، چرا که بزرگترها برای پیاده روی و پیمودن سواحل دریاها آماده ترند.
از این گذشته این تعبیر برای تحریک عواطف آنها مناسبتر می باشد.
تعبیر به ((مشحون)) (پر) اشاره به این است که نه تنها خودشان بر کشتی سوار میشوند بلکه مال التجاره و وسائل مورد نیاز آنها نیز با آن حمل و نقل می گردد.
و اینکه بعضی ((فلک)) را در آیه فوق به خصوص کشتی نوح تفسیر کرده اند و ((ذریه)) را به معنی آباء و پدران (از ماده ((ذراء)) به معنی آفرینش

) تفسیر بعیدی به نظر میرسد، مگر اینکه منظور بیان یک مصداق روشن بوده باشد.
به هر حال حرکت کشتیها که بزرگترین و مهمترین وسیله حمل و نقل بشر می باشد، و کاری که از آنها ساخته است هزاران برابر مرکبهای دیگر است ، تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 395
نتیجه خواص ویژه آب و وزن مخصوص اجسامی که کشتی از آن ساخته شده ، و خاصیت بادها (در کشتیهای بادبانی) و نیروی بخار (در کشتیهای موتوری) و انرژی اتمی (در کشتیهائی که با نیروی اتم کار می کند) می باشد.
و همه اینها قوا و نیروهائی است که خدا مسخر انسان ساخته و هر یک از آنها و نیز مجموعه آنها آیتی از آیات الهی است .
و برای اینکه توهم نشود که تنها مرکب خداداد کشتیهاست در آیه بعد می افزاید: ((و ما برای آنها مرکبهای دیگری مانند آن آفریدیم)) (و خلقنا لهم من مثله ما یرکبون).
مرکبهائی که در خشکی یا در هوا و فضا راه می رود، و انسانها و وسائل آنها را بر دوش خود حمل می کند.
گرچه بعضی این آیه را تفسیر به خصوص شتر کرده اند که ((کشتی صحرا)) نام گرفته ، و بعضی به همه چهار پایان ، و بعضی به هواپیماها و سفینه های فضائی که در عصر ما اختراع شده (و تعبیر به ((خلقنا)) در مورد آنها از این نظر است که مواد و وسائل آن قبلا آفریده شده است).
ولی اطلاق تعبیر آیه مفهوم وسیعی را ترسیم میکند که همه اینها و غیر اینها را فرا می گیرد.
البته در بعضی از آیات قرآن کرارا ((انعام)) (چهار پایان) در کنار ((فلک)) (کشتیها) قرار گرفته است ، مانند و جعل لکم من الفلک و الانعام ما ترکبون : ((از کشتیها و چهار پایان موجوداتی آفرید که بر آنها سوار می شوید)) (زخرف - 12) و نیز در آیه 80 سوره مؤ من می خوانیم : و علیها و علی الفلک تحملون : بر چهار پایان و کشتیها حمل (سوار) می شوید.
ولی این آیات نیز منافاتی با عمومیت مفهوم آیه مورد بحث ندارد. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 396
آیه بعد برای روشنتر ساختن این نعمت بزرگ حالتی را که از دگرگون شدن این نعمت به وجود می آید بیان میکند می گوید: ((اگر بخواهیم آنها را غرق می کنیم ، آنچنان که نه فریادرسی داشته باشند، و نه کسی که آنها را از دریا بگیرد)) (و ان نشا نغرقهم فلا صریخ لهم و لا هم ینقذون). به یک موج عظیم فرمان میدهیم کشتی آنها را واژگون کند!
یا به یک گرداب ماموریت میدهیم آنها را در کام خود فرو بلعد! یا به یک طوفان دستور میدهیم آنها را مانند یک پر کاه بردارد و در وسط امواج

پرتاب کند! و اگر بخواهیم خاصیت آب و کشتی و نظم وزش باد و آرامش دریا را بر هم می زنیم تا همه چیز آنها به هم ریزد، این مائیم که این نظام را تداوم می بخشیم ، تا آنها بهره گیرند، و اگر گهگاه حوادثی از این قبیل می فرستیم برای این است که از روی آن اهمیت نعمتی را که در آن غرقند بدانند.
((صریخ)) از ماده ((صراخ)) به معنی فریادرس است .
و ((ینقذون)) از ماده ((انقاذ)) به معنی بر گرفتن و نجات دادن است . و سرانجام آخرین آیه مورد بحث برای تکمیل این سخن میافزاید: ((مگر باز هم رحمت ما شامل حال آنها شود، و تا زمان معینی که پایان زندگی آنهاست از این زندگی بهره گیرند)) (الا رحمة و متاعا الی حین).
آری با هیچ وسیله ای آنها نمیتوانند نجات یابند جز اینکه نسیم رحمت ما بوزد و لطف ما به یاری آنها بشتابد.
((حین)) به معنی وقت ، در آیه فوق اشاره به پایان زندگی انسان و اجل او است و بعضی آن را به پایان جهان تفسیر کرده اند.
آری آنها که بر کشتی سوار شده اند (اعم از کشتیهای بادبانی کوچک قدیم

و یا کشتیهای کوه پیکر اوقیانوس پیمای امروز) به خوبی عمق تعبیر این آیه را درک کرده اند که عظیمترین کشتیهای جهان در برابر امواج عظیم دریا و طوفانهای هولناک اوقیانوسها همچون یک پر کاه است و اگر رحمت الهی شامل حال انسانها نباشد نجات آنها ممکن نیست .
او می خواهد در این باریکهای که در میان مرگ و زندگی است قدرت عظیم خود را به انسانها نشان دهد شاید گمگشتگان راه به خود آیند و از این طریق راهی به سوی او بگشایند. یس

آیه 45 - 47
آیه و ترجمه
وَ إِذَا قِیلَ لهُمُ اتَّقُوا مَا بَینَ أَیْدِیکُمْ وَ مَا خَلْفَکمْ لَعَلَّکمْ تُرْحَمُونَ(45)
وَ مَا تَأْتِیهِم مِّنْ ءَایَةٍ مِّنْ ءَایَتِ رَبهِمْ إِلا کانُوا عَنهَا مُعْرِضِینَ(46)
وَ إِذَا قِیلَ لهُمْ أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقَکمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِینَ کفَرُوا لِلَّذِینَ ءَامَنُوا أَ نُطعِمُ مَن لَّوْ یَشاءُ اللَّهُ أَطعَمَهُ إِنْ أَنتُمْ إِلا فی ضلَلٍ مُّبِینٍ(47)
ترجمه :
45 - هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه پیش رو و پشت سر شما است (از عذابهای الهی) بترسید، تا مشمول رحمت الهی شوید (اعتنا نمی کنند).
46 - و هیچ آیه ای از آیات پروردگارشان برای آنها نمی آید مگر اینکه از آن روی گردان می شوند.

47 - و هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه خدا به شما روزی کرده انفاق کنید کافران به مومنان می گویند آیا ما کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می خواست او را اطعام می کرد (پس خدا خواسته که او گرسنه باشد) شما فقط در گمراهی آشکارید. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 399
تفسیر:
تمام آیات الهی را نادیده می گیرند
از آنجا که در آیات گذشته سخن از بحثهای مهمی از آیات پروردگار در پهنه جهان هستی بود، در آیات مورد بحث عکس العمل کفار لجوج را در برابر آیات الهی ، و همچنین دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و انذار به عذاب پروردگار بیان می کند.
در نخستین آیه می فرماید: ((هنگامی که به آنها گفته می شود از آنچه پیش رو و پشت سر شماست از عذابهای الهی بپرهیزید، تا مشمول رحمت الهی شوید، اعراض می کنند و رویگردان می شوند)) (و اذا قیل لهم اتقوا ما بین ایدیکم و ما خلفکم لعلکم ترحمون).
در اینکه منظور از ((ما بین ایدیکم)) (آنچه پیش روی شماست) ((و ما خلفکم)) (آنچه پشت سر شما قرار دارد) چیست ؟ مفسران تفسیرهای بسیاری گفته اند:
از جمله اینکه منظور از ((ما بین ایدیکم)) مجازاتهای دنیاست که نمونه ای از آن در آیات قبل ذکر شده ، و منظور از ((ما خلفکم)) مجازاتهای آخرت است که در ((پشت سر)) دارند، و تعبیر به پشت سر به خاطر آنست که هنوز نیامده ، گوئی پشت سر انسان در حرکت است ، و سرانجام روزی به او میرسد و دامانش را می گیرد، و منظور از پرهیز کردن از این مجازاتها این است که عوامل آن را ایجاد نکند و به تعبیر دیگر کاری نکند که مستوجب این عقوبات گردد.
شاهد این سخن اینکه تعبیر به ((اتقوا)) در آیات قرآن یا در مورد خداوند به کار رفته ، و یا در مورد روز قیامت و مجازات الهی که در حقیقت هر دو به یک معنی باز می گردد، چرا که پرهیز از خداوند پرهیز از مجازات اوست .
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 400
این خود دلیل بر آنست که در آیه مورد بحث نیز منظور پرهیز از عذاب و مجازات الهی در این جهان و جهان دیگر است .
بعضی آیه را به عکس این معنی تفسیر کرده اند: ((ما بین ایدی)) را به عذاب آخرت و ((ما خلفکم)) را به عذاب دنیا، چرا که آخرت در پیش روی ما قرار دارد (این تفسیر تفاوت چندانی از نظر نتیجه با تفسیر اول ندارد).
ولی بعضی گفته اند منظور از ((پیش رو)) گناهانی است که قبلا انجام شده که پرهیز از آن به معنی توبه و جبران است ، و منظور از ((پشت سر)) گناهانی است که بعدا انجام می شود.

بعضی دیگر معتقدند که منظور از ((پیش رو)) گناهان آشکار و ((پشت سر)) به معنی گناهان پنهان است .
بعضی دیگر ((ما بین ایدیکم)) را اشاره به انواع عذاب دنیا، و ((ما خلفکم)) را اشاره به مرگ میدانند (در حالی که مرگ چیزی نیست که قابل پرهیز کردن باشد).
بعضی مانند نویسنده ((فی ظلال)) این دو تعبیر را کنایه از احاطه موجبات غضب و عذاب الهی دانسته که کافران را از هر سو فرا گرفته است .
آلوسی در ((روح المعانی)) و فخر رازی در ((تفسیر کبیر)) هر کدام احتمالات متعددی داده اند که قسمتی از آن گفته شد، و علامه طباطبائی در ((المیزان)) ((ما بین ایدکم)) را اشاره به شرک و معاصی در دنیا می داند، و ((ما خلفکم)) را اشاره به عذاب در آخرت .
در حالی که ظاهر آیه اینست که این هر دو از یک جنس می باشند تنها تفاوت زمانی دارند، نه اینکه یکی اشاره به شرک و گناه و دیگری اشاره به مجازات آن باشد. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 401
به هر حال بهترین تفسیر برای این جمله همانست که در آغاز گفته شد و آیات مختلف قرآن نیز گواه بر آن است ، و آن اینکه منظور از ((ما بین ایدیکم)) مجازاتهای دنیاست و ((ما خلفکم)) مجازاتهای آخرت .
در آیه بعد بار دیگر روی همین معنی تاکید می کند و لجاجت و پافشاری این کوردلان را در نادیده گرفتن آیات الهی و تعلیمات پیامبران مشخص ساخته ، می فرماید: هیچ آیه ای از آیات پروردگارشان برای آنها نمی آید مگر اینکه از آن رویگردان می شوند (و ما تاتیهم من آیة من آیات ربهم الا کانوا عنها معرضین).
نه بیان آیات انفسی در آنها مؤ ثر است ، و نه شرح آیات آفاقی ، نه تهدید و انذار، و نه بشارت و نوید به رحمت الهی ، نه منطق عقل و خرد را میپذیرند و نه فرمان عواطف و فطرت را، آنها به کورانی میمانند که نزدیکترین اشیاء اطراف خود را مشاهده نمیکنند و حتی نور آفتاب را از ظلمت و تاریکی شب فرق نمینهند!
سپس قرآن انگشت روی یکی از موارد مهم لجاجت و اعراض آنها گذارده می گوید: ((هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه خدا به شما روزی کرده است در راه او انفاق کنید کافران به مؤ منان می گویند: آیا ما کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می خواست او را سیر میکرد، شما تنها در گمراهی آشکارید))!
(و اذا قیل لهم انفقوا مما رزقکم الله قال الذین کفروا للذین آمنوا انطعم من لو یشاء الله اطعمه ان انتم الا فی ضلال مبین).
این همان منطق بسیار عوامانه ای است که در هر عصر و زمان از ناحیه

افراد خود خواه و بخیل مطرح می شود که می گویند: اگر فلانی فقیر است لابد تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 402
کاری کرده که خدا می خواهد فقیر بماند، و اگر ما غنی هستیم لابد عملی انجام داده ایم که مشمول لطف خدا شده ایم ، بنا بر این نه فقر آنها و نه غنای ما هیچکدام بی حکمت نیست !!
غافل از اینکه جهان میدان آزمایش و امتحان است ، خداوند یکی را با تنگدستی آزمایش میکند، و دیگری را با غنا و ثروت ، و گاه یک انسان را در دو زمان با این دو در بوته امتحان قرار میدهد که آیا به هنگام فقر امانت و مناعت طبع و مراتب شکرگزاری را بجا می آورد؟ یا همه را زیر پا می گذارد؟ و به هنگام غنا از آنچه در اختیار دارد در راه او انفاق میکند یا نه ؟
گرچه بعضی آیه فوق را بر گروه خاصی ، مانند یهود یا مشرکان عرب و یا جمعی از ملحدین و منکران آئینهای انبیا، تطبیق کرده اند، ولی ظاهر این است که آیه مفهوم عامی دارد که در هر عصر و زمانی مصداقهائی برای آن میتوان یافت ، هر چند مصداق آن در عصر نزول آیه افرادی از یهود یا مشرکان بوده اند، این یک بهانه عمومی در طول اعصار و قرون بوده و هست که می گویند اگر رازق خداوند است پس چرا شما از ما میخواهید که افراد فقیر را روزی دهیم ؟ و اگر خدا خواسته است آنها محروم بمانند پس چرا ما کسی را بهره مند سازیم که خدا محرومشان ساخته ؟
بیخبر از اینکه گاه نظام تکوین چیزی ایجاب میکند و نظام تشریع چیز دیگر.
نظام تکوین چنین ایجاب کرده که خداوند زمین را با تمام مواهبش در اختیار بشر قرار دهد، و آنها را در اعمال خود برای طی کردن مسیر تکامل آزاد بگذارد، و در عین حال غرائزی در او آفریده که هر کدام او را به سوئی سوق می دهد.
و نظام تشریع چنین ایجاب کرده که قوانینی برای کنترل غرائز، تهذیب تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 403
نفوس ، و تربیت انسانها از طریق ایثار و فداکاری و گذشت و انفاق قرار دهد، و انسان را که استعداد رسیدن به مقام خلیفة اللهی دارد از این طریق به آن مقام منیع برساند، از طریق زکات تطهیر نفوس کند، و از طریق انفاق بخل را از دلها بزداید، و فاصله طبقاتی را که منشاء هزاران فساد در زندگی بشر است از بین ببرد.
این درست به آن می ماند که افرادی بگویند چه ضرورتی دارد که ما درس بخوانیم و یا دیگری را درس بدهیم ؟ اگر خدا میخواست به همه ما علم می داد تا هیچکس نیاز به فرا گرفتن علم نداشته باشد، آیا هیچ عاقلی این منطق را می پذیرد؟.
جمله ((قال الذین کفروا)) که تکیه روی عنوان کفر آنها کرده با اینکه ممکن بود به جای آن تنها از ضمیر استفاده شود اشاره به این است که این

منطقهای خرافی و بهانه جوئیها از ((کفر)) سرچشمه می گیرد!.
و تعبیر ((مؤ منان)) به ((انفقوا مما رزقکم الله)) (انفاق کنید از آنچه خداوند به شما روزی داده) اشاره به این است که در حقیقت مالک اصلی خداست هر چند این امانت چند روزی به دست ما و شما سپرده شده است ، و چقدر بخیلند کسانی که حاضر نیستند حتی مال کسی را به دیگری به فرمان او بدهند؟!
در تفسیر جمله ((ان انتم الا فی ضلال مبین)) (شما در گمراهی آشکاری هستید) سه احتمال وجود دارد: تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 404
نخست اینکه دنباله گفتار کفار نسبت به مؤ منان است .
دیگر اینکه خطاب خدا نسبت به کفار می باشد.
سوم سخن مؤ منان در برابر کافران است .
ولی تفسیر اول از همه مناسبتر است چرا که ارتباط و اتصال با کلمات کفار دارد در حقیقت آنها می خواستند در برابر مؤ منان مقابله به مثل کنند و آنان را به ضلال مبین نسبت دهند! یس
آیه 48 - 53
آیه و ترجمه تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 405
وَ یَقُولُونَ مَتی هَذَا الْوَعْدُ إِن کُنتُمْ صدِقِینَ(48)
مَا یَنظرُونَ إِلا صیْحَةً وَحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ یخِصمُونَ(49)
فَلا یَستَطِیعُونَ تَوْصِیَةً وَ لا إِلی أَهْلِهِمْ یَرْجِعُونَ(50)
وَ نُفِخَ فی الصورِ فَإِذَا هُم مِّنَ الاَجْدَاثِ إِلی رَبِّهِمْ یَنسِلُونَ(51)
قَالُوا یَوَیْلَنَا مَن بَعَثَنَا مِن مَّرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صدَقَ الْمُرْسلُونَ(52)
إِن کانَت إِلا صیْحَةً وَحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِیعٌ لَّدَیْنَا محْضرُونَ(53) تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 406
ترجمه :
48 - آنها می گویند اگر راست میگوئید این وعده (قیامت) کی خواهد بود؟!
49 - (اما) جز این انتظار نمی کشند که یک صیحه عظیم (آسمانی) آنها را فرو گیرد در حالی که مشغول جدال (در امور دنیا) هستند!
50 - (چنان غافلگیر میشوند که حتی) نمی توانند وصیتی کنند، یا به سوی خانواده خود مراجعت نمایند!
51 - (بار دیگر) در صور دمیده میشود ناگهان آنها از قبرها شتابان به سوی (دادگاه) پروردگارشان میروند.
52 - می گویند ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت ؟ (آری) این همان است که خداوند رحمان وعده داده و فرستادگان (او) راست گفتند.

53 - صیحه واحدی بیش نیست (فریادی از این برمیخیزد) ناگهان همگی نزد ما حاضر میشوند.
تفسیر:
صیحه های رستاخیز!
به دنبال ذکر منطق سست و بهانه جویانه کفار در مورد انفاقها که در آیات قبل گذشت ، در آیات مورد بحث سخن را از استهزاء آنها نسبت به قیام قیامت شروع میکند، و منطق پوسیده آنها را در مورد انکار معاد با جواب قاطع درهم میکوبد.
به علاوه بحثهائی را که در طی آیات پیشین در زمینه توحید بیان شد با بحثهای معاد تکمیل می نماید.
نخست میفرماید ((آنها می گویند: اگر راست میگوئید این وعده های را که شما میدهید کی خواهد آمد))؟! (و یقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین).
اینکه شما نمی توانید تاریخی برای قیام قیامت تعیین کنید دلیل بر این است که در گفتار خود صادق نیستید! تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 407
آیه بعد به این سؤ ال توأ م با سخریه یک پاسخ محکم و جدی داده می گوید: قیام قیامت و پایان این جهان برای خدا مساله پیچیده ، و کار مشکلی نیست : آنها جز این انتظار نمی کشند که یک صیحه عظیم آسمانی فرا رسد و آنان را ناگهانی فرو گیرد در حالی که مشغول جنگ و جدال در مورد دنیای خویش هستند! (ما ینظرون الا صیحة واحدة تاخذهم و هم یخصمون).
همین یک فریاد عظیم آسمانی کافی است که همه را در یک لحظه کوتاه ، هر کدام در همان مکان و همان حالتی که هستند قبض روح کند، و زندگی پر غوغای مادی آنها که معرکه دعواها و میدان جنگ دائمی آنان است جای خود را به دنیائی خاموش و خالی از هر سر و صدا بدهد.
در روایات اسلامی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است که این صیحه آسمانی آنچنان غافلگیرانه است که دو نفر در حالی که پارچهای را گشودهاند و مشغول معامله اند پیش از آنکه آن را برچینند و بپیچند جهان پایان مییابد! و کسانی هستند که در آن لحظه لقمه غذا از ظرف برداشته اما پیش از آنکه به دهان آنها برسد صیحه آسمانی فرا میرسد و جهان پایان می یابد، کسانی هستند که مشغول تعمیر و گل مالی حوضند تا چهار پایان را سیراب کنند پیش از آنکه چهار پایان سیراب شوند قیامت بر پا میشود! (تقوم الساعة و الرجلان قد نشرا ثوبهما یتبایعانه فما یطویانه حتی تقوم !، و الرجل یرفع اکلته الی فیه فما تصل الی فیه حتی تقوم !، و الرجل یلیط حوضه لیسقی ماشیته فما یسقیها حتی تقوم !).

جمله ((ما ینظرون)) در اینجا به معنی ((انتظار نمیکشند)) آمده است ، زیرا ماده ((نظر)) چنانکه ((راغب)) در ((مفردات)) می گوید به معنی گردش فکر تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 408
یا اندیشه است برای مشاهده یا ادراک چیزی ، و گاه به معنی تامل و جستجوگری ، و نیز به معنی معرفت حاصل از جستجوگری آمده است .
((صیحه)) در اصل به معنی شکافتن چوب یا لباس و برخاستن صدا از آن است ، سپس در هر صدای بلند، و فریاد مانند، به کار رفته ، گاه به معنی طول قامت نیز آمده ، مثلا گفته میشود: بارض فلان شجر قد صاح !: ((در فلان زمین درختی است که فریاد میکشد)) یعنی آنچنان طولانی شده که گوئی فریاد میزند و مردم را به سوی خود میخواند.
((یخصمون)) از ماده خصومت به معنی نزاع و جنگ است .
اما در چه چیز آنها جدال میکنند ؟ در آیه ذکر نشده است ، ولی پیداست که منظور جدال در امر دنیا، و امور زندگی مادی است ، ولی بعضی آن را به معنی جدال در امر ((معاد)) گرفتهاند، در حالی که معنی اول مناسبتر به نظر میرسد، هر چند اراده معنی جامعی که شامل هر دو شود و هر گونه جدال و مخاصمه را در بر گیرد نیز بعید نیست .
قابل توجه اینکه ضمیرهای متعدد موجود در آیه همه ، به مشرکان مکه بر میگردد که در امر معاد تردید داشتند، و از روی استهزا می گفتند: قیامت کی بر پا خواهد شد؟
ولی مسلم است منظور شخص آنها نیست ، بلکه نوع آنهاست (نوع انسانهای غافل و بیخبر از امر معاد) زیرا آنها مردند و این صیحه آسمانی را هرگز ندیدند (دقت کنید).
به هر حال قرآن با این تعبیر کوتاه و قاطع به آنها هشدار میدهد که اولا قیامت به طور ناگهانی و غافلگیرانه بر پا میشود، و ثانیا موضوع پیچیدهای نیست که آنها در امکانش به بحث و مخاصمه برخیزند، با یک صیحه ، همه چیز پایان میگیرد و دنیا به آخر میرسد. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 409
لذا در آیه بعد می گوید: این مساله به قدری سریع و برق آسا و غافلگیرانه است که حتی توانائی بر وصیت و سفارش نخواهند داشت ، و حتی فرصت مراجعت به سوی خانواده و منزلهای خود را پیدا نمیکنند))! (فلا یستطیعون توصیة و لا الی اهلهم یرجعون).
معمولا هنگامی که حادثهای به انسان دست میدهد و انسان احساس میکند پایان عمرش نزدیک شده ، سعی میکند هر جا هست خود را به منزل و ماوای خویش برساند، و در میان همسر و فرزندانش قرار گیرد، سپس کارهای نیمه تمام و سرنوشت بازماندگان خود را از طریق وصیت بر عهده این و آن بگذارد و سفارش آنها را به دیگران بکند.
اما مگر صیحه پایان دنیا به کسی مجال میدهد؟ و یا به فرض اینکه مجالی

باشد مگر کسی زنده میماند که توصیههای انسان را بشنود؟ و یا فی المثل زن و فرزند بر بالین همسر و پدر بنشینند و سر او را در آغوش گیرند تا به آرامش جان دهند؟ هیچیک از این امور، امکان پذیر نیست .
و اینکه می بینیم ((توصیه)) به صورت نکره آمده اشاره به این است که حتی مجال یک توصیه و سفارش کوچک را نیز پیدا نمیکنند.
سپس به مرحله دیگر که مرحله حیات بعد از مرگ است اشاره کرده ، می گوید: ((بار دیگر در صور دمیده میشود، ناگهان همه آنها از قبرها بیرون آمده ، شتابان به سوی دادگاه پروردگارشان رهسپار میشوند)) (و نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون).
خاکها و استخوانهای پوسیده به فرمان پروردگار لباس حیات در تن میپوشند، و از قبر سر بر می آورند، و برای محاکمه و حساب در آن دادگاه عجیب حاضر میگردند، همانگونه که با یک صیحه همگی مردند با یک (نفخه) تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 410
(دمیدن در صور) جان میگیرند و زنده میشوند، نه مرگ آنها برای خدا مشکلی دارد، و نه احیای آنها، درست همانند شیپوری که برای جمع شدن و آماده باش لشکر زده میشود، و در یک لحظه ، همه از خواب برمیخیزند، و از خیمه ها بیرون میدوند، و در صف حاضر میشوند، زنده کردن مردگان نیز برای خدا همین گونه ساده و سریع است !
((اجداث)) جمع ((جدث)) (بر وزن قفس) به معنی قبر است ، این تعبیر به خوبی نشان میدهد که معاد علاوه بر جنبه روحانی جنبه جسمانی نیز دارد، و از همان مواد قبلی جسم جدید ساخته و پرداخته میشود.
تعبیر به ((نفخ)) (دمیده شد) به صورت فعل ماضی به خاطر آنست که عرب معمولا مسائل مسلم آینده را به صورت فعل ماضی بیان میکند، اشاره به اینکه هیچگونه شک و تردیدی در آن راه ندارد گوئی قبلا رخ داده است .
((ینسلون)) از ماده ((نسل)) (بر وزن فصل) به معنی راه رفتن سریع است راغب در مفردات می گوید این کلمه در اصل به معنی جدا شدن از چیزی است ، و اینکه به فرزندان انسان نسل گفته میشود به خاطر آنست که از پدر و مادر جدا شده اند، (بنا بر این هنگامی که انسان با سرعت دور میشود و جدا میگردد این تعبیر در آن به کار میرود).
تعبیر به ((ربهم)) (پروردگارشان) گویا اشاره به این است که ربوبیت و مالکیت و تربیت خداوند ایجاب میکند که حساب و کتاب و معادی در کار باشد. به هر حال از آیات قرآن به خوبی استفاده میشود که پایان این جهان و آغاز جهان دیگر هر دو با یک جنبش انقلابی و ناگهانی صورت میگیرد، و از هر کدام از آنها به ((نفخه صور)) (دمیدن در شیپور) تعبیر شده است که شرح کامل آن به خواست خداوند در سوره زمر ذیل آیه 68 خواهد آمد.

سپس میافزاید: در این هنگام منکران رستاخیز و معاد می گویند: ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت ؟! (قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا).
((این همان چیزی است که خداوند رحمن وعده داده است ، و فرستادگان او راست گفتند))! (هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون).
آری صحنه آنچنان گویا و دهشتانگیز است که انسان همه مسائل باطل و خرافی را به دست فراموشی میسپرد، و جز اعتراف صریح به واقعیتها راهی نمییابد، قبرها را به خوابگاهی تشبیه میکند، و رستاخیز را به بیدار شدن از خواب ، همانگونه که در حدیث معروف نیز وارد شده است : کما تنامون تموتون و کما تستیقضون تبعثون همانگونه که میخوابید میمیرید و همانگونه که از خواب برمی خیزید زنده میشوید)).
در اینجا نخست وحشت میکنند و فریاد میکشند که ای وای بر ما چه کسی ما را از این خواب بیدار کرد؟ و از خوابگاهمان برانگیخت ؟!
اما به زودی متوجه میشوند و به یادشان می آید که پیامبران راستین از سوی خدا در دنیا وعده امروز را به آنها دادهاند، به خودشان پاسخ می گویند: این وعده خداوند رحمن است ، خداوندی که رحمت عامش همگان را فرا گرفته و پیامبرانش راست گفتند، و از این روز ما را آگاه ساختند، اما افسوس که ما همه را به باد سخریه و استهزا گرفتیم .
بنابراین جمله ((هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون)) دنباله کلام همان منکران رستاخیز است ، ولی بعضی آن را سخن فرشتگان و یا مؤ منان دانسته اند که بر خلاف ظاهر آیه است ، و هیچ ضرورتی برای آن نیست ، چه اینکه اعتراف منکران در آن روز به حقایق مطلبی نیست که تنها در این آیه آمده باشد، چنانکه در سوره انبیاء آیه 97 آمده است و اقترب الوعد الحق فاذا هی شاخصة ابصار
الذین کفروا یا ویلنا قد کنا فی غفلة من هذا بل کنا ظالمین : ((وعده حق (قیامت) نزدیک میشود در آن هنگام چشمهای کافران از شدت وحشت از حرکت باز میماند، می گویند: ای وای بر ما که از این امر در غفلت بودیم ، بلکه ما ستمگر بودیم)).
به هر حال تعبیر به ((مرقد)) که به معنی ((خوابگاه)) و ((خواب)) می آید. بیانگر این واقعیت است که آنها در عالم برزخ در حالتی شبیه به حالت خواب فرو میروند و چنانکه در ذیل آیه 100 سوره مؤ منین گفتهایم برزخ نسبت به اکثریت مردم که در حالتی متوسط از ایمان و کفر قرار دارند بی شباهت به حالت خواب نیست ، در حالی که مؤ منان پیشرو، و کافران فوق العاده بدکار در آنجا کاملا هوشیارند و متنعم به نعمتها و یا گرفتار انواع عذابند.

بعضی نیز احتمال داده اند که هول و وحشت قیامت به اندازهای است که عذاب برزخی در مقابل آن همانند خواب آرامی بیش نیست .
سپس برای توضیح چگونگی سرعت وقوع این نفخ صور میفرماید: ((آن صیحه واحدی بیش نیست ، فریادی عظیم برمیخیزد و همگی نزد ما حاضر میشوند))
(ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم جمیع لدینا محضرون).
بنابراین برای احیای مردگان و برخاستن آنها از قبرها و حضورشان در دادگاه عدل پروردگار زمان زیادی وقت لازم نیست ، همانگونه که برای مرگ انسانها زمان طولانی لازم نبود، صیحه اول فریاد مرگ است ، و صیحه دوم فریاد زندگی و حیات و حضور در دادگاه عدل پروردگار! تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 413
تعبیر به ((صیحة)) (یک فریاد) و تاکید آن با ((واحدة)) و سپس تعبیر به ((اذا)) که در این گونه موارد وقوع ناگهانی چیزی را خبر میدهد، و تعبیر به ((هم جمیع لدینا محضرون)) به صورت جمله اسمیه همگی دلیل بر وقوع سریع این مقطع از رستاخیز است .
لحن قاطع این آیات و آهنگ نافذ آنها چنان در قلب انسانها اثر میگذارد که گوئی این فریاد را با گوش جان میشنوند که ای انسانهای به خواب رفته ! ای خاکهای پراکنده ! و ای استخوانهای پوسیده ! بپاخیزید، بپاخیزید و برای حساب و جزا آماده شوید، و چه زیباست آیات قرآن و چه گویا انذارات آن ؟ یس
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 414
آیه 54 - 58
آیه و ترجمه
فَالْیَوْمَ لا تُظلَمُ نَفْسٌ شیْئاً وَ لا تجْزَوْنَ إِلا مَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ(54)
إِنَّ أَصحَب الجَنَّةِ الْیَوْمَ فی شغُلٍ فَکِهُونَ(55)
هُمْ وَ أَزْوَجُهُمْ فی ظِلَلٍ عَلی الاَرَائکِ مُتَّکِئُونَ(56)
لهُمْ فِیهَا فَکِهَةٌ وَ لهُم مَّا یَدَّعُونَ(57)
سلَمٌ قَوْلاً مِّن رَّبٍ رَّحِیمٍ(58)
ترجمه :
54 - امروز به هیچکس ستم نمیشود و جز آنچه را عمل میکردید جزا داده نمیشوید.
55 - بهشتیان امروز به نعمتهای خدا مشغول و مسرورند (و از هر اندیشه ناراحت کننده برکنار).
56 - آنها و همسرانشان در سایه های (قصرها و درختان بهشتی) بر تختها تکیه کرده اند!
57 - برای آنها در بهشت میوه بسیار لذت بخشی است و هر چه بخواهند

در اختیار آنها خواهد بود.
58 - برای آنها سلام (و درود الهی) است ، این سخنی است از ناحیه پروردگار تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 415
تفسیر:
بهشتیان غرق در مواهب مادی و معنوی
در اینجا بحث پیرامون چگونگی حساب در محشر را سربسته گذارده و از آن میگذرد، و به تشریح سرانجام کار مؤ منان صالح و کافران طالح پرداخته ، چنین می گوید: امروز به هیچکس ستم نمیشود)) (فالیوم لا تظلم نفس شیئا).
نه از پاداش کسی کاسته میشود، و نه کیفر کسی افزون میگردد، و حتی به قدر یک سر سوزن کم و زیاد و بیدادگری و ظلم و ستم وجود ندارد.
سپس به بیانی میپردازد که در حقیقت دلیل روشن و زندهای برای عدم وجود ظلم در آن دادگاه بزرگ است میفرماید: ((شما جز آنچه را عمل میکردید جزا داده نمیشوید (و لا تجزون الا ما کنتم تعملون).
ظاهر این تعبیر بدون آنکه چیزی در تقدیر گرفته شود این است که جزای همه شما همان اعمال خودتان است ، چه عدالتی از این بهتر و برتر؟!
به عبارت دیگر: اعمالی که از نیک و بد در این عالم انجام میدهید در آنجا همراه شما خواهد بود، همان اعمال تجسم مییابد، و در تمام مواقف محشر و بعد از پایان حساب ، همدم و همنشین شماست ، آیا محصول اعمال کسی را به او تحویل دادن بر خلاف عدالت است ؟ و آیا نفس اعمال را تجسم بخشیدن و قرین او ساختن ظلم است ؟
و از اینجا روشن میشود که اساسا ظلم در آن صحنه مفهوم ندارد و اگر در اینجا در میان انسانها گاهی عدالت است و گاهی ظلم به خاطر آنست که توانائی این را ندارند که اعمال هر کس را به خود او تحویل دهند.
جمعی از مفسران چنین تصور کرده اند که جمله اخیر مخصوص بدکاران و کفار است که به قدر اعمالشان کیفر می بینند، و شامل مؤ منان نمیشود، چرا که خداوند بیش از اعمالشان به آنها پاداش میدهد. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 416
ولی با توجه به یک نکته این اشتباه بر طرف میگردد، و آن اینکه : در اینجا سخن از عدالت در پاداش و کیفر است و گرفتن جزای استحقاقی ، این منافات ندارد که خداوند برای مؤ منان از فضل و رحمتش هزاران هزار بیفزاید که آن مساله ((تفضل)) است و این مساله ((استحقاق)).
سپس به گوشهای از پاداشهای مؤ منان پرداخته ، و قبل از هر چیز روی مساله آرامش خاطر انگشت میگذارد و می گوید: ((بهشتیان در آن روز چنان به نعمتهای خدا مشغولند که از هر اندیشه ناراحت کننده بر کنار میباشند))

(ان اصحاب الجنه الیوم فی شغل).
((و در نهایت سرور و شادی به سر میبرند)) (فاکهون).
((شغل)) (بر وزن شتر) و ((شغل)) (بر وزن قفل) هر دو به معنی حوادث و حالاتی است که برای انسان روی میدهد و او را به خود مشغول میدارد خواه مسرتبخش باشد و یا غم انگیز.
اما از آنجا که بلافاصله پشت سر آن ، کلمه ((فاکهون)) آورده شده و این واژه جمع ((فاکه)) به معنی مسرور و خوشحال و خندان است ، میتواند اشاره به اموری باشد که از فرط شادی انسان را چنان به خود مشغول میدارد که از امور نگرانیزا به کلی غافل میسازد، به طوری غرق در سرور و نشاط خواهد شد که غم و اندوهی بر او چیره نخواهد گشت ، و حتی هول و وحشتی را که به هنگام قیام قیامت و حضور در دادگاه عدل الهی به او دست داده به فراموشی میسپارد، که اگر به راستی فراموش نشود همواره سایه نگرانی و غم بر دل او سنگینی خواهد کرد، بنا بر این یکی از آثار این اشتغال ذهن فراموش کردن اهوال محشر است . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 417
به هر حال بعد از نعمت آرامش خاطر که خمیر مایه همه نعمتها، و شرط استفاده از همه مواهب است ، به شرح نعمتهای دیگر پرداخته ، چنین می گوید: آنها و همسرانشان در سایههای لذت بخش ، بر تختها، در خلوتگاهها تکیه کرده اند (هم و ازواجهم فی ظلال علی الارائک متکئون).
((ازواج)) به معنی همسران بهشتی ، و یا همسران با ایمانی است که در این دنیا داشتند و اینکه بعضی احتمال دادهاند به معنی همطرازان بوده باشد (مانند آیه 22 سوره صافات احشروا الذین ظلموا و ازواجهم - ظالمان و همطرازانشان را محشور کنید) در اینجا بسیار بعید به نظر میرسد، به خصوص اینکه ارائک جمع اریکه طبق گفته جمع کثیری از مفسران و ارباب لغت به معنی تختهائی است که در حجلهگاه میباشد.
تعبیر به ((ظلال)) (سایه ها) اشاره به سایه های درختان بهشتی است که تختهای بهشتیان در لابلای آن قرار گرفته ، و یا سایه قصرهای بهشتی است و همه اینها نشان میدهد که در آنجا نیز آفتابی وجود دارد ولی نه آفتابی آزار دهنده ، آری آنها در سایه مطبوع درختان بهشتی نشاط و سرور دیگری دارند.
علاوه بر این ((برای آنها میوه بسیار لذت بخشی است ، و هر چه بخواهند در تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 418
اختیار آنها خواهد بود)) (لهم فیها فاکهة و لهم ما یدعون).
از آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده میشود که غذای بهشتیان تنها میوه نیست ، ولی تعبیر آیه فوق نشان میدهد که میوه آن هم میوههای مخصوصی که با میوههای این جهان بسیار متفاوت است برترین غذای

بهشتی است ، و حتی در این جهان نیز میوه به گواهی غذاشناسان بهترین و مناسبترین غذا برای انسان است .
((یدعون)) از ماده ((دعایه)) به معنی طلب است ، یعنی هر چه طلب کنند و تمنا نمایند برای آنها حاصل است ، و آرزوئی در دل ندارند که انجام نشدنی باشد.
مرحوم طبرسی در ((مجمع البیان)) می گوید: عرب این تعبیر را در مورد ((تمنی)) به کار میبرد، می گوید: ادع علی ما شئت یعنی : ((هر چه میخواهی از من بخواه و تمنا کن)).
و به این ترتیب آنچه امروز در فکر انسان بگنجد و آنچه از فکر او خطور نکند از انواع مواهب و نعمتها در آنجا آماده و مهیاست ، و پذیرائی خداوند از میهمانان خود در بالاترین سطح ممکن انجام میشود.
اما مهمتر از همه همان مواهب معنوی است که در آخرین آیه مورد بحث به آن اشاره کرده ، میفرماید: برای آنها سلام و تهنیت الهی است ، این سخنی است از ناحیه پروردگار رحیم و مهربان آنها (سلام قولا من رب رحیم).
این ندای روحافزا و نشاط بخش و مملو از مهر و محبت او چنان روح انسان را در خود غرق میکند، و به او لذت و شادی و معنویت میبخشد، که با هیچ نعمتی برابر نیست ، آری شنیدن ندای محبوب ، ندائی آمیخته با محبت ، و آکنده تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 419
از لطف ، سر تا پای بهشتیان را غرق سرور میکند، که یک لحظه آن بر تمام دنیا و آنچه در آن است برتری دارد!
در روایتی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است : ((در همان حال که بهشتیان غرق در نعمتهای بهشتی هستند نوری بر بالای سر آنها آشکار میشود، نور لطف خداست که بر آنها پرتو افکنده ، ندائی برمیخیزد که سلام بر شما ای بهشتیان و این همان است که در قرآن آمده : سلام قولا من رب رحیم ، اینجاست که نظر لطف خداوند چنان آنها را مجذوب میکند که از همه چیز جز او غافل میشوند، و همه نعمتهای بهشتی را در آن حال به دست فراموشی میسپارند، و اینجاست که فرشتگان از هر دری بر آنها وارد میشوند و می گویند درود بر شما. آری جذبه شهود محبوب ، و دیدار لطف یار، آنقدر لذت بخش و شوق انگیز است که یک لحظه از آن با هیچ نعمتی حتی با تمام جهان برابر نیست ، و عاشقان دیدار او آنچنانند که اگر این افاضه معنوی از آنها قطع شود قالب تهی میکنند، چنانکه در حدیثی از امیر مؤ منان (علیهالسلام) آمده است که فرمود: لو حجبت عنه ساعة لمت ! اگر یک ساعت از دیدار او محجوب بمانم جان میدهم !!. جالب اینکه ظاهر آیه این است که این سلام پروردگار که نثار مؤ منان بهشتی میشود سلامی است مستقیم و بی واسطه ،

سلامی است از رب و پروردگار آنهم سلامی که از رحمت خاصه او یعنی مقام رحیمیتش سرچشمه میگیرد و تمام الطاف و کرامات در آن جمع است ، وه چه نعمتی ؟! تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 420
نکته :
انواع سلامهائی که نثار بهشتیان میشود
اصولا بهشت ((دار السلام)) است همانگونه که در آیه 25 سوره یونس میخوانیم : و الله یدعوا الی دار السلام : ((خداوند مردم را دعوت به دار السلام و سرزمین سلامت و آرامش میکند و بهشتیان که ساکنان این سرزمینند گاه با سلام فرشتگان روبرو میشوند که به هنگام ورود در بهشت از هر دری بر آنها وارد میشوند و می گویند: سلام بر شما به خاطر شکیبائیهائی که داشتید و چه پایان خوبی است این سرائی که نصیبتان شده ((و الملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار (رعد - 24).
و گاه ساکنان اعراف آنها را صدا میزنند و می گویند: سلام بر شما (و نادوا اصحاب الجنة ان سلام علیکم) (اعراف - 46).
گاه پس از ورود در بهشت با سلام و تحیت فرشتگان روبرو میشوند و گاه به هنگام قبض روح این سلام از ناحیه فرشتگان مرگ به آنها نثار میشود و می گویند: سلام بر شما وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام میدادید (الذین تتوفیهم الملائکه طیبین یقولون سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون) (نحل - 32).
و گاه خودشان به یکدیگر سلام و درود میفرستند، و اصولا تحیت آنها در آنجا همان سلام است (تحیتهم فیها سلام) (ابراهیم - 23).
و بالاخره برتر و بالاتر از همه اینها سلام پروردگار است (سلام قولا من رب رحیم).
خلاصه اینکه در آنجا نه سخن لغوی شنیده میشود و نه کلام بیهودهای ، تنها سلام است سلام لا یسمعون فیها لغوا و لا تاثیما الا قیلا سلاما سلاما تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 421
(واقعه - 26).
اما نه سلامی که تنها در لفظ باشد بلکه سلامی که اثر آرام بخش و سلامت آفرین آن در اعماق روح و جان انسان نفوذ میکند و همه را غرق در آرامش و سلامت میسازد. یس
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 422
آیه 59 - 62
آیه و ترجمه
وَ امْتَزُوا الْیَوْمَ أَیهَا الْمُجْرِمُونَ(59)
أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ یَبَنی ءَادَمَ أَن لا تَعْبُدُوا الشیْطنَ إِنَّهُ لَکمْ عَدُوٌّ مُّبِینٌ(60)

وَ أَنِ اعْبُدُونِی هَذَا صِرَطٌ مُّسْتَقِیمٌ(61)
وَ لَقَدْ أَضلَّ مِنکمْ جِبِلاًّ کَثِیراً أَ فَلَمْ تَکُونُوا تَعْقِلُونَ(62)
ترجمه :
59 - جدا شوید امروز ای گنهکاران !
60 - آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم ! که شیطان را پرستش نکنید که او برای شما دشمن آشکاری است ؟
61 - و اینکه مرا بپرستید که راه مستقیم این است ؟
62 - او افراد زیادی از شما را گمراه کرد، آیا اندیشه نکردید؟
تفسیر:
چرا پرستش شیطان میکنید؟!
بخشی از سرگذشت شوقانگیز و پر افتخار بهشتیان در آیات قبل گذشت ، و در آیات مورد بحث به قسمتی از سرنوشت دوزخیان و بندگان شیطان
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 423
میکند.
نخست اینکه در آن روز با خطابی تحقیر آمیز مخاطب میشوند و به آنها گفته میشود: جدا شوید امروز ای گنهکاران))! (و امتازوا الیوم ایها المجرمون).
شما بودید که در دنیا خود را در صفوف مؤ منان جا زده بودید و گاه به رنگ آنها در می آمدید، و از حیثیت و اعتبارشان استفاده میکردید، امروز صفوف خود را از آنها جدا سازید، و در چهره اصلی خود ظاهر شوید!
این در حقیقت تحقق همان وعده الهی است که در آیه 28 سوره ص می گوید: ((ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض ام نجعل المتقین کالفجار)):
آیا کسانی را که ایمان آورده ، و عمل صالح انجام دادهاند، همچون مفسدان در زمین قرار دهیم ؟ یا پرهیزگاران را همطراز بدکاران ؟!
به هر حال ظاهر آیه مورد بحث همان جداسازی صفوف مجرمان از مؤ منان است ، هر چند مفسران احتمالات متعدد دیگری نیز دادهاند، از جمله :
جدا شدن صفوف مجرمان از یکدیگر و هر گروهی از آنان در یک رده قرار گرفتن .
یا جدائی آنها از شفیعان و معبودانشان .
و یا جدائی فرد فرد آنها از یکدیگر، به گونهای که علاوه بر درد و رنج عظیم دوزخ ، درد و رنج جدائی و فراق از هر کس و هر چیز بر آنها سایه سنگین و شوم افکند.
اما شمول خطاب نسبت به همه آنان ، و محتوای جمله و امتازوا معنی اول را که گفتیم تقویت میکند.

آیه بعد به ملامتها و سرزنشهای پر معنی خداوند نسبت به مجرمان در روز
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 424
قیامت اشاره کرده ، چنین می گوید: آیا با شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را پرستش و اطاعت مکنید که او دشمن آشکار شماست ؟ (ا لم اعهد الیکم یا بنی آدم الا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین).
این عهد و پیمان الهی از طرق مختلف از انسان گرفته شده ، و بارها این معنی را به او گوشزد کرده است :
نخست آن روز که فرزندان آدم در زمین نشو و نما کردند این خطاب به آنها شد: ((یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیریهما سواتهما انه یریکم هو و قبیله من حیث لا ترونهم انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لا یؤ منون :
((ای فرزندان آدم ! شیطان شما را نفریبد همانگونه که پدرتان را از بهشت بیرون کرد، و لباسشان را از تنشان خارج ساخت تا عورتشان را برای آنها آشکار کند! چه اینکه او و پیروانش شما را میبینند و شما آنها را نمیبینید، (بدانید) ما شیاطین را اولیای کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند (اعراف - 27).
سپس همین اخطار به طور مکرر بر زبان رسولان الهی جاری شد، چنانکه در آیه 62 سوره زخرف میخوانیم و لا یصدنکم الشیطان انه لکم عدو مبین : شیطان شما را از راه حق باز ندارد که او دشمن آشکار شماست .
و در آیه 168 - بقره میخوانیم : و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین : از گامهای شیطان پیروی نکنید که او برای شما دشمن آشکاری است !
از سوی دیگر این پیمان در عالم تکوین به زبان اعطای عقل به انسان نیز گرفته شده است ، چرا که دلائل عقلی به روشنی گواهی میدهد انسان نباید فرمان کسی را اطاعت کند که از روز نخست کمر به دشمنی او بسته او را از بهشت بیرون کرده و سوگند به اغوای فرزندانش خورده است .
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 425
از سوی سوم با سرشت و فطرت الهی همه انسانها بر توحید، و انحصار اطاعت برای ذات پاک پروردگار، نیز این پیمان از انسان گرفته شده است ، و به این ترتیب نه با یک زبان که با چندین زبان این توصیه الهی تحقق یافته و این عهد و پیمان سرنوشتساز امضا شده است .
این نکته نیز قابل توجه است که عبادت در جمله ((لا تعبدوا الشیطان)) به معنی اطاعت است ، زیرا عبادت همیشه به معنی پرستش و رکوع و سجود نمی آید، بلکه یکی از اشکال آن همان اطاعت کردن است ، چنانکه در آیه 47 سوره مؤ منین میخوانیم که فرعون و اطرافیانش بعد از مبعوث

شدن موسی (علیهالسلام) و هارون (علیهالسلام) گفتند: (ا نؤ من لبشرین مثلنا و قومهما لنا عابدون).
((آیا ما به دو انسانی که همانند ما هستند ایمان بیاوریم ، در حالی که قوم آنها عبادت و اطاعت ما می کردند))؟!
و در آیه 31 سوره توبه میخوانیم : خداوند در باره یهود و نصاری میفرماید: ((اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و المسیح بن مریم و ما امروا الا لیعبدوا الها واحدا)): آنها دانشمندان و راهبان خود را معبودانی در برابر خدا قرار دادند، همچنین مسیح فرزند مریم را، در حالی که جز به عبادت خداوند یگانه که هیچ معبودی جز او نیست دستور نداشتند)).
جالب اینکه در روایتی از امام باقر و امام صادق (علیهالسلام) که در ذیل این آیه آمده چنین میخوانیم : اما و الله ما دعوهم الی عبادة انفسهم ، و لو دعوهم ما اجابوهم و لکن احلوا لهم حراما و حرموا علیهم حلالا فعبدوهم من حیث لا یشعرون !: به خدا سوگند آنها (دانشمندان و راهبان) یهود و نصاری را به عبادت خویشتن دعوت نکردند، و اگر دعوت میکردند هرگز یهود و نصاری دعوتشان را اجابت نمینمودند، ولی آنها حرامی را برای ایشان حلال و حلالی را حرام کردند (و آنها تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 426
پذیرا شدند) و به این ترتیب بدون توجه آنان را پرستش کردند.
نظیر همین معنی با تفاوت مختصری در روایات دیگر نیز وارد شده است : از جمله در روایتی از امام صادق (علیهالسلام) میخوانیم : من اطاع رجلا فی معصیة فقد عبده : کسی که انسانی را در معصیت پروردگار اطاعت کند او را پرستش کرده !
و در حدیث دیگری از امام باقر (علیهالسلام) آمده است : من اصغی الی ناطق فقد عبده ، فان کان الناطق یؤ دی عن الله فقد عبد الله ، و ان کان الناطق یؤ دی عن الشیطان فقد عبد الشیطان : کسی که به سخنگوئی گوش فرا دهد (و سخنش را بپذیرد) او را پرستش کرده ! اگر ناطق حکم خدا را می گوید: پرستش خدا کرده ، و اگر از سوی شیطان سخن می گوید پرستش شیطان کرده است !
در آیه بعد برای تاکید بیشتر و بیان آنچه وظیفه فرزندان آدم است میفرماید: آیا من به شما عهد نکردم که مرا بپرستید و از من اطاعت کنید که راه مستقیم همین است (و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم).
از یکسو پیمان گرفته که اطاعت شیطان نکنند، چرا که او دشمنی و عداوت خود را از روز نخست آشکار ساخته ، کدام عاقل به فرمان دشمن دیرینه و آشکارش ترتیب اثر میدهد؟
و در مقابل پیمان گرفته که از او اطاعت کنند، و دلیلش را این قرار میدهد که صراط مستقیم همین است و این در حقیقت بهترین محرک انسانها

است ، چرا که فی المثل هر کس در وسط بیابان خشک و سوزانی گرفتار شود و جان خود تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 427
و همسر و فرزند و اموالش را در خطر دزدان و گرگان ببیند، مهمترین چیزی که به آن میاندیشد پیدا کردن راه مستقیم به سوی مقصد است ، راهی که سریعتر و آسانتر او را به سر منزل نجات برساند.
ضمنا از این تعبیر استفاده میشود که این جهان سرای اقامت نیست ، چرا که راه را به کسی ارائه میدهند که از گذرگاهی عبور میکند و مقصدی در پیش دارد.
باز برای شناسائی هر چه بیشتر این دشمن قدیمی خطرناک میافزاید: ((او افراد زیادی از شما را گمراه کرد، آیا اندیشه نکردید؟! (و لقد اضل منکم جبلا کثیرا فلم تکونوا تعقلون).
آیا نمی بینید چه بدبختیهائی شیطان بر سر پیروان خود آورده ؟ آیا تاریخ پیشینیان را مطالعه نکردید تا ببینید بندگان او به چه سرنوشت شوم و دردناکی گرفتار شدند؟ ویرانههای شهرهای بلا دیده آنها در برابر چشم شماست ، و عاقبت غمانگیز آنها برای هر کس کمترین تعقل و اندیشهای داشته باشد روشن است .
پس چرا دشمنی را که امتحان عداوت خود را بارها و بارها داده است جدی نمیگیرید؟ باز با او طرح دوستی میریزید، و حتی او را رهبر و ولی و راهنمای خویش انتخاب می کنید.
((جبل)) (به کسر ج و ب و تشدید لام) چنانکه راغب در مفردات گوید به معنی جماعت و گروه است که از نظر عظمت تشبیه به ((جبل)) (بر وزن عمل) به معنی کوه شده است ، و تعبیر ((کثیرا)) برای تاکید بیشتر در مورد پیروان شیطان است که در هر جامعهای قشر عظیمی را تشکیل میدهند.
بعضی عدد ((جبل)) را ده هزار نفر یا بیشتر نوشتهاند، و برای کمتر از آن تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 428
این تعبیر را مناسب ندانسته اند ولی بعضی این اعداد را لازم نمی دانند.
به هر حال عقل سلیم ایجاب میکند که انسان از چنین دشمن خطرناکی که به هیچ انسانی رحم نمیکند و قربانیانش در هر گوشه و کناری بر خاک هلاکت افتادهاند سخت بر حذر باشد، و آنی به خود اجازه غفلت ندهد چنانکه امیر مؤ منان علی (علیهالسلام) آن پیشوای آگاه و بیدار در یکی از خطبههایش برای توجه به این حقیقت ، مردم را مخاطب ساخته می گوید:
فاحذروا عباد الله ! عدو الله ، ان یعدیکم بدائم ، و ان یستفزکم بندائه ، و ان یجلب علیکم بخیله و رجله ، فلعمری لقد فوق لکم سهم الوعید، و اغرق الیکم بالنزع الشدید، و رماکم من مکان قریب ، فقال رب بما اغویتنی لازینن لهم فی الارض و لاغوینهم اجمعین :

((ای بندگان خدا! از این دشمن خدا بر حذر باشید، مبادا شما را به بیماری خویش (کبر و غرور) مبتلا سازد، و با ندای خود شما را به حرکت در آورد، و به وسیله لشکریان سواره و پیادهاش شما را جلب کند، به جان خودم سوگند او تیری خطرناک برای شکار کردن شما به چله کمان گذاشته ، و آن را با قدرت و شدت تا سرحد توانائی کشیده ، و از نزدیکترین مکان شما را هدف قرار داده !، هم او گفته است : پروردگارا به سبب آنکه مرا اغوا کردهای زرق و برق زندگی را در چشم آنها جلوه میدهم ، و همه آنها را اغوا خواهم کرد (در حالی که خداوند سبب گمراهیش نبود بلکه هوای نفسش او را گمراه ساخته).
و راستی عجیب است که چنین دشمنی را به دوستی برگزینیم ، و به گفته شاعر:
کجا بر سر آیم از این عار و ننگ
که با او به صلحیم و با حق به جنگ ؟ یس
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 429
آیه 63 - 68
آیه و ترجمه
هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتی کُنتُمْ تُوعَدُونَ(63)
اصلَوْهَا الْیَوْمَ بِمَا کُنتُمْ تَکْفُرُونَ(64)
الْیَوْمَ نخْتِمُ عَلی أَفْوَهِهِمْ وَ تُکلِّمُنَا أَیْدِیهِمْ وَ تَشهَدُ أَرْجُلُهُم بِمَا کانُوا یَکْسِبُونَ(65)
وَ لَوْ نَشاءُ لَطمَسنَا عَلی أَعْیُنهِمْ فَاستَبَقُوا الصرَط فَأَنی یُبْصِرُونَ(66)
وَ لَوْ نَشاءُ لَمَسخْنَهُمْ عَلی مَکَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطعُوا مُضِیًّا وَ لا یَرْجِعُونَ(67)
وَ مَن نُّعَمِّرْهُ نُنَکسهُ فی الخَْلْقِ أَ فَلا یَعْقِلُونَ(68)
ترجمه :
63 - این همان دوزخی است که به شما وعده داده میشد.
64 - امروز وارد آن شوید و به آتش آن بسوزید به خاطر کفری که داشتید! 65 - امروز بر دهان آنها مهر مینهیم ، و دستهایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان کارهائی را که انجام میدادند شهادت میدهند.
66 - و اگر بخواهیم چشمان آنها را محو میکنیم ، سپس برای عبور از راه می خواهند تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 430
بر یکدیگر پیشی بگیرند اما چگونه میتوانند ببینند؟!
67 - و اگر بخواهیم آنها را در جای خود مسخ میکنیم (و به مجسمه هائی بی روح مبدل میسازیم) تا نتوانند راه خود را ادامه دهند یا به عقب برگردند.
68 - هر کس را که طول عمر دهیم در آفرینش واژگونه میکنیم (و به ناتوانی کودکی باز میگردانیم) آیا اندیشه نمی کنند؟

تفسیر:
روزی که زبان از کار میافتد و اعضاء گواهی میدهند!
آیات گذشته بخشی از سرزنشهای خداوند و گفتگوهای او را به مجرمان در قیامت بازگو کرد، آیات مورد بحث همین معنی را در بخش دیگری ادامه می دهد.
آری در آن روز در حالی که آتش سوزان و شعلهور جهنم در برابر دیدگان مجرمان قرار گرفته به آن اشاره کرده خطاب به مجرمان می گوید: ((این همان دوزخی است که به شما وعده داده میشد))! (هذه جهنم التی کنتم توعدون)
پیامبران الهی یکی بعد از دیگری آمدند و شما را از چنین روز و چنین آتشی بر حذر داشتند، ولی شما همه را به شوخی و مسخره گرفتید.
((امروز در آن وارد شوید، و با آتش سوزان آن بسوزید که این جزای کفری است که داشتید)) (اصلوها الیوم بما کنتم تکفرون) (1).
سپس به گواهان روز قیامت اشاره میکند، گواهانی که جزء پیکر خود انسانند و جائی برای انکار سخنان آنها نیست ، میفرماید: ((امروز بر دهان آنها مهر

می نهیم ، و دستهای آنها با ما سخن می گوید و پاهای آنها کارهائی را که انجام میدادند برای ما شهادت میدهند (الیوم نختم علی افواهم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون).
آری در آن روز دیگر اعضای انسان تسلیم تمایلات او نیستند، آنها حساب خود را از کل وجود انسان جدا کرده تسلیم پروردگار میشوند، و بر آستان مقدس او سر فرود می آورند، و حقایق را با شهادت خود آشکار می سازند، و چه دادگاه عجیبی است که گواه آن اعضای پیکر خود بدن انسان است ، همان ابزاری است که گناه را با آن انجام داده !
شاید گواهی اعضا بخاطر آن باشد که این مجرمان هنگامی که به آنها گفته میشود کیفر شما در برابر اعمالی که انجام دادید دوزخ است به انکار برمیخیزند، به گمان اینکه دادگاه دنیاست ، و حقایق از طریق پشت هم اندازی قابل انکار است ، گواهی اعضا شروع میشود، و تعجب و وحشت سراسر وجود او را میگیرد و تمام راههای فرار به روی او بسته میشود.
در اینکه کیفیت نطق اعضا چگونه است ؟ مفسران احتمالاتی دادهاند:
1 - خداوند در آن روز درک و شعور و قدرت سخن گفتن در یک یک اعضا می آفریند، و آنها به راستی سخن می گویند، و چه جای تعجب ؟ همان کسی که این قدرت را در قطعه گوشتی به نام زبان یا مغز آدمی آفریده میتواند در سایر اعضا نیز بیافریند.
2 - آنها از درک و شعوری بهرهمند نمیشوند، ولی خداوند آنها را به سخن گفتن وا میدارد و در حقیقت اعضا محل ظهور سخن خواهند بود، و حقایق

را به فرمان خدا آشکار میکنند.
3 - اعضای بدن هر انسانی آثار اعمالی را که در تمام طول عمر انجام داده مسلما با خود خواهد داشت ، چرا که هیچ عملی در این جهان نابود نمیشود، تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 432
مسلما آثار آن روی یک یک اعضای بدن ، و در فضای محیط باقی میماند، آن روز که روز به روز و آشکار شدن است ، این آثار نیز بر دست و پا و سایر اعضا ظاهر میشود، و ظهور این آثار به منزله شهادت آنها است .
این تعبیر در سخنان روزمره و تعبیرات ادبا نیز فراوان است مثلا می گویند: عینک تشهد بسهرک : ((چشمت گواه بیخوابی تو است))! یا میگوئیم : الحیطان تبکی علی صاحب الدار: ((دیوارها بر صاحب این خانه گریه میکنند))!
شاعر فارسی نیز می گوید: ((رنگ رخساره خبر میدهد از سر درون))!
به هر حال گواهی اعضا در قیامت مسلم است ، اما اینکه هر عضوی خصوص کاری را که انجام داده است بازگو میکند، یا همه کارها را؟ بدون شک مناسب احتمال اول است ، لذا در آیات دیگر قرآن سخن از شهادت گوش و چشم و پوست بدن به میان آمده است .
چنانکه در آیه 20 سوره فصلت میخوانیم : حتی اذا ما جائوها شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما کانوا یعملون : ((تا آن زمان که در کنار آتش دوزخ قرار گیرند گوش و چشم و پوستهای تن آنها گواهی میدهد به اعمالی که انجام می دادند)).
و در آیه 24 سوره نور آمده است : یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون ((روزی که زبان و دست و پاهای آنها گواهی میدهد به اعمالی که انجام می داده اند)).
این نکته نیز قابل توجه است که در یک جا می گوید: ((زبانهای آنها گواهی می دهد)) (مانند آیه سوره نور) و در آیات مورد بحث میفرماید: ما مهر بر زبانشان می نهیم)).
ممکن است این تعبیر به خاطر آن باشد که نخست بر زبان آدمی مهر نهاده میشود و اعضای او به سخن در می آیند، هنگامی که او شهادت اعضا را میبیند تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 433
زبانش باز میشود و چون جای انکار نیست زبان نیز اعتراف میکند.
این احتمال نیز وجود دارد که منظور از شهادت زبان تکلم معمولی نباشد بلکه تکلمی همچون تکلم سایر اعضا از درونش بر خیزد نه از برون !
(در مورد تعداد گواهان در آن دادگاه عظیم ، و چگونگی گواهی آنان به خواست خدا ذیل آیات 19 - 23 سوره فصلت مشروحتر از این سخن خواهیم گفت).
آخرین سخن اینکه گواهی اعضا مربوط به کفار و مجرمان است ، و گرنه

مؤ منان حسابشان روشن است ، لذا در حدیثی از امام باقر (علیهالسلام) میخوانیم : لیست تشهد الجوارح علی مؤ من ، انما تشهد علی من حقت علیه کلمة العذاب ، فاما المؤ من فیعطی کتابه بیمینه ، قال الله عز و جل فمن اوتی کتابه بیمینه فاولئک یقرؤ ن کتابهم و لا یظلمون فتیلا:
((اعضای پیکر انسان بر ضد مؤ من گواهی نمیدهد، بلکه گواهی بر ضد کسی میدهد که فرمان عذاب بر او مسلم شده ، و اما مؤ من نامه اعمالش را به دست راست او میدهند (و خودش آنرا میخواند) همانگونه که خداوند متعال فرموده : آنها که نامه اعمالشان به دست راستشان داده شد (با سرفرازی و افتخار) نامه اعمال خود را میخوانند و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد.
در آیه بعد اشاره به یکی از عذابهائی میکند که ممکن است خداوند در همین دنیا این گروه مجرم را به آن مبتلا سازد، عذابی دردناک و وحشتزا، میفرماید: ((اگر بخواهیم چشمان آنها را محو میکنیم))! (و لو نشاء لطمسنا علی اعینهم). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 434
و در این حال وحشتی فوق العاده آنها را فرا میگیرد، میخواهند از راهی که معمولا از آن میرفتند بروند و بر یکدیگر پیشی گیرند، اما چگونه میتوانند ببینند؟! (فاستبقوا الصراط فانی یبصرون).
آنها حتی از پیدا کردن راه خانه خود عاجز خواهند ماند، تا چه رسد به اینکه راه حق را پیدا کنند و در صراط مستقیم قدم بگذارند!
مجازات دردناک دیگر اینکه : ((اگر بخواهیم آنها را در جای خود مسخ میکنیم (به مجسمههائی بی روح و فاقد حرکت یا اشکال حیوانی افلیج تبدیل مینمائیم) به گونهای که نتوانند راه خود را ادامه دهند و یا به عقب باز گردند))
(و لو نشاء لمسخناهم علی مکانتهم فما استطاعوا مضیا و لا یرجعون).
جمله ((فاستبقوا الصراط)) ممکن است به معنی پیشی گرفتن از یکدیگر در پیدا کردن راهی که معمولا از آن میرفتند بوده باشد، و یا به معنی منحرف شدن از راه و پیدا نکردن آن ، چرا که بعضی از ارباب لغت گفتهاند جمله فاستبقوا الصراط به معنی ((جاوزوه و ترکوه حتی ضلوا)) است یعنی از راه گذشتند و آن را ترک نمودند تا گمراه شدند.
به هر حال طبق این تفسیر که غالب مفسران اسلامی آن را پذیرفتهاند دو آیه فوق مربوط به عذابهای دنیاست ، و تهدید کفار و مجرمان به اینکه خدا میتواند آنها را در همین جهان به چنین سرنوشتهای دردناکی مبتلا سازد، ولی به خاطر لطف و رحمتش چنین نکرده است ، شاید این لجوجان بیدار شوند و به راه حق باز گردند. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 435
ولی احتمال دیگری نیز وجود دارد، و آن اینکه این آیات ناظر به مجازاتهای الهی در روز قیامت است نه دنیا، در حقیقت به دنبال آیه قبل که میگفت ما

در آن روز مهر بر دهانشان میگذاریم در این آیات به دو مجازات دیگر اشاره میکند که اگر خدا بخواهد در باره آنها اجرا خواهد نمود:
نخست اینکه چشمان آنها را نابینا کند تا نتوانند ((صراط)) یعنی طریق بهشت را بیابند، و دیگر اینکه این افراد را که در دنیا فاقد حرکت در طریق سعادت بودند در آن روز به صورت مجسمههای بیروحی در آورد که در عرصه محشر حیران بمانند، نه راهی به سوی پیش و نه راهی به سوی عقب داشته باشند، البته تناسب آیات تاییدی است برای این تفسیر که گفتیم ، هر چند اکثر مفسران تفسیر قبل را پذیرفته اند
در آخرین آیه مورد بحث به وضع انسان در پایان عمر از نظر ضعف و ناتوانی عقل و جسم اشاره میکند تا هم هشداری باشد به آنها که برای انتخاب راه هدایت امروز و فردا میکنند، و هم پاسخی باشد به کسانی که تقصیرات خود را به گردن کمی عمر می افکنند، و هم دلیلی باشد بر قدرت خداوند که او همانگونه که میتواند یک انسان نیرومند را به ضعف و ناتوانی یک نوزاد باز گرداند، قادر است بر مساله معاد، و همچنین نابینا ساختن مجرمان و از حرکت باز داشتن آنها.
میفرماید: ((هر کس را که طول عمر دهیم در آفرینش واژگونه میکنیم ، آیا اندیشه نمیکنند))؟ (و من نعمره ننکسه فی الخلق ا فلا یعقلون).
توضیح اینکه ((ننکسه)) از ماده ((تنکیس)) به معنی واژگون ساختن
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 436
چیزی است به گونهای که سر به جای پا و پا به جای سر قرار گیرد، و در اینجا کنایه از بازگشت کامل انسان به حالات طفولیت است .
چه اینکه آدمی از آغاز خلقت ضعیف است و تدریجا رو به رشد و تکامل میرود، در دوران جنینی هر روز شاهد خلقت تازه و رشد جدیدی است ، بعد از تولد نیز مسیر تکاملی خود را در جسم و روح به سرعت ادامه میدهد، و قوا و استعدادهای خدا داد که در درون وجودش نهفته شده یکی بعد از دیگری شکوفا میشود، دوران جوانی ، و بعد از آن پختگی فرا میرسد، و انسان در اوج قله تکامل جسمی و روحی قرار میگیرد، در اینجا گاه روح و جسم مسیر خود را از هم جدا میکنند، روح همچنان به تکامل خویش ادامه میدهد، در حالی که عقبگرد جسم شروع میشود، ولی سرانجام عقل نیز سیر نزولی خود را شروع میکند، و تدریجا و گاه به سرعت به مراحل کودکی باز میگردد، حرکات حرکات کودکانه و تفکر و حتی بهانه جوئیها همچون کودکان میشود، و ضعف جسمانی نیز با آن هماهنگ میگردد، با این تفاوت که این حرکات و روحیات از کودکان شیرین و جذاب است و نویدی است بر شکوفائی امیدبخش و مسرت آفرین آینده ، و به همین دلیل کاملا قابل تحمل است ، ولی از پیران زننده و نازیبا و گاه تنفر آور و یا ترحمانگیز است .

به راستی روزهائی فرا میرسد بسیار دردناک که عمق ناراحتی آن را به زحمت میتوان تصور کرد.
قرآن مجید در آیه 5 سوره حج نیز به همین معنی اشاره کرده ، می گوید: و منکم من یرد الی ارذل العمر لکیلا یعلم من بعد علم شیئا: ((بعضی از شما آنقدر عمر میکنند که به بدترین مرحله زندگی و پیری میرسند، آنچنان که چیزی از علوم خود را به خاطر نخواهند داشت)) (حتی نزدیکترین افراد خانواده خود را نخواهند شناخت !).
لذا در بعضی از روایات افراد هفتاد ساله به عنوان اسیر الله فی الارض
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 437
(اسیران خدا در زمین) ذکر شده اند.
به هر حال جمله ((افلا یعقلون)) هشدار عجیبی در این زمینه میدهد، و به انسانها می گوید: اگر این قدرت و توانائی که دارید عاریتی نبود به این آسانی از شما گرفته نمیشد، بدانید دست قدرت دیگری بالای سر شماست که بر هر چیز تواناست .
تا به آن مرحله نرسیده اید خود را دریابید، و پیش از آنکه نشاط و زیبائی به پژمردگی مبدل گردد از این چمن گلها بچینید، و توشه راه طولانی آخرت را از این جهان برگیرید، که در فصل ناتوانی و پیری و درماندگی هیچکاری از شما ساخته نیست !
و لذا یکی از پنج چیزی را که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به ابو ذر توصیه فرمود همین بود که دوران جوانی را قبل از پیری غنیمت بشمار:
اغتنم خمسا قبل خمس : شبابک قبل هرمک ، صحتک قبل سقمک ، و غناک قبل فقرک ، و فراغک قبل شغلک و حیاتک قبل موتک : ((پنج چیز را قبل از پنج چیز غنیمت بشمر، جوانیت را قبل از پیری ، و سلامتت را قبل از بیماری ، و بی نیازیت را قبل از فقر، و زندگیت قبل از مرگ ، و فراغت خاطر را قبل از گرفتاری .
یا به گفته شاعر:
چنین گفت روزی به پیری جوانی
که چون است با پیریت زندگانی ؟
بگفتا در این نامه حرفی است مبهم
که معنیش جز وقت پیری ندانی !
تو به کز توانائی خویش گوئی
چه می پرسی از دوره ناتوانی
متاعی که من رایگان دادم از کف
تو گر می توانی مده رایگانی ! یس
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 438
آیه 69 - 70

آیه و ترجمه
وَ مَا عَلَّمْنَهُ الشعْرَ وَ مَا يَنبَغى لَهُ إِنْ هُوَ إِلا ذِكْرٌ وَ قُرْءَانٌ مُّبِينٌ(69)
لِّيُنذِرَ مَن كانَ حَيًّا وَ يحِقَّ الْقَوْلُ عَلى الْكَفِرِينَ(70)
ترجمه :
69 - ما هرگز شعر به او نیاموختیم ، و شایسته او نیست ، این (کتاب آسمانی) تنها ذکر و قرآن مبین است .
70 - هدف این است که افرادی را که زنده اند انذار کند و بر کافران اتمام حجت شود و فرمان عذاب بر آنها مسلم گردد.
تفسیر:
او شاعر نیست ، او انذار کننده زندگان است !
گفتیم در این سوره بحثهای زنده و جامعی پیرامون اصول اعتقادی توحید، معاد، نبوت مطرح شده ، و در مقطعهای متفاوتی سخن را از یکی به دیگری منتقل می سازد.
در آیات گذشته بحثهای مختلفی پیرامون توحید و معاد مطرح بود، در دو آیه فوق به بحث نبوت باز می گردد، و یکی از رائجترین اتهاماتی را که برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) مطرح می کردند عنوان کرده پاسخ دندانشکن و آموزنده به آن میدهد، و آن اتهام شعر و شاعری است ، می گوید: ما به او تعلیم شعر ندادیم و شایسته او نیست که شاعر باشد (و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له).
چرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را به چنین موضوعی متهم میکردند در حالی که او هرگز شعر نسروده بود؟ این بخاطر آن بود که

کس محسوس بود، و زیبائیهای لفظ و معنا و فصاحت و بلاغت آن قابل انکار نبود، حتی خود مشرکان چنان مجذوب آهنگ و بیان قرآن می شدند که گاه شبانه بطور مخفیانه به نزدیکی منزلگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می آمدند تا زمزمه تلاوت او را در دل شب بشنوند.
چه بسیار کسانی که با شنیدن چند آیه از قرآن شیفته و دلباخته آن شدند، و در همان مجلس اسلام را پذیرفتند و به آغوش قرآن پناه بردند.
اینجا بود که برای توجیه این پدیده بزرگ ، و اغفال مردم از این وحی آسمانی ، زمزمه شعر و شاعری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در همه جا سر دادند، که این خود اعترافی بود ضمنی به نفوذ فوق العاده قرآن !
اما چرا شایسته پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست که شاعر باشد بخاطر اینکه خط وحی از خط شعر کاملا جدا است ، زیرا:
1 - معمولا سرچشمه شعر تخیل و پندار است ، شاعر بیشتر بر بال و پر خیال سوار میشود و پرواز می کند، در حالی که وحی از مبدء هستی

سرچشمه میگیرد و بر محور واقعیتها می گردد.
2 - شعر از عواطف متغیر انسانی می جوشد، و دائما در حال دگرگونی است ، در حالی که وحی بیانگر حقایق ثابت آسمانی می باشد.
3 - لطف شعر در بسیاری از مواد در اغراقگوئیها و مبالغه های آن است ، تا آنجا که گفته اند: احسن الشعر اکذبه !: بهترین شعر دروغ آمیزترین آن است در حالی که در وحی جز صداقت چیزی نیست .
4 - شاعر در بسیاری از موارد بخاطر زیبائیهای لفظ ناچار است خود را تسلیم الفاظ کند و دنباله رو آن باشد، و چه بسا حقائقی که در این میان پایمال گردد.
5 - سرانجام به تعبیر زیبای یکی از مفسران ((شعر)) مجموعه شوقهائی
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 440
است که از زمین به آسمان پرواز میکند، اما وحی مجموعه حقائقی است که از آسمان به زمین نازل میگردد، و این دو خط کاملا متفاوت است !
باز در اینجا لازم است برای شاعرانی که در خط اهداف مقدسی گام بر میدارند و از عوارض نامطلوب شعر خود را بر کنار می سازند حساب جداگانه ای باز کنیم ، و ارزش مقام و هنر آنها را فراموش نکنیم ، ولی به هر حال طبیعت غالب شعر آن است که گفته شد.
به همین دلیل قرآن مجید در آخر سوره شعراء می گوید: و الشعراء یتبعهم الغاوون : ((شعراء کسانی هستند که گمراهان از آنها پیروی می کنند))!
سپس در یک عبارت کوتاه و پر معنی به ذکر دلیل آن پرداخته چنین می گوید: الم تر انهم فی کل واد یهیمون و انهم یقولون ما لا یفعلون : ((آیا ندیدی که آنها در هر وادی سرگردانند (همواره غرق پندارها و تشبیهات شاعرانه خویش هستند، تسلیم امواج هیجانات و جهشهای خیالند) و علاوه نمی بینی که سخنانی می گویند که عمل نمیکنند (سوره شعراء آیه 224 - 226).
البته در پایان همان آیات نیز شاعران با ایمان و صالح را که هنرشان در مسیر اهدافشان است استثناء میکند و به آنها ارج می نهد و حسابشان را از دیگران جدا می سازد.
ولی به هر حال پیامبر نمی تواند شاعر باشد، و هنگامی که می گوید: خدا به او تعلیم شعر نداده ، مفهومش این است که از شعر بر کنار است ، چرا که همه تعلیمات به ذات پاک خدا بر می گردد.
جالب اینکه در تواریخ و روایات کرارا نقل شده که هر وقت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) می خواست به شعری تمثل جوید، و آنرا شاهد سخن قرار دهد، آنرا در هم می شکست تا بهانهای به دست دشمن نیفتد، چنانکه روزی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) میخواست این شعر معروف عرب را بخواند: تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 441

ستبدی لک الایام ما کنت جاهلا
و یاتیک بالاخبار من لم تزود((به زودی ایام حقایقی را برای تو آشکار می کند که از آن آگاه نبودی - و اخباری را کسانی برای تو می آورند که زاد و توشه ای برای آنها تهیه ندیده ای)).
پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به هنگامی که می خواست شعر فوق را بخواند فرمود ((یاتیک من لم تزود بالاخبار)) و جمله را پس و پیش فرمود.
قرآن در برابر نفی شعر از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اضافه میکند: این آیات چیزی جز وسیله بیداری و قرآن آشکار نیست (ان هو الا ذکر و قرآن مبین).
((هدف از آن این است که افرادی را که زنده اند انذار کند، و بر کافران اتمام حجت شود تا فرمان عذاب بر آنها مسلم گردد)) (لینذر من کان حیا و یحق القول علی الکافرین).
آری این آیات ((ذکر)) است و مایه یاد آوری و وسیله بیداری ، این آیات ((قرآن مبین)) است که حق را بدون هیچگونه پرده پوشی با قاطعیت و صراحت بیان میکند، و به همین دلیل عامل بیداری و حیات و زندگی است .
بار دیگر در اینجا میبینیم که قرآن ایمان را به عنوان ((حیات)) و مومنان را ((زندگان)) و افراد بی ایمان را ((مردگان)) تلقی کرده ، در یک سو عنوان حی و در سوی مقابل عنوان کافرین قرار گرفته ، این همان حیات و مرگ معنوی است که از مرگ و حیات ظاهری به مراتب فراتر می رود، و آثار آن گسترده تر و وسیعتر است اگر حیات و زندگی به معنی نفس کشیدن و غذا خوردن و راه رفتن باشد، این چیزی است که همه حیوانات در آن شریکند، این حیات تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 442
انسانی نیست ، حیات انسانی شکوفا شدن گلهای عقل و خرد و ملکات برجسته در روح انسان و تقوی و ایثار و فداکاری و تسلط بر نفس و فضیلت و اخلاق است ، و قرآن پرورش دهنده این حیات در وجود انسانهاست .
به هر حال انسانها در برابر دعوت قرآن به دو گروه تقسیم می شوند: گروهی زنده و بیدارند که دعوت آن را لبیک می گویند، و به انذارهایش توجه میکنند، گروهی دیگر کفار دل مرده ای هستند که هرگز در برابر آن واکنش مثبتی نشان نمیدهند، ولی این انذار مایه اتمام حجت بر آنها و تحقق یافتن فرمان عذاب بر آنان است .
نکته :
((حیات)) و ((مرگ)) دلها!
انسان دارای چند نوع حیات و مرگ است :
نخست حیات و مرگ نباتی که مظهر همان نمو و رشد و تغذیه و تولید مثل

است و از این نظر با تمام گیاهان همگام می باشد.
دیگر حیات و مرگ حیوانی است که نشانه بارز آن احساس و حرکت است ، و در این دو ویژگی نیز با تمام حیوانات همراه است .
اما نوع سومی از حیات است که مخصوص انسانهاست و آنها را از گیاهان و حیوانات دیگر جدا میکند، و آن حیات انسانی و روحانی است ، این همان چیزی است که در روایات اسلامی از آن به عنوان ((حیات القلوب)) تعبیر شده است که منظور از ((قلب)) در اینجا همان ((روح و عقل و عواطف)) انسان است .
در سخنان امیر مؤ منان علی (علیهالسلام) در خطبه ها و کلمات قصار نهج البلاغه روی این مساله بسیار تکیه شده است ، در خطبه ای درباره قرآن می گوید: تفقهوا فیه فانه ربیع القلوب در باره قرآن بیندیشید که بهار حیات

دلها در آنست .
و در جای دیگر درباره حکمت و دانش می فرماید هی حیاة للقلب المیت : ((حکمت مایه حیات دلهای مرده است)).
گاه بیماری قلب را در برابر بیماری بدن قرار داده ، می فرماید: و اشد من مرض البدن مرض القلب : ((بدتر از بیماری تن بیماری دل است)).
و زمانی می گوید: ((هر کس روح ورع در او کم شود قلبش می میرد)): و من قل ورعه مات قلبه و تعبیرات فراوان دیگری از این قبیل .
از سوی دیگر قرآن مجید برای انسان نوع خاصی از بینائی و شنوائی و درک و شعور غیر از بینائی و شنوائی و شعور ظاهر قائل شده چنانکه در باره کافران می فرماید: صم بکم عمی فهم لا یعقلون : آنها کران و لالان و کورانند و به همین دلیل چیزی نمی فهمند! (بقره - 171).
در جای دیگر منافقان را بیماردلانی می نامد که خداوند بر بیماری آنها می افزاید فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا (بقره - 10).
و کسانی را که ترس از خدا در وجودشان نیست سنگدلانی معرفی کرده که قلبشان از سنگ خارا نیز سختتر است : ((ثم قست قلوبکم فهی کالحجارة او اشد قسوة)) (بقره - 74).
و در باره گروهی از کافران تعبیری دارد که ضمن آن آنها را به عنوان نا پاکدلان معرفی میکند، می گوید: ((اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم)): ((آنها کسانی هستند که خدا نمی خواهد دلهای آنها را پاک

سازد)) (مائده - 41).
در جای دیگر می گوید: ((دعوت تو را تنها زندگانی که گوش شنوا دارند اجابت می کنند نه مردگان))!: انما یستجیب الذین یسمعون و الموتی یبعثهم الله ثم الیه یرجعون : ((تنها کسانی که گوش شنوا دارند اجابت

دعوت تو را می کنند اما مردگان را خدا در قیامت برمی انگیزد سپس به سوی او باز می گردند)) (انعام - 36).
از مجموع این تعبیرات و تعبیرات فراوان دیگری که مشابه آن است به خوبی روشن می شود که قرآن محور حیات و مرگ را همان محور انسانی و عقلانی می شمرد، چرا که تمام ارزش انسان نیز در همین قسمت نهفته شده است .
در حقیقت حیات و زندگی و درک و دید و شنود و مانند آنها، در این بخش از وجود انسان خلاصه می شود، گرچه بعضی از مفسران این تعبیرات را مجاز دانسته اند ولی آنها در اینجا با روح قرآن هماهنگ نشده اند چرا که از نظر قرآن حقیقت همین است ، و زندگی و مرگ حیوانی مجازی بیش نیست !
عوامل مرگ و حیات روحانی بسیار زیاد است ولی قدر مسلم این است که ((نفاق)) و ((کبر)) و ((غرور)) و ((عصبیت)) و ((جهل)) و گناهان بزرگ ، ((قلب)) را می میراند، چنانکه در مناجات تائبین از مناجاتهای پانزدهگانه امام زین العابدین علی بن الحسین (علیهماالسلام) می خوانیم و امات قلبی عظیم جنایتی : ((جنایت بزرگ من قلب مرا میرانده است)).
آیات مورد بحث نیز تاکیدی است بر این حقیقت .
آیا کسانی که تنها از زندگی به این قانع شده اند که در عالم بیخبری و دائما عیش و نوش بسر برند، نه ناله مظلومی را بشنوند، نه ندای منادیان حق را لبیک گویند، نه از ظلم ظالم ناراحت شوند، و نه از محرومیت

تکانی بخورند، تنها به خویشتن بیندیشند، و از غیر خود و حتی از خویشتن خویش بیگانه باشند، زنده اند؟!
آیا این زندگی است که محصول آن فقط صرف مقداری غذا و پاره کردن تعدادی لباس و خوابیدنها و بیدار شدنهای تکراری باشد؟
اگر زندگی این است چه تفاوتی میان حیوان و جهان آدمیت است ؟
پس باید پذیرفت که در ماورای این ظاهر زندگی ، مغز و حقیقتی است که قرآن روی آن تکیه میکند و از آن سخن می گوید.
جالب اینکه مردگانی که مرگشان دارای آثار حیات انسانی است از نظر قرآن زندگانند اما زنده هائی که هیچیک از آثار حیات انسانی در آنها دیده نمی شود در منطق قرآن مرده اند مرگی جانکاه و رقت بار. یس

آیه 71 - 76
آیه و ترجمه
أ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُم مِّمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَماً فَهُمْ لَهَا مَلِكُونَ(71)
وَ ذَلَّلْنَهَا لهُمْ فَمِنهَا رَكُوبهُمْ وَ مِنهَا يَأْكلُونَ(72)

وَ لهُمْ فِيهَا مَنَفِعُ وَ مَشارِب أ فَلا يَشكُرُونَ(73)
وَ اتخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ ءَالِهَةً لَّعَلَّهُمْ يُنصرُونَ(74)
لا يَستَطِيعُونَ نَصرَهُمْ وَ هُمْ لهُمْ جُندٌ محْضرُونَ(75)
فَلا يحْزُنک قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ(76)
ترجمه :
71 - آیا آنها ندیدند که از آنچه با قدرت خود به عمل آورده ایم چهار پایانی برای آنها آفریدیم که آنان مالک آن هستند؟
72 - آنها را رام ایشان ساختیم ، هم مرکب آنان از آن است و هم از آن تغذیه می کنند.
73 - و برای آنان منافع دیگری در آن (حیوانات) است و نوشیدنیهای گوارائی ، آیا با این حال شکرگزاری نمی کنند؟
74 - آنها غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند به این امید که یاری شوند.
75 - ولی آنان قادر به یاری ایشان نیستند و این (عبادت کنندگان در قیامت) لشکر آنها تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 447
خواهند بود که در آتش دوزخ حضور می یابند!
76 - بنا بر این سخنان آنها تو را غمگین نسازد، ما آنچه را پنهان می دارند یا آشکار می کنند می دانیم !
تفسیر:
منافع سرشار چهار پایان برای شما
بار دیگر قرآن مجید در این آیات به مساله توحید و شرک باز میگردد، و ضمن بر شمردن قسمتی از نشانه های عظمت خدا در زندگی انسانها، و رفع نیازمندیهای آنها از سوی خدا، به ضعف و ناتوانی و بینوائی بتها اشاره کرده ، در یک مقایسه روشن ، حقانیت خط توحید، و بطلان خط شرک را آشکار می سازد.
نخست می گوید: ((آیا آنها ندیدند که از آنچه با قدرت خود به عمل آورده ایم چهار پایانی برای آنها آفریدیم که آنان مالک آن هستند (او لم یروا انا خلقنا لهم مما عملت ایدینا انعاما فهم لها مالکون).
و برای اینکه به خوبی بتوانند از این چهار پایان بهره گیرند ((آنها را رام ایشان ساختیم)) (و ذللناها لهم).
((هم از آنها مرکب را هوار برای خود فراهم می سازند، و هم از آنها تغذیه می کنند)) (فمنها رکوبهم و منها یاکلون).
منافع آنها به همینجا ختم نمی شود، بلکه برای آنان منافع دیگر در این حیوانات و نوشیدنیهای گوارائی است (و لهم فیها منافع و مشارب). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 448
((آیا با این حال شکر این نعمتها را بجا نمی آورند))؟! شکری که وسیله

معرفت الله و شناخت ولی نعمت است (افلا یشکرون).
در اینجا چند نکته قابل توجه است :
1 - از میان نعمتهای مختلفی که انسان در آن غوطه ور است در اینجا انگشت روی نعمت وجود چهارپایان گذارده شده ، چرا که آنها در زندگی روزمره انسان حضور دائم دارند، به حدی زندگی انسان با آنها گره خورده که اگر از صفحه زندگی او حذف شوند به راستی کار بر او مشکل و پیچیده خواهد شد، ولی به دلیل حضور دائمشان ، کمتر مورد توجه قرار می گیرند.
2 - جمله ((عملت ایدینا)) (دست ما آن را انجام داده) کنایه از اعمال قدرت مستقیم پروردگار است ، زیرا انسان مهمترین عضوی که با آن اعمال قدرت می کند دستهای اوست ، به همین جهت ((ید)) (دست) کنایه از قدرت است ، مثلا کسی می گوید فلان منطقه در دست من است ، یعنی در سیطره قدرت من قرار گرفته ، قرآن مجید می گوید ید الله فوق ایدیهم : ((دست خدا بالای دست آنهاست)) (فتح - 10).
به هر حال ذکر ((ایدی)) به صورت جمع اشاره به مظاهر گوناگون قدرت پروردگار می باشد.
3 - جمله ((فهم لها مالکون)) (با فاء تفریع) اشاره به این است چهار پایان را ما به قدرت خویش آفریده ایم اما مالکیتش را به انسانها بخشیدیم ، و این نهایت لطف پروردگار را بیان میکند، بنا بر این اشکالی که برای بعضی از مفسران در فاء تفریع در اینجا پیدا شده موردی ندارد، این درست به آن می ماند که ما به کسی میگوئیم این باغ را ما آباد کرده ایم اما تو بهره آن را می بری ، و این نشانه نهایت محبت و ایثار و گذشت است . تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 449
4 - جمله ((ذللناها لهم)) اشاره به مساله مهم رام شدن چهار پایان برای انسان است ، این حیوانات زورمند پر قدرت که گاه به طور نادر، به فرمان خدا ذللناها را فراموش کرده ، سر به عصیان و طغیان بر میدارند چنان خطرناک میشوند که دهها نفر در مقابل آنان عاجز میشوند، ولی در حالت عادی گاهی یک قطار شتر را به ریسمانی بسته و به دست کودکی چند ساله می سپارند و می برد هر جا که خاطر خواه اوست !.
به راستی عجیب است ، انسانها نه قادرند مگسی را بی افرینند، و نه حتی می توانند مگسی را رام خویش کنند، اما خداوند قادر منان میلیونها میلیون چهار پایان مختلف را آفریده و رام انسانها ساخته است که دائما در خدمت آنانند.
5 - جمله ((فمنها رکوبهم و منها یاکلون)) (با توجه به اینکه رکوب صفت مشبه است و به معنی مرکوب یعنی حیوانی که بر آن سوار می شوند) اشاره به این است که انسانها پاره ای از چهار پایان را به عنوان مرکب

انتخاب می کنند و بعضی را برای تغذیه .
گرچه گوشت همه چهار پایان معمولی از نظر اسلام حلال است ، ولی عملا تنها بخشی از آنها برای تغذیه مورد استفاده قرار می گیرد، فی المثل گوشت الاغ جز در موارد ضرورت کسی از آن استفاده نمی کند.
البته این در صورتی است که ((منها)) را در هر دو جمله به معنی ((تبعیض)) در افراد بگیریم ، اما اگر اولی تبعیض افرادی و دومی تبعیض اجزائی بوده باشد مفهومش این میشود که بعضی از چهار پایان را مرکوب خویش می سازید و از قسمتی از اجزای تن آنها تغذیه می کنند (چرا که استخوان و مانند آن قابل تغذیه نیست).
6 - جمله ((لهم فیها منافع)) اشاره به فوائد زیاد دیگری است که از چهار پایان عائد انسان میشود، از جمله پشم آنها برای انواع لباسها و فرشها و خیمه ، تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 450
و پوست آنها برای لباس و کفش و کلاه و وسائل مختلف زندگی ، و حتی امروز که صنایع چهره زندگی انسان را به کلی دگرگون ساخته باز نیاز مبرم انسانها هم از نظر تغذیه ، و هم از نظر لباس و سایر وسائل زندگی به چهار پایان به قوت باقی است .
حتی امروز انواع سرمها و واکسنها را که برای مبارزه با بیماریها یا پیشگیری ، مؤ ثرترین وسیله اند با استفاده از چهار پایان و موادی که از خون آنها می گیرند، تهیه می شود.
حتی بی ارزشترین امور در زندگی چهار پایان که مدفوعات آنهاست نیز مورد استفاده است ، زمینها را به وسیله آن آباد و درختان را پر بار می سازند.
7 - تعبیر به ((مشارب)) اشاره به شیرهائی است که از چهارپایان مختلف گرفته میشود، و قسمت مهمی از مواد غذائی انسان از آن و فراورده های آن تامین میگردد، به طوری که صنایع شیرسازی و فراورده های شیری در دنیا، امروز قسمت مهمی از صادرات و واردات کشورها را تشکیل میدهد، همان شیری که یک غذای کامل برای انسان است ، و از میان فرث و دم این لبن سائغ و گوارا خارج میگردد که برای نوشندگان مایه لذت ، و برای ناتوانها مایه قدرت است .
8 - جمله ((افلا یشکرون)) که به صورت استفهام انکاری مطرح شده ، به منظور برانگیختن فطرت و عواطف انسانها برای شکرگزاری در برابر نعمتهای بی پایانی است که گوشهای از آن در آیات فوق آمده است ، و چنانکه میدانیم ((لزوم شکر منعم)) پایه ای است برای ((معرفة الله)) چرا که شکر بدون شناخت تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 451
بخشنده نعمت امکان پذیر نیست ، بعلاوه مطالعه این نعمتها و اینکه هرگز بتها در آن دخالت و تاثیری ندارند وسیله ای خواهد بود برای ابطال شرک .

لذا در آیات بعد به تشریح حال مشرکان پرداخته چنین می گوید: آنها غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند به این امید که از سوی آنها یاری شوند (و مورد حمایت بتان قرار گیرند) (و اتخذوا من دون الله الهة لعلهم ینصرون).
چه خیال خام و فکر باطلی ؟ که این موجودات ضعیف را که هیچ قدرتی بر دفاع از خویشتن ندارند تا چه رسد به دیگران ، در کنار خالق زمین و آسمان و بخشنده آنهمه مواهب قرار دهند، و در حوادث مشکل زندگی از آنان یاری طلبند؟
آری آنها گاه برای این به سراغ بتها می رفتند که مایه عزتشان باشد ((و اتخذوا من دون الله الهة لیکونوا لهم عزا)) (مریم - 81).
و گاه آنها را شفیعان در درگاه خداوند می پنداشتند ((و یعبدون من دون الله ما لا یضرهم و لا ینفعهم و یقولون هولاء شفعائنا عند الله)) ((آنها غیر از خدا موجوداتی را می پرستند که نه زیانی میتوانند به آنها برسانند و نه سودی ، می گویند اینها شفیعان ما در درگاه خدا هستند! به هر حال تمام این پندارها نقش بر آب است ، و چنانکه قرآن در آیه 192 سوره اعراف می فرماید: این بتان نه می توانند یاری عابدانشان کنند، و نه حتی یاری خودشان ((و لا یستطیعون لهم نصرا و لا انفسهم ینصرون)).
لذا در آیه بعد می افزاید: ((آنها قادر به نصرت و یاری عبادت کنندگان خویش نیستند، و این عابدان در قیامت لشکر آنها خواهند بود و همگی در

دوزخ حضور می یابند)) (لا یستطیعون نصرهم و هم لهم جند محضرون).
چه دردناک است که این پیروان در آن روز به صورت لشکریانی پشت سر بتها قرار گیرند، و همگی در دادگاه عدل خدا حضور یابند، و بعد از آن همگی به دوزخ فرستاده شوند، بی آنکه بتوانند گرهی را از کار لشکر خود بگشایند.
اصولا تعبیر به ((محضرون)) در همه جا نشانه تحقیر است و حاضر ساختن افراد بی آنکه خودشان تمایل داشته باشند نشانه حقارت آنها است .
طبق این تفسیر، ضمیر اول ((هم)) در جمله ((و هم لهم جند محضرون)) به ((عابدها)) و ضمیر دوم به ((معبودها)) بر می گردد، در حالی که بعضی از مفسران احتمال عکس آن را نیز داده اند که معبودان و بتها لشکر عابدین خود در آن روز خواهند بود، در عین اینکه لشکرند کمترین یاری از آنها ساخته نیست ! ولی تفسیر اول مناسبتر است .
به هر حال این تعبیرها تنها در مورد معبودان صاحب شعور مانند شیاطین و گردنکشان جن و انس صادق است ، ولی این احتمال نیز وجود دارد که در آن روز خداوند در بتهائی که از سنگ و چوب ساختند نیز عقل و شعوری می آفریند تا عابدان خود را سرزنش کنند، و ضمنا همین سنگ و چوبها به

عنوان آتشگیره های جهنم در کنار آنان خواهند بود، چنانکه قرآن در (آیه 98 - انبیا) می گوید:
((انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون)): ((شما و آنچه را غیر از خدا می پرستید هیزم جهنم خواهید بود، و همگی در آن وارد می شوید))!.
سرانجام در آخرین آیه مورد بحث به عنوان دلداری پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و تقویت روحیه او در برابر اینهمه کارشکنیها و فتنه انگیزیها و افکار و اعمال خرافی ، می فرماید: اکنون که چنین است سخنان آنها تو را غمگین نکند که گاهی ترا شاعر می خوانند تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 453
و گاهی ساحر و گاه تهمتهای دیگری می بندند، چرا که آنچه را آنها در دل مخفی میدارند و یا با زبان آشکار می سازند همه را ما میدانیم (فلا یحزنک قولهم انا نعلم ما یسرون و ما یعلنون).
نه نیات آنها بر ما پوشیده است ، و نه توطئه های مخفیانه آنها، و نه تکذیبها و شیطنتهای آشکارشان ، همه را میدانیم و حساب آنها را برای روز حساب نگه می داریم و تو را از شر آنها در این جهان نیز در امان خواهیم داشت .
نه تنها پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که هر مومنی میتواند با این گفتار الهی دلگرم باشد که همه چیز در این عالم در حضور خداوند است و چیزی بر او از مکائد دشمنان مخفی نخواهد بود، او دوستان خود را در لحظات سخت تنها نخواهد گذاشت و همواره حامی و حافظ آنها خواهد بود.
نکته :
بینش توحیدی برای خدا پرستان خط مشی خاصی در زندگی ایجاد میکند، که آنها را از خطوط شرک آلود که مبتنی بر انتخاب بتها یا پناه بردن به انسانهای ضعیفی همچون خویش است جدا می سازد.
صریحتر بگوئیم : در دنیای امروز که جهان دو قطبی شده و دو قدرت بزرگ شرق و غرب بر آن حاکم است ، معمولا این فکر برای بسیاری از کشورهای کوچک و متوسط پیدا می شود، که برای حفظ خویشتن باید به یکی از این دو بت ! پناه برد، و در حوزه حمایت او قرار گرفت ، در حالی که تجربیات نشان داده است که به هنگام بروز حوادث سخت و مشکلات و بحرانها، این قدرتهای به ظاهر بزرگ نه گرهی از کار خود میتوانند بگشایند، و نه از کار اقمار و پیروانشان ، و چه زیبا می گوید قرآن : ((لا یستطیعون نصرهم و لا انفسهم ینصرون)) ((نه توانائی یاری و حمایت از عابدان خود دارند، و نه می توانند خود را حفظ کنند)). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 454
این هشداری است به همه مسلمانان و رهروان توحید خالص که از همه این بتها ببرند، و به سایه لطف الهی پناه ببرند، تنها متکی به خویشتن و

نیروی ایمان و معنویت جوامع اسلامی باشند، و هرگز این افکار شرک آلود را که باید برای روز حادثه از این قدرتها کمک گیرند به مغز خود راه ندهند، و اصولا فرهنگ جوامع اسلامی را از اینگونه افکار پاکسازی کنند، و بدانند تاکنون ضربه های فراوانی از این رهگذر - چه در مقابله با اسرائیل غاصب ، و چه در برابر دشمنان دیگر - خورده اند، در حالی که اگر این اصل اصیل قرآنی در میان آنها حاکم بود هرگز گرفتار این شکستهای دردناک نمی شدند، به امید آن روز که همگی در سایه این تعلیم قرآنی افکار خویش را نوسازی کنیم ، متکی به خویشتن باشیم ، و به سایه لطف الله پناه بریم و سربلند و آزاد زندگی کنیم . یس

آیه 77 - 79

آیه و ترجمه

أَ وَ لَمْ یَرَ الانسنُ أَنَّا خَلَقْنَهُ مِن نُّطفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِیمٌ مُّبِینٌ(77)
وَ ضرَب لَنَا مَثَلاً وَ نَسِىَ خَلْقَهُ قَالَ مَن یُحْیِ الْعِظمَ وَ هِىَ رَمِیمٌ(78)
قُلْ یحْیِیهَا الَّذِى أَنشأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِکلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ(79)

ترجمه :

77 - آیا انسان ندید (نمیداند) که ما او را از نطفه ای بی ارزش آفریدیم ، و او (چنان صاحب قدرت و شعور و نطق شد که) به مخاصمه آشکار برخاست !

78 - و برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد، و گفت چه کسی این استخوانها را زنده میکند در حالی که پوسیده است ؟

79 - بگو: همان کسی آنرا زنده میکند که نخستین بار آنرا آفرید، و او به هر مخلوقی آگاه است !

شاءن نزول :

در غالب تفاسیر نقل شده است که مردی از مشرکان به نام ((ابی بن خلف)) یا ((امیة بن خلف)) و یا ((عاص بن وائل)) قطعه استخوان پوسیده ای را پیدا کرد و گفت با این دلیل محکم به مخاصمه با محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) برمی خیزم ، و سخن او را در تفسیر نمونه

معاد ابطال میکنم آنرا برداشت و نزد پیامبر اسلام آمد (و شاید مقداری از آن را در حضور پیامبر نرم کرد و به روی زمین ریخت) و گفت چه کسی میتواند این استخوانهای پوسیده را از نو زنده کند (و کدام عقل آن را باور میکند). آیات فوق و چهار آیه بعد از آن که مجموعا هفت آیه را تشکیل میدهد نازل شد، و پاسخ منطقی و دندانشکنی به او و همفکران او داد.

تفسیر:

آفرینش نخستین دلیل قاطعی است بر معاد

گفتیم بحثهای مربوط به مبداء و معاد و نبوت در سوره یس که قلب قرآن است به صورت مقطعه ای مختلفی مطرح شده است ، این سوره از قرآن مجید و مساله نبوت آغاز شد، و با هفت آیه منسجم که قویترین بیانات را در باره معاد در بر دارد پایان می یابد.
نخست دست انسان را می گیرد و به آغاز حیات خودش در آن روز که نطفه بی ارزشی بیش نبود می برد، و او را به اندیشه وا می دارد، می گوید: آیا انسان ندید که ما او را از نطفه آفریدیم و او آنچنان قوی و نیرومند و صاحب قدرت و شعور و نطق رشد که حتی به مجادله در برابر پروردگارش برخاست و مخاصمه کننده آشکاری شد؟! (او لم یر الانسان انا خلقناه من نطفة فاذا هو خصیم مبین).
چه تعبیر زنده و گویائی ؟ نخست روی عنوان انسان تکیه میکند یعنی هر انسانی با هر اعتقاد و مکتبی و هر مقدار دانشی میتواند این حقیقت را دریابد.
سپس سخن از نطفه می گوید که در لغت در اصل به معنی آب ناچیز و بی ارزش است ، تا این انسان مغرور و از خود راضی کمی در اندیشه فرو برود تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 457
و بداند روز اول چه بود؟ و تازه تمام این قطره آب ناچیز مبداء نشو و نمای او نبوده بلکه سلول زنده بسیار کوچکی که با چشم دیده نمیشود از میان هزاران سلول که در آن قطره آب شناور بودند با سلول زنده بسیار کوچکی که در رحم زن قرار داشت با هم ترکیب شدند، و انسان از آن موجود ذره بینی پا به عرصه هستی گذاشت !
مراحل تکامل را یکی بعد از دیگری پیمود که شش مرحله آن طبق گفته قرآن در اوائل سوره مؤ منین در درون رحم می باشد (مرحله نطفه ، سپس علقه ، بعد مضغه ، و بعد از آن ظاهر شدن استخوانها، سپس پوشیده شدن استخوانها از گوشت ، و سرانجام پیدایش روح یعنی حس و حرکت).
بعد از تولد که نوزادی بسیار ضعیف و ناتوان بود مراحل تکامل را نیز به سرعت پشت سر گذاشت ، تا به سر حد بلوغ و رشد جسمانی و عقلانی رسید.
آری این موجود ضعیف و ناتوان آنچنان قوی و نیرومند شد که به خود اجازه داد به پرخاشگری در برابر دعوت الله برخیزد، و گذشته و آینده خویش را به دست فراموشی بسپارد، و مصداق روشن ((خصیم مبین)) شود.
جالب اینکه : تعبیر ((خصیم مبین)) (جدال کننده و پرخاشگر آشکار). دارای یک جنبه قوت است و یک جنبه ضعف که ظاهرا قرآن به هر دو جهت در اینجا ناظر است .
از یکسو این کار جز از انسانی که دارای عقل و فکر و شعور و استقلال

اراده و اختیار و قدرت دارد ساخته نیست (و میدانیم مهمترین مساله در زندگی انسان سخن گفتن است ، و سخنانی که محتوای آن قبلا در اندیشه حاضر میشود، سپس در قالب جمله ها قرار میگیرد، و مانند گلوله هائی که مسلسلوار به هدف شلیک میشود از مخارج دهن بیرون میپرد، و این کاری است که از هیچ جانداری جز انسان حاصل نمی شود. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 458
و به این ترتیب قدرتنمائی خدا را در این نیروی عظیمی که به قطره آب ناچیزی داده مجسم می کند.
اما از سوی دیگر: او یک موجود فراموشکار و مغرور است ، و این نعمتهائی را که ولی نعمتش به او بخشیده در برابر او به کار میگیرد و به مجادله و مخاصمه برمی خیزد، زهی بیخبری و خیره سری ! برای بیخبری او همین بس که او مثلی برای ما زد و به پندار خودش دلیل دندانشکنی پیدا کرد، و در حالی که آفرینش نخستین خود را به دست فراموشی سپرده گفت : چه کسی می تواند این استخوانها را زنده کند در حالی که پوسیده است ؟! (و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه قال من یحیی العظام و هی رمیم).
منظور از ضرب المثل در اینجا ضرب المثل عادی و تشبیه و کنایه نیست ، بلکه منظور بیان استدلال و ذکر مصداق به منظور اثبات یک مطلب کلی است .
آری او (ابی بن خلف ، یا امیة بن خلف ، یا عاص بن وائل) در بیابان قطعه استخوان پوسیده ای را پیدا میکند، و استخوانی که معلوم نبود از چه کسی است ؟ آیا به مرگ طبیعی مرده ؟ یا در یکی از جنگهای عصر جاهلی به طرز فجیعی کشته شده ؟ یا بر اثر گرسنگی جان داده ؟ به هر صورت فکر میکرد دلیل دندانشکنی برای نفی معاد پیدا کرده است ، با خشم تواءم با خوشحالی قطعه استخوان را برداشته ، می گوید: لا خصمن محمدا (من با همین دلیل به خصومت با محمد برمیخیزم) آن چنان که نتواند جوابی دهد!
با عجله به سراغ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد و فریاد زد بگو ببینم چه کسی تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 459
قدرت دارد بر این استخوان پوسیده لباس حیات بپوشاند؟ و سپس قسمتی از استخوان را نرم کرد و روی زمین پاشید، و فکر میکرد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) هیچ پاسخی در برابر این منطق نخواهد داشت .
جالب اینکه قرآن مجید با جمله کوتاه ((و نسی خلقه)) تمام پاسخ او را داده است هر چند پشت سر آن توضیح بیشتر و دلائل افزونتر نیز ذکر کرده .
می گوید: اگر آفرینش خویش را فراموش نکرده بودی هرگز به چنین استدلالی واهی و سستی دست نمیزدی ، ای انسان فراموشکار! به عقب

باز گرد، و آفرینش خود را بنگر، چگونه نطفه ناچیزی بودی ، و هر روز لباس تازه ای از حیات بر تن تو پوشانید، تو دائما در حال مرگ و معاد هستی ، از جمادی مردی نامی شدی ، و از جهان نباتات نیز مردی از حیوان سر زدی ، از عالم حیوان نیز مردی انسان شدی ، اما توی فراموشکار همه اینها را به طاق نسیان زدی حال میپرسی چه کسی این استخوان پوسیده را زنده می کند؟!
این استخوان هر گاه کاملا به پوسد تازه خاک میشود، مگر روز اول خاک نبودی ؟!
لذا بلافاصله به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) دستور می دهد که به این خیره سر مغرور و فراموشکار بگو: کسی او را زنده میکند که در روز نخست او را ایجاد کرد (قل یحییها الذی انشاها اول مرة).
اگر امروز استخوان پوسیده ای از او به یادگار مانده روزی بود که حتی این استخوان پوسیده هم نبود و حتی خاکی هم وجود نداشت ، آری آن کس که او را از کتم عدم آفرید، تجدید حیات استخوان پوسیده ای برایش آسانتر است .
و اگر فکر میکنید این استخوان پوسیده وقتی که خاک شد و در همه جا پراکنده گشت چه کسی می تواند آن اجزا را بشناسد و از نقاط مختلف گرد آوری کند؟ تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 460
پاسخ آن نیز روشن است ، او از هر مخلوقی آگاه است و تمام ویژگیهای آنها را میداند (و هو بکل خلق علیم).
کسی که دارای چنین علم و چنان قدرتی است مساله معاد و احیاء مردگان مشکلی برایش ایجاد نخواهد کرد.
یک قطعه آهن ربا را اگر در میان خروارها خاک که ذرات کوچکی آهن در آن پراکنده است بگردانیم فورا تمام این ذرات را جمع آوری میکند، در حالی که یک موجود بیجان بیش نیست ، خداوند به آسانی میتواند تمام ذرات بدن هر انسانی را در هر گوشه ای از کره زمین باشد با یک فرمان جمع آوری نماید.
نه تنها به اصل آفرینش انسان آگاه است که از نیات و اعمال آنها نیز آگاه می باشد، و حساب و کتاب آن نزد او روشن است .
بنا بر این محاسبه اعمال و نیات و اعتقادات درونی نیز مشکلی برای او ایجاد نمیکند چنانکه در آیه 284 سوره بقره آمده است ((و ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله)): ((اگر آنچه را در دل دارید پنهان کنید یا آشکار سازید خدا میداند و به همین دلیل موسی (علیهالسلام) مامور می شود در جواب فرعون که در مساله معاد تردید میکرد و از زنده شدن قرون پیشین و حساب و کتابشان اظهار تعجب می نمود بگوید: علم و آگاهی آن در پیشگاه پروردگار من در کتابی ثبت است و پروردگار من نه

اشتباه می نماید و نه فراموش میکند (قال علمها عند ربی کتاب لا یضل ربی و لا ینسی) (طه - 52). یس
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 461
آیه 80
آیه و ترجمه
الَّذِی جَعَلَ لَکم مِّنَ الشجَرِ الاَخْضرِ نَاراً فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ(80)
ترجمه :
80 - همان کسی که برای شما از درخت سبز آتش آفرید، و شما به وسیله آن آتش می افروزید.
تفسیر:
رستاخیز انرژیها!
در تعقیب آیات گذشته که پیرامون معاد بحث میکرد و اشارات پر معنی و زنده ای در آن بر مساله امکان معاد و رفع هر گونه استبعاد بود، در آیات مورد بحث که آخرین آیات سوره یس - همان قلب قرآن - است ، شرح بیشتر و گویاتری در باره همین مساله مطرح میکند و از سه یا چهار طریق جالب آن را تعقیب می نماید.
نخست می فرماید: آن خدائی که برای شما از درخت سبز آتش آفرید و شما به وسیله آن آتش می افروزید قادر است که بر این استخوانهای پوسیده بار دیگر لباس حیات بپوشاند (الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون).
چه تعبیر عجیب و جالبی که هر قدر در آن بیشتر دقیق شویم معانی عمیقتری به ما ارائه می دهد؟!
اصولا بسیاری از آیات قرآن دارای چندین معنی است ، بعضی ساده برای فهم عامه مردم در هر زمان و هر مکان ، و بعضی عمیق برای خواص ، و سرانجام بعضی کاملا عمیق برای زبده های خواص ، و یا اعصار و قرون دیگر و آینده های دور.
در عین حال این معانی با هم منافاتی ندارد و در آن واحد در یک تعبیر پر معنی تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 462
جمع است .
آیه فوق همین گونه است :
نخستین تفسیری که بسیاری از مفسران پیشین برای آن ذکر کرده اند و معنی ساده و روشنی است که برای عموم مردم قابل فهم میباشد این است که : در اعصار قدیم در میان عربها این امر رائج بود که برای آتش افروختن از چوب درختان مخصوص بنام ((مرخ)) و ((عفار)) که در بیابانهای حجاز میروئیده استفاده می کردند.
((مرخ)) (بر وزن چرخ) و ((عفار)) (بر وزن تبار) دو نوع چوب آتش زنه

بود که اولی را زیر قرار میدادند و دومی را روی آن میزدند، و مانند سنگ آتشزنه جرقه از آن تولید میشد، در واقع بجای کبریت امروز از آن استفاده می کردند.
قرآن می گوید: ((آن خدائی که می تواند از این درختان سبز آتش بیرون بفرستد قدرت دارد که بر مردگان لباس حیات بپوشاند)).
((آب)) و ((آتش)) دو چیز متضاد است ، کسی که میتواند آنها را در کنار هم قرار دهد قدرت این را دارد که حیات را در کنار مرگ و مرگ را در کنار حیات قرار دهد!
آفرین بر آن هستی آفرین که ((آتش)) را در دل ((آب)) و ((آب)) را در دل ((آتش)) نگاه می دارد مسلما برای او پوشانیدن لباس زندگی بر اندام انسانهای مرده کار مشکلی نیست .
اگر از این معنی گام فراتر بگذاریم به تفسیر دقیقتری میرسیم و آن اینکه : خاصیت آتش افروزی به وسیله چوب درختان ، منحصر به چوبهای ((مرخ)) و ((عفار)) نیست ، بلکه این خاصیت در همه درختان و تمام اجسام عالم وجود دارد (هر چند دو چوب مزبور بر اثر مواد و وضع مخصوصشان آمادگی بیشتری برای تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 463
این کار دارند).
خلاصه اینکه تمام چوبهای درختان اگر محکم به هم بخورند جرقه می دهند حتی ((چوب درختان سبز)).
به همین دلیل گاه آتشسوزیهای وسیع و وحشتناکی در دل جنگلها روی میدهد که هیچ انسانی عامل آن نبوده ، فقط وزش شدید بادها و طوفانهائی که شاخه های درختان را محکم به هم کوفته است و از میان آنها جرقهای در میان برگهای خشک افتاده ، سپس وزش باد به آن آتش دامن زده ، عامل اصلی بوده است .
این همان جرقه الکتریسته است که بر اثر اصطکاک و مالش آشکار میگردد.
این همان آتشی است که در دل تمامی ذرات موجودات جهان نهفته است ، و به هنگام اصطکاک و مالش خود را نشان می دهد، و از شجر اخضر نار می آفریند!
این تفسیر وسیعتری است که چشم انداز جمع اضداد را در آفرینش گسترده تر میکند، و ((بقا)) را در ((فنا)) واضحتر نشان می دهد.
اما در اینجا تفسیر سومی است که از آن هم عمیقتر است ، و به کمک دانشهای امروز بر آن دست یافته ایم که ما نام آن را رستاخیز انرژیها گذارده ایم .
توضیح اینکه : یکی از کارهای مهم گیاهان مساله ((کربن گیری)) از هوا، و ساختن ((سلولز نباتی)) است (سلولز همان جرم درختان است که اجزاء

عمده آن ((کربن)) و ((اکسیژن)) و ((ئیدروژن)) است .
اکنون ببینیم این سلولز چگونه ساخته می شود؟ یاخته های درختان و گیاهان گاز کربن را از هوا گرفته و آن را تجزیه می کنند، اکسیژن آن را آزاد ساخته ، و کربن را در وجود خود نگه میدارد، و آن را با آب ترکیب کرده و چوب درختان را از آن می سازد.
ولی مساله مهم این است که طبق گواهی علوم طبیعی هر ترکیب شیمیائی تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 464
انجام مییابد یا باید تواءم با جذب انرژی خاصی باشد و یا آزاد کردن آن (دقت کنید).
بنا بر این هنگامی که درختان به عمل کربنگیری مشغولند، طبق این قانون احتیاج به وجود یک انرژی دارند، و در اینجا از گرما و نور آفتاب به عنوان یک انرژی فعال استفاده می کنند.
به این ترتیب به هنگام تشکیل چوبهای درختان مقداری از انرژی آفتاب نیز در دل آنها ذخیره میشود و به هنگامی که چوبها را به اصطلاح می سوزانیم همان انرژی ذخیره شده آفتاب آزاد می گردد، زیرا بار دیگر کربن با اکسیژن هوا ترکیب شده و گاز کربن را تشکیل میدهد، و اکسیژن و ئیدروژن (مقداری آب) آزاد می گردد.
از این تعبیرات اصطلاحی که بگذاریم به عبارت بسیار ساده این نور و حرارت مطبوعی که در زمستان درون کلبه آن روستائی یا کرسی زغالسوز این شهرنشین را گرم و روشن میسازد همان نور و حرارت آفتاب است که در ضمن چند سال یا دهها سال در چوب این درختان ذخیره شده است ، و آنچه را درخت در طول یک عمر تدریجا از آفتاب گرفته اکنون بی کم و کاست پس می دهد!!
و اینکه می گویند همه انرژیها در کره زمین به انرژی آفتاب باز میگردد یکی از چهره هایش همین است .
اینجاست که به رستاخیز انرژیها می رسیم ، و میبینیم نور و حرارتی که در این فضا پراکنده میشود و برگ درختان و چوبهای آنها را نوازش و پرورش میدهد هرگز نابود نشده است ، بلکه تغییر چهره داده ، و دور از چشم ما انسانها در درون ذرات چوب و شاخه و برگ درختان پنهان شده است ، و هنگامی که یک شعله آتش به چوب خشکیده میرسد، رستاخیز آنها شروع می شود، و تمام آنچه از انرژی آفتاب در درخت پنهان بود در آن لحظه حشر و نشورش ظاهر میگردد، بی آنکه حتی به اندازه روشنائی یک شمع در یک زمان کوتاه از آن کم شده باشد! تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 465 (باز هم دقت کنید).
بدون شک این معنی در زمان نزول آیه بر توده های مردم روشن نبود، ولی همان گونه که گفتیم این موضوع هیچ مشکلی ایجاد نمیکند، زیرا که آیات

قرآن دارای معانی چند مرحله ای است ، در سطوح مختلف و برای استعدادهای متفاوت .
یکروز از این آیه چیزی می فهمیدند، و امروز ما چیز بیشتری میفهمیم ، و شاید آیندگان از اینهم فراتر روند و بیشتر درک کنند و در عین حال همه این معانی صحیح است و کاملا قابل قبول و در معنی آیه جمع است .
نکته ها:
1 - چرا شجر اخضر؟
گاهی به ذهن میرسد که چرا قرآن در اینجا تعبیر به شجر اخضر (درخت سبز) کرده است ؟ در حالی که آتش افروختن با چوب تر بسیار مشکل است ، چه خوب بود به جای آن الشجر الیابس (چوب خشک) می فرمود، تا با این تعبیر سازگار باشد!
ولی نکته جالب اینجا است که تنها درختان سبزند که میتوانند عمل کربن - گیری و ذخیره نور آفتاب را انجام دهند، درختان خشک اگر صدها سال در معرض تابش آفتاب قرار گیرند ذره ای به ذخیره انرژی حرارتی آنها افزوده نمی شود، تنها موقعی قادر بر این کار مهم هستند که سبز و زنده باشند.
بنا بر این فقط ((شجر اخضر)) است که میتواند ((آتش گیره)) (وقود) برای ما بسازد، و گرما و نور را به شکل مرموزی در چوب سرد و مرطوب خود نگاه دارد، اما به محض اینکه خشکیدند عمل کربنگیری و ذخیره انرژی آفتاب تعطیل می شود.
روی این اصل تعبیر فوق هم ترسیم زیبائی از چهره رستاخیز انرژیها است ، تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 466
و هم یک معجزه علمی جاویدان از قرآن مجید!
از این گذشته اگر به تفسیرهای دیگر که در بالا اشاره کردیم باز گردیم تعبیر ((شجر اخضر)) باز هم مناسب و زیبا است ، زیرا چوبهای درختان سبز هنگامی که با یکدیگر اصطکاک قوی پیدا کنند جرقه بیرون می دهند، جرقه ای که میتواند مبدء آتش افروزی شود، و اینجا است که به عظمت قدرت خدا پی میبریم که آتش را در دل آب و آب را در دل آتش حفظ کرده .
2 - فرق میان آتش گیره و آتش زنه
((توقدون)) از ماده ((وقود)) (بر وزن قبور) به معنی روشن شدن آتش است ، ((و ایقاد)) به معنی آتش افروختن و ((وقود)) (بر وزن ثمود) به معنی هیزمی است که برای افروختن آتش مورد استفاده قرار می گیرد.
بنا بر این جمله فاذا انتم منه توقدون (از آن آتش روشن میکنید) اشاره به هیزمهائی است که با آن آتش می افروزند، و به تعبیر دیگر اشاره به آتشگیره است نه آتشزنه .
توضیح اینکه ما در فارسی ((هیزم)) را ((آتشگیره)) و ((کبریت)) یا

فندک را ((آتش زنه)) می نامیم ، و در لغت عرب هیزم را وقود و کبریت و فندک را ((زند)) یا زناد می نامند.
بنا بر این قرآن می گوید آن خدائی که برای شما از درخت سبز آتش قرار داد و شما با آن آتش گیره تهیه میکنید (نمی فرماید آتش زنه) هم او قادر است مردگان را به زندگی باز گرداند و این تعبیر کاملا با رستاخیز انرژیها

منطبق است (دقت کنید).
به هر حال مساله آتش افروختن با چوبهای درختان گرچه یک مساله ساده در نظر ما است ، ولی با دقت معلوم می شود که از عجیبترین مسائل است ، چه اینکه موادی که درخت از آن تشکیل شده قسمت مهمش آب و مقداری اجزاء زمین است ، و هیچ کدام از آنها قابل اشتعال نیست این چه قدرتی است که از آب و خاک (و هوا) این ماده انرژیزا را که هزاران سال زندگی انسانها با آن پیوند نزدیک داشته است آفریده ؟! یس

آیه 81 - 83
آیه و ترجمه
أَ وَ لَیْسَ الَّذِی خَلَقَ السمَوَتِ وَ الاَرْض بِقَدِرٍ عَلی أَن یخْلُقَ مِثْلَهُم بَلی وَ هُوَ الخَْلَّقُ الْعَلِیمُ(81)
إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شیْئاً أَن یَقُولَ لَهُ کُن فَیَکُونُ(82)
فَسبْحَنَ الَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوت کلِّ شىْءٍ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ(83)
ترجمه :
81 - آیا کسی که آسمانها و زمین را آفرید قدرت ندارد همانند آنها (انسانهای خاک شده) را بیافریند؟ آری (میتواند) و او آفریدگار دانا است !
82 - فرمان او تنها این است که هر گاه چیزی را اراده کند به او می گوید: موجود باش آن نیز بلافاصله موجود میشود!
83 - پس منزه است خداوندی که مالکیت و حاکمیت همه چیز در دست او است ، و (همگی) به سوی او باز می گردید.
تفسیر:
او مالک و حاکم بر همه چیز است !
بعد از ذکر دلائل معاد از طریق توجه دادن به آفرینش نخستین ، و آفرینش آتش از درخت سبز در آیات گذشته ، در نخستین آیه مورد بحث این مساله را از طریق سومی تعقیب میکند و آن از طریق قدرت بی پایان خدا است .
می فرماید: ((آیا کسی که آسمانها و زمین را با آن همه عظمت و

و نظامات شگفت انگیز آفریده ، توانائی ندارد که همانند این انسانهای

خاک شده را بیافریند؟ (و آنها را به حیات زندگی جدیدی باز گرداند) آری می تواند، و او آفریننده آگاه و دانا است (او لیس الذی خلق السموات و الارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم).
این جمله که با استفهام انکاری شروع شده در حقیقت سؤ الی را در برابر وجدانهای بیدار و عقلهای هشیار مطرح میکند که آیا شما به این آسمان عظیم با آن همه ثوابت و سیارات عجیبش و با آنهمه منظومه ها و کهکشانهایش نگاه نمی کنید که هر گوشه ای از آن دنیائی است وسیع ؟! کسی که قادر بر آفرینش چنین عوالم فوق العاده عظیم و منظمی است چگونه ممکن است قادر به زنده کردن مردگان نباشد؟!
و از آنجا که پاسخ این سؤ ال در قلب و روح هر انسان بیداری آماده است ، در انتظار پاسخ نمی ماند، بلافاصله می گوید: آری او چنین قدرتی را دارد و به دنبال آن روی دو صفت بزرگ خداوند که در رابطه با این مساله باید مورد توجه قرار گیرد - یعنی صفت خلاقیت و علم بی پایان او - تکیه میکند که در حقیقت دلیلی است بر گفتار پیشین که اگر تردید شما از ناحیه قدرت او بر خلقت است او خلاق است (توجه داشته باشید که خلاق صیغه مبالغه است).
و اگر جمع و جور کردن این ذرات نیاز به علم و دانش داد او از هر نظر عالم و آگاه است .
در اینکه مرجع ضمیر ((مثلهم)) چیست ؟ مفسران احتمالات متعددی داده اند، ولی از همه مشهورتر این است که به انسانها باز میگردد، یعنی آفریدگار آسمان و زمین قادر بر آفرینش مثل ((انسانها)) می باشد.
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که چرا نفرموده : قادر است خود آنها را از نو بیافریند بلکه گفته است : ((مثل آنها را))؟ تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 470
در برابر این سؤ ال پاسخهای متعددی مطرح کرده اند آنچه نزدیکتر به نظر میرسد این است که هنگامی که بدن انسان تبدیل به خاک شد، صورت خود را از دست میدهد، و در قیامت که باز میگردد همان مواد پیشین ، صورتی مانند صورت اول را به خود میگیرد، یعنی ماده همان ماده است ولی صورت شبیه صورت گذشته ، چرا که عین آن صورت مخصوصا با توجه به قید زمان امکان بازگشت ندارد، بخصوص اینکه می دانیم در رستاخیز انسانها با تمام کیفیات گذشته محشور نمی شوند، مثلا پیران به صورت جوان ، و معلولان به صورت سالم خواهند بود.
و به تعبیر دیگر: بدن انسانها همانند خشتی است که از هم متلاشی میشود و خاک آن را جمع میکنند و بار دیگر به صورت گل در آورده و در قالب می ریزند و خشت تازه از آن می زنند.
این خشت نوین از یک نظر عین همان است و از یک نظر مثل آن (ماده

اش همان ماده و صورتش مانند آن صورت است دقت کنید).
آیه بعد تاکیدی است بر آنچه در آیات قبل گذشت ، تاکیدی است بر این حقیقت که هر گونه ایجادی در برابر اراده و قدرت او سهل و آسان است ،
ایجاد تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 471
آسمانهای عظیم ، و کره خاکی ، با ایجاد یک حشره کوچک برای او یکسان است می فرماید: فرمان او این است که هر گاه چیزی را اراده کند به آن می گوید ((موجود باش)) آنهم موجود میشود، همانگونه که خدا خواسته (انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون).
همه چیز به یک اشاره و فرمان او بسته است و کسی که دارای چنین قدرتی است آیا جای این دارد که در احیاء مردگان به وسیله او تردید شود؟
بدیهی است امر و فرمان الهی در اینجا به معنی امر لفظی نیست ، همچنین جمله ((کن)) (بوده باش) جمله ای نیست که خداوند به صورت لفظ بیان کند، چرا که نه او لفظی دارد و نه نیازمند به الفاظ است ، بلکه منظور همان تعلق اراده او به ایجاد و ابداع چیزی است ، و تعبیر به کلمه ((کن)) به خاطر آن است که از این تعبیر کوتاهتر و کوچک تر و سریعتر تصور نمی شود.
آری تعلق اراده او به چیزی همان ، و موجود شدن آن همان است !
و به تعبیر دیگر: هنگامی که خداوند چیزی را اراده کند بلافاصله تحقق می یابد به طوری که در میان اراده او و وجود اشیاء چیزی فاصله نیست ، بنا بر این تعبیر به ((امر)) و ((قول)) و جمله ((کن)) همه توضیحی است برای مساله خلق و ایجاد، و چنانکه گفتیم در اینجا امر لفظی و قول و سخن و کلمه کاف و نون مطرح نیست ، همه اینها بیانگر تحقق سریع اشیاء بعد از تعلق اراده الهی است ، او چه حاجتی به الفاظ و کلمات دارد؟ و اصولا بعد از تعلق مشیت او بر ایجاد چیزی وساطت الفاظ بی معنی است .
و باز به تعبیر روشنتر در افعال خداوند دو مرحله بیشتر وجود ندارد: مرحله اراده ، و مرحله ایجاد، که در آیه فوق از مرحله دوم به عنوان امر و قول و جمله کن تعبیر شده است .
جمعی از مفسران قدیم پنداشته اند در اینجا قول و سخنی در کار است ،
و آن تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 472
را یکی از اسرار ناشناخته میدانند، آنها در حقیقت در پیچ و خم لفظ گرفتار شده اند، و از محتوا و معنی آن بیخبر مانده اند و کارهای الهی را با مقیاس وجود خود سنجیده اند.
چه زیبا می فرماید امیر مؤ منان علی (علیهالسلام) در یکی از خطبه های نهج البلاغه : ((یقول لما اراد لما کونه کن فیکون لا بصوت یقرع ، و لا بنداء یسمع و انما کلامه سبحانه فعل منه انشاه ، و مثله لم یکن من قبل ذلک

کائنا، و لو کان قدیما لکان ثانیا: ((او هر چه را اراده کند به آن می گوید باش ، آن بلا درنگ موجود میشود، اما کلام او نه صوتی است که در گوشها نشیند، نه فریادی است که شنیده شود، بلکه سخن خدا همان فعل او است که ایجاد میکند و پیش از او چیزی وجود نداشته و اگر بود خدای دومی محسوب میشد.
از این گذشته اگر پای لفظی در میان آید دو اشکال در برابر ما خودنمائی خواهد کرد:
نخست اینکه این لفظ خود مخلوقی از مخلوقات است و برای ایجاد آن کلمه کن دیگر لازم است ، این سخن در باره کن دوم نیز تکرار می شود و به صورت تسلسل پیش می رود.
دیگر اینکه هر خطابی مخاطبی می خواهد و هنگامی که چیزی موجود نشده چگونه خداوند آنرا با جمله کن مخاطب می سازد، مگر معدوم قابل خطاب است ؟ تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 473
در آیات دیگری از قرآن همین معنی با تعبیرهای دیگر آمده است مانند آیه 117 سوره بقره : و اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون : ((هنگامی که قضا و حکم او به چیزی تعلق گیرد تنها به او می گوید موجود باش او نیز بلافاصله موجود می شود، و مانند آیه 40 سوره نحل انما قولنا لشی ء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون : سخن ما برای چیزی که میخواهیم ایجاد شود همین است که میگوئیم موجود باش بلافاصله موجود می شود.
آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره ((یس)) است به صورت یک نتیجه گیری کلی در مساله مبدء و معاد این بحث را به طرز زیبائی پایان میدهد، می گوید: پس منزه است خداوندی که ملکوت همه چیز در دست قدرت او است و همه شما به سوی او باز میگردید (فسبحان الذی بیده ملکوت کل شی ء و الیه ترجعون).
با توجه به اینکه ((ملکوت)) از ریشه ملک بر وزن (حکم) به معنی حکومت و مالکیت است و اضافه ((واو)) و ((ت)) به آن برای تاکید و مبالغه میباشد، مفهوم آیه چنین میشود: حاکمیت و مالکیت بی قید و شرط همه چیز به دست قدرت خدا است ، و چنین خداوندی از هر گونه عجز و ناتوانی منزه و مبرا است ، و در این صورت احیاء مردگان و پوشیدن لباس حیات بر استخوانهای پوسیده و خاکهای پراکنده مشکلی برای او ایجاد نخواهد کرد چون چنین است بطور یقین همه شما به سوی او باز می گردید و معاد حق است ! تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 474
کرارا در این تفسیر وعده داده ایم که بحث فشرده ای پیرامون مسائل معاد در پایان سوره یس بیاوریم اکنون برای وفای به این عهد و ادای گوشه ای از حق این مساله نظر خوانندگان عزیز را به مباحث ششگانه زیر جلب می کنیم :

نکته ها:
1 - اعتقاد به معاد یک امر فطری است
اگر انسان برای فنا آفریده شده بود باید عاشق فنا باشد، و از مرگ - هر چند مرگ به موقع - و در پایان عمر لذت برد، در حالی که می بینیم قیافه مرگ به معنی نیستی برای انسان در هیچ زمانی خوشایند نبوده ، سهل است ، با تمام وجودش از آن می گریزد!
کوشش برای باقی نگهداشتن جسم مردگان از طریق مومیائی کردن و ساختن مقابر جاویدانی همچون اهرام مصر، و دویدن دنبال آب حیات ، و اکسیر جوانی ، و آنچه مایه طول عمر است ، دلیل روشنی از عشق سوزان انسان به مساله بقا است .
اگر ما برای فنا آفریده شدیم این علاقه به بقا چه مفهومی میتواند داشته باشد؟ جز یک علاقه مزاحم و حداقل بیهوده و بی مصرف !
فراموش نکنید ما بحث معاد را بعد از پذیرش وجود خداوند حکیم و دانا دنبال میکنیم ، ما معتقدیم هر چه او در وجود ما آفریده روی حساب است ، بنا بر این عشق به بقا نیز باید حسابی داشته باشد، و آن هماهنگی با آفرینش و جهان بعد از این عالم است .
به تعبیر دیگر اگر دستگاه آفرینش در وجود ما عطش را آفرید، دلیل بر این است که آبی در خارج وجود دارد، همچنین اگر غریزه جنسی و علاقه به
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 475
جنس مخالف در انسان وجود دارد نشانه این است که جنس مخالفی در خارج هست ، و گرنه جاذبه و کشش بدون چیزی که به آن مجذوب گردد با حکمت آفرینش سازگار نیست .
از سوی دیگر هنگامی که تاریخ بشر را از زمانهای دور دست و قدیمیترین ایام بررسی می کنیم نشانه های فراوانی بر اعتقاد راسخ انسان به زندگی پس از مرگ می یابیم .
آثاری که از انسانهای پیشین - حتی انسانهای قبل از تاریخ - امروز در دست ما است ، مخصوصا طرز دفن مردگان ، کیفیت ساختن قبور، و حتی دفن اشیائی همراه مردگان ، گواه بر این است که در درون وجدان ناآگاه آنها اعتقاد به زندگی بعد از مرگ نهفته بوده است .
یکی از روانشناسان معروف می گوید: تحقیقات دقیق نشان میدهد که طوائف نخستین بشر دارای نوعی مذهب بوده اند، زیرا مردگان خود را به طرز مخصوص به خاک می سپردند و ابزار کارشان را در کنارشان می نهادند، و به این طریق عقیده خود را به وجود دنیای دیگر به ثبوت می رساندند.
اینها نشان می دهد که این اقوام زندگی پس از مرگ را پذیرفته بودند، هر چند در تفسیر آن راه خطا می پیمودند، و چنین می پنداشتند که آن زندگی

درست شبیه همین زندگی است .
به هر حال این اعتقاد قدیمی ریشه دار را نمیتوان ساده پنداشت و یا صرفا نتیجه یک تلقین و عادت دانست .
از سوی سوم وجود محکمه درونی به نام ((وجدان)) گواه دیگری بر فطری بودن معاد است .
هر انسانی در برابر انجام کار نیک در درون وجدانش احساس آرامش می کند، تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 476
آرامشی که گاه با هیچ بیان و قلمی قابل توصیف نیست .
و به عکس ، در برابر گناهان ، مخصوصا جنایات بزرگ ، احساس ناراحتی میکند، تا آنجا که بسیار دیده شده دست به خودکشی میزند و یا خود را تسلیم مجازات و چوبه دار می کند، و دلیل آن را رهائی شکنجه وجدان میداند.
با اینحال انسان از خود می پرسد چگونه ممکن است عالم کوچکی همچون وجود من دارای چنین دادگاه و محکمه ای باشد، اما عالم بزرگ از چنین وجدان و دادگاهی تهی باشد؟
و به این ترتیب فطری بودن مساله معاد و زندگی پس از مرگ از طرق مختلف بر ما روشن می شود.
از راه عشق عمومی انسانها به بقاء.
از طریق وجود این ایمان در طول تاریخ بشر.
و از راه وجود نمونه کوچک آن در درون جان انسان .
2 - باز تاب معاد در زندگی انسانها
اعتقاد به عالم پس از مرگ و بقای آثار اعمال آدمی ، و جاودانگی کارهای او اعم از خیر و شر، اثر بسیار نیرومندی بر فکر و اعصاب و عضلات انسانها میگذارد و به عنوان یک عامل موثری در تشویق به نیکیها و مبارزه با زشتیها میتواند موثر شود.
اثراتی که ایمان به زندگی پس از مرگ میتواند در اصلاح افراد فاسد و منحرف و تشویق افراد فداکار و مجاهد و ایثارگر بگذارد به مراتب بیش از اثرات دادگاهها و کیفرهای معمولی است چرا که مشخصات دادگاه رستاخیز با دادگاههای معمولی بسیار متفاوت است ، در آن دادگاه نه تجدید نظر وجود دارد، و نه زر و زور روی فکر ناظرانش اثر میگذارد، نه ارائه مدارک دروغین در آن فایده ای دارد، تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 477
و نه تشریفات آن نیازمند به طول زمان است .
قرآن مجید می گوید: و اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا و لا یقبل منها شفاعة و لا یوخذ منها عدل و لا هم ینصرون).
از روزی بپرهیزید که هیچ کس بجای دیگری جزا داده نمیشود و نه شفاعتی

از او پذیرفته خواهد شد و نه غرامت و بدل ، و نه کسی به یاری او می آید (بقره - 48).
و نیز می گوید: ((و لو ان لکل نفس ما فی الارض لافتدت به و اسروا الندامة لما روا العذاب و قضی بینهم بالقسط و هم لا یظلمون)):
((هر کس از آنها که ظلم و ستم کرده ، اگر تمامی روی زمین را در اختیار داشته باشد، در آن روز همه را برای نجات خویش می دهد، و هنگامی که عذاب الهی را می بینند پشیمانی خود را مکتوم می دارند (مبادا رسواتر شوند) و در میان آنها به عدالت داوری میشود و ستمی بر آنها نخواهد رفت)) (یونس - 54).
و نیز میخوانیم : و لیجزی الله کل نفس ما کسبت ان الله سریع الحساب : ((هدف این است که خداوند هر کس را به آنچه انجام داده جزا دهد چرا که خداوند سریع الحساب است)) (ابراهیم - 51).
به قدری حساب او سریع و قاطع است که طبق بعضی از روایات (ان الله تعالی یحاسب الخلائق کلها فی مقدار لمح البصر!: خداوند در یک چشم به هم زدن حساب همه را میرسد!.
به همین دلیل در قرآن مجید سرچشمه بسیاری از گناهان فراموش کردن روز جزا ذکر شده ، در آیه 14 سوره الم سجده میفرماید: فذوقوا بما نسیتم لقاء یومکم هذا: بچشید آتش دوزخ را به خاطر اینکه ملاقات امروز را فراموش کردید. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 478
حتی از پاره ای از تعبیرات استفاده میشود که انسان اگر گمانی در قیامت داشته باشد نیز از انجام بسیاری از اعمال خلاف خود داری میکند، چنانکه در باره کمفروشان میفرماید: الا یظن اولئک انهم مبعوثون لیوم عظیم : آیا آنها گمان نمیکنند که برای روز بزرگی مبعوث میشوند (سوره مطففین آیه 4).
حماسه های جاویدانی که مجاهدان اسلام در گذشته و امروز در میدانهای جهاد می آفرینند، و گذشت و ایثار و فداکاری عظیمی که بسیاری از مردم در زمینه دفاع از کشورهای اسلامی و حمایت از محرومان و مستضعفان نشان میدهند، همه بازتاب اعتقاد به زندگی جاویدان سرای دیگر است ، مطالعات دانشمندان و تجربیات مختلف نشان داده که اینگونه پدیده ها در مقیاس وسیع و گسترده جز از طریق عقیده ای که زندگی پس از مرگ در آن جای ویژه ای دارد امکان پذیر نیست .
سربازی که منطقش این است قل هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین : ((بگو شما دشمنان در باره ما چه می اندیشید؟ جز رسیدن به یکی از دو خیر و سعادت و افتخار (یا پیروزی بر شما و یا رسیدن به افتخار شهادت) (توبه - 52) قطعا سربازی است شکست ناپذیر.
چهره مرگ که برای بسیاری از مردم جهان وحشتانگیز است ، و حتی از نام

آن و هر چیز که آن را تداعی کند می گریزند، برای عقیده مندان به زندگی پس از مرگ نه تنها نا زیبا نیست ، بلکه دریچه ای است به جهانی بزرگ ، شکستن قفس و آزاد شدن روح انسان ، گشوده شدن درهای زندان تن ، و رسیدن به آزادی مطلق است .
اصولا مساله معاد بعد از مبداء، خط فاصل فرهنگ خدا پرستان و مادیین است ، چرا که دو دیدگاه مختلف در اینجا وجود دارد: تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 479
دیدگاهی که مرگ را فنا و نابودی مطلق میبیند، و با تمام وجودش از آن میگریزد، چرا که همه چیز با آن پایان می گیرد.
و دیدگاهی که مرگ را یک تولد جدید و گام نهادن به عالمی وسیع و پهناور و روشن ، و پر گشودن در آسمان بیکران می شمرد.
طبیعی است که طرفداران این مکتب نه تنها از مرگ و شهادت در راه هدف ترس و وحشتی به خود راه نمی دهند، بلکه با الهام گرفتن از مکتب امیر مؤ منان علی (علیهالسلام) که می فرماید: و الله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه : ((به خدا سوگند فرزند ابی طالب علاقه اش به مرگ بیشتر است از کودک شیرخوار به پستان مادر)) از مرگ در راه هدف استقبال می کنند.
و به همین دلیل هنگامی که ضربه شمشیر جنایتکار روزگار عبد الرحمن ابن ملجم بر مغز مبارکش فرو نشست فرمود: فزت و رب الکعبه : ((به خدای کعبه ، پیروز و رستگار و راحت شدم)).
کوتاه سخن اینکه ایمان به معاد از انسان ترسو و بی هدف ، آدم شجاع و با شهامت و هدفداری می آفریند که زندگیش مملو از حماسه ها و ایثارها و پاکی و تقوا است . 3 - دلائل عقلی معاد
گذشته از دلائل نقلی فراوانی که برای معاد در قرآن مجید آمده است و شامل صدها آیه در این زمینه می شود دلائل عقلی روشنی نیز بر این امر وجود دارد که به طور فشرده در اینجا قسمتی از آن یادآوری می شود:
الف - برهان حکمت - اگر زندگی این جهان را بدون جهان دیگر در نظر بگیریم پوچ و بی معنی خواهد بود، درست به این می ماند که زندگی دوران تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 480
جنیین را بدون زندگی این دنیا فرض کنیم .
اگر قانون خلقت این بود که تمام جنینها در لحظه تولد خفه می شدند و می مردند چقدر دوران جنینی بی مفهوم جلوه می کرد؟ همچنین اگر زندگی این جهان بریده از جهان دیگر تصور شود این سر در گمی وجود خواهد داشت .
زیرا چه لزومی دارد که ما هفتاد سال یا کمتر و بیشتر در این دنیا در میان مشکلات دست و پا زنیم ؟ مدتی خام و بیتجربه باشیم و تا پخته شود خامی

، عمر تمام است !
مدتی به دنبال تحصیل علم و دانش باشیم هنگامی که از نظر معلومات به جائی رسیدیم برف پیری بر سر ما نشسته !
تازه برای چه زندگی می کنیم ؟ خوردن مقداری غذا و پوشیدن چند دست لباس و خوابیدن و بیدار شدنهای مکرر و ادامه دادن این برنامه خسته کننده تکراری را دهها سال ؟!
آیا به راستی این آسمان گسترده ، این زمین پهناور و این همه مقدمات و مؤ خرات و اینهمه استادان و مربیان و اینهمه کتابخانه های بزرگ و این ریزه - کاریهائی که در آفرینش ما و سایر موجودات به کار رفته ، همه برای همان خوردن و نوشیدن و پوشیدن و زندگی مادی است ؟ اینجا است که آنها که معاد را قبول ندارند، اعتراف به پوچی این زندگی میکنند، و گروهی از آنها اقدام به خودکشی و نجات از این زندگی پوچ و بیمعنی را مجاز و یا مایه افتخار می شمرند!
چگونه ممکن است کسی به خداوند و حکمت بی پایان او ایمان داشته باشد و زندگی این جهان را بی آنکه مقدمهای برای زندگی جاویدان جهان دیگر باشد قابل توجه بشمرد؟.
قرآن مجید می گوید: افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا یرجعون
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 481
آیا گمان کردید بیهوده آفریده شدهاید و به سوی ما باز نمی گردید؟ (مؤ منین - 115) یعنی اگر بازگشت به سوی خدا نبود زندگی این جهان عبث و بیهوده بود.
آری در صورتی زندگی این دنیا مفهوم و معنی پیدا میکند و با حکمت خداوندی سازگار میشود که این جهان را مزرعهای برای جهان دیگر (الدنیا مزرعة الاخرة) و گذرگاهی برای آن عالم وسیع (الدنیا قنطرة) و کلاس تهیه و دانشگاهی برای جهان دیگر و تجارتخانهای برای آن سرا بدانیم ، همانگونه که امیر مؤ منان علی (علیهالسلام) در کلمات پرمحتوایش فرمود: ان الدنیا دار صدق لمن صدقها، و دار عافیة لمن فهم عنها، و دار غنی لمن تزو منها، و دار موعظة لمن اتعظ بها، مسجد احباء الله ، و مصلی ملائکة الله ، و مهبط وحی الله ، و متجر اولیاء الله : این دنیا جایگاه صدق و راستی است برای آنکس که با آن به راستی رفتار کند و خانه تندرستی است برای آنکس که از آن چیزی بفهمد، و سرای بی نیازی است برای آنکس که از آن توشه بر گیرد، و محل اندرز است ، برای آنکه از آن اندرز گیرد، مسجد دوستان خدا است ، نماز گاه فرشتگان پروردگار و محل نزول وحی الهی و تجارتخانه اولیاء حق است .
کوتاه سخن اینکه مطالعه و بررسی وضع این جهان به خوبی گواهی میدهد بر اینکه عالم دیگری پشت سر آن است و لقد علمتم النشا الاولی فلو لا

تذکرون : شما نشاه اولی و آفرینش خود را در این دنیا دیدید چرا متذکر نمیشوید که از پی آن جهان دیگری است ؟ (واقعه - 62).
ب - برهان عدالت - دقت در نظام هستی و قوانین آفرینش نشان میدهد که همه چیز آن حساب شده است .
در سازمان تن ما آنچنان نظام عادلانهای حکمفرما است که هر گاه کمترین تغییر و ناموزونی رخ میدهد سبب بیماری یا مرگ میشود، حرکات قلب ما، گردش تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 482
خون ما پردههای چشم ما و جزء جزء سلولهای تن ما مشمول همان نظام دقیق است که در کل عالم حکومت میکند و بالعدل قامت السموات و الارض : آسمانها و زمین به وسیله عدالت بر پا است آیا انسان میتواند یک وصله ناجور در این عالم پهناور باشد؟!
درست است که خداوند به انسان آزادی اراده و اختیار داده تا او را بیازماید و در سایه آن مسیر تکامل را طی کند، ولی اگر انسان از آزادی سوء استفاده کرد، چه میشود؟ اگر ظالمان و ستمگران ، گمراهان و گمراه کنندگان با سوء استفاده از این موهبت الهی به راه خود ادامه دادند عدل خداوند چه اقتضا می کند.
درست است که گروهی از بدکاران در این دنیا مجازات میشوند و به کیفر اعمال خود - یا لااقل قسمتی از آن - میرسند، اما مسلما چنان نیست که همه مجرمان ، همه کیفر خود را ببینند، و همه پاکان و نیکان به پاداش اعمال خود در این جهان برسند، آیا ممکن است این دو گروه در کفه عدالت پروردگار یکسان باشند؟ به گفته قرآن مجید ا فنجعل المسلمین کالمجرمین ما لکم کیف تحکمون : آیا کسانی را که در برابر قانون خدا به حق و عدالت تسلیمند همچون مجرمان قرار دهیم ، چگونه حکم میکنید؟ (قلم - 35 و 36).
و در جای دیگر میفرماید: ام نجعل المتقین کالفجار: آیا ممکن است پرهیزگاران را همچون فاجران قرار دهیم ؟ (ص - 28).
به هر حال تفاوت انسانها در اطاعت فرمان حق جای تردید نیست همانگونه که عدم کفایت دادگاه مکافات این جهان و محکمه وجدان و عکسالعملهای گناهان برای برقراری عدالت نیز به تنهائی کافی به نظر نمیرسد، بنا بر این باید قبول کرد که برای اجرای عدالت الهی لازم است محکمه و دادگاه عدل عامی باشد که سر سوزن کار نیک و بد در آنجا حساب شود و گرنه اصل عدالت تامین تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 483 نخواهد شد.
بنابراین باید پذیرفت که قبول عدل خدا مساوی است با قبول وجود معاد و رستاخیز، قرآن مجید می گوید و نضع الموازین القسط لیوم القیامه : ما ترازوهای عدالت را در روز قیامت بر پا میکنیم (انبیاء - 47).

و نیز میفرماید: و قضی بینهم بالقسط و هم لا یظلمون : در روز قیامت در میان آنها به عدالت حکم میشود و ظلم و ستمی بر آنها نخواهد شد (یونس - 54).
ج - برهان هدف
بر خلاف پندار مادیین ، در جهان بینی الهی ، برای آفرینش انسان هدفی بوده است که در تعبیرات فلسفی از آن به تکامل و در لسان قرآن و حدیث گاهی از آن به قرب به خدا و یا عبادت و بندگی تعبیر شده است و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون : من جن و انس را نیافریدم مگر به این منظور که مرا پرستش کنند (و در سایه عبادت و بندگی کامل شوند و به حریم قرب من راه یابند). (ذاریات - 56).
آیا اگر مرگ پایان همه چیز باشد این هدف بزرگ تامین میگردد؟ بدون شک پاسخ این سؤ ال منفی است .
باید جهانی بعد از این جهان باشد و خط تکامل انسان در آن ادامه یابد، و محصول این مزرعه را در آنجا درو کند، و حتی چنانکه در جای دیگر گفتهایم در جهان دیگر نیز این سیر ادامه یابد تا هدف نهائی تامین شده باشد.
خلاصه اینکه تامین هدف آفرینش بدون پذیرش معاد ممکن نیست ، و اگر ارتباط این زندگی را از جهان پس از مرگ قطع کنیم همه چیز شکل معما به خود میگیرد و پاسخی برای چراها نخواهیم داشت .
د - برهان نفی اختلاف
بی شک همه ما از اختلافاتی که در میان مکتبها تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 484
و مذهبها در این جهان وجود دارد رنج میبریم ، و همه آرزو میکنیم روزی این اختلافات بر چیده شود در حالی که همه قرائن نشان میدهد که این اختلافات در طبیعت زندگی این دنیا حلول کرده ، و حتی از دلائلی استفاده میشود که بعد از قیام حضرت مهدی (علیهالسلام) آن بر پا کننده حکومت واحد جهانی هر چند بسیاری از اختلافات حل خواهد شد ولی باز اختلاف مکتبها به کلی بر چیده نمیشود، و به گفته قرآن مجید یهود و نصارا تا دامنه قیامت به اختلافاتشان باقی خواهند ماند فاغرینا بینهم العداوة و البغضاء الی یوم القیامة (مائده - 14).
ولی خداوندی که همه چیز را به سوی وحدت میبرد سرانجام به اختلافات پایان خواهد داد، و چون با وجود پرده های ضخیم عالم ماده این امر بطور کامل در این دنیا امکان پذیر نیست ، میدانیم در جهان دیگری که عالم بروز و ظهور است سرانجام این مساله عملی خواهد شد، و حقائق آنچنان آفتابی میگردد که اختلاف مکتب و عقیده به کلی برچیده میشود.
جالب اینکه در آیات متعددی از قرآن مجید روی این مساله تکیه شده است ، در یک جا میفرماید: فالله یحکم بینهم یوم القیامة فیما کانوا فیه یختلفون :

خداوند در روز قیامت در میان آنها داوری میکند در آنچه با هم اختلاف داشتند (بقره - 113).
و در جای دیگر میفرماید: و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت بلی وعدا علیه حقا و لکن اکثر الناس لا یعلمون لیبین لهم الذی یختلفون فیه و لیعلم الذین کفروا انهم کانوا کاذبین : آنها سوگند مؤ کد یاد کردند که خداوند کسانی را که میمیرند هرگز زنده نمیکند، ولی چنین نیست این وعده قطعی خداست (که همه آنها را زنده کند) ولی اکثر مردم نمیدانند هدف این است که آنچه را در آن اختلاف داشتند برای آنها روشن سازد تا کسانی که منکر شدند بدانند دروغ میگفتند (نحل - 38 و 39).
تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 485
4 - قرآن و مساله معاد
بعد از مساله توحید که اساسیترین مساله در تعلیمات انبیاء است مساله معاد با ویژگیها و آثار تربیتی و فرهنگیش در درجه اول قرار دارد، لذا در بحثهای قرآنی بیشترین آیات را بعد از توحید و خداشناسی به خود اختصاص داده است . مباحث قرآنی معاد گاه به صورت استدلالهای منطقی است و گاه به صورت بحثهای خطابی و تلقینات مؤ ثر و کوبنده که گاه از شنیدن آن مو بر بدن انسان راست میشود، و لحن صادقانه کلام چنان است که همچون استدلالات در اعماق جان و روح انسان نفوذ میکند.
در بخش او، یعنی استدلالات منطقی ، قرآن بیشتر روی موضوع امکان معاد تکیه میکند، چرا که منکران غالبا آن را محال میپنداشتند، و معتقد بودند معاد آنهم به صورت معاد جسمانی که مستلزم بازگشت اجسام پوسیده و خاک شده به حیات و زندگی نوین است ، امکان پذیر نیست .
در این بخش ، قرآن از طرق کاملا گوناگون و متنوع وارد میشود، و طرقی که همه به یک جا ختم میگردد و آن مساله ((امکان عقلی معاد)) است .
گاه زندگی نخستین را در نظر انسان مجسم میکند، و در یک عبارت کوتاه و گویا و روشن می گوید: کما بدأ کم تعودون : ((همانگونه که شما را از آغاز آفرید باز میگردید)) (اعراف - 29).
گاه زندگی و مرگ گیاهان ، و رستاخیز آنها را که همه سال با چشم میبینیم مجسم کرده و در پایان آن می گوید: رستاخیز شما نیز همینگونه است : و نزلنا من السماء ماء مبارکا فانبتنا به جنات و حب الحصید... و احیینا به بلدة میتا کذلک الخروج : ((ما از آسمان آب پر برکتی فرستادیم و به وسیله آن باغهای سر سبز رویاندیم و دانههای درو شده ... و به وسیله آن سرزمین مردهای را زنده کردیم ، رستاخیز (شما) نیز همینگونه است))؟ (سوره ق - 9 - 11). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 486
در جای دیگر می گوید: و الله الذی ارسل الریاح فتثیر سحابا فسقناه الی بلد میت فاحیینا به الارض بعد موتها کذلک النشور: خداوند همان کسی

است که بادها را فرستاد تا ابرها را به حرکت در آورند و آن را به سوی سرزمین مرده راندیم و به وسیله آن زمین را بعد از مرگش حیات بخشیدیم ، رستاخیز نیز چنین است ! (فاطر - 9).
گاه مساله قدرت خداوند را در آفرینش آسمانها و زمین مطرح کرده می گوید: آیا نمیدانند خداوندی که آسمانها و زمین را آفرید و از آفرینش آنها خسته نشد قادر است که مردگان را زنده کند؟، آری او بر هر چیز تواناست : او لم یروا ان الله الذی خلق السموات و الارض و لم یعی بخلقهن بقادر علی ان یحیی الموتی بلی انه علی کل شی ء قدیر (احقاف - 33).
و گاه رستاخیز انرژیها و بیرون پریدن آتش از درون درخت سبز را به عنوان نمونهای از قدرت او، و قرار گرفتن آتش در دل آب ، مطرح کرده ، می گوید الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا: آن خدائی مردگانرا لباس حیات میپوشاند که از درخت سبز برای شما آتش آفرید! (یس - 80). گاه زندگی جنینی را در نظر انسان مجسم میسازد، و می گوید: ای مردم اگر در رستاخیز شک دارید فراموش نکنید که ما شما را از خاک آفریدیم ، سپس از نطفه ، و بعد از علقه (خون بسته شده) سپس از مضغه (پاره گوشتی همچون گوشت جویده شده) که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بیشکل ، هدف این است که ما برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم) و جنینهائی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم مادران نگاه میداریم ، سپس شما را به صورت طفلی به عالم دنیا میفرستیم : یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة مخلقة و غیر مخلقة لنبین لکم و نقر فی الارحام ما نشاء الی اجل مسمی ثم نخرجکم طفلا (حج - 5). تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 487
و بالاخره گاه شبح رستاخیز را در خوابهای طولانی - خوابهائی که برادر مرگ است بلکه از جهاتی خود مرگ باشد - مانند خواب سیصد و نه ساله اصحاب کهف نشان میدهد، و بعد از شرح جالب و زیبائی پیرامون خواب و بیداری آنها میفرماید: این چنین مردم را متوجه حال آنها کردیم تا بدانند وعده رستاخیز خداوند حق است و در قیام قیامت تردیدی نیست و کذلک اعثرنا علیهم لیعلموا ان وعد الله حق و ان الساعة لا ریب فیها (کهف - 21).
این شش راه مختلف است که در لابلای آیات قرآن برای بیان امکان معاد مطرح شده است .
علاوه بر این داستان مرغان چهارگانه ابراهیم (بقره - 260) و سرگذشت عزیر (بقره - 259) و داستان کشتهای از بنی اسرائیل (بقره - 73) که هر کدام یک نمونه تاریخی برای این مساله است شواهد و دلائل دیگری است

که قرآن در این زمینه ذکر میکند.
کوتاه سخن اینکه ترسیمی که قرآن مجید از معاد و چهرههای آن و مقدمات و نتائج آن دارد، و دلائل گویائی که در این زمینه مطرح کرده است به قدری زنده و قانع کننده است که هر کس کمترین بهرهای از وجدان بیدار داشته باشد تحت تاثیر عمیق آن قرار میگیرد.
به گفته بعضی : حدود یکهزار و دویست آیه از قرآن پیرامون معاد بحث میکند که اگر آنها جمع آوری و تفسیر شود خود کتاب قطوری خواهد شد و ما امیدواریم بعد از پایان نگارش این تفسیر هنگامی که به خواست خدا به ((بحث تفسیر موضوعی)) میپردازیم این مجموعه را در دسترس علاقمندان قرار دهیم .
5 - معاد جسمانی
منظور از معاد جسمانی این نیست که تنها جسم در جهان دیگر بازگشت

میکند، بلکه هدف این است که روح و جسم تواما مبعوث میشود، و به تعبیر دیگر بازگشت روح مسلم است ، گفتگو از بازگشت جسم است .
جمعی از فلاسفه پیشین تنها به معاد روحانی معتقد بودند، و جسم را مرکبی میدانستند که تنها در این جهان با انسان است ، و بعد از مرگ از آن بینیاز میشود، آن را رها میسازد و به عالم ارواح میشتابد.
ولی عقیده علمای بزرگ اسلام این است که معاد در هر دو جنبه روحانی و جسمانی صورت میگیرد، در اینجا بعضی مقید به خصوص جسم سابق نیستند، و می گویند: خداوند جسمی را در اختیار روح میگذارد، و چون شخصیت انسان به روح او است این جسم جسم او محسوب میشود!
در حالی که محققین معتقدند همان جسمی که خاک و متلاشی گشته ، به فرمان خدا جمع آوری میشود، و لباس حیات نوینی بر آن میپوشاند، و این عقیدهای است که از متون آیات قرآن مجید گرفته شده است .
شواهد معاد جسمانی در قرآن مجید آن قدر زیاد است که به طور یقین میتوان گفت : آنها که معاد را منحصر در روحانی میدانند کمترین مطالعهای در آیات فراوان معاد نکرده اند و گرنه جسمانی بودن معاد در آیات قرآن به قدری روشن است که جای هیچگونه تردید نیست .
همین آیاتی که در آخر سوره یس خواندیم به وضوح بیانگر این حقیقت است چرا که مرد عرب بیابانی تعجبش از این بود که این استخوان پوسیده را که در دست دارد چه کسی میتواند زنده کند؟
و قرآن با صراحت در پاسخ او می گوید: قل یحییها الذی انشاها اول مرة بگو همین استخوان پوسیده را خدائی که روز نخست آن را ابداع و ایجاد کرد زنده می کند)).
تمام تعجب مشرکان و مخالفت آنها در مساله معاد بر سر همین مطلب

بود که تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 489
چگونه وقتی ما خاک شدیم و خاکهای ما در زمین گم شد، دوباره لباس حیات در تن میکنیم ؟ و قالوا ء اذا ضللنا فی الارض ء انا لفی خلق جدید (الم سجده آیه 10).
آنها می گفتند: چگونه این مرد به شما وعده میدهد وقتی که مردید و خاک شدید بار دیگر به زندگی باز میگردید: ا یعدکم انکم اذا متم و کنتم ترابا و عظاما انکم مخرجون (مؤ منین آیه 35).
آنها به قدری از این مساله تعجب میکردند که اظهار آن را نشانه جنون و یا دروغ بر خدا میپنداشتند: قال الذین کفروا هل ندلکم علی رجل ینبئکم اذا مزقتم کل ممزق انکم لفی خلق جدید کافران گفتند مردی را به شما نشان دهیم که به شما خبر میدهد هنگامی که کاملا خاک و پراکنده شدید دیگر بار آفرینش جدیدی مییابید (سوره سبا آیه 7 و 8).
به همین دلیل عموما استدلالات قرآن در باره امکان معاد بر محور همین معاد جسمانی دور میزند، و بیانات ششگانهای که در فصل قبل گذشت همه شاهد و گواه این مدعا است .
بعلاوه قرآن کرارا خاطر نشان میکند که شما در قیامت از قبرها خارج میشوید (یس 51 - قمر 7) قبرها مربوط به معاد جسمانی است .
داستان مرغهای چهارگانه ابراهیم ، و همچنین داستان عزیر و زنده شدن او بعد از مرگ ، و ماجرای مقتول بنی اسرائیل که در بحثهای گذشته به آن اشاره کردیم همه با صراحت از معاد جسمانی سخن می گوید.
توصیفهای زیادی که قرآن مجید از مواهب مادی و معنوی بهشت کرده است همه نشان میدهد که معاد هم در مرحله جسم و هم در مرحله روح تحقق میپذیرد، و گرنه حور و قصور و انواع غذاهای بهشتی و لذائذ مادی در کنار مواهب معنوی معنی ندارد. تفسیر نمونه جلد 18 صفحه 490
به هر حال ممکن نیست کسی کمترین آگاهی از منطق و فرهنگ قرآن داشته باشد و معاد جسمانی را انکار کند، و به تعبیر دیگر انکار معاد جسمانی از نظر قرآن مساوی است با انکار اصل معاد!
علاوه بر این دلائل نقلی ، شواهد عقلی نیز در این زمینه وجود دارد که اگر بخواهیم وارد آن شویم سخن به درازا میکشد.
البته اعتقاد به معاد جسمانی پارهای از سؤ الات و اشکالات برمیانگیزد مانند شبهه آکل و ماکول که محققان اسلامی از آن پاسخ گفتهاند و ما شرح جامع و فشردهای در همین زمینه در ذیل آیه 260 سوره بقره آوردهایم .
6 - بهشت و دوزخ
بسیاری چنین میپندارند که عالم پس از مرگ کاملا شبیه این جهان است ، منتهی در شکلی کاملتر و جالبتر.

ولی قرائن زیادی در دست داریم که نشان میدهد فاصله زیادی از نظر کیفیت و کمیت میان این جهان و آن جهان است ، حتی اینکه اگر این فاصله را به تفاوت میان عالم کوچک جنین با این دنیای وسیع تشبیه میکنیم باز مقایسه کاملی به نظر نمی رسد.
طبق صریح بعضی از روایات در آنجا چیزهائی است که چشمی ندیده و گوشی نشنیده ، و حتی از فکر انسانی خطور نکرده است ، قرآن مجید می گوید: فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرية اعين : ((هیچ انسانی نمیداند چه چیزهائی که مایه روشنی چشم است برای او پنهان نگهداشته شده)) (سجده آیه 17).
نظامات حاکم بر آن جهان نیز با آنچه در این عالم حاکم است کاملا تفاوت دارد، در اینجا افراد به عنوان شهود در دادگاه حاضر میشوند ولی در آنجا

و پا و حتی پوست تن شهادت میدهد.
اليوم نختم على افواههم و تكلمنا ايديهم و تشهد ارجلهم بما كانوا يكسبون : (یس آیه 65) و قالوا لجلودهم لم شهدتم علينا قالوا انطقنا الله الذى انطق كل شى ء (فصلت آیه 21) به هر حال آنچه در باره جهان دیگر گفته شود تنها شبحی از دور در نظر ما مجسم میکند، و اصولا الفبای ما و فرهنگ فکری ما در این جهان قادر به توصیف حقیقی آن نیست ، و از اینجا به بسیاری از سؤ الات در زمینه بهشت و دوزخ و چگونگی نعمتها و عذابهایش پاسخ داده خواهد شد.
همینقدر میدانیم بهشت کانون انواع مواهب الهی اعم از مادی و معنوی است ، و دوزخ کانونی است از شدیدترین عذابها در هر دو جهت .
اما در مورد جزئیات این دو، قرآن اشاراتی دارد که ما به آن مؤ من هستیم اما تفصیل آنرا تا کسی نبیند نمیداند!
در زمینه وجود بهشت و دوزخ در حال حاضر و اینکه در کجا است بحث نسبتا مشروحی در جلد دوم ذیل آیه 133 سوره آل عمران (صفحه 92 به بعد داشته ایم).
و همچنین در زمینه پاداش و کیفر در عالم قیامت و مساءله ((تجسم اعمال)) و ((نامه اعمال)) در جلد دوم صفحه 378 (ذیل آیه 30 آل عمران) و جلد دوازدهم صفحه 455 (ذیل آیه 49 سوره کهف) بحثی داشته ایم .
علاوه بر همه اینها بحثهای مختلف دیگری ذیل آیات مناسب مخصوصا در سورههای اواخر قرآن به خواست خدا در مورد خصوصیات معاد خواهد آمد.
پروردگارا! در آن روز پر خوف و خطر، در آن رستاخیز بزرگ و دادگاه عدل ، ما را به لطفت امنیت و آرامش بخش !
خداوندا! اگر داوری بر معیار اعمال باشد دست ما تهی است ، با ترازوی

فضل و کرم حسنات ناچیز ما را بسنج ، و با رحمت و غفرانت بر سیئات ما پرده بیفکن .
بار الها! آنچنان کن که سرانجام کار هم تو از ما خشنود باشی و هم ما در پیشگاهت رستگار باشیم - آمین یا رب العالمین .
پایان جلد 18 تفسیر نمونه
هشتم رمضان المبارک 1404
18 3 1363

تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 1
سوره صافات
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده ، و 182 آیه دارد تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 3
بسم الله الرحمن الرحیم
محتوای سوره صافات
این سوره نیز به حکم آنکه از سوره های مکی است ویژگیهای کلی سوره های مکی را در بر دارد، و بیشتر از هر چیز روی اصول معارف و عقائد اسلامی در ناحیه مبدأ و معاد تکیه می کند، و ضمن تعبیرات قاطع و آیات کوتاه و کوبنده ، مشرکان را مورد شدیدترین سرزنشها قرار می دهد، و با دلائل روشن و گویا بطلان عقائد آنها را برملا می سازد.
به طور کلی محتوای این سوره در پنج بخش خلاصه می شود:
بخش اول : بحثی پیرامون گروههائی از ملائکه و فرشتگان خداوند، و در مقابل آنها گروهی از شیاطین سرکش و سرنوشت آنها مطرح می سازد.
بخش دوم : از کفار، و انکارشان نسبت به نبوت و معاد، و عاقبت کار آنها در قیامت سخن می گوید، و در همین رابطه بحث آنها را با یکدیگر در روز قیامت ، و انداختن گناه به گردن هم ، و گرفتاری تمام آنها در چنگال عذاب الهی ، و نیز بخشی از نعمتهای مهم بهشتی و لذات و زیبائیها و شادکامیهای بهشتیان را شرح می دهد.
بخش سوم : قسمتی از تاریخ انبیای بزرگی مانند نوح و ابراهیم و اسحاق و موسی و هارون و الیاس و لوط و یونس را به صورت فشرده و در عین حال بسیار مؤ ثر و نافذ بازگو می کند ولی در این میان بحث درباره ابراهیم قهرمان بت شکن ، و مواقف مختلف زندگی او مشروحتر آمده است ، و هدف اصلی آن است که بیانات گذشته با ذکر این شواهد عینی از تاریخ انبیاء به صورت تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 4
محسوس و ملموس مطرح گردد، و حقائق کلی عقلی در قالبهای حسی مجسم شود.
بخش چهارم : از یکی از انواع شرک که می توان آن را بدترین نوع شرک دانست - یعنی اعتقاد به رابطه خویشاوندی میان خداوند و جن و خداوند و فرشتگان بحث می کند، و در جمله های کوتاهی چنان این عقیده پوشالی را درهم می کوبد که کمترین بهائی برای آن باقی نمی ماند.
و سرانجام بخش پنجم که آخرین بخش این سوره است ، و در چند آیه

کوتاه مطرح شده ، پیروزی لشکر حق را بر لشکر کفر و شرک و نفاق ، و گرفتار شدن آنها را در چنگال عذاب الهی ، ضمن تنزیه و تقدیس پروردگار از نسبتهای ناروائی که مشرکان به او می دهند بیان می دارد و سوره را با حمد و ستایش پروردگار پایان می دهد.
فضیلت تلاوت سوره صافات
در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : من قرأ سورة صافات اعطی من الاجر عشر حسنات ، بعدد کل جن و شیطان ، و تباعدت عنه مردة الشیاطین ، و برء من الشرک ، و شهد له حافظاه یوم القیامة انه کان مؤ منا بالمرسلین : کسی که سوره صافات را بخواند به عدد هر جن و شیطانی ده حسنه به او داده می شود، و شیاطین متمرد از او فاصله می گیرند، و از شرک پاک می شود و دو فرشته ای که ماءمور حفظ او هستند در قیامت درباره او شهادت می دهند که به رسولان خداوند ایمان داشته است .
و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) چنین می خوانیم : من قرأ سورة صافات فی کل جمعة لم یزل محفوظا من کل آفة ، مدفوعا عنه کل بلیة فی حیاته الدنیا مرزوقا فی الدنیا باوسع ما یکون من الرزق ، و لم

فی ماله و لا ولده و لا بدنه بسوء من شیطان رجیم ، و لا جبار عنید، و ان مات فی یومه او لیلته بعثه الله شهیدا، و اماته شهیدا، و ادخله الجنة مع الشهداء فی درجة من الجنة :
کسی که سوره صافات را در هر روز جمعه بخواند از هر آفتی محفوظ می ماند، و هر بلائی در زندگی دنیا از او دفع می گردد، خداوند وسیعترین روزی را در اختیارش می گذارد، و او را در مال و فرزندان و بدن گرفتار زیانهای شیطان رجیم و گردنکشان عنود نمی سازد، و اگر در آن روز و شب از دنیا برود خداوند او را شهید مبعوث می کند، و شهید می میراند، و او را در بهشت با شهداء هم درجه می سازد.
با توجه به محتوای این سوره که در فصل نخست آمد و شرح آنرا خواهید خواند دلیل اینهمه ثوابهای عظیم برای تلاوت این سوره روشن می شود زیرا می دانیم هدف از تلاوت اندیشه و سپس اعتقاد و بعد از آن عمل است ، و بدون شک کسی که تلاوت این سوره را با این کیفیت انجام دهد هم از شر شیاطین محفوظ خواهد ماند، هم از شرک پاک می گردد و هم با داشتن اعتقاد صحیح و محکم و اعمال صالح و پند آموختن از سرگذشت انبیاء و اقوام پیشین در زمره شهیدان قرار خواهد گرفت .
ضمنا نامگذاری این سوره به نام صافات به مناسبت آیه اول آن است .

آیه 1 - 5

آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
وَ الصَّفَّتِ صفًّا(1)
فَالزَّجِرَتِ زَجْراً(2)
فَالتَّلِیَتِ ذِکْراً(3)
إِنَّ إِلَهَکمْ لَوَحِدٌ(4)
رَّب السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ مَا بَیْنهُمَا وَ رَب الْمَشرِقِ(5)
ترجمه :
به نام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - سوگند به آنها که صف کشیده اند (و صفوف خود را منظم ساخته اند).
2 - همانها که قویا نهی می کنند (و باز می دارند).
3 - و آنها که پی درپی ذکر (الهی) را تلاوت می کنند.
4 - که معبود شما مسلما یکتاست .
5 - پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست و پروردگار مشرقها!
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 7
تفسیر:
فرشتگانی که آماده انجام ماءموریتند
این سوره نخستین سوره از قرآن مجید است که اولین آیات آن با سوگندها شروع می شود سوگندهائی پر معنا و اندیشه انگیز، سوگندهائی که فکر انسان را همراه خود به جوانب مختلف این جهان می کشاند، و آمادگی برای پذیرش حقایق می دهد.
درست است که خداوند از همه راستگویان راستگوتر است ، و نیازی به سوگند ندارد، بعلاوه سوگند اگر برای مؤ منان باشد که آنها بدون سوگند تسلیمند، و اگر برای منکران باشد که آنها اعتقادی به سوگندهای الهی ندارند.
ولی توجه به دو نکته مشکل سوگند را در تمام آیات قرآن که از این به بعد گهگاه با آن سر و کار داریم حل خواهد کرد.
نخست اینکه : همیشه سوگند به امور پر ارزش و مهم یاد می کنند، بنابراین سوگندهای قرآن دلیل بر عظمت و اهمیت اموری است که به آنها سوگند یاد شده ، و همین امر سبب اندیشه هر چه بیشتر در مقسم به یعنی چیزی که سوگند به آن یاد شده می گردد، اندیشه ای که انسان را به حقایق تازه آشنا می سازد.
دیگر اینکه سوگند همیشه برای تاءکید است ، و دلیل بر این است که اموری که برای آن سوگند یاد شده از امور کاملا جدی و مؤ کد است .
از این گذشته هرگاه گوینده ، سخن خود را قاطعانه بیان کند از نظر روانی در قلب شنونده بیشتر اثر می گذارد مؤ منان را قوی تر، و منکران را

نرمتر می سازد.
به هر حال در آغاز این سوره به نام سه گروه برخورد می کنیم که به آنها سوگند یاد شده است . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 8
نخست می فرماید: قسم به آنها که صف کشیده اند و صفوف خود را منظم ساخته اند! (و الصافات صفا).
همانها که قویا نهی می کنند و باز می دارند (فالزاجرات زجرا).
و آنها که پی درپی تلاوت ذکر می کنند (فالتالیات ذکرا).
این گروههای سه گانه کیانند؟ و این توصیفات درباره چه کسانی است ؟ و هدف نهائی از آن چیست ؟ مفسران در اینجا سخن بسیار گفته اند، اما معروف و مشهور آن است که اینها اوصافی است برای گروههائی از فرشتگان .
گروههائی که برای انجام فرمان الهی در عالم هستی به صف ایستاده و آماده فرمانند.
گروههائی از فرشتگان که انسانها را از معاصی و گناه باز می دارند، و وسوسه های شیاطین را در قلوب آنها خنثی می کنند، و یا مامور ابرهای آسمانند و آنها را به هر سو می رانند و آماده آبیاری سرزمینهای خشک می کنند.
و بالاخره گروه هائی از فرشتگان که آیات کتب آسمانی را به هنگام نزول وحی بر پیامبران می خوانند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 9
قابل توجه اینکه : صافات جمع صافه است که آن نیز به نوبه خود مفهوم جمعی دارد، و اشاره به گروهی است که صف کشیده اند، بنابراین صافات بیانگر صفوف متعدد است .
و ((زاجرات)) از ماده ((زجر)) به معنی راندن چیزی با صدا و فریاد است ، سپس در معنی گسترده تری به کار رفته که هر گونه طرد و منع را شامل می شود.
بنابراین زاجرات به معنی گروههائی است که به منع و طرد و زجر دیگران می پردازند.
و تالیات از ماده تلاوت جمع تالی است ، و به معنی گروههائی است که اقدام به تلاوت چیزی می کنند.
و با توجه به وسعت و گستردگی مفاهیم این الفاظ جای تعجب نیست که مفسران تفسیرهای گوناگونی برای آن ذکر کرده اند که در عین حال تضادی با هم ندارد، و ممکن است همه آنها در مفهوم این آیات جمع باشد، و مثلا منظور از صافات تمام صفوف فرشتگانی است که آماده اجرای اوامر الهی در عالم آفرینش هستند، و نیز فرشتگانی است که ماءمور نزول وحی بر پیامبران در عالم تشریعند، و همچنین صفوف رزمندگان و مجاهدان راه خدا و یا صفوف نمازگزاران و عبادت کنندگان . تفسیر نمونه

هر چند قرآئن نشان می دهد که بیشتر مراد از آن فرشتگان است ، و در بعضی از روایات نیز به آن اشاره شده است .
همچنین مانعی ندارد که زجرات هم شامل فرشتگانی شود که وسوسه های شیاطین را از قلوب انسانها دور می کنند، و هم انسانهائی که به فریضه نهی از منکر می پردازند و هم .
و تالیات اشاره به تمام فرشتگان و جماعتهائی از مؤ منان باشد که آیات الهی و ذکر خدا را پی درپی تلاوت می کنند.
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که ظاهر آیات به مقتضای عطف این سه جمله بر یکدیگر با فاء این است که این سه گروه پشت سر یکدیگر قرار دارند، آیا این ترتیب از نظر انجام وظیفه است ؟ یا بر حسب مقام ؟ یا هر دو معنی ؟
پیدا است صف کشیدن و آماده شدن در مرحله نخست قرار دارد، سپس طرد کردن موانع از سر راه ، و بعد از آن بیان دستورات و اجرای آنها.
از سوی دیگر آنها که آماده اجرای فرمان می شوند مقامی دارند، و آنها که موانع را طرد می کنند مقامی برتر، و آنها که فرمانها را می خوانند و به اجراء در می آورند از همه بلند مقامترند.
به هر حال سوگند پروردگار به همه این گروهها حاکی از عظمت مقام آنها در پیشگاه او است ، و ضمنا الهام کننده این حقیقت است که رهروان راه حق نیز برای رسیدن به مقصود باید از این سه مرحله بگذرند:
نخست صفوف خود را منظم سازند، و هر گروه در صف خود قرار گیرد.
سپس به طرد موانع از سر راه ، و رفع مزاحمات با فریاد بلند، همان فریادی که در مفهوم زجر نهفته شده است ، بپردازند، و بعد از آن آیات الهی و فرمانهای پروردگار را بر قلوب آماده پی درپی بخوانند و در مقام تحقق بخشیدن به محتوای آن برآیند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 11
مجاهدان راه حق نیز راهی جز گذشتن از این سه مرحله ندارند، همانگونه که علما و دانشمندان راستین در تلاشهای جمعی خود نیز باید از همین برنامه الهام گیرند.
و قابل توجه اینکه بعضی از مفسران آیات را به مجاهدان و بعضی به علماء تفسیر کرده اند، ولی محدود ساختن مفهوم آیات به این دو گروه بعید به نظر می رسد اما عمومیت آیات بعید نیست ، و اگر هم آن را مخصوص فرشتگان بدانیم باز دیگران می توانند در زندگی خود از برنامه این فرشتگان الهام بگیرند.
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نیز در نخستین خطبه نهج البلاغه ، آنجا که سخن از فرشتگان می گوید و آنها را به گروههای مختلفی تقسیم می کند، می فرماید: و صافون لا یتزایلون ، و مسبحون لا یسامون ، لا یغشاهم

نوم العیون ، و لا سهو العقول ، و لا فترة الابدان ، و لا غفلة النسیان ، و منهم امناء علی وحیه ، و السنة الی رسله :
گروهی از آنان در صفوفی که از هم پراکنده نمی شود قرار دارند، همواره تسبیح می گویند و خسته نمی شوند، هیچگاه خواب چشمانشان را نمی پوشاند، و عقولشان گرفتار سهو و نسیان نمی گردد، سستی بدن دامان آنها را نمی گیرد، و غفلت نسیان بر آنان عارض نمی شود، و گروهی از آنان امنای وحی اویند، و زبانهایش به سوی پیامبران .
آخرین سخن درباره این آیات سه گانه اینکه : بعضی معتقدند سوگند در این آیات به ذات پاک خدا یاد شده ، و کلمه رب در همه اینها در تقدیر است ، و در معنی چنین بوده : و رب الصافات صفا و رب الزاجرات زجرا و رب التالیات ذکرا: سوگند به پروردگار گروههائی که صف می کشند و صفوف خود را منظم تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 12
می سازند، و سوگند به پروردگار آنها که طرد و زجر می کنند، و سوگند به پروردگار آنها که ذکر خدا را پی درپی تلاوت می نمایند.
کسانی که آیات را چنین تفسیر کرده اند گویا چنین می پندارند که چون به بندگان دستور داده شده به غیر خدا قسم یاد نکنند پس خدا نیز به غیر ذات خود قسم یاد نمی کند، به علاوه قسم باید به امر مهمی باشد و مهم ذات پاک او است .
اما آنها از این نکته غفلت دارند که حساب خدا از بندگانش جدا است ، او برای توجه دادن انسانها به آیات آفاقی و انفسی و نشانه های قدرتش در زمین و آسمان ، پیوسته به موجودات مختلف سوگند یاد می کند، تا آنها را به تفکر در این آیات وادارد، و از این راه او را بشناسند.
از این گذشته در آیاتی از قرآن مجید - مانند آیات سوره والشمس - سوگند به موجودات جهان در کنار سوگند به ذات پاکش قرار گرفته ، و در آنجا تقدیر گرفتن چیزی ممکن نیست ، می فرماید: و السماء و ما بنیها و الارض و ما طحاها و نفس و ما سواها: سوگند به آسمان و کسی که آسمان را بنا کرده ، سوگند به زمین و آنکس که زمین را گسترده ، و سوگند به روح و جان آدمی و آنکس که آن را منظم ساخته است .
به هر حال ظاهر آیات مورد بحث سوگند به این گروههای سه گانه است و تقدیر گرفتن چیزی خلاف ظاهر است ، و بدون دلیل نمی توان آن را پذیرفت .
اکنون ببینیم این سوگندهای پر محتوا سوگند به صفوف فرشتگان و انسانها برای چه منظوری بوده است ؟
آیه بعد این مطلب را روشن ساخته می گوید: معبود شما مسلما یکتا است تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 13
(ان الهکم لواحد).

سوگند به آن مقدساتی که گفته شد که بتها همه بر بادند، و هیچگونه شریک و شبیه و نظیری برای پروردگار نیست .
سپس می افزاید: همان پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو قرار دارد، و پروردگار مشرقها! (رب السماوات و الارض و ما بینهما و رب المشارق).
در اینجا دو سؤ ال پیش می آید:
1 - بعد از ذکر آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو قرار گرفته دیگر چه نیازی به ذکر مشارق (مشرقها) می باشد که این نیز جزئی از آن است .
پاسخ این سؤ ال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه : مشارق خواه اشاره به مشرقها و خاستگاههای خورشید در ایام سال بوده باشد، و یا مشرقهای ستارگان مختلف آسمان ، همه دارای نظم و برنامه خاصی است که نظام آنها علاوه بر نظام آسمانها و زمین قدرت و علم بی پایان آفریننده و مدبر آنها است .
خورشید آسمان در هر روز از سال از نقطه ای غیر از نقطه روز قبل و بعد طلوع می کند، و فاصله این نقاط با یکدیگر آنقدر منظم و دقیق است که حتی یکهزارم ثانیه کم و زیاد نمی شود، و هزاران هزار سال است که نظم مشارق شمس برقرار می باشد.
در طلوع و غروب ستارگان دیگر نیز همین نظام حکمفرما است .
بعلاوه اگر خورشید این مسیر تدریجی را در طول سال نمی پیمود، فصول چهارگانه و برکات مختلفی که از آن حاصل می شود عاید ما نمی گشت ، و این خود نشانه دیگری بر عظمت و تدبیر او است .
از این گذشته یکی دیگر از معانی مشارق این است که زمین به خاطر

کروی بودن هر نقطه ای از آن نسبت به نقطه دیگر مشرق یا مغرب محسوب می شود، و به این ترتیب آیه فوق ما را به کرویت زمین و مشرقها و مغربهای آن توجه می دهد (اراده هر دو معنی از آیه نیز بی مانع است).
2 - سؤ ال دیگر اینکه : چرا در مقابل مشارق سخن از مغارب به میان نیامده همانگونه که در آیه 40 سوره معارج آمده است : فلا اقسم برب المشارق و المغارب : سوگند به پروردگار مشرقها و مغربها!
پاسخ این است که گاه بخشی از کلام را به قرینه بخش دیگر حذف می کنند، و گاه هر دو را با هم می آورند، و در اینجا ذکر مشارق قرینه ای است بر مغارب و این تنوع در بیان از فنون فصاحت محسوب می شود.
و به گفته بعضی از مفسران این نکته نیز قابل توجه است که ذکر مشارق متناسب با طلوع وحی است که به وسیله فرشتگان تالیات ذکرا بر قلب پاک پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل گردید. الصافات

تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 15
آیه 6 - 10
آیه و ترجمه
إِنَّا زَيَّنَّا السمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ(6)
وَ حِفْظاً مِّن كلِّ شيْطنٍ مَّارِدٍ(7)
لا يَسمَّعُونَ إِلى الْمَلا الاَعْلى وَ يُقْذَفُونَ مِن كلِّ جَانِبٍ(8)
دُحُوراً وَ لهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ(9)
إِلا مَنْ خَطِف الخْطفَةَ فَأَتْبَعَهُ شهَابٌ ثَاقِبٌ(10)
ترجمه :
6 - ما آسمان پائین را با ستارگان تزیین کردیم .
7 - و آن را از هر شیطان خبیثی حفظ نمودیم .
8 - آنها نمی توانند به (سخنان) فرشتگان عالم بالا گوش فرا دهند (و هرگاه چنین بخواهند) از هر سو هدف تیرها قرار می گیرند!
9 - آنها به شدت به عقب رانده می شوند، و برای آنان عذاب دائم است .
10 - مگر آنها که در لحظه ای کوتاه برای استراق سمع به آسمان نزدیک شوند که شهاب ثاقب آنها را تعقیب می کند!
تفسیر:
پاسداری آسمان از نفوذ شیاطین !
در آیات گذشته سخن از صفوف مختلف فرشتگان الهی بود که ماموریتهای بزرگی بر عهده دارند، و در آیات مورد بحث از نقطه مقابل آنها، یعنی گروههای تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 16
شیاطین و سرنوشت آنها، سخن می گوید، و می تواند مقدمه ای باشد برای ابطال اعتقاد جمعی از مشرکان که شیاطین و جن را معبود خود قرار می دادند، و در ضمن درسی از توحید در لابلای آن نهفته است .
نخست می گوید: ما آسمان نزدیک (آسمان پائین) را به زینت ستارگان تزیین کرده ایم (انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب).
به راستی یک نگاه به صفحه آسمان در شبهای تاریک و پر ستاره ، چنان منظره زیبائی در نظر انسان مجسم می سازد که او را مسحور و مفتون خویش سازد.
گوئی با زبان بی زبانی با ما سخن می گویند، و رازهای آفرینش را بازگو می کنند گوئی همه شاعرند و زیباترین غزلهای عشقی و عرفانی را پی درپی می سرایند.
چشمک زدنهای آنها بیانگر رازهائی است که جز در میان عاشق و معشوق وجود ندارد.
به راستی منظره ستارگان آسمان آنقدر زیبا است که هرگز چشم از دیدن آن خسته نمی شود، بلکه خستگی را از تمام وجود انسان بیرون می کند

(هر چند این مسائل در عصر و زمان ما برای شهرنشینانی که در دود کارخانه ها غوطه ورند، و طبعا آسمانی تاریک و سیاه دارند چندان مفهوم نیست ، ولی روستانشینان هنوز می توانند ناظر این گفته قرآنی یعنی تزیین آسمان با ستارگان درخشان باشند.
جالب اینکه می گوید: آسمان پائین را با کواکب تزیین کردیم در حالی که فرضیه ای که در آن زمان بر افکار و دانشمندان حاکم بود می گفت فقط آسمان بالا آسمان ستارگان ثوابت است (آسمان هشتم طبق فرضیه بطلمیوس). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 17
ولی چنانکه می دانیم بطلان این فرضیه اثبات شده و عدم پیروی قرآن از فرضیه نادرست مشهور آن زمان خود معجزه زنده ای از این کتاب آسمانی است (دقت کنید).
نکته جالب دیگر اینکه از نظر علم امروز مسلم است که چشمک زدن زیبای ستارگان به خاطر قشر هوائی است که اطراف زمین را فرا گرفته ، و آنها را به این کار وا می دارد، و این با تعبیر السماء الدنیا (آسمان پائین) بسیار مناسب است ، اما در بیرون جو زمین ، ستارگان خیره خیره نگاه می کنند و فاقد تلؤ لؤ هستند.
در آیه بعد به محفوظ بودن صحنه آسمان از نفوذ شیاطین اشاره کرده می گوید: ما آن را از هر شیطان خبیث و عاری از خیر و نیکی حفظ کردیم (و حفظا من کل شیطان مارد).
((مارد)) از ماده مرد (بر وزن سرد) در اصل به معنی سرزمین بلندی است که خالی از هرگونه گیاه باشد، به درختی که از برگ برهنه شود نیز امرد گویند، و به همین مناسبت بر نوجوانی که مو در صورتش نروئیده این کلمه اطلاق می شود، و در اینجا منظور از مارد کسی است که عاری از هرگونه خیر و برکت و به تعبیر خودمان بی همه چیز باشد.
می دانیم یکی از طرق حفظ آسمان از صعود شیاطین به وسیله گروهی از ستارگان است که شهب نامیده می شود که در آیات بعد به آن اشاره خواهد شد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 18
سپس می افزاید: آنها نمی توانند به سخنان فرشتگان عالم بالا گوش فرا دهند، و اسرار غیب را از آنها نشنوند، و هرگاه بخواهند دست به چنین کاری زنند از هر سو هدف تیرهای شهاب قرار می گیرند! (لا سیسمعون الی الملا الا علی و یقذفون من کل جانب).
آری آنها به شدت به عقب رانده می شوند، و از صحنه آسمان طرد می گردند، و برای آنها عذاب دائم است (دحورا و لهم عذاب واصب).
لا یسمعون (که به معنی لا یتسمعون است) مفهومش این است که آنها می خواهند اخبار ملا اعلی را بشنوند اما به آنها اجازه داده نمی شود.
ملا اعلی به معنی فرشتگان عالم بالا است ، زیرا ملا در اصل به جماعت و

گروهی گفته می شود که بر نظر واحدی اتفاق دارند و چشم دیگران را با این هماهنگی و وحدت پر می کنند، و اشراف و اعیان و اطرافیان مراکز قدرت را نیز ملا می گویند زیرا که وضع ظاهری آنها چشم پرکن است ، ولی هنگامی که توصیف به اعلی می شود اشاره به ملائکه کرام و فرشتگان والامقام حق است .
یقذفون از ماده قذف به معنی پرتاب کردن و تیر انداختن به مکان دور است ، و منظور در اینجا طرد شیاطین به وسیله شهب می باشد که بعدا به شرح و تفسیر آن خواهیم پرداخت ، و این نشان می دهد که خداوند حتی به آنها اجازه نمی دهد به قلمرو ملا اعلی نزدیک شوند.
دحورا از ماده دحر (بر وزن دهر) به معنی راندن و دور ساختن است ، و واصب در اصل به معنی بیماریهای مزمن است ، ولی به طور کلی به معنی دائم و مستمر و گاه به معنی خالص نیز آمده است . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 19
در اینجا اشاره به این است که نه تنها شیاطین از نزدیک شدن به عرصه آسمان منع و طرد می شوند بلکه سرانجام گرفتار عذاب دائم نیز می گردند.
در آخرین آیه مورد بحث به گروهی از شیاطین سرکش و جسور اشاره می کند که قصد صعود به عرصه بلند آسمان می کنند، می فرماید: مگر آنها که در لحظات کوتاهی به عرصه آسمان برای استراق سمع نزدیک شوند که شهاب ثاقب آنها را تعقیب می کند و می سوزاند! (الا من خطف الخطفة فاتبعه شهاب ثاقب).
خطفة یعنی چیزی را به سرعت ربودن .
شهاب در اصل به معنی شعله ای است که از آتش افروخته زبانه می کشد، و به شعله های آتشینی که در آسمان به صورت خط ممتد دیده می شود نیز می گویند.
می دانیم اینها ستاره نیستند، بلکه شبیه ستارگانند، قطعات سنگهای کوچکی هستند که در فضا پراکنده اند، و هنگامی که در حوزه جاذبه زمین قرار گیرند به سوی زمین جذب شوند، و بر اثر سرعت و شدت برخورد آنها با هوای اطراف زمین مشتعل و برافروخته می شوند.
ثاقب به معنی نافذ و سوراخ کننده است ، گوئی بر اثر نور شدید صفحه چشم را سوراخ کرده و به درون چشم انسان نفوذ می کند، و در اینجا اشاره به این است که به هر موجودی اصابت کند آنرا سوراخ کرده و آتش می زند.
به این ترتیب دو گونه مانع در برابر نفوذ شیاطین به صحنه آسمانها وجود دارد:
مانع اول قذف و طرد از هر جانب است که ظاهرا آن نیز بوسیله شهب

صورت می گیرد.
مانع دوم عبارت از نوع خاصی از شهاب است که شهاب ثاقب نام دارد، و در انتظار آنها است که گاه و بی گاه خود را به ملاء اعلی برای استراق سمع تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 20
نزدیک می کنند، و مورد اصابت آن قرار می گیرند.
نظیر همین معنی در آیه 17 و 18 سوره حجر آمده است آنجا که می گوید و حفظناها من کل شیطان رجیم الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبین : ما بروج آسمانی را از هر شیطان مطرودی حفظ می کنیم ، مگر آنها که استراق سمع کنند که شهاب مبین آنان را تعقیب می کند (می راند و می سوزاند) نظیر همین تعبیر در سوره ملک آیه 5 نیز آمده است : و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح و جعلناها رجوما للشیاطین : ما آسمان پائین را به وسیله چراغهائی تزیین کردیم و (قسمتی از) آنها را برای طرد شیاطین قرار دادیم .
توضیح و تکمیل
در این که آیا باید ظواهر این الفاظ را حفظ کرد یا قرائنی در کار است که باید آنها را بر خلاف ظاهر تفسیر کنیم ، و از قبیل تمثیل و تشبیه و کنایه بدانیم ؟ در میان مفسران نظرهای مختلفی وجود دارد.
بعضی ظاهر این آیات را بر همان معانی که در بدو امر به نظر می رسد حفظ کرده اند و گفته اند: در آسمانهای نزدیک و دور دست گروههائی از فرشتگان ساکنند و اخبار حوادث این جهان پیش از آنکه در زمین صورت گیرد در آنجا منعکس است .
گروهی از شیاطین می خواهند به آسمانها صعود کنند و با استراق سمع چیزی از آن اخبار را بدانند، و به کاهنان یعنی عوامل مربوط خود در میان انسانها منتقل سازند، اینجا است که شهابها که همانند ستاره های متحرک و کشیده ای هستند به سوی آنها پرتاب می شود، و آنها را به عقب می راند، یا نابود می کند.
آنها می گویند: ممکن است ما دقیقا مفاهیم این تعبیرات را امروز درک نکنیم اما موظف هستیم ظواهر آنها را حفظ کرده و اطلاع بیشتر را به آینده واگذاریم . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 21
این تفسیر را مرحوم طبرسی در مجمع البیان و آلوسی در روح المعانی و سید قطب در فی ظلال و بعضی دیگر انتخاب کرده اند.
در حالی که بعضی دیگر عقیده دارند آیات فوق شبیه آیاتی است که از لوح و قلم و عرش و کرسی سخن می گوید، و از قبیل تمثیل و کنایه است .
آنها معتقدند این آیات از قبیل تشبیه معقول به محسوس است ، و مصداق آیه 43 سوره عنکبوت می باشد که می فرماید و تلک الامثال نضربها للناس و ما یعقلها الا العالمون : اینها مثلهائی است که برای مردم می زنیم و جز

عالمان آن را درک نمی کنند!
آنها سپس افزوده اند: منظور از آسمانهائی که فرشتگان ساکن آن هستند عوالم ملکوت است که افقش برتر از این عالم حسی است ، و منظور از نزدیک شدن شیاطین به آسمان و استراق سمع و طرد شدن آنها به وسیله شهب این است که این شیاطین هرگاه به خواهند به عالم فرشتگان نزدیک شوند تا از اسرار خلقت و حوادث آینده با خبر گردند به وسیله نور ملکوت که طاقت تحمل آن را ندارد طرد می شوند، و به واسطه حق ، اباطیل آنها نفی می گردد، ذکر این ماجرا به دنبال بحث از گروههای فرشتگان را در آغاز این سوره مؤ ید این معنی می شمرند.
این احتمال نیز وجود دارد که سماء در اینجا کنایه از آسمان ایمان و معنویت است که همواره شیاطین تلاش می کنند به این محدود راه بیابند، و از طریق وسوسه در دل مؤ منان راستین نفوذ کنند اما پیامبران الهی و امامان معصوم (علیهم السلام) و پیروان خط فکری و عملی آنها با شهاب ثاقب علم و تقوی بر آنها هجوم می برند و آنها را از نزدیک شدن به این آسمان منع می کنند.
ما این تفسیر را فقط به عنوان یک احتمال در اینجا می آوریم و قرائن
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 22
و شواهدی برای آن در جلد یازدهم ذیل آیه 18 سوره حجر ذکر کرده ایم (برای توضیح بیشتر در مورد این قرائن به صفحات 40 - 51 جلد یازدهم مراجعه فرمائید).
این سه تفسیر متفاوت در معنی این آیات قرآن مجید و آیات مشابه آن بود. الصافات
آیه 11 - 15
آیه و ترجمه
فَاستَفْتِهِمْ أَ هُمْ أَشدُّ خَلْقاً أَم مَّنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَهُم مِّن طِينٍ لازِبِ(11)
بَلْ عَجِبْتَ وَ يَسخَرُونَ(12)
وَ إِذَا ذُكِّرُوا لا يَذْكُرُونَ(13)
وَ إِذَا رَأَوْا ءَايَةً يَستَسخِرُونَ(14)
وَ قَالُوا إِنْ هَذَا إِلا سِحْرٌ مُّبِينٌ(15)
ترجمه :
11 - از آنها بپرس : آیا آفرینش (و معاد) آنان سختتر است یا آفرینش فرشتگان (و آسمانها و زمین) ما آنها را از گل چسبنده ای آفریدیم .
12 - تو از انکار آنها تعجب می کنی ، ولی آنها مسخره می کنند!
13 - و هنگامی که به آنها تذکر داده شود هرگز متذکر نمی شوند.
14 - و هنگامی که معجزه ای را ببینند دیگران را نیز به استهزا دعوت می کنند!

15 - و می گویند این فقط سحر آشکاری است . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 23
تفسیر:
آنها که هرگز حق را پذیرا نمی شوند
این آیات همچنان مساءله رستاخیز و مخالفت منکران لجوج را تعقیب می کند و به دنبال بحث گذشته از قدرت خداوند و خالق آسمان و زمین بر همه چیز می فرماید از آنها بپرس آیا آفرینش و معاد آنها سختتر است یا آفرینش فرشتگان و آسمانها و زمین ؟! (فاستفتهم اهم اشد خلقا ام من خلقنا).
آری ما آنها را از موضوع ساده ای از گل چسبنده آفریده ایم ! (انا خلقنا هم من طین لازب).
گویا مشرکان که منکر معاد بودند بعد از شنیدن آیات گذشته در مورد آفرینش آسمان و زمین و فرشتگان اظهار داشتند، آفرینش ما از آن مهمتر است .
قرآن در پاسخ آنها می گوید: آفرینش انسانها در مقابل آفرینش زمین و آسمان پهناور و فرشتگانی که در این عوالم هستند چیز مهمی نیست ، چرا که مبدء آفرینش انسان یک مشت خاک چسبنده بیش نبوده است .
استفتهم از ماده استفتاء در اصل به معنی مطالبه اخبار جدید است ، و اینکه به نوجوان فتی گفته می شود نیز به خاطر تازگی جسم و روح او است .
این تعبیر اشاره به این است که اگر به راستی آنها آفرینش خود را مهمتر و محکمتر از آفرینش آسمان و فرشتگان می دانند مطلب جدید و بی سابقه ای می گویند.
واژه لازب به گفته بعضی در اصل لازم بوده که میم آن تبدیل به ب شده است و اکنون به همین صورت استعمال می شود، و در هر حال به معنی گل هائی است که ملازم یکدیگر یعنی چسبنده اند زیرا مبدأ آفرینش انسان نخست تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 24
خاک بود سپس با آب آمیخته شد، کم کم به صورت لجن بدبوئی درآمد، و بعد به صورت گل چسبنده ای شد (و با این بیان جمع میان تعبیرات گوناگون در آیات قرآن مجید می شود).
سپس می افزاید: تو از انکار آنها نسبت به معاد تعجب می کنی ولی آنها معاد را مسخره می کنند (بل عجبت و یسخرون).
تو آنقدر با قلب پاکت مساءله را واضح می بینی که از انکار آن در شگفتی فرو می روی ، و اما این ناپاک دلان آنقدر آن را محال می شمرند که به استهزا بر می خیزند.
عامل این زشتکاریها تنها نادانی و جهل نیست ، بلکه لجاجت و عناد است ،

لذا هنگامی که به آنها یادآوری شود - یادآوری دلائل معاد و مجازات الهی - هرگز متذکر نمی گردند و همچنان به راه خویش ادامه می دهند (و اذا ذکروا لا یذکرون).
حتی از این بالاتر هرگاه معجزه ای از معجزات تو را ببینند نه تنها به سخریه و استهزاء می پردازند بلکه دیگران را نیز به مسخره کردن وامی دارند! (و اذا رأ وا آیة یستسخرون).
و می گویند این فقط سحر آشکاری است و نه چیز دیگر! (و قالوا ان هذا الا سحر مبین).
تعبیر آنها به هذا (این) به منظور تحقیر و بی ارزش نشان دادن معجزات و آیات الهی است ، و تعبیر به سحر به خاطر این بوده است که از یک سو
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 25
اعمال خارق العاده پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قابل انکار نبود، و از سوی دیگر نمی خواستند به عنوان یک معجزه در برابر آن تسلیم شوند، تنها واژه ای که می توانسته شیطنت آنها را منعکس کند و هوسهای آنها را ارضا نماید همین واژه سحر بوده است ، که در عین حال اعتراف دشمن را به نفوذ عجیب و فوق العاده قرآن و معجزات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نشان می دهد.
نکته ها:
1 - جمله یستسخرون به عقیده جمعی از مفسران به معنی یسخرون (مسخره می کنند) آمده و در میان این دو تعبیر فرقی نیست ، در حالی که بعضی دیگر برای این دو معنی متفاوتی قائلند: یستسخرون را به خاطر مفهومی که در باب استفعال نهفته شده به معنی دعوت کردن دیگران به سخریه نمودن دانسته اند، اشاره به اینکه نه تنها خودشان آیات الهی را به باد استهزاء می گرفتند بلکه تلاش و کوشش داشتند که دیگران نیز این کار را انجام دهند تا مساءله به شکل عمومی در جامعه درآید.
بعضی تفاوت این دو را در تاءکید بیشتری می دانند که از جمله یستسخرون استفاده می شود.
و بعضی این جمله را به عنوان اعتقاد به سخریه بودن چیزی تفسیر کرده اند، یعنی آنها بر اثر انحراف شدید به راستی معتقد بودند که این معجزات سخریه ای بیش نیست ! ولی معنی دوم از همه مناسبتر به نظر می رسد.
2 - بعضی از مفسران شان نزولی برای آیه فوق نیز آورده اند که خلاصه اش این است : پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یکی از مشرکان را به نام رکانه در یکی از کوههای تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 26
اطراف مکه در حالی که تنها بود ملاقات کرد رکانه با اینکه از نیرومندترین و قوی ترین مردم مکه بود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) او را بر زمین فرو کوفت تا به او نشان دهد که از نیروی اعجاز برخوردار است ،

چرا که از طرق عادی پیروزی حریف مسلم بود، سپس بعضی از معجزات دیگر خود را به او نشان داد که آن نیز برای هدایت او به تنهائی کافی بود، ولی او نه تنها ایمان نیاورد بلکه به مکه آمد و صدا زد یا بنی هاشم ساحروا بصاحبکم اهل الارض : ای بنی هاشم ! دوست شما آنقدر در سحر نیرومند است که می توانید به وسیله او با تمام ساحران روی زمین مقابله کنید آیات فوق درباره او و مانند او نازل گردید. الصافات
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 27
آیه 16 - 23
آیه و ترجمه
أَ ءِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَاباً وَ عِظماً أَ ءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ(16)
أَ وَ ءَابَاؤُنَا الاَوَّلُونَ(17)
قُلْ نَعَمْ وَ أَنتُمْ دَخِرُونَ(18)
فَإِنَّمَا هِىَ زَجْرَةٌ وَحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنظرُونَ(19)
وَ قَالُوا يَوَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ(20)
هَذَا يَوْمُ الْفَصلِ الَّذِى كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ(21)
* احْشرُوا الَّذِينَ ظلَمُوا وَ أَزْوَجَهُمْ وَ مَا كانُوا يَعْبُدُونَ(22)
مِن دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلى صِرَطِ الْجَحِيمِ(23)
ترجمه :
16 - آنها می گویند آیا هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان شدیم بار دیگر برانگیخته خواهیم شد!
17 - یا پدران نخستین ما (باز می گردند)؟
18 - بگو آری ، همه شما زنده می شوید، در حالی که خوار و کوچک خواهید بود.
19 - تنها یک صیحه عظیم واقع می شود ناگهان همه (از قبرها بر می خیزند و) نگاه می کنند.
20 - و می گویند: ای وای بر ما این روز جزا است . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 28
21 - (آری) این همان روز جدائی است که شما آن را تکذیب می کردید (جدای حق از باطل).
22 - (در این هنگام به فرشتگان دستور داده می شود) ظالمان و همردیفان آنها و آنچه را می پرستیدند ...
23 - (آری آنچه را) جز خدا می پرستیدند جمع کنید و به سوی راه دوزخ هدایتشان نمائید.
تفسیر:
آیا ما و پدرانمان زنده می شویم ؟
این آیات نیز همچنان گفتگوهای منکران معاد و پاسخ به آنها را ادامه می

دهد.
نخستین آیه استبعاد منکران رستاخیز را به این صورت منعکس می کند: آنها می گفتند: آیا هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان شدیم بار دیگر برانگیخته خواهیم شد؟! (ءاذا متنا و کنا ترابا و عظاما ءانا لمبعوثون .
و از این بالاتر اینکه آیا پدران نخستین ما نیز برانگیخته می شوند؟! (او آبائنا الاولون).
همانها که جز مشتی استخوان پوسیده ، یا خاکهای پراکنده وجودشان باقی نمانده است ، چه کسی می تواند این اجزای متفرق را جمع کند؟ و چه کسی می تواند لباس حیات بر آنان بپوشاند.
اما این کوردلان فراموش کرده بودند که روز نخست همه خاک بودند، و از خاک آفریده شدند، اگر در قدرت خدا شک داشتند باید بدانند خداوند یک بار قدرت خود را به اینها نشان داده بود، و اگر در قابلیت خاک مردد بودند، آنهم تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 29
یک بار به ثبوت رسیده بود، بعلاوه آفرینش آسمانها و زمین با آن همه عظمت جای تردید در قدرت بی پایان حق برای کسی باقی نمی گذارد.
قابل توجه اینکه آنها گفته های خود را در مقام انکار با انواع تاکیدها مؤ کد می ساختند (چرا که جمله ءانا لمبعوثون هم جمله اسمیه است ، و هم ان و لام که هر کدام برای تاءکید می باشد در آن به کار رفته) و این به دلیل جهل و لجاجت آنها بود.
این نکته نیز قابل دقت است که تراب (خاک) در آیه فوق بر عظام (استخوانها) مقدم داشته شده ، این امر ممکن است اشاره به یکی از سه نکته باشد:
نخست اینکه گر چه انسان بعد از مرگ ابتداء به صورت استخوان و بعد خاک در می آید ولی چون بازگشت خاک به حیات عجیبتر است مقدم ذکر شده .
دیگر اینکه هنگامی که بدن مردگان متلاشی می شود نخست گوشتها تبدیل به خاک می گردد و در کنار استخوانها قرار می گیرد، بنابراین در آن واحد هم خاک است و هم استخوان .
و دیگر اینکه تراب اشاره به جسدهای نیاکان دور است و عظام اشاره به بدنهای پدران است که هنوز کاملا تبدیل به خاک نشده است .
سپس قرآن به کوبنده ترین پاسخها در برابر آنها پرداخته ، به پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می فرماید به آنها بگو: آری همه شما، و نیاکانتان مبعوث می شوید در حالی که ذلیل و خوار و کوچک خواهید بود؟! (قل نعم و انتم داخرون). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 30
گمان می کنید زنده کردن شما و همه پیشینیان برای خداوند قادر و توانا کار مشکلی است ، و عمل مهم سنگینی می باشد؟ نه تنها یک صیحه و

بانگ عظیم از ناحیه مامور پروردگار زده می شود، ناگهان همه از قبرها بر می خیزند، و جان می گیرند و با چشم خود صحنه محشر را که تا آنروز تکذیب می کردند نگاه می کنند! (فانما هی زجرة واحدة فاذا هم ینظرون).
زجرة از ماده زجر چنانکه قبلا هم اشاره کردیم گاه به معنی طرد است ، و گاه به معنی فریاد، و در اینجا منظور معنی دوم است ، و اشاره به نفخه دوم و صیحه ثانی اسرافیل می باشد که شرح پیرامون آن را به خواست خدا ذیل آیات سوره زمر خواهد آمد.
جمله ینظرون (نگاه می کنند) اشاره به نگاه کردن خیره خیره آنها به عرصه محشر یا نگاه کردن به عنوان انتظار عذاب است و در هر صورت منظور این است که نه تنها زنده می شوند بلکه درک و دید خود را با همان یک صیحه باز می یابند!
تعبیر به زجرة واحدة با توجه به محتوای این دو کلمه اشاره به سرعت و ناگهانی بودن رستاخیز و سهولت آن در برابر قدرت خدا است که با یک فریاد آمرانه فرشته رستاخیز همه چیز روبراه می شود!
اینجا است که ناله این مشرکان مغرور و خیره سر که نشانه ضعف و زبونی و بیچارگی آنها است بر می خیزد، و می گویند ای وای بر ما این روز جزا است ! (و قالوا یا ویلنا هذا یوم الدین).
آری هنگامی که چشمشان به دادگاه عدل الهی ، و شهود و قضات این دادگاه ، و علائم و نشانه های مجازات می افتد بی اختیار ناله و فریاد سر می دهند تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 31
و با تمام وجود اعتراف به حقانیت رستاخیز می کنند، اعترافی که نمی تواند هیچ مشکلی را برای آنها حل کند، و یا کمترین تخفیف در مجازات آنها ایجاد نماید.
اینجا است که از ناحیه خداوند یا فرشتگان او به آنها خطاب می شود آری امروز همان روز جدائی است که شما آن را تکذیب می کردید جدائی حق از باطل ، جدائی صفوف بدکاران از نیکوکاران ، و روز داوری پروردگار بزرگ (هذا یوم الفصل الذی کنتم به تکذبون).
نظیر همین تعبیر در آیات دیگر قرآن به چشم می خورد که از روز قیامت به یوم الفصل یا روز جدائی تعبیر شده ، چه تعبیر عجیب و گویا و وحشتناکی ؟!
قابل توجه اینکه کافران که در قیامت درباره آن روز سخن می گویند تعبیر به روز جزا می کنند (یا ویلنا هذا یوم الدین).
ولی خداوند به عنوان یوم الفصل از آن یاد می نماید (هذا یوم الفصل).
این تفاوت تعبیر ممکن است از این نظر باشد که مجرمان تنها به کیفر و مجازات خود می اندیشند، ولی خداوند به معنی گسترده تری اشاره می کند که مساءله مجازات یکی از ابعاد آن است و آن اینکه روز قیامت روز

جدائیها است ، آری روز جدائی صفوف زشتکاران از نیکوکاران چنانکه در سوره یس آیه 59 آمده است و امتازوا الیوم ایها المجرمون : ای مجرمان از دیگران جدا شوید که اینجا دار دنیا نیست که بدکاران خود را در صف بندگان خدا جا زنند و چه دردناک است که آنها مشاهده می کنند بستگان و فرزندان با ایمانشان از آنها جدا می شوند و راه بهشت پیش می گیرند.
بعلاوه آنروز روز جدائی حق از باطل است ، مکتبها و خطوط متضاد و برنامه های تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 32
راستین و دروغین همچون عالم دنیا بهم آمیخته نیست ، باید هر کدام در جایگاه خویش قرار گیرد.
و از همه گذشته آن روز، روز فصل به معنی روز داوری است ، و خداوند عالم و عادل در مقام قضاوت دقیق ترین حکم را درباره بندگانش صادر می کند، و اینجا است که رسوائی همه جانبه برای مشرکان فراهم می شود.
کوتاه سخن اینکه طبیعت این دنیا آمیزش و اختلاط حق و باطل است ، در حالی که طبیعت رستاخیز طبیعت جدائی این دو از یکدیگر می باشد، و به همین دلیل یکی از نامهای قیامت در قرآن مجید که بارها تکرار شده یوم الفصل است اصولا در روزی که همه نهانها آشکار می شود جدائی صفوف اجتناب ناپذیر است .
سپس خداوند به فرشتگانی که مامور کوچ دادن مجرمان به دوزخند فرمان می دهد: ظالمان و همردیفان آنها و آنچه را می پرستیدند جمع آوری کنید (احشروا الذین ظلموا و ازواجهم و ما کانوا یعبدون).
آری آنچه را جز خدا می پرستیدند حرکت دهید و به سوی دوزخ هدایتشان کنید! (من دون الله فاهدوهم الی صراط الجحیم)
احشروا از ماده حشر به گفته راغب در مفردات به معنی خارج کردن گروهی از مقر خود و گسیل داشتن آنها به میدان جنگ و مانند آن است .
این واژه در بسیاری از موارد به معنی جمع کردن نیز آمده است .
به هر حال این سخن یا از ناحیه خداوند است ، و یا از سوی گروهی از فرشتگان به گروه دیگری که مامور گردآوری و حرکت دادن مجرمان به دوزخند، و نتیجه یکی است .
ازواج در اینجا یا اشاره به همسران مجرم و بت پرست آنها است ، تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 33
و یا همفکران و همکاران و همشکلان آنها، زیرا این کلمه به هر دو معنی آمده است ، چنانکه در سوره واقعه آیه 7 می خوانیم و کنتم ازواجا ثلاثه : شما روز قیامت به سه گروه تقسیم می شوید.
بنابراین مشرکان ، با مشرکان ، و بدکاران و تاریک دلان ، با اشباه و نظائر خود در صفوفی به سوی جهنم گسیل می شوند.

و یا اینکه منظور شیاطینی است که هم شکل و هم عمل آنها بودند.
در عین حال این معانی سه گانه با هم منافاتی ندارد و ممکن است در مفهوم آیه جمع باشد.
جمله ما کانوا یعبدون اشاره به معبودهای مشرکان اعم از بتها و شیاطین و انسانهای جباری همچون فراعنه و نمرودان است ، و تعبیر به به ما کانوا یعبدون (چیزهائی را که می پرستیدند) ممکن است به خاطر این باشد که اغلب معبودهای آنها موجودات بیجان و غیر عاقل بوده ، و این تعبیر به اصطلاح به خاطر تغلیب است .
جحیم به معنی دوزخ از ماده جحمه (بر وزن ضربه) به معنی شدت برافروختگی آتش گرفته شده است .
جالب اینکه تعبیر می کند آنها را به صراط جحیم هدایت کنید، چه عبارت عجیبی ؟ یک روز به سوی صراط مستقیم هدایت شدند ولی پذیرا نگشتند، اما امروز باید به صراط جحیم هدایت شوند و مجبورند بپذیرند! این سرزنشی است گرانبار که اعماق روح آنها را می سوزاند. الصافات
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 34
آیه 24 - 32
آیه و ترجمه
وَ قِفُوهُمْ إِنهُم مَّسئُولُونَ(24)
مَا لَكمْ لا تَنَاصرُونَ(25)
بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُستَسلِمُونَ(26)
وَ أَقْبَلَ بَعْضهُمْ عَلى بَعْضٍ يَتَساءَلُونَ(27)
قَالُوا إِنَّكُمْ كُنتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ(28)
قَالُوا بَل لَّمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ(29)
وَ مَا كانَ لَنَا عَلَيْكم مِّن سلْطنٍ بَلْ كُنتُمْ قَوْماً طغِينَ(30)
فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائقُونَ(31)
فَأَغْوَيْنَكُمْ إِنَّا كُنَّا غَوِينَ(32)
ترجمه :
24 - آنها را متوقف سازید که باید بازپرسی شوند.
25 - شما چرا از هم یاری نمی طلبید. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 35
26 - ولی آنها در آن روز تسلیم قدرت خداوندند.
27 - (و در اینحال) آنها رو به یکدیگر کرده و از هم سؤ ال می کنند ...
28 - گروهی می گویند: (شما رهبران گمراه ما) از طریق خیرخواهی و نیکی وارد شدید (اما جز مکر و فریب چیزی در کارتان نبود).
29 - (آنها در جواب) می گویند: شما خودتان اهل ایمان نبودید (تقصیر ما چیست)؟
30 - ما هیچگونه سلطه ای بر شما نداشتیم ، بلکه شما خود قومی

طغیانگر بودید!
31 - اکنون فرمان خدا بر همه ما مسلم شده ، و همگی از عذاب او می چشیم .
32 - (آری) ما شما را گمراه کردیم همانگونه که خود گمراه بودیم .
تفسیر:
گفتگوی رهبران و پیروان گمراه در دوزخ
بطوری که در آیات گذشته دانستیم فرشتگان مجازات ظالمان و همفکران آنها را به ضمیمه بتها و معبودان دروغین یکجا کوچ می دهند و به سوی جاده جهنم هدایت می کنند.
در ادامه این سخن قرآن می گوید: در این هنگام خطاب صادر می شود آنها را متوقف سازید چون باید مورد بازپرسی قرار گیرند (و قفوهم انهم مسئولون).
آری آنها باید متوقف گردند و به سؤ الات مختلف پاسخ گویند.
اما از آنها پیرامون چه چیز سؤ ال می شود؟
بعضی گفته اند از بدعتهائی که گذارده اند.
بعضی دیگر گفته اند: از اعمال زشت و خطاهایشان . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 36
بعضی افزوده اند: از توحید و لا اله الا الله .
بعضی گفته اند از نعمتها: از جوانی ، تندرستی ، عمر، مال و مانند اینها.
و در روایت معروفی که از طرق اهل سنت و شیعه نقل شده آمده است که از ولایت علی (علیه السلام) سؤ ال می شود.
البته این تفاسیر با هم منافاتی ندارد، چرا که در آن روز از همه چیز سؤ ال می شود، از عقائد، از توحید، و ولایت ، از گفتار و کردار، و از نعمتها و مواهبی که خدا در اختیار انسان گذارده است .
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که چگونه نخست آنها را به سوی راه دوزخ می برند و سپس آنها را برای بازپرسی متوقف می سازند؟
آیا نباید بازپرسی و دادرسی مقدم بر این کار صورت گیرد؟
این سؤ ال را از دو طریق می توان پاسخ گفت :
نخست اینکه جهنمی بودن این گروه بر همه واضح است ، حتی بر خودشان ، و بازپرسی و سؤ ال برای این است که حد و حدود و میزان جرمشان را برای آنها روشن سازد.
دیگر اینکه این سؤ الها برای داوری نیست ، بلکه یکنوع سرزنش و مجازات روانی می باشد.
البته اینها همه در صورتی است که سؤ الات مربوط به آنچه در بالا آوردیم بوده باشد اما اگر مربوط به آیه بعد باشد که از آنها سؤ ال می شود چرا به یاری هم بر نمی خیزند در اینصورت هیچ مشکلی در آیه باقی نمی ماند،

ولی این تفسیر با روایات متعددی که در این زمینه وارد شده سازگار نیست مگر اینکه این سؤ ال تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 37
نیز جزئی از سؤ الات مختلفی می باشد که از آنها صورت می گیرد (دقت کنید).
به هر حال این دوزخیان بینوا هنگامی که به مسیر جهنم هدایت می شوند دستشان از همه جا بریده و کوتاه می گردد، به آنها گفته می شود شما که در دنیا در مشکلات به هم پناه می بردید، و از یکدیگر کمک می گرفتید چرا در اینجا از هم یاری نمی طلبید؟! (ما لکم لا تناصرون)
آری تمام تکیه گاههائی که در دنیا برای خود می پنداشتید همه در اینجا ویران گشته است ، نه از یکدیگر می توانید کمک بگیرید، و نه معبودهایتان به یاری شما می شتابند، که آنها خود نیز بیچاره و گرفتارند.
می گویند ابوجهل روز بدر صدا زد نحن جمیع منتصر: ما همگی به یاری هم بر مسلمانان پیروز خواهیم شد که قرآن مجید سخن او را در آیه 44 سوره قمر بازگو کرده است ام یقولون نحن جمیع منتصر ولی در قیامت از ابوجهل ها و ابوجهل صفتان سؤ ال می شود چرا به یاری هم قیام نمی کنید؟ اما آنها پاسخی برای این سؤ ال ندارند و جز سکوت ذلت بار کاری انجام نمی دهند.
در آیه بعد می افزاید: بلکه آنها در آن روز در برابر فرمان خدا تسلیم و خاضعند و هیچگونه قدرت اظهار وجود تا چه رسد به مخالفت ندارند (بل هم الیوم مستسلمون).
اینجا است که آنها به سرزنش یکدیگر بر می خیزند و هر یک اصرار دارد
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 38
گناه خویش را به گردن دیگری بیندازد، دنباله روان رؤ ساء و پیشوایان خود را مقصر می شمرند، و پیشوایان پیروان خود را، چنانکه در آیه بعد می گوید: آنها رو به سوی یکدیگر می کنند و یکدیگر را مورد سؤ ال قرار می دهند (و اقبل بعضهم علی بعض یتسائلون).
پیروان گمراه به پیشوایان گمراه کننده خود می گویند: شما شیطان صفتان از طریق نصیحت و خیرخواهی و دلسوزی و به عنوان هدایت و راهنمائی به سراغ ما می آمدید اما جز مکر و فریب چیزی در کار شما نبود! (قالوا انکم کنتم تاتوننا عن الیمین).
ما که به حکم فطرت طالب نیکیها و پاکیها و سعادتها بودیم دعوت شما را لبیک گفتیم ، بیخبر از اینکه در پشت این چهره خیرخواهانه چهره دیوسیرتی نهفته است که ما را به پرتگاه بدبختی می کشاند، آری تمام گناهان ما به گردن شما است ، ما جز حسن نیت و پاکدلی سرمایه ای نداشتیم و شما دیو سیرتان دروغگو نیز جز فریب و نیرنگ چیزی در بساط نداشتید!.
واژه یمین که به معنی دست راست یا سمت راست است در میان عرب

گاهی کنایه از خیر و برکت و نصیحت می آید، و اصولا عربها آنچه را از طرف راست به آنها می رسید به فال نیک می گرفتند، لذا بسیاری از مفسران جمله کنتم تاتوننا عن الیمین : را همانگونه که در بالا آوردیم تفسیر به اظهار خیرخواهی و نصیحت کرده اند.
به هر حال این یک فرهنگ عمومی است که عضو راست و طرف راست را شریف ، و چپ را غیر شریف می شمرند، و همین سبب شده که یمین در نیکیها و خیرات به کار رود.
جمعی از مفسران در اینجا تفسیر دیگری ذکر کرده اند و گفته اند منظور
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 39
این است که شما با اتکاء بر قدرت به سراغ ما می آمدید زیرا معمولا سمت راست قویتر است ، به همین دلیل غالب مردم کارهای مهم را با دست راست انجام می دهند لذا این تعبیر کنایه از قدرت شده است .
تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند که به دو تفسیر بالا باز می گردد ولی بدون شک تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.
به هر حال پیشوایان آنها نیز سکوت نخواهند کرد و در پاسخ می گویند: شما خودتان اهل ایمان نبودید! (قالوا بل لم تکونوا مؤ منین).
اگر مزاج شما آماده انحراف نبود، اگر شما خود طالب شر و شیطنت نبودید، کجا به سراغ ما می آمدید؟ چرا به دعوت انبیا و نیکان و پاکان پاسخ نگفتید؟ و همینکه ما یک اشارت کردیم با سر دویدید؟ پس معلوم می شود عیب در خود شما است ، بروید و خودتان را ملامت کنید و هر چه لعن و نفرین دارید بر خود بفرستید!
دلیل ما روشن است ما هیچگونه سلطه ای بر شما نداشتیم و زور و اجباری در کار نبود! (و ما کان لنا علیکم من سلطان)
بلکه خود شما قومی طغیانگر و متجاوز بودید و خلق و خوی ستمگری شما باعث بدبختیتان شد (بل کنتم قوما طاغین).
و چه دردناک است که انسان ببیند رهبر و پیشوای او که یک عمر دل به او بسته بود موجبات بدبختی او را فراهم کرده سپس اینگونه از او بیزاری می جوید و تمام گناه را به گردن او می اندازد و خویش را به کلی تبرئه می کند؟!
حقیقت این است که هر کدام از این دو گروه از جهتی راست می گویند، نه اینها بی گناهند و نه آنها، از آنها اغواگری و شیطنت بود و از اینها اغواپذیری و تسلیم ! تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 40
لذا این گفتگوها به جائی نمی رسد، و سرانجام این پیشوایان گمراه به این واقعیت اعتراف می کنند و می گویند: به همین دلیل فرمان پروردگار ما بر همه ما تثبیت شده و حکم عذاب درباره همه صادر گردیده ، و همگی از عذاب او خواهیم چشید (فحق علینا قول ربنا انا لذائقون).

شما طاغی بودید و سرنوشت طغیانگران همین است ، و ما هم گمراه و گمراه کننده .
ما شما را گمراه کردیم همانگونه که خود گمراه بودیم (فاغویناکم انا کنا غاوین).
بنابراین چه جای تعجب که همگی در این مصائب و عذابها شریک باشیم ؟
نکته ها:
1 - از ولایت علی (علیه السلام) نیز سؤ ال می شود
به طوری که قبلا هم اشاره کردیم روایات متعددی در منابع شیعه و اهل سنت در تفسیر آیه و قفوهم انهم مسئولون وارد شده که نشان می دهد از جمله مسائلی که آن روز از مجرمان می شود ولایت امیر مؤ منان علی (علیه السلام) است .
شیخ طوسی در امالی از انس بن مالک از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل می کند: اذا کان یوم القیامه و نصب الصراط علی جهنم لم یجز علیه الا من معه جواز فیه ولایة علی بن ابیطالب ، و ذلک قوله تعالی : و قفوهم انهم مسئولون یعنی عن ولایة علی بن ابیطالب (علیه السلام): هنگامی که روز قیامت می شود و صراط بر روی جهنم نصب می گردد هیچکس نمی تواند از روی آن تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 41
عبور کند مگر اینکه جوازی در دست داشته باشد که در آن ولایت علی (علیه السلام) باشد و این همان است که خداوند می گوید: و قفوهم انهم مسئولون .
در بسیاری از کتب اهل سنت نیز تفسیر این آیه به سؤ ال شدن از ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام)، از ابن عباس و ابو سعید خدری ، از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است ، از جمله کسانی که این حدیث را نقل کرده اند این دانشمندان هستند:
ابن حجر هیثمی در صواعق المحرقه (صفحه 147).
عبد الرزاق حنبلی (طبق نقل کشف الغمه صفحه 92).
علامه سبط ابن جوزی در تذکره (صفحه 21).
آلوسی در روح المعانی ذیل آیه مورد بحث .
ابو نعیم اصفهانی (طبق نقل کفایة الخصال صفحه 360).
و گروهی دیگر.
البته همانگونه که بارها گفته ایم این گونه روایات مفهوم گسترده آیات را محدود نمی سازد، بلکه در حقیقت مصداقهای روشن آیات را منعکس می کند، بنابراین هیچ مانعی ندارد که سؤ ال از همه عقائد شود، ولی از آنجا که مساءله ولایت موقعیت خاصی در بحث عقائد دارد بالخصوص روی آن تکیه شده است .
این نکته نیز شایان توجه است که ولایت به معنی یک دوستی ساده و یا

اعتقاد خشک نیست ، بلکه هدف قبول رهبری علی (علیه السلام) در مسائل اعتقادی و عملی و اخلاقی و اجتماعی بعد از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، مسائلی که نمونه هائی از آن در خطبه های غرای نهج البلاغه و کلمات منقول از آن حضرت (علیه السلام) منعکس است ، تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 42
مسائلی که ایمان به آن و هماهنگ ساختن اعمال با آنها وسیله مؤ ثری برای خروج از صف دوزخیان و قرار گرفتن در صراط مستقیم پروردگار است .
2 - پیشوایان و پیروان گمراه ! در آیات فوق و آیات دیگر قرآن مجید اشاراتی پر معنی به مخاصمه رهبران و پیروان گمراه در روز قیامت یا در جهنم آمده است .
این هشداری است آموزنده به همه کسانی که عقل و دین خود را در اختیار رهبران گمراه می گذارند.
در آن روز گر چه هر کدام سعی می کنند از دیگری برائت جویند، و حتی گناه خود را به گردن او بیندازند، ولی با این حال هیچ کدام قادر به اثبات بی گناهی خویش نیستند.
در آیات بالا دیدیم که پیشوایان اغواگر به تابعین خود صریحا می گویند: عامل نفوذ ما در شما همان روح طغیانگری شما بود بل کنتم قوما غاوین .
این طغیانگری زمینه های تاثر پذیری شما را در برابر اغواگری ما فراهم ساخت ، و ما توانستیم انحرافاتی را که داشتیم از این طریق به شما منتقل کنیم فاغویناکم انا کنا غاوین .
توجه به معنی دقیق اغوا که از ماده غی است مطلب را روشنتر می سازد زیرا غی به گفته راغب در مفردات به معنی جهلی است که از اعتقاد فاسد سرچشمه می گیرد، این پیشوایان گمراه از حقایق هستی و زندگی بیخبر ماندند، و این جهل و اعتقاد فاسد را به پیروان خود که روح طغیان در برابر فرمان خدا داشتند منتقل نمودند.
و به همین دلیل در آنجا اعتراف می کنند که هم خودشان مستحق عذابند و هم پیروانشان فحق علینا قول ربنا انا لذائقون مخصوصا تکیه روی کلمه
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 43
رب پر معنی است یعنی کار انسان بجائی می رسد که خداوندی که مالک و مربی او است و جز خیر و سعادت او را نمی خواهد او را مشمول مجازات دردناک خویش قرار می دهد، و البته این نیز از شؤ ن ربوبیت او است .
به هر حال آن روز به راستی یوم الحسرة است ، روزی است که هم پیشوایان گمراه کننده ، و هم پیروان گمراهشان از برنامه های خود نادم می شوند اما چه فایده که راهی برای بازگشت نیست . الصافات

تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 44
آیه 33 - 40
آیه و ترجمه
فَإِنهُمْ یَوْمَئذٍ فی الْعَذَابِ مُشترِکُونَ(33)
إِنَّا کَذَلِک نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِینَ(34)
إِنهُمْ کانُوا إِذَا قِیلَ لهُمْ لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ یَستَکْبرُونَ(35)
وَ یَقُولُونَ أَ ئنَّا لَتَارِکُوا ءَالِهَتِنَا لِشاعِرٍ مجْنُونِ(36)
بَلْ جَاءَ بِالحُقِّ وَ صدَّقَ الْمُرْسلِینَ(37)
إِنَّکمْ لَذَائقُوا الْعَذَابِ الاَلِیمِ(38)
وَ مَا تجْزَوْنَ إِلا مَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ(39)
إِلا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ(40)
ترجمه :
33 - همه آنها (پیشوایان و پیروان گمراه) در آن روز در عذاب الهی مشترکند.
34 - (آری) ما اینگونه با مجرمان رفتار می کنیم .
35 - چرا که وقتی به آنها لا اله الا الله گفته می شد استکبار می کردند.
36 - و پیوسته می گفتند: آیا ما خدایان خود را به خاطر شاعر دیوانه ای رها کنیم ؟!
37 - چنین نیست ، او حق آورده ، و پیامبران پیشین را تصدیق کرده است .
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 45
38 - اما شما (مستکبران کوردل) به طور مسلم عذاب دردناک (الهی) را خواهید چشید.
39 - و جز به اعمالی که انجام می دادید جزا داده نمی شوید.
40 - جز بندگان مخلص پروردگار (که از همه این مجازاتها برکنارند).
تفسیر:
سرنوشت این پیشوایان و آن پیروان
به دنبال بیان مخاصمه پیروان و پیشوایان گمراه در قیامت در کنار دوزخ که در آیات گذشته آمد، در آیات مورد بحث سرنوشت هر دو گروه را یکجا بیان کرده ، و عوامل بدبختی آنها را شرح می دهد که هم بیان درد است و هم ذکر درمان .
نخست می فرماید: همه آنها در آن روز، تابع و متبوع ، پیرو و پیشوا، در عذاب الهی مشترکند (فانهم یومئذ فی العذاب مشترکون).
البته اشتراک آنها در اصل عذاب مانع تفاوتها و اختلاف درکات آنها در دوزخ و عذاب الهی نیست ، چرا که مسلما کسی که مایه انحراف هزاران انسان شده است هرگز در مجازات همسان یک فرد عادی گمراه نخواهد بود.
این آیه در حقیقت شبیه آیه 48 سوره غافر است که مستکبران خودخواه

به مستضعفین در عقائد بعد از محاجه و مخاصمه می گویند: ما همگی در دوزخیم چرا که خداوند میان بندگانش حکمی عادلانه کرده است : قال الذین استکبروا انا کل فیها ان الله قد حکم بین العباد و این منافاتی با آیه 13 سوره عنکبوت ندارد که می فرماید: و لیحملن اثقالهم و اثقالا مع اثقالهم : آنها در قیامت هم بارهای سنگین خود را بر دوش می کشند و هم بارهای دیگری را اضافه بر بارهای سنگین خویش که بر اثر اغوا و اضلال دیگران و تشویق به گناه و بدعت گذاردن حاصل شده است . سپس برای تاءکید بیشتر می افزاید: ما اینگونه با مجرمان رفتار می کنیم (انا کذلک نفعل بالمجرمین). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 46
این سنت همیشگی ما است ، سنتی که از قانون عدالت نشات گرفته است .
و بعد به بیان ریشه اصلی بدبختی آنها پرداخته می گوید: آنها چنان بودند که وقتی کلمه توحید و لا اله الا الله به آنان گفته می شد استکبار می کردند (انهم کانوا اذا قیل لهم لا اله الا الله یستکبرون).
آری ریشه تمام انحرافات آنها تکبر و خود برتربینی ، و زیر بار حق نرفتن و بر سر سنتهای غلط و تقالید باطل اصرار و لجاجت ورزیدن ، و به همه چیز غیر از آن با دیده تحقیر نگریستن بود.
نقطه مقابل روح استکبار همان خضوع و تسلیم در برابر حق است که اسلام واقعی همین است و بس ، آن استکبار مایه تیره روزی است ، و این خضوع و تسلیم خمیر مایه سعادت .
جالب اینکه در بعضی از آیات قرآن عذاب الهی مستقیما در ارتباط با استکبار معرفی شده ، چنانکه در آیه 20 سوره اعراف می خوانیم : فالیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم تستکبرون فی الارض بغیر الحق : امروز عذاب خوار کننده جزای شما است به خاطر آنکه در زمین به ناحق استکبار می کردید.
ولی آنها برای این گناه بزرگ خود عذری بدتر از گناه می آوردند، و پیوسته می گفتند: آیا ما خدایان و بتهای خود را به خاطر شاعر دیوانه ای رها کنیم ؟! (و یقولون ائنا لتارکوا آلهتنا لشاعر مجنون).
شاعرش می نامیدند چون سخنانش آنچنان در دلها نفوذ داشت و عواطف انسانها را همراه خود می برد که گوئی موزون ترین اشعار را می سراید، در حالی که گفتارش ابدا شعر نبود و مجنونش می خواندند به خاطر اینکه رنگ محیط بخود تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 47
نمی گرفت ، و در برابر عقاید خرافی انبوه متعصبان لجوج ایستاده بود کاری که از نظر توده های گمراه یک نوع انتحار و خودکشی جنون آمیز است ، در حالی که بزرگترین افتخار پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) همین بود که تسلیم این شرائط نشد!

سپس قرآن برای نفی این سخنان بی اساس و دفاع از مقام وحی و رسالت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می افزاید: چنین نیست ، او حق آورده و پیامبران پیشین را تصدیق کرده است (بل جاء بالحق و صدق المرسلین).
محتوای سخنان او از یکسو، و هماهنگی آن با دعوت انبیاء از سوی دیگر دلیل صدق گفتار او است .
اما شما ای مستکبران کوردل و گمراهان بدزبان بطور مسلم عذاب دردناک الهی را خواهید چشید (انکم لذائقوا العذاب الالیم).
ولی گمان نکنید که خداوند انتقامجو است و می خواهد انتقام پیامبرش را از شما بگیرد چنین نیست شما جز به اعمالتان جزا داده نمی شوید (و ما تجزون الا ما کنتم تعملون).
در حقیقت همان اعمال شما است که در برابر شما مجسم می شود و با شما می ماند و شما را شکنجه و آزار می دهد، کیفر شما همان عمل خودتان است ، همان استکبار و کفر و بی ایمانی ، همان تهمت شعر و جنون به آیات الهی و پیامبرش بستن ، همان ظلم و بیدادگریها و زشتکاریها.
و در آخرین آیه مورد بحث که در حقیقت مقدمه ای است برای بحثهای آینده یک گروه را استثناء کرده ، می گوید: جز بندگان مخلص پروردگار که

از همه این کیفرها بدور و برکنارند (الا عباد الله المخلصین).
واژه عباد الله به تنهائی برای بیان ارتباط این گروه به خداوند کافی است ، ولی هنگامی که مخلصین در کنار آن قرار می گیرد عمق و جان دیگری به آن می بخشد، آن هم مخلص بصورت صیغه اسم مفعول کسی که خدا او را خالص کرده است ، خالص از هر گونه شرک و ریا، و از هر گونه وسوسه های شیطانی و شوائب هوای نفس .
آری تنها این گروهند که به اعمالشان جزا داده نمی شوند، بلکه خدا با فضل و کرم با آنها رفتار می کند و بیحساب پاداش می گیرند.
نکته :
پاداش مخلصین
دقت در آیات قرآن نشان می دهد که مخلص (به کسر لام) بیشتر در مواردی به کار رفته که انسان در مراحل خودسازی است ، و هنوز به تکامل لازم نرسیده است ولی مخلص (به فتح لام) به مرحله ای گفته می شود که انسان بعد از مدتی جهاد با نفس و طی مراحل معرفت و ایمان به مقامی می رسد که از نفوذ وسوسه های شیاطین مصونیت پیدا می کند، چنانکه قرآن از قول ابلیس نقل می کند: فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین : به عزتت سوگند که همه آنها را جز بندگان

مخلصت گمراه خواهم کرد! (سوره ص آیه 83).
این جمله که مکرر در آیات قرآن آمده عظمت مقام مخلصین را روشن می سازد این مقام ، مقام یوسفهای صدیق بعد از عبور از آن میدان آزمایش بزرگ است ، کذلک لنصرف عنه السوء و الفحشاء انه من عبادنا المخلصین : ما این تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 49
چنین برهان خویش را به یوسف نشان دادیم تا بدی و فحشاء را از او دور سازیم ، چرا که او از بندگان مخلص ما بود (سوره یوسف آیه 24)
این مقام کسانی است که در جهاد اکبر پیروز می شوند و دست لطف پروردگار تمام ناخالصیها را از وجودشان بر می چیند، و در کوره حوادث آنچنان ذوب می شوند که جز طلای معرفت خالص در آنها چیزی نمی ماند.
و اینجا است که پاداش آنها به معیار عمل داده نمی شود، بلکه پاداششان به معیار فضل و رحمت خدا است .
علامه طباطبائی در اینجا سخنی دارد که فشرده اش این است :
خداوند در آیه مورد بحث می گوید: همه مردم پاداش اعمالشان را می گیرند جز بندگان مخلص خدا.
چرا که آنها به حکم مقام عبودیت خود را مالک هیچ چیز نمی دانند، جز آنچه خدا می خواهد اراده نمی کنند، و جز آنچه او می طلبد انجام نمی دهند.
و به حکم مخلص بودن ، خدا آنان را برای خویش برگزیده ، و تعلق خاطری به غیر ذات پاک او ندارند.
نه زرق و برق دنیا و نه نعمتهای عقبی ، و در دل آنها چیزی جز الله نیست !.
روشن است کسی که دارای این ویژگی است لذت و نعمت و موهبت و روزیش چیزی است غیر از آنچه دیگران دارند، چنانکه در آیات بعد می آید اولئک لهم رزق معلوم : آنها روزی خاص و ویژه ای دارند که از دیگران جدا است . درست است که آنها همچون سایر بهشتیان در بهشت زندگی دارند اما بهره آنها شباهتی به بهره های دیگران ندارد (آنها از جلوه های ذات پاک خدا از لذات باطنی او بهره می برند و قلبشان از پیمانه شوق او لبریز، و غرق عشق و وصال او هستند). الصافات
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 50
آیه 41 - 49
آیه و ترجمه
أُولَئک لهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ(41)
فَوَکِهُ وَ هُم مُّکْرَمُونَ(42)
فی جَنَّتِ النَّعِیم(43)
عَلی سرُرٍ مُّتَقَبِلِینَ(44)
یُطاف عَلَیهِم بِکَأْس مِّن مَّعِین(45)

بَيْضاءَ لَذَّةٍ لِلشّارِبِينَ(46)
لا فِيهَا غَوْلٌ وَ لاَ هُمْ عَنهَا يُنزَفُونَ(47)
وَ عِندَهُمْ قَصِرَت الطرْفِ عِينٌ(48)
كَأَنهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ(49)
ترجمه :
41 - برای آنها (بندگان مخلص) روزی معین و ویژه ای است .
42 - میوه های گوناگون پر ارزش ، و آنها مورد احترامند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 51
43 - در باغهای پرنعمت بهشت .
44 - بر تختها روبروی یکدیگر تکیه زده اند.
45 - گرداگرد آنها قدحهای لبریز از شراب طهور را می گردانند
46 - شرابی که سفید و درخشنده و لذتبخش برای نوشندگان است .
47 - شرابی که نه در آن مایه فساد عقل است نه موجب مستی می گردد.
48 - و نزد آنها همسرانی است که جز به شوهران خود عشق نمی ورزند و چشمانی درشت (و زیبا) دارند.
49 - گوئی (از لطافت و سفیدی) همچون تخم مرغهایی هستند که (در زیر بال و پر مرغ) پنهان مانده (و دست انسانی هرگز آن را لمس نکرده است).
تفسیر:
گوشه ای از نعمتهای بهشتی
در آخرین آیه بحث گذشته سخن از عباد الله مخلصین به میان آمد، آیات مورد بحث مواهب و نعمتهای بی شماری را که خداوند به آنها ارزانی می دارد، بیان می کند که می توان آن را در هفت بخش خلاصه کرد:
نخست می گوید: برای آنها روزی معلوم و معینی است (اولئک لهم رزق معلوم).
آیا این خلاصه همان نعمتهائی است که در آیات بعد تشریح شده و بیانگر نعمتهای آنها است که در اینجا به صورت سربسته بیان گشته است ؟
یا اشاره به نعمتهای ناشناخته معنوی و غیر قابل توصیفی است که در صدر نعمتهای بهشتی قرار گرفته ؟
جمعی از مفسران آن را به صورت اول تفسیر کرده اند، در حالی که بعضی دیگر آن را به صورت دوم .
تناسب بحث و جامعیت نعمتها با معنی دوم سازگارتر است ، و به این ترتیب نخستین نعمت از نعمتهای هفتگانه که در آیات مورد بحث آمده مواهب معنوی و لذات تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 52
روحانی و درک جلوه های ذات پاک حق ، و سرمست شدن از باده طهور عشق او است ، همان لذتی که تا کس نبیند نمی داند.

و اینکه مواهب مادی بهشت در آیات قرآن به تفصیل آمده ، اما مواهب معنوی و لذات روحانی به صورت سربسته بیان شده به خاطر همین است که اولی قابل توصیف است و دومی غیر قابل توصیف !.
در معنی رزق معلوم سخنان فراوان دیگری نیز گفته شده ، آیا وقتش معلوم است ؟ یا بقاء و دوامش ؟ و یا سائر مشخصات آن ؟ اما بنابر آنچه در بالا گفتیم کلمه معلوم تعبیر سربسته ای است برای این مواهب توصیف ناشدنی .
سپس به بیان نعمتهای دیگر پرداخته ، و قبل از هر چیز از نعمتهای بهشتی نام می برد آنهم نعمتهائی که با نهایت احترام به بهشتیان داده می شود، می گوید: برای آنها میوه های رنگارنگ است (فواکه).
و آنها گرامی و مکرمند (و هم مکرمون).
نه همچون حیواناتی که آذوقه در مقابل آنها می ریزند بلکه به صورت میهمانهای عزیزی با نهایت احترام از آنها پذیرائی می شود.
از نعمت میوه های رنگارنگ و احترام و گرامیداشت که بگذریم سخن از جایگاه آنها به میان می آید، می فرماید: جایگاه آنها در باغهای سرسبز و پر نعمت بهشت است (فی جنات النعیم).
هر نعمتی بخواهند در آنجا هست و هر چه اراده کنند در برابر آنها حاضر است .
و از آنجا که یکی از بزرگترین لذات انسان بهره گرفتن از مجلس انس با دوستان یکرنگ و باصفا است ، در چهارمین مرحله به این نعمت اشاره کرده تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 53
می گوید: بهشتیان بر تختها روبروی یکدیگر نشسته اند و چشم در چشم هم دارند (علی سرر متقابلین).
از هر دری سخن می گویند، گاه از گذشته خویش در دنیا، و زمانی از نعمتهای عظیم پروردگار در آخرت گاه از صفات جمال و جلال خدا سخن می گویند، و گاه از مقامات اولیاء و کرامات آنها، و از مسائل دیگری که آگاهی بر آنها برای ما زندانیان این دنیا قابل درک نیست !
سرر جمع سریر به تختهائی گفته می شود که در مجلس سرور و انس بر آن قرار می گیرند، هر چند گاهی به معنی وسیعتری نیز اطلاق شده است ، تا آنجا که گاه به تابوت میت نیز سریر گفته می شود، شاید به این امید که مرکب سروری برای او به سوی آمرزش الهی و بهشت جاودانش باشد.
در پنجمین مرحله از بیان مواهب بهشتیان سخن از نوشابه و شراب طهور آنها است ، می فرماید: قدحهای لبریز از شراب طهور گرداگرد آنها در حرکت است و هر لحظه اراده کنند از پیمانه آن سیراب می شوند و در عالمی از نشاط و معنویت فرو می روند (یطاف علیهم بکاس من معین).
این ظرفها در گوشه ای قرار نگرفته که آنها تقاضای جامی از آن کنند، بلکه

به مقتضای تعبیر یطاف علیهم گرد آنها می گردانند!
کاس (بر وزن رأ س) نزد اهل لغت به ظرفی گفته می شود که پر و لبریز باشد، و اگر خالی باشد معمولا به آن قدح می گویند. راغب در مفردات می گوید: الکاس الاناء بما فیه من الشراب : کاس به معنی ظرفی است که پر از نوشیدنی باشد.
معین از ماده معن (بر وزن صحن) به معنی جاری است ، اشاره به اینکه در آنجا چشمه هائی از شراب طهور در جریان است که هر لحظه پیمانه ها را از آن پر می کنند و گرداگرد بهشتیان می گردانند، چنان نیست که این شراب تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 54
طهور پایان گیرد و یا برای تهیه آن نیاز به زحمت و درد و رنجی باشد یا کهنه و خراب و فاسد شود.
سپس به توصیفی از ظروف آن شراب طهور پرداخته می گوید: آنها سفید و درخشنده است و لذتبخش برای نوشندگان (بیضاء لذة للشاربین).
بعضی از مفسران بیضاء را صفت ظروف این شراب گرفته اند و بعضی توصیفی برای خود شراب طهور یعنی این شراب همچون شرابهای خوشرنگ دنیا نیست ، شرابی است پاک ، خالی از رنگهای شیطانی ، سفید و شفاف .
البته معنی دوم با جمله لذة للشاربین مناسبتر است !
از آنجا که نام شراب و پیمانه و مانند اینها ممکن است مفاهیم دیگری در اذهان تداعی کند بلافاصله در آیه بعد با ذکر جمله کوتاه و گویائی همه این مفاهیم را از ذهن شنوندگان می شوید و می گوید: آن خمر شراب طهور نه مایه فساد عقل است ، و نه موجب مستی می شود (لا فیها غول و لا هم عنها ینزفون).
و جز هوشیاری و نشاط و لذت روحانی چیزی در آن نیست .
غول (بر وزن قول) در اصل به معنی فسادی است که به طور پنهانی در چیزی نفوذ می کند و اینکه به قتلهای مخفی و ترور در ادبیات عرب غیلة گفته می شود از همین نظر است .
ینزفون در اصل از ماده نزف (بر وزن حذف) به معنی از بین بردن چیزی به صورت تدریجی است . این واژه هنگامی که در مورد آب چاه به کار رود مفهومش این است که آب را تدریجا از چاه بکشند تا پایان یابد. در مورد خونریزی تدریجی که منتهی به ریختن تمام خون بدن شود نیز تعبیر نزف الدم به کار می رود. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 55
در هر حال منظور از آن در آیه مورد بحث از بین رفتن تدریجی عقل و رسیدن به حد سکرات که در مورد شراب طهور بهشت مطلقا وجود ندارد، نه از عقل می کاهد و نه فساد تولید می کند.
این دو تعبیر به طور ضمنی بیان بسیار ظریف و دقیقی است در مورد

شرابهای دنیا و مواد الکلی که به صورت تدریجی و مخفیانه در وجود انسان نفوذ می کند و فساد و تباهی می آفریند، نه تنها عقل و سلسله اعصاب را به ویرانی می کشد، که در تمام دستگاههای بدن انسان از قلب گرفته تا عروق ، و از معده تا کلیه ها و کبد، تاءثیر مخرب غیر قابل انکاری دارد، گوئی انسان را ترور می کند و نابود می سازد.
و نیز عقل و هوش انسان را همانند آب چاه تدریجا می کشد تا آن را خشک و خالی می کند!
ولی شراب طهور الهی در قیامت از همه این صفات خالی است .
و سرانجام در ششمین مرحله به همسران پاک بهشتی اشاره کرده ، می گوید: نزد آنها همسرانی است که جز به شوهران خود عشق نمی ورزند، به غیر آنان نگاه نمی کنند و چشمان درشت و زیبا دارند (و عندهم قاصرات الطرف عین).
طرف در اصل به معنی پلک چشمها است و از آنجا که به هنگام نگاه

کردن پلکها به حرکت در می آیند این کلمه کنایه از نگاه کردن است بنابراین تعبیر به قاصرات الطرف به معنی زنانی است که نگاهی کوتاه دارند و در تفسیر آن احتمالات متعددی داده شده که در عین حال قابل جمع است .
نخست اینکه : آنها تنها به همسران خود نگاه می کنند، چشم خود را از همه چیز برگرفته ، و به آنان می نگرند.
دیگر اینکه : این تعبیر کنایه از این است که آنها فقط به همسرانشان عشق می ورزند، و جز مهر آنها مهر دیگری را در دل ندارند که این خود یکی از بزرگترین امتیازات یک همسر است که جز به همسرش نیندیشد و جز به او عشق نورزد.
تفسیر دیگر اینکه آنها چشمانی خمار دارند، همان حالت مخصوصی که در بسیاری از اشعار شعرا به عنوان یک توصیف زیبا از چشم مطرح است
البته معنی اول و دوم مناسبتر به نظر می رسد هر چند جمع میان معانی نیز بی مانع است .
کلمه عین (بر وزن مین) جمع عیناء به معنی زن درشت چشم است .
بالاخره آخرین آیه مورد بحث توصیف دیگری برای همین همسران بهشتی بیان کرده و پاکی و قداست آنها را با این عبارت بیان می کند: بدن آنها از شدت پاکی و ظرافت و سفیدی و صفا همچون تخم مرغهائی است که نه دست انسان آن را لمس کرده و نه گرد و غباری بر آن نشسته ، بلکه در زیر بال و پر مرغ پنهان و پوشیده مانده است ! (کانهن بیض مکنون).
بیض جمع بیضه به معنی تخم مرغ است (هر نوع مرغ)، و مکنون تفسیر

از ماده کن (بر وزن جن) به معنی پوشیده و مستور است .
این تشبیه قرآن هنگامی به درستی روشن می شود که انسان در آن لحظاتی که تخم از مرغ جدا می شود، و هنوز دست انسانی به آن نرسیده ، و زیر بال و پر مرغ قرار دارد آن را از نزدیک بنگرد، که شفافیت و صفای عجیبی دارد.
بعضی از مفسران مکنون را به معنی محتوای تخم مرغ گرفته اند که در زیر پوست پنهان است ، و در واقع تشبیه مزبور اشاره به موقعی است که تخم مرغ را پخته و پوست آن را یکجا جدا کنند که در آن حالت علاوه بر سفیدی و درخشندگی ، لطافت و نرمی خاصی دارد، به هر حال تعبیرات قرآن در بیان حقائق به قدری عمیق و پر محتوای است که با یک تعبیر کوتاه و لطیف مطالب زیادی را با لطافت خاصی منعکس می کند.
نکته :
نظری بر مجموع آیات گذشته
مواهب گوناگونی که درباره بهشتیان در آیات گذشته ذکر شد مجموعه ای از مواهب مادی و معنوی است ، و همانگونه که گفتیم نخستین موهبت که از جمله سربسته اولئک رزق معلوم استفاده می شود مربوط به مواهب معنوی و روحانی است که با هیچ زبانی قابل شرح نمی باشد.
و اما شش قسمت دیگر که میوه های بهشتی ، و مشروب طهور و همسران خوب ، و احترام کافی ، و مسکن پاک ، و همنشینان شایسته و لایق است ابعاد مختلفی از نعمتهای بهشتی را بازگو می کند که غالبا آمیخته ای است از مواهب مادی و معنوی .
ولی اینها همه سخنانی است که با زبان ما مطرح شده و هرگز نمی تواند تمام جوانب نعمتهای بهشتی را منعکس سازد.
اصولا همانگونه که گفتیم زبان و گوش و درک و دید دیگری لازم است ،

و الفاظ و جمله بندیها و سخنان دیگری تا بتواند شرح این ماجرا را بگوید و به تعبیر دیگر حقیقت نعمتهای بهشتی آن گونه که هست از اهل دنیا مکتوم خواهد بود، جز اینکه بروند و ببینند و دریابند!
به هر حال بندگان مخلص و آنها که به مرحله کمال علم و ایمان رسیده اند آن قدر در پیشگاه خدا عزیزند که الطاف بیکران الهی در حق آنها به وصف نمی گنجد و هر چه فکر کنیم از آن برتر و بالاتر است . الصافات

آیه 50 - 61
آیه و ترجمه
فَأَقْبَلَ بَعْضهُمْ عَلى بَعْضٍ يَتَساءَلُونَ(50)
قَالَ قَائِلٌ مِّنهُمْ إني كانَ لى قَرينٌ(51)

يَقُولُ أَ ءِنَّک لَمِنَ الْمُصدِّقِينَ(52)
أَ ءِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَاباً وَ عِظماً أَ ءِنَّا لَمَدِينُونَ(53)
قَالَ هَلْ أَنتُم مُّطلِعُونَ(54)
فَاطلَعَ فَرَءَاهُ فى سوَاءِ الْجَحِيمِ(55)
قَالَ تَاللَّهِ إِن كِدت لَتَرْدِينِ(56)
وَ لَوْ لا نِعْمَةُ رَبى لَكُنت مِنَ الْمُحْضرِينَ(57)
أَ فَمَا نحْنُ بِمَيِّتِينَ(58)
إِلا مَوْتَتَنَا الأُولى وَ مَا نحْنُ بِمُعَذَّبِينَ(59)
إِنَّ هَذَا لهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ(60)
لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَمِلُونَ(61) تفسير نمونه جلد 19 صفحه 60
ترجمه :
50 - (در حالى كه آنها غرق گفتگو هستند) و بعضى رو به بعضى ديگر كرده سؤ ال مى كنند ...
51 - يكى از آنها مى گويد: من همنشينى داشتم .
52 - كه پيوسته مى گفت : آيا (به راستى) تو اين سخن را باور كرده اى ؟...
53 - كه وقتى ما مرديم و خاک و استخوان شديم (بار ديگر) زنده مى شويم ، و جزا داده خواهيم شد؟!
54 - (سپس) مى گويد: آيا شما مى توانيد از او خبرى بگيريد؟
55 - اينجاست كه به جستجو بر مى خيزد و نگاهى مى كند ناگهان او را در وسط جهنم مى بيند!
56 - مى گويد: به خدا سوگند چيزى نمانده بود كه مرا نيز به هلاكت بكشانى !
57 - و هر گاه نعمت پروردگارم نبود من نيز از احضار شدگان در دوزخ بودم !
58 - (اى دوستان) آيا ما هرگز نمى ميريم ؟ (و در بهشت جاودانه خواهيم بود).
59 - و جز همان مرگ اول مرگى به سراغ ما نخواهد آمد و ما هرگز مجازات نخواهيم شد؟ (چه نعمتى براى خداى من !).
60 - راستى اين پيروزى بزرگى است .
61 - آرى براى مثل اين پاداش تلاشگران بايد بكوشند.
تفسير:
جستجو از دوست جهنمى !
بندگان مخلص پروردگار كه طبق آيات گذشته غرق انواع نعمتهاى معنوى و مادى بهشتند، انواع ميوه هاى بهشتى در يک سو و حوريان بهشتى در سوى ديگر، جامهاى شراب طهور گرداگرد آنها در حركت ، و بر تختهاى بهشتى

تکیه داده و با دوستان با صفا به راز و نیاز مشغولند ناگهان بعضی از آنها به فکر گذشته تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 61
خود و دوستان دنیا می افتد، همان دوستانی که راه خود را جدا کردند و جای آنها در جمع بهشتیان خالی است ، می خواهند بدانند سرنوشت آنها به کجا رسید.
آری در حالی که آنها غرق گفتگو هستند و از هر دری سخنی می گویند و بعضی رو به بعضی دیگر کرده سؤ ال می کنند و جواب می شنوند (فاقبل بعضهم علی بعض یتسائلون).
ناگهان یکی از آنها خاطراتی در نظرش مجسم می شود رو به سوی دیگران کرده و می گوید: من دوست و همنشینی در دنیا داشتم ! (قال قائل منهم انی کان لی قرین).
مع الاسف او به انحراف کشیده شده و در خط منکران رستاخیز قرار گرفت ، او پیوسته به من می گفت : آیا به راستی تو این سخن را باور کرده ای و تصدیق می کنی ؟! (یقول ءانک لمن المصدقین).
که وقتی ما مردیم و خاک و استخوان شدیم (بار دیگر) زنده می شویم و به پای حساب و کتاب می آئیم و در برابر اعمالمان مجازات و کیفر خواهیم شد من که این سخنان را باور ندارم ! (ءاذا متنا و کنا ترابا و عظاما ءانا لمدینون).
ای دوستان ! کاش می دانستم الان او کجاست ؟ و در چه شرائطی است ؟، آه جای او در میان ما خالی است !
سپس می افزاید: ای دوستان ! آیا شما می توانید نظری بیفکنید و از او خبری بگیرید؟ (قال هل انتم مطلعون). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 62
اینجا است که او نیز به جستجو برمی خیزد و نگاهی به سوی دوزخ می افکند ناگهان دوست خود را در وسط جهنم می بیند! (فاطلع فرآه فی سواء الجحیم)
او را مخاطب ساخته صدا می زند: به خدا سوگند چیزی نمانده بود که مرا نیز سقوط دهی و به هلاکت بکشانی ! (قال تالله ان کدت لتردین).
چیزی نمانده بود که وسوسه های تو در قلب صاف من اثر بگذارد، و مرا به همان خط انحرافی که در آن بودی وارد کنی اگر لطف الهی یار من نشده بود و نعمت پروردگارم به کمکم نمی شتافت من نیز امروز با تو در آتش دوزخ احضار می شدم ! (و لو لا نعمة ربی لکنت من المحضرین).
این توفیق الهی بود که رفیق راه من شد، و این دست لطف هدایتش بود که مرا نوازش داد و رهبری کرد.
در اینجا به دوست جهنمیش رو می کند و این سخن را به عنوان سرزنش به یاد او می آورد و می گوید: آیا تو نبودی که در دنیا می گفتی ما هرگز نمی میریم ؟ (ا فما نحن بمیتین). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 63

جز همان یک مرگ اول در دنیا و بعد از آن نه حیات مجددی است و نه ما هرگز مجازات خواهیم شد! (الا موتتنا الاولی و ما نحن بمعذبین)
اکنون بنگر و ببین چه اشتباه بزرگی کردی ؟ بعد از مرگ چنین حیاتی بود و چنین ثواب و جزاء و کیفری ، اکنون همه حقائق بر تو آشکار شده ولی چه سود که راه بازگشتی وجود ندارد!
طبق این تفسیر دو آیه اخیر از گفتار این فرد بهشتی با رفیق دوزخیش می باشد که گفته های او را در زمینه انکار معاد به خاطرش می آورد.
ولی جمعی از مفسران احتمال دیگری در تفسیر این دو آیه داده اند و آن اینکه گفتگوی فرد بهشتی با رفیق دوزخی پایان یافته ، و دوستان بهشتی بار دیگر با هم سخن می گویند: یکی از آنها از فرط خوشحالی صدا می زند: آیا به راستی دیگر ما نمی میریم و در اینجا حیات جاودان داریم ؟ آیا جز مرگ اول مرگ دیگری در کار نخواهد بود؟ و این لطف الهی بر ما جاودان می ماند و هرگز عذاب نخواهیم شد؟
البته این سخنان از روی شک و تردید نیست ، از فرط وجد و سرور است ، درست مثل اینکه گاهی انسان بعد از مدتی آرزو و انتظار به منزل وسیع و مرفهی دست می یابد، با تعجب می گوید: آیا این مال من است ؟ ای خدای من ! چه نعمتی ! آیا از من گرفته نخواهد شد؟
به هر حال این گفتگو را با یک جمله پر معنی و بسیار احساس انگیز و مؤ کد به انواع تاکیدات پایان داده ، و می گوید: راستی این رستگاری و پیروزی بزرگی است (ان هذا لهو الفوز العظیم).
چه پیروزی و رستگاری از این برتر که انسان غرق نعمت جاودانی و حیات

ابدی و مشمول انواع الطاف الهی باشد؟ از این برتر و بالاتر چه چیزی تصور می شود؟
و سرانجام خداوند بزرگ با یک جمله کوتاه و بیدار کننده و پر معنی به این بحث خاتمه داده ، می فرماید: برای مثل این مردم عمل کنند و به خاطر این مواهب تلاشگران بکوشند (لمثل هذا فلیعمل العاملون).
اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند که آیه اخیر نیز از گفته های بهشتیان باشد بسیار بعید به نظر می رسد، چرا که در آن روز دیگر عملی در کار نیست ، و به تعبیر دیگر در آن روز برنامه عمل وجود ندارد که با این عبارت بخواهند افراد را به آن تشویق کنند، در حالی که ظاهر آیه نشان می دهد هدف این است که از تمام آیات گذشته با ذکر این جمله نتیجه گیری گردد و مردم به سوی ایمان و عمل سوق داده شوند، لذا مناسب این است که این سخن خداوند در پایان این بحث بوده باشد.
نکته ها:
1 - ارتباط بهشتیان با دوزخیان

از آیات فوق برمی آید که گاه نوعی ارتباط میان بهشتیان و دوزخیان برقرار می شود، گوئی بهشتیان که در بالا قرار دارند به دوزخیان که در پائین هستند می نگرند و وضع حال آنها را می بینند (این معنی از تعبیر فاطلع که به معنی اشراف از بالا است استفاده می شود).
البته این دلیل بر آن نیست که فاصله بهشت و دوزخ کم است ، بلکه در آن شرائط قدرت دید فوق العاده ای به آنها داده می شود که مساءله فاصله و مکان در برابر آن مطرح نیست . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 65
در بعضی از کلمات مفسران آمده است که در بهشت روزنه ای وجود دارد که از آن می توان جهنم را دید!
از آیات سوره اعراف نیز به خوبی این ارتباط روشن می شود، آنجا که می گوید: بهشتیان دوزخیان را بانگ می زنند و می گویند ما آنچه را پروردگارمان وعده داده بود حقا یافتیم ، آیا شما هم آنچه را پروردگارتان وعده داده بود به حق یافتید؟ می گویند آری ! و در این هنگام کسی در میان آنها بانگ برمی آورد که لعنت خدا بر ستمگران باد! فنادی اصحاب الجنة اصحاب النار ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا قالوا نعم فاذن مؤ ذن بینهم ان لعنة الله علی الظالمین (اعراف 44).
از آیه 46 همان سوره اعراف نیز استفاده می شود که در میان اهل بهشت و دوزخ حجابی برقرار است و بینهما حجاب .
تعبیر به نادی که معمولا در موارد سخن گفتن از دور به کار می رود نشانه بعد مکانی یا مقامی این دو گروه است ، اما به هر حال همانگونه که بارها گفته ایم شرائط و احوال روز قیامت با وضع این جهان بسیار متفاوت است و ما نمی توانیم با معیارهای این جهان آنها را ارزیابی کنیم .
2 - این آیات درباره چه کسی نازل شده ؟
بعضی از مفسران شان نزولهائی برای آیات فوق نقل کرده اند که مطابق آنها این آیات اشاره به آن دو نفر می کند که در سوره کهف به عنوان یک مثال مطرح شده است آنجا که می فرماید: و اضرب لهم مثلا رجلین جعلنا لاحدهما جنتین من اعناب و حففناهما بنخل و جعلنا بینهما زرعا ... برای آنها مثالی بیان کن : داستان آن دو مرد را که برای یکی از آنها دو باغ از انواع انگورها قرار دادیم ، و در گرداگرد آن درختان نخل ، و در میان این دو زراعتی تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 66
پر برکت ... (آیات 32 تا 43 سوره کهف).
در این آیات آمده است که یکی از آن دو نفر فردی بود بسیار خودخواه و مغرور و کم ظرفیت و منکر معاد و دیگری مؤ من و معتقد به قیامت و سرانجام آن مرد بی ایمان مغرور در همین جهان نیز به مجازات الهی گرفتار شد و تمام اموال و ثروتش بر باد رفت .
ولی لحن آیات مورد بحث با آیات سوره کهف چندان هماهنگ نیست و

حکایت از دو داستان جداگانه می کند.
بعضی دیگر از مفسران آن را ناظر به دو نفر شریک یا رفیق می دانند که ثروت زیادی داشتند، یکی انفاق های زیادی کرد، و دیگری که به این امور اعتقادی نداشت خودداری نمود، بعد از مدتی انفاق کننده نیازمند شد و مورد سرزنش رفیقش قرار گرفت ، و با استهزاء به او گفت : ءانک لمن المصدقین : آیا تو در راه خدا انفاق می کنی .
اما این شان نزول متوقف بر این است که مصدقین را در آیات مورد بحث با تشدید صاد بخوانیم که مربوط به انفاق و صدقه دادن بوده باشد.
در حالی که در قرائت مشهور مصدقین بدون تشدید صاد است بنابراین شان نزول مزبور با قرائت مشهور سازگار نیست .
3 - برای چنین مواهبی باید تلاش کرد
آیا سزاوار است انسان سرمایه گرانبهای عمر و استعدادهای خلاق خداداد را در اموری مصرف کند که همانند حباب بر روی آب ناپایدار است ؟ متاعی است کم ارزش و بیدوام ، متاعی است پرآفت و پر دردسر. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 67
و یا این نیروهای پر ارزش را در مسیری به کار گیرد که نتیجه آن حیات جاویدان و مواهب بی پایان و خشنودی پروردگار است ؟
قرآن در آیات فوق چه تعبیر زیبائی دارد می گوید تلاشگران برای این چنین هدفی باید تلاش کنند، برای بهشتی مملو از لذات روحانی ، و پر از نعمتهای جسمانی که شراب طهورش انسان را در نشئه ای ملکوتی فرو می برد، و همنشینی دوستان با صفایش غمی بر دل نمی گذارد، نه محدودیتی در آن است و نه ممنوعیتی ، نه اندوه زوال در آن راه دارد و نه دردسر حفظ و نگهداری .
آری برای مثل این باید سعی و عمل کرد. الصافات
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 68
آیه 62 - 70
آیه و ترجمه
أَ ذَلِک خَیرٌ نُّزُلاً أَمْ شجَرَةُ الزَّقُّومِ(62)
إِنَّا جَعَلْنَهَا فِتْنَةً لِّلظلِمِینَ(63)
إِنَّهَا شجَرَةٌ تخْرُجُ فی أَصلِ الجْحِیمِ(64)
طلْعُهَا کَأَنَّهُ رُءُوس الشیَطِینِ(65)
فَإِنهُمْ لاَکلُونَ مِنهَا فَمَالِئُونَ مِنهَا الْبُطونَ(66)
ثمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَیهَا لَشوْباً مِّنْ حَمِیمِ(67)
ثمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لالی الجْحِیمِ(68)
إِنهُمْ أَلْفَوْا ءَابَاءَهُمْ ضالِّینَ(69)
فَهُمْ عَلی ءَاثَرهِمْ یهْرَعُونَ(70)

ترجمه :
62 - آیا این (نعمتهای جاویدان بهشت) بهتر است یا درخت (نفرت انگیز) زقوم ؟!
63 - ما آن را مایه درد و رنج ظالمان قرار دادیم .
64 - درختی است که از قعر جهنم می روید!
65 - شکوفه آن مانند کله های شیاطین است . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 69
66 - آنها (مجرمان) از آن می خورند و شکم خود را از آن پر می کنند.
67 - سپس روی آن آب داغ متعفنی می نوشند.
68 - سپس بازگشت آنها به سوی جهنم است .
69 - چرا که آنها پدران خود را گمراه یافتند.
70 - با اینحال با سرعت به دنبال آنان می دوند.
تفسیر:
گوشه ای از عذابهای جانکاه دوزخیان
بعد از بیان نعمتهای روحبخش و پرارزش بهشتی ، در آیات مورد بحث به بیان عذابهای دردناک و غمانگیز دوزخی می پردازد و آنچنان ترسیمی از آن می کند که در مقایسه با نعمتهای پیشین در نفوس مستعد عمیقا اثر می گذارد و آنها را از هر گونه زشتی و ناپاکی باز می دارد.
نخست می فرماید: آیا این نعمتهای جاویدان و لذتبخش که بهشتیان را با آن پذیرائی می کنند بهتر است یا درخت نفرت انگیز زقوم ؟!(اذلک خیر نزلا ام شجرة الزقوم).
تعبیر به نزل با توجه به مفهوم آن به چیزی گفته می شود که برای پذیرائی میهمان آماده می کنند، و بعضی گفته اند نخستین چیزی است که با آن از میهمان تازه وارد پذیرائی می کنند نشان می دهد که بهشتیان همچون میهمانهای عزیز و محترم پذیرائی می شوند.
قرآن می گوید: آیا این بهتر است یا درخت زقوم ؟!
تعبیر به بهتر دلیل بر این نیست که درخت زقوم چیز خوبی است ، و نعمت بهشتیان از آن بهتر است ، چرا که این تعبیرات در لغت عرب گاه در مواردی به کار می رود که در یکسو هیچگونه خوبی اصلا وجود ندارد، ولی این احتمال وجود دارد که این یکنوع کنایه است ، درست به این می ماند که شخصی بر اثر آلودگی تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 70
به انواع گناهان در میان مردم سخت رسوا شده است و به او می گوئیم آیا این رسوائی بهتر است یا افتخار و آبرومندی ؟
و اما زقوم به گفته اهل لغت اسم گیاهی است تلخ و بد بو و بد طعم .
و به گفته بعضی از مفسران اسم گیاهی است که دارای برگهای کوچک و تلخ و بد بو است و در سرزمین تهامه می روید و مشرکان با آن آشنا

بودند.
و در تفسیر روح المعانی اضافه می کند این گیاه شیره ای دارد که وقتی به بدن انسان می رسد ورم می کند.
راغب در مفردات می گوید: زقوم هر نوع غذای تنفرآمیز دوزخیان است .
لسان العرب می گوید: این ماده در اصل به معنی بلعیدن آمده است .
سپس می افزاید هنگامی که آیه زقوم نازل شد ابوجهل گفت : چنین درختی در سرزمین ما نمی روید، چه کسی از شما معنی زقوم را می داند؟
در آنجا مردی بود از آفریقا گفت زقوم به لغت افریقائیان به معنی کره و خرما است !
ابوجهل به عنوان سخریه صدا زد کنیز! مقداری خرما و کره بیاور تا زقوم کنیم ! آنها می خوردند و مسخره می کردند و می گفتند محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در آخرت ما را به اینها می ترساند! قرآن نازل شد و پاسخ دندانشکنی به آنها داد که در آیات بعد می خوانیم . به هر حال واژه شجرة همیشه به معنی درخت نیست گاه به معنی گیاه نیز می آید، و قرائن نشان می دهد که منظور از آن در اینجا گیاه است . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 71
سپس قرآن به بعضی از ویژگیهای این گیاه پرداخته می گوید: ما آن را مایه عذاب و رنج ظالمان قرار دادیم (انا جعلناه فتنة للظالمین).
فتنه ممکن است به معنی رنج و عذاب باشد، و ممکن است به معنی آزمایش همانگونه که در غالب موارد در قرآن به این معنی آمده است اشاره به اینکه آنها هنگامی که نام زقوم را شنیدند به سخریه و استهزاء پرداختند و از این رو وسیله ای برای آزمایش این ستمگران شد.
سپس می افزاید: آن درختی است که از قعر جهنم می روید! (انها شجرة تخرج من اصل الجحیم).
ولی این ظالمان مغرور به سخریه ادامه دادند و گفتند مگر ممکن است گیاه یا درختی از قعر جهنم بروید؟ آتش کجا و درخت و گیاه کجا؟ بنابراین شنیدن نام این گیاه و اوصاف آن مایه آزمایش آنها در این دنیا، و خود آن در آخرت مایه درد و رنج آنها است .
گویا آنها از این نکته غافل بودند که اصولی که بر زندگی آن جهان (آخرت) حاکم است با این جهان بسیار تفاوت دارد، گیاه و درختی که از قعر جهنم می روید به رنگ جهنم است ، و در شرائط جهنم پرورش یافته ، نه گیاهی است همانند گیاهی که در باغهای این جهان می روید، و شاید از این نکته بیخبر نبودند بلکه هدفشان تنها سخریه و استهزاء بود.
سپس می افزاید: شکوفه آن مانند کله های شیاطین است ! (طلعها کانه رؤ س الشیاطین).

طلع معمولا به شکوفه خرما گفته می شود که دارای پوسته سبز رنگی
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 72
است و در درون آن رشته های سفیدی است که بعدا تبدیل به خوشه خرما می شود، واژه طلع از ماده طلوع به این مناسبت است که نخستین میوه ای است که بر درخت ظاهر می شود و طلوع می کند.
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که مگر مردم کله های شیاطین را دیده بودند که قرآن شکوفه های زقوم را به آن تشبیه می کند؟
مفسران در اینجا پاسخ های متعددی ذکر کرده اند:
بعضی گفته اند: یکی از معانی شیطان یک نوع مار بد منظر است که شکوفه زقوم به آن تشبیه شده است .
و بعضی گفته اند: یک نوع گیاه بد چهره است چنانکه در کتاب منتهی الارب آمده است : راءس الشیطان یا روس الشیاطین گیاهی است .
ولی آنچه صحیحتر به نظر می رسد این است که این تشبیه برای بیان نهایت زشتی و چهره تنفرآمیز آن است ، زیرا انسان از چیزی که متنفر باشد در ذهن خود برای آن قیافه ای زشت و وحشتناک ترسیم می کند، و به هر چه علاقه مند است برای آن قیافه ای زیبا و دوست داشتنی .
لذا در عکسهائی که مردم برای فرشتگان می کشند زیباترین چهره ها را ترسیم می کنند و به عکس برای شیاطین و دیوان بدترین چهره ها را، در حالی که نه فرشته را دیده اند و نه دیو را.
در تعبیرات روزمره بسیار دیده می شود که می گویند: فلان کس مانند عفریت است ، یا قیافه دیو دارد!
اینها همه تشبیهاتی است بر اساس انعکاسات ذهنی انسانها از مفاهیم مختلف ، تشبیهاتی است لطیف و گویا.
سرانجام قرآن می گوید: این ظالمان مغرور مسلما از این گیاه می خورند
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 73
و شکم را از آن پر می کنند (فانهم لاکلون منها فمالئون منها البطون).
این همان فتنه و عذابی است که در آیات قبل به آن اشاره شد، خوردن از این گیاه دوزخی با آن بوی بد و طعم تلخ با آن شیره ای که تماسش با بدن مایه سوزندگی و تورم است ، آنهم خوردن به مقدار زیاد، عذابی است دردناک .
بدیهی است خوردن از این غذای ناگوار و تلخ تشنگی آور است ، اما به هنگامی که تشنه می شوند چه می نوشند؟ قرآن می گوید: این دوزخیان بعد از این زقوم آب داغ و کثیفی خواهند داشت (ثم ان لهم علیها لشوبا من حمیم).
شوب به معنی چیزی است که با شی ء دیگر مخلوط شود، و حمیم به معنی آب داغ و سوزان است ، بنابراین حتی آب داغی که آنها می نوشند

خالص نیست بلکه آلوده است .
آن غذای دوزخیان ، و اینهم نوشابه آنان ، اما بعد از این پذیرائی به کجا می روند قرآن می گوید: سپس بازگشت آنها به سوی جهنم است ! (ثم ان مرجعهم لالی الجحیم).
بعضی از مفسران از این تعبیر چنین استفاده کرده اند که این آب داغ آلوده از چشمه ای در بیرون دوزخ است ، دوزخیان را قبلا برای نوشیدن آن همچون حیواناتی که به آبگاه می برند به آنجا می خوانند، و بعد از نوشیدن از آن بار دیگر بازگشتشان به سوی دوزخ است .
بعضی دیگر گفته اند این اشاره به مواقف و جایگاههای مختلف دوزخ است که ظالمان و مجرمان را از منطقه ای به منطقه دیگر می برند تا از آن آب

بنوشند و بعد آنها را به جایگاه اصلیشان باز می گردانند، اما تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.
همانگونه که قبلا نیز اشاره کردیم نه ترسیم نعمتهای بهشتی آنچنان که هست در این دنیا برای ما ممکن است و نه عذابهای دوزخیان . تنها شبحی از دور با عباراتی کوتاه از آن در ذهن ما ترسیم می شود (پروردگارا ما را در پناه لطفت از این عذابها محفوظ دار).
در آخرین آیات مورد بحث قرآن دلیل اصلی گرفتاری دوزخیان را در چنگال این مجازاتهای دردناک در دو جمله کوتاه و پرمعنی بیان می کند، و می گوید: آنها پدران خود را گمراه یافتند (انهم الفوا آبائهم ضالین)
اما با این حال با سرعت و بی اختیار به دنبال آنها می دوند (فهم علی آثارهم یهرعون).
جالب اینکه در اینجا یهرعون به صورت صیغه مجهول از ماده اهراع که به معنی با سرعت دویدن است آمده ، اشاره به اینکه چنان دل و دین بر تقلید نیاکان باخته اند که گوئی آنها را به سرعت و بی اختیار به دنبالشان می دوانند گوئی از خود اراده ای ندارند و این اشاره به نهایت تعصب و شیفتگی آنها به خرافات نیاکان است . الصافات

آیه 71 - 74
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكثرُ الاَوَّلِينَ(71)
وَ لَقَدْ أَرْسلْنَا فِيهِم مُّنذِرِينَ(72)
فَانظرْ كَيْف كانَ عَقِبَةُ الْمُنذَرِينَ(73)
إِلا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ(74)
ترجمه :
71 - قبل از آنها اکثر پیشینیان (نیز) گمراه شدند.

72 - ما در میان آنها انذارکنندگانی فرستادیم .
73 - بنگر عاقبت انذارشوندگان چگونه بود؟
74 - مگر بندگان مخلص ما!
تفسیر:
اقوام گمراه پیشین
از آنجا که مسائل گذشته در رابطه با مجرمان و ظالمان اختصاص به مقطع خاصی از زمان و مکان ندارد قرآن در آیات مورد بحث به تعمیم و گسترش آن می پردازد، و ضمن چند آیه کوتاه و فشرده زمینه را برای شرح احوال بسیاری از امتهای پیشین که اطلاع بر احوالشان سند گویائی برای مباحث گذشته است فراهم می سازد، اقوامی همچون قوم نوح و ابراهیم و موسی و هارون و لوط و یونس و مانند آنها.
نخست می فرماید: قبل از آنها بیشتر پیشینیان گمراه شدند (و لقد ضل قبلهم اکثر الاولین) تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 76
تنها مشرکان مکه نیستند که به تقلید نیاکانشان در گمراهی عمیقی گرفتارند، بلکه پیش از آنها نیز اکثر اقوام گذشته به چنین سرنوشتی گرفتار شدند، و مؤ منان آنها در برابر گمراهان آنها اندک بودند، و این تسلی خاطری است برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان اندک نخستین در آن زمان که در مکه بودند و از هر سو در محاصره دشمن .
سپس اضافه می کند گمراهی آنها به خاطر نداشتن رهبر و راهنما نبود، ما در میان آنها انذارکنندگانی فرستادیم (و لقد ارسلنا فیهم منذرین).
پیامبرانی که آنها را از شرک و کفر و ظلم و بیدادگری و تقلید کورکورانه از دیگران بیم می دادند، و آنها را به مسئولیتهایشان آشنا می ساختند.
درست است که پیامبران در یک دست نامه انذار و در دست دیگر نامه بشارت داشتند ولی چون رکن اعظم تبلیغ آنها مخصوصا نسبت به چنین اقوام گمراه و سرکش همان انذار بود در اینجا تنها روی آن تکیه شده است .
سپس در یک جمله کوتاه و پرمعنی می گوید: اکنون بنگر عاقبت انذار شوندگان و این اقوام لجوج گمراه به کجا رسید؟ (فانظر کیف کان عاقبة المنذرین).
مخاطب در جمله فانظر (اکنون بنگر) ممکن است شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باشد و یا هر فرد عاقل و بیدار.
در حقیقت این جمله اشاره به پایان کار اقوامی است که در آیات بعد شرح حال آنها خواهد آمد.
و در آخرین آیه به عنوان یک استثنا می فرماید: مگر بندگان مخلص خدا (الا عباد الله المخلصین). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 77

در واقع این جمله اشاره به آن است که عاقبت این اقوام را بنگر که چگونه آنها را به عذاب دردناکی گرفتار کردیم ، و هلاک نمودیم ، و جز بندگان با ایمان و مخلص که از این مهلکه جان سالم بدر بردند.
قابل توجه اینکه در این سوره پنج بار روی بندگان مخلص خدا در آیات مختلف تکیه شده ، و این نشانه ای است از عظمت مقام آنها، و همانگونه که قبلا اشاره کردیم آنها کسانی هستند که در معرفت و ایمان و جهاد نفس آنچنان پیروز شده اند که خداوند آنها را برگزیده و خالص کرده ، و به همین دلیل در برابر انحرافات و لغزشها مصونیت پیدا کرده اند.
شیطان از نفوذ در آنها عاجز و مایوس است و از روز نخست در برابر آنها سپر انداخته و اظهار عجز کرده است .
غوغای محیط، وسوسه های اغواگران ، تقلید نیاکان و فرهنگهای غلط و طاغوتی هرگز نمی تواند آنها را از مسیرشان منحرف سازد.
و این در حقیقت پیامی است الهام بخش برای مؤ منان مقاوم آن روز در مکه و برای ما مسلمانان در دنیای پرغوغای امروز که از انبوه دشمنان نهراسیم و بگوییم در صف عباد الله مخلصین جای گیریم . الصافات
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 78
آیه 75 - 82
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ(75)
وَ نجَّيْنَهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ(76)
وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ(77)
وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فى الاَخِرِينَ(78)
سلَمٌ عَلى نُوحٍ فى الْعَلَمِينَ(79)
إِنَّا كَذَلِک نجْزِى الْمُحْسِنِينَ(80)
إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ(81)
ثَمَّ أَغْرَقْنَا الاَخَرِينَ(82)
ترجمه :
75 - نوح ما را ندا کرد (و ما دعای او را اجابت کردیم)، و چه خوب اجابت کننده ای هستیم .
76 - و او و خاندانش را از اندوه بزرگ رهائی بخشیدیم .
77 - و فرزندانش را بازماندگان (روی زمین) قرار دادیم .
78 - و نام نیک او را در میان امتهای بعد باقی گذاردیم .
79 - سلام باد بر نوح در میان جهانیان .
80 - ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می دهیم . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 79
81 - چرا که او از بندگان با ایمان ما بود.

82 - سپس دیگران (دشمنان او) را غرق کردیم .
تفسیر:
گوشه ای از داستان نوح
از اینجا شرح داستان نه نفر از پیامبران بزرگ خدا آغاز می شود که در آیات پیشین بطور سربسته به آن اشاره شده بود، نخست از نوح شیخ الانبیاء و نخستین پیامبر اولوا العزم شروع می کند، و قبل از هر چیز به دعای پرسوز او هنگامی که از هدایت قومش مایوس شد اشاره کرده می فرماید: نوح ما را ندا کرد، ما هم اجابت کردیم ، و چه خوب اجابت کننده ای هستیم (و لقد نادانا نوح فلنعم المجیبون).
این دعا ممکن است اشاره به همان باشد که در سوره نوح آمده : و قال نوح رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا انک ان تذرهم یضلوا عبادک و لا یلدوا الا فاجرا کفارا: نوح گفت : پروردگارا! احدی از کافران را بر روی زمین مگذار، چرا که اگر آنها را به حال خود واگذاری بندگانت را گمراه می کنند، و جز افرادی فاجر و کافر نسلی از آنها متولد نخواهد شد (هم خود فاسدند و هم نسل آینده آنها) (نوح آیات 26 و 27).
و یا دعائی که به هنگام سوار شدن بر کشتی به پیشگاه خدا عرض کرد: رب انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین : پروردگارا! ما را در منزلگاهی پر برکت فرود آور و تو بهترین فرود آورندگانی (مؤ منون آیه 29).
و یا دعائی که در سوره قمر آیه 10 آمده : فدعا ربه انی مغلوب فانتصر:

پروردگارش را چنین خواند من در چنگال این قوم مغلوبم مرا یاری فرما.
البته هیچ مانعی ندارد که آیه مورد بحث اشاره به همه این دعاها بوده باشد، و خداوند به بهترین وجهی همه را اجابت فرمود.
و لذا در آیه بعد بلافاصله می فرماید: ما او و خاندانش را از اندوه بزرگ نجات بخشیدیم (و نجیناه و اهله من الکرب العظیم).
این اندوه بزرگ کدام اندوه بوده است که نوح را سخت رنج می داده ؟
ممکن است اشاره به سخریه های قوم کافر و مغرور، و آزارهای زبانی آنها و هتاکی و توهین نسبت به او و پیروانش باشد، و یا اشاره به تکذیبهای پی درپی این قوم لجوج .
گاه می گفتند: و ما نراک اتبعک الا الذین هم اراذلنا: ما نمی بینیم کسی از تو پیروی کند مگر یک مشت اوباش ما! (هود - 27).
و گاه می گفتند: یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا فاتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین : ای نوح زیاد با ما سخن گفتی (و پر حرفی کردی !) اگر راست می گوئی عذابی را که وعده می دهی بیاور! (هود - 32).
و گاه چنانکه قرآن می گوید و یصنع الفلک و کلما مر علیه ملاء من قومه سخروا منه : او مشغول ساختن کشتی بود، و هر زمان گروهی از قومش

از کنار او عبور می کردند وی را مسخره می نمودند (و می گفتند این مرد دیوانه شده است !) (هود - 38).
آن قدر نوح این پیامبر پر حوصله را ناراحت کردند و اسائه ادب نمودند و نسبت جنون به او دادند که عرض کرد: رب انصرنی بما کذبون : پروردگارا! تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 81
در مقابل تکذیب آنها مرا یاری کن (مؤ منون - 26).
به هر حال مجموعه ای از این حوادث ناگوار و زخم زبانهای شدید قلب پاک او را سخت می فشرد، تا اینکه طوفان فرا رسید، و خداوند او را از چنگال این قوم ستمگر، و آن کرب عظیم و اندوه بزرگ رهائی بخشید.
بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور از کرب عظیم همان طوفان بوده است که جز نوح و یارانش از آن نجات نیافتند، ولی این معنی بعید به نظر می رسد.
سپس می افزاید: ما فرزندان نوح را بازماندگان (روی زمین) قرار دادیم (و جعلنا ذریته هم الباقین).
آیا به راستی تمام انسانهائی که اکنون روی زمین زندگی می کنند از فرزندان نوح هستند؟ و آیه فوق همین را می گوید؟ و یا گروه عظیمی از انبیاء و اولیاء و صلحاء از دودمان او باقی ماندند هر چند همه مردم از دودمان او نیستند؟ در این زمینه بحثی داریم که به خواست خدا در نکات خواهد آمد.
به علاوه ذکر خیر و ثناء جمیل و نام نیک برای نوح در میان امتهای بعد قرار دادیم (و ترکنا علیه فی الاخرین).
از او به عنوان یک پیامبر مقاوم و شجاع و صبور و دلسوز و مهربان یاد می کنند، و او را شیخ الانبیاء می نامند.
تاریخ او اسطوره مقاومت و ایستادگی است ، و برنامه او الهام بخش برای همه رهروان راه حق در برابر کارشکنیهای سخت دشمنان و نابخردیهای آنها.
سلام و درود باد بر نوح در میان جهانیان (سلام علی نوح فی العالمین).
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 82
چه افتخاری از این برتر و بالاتر که خداوند بر او سلام می فرستد، سلامی که در میان جهان و جهانیان باقی می ماند، و تا دامنه قیامت گسترده می شود، سلام خدا تواءم با ثناء جمیل و ذکر خیر بندگانش .
جالب اینکه کمتر سلامی در قرآن به این گستردگی و وسعت درباره کسی دیده می شود، بخصوص اینکه العالمین (به مقتضای اینکه جمع است و توأ م با الف و لام) آنچنان معنی وسیعی دارد که نه تنها همه انسانها، بلکه عوالم فرشتگان و ملکوتیان را نیز ممکن است در بر گیرد.
و برای آنکه این برنامه برای دیگران الهام بخش گردد می افزاید: ما

اینگونه نیکوکاران را جزا و پاداش می دهیم ! (انا کذلک نجزی المحسنین).
چرا که او از بندگان با ایمان ما بود (انه من عبادنا المؤ منین).
در حقیقت مقام عبودیت و بندگی ، و همچنین ایمان توأ م با احسان و نیکوکاری که در دو آیه اخیر آمده ، دلیل اصلی لطف خداوند نسبت به نوح و نجاتش از اندوه بزرگ و سلام و درود الهی بر او بود که اگر این برنامه از ناحیه دیگران نیز تعقیب شود مشمول همان رحمت و لطفند که نوح بود چرا که معیارهای الطاف پروردگار تخلف ناپذیر است و جنبه شخصی و خصوصی ندارد.
و در آخرین آیه مورد بحث با جمله ای کوتاه و کوبنده سرنوشت آن قوم ظالم و شرور و کینه توز را بیان کرده ، می گوید: سپس دیگران را غرق کردیم (ثم اغرقنا الاخرین).
از آسمان سیلاب آمد، و از زمین آب جوشید، و سرتاسر کره زمین به اقیانوس پر تلاطمی مبدل شد! کاخهای بیدادگران را در هم کوبید، و جسدهای بیجانشان بر صفحه آب باقی ماند! تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 83
جالب اینکه الطاف خود را با نوح ضمن چندین آیه بیان می کند، اما عذاب آن قوم سرکش را در یک جمله کوتاه توأ م با تحقیر و بی اعتنائی ، چرا که مقام بیان افتخارات و پیروزیهای مؤ منان و یاری خداوند نسبت به آنها مقام توضیح است و مقام بیان حال سرکشان مقام بی اعتنائی .
نکته :
آیا مردم روی زمین همه از دودمان نوحند؟
جمعی از بزرگان مفسرین از جمله و جعلنا ذریته هم الباقین (ما فرزندان نوح را بازماندگان در زمین قرار دادیم) چنین استفاده کرده اند که تمام نسل بشر بعد از نوح از دودمان او به وجود آمدند و هم اکنون همه از فرزندان نوحند.
این سخن را بسیاری از مورخان نقل کرده اند که از نوح سه فرزند باقی ماند به نام : سام و حام و یافث و تمام نژادهای امروز کره زمین به آنها منتهی می شوند، نژاد عرب و فارس و روم را نژاد سامی می دانند، و نژاد ترک و گروهی دیگر را از اولاد یافث ، و نژاد سودان و سند و هند و نوبه و حبشه و قبط و بربر را از اولاد حام می شمرند.
بحث در این مساءله نیست که این نژاد از کدامین فرزند نوح است چرا که در این مساءله در میان مورخان و مفسران تعبیرهای مختلفی دیده می شود، بحث در این است که آیا همه نژادهای انسانی به این سه بازمی گردد؟
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که مگر مؤ منان دیگری با نوح در کشتی سوار نشدند سرنوشت آنها چه شد؟ آیا آنها همگی از دنیا رفتند بی آنکه

فرزندی از آنها باقی بماند؟ و یا اگر فرزندانی داشتند فرزند دختر بود که با اولاد نوح ازدواج کردند؟ این مساءله از نظر تاریخی چندان روشن نیست ، بلکه از بعضی تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 84
روایات پاره ای اشارات در آیات قرآن ممکن است استفاده کرد که از آنها نیز فرزندانی در روی زمین مانده ، و اقوامی از اولاد آنها هستند.
در حدیثی که در تفسیر علی بن ابراهیم از امام باقر (علیه السلام) در توضیح آیه فوق نقل شده چنین می خوانیم : الحق و النبوة و الکتاب و الایمان فی عقبه ، و لیس کل من فی الارض من بنی آدم من ولد نوح (علیه السلام) قال الله عزوجل فی کتابه احمل فیها من کل زوجین اثنین و اهلک الا من سبق علیه القول منهم و من آمن و ما آمن معه الا قلیل ، و قال الله عز و جل ایضا: ذریة من حملنا مع نوح :
منظور خداوند از این آیه (و جعلنا ذریته هم الباقین) این است که حق و نبوت و کتاب آسمانی و ایمان در دودمان نوح باقیماند، ولی تمام کسانی که از فرزندان آدم در روی زمین زندگی می کنند از اولاد نوح نیستند، چرا که خداوند متعال در کتابش می گوید: ما به نوح دستور دادیم که از هر جفتی از حیوانات یک زوج بر کشتی سوار کن ، و همچنین اهل خانواده ات را، مگر آنها که قبلا وعده هلاکشان داده شده (اشاره به همسر نوح و یکی از فرزندانش) و همچنین مؤ منان را، جز گروه اندکی به نوح ایمان نیاوردند - و نیز (خطاب به بنی اسرائیل کرده می گوید:) ای فرزندان کسانی که با نوح بر کشتی سوار کردیم .
و به این ترتیب آنچه درباره منتهی شدن تمام نژادهای روی زمین به فرزندان نوح مشهور است ثابت نیست . الصافات
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 85
آیه 83 - 94
آیه و ترجمه
وَ إِنَّ مِن شِیعَتِهِ لاَبْرَهِیمَ(83)
إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سلِیمٍ(84)
إِذْ قَالَ لاَبِیهِ وَ قَوْمِهِ مَاَ ذَا تَعْبُدُونَ(85)
أَ ئفْکاً ءَالِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِیدُونَ(86)
فَمَا ظنُّکم بِرَب الْعَلَمِینَ(87)
فَنَظرَ نَظرَةً فی النُّجُومِ(88)
فَقَالَ إِنی سقِیمٌ(89)
فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِینَ(90)
فَرَاغَ إِلی ءَالِهَتهِمْ فَقَالَ أَ لا تَأْکلُونَ(91)
مَا لَکمْ لا تَنطِقُونَ(92)
فَرَاغَ عَلَیهِمْ ضرْبَا بِالْیَمِین(93)

فَأَقْبَلَوا إِلَيْهِ يَزِفّونَ(94) َتفسیر نمونه جلد 19 صفحه 86
ترجمه :
83 - و از پیروان او (نوح) ابراهیم بود.
84 - به خاطر بیاور هنگامی را که با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد.
85 - هنگامی که به پدر و قومش گفت : اینها چه چیز است که می پرستید؟!
86 - آیا غیر از خدا، به سراغ این معبودان دروغین می روید؟
87 - شما درباره پروردگار عالمیان چه گمان می برید؟
88 - (سپس) او نگاهی به ستارگان افکند.
89 - و گفت من بیمارم (و با شما به مراسم جشن نمی آیم).
90 - آنها از او روی برتافته و به او پشت کردند (و به سرعت دور شدند).
91 - (او وارد بتخانه شد) مخفیانه نگاهی به معبودان آنها کرد و از روی تمسخر گفت : چرا از این غذاها نمی خورید؟
92 - (اصلا) چرا سخن نمی گوئید؟!
93 - سپس ضربه ای محکم با دست راست و با توجه بر پیکر آنها فرود آورد (و همه را جز بت بزرگ در هم شکست)
94 - آنها با سرعت به سراغ او آمدند.
تفسیر:
طرح جالب بت شکنی ابراهیم
در این آیات بخش قابل ملاحظه ای از زندگی ابراهیم قهرمان بتشکن (علیه السلام) به دنبال گوشه هائی از تاریخ پر ماجرای نوح (علیه السلام) آمده است .
در اینجا نخست از ماجرای بت شکنی ابراهیم و برخورد شدید بت پرستان با او سخن می گوید، و در قسمت دیگری پیرامون بزرگترین صحنه فداکاری ابراهیم خلیل و مساءله قربانی فرزندش بحث می کند، و این قسمت در قرآن مجید منحصرا در همین جا مطرح شده است . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 87
آیه نخست ماجرای ابراهیم را به این صورت با ماجرای نوح پیوند می دهد و می فرماید: و از پیروان نوح و ابراهیم بود (و ان من شیعته لابراهیم).
او در همان خط توحید و عدل در همان مسیر تقوا و اخلاص که سنت نوح بود گام بر می داشت ، که انبیاء همه مبلغان یک مکتب و استادان یک دانشگاهند، و هر کدام برنامه دیگری را تداوم می بخشند و تکمیل می کنند.
چه تعبیر جالبی ؟ ابراهیم از شیعیان نوح بود، با اینکه فاصله زمانی زیادی آن دو را از هم جدا می کرد (حدود 2600 سال به گفته بعضی از مفسران

) ولی می دانیم در پیوند مکتبی زمان کمترین تاثیری ندارد.
بعد از بیان این اجمال به تفصیل آن پرداخته ، می فرماید: به خاطر بیاور هنگامی را که ابراهیم با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد (اذ جاء ربه بقلب سلیم)
مفسران برای قلب سلیم تفسیرهای متعددی بیان کرده اند که هر کدام به یکی از ابعاد این مساءله اشاره می کند.
قلبی که پاک از شرک باشد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 88
قلبی که خالص از معاصی و کینه و نفاق بوده باشد.
قلبی که از عشق دنیا تهی باشد که حب دنیا سرچشمه همه خطاها است .
و بالاخره قلبی که جز خدا در آن نباشد!
حقیقت این است که سلیم از ماده سلامت ، و هنگامی که سلامت به طور مطلق مطرح می شود سلامتی از هر گونه بیماری اخلاقی و اعتقادی را شامل می شود.
قرآن مجید درباره منافقان می گوید: فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا در دلهای آنها یک نوع بیماری است و خداوند نیز (بر اثر لجاجت و گناهشان) بر این بیماری می افزاید (بقره 10).
جالبترین تفسیر را برای قلب سلیم امام صادق (علیه السلام) بیان فرموده : در آنجا که می خوانیم : القلب السلیم الذی یلقی ربه و لیس فیه احد سواه !: قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند در حالی که هیچ کس جز او در آن نباشد.
و این تعبیر، جامع همه اوصاف گذشته است .
و نیز در روایت دیگری از همان امام (علیه السلام) آمده است که فرمود: صاحب النیة الصادقة صاحب القلب السلیم ، لان سلامة القلب من هو اجس المذکورات تخلص النیة لله فی الامور کلها: کسی که نیت صادقی دارد صاحب قلب سلیم است چرا که سلامت قلب از شرک و شک نیت را در همه چیز خالص می کند.
درباره اهمیت قلب سلیم همین بس که قرآن مجید آنرا تنها سرمایه نجات روز قیامت شمرده ، چنانکه در سوره شعراء آیه 88 و 89 از زبان همین پیامبر بزرگ ابراهیم (علیه السلام) می خوانیم : یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم : روزی که اموال و فرزندان سودی به حال انسان نمی بخشند، جز کسی تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 89
که با قلب سلیم در پیشگاه خداوند حضور یابد.
آری ابراهیم با قلب سلیم و روح پاک و اراده نیرومند و عزم راسخ مامور مبارزه با بت پرستان شد، و از پدر (عمو) و قوم خودش آغاز کرد، چنانکه قرآن می گوید به خاطر بیاور هنگامی را که به پدر و قومش گفت : اینها چه چیز است که می پرستید؟! (اذ قال لابیه و قومه ما ذا تعبدون).

حیف نیست انسان با آن شرافت ذاتی و عقل و خرد در مقابل مشتی سنگ و چوب بی ارزش تعظیم کند؟ عقلتان کجا است ؟!
سپس این تعبیر را که توأ م با تحقیر آشکار بتها بود با جمله دیگری تکمیل کرد و گفت : آیا شما جز الله که بر حق است به سراغ خدایان دروغین می روید؟ (اءفکا الهة دون الله تریدون).
با توجه به اینکه افک به معنی دروغ بزرگ ، و یا زشترین دروغها است ، قاطعیت سخن ابراهیم درباره بتها روشنتر می شود.
سرانجام سخنش را با جمله کوبنده دیگری در این مقطع پایان داد و گفت : شما درباره پروردگار عالمیان چه گمان می برید؟! (فما ظنکم برب العالمین)
روزی او را می خورید، مواهب او سراسر وجود شما را احاطه کرده ، تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 90
با اینحال موجودات بی ارزشی را همردیف او قرار داده اید، با اینحال باز انتظار دارید به شما رحم کند، و شما را با اشد مجازات کیفر ندهد؟ چه اشتباه بزرگی ؟ چه گمراهی خطرناکی ؟.
تعبیر رب العالمین اشاره به این است که تمام عالم در سایه ربوبیت او اداره می شوند شما او را رها ساخته به سراغ یک مشت پندار و اوهامی که هیچ منشا اثر نیست رفته اید.
در تواریخ و تفاسیر آمده است که بت پرستان بابل هر سال مراسم عید مخصوصی داشتند غذاهائی در بتخانه آماده می کردند و در آنجا می چیدند به این پندار که غذاها متبرک شود، سپس دستجمعی به بیرون شهر می رفتند و در پایان روز باز می گشتند و برای نیایش و صرف غذا به بتخانه می آمدند.
آن روز شهر خالی شد و فرصت خوبی برای در هم کوبیدن بتها به دست ابراهیم افتاد.
فرصتی که ابراهیم مدتها انتظار آن را می کشید و مایل نبود به آسانی از دست برود.
لذا هنگامی که در شب از او دعوت به شرکت در این مراسم کردند او نگاهی به ستارگان افکند (فنظر نظرة فی النجوم).
و گفت من بیمارم (و قال انی سقیم).
و به این ترتیب عذر خود را خواست !
آنها به او پشت کرده و به سرعت از او دور شدند و به دنبال مراسم خود شتافتند (فتولوا عنه مدبرین). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 91
در اینجا دو سؤ ال مطرح است .
نخست اینکه : چرا ابراهیم به ستارگان نگاه کرد، هدفش از این نگاه چه بود؟ دیگر اینکه آیا به راستی بیمار بود که گفت بیمارم ؟ چه بیماری داشت

؟
پاسخ سؤ ال اول با توجه به اعتقادات مردم بابل و رسوم و عادات آنها روشن است ، آنها در علم نجوم مطالعاتی داشتند، و حتی می گویند بتهای آنها نیز هیاکل ستارگان بود، و به این خاطر به آنها احترام می گذاشتند که سمبل ستارگان بودند.
البته در کنار اطلاعات نجومی خرافات بسیار نیز در این زمینه در میان آنها شایع بود، از جمله اینکه ستارگان را در سرنوشت خود مؤ ثر می دانستند، و از آنها خیر و برکت می طلبیدند، و از وضع آنها بر حوادث آینده استدلال می کردند.
ابراهیم (علیه السلام) برای اینکه آنها را متقاعد کند طبق رسوم آنها نگاهی به ستارگان آسمان افکند تا چنان تصور کنند که پیش بینی بیماری خود را از مطالعه اوضاع کواکب کرده است و قانع شوند!
بعضی از مفسران بزرگ این احتمال را نیز داده اند که او می خواست از حرکت ستارگان وقت بیماری خود را دقیقا دریابد، زیرا یکنوع بیماری همچون تب در فواصل زمانی خاصی به سراغش می آمد، ولی با توجه به وضع افکار مردم بابل احتمال اول مناسبتر است .
بعضی نیز احتمال داده اند که نگاه او به آسمان در واقع نگاه مطالعه در اسرار آفرینش بود، هر چند آنها نگاه او را نگاه یک منجم می پنداشتند که می خواهد از اوضاع کواکب حوادث آینده را پیشبینی کند.
در مورد سؤ ال دوم پاسخهای متعددی داده اند.
از جمله اینکه او واقعا بیمار بود، هر چند اگر سالم هم بود هرگز در مراسم

جشن بتها شرکت نمی کرد، ولی بیماریش بهانه خوبی برای عدم شرکت در آن مراسم و استفاده از فرصت طلائی برای درهم کوبیدن بتها بود، و دلیلی ندارد که ما بگوئیم او در اینجا توریه کرده ، چرا که توریه برای انبیاء مناسب نیست .
بعضی دیگر گفته اند که ابراهیم واقعا بیماری جسمی نداشت اما روحش بر اثر اعمال ناموزون این جمعیت و کفر و شرک و ظلم و فسادشان بیمار بود، بنابراین او واقعیتی را بیان کرد، هر چند آنها طور دیگری فکر کردند، و او را از نظر جسمی بیمار پنداشتند.
این احتمال نیز داده شده است که او در این سخن توریه کرده باشد.
مثل اینکه کسی بر در منزل می آید و سؤ ال می کند فلان کس در منزل است آنها در پاسخ می گویند: اینجا نیست و منظورشان از کلمه اینجا پشت در خانه است ، نه مجموع خانه ، در حالی که شنونده این چنین نمی فهمد (اینگونه تعبیرات را که دروغ نیست اما ظاهرش چیز دیگر است در فقه توریه می نامند).

منظور ابراهیم از این سخن این بود که من در آینده ممکن است بیمار شوم تا دست از سر او بردارند و به سراغ کار خود بروند.
اما تفسیر اول و دوم مناسبتر به نظر می رسد.
به این ترتیب ابراهیم (علیه السلام) تنها در شهر ماند و بت پرستان شهر را خالی کرده و بیرون رفتند، ابراهیم نگاهی به اطراف خود کرد، برق شوق در چشمانش نمایان گشت ، لحظاتی را که از مدتها قبل انتظارش را می کشید فرا رسید باید یک تنه برخیزد و به جنگ بتها برود، و ضربه سختی بر پیکر آنان وارد سازد، ضربه ای که مغزهای خفته بت پرستان را تکان دهد و بیدار کند.
قرآن می گوید: او به سراغ خدایان آنها آمد، نگاهی به آنها و ظروف غذائی که در اطرافشان بود افکند و از روی تمسخر صدا زد: آیا از این غذاها

نمی خورید؟! (فراغ الی آلهتهم فقال الا تاکلون).
این غذاها را عبادت کنندگانتان فراهم کرده اند، غذاهای چرب و شیرین متنوع و رنگین است ، چرا میل نمی کنید؟!
سپس افزود: اصلا چرا حرف نمی زنید؟ چرا لال و بسته دهن هستید؟! (ما لکم لا تنطقون).
و به این ترتیب تمام معتقدات خرافی آنها را به سخریه کشید، بدون شک او به خوبی می دانست نه آنها غذا می خورند، و نه سخن می گویند، موجودات بیجانی بیش نیستند، اما در حقیقت می خواست دلیل برنامه بت شکنی خود را به این صورت زیبا و لطیف ارائه داده باشد.
سپس آستین را بالا زد، تبر را به دست گرفت ، و با قدرت حرکت داد و با توجه ضربه ای محکم بر پیکر آنها فرود آورد! (فراغ علیهم ضربا بالیمین).
منظور از یمین یا واقعا همان دست راست است که انسان غالب کارهای خود را با آن انجام می دهد و یا کنایه از قدرت و قوت است (هر دو معنی نیز با هم قابل جمع است).
به هر حال چیزی نگذشت که از آن بتخانه آباد و زیبا ویرانه ای وحشتناک ساخت بتها همه لت وپار شدند، و دست و پا شکسته هر کدام به گوشه ای افتادند و به راستی برای بت پرستان منظره ای دلخراش و اسفبار و غمانگیز پیدا کردند.
ابراهیم کار خود را کرد و مطمئن و آرام از بتکده بیرون آمد، و به سراغ خانه خود رفت در حالی که خود را برای حوادث آینده آماده می ساخت .

او می دانست انفجار عظیمی در شهر، بلکه در سراسر کشور بابل ایجاد کرده که صدای آن بعدا بلند خواهد شد! طوفانی از خشم و غضب به راه می افتد که او در میان طوفان تنها است . اما او خدا را دارد، و همین او را

کافی است .
بت پرستان به شهر بازگشتند و به سراغ بتخانه آمدند، چه منظره وحشتناک و بهت آوری ؟ گوئی بر سر جایشان خشکشان زده ؟ لحظاتی چند رشته افکارشان از دست رفت ، و مات و مبهوت ، خیره خیره به آن ویرانه نگاه کردند و بتهائی را که پناه روز بی پناهی خود می پنداشتند بی پناه در آنجا دیدند.
سپس سکوت جای خود را به خروش و نعره و فریاد داد ... چه کسی این کار را کرده ؟ کدام ستمگر؟!
و چیزی نگذشت که به خاطرشان آمد جوان خداپرستی در این شهر وجود داردبه نام ابراهیم که بتها را به باد استهزاء می گرفت ، و تهدید کرده بود من نقشه خطرناکی برای بتهای شما کشیده ام ! معلوم می شود کار، کار او است .
سپس جمعیت به سوی او حرکت کردند در حالی که با سرعت (و خشم) راه می رفتند (فاقبلوا الیه یزفون).
یزفون از ماده زف (بر وزن کف) در اصل در مورد وزش باد و حرکت سریع شترمرغ که مخلوطی از راه رفتن و پریدن است به کار رفته سپس این کلمه بطور کنایه در مورد زفاف عروس یعنی بردن عروس به خانه داماد استعمال شده است .
به هر حال منظور این است که بت پرستان با سرعت به سوی ابراهیم آمدند که دنباله ماجرایش را در آیات بعد خواهیم خواند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 95
نکته ها:
آیا پیامبران هم توریه می کنند؟
قبلا لازم است بدانیم توریه چیست ؟
توریه بر وزن توصیه که گاهی از آن تعبیر به معاریض نیز می شود این است که سخنی بگویند که ظاهری دارد اما منظور گوینده چیز دیگر است ، هر چند شنونده نظرش متوجه همان ظاهر می شود، فی المثل کسی از دیگری سؤ ال می کند کی از سفر آمدی ؟ او می گوید: پیش از غروب در حالی که پیش از ظهر آمده است ، شنونده از ظاهر این کلام کمی قبل از غروب را می فهمد، در حالی که گوینده قبل از ظهر را اراده کرده ، چرا که آنهم قبل از غروب است !.
یا کسی از دیگری سؤ ال می کند غذا خورده ای ؟ می گوید آری ، شنونده از این سخن چنین می فهمد که امروز غذا خورده در صورتی که منظورش این است دیروز غذا خورده .
این نکته در کتب فقهی مطرح است که آیا توریه دروغ محسوب می شود یا نه ؟ جمعی از فقهای بزرگ از جمله شیخ انصاری (رضوان الله علیه)

معتقد است که توریه جزء دروغ نیست ، نه عرفا کذب بر آن صادق است ، و نه از روایات اسلامی الحاق آن به کذب استفاده می شود، بلکه در پاره ای از روایات عنوان کذب رسما از آن نفی شده است .
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : الرجل یستاذن علیه فیقول للجاریة قولي لیس هو هیهنا فقال (علیه السلام) لا باس لیس بکذب : کسی دم در می آید و اجازه ورود به خانه می طلبد صاحبخانه (که مانعی از پذیرش او دارد) به کنیز می گوید: بگو: او اینجا نیست (و منظور از آن همان پشت در خانه است) امام تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 96
(علیه السلام) فرمود این دروغ نیست .
ولی حق این است که در اینجا باید تفصیلی داد، و به عنوان یک ضابطه کلی گفت : هر گاه لفظ از نظر مفهوم لغوی و عرفی قابلیت دو معنا دارد ولی ذهنیات مخاطب آنرا بر معنی خاصی تطبیق می کند در حالی که گوینده اراده معنی دیگری را دارد این چنین توریه ای دروغ نیست مثل این که لفظ مشترک را به کار برند ذهن شنونده متوجه یک معنی شود در حالی که گوینده نظرش معنی دیگری باشد.
فی المثل در حالات سعید ابن جبیر آمده است که حجاج از او پرسید نظر تو درباره من چگونه است گفت به عقیده من تو عادل هستی ! اطرافیان شاد شدند حجاج گفت او با این سخن حکم کفر مرا صادر کرد زیرا یک معنای عادل عدول کننده از حق به باطل است .
اما اگر لفظ از نظر مفهوم لغوی و عرفی تنها یک معنی دارد و گوینده آنرا رها می کند و به سوی معنای مجاز می رود بی آنکه قرینه مجاز را ذکر کند این چنین توریه ای بدون شک حرام است ، و ممکن است با این تفصیل میان نظرات مختلف فقها جمع کرد.
ولی باید توجه داشت حتی در مواردی که توریه مصداق کذب و دروغ نیست گاهی مفاسد آنرا در بر دارد و سبب اغراء به جهل و افکندن مردم در خطا می شود و از این نظر گاه ممکن است به مرحله حرام برسد اما هر گاه نه چنین مفسده ای دارد، و نه مصداق کذب و دروغ است ، دلیلی بر حرمت آن نداریم ، و روایت امام صادق (علیه السلام) از این قبیل است .
بنابراین تنها دروغ نبودن برای توریه کردن کافی نیست ، بلکه باید مفاسد دیگر نیز در آن نباشد.
و البته در مواردی که ضرورتی ایجاب کند که انسان دروغی بگوید مسلما تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 97
مادام که توریه ممکن است باید توریه کرد، تا سخن مصداق دروغ نباشد.
اما اینکه آیا برای پیامبران توریه جایز است یا نه ؟ باید گفت در صورتی که موجب تزلزل اعتماد عمومی مردم شود جایز نیست ، چرا که سرمایه انبیاء

در طریق تبلیغ همان سرمایه اعتماد عمومی مردم است ، و اما در مواردی مانند آنچه در داستان ابراهیم (علیه السلام) در آیات فوق آمده که اظهار بیماری کند و یا همچون منجمان نگاه در ستارگان آسمان بیفکند، و هدف مهمی در این کار باشد، بی آنکه پایه های اعتماد حق جویان را متزلزل سازد، به هیچ وجه اشکالی ندارد.

2 - ابراهیم و قلب سلیم

می دانیم قلب در اصطلاح قرآن به معنی روح و عقل است بنابراین قلب سلیم به روح پاک و سالمی گفته می شود که از هر گونه شرک و شک و فساد خالی است .

قرآن مجید بعضی از قلوب را به عنوان قاسیه (قساوتمند) توصیف کرده است (مائده - 13).

و گاه قلوبی را به عنوان ناپاک معرفی نموده (مائده - 41).

قلبهائی را بیمار معرفی می کند (بقره - 6).

و قلبهائی را مهر خورده و بسته (توبه - 87).

و در مقابل آنها قلب سلیم را مطرح می کند که هیچیک از این عیوب در آن نیست ، هم پاک است ، و هم نرم و پر عطوفت ، هم سالم است و هم انعطاف پذیر در مقابل حق .

این همان قلبی است که به عنوان حرم خدا در روایات توصیف شده ، چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : القلب حرم الله فلا تسکن حرم الله غیر الله !: قلب حرم خدا است غیر خدا را در حرم خدا ساکن مکن !. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 98

این همان قلبی است که می تواند حقائق غیب را ببیند و به ملکوت عالم بالا نظر کند، چنانکه در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : لو لا ان الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم لنظروا الی الملکوت !: اگر شیاطین قلوب فرزندان آدم را احاطه نکنند می توانند به جهان ملکوت نظر افکنند!.

در هر حال بهترین سرمایه برای نجات در قیامت همین قلب سلیم است ، و همان بود که ابراهیم (علیه السلام) با آن به بارگاه پروردگارش شتافت و فرمان رسالت را دریافت کرد.
این سخن را با حدیث دیگری پایان می دهیم در روایتی آمده است : ان لله فی عباده آنیة و هو القلب فاحبها الیه اصفاها و اصلبها و ارقها: اصلبها فی دین امه ، و اصفاها من الذنوب ، و ارقها علی الاخوان : خداوند در میان بندگانش ظرف و پیمانه ای دارد به نام دل که از همه آنها بهتر همان ظرفی است که صافتر محکمتر و لطیفتر باشد، از همه محکمتر در دین خدا، از همه پاکتر از گناهان ، از همه لطیفتر در مقابل برادران دینی !.
الصافات
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 99
آیه 95 - 100
آیه و ترجمه
قَالَ أَ تَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ(95)
وَ اللَّهُ خَلَقَكمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ(96)
قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَاناً فَأَلْقُوهُ فی الجْحِيمِ(97)
فَأَرَادُوا بِهِ كَيْداً فجَعَلْنَهُمُ الاَسفَلِينَ(98)
وَ قَالَ إِنی ذَاهِبٌ إِلی رَبی سيهْدِينِ(99)
رَب هَب لی مِنَ الصلِحِينَ(100)
ترجمه :
95 - او (ابراهیم) گفت : آیا چیزی را می پرستید که با دست خود می تراشید؟
96 - با اینکه خداوند هم شما را آفریده و هم بتهائی را که می سازید!
97 - آنها گفتند بنای مرتفعی برای او بسازید، و او را در جهنمی از آتش بیفکنید!
98 - آنها طرحی برای نابودی ابراهیم ریخته بودند ولی ما آنها را پست و مغلوب ساختیم .
99 - (او از این مهلکه به سلامت بیرون آمد) و گفت : من به سوی پروردگارم می روم او مرا هدایت خواهد کرد.
100 - پروردگارا! به من از (فرزندان) صالح ببخش . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 100
تفسیر:
نقشه های مشرکان شکست می خورد
سرانجام بعد از ماجرای بت شکنی ، ابراهیم را به همین اتهام به دادگاه کشاندند.

او را مورد سؤ ال قرار داده و از او خواستند توضیح دهد که حادثه وحشتناک بتخانه به دست چه کسی انجام یافته ؟ قرآن شرح این ماجرا را در سوره انبیاء بیان کرده و در آیات مورد بحث تنها به یک فراز حساس آن قناعت می کند و آن آخرین سخن ابراهیم با آنان در زمینه باطل بودن بت پرستی است می گوید: ابراهیم گفت آیا چیزی را پرستش می کنید که با دست خود می تراشید؟! (قال اتعبدون ما تنحتون).
هیچ آدم عاقلی مصنوع خود را پرستش می کند؟ هیچ ذی شعوری در برابر مخلوق خود زانو به زمین می زند؟ کدام عقل و منطق به شما چنین اجازه ای داده است ؟!
معبود باید خالق انسان باشد نه مخلوق او، اکنون درست بنگرید و معبود حقیقی را پیدا کنید: خداوند هم شما را آفریده ، و هم بتهائی را که می سازید (و الله خلقکم و ما تعملون).
آسمان و زمین همه مخلوق اویند و زمان و مکان همه از او است ، باید سر بر آستان چنین خالقی نهاد و او را پرستش و نیایش کرد.
این دلیلی است بسیار قوی و دندانشکن که هیچ پاسخی در مقابل آن نداشتند.
ما در جمله ما تعملون به اصطلاح ما موصوله است (نه ما مصدریه) می خواهد بگوید خدا هم شما را آفریده و هم مصنوعاتتان را، اگر بر بتها کلمه
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 101
مصنوع انسان یا معمول انسان اطلاق شود به خاطر شکلی است که انسان به آن می دهد، و گر نه ماده آنرا هم خدا آفریده است ، این درست به این می ماند که می گویند این فرش ، آن خانه ، و آن اتومبیل ساخته انسان است . مسلما منظور این نیست که انسان مواد آنها را ساخته بلکه صورت آنها به دست انسان شکل می گیرد.
اما اگر ما را مصدریه بگیریم مفهومش این است که خداوند هم شما را آفریده و هم اعمال شما را البته این معنی غلط نیست و بر خلاف پندار بعضی سر از جبر در نمی آورد چرا که اعمال ما هر چند به اراده ما انجام می گیرد اما اراده و قدرت بر تصمیم گیری و نیروهای دیگری را که افعال خود را با آن انجام می دهیم همه از ناحیه خدا است ، ولی با اینحال آیه ناظر به این معنی نیست ، بلکه ناظر به بتها است می گوید خدا هم خالق شما است و هم بتهائی که ساخته و پرداخته اید و لطف سخن نیز در همین است ، چرا که بحث از بتها بوده نه از اعمال آدمی .
در حقیقت این آیه شبیه مطلبی است که در داستان موسی و ساحران آمده که می گوید: فاذا هی تلقف ما یافکون : موسی عصا را رها کرد مار عظیمی شد و آنچه را به دروغ ساخته بودند بلعید (منظور مارهای ساختگی ساحران است) (اعراف - 117)

ولی می دانیم زورگویان و قلدران هرگز با منطق و استدلال آشنا نبوده اند، به همین دلیل این برهان گویا و نیرومند ابراهیم (علیه السلام) در قلب سردمداران نظام جبار بابل اثر نگذاشت ، هر چند گروهی از توده مردم مستضعف را بیدار کرد، اما مستکبران که پیشرفت این منطق توحیدی را مزاحم منافع خویش می دیدند با منطق زور و سرنیزه و آتش به میدان آمدند، منطقی که هرگز جز آن را نمی فهمند، تکیه بر قدرت خویش کردند و فریاد زدند برای او بنای مرتفعی بسازید و در میان آن تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 102
آتش بیفروزید و او را در جهنمی سوزان بیفکنید! (قالوا ابنوا له بنیانا فالقوه فی الجحیم).
از این تعبیر استفاده می شود که قبلا دستور داده شد چهار دیواری بزرگی ساختند، سپس در درون آن آتش افروختند، شاید به این منظور که هم آتش را از پراکنده شدن و خطرات احتمالی مهار کنند، و هم دوزخی را که ابراهیم ، بت پرستان را با آن تهدید می کرد عملا به وجود آورند!
درست است که برای سوزاندن انسانی همچون ابراهیم یک بار کوچک هیزم کافی بود، ولی برای اینکه سوز دل خود را از شکستن بتها فرو بنشانند، و به اصطلاح انتقام خویش را به حد اعلی بگیرند، و در ضمن شکوه و عظمتی به بتها بخشند که آبروی بر باد رفته آنها شاید برگردد، و نیز زهر چشمی از همه مخالفان خود بگیرند که این حادثه دیگر در تاریخ بابل تکرار نگردد، این دریای آتش را به وجود آوردند (توجه داشته باشید جحیم در لغت به معنی آتشهائی است که روی هم متراکم شده است).
بعضی بنیان را در اینجا به منجنیق تفسیر کرده اند که وسیله پرتاب اشیاء سنگین از فاصله های دور بود، ولی غالب مفسران همان تفسیر اول را برگزیده اند که بنیان همان ساختمان و چهار دیواری بزرگ است .
در اینجا قرآن به ریزه کاریها و جزئیات این مساءله که در سوره انبیاء آمده است اشاره نمی کند، تنها در یک جمع بندی فشرده و جالب پایان این ماجرا را چنین بیان می کند: آنها برای نابودی ابراهیم نقشه دقیقی طرح کرده بودند، ولی ما آنها را پست و مغلوب ساختیم (فارادوا به کیدا فجعلناهم الاسفلین).
کید در اصل به معنی هر گونه چاره اندیشی است ، خواه در طریق صحیح باشد یا غلط هر چند غالبا در موارد مذموم استعمال می شود، و با توجه تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 103
به اینکه در اینجا به صورت نکره آمده ، نکره ای که دلالت بر عظمت و اهمیت می کند، اشاره به نقشه وسیع و گسترده ای است که آنها برای نابود ساختن ابراهیم و برچیدن اثرات تبلیغ قولی و عملی او طرح کرده بودند.

آری خداوند آنها را اسفل و پائین قرار داد، و ابراهیم را در مرتبه اعلی همانگونه که منطقش برتری داشت در حادثه آتش سوزی نیز خدا او را برتر قرار داد، و دشمنان نیرومندش را به سقوط کشانید، آتش را بر او سرد و سالم ساخت و بی آنکه حتی یک تار موی او بسوزد از آن دریای آتش سالم به درآمد!
یک روز نوح را از غرق نجات می دهد، و روز دیگر ابراهیم را از حرق تا روشن کند آب و آتش سر بر فرمان او دارند و آنچه می گوید خدا آن می کنند.
ابراهیم (علیه السلام) از این حادثه هولناک و توطئه خطرناکی که دشمن برای او چیده بود سالم و سربلند بیرون آمد و چون رسالت خود را در بابل پایان یافته می دید تصمیم بر مهاجرت به اراضی مقدس شام گرفت و گفت من به سوی پروردگارم می روم ، او مرا هدایت خواهد کرد (و قال انی ذاهب الی ربی سیهدین).
بدیهی است خداوند مکانی ندارد اما مهاجرت از محیط آلوده به محیط پاک مهاجرت به سوی خدا است .
مهاجرت به سرزمین انبیاء و اولیا و کانونهای وحی الهی مهاجرت به سوی خدا است همانگونه که سفر به مکه سفر الی الله نامیده می شود.
بعلاوه مهاجرت برای انجام وظیفه و رسالت الهی سفر به سوی دوست محسوب می گردد، و در این سفر هادی و راهنما در همه جا خدا است .
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 104
و در اینجا نخستین تقاضایش از خدا که در آیات فوق منعکس است تقاضای فرزند صالح بود، فرزندی که بتواند خط رسالت او را تداوم بخشد، و برنامه های نیمه تمامش را به پایان برساند، اینجا بود که عرض کرد: پروردگارا! به من از فرزندان صالح ببخش (رب هب لی من الصالحین).
چه تعبیر جالبی فرزند صالح و شایسته ، شایسته از نظر اعتقاد و ایمان ، شایسته از نظر گفتار و عمل ، و شایسته از تمام جهات .
قابل توجه اینکه یک جا ابراهیم خودش تقاضا می کند که در زمره صالحان باشد، چنانکه قرآن از قول او نقل می کند: رب هب لی حکما و الحقنی بالصالحین : پروردگارا! به من علم و دانش مرحمت فرما، و مرا به صالحان ملحق کن (شعراء - 83).
و در اینجا تقاضا می کند که فرزندان صالح به من مرحمت فرما، چرا که صالح وصفی است جامع که تمام شایستگی های یک انسان کامل در آن جمع است .
خداوند نیز این دعا را مستجاب کرد، و فرزندان صالحی همچون اسماعیل و اسحاق به او مرحمت فرمود، چنانکه در آیات بعد همین سوره می خوانیم و بشرناه باسحاق نبیا من الصالحین ما او را بشارت دادیم به تولد اسحق

پیامبری از صالحان .
و در مورد اسماعیل می گوید: و اسماعیل و ادریس و ذا الکفل کل من الصابرین و ادخلناهم فی رحمتنا انهم من الصالحین : و اسماعیل و ادریس و ذا الکفل را به یاد آور که همه از صابران بودند، و ما آنها را در رحمت خود وارد کردیم چرا که از صالحان بودند (انبیاء - 86 و 85). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 105
نکته ها:
1 - خالق همه چیز او است
در آیات مورد بحث خواندیم و الله خلقکم و ما تعملون : ابراهیم به بت پرستان می گوید هم خودتان مخلوق خدا هستید و هم بتهای ساختگی شما.
بعضی آیه فوق را توجیهی برای مذهب فاسد جبر پنداشته اند (به این ترتیب که ما در جمله ما تعملون را ما مصدریه گرفته اند و گفته اند: مفهوم جمله این می شود که خداوند شما و اعمالتان را آفریده است ، و هنگامی که اعمال ما مخلوق خدا است پس ما از خودمان اختیاری نداریم .
این سخن از چند جهت بی اساس است :
اولا چنانکه گفتیم منظور از ما تعملون در اینجا بتهائی است که با دست خود می ساختند، نه اعمال انسانها، و بدون شک آنها این مواد را از عالم خلقت می گرفتند ولی به آن شکل می دادند (بنابراین ما ما موصوله است).
ثانیا اگر مفهوم آیه آن باشد که آنها پنداشته اند دلیلی می شد به نفع بت پرستان ، نه بر ضد آنها، چرا که آنها می توانستند بگویند چون عمل بت سازی و بت پرستی ما را خدا آفریده پس ما در این میان بی تقصیر هستیم !.
ثالثا به فرض اینکه معنی آیه چنین باشد باز دلیل بر جبر نیست ، زیرا در عین آزادی اراده و اختیار باز هم به یک معنی خداوند خالق اعمال ما است ، چرا که این آزادی اراده و قدرت بر تصمیم گیری و نیروهای جسمی و فکری و مادی و معنوی را چه کسی به ما داده است جز خداپس خالق او است در عین اینکه فعل ، فعل اختیاری ما است . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 106
2 - هجرت ابراهیم (علیه السلام)
بسیاری از پیامبران در طول عمر خود برای ادای رسالت خویش اقدام به هجرت کردند که از جمله آنها ابراهیم بود که در آیات مختلف قرآن روی مساله هجرت او تکیه شده است .
از جمله در سوره عنکبوت آیه 26 می خوانیم : و قال انی مهاجر الی ربی انه هو العزیز الحکیم : گفت من به سوی پروردگارم هجرت می کنم که او عزیز و حکیم است و قرآن این سخن را بعد از مساءله آتش سوزی

ابراهیم در آنجا آورده است .
حقیقت این است که رهبران الهی هنگامی که رسالت خویش را در یک نقطه به اتمام می رساندند، و یا محیط را آماده برای گسترش دعوت خویش نمی دیدند، برای اینکه رسالت آنها متوقف نگردد دست به مهاجرت می زدند، و این مهاجرتها سرچشمه برکات فراوانی در طول تاریخ ادیان شد، تا آنجا که تاریخ اسلام از نظر ظاهر و معنا بر محور هجرت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دور می زند، و اگر هجرت نبود اسلام در باتلاق بت پرستان مکه برای همیشه فرو رفته بود. هجرت بود که به اسلام و مسلمین جان تازه داد، و همه چیز را به نفع آنها دگرگون ساخت ، و بشریت را در مسیر جدیدی قرار داد.
بلکه به یک معنی هجرت یک برنامه عمومی برای فرد فرد مؤ منان است که هر وقت در طول زندگی آنها محیط را نامناسب برای اهداف مقدس خود دیدند و آن را به صورت باتلاق عفن یافتند که همه چیز در آن می پوسد موظف به هجرتند باید رخت سفر بربندند و به سرزمین آماده تری کوچ کنند که ملک خدا محدود نیست .
اما هجرت پیش از آنکه جنبه برون ذاتی داشته باشد جنبه درون ذاتی دارد، نخست در درون دل و جان هجرتی باید کرد، هجرت از آلودگیها به سوی پاکیها هجرت از شرک به ایمان و هجرت از گناه به طاعت پروردگار بزرگ . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 107
این هجرت درونی سرآغازی خواهد بود برای تحول فرد و جامعه ، و مقدمه ای برای هجرت برونی در جلد چهارم تفسیر نمونه بحث مشروحی پیرامون اسلام و مهاجرت ذیل آیه 100 سوره نساء صفحه 89 به بعد آورده ایم .
الصافات
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 108
آیه 101 - 110
آیه و ترجمه
فَبَشرْنَهُ بِغُلَمٍ حَلِیمٍ(101)
فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السعْىَ قَالَ یَبُنىَّ إِنى أَرَى فى الْمَنَامِ أَنى أَذْبحُک فَانظرْ مَا ذَا تَرَى قَالَ یَأَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ ستَجِدُنى إِن شاءَ اللَّهُ مِنَ الصبرِینَ(102)
فَلَمَّا أَسلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِینِ(103)
وَ نَدَیْنَهُ أَن یَإِبْرَهِیمُ(104)
قَدْ صدَّقْت الرُّءْیَا إِنَّا کَذَلِک نجْزِى الْمُحْسِنِینَ(105)
إِنَّ هَذَا لهُوَ الْبَلَؤُا الْمُبِینُ(106)
وَ فَدَیْنَهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ(107)
وَ تَرَکْنَا عَلَیْهِ فى الاَخِرِینَ(108)
سلَمٌ عَلى إِبْرَهِیمَ(109)

كَذَلِک نجْزِیَ الْمُحْسِنِینَ(110) تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 109
ترجمه :
101 - ما او (ابراهیم) را به نوجوانی بردبار و پر استقامت بشارت دادیم .
102 - هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید گفت : فرزندم من در خواب دیدم که باید تو را ذبح کنم ! بنگر نظر تو چیست ؟ گفت : پدرم هر چه دستور داری اجرا کن ، به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت !
103 - هنگامی که هر دو تسلیم و آماده شدند و ابراهیم جبین او را بر خاک نهاد ...
104 - او را ندا دادیم که ای ابراهیم !
105 - آنچه را در خواب ماموریت یافتی انجام دادی ، ما اینگونه نیکوکاران را جزا می دهیم .
106 - این مسلما امتحان مهم و آشکاری است .
107 - ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم .
108 - و نام نیک او را در امتهای بعد باقی گذاردیم .
109 - سلام بر ابراهیم باد!
110 - اینگونه نیکوکاران را پاداش می دهیم .
تفسیر:
ابراهیم در قربانگاه
در آیات گذشته به اینجا رسیدیم که ابراهیم بعد از ادای رسالت خویش در بابل از آنجا هجرت کرد، و نخستین تقاضایش از پروردگار این بود که فرزند صالحی به او عطا فرماید، زیرا تا آن روز صاحب فرزندی نشده بود.
نخستین آیه مورد بحث سخن از اجابت این دعای ابراهیم به میان آورده ، می گوید: ما او را به نوجوانی حلیم و بردبار و پر استقامت بشارت دادیم (فبشرناه بغلام حلیم).
در واقع سه بشارت در این جمله جمع شده است : بشارت تولد فرزندی
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 110
پسر، و بشارت رسیدن او به سنین نوجوانی ، و بشارت به صفت والای حلم .
در تفسیر حلیم گفته اند کسی است که در عین توانائی در هیچ کاری قبل از وقتش شتاب نمی کند، و در کیفر مجرمان عجله ای به خرج نمی دهد. روحی بزرگ دارد و بر احساسات خویش مسلط است .
راغب در مفردات می گوید: حلم به معنی خویشتنداری به هنگام هیجان غضب است ، و از آنجا که این حالت از عقل و خرد ناشی می شود گاه به معنی عقل و خرد نیز به کار رفته ، و گر نه معنی حقیقی حلم همان است که در اول گفته شد، ضمنا از این توصیف استفاده می شود که خداوند

بشارت بقای این فرزند را تا زمانی که به سنی برسد که قابل توصیف به حلم باشد داده است ، و چنانکه در آیات بعد خواهیم دید او مقام حلیم بودن خود را به هنگام ماجرای ذبح نشان داد، همانگونه که ابراهیم نیز حلیم بودن خود را در آن هنگام ، و هم در موقع آتش سوزی آشکار ساخت .
قابل توجه اینکه واژه حلیم پانزده مرتبه در قرآن مجید تکرار شده ، ووصفی است برای خداوند جز در دو مورد که به صورت توصیفی برای ابراهیم و فرزندش در کلام خدا آمده است ، و در یک مورد توصیفی است برای شعیب از زبان دیگران .
واژه غلام به عقیده بعضی به هر کودکی قبل از رسیدن به سن جوانی گفته می شود و بعضی آن را به کودکی که از ده سال گذشته و هنوز به سن بلوغ نرسیده است اطلاق کرده اند.
از تعبیرات مختلفی که در لغت عرب آمده می توان استفاده کرد که غلام حد فاصل میان طفل (کودک) و شاب (جوان) است که در زبان فارسی از آن تعبیر به نوجوان می کنیم . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 111
سرانجام فرزند موعود ابراهیم طبق بشارت الهی متولد شد، و قلب پدر را که در انتظار فرزندی صالح سالها چشم به راه بود روشن ساخت دوران طفولیت را پشت سر گذاشت و به سن نوجوانی رسید.
در اینجا قرآن می گوید: هنگامی که با او به مقام سعی و کوشش رسید (فلما بلغ معه السعی).
یعنی به مرحله ای رسید که می توانست در مسائل مختلف زندگی همراه پدر تلاش و کوشش کند و او را یاری دهد.
بعضی سعی را در اینجا به معنی عبادت و کار برای خدا دانسته اند، البته سعی مفهوم وسیعی دارد که این معنی را نیز شامل می شود ولی منحصر به آن نیست ، و تعبیر معه (با پدرش) نشان می دهد که منظور معاونت پدر در امور زندگی است .
به هر حال به گفته جمعی از مفسران ، فرزندش در آن وقت 13 ساله بود که ابراهیم خواب عجیب و شگفت انگیزی می بیند که بیانگر شروع یک آزمایش بزرگ دیگر در مورد این پیامبر عظیم الشان است ، در خواب می بیند که از سوی خداوند به او دستور داده شد تا فرزند یگانه اش را با دست خود قربانی کند و سر ببرد.
ابراهیم وحشتزده از خواب بیدار شد، می دانست که خواب پیامبران واقعیت دارد و از وسوسه های شیطانی دور است ، اما با این حال دو شب دیگر همان خواب تکرار شد که تاکیدی بود بر لزوم این امر و فوریت آن .
می گویند نخستین بار در شب ترویه (شب هشتم ماه ذی الحجه) این خواب را دید، و در شبهای عرفه و شب عید قربان (نهم و دهم ذی الحجه) خواب تکرار گردید، لذا برای او کمترین شکی باقی نماند که این فرمان

قطعی خدا است . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 112
ابراهیم که بارها از کوره داغ امتحان الهی سرافراز بیرون آمده بود، این بار نیز باید دل به دریا بزند و سر بر فرمان حق بگذارد، و فرزندی را که یک عمر در انتظارش بوده و اکنون نوجوانی برومند شده است با دست خود سر ببرد!
ولی باید قبل از هر چیز فرزند را آماده این کار کند، رو به سوی او کرد و گفت : فرزندم من در خواب دیدم که باید تو را ذبح کنم بنگر نظر تو چیست ؟! (قال یا بنی انی اری فی المنام انی اذبحک فانظر ماذا تری).
فرزندش که نسخه ای از وجود پدر ایثارگر بود و درس صبر و استقامت و ایمان را در همین عمر کوتاهش در مکتب او خوانده بود، با آغوش باز و از روی طیب خاطر از این فرمان الهی استقبال کرد، و با صراحت و قاطعیت گفت : پدرم هر دستوری به تو داده شده است اجرا کن (قال یا ابت افعل ما تؤ مر).
و از ناحیه من فکر تو راحت باشد که به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت (ستجدنی ان شاء الله من الصابرین).
این تعبیرات پدر و پسر چقدر پر معنی است و چه ریزه کاریهائی در آن نهفته است ؟.
از یکسو پدر با صراحت مساءله ذبح را با فرزند 13 ساله مطرح می کند و از او نظر خواهی می کند، برای او شخصیت مستقل و آزادی اراده قائل می شود، او هرگز نمی خواهد فرزندش را بفریبد، و کورکورانه به این میدان بزرگ امتحان دعوت کند او می خواهد فرزند نیز در این پیکار بزرگ با نفس شرکت جوید، و لذت تسلیم و رضا را همچون پدر بچشد!
از سوی دیگر فرزند هم می خواهد پدر در عزم و تصمیمش راسخ باشد، نمی گوید مرا ذبح کن ، بلکه می گوید هر ماموریتی داری انجام ده ، من تسلیم امر و فرمان او هستم ، و مخصوصا پدر را با خطاب یا ابت ! (ای پدر!) مخاطب می سازد، تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 113
تا نشان دهد این مساءله از عواطف فرزندی و پدری سر سوزنی نمی کاهد که فرمان خدا حاکم بر همه چیز است .
و از سوی سوم مراتب ادب را در پیشگاه پروردگار به عالی ترین وجهی نگه می دارد، هرگز به نیروی ایمان و اراده و تصمیم خویش تکیه نمی کند، بلکه بر مشیت خدا و اراده او تکیه می نماید و با این عبارت از او توفیق پایمردی و استقامت می طلبد.
و به این ترتیب هم پدر و هم پسر نخستین مرحله این آزمایش بزرگ را با پیروزی کامل می گذرانند.
در این میان چه ها گذشت ؟ قرآن از شرح آن خودداری کرده ، و تنها روی نقاط حساس این ماجرای عجیب انگشت می گذارد.

بعضی نوشته اند: فرزند فداکار برای اینکه پدر را در انجام این ماموریت کمک کند، و هم از رنج و اندوه مادر بکاهد، هنگامی که او را به قربانگاه در میان کوههای خشک و سوزان سرزمین منی آورد به پدر گفت : پدرم ریسمان را محکم ببند تا هنگام اجرای فرمان الهی دست و پا نزنم ، می ترسم از پاداشم کاسته شود!
پدر جان کارد را تیز کن و با سرعت بر گلویم بگذران تا تحملش بر من (و بر تو) آسانتر باشد!
پدرم قبلا پیراهنم را از تن بیرون کن که به خون آلوده نشود، چرا که بیم دارم چون مادرم آنرا ببیند عنان صبر از کفش بیرون رود.
آنگاه افزود سلامم را به مادرم برسان و اگر مانعی ندیدی پیراهنم را برایش ببر که باعث تسلی خاطر و تسکین دردهای او است ، چرا که بوی فرزندش را از آن خواهد یافت ، و هر گاه دلتنگ شود آنرا در آغوش می فشارد و سوز درونش را تخفیف خواهد داد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 114
لحظه های حساسی فرا رسید، فرمان الهی باید اجرا می شد، ابراهیم که مقام تسلیم فرزند را دید او را در آغوش کشید، و گونه هایش را بوسه داد و هر دو در این لحظه به گریه افتادند، گریه ای که بیانگر عواطف و مقدمه شوق لقای خدا بود.
قرآن همین اندازه در عبارتی کوتاه و پر معنی می گوید: هنگامی که هر دو تسلیم و آماده شدند و ابراهیم جبین فرزند را بر خاک نهاد ... (فلما اسلما و تله للجبین).
باز قرآن اینجا را به اختصار برگزار کرده و به شنونده اجازه می دهد تا با امواج عواطفش قصه را همچنان دنبال کند.
بعضی گفته اند منظور از جمله تله للجبین این بود که پیشانی پسر را به پیشنهاد خودش بر خاک نهاد، مبادا چشمش در صورت فرزند بیفتد و عواطف پدری به هیجان در آید و مانع اجرای فرمان خدا شود!
به هر حال ابراهیم صورت فرزند را بر خاک نهاد و کارد را به حرکت در آورد و با سرعت و قدرت بر گلوی فرزند گذارد در حالی که روحش در هیجان فرو رفته بود، و تنها عشق خدا بود که او را در مسیرش بی تردید پیش می برد.
اما کارد برنده در گلوی لطیف فرزند کمترین اثری نگذارد! ...
ابراهیم در حیرت فرو رفت بار دیگر کارد را به حرکت در آورد ولی باز کارگر نیفتاد، آری ابراهیم خلیل می گوید: ببر! اما خداوند جلیل فرمان می دهد نبر! و کارد تنها گوش بر فرمان او دارد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 115
اینجا است که قرآن با یک جمله کوتاه و پر معنی به همه انتظارها پایان

داده ، می گوید: در این هنگام او را ندا دادیم که ای ابراهیم (و نادیناه ان یا ابراهیم).
آنچه را در خواب ماموریت یافتی انجام دادی (قد صدقت الرؤ یا).
ما اینگونه نیکوکاران را جزا و پاداش می دهیم (انا کذلک نجزی المحسنین).
هم به آنها توفیق پیروزی در امتحان می دهیم ، و هم نمی گذاریم فرزند دلبندشان از دست برود، آری کسی که سر تا پا تسلیم فرمان ما است و نیکی را به حد اعلا رسانده جز این پاداشی نخواهد داشت .
سپس می افزاید: این مسلما امتحان مهم و آشکاری است (ان هذا لهو البلاء المبین).
ذبح کردن فرزند با دست خود، آنهم فرزندی برومند و لایق ، برای پدری که یک عمر در انتظار چنین فرزندی بوده کار ساده و آسانی نیست ، چگونه می توان دل از چنین فرزندی برکند؟ و از آن بالاتر با نهایت تسلیم و رضا بی آنکه خم به ابرو آورد به امتثال این فرمان بشتابد، و تمام مقدمات را تا آخرین مرحله انجام دهد، بطوری که از نظر آمادگی های روانی و عملی چیزی فروگذار نکند؟
و از آن عجیب تر تسلیم مطلق این نوجوان در برابر این فرمان بود، که با آغوش باز و با اطمینان خاطر به لطف پروردگار و تسلیم در برابر اراده او به استقبال ذبح شتافت .
لذا در بعضی از روایات آمده است هنگامی که این کار انجام گرفت جبرئیل

(از روی اعجاب) صدا زد: الله اکبر الله اکبر!...
و فرزند ابراهیم صدا زد: لا اله الا الله ، و الله اکبر!...
و پدر قهرمان فداکار نیز گفت : الله اکبر و لله الحمد.
و این شبیه تکبیراتی است که ما روز عید قربان می گوئیم .
اما برای اینکه برنامه ابراهیم ناتمام نماند، و در پیشگاه خدا قربانی کرده باشد و آرزوی ابراهیم برآورده شود، خداوند قوچی بزرگ فرستاد تا به جای فرزند قربانی کند و سنتی برای آیندگان در مراسم حج و سرزمین منی از خود بگذارد، چنانکه قرآن می گوید: ما ذبح عظیمی را فدای او کردیم (و فدیناه بذبح عظیم).
در اینکه عظمت این ذبح از چه نظر بوده از نظر جسمانی و ظاهری ؟ و یا از جهت اینکه فدای فرزند ابراهیم شد؟ و یا از نظر اینکه برای خدا و در راه خدا بود؟ و یا از این نظر که این قربانی از سوی خدا برای ابراهیم فرستاده شد؟
مفسران گفتگوههای فراوانی دارند، ولی هیچ مانعی ندارد که تمام این جهات در ذبح عظیم جمع ، و از دیدگاههای مختلف دارای عظمت باشد.

یکی از نشانه های عظمت این ذبح آن است که با گذشت زمان سال به سال وسعت بیشتری یافته ، و الان در هر سال بیش از یک میلیون به یاد آن ذبح عظیم ذبح می کنند و خاطره اش را زنده نگه می دارد.
فدینا از ماده فدا در اصل به معنی قرار دادن چیزی به عنوان بلاگردان و دفع ضرر از شخص یا چیز دیگر است لذا مالی را که برای آزاد کردن اسیر می دهند فدیه می گویند، و نیز کفاره ای را که بعضی از بیماران بجای روزه می دهند به این نام نامیده می شود. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 117
در اینکه این قوچ بزرگ چگونه به ابراهیم (علیه السلام) داده شد بسیاری معتقدند جبرئیل آورد، بعضی نیز گفته اند از دامنه کوههای منی سرازیر شد، هر چه بود به فرمان خدا و به اراده او بود.
نه تنها خداوند پیروزی ابراهیم را در این امتحان بزرگ در آن روز ستود، بلکه خاطره آن را جاویدان ساخت ، چنانکه در آیه بعد می گوید: ما نام نیک ابراهیم را در امتهای بعد باقی و برقرار ساختیم (و ترکنا علیه فی الاخرین).
او اسوه ای شد برای همه آیندگان ، و قدوه ای برای تمام پاکبازان و عاشقان دلداده کوی دوست ، و برنامه او را به صورت سنت حج در اعصار و قرون آینده تا پایان جهان جاودان نمودیم او پدر پیامبران بزرگ ، او پدر امت اسلام و پیامبر اسلام بود.
سلام بر ابراهیم (آن بنده مخلص و پاکباز باد) (سلام علی ابراهیم).
آری ، ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می دهیم (کذلک نجزی المحسنین).
پاداشی به عظمت دنیا، پاداشی جاودان در سراسر زمان ، پاداشی درخور سلام و درود خداوند بزرگ !
جالب توجه اینکه جمله کذلک نجزی المحسنین یک بار اینجا ذکر شده ، و یک بار در چند آیه قبل ، این تکرار حتما نکته ای دارد.
ممکن است دلیلش این بوده باشد که در مرحله اول خداوند پیروزی ابراهیم را در امتحان بزرگش تصدیق می کند، و کارنامه قبولی او را امضا تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 118
می فرماید، این خود جزا و پاداش بزرگی است ، و این مهمترین مژده ای بود که خداوند به ابراهیم داد، سپس مساءله فدا کردن ذبح عظیم و جاودان ماندن نام و سنت او و درود فرستادن خدا بر او را که سه موهبت بزرگ دیگر است مطرح کرده و آن را به عنوان پاداش نیکوکاران معرفی می کند.
نکته ها:
1 - ذبیح الله کیست ؟
در اینکه کدام یک از فرزندان ابراهیم (اسماعیل یا اسحق) به قربانگاه

برده شد و لقب ذبیح الله یافت ؟ در میان مفسران سخت گفتگو است ، گروهی اسحاق را ذبیح می دانند و جمعی اسماعیل را، نظر اول را بسیاری از مفسران اهل سنت و نظر دوم را مفسران شیعه برگزیده اند.
اما آنچه با ظواهر آیات مختلف قرآن هماهنگ است این است که ذبیح اسماعیل بوده است ، زیرا:
اولا: در یکجا می خوانیم : و بشرناه باسحاق نبیا من الصالحین : ما او را بشارت به اسحاق دادیم که پیامبری بود از صالحان (صافات 112).
این تعبیر به خوبی نشان می دهد که خداوند بشارت به تولد اسحاق را بعد از این ماجرا و به خاطر فداکاریهای ابراهیم به او داد، بنابراین ماجرای ذبح مربوط به او نبود.
بعلاوه هنگامی که خداوند نبوت کسی را بشارت می دهد، مفهومش این است که زنده می ماند، و این با مساءله ذبح در کودکی سازگار نیست .
ثانیا: در آیه 71 سوره هود می خوانیم : فبشرناه باسحق و من وراء اسحاق یعقوب : ما او را به تولد اسحاق بشارت دادیم و نیز به تولد یعقوب بعد از اسحاق این آیه نشان می دهد که ابراهیم مطمئن بود اسحاق می ماند و فرزندی تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 119
همچون یعقوب از او به وجود می آید، بنابراین نوبتی برای ذبح باقی نخواهد ماند.
کسانی که ذبیح را اسحاق می دانند در حقیقت این آیات را نادیده گرفته اند.
ثالثا: روایات بسیاری در منابع اسلامی آمده است که نشان می دهد ذبیح اسماعیل بوده است به عنوان نمونه :
در حدیث معتبری که از پیامبر گرامی اسلام نقل شده می خوانیم : انا ابن الذبیحین : من فرزند دو ذبیحم و منظور از دو ذبیح یکی پدرش عبدالله است که عبدالمطلب جد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نذر کرده بود او را برای خدا قربانی کند سپس یکصد شتر به فرمان خدا فداء او قرار داد و داستانش مشهور است ، و دیگر اسماعیل بود، زیرا مسلم است که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از فرزندان اسماعیل است ، نه اسحاق .
در دعائی که از علی (علیه السلام) از پیامبر گرامی (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده می خوانیم : یا من فدا اسماعیل من الذبح : ای کسی که فدائی برای ذبح اسماعیل قرار دادی .
در احادیثی که از امام باقر و امام صادق (علیهماالسلام) نقل شده می خوانیم : هنگامی که سؤ ال کردند ذبیح که بود فرمودند: اسماعیل .
در حدیثی که از امام علی بن موسی الرضا (علیهم السلام) نقل شده نیز می خوانیم : لو علم الله عزوجل شیئا اکرم من الضان لفدا به اسماعیل :

اگر حیوانی بهتر از گوسفند پیدا می شد آنرا فدیه اسماعیل قرار می داد.
خلاصه روایات در این زمینه بسیار است که اگر بخواهیم همه آنها را نقل
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 120
کنیم سخن به درازا می کشد.
در برابر این روایات فراوان که هماهنگ با ظاهر آیات قرآن است روایت شاذی بر ذبیح بودن اسحاق دلالت دارد که نمی تواند مقابله با روایات گروه اول کند، و نه با ظاهر آیات قرآن هماهنگ است .
از همه اینها گذشته این مساءله مسلم است کودکی را که ابراهیم او را با مادرش به فرمان خدا به مکه آورد و در آنجا رها نمود، و سپس خانه کعبه را با کمک او ساخت ، و طواف و سعی با او بجا آورد اسماعیل بود، و این نشان می دهد که ذبیح نیز اسماعیل بوده است ، زیرا برنامه ذبح مکمل برنامه های فوق محسوب می شده .
البته آنچه از کتب عهد عتیق (تورات کنونی) بر می آید این است که ذبیح ، اسحاق بوده است .
و از اینجا چنین به نظر می رسد که بعضی از روایات غیر معروف اسلامی که اسحاق را ذبیح معرفی می کند تحت تاءثیر روایات اسرائیلی است و احتمالا از مجعولات یهود است ، یهود چون از دودمان اسحاق بودند مایل بودند این افتخار را برای خود ثبت کنند و از مسلمانان که پیامبرشان زاده اسماعیل بود سلب کنند، هر چند از طریق انکار واقعیات باشد!
به هر حال آنچه برای ما از همه محکمتر است ظواهر آیات قرآن است که به خوبی نشان می دهد که ذبیح اسماعیل بوده است گر چه برای ما تفاوتی نمی کند که ذبیح اسماعیل باشد یا اسحاق هر دو فرزند ابراهیم و پیامبر بزرگ خدا بودند، هدف روشن شدن این ماجرای تاریخی است .
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 121
2 - آیا ابراهیم مامور به ذبح فرزند بود؟
از سؤ الات مهم دیگری که در این بحث برای مفسران مطرح است این است که آیا ابراهیم راستی مامور به ذبح فرزند بود، یا به مقدمات آن دستور داشت ؟
اگر مامور به ذبح بوده ، چگونه پیش از انجام آن ، این حکم الهی نسخ شد؟ در حالی که نسخ قبل از عمل جایز نیست ، و این معنی در علم اصول فقه اثبات شده است .
و اگر مامور به مقدمات ذبح بوده است این افتخار مهمی نخواهد بود.
و اینکه بعضی گفته اند اهمیت مساءله از اینجا ناشی می شود که ابراهیم احتمال می داد بعد از انجام این ماموریت و فراهم کردن مقدمات دستور به اصل ذبح داده شود، و امتحان بزرگ او همینجا بود مطلب جالبی به نظر نمی رسد.

به عقیده ما این گفتگوها از اینجا ناشی می شود که میان اوامر امتحانی و غیر امتحانی فرق نگذاشته اند، امری که به ابراهیم شد یک امر امتحانی بود، می دانیم در اوامر امتحانی اراده جدی تعلق به اصل عمل نگرفته است ، بلکه هدف آن است که روشن شود شخص مورد آزمایش تا چه اندازه آمادگی اطاعت فرمان دارد؟ و این در جائی است که شخص مورد آزمایش از اسرار پشت پرده آگاه نیست .
و به این ترتیب در اینجا نسخ واقع نشده است که در صحت آن قبل از عمل بحث و گفتگو شود.
و اگر می بینیم خداوند بعد از این ماجرا به ابراهیم می گوید: قد صدقت الرؤ یا: خوابی را که دیده بودی تحقق بخشیدی به خاطر آن است که آنچه در توان داشت در زمینه ذبح فرزند دلبند انجام داد، و آمادگی روحی خود را در این زمینه از هر جهت به ثبوت رسانید و از عهده این آزمایش به خوبی برآمد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 122
3 - چگونه خواب ابراهیم می توانست حجت باشد؟
در مورد خواب و خواب دیدن سخن بسیار است که ما شرح مبسوطی از آن را در تفسیر سوره یوسف ذیل آیه 4 آوردیم .
آنچه در اینجا لازم است به آن توجه شود این است که چگونه ابراهیم خواب را حجت دانست و آن را معیار عمل خود قرار داد؟ در پاسخ این سؤ ال گاه گفته می شود که خوابهای انبیاء هرگز خواب شیطانی ، یا مولود فعالیت قوه واهمه نیست بلکه گوشه ای از برنامه نبوت و وحی آنها است .
و به تعبیر دیگر ارتباط انبیاء با مصدر وحی گاهی به صورت القاء به قلب است .
و گاه از طریق دیدن فرشته وحی .
و گاه از راه شنیدن امواج صوتی که به فرمان خدا ایجاد شده .
و گاه از طریق خواب است .
و به این ترتیب در خوابهای آنها هیچگونه خطا و اشتباهی رخ نمی دهد، و آنچه در خواب می بینند درست همانند چیزی است که در بیداری می بینند.
و گاه گفته می شود که ابراهیم (علیه السلام) در حال بیداری از طریق وحی آگاهی یافت که باید به خوابی که در زمینه ذبح می بیند عمل کند.
و گاه گفته می شود: قرائن مختلفی که در این خواب بود، و از جمله اینکه در سه شب متوالی عینا تکرار شد، برای او علم و یقین ایجاد کرد که این یک ماموریت الهی است و نه غیر آن .
به هر حال همه این تفسیرها ممکن است صحیح باشد و منافاتی با هم ندارد و مخالف ظواهر آیات نیز نمی باشد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 123
4 - وسوسه های شیطان در روح بزرگ ابراهیم اثر نگذاشت

از آنجا که امتحان ابراهیم یکی از بزرگترین امتحانات در طول تاریخ بود، امتحانی که هدفش این بود قلب او را از مهر و عشق غیر خدا تهی کند، و عشق الهی را در سراسر قلب او پرتوافکن سازد، طبق بعضی از روایات شیطان به دست و پا افتاد، کاری کند که ابراهیم از این میدان پیروزمند بیرون نیاید، گاه به سراغ مادرش هاجر آمد، و به او گفت میدانی ابراهیم چه در نظر دارد؟ می خواهد فرزندش را امروز سر ببرد!
هاجر گفت : برو سخن محال مگو که او مهربانتر از این است که فرزند خود را بکشد، اصولا مگر در دنیا انسانی پیدا می شود که فرزند خود را با دست خود ذبح کند؟
شیطان به وسوسه خود ادامه داد و گفت او مدعی است خدا دستورش داده .
هاجر گفت : اگر خدا دستورش داده پس باید اطاعت کند و جز رضا و تسلیم راهی نیست !!
گاهی به سراغ فرزند آمد و به وسوسه او مشغول شد از آن هم نتیجه ای نگرفت ، چون اسماعیل را یک پارچه تسلیم و رضا یافت .
سرانجام به سراغ پدر آمد و به او گفت ابراهیم ! خوابی را که دیدی خواب شیطانی است ! اطاعت شیطان مکن !
ابراهیم که در پرتو نور ایمان و نبوت او را شناخت بر او فریاد زد دور شو ای دشمن خدا.
در حدیث دیگری آمده است : ابراهیم نخست به مشعرالحرام آمد تا پسر را قربانی کند، شیطان به دنبال او شتافت ، او به محل جمره اولی آمد شیطان به دنبال او آمد، ابراهیم هفت سنگ به او پرتاب کرد، هنگامی که به تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 124
جمره دوم رسید باز شیطان را مشاهده نمود هفت سنگ دیگر بر او انداخت ، تا به جمره عقبه آمد هفت سنگ دیگر بر او زد (و او را برای همیشه از خود مایوس ساخت).
و این نشان می دهد که وسوسه های شیاطین در میدانهای بزرگ امتحان نه از یکسو که از جهات مختلف صورت می گیرد، هر زمان به رنگی ، و از طریقی مردان خدا باید ابراهیم وار شیاطین را در همه چهره ها بشناسند، و از هر طریق وارد شوند راه را بر آنها ببندند و سنگسارشان کنند، و چه درس بزرگی ؟!
5 - فلسفه تکبیرات در منی
می دانیم از دستورهائی که در مورد عید اضحی در روایات اسلامی آمده است تکبیرات مخصوصی است که همه مسلمانان ، چه آنها که در مراسم حج شرکت کرده اند و در منی هستند، و چه آنها که در سایر نقاط می باشند، بعد از نمازها می گویند (منتهی کسانی که در منی باشند بعد از 15

نماز که نخستین آن نماز ظهر روز عید است و کسانی که در غیر منی باشند بعد از 10 نماز تکرار می کنند) و صورت تکبیرات چنین است :
الله اکبر، الله اکبر، لا اله الا الله ، و الله اکبر، الله اکبر، و لله الحمد، الله اکبر علی ما هدانا، و هنگامی که این دستور را با حدیثی که سابقا نقل کردیم مقایسه می کنیم می بینیم در حقیقت این تکبیرات مجموعه ای است از تکبیرات جبرئیل و اسماعیل و پدرش ابراهیم و چیزی افزون بر آن .
و به تعبیر دیگر این تعبیرات خاطره پیروزی ابراهیم و اسماعیل را در آن میدان بزرگ آزمایش در نظرها زنده می کند، و به همه مسلمانان چه در منی و چه در غیر منی الهام می بخشد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 125
ضمنا از روایات اسلامی معلوم می شود که نامگذاری سرزمین منی به این اسم به خاطر آن است که ابراهیم هنگامی که به این سرزمین رسید و از عهده امتحان برآمد جبرئیل به او گفت هر چه می خواهی از پروردگارت بخواه ، او از خدا تمنی کرد که دستور دهد به عنوان فدای فرزندش اسماعیل قوچی را ذبح کند، و این تمنای او انجام شد.
6 - حج یک عبادت مهم انسان ساز
سفر حج در حقیقت یک هجرت بزرگ است ، یک سفر الهی است ، یک میدان گسترده خودسازی و جهاد اکبر است .
مراسم حج در واقع عبادتی را نشان می دهد که عمیقا با خاطره مجاهدات ابراهیم و فرزندش اسماعیل و همسرش هاجر آمیخته است ، و ما اگر در مطالعات در مورد اسرار حج از این نکته غفلت کنیم بسیاری از مراسم آن به صورت معما در می آید، آری کلید حل این معما توجه به این آمیختگی عمیق است .
هنگامی که در قربانگاه در سرزمین منی می آئیم تعجب می کنیم این همه قربانی برای چیست ؟ اصولا مگر ذبح حیوان می تواند حلقه ای از مجموعه یک عبادت باشد؟!
اما هنگامی که مساءله قربانی ابراهیم را به خاطر می آوریم که عزیزترین عزیزانش و شیرین ترین ثمره عمرش را در این میدان در راه خدا ایثار کرد، و بعدا سنتی به عنوان قربانی در منی به وجود آمد، به فلسفه این کار پی می بریم .
قربانی کردن رمز گذشت از همه چیز در راه معبود است ، قربانی کردن مظهری است برای تهی نمودن قلب از غیر یاد خدا، و هنگامی می توان از این مناسک بهره تربیتی کافی گرفت که تمام صحنه ذبح اسماعیل و روحیات این پدر تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 126
و پسر به هنگام قربانی در نظر مجسم شود، و آن روحیات در وجود انسان پرتو افکن گردد.

هنگامی که به سراغ جمرات (سه ستون سنگی مخصوصی که حجاج در مراسم حج آنها را سنگباران می کنند و در هر بار هفت سنگ با مراسم مخصوص به آنها می زنند) این معما در نظر ما خودنمائی می کند که پرتاب اینهمه سنگ به یک ستون بی روح چه مفهومی می تواند داشته باشد؟ و چه مشکلی را حل می کند؟ اما هنگامی که به خاطر می آوریم اینها یاد آور خاطره مبارزه ابراهیم قهرمان توحید با وسوسه های شیطان است که سه بار بر سر راه او ظاهر شد و تصمیم داشت او را در این میدان جهاد اکبر گرفتار سستی و تردید کند، اما هر زمان ابراهیم قهرمان او را با سنگ از خود دور ساخت ، محتوای این مراسم روشنتر می شود.
مفهوم این مراسم این است که همه شما نیز در طول عمر در میدان جهاد اکبر با وسوسه های شیاطین روبرو هستید، و تا آنها را سنگسار نکنید و از خود نرانید پیروز نخواهید شد.
اگر انتظار دارید که خداوند بزرگ همانگونه که سلام بر ابراهیم فرستاده و مکتب و یاد او را جاودان نموده به شما نظر لطف و مرحمتی کند باید خط او را تداوم بخشید.
و یا هنگامی که به صفا و مروه می آئیم و می بینیم گروه گروه مردم از این کوه کوچک به آن کوه کوچکتر می روند، و از آنجا به این باز می گردند، و بی آنکه چیزی به دست آورده باشند این عمل را تکرار می کنند، گاه می دوند، و گاه راه می روند، مسلما تعجب می کنیم که این دیگر چه کاری است ، و چه مفهومی تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 127
می تواند داشته باشد؟!
اما هنگامی که به عقب بر می گردیم ، و داستان سعی و تلاش آن زن با ایمان هاجر را برای نجات جان فرزند شیرخوارش اسماعیل در آن بیابان خشک و سوزان به خاطر می آوریم که چگونه بعد از این سعی و تلاش خداوند او را به مقصدش رسانید چشمه زمزم از زیر پای نوزادش جوشیدن گرفت ، ناگهان چرخ زمان به عقب بر می گردد، پرده ها کنار می رود، و خود را در آن لحظه در کنار هاجر می بینیم ، و با او در سعی و تلاشش همگام می شویم که در راه خدا بی سعی و تلاش کسی به جائی نمی رسد!
و به آسانی می توان از آنچه گفتیم نتیجه گرفت که حج را باید با این رموز تعلیم داد، و خاطرات ابراهیم و فرزند و همسرش را گام به گام تجسم بخشید، تا هم فلسفه آن درک شود و هم اثرات عمیق اخلاقی حج در نفوس حجاج پرتوافکن گردد، که بدون آن آثار، قشری بیش نیست . الصافات
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 128
آیه 111 - 113
آیه و ترجمه

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ(111)
وَ بَشرْنَهُ بِإِسحَقَ نَبِيًّا مِّنَ الصلِحِينَ(112)
وَ بَرَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلى إِسحَقَ وَ مِن ذُرِّيَّتِهِمَا محْسِنٌ وَ ظالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ(113)
ترجمه :
111 - او (ابراهیم) از بندگان با ایمان ما است .
112 - ما او را به اسحاق ، پیامبری صالح ، بشارت دادیم .
113 - ما به او و اسحاق برکت دادیم ، و از دودمان آنها افرادی نیکوکار به وجود آمدند و افرادی که آشکارا به خود ستم کردند.
تفسیر:
ابراهیم بنده مؤ من خدا
سه آیه فوق آخرین آیاتی است که ماجرای ابراهیم و فرزندانش را تعقیب و تکمیل می کند، و در حقیقت هم بیان دلیلی است بر آنچه گذشت و هم نتیجه ای برای آن .
نخست می گوید: او (ابراهیم) از بندگان با ایمان ما است (انه من عبادنا المؤ منین).
در حقیقت این جمله دلیلی است بر آنچه گذشت و این واقعیت را بیان می کند که اگر ابراهیم همه هستی و وجود خویش و حتی فرزند عزیزش را

اخلاص گذارد و فدای راه معبود خویش کرد به خاطر ایمان عمیق و قویش بود.
آری همه اینها از جلوه های ایمان است و ایمان چه جلوه های عجیبی دارد!
در ضمن این تعبیر به ماجرای ابراهیم و فرزندش گسترش و تعمیم می دهد، و آنرا از صورت یک واقعه شخصی و خصوصی بیرون می آورد، و نشان می دهد هر کجا ایمان است ایثار و عشق و فداکاری و گذشت است . ابراهیم همان را می پسندید که خدا می پسندید و همان را می خواست که خدا می خواست ، و هر مؤ منی می تواند چنین باشد.
سپس به یکی دیگر از مواهب خدا به ابراهیم سخن می گوید: می فرماید: ما او را بشارت دادیم به اسحاق ، که مقدر بود پیامبر گردد و از صالحان شود (و بشرناه باسحق نبیا من الصالحین).
با توجه به آیه : فبشرناه بغلام حلیم که در آغاز این ماجرا ذکر شده به خوبی روشن می شود که این دو بشارت مربوط به دو فرزند است ، اگر بشارت اخیر طبق صریح آیه مورد بحث مربوط به اسحاق است پس غلام حلیم (نوجوان بردبار شکیبا) حتما اسماعیل است ، و آنها که اصرار دارند ذبیح را اسحاق بدانند هر دو آیه را اشاره به یک مطلب دانسته اند با این تفاوت که آیه اول را بیان اصل بشارت فرزند می دانند و آیه دوم را بشارت به نبوت می دانند ولی این معنی بسیار بعید است و آیات فوق به

وضوح می گوید که این دو بشارت مربوط به دو فرزند بوده است (دقت کنید).
از این گذشته بشارت نبوت نشان می دهد که اسحاق باید زنده بماند و وظائف نبوت را انجام دهد، و این با مساءله ذبح سازگار نیست .
جالب این است که در اینجا بار دیگر به عظمت مقام صالحان برخورد می کنیم که در توصیف اسحاق می فرماید می بایست پیامبر شود و از صالحان

گردد و چه والاست مقام صالحان در پیشگاه خداوند بزرگ ؟
و در آخرین آیه ، سخن از برکتی در میان است که خدا به ابراهیم و فرزندش اسحاق ارزانی داشت ، می فرماید: ما به او و اسحاق برکت دادیم (و بارکنا علیه و علی اسحاق).
اما برکت در چه چیز؟ توضیحی برای آن داده نشده ، و می دانیم معمولا هنگامی که فعلی به صورت مطلق می آید و قید و شرطی در آن نیست معنی عموم را می رساند، بنابراین برکت در همه چیز را شامل می شود، در عمر و زندگی ، در نسلهای آینده ، در تاریخ و مکتب و در همه چیز.
اصولا برکت در اصل از برک (بر وزن درک) به معنی سینه شتر است و هنگامی که شتر سینه خود را بر زمین می افکند همین ماده در مورد او به کار می رود (برک البعیر).
و تدریجا این ماده در معنی ثبوت و دوام چیزی به کار رفته است ، برکه آب را نیز از آن جهت برکه گویند که آب در آن ثابت است ، و مبارک را از این نظر مبارک می گویند که خیر آن باقی و برقرار است .
از اینجا روشن می شود که آیه مورد بحث اشاره به ثبوت و دوام نعمتهای الهی بر ابراهیم و اسحق (و خاندانشان) می باشد و یکی از برکاتی که خداوند بر ابراهیم و اسحاق داد این بود که تمام انبیای بنی اسرائیل از دودمان اسحاق به وجود آمدند در حالی که پیامبر بزرگ اسلام از دودمان اسماعیل است .
اما برای اینکه توهم نشود که این برکت در خاندان ابراهیم جنبه نسب و قبیله دارد بلکه در ارتباط با مذهب و مکتب و ایمان است ، در آخر آیه می افزاید: از دودمان این دو، افرادی نیکوکار به وجود آمدند، و هم افرادی که به خاطر عدم ایمان ، آشکارا به خود ستم کردند (من ذریتهما محسن و ظالم لنفسه مبین).

محسن در اینجا به معنی مؤ من و مطیع فرمان خدا است ، و چه احسان و نیکوکاری از این برتر تصور می شود؟ و ظالم به معنی کافر و گنهکار است و تعبیر به لنفسه اشاره به این است که کفر و گناه در درجه اول ظلم بر خویشتن است ، آنهم ظلمی واضح و آشکار.
و به این ترتیب آیه فوق به گروهی از یهود و نصاری که افتخار می کردند

ما از فرزندان انبیاء هستیم پاسخ می گوید که پیوند خویشاوندی به تنهائی افتخار نیست ، مگر اینکه در سایه پیوند فکری و مکتبی قرار گیرد.
شاهد این سخن حدیثی است که از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که خطاب به بنی هاشم فرمود: لا یاتینی الناس باعمالهم و تاتونی بانسابکم ! ای بنی هاشم نکند در روز قیامت مردم با اعمالشان به سراغ من بیایند و شما با انساب و پیوند خویشاوندیتان ! (آنها پیوند مکتبی داشته باشند و شما پیوند جسمانی . الصافات
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 132
آیه 114 - 122
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلی مُوسی وَ هَرُونَ(114)
وَ نجَّیْنَهُمَا وَ قَوْمَهُمَا مِنَ الْکرْبِ الْعَظِیمِ(115)
وَ نَصرْنَهُمْ فَکانُوا هُمُ الْغَلِبِینَ(116)
وَ ءَاتَیْنَهُمَا الْکِتَب الْمُستَبِینَ(117)
وَ هَدَیْنَهُمَا الصرَط الْمُستَقِیمَ(118)
وَ تَرَکْنَا عَلَیْهِمَا فی الاَخِرِینَ(119)
سلَمٌ عَلی مُوسی وَ هَرُونَ(120)
إِنَّا کذَلِک نجْزِی الْمُحْسِنِینَ(121)
إِنهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِینَ(122)
ترجمه :
114 - ما به موسی و هارون نعمت بخشیدیم .
115 - آنها و قومشان را از اندوه بزرگ نجات دادیم .
116 - و آنها را یاری کردیم تا بر دشمنان خود پیروز شدند.
117 - ما به آنها کتاب (آسمانی) دادیم .
118 - آنها را به راه راست هدایت کردیم . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 133
119 - و ذکر خیر آنها را در اقوام بعد باقی گذاردیم .
120 - سلام بر موسی و هارون .
121 - ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می دهیم .
122 - آنها از بندگان مؤ من ما بودند.
تفسیر:
مواهب الهی بر موسی و هارون
در این آیات به گوشه ای از الطاف الهی نسبت به موسی و برادرش هارون اشاره شده ، و بحثهائی هماهنگ با آنچه درباره نوح و ابراهیم در آیات پیشین گذشت آمده ، محتوای آیات شبیه به یکدیگر، و الفاظ نیز از جهاتی هماهنگ است ، تا یک برنامه تربیتی منسجم را درباره مؤ منان پیاده

کند.
باز در این آیات از روش اجمال و تفصیل که روش قرآن در نقل بسیاری از حوادث است استفاده شده :
نخست می گوید: ما بر موسی و هارون منت گذاردیم و آنها را مرهون نعمتهای خود ساختیم (و لقد مننا علی موسی و هارون).
منت ، چنانکه قبلا هم گفته ایم ، در اصل از من بر معنی سنگی است که با آن وزن می شود، سپس به نعمتهای بزرگ و سنگین اطلاق شده است که اگر جنبه عملی داشته زیبا و پسندیده است ، و اگر با لفظ و سخن باشد زشت و بدنما است ، گر چه منت در استعمالات روزمره بیشتر به معنی دوم گفته می شود، و همین موضوع سبب تداعی نامطلوبی به هنگام مطالعه آیاتی همچون آیات مورد بحث می شود، ولی باید توجه داشت منت در لغت و استعمالات قرآن معنی گسترده ای دارد که مفهوم اول (بخشیدن نعمتهای سنگین) را نیز شامل می شود.
به هر حال خداوند در این آیه به طور سربسته خبر از نعمتهای پروزنی می دهد که به این دو برادر ارزانی داشت ، و در آیات بعد هفت مورد از این نعمتها تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 134
را شرح می دهد که هر کدام از دیگری گرانقدرتر است .
در نخستین مرحله می فرماید: ما این دو برادر و قوم آنها را از اندوه بزرگ رهائی بخشیدیم (و نجیناهما و قومهما من الکرب العظیم).
چه اندوهی از این بزرگتر که بنی اسرائیل در چنگال فرعونیان جبار و خونخوار گرفتار بودند؟ پسرانشان را سر می بریدند، و زنانشان را به خدمتکاری و مردان را به بردگی و بیگاری وامی داشتند.
آری از دست دادن حریت و آزادی و گرفتاری در چنگال سلطان بیرحمی که نه بر صغیر رحم می کرد و نه بر کبیر، و حتی نوامیس قوم و ملتی را به بازیچه می گرفت کرب عظیم و اندوه بزرگی بود، و این نخستین منتی است که خدا بر قوم بنی اسرائیل نهاد.
در مرحله دوم می فرماید: ما آنها (موسی و هارون و بنی اسرائیل) را یاری کردیم تا آنها بر دشمنان نیرومند خود پیروز شدند (و نصرناهم فکانوا هم الغالبین).
در آن روز که لشکر خونخوار فرعونی با قدرت و نیروی عظیم و در پیشاپیش آنها شخص فرعون به حرکت درآمد، بنی اسرائیل قومی ضعیف و ناتوان و فاقد مردان جنگی و سلاح کافی بودند، اما دست لطف خدا به یاری آنها آمد، فرعونیان را در میان امواج دفن کرد، و آنها را از غرقاب رهائی بخشید و کاخها و ثروتها و باغها و گنجهای فرعونیان را به آنها سپرد.
در سومین مرحله به مواهب معنوی که خدا به این قوم از بند رسته عنایت فرمود اشاره کرده ، می گوید: ما به آن دو کتاب آشکار دادیم (و آتیناهما

الکتاب المستبین). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 135
آری تورات کتاب مستبین یعنی کتاب روشنگر بود، و به تمام نیازمندیهای دین و دنیای بنی اسرائیل در آن روز پاسخ می گفت ، همانگونه که در آیه 44 سوره مائده نیز می خوانیم انا انزلنا التوراة فیها هدی و نور. ما تورات را نازل کردیم که هم در آن هدایت بود و هم نور و روشنائی .
در مرحله چهارم باز به یکی دیگر از مواهب معنوی - موهبت هدایت به صراط مستقیم - اشاره کرده ، می گوید: ما آن دو را به راه راست هدایت نمودیم (و هدینا هما الصراط المستقیم)
همان راه راست و خالی از هر گونه کجی و اعوجاج که راه انبیاء و اولیاء است ، و خطر انحراف و گمراهی و سقوط در آن وجود ندارد.
جالب اینکه : در سوره حمد که در همه نمازها می خوانیم وقتی که از خدا تقاضای هدایت به صراط مستقیم می کنیم می گوئیم : راه کسانی که آنان را مشمول نعمتهای خود قرار دادی ، نه راه مغضوبین و گمراهان ، و این همان راه انبیاء و اولیاست .
در پنجمین مرحله به سراغ تداوم مکتب و بقای نام نیک آنها رفته ، می گوید: ما ذکر خیر آنها را در اقوام بعد باقی و برقرار ساختیم (تا به عنوان دو اسوه شناخته شوند، و مردم جهان از روش و تاریخ آنان الهام گیرند) (و ترکنا علیهما فی الاخرین).
این همان تعبیری است که در آیات گذشته درباره ابراهیم و نوح آمده بود، اصولا همه مردان خدا و رهروان بزرگ راه حق ، تاریخ و نامشان جاویدان است ، و باید چنین باشد که آنها متعلق به قوم و ملتی نیستند، بلکه تعلق به تمام جهان انسانیت دارند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 136
در ششمین مرحله سخن از سلام و درود خداوند بر موسی و هارون است می فرماید: سلام بر موسی و هارون (سلام علی موسی و هارون).
سلامی از ناحیه پروردگار بزرگ و مهربان .
سلامی که رمز سلامت در دین و ایمان ، در اعتقاد و مکتب ، و در خط و مذهب است .
سلامی که بیانگر نجات و امنیت از مجازات و عذاب این جهان و آن جهان است .
و در هفتمین و آخرین مرحله به جزا و پاداش بزرگ خود به آنها پرداخته ، می گوید آری ما این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم (انا کذلک نجزی المحسنین).
اگر آنها به این افتخارات نائل شدند بی دلیل نبود، آنها محسن بودند، مؤ من و مخلص و فداکار و نیکوکار، و چنین کسانی باید مشمول این همه پاداش شوند.
قابل توجه اینکه عین این عبارت انا کذلک نجزی المحسنین در همین سوره

در مورد نوح و ابراهیم موسی و هارون الیاس آمده است .
و تعبیری شبیه آن در مورد یوسف (یوسف آیه 22) و گروهی دیگر از انبیاء (انعام آیه 84) نیز به چشم می خورد، و همگی گواهی می دهد که برای بهره مند شدن از الطاف الهی باید نخست در زمره محسنین قرار گرفت که به دنبال آن برکات الهی قطعی است (دقت کنید). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 137
سرانجام در آخرین آیه مورد بحث به همان دلیلی اشاره می کند که در داستان ابراهیم و نوح قبل از آن آمد، می گوید: آن هر دو (موسی و هارون) از بندگان مؤ من ما بودند (انهما من عبادنا المؤ منین).
ایمان است که روح انسان را چنان روشن و نیرومند می سازد که به سراغ احسان و نیکوکاری و پاکی و تقوا می رود، احسانی که درهای رحمت الهی را به روی انسان می گشاید، و انواع نعمتهایش را بر انسان نازل می کند.
الصافات
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 138
آیه 123 - 132
آیه و ترجمه
وَ إِنَّ إِلْيَاس لَمِنَ الْمُرْسلِينَ(123)
إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَ لا تَتَّقُونَ(124)
أَ تَدْعُونَ بَعْلاً وَ تَذَرُونَ أَحْسنَ الْخَلِقِينَ(125)
اللَّهَ رَبَّكمْ وَ رَب ءَابَائكُمُ الاَوَّلِينَ(126)
فَكَذَّبُوهُ فَإِنهُمْ لَمُحْضرُونَ(127)
إِلا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ(128)
وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فى الاَخِرِينَ(129)
سلَمٌ عَلى إِلْيَاسِينَ(130)
إِنَّا كَذَلِک نجْزِى الْمُحْسِنِينَ(131)
إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ(132) تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 139
ترجمه :
123 - و الیاس از رسولان ما بود.
124 - به خاطر بیاور هنگامی که به قومش گفت : آیا تقوا پیشه نمی کنید؟
125 - آیا بت بعل را می خوانید و بهترین خالقها را رها می سازید؟!
126 - خدائی که پروردگار شما و پروردگار نیاکان شما است .
127 - اما آنها او را تکذیب کردند ولی مسلما همگی در دادگاه عدل الهی احضار می شوند.
128 - مگر بندگان مخلص خدا.
129 - ما نام نیک او (الیاس) را در میان امتهای بعد برقرار ساختیم .
130 - سلام بر الیاسین .

131 - ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می دهیم .
132 - او از بندگان مؤ من ما است .
تفسیر:
پیامبر خدا الیاس در برابر مشرکان
چهارمین سرگذشتی که از انبیاء پیشین در این سوره آمده است سرگذشت فشرده ای از الیاس است می فرماید: الیاس از رسولان خدا بود (و ان الیاس لمن المرسلین).
درباره الیاس و خصوصیات نسب و زندگی او بحثهائی است که در نکات آخر این آیات به خواست خدا خواهد آمد.
سپس برای شرح این اجمال به تفصیل پرداخته ، می گوید: به خاطر بیاور هنگامی که به قومش هشدار داد و گفت : آیا پرهیزکاری پیشه نمی کنید؟ (اذ قال لقومه الا تتقون). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 140
تقوای الهی و پرهیز از شرک و بت پرستی ، از گناه و ظلم و فساد، و از آنچه انسانیت را به تباهی می کشاند.
در آیه بعد با صراحت بیشتری از این مساءله سخن می گوید: آیا بت بعل را می خوانید و بهترین خالقها را رها می سازید؟! (اتدعون بعلا و تذرون احسن الخالقین).
و از اینجا روشن می شود که آنها بت معروفی به نام بعل داشتند که در مقابل آن سجده می کردند، الیاس آنها را از این عمل زشت باز داشت ، و به سوی آفریدگار بزرگ جهان و توحید خالص دعوت کرد.
و از همین جا است که جمعی معتقدند مرکز فعالیت الیاس شهر بعلبک از شهرهای شامات بود.
زیرا بعل نام آن بت مخصوص و بک به معنی شهر بود، و از ترکیب این دو با هم بعلبک به وجود آمد، گفته اند این بت طلائی به قدری بزرگ بود که طولش به 20 ذراع می رسید! و چهار صورت داشت ، و خدمه او بالغ بر چهار صد نفر بود!.
ولی بعضی بعل را اسم بت معینی ندانسته بلکه به معنی مطلق بت گرفته اند ولی بعضی دیگر آن را به معنی رب و معبود می دانند.
راغب در مفردات می گوید: بعل در اصل به معنی شوهر است اما عرب معبودهائی را که به وسیله آن به خدا تقرب می جستند بعل می نامید.
تعبیر به بهترین خالق با اینکه آفریننده واقعی در عالم جز خدا نیست - ظاهرا اشاره به مصنوعاتی است که انسان با تغییر شکل دادن به مواد طبیعی درست تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 141
می کند، و از این نظر خالق بر او اطلاق می گردد، هر چند خالق مجازی است .
به هر حال الیاس این قوم بت پرست را سخت نکوهش کرد، و ادامه داد:

خدائی را رها می کنید که پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شما است (الله ربکم و رب آبائکم الاولین).
مالک و مربی همه شما او بوده و هست ، هر نعمتی دارید از او است ، و حل هر مشکلی با دست قدرت او میسر است ، غیر از او نه سرچشمه خیر و برکتی وجود دارد و نه دفع کننده شر و آفتی .
گویا بت پرستان زمان الیاس همانند عصر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای توجیه کار خود تکیه بر سنت نیاکان و پیشینیان می کردند که الیاس در پاسخ آنها می گوید: الله رب شما و رب پدران شما است .
تعبیر به رب (مالک و مربی) بهترین محرک برای تفکر و اندیشه است ، چرا که مهمترین مساءله در زندگی انسان این است که بداند از ناحیه چه کسی آفریده شده ؟ و امروز صاحب اختیار و مربی و ولی نعمت او کیست ؟
اما این قوم خیره سر و خودخواه گوش به اندرزهای مستدل ، و هدایتهای روشن این پیامبر بزرگ الهی فرا ندادند، و به تکذیب او برخاستند (فکذبوه).
خداوند هم مجازات آنها را در یک جمله کوتاه بیان کرده می فرماید: آنها در دادگاه عدل الهی ، و در عذاب دوزخ او احضار می شوند (فانهم لمحضرون).
و به کیفر اعمال زشت و شوم خود خواهند رسید.
ولی ظاهرا گروه اندکی از پاکان نیکان و خالصان به الیاس ایمان آوردند،

برای آنکه حق آنها فراموش نگردد، بلافاصله می فرماید: مگر بندگان مخلص خدا (الا عباد الله المخلصین).
در آیات اخیر این داستان همان مسائل چهارگانه ای را که در سرگذشتهای پیامبران دیگر (در مورد موسی و هارون و ابراهیم و نوح) آمده بود به خاطر اهمیتی که دارد تکرار شده است :
نخست می فرماید: ما نام نیک الیاس را در میان امتهای بعد جاودان ساختیم (و ترکنا علیه فی الا آخرین).
امتهای دیگر زحمات این انبیاء بزرگ را که در پاسداری خط توحید، و آبیاری بذر ایمان منتهای تلاش و کوشش را به عمل آوردند، هرگز فراموش نخواهند کرد، و تا دنیا برقرار است یاد و مکتب این بزرگمردان و فداکار زنده و جاویدان است .
در مرحله دوم می افزاید: سلام و درود بر الیاسین (سلام علی الیاسین).
تعبیر به الیاسین به جای الیاس یا به خاطر این است که الیاسین لغتی در واژه الیاس بود، و هر دو بیک معنی است ، و یا اشاره به الیاس و پیروان او است که به صورت جمعی آمده است .

در مرحله سوم می فرماید: ما اینگونه نیکوکاران را پاداش می دهیم (انا کذلک نجزی المحسنین). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 143
منظور نیکوکاری و احسان به معنی وسیع کلمه است که عمل به تمام آئین و دستورات او را شامل می شود، سپس مبارزه با هر گونه شرک و انحراف و گناه و فساد.
و در مرحله چهارم ریشه اصلی همه اینها که ایمان است طرح می کند و می گوید: مسلما او (الیاس) از بندگان مؤ من ماست (انه من عبادنا المؤ منین).
ایمان و عبودیت سرچشمه احسان و احسان عامل قرار گرفتن در صف مخلصین است و مشمول سلام خدا شدن .
نکته ها:
1 - الیاس کیست ؟
در اینکه الیاس یکی از پیامبران بزرگ خدا است تردیدی نیست ، و آیات مورد بحث با صراحت این مساءله را بیان کرده ، آنجا که می گوید: ان الیاس لمن المرسلین .
نام این پیامبر در دو آیه از قرآن مجید آمده است : یکی در همین سوره صافات و دیگری در سوره انعام همراه گروه دیگری از پیامبران آنجا که می فرماید: و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین (انعام 85).
ولی در این که الیاس نام دیگر یکی از پیامبرانی است که در قرآن نامشان آمده ، یا مستقلا نام پیغمبری است ، و ویژگیهای او کدام است ؟ مفسران نظرات گوناگونی دارند:
الف : بعضی معتقدند الیاس همان ادریس است (زیرا ادریس ، ادراس نیز تلفظ شده ، و با تغییر مختصری الیاس شده است)
ب : الیاس از پیامبران بنی اسرائیل است ، فرزند یاسین از نواده های هارون برادر موسی (علیه السلام). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 144
ج : الیاس همان خضر است ، در حالی که بعضی دیگر معتقدند الیاس از دوستان خضر است ، و هر دو زنده اند، با این تفاوت که الیاس ماموریتی در خشکی دارد، ولی خضر در جزائر و دریاها، بعضی دیگر ماموریت الیاس را در بیابانها و ماموریت خضر را در کوهها می دانند، و برای هر دو عمر جاودان قائلند، بعضی نیز الیاس را فرزند الیسع دانسته اند.
د: الیاس همان ایلیا پیامبر بنی اسرائیل معاصر آجاب پادشاه بنی اسرائیل بود که خداوند او را برای تخویف و هدایت این پادشاه جبار فرستاده .
بعضی او را نیز یحیی تعمید دهنده مسیح دانسته اند.
اما آنچه با ظاهر آیات قرآن هماهنگ است این است که این کلمه مستقلا نام یکی از پیامبران است غیر از آنها که نامشان در قرآن آمده ، که برای

هدایت یک قوم بت پرست ماءمور گردید، و اکثریت آن قوم به تکذیب او برخاستند، اما گروهی از مؤ منان مخلص به او گرویدند.
و به طوری که قبلا هم اشاره کردیم بعضی با توجه به اینکه نام بت بزرگ این قوم بعل بوده معتقدند که این پیامبر از سرزمین شامات برخاست ، و مرکز فعالیت او را شهر بعلبک می دانند که امروز جزء لبنان است و در مرز سوریه قرار دارد.
به هر حال درباره این پیامبر داستانهای مختلفی در کتابها آمده است و چون مورد اعتماد و اطمینان نبود از نقل آن صرف نظر می کنیم .
2 - الیاسین کیانند؟
مفسران و مورخان در مورد الیاسین نظرات متفاوتی دارند: تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 145
الف : بعضی آن را لغتی در الیاس می دانند، یعنی همانگونه که فی المثل میکان و میکائیل دو تعبیر از آن فرشته مخصوص است و سینا و سینین هر دو نام برای سرزمین معروفی است ، الیاس و الیاسین نیز دو تعبیر از این پیغمبر بزرگ است .
ب : بعضی دیگر آن را جمع می دانند به این ترتیب که الیاس با یاء نسبت همراه شده ، و الیاسی شده ، و بعد با یاء و نون جمع بسته شده و الیاسیین گردیده و پس از تخفیف الیاسین شده بنابراین مفهومش کلیه کسانی است که به الیاس مربوط بودند و پیرو مکتب او شدند.
ج : آلیاسین با الف ممدوده ترکیبی است از کلمه آل و یاسین یاسین طبق نقلی نام پدر الیاس است ، و طبق نقل دیگری از نامهای پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، بنابراین آل یاسین به معنی خاندان پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یا خاندان یاسین پدر الیاس می باشد.
قرائن روشنی در خود قرآن است که همان معنی اول را تایید می کند که منظور از الیاسین همان الیاس است ، زیرا بعد از آیه سلام علی الیاسین به فاصله یک آیه می گوید: انه من عبادنا المؤ منین (او از بندگان مؤ من ما بود) بازگشت ضمیر مفرد به الیاسین دلیل بر این است که او یک نفر بیشتر نبوده ، یعنی همان الیاس .
دلیل دیگر اینکه این آیات چهارگانه ای که در پایان ماجرای الیاس بود عینا همان آیاتی است که در پایان داستان نوح و ابراهیم و موسی و هارون بود، و هنگامی که این آیات را در کنار هم قرار می دهیم می بینیم سلامی که از سوی خدا در این آیات ذکر شده ، به همان پیامبری است که در صدر سخن آمده است (سلام علی نوح فی العالمین - سلام علی ابراهیم - سلام علی موسی و هارون) تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 146
بنابراین در اینجا هم سلام علی الیاسین سلام بر الیاس خواهد بود (دقت

کنید).
نکته ای که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد این است که در بسیاری از تفاسیر حدیثی نقل شده که سند آن به ابن عباس برمی گردد و او می گوید: منظور از آل یاسین آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است چرا که یاسین از اسماء پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است .
در معانی الاخبار صدوق در بابی که برای تفسیر آل یاسین ذکر کرده پنج حدیث در همین زمینه نقل شده که هیچکدام از آنها به ائمه اهلبیت - جز یک حدیث - منتهی نمی شود، و راوی آن حدیث شخصی به نام کادح یا قادح است که در کتب رجال خبری از او نیست .
از آنجا که این اخبار روی فرض این است که قرائت آیه فوق را به صورت سلام علی آل یاسین بخوانیم ، و هماهنگی آیات را نادیده بگیریم ، و اسناد این روایات نیز چنانکه دیدیم قابل گفتگو است ، بهتر این است که از قضاوت درباره این روایات خودداری کنیم و علم آن را به اهلش بسپاریم .
الصافات
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 147
آیه 133 - 138
آیه و ترجمه
وَ إِنَّ لُوطاً لَّمِنَ الْمُرْسلِينَ(133)
إِذْ نجَّيْنَهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ(134)
إِلا عجُوزاً فى الْغَبرِينَ(135)
ثُمَّ دَمَّرْنَا الاَخَرِينَ(136)
وَ إِنَّكمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيهِم مُّصبِحِينَ(137)
وَ بِالَّيْلِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ(138)
ترجمه :
133 - لوط از رسولان ما بود.
134 - به خاطر بیاور زمانی را که او و خاندانش را نجات همگی دادیم .
135 - مگر پیرزنی که در میان آن قوم باقی ماند (و به سرنوشت آنها گرفتار شد).
136 - سپس بقیه را نابود کردیم .
137 - و شما پیوسته صبحگاهان از کنار (ویرانه های شهرهای) آنها عبور می کنید ...
138 - و شبانگاه ، آیا نمی اندیشید.
تفسیر:
سرزمین بلازده این قوم در برابر شماست !
پنجمین پیامبری که در این سوره ، و در این سلسله آیات نامش به میان آمده و فشرده ای از تاریخ او به عنوان یک درس آموزنده بازگو شده ، لوط

است ، که طبق تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 148
صریح قرآن همزمان و معاصر با ابراهیم (علیه السلام) بوده است ، و از پیامبران بزرگ خدا است (عنکبوت آیه 26 و سوره هود 74).
نام لوط (علیه السلام) در قرآن در آیات زیادی آمده است ، و کرارا درباره او و قومش بحث شده ، و مخصوصا سرنوشت دردناک این قوم منحرف به روشنترین صورتی تبیین گشته است (سوره شعراء آیات 167 تا 173 و سوره هود 70 تا 83، و سوره نمل از آیه 54 تا آیه 58 و غیر آن).
نخست می گوید: لوط از رسولان ما بود (و ان لوطا لمن المرسلین).
و بعد از بیان این اجمال طبق روش اجمال و تفصیل که قرآن دارد به شرح قسمتی از ماجرای او پرداخته ، می گوید: به خاطر بیاور زمانی را که لوط و خاندانش را همگی نجات دادیم (اذ نجیناه و اهله اجمعین).
جز همسرش پیرزنی که در میان بازماندگان باقی ماند (الا عجوزا فی الغابرین).
سپس بقیه را در هم کوبیدیم و نابود کردیم (ثم دمرنا الاخرین).
جمله های کوتاه فوق اشاراتی به تاریخ پر ماجرای این قوم است که شرح آن در سوره های هود و شعراء و عنکبوت گذشت .
لوط همچون سایر انبیاء نخست دعوت خود را از توحید شروع کرد، تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 149
سپس به مبارزه شدید با مفاسد محیط پرداخت ، مخصوصا همان انحراف معروف اخلاقی و همجنس گرائی آنها که رسوائی آن در تمام تواریخ منعکس است .
این پیامبر بزرگ مرارتها کشید، و خون جگرها خورد، و آنچه در توان داشت برای اصلاح این قوم منحرف و زشت سیرت و زشت صورت و جلوگیری آنان از اعمال ننگینشان به کار بست ، اما نتیجه ای نگرفت ، و اگر افراد اندکی به او ایمان آوردند به زودی خود را از آن محیط آلوده نجات بخشیدند.
سرانجام لوط از آنها نومید شد و در مقام دعا بر آمد، و از خداوند تقاضای نجات خود و خاندانش را کرد خداوند دعای او را اجابت کرد و آن گروه اندک را همگی نجات داد جز همسرش همان پیرزنی که نه تنها از تعلیمات او پیروی نمی کرد بلکه گاه به دشمنان او نیز کمک می نمود.
خداوند سخت ترین مجازات را برای این قوم قائل شد، نخست شهرهای آنها را زیر و رو کرد، و بعد بارانی از سنگریزه متراکم بر آنها فرو بارید، به گونه ای که همگی نابود شدند حتی اجسادشان محو شد!
و از آنجا که همه اینها مقدمه ای است برای بیدار کردن غافلان مغرور در پایان این سخن اضافه می کند: شما پیوسته صبحگاهان از کنار ویرانه های شهرهای آنها می گذرید (و انکم لتمرون علیهم مصبحین).

و شبانگاه نیز از آنجا عبور می کنید آیا نمی اندیشید؟! (و باللیل افلا تعقلون).
این تعبیر به خاطر آن است که شهرهای قوم لوط در مسیر کاروانهای مردم حجاز به سوی شام قرار داشت ، و اینها در سفرهای روزانه و شبانه خود از کنار آن عبور می کردند، اگر گوش جانی داشتند فریاد دلخراش و جانکاه این قوم گنهکار تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 150
بلا دیده را می شنیدند، چرا که ویرانه های شهرهای آنها با زبان بی زبانی به همه عابران درس می دهد، و از گرفتار شدن در چنگال حوادث مشابهی بر حذر می دارد.
آری درس عبرت بسیار است اما عبرت گیرندگان کمند ما اکثر العبر و اقل الاعتبار.
نظیر همین معنی در آیه 76 سوره حجر بعد از بیان داستان قوم لوط آمده است ، و انها لبسبیل مقیم : این آثار بر سر راه کاروانیان و عابران همواره برقرار است .
در روایتی از امام صادق (علیه السلام) این جمله طور دیگری تفسیر شده است هنگامی که یکی از اصحاب از تفسیر آیات و انکم لتمرون علیهم مصبحین و باللیل افلا تعقلون سؤ ال کرد، فرمود: تمرون علیهم فی القرآن اذا قرأ تم فی القرآن فاقرئوا ما قص الله علیکم من خبرهم : شما در قرآن به هنگامی که تلاوت آیات قرآن می کنید از کنار آنها می گذرید، قرآن اخباری را که خداوند بیان کرده برای شما بازگو می کند.
این تفسیر ممکن است اشاره به معنی دوم آیه و بطون آن باشد، و در هر حال جمع میان دو تفسیر نیز بی مانع است ، چرا که هم آثار قوم لوط در خارج در برابر چشمان آنها قرار داشت ، و هم اخبار آن در قرآن مجید.
الصافات
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 151
آیه 139 - 148
آیه و ترجمه
وَ إِنَّ یُونُس لَمِنَ الْمُرْسلِینَ(139)
إِذْ أَبَقَ إِلی الْفُلْکِ الْمَشحُونِ(140)
فَساهَمَ فَکانَ مِنَ الْمُدْحَضِینَ(141)
فَالْتَقَمَهُ الحُوت وَ هُوَ مُلِیمٌ(142)
فَلَوْ لا أَنَّهُ کانَ مِنَ الْمُسبِّحِینَ(143)
لَلَبِث فی بَطنِهِ إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ(144)
* فَنَبَذْنَهُ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ سقِیمٌ(145)
وَ أَنبَتْنَا عَلَیْهِ شجَرَةً مِّن یَقْطِینٍ(146)
وَ أَرْسلْنَهُ إِلی مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ یَزِیدُونَ(147)

فَنَامَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلى حِيَنٍ(148) تفسير نمونه جلد 19 صفحه 152
ترجمه :
139 - و يونس از رسولان ما بود.
140 - به خاطر بياور زمانى را كه به سوى كشتى مملو (از جمعيت و بار) فرار كرد.
141 - و با آنها قرعه افكند (و قرعه بنام او اصابت كرد و) مغلوب شد.
142 - (او را به دريا افكندند) و ماهى عظيمى او را بلعيد، در حالى كه مستحق ملامت بود!
143 - و اگر او از تسبيح كنندگان نبود...
144 - تا روز قيامت در شكم ماهى مى ماند.
145 - (به هر حال ما او را رهائى بخشيديم و) او را در يک سرزمين خشک خالى از گياه افكنديم در حالى كه بيمار بود.
146 - و كدوبنى بر او رويانديم (تا در سايه برگهاى پهن و مرطوبش آرامش يابد).
147 - و او را به سوى جمعيت يكصد هزار نفرى ، يا بيشتر، فرستاديم .
148 - آنها ايمان آوردند و تا مدت معلومى آنان را از مواهب زندگى بهره مند ساختيم .
تفسير:
يونس در بوته امتحان
اين ششمين و آخرين سرگذشت انبياء و اقوام پيشين است كه در اين سوره آمده سرگذشت يونس و قوم توبه كارش ، و جالب اينكه در پنج سرگذشت پيشين كه از قوم نوح و ابراهيم و موسى و هارون و الياس و لوط سخن مى گفت همه به اينجا منتهى مى شد كه اين اقوام هرگز بيدار نشدند و به عذاب الهى گرفتار شدند، و خدا اين پيامبران بزرگ را از ميان آنها نجات داد.
اما در اين داستان پايان قضيه به عكس آنها است ، قوم كافر يونس با مشاهده نشانه اى از عذاب الهى بيدار شدند و توبه كردند، و خدا آنها را مشمول الطاف خويش قرار داد، و از بركات مادى و معنوى بهره مند نمود، حتى يونس را به خاطر ترک اولائى كه به خاطر تعجيل در مهاجرت از ميان اين قوم انجام داد، گرفتار مشكلات و ناراحتى كرد و حتى در مورد او به ابق كه معمولا درباره بندگان فرارى ذكر مى شود تعبير نمود! تفسير نمونه جلد 19 صفحه 153
اشاره به اينكه شما مشركان عرب ، و شما انسانها در طول تاريخ ، آيا مى خواهيد همانند آن اقوام پنجگانه باشيد يا همانند قوم يونس ؟ آيا آن عاقبت شوم و دردناک را طلب مى كنيد، يا اين پايان خير و سعادت ؟ بسته به تصميم خود شما است !

به هر حال در سوره های متعددی از قرآن مجید (از جمله سوره انبیاء و یونس و سوره قلم و همین سوره صافات) از این پیامبر بزرگ و داستانش سخن به میان آمده و در هر کدام بخشی از حالات او منعکس است ، و در سوره صافات بیشترین تکیه روی مساءله فرار یونس و گرفتاری و نجات او است .
نخست همچون داستانهای گذشته سخن از مقام رسالت او به میان آورده ، می گوید: یونس از رسولان خداوند بود (و ان یونس لمن المرسلین).
یونس (علیه السلام) همانند سایر انبیاء دعوت خود را از توحید و مبارزه با بت پرستی شروع کرد، و سپس با مفاسدی که در محیط رائج بود به مبارزه پرداخت .
اما آن قوم متعصب که چشم و گوش بسته از نیاکان خود تقلید می کردند در برابر دعوت او تسلیم نشدند.
یونس (علیه السلام) همچنان از روی دلسوزی و خیرخواهی مانند پدری مهربان آن قوم گمراه را اندرز می داد، ولی در برابر این منطق حکیمانه چیزی جز مغالطه و سفسطه از دشمنان نمی شنید.
تنها گروه اندکی که شاید از دو نفر تجاوز کردند (عابد و عالمی !) به او ایمان آوردند.
یونس آنقدر تبلیغ کرد که تقریبا از آنها مایوس شد، در بعضی از روایات آمده است که به پیشنهاد مرد عابد (و با ملاحظه اوضاع و احوال قوم گمراه) تصمیم گرفت به آنها نفرین کند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 154
این برنامه تحقق یافت و یونس به آنها نفرین کرد، به او وحی آمد که در فلان زمان عذاب الهی نازل می شود هنگامی که موعد عذاب نزدیک شد یونس همراه مرد عابد از میان آنها بیرون رفت در حالی که خشمگین بود، تا به ساحل دریا رسید در آنجا یک کشتی پر از جمعیت و بار را مشاهده کرد، و از آنها خواهش نمود که او را نیز همراه خود ببرند.
این همان است که قرآن در آیه بعد به آن اشاره کرده ، می گوید: به خاطر بیاور هنگامی را که به سوی کشتی مملو از بار و جمعیت فرار کرد (اذ ابق الی الفلک المشحون).
تعبیر به ابق از ماده اباق به معنی فرار کردن بنده از مولای خود، در اینجا تعبیر عجیبی است ، و نشان می دهد که ترک اولای بسیار کوچک تا چه حد در مورد پیامبران عالیمقام از سوی خداوند مورد سختگیری و عتاب واقع می شود تا آنجا که پیامبرش را بنده فراری می نامد!
بدون شک یونس پیامبر معصوم بود و هرگز مرتکب گناهی نشد، ولی بهتر این بود که باز هم تحمل به خرج می داد و تا آخرین لحظات قبل از نزول عذاب در میان قوم می ماند شاید بیدار می شدند.
درست است که طبق بعضی از روایات چهل سال تبلیغ کرد، ولی باز بهتر

بود چند روز یا چند ساعتی هم بر آن می افزود، چون چنین نکرد تشبیه به بنده فراری شد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 155
به هر حال یونس سوار بر کشتی شد، طبق روایات ماهی عظیمی سر راه را بر کشتی گرفت ، دهان باز کرد گوئی غذائی می طلبد، سرنشینان کشتی گفتند به نظر می رسد گناهکاری در میان ما است ! (که باید طعمه این ماهی شود، و چاره ای جز استفاده از قرعه نیست) در اینجا قرعه افکندند قرعه به نام یونس درآمد!
طبق روایتی قرعه را سه بار تکرار کردند، و هر بار به نام یونس در آمد، ناچار یونس را گرفتند در دهان ماهی عظیم پرتاب کردند!
قرآن در آیات مورد بحث با یک جمله کوتاه به این ماجرا اشاره کرده می گوید: یونس با آنها قرعه افکند و مغلوب شد! (فساهم فکان من المدحضین).
ساهم از ماده سهم در اصل به معنی تیر و ساهمه به معنی قرعه کشی آمده است ، زیرا به هنگام قرعه کشی نامها را بر چوبه های تیر می نوشتند، و با هم مخلوط می کردند، سپس یک چوبه تیر از آن بیرون می آوردند و به نام هر کس اصابت می کرد مشمول قرعه می شد.
مدحض از ماده ادحاض به معنی باطل کردن و زائل نمودن و مغلوب کردن است ، و در اینجا منظور این است که قرعه به نام او اصابت کرد.
این تفسیر نیز گفته شده که دریا طوفانی شد، و بار کشتی سنگین بود و هر لحظه خطر غرق شدن سرنشینان کشتی را تهدید می کرد و چاره ای جز این نبود که برای سبک شدن کشتی بعضی از افراد را به دریا بیفکنند و قرعه به نام یونس درآمد، او را به دریا انداختند، و درست در همین هنگام نهنگی فرا رسید و او را در کام خود فرو برد.
به هر حال قرآن می گوید: ماهی عظیم او را بلعید در حالی که مستحق ملامت بود! (فالتقمه الحوت و هو ملیم). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 156
التقمه از ماده التقام به معنی بلعیدن است .
ملیم در اصل از ماده لوم به معنی ملامت است (و هنگامی که به باب افعال می رود معنی استحقاق ملامت را می دهد).
مسلم است این ملامت و سرزنش به خاطر ارتکاب گناه کبیره یا صغیره ای نبود، بلکه علت آن تنها ترک اولائی بود که از او سر زد، و آن عجله در ترک قوم خویش و هجرت از آنان بود.
اما خدائی که آتش را در دل آب ، و شیشه را در کنار سنگ سالم نگه می دارد، به این حیوان عظیم فرمان تکوینی داد که کمترین آزاری به بنده اش یونس نرساند، او باید یک دوران زندان بی سابقه را طی کند و متوجه ترک اولائی خود شود و در مقام جبران بر آید.

در روایتی آمده است اوحی الله الی الحوت لا تکسر منه عظما و لا تقطع له وصلا: خداوند به آن ماهی وحی فرستاد که هیچ استخوانی را از او مشکن ، و هیچ پیوندی را از او قطع مکن !.
یونس خیلی زود متوجه ماجرا شد، و با تمام وجودش رو به درگاه خدا آورد، و از ترک اولی خویش استغفار کرد، و از پیشگاه مقدسش تقاضای عفو نمود.
در اینجا ذکر معروف و پرمحتوائی از قول یونس نقل شده که در آیه 87 سوره انبیاء آمده ، و در میان اهل عرفان به ذکر یونسیه معروف است : فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین : او در میان ظلمتهای متراکم فریاد زد که معبودی جز تو نیست ، منزهی تو، من از ظالمان و ستمکاران بودم ! تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 157
بر خویشتن ستم کردم و از درگاهت دور افتادم ، و به عتاب و سرزنش تو که جهنم آتش سوزانی برای من است گرفتار شدم .
این اعتراف خالصانه و این تسبیح توأ م با ندامت کار خود را کرد و همانگونه که در آیه 88 سوره انبیاء آمده فاستجبنا له و نجیناه من الغم و کذلک ننجی المؤ منین : ما دعای او را اجابت کردیم و از غم و اندوه نجاتش دادیم و اینگونه مؤ منان را نجات می دهیم .
اکنون ببینیم آیات مورد بحث در این زمینه چه می گوید؟ در یک جمله کوتاه می گوید: اگر او از تسبیح کنندگان نبود... (فلو لا انه کان من المسبحین).
مسلما تا روز قیامت در شکم ماهی باقی می ماند! (للبث فی بطنه الی یوم یبعثون).
و این زندان موقت تبدیل به یک زندان دائم می شد، و آن زندان دائم مبدل به گورستان او می گشت !
در اینکه آیا ماندن یونس در شکم ماهی تا روز رستاخیز (به فرض ترک تسبیح و توبه به درگاه الهی) به صورت زنده یا مرده بوده است بعضی از مفسران احتمالاتی ذکر کرده اند:
نخست اینکه هر دو زنده می ماندند و یونس به صورت یک زندانی تا روز قیامت در شکم ماهی محبوس بود.
دوم اینکه یونس از دنیا می رفت و ماهی به صورت قبرستان سیار او زنده می ماند!
سوم اینکه یونس و ماهی هر دو می مردند و شکم ماهی قبر یونس می شد، و زمین قبر ماهی ، او در دل ماهی و ماهی در دل زمین تا روز رستاخیز دفن می شدند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 158
آیه مورد بحث دلیل بر هیچیک از این اقوال نمی تواند باشد، ولی آیات متعددی که می گوید در پایان دنیا همه می میرند نشان می دهد که زنده ماندن یونس یا زنده ماندن ماهی تا روز قیامت ممکن نیست ، لذا از میان

این تفسیرهای سه گانه تفسیر سوم نزدیکتر به نظر می رسد.
این احتمال نیز وجود دارد که این تعبیر کنایه از مدت طولانی باشد یعنی تا مدتی طولانی در این زندان باقی می ماند، چنانکه این تعبیر را در موارد مشابه آن نیز می گویند که تا قیامت باید در انتظار فلان مطلب بمانی .
ولی فراموش نکنیم که اینها همه در صورتی تحقق می یافت که او تسبیح و توبه را ترک می گفت ، ولی چنین نشد او در سایه تسبیح پروردگار مشمول عفو خاصش شد.
سپس همانگونه که قرآن می گوید: ما او را در یک سرزمین خشک و خالی از درخت و گیاه افکندیم ، در حالی که بیمار بود (فنبذناه بالعراء و هو سقیم).
ماهی عظیم در کنار ساحل خشک و بی گیاهی آمد، و به فرمان خدا لقمه ای را که از او زیاد بود بیرون افکند اما پیدا است این زندان عجیب سلامت جسم یونس را بر هم زده بود، بیمار و ناتوان از این زندان آزاد شد.
درست نمی دانیم یونس چه مدت در شکم ماهی بود، ولی مسلم است هر چه بود نمی توانست از عوارض آن بر کنار ماند، درست است که فرمان الهی صادر شده بود که یونس هضم و جذب بدن ماهی نشود، اما این بدان معنی نبود که آثاری از این زندان را به همراه نیاورد، لذا جمعی از مفسران نوشته اند که او به صورت تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 159
جوجه نوزاد و ضعیف و بی بال و پر از شکم ماهی بیرون آمد، به طوری که توان حرکت نداشت .
باز در اینجا لطف الهی به سراغ او آمد، چرا که بدنش بیمار و آزرده ، و اندامش خسته و ناتوان بود، آفتاب ساحل او را آزار می داد، پوششی لطیف لازم بود تا بدنش در زیر آن بیارامد، قرآن در اینجا می گوید: ما کدوبنی بر او رویانیدیم تا در سایه برگهای پهن و مرطوب بیارامد (و انبتنا علیه شجرة من یقطین).
یقطین به طوری که بسیاری از ارباب لغت و مفسران گفته اند: هر گیاهی است که ساقه ندارد، و دارای برگهای پهن است ، مانند بوته خربزه و کدو و خیار و هندوانه و امثال آن ، ولی بسیاری از مفسران و روات حدیث در اینجا تصریح کرده اند که منظور خصوص کدوبن است (باید توجه داشت که شجره در لغت عرب هم به نباتاتی گفته می شود که دارای ساقه و شاخه است و هم بدون ساقه و شاخه ، و به تعبیر دیگر اعم از درخت و گیاه است حتی در اینجا حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل کرده اند که شخصی به آن حضرت عرض کرد: انک تحب القرع ؟ شما کدو را دوست دارید فرمود اجل هی شجرة اخی یونس : آری آن گیاه برادرم یونس است .
می گویند: کدوبن علاوه بر اینکه برگهای پهن و پرآبی دارد و می توان از

آن سایبان خوبی تهیه کرد مگس نیز بر برگهای آن نمی نشیند، و یونس به خاطر توقف در شکم ماهی پوست تنش آن قدر نازک و حساس شده بود که از نشستن حشرات بر آن رنج می برد، او اندام خود را با این کدوبن پوشانید تا هم از سوزش آفتاب در امان باشد و هم از حشرات . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 160
شاید خداوند می خواهد درسی را که به یونس در شکم ماهی داده است در این مرحله تکمیل کند، او باید تابش آفتاب و حرارتش را بر پوست نازک تنش احساس کند، تا در آینده در مقام رهبری برای نجات امتش از آتش سوزان جهنم تلاش و کوشش بیشتری به خرج دهد همین مضمون در بعضی از روایات اسلامی وارد شده است .
یونس را در اینجا رها می کنیم و به سراغ قومش می رویم .
هنگامی که یونس با حالت خشم و غضب قوم را رها کرد، و مقدمات خشم الهی نیز بر آنها ظاهر شد، تکان سختی خوردند و به خود آمدند، اطراف عالم و دانشمندی را که در میان آنها بود گرفتند، و با رهبری او در مقام توبه بر آمدند.
در بعضی از روایات آمده است که آنها دستجمعی به سوی بیابان حرکت کردند، و بین زنان و فرزندان ، و حیوانات و بچه های آنها، جدائی افکندند، سپس گریه را سر دادند، و صدای ناله خود را بلند کردند و مخلصانه از گناهان خویش و تقصیراتی که درباره پیامبر خدا یونس داشتند توبه کردند.
در اینجا پرده های عذاب کنار رفت و حادثه بر کوهها ریخت ، و جمعیت مؤ من توبه کار به لطف الهی نجات یافتند.
یونس بعد از این ماجرا به سراغ قومش آمد تا ببیند عذاب بر سر آنها چه آورده است ؟
هنگامی که آمد در تعجب فرو رفت که چگونه آنها در روز هجرتش همه بت پرست بودند ولی اکنون همه موحد خداپرست شده اند؟ تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 161
قرآن در اینجا می گوید: ما او را به سوی جمعیت یکصد هزار نفری یا بیشتر فرستادیم (و ارسلناه الی ماة الف او یزیدون).
آنها ایمان آوردند و ما تا مدت معینی آنان را از مواهب حیات و زندگی دنیا بهره مند ساختیم (فامنوا فمتعناهم الی حین).
البته ایمان اجمالی و توبه آنها قبلا بود، ولی ایمان آنها بطور تفصیل به خدا و پیامبرش یونس و تعلیمات و دستورات او هنگامی صورت گرفت که یونس به میان آنها بازگشت .
قابل توجه اینکه از آیات قرآن استفاده می شود که این ماءموریت مجدد به سوی همان قوم پیشین بوده است ، و اینکه بعضی آنرا ماءموریت جدیدی به سوی قوم تازه ای دانسته اند با ظاهر آیات سازگار نیست .

زیرا از یکسو در اینجا خواندیم : فامنوا فمتعناهم الی حین : یعنی این قومی که یونس ماءموریت هدایت آنها را پیدا کرد ایمان آوردند و ما آنها را تا زمان معینی بهره مند ساختیم .
و از سوی دیگر همین تعبیر در سوره یونس درباره همان قوم سابق آمده است : فلو لا کانت قریة آمنت فنفعها ایمانها الا قوم یونس لما آمنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیاة الدنیا و متعناهم الی حین : چرا هیچیک از اقوام به موقع ایمان نیاوردند تا مفید به حالشان باشد، جز قوم یونس که وقتی ایمان آوردند عذاب خوارکننده را در زندگی دنیا از آنها برطرف ساختیم ، و تا مدت معینی آنها را بهره مند نمودیم (یونس - 98).
ضمنا از اینجا روشن می شود که مراد از الی حین (تا مدت معینی) همان پایان زندگی و اجل طبیعی آنها است .
در اینکه چرا در آیات فوق می فرماید: صد هزار نفر، یا بیشتر و مراد

از بیشتر چه اندازه است مفسران تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده اند.
ولی ظاهر این است که این گونه تعبیرات برای تاءکید و عظمت چیزی است نه بخاطر تردید و شک گوینده .
نکته ها:
1 - تاریخچه کوتاهی از زندگی یونس (علیه السلام)
یونس فرزند متی که لقب او ذوالنون (صاحب ماهی) است و این لقب به خاطر آن است که سرگذشت او با داستان ماهی چنانکه گفتیم گره خورده شده است ، از پیامبران معروفی است که ظاهرا بعد از موسی و هارون قدم به عرصه وجود گذاشت .
بعضی او را از اولاد هود و ماءموریت او را هدایت باقیمانده قوم ثمود دانسته اند.
سرزمین ظهور او منطقه ای از عراق بنام نینوا بود.
بعضی ظهور او را در حدود 825 سال قبل از میلاد حضرت مسیح (علیه السلام) نوشته اند، و هم اکنون در نزدیکی کوفه در کنار شط قبر معروفی است بنام یونس .
در بعضی از کتب آمده او پیغمبری از بنی اسرائیل بود که بعد از سلیمان به سوی اهل نینوا مبعوث شد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 163
در کتاب یوناه از کتب عهد عتیق (تورات) بحثهای مشروحی درباره یونس تحت نام یوناه ابن متی آمده است .
طبق این نقل او ماءموریت داشت که به شهر بزرگ نینوا رود، و در برابر شرارت مردم قیام کند سپس حوادث دیگری ذکر می کند که شباهت زیادی دارد با آنچه در قرآن آمده است ، با این تفاوت که طبق روایات اسلامی یونس به دعوت قوم خود برخاست و وظیفه خود را در این زمینه انجام داد،

و بعد از آنکه قوم دعوت او را رد کردند به آنها نفرین کرد، و از میان آنها خارج شد و ماجرای کشتی و ماهی برای او پیش آمد، ولی تورات عبارت زننده ای دارد و تصریح می کند که او قبل از انجام ماءموریت می خواست استعفا کند! لذا برخاست و فرار کرد و ماجرای کشتی و ماهی پیش آمد.
و عجبتر اینکه تورات می گوید هنگامی که خداوند عذاب را از قوم او به خاطر توبه آنها برداشت یونس ، بسیار ناراحت شد و خشمش افروخته شد!.
از فصول تورات استفاده می شود که یونس دو بار ماءموریت پیدا کرد، در ماءموریت اول خودداری نمود و به آن سرنوشت دردناک مبتلا شد، بار دوم به او ماءموریت داده شد که به همان شهر نینوا برود مردم نینوا بیدار شدند، به خدا ایمان آوردند، و به توبه از گناهان خود پرداختند، و مشمول عفو الهی شدند و این همان عفوی بود که یونس را خوش آمد نبود!
از مقایسه آنچه در قرآن و روایات اسلامی آمده با آنچه در تورات کنونی آمده است روشن می شود که تا چه حد تورات تحریف یافته مقام این پیامبر بزرگ را پائین آورده است ، گاه نسبت عدم قبول ماءموریت رسالت را به او می دهد و گاه خشمناک شدن از شمول عفو و رحمت پروردگار نسبت به یک قوم توبه کار، و اینها است که نشان می دهد تورات کنونی به هیچ وجه کتاب قابل اعتمادی نیست . به هر حال او از پیامبران بزرگی است که قرآن از او به عظمت یاد کرده است . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 164
2 - چگونه یونس در شکم ماهی زنده ماند؟
گفتیم دلیل روشنی در دست نیست که یونس چه مدتی در شکم ماهی ماند؟ چند ساعت ، یا چند روز، و یا چند هفته ، در بعضی از روایات نه ساعت ، و بعضی سه روز، و بعضی بیشتر، و حتی تا چهل روز گفته اند، ولی مدرک مسلمی بر هیچیک از این اقوال وجود ندارد، تنها در تفسیر علی بن ابراهیم در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) توقف یونس در شکم ماهی 9 ساعت ذکر شده است .
بعضی از مفسران اهل سنت مدت آن را یک ساعت هم ذکر کرده اند.
ولی هر چه باشد بدون شک این توقف یک امر عادی نیست ، انسان نمی تواند بیش از چند دقیقه در محیطی که هوا وجود ندارد زنده بماند، و اگر می بینیم جنین در شکم مادر ماهها زنده می ماند به خاطر این است که هنوز دستگاه تنفس او به کار نیفتاده و اکسیژن لازم را تنها از طریق خون مادر دریافت می کند.
بنابراین ماجرای یونس بدون شک یک اعجاز است ، و این نخستین اعجازی نیست که در قرآن با آن روبرو می شویم ، همان خدائی که ابراهیم (علیه السلام) را در دل آتش سالم نگهداشت ، و موسی و بنی اسرائیل را با

ایجاد جاده های خشک در وسط دریا از غرقاب نجات داد، و نوح (علیه السلام) را به وسیله کشتی ساده ای از آن طوفان عظیم و گسترده رهائی بخشید، و سالم به زمین فرود آورد، همان خداوند قدرت دارد که بنده ای از بندگان خاصش را مدتی در شکم ماهی عظیمی سالم نگهدارد.
البته وجود چنین ماهیهای بزرگ در گذشته و امروز مطلب عجیبی نیست ، هم اکنون ، ماهیهای عظیمی به نام بالن موجود است که بیش از 30 متر طول تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 165
دارد و بزرگترین حیوان روی زمین است و جگر او بالغ بر یک تن می شود!
در همین سوره داستانهای انبیای پیشین را خواندیم که به طرز اعجازآمیزی از چنگال بلاها رهائی یافتند و یونس آخرین آنها در این سلسله است .
3 - درسهائی بزرگ در داستانی کوچک !
می دانیم طرح این سرگذشتها در قرآن مجید همه برای هدفهای تربیتی است چرا که قرآن کتاب داستان نیست کتاب انسانسازی و تربیت است .
از این سرگذشت عجیب پندهای بزرگی می توان گرفت :
الف : تخلف حتی به صورت یک ترک اولی از یک پیامبر بزرگ در پیشگاه خداوند مهم است و کیفر دارد.
البته چون مقام پیامبران بسیار والا است یک غفلت کوچک در مورد آنها گاه معادل یک گناه کبیره ای که از دیگران سر بزند می باشد به همین دلیل دیدیم که در این داستان خداوند او را بنده فراری نامید، و در روایات آمده بود که سرنشینان کشتی گفتند: یک فرد عاصی در میان ما است ! و سرانجام خداوند او را در زندان وحشتناکی گرفتار کرد، و بعد از توبه و بازگشت به سوی خدا از آن زندان با تنی آزرده و بیمار آزاد شد.
تا همگان بدانند تخلف از هیچکس پذیرفته نیست ، عظمت مقام پیامبران و اولیای خدا نیز به آن است که بنده مطیع فرمان او هستند و گر نه کسی با خدا رابطه خویشاوندی ندارد، البته این نشانه عظمت مقام این پیامبر بزرگ است که خداوند درباره او چنین سختگیری می کند.
ب : در همین داستان (در آن قسمتی که در سوره انبیاء آیه 87 آمده است) راه نجات مؤ منان را از غم و اندوه و گرفتاری و مشکلات همان راهی معرفی می کند که یونس (علیه السلام) پیمود، و آن اعتراف به خطا در پیشگاه حق ، و تسبیح و تنزیه و توبه و بازگشت به سوی او است .
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 166
ج : این ماجرا نشان می دهد که چگونه یک قوم گنهکار و مستحق عذاب می توانند در آخرین لحظات مسیر تاریخ خود را عوض کنند، و به آغوش پر مهر و رحمت الهی باز گردند و نجات یابند، مشروط بر اینکه پیش از آنکه فرصت از دست رود متوجه شوند و اگر بتوانند عالمی را به رهبری خود بر گزینند.

د: این ماجرا نشان می دهد که ایمان به خدا و توبه از گناه علاوه بر آثار و برکات معنوی مواهب ظاهری دنیا را نیز متوجه انسان می سازد، عمران و آبادی می آفریند، و مایه طول عمر و بهره گیری از مواهب حیات می شود، نظیر این معنی در داستان نوح (علیه السلام) نیز آمده است که شرح آن را به خواست خدا در تفسیر سوره نوح خواهیم خواند.
ه -: قدرت خداوند آنقدر وسیع و گسترده است که چیزی در برابر آن مشکل نیست ، تا آن حد که می تواند انسانی را در دهان و شکم جانور عظیم و وحشتناکی سالم نگهدارد، و سالم بیرون فرستد. اینها نشان می دهد که همه اسباب این عالم ابزار اراده او هستند و همه سر بر فرمان او دارند.
4 - پاسخ به یک سؤ ال
در اینجا سؤ الی مطرح می شود و آن اینکه : در بیان سرگذشتهای اقوام دیگر در آیات قرآن آمده است که به هنگام نزول عذاب (عذاب استیصال که برای نابودی اقوام سرکش نازل می شده) توبه و انابه بی اثر بوده است ، چگونه این مساءله در مورد قوم یونس استثنا پذیرفت ؟
در برابر این سؤ ال دو پاسخ می توان گفت :
نخست اینکه عذاب هنوز نازل نشده بود تنها علائم مختصری که از قبیل هشدارها است به چشم می خورد که آنها به موقع از این هشدارها استفاده کردند و پیش از نزول عذاب توبه نمودند و ایمان آوردند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 167
دیگر اینکه این عذاب عذاب استیصال نبوده ، و از قبیل گوشمالیهائی بوده که قبل از نزول عذاب بنیان کن به اقوام مختلف می داده تا قبل از فوت فرصت بیدار شوند و راه تقوا پیش گیرند، مانند مجازاتهای مختلف قوم فرعون قبل از غرقاب .
5 - قرعه و مشروعیت آن در اسلام
در روایات مربوط به قرعه و مشروعیت آن می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) فرمود: ای قضیة اعدل من القرعة اذا فوض الامر الی الله عزوجل ، یقول : فساهم فکان من المدحضین : کدام داوری از قرعه عادلانه تر است (هنگامی که کارها به بن بست رسد) و موضوع به خدا واگذار شود، مگر خداوند (در قرآن مجید درباره یونس) نمی گوید: فساهم فکان من المدحضین : یونس با سرنشینان کشتی قرعه افکند، و قرعه به نام او درآمد و محکوم شد!
اشاره به اینکه قرعه به هنگامی که کار مشکل شود و راه حل دیگری نباشد و کار را به خدا واگذار کنند به راستی راه گشا است ، چنانکه در داستان یونس درست منطبق بر واقعیت شد.
این معنی در حدیث دیگری با صراحت بیشتر از پیغمبر گرامی اسلام (صلی

اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود: لیس من قوم تنازعوا (تقارعوا) ثم فوضوا امرهم الی الله الا خرج سهم المحق : هیچ قومی اقدام به قرعه (به هنگام بن بست کامل) نکردند در حالی که کار خود را به خدا واگذار کرده باشند مگر اینکه قرعه به واقعیت اصابت می کند و حق آشکار می شود. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 168
شرح بیشتر پیرامون این مساءله را در کتاب ((القواعد الفقهیه)) آورده ایم . الصافات
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 169
آیه 149 - 160
آیه و ترجمه
فَاستَفْتِهِمْ أَ لِرَبِّکَ الْبَنَات وَ لَهُمُ الْبَنُونَ(149)
أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَئکَةَ إِنَثاً وَ هُمْ شهِدُونَ(150)
أَلا إِنهُم مِّنْ إِفْکِهِمْ لَيَقُولُونَ(151)
وَلَدَ اللَّهُ وَ إِنهُمْ لَکَذِبُونَ(152)
أَصطفَى الْبَنَاتِ عَلى الْبَنِينَ(153)
مَا لَکمْ کَيْف تحْکُمُونَ(154)
أَ فَلا تَذَکَّرُونَ(155)
أَمْ لَکمْ سلْطنٌ مُّبِينٌ(156)
فَأْتُوا بِکِتَبِکمْ إِن کُنتُمْ صدِقِينَ(157)
وَ جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَينَ الْجِنَّةِ نَسباً وَ لَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنهُمْ لَمُحْضرُونَ(158)
سبْحَنَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ(159)
إِلا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ(160) تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 170
ترجمه :
149 - از آنها بپرس : آیا پروردگار تو دخترانی دارد و پسران از آن آنها است ؟!
150 - آیا ما فرشتگان را به صورت دختران آفریدیم و آنها ناظر بودند؟!
151 - بدانید آنها با این تهمت بزرگشان می گویند.
152 - خداوند فرزندی آورده ! ولی آنها قطعا دروغ می گویند!
153 - آیا دختران را بر پسران ترجیح داده ؟
154 - شما چگونه حکم می کنید؟ (و هیچ می فهمید چه می گوئید؟).
155 - آیا متذکر نمی شوید؟
156 - آیا شما دلیل روشنی در این باره دارید؟
157 - کتابتان را بیاورید اگر راست می گویید!
158 - آنها میان او و جن (خویشاوندی و) نسبتی قائل شدند، در حالی که جنیان به خوبی می دانستند که این بت پرستان در دادگاه الهی احضار می شوند.

159 - منزه است خداوند از توصیفی که آنها می کنند.
160 - مگر بندگان مخلص خدا.
تفسیر:
تهمتهای زشت و رسوا
بعد از ذکر شش داستان از سرگذشت انبیاء پیشین و درسهای آموزنده ای که در هر یک نهفته بود موضوع سخن را تغییر داده ، و به مطلب دیگری که به مشرکان عرب سخت ارتباط داشته می پردازد، و اشکال مختلفی از شرک آنها را مطرح ساخته ، سخت آنها را به محاکمه می کشد، و با دلائل مختلف افکار خرافی آنها را در هم می کوبد.
مساءله این است که جمعی از مشرکان عرب به خاطر انحطاط فکری و نداشتن تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 171
هیچگونه علم و دانش خدا را با خود قیاس می کردند و برای او فرزند و گاهی همسر قائل بودند.
از جمله قبائل جهینه ، و سلیم و خزاعه و بنی ملیح معتقد بودند که فرشتگان دختران خدا هستند! و بسیاری از مشرکان عرب جن را نیز فرزندان او می پنداشتند و یا بعضا همسری از جن برای پروردگار قائل بودند!
این پندارهای بی اساس و خرافی آنها را به کلی از راه حق منحرف ساخته بود، به گونه ای که آثار توحید و یگانگی خدا از بین آنها برچیده شده بود.
در حدیث آمده است که مورچه گمان می کند که پروردگارش مانند او دو شاخک دارد!.
آری فکر کوتاه انسان را به مقایسه می کشاند، مقایسه خالق به مخلوق ، و این مقایسه بدترین عامل گمراهی در شناخت خدا است .
به هر حال قرآن نخست به سراغ آنها می رود که فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند و از سه طریق تجربی و عقلی و نقلی به آنها پاسخ می دهد:
نخست می فرماید: از آنها بپرس : آیا پروردگار تو دخترانی دارد و پسران از آن آنها است ؟! فاستفتهم الربک البنات و لهم البنون).
چگونه آنچه را برای خود نمی پسندید برای خدا قائل هستید (این سخن طبق عقیده باطل آنها است که از دختر سخت متنفر بودند و به پسر سخت علاقمند، چرا که پسران در زندگی آنها در جنگها و غارتگریهاشان نقش مؤ ثری داشتند در حالی که دختران کمکی به آنها نمی کردند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 172
بدون شک پسر و دختر از نظر انسانی و در پیشگاه خدا از نظر ارزش یکسانند و معیار شخصیت هر دو پاکی و تقوا است ، ولی استدلال قرآن در اینجا به اصطلاح از باب ذکر مسلمات خصم است که مطالب طرف را بگیرند و به خود او بازگردانند.

نظیر این معنی در سوره های دیگر قرآن آمده است ، از جمله : در سوره نجم آیه 22 می خوانیم : الکم الذکر و له الانثی تلک اذا قسمة ضیزی : آیا برای شما پسر است و برای او دختر؟ این تقسیم غیر عادلانه ای است !
سپس به دلیل حسی مساءله پرداخته باز به طریق استفهام انکاری می گوید: آیا ما فرشتگان را به صورت دختران آفریدیم و آنها شاهد و ناظر بودند؟ (ام خلقنا الملائکة اناثا و هم شاهدون).
بدون شک جواب آنها در این زمینه منفی بود، چه اینکه هیچکدام نمی توانستند حضور خود را به هنگام خلقت فرشتگان ادعا کنند.
بار دیگر به دلیل عقلی که از مسلمات ذهنی آنها گرفته شده باز می گردد و می گوید: بدانید آنها با این تهمت زشت و بزرگشان می گویند... (الا انهم من افکهم لیقولون).
خداوند فرزندی آورده ، آنها قطعا کاذب و دروغگو هستند! (ولد الله و انهم لکاذبون).
آیا دختران را بر پسران ترجیح داده ؟! (اصطفی البنات علی البنین).
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 173
شما را چه می شود؟ چگونه حکم می کنید؟! هیچ می فهمید چه می گوئید؟ (ما لکم کیف تحکمون).
آیا وقت آن نرسیده است که از این لاطائلات و خرافات زشت و رسوا دست بردارید؟ آیا متذکر نمی شوید؟ (افلا تذکرون).
این سخنان به قدری باطل و بی پایه است که اگر آدمی یک ذره عقل و درایت داشته باشد و اندیشه کند باطل بودن آن را درک می نماید.
بعد از ابطال ادعای خرافی آنها با یک دلیل حسی و یک دلیل عقلی ، به سومین دلیل می پردازد که دلیل نقلی است ، می گوید: اگر چنین چیزی که شما می گوئید صحت داشت باید اثری از آن در کتب پیشین باشد، آیا شما دلیل روشنی در این زمینه دارید؟! (ام لکم سلطان مبین).
اگر دارید کتاب خود را بیاورید اگر راست می گوئید! (فاتوا بکتابکم ان کنتم صادقین).
در کدام کتاب ؟ در کدام نوشته ؟ و در کدام وحی آسمانی چنین چیزی آمده ، و بر کدام پیامبر نازل شده است ؟!
این سخن نظیر گفتگوی دیگری است که قرآن با بت پرستان دارد. پس از آنکه می گوید: آنها فرشتگان را که بندگان خدا هستند دختران قرار داده اند، و ادعا می کنند که اگر خدا نمی خواست ما اینها را پرستش نمی کردیم می گوید: ام آتیناهم کتابا من قبله فهم به مستمسکون : آیا ما کتابی پیش از آن برای آنها فرستاده ایم و در این ادعای خود به آن تمسک می جویند؟ (زخرف - 21). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 174
نه ، اینها چکیده کتب آسمانی نیست ، اینها خرافاتی است که از نسلی به

نسل دیگر و از جاهلانی به جاهلان دیگر منتقل شده ، و هیچ مبنا و ماخذ خردپسندی ندارد. چنانکه در ذیل همین آیه سوره زخرف نیز به آن اشاره شده است .
در آیه بعد به یکی دیگر از خرافات مشرکان عرب می پردازد، و آن نسبتی است که میان خدا و جن قائل بودند! سخن را از صورت خطاب در آورده و به صورت غائب مطرح می کند، گوئی آنها چنان بی ارزشند که بیش از این شایستگی و لیاقت رویاروئی در سخن را ندارند، می فرماید: آنها میان او و جن خویشاوندی و نسبتی قائل شدند! (و جعلوا بینه و بین الجنة نسبا).
این چه نسبتی بود که آنها میان خداوند و جن قائل بودند؟ در پاسخ این سؤ ال تفسیرهای مختلفی ذکر شده است .
بعضی گفته اند: آنها دوگانه پرست بودند و معتقد بودند (نعوذ بالله) خدا و شیطان برادرند! خدا خالق نیکی ها است و شیطان خالق شرور!
این تفسیر بعید به نظر می رسد، زیرا دوگانه پرستان یا ثنویین در میان عرب معروف نبودند، در مناطقی مثل ایران در عصر ساسانی این خرافه وجود داشت .
بعضی دیگر جن و ملائکه را به یک معنی دانسته اند، زیرا جن در اصل به معنی موجودی است که از نظرها پوشیده و پنهان است و چون فرشتگان با چشم دیده نمی شوند این کلمه بر آنها اطلاق شده است ، بنابراین می گویند مراد از نسب همان نسبتی است که عرب جاهلی برای آنها قائل بود و آنانرا دختران خدا می نامید.
این تفسیر نیز مشکل به نظر می رسد چرا که ظاهر آیات مورد بحث این است که دو مطلب را تعقیب می کند، بعلاوه اطلاق واژه جن بر فرشتگان معمول و ماءنوس نیست ، به خصوص در قرآن مجید. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 175
تفسیر سومی که بعضی برای این آیه گفته اند این است که آنها جن را همسران خدا می پنداشتند و ملائکه را دختران او!!
این نیز بعید به نظر می رسد، چون اطلاق کلمه نسب به همسری نیز بعید است .
تفسیری که از همه مناسبتر است اینکه منظور از نسب هر گونه نسبت و رابطه است ، هر چند جنبه خویشاوندی نداشته باشد، و می دانیم که جمعی از مشرکان عرب جن را می پرستیدند و آنها را شریک خدا می پنداشتند، و به این ترتیب رابطه ای میان آنها و خداوند قائل بودند.
به هر حال قرآن مجید این عقیده خرافی را سخت انکار کرده ، و می گوید: جنیانی که بت پرستان خرافی آنها را معبود خود می پندارند، یا رابطه خویشاوندی با خدا برای آنها قائلند، آری همان جنیان ، به خوبی می دانستند که این بت پرستان خرافی در دادگاه عدل الهی برای حساب و

مجازات احضار می شوند (و لقد علمت الجنة انهم لمحضرون).
بعضی احتمال دیگری در تفسیر این آیه نیز گفته اند که منظور این است : جنیان اغواگر می دانند که خود در دادگاه خداوند برای حساب و کیفر احضار می شوند، ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.
بعد می افزاید: منزه است خداوند از توصیفی که این گروه (جاهل گمراه) می کنند (سبحان الله عما یصفون). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 176
جز توصیفی که بندگان مخلص خدا (از روی آگاهی و معرفت در مورد او دارند) هیچ توصیفی شایسته ذات مقدسش نیست (الا عباد الله المخلصین).
به این ترتیب هر گونه توصیفی که مردم درباره خدا می کنند نادرست است ، و خداوند از آن پاک و منزه است ، جز توصیفی که بندگان مخلص از او دارند، بندگانی که از هر گونه شرک و هوای نفس و جهل و گمراهی مبرا هستند، و خدا را جز به آنچه خودش اجازه داده توصیف نمی کنند.
درباره عباد الله المخلصین ذیل آیه 128 همین سوره بحثی داشته ایم .
آری برای شناخت خدا نباید دنبال خرافاتی افتاد که از اقوام جاهلی باقی مانده و انسان از بیان آنها شرم دارد، باید به سراغ بندگان مخلصی رفت که گفتار آنها روح انسان را به اوج آسمانها پرواز می دهد، و در نور وحدانیت او محو می سازد، هر گونه شائبه شرک را از دل می شوید، و هر گونه تجسم و تشبیه را از فکر می زداید.
باید به سراغ سخنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و خطبه های نهج البلاغه علی (علیه السلام) و دعاهای پر مغز امام سجاد (علیه السلام) در صحیفه سجادیه رفت ، و در پرتو توصیفهای این بندگان خدا، خدا را شناخت .
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در یکجا می فرماید: لم یطلع العقول علی تحدید صفته ، و لم یحجبها عن واجب معرفته ، فهو الذی تشهد له اعلام الوجود، علی اقرار قلب ذی الجحود، تعالی الله عما یقوله المشبهون به و الجاحدون له علوا کبیرا:
نه عقول را بر کنه صفات خویش آگاه ساخته ، و نه آنها را از معرفت و شناختش باز داشته ، او است که نشانه های عالم هستی دلهای منکران را بر اقرار تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 177
به وجودش واداشته ، و برتر و بالاتر است از گفتار کسانی که او را به مخلوقاتش تشبیه می کنند، یا راه انکارش را می پویند.
در جای دیگر در توصیف پروردگار چنین می گوید:
لا تناله الاوهام فتقدره ، و لا تتوهمه الفطن فتصوره ، و لا تدرکه الحواس فتحسه ، و لا تلمسه الایدی فتمسه و لا یتغیر بحال ، و لا یتبدل فی الاحوال ، و لا تبلیه اللیالی و الایام ، و لا یغیره الضیاء و الظلام ، و لا یوصف بشی ء

من الاجزاء و لا بالجوارح و الاعضاء، و لا بعرض من الاعراض ، و لا بالغيرية و الابعاض ، و لا يقال له حد و لا نهاية ، و لا انقطاع و لا غاية :
دست اندیشه های بلند به دامن کبریائیش نرسد، تا در حد و نهایتی محدودش کند، و هوشمندان نتوانند نقش او را در خیال تصویر نمایند، حواس از درکش عاجز، و دستها از لمسش قاصرند، تغییر و گوناگونی در او راه ندارد، و گذشت زمان هیچگونه تبدیل و دگرگونی برای او به وجود نیاورد، آمد و شد شبها و روزها او را کهنه نسازد، و روشنائی و تاریکی تغییرش ندهد، او به اجزاء و جوارح و اعضاء، و به عوارض و ابعاض ، به هیچکدام توصیف نگردد، حد و نهایتی برای او نیست ، و انقطاع و انتهائی ندارد.
و در جای دیگر می فرماید و من قال فیم ؟ فقد ضمنه ، و من قال علام ؟ فقد اخلی منه کائن لا عن حدث ، موجود لا عن عدم ، مع کل شی ء لا بمقارنة و غیر کل شی ء لا بمزایله : و آن کس که بگوید خدا در کجا است ؟ وی را در ضمن چیزی تصور کرده ، و هر کس بپرسد بر روی چه قرار دارد؟ جائی را از او خالی دانسته ، همواره بوده است ، و از چیزی به وجود نیامده ، وجودی است که سابقه عدم بر او نیست و با همه چیز هست ، اما نه اینکه قرین آن تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 178
باشد و مغیر با همه چیز است اما نه اینکه از آن بیگانه و جدا باشد!
و امام علی بن الحسین سید الساجدین (علیه السلام) در صحیفه سجادیه می گوید: الحمد لله الاول بلا اول کان قبله ، و الاخر بلا آخر یکون بعده الذی قصرت عن رؤ یته ابصار الناظرین و عجزت عن نعته اوهام الواصفین : ستایش مخصوص خدا است که هستی او مبدأ آفرینش است بی آنکه ذات ازلی او را ابتدائی باشد، و آخر در وجود است بی آنکه برای آن حقیقت ابدی آخر و انتهائی تصور شود، موجودی قبل از او و بعد از او نتواند بود، ذاتی است که دیده بینندگان از دیدنش قاصر، و فهم و اندیشه توصیف کنندگان از نعمت و وصفش عاجز است .
آری شناخت خدا را از مکتب بزرگ این عباد الله الصالحین باید فرا گرفت و در این مدرسه درس خداشناسی خواند. الصافات
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 179
آیه 161 - 170
آیه و ترجمه
فَإِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ(161)
مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَتِنِينَ(162)
إِلا مَنْ هُوَ صالِ الْجَحِيمِ(163)
وَ مَا مِنَّا إِلا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ(164)
وَ إِنَّا لَنَحْنُ الصافُّونَ(165)

وَ إِنَّا لَنَحْنُ الْمُسبِّحُونَ(166)
وَ إِن كانُوا لَيَقُولُونَ(167)
لَوْ أَنَّ عِندَنَا ذِكْراً مِّنَ الاَوَّلِينَ(168)
لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ(169)
فَكَفَرُوا بِهِ فَسوْف يَعْلَمُونَ(170) تفسير نمونه جلد 19 صفحه 180
ترجمه :
161 - شما و آنچه پرستش می کنید،
162 - هرگز نمی توانید کسی را (با آن) فریب دهید.
163 - مگر آنها که می خواهند در آتش دوزخ بسوزند.
164 - هر یک از ما مقام معلومی داریم .
165 - و ما همگی (برای اطاعت فرمان خداوند) به صف ایستاده ایم .
166 - و ما همگی تسبیح او می گوییم .
167 - آنها پیوسته می گفتند:
168 - اگر یکی از کتب پیشینیان نزد ما بود،
169 - ما از بندگان مخلص خدا بودیم .
170 - (اما هنگامی که این کتاب بزرگ آسمانی بر آنها نازل شد) آنها به آن کافر شدند ولی بزودی نتیجه کار خود را خواهند دانست .
تفسیر:
ادعاهای دروغین !
در آیات پیشین سخن از معبودهای مختلف مشرکین به میان آمد، آیات مورد بحث نیز همین مساءله را تعقیب کرده ، و در هر چند آیه ای مطلبی در این رابطه بیان می کند.
نخست این بحث را به میان می آورد که وسوسه های شما بت پرستان در دلهای پاکان و نیکان اثری ندارد، و تنها قلوب آلوده و ارواح دوزخی و متمایل به فساد شما است که خود را تسلیم این وسوسه ها می سازد، می فرماید: شما و آنچه را پرستش می کنید... (فانکم و ما تعبدون).
هرگز نمی توانید کسی را (با آن) فریب دهید و با فتنه و فساد از خداوند منحرف سازید (ما انتم علیه بفاتنین). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 181
مگر آنها که می خواهند در آتش دوزخ بسوزند! (الا من هو صال الجحیم).
این آیات - بر خلاف آنچه طرفداران مسلک جبر پنداشته اند - دلیلی است بر ضد این مکتب ، و اشاره ای است به این حقیقت که هیچ کس نمی تواند خود را در برابر انحرافات معذور بداند، و ادعا کند مرا فریب داده و به بت پرستی کشانده اند، می گوید: شما بت پرستان توانائی بر فتنه و فریب اشخاص ندارید، مگر آنها که با اراده خود راه دوزخ را پیش گیرند.
شاهد این سخن تعبیر صال الجحیم است ، زیرا در اصل صالی به صورت اسم فاعل بوده ، و معمولا هنگامی که صیغه اسم فاعل را در مورد موجود

عاقلی به کار می برند مفهومش انجام کاری از روی اراده و اختیار است همانند قاتل و جالس و ضارب ، بنابراین صال الجحیم یعنی کسی که مایل است خود را به آتش دوزخ بسوزاند، و به این ترتیب راه عذر را بر همه منحرفان می بندد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 182
تعجب از بعضی از مفسران معروف است که آیه را چنین معنی کرده اند: شما نمی توانید کسی را به فریبید، مگر آنها که مقدر شده جهنمی باشند!
به راستی اگر معنی آیه این است پیامبران برای چه می آیند؟ کتابهای آسمانی به چه منظور نازل شده ؟ حساب و کتاب و ملامت و سرزنش بت پرستان در آیات قرآن چه مفهومی دارد؟ و عدالت خدا کجا خواهد رفت ؟!
آری باید قبول کرد که اعتراف به مکتب جبر، اصالت مکتب انبیا را به کلی مخدوش می کند، همه مفاهیم آن را مسخ می نماید، و تمام ارزشهای الهی و انسانی را به نابودی می کشاند.
توجه به این نکته لازم است که صالی از ماده صلی (بر وزن سرد) به معنی آتش افروختن و داخل شدن در آتش و یا سوختن و برشته شدن به وسیله آن است ، و فاتن اسم فاعل از ماده فتنه به معنی فتنه گر و اغوا کننده است .
بعد از این سه آیه که مساءله اختیار انسانها را در برابر فتنه جوئی و اغواگری بت پرستان روشن می سازد، ضمن سه آیه دیگر از مقام والای فرشتگان خدا سخن می گوید، همان فرشتگانی که بت پرستان آنها را دختران خدا می پنداشتند و جالب اینکه سخن را از زبان خود آنها بیان می کند و می گوید: هر یک از ما مقام معلومی داریم (و ما منا الا له مقام معلوم).
و ما همگی برای اطاعت فرمان خدا به صف ایستاده ایم ، و چشم بر امر او داریم (و انا لنحن الصافون). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 183
و ما همگی تسبیح او می گوئیم ، و او را از آنچه لایق ذات پاکش نیست منزه می شمریم (و انا لنحن المسبحون).
آری ما بندگانیم که جان و دل بر کف داریم ، همواره چشم بر امر، و گوش بر فرمانش سپرده ایم ، ما کجا و فرزندی خدا کجا؟ ما او را از این نسبتهای زشت و دروغین منزه می شمریم ، و از این خرافات و اوهام مشرکان متنفر و بیزاریم .
در حقیقت آیات سه گانه فوق به سه قسمت از صفات فرشتگان اشاره می کند:
نخست اینکه هر کدام رتبه و منزلتی دارند که از آن تجاوز نمی کنند.
دیگر اینکه آنها دائما آماده اطاعت فرمان خدا در عرصه آفرینش و اجرای اوامر او در پهنه عالم هستی هستند. این سخن شبیه چیزی است که در آیه 26 و 27 سوره انبیاء آمده است بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم

بامره یعملون : آنها بندگان شایسته خدا هستند که در سخن بر او پیشی نمی گیرند، و فرمان او را عمل می کنند.
سوم اینکه آنها پیوسته تسبیح خدا می گویند و او را از آنچه لایق مقامش نیست منزه می شمرند.
از آنجا که این دو جمله (انا لنحن الصافون و انا لنحن المسبحون) از نظر ادبیات عرب مفهومش حصر است ، بعضی از مفسران از آن چنین استفاده کرده اند که فرشتگان با این عبارت می خواهند بگویند تنها ما مطیع فرمان خدا هستیم و تسبیح کننده واقعی او نیز مائیم ، اشاره به اینکه اطاعت و تسبیح بنی آدم در برابر کار فرشتگان چیز قابل ملاحظه ای نیست .
قابل توجه اینکه جمعی از مفسران ذیل این آیات حدیثی از پیامبر گرامی
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 184
اسلام نقل کرده که فرمود: ما فی السماوات موضع شبر الا و علیه ملک یصلی و یسبح : در تمام آسمانها حتی به اندازه یک وجب مکانی وجود ندارد مگر اینکه در آنجا فرشته ای است که نماز می خواند و تسبیح خدا می گوید!
در نقل دیگری همین معنی به این صورت بیان شده : ما فی السماء موضع قدم الا علیه ملک ساجد او قائم : در تمام آسمانها حتی به اندازه یک جای پا وجود ندارد جز اینکه فرشته ای در آنجا در حال سجده یا قیام است !
و در نقل دیگری از پیامبر گرامی اسلام چنین آمده است : روزی به دوستان که در گردش نشسته بودند فرمود: اطت السماء و حق لها ان تاط! لیس فیها موضع قدم الا علیه ملک راکع او ساجد، ثم قرأ و انا لنحن الصافون و انا لنحن المسبحون : آسمان (از سنگینی بار خود) ناله کرد، و حق دارد ناله کند، چرا که در آن به اندازه جای پائی نیست مگر اینکه فرشته ای بر آن در حال رکوع یا سجود است ! سپس این آیات را قرائت فرمود: و انا لنحن الصافون ...
این تعبیرهای گوناگون کنایه لطیفی است از اینکه عالم هستی پر است از فرمانبرداران پروردگار و تسبیح کنندگان برای او.
سپس در چهار آیه اخیر به یکی از عذرهای ناموجه این مشرکان در ارتباط با همین مساءله بت پرستی و مطالب دیگر اشاره کرده و پاسخ می دهد، می فرماید: آنها پیوسته می گفتند... (و ان کانوا لیقولون). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 185
اگر نزد ما یکی از کتب آسمانی پیشینیان بود... (لو ان عندنا ذکر من الاولین).
ما از بندگان مخلص خدا بودیم (لکنا عباد الله المخلصین).
این همه از بندگان مخلص و آنان که خدایشان خالص کرده است سخن مگوی ، و پیامبران بزرگی همچون نوح و ابراهیم و موسی و غیر آنها را به

رخ ما مکش ، ما هم اگر مشمول لطف خدا شده بودیم و یکی از کتب آسمانی بر ما نازل می شد، در زمره این بندگان مخلص بودیم !
این درست به گفتار شاگردان عقب افتاده و رفوزه ای می ماند که برای سرپوش نهادن بر تنبلی خود می گویند ما هم اگر معلم و استاد خوبی داشتیم از شاگردان ردیف اول بودیم !
آیه بعد می گوید این آرزوی آنها هم اکنون جامه عمل به خود پوشیده و بزرگترین کتاب آسمانی خدا قرآن مجید بر آنان نازل شده ، اما این دروغ پردازان پر ادعا به آن کافر شدند و از در مخالفت و انکار و دشمنی درآمدند، اما به زودی نتیجه کار خود را خواهند دانست (فکفروا به فسوف یعلمون).
این همه لاف و گزاف نگوئید، و خود را شایسته قرار گرفتن در صف بندگان مخلص خدا نشمارید، دروغ شما آشکار شد، و ادعاهایتان تو خالی از آب درآمد، کتابی بهتر از قرآن تصور نمی شود، و مکتبی بهتر از مکتب تربیتی اسلام نیست ، ولی ببینید چگونه با این کتاب آسمانی برخورد کردید؟ منتظر عواقب دردناک کفر و بی ایمانی خود باشید. الصافات
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 186
آیه 171 - 177
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ سبَقَت کلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسلِینَ(171)
إِنهُمْ لهُمُ الْمَنصورُونَ(172)
وَ إِنَّ جُندَنَا لهُمُ الْغَلِبُونَ(173)
فَتَوَلَّ عَنهُمْ حَتی حِینٍ(174)
وَ أَبْصِرْهُمْ فَسوْف یُبْصِرُونَ(175)
أَ فَبِعَذَابِنَا یَستَعْجِلُونَ(176)
فَإِذَا نَزَلَ بِساحَتهِمْ فَساءَ صبَاحُ الْمُنذَرِینَ(177)
ترجمه :
171 - وعده قطعی ما برای بندگان مرسل ما از قبل مسلم شده .
172 - که آنها یاری می شوند.
173 - و لشکر ما (در تمام صحنه ها) پیروزند.
174 - از آنها روی بگردان تا زمان معینی (تا زمانی که فرمان جهاد صادر شود).
175 - و وضع آنها را بنگر (چه بی محتوا است) اما به زودی آنها (محصول اعمال خود را) می بینند.
176 - آیا آنها برای عذاب ما عجله می کنند؟!
177 - اما هنگامی که عذاب ما در صحن خانه هاشان فرود آید صبحگاهان بدی خواهند داشت . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 187

تفسیر:
حزب الله پیروز است !
به دنبال بحثهای گوناگونی که پیرامون مبارزات انبیای بزرگ و کارشکنیهای مشرکان بی ایمان طی آیات این سوره آمده است ، اکنون که به آخرین آیات سوره نزدیک می شویم مهمترین مساءله را در این رابطه بیان می کند، و حسن ختام را به عالیترین وجه نشان می دهد، و آن خبر از پیروزی نهائی لشکر خدا بر لشکر شیطان و دشمنان حق است ، تا مؤ منان اندکی که به هنگام نزول این آیات در مکه تحت فشار دشمنان اسلام بودند، و همچنین همه مؤ منان محروم در هر عصر و زمان به این وعده بزرگ الهی دلگرم شوند و گرد و غبار یاس و نومیدی را از دل و جان خود بشویند و برای ادامه مبارزه با لشکر باطل آماده و مقاوم گردند.
می فرماید: وعده قطعی ما برای بندگان مرسل ما از قبل مسلم شده (و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین).
که آنها یاری می شوند (انهم لهم المنصورون).
و لشکر ما در تمام صحنه ها پیروزند (و ان جندنا لهم الغالبون).
چه عبارت صریح و گویا، و چه وعده روح پرور و امیدبخشی ؟!
آری پیروزی لشکر حق بر باطل ، و غلبه جند الله و یاری خداوند نسبت به بندگان مرسل و مخلص از وعده های مسلم او، و از سنتهای قطعی است که در آیات فوق به عنوان سبقت کلمتنا (این وعده و سنت ما از آغاز بوده) مطرح شده است .
نظیر این مطالب در آیات فراوان دیگری از قرآن مجید آمده است : در آیه تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 188
47 سوره روم می خوانیم : و کان حقا علینا نصر المؤ منین یاری کردن مؤ منان حقی است مسلم بر ما!
و در آیه 40 سوره حج آمده است : و لینصرن الله من ینصره : خداوند هر کس را که به یاری آئین او برخیزد یاریش می کند.
و در آیه 51 از سوره غافر می خوانیم : انا لننصر رسلنا و الذین آمنوا فی الحیاة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد: ما رسولان خود و افراد با ایمان را در زندگی دنیا و در (روز رستاخیز) آن روز که شاهدان به حق قیام می کنند یاری می دهیم .
و بالاخره در آیه 21 سوره مجادله با قاطعیت تمام از این غلبه و پیروزی به عنوان یک سنت قطعی سخن می گوید: کتب الله لاغلبن انا و رسلی : خداوند مقرر داشته است که من و رسولانم بطور قطع غلبه خواهیم کرد!
بدیهی است خداوندی که بر همه چیز توانا است ، و در وعده های او هرگز تخلف نبوده و نیست ، می تواند به این وعده بزرگ خود جامه عمل بپوشاند، و همانند سنتهای تخلف ناپذیر عالم هستی بی کم و کاست مردان

حق را پیروز گرداند.
این وعده الهی یکی از مهمترین مسائلی است که رهروان راه حق به آن دلگرمند، و از آن روح و جان می گیرند، هر زمان خسته شوند با آن نفس ، تازه می کنند، و خون جدیدی در عروقشان جاری می شود.
یک سؤ ال مهم
در اینجا سؤ الی مطرح می شود و آن اینکه : اگر مشیت و اراده الهی بر یاری پیامبران و پیروزی مؤ منان قرار گرفته ، چگونه مشاهده می کنیم که در طول تاریخ پرماجرای بشر پیامبرانی به شهادت رسیدند، و گروههائی از مؤ منان مواجه با شکست شدند؟ اگر این یک سنت تخلف ناپذیر الهی است ، پس این استثناها برای چیست ؟! تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 189
در پاسخ می گوئیم :
اولا: پیروزی معنی وسیعی دارد، و همیشه به معنی غلبه ظاهری و جسمانی بر دشمن نیست ، گاه پیروزی پیروزی مکتب است ، و مهمترین پیروزی همین است ، فرض کنید پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در یکی از غزوات شهید شده بود، اما می بینیم آئینش دنیا را گرفته ، آیا ممکن است این شهادت را به شکست تعبیر کنیم ؟
مثال روشنتر اینکه امام حسین (علیه السلام) و یارانش در کربلا واقعا شربت شهادت نوشیدند، ولی هدف آنها این بود که چهره زشت بنی امیه را که مدعی خلافت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بودند اما در حقیقت جامعه اسلامی را به عصر جاهلیت باز می گرداندند نشان دهند، و به این هدف بزرگ رسیدند، مسلمانان را از خطر آنان آگاه کردند و اسلام را از سقوط رهائی بخشیدند، آیا می توان گفت آنها در کربلا مغلوب شدند؟!
مهم این است که انبیاء و جنود الهی یعنی مؤ منان در برابر تمام تلاشهای مستمر و منسجم دشمنان حق توانستند اهداف خود را در دنیا پیش ببرند و پیروان زیادی پیدا کنند و خط مکتبی خود را تداوم بخشند، و در برابر آن همه طوفان قد علم کنند و حتی در دنیای امروز افکار اکثریت مردم جهان را به خود متوجه سازند.
نوع دیگر از پیروزی داریم که پیروزی تدریجی در برابر دشمن در طول قرنها است که گاه نسلی به میدان می آید و پیروز نمی شود، اما نسلهای آینده دنبال کار آنها را می گیرند و به پیروزی می رسند (مانند پیروزی نهائی لشکر اسلام بر لشکر صلیبیون بعد از دویست سال !) این نیز پیروزی برای مجموع محسوب می شود.
ثانیا: فراموش نباید کرد که وعده خداوند دائر به غلبه مؤ منان یک وعده تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 190
مشروط است نه مطلق ، و بسیاری از اشتباهات از عدم توجه به این حقیقت سرچشمه می گیرد.

زیرا در آیات مورد بحث کلمه عبادنا (بندگان ما) و جندنا (لشکر ما) و یا تعبیرات مشابه دیگری که در این زمینه در سایر آیات قرآن آمده ، مانند حزب الله - و - الذین جاهدوا فینا - و - و لینصرن الله من ینصره و مانند اینها همه دلیل روشنی است برای شرائط پیروزی .
ما می خواهیم نه مؤ من مجاهدی باشیم ، و نه جند مخلصی ، و با این حال بر دشمنان حق و عدالت پیروز شویم !
ما می خواهیم در مسیر الهی با افکار و برنامه های شیطانی پیش برویم ، بعد تعجب می کنیم که چرا مغلوب دشمنان هستیم ، مگر ما به وعده های خود عمل کرده ایم که از خدا مطالبه وفا به وعده هایش می کنیم ؟!
در جنگ احد پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) وعده پیروزی به مسلمانان داده بود، و در مرحله اول جنگ نیز پیروز شدند، اما گروهی به فکر جمع آوری غنائم و ایجاد تفرقه و نفاق و رها کردن فرمان رسول خدا افتادند، و در حفاظت از دستاورد پیروزی آغاز جنگ و دره احد کوتاهی کردند، و همین امر سبب شکست نهائی آنها در آن جنگ شد.
گویا گروهی که خود را طلبکار می دانستند خدمت پیامبر اسلام آمدند و با لحن خاصی عرض کردند پس وعده پیروزی چه شد؟
قرآن جواب بسیار جالبی به آنها گفت که شاهد گفتار ما است ، فرمود: و لقد صدقکم الله وعده اذ تحسونهم باذنه حتی اذا فشلتم و تنازعتم فی الامر و عصیتم من بعد ما اراکم ما تحبون منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الاخرة ثم صرفکم عنهم لیبتلیکم و لقد عفا عنکم و الله ذو فضل علی المؤ منین : تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 191
خداوند وعده خود را به شما (درباره پیروزی بر دشمن در احد) محقق ساخت ، در آن هنگام که (در آغاز جنگ) دشمنان را به فرمان او می کشتید، و این پیروزی همچنان ادامه داشت تا اینکه سست شدید، و در کار خود به نزاع پرداختید، و بعد از آنکه (به مطلوب خود رسیدید) و آنچه را دوست می داشتید خداوند به شما نشان داد، نافرمانی کردید بعضی از شما خواهان دنیا بودند، و بعضی خواهان آخرت (با این حال باز شما را از شکست کامل نجات داد) و آنها را از شما منصرف ساخت تا شما را بیازماید، و شما را مشمول عفو خود قرار داد، و خداوند نسبت به مؤ منان فضل و بخشش دارد (آل عمران آیه 152).
تعبیراتی مانند فشلتم (سست شدید).
تنازعتم (به اختلاف پرداختید).
عصیتم (نافرمانی کردید).
به خوبی نشان می دهد که آنها شرائط نصرت الهی و پیروزی بر دشمن را رها کردند، در نتیجه به مقصود خود نرسیدند.
آری خداوند هرگز قول نداده است که هر کس نام خود را مسلمان و

سرباز اسلام نهاد، و دم از جند الله ، و حزب الله زد، در تمام صحنه ها بر دشمن غلبه کند، این وعده الهی مخصوص کسانی است که از قلب و جان خواهان رضای خدا و از نظر عمل در خط فرمان او باشند و تقوا و امانت را فراموش نکنند.
نظیر همین سؤ ال و جواب را در مورد دعا و وعده اجابت الهی نیز گفته ایم .
سپس در ادامه این آیات هم برای دلداری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان و تاءکید بر پیروزی ، و هم تهدید مشرکان بیخبر می گوید: از آنها روی بگردان و آنها را تا زمان معینی به حال خود بگذار! (فتول عنهم حتی حین).
تهدیدی است پر معنی و هول انگیز که از اطمینان به پیروزی نهائی سرچشمه می گیرد، به خصوص اینکه تعبیر حتی حین (تا مدتی) به صورت سربسته اداء شده است ، اما تا چه مدت ؟ تا زمان هجرت ؟ تا موقع جنگ بدر؟ تا فتح مکه ؟ و یا زمانی که شرائط قیام نهائی و عمومی مسلمانان بر ضد این کوردلان فراهم گردد؟ دقیقا معلوم نیست .
نظیر این تعبیر در آیات دیگر قرآن نیز دیده می شود: گاه می گوید: فاعرض عنهم و توکل علی الله از آنها روی بگردان و بر خدا توکل کن (نساء - 81).
در جای دیگر می گوید: قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون : بگو الله سپس آنها را رها کن که در دروغهای خود بازی کنند (انعام - 91).
سپس این جمله را با تهدید دیگری تاءکید کرده ، می فرماید: وضع آنها را بنگر (چه بی محتوا است لجاجت هایشان ، دروغهایشان ، خرافاتشان ، و خیره سریهایشان را) اما به زودی آنها نیز نتیجه شوم کار خود را می بینند (و ابصرهم فسوف یبصرون).
به زودی پیروزی تو و مؤ منان ، و شکست ذلت بار خود را در این دنیا، و مجازات الهی را در جهان دیگر خواهند دید.
و از آنجا که این خیره سران بی شرم پیوسته این سخن را تکرار می کردند که وعده عذاب الهی چه شد؟ و اگر راست می گوئی چرا معطلی ؟ قرآن با لحنی تهدیدآمیز در پاسخ آنها می گوید: آیا اینها برای عذاب ما عجله می کنند؟ گاه می گویند متی هذا الوعد (این وعده الهی چه شده) و گاه می گویند تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 192
متی هذا الفتح (این پیروزی کی خواهد آمد) (افبعذابنا یستعجلون).
اما هنگامی که عذاب ما در صحن خانه شان فرود آید و روزگارشان تیره و تار شود، آن روز می فهمند چه بد و خطرناک است صبح انذار شده گان (فاذا نزل بساحتهم فساء صباح المنذرین).
تعبیر به ساحة (صحن خانه و فضای میان خانه ها) برای این است که نزول

عذاب را در متن زندگی آنها مجسم کند، و مبدل شدن کانون آرامش آنها را به کانونی از وحشت و اضطراب نشان دهد.
تعبیر به صباح المنذرین (صبح انذار شدگان) ممکن است اشاره به این باشد که عذاب الهی بر این قوم لجوج و ستمگر - همانند بسیاری از اقوام پیشین - صبحگاهان فرود می آید.
و یا به این معنی است که مردم همگی در انتظار این هستند که صبحشان با خیر و نیکی شروع شود اما اینها صبحگاهانی بد و تیره و تار در پیش دارند.
و یا اینکه صبح موقع بیداری است ، اینها نیز زمانی بیدار می شوند که راه نجاتی باقی نمانده و کار از کار گذشته است . الصافات
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 194
آیه 178 - 182
آیه و ترجمه
وَ تَوَلَّ عَنْهُمْ حَتی حِینٍ(178)
وَ أَبْصِرْ فَسوْف یُبْصِرُونَ(179)
سبْحَنَ رَبِّک رَب الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُونَ(180)
وَ سلَمٌ عَلی الْمُرْسلِینَ(181)
وَ الحَْمْدُ للَّهِ رَب الْعَلَمِینَ(182)
ترجمه :
178 - از آنها روی بگردان تا زمان معینی .
179 - و وضع کارشان را ببین ، آنها نیز به زودی (محصول اعمال خود را) می بینند.
180 - منزه است پروردگار، پروردگار عزت (و قدرت) از توصیفهایی که آنها می کنند.
181 - و سلام بر رسولان .
182 - و حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار عالمیان است .
تفسیر:
به آنها اعتنا مکن !
گفتیم آیات آخر این سوره در حقیقت وسیله ای است برای دلداری پیامبر و مؤ منان راستین و تهدیدی است برای کفار لجوج .
دو آیه نخست از آیات مورد بحث همان است که قبلا هم آمده بود، و بار دیگر برای تاءکید در اینجا تکرار می شود، با لحنی تهدیدآمیز می فرماید: از
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 195
آنها روی بگردان و آنان را به حال خود واگذار تا مدت معینی (و تول عنهم حتی حین).

لجاجت و کارشکنی آنها و تکذیب و انکارشان را بنگر که آنها نیز به زودی نتیجه کار خود را می نگرند! (و ابصر فسوف یبصرون).
این تکرار چنانکه گفتیم به خاطر تاءکید است که آنها بدانند این یک مساءله قطعی است که به زودی مجازات و شکست و ناکامی خود را خواهند دید، و به نتائج مرارت بار اعمالشان گرفتار می شوند و پیروزی مؤ منان نیز قطعی و مسلم است .
یا به خاطر این است که نخست آنها را به مجازات دنیا تهدید می کند و بار دوم به مجازات و کیفر الهی در آخرت .
سپس سوره را با سه جمله پر معنی درباره خداوند و پیامبران و جهانیان پایان می دهد.
می فرماید: منزه است پروردگار تو، پروردگار عزت و قدرت از این توصیفهای بی اساسی که مشرکان و جاهلان می کنند (سبحان ربک رب العزة عما یصفون).
گاه فرشتگان را دختران او می نامند، گاه در میان او و جن نسبی قائل می شوند، و گاه موجودات بی ارزشی همچون قطعات سنگ و چوب را همردیف او قرار می دهند.
تکیه بر عزت (قدرت مطلق و شکست ناپذیر) در حقیقت به معنی کشیدن خط بطلان بر تمام این معبودهای خیالی است .
در آیات این سوره گاه سخن از تسبیح و تنزیه عباد الله المخلصین به میان آمده ، و گاه سخن از تسبیح فرشتگان ، و در اینجا سخن از تسبیح و تنزیه خداوند نسبت به ذات پاکش می باشد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 196
و در جمله دوم همه پیامبران را مورد لطف بی پایان خویش قرار داده و می گوید: سلام بر رسولان (و سلام علی المرسلین).
سلامی که نشانه سلامت و عافیت از هر گونه عذاب و کیفر روز قیامت ، سلامی که امان در برابر شکستها و دلیل بر پیروزی بر دشمنان است .
قابل توجه اینکه در آیات این سوره بر بسیاری از پیامبران جداگانه سلام فرستاده ، در آیه 79 فرمود: سلام علی نوح فی العالمین ، و در آیه 109 سلام علی ابراهیم ، و در آیه 120 سلام علی موسی و هارون و در آیه 130 سلام علی الیاسین .
اما در اینجا تمام این سلامها و غیر اینها را در یک جمله خلاصه و جمع بندی کرده می فرماید: سلام بر همه پیامبران مرسل .
و سرانجام آخرین جمله سخن را با حمد الهی پایان داده می گوید: حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است (و الحمد لله رب العالمین).
سه آیه اخیر می تواند اشاره و مروری اجمالی بر تمام این مسائل این سوره باشد، چرا که بخش مهمی از این سوره پیرامون توحید و مبارزه با

انواع شرک بود، و آیه اول با تسبیح و تنزیه خداوند از توصیفهای مشرکان همه را بازگو می کند.
بخش دیگری از این سوره بیان گوشه هائی از حالات هفت پیامبر بزرگ بود، آیه دوم اشاره ای به آنها است .
و بالاخره بخش دیگری از نعمتهای الهی ، مخصوصا انواع نعمتهای بهشتی ، تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 197
و پیروزی جنود الهی بر لشکر کفر سخن می گفت ، و حمد و ستایش خدا در پایان کار اشاره ای به همه اینها است .
بعضی از مفسران تحلیل دیگری در مورد آیات سه گانه آخر این سوره دارند، و آن این است :
مهمترین مسائلی که انسان را به خود مشغول می دارد معرفت سه چیز است : نخست معرفت خداوند عالم به مقدار توانائی بشر، و آخرین کاری که انسان در این زمینه می تواند انجام دهد سه امر است :
منزه دانستن او از آنچه شایسته مقام او نیست که با لفظ سبحان بیان شده .
و توصیف او به تمام صفات کمال که با کلمه رب که دلیل بر حکمت و رحمت خداوند و مالکیت و تربیت موجودات است اشاره شده .
و منزه بودن از هر گونه شریک و نظیر که در جمله عما یصفون آمده است .
دومین مساءله مهم در زندگانی انسانها مساءله تکمیل نقائص است که آن نیز بدون وجود رهبران الهی و ارشادکنندگان آسمانی ممکن نیست ، و جمله سلام علی المرسلین اشاره ای به آن است .
سومین مساءله مهم در زندگی انسان این است که بداند سرنوشت او بعد از مردن چگونه خواهد بود؟ در اینجا توجه به نعمتهای رب العالمین و مقام غنا و رحمت و لطف او، به انسان آرامش می دهد - و الحمد لله رب العالمین . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 198
نکته :
آنچه در پایان هر کار باید به آن اندیشید
در روایات متعددی که گاه از شخص پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و گاه از امیر مؤ منان (علیه السلام) و گاه از امام باقر (علیه السلام) نقل شده می خوانیم : من اراد ان یکتال بالمکیال الاوفی (من الاجر یوم القیامة) فلیکن آخر کلامه فی مجلسه سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین : کسی که می خواهد در روز قیامت اجر و پاداش او با پیمانه بزرگ و کامل داده شود باید آخرین سخنش در هر مجلسی که می نشیند این بوده باشد سبحان ربک رب العزة عما یصفون سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین

آری مجلس خود را با تنزیه ذات خدا، و درود فرستادن بر پیامبران او، و حمد و شکر در برابر نعمتهای پروردگار پایان دهد، تا اگر کاری نادرست یا سخنی ناروا در آن مجلس از او سر زده جبران گردد.
در کتاب توحید صدوق چنین آمده است که یکی از دانشمندان شام به خدمت امام باقر (علیه السلام) رسید عرض کرد: آمده ام از شما مساءله ای سؤ ال کنم که هیچ کس تاکنون به درستی برای من تفسیر نکرده است ، از سه گروه سؤ ال کردم هر کدام جوابی بر خلاف دیگری گفتند.
امام باقر (علیه السلام) فرمود مساءله تو چیست ؟
عرض کرد سؤ ال من این است که نخستین چیزی را که خداوند متعال آفرید چه بود؟ بعضی به من گفته اند قدرت بوده و بعضی علم و بعضی روح .
فرمود: هیچیک پاسخ صحیح به تو نداده اند، اکنون به تو خبر می دهم
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 199
که در آغاز خدا بود و چیزی غیر از او نبود، و در عین حال قادر و عزیز بود و هنوز عزتی آفریده نشده بود (او در ذات پاکش هم قدرت داشت و هم علم بی آنکه نیاز به آفرینش علم و قدرت داشته باشد) سپس افزود: این همان چیزی است که خدا می فرماید سبحان ربک رب العزة عما یصفون اشاره به این که سخنانی که این و آن به تو گفته اند سخنان شرک آلودی بوده که مشمول این آیه می باشد خداوند از ازل قادر و عالم و عزیز بوده است .
پروردگارا! خودت قول داده ای که رسولانت را یاری و جنودت را پیروز گردانی ، ما را در خط رسولان ، و در صفوف جنودت قرار ده ، و بر دشمنان خونخواری که از شرق و غرب عالم برای نابودی و خاموش کردن نور قرآن برخاسته اند پیروز فرما!
بارالها! ما را از آلودگی به هر گونه شرک ، و انحراف از طریق توحید مصون و محفوظ دار.
خداوندا! مشکلاتی که انبیای مرسل در طول تاریخ در برابر لشکر شرک و کفر داشتند هم اکنون در برابر جامعه اسلامی ما مجسم شده است ، همان سلامی را که مایه سلامت پیامبران مرسل بود شامل حال ما در این معرکه ها فرما.

ص

تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 201
سوره ص
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 88 آیه است تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 203
محتوای سوره ((ص))
این سوره در حقیقت مکملی برای سوره صافات است ، و استخوان بندی مطالبش شباهت زیادی با استخوان بندی سوره صافات دارد، و از این نظر که سوره مکی است تمام ویژگیهای این سوره ها را در زمینه بحث از مبدء و معاد و رسالت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در بر دارد، و آنرا با مطالب حساس دیگری آمیخته ، و در مجموع معجونی شفابخش برای همه جویندگان راه حق فراهم ساخته است .
محتوای این سوره را در پنج بخش می توان خلاصه کرد:
بخش اول از مساءله توحید و مبارزه با شرک و مساءله نبوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و سرسختی و لجاجت دشمنان مشرک در برابر این دو امر سخن می گوید.
بخش دوم گوشه هائی از تاریخ نه نفر از پیامبران خدا را منعکس ساخته ، و بالخصوص از داود و سلیمان و ایوب بحث بیشتری دارد، مشکلات آنها را در زندگی و دعوت به سوی خدا منعکس می سازد تا درسی باشد آموزنده برای مؤ منان نخستین که در آن موقع تحت فشار شدیدی قرار داشتند.
بخش سوم سخن از سرنوشت کفار طاغی و یاغی در قیامت و تخاصم و جنگ و جدال آنها در دوزخ می گوید، و به مشرکان و افراد بی ایمان نشان می دهد که پایان کار آنها به کجا خواهد رسید.
چهارمین بخش سخن از آفرینش انسان و مقام والای او و سجده کردن فرشتگان برای آدم می گوید، و نشان می دهد که فاصله قوس صعودی و نزولی انسان تا چه حد عظیم است ، تا این کوردلان بیخبر به ارزش وجودی خویش پی برند، و در برنامه های انحرافی خود تجدید نظر کنند و از زمره شیاطین بدر آیند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 204
پنجمین و آخرین بخش تهدیدی است برای همه دشمنان لجوج ، و تسلی خاطری است برای پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و بیان این واقعیت که او در دعوت خود هیچگونه اجر و مزدی از کسی نمی طلبد، و هیچ درد و رنجی برای کسی نمی خواهد.
فضیلت تلاوت این سوره

در فضیلت این سوره که به خاطر آغازش به نام سوره ((ص)) نامیده شده ، در روایتی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من قرء سورة ص اعطی من الاجر بوزن کل جبل سخره الله لداود حسنات و عصمه الله ان یصر علی ذنب صغیرا او کبیرا:
کسی که سوره ((ص)) را بخواند به اندازه هر کوهی که خدا مسخر داود فرموده بود حسنه به او می دهد، و از آلوده شدن و اصرار بر گناه صغیر و کبیر حفظ می کند.
و در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) چنین آمده : من قرء سورة ص فی لیلة الجمعة اعطی من خیر الدنیا و الاخرة ما لم یعط احد من الناس الا نبی مرسل او ملک مقرب ، و ادخله الله الجنة و کل من احب من اهلبیته حتی خادمه الذی یخدمه :
کسی که سوره ((ص)) را در شب جمعه بخواند از خیر دنیا و آخرت آنقدر (از سوی خداوند) به او بخشیده می شود که به هیچکس داده نشده ، جز پیامبران مرسل ، و فرشتگان مقرب ، و خدا او و تمام کسانی را که از خانواده اش مورد علاقه او هستند وارد بهشت می کند، حتی خدمتگذاری که به او خدمت می کرده . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 205
هر گاه محتوای این سوره را در کنار این پاداشها بچینیم ، پیوند و ارتباط این اجر و پاداشها با آن تعلیمات روشن می شود، و بار دیگر تاکیدی است بر این حقیقت که منظور تلاوت خشک و بی روح نیست ، بلکه تلاوتی است اندیشه برانگیز، و تصمیم آفرین ، اندیشه و تصمیمی که انگیزه عمل گردد، و محتوای سوره را در زندگی انسان پیاده کند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 206
آیه 1 - 3
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
ص وَ الْقُرْءَانِ ذِی الذِّکْرِ(1)
بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا فی عِزَّةٍ وَ شِقَاقٍ(2)
کَمْ أَهْلَکْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ فَنَادَوا وَّ لات حِینَ مَنَاصٍ(3)
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - ص ، سوگند به قرآنی که متضمن ذکر است (که این کتاب اعجاز الهی است).
2 - ولی کافران گرفتار غرور و اختلافند.
3 - چه بسیار اقوامی را که پیش از آنها هلاک کردیم و به هنگام نزول عذاب فریاد می زدند، ولی وقت نجات گذشته بود!
شان نزول :

در کتب تفسیر و حدیث شان نزولهای مشابهی برای آیات آغاز این سوره وارد شده است که به یکی از آنها که مشروحتر و جامعتر است در اینجا اشاره می کنیم و آن حدیثی است که مرحوم کلینی از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند:
ابوجهل و جماعتی از قریش نزد ابوطالب عموی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمدند و گفتند: فرزند برادرت ما را آزار داده ، و خدایان ما را نیز ناراحت ساخته تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 207
است ! او را بخوان و به او دستور ده دست از خدایان ما بردارد تا ما هم ناسزا به خدای او نگوئیم !
ابوطالب کسی را خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرستاد، هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) وارد خانه شد و به اطراف اطاق نگاه کرد دید کسی جز مشرکان در کنار ابوطالب نیست ، گفت : السلام علی من اتبع الهدی سلام بر کسانی که پیرو هدایتند!
سپس نشست ، ابوطالب سخنان آنها را برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شرح داد.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در جواب فرمود: او هل لهم فی کلمة خیر لهم یسودون بها العرب و یطاون اعناقهم : آیا آنها حاضرند جمله ای را با من موافقت کنند و در سایه آن بر تمام عرب پیشی گیرند و حکومت کنند؟!
ابوجهل (که از این سخن به وجد آمده بود و انتظار داشت کلید حکومت بر عرب را از دست پیامبر بگیرد) گفت : بله موافقیم ، منظورت کدام جمله است ؟
پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: تقولون لا اله الا الله ! بگوئید معبودی جز الله نیست ! (و این بتها را که مایه بدبختی و ننگ و عقب افتادگی شماست دور بریزید).
هنگامی که حضار این جمله را شنیدند آنچنان وحشت کردند که انگشتها در گوش گذاردند و با سرعت خارج شدند، و می گفتند، چنین چیزی را تاکنون نشنیده ایم ، این یک دروغ است .
اینجا بود که آیات آغاز سوره ((ص)) نازل شد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 208
تفسیر:
وقت نجات شما گذشته است
باز در نخستین آیه این سوره به یکی از حروف مقطعه (ص) برخورد می کنیم و همان گفتگوهای پیشین در تفسیر این حروف مقطعه مطرح می شود که آیا اینها اشاره به عظمت قرآن مجید است که از مواد ساده ای همچون حروف الفبا تشکیل شده با محتوائی که جهان انسانیت را دگرگون

می سازد؟ و این قدرت نمائی عجیب خدا است که از آن مواد ساده چنین ترکیب شگرفی به وجود آورده .
یا اشاره به اسرار و رموزی است که میان خداوند و پیامبرش بوده و پیامی است از آشنا به سوی آشنا.
و یا تفسیرهای دیگر.
جمعی از مفسران در اینجا مخصوصا روی علامت اختصاری بودن ((ص)) نسبت به اسماء الله یا غیر آن تکیه کرده اند، چرا که بسیاری از اسماء الله با ص شروع می شود مانند صادق و صمد و صانع و یا اشاره به جمله صدق الله است که در یک حرف خلاصه شده است .
شرح بیشتر پیرامون تفسیر مقطعه را در آغاز سوره های بقره ، آل عمران و اعراف (در جلد اول و دوم و ششم) مطالعه فرمائید.
سپس می فرماید: سوگند به قرآنی که دارای ذکر است که تو بر حقی و این کتاب اعجاز الهی است (و القرآن ذی الذکر).
قرآن هم خودش ذکر است و هم دارای ذکر ذکر به معنی یادآوری و زدودن زنگار غفلت از صفحه دل ، یاد خدا، یاد نعمتهای او یاد دادگاه بزرگ رستاخیز، و یاد هدف خلقت انسان . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 209
آری عامل مهم بدبختی انسانها فراموشی و غفلت است ، و قرآن مجید آنرا زائل می کند.
قرآن درباره منافقان می گوید: نسوا الله فنسیهم : آنها خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را فراموش نمود (و رحمتش را از آنها قطع کرد) (توبه - 67).
و در همین سوره (ص) آیه 26 درباره گمراهان می خوانیم : ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب : کسانی که از راه خداوند گمراه می شوند عذاب شدیدی به خاطر فراموش کردن روز حساب دارند.
آری بلای بزرگ گمراهان و گنهکاران همان فراموشی است ، تا آنجا که حتی خویشتن و ارزشهای وجودی خویش را فراموش می کنند، چنانکه قرآن می گوید: و لا تکونوا کالذین نسوا الله فانساهم انفسهم اولئک هم الفاسقون : مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، خداوند خودشان نیز از یادشان برد، آنها فاسقانند! (حشر - 19).
و قرآن وسیله ای برای شکافتن این پرده های نسیان ، و نوری برای برطرف ساختن ظلمات غفلت و فراموشکاری است ، آیاتش انسان را به یاد خدا و معاد می اندازد و جمله هایش انسان را به ارزشهای وجودی خویش آشنا می سازد.
در آیه بعد می گوید: اگر می بینی آنها در برابر این آیات روشنگر و قرآن بیدارکننده تسلیم نمی شوند نه به خاطر این است که پرده ای بر این کلام

حق افتاده بلکه کافران گرفتار تکبر و غروری هستند که آنها را از قبول حق باز داشته ، و عداوت و عصیانی که آنها را از پذیرش دعوت تو مانع می شود (بل الذین کفروا فی عزة و شقاق). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 210
عزة به گفته راغب در مفردات حالتی است که مانع مغلوب شدن انسان می گردد (حالت شکست ناپذیری) و در اصل از عزاز به معنی سر زمین صلب و محکم و نفوذناپذیر گرفته شده است ... و آن بر دو گونه است گاه عزت ممدوح و شایسته است ، چنانکه ذات پاک خدا را به عزیز توصیف می کنیم ، و گاه عزت مذموم و آن نفوذناپذیری در مقابل حق و تکبر از پذیرش واقعیات می باشد، و این عزت در حقیقت ذلت است !
شقاق از ماده شق در اصل به معنی شکاف است ، سپس به معنی اختلاف نیز به کار رفته ، زیرا اختلاف سبب می شود که هر گروهی در شقی قرار گیرد.
قرآن در اینجا مساءله نفوذناپذیری و کبر و غرور و پیمودن راه جدائی و شکاف و تفرقه را عامل بدبختی کفار شمرده ، آری اینها صفات زشت و شومی است که روی چشم و گوش انسان پرده می افکند، و حس تشخیص را از انسان می گیرد، و چه دردناک است که چشم باز باشد و گوش باز اما آدمی کور باشد و کر؟
در آیه 206 سوره بقره می خوانیم : و اذا قیل له اتق الله اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم و لبئس المهاد: هنگامی که به او (منافق) گفته می شود از خدا بترس لجاجت و تعصب و غرور او را می گیرد و به گناه می کشاند، آتش دوزخ برای او کافی است و چه جایگاه بدی ؟
سپس برای بیدار ساختن این مغروران غافل دست آنها را گرفته ، به گذشته تاریخ بشر می برد، و سرنوشت اقوام مغرور و متکبر و لجوج را به آنها نشان می دهد، شاید عبرت گیرند، می گوید: چه بسیار اقوامی که قبل از آنها بودند و ما آنها را (به خاطر تکذیب پیامبران و انکار آیات الهی و ظلم و گناه) هلاک کردیم (و کم اهلکنا من قبلهم من قرن). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 211
و به هنگام نزول عذاب فریاد استغاثه آنها بلند شد، اما چه سود که دیر شده بود، و زمان نجات سپری شده بود (فنادوا و لات حین مناص).
آن روز که پیامبران الهی و اولیای حق آنها را اندرز دادند و از عاقبت شوم اعمالشان برحذر داشتند نه تنها گوش شنوا نداشتند بلکه به استهزاء و سخریه و آزار مؤ منان و حتی قتل آنها پرداختند، و فرصتها از دست رفت و پلهای پشت سر ویران گشت ، و در حالی عذاب استیصال برای نابودی آنها نازل شد که درهای توبه و بازگشت همه بسته شده بود و فریادهای استغاثه آنها به جائی نرسید!

واژه لات برای نفی است و در اصل لاء نافیه بوده ، و تاء تانیث برای تاءکید بر آن افزوده شده است .
((مناص)) از ماده ((نوص)) به معنی پناهگاه و فریادرس است ، می گویند عرب هنگامی که حادثه سخت و وحشتناکی رخ می داده مخصوصا در جنگها این کلمه را تکرار می کرد و می گفت ((مناص ، مناص)) یعنی پناهگاه کجا است ، پناهگاه کجاست ؟ و چون این مفهوم با فرار مقارن است گاهی به معنی محل فرار نیز آمده است .
به هر حال این غافلان مغرور تا فرصت در دست داشتند که به آغوش پر مهر لطف خدا پناه برند از آن استفاده نکردند، و به هنگامی که فرصتها از

و عذاب استیصال نازل شد این فریادهای استغاثه و تلاش برای پیدا کردن راه فرار و پناهگاه به جائی نمی رسد.
این سنت پروردگار در همه اقوام پیشین بوده ، و در آینده نیز ادامه خواهد داشت ، چرا که برای سنت او تغییر و تبدیلی نیست .
افسوس که بسیاری از مردم حاضر نیستند از تجارب دیگران استفاده کنند باید خودشان بار دیگر تجربه های تلخ را بیازمایند، تجربه هائی که گاه در طول عمر انسان تنها یک بار رخ می دهد و نوبت به بار دوم نمی رسد، و باصطلاح اول و آخر آن یکی است . ص

آیه 4 - 7
آیه و ترجمه
وَ عجِبُوا أَن جَاءَهُم مُّنذِرٌ مِّنهُمْ وَ قَالَ الْكَفِرُونَ هَذَا سحِرٌ كَذَّابٌ(4)
أَ جَعَلَ الاَلَهَةَ إِلَهاً وَحِداً إِنَّ هَذَا لَشىْءٌ عجَابٌ(5)
وَ انطلَقَ الْمَلأُ مِنهُمْ أَنِ امْشوا وَ اصبرُوا عَلى ءَالِهَتِكمْ إِنَّ هَذَا لَشىْءٌ يُرَادُ(6)
مَا سمِعْنَا بهَذَا فى الْمِلَّةِ الاَخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلا اخْتِلَقٌ(7)
ترجمه :
4 - آنها تعجب کردند که چرا پیامبر انذار کننده ای از میان آنها برخاسته ، و کافران گفتند: این ساحر دروغگوئی است !
5 - آیا او بجای اینهمه خدایان خدای واحدی قرار داده ؟ این راستی چیز عجیبی است ؟!
6 - سرکردگان آنها بیرون آمدند و گفتند بروید و خدایانتان را محکم بچسبید که می خواهند ما را به سوی بدبختی بکشانند!
7 - ما هرگز چنین چیزی از پدران خود نشنیده ایم ، این فقط یک دروغ است !
شان نزول :
درباره این آیات شان نزولی شبیه آنچه در آیات قبل بیان شد نقل کرده اند

و بعید نیست شان نزول واحدی باشد که برای مجموع این آیات است . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 214
ولی از آنجا که این شان نزول مطالب تازه ای دارد ما آن را از تفسیر ((علی بن ابراهیم)) در اینجا می آوریم ، و آن این است که :
هنگامی که رسول خدا دعوتش را آشکار کرد سران قریش نزد ابوطالب آمدند و گفتند ای ابوطالب فرزند برادرت ما را سبک مغز می خواند، و به خدایان ما ناسزا می گوید، جوانان ما را فاسد نموده ، و در جمعیت ما تفرقه افکنده است اگر این کارها به خاطر کمبود مالی است ما آنقدر مال برای او جمع آوری می کنیم که ثروتمندترین مرد قریش شود، و حتی حاضریم او را به ریاست برگزینیم .
ابوطالب این پیام را به رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرض کرد: پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: لو وضعوا الشمس فی یمینی و القمر فی یساری ما اردته ، و لکن کلمة یعطونی یملکون بها العرب و تدین بها العجم و یکونون ملوکا فی الجنة !:
اگر آنها خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند من به آن تمایل ندارم ، ولی (به جای این همه وعده ها) یک جمله ، با من موافقت نمایند تا در سایه آن بر عرب حکومت کنند، و غیر عرب نیز به آئین آنها درآیند، و آنها سلاطین بهشت خواهند بود!.
ابوطالب این پیام را به آنها رسانید، آنها گفتند: حاضریم به جای یک جمله ده جمله را بپذیریم (کدام جمله منظور تو است ؟).
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آنها فرمود: تشهدون الا لا اله الا الله و انی رسول الله : گواهی دهید که معبودی جز الله نیست و من رسول خدا هستم .
آنها (از این سخن سخت وحشت کردند و) گفتند: ما 360 خدا را رها کنیم تنها به سراغ یک خدا برویم ؟ چه چیز عجیبی ؟! (آنهم خدائی که هرگز دیده نمی شود!).
در اینجا آیات زیر نازل شد ((بل عجبوا ان جائهم منذر منهم و قال الکافرون هذا ساحر کذاب ... ان هذا الا اختلاق)). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 215
همین معنی در تفسیر مجمع البیان با تفاوت مختصری نقل شده و در آخر آن آمده است : پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در حالی که اشک از چشمانش جاری بود فرمود ای عمو! اگر اینها خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپم قرار دهند تا دست از این سخن بردارم هرگز چنین نخواهم کرد، مگر اینکه این سخن را در جامعه نفوذ دهم ، و یا در راه آن کشته شوم ، هنگامی که ابوطالب این سخن را شنید عرض کرد به دنبال برنامه خود باش به خدا سوگند که من هرگز دست از یاری تو بر

نخواهم داشت .
تفسیر:
آیا بجای اینهمه خدا، یک خدا را بپذیریم ؟!
افراد مغرور و خودخواه هم نفوذ ناپذیرند و هم مطلق گرا چیزی را جز آنچه با افکار محدود و ناقصشان درک کرده اند به رسمیت نمی شناسند، و معیار سنجش همه ارزشها را همان قرار می دهند.
لذا هنگامی که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پرچم توحید را در مکه برافراشت و بر ضد بتهای کوچک و بزرگ که عدد آنها بالغ بر 360 بت می شد قیام کرد گاه تعجب می کردند که چرا پیامبر انذارکننده ای از میان آنها برخاسته است ؟ (و عجبوا ان جاءهم منذر منهم).
تعجب آنها از این بود که محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یک نفر از خود آنها است .
چرا فرشته ای از آسمان نازل نشده ؟ آنها این نقطه بزرگ قوت را نقطه ضعف می پنداشتند کسی که از میان توده مردم برخاسته بود، از نیازها و دردهای تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 216
آنها با خبر بود، و با مشکلات و مسائل زندگی آنان آشنائی داشت می توانست در همه چیز الگو و اسوه باشد، آنها این امتیاز بزرگ را به عنوان یک نقطه تاریک در دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تلقی می کردند و از آن تعجب داشتند.
گاه از این مرحله نیز فراتر رفتند و کافران گفتند این ساحر دروغگوئی است ! (و قال الکافرون هذا ساحر کذاب).
بارها گفته ایم که نسبت دادن سحر به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به خاطر مشاهده معجزات غیر قابل انکار و نفوذ خارق العاده او در افکار بود، و نسبت دادن کذب به او به خاطر این بود که بر خلاف سنتهای خرافی و افکار منحطی که جزء مسلمات آن محیط محسوب می شد قیام کرد و بر ضد آن سخن می گفت و دعوی رسالت از سوی خدا داشت .
هنگامی که پیامبر دعوت توحیدی خود را آشکار نمود نگاه به یکدیگر می کردند و می گفتند بیائید چیزهای ناشنیده بشنوید آیا او بجای اینهمه خدایان یک خدا قرار داده ؟ این راستی چیز عجیبی است ! (اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشی ء عجاب).
آری گاه غرور و خودخواهی و مطلق نگری و فساد محیط آنچنان بینش و قضاوت انسان را تغییر می دهد که از واقعیتهای روشن تعجب می کند در حالی که به خرافات و پندارهای واهی سخت پای بند است .
واژه ((عجاب)) مانند ((طوال)) (بر وزن تراب) معنی مبالغه را می رساند، و به امور بسیار عجیب گفته می شود.
این سبک مغزان فکر می کردند هر قدر تعداد معبودهای آنها بیشتر شود

قدرت و اعتبار نفوذ آنها بیشتر خواهد بود، و به همین دلیل خدای یکتا چیز کمی به نظر آنها می رسید، در حالی که می دانیم اشیاء متعدد از نظر فلسفی همیشه محدودند، و وجود نامحدود یکی بیشتر نیست ، به همین دلیل تمام مطالعات در خداشناسی به خط توحید منتهی می شود.
سرکردگان آنها هنگامی که از مراجعه به ابوطالب و میانجیگری او ماءیوس و ناامید شدند از نزد او بیرون آمدند، و گفتند: بروید و خدایانتان را محکم بچسبید، و ایستادگی و استقامت به خرج دهید که هدف محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این است که جامعه ما را به فساد و تباهی کشد و نعمتهای خدا را به خاطر پشت کردن به بتها از ما قطع کند و خود بر ما ریاست نماید! (و انطلق الملا منهم ان امشوا و اصبروا علی الهتکم ان هذا لشی ء یراد).
((انطلق)) از ماده ((انطلاق)) به معنی بیرون رفتن با سرعت و توام با رها ساختن کار قبلی است ، و در اینجا اشاره به رها ساختن مجلس ابوطالب با قهر و خشم است .
ملا اشاره به اشراف و سرشناسان قریش است که به سراغ ابوطالب آمدند که بعد از بیرون آمدن از آن مجلس به یکدیگر و یا به پیروان خود می گفتند دست از بتها برندارید و معبودهایتان را محکم بچسبید.
جمله ((لشی ء یراد)) مفهومش این است که این مساءله چیزی است خواسته شده و چون جمله سربسته ای است مفسران تفسیرهای بسیاری برای آن ذکر کرده اند، از جمله :
بعضی گفته اند: اشاره به دعوت پیامبر گرامی اسلام است و منظور این است که این دعوت توطئه ای است که هدفش مائیم ، ظاهری دارد دعوت به سوی الله و باطنی که حکومت کردن بر ما و سیادت و ریاست بر عرب است ، و اینها همه بهانه ای تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 218
است برای این مطلب ، شما مردم بروید و محکم بر آئین خود بایستید، و تحلیل درباره این توطئه را به ما سران قوم واگذارید!.
این چیزی است که سردمداران باطل همیشه برای خاموش کردن صدای رهروان راه حق مطرح می کردند، آن را توطئه می نامیدند، توطئه ای که باید سیاستمداران آنرا به دقت تحلیل کرده ، و برای مبارزه با آن برنامه تنظیم کنند، و اما توده مردم باید بی اعتنا از کنار آن بگذرند، و به آنچه در دست دارند سخت بچسبند!
نظیر این سخن در داستان نوح نیز آمده است که اشراف و سرجنبانها به توده مردم گفتند: ما هذا لا بشر مثلکم یرید ان یتفضل علیکم : این مرد فقط انسانی مثل شما است که می خواهد بر شما تقدم جوید (مؤ منون - 24).

بعضی دیگر در تفسیر این جمله گفته اند: منظور این است شما بت پرستان محکم در مورد خدایانتان استقامت کنید، این همان چیزی است که از شما خواسته شده است .
بعضی نیز گفته اند: منظور این است محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هدفش مائیم ، او می خواهد جامعه ما را به فساد بکشد و ما به خدایانمان پشت کنیم ، در نتیجه نعمتها از ما قطع شود، و عذاب بر ما نازل گردد!
بعضی نیز احتمال داده اند: منظور این است که محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از کار خود دست بردار نیست ، تصمیمی است گرفته شده ، و اراده ای است تخلف ناپذیر، بنابراین مذاکره کردن با او بیهوده است بروید و عقائدتان را محکم نگهدارید.
و بالاخره احتمال داده شده که منظور آنها این بوده که این مصیبتی است برای ما پیش آمده ، و به هر حال باید بسازیم و بسوزیم و آئین خود را محکم نگهداریم .
البته با توجه به کلی بودن مفهوم این جمله غالب این تفسیرها ممکن است در آن جمع باشد هر چند معنی اول از همه مناسبتر به نظر می رسد.
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 219
به هر حال سران بت پرستان می خواستند با این سخن ، روحیه متزلزل پیروان خود را تقویت کنند، و از سقوط هر چه بیشتر اعتقاداتشان جلوگیری بعمل آورند اما چه تلاش بیهوده ای ؟!.
سپس برای اغفال مردم و یا قانع ساختن خویش گفتند: ما هرگز چنین چیزی را از پدران خود نشنیده ایم ، این فقط یک دروغ و کذب است ! (ما سمعنا بهذا فی الملة الاخرة ان هذا الا اختلاق).
اگر ادعای توحید و نفی بتها واقعیتی داشت باید پدران ما با آن عظمت و شخصیت ! آن را درک کرده باشند، و ما از آنها شنیده باشیم ، اما این یک گفتار دروغین و بی سابقه است !
تعبیر به ((الملة الاخرة)) ممکن است اشاره به جمعیت پدرانشان باشد که نسبت به آنها آخرین ملت بودند چنانکه در بالا گفتیم ، و ممکن است اشاره به ((اهل کتاب)) مخصوصا ((نصاری)) باشد که آخرین دین و ملت قبل از ظهور پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) محسوب می شدند، یعنی در کتب نصارا نیز از سخنان محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اثری نیست ، چرا که آنها قائل به تثلیث (خدایان سه گانه) هستند، توحید محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مطلب نوظهوری است !
ولی چنانکه لحن قرآن در آیات مختلف دیگر نشان می دهد عرب جاهلی تکیه بر کتب یهود و نصاری نداشت ، تمام تکیه گاهش سنت و آئین نیاکان و پدران بود، و همین شاهد خوبی برای تفسیر اول است .
((اختلاق)) از ماده خلق در اصل به معنی ابداء چیزی بدون سابقه است ،

سپس این کلمه به دروغ نیز اطلاق شده ، چرا که دروغگو در بسیاری از مواقع مطالب بی سابقه ای را مطرح می کند، بنابراین منظور از اختلاق در آیه مورد بحث این است که ادعای توحید ادعای نوظهور و بی سابقه ای است تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 220
که محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آنرا مطرح کرده و در میان ما و پیشینیانمان کاملا ناشناخته بوده است ، و این خود دلیل بر بطلان آن است !
نکته :
وحشت از نوآوری !
ترس از مسائل تازه و نوظهور در طول تاریخ یکی از علل اصرار اقوام گمراه بر انحرافات خود و عدم تسلیم در برابر دعوت پیامبران الهی بوده است ، آنها از هر چیز تازه ای وحشت داشتند، و به همین جهت به آئین انبیا با بدبینی فوق العاده می نگریستند هنوز آثار این تفکر جاهلی در اقوام زیادی وجود دارد، در حالی که نه دعوت پیامبران به سوی توحید مطلب تازه ای بود، و نه اگر چیز تازه ای باشد دلیل بر بطلان آن می شود، باید تابع منطق بود، و تسلیم حق ، هر جا که باشد و از هر که باشد.
عجب اینکه وحشت از نوآوری گاه مع الاسف دامن بعضی از دانشمندان را نیز می گیرد و در برابر نظرات علمی تازه علم مخالفت برمی دارند، و ((ان هذا الا اختلاق)) می گویند!
مخصوصا در تاریخ ارباب کلیسا این مساءله بسیار دیده می شود که آنها در مقابل اکتشافات علمی علمای علوم طبیعی به پا می خاستند، و امثال گالیله را به خاطر کشف حرکت زمین به دور خورشید و به دور خود آماج سخت ترین حملات قرار می دادند، و می گفتند: این سخنان بدعت است و دروغ بی سابقه !
عجب اینکه بعضی از بزرگان هنگامی که به ابتکارات علمی تازه دست می یافتند از ترس اینکه مبادا به خاطر نوآوری مورد هجوم حملات کسانی که به خاطر حجاب معاصرت آنها را بباد انتقاد می گرفتند در امان باشند، دست و پا می کردند تا چند نفری را از قدما و پیشینیان هماهنگ با نظرات تازه خود را تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 221
پیدا کنند! و از این راه نظر خود را یک عقیده کهنه و قدیمی نشان دهند تا در امان بمانند، و این بسیار دردناک است !
نمونه این سخن را در مورد نظریه معروف حرکت جوهری صدر المتاءلهین شیرازی در اسفار می توان مشاهده کرد.
به هر حال این طرز برخورد با مسائل تازه و ابتکارات جدید ضایعات بزرگی برای جوامع انسانی و برای جهان علم و دانش داشته و دارد، و باید علاقمندان دلسوز برای اصلاح آن بکوشند، و این رسوبات جاهلی را از

افکار بزدایند.
اما این سخن به آن معنی نیست که هر مطلب تازه ای را به خاطر تازه بودنش مورد استقبال قرار دهیم ، هر چند بی پایه و بی اساس باشد، که تازه زدگی مانند عشق به کهنه ها خود بلای بزرگی است .
اعتدال اسلامی ایجاب می کند که نه آن افراط در کار باشد و نه این تفریط. ص
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 222
آیه 8 - 11
آیه و ترجمه
أَ ءُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِن بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فى شكٍ مِّن ذِكْرِى بَل لَّمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ(8)
أَمْ عِندَهُمْ خَزَائنُ رَحْمَةِ رَبِّک الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ(9)
أَمْ لَهُم مُّلْک السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ مَا بَيْنهُمَا فَلْيرْتَقُوا فى الاَسبَبِ(10)
جُندٌ مَّا هُنَالِک مَهْزُومٌ مِّنَ الاَحْزَابِ(11)
ترجمه :
8 - آیا از میان همه ما، قرآن تنها بر او (محمد) نازل شده ؟، آنها در حقیقت در اصل وحی من تردید دارند بلکه آنها هنوز عذاب الهی را نچشیده اند (که اینچنین گستاخانه سخن می گویند).
9 - مگر خزائن رحمت پروردگار قادر و بخشنده ات نزد آنها است (تا به هر کس میل دارند بدهند)؟!.
10 - یا اینکه مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو است از آن آنها است ؟ (اگر چنین است) به آسمانها بروند (و جلو نزول وحی را بر قلب پاک محمد بگیرند).
11 - (آری) اینها لشکر کوچک شکست خورده ای از احزابند! تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 223
تفسیر:
این لشکر کوچک شکست خورده !
در آیات گذشته سخن از موضع گیری منفی مخالفان در برابر خط توحید و رسالت پیامبر اسلام بود، در آیات مورد بحث نیز این سخن ادامه دارد.
مشرکان مکه هنگامی که منافع نامشروع خود را در خطر دیدند، و آتش کینه و حسد در دل آنها شعله ور شد، برای اغفال مردم و قانع کردن خویش در مورد مخالفت با پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، به منطقه ای سست گوناگونی دست می زدند، از جمله از روی تعجب و انکار می گفتند: آیا از میان همه ما قرآن تنها بر محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده ؟! (ءانزل علیه الذکر من بیننا).
از میان اینهمه پیرمردان پر سن و سال ، اینهمه پولداران ثروتمند و

سرشناس آیا کسی پیدا نشد که خدا قرآنش را بر او نازل کند، جز محمد یتیم تهیدست ؟!
این منطق منحصر به آن زمان نبود که در هر عصر و زمان ما نیز هر گاه مسئولیت مهمی به کسی واگذار شود روح حسادت شعله ور می گردد، چشمها خیره و گوشها تیز می شود، و نق زدنها و بهانه گیری ها آغاز می گردد، و می گویند آدم پیدا نمی شد که این کار به فلان کس که از خانواده گمنام و فقیری است واگذارده شده ؟
آری دنیاپرستی از یک سو، و حسد از سوی دیگر سبب شد که اهل کتاب (یهود و نصارا) که قدر مشترکی با مسلمانان داشتند از اسلام و قرآن فاصله گیرند و به سراغ بت پرستان روند و بگویند راه شما بهتر از راه اینها است : الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یؤ منون بالجبت و الطاغوت و یقولون للذین کفروا هؤ لاء اهدی من الذین آمنوا سبیلا: آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب خدا دارند به جبت و طاغوت (بت و بت پرستان) ایمان می آورند و به مشرکان می گویند آنها از کسانی که به محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ایمان آورده اند هدایت یافته ترند (نساء - 51).
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 224
بدیهی است این تعجبها و انکارها که علاوه بر حسد و حب دنیا سرچشمه دیگری یعنی اشتباه در تشخیص ارزشها داشت هرگز نمی توانست معیار منطقی برای قضاوت باشد، مگر شخصیت انسان در اسم و آوازه پول و مقام و سن و سال او است ؟ مگر رحمت الهی بر این معیارها تقسیم می شود؟
لذا در دنباله آیه می فرماید درد آنها چیز دیگری است ، آنها در حقیقت در اصل وحی و ذکر من شک و تردید دارند (بل هم فی شک من ذکری).
ایراد به شخص محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بهانه ای بیش نیست و این شک و تردید آنها در مساءله نه بخاطر وجود ابهام در قرآن مجید است ، بلکه سرچشمه آن هوی و هوسها و حب دنیا و حسادتها است .
و سرانجام آنها را با این جمله تهدید می کند: آنها هنوز عذاب الهی را نچشیده اند که اینگونه جسورانه در برابر فرستاده خدا ایستاده اند، و با این سخنان واهی به جنگ در برابر وحی الهی برخاسته اند (بل لما یذوقوا عذاب)
آری همیشه گروهی وجود دارند که گوششان بدهکار منطق و حرف حساب نیست ، و چیزی جز تازیانه های عذاب آنان را از مرکب غرورشان پیاده نمی کند، باید مجازات شوند که درمانشان تنها عذاب الهی است .
سپس در پاسخ آنها می افزاید: راستی مگر خزائن رحمت پروردگار قادر و بخشنده تو نزد آنها است تا هر که را میل دارند فرمان نبوت بدهند، و هر کس را مایل نیستند محروم سازند؟ (ام عندهم خزائن رحمة ربک العزیز

الوهاب).
خداوند به مقتضای اینکه ((رب)) است (و پروردگار مالک و مربی عالم هستی و جهان انسانیت است) کسی را برای رسالتش برمی گزیند که بتواند مردم را در مسیر تکامل و تربیت رهبری کند، و به مقتضای عزیز بودنش ، مغلوب تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 225
خواسته هیچ کس نیست ، تا مقام رسالت را به فرد نالایقی واگذارد، ومقام نبوت مقامی است بس عظیم که تنها خدا قدرت دارد آن را به کسی بدهد و به مقتضای ((وهاب)) بودنش هر چه را بخواهد و به هر کس صلاح بداند می بخشد.
قابل توجه اینکه ((وهاب)) صیغه مبالغه و به معنی بسیار بخشنده است ، اشاره به اینکه نبوت تنها یک موهبت نیست ، بلکه موهبتهای متعددی است که دست به دست هم می دهد تا کسی بتواند عهده دار آن منصب گردد، موهبت علم و تقوا و عصمت و شجاعت و شهامت .
نظیر این سخن را در سوره زخرف آیه 31 نیز می خوانیم : اهم یقسمون رحمة ربک : آنها به خاطر نزول قرآن بر تو ایراد می گیرند مگر رحمت پروردگارت به دست آنها تقسیم می شود؟
ضمنا از تعبیر به رحمت به خوبی استفاده می شود که نبوت رحمت و لطف خدا بر جهان انسانیت است ، و به راستی چنین است ، چرا که اگر انبیاء نبودند انسانها هم راه آخرت و معنویت را گم می کردند و هم راه دنیا را، چنانکه دور افتادگان از مکتب انبیاء هر دو راه را گم کرده اند.
باز در آیه بعد همین معنی را از طریق دیگری تعقیب کرده ، می گوید: آیا مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو است از آن آنها است ؟ اگر چنین است به آسمانها بروند و جلو نزول وحی الهی را بر قلب پاک محمد بگیرند! (ام لهم ملک السموات و الارض و ما بینهما فلیر تقوا فی الاسباب).
این سخن در حقیقت تکمیلی است بر بحث گذشته ، در آنجا می گفت : خزائن رحمت پروردگار در دست شما نیست که به هر کس که با تمایلات هوس آلودتان هماهنگ است ببخشید، حال می گوید اکنون که این خزائن به دست شما نیست و فقط در اختیار خدا است تنها راهی که در پیش دارید این است که به آسمانها تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 226
بروید، و مانع نزول وحی او شوید، و خود می دانید که از این کار نیز سخت عاجز و ناتوانید!
بنابراین نه ((مقتضی)) در اختیار شما است و نه قدرت بر ایجاد مانع دارید، با اینحال چه کاری از دست شما ساخته است ؟ از حسد بمیرید، و هر کار از دستتان ساخته است انجام دهید.
به این ترتیب این دو آیه مطلب واحدی را تکرار نمی کنند - آنچنانکه جمعی

از مفسران گفته اند - بلکه هر کدام به یکی از ابعاد مساءله ناظر است .
در آخرین آیه مورد بحث در مقام تحقیر این مغروران سبک مغز و فخرفروش می گوید: اینها لشکر کوچک شکست خورده ای از احزابند! (جند ما هنالک مهزوم من الاحزاب).
((هنالک)) به معنی آنجا و برای اشاره به بعید است ، به همین دلیل جمعی آن را اشاره به شکست مشرکان در جنگ بدر می دانند که در نقطه نسبتا دوردستی از مکه واقع شده .
تعبیر به ((احزاب)) ظاهرا اشاره به تمام گروههائی است که بر ضد پیامبران قیام کردند و خداوند آنها را در هم کوبید، این جمعیت مشرکان گروهک کوچکی از آن گروهها هستند که به سرنوشت آنان گرفتار خواهند شد. (شاهد این سخن آیات آینده است که به این مساءله تصریح کرده)
فراموش نکنیم که این سوره از سوره های مکی است ، و این سخن را

زمانی می گوید که مسلمانان در اقلیت شدیدی بودند، آنچنان که ممکن بود مشرکان آنها را همچون یک لقمه بربایند ((تخافون ان یتخطفکم الناس)) (انفال - 26).
آن روز هیچ نشانه ای از پیروزی برای مسلمانان به چشم نمی خورد.
آن روز پیروزیهای بدر و احزاب و حنین پیش نیامده بود، ولی قرآن با قاطعیت گفت : این دشمنان سرسخت لشکر کوچکی هستند که دچار شکست خواهند شد.
امروز هم قرآن همین بشارت را به مسلمانان جهان که از هر سو در محاصره قدرتهای متجاوز و ستمگر قرار گرفته اند می دهد که اگر همچون مسلمانان نخستین بر سر عهد و پیمان خدا به ایستند او نیز وعده خودش را در زمینه شکست جنود احزاب تحقق خواهد بخشید. ص

آیه 12 - 16
آیه و ترجمه
كَذَّبَت قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الاَوْتَادِ(12)
وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصحَب لْئَيْكَةِ أُولَئک الاَحْزَاب (13)
إِن كلُّ إِلا كذَّب الرُّسلَ فَحَقَّ عِقَابِ(14)
وَ مَا يَنظُرُ هَؤُلاءِ إِلا صيْحَةً وَحِدَةً مَّا لَهَا مِن فَوَاقٍ(15)
وَ قَالُوا رَبَّنَا عجِّل لَّنَا قِطنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسابِ(16)
ترجمه :
12 - قبل از آنها قوم نوح و عاد و فرعون صاحب قدرت (پیامبران ما را) تکذیب کردند.
13 - و قوم ثمود و لوط و اصحاب الایکه (قوم شعیب)، اینها احزابی بودند

(که به تکذیب پیامبران برخاستند).
14 - هر یک از این گروهها رسولان را تکذیب کردند، و عذاب الهی درباره آنها تحقق یافت .
15 - اینها (با این اعمالشان) انتظاری جز این نمی کشند که یک صیحه آسمانی فرود آید صیحه ای که در آن بازگشت نیست (و همگی را نابود سازد).
16 - آنها (از روی خیره سری) گفتند. پروردگارا! نصیب ما را از عذابت هر چه زودتر قبل از روز حساب به ما ده !
تفسیر:
تنها یک صیحه آسمانی کارشان را یکسره می کند!
در تعقیب آخرین آیه ای که گذشت و از شکست مشرکان در آینده خبر

می داد، و آنها را لشکر کوچکی از احزاب مغلوب معرفی می کرد، در آیات مورد بحث گروهی از این احزاب را که تکذیب پیامبران کردند و به سرنوشت شومی گرفتار شدند معرفی می کند.
می گوید: قبل از آنها قوم نوح و عاد و فرعون و ذوالاوتاد و صاحب قدرت آیات الهی و رسولانش را تکذیب کردند (کذبت قبلهم قوم نوح و عاد و فرعون ذو الاوتاد)
همچنین قوم ثمود و قوم لوط و اصحاب الایکه (قوم شعیب) اینها احزابی بودند که به تکذیب پیامبران برخاستند (و ثمود و قوم لوط و اصحاب الایکه اولئک الاحزاب).
آری اینها شش گروه از احزاب جاهلی و بت پرست بودند که بر ضد پیامبران بزرگی قیام کردند.
قوم نوح در برابر این پیامبر عظیم .
قوم عاد در مقابل حضرت هود.
فرعون در برابر موسی و هارون .
قوم ثمود در برابر صالح .
قوم لوط در برابر حضرت لوط.
و اصحاب الایکه در برابر شعیب .
آنها آنچه در توان داشتند در تکذیب و آزار و ایذاء پیامبران و مؤ منان به کار گرفتند اما سرانجام عذاب الهی دامانشان را گرفت و همچون مزرعه خشک شده آنها را درو کرد.
قوم نوح با طوفان و بارانهای سیلابی نابود شدند.
عاد با تندبادی سرسخت و کوبنده .
فرعون و فرعونیان با امواج نیل .
قوم ثمود با صیحه آسمانی (صاعقه ای عظیم).

قوم لوط با زلزله ای وحشتناک توام با بارانی از سنگهای آسمانی .
قوم شعیب نیز با صاعقه ای مرگبار که از ابری بر سر آنها فرود آمد و به این ترتیب آب و باد و خاک و آتش که وسائل اصلی زندگی انسان را تشکیل می دهند مامور مرگ آنها شدند، و چنان طومار عمر این سرکشان یاغی را در هم نوردیدند که اثری از آنها باقی نماند.
این مشرکان مکه باید بیندیشند نسبت به این اقوام گروه کوچکی بیش نیستند، چرا از خواب غفلت بیدار نمی شوند؟
توصیف فرعون به ((ذوالاوتاد)) (صاحب میخهای محکم) که در آیات فوق صریحتر و در آیه 10 سوره فجر آمده است ، کنایه از استحکام قدرت فرعون و فرعونیان است ، این تعبیر در سخنان روزمره نیز به معنی استحکام به کار می رود گفته می شود: فلانکس میخهایش محکم است ، یا میخهای این کار کوبیده شده ، و یا چهارمیخه شده است ، چرا که همیشه برای استحکام بنا یا خیمه ها از انواع میخها استفاده می کنند.
بعضی نیز آن را اشاره به لشکریان عظیم فرعون دانسته اند، چرا که لشکر معمولا از خیمه ها استفاده می کند، و برای نگهداشتن خیمه ها از میخ استفاده می نمایند.
بعضی دیگر آنرا اشاره به شکنجه های وحشتناک فرعونیان نسبت به دشمنانشان دانسته اند که به اصطلاح آنها را به چهار میخ می کشند، هر یک از دست و پای تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 231
آنها را با میخ به زمین ، چوبه دار، و یا دیواری می کوبیدند، و می گذاشتند تا جان دهد!
و سرانجام بعضی نیز احتمال داده اند که اوتاد همان اهرام مصر است که همچون میخ بر دل زمین نشسته ، و چون اهرام از ویژگیهای فراعنه است این توصیف در قرآن منحصرا در مورد آنان آمده است .
در عین حال این احتمالات با هم منافاتی ندارد و ممکن است در مفهوم این کلمه جمع باشد.
در مورد اصحاب الایکه ، ایکه به معنی درخت و اصحاب الایکه همان قوم حضرت شعیب هستند که در سرزمینی پر آب و مشجر در میان حجاز و شام زندگی می کردند در تفسیر سوره حجر ذیل آیه 78 به قدر کافی سخن گفته ایم (جلد 11 صفحه 120).
آری هر یک از این گروهها رسولان پروردگار را تکذیب کردند و عذاب الهی درباره آنها محقق شد (ان کل الا کذب الرسل فحق عقاب).
و تاریخ نشان می دهد که چگونه هر گروهی از آنها به بلائی جان سپردند و در مدت کوتاهی شهر و دیارشان به ویرانه ای تبدیل شد، و نفراتشان به جسدهائی بی روح !
آیا این مشرکان مکه با این کارهای خود سرنوشتی بهتر از آنها می توانند

داشته باشند،؟ در حالی که اعمال آنها همان اعمال است و سنت خداوند همان سنت ؟! تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 232
لذا در آیه بعد به عنوان یک تهدید قاطع و کوبنده می گوید: اینها با این اعمال انتظاری جز این نمی کشند که یک صیحه آسمانی فرا رسد صیحه ای که در آن بازگشت نیست (و ما ینظر هولاء الا صیحة واحدة ما لها من فواق).
این صیحه ممکن است همانند صیحه هائی باشد که بر اقوام پیشین فرود آمد، صاعقه ای وحشتناک ، یا زمین لرزه ای پر صدا، و زندگی آنها را در هم کوبید.
و نیز ممکن است اشاره به صیحه عظیم پایان جهان باشد که از آن تعبیر به نفخه صور اول می شود.
بعضی از مفسران تفسیر اول را مورد ایراد قرار داده اند و آن را مخالف آیه 33 سوره انفال دانسته اند که می فرماید: و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم : تا تو در میان آنها هستی خداوند آنان را مجازات نمی کند.
اما با توجه به اینکه مشرکان این اعتقاد را درباره پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نداشتند، و اعمالشان همانند اعمال اقوامی بود که با صیحه های آسمانی جان داده بودند، می بایست هر لحظه در انتظار چنین سرنوشتی باشند، چرا که آیه سخن از مساءله انتظار می گوید (دقت کنید).
بعضی به تفسیر دوم نیز ایراد کرده اند که مشرکان عرب به هنگام پایان جهان زنده نیستند که آن صیحه عظیم دامانشان را بگیرد.
ولی این ایراد نیز درست نیست ، به همان دلیل که قبلا گفتیم ، زیرا هیچکس لحظه پایان جهان و قیام قیامت را نمی داند، بنابراین در آن روز مشرکان می بایست هر لحظه در انتظار آن صیحه عظیم و غیر قابل بازگشت باشند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 233
به هر حال این بیخبران با تکذیب و انکار آیات الهی و نسبتهای ناروا درباره پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و اصرار و لجاجت بر بت پرستی ظلم و فساد گوئی در انتظار عذاب الهی نشسته اند، عذابی که خرمن عمر آنها را بسوزاند، و یا صیحه ای که به عمر جهان پایان دهد و آنها را به راهی غیر قابل بازگشت ببرد.
((فواق)) (بر وزن رواق) به طوری که بسیاری از اهل لغت و تفسیر گفته اند در اصل به معنی فاصله ای است که در میان دو مرتبه دوشیدن شیر از پستان می باشد، زیرا هنگامی که شیر به طور کامل دوشیده شود کمی باید صبر کرد تا مجددا شیر در پستان جمع شود.
و بعضی آن را به معنی فاصله ای که میان باز کردن انگشتان و بستن آن به هنگام دوشیدن شیر با انگشت است می دانند.

و از آنجا که پستان بعد از دوشیدن شیر در استراحت فرو می رود گاه این کلمه در معنی آرامش و استراحت نیز به کار رفته است .
و نیز از آنجا که این فاصله برای بازگشت شیر به پستان است این تعبیر به معنی بازگشت و رجوع نیز آمده ، و از همین جهت بهبودی مریض را ((افاقه)) می گویند، چرا که سلامت و تندرستی به او باز می گردد، و نیز به هوش آمدن مست ، و عاقل شدن دیوانه را به خاطر بازگشت هوش و عقل به آنها افاقه می گویند.
به هر حال این صیحه وحشتناک هیچگونه بازگشت و راحت و آرامش و سکونی در آن نیست ، و هنگامی که تحقق یافت همه درها به روی انسان بسته می شود، تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 234
نه پشیمانی سودی دارد، نه امکان جبران موجود است ، و نه فریادها بجائی می رسد.
آخرین آیه مورد بحث به یکی دیگر از سخنان کفار و منکران که از روی سخریه و استهزاء می گفتند اشاره کرده می گوید:
آنها گفتند: پروردگارا! نصیب ما را از عذابت هر چه زودتر قبل از روز حساب به ما ده ! (و قالوا ربنا عجل لنا قطنا قبل یوم الحساب).
این کوردلان مغرور آنچنان مست باده غرور بودند که حتی عذاب الهی و دادگاه عدلش را به باد مسخره می گرفتند، و می گفتند: چرا سهمیه عذاب ما تاخیر کرد؟
چرا خدا زودتر سهمیه ما را نمی دهد؟!
در میان اقوام پیشین این چنین سبک مغزان از خود راضی نیز کم نبودند، اما در لحظه گرفتاری در چنگال عذاب الهی مانند حیوانات نعره می کشیدند، و کسی به فریادشان نمی رسید.
((قط)) (بر وزن جن) در اصل به معنی چیزی است که از عرض بریده می شود، و ((قد)) (بر همین وزن) به معنی چیزی است که از طول بریده می شود!
و از آنجا که نصیب و سهمیه معین هر کس گوئی چیزی مقطوع و بریده شده است ، این واژه در معنی سهم نیز بکار رفته است .
و گاه به معنی کاغذی است که چیزی بر آن می نگارند، و یا نام اشخاص و جوائز آنها را در آن می نویسند.
لذا بعضی از مفسران در تفسیر آیه فوق گفته اند منظور این است خداوندا نامه اعمال ما را پیش از روز جزا به دست ما ده این سخن را زمانی گفتند که آیات قرآن خبر داد گروهی در روز قیامت نامه اعمالشان در دست راست و گروهی شده آنها را درو کرد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 235
آنها از روی استهزاء گفتند چه خوب بود الان نامه اعمال ما به ما داده می

شد؟ تا بخوانیم و به بینیم چکاره ایم ؟
به هر حال جهل و غرور دو صفت بسیار زشت و مذموم است که غالبا از یکدیگر جدا نمی شود، جاهلان مغرورند، و مغروران جاهل ، و آثار این دو در مشرکان عصر جاهلیت فراوان به چشم می خورد. ص
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 236
آیه 17 - 20
آیه و ترجمه
اصبرْ عَلی مَا یَقُولُونَ وَ اذْکُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ذَا الاَیْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ(17)
إِنَّا سخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ یُسبِّحْنَ بِالْعَشیِّ وَ الاشرَاقِ(18)
وَ الطیرَ محْشورَةً کلٌّ لَّهُ أَوَّابٌ(19)
وَ شدَدْنَا مُلْکَهُ وَ ءَاتَیْنَهُ الْحِکْمَةَ وَ فَصلَ الْخِطابِ(20)
ترجمه :
17 - در برابر آنچه می گویند شکیبا باش ، و به خاطر بیاور بنده ما داود صاحب قدرت و توبه کار را.
18 - ما کوهها را مسخر او ساختیم که هر شامگاه و صبحگاه با او تسبیح می گفتند.
19 - پرندگان را نیز دستجمعی مسخر او کردیم (تا همراه او تسبیح خدا گویند) و همه اینها بازگشت کننده به سوی او بودند.
20 - و حکومت او را استحکام بخشیدیم ، هم دانش به او دادیم و هم داوری عادلانه .
تفسیر:
از زندگی داود درس بیاموز
((داود)) یکی از پیامبران بزرگ بنی اسرائیل بود، که حکومتی عظیم داشت ، و در آیات متعددی از قرآن مجید مقام والای او ستوده شده ، به دنبال بحثهائی که در آیات گذشته پیرامون کارشکنیهای مشرکان و بت پرستان ، و نسبتهای ناروای آنان به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده بود، قرآن در اینجا برای دلداری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان اندک آن روز داستان داود را مطرح می کند، داودی که خداوند آن
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 237
همه قدرت به او داد، و حتی کوهها و پرندگان را مسخر او ساخت ، تا نشان دهد هنگامی که لطف او شامل حال کسی باشد کاری از انبوه دشمنان ساخته نیست .
ولی این پیغمبر بزرگ نیز با آن همه قدرت ظاهری از زخم زبان مردم در امان نماند، تا تسلی خاطری برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باشد که این مساءله منحصر به او نبوده و بزرگان جهان در این امر شرکت داشته اند.

نخست می گوید: در برابر آنچه آنها می گویند شکیبا باش ، و به خاطر بیاور بنده ما را داود صاحب قدرت بود و بسیار توبه کار (اصبر علی ما یقولون و اذکر عبدنا داود ذا الاید انه اواب).
((اید)) هم به معنی قدرت آمده و هم به معنی نعمت .
و داود به هر دو معنی ((ذاالاید)) بود، نیروی جسمانیش در حدی بود که در میدان جنگ بنی اسرائیل با جالوت جبار ستمگر با یک ضربه نیرومند به وسیله سنگی که از فلاخن رها کرد جالوت را از بالای مرکب به روی خاک افکند، و در خون خود غلطید.
بعضی نوشته اند سنگ سینه او را شکافت و از آن طرف بیرون آمد!
و از نظر قدرت سیاسی ، حکومتی نیرومند داشت که با قدرت تمام در برابر دشمنان می ایستاد، حتی گفته اند در اطراف محراب عبادت او هزاران نفر شب تا به صبح به حال آماده باش بودند!.
و از نظر قدرت معنوی و اخلاقی و نیروی عبادت چنان بود که بسیاری از شب را بیدار بود و به عبادت پروردگار مشغول ، و نیمی از روزهای سال را روزه می گرفت .
از نظر نعمتها خداوند انواع نعم ظاهری و باطنی را به او ارزانی داشته بود، خلاصه اینکه داود مردی بود نیرومند در جنگها، در عبادت ، در علم و دانش و در حکومت ، و هم صاحب نعمت فراوان . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 238
((اواب)) از ماده ((اوب)) (بر وزن قول) به معنی بازگشت اختیاری به سوی چیزی است ، و از آنجا که اواب صیغه مبالغه می باشد اشاره به این است که او بسیار به سوی پروردگارش بازگشت می کرد، و از کوچکترین غفلت و ترک اولی توبه می نمود.
سپس طبق روش اجمال و تفصیل که در قرآن مجید به هنگام ذکر مسائل مختلف معمول است ، بعد از بیان اجمالی نعمتهای خداوند بر داود، به شرح قسمتی از آن پرداخته ، چنین می گوید: ما کوهها را مسخر او ساختیم به گونه ای که هر شامگاه و صبحگاه با او خدا را تسبیح می گفتند! (انا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعشی و الاشراق).
نه تنها کوهها که پرندگان را نیز دستهجمعی مسخر او کردیم ، تا همراه او تسبیح خدا گویند (و الطیر محشورة).
همه این پرندگان و کوهها مطیع فرمان داود و همصدا با او و بازگشت کننده به سوی او بودند (کل له اواب).
ضمیر ((له)) ممکن است به ((داود)) باز گردد، بنابراین مفهوم جمله همان تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 239
خواهد بود که در بالا گفتیم ، این احتمال نیز داده شده که به ذات پاک خداوند برگردد یعنی همه ذرات عالم به سوی او باز می گردند و سر بر

فرمان او دارند.
در اینکه همصدا شدن کوهها و پرندگان با داود چگونه بوده ؟ در میان مفسران گفتگو است :
1 - گاه احتمال داده اند که این صدای گیرا و جذاب و پر طنین داود بود که در کوهها منعکس می شد و پرندگان را به سوی خود جذب می کرد (البته این فضیلت مهمی محسوب نمی شود که قرآن از آن با آنهمه عظمت یاد کند).
2 - گاه گفته اند که این تسبیح تواءم با صدای ظاهری و همراه با نوعی درک و شعور بوده که در باطن ذرات عالم است ، طبق این نظر تمامی موجودات جهان از یک نوع عقل و شعور برخوردارند، و هنگامی که صدای دل انگیز این پیامبر بزرگ را به وقت مناجات می شنیدند با او همصدا می شدند، و غلغله تسبیح آنها درهم می آمیخت .
3 - بعضی نیز احتمال داده اند که این همان تسبیح تکوینی است که همه موجودات با زبان حال دارند، و نظام خلقت آنها به خوبی حکایت می کند که خداوند از هر عیب و نقص پاک و منزه است و دارای علم و قدرت و هر گونه صفات کمال .
ولی این معنی اختصاص به داود ندارد که از ویژگیهای او شمرده شود بنابراین از همه مناسبتر تفسیر دوم است ، و این از قدرت خدا بعید نیست ، این زمزمه ای بود که در درون این موجودات جهان و در مکنون باطن آنها همیشه جریان داشت ، اما خداوند به نیروی اعجاز آنرا برای داود ظاهر می ساخت ، همانگونه که در مورد تسبیح سنگریزه در کف پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز مشهور است .
آیه بعد همچنان به ذکر نعمتهای خداوند بر داود ادامه داده ، می فرماید:ما نظام حکومت او را استحکام بخشیدیم (و شددنا ملکه). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 240
آنچنان که همه سرکشان و طاغیان و دشمنان از او حساب می بردند.
علاوه بر این به او حکمت و علم و دانش دادیم (و آتیناه الحکمة).
همان حکمتی که قرآن درباره آن می گوید: و من یؤ ت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا: هر کس حکمت به او اعطا شده خیر فراوان نصیب او شده است .
((حکمت)) در اینجا به معنی علم و دانش و نیروی تدبیر امور کشور یا مقام نبوت و یا همه اینها است .
((حکمت)) گاه جنبه علمی دارد که از آن تعبیر به ((معارف عالیه)) می شود، و گاه جنبه عملی که از آن تعبیر به ((اخلاق و عمل صالح)) می گردد، و داود از همه اینها بهره وافر داشت .
آخرین نعمت بزرگ خدا بر داود این بود که می فرماید: ما به او علم قضا و

داوری صحیح و عادلانه دادیم (و فصل الخطاب).
تعبیر از داوری به ((فصل الخطاب)) به خاطر آن است که خطاب همان گفتگوهای طرفین نزاع است ، و فصل به معنی قطع و جدائی است .
و می دانیم گفتگوهای صاحبان نزاع هنگامی قطع خواهد شد که داوری صحیحی بین آنها بشود، لذا این تعبیر به معنی قضاوت عادلانه آمده است .
این احتمال در تفسیر این جمله نیز وجود دارد که خداوند منطق نیرومندی که از فکر بلند، و عمق اندیشه حکایت می کرد در اختیار داود گذارد، نه تنها در مقام داوری که در همه جا سخن آخر و آخرین سخن را بیان می کرد.
به راستی با وجود خداوندی که قدرت دارد به انسان شایسته ای اینهمه نیرو و توان بخشد جای این نیست که احدی از لطف او مایوس گردد، و این نه تنها مایه تسلی خاطر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان مکه در آن روز بود که سخت در فشار بودند، بلکه مایه تسلی همه مؤ منان در بند در همه اعصار و قرون است . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 241
نکته :
ده صفت برجسته داود (علیه السلام)
بعضی از مفسران از چند آیه فوق ده موهبت بزرگ الهی برای داود استفاده کرده اند که هم مقام والای این پیامبر را روشن می کند و هم ویژگیهای یک انسان کامل را:
1 - به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با آن عظمت مقام دستور می دهد که در صبر و شکیبائی به داود اقتدا کند و از تاریخ او کمک گیرد (اصبر علی ما یقولون و اذکر).
2 - او را به مقام عبودیت و بندگی توصیف می کند و در حقیقت نخستین ویژگی او را همین مقام عبودیتش می شمرد (عبدنا داود) نظیر همین معنی را در مورد پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مساءله معراج می خوانیم آنجا که می گوید: سبحان الذی اسری بعبده ... منزه است خداوندی که بنده خود را شبانه حرکت داد... (اسراء - 1).
3 - او دارای قوت و قدرت (بر اطاعت پروردگار و پرهیز از گناه و تدبیر امور مملکت) بود (ذا الاید) همانگونه که در مورد پیغمبر اسلام نیز می خوانیم هو الذی ایدک بنصره و بالمؤ منین : او کسی است که تو را با یاری خود تقویت کرد، همچنین به وسیله مؤ منان (انفال - 62).
4 - او را به اواب بودن که مفهومش بازگشت مکرر و رجوع پی درپی به ساحت قدس خداوند است توصیف می کند (انه اواب).
5 - تسخیر کوهها را با او در تسبیح صبحگاهان و شامگاهان ، از افتخاراتش می شمرد (انا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعشی و الاشراق). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 242

6 - هماوازی پرندگان را با او در نیایش و تسبیح خدا یکی از مواهب خدادادی او می شمرد (و الطیر محشورة).
7 - نه تنها در آغاز با او همصدا بودند که هر بار او به تسبیح خدا باز می گشت با او هم آواز می شدند (کل له اواب).
8 - خداوند ملک و حکومتی به او داد که پایه های آن را محکم ساخته بود، و وسائل مادی و معنوی برای نیل به این مقصود را در اختیارش گذارده بود (و شددنا ملکه).
9 - سرمایه مهم دیگر خدادادیش علم و دانش فوق العاده بود، همان علم و دانشی که هر جا باشد منبع خیر کثیر و سرچشمه هر نیکی و برکت است (و آتیناه الحکمة).
10 - و بالاخره منطقی نیرومند و گفتاری مؤ ثر و نافذ و قدرت بر داوری قاطع و عادلانه به او ارزانی شده بود (و فصل الخطاب).
و به راستی پایه های هیچ حکومتی بدون این صفات : علم ، قدرت منطق ، تقوای الهی ، توانائی بر ضبط نفس ، و نیل به مقام عبودیت پروردگار محکم نمی شود. ص
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 243
آیه 21 - 25
آیه و ترجمه
وَ هَلْ أَتَاک نَبَؤُا الْخَصمِ إِذْ تَسوَّرُوا الْمِحْرَاب (21)
إِذْ دَخَلُوا عَلی دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنهُمْ قَالُوا لا تَخَف خَصمَانِ بَغَی بَعْضنَا عَلی بَعْضٍ فَاحْکُم بَیْنَنَا بِالْحَقِّ وَ لا تُشطِط وَ اهْدِنَا إِلی سوَاءِ الصرَطِ(22)
إِنَّ هَذَا أَخِی لَهُ تِسعٌ وَ تِسعُونَ نَعْجَةً وَ لِیَ نَعْجَةٌ وَحِدَةٌ فَقَالَ أَکْفِلْنِیهَا وَ عَزَّنی فی الْخِطابِ(23)
قَالَ لَقَدْ ظَلَمَک بِسؤَالِ نَعْجَتِک إِلی نِعَاجِهِ وَ إِنَّ کَثِیراً مِّنَ الْخُلَطاءِ لَیَبْغِی بَعْضهُمْ عَلی بَعْضٍ إِلا الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ وَ قَلِیلٌ مَّا هُمْ وَ ظنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّهُ فَاستَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاکِعاً وَ أَنَاب (24)
فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِک وَ إِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَی وَ حُسنَ مَئَابٍ(25) تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 244
ترجمه :
21 - آیا داستان شاکیان هنگامی که از محراب (داود) بالا رفتند به تو رسیده است ؟!
22 - هنگامی که (بی هیچ مقدمه) بر او وارد شدند و او از مشاهده آنها وحشت کرد، گفتند نترس ، دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری تعدی کرده ، اکنون در میان ما به حق داوری کن و ستم روا مدار، و ما را به راه راست هدایت فرما.
23 - این برادر من است نود و نه میش دارد، و من یکی بیش ندارم ، اما

او اصرار می کند که این یکی را هم به من واگذار! و از نظر سخن بر من غلبه کرده است .
24 - (داود) گفت : مسلما او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میشهایش بر تو ستم کرده ، و بسیاری از دوستان به یکدیگر ستم می کنند مگر آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح دارند، اما عده آنان کم است !، داود گمان کرد ما او را (با این ماجرا) آزموده ایم ، از پروردگارش طلب آمرزش نمود و به سجده افتاد و توبه کرد.
25 - ما این عمل را بر او بخشیدیم ، و او نزد ما دارای مقام والا و آینده نیک است .
تفسیر:
آزمون بزرگ داود!
در این آیات بحث ساده و روشنی درباره قضاوت داود مطرح شده که بر اثر تحریفات و سوء تعبیرات بعضی از ناآگاهان جنجال عظیمی در میان مفسران برانگیخته است ، امواج این غوغا آنچنان قوی بود که حتی بعضی از مفسران اسلامی را به دنبال خود کشانده ، و داوریهای نادرست و گاه بسیار زننده را درباره این پیامبر بزرگ سبب شده است .
ما قبلا متن آیات قرآن را بدون هیچ شرحی در اینجا بیان می کنیم تا خوانندگان با ذهن خالی مفهوم آیات را دریابند و بعد از پایان این تفسیر کوتاه به سراغ گفتگوهای مختلفی که در این زمینه شده است می رویم .
به دنبال آیات گذشته که صفات ویژه داود و مواهب بزرگ خدا را بر او

بیان می کرد قرآن ماجرائی را که در یک دادرسی برای داود پیش آمد شرح می دهد:
نخست خطاب به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده ، می گوید: آیا داستان شاکیانی که از دیوار محراب داود بالا رفتند به تو رسیده است ؟! (و هل اتاک نبا الخصم اذ تسوروا المحراب).
((خصم)) در اصل معنی مصدری دارد، و به معنی نزاع کردن است ، ولی بسیار می شود که به طرفین نزاع نیز خصم می گویند، این کلمه بر مفرد و جمع هر دو اطلاق می شود، و گاه جمع آن به صورت ((خصوم)) آمده است .
((تسوروا)) از ماده ((سور)) به معنی دیوار بلندی است که اطراف خانه یا شهر را گرفته باشد، ولی باید توجه داشت که این ماده در اصل به معنی پریدن و بالا رفتن است .
((محراب)) به معنی صدر مجلس و یا غرفه های فوقانی است ، و چون محل عبادت در آن قرار می گرفته تدریجا به معنی ((معبد)) به کار رفته است ، و در استعمالات روزمره خصوصا به مکانی که امام جماعت برای

اقامه نماز جماعت می ایستد گفته می شود.
در ((مفردات)) از بعضی نقل شده که ((محراب)) مسجد را از این نظر محراب گفته اند که محل حرب و جنگ با شیطان و هوای نفس است .
به هر حال با اینکه داود محافظین و مراقبین فراوانی در اطراف خود داشت ، طرفین نزاع از غیر راه معمولی از دیوار محراب و قصر او بالا رفتند، و ناگهان در برابر او ظاهر گشتند، چنانکه قرآن در ادامه این بحث می گوید: ناگهان آنها بر داود وارد شدند (بی آنکه اجازه ای گرفته باشند و یا اطلاع قبلی بدهند) لذا داود از مشاهده آنها وحشت کرده زیرا فکر می کرد قصد سوئی درباره او دارند (اذ دخلوا علی داود ففزع منهم). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 246
اما آنها به زودی وحشت او را از بین بردند و گفتند: نترس ، دو نفر شاکی هستیم که یکی از ما بر دیگری تعدی کرده و برای دادرسی نزد تو آمدیم (قالوا لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعض).
اکنون در میان ما به حق داوری کن ، و ستم روا مدار، و ما را به راه راست هدایت فرما (فاحکم بیننا بالحق و لا تشطط و اهدنا الی سواء الصراط)
((تشطط)) از ماده ((شطط)) (بر وزن فقط) در اصل به معنی دوری زیاد است ، و از آنجا که ظلم و ستم انسان را از حق بسیار دور می کند واژه شطط در این معنی بکار رفته ، و همچنین به سخنی که دور از حقیقت باشد اطلاق می شود.
مسلما نگرانی و وحشت داود در اینجا کم شد، ولی شاید این سؤ ال هنوز برای او باقی بود که بسیار خوب ، شما قصد سوئی ندارید، و هدفتان شکایت نزد قاضی است ، ولی آمدن از این راه غیر معمول برای چه منظوری بود؟
اما آنها مجال زیادی به داود ندادند و یکی برای طرح شکایت پیشقدم شد و گفت این برادر من است ، نود و نه میش دارد، و من یکی بیش ندارم ولی او اصرار دارد که این یکی را هم به من واگذار!، او از نظر سخن بر من غلبه کرده ، و از من گویاتر است (ان هذا اخی له تسع و تسعون نعجة ولی نعجة واحدة فقال اکفلنیها و عزنی فی الخطاب).
((نعجة)) به معنی میش (گوسفند ماده) است ، و به گاو وحشی و گوسفند کوهی ماده نیز گفته می شود.
اکفلنیها از ماده کفالت در اینجا کنایه از واگذار کردن است (معنی جمله این است که کفالت آن را به من واگذار یعنی آن را به من ببخش).
((عزنی)) از ماده عزت به معنی غلبه است ، و مفهوم جمله این است که او بر من غلبه کرد. تفسیرنمونه جلد 19 صفحه 247
در اینجا داود پیش از آنکه گفتار طرف مقابل را بشنود - چنانکه ظاهر آیات

قرآن است - رو به شاکی کرد و ((گفت : مسلما او با درخواست یک میش تو برای افزودن آن به میشهایش بر تو ستم روا داشته))! (قال لقد ظلمک بسؤ ال نعجتک الی نعاجه).
اما این تازگی ندارد ((بسیاری از دوستان و افرادی که با هم سرو کار دارند نسبت به یکدیگر ظلم و ستم می کنند)) (و ان کثیرا من الخطاء لیبغی بعضهم علی بعض).
((مگر آنها که ایمان آورده اند و عمل صالح دارند)) (الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات).
((اما عده آنها کم است)) (و قلیل ما هم).
آری آنها که در معاشرت و دوستی حق دیگران را بطور کامل رعایت کنند و کمترین تعدی بر دوستان خود روا ندارند کمند، تنها کسانی می توانند حق دوستان و آشنایان را بطور کاملا عادلانه ادا کنند که از سرمایه ایمان و عمل صالح بهره کافی داشته باشند.
به هر حال چنین به نظر می رسد که طرفین نزاع با شنیدن این سخن قانع او بر من غلبه کرد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 248
ولی داود در اینجا در فکر فرو رفت و با این که می دانست قضاوت عادلانه ای کرده چه اینکه اگر طرف دعوا ادعای شاکی را قبول نداشت حتما اعتراض می کرد، سکوت او بهترین دلیل بر این بوده که مساءله همان است که شاکی مطرح کرده ، ولی با این حال آداب مجلس قضا ایجاب می کند که داود در گفتار خود عجله نمی کرد، بلکه از طرف مقابل سؤ ال می نمود سپس داوری می کرد، لذا از این کار خود سخت پشیمان شد و گمان کرد که ما او را با این جریان آزموده ایم (و ظن داود انما فتناه).
در مقام استغفار بر آمد و از درگاه پروردگارش طلب آمرزش نمود و به سجده افتاد و توبه کرد (فاستغفر ربه و خر راکعا و اناب).
((خر)) از ماده ((خریر)) به معنی سقوط از بلندی و توام با صدا است ، مانند صدای آبشار، و از آنجا که افراد سجده کننده گوئی از بلندی سقوط می کنند و به هنگام سجده تسبیح می گویند این تعبیر کنایه از سجده کردن آمده .
تعبیر به ((راکعا)) در آیه مورد بحث یا به خاطر آن است که رکوع به معنی سجده نیز در لغت آمده ، و یا رکوع مقدمه ای است برای سجده .
به هر حال خداوند او را مشمول لطف خود قرار داد و لغزش او را در این ترک اولی بخشید چنانکه قرآن در آیه بعد می گوید: ((ما این عمل را بر او بخشیدیم)) (فغفرنا له ذلک).
((و او نزد ما دارای مقام والا و آینده نیک است)) (و ان له عندنا لزلفی و حسن ماب).
((زلفی)) به معنی مقام (و قرب در پیشگاه خدا) است ، و حسن ماب

اشاره به بهشت و نعمتهای اخروی می باشد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 249
نکته ها:
1 - ماجرای اصلی داستان داود چه بود؟
آنچه از قرآن مجید استفاده می شود بیش از این نیست که افرادی به عنوان دادخواهی از محراب داود بالا رفتند و نزد او حاضر شدند، او نخست وحشت کرد سپس به شکایت شاکی گوش فرا داد که یکی از آن دو 99 گوسفند ماده داشته و دیگری فقط یک گوسفند، در حالی که صاحب نود و نه گوسفند از برادرش تقاضا داشته که یکی را هم به او واگذار کند، او حق را به شاکی داد، و این تقاضا را ظلم و تعدی خواند، سپس از کار خود پشیمان گشت ، و از خداوند تقاضای عفو کرد و خدا او را بخشید.
منتهی در اینجا دو تعبیر قابل دقت است : یکی مساءله ((آزمایش)) و دیگری مسئله ((استغفار و توبه))
قرآن در این دو قسمت روی نقطه مشخصی انگشت نگذاشته ، اما با توجه به قرائن موجود در این آیات و روایات اسلامی که در تفسیر این آیات آمده ، داود اطلاعات و مهارت فراوانی در امر قضا داشت ، و خدا می خواست او را آزمایش کند، لذا یک چنین شرائط غیر عادی (وارد شدن بر داود از طریق غیر معمول از بالای محراب) برای او پیش آورد، او گرفتار دستپاچگی و عجله شد، و پیش از آنکه از طرف مقابل توضیحی بخواهد داوری کرد، هر چند داوری عادلانه بود.
گر چه او به زودی متوجه لغزش خود شد، و پیش از گذشتن وقت جبران نمود ولی هر چه بود کاری از او سر زد که شایسته مقام والای نبوت نبود لذا از این ((ترک اولی)) استغفار کرد، خداوند هم او را مشمول عفو و بخشش قرار داد.
گواه بر این تفسیر علاوه بر آنچه گذشت - آیه ای است که بلافاصله بعد از این آیات می آید و به داود خطاب می کند که ما تو را جانشین خود در روی
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 250
زمین قرار دادیم ، لذا از روی حق و عدالت در میان مردم داوری کن و از هوا و هوس پیروی منما.
این تعبیر نشان می دهد که لغزش داود در طرز قضاوت و داوری بوده است .
به این ترتیب در آیات فوق چیزی که مخالف شاءن و مقام این پیامبر بزرگ باشد وجود ندارد.
2 - داستان خرافی تورات در مورد داود
اکنون به تورات مراجعه می کنیم تا به بینیم در این زمینه چه می گوید؟ و هم ریشه بعضی از تفسیرهای افراد ناآگاه و بیخبر را پیدا کنیم .

تورات در کتاب دوم ((اشموئیل)) فصل یازده جمله های 2 تا 27 چنین می گوید: واقع شد که وقت غروب داود از بسترش برخاست و بر پشت بام خانه ملک گردش کرد، و از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشو می کرد، و آن زن بسیار خوب صورت و خوش منظر بود، و داود فرستاد و درباره آن زن استفسار نمود، و کسی گفت که آیا ((بت شبع)) دختر ((الیعام)) زن ((اوریاه حتی)) نیست ؟
و داود ایلچیان را فرستاد و او را گرفت ، و او نزد وی آمده ، داود با او خوابید و او بعد از تمیز شدن از نجاستش به خانه خود رفت ، و زن حامله شده ، فرستاد و داود را مخبر ساخته که حامله هستم ، و داود به ((یوآب)) فرستاد که ((اوریاه تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 251
حتی)) را نزد من بفرست ، و یوآب ، اوریاه را نزد او فرستاد. و اوریاه نزد وی آمد، و داود از سلامتی یوآب و از سلامتی قوم و از خوش گذشتن جنگ پرسید.
و داود به اوریاه گفت به خانه ات فرود آی و پاهایت را شستشو نمای ، و اوریاه از خانه ملک بیرون رفت و از عقبش مجموعه طعام از ملک بیرون رفت . اما اوریاه در دهنه خانه ملک با سایر بندگان آقایش خوابید و به خانه اش فرود نیامد، و هنگامی که داود را خبر داده گفتند که اوریاه به خانه اش فرود نیامده بود، داود به اوریاه گفت که آیا از سفر نیامده ای ؟ چرا به خانه ات فرود نیامدی ؟ و اوریاه به داود عرض کرد که صندوق و اسرائیل و یهودا، در سایه بانها ساکنند، و آقایم یوآب و بندگان آقایم بروی صحرا خیمه نشینند، و من آیا می شود که به جهت خوردن و نوشیدن و خوابیدن با زن خود بخانه خود بروم ؟ به حیات جانت (سوگند) این کار را نخواهم کرد...
و واقع شد که داود صبحدم مکتوبی به یوآب نوشته به دست اوریاه فرستاد، و در مکتوب بدین مضمون نوشت که اوریاه را در مقابل روی جنگ شدیدی بگذارید، و از عقبش پس بروید، تا که زده شده بمیرد (کشته شود). و چنین شد بعد از آنی که یوآب شهر را ملاحظه کرده بود اوریاه را در مکانی که می دانست مردمان دلیر در آن بوده باشند در آنجا گذاشت و مردمان شهر بیرون آمده با یوآب جنگیدند، و بعضی از قوم بندگان داود افتادند و اوریاه حتی نیز مرد... زن اوریاه شنید که شوهرش اوریاه مرده است ، و به خصوص شوهرش عزاداری نمود و بعد از انقضای تعزیه داود فرستاد او را بخانه اش آورد که او زنش شد!... اما کاری که داود کرده بود در نظر خدا ناپسند آمد!
خلاصه این داستان تا به اینجا چنین می شود که : داود روزی به پشت بام قصر می رود و چشمش به خانه مجاور می افتد، زنی تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 252

را برهنه در حال شستشو می بیند، عشق او در دلش جای می گیرد، به هر وسیله ای بود او را به خانه خود می آورد، و او از داود باردار می شود!
شوهر این زن یکی از افسران برجسته لشکر داود، و مرد پاک طینت و باصفائی بود، داود او را (نعوذ بالله) با توطئه ناجوانمردانه ای از طریق فرستادن او به منطقه خطرناکی در جنگ به قتل می رساند، و همسر او را رسما به ازدواج خود درمی آورد!!
اکنون بقیه داستان را از زبان تورات کنونی بشنوید:
در فصل 12 از همان کتاب دوم اشموئیل چنین آمده است : خداوند ناثان را (یکی از پیامبران بنی اسرائیل و مشاور داود) نزد داود فرستاد، و گفت در شهری دو آدم بودند یکی غنی و دیگری فقیر، غنی گوسفند و گاو بسیار داشت ، و فقیر را جز یک بره کوچک نبود مسافری نزد غنی آمد او دریغ کرد که از گوسفندان خود غذا برای میهمان تهیه کند، بره مرد فقیر را گرفت و کشت ، اکنون چه باید کرد؟!
داود سخت خشمگین شد و به ناثان گفت : به خدا سوگند کسی که این کار را کرده مستحق قتل است !، او باید چهار گوسفند به جای گوسفند بدهد!
اما ناثان به داود گفت آن مرد توئی !
داود متوجه کار نادرست خویش شد، و توبه کرد، خداوند توبه او را پذیرفت در عین حال بلاهای سنگین بر سر داود آورد.
در اینجا تورات تعبیراتی دارد که قلم از ذکر آن شرم دارد، لذا از آن صرف نظر می کنیم .
در این قسمت از داستان تورات نکاتی به چشم می خورد که مخصوصا قابل دقت است .
1 - کسی به عنوان دادخواهی نزد داود نیامد بلکه یکی از پیامبران تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 253
مشاور او داستانی را بر سبیل مثال برای پند و اندرز برای او ذکر کرد سخن از دو برادر و تقاضای یکی از دیگری در اینجا نیست ، بلکه سخن از دو آدم غنی و فقیر است که یکی گاوان و گوسفندان بسیار داشته ، و دیگری فقط یک بره ، ولی مرد غنی بره مرد فقیر را برای میهمان خود کشته ، تا اینجا نه سخن از بالا رفتن از دیوار محراب است ، نه وحشت داود، و نه طرح دعوا میان دو برادر، و نه تقاضای بخشش .
2 - داود آن مرد غنی ستمگر را مستحق قتل دانست (برای یک گوسفند قتل چرا؟).
3 - بلافاصله حکمی بر ضد این حکم صادر کرد و گفت باید به عوض یک گوسفند چهار گوسفند بدهد؟ (چرا؟).
4 - داود به گناه خود در مورد خیانت به همسر اوریاه اعتراف کرد.
5 - خداوند او را عفو کرد (به این سادگی چرا؟).

6 - خداوند مجازات عجیبی درباره داود قائل شد که نقل ناکردنش بهتر است .
7 - و همین زن - با این سوابق درخشان - مادر سلیمان شد!
گر چه نقل این داستانها به راستی رنج آور است اما چه می توان کرد، بعضی از جاهلان ناآگاه تحت تاءثیر این روایات اسرائیلی چهره پاک آیات قرآن مجید را تیره ساخته اند، و سخنانی گفته اند که برای روشن کردن حق ، چاره ای جز ذکر بخشی از این داستان رسوا نبود.
اکنون ما سؤ ال می کنیم :
1 - آیا پیامبری که خداوند او را در آیات گذشته با ده توصیف بزرگ ستوده و پیامبر اسلام را برای الهام گرفتن به سرگذشت او توجه داده ، ممکن است یک هزارم از این اتهامات بر او وارد باشد؟! تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 254
2 - آیا این اراجیف با جمله ای که قرآن در آیات بعد از این می گوید: یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض : ((ای داود ما تو را خلیفه و نماینده خود در زمین قرار دادیم)) سازگار است ؟!
3 - پیامبر خدا نه ، اگر یک فرد عادی مرتکب چنین جنایتی شود همسر افسر وفادار و پاک و با ایمانش را این چنین ناجوانمردانه از دست او برباید مردم چه قضاوتی درباره او خواهند کرد و مجازاتش چیست ؟!
حتی اگر این کار از افسق فساق سر زند جای تعجب است .
درست است که تورات داود را پیامبر نمی داند ولی او را به عنوان یک پادشاه عادل که مقامی بس ارجمند داشته ، و بنیانگذار معبد بزرگ بنی اسرائیل بوده معرفی می کند.
4 - جالب اینکه یکی از کتابهای معروف تورات کتاب ((مزامیر داود)) و مناجاتهای او است ، آیا مناجات و سخنان یک چنین آدمی می تواند در لابلای کتب آسمانی قرار گیرد؟
5 - هر کس اندک عقل و شعوری داشته باشد می داند که داستانهای تورات محرف کنونی در این زمینه خرافاتی است که به دست دشمنان مکتب انبیاء و یا افراد بسیار ناآگاه و جاهل ساخته و پرداخته شده است چگونه می توان آنها را معیار بحث قرار داد؟
آری عظمت قرآن در این است که از این گونه خرافات خالی است .
3 - روایات اسلامی و ماجرای داود (علیه السلام)
در روایات اسلامی داستان زشت و خرافی تورات به اشد وجه تکذیب شده ، از جمله در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) آمده است که فرمود: تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 255
لا اوتی برجل یزعم داود تزوج امرئة اوریا الا جلدته حدین حدا للنبوة وحدا للاسلام هر کس را نزد من آورند که بگوید داود با همسر اوریا ازدواج کرده

دو حد بر او جاری می کنم حدی برای نبوت و حدی برای اسلام .
چرا که نسبت فوق از یکسو نسبت یک عمل نامشروع به انسان مؤ منی است و از سوی دیگر هتک مقام نبوت است لذا باید دوبار حد قذف (هر بار 80 تازیانه) در مورد او اجرا شود.
همین معنی به تعبیر دیگری از آن امام بزرگوار نقل شده من حدثکم بحدیث داود علی ما یرویه القصاص جلدته ماة و ستین :
((هر کس حدیث داود را طبق آنچه افسانه سرایان می گویند برای شما روایت کند من یکصد و شصت تازیانه به او خواهم زد)).
در حدیث دیگری که ((صدوق)) در ((امالی)) از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده چنین می خوانیم : ان رضا الناس لا یملک ، و السنتهم لا تضبط، الم ینسبوا داود الی انه تبع الطیر حتی نظر الی امرائة اوریا فهواها، و انه قدم زوجها امام التابوت حتی قتل ثم تزوج بها!:
رضایت همه مردم را نمی توان به دست آورد، و زبان آنها را نمی توان بست ، آیا آنها این نسبت (فوق العاده زشت را) به داود ندادند که او به دنبال پرنده ای به پشت بام قصرش رفت ، و چشمش به همسر ((اوریا)) افتاد، و عشق او را به دل گرفت ، سپس همسر او را به میدان جنگ در پیشاپیش تابوت (که آثار انبیای بنی اسرائیل در آن حفظ می شد و به عنوان برکت در پیشاپیش لشکر حمل می نمودند) فرستاد تا کشته شد، سپس با همسرش ازدواج کرد؟! (جائی که پیامبر بزرگ تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 256
خدا از زبان مردم در امان نباشد دیگران چه انتظاری می توانند داشته باشند).
بالاخره در حدیثی در ((عیون الاخبار)) از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) چنین آمده است که به هنگام گفتگو با ارباب مذاهب مختلف در مورد عصمت پیامبران به یکی از حاضران (علی بن جهم) فرمود: شما درباره داود چه می گوئید؟ او گفت : می گویند داود در محرابش مشغول عبادت بود شیطان به صورت پرنده زیبائی در مقابل او نمایان شد، داود نمازش را شکست و به دنبال پرنده رفت !...
سپس افسانه دیدن زن اوریا را در حال غسل کردن ، و دل به او بستن و همسرش را در پیشاپیش تابوت به میدان نبرد فرستادن و کشته شدن و ازدواج داود با همسرش را شرح داد.
امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) سخت ناراحت شد، دست بر پیشانی مبارک زد و فرمود: انا لله و انا الیه راجعون ، لقد نسبتم نبیا من انبیاء الله الی التهاون بصلاته حتی خرج فی اثر الطیر، ثم بالفاحشة ثم بالقتل ؟!:
((انا لله و انا الیه راجعون ، شما پیامبری از پیغمبران خدا را به سستی در

نمازش نسبت دادید، تا آنجا که (همچون کودکان) به دنبال پرنده ای رفت ، سپس او را به فحشاء، و بعد از آن به قتل انسان بی گناهی متهم ساختید؟!))
((علی بن جهم)) پرسید پس گناه داود که از آن استغفار کرد و در قرآن به آن اشاره شده چه بود؟
امام (علیه السلام) در جواب عجله داود را در مساءله قضاوت شرح می دهد و از آیه بعد: یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض به عنوان گواه کمک می گیرد.
((علی بن جهم)) سؤ ال می کند پس داستان ((اوریا)) چه بوده ؟
امام می فرماید: در زمان داود زنانی که شوهرانشان از دنیا می رفت یا

می شد هرگز ازدواج نمی کردند (و این منشا مفاسد فراوان بود) نخستین کسی که خداوند این کار را برای او مباح کرد داود بود (تا این سنت شکسته شود، و زنان شوهر از دست داده از بلاتکلیفی درآیند) لذا داود بعد از آنکه اوریا (بر حسب تصادف در یکی از جنگها) کشته شد همسرش را به عقد خود درآورد، و این بر مردم آن زمان سنگین آمد (و به دنبال آن افسانه ها به هم بافته شد).
از این حدیث استفاده می شود که مساءله ((اوریا)) یک ریشه واقعی ساده ای داشته ، که داود به عنوان یک رسالت الهی آنرا انجام داد، ولی دشمنان دانا از یکسو، و دوستان نادان از سوی دیگر، و افسانه سرایانی که عادت به ارائه مطالب عجیب و دروغین دارند از سوی سوم شاخ و برگهائی برای این قصه درست کرده اند که انسان از آن وحشت می کند.
یکی گفته : لابد این ازدواج بدون مقدمه صورت نگرفته ؟
دیگری گفته : لابد خانه اوریا در همسایگی داود بوده !
و بالاخره برای این که چشم داود را به همسر اوریا بیندازند افسانه پرنده را بهم بافته ، و سرانجام در مجموع پیامبر بزرگی را به انواع گناهان کبیره شرم آور متهم ساخته اند، و بیخبران ابله آنرا نیز زبان به زبان نقل کرده اند که اگر ذکر آن در کتب معروف نیامده بود حتی نقل آن را غلط می دانستیم .
البته این روایت با آنچه در روایت امیر مؤ منان علی (علیه السلام) آمده منافات ندارد، زیرا سخن آن حضرت اشاره به داستان دروغین معروفی است که نسبت به زنا و مانند آن (نعوذ بالله) به این پیامبر بزرگ می دهد.

توجیهات مفسران
بعضی از مفسران توجیهات دیگری برای داستان داود گفته اند، گر چه با ظاهر آیات سازگار نیست ولی برای تکمیل بحث اشاره به بعضی از آنها را

بی مناسبت نمی دانیم .
از جمله اینکه حضرت داود ساعات خود را با برنامه منظم تقسیم کرده بود، و جز در ساعات خاصی ارباب رجوع را نمی پذیرفت .
روزی دو نفر که قصد قتل او را داشتند خواستند نزد او آیند در حالی که داود در محراب به عبادت پروردگار مشغول بود، از فرصت استفاده کرده و از محراب او بالا رفتند هنگامی که نزد او آمدند محافظان را در اطراف مشاهده کردند ترسیدند و فورا دروغی جعل کرده گفتند: ما دو نفر شاکی هستیم که برای دادخواهی نزد تو آمده ایم ، و ماجرائی را که قرآن می گوید شرح دادند داود میان آنها قضاوت کرد، اما نظر به اینکه آگاه بود این صحنه سازی به منظور قتل او بوده خشمگین شده و تصمیم بر انتقام از آنان گرفت ، اما چیزی نگذشت که از این تصمیم پشیمان گشت و استغفار کرد.
2 - مفسر بزرگ نویسنده ((المیزان)) در اینجا بیانی دارد که از نظر اساس و پایه هماهنگ با چیزی است که سایر مفسران بزرگ اسلام در تفسیر این ماجرای داود گفته اند، و ما نیز در بالا آوردیم ، ولی در پاره ای از جهات با آن تفاوت دارد که ذیلا از نظر شما می گذرد:
بسیاری از مفسران معتقداند که آن دو نفر شاکی که وارد بر داود شدند از فرشتگان خدا بودند که خداوند آنان را برای آزمایش داود فرستاد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 259
ولی خصوصیات داستان مانند بالا رفتن آنها از محراب ، و وارد شدن بر داود، بطور غیر عادی ، و ترس و وحشت او، و همچنین توجه به اینکه این ماجرا یک آزمایش الهی است ، همه اینها نشان می دهد که این ماجرا به صورت تمثل از فرشتگان در قیافه مردانی از نوع انسان بوده است .
(منظور از تمثل این است که واقعا در وجود خارجی چنین افرادی به سراغ داود نیامدند بلکه در قوه ادراک داود چنین منعکس شد).
بنابراین حکمی که او در این دعوا صادر کرد حکمی در ظرف ((تمثل)) بوده درست مثل آنکه آنها را در خواب دیده باشد، همانگونه که انسان در وقایع عالم خواب تکلیفی ندارد در ظرف تمثل نیز تکلیفی نیست تکلیف در عالم مشهود یعنی جهان ماده است ، و اگر خطائی از او سر زده ، در همین ظرف تمثل بوده ، و چیزی نیست که با مقام عصمت ناسازگار باشد، همانند خطای آدم در بهشت پیش از آنکه هبوط به زمین کند که محل تکلیف و تشریع است ، و به این ترتیب استغفار او استغفار از یک گناه واقعی نیست .
ولی مسلما ظاهر آیات این است که این شکایت و طرح دعوا از ناحیه افرادی بوده که عینیت خارجی داشته اند، و با این حال قضاوت مزبور گناهی نبوده که از داود سر زده باشد بعد از آنکه او از گفتار شاکی علم و

یقین حاصل کرده باشد، هر چند آداب مستحب قضا ایجاب می کرده که عجله در قضا نکند، و استغفار او نیز از این ((ترک اولی)) بوده است .
به هر حال ضرورتی ندارد که ماجرای این داوری را در ظرف تمثل بدانیم ، و یا به گفته بعضی دیگر آن را یک صحنه سازی برای تنبه و بیداری داود بشمریم ، بهتر این است ظاهر آیات را حفظ کنیم ، و به ترتیبی که گفته شد آنرا تفسیر نمائیم که هم ظواهر الفاظ آیه حفظ شده و هم مشکلی از نظر مقام عصمت انبیاء پیش نمی آید. ص
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 260
آیه 26 - 29
آیه و ترجمه
يَدَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَک خَلِيفَةً فى الاَرْضِ فَاحْكُم بَينَ النَّاسِ بِالحَْقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّک عَن سبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شدِيدُ بِمَا نَسوا يَوْمَ الحِْسابِ(26)
وَ مَا خَلَقْنَا السمَاءَ وَ الاَرْض وَ مَا بَيْنهُمَا بَطِلاً ذَلِک ظنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ(27)
أَمْ نجْعَلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ كالْمُفْسِدِينَ فى الاَرْضِ أَمْ نجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كالْفُجَّارِ(28)
كِتَبٌ أَنزَلْنَهُ إِلَيْک مُبَرَکٌ لِّيَدَّبَّرُوا ءَايَتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الاَلْبَبِ(29)
ترجمه :
26 - ای داود ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم ، در میان مردم به حق داوری کن ، و از هوای نفس پیروی منما که تو را از راه خدا منحرف می سازد، تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 261
کسانی که از راه خدا گمراه شوند عذاب شدیدی به خاطر فراموش کردن روز حساب دارند.
27 - ما آسمان و زمین و آنچه را در میان آنها است بیهوده نیافریدیم ، این گمان کافران است وای بر کافران از آتش (دوزخ).
28 - آیا کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند همچون مفسدان در زمین قرار دهیم ، یا پرهیزگاران را همچون فاجران !
29 - این کتابی است پر برکت که بر تو نازل کرده ایم تا در آیات آن تدبر کنند و صاحبان مغز (و اندیشه) متذکر شوند.
تفسیر:
حکم به عدالت کن و از هوای نفس پیروی منما!
به دنبال داستان داود، و به عنوان آخرین سخن ، وی را مخاطب ساخته و ضمن بیان مقام والای او وظائف و مسئولیتهای سنگین وی را با لحنی قاطع و تعبیراتی پر معنا شرح داده می فرماید: ای داود ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم لذا در میان مردم به حق حکم کن ، و از هوای

نفس پیروی منما که تو را از راه خدا منحرف می سازد، کسانی که از راه خداوند گمراه شوند عذاب شدیدی به خاطر فراموش کردن روز حساب دارند (یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا یوم الحساب).
محتوای این آیه که از مقام والای داود و وظیفه مهم او سخن می گوید نشان می دهد که افسانه های دروغینی که درباره ازدواج او با همسر اوریا به هم بافته اند تا چه اندازه بی پایه است .
چگونه ممکن است خداوند به کسی که نسبت به نوامیس مؤ منان و یاران خود چشم خیانت دوخته و دستش به خون بی گناهان آلوده است خلافت روی زمین دهد، و مقام قضاوت را به طور مطلق به او بسپارد؟! تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 262
این آیه از پنج جمله که هر کدام حقیقتی را دنبال می کند تشکیل یافته :
نخست مقام خلافت داود در زمین است ، آیا منظور جانشینی انبیای پیشین است یا خلافت الهی ؟ معنی دوم مناسبتر به نظر می رسد، و با آیه 30 سوره بقره سازگارتر است ((و اذقال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة)): به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به فرشتگان گفت من در روی زمین خلیفه ای قرار دهم .
البته خلافت به معنی واقعی کلمه در مورد خداوند معنی ندارد زیرا تنها در مورد کسانی که وفات یا غیبت دارند صحیح است ، بلکه منظور از آن نمایندگی او است در میان بندگان ، و اجرای اوامر و فرمانهای او در زمین .
این جمله نشان می دهد که حکومت در زمین باید از حکومت الهی نشاءت گیرد و هر حکومتی از غیر این طریق باشد حکومتی است ظالمانه و غاصبانه .
در جمله دوم دستور می دهد: اکنون که این موهبت بزرگ به تو داده شده وظیفه تو این است که در میان مردم به حق حکم کنی ، در حقیقت نتیجه خلافت الهی حکومت حق است ، و از این جمله می توان استفاده کرد که حکومت حق نیز تنها از خلافت الهی ناشی می شود و محصول مستقیم آن است .
در جمله سوم به مهمترین خطری که یک حاکم عادل را تهدید می کند اشاره کرده می گوید: ((هرگز از هوای نفس پیروی مکن)).
آری هوای نفس پرده ضخیمی بر چشمان حقیقت بین انسان می افکند، و میان او و عدالت جدائی می اندازد.
لذا در جمله چهارم می گوید: ((اگر از هوای نفس پیروی کنی تو را از راه خدا که همان راه حق است باز می دارد)). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه

بنابراین هر جا گمراهی است پای هوای نفس در میان است ، و هر جا هوای نفس است نتیجه آن گمراهی است .
حاکمی که پیرو هوای نفس باشد منافع و حقوق مردم را فدای مطامع خویش می کند، و به همین دلیل حکومتش ناپایدار و مواجه با شکست خواهد بود.
ممکن است هوای نفس در اینجا معنی وسیعی داشته باشد که هم هوای نفس خود انسان را شامل شود، و هم هوای نفس مردم را، و به این ترتیب قرآن قلم بطلان بر مکتبهائی که پیروی از افکار عمومی را - هر چه باشد - برای حکومتها لازم می شمرند می کشد، چرا که نتیجه هر دو گمراهی از طریق خدا و صراط حق است .
ما امروز شاهد آثار نکبت بار این طرز تفکر در دنیای به اصطلاح متمدن هستیم که گاهی شنیعترین اعمال زشت را به خاطر تمایلات مردم شکل قانونی داده ، و رسوائی را به حد اعلی رسانده اند که قلم از شرح آن شرم دارد.
درست است که پایه های حکومت باید بر دوش مردم باشد، و با مشارکت عموم تحقق یابد، اما این به آن معنی نیست که معیار حق و باطل در همه چیز و در همه جا تمایلات اکثریت باشد.
حکومت باید چهارچوبه ای از حق داشته باشد اما در پیاده کردن این چهارچوب از نیروی جامعه کمک گیرد. و معنی جمهوری اسلامی که ما خواهان آن هستیم و از دو کلمه جمهوری و اسلامی ترکیب یافته نیز همین است و به تعبیر دیگر اصول از مکتب گرفته می شود و اجرا با مشارکت مردم (دقت کنید).
بالاخره در پنجمین جمله به این حقیقت اشاره می کند که گمراهی از طریق حق از فراموشی یوم الحساب سرچشمه می گیرد و نتیجه اش عذاب شدید الهی است . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 264
اصولا فراموشی روز قیامت همیشه سرچشمه گمراهیها است ، و هر گمراهی آمیخته با این فراموشکاری است و این اصل تاءثیر تربیتی توجه به معاد را در زندگی انسانها روشن می سازد.
روایاتی که در این زمینه در منابع اسلامی وارد شده بسیار قابل دقت است ، از جمله حدیث معروفی است که از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و هم از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نقل شده که فرمودند ایها الناس ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان اتباع ، الهوی و طول الامل فاما اتباع الهوی فیصد عن الحق و اما طول الامل فینسی الاخرة :
((ای مردم ! وحشتناکترین چیزی که از ناحیه آن بر شما می ترسم دو چیز است : پیروی از هوا و آرزوهای دور و دراز است ، اما پیروی هوا شما را

از حق باز می دارد، و آرزوهای دور و دراز قیامت را به دست فراموشی می سپارد)).
سزاوار است این جمله با آب طلا نوشته شود و در برابر دیدگان همه مخصوصا حکمرانان و قضات و مسؤ لین امور قرار گیرد.
در روایت دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : ثلاث موبقات : شح مطاع و هوی متبع ، و اعجاب المرء بنفسه : ((سه چیز است که آدمی را هلاک می کند: بخلی که مورد اطاعت باشد، و هوای نفسی که از آن پیروی نماید، و راضی بودن انسان از خویشتن))!.
سپس به دنبال بحث از سرگذشت داود و خلافت الهی او در زمین ، سخن از هدفدار بودن جهان هستی به میان می آورد تا جهت حکومت بر زمین که جزئی از آن است مشخص گردد، می فرماید: ما آسمان و زمین و آنچه را

دو است باطل و بیهوده نیافریده ایم ، این گمان کافران است ، وای بر کافران از آتش دوزخ ! (و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا فویل للذین کفروا من النار).
مساءله مهمی که تمام حقوق از آن سرچشمه می گیرد هدفدار بودن خلقت است ، هنگامی که در جهان بینی خود این مطلب را پذیرفتیم که این عالم وسیع از ناحیه خداوند بزرگ بیهوده آفریده نشده ، بلافاصله به دنبال هدف آن می رویم هدفی که در کلمه های کوتاه و پر محتوای تکامل و تعلیم و تربیت خلاصه می شود، و از آنجا نتیجه می گیریم که حکومتها نیز باید در همین خط گام بردارند، پایه های تعلیم و تربیت را محکم کنند و مایه تکامل معنوی انسانها شوند.
به تعبیر دیگر عالم هستی بر پایه حق و عدالت است ، و حکومتها نیز باید هماهنگ با مجموعه عالم یعنی منطبق بر موازین حق و عدالت باشند.
ضمنا آخرین جمله آیه گذشته که سخن از فراموشی روز جزا می گفت نیز با محتوای آیه مورد بحث کاملا هماهنگ است چرا که هدف آفرینش جهان ایجاب می کند که روز جزائی در کار باشد، و چنانکه در بحثهای معاد (در پایان سوره یس) گفته ایم اگر روز حسابی در کار نبود آفرینش این جهان بیهوده و بی معنی و بی محتوا و نامفهوم بود.
جالب اینکه پایان این آیه به یکی از خطوط روشنی که مکتب ایمان را از کفر جدا می سازد اشاره می کند، و آن اعتقاد به پوچی عالم در مکتبهای الحادی است که ما امروز نیز گرفتار نمونه های آن هستیم . آنها با صراحت اعلام می کنند که این جهان پوچ و بی هدف است با این طرز جهان بینی چگونه می توانند در حکومتهای خود مجری حق و عدالت باشند؟!
تنها حکومتی می تواند حق و عدالت را اجراء کند که از جهان بینی الهی

نشاءت گیرد که برای عالم هدفی قائل است ، و نظامی حساب شده که حکومت نیز باید در مسیر آن باشد. و اگر دنیای الحادی امروز در حکومتش ، در جنگ و صلحش ، و در اقتصاد و فرهنگش ، به بن بست رسیده ، ریشه اصلی آن را در همین امر باید جستجو کرد، و نیز به همین دلیل است آنها پایه فعالیتهای خود را بر زور و سلطه قرار می دهند، و برای هر کس همان قائلند که می تواند با زور و ستم به دست آورد، و چه وحشتناک است دنیائی که بر این طرز فکر پی ریزی و اداره شود.
به هر حال خداوند حکیم است و ممکن نیست این عالم بزرگ را بدون هدف بیافریند، این هدف در صورتی تاءمین خواهد شد که این عالم مقدمه ای باشد برای جهانی وسیعتر و گسترده تر، جهانی که به ابدیت به پیوندد، و مشروعیت عالم دنیا را توجیه کند.
در آیه بعد اضافه می کند: ((آیا ممکن است کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند همچون مفسدان در زمین قرار دهیم))؟! (ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض).
((و آیا امکان دارد پرهیزکاران را همچون فاجران قرار دهیم)) (ام نجعل المتقین کالفجار).
نه بی هدفی در خلقت ممکن است ، و نه مساوات صالحان و طالحان ، چرا که گروه اول در مسیر اهداف آفرینش گام برمی دارند و به سوی مقصد پیش می روند اما گروه دوم در جهت مخالف قرار گرفته اند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 267
در حقیقت بحث معاد با تمام شئونش در این آیه و آیه قبل به طور مستدل بیان شده است :
از یکسو می گوید: حکمت آفریدگار ایجاب می کند که آفرینش جهان هدفی داشته باشد (و این هدف بدون جهان دیگر حاصل نمی گردد چرا که چند روزه زندگی دنیا بی ارزش تر از آن است که بتواند هدف این آفرینش بزرگ باشد).
از سوی دیگر حکمت و عدل او ایجاب می کند که نیکان و بدان و عادلان و ظالمان یکسان نباشند، و این است مجموعه رستاخیز و پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ .
از این گذشته هنگامی که به صحنه جامعه انسانی در این دنیا می نگریم فاجران همردیف مؤ منان و بدان را در کنار نیکان می بینیم ، بلکه در بسیاری از موارد مفسدان بدکار را در تنعم و رفاه بیشتری می یابیم ، اگر بعد از این جهان عالم دیگری نباشد که عدالت در آن اجرا شود وضع این جهان هم مخالف حکمت است و هم بر خلاف عدل و این خود دلیل دیگری بر مساءله معاد محسوب می شود.
به تعبیر دیگر: برای اثبات معاد گاهی از طریق برهان حکمت استدلال می

شود و گاه از طریق برهان عدالت آیه قبل به استدلال اول نظر دارد و آیه بعد به استدلال دوم .
در آخرین آیه مورد بحث به مطلبی اشاره می کند که در حقیقت تاءمین کننده هدف آفرینش است ، می فرماید: ((این کتابی پر برکت است که بر تو نازل کرده ایم ، تا آیات آنرا تدبر کنند، و صاحبان مغز و اندیشه متذکر شوند)) (کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته و لیتذکر اولوا الالباب).
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 268
تعلیماتش جاویدان ، و دستوراتش عمیق و ریشه دار، و برنامه هایش حیاتبخش و راهبر انسان در طریق هدف آفرینش است .
((هدف)) از نزول این کتاب بزرگ این نبوده که تنها به تلاوت و لقلقه زبان قناعت کنند بلکه هدف این بوده که آیاتش سرچشمه فکر و اندیشه ، و مایه بیداری وجدانها گردد و آن نیز به نوبه خود حرکتی در مسیر عمل بیافریند.
تعبیر به ((مبارک)) چنانکه می دانیم به معنی چیزی است که دارای خیر مستمر و مداوم باشد، و این تعبیر در مورد قرآن اشاره به دوام استفاده جامعه انسانی از تعلیمات آن است ، و چون این کلمه به صورت مطلق به کار رفته هر گونه خیر و سعادت دنیا و آخرت را شامل می شود.
خلاصه هر خیر و برکتی بخواهید در آن است ، به شرط اینکه در آن تدبر کنید و از آن الهام بگیرید و به حرکت درآئید.
نکته ها:
1 - تقوا و فجور در برابر هم
در آیات فوق ((فساد در ارض)) در مقابل ((ایمان و عمل صالح)) قرار گرفته ، و ((فجور)) (شکافتن پرده دین) و تقوا در برابر پرهیزکاری .
آیا این دو، بیان یک واقعیت است به دو عبارت ، یا بیان دو مطلب ؟
بعید نیست هر دو تاءکید یک معنی بوده باشد، چرا که متقین همان مؤ منان صالح العملند و ((فجار)) همان ((مفسدان فی الارض)).
این احتمال نیز وجود دارد که جمله اول اشاره به جنبه های اعتقادی و عملی هر دو باشد و صاحبان عقیده درست و عمل صالح را با آنها که فاسد العقیده و فاسد العملند مقایسه می کند، در حالی که جمله دوم تنها به جنبه های عملی اشاره دارد.
این تفاوت نیز ممکن است که تقوا و فجور ناظر به کمال و نقصان شخص باشد، و عمل صالح و فساد در ارض ناظر به جنبه های اجتماعی . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 269
ولی تاءکید مناسبتر به نظر می رسد.
2 - این آیات ناظر به کیست ؟
در روایتی در تفسیر این آیات می خوانیم : الذین آمنوا و عملوا الصالحات :

به امیر مؤ منان علی (علیه السلام) و یارانش اشاره می کند، در حالی که : ((المفسدین فی الارض :)) اشاره به مخالفان آنها است .
در حدیث دیگری که ((ابن عساکر)) از ((ابن عباس)) نقل کرده ، آمده است که منظور از ((الذین آمنوا)) ((علی)) (علیه السلام) و ((حمزه)) و ((عبیده)) هستند که در میدان بدر در مقابل ((عتبه)) و ((ولید)) و ((شیبه)) از سپاه شرک قرار گرفتند (و با آنها پیکار تن به تن کردند و بر آنها غالب شدند) و منظور از ((المفسدین فی الارض)) سه نفر نامبرده که از لشکر کفر و شرک است که در برابر آنها قرار گرفته اند.
روشن است که معنی این روایات انحصار مفهوم آیه در افراد خاصی نیست ، بلکه بیان شان نزول یا مصداقهای روشن و بارز این آیه است . ص
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 270
آیه 30 - 33
آیه و ترجمه
وَ وَهَبْنَا لِدَاوُدَ سلَیْمَنَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ(30)
إِذْ عُرِض عَلَیْهِ بِالْعَشىِّ الصفِنَت الْجِیَادُ(31)
فَقَالَ إِنى أَحْبَبْت حُب الْخَیرِ عَن ذِكْرِ رَبى حَتى تَوَارَت بِالْحِجَابِ(32)
رُدُّوهَا عَلىَّ فَطفِقَ مَسحَا بِالسوقِ وَ الاَعْنَاقِ(33)
ترجمه :
30 - ما سلیمان را به داود بخشیدیم ، چه بنده خوبی ؟ چرا که همواره به سوی خدا بازگشت می کرد (و به یاد او بود).
31 - به خاطر بیاور هنگامی را که عصرگاهان اسبان چابک تندرو را بر او عرضه داشتند.
32 - گفت من این اسبان را به خاطر پروردگارم دوست دارم (من می خواهم از آنها در جهاد استفاده کنم او همچنان به آنها نگاه می کرد) تا از دیدگانش پنهان شدند.
33 - (آنها آنقدر جالب بودند که گفت) بار دیگر آنها را بازگردانید و دست به ساقها و گردنهای آنها کشید (و آنها را نوازش داد).
تفسیر:
سلیمان از نیروی رزمی خود سان می بیند
این آیات همچنان بحث گذشته را پیرامون داود ادامه می دهد.
در نخستین آیه خبر از بخشیدن فرزند برومندی همچون سلیمان به او می دهد که ادامه دهنده حکومت و رسالت او بود، می گوید: ما سلیمان را به داود بخشیدیم ، چه بنده خوبی ؟ چرا که همواره به سوی خداوند و آغوش حق باز می گشت (و وهبنا لداود سلیمان نعم العبد انه اواب). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 271
این تعبیر که نشان دهنده عظمت مقام سلیمان است شاید برای رد

اتهامات بی اساس و زشتی است که در مورد تولد سلیمان از همسر اوریا در تورات تحریف یافته آمده است و در عصر نزول قرآن در آن محیط شایع بوده .
تعبیر به ((وهبنا)) (بخشیدیم) از یکسو، و تعبیر به ((نعم العبد)) (چه بنده خوبی) از سوی دیگر، و تعلیل انه اواب (کسی که پیوسته به اطاعت و امتثال فرمان خدا باز می گردد و از کوچکترین غفلت ها و لغزش ها توبه می کند) از سوی سوم همه نشان دهنده عظمت مقام این پیامبر بزرگ است .
تعبیر به ((انه اواب)) درست همان تعبیری است که درباره پدرش داود در آیه 17 همین سوره آمده بود، و با توجه به اینکه اواب صیغه مبالغه است و مفهومش ((بسیار بازگشت کننده)) می باشد، و قید و شرطی در آن نیست می تواند بیانگر بازگشت به اطاعت فرمان خدا، بازگشت به حق و عدالت ، و بازگشت از غفلت ها و ترک اولی ها باشد.
از آیه بعد داستان اسبهای سلیمان شروع می شود که تفسیرهای گوناگونی برای آن شده که بعضا از سوی ناآگاهان بوده و بسیار زننده و مخالف موازین عقل و حتی دون شاءن یک انسان عادی است ، تا چه رسد به پیامبر بزرگی همچون سلیمان (علیه السلام) هر چند محققان با الهام از دلائل عقل و نقل راه را بر این گونه تفسیرها بسته اند.
ما پیش از آنکه به سراغ احتمالات مختلف برویم آیات را طبق ظاهر آن - یا ظاهرترین احتمال آن - تفسیر می کنیم تا روشن شود این نسبتهای ناروا در قرآن نبوده ، بلکه از طریق پیشداوریهای دیگران بر قرآن تحمیل شده است .
قرآن می گوید: به خاطر بیاور هنگامی را که عصرگاهان اسبان چابک

و تندرو را بر او (سلیمان) عرضه داشتند (اذ عرض علیه بالعشی الصافنات الجبار).
((صافنات)) جمع ((صافنة)) بطوری که بسیاری از مفسران و ارباب لغت نوشته اند به اسبهائی گفته می شود که به هنگام ایستادن بر روی سه دست و پا ایستاده ، و یک دست را کمی بلند کرده ، تنها نوک جلو سم را بر زمین می گذارد، و این حالت مخصوص اسبهای چابک و تیزرو است که هر لحظه آماده حرکت می باشد.
((جیاد)) جمع ((جواد)) در اینجا به معنی اسبهای سریع السیر و تندرو است ، و در اصل از ماده ((جود)) و بخشش گرفته شده ، منتهی ((جود)) در انسان از طریق بخشیدن مال است ، و در اسب از طریق سرعت سیر.
به این ترتیب اسبهای مزبور هم در حالت توقف آمادگی خود را برای حرکت نشان می داد، و هم در حال حرکت سرعت عمل را.

از مجموعه این آیه با قرائن مختلف که در اطراف آن وجود دارد چنین بر می آمد که روزی به هنگام عصر سلیمان از اسبان تیزرو و چابک خود که برای میدان جهاد آماده کرده بود سان می دید، و ماءموران با اسبهای مزبور از جلو او رژه می رفتند، و از آنجا که یک پادشاه عادل و صاحب نفوذ باید ارتشی نیرومند داشته باشد، و یکی از وسائل مهم ارتش مرکبهای تندرو است ، این توصیف در قرآن بعد از ذکر مقام سلیمان به عنوان یک نمونه از کار او بازگو شده است .
سلیمان در اینجا برای اینکه تصور نشود که علاقه او به این اسبهای پرقدرت جنبه دنیاپرستی دارد، گفت : من این اسبان را به خاطر یاد پروردگارم و دستور او دوست دارم من می خواهم از آنها در میدان جهاد با دشمنان او استفاده کنم (فقال انی احببت حب الخیر عن ذکر ربی). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 273
در میان عرب معمول است که از ((خیل)) (اسب) به ((خیر)) تعبیر می کنند، و در حدیثی آمده است که پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: الخیر معقود بنواصی الخیل الی یوم القیامة : خیر و خوبی به پیشانی اسب تا روز قیامت بسته شده است .
سلیمان که از مشاهده این اسبهای چابک و آماده برای جهاد و پیکار با دشمن خرسند شده بود همچنان آنها را نگاه می کرد و چشم به آنها دوخته بود تا از دیدگانش پنهان شدند (حتی توارت بالحجاب).
صحنه آنقدر جالب و زیبا و برای یک فرمانده بزرگ همچون سلیمان نشاط آور بود که او دستور داد بار دیگر این اسبها را برای من بازگردانید (ردوها علی).
به هنگامی که ماءمورانش این فرمان را اطاعت کردند و اسبها را بازگرداندند سلیمان شخصا آنها را مورد نوازش قرار داد و دست به ساقها و گردنهای آنها کشید (فطفق مسحا بالسوق و الاعناق).
و به این وسیله هم مربیان آنها را تشویق کرد، و هم از آنها قدردانی نمود، زیرا معمول است هنگامی که می خواهند از مرکبی قدردانی کنند دست بر سر و صورت و یال و گردن ، یا بر پایش می کشند، و چنین ابراز علاقه ای در برابر وسیله مؤ ثری که انسان را در هدفهای والایش کمک می کنند از پیغمبر بزرگی همچون سلیمان تعجب آور نیست . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 274
((طفق)) (به اصطلاح نحویین از افعال مقاربه است و) به معنی آغاز کردن کاری است .
((سوق)) جمع ((ساق)) و ((اعناق)) جمع ((عنق)) (گردن) است ، و معنی مجموع جمله این است : سلیمان شروع کرد به مسح کردن و نوازش نمودن گردنها و ساقهای آنها.

آنچه در بالا در تفسیر این آیات گفته شد موافق چیزی است که بعضی از مفسران همچون فخر رازی برگزیده اند و در میان بزرگان شیعه از کلمات عالم نامدار و بزرگوار سید مرتضی نیز قسمتی از این تفسیر استفاده می شود، چرا که او در کتاب تنزیه الانبیاء هنگامی که می خواهد نسبتهای ناروائی را که بعضی از مفسران و ارباب حدیث به سلیمان داده اند نفی کند می گوید:
((چگونه ممکن است خداوند در آغاز این پیامبر را مورد مدح قرار دهد، سپس بلافاصله کار زشتی به او نسبت دهد که او مشغول سان دیدن اسبان بود و نماز را فراموش کرد؟ بلکه ظاهر این است که علاقه او به آن اسبها نیز به فرمان پروردگار و امر و دستور او بوده است ، زیرا خداوند ما را نیز دستور به نگهداری و پرورش اسب و آماده ساختن آن برای جنگ با دشمنان داده است ، چه مانعی دارد که پیامبر خدا نیز چنین باشد)).
مرحوم ((علامه مجلسی)) در کتاب نبوت ((بحار الانوار)) در تفسیر آیات فوق بیاناتی دارد که بعضی از آنها با آنچه در بالا آوردیم قریب الافق است .
به هر حال مطابق این تفسیر نه گناهی از سلیمان سر زده ، نه هماهنگی آیات بهم می خورد و نه مشکلی پیش می آید که بخواهیم به توجیه آن بپردازیم . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 275
اکنون به تفسیرهای دیگری که جمعی از مفسران ذکر کرده اند می پردازیم و از همه مشهورتر این است که : ضمیر در جمله های ((توارت)) و ((ردوها)) هر دو به ((شمس)) (خورشید) باز می گردد که در عبارت مذکور نیست ، ولی از تعبیر به ((عشی)) (عصرگاهان) در آیات مورد بحث می توان آنرا استفاده کرد
به این ترتیب مفهوم آیات چنین می شود: سلیمان غرق تماشای اسبها بود که خورشید سر به افق مغرب نهاد و در حجاب پنهان شد!.
سلیمان که به خاطر از دست رفتن نماز عصرش سخت خشمگین و ناراحت شده بود صدا زد ای فرشتگان پروردگار! خورشید را برای من بازگردانید، این تقاضای سلیمان انجام یافت و رد شمس شد، یعنی خورشید بار دیگر به افق بازگشت ، سلیمان وضو گرفت (منظور از مسح کردن ساق و گردن برنامه وضوئی بوده که در آئین سلیمان وجود داشت البته گاهی مسح در لغت عرب به معنی شستن نیز آمده است) سپس نماز خود را بجای آورد.
بعضی از ناآگاهان از این هم فراتر رفته اند، و نسبت زشت و ناروای دیگری نیز در اینجا به این پیغمبر بزرگ داده اند و گفته اند: منظور از جمله ((طفق مسحا بالسوق و الاعناق)) این است که دستور داد با شمشیر ساق و گردن اسبها را بزنند و یا شخصا این کار را کرد، چرا که آنها سبب

فراموشی یاد پروردگار و نماز او شده بودند!!
البته بطلان گفتار اخیر بر کسی پنهان نیست ، چرا که اسبها گناهی نداشتند که از دم شمشیر سلیمان بگذرند، اگر گناهی باشد متوجه خود او است که غرق تماشای اسبها شده ، و غیر آن را فراموش کرده است .
وانگهی کشتن اسبها علاوه بر اینکه جنایت است اسراف نیز هست چگونه ممکن است چنین عمل ناروائی از پیغمبری سر زند؟ لذا در روایاتی که در ذیل تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 276
این آیات در منابع اسلامی آمده این نسبت شدیدا از سلیمان نفی شده است .
و اما جمله های قبل که از فراموشی و غفلت از نماز عصر سخن می گوید آن نیز این سؤ ال را به وجود می آورد که مگر ممکن است پیامبر معصومی وظیفه واجب خود را به دست فراموشی بسپارد؟ هر چند سان دیدن اسبها نیز وظیفه دیگری از او بوده است ، مگر اینکه به گفته بعضی نماز، نماز نافله و مستحب بوده باشد که فراموشی آن مشکلی ایجاد نکند، ولی برای نماز نافله ((رد شمس)) ضرورتی ندارد.
از اینها که بگذریم اشکالات دیگری در این تفسیر است .
1 - کلمه ((شمس)) (خورشید) صریحا در آیات نیامده ، در حالی که اسبها (الصافنات الجیاد) صریحا ذکر شده است ، و مناسبتر این است که ضمیرها به چیزی بازگردد که صریحا در آیات آمده .
2 - تعبیر به ((عن ذکر ربی)) ظاهرش این است که محبت این اسبها ناشی از یاد و فرمان خدا بوده در حالی که بر طبق تفسیر اخیر باید کلمه ((عن)) به معنی ((علی)) باشد یعنی من محبت اسبها را بر محبت پروردگارم ترجیح دادم و این معنی خلاف ظاهر است (دقت کنید).
3 - از همه اینها عجیبتر جمله ((ردوها علی)) (آنرا بر من بازگردانید) با آن لحن آمرانه است ، آیا ممکن است سلیمان با چنین لحنی که با خدمت - گذارانش صحبت می کند از خدا یا فرشتگان او بخواهد که خورشید را بازگردانند
4 - مسئله ((رد شمس)) گر چه در برابر قدرت خدا محال نیست ، اما مشکلات روشنی دارد که جز در موارد قیام دلیل روشن نمی توان آنرا پذیرفت .
5 - آیات فوق با مدح و تمجید سلیمان شروع می شود در حالی که این آیات طبق تفسیر اخیر به مذمت او می انجامد.
6 - اگر نماز واجب ترک شده توجیه آن مشکل است و اگر نماز نافله بوده رد شمس چه لزومی دارد؟ تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 277
تنها سؤ الی که در اینجا باقی می ماند این است که این تفسیر در روایات متعددی که در منابع حدیث آمده است به چشم می خورد، ولی اگر در

اسناد این احادیث دقت کنیم تصدیق خواهیم کرد که هیچ کدام سند معتبری ندارد، و غالبا روایات مرسله است .
آیا بهتر این نیست که از این روایات غیر معتبر صرفنظر شود و علمش را به اهلش واگذاریم و آنچه را از آیات با ذهن خالی از پیشداوریها استفاده می کنیم برگزینیم ، و از اشکالات مختلف فارغ و آسوده شویم ؟ ص
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 278
آیه 34 - 40
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ فَتَنَّا سلَیْمَنَ وَ أَلْقَیْنَا عَلی کُرْسِیِّهِ جَسداً ثمَّ أَنَاب (34)
قَالَ رَب اغْفِرْ لی وَ هَب لی مُلْکاً لا یَنبَغِی لاَحَدٍ مِّن بَعْدِی إِنَّک أَنت الْوَهَّاب (35)
فَسخَّرْنَا لَهُ الرِّیحَ تجْرِی بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَیْث أَصاب (36)
وَ الشیَطِینَ کلَّ بَنَّاءٍ وَ غَوَّاصٍ(37)
وَ ءَاخَرِینَ مُقَرَّنِینَ فِی الاَصفَادِ(38)
هَذَا عَطاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِک بِغَیرِ حِسابٍ(39)
وَ إِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَی وَ حُسنَ مَئَابٍ(40)
ترجمه :
34 - ما سلیمان را آزمودیم ، و بر کرسی او جسدی افکندیم ، سپس او به درگاه خداوند انابه کرد.
35 - گفت : پروردگارا مرا ببخش ، و حکومتی به من عطا کن که بعد از من سزاوار هیچکس نباشد، که تو بسیار بخشنده ای .
36 - ما باد را مسخر او ساختیم تا مطابق فرمانش به نرمی حرکت کند، و به هر جا او می خواهد برود. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 279
37 - و شیاطین را مسخر او ساختیم ، هر بناء و غواصی از آنها.
38 - و گروه دیگری (از شیاطین) را در غل و زنجیر (تحت سلطه او) قرار دادیم .
39 - (و به او گفتیم) این عطای ماست به هر کس می خواهی (و صلاح می بینی) ببخش و از هر کس می خواهی امساک کن و حسابی بر تو نیست .
40 - و برای او (سلیمان) نزد ما مقامی ارجمند و سرانجامی نیک است .
تفسیر:
آزمایش سخت سلیمان و حکومت گسترده او
این آیات همچنان قسمت دیگری از سرگذشت سلیمان را بازگو می کند، و نشان می دهد که انسان به هر پایه ای از قدرت برسد باز از خود چیزی ندارد، و هر چه هست از ناحیه خدا است ، مطلبی که توجه به آن پرده های غرور و غفلت را از مقابل چشم انسان کنار می زند، و او را به موقعیت

خویش در عرصه جهان هستی واقف می سازد.
نخستین قسمت این آیات درباره یکی از آزمایشهائی است که خدا درباره سلیمان کرد، آزمایشی که با ((ترک اولی)) همراه بود، و به دنبال آن سلیمان به درگاه خدا روی آورد و از این ((ترک اولی)) توبه کرد.
فشرده بودن محتوای این آیات باز به گروهی از خیالپردازان افسانه باف مجالی داده است که داستانهای بی اساس و موهومی را در اینجا بسازند، و اموری را به این پیامبر بزرگ نسبت دهند که یا مخالف اساس نبوت است ، و یا منافی مقام عصمت ، و یا اصولا منافات با منطق عقل و خرد دارد که این خود نیز امتحان و آزمایشی است برای همه پژوهندگان قرآن ، در حالی که اگر قناعت به متن گفته قرآن می شد مجالی برای این افسانه های خرافی باقی نمی ماند.
در نخستین آیه مورد بحث قرآن می گوید: ما سلیمان را آزمودیم و بر کرسی تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 280

او جسدی افکندیم ، سپس به درگاه خداوند انابه کرد، و به سوی او بازگشت (و لقد فتنا سلیمان و القینا علی کرسیه جسدا ثم اناب).
((کرسی)) به معنی ((تخت پایه کوتاه)) است ، و چنین به نظر می رسد که سلاطین دارای دو نوع تخت بوده اند، تختی برای مواقع عادی بود که پایه های کوتاهی داشت ، و تختی برای جلسات رسمی و تشریفاتی که پایه های بلند داشت ، اولی را ((کرسی)) و دومی را ((عرش)) می نامیدند.
((جسد)) به معنی جسم بی روح است ، و به گفته راغب در کتاب مفردات مفهومی محدودتر از مفهوم جسم دارد، زیرا جسد بر غیر انسان اطلاق نمی شود (مگر به طور نادر) ولی جسم اعم است .
از این آیه اجمالا استفاده می شود که موضوع آزمایش سلیمان به وسیله جسد بی روحی بوده است که بر تخت او در برابر چشمانش قرار گرفت ، چیزی که انتظار آنرا نداشت ، و امید به غیر آن بسته بود، ولی قرآن شرح بیشتری در این زمینه نداده است .
مفسران و محدثان در این زمینه اخبار و تفسیرهائی نقل کرده اند که از همه موجه تر و روشنتر این است که :
سلیمان آرزو داشت فرزندان برومند شجاعی نصیبش شود که در اداره کشور و مخصوصا جهاد با دشمن به او کمک کنند، او دارای همسران متعدد بود با خود گفت : من با آنها همبستر می شوم - تا فرزندان متعددی نصیبم گردد، و به هدفهای من کمک کنند ولی چون در اینجا غفلت کرد و انشاء الله ، همان جمله ای که بیانگر اتکای انسان به خدا در همه حال است ، نگفت در آن زمان هیچ فرزندی از همسرانش تولد نیافت ، جز فرزندی ناقص الخلقه ، همچون جسدی بی روح که آنرا آوردند و بر کرسی او افکندند!
سلیمان سخت در فکر فرو رفت ، و ناراحت شد که چرا یک لحظه از خدا

غفلت کرده ، و بر نیروی خودش تکیه کرده است ، توبه کرد و به درگاه خدا بازگشت .
تفسیر دیگری که بعد از این تفسیر قابل توجه به نظر می رسد این است که : خداوند سلیمان را با بیماری شدیدی مورد آزمایش قرار داد، آنچنان که همچون جسدی بی روح بر تختش افتاد، و در زبان عرب معمول است که به انسان ضعیف و بسیار بیمار گاهی ((جسد بلا روح)) گفته می شود.
سرانجام او توبه کرد و خداوند او را به حال اول بازگرداند (منظور از ((اناب)) بازگشت به سلامت است).
البته ایرادی که متوجه این تفسیر می شود این است که طبق این معنی باید ((و القیناه)) بوده باشد، یعنی ما سلیمان را بر تختش به صورت

جسدی بی روح افکندیم در حالی که این تعبیر در آیه نیامده است و تقدیر گرفتن نیز بر خلاف ظاهر می باشد.
جمله ((اناب)) نیز در این تفسیر به معنی بازگشت به صحت آمده که این نیز بر خلاف ظاهر است .
ولی اگر ((اناب)) را به معنی توبه و بازگشت به خدا بگیریم ضرری به این تفسیر نمی زند بنابراین تنها مورد خلاف ظاهر همان حذف ضمیر ((القیناه)) می باشد.
اما افسانه های دروغین زشتی که درباره گمشدن انگشتر سلیمان ، و یا ربوده شدن آن به وسیله یکی از شیاطین ، و نشستن شیطان بر تخت حکومت به جای او که با آب و تاب در بعضی از کتب آمده ، و ظاهرا ریشه آن به ((تلمود)) یهودیان باز می گردد و از خرافات اسرائیلی است با هیچ عقل و منطقی سازگار نیست .
این افسانه ها قبل از هر چیز دلیل بر انحطاط فکری گویندگانش می باشد، و لذا محققان اسلامی هر جا از آن نام برده اند بی پایه بودن آنها را با صراحت تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 282
بازگو کرده اند، و گفته اند نه مقام نبوت و حکومت الهی به انگشتر وابسته است . و نه هرگز خداوند این مقام را از پیامبری گرفته ، شیطانی را به صورت پیامبری درآورده ، تا چه رسد به اینکه چهل روز بر جای او بنشیند و میان مردم حکومت و قضاوت کند.
به هر حال قرآن در آیه بعد مساءله توبه سلیمان را که در آخرین جمله آیه قبل آمده بود به صورت مشروحتری بازگو کرده ، می فرماید: گفت پروردگارا مرا ببخش (قال رب اغفر لی).
و ملک و حکومتی به من عطا کن که بعد از من سزاوار هیچکس نباشد که تو بسیار بخشنده ای (و هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی انک انت الوهاب).
در اینجا دو سؤ ال مطرح است
1 - آیا از این تقاضای سلیمان استشمام بخل نمی شود؟
در پاسخ این سؤ ال مفسران مطالب بسیاری دارند که قسمت مهمی از آن با ظاهر آیات ناهماهنگ است ، آنچه از همه مناسبتر و منطقی تر به نظر می رسد این است که :
او از خداوند یک نوع حکومت می خواست که توأ م با معجزات ویژه ای بوده باشد، و حکومت او را از سایر حکومتها مشخص کند زیرا می دانیم هر پیامبری معجزه مخصوص به خود داشته موسی (علیه السلام) معجزه عصا و ید بیضا داشت ، آتش برای ابراهیم سرد و خاموش شد، معجزه صالح ناقه مخصوص او بود، و معجزه پیامبر اسلام قرآن مجید بود، سلیمان نیز حکومتی داشت آمیخته با اعجازهای الهی ، حکومت بر بادها، و شیاطین ، با

ویژگیهای بسیار دیگر. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 283
و این برای پیامبران عیب و نقصی محسوب نمی شود که برای خود تقاضای معجزه ویژه ای کنند، تا وضع آنها را کاملا مشخص کند، بنابراین هیچ مانعی ندارد که دیگران حکومتهای وسیعتر و گسترده تر از سلیمان پیدا کنند اما ویژگیهای آن را نخواهند داشت .
شاهد این سخن آیات بعد از این آیه است که در حقیقت اجابت این درخواست سلیمان را منعکس ساخته و سخن از تسخیر باد و شیاطین می گوید، و می دانیم این موضوع از ویژگیهای حکومت سلیمان بود.
و از اینجا پاسخ سؤ ال دوم که می گوید: طبق عقیده ما مسلمانان حکومت مهدی (علیه السلام) (ارواحنا فداه) حکومتی است جهانی و مسلما گسترده تر از حکومت سلیمان ، روشن می شود.
زیرا با تمام وسعتی که حکومت حضرت مهدی (علیه السلام) دارد و با همه امتیازاتی که آنرا از سایر حکومتها مشخص می کند، از نظر ویژگیها و خصوصیات با حکومت سلیمان متفاوت است ، و این حکومت سلیمان مخصوص خودش بوده .
خلاصه اینکه سخن از کم و زیاد و افزون طلبی و انحصارجوئی نیست ، سخن از این است که کمال نبوت در این است که از نظر معجزات ویژگیهائی داشته باشد که آنرا از نبوت انبیای دیگر مشخص کند، و سلیمان طالب این بود.
در بعضی از روایات که از طرق اهلبیت از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل شده پاسخی از سؤ ال بخل داده شده که بسیار جالب است .
حدیث چنین است که یکی از دوستانش بنام علی بن یقطین از آن امام (علیه السلام) سؤ ال کرد آیا جایز است پیامبر خدا بخیل باشد؟
امام (علیه السلام) فرمود: نه .
عرض کرد پس چرا سلیمان می گوید: ((رب اغفر لی وهب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی)) و مفهوم و تفسیر این آیه چیست ؟ تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 284
امام (علیه السلام) فرمود: حکومت دو گونه است : حکومتی که از طریق ظلم و غلبه و اجبار مردم به دست می آید، و حکومتی که از سوی خداوند است ، مانند حکومت خاندان ابراهیم و طالوت و ذوالقرنین .
سلیمان از خداوند خواست حکومتی به او دهد که هیچ کس نتواند بعد از او بگوید از طریق غلبه و ظلم و اجبار مردم به دست آمده است .
لذا خداوند متعال باد را مسخر فرمان او ساخت که به نرمی هر کجا او مایل بود جریان می یافت ، و صبحگاهان فاصله یک ماه را می پیمود، و عصرگاهان فاصله یکماه را، و خداوند متعال شیاطین را مسخر او ساخت که برای او ساختمان می ساختند و غواصی می کردند، و علم سخن گفتن

پرندگان را به او تعلیم داد، و حکومت او را در زمین پا بر جا ساخت ، لذا در همان زمان و زمانهای بعد مردم دانستند که حکومت او هیچ شباهتی به حکومتی که مردم آنرا برمی گزینند، و یا از طریق قهر و غلبه و ستم حاصل می شود ندارد.
علی بن یقطین می گوید عرض کردم پس تفسیر این سخن که از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود رحم الله اخی سلیمان ابن داود ما کان ابخله : خدا رحمت کند برادرم سلیمان بن داود را چه بخیل بود چیست ؟!
فرمود: دو معنی دارد: نخست اینکه او بسیار در مورد نوامیس و عرضش بخیل بود از اینکه کسی سخن نامناسبی درباره آنها بگوید.
دیگر این که منظور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این بود که اگر آیه قرآن را آنچنان که بعضی از جهال تفسیر کرده اند که او تقاضای حکومتی بی نظیر و منحصر به خود کرد باید او مرد بخیلی باشد (و این طعنی است بر آنها). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 285
آیات بعد همانگونه که گفتیم بیان این مطلب است که خدا تقاضای سلیمان را پذیرفت و حکومتی با امتیازات ویژه و مواهبی بزرگ در اختیار او گذارد که آنها را می توان در پنج موضوع خلاصه کرد:
1 - تسخیر بادها به عنوان یک مرکب راهوار، چنانکه می فرماید: ما باد را مسخر او ساختیم تا مطابق فرمانش به نرمی حرکت کند، و به هر جا او اراده نماید برود (فسخرنا له الریح تجری بامره رخاء حیث اصاب).
مسلم است یک حکومت وسیع و گسترده باید از وسیله ارتباطی سریعی برخوردار باشد، تا رئیس حکومت بتواند در مواقع لزوم به سرعت از تمام مناطق کشور سرکشی کند، و خداوند این امتیاز را به سلیمان داده بود.
اینکه چگونه باد به فرمان او بود؟ و با چه سرعتی حرکت می کرد؟، سلیمان و یارانش به هنگام حرکت به وسیله باد، بر چه چیز سوار می شدند؟ و چه عواملی آنها را از سقوط و کم و زیاد شدن فشار هوا و مشکلات دیگر حفظ می کرد؟
و خلاصه این چه وسیله مرموز و اسرارآمیزی بوده که در آن عصر و زمان در اختیار سلیمان قرار داشت ؟
اینها مسائلی است که جزئیات آن بر ما روشن نیست ، ما همین قدر می دانیم که این از جمله خوارق عاداتی بود که در اختیار پیامبران قرار می گرفت ، یک مساءله عادی و معمولی نبود، یک موهبت فوق العاده و یک اعجاز بود، و این امور در برابر قدرت خداوند امر ساده ای است و چه بسیارند مسائلی که ما اصل آن را می دانیم اما از جزئیاتش خبر نداریم .
در اینجا سؤ الی پیش می آید که تعبیر به رخاء (نرم و ملایم) که در این آیه وارد شده با تعبیر عاصفه (تندباد) که در آیه 81 سوره انبیاء آمده است

هماهنگ نیست ، آنجا که می فرماید: و لسلیمان الریح عاصفة تجری بامره تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 286
الی الارض التی بارکنا فیها: ما تندباد را مسخر سلیمان ساختیم که به فرمان او به سوی سرزمینی که آن را برکت داده بودیم حرکت می کرد.
این سؤ ال را از دو راه می توان پاسخ گفت :
نخست اینکه توصیف به ((عاصفه)) (تندباد) برای بیان سرعت آن است ، و توصیف به رخاء بیان منظم بودن و نرم بودن حرکات آن می باشد، به طوری که آنها در عین حرکت سریع احساس ناراحتی نمی کردند، درست مانند وسائل تکامل یافته سریع السیر کنونی که بعضا انسان به هنگامی که با آن سفر می کند این احساس را دارد که گوئی در اطاق خانه اش نشسته است در حالی که با سرعت سرسام آوری در حرکت است .
دیگر اینکه بعضی از مفسران این دو آیه را ناظر به دو نوع باد دانسته اند که هر دو را خداوند در اختیار سلیمان قرار داده بود نوعی سریع السیر و نوعی آرام .
2 - موهبت دیگر خداوند به سلیمان (علیه السلام) مساءله تسخیر موجودات سرکش و قرار دادن آن در اختیار او برای انجام کارهای مثبت بود چنانکه در آیه بعد می گوید و شیاطین را مسخر او ساختیم ، و هر بنا و غواصی از آنها را سر بر فرمان او نهادیم تا گروهی در خشکی هر بنائی می خواهد برای او بسازند، و گروهی در دریا به غواصی مشغول باشند (و الشیاطین کل بناء و غواص).
و به این ترتیب خداوند نیروی آماده ای برای کارهای مثبت را در اختیار او گذاشت ، و شیاطین که طبیعتشان تمرد و سرکشی است آنچنان مسخر او شدند که در مسیر سازندگی و استخراج منابع گرانبها قرار گرفتند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 287
نه تنها در این آیه که در آیات متعدد دیگری از قرآن مجید به این معنی اشاره شده که شیاطین مسخر سلیمان بودند، و برای او فعالیتهای مثبتی داشتند، منتها در بعضی از آیات مانند آیات مورد بحث و آیه 82 سوره انبیاء تعبیر به ((شیاطین)) شده ، در حالی که در آیه 12 سوره سباء تعبیر به ((جن)) شده است .
همانگونه که قبلا نیز گفته ایم ((جن)) موجودی است که از نظر ما پوشیده است ، اما دارای عقل و شعور و قدرت می باشد، همچنین مؤ من و کافر است ، و هیچ مانعی ندارد که به فرمان خدا در اختیار پیامبری قرار گیرند و به کارهای مفیدی مشغول شوند، این احتمال نیز وجود دارد که شیاطین معنی گسترده ای داشته باشد که هم انسانهای سرکش و هم غیر آنها را شامل شود، و اطلاق شیطان بر این مفهوم وسیع در قرآن مجید آمده است (انعام - 112) و به این ترتیب خداوند نیروئی به سلیمان داد که

توانست همه متمردان را تسلیم خود سازد.
3 - موهبت دیگر خداوند به سلیمان مهار کردن گروهی از نیروهای مخرب بود، زیرا به هر حال در میان شیاطین افرادی بودند که به عنوان یک نیروی مفید و سازنده قابل استفاده به حساب نمی آمدند، و چاره ای جز این نبود که آنها در بند باشند، تا جامعه از شر مزاحمت آنها در امان بماند، چنانکه قرآن در آیه بعد می گوید: و گروه دیگری از شیاطین را در غل و زنجیر تحت سلطه او قرار دادیم (و آخرین مقرنین فی الاصفاد).
((مقرنین)) از ماده ((قرن)) به معنی ((مقارنت)) و نزدیکی است ، و در اینجا اشاره به جمع کردن دست و پا یا گردن در بند و زنجیر است . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 288
((اصفاد)) جمع ((صفد)) (بر وزن نمد) به معنی قید و بند است (مانند دستبندها و پابندهائی که بر زندانیان می گذارند، بعضی از جمله ((مقرنین فی الاصفاد)) ((غل جامعه)) را استفاده کردند و آن زنجیری بوده است که دستها را به گردن می بست که با معنی ((مقرنین)) که مفهوم نزدیکی را دارد متناسب است .
این احتمال نیز داده شده که منظور از این جمله این است که آنها هر گروه در یک بند قرار داشتند.
منتها این سؤ ال پیش می آید که اگر منظور از شیاطین ، شیاطین جن باشد که طبعا دارای جسمی لطیفند غل و زنجیر و دستبند تناسبی با آنها ندارد.
لذا بعضی گفته اند که این تعبیر کنایه از بازداشت و جلوگیری آنها از فعالیتهای تخریبی است ، و اگر منظور شیاطین و سرکشان انس باشد غل و زنجیر و دستبند مفهوم اصلی خود را حفظ خواهد کرد.
4 - چهارمین موهبت خداوند به سلیمان اختیارات فراوانی بود که دست او را در اعطا و منع باز می گذارد، چنانکه آیه بعد می گوید: به او گفتیم این عطا و بخشش ماست به هر کس می خواهی (و صلاح می بینی) ببخش و از هر کس می خواهی (و صلاح می دانی) امساک کن و حسابی بر تو نیست (هذا عطائنا فامنن او امسک بغیر حساب).
تعبیر ((بغیر حساب)) یا اشاره به این است که خداوند به خاطر مقام عدالت تو در این زمینه اختیارات وسیعی به تو داده و مورد محاسبه و بازخواست قرار نخواهی گرفت ، و یا به این معنی است که عطای الهی بر تو آنقدر زیاد است که هر چه ببخشی در آن به حساب نمی آید.
بعضی از مفسران نیز این تعبیر را تنها مربوط به شیاطین دربند دانستند که هر کس را می خواهی (و صلاح می دانی) آزاد کن و هر کدام را مصلحت تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 289
می دانی در بند نگهدار، اما این معنی بعید به نظر می رسد زیرا با ظاهر

کلمه ((عطائنا)) هماهنگ نیست .
5 - پنجمین و آخرین موهبت خداوند بر سلیمان مقامات معنوی او بود که خدا در سایه شایستگیهایش به او مرحمت کرده بود، چنانکه در آخرین آیه مورد بحث می فرماید برای او (سلیمان) نزد ما مقامی بلند و والا و سرانجامی نیک است (و ان له عندنا لزلفی و حسن ماب).
این جمله در حقیقت پاسخی است به آنها که ساحت قدس این پیامبر بزرگ را به انواع نسبتهای ناروا و خرافی - به پیروی آنچه در تورات کنونی آمده است - آلوده ساخته اند، و به این ترتیب او را از همه این اتهامات مبرا می شمرد، و مقام او را نزد خداوند گرامی می دارد، حتی تعبیر به حسن ماب که خبر از عاقبت نیک او می دهد ممکن است اشاره به نسبت ناروائی باشد که در تورات آمده که سلیمان به خاطر ازدواج با بت پرستان سرانجام به آئین بت پرستی تمایل پیدا کرد! و حتی دست به ساختن بتخانه ای زد!! قرآن با این تعبیر خط بطلان بر تمام این اوهام و خرافات می کشد.
نکته ها:
1 - حقایقی که داستان سلیمان به ما می آموزد
بدون شک هدف قرآن از ذکر تواریخ انبیاء تکمیل برنامه های تربیتی از طریق انعکاس عینی واقعیتها در این سرگذشتهای زنده است .
از جمله مسائلی که در لابلای داستان سلیمان عینیت یافته امور زیر است .
الف : داشتن یک حکومت نیرومند با امکانات مادی فراوان و اقتصاد گسترده و تمدن درخشان هرگز منافاتی با مقامات معنوی و ارزشهای الهی و انسانی ندارد، تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 290
چنانکه آیات فوق بعد از ذکر تمام مواهب مادی سلیمان در پایان می گوید: با این همه او در پیشگاه خدا مقامی والا و سرانجامی نیک داشت .
در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است ارأ یتم ما اعطی سلیمان بن داود من ملکه ؟ فان ذلک لم یزده الا تخشعا، ما کان یرفع بصره الی السماء تخشعا لربه !:
شنیده اید خداوند چه اندازه از ملک و حکومت به سلیمان داد؟ با این حال اینهمه مواهب جز بر خشوع او نیفزود، به گونه ای که حتی از شدت خشوع و ادب چشم به آسمان نمی انداخت .
ب : برای اداره یک کشور آباد هم وسیله ارتباطی سریع لازم است ، و هم به کار گرفتن نیروهای مختلف ، و هم جلوگیری از نیروهای مخرب ، هم توجه به مسائل عمرانی ، هم تولید سرمایه از طریق استخراج منابع مختلف ، و هم دادن اختیارات به مدیران لایق که همه اینها در این داستان به طرز روشنی منعکس شده است .
ج : از نیروها باید حداکثر استفاده را کرد و حتی شیاطین را به طور کامل

نباید حذف کرد، بلکه آنها را که قابل توجیه و ارشادند در مسیر صحیح به کار گرفت ، و تنها آن بخش که به هیچوجه قابل استفاده نیستند باید در بند باشند.
2 - سلیمان در قرآن و تورات
در ترسیمی که قرآن مجید از این پیامبر بزرگ در آیات فوق کرده او را انسانی پاک ، پر ارزش مدبر و عدالت پیشه معرفی می کند.
در حالی که تورات تحریف یافته کنونی او را (العیاذ بالله) مردی عیاش
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 291
و هواپرست با نقطه های ضعف فراوان معرفی می کند و عجب اینکه در همین کتاب مناجاتهای سلیمان و اشعار مذهبی او و امثال و حکمتش در کنار بقیه ابواب تورات قرار گرفته که نشان می دهد او مردی حکیم و وارسته بوده است ، و این تناقض عجیبی است که در میان مندرجات تورات کنونی وجود دارد.
برای توضیح بیشتر در این زمینه به بحث مشروحی که در جلد 18 تفسیر نمونه ذیل آیات 12 تا 14 سوره سبا (تحت عنوان چهره سلیمان در قرآن و تورات کنونی) آورده ایم مراجعه فرمائید. ص
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 292
آیه 41 - 44
آیه و ترجمه
وَ اذْکُرْ عَبْدَنَا أَیُّوب إِذْ نَادَی رَبَّهُ أَنی مَسنیَ الشیْطنُ بِنُصبٍ وَ عَذَابٍ(41)
ارْکُض بِرِجْلِک هَذَا مُغْتَسلُ بَارِدٌ وَ شرَابٌ(42)
وَ وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنَّا وَ ذِکْرَی لأُولی الاَلْبَبِ(43)
وَ خُذْ بِیَدِک ضِغْثاً فَاضرِب بِّهِ وَ لا تحْنَث إِنَّا وَجَدْنَهُ صابِراً نِّعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ (44)
ترجمه :
41 - به خاطر بیاور بنده ما ایوب را، هنگامی که پروردگارش را خوانده که شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده .
42 - (به او گفتیم) پای خود را بر زمین بکوب این ، چشمه آبی خنک برای شستشو و نوشیدن است .
43 - و خانواده اش را به او بخشیدیم ، و همانند آنها را با آنها قرار دادیم ، تا رحمتی از سوی ما باشد و تذکری برای صاحبان فکر.
44 - (و به او گفتیم) بسته ای از ساقه های گندم (یا مانند آن) را برگیر و به او (همسرت) بزن و سوگند خود را مشکن ، ما او را شکیبا یافتیم ، چه بنده خوبی که بسیار بازگشت کننده به سوی خدا بود؟ تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 293
تفسیر:

زندگی پر ماجرای ایوب و مقام صبرش
در آیات گذشته سخن از سلیمان و حشمت او بود که قدرت خداداد را نشان می داد و این خود نویدی بود برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مسلمانان مکه که آن روز در فشار سختی قرار داشتند.
در آیات مورد بحث سخن از ایوب است که الگوی صبر و استقامت می باشد، تا به مسلمانان آنروز و امروز و فردا درس مقاومت در برابر مشکلات و ناراحتیهای زندگی دهد، و به پایمردی دعوت کند، و عاقبت محمود این صبر را روشن سازد.
ایوب سومین پیامبری است که در این سوره گوشه ای از زندگی او مطرح شده ، و پیامبر بزرگ ما موظف گردید سرگذشت او را به یاد آورد، و برای مسلمانان بازگو کند تا از مشکلات طاقتفرسا نهراسند، از لطف و رحمت خدا هرگز ماءیوس نشوند.
نام یا سرگذشت ایوب در چندین سوره از قرآن آمده است : در سوره نساء آیه 163، در سوره انعام آیه 84 تنها به ذکر نام او در ردیف پیامبران دیگر اکتفا شده که مقام نبوت او را تثبیت و تبیین می کند، بر خلاف تورات کنونی که او را در زمره پیامبران نشمرده بلکه بنده ای متمکن و نیکوکار دارای اموال و فرزندان بسیار می داند.
در سوره انبیاء آیات 83 و 84 توضیح کوتاهی درباره زندگی او آمده ، و در آیات مورد بحث از ((سوره ص)) مشروحتر از هر جای دیگر قرآن شرح حال او ضمن چهار آیه بیان شده است .
نخست می گوید: بنده ما ایوب را بیاد آور هنگامی که پروردگارش را

خواند و عرض کرد: شیطان مرا به رنج و عذاب افکنده (و اذکر عبدنا ایوب اذ نادی ربه انی مسنی الشیطان بنصب و عذاب).
((نصب)) (بر وزن عسر) و ((نصب)) (بر وزن حسد) هر دو به معنی بلا و شر است .
از این آیه اولا مقام والای ایوب در پیشگاه خدا به عنوان ((عبدنا)) (بنده ما) به خوبی استفاده می شود، ثانیا اشاره سربسته ای است به گرفتاریهای شدید و طاقتفرسا و درد و رنج فراوان ایوب .
شرح این ماجرا در قرآن نیامده ولی در کتب معروف حدیث و در تفاسیر ماجرا به این صورت نقل شده است :
کسی از امام صادق سؤ ال کرد: بلائی که دامنگیر ایوب شد برای چه بود؟ (شاید فکر می کرد کار خلافی از او سر زده بود که خداوند او را مبتلا ساخت).
امام در پاسخ او جواب مشروحی فرمود که خلاصه اش چنین است :
ایوب به خاطر کفران نعمت گرفتار آن مصائب عظیم نشد بلکه به عکس

به خاطر شکر نعمت بود، زیرا شیطان به پیشگاه خدا عرضه داشت که اگر ایوب را شاکر می بینی به خاطر نعمت فراوانی است که به او داده ای ، مسلما اگر این نعمتها از او گرفته شود او هرگز بنده شکرگزاری نخواهد بود!
خداوند برای اینکه اخلاص ایوب را بر همگان روشن سازد، و او را الگوئی برای جهانیان قرار دهد که به هنگام نعمت و رنج هر دو شاکر و صابر باشند به شیطان اجازه داد که بر دنیای او مسلط گردد. شیطان از خدا خواست اموال سرشار ایوب ، زراعت و گوسفندانش و همچنین فرزندان او از میان بروند، و آفات و بلاها در مدت کوتاهی آنها را از میان برد، ولی نه تنها از مقام شکر ایوب کاسته نشد بلکه افزوده گشت !
او از خدا خواست که این بار بر بدن ایوب مسلط گردد، و آنچنان بیمار

شود که از شدت درد و رنجوری به خود بپیچد و اسیر و زندانی بستر گردد. این نیز از مقام شکر او چیزی نکاست .
ولی جریانی پیش آمد که قلب ایوب را شکست و روح او را سخت جریحه دار ساخت ، و آن اینکه جمعی از راهبان بنی اسرائیل به دیدنش آمدند و گفتند: تو چه گناهی کرده ای که به این عذاب الیم گرفتار شده ای ؟!
ایوب در پاسخ گفت : به پروردگارم سوگند که خلافی در کار نبوده ، همیشه در طاعت الهی کوشا بوده ام ، و هر لقمه غذائی خوردم یتیم و بینوائی بر سر سفره من حاضر بوده .
درست است که ایوب از این شماتت دوستان بیش از هر مصیبت دیگری ناراحت شد، ولی باز رشته صبر را از کف نداد، و آب زلال شکر را به کفران آلوده نساخت ، تنها رو به درگاه خدا آورد و جمله های بالا را بیان نمود، و چون از عهده امتحانات الهی به خوبی برآمده بود خداوند درهای رحمتش را بار دیگر به روی این بنده صابر و شکیبا گشود، و نعمتهای از دست رفته را یکی پس از دیگری و حتی بیش از آن را به او ارزانی داشت ، تا همگان سرانجام نیک صبر و شکیبائی و شکر را دریابند.
بعضی از مفسران بزرگ احتمال داده اند که رنج و آزار شیطان نسبت به ایوب از ناحیه وسوسه های مختلف او بود گاه می گفت : بیماری تو طولانی شده ، خدایت تو را فراموش کرده !
گاه می گفت : چه نعمتهای عظیمی داشتی ؟ چه سلامت و قدرت و قوتی ؟ همه را از تو گرفت ، باز هم شکر او را بجا می آوری ؟! تفسیر نمونه

شاید این تفسیر به خاطر آن باشد که تسلط شیطان را بر پیامبری همچون ایوب و بر جان و مال و فرزندش بعید دانسته اند، اما با توجه به اینکه این سلطه اولا به فرمان خدا بوده ، و ثانیا محدود و موقتی بوده و ثالثا برای

آزمایش این پیامبر بزرگ و ترفیع درجه او صورت گرفته ، مشکلی ایجاد نمی کند.
به هر حال ، می گویند: ناراحتی و رنج و بیماری او هفت سال و به روایتی هیجده سال طول کشید و کار بجائی رسید که حتی نزدیکترین یاران و اصحابش او را ترک گفتند، تنها همسرش بود که در وفاداری نسبت به ایوب استقامت به خرج داد.
و این خود شاهدی است بر وفاداری بعضی از همسران !
اما در میان تمام ناراحتیها و رنجها آنچه بیشتر روح ایوب را آزار می داد مساءله شماتت دشمنان بود، لذا در حدیثی می خوانیم : بعد از آنکه ایوب سلامت خود را بازیافت و درهای رحمت الهی به روی او گشوده شد از او سؤ ال کردند بدترین درد و رنج تو چه بود؟
گفت شماتت دشمنان !.
سرانجام ایوب از بوته داغ این آزمایش الهی سالم به درآمد، و فرمان رحمت خدا از اینجا آغاز شد که به او دستور داد پای خود را بر زمین بکوب ، چشمه آبی می جوشد که هم خنک است برای شستشوی تنت ، و هم گواراست برای نوشیدن (ارکض برجلک هذا مغتسل بارد و شراب).
((ارکض)) از ماده ((رکض)) (بر وزن مکث) به معنی کوبیدن پا بر زمین ، و گاه به معنی دویدن آمده است ، و در اینجا به معنی اول است .
همان خداوندی که چشمه زمزم را در آن بیابان خشک و سوزان از زیر پاشنه پای اسماعیل شیرخوار بیرون آورد، و همان خداوندی که هر حرکت

هر سکونی ، هر نعمت و هر موهبتی ، از ناحیه اوست ، این فرمان را نیز در مورد ایوب صادر کرد، چشمه آب جوشیدن گرفت چشمه ای خنک و گوارا و شفابخش از بیماریهای ((برون)) و ((درون)).
بعضی معتقدند این چشمه دارای یکنوع آب معدنی بوده که هم برای نوشیدن گوارا بوده ، و هم اثرات شفابخش از نظر بیماریها داشته ، هر چه بود لطف و رحمت الهی بود، درباره پیامبری صابر و شکیبا.
((مغتسل)) به معنی آبی است که با آن شستشو می کنند، و بعضی آن را به معنی محل شستشو دانسته اند، ولی معنی اول صحیحتر به نظر می رسد، و به هر حال توصیف آن آب به خنک بودن شاید اشاره ای باشد به تاءثیر مخصوص شستشو با آب سرد برای بهبود و سلامت تن ، همانگونه که در طب امروز نیز ثابت شده است .
و نیز اشاره لطیفی است بر اینکه کمال آب شستشو در آن است که از نظر پاکی و نظافت همچون آب نوشیدنی باشد!
شاهد این سخن اینکه در دستورهای اسلامی نیز آمده ، قبل از آنکه با آبی غسل کنید جرعه ای از آن بنوشید!.

نخستین و مهمترین نعمت الهی که عافیت و بهبودی و سلامت بود به ایوب بازگشت ، نوبت بازگشت مواهب و نعمتهای دیگر رسید، و در این زمینه قرآن می گوید: ((ما خانواده اش را به او بخشیدیم)) (و وهبنا له اهله).
((و همانند آنها را با آنها قرار دادیم)) (و مثلهم معهم).
((تا رحمتی از سوی ما باشد، و هم تذکری برای صاحبان فکر و اندیشه)) (رحمة منا و ذکری لاولی الالباب). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 298
در اینکه چگونه خاندان او به او بازگشتند؟ تفسیرهای متعددی وجود دارد، مشهور این است که آنها مرده بودند خداوند بار دیگر آنها را به زندگی و حیات بازگرداند.
ولی بعضی گفته اند آنها بر اثر بیماری ممتد ایوب از گرد او پراکنده شده بودند، هنگامی که ایوب سلامت و نشاط خود را بازیافت بار دیگر گرد او جمع شدند.
این احتمال نیز داده شده است که همه یا عده ای از آنها نیز گرفتار انواع بیماریها شده بودند رحمت الهی شامل حال آنها نیز شد، و همگی سلامت خود را باز یافتند، و همچون پروانگانی گرد شمع وجود پدر جمع گشتند.
افزودن همانند آنها بر آنها اشاره به این است که خداوند کانون خانوادگی او را گرمتر از گذشته ساخت و فرزندان بیشتری به او مرحمت فرمود.
گر چه در مورد اموال ایوب در این آیات سخنی به میان نیامده است ، ولی قرائن حال نشان می دهد که خداوند آنها را به صورت کاملتر نیز به او بازگرداند.
قابل توجه اینکه ذیل آیه فوق هدف بازگشت مواهب الهی به ایوب را دو چیز می شمرد: یکی رحمت الهی بر او که جنبه فردی دارد، و در حقیقت پاداش و جائزه ای است که از سوی خداوند به این بنده صابر و شکیبا، و دیگر دادن درس عبرتی به همه صاحبان عقل و هوش در تمام طول تاریخ تا در مشکلات و حوادث سخت ، رشته صبر و شکیبائی را از دست ندهند، و همواره به رحمت الهی امیدوار باشند.
تنها مشکلی که برای ایوب مانده بود سوگندی بود که در مورد همسرش خورده بود و آن اینکه تخلفی از او دید و در آن حال بیماری سوگند یاد کرد که هر گاه قدرت پیدا کند یکصد ضربه یا کمتر بر او بزند، اما بعد از بهبودی تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 299
می خواست به پاس وفاداریها و خدماتش او را ببخشد، ولی مساءله سوگند و نام خدا در میان بود.
خداوند این مشکل را نیز برای او حل کرد و چنانکه قرآن می گوید: فرمود بسته ای از ساقه های گندم (یا مانند آن) را برگیر، و به او بزن و سوگند خود را مشکن ! (و خذ بیدک ضغثا فاضرب به و لا تحنث).
((ضغث)) (بر وزن حرص) به معنی دسته ای از چوبهای نازک ساقه گندم

و جو و یا رشته های خوشه خرما و یا دسته گل و مانند آن است .
در اینکه تخلف همسر ایوب که طبق روایتی نامش ((لیا)) دختر یعقوب بود، چه بوده است ؟ باز در میان مفسران گفتگو است .
از ابن عباس مفسر معروف نقل شده که شیطان (یا شیطان صفتی) به صورت طبیعی بر همسرش ظاهر شد گفت من شوهر تو را معالجه می کنم تنها به این شرط که وقتی بهبودی یافت به من بگوید تنها عامل بهبودیش من بوده ام ، و هیچ مزد دیگری نمی خواهم !
همسرش که از ادامه بیماری شوهر سخت ناراحت بود پذیرفت و این پیشنهاد را به ایوب کرد، ایوب که متوجه دام شیطان بود سخت برآشفت و سوگندی یاد کرد همسرش را تنبیه کند.
بعضی دیگر گفته اند ایوب او را دنبال انجام کاری فرستاد، و او دیر کرد، او که از بیماری رنج می برد سخت ناراحت شد و چنان سوگندی یاد کرد.
ولی به هر حال اگر او از یک نظر مستحق چنین کیفری بوده ، از نظر وفاداریش در طول خدمت و پرستاری استحقاق چنان عفوی را نیز داشته است .
درست است که زدن یکدسته ساقه گندم یا چوبهای خوشه خرما مصداق واقعی سوگند او نبوده است ، ولی برای حفظ احترام نام خدا و عدم اشاعه قانون شکنی او این کار را انجام داد، و این تنها در موردی است که طرف مستحق عفو باشد تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 300
و انسان می خواهد در عین عفو، حفظ ظاهر قانون را نیز بکند، و گرنه در مواردی که استحقاق عفو نباشد هرگز چنین کاری مجاز نیست .
و بالاخره در آخرین جمله از آیات مورد بحث که در واقع عصاره ای است از آغاز و پایان این داستان می فرماید: ما او را صابر و شکیبا یافتیم ، چه بنده خوبی بود ایوب که بسیار بازگشت کننده به سوی ما بود (انا وجدناه صابرا نعم العبد انه اواب).
ناگفته پیداست که دعای او به درگاه خدا، و تقاضای دفع وسوسه های شیطان ، و رنج و محنت و بیماری ، منافات با مقام صبر و شکیبائی ندارد، آن هم بعد از هفت سال یا به روایتی هیجده سال با درد و بیماری و فقر و ناداری ساختن و تحمل کردن و شاکر بودن .
قابل توجه اینکه در این جمله ، حضرت ایوب به سه وصف مهم توصیف شده است که در هر کس باشد انسان کاملی است :
1 - مقام عبودیت 2 - صبر و شکیبائی و استقامت 3 - بازگشت پی درپی به سوی خدا.
نکته ها:
1 - درسهای مهمی از داستان ایوب
با اینکه مجموع سرگذشت این پیامبر شکیبا تنها در چهار آیه این سوره

آمده ، اما همین مقدار که قرآن بیان داشته الهام بخش حقایق مهمی است :
الف : آزمون الهی آنقدر وسیع و گسترده است که حتی انبیاء بزرگ با شدیدترین و سخت ترین آزمایشها آزموده می شوند، چرا که طبیعت زندگی این تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 301
جهان بر این اساس گذارده شده ، و اصولا بدون آزمایشهای سخت استعدادهای نهفته انسانها شکوفا نمی شود.
ب : ((فرج بعد از شدت)) نکته دیگری است که در این ماجرا نهفته است هنگامی که امواج حوادث و بلا از هر سو انسان را در فشار قرار می دهد، نه تنها نباید ماءیوس و نومید گشت ، بلکه باید آن را نشانه و مقدمه ای بر گشوده شدن درهای رحمت الهی دانست ، چنانکه امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می فرماید:
عند تناهی الشدة تکون الفرجة ، و عند تضایق حلق البلاء یکون الرخاء: به هنگامی که سختیها به اوج خود می رسد فرج نزدیک است ، و هنگامی که حلقه های بلا تنگ تر می شود راحتی و آسودگی فرا می رسد.
ج : از این ماجرا به خوبی بعضی از فلسفه های بلاها و حوادث سخت زندگی روشن می شود، و به آنها که وجود آفات و بلاها را ماده نقضی بر ضد برهان نظم در بحث توحید می شمرند پاسخ می دهد، که وجود این حوادث سخت گاه در زندگی انسانها از پیامبران بزرگ خدا گرفته ، تا افراد عادی یک ضرورت است ، ضرورت امتحان و آزمایش و شکوفا شدن استعدادهای نهفته ، و بالاخره تکامل وجود انسان .
لذا در بعضی از روایات اسلامی از امام صادق (علیه السلام) آمده است : ان اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الذی یلونهم الامثل فالامثل : بیش از همه مردم پیامبران الهی گرفتار حوادث سخت می شوند، سپس کسانی که پشت سر آنها قرار دارند، به تناسب شخصیت و مقامشان .
و نیز از همان امام بزرگوار (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ان فی الجنة منزلة لا یبلغها عبد الا بالابتلاء: در بهشت مقامی هست که هیچکس به آن نمی رسد مگر در پرتو ابتلائات و گرفتاریهائی که پیدا می کند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 302
د: این ماجرا درس شکیبائی به همه مؤ منان راستین در تمام طول زندگی می دهد، همان صبر و شکیبائی که سرانجامش پیروزی در تمام زمینه هاست ، و نتیجه اش داشتن ((مقام محمود)) و ((منزلت والا)) در پیشگاه پروردگار است .
ه -: آزمونی که برای یک انسان پیش می آید در عین حال آزمونی است برای دوستان و اطرافیان او، تا میزان صداقت و دوستی آنها به محک زده شود که تا چه حد وفادارند، ایوب هنگامی که اموال و ثروت و سلامت خود

را از دست داد دوستانش نیز خسته و پراکنده شدند، و دوستان و دشمنان زبان به شماتت و ملامت گشودند، و بهتر از هر زمان خود را نشان دادند، و دیدیم که رنج ایوب از زبان آنها بیش از هر رنج دیگر بود، چرا که طبق مثل معروف زخمهای نیزه و شمشیر التیام می یابد، ولی زخمی که زبان بر دل می زند التیام پذیر نیست !
و: دوستان خدا کسانی نیستند که تنها به هنگام روی آوردن نعمت به یاد او باشند دوستان واقعی کسانی هستند که در ((سراء)) و ((ضراء)) در بلا و نعمت در بیماری و عافیت ، و در فقر و غنا به یاد او باشند، و دگرگونیهای زندگی مادی ایمان و افکار آنها را دگرگون نسازد.
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در آن خطبه غرا و پرشوری که در اوصاف پرهیزگاران برای دوست باصفایش همام بیان کرد، و بیش از یکصد صفت برای متقین برشمرد، یکی از اوصاف مهمشان را این می شمرد:
نزلت انفسهم منهم فی البلاء کالتی نزلت فی الرخاء: روح آنها به هنگام بلا همانند حالت آسایش و آرامش است (و تحولات زندگی آنها را دگرگون نمی سازد).
ز: این ماجرا بار دیگر این حقیقت را تاءکید می کند نه از دست رفتن امکانات مادی و روی آوردن مصائب و مشکلات و فقر دلیل بر بی لطفی خداوند نسبت به انسان است ، و نه داشتن امکانات مادی دلیل بر دوری از ساحت قرب پروردگار، تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 303
بلکه انسان می تواند با داشتن همه این امکانات بنده خاص او باشد مشروط بر اینکه اسیر مال و مقام و فرزند نگردد، و با از دست دادن آن زمام صبر از دست ندهد.
2 - ایوب در قرآن و تورات
چهره پاک این پیامبر بزرگ را که مظهر صبر و شکیبائی است ، تا آن پایه که صبر ایوب در میان همه ضرب المثل است ، در قرآن مجید دیدیم ، که چگونه خداوند در آغاز و پایان این داستان بهترین تجلیل را از او به عمل می آورد.
ولی متاءسفانه سرگذشت این پیامبر بزرگ نیز از دستبرد جاهلان و یا دشمنان دانا مصون نمانده ، و خرافاتی بر آن بسته اند که ساحت قدس او از آن پاک و منزه است ، از جمله اینکه ایوب به هنگام بیماری بدنش کرم برداشت ، و آنقدر متعفن و بدبو شد که اهل قریه او را از آبادی بیرون کردند!
بدون شک چنین روایتی مجعول است هر چند در لابلای کتب حدیث ذکر شده باشد، زیرا رسالت پیامبران ایجاب می کند که مردم در هر زمان بتوانند با میل و رغبت با آنها تماس گیرند، و آنچه موجب تنفر و بیزاری مردم و فاصله گرفتن افراد از آنها می شود خواه بیماریهای تنفرآمیز باشد،

و یا عیوب جسمانی ، و یا خشونت اخلاقی در آنها نخواهد بود، چرا که با فلسفه رسالت آنها تضاد دارد.
قرآن مجید در مورد پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می گوید: فبما رحمة من الله لنت لهم و لو کنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولک : در پرتو رحمت الهی برای آنها نرم و مهربان شدی که اگر خشن و سنگدل بودی از گرد تو پراکنده می شدند (آل عمران - 159).
این آیه دلیل بر آن است که پیامبر نباید چنان باشد که از اطرافش پراکنده شوند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 304
ولی در تورات کتاب مفصلی درباره ایوب دیده می شود که قبل از ((مزامیر داود)) قرار دارد، این کتاب مشتمل بر 42 فصل است ، و در هر فصل بحثهای مشروحی وجود دارد، در بعضی از این فصول مطالب زننده ای به چشم می خورد، از جمله اینکه در فصل سوم می گوید: ایوب زبان به شکایت باز کرد و شکوه بسیار نمود، در حالی که قرآن او را به مقام صبر و شکیبائی ستوده است .
3 - توصیف پیامبران بزرگ به اواب
در همین سوره (ص) سه نفر از پیامبران بزرگ به عنوان اواب توصیف شده اند: داود و سلیمان و ایوب ، و در سوره ق آیه 32 این وصف برای همه بهشتیان ذکر شده است ، ((هذا ما توعدون لکل اواب حفیظ)).
این تعبیرات نشان می دهد که مقام اوابین مقام والا و ارجمندی است ، و هنگامی که به منابع لغت مراجعه می کنیم می بینیم اواب از ماده ((اوب)) (بر وزن قول) به معنی رجوع و بازگشت است .
این رجوع و بازگشت - مخصوصا با توجه به صیغه اواب که صیغه مبالغه است دلالت بر تکرار و کثرت دارد - اشاره به این است که اوابین در برابر عواملی که آنها را از خدا دور می سازد اعم از زرق و برق جهان ماده ، یا وسوسه های نفس و شیاطین ؛، حساسیت بسیار دارند، اگر لحظه ای دور شوند بلافاصله متذکر شده به سوی او باز می گردند، و اگر لحظه ای غافل گردند به یاد او می افتند و جبران می کنند.
این بازگشت می تواند به معنی بازگشت به اوامر و نواهی الهی باشد یعنی مرجع و تکیه گاه آنها همه جا فرمانهای اوست ، و از همه جا به سوی او باز می گردند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 305
از آیه یا جبال اوبی معه و الطیر سوره سبا آیه - 10) که درباره داود است معنی دیگری نیز برای اواب استفاده می شود و آن همصدا شدن و هم آواز گردیدن است ، زیرا می گوید ای کوهها و ای پرندگان ! با داود همصدا شوید، بنابراین ((اواب)) کسی است که همصدا و هماهنگ با قوانین آفرینش ، اوامر الهی و حمد و تسبیح عمومی موجودات جهان باشد و اتفاقا یکی از معانی ایوب نیز اواب است . ص

آیه 45 - 48
آیه و ترجمه
وَ اذْكُرْ عِبَدَنَا إِبْرَهِيمَ وَ إِسحَقَ وَ يَعْقُوب أُولى الاَيْدِى وَ الاَبْصرِ(45)
إِنَّا أَخْلَصنَهُمْ بِخَالِصةٍ ذِكرَى الدَّارِ(46)
وَ إِنهُمْ عِندَنَا لَمِنَ الْمُصطفَينَ الاَخْيَارِ(47)
وَ اذْكُرْ إِسمَعِيلَ وَ الْيَسعَ وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كلٌّ مِّنَ الاَخْيَارِ(48)
ترجمه :
45 - و به خاطر بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را صاحبان دستهای (نیرومند) و چشمهای (بینا).
46 - ما آنها را با خلوص ویژه ای خالص کردیم ، و آن یادآوری سرای آخرت بود.
47 - و آنها نزد ما از برگزیدگان و نیکانند.
48 - و به خاطر بیاور اسماعیل و الیسع و ذالکفل را که همه از نیکان بودند.
تفسیر:
شش پیامبر بزرگ دیگر
در تعقیب آیات گذشته که شرح مبسوطی پیرامون زندگی ((داود)) و ((سلیمان)) و شرح کوتاهتری پیرامون زندگی ((ایوب)) و نقاط برجسته حیات این پیامبر بزرگ بیان کرد، آیات مورد بحث نام شش تن دیگر از بزرگترین پیامبران تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 307
الهی را برده ، و اوصاف برجسته آنها را که می تواند الگو و اسوه برای همه انسانها باشد به طور فشرده بیان می دارد.
جالب اینکه برای این شش پیامبر بزرگ شش توصیف مختلف ذکر شده که هر کدام معنی و مفهوم خاصی دارد.
نخست روی سخن را به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده می گوید: به خاطر بیاور بندگان ما ابراهیم و اسحق و یعقوب را (و اذکر عبادنا ابراهیم و اسحاق و یعقوب).
مقام ((عبودیت)) و بندگی نخستین توصیفی است که برای آنها ذکر شده ، و به راستی همه چیز در آن جمع است ، بندگی خدا یعنی وابستگی مطلق به او، یعنی در برابر اراده او از خود اراده ای نداشتن ، و در همه حال سر بر فرمان او نهادن .
بندگی خدا یعنی بی نیازی از غیر او، و بی اعتنائی به ما سوی الله ، و تنها چشم بر لطف او دوختن ، این همان اوج تکامل انسان و برترین شرف و افتخار او است .
سپس اضافه می کند: آنها صاحبان دستهای نیرومند و چشمهای بینا بودند

(اولی الایدی و الابصار).
چه تعبیر عجیبی ؟ صاحبان دست و چشم !
((ایدی)) جمع ((ید)) و ((ابصار)) جمع ((بصر)) به معنی ((چشم)) و ((بینائی)) است .
انسان برای پیشبرد هدفهایش نیاز به دو نیرو دارد: نیروی درک و تشخیص ، و نیروی کار و عمل ، و به تعبیر دیگر باید از علم و قدرت کمک گرفت تا به هدف واصل گشت .
خداوند این پیامبران را به داشتن ((درک و تشخیص و بینش قوی)) و ((قوت و قدرت کافی)) برای انجام کار توصیف کرده است . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 308
آنها افراد کم اطلاعی نبودند، سطح معرفتشان بالا، میزان آگاهیشان از آئین خدا و اسرار آفرینش و رموز زندگی قابل ملاحظه بود.
از نظر اراده و تصمیم و نیروی عمل ، افرادی سست و زبون و ضعیف و ناتوان نبودند، افرادی با اراده پر قدرت ، و دارای تصمیم قاطع و آهنین بودند.
این الگوئی است برای همه رهروان راه حق که بعد از مقام عبودیت و بندگی خدا با این دو سلاح برنده مسلح گردند.
از آنچه گفتیم بخوبی روشن شد که دست و چشم در اینجا به معنی دو عضو مخصوص نیست ، چرا که بسیارند افرادی که دارای این دو عضوند، اما نه درک و شعور کافی دارند، و نه قدرت تصمیم گیری ، و نه توانائی بر عمل ، بلکه کنایه از دو صفت علم و قدرت است .
در چهارمین توصیف از آنان می گوید ((ما آنها را با خلوص ویژه ای خالص کردیم)) (انا خلقناهم بخالصة).
((و آن یادآوری سرای آخرت بود)) (ذکری الدار).
آری آنها پیوسته به یاد جهان دیگر بودند، افق دید آنها در زندگی چند روزه این دنیا و لذات آن محدود نمی شد، آنها در ماورای این زندگی زودگذر سرای جاویدان با نعمتهای بی پایانش را می دیدند، و همواره برای آن تلاش و کوشش داشتند.
بنابراین منظور از ((الدار)) (سرا) که به طور مطلق ذکر شده سرای آخرت است ، گوئی غیر از آن سرائی وجود ندارد، و هر چه غیر از آن است گذرگاهی به سوی آن ! تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 309
بعضی از مفسران این احتمال را نیز داده اند که مراد از دار در اینجا سرای دنیا باشد، و تعبیر به ((ذکری الدار)) اشاره به نام نیکی است که از این پیامبران در این جهان باقی مانده ، اما این احتمال - به خصوص با توجه به مطلق بودن ((الدار)) - بسیار بعید به نظر می رسد، و با کلمه ((ذکری)) نیز چندان سازگار نیست .

بعضی نیز احتمال داده اند که مراد نام نیک و ذکر جمیل در سرای آخرت باشد که آن نیز بعید به نظر می رسد.
به هر حال دیگران ممکن است گهگاه به یاد سرای آخرت بیفتند مخصوصا هنگامی که یکی از دوستانشان از دنیا می رود و یا در مراسم تشییع و یادبود عزیزی حاضر می شوند، ولی این یاد ((خالص)) نیست مشوب به یاد دنیاست ، اما مردان خدا توجهی خالص و عمیق و مداوم و مستمر به سرای دیگر دارند، گوئی همیشه در برابر چشمانشان حاضر است ، و تعبیر به خالصة در آیه اشاره به همین است .
توصیف پنجم و ششم آنها همانست که در آیه بعد آمده : می فرماید: آنها نزد ما از برگزیدگان و نیکانند (و انهم عندنا لمن المصطفین الاخیار).
ایمان و عمل صالح آنها سبب شده که خدا آنان را از میان بندگان برگزیند و به منصب نبوت و رسالت مفتخر سازد، و نیکوکاری آنها به حدی رسیده که عنوان اخیار (نیکان) را به طور مطلق پیدا کرده اند، افکارشان نیک و اخلاقشان نیک و اعمال و برنامه ها و سراسر زندگانیشان نیک است ، و آنچه خوبان همه دارند آنها تنها دارند، به همین دلیل بعضی از مفسران از این تعبیر که خداوند بدون هیچ قید تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 310
و شرطی آنها را از اخیار خوانده ، استفاده مقام عصمت برای انبیا کرده اند، چرا که هر گاه انسانی خیر مطلق باشد حتما معصوم است .
تعبیر ((عندنا)) (نزد ما) تعبیر بسیار پر معنی است ، اشاره به اینکه برگزیدگی و نیکی آنها نزد مردم نیست که گاه در ارزیابیهای خود انواع مسامحه و چشم پوشی را روا می دارند، بلکه توصیف آنها به این دو وصف نزد ما محقق بوده که با دقت تمام و ارزیابی ظاهر و باطن آنها انجام گرفته است .
بعد از اشاره به مقامات برجسته سه پیامبر فوق نوبت به سه پیامبر بزرگ دیگر می رسد، می فرماید: و به یاد آور اسماعیل و الیسع و ذاالکفل را که همه از اخیار و نیکان بودند (و اذکر اسماعیل و الیسع و ذا الکفل کل من الاخیار).
هر یک از آنها الگو و اسوه ای در صبر و استقامت و اطاعت فرمان خدا بودند، مخصوصا اسماعیل که آماده شد جان خود را فدای راه او کند به همین دلیل ((ذبیح الله)) نامیده شد، با پدرش ابراهیم در بنای خانه کعبه و گرم کردن این کانون بزرگ و رسالتهای دیگر همکاری فراوان داشت ، توجه به زندگی آنان برای پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و همه مسلمین الهام بخش است ، و مطالعه زندگی این چنین مردان بزرگ به زندگی انسانها جهت می دهد، روح تقوا و فداکاری و ایثار را در آنها زنده می کند، و در برابر مشکلات و حوادث سخت مقاوم می سازد.
تعبیر به ((کل من الاخیار)) با توجه به اینکه همین توصیف (الاخیار) عینا

درباره ((ابراهیم)) و ((اسحاق)) و ((یعقوب)) به عنوان آخرین صفت آمده بود ممکن است اشاره به این باشد که این سه پیامبر نیز دارای تمام اوصاف سه پیامبر پیشین بودند، چرا که خیر مطلق معنی وسیعی دارد که هم نبوت را شامل می شود و هم توجه به سرای آخرت ، و هم مقام عبودیت و علم و قدرت را. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 311
در میان این سه پیامبر اسماعیل از همه معروفتر و شناخته تر است ، اما الیسع که نام او دو بار در قرآن مجید آمده است (اینجا و سوره انعام آیه 86) تعبیر قرآن درباره او نشان می دهد که وی از پیامبران بزرگ الهی بوده است ، و در زمره کسانی است که درباره آنها می فرماید: و کلا فضلنا علی العالمین هر یک از آنها را بر جهانیان برتری دادیم (انعام - 86).
بعضی معتقدند او همان یوشع بن نون پیامبر معروف بنی اسرائیل است ، که الف و لام بر آن داخل شده ، و شین به سین تبدیل گردیده است ، و داخل شدن الف و لام بر یک نام غیر عربی (و در اینجا عبری) چیز تازه ای نیست ، همانگونه که عرب اسکندر را به عنوان الاسکندر می شناسند.
در حالی که بعضی آن را یک واژه عربی می دانند که از یسع (فعل مضارع از ماده وسعت) گرفته شده ، و بعد از آنکه جنبه اسمی به خود گرفته الف و لام که از مشخصات اسم است بر آن وارد شده .
آیه سوره انعام نشان می دهد که او از دودمان ابراهیم است ، ولی روشن نمی سازد که از پیامبران بنی اسرائیل بوده یا نه ؟
در تورات در کتاب پادشاهان نام وی الیشع فرزند شافات ضبط شده ، و معنی الیشع در زبان عبری ناجی و معنی شافات قاضی است .
بعضی او را با خضر یکی دانسته اند، اما دلیل روشنی بر این معنی در دست نیست ، و اینکه بعضی او را همان ذا الکفل می دانند خلاف صریح آیه مورد بحث است چرا که ذا الکفل را عطف بر الیسع کرده ، به هر حال او پیامبری است والامقام و پر استقامت و برای الهام گرفتن از زندگانیش همین برای ما کافی است .
و اما ذا الکفل مشهور این است که از پیامبران بوده ، و ذکر نام او در ردیف نام پیامبران در سوره انبیاء آیه 85 بعد از نام اسماعیل و ادریس گواه بر این معنی است . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 312
بعضی معتقدند که او از پیامبران بنی اسرائیل است ، وی را فرزند ایوب می دانند که اسم اصلیش بشر یا بشیر یا شرف بوده است و بعضی او را همان حزقیل می دانند که ذا الکفل به عنوان لقب او انتخاب شده است .
در اینکه چرا او ذا الکفل نامیده شده ، با توجه به اینکه کفل هم به معنی نصیب آمده و هم به معنی کفالت و عهده داری ، احتمالات مختلفی داده اند:
گاه گفته اند: چون خداوند نصیب وافری از ثواب و رحمتش به او مرحمت

فرمود ذا الکفل یعنی صاحب بهره وافی نامیده شد.
و گاه گفته اند چون تعهد کرده بود که شبها را به عبادت برخیزد، و روزها را روزه دارد، و هنگام قضاوت هرگز خشم نگیرد، و بر سر این عهد و پیمان باقیماند این لقب به او داده شد.
و گاه گفته اند چون گروهی از انبیاء بنی اسرائیل را کفالت کرد و جان آنها را در برابر پادشاه جبار زمان حفظ نمود او را به این اسم نامیدند.
به هر حال همین مقدار از زندگی او که امروز در دست ماست دلیلی بر استقامت او در طریق اطاعت و بندگی خدا و مقاومت در برابر جباران است و سرمشقی است برای امروز و فردای ما، هر چند درباره جزئیات زندگی آنها بر اثر بعد زمان نمیتوان قضاوت دقیقی کرد. ص
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 313
آیه 49 - 54
آیه و ترجمه
هَذَا ذِكْرٌ وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسنَ مَئَابٍ(49)
جَنَّتِ عَدْنٍ مُّفَتَّحَةً لهَّمُ الاَبْوَب (50)
مُتَّكِئِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَكِهَةٍ كثِيرَةٍ وَ شرَابٍ(51)
وَ عِندَهُمْ قَصِرَت الطرْفِ أَتْرَابٌ(52)
هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الحِْسابِ(53)
إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِن نَّفَادٍ(54)
ترجمه :
49 - این یک یادآوری است ، و برای پرهیزگاران بازگشت نیکوئی است .
50 - باغهای جاویدان بهشتی که درهایش به روی آنان گشوده است .
51 - در حالی که در آن بر تختها تکیه کرده اند و انواع میوه ها و نوشیدنیهای گوناگون در اختیار آنان است .
52 - و نزد آنان همسرانی است که تنها چشم به شوهرانشان دوخته اند و همگی هم سن و سالند.
53 - این چیزی است که برای روز حساب به شما وعده داده میشود (وعدهای تخلف ناپذیر).
54 - این روزی ما است که هرگز پایان نمی گیرد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 314
تفسیر:
این وعده برای پرهیزکاران است از اینجا فصل دیگری از آیات این سوره آغاز می شود که پرهیزگاران و متقین را با گردنکشان طاغی مقایسه کرده ، و سرنوشت هر دو گروه را در قیامت شرح می دهد، و در مجموع بحثهای آیات گذشته را تکمیل می کند.
نخست به عنوان یک جمعبندی از سرگذشت انبیای پیشین و نکات آموزنده

زندگی آنها می فرماید: این یک تذکر و یادآوری است (هذا ذکر).
آری هدف از بیان فرازهائی از تاریخ پرشکوه آنان داستانسرائی نبود، هدف ذکر و تذکر بود، همانگونه که از آغاز این سوره روی این مساءله تکیه شده ((ص و القران ذی الذکر.))
هدف بیدار ساختن اندیشه ها، بالا بردن سطح معرفت و آگاهی ، و افزودن نیروی مقاومت و پایداری در مسلمانانی است که این آیات برای آنها نازل شده است .
سپس مساءله را از صورت خصوصی و بیان زندگی انبیاء درآورده ، شکل کلی به آن می دهد، سرنوشت متقین را به طور عموم مورد بحث قرار داده ، می فرماید: برای پرهیزگاران حسن مرجع و محل بازگشت نیکوئی است (و ان للمتقین لحسن مآب). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 315
بعد از این جمله کوتاه و سربسته که خوبی حال آنها را اجمالا ترسیم می کند، با استفاده از روش اجمال و تفصیل که روش قرآن است به شرح آن پرداخته می گوید: بازگشت آنها به باغهای جاویدان بهشت است که درهایش به روی آنان گشوده است (جنات عدن مفتحة لهم الابواب)
((جنات)) اشاره به باغهای بهشت است و ((عدن)) (بر وزن عدل) به معنی استقرار و ثبات است ، و ((معدن)) را به این جهت معدن گفته اند که فلزات و مواد گرانقیمت در آنجا مستقر است ، به هر حال این تعبیر در اینجا اشاره به جاویدان بودن باغهای بهشت است .
تعبیر به ((مفتحة لهم الابواب)) اشاره به آن است که حتی زحمت گشودن درها برای بهشتیان وجود ندارد، گوئی بهشت در انتظار آنهاست ، و هنگامی که چشمش به آنان می افتد آغوش باز می کند و آنها را به درون دعوت می کند!
سپس آرامش و احترام خاص بهشتیان را به این صورت بیان می کند: ((این در حالی است که آنها بر تختها در آن تکیه کرده اند، و انواع میوه های فراوان و نوشیدنی در اختیار آنها است)) هر زمان آن را می طلبند، فورا نزد آنها حاضر می شود (متکئین فیها یدعون فیها بفاکهة کثیرة و شراب).
آیا فورا به وسیله خدمتکاران بهشتی در برابر آنها حاضر میگردد، یا تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 316
تنها اراده آنها کافی برای حضور آن است ؟ هر دو احتمال وجود دارد.
تکیه روی ((فاکهة)) و ((شراب)) (میوه و نوشیدنی) ممکن است اشاره به این باشد که بیشترین غذای بهشتیان میوه است ، هر چند غذاهای دیگر طبق صریح آیات قرآن نیز در آنجا وجود دارد.
همانگونه که بهترین و سالمترین غذای انسان در این دنیا نیز میوه است ! تعبیر به ((کثیرة)) اشاره به انواع مختلف میوههای بهشتی است ، همانگونه که نوشیدنی و شراب طهور آن نیز اشکال متنوعی دارد که در

آیات مختلف قرآن به آن اشاره شده است .
بعد از آن سخن از همسران پاک بهشتی به میان آورده ، می گوید: نزد بهشتیان همسرانی است که فقط چشم به شوهرانشان دوخته اند همگی جوان و با شوهران خود هم سن و سالند (و عندهم قاصرات الطرف اتراب).
((طرف)) (بر وزن برف) به معنی پلک چشم است ، و گاه به معنی نگاه کردن نیز آمده است ، توصیف زنان بهشتی به ((قاصرات الطرف)) (آنها که نگاهی کوتاه دارند) اشاره به این است که تنها چشم به همسران خود دوخته اند، فقط به آنها عشق می ورزند و به غیر آنان نمی اندیشند که این از بزرگترین مزایای همسر است ، بعضی از مفسران نیز آن را به معنی حالت خمار بودن چشم که حالت جالب مخصوصی است دانسته اند، جمع میان این دو معنی نیز بی مانع است .
((اتراب)) به معنی ((هم سن و سال)) توصیف دیگری است برای زنان بهشتی نسبت به همسرانشان ، چرا که توافق سنی جاذبه را میان دو همسر افزون می کند، و یا توصیفی است برای خود آن زنان که همه آنها هم سن و سال و جوانند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 317
در آخرین آیات مورد بحث به تمام هفت نعمت بزرگ بهشتیان که در آیات قبل آمده بود اشاره کرده ، می گوید: این چیزی است که برای روز حساب به شما وعده داده می شود (هذا ما توعدون لیوم الحساب).
و عده ای تخلفناپذیر و نشاط انگیز، و عده ای از سوی خداوند بزرگ .
و برای تاءکید بر جاودانگی این مواهب می افزاید این رزق و روزی ماست عطائی است که هرگز پایان نمی گیرد و فنائی برای آن متصور نیست (ان هذا لرزقنا ما له من نفاد).
بنابراین غم زوال و نابودی که همچون سایه شومی بر نعمتهای این جهان افتاده در آنجا وجود ندارد، و از برکت خزائن پربار الهی پیوسته مدد می گیرد و محدودیتی برای آن نیست ، و حتی کاستی در آن ظاهر نمی شود، چون اراده خدا بر آن تعلق گرفته . ص
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 318
آیه 55 - 61
آیه و ترجمه
هَذَا وَ إِنَّ لِلطغِينَ لَشرَّ مَئَابٍ(55)
جَهَنَّمَ يَصلَوْنهَا فَبِئْس الْمِهَادُ(56)
هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَ غَساقٌ(57)
وَ ءَاخَرُ مِن شكلِهِ أَزْوَجٌ(58)
هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَّعَكُمْ لا مَرْحَبَا بهِمْ إِنهُمْ صالُوا النَّارِ(59)
قَالُوا بَلْ أَنتُمْ لا مَرْحَبَا بِكمْ أَنتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا فَبِئْس الْقَرَارُ(60)

قَالَوا رَبَّنَا مَن قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَاباً ضِعْفاً فىَ النَّارِ(61)
ترجمه :
55 - این (پاداش پرهیزگاران است) و برای طغیانگران بدترین محل بازگشت است .
56 - دوزخ است که در آن وارد می شوند و چه بستر بدی است ؟!
57 - این نوشابه حمیم و غساق است دو مایع سوزان و تیره رنگ) که باید از آن بچشند.
58 - و جز اینها کیفرهای دیگری همشکل آن را دارند.
59 - (به آنها گفته می شود) این فوجی است که همراه شما وارد دوزخ

همان رؤ سای ضلالند) خوشامد بر آنها مباد، همگی در آتش خواهند سوخت .
60 - آنها (به رؤ سای خود) می گویند: بلکه خوشامد بر شما مباد که این عذاب را شما برای ما فراهم ساختید، چه بد قرارگاهی است اینجا؟!
61 - (سپس) می گویند: پروردگارا هر کس این عذاب را برای ما فراهم ساخته عذابی مضاعف در آتش بر او بیفزا.
تفسیر:
و این هم کیفر طاغیان !
در آیات گذشته نعمتهای هفتگانه و مواهب بیدریغ پروردگار برای پرهیزگاران برشمرده شد، و در آیات مورد بحث با استفاده از روش مقابله و مقایسه که قرآن زیاد آن را به کار می گیرد سرنوشت شوم و کیفرهای گوناگون طاغیان و سرکشان را در برابر خداوند برمی شمرد.
نخست می گوید: آنچه گفته شد پاداشهای متقین است ، و برای طغیانگران بدترین مرجع و محل بازگشت است ! (هذا و ان للطاغین لشر مآب).
متقین ، ((حسن مآب)) داشتند، اینها ((شرمآب)) و سرنوشت و بازگشت شوم دارند.
سپس با استفاده از روش اجمال و تفصیل به شرح این جمله سربسته پرداخته می گوید: ((این بازگشت شوم و مرجع سوء همان دوزخ است که در آن وارد می شوند و به آتش آن می سوزند، و چه بستر بدی است آتش دوزخ !)) (جهنم یصلونها فبئس المهاد).
گویا جمله ((یصلونها)) (در جهنم وارد می شوند و به آتش آن می سوزند) برای بیان این است که کسی گمان نکند تنها جهنم را از فاصله دور می بینند و یا در کنار آن قرار می گیرند، نه ، به درون آن وارد می کنند، و نیز کسی توهم نکند که آنها به آتش دوزخ عادت می کنند و انس می گیرند، نه پیوسته با آن می سوزند.
((مهاد)) - چنانکه قبلا هم گفته ایم - به معنی بستری است که برای خواب

و استراحت گسترده می شود، به گاهواره طفل نیز اطلاق می گردد.
بستر جایگاه استراحت است و باید از هر نظر مناسب حال و ملایم طبع باشد، اما چگونه خواهد بود وضع کسانی که بسترشان آتش جهنم می باشد؟!
سپس به انواع دیگری از عذابهای آنها پرداخته می گوید: ((این نوشابه حمیم و غساق است که باید از آن بچشند))(هذا فلیذوقوه حمیم و غساق).
((حمیم)) به معنی آب داغ و سوزان که یکی از نوشابه های دوزخیان می باشد، در برابر انواع شراب طهور که در آیات قبل برای بهشتیان ذکر شده بود.
((غساق)) از ماده ((غسق)) (بر وزن رمق) به معنی شدت تاریکی شب است ، ابن عباس آن را به نوشابه بسیار سردی (که از شدت برودت درون انسان را می سوزاند و مجروح می کند) تفسیر کرده است ، ولی در مفهوم ریشه این کلمه چیزی نیست که دلالت بر این معنی کند جز اینکه مقابله آن با حمیم که آب داغ و سوزان است ممکن است منشا چنین استنباطی شده باشد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 321
((راغب)) در ((مفردات)) آن را به قطراتی که از پوست تن دوزخیان (و جراحات بدن آنها) بیرون می آید تفسیر کرده است .
لابد تیره بودن رنگ آن سبب اطلاق این واژه بر آن شده است ، چرا که محصول آن آتش سوزان چیزی جز یک مشت اندام سوخته با تراوشهای سیاه نیست !
به هر حال از پاره ای از کلمات بر می آید که غساق بوی بسیار بد و زننده ای دارد که همگان را ناراحت می کند.
بعضی دیگر آن را به یک نوع عذاب که جز خدا از آن آگاه نیست تفسیر کرده اند، چرا که آنها مرتکب گناهان و مظالم سختی شده اند که جز خدا از آن آگاه نبوده و کیفرشان نیز باید چنین باشد.
همانگونه که بهشتیان پرهیزگار اعمال نیکی انجام می دادند که جز خدا از آن آگاه نبود لذا به آنها وعده پاداشهائی داده شده که جز خدا از آن خبر ندارد: فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین (الم سجده - 17).
باز به انواع دیگری از عذابهای دردناک آنها اشاره کرده ، می گوید: ((و جز اینها، کیفرهای دیگری هم شکل آن دارند)) (و آخر من شکله ازواج).
((شکل)) (به فتح شین) به معنی مثل و مانند است ، و ((ازواج)) به معنی انواع و اقسام است و این یک اشاره اجمالی به انواع دیگری از عذاب همانند عذابهای گذشته است که در اینجا به طور سربسته بیان شده ، و شاید برای محبوسان این جهان ماده قابل توصیف و درک نباشد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 322
این در حقیقت نقطه مقابل ((فاکهة کثیرة)) در آیات گذشته است که

اشاره به انواع مختلف نعمتها و میوههای بهشتی بود.
به هر حال این شباهت ممکن است در شدت و ناراحتی و یا در جمیع جهات باشد.
سپس آخرین مجازات آنها را که همنشینان بد با زبانی مملو از سرزنش است مطرح ساخته می گوید: هنگامی که روسای ضلال وارد دوزخ می شوند و با چشم خود می بینند که پیروان را نیز به سمت دوزخ می آورند به یک دیگر می گویند: این فوجی است که همراه شما وارد دوزخ می شود (هذا فوج مقتحم معکم).
((خوش آمد بر آنها مباد!)) (لامرحبا بهم).
((آنها همگی در آتش خواهند سوخت)) (انهم صالوا النار).
جمله ((هذا فوج مقتحم معکم)) به قرینه جمله ها و آیات بعد، از گفتار پیشوایان ضلالت و گمراهی است ، وقتی پیروان خویش را آماده ورود در دوزخ می بینند به یکدیگر می گویند اینها هم با شما خواهند بود بعضی از مفسران نیز آن را خطاب فرشتگان به سردمداران کفر و عصیان میدانند، ولی معنی اول مناسبتر به نظر میرسد.
((مرحبا)) کلمهای است که به هنگام خوش آمد گفتن به میهمان ، گفته می شود و ((لامرحبا)) ضد آن است ، این کلمه مصدر از ماده رحب (بر وزن محو) به معنی وسعت مکان است ، یعنی بفرمائید که در مکان وسیع و مناسبی ورود کرده اید، و معادل آن در زبان فارسی جمله ((خوش آمدید)) می باشد.
مقتحم از ماده اقتحام به معنی وارد شدن در کار شدید و خوفناک تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 323
است ، و غالبا به ورود در کارها بدون مطالعه و فکر قبلی نیز اطلاق می شود.
این تعبیر نشان می دهد که پیروان ضلالت بدون مطالعه و فکر و صرفا روی هوا و هوس و تقلیدهای کورکورانه در آتش شدید و خوفناک جهنم ورود می کنند.
به هر حال این صدا به گوش پیروان میرسد و از ناخوشامد گفتن روسای ضلالت سخت خشمگین می گردند، رو به سوی آنها کرده ، ((میگویند: بلکه خوشامد بر شما مباد که شما این عذاب دردناک را به ما پیشنهاد کردید و برای ما فراهم ساختید، چه بد قرارگاهی است دوزخ ؟!)) (قالوا بل انتم لا مرحبا بکم انتم قدمتموه لنا فبئس القرار).
جمله اخیر (فبئس القرار) در حقیقت نقطه مقابل ((جنات عدن)) است که درباره پرهیزگاران آمده بود، اشاره به اینکه مصیبت بزرگ این است که دوزخ جایگاه موقتی نیست ، بلکه قرارگاه ثابت است !
هدف پیروان از این تعبیر این است که آنها می خواهند بگویند هر چه هست

این حسن را دارد که شما روسای ضلالت نیز در این امر با ما مشترکید، و این مایه تشفی قلب ماست ، و یا اشاره به این است که جنایت شما پیشوایان بر ما جنایتی بس عظیم بود، چرا که دوزخ یک جایگاه موقتی نیست بلکه قرارگاه ماست .
ولی با این حال پیروان به این سخن راضی نمی شوند، چرا که روسای ضلالت را که عامل اصلی جرم بودند از خود مستحق تر می دانند لذا رو به درگاه خدا کرده ((می گویند: پروردگارا! هر کس این عذاب را برای ما فراهم ساخته عذابی مضاعف در آتش دوزخ بر او بیفزا)) (قالوا من قدم لنا هذا فزده عذابا ضعفا فی النار). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 324
عذابی به خاطر گمراهی خودشان و عذابی به خاطر گمراه کردن ما.
این آیه شبیه همان مطلبی است که در آیه 38 سوره اعراف آمده : ربنا هؤ لاء اضلونا فاتهم عذابا ضعفا من النار: ((پروردگارا! اینها ما را گمراه کردند، عذاب مضاعف از آتش برای آنها قرار ده ! هر چند دنباله همین آیه سوره اعراف می گوید ((هر دو عذاب مضاعف دارند)) (چرا که پیروان نیز نیروی اجرائی پیشوایان بودند، و زمینه های ضلالت و فساد به دست آنها فراهم شد که اگر توده مردم تنور ظالمان را داغ نکنند آنها قدرت بر انجام کاری نخواهند داشت) ولی به هر حال شک نیست که عذاب پیشوایان به درجات سنگینتر است هر چند هر دو عذاب مضاعف دارند.
آری این است سرانجام کسانی که با هم پیمان دوستی بستند و در راه انحراف و ضلالت بیعت کردند که وقتی نتائج شوم اعمال خود را می بینند به مخاصمت و دشمنی و نفرین بر یکدیگر برمی خیزند.
قابل توجه اینکه در این آیات ذکر نعمتهای پرهیزگاران تنوع بیشتری از ذکر مجازاتها و عذابهای طغیانگران دارد (در قسمت اول به هفت موهبت و در قسمت دوم به پنج عذاب اشاره شده) این شاید به خاطر پیشی گرفتن رحمت خدا بر غضب اوست ((یا من سبقت رحمته غضبه !)) ص
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 325
آیه 62 - 64
آیه و ترجمه
وَ قَالُوا مَا لَنَا لا نَرَی رِجَالاً كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الاَشرَارِ(62)
أَتخَذْنَهُمْ سِخْرِياً أَمْ زَاغَت عَنهُمُ الاَبْصرُ(63)
إِنَّ ذَلِک لحَقٌّ تخَاصمُ أَهْلِ النَّارِ(64)
ترجمه :
62 - آنها می گویند چرا مردانی را که ما از اشرار می شمردیم (در اینجا، در آتش دوزخ) نمی بینیم .
63 - آیا ما آنها را به سخریه گرفتیم یا (به اندازهای حقیر بودند که) چشمها آنها را نمیدید؟!

64 - این یک واقعیت است گفتگوهای خصمانه دوزخیان !
تفسیر:
مخاصمه اصحاب دوزخ !
این آیات بحث پیرامون گفتگوهای دوزخیان را که در آیات قبل گذشت ادامه می دهد و یکی دیگر از گفتگوهای آنها را که از تاسفی عمیق و جانکاه و شکنجهای روحی و جانفرسا حکایت می کند، بیان می دارد.
می فرماید: ((سردمداران ضلالت هنگامی که به اطراف خود در دوزخ می نگرند می گویند چرا ما مردانی را که از اشرار می شمردیم در اینجا نمی بینیم ؟!)) (و قالوا ما لنا لا نری رجالا کنا نعدهم من الاشرار).
آری افرادی همچون ((بوجهلها)) و ((بولهبها)) هنگامی که می بینند اثری از ((عمار یاسرها)) ((خبابها)) و ((صهیبها)) و ((بلالها)) در دوزخ نیست ، به خود می آیند و از یکدیگر این سؤ ال را می کنند: پس این افراد چه شدند؟
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 326
ما آنها را مشتی اخلالگر و مفسد فی الارض و اشرار و اوباش می دانستیم که برای به همزدن آرامش اجتماع ، و از بین بردن افتخارات نیاکان ماپپاخاسته بودند، مثل اینکه تشخیص ما تمام غلط بود!
((آیا ما آنها را به سخریه گرفتیم یا به اندازهای حقیر بودند که چشمهای ما آنها را نمی دید)) (اتخذناهم سخریا ام زاغت عنهم الابصار).
آری ما این مردان بزرگ و با شخصیت را به باد مسخره می گرفتیم ، و بر حسب و وصله اشرار بودن به آنها می زدیم ، و گاه حتی از این مرحله نیز پائینتر می شمردیم آنها را افراد حقیری می دانستیم که اصلا به چشم نمی آمدند، اما معلوم شد هوا و هوسها و جهل و غرور بر چشم ما پرده سنگینی افکنده بود، آنها مقربان درگاه خدا بودند و الان بهشت جایگاهشان است .
جمعی از مفسران احتمال دیگری در تفسیر آیه فوق داده اند و آن اینکه : مساءله سخریه اشاره به وضع عالم دنیا است و جمله ((ام زاغت عنهم الابصار)) اشاره به وضع دوزخ است یعنی در اینجا چشم نزدیک بین ما در میان این شعله های دود و آتش آنها را نمی تواند ببیند، البته معنی اول صحیحتر به نظر می رسد.
این نکته قابل توجه است که یکی از عوامل عدم درک واقعیتها جدی نگرفتن مسائل و استهزا و شوخی با حقایق است ، همیشه باید با تصمیم جدی به بررسی واقعیتها پرداخت تا حقیقت روشن گردد.
سپس به عنوان یک خلاصه گیری از گفتگوهائی که میان دوزخیان تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 327
واقع می شود و تاءکید بر آنچه گذشت می فرماید: ((این یک واقعیت است مخاصمه و گفتگوهای خصمانه دوزخیان)) (ان ذلک لحق تخاصم اهل النار).
دوزخیان در این جهان نیز گرفتار تخاصم و نزاعند و روح پرخاشگری و نزاع

و جدال بر آنها حاکم است ، و هر روز با کسی درگیر و گلاویز می شوند، و در قیامت که صحنه بروز مکنونات است آنچه در درون داشتند ظاهر می گردد، و در جهنم به جان هم می افتند، دوستان دیروز دشمنان امروز، و مریدان دیروز مخالفان امروز می شوند، تنها خط ایمان و توحید است که خط وحدت و صفا در این جهان و آن جهان می باشد.
جالب اینکه بهشتیان بر سریرها و تختها تکیه زده ، به گفتگوهای دوستانه مشغولند، چنانکه در آیات مختلف قرآن آمده در حالی که دوزخیان در حال جنگ و جدالند که آن خود موهبتی است بزرگ ، و این عذابی است دردناک !
نکته :
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که به یکی از یارانش فرمود خداوند از شما پیروان مکتب اهلبیت در قرآن یاد کرده آنجا که دشمنان شما در آتش دوزخ می گویند ((چرا ما در اینجا مردانی را که از اشرار می شمردیم نمی بینیم ؟ آیا آنها را بباد مسخره گرفتیم ، یا از شدت حقارت بچشم ما نیامدند؟ به خدا سوگند مقصود شما از این مردان هستید که گروهی شما را از اشرار می پندارند، ولی به خدا سوگند در بهشت شادمان و مسرورید، در حالی که دوزخیان در جهنم دنبال شما می گردند.)) ص
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 328
آیه 65 - 70
آیه و ترجمه
قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلا اللَّهُ الْوَحِدُ الْقَهَّارُ(65)
رَبُ السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّرُ(66)
قُلْ هُوَ نَبَؤُا عَظِيمٌ(67)
أَنتُمْ عَنْهُ مُعْرِضونَ(68)
مَا كانَ لىَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلا الاَعْلى إِذْ يخْتَصِمُونَ(69)
إِن يُوحَى إِلىَّ إِلا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ(70)
ترجمه :
65 - بگو من فقط یک انذارکننده ام و هیچ معبودی جز خداوند یگانه قهار نیست .
66 - پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است ، پروردگار عزیز و غفار.
67 - بگو: این یک خبر بزرگ است !
68 - که شما از آن روی گردان هستید.
69 - من از ملاء اعلی (و فرشتگان عالم بالا) به هنگامی که (درباره آفرینش آدم مخاصمه می کردند خبر ندارم .

70 - تنها چیزی که به من وحی می شود این است که من انذارکننده آشکاری هستم . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 329
تفسیر:
من یک بیم دهنده ام !
از آنجا که تمام بحثهای گذشته چه آنها که از مجازات دردناک دوزخیان سخن می گوید و چه آنها که از عذاب دنیوی اقوام گنهکار پیشین بحث می کند و همه جنبه انذار و تهدید برای مشرکان و سرکشان و ظالمان دارد، در آیات مورد بحث همین مساءله را تعقیب کرده ، می گوید: ((بگو: من فقط یک انذارکننده ام !)) (قل انما انا منذر).
درست است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بشارت دهنده نیز می باشد، و آیات قرآن مجید به هر دو معنی ناطق است ، ولی چون بشارت برای مؤ منان است ، و انذار برای مشرکان و مفسدان ، و در اینجا روی سخن با گروه اخیر است ، تنها تکیه بر انذار شده است .
سپس می افزاید: ((هیچ معبودی جز خداوند یگانه قهار نیست)) (و ما من اله الا الله الواحد القهار).
تکیه بر قهر او نیز به همین منظور است ، تا کسی به لطف او مغرور نگردد، و از قهر او خود را ایمن نشمرد، و در گرداب کفر و گناه غوطه ور نشود.
و بلافاصله به عنوان ذکر دلیل برای توحید الوهیت و عبادت پروردگار می افزاید: ((او همان کسی است که پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها قرار دارد می باشد، همان خدائی که عزیز و غفار است)) (رب السموات و الارض و ما بینهما العزیز الغفار).
در حقیقت در این آیه سه وصف از اوصاف خداوند بیان شده که هر کدام برای اثبات مقصودی است .
نخست مساءله ((ربوبیت)) او نسبت به تمام عالم هستی است ، او مالک همه تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 330
این جهان است مالکی که آنها را تدبیر و تربیت می کند، تنها کسی شایسته عبودیت است که چنین باشد، نه بتهائی که به مقدار سر سوزن از خود چیزی ندارند.
دوم مساءله ((عزت)) او است ، می دانیم ((عزیز)) از نظر معنی لغت به کسی گفته می شود که هیچکس نتواند بر او غالب گردد، و هر چه اراده کند انجام شدنی باشد، و به تعبیر دیگر همیشه غالب است و هرگز مغلوب نیست .
کسی که چنین است فرار کردن از چنگال قدرتش چگونه امکان دارد؟ و نجات از کیفرش چگونه میسر است ؟
سومین توصیف مقام غفاریت و کثرت آمرزش او است که درهای بازگشت

را به روی گنهکاران می گشاید، و باران رحمتش را بر آنها می بارد، تا تصور نکنند اگر قهار و عزیز است مفهومش بستن درهای رحمت و توبه به روی بندگان می باشد.
در حقیقت یکی بیان ((خوف)) است و دیگری بیان ((رجاء)) که بدون موازنه این دو حالت تکامل انسان امکانپذیر نیست ، یا گرفتار غرور و غفلت می شود، و یا در گرداب یاس و نومیدی فرو می رود.
و به تعبیر دیگر توصیف او به ((عزیز)) و ((غفار)) دلیل دیگری بر ((الوهیت)) او است ، چرا که تنها کسی شایسته پرستش است که علاوه بر ((ربوبیت)) قدرت بر مجازات نیز دارد، و علاوه بر قدرت بر مجازات ، درهای رحمت و مغفرت او نیز گشوده است .
سپس در جمله ای کوتاه و تکان دهنده خطاب به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده ، می فرماید: ((بگو این یک خبر بزرگ است)) (قل هو نبا عظیم).
((که شما از آن روی گردان هستید)) (انتم عنه معرضون). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 331
این کدام خبر است که به آن اشاره کرده و آنرا به عظمت توصیف می کند؟
قرآن مجید؟ رسالت پیامبر؟ قیامت و سرنوشت مؤ منان و کافران ؟ توحید و یگانگی خدا؟ و یا همه اینها؟
از آنجا که قرآن مشتمل بر همه این امور است و جامع میان آنها است ، و اعراض مشرکان نیز از آن بوده مناسبتر همان معنی اول یعنی قرآن است .
آری این کتاب بزرگ آسمانی خبری است بزرگ ، به عظمت تمام عالم هستی که از ناحیه خالق این جهان ، خالق عزیز و غفار و واحد و قهار، نازل شده ، خبری که عظمت آن را گروه عظیمی به هنگام نزولش درنیافتند، جمعی آنرا به باد سخریه و استهزاء گرفتند، و جمعی سحرش خواندند، و عده ای شعرش نامیدند، ولی چیزی نگذشت که این ((نباء عظیم)) باطن خود را نشان داد، مسیر تاریخ بشریت را عوض کرد، بر پهنه جهان سایه افکند، تمدنی عظیم و درخشان در تمام زمینه ها به وجود آورد، و جالب اینکه اعلام این نبا عظیم در این سوره مکی شده ، در زمانی که مسلمانان ظاهرا در نهایت ضعف و ناتوانی بودند، و درهای پیروزی و نجات به روی آنان بسته بود.
حتی امروز نیز عظمت این خبر بزرگ بر جهانیان و حتی بر خود مسلمانان کاملا روشن نیست ، و باید آینده آنرا نشان دهد.
این گفتار قرآن که ((شما از آن رویگردان هستید)) هنوز صادق است ، و همین اعراض مسلمین سبب شده که نتوانند از این چشمه جوشان فیض

الهی کاملا سیراب شوند، و در پرتو انوار آن به پیش تازند، و قله های فخر و شرف را تسخیر کنند.
سپس به عنوان مقدمه ای برای ذکر ماجرای آفرینش آدم و ارزش والای وجود انسان تا آن حد که فرشتگان همگی در برابر او سجده کردند، می فرماید: تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 332
((من از ملاء اعلی ، و فرشتگان عالم بالا به هنگامی که درباره آفرینش انسان گفتگو و مخاصمه می کردند خبر ندارم)) (ما کان لی من علم بالملا الاعلی اذ یختصمون).
آگاهی من تنها از طریق وحی است ، و ((تنها چیزی که به من وحی می شود این است که من انذارکننده آشکاری هستم)) (ان یوحی الی الا انما انا نذیر مبین).
گر چه فرشتگان ، جدال و مخاصمهای با پروردگار نداشتند، ولی همین اندازه که به هنگام خطاب خداوند به آنها که ((من می خواهم خلیفه ای در زمین بیافرینم)) آنها به گفتگو پرداختند و عرض کردند: ((آیا می خواهی کسی را بیافرینی که فساد و خونریزی کند))؟ که در پاسخ آنها فرمود: ((من چیزی می دانم که شما نمی دانید)) (آیه 30 - سوره بقره) به این گفتگوها مخاصمه اطلاق شده است که یک اطلاق مجازی است ، و همانگونه که اشاره کردیم این در حقیقت مقدمه ای است برای آیات بعد که پیرامون آفرینش آدم سخن می گوید.
این احتمال نیز وجود دارد که ((ملاء اعلی)) مفهوم وسیعی دارد که حتی شیطان را شامل می شود، چه اینکه آن روز شیطان در زمره فرشتگان بود و به مخاصمه با خدا برخاست و زبان به اعتراض گشود، و به همین دلیل برای همیشه مطرود درگاه حق شد، ولی تفسیر اول مناسبتر است .
در روایات متعددی که از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده می خوانیم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از یکی از یارانش پرسید: اتدری فیما یختصم الملاء الاعلی ؟: ((آیا می دانی فرشتگان عالم بالا در چه چیز بحث و گفتگو می کنند))؟!
عرض کرد: نه .
فرمود: اختصموا فی الکفارات و الدرجات ، فاما الکفارات فاصباغ تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 333
الوضوء فی السبرات ، و نقل الاقدام الی الجماعات ، و انتظار الصلاة بعد الصلاة ، و اما الدرجات فافشاء السلام ، و اطعام الطعام ، و الصلاة فی اللیل و الناس نیام :
((آنها در مورد ((کفارات)) (کارهائی که گناهان را جبران می کند) و ((درجات)) (آنچه بر درجات انسان می افزاید) به گفتگو پرداختند: اما کفارات وضوی پر آب در سرمای زمستان گرفتن ، و به سوی نماز جماعت

گام برداشتن ، و انتظار نمازی بعد از نماز دیگر کشیدن است ، و اما درجات ، بسیار سلام کردن و اطعام طعام نمودن ، و نماز در شب به هنگامی که چشم مردم در خواب است باشد.
البته در این حدیث صریحا نیامده است که نظر به تفسیر آیه فوق دارد، هر چند تعبیرات شبیه تعبیرات آیه مورد بحث است ، و به هر حال از این حدیث استفاده می شود که منظور از ((مخاصمه)) در اینجا تنها بحث و گفتگو است نه جدال و کشمکش ، بحث و گفتگو از اعمال آدمیان ، و کارهائی که کفاره گناهان می شود و بر درجات انسانها می افزاید، و شاید گفتگوی آنها در تعداد اعمالی است که سرچشمه این فضائل می گردد، و یا در تعیین حد و میزان درجاتی است که از این اعمال حاصل می شود، و به این ترتیب از این حدیث تفسیر سومی برای آیه به دست می آید که از جهاتی مناسب است ولی با آیات آینده تناسب زیادی ندارد و همانگونه که گفتیم ممکن است ناظر به گفتگوهای دیگر فرشتگان باشد نه آنچه مربوط به این آیات است .
این نکته نیز قابل توجه است که عدم علم پیامبر به این معنی است که من از خودم چیزی در این زمینه ها نمی دانم تنها همان را می دانم که از طریق وحی بر من نازل میگردد. ص
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 334
آیه 71 - 83
آیه و ترجمه
إِذْ قَالَ رَبُّک لِلْمَلَئکَةِ إِنی خَلِقُ بَشراً مِّن طِینٍ(71)
فَإِذَا سوَّیْتُهُ وَ نَفَخْت فِیهِ مِن رُّوحِی فَقَعُوا لَهُ سجِدِینَ(72)
فَسجَدَ الْمَلَئکَةُ کلُّهُمْ أَجْمَعُونَ(73)
إِلا إِبْلِیس استَکْبرَ وَ کانَ مِنَ الْکَفِرِینَ(74)
قَالَ یَإِبْلِیس مَا مَنَعَک أَن تَسجُدَ لِمَا خَلَقْت بِیَدَی أَستَکْبرْت أَمْ کُنت مِنَ الْعَالِینَ(75)
قَالَ أَنَا خَیرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنی مِن نَّارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِن طِینٍ(76)
قَالَ فَاخْرُجْ مِنهَا فَإِنَّک رَجِیمٌ(77)
وَ إِنَّ عَلَیْک لَعْنَتی إِلی یَوْمِ الدِّینِ(78)
قَالَ رَب فَأَنظِرْنی إِلی یَوْمِ یُبْعَثُونَ(79)
قَالَ فَإِنَّک مِنَ الْمُنظَرِینَ(80) تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 335
إِلی یَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ(81)
قَالَ فَبِعِزَّتِک لأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ(82)
إِلا عِبَادَک مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ(83)
ترجمه :
71 - به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به ملائکه گفت : من بشری

را از گل می آفرینم .
72 - هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خودم در آن دمیدم برای او سجده کنید.
73 - در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند.
74 - جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود!
75 - گفت : ای ابلیس چه چیز مانع تو از سجده کردن بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم گردید؟ آیا تکبر کردی ، یا از برترین بودی ؟ (بالاتر از اینکه فرمان سجود به تو داده شود!).
76 - گفت : من از او بهترم ! مرا از آتش آفریده ای و او را از گل .
77 - فرمود: از آسمانها (و از صفوف ملائکه) خارج شو که تو رانده درگاه منی !
78 - و مسلما لعنت من بر تو تا روز قیامت خواهد بود.
79 - عرض کرد: پروردگار من ! مرا تا روزی که انسانها برانگیخته می شوند مهلت ده .
80 - فرمود تو از مهلت داده شدگانی .
81 - ولی تا روز و زمان معینی .
82 - گفت : به عزتت سوگند همه آنها را گمراه خواهم کرد
83 - مگر بندگان خالص تو از میان آنها. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 336
تفسیر:
تکبر کرد و رانده درگاه خدا شد!
این آیات همانگونه که گفتیم توضیحی است بر ((مخاصمه ملاء اعلی)) و ((ابلیس)) و گفتگو درباره آفرینش ((آدم))، و در مجموع هدف از بیان این سرگذشت این است که اولا به انسانها یادآور شود که وجود آنها آنقدر با ارزش است که تمامی فرشتگان برای جدشان آدم به سجده افتادند، انسانی با این همه شخصیت چگونه اسیر چنگال شیطان و هوای نفس می شود؟ چگونه ارزش وجودی خود را رها کرده ، یا در برابر سنگ و چوبی سجده می کند؟!
اصولا یکی از روشهای مؤ ثر تربیت ، اعطای شخصیت به افراد مورد تربیت است ، و یا به تعبیر صحیحتر: شخصیت والا و ارزش وجودی آنها را به یادشان آوردن ، در چنین شرائطی است که انسان احساس می کند که پستی و انحطاط لایق شاءن او نیست و خود به خود از آن کناره گیری می نماید.
ثانیا لجاجت شیطان و غرور و تکبر و حسدش که سبب شد برای همیشه از اوج افتخار سقوط کند، و در لجنزار لعنت فرو رود، می تواند هشداری برای همه افراد لجوج و مغرور باشد تا عبرت گیرند و رویه شیطان را رها کنند.

ثالثا از وجود چنین دشمن بزرگی که سوگند برای اغوای انسانها یاد کرده خبر می دهد، تا همگان به هوش باشند و در دام او نیفتند.
مجموع این امور، تکمیلی است برای بحثهای پیشین .
به هر حال در نخستین آیه می فرماید: ((به خاطر بیاور هنگامی را که پروردگارت به ملائکه گفت : من بشری را از گل می آفرینم)) (و اذ قال ربک للملائکة انی خالق بشرا من طین). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 337
اما برای اینکه تصور نشود که بعد وجود انسانی همان بعد خاکی است در آیه بعد می افزاید: ((و هنگامی که آن را نظام بخشیدم ، و از روح خودم روح شریف و ممتازی را که آفریده ام) در او دمیدم همگی برای او به خاک بیفتید و سجده کنید)) (فاذا سویته و نفخت فیه من روحی فقعوا له ساجدین).
به این ترتیب آفرینش انسان پایان پذیرفت ، ((روح خدا)) و ((گل تیره)) به هم آمیختند، و موجودی عجیب و بی سابقه که قوس صعودی و نزولیش هر دو بی انتها بود آفرینش یافت ، و موجودی با استعداد فوق العاده که می توانست شایسته مقام ((خلیفة اللهی)) باشد، قدم به عرصه هستی گذاشت ((و در آن هنگام همه فرشتگان بدون استثنا سجده کردند)) (فسجد الملائکة کلهم اجمعون).
و شایسته ستایش آن آفریدگاری را دانستند ((کارد چنین دل آویز نقشی زماء و طینی))!
اما ((تنها کسی که سجده نکرد ابلیس بود تکبر ورزید و تمرد و طغیان نمود و به همین دلیل از مقام با عظمت خود سقوط کرد و در صف کافران بود)) (الا ابلیس استکبر و کان من الکافرین).
آری و بدترین بلای جان انسان نیز همین کبر و غرور است که پرده های تاریک جهل بر چشم بینای او می افکند، و او را از درک حقایق محروم می سازد، او را به تمرد و سرکشی وا می دارد، و از صف مؤ منان که صف بندگان مطیع خداست بیرون می افکند، و در صف کافران که صف یاغیان و طاغیان است قرار می دهد، آن گونه که ابلیس را قرار داد.
اینجا بود که ابلیس از سوی خداوند مورد مؤ اخذه و بازپرسی قرار گرفت : تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 338
((فرمود ای ابلیس ! چه چیز مانع تو از سجده کردن بر مخلوقی که با دو دست خود آفریدم گردید))؟! (قال یا ابلیس ما منعک ان تسجد لما خلقت بیدی).
بدیهی است تعبیر به ((یدی)) (دو دست) به معنی دستهای حسی نیست که او از هر گونه جسم و جسمانیت پاک و منزه است ، بلکه دست در اینجا کنایه از قدرت است ، چرا که انسان معمولا قدرت خود را با دست اعمال می کند، لذا در تعبیرات روزمره این کلمه در معنی قدرت ، فراوان به کار

می رود، گفته می شود فلان کشور در دست فلان گروه است ، یا فلان معبد و ساختمان بزرگ به دست فلان کس ساخته شده ، گاه گفته می شود دست من کوتاه است یا دست تو پر است .
دست در هیچکدام از این استعمالات به معنی عضو مخصوص نیست ، بلکه تمام اینها کنایه از قدرت و سلطه است .
و از آنجا که انسان کارهای مهم را با دو دست انجام می دهد، و به کار گرفتن دو دست نشانه نهایت توجه و علاقه انسان به چیزی است ، ذکر این تعبیر در آیه فوق کنایه از عنایت مخصوص پروردگار و اعمال قدرت مطلقه اش در آفرینش انسان است .
سپس می افزاید: ((آیا تکبر ورزیدی ، یا بالاتر از آن بودی که فرمان سجود به تو داده شود؟!)) (استکبرت ام کنت من العالین).
بدون شک احدی نمی تواند ادعا کند که قدر و منزلتش ما فوق این است که برای خدا سجده کند (یا برای آدم به فرمان خدا) بنابراین تنها راهی که باقی میماند همان احتمال دوم یعنی تکبر است .
بعضی از مفسران ((عالین)) را در اینجا به معنی کسانی می دانند که همیشه در راه کبر و غرور گام بر می دارند و بنابراین معنی جمله چنین می شود: ((آیا تو هم اکنون تکبر کرده یا همواره چنین بوده ای !))
ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 339
اما ابلیس با نهایت تعجب شق دوم را انتخاب کرد، و معتقد بود برتر از آن است که چنین دستوری به او داده شود، لذا با کمال جسارت به مقام استدلال در مخالفتش با فرمان خدا بر آمد و ((گفت : من از او (آدم) بهترم ، چرا که مرا از آتش آفریده ای و او را از گل ! (قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین).
او در واقع می خواست به پندار خویش با سه مقدمه فرمان پروردگار را نفی کند:
نخست اینکه من از آتش آفریده شده ام و او از گل که این یک واقعیت بود، همانگونه که قرآن مجید به آن ناطق است : خلق الانسان من صلصال کالفخار و خلق الجان من مارج من نار: ((خداوند انسان را از گل خشکیده ای همچون آجر و سفال آفرید و جن را (که ابلیس نیز از آنها است) از شعله آتش)) (الرحمن 14 و 15).
مقدمه دوم اینکه آنچه از آتش آفریده شده ، از آنچه از خاک آفریده شده برتر است ، چرا که آتش اشرف از خاک است .
مقدمه سوم اینکه هرگز نباید به موجود اشرف دستور داد که در برابر غیر اشرف سجده کند!!
و تمام اشتباه ابلیس در این دو مقدمه اخیر بود.

زیرا اولا آدم تنها از خاک نبود، بلکه عظمتش از آن روح الهی بود که در آن دمیده شد، و گرنه خاک کجا و اینهمه افتخار و استعداد و تکامل کجا؟!
ثانیا: خاک نه تنها کمتر از آتش نیست ، بلکه به مراتب برتر از آن است ، تمام زندگی و حیات و منابع حیاتی از خاک برمی خیزد، گیاهان و گلها و تمام موجودات زنده از خاک مدد می گیرند، تمام معادن گرانبها در دل خاک

شده ، و خلاصه خاک منبع انواع برکات است ، در حالی که آتش با تمام اهمیتی که در زندگی دارد هرگز به پای آن نمی رسد، و تنها ابزاری است برای استفاده کردن از منابع خاکی ، آن هم ابزاری خطرناک و ویرانگر تازه مواد آتش زا غالبا از برکت زمین به وجود آمده (هیزم ، ذغال نفت و مانند آنها).
ثالثا: مساله ، مساءله اطاعت فرمان پروردگار، و انجام اوامر او است ، همه مخلوق و بنده او هستند و باید سر به فرمان او داشته باشند
به هر حال اگر استدلال ابلیس را بشکافیم سر از کفر عجیبی در می آورد او با این سخن خدا می خواست هم حکمت خدا را نفی کند، و هم امر او را (نعوذ بالله) بی ماءخذ بشمرد، و این موضعگیری دلیل بر نهایت جهل او است ، چرا که اگر می گفت : هوای نفس من مانع شد، یا کبر و غرور به من اجازه نداد، و مانند اینها، تنها اعتراف به یک گناه کرده بود، اما اکنون که برای توجیه عصیانش به نفی حکمت پروردگار و علم و دانش او می پردازد نشان می دهد که به پستترین مرحله کفر سقوط کرده است .
بعلاوه مخلوق در برابر خالق از خود استقلالی ندارد، هر چه دارد از اوست ، و لحن ابلیس نشان می دهد که او برای خود حاکمیت و استقلال در مقابل حاکمیت پروردگار قائل بوده است ، و این یکی دیگر از سرچشمه های کفر است .
به هر حال عامل گمراهی شیطان معجونی از ((خودخواهی)) و ((غرور)) و ((کبر)) و ((جهل)) و ((حسد)) بود، این صفات شیطانی دست به دست هم دادند و او را که سالیان دراز همنشین ملائکه ، بلکه معلم آنان بود از آن اوج و افتخار پائین کشیدند، و چه خطرناک است این اوصاف زشت در هر جا که پیدا شود؟!
به فرموده علی (علیه السلام) در یکی از خطبه های ((نهج البلاغه)): ((او هزاران سال عبادت پروردگار کرده بود، اما یکساعت تکبر همه آنها را به

و بر باد داد!.
آری یک بنای مهم و معظم را باید در سالیان دراز ساخت ولی ممکن است آنرا در یک لحظه با یک بمب قوی به ویرانی کشید.
اینجا بود که می بایست این موجود پلید از صفوف ملاء اعلی و فرشتگان

عالم بالا اخراج گردد، لذا خداوند به او خطاب کرد و فرمود: ((از صفوف ملائکه ، از آسمان برین ، بیرون رو که تو رانده درگاه منی !)) (قال فاخرج منها فانک رجیم).
((ضمیر در فاخرج منها)) ممکن است اشاره به صفوف ملائکه ، یا عوالم بالا، یا بهشت و یا رحمت خدا بوده باشد.
آری این نامحرم باید از اینجا بیرون رود که دیگر جای او نیست ، اینجا جای پاکان و مقربان است ، نه جای آلودگان و سرکشان و تاریک دلان .
((رجیم)) از ماده ((رجم)) به معنی سنگسار کردن است ، و چون لازمه آن طرد می باشد گاه در این معنی به کار می رود.
و سپس افزود: ((مسلما لعنت من بر تو تا روز قیامت ادامه خواهد یافت

و همیشه مطرود از رحمت من خواهی بود (و ان علیک لعنتی الی یوم الدین).
مهم این است که انسان هنگامی که از اعمال زشت خود نتیجه شومی می گیرد بیدار شود، و به فکر جبران بیفتد، اما چیزی خطرناکتر از آن نیست که همچنان بر مرکب غرور و لجاج سوار گردد، و به مسیر خود به سوی پرتگاه ادامه دهد، اینجاست که لحظه به لحظه فاصله او از صراط مستقیم بیشتر می شود، و این همان سرنوشت شومی بود که دامن ((ابلیس)) را گرفت .
اینجا بود که ((حسد)) تبدیل به کینه شد، کینه ای سخت و ریشه دار، و چنانکه قرآن می گوید:
((عرض کرد: پروردگار من ! مرا تا روز رستاخیز که انسانها برانگیخته میشوند مهلت ده)) (قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون).
مهلتی که بر گذشته خود اشک حسرت و ندامت بریزم مهلتی که عصیان زشت و شوم خود را جبران کنم ؟ نه !، مهلتی که از فرزندان آدم انتقام گیرم ، و همه را به گمراهی بکشانم ، هر چند گمراهی هر یک نفر از آنها بار سنگین تازه ای از گناه بر دوش من می نهد، و مرا در این منجلاب کفر و عصیان پائینتر می برد،! ای وای از لجاجت و کبر و غرور و حسد که چه بلاها که بر سر افراد نمی آورد؟!
در حقیقت او می خواست تا آخرین فرصت ممکن به اغوای فرزندان آدم بپردازد، چرا که روز رستاخیز پایان دوران تکلیف است ، و دیگر وسوسه و اغوا مفهومی ندارد، علاوه بر این با این در خواست مرگ را از خود دور کند، و تا قیامت زنده بماند، هر چند همه جهانیان از دنیا بروند. در اینجا مشیت الهی به دلائلی که بعد اشاره خواهیم کرد اقتضا نمود که این تفسیر

خواسته ابلیس برآورده شود، اما نه به طور مطلق ، که به صورت مشروط

چنانکه در آیه بعد می فرماید: ((گفت تو از مهلت داده شدگانی)) (قال فانک من المنظرین).
ولی نه تا روز رستاخیز و مبعوث شدن خلایق بلکه ((تا روز و زمان معینی)) (الی یوم الوقت المعلوم).
در اینکه ((یوم الوقت المعلوم)) چه روزی است ؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند:
بعضی آن را پایان این جهان می دانند، چرا که در آن روز همه موجودات زنده می میرند، و تنها ذات پاک خداوند می ماند، چنانکه در آیه 88 سوره قصص می خوانیم ((کل شی ء هالک الا وجهه)) و به این ترتیب به قسمتی از خواسته ابلیس ترتیب اثر داده شده .
بعضی احتمال داده اند منظور از آن روز قیامت است ، ولی این احتمال نه با ظاهر آیات مورد بحث می سازد که لحن آن نشان می دهد با تمام خواسته او موافقت نشد، و نه با آیات دیگر قرآن که خبر از مرگ عموم زندگان در پایان این جهان می دهد.
این احتمال نیز وجود دارد که آیه فوق اشاره به زمانی باشد که هیچکس جز خدا نمی داند.
ولی تفسیر اول از همه مناسبتر است لذا در روایتی که در تفسیر برهان از امام صادق (علیه السلام) نقل شده آمده است که ابلیس بین نفخه اول و دوم می میرد.
اینجا بود که ابلیس مکنون خاطر خود را آشکار ساخت ، و هدف نهائیش را

از تقاضای عمر جاویدان نشان داد، و ((گفت : به عزتت سوگند که همه آنها را گمراه خواهم کرد!)) (قال فبعزتک لاغوینهم اجمعین).
سوگند به ((عزت)) برای تکیه بر قدرت و اظهار توانائی است ، و این تاکیدهای پی درپی قسم از یکسو، و نون تاءکید ثقلیه از سوی دیگر، و کلمه ((اجمعین)) از سوی سوم) نشان می دهد که او نهایت پافشاری را در تصمیم خویش داشته و دارد، و تا آخرین نفس بر سر گفتار خود ایستاده است .
ولی متوجه این واقعیت بود که گروهی از بندگان خاص خدا به هیچ قیمتی در منطقه نفوذ و حوزه وسوسه او قرار نمی گیرند، لذا ناچار آنها را از گفتار بالا استثنا کرد و گفت : ((مگر بندگان مخلص تو از میان آنها!)) (الا عبادک منهم المخلصین)
همانها که در راه معرفت و بندگی تو از روی اخلاص و صدق و صفا گام برمی دارند، تو نیز آنها را پذیرا شده ای ، خالصشان کرده ای ، و در حوزه حفاظت خود قرار داده ای ، تنها این گروهند که من به آنها دسترسی ندارم ، و گرنه بقیه را به دام خود خواهم افکند!

اتفاقا این حدس و گمان ابلیس درست از آب در آمد، و هر کس به نحوی در دام او گرفتار شد، و جز ((مخلصین)) از آن نجات نیافتند، همانگونه که قرآن در آیه 20 سوره سباء می فرماید: و لقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المومنین : ((گمان ابلیس درباره آنها به واقعیت پیوست ، و جز گروهی از مؤ منان همه از او پیروی کردند!)) تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 345
نکته :
1 - فلسفه وجود شیطان درباره آیات فوق مسائل مهمی مطرح است ، از جمله : مساءله آفرینش شیطان ، و دلیل سجده کردن فرشتگان بر آدم ، و علت برتری آدم بر فرشتگان ، و اینکه شیطان بر چه کسانی تسلط می یابد، و نتیجه کبر و غرور و خودخواهی و منظور از گل تیره و روح خدا، و مساءله آفرینش آدم و خلقت مستقل او در برابر فرضیه تکامل انواع ، و مسائل دیگری از این قبیل که به طور مشروح در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه 34 سوره بقره ، و جلد یازدهم ذیل آیه 26 سوره حجر، (صفحه 74 به بعد) و جلد ششم ذیل آیه 11 سوره اعراف (صفحه 98 به بعد بحث کرده ایم .
آنچه در اینجا مجددا لازم به یادآوری می دانیم نخست سوالی است که درباره فلسفه آفرینش شیطان می شود.
بسیاری سؤ ال می کنند که اگر انسان برای تکامل و نائل شدن به سعادت از طریق بندگی خدا آفریده شده ، وجود شیطان که یک موجود ویرانگر ضد تکاملی است چه دلیلی می تواند داشته باشد؟
آنهم موجودی هوشیار، کینه توزمکار، پر فریب و مصمم !
اما اگر اندکی بیندیشیم خواهیم دانست که وجود این دشمن نیز کمکی است به پیشرفت تکامل انسانها.
راه دور نرویم همیشه نیروهای مقاوم در برابر دشمنان سر سخت جان می گیرند، و سیر تکاملی خود را می پیمایند.
فرماندهان و سربازان ورزیده و نیرومند کسانی هستند که در جنگهای بزرگ با دشمنان سرسخت درگیر بوده اند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 346
سیاستمداران با تجربه و پر قدرت آنها هستند که در کوره های سخت بحرانهای سیاسی با دشمنان نیرومندی دست پنجه نرم کرده اند.
قهرمانان بزرگ کشتی آنها هستند که با حریفهای پر قدرت و سرسخت زورآزمائی کرده اند.
بنابراین چه جای تعجب که بندگان بزرگ خدا با مبارزه مستمر و پیگیر در برابر ((شیطان)) روز به روز قویتر و نیرومندتر شوند!
دانشمندان امروز در مورد فلسفه وجود میکربهای مزاحم می گویند: اگر

آنها نبودند سلولهای بدن انسان در یک حالت سستی و کرخی فرو می رفتند، و احتمالا نمو بدن انسانها از 80 سانتیمتر تجاوز نمی کرد، همگی به صورت آدمهای کوتوله بودند، و به این ترتیب انسانهای کنونی با مبارزه جسمانی با میکربهای مزاحم نیرو و نمو بیشتری کسب کرده اند.
و چنین است روح انسان در مبارزه با شیطان و هوای نفس .
اما این بدان معنا نیست که شیطان وظیفه دارد بندگان خدا را اغوا کند، شیطان از روز اول خلقتی پاک داشت ، مانند همه موجودات دیگر، انحراف و انحطاط و بدبختی و شیطنت با اراده و خواست خودش به سراغش آمد، بنابراین خداوند ابلیس را از روز اول شیطان نیافرید، او خودش خواست شیطان باشد ولی در عین حال شیطنت او نه تنها زیانی به بندگان حقطلب نمی رساند بلکه نردبان ترقی آنها است (دقت کنید).
منتها این سؤ ال باقی می ماند که چرا درخواست او را درباره ادامه حیاتش پذیرفت ، و چرا فورا نابودش نکرد؟!
پاسخ این سؤ ال همانست که در بالا گفته شد و به تعبیر دیگر:
عالم دنیا میدان آزمایش و امتحان است (آزمایشی که وسیله پرورش و تکامل انسانها است). و می دانیم آزمایش جز در برابر دشمنان سرسخت و طوفانها و بحرانها تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 347
امکانپذیر نیست .
البته اگر شیطان هم نبود هوای نفس و وسوسه های نفسانی انسان را در بوته آزمایش قرار می داد، اما با وجود شیطان این تنور آزمایش داغتر شد، چرا که شیطان عاملی است از برون و هوای نفس عاملی است از درون !
2 - آتش کبر و غرور سرمایه هستی را می سوزاند
از مسائل فوق العاده حساسی که در ماجرای ابلیس و رانده شدن او از درگاه خدا جلب توجه می کند تاءثیر عامل خودخواهی و غرور در سقوط و بدبختی انسان است ، به طوری که می توان گفت : مهمترین و خطرناکترین عامل انحراف همین عامل است .
همین بود که شش هزار سال عبادت را در یک لحظه به نابودی کشانید، و همین بود که موجودی را که همردیف فرشتگان بزرگ آسمان بود به پستترین درکات شقاوت تنزل داد، و مستحق لعن ابدی خداوند نمود.
خودخواهی و غرور به انسان اجازه نمی دهد چهره حقیقت را آنچنانکه هست ببیند.
خودخواهی سرچشمه حسادت ، و حسادت سرچشمه کینه توزی ، و کینه توزی عامل خونریزی و جنایات دیگر است .
خودخواهی انسان را به ادامه خطا و اشتباه وامی دارد، و به هنگام وجود عوامل بیدارکننده همه را خنثی می کند.
خودخواهی و لجاجت فرصت توبه و جبران را از دست انسان می گیرد، و

درهای نجات را به روی او می بندد، خلاصه هر چه درباره خطر این صفت زشت و نکوهیده گفته شود کم است .
و چه زیبا فرمود امیر مؤ منان علی (علیه السلام) فعدو الله امام المتعصبین ، و سلف تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 348
المستکبرین ، الذی وضع اساس العصبیة ، و نازع الله رادء الجبریة ، و ادرع لباس التعزز، و خلع قناع التذلل الا ترون کیف صغره الله بتکبره ؟ و وضعه بترفعه ؟ فجعله فی الدنیا مدحورا و اعد له فی الا خرة سعیرا:
این دشمن خدا شیطان پیشوای متعصبان و سلف مستکبران است که اساس تعصب و تکبر و خودخواهی را پی ریزی کرد، و با خداوند در مقام جبروتیش به ستیز و منازعه برخاست ، لباس خود بزرگ بینی بر تن پوشانید، و پوشش تواضع و فروتنی را کنار گذاشت .
آیا نمی بینید چگونه خداوند او را به خاطر تکبرش کوچک کرد؟ و بر اثر بلندپروازیش پست و خوار گردانید؟ در دنیا مطرودش ساخت ، و در آخرت آتش سوزان دوزخ را برای او آماده کرده است ! (نهج البلاغه خطبه 192 خطبه قاصعه). ص
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 349
آیه 84 - 88
آیه و ترجمه
قَالَ فَالحْقُّ وَ الحْقَّ أَقُولُ(84)
لاَمْلاَنَّ جَهَنَّمَ مِنک وَ مِمَّن تَبِعَک مِنهُمْ أَجْمَعِینَ(85)
قُلْ مَا أَسئَلُکمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ المُْتَکلَّفِینَ(86)
إِنْ هُوَ إِلا ذِکْرٌ لِّلْعَلَمِینَ(87)
وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِینِ(88)
ترجمه :
84 - فرمود: به حق سوگند، و حق می گویم .
85 - که جهنم را از تو و پیروانت همگی پر خواهم کرد.
86 - بگو: (ای پیامبر !) من از شما هیچ پاداشی نمی طلبم و من از متکلفین نیستم (سخنانم روشن و همراه با دلیل است).
87 - این (قرآن) وسیله تذکر برای همه جهانیان است .
88 - و خبر آن را بعد از مدتی می شنوید!
تفسیر:
آخرین سخن درباره ابلیس !
این آیات که آخرین آیات سوره ص است ، در حقیقت خلاصه ای است از تمام محتوای این سوره و نتیجه ای است برای بحثهای مختلفی که در این سوره آمده تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 350
نخست در پاسخ ((ابلیس)) که تهدید کرد تمام انسانها را به جز ((مخلصین

)) اغوا می کند خداوند ((فرمود: به حق سوگند، و حق می گویم)) (قال فالحق و الحق اقول).
((که جهنم را از تو و پیروانت همگی پر خواهم کرد)) (لاملئن جهنم منک و ممن تبعک منهم اجمعین).
آنچه از آغاز سوره تا به اینجا بوده همه حق بوده است ، و آنچه پیامبران بزرگی که گوشه ای از زندگانیشان در این سوره آمده به خاطر آن پیکار و مبارزه کردند حق بوده ، سخن از قیامت و عذاب دردناک طاغیان و انواع مواهب بهشتیان که در این سوره به میان آمد همه حق بود، پایان سوره نیز حق است و خداوند به حق سوگند یاد می کند و حق می گوید که جهنم را از شیطان و پیروانش پر می کند تا در برابر حرف ابلیس در مورد اغوای انسانها که با قاطعیت ادا شد پاسخ قاطعی بیان فرموده باشد و تکلیف همه را روشن کند.
به هر حال این دو جمله مشتمل بر تاکیدات فراوانی است : دو بار روی مساءله ((حق)) تاءکید کرده و سوگند یاد نموده ، و جمله ((لاملئن)) نیز با نون تاءکید ثقیله همراه است ، ((اجمعین)) نیز تاءکید مجددی بر همه اینهاست ، تا کسی کمترین تردید و شکی در این باره به خود راه ندهد که برای شیطان و پیروانش راه نجاتی نیست و ادامه خط آنها به دار البوار منتهی می گردد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 351
سپس در پایان این سخن به چهار مطلب مهم در عباراتی کوتاه و روشن اشاره می کند:
در مرحله اول می فرماید ((بگو من از شما هیچ اجر و پاداشی نمی طلبم)) (قل ما اسئلکم علیه من اجر).
و به این ترتیب به بهانه های بهانه جویان پایان می دهد، و روشن می سازد که من تنها طالب نجات و سعادت شما هستم ، نه پاداش مادی از شما می خواهم نه معنوی ، نه تقدیر و نه شکرگزاری ، نه مقام و نه حکومت . پاداش من تنها بر خداست ، همانگونه که در آیات دیگری از قرآن مجید از قبیل آیه 47 سوره سباء به آن تصریح شده است ((ان اجری الا علی الله)).
این خود یکی از دلائل صدق پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است چرا که مدعی دروغین برای مطامعی دعوی خود را مطرح می کند، و مطامعش از خلال سخنانش به هر صورت آشکار خواهد شد.
در مرحله دوم می گوید: ((من از متکلفین نیستم سخنانم مقرون به دلیل و منطق است ، و هیچگونه تکلفی در آن وجود ندارد، عباراتم روشن و سخنانم خالی از هر گونه ابهام و پیچیدگی است)) (و ما انا من المتکلفین).
در حقیقت جمله اول از اوصاف دعوت کننده سخن می گوید، و جمله دوم

از چگونگی دعوت و محتوای آن ، و در واقع مصداق آفتاب آمد دلیل آفتاب است .
در مرحله سوم هدف اصلی این دعوت بزرگ و نزول این کتاب آسمانی را بیان کرده می فرماید این قرآن فقط وسیله تذکر و بیداری برای همه جهانیان است (ان هو الا ذکر للعالمین).
آری مهم آنست که مردم از غفلت به درآیند و به تفکر و اندیشه پردازند،
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 352
چرا که راه روشن ، و نشانه های آن آشکار است ، و در درون جان انسان فطرت پاکی است که به او جهت می دهد، و به خط توحید و تقوی می کشاند، مهم بیداری است ، و رسالت اصلی پیامبران و کتب آسمانی همین است .
این تعبیر که نظیرش در قرآن مجید کم نیست نشان می دهد که محتوای دعوت انبیاء در تمام مراحل هماهنگ با فطرت خدادادی است و این دو همدوش با هم پیش می روند.
و در چهارمین و آخرین مرحله مخالفان را با عبارتی کوتاه و پر معنی تهدید کرده می گوید: ((خبر آن را بعد از مدتی خواهید شنید))! (و لتعلمن نباه بعد حین).
ممکن است شما این سخنان را جدی نگیرید، و بی اعتنا از کنار آن بگذرید، اما به زودی صدق گفتار من آشکار خواهد شد، هم در این جهان در میدانهای نبرد اسلام و کفر، در منطقه نفوذ اجتماعی و فکری ، در مجازاتهای الهی ، و هم در عالم دیگر و مجازاتهای دردناک خدا خواهید دید، خلاصه هر چه را به شما گفتم به موقع آن را با چشم خویش مشاهده خواهید کرد، خلاصه تازیانه الهی آماده است و به زودی بر گرده مستکبران و ظالمان فرود خواهد آمد.
نکته :
متکلف کیست ؟
در آیات فوق خواندیم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یکی از افتخارات خود را این می شمرد که از متکلفان نیست .
در روایات اسلامی بحثهای فراوانی درباره نشانه های متکلفین و علائم آنها آمده است : تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 353
در حدیثی که در ((جوامع الجامع)) از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده می خوانیم : للمتکلف ثلاث علامات : ینازع من فوقه ، و یتعاطی ما لا ینال ، و یقول ما لا یعلم !: ((متکلف سه نشانه دارد: پیوسته با کسانی که مافوق او هستند نزاع و پرخاشگری می کند، و به دنبال اموری است که به آن هرگز نمی رسد، و سخن از مطالبی می گوید که از آن آگاهی ندارد))!

همین مضمون به عبارت دیگری از امام صادق (علیه السلام) در کلمات لقمان حکیم نیز آمده است .
در حدیث دیگری از وصایای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به علی (علیه السلام) می خوانیم : للمتکلف ثلاث علامات : یتملق اذا حضر، و یغتاب اذا غاب ، و یشمت بالمصیبة : ((متکلف)) سه نشانه دارد:
در حضور تملق می گوید.
در غیاب غیبت می کند.
و به هنگام مصیبت زبان به شماتت می گشاید!.
باز در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم :
المتکلف مخطی ء و ان اصاب ، و المتکلف لا یستجلب فی عاقبة امره الا الهوان ، و فی الوقت الا التعب و العناء و الشقاء، و المتکلف ظاهره ریاء و باطنه نفاق ، و هما جناحان بهما یطیر المتکلف ، و لیس فی الجملة من اخلاق الصالحین ، و لا من شعار المتقین المتکلف فی ای باب ، کما قال الله تعالی لنبیه قال ما اسئلکم علیه من اجر و ما انا من المتکلفین :
((متکلف خطاکار است هر چند ظاهرا به حقیقت رسد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 354
متکلف در عاقبت کار جز پستی و خواری نتیجه ای نخواهد گرفت ، و امروز نیز جز رنج و زحمت و ناراحتی بهره ای ندارد.
متکلف ظاهرش ریا، و باطنش نفاق است ، و پیوسته با این دو بال پرواز می کند!
خلاصه تکلف از اخلاق صالحین و شعار متقین نیست در هر چه بوده باشد همانگونه که خداوند به پیامبرش می فرماید: بگو من از شما پاداشی نمی طلبم و از متکلفان نیستم .
از مجموع این روایات به خوبی استفاده می شود که متکلفان کسانی هستند که از جاده حق و عدالت و راستی و درستی قدم بیرون نهاده ، واقعیتها را نادیده می گیرند، به پندارها روی می آورند، از اموری که آگاهی ندارند خبر می دهند، و در اموری که نمی دانند دخالت می کنند، ظاهر و باطنشان دوتاست ، و حضور و غیابشان متضاد است ، خود را به رنج و زحمت می افکنند، و نتیجه ای جز سرشکستگی و بدبختی به دست نمی آورند، و پرهیزگاران و صالحان از این صفت به کلی پاک و منزهند.
پروردگارا! به ما توفیقی عنایت فرما که تمام آثار تکلف و نفاق و تمرد و طغیان را از خود برانیم .
خداوندا! ما را در صف مخلصانی قرار ده که آنها را در کنف حمایت خودت حفظ می کنی و شیطان اغواگر از آنها ماءیوس است .
بارالها! به ما آن بیداری و هوشیاری را مرحمت کن که برای احیای محتوای این قرآن بزرگ به پاخیزیم ، نیروهای مسلمانان را در سراسر جهان تفسیر

نمونه جلد 19 صفحه 355
بسیج کنیم ، یکدل و یک زبان در راه تو گام برداریم ، و دشمنان حق و حقیقت را در هم بشکنیم آمین یا رب العالمین .

تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 357
سوره زمر
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و 75 آیه است تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 358 تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 359
بسم الله الرحمن الرحیم
محتوای سوره زمر:
این سوره در مکه نازل شده ، و به همین دلیل بیش از هر چیز سخن از مسائل مربوط به توحید و معاد، و اهمیت قرآن و مقام نبوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می گوید. چنانکه معمول سوره های مکی همین است .
دوران مکه دوران سازندگی مسلمانان از نظر زیربنای اعتقادات دینی و پایه های ایمانی بود، لذا قویترین و مؤ ثرترین بحثها در این زمینه در سوره های مکی منعکس است ، و همین اساس محکم بود که اثرات شگرفش در مدینه ، در غزوات ، در برخورد با دشمن ، در برابر کارشکنیهای منافقین ، و در پذیرش نظام اسلامی شد. و اگر بخواهیم سر پیروزی سریع مسلمانان را در مدینه بدانیم باید آموزشهای مؤ ثر مکه را مورد مطالعه قرار دهیم .
به هر حال این سوره از چند بخش مهم تشکیل یافته است :
1 - چیزی که بیش از همه در سراسر این سوره منعکس است مساءله دعوت به توحید خالص می باشد، توصیه در تمام ابعاد و شاخه هایش ، توحید خالقیت ، توحید ربوبیت ، و توحید عبادت مخصوصا روی مساءله اخلاص در عبادت و بندگی خدا بارها در آیات مختلف این سوره تکیه شده است ، و تعبیراتش در این زمینه آنچنان مؤ ثر است که قلب انسان را به سوی اخلاص می کشاند و جذب می کند.
2 - مساءله مهم دیگری که در مقاطع مختلف این سوره و تقریبا از آغاز تا تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 360
انجام آن مورد توجه است مساءله معاد و دادگاه بزرگ عدالت خدا است مساله ثواب و جزا، غرفه های بهشتی ، و سایبانهای آتشین دوزخی ترس و وحشت روز قیامت ، و آشکار شدن نتایج اعمال و ظاهر شدن خود آنها در آن صحنه بزرگ
مساءله سیاه شدن صورت دروغگویان و کسانی که بر خدا افترا بستند، رانده شدن کافران به سوی جهنم ، ملامت و سرزنش فرشتگان عذاب نسبت به آنها، و دعوت بهشتیان به سوی بهشت و تبریک و تهنیت فرشتگان

رحمت به آنها!
این مسائل که بر محور معاد دور می زند آنچنان با مسائل توحیدی آمیخته است که گوئی تار و پود یک پارچه را تشکیل می دهد.
3 - بخش دیگری از این سوره که تنها قسمت کوتاهی از آن را اشغال می کند اهمیت قرآن مجید است ، ولی این بخش کوتاه ترسیم جالبی از قرآن و تاءثیر نیرومند آن در قلوب و جانها در بر دارد.
4 - بخش دیگری که آن هم نسبتا کوتاه است بیان سرنوشت اقوام پیشین و مجازات دردناک الهی نسبت به تکذیب کنندگان آیات حق می باشد.
5 - و بالاخره بخشی از این سوره نیز پیرامون مساءله توبه و باز بودن درهای بازگشت به سوی خداست ، و مؤ ثرترین آیات توبه و رحمت در این بخش بیان شده که شاید در قرآن آیه ای نوید بخش تر از آن در این زمینه نباشد.
این سوره بنام سوره ((زمر)) معروف است و این نام از آیه 71 و 73 این سوره گرفته شده و گاه سوره ((غرف)) به مناسبت آیه 20 نامیده می شود اما این نام مشهور نیست . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 361
((فضیلت سوره زمر)):
در احادیث اسلامی اهمیت فوق العاده ای به تلاوت این سوره داده شده ، از جمله در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من قرء سورة الزمر لم یقطع الله رجاه ، و اعطاه ثواب الخائفین الذین خافوا الله تعالی : کسی که سوره زمر را قرائت کند خداوند امیدش را (از رحمت خود) قطع نخواهد کرد، و پاداش کسانی را که از خدا می ترسند به او عطا می کند.
در حدیث دیگری از امام صادق چنین نقل شده : من قرء سورة الزمر اعطاه الله شرف الدنیا و الاخرة ، و اعزه بلا مال و لا عشیرة ، حتی یهابه من یراه و حرم جسده علی النار: کسی که سوره زمر را تلاوت کند خداوند شرف دنیا و آخرت به او می دهد، و بدون داشتن مال و قبیله قدرت و عزت به او می بخشد، آنچنان که هر کس او را ببیند از او حساب می برد، و بدن او را بر آتش دوزخ حرام می کند.
مقایسه فضیلتهای فوق با محتوای این سوره در زمینه خوف از پروردگار، و امید به رحمت او، و اخلاص در عبودیت ، و تسلیم مطلق در برابر ذات پاک حق ، به خوبی نشان می دهد که این پاداشها از آن کسانی است که ((تلاوت)) را مقدمه ای برای ((اندیشه و اندیشه)) را وسیله ای برای ((ایمان و عمل)) قرار می دهند، و به تعبیر دیگر: محتوای این سوره در درون جان آنها پیاده می شود، و تجلی آن در تمام زندگی آنها نمایان می گردد آری چنین افرادی ، درخور چنان پاداش عظیم و رحمت وسیع پروردگارند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 362

آیه 1 - 3
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
تَنزِیلُ الْکِتَبِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِیزِ الحْکِیمِ(1)
إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَیْکَ الْکتَب بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مخْلِصاً لَّهُ الدِّینَ(2)
أَلا للَّهِ الدِّینُ الخْالِص وَ الَّذِینَ اتخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِیَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلا لِیُقَرِّبُونَا إِلی اللَّهِ زُلْفَی إِنَّ اللَّهَ یحْکُمُ بَیْنَهُمْ فی مَا هُمْ فِیهِ یخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی مَنْ هُوَ کَذِبٌ کفَّارٌ(3)
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - این کتابی است که از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است .
2 - ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم ، خدا را پرستش کن و دین خود را برای او خالص گردان .
3 - آگاه باشید دین خالص از آن خدا است ، و آنها که غیر از خدا را اولیای خود قرار دادند، و دلیلشان این بود که اینها را نمی پرستیم مگر به خاطر اینکه ما را به خداوند تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 363
نزدیک کنند، خداوند روز قیامت میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری می کند، خداوند آن کس را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی کند.
تفسیر:
دین خود را از هر گونه شرک پاک و خالص کن !
این سوره با دو آیه درباره نزول قرآن مجید آغاز شده که در یک آیه مبدء نزول قرآن یعنی ذات پاک خدا مطرح است ، و در آیه دیگر محتوا و هدف قرآن .
نخست می گوید: این کتابی است که از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است (تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم).
هر کتابی را به نازل کننده ، یا نویسنده آن باید شناخت ، و هنگامی که بدانیم که این کتاب بزرگ آسمانی از علم خداوند قادر و حکیمی سرچشمه گرفته که هیچ چیز در برابر قدرت بی پایانش مشکل نیست و هیچ امری از علم نامتناهیش مخفی نمی باشد پی به عظمت محتوای آن می بریم ، و بی آنکه توضیح بیشتری داده شود یقین پیدا می کنیم که محتوای آن حق است و سراسر حکمت و نور و هدایت است .
ضمنا اینگونه تعبیرات در آغاز سوره های قرآن ، مؤ منان را به این حقیقت متوجه می سازد که آنچه را در این کتاب بزرگ می یابند کلام خدا است نه کلام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، هر چند کلام او هم والا و حکیمانه است . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 364

سپس به محتوای این کتاب آسمانی و هدف آن پرداخته می گوید: ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم (انا انزلنا الیک الکتاب بالحق).
چیزی جز ((حق)) در آن نیست ، و مطلبی جز حق در آن مشاهده نمی کنی از همین رو حق طلبان به دنبال آن می روند و تشنه کامان وادی حقیقت در جستجوی محتوای آنند.
و از آنجا که هدف از نزول آن دادن دین خالص به انسانهاست در پایان آیه می افزاید: اکنون که چنین است خدا را پرستش کن در حالی که دین خود را برای او خالص می کنی (فاعبد الله مخلصا له الدین).
ممکن است منظور از ((دین)) در اینجا عبادت خداوند باشد، چرا که قبل از آن با جمله ((فاعبد الله)) دستور به عبادت می دهد، بنابراین دنباله آن که ((مخلصا له الدین)) است شرط صحت عبادت یعنی اخلاص و خالی از هر گونه شرک و ریا و غیر خدا بودن را بیان می کند.
با این حال وسعت مفهوم ((دین)) و عدم هیچگونه قید و شرط در آن ، معنی گسترده تری را می رساند که هم عبادت را شامل می شود و هم اعمال دیگر و هم اعتقادات را، به تعبیر دیگر ((دین)) مجموعه حیات معنوی و مادی انسان را در بر می گیرد، و بندگان خالص خدا باید تمام شؤ ن زندگی خود را برای او خالص گردانند، غیر او را از خانه دل و صحنه جان ، و میدان عمل ، و دایره گفتار بزدایند، به او بیندیشند و برای او دوست بدارند، از او سخن بگویند و به خاطر او عمل کنند، و همیشه در راه رضای او گام بردارند که ((اخلاص دین)) همین است .
بنابراین محدود ساختن مفهوم آیه در شهادت ((لا اله الا الله)) یا خصوص ((عبادت و اطاعت)) نه لزومی دارد و نه دلیل روشنی . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 365
در آیه بعد بار دیگر روی مساءله ((اخلاص)) تاءکید کرده می گوید آگاه باشید دین خالص از آن خدا است ! (الا لله الدین الخالص).
این عبارت تاب دو معنی دارد:
نخست اینکه : آنچه را خدا می پذیرد تنها دین خالص است ، و تنها تسلیم بیقید و شرط در برابر فرمان او است و هر گونه شرک و ریاء و آمیختن قوانین الهی به غیر آن مردود و مطرود است .
دیگر اینکه : دین و آئین خالص را تنها از خدا باید گرفت ، چرا که هر چه ساخته و پرداخته افکار انسانها است نارسا است ، و آمیخته با خطا و اشتباه است .
ولی با توجه به آنچه در ذیل آیه سابق آمد معنی اول مناسبتر به نظر می رسد، چرا که در آنجا فاعل اخلاص ، بندگان هستند، بنابراین خلوص در آیه مورد بحث نیز باید از ناحیه آنها رعایت شود.
شاهد دیگر این سخن حدیثی است که از پیغمبر گرامی (صلی اللّه علیه و

آله و سلّم) نقل شده است که مردی خدمتش آمد و عرض کرد: یا رسول الله ! انا نعطی اموالنا التماس الذکر فهل لنا من اجر؟ فقال رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) لا، قال یا رسول الله ! انا نعطی التماس الاجر و الذکر فهل لنا اجر؟ فقال رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ان الله تعالی لا یقبل الا من اخلص له ، ثم تلا رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هذه الایة الا لله الدین الخالص : ای رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ما اموال خود را به دیگران می بخشیم تا اسم و رسمی در میان مردم پیدا کنیم آیا پاداشی داریم ؟ فرمود نه .
مجددا عرض کرد: گاهی هم برای اجر الهی و هم به دست آوردن نام می بخشیم آیا پاداشی داریم ؟ پیامبر فرمود: خداوند چیزی را قبول نمی کند مگر اینکه خالص برای او باشد، سپس این آیه را تلاوت کرد ((الا لله الدین الخالص)). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 366
به هر حال این آیه در حقیقت بیان دلیل برای آیه قبل است ، در آنجا می گوید: خدا را از روی اخلاص عبادت کن ، و در اینجا می افزاید: بدانید خدا تنها عمل خالص را می پذیرد.
در آیات قرآن و احادیث اسلامی روی مساءله اخلاص بسیار تکیه شده است ، شروع جمله مورد بحث با ((الا)) که معمولا برای جلب توجه گفته می شود نشانه دیگری نیز بر اهمیت این موضوع است .
سپس به ابطال منطق سست و واهی مشرکان که راه اخلاص را رها کرده و در بیراهه شرک سرگردان شده اند پرداخته ، چنین می گوید: کسانی که غیر از خدا را اولیای خود پذیرفته اند و دلیلشان این است که اینها را نمی پرستیم مگر به خاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند، خداوند روز قیامت میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری می کند و آنجا است که فساد و تباهی اعمال و افکارشان بر همگان آشکار می شود (و الذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی ان الله یحکم بینهم فیما هم فیه یختلفون).
این آیه در حقیقت تهدیدی است قاطع برای مشرکان که در روز قیامت که روز برطرف شدن اختلافات و آشکار شدن حقائق است در میان آنها داوری می کند، و آنان را به کیفر اعمالشان می رساند، علاوه بر اینکه در صحنه محشر در برابر همگان رسوا می شوند.
در اینجا منطق بت پرستان به روشنی بیان شده است .
توضیح اینکه :
بعضی معتقدند یکی از سرچشمه های بت پرستی این است که گروهی به زعم خود ذات پاک خداوند را بزرگتر از آن می دانستند که عقل و فکر ما به آن راه یابد تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 367
و بر این اساس او را منزه از این می دانستند که ما مستقیما او را مورد

عبادت خویش قرار دهیم ، بنابراین باید به کسانی روی آوریم که ربوبیت و تدبیر این عالم از سوی خداوند بر عهده آنها گذارده شده است ، و آنها را واسطه میان خود و او قرار دهیم .
آنها را به عنوان ((ارباب)) و خدایان بپذیریم و پرستش کنیم تا ما را به خدا نزدیک کنند، آنها همان فرشتگان و جن و به طور کلی وجودات مقدس عالمند.
سپس از آنجا که دسترسی به این مقدسین نیز امکان پذیر نبود تمثال و سمبلی برای آنها می ساختند و آنها را پرستش می کردند، و اینها همان بتها بودند، و چون میان این تمثالها و وجود مقدسین یک نوع وحدت قائل بودند بتها را نیز ((ارباب)) و خدایان خود می پنداشتند.
به این ترتیب خدایان در نزد آنها همان موجودات ممکنی بودند که از سوی خداوند عالم آفریده شده بودند، و به زعم آنها مقربان درگاه حق و اداره کنندگان امور جهان به امر پروردگار بودند، و خدا را رب الارباب (خدای خدایان) می دانستند که خالق و آفریدگار عالم هستی است ، و گرنه کمتر کسی از بت پرستان معتقد بود که این بتهای سنگی و چوبی و یا حتی خدایان پنداری آنها یعنی فرشتگان و جن و مانند آن خالق و آفریدگار این جهان می باشد.
البته بت پرستی سرچشمه های دیگری نیز دارد از جمله اینکه احترام فوق العاده به انبیاء و نیکان گاهی سبب می شد که تمثال آنها را بعد از مرگشان مورد احترام قرار دهند، و با گذشت زمان این تمثالها جنبه استقلالی پیدا کرده ، و احترام نیز تبدیل به پرستش می شد، و به همین علت مساءله مجسمه سازی در اسلام شدیدا نهی شده است . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 368
این امر نیز در تواریخ آمده است که عرب جاهلی به خاطر احترام فوق العاده ای که برای کعبه و سرزمین مکه قائل بود گاهی قطعات سنگی از آنجا را با خود به نقاط دیگر می برد و مورد احترام و کم کم پرستش قرار می داد.
و در هر حال اینها منافاتی با آنچه در داستان ((عمرو بن لحی)) نقل شده ندارد که او به هنگام سفر به شام صحنه هائی از بت پرستی را مشاهده کرد و برای اولین بار بتی را با خود از آنجا به حجاز آورد، و پرستش بتان از آن زمان معمول شد، چرا که هر یک از آنچه گفتیم یکی از ریشه های بت پرستی را بیان می کند و انگیزه شامیان در پرستش بتها نیز از همین امور یا مانند آن سرچشمه می گرفت .
اما در هر صورت اینها همه اوهام و خیالات بی اساسی بود که از مغزهای ناتوان تراوش می کرد، و مردم را از جاده اصیل خداشناسی منحرف می ساخت .

قرآن مجید مخصوصا روی این نکته تاءکید می کند که انسان بدون هیچ واسطه ای می تواند با خدای خود تماس گیرد، با او سخن گوید، راز و نیاز کند، حاجت بطلبد تقاضای عفو و توبه کند، اینها همه از آن او و در اختیار و قدرت او است .
سوره ((حمد)) بیانگر این واقعیت است چرا که بندگان با خواندن این سوره به طور مداوم در نمازهای روزانه مستقیما با پروردگار خود ارتباط برقرار می کنند، او را می خوانند و بدون هیچ واسطه ای از او تقاضا می کنند و حاجات خویش را می طلبند.
طرز استغفار و توبه در برنامه های اسلامی و همچنین هر گونه تقاضا از خداوند بزرگ که دعاهای ماءثوره ما مملو از آن است همگی نشان می دهد که اسلام هیچگونه واسطه ای در این مسائل قائل نشده است و این همان حقیقت توحید است .
حتی مساءله شفاعت و توسل به اولیاء الله نیز مقید به اذن پروردگار و اجازه او است و تاءکیدی است بر همان مساءله توحید. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 369
و باید هم چنین رابطه ای برقرار باشد، چرا که او به ما از خود ما نزدیکتر است ، چنانکه قرآن می گوید: و نحن اقرب الیه من حبل الورید: ((ما به انسان از رگ گردن او نزدیکتریم))! (ق - 16) و اعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه : ((بدانید خداوند میان انسان و دل او قرار دارد))! (انفال - 24).
با این حال نه او از ما دور است ، و نه ما از او دوریم ، تا نیازی به واسطه باشد، او از هر کس دیگر به ما نزدیکتر است ، در همه جا حضور دارد، و در درون قلب ما جای او است .
بنابراین پرستش واسطه ها، خواه فرشتگان و جن و مانند آنها باشند، و خواه پرستش بتهای سنگی و چوبی ، یک عمل بی اساس و دروغین است ، به علاوه کفران نعمتهای پروردگار محسوب می شود، چرا که بخشنده نعمت سزاوار پرستش است نه این موجودات بی جان یا سراپا نیاز.
لذا در پایان آیه می گوید: خداوند کسی را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی کند (ان الله لا یهدی من هو کاذب کفار)
نه هدایت به راه مستقیم در این جهان ، نه به سوی بهشت در جهان دیگر چرا که خود مقدمات بسته شدن درهای هدایت را فراهم ساخته است ، زیرا خداوند فیض هدایتش را به زمینه هائی می فرستد که لایق و آماده پذیرش آنند، نه دلهائی که آگاهانه هر گونه آمادگی را در خود نابود کرده اند.
نکته :
فرق میان ((تنزیل)) و ((انزال))

در نخستین آیه این سوره تعبیر به ((تنزیل الکتاب)) شده است ، و در آیه دوم تعبیر به ((انزلنا الیک الکتاب)). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 370
در اینکه در میان ((تنزیل)) و ((انزال)) چه تفاوتی است ؟ و این اختلاف تعبیر در این آیات به چه منظور است ؟ آنچه از پاره ای از متون لغت استفاده می شود این است که ((تنزیل)) معمولا در مواردی گفته می شود که چیزی تدریجا نازل شود در حالی که ((انزال)) معنی عامی دارد که هم شامل نزول تدریجی می گردد، و هم نزول دفعی .
بعضی نیز این دو را در مقابل یکدیگر دانسته اند و معتقدند ((تنزیل)) فقط نزول تدریجی و ((انزال)) فقط نزول دفعی است .
بنابراین اختلاف تعبیر فوق ممکن است به خاطر آن باشد که قرآن دارای دو گونه نزول است ، یکی نزول دفعی که در شب قدر و در ماه مبارک رمضان واقع شد که یکجا بر قلب پیامبر گرامی اسلام نازل گشت چنانکه قرآن می گوید: انا انزلناه فی لیلة القدر: ((ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم)) (قدر آیه 1) - انا انزلناه فی لیلة مبارکة : ((ما آنرا در شب مبارکی نازل کردیم)) (دخان - 3) - شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن ((ماه رمضان همان ماهی است که قرآن در آن نازل شده است)) (بقره - 185).
در تمام این موارد از ماده ((انزال)) استفاده شده که اشاره به نزول دفعی قرآن است .
و نزول دیگری که تدریجا در طی 23 سال دوران نبوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) صورت گرفت ، و در هر حادثه و ماجرائی آیاتی متناسب آن نازل گردید، و مسلمانها را مرحله به مرحله در مدارج کمال معنوی و اخلاقی و اعتقادی و اجتماعی سیر داد، تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 371
چنانکه در آیه 106 سوره اسراء می خوانیم : و قرانا فرقناه لتقرأ ه علی الناس علی مکث و نزلناه تنزیلا: ما قرآنی بر تو نازل کردیم که به صورت آیاتی جدا از هم می باشد تا آن را تدریجا و با آرامش بر مردم بخوانی (و جذب دلها شود) و به طور قطع این قرآن را تدریجا ما نازل کردیم .
جالب اینکه گاهی در یک آیه هر دو تعبیر به دو منظور به کار رفته است چنانکه قرآن مجید در آیه 20 سوره محمد می گوید: و یقول الذین آمنوا لو لا نزلت سورة فاذا انزلت سورة محکمة و ذکر فیها القتال رأ یت الذین فی قلوبهم مرض ینظرون الیک نظر المغشی علیه من الموت :
((مؤ منان می گویند چرا سوره ای نازل نشده ؟ هنگامی که سوره محکمی نازل شود و یادی از جنگ در آن باشد منافقان بیمار دل را می بینی آنچنان به تو نگاه می کنند که گوئی می خواهند قبض روح شوند))!
گوئی مؤ منان تقاضای نزول تدریجی یک سوره را می کنند تا با آن خو

بگیرند، ولی از آنجا که گاه نزول یک سوره به طور تدریجی در مورد مسائلی همچون جهاد سبب سوء استفاده منافقان می شد تا مرحله به مرحله از آن شانه خالی کنند در اینگونه موارد سوره یکجا نازل می گشت .
این آخرین چیزی است که در تفاوت این دو تعبیر می توان گفت ، و بر طبق آن آیات مورد بحث اشاره به هر دو گونه نزول کرده است ، و از این نظر جامعیت کامل دارد.
ولی با این حال موارد استثنائی نیز برای تفسیر و تفاوت فوق وجود دارد از جمله در آیه 32 فرقان می خوانیم : و قال الذین کفروا لو لا نزل علیه القران جملة واحدة کذلک لنثبت به فؤ ادک و رتلناه ترتیلا: ((کافران گفتند چرا قرآن یکجا بر او نازل نشده ؟ این به خاطر آنست که قلب تو را محکم داریم ، و آن را تدریجا بر تو فرو خواندیم)). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 372
البته هر یک از این دو نزول فوائد و آثاری دارد که در جای خود به آن اشاره شده است . الزمر
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 373
آیه 4 - 5
آیه و ترجمه
لَّوْ أَرَادَ اللَّهُ أَن یَتَّخِذَ وَلَداً لاصطفَی مِمَّا یخْلُقُ مَا یَشاءُ سبْحَنَهُ هُوَ اللَّهُ الْوَحِدُ الْقَهَّارُ(4)
خَلَقَ السمَوَتِ وَ الاَرْض بِالْحَقِّ یُکَوِّرُ الَّیْلَ عَلی النهَارِ وَ یُکَوِّرُ النَّهَارَ عَلی الَّیْلِ وَ سخَّرَ الشمْس وَ الْقَمَرَ کلٌّ یجْرِی لاَجَلٍ مُّسمًّی أَلا هُوَ الْعَزِیزُ الْغَفَّرُ(5)
ترجمه :
4 - اگر (به فرض محال) خدا می خواست فرزندی انتخاب کند از میان مخلوقاتش آنچه را می خواست بر می گزید منزه است ، (از اینکه فرزندی داشته باشد) او خداوند واحد قهار است .
5 - آسمانها و زمین را به حق آفرید، شب را بر روز می پیچد، و روز را بر شب ، و خورشید و ماه را مسخر فرمان خویش قرار داد، هر کدام تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می دهند، آگاه باشید او قادر بخشنده است .
تفسیر:
او حاکم بر همه چیز است ، چه نیازی به فرزند دارد؟!
مشرکان علاوه بر اینکه بتها را واسطه و شفیعان نزد خدا می دانستند که در آیات گذشته از آن سخن بود، عقیده دیگری درباره بعضی از معبودان خود مانند فرشتگان داشتند که آنها را دختران خدا می پنداشتند، نخستین
آیه مورد تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 374
بحث به پاسخ این پندار زشت پرداخته می گوید: اگر خدا می خواست

فرزندی انتخاب کند از میان مخلوقاتش آنچه را می خواست بر می گزید (لو اراد الله ان یتخذ ولدا لاصطفی مما یخلق ما یشاء).
((پاک و منزه است از اینکه فرزندی داشته باشد، او خداوند واحد قهار است)) (سبحانه هو الله الواحد القهار).
در تفسیر جمله اول مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند:
بعضی گفته اند: منظور این است که اگر خدا می خواست فرزندی انتخاب کند چرا دختران را برگزیند که به زعم و پندار شما انسانهائی هستند کم ارزش ؟ چرا پسران را برنگزیند؟، و این در حقیقت یکنوع استدلال بر طبق ذهنیات طرف مقابل است تا بی پایه بودن گفتار خودش را دریابد.
بعضی دیگر گفته اند منظور این است که اگر خدا می خواست فرزندی داشته باشد مخلوقاتی برتر و بهتر از فرشتگان می آفرید.
اما با توجه به اینکه ارزش وجودی دختران در پیشگاه خدا از پسران کمتر نیست ، و با توجه به اینکه فرشتگان و یا حضرت عیسی که به اعتقاد منحرفان فرزند خداست موجوداتی بسیار شریف و شایسته اند هیچیک از این دو تفسیر مناسب به نظر نمی رسد.
بهتر این است که گفته شود آیه در صدد بیان این مطلب است که فرزند لابد برای ((کمک)) یا ((انس روحی)) است ، به فرض محال که خداوند نیاز به چنین چیزی داشت فرزند لزومی نداشت ، بلکه از میان مخلوقات شریف خود کسانی را برمی گزید که این هدف را تامین کنند چرا فرزند انتخاب کند؟
ولی از آنجا که او واحد و یگانه و قاهر و غالب بر همه چیز و ازلی و ابدی است نه نیازی به کمک کسی دارد، و نه وحشتی در او تصور می شود که از طریق انس گرفتن با چیزی بر طرف گردد و نه احتیاج به ادامه نسل دارد، بنابراین او منزه تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 375
و پاک است از داشتن فرزند خواه فرزند حقیقی باشد و یا فرزند انتخابی .
بعلاوه چنانکه قبلا هم گفته ایم این سبک مغزان بیخبر که گاه فرشتگان را فرزندان خدا می پنداشتند و گاه در میان او و جن نسبتی قائل می شدند و گاه ((مسیح)) یا ((عزیر)) را پسر خدا معرفی می کردند از این واقعیت روشن بیخبر بودند که اگر منظور از فرزند، فرزند حقیقی است ، اولا لازمه آن جسم بودن است ، ثانیا تجزیه پذیرفتن (چرا که فرزند جزئی از وجود پدر است که از او جدا می شود).
ثالثا لازمه آن داشتن شبیه و نظیر است (چرا که فرزند همیشه شباهت به پدر دارد).
و رابعا: لازمه آن نیاز به همسر است .
و خداوند از همه این امور پاک و منزه می باشد.
و اگر منظور فرزند انتخابی و به اصطلاح تبنی است ، آن نیز یا به خاطر

نیاز به کمک جسمانی و یا انس اخلاقی و مانند آن است ، و خدای قادر و قاهر از همه این امور بی نیاز است .
بنابراین توصیف به ((واحد)) و ((قهار)) پاسخ فشرده ای به تمام این احتمالات است .
به هر حال انتخاب تعبیر ((لو)) که معمولا در موارد شرطهای محال به کار می رود اشاره به این است که این یک فرض محال است که خدا فرزندی برگزیند، و به فرض محال که نیازی داشت نیازی به آنچه آنها می گویند نداشت ، بلکه مخلوقات برگزیده اش این منظور را تامین می کردند.
سپس برای تثبیت این واقعیت که خدا هیچ نیازی به مخلوقات ندارد، و نیز برای بیان نشانه هائی از توحید و عظمتش می فرماید: خداوند همه آسمانهاو زمین را به حق آفرید (خلق السموات و الارض بالحق). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 376
حق بودن آنها دلیل بر این است که هدفی بزرگ در کار بوده که آن چیزی جز تکامل موجودات ، و در پیشاپیش آنها انسان ، و سپس منتهی شدن به رستاخیز نیست .
بعد از بیان این آفرینش بزرگ به گوشه ای از تدبیر عجیب و تغییرات حساب شده و نظامات شگرف حاکم بر آنها اشاره کرده می گوید: ((او شب را بر روز می پیچد و روز را بر شب)) (یکور اللیل علی النهار و یکور النهار علی اللیل).
چه تعبیر جالبی ؟ اگر انسانی بیرون کره زمین ایستاده باشد و به منظره حرکت وضعی زمین به دور خودش و پیدایش شب و روز بر گرد آن نگاه کند، می بیند که گوئی به طور مرتب از یکسو نوار سیاه رنگ شب بر روشنائی روز پیچیده می شود و از سوی دیگر نوار سفید رنگ روز بر سیاهی شب ، و با توجه به اینکه ((یکور)) از ماده ((تکویر)) به معنی پیچیدن است و مخصوصا ارباب لغت پیچیدن عمامه و دستار را به دور سر نمونه ای از آن می شمارند، نکته لطیفی که در این تعبیر قرآنی ، نهفته است روشن می شود، هر چند بسیاری از مفسران بر اثر عدم توجه به این نکته مطالب دیگری ذکر کرده اند که چندان مناسب با مفهوم ((تکویر)) نیست ، نکته این است که زمین کروی است و به دور خود گردش می کند، و بر اثر این گردش ، نوار سیاه شب ، و نوار سفید روز، دائما گرد آن می گردند، گوئی از یکسو نوار سفید بر سیاه و از سوی دیگر نوار سیاه بر سفید پیچیده می شود.
به هر حال قرآن مجید در مورد نظام نور و ظلمت و پیدایش شب و روز تعبیرات گوناگونی دارد که هر کدام به نکته ای اشاره می کند و از زاویه خاصی به آن می نگرد:
گاه می گوید: یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل : شب را در روز

تدریجا وارد می کند، و روز را در شب (فاطر - 13). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 377
در اینجا سخن از ورود مخفیانه و بی سر و صدای شب در روز و روز در شب است .
و گاه می گوید: یغشی اللیل النهار: خداوند پرده های ظلمانی شب را بر روز می پوشاند (اعراف - 54) و در اینجا شب به پرده ای ظلمانی تشبیه شده که گوئی بر روشنائی روز می افتد و آن را پنهان می سازد.
و در آیات مورد بحث سخن از ((تکویر)) و پیچیده شدن این دو بر یکدیگر است که آن نیز نکته ای دارد که در بالا به آن اشاره شد.
سپس به گوشه دیگر از تدبیر و نظم این جهان پرداخته می گوید: او خورشید و ماه را مسخر فرمان خویش قرار داد که هر کدام تا سرآمد معینی به حرکت خود ادامه می دهند (و سخر الشمس و القمر کل یجری لاجل مسمی).
نور خورشید در حرکتی که به گرد خود دارد، یا حرکتی که با مجموع منظومه شمسی به سوی نقطه خاصی از کهکشان پیش می رود کمترین بی نظمی از خود نشان می دهد، و نه ماه در حرکت خود به دور زمین و به دور خودش ، و در همه حال سر بر فرمان او دارند، مسخر قوانین آفرینش اویند، و تا سرآمد عمرشان به وضع خود ادامه می دهند.
این احتمال نیز وجود دارد که منظور از تسخیر خورشید و ماه مسخر شدن آنها برای انسان به اذن پروردگار باشد، چنانکه در آیه 33 سوره ابراهیم آمده است و سخر لکم الشمس و القمر دائبین : ((او خورشید و ماه که دائما در حرکتند مسخر شما قرار داده)).
ولی با توجه به جمله های قبل و بعد در آیه مورد بحث ، و نیز با توجه به اینکه تعبیر به ((لکم)) در آیه مورد بحث وجود ندارد این معنی بعید به نظر می رسد.
در پایان آیه به عنوان تهدید مشرکان در عین گشودن راه بازگشت و لطف تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 378
و عنایت می فرماید: بدانید او عزیز غفار است ! (الا هو العزیز الغفار).
به مقتضای عزت و قدرت بی انتهایش هیچ گنهکار و مشرکی نمی تواند از چنگال عذابش بگریزد، و به مقتضای غفاریتش پرده بر روی عیوب و گناهان توبه کاران می افکند و آنها را در سایه رحمتش قرار می دهد.
((غفار)) صیغه مبالغه از ماده غفران است که در اصل به معنی پوشیدن چیزی است که انسان را از آلودگی نگه دارد، و هنگامی که در مورد خداوند به کار می رود مفهومش این است که عیوب و گناهان بندگان نادم را می پوشاند و آنها را از عذاب و کیفر حفظ می کند، آری او در عین عزت و قدرت ((غفار)) است و در عین رحمت و غفران ((قهار))، و ذکر این دو

وصف در پایان آیه برای ایجاد حالت خوف و رجاء در بندگان است که عامل اصلی هر گونه حرکت تکاملی است . الزمر
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 379
آیه 6 - 7
آیه و ترجمه
خَلَقَكم مِّن نَّفْسٍ وَحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنهَا زَوْجَهَا وَ أَنزَلَ لَكم مِّنَ الاَنْعَمِ ثَمَنِيَةَ أَزْوَجٍ يخْلُقُكُمْ فى بُطونِ أُمَّهَتِكمْ خَلْقاً مِّن بَعْدِ خَلْقٍ فى ظلُمَتٍ ثَلَثٍ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْك لا إِلَهَ إِلا هُوَ فَأَنى تُصرَفُونَ(6)
إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنىٌّ عَنكُمْ وَ لا يَرْضى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَ إِن تَشكُرُوا يَرْضهُ لَكُمْ وَ لا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ثمَّ إِلى رَبِّكم مَّرْجِعُكمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمُ بِذَاتِ الصدُورِ(7)
ترجمه :
6 - او شما را از نفس واحدی آفرید، و همسرش را از (باقیمانده گل) او خلق کرد، و برای شما هشت زوج از چهارپایان نازل کرد، او شما را در شکم مادرانتان آفرینشی بعد از آفرینش دیگر در میان تاریکیهای سه گانه می بخشد، این است خداوند پروردگار شما، که حکومت (در عالم هستی) از آن او است هیچ معبودی جز او وجود ندارد با اینحال چگونه از راه حق منحرف می شوید؟! تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 380
7 - اگر کفران کنید خداوند از شما بی نیاز است ، و هرگز کفران را برای بندگانش نمی پسندد، و اگر شکر او را بجا آورید آن را برای شما می پسندد و هیچ گنهکاری گناه دیگری را بر دوش نمی کشد، سپس بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان است ، و شما را از آنچه انجام می دادید آگاه می سازد، چرا که به آنچه در سینه هاست آگاه است
تفسیر:
همه شما را از نفس واحدی آفرید
باز در این آیات سخن از آیات عظمت آفرینش خداوند و بیان قسمت دیگری از نعمتهای گوناگون او در مورد انسانهاست .
نخست از آفرینش انسان سخن می گوید و می فرماید: خداوند همه شما را از شخص واحدی آفرید، سپس همسرش را از او خلق کرد (خلقکم من نفس واحدة ثم جعل منها زوجها).
آفرینش همه انسانها از نفس واحد اشاره به مساءله آفرینش آدم جد نخستین ماست ، که اینهمه افراد بشر با تنوع خلقت ، و خلق و خوی متفاوت ، و استعدادها و ذوقهای مختلف ، همه به یک ریشه باز می گردد که آن آدم است .
تعبیر به ((ثم جعل منها زوجها)) در واقع اشاره به این است که خدا آدم را آفرید سپس همسرش را از باقیمانده گل او خلق کرد.

روی این حساب آفرینش ((حوا)) بعد از آفرینش ((آدم)) بوده است و قبل از آفرینش فرزندان آدم .
تعبیر به ((ثم)) همیشه برای تاءخیر زمانی نیست بلکه گاهی برای بیان نیز می آید، مثلا می گوئیم کار امروز تو را دیدیم سپس کار دیروزت را هم نیز

کردیم ، در حالی که اعمال دیروز مسلما قبل از اعمال امروز واقع شده ولی توجه به آن در مرحله بعد بوده است .
و اینکه بعضی تعبیر فوق را اشاره به مساءله ((عالم ذر)) و آفرینش فرزندان ((آدم)) بعد از خلقت او و قبل از خلقت ((حوا)) به صورت مورچگان دانسته اند مطلب نادرستی است که در تفسیر و توضیح عالم ذر ذیل آیه 172 سوره اعراف بیان کردیم .
این نکته نیز لازم به یادآوری است که آفرینش همسر آدم از اجزای وجود خود آدم نبوده بلکه از باقیمانده گل او صورت گرفته است ، چنانکه در روایات اسلامی به آن تصریح شده ، و اما روایتی که می گوید ((حوا)) از آخرین دنده چپ آدم آفریده شده است سخن بی اساسی است که از بعضی از روایات اسرائیلی گرفته شده ، و هماهنگ با مطلبی است که در فصل دوم از ((سفر تکوین)) تورات تحریف یافته کنونی آمده است ، و از این گذشته بر خلاف مشاهده و حس می باشد زیرا طبق این روایت یک دنده آدم برداشته شد و از آن حوا آفریده گشت ، و لذا مردان یک دنده در طرف چپ کمتر دارند در حالی که می دانیم هیچ تفاوتی میان تعداد دنده های مرد و زن وجود ندارد و این تفاوت یک افسانه بیش نیست .
بعد از آن به مساءله آفرینش چهارپایان که از وسایل مهم زندگی انسانهاست لباس از پوست و از یکسو برای تغذیه خود از شیر و گوشت آنها استفاده می کنند، و از سوی دیگر از پوست و پشم آنها لباس و انواع وسایل زندگی می سازند، و از سوی سوم به عنوان مرکب و وسیله حمل و نقل از آنها بهره می گیرند اشاره کرده ، می فرماید: ((از چهارپایان هشت زوج برای شما نازل کرد)) (و انزل لکم من الانعام ثمانیة ازواج).
منظور از ((هشت زوج)) گوسفند نر و ماده ، بز نر و ماده ، شتر و گاو نر

است ، و از آنجا که کلمه ((زوج)) به هر یک از دو جنس نر و ماده گفته می شود مجموعا 8 زوج می شود (هر چند در تعبیرات روزمره فارسی ((زوج)) به مجموع دو جنس اطلاق می گردد، ولی در تعبیرات عربی چنین نیست لذا در آغاز همین آیه از همسر آدم به عنوان ((زوج)) تعبیر شده است).
تعبیر به ((انزل لکم)) (برای شما نازل کرد) در مورد چهارپایان - چنانکه قبلا هم گفته ایم - به معنی فرستادن از مکان بالا نیست ، بلکه در اینگونه

موارد به معنی ((نزول مقامی)) و نعمتی است که از مقام برتر به مقام پائین تر داده شود.
این احتمال را نیز داده اند که ((انزال)) در اینجا از ماده نزل (بر وزن رسل) به معنی پذیرائی کردن میهمان یا نخستین چیزی است که برای پذیرائی میهمان می آورند، نظیر آنچه در سوره آل عمران آیه 198 درباره بهشتیان آمده : ((خالدین فیها نزلا من عند الله)): جاودانه در بهشت می مانند، این پذیرائی از ناحیه خداست .
بعضی از مفسران نیز گفته اند که چهارپایان گر چه از مکان بالا نازل نشده اند، ولی مقدمات حیات و پرورش آنها که قطرات جان پرور باران ، و اشعه حیاتبخش آفتاب است از سمت بالا به زمین می آید.
تفسیر چهارمی نیز برای این تعبیر گفته اند و آن اینکه : همه موجودات در آغاز در خزانه علم و قدرت پروردگار، در عالم غیب ، بوده اند، سپس از مقام ((غیب)) به مقام ((شهود)) و ظهور و بروز رسیده اند، لذا از آن تعبیر به ((انزال)) شده است ، چنانکه در آیه 21 سوره حجر می خوانیم : و ان من شی ء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم : خزائن و منابع هر چیزی نزد ماست و ما جز به مقدار معلوم از آن نازل نمی کنیم . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 383
ولی تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می رسد، هر چند تضادی در میان این تفاسیر نیست و ممکن است همه در مفهوم آیه جمع باشد.
در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در تفسیر این آیه می خوانیم که فرمود: انزاله ذلک خلقه ایاه : نازل کردن هشت جفت از چهارپایان همان آفرینش آنها از سوی خدا است .
این حدیث نیز ظاهرا اشاره به تفسیر اول است ، چرا که آفرینش خداوند آفرینشی است از سوی مقام برتر.
به هر حال ، چهارپایان هر چند امروز برای حمل و نقل کمتر مورد استفاده قرار می گیرند، ولی منافع مهم دیگر آنها نه تنها نسبت به گذشته کم نشده ، بلکه گسترش بیشتری پیدا کرده است ، هم امروز قسمت عمده تغذیه انسانها از فراورده های شیر و گوشت چهارپایان است ، گذشته از لباس و سایر وسایل زندگی که از پشم و پوست آنها تهیه می شود، و به همین دلیل یکی از منابع مهم درآمد کشورهای بزرگ دنیا از طریق پرورش این حیوانات صورت می گیرد.
سپس به حلقه دیگری از حلقه های آفرینش پروردگار که تطورات خلقت جنین بوده باشد پرداخته ، می گوید: او شما را در شکم مادرانتان خلقتی بعد از خلقت دیگر و آفرینشی بعد از آفرینش دیگر می بخشد، در میان تاریکیهای سه گانه ، (یخلقکم فی بطون امهاتکم خلقا من بعد خلق فی ظلمات ثلث).

ناگفته پیداست که منظور از ((خلقا من بعد خلق)) آفرینشهای مکرر و پی درپی است ، نه فقط دو آفرینش .
و نیز روشن است ((یخلقکم)) به حکم اینکه فعل مضارع است دلالت بر استمرار دارد و اشاره ای است کوتاه و پر معنی به تحولات عجیب ، و چهره های متفاوت شگفت انگیز جنین در مراحل مختلف در شکم مادر، که به گفته علمای ((جنین شناسی)) از عجیبترین و ظریفترین چهره های آفرینش پروردگار است ، تا آنجا تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 384
که علم ((جنین شناسی)) یکدوره کامل توحید و خداشناسی محسوب می شود، و کمتر کسی است که ریزه کاریهای این مسائل را مطالعه کند و زبان به حمد و ستایش آفریننده آن نگشاید.
تعبیر به ((ظلمات ثلاث)) (ظلمتهای سه گانه) اشاره به ظلمت شکم مادر، و ظلمت رحم ، و مشیمه (کیسه مخصوصی که جنین در آن قرار گرفته است) می باشد که در حقیقت سه پرده ضخیم است که بر روی جنین کشیده شده .
صورتگران معمولی باید در مقابل نور و روشنائی کامل صورتگری کنند، اما آفریدگار انسان در آن ظلمتگاه عجیب چنان نقش بر آب می زند و صورتگری می کند که همه مجذوب تماشای آن می شوند، و در جائی که هیچ دسترسی از ناحیه هیچکس به آن نیست رزق و روزیش را که برای پرورش و رشد سریع سخت به آن نیازمند است به طور مداوم به او می رساند.
سید الشهداء امام حسین (علیه السلام) در دعای معروف عرفه که یکدوره کامل و عالی درس توحید است به هنگام بر شمردن نعمت و قدرت خداوند به پیشگاه او چنین عرض می کند: و ابتدعت خلقی من منی یمنی ، ثم اسکنتنی فی ظلمات ثلاث : بین لحم و جلد و دم ، لم تشهر بخلقی ، و لم تجعل الی شیئا من امری ، ثم اخرجتنی الی الدنیا تاما سویا!: آغاز آفرینش مرا از قطرات ناچیز منی قرار دادی سپس مرا در ظلمتهای سه گانه ، در میان گوشت و پوست و خون ساکن نمودی آفرینش مرا آشکار نساختی ، و در آن مخفیگاه به تطورات خلقتم ادامه دادی ، و هیچیک از امور حیاتی مرا به من واگذار نکردی ، سپس مرا به دنیا کامل و سالم منتقل ساختی .
(در زمینه عجائب آفرینش در دوران جنین و مراحل مختلف آن در جلد 2 صفحه 316 به بعد ذیل آیه 6 سوره آل عمران و در جلد 14 صفحه 22 به بعد ((ذیل آیه 5 سوره حج)) بحث کرده ایم). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 385
در پایان آیه و بعد از ذکر حلقه های سه گانه توحیدی پیرامون خلقت انسان ، و چهارپایان ، و تطورات جنین ، می گوید: این است خداوند پروردگار شما

که حکومت در سراسر عالم هستی از آن اوست ، هیچ معبودی جز او وجود ندارد، با اینحال چگونه از راه حق منحرف می شوید؟! (ذلکم الله ربکم له الملک لا اله الا هو فانی تصرفون).
گوئی انسان را بعد از مشاهده این آثار بزرگ توحیدی به مقام شهود ذات پروردگار رسانده ، سپس به ذات مقدسش اشاره کرده ، می گوید: این است خداوند و معبود و پروردگار شما و به راستی اگر چشم بینائی باشد او را در پشت این آثار به خوبی تماشا می کند، چشم سر آثار را می بیند و چشم دل آفریننده آثار را!
با صد هزار جلوه برون آمدی که من>
با صد هزار دیده تماشا کنم تو را!تعبیر به ((ربکم)) و همچنین ((له الملک)) در واقع دلیلی است برای انحصار معبود در ذات پاک خدا که در جمله ((لا اله الا هو)) بیان شده است (دقت کنید)
هنگامی که خالق اوست ، مالک و مربی نیز اوست ، حاکمیت در سراسر هستی نیز تنها برای اوست ، پس غیر او چه نقشی در این عالم دارد که شایسته عبودیت شود؟!
اینجاست که گوئی به جمعی خواب و گروهی غافل از همه جا بیخبر فریاد می زند ((فانی تصرفون)) با اینحال چگونه شما اغفال شده اید و از راه توحید منحرف گشته اید؟!. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 386
بعد از ذکر این نعمتهای بزرگ پروردگار، در آیه بعد به مساءله شکر و کفران پرداخته و جوانب آن را مورد بررسی قرار می دهد.
نخست می گوید: نتیجه کفران و شکر شما به خودتان باز می گردد، و اگر کفران کنید خداوند از شما بی نیاز است (و همچنین اگر شکر نعمت او را بجا آورید نیازی به آن ندارد) (ان تکفروا فان الله غنی عنکم).
سپس می افزاید این غنا و بی نیازی پروردگار مانع از آن نیست که شما را مکلف به شکر و ممنوع از کفران سازد، چرا که ((تکلیف)) خود لطف و نعمت دیگری است ، آری او هرگز کفران را برای بندگانش نمی پسندد، و اگر شکر او را بجا آورید آن را برای شما می پسندد (و لا یرضی لعباده الکفر و ان تشکروا یرضه لکم).
بعد از بیان این دو مطلب به مساءله سومی در این رابطه می پردازد، و آن مسئولیت هر کس در برابر عمل خویش است ، چرا که مساءله تکلیف بدون این معنی کامل نمی شود، می فرماید: هیچکس بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد (و لا تزر وازرة وزر اخری).
و از آنجا که تکلیف بدون کیفر و پاداش معنی ندارد، در مرحله چهارم به مساءله معاد اشاره کرده ، می گوید: سپس بازگشت همه شما به سوی پروردگارتان است ، و او شما را از آنچه انجام می دادید آگاه می سازد (ثم الی ربکم مرجعکم فینبئکم بما کنتم تعملون). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه

و چون مساءله محاسبه و جزا بدون علم و آگاهی از اسرار نهان امکان پذیر نیست ، آیه را با این جمله پایان می دهد: ((او به آنچه در سینه ها نهفته و بر آن حاکم است آگاه است)) (انه علیم بذات الصدور).
و به این ترتیب مجموعه ای از فلسفه ((تکلیف)) و خصوصیات آن ، و همچنین مسئولیت انسانها و مساءله ((جزا و پاداش و کیفر)) را در جمله هائی کوتاه و منسجم بیان می دارد.
ضمنا این آیه پاسخ دندان شکنی است به طرفداران مکتب جبر که در میان فرق اسلامی کم نبوده اند، چرا که با صراحت می گوید: او هرگز راضی به کفران کردن بندگانش نیست ، و این خود دلیل روشنی است بر اینکه هرگز اراده کفر در مورد کافران نیز نکرده (آنچنان که پیروان مکتب جبر می گویند)
زیرا هنگامی که راضی به چیزی نباشد حتما اراده آن را نخواهد کرد، مگر ممکن است اراده او از رضای او جدا باشد؟
و عجب از متعصبانی است که برای پرده پوشی بر این عبارت روشن خواسته اند کلمه ((عباد)) را محصور در مؤ منان یا معصومان کنند در حالی که این کلمه مطلق است و به وضوح همه بندگان را شامل می شود آری خداوند کفر و کفران را برای هیچیک از بندگانش نمی پسندد همانگونه که شکر را برای همه آنها بدون استثنا می پسندد.
این نکته نیز قابل توجه است که اصل مسئولیت هر کس در برابر اعمال خویش از اصول منطقی و مسلم در همه ادیان آسمانی است . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 388
البته گاه ممکن است انسان شریک جرم دیگری باشد اما این در صورتی است که به نحوی در ایجاد مقدمات یا اصل آن عمل دخالت داشته باشد، مانند کسانی که بدعت شومی می گذارند، و یا سنت زشت و غلطی که هر کس به آن عمل کند گناه آن را بر ((مسبب اصلی)) می نویسند بی آنکه از گناه عاملین به آن چیزی کاسته شود. الزمر
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 389
آیه 8 - 9
آیه و ترجمه
وَ إِذَا مَس الانسنَ ضرُّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيباً إِلَيْهِ ثمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسىَ مَا كانَ يَدْعُوا إِلَيْهِ مِن قَبْلُ وَ جَعَلَ للَّهِ أَندَاداً لِّيُضِلَّ عَن سبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِک قَلِيلاً إِنَّک مِنْ أَصحَبِ النَّارِ(8)
أَمَّنْ هُوَ قَنِتٌ ءَانَاءَ الَّيْلِ ساجِداً وَ قَائماً يحْذَرُ الاَخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَستَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الالْبَبِ(9)
ترجمه :

8 - هنگامی که انسان را زیانی رسد پروردگار خود را می خواند، و به سوی او باز می گردد، اما هنگامی که نعمتی از خود به او عطا کند آنچه را به خاطر آن قبلا خدا را می خواند به فراموشی می سپرد، و برای خداوند شبیه هائی قرار می دهد، تا مردم را از راه او منحرف سازد، بگو چند روزی از کفرت بهره گیر که از اصحاب دوزخی !
9 - آیا چنین کسی با ارزش است یا کسی که در ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجده و قیام ، از عذاب آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است ، بگو آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟ تنها صاحبان مغز متذکر می شوند!. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 390
تفسیر:
آیا عالمان و جاهلان یکسانند؟!
در آیات گذشته سخن از توحید استدلالی و معرفت پروردگار از طریق مطالعه آیات عظمت او در آفاق و انفس بود، آیات مورد بحث نخست از توحید فطری سخن به میان می آورد و روشن می سازد آنچه را که انسان از طریق عقل و خرد و مطالعه نظام آفرینش درک می کند به صورت فطری در اعماق جانش وجود دارد که در تجلیگاه مشکلات ، و طوفانهای حوادث ، خود را نشان می دهد ولی این انسان فراموشکار وقتی طوفان حوادث فرو نشست دوباره گرفتار غفلت و غرور می شود.
می فرماید: ((هنگامی که انسان را زیانی رسد (نور توحید در قلبش درخشیدن می گیرد) پروردگار خود را می خواند در حالی که به سوی او باز می گردد و از گناه و غفلت خود پشیمان است)) (و اذا مس الانسان ضر دعا ربه منیبا الیه).
اما هنگامی که خدا نعمتی از خودش به او عطا کند گرفتاریهای گذشته را که به خاطر آن دست به دامن لطف الهی زده بود به فراموشی می سپارد (ثم اذا خوله نعمة منه نسی ما کان یدعوا الیه من قبل).
((برای خداوند شبیهان و شریکانی درست می کند، و به پرستش آنها برمی خیزد، تا علاوه بر گمراهی خویش مردم را نیز از راه خدا منحرف سازد (و جعل لله تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 391
اندادا لیضل عن سبیله).
منظور از ((انسان)) در اینجا انسانهای عادی و تربیت نایافته در پرتو تعلیمات انبیاء است ، و گرنه دست پروردگان مردان حق همچون خود آنان در سراء و ضراء در ناراحتیها و راحتیها، در ناکامیها و کامیابیها همواره به یاد او هستند، و دست به دامن لطف او دارند.
منظور از ((ضر)) در اینجا هر گونه گزند و زیان و ناراحتی است ، خواه جنبه جسمانی داشته باشد یا روحی .

((خولناه)) از ماده ((خول)) (بر وزن عمل) به معنی سرکشی و مراقبت مداوم از چیزی است ، و از آنجا که چنین توجه خاصی مستلزم اعطا و بخشش است این ماده در معنی بخشیدن به کار رفته است .
جمعی نیز گفته اند از ((خول)) (بر وزن عمل) که به معنی خدمتگزار است ، آمده ، بنابراین ((خوله)) به معنی ((خدمتگزارانی به او بخشید)) می باشد، و سپس در هر گونه بخشیدن نعمت به کار رفته است .
بعضی نیز این ماده را به معنی فخر و مباهات دانسته اند، بنابراین جمله فوق به معنی مفتخر ساختن کسی از طریق اعطای نعمتی است .
روی هم رفته این جمله علاوه بر مساءله اعطاء و بخشش توجه و عنایت مخصوص خداوند را نیز منعکس می کند.
تعبیر ((منیبا الیه)) نشان می دهد که انسان در حالات سخت که تمام پرده های غرور و غفلت کنار می رود هر چه غیر از خدا است رها کرده و به سوی او باز می گردد، و در مفهوم ((انابه)) و بازگشت این حقیقت نیز افتاده که جایگاه اصلی انسان و مبداء و مقصد او نیز خدا بوده است .
((انداد)) جمع ((ند)) (بر وزن ضد) به معنی مثل و مانند است ، با این تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 392
تفاوت که ((مثل)) مفهوم وسیعی دارد، ولی ((ند)) تنها به معنی مماثلت در حقیقت و گوهر چیزی است .
تعبیر به ((جعل)) نشان می دهد که انسان با پندار و خیال خام خود مثل و مانندی برای خدا می تراشد و جعل می کند، چیزی که به هیچوجه با واقعیت تطبیق نمی کند.
جمله ((لیضل عن سبیله)) نشان می دهد که گمراهان مغرور تنها به گمراهی خویش قناعت نمی کنند، بلکه سعی دارند دیگران را هم به این وادی بکشانند.
به هر حال بارها در آیات قرآن مجید به رابطه توحید فطری و حوادث سخت زندگی که تجلیگاه آن است اشاره شده ، و دگرگونی و کم ظرفیتی این انسان مغرور که به هنگام وزش طوفانها رنگ الهی و توحیدی خالص به خود می گیرد و به هنگام فرو نشستن طوفان تغییر رنگ می دهد و لجوجانه در مسیر شرک گام برمی دارد، منعکس شده است .
و چه بسیارند این افراد متلون ، و چه کمند کسانی که پیروزیها و نعمتها و آرامشها و طوفانها اقیانوس آرام وجود آنها را دگرگون نسازد.
آری یک ظرف آب یا یک استخر کوچک با نسیمی به هم می خورد ولی اقیانوس کبیر به خاطر عظمتش در مقابل طوفانهای سخت آرام است ، و از همین جهت نام آرام به خود گرفته است .
در پایان آیه اینگونه افراد را با تهدیدی صریح و قاطع و برنده مخاطب ساخته ، می گوید: ((به او بگو از کفر و کفرانت کمی بهره گیر و چند روزی

را به غفلت و غرور طی کن اما بدان که از اصحاب دوزخی (قل تمتع بکفرک قلیلا انک من اصحاب النار).
مگر چنین انسان کوته فکر گمراه و گمراه کننده سرنوشتی غیر از این
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 393
می تواند داشته باشد.
در آیه بعد از روش مقایسه که روش شناخته شده قرآن برای تفهیم مسائل مختلف است استفاده کرده می گوید: ((آیا چنین کسی شایسته و با ارزش است یا کسی که در ساعات شب به عبادت پروردگار و سجده و قیام مشغول است ، با او راز و نیاز می کند، از عذاب آخرت می ترسد و به رحمت پروردگارش امید دارد)) (أ من هو قانت آناء اللیل ساجدا و قائما یحذر الاخرة و یرجوا رحمة ربه).
آن انسان مشرک و فراموشکار و متلون و گمراه و گمراه کننده کجا و این انسان بیدار دل و نورانی و با صفا که در دل شب که چشم غافلان در خواب است پیشانی بر درگاه دوست گذارده ، و با خوف و رجاء او را می خواند، کجا؟!
آنها نه به هنگام نعمت از مجازات و کیفر او خود را در امان می دانند، و نه به هنگام بلا از رحمتش قطع امید می کنند، و این دو عامل همواره وجود آنان را در حرکتی مداوم تواءم با هوشیاری و احتیاط به سوی دوست می برد.
((قانت)) از ماده ((قنوت)) به معنی ملازمت اطاعت تواءم با خضوع است .
((آناء)) جمع ((انا)) (بر وزن صدا و فنا) به معنی ساعت و مقداری از وقت است .
تکیه روی ساعت شب به خاطر آن است که در آن ساعات حضور قلب بیشتر و آلودگی به ریا از هر زمان کمتر است .
مقدم داشتن ساجدا بر قائما به خاطر آن است که سجده مرحله بالاتر از عبادت است و مطلق بودن رحمت و مقید نشدن آن به آخرت دلیل بر وسعت رحمت الهی و شمول آن نسبت به دنیا و آخرت است . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 394
در حدیثی که در علل الشرایع از امام باقر (علیه السلام) و همچنین در کتاب کافی از آن حضرت نقل شده می خوانیم : که آیه فوق (أ من هو قانت اناء اللیل) به نماز شب تفسیر شده است .
روشن است این تفسیر مانند بسیاری از تفاسیر دیگری که در ذیل آیات مختلف قرآن بیان شده از قبیل بیان مصداق روشن است و مفهوم آیه را محدود به نماز شب نمی کند.
در دنباله آیه پیامبر را مخاطب ساخته می فرماید: ((بگو آیا کسانی که می

دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟!)) (قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون).
نه یکسان نیستند ((تنها صاحبان فکر و مغز متذکر می شوند)) (انما یتذکر اولو الالباب).
گر چه سؤ ال فوق سؤ الی است وسیع و گسترده ، و مقایسه ای است آشکار میان آگاهان و ناآگاهان و عالمان و جاهلان ، ولی نظر به اینکه قبل از ذکر این سؤ ال ، سؤ ال دیگری در مورد نابرابری مشرکان با مؤ منان شب زندهدار مطرح شده ، دوم بیشتر به همین مساءله اشاره می کند، یعنی آیا کسانی که می دانند آن مشرکان لجوج و کوردل با این مؤ منان پاک و روشن ضمیر و مخلص نابرابرند با کسانی که از این واقعیت روشن آگاه نیستند مساویند؟
به هر حال این جمله که با استفهام انکاری شروع شده ، و جزء شعارهای اساسی اسلام است عظمت مقام علم و عالمان را در برابر جاهلان روشن می سازد، و از آنجا که این نابرابری به صورت مطلق ذکر شده معلوم می شود این دو گروه نه در پیشگاه خدا یکسانند، و نه در نظر خلق آگاه ، نه در

دنیا در یک صف قرار دارند، و نه در آخرت ، نه در ظاهر یکسانند و نه در باطن .
نکته ها:
در این دو آیه اشارات لطیفی به نکته های جالبی شده است که با کمی دقت روشن می گردد:
1 - در آیه نخست ، یکی از فلسفه های مهم حوادث تلخ و ناگوار کنار رفتن پرده های غرور و غفلت از مقابل چشم دل ، و شعله ور گشتن فروغ ایمان ، و بازگشت و انابه به سوی پروردگار ذکر شده ، و پاسخی است به آنها که وجود حوادث تلخ زندگی را اشکالی بر مساءله نظام آفرینش یا عدالت پروردگار می پندارند.
2 - آیه دوم با عمل و خودسازی شروع می شود و با علم و معرفت پایان می یابد، چرا که تا خودسازی نباشد نور معرفت بر دل نمی تابد، و اصولا این دو از یکدیگر جدا نیستند.
3 - تعبیر به ((قانت اناء اللیل)) که به صورت اسم فاعل آمده با توجه به مطلق بودن کلمه ((اللیل)) دلیل بر تداوم و استمرار عبودیت و خضوع آنها در پیشگاه خدا است ، چرا که اگر عمل مداوم نباشد تاءثیر آن ناچیز است .
4 - علم و آگاهی اضطراری که به هنگام نزول بلا حاصل می شود و انسان را به مبدأ آفرینش پیوند می دهد در صورتی مصداق حقیقی علم است که بعد از فرو نشستن طوفان حادثه ادامه یابد، لذا آیات فوق کسانی را که در لحظه بلا بیدار می شوند و بعد از آن در فراموشی فرو می روند در صف

جاهلان قرار داده ، بنابراین تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 396
عالمان واقعی آنها هستند که در همه حال به او توجه دارند.
5 - جالب اینکه در پایان آیه اخیر می گوید: تفاوت علم و جهل را نیز ((صاحبان)) مغز می فهمند! چرا که جاهل ارزش علم را هم نمی داند!، در حقیقت هر مرحله ای از علم مقدمه برای مرحله دیگر است .
6 - علم در این آیه و آیات دیگر قرآن به معنی دانستن یک مشت اصطلاحات یا روابط مادی در میان اشیاء، و به اصطلاح ((علوم رسمی)) نیست ، بلکه منظور از آن معرفت و آگاهی خاصی است که انسان را به ((قنوت)) یعنی اطاعت پروردگار، و ترس از دادگاه او و امید به رحمت خدا دعوت می کند، این است حقیقت علم ، و علوم رسمی نیز اگر در خدمت چنین معرفتی باشد علم است ، و اگر مایه غرور و غفلت و ظلم و فساد در ارض شود و از آن ((کیفیت و حالی)) حاصل نشود ((قیل و قالی)) بیش نیست .
7 - بر خلاف آنچه بیخبران می پندارند و مذهب را عامل تخدیر می شمرند مهمترین دعوت انبیا به سوی علم و دانش بوده است ، و بیگانگی خود را با جهل در همه جا اعلام کرده اند، علاوه بر آیات قرآن که از هر فرصتی برای بیان این حقیقت استفاده می کند تعبیراتی در روایات اسلامی دیده می شود که بالاتر از آن در اهمیت علم تصور نمی شود.
در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام می خوانیم لا خیر فی العیش الا لرجلین عالم مطاع او مستمع واع زندگی جز برای دو کس فایده ندارد: دانشمندی که نظرات او اجرا گردد، و دانشطلبانی که گوش به سخن دانشمندی دهند.
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 397
در حدیث دیگری از امام صادق می خوانیم : ان العلماء ورثة الانبیاء و ذاک ان الانبیاء لم یورثوا درهما و لا دینارا، و انما اورثوا احادیث من احادیثهم ، فمن اخذ بشی ء منها فقد اخذ حظا وافرا، فانظروا علمکم هذا عمن تاخذونه فان فینا اهل البیت فی کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین :
((دانشمندان وارثان پیامبرانند، چرا که پیامبران درهم و دیناری از خود به یادگار نگذاشتند، بلکه علوم و احادیثی از آنها به یادگار ماند، هر کس بهره ای از آن داشته باشد بهره فراوانی از میراث پیامبران دارد، سپس امام می افزاید: بنگرید علم خود را از چه کسی می گیرید (از علمای واقعی ، یا عالم نماها؟) بدانید در میان ما اهل بیت در هر عصری افراد عادل و مورد اعتمادی هستند که تحریف تندروان ، و ادعاهای بی اساس منحرفان ، و توجیهات جاهلان را از این آئین پاک نفی می کنند.
8 - در آیه اخیر از سه گروه سخن به میان آمده : عالمان و جاهلان و اولو الالباب ، در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این سه گروه

می خوانیم : نحن الذین یعلمون و عدونا الذین لا یعلمون ، و شیعتنا اولو الالباب :
((مائیم عالمان و دشمنان ما جاهلانند و شیعیان ما اولو الالباب هستند.))
روشن است که این تفسیر به عنوان بیان مصداقهای واضح آیه است و عمومیت مفهوم آیه را نفی نمی کند.
9 - در حدیثی آمده است امیر مؤ منان علی (علیه السلام) شبی از مسجد کوفه به تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 398
سوی خانه خویش حرکت کرد در حالی که کمیل بن زیاد که از دوستان خاص آن حضرت بود او را همراهی می کرد، در اثناء راه از کنار خانه مردی گذشتند که صدای تلاوت قرآنش بلند بود، و این آیه را امن هو قانت آناء اللیل ... با صدای دلنشین و حزین می خواند، کمیل در دل از حال این مرد بسیار لذت برد، و از روحانیت او خوشحال شد، بی آنکه چیزی بر زبان براند، امام (علیه السلام) رو به سوی او کرد و فرمود: سر و صدای این مرد مایه اعجاب تو نشود او اهل دوزخ است ! و به زودی خبر آن را به تو خواهم داد!
کمیل از این مساءله در تعجب فرو رفت نخست اینکه امام (علیه السلام) به زودی از فکر و نیت او آگاه گشت و دیگر اینکه شهادت به دوزخی بودن این مرد ظاهر الصلاح داد مدتی گذشت تا سرانجام کار خوارج به آنجا رسید که در مقابل امیر مؤ منان (علیه السلام) ایستادند و حضرت با آنها پیکار کرد در حالی که قرآن را آن گونه که نازل شده بود حفظ داشتند، امیرمؤ منان علی علیه السلام رو به کمیل کرد، در حالی که شمشیر در دست حضرت بود و سرهای آن کافران طغیانگر بر زمین افتاده بود، با نوک شمشیر به یکی از آن سرها اشاره کرد و فرمود: ای کمیل ! امن هو قانت اناء اللیل یعنی این همان شخصی است که در آن شب تلاوت قرآن می نمود، و حال او اعجاب تو را برانگیخت کمیل حضرت را بوسید و استغفار کرد. الزمر
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 399
آیه 10 - 16
آیه و ترجمه
قُلْ یَعِبَادِ الَّذِینَ ءَامَنُوا اتَّقُوا رَبَّکُمْ لِلَّذِینَ أَحْسنُوا فی هَذِهِ الدُّنْیَا حَسنَةٌ وَ أَرْض اللَّهِ وَسِعَةٌ إِنَّمَا یُوَفی الصبرُونَ أَجْرَهُم بِغَیرِ حِسابٍ(10)
قُلْ إِنی أُمِرْتِ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مخْلِصاً لَّهُ الدِّینَ(11)
وَ أُمِرْت لِأَنْ أَکُونَ أَوَّلَ الْمُسلِمِینَ(12)
قُلْ إِنی أَخَاف إِنْ عَصیْت رَبی عَذَاب یَوْمٍ عَظِیمٍ(13)
قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ مخْلِصاً لَّهُ دِینی (14)
فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُم مِّن دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَسِرینَ الَّذِینَ خَسِرُوا أَنفُسهُمْ وَ أَهْلِیهِمْ

يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَلا ذَلِک هُوَ الخُسرَانُ الْمُبِينُ(15)
لهُم مِّن فَوْقِهِمْ ظلَلٌ مِّنَ النَّارِ وَ مِن تحْتِهِمْ ظلَلٌ ذَلِک يخَوِّف اللَّهُ بِهِ عِبَادَهُ يَعِبَادِ فَاتَّقُونِ(16) تفسير نمونه جلد 19 صفحه 400
ترجمه :
10 - بگو: ای بندگان من که ایمان آورده اید! از (مخالفت پروردگارتان بپرهیزید، برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده اند پاداش نیک است ، و زمین خداوند وسیع است (هرگاه تحت فشار سردمداران کفر واقع شدید مهاجرت کنید) که صابران اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می دارند.
11 - بگو: من مامورم که خدا را پرستش کنم در حالی که دینم را برای او خالص نمایم .
12 - و مامورم که نخستین مسلمان باشم .
13 - بگو: من اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب روز بزرگ قیامت (او) می ترسم .
14 - بگو: من تنها خدا را می پرستم ، در حالی که دینم را برای او خالص می کنم .
15 - شما هر کس را جز او می خواهید بپرستید، بگو: زیانکاران واقعی کسانی هستند که سرمایه وجود خویش و بستگانشان را در روز قیامت از دست داده اند آگاه باشید زیان آشکار همین است .
16 - برای آنها از بالای سرشان سایبانهائی از آتش ، و در زیر پایشان نیز سایبانهائی از آتش است ، این چیزی است که خداوند با آن بندگانش را تخویف می کند، ای بندگان من از نافرمانی من بپرهیزید
تفسیر:
خطوط اصلی برنامه بندگان مخلص
در تعقیب آیات در بحث گذشته که مقایسه ای میان مشرکان مغرور و مؤ منان مطیع فرمان خدا و نیز میان عالمان و جاهلان شده بود در آیات مورد بحث خطوط اصلی برنامه های بندگان راستین و مخلص را ضمن هفت دستور که در طی چند آیه آمده و هر آیه با خطاب ((قل)) شروع می شود بیان شده است .
نخست از تقوی شروع می کند و به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد: ((بگو! ای بندگان مؤ من من ! از پروردگار خود بپرهیزید و تقوی را پیشه کنید (قل یا تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 401
عباد الذین آمنوا اتقوا ربکم).
آری تقوی که همان خویشتنداری در برابر گناه ، و احساس مسئولیت و تعهد در پیشگاه حق است نخستین برنامه بندگان مؤ من خدا می باشد، تقوی سپری است در مقابل آتش و عاملی است بازدارنده در برابر

انحراف ، تقوی سرمایه بزرگ بازار قیامت ، و معیار شخصیت و کرامت انسان در پیشگاه پروردگار است .
در دومین دستور به مساله ((احسان و نیکوکاری)) در این دنیا که دار عمل است پرداخته ، و از طریق بیان نتیجه احسان ، مردم را به آن تشویق و تحریص می کند و می فرماید: ((برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده اند حسنه و پاداش نیکوی بزرگی است)) (للذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنه).
آری نیکوکاری به طور مطلق در این دنیا در گفتار، در عمل ، در طرز اندیشه و تفکر نسبت به دوستان ، و نسبت به بیگانگان ، نتیجه اش برخورداری از پاداش عظیم در هر دو جهان است که نیکی جز نتیجه نیک نخواهد داشت .
در حقیقت تقوی یک عامل بازدارنده است ، و احسان یک عامل حرکت آفرین که مجموعا ترک گناه و انجام فرائض و مستحبات را شامل می شود.
سومین دستور تشویق به ((هجرت)) از مراکز شرک و کفر و آلوده به گناه است می گوید: ((زمین خداوند وسیع است)) (و ارض الله واسعة).
که در حقیقت پاسخی است به بهانه جویان سست اراده ای که می گفتند
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 402
ما در سرزمین مکه به خاطر سیطره حکومت مشرکان قادر به انجام وظائف الهی خود نیستیم ، قرآن می گوید: سرزمین خدا محدود به مکه نیست ، مکه نشد مدینه دنیا پهناور است ، تکانی به خود دهید و از مراکز آلوده به شرک و کفر و خفقان که مانع آزادی و انجام وظائف شما است به جای دیگر نقل مکان کنید.
مساءله هجرت یکی از مهمترین مسائلی است که نه تنها در آغاز اسلام اساسیترین نقش را در پیروزی حکومت اسلامی ایفا کرد، و به همین دلیل پایه و سرآغاز تاریخ اسلامی شد، بلکه در هر زمان دیگر نیز از اهمیت فوق العادهای برخوردار است که از یکسو مؤ منان را از تسلیم در برابر فشار و خفقان محیط باز می دارد، و از سوئی دیگر عامل صدور اسلام به نقاط مختلف جهان است .
قرآن مجید می گوید: ((به هنگام قبض روح ظالمان و مشرکان ، فرشتگان قبض روح می پرسند شما در چه حال بودید؟ در جواب می گویند: ما مستضعف بودیم و در سرزمین خود تحت فشار، ولی فرشتگان به آنها پاسخ می دهند مگر سرزمین الهی پهناور نبود؟ چرا مهاجرت نکردید جایگاهشان جهنم است و چه جایگاه بدی است ((ان الذین توفاهم الملائکة ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا ا لم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها فاولئک ماواهم جهنم و سائت مصیرا))

(نساء - 97).
این به خوبی نشان می دهد که فشار و خفقان محیط در آنجا که امکان هجرت وجود دارد به هیچوجه در پیشگاه خدا عذر نیست . (در زمینه اهمیت هجرت در اسلام و ابعاد مختلف آن بحثهای گوناگونی در جلد 4 صفحه 89 ((ذیل آیه 100 - سوره نساء)) و در جلد 7 صفحه 261 ذیل آیه 72 - سوره انفال بحثهای مشروحی آمده است).
و از آنجا که هجرت معمولا همراه با مشکلات فراوانی در جنبه های مختلف زندگی است چهارمین دستور را درباره صبر و استقامت به این صورت بیان می کند: تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 403
((صابران و شکیبایان اجر و پاداش خود را بی حساب دریافت می دارند (انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب).
تعبیر به ((یوفی)) که از ماده ((وفی)) و به معنی اعطاء کامل است از یکسو و تعبیر ((بغیر حساب)) از سوی دیگر نشان می دهد که صابران با استقامت برترین اجر و پاداش را در پیشگاه خدا دارند، و اهمیت هیچ عملی به پایه صبر و استقامت نمی رسد.
شاهد این سخن حدیث معروفی است که امام صادق (علیه السلام) از رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل می کند: اذا نشرت الدواوین و نصبت الموازین ، لم ینصب لاهل البلاء میزان ، و لم ینشر لهم دیوان ، ثم تلا هذه الایة : انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب :
((هنگامی که نامه های اعمال گشوده می شود، و ترازوهای عدالت پروردگار نصب می گردد، برای کسانی که گرفتار بلاها و حوادث سخت شدند و استقامت ورزیدند نه میزان سنجشی نصب می شود، و نه نامه عملی گشوده خواهد شد، سپس پیامبر به عنوان شاهد سخنش آیه فوق را تلاوت فرمود که خداوند اجر صابران را بی حساب می دهد.))
بعضی معتقدند که این آیه درباره نخستین هجرت مسلمانان یعنی هجرت گروه عظیمی به سرکردگی ((جعفر بن ابی طالب)) به سرزمین حبشه نازل شده است و بارها گفته ایم که شان نزولها در عین اینکه مفاهیم آیات را روشن می کند آنها را محدود نمی سازد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 404
در پنجمین دستور سخن از مساءله اخلاص ، و توحید خالص از هر گونه شائبه شرک ، به میان آمده ، اما در اینجا لحن کلام عوض می شود و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از وظائف و مسئولیتهای خودش سخن می گوید، می فرماید: ((بگو: من مامورم که خدا را پرستش کنم در حالی که دین خود را برای او خالص کرده باشم)) (قل انی امرت ان اعبد الله مخلصا له الدین).
سپس می افزاید: و مامورم که نخستین مسلمان باشم)) (و امرت لان

اکون اول المسلمین).
در اینجا ششمین دستور یعنی پیشی گرفتن از همگان در اسلام و تسلیم کامل در برابر فرمان خدا مطرح شده است .
هفتمین و آخرین دستور که مساءله خوف از مجازات پروردگار در روز قیامت است نیز با همین لحن عنوان شده ، می فرماید ((بگو: من اگر نافرمانی پروردگارم کنم از عذاب روز بزرگ قیامت خائفم)) (قل انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم).
تا این حقیقت روشن شود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز بنده ای از بندگان خدا است ، او نیز مامور به پرستش خالصانه است ، او نیز از کیفر الهی خائف می باشد، او نیز مامور به تسلیم در برابر فرمان حق است ، و حتی ماموریتی سنگینتر از دیگران دارد که باید از همه پیشگامتر باشد!
او هرگز مدعی مقام الوهیت ، و بیرون نهادن گام از مسیر عبودیت نبوده بلکه به این مقام افتخار و مباهات می کند، و به همین دلیل در همه چیز الگو و اسوه می باشد.
او برای خود امتیازی از این جهات بر دیگران قائل نیست ، و این خود تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 405
نشانه روشنی بر عظمت و حقانیت او است ، نه همچون مدعیان دروغین که مردم را به پرستش خویش دعوت می کردند، و خود را مافوق بشر، و از گوهری والاتر معرفی کرده ، و گاه پیروان خویش را دعوت می کنند که هر سال هم وزنشان طلا و جواهرات به آنها بدهند!
او در حقیقت می گوید: من همچون سلاطین جباری که مردم را موظف به وظایفی می کنند و خود را مافوق وظیفه و تکلیف می پندارند نیستم ، و این در واقع اشاره به یک مطلب مهم تربیتی است که هر مربی و رهبری باید در انجام دستورات مکتب خویش از همه پیشگامتر باشد، او باید اولین مؤ من به آئین خویش و کوشاترین فرد و فداکارترین نفر باشد، تا مردم به صداقتش ایمان پیدا کنند، و او را در همه چیز ((قدوه)) و ((اسوه)) خود بشناسند.
و از اینجا روشن می شود نخستین مسلمان بودن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نه تنها بر حسب زمان است که نخستین مسلمان در تمامی جهات بود، در جهت ایمان ، در اخلاص و عمل و فداکاری ، و در جهاد و ایستادگی و مقاومت .
سراسر تاریخ زندگی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز این حقیقت را به خوبی تایید می کند.
بعد از ذکر برنامه هفت ماده ای آیات فوق (تقوی ، احسان ، هجرت ، صبر، اخلاص ، تسلیم ، و خوف) از آنجا که مساءله اخلاص مخصوصا در برابر

انگیزه های مختلف شرک ویژگی خاصی دارد بار دیگر برای تاءکید به سراغ آن رفته و با همان لحن می فرماید: ((بگو تنها خدا را پرستش می کنم در حالی که دینم را برای او خالص می گردانم)) (قل الله اعبد مخلصا له دینی). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 406
((اما شما هر کس را جز او می خواهید بپرستید)) (فاعبدوا ما شئتم من دونه .
سپس می افزاید: ((بگو این راه راه زیانکاران است ، چرا که زیانکاران واقعی کسانی هستند که سرمایه عمر و جان خویش و حتی بستگان خود را در روز قیامت از دست بدهند!)) (قل ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم و اهلیهم یوم القیامة)
نه از وجود خویش بهره ای گرفتند، و نه از سرمایه عمر نتیجه ای ، نه خانواده و فرزندانشان وسیله نجات آنها هستند و نه مایه آبرو و شفاعت در پیشگاه حق .
((آگاه باشید خسران و زیان آشکار همین است !)) (الا ذلک هو الخسران المبین).
در آخرین آیه مورد بحث یکی از چهره های خسران مبین و زیان آشکار آنها را اینگونه توصیف می کند: ((برای آنها در بالای سرشان سایبانهائی از آتش ، و در زیر پایشان نیز سایبانهائی از آتش است !)) (لهم من فوقهم ظلل من النار و من تحتهم ظلل).
و به این ترتیب آنها از هر طرف با شعله های آتش محاصره شده اند، چه خسرانی از این بالاتر؟ و چه عذابی از این دردناکتر؟!
((ظلل)) جمع ((ظلة)) (بر وزن قله) به معنی پرده ای است که در طرف بالا نصب شود، بنابراین اطلاق آن بر فرشی که در زیر پا گسترده است یکنوع اطلاق مجازی و از باب توسعه در مفهوم کلمه است .
بعضی از مفسران گفته اند چون دوزخیان در میان طبقات جهنم گرفتارند پرده های آتش هم بالای سر آنها، و هم زیر پای آنها است ، و حتی اطلاق کلمه ظلل بر پردههای پائینی مجاز نیست . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 407
همانند این آیه ، آیه 55 سوره عنکبوت است که می گوید: یوم یغشیهم العذاب من فوقهم و من تحت ارجلهم و یقول ذوقوا ما کنتم تعملون : ((آن روز که عذاب الهی از بالای سر و از زیر پا (از هر سو) آنها را می پوشاند و به آنها می گوید: بچشید آنچه را عمل می کردید!))
این در حقیقت تجسمی از حالات دنیای آنها است که جهل و کفر و ظلم به تمام وجودشان احاطه کرده بود، و از هر سو آنها را می پوشاند.
سپس برای تاءکید و عبرت می افزاید: ((این چیزی است که خداوند بندگانش را از آن بر حذر می دارد اکنون که چنین است ای بندگان من از

نافرمانی من بپرهیزید!)) (ذلک الذی یخوف الله به عباده یا عباد فاتقون).
تعبیر به ((عباد)) (بندگان و اضافه آن به خدا آنهم به طور مکرر، در این آیه ، اشاره به این است که اگر خداوند تهدیدی به عذاب می کند آنهم به خاطر لطف و رحمت او است ، تا بندگان حق گرفتار چنین سرنوشت شومی نشوند، و از اینجا روشن می شود که لزومی ندارد ((عباد)) را در این آیه به خصوص تفسیر کنیم ، بلکه شامل همگان می شود چرا که هیچکس نباید خود را از عذاب الهی در امان بداند.
نکته ها:
1 - حقیقت خسران و زیان ؟
خسران - چنانکه راغب در مفردات می گوید در اصل به معنی از دست دادن سرمایه و کمبود آن است که گاه به انسان نسبت داده می شود و گفته می شود فلانکس زیان کرد و گاه به خود عمل نسبت می دهند و می گویند تجارتش زیان کرد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 408
از سوی دیگر گاه ((خسران)) در مورد سرمایه های ظاهر به کار می رود مانند مال و مقام دنیوی ، و گاه در سرمایه های معنوی مانند صحت و سلامت و عقل و ایمان و ثواب ، و این همان چیزی است که خداوند آن را ((خسران مبین)) نام نهاده است ... و هر خسرانی که خداوند در قرآن بیان کرده اشاره به معنی دوم است نه آنچه مربوط به سرمایه های دنیوی و تجارتهای معمولی است .
قرآن در حقیقت انسانها را به تجارت پیشگانی تشبیه کرده که با سرمایه های سنگین قدم به تجارتخانه این جهان می گذارند، بعضی سود کلانی می برند، و گروهی سخت زیان می بینند.
آیات زیادی در قرآن مجید است که این تعبیر و تشبیه در آن منعکس می باشد، و در واقع بیانگر این حقیقت است که برای نجات در قیامت نباید در انتظار این و آن نشست تنها راه آن ، بهره گیری از سرمایه های موجود، و تلاش و کوشش در این تجارت بزرگ است که در آنجا ((همه چیز را به بها می دهند، به بهانه نمی دهند!))
و اما چرا زیان مشرکان و گنهکاران را ((خسران مبین)) توصیف کرده ؟ برای اینکه اولا آنها برترین سرمایه یعنی سرمایه عمر و عقل و خرد و عواطف و زندگانی را از دست داده اند بی آنکه در مقابل آن چیزی به دست آورند.
ثانیا: اگر فقط این سرمایه را از دست داده بودند بی آنکه عذاب و مجازاتی خریداری کنند باز مطلبی بود، بدبختی اینجاست که در برابر از دست دادن این سرمایه های عظیم سختترین و دردناکترین عذاب را برای خود فراهم ساخته اند.
ثالثا: این خسرانی است که قابل جبران نمی باشد، و این از همه دردناکتر

است ، آری این است ((خسران مبین)).
2 - جمله ((فاعبدوا ما شئتم)) (هر چه را می خواهید بپرستید) به اصطلاح امری است که برای تهدید بیان شده است و این در مقامی گفته می شود که نصیحت و اندرز در شخص مجرم و گنهکار اثر نمی بخشد، آخرین سخنی که به او گفته می شود این است : ((هر چه می خواهی بکن ، اما منتظر مجازات باش یعنی بجائی رسیده ای که دیگر ارزش تکلیف و نصیحت و اندرز را نداری ، و جز عذاب دردناک سرنوشت و درمان دیگری نداری .))
3 - منظور از اهل کیانند؟
آیات فوق می گوید: این زیانکاران نه تنها سرمایه های هستی خویش را از دست می دهند که سرمایه وجود اهل خود را نیز از کف خواهند داد.
بعضی از مفسران گفته اند منظور از اهل در اینجا پیروان انسان و کسانی که در خط مکتب و برنامه های او قرار گرفته اند می باشد.
بعضی آن را به معنی همسران بهشتی تفسیر کرده اند که مشرکان و مجرمان آنها را از دست می دهند.
و بعضی به خانواده و نزدیکان در دنیا، و معنی اخیر با توجه به مفهوم اصلی این کلمه از همه مناسبتر به نظر می رسد چرا که افراد بی ایمان آنها را در آخرت از دست خواهند داد، اگر مومن باشند از آنها جدا می شوند، و اگر همچون خودشان کافران باشند نه تنها سودی به حالشان نخواهد داشت بلکه مایه عذاب دردناکتری خواهند بود. الزمر

آیه 17 - 20
آیه و ترجمه
وَ الَّذِینَ اجْتَنَبُوا الطغُوت أَن یَعْبُدُوهَا وَ أَنَابُوا إِلی اللَّهِ لهُمُ الْبُشرَی فَبَشرْ عِبَادِ(17)
الَّذِینَ یَستَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسنَهُ أُولَئک الَّذِینَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئک هُمْ أُولُوا الاَلْبَبِ(18)
أَ فَمَنْ حَقَّ عَلَیْهِ کلِمَةُ الْعَذَابِ أَ فَأَنت تُنقِذُ مَن فی النَّارِ(19)
لَکِنِ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبهُمْ لهُمْ غُرَفٌ مِّن فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِیَّةٌ تجْرِی مِن تحْتهَا الاَنهَرُ وَعْدَ اللَّهِ لا یخْلِف اللَّهُ الْمِیعَادَ(20)
ترجمه :
17 - کسانی که از عبادت طاغوت اجتناب کردند و به سوی خداوند بازگشتند بشارت از آن آنها است ، بنابراین بندگان مرا بشارت ده .
18 - کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند، آنها کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده ، و آنها خردمندانند.

19 - آیا تو می توانی کسی را که فرمان عذاب درباره او قطعی شده ، رهائی بخشی ؟ آیا تو می توانی کسی را که در درون آتش است برگیری و بیرون آوری .
20 - ولی آنها که تقوای الهی پیشه کردند غرفه هائی در بهشت دارند،
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 411
غرفه های دیگری بنا شده ، و از زیر آن نهرها جاری است ، این وعده الهی است و خداوند در وعده خود تخلف نمی کند
تفسیر:
بندگان حقیقی خدا
باز در این آیات ، قرآن از روش مقایسه بهره گیری کرده ، و در مقابل مشرکان متعصب و لجوجی که سرنوشتی جز آتش دوزخ ندارند سخن از بندگان خاص و حقیقتجوی پروردگار به میان آورده ، می گوید: ((بشارت باد بر کسانی که از عبادت ((طاغوت)) اجتناب کردند و به سوی خدا بازگشتند)) (و الذین اجتنبوا الطاغوت ان یعبدوها و أ نابوا الی الله لهم البشری).
با توجه به اینکه ((بشری)) در اینجا مطلق است همه گونه بشارت بر نعمتهای الهی اعم از مادی و معنوی را شامل می شود، اما این بشارت وسیع و گسترده مخصوص کسانی است که از پرستش طاغوت اجتناب ورزند، و به سوی خدا باز آیند که مجموع ایمان و اعمال صالح در همین جمله جمع است .
زیرا ((طاغوت)) در اصل از ماده ((طغیان)) به معنی تعدی و تجاوز از حد و مرز است ، و لذا این کلمه بر هر متجاوز، و هر معبودی جز خدا، مانند شیطان و حکام جبار اطلاق می شود (این کلمه در واحد و در جمع هر دو به کار می رود).
بنابراین ((اجتناب از طاغوت)) با این معنی وسیع و گسترده ، دوری از هر گونه شرک و بتپرستی و هواپرستی و شیطان پرستی و تسلیم در برابر حاکمان
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 412
جبار و سلطه گران ستمکار را فرا می گیرد، ((انابه الی الله)) جامع روح تقوی و پرهیزگاری و ایمان است ، و البته چنین کسانی درخور بشارتند.
این نکته نیز قابل توجه است که عبادت طاغوت تنها به معنی رکوع و سجود نیست ، بلکه هر گونه اطاعت را نیز شامل می شود، چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من اطاع جبارا فقد عبده !: ((کسی که اطاعت زمامدار ستمگری کند او را پرستش کرده است .))
سپس برای معرفی این بندگان ویژه می گوید: ((بندگان خاص مرا بشارت ده)) (فبشر عباد).
((آنها که سخنان را می شنوند، و از نیکوترین آنها پیروی می کنند)) (الذین

یستمعون القول فیتبعون احسنه).
((آنها کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنها خردمندان و صاحبان مغز و عقلند)) (اولئک الذین هداهم الله و اولئک هم اولوا الالباب).
این دو آیه که به صورت یک شعار اسلامی درآمده ، آزاداندیشی مسلمانان ، و انتخابگری آنها را در مسائل مختلف بخوبی نشان می دهد.
نخست می گوید: ((بندگان مرا بشارت ده)) و بعد این بندگان ویژه را به این صورت معرفی می کند که ((آنها به سخنان این و آن بدون در نظر گرفتن گوینده و خصوصیات دیگر گوش فرا می دهند و با نیروی عقل و خرد بهترین آنها را بر می گزینند)) هیچگونه تعصب و لجاجتی در کار آنها نیست ، و هیچگونه محدودیتی در فکر و اندیشه آنها وجود ندارد، آنها جویای حقند و تشنه حقیقت ، هر جا آن را بیابند با تمام وجود از آن استقبال می کنند، و از چشمه زلال آن بی دریغ می نوشند تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 413
و سیراب می شوند.
آنها نه تنها طالب حقند و تشنه گفتار نیک ، بلکه در میان ((خوب)) و ((خوبتر)) و ((نیکو)) و ((نیکوتر)) دومی را برمی گزینند، خلاصه آنها خواهان بهترین و برترینند.
آری این است نشانه یک مسلمان راستین و حق طلب .
در اینکه منظور از ((قول)) در جمله ((یستمعون القول)) سخنان را می شنوند) چیست مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند:
بعضی آن را به ((قرآن)) تفسیر کرده اند، و آنچه در آن از طاعات و مباحات است ، و پیروی از احسن را به معنی پیروی از طاعات می دانند.
بعضی دیگر آن را به مطلق اوامر الهی تفسیر کرده اند خواه در قرآن باشد یا غیر قرآن .
ولی هیچگونه دلیلی بر این تفسیرهای محدود در دست نیست بلکه ظاهر آیه هر گونه قول و سخن را شامل می شود، بندگان با ایمان خداوند از میان تمام سخنان آن را برمی گزینند که ((احسن)) است ، و از آن تبعیت می کنند، و در عمل خویش به کار می بندند.
جالب اینکه قرآن در آیه فوق صاحبان ((هدایت الهی)) را منحصر در این قوم شمرده همانگونه که خردمندان را منحصر به این گروه دانسته است اشاره به اینکه این گروه مشمول هدایت ظاهر و باطنند، هدایت ظاهر از طریق عقل و خرد، و هدایت باطن از طریق نور الهی و امداد غیبی ، و این دو افتخار بزرگ بر این حقیقتجویان آزاداندیش است .
و از آنجا که پیامبر الهی به هدایت گمراهان و مشرکان سخت علاقه داشت ، و از انحراف آنها که گوش شنوا در برابر حقایق نداشتند رنج می برد آیه بعد به او از تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 414
طریق بیان این حقیقت که این عالم ، عالم آزادی و امتحان است ، و

گروهی سرانجام مستوجب آتشند دلداری داده ، می گوید: ((آیا تو می توانی کسی را که فرمان عذاب الهی درباره او قطعی و محقق شده نجات دهی ؟، آیا می توانی کسی را که در درون آتش است برگیری و بیرون آوری ؟!)) (أ فمن حق علیه کلمة العذاب أ فانت تنقذ من فی النار).
جمله ((حقت علیه کلمة العذاب)) (فرمان عذاب الهی درباره او محقق شده) اشاره به آیاتی همچون آیه 85 سوره ص است که درباره شیطان و پیروانش می گوید: لاملئن جهنم منک و ممن تبعک منهم اجمعین : ((بطور مسلم دوزخ را از تو و از پیروان تو پر خواهم کرد!))
بدیهی است قطعی شدن فرمان عذاب درباره این گروه جنبه اجباری نداشته ، بلکه به خاطر اعمالی است که مرتکب شده اند، و اصراری است که در ظلم و فساد و گناه داشته اند، به گونه ای که روح ایمان و تشخیص برای همیشه در آنان مرده ، و وجود آنان یکپارچه وجود جهنمی شده !
و از اینجا روشن می شود جمله ((أ فانت تنقذ من فی النار)): ((آیا تو می توانی کسی را که در دل آتش است نجات دهی))؟ اشاره لطیفی به این حقیقت است که دوزخی بودن آنان آنقدر مسلم است که گوئی هم اکنون در دل آتشند، و می دانیم چنین کسانی که تمام راههای ارتباطی خود را با خدا بریده اند راه نجاتی ندارند، حتی پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با اینکه ((رحمة للعالمین)) است نمی تواند آنان را از عذاب رهائی بخشد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 415
اما برای شادی قلب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و امیدواری مؤ منان ، در آخرین آیه چنین می گوید: ((ولی کسانی که تقوای الهی پیشه کردند غرفه هائی در بهشت از آن آنها است که بر فراز آنها غرفه های دیگری بنا شده)) (لکن الذین اتقوا ربهم لهم غرف من فوقها غرف).
اگر دوزخیان در میان پرده های آتش قرار دارند، و به تعبیر آیات گذشته لهم من فوقهم ظلل من النار و من تحتهم ظلل بهشتیان غرفه هائی دارند بر فراز غرفه ها، و قصرهائی بر فراز قصرها، چرا که دیدن منظره گلها و آب و نهرها و باغها از فراز غرفه ها لذتبخشتر و دلپذیرتر است .
((غرف)) جمع ((غرفه)) از ماده ((غرف)) (بر وزن حرف) به معنی برداشتن چیزی است ، و لذا به آبی که با کف از چشمه برمی دارند و می نوشند غرفه می گویند، سپس به قسمتهای فوقانی ساختمان و طبقات بالای منازل اطلاق شده است .
این غرفه های زیبای بهشتی با نهرهائی که از زیر آن جاری می شود تزیین شده لذا در دنباله آیه می فرماید: ((از زیر آنها نهرها پیوسته جریان دارد)) (تجری من تحتها الانهار).
آری این وعده الهی است ، و خداوند در وعده خود تخلف نمی کند (وعد الله لا یخلف الله المیعاد).

نکته ها:
1 - منطق آزاداندیشی اسلام
بسیاری از مذاهب پیروان خود را از مطالعه و بررسی سخنان دیگران تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 416
نهی می کنند، چرا که بر اثر ضعف منطق که به آن گرفتارند از این می ترسند منطق دیگران برتری پیدا کند و پیروانشان را از دستشان بگیرد!
اما به طوری که در آیات فوق خواندیم اسلام در این قسمت سیاست ((دروازه های باز)) را به اجرا درآورده ، و بندگان راستین خداوند را کسانی می داند که اهل تحقیقند، نه از شنیدن سخنان دیگران وحشت دارند، نه تسلیم بیقید و شرط می شوند و نه هر وسوسه را می پذیرند.
اسلام به کسانی بشارت می دهد که گفتارها را می شنوند و خوبترین آنها را برمی گزینند. نه تنها خوب را بر بد ترجیح می دهند در میان خوبها هر گلی را بهتر است می چینند.
قرآن جاهلان بیخبری را که به هنگام شنیدن پیام حق دست در گوش می گذارند و جامه بر سر می کشیدند شدیدا نکوهش می کند چنانکه در سخنان نوح (علیه السلام) به هنگام شکوی به پیشگاه پروردگار آمده است : و انی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی آذانهم و استغشوا ثیابهم و اصروا و استکبروا استکبارا: ((خداوندا! هر زمان آنان را دعوت کردم که آنها را ببخشی انگشتها را در گوش قرار دادند، و لباس بر خویشتن پیچیدند، در گمراهی خود اصرار ورزیدند، و شدیدا استکبار کردند)) (نوح - 7).
اصولا مکتبی که دارای منطق نیرومندی است دلیلی ندارد که از گفته های دیگران وحشت داشته باشد، و از طرح مسائل آنها هراس به خود راه دهد، آنها باید بترسند که ضعیفند و بی منطق اند.
این آیه در عین حال چشم و گوش بسته هائی را که هر سخنی را بی قید و شرط می پذیرند، و حتی به اندازه گوسفندانی که به علفزار می روند در انتخاب خوراک خود تحقیق و بررسی نمی کنند، از صف ((اولو الالباب)) و هدایت یافتگان بیرون می شمرد، و این دو وصف را مخصوص کسانی می داند که نه گرفتار افراط تسلیم تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 417
بی قید و شرطند و نه تفریط تعصبهای خشک و جاهلانه .
2 - پاسخ به چند سؤ ال
1 - ممکن است در اینجا این سؤ ال مطرح شود که چرا در اسلام خرید و فروش کتب ضلال ممنوع است ؟
2 - چرا دادن قرآن به دست کفار حرام شمرده شده ؟
3 - کسی که مطلبی را نمی داند چگونه می تواند در آن انتخابگری کند و خوب را از بد جدا نماید؟ آیا این مستلزم دور نیست ؟! پاسخ سؤ ال اول روشن است ، زیرا بحث در آیات فوق از سخنانی است که امید هدایت در

آن باشد، هرگاه بعد از بررسی و دقت ثابت شد که فلان کتاب گمراه کننده است دیگر از موضوع این دستور خارج می شود، اسلام هرگز اجازه نمی دهد مردم در راهی که نادرست بودنش بثبوت رسیده گام بگذارند.
البته تا زمانی که این امر بر کسی ثابت نشده و به اصطلاح در حال تحقیق از مذاهب مختلف برای پذیرش دین صحیح است می تواند همه این کتب را مورد بررسی قرار دهد ولی بعد از ثبوت مطلب باید آنرا به عنوان یک ماده سمی از دسترس این و آن خارج کرد.
و اما در مورد سؤ ال دوم در صورتی جایز نیست قرآن به دست غیر مسلمان داده شود که مایه هتک و بی حرمتی باشد، ولی اگر بدانیم غیر مسلمانی به راستی در فکر تحقیق از اسلام است ، و می خواهد قرآن را به این منظور و هدف بررسی کند، نه تنها گذاردن قرآن در اختیارش بی مانع است ، بلکه شاید واجب باشد و آنها که این امر را تحریم کرده اند منظورشان غیر از این صورت است .
و لذا مجامع بزرگ اسلامی اصرار دارند که قرآن را به زبانهای زنده دنیا ترجمه کنند، و برای نشر دعوت اسلامی در اختیار حقطلبان تشنگان تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 418
حقایق قرار دهند.
در مورد سؤ ال سوم باید به این نکته توجه داشت بسیار می شود که انسان شخصا از عهده کاری بر نمی آید، اما به هنگامی که دیگری آن را انجام دهد می تواند خوب را از بد تشخیص دهد، و با نیروی خرد و سرمایه وجدان بهترین آنها را برگزیند.
فی المثل ممکن است کسانی باشند که از فن معماری و بنائی آگاه نباشند، حتی نتوانند دو آجر را به صورت صحیح روی هم بگذارند، ولی با اینحال یک ساختمان خوب را با کیفیت عالی از یک ساختمان زشت و بی قواره و ناموزون تشخیص می دهند.
افراد زیادی را می شناسیم که خود شاعر نیستند اما ارزش اشعار شعرای بزرگ را تشخیص می دهند و آن را از اشعار بی ارزش متکلفان جدا می سازند، کسانی ورزشکار نیستند اما به خوبی در میان ورزشکاران داوری و انتخاب می کنند.
3 - نمونه ای از روایات اسلامی در زمینه آزاد اندیشی
در احادیث اسلامی که در تفسیر آیات فوق ، یا به طور مستقل ، وارد شده ، نیز روی این موضوع تکیه فراوان دیده می شود از جمله در حدیثی از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می خوانیم که به یار دانشمندش بنام هشام بن حکم فرمود: یا هشام ان الله تبارک و تعالی بشر اهل العقل و الفهم فی کتابه ، فقال فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه :
((ای هشام خداوند متعال اهل عقل و فهم را در کتابش بشارت داده است

، و فرموده : بندگانم را بشارت ده ، آنان که سخنان را می شنوند و از بهترین آنها تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 419
پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنان صاحبان عقل و اندیشه اند.))
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است که در تفسیر آیه فوق فرمود: هو الرجل یسمع الحدیث فیحدث به کما سمعه ، لا یزید فیه و لا ینقص : ((این آیه درباره کسانی است که حدیثی را که می شنوند بی کم و کاست و بدون اضافه و نقصان برای دیگران نقل می کنند.))
البته منظور از این حدیث تفسیر ((فیتبعون احسنه)) می باشد، چرا که یکی از نشانه های پیروی کردن از بهترین سخنان این است که انسان از خودش چیزی بر آن نیفزاید، و عینا در اختیار دیگران بگذارد.
در نهج البلاغه در کلمات قصار امیرعلی (علیه السلام) می خوانیم : الحکمة ضالة المؤ من ، فخذ الحکمة و لو من اهل النفاق !: ((گفتار حکمت آمیز گمشده مؤ من است ، پس حکمت را بگیر هر چند از اهل نفاق صادر شود.))
4 - تطبیق یا شان نزول ؟
جمعی از مفسران شان نزولهائی برای آیات فوق ذکر کرده اند از جمله اینکه گفته اند: آیه و الذین اجتنبوا الطاغوت ... و آیه بعد از آن درباره سه نفر وارد شده که در عصر جاهلیت (تسلیم غوغای مشرکان در آن محیط آلوده نشدند و) می گفتند لا اله الا الله آنها ((سلمان فارسی)) و ((ابوذر غفاری)) و ((زید بن عمرو)) بودند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 420
و در بعضی از روایات بجای زید بن عمرو ((سعید بن زید)) آمده است .
بعضی نیز گفته اند که آیه ا فمن حق علیه کلمة العذاب ... در مورد ((ابوجهل)) و مانند او نازل شده است .
ولی بعید نیست که اینها از قبیل شان نزول مصطلح نبوده باشد بلکه از قبیل تطبیق آیه بر مصادیق واضح است . الزمر
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 421
آیه 21 - 22
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السمَاءِ مَاءً فَسلَکَهُ یَنَبِیعَ فی الاَرْضِ ثُمَّ یخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مخْتَلِفاً أَلْوَنُهُ ثمَّ یَهِیجُ فَتَرَاهُ مُصفَرًّا ثُمَّ یجْعَلُهُ حُطماً إِنَّ فی ذَلِک لَذِکْرَی لاُولی الاَلْبَبِ(21)
أَ فَمَن شرَحَ اللَّهُ صدْرَهُ لِلاسلَمِ فَهُوَ عَلی نُورٍ مِّن رَّبِّهِ فَوَیْلٌ لِّلْقَسِیَةِ قُلُوبهُم مِّن ذِکْرِ اللَّهِ أُولَئک فی ضلَلٍ مُّبِینٍ(22)
ترجمه :
21 - آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی فرستاد، و آن را به صورت چشمه

هائی در زمین وارد نمود سپس با آن زراعتی را خارج می سازد که الوان مختلف دارد بعد این گیاه خشک می شود، به گونه ای که آن را زرد و بی روح می بینی ، سپس آن را در هم می شکند و خرد می کند، در این ماجرا تذکری برای صاحبان مغز است .
22 - آیا کسی که خدا سینه اش را برای اسلام گشاده کرده ، و بر فراز مرکبی از نور الهی قرار گرفته (همچون کوردلانی است که نور هدایت به قلبشان راه نیافته) وای بر آنها که قلبهائی سخت در برابر ذکر خدا دارند، آنها در گمراهی آشکارند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 422
تفسیر:
آنها که بر فراز مرکبی از نورند
در این آیات بار دیگر قرآن به دلائل توحید و معاد باز می گردد، و بحثهائی را که در آیات گذشته پیرامون کفر و ایمان بود تکمیل می کند.
از میان آثار عظمت و ربوبیت پروردگار در نظام جهان هستی ، انگشت روی مساءله ((نزول باران)) از آسمان می گذارد، سپس پرورش ((هزاران رنگ)) از گیاهان را از این ((آب بی رنگ)) و طی مراحل حیات ، و رسیدن به مرحله نهائی شرح می دهد.
روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده ، به عنوان سرمشقی برای همه مؤ منان ، می فرماید: ((آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی نازل کرد سپس آن را به صورت چشمه هائی در زمین وارد نمود؟!)) (ا لم تر ان الله انزل من السماء ماء فسلکه ینابیع فی الارض).
قطره های حیاتبخش باران از آسمان نازل می شود، قشر ((نفوذپذیر)) زمین آنها را به درون می پذیرد و تا به قشر ((نفوذناپذیر)) می رسد، و آنها را متوقف می سازد و ذخیره می کند، سپس به صورت چشمه ها و قناتها و چاهها بیرون می فرستد.
جمله ((سلکه)) (آب باران را در مجاری زمین وارد ساخت) اشاره ای است فشرده به آنچه در بالا گفتیم .
((ینابیع)) جمع ((ینبوع)) از ماده ((نبع)) به معنی جوشش آب از زمین است .
هرگاه زمین یک قشر نفوذناپذیر بیشتر نداشت ذره ای از آب باران را در خود ذخیره نمی کرد، و همه بعد از نزول از آسمان به دریاها می ریختند، نه چشمه ای تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 423
وجود داشت ، و نه کاریز و چاهی ، و اگر تنها یک قشر نفوذپذیر داشت همگی به اعماق زمین فرو می رفتند به طوری که دسترسی به آن ممکن نبود، تنظیم قشر زمین از این دو لایه نفوذپذیر، و نفوذناپذیر، با این فاصله حساب شده ، از نشانه های قدرت او است ، و جالب اینکه گاهی به صورت لایه های متعدد نفوذپذیر و نفوذناپذیر است که روی هم قرار گرفته

، که در حفر چاه های ((سطحی)) و ((نیمه عمیق)) و ((عمیق)) از آن استفاده می شود.
بعد می افزاید: ((سپس خداوند به وسیله آن زراعت گیاهی را خارج می سازد که الوان مختلف دارد)) (ثم یخرج به زرعا مختلفا الوانه).
هم انواع آن مختلف است ، همچون گندم و جو و برنج و ذرت ، و هم کیفیتهای آن متفاوت است ، و هم رنگ ظاهری آن ، بعضی سبز تیره بعضی سبز کمرنگ ، بعضی دارای برگهای پهن و گسترده ، و بعضی برگهای باریک و لطیف و همچنین .
با توجه به اینکه ((زرع)) به گیاهی گفته می شود که ساقه قوی ندارد در مقابل ((شجر)) که غالبا به درختانی که دارای ساقه نیرومندند اطلاق می شود، ((زرع)) مفهوم وسیعی دارد که گیاهان غیر غذائی را نیز در بر می گیرد، انواع گلها و گیاهان زینتی و داروئی و مانند آن که فوق العاده متنوع ، و دارای الوان و چهره های گوناگون می باشد، حتی گاه در یک شاخه ، بلکه در یک گل ، این رنگهای مختلف به شکل بسیار جالب و ظریفی در کنار هم قرار گرفته اند، و با زبان بی زبانی نغمه توحید و تسبیح خدا را سر داده اند.
بعد به مراحل دیگر حیات این گیاه پرداخته می گوید: ((این گیاه سپس خشک می شود به گونه ای که آن را زرد و بی روح می بینی))! (ثم یهیج فتراه مصفرا). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 424
تندباد از هر سو می وزد، و آن را که سست شده است از جا می کند، ((سپس خداوند آن را در هم می شکند و خرد می کند)) (ثم یجعله حطاما).
((آری در این ماجرا تذکر و یادآوری برای صاحبفکران و اندیشمندان است)) (ان فی ذلک لذکری لاولی الالباب).
تذکری است از نظام حساب شده و با عظمت عالم هستی و ربوبیت پروردگار در این صحنه عظیم ، و نیز تذکری است از پایان زندگی و خاموش شدن شعله های حیات ، و سپس مساءله رستاخیز، و تجدید حیات مردگان .
این صحنه گر چه در عالم گیاهان است ، ولی به انسانها هشدار می دهد که همانند آن در عمر و حیات شما تکرار می شود، ممکن است مدت آن متفاوت باشد، اما اصول آن یکی است تولد، نشاط و جوانی ، و بعد پژمردگی و پیری و سرانجام مرگ !
به دنبال این درس بزرگ توحید و معاد به مقایسه ای در میان مؤ من و کافر پرداخته تا این حقیقت را روشن سازد که قرآن و وحی آسمانی نیز همچون دانه های باران است که بر سرزمین دلها نازل می شود، همانگونه که تنها زمینهای آماده از قطرات حیاتبخش باران منتفع می شود تنها دلهائی از آیات الهی بهره می گیرد که در سایه لطف او و خودسازی آمادگی و

گسترش پیدا کرده است ، می فرماید: ((آیا کسی که خدا سینه اش را برای پذیرش اسلام گشاده ساخته ، و بر فراز مرکبی از نور الهی قرار گرفته ، همچون سنگدلان بی نوری است که هدایت الهی به قلبشان راه نیافته است ؟!)) (افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 425
من ربه).
سپس می افزاید ((وای بر آنها که قلبهای سخت و نفوذناپذیری دارند و ذکر خدا در آن اثر نمی گذارد)) (فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله).
نه مواعظ سودمند در آن مؤ ثر است ، نه انذار و بشارت ، نه آیات تکان دهنده قرآن آن را به حرکت در می آورد، نه باران حیاتبخش وحی گلهای تقوی و فضیلت را در آن می رویاند، خلاصه ((نه طراوتی نه برگی نه گلی نه سایه دارند!.)) آری ((آنها در ضلال مبین و گمراهی آشکارند)) (اولئک فی ضلال مبین).
((قاسیه)) از ماده ((قسوة)) به معنی خشونت و سختی و نفوذناپذیری است ، لذا سنگهای خشن را ((قاسی)) می گویند، و از همین رو به دلهائی که در برابر نور حق و هدایت انعطافی از خود نشان نمی دهد، و نرم و تسلیم نمی گردد، و نور هدایت در آن نفوذ نمی کند ((قلبهای قاسیه)) یا قساوتمند گفته می شود، و در فارسی از آن به سنگدلی تعبیر می کنیم .
به هر حال این تعبیر در مقابل ((شرح صدر)) و گشادگی سینه و فراخی روح قرار گرفته ، چرا که گستردگی کنایه از آمادگی برای پذیرش است ، یک بیابان و خانه گسترده و وسیع آماده پذیرش انسانهای بیشتری است ، و یک سینه فراخ و روح گشاده آماده پذیرش حقایق فزونتری می باشد. در روایتی می خوانیم که ((ابن مسعود)) می گوید از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از تفسیر این آیه سؤ ال کردیم افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه : چگونه انسان شرح صدر پیدا می کند؟
فرمود: ((اذا دخل النور فی القلب انشرح و انفتح)): ((هنگامی که نور تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 426
به قلب انسان داخل شد گسترده و باز می گردد!))
عرض کردیم ای رسول خدا نشانه آن چیست ؟
فرمود: الانابة الی دار الخلود، و التجافی عن دار الغرور، و الاستعداد للموت قبل نزوله : ((نشانه آن توجه به سرای جاوید و جدا شدن از سرای غرور، و آماده گشتن برای استقبال از مرگ پیش از نزول آن است .))
در تفسیر علی بن ابراهیم می خوانیم که جمله ((افمن شرح الله صدره للاسلام)) درباره امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نازل شده ، و در بعضی از تفاسیر آمده است که جمله فویل للقاسیة قلوبهم درباره ((ابولهب و فرزندانش)) می باشد.

روشن است که این شان نزولها در حقیقت از باب تطبیق مفهوم کلی بر مصداقهای واضح آن است .
جالب توجه اینکه در جمله ((فهو علی نور من ربه)) نور و روشنائی به منزله مرکبی ذکر شده که مؤ منان بر آن سوار می شوند، سرعت سیرش عجیب ، و مسیرش روشن ، و قدرت جولانش همه جهان را فرا می گیرد.
نکته ها:
عوامل ((شرح صدر)) و ((قساوت قلب))
انسانها در پذیرش حق و درک مطالب و خودجوشی یکسان نیستند، بعضی با یک اشاره لطیف یا یک کلام کوتاه حقیقت را به خوبی درک می کنند، یک تذکر آنها را بیدار می سازد، و یک موعظه و اندرز در روح آنها طوفانی بپا می کند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 427
در حالی که بعضی دیگر شدیدترین خطابه ها و گویاترین دلائل و نیرومندترین اندرز و مواعظ در وجودشان کمترین اثری نمی گذارد، و این مساله ساده ای نیست .
چه تعبیر جالبی دارد قرآن در این زمینه که بعضی را صاحب شرح صدر و گستردگی روح و بعضی را دارای تنگی و ضیق صدر معرفی می کند چنانکه در آیه 125 سوره انعام می گوید: ((فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء;)): ((آنکس را که خدا می خواهد هدایتش کند سینه اش را برای اسلام گشاده می سازد، و آنکس را که بخواهد گمراه نماید سینه اش را چنان تنگ می کند که گوئی می خواهد به آسمان بالا رود!))
این موضوعی است که با مطالعه حالات افراد کاملا مشخص است بعضی آنچنان روحشان باز و گشاده است که هر قدر از حقایق در آن وارد شود به راحتی پذیرا می شود، اما بعضی به عکس آنچنان روح و فکرشان محدود است که گوئی هیچ جائی برای هیچ حقیقتی در آن نیست ، گوئی مغزشان را در یک محفظه با دیوارهای نیرومند آهنی قرار داده اند.
البته هر یک از این دو عواملی دارد:
مطالعات پیگیر و مستمر و ارتباط مداوم با دانشمندان و علمای صالح ، خودسازی و تهذیب نفس پرهیز از گناه و مخصوصا غذای حرام ، و یاد خدا کردن از عوامل شرح صدر است .
بر عکس جهل و گناه و لجاجت و جدال و مراء و همنشینی با بدان و فاجران و مجرمان و دنیاپرستی و هواپرستی باعث تنگی روح و قساوت قلب می شود.
و اینکه قرآن می گوید: آنکس را که خدا بخواهد هدایت کند شرح صدر می دهد، یا اگر خدا بخواهد گمراه سازد ضیق صدر می دهد، این خواستن تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 428

و ((نخواستن)) بی دلیل نیست ، سرچشمه های آن از خود ما شروع می شود.
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : اوحی الله عز و جل الی موسی یا موسی لا تفرح بکثرة المال ، و لا تدع ذکری علی کل حال ، فان کثرة المال تنسی الذنوب ، و ان ترک ذکری یقسی القلوب : ((خداوند متعال به موسی (علیه السلام) وحی فرستاد که ای موسی ! از فزونی اموال خوشحال مباش ، و یاد مرا در هیچ حال ترک مکن ، چرا که فزونی مال غالبا موجب فراموش کردن گناهان است ، و ترک یاد من قلب را سخت می کند!.))
در حدیث دیگری از امیر مؤ منان (علیه السلام) آمده است : ما جفت الدموع الا لقسوة القلوب ، و ما قست القلوب الا لکثرة الذنوب !: ((اشکها خشک نمی شوند مگر به خاطر سختی دلها و دلها سخت و سنگین نمی شود مگر به خاطر فزونی گناه !.))
در حدیث دیگری آمده است که از جمله پیامهای پروردگار به موسی (علیه السلام) این بود: یا موسی لا تطول فی الدنیا املک ، فیقسو قلبک ، و القاسی القلب منی بعید: ((ای موسی آرزوهایت را در دنیا دراز مکن که قلبت سخت و انعطاف ناپذیر می شود، و سنگدلان از من دورند!.
و بالاخره در حدیث دیگری از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) چنین آمده است : لمتان : لمة من الشیطان و لمة من الملک ، فلمة الملک الرقة و الفهم ، و لمة الشیطان السهو و القسوة : دو گونه القاء وجود دارد: ((القای شیطانی و القای فرشته القای فرشته باعث نرمی قلب و فزونی فهم می شود، و القای شیطانی موجب سهو و قساوت قلب می گردد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 429
به هر حال برای به دست آوردن شرح صدر و رهائی از قساوت قلب باید به درگاه خدا روی آورد تا آن نور الهی که پیامبر وعده داده در قلب بتابد باید آئینه قلب را از زنگار گناه صیقل داد و سرای دل را از زباله های هوا و هوس پاک کرد تا آماده پذیرائی محبوب گردد، اشک ریختن از خوف خدا، و از عشق آن محبوب بی مثال تاءثیر عجیبی در رقت قلب و نرمش و گسترش روح دارد، و جمود چشم از نشانه های سنگدلی است . الزمر
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 430
آیه 23 - 26
آیه و ترجمه
اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسنَ الْحَدِیثِ کِتَباً مُّتَشبِهاً مَّثَانىَ تَقْشعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِینَ یخْشوْنَ رَبهُمْ ثمَّ تَلِینُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلى ذِکْرِ اللَّهِ ذَلِک هُدَى اللَّهِ یهْدِى بِهِ مَن یَشاءُ وَ مَن یُضلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ(23)
أَ فَمَن یَتَّقِى بِوَجْهِهِ سوءَ الْعَذَابِ یَوْمَ الْقِیَمَةِ وَ قِیلَ لِلظلِمِینَ ذُوقُوا مَا کُنتُمْ

تَكْسِبُونَ(24)
كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَأَتَاهُمُ الْعَذَاب مِنْ حَيْث لا يَشعُرُونَ(25)
فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الخِزْیَ فی الحْیَوةِ الدُّنْیَا وَ لَعَذَاب الآخِرَةِ أَكْبرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ(26)
ترجمه :
23 - خداوند بهترين سخن را نازل كرده ، كتابى كه آياتش (از نظر لطف و زيبائى و عمق محتوا) همانند يكديگر است ، آياتى مكرر دارد (تكرارى شوق انگيز) كه از تفسير نمونه جلد 19 صفحه 431
شنيدن آياتش لرزه بر اندام كسانى كه از پروردگارشان خاشعند مى افتد سپس برون و درونشان نرم و متوجه ذكر خدا مى شود، اين هدايت الهى است كه هر كس را بخواهد با آن راهنمائى مى كند، و هر كس را خداوند گمراه سازد راهنمائى براى او نخواهد بود!
24 - آيا كسى كه با صورت خود عذاب دردناک (الهى) را دور مى سازد (همانند كسى است كه هرگز آتش دوزخ به او نمى رسد؟) و به ظالمان گفته مى شود بچشيد آنچه را به دست مى آورديد.
25 - كسانى كه قبل از آنها بودند نيز آيات ما را تكذيب نمودند، و عذاب الهى از جائى كه فكر نمى كردند به سراغ آنها آمد.
26 - خداوند خوارى را در زندگى اين دنيا به آنها چشانيد و عذاب آخرت شديدتر است اگر مى دانستند.
شاءن نزول :
بعضى از مفسران از ((عبد الله بن مسعود)) نقل كرده اند كه روزى جمعى از صحابه پيامبر (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) كه ملالت خاطرى پيدا كرده بودند عرض كردند: اى رسولخدا! چه مى شد حديثى براى ما بيان مى كردى تا زنگار ملالت از دلهاى ما بزدايد؟
در اينجا نخستين آيه از آيات فوق نازل شد و قرآن را به عنوان ((احسن الحديث)) معرفى كرد.
تفسير:
در آيات گذشته سخن از بندگان در ميان بود كه مطالب را مى شنوند بهترين آنها را برمى گزينند، و نيز سخن از شرح صدر و سينه هاى گشاده اى مطرح بود كه آماده پذيرش كلام حق است .
در آيات مورد بحث به همين مناسبت سخن از قرآن به ميان مى آيد تا ضمن تفسير نمونه جلد 19 صفحه 432
تكميل بحثهاى گذشته حلقه هاى توحيد و معاد را با ذكر دلائل ((نبوت)) تكامل بخشد.
نخست مى گويد: خداوند بهترين حديث و نيكوترين سخن را نازل كرده است (الله نزل احسن الحديث).

سپس به شرح مزایای قرآن پرداخته و ضمن بیان سه توصیف امتیازات بزرگ این کتاب آسمانی را شرح می دهد نخست می گوید:
((کتابی است که آیاتش هماهنگ و همصدا، و از نظر لطف و زیبائی و عمق بیان همانند یکدیگر است)) (کتابا متشابها).
منظور از ((متشابه)) در اینجا کلامی است که قسمتهای مختلف آن با یکدیگر همرنگ و هماهنگ می باشد، هیچگونه تضاد و اختلافی در میان آن نیست ، خوب و بد ندارد، بلکه یکی از یکی بهتر است .
این درست بر خلاف کلمات انسانها است که هر قدر در آن دقت شود هنگامی که گسترده و وسیع گردد خواه ناخواه اختلافات و تناقضها و تضادهائی در آن پیدا می شود، بعضی در اوج زیبائی است ، و بعضی عادی و معمولی ، بررسی آثار نویسندگان معروف و بزرگ اعم از نثر و نظم نیز گواه زنده این مطلب است .
اما کلام خدا قرآن مجید اینچنین نیست ، انسجام فوق العاده و همبستگی مفاهیم و فصاحت و بلاغت بی نظیری که در همه آیاتش حاکم است گواهی می دهد که از کلام انسانها نیست .
سپس می افزاید ویژگی دیگر این کتاب این است که مکرر است (مثانی).
این تعبیر ممکن است اشاره به تکرار مباحث مختلف داستانها، سرگذشتها، مواعظ و اندرزها بوده باشد، اما تکراری که هرگز ملالت آور نیست ، بلکه شوق انگیز است و نشاط آفرین ، و این یکی از اصول مهم فصاحت است که انسان به هنگام تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 433
لزوم چیزی را برای تاءثیر عمیق بخشیدن تکرار کند، اما هر زمان به شکلی تازه و صورتی نو که ملالت خیز نباشد.
بعلاوه مطالب مکرر قرآن مفسر یکدیگر است ، و بسیاری از مشکلات از این طریق حل می شود.
بعضی آن را نیز اشاره به تکرار تلاوت قرآن و کهنه نشدن بر اثر تکرار تلاوت دانسته اند.
و بعضی اشاره به تکرار نزول قرآن که یکبار به صورت دفعی بر قلب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در شب قدر نازل شده ، و یکبار هم به صورت تدریجی طی 23 سال .
این احتمال نیز وجود دارد که مراد تکرار حقیقت قرآن در هر زمان و تجلی تازه ای از غیبت از آن با گذشت سال و ماه است .
از میان این تفسیرها تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد، هر چند تضادی در میان آنها نیست و جمع همه آنها ممکن است .
بعد از این توصیف به آخرین ویژگی قرآن در این بحث یعنی مساءله نفوذ عمیق و فوق العاده آن پرداخته ، می گوید: از شنیدن آیات این قرآن لرزه بر اندام خاشعان از پروردگار می افتد (و مو بر تنشان راست می شود)

سپس پوست و قلبشان ، برون و درونشان نرم و آماده پذیرش ذکر خدا می گردد، و آرام و مطمئن می شود (تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله).
چه ترسیم جالب و زیبائی از نفوذ عجیب آیات قرآن در دلهای آماده ، نخست در آن خوف و ترسی ایجاد می کند، خوفی که مایه بیداری و آغاز حرکت است ، و ترسی که انسان را متوجه مسئولیتهای مختلفش می سازد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 434
در مرحله بعد حالت نرمش و پذیرش سخن حق به او می بخشد و به دنبال آن آرامش می یابد.
این حالت دوگانه که مراحل مختلف و منازل ((سلوک الی الله)) را نشان می دهد کاملا قابل درک است ، آیات غضب و مقام انذار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دلها را به لرزه در می آورد سپس آیات رحمت به آن آرامش می دهد.
اندیشه در ذات حق و مساءله ابدیت و ازلیت و نامتناهی بودن ذات پاک او انسان را در وحشت فرو می برد که چگونه می توان او را شناخت ، اما مطالعه آثار و دلائل آن ذات مقدس در آفاق و انفس به او نرمش و آرامش می بخشد.
تاریخ اسلام پر است از نشانه های نفوذ عجیب قرآن در دلهای مؤ منان و حتی غیر مؤ منان که قلبهائی آماده داشتند، و این نفوذ و جذبه فوق العاده دلیل روشنی است بر اینکه این کتاب از طریق وحی نازل شده است .
در حدیثی از ((اسماء)) نقل شده که می گوید: کان اصحاب النبی حق اذا قرء علیهم القرآن - کما نعتهم الله - تدمع اعینهم و تقشعر جلودهم !: ((یاران پیامبر هنگامی که قرآن بر آنها تلاوت می شد - همانگونه که خدا آنها را توصیف کرده است - چشمهایشان اشکبار می گشت و لرزه بر اندامشان می افتاد)) و. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 435
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) درباره پرهیزگاران این حقیقت را به عالیترین وجهی توصیف فرموده است آنجا که می گوید: اما اللیل فصافون اقدامهم تالین لاجزاء القران یرتلونها ترتیلا یحزنون به انفسهم و یستثیرون به دواء دائهم ، فاذا مروا بایة فیها تشویق رکنوا الیها طمعا و تطلعت نفوسهم الیها شوقا، و ظنوا انها نصب اعینهم ، و اذا مروا بایة فیها تخویف اصغوا الیها مسامع قلوبهم و ظنوا ان زفیر جهنم و شهیقها فی اصول آذانهم :
((آنها شب هنگام بپا می خیزند، قرآن را شمرده و با تفکر تلاوت می کنند، جان خویش را با آن در غمی دلپذیر فرو می برند، و داروی درد خود را از آن می طلبند، هر گاه به آیه ای که در آن تشویق است برخورد کنند به آن دل می بندند چشم جانشان با شوق تمام در آن خیره می شود، و آنرا نصب

العین خود می سازند، و هر گاه به آیه ای برسند که در آن تخویف و انذار باشد گوش دل به آن فرا می دهند گوئی صدای ناله ها و به هم خوردن زبانه های آتش مهیب جهنم در گوششان طنین انداز است .
در پایان آیه ، بعد از بیان این اوصاف می گوید: در این کتاب مایه هدایت الهی است که هر کس را بخواهد به وسیله آن هدایت می کند (ذلک هدی الله یهدی به من یشاء).
درست است که قرآن برای هدایت همگان نازل شده اما تنها حق طلبان و حقیقت جویان و پرهیزگاران از نور هدایتش بهره می گیرند، و آنها که دریچه های قلب خود را عمدا به روی آن بسته اند و تاریکی تعصب و لجاجت بر روح آنها حکمفرماست نه تنها بهره ای از آن نمی گیرند، بلکه بر اثر عناد و دشمنی بر ضلالتشان افزوده می شود، لذا در دنبال این سخن می فرماید: ((و هر کس را خداوند گمراه سازد هادی و راهنمائی برای او نخواهد بود)) (و من یضلل الله فما له من هاد). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 436
ضلالتی که پایه های آن به دست خود او گذارده شده ، و زیربنایش به وسیله اعمال نادرستشان استحکام یافته ، و به همین دلیل کمترین منافاتی با اصل اختیار و آزادی اراده انسانها ندارد.
در آیه بعد گروه ظالمان و مجرمان را با گروه مؤ منانی که وضع حالشان قبلا بیان شد مقایسه می کند، تا در این مقایسه واقعیتها بهتر روشن گردد، می فرماید: آیا کسی که با صورت خود عذاب دردناک الهی را دور می سازد همانند کسی است که در آن روز در نهایت امنیت به سر می برد و هرگز آتش دوزخ به او نمی رسد؟! (افمن یتقی بوجهه سوء العذاب یوم القیامة).
نکته ای که توجه به آن در اینجا ضرورت دارد، این است که می گوید: با صورت خود عذاب را از خویش می راند این تعبیر به خاطر آن است که ((وجه)) (صورت) اشرف اعضای انسان است ، و حواس مهم انسان (چشم و گوش و بینی و زبان) در آن قرار گرفته ، و اصولا شناسائی انسانها از طریق صورت انجام می گیرد، و روی این جهات هنگامی که خطری متوجه آن می شود دست و بازو و سایر اعضای پیکر خود را سپر در مقابل آن قرار می دهند تا خطر را دور سازند.
اما حال ظالمان دوزخی در آن روز به گونه ای است که باید با صورت از خود دفاع کنند، چرا که دست و پای آنها در غل و زنجیر است ، چنانکه در آیه 8 سوره یس می خوانیم : ((ما در گردن آنها غلهائی قرار دادیم (که دستهایشان نیز در وسط آن قرار دارد) این غلها تا چانه هایشان ادامه دارد لذا سرهای آنها به بالا نگاه داشته شده است)).
بعضی نیز گفته اند این تعبیر به خاطر آن است که آنها را به صورت در

می افکنند، لذا نخستین عضوی از آنها که به آتش می رسد همان صورت است چنانکه در آیه 90 سوره نمل آمده : ((من جاء بالسیئة فکبت وجوههم فی النار)) کسانی که کار بدی انجام دهند به رو در آتش افکنده می شوند.
گاه نیز گفته شده است که این تعبیر تنها کنایه از عدم توانائی آنها بر دفاع از خویشتن در مقابل آتش دوزخ است .
این تفسیرهای سه گانه منافاتی با هم ندارند و ممکن است در مفهوم آیه جمع باشند.
سپس در پایان آیه می افزاید: در آن روز به ظالمان گفته می شود: بچشید آنچه را به دست می آوردید! (و قیل للظالمین ذوقوا ما کنتم تکسبون).
آری فرشتگان عذاب این واقعیت دردناک را برای آنها بیان می کنند که اینها همان اعمال شما است که در کنار شما قرار گرفته ، و آزارتان می دهد، و این بیان خود شکنجه روحی دیگری برای آنها است .
قابل توجه اینکه نمی گوید: کیفر اعمالتان را بچشید، بلکه می گوید: اعمالتان را بچشید، و این خود شاهد دیگری بر مساءله ((تجسم اعمال)) است .
آنچه تاکنون گفته شد اشاره کوتاهی بود به عذابهای دردناک آنان در قیامت ، آیه بعد سخن از عذاب دنیای آنها می گوید، مبادا تصور کنند که در این زندگی دنیا در امان خواهند بود، می فرماید: ((کسانی که قبل از آنها بودند آیات ما را تکذیب کردند، و عذاب الهی از جائی که فکر نمی کردند دامانشان را گرفت)) (کذب الذین من قبلهم فاتاهم العذاب من حیث لا یشعرون).
اگر انسان از جائی ضربه خورد که انتظار آن را دارد زیاد دردناک نخواهد بود دردناکتر از آن این است که از جائی ضربه خورد که انتظار آن را هرگز

ندارد، مثلا از نزدیکترین دوستانش ، از محبوبترین وسائل زندگیش ، از آبی که مایه حیات او است ، از نسیمی که مایه نشاط او است ، از زمین آرامی که جایگاه استراحت و اءمن و اءمان او محسوب می شود.
آری نزول عذاب الهی از این طرق بسیار دردناک است ، و این همان است که درباره قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط و فرعون و قارون و مانند آنها می خوانیم که هر کدام از یکی از این طرق که هرگز انتظارش را نمی کشیدند گرفتار عذاب شدند.
در آخرین آیه مورد بحث نشان می دهد که عذاب دنیوی آنها تنها جنبه جسمانی نداشته ، بلکه کیفر روانی نیز بوده است می فرماید: ((خداوند خواری را در زندگی این دنیا به آنها چشانید)) (فاذاقهم الله الخزی فی الحیاة الدنیا).

آری اگر انسان گرفتار مصیبتی شود اما آبرومند و سر بلند جان بسپارد مهم نیست ، مهم آن است که با خواری و ذلت جان دهد، و با بی آبروئی و رسوائی گرفتار چنگال عذاب شود.
((ولی با اینهمه عذاب آخرت سخت تر و شدیدتر و دردناکتر است اگر می دانستند)) (و لعذاب الاخرة اکبر لو کانوا یعلمون).
تعبیر به ((اکبر)) (بزرگتر) کنایه از شدت و سختی عذاب است .
نکته :
در ذیل این آیات روایاتی وارد شده که افقهای وسیعتری از مفاهیم آیات رادر برابر ما مجسم می کند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 439
در حدیثی ((عباس)) عموی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از آن حضرت نقل می کند که فرمود: اذا اقشعر جلد العبد من خشیة الله تحاتت عند ذنوبه کما یتحات عن الشجرة الیابسة ورقها: ((هنگامی که بدن بنده ای از خوف خدا لرزان شود گناهش فرو می ریزد همانگونه که برگ خشک از درختان)).
روشن است کسی که از ترس الهی چنین متاءثر می شود حال توبه و انابه برای او حاصل است ، و چنین کسی مسلما مورد آمرزش پروردگار قرار می گیرد.
در حدیث دیگری که از ((اسماء)) نقل شده ، و در تفسیر آیات آوردیم می خوانیم : هنگامی که از او درباره یاران رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سؤ ال می کنند می گوید: هنگامی که قرآن را می خواندند - همانگونه که خداوند آنها را توصیف کرده - چشمانشان اشکبار و بدنشان لرزان می شد، سپس ((راوی)) می گوید از ((اسماء)) پرسیدم کسانی نزد ما هستند که وقتی آیات قرآن را می شنوند حالت غشوه به آنها دست می دهد و مست و مدهوش می شوند، ((اسماء)) گفت : اعوذ بالله تعالی من الشیطان (این یک عمل شیطانی است !).
این حدیث در حقیقت پاسخی است به کسانی که دم از تصوف می زنند و جلسات و حلقاتی تشکیل می دهند و آیات و اذکاری می خوانند سپس حرکاتی به خود داده ، و به اصطلاح به حال وجد و سرور می آیند و نعره می کشند و صیحه می زنند و خود را به حالت غشوه می اندازند، و شاید بعضی هم غش می کنند، اینگونه مسائل در حالات یاران پیامبر هرگز نقل نشده و از بدعتهای متصوفه است . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 440
البته ممکن است انسان گاهی از شدت خوف مدهوش شود، ولی این با کارهای صوفیان که جلساتی برای ذکر و ورد به شکلی که در بالا گفتیم تشکیل می دهند فرق بسیار دارد. الزمر
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 441
آیه 27 - 31

آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ ضرَبْنَا لِلنَّاسِ فی هَذَا الْقُرْءَانِ مِن کلِّ مَثَلٍ لَّعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ(27)
قُرْءَاناً عَرَبِیاًّ غَیرَ ذِی عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ(28)
ضرَبَ اللَّهُ مَثَلاً رَّجُلاً فِیهِ شرَکاءُ مُتَشکِسونَ وَ رَجُلاً سلَماً لِّرَجُلٍ هَلْ یَستَوِیَانِ مَثَلاً الْحَمْدُ للَّهِ بَلْ أَکْثرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ(29)
إِنَّک مَیِّتٌ وَ إِنهُم مَّیِّتُونَ(30)
ثُمَّ إِنَّکُمْ یَوْمَ الْقِیَمَةِ عِندَ رَبِّکُمْ تخْتَصِمُونَ(31)
ترجمه :
27 - ما برای مردم در این قرآن از هر نوع مثلی زدیم ، شاید متذکر شوند.
28 - قرآنی است فصیح و خالی از هر گونه کجی و نادرستی شاید پرهیزگاری پیشه کنند.
29 - خداوند مثالی زده است : مردی را که مملوک شرکائی است که درباره او پیوسته به مشاجره مشغولند، و مردی را که تنها تسلیم یکنفر است ، آیا این دو یکسانند؟ حمد مخصوص خدا است ولی اکثر آنها نمی دانند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 442
30 - تو می میری آنها نیز خواهند مرد!
31 - سپس شما روز قیامت نزد پروردگارتان مخاصمه می کنید.
تفسیر:
قرآنی که هیچ کژی در آن نیست
در این آیات همچنان بحث از قرآن مجید و ویژگیهای آن است و بحثهای گذشته را در این زمینه تکمیل می کند.
نخست از مساءله جامعیت قرآن چنین سخن می گوید: ما برای مردم در این قرآن از هر نوع مثلی مطرح کردیم (و لقد ضربنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل).
از سرگذشت دردناک ستمگران و سرکشان پیشین ، از عواقب هولناک گناه ، از انواع پندها و اندرزها، از اسرار خلقت و نظام آفرینش ، از احکام و قوانین متقن خلاصه هر چه برای هدایت انسانها لازم بود در لباس امثال برای آنها شرح دادیم .
((شاید متذکر شوند)) و از راه خطا به صراط مستقیم باز گردند (لعلهم یتذکرون).
با توجه به اینکه ((مثل)) در لغت عرب هر سخنی است که حقیقتی را مجسم سازد، و یا چیزی را توصیف کند، و یا چیزی را به چیز دیگر تشبیه نماید، این تعبیر همه حقایق و مطالب قرآن را در بر می گیرد، و جامعیت آن را مشخص می کند.
سپس به توصیف دیگری از قرآن پرداخته ، می گوید: قرآنی است فصیح و خالی از هر گونه کجی و انحراف و تضاد و تناقض (قرآنا عربیا غیر ذی عوج

). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 443
در حقیقت در اینجا سه توصیف برای قرآن ذکر شده است :
نخست تعبیر ((قرآنا)) که اشاره به این حقیقت است که این آیات مرتبا خوانده می شود، در نماز و غیر نماز، در خلوت و جمع ، و در تمام طول تاریخ اسلام ، و تا پایان جهان و به این ترتیب نور هدایتی است که دائما می درخشد.
دیگر مساله فصاحت و شیرینی و جذابیت این سخن الهی است که از آن به عنوان ((عربیا)) تعبیر شده است ، زیرا یکی از معانی عربی ((فصیح)) است ، و در اینجا منظور همین معنی است .
سوم اینکه هیچگونه اعوجاج و کژی در آن راه ندارد، آیاتش هماهنگ تعبیراتش گویا، و عباراتش مفسر یکدیگر است .
بسیاری از ارباب لغت و اهل تفسیر گفته اند ((عوج)) (به کسر عین) به معنی انحرافات معنوی است در حالی که ((عوج)) (به فتح عین) به کژیهای ظاهری گفته می شود (البته تعبیر اول به طور نادر در کژیهای ظاهری نیز به کار رفته مانند آیه 107 سوره طه : ((لا تری فیها عوجا و لا امتا)) در آن زمین هیچگونه کجی و بلندی نمی بینی لذا بعضی از ارباب لغت تعبیر اول را اعم دانسته اند).
به هر حال ، هدف از نزول قرآن با اینهمه اوصاف این بوده است که ((شاید آنها پرهیزگاری پیشه کنند)) (لعلهم یتقون). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 444
قابل توجه اینکه در پایان آیه قبل ((لعلهم یتذکرون)) آمده بود، و در اینجا ((لعلهم یتقون)) چرا که همیشه ((تذکر)) مقدمه ای است برای ((تقوی)) و ((پرهیزگاری)) میوه درخت ((یادآوری)) است .
سپس قرآن به ذکر مثالی از این امثال پرداخته و سرنوشت موحد و مشرک را در قالب مثلی گویا و زیبا چنین ترسیم می کند: ((خداوند مثالی زده است : مردی را که مملوک شرکائی است که پیوسته درباره او به مشاجره مشغولند)) (ضرب الله مثلا رجلا فیه شرکاء متشاکسون).
برده ای است دارای چند ارباب که هر کدام او را به کاری دستور می دهد، این می گوید: فلان برنامه را انجام ده ، و دیگری نهی می کند، او در این میان سرگردان و حیران است ، و در وسط این دستورهای ضد و نقیض متحیر مانده و نمی داند خود را با نوای کدامین هماهنگ سازد؟!
و از آن بدتر اینکه برای تامین نیازهای زندگی این یکی او را به دیگری حواله می دهد، و آن دیگر به این ، و از این نظر نیز محروم و بیچاره و بی نوا و سرگردان است و مردی را ذکر می کند که تنها تسلیم یکنفر است (و رجلا سلما لرجل).
خط و برنامه او مشخص صاحب اختیار او معلوم است ، نه گرفتار تردید

است و نه سرگردانی ، نه تضاد و نه تناقض ، با روحی آرام گام بر می دارد و با اطمینان خاطر به پیش می رود، و تحت سرپرستی کسی قرار دارد که در همه چیز و همه حال و همه جا از او حمایت می کند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 445
آیا این دو یکسانند؟! (هل یستویان مثلا).
و اینگونه است حال ((مشرک)) و ((موحد)): مشرکان در میان انواع تضادها و تناقضها غوطه ورند، هر روز دل به معبودی می بندند، و هر زمان به اربابی رو می آورند، نه آرامشی ، نه اطمینانی و نه خط روشنی .
اما موحدان دل در گرو عشق خدا دارند، از تمام عالم او را برگزیده اند، و در همه حال به سایه لطف او که مافوق همه چیز است پناه می برند از ما سوی الله چشم برداشته و دیده به او دوخته اند، خط و برنامه آنها واضح و سرنوشت و سرانجامشان روشن است .
در روایتی از علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود انا ذاک الرجل السلم لرسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ((منم آن مردی که همواره تسلیم رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود)).
در حدیث دیگری آمده الرجل السلم للرجل حقا علی و شیعته : ((مردی که حقیقتا تسلیم بود علی (علیه السلام) و شیعه او بودند)).
و در پایان آیه می فرماید: ((حمد و سپاس مخصوص خداوند است)) (الحمد لله).
خداوندی که با ذکر این مثلهای روشن راه را به شما نشان داده ، و دلائل واضح را برای تشخیص حق از باطل در اختیار شما قرار داده است ، خداوندی که همه را به اخلاص دعوت می کند و در سایه اخلاص آرامش می بخشد، چه نعمتی از این بالاتر؟ و چه شکری و حمدی از این لازمتر؟
((ولی اکثر آنها نمی دانند و با وجود این دلائل روشن به خاطر حب دنیا و شهوات سرکش به حقیقت راه نمی برند)) (بل اکثرهم لا یعلمون). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 446
و به دنبال بحثی که در آیات گذشته پیرامون توحید و شرک بود در آیه بعد سخن از نتائج توحید و شرک در صحنه قیامت می گوید.
نخست از مساءله ((مرگ)) که دروازه قیامت است شروع می کند، و عمومیت قانون مرگ را نسبت به همه انسانها روشن ساخته ، می گوید: ((تو می میری ، و همه آنها نیز خواهند مرد))! (انک میت و انهم میتون).
آری ((مرگ)) از مسائلی است که همه انسانها در آن یکسانند، هیچگونه استثنا و تفاوت در آن وجود ندارد، راهی است که همه باید آنرا سرانجام بپیمایند، و به اصطلاح شتری است که در خانه همه کس خوابیده است .
بعضی از مفسران گفته اند دشمنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) انتظار مرگ او را می کشیدند و خوشحال بودند که سرانجام او خواهد

مرد! قرآن در این آیه به آنها پاسخ می گوید که اگر پیامبر بمیرد آیا شما زنده می مانید.
در آیه 34 سوره انبیاء نیز آمده است : افان مت فهم الخالدون ((آیا اگر تو بمیری آنها زندگی جاویدان دارند))؟
سپس بحث را به دادگاه قیامت برده ، مخاصمه بندگان را در صحنه محشر مجسم می کند، و می فرماید: ((سپس شما روز قیامت نزد پروردگارتان به مخاصمه برمی خیزید)) (ثم انکم یوم القیامة عند ربکم تختصمون).
((تختصمون)) از ماده ((اختصام)) به معنی نزاع و جدال میان دو نفر یا دو گروه است که هر یک می خواهد سخن دیگری را ابطال کند، گاه یکی بر حق است و دیگری بر باطل و گاه ممکن است هر دو بر باطل باشند، مانند
مخاصمه تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 447
اهل باطل با یکدیگر در اینکه آیا این حکم عمومیت دارد یا نه میان مفسران گفتگو است :
بعضی تصور کرده اند که این ((مخاصمه)) میان مسلمین و کفار است .
بعضی گفته اند میان مسلمانان و اهل قبله نیز ممکن است مخاصمه وجود داشته باشد، و در اینجا از ابوسعید خدری حدیثی نقل شده که ما در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هرگز فکر نمی کردیم که میان ما مسلمانان مخاصمه ای باشد می گفتیم پروردگار ما یکی ، پیامبر ما یکی ، و دین و آئین ما یکی است ، با اینحال خصومت چگونه ممکن است ؟ تا اینکه روز صفین فرا رسید و دو گروه که هر دو به ظاهر مسلمان بودند (هر چند یکی مسلم واقعی بود و دیگری مدعی اسلام) شمشیر به روی یکدیگر کشیدند گفتیم آری آیه ما را هم شامل می شود!.
ولی آیات بعد نشان می دهد که این مخاصمه در میان پیامبران و مؤ منان از یکسو، و مشرکان و مکذبان از سوی دیگر خواهد بود.
در تاریخ اسلام معروف است که عمر بعد از وفات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مرگ آنحضرت را منکر بود، و می گفت ممکن نیست پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بمیرد، او به سوی پروردگارش رفته همانگونه که موسی بن عمران چهل شب از قوم خود غائب شد، سپس به سوی آنها بازگشت ، و الله رسول خدا نیز باز می گردد، همانگونه که موسی برگشت کسانی که گمان کنند پیامبر مرده است باید دست و پایشان قطع شود! این سخن به ابوبکر رسید به سراغ او آمد و بعضی از آیات را که دلالت بر مرگ پیامبر داشت بر او خواند عمر خاموش شد، و گفت به خدا سوگند این اولین بار بود که این آیه را شنیدم . الزمر
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 450
آیه 32 - 35
آیه و تِرجمه

فَمَنْ أَظلَمُ مِمَّن كذَب عَلى اللّهِ وَ كَذَّب بِالصدْقِ إِذْ جَاءَهُ أ لَيْس فى جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَفِرِينَ(32)
وَ الَّذِى جَاءَ بِالصدْقِ وَ صدَّقَ بِهِ أُولَئک هُمُ الْمُتَّقُونَ(33)
لهُم مَّا يَشاءُونَ عِندَ رَبهِمْ ذَلِک جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ(34)
لِيُكفِّرَ اللَّهُ عَنهُمْ أَسوَأَ الَّذِى عَمِلُوا وَ يجْزِيهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسنِ الَّذِى كانُوا يَعْمَلُونَ(35)
ترجمه :
32 - ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ ببندد، و سخن صدق را که به سراغ او آمده تکذیب کند چه کسی است ؟! آیا در جهنم جایگاه کافران نیست ؟
33 - اما کسی که سخن صدق بیاورد و کسی که آن را تصدیق کند آنها پرهیزگارانند.
34 - آنچه بخواهند نزد پروردگارشان برای آنها موجود است ، و این است جزای نیکوکاران .
35 - تا خداوند بدترین اعمالی را که انجام داده اند بیامرزد، و آنها را به بهترین اعمالی که انجام می دادند پاداش دهد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 451
تفسیر:
آنها که کلام خدا را تصدیق می کنند
سخن از حضور مردم در صحنه قیامت و مخاصمه در آن دادگاه بزرگ بود، این آیات نیز همان بحث را ادامه می دهد، و مردم را به دو گروه ((مکذبان)) و ((مصدقان)) تقسیم می کند.
گروه اول دارای دو وصفند، چنانکه می فرماید:
((ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ ببندد، و سخن صدق و حق را که به سراغ او می آید تکذیب کند چه کسی است))؟! (فمن اظلم ممن کذب علی الله و کذب بالصدق اذ جائه).
افراد بی ایمان و مشرک بسیار دروغ بر خدا می بستند گاه فرشتگان را دختران او می خواندند، گاه عیسی را پسر او می گفتند، گاه بتها را شفیعان درگاه او می دانستند، و گاه احکام دروغینی در زمینه حلال و حرام جعل می کردند و به او نسبت می دادند، و مانند اینها.
و اما سخن صدقی که به سراغ آنها آمد و تکذیب کردند همان وحی آسمانی قرآن مجید بود.
و در پایان آیه در یک جمله کوتاه کیفر اینگونه افراد را چنین بیان می کند: آیا در جهنم جایگاه کافران نیست ؟! (الیس فی جهنم مثوی للکافرین).
هنگامی که نام ((جهنم)) برده می شود بقیه عذابهای دردناک نیز در آن خلاصه شده است .

درباره گروه دوم نیز دو توصیف ذکر کرده ، می فرماید: ((و کسی که تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 452
سخن صدق و حق را بیاورد، و کسی که آن را تصدیق کند پرهیزکاران واقعی آنها هستند)) (و الذی جاء بالصدق و صدق به اولئک هم المتقون).
در بعضی از روایات که از منابع اهلبیت (علیهم السلام) نقل شده ((و الذی جاء بالصدق)) به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تفسیر گردیده ، و جمله ((و صدق به)) به علی (علیه السلام) تفسیر شده است ولی البته منظور از آن بیان مصداقهای روشن می باشد، زیرا جمله ((اولئک هم المتقون)) (آنها پرهیزگارانند) دلیل بر عمومیت آیه است .
از اینجا روشن می شود که تفسیر آیه فوق به شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که هم آورنده وحی بود و هم تصدیق کننده آن نیز باید از قبیل بیان مصداق باشد نه بیان تمام مفهوم آیه .
لذا گروهی از مفسران جمله ((و الذی جاء بالصدق)) را به تمام پیامبران تفسیر کرده اند و جمله ((صدق به)) را به پیروان راستین آنها که مجموع پرهیزگاران جهان را تشکیل می دهند.
تفسیر جالب دیگری در مورد آیه وجود دارد که از همه گسترده تر و جامع تر است ، هر چند کمتر مورد توجه مفسران واقع شده ، ولی با ظاهر آیات هماهنگ تر می باشد، و آن اینکه : ((الذی جاء بالصدق)) منحصر به پیام آوران وحی نیست بلکه تمام کسانی را که مبلغ مکتب آنها و مروج سخنان حق و صدق بوده اند در این صف قرار دارند، و در این صورت هیچ مانعی ندارد که هر دو جمله بر یک گروه منطبق شود (همانگونه که ظاهر تعبیر آیه است ، چرا که و الذی تنها یک بار ذکر شده).
به این ترتیب سخن از کسانی است که هم آورنده صدقند و هم عمل کننده به آن ، سخن از آنها است که مکتب وحی و سخن حق پروردگار را در عالم نشر داده ، و خود به آن مؤ من هستند و عمل می کنند، اعم از پیامبران و امامان معصوم و تبیین کنندگان مکتب آنها. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 453
جالب این که بجای ((وحی)) تعبیر به صدق می کند، اشاره به اینکه تنها سخنی که هیچگونه احتمال دروغ و خلاف در آن نیست سخنی است که از طریق وحی از ناحیه پروردگار نازل می گردد، و تقوا و پرهیزگاری تنها در سایه تعلیمات مکتب انبیاء و تصدیق آن در درون جانها شکوفا می شود.
در آیه بعد سه پاداش بزرگ برای این گروه بیان می دارد:
نخست می فرماید: ((آنچه بخواهند نزد پروردگارشان برای آنها موجود است و این است جزای نیکوکاران)) (لهم ما یشاءون عند ربهم ذلک جزاء المحسنین).
گستردگی مفهوم این آیه به قدری است که تمام مواهب معنوی و نعمتهای

مادی را شامل می شود آنچه در تصور و وهم ما بگنجد یا نگنجد؟.
بعضی در اینجا سؤ الی مطرح کرده اند که آیا اگر آنها تقاضای مقامات انبیاء و اولیاء برتر از خود را بکنند نیز به آنها داده شود؟.
غافل از این که بهشتیان چون چشم حقیقت بین دارند هرگز به فکر چیزی که بر خلاف حق و عدالت و بر خلاف اصل توازن ((شایستگیها)) و ((پاداشها)) است نمی افتند.
به تعبیر دیگر امکان ندارد افرادی که در درجات متفاوت در ایمان و عمل هستند جزای مشابهی داشته باشند، بهشتیان چگونه آرزوی محال می کنند؟، و در عین حال آنها از نظر روحی چنان هستند که به آنچه دارند راضیند و هیچگونه حسد و رشک بر وجود آنان حاکم نیست .
می دانیم پاداشهای آخرت و حتی تفضلهای الهی بر اساس شایستگیهائی است که انسان در این دنیا کسب می کند، کسی که می داند ایمان و عملش در این دنیا در سرحد ایمان و عمل دیگران نبوده هرگز آرزوی مقام آنها را نخواهد کرد،چرا که یک آرزوی غیر منطقی است . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 454
تعبیر ((عند ربهم)) (نزد پروردگارشان) بیان نهایت لطف الهی درباره آنها است گوئی همیشه میهمان او هستند و هر چه بخواهند نزد او دارند.
تعبیر ((ذلک جزاء المحسنین)) (این است پاداش نیکوکاران) و به اصطلاح استفاده از اسم ظاهر بجای ضمیر اشاره به این است که علت اصلی این پاداشها همان احسان و نیکوکاری آنها است .
دومین و سومین پاداش به آنان را به این صورت بیان می کند: ((آنها می خواهند خداوند بدترین اعمالی را که انجام داده اند بیامرزد، و جبران کند، آنها را به بهترین اعمالی که انجام می دادند پاداش دهد)) (لیکفر الله عنهم اسوء الذی عملوا و یجزیهم اجرهم باحسن الذی کانوا یعملون).
چه تعبیر جالبی ؟ از یکسو این تقاضا را دارند که بدترین اعمالشان در سایه لطف الهی پوشانده شود، و با آب توبه این لکه ها از دامانشان پاک گردد، و از سوی دیگر تقاضایشان این است که خداوند بهترین اعمالشان را معیار پاداش قرار دهد و همه اعمال آنها را به حساب آن بپذیرد!
و خداوند نیز با تعبیری که در این آیات بیان فرموده درخواست آنان را پذیرفته است ، بدترین را می بخشد و بهترین را معیار پاداش قرار می دهد.
بدیهی است هنگامی که لغزشهای بزرگتر مشمول عفو الهی گردد بقیه بطریق تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 455
اولی مشمول خواهد بود، عمده این است که نگرانی انسان بیشتر از لغزشهای بزرگ است و به همین جهت مؤ منان بیشتر در فکر آن هستند.
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که مگر در آیات قبل سخن از پیامبران و

پیروان آنها نبود؟ چگونه آنها لغزشهای بزرگ دارند؟
پاسخ این سؤ ال با توجه به یک نکته روشن می شود، و آن اینکه : هنگامی که فعلی به گروهی نسبت داده می شود مفهومش این نیست که همه آنها مرتکب آن شده اند بلکه کافی است گروهی از میان آنها آنرا انجام داده باشند، مثلا می گوئیم : بنی عباس بر مسند خلافت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به ناحق تکیه زدند، مفهومش این نیست که همه آنها به خلافت رسیده باشند بلکه کافی است گروهی از آنها چنین باشند.
در آیه فوق نیز از مجموعه پیام آوران وحی و پیروان مکتب آنها بعضی لغزشهائی داشته اند که خداوند بخاطر اعمال نیکشان از آنها می گذرد.
به هر حال ذکر ((غفران و آمرزش)) قبل از پاداش ، بخاطر آن است که نخست باید شستشوئی کنند و پاک شوند، و آنگه بر بساط قرب خدا قدم نهند نخست باید از عذاب الهی آسوده خاطر گردند تا نعمتهای بهشتی بر آنها گوارا شود.
نکته :
نخستین صدیق که بود؟
بسیاری از مفسران اسلام اعم از شیعه و اهل سنت این روایت را در تفسیر آیه ((و الذی جاء بالصدق و صدق)) به نقل کرده اند که منظور از ((الذی جاء بالصدق)) پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است و منظور از ((صدق)) به علی (علیه السلام) می باشد.
مفسر بزرگ اسلام طبرسی در ((مجمع البیان)) و ((ابوالفتوح رازی)) در تفسیر ((روح الجنان)) آن را از ائمه اهلبیت نقل کرده اند تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 456
اما جمعی از علما و مفسران اهل سنت آن را از ((ابو هریره)) از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یا از طرق دیگر روایت کرده اند از جمله :
((علامه ابن مغازلی)) در ((مناقب))، ((علامه گنجی)) در ((کفایة الطالب)) ((قرطبی)) مفسر معروف در تفسیرش ، ((علامه سیوطی)) در ((در المنثور)) و همچنین ((آلوسی)) در روح المعانی .
همانگونه که قبلا نیز اشاره کردیم این گونه تفسیرها برای بیان روشنترین مصداقها است ، و بدون شک علی (علیه السلام) در میان پیروان و تصدیق کنندگان پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در صف مقدم جای دارد و نخستین ((صدیق)) او است .
احدی از علمای اسلام منکر این واقعیت نیست که علی (علیه السلام) از میان مردان نخستین کسی بود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را تصدیق کرد.
تنها خرده گیری که از ناحیه بعضی شده این است که می گویند او در

زمانی ایمان آورد که 10 یا 12 ساله بود و اسلام او در آن زمان رسمیت نداشت !
ولی این سخن بسیار عجیب به نظر می رسد، زیرا چگونه چنین چیزی صحیح است با اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اسلام او را پذیرفت ، و او را ((وزیر)) و ((وصی)) خود خطاب کرد، و در کلمات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرارا از او به عنوان ((اول المؤ منین)) - یا - ((اولکم اسلاما)) یاد شده است که ما مدارک آن را از کتب دانشمندان اهل سنت در جلد هشتم همین تفسیر ذیل آیه 10 سوره توبه (صفحه 103 به بعد) مشروحا آوردیم . الزمر
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 457
آیه 36 - 37
آیه و ترجمه
أَ لَیْس اللَّهُ بِکافٍ عَبْدَهُ وَ یخَوِّفُونَک بِالَّذِینَ مِن دُونِهِ وَ مَن یُضلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ(36)
وَ مَن یَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّضِلٍ أَ لَیْس اللَّهُ بِعَزِیزٍ ذِی انتِقَامٍ(37)
ترجمه :
36 - آیا خداوند برای (نجات و حفظ) بنده اش کافی نیست ؟ اما آنها تو را از غیر او می ترسانند، و هر کس را خداوند گمراه کند هیچ هدایت کننده ای ندارد.
37 - و هر کس را خدا هدایت کند هیچ گمراه کننده ای نخواهد داشت ، آیا خداوند قادر و صاحب انتقام نیست ؟
شاءن نزول :
بسیاری از مفسران نقل کرده اند که بت پرستان مکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را از خشم و غضب بتها بر حذر می داشتند و می گفتند: از آنها بدگوئی مکن ، و بر خلاف آنها اقدام منما که تو را دیوانه می کنند و آزار می رسانند! (آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت).
بعضی نیز نقل کرده اند هنگامی که ((خالد)) به فرمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مامور شکستن بت معروف ((عزی)) شد، مشرکان گفتند: ای خالد! بترس که خشم این بت شدید است ! (و تو را بیچاره می کند) خالد با تبری که در دست داشت محکم بر بینی آن بت کوبید و آن را در هم شکست و گفت : کفرا لک یا عزی تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 458 لا سبحانک - سبحان من اهانک ، انی رأ یت الله قد اهانک !: ((ناسپاسی بر تو باد ای عزی ! هرگز منزه نیستی ، منزه کسی است که تو را موهون ساخته ! من دیدم خداوند تو را موهون ساخته است .
ولی داستان خالد که قاعدتا بعد از فتح مکه بوده نمی تواند از قبیل شاءن نزول باشد چرا که تمام سوره زمر مکی است ، بنابراین ممکن است از

قبیل تطبیق بوده باشد.
تفسیر:
((خدا)) کافی است !
به دنبال تهدیدهائی که خداوند در آیات گذشته نسبت به مشرکان بیان فرمود، و وعده هائی که به پیامبرش داده است در نخستین آیه مورد بحث سخن از تهدیدهای کفار به میان می آورد و می گوید: آیا خداوند برای نجات و حفظ بنده اش در برابر دشمنان کافی نیست ؟ اما آنها تو را به غیر او تهدید می کنند و از غیر او می ترسانند (ا لیس الله بکاف عبده و یخوفونک بالذین من دونه).
خداوندی که قدرتش برتر از همه قدرتها است و از نیازها و مشکلات بندگانش بخوبی آگاه است و نسبت به آنها نهایت لطف و مرحمت را دارد چگونه ممکن است بندگان با ایمانش را در برابر طوفان حوادث و موج عداوت دشمنان تنها بگذارد؟ هنگامی که او پشتیبان بنده اش باشد:
اگر تیغ عالم بجنبد ز جای>
نبرد رگی چون نخواهد خدای !و هنگامی که بخواهد کسی را یاری کند:
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 459
هزار دشمنم ار می کنند قصد هلاک>
گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باک !چه رسد به بتها که موجوداتی بی ارزش و بی خاصیتند.
گر چه شاءن نزول آیه طبق روایتی که گفته شد در مورد تخویف و تهدید به خشم بتها است ، ولی مفهوم آیه چنان وسیع و گسترده است که هر نوع تهدید به غیر الله را شامل می شود، و به هر حال این آیه نویدی است برای همه پویندگان راه حق و مؤ منان راستین مخصوصا در محیطهائی که در اقلیت قرار دارند و از هر سو مورد تهدیدند.
این آیه به آنها دلگرمی و ثبات قدم می بخشد، روح آنها را سرشار از نشاط و گامهایشان را استوار می سازد، و اثرات روانی زیانبار تهدیدهای دشمنان را خنثی می کند، آری هنگامی که خدا با ما است از غیر او وحشتی نداریم ، و اگر از او بیگانه و جدا شویم همه چیز برای ما وحشتناک است .
در دنباله این آیه و آیه بعد اشاره به مساءله ((هدایت)) و ((ضلالت)) و تقسیم مردم به دو گروه ((گمراه)) و ((هدایت یافته)) و اینکه همه اینها از ناحیه خدا است می کند، تا روشن شود تمامی بندگان نیازمند درگاه اویند، و بی خواست او چیزی در عالم رخ نمی دهد، می فرماید: ((کسی را که خداوند گمراه کند هیچ هدایت کننده ای ندارد)) (و من یضلل الله فما له من هاد).
((و هر کس را خدا هدایت کند هیچکس نمی تواند او را گمراه سازد.)) (و

من یهد الله فما له من مضل).
بدیهی است نه آن ضلالت بی دلیل است ، و نه این هدایت بی حساب ، بلکه هر یک تداومی است بر خواست خود انسان و تلاش او، آن کس که در طریق گمراهی قدم می گذارد و با تمام توان برای خاموش کردن نور حق تلاش می کند، هیچ فرصتی را برای اغفال دیگران از دست نمی دهد، و سر تا پا غرق گناه و عصیان تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 460
است بدیهی است خداوند او را گمراه می سازد، نه تنها توفیقش را از او بر می گیرد بلکه نیروی درک و تشخیص او را از کار می اندازد، بر دل او مهر می نهد و بر چشمانش پرده می افکند که این نتیجه اعمالی است که انجام می دهد
اما کسانی که با خلوص نیت ، قصد ((سیر الی الله)) را دارند و اسباب آن را فراهم ساخته و گامهای نخستین را برداشته اند نور هدایت الهی به کمکشان می شتابد و فرشتگان حق به یاری آنها می آیند، وسوسه های شیاطین را از قلوبشان می زدایند، اراده آنها را نیرومند، و گامهایشان را استوار می دارند، و در لغزشگاهها دست لطف الهی زیر بازوی آنها را می گیرد.
اینها مسائلی است که آیات فراوانی از قرآن مجید شاهد و گواه آن است ، و چه بیخبرند کسانی که رابطه اینگونه آیات را از آیات دیگر قرآن بریده و آن را گواه بر مکتب جبر گرفته اند، گوئی نمی دانند که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند.
بلکه در ذیل همین آیه مورد بحث شاهد گویائی بر این معنی است ، چرا که می فرماید: ((آیا خداوند قادر و صاحب انتقام نیست))؟ (الیس الله بعزیز ذی انتقام).
می دانیم انتقام از ناحیه خداوند به معنی مجازات در برابر اعمال خلافی است که انجام شده این نشان می دهد که اضلال او جنبه مجازات دارد، و عکس العمل اعمال خود انسانها است ، و طبعا هدایت او نیز جنبه پاداش و عکس العمل اعمال خالص و پاک و مجاهده در طریق الله دارد.
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 461
نکته :
هدایت و ضلالت از سوی خدا است
هدایت در لغت به معنی دلالت و راهنمائی تواءم با لطف و دقت است و آنرا به دو شعبه تقسیم کرده اند: ((ارائه طریق)) و ((ایصال به مطلوب)) و به تعبیر دیگر ((هدایت تشریعی)) و ((هدایت تکوینی)).
توضیح اینکه : گاه انسان راه را به کسی که طالب آن است با دقت تمام و لطف و عنایت نشان می دهد، اما پیمودن راه و رسیدن به مقصود بر عهده خود او است .

ولی گاه دست طالبان را می گیرد و علاوه بر ارائه طریق او را به مقصد می رساند.
به تعبیر دیگر در مرحله اول تنها به بیان قانون پرداخته ، شرائط پیمودن راه و رسیدن به مقصد را بیان می کند، ولی در مرحله دوم علاوه بر این ، وسائل سفر را فراهم می سازد، موانع را بر طرف ، و مشکلات را حل ، و مسافران این راه را تا مقصد همراهی و حمایت و حفاظت می کند.
البته نقطه مقابل آن ((اضلال)) است .
یک نگاه اجمالی به آیات قرآن به خوبی روشن می سازد که قرآن هدایت و ضلالت را فعل خدا می شمرد، و هر دو را به او نسبت می دهد، و اگر بخواهیم همه آیاتی را که در این زمینه سخن می گویند بشمریم سخن به درازا می کشد همین قدر کافی است که در آیه 213 سوره بقره می خوانیم و الله یهدی من یشاء تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 462
الی صراط مستقیم : خداوند هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می کند.
و در آیه 93 سوره نحل آمده است : و لکن یضل من یشاء و یهدی من یشاء: ولی او هر کس را بخواهد هدایت می کند و هر کس را بخواهد گمراه .
شبیه این تعبیر در مورد هدایت و ضلالت و یا یکی از این دو در آیات زیادی از قرآن مجید به چشم می خورد.
از این بالاتر در بعضی از آیات صریحا هدایت را از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نفی کرده ، به خدا نسبت می دهد، چنانکه در آیه 56 سوره قصص می خوانیم : انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء: ((تو هر کس را دوست داری هدایت نمی کنی ، ولی خدا هر کس را بخواهد هدایت می کند))!
و در آیه 272 سوره بقره می خوانیم : لیس علیک هداهم و لکن الله یهدی من یشاء: ((هدایت آنها بر تو نیست ، ولی خدا هر کس را به خواهد هدایت می کند)).
مطالعه سطحی این آیات و عدم درک معنی عمیق آنها سبب شده است که گروهی در تفسیر آنها به ((ضلالت)) بیفتند، و از طریق ((هدایت)) منحرف شوند، و زیر آوارهای مکتب ((جبر)) مدفون گردند، حتی بعضی از مفسران معروف از این آفت مصون نمانده ، و در این پرتگاه هولناک سقوط کرده اند، تا آنجا که هدایت و ضلالت را در تمام مراحل ، جبری دانسته ، و عجب اینکه چون تضاد این عقیده باعدالت و حکمت خداوند روشن بوده ترجیح داده اند که اصل عدالت را منکر شوند، تا اینکه خطای خود را اصلاح کنند، اصولا اگر ما قائل به اصل جبر باشیم مفهومی برای تکلیف و مسئولیت و ارسال رسولان و انزال کتب آسمانی باقی نخواهد

ماند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 463
اما آنها که طرفدار مکتب اختیارند و معتقدند هیچ عقل سلیمی نمی تواند این سخن را پذیرا شود که خدا گروهی را مجبور به پیمودن طریق ضلالت کند و بعد آنها را به خاطر این کار اجباری کیفر دهد، و یا گروهی را به اجبار هدایت کند و بعد بی جهت به آنها جز او پاداش ارزانی دارد، و امتیازی برای آنها به خاطر کاری که خودشان انجام نداده اند بر دیگران قائل شود، آنها طرق دیگری برای تفسیر این آیات انتخاب کرده اند که مهمترین آنها طرق زیر است :
1 - منظور از هدایت الهی هدایت تشریعی است که از طریق وحی و کتب آسمانی و ارسال پیامبران و اوصیای آنها، و همچنین درک عقل و وجدان صورت گرفته است ، اما پیمودن راه در تمام مراحل بر عهده خود انسان است .
البته این تفسیر با بسیاری از آیات هدایت سازگار است ، ولی بسیاری دیگر از آنها را نمی توان از این طریق تفسیر نمود، چرا که صراحت در ((هدایت تکوینی)) و ((ایصال به مطلوب)) دارد، مانند آیه 56 سوره قصص که می فرماید ((تو هر کس را دوست داری هدایت نمی کنی ، ولی خدا هر کس را بخواهد هدایت می کند)) زیرا می دانیم هدایت تشریعی و ارائه طریق ، وظیفه اصلی پیامبران است .
2 - جمعی دیگر از مفسران هدایت و ضلالت را در آنجا که جنبه تکوینی دارد به مساءله پاداش و کیفر، و رساندن به طریق بهشت و دوزخ تفسیر کرده اند، و گفته اند خداوند نیکوکاران را به راه بهشت هدایت می کند و بدکاران را از آن گمراه می سازد.
البته این معنی صحیح است ولی فقط در مورد بعضی از آیات اما در مورد آیات دیگر با مطلق بودن کلمه هدایت و ضلالت و عدم قید و شرط در آن سازگار نیست .

3 - جمعی دیگر گفته اند منظور از هدایت فراهم ساختن اسباب و مقدمات تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 464
برای رسیدن به مقصود است و منظور از ضلالت عدم تهیه آنها یا حذف آن است که بعضی از آن به ((توفیق)) و ((سلب توفیق)) تعبیر کرده اند، زیرا توفیق همان فراهم ساختن مقدمات برای وصول به مقصود است ، و سلب توفیق از میان بردن آنها است .
بنابراین هدایت الهی به این نیست که خداوند اجبارا انسانها را به مقصد برساند، بلکه به این است که وسائل آن را در اختیار قرار دهد، فی المثل وجود مربی خوب ، محیط تربیتی سالم ، دوستان و معاشران صالح ، و مانند آن همه از مقدمات است ، ولی با وجود همه اینها انسان را مجبور به طی طریق هدایت نمی کند بلکه می تواند به همه آنها پشت کرده و راه ضلالت را پیش گیرد.
اما جای این سؤ ال در این تفسیر باقی است که چرا این توفیقات شامل حال گروهی می شود در حالی که گروه دیگری از آن محروم می گردند.
طرفداران این تفسیر باید با توجه به حکیمانه بودن افعال خدا دلائلی برای این تفاوت ذکر کنند، مثلا بگویند انجام عمل خیر سبب توفیق الهی می گردد، و انجام اعمال شر توفیق را از آدمی سلب می کند.
به هر حال این تفسیر خوبی است ولی مطلب باز هم از آن عمیقتر است .
4 - دقیقترین تفسیری که با همه آیات هدایت و ضلالت سازگار است و همه آنها را به خوبی تفسیر می کند بی آنکه کمترین خلاف ظاهری در آن باشد این است که بگوئیم :
هدایت تشریعی به معنی ارائه طریق جنبه عمومی و همگانی دارد و هیچ قید و شرطی در آن نیست ، چنانکه در آیه 3 سوره دهر آمده انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا: ((ما راه را به انسان نشان دادیم خواه شکرگزاری کند یا کفران)) و در آیه 51 آل عمران می خوانیم : و انک لتهدی الی صراط مستقیم : ((تو همه انسانها را به صراط مستقیم دعوت می کنی))، بدیهی است دعوت پیامبر مظهر دعوت خدا است چرا که هر چه او دارد از خدا دارد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 465
و درباره جمعی از منحرفان و مشرکان در آیه 23 سوره نجم آمده است و لقد جاءهم من ربهم الهدی ((هدایت الهی از سوی پروردگار به سراغ آنها آمد)).
اما هدایت تکوینی به معنی ایصال به مطلوب و گرفتن دست بندگان و گذراندن آنها از تمام پیچ و خم های راه ، و حفظ و حمایت از آنها تا رساندن به ساحل نجات که موضوع بحث بسیاری دیگر از آیات قرآن است هرگز بیقید و شرط نمی باشد، این هدایت مخصوص گروهی است که

اوصاف آنها در قرآن بیان شده ، و اضلال که نقطه مقابل آن است نیز مخصوص گروهی است که اوصاف آنان نیز بیان گشته .
گر چه بعضی از آیات مطلق است ولی بسیاری دیگر از آیات قید و شرط آن را دقیقا بیان کرده ، و هنگامی که این آیات مطلق و مقید را کنار هم می چینیم مطلب کاملا روشن می شود و هیچ ابهام و تردیدی در معنی آیات باقی نمی ماند و نه تنها با مساءله اختیار و آزادی اراده انسان مخالف نیست ، بلکه دقیقا آن را تاءکید می کند.
اکنون به توضیح زیر توجه نمائید:
قرآن مجید در یک جا می گوید: یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا و ما یضل به الا الفاسقین : ((به وسیله آن ضرب المثل ، گروهی را گمراه و گروهی را هدایت می کند، اما جز فاسقان را گمراه نمی سازد)) (بقره 26).
در اینجا سرچشمه ضلالت فسق و خروج از اطاعت و فرمان الهی شمرده شده .
در جای دیگر می گوید: و الله لا یهدی القوم الظالمین : ((خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند)) (بقره 258).
در اینجا تکیه روی مساءله ظلم شده و آن را زمینه ساز ضلالت معرفی کرده تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 466
است در جای دیگر می خوانیم : و الله لا یهدی القوم الکافرین : ((خداوند قوم کافر را هدایت نمی کند)) (بقره - 264).
در اینجا کفر به عنوان زمینه ساز گمراهی ذکر شده .
باز در آیه دیگر می خوانیم : ان الله لا یهدی من هو کاذب کفار: ((خداوند هدایت نمی کند کسی که دروغگو و کفران کننده است)) (زمر - 3).
در اینجا نیز دروغگوئی و کفران را مقدمه ضلالت شمرده است .
و در جای دیگر آمده : ان الله لا یهدی من هو مسرف کذاب : ((خداوند هدایت نمی کند کسی که اسرافکار و بسیار دروغگو است)) (غافر - 28).
یعنی اسراف و دروغگوئی عامل گمراهی است .
البته آنچه در اینجا آوردیم قسمتی از آیات قرآن در این زمینه است ، بعضی از این آیات با همین مفاهیم کرارا در سوره های مختلف آمده .
نتیجه اینکه قرآن ضلالت الهی را مخصوص کسانی می شمرد که دارای این اوصافند: ((کفر))، ((ظلم))، ((فسق))، ((دروغ))، ((اسراف)) و ((کفران)).
آیا کسانی که دارای این اوصافند شایسته ضلالت و گمراهی نیستند؟!
و به تعبیر دیگر کسی که مرتکب این امور می شود آیا ظلمت و حجاب قلب او را فرا نمی گیرد؟!
باز به عبارت روشنتر این اعمال و صفات آثاری دارد که خواه ناخواه دامن انسان را می گیرد، پرده بر چشم و گوش و عقل او می افکند، و او را به

ضلالت می کشاند، و از آنجا که خاصیت همه اشیاء و تاءثیر همه اسباب به فرمان خداوند است ، می توان اضلال را در تمام این موارد به خدا نسبت داد، اما این نسبت عین اختیار بندگان و آزادی اراده آنها است .
این در زمینه مساءله ضلالت ، و اما در مورد ((هدایت)) نیز شرائط و اوصافی تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 467
در قرآن بیان شده که نشان می دهد آن هم بدون علت ، و بر خلاف حکمت الهی نیست .
قسمتی از اوصافی که استحقاق هدایت می آورد و لطف الهی را جلب ، در آیات زیر آمده .
در یک جا می خوانیم : یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه و یهدیهم الی صراط مستقیم :
((خداوند بوسیله قرآن کسانی را که از رضا و خشنودی او پیروی می کنند به راههای سلامت ، هدایت می کند، و از تاریکیها به فرمانش به سوی روشنائی می برد، و آنها را به راه راست رهبری می نماید)) (مائده 16).
در اینجا پیروی فرمان خدا، و جلب خشنودی او، زمینه ساز هدایت الهی شمرده شده است .
در جای دیگر می خوانیم : ان الله یضل من یشاء و یهدی الله من اناب :
((خداوند هر کس را بخواهد گمراه می سازد، و هر کس را که بازگشت به سوی او کند هدایت می نماید)) (رعد 27).
در اینجا نیز ((توبه و انابه)) عامل استحقاق هدایت شمرده شده است .
در آیه دیگر می فرماید: و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا: ((کسانی که در راه ما جهاد کنند آنان را به راههای خود هدایت می کنیم)) (عنکبوت 69).
در اینجا ((جهاد)) آنهم ((جهاد مخلصانه و در راه خدا)) به عنوان شرط اصلی هدایت ذکر شده است .
و بالاخره در آیه دیگر می خوانیم : و الذین اهتدوا زادهم هدی : ((کسانی که گامهای نخستین هدایت را برداشته اند خداوند بر هدایتشان می افزاید)) (سوره محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) 17). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 468
در اینجا پیمودن مقداری از راه هدایت به عنوان شرطی برای ادامه این راه به لطف خداوند ذکر شده .
نتیجه اینکه تا از سوی بندگان توبه و انابه ای نباشد، تا پیرو فرمان او نباشند تا جهاد و تلاش و کوششی صورت نگیرد، و تا گامهای نخستین را در مسیر حق برندارند، لطف الهی شامل حال آنان نمی شود، دست آنان را نمی گیرد و ایصال به مطلوب نمی کند.
آیا شمول هدایت نسبت به کسانی که دارای این اوصافند بیحساب است و

یا دلیل بر جبری بودن هدایت محسوب می شود.
ملاحظه می کنید آیات قرآن در این زمینه بسیار روشن و گویا است منتهی کسانی که نتوانسته یا نخواسته اند جمع بندی صحیحی از آیات هدایت و ضلالت کنند گرفتار چنان اشتباه خطرناکی شده اند، و ((چون ندیدند حقیقت ، ره افسانه زدند)) باید گفت زمینه این ((ضلالت)) را نیز خودشان فراهم ساخته اند!
به هر حال مشیت الهی که در آیات هدایت و ضلالت روی آن تکیه شده ، هرگز به معنی مشیت بی دلیل و خالی از حکمت نیست ، بلکه در هر مورد شرائط خاصی دارد که آن را هماهنگ با حکیم بودن او می کند.
2 - تکیه بر لطف خدا
انسان چون پر کاهی در برابر تندباد حوادث قرار دارد، و هر زمان به سوئی پرتاب می شود، ممکن است این پر کاه به برگی یا شاخه شکسته ای اتصال پیدا کند، ولی تندباد هر دو را با خود می برد، و حتی اگر پنجه بر درختی بیفکند گاهی طوفان درخت را نیز از ریشه بر می کند، اما اگر به کوهی عظیم بپیوندد هیچ طوفانی نمی تواند او را از جا حرکت دهد.
این کوه همان ایمان به خدا است و بقیه تکیه بر غیر او است ، و به همین

دلیل در آیات فوق می گوید: ((الیس الله بکاف عبده)): ((آیا خداوند برای حمایت از بنده اش کافی نیست))؟!
توجه و ایمان به محتوای این آیه شجاعت و اعتماد به نفس فوق العاده ای به انسان می بخشد خاطرش را آرام و مطمئن می سازد تا در برابر حوادث سخت همچون کوه مقاومت کند، از انبوه دشمنان نهراسد، از کمی همراهان وحشت نکند، و بحرانهای شدید آرامش روح او را بر هم نزند، چنانکه در حدیث آمده است : المؤ من کالجبل الراسخ لا تحرکه العواصف : ((مؤ من همچون کوه محکم و پابرجا است ، و طوفانها او را حرکت نمی دهند)). الزمر

آیه 38 - 40
آیه و ترجمه
وَ لَئن سأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السمَوَتِ وَ الاَرْض لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَ فَرَءَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنىَ اللَّهُ بِضرٍ هَلْ هُنَّ كشِفَت ضرِّهِ أَوْ أَرَادَنى بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَت رَحْمَتِهِ قُلْ حَسبىَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكلُ الْمُتَوَكلُونَ(38)
قُلْ يَقَوْمِ اعْمَلُوا عَلى مَكانَتِكمْ إِنى عَمِلٌ فَسوْف تَعْلَمُونَ(39)
مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يخْزِيهِ وَ يحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ(40)
ترجمه :
38 - و اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده ؟ حتما می

گویند: خدا، بگو آیا هیچ درباره معبودانی که غیر از خدا می خوانید اندیشه می کنید که اگر خدا زیانی برای من بخواهد آیا آنها می توانند آن را بر طرف سازند؟ و یا اگر رحمتی برای من اراده کند آیا آنها توانائی دارند جلو رحمت او را بگیرند؟ بگو: خدا مرا کافی است ، و همه متوکلان باید بر او توکل کنند.
39 - بگو ای قوم من ! شما هر چه در توان دارید انجام دهید، من نیز به وظیفه خود عمل می کنم ، اما به زودی خواهید دانست ...
40 - چه کسی عذاب خوارکننده دنیا به سراغش می آید، و (سپس) عذاب جاویدان (آخرت) بر او وارد می گردد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 471
تفسیر:
آیا معبودان شما توانائی بر حل مشکلی دارند؟ از آنجا که در آیات پیشین سخن از عقیده انحرافی مشرکان و عواقب شوم آن بود، در آیات مورد بحث از دلائل توحید سخن می گوید تا بحث گذشته را با ذکر دلیل تکمیل کند، و نیز در آیات گذشته سخن از این بود که حمایت خداوند به تنهائی کافی است این مساءله نیز با ذکر دلیل در آیات مورد بحث دنبال شده است .
نخست می فرماید: ((اگر از آنها سؤ ال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده ؟ مسلما می گویند خدا)) (و لئن سئلتهم من خلق السموات و الارض لیقولن الله).
چرا که هیچ وجدان و خردی نمی پذیرد که این عالم وسیع و پهناور با آن همه عظمت ، مخلوق موجودی زمینی باشد تا چه رسد به بتهای بی روح و فاقد عقل و شعور، و به این ترتیب قرآن آنها را به داوری عقل و حکم وجدان و فطرت می برد، تا نخستین پایه توحید را که مساءله خالقیت آسمان و زمین است در قلوب آنها محکم کند.
در مرحله بعد سخن از سود و زیان و تاءثیر در منافع و مضار انسان به میان می آورد، تا ثابت کند بتها هیچ نقشی در این زمینه ندارند می افزاید: به آنها بگو آیا هیچ درباره معبودانی غیر خدا می خوانید اندیشه می کنید که اگر خدا زیانی برای من بخواهد آیا آنها می توانند آن را بر طرف سازند؟ و یا اگر رحمتی برای من اراده کند آیا آنها توانائی دارند جلو رحمت او را بگیرند؟! (قل افرأ یتم ما تدعون من دون الله ان ارادنی الله بضر هل هن کاشفات ضره او ارادنی برحمة هل هن ممسکات رحمته). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 472
اکنون که نه ((خالقیت)) از آن آنها است و نه ((قدرت بر سود و زیانی)) دارند پرستش آنها چه معنی دارد؟ چرا مبدء جهان آفرینش و مالک هر سود و زیان را رها کنید و دست بدامن این موجودات بی خاصیت و بی شعور بزنید؟ حتی اگر معبودان شعوری داشته باشند همچون جن و فرشتگان که

از سوی جمعی از بت پرستان مورد پرستش واقع شده اند باز هم نه خالقند و نه مالک سود و زیان .
اینجا است که به عنوان یک نتیجه گیری کلی و نهائی می فرماید: ((بگو: خدا برای من کافی است ، و متوکلان باید همه بر او توکل کنند)) (قل حسبی الله و علیه یتوکل المتوکلون).
این سخن که مشرکان خالقیت آسمان و زمین را مخصوص خداوند می دانستند کرارا در آیات قرآن آمده است .
این امر نشان می دهد که مطلب نزد آنها کاملا مسلم بوده است ، و این خود بهترین سندی است بر ابطال شرک چرا که ((توحید خالقیت و مالکیت و ربوبیت)) عالم هستی خود بهترین دلیل بر ((توحید عبودیت)) است ، و نتیجه آن توکل بر ذات پاک خدا و چشم بر گرفتن از غیر او است . و اگر می بینیم در برخورد ابراهیم بتشکن با نمرود طاغی او ادعای ربوبیت عالم هستی می کند و مرگ و حیات مردم را به دست خود می داند سپس در برابر پیشنهاد ابراهیم (علیه السلام) که اگر راست می گوئی خورشید را از مغرب طالع کن مبهوت و خاموش می شود، این طرز عقیده در میان بت پرستان نادر است ، و تنها از مغز ناتوان پرغرور و بی شعوری همچون نمرود ممکن است برخیزد.
قابل توجه اینکه ضمیری که به معبودهای دروغین آنها در این آیه برگشته همچنین صیغه های جمع همه جا به صورت جمع مونث است (هن - کاشفات - ممسکات). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 473
این به خاطر آن است که ((اولا)) بتهای بزرگ معروف عرب نام مؤ نث داشته اند (لات - منات و عزی) ((ثانیا)) چون آنها معتقد به ضعف و ناتوانی جنس مؤ نث بودند، خداوند با این بیان می خواهد ناتوانی بتها را طبق اعتقاد خودشان مجسم سازد، ((ثالثا)) چون در میان بتها موجودات بی روح فراوان بوده و صیغه جمع مؤ نث گاه برای موجودات بی جان نیز به کار می رفته ، لذا در آیه مورد بحث از آن استفاده شده است .
این نکته نیز قابل توجه است که جمله ((علیه یتوکل المتوکلون)) بخاطر مقدم شدن ((علیه)) معنی حصر را می رساند، یعنی متوکلان ((تنها)) بر او تکیه می کنند.
در آیه بعد آنهائی را که در برابر منطق عقل و وجدان تسلیم نیستند با یک تهدید الهی و مؤ ثر مخاطب ساخته می فرماید: ((به آنها بگو ای قوم من ! شما بر موضع خود باشید و هر چه در توان دارید انجام دهید، من نیز به وظیفه خود عمل می کنم ، اما به زودی خواهید دانست)) (قل یا قوم اعملوا علی مکانتکم انی عامل فسوف تعلمون). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 474
خواهید دانست چه کسی عذاب خوارکننده دنیا به سراغش خواهد آمد و

(من یاتیه عذاب یخزیه و یحل علیه عذاب مقیم).
و به این ترتیب آخرین سخن را به آنها می گوید که یا تسلیم منطق عقل و خرد باشید: عذابی در دنیا که باعث خواری و رسوائی است ، و عذابی در آخرت که جاودانی و همیشگی است ، و اینها همان عذابهائی است که با دست خود فراهم کرده اید، و آتشی است که هیزم آن را خودتان جمع کرده و افروخته اید. الزمر
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 475
آیه 41 - 44
آیه و ترجمه
إِنَّا أَنزَلْنَا عَلَیْک الْکِتَب لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَی فَلِنَفْسِهِ وَ مَن ضلَّ فَإِنَّمَا یَضِلُّ عَلَیْهَا وَ مَا أَنت عَلَیهِم بِوَکیلٍ(41)
اللَّهُ یَتَوَفی الاَنفُس حِینَ مَوْتِهَا وَ الَّتی لَمْ تَمُت فی مَنَامِهَا فَیُمْسِک الَّتی قَضی عَلَیهَا الْمَوْت وَ یُرْسِلُ الاُخْرَی إِلی أَجَلٍ مُّسمًّی إِنَّ فی ذَلِک لاَیَتٍ لِّقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ(42)
أَمِ اتخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ شفَعَاءَ قُلْ أَ وَ لَوْ کانُوا لا یَمْلِکُونَ شیْئاً وَ لا یَعْقِلُونَ(43)
قُل لِّلَّهِ الشفَعَةُ جَمِیعاً لَّهُ مُلْک السمَوَتِ وَ الاَرْضِ ثُمَّ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ(44)
ترجمه :
41 - ما این کتاب آسمانی را برای مردم به حق بر تو نازل کردیم ، هر کس هدایت را پذیرد به نفع خود او است ، و هر کس گمراهی را برگزیند تنها به زیان خود او تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 476
خواهد بود، و تو مامور اجبار آنها به هدایت نیستی !
42 - خداوند ارواح را به هنگام ((مرگ)) قبض می کند، و ارواحی را که نمرده اند نیز به هنگام ((خواب)) می گیرد، سپس ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنها را صادر کرده نگه می دارد، و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) باز می گرداند تا سرآمد معینی ، در این امر نشانه های روشنی است برای کسانی که تفکر می کنند.
43 - بگو تمام شفاعت از آن خدا است ، زیرا حاکمیت آسمانها و زمین از آن او است و سپس همه به سوی او باز می گردید.
تفسیر:
خداوند ارواح را به هنگام مرگ و خواب می گیرد
بعد از ذکر دلائل توحید، و بیان سرگذشت مشرکان و موحدان ، در نخستین آیه مورد بحث این حقیقت را توضیح می دهد که پذیرش و عدم پذیرش شما سود و زیانش متوجه خودتان است ، و اگر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در این زمینه اصرار می ورزد نه بخاطر نفعی است که عائد او شود، بلکه صرفا انجام وظیفه الهی است ، می فرماید: ((ما این کتاب

آسمانی را به حق برای مردم بر تو نازل کردیم)) (انا انزلنا علیک الکتاب للناس بالحق).
((هر کس هدایت را پذیرا شود به نفع خود او است ، و هر کس گمراهی را برگزیند تنها به زیان خود او تمام می شود)) (فمن اهتدی فلنفسه و من ضل فانما یضل علیها).
و در هر حال ((تو مامور نیستی که حق را در قلوب آنها به اجبار داخل

کنی)) وظیفه تو تنها ابلاغ و انذار است (و ما انت علیهم بوکیل).
این سخن که هر کس راه حق را پیش گیرد سودش عائد خود او می شود، و هر کس در بیراهه گام نهد زیانش دامن خود او را می گیرد، کرارا در آیات قرآن آمده است ، و تاکیدی است بر این واقعیت که نه خدا نیازی به ایمان بندگان و وحشتی از کفر آنها دارد و نه پیامبر او، او این برنامه را تنظیم نکرده تا سودی کند، ((بلکه تا بر بندگانش جودی کند.))
تعبیر ((و ما انت علیهم بوکیل)) (با توجه به اینکه وکیل در اینجا به معنی کسی است که موظف بر ایمان آوردن گمراهان باشد) کرارا در آیات قرآن با همین عبارت و یا شبیه به آن تکرار شده ، و بیانگر این حقیقت است که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مسئول ایمان مردم نیست ، اصولا ایمان از طریق اجبار به دست نمی آید، و او تنها موظف است که در ابلاغ فرمان الهی به مردم لحظه ای کوتاهی و سستی نکند، خواه پذیرا شوند یا رویگردان ؟
سپس برای اینکه روشن سازد همه چیز انسانها و از جمله حیات و مرگشان به دست خدا است می گوید: خداوند ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند (الله یتوفی الانفس حین موتها).
((و ارواحی را که نمرده اند نیز به هنگام خواب می گیرد)) (و التی لم تمت فی منامها).
و به این ترتیب ((خواب)) برادر ((مرگ)) است و شکل ضعیفی از آن ،

چرا که رابطه روح با جسم به هنگام خواب به حداقل می رسد و بسیاری از پیوندهای این دو قطع می شود.
بعد می افزاید: ((ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنها را صادر کرده نگه می دارد)) (به گونه ای که هرگز از خواب بیدار نمی شوند) و ارواح دیگری را که فرمان ادامه حیاتشان داده به بدنهایشان باز می گرداند تا سرآمد معینی (فیمسک التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی).
((آری در این مساءله آیات و نشانه های روشنی است برای کسانی که تفکر می کنند)) (ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون)

از این آیه امور زیر به خوبی استفاده می شود:
1 - انسان ترکیبی است از روح و جسم ، روح گوهری است غیر مادی که ارتباط آن با جسم مایه نور و حیات آن است .
2 - به هنگام مرگ خداوند این رابطه را قطع می کند، و روح را به عالم ارواح می برد و به هنگام خواب نیز این روح را می گیرد، اما نه آنچنان که رابطه به کلی قطع شود، بنابراین روح نسبت به بدن دارای سه حالت است : ارتباط تام (حالت حیات و بیداری) ارتباط ناقص حالت خواب) قطع ارتباط به طور کامل (حالت مرگ).
3 - ((خواب)) چهره ضعیفی از ((مرگ)) است ، و مرگ نمونه کاملی از ((خواب !))
4 - خواب از دلائل استقلال و اصالت روح است ، مخصوصا هنگامی که با رؤ یا آنهم رؤ یاهای صادقه توأ م باشد این معنی روشنتر می شود.
5 - بعضی از ارواح هنگامی که در عالم خواب رابطه آنها با جسم ضعیف

می شود گاه به قطع کامل این ارتباط می انجامد به طوری که صاحبان آنها هرگز بیدار نمی شوند، و اما ارواح دیگر در حال خواب و بیداری در نوسانند تا فرمان الهی فرا رسد.
6 - توجه به این حقیقت که انسان همه شب به هنگام خواب در آستانه مرگ قرار می گیرد درس عبرتی است که اگر در آن بیندیشد برای بیداری او کافی است .
7 - تمام این امور به دست قدرت خداوند انجام می گیرد، و اگر در آیات دیگر سخن از قبض روح به دست ملک الموت و فرشتگان مرگ آمده ، به عنوان این است که آنها فرمانبران حق و مجریان اوامر او هستند و تضادی میان این دو وجود ندارد.
به هر حال این که در پایان آیه می فرماید: ((در این موضوع نشانه های روشنی است برای کسانی که اندیشه می کنند منظور نشانه هائی از قدرت خداوند و مساءله مبدء و معاد و ضعف و ناتوانی انسان در برابر اراده او است .
از آنجا که در آیه گذشته حاکمیت ((الله)) بر وجود انسان و تدبیر او از طریق نظام مرگ و حیات و خواب و بیداری مسلم شد در آیه بعد سخن از انحراف مشرکان در مساءله شفاعت به میان می آورد تا به آنها ثابت کند مالک شفاعت همان مالک مرگ و حیات آدمی است ، نه بتهای فاقد شعور، می فرماید: ((آنها غیر خدا را شفیعان خود برگزیدند)) (ام اتخذوا من دون الله شفعاء).
می دانیم که یکی از بهانه های معروف بت پرستان در مورد پرستش بتها این بود که می گفتند: ((ما آنها را بخاطر این می پرستیم که شفیعان ما

باشند)) چنانکه در اوائل همین سوره خواندیم ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی (زمر - 3) خواه از این جهت که بتها را تمثالها و مظاهری برای فرشتگان و ارواح مقدسه می دانستند، و یا برای این سنگ و چوبهای بیجان قدرت مرموزی قائل بودند.
به هر حال از آنجا که شفاعت ((اولا)) فرع بر درک فهم و شعور است ، و ((ثانیا)) فرع بر قدرت و مالکیت و حاکمیت ، در دنباله آیه در پاسخ آنها چنین می فرماید: ((به آنها بگو: آیا از آنها شفاعت می طلبید هر چند مالک چیزی نباشند، و حتی درک و شعوری برای آنها نباشد))؟! (قل اولو کانوا لا یملکون شیئا و لا یعقلون)
اگر شفیعان خود را فرشتگان و ارواح مقدسه می دانید آنها از خود چیزی ندارند، هر چه دارند از ناحیه خدا است ، و اگر از بتهای سنگی و چوبی شفاعت می طلبید آنها علاوه بر عدم مالکیت کمترین عقل و شعوری ندارند، این بهانه ها را رها کنید، و رو به سوی کسی آورید که مالکیت و حاکمیت تمام عالم هستی برای او است ، و تمام خطوط به او منتهی می گردد.
لذا در آیه بعد اضافه می کند: ((بگو تمام شفاعت از آن خدا است)) (قل لله الشفاعة جمیعا).
((چرا که مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن او است ، و سپس همه شما به سوی او باز می گردید)) (له ملک السماوات و الارض ثم الیه ترجعون).
و به این ترتیب آنها را به کلی خلع سلاح می کند، چرا که توحیدی که بر کل عالم حاکم است می گوید شفاعت نیز جز به اذن پروردگار ممکن نیست ((من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه)): ((چه کسی است که نزد او جز به

و فرمان او شفاعت کند))؟! (بقره - 257).
یا به گفته بعضی از مفسران اساسا حقیقت شفاعت همان توسل به اسماء حسنای خداوند است ، توسل به رحمانیت و غفاریت و ستاریت او است ، بنابراین هر گونه شفاعتی سرانجام به ذات پاک او بر می گردد، با این حال چگونه می توان از غیر او بدون اذن او شفاعت طلبید؟.
در مورد ارتباط جمله ((ثم الیه ترجعون)) (سپس به سوی او باز میگردید) به ما قبل آن بیانات مختلفی از سوی مفسران ارائه شده :
1 - این جمله اشاره به آن است که نه تنها شفاعت در این دنیا در اختیار خداوند است و نباید همچون مشرکان حل مشکلات و رفع مصائب را از غیر خدا طلب نمود، بلکه در آخرت نیز شفاعت و نجات از آن او، و از ناحیه او است .

2 - این جمله دلیل دومی است برای اختصاص شفاعت به خداوند، زیرا در دلیل اول روی ((مالکیت)) خداوند تکیه شده ، و در اینجا روی ((بازگشت همه اشیاء به سوی او.))
3 - این جمله تهدیدی است برای مشرکان ، و به آنها می گوید شما به سوی خدا باز می گردید و نتیجه افکار و اعمال شوم و زشت خود را خواهید دید.
همه این تفسیرها مناسب است هر چند تفسیر اول و دوم صحیحتر به نظر می رسد.
نکته ها:
1 - جهان اسرار آمیز خواب
حقیقت خواب چیست ؟ و چه می شود که انسان به خواب می رود؟ در این تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 482
باره دانشمندان بحثهای فراوانی دارند:
بعضی آن را نتیجه انتقال قسمت عمده خون از مغز به سایر قسمتهای بدن می دانند، و به این ترتیب برای آن ((عامل فیزیکی)) قائلند.
بعضی دیگر عقیده دارند که فعالیتهای زیاد جسمانی سبب جمع شدن مواد سمی مخصوصی در بدن می شود، و همین امر روی سیستم سلسله اعصاب اثر می گذارد و حالت خواب به انسان دست می دهد، و این حال ادامه دارد تا این سموم تجزیه و جذب بدن گردد، به این ترتیب ((عامل شیمیائی)) برای آن قائل شده اند.
جمعی دیگر یک نوع ((عامل عصبی)) برای خواب قائلند و می گویند: دستگاه فعال عصبی مخصوصی که در درون مغز انسان است و مبدء حرکات مستمر اعضا می باشد بر اثر خستگی زیاد از کار می افتد و خاموش می شود.
ولی هیچیک از این نظرات نتوانسته است پاسخ قانع کننده ای به مساءله خواب بدهد، هر چند تاءثیر این عوامل را بطور اجمال نمی توان انکار کرد؟
ما فکر می کنیم چیزی که سبب شده دانشمندان امروز از بیان تفسیر روشنی برای مساءله خواب عاجز بمانند همان تفکر مادی آنها است آنها می خواهند بدون قبول اصالت و استقلال روح این مساءله را تفسیر کنند، در حالی که خواب قبل از آنکه یک پدیده جسمانی باشد یک پدیده روحانی است که بدون شناخت صحیح روح تفسیر آن غیر ممکن است .
قرآن مجید در آیات فوق دقیقترین تفسیر را برای مساءله خواب بیان کرده ، زیرا می گوید خواب یک نوع ((قبض روح)) و جدائی روح از جسم است اما نه جدائی کامل .
به این ترتیب هنگامی که به فرمان خدا پرتو روح از بدن برچیده می شود و جز شعاع کم رنگی از آن بر این جسم نمی تابد، دستگاه درک و شعور از

کار می افتد، و انسان از حس و حرکت باز می ماند، هر چند قسمتی از فعالیتهائی تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 483
که برای ادامه حیات او ضرورت دارد، مانند ضربان قلب و گردش خون و فعالیت دستگاه تنفس و تغذیه ادامه می یابد.
در حدیثی از امام باقر علیه السلام می خوانیم : ما من احد ینام الا عرجت نفسه الی السماء، و بقیت روحه فی بدنه ، و صار بینهما سبب کشعاع الشمس ، فان اذن الله فی قبض الا روح اجابت الروح النفس ، و ان اذن الله فی رد الروح اجابت النفس الروح ، فهو قوله سبحانه الله یتوفی الانفس حین موتها ...: ((هر کس می خوابد نفس او به آسمان صعود می کند و روح در بدنش می ماند، و در میان این دو ارتباطی همچون پرتو آفتاب است ، هرگاه خداوند فرمان قبض روح آدمی را صادر کند ((روح)) دعوت نفس را اجابت می کند، و به سوی او پرواز می نماید، و هنگامی که خداوند اجازه بازگشت روح را دهد ((نفس)) دعوت ((روح)) را اجابت می کند و به تن باز می گردد، و این است معنی سخن خداوند سبحان که می فرماید: ((الله یتوفی الانفس حین موتها)).
ضمنا از اینجا مساءله مهم دیگری که مساءله رؤ یا (خواب دیدن است نیز حل می شود، چرا که بسیارند خوابهائی که عینا یا با مختصر تغییری در خارج واقع می شوند.
تفسیرهای مادی از بیان و توجیه این گونه خوابها عاجزند، در حالی که تفسیرهای روحی به خوبی می توانند این مطلب را روشن سازند، زیرا روح انسان به هنگام جدائی از تن و ارتباط با عالم ارواح حقایق بیشتری را مربوط به گذشته و آینده درک می کند، و همین است که اساس رؤ یاهای صادقه را تشکیل می دهد تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 484
(برای توضیح بیشتر به جلد نهم تفسیر نمونه صفحه 312 ذیل آیه 4 سوره یوسف مراجعه فرمائید که مشروحا در این زمینه بحث شده است).
2 - ((خواب)) در روایات اسلامی
از روایاتی که مفسران در ذیل آیات فوق ذکر کرده اند نیز به خوبی روشن می شود که خواب در اسلام به عنوان حرکت روح به سوی عالم ارواح شمرده شده ، و بیداری بازگشت روح به بدن و نوعی حیات مجدد است .
در حدیثی از امیرمؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم که به یارانش چنین تعلیم می داد: لا ینام المسلم و هو جنب ، لا ینام الا علی طهور، فان لم یجد الماء فلیتمم بالصعید، فان روح المؤ من ترفع الی الله تعالی فیقبلها، و یبارک علیها، فان کان اجلها قد حضر جعلها فی کنوز رحمته ، و ان لم یکن اجلها قد حضر بعث بها مع امنائه من ملائکته ، فیردونها فی جسده : ((مسلمان نباید با حالت جنابت بخوابد، و جز با طهارت وضو به بستر نرود، هر گاه آب نیابد تیمم کند، زیرا روح مؤ من به سوی خداوند متعال بالا می

رود، او را می پذیرد و به او برکت می دهد، هرگاه پایان عمرش فرا رسیده باشد او را در گنجهای رحمتش قرار می دهد، و اگر فرا نرسیده باشد او را با امنائش از فرشتگان به جسدش باز می گرداند.))
در حدیث دیگری از امام باقر چنین می خوانیم :
اذا قمت باللیل من منامک فقل الحمد لله الذی رد علی روحی لاحمده و اعبده : ((هنگامی که در شب از خواب بر می خیزی بگو حمد خدائی را که روح مرا به من بازگرداند، تا او را حمد و سپاس گویم و عبادت کنم .))
و حدیث در این زمینه بسیار است . الزمر
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 485
آیه 45 - 48
آیه و ترجمه
وَ إِذَا ذُکِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشمَأَزَّت قُلُوب الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالاَخِرَةِ وَ إِذَا ذُکِرَ الَّذِینَ مِن دُونِهِ إِذَا هُمْ یَستَبْشِرُونَ(45)
قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السمَوَتِ وَ الاَرْضِ عَلِمَ الْغَیْبِ وَ الشهَدَةِ أَنت تحْکمُ بَینَ عِبَادِک فی مَا کانُوا فِیهِ یخْتَلِفُونَ(46)
وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِینَ ظلَمُوا مَا فی الاَرْضِ جَمِیعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لافْتَدَوْا بِهِ مِن سوءِ الْعَذَابِ یَوْمَ الْقِیَمَةِ وَ بَدَا لهُم مِّنَ اللَّهِ مَا لَمْ یَکُونُوا یحْتَسِبُونَ(47)
وَ بَدَا لَهُمْ سیِّئَات مَا کسبُوا وَ حَاقَ بِهِم مَّا کانُوا بِهِ یَستهْزِءُونَ(48)
ترجمه :
45 - هنگامی که خداوند به یگانگی یاد می شود دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند مشمئز (و متنفر) می گردد، اما هنگامی که از معبودهای دیگر یاد تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 486
خوشحال می شوند!
46 - بگو: خداوندا! ای آنکه آفریننده آسمانها و زمین توئی ، و آگاه از اسرار نهان و آشکار هستی ! تو در میان بندگانت در آنچه اختلاف داشتند داوری می کنی .
47 - اگر ستمکاران تمام آنچه را روی زمین است مالک باشند، و همانند آن بر آن افزوده شود حاضرند همه را فدا کنند تا از عذاب شدید روز قیامت رهائی یابند، و از سوی خدا برای آنها اموری ظاهر می شود که هرگز گمان نمی کردند.
48 - در آن روز اعمال بدی را که انجام داده اند برای آنها ظاهر می شود و آنچه را استهزا می کردند بر آنها واقع می گردد
تفسیر:
آنها که از نام خدا وحشت دارند!
باز هم در این آیات سخن از توحید و شرک است ، در نخستین آیه مورد بحث یکی از چهره های بسیار زشت و زننده مشرکان و منکران معاد را در

برخورد با توحید منعکس ساخته ، می فرماید: ((هنگامی که نام خداوند یگانه یکتا برده می شود دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند مشمئز و متنفر می گردد، اما هنگامی که از معبودهای دیگر سخن به میان می آید غرق سرور و شادی می شوند!)) (و اذا ذکر الله وحده اشمازت قلوب الذین لا یؤ منون بالاخرة و اذا ذکر الذین من دونه اذا هم یستبشرون).
گاه انسان چنان به زشتیها خو می گیرد و از پاکیها و نیکیها بیگانه می شود که از شنیدن نام حق ناراحت و از شنیدن باطل مسرور و شاد می گردد، در برابر خداوندی که آفریننده عالم هستی است سر تعظیم فرود نمی آورد، اما در برابر قطعه سنگ و چوبی که خود ساخته و یا انسان و موجوداتی همانند خود زانو می زند و تعظیم می کند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 487
شبیه این معنی در آیه 46 سوره اسراء نیز آمده است : ((و اذا ذکرت ربک فی القرآن وحده و لو علی ادبارهم نفورا)): ((هنگامی که پروردگارت را در قرآن به وحدانیت یاد می کنی فرار می کنند!))
پیامبر بزرگ خدا نوح از دست اینگونه کج اندیشان به خدا شکایت می کند و می گوید: و انی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی آذانهم و استغشوا ثیابهم و اصروا و استکبروا استکبارا: ((خداوندا! هر زمان آنها را دعوت کردم تا به درگاه تو آیند، و آنها را بیامرزی ، انگشت در گوشها گذاردند و لباس بر سر و صورت خود پوشیدند تا صدای مرا نشنوند، و در مسیر گمراهی اصرار ورزیدند و استکبار کردند!)) (نوح - 7).
آری چنین است حال متعصبان لجوج و جاهلان مغرور.
ضمنا از این آیه به خوبی استفاده می شود که سرچشمه بدبختی این گروه دو چیز بوده است انکار اصل توحید و عدم ایمان به آخرت .
نقطه مقابل آنها مؤ منانی هستند که از شنیدن نام خداوند یگانه چنان مجذوب نام مقدسش می شوند که حاضرند هر چه دارند نثار راه او کنند، نام محبوب کامشان را شیرین و مشام جانشان را معطر، و تمام قلبشان را روشن می سازد، نه تنها نام او که نام هر چه ارتباط و پیوندی با او دارد برای آنان سرورآفرین است .
نباید تصور کرد که این صفت مخصوص مشرکان عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بوده است ، در هر عصر و زمان منحرفان تاریک دلی هستند که از شنیدن نام دشمنان خدا و مکتبهای الحادی و پیروزی ستمگران خوشحال می شوند اما نام نیکان و پاکان و برنامه ها و پیروزیهایشان برای آنان دردآور است ، لذا در بعضی از روایات این آیه تفسیر به کسانی شده است که از شنیدن فضائل اهل بیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 488
یا پیروی از مکتبشان ناراحت می شوند.

هنگامی که سخن به اینجا می رسد که این گروه لجوج و این جاهلان مغرور حتی از شنیدن نام خداوند یگانه متنفر و بیزارند به پیامبرش دستور می دهد که از آنها روی بگرداند، و رو به سوی درگاه خدا آورد، با لحنی که حاکی از ایمان عمیق و سرشار از عشق او است با او سخن گوید، و شکایت این گروه را به درگاه او برد، تا هم قلب خود را که آکنده از اندوه است آرامش بخشد، و هم از این راه تکانی به آن ارواح خفته غافل دهد، می فرماید: ((بگو خداوندا! ای آنکه آفریننده آسمانها و زمین و آگاه از اسرار نهان و آشکار هستی ، تو در میان بندگانت در آنچه اختلاف کردند داوری می کنی)) (قل اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون).
آری روز قیامت که روز برچیده شدن همه اختلافات است و روز به روز حقایق مخفی است حاکم مطلق و فرمانروا توئی ، که هم خالق همه چیز هستی و هم آگاه از اسرار آنها آنجاست که با داوری تو اختلافات پایان می گیرد، و این گمراهان لجوج به اشتباه خود پی می برند و آنجاست که به فکر جبران می افتند، اما چه سود؟!
چنانکه در آیه بعد می گوید: ((اگر ستمکاران تمام آنچه را روی زمین است مالک باشند و همانند آن نیز بر آن افزوده شود، حاضرند همه آنها را فدا کنند تا از عذاب شدید روز قیامت رهائی یابند (اما چنین چیزی ممکن نیست))) تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 489
(و لو ان للذین ظلموا ما فی الارض جمیعا و مثله معه لافتدوا به من سوء العذاب یوم القیامة).
((ظلم)) در اینجا معنی وسیعی دارد که هم شرک را شامل می شود، و هم مظالم دیگر را.
سپس می افزاید: ((و از سوی خدا برای آنها اموری ظاهر میشود که هرگز گمان نمی کردند)) (و بدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون).
و عذابهائی را با چشم خود می بینند که هرگز به فکر آنها خطور نمی کرد!
بعلاوه آنها تنها به لطف خداوند مغرور بودند در حالی که از خشم و غضب و قهاریت او غفلت داشتند.
و احیانا اعمالی انجام می دادند که آن را حسنات می پنداشتند در حالی که گاه از گناهان بزرگ بوده ، و به هر حال مسائلی در این جهات برای آنها ظاهر می شود که هرگز آن را باور نمی کردند.
این درست نقطه مقابل وعده نیکی است که به مؤ منان داده ، و فرموده ((فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین)): ((کسی نمی داند چه پاداشهائی برای او پنهان داشته شده است که مایه روشنی چشمها است)) (الم سجده - 17).
نقل می کنند یکی از مسلمانان در آستانه مرگ بسیار جزع و بی تابی می

کرد هنگامی که علت آن را پرسیدند گفت من به فکر این آیه افتادم که خدا می گوید: ((و بدا لهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون)) وحشت وجود مرا فرا گرفته و از این می ترسم مبادا از سوی خدا اموری بر من آشکار شود که هرگز گمان نمی کردم .
آیه بعد توضیح یا تکمیل برای مطلبی است که در آیه قبل گذشت می فرماید: در آن روز اعمال زشتی را که انجام داده اند برای آنها ظاهر می شود (و بدا لهم تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 490
سیئات ما کسبوا).
((و آنچه را به باد استهزا می گرفتند بر سر آنها می آید)) (و حاق بهم ما کانوا به یستهزئون).
در حقیقت چهار موضوع در ارتباط با مشرکان و ظالمان در این آیات بیان شده است :
نخست اینکه هول و وحشت عذاب الهی در آن روز به قدری زیاد است که اگر دو چندان تمام ثروت و اموال روی زمین را در اختیار داشته باشند همه را می دهند تا از عذاب رهائی یابند، اما در آنجا معاملهای صورت نمی گیرد.
دیگر اینکه انواعی از مجازات الهی که هرگز به فکر آنها خطور نمی کرد در برابر آنان ظاهر می شود.
سوم اینکه سیئات اعمالشان در برابر آنها حضور پیدا می کند و تجسم می یابد.
چهارم آنکه آنچه را در مورد معاد شوخی می پنداشتند به صورت واقعیت عینی می بینند، و تمام درهای نجات به روی آنها بسته می شود.
با توجه به اینکه می گوید ((سیئات)) اعمال آنها آشکار می شود آیه فوق دلیل دیگر خواهد بود بر مساءله تجسم اعمال ، زیرا لزومی ندارد که کلمه مجازات و کیفر در تقدیر گرفته شود. الزمر
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 491
آیه 49 - 52
آیه و ترجمه
فَإِذَا مَس الانسنَ ضرٌّ دَعَانَا ثمَّ إِذَا خَوَّلْنَهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلى عِلْمِ بَلْ هِىَ فِتْنَةٌ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ(49)
قَدْ قَالهَا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنى عَنهُم مَّا كانُوا يَكْسِبُونَ(50)
فَأَصابهُمْ سيِّئَات مَا كَسبُوا وَ الَّذِينَ ظلَمُوا مِنْ هَؤُلاءِ سيُصِيبهُمْ سيِّئَات مَا كَسبُوا وَ مَا هُم بِمُعْجِزِينَ(51)
أَ وَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسط الرِّزْقَ لِمَن يَشاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّ فى ذَلِک لاَيَتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ(52)
ترجمه :

49 - هنگامی که انسان را زیانی رسد ما را (برای حل مشکلش) می خواند، سپس هنگامی که به او نعمتی دهیم می گوید: این نعمت را به خاطر کاردانی خودم به دست آوردم ! بلکه این وسیله آزمایش آنها است ولی اکثرشان نمی دانند.
50 - همین سخن را کسانی که قبل از آنها بودند گفتند، ولی آنچه را به دست آوردند برای آنها سودی نداشت . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 492
51 - سپس سیئات اعمالشان به آنها رسید، و ظالمان این گروه (اهل مکه) نیز به زودی گرفتار سیئات اعمالی که انجام داده اند خواهند شد و هرگز نمی توانند از چنگال عذاب الهی بگریزند.
52 - آیا آنها ندانستند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده یا تنگ می سازد؟ در این آیات و نشانه هائی است برای گروهی که ایمان می آورند.
تفسیر:
در سختیها به یاد خدا هستند، اما ...
باز در اینجا موضوع سخن افراد بیایمان و ظالمانند، و چهره دیگری از چهره های زشت آنها را منعکس می کند.
نخست می فرماید: هنگامی که انسان را زیان و ضرری (و درد و رنج و فقری) برسد برای حل مشکلش ما را می خواند (فاذا مس الانسان ضر دعانا).
همان انسانی که طبق آیات گذشته از شنیدن نام خداوند یگانه مشمئز می شد، آری همان انسان به هنگام گرفتاری در تنگنای حوادث به سایه لطف الهی پناه می برد.
اما آنهم موقتی است ((هنگامی که به او نعمتی از ناحیه خود عطا کنیم و درد و رنجش را برطرف سازیم لطف و عطای ما را به دست فراموشی می سپارد، و می گوید: این نعمت را خودم دست و پا کردم ، و بر اثر لیاقت و کاردانی خودم بوده)) (ثم اذا خولناه نعمة منا قال انما اوتیته علی علم).
نمونه این سخن همان است که قرآن در آیه 78 سوره قصص از زبان قارون تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 493
نقل می کند که در برابر دانشمندان بنی اسرائیل که به او اندرز دادند: از این نعمتهای خداداد در راه رضای او استفاده کن چنین گفت : ((انما اوتیته علی علم عندی :)) ((اینها مواهبی است که من با علم و دانش خود به دست آورده ام !))
این غافلان بی خبر هیچ فکر نمی کنند که آن علم و دانش نیز موهبتی از سوی خداست ، آیا آنها این علم و دانشی را که سبب تدبیر معاش و کسب درآمدهای فراوان می شود خودشان به خودشان داده اند؟ یا از ازل جزء

ذاتشان بوده است ؟!.
بعضی از مفسران در تفسیر این جمله احتمال دیگری نیز داده اند و آن اینکه آنها می گویند: این مواهب را خدا به خاطر این به ما داده است که عالم به لیاقت و استحقاق ما بوده .
این احتمال گرچه در آیه مورد بحث امکان دارد ولی در آیه سوره قصص در مورد قارون با توجه به کلمه ((عندی)) (نزد من) ممکن نیست ، و می تواند قرینه ای بر آیه مورد بحث و ترجیح تفسیر اول بوده باشد.
سپس قرآن در پاسخ این افراد خودبین و کم ظرفیت که چون به نعمتی رسند به زودی خود را گم می کنند چنین می گوید: ((بلکه این نعمت وسیله آزمایش آنها است ولی اکثرشان نمی دانند)) (بل هی فتنة و لکن اکثرهم لا یعلمون).
هدف این است که با بروز حوادث سخت ، و به دنبال آن رسیدن بر نعمتهای بزرگ ، آنچه را در درون دارند آشکار کنند.
آیا به هنگام مصیبت مایوس ، و به هنگام نعمت مغرور می گردند؟
آیا در این تحولات بیشتر به فکر خدا می افتند، و یا غرق دنیا می شوند؟
آیا خویشتن خویش را فراموش می کنند و یا با توجه به ضعفهای خود بیش از پیش به یاد خدا خواهند بود؟
ولی افسوس که بیشتر مردم فراموشکارند و از این حقایق آگاه نیستند.
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 494
این حقیقت بارها در آیات قرآن تکرار شده است که خداوند حکیم گاه انسان را در تنگنای مشکلات قرار می دهد، و گاه در رفاه و آسایش و نعمت ، تا او را از این طرق بیآزماید، ارزش وجودی او را بالا ببرد، و به این حقیقت که همه چیز از ناحیه او است آشنا سازد.
اصولا شدائد زمینه ساز شکوفائی فطرت است ، همانگونه که نعمتها مقدمه معرفت می باشد (در این زمینه بحث دیگری در جلد 16 صفحه 343 ذیل آیه 65 عنکبوت آورده ایم).
قابل توجه اینکه در این آیه روی کلمه ((انسان)) تکیه شده ، و او را به عنوان فراموشکار و مغرور معرفی کرده ، این اشاره به انسانهائی است که تحت تربیت مکتبهای الهی قرار نگرفته اند، و مربی و راهنمائی نداشته اند، شهواتشان آزاد بوده ، در میان هوسها غوطه ور شده ، و به صورت گیاهانی خودرو بوده اند، آری آنها هستند که هرگاه گرفتار درد و رنجی شوند به سوی خدا می آیند، و هنگامی که طوفان حوادث فرو نشست و مشمول نعمتهائی گردند خدا را به دست فراموشی می سپارند (شرح بیشتر پیرامون این موضوع را تحت عنوان انسان در قرآن کریم در جلد هشتم صفحه 239 ذیل آیه 12 سوره یونس مطالعه فرمائید).
در آیه بعد می افزاید: ((این سخن را کسانی که قبل از آنها بودند گفتند

(آنها نیز ادعا می کردند که نعمتهای ما زائیده علم ما و لیاقت ماست) ولی آنچه را به دست می آوردند برای آنها سودی نداشت)) (قد قالها الذین من قبلهم فما اغنی عنهم ما کانوا یکسبون).
آری قارونهای مغرور اموالشان را مولود لیاقت خودشان می پنداشتند
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 495
و مواهب الهی را بر خویش فراموش کرده بودند، از مبداء اصلی نعمت غافل شده ، و تنها چشم به اسباب ظاهری دوخته بوده اند، ولی تاریخ نشان می دهد وقتی خداوند آنها و گنجهایشان را به زمین فرو برد کسی نبود که به یاری آنها برخیزد، و اموال آنها کمترین سودی به حالشان نداشت ، چنانکه قرآن می گوید: ((فخسفنا به و بداره الارض فما کان له من فئة ینصرونه من دون الله)) (قصص - 81) نه تنها قارون که اقوامی همچون عاد و ثمود و قوم سبا و مانند آنها گرفتار همین سرنوشت شدند.
سپس می فرماید: ((سیئات اعمالشان دامان آنها را گرفت)) (فاصابهم سیئات ما کسبوا).
و هر کدام به نوعی از عذابهای الهی ، طوفان ، سیلاب ، زمین لرزه ، و صیحه های آسمانی ، گرفتار شدند، و از میان رفتند.
و می افزاید این سرنوشت منحصر به آنها نبود این مشرکان و ظالمان مکه نیز به زودی گرفتار سیئات اعمالشان خواهند شد، و هرگز نمی توانند از چنگال عذاب الهی بگریزند (و الذین ظلموا من هؤ لاء سیصیبهم سیئات ما کسبوا و ما هم بمعجزین).
بلکه از آنها نیز فراتر می رود و همه ستمگران مغرور و بی خبر از خدا را در تمام اعصار و قرون شامل می شود.
در اینکه منظور از جمله ((سیصیبهم سیئات ما کسبوا)) عذاب دنیوی است یا اخروی دو احتمال داده شده است ، اما به قرینه فاصابهم سیئات ما کسبوا (پیشینیان آنها گرفتار سیئات اعمالشان شدند، تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد).
قرآن در پاسخ این سخن که می گفتند نعمتهای ما مولود آگاهی و توانائی
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 496
خود ما است به آنها گوشزد کرد که سری به تاریخ گذشتگان بزنید و ببینید همین سخن را دیگران گفتند، و به چه مصائب و عذابهائی گرفتار شدند - این یک جواب تاریخی است .
سپس در آیه بعد به یک جواب عقلی پرداخته ، چنین می گوید: ((آیا آنها ندانستند که خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده یا تنگ می سازد؟!)) (اولم یعلموا ان الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر).
چه بسیارند افراد شایسته ای که در زندگی محروم و منزوی هستند، و چه بسیار افراد ضعیف و ناتوانی که از هر نظر متنعمند، اگر پیروزیهای مادی

همگی در سایه تلاش و کوشش خود افراد و لیاقتهای آنها به دست می آمد نباید شاهد چنین صحنه هائی باشیم .
این خود می رساند که در پشت عالم اسباب دست نیرومند دیگری است که آن را طبق برنامه حساب شده ای اداره می کند.
درست است که انسان باید در زندگی تلاش و کوشش کند، درست است که جهاد و کوشش کلید حل بسیاری از مشکلات است ، اما این اشتباه بزرگی است که ما مسبب الاسباب را فراموش کنیم و تنها چشم به اسباب بدوزیم و مؤ ثر واقعی را خودمان بدانیم .
یکی از اسرار ناکام ماندن جمعی از آگاهان لایق ، و کامیاب شدن جمعی از جاهلان بی کفایت همین است که هشداری برای همه مردم باشد تا در عالم اسباب گم نشوند و تنها بر نیروی شخصی خود تکیه نکنند.
لذا در پایان آیه می افزاید ((در این آیات و نشانه هائی است برای گروهی که ایمان می آورند)) (ان فی ذلک لایات لقوم یؤ منون).
نشانه هائی برای ذات پاک خدا همانگونه که امیر مؤ منان علی (علیه السلام) فرمود: تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 497
عرفت الله بفسخ العزائم و حل العقود و نقض الهمم : ((من خدا را به وسیله بر هم خوردن تصمیمها، گشوده شدن گره ها و در هم شکستن اراده ها شناختم .
و نشانه هائی است از ضعف و ناتوانی انسان تا خود را گم نکند و گرفتار غرور و خودبینی نگردد. الزمر
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 498
آیه 53 - 55
آیه و ترجمه
قُلْ يَعِبَادِىَ الَّذِينَ أَسرَفُوا عَلى أَنفُسِهِمْ لا تَقْنَطوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوب جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ(53)
وَ أَنِيبُوا إِلى رَبِّكُمْ وَ أَسلِمُوا لَهُ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ الْعَذَاب ثُمَّ لا تُنصرُونَ(54)
وَ اتَّبِعُوا أَحْسنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكمُ الْعَذَاب بَغْتَةً وَ أَنتُمْ لا تَشعُرُونَ(55)
ترجمه :
53 - بگو: ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد.
54 - و به درگاه پروردگارتان بازگردید، و در برابر او تسلیم شوید، پیش از آنکه عذاب به سراغ شما آید سپس از سوی هیچکس یاری نشوید.
55 - و از بهترین دستوراتی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید، پیش از آنکه عذاب (الهی) ناگهانی به سراغ شما آید در حالی که از آن خبر ندارید.

تفسیر:
خداوند همه گناهان را می آمرزد
به دنبال تهدیدهای مکرری که در آیات گذشته در مورد مشرکان و ظالمان آمده بود در این آیات راه بازگشت را توأ م با امیدواری به روی همه گنهکاران تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 499
می گشاید زیرا هدف اصلی از همه این امور تربیت و هدایت است نه انتقامجوئی و خشونت ، با لحنی آکنده از نهایت لطف و محبت آغوش رحمتش را به روی همگان باز کرده و فرمان عفو آنها را صادر نموده می فرماید: ((به آنها بگو ای بندگان من که بر خودتان اسراف و ستم کرده اید از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می بخشد)) که او بخشنده و مهربان است (قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا).
دقت در تعبیرات این آیه نشان می دهد که از امیدبخش ترین آیات قرآن مجید نسبت به همه گنهکاران است ، شمول و گستردگی آن به حدی است که طبق روایتی امیر مؤ منان علی (علیه السلام) فرمود: در تمام قرآن آیه ای وسیعتر از این آیه نیست (ما فی القرآن آیة اوسع من یا عبادی الذین اسرفوا ...)
دلیل آن نیز روشن است زیرا:
1 - تعبیر به ((یا عبادی)) (ای بندگان من ! آغازگر لطفی است از ناحیه پروردگار.
2 - تعبیر به ((اسراف)) به جای ظلم و گناه و جنایت نیز لطف دیگری است .
3 - تعبیر به ((علی انفسهم)) که نشان می دهد گناهان آدمی همه به خود او باز می گردد نشانه دیگری از محبت پروردگار است همانگونه که یک پدر دلسوز به فرزند خویش می گوید اینهمه بر خود ستم مکن !
4 - تعبیر به ((لا تقنطوا)) (مایوس نشوید) با توجه به اینکه ((قنوط)) در اصل به معنی مایوس شدن از خیر است به تنهائی دلیل بر این است که گنهکاران نباید از ((لطف الهی)) نومید گردند.
5 - تعبیر من ((رحمة الله)) بعد از جمله ((لا تقنطوا)) بیشتری بر این تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 500
خیر و محبت می باشد.
6 - هنگامی که به جمله ((ان الله یغفر الذنوب)) می رسیم که با حرف تاءکید آغاز شده و کلمه ((الذنوب)) (جمع با الف و لام همه گناهان را بدون استثنا در بر می گیرد سخن اوج می گیرد و دریای رحمت مواج می شود.
7 - هنگامی که ((جمیعا)) به عنوان تاءکید دیگری بر آن افزوده می شود

امیدواری به آخرین مرحله می رسد.
8 و 9 - توصیف خداوند به ((غفور)) و ((رحیم)) که دو وصف از اوصاف امید بخش پروردگار است در پایان آیه جائی برای کمترین یاس و نومیدی باقی نمی گذارد
آری به همین دلیل آیه فوق گسترده ترین آیات قرآن است که شمول آن هر گونه گناه را در بر می گیرد، و نیز به همین دلیل از امیدبخشترین آیات قرآن مجید محسوب می شود.
و به راستی از کسی که دریای لطفش بیکران و شعاع فیضش نامحدود است جز این انتظاری نمی توان داشت .
از کسی که ((رحمتش بر غضبش پیشی گرفته)) و بندگان را برای رحمت آفریده ، نه برای خشم و عذاب ، غیر از این چشمداشتی نیست . چه خداوند رحیم و مهربانی و چه پروردگار پر مهر و محبتی !!
در اینجا دو مساءله فکر مفسران را به خود مشغول ساخته که اتفاقا راه حل آن در خود آیه و آیات بعد نهفته است .
نخست اینکه : آیا عمومیت آیه همه گناهان حتی شرک و گناهان کبیره دیگر را فرا می گیرد؟ اگر چنین است پس چرا در آیه 48 سوره نساء شرک از گناهان قابل بخشش استثناء شده است ؟ ((ان الله لا یغفر أ ن یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء:)) خداوند شرک را نمی بخشد، اما کمتر از آن را برای تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 501
هر کس که بخواهد می بخشد.))
دیگر اینکه : آیا این وعده غفران که در آیه مورد بحث آمده است مطلق است یا مشروط به توبه و مانند آن ؟
البته این دو سؤ ال به هم مربوط است . و پاسخ آن را در آیات بعد به خوبی می توان یافت زیرا سه دستور در آیات بعد داده شده که همه چیز را روشن می سازد: انیبوا الی ربکم (به سوی پروردگارتان باز گردید) و اسلموا له (در برابر فرمان او تسلیم شوید) و اتبعوا احسن ما انزل الیکم من ربکم (پیروی کنید از بهترین دستوراتی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده).
این دستورهای سه گانه می گوید درهای غفران و رحمت به روی همه بندگان بدون استثنا گشوده است مشروط بر اینکه بعد از ارتکاب گناه به خود آیند، و تغییر مسیر دهند، رو به سوی درگاه خدا آورند، در برابر فرمانش تسلیم باشند و با عمل ، صداقت خود را در این توبه و انابه نشان دهند، به این ترتیب نه شرک از آن مستثناست و نه غیر آن ، و نیز مشروط بودن این عفو عمومی و رحمت واسعه به شرائطی غیر قابل انکار است .
و اگر می بینیم در آیه 48 سوره نساء بخشش و عفو مشرکان را استثنا کرده در مورد مشرکانی است که در حالت شرک از دنیا بروند، نه آنها که

بیدار شوند و راه حق پیش گیرند، چرا که اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان صدر اسلام چنین بوده اند.
اگر حال بسیاری از مجرمان را در نظر بگیریم که بعد از انجام گناهان کبیره چنان ناراحت و پشیمان می شوند که باور نمی کنند راه بازگشتی به روی آنها باز باشد و آنچنان خود را آلوده می دانند که با هیچ آبی قابل شستشو نیستند می پرسند آیا به راستی گناهان ما قابل بخشش است ؟

آیا راهی به سوی خدا برای ما باز است ؟ آیا پلی در پشت سر ما وجود دارد که ویران نشده باشد؟ مفهوم آیه را به خوبی درک می کنیم ، زیرا آنها آماده هر گونه توبه اند ولی گناه خود را قابل بخشش نمی دانند، مخصوصا اگر بارها توبه کرده باشند و شکسته باشند.
این آیه به همه آنها نوید می دهد که راه به روی همه شما باز است .
لذا ((وحشی)) جنایتکار معروف تاریخ اسلام و قاتل حمزه سید الشهداء هنگامی که می خواست مسلمان شود از این می ترسید که توبه اش پذیرفته نگردد، زیرا به راستی گناه او بسیار سنگین بود، جمعی از مفسران می گویند: آیه فوق نازل شد و درهای رحمت الهی را به روی وحشی و وحشی های توبهکار گشود!
گر چه این سوره از سوره های مکی است و آن روز که این آیات نازل شد نه جنگ احد رخ داده بود و نه داستان شهادت حمزه و توبه وحشی ، این ماجرا نمی تواند شاءن نزولی برای آیه باشد، بلکه از قبیل تطبیق یک قانون کلی بر یکی از مصادیق آن است ، اما به هر حال گستردگی مفهوم آیه را می تواند مشخص کند.
از آنچه گفتیم روشن شد که اصرار بعضی از مفسران مانند ((آلوسی)) در ((روح المعانی)) بر اینکه وعده غفران در آیه فوق مشروط به چیزی نیست ، و حتی هفده دلیل برای آن ذکر کرده مطلب نادرستی است ، چرا که با آیات بعد تضاد روشنی دارد، و ادله هفده گانه او که بسیاری از آن قابل ادغام در یکدیگر است چیزی بیش از این نمی رساند که رحمت خدا وسیع و گسترده است که شامل همه گنهکاران می شود و این منافات با مشروط بودن این وعده الهی به قرینه آیات بعد ندارد.
در مورد این آیه مطالب دیگری است که به خواست خدا در بحث نکات

خواهد آمد.
در آیه بعد راه ورود در این دریای بیکران رحمت الهی را به همه مجرمان و گنهکاران نشان می دهد، می فرماید: به سوی پروردگارتان باز گردید و مسیر زندگی خود را اصلاح کنید (و انیبوا الی ربکم).
((و در برابر او تسلیم شوید، و فرمانش را به گوش جان بشنوید و پذیرا

گردید پیش از آنکه عذاب الهی دامانتان را بگیرد، سپس هیچکس نتواند به یاری شما برخیزد)) (و اسلموا له من قبل ان یاتیکم العذاب ثم لا تنصرون).
بعد از پیمودن این دو مرحله (مرحله ((انابه)) و ((اسلام)) سخن از مرحله سوم که مرحله عمل است به میان آورده می افزاید: ((از بهترین دستوراتی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید، پیش از آنکه عذاب الهی به طور ناگهانی به سراغتان آید در حالی که از آن خبر ندارید)) (و اتبعوا احسن ما انزل الیکم من ربکم من قبل ان یاتیکم العذاب بغتة و انتم لا تشعرون).
و به این ترتیب مسیر وصول به رحمت خدا سه گام بیشتر نیست :
گام اول توبه و پشیمانی از گناه و روی آوردن به سوی خدا است .
گام دوم ایمان و تسلیم در برابر فرمان او.
گام سوم عمل صالح است .
و بعد از این سه گام ورود در دریای بیکران رحمتش طبق و عده ای که فرموده قطعی است ، هر چند بار گناهان انسان سنگین باشد.
در اینکه منظور از اتبعوا احسن ما انزل الیکم من ربکم (از بهترین چیزی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید) چیست مفسران تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 504
احتمالات متعددی داده اند.
آنچه از همه بهتر به نظر می رسد این است که دستوراتی که از سوی خداوند نازل شده مختلف است بعضی دعوت به واجبات و بعضی مستحبات ، و بعضی مشتمل بر اجازه مباحات است ، منظور از احسن انتخاب واجبات و مستحبات می باشد، با توجه به سلسله مراتب آنها.
بعضی نیز آن را اشاره به قرآن در میان کتب آسمانی دانسته اند به قرینه آنچه در آیه 23 همین سوره زمر آمده است که قرآن را ((احسن الحدیث)) (بهترین سخن) نامیده : الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی .
البته این دو تفسیر منافاتی با هم ندارد.
نکته ها:
1 - راه توبه به روی همه باز است
از مشکلات مهمی که بر سر راه مسائل تربیتی وجود دارد احساس گناهکاری بر اثر اعمال بد پیشین است ، مخصوصا زمانی که این گناهان سنگین باشد که این فکر دائما در نظر انسان مجسم می شود که اگر بخواهد مسیر خود را به سوی پاکی و تقوا تغییر دهد، و به راه خدا باز گردد چگونه می تواند از مسئولیت سنگین گذشته خود را برهاند، این فکر مانند کابوسی وحشتناک بر روح او سایه می افکند، و چه بسا او را از تغییر برنامه زندگی و گرایش به پاکی باز می دارد به او می گوید توبه کردن چه

سود؟!
زنجیر اعمال گذشته ات همچون یک طوق لعنت بر دست و پای تو است ، اصلا تو رنگ گناه پیدا کرده ای ، رنگی ثابت و تغییرناپذیر!
کسانی که با مسائل تربیتی و گنهکاران توبه کار سر و کار دارند آنچه را گفتیم به خوبی آزموده اند، آنها می دانند که این چه مشکل بزرگی است ؟
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 505
در فرهنگ اسلامی که از قرآن مجید گرفته شده این مشکل حل شده ، و توبه و انابه را هر گاه با شرائط همراه باشد وسیله قاطعی برای جدا شدن از گذشته ، و آغاز یک زندگی جدید، و حتی ((تولد ثانوی)) می داند کرارا در روایات درباره بعضی از گنهکاران می خوانیم کمن ولدته امه : ((او همانند کسی است که از مادر متولد شده))!
به این ترتیب قرآن درهای لطف الهی را به روی هر انسانی در هر شرائطی و با هر گونه بار مسؤ لیتی باز می گذارد و نمونه زنده اش آیات فوق است که با انواع لطائف بیان مجرمان و گناهکاران را به سوی خدا دعوت می کند و به آنها قول می دهد که می توانند خود را از زندگی گذشته به کلی جدا کنند.
در روایتی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم التائب من الذنب کمن لا ذنب له : ((کسی که از گناه توبه کند همانند کسی است که اصلا گناه نکرده است .))
همین معنی با اضافه ای از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: التائب من الذنب کمن لا ذنب له ، و المقیم علی الذنب و هو مستغفر منه کالمستهزء: ((کسی که از گناه توبه کند همچون کسی است که گناه نکرده ، و کسی که استغفار می کند و با اینحال به گناه ادامه می دهد مانند کسی است که مسخره می کند.))
ولی بدیهی است این بازگشت به سوی رحمت الهی نمی تواند بیقید و شرط باشد که او حکیم است و کاری بیحساب نمی کند، اگر آغوش رحمتش را به روی همگان گشوده و پیوسته آنها را به سوی خود می خواند، وجود آمادگیهائی در بندگان نیز لازم است . از یکسو باید با تمام وجود خواهان بازگشت باشند و انقلاب درونی تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 506
و دگرگونی بنیادی پیدا کنند.
از سوی دیگر باید بعد از بازگشت پایه های ایمان و اعتقاداتشان که بر اثر طوفان گناه فرو ریخته نوسازی و تجدید بنا شود.
و از سوی سوم باید با اعمال صالح ناتوانی روحی و ضعف اخلاقی خود را جبران نمایند، البته هر قدر گناهان سابق سنگینتر بوده باید اعمال صالحتری انجام دهند، و این دقیقا همانست که قرآن در سه آیه فوق تحت عنوان انابه و اسلام و اتباع از احسن بیان کرده است .

2 - سنگین باران
بعضی از مفسران شان نزولهائی برای آیات فوق ذکر کرده اند که احتمالا همه از قبیل ((تطبیق)) است ، نه ((شاءن نزول)).
از جمله داستان ((وحشی)) است که در میدان احد بزرگترین جنایت را مرتکب شد، و عموی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) حمزه آن افسر شجاعی که جان خود را همه جا سپر برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می ساخت به طرز ناجوانمردانهای شهید کرد، هنگامی که اسلام اوج گرفت مسلمانان در همه جا پیروز شدند وحشی می خواست اسلام بیاورد اما می ترسید اسلامش مورد قبول واقع نشود که آیه فوق نازل گردید و او اسلام آورد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از او پرسید: عمویم حمزه را چگونه کشتی ؟ وحشی ماجرا را شرح داد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سخت گریه کرد، توبه او را پذیرا شد ولی به او فرمود: غیب وجهک عنی فانی لا استطیع النظر الیک فلحق بالشام فمات فی الخمر در برابر چشمان من هرگز ظاهر مشو چرا که نمی توانم به تو نگاه کنم ، وحشی به سوی شام رفت و سرانجام در سرزمین خمر از دنیا رفت .
بعضی سؤ ال کردند آیا این آیه تنها درباره او است یا همه مسلمین را

می شود فرمود همه را شامل می شود.
دیگر داستان مرد ((نباش)) است (کسی که قبرها را می شکافت و کفن مردگان را باز می کرد و با خود می برد) که فشرده اش چنین است :
((جوانی گریان خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و سخت ناراحت بود و می گفت از خشم خدا می ترسم
فرمود: شرک آورده ای ؟!
گفت : نه .
فرمود: خون ناحق ریخته ای ؟
عرض کرد: نه .
فرمود: خدا گناه تو را می آمرزد هر قدر زیاد باشد.
عرض کرد: گناه من از آسمان و زمین و عرش و کرسی بزرگتر است .
فرمود: گناهت از خدا هم بزرگتر است ؟!
عرض کرد: نه خدا از همه چیز بزرگتر است .
فرمود: برو (توبه کن) که خدای عظیم گناه عظیم را می آمرزد.
بعد فرمود: بگو ببینم گناه تو چیست ؟
عرض کرد: ای رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از روی تو شرم دارم که بازگو کنم .
فرمود: آخر بگو ببینم چه کرده ای ؟!

عرض کرد: هفت سال نبش قبر می کردم ، و کفنهای مردگان را برمی داشتم تا اینکه روزی به هنگام نبش قبر به جسد دختری از انصار برخورد کردم ، بعد از آنکه او را برهنه کردم دیو نفس در درونم به هیجان در آمد ... (سپس ماجرای تجاوز خود را شرح می دهد). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 508
هنگامی که سخنش به اینجا رسید پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سخت برآشفت و ناراحت شد فرمود: این فاسق را بیرون کنید، و رو به سوی او کرده اضافه نمود: تو چقدر به دوزخ نزدیکی ؟!
جوان بیرون آمد سخت گریه می کرد، سر به بیابان گذاشت و عرض می کرد: ای خدای محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)! اگر توبه مرا می پذیری پیامبرت را از آن با خبر کن و اگر نه آتشی از آسمان بفرست و مرا بسوزان و از عذاب آخرت برهان ، اینجا بود که پیک وحی خدا بر پیامبر نازل شد و آیه ((قل یا عبادی الذین اسرفوا ...)) را بر آن حضرت خواند.))
تلاوت این آیه از سوی جبرئیل در اینجا ممکن است به عنوان نخستین بار نباشد که جنبه شان نزول پیدا کند، بلکه تکرار آیه ای باشد که قبلا نازل شده برای تاءکید و توجه بیشتر و اعلام قبول توبه آن مرد گنهکار.
باز تکرار می کنیم که اینگونه اشخاص که بار سنگین از گناه را به دوش می کشند مسؤ لیت سنگینتری در مقام جبران از طریق اعمال صالح خود دارند.
فخر رازی شان نزول دیگری برای آیات فوق آورده است ، نقل می کند بعضی گفته اند: این آیات درباره اهل مکه نازل شده ، آنها می گفتند: محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین فکر می کند که هر کس پرستش بت کند یا دستش به خون انسانی آغشته شود هرگز بخشوده نخواهد شد، در عین حال به ما می گوید اسلام بیاورید، ما چگونه اسلام بیاوریم در حالی که هم بت پرستیده ایم و هم خون بی گناهان ریخته ایم ؟! (آیات فوق نازل شد و درهای توبه را به روی آنان گشود). الزمر
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 509
آیه 56 - 59
آیه و ترجمه
أَن تَقُولَ نَفْسٌ یَحَسرَتی عَلی مَا فَرَّطت فی جَنبِ اللَّهِ وَ إِن کُنت لَمِنَ السخِرِینَ(56)
أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَاخ لَکنت مِنَ الْمُتَّقِینَ(57)
أَوْ تَقُولَ حِینَ تَرَی الْعَذَاب لَوْ أَنَّ لی کرَّةً فَأَکُونَ مِنَ الْمُحْسِنِینَ(58)
بَلی قَدْ جَاءَتْک ءَایَتی فَکَذَّبْت بهَا وَ استَکْبرْت وَ کُنت مِنَ الْکَفِرِینَ(59)
ترجمه :
56 - (این دستورها به خاطر آن است که) مبادا کسی روز قیامت بگوید

افسوس بر من از کوتاهیهائی که در اطاعت فرمان خدا کردم و (آیات او را) به سخریه گرفتم !
57 - و مبادا بگوید: اگر خداوند مرا هدایت می کرد از پرهیزگاران بودم .
58 - یا هنگامی که عذاب را می بیند بگوید: آیا می شود بار دیگر (به دنیا) بازگردم تا از نیکوکاران باشم ؟!
59 - آری آیات من به سراغ تو آمد اما آن را تکذیب کردی و تکبر ورزیدی و از کافران بودی تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 510
تفسیر:
آن روز پشیمانی بیهوده است
در آیات گذشته دستور مؤ کدی برای توبه و اصلاح و جبران اعمال گذشته آمده بود، آیات مورد بحث در تعقیب آن آمده ، نخست می گوید: ((این دستورها به خاطر آن داده شد که مبادا کسی روز قیامت بگوید: افسوس بر من از کوتاهیهائی که در اطاعت فرمان خدا کردم ! و آیات و رسولان او را به سخریه گرفتم))! (ان تقول نفس یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله و ان کنت لمن الخاسرین)
((یا حسرتا)) در اصل ((یا حسرتی)) بوده (حسرت به یاء متکلم اضافه شده است) و حسرت به معنی اندوه و غم بر چیزهائی است که از دست رفته و پشیمانی ببار آورده است .
((راغب)) در مفردات می گوید: این کلمه از ماده ((حسر)) (بر وزن حبس) به معنی برهنه کردن و کنار زدن لباس است ، و از آنجا که در موارد ندامت و اندوه بر گذشته گوئی پرده های جهل کنار رفته ، این تعبیر به کار می رود.
آری هنگامی که انسان وارد عرصه محشر می شود و نتیجه تفریطها، و مسامحه کاریها و خلافکاریها و شوخی گرفتن جدی ها، را در برابر چشم خود می بیند، فریادش به ((وا حسرتا)) بلند می شود، اندوهی سنگین توأ م با ندامتی عمیق بر قلب او سایه می افکند، و این حالت درونی خود را بر زبان آورده و به صورت جمله های فوق بیان می دارد.
در اینکه جنب الله در اینجا به چه معنی است ؟ مفسران احتمالات فراوانی داده اند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 511
واقع این است که ((جنب)) در لغت به معنی پهلو است و سپس به هر چیزی که در کنار چیزی قرار گرفته باشد اطلاق می شود همانگونه که ((یمین)) و ((یسار)) به معنی طرف چپ و راست بدن است ، سپس به هر چیزی که در این ناحیه قرار گیرد یمین و یسار گفته می شود در اینجا ((جنب الله)) نیز به معنی تمام اموری است که در جانب پروردگار قرار دارد: فرمان او، اطاعت او، قرب او، کتب آسمانی که از ناحیه او نازل شده است ، همه در معنی آن جمع است .

و به این ترتیب گنهکاران اظهار ندامت و پشیمانی و غم و اندوه و حسرت نسبت به تمام کوتاهیهائی که در برابر خداوند داشتند می کنند، مخصوصا روی مساءله سخریه و استهزا نسبت به آیات و رسولان او انگشت می نهند، چرا که عامل اصلی تفریطهای آنها همین بی اعتنائی و شوخی پنداشتن این حقایق بزرگ بر اثر جهل و غرور و تعصب است .
سپس می افزاید: ((و مبادا بگوید: اگر خداوند مرا هدایت می کرد از پرهیزگاران بودم)) (او تقول لو ان الله هدانی لکنت من المتقین).
این سخن را گویا زمانی می گوید که او را به پای میزان حساب می آورند، گروهی را می بیند که با دست پر از حسنات به سوی بهشت روانه می شوند، او نیز آرزو می کند در صف آنان باشد و همراه آنان به سوی نعمتهای الهی برود.
باز می افزاید: ((و مبادا هنگامی که عذاب الهی را می بیند بگوید آیا می شود بار دیگر مرا به دنیا بازگردانند تا از نیکوکاران باشم))؟! (او تقول حین تری العذاب لو ان لی کرة فاکون من المحسنین).
این هنگامی است که او را به سوی دوزخ می برند و چشمش به آتش سوزان تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 512
و منظره عذاب دردناک آن می افتد، آهی از دل بر می کشد و آرزو می کند ایکاش به او اجازه داده می شد تا به دنیا بازگردد، تبهکاریهای گذشته را با اعمال نیکش بشوید و در صف نیکوکاران جای گیرد.
به این ترتیب هر یک از این گفتارهای سه گانه مجرمان در قیامت در موقفی اظهار می شود:
با ورود در صحنه محشر اظهار حسرت می کند.
با مشاهده پاداش پرهیزکاران آرزوی سرنوشت آنها را می نماید.
و با مشاهده عذاب الهی آرزوی بازگشت به دنیا و جبران گذشته می کند.
قرآن در برابر این سه گفتار تنها به گفتار دوم چنین پاسخ می گوید: ((آری آیات من به سراغ تو آمد اما آنرا تکذیب کردی ، و تکبر ورزیدی ، و از کافران بودی)) (بلی قد جائتک آیاتی فکذبت بها و استکبرت و کنت من الکافرین).
یعنی اینکه می گوئی ((اگر هدایت الهی به سراغ من آمده بود از پرهیزگاران بودم هدایت الهی چیست ؟ جز اینهمه کتب آسمانی و فرستادگان خدا و آیات و نشانه های حق در آفاق و انفس ؟
همه این آیات را دیدی و شنیدی عکس العمل تو در مقابل آن چه بود؟ تکذیب و استکبار و کفر!
مگر ممکن است خدا بدون اتمام حجت کسی را مجازات کند؟ مگر میان تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 513
تو و هدایت یافتگان تفاوتی از نظر برنامه های تربیتی خداوند وجود داشت

؟
بنابراین مقصر اصلی خودت هستی و خود کرده ای که لعنت بر خودت باد!
از میان این سه عمل ((استکبار)) ریشه اصلی است و به دنبال آن ((تکذیب آیات الهی)) و نتیجه آن ((کفر و بی ایمانی)) است .
اما چرا از گفتار اول آنها پاسخ نمی دهد؟ زیرا واقعیتی است که گریزی از آن نیست ، آنها باید حسرت بخورند و غرق غم و اندوه باشند.
و اما در مورد گفتار سوم دائر به تقاضای بازگشت به دنیا چون در موارد متعددی از آیات قرآن به آن پاسخ داده شده (از جمله آیه 28 سوره انعام و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم لکاذبون ((اگر باز گردند همان اعمال گذشته را تکرار خواهند کرد. و آنها دروغ می گویند)) و همچنین آیه 100 سوره مؤ منون ، دیگر نیازی به تکرار نبوده است .
از این گذشته پاسخی را که از گفتار دوم آنها داده است می تواند اشاره ای به پاسخ این سؤ ال نیز باشد، زیرا هدف از بازگشت به دنیا چیست ؟ آیا چیزی جز اتمام حجت است ، در حالی که خداوند اتمام حجت بر آنان کرده ، و چیزی در این زمینه کم نگذارده است که بار دوم آن را بیان کند، آن تنبه و بیداری که مجرمان به هنگام مشاهده عذاب پیدا می کنند یکنوع ((بیداری اضطراری)) است که در صورت بازگشت به حال عادی آثار آن باقی نخواهد ماند، درست همانند مطلبی است که قرآن درباره مشرکان به هنگام گرفتار شدن در میان امواج دریا بیان می کند که خدا را به اخلاص می خوانند، اما وقتی که به ساحل نجات رسیدند همه چیز را به دست فراموشی می سپارند فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین فلما نجاهم الی البر اذا هم یشرکون (عنکبوت - 65). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 514
نکته ها:
1 - تفریط در جنب الله :
گفتیم ((جنب الله)) در آیات مورد بحث معنی وسیعی دارد که هر گونه مطلبی را که مربوط به خداوند است شامل می شود، و به این ترتیب تفریط در این قسمت شامل تمام انواع تفریطها در اطاعت فرمان او، و پیروی از کتب آسمانی ، و اقتدا به انبیاء و اولیاء می گردد.
به همین دلیل در روایات متعددی از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) می خوانیم که ((جنب الله)) به امامان تفسیر شده است ، از جمله در روایتی در اصول کافی از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) در تفسیر ((یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله)) چنین آمده : جنب الله امیر المؤ منین (علیه السلام) و کذلک من کان بعده من الاوصیاء بالمکان الرفیع الی ان ینتهی الامر الی آخرهم ((جنب الله امیر مؤ منان (علیه السلام) و همچنین اوصیای بعد از او هستند که مقام والائی دارند، تا به آخرین نفر آنها

برسد (که حضرت مهدی ارواحنا فداه می باشد))).
و نیز در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ((نحن جنب الله)): ((جنب الله مائیم)).
همین معنی در روایات دیگری از ائمه دیگر (علیهم السلام) نیز نقل شده است .
همانگونه که بارها گفته ایم این تفسیرها از قبیل بیان مصداقهای روشن است ، چرا که مسلم است پیروی از مکتب امامان پیروی از پیامبر و اطاعت فرمان خدا است چرا که آنها از خود چیزی نمی گویند.
در حدیث دیگری مصداق روشن حسرتداران روز قیامت را ((عالمان بی عمل)) معرفی می کند، در کتاب ((محاسن)) از امام باقر (علیه السلام) آمده است : تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 515
ان اشد الناس حسرة یوم القیامة الذین وصفوا العدل ثم خالفوه ، و هو قول الله عزوجل ان تقول نفس یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله :
((از همه مردم متاءسف تر در روز قیامت کسانی هستند که طریقه حق و عدالت را برای مردم توصیف کردند سپس خود به مخالفت برخاستند و این همان است که خداوند متعال می گوید: ان تقول نفس یا حسرتا علی ما فرطت فی جنب الله .
2 - در آستانه مرگ یا در قیامت ؟
آیا این گفتگوهای سه گانه ای که مجرمان بعد از مشاهده عذاب الهی دارند مربوط به عذاب استیصال در پایان عمرشان است ؟ یا مربوط به زمان ورود در صحنه قیامت ؟
معنی دوم صحیحتر به نظر می رسد، هر چند آیات قبل از آن مربوط به عذاب استیصال است ، و آیه بعد از آن مربوط به قیامت ، شاهد این سخن آیه 31 سوره انعام است که می فرماید: قد خسر الذین کذبوا بلقاء الله حتی اذا جائتهم الساعة بغتة قالوا یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها: ((آنها که لقای پروردگار را انکار کردند گرفتار زیان شدند وضع آنها به همین منوال ادامه می یابد تا زمانی که قیامت به طور ناگهانی فرا رسد، می گویند: ای افسوس که درباره آن کوتاهی کردیم)).
در روایات فوق نیز شاهدی بر این معنی داشتیم . الزمر
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 516
آیه 60 - 64
آیه و ترجمه
وَ یَوْمَ الْقِیَمَةِ تَرَی الَّذِینَ کَذَبُوا عَلی اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسوَدَّةٌ أَ لَیْس فی جَهَنَّمَ مَثْوًی لِّلْمُتَکَبرِینَ(60)
وَ یُنَجِّی اللَّهُ الَّذِینَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لا یَمَسهُمُ السوءُ وَ لا هُمْ یحْزَنُونَ(61)
اللَّهُ خَلِقُ کلِّ شىْءٍ وَ هُوَ عَلی کلِّ شىْءٍ وَکِیلٌ(62)

لّهُ مَقَالِیدُ السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ الّذِینَ کَفَرُوا بِئَایَتِ اللّهِ أولَئک هُمُ الْخَسِرُونَ(63)
قُلْ أَ فَغَیرَ اللَّهِ تَأْمُرُونی أَعْبُدُ أَیهَا الجْهِلُونَ(64)
ترجمه :
60 - و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بستند می بینی که صورتهایشان سیاه است ، آیا در جهنم جایگاهی برای متکبران نیست ؟
61 - و خداوند کسانی را که تقوی پیشه کردند با رستگاری رهائی می بخشد هیچ بدی به آنها نمی رسد و هرگز غمگین نخواهند شد.
62 - خداوند خالق همه چیز است و حافظ و ناظر بر همه اشیاء.
63 - کلیدهای آسمان و زمین از آن او است ، و کسانی که به آیات خداوند کافر شدند زیانکارند.
64 - آیا به من دستور می دهید که غیر خدا را عبادت کنم ای جاهلان ؟!
تفسیر:
خداوند آفریدگار و حافظ همه چیز است
از آنجا که در آیات گذشته سخن از مشرکان دروغپرداز و مستکبری بود که

در روز قیامت از کرده خود پشیمان می شوند و تقاضای بازگشت به این جهان می کنند، تقاضائی بی حاصل و غیر قابل قبول ، در آیات مورد بحث در ادامه همین سخن می گوید: ((در روز قیامت کسانی را که دروغ بر خدا بستند می بینی که صورتهایشان سیاه است))! (و یوم القیامة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة).
سپس می افزاید: ((آیا در جهنم جایگاهی برای مستکبران نیست))؟! (الیس فی جهنم مثوی للمتکبرین).
گر چه مفهوم ((کذبوا علی الله)) (دروغ بر خدا بستند) وسیع و گسترده است ، ولی در مورد آیه بیشتر نظر روی نسبت دادن شریک به خدا و ادعای وجود فرزند برای او از فرشتگان یا حضرت مسیح (علیه السلام) و مانند آن است .
همچنین واژه ((مستکبر)) هر چند به تمام کسانی که خود بزرگبین هستند اطلاق می گردد. ولی در اینجا بیشتر منظور کسانی است که در برابر دعوت انبیاء به آئین حق استکبار جستند، و از پذیرش دعوت آنها سر باز زدند.
روسیاهی دروغگویان در قیامت نشانه ذلت و خواری و رسوائی آنها است ، و چنانکه می دانیم عرصه قیامت عرصه بروز اسرار نهان و تجسم اعمال و افکار انسان است ، آنها که در این دنیا قلبهائی سیاه و تاریک داشتند، و اعمالشان نیز همچون افکارشان تیره و تار بود، در آنجا این حال درونی آنها به برون منتقل می شود، و چهره هایشان تاریک و سیاه خواهد بود.

و به تعبیر دیگر: در قیامت ظاهر و باطن یکی می شود، و صورتها به رنگ دلها درمی آید، که قلبی تاریک دارند صورتی تاریک خواهند داشت ، و آنها که قلبهایشان نورانی است صورتهایشان نیز چنین است .
چنانکه در آیه 106 و 107 سوره آل عمران می خوانیم : یوم تبیض وجوه و تسود وجوه فاما الذین اسودت وجوههم اکفرتم بعد ایمانکم فذوقوا تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 518
العذاب بما کنتم تکفرون - و اما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة الله هم فیها خالدون : ((در آن روز صورتهائی سفید و صورتهائی سیاه می گردد، آنها که صورتهایشان سیاه شده به آنان گفته می شود: آیا بعد از ایمان کافر شدید، اکنون بچشید عذاب را به خاطر کفرتان - و آنها که چهره هایشان سفید و نورانی است در رحمت خدا جاودانه خواهند ماند)).
جالب توجه اینکه از پاره ای از روایات که از منابع اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده استفاده می شود که دروغ بستن بر خداوند که مایه روسیاهی در قیامت است معنی گسترده ای دارد که ادعای امت و رهبری به ناحق را نیز شامل می شود، چنانکه صدوق در کتاب اعتقادات از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند هنگامی که از تفسیر این آیه از آنحضرت سؤ ال کردند فرمود: ((من زعم انه امام و لیس بامام)) قیل و ان کان علویا فاطمیا؟ قال و ان کان علویا فاطمیا: ((منظور کسی است که خود را امام پندارد در حالی که امام نباشد)) گفتند: هر چند از نسل علی (علیه السلام) و اولاد فاطمه (علیهاالسلام) باشد؟ فرمود: هر چند از نسل علی (علیه السلام) و اولاد فاطمه (علیهاالسلام) باشد.
این در حقیقت بیان یک مصداق روشن است ، چرا که ادعای امامت و رهبری الهی اگر واقعیت نداشته باشد از واضحترین مصداقهای دروغ بر خدا است .
همچنین کسانی که به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یا امام بر حق نسبت دروغ دهند آن نیز در واقع دروغ بر خدا است ، چرا که آنها از خود چیزی نمی گویند.
لذا در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من حدث عنا بحدیث فنحن سائلوه عنه یوما فان صدق علینا فانما یصدق علی الله و علی رسوله ، تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 519
و ان کذب علینا فانه یکذب علی الله و رسوله ، لانا اذا حدثنا لا نقول قال فلان و قال فلان ، انما نقول قال الله و قال رسوله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ثم تلا هذه الایة ((و یوم القیامة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة ...)):
((هر کس حدیثی از ما نقل کند ما روزی از او سؤ ال خواهیم کرد: اگر راست گفته و از ما بوده ، سخن حقی را به خدا و پیامبرش نسبت داده

است ، و اگر بر ما دروغ بسته دروغ بر خدا و رسول بسته است ، زیرا ما هنگامی که حدیثی می گوئیم نمی گوئیم فلان و فلان گفته اند، بلکه می گوئیم خدا گفته ، پیامبرش گفته است ، سپس این آیه را تلاوت فرمود: و یوم القیامة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة ....))
این حدیث به خوبی نشان می دهد که امامان اهلبیت (علیهم السلام) از خود چیزی نمی گفتند، و تمام احادیث صحیح و معتبری که از آنها نقل شده بازگشت به احادیث پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می کند، و این نکته ای است که برای همه دانشمندان اسلام قابل دقت است ، بنابراین افرادی هم که امامت آنها را نپذیرفته اند باید سخنانشان را به عنوان روایاتی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بپذیرند، به مضمون همین حدیث حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) در کافی نقل شده که می گوید: ((حدیث هر یک از ما امامان حدیث دیگری است و حدیث ما حدیث رسول الله است)) (کافی جلد اول باب روایة الکتب و الحدیث حدیث 14).
این سخن نیز شایان توجه است که از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که سرچشمه اصلی کفر همان کبر است چنانکه درباره شیطان می خوانیم : ابی و استکبر و کان من الکافرین : ((او سر باز زد و تکبر ورزید و از کافران شد)) (بقره آیه 34).
و به همین دلیل جایگاه متکبران جز آتش سوزان جهنم نمی تواند باشد، تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 520
حتی در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده : ان فی جهنم لواد للمتکبرین یقال له سقر، شکی الی الله عزوجل شدة حره ، و سئله ان یتنفس فاذن له فتنفس فاحرق جهنم ! ((در جهنم سرزمینی است مخصوص متکبران که به آن سقر گفته می شود یک وقت از شدت حرارتش به خداوند شکایت کرد و تقاضا کرد تنفسی کند به او اجازه داده شد، نفسی کشید که جهنم را سوزانید!.
در آیه بعد سخن از نقطه مقابل این گروه یعنی گروه پرهیزگاران و سعادت آنها در قیامت در میان است ، می فرماید: ((خداوند کسانی را که تقوی پیشه کردند رهائی می بخشد و رستگار می سازد)) (و ینجی الله الذین اتقوا بمفازتهم).
سپس این فلاح و پیروزی را با این دو جمله کوتاه و پرمعنی توضیح می دهد: ((هیچ بدی به آنها نمی رسد و غم و اندوهی به آنها راه نمی یابد)) (لا یمسهم السوء و لا هم یحزنون).
در جهانی زندگی می کنند که جز نیکی و پاکی و وجد و سرور چیزی وجود ندارد، این تعبیر کوتاه در حقیقت تمام مواهب الهی را در خود جمع کرده است .

آیه بعد بار دیگر به مساءله توحید و مبارزه با شرک باز می گردد و گفتگوهائی را که با مشرکان داشت ادامه می دهد. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 521
می فرماید: ((خداوند خالق همه چیز است و او حافظ و ناظر بر همه اشیاء می باشد)) (الله خالق کل شی ء و هو علی کل شی ء وکیل).
جمله اول اشاره به ((توحید خالقیت)) است ، جمله دوم اشاره به ((توحید ربوبیت)).
اما مساءله توحید خالقیت چیزی است که حتی مشرکان غالبا به آن معترف بوده اند چنانکه در آیه 38 همین سوره خواندیم که ((اگر از مشرکان سؤ ال کنی چه کسی آسمان و زمین را آفریده است می گویند الله)).
ولی آنها در توحید ربوبیت گرفتار انحراف شده بودند، گاه حافظ و نگهبان و مدبر کارهای خود را بتها می دانستند و در مشکلات به آنها پناه می بردند، قرآن با بیان فوق در واقع به این حقیقت اشاره می کند که تدبیر امور عالم و حفظ و نگهداری آن به دست کسی است که آن را آفریده ، بنابراین در همه حال باید به او پناه برد.
((ابن منظور)) در ((لسان العرب)) معانی متعددی برای ((وکیل)) ذکر کرده ، از جمله : کفیل ، حافظ و کسی که به تدبیر امور چیزی قیام می کند.
به این ترتیب ثابت می شود که بتها نه منشاء سودی هستند و نه زیانی ، نه گرهی را می گشایند و نه گرهی به دست آنها زده می شود، موجودات ضعیف و ناتوانی هستند که هیچ کاری از آنها ساخته نیست .
جمعی از پیروان مکتب جبر از جمله ((الله خالق کل شی ء)) برای عقیده انحرافی خود استدلال کرده اند و می گویند: اعمال ما نیز در مفهوم آیه وارد است ، بنابراین خداوند خالق آن است ، هر چند محل ظهور آن اعضای تن ما است !
اشتباه بزرگ آنها اینجاست که نتوانسته اند این مطلب را درک کنند که خالقیت خداوند نسبت به افعال ما هیچگونه منافاتی با اختیار و آزادی اراده ما ندارد، چرا که این دو نسبت در طول هم است نه در عرض هم تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 522
توضیح اینکه : اعمال ما نسبتی به خدا دارد، و هم نسبتی به ما از یکسو چیزی در تمام عالم هستی از حیطه قدرت خداوند بیرون نیست ، و اعمال ما از این نظر مخلوق او است ، زیرا قدرت و عقل و اختیار و ابزار کار و آزادی عمل را او به ما داده است ، و از این نظر عمل ما را می توان به او نسبت داد، او خواسته است که ما آزاد باشیم و اعمال اختیاری بجا آوریم ، و تمام وسائل را او در اختیار ما گذارده .
ولی در عین حال ما در عمل خود آزاد و مختاریم و از این نظر افعال ما به

ما منتسب است و ما در برابر آن مسئولیم .
اگر کسی بگوید ما خالق اعمال خویش هستیم و خداوند هیچ دخالتی در آن ندارد، او مشرک است ، چون معتقد به دو خالق شده ، خالق بزرگ و خالق کوچک ، و اگر بگوید خالق اعمال ما خداست و ما هیچ دخالتی نداریم ، او منحرف است ، چرا که حکمت و عدالت خدا را انکار کرده ، مگر می شود اعمال مال او باشد و ما در مقابل آن مسئول باشیم ؟ در این صورت مجازات و پاداش و حساب و معاد و تکلیف و مسئولیت معنی ندارد.
بنابراین اعتقاد صحیح اسلامی که از جمع بندی آیات قرآن به خوبی به دست می آید این است که تمام اعمال ما هم منتسب به او است و هم منتسب به خود ما و این دو نسبت هیچگونه منافاتی با هم ندارد چرا که دو نسبت طولی است نه عرضی (دقت کنید).
آیه بعد با ذکر توحید مالکیت خداوند بحث توحیدی آیه قبل را تکمیل کرده ، می گوید: ((کلیدهای آسمانها و زمین از آن او است)) (له مقالید السماوات و الارض).
((مقالید)) به گفته غالب ارباب لغت جمع ((مقلید)) است (هر چند زمخشری در کشاف می گوید این کلمه مفردی از جنس خود ندارد) و ((مقلید)) و ((اقلید)) تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 523
هر دو به معنی ((کلید)) است ، و به گفته ((لسان العرب)) و بعضی دیگر اصل آن از ((کلید)) فارسی گرفته شده ، و در عربی نیز به همین معنی استعمال می شود بنابراین ((مقالید السماوات و الارض)) به معنی کلیدهای آسمانها و زمین می باشد.
این تعبیر معمولا کنایه از مالکیت و یا سلطه بر چیزی است چنانکه می گوئیم : کلید این کار به دست فلان است ، لذا آیه فوق می تواند هم اشاره به توحید مالکیت خداوند بوده باشد، و هم توحید تدبیر و ربوبیت و حاکمیت او بر عالم هستی .
به همین دلیل بلافاصله بعد از این جمله چنین نتیجه گیری می کند: ((کسانی که به آیات خداوند کافر شدند زیانکارند)) (و الذین کفروا بایات الله اولئک هم الخاسرون).
چرا که منبع اصلی و سرچشمه واقعی همه خیرات و برکات را رها کرده و در بیراهه ها سرگردان شده اند، از کسی که تمام کلیدهای آسمان و زمین به دست او است روی برتافته و به سراغ موجودات ناتوانی رفته اند که مطلقا کاری از آنها ساخته نیست .
در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) آمده است که از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تفسیر ((مقالید)) را پرسیدم ، فرمود: ((یا علی ! لقد سئلت عن عظیم المقالید هو ان تقول عشرا اذا اصبحت ، و عشرا اذا امسیت ، لا اله الا الله و الله اکبر و سبحان الله و الحمد لله و

استغفر الله و لا قوة الا بالله (هو) الاول و الاخر و الظاهر و الباطن له الملک و له الحمد (یحیی و یمیت) بیده الخیر و هو علی کل شی ء قدیر)): ((از کلیدهای بزرگی سؤ ال کردی آن این است که هر صبح و شام ده بار این جمله ها را تکرار کنی لا اله الا الله و الله اکبر و سبحان الله و الحمد لله ... تا آخر حدیث . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 524
سپس افزود: ((کسی که هر صبح و شام ده بار این کلمات را تکرار کند خداوند شش پاداش به او می دهد که یکی از آنها را این می شمارد که خداوند او را از شیطان و لشکر شیطان حفظش می کند تا سلطه ای بر او نداشته باشند)).
ناگفته روشن است که گفتن این کلمات بصورت لقلقه لسان برای اینهمه پاداش کافی نیست بلکه ایمان به محتوی و تخلق به آن نیز لازم است .
این حدیث ممکن است اشاره لطیفی به اسماء حسنای خداوند بوده باشد که مبداء حاکمیت و مالکیت او بر عالم هستی است (دقت کنید).
از مجموع آنچه درباره شاخه های توحید در آیات گذشته ذکر شد به خوبی می توان نتیجه گرفت که توحید در عبادت یک حقیقت غیر قابل انکار است ، تا آنجا که هیچ انسان فهمیده و عاقلی نباید به خود اجازه دهد که در برابر بتها سجده کند، لذا به دنبال آن با لحنی قاطع و تشددآمیز می گوید: ((بگو: آیا به من دستور می دهید که غیر خدا را عبادت کنم ای جاهلان))؟! (قل افغیر الله تامرونی اعبد ایها الجاهلون).
این سخن مخصوصا با توجه به اینکه کفار و مشرکان گاهی پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را دعوت می کردند که خدایان آنها را احترام و پرستش کند، و یا حداقل از عیبجوئی و انتقاد نسبت به بتها بپرهیزد مفهوم عمیقتری پیدا می کند، و با صراحت اعلام می دارد که مساءله توحید و نفی شرک مطلبی نیست که بتوان بر سر آن معامله و سازش کرد، شرک باید در تمام چهره هایش در هم کوبیده شود و از صفحه جهان محو گردد! تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 525
مفهوم آیه این است که بت پرستان عموما مردمی جاهلند، نه تنها نسبت به پروردگار جهل دارند که مقام والای انسانی خود را نیز نشناخته و لگدمال کرده اند.
تعبیر به امر و دستور در آیه فوق نیز پرمعنی است ، و نشان می دهد که آنها با لحنی آمرانه و بدون ذکر دلیل و منطق ، پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را دعوت به بت پرستی می کردند! این موضع گیری از افراد جاهل و نادان عجیب نیست .
آیا این جهل و نادانی نیست که انسان اینهمه نشانه های خدا را در عالم هستی که گواه بر علم و قدرت و تدبیر و حکمت او است رها کرده ، و به موجودات بی ارزشی بچسبد که مبداء هیچ اثر و منشاء هیچ خاصیتی

نیستند. الزمر
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 526
آیه 65 - 67
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْک وَ إِلی الَّذِینَ مِن قَبْلِک لَئنْ أَشرَکْت لَیَحْبَطنَّ عَمَلُک وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَسِرِینَ(65)
بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ وَ کُن مِّنَ الشکِرِینَ(66)
وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الاَرْض جَمِیعاً قَبْضتُهُ یَوْمَ الْقِیَمَةِ وَ السمَوَت مَطوِیَّت بِیَمِینِهِ سبْحَنَهُ وَ تَعَلی عَمَّا یُشرِکُونَ(67)
ترجمه :
65 - به تو و همه انبیای پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی تمام اعمالت نابود می شود، و از زیانکاران خواهی بود!
66 - بلکه تنها خداوند را عبادت کن ، و از شکرگزاران باش .
67 - آنها خدا را آنگونه که شایسته است نشناختند در حالی که تمام زمین در روز قیامت در قبضه قدرت او است و آسمانها پیچیده در دست او، خداوند منزه و بلند مقام است از شریکهائی که برای او درست می کنند.
تفسیر:
اگر مشرک شوی اعمالت بر باد می رود!
این آیات همچنان مسائل مربوط به شرک و توحید را که در آیات قبل از آن سخن بود تعقیب می کند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 527
در آیه نخست با لحن قاطع خطر شرک را بازگو کرده می فرماید: ((به تو و به همه انبیای پیشین وحی فرستاده شده است که اگر مشرک شوی مسلما اعمالت حبط و نابود می گردد و از زیانکاران خواهی بود)) (و لقد اوحی الیک و الی الذین من قبلک لئن اشرکت لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین).
به این ترتیب شرک دو پیامد خطرناک دارد حتی در مورد پیامبران الهی اگر به فرض محال مشرک شوند.
نخست مساءله حبط اعمال است ، و دوم گرفتار خسران و زیان زندگی شدن .
اما ((حبط اعمال)) به معنی محو آثار و پاداش عمل به خاطر شرک است چرا که شرط قبولی اعمال اعتقاد به اصل توحید است و بدون آن هیچ عملی پذیرفته نیست .
شرک آتش سوزانی است که شجره اعمال آدمی را می سوزاند.
شرک صاعقه ای است که تمام محصول زندگی او را به آتش می کشد.
و شرک همچون طوفانی است که اعمال آدمی را متلاشی می سازد و با خود می برد چنانکه در آیه 18 سوره ابراهیم می خوانیم : مثل الذین کفروا

بربهم اعمالهم کرماد اشتدت به الریح فی یوم عاصف لا یقدرون مما کسبوا علی شی ء ذلک هو الضلال البعید: ((اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند همچون خاکستری است در برابر تندباد در یک روز طوفانی آنها توانائی ندارند کمترین چیزی از اعمالی را که انجام داده اند به دست آورند، و این گمراهی دور و درازی است)).
لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده : ان الله تعالی یحاسب کل خلق الا من اشرک بالله فانه لا یحاسب و یؤ مر به الی النار: ((خداوند همه بندگان را محاسبه می کند مگر کسی که شرک به خدا آورده که بدون حساب به آتش فرستاده می شود)). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 528
و اما زیانکار شدن آنها به خاطر این است که بزرگترین سرمایه های خود را که عقل و خرد و عمر گرانبها است در این بازار بزرگ تجارت دنیا از دست داده و جز حسرت و اندوه متاعی نخریدند!
در اینجا این سؤ ال مطرح می شود که مگر امکان دارد که انبیای بزرگ الهی راه شرک پیش گیرند که آیه فوق با این لحن با آنها برخورد می کند؟
پاسخ این سؤ ال روشن است : انبیا هرگز مشرک نخواهند شد، هر چند قدرت و اختیار بر این کار را دارند، و معصوم بودن به معنی سلب قدرت و اختیار نیست بلکه بالا بودن سطح معرفت آنها و ارتباط مستقیم و مستمرشان با مبداء وحی مانع از این است که آنها حتی در یک لحظه فکر شرک به خود راه دهند، آیا طبیب هوشمند و حاذقی که از تاثیر یک ماده سمی بسیار خطرناک و کشنده به خوبی آگاه است هرگز ممکن است در حال اعتدال فکر خود را به آن آلوده سازد؟
هدف این است که از اهمیت خطر شرک به همگان گوشزد شود تا مردم بدانند وقتی خداوند با پیامبران بزرگش اینچنین سخن می گوید تکلیف دیگران روشن است ، و به تعبیر دیگر: این از قبیل ضرب المثل معروف عرب است ((ایاک اعنی و اسمعی یا جارة)): ((منظورم توئی ولی ای همسایه تو بشنو))!.
همین معنی در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) به هنگامی که مامون سؤ ال از آیاتی کرد نقل شده است که امام فرمود: ((منظور از اینگونه آیات امت است ، هر چند مخاطب رسول خدا می باشد)).
در آیه بعد باز برای تاکید بیشتر می افزاید: ((بلکه تنها خداوند را عبادت کن و از شکرگزاران باش)) (بل الله فاعبد و کن من الشاکرین). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 529
مقدم داشتن ((الله)) برای حصر است ، یعنی معبود تو باید منحصرا ذات پاک ((الله)) باشد، و به دنبال آن دستور به شکرگزاری می دهد، چرا که

شکر در برابر نعمتهائی که انسان در آن غوطه ور است همیشه نردبانی است برای ((معرفة الله)) و نفی هر گونه شرک ، شکر در برابر نعمت فطری هر انسانی است و برای شکرگزاری قبل از هر چیز باید شخص منعم را شناخت ، و اینجاست که خط شکر به خط توحید منتهی می شود، و بتها که مبداء هیچ نعمتی نیستند کنار می روند.
در آخرین آیه مورد بحث به بیان دیگری برای نفی شرک پرداخته ، ریشه اصلی انحراف آنها را ذکر کرده و می گوید: آنها خدا را آن گونه که شایسته است نشناختند و به همین دلیل نام مقدس او را تا آنجا تنزل دادند که همردیف بتها قرار دادند (و ما قدروا الله حق قدره).
آری سرچشمه شرک عدم معرفت صحیح درباره خداوند است ، کسی که بداند ((اولا)) او وجودی است بی پایان و نامحدود از هر نظر ((ثانیا)) آفرینش همه موجودات از ناحیه او است و حتی در بقای خود هر لحظه به فیض وجود او نیازمندند ((ثالثا)) تدبیر عالم هستی و گشودن گره تمام مشکلات و همه ارزاق به دست با قدرت او است ، و حتی اگر شفاعتی هم انجام گیرد به اذن و فرمان او خواهد بود، معنی ندارد رو به سوی دیگری آرد.
اصلا چنین وجودی با این صفات دوگانگی برای او محال است زیرا دو وجود نامحدود از جمیع جهات عقلا غیر ممکن است (دقت کنید).
سپس برای بیان عظمت و قدرت او از دو تعبیر کنائی زیبا استفاده کرده
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 530
می گوید: ((تمام زمین در روز قیامت در قبضه او قرار دارد، و آسمانها پیچیده در دست راست او است)) (و الارض جمیعا قبضته یوم القیامة و السماوات مطویات بیمینه).
((قبضة)) به معنی چیزی است که در مشت می گیرند، و معمولا کنایه از قدرت مطلقه و سلطه کامل بر چیزی است همانگونه که در تعبیرات روزمره می گوئیم فلان شهر در دست من است و یا فلان ملک در قبضه و مشت من می باشد.
((مطویات)) از ماده ((طی)) به معنی به هم پیچیدن است که گاه کنایه از گذشتن عمر یا عبور از چیزی نیز می باشد.
تعبیر فوق در مورد آسمانها به صورت واضحتری در آیه 104 سوره انبیا آمده است یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب : ((در آن روز آسمانها را همچون طوماری درهم می پیچیم)).
کسی که طوماری را درهم پیچیده و در دست راست گرفته کاملترین تسلط را بر آن دارد مخصوصا انتخاب یمین (دست راست) به خاطر آن است که غالب اشخاص کارهای مهم را با دست راست انجام می دهند و قوت و قدرت بیشتری در آن احساس می کنند.

کوتاه سخن اینکه : همه این تشبیهات و تعبیرات کنایه از سلطه مطلقه پروردگار بر عالم هستی در جهان دیگر است ، تا همگان بدانند در عالم قیامت نیز کلید نجات و حل مشکلات در کف قدرت خداوند است ، تا به بهانه شفاعت و مانند آن به سراغ بتها و معبودهای دیگر نروند
مگر در این دنیا زمین و آسمان به همین صورت در قبضه قدرت او نیست ؟ چرا سخن از آخرت می گوید؟
پاسخ این است که در آن روز قدرت خداوند از هر زمان آشکارتر است و به مرحله ظهور و بروز نهائی می رسد، همگی به روشنی در می یابند که همه چیز از آن او و در اختیار او است . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 531
بعلاوه ممکن است بعضی به بهانه نجات در قیامت به سراغ غیر خدا بروند، همانگونه که مسیحیان برای مساءله پرستش عیسی مسیح (علیه السلام) موضوع ((نجات)) را پیش می کشند بنابراین مناسب این است که از قدرت خداوند در قیامت سخن گفته شود.
از آنچه گفتیم به خوبی روشن شد که این تعبیرات همگی جنبه کنائی دارد و به خاطر کوتاهی الفاظ ما در زندگی روزمره ناچاریم آن معانی بلند را در قالب این الفاظ کوچک بریزیم و جای این نیست که کسی از اینها احتمال تجسم پروردگار بدهد مگر اینکه بسیار ساده لوح و کوته بین و کوته فکر باشد، چه می توان کرد؟ الفاظی که درخور بیان مقام عظمت پروردگار باشد در اختیار نداریم ، باید از همین الفاظ با استفاده از معانی کنائی که دامنه وسیع و گسترده ای دارند استفاده کنیم .
به هر حال بعد از بیانات فوق در آخر آیه در یک نتیجه گیری فشرده و گویا می فرماید: ((منزه و پاک ، و بلند مقام است از شریکهائی که برای او درست می کنند)) (سبحانه و تعالی عما یشرکون)
اگر انسانها با مقیاسهای کوچک اندیشه های خود درباره ذات پاک او قضاوت نمی کردند هرگز به بیراهه های شرک و بت پرستی نمی افتادند
نکته ها:
1 - مساءله ((حبط اعمال))
آیا به راستی ممکن است اعمال نیک آدمی به خاطر اعمال بدش حبط و نابود شود؟ آیا این مساءله با عدالت خداوند از یکسو، و با ظواهر آیاتی که می گوید اگر انسان ذره ای کار نیک یا بد انجام دهد آن را می بیند منافات ندارد؟! تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 532
در اینجا بحث دامنه داری است هم از نظر دلائل عقلی ، و هم دلائل نقلی ، که ما قسمتی از آن را در جلد دوم صفحه 70 (ذیل آیه 217 سوره بقره) مطرح کرده ایم و ذیل آیات مناسب دیگر در آینده نیز بخواست خدا بحث خواهیم کرد)
آنچه در اینجا لازم است اشاره کنیم و در آیات مورد بحث مطرح می باشد

این است که اگر کسی در مورد ((حبط اعمال)) در برابر معاصی تردید کند در مورد ((شرک)) و تاءثیر آن در حبط اعمال تردیدی نخواهد داشت ، چرا که آیات بسیاری از قرآن مجید که در بالا به بعضی از آنها اشاره شد صراحت دارد در اینکه ((موافات بر ایمان)) (با ایمان از دنیا رفتن) شرط قبولی اعمال است ، و بدون آن هیچ علمی پذیرفته نیست .
قلب مشرک همچون شوره زاری است که اگر تمام بذرهای گلها را در آن بپاشند و باران حیاتبخش بر آن ببارد استعداد پرورش گلی را ندارد و جز خس از آن نمی روید.
2 - آیا مؤ منان خدا را شناخته اند؟
در آیات فوق خواندیم که مشرکان خدا را به حق نشناختند که اگر می شناختند راه شرک نمی پوئیدند، مفهوم این سخن آن است که مؤ منان موحد او را به حق شناخته اند.
اکنون این سؤ ال پیش می آید که این سخن با حدیث معروف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که می فرماید ما عرفناک حق معرفتک ، و ما عبدناک حق عبادتک : ((ما تو را چنانکه حق معرفتت می باشد نشناختیم ، و ما تو را آن گونه که حق عبادت تو است پرستش نکردیم))! چگونه سازگار است ؟
در پاسخ باید گفت : معرفت دارای مراحلی است یکی مرحله بالای معرفت است و آن پی بردن به کنه ذات خدا است ، این امر برای هیچ کس ممکن نیست ، تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 533
و جز ذات پاک او از کنه ذاتش با خبر نمی باشد، حدیث معروف نبوی اشاره به همین معنی است .
اما مراحلی است از این پائینتر که در استعداد انسانها است و آن مرحله شناخت اجمالی صفات ، و شناخت تفصیلی افعال او است ، این مرحله برای انسان ممکن است و دستور ((معرفة الله)) ناظر به همین مرحله است ، آیه مورد بحث از همین مرحله سخن می گوید که مشرکان در آن لنگ و وامانده اند. الزمر
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 534
آیه 68
آیه و ترجمه
وَ نُفِخَ فی الصورِ فَصعِقَ مَن فی السمَوَتِ وَ مَن فی الاَرْضِ إِلا مَن شاءَ اللَّهُ ثمَّ نُفِخَ فِیهِ أُخْرَی فَإِذَا هُمْ قِیَامٌ یَنظرُونَ(68)
ترجمه :
68 - و در صور دمیده می شود، و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می میرند مگر کسانی که خدا بخواهد، سپس بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگهان همگی بپا می خیزند، و در انتظار (حساب و جزا)

هستند.
تفسیر:
((نفخه صور)) و مرگ و حیات عمومی بندگان
در آخرین آیات بحث گذشته سخن از قیامت در میان آمد، در آیه مورد بحث همین مساءله را با ذکر بسیاری از خصوصیات تعقیب می کند، نخست از پایان دنیا شروع کرده می فرماید: ((و در صور دمیده می شود، تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می میرند، مگر کسانی که خدا بخواهد)) (و نفخ فی الصور فصعق من فی السماوات و من فی الارض الا من شاء الله).
((سپس بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگهان همگی بپا می خیزند و در انتظار حساب و جزا و سرنوشت خویشند))! (ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون).
از این آیه به خوبی استفاده می شود که در پایان جهان و آغاز رستاخیز دو حادثه ناگهانی رخ می دهد: در حادثه اول همه موجودات زنده فورا می میرند، و در حادثه دوم که با فاصله ای صورت می گیرد همه انسانها ناگهان زنده می شوند، و بپا می خیزند و در انتظار حسابند.
قرآن مجید از این دو حادثه به عنوان ((نفخ صور)) تعبیر کرده است که

کنائی زیبائی است از حوادث ناگهانی و همزمان ، زیرا ((نفخ)) به معنی دمیدن و ((صور)) به معنی ((شیپور)) یا شاخ میان تهی است که معمولا برای حرکت قافله یا لشکر، یا برای توقف آنها به صدا در می آوردند، البته آهنگ این دو با هم متفاوت بود، شیپور توقف ، قافله را یکجا متوقف می کرد، و شیپور حرکت ، اعلام شروع حرکت قافله بود.
این تعبیر ضمنا بیانگر سهولت امر است و نشان می دهد که خداوند بزرگ با یک فرمان که به سادگی دمیدن در یک شیپور است اهل آسمان و زمین را می میراند و با یک فرمان که آنهم شبیه به ((شیپور رحیل و حرکت)) است همه را زنده می کند.
بارها گفته ایم الفاظ ما که برای زندگی روزمره محدود خودمان وضع شده عاجزتر از آن است که بتواند حقایق مربوط به جهان ماوراء طبیعت یا پایان این جهان و آغاز جهان دیگر را دقیقا بیان کند، به همین دلیل باید از الفاظ معمولی معانی وسیعتر و گسترده تری استفاده شود منتها با توجه به قرائن موجود.
توضیح اینکه : در قرآن مجید از حادثه پایان جهان و آغاز جهان دیگر تعبیرات مختلفی آمده است :
در آیات متعددی (متجاوز از ده مورد) سخن از نفخ صور به میان آمده .
در یک مورد تعبیر به ((نقر در ناقور)) شده که آن نیز به معنی دمیدن در

شیپور یا شبیه آن است ((فاذا نقر فی الناقور فذلک یومئذ یوم عسیر)) (مدثر - 8). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 536
و در بعضی از موارد تعبیر به ((قارعة)) به معنی کوبنده شدید دیده می شود (سوره قارعه آیه 1 و 2 و 3).
و بالاخره در بعضی دیگر تعبیر به ((صیحه)) آمده است که آن به معنی صدای عظیم است ، مانند آیه 49 سوره یس ما ینظرون الا صیحة واحدة تاخذهم و هم یخصمون ، این آیه از صیحه پایان جهان سخن می گوید که مردم را غافلگیر می سازد، و آیه 53 سوره یس ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم جمیع لدینا محضرون ، ولی در این آیه سخن از صیحه رستاخیز است که همه مردم به دنبال آن زنده می شوند و در محضر عدل پروردگار حضور می یابند.
از مجموع این آیات استفاده می شود که در پایان جهان صیحه عظیمی اهل آسمانها و زمین را می میراند و این ((صیحه مرگ)) است .
و در آغاز رستاخیز با صیحه و فریاد عظیمی همه زنده می شوند، و بپا می خیزند، و این فریاد حیات و زندگی است .
اما این دو فریاد دقیقا چگونه است ؟ چه اثری در صیحه اول ، و چه تاءثیری در صیحه دوم است ؟ جز خدا کسی نمی داند، و لذا در بعضی از روایات در توصیف ((صور)) که اسرافیل در پایان جهان در آن می دمد چنین آمده است : و للصور رأ س واحد و طرفان ، و بین طرف رأ س کل منهما الی الاخر مثل ما بین السماء الی الارض !: ((شیپور اسرافیل یک سر و دو شاخه دارد که فاصل میان این دو شاخه با یکدیگر مانند فاصله آسمان تا زمین است))!
سپس در ذیل همین روایت می خوانیم : ((هنگامی که در آن سوی زمین می دمد موجود زنده ای بر زمین باقی نمی ماند، و هنگامی که در آن سر آسمانی می دمد اهل آسمانها همه می میرند، و بعد خداوند فرمان مرگ به اسرافیل می دهد و می گوید بمیر او هم می میرد))!. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 537
به هر حال اکثر مفسران ((نفخ صور)) را به همان معنی ((دمیدن در شیپور)) تفسیر کرده اند که گفتیم اینها کنایات لطیفی است درباره چگونگی پایان جهان و آغاز رستاخیز، ولی کمی از مفسرین ((صور)) را جمع ((صورت)) دانسته ، و بنابراین نفخ صور را به معنی دمیدن در صورت مانند دمیدن روح در کالبد بشر دانسته اند، طبق این تفسیر یک مرتبه در صورتهای انسانی دمیده می شود و همگی می میرند، و یکبار دمیده می شود همگی جان می گیرند.
این تفسیر علاوه بر اینکه با متون روایات سازگار نیست با خود آیه نیز نمی سازد زیرا ضمیر مفرد مذکر در جمله ثم نفخ فیه اخری به آن بازگردانده

شده ، در حالی که اگر معنی جمعی داشته باشد باید ضمیر مفرد مؤ نث به آن بازگردد و ((نفخ فیها)) گفته شود.
از این گذشته دمیدن در صورت در مورد احیاء مردگان مناسب است (همانگونه که در معجزات مسیح آمده) اما این تعبیر در مورد قبض روح به کار نمی رود.
نکته ها:
نکته 1
1 - آیا نفخ صور دو بار انجام می گیرد یا بیشتر؟ مشهور در میان علمای اسلام دو مرتبه است ، و ظاهر آیه مورد بحث نیز همین می باشد جمع بندی آیات دیگر قرآن نیز خبر از دو ((نفخه)) می دهد، ولی بعضی تعداد آن را سه نفخه و یا حتی چهار نفخه دانسته اند.
به این ترتیب که نفخه اولی را نفخه ((فزع)) می گویند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 538
این تعبیر از آیه 87 سوره نمل گرفته شده : و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السماوات و من فی الارض : هنگامی که در صور دمیده می شود همه کسانی که در آسمان و زمین هستند در وحشت فرو می روند.
و نفخه دوم و سوم را نفخه ((مرگ)) و ((حیات)) می دانند که در آیات مورد بحث و آیات دیگر قرآن به آن اشاره شده ، یکی را نفخه ((صعق)) می گویند (صعق هم به معنی بیهوش شدن و هم مردن آمده است) و دیگری را نفخه ((قیام))
کسانی که احتمال نفخه چهارمی داده اند ظاهرا از آیه 53 سوره یس گرفته اند که بعد از نفخه حیات می گوید ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم جمیع لدینا محضرون تنها یک صیحه خواهد بود و به دنبال آن همه آنها نزد ما حاضر می شوند.
و این نفخه ((جمع و حضور)) است .
ولی حق این است که دو نفخه بیشتر نیست و مساءله فزع و وحشت عمومی در حقیقت مقدمه ای است برای مرگ جهانیان که به دنبال نفخه اولی یا صیحه نخستین حاصل می شود، همانگونه که نفخه جمع نیز دنباله همان نفخه حیات است و به این ترتیب دو نفخه بیش نخواهد بود ((نفخه مرگ)) و ((نفخه حیات)).
شاهد دیگر این سخن آیه 6 و 7 سوره نازعات است ، آنجا که می گوید: یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة : ((روزی که زلزله کوبنده همه جا را بلرزاند و به دنبال آن زلزله ای که بندگان را زنده و همردیف می سازد واقع می شود)).
2 - صور اسرافیل چیست ؟
چگونه امواج صوتی آن تمام جهان را فرا می گیرد؟ با اینکه می دانیم

امواج صوتی حرکت کندی دارد و از دویست و چهل متر در ثانیه تجاوز نمی کند، تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 539
در حالی که حرکت نور بیش از یک میلیون بار از آن سریعتر است و به سیصد هزار کیلومتر در ثانیه می رسد.
باید گفت ما نسبت به این موضوع همانند بسیاری از مسائل مربوط به قیامت تنها علم اجمالی داریم ، و جزئیات آن - چنانکه گفتیم - بر ما روشن نیست .
دقت در روایاتی که در منابع اسلامی در تفسیر صور آمده نیز نشان می دهد که بر خلاف پندار بعضی ((صور)) یک شیپور معمولی نیست .
در روایتی از امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام آمده است : ان الصور قرن عظیم له رأ س واحد و طرفان ، و بین الطرف الاسفل الذی یلی الارض الی الطرف الاعلی الذی یلی السماء مثل تخوم الارضین الی فوق السماء السابعة فیه اثقاب بعدد ارواح الخلایق !: ((صور شاخ بزرگی است که یک سر و دو طرف دارد، و میان طرف پائین که در سمت زمین است تا طرف بالا که در سمت آسمان است به اندازه فاصله اعماق زمین تا فراز آسمان هفتم است ، و در آن سوراخهائی به عدد ارواح خلائق می باشد))!.
در حدیث دیگری از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : الصور قرن من نور فیه اثقاب علی عدد ارواح العباد: ((صور شاخی است از نور که در آن سوراخهائی به عدد ارواح بندگان است))!
مطرح شدن مساءله نور در اینجا به سؤ ال دومی که در بالا ذکر شد نیز پاسخ می گوید، و روشن می سازد که این فریاد عظیم از قبیل امواج صوتی معمولی ما نیست ، فریادی است برتر و بالاتر، با امواجی فوق العاده سریعتر از امواج نور که پهنه زمین و آسمان را در فاصله کوتاه طی می کند، بار اول مرگ آفرین است ، و بار دیگر زنده گر و حیاتبخش !
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 540
این مساءله که چگونه ممکن است صدا اینچنین مرگ آفرین باشد اگر در گذشته برای بعضی شگفت انگیز بود امروز برای ما تعجبی ندارد، چرا که بسیار شنیده ایم موج انفجار گوشها را کر، بدنها را متلاشی ، و حتی خانه ها را ویران می سازد، انسانهائی را از جای خود برداشته ، به فاصله های دوردست پرتاب می کند بسیار دیده شده است که حرکت سریع یک هواپیما و به اصطلاح شکستن دیوار صوتی چنان صدای وحشتناک و امواج ویرانگری به وجود می آورد که شیشه های عمارتها را در شعاع وسیعی خرد می کند.
جائی که نمونه های کوچک امواج صوتی که به وسیله انسانها ایجاد شده اینچنین اثراتی از خودشان می دهد آن صیحه عظیم الهی ، آن انفجار بزرگ

جهانی چه آثاری ببار خواهد آورد؟!
به همین دلیل جای تعجب نیست که امواجی هم در نقطه مقابل آن تکان دهنده و بیدارکننده و احیاگر باشد، هر چند تصور آن امروز برای ما ممکن نیست ، ولی بیدار کردن افراد خواب را با فریاد و یا به هوش آوردن انسانهای بیهوش را با شوکهای شدید لااقل دیده ایم ، و باز تکرار می کنیم ما با علم محدودمان تنها شبحی از این امور از دور می بینیم .
3 - چه کسانی مستثنی هستند؟
چنانکه دیدیم در آیه مورد بحث می گوید: همه اهل آسمانها و زمین می میرند سپس گروهی را استثنا می کند و می فرماید: الا من شاء الله (مگر کسانیکه خدا بخواهد) در اینکه این کسان کیانند؟ در میان مفسران گفتگو است .
گروهی معتقدند که آنها جمعی از فرشتگان بزرگ خدا همچون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل می باشند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 541
در روایتی نیز به این معنی اشاره شده است .
بعضی حاملان عرش خدا را نیز بر آن افزوده اند (چنانکه در روایت دیگری آمده است)
و بعضی دیگر ارواح شهدا را که به حکم آیات قرآن ((احیاء عند ربهم یرزقون)) زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی می برند، مستثنا دانسته اند.
در روایتی نیز به این معنی اشاره شده .
البته این روایات منافاتی با هم ندارند، ولی به هر حال از ذیل بعضی از همین روایات به خوبی استفاده می شود که این گروه باقیمانده نیز سرانجام می میرند به گونه ای که در سرتاسر عالم هستی موجودی زنده نخواهد بود، جز خداوند ((حی لا یموت)).
در اینکه مرگ برای فرشتگان یا ارواح شهدا و انبیا و اولیا چگونه است ؟ احتمال دارد مراد از مرگ درباره آنها گسستن پیوند روح از قالب مثالی بوده باشد، یا از کار افتادن فعالیت مستمر ارواح .
4 - هر دو نفخه ناگهانی است ؟ از آیات قرآن مجید به خوبی استفاده می شود که هر دو نفخه به صورت ناگهانی تحقق می یابد، اما نفخه اول چنان غافلگیرانه است که گروه زیادی از مردم مشغول کسب و کار و مخاصمه و جدال بر سر اموال و خرید و فروشند که صیحه نخستین واقع می شود، و همگی در جا می میرند، چنانکه در آیه 29 سوره یس خواندیم : ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم خامدون . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 542
و در مورد ((صیحه دوم)) تعبیرات آیات قرآن از جمله آیه مورد بحث (فاذا هم قیام ینظرون) نشان می دهد که ناگهانی صورت می گیرد.

5 - فاصله میان دو نفخه چه اندازه است ؟
از آیات قرآن مجید چیزی در این زمینه استفاده نمی شود، فقط تعبیر به ((ثم)) دلالت بر این دارد که فاصله ای وجود دارد، اما در بعضی از روایات اسلامی این فاصله چهل سال ذکر شده است که معلوم نیست معیار این سالها چه اندازه است ، سالهای معمولی یا سالیان و ایامی همچون سالیان و ایام قیامت ؟
به هر حال اندیشه در نفخه صور و پایان این جهان ، و همچنین نفخه ثانی و آغاز جهان دیگر، با توجه به اشاراتی که در قرآن مجید آمده ، و تفصیل بیشتری که در روایات اسلامی دیده می شود، درس تربیتی عمیق به انسانها می دهد، مخصوصا این حقیقت را روشن می سازد که در هر لحظه و هر حال باید آماده برای استقبال از چنین حادثه عظیم و هولناکی بود، چرا که هیچ تاریخ معینی برای آن بیان نشده ، و وقوع آن در هر زمان محتمل است ، بعلاوه بدون هیچ مقدمه ای آغاز می شود لذا در ذیل یکی از احادیث مربوط به نفخ صور که در بالا خواندیم راوی نقل می کند که وقتی سخن به اینجا رسید: رأ یت علی بن الحسین (علیه السلام) یبکی عند ذلک بکاء شدیدا: ((امام سجاد (علیه السلام) را در اینحال دیدم که شدیدا گریه می کند، و از مساءله پایان جهان و قیامت و حضور مردم برای حساب در پیشگاه خداوند سخت نگران است . الزمر
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 543
آیه 69 - 70
آیه و ترجمه
وَ أَشرَقَتِ الاَرْض بِنُورِ رَبهَا وَ وُضِعَ الْکِتَب وَ جِای ءَ بِالنَّبِیِّینَ وَ الشهَدَاءِ وَ قُضیَ بَیْنهُم بِالْحَقِّ وَ هُمْ لا یُظلَمُونَ(69)
وَ وُفِّیَت کلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَت وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا یَفْعَلُونَ(70)
ترجمه :
69 - و زمین (در آن روز) به نور پروردگار روشن می شود و نامه های اعمال را پیش می نهند، و پیامبران و گواهان را حاضر می سازند، و در میان آنها به حق داوری می شود، و به کسی ستم نخواهد شد.
70 - و به هر کس آنچه انجام داده است بیکم و کاست داده می شود، و او نسبت به آنچه انجام می دادند از همه آگاهتر است .
تفسیر:
آن روز که زمین به نور خدا روشن می شود
در این آیات بحثهای مربوط به قیامت که در آیات قبل شروع شده همچنان ادامه می یابد.
در این دو آیه هفت جمله است که هر کدام مطلبی را پیرامون معاد می گوید که مکمل مطلب دیگر، و یا بیان دلیلی برای آن است و از انسجام

خاصی برخوردار می باشد.
نخست می فرماید: ((در آن روز زمین به نور پروردگار روشن می شود)) (و اشرقت الارض بنور ربها).
در اینکه منظور از این اشراق و روشنائی به نور الهی چیست تفسیرهای مختلفی گفته شده است که مهمتر از همه سه تفسیر زیر است : تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 544
1 - جمعی گفته اند منظور از نور رب ، حق و عدالت است که خداوند صفحه زمین را در آن روز با آن نورانی می کند.
مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار می گوید: ای اضائت الارض بعدل ربها یوم القیامة لان نور الارض بالعدل : ((یعنی زمین به عدل پروردگار در روز قیامت روشن می شود زیرا نور زمین به عدالت است)).
بعضی دیگر حدیث معروف نبوی را که می گوید: الظلم ظلمات یوم القیامة ((ظلم در قیامت در صورت تاریکی و ظلمت مجسم می شود شاهد این معنی گرفته اند)).
((زمخشری)) در ((کشاف)) نیز همین معنی را برگزیده و می گوید: ((در آن روز زمین از اقامه عدل و گسترش قسط در حساب و ارزیابی حسنات و سیئات روشن می گردد)).
2 - بعضی دیگر معتقدند که این اشاره به نوری است غیر از نور خورشید و ماه که خداوند مخصوص آن روز می آفریند.
3 - مفسر عالیقدر نویسنده ((المیزان)) می گوید: مراد از روشن شدن زمین به نور پروردگار که از خصوصیات روز قیامت است همان انکشاف غطاء و کنار رفتن پرده ها و حجابها و ظاهر شدن حقایق اشیاء و اعمال انسانها از خیر و شر و اطاعت و عصیان و حق و باطل می باشد، سپس به آیه 22 سوره ق بر این معنی استدلال کرده است : لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطائک فبصرک الیوم حدید ((تو در غفلت از این موضوع بودی ، ما پرده را از برابر چشمت کنار زدیم و امروز چشمت به خوبی می بیند))!
درست است که این اشراق الهی در آن روز همه چیز را شامل می شود
ولی تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 545
ذکر خصوص زمین در این میان به خاطر آن است که هدف اصلی بیان حال مردم روی زمین در آن روز است .
البته این تفسیرها تضادی با هم ندارد و قابل جمع است ، هر چند تفسیر اول و سوم مناسبتر به نظر می رسد.
بدون شک این آیه مربوط به قیامت است و اگر می بینیم در بعضی از روایات اهل بیت (علیهم السلام) به قیام حضرت مهدی (علیه السلام) تفسیر شده در حقیقت نوعی تطبیق و تشبیه است ، و تاءکیدی بر این

معنی است که به هنگام قیام مهدی (علیه السلام) دنیا نمونه ای از صحنه قیامت خواهد شد، و عدل و داد به وسیله آن امام به حق ، و جانشین پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و نماینده پروردگار در روی زمین تا آنجا که طبیعت دنیا می پذیرد حکمفرما خواهد شد.
((مفضل بن عمر)) از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند: اذا قام قائمنا اشرقت الارض بنور ربها و استغنی العباد عن ضوء الشمس و ذهبت الظلمة !: ((هنگامی که قائم ما قیام کند زمین به نور پروردگارش روشن می شود، و بندگان از نور آفتاب مستغنی می شوند و ظلمت برطرف می گردد)).
در جمله دوم از این آیه سخن از نامه اعمال است می گوید: ((در آن روز نامه های اعمال را پیش می نهند، و به آن رسیدگی می کنند)) (و وضع الکتاب)
نامه هائی که تمامی اعمال انسان از کوچک و بزرگ در آن جمع است و به گفته قرآن در آیه 49 سوره کهف : لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها هیچ معصیت کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه در آن احصا شده است .
و در جمله بعد که سخن از گواهان است می افزاید: ((پیامبران و گواهان را در آن روز حاضر می کنند (وجی ء بالنبیین و الشهداء). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 546
پیامبران احضار می شوند تا از ادای رسالت خود به مجرمان سخن گویند همانگونه که در آیه 6 سوره ((اعراف)) می خوانیم : و لنسئلن المرسلین : ((ما از رسولان به طور قطع سؤ ال خواهیم کرد)).
و ((گواهان)) برای اینکه در آن محکمه عدل گواهی دهند، درست است که خداوند از همه چیز آگاه است ، ولی برای تاءکید مراتب عدالت حضور شهود لازم است .
این گواهان چه کسانی هستند؟ در میان مفسران گفتگو است :
بعضی آنها را نیکان و پاکان و عدول امتها دانسته اند که هم گواهی بر ادای رسالت انبیاء می دهند، و هم بر اعمال مردمی که در عصر آنها می زیسته اند که ((امامان معصوم)) در طلیعه آنها قرار دارند.
بعضی دیگر آن را به فرشتگانی تفسیر کرده اند که گواه بر اعمال انسانها هستند و آیه 21 سوره ((ق)) را گواه این معنی دانسته اند که می گوید و جائت کل نفس معها سائق و شهید: ((هر انسانی وارد صحنه محشر می شود در حالی که همراه او کسی است که او را به دادگاه الهی می راند و نیز با او گواهی است)).
بعضی نیز آن را به اعضای بدن و مکان و زمان اطاعت و معصیت که از گواهان روز قیامتند تفسیر کرده اند.
ولی ظاهر این است که ((شهداء)) (گواهان) معنی گسترده ای دارد که

هر یک از مفسرین به بخشی از آن اشاره کرده اند.
بعضی احتمال داده اند که منظور ((شهیدان راه خدا)) بالخصوص بوده باشند اما این بعید به نظر می رسد، چرا که سخن از گواهان محکمه عدل الهی است نه از ((شهیدان راه حق)) هر چند ممکن است آنها نیز در صف شهود باشند. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 547
چهارمین جمله می گوید: ((در میان آنها به حق قضاوت می شود)) (و قضی بینهم بالحق).
و در پنجمین جمله می افزاید: ((و به آنها ستم نخواهد شد)) (و هم لا یظلمون).
بدیهی است هنگامی که حاکم ، خدا باشد، و زمین به نور عدالتش روشن گردد، و نامه اعمال که دقیقا بیانگر اعمال انسان است مطرح شود، و پیامبران و گواهان عدل حضور یابند، جز به حق قضاوت نخواهد شد، و در چنین دادگاهی ظلم و بیدادگری مفهومی ندارد.
ششمین جمله در آیه بعد این سخن را تکمیل کرده ، می گوید: ((به هر کسی آنچه انجام داده است بی کم و کاست پرداخته می شود)) (و وفیت کل نفس ما عملت).
نه جزا و پاداش و کیفر اعمالشان که خود اعمالشان به آنها داده می شود! و چه پاداش و کیفری از این برتر که عمل انسان به طور کامل به او تحویل داده شود (توجه داشته باشید ((وفیت)) به معنی ادا کردن به طور کامل است). و برای همیشه قرین و همنشین او گردد.
چه کسی می تواند این برنامه های عدالت را دقیقا اجرا کند کسی که علم او به همه چیز احاطه دارد لذا در هفتمین و آخرین جمله می فرماید: ((او نسبت به آنچه انجام می دادند از همه آگاهتر است)) (و هو اعلم بما یفعلون)
حتی نیازی به شهود نیست که او از همه شهود اعلم است ، اما لطف و عدالتش ایجاب می کند که گواهان را احضار کند، آری اینچنین است صحنه قیامت که باید همه برای آن آماده شویم . الزمر
تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 548
آیه 71 - 72
آیه و ترجمه
وَ سِیقَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِلی جَهَنَّمَ زُمَراً حَتی إِذَا جَاءُوهَا فُتِحَت أَبْوَبُهَا وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتهَا أَ لَمْ یَأْتِکُمْ رُسلٌ مِّنکُمْ یَتْلُونَ عَلَیْکُمْ ءَایَتِ رَبِّکُمْ وَ یُنذِرُونَکُمْ لِقَاءَ یَوْمِکُمْ هَذَا قَالُوا بَلی وَ لَکِنْ حَقَّت کلِمَةُ الْعَذَابِ عَلی الْکَفِرِینَ(71)
قِیلَ ادْخُلُوا أَبْوَب جَهَنَّمَ خَلِدِینَ فِیهَا فَبِئْس مَثْوَی الْمُتَکبرِینَ(72)
ترجمه :
71 - و کسانی که کافر شدند گروه گروه به سوی جهنم رانده می شوند

وقتی به دوزخ می رسند درهای آن گشوده می شود، و نگهبانان دوزخ به آنها می گویند: آیا رسولانی از میان شما نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند، و از ملاقات این روز شما را برحذر دارند؟! می گویند: آری (پیامبران آمدند و آیات الهی را بر ما خواندند) ولی فرمان عذاب الهی بر کافران مسلم شده است .
72 - به آنها گفته می شود: از درهای جهنم وارد شوید، جاودانه در آن بمانید، چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران ؟! (تمام تقصیرها از خود شما بوده است).
تفسیر:
آنها که گروه گروه ، وارد دوزخ می شوند
این آیات نیز همچنان بحثهای معاد را ادامه می دهند، و آنچه را به صورت

اجمال در آیات گذشته در مورد پاداش و کیفر مؤ منان و کافران آمده به طور تفصیل بیان می کند.
نخست از دوزخیان شروع می کند و می گوید: ((آنها که کافر شدند گروه گروه به سوی جهنم رانده می شوند))! (و سیق الذین کفروا الی جهنم زمرا).
چه کسانی که آنها را می رانند؟ فرشتگان عذاب که مامورند آنها را تا مقابل درهای دوزخ ببرند، شبیه این تعبیر در آیه 21 سوره ((ق)) نیز آمده است : و جائت کل نفس معها سائق و شهید: ((هر انسانی در صحنه قیامت وارد می شود در حالی که همراه او کسی است که او را می راند و شاهد و گواهی)).
تعبیر به ((زمر)) به معنی گروه اندک ، نشان می دهد که آنها در دسته های کوچک و پراکنده به سوی جهنم رانده می شوند.
((سیق)) از ماده ((سوق)) به معنی حرکت دادن است .
سپس می افزاید: ((این امر ادامه پیدا می کند تا هنگامی که به دوزخ می رسند در این موقع درهای دوزخ گشوده می شود و نگهبانان دوزخ از روی ملامت به آنها می گویند: آیا پیامبرانی از شما نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند و از ملاقات این روز شما را برحذر دارند))؟! (حتی اذا جاؤ ها فتحت ابوابها و قال لهم خزنتها الم یاتکم رسل منکم یتلون علیکم آیات ربکم و ینذرونکم لقاء یومکم هذا).
از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که درهای جهنم قبل از ورود آنها بسته است درست همانند درهای زندانها هنگامی که نزدیک آن می رسند ناگهان به روی آنان گشوده می شود و این مشاهده ناگهانی وحشت بیشتری در آنها ایجاب می کند، اما قبل از هر چیز در زیر رگبار ملامت خازنان دوزخ قرار می گیرند که به آنها می گویند تمام اسباب هدایت برای

شما فراهم بود. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 550
پیامبرانی از جنس خود شما همراه با آیات پروردگارتان و با انذار و اعلام خطرهای مستمر و پی درپی و تلاوت آیات به طور پیگیر و مداوم به سراغ شما آمدند.
با اینحال چگونه این تیره روزی دامان شما را گرفت ؟ و به راستی این گفتگوی خازنان دوزخ از دردناکترین عذابها برای آنها است که به هنگام ورود در جهنم (بجای خوش آمد بهشتیان) با آن روبرو می شوند.
به هر حال آنها با یک جمله کوتاه و دردآلود به آنها پاسخ داده می گویند: آری پیامبران آمدند و آیات الهی را بر ما خواندند و به قدر کافی انذار کردند، ولی فرمان عذاب الهی بر کافران مسلم شد و عذاب او دامان ما را گرفت (قالوا بلی و لکن حقت کلمة العذاب علی الکافرین)
جمعی از مفسران بزرگ ((کلمة العذاب)) را اشاره به سخن می دانند که به هنگام هبوط آدم به زمین ، یا به هنگام تصمیم شیطان به اغوای بنی آدم از سوی پروردگار گفته شد، چنانکه در ((آیه 39 بقره)) می خوانیم وقتی آدم به زمین هبوط کرد خداوند فرمود: و الذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون : ((کسانی که کافر شوند و آیات ما را تکذیب کنند آنها اصحاب آتشند و جاودانه در آن خواهند ماند)).
و به هنگامی که شیطان عرض کرد همه آنها - جز بندگان مخلصت - را اغوا می کنم ، خداوند فرمود: لاملئن جهنم من الجنة و الناس اجمعین ((به طور مسلم دوزخ را از گنهکاران جن و انس پر خواهم کرد))! (الم سجده 13)
به این ترتیب آنها اعتراف می کنند که راه تکذیب انبیا و انکار آیات الهی را پیش گرفتند و طبعا سرنوشتی بهتر از این نخواهند داشت . تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 551
این احتمال نیز وجود دارد که منظور از ((حقت کلمة العذاب)) همان باشد که در آیات 7 سوره یس آمده است : لقد حق القول علی اکثرهم فهم لا یؤ منون : ((فرمان عذاب درباره اکثر آنها محقق شده است آنها دیگر ایمان نمی آورند)).
اشاره به اینکه گاه انسان بر اثر گناه فراوان و دشمنی و لجاجت و تعصب در برابر حق کارش به جائی می رسد که بر دل او مهر نهاده می شود و راه بازگشتی برای او باقی نمی ماند، و با این حال فرمان عذاب الهی در مورد او قطعی می شود.
ولی به هر حال همه اینها از اعمال خود انسان سرچشمه می گیرد، و جای این نیست که کسی از این جمله تو هم جبر و عدم آزادی اراده انسان کند.
این گفتگوی کوتاه در آستانه جهنم پایان می گیرد ((به آنها گفته می شود از درهای جهنم وارد شوید جاودانه در آن بمانید، چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران))؟! (قیل ادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فبئس مثوی المتکبرین)

درهای جهنم چنانکه قبلا هم اشاره کرده ایم ممکن است به معنی درهائی باشد که بر حسب اعمال انسانها تنظیم شده است و هر گروهی را به تناسب عمل خود به دوزخ می برند، همانگونه که درهای بهشت نیز چنین است و لذا یکی از درهای آن ((باب المجاهدین)) نام دارد، و در کلام امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نیز آمده ان الجهاد باب من ابواب الجنة : ((جهاد دری از درهای بهشت است)).
جالب اینکه فرشتگان عذاب از میان تمام اوصاف رذیله انسان که او را به دوزخ می برد روی مساءله تکبر تکیه می کنند، اشاره به اینکه سرچشمه

اصلی کفر و انحراف و گناه بیش از همه کبر و غرور و عدم تسلیم در برابر حق است
آری کبر است که پرده های ضخیم بر چشم انسان می افکند و او را از دیدن چهره تابناک محروم می سازد، و به همین دلیل در روایتی از امام صادق و امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : لا یدخل الجنة من فی قلبه مثقال ذرة من کبر: کسی که به مقدار ذره ای از کبر در قلبش وجود داشته باشد داخل بهشت نمی شود! الزمر

آیه 73 - 75
آیه و ترجمه
وَ سِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبهُمْ إِلی الْجَنَّةِ زُمَراً حَتی إِذَا جَاءُوهَا وَ فُتِحَت أَبْوَبُهَا وَ قَالَ لهُمْ خَزَنَتهَا سلَمٌ عَلَیْکمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَلِدِینَ(73)
وَ قَالُوا الْحَمْدُ للَّهِ الَّذِی صدَقَنَا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الاَرْض نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَیْث نَشاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمِلِینَ(74)
وَ تَرَی الْمَلَئکَةَ حَافِّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ یُسبِّحُونَ بحَمْدِ رَبهِمْ وَ قُضیَ بَیْنهُم بِالحْقِّ وَ قِیلَ الحْمْدُ للَّهِ رَب الْعَلَمِینَ(75)
ترجمه :
73 - و کسانی که تقوای الهی پیشه کردند گروه گروه به سوی بهشت برده می شوند، هنگامی که به آن می رسند درهای بهشت گشوده می شود، و نگهبانان به آنها می گویند: سلام بر شما! گوارا باد این نعمتها برایتان ! داخل بهشت شوید و جاودانه بمانید.
74 - آنها می گویند: حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که به وعده خویش درباره ما وفا کرد و زمین (بهشت) را میراث ما قرار داد که هر جا را بخواهیم منزلگاه خود قرار دهیم ، چه خوب است پاداش عمل کنندگان !
75 - (در آن روز) فرشتگان را می بینی که بر گرد عرش خدا حلقه زده اند (و حمد او می گویند) و در میان بندگان به حق داوری می شود و (سرانجام) گفته می شود حمد مخصوص پروردگار جهانیان است . تفسیر نمونه جلد

تفسیر:
و این جمعیت گروه گروه وارد بهشت می شوند
این آیات که آخرین آیات سوره ((زمر)) است همچنان بحثهای مربوط به معاد را ادامه می دهد، و چون در آیات پیشین سخن از چگونگی ورود کافران به جهنم بود در اینجا سخن از چگونگی ورود مؤ منان پرهیزگار در بهشت است ، تا به قرینه مقابله مسائل روشنتر و آشکارتر گردد.
نخست می گوید: ((کسانی که تقوای الهی پیشه کردند گروه گروه به سوی بهشت برده می شوند)) (و سیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا).
تعبیر به ((سیق)) (از ماده سوق بر وزن شوق به معنی راندن) در اینجا سؤ ال انگیز است ، و توجه بسیاری از مفسران را به سوی خود جلب کرده ، زیرا این تعبیر در مواردی است که کاری بدون شوق و تمایل درونی انجام می گیرد، این تعبیر درباره دوزخیان صحیح است اما درباره بهشتیان که مشتاقا به سوی بهشت می روند چرا؟
بعضی این تعبیر را به خاطر آن دانسته اند که بسیاری از بهشتیان در انتظار دوستانشانند.
و بعضی به خاطر این می دانند که شوق لقای پروردگار آنچنان پرهیزگاران را مجذوب خود ساخته که به غیر او - حتی بهشت - نمی پردازند.
بعضی نیز گفته اند مرکبهای آنها را به سرعت به سوی بهشت می رانند.
در عین اینکه این تفاسیر خوب است و منافاتی با هم ندارد نکته دیگری نیز در اینجا وجود دارد که ممکن است سر اصلی این تعبیر باشد و آن اینکه هر اندازه پرهیزگاران عاشق بهشتند بهشت و فرشتگان رحمت برای آمدن آنها به بهشت شائق ترند همانگونه که گاه میزبان آنقدر به دیدار میهمانش

است که او را با سرعتی بیش از آنچه خودش می آید به سوی خویش ببرد، فرشتگان رحمت نیز آنها را به سوی بهشت می برند.
به هر حال در اینجا نیز ((زمر)) که به معنی گروه کوچک است نشان می دهد که بهشتیان در گروههای مختلف که نشانگر سلسله مراتب مقامات معنوی آنهاست به سوی بهشت می روند.
((تا اینکه آنها به بهشت می رسند در حالی که درهای آن از قبل برای آنها گشوده شده است ، و در این هنگام خازنان و نگهبانان بهشت ، آن فرشتگان رحمت به آنها می گویند: سلام بر شما! گوارا باد این نعمتها برایتان ، داخل بهشت شوید و جاودانه بمانید))! (حتی اذا جاؤ ها و فتحت ابوابها و قال لهم خزنتها سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین)
جالب اینکه در مورد دوزخیان می گوید هنگامی که به دوزخ می رسند درهایش گشوده می شود، ولی در مورد بهشتیان می گوید درهایش از قبل

گشوده شده ، و این اشاره به احترام و اکرام خاصی است که برای آنها قائلند، درست همانند میزبان علاقمندی که درهای منزل خود را پیش از ورود میهمان می گشاید و در کنار در به انتظار او می ایستد، فرشتگان رحمت الهی نیز همین حال را دارند.
در آیات گذشته در مورد دوزخیان خواندیم که نخستین سخن فرشتگان عذاب ملامت و سرزنش سخت به آنها است که با داشتن اسباب هدایت چرا به این روز افتاده اند؟!
ولی در مورد بهشتیان نخستین سخن ((سلام و درود و احترام و اکرام است)) و سپس دعوت ورود به بهشت جاویدان !. تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 556
جمله ((طبتم)) از ماده ((طیب)) (بر وزن صید) به معنی پاکیزگی است ، و چون بعد از سلام و درود قرار گرفته مناسب این است که مفهوم ((انشائی)) داشته باشد، یعنی پاک و پاکیزه باشید و خوش و خرم بمانید و یا به تعبیر دیگر ((گوارا باد بر شما این نعمتهای پاک ای پاک سرشتان پاکدل)).
ولی بسیاری از مفسران این جمله را به معنی خبری تفسیر کرده اند و گفته اند فرشتگان به آنها می گویند: شما از هر آلودگی و پلیدی پاک شده اید، و با ایمان و عمل صالح قلب و روح شما پاک گردیده ، و از گناهان و معاصی نیز پاک شده اید، و حتی بعضی روایتی نقل کرده اند که بر در بهشت درختی است که دو چشمه آب زلال از پای آن می جوشد، مؤ منان از یک چشمه می نوشند و باطن آنها پاک می شود، و در چشمه دیگری خود را شستشو می دهند و ظاهر آنها پاک می شود، و اینجاست که خازنان بهشت به آنها می گویند ((سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین)).
قابل توجه این که هم در مورد دوزخیان تعبیر به خلود و جاودانگی شده و هم در مورد بهشتیان ، تا گروه اول بدانند هیچ راه نجاتی وجود ندارد، و گروه دوم نیز هیچگونه نگرانی از زوال نعمت الهی به خود راه ندهند.
در آیه بعد چهار جمله کوتاه و پر معنی که حاکی از نهایت خشنودی و رضایت خاطر بهشتیان است از آنها نقل می کند: ((آنها می گویند: حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که به وعده خویش درباره ما وفا کرد)) (و قالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده)
در جمله های بعد می افزایند: و زمین بهشت را میراث ما قرار داد و به ما بخشید)) (و اورثنا الارض). تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 557
منظور از زمین در اینجا زمین بهشت است و تعبیر به ((ارث)) به خاطر آن است که این همه نعمت در برابر زحمت کمی به آنها داده شده ، و می دانیم میراث چیزی است که انسان برای آن معمولا زحمتی نکشیده است ، و یا از این نظر است که هر انسانی مکانی در بهشت دارد و محلی در

دوزخ هر گاه بخاطر اعمالشان دوزخی شود مکان بهشتی او را به دیگران می سپارند و هر گاه بهشتی شود مکان دوزخیش برای دیگران باقی می ماند و یا به خاطر این است که آنها با نهایت آزادی می توانند از آن استفاده کنند همانند میراث که انسان در استفاده از آن کاملا آزاد است .
این جمله در حقیقت تحقق عینی آن وعده الهی است که در آیه 63 سوره مریم آمده : تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان تقیا: آن بهشتی است که به بندگان پرهیزگارمان به میراث می دهیم .
در جمله سوم آزادی کامل خود را در استفاده از بهشت وسیع پروردگار چنین بیان می کنند: ((ما هر جا از بهشت را بخواهیم منزلگاه خود قرار می دهیم)) (نتبوأ من الجنة حیث نشاء).
از آیات مختلف قرآن استفاده می شود که بهشت مرکب از باغهای بسیاری است و لذا در قرآن تعبیر به ((جنات عدن)) (باغهای جاویدان بهشت) (توبه - 72) شده است ، و بهشتیان ، با توجه به سلسله مراتب و مقامات معنوی ساکن آنها می شوند، بنابراین آزادی آنها در همان باغهای وسیعی از بهشت است که در اختیار آنها است ، نه مقامات بالاتری که خود را شایسته آن نمی بینند و اساسا هرگز چنین تقاضائی را هم ندارند.
بالاخره در آخرین جمله می گویند: ((چه خوب و جالب است پاداش و ثواب عمل کنندگان به دستورات پروردگار)) (فنعم اجر العاملین).
اشاره به اینکه این مواهب وسیع را به ((بها)) می دهند، به ((بهانه)) نمی دهند، تفسیر نمونه جلد 19 صفحه 558
ایمان و عمل صالح لازم است تا در پرتو آن چنین شایستگی حاصل شود.
آیا این جمله نیز گفته بهشتیان است یا سخن پروردگار که به دنبال سخنان آنها آمده ؟
مفسران هر دو احتمال را داده اند ولی معنی اول یعنی ارتباط آن با گفتار بهشتیان با جمله های دیگر آیه ، هماهنگی بیشتری دارد.
سرانجام در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره زمر است پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مخاطب ساخته می گوید: در آن روز فرشتگان را می بینی که بر گرد عرش خدا حلقه زده اند و طواف می کنند و تسبیح و حمد پروردگارشان را بجا می آورند (و تری الملائکة حافین من حول العرش).
اشاره به وضع فرشتگان در اطراف عرش خداوند یا به خاطر این است که آمادگی آنها را برای اجرای اوامر الهی بیان کند، و یا اشاره به حالت مشهود باطنی پر ارزشی است که برای خاصان و مقربان درگاه خداوند در آن روز حاصل می شود گر چه این معانی سه گانه با هم منافاتی ندارند اما معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.
لذا به دنبال آن می گوید: ((در آن روز در میان بندگان به حق داوری می

شود)) (و قضی بینهم بالحق).
و از آنجا که این امور نشانه های ربوبیت پروردگار، و دلائل شایستگی ذات پاکش برای هر گونه حمد و سپاس است در آخرین جمله می افزاید: ((در آن روز گفته می شود حمد و سپاس مخصوص پروردگار عالمیان است)) (و قیل الحمد لله رب العالمین).
آیا گوینده این سخن فرشتگانند؟ یا بهشتیان و پرهیزگاران ؟ و یا همه آنها معنی اخیر مناسبتر به نظر می رسد، چرا که حمد و سپاس الهی برنامه

همه صاحبان عقل و فکر و همه خاصان و مقربان است ، و آوردن فعل مجهول قیل نیز مؤ ید همین معنی است .
خداوندا! ما نیز با همه فرشتگان و بندگان فرمانبردارت همصدا می شویم و تو را بر اینهمه نعمتی که به ما ارزانی داشته ای ، مخصوصا به این نعمت بزرگ که توفیق سیر در آیات قرآن مجیدت را به ما داده ای ، شکر می گوئیم ، و عرض می کنیم الحمد لله رب العالمین .
بارالها! تو را به پیامبر بزرگت و حاملان عرشت و همه مقربان درگاهت سوگند می دهیم که ما را در این جهان و جهان دیگر از آنها جدا مفرما.
بارالها! ما را در زمره کسانی قرار ده که در پرتو تقوا و عمل گروه گروه وارد بهشت برینت می شوند و با سلام و درود فرشتگانت روبرو می گردند آمین یا رب العالمین .

تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 1
سوره های مؤ من - فصلت - شوری
مقدمه
سوره مؤ من در مکه نازل شده و دارای 85 آیه است
جزء 24 قرآن مجید
شروع 4 ذی الحجه 1404
9/6/1363 تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 3
محتوای سوره مؤ من
سوره مؤ من نخستین سوره از ((حوامیم)) است (حوامیم هفت سوره از قرآن است که با ((حم)) شروع می شود و پشت سر هم قرار گرفته و همه از سوره های مکی است).
طبیعت این سوره همانند سایر سوره های مکی بحث از مسائل مختلف اعتقادی و مبانی و اصول دین است ، چرا که نیاز مسلمانان در آن دوران بیش از همه تقویت پایه های عقیدتی بود.
محتوای این سوره مجموعه ای است از ((قهر)) و ((لطف)) ، ((انذار)) و ((بشارت)) مبارزه منطقی قاطع و کوبنده با جباران و مستکبران ، و لطف و مرحمت به مومنان حق طلب و حق جو.
ویژگی این سوره فرازی است از داستان موسی (علیه السلام) و فرعون مربوط به ((مؤ من آل فرعون)) که تنها در همین سوره مطرح شده و در جای دیگر قرآن نیست ، داستان همان مرد با ایمان و بسیار هوشیار و مدبری که در زمره شخصیتهای فرعونی بود، ولی در باطن به موسی (علیه السلام) ایمان آورده ، و سنگر مطمئنی برای دفاع از موسی (علیه السلام) و آئینش بود و بطوری که خواهیم دید در آن لحظاتی که موسی (علیه السلام) در خطر مرگ قرار گرفت او با روشی بسیار زیرکانه و ظریف به یاری او شتافت و او را از مرگ نجات داد!.
نامگذاری این سوره به سوره ((مؤ من)) نیز به خاطر همین است که شرح مجاهدتهای او، بیش از ((20 آیه)) از این سوره ، یعنی حدود یک چهارم از مجموع آیات این سوره را فرا گرفته است . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 4
به نظر می رسد بیان حال مؤ من آل فرعون در این سوره یک برنامه آموزشی حساب شده برای گروهی از مسلمانان مکه بوده است که در عین ایمان آوردن به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) روابط دوستانه خود را ظاهرا با دشمنان سرسخت و لجوج حفظ می کردند تا سنگری

باشند برای روز خطر، و می گویند ابوطالب عموی پیامبر در همین زمره بود، چنانکه در روایات اسلامی همین معنی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) روایت شده است .
به هر حال محتوای این سوره را می توان در شش بخش خلاصه کرد:
بخش اول که آغاز سوره را تشکیل می دهد توجهی است به خداوند و قسمتی از اسماء حسنای او، مخصوصا آنچه خوف و رجاء را در دلها برمی انگیزد مانند غافر الذنب و شدید العقاب .
بخش دوم تهدیدهائی است نسبت به کافران جبار پیرامون عذابهای این جهان همانند آنچه اقوام سرکش پیشین به آن گرفتار شدند، و عذابهای قیامت با ذکر خصوصیات و جزئیات آن .
بخش سوم پس از مطرح کردن داستان موسی (علیه السلام) و فرعون سخن را به مؤ من آل فرعون سوق می دهد و بخش وسیعی از سوره را به شرح گفتگوهای این مرد هوشمند شجاع با فرعونیان اختصاص می دهد.
بخش چهارم باز مطلب را به صحنه هائی از قیامت می کشاند تا دلهای خفتگان را بیدار کند.
در بخش پنجم مساءله توحید و شرک را که مهمترین مساءله زندگی انسان است به میان آورده ، و قسمتی از نشانه های توحید و دلائل بطلان شرک را مطرح می کند.
در بخش ششم که آخرین بخش این سوره است ضمن دعوت پیامبر به صبر تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 5
و شکیبائی خلاصه ای از آنچه در بخشهای دیگر این سوره گذشت از مسائل مربوط به مبدء و معاد و عبرت گرفتن از سرنوشت پیشینیان و تهدید مشرکان لجوج و ذکر گوشه ای از نعمتهای الهی را بیان داشته و سوره را پایان می دهد.
گفتیم نامگذاری سوره به مؤ من بخاطر بخشی است که درباره مؤ من آل فرعون بیان می کند، همانطور که نامگذاری آن به غافر بخاطر آغاز سومین آیه آن است .
فضیلت تلاوت این سوره
در روایات اسلامی که از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ائمه اهلبیت (علیهمالسلام) نقل شده فضائل بسیاری برای همه سوره های حم عموما و سوره مؤ من خصوصا وارد شده است .
در قسمت اول از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود: الحوامیم تاج القرآن : ((سوره های (هفتگانه) حم تاج قرآن است)) !.
((ابن عباس)) نیز سخنی دارد که احتمالا آن را از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یا علی (علیه السلام) شنیده ، می گوید: لکل شی ء لباب و

لباب القرآن الحواميم : ((هر چیزی مغزی دارد و مغز قرآن سوره های حامیم است)) .
و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم :((الحواميم ريحان القرآن ، فاحمدوا الله و اشكروه ، بحفظها و تلاوتها، و ان العبد ليقوم يقراالحواميم فيخرج من فيه اطيب من المسک الاذفر و العنبر و ان الله ليرحم تاليها و قارئها، و يرحم جيرانه و اصدقائه و معارفه و كل حميم او قريب له ، و انه فی القيامة يستغفر له العرش و الكرسی و ملائكة الله المقربون : تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 6
((سوره های حامیم گلهای قرآن است ، خدا را سپاس گوئید و با حفظ و تلاوت این سوره ها او را شکر گذارید، هر بنده ای که از خواب برخیزد و سوره های حامیم بخواند از دهانش (در قیامت) بوی عطر دل انگیزی بهتر از مشک و عنبر خارج می شود، و خداوند خواننده این سوره ها را رحمت می کند و نیز همسایگان و دوستان و آشنایان و تمام یاران نزدیک و دور او را مشمول رحمت خویش قرار می دهد، و در قیامت عرش و کرسی و فرشتگان مقرب خدا برای او استغفار می کنند.
در حدیث دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : الحواميم سبع و ابواب جهنم سبع ، تجی ء كل حاميم منها فتقف على باب من هذه الابواب تقول اللهم لا تدخل من هذا الباب من كان يومن بی و يقرانی سوره های حامیم هفت سوره اند و درهای جهنم نیز هفت در است ، هر یک از حامیمها می آید و در مقابل یکی از این درها می ایستد و می گوید خداوندا کسی را که به من ایمان آورده و مرا خوانده از این در وارد مکن ! (2).
و در قسمت دوم در حدیثی از پیامبر می خوانیم : من قرء سوره حاميم المومن لم يبق تجی ء كل حاميم منها فتقف على باب من هذه الابواب تقول اللهم لا تدخل من هذا الباب من كان يومن بی و يقرانی روح نبی و لا صديق و لا مؤ من الا صلوا عليه و استغفروا له : ((هر کس سوره حامیم مؤ من را بخواند همه ارواح انبیا و صدیقان و مؤ منان بر او درود می فرستند و برای او استغفار می کنند)) (3).
روشن است این فضائل بزرگ پیوندی با آن محتوای برجسته دارد، محتوائی که هر گاه در زندگی انسان در بعد اعتقادی و عملی او پیاده شود بدون تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 7
شک مستحق این فضائل عظیم است ، و اگر در این روایات سخن از تلاوت به میان آمده ، منظور تلاوتی است که مقدمه ای برای ایمان و عمل باشد.
تعبیر پر معنی که در یکی از روایات نبوی وارد شده و می گوید هر کس ((حم)) را بخواند و به آن ایمان داشته باشد، شاهد گویای این گفتار است .
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 8

آیه 1- 3
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
حم (1)
تَنزِیلُ الْکِتَبِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ(2)
غَافِرِ الذَّنبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ شدِیدِ الْعِقَابِ ذِی الطوْلِ لا إِلَهَ إِلا هُوَ إِلَیْهِ الْمَصِیرُ(3)
ترجمه :بنام خداوند بخشایشگر
1 - حم .
2 - این کتابی است که از سوی خداوند قادر و دانا نازل شده است .
3 - خداوندی که آمرزنده گناه ، و پذیرنده توبه و شدید العقاب ، و صاحب نعمت فراوان است ، هیچ معبودی جز او نیست ، و بازگشت (همه شما) به سوی او است .
تفسیر:اوصافی امید بخش !
در آغاز این سوره نیز به ((حروف مقطعه)) برخورد می کنیم که در اینجا تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 9
از نوع تازه ای از آن است : ((حاء)) و ((میم)) .
در زمینه تفسیر این حروف بحثهای فراوانی در آغاز سوره های ((بقره)) ((آل عمران)) و ((اعراف)) و بعضی دیگر از سوره ها داشته ایم ، چیزی که در اینجا باید بر آن افزود این است که در بعضی از روایات ، و همچنین در بسیاری از کلمات مفسران دو حرف آغاز این سوره به نامهای خدا که با این دو حرف آغاز می شود
تفسیر شده است ، چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) به ((حمید)) و ((مجید)) تفسیر گردیده .
بعضی نیز ((ح)) را به نامهائی مانند ((حمید)) و ((حلیم)) و ((حنان)) و ((م)) به نامهائی مانند ((ملک)) و ((مالک)) و ((مجید)) تفسیر کرده اند.
این احتمال نیز وجود دارد که ((ح)) اشاره به حاکمیت و ((م)) اشاره به ((مالکیت)) خداوند بوده باشد.
از ابن عباس نیز نقل شده که ((حم)) از اسمهای اعظم خدا است .
روشن است که این تفسیرها با هم منافاتی ندارد و ممکن است همه در معنی آیه جمع باشد.
در آیه بعد همانگونه که روش قرآن است بعد از ذکر ((حروف مقطعة)) سخن از عظمت مقام قرآن به میان می آورد، اشاره به اینکه این کتاب با اینهمه عظمت از حروف ساده الفبا ترکیب یافته ، بنائی چنان عظیم از مصالحی چنین کوچک ، و این خود دلیل بر اعجاز آن است .

می فرماید: ((این کتابی است که از سوی خداوند قادر دانا نازل شده است)) تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 10
(تنزیل الکتاب من الله العزیز العلیم).
عزت و قدرتش موجب شده که احدی نتواند با آن برابری کند، و علمش سبب گردیده که محتوای آن در اعلی درجه کمال ، و فراگیر همه نیازهای انسانها در طریق تکامل باشد.
آیه بعد خدا را به پنج وصف دیگر از صفات بزرگش که بعضی امید آفرین و بعضی خوف آفرین است توصیف کرده ، می گوید: ((خداوندی که گناهان را می آمرزد (غافر الذنب).
((توبه ها را می پذیرد)) (قابل التوب).
((مجازاتش شدید است)) (شدید العقاب).
((نعمتش فراوان است)) (ذی الطول).
((خداوندی که معبودی جز او نیست)) (لا اله الا هو).
((و بازگشت همه شما به سوی او است)) (الیه المصیر).
آری کسی که واجد این اوصاف است فقط او شایسته عبودیت است و مالک پاداش و کیفر.
نکته ها:
1 - در دو آیه فوق (آیه 2 و 3) بعد از ذکر نام ((الله)) و قبل از ذکر ((معاد)) تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 11
(الیه المصیر) هفت وصف از اوصاف الهی بیان شده است که بعضی از ((صفات ذات)) و بعضی از ((صفات فعل)) است و مجموعه ای از توحید و علم و قدرت و رحمت و غضب را بیان می دارد، و عزیز و علیم پایه ای است برای نزول این کتاب آسمانی ، و ((غفران ذنوب)) و ((قبول توبه)) و ((شدت عقاب)) و ((بخشش نعمتها)) مقدمه ای است برای تربیت نفوس و پرستش خداوند یگانه ای که هیچ معبودی جز او نیست .
2 - در میان این اوصاف ((غافر الذنب)) مقدم داشته شده و ((ذی الطول)) (صاحب نعمت و فضل) نیز در آخر آمده ، و در این میان ((شدید العقاب است)) . در حقیقت غضبش در میان دو رحمت قرار گرفته !، و از این گذشته در کنار این وصف که حاکی از غضب خداوند است سه وصف از اوصافش که از رحمت او حکایت دارد بیان شده ، و همه اینها دلیل بر این است که رحمتش بر غضبش پیشی گرفته است (یا من سبقت رحمته غضبه).
3 - جمله ((الیه المصیر)) نه تنها اشاره به این است که بازگشت همه در قیامت به سوی او است ، بلکه مطلق بودن آن از این حکایت می کند که بازگشت همه امور در این جهان و آن جهان به سوی او و سلسله همه موجودات به دست او است .

4 - قابل توجه اینکه جمله ((لا اله الا هو)) که به عنوان آخرین وصف آمده و حکایت از مقام ((توحید عبودیت)) و عدم شایستگی غیر او برای پرستش می کند به عنوان آخرین صفت و نتیجه نهائی بیان شده ، و لذا در حدیثی از ابن عباس آمده است که می گوید: او ((غافر الذنب)) است برای کسی که ((لا اله الا تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 12
الله)) بگوید، ((قابل التوب)) است برای کسی که ((لا اله الا الله)) بگوید ((شدید العقاب)) است برای کسی که ((لا اله الا الله)) نگوید، ((ذی الطول)) و غنی و بی نیاز است از کسی که ((لا اله الا الله)) نگوید.
بنابراین محور همه این صفات کسانی هستند که مؤ من به توحید باشند و در گفتار و عمل از این خط اصیل الهی منحرف نشوند.
5 - اسباب آمرزش در قرآن مجید
در قرآن مجید امور زیادی به عنوان اسباب مغفرت و از بین رفتن گناهان معرفی شده است که به قسمتهائی از آن ذیلا اشاره می شود:
1 - ((توبه)) : یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم : ((ای کسانی که ایمان آورده اید به سوی خدا باز گردید و توبه خالص کنید امید است خداوند گناهان شما را ببخشد)) (تحریم - 8).
2 - ایمان و عمل صالح : و الذین آمنوا و عملوا الصالحات و آمنوا بما نزل علی محمد و هو الحق من ربهم کفر عنهم سیئاتهم : ((کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و نیز به آنچه بر محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده است ایمان آوردند آیاتی که حق است و از سوی پروردگارشان می باشد خداوند گناهان آنها را می بخشد)) (محمد - 2).
3 - تقوی : ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا و یکفر عنکم سیئاتکم : ((اگر تقوای الهی پیشه کنید خداوند برای تشخیص حق از باطل به شما روشن بینی می دهد، و گناهانتان را می بخشد)) (انفال - 29).
4 - هجرت و جهاد و شهادت : فالذین هاجروا و اخرجوا من دیارهم و اوذوا فی سبیلی و قاتلوا و قتلوا لاکفرن عنهم سیئاتهم : ((کسانی که هجرت کنند و از خانه و وطن خود رانده شوند و در راه من آزار بینند و پیکار کنند تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 13
و مقتول گردند گناهانشان را می بخشم)) (آل عمران - 195).
5 - انفاق مخفی : ان تبدوا الصدقات فنعما هی و ان تخفوها و تؤ توها الفقراء فهو خیر لکم و یکفر عنکم من سیئاتکم : ((اگر انفاقهای خود را در راه خدا آشکار سازید خوب است و اگر آن را پنهان دارید و به فقرا بدهید به سود شما است و از گناهانتان می بخشد)) (بقره - 271).
6 - دادن قرض الحسنة : ان تقرضوا الله قرضا حسنا یضاعفه لکم و یغفر لکم : ((اگر به خداوند قرض الحسنه دهید آن را برای شما مضاعف می

کند و شما را می آمرزد)) (تغابن - 17).
7 - پرهیز از گناهان کبیره که موجب آمرزش گناهان صغیره است : ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم : ((اگر از گناهان کبیره که از آن نهی شده اید اجتناب کنید گناهان صغیره شما را خواهیم بخشید (نساء - 31).
به این ترتیب درهای مغفرت الهی از هر سو به روی بندگان باز است که هفت در آن در بالا به استناد هفت آیه قرآن ذکر شد، تا از کدامین در وارد شویم و چه خوبتر که از هر در وارد شویم . غافر
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 14
آیه 4 - 6
آیه و ترجمه
مَا یجَدِلُ فی ءَایَتِ اللَّهِ إِلا الَّذِینَ کَفَرُوا فَلا یَغْرُرْک تَقَلُّبُهُمْ فی الْبِلَدِ(4)
کذَّبَت قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحِ وَ الاَحْزَاب مِن بَعْدِهِمْ وَ هَمَّت کلُّ أُمَّةِ بِرَسولِهِمْ لِیَأْخُذُوهُ وَ جَدَلُوا بِالْبَطِلِ لِیُدْحِضوا بِهِ الحُقَّ فَأَخَذْتهُمْ فَکَیْف کانَ عِقَابِ(5)
وَ کَذَلِک حَقَّت کلِمَت رَبِّک عَلی الَّذِینَ کَفَرُوا أَنهُمْ أَصحَب النَّارِ(6)
ترجمه :4 - تنها کسانی در آیات ما مجادله می کنند که (از روی عناد) کافر شده اند، مبادا قدرت نمائی آنها تو را بفریبد!
5 - پیش از آنها قوم نوح و اقوامی که بعد از آنها آمدند (پیامبرانشان را) تکذیب کردند، و هر امتی توطئه ای چید که پیامبرش را بگیرد (و آزار دهد) و برای محو حق به مجادله باطل دست زدند، اما من آنها را گرفتم (و سخت مجازات کردم) ببین عذاب الهی چگونه بود؟!
6 - اینگونه فرمان پروردگارت در مورد کسانی که کافر شدند مسلم شده که آنها همه اهل دوزخند. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 15
تفسیر:فرمان قطعی پروردگار!
بعد از ذکر نزول قرآن از سوی خداوند و توصیف او به صفاتی که انگیزه خوف و رجاء است سخن از گروهی به میان می آورد که در برابر این آیات الهی به مجادله و پرخاشگری برمی خیزند، و سرنوشت این گروه را ضمن جمله هائی کوتاه و کوبنده روشن می سازد، می فرماید: ((تنها کسانی در آیات الهی مجادله می کنند که از روی عناد و لجاج کافر شده اند)) (ما یجادل فی آیات الله الا الذین کفروا).
درست است که این گروه احیانا نیرو و جمعیت و قدرتی دارند، ولی مبادا رفت و آمدهای آنها در شهرهای مختلف و قدرتنمائیهایشان تو را بفریبد! (فلا یغررک تقلبهم فی البلاد).
چند روزی کر و فر و هیاهوئی دارند، اما به زودی چون حبابهای روی آب محو و نابود می گردند و یا همچون خاکستری در برابر تند باد متلاشی می شوند.

((یجادل)) از ماده ((جدل)) در اصل به معنی تابیدن طناب و محکم کردن آن است ، سپس در مورد ساختمانها و زره ، و مانند آن به کار رفته و به همین جهت به عمل کسانی که در مقابل هم می ایستند و مناظره می کنند و هر کدام می خواهد پایه های سخن خود را محکم کرده ، بر دیگری غلبه نماید مجادله گفته می شود.
ولی باید توجه داشت که مجادله از نظر محتوای لغت عرب همیشه مذموم نیست (هر چند در فارسی روزمره به ما این معنی را می بخشد) بلکه اگر در مسیر حق و متکی به منطق و برای تبیین واقعیتها و ارشاد افراد بی خبر بوده باشد ممدوح تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 16
است ، و اگر متکی به دلائل واهی ، و ناشی از تعصب و جهل و غرور، و به منظور اغفال این و آن صورت گیرد مذموم است ، و اتفاقا در قرآن مجید در هر دو مورد به کار رفته است .
در یکجا می خوانیم : و جادلهم بالتی هی احسن : ((با آنها به روشی که پسندیده تر است بحث و مجادله کن)) (نحل - 125).
ولی در موارد دیگری مانند آیه فوق و آیه بعد از آن به معنی مجادله مذموم آمده است .
در زمینه ((جدال و مجادله)) بحثی داریم که در نکات می خوانید.
((تقلب)) از ماده ((قلب)) به معنی دگرگون کردن است ، و ((تقلب)) در اینجا به معنی تصرف و سلطه بر مناطق و بلاد مختلف و حکومت و سیطره بر آنها، و به معنی رفت و آمد در آنها می باشد.
هدف آیه فوق این است که به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان آغاز اسلام که غالبا از قشر محروم بودند گوشزد کند مبادا امکانات مالی ، و قدرت سیاسی و اجتماعی کافران جبار را دلیلی بر حقانیت ، و یا قدرت واقعی آنها بدانند، دنیا اینگونه اشخاص را زیاد به خاطر دارد، و تاریخ نشان می دهد که تا چه اندازه در برابر مجازاتهای الهی ضعیف و ناتوان بودند، همانند برگهای پژمرده پائیزی در برابر تند باد خزان .
همانگونه که امروز هم کفار مستکبر و ظالم برای اظهار وجود، یا مرعوب ساختن مستضعفان و محرومان جهان دست به یک سلسله تلاشها و تبلیغات و کنفراسها و دید و بازدیدهای سیاسی و مانورهای نظامی و عقد قراردادها و پیمانها، با هم مسلکانشان ، می زنند، تا جو مساعدی برای پیشبرد اهداف شوم خود فراهم سازند، اما مؤ منان باید بیدار باشند و فریب این صحنه سازیهای کهنه را نخورند، و هرگز مرعوب و مفتون نشوند. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 17
لذا در آیه بعد سرنوشت بعضی از اقوام گمراه و سرکش پیشین را در عباراتی کوتاه و کوبنده به اینگونه بیان می کند: ((پیش از آنها قوم نوح و اقوامی که بعد از آنها آمدند پیامبرشان را تکذیب کردند)) (کذبت قبلهم

قوم نوح و الاحزاب من بعدهم).
منظور از ((احزاب)) ، قوم عاد، ثمود، حزب فرعونیان و ژ و مانند آنها است که در آیه 12 و 13 سوره ص به عنوان ((احزاب)) به آنها اشاره شده ، آنجا که می گوید: کذبت قبلهم قوم نوح و عاد و فرعون ذو الاوتاد و ثمود و قوم لوط و اصحاب الایکه اولئک الاحزاب :
آری آنها احزابی بودند که دست به دست هم دادند و به تکذیب پیامبران الهی که دعوتشان با منافع نامشروع و هوا و هوسهای آنها هماهنگ نبود برخاستند.
سپس می افزاید به این مقدار نیز قناعت نکردند، بلکه ((هر امتی از آنان توطئه ای چیدند که پیامبرشان را بگیرند و آزار دهند و به زندان بیفکنند و یا به قتل برسانند)) (و همت کل امة برسولهم لیاخذوه).
باز به اینهم اکتفا نکردند ((و برای محو و نابودی حق به سخنان باطل دست زدند و برای گمراه ساختن مردم اصرار ورزیدند)) (و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحق).
اما این امور برای همیشه ادامه نیافت و به موقع ((من آنها را گرفتم ، و سخت مجازات کردم ، ببین عذاب الهی چگونه بود)) ؟! (فاخذتهم فکیف کان عقاب).
ویرانه های شهرهای آنها در مسیر مسافرتهای شما به چشم می خورد، و سرنوشت شوم و عاقبت سیاه و تاریکشان بر صفحات تاریخ و سینه های صاحبدلان ثبت است ، بنگرید و عبرت گیرید. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 18
این کفار سرکش مکه و مشرکان ظالم عرب نیز سرانجامی بهتر از آنها نخواهند داشت ، مگر اینکه به خود آیند و در کار خویش تجدید نظر کنند.
آیه فوق برنامه احزاب طغیانگر را در سه قسمت خلاصه می کند: ((تکذیب و انکار)) و ((توطئه برای نابود کردن مردان حق)) و ((تبلیغات مستمر برای گمراه ساختن توده های مردم)) .
مشرکان عرب نیز تمام این برنامه ها را در برابر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تکرار کردند، بنابراین چه جای تعجب که قرآن آنها را به همان سرنوشت اقوام پیشین تهدید کند.
آخرین آیه مورد بحث علاوه بر مجازات دنیوی ، به مجازات آنها در سرای دیگر اشاره کرده می گوید: ((اینگونه فرمان پروردگارت در مورد کسانی که کافر شدند مسلم شده که آنها اهل آتشند)) (کذلک حقت کلمة ربک علی الذین کفروا انهم اصحاب النار).
ظاهر معنی آیه وسیع و گسترده است و کافران لجوج را از همه اقوام شامل می شود، و مخصوص کفار مکه - آنچنانکه بعضی از مفسران پنداشته اند - نیست .

بدیهی است مسلم شدن فرمان پروردگار درباره این قوم به دنبال گناهان مستمر و اعمال خلافی است که با اراده خود انجام دادند، و عجب اینکه بعضی از مفسران - همانند فخر رازی - پنداشته اند که این آیه از دلائل وجود سرنوشت جبری و الزامی برای اقوام مختلف و سلب اراده و اختیار از آنها است ، در حالی که اگر تعصبهای فرقهای اجازه می داد با کمی دقت در خود این آیات مطلب بر آنها روشن می شد که این سرنوشت شوم را خداوند وقتی برای آنها مقرر می دارد که راههای ظلم و جنایت را با پای خود پیمودند. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 19
نکته ها:
1 - قدرت نمائی ظاهری کافران
کرارا در آیات قرآن با این سخن روبرو می شویم که مؤ منان محروم هرگز تصور نکنند امکانات وسیعی که گاهی در اختیار افراد یا جمعیتهای ظالم و ستمگر و بی ایمان قرار دارد دلیل بر سعادت و خوشبختی آنها، و یا نشانه پیروزیشان در پایان کار است .
مخصوصا قرآن برای ابطال این پندار که معمولا برای افراد کوته فکر پیدا می شود و امکانات مادی افراد را احیانا دلیل بر حقانیت معنوی آنها می گیرند تاریخ اقوام پیشین را در برابر افکار مؤ منان ورق می زند، و انگشت روی نمونه های واضحی می گذارد، همچون قدرتمندان فرعونی در مصر، و نمرودیان در بابل ، و قوم نوح و عاد و ثمود در عراق و حجاز و شامات ، مبادا مؤ منانی که تهیدست و محرومند احساس کمبود و ضعف کنند و از ((کر)) و ((فر)) ظالمان بی ایمان مرعوب یا سست شوند.
البته قانون خداوند این نیست که هر کس را کار خلافی کرد فورا به سزایش برساند، همانگونه که در آیه 59 کهف می خوانیم و جعلنا لمهلکهم موعدا: ((ما برای نابودی آنها موعدی مقرر داشتیم)) .
در جای دیگر می فرماید: فمهل الکافرین امهلهم رویدا: ((اندکی به کافران مهلت ده تا سرانجام کارشان روشن شود)) (سوره طارق آیه 17)
و در جای دیگر آمده است : انما نملی لهم لیزدادوا اثما: ((ما به آنها مهلت می دهیم تا بر گناهانشان افزوده شود)) !(آل عمران 178).
خلاصه هدف از این مهلتها یا اتمام حجت بر کافران است ، یا آزمایش تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 20
مؤ منان ، و یا افزایش گناهان کسانی که تمام راههای بازگشت را به روی خود بسته اند.
نظیر این احساس حقارت در برابر کشورهای قدرتمند مادی ظالم در مورد بعضی از اقوام مؤ من که از نظر مادی عقب افتاده اند پیدا می شود که باید با همان منطق قرآنی بالا با آن به شدت مبارزه کرد.
افزون بر این ، باید به آنها حالی نمود که این محرومیت و عقب افتادگی

شما در درجه اول معلول ظلم آن ستمگران است ، و اگر زنجیرهای ظلم و اسارت را پاره کنید با تلاش و کوشش مستمر می توانید عقب ماندگیها را جبران نمائید.
2 - مجادله در قرآن مجید
در این سوره پنج بار سخن از مجادله به میان آمده است که تمام این موارد ناظر به مجادله باطل است (آیات 4 و 5 و 35 و 56 و 69) به همین مناسبت سزاوار است بحثی پیرامون جدال از دیدگاه قرآن مجید مطرح شود.
((جدال)) و ((مراء)) دو عنوان است که هم در آیات قرآن ، و هم در روایات اسلامی زیاد روی آن بحث شده ، و در این زمینه ((اولا)) باید مفهوم این دو کلمه روشن شود، سپس اقسام جدال (جدال به حق و جدال به باطل و نشانه های هر کدام تبیین گردد، و سرانجام ضررهای جدال به باطل و نیز عوامل پیروزی در مجادله به حق توضیح و تشریح گردد.
الف - مفهوم ((جدال)) و ((مراء)) :
((جدال)) و ((مراء)) و ((مخاصمه)) سه لفظ است که مفاهیمی نزدیک به هم دارد، در عین حال تفاوتهائی در میان آنها موجود است .
((جدال)) در اصل به معنی پیچانیدن طناب است سپس به پیچانیدن طرف تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 21
مقابل و گفتگو برای غلبه بر او به کار رفته .
((مراء)) (بر وزن حجاب) به معنی گفتگو کردن در چیزی است که در آن مریه (شک) وجود دارد.
و ((خصومت)) و ((مخاصمه)) در اصل به معنی گلاویز شدن دو نفر به یکدیگر که هر کدام پهلوی دیگری را بگیرد آمده سپس به گفتگوها و مشاجرات لفظی اطلاق گردیده است .
به گفته مرحوم علامه مجلسی در ((بحار الانوار)) ((جدال)) و ((مراء)) بیشتر در مسائل علمی به کار می رود در حالی که ((مخاصمه)) در امور دنیوی است .
و نیز گاهی تفاوت میان جدال و مراء را چنین می گذارند که در ((مراء)) هدف اظهار فضل و کمال است ، و در ((جدال)) تحقیر و عاجز کردن طرف مقابل .
گاه گفته اند: ((جدال)) در مسائل علمی است و ((مراء)) اعم از آن است .
و گاه گفته اند: ((مراء)) جنبه دفاعی در مقابل حملات خصم دارد ولی ((جدال)) اعم از دفاعی و تهاجمی است .
ب - جدال حق و باطل
گفتیم از موارد استعمال این لفظ مخصوصا در قرآن مجید به خوبی

استفاده می شود که جدال مفهوم وسیعی دارد، و هر نوع بحث و گفتگوی طرفین را شامل می شود، خواه به حق باشد یا به باطل ، در آیه 125 سوره نحل می خوانیم که خداوند به پیامبر اسلام دستور می دهد: و جادلهم بالتی هی احسن : ((با آنها به روشی که نیکوتر است مجادله و گفتگو کن)) و در مورد ابراهیم در آیه 74 هود می خوانیم : فلما ذهب عن ابراهیم الروع و جائته البشری یجادلنا فی قوم لوط: ((هنگامی که وحشت ابراهیم زائل شد و بشارت تولد فرزند به او رسید برای تاءخیر مجازات قوم لوط با ما به گفتگو و مجادله پرداخت)) اینها از تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 22

نوع مجادله به حق است .

ولی در غالب موارد در قرآن کریم این واژه در مجادله به باطل استعمال شده است ، چنانکه در همین سوره مؤ من پنج بار این کلمه در همین معنی به کار رفته .

به هر حال بحث و گفتگو و استدلال و مناقشه در گفتار دیگران اگر به منظور روشن شدن حق ، نشان دادن راه ، و ارشاد جاهل بوده باشد عملی است پسندیده و شایسته تقدیر، بلکه در بسیاری از موارد واجب است قرآن هرگز با بحث و گفتگوی روشنگرانه و استدلال برای تبیین حق مخالفت نکرده ، بلکه در آیات زیادی آن را عملا تثبیت نموده است .

در بسیاری از موارد از مخالفین مطالبه برهان و دلیل می کند، و می گوید هاتوا برهانکم ((استدلال خود را بیاورید)) .

و در بسیاری از موارد در مقابل تقاضای برهان ، به اقامه دلائل مختلف پرداخته است ، چنانکه در آخر سوره یس خواندیم که در برابر آن مرد عرب که استخوان پوسیده ای را به دست گرفته بود از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می پرسید من یحیی العظام و هی رمیم : ((چه کسی می تواند این استخوانهای پوسیده را از نو زنده کند)) (یس - 78) چندین دلیل بر مساءله معاد و قدرت خداوند بر احیای مردگان اقامه می کند.

و نیز در آیه 258 سوره بقره گفتگوهای ابراهیم (علیه السلام) و دلائل دندان شکن او را در برابر نمرود، و در آیات 47 تا 54 سوره طه احتجاج موسی را در برابر فرعون منعکس ساخته که نمونه روشنی از مجادله شایسته است ، همچنین قرآن پر است از دلائل مختلفی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مقابل بت پرستان و مشرکان و بهانه جویان اقامه می کرد.

اما در برابر آن موارد زیادی را نقل می کند که طرفداران باطل برای

به کرسی نشاندن سخنان بی اساس خود دست به مجادلات زشتی می زدند و با انواع سفسطه ها و بهانه جوئیها تلاش برای ابطال حق و اغوای

مردم ساده دل داشته اند، سخریه و استهزاء تهدید و افترا و انکار بدون دلیل از روشهای معمولی اقوام گمراه و سرکش در مقابل پیامبران بود، و استدلال منطقی و آمیخته با مهر و محبت روش پیامبران الهی .
در روایات اسلامی نیز بحثهای زیادی پیرامون مناظرات پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یا ائمه اهلبیت (علیهمالسلام) در برابر مخالفان دیده می شود که اگر این بحث و مناظرات جمع آوری گردد کتاب بسیار قطوری را تشکیل می دهد (البته قسمتهائی از آنها جمع آوری شده).
نه تنها پیشوایان معصوم که اصحاب و یاران آنها نیز به تشویق آنها مناظرات و مجادلاتی با مخالفان داشته اند، ولی اجازه این کار را به کسانی می دادند که به قدر کافی توانائی و قدرت منطق داشته باشند، چه در غیر این صورت بجای اینکه جبه حق تقویت شود تضعیف می گردد، و مخالفان جسورتر و سرسختتر می شوند.
لذا در حدیثی می خوانیم یکی از دوستان امام صادق (علیه السلام) بنام طیار (حمزة بن محمد) می گوید به امام عرض کردم بلغنی انک کرهت مناظرة الناس : ((به من خبر رسیده که شما از مناظره کردن با مخالفان ناخشنود هستید)) .
امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: اما مثلک فلا یکره ، من اذا طار یحسن ان یقع و ان وقع یحسن ان یطیر، فمن کان هذا لا نکرهه : ((اما کسی که چون تو باشد عیبی ندارد، از کسانی که وقتی پرواز می کنند و اوج می گیرند به خوبی می توانند بنشینند، و هنگامی که می نشینند به خوبی می توانند پرواز کنند و اوج گیرند، کسی که چنین باشد ما از مناظره او ناخشنود نیستیم)) !. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 24
این تعبیر زیبا که اشاره روشنی به قدرت اوج گیری در استدلال ، و سپس جمع و جور کردن و پایان دادن به بحث می باشد نشان می دهد که باید افرادی در این میدانها حضور یابند که از تسلط کافی بر بحثهای استدلالی برخوردار باشند، مبادا ضعف منطق آنها به حساب ضعف مکتب آنها گذارده شود.
ج - آثار شوم مجادله باطل
درست است که بحث و گفتگو کلید حل مشکلات می باشد، اما این در صورتی است که دو طرف بحث طالب حق و در جستجوی راه باشند، و یا حداقل اگر یک طرف از طریق لجاجت وارد می شود طرف مقابل در فکر احقاق حق و رسیدن به واقع باشد، اما هر گاه گفتگو در میان کسانی روی دهد که هر کدام برای خودخواهی و اظهار تفوق بر دیگری ، و به کرسی نشاندن حرف خویش به ستیزه و جنجال برخیزد نتیجه ای جز دور شدن از حق ، تاریکی دل ، ریشه دار شدن خصومتها و کینه ها نخواهد داشت .
و به همین دلیل در روایات اسلامی از مراء و مجادله به باطل نهی شده

است ، و اشارات پر معنائی به ضررهای این نوع مجادلات در این روایات وارد شده .
در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : من ضن بعرضه فلیدع المراء: ((هر کس به آبروی خویش علاقمند است مجادله و ستیزه جوئی را ترک کند)) .
زیرا در اینگونه مباحثات کار تدریجا به بی حرمتی و توهین و حتی دشنام و انواع سخنان زشت و رکیک و نسبتهای ناروا می رسد.
در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می خوانیم : ایاکم و المراء و الخصومه فانهما یمرضان القلوب علی الاخوان ، و ینبت علیهما النفاق !: ((از مجادله تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 25
و ستیز در گفتگو بپرهیزید، زیرا این دو دلهای برادران دینی را نسبت به یکدیگر بیمار و مکدر می کند، و بذر نفاق را پرورش می دهد)) .
چرا که اینگونه پرخاشگریها که غالبا عاری از اصول صحیح بحث و استدلال است روح لجاجت و تعصب را در افراد تقویت می کند تا آنجا که هر کدام می خواهد برای غلبه بر دیگری از هر وسیله حتی دروغ و تهمت و بی حرمتی استفاده کند، و این کار نتیجه ای جز کینه توزی و پرورش بذرهای نفاق در دلها نخواهد داشت .
یکی دیگر از مفاسد بزرگ جدال به باطل این است که طرفین در انحراف و اشتباه خود سختتر و راسختر می شوند، زیرا هر کدام تلاش می کند برای اثبات مقصود خود به هر دلیل باطل متشبث شود و تا آنجا که می تواند سخنان حق طرف را نادیده بگیرد، و یا با دیده عدم رضا و قبول بنگرد و این خود موجب تقویت اشتباه و کجروی است .
د - روش مجادله به احسن
در جدال حق ، هدف تحقیر طرف ، و اثبات تفوق و پیروزی بر او نیست ، بلکه هدف نفوذ در افکار و اعماق روح او است ، به همین دلیل روش مجادله به احسن با جدال باطل در همه چیز متفاوت است .
در اینجا شخص جدالگر برای نفوذ معنوی در طرف از وسائل زیر باید استفاده کند که در قرآن مجید اشارات جالبی به آنها شده است :
1 - نباید اصرار داشته باشد که مطلب حق را به عنوان گفته او بپذیرد بلکه اگر بتواند چنان کند که طرف مقابل آن مطلب را نتیجه فکر خود بیندیشد بسیار مؤ ثرتر خواهد بود، و به تعبیر دیگر طرف فکر کند این اندیشه از درون وجود خودش جوشیده ، و فرزند روح او است تا به آن علاقه مند شود!. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 26
سر اینکه قرآن مجید بسیاری از حقایق مهم را از توحید و نفی شرک گرفته تا مسائل دیگر در لباس استفهام در می آورد و مثلا بعد از ذکر دلائل توحید می گوید: ا اله مع الله ((آیا معبودی با خدا همراه است ؟)) (نمل -

60) شاید همین امر باشد.
2 - از هر چیزی که حس لجاجت طرف مقابل را برمی انگیزد باید خودداری نمود قرآن مجید می گوید: و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله : ((معبودهائی را که غیر از خدا می خوانند ناسزا و دشنام نگوئید)) (انعام - 108) مبادا آنها روی دنده لجاجت بیفتند و به خداوند بزرگ اهانت کنند.
3 - در بحثها باید در مقابل هر کس و هر گروه نهایت انصاف را رعایت کرد تا طرف حس کند گوینده به راستی در صدد روشن کردن واقعیات است ، فی المثل هنگامی که قرآن سخن از زیانهای شراب و قمار می گوید منافع جزئی مادی و اقتصادی آن را که برای گروهی حاصل می شود نادیده نمی گیرد، می فرماید: قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما: ((بگو در شراب و قمار گناه عظیمی است و منافع جزئی برای مردم ، اما گناه آنها از سودشان بیشتر است)) .
این طرز سخن مسلما در شنونده تاءثیر عمیقتری می بخشد.
4 - باید در برابر بدیها و کینه توزیهای مقابله به مثل نکند، بلکه طریق محبت و راءفت و گذشت را پیش گیرد که این ((مقابله به ضد)) در این گونه موارد تاءثیر فوق العاده ای در نرم کردن قلب دشمنان لجوج دارد، چنانکه قرآن مجید می گوید: ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم : ((با روشی که نیکوتر است بدیها را دفع کن ، در این حال کسی که میان تو و او دشمنی است آنچنان نرم می شود که گوئی دوست گرم و صمیمی است)) ! (فصلت - 34). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 27
خلاصه هر گاه گفتگوهای پیامبران را با دشمنان جبار و سرسخت که در قرآن منعکس است ، و گفتگوهای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ائمه معصومین (علیهمالسلام) را در برخورد با دشمنان به هنگام بحثهای عقیدتی دقیقا بررسی کنیم ، درسهای آموزنده در این زمینه می یابیم که بیانگر دقیقترین مسائل روانی است که راه نفوذ در دیگران را صاف و هموار می سازد.
مخصوصا مرحوم علامه مجلسی حدیث مفصلی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در این زمینه نقل می کند که ضمن آن مناظره طولانی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با پنج گروه یهود و نصارا و دهریین و ثنویین (دوگانه پرستان) و مشرکان عرب مطرح شده که با لحنی جذاب و گیرا آنها را به قبول و تسلیم وامی دارد، مناظره آموزنده ای که می تواند الگوئی برای مناظرات ما بوده باشد. غافر
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 28
آیه 7 - 9
آیه و ترجمه

الّذِينَ يحْمِلَونَ الْعَرْش وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسبِّحُونَ بحَمْدِ رَبهِمْ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ يَستَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا وَسِعْت كلَّ شىْءٍ رَّحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سبِيلَک وَ قِهِمْ عَذَاب الْجَحِيمِ(7)
رَبَّنَا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّتِ عَدْنِ الَّتى وَعَدتَّهُمْ وَ مَن صلَحَ مِنْ ءَابَائهِمْ وَ أَزْوَجِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ إِنَّک أَنت الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ(8)
وَ قِهِمُ السيِّئَاتِ وَ مَن تَقِ السيِّئَاتِ يَوْمَئذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذَلِک هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ(9)
ترجمه :7 - فرشتگانی که حاملان عرشند و آنها که گرداگرد آن (طواف می کنند) تسبیح و حمد خدا می گویند و به او ایمان دارند و برای مؤ منان استغفار می نمایند.
8 - (عرضه می دارند) پروردگارا! آنها را در باغهای جاویدان بهشت که به آنها وعده فرموده ای وارد کن ، همچنین صالحان از پدران و همسران و فرزندان آنها را که تو توانا و حکیمی . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 29
9 - و آنها را از بدیها نگاهدار، و هر کس را در آن روز از بدیها نگاهداری مشمول رحمتت ساخته ای و این است رستگاری بزرگ .
تفسیر:حاملان عرش الهی پیوسته به اهل ایمان دعا می کنند
لحن آیات پیشین نشان می داد که این آیات هنگامی نازل شده که مسلمانان در اقلیت و محرومیت بودند، و دشمنان در اوج قدرت و دارای سلطه و امکانات فراوان .
و به دنبال آن آیات مورد بحث در حقیقت برای این نازل شده که به مؤ منان راستین بشارت دهد که شما هرگز تنها نیستید، هرگز احساس غربت نکنید، حاملان عرش الهی و مقربترین و بزرگترین فرشتگان او با شما همصدا و دوستدار و طرفداران شما هستند، آنها پیوسته برای شما دعا می کنند و پیروزیتان را در این عالم و عالم دیگر از خدا می طلبند، و این بزرگترین وسیله دلگرمی است برای مؤ منان امروز و آن روز و فردا.
می فرماید: ((فرشتگانی که حاملان عرشند و فرشتگانی که در گرداگرد عرش پروردگار قرار دارند تسبیح و حمد خدا می گویند، به او ایمان دارند و برای مؤ منان استغفار می کنند (الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤ منون به و یستغفرون للذین آمنوا).
گفتار آنها این است که می گویند: پروردگارا رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته (تو از گناهان بندگانت با خبری و نسبت به آنها رحیمی) خداوندا! آنها را که توبه کرده اند و از راه تو می روند ببخش و بیامرز و آنها را از عذاب دوزخ نگاه دار (ربنا وسعت کل شی ء رحمة و علما فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم).
این سخن از یکسو به مؤ منان می گوید تنها شما نیستید که عبادت خداوند تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 30

می کنید، و تسبیح و حمد او را می گوئید، قبل از شما مقربترین فرشتگان خداوند و حاملان و طواف کنندگان عرش خدا حمد و تسبیحش می گویند.
از سوی دیگر به کفار هشدار می دهد که ایمان آوردن یا نیاوردن شما مهم نیست ، خدا نیازی به ایمان کسی ندارد آنقدر فرشتگان او حمد و تسبیحش می گویند که به تصور نمی گنجد، تازه به حمد و تسبیح آنها نیز احتیاجی ندارد.
و از سوی سوم به مؤ منان آگاهی می دهد که شما در این جهان تنها نیستید - هر چند در محیط زندگی خود در اقلیت باشید - نیرومندترین قدرتهای غیبی عالم و حاملان عرش پروردگار پشتیبان شما و دعاگوی شما هستند، پیوسته از خداوند بزرگ می خواهند شما را مشمول عفو و رحمت گسترده اش قرار دهد، از خطاهایتان در گذرد، و از عذاب دوزخ نگاهتان دارد.
باز در این آیه به موضوع عرش برخورد می کنیم که از حاملان و فرشتگانی که آن را احاطه کرده اند نیز سخن به میان آمده ، گرچه در تفسیر سوره های مختلف تاکنون در این باره سخن گفته ایم ولی باز شرحی در این زمینه در نکات خواهیم داشت .
در آیه بعد در ادامه دعاهای حاملان عرش درباره مؤ منان می افزاید: ((پروردگارا! آنها را در باغهای جاویدان بهشت که به آنها وعده فرموده ای داخل کن)) (ربنا و ادخلهم جنات عدن التی وعدتهم).
و همچنین صالحان از پدران و همسران و فرزندان آنها را (و من صلح من آبائهم و ازواجهم و ذریاتهم). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 31
چرا که تو بر هر چیز توانائی و نسبت به همه چیز دانائی (انک انت العزیز الحکیم).
این آیه که با ((ربنا)) شروع شده تقاضای ملتمسانه حاملان عرش و فرشتگان مقرب خدا است که برای جلب لطف او بار دیگر روی مقام ربوبیتش تکیه می کنند، و نه تنها نجات از دوزخ را برای مؤ منان خواهانند، بلکه ورود در باغهای جاویدان بهشت را نیز برای آنها می خواهند، نه تنها برای خودشان بلکه برای پدران و همسران و فرزندانشان که در خط مکتب آنها بوده اند نیز تقاضا می کنند، و از صفات عزت و قدرت او یاری می طلبند.
وعده الهی که در این آیات به آن اشاره شده همان وعده ای است که بارها خداوند به وسیله پیامبران به مردم داده است .
تقسیم مؤ منان به دو گروه بیانگر این واقعیت است که گروهی در ردیف اول قرار دارند، و در پیروی اوامر خداوند کاملا کوشا هستند، اما گروه دیگری در این حد نیستند اما به خاطر پیروی نسبی از گروه اول و انتسابشان به آنها نیز مشمول دعای فرشتگانند.

سپس آنها در چهارمین دعایشان در حق مؤ منان چنین می گویند: ((آنها را از بدیها نگاهدار که هر کس را در آن روز از بدیها نگاهداری مشمول رحمتت ساخته ای)) (و قهم السیئات و من تق السیئات یومئذ فقد رحمته).
و بالاخره دعای خود را با این جمله پر معنی پایان می دهند: این است رستگاری بزرگ (و ذلک هو الفوز العظیم).
چه فوز و نجاتی از این برتر که گناهان انسان بخشوده شود، عذاب و بدیها از او دور گردد، مشمول رحمت الهی شود، و در بهشت جاویدانش قدم بگذارد و بستگان مورد علاقه اش نیز به او ملحق گردند. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 32
نکته ها:
1 - دعاهای چهار گانه حاملان عرش
در اینجا سؤ الی پیش می آید که در میان این دعاهای چهارگانه چه تفاوتی است ؟ آیا بعضی از آنها تکراری نیست ؟
اما با کمی دقت روشن می شود که هر کدام ناظر به مطلب جداگانه ای است . نخست آنها تقاضای غفران و شستشوی مؤ منان از آثار گناه می کنند، این امر علاوه بر اینکه مقدمه برای وصول به هر نعمت بزرگ است خود مطلوب با لذات است ، چه موهبتی از این بالاتر که انسان احساس کند پاک و پاکیزه شده ، خدایش از او راضی است او نیز از خدایش راضی ؟ آری قطع نظر از مساءله بهشت و دوزخ این احساس برای بندگان خدا پرافتخارترین و باشکوهترین احساس است .
در مرحله دوم تقاضای دور داشتن آنها از عذاب جهنم می کنند که این خود مهمترین وسیله آرامش روان آنها است .
در مرحله سوم تقاضای بهشت می کنند نه تنها برای خودشان بلکه برای بستگانشان که وجود آنها در کنارشان مایه آرامش روح و نشاط قلب آنها است .
و از آنجا که غیر از دوزخ در صحنه قیامت ناراحتیهای دیگری نیز وجود دارد که مهم و قابل ملاحظه است مانند هول محشر، رسوائی در برابر خلایق ، طول حساب ، و امثال آن در دعای دیگرشان از خدا می خواهند که مؤ منان را از هر گونه بدی و مکروه در آن روز دور دارد تا با فراغت خاطر و احترام و تکریم وارد بهشت جاویدان شوند. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 33
2 - آداب دعا کردن
در این آیات حاملان عرش الهی راه و رسم دعا را به مؤ منان می آموزند.
نخست تمسک به ذیل نام پروردگار (ربنا).
سپس او را به صفات جمال و جلالش ستودن و از مقام رحمت و علم بی

پایانش مدد خواستن (وسعت کل شی ء رحمة و علما).
سرانجام وارد در دعا شدن ، و مسائل را به ترتیب اهمیت خواستن و با شرائطی که زمینه استجابت را فراهم می سازد مقرون ساختن (فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک).
سپس دعا را با ذکر اوصاف جمال و جلال او و توسل مجدد به ذیل رحمتش پایان دادن .
جالب توجه اینکه حاملان عرش در این دعا روی پنج وصف از مهمترین اوصاف الهی تکیه می کنند ربوبیت ، رحمت ، قدرت ، علم و حکمت او.
3 - چرا دعاها با ربنا شروع می شود؟
مطالعه آیات قرآن مجید نشان می دهد که اولیاء الله اعم از پیامبران و فرشتگان و بندگان صالح به هنگام دعا سخن خود را با ((ربنا)) یا ((ربی)) شروع می کردند.
آدم می گوید: ((ربنا ظلمنا انفسنا)) : ((پروردگارا! من و همسرم بر خود ستم کردیم . نوح عرض می کند: رب اغفر لی و لوالدی : ((پروردگار من و پدر و مادرم را بیامرز.))
ابراهیم می گوید: رب اغفر لی و لوالدی و للمومنین یوم یقوم الحساب :
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 34
((پروردگارا من و پدر و مادرم و همه مؤ منان را در روزی که حساب بر پا می شود ببخش)) .
یوسف (علیه السلام) می گوید: رب قد آتیتنی من الملک : ((پروردگارا بهره ای از حکومت به من رحمت فرموده ای)) .
و موسی (علیه السلام) می گوید: رب بما انعمت علی فلن اکون ظهیرا للمجرمین :
((پروردگارا به خاطر نعمتی که به من داده ای پشتیبان مجرمان نخواهم بود)) .
سلیمان (علیه السلام) می گوید: رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی :
((خداوندا حکومتی به من ببخش که شایسته کسی بعد از من نباشد)) .
عیسی (علیه السلام) عرض می کند: ربنا انزل علینا مائدة من السماء: ((پروردگارا! بر ما مائده ای از آسمان فرو فرست)) (مائده - 114).
و پیامبر بزرگ اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرضه می دارد: رب اعوذ بک من همزات الشیاطین ((پروردگارا من از وسوسه های شیاطین به تو پناه می برم (مؤ منون -97).
و مؤ منان طبق آیات آخر سوره آل عمران چندین بار این تعبیر را تکرار می کنند از جمله می گویند ربنا ما خلقت هذا باطلا: ((پروردگارا این آسمانها و زمین پهناور را بیهوده نیافریده ای)) !

از این تعبیرات به خوبی استفاده می شود که بهترین دعا آن است که از مساءله ربوبیت پروردگار آغاز شود، درست است که نام مبارک الله جامعترین نامهای خدا است ولی از آنجا که تقاضا از محضر پرلطف او تناسب با مساءله ربوبیت دارد، ربوبیتی که از ناحیه خداوند از نخستین لحظات وجود انسان آغاز می شود و تا آخر عمر او و بعد از آن ادامه دارد، و انسان را غرق الطاف الهی می کند، خواندن خداوند به این نام در آغاز دعاها از هر نام دیگر مناسبتر و شایسته تر است . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 35

4 - عرش خدا چیست ؟

بارها گفته ایم الفاظ ما که برای بیان مشخصات زندگی محدود و ناچیز ما وضع شده نمی تواند به درستی بیانگر عظمت خداوند و حتی عظمت مخلوقات بزرگ او باشد، به همین دلیل با استفاده از معانی کنائی این الفاظ شبحی از آنهمه عظمت را ترسیم می کنیم .

و از جمله الفاظی که این سرنوشت را پیدا کرده است کلمه ((عرش)) است که در لغت به معنی ((سقف)) یا ((تخت پایه بلند)) در مقابل کرسی که به معنی تخت پایه کوتاه است آمده ، سپس این کلمه در مورد تخت قدرت خداوند به عنوان عرش پروردگار به کار رفته است .

در اینکه منظور از عرش خدا چیست و این کلمه کنایه از چه معنائی می باشد؟ مفسران و محدثان و فلاسفه سخن بسیار گفته اند.

گاهی عرش را به معنی ((علم بی پایان پروردگار)) تفسیر کرده اند.

و گاه به معنی ((مالکیت و حاکمیت خدا)) .

و گاه به معنی هر یک از صفات کمالیه و جلالیه او، چرا که هر یک از این اوصاف بیانگر عظمت مقام او می باشد، همانگونه که تخت سلاطین نشانه عظمت آنها است .

آری خداوند دارای عرش علم ، و عرش قدرت ، و عرش رحمانیت و عرش رحیمیت است .

طبق این تفسیرهای سه گانه مفهوم عرش بازگشت به صفات ذات پاک پروردگار می کند، نه یک وجود خارجی دیگر.

بعضی از روایاتی که از طرق اهلبیت (علیهم السلام) رسیده نیز همین معنی را تایید می نماید، مانند حدیثی که حفص بن غیاث از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 36

از امام (علیه السلام) درباره تفسیر وسع کرسیه السماوات و الارض سؤ ال کردند، فرمود: ((منظور علم او است)) .

و در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) عرش را به معنی علمی که انبیا را بر آن واقف کرده ، و کرسی را به معنی علمی که هیچکس را از آن آگاه نکرده است تفسیر فرموده .

در حالی که بعضی دیگر از مفسران با الهام گرفتن از روایات دیگری عرش و کرسی را به دو موجود عظیم از مخلوقات پروردگار تفسیر کرده اند. از جمله بعضی گفته اند: منظور از عرش مجموعه عالم هستی است .
و گاه گفته اند مجموعه این زمین و آسمان در درون کرسی قرار دارد، بلکه آسمان و زمین در برابر کرسی همچون حلقه انگشتری است در یک بیابان پهناور، و کرسی در برابر عرش نیز همچون حلقه انگشتری است در یک بیابان وسیع .
و گاه عرش را بر قلب انبیا و اوصیا و مؤ منان کامل اطلاق کرده اند، چنانکه در حدیث آمده است : ان قلب المومن عرش الرحمن : قلب مؤ من عرش بزرگ خدا است !
و نیز در حدیث قدسی نقل شده است : لم یسعنی سمائی و لا ارضی و وسعنی قلب عبدی المومن : آسمان و زمین من وسعت وجود مرا ندارد ولی قلب بنده مؤ من من جایگاه من است !.
اما برای درک حقیقت معنی عرش - البته تا آنجا که قدرت تشخیص انسان اجازه می دهد - بهترین راه این است که موارد استعمال آن را در قرآن مجید دقیقا مورد بررسی قرار دهیم :
در آیات زیادی از قرآن این تعبیر به چشم می خورد: ((ثم استوی علی
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 37
العرش خداوند (بعد از پایان گرفتن خلقت جهان) بر عرش تسلط یافت .
و در بعضی از آیات پشت سر این تعبیر جمله یدبر الامر و یا تعبیراتی که حاکی از علم و تدبیر پروردگار است دیده می شود.
در بعضی دیگر از آیات قرآن توصیفهایی برای عرش دیده می شود مانند توصیف به عظیم آنجا که می فرماید: و هو رب العرش العظیم (توبه - 129).
گاه سخن از حاملان عرش است مانند آیه مورد بحث .
و گاه سخن از ملائکه ای است که گرداگرد عرش را گرفته اند و تری الملائکة حافین من حول العرش (زمر - 57).
و گاه می گوید عرش خدا روی آب قرار گرفته و کان عرشه علی الماء.
از مجموع این تعبیرات و تعبیرات دیگری که در روایات اسلامی وارد شده به خوبی می توان نتیجه گرفت که عرش بر معانی مختلفی اطلاق شده هر چند ریشه مشترکی دارد.
یکی از معانی عرش همان مقام حکومت و مالکیت و تدبیر عالم هستی است ، چرا که حتی در اطلاقات معمولی کلمه عرش به عنوان کنایه از تسلط یک زمامدار بر امور کشور خویش به کار می رود، میگوئیم : فلان ثل عرشه کنایه از اینکه قدرتش فرو ریخت ، و در فارسی نیز میگوئیم : پایه های تخت او در هم شکست .

دیگر از معانی عرش مجموعه عالم هستی است ، چرا که همگی نشانه عظمت او است و گاه عرش به معنی عالم بالا و کرسی به معنی عالم پائین به کار می رود.
و گاه عرش به معنی عالم ماوراء طبیعت و کرسی به معنی مجموع تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 38
عالم ماده اعم از زمین و آسمان استعمال می شود چنانکه در آیة الکرسی آمده است وسع کرسیه السموات و الارض .
و از آنجا که مخلوقات و معلومات خداوند از ذات پاک او جدا نیستند گاهی عرش بر علم خدا اطلاق شده است .
و اگر به قلب پاک بندگان با ایمان عرش الرحمان گفته شده به خاطر این است که جایگاه معرفت ذات پاک او و نشانه ای از نشانه های عظمت و قدرت او است .
بنابراین در هر مورد باید از قرائن فهمید که منظور از عرش کدامیک از معانی آن است ، ولی در هر حال همگی در این امر مشترکند که عرش بیانگر بزرگی و عظمت خداوند است .
در آیه مورد بحث که سخن از حاملان عرش الهی می گوید ممکن است منظور از عرش همان حکومت خداوند و تدبیرش در عالم هستی باشد و حاملان عرش اجرا کنندگان حاکمیت و تدبیر او هستند.
و نیز ممکن است به معنی مجموعه عالم هستی و یا عالم ماوراء طبیعت باشد و حاملان آن فرشتگانی هستند که پایه های تدبیر این جهان به فرمان خدا بر دوش آنها است . غافر
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 39
آیه 10-12
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یُنَادَوْنَ لَمَقْت اللَّهِ أَکْبرُ مِن مَّقْتِکُمْ أَنفُسکمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلی الْایمَنِ فَتَکْفُرُونَ(10)
قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَینِ وَ أَحْیَیْتَنَا اثْنَتَینِ فَاعْترَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلی خُرُوجٍ مِّن سبِیلٍ(11)
ذَلِکُم بِأَنَّهُ إِذَا دُعِیَ اللَّهُ وَحْدَهُ کفَرْتُمْ وَ إِن یُشرَک بِهِ تُؤْمِنُوا فَالحُْکْمُ للَّهِ الْعَلیِّ الْکَبِیرِ(12)
ترجمه :10 - کسانی را که کافر شدند روز قیامت صدا می زنند که عداوت و خشم پروردگار نسبت به شما از عداوت و خشم خودتان نسبت به خودتان بیشتر است ، چرا که دعوت به سوی ایمان می شدید ولی انکار می کردید.
11 - آنها می گویند: پروردگارا! ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی ، اکنون به گناهان خود معترفیم ، آیا راهی برای خارج شدن (از دوزخ) وجود

دارد؟!
12 - این بخاطر آن است که وقتی خداوند به یگانگی خوانده می شد انکار می کردید، و اگر کسانی برای او شریک قائل می شدند ایمان می آوردید، هم اکنون داوری مخصوص خداوند بلند مرتبه و بزرگ است (و شما را به حکمت خود کیفر می دهد).
تفسیر:ما به گناه خود معترفیم آیا راه جبرانی هست ؟!
در آیات گذشته سخن از شمول رحمت الهی نسبت به مؤ منان بود، تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 40
آیات مورد بحث سخن از چگونگی غضب پروردگار بر افراد بی ایمان است ، تا با قرینه مقابله هر دو بحث روشنتر گردد.
نخست می فرماید: ((کسانی را که کافر شدند روز قیامت صدا می زنند که عداوت و خشم پروردگار نسبت به شما از عداوت و خشم شما به خودتان بیشتر است چرا که دعوت به سوی ایمان می شدید ولی راه کفر را پیش می گرفتید))
(ان الذین کفروا ینادون لمقت الله اکبر من مقتکم انفسکم اذ تدعون الی الایمان فتکفرون).
چه کسی آنها را چنین ندا می کند؟ ظاهر این است که فرشتگان عذاب برای ملامت و سرزنش و رسوا کردن آنها چنین ندائی سر می دهند، در حالی که فرشتگان رحمت همواره آماده اکرام و احترام مردم با ایمان و صالح می باشند.
این احتمال نیز داده شده است که این ندا از ناحیه بعضی از کفار نسبت به بعضی دیگر است ، اما معنی اول مناسبتر به نظر می رسد، و به هر حال این ندائی است که در روز قیامت داده می شود و آیات بعد گواه روشنی بر این معنی است .
((مقت)) در لغت به معنی بغض و عداوت شدید است ، این آیه نشان می دهد که افراد بی ایمان هر چند نسبت به خود عداوت شدید پیدا می کنند خشم خداوند نسبت به آنها از آن هم شدیدتر است .
اما اینکه منظور از خشم و عداوت کفار نسبت به خودشان چیست ؟ در اینجا دو تفسیر وجود دارد:
نخست اینکه آنها بزرگترین دشمنی را در حق خود در دنیا انجام داده اند، چرا که دست رد بر سینه منادیان توحید زدند، نه تنها از چراغهای هدایت الهی روی برتافتند بلکه آنها را در هم شکستند، آیا دشمنی با خویشتن از این شدیدتر می شود که انسان به خاطر پیروی هوای نفس و بهره گیری از متاع چند روزه تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 41
دنیا راه سعادت جاویدان را به روی خویش ببندد و درهای عذاب ابدی را بگشاید.

مطابق این تفسیر جمله اذ تدعون الی الایمان فتکفرون (در آن زمان که به ایمان دعوت می شدید و شما کفر می ورزیدید) در واقع بیان کیفیت خشم و عداوت آنها با خودشان است .
تفسیر دیگر اینکه مراد دشمنی و خشم آنها بر خویشتن در قیامت است ، چرا که وقتی نتیجه کار خود را در آنجا مشاهده می کنند سخت پشیمان و ناراحت می شوند، ناله و نعره آنها بلند می شود، از شدت ناراحتی دو دست خود را گاز می گیرند: و یوم یعض الظالم علی یدیه (فرقان - 27).
آرزو می کنند ایکاش خاک بودند: و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا (نبا - 40).
و از شدت ناراحتی به خود می پیچد، و چون چشم بینا به مقتضای بصرک الیوم حدید (ق - 22) پیدا کرده اند، و همه حقایق و اسرار درون به مقتضای یوم تبلی السرائر (الطارق - 9) آشکار گردیده ، و پرونده های اعمال به مقتضای و اذا الصحف نشرت (التکویر - 10) گشوده شده است ، و به مقتضای کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا (اسراء - 14) از خودش برای حسابرسی خودش دعوت گردیده ، سخت خود را محکوم می کنند و با تمام وجود از خود متنفر می شوند و می گریزند.
اینجاست که ندا داده می شود: دشمنی و خشم خدا بر شما از این هم بیشتر است ، چرا که داعیان حق و فرستادگان خدا شما را به ایمان دعوت کردند و شما راه کفر پیش گرفتید و به آن ادامه دادید.
مطابق این تفسیر جمله اذ تدعون الی الایمان فتکفرون بیان دلیل تفسیر نمونه جلد20، صفحه : 42
عظمت خشم خدا نسبت به آنان است .
هر دو تفسیر مناسب است اما تفسیر اول از جهاتی مناسبتر به نظر می رسد.
به هر حال مجرمان با مشاهده اوضاع و احوال قیامت و آگاهی بر خشم خداوند نسبت به آنها از خواب غفلت طولانی خویش بیدار می شوند و در فکر چاره می افتند، و می گویند: پروردگارا! ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی و ما در این مرگ و حیاتها همه چیز را فهمیدیم ، اکنون به گناهان خود اعتراف می کنیم ، آیا راهی برای خارج شدن از دوزخ (و بازگشت به دنیا و جبران ما فات) وجود دارد؟! (قالوا ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج من سبیل).
آری در آنجا پرده های غرور و غفلت کنار می رود، و چشم حقیقت بین انسان باز می شود، لذا چاره ای جز اعتراف به گناه ندارد.
آنها در این جهان اصرار به انکار معاد داشتند، و پیامبران را در این زمینه به باد استهزاء می گرفتند، اما هنگامی که مرگ و حیات متوالی خود را می بینند جائی برای انکار باقی نمی ماند، تکیه کردن آنها روی تکرار مرگ و

حیات شاید از این نظر است که می خواهند بگویند: ای خداوندی که مالک مرگ تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 43
و حیاتی ، توانائی این را داری که بار دیگر ما را به دنیا بازگردانی تا در مقام جبران برآئیم .
دو مرگ و دو حیات
در اینکه منظور از دو بار میراندن و دو بار زنده کردن چیست ؟ مفسران چندین تفسیر ذکر کرده اند که از میان همه آنها سه احتمال قابل ذکر است .
1 - منظور از دو بار میراندن ، مرگ در پایان عمر و مرگ در پایان برزخ است ، و منظور از دو مرتبه احیا، احیای برزخی و احیای در قیامت است .
توضیح اینکه هنگامی که انسان می میرد نوع دیگری از حیات به عنوان حیات برزخی پیدا می کند، همان حیاتی که شهدا به مقتضای بل احیاء عند ربهم یرزقون (آل عمران - 169) دارند، همان حیاتی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و امامان (علیهم السلام) دارند، سلام ما را می شنوند و پاسخ می گویند، و نیز همان حیاتی که سرکشان و طاغیانی همچون آل فرعون دارند و صبح و شام به مقتضای النار یعرضون علیها غدوا و عشیا (غافر - 46) مجازات می شوند.
از سوی دیگر می دانیم در پایان این جهان در نخستین نفخه صور نه تنها انسانها که همه فرشتگان و ارواح مردگان که در قالبهای مثالی هستند به مقتضای فصعق من فی السماوات و من فی الارض : (زمر - 68) می میرند، و کسی جز ذات پاک خداوند باقی نمی ماند (البته مرگ و حیات فرشتگان و ارواح همانند مرگ و حیات ما انسانها نیست همانطور که شرح آن را در ذیل آیه 86 سوره زمر دادیم).
به این ترتیب ما یک حیات جسمانی داریم و یک حیات برزخی ، در پایان تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 44
عمر از حیات جسمانی می میریم ، و در پایان این جهان از حیات برزخی و نیز دارای دو حیات به دنبال این دو مرگ هستیم : حیات برزخی ، و حیات روز قیامت .
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که ما غیر از این دو حیات حیات سومی هم در این دنیا داریم و مرگی هم قبل از ورود در این دنیا داشتیم چرا که قبلا موجود مرده ای بودیم ، به این ترتیب سه حیات و مرگ می شود.
پاسخ این سؤ ال با دقت در خود آیه روشن می شود، زیرا مرگ قبل از حیات دنیا (در آن حال که خاک بودیم) ((موت)) است نه ((اماته)) یعنی میراندن و اما حیات در این دنیا گرچه مصداق احیاء است ولی قرآن در آیه فوق به این جهت به آن اشاره نکرده است که این احیا چندان مایه عبرت برای کافران نبوده ، آنچه که باعث بیداری و اعتراف آنها به گناه شده

نخست حیات برزخی است و سپس حیات در رستاخیز (دقت کنید).
2 - منظور از دو حیات زنده شدن در قبر برای پاره ای از سوالات است ، و زنده شدن در قیامت ، و منظور از دو مرگ مرگ در پایان عمر و مرگ در قبر می باشد.
لذا جمعی از مفسران این آیه را دلیل بر حیات موقت در قبر دانسته اند.
در اینکه حیات در قبر چگونه است ؟ آیا جسمانی است ، یا برزخی ، یا نیمه جسمانی ؟ بحثهائی است که اینجا جای آن نیست .
3 - منظور از مرگ نخستین ، مرگ قبل از وجود انسان در دنیا است ، چرا که قبلا خاک بود، بنابراین زندگی اول نیز زندگی این دنیا می شود، و مرگ دوم در پایان این جهان است ، و حیات دوم در رستاخیز.
کسانی که این تفسیر را برگزیده اند به آیه 28 سوره بقره نیز استدلال کرده اند که می گوید: کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون : چگونه به خدا کافر می شوید در حالی که شما
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 45
مرده بودید او شما را زنده کرد، سپس می میراند، بار دیگر زنده می کند، سپس به سوی او باز می گردید.
ولی آیه مورد بحث سخن از دو ((اماته)) میراندن می گوید در حالی که در آیه سوره بقره یک ((موت)) است و یک ((اماته)) .
از میان این تفسیرها تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.
این نکته نیز قابل توجه است که بعضی از طرفداران تناسخ خواسته اند از این آیه برای زندگی و مرگ تکراری انسانها و بازگشت ارواح به بدنهای جدید در این دنیا استدلال کنند، در حالی که آیه فوق یکی از دلائل زنده نفی تناسخ است ، زیرا مرگ و حیات را منحصر در دو قسمت می کند، ولی طرفداران عقیده تناسخ خبر از مرگ و حیاتهای متعدد و متوالی می دهند و معتقدند روح یک انسان ممکن است چند بار در کالبدهای جدید و نطفه های تازه حلول کند و به این دنیا باز گردد.
به هر حال ناگفته پیداست که پاسخ این تقاضای کافران که از دوزخ بیرون آیند و به دنیا برگردند تا به گمان خود گذشته تاریک را جبران نمایند منفی است و منفی بودن آن به قدری روشن است که حتی در آیات مورد بحث سخنی از آن به میان نیامده ، تنها در آیه بعد مطلبی ذکر می کند که به منزله دلیل آن است ، می فرماید: این به خاطر آن است که وقتی خداوند به یگانگی خوانده می شد راه انکار پیش می گرفتید و کفر می ورزیدید، ولی هر گاه کسانی به او شرک می آوردند در برابر آنها تسلیم بودید و ایمان می آوردید (ذلکم بانه اذا دعی تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 46
الله وحده کفرتم و ان یشرک به تؤ منوا).
آری هر جا سخن از توحید و پاکی و تقوا و فرمان حق بود چهره در هم می

کشیدید، و هر جا از کفر و نفاق و شرک و آلودگی سخن به میان می آمد خوشحال و شادان می شدید، و به همین دلیل سرنوشتی غیر از این ندارید.
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که این پاسخ چگونه با درخواست بازگشت به دنیا ارتباط پیدا می کند؟
ولی تعبیرات آیه بیانگر این واقعیت است که این گونه اعمال آنها مقطعی و موقتی نبود بلکه دائما چنین بودند، لذا اگر باز گردند همین برنامه را ادامه خواهند داد و این ایمان و تسلیم در قیامت جنبه اضطراری دارد نه واقعی ، بعلاوه اعتقاد و اعمال و نیات گذشته آنها ایجاب می کند به طور مخلد در دوزخ باشند، با این حال بازگشت به دنیا امکان پذیر نیست .
به هر حال این وضع مخصوص کسانی است که کفر و شرک و گناه در وجود آنها ریشه دوانده ، همانها که به گفته قرآن از شنیدن نام خدای یگانه مشمئز می شدند، و از شنیدن نام بتها شادمان ، و اذا ذکر الله وحده اشمازت قلوب الذین لا یؤ منون بالاخرة و اذا ذکر الذین من دونه اذا هم یستبشرون (زمر - آیه 44).
این اختصاص به عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ندارد در زمان ما نیز کوردلانی هستند که از ایمان و توحید و تقوا گریزانند و هر جا بوی کفر و نفاق و فساد به مشام برسد به آنجا رو می آورند.
لذا در بعضی از روایات اهلبیت (علیهم السلام) این آیه به مساءله ((ولایت)) تفسیر شده که بعضی از شنیدن آن ناراحت می شوند، و از شنیدن نام مخالفان آنها شاد (روشن است که این تفسیر از قبیل تطبیق کلی بر مصداق است نه انحصار تمام مفهوم آیه در این مصداق). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 47
در پایان آیه برای آنکه این تاریک دلان مشرک را برای همیشه ماءیوس کند می افزاید: ((حاکمیت و داوری مخصوص خداوند بلند مقام و بزرگ است)) .
(فالحکم لله العلی الکبیر).
جز او قاضی و دادخواه و دادرسی در این محکمه نیست ، و چون او علی و کبیر است نه مغلوب کسی می گردد، نه توصیه ای در او مؤ ثر می شود، و نمی توان از طریق فداء و غرامت و یاری این و آن بر حکم او غلبه کرد، حاکم مطلق او است ، و همه سر بر فرمان اویند، و هیچ راه فراری در برابر حکمش وجود ندارد.
نکته :
دعای دور از حاجت !
این نخستین بار نیست که در آیات قرآن به تقاضای دوزخیان یا کفار مبنی بر بازگشت مجدد به این جهان بر خورد می کنیم که با پاسخ منفی روبرو می شوند، بارها در آیات قرآن مجید این موضوع مطرح شده است .

در سوره شوری آیه 44 می خوانیم : ظالمان بعد از مشاهده عذاب می گویند هل الی مرد من سبیل : آیا راهی به سوی بازگشت وجود دارد)) ؟
و در سوره زمر آیه 58 درباره انسانهای گنهکار و بی ایمان آمده است : هنگامی که آنها عذاب الهی را می بینند می گویند: اگر بار دیگر به دنیا باز گردیم از نیکوکاران خواهیم بود ((او تقول حین تری العذاب لو ان لی کرة فاکون من المحسنین)) .
و در مؤ منون آیه 107 از قول همین اشخاص آمده است : ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون : ((پروردگارا ما را از دوزخ بیرون فرست ، اگر بار دیگر بازگشت کردیم ما مسلما ظالم و ستمگریم)) ! تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 48
گروهی نیز به هنگامی که فرشتگان مرگ را می بینند چنین تقاضائی از خدا می کنند و می گویند: رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت :
((پروردگارا مرا باز گردانید، شاید در آنچه کوتاهی نمودم و ترک گفتم عمل صالحی انجام دهم)) (مومنون 99 - 100).
اما در همه جا با ((کلا)) (چنین چیزی ممکن نیست) و یا تعبیرات مشابهی روبه رو می شوند.
و به این ترتیب قرآن می گوید: زندگی این جهان تجربه ای است که هرگز برای یکنفر تکرار نمی شود، پس این خیال خام را باید از سر بیرون کرد که اگر بعد از مرگ با واکنشی شدید رو به رو شدیم راه بازگشت و جبران باز است ، نه هرگز چنین نیست .
دلیل آن روشن است ، در قانون تکامل و روند آن ، ارتجاع و بازگشت ممکن نیست ، همانگونه که محال است از نظر این قانون نوزادی به شکم مادر باز گردد، خواه دوران تکاملی خود را در رحم مادر به پایان رسانده باشد و یا ناقص سقط گردد، بازگشت امکان پذیر نیست ، مرگ نیز همچون تولد ثانوی است ، و انتقال از چنین عالم دنیا به عالم دیگر، در آنجا نیز چنین بازگشتی محال است .
از این گذشته بیداریهای اضطراری هرگز دلیل بر بیداری واقعی نیست و به هنگام فرونشستن عوامل آن ، فراموشکاری باز می گردد و همان اعمال تکرار می شود، چنانکه در زندگی همین دنیا در مورد بسیاری از مردم این معنی را آزمایش کرده ایم که در تنگناهای زندگی دست به دامن لطف خدا می زنند از در توبه وارد می شوند اما همین که طوفان فرو نشست همه چیز به دست فراموشی سپرده می شود. غافر
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 49
آیه 13-15
آیه و ترجمه
هُوَ الَّذِی یُریکُمْ ءَایَتِهِ وَ یُنزِّلُ لَکُم مِّنَ السمَاءِ رِزْقاً وَ مَا یَتَذَکرُ إلا مَن یُنِیب

(13)
فَادْعُوا اللَّهَ مخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَفِرُونَ(14)
رَفِيعُ الدَّرَجَتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلى مَن يَشاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلاقِ(15)
ترجمه :13 - آو کسی است که آیات خود را به شما نشان می دهد، و از آسمان برای شما روزی با ارزشی می فرستد، تنها کسانی متذکر این حقایق می شوند که به سوی خدا باز گردند.
14 - (تنها) خدا را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید، هر چند کافران ناخشنود باشند.
15 - او درجات بندگان صالح را بالا می برد، او صاحب عرش است ، روح را به فرمانش بر هر کس از بندگانش که بخواهد القاء می کند، تا مردم را از روز ملاقات بیم دهد.
تفسیر:تنها خدا را بخوانید هر چند کافران نپسندند
این آیات در حقیقت استدلالی است بر مسائلی که به صورت اندرز و نصیحت و تهدید و انذار در آیات پیشین گذشت ، استدلالی است بر توحید و وحدانیت خداوند و ربوبیت او، و نفی شرک و بت پرستی . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 50
نخست می گوید: ((او کسی است که آیاتش را به شما نشان می دهد (هو الذی یریکم آیاته).
همان آیات و نشانه های آفاقی و انفسی که تمام عالم هستی را پر کرده است ، و نقشهای عجیبی که بر در و دیوار وجود نمایان است نقشهائی که هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار!
سپس به بیان یکی از این آیات پرداخته می افزاید: ((او از آسمان برای شما روزی پر ارزشی می فرستد (و ینزل لکم من السماء رزقا).
دانه های حیاتبخش باران ، نور آفتاب که زنده کننده تمام موجودات است ، و هوائی که مایه حیات همه حیوانات و گیاهان می باشد همه از آسمان نازل می شود و می دانیم این سه امر مهمترین وسیله زندگی و حیات است و بقیه فرع بر آن می باشد.
بعضی از مفسران آسمان را به معنی ((عالم غیب)) و زمین را به معنی عالم شهود تفسیر کرده اند و نزول رزق الهی را از آسمان به زمین به معنی ظهور از عالم غیب به عالم شهود دانسته اند، اما علاوه بر اینکه این تفسیر مخالف ظاهر آیه است هیچ الزامی نیز بر آن وجود ندارد.
درست است که وحی و آیات فراوانی که غذای روح است از آسمان غیب و معنی نازل می شود، و باران و نور آفتاب که غذای جسم است از آسمان ظاهر است ، و این هر دو با یکدیگر هماهنگ است ، ولی نباید تصور کرد که تعبیر به آیات ، در آیات مورد بحث اشاره به مفهومی اعم یا مخصوصا

اشاره به آیات تشریعی است ، چرا که تعبیر یریکم آیاته : (آیاتش را به شما ارائه می دهد) مکرر در قرآن مجید بر آیات توحیدی عالم هستی اطلاق شده است ، از جمله در اواخر همین سوره مؤ من بعد از ذکر نعمتهای خداوند از قبیل چهارپایان و کشتیها می فرماید: و یریکم آیاته فای آیات الله تنکرون : او آیاتش را به شما نشان می دهد، تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 51
کدامیک از آیات الهی را انکار می کنید (مؤ من - 81) و همچنین آیات دیگر.
اصولا تعبیر به یریکم (به شما ارائه می دهد) متناسب با آیات تکوینی است ، اما در مورد آیات تشریعی معمولا تعبیرهای دیگری مانند وحی فرستاد و به سراغ شما آمد دیده می شود.
به هر حال اینکه بعضی از مفسران پیشین و بعضی از بزرگان مفسران معاصر آیات را در اینجا به معنی آیات تشریعی یا اعم از تشریعی و تکوینی گرفته اند دلیل ندارد.
این نکته نیز قابل توجه است که قرآن در اینجا از میان آیات عظیمی که در آسمان و زمین و وجود انسان قرار دارد تنها روی مساءله رزق و روزی انسان انگشت گذارده ، چرا که بیشترین مشغولیات فکری او را همین امر تشکیل می دهد، و گاه برای افزایش روزی و نجات از تنگناهای رزق دست به دامن بتها می زند، قرآن مجید می گوید: همه روزیها به دست خداوند است ، و از بتها کاری ساخته نیست .
و در پایان آیه می افزاید: با وجود اینهمه آیات در پهنه جهان هستی چشمهای نابینا و قلوبی که حجاب بر آنها افکنده شده چیزی نمی بینند تنها کسانی متذکر می شوند که به سوی خدا باز گردند و قلب و جان خود را از آلودگیها بشویند.
(و ما یتذکر الا من ینیب).
در آیه بعد چنین نتیجه گیری می کند: ((اکنون که چنین است خدا را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید)) (فادعوا الله مخلصین له الدین).
برخیزید و با تیشه ایمان به جان بتهای مشرکان بیفتید، و همه را از صفحه فکر و فرهنگ و اجتماع خود محو کنید.
البته این کار شما کافران لجوج و متعصب را سخت ناراحت می کند ولی ترس تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 52
و هراسی به خود راه ندهید، آئین خود را خالص کنید هر چند کافران ناخشنود باشند (و لو کره الکافرون).
در محیطی که اکثریت آن را بت پرستان گمراه تشکیل می دهند توحید در آغاز کار برای آنها چهره وحشتناکی دارد، همانگونه که طلوع آفتاب در میان جمع خفاشان ، ولی اعتنا به این عکس العمل های جاهلانه و زودگذر نکنید،

قاطعانه پیش بروید، و پرچم توحید و اخلاص را همه جا به اهتزاز در آورید.
آیه بعد خدا را با چند وصف مهم از اوصافش توصیف کرده می گوید: او رفیع الدرجات است (رفیع الدرجات).
درجات بندگان صالح را بالا می برد، چنانکه در آیه 11 سوره مجادله نیز آمده است یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات : خداوند درجات مؤ منان و عالمان را بالا می برد.
او حتی در میان پیامبران ، آنها که از عهده امتحانات بیشتری بر آمدند و مقام اخلاص را به مرز بالاتری رساندند فضیلت و برتری داده است تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض (بقره - 235).
او انسانها را جانشینان و نمایندگان خود در زمین قرار داده ، و بر طبق شایستگیها بعضی را بر بعضی برتری بخشیده است ((و هو الذی جعلکم خلائف الارض و رفع بعضکم فوق بعض درجات)) (انعام - 165).
اگر در آیه گذشته دعوت به اخلاص در دین شده در اینجا می گوید خداوند درجات شما را به میزان اخلاصتان بالا می برد، آری او رفیع الدرجات است .
اینها همه در صورتی است که رفیع را به معنی رافع و بالا برنده تفسیر کنیم ، ولی بعضی گفته اند رفیع در اینجا را به معنی مرتفع است ، بنابراین رفیع الدرجات اشاره به اوصاف بلند و عالی خدا است : او در علمش بلند مرتبه تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 53
است ، و در قدرتش نیز بلند مرتبه ، تمام اوصاف کمال و جمالش آنقدر مرتفع و بالا است که همای بلند پرواز عقل و دانش بشری هرگز به اوج آن نمی رسد.
و از آنجا که ((رفیع)) در لغت به هر دو معنی آمده است آیه فوق به هر یک از دو معنی ممکن است تفسیر شود، ولی از آنجا که تناسب بحث در آیات با مساءله پاداش به اعطای درجات عالی به بندگان صالح است معنی اول مناسبتر به نظر می رسد هر چند به عقیده ما که استعمال لفظ را در بیش از یک معنی جایز می دانیم جمع میان هر دو تفسیر بی مانع است ، مخصوصا در مورد آیات قرآن که الفاظ آن مفاهیم وسیع و گسترده ای دارد.
سپس می افزاید: ((او صاحب عرش است)) (ذو العرش).
سرتاسر عالم هستی تحت قدرت و حکومت او است ، و حکومتش بلامنازع است ، و این خود دلیلی است بر اینکه تعیین درجات بندگان بر حسب شایستگیها به دست قدرت او است .
و چون در آیه قبل پیرامون عرش مشروحا سخن گفتیم ، در اینجا نیازی به تکرار نمی بینیم .
در سومین توصیف می گوید: او کسی است که روح را به فرمانش بر هر

کسی از بندگانش بخواهد القا می کند (یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده).
این روح همان قرآن و مقام نبوت و وحی است که مایه حیات دلها و همانند روح در پیکر انسانی است .
قدرت او از یکسو، و رفیع الدرجات بودنش از سوی دیگر، ایجاب می کند که برنامه تشریح و تکلیف را از طریق وحی اعلام دارد، و چه تعبیر جالبی از آن کرده است : تعبیر به روح ، روحی که مایه حیات و حرکت و جنبش و جهاد و پیشرفت است .
گرچه مفسران در توضیح معنی روح در اینجا احتمالات مختلفی داده اند، تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 54
اما قرائن موجود در آیه ، و همچنین آیه 2 سوره نحل که می فرماید: ینزل الملائکه بالروح من امره علی من یشاء من عباده ان انذروا انه لا اله الا انا فاتقون ، و همچنین آیه 52 شوری که پیامبر اسلام را مخاطب ساخته و نزول قرآن و ایمان و روح را بر او بیان می کند و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان همگی دلیل بر این است که روح در این گونه موارد به معنی وحی و قرآن و تکالیف الهی است .
تعبیر به من امره (به فرمان او) اشاره به این است که اگر فرشته وحی ماءمور ابلاغ این روح است او نیز از ناحیه خدا سخن می گوید نه از ناحیه خودش .
و تعبیر به ((علی من یشاء من عباده)) (بر هر کس از بندگانش بخواهد) نه به معنی این است که بی حساب موهبت وحی را به کسی می دهد، چرا که مشیت او عین حکمت او است ، هر کس را شایسته این مقام ببیند مشمول این فرمان می سازد، همانگونه که در آیه 124 سوره انعام می خوانیم : الله اعلم حیث یجعل رسالته : خداوند آگاهتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد.
و اگر می بینیم در بعضی از روایات که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) رسیده ، روح در آیه فوق به روح القدس تفسیر شده و ویژه پیامبر و امامان معصوم معرفی گردیده منافات با آنچه گفتیم ندارد، چرا که ((روح القدس)) همان روح مقدس و مقام معنوی والائی است که به صورت کامل در پیامبران و امامان معصوم قرار دارد و بسیار می شود که پرتوی از آن در وجود افراد دیگر تجلی می کند، و فیض روح القدس هر گاه به آنها کمک نماید، کلمات فوق العاده و یا کارهای مهم الهی انجام می دهند.
جالب اینکه در آیات پیشین سخن از نزول باران و ارزاق جسمانی در میان . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 55
بود و در اینجا سخن از نزول وحی و رزق روحانی است .
اکنون ببینیم هدف از القای روح القدس بر پیامبران چیست ؟ و آنها این راه

پر نشیب و فراز و طولانی و پرمشقت را برای چه هدفی تعقیب می کنند؟
در آخرین جمله آیه فوق به این سؤ ال پاسخ داده شده می گوید: هدف این است که مردم را از روز ملاقات انذار کنند (لینذر یوم التلاق).
روزی که بندگان با پروردگارشان از طریق شهود باطنی ملاقات می کنند.
روزی که گذشتگان و آیندگان همه با هم تلاقی دارند.
روز ملاقات پیشوایان حق و باطل با پیروانشان .
روز لقای مستضعفین و مستکبرین .
روز ملاقات ظالم و مظلوم .
روز دیدار انسانها و فرشتگان .
و بالاخره روز تلاقی انسان با اعمال و گفتار و کردارش و با دادگاه عدل خداوند.
آری هدف از همه کتب آسمانی و برنامه های الهی این است که بندگان را از روز تلاقی بزرگ بیم دهند، و چه اسم عجیبی برای قیامت در این آیه انتخاب شده است ((یوم التلاق)) . غافر
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 56
آیه 16-17
آیه و ترجمه
یَوْمَ هُم بَرِزُونَ لا یخْفَی عَلی اللَّهِ مِنهُمْ شیْءٌ لِّمَنِ الْمُلْک الْیَوْمَ للَّهِ الْوَحِدِ الْقَهَّارِ(16)
الْیَوْمَ تجْزَی کلُّ نَفْسِ بِمَا کسبَت لا ظلْمَ الْیَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سرِیعُ الحِْسابِ(17)
ترجمه :16 - روز تلاقی روزی است که همه آنها آشکار می شوند و چیزی از آنها بر خدا مخفی نخواهد ماند، حکومت امروز برای کیست ؟! برای خداوند یکتای قهار است .
17 - امروز هر کس در برابر کاری که انجام داده جزا داده می شود، هیچ ظلمی امروز وجود ندارد، خداوند سریع الحساب است .
تفسیر:روز تلاقی !
این آیات و چند آیه بعد از آن توضیح و تفسیری است برای ((یوم التلاق)) که از نامهای قیامت است ، و در آخرین آیات گذشته به آن اشاره شد.
در این دو آیه چند قسمت از ویژگیهای قیامت بیان شده که هر کدام از دیگری تکان دهنده تر است .
نخست میفرماید ((روز تلاقی روزی است که همه بارز و ظاهر می شوند))
(یوم هم بارزون).
روزی است که تمام پرده ها و حجابها کنار میرود. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 57
از یکسو موانع مادی همچون کوهها برچیده می شود، و به گفته قرآن زمین

به صورت قاعا صفصفا (هموار و بدون پستی و بلندی) در می آید (طه - 106).
از سوی دیگر همه انسانها از درون قبرها سر بر می دارند و خارج می شوند.
از سوی سوم اسرار درون همگان آشکار می گردد: یوم تبلی السرائر(طارق - 9).
و زمین آنچه را در درون دارد بیرون می فرستد: و اخرجت الارض اثقالها (زلزال - 2).
از سوی چهارم نامه های اعمال گشوده می شود و محتوای آن آشکار می گردد:
و اذا الصحف نشرت (تکویر - 10).
از سوی پنجم اعمالی که انسان از پیش فرستاده در برابر او مجسم می شود:
یوم ینظر المرء ما قدمت یداه (نبا - 40).
و از سوی ششم مسائلی را که انسان اصرار در اخفای آنها داشت ظاهر می گردد:
بل بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل (انعام - 28).
از سوی هفتم اعضای پیکر انسان و حتی زمینی که روی آن اعمالی انجام داده به افشاگری برمی خیزند و حقایق را بازگو می کنند: یومئذ تحدث اخبارها(زلزال - 4).
خلاصه انسانها با تمام وجود و تمام هستی و هویت خویش در آن صحنه عظیم ظاهر می شوند، و هیچ چیزی مکتوم نمی ماند: و برزوا لله جمیعا(ابراهیم - 21).
چه صحنه عجیب و وحشتناکی است ؟!
برای اینکه بدانیم در آنجا چه غوغائی بر پا می شود کافی است فکر کنیم که یک لحظه در این دنیا چنین صحنه ای بر پا شود و درون و برون و خلوت و جلوت همه انسانها یکی گردد، چه ولوله ای در میان خلق ایجاد خواهد شد؟ و چگونه رشته های پیوند مردم از هم گسسته می شود؟! تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 58
آری طبیعت آن جهان همین است و باید آنچنان بود که انسان از ظاهر شدن پنهانیها وحشتی نداشته باشد، اعمال و رفتارش را آنچنان انجام دهد که هم امروز اگر در ملاء عام نمایان گردد از آن نگران نباشد.
در دومین توصیف از آن روز می افزاید: چیزی از مردم بر خدا مخفی نخواهد بود (لا یخفی علی الله منهم شی ء).
در این جهان و امروز نیز چیزی بر خداوند عالم و قادر مخفی نیست ، و اصولا کسی که وجودش بی پایان است و هیچگونه محدودیتی در ذات

پاکش راه ندارد آشکار و مخفی و غیب و شهود برای او یکسان است .
پس چرا قرآن جمله فوق را به عنوان توضیح و تفسیری برای جمله یوم هم بارزون ذکر می کند؟
دلیل آن روشن است زیرا ظهور اشیاء در آن روز از تاءکید بیشتری برخوردار است ، جائی که دیگران نیز از اسرار هم آگاه شوند در مورد خداوند مساءله نیاز به بحث و گفتگو ندارد.
سومین ویژگی آن روز حاکمیت مطلقه پروردگار است ، چنانکه در دنباله همین آیه می فرماید: در آن روز گفته می شود حکومت و ملک امروز برای کیست ؟ (لمن الملک الیوم).
و در پاسخ می گویند: از آن خداوند واحد قهار است (لله الواحد القهار).
این سؤ ال را چه کسی مطرح می کند؟ و آن جواب را چه کسانی می گویند؟ در آیه سخنی از آن به میان نیامده است . بعضی گفته اند سؤ ال از ناحیه پروردگار مطرح می شود، و جواب را همه مؤ منان و کافران می گویند. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 59
بعضی نیز گفته اند: سؤ ال و جواب هر دو از ناحیه خداست .
و بعضی معتقدند منادی الهی این سؤ ال را آشکارا مطرح می کند و خود او نیز پاسخ می گوید.
ولی ظاهر این است که این سؤ ال و جواب از سوی فرد خاصی عنوان نمی شود سؤ الی است که از سوی خالق و مخلوق ، فرشته و انسان ، مؤ من و کافر و از تمام ذرات وجود و در و دیوار عالم هستی بدون استثنا مطرح است ، و همگی نیز با زبان حال به آن پاسخ می گویند، یعنی به هر جا بنگری آثار حاکمیت او نمایان است و بر هر چه نگاه کنی نشانه های قاهریت او در آن ظاهر است .
به زمزمه هر ذره ای گوش فرا دهی لمن الملک می گوید، و در پاسخ لله الواحد القهار از آن می شنوی .
نمونه بسیار کوچک آن را در همین دنیا می بینیم که گاه به هنگام ورود در یک خانه یا یک شهر و یک کشور ظهور و حضور و قدرت فرد معینی را در همه جا احساس می کنیم ، گوئی همه می گویند مالک و حاکم در اینجا فلان شخص است ، در و دیوار نیز به این امر گواهی می دهد.
البته امروز نیز مالکیت خداوند در سراسر عالم حاکم است ، اما در قیامت ظهور و بروز تازهای پیدا می کند، در آنجا نه خبری از حکومت جباران است ، و نه از نعره های مستانه طاغوتیان .
نه خبری از نیروهای اهریمنی به گوش می رسد، و نه از قدرتنمائی ظاهری شیطان و لشکریانش اثری به چشم می خورد.
ویژگی چهارم آن روز این است که روز پاداش و کیفر است ، چنانکه در آیه بعد می فرماید: امروز هر کسی در برابر کاری که انجام داده جزا داده می

شود. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 60
(الیوم تجزی کل نفس بما کسبت).
آری آن ظهور و بروز و آن احاطه علمی خداوند و حاکمیت و مالکیت و قهاریت او همه دلیلی است روشن بر این حقیقت بزرگ و امیدبخش و بیم آفرین .
ویژگی پنجم همان است که در جمله بعد می افزاید: امروز هیچ ظلم و ستمی بر هیچکس نخواهد بود (لا ظلم الیوم).
چگونه ممکن است ظلم و ستمی تحقق یابد در حالی که ظلم یا به خاطر جهل است که او بر همه چیز احاطه علمی دارد.
یا به خاطر عجز است که او قاهر و مالک و حاکم بر همه چیز است ، پس چگونه ممکن است ظلم و ستمی در محضر الهی در آن روز انجام گیرد، به خصوص اینکه آن روز، روز داوری خدا است نه آزادی مردم برای آزمون .
ششمین و آخرین ویژگی سرعت محاسبه اعمال بندگان است ، چنانکه در پایان آیه می فرماید: خداوند سریع الحساب است (ان الله سریع الحساب).
سرعت حسابش در آنجا به قدری است که در حدیث آمده است : ان الله تعالی یحاسب الخلائق کلهم فی مقدار لمح البصر: ((خداوند حساب همه بندگان را در یک چشم بر هم زدن می رسد)) !.
اصولا با قبول تجسم اعمال و بقاء آثار خیر و شر، مساءله حساب مساءله ای حل شده است ، آیا دستگاههائی که در دنیا همراه کار کردن نمره می اندازد نیازی به زمان برای حسابرسی دارد؟
تکرار تعبیر سریع الحساب در آیات مختلف قرآن شاید به این منظور است که بعضی شیطان صفتان ، افراد ساده لوح را وسوسه نکنند که مگر حسابرسی خلایق در برابر اعمالی که در طول هزاران سال انجام داده اند به این آسانی ممکن است ؟. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 61
از این گذشته این تعبیر هشداری است به همه انسانها که در آن روز مهلتی به مجرمان داده نمی شود، مانند مهلتی که در این دنیا به یک مجرم و قاتل برای رسیدگی چند ماه یا چند سال به پرونده اش می دهند. غافر
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 62
آیه 18 -20
آیه و ترجمه
وَ أَنذِرْهُمْ یَوْمَ الاَزِفَةِ إِذِ الْقُلُوب لَدَی الحْنَاجِرِ کَظِمِینَ مَا لِلظلِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَ لا شفِیعٍ یُطاعُ(18)
یَعْلَمُ خَائنَةَ الاَعْینِ وَ مَا تخْفِی الصدُورُ(19)
وَ اللَّهُ یَقْضی بِالْحَقِّ وَ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِن دُونِهِ لا یَقْضونَ بِشىْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السمِیعُ الْبَصِیرُ(20)

ترجمه :18 - آنها را از روز نزدیک بترسان ، روزی که از شدت وحشت دلها به گلوگاه می رسد، و تمامی وجود آنها مملو از اندوه می گردد، برای ستمکاران دوستی وجود ندارد و نه شفاعت کننده ای که شفاعتش پذیرفته شود.
19 - او چشمهائی را که به خیانت گردش می کند می داند، و از آنچه در سینه ها پنهان است با خبر است .
20 - خداوند به حق داوری می کند، و معبودهائی را که غیر از او می خوانند هیچگونه داوری ندارند، خداوند شنوا و بینا است .
تفسیر:روزی که جانها به لب می رسد!
این آیات همچنان ادامه توصیف قیامت است و در حقیقت در این آیات هفت ویژگی دیگر از ویژگیهای قیامت و حوادث هول انگیز و دهشت زای آن که هر انسان مؤ منی را عمیقا در فکر فرو می برد بیان شده است :
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 63
نخست می گوید: ((آنها را از روز نزدیک بترسان (و انذرهم یوم الازفة).
((آزفة)) در لغت به معنی نزدیک است ، و چه نامگذاری عجیبی است که به جای ((یوم القیامة)) ((یوم الازفة)) بیان شده ، تا بیخبران نگویند: هنوز تا قیامت زمان بسیار زیادی است ، فکر خود را مشغول قیامت نکنید که وعده ای است نسیه !
و اگر درست بنگریم مجموعه عمر دنیا در برابر عمر قیامت لحظه زود گذری بیش نیست ، و چون هیچ تاریخی از سوی خداوند برای آن به کسی حتی به پیامبران اعلام نشده است باید همیشه آماده استقبال از آن بود.
دومین توصیف اینکه : در آن روز از شدت هول و ترس دلها به گلوگاه می رسد! (اذ القلوب لدی الحناجر).
به هنگامی که انسان در تنگناهای سخت قرار می گیرد احساس می کند که گوئی قلبش دارد از جا کنده می شود، گوئی می خواهد از حنجره اش بیرون پرد، عرب از این حالت تعبیر به ((بلغت القلوب الحناجر)) می کند، و شاید معادل آن در فارسی این باشد که میگوئیم جانش به لب رسید، و گرنه روشن است که قلب به معنی مرکز پخش خون هرگز از جای خود حرکت نمی کند و به گلوگاه نمی رسد.
و نیز ممکن است قلب کنایه از جان باشد، یعنی جانش به گلوگاه رسیده بود، گوئی روح از بدنش تدریجا خارج شده ، و تنها کمی از آن باقیمانده است .
به هر حال چنان هول و اضطرابی از حساب و کتاب دقیق الهی ، و بیم از رسوائی در حضور جمیع خلایق ، و گرفتاری در عذاب دردناکی که خلاصی از آن ممکن نیست ، به انسان دست می دهد که با هیچ بیانی قابل شرح نیست . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 64

در توصیف سوم می گوید: ((وجود آنها مملو از غم و اندوه می شود اما توانائی اظهار آن را ندارند)) (کاظمین).
((کاظم)) از ماده ((کظم)) در اصل به معنی بستن دهان مشکی است که پر از آب باشد سپس در مورد کسانی که از خشم و غضب پر می شوند اما به دلائل مختلفی آن را اظهار نمی دارند اطلاق شده است .
اگر انسان گرفتار اندوه و غم جانکاهی شود اما بتواند فریاد کند ممکن است کمی آرام گیرد، اما افسوس که در آنجا حتی جای فریاد و نعره زدن نیست ، آنجا صحنه بروز همه اسرار نهان و پیشگاه داوری حق و محضر عدل پروردگار، و حضور جمع خلایق است ، فریاد چه سودی دارد؟!
چهارمین توصیف اینکه : برای ستمکاران دوستی وجود ندارد (و ما للظالمین من حمیم).
آن گروه از دغل دوستان که همچون مگسان گرد شیرینی به هنگام قدرت اطراف آنها را گرفته بودند، و با تملق و چاپلوسی خود را یارانی وفادار و جانثار، و یا غلامانی خانه زاد، معرفی می کردند، همه گرفتار کار خویشند، و به دیگری نمی پردازند، آری در آن روز نه دوستی برای انسان وجود دارد و نه غمخواری برای درد دل کردن .
در پنجمین توصیف می فرماید: و نه شفاعت کننده ای که شفاعتش پذیرفته شود (و لا شفیع یطاع).
چرا که شفاعت شافعان راستین مانند انبیا و اولیاء نیز به اذن پروردگار است ، و به این ترتیب قلم بطلان بر پندار بت پرستان که بتها را شفعای خود در پیشگاه خدا می دانستند می کشد.
در ششمین مرحله یکی از اوصاف خدا را بیان می کند که در ضمن توصیفی تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 65
برای چگونگی قیامت است ، می گوید: خدا چشمهائی را که به خیانت گردش می کند می داند، و از آنچه در سینه ها پنهان است با خبر است (یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور).
آری خدائی که از حرکات مخفیانه چشمها و اسرار درون سینه ها آگاه است در آن روز درباره خلایق دادرسی و قضاوت می کند، و با این علم و آگاهی دقیق او روز گنهکاران سیاه و تاریک است .
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : هنگامی که از معنی این آیه از آن حضرت سؤ ال کردند، فرمود: ا لم تر الی الرجل ینظر الی الشی ء و کانه لا ینظر الیه ، فذلک خائنة الاعین : آیا ندیده ای گاه انسان به چیزی نگاه می کند اما چنین وانمود می کند که به آن نگاه نمی کند؟ این نگاههای خیانت آلود است !.
آری این نگاهها خواه به نوامیس مردم باشد و یا امور دیگری که نگاه کردن به آن ممنوع است بر خداوندی که ذره ای از آنچه در آسمانها و زمین

است از علم او مخفی نیست پنهان نمی ماند، لا یغرب عنه مثقال ذرة فی السموات و لا فی الارض (سبا - 3).
در حدیث دیگری آمده است : یکی از یاران پیامبر در کنار یکی از مخالفان سرسخت اسلام در محضر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نشسته بود، بعد از آنکه آن مرد مخالف از محضر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) امان گرفت و بیرون رفت عرض کرد: چرا اشاره ای نفرمودید.
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 66
تا بر خیزیم و گردنش را بزنیم پیش از آنکه از شما امان بگیرد؟! رسول خدا فرمود: ان النبی لا تکون له خائنة الاعین : پیامبران نگاه مخفیانه و خائنانه ندارند!.
البته خیانت چشمها اشکال مختلفی دارد: گاه به صورت نگاههای دزدکی و استراق بصر نسبت به زنان بیگانه است ، و گاه به صورت اشاراتی با چشم به منظور تحقیر یا عیبجوئی از دیگران ، و یا اشاراتی که مقدمه توطئه ها و نقشه های شیطانی است .
راستی اگر انسان به یک چنین حسابرسی دقیقی در قیامت مؤ من باشد که حتی نگاهها، و اندیشه ها، با انگیزه هائی که دارند همگی زیر سوال می روند، و دقیقا بررسی می شوند، حد اعلای تقوی در وجود او زنده خواهد شد، و چه اثری دارد این ایمان به معاد و مراقبت الهی و حسابرسی قیامت در تربیت نفوس انسانها؟!
می گویند: یکی از علمای بزرگ پس از پایان تحصیلات خود در حوزه علمیه نجف هنگامی که می خواست به کشورش باز گردد ضمن خدا حافظی با استادش از او تقاضای پند و موعظه ای کرد، او گفت : بعد از تمام این زحمتها آخرین اندرزم کلام خدا است ، این آیه را هرگز فراموش مکن ا لم یعلم بان الله یری : آیا انسان نمی دانست که خدا همه چیز را می بیند (علق - 14).
آری از دیدگاه یک فرد مؤ من واقعی ، تمام عالم محضر خدا است ، و همه کارها در حضور او انجام می گیرد، همین شرم و حضور برای دوری از گناهان کافی است . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 67
در هفتمین توصیف از قیامت که آن نیز به صورت توصیف خداوند مطرح شده می فرماید: خداوند به حق داوری می کند (و الله یقضی بالحق).
و معبودهائی را که غیر از او می خوانند هیچگونه قضاوت و داوری ندارند (و الذین یدعون من دونه لا یقضون بشی ء).
آری آن روز مقام داوری مخصوص به خدا است ، و او هم جز به حق داوری نمی کند، چرا که داوری به ظلم یا از جهل و عدم آگاهی ناشی می شود که او بر همه چیز حتی اسرار ضمائر احاطه دارد، و یا از عجز و نیاز است که همه اینها از ساحت مقدسش دور می شد.

ضمنا این جمله دلیلی است بر توحید معبود، زیرا کسی شایستگی عبودیت دارد که سرانجام داوری به دست او است ، اما بتهائی که نه در این جهان خاصیتی دارند و نه در قیامت مرجع داوری هستند چگونه ممکن است شایسته عبودیت باشند؟
این نکته نیز قابل توجه است که داوری به حق از ناحیه خداوند معنی گسترده ای دارد که هم عالم تکوین را شامل می شود، و هم جهان تشریع را، همانگونه که تعبیر قضا در آیات قرآن نیز در هر دو مورد به کار رفته است ، در یکجا می خوانیم : و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه : پروردگارت حکم کرده که جز او را پرستش نکنید (اسراء - 23) این قضاوت تشریعی او است .
و در جای دیگر می فرماید: اذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون : هنگامی که حکم درباره چیزی صادر کند به آن می گوید: موجود باش ! بلافاصله موجود می شود! (آل عمران - 47).
سرانجام به عنوان تاءکید بر آنچه در این آیات گذشت سخن را با این جمله پایان می دهد: خداوند شنوا و بینا است (ان الله هو السمیع البصیر).
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 68
بلکه بینائی و شنوائی به معنی واقعی کلمه ، یعنی حضور همه مسموعات و مبصرات و تمام شنیدنیها و دیدنیها نزد او منحصر به ذات پاک خدا است ، و این تاءکیدی است بر علم و آگاهی او بر همه چیز، و داوری او به حق چرا که تا کسی سمیع و بصیر مطلق نباشد داور حق نخواهد بود. غافر
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 69
آیه 21-22
آیه و ترجمه
أَ وَ لَمْ یَسِیرُوا فی الاَرْضِ فَیَنظرُوا کَیْف کانَ عَقِبَةُ الَّذِینَ کانُوا مِن قَبْلِهِمْ کانُوا هُمْ أَشدَّ مِنهُمْ قُوَّةً وَ ءَاثَاراً فی الاَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ مَا کانَ لَهُم مِّنَ اللَّهِ مِن وَاقٍ(21)
ذَلِک بِأَنَّهُمْ کانَت تَّأْتِیهِمْ رُسلُهُم بِالْبَیِّنَتِ فَکَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِیٌّ شدِیدُ الْعِقَابِ(22)
ترجمه :21 - آیا آنها روی زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بود؟ آنها از نظر قدرت و ایجاد آثار مهمی در زمین از اینها برتر بودند، ولی خداوند آنها را به گناهانشان گرفت ، و در برابر عذاب او مدافعی نداشتند.
22 - این بخاطر آن بود که فرستادگان آنان پیوسته با دلائل روشن به سراغشان می آمدند ولی آنها همه را انکار می کردند، لذا خداوند آنها را گرفت (و کیفر داد) که او قوی و شدیدالعقاب است .
تفسیر:عاقبت دردناک پیشینیان ستمگر را بنگرید!

از آنجا که روش قرآن در بسیاری از آیات این است که بعد از ذکر تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 70
کلیات در مورد مسائل حساس و اصولی آن را با مسائل جزئی و محسوس می آمیزد، و دست انسانها را گرفته و برای پیجوئی این مسائل به تماشای حوادث گذشته و حال می برد، آیات مورد بحث نیز بعد از گفتگوهای گذشته پیرامون مبدا و معاد و حسابرسی دقیق اعمال و عواقب شوم طغیان و گناه ، مردم را به مطالعه حالات پیشینیان و از جمله وضع فرعون و فرعونیان دعوت می کند.
نخست می فرماید: ((آیا آنها روی زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بود)) ؟! (اولم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم).
این تاریخ مدون نیست که در اصالت و صحت آن تردید شود، این تاریخ زندهای است که با زبان بی زبانی فریاد می کشد، ویرانه های قصرهای تبهکاران ، شهرهای بلا دیده سرکشان ، استخوانهای پوسیده خفتگان در دل خاک ، و کاخهای مدفون شده در زمین ، جمله های کوبنده ای هستند که تاریخ واقعی را بی کم و کاست شرح می دهند!
سپس می افزاید: ((آنها کسانی بودند که در قوت و قدرت و به وجود آوردن آثار مهمی در زمین از اینها نیرومندتر بودند)) (کانوا اشد منهم قوة و آثارا فی الارض).
آنچنان حکومت قوی و لشکریان عظیم و تمدن مادی درخشان داشتند که زندگی مشرکان مکه در برابر آنها بازیچه ای بیش نیست !
تعبیر به ((اشد منهم قوة)) هم قدرت سیاسی و نظامی آنها را بازگو می کند و هم قدرت اقتصادی و احیانا قدرت علمی را.
تعبیر به ((آثارا فی الارض)) ممکن است اشاره به پیشرفت عظیم کشاورزی آنها باشد همانگونه که در آیه 9 سوره روم آمده : اولم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم کانوا اشد منهم قوة و اثاروا الارض تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 71
و عمروها اکثر مما عمروها: ((آیا در زمین سیر نکردند، تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنها بودند چه شد؟ آنها بسیار نیرومندتر بودند، و زمین را (برای زراعت) دگرگون ساختند و بیش از آنچه اینها آباد کردند عمران نمودند.
و ممکن است اشاره به ساختمانها و بناهای محکمی باشد که بعضی از اقوام پیشین در دل کوهها، و در میان دشتها بنا می کردند، چنانکه قرآن درباره قوم عاد می گوید: اتبنون بکل ریع آیة تعبثون و تتخذون مصانع لعلکم تخلدون : ((آیا شما بر هر مکان مرتفعی نشانه ای از روی هوی و هوس می سازید؟ و قصرها و قلعه های زیبا و محکم بنا می کنید؟ گوئی در

جهان جاویدان خواهید ماند)) ؟! (شعراء - 128 - 129).
و در پایان آیه سرنوشت این اقوام سرکش را در یک جمله کوتاه چنین بازگو می کند: خداوند آنها را به گناهانشان گرفت ، و کسی نبود که از آنها در برابر خداوند دفاع کند و از عذاب الهی باز دارد: (فاخذهم الله بذنوبهم و ما کان لهم من الله من واق).
نه کثرت نفرات آنها مانع از عذاب الهی شد، و نه قدرت و شوکت و مال و ثروت بی حسابشان .
کرارا در آیات قرآن اخذ (گرفتن) به معنی مجازات کردن آمده است ، این به خاطر آنست که برای انجام یک مجازات سنگین نخست طرف را بازداشت می کنند و سپس کیفر می دهند.
در آیه بعد آنچه را به طور اجمال قبلا گفته است شرح می دهد و می فرماید: ((این مجازات دردناک الهی به خاطر این بود که فرستادگان آن پیوسته با دلائل روشن به سراغشان می آمدند و آنها همه را انکار می کردند)) (ذلک بانهم کانت تاتیهم رسلهم بالبینات فکفروا). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 72
چنان نبود که آنها غافل و بی خبر باشند، و یا کفر و گناهشان ناشی از عدم اتمام حجت گردد، نه رسولان آنها پی درپی می آمدند (چنانکه از تعبیر کانت تاتیهم استفاده می شود) اما آنها هرگز در برابر اوامر الهی تسلیم نشدند، چراغهای هدایت را می شکستند، و به رسولان دلسوز خود پشت می کردند و گاه آنها را می کشتند.
((اینجا بود که خداوند آنها را گرفت و کیفر داد)) (فاخذهم الله).
((زیرا او قوی و شدیدالعقاب است)) (انه قوی شدید العقاب).
در جای رحمت ((ارحم الراحمین)) است ، و در جای خشم و غضب ((اشد المعاقبین)) . غافر
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 73
آیه 23-27
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ أَرْسلْنَا مُوسی بِئَایَتِنَا وَ سلْطنٍ مُّبِینٍ(23)
إِلی فِرْعَوْنَ وَ هَمَنَ وَ قَرُونَ فَقَالُوا سحِرٌ کذَّابٌ(24)
فَلَمَّا جَاءَهُم بِالْحَقِّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِینَ ءَامَنُوا مَعَهُ وَ استَحْیُوا نِساءَهُمْ وَ مَا کیْدُ الْکَفِرِینَ إِلا فی ضلَلٍ(25)
وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونی أَقْتُلْ مُوسی وَ لْیَدْعُ رَبَّهُ إِنی أَخَاف أَن یُبَدِّلَ دِینَکمْ أَوْ أَن یُظهِرَ فی الاَرْضِ الْفَسادَ(26)
وَ قَالَ مُوسی إِنی عُذْت بِرَبی وَ رَبِّکم مِّن کلِّ مُتَکَبرٍ لا یُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسابِ(27)
ترجمه :23 - ما موسی را با آیات خود و دلیل روشن فرستادیم .

24 - به سوی فرعون و هامان و قارون ، ولی آنها گفتند او ساحر بسیار دروغگوی است .
25 - هنگامی که حق از سوی ما برای آنها آمد گفتند: پسران کسانی را که با موسی ایمان آورده اند به قتل برسانید، و زنانشان را (برای اسارت و خدمت) زنده بگذارید، اما نقشه کافران جزء در گمراهی نیست (و نقش بر آب می شود).
26 - و فرعون گفت : بگذارید من موسی را بکشم و او پروردگارش را بخواند (تا نجاتش دهد)! من از این می ترسم که آئین شما را دگرگون سازد و یا در این زمین فساد بر پا کند! تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 74
27 - موسی گفت : من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می برم و از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد.
تفسیر:بگذارید موسی را بکشم !!
به دنبال اشاره ای که در آیات قبل پیرامون سرنوشت دردناک اقوام پیشین آمده بود در این آیات به شرح یکی از این ماجراها پرداخته ، و انگشت روی داستان موسی و فرعون و هامان و قارون می گذارد.
درست است که داستان موسی و فرعون در بسیاری از سوره های قرآن تکرار شده ، ولی بررسی آن نشان می دهد که هرگز جنبه تکراری ندارد، بلکه در هر مورد از زاویه خاصی به آنها نگاه شده است ، چنانچه در مورد بحث منظور بیش از همه پیش کشیدن ماجرای مؤ من آل فرعون است و بقیه بیان زمینهای است برای این ماجرای مهم .
نخست می فرماید: ما موسی را با آیات خود و سلطان مبین فرستادیم (و لقدارسلنا موسی بآیاتنا و سلطان مبین).
((به سوی فرعون و هامان و قارون ، اما آنها گفتند: او ساحر بسیار دروغگوئی است !)) (الی فرعون و هامان و قارون فقالوا ساحر کذاب).
در اینکه میان آیات و سلطان مبین چه تفاوتی است ؟ تفسیرهای مختلفی از سوی مفسران بیان شده است :
بعضی آیات را اشاره به دلائل روشن ، و سلطان مبین را اشاره به معجزات می دانند.
در حالی که بعضی دیگر آیات را اشاره به آیات تورات و سلطان مبین را اشاره به معجزات شمرده اند. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 75
بعضی نیز احتمال داده اند که آیات همه انواع معجزات موسی را شامل می شود، اما ((سلطان مبین)) معجزات برجسته او همچون معجزه عصا و ید بیضا است که موجب سلطه آشکار او بر فرعون شد.
بعضی دیگر آیات را به معنی معجزات و سلطان مبین را به معنی سلطه قاهره و نفوذ الهی موسی دانسته اند که مانع از قتل او و خاموش ساختن

دعوتش گردید.
هیچیک از این تفسیرها مدرک روشنی ندارد، آنچه از آیات دیگر قرآن استفاده می شود این است که سلطان مبین معمولا به معنی دلیل روشن و محکمی است که باعث سلطه آشکار می گردد، چنانکه در آیه 21 سوره نمل در داستان سلیمان و هدهد می خوانیم : سلیمان می گوید: هدهد را نمی بینم ، او چرا غائب شده ؟ من او را کیفر سختی خواهم داد، یا او را ذبح می کنم و یا سلطان مبین (دلیل روشن) برای غیبت خود بیاورد.
و در آیه 15 سوره کهف می خوانیم ((لولا یاتون علیهم بسلطان مبین)) چرا آنها برای معبودهای خود دلیل روشنی نمی آورند؟!
((آیات)) نیز کرارا در قرآن به معنی معجزات آمده است .
بنابراین تعبیر به ((آیات)) اشاره به معجزات موسی و سلطان مبین به معنی منطق نیرومند و دلائل دندانشکنی است که موسی در برابر فرعونیان داشت .
به هر حال موسی هم مجهز به منطق عقل بود، و هم کارهای خارق العاده ای که نشانه ارتباط او با عالم ماوراء طبیعت بود انجام می داد، ولی موضعگیری سرکشان فرعونی در مقابل او چیزی جز این نبود که او را متهم به سحر و کذب می کردند.
اتهام سحر در برابر آیات و معجزات بود، و تکذیب در برابر استدلالات منطقی ، و این خود شاهد دیگری است برای تفسیری که در مورد این دو تعبیر تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 76
برگزیدیم .
آری همیشه سردمداران کفر برای خنثی کردن دلائل صدق مردان حق برچسبهای دروغین از این قبیل پیدا می کردند که امروز هم نمونه های فراوانی از آن با چشم خود می بینیم .
قابل توجه اینکه نام سه کس در این آیه آمده است که هر کدام مظهر و سمبل چیزی بودند:
((فرعون)) سمبل طغیان و سرکشی و حاکمیت ظلم و جور.
((هامان)) مظهر شیطنت و طرحهای شیطانی .
و ((قارون)) مظهر ثروتمند یاغی و استثمارگر که برای حفظ ثروت خویش از هیچ کاری ابا نداشت .
به این ترتیب موسی (علیه السلام) مامور بود به ظلم حاکمان بیدادگر، و شیطنت سیاستمداران خائن ، و تعدی ثروتمندان مستکبر پایان دهد و جامعه ای بر اساس عدالت و داد از نظر سیاسی و فرهنگی و اقتصادی بسازد، اما آنها که منافع نامشروعشان در خطر بود سخت به مقاومت برخاستند.
آیه بعد بخشی از طرحهای شیطانی آنها را بازگو کرده ، می گوید: هنگامی

که حق از نزد ما به سراغ آنها آمد بجای اینکه آن را مغتنم بشمرند به مقابله برخاستند، و گفتند: پسران کسانی را که با موسی ایمان آورده اند به قتل برسانید، و زنانشان را (برای اسارت و خدمت) زنده بگذارید! (فلما جائهم بالحق من عندنا قالوا اقتلوا ابناء الذین آمنوا معه و استحیوا نسائهم).
این تعبیر نشان می دهد که مساءله قتل فرزندان پسر و زنده نگه داشتن دختران تنها در دوران قبل از تولد موسی (علیه السلام) نبوده ، بلکه بعد از قیام و نبوت او نیز تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 77
این کار تکرار شد، آیه 129 سوره اعراف نیز شاهد این مدعا است که بنی اسرائیل به موسی (علیه السلام) گفتند: اوذینا من قبل ان تاتینا و من بعد ما جئتنا: پیش از آنکه بیائی و بعد از آنکه آمدی در هر دو زمان ما را آزار کرده و می کنند.
این سخن را بنی اسرائیل بعد از مساله توطئه قتل فرزندان مؤ منان از سوی فرعونیان بیان کردند.
به هر حال این یک نقشه شوم و مستمر حکومتهای شیطانی است که نیروهای فعال را به نابودی می کشانند و نیروهای غیرفعال را برای بهره کشی زنده نگه می دارند، و چه جای تعجب که این نقشه هم قبل از تولد موسی در میان بنی اسرائیل که به صورت بردگانی در دست فرعونیان بودند عملی شده باشد و چه بعد از قیام موسی (علیه السلام) این یک حرکت ضد انقلابی بود تا نیروهای بنی اسرائیل را شدیدا سرکوب کند و هرگز نتوانند قد علم نمایند.
اما قرآن در پایان آیه می افزاید نقشه های کافران جز در ضلالت و گمراهی نیست - تیرهائی است که در تاریکی جهل و ضلال پرتاب می کنند و به سنگ می خورد (و ما کید الکافرین الا فی ضلال).
و از آنجائی که هرگز باور ندارند فاجعه ها دامنگیرشان می شود، این مشیت الهی است که نیروهای حق سرانجام بر نیروی باطل غلبه کنند.
درگیری و نزاع میان موسی (علیه السلام) و پیروانش از یکسو، و فرعون و طرفدارانش از سوی دیگر بالا گرفت ، و حوادث بسیاری در این میان واقع شد که قرآن در این مقطع از بحث از ذکر آنها صرفنظر می کند، و برای رسیدن به هدف خاصی که بعدا خواهیم دانست به سراغ این نکته می رود که وقتی کار بجای باریکی کشید فرعون برای جلوگیری از پیشرفت حرکت انقلابی موسی (علیه السلام) تصمیم بر قتل او گرفت ، ولی گویا مشاوران و ملاء او مخالفت می کردند. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 78
قرآن می گوید: فرعون گفت : بگذارید من موسی را به قتل برسانم و او پروردگارش را بخواند تا نجاتش دهد! (و قال فرعون ذرونی اقتل موسی و

لیدع ربه).
از این تعبیر استفاده می شود که اکثریت مشاوران که مانع قتل موسی بودند یا لااقل بعضی از آنان به این امر استدلال می کردند که با توجه به کارهای خارق العاده موسی ممکن است نفرینی کند و خدایش عذاب بر ما نازل کند، اما فرعون مغرور می گوید: من او را می کشم هر آنچه باداباد!
البته معلوم نیست انگیزه واقعی اطرافیان و مشاوران در این ممانعت چه بود؟ در اینجا احتمالات زیادی وجود دارد که ممکن است همه آنها با هم صحیح باشد.
نخست ترس از عذاب احتمالی پروردگار.
دوم ترس از اینکه موسی بعد از کشته شدن به عنوان یک شهید و قهرمان در هاله ی از قدس فرو رود و آئین او مؤ منان و هواخواهان بسیاری پیدا کند، مخصوصا اگر این ماجرا بعد از داستان مبارزه موسی با ساحران و غلبه عجیب و خارق العاده او بر آنان رخ داده باشد، و ظاهرا چنین است زیرا موسی در نخستین برخورد با فرعون دو معجزه بزرگ خود (معجزه عصا و ید بیضاء) را نشان داده بود، و همین امر سبب شد که فرعون او را ساحر بخواند، و دعوت برای مبارزه با جمع ساحران بنماید، و امیدوار بود از این طریق بتواند بر موسی غلبه کند لذا در انتظار روز موعود به سر می برد.
با این حال دلیلی ندارد که فرعون در این فاصله زمانی تصمیم قتل موسی را گرفته باشد، یا از تبدیل دین و آئین مردم مصر در وحشت فرو رود.
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 79
خلاصه اینکه آنها معتقد بودند موسی شخصا یک ((حادثه)) است ، اما اگر در آن شرایط کشته شود تبدیل به یک ((جریان)) خواهد شد، جریانی بزرگ و پر شور که کنترل آن بسیار مشکل خواهد بود.
بعضی دیگر از اطرافیان فرعون که دل خوشی از او نداشتند مایل بودند موسی زنده بماند و فکر فرعون را به خود مشغول دارد، تا آنها آسوده خاطر زندگی کنند و دور از چشم فرعون به سوء استفاده مشغول باشند، چرا که این یک برنامه همیشگی است که اطرافیان شاهان مایلند همیشه فکر آنها مشغول کاری باشد و آنها آسوده خاطر به تاءمین منافع نامشروع خود بپردازند، لذا گاهی دشمنان خارجی را تحریک می کردند تا از شر فراغت شاه در امان بمانند!
سپس فرعون برای توجیه تصمیم قتل موسی دو دلیل برای اطرافیانش ذکر می کند: یکی جنبه به اصطلاح دینی و معنوی دارد، و دیگر جنبه دنیوی و مادی می گوید: ((من از این می ترسم که آئین شما را عوض کند! و دین نیاکانتان را بر هم زند)) ! (انی اخاف ان یبدل دینکم).
((یا اینکه فسادی بر روی زمین آشکار سازد)) (او ان یظهر فی الارض

الفساد)
اگر سکوت کنم آئین موسی به سرعت در اعماق قلوب مردم مصر نفوذ می کند، و آئین مقدس بت پرستی که حافظ قومیت و منافع شما است جای خود را به یک آئین توحیدی بر ضد شما می دهد!
و اگر امروز سکوت کنم و بعد از مدتی اقدام به مبارزه با موسی نمایم تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 80
هواخواهان بسیاری پیدا می کند و درگیری شدیدی به وجود می آید که مایه خونریزی و فساد و نا آرامی در سطح کشور خواهد بود، بنابراین مصلحت این است که هر چه زودتر او را به قتل برسانم .
البته ((دین)) از دریچه فکر فرعون چیزی جز پرستش او و یا بتهای دیگر نبود، آئینی در مسیر تخدیر و تحمیق مردم ، و وسیله ای برای مقدس شمردن سلطه جابرانه آن مرد خونخوار!
و ((فساد)) نیز از نظر او به وجود آمدن یک انقلاب ضد استکباری برای آزاد ساختن توده های اسیر و دربند و محو آثار بت پرستی و احیای توحید بود.
و همیشه جباران و مفسدان برای توجیه جنایات خود و مبارزه با مردان خدا به این دو بهانه دروغین دست زده اند که هم امروز نیز نمونه هایش را در گوشه و کنار دنیا با چشم خود می بینیم .
اکنون ببینیم موسی (علیه السلام) که ظاهرا در آن مجلس حضور داشت چه عکس العملی نشان داد؟ قرآن در آیه بعد می گوید:
((موسی گفت : من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد!)) (و قال موسی انی عذت بربی و ربکم من کل متکبر لا یومن بیوم الحساب).
موسی این سخن را با قاطعیت و اطمینانی که مولود از ایمان نیرومند و اتکای او بر ذات پاک پروردگار بود بیان کرد و نشان داد که از چنین تهدیدی ترسی به خود راه نداده است .
این گفتار موسی (علیه السلام) به خوبی نشان می دهد افرادی که دارای این دو ویژگی باشند آدمهای خطرناکی محسوب می شوند: ((تکبر)) و ((عدم ایمان به روز قیامت)) و باید از چنین افرادی به خدا پناه برد! تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 81
تکبر سبب می شود که انسان جز خود و افکار خودش را نبیند، آیات و معجزات خدا را سحر بخواند، مصلحان را مفسد، و اندرز دوستان و اطرافیان را محافظه کاری و ضعف نفس بشمرد!
و ((عدم ایمان به روز حساب)) سبب می شود که هیچ حسابی در برنامه و کار او نباشد، و حتی در برابر قدرت نامحدود پروردگار، با قدرت بسیار ناچیزش به مبارزه برخیزد، و به جنگ پیامبران او برود، چرا که حسابی در

کار نیست . اکنون ببینیم سرانجام این تهدید فرعون به کجا منتهی شد؟ آیات بعد پرده از روی این مساءله بر می دارد و چگونگی نجات موسی را از چنگال آن مرد مغرور متکبر روشن می سازد. غافر
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 82
آیه 28-29
آیه و ترجمه
وَ قَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَنَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلاً أَن يَقُولَ رَبىَ اللَّهُ وَ قَدْ جَاءَكُم بِالْبَيِّنَتِ مِن رَّبِّكُمْ وَ إِن يَک كَذِباً فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَ إِن يَک صادِقاً يُصِبْكُم بَعْضُ الَّذِى يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يهْدِى مَنْ هُوَ مُسرِفٌ كَذَّابٌ(28)
يَقَوْمِ لَكُمُ الْمُلْک الْيَوْمَ ظَهِرِينَ فِى الاَرْضِ فَمَن يَنصرُنَا مِن بَأْسِ اللَّهِ إِن جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلا مَا أَرَى وَ مَا أَهْدِيكمْ إِلا سبِيلَ الرَّشادِ(29)
ترجمه :28 - مرد مومنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می داشت گفت ، آیا می خواهید کسی را به قتل برسانید بخاطر اینکه می گوید پروردگار من الله است در حالی که دلائل روشنی از سوی پروردگارتان آورده ، اگر دروغگو باشد دروغش دامن خود او را خواهد گرفت ، و اگر راستگو باشد (لااقل) بعضی از عذابهائی را که وعده می دهد به شما خواهد رسید، خداوند کسی را که اسرافکار و بسیار دروغگو است هدایت نمی کند.
29 - ای قوم من ! امروز حکومت از آن شماست ، و در این سرزمین پیروزید، اگر عذاب الهی به سراغ ما آید، چه کسی ما را یاری خواهد کرد؟!
فرعون گفت : من تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 83
جز آنچه را معتقدم به شما ارائه نمی دهم ، و شما را جز به طریق حق و پیروزی دعوت نمی کنم (دستور همان قتل موسی است).
تفسیر:آیا کسی را به خاطر دعوت به سوی خدا می کشند؟!
از اینجا فراز دیگری از تاریخ موسی (علیه السلام) و فرعون شروع می شود که در قرآن مجید تنها در این سوره مطرح شده است و آن داستان مؤ من آل فرعون است ، که از نزدیکان فرعون بود دعوت موسی (علیه السلام) را به توحید پذیرفت ولی ایمان خود را آشکار نمی کرد، زیرا خود را موظف به حمایت حساب شده از موسی (علیه السلام) می دید، هنگامی که مشاهده کرد با خشم شدید فرعون جان موسی (علیه السلام) به خطر افتاده مردانه قدم پیش نهاد و با بیانات مؤ ثر خود توطئه قتل او را بر هم زد.
در نخستین آیه می فرماید: مرد مؤ منی از آل فرعون که ایمان خود را کتمان می کرد گفت : آیا می خواهید کسی را به قتل برسانید بخاطر این که می گوید پروردگار من ((الله)) است ؟! (و قال رجل مؤ من من آل فرعون یکتم ایمانه اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله).

در حالی که معجزات و دلائل روشنی از سوی پروردگارتان با خود آورده است (و قد جائکم بالبینات من ربکم).
آیا شما می توانید معجزات او را مانند معجزه عصا و ید بیضا انکار کنید؟ آیا همه با چشم خود غلبه او را بر ساحران ندیدید تا آنجا که ساحران در برابر او تسلیم شدند، و به تهدیدهای ما گوش ندادند، و جان خود را بر سر ایمانشان به خدای موسی (علیه السلام) نهادند؟ آیا به راستی چنین کسی را می توان ساحر خواند؟!
خوب فکر کنید، دست به کار عجولانه و شتابزده ای نزنید، و در عاقبت کار
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 84
خود درست بیندیشید و گرنه پشیمان خواهید شد.
از همه اینها گذشته از دو حال خارج نیست : ((اگر او دروغگو باشد دروغش دامن خود او را خواهد گرفت ، و اگر راستگو باشد لااقل بعضی از عذابهائی را که وعده می دهد دامن شما را خواهد گرفت)) (و ان یک کاذبا فعلیه کذبه و ان یک صادقا یصبکم الذی یعدکم).
خلاصه اگر او دروغگو است دروغ فروغی ندارد، سرانجام مشت او باز می شود و رسوا می گردد، و به کیفر دروغ خود گرفتار خواهد شد، اما این احتمال نیز وجود دارد که راستگو باشد و از سوی الله ماءموریت دارد، بنابراین وعده های عذاب او خواه ناخواه به وقوع می پیوندد، با این حال کشتن او از عقل و درایت دور است .
سپس افزود: ((خداوند کسی را که اسرافکار و بسیار دروغگو است هدایت نمی کند)) (ان الله لا یهدی من هو مسرف کذاب).
اگر موسی راه تجاوز و اسراف و دروغ را پیش گرفته باشد مسلما مشمول هدایت الهی نخواهد شد، و اگر شما چنین باشید شما نیز از هدایتش محروم خواهید گشت .
این عبارت اخیر گرچه دو پهلو است ، اما پیدا است که نظر مؤ من آل فرعون بیان حال فرعونیان بوده ، ولی به هر حال تکیه او بر ربوبیت ((الله)) در این عبارت و عبارت بعد بیانگر این واقعیت است که فرعون یا لااقل گروهی از فرعونیان بطور اجمال اعتقادی به ((الله)) داشته اند، و گرنه این تعبیرات نشانه ایمان او به خدای موسی و همکاری با بنی اسرائیل محسوب می شد و با اصول تقیه تاکتیکی که او در پیش گرفته بود سازگار نبود.
در اینجا دو سؤ ال از سوی بعضی از مفسران مطرح شده است : نخست اینکه اگر موسی (علیه السلام) دروغگو باشد دروغش تنها به زیان خود او
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 85
تمام نمی شود بلکه دامان جامعه را نیز می گیرد زیرا باعث انحراف آنها است . دیگر این که اگر راستگو باشد تمام تهدیدهای او تحقق خواهد یافت

نه پاره ای از آنها.
در پاسخ سؤ ال نخست می توان گفت که منظور فقط مجازات دروغ است که تنها دامن دروغگو را می گیرد، و عذاب الهی برای دفع شر او کافی است ، چگونه ممکن است کسی بر خدا دروغ ببندد و خدا او را به حال خود واگذارد تا مایه گمراهی مردم شود؟!
و در پاسخ سؤ ال دوم می توان گفت : منظور این است که او شما را تهدید به عذابهای دنیا و آخرت می کند بنابراین اگر راستگو باشد قسمتی از آن که مربوط به دنیا است هم اکنون دامن شما را خواهد گرفت ، یا این که منظور بیان حداقل است که اگر همه سخنان او را باور نکنید لااقل ممکن است بخشی از آن صدق باشد.
به هر حال مؤ من آل فرعون ضمن این سخنان از چند طریق برای نفوذ در فرعون و اطرافیان او وارد شد:
نخست این که عمل موسی (علیه السلام) درخور چنین عکس العمل شدیدی نیست .
دیگر این که فراموش نکنید او با خود دلائلی دارد که ظاهر آن موجه به نظر می رسد، و مبارزه با چنین مردی خطرناک است .
سوم اینکه نیازی به اقدام شما نیست ، چرا که اگر دروغگو باشد خدا کار او را می سازد، اما این احتمال را هم بدهید که راست بگوید و خدا کار ما را بسازد!
مؤ من آل فرعون به این مقدار هم قناعت نکرد و باز ادامه داد، با لحنی

دوستانه و خیرخواهانه آنها را مخاطب ساخته ، چنین گفت : ((ای قوم من ! امروز حکومت در این سرزمین پهناور مصر به دست شما است ، و از هر نظر غالب و پیروزید، این نعمتهای فراوان را کفران نکنید، اگر عذاب الهی به سراغ ما آید چه کسی ما را یاری خواهد کرد)) ؟! (یا قوم لکم الملک الیوم ظاهرین فی الارض فمن ینصرنا من باس الله ان جائنا).
این احتمال نیز وجود دارد که منظور وی این بوده : شما امروز همه گونه قدرت در دست دارید و هر تصمیمی بخواهید درباره موسی (علیه السلام) می گیرید، ولی مغرور این قدرت نشوید، و پیامدهای احتمالی آن را فراموش نکنید.
این سخنان ظاهرا در ((اطرافیان فرعون)) بی اثر نبود، آنها را ملایم ساخت ، و از خشمشان فرو کاست .
ولی فرعون در اینجا سکوت را برای خود جایز ندید کلام او را قطع کرده چنین گفت : ((مطلب همان است که گفتم)) من جز آنچه را که معتقدم به شما دستور نمی دهم به آن معتقدم که موسی حتما باید کشته شود و راهی غیر از این نیست ! (قال فرعون ما اریکم الا ما اری). ((و بدانید

من شما را جز به طریق حق و پیروزی دعوت نمی کنم !)) (و ما اهدیکم الا سبیل الرشاد) و چنین است حال همه جباران و طاغوتها در طول تاریخ ، و در گذشته و امروز که همیشه رای صواب را رای خود می پندارند و به احدی اجازه اظهار نظر در برابر رای خود نمی دهند، آنها به پندارشان عقل کل هستند، و دیگران مطلقا عقل و دانشی ندارند! و این نهایت جهل و حماقت است . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 87

نکته ها

1 - مؤ من آل فرعون که بود؟

از آیات قرآن همین قدر استفاده می شود که او مردی بود از فرعونیان که به موسی ایمان آورده بود اما ایمان خود را مکتوم می داشت ، در دل به موسی عشق می ورزید و خود را موظف به دفاع از او می دید.

او مردی بود هوشیار و دقیق و وقت شناس و از نظر منطق بسیار نیرومند و قوی که در لحظات حساس به یاری موسی شتافت ، و چنانکه در دنباله این آیات خواهد آمد او را از یک توطئه خطرناک قتل رهائی بخشید.

اما در روایات اسلامی و سخنان مفسران توصیفات بیشتری درباره او آمده است .

از جمله اینکه بعضی گفته اند: او پسر عمو یا پسر خاله فرعون بود، و تعبیر به آل فرعون را نیز شاهد بر این معنی دانسته اند زیرا تعبیر به آل معمولا در مورد خویشاوندان به کار می رود هر چند در مورد دوستان و اطرافیان نیز گفته می شود. بعضی دیگر او را یکی از پیامبران خدا بنام ((حزبیل)) یا ((حزقیل)) می دانند.

بعضی روایت کرده اند که او خازن (سرپرست خزائن و گنجینه های) فرعون بوده است .

از ابن عباس نقل شده که در میان فرعونیان تنها سه کس به موسی ایمان . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 88

آوردند: مؤ من آل فرعون ، و همسر فرعون و آن مردی که قبل از نبوت موسی به او خبر داد که فرعونیان تصمیم دارند تو را به خاطر قتل یکی از اتباعشان به قتل برسانند و هر چه زودتر از مصر بیرون رو (قصص - 20).

ولی قرائتی در دست است که نشان می دهد بعد از ماجرای موسی با ساحران گروه قابل ملاحظه ای به موسی ایمان آوردند و ظاهر این است که ماجرای مؤ من آل فرعون بعد از جریان ساحران بود.

بعضی نیز احتمال داده اند که او از بنی اسرائیل بوده که در میان فرعونیان می زیسته و مورد اعتمادشان بوده است ، ولی این احتمال بسیار ضعیف به نظر می رسد چرا که با تعبیر ((آل فرعون)) ، و همچنین ((یا قوم)) (ای قوم من) سازگار نیست ، ولی به هر حال نقش مؤ ثر او در تاریخ موسی و بنی اسرائیل کاملا روشن است ، هر چند تمام خصوصیات زندگی

او امروز برای ما روشن نیست .
2 - تقیه یک وسیله مؤ ثر مبارزه
((تقیه)) یا ((کتمان عقیده باطنی)) بر خلاف آنچه بعضی می پندارند به معنی ضعف و ترس و محافظه کاری نیست ، بلکه غالبا به عنوان یک وسیله مؤ ثر برای مبارزه با زورمندان و جباران و ظالمان مورد استفاده قرار می گیرد، کشف اسرار دشمن جز از طریق افرادی که از روش تقیه استفاده می کنند ممکن نیست . ضربات غافلگیرانه بر پیکره دشمن جز از طریق تقیه و کتمان نقشه ها و طرحهای مبارزه صورت نمی گیرد.
و مؤ من آل فرعون نیز تقیه اش برای خدمت به آئین موسی (علیه السلام) و دفاع از حیات او در لحظات سخت و بحرانی بود، چه چیز از این بهتر که انسان فرد مؤ منی در دستگاه دشمن داشته باشد که تا اعماق تشکیلات او نفوذ کند، و از همه چیز با خبر گردد و به موقع دوستان را در جریان بگذارد، و حتی در موقع لزوم تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 89
در فکر جباران نفوذ کند و نقشه های آنها را دگرگون سازد؟!
آیا اگر مؤ من آل فرعون از روش تقیه استفاده نمی کرد هرگز توانائی انجام این خدمات را داشت ؟
لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است : التقیة دینی و دین آبائی ، و لا دین لمن لا تقیة له ، و التقیة ترس الله فی الارض ، لان مؤ من آل فرعون لو اظهر الاسلام لقتل : ((تقیه دین من و دین پدران من است ، کسی که تقیه ندارد دین ندارد، تقیه سپر خداوند در روی زمین است ، چرا که اگر مؤ من آل فرعون ایمان خود را اظهار داشته بود کشته می شد)) .
مخصوصا در زمانی که جمعیت مؤ منان در منطقهای در اقلیت باشند و در چنگال اکثریتی بی منطق و بیرحم گرفتار شوند هیچ عقلی اجازه نمی دهد که با اظهار ایمان جز در مورد ضرورت نیروهای فعال خود را به هدر دهند، بلکه باید در این مقطع خاص با کتمان عقیده نیروها را متشکل و متمرکز و برای قیام نهائی آماده سازند.
شخص پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در آغاز قیامش در مدت چند سال دعوت پنهانی داشت و از همین روش استفاده می کرد، و بعد از مدتی که یارانش فزونی گرفتند و هسته بندی اصلی محکم شد اسلام را رسما اعلام نمود.
در میان پیامبران دیگر ابراهیم (علیه السلام) با تمام شجاعت و قهرمانی که داشت به هنگام تصمیم بر شکستن بتها از روش تقیه استفاده کرد و برنامه خود را از بت پرستان کتمان نمود، و گرنه هرگز موفق نمی شد.
ابو طالب عموی پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شاید تا آخر عمر روش تقیه را از دست نداد، تنها در مقطعهای خاصی ایمان خود را آشکار ساخت ، ولی در مواقع دیگر صریحا چیزی نمی گفت تا بتواند نقش

مؤ ثر خود را در حفظ جان پیامبران (علیهمالسلام). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 90
در مقابل بت پرستان لجوج و بیرحم و کینه توز ایفا کند. به هر حال آنچه بعضی از جاهلان و ناآگاهان پنداشته اند که تقیه مخصوص مذهب شیعه است ، یا تقیه نشانه ضعف و زبونی است ، کاملا بی اساس و دور از منطق است ، تقیه در تمام مکتبها بدون استثنا وجود دارد. برای توضیح بیشتر به جلد دوم همین
تفسیر صفحه 373 (ذیل آیه 28 آل عمران) و جلد یازدهم صفحه 423 (ذیل آیه 106 سوره نحل) مراجعه فرمائید.
3 - صدیقون کیانند؟
در بعضی از روایات از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده : الصدیقون ثلاثه ((حبیب النجار)) مؤ من آل یس الذی یقول ((فاتبعوا المرسلین اتبعوا من لا یسالکم اجرا)) و ((حزقیل)) مؤ من آل فرعون و ((علی بن ابی طالب)) (علیه السلام) و هو افضلهم : ((نخستین تصدیق کنندگان (پیامبران بزرگ سه کس بودند: حبیب نجار، مؤ من آل یس همان کسی که به مردم انطاکیه) می گفت از فرستادگان خدا پیروی کنید، از کسانی پیروی کنید که پاداشی از شما نمی خواهند و خود هدایت یافته اند، و حزقیل مؤ من آل فرعون ، و علی بن ابی طالب (علیه السلام) و او از همه برتر است)) .
این حدیث هم در منابع شیعه و هم در منابع اهل سنت به چشم می خورد.
و به راستی این هر سه در بحرانیترین لحظات به پیامبران الهی ایمان آوردند و پیشگام و پیشقدم بودند و شایسته نام صدیقند، آنها در راس کسانی قرار دارند که پیامبران الهی را تصدیق کردند، مخصوصا علی (علیه السلام) که از آغاز عمر تا پایان همواره یار و یاور پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود، و در حیات پیامبر و حتی بعد از رحلت او فداکاری و ایثارگری را به آخرین حد ابراز داشت . غافر
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 91
آیه 30 - 33
آیه و ترجمه
وَ قَالَ الَّذِی ءَامَنَ یَقَوْمِ إِنی أَخَاف عَلَیْکُم مِّثْلَ یَوْمِ الاَحْزَابِ(30)
مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِینَ مِن بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ یُرِیدُ ظلْماً لِّلْعِبَادِ(31)
وَ یَقَوْمِ إِنی أَخَاف عَلَیْکمْ یَوْمَ التَّنَادِ(32)
یَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِینَ مَا لَکُم مِّنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَ مَن یُضلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ(33)
ترجمه :30 - آن مرد با ایمان گفت : ای قوم من ، من بر شما از روزی همانند روز (عذاب) اقوام پیشین خائفم !.

31 - از عادتی همچون عادت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنها بودند (از شرک و کفر و طغیان) می ترسم و خداوند ظلم و ستمی بر بندگانش نمی خواهد.
32 - ای قوم ! من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را صدا می زنند (و از هم یاری می طلبند و صدایشان به جائی نمی رسد) بیمناکم !
33 - همان روز که روی می گردانید و فرار می کنید، اما هیچ پناهگاهی در
برابر تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 92
خداوند برای شما وجود ندارد، و هر کس را خداوند (بخاطر اعمالش گمراه سازد، هدایت کننده ای برای او نیست .
تفسیر:من به شما اخطار می کنم !
مردم مصر به حکم اینکه در آن زمان نیز نسبتا متمدن و با سواد بودند گفتگوهای مورخان را درباره اقوام پیشین ، اقوامی همچون قوم نوح و عاد و ثمود که سرزمین آنها غالبا فاصله زیادی از آنها نداشت شنیده بودند، و از سرنوشت دردناک آنها کم و بیش خبر داشتند.
لذا مؤ من آل فرعون بعد از آنکه با نقشه قتل موسی به مخالفت پرداخت و با مقاومت سرسختانه فرعون روبرو شد که دستور قتل را مجددا تایید کرد دست از تلاش و کوشش خود بر نداشت ، و نمی بایست بردارد، لذا به این فکر افتاد که این بار دست این قوم سرکش را گرفته و به اعماق تاریخ پیشینیان ببرد، و آنها را از تکرار چنان مصائبی در مورد خودشان بیم دهد، شاید بیدار شوند و در تصمیم خود تجدید نظر کنند، سخن خود را از اینجا شروع کرد و گفت : ای قوم من ! من بر شما از روزی همانند روز مجازات اقوام پیشین می ترسم (و قال الذی آمن یا قوم انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب).
سپس به شرح این سخن پرداخت و گفت من از عادت شومی همانند عادت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنها بودند بیمناکم (مثل داب قوم نوح و عاد و ثمود و الذین من بعدهم). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 93
این اقوام عادتشان شرک و کفر و طغیان بود، و دیدیم به چه سرنوشتی گرفتار شدند؟ گروهی با طوفان کوبنده نابود گشتند، گروهی با تند باد وحشتناک ، جمعی با صاعقه های آسمانی ، و عده ای با زمین لرزه های ویرانگر!
آیا احتمال نمی دهید که شما هم با این اصراری که بر کفر و طغیان دارید گرفتار یکی از این بلاهای عظیم الهی شوید؟! پس به من اجازه دهید که بگویم من از چنین آینده شومی در مورد شما خائفم !
آیا دلیلی دارید که شما تافته جدا بافته اید؟ و اینگونه عذابهای الهی دامانتان را نخواهد گرفت ؟ مگر آنها چه کرده بودند که آنچنان گرفتار

شدند؟ جز اینکه در برابر دعوت پیامبران الهی ایستادند و گاهی پیامبران را کشتند، و یا تکذیب کردند؟
ولی بدانید هر چه بر سر شما آید از ناحیه خود شما است چرا که خداوند ظلم و ستمی بر بندگانش نمی خواهد (و ما الله یرید ظلما للعباد).
آنها را به فضل و کرمش آفریده ، و نعمتهای بی شمار به آنها بخشیده ، و پیامبرانش را برای هدایت آنها فرستاده است ، مخالفت و طغیان بندگان است که موجب آن عذابهای دردناک می شود.
سپس افزود: ای قوم ! من بر شما از روزی می ترسم که مردم یکدیگر را صدا می زنند از هم یاری می طلبند و صدایشان به جائی نمی رسد! (و یا قوم انی اخاف علیکم یوم التناد).
((التناد)) (در اصل ((التنادی)) بوده که یای آن حذف شده و کسره دال که دلیل بر آن است بر جای مانده) از ماده ((ندا)) به معنی صدا زدن است .
مشهور و معروف در میان مفسران این است که ((یوم التناد)) از اسامی قیامت است ، و هر یک برای نامگذاری قیامت به این نام توجهی ذکر کرده ، که با هم تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 94
شباهت زیادی دارند. یکی می گوید: به خاطر صدا زدن دوزخیان نسبت به بهشتیان است چنانکه قرآن می گوید و نادی اصحاب النار اصحاب الجنة ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله : ((دوزخیان ، بهشتیان را صدا می زنند که مقداری از آب و روزیهائی که خدا به شما داده است به ما ببخشید، آنها نیز در پاسخ می گویند: ان الله حرمهما علی الکافرین : ((خداوند اینها را بر کافران تحریم کرده است)) (اعراف - 50)
و یا به خاطر اینکه مردم یکدیگر را صدا می زنند و به هم پناه می برند و از هم کمک می خواهند.
و یا اینکه فرشتگان آنها را برای حساب صدا می زنند و آنها نیز از فرشتگان استمداد می کنند. و یا اینکه منادیان محشر ندا می دهند الا لعنة الله علی الظالمین : لعنت خدا بر ظالمان است (هود - 18).
یا اینکه مؤ من هنگامی که نامه اعمال خود را می بیند از روی شوق فریاد می زند: هاؤ م اقرؤ ا کتابیه : این نامه اعمال من است ، بیایید ای مردم و آن را بخوانید! (حاقه - 19).
و کافر در همین هنگام از وحشت فریاد می کشد: یا لیتنی لم اوت کتابیه : ((ای کاش نامه اعمال ما به دست ما داده نمی شد)) ! (حاقه - 25).
ولی می توان برای این آیه معنی وسیعتری را در نظر گرفت که ((یوم التناد)) این دنیا را نیز شامل شود، چرا که ((یوم التناد)) مفهومش تنها روز ندا دادن یکدیگر است ، و این تعبیر نشانه نهایت عجز و بیچارگی است در زمانی که کارد. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 95

به استخوان می رسد، و افرادی که دستشان از همه جا بریده یکدیگر را صدا می کنند و فریادشان بجائی نمی رسد.
در این جهان نیز ((یوم التناد)) فراوان است ، روزهائی که عذاب الهی نازل می شود، روزهائی که جامعه ها بر اثر گناهان و خطاهایشان به بن بست کشیده می شوند، روزهائی که بحرانها و حوادث سخت همه را تحت فشار قرار می دهد، فرار می کنند و پناهگاهی می جویند اما پناهگاهی وجود ندارد، و همه فریاد می کشند!
آیه بعد در تفسیر یوم التناد می گوید: ((روزی که روی می گردانید و فرار می کنید، اما هیچ پناهگاه و نگهدارنده ای در برابر عذاب الهی برای شما نیست)) (یوم تولون مدبرین ما لکم من الله من عاصم).
آری کسی را که خدا (بر اثر اعمالش) گمراه ساخته هدایت کننده ای برای او نیست (و من یضلل الله فما له من هاد).
آنها در این دنیا از طریق هدایت گمراه می شوند و در حجابی از جهل و ضلالت فرو می روند، و در آخرت از طریق بهشت و نعمتهای الهی گمراه خواهند شد. تعبیر فوق ممکن است تلویحا اشاره ای به گفتار فرعون باشد که می گفت : ما اهدیکم الا سبیل الرشاد: ((من شما را جز به راه هدایت و راستی دعوت نمی کنم)) (همین سوره سه آیه قبل). غافر
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 96
آیه 34 - 35
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ جَاءَکمْ یُوسف مِن قَبْلُ بِالْبَیِّنَتِ فَمَا زِلْتُمْ فی شک مِّمَّا جَاءَکم بِهِ حَتی إِذَا هَلَک قُلْتُمْ لَن یَبْعَث اللَّهُ مِن بَعْدِهِ رَسولاً کذَلِک یُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسرِفٌ مُّرْتَابٌ(34)
الَّذِینَ یجَدِلُونَ فی ءَایَتِ اللَّهِ بِغَیرِ سلْطنٍ أَتَاهُمْ کبرَ مَقْتاً عِندَ اللَّهِ وَ عِندَ الَّذِینَ ءَامَنُوا کذَلِک یَطبَعُ اللَّهُ عَلَی کلِّ قَلْبِ مُتَکبرٍ جَبَّارٍ(35)
ترجمه :34 - پیش از این یوسف با دلائل روشن به سراغ شما آمد، ولی شما همچنان در آنچه او آورده بود تردید داشتید، تا زمانی که از دنیا رفت ، گفتید: هرگز خداوند بعد از او رسولی مبعوث نخواهد کرد، اینگونه خداوند هر اسرافکار تردید کننده ای را گمراه می سازد.
35 - همانها که در آیات الهی بی آنکه برای آنها آمده باشد به مجادله برمی خیزند، کاری که خشم عظیمی نزد خداوند و نزد کسانی که ایمان آورده اند بار می آورد، اینگونه خداوند بر قلب هر متکبر جباری مهر می نهد تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 97
تفسیر:متکبران جبار از درک صحیح محرومند
در این آیات همچنان سخنان مؤ من آل فرعون ادامه می یابد: در یک بررسی اجمالی در آیات گذشته و آینده و آیات مورد بحث چنین به نظر می

رسد که ((مؤ من آل فرعون)) برای نفوذ در قلب تیره فرعون و فرعونیان و زدودن زنگار کبر و کفر از آنها سخنان خود را در پنج شکل و مقطع مطرح کرد:
((مقطع اول)) سخنان دو جانبه و احتیاط آمیز و دعوت آن قوم کافر طغیانگر به پرهیز از ضرر محتمل بود دائر بر اینکه اگر موسی دروغ بگوید دامن خودش را می گیرد، و اگر راست بگوید دامان ما را می گیرد، بترسید و احتیاط را از دست ندهید.
در ((مقطع دوم)) آنها را به سیر و مطالعه در احوال اقوام پیشین دعوت می کند، و از اینکه آنها نیز گرفتار چنان سرنوشت شومی شوند آنها را بر حذر می دارند.
در ((مقطع سوم)) که در آیات مورد بحث مطرح شده قسمتی از تاریخ خودشان را متذکر می شود، تاریخی که چندان فاصله از آنها ندارد و روابط و پیوندهای آن به هم نخورده است ، و آن مساءله نبوت ((یوسف)) است که از اجداد موسی بود، و طرز برخورد آنها با دعوت او را مطرح می کند.
در آیه اول می گوید: ((پیش از این ، یوسف با دلائل روشن برای هدایت شما آمد)) (و لقد جائکم یوسف من قبل بالبینات).
((اما شما همچنان در دعوت او شک و تردید داشتید)) (فما زلتم فی شک مما جائکم به). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 98
نه از این جهت که دعوت او پیچیدگی داشت ، و نشانه ها و دلائل او کافی نبود، بلکه به خاطر ادامه خودکامگیها، سرسختی نشان دادید، و پیوسته اظهار شک و تردید نمودید.
سپس برای اینکه خود را از هر گونه تعهد و مسئولیت خلاص کنید و به خودکامگی و هوسرانی خویش ادامه دهید هنگامی که یوسف از دنیا رفت گفتید هرگز خداوند بعد از او رسولی مبعوث نخواهد کرد)) (حتی اذا هلک قلتم لن یبعث الله من بعده رسولا).
و به خاطر این روش نادرستتان مشمول هدایت الهی نشدید، آری ((اینگونه خداوند هر اسرافکار تردید کننده وسوسه گر را گمراه می کند)) کذلک یضل الله من هو مسرف مرتاب).
شما از یکسو راه اسراف و تجاوز از حدود الهی را پیش گرفتید، و از سوی دیگر در همه چیز شک و تردید و وسوسه نمودید، و این دو کار سبب شد که خداوند دامنه لطفش را از شما بر گیرد، و شما را در وادی ضلالت رها سازد، و جز این سرنوشتی در انتظارتان نبود.
اکنون هم اگر در برابر دعوت موسی همان روش را پیش گیرید و به بحث و تحقیق نپردازید، ممکن است او پیامبری باشد از سوی خدا اما نور هدایتش هرگز بر قلوب مستور و محجوب شما نتابد.
آیه بعد به معرفی ((مسرفان مرتاب)) پرداخته می گوید: ((آنها کسانی

هستند که در آیات الهی بدون اینکه دلیلی برای آنها آمده باشد به مجادله برمی خیزند (الذین یجادلون فی آیات الله بغیر سلطان اتاهم). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 99
بی آنکه هیچ دلیل روشنی از عقل و نقل برای سخنان خود داشته باشند، در برابر آیات بینات الهی موضعگیری می کنند، و با احتمالات نیش غولی و وسوسه های بی اساس و بهانه جوییها به مخالفت خود ادامه می دهند.
سپس برای نشان دادن زشتی این عمل می افزاید: ((اینگونه جدال بی اساس در مقابل حق خشم عظیمی نزد خداوند و نزد کسانی که ایمان آورده اند برمی انگیزد)) (کبر مقتا عند الله و عند الذین آمنوا).
چرا که ((جدال به باطل)) و موضعگیری بی دلیل و بی منطق در برابر آیات الهی هم مایه گمراهی مجادله کنندگان ، و هم اسباب ضلالت دیگران است ، نور حق را در محیط خاموش می کند و پایه های حاکمیت باطل را محکم می سازد. و در پایان آیه به دلیل عدم تسلیم آنها در مقابل حق اشاره کرده می فرماید اینگونه خداوند بر قلب هر متکبر جباری مهر می نهد! (کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار).
لجاجتها و عناد در برابر حق پرده ای ظلمانی بر فکر انسان می اندازد و حس تشخیص را از او می گیرد، کار به جائی می رسد که قلب او همچون یک ظرف در بسته مهر شده می گردد که نه محتوای فاسد آن بیرون می آید و نه محتوای صحیح و جان پروری وارد آن می شود. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 100

آری کسانی که به خاطر داشتن این دو صفت زشت ((تکبر و جباریت)) تصمیم گرفته اند در مقابل حق بایستند و هیچ واقعیتی را پذیرا نشوند خداوند روح حق طلبی را از آنها می گیرد، آنچنان که حق در ذائقه آنها تلخ ، و باطل شیرین می آید.
مؤ من آل فرعون با این بیانات کار خود را کرد، و چنانکه از آیات بعد نیز استفاده می شود تصمیم فرعون را دائر بر قتل موسی (علیه السلام) متزلزل ساخت ، و یا حداقل آن را به تاءخیر انداخت ، همان تاءخیری که سرانجام خطر را از موسی برطرف ساخت و این رسالت بزرگی بود که این مرد هوشیار و شجاع در این مرحله حساس انجام داد، و چنانکه بعدا خواهیم دید احتمالا جان خود را بر سر این کار نهاد. غافر
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 101
آیه 36 - 37
آیه و ترجمه
وَ قَالَ فِرْعَوْنُ یَهَمَنُ ابْنِ لی صرْحاً لَّعَلی أَبْلُغُ الاَسبَب (36)
أَسبَب السمَوَتِ فَأَطلِعَ إِلی إِلَهِ مُوسی وَ إِنی لاَظنُّهُ کذِباً وَ کذَلِک زُیِّنَ لِفِرْعَوْنَ سوءُ عَمَلِهِ وَ صدَّ عَنِ السبِیلِ وَ مَا کیْدُ فِرْعَوْنَ إِلا فی تَبَابٍ(37)
ترجمه :36 - فرعون گفت : ای هامان ! برای من بنای مرتفعی بساز شاید به وسائلی رسم .
37 - وسائل (صعود به) آسمانها، تا از خدای موسی آگاه شوم ، هر چند گمان می کنم او دروغگو باشد، اینچنین اعمال بد فرعون در نظرش زینت داده شده بود، و او را از راه حق باز داشت ، و توطئه فرعون (و فرعون صفتان) جز به نابودی نمی انجامد.
تفسیر:می خواهم به آسمان روم تا از خدای موسی خبر گیرم !!
گرچه سخنان ((مؤ من آل فرعون)) این اثر را گذاشت که فرعون را از تصمیم قتل موسی باز داشت ، ولی نتوانست فرعون را از مرکب غرور پائین آورد و از شیطنت باز دارد، و در مقابل حق به تسلیم وادار کند، چرا که فرعون شایستگی و لیاقت آن را نداشت ، لذا در ادامه اعمال شیطنت آمیز خود به کار تازه ای دست تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 102
زد و آن مساءله ساختن برج بلند برای صعود به آسمانها و آگاهی از خدای موسی بود! چنانکه در آیات مورد بحث می خوانیم :
((فرعون گفت : ای هامان ! برای من بنای مرتفعی بساز شاید با وسائل و اسبابی مجهز شوم)) (و قال فرعون یا هامان ابن لی صرحا لعلی ابلغ الاسباب).
((اسبابی که مرا به آسمانها برساند تا از خدای موسی آگاه شوم ، هر چند گمان می کنم او دروغگو باشد)) (اسباب السموات فاطلع الی اله موسی

(علیه السلام) و انی لاظنه کاذبا).
آری ((این چنین اعمال بد فرعون در نظرش زینت داده شده بود و او را از راه حق باز داشت)) (کذلک زین لفرعون سوء عمله و صد عن السبیل).
((اما توطئه و مکر فرعون جز به زیان و نابودی نمی انجامد)) (و ما کید فرعون الا فی تباب).
((صرح)) در اصل به معنی وضوح و روشنی و ((تصریح)) به معنی آشکار نمودن ، سپس به بناهای بلند و به قصرهای زیبا و مرتفع این کلمه اطلاق شده ، چرا که کاملا واضح و روشن و آشکار است ، بسیاری از مفسران و ارباب لغت به این معنی تصریح کرده اند.
و ((تباب)) به معنی خسارت و هلاکت است
نخستین چیزی که در اینجا به نظر می رسد این است که هدف فرعون از این کار چه بود؟
آیا او واقعا در این حد از حماقت بود که فکر می کرد خدای موسی (علیه السلام) در آسمان است و به فرض که در آسمان باشد با ساختن یک بنای بلند که در مقابل کوههای سطح زمین ارتفاع بسیار ناچیزی دارد می تواند به آسمان برود؟!
این مساءله بسیار بعید به نظر می رسد، چرا که فرعون با تمام غرور و

که داشته مرد هوشیار و سیاستمداری بود که سالیان دراز ملت عظیمی را در بند نگه داشته بود و با قدرت بر آنها حکومت می کرد، و در مورد چنین اشخاصی هر حرکتی جنبه شیطانی دارد، باید قبل از هر چیز به سراغ تحلیل انگیزه سیاست شیطانی این امر رفت .
ظاهر این است فرعون به عنوان چند هدف دست به چنین کاری زد:
1 - او می خواست وسیله ای برای اشتغال فکری مردم و انصراف ذهن آنها از مساءله نبوت موسی (علیه السلام) و قیام بنی اسرائیل فراهم آورد، و مساءله ساختن این بنای مرتفع که به گفته بعضی از مفسران در زمینی بسیار وسیع با پنجاه هزار مرد بنا و معمار، و کارگران زیاد برای فراهم آوردن وسائل ساخته می شد می توانست مسائل دیگر را تحت الشعاع قرار دهد، و هر چه بنا بالاتر می رود توجه مردم را بیشتر به خود جلب کند، و نقل همه محافل و خبر روز همین موضوع باشد و مساءله پیروزی موسی را بر ساحران که ضربه عظیمی بر پیکر قدرت فرعونیان وارد ساخت موقتا به طاق نسیان زند.
2 - او می خواست از این طریق کمک مادی و اقتصادی به توده های زحمتکش کند، و کاری هر چند موقت برای بیکاران فراهم سازد تا کمی مظالم او را فراموش کنند و وابستگی مردم از نظر اقتصادی به خزینه او بیشتر گردد.

3 - برنامه این بود که بعد از پایان بنا بر فراز آن رود و نگاهی به آسمان کند و احتمالا تیری در کمان گذارد و پرتاب کند و باز گردد، و برای تحمیق مردم بگوید: خدای موسی هر چه بود تمام شد! به سراغ کار خود بروید، و فکرتان راحت باشد! و گرنه برای فرعون روشن بود بنای عظیم او که از چند صد متر تجاوز نمی کرد سهل است از فراز کوههای بسیار مرتفع نیز اگر به آسمان نگاه شود منظره آن همان است که از روی زمین صاف دیده می شود بدون کمترین تغییر. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 104
قابل توجه این که فرعون در برابر موسی (علیه السلام) با گفتن این سخنان و بیان این دستور یک گام عقب نشینی می کند و می گوید: من می خواهم درباره خدای موسی تحقیق کنم ((فاطلع الی اله موسی)) و می افزاید: ((هر چند او را دروغگو گمان می کنم)) و به این ترتیب از مرحله یقین به خلاف مرحله گمان و شک تنزل می کند.
و نیز قابل توجه اینکه قرآن با جمله ((کذلک زین لفرعون سوء عمله و صد عن السبیل و ما کید فرعون الا فی تباب)) نخست ریشه اصلی انحراف فرعون را که همان زینت یافتن اعمال زشتش در نظرش به خاطر کبر و غرور و خود خواهی بیان می دارد، سپس نتیجه آن را که گمراهی از طریق حق است ، و در مرحله سوم شکست نهایی نقشه های او را اعلام می کند، سه جمله کوتاه با سه محتوای غنی . مسلما این بازی های سیاسی برای مدت کوتاهی می تواند مؤ ثر واقع شود، ولی در دراز مدت قطعا با شکست روبرو خواهد شد.
در بعضی از روایات آمده است که ((هامان)) بنای برج فرعونی را آن قدر بالا برد که دیگر تند بادها اجازه ادامه کار به بناها نمی دادند، نزد فر عون آمد و به او گفت : دیگر ما قادر نیستیم بر ارتفاع بنا بیفزائیم ، و چیزی نگذشت که تند باد سهمگینی وزید و بنا را واژگون کرد.
و معلوم شد تمام قدرتنمائی فرعون به یک باد بند است !. غافر
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 105
آیه 38 - 40
آیه و ترجمه
وَ قَالَ الَّذِی ءَامَنَ یَقَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِکمْ سبِیلَ الرَّشادِ(38)
یَقَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَیَوةُ الدُّنْیَا مَتَعٌ وَ إِنَّ الاَخِرَةَ هِیَ دَارُ الْقَرَارِ(39)
مَنْ عَمِلَ سیِّئَةً فَلا یجْزَی إِلا مِثْلَهَا وَ مَنْ عَمِلَ صلِحاً مِّن ذَکرٍ أَوْ أُنثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئک یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ یُرْزَقُونَ فِیهَا بِغَیرِ حِسابٍ(40)
ترجمه :38 - کسی که (از قوم فرعون ایمان آورده بود گفت : ای قوم ! از من پیروی کنید تا شما را به راه صحیح هدایت کنم .
39 - ای قوم من ! این زندگی دنیا متاع زودگذری است ، و آخرت سرای همیشگی است .

40 - هر کس عمل بدی انجام دهد جز به مانند آن کیفر داده نمی شود، ولی کسی که عمل صالحی انجام دهد، خواه مرد یا زن ، در حالی که مؤ من باشد وارد بهشت می شود و روزی بی حسابی به او داده خواهد شد.
تفسیر:از من پیروی کنید تا راه راست را به شما نشان دهم
گفتیم ((مؤ من آل فرعون سخنان خود را در چند مقطع بیان کرد، تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 106
آیات که چهارمین مقطع از سخنان او آمده است که مقصود خود را از طریق دیگری دنبال می کند، و آن توجه دادن به ((ناپایداری زندگی دنیا)) و ((مساءله معاد و حشر و نشر)) است و توجه به آنها بدون شک تاءثیر عمیقی در تربیت انسانها دارد. نخست می گوید: ((کسی که ایمان آورده بود صدا زد ای قوم من ! از من پیروی کنید تا من شما را به راه حق ارشاد کنم)) (و قال الذی آمن یا قوم اتبعون اهدکم سبیل الرشاد).
در چند آیه قبل از این خواندیم که فرعون می گفت : آنچه من می گویم راه رشد و صلاح است ، مؤ من آل فرعون با این سخنش به مقابله و تکذیب فرعون پرداخته ، و به جمعیت می فهماند که فریب سخنان وسوسه انگیز فرعون را نخورید که برنامه های او به شکست و بدبختی می انجامد، راه این است که من می گویم ، راه تقوا و خدا پرستی .
سپس افزود: ((ای قوم من ! به این دنیا دل نبندید که این زندگی دنیا متاع زودگذری است ، و آخرت سرای همیشگی و ابدی شما است)) (یا قوم انما هذه الحیوة الدنیا متاع و ان الاخرة هی دار القرار).
گیرم که با هزار مکر و فسون ما پیروز شویم و حق را پشت سر اندازیم ، دست به انواع ظلم و ستم دراز کنیم ، و دامان ما به خونهای بی گناهان آغشته شود، مگر عمر ما در این جهان چه اندازه خواهد بود؟ این چند روز عمر به سرعت می گذرد، و چنگال مرگ گریبان همه را می گیرد، و از فراز قصرهای با شکوه به زیر خاک می کشاند، قرارگاه زندگی ما جای دیگری است .
مساءله تنها فانی بودن این دنیا و باقی بودن سرای آخرت نیست ، مساءله مهم مساءله حساب و جزاست : هر کس عمل بدی انجام دهد فقط به اندازه آن به او تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 107
کیفر داده می شود، اما کسی که عمل صالحی انجام دهد خواه مرد باشد یا زن در حالی که مؤ من باشد وارد بهشت می شود و روزی بی حسابی به او داده خواهد شد)) (من عمل سیئة فلا یجزی الا مثلها و من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤ من فاولئک یدخلون الجنة یرزقون فیها بغیر حساب).
او در این سخنان حساب شده اش از یکسو اشاره به عدالت خداوند در مورد مجرمان می کند که تنها به مقدار جرمشان جریمه می شوند.

و از سوی دیگر اشاره به فضل بی انتهای او که در مقابل یک عمل صالح پاداش بی حساب به مؤ منان داده می شود و هیچگونه موازنه ای در آن رعایت نخواهد شد، پاداشی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و حتی به فکر انسانی خطور نکرده است .
و از سوی سوم لزوم توام بودن ایمان و عمل صالح را یاد آور می شود.
و از سوی چهارم مساوات مرد و زن در پیشگاه خداوند و در ارزشهای انسانی .
به هر حال او با این سخن کوتاه خود این واقعیت را بیان می کند که متاع این جهان گرچه ناچیز است و ناپایدار، ولی می تواند وسیله رسیدن به پاداش بی حساب گردد، چه معامله ای از این پرسودتر؟! ضمنا تعبیر به ((مثلها)) اشاره به این است که مجازاتهای عالم دیگر شبیه همان کاری است که انسان در این دنیا انجام داده است ، شباهتی کامل و تمام عیار.
تعبیر به ((غیر حساب)) ممکن است اشاره به این مطلب باشد که نگاه داشتن حساب عطایا مخصوص کسانی است که مواهب محدودی دارند و می ترسند اگر حساب را نگه ندارند گرفتار کمبود شوند، اما کسی که خزائن نعمتهای او نامحدود و بی پایان است و هر قدر ببخشد کاستی در آن پیدا نمی شود (زیرا هر قدر از بینهایت بر دارند باز هم بینهایت است !نیاز به حسابگری ندارد. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 108
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که آیا این آیه با آیه ای که می گوید: هر کس کار نیکی انجام دهد ده برابر پاداش به او عطا می شود منافات ندارد؟ من جاء بالحسنه فله عشر امثالها (انعام 160).
در پاسخ باید به این نکته توجه کرد که ده برابر حداقل پاداش الهی است و لذا در مورد انفاق به هفتصد برابر و بیشتر ارتقا می یابد، و سرانجام به مرحله پاداش بی حساب می رسد که هیچکس جز خدا حد آن را نمی داند.
غافر
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 109
آیه 41- 46
آیه و ترجمه
وَ یَقَوْمِ مَا لی أَدْعُوکمْ إِلی النَّجَوةِ وَ تَدْعُونَنی إِلی النَّارِ(41)
تَدْعُونَنی لاَکفُرَ بِاللَّهِ وَ أُشرِک بِهِ مَا لَیْس لی بِهِ عِلْمٌ وَ أَنَا أَدْعُوکمْ إِلی الْعَزِیزِ الْغَفَّرِ(42)
لا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنی إِلَیْهِ لَیْس لَهُ دَعْوَةٌ فی الدُّنْیَا وَ لا فی الاَخِرَةِ وَ أَنَّ مَرَدَّنَا إِلی اللَّهِ وَ أَنَّ الْمُسرِفِینَ هُمْ أَصحَب النَّارِ(43)
فَستَذْکرُونَ مَا أَقُولُ لَکمْ وَ أُفَوِّض أَمْرِی إِلی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِیرُ بِالْعِبَادِ(44)
فَوَقَاهُ اللَّهُ سیِّئَاتِ مَا مَکرُوا وَ حَاقَ بِئَالِ فِرْعَوْنَ سوءُ الْعَذَابِ(45)
إِلنَّارُ یُعْرَضونَ عَلَیهَا غُدُوًّا وَ عَشِیًّا وَ یَوْمَ تَقُومُ الساعَةُ أَدْخِلُوا ءَالَ فِرْعَوْنَ

أشدَّ الْعَذَابِ(46) تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 110
ترجمه :41 - ای قوم ! چرا من شما را به سوی نجات دعوت می کنم ، اما شما مرا به سوی آتش می خوانید؟!
42 - مرا دعوت می کنید که به خدای یگانه کافر شوم ، و شریکهائی که به آن علم ندارم برای او قرار دهم ، در حالی که من شما را به سوی خداوند عزیز غفار دعوت می کنم .
43 - قطعا آنچه مرا به سوی آن می خوانید نه دعوت (و حاکمیتی) در دنیا دارند و نه در آخرت ، و تنها بازگشت ما در قیامت به سوی خدا است ، و مسرفان اهل دوزخند.
44 - و به زودی آنچه را می گویم به خاطر خواهید آورد، من کار خود را به خداوند یکتا واگذار می کنم که او نسبت به بندگانش بیناست .
45 - خداوند او را از نقشه های سوء آنها نگهداشت ، و عذابهای شدید بر آل فرعون نازل گردید.
46 - عذاب آنها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند، و روزی که قیامت بر پا می شود دستور می دهد آل فرعون را در سخت ترین عذابها وارد کنید.
تفسیر:آخرین سخن !
در پنجمین و آخرین مرحله ، مؤ من آل فرعون پرده ها را کنار زد، و بیش از آن نتوانست ایمان خود را مکتوم دارد، آنچه گفتنی بود گفت ، و آنها نیز - چنانکه خواهیم دید - تصمیم خطرناکی درباره او گرفتند.
از قرائن بر می آید که آن قوم لجوج و مغرور و خودخواه در برابر سخنان این مرد شجاع و با ایمان سکوت نکردند، و متقابلا از مزایای شرک سخن گفتند، و او را به بت پرستی دعوت نمودند. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 111
لذا او فریاد زد و گفت : ((ای قوم ! چرا من شما را به سوی نجات دعوت می کنم اما شما مرا به سوی آتش می خوانید)) ؟! (و یا قوم مالی ادعوکم الی النجاة و تدعوننی الی النار).
من سعادت شما را می طلبم ، و شما بدبختی مرا، من شما را به شاهراه هدایت می خوانم و شما مرا به بیراهه می خوانید
آری ((شما مرا دعوت می کنید که به خدای یگانه کافر شوم و شریکهائی که به آن علم ندارم برای او قرار دهم ، در حالی که من شما را به سوی خداوند عزیز غفار دعوت می کنم)) (تدعوننی لا کفر بالله و اشرک به ما لیس لی به علم و انا ادعوکم الی العزیز الغفار).
از آیات مختلف قرآن و نیز تاریخ مردم مصر به خوبی استفاده می شود که آنها علاوه بر پرستش فراعنه بتهای فراوانی نیز داشتند، چنانکه در آیه 127 سوره اعراف می خوانیم که اطرافیان فرعون به او گفتند: ((اتذر موسی

و قومه لیفسدوا فی الارض و یذرک و آلهتک)) : ((آیا اجازه می دهی که موسی و قومش در زمین فساد کنند و تو و خدایانت را ترک گویند)) ؟!
یوسف نیز در زندان فراعنه به هم بنده ای خود گفت : ((اءارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار)) : ((آیا معبودهای پراکنده بهترند یا خداوند یگانه قهار)) ؟! یوسف آیه 39).
به هر حال مؤ من آل فرعون در یک مقایسه روشن به آنها یاد آوری کرد که دعوت شما دعوت به سوی شرک است ، چیزی که حداقل دلیلی بر آن وجود ندارد، و راهی است تاریک و خطرناک ، اما من شما را به راهی روشن ، راه خداوند عزیز و توانا، راه خداوند غفار و بخشنده دعوت می کنم .
تعبیر به ((عزیز)) و ((غفار)) از یکسو اشاره به این مبدا بزرگ بیم و امید

است و از سوی دیگر اشاره ای به نفی الوهیت بتها و فراعنه که نه عزتی در آنان است و نه عفو و گذشتی !
سپس افزود: ((قطعا آنچه مرا به سوی آن می خوانید نه دعوتی در دنیا دارد و نه در آخرت (این بتها هرگز رسولانی به سوی مردم نفرستاده اند تا آنها را به سوی خود دعوت کنند و نه در آخرت می توانند حاکمیت بر چیزی داشته باشند)) (لا جرم انما تدعوننی الیه لیس له دعوة فی الدنیا و لا فی الاخرة).
این موجودات بی حس و شعور، هرگز مبدا حرکتی نبوده اند و نخواهند بود، نه سخنی می گویند، نه رسولانی دارند و نه دادگاه و محکمه ای ، خلاصه نه گرهی از کار کسی می گشایند نه می توانند گرهی در کار کسی بزنند. و به همین دلیل ، باید بدانید تنها بازگشت ما در قیامت به سوی خدا است (و ان مردنا الی الله).
او است که رسولان خود را برای هدایت انسانها فرستاده ، و او است که آنها را در برابر اعمالشان پاداش و کیفر می دهد.
و نیز باید بدانید که ((اسرافکاران و متجاوزان اهل دوزخند)) (و ان المسرفین هم اصحاب النار).
به این ترتیب ((مؤ من آل فرعون)) سرانجام ایمان خود را آشکار ساخت ، و خط توحیدی خویش را از خط شرک آلود آن قوم جدا کرد، دست رد بر سینه آن نامحرمان زد و یک تنه با منطق گویایش در برابر همه آنها ایستاد.

و در آخرین سخنش با تهدیدی پر معنی گفت : ((به زودی آنچه را من امروز به شما می گویم به خاطر خواهید آورد، و هنگامی که آتش خشم و غضب الهی دامانتان را در این جهان و آن جهان می گیرد به صدق گفتار من پی می برید)) (فستذکرون ما اقول لکم).

اما افسوس که آن زمان دیر است ، اگر در آخرت باشد راه بازگشت وجود ندارد، و اگر در دنیا باشد به هنگام نزول عذاب تمام درهای توبه بسته می شود. سپس افزود: ((من تمام کارهای خود را به خداوند یگانه یکتا واگذار می کنم که او نسبت به بندگانش بینا است)) (و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد).
و به همین دلیل نه از تهدیدهای شما می ترسم ، و نه کثرت و قدرت شما و تنهائی من مرا به وحشت می افکند، چرا که سرتاپا خود را به کسی سپرده ام که قدرتش بی انتها است و از حال بندگانش به خوبی آگاه است
این تعبیر ضمنا دعای مؤ دبانه ای بود از این مرد با ایمان که در چنگال قومی زورمند و بیرحم گرفتار بود، تقاضائی بود مؤ دبانه از پیشگاه پروردگار که در این شرائط او را در کنف حمایت خویش قرار دهد.
خداوند هم این بنده مؤ من مجاهد را تنها نگذاشت ، و چنانکه در آیه بعد می خوانیم : خداوند او را از نقشه های شوم و سوء آنها نگه داشت)) (فوقاه الله سیئات ما مکروا).
تعبیر به ((سیئات ما مکروا)) نشان می دهد که اجمالا توطئه های مختلفی بر ضد او چیدند، اما این توطئه ها چه بود؟ قرآن سر بسته بیان کرده است ، طبعا انواع مجازاتها و شکنجه ها و سرانجام قتل و اعدام بوده است ، اما لطف الهی همه آنها را خنثی کرد. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 114
در بعضی از تفاسیر آمده است که او با استفاده از یک فرصت مناسب خود را به موسی رسانید، و همراه بنی اسرائیل از دریا عبور کرد و نیز گفته شده است که وقتی تصمیم بر قتل او گرفتند او به کوهی متواری شد و از نظرها پنهان گشت .
این دو منافاتی با هم ندارند ممکن است نخست در بیرون شهر مخفی شده باشد، تا بعدا به بنی اسرائیل ملحق گردد
جزئی از این توطئه ها ممکن است توطئه تحمیل بت پرستی و بیرون کردن او از خط توحید بوده که خداوند این را هم از او بر طرف ساخت ، و او را در مسیر ایمان و توحید و تقوا راسخ قدم کرد.
ولی در مقابل ((عذابهای شدیدی بر آل فرعون نازل گردید)) (و حاق بال فرعون سوء العذاب).
عذاب و مجازات الهی همه اش دردناک است ، اما تعبیر به ((سوء العذاب)) نشان می دهد که خداوند عذاب دردناک تری برای این گروه انتخاب فرمود این همان چیزی است که در آیه بعد به آن اشاره می کند.
و می فرماید ((مجازات دردناک آنها همان آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند)) (النار یعرضون علیها غدوا و عشیا).
((و روزی که قیامت برپا می گردد دستور می دهد آل فرعون را در اشد عذاب وارد کنید)) (و یوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب).

تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 115
قابل توجه این که اولا تعبیر به آل فرعون می کند که اشاره به خاندان و اطرافیان و اصحاب گمراه او است ، جائی که آنها گرفتار چنین سرنوشتی شوند تکلیف خود فرعون روشن است .
ثانیا: می گوید آنها صبح و شام بر آتش عرضه می شوند اما در قیامت آنها را وارد اشد عذاب می کند، این به خوبی دلالت دارد که عذاب اول عذاب برزخی است که بعد از این دنیا و قبل از قیام قیامت است و کیفیت آن عرضه و نزدیکی به آتش دوزخ است ، عرضهای که هم روح و جان را به لرزه در می آورد و هم جسم را تحت تاءثیر قرار می دهد.
ثالثا: تعبیر به ((غدو)) و ((عشی)) (صبح و شام) یا اشاره به دوام این عذاب است چنانکه میگوئیم فلان کس صبح و شام مزاحم ما است ، یعنی همواره و همیشه ، و یا اشاره به انقطاع عذاب برزخی است که تنها در مواقع صبح و شام که مواقع قدرتنمائی فراعنه و عیش و نوش آنها بوده به آن گرفتار می شوند.
از تعبیر ((غدو)) و ((عشی)) (صبح و شام نیز نباید تعجب کرد که مگر در عالم برزخ چنین اموری هست زیرا از آیات قرآن استفاده می شود که حتی در قیامت صبح و شام نیز وجود دارد، چنانکه در آیه 62 سوره مریم می خوانیم : و لهم رزقهم فیها بکرتا و عشیا: ((برای آنها (بهشتیان) صبح و شام روزهای مخصوصی است)) .
این منافات با دائمی بودن نعمتهای بهشتی ندارد، چنانکه در آیه 35 سوره رعد آمده است ((اکلها دائم و ظلها)) ، زیرا ممکن است در عین دوام نعمت روزیها و الطاف مخصوصی در این دو وقت نصیب بهشتیان گردد.
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 116
نکته ها:
1 - سرگذشت مؤ من آل فرعون یک درس بزرگ مبارزه با طاغوتها
ادیان الهی و مکتبهای آسمانی که در برابر طاغوتها و جباران ظاهر شدند در آغاز بوسیله گروه اندکی عرضه شد آنها اگر می خواستند از کمی نفرات وحشت کنند و کثرت مخالفان را دلیل بر حقانیت آنها بشمرند هرگز این مکتبها رشد نمی کرد.
اصل اساسی که بر تمام برنامه های آنها حاکم بود همان است که امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در گفتار پرمحتوایش بیان فرموده : ایها الناس لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقلة اهله : ((ای مردم در طریق هدایت از کمی نفرات هرگز وحشت نکنید)) .
مؤ من آل فرعون سمبلی بود از این مکتب ، و رهروی بود از پیشقدمان این راه ، و نشان داد که یک انسان با عزم و اراده راسخ ناشی از ایمان می تواند حتی در اراده فراعنه جبار اثر بگذارد و پیامبر بزرگی را از خطر

برهاند.
تاریخ زندگی این مرد شجاع و هوشیار نشان می دهد که همیشه باید حرکات طرفداران حق حساب شده باشد، گاه باید ایمان را اظهار کرد و فریاد کشید، گاه باید برای هدفهای ((کوتاه مدت)) و ((دراز مدت)) ایمان را مکتوم داشت .
و تقیه چیزی جز این نیست که انسان به خاطر هدفهای مقدسش اعتقاد خود را در مقطع خاصی مکتوم دارد.
همانگونه که مجهز بودن به سلاح ظاهری برای درهم کوبیدن دشمن لازم است سلاح برنده منطق نیز ضروری است که تاءثیرش از سلاح ظاهر به مراتب بیشتر است : لذا کاری را که مؤ من آل فرعون با منطق خود انجام داد در آن شرائط خاص از هیچ سلاحی ساخته نبود. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 117
و بالاخره داستان مؤ من آل فرعون نشان می دهد که خدا اینگونه افراد با ایمان را تنها نمی گذارد و در برابر خطرات در پناه لطف خودش قرار می دهد. این نکته نیز قابل توجه است که ((مؤ من آل فرعون)) طبق بعضی از روایات سرانجام به شهادت رسید، و اینکه قرآن می گوید خداوند او را از توطئه های شوم فرعونیان رهائی بخشید، منظور این است که او را از انحراف عقیده و تحمیل کفر و شرک بر او حفظ کرد.
2 - تفویض کار به خدا
درباره اهمیت واگذاری کار خویش به خدا و توکل بر پروردگار همین بس که در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) آمده است : الایمان له اربعة ارکان التوکل علی الله و تفویض الامر الی الله عز و جل و الرضا بقضاء الله و التسلیم لامر الله : ایمان چهار رکن دارد: توکل بر خدا، واگذاری کار خویش به او و راضی بودن به قضای الهی و تسلیم در برابر فرمان خداوند.
امام صادق (علیه السلام) فرمود: ((المفوض امره الی الله فی راحة الابد، و العیش الدائم الرغد، و المفوض حقا هو العالی عن کل همة دون الله : ((کسی که کار خود را به خدا واگذارد در راحت ابدی و زندگی جاودانه پر برکت است ، و کسی که حقیقتا کار خود را به خدا واگذارد برتر از آن است که به غیر او بیندیشد)) . ((تفویض)) چنانکه راغب در مفردات می گوید: به معنی ((رد کردن)) . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 118
است ، بنابر این ((تفویض امر به خدا)) به معنی واگذار نمودن کار خویش به او است ، نه به این معنی که انسان دست از تلاش و کوشش بردارد که این بطور مسلم تحریفی است در معنی ((تفویض)) بلکه به این معنی است که نهایت کوشش و تلاش و جهاد را به کار گیرد، و هنگامی که در برابر موانع سخت قرار گرفت وحشت نکند دستپاچه نشود و دلسرد نگردد

بلکه کار خود را به خدا واگذارد، و با عزمی راسخ به جهاد و تلاش ادامه دهد
((تفویض)) گرچه از نظر مفهوم با ((توکل)) شباهت زیادی دارد ولی مرحله ای برتر از آن است ، چرا که ((حقیقت توکل)) خدا را وکیل خویش دانستن است ، ولی تفویض مفهومش واگذاری مطلق به او است ، زیرا بسیار می شود که انسان وکیلی انتخاب می کند ولی به نظارت خویش نیز ادامه می دهد، اما در مقام تفویض هیچ نظری از خود ندارد.
3 - عالم برزخ برزخ
((چنانکه)) از نامش پیدا است عالمی است واسطه در میان این جهان و جهان دیگر، در قرآن مجید به همان اندازه که درباره عالم قیامت فراوان صحبت شده درباره برزخ بحث کمی دیده می شود، به همین دلیل هالهای از ابهام آنرا فرا گرفته ، و خصوصیات و جزئیات آن چندان روشن نیست . حقیقت این است که آگاهی بر خصوصیات برزخ تاءثیر زیادی بر مسائل اعتقادی نمی گذارد و شاید به همین جهت کمتر درباره آن در کتاب الله بحث شده است ، ولی این نکته را نباید فراموش کرد که قرآن اصل وجود عالم برزخ را با صراحت بیان داشته است .
از جمله آیاتی که به وضوح از وجود چنین عالمی خبر می دهد آیات مورد بحث است آنجا که می گوید: ((آل فرعون قبل از قیام قیامت هر صبح و شام از طریق عرضه شدن بر آتش مجازات می شوند)) این چیزی جز عذاب برزخی نیست . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 119
از سوی دیگر آیاتی که درباره حیات جاویدان شهیدان بعد از مرگ سخن می گوید، و از پاداشهای فوق العاده آنها بحث می کند گواه بر وجود ((نعمتهای برزخی)) است .
قابل توجه اینکه در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که فرمود: ان احدکم اذا مات عرض علیه مقعده بالغداة و العشی ، ان کان من اهل الجنة فمن الجنة ، و ان کان من اهل النار فمن النار، یقال هذا مقعدک حیث یبعثک الله یوم القیامة !:
((هنگامی که یکی از شما از دنیا می رود جایگاه او را هر صبح و شام به او نشان می دهند، اگر بهشتی باشد جایگاهش را در بهشت ، و اگر دوزخی باشد جایگاهش را در آتش ، و به او می گویند: این جایگاه تو در روز قیامت است)) (و همین امر باعث شادی یا عذاب روح او می شود). امام صادق (علیه السلام) می فرماید: ذلک فی الدنیا قبل یوم القیامة لان فی نار القیامه لا یکون غدو و عشی ، ثم قال ان کانوا یعذبون فی النار غدوا و عشیا ففیها بین ذلک هم من السعداء، لا و لکن هذا فی البرزخ قبل یوم القیامة الم تسمع قوله عز و جل : و یوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب : این در دنیا قبل از روز قیامت است ، زیرا آتش قیامت صبح

و شام ندارد سپس فرمود: اگر آنها در قیامت تنها صبح و شام در آتش دوزخ عذاب شوند در میان این دو باید سعادتمند باشند، چنین نیست ، این مربوط به برزخ است پیش از روز. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 120
قیامت ، آیا سخن خدا را (بعد از این جمله) نشنیده ای که می فرماید: ((هنگامی که قیامت برپا می گردد فرمان داده می شود آل فرعون را در اشد عذاب وارد کنید)) .
امام نمی فرماید: در قیامت صبح و شام نیست ، بلکه می فرماید آتش دوزخ جاودانه است و صبح و شام ندارد، آنچه مجازاتش صبح و شام دارد عالم برزخ است ، سپس به جمله بعد که سخن از قیامت می گوید به عنوان قرینه ای بر اینکه جمله قبل مربوط به برزخ است استدلال می فرماید. درباره برزخ و دلائل آن در جلد 14 صفحه 314 به بعد (ذیل آیه 100 سوره مؤ منون) به طور مشروح بحث کرده ایم . غافر
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 121
آیه 47 - 50
آیه و ترجمه
وَ إِذْ یَتَحَاجُّونَ فی النَّارِ فَیَقُولُ الضعَفَؤُا لِلَّذِینَ استَکبرُوا إِنَّا کُنَّا لَکُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا نَصِیباً مِّنَ النَّارِ(47)
قَالَ الَّذِینَ استَکبرُوا إِنَّا کلُّ فِیهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَکَمَ بَینَ الْعِبَادِ(48)
وَ قَالَ الَّذِینَ فی اَلنَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّکُمْ یخَفِّف عَنَّا یَوْماً مِّنَ الْعَذَابِ(49)
قَالُوا أَ وَ لَمْ تَک تَأْتِیکُمْ رُسلُکم بِالْبَیِّنَتِ قَالُوا بَلی قَالُوا فَادْعُوا وَ مَا دُعَؤُا الْکفِرِینَ إِلا فی ضلَلٍ(50)
ترجمه :47 - به خاطر بیاور هنگامی را که در آتش دوزخ با هم محاجه می کنند، ضعفا به مستکبران می گویند: ما پیرو شما بودیم آیا (امروز) سهمی از آتش را بجای ما پذیرا می شوید؟! تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 122
48 - مستکبران می گویند: ما همگی در آن هستیم ، خداوند در میان بندگانش (به عدالت) حکم کرده است .
49 - و آنها که در آتشند به خازنان جهنم می گویند: از پروردگارتان بخواهید یک روز عذاب را از ما بردارد.
50 - آنها می گویند: آیا پیامبران شما با دلائل روشن به سراغتان نیامدند؟ می گویند: آری آنها می گویند: پس هر چه می خواهید دعا کنید، ولی دعای کافران (به جائی نمی رسد و) جز در ضلالت نیست .
تفسیر:محاجه ضعفا و مستکبران در دوزخ !
از آنجا که مؤ من آل فرعون در پایان سخنانش جمعیت فرعونیان را به مساءله قیامت و عذاب دوزخ توجه داد، آیات مورد بحث رشته سخن را در

همین زمینه به دست گرفته و دنبال می کند، و صحنه هایی از گفتگوی پرخاشگرانه دوزخیان را در دل آتش منعکس می سازد.
نخست می فرماید: ((بخاطر بیاور هنگامی را که آنها در آتش دوزخ محاجه و گفتگو می کنند، ((ضعفا)) به ((مستکبران)) می گویند: ما پیروان شما بودیم ، آیا اکنون سهمی از عذاب و نصیبی از آتش دوزخ را بجای ما پذیرا می شوید؟)) (و اذ یتحاجون فی النار فیقول الضعفاء للذین استکبروا انا کنا لکم تبعا فهل انتم مغنون عنا نصیبا من النار).
منظور از ((ضعفا)) کسانی هستند که علم کافی و استقلال فکری نداشتند، چشم و گوش بسته به دنبال سردمداران کفر حرکت می کردند که قرآن از آنها. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 123
به عنوان مستکبران یاد کرده است :
بدون شک این پیروان در آنجا می دانند که رهبران آنها نیز خود گرفتار عذابند، و کمترین توانائی برای دفاع از آنها ندارند اما چرا این پیروان به آنها پناه میبرند و تقاضا می کنند سهمی از عذابشان را بپذیرند؟!
بعضی گفته اند این به خاطر آن است که در این جهان عادت کرده بودند در حوادث سخت به آنها پناه برند، در آنجا نیز ناخودآگاه به سوی این امر کشیده می شوند.
ولی بهتر این است که گفته شود این یک نوع سخریه و ملامت و سرزنش نسبت به آنها است ، تا معلوم شود تمام ادعاهای آنها پوشالی و خالی از حقیقت بوده است
قابل توجه این که از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نقل شده در یکی از روزهای غدیر خطبه ای خواند و ضمن دعوت مردم به توحید الهی آنها را به طاعت کسانی که خداوند امر به اطاعت آنها کرده است توجه داد و آیه فوق را یادآور شد، سپس افزود: افتدرون الاستکبار ما هو؟ هو ترک الطاعة لمن امروا بطاعته ، و الترفع علی من ندبوا الی متابعته ، و القرآن ینطق من هذا کثیرا، ان تدبره متدبر زجره ، و وعظه !:
((آیا میدانید استکبار چیست ؟ ترک اطاعت کسانی که ماءمور به اطاعت آنها هستید و خود برتربینی نسبت به آنها، قرآن از این مقوله سخن بسیار می گوید، به گونه ای که اگر انسان در آن بیندیشد او را اندرز می دهد و از خلاف باز می دارد)) (در حقیقت امام (علیه السلام) با این تعبیرات زنده و روشن می خواهد راه عذر را بر کسانی که وصایای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را در روز غدیر فراموش کردند و دنبال دگران رفتند. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 124
هشدار دهد).
به هر حال مستکبران در پاسخ این سخن سکوت نمی کنند اما جوابی می گویند که از نهایت ضعف و زبونی آنها حکایت دارد، چنانکه قرآن در آیه بعد

به آن اشاره کرده می فرماید: ((مستکبران می گویند: ما و شما همگی در این آتش دوزخیم ، و سرنوشت مشترکی داریم ، خداوند در میان بندگانش به عدالت حکم کرده است)) ! (قال الذین استکبروا انا کل فیها ان الله قد حکم بین العباد).
اگر می توانستیم مشکلی را از شما حل کنیم از خودمان حل می کردیم ، هیچ کاری از ما در اینجا ساخته نیست ، نه دفع عذاب از شما و نه از خودمان ، و نه حتی پذیرش بخشی از مجازات شما.
قابل توجه اینکه در آیه 21 سوره ابراهیم همین پیشنهاد ضعفا در برابر مستکبران مطرح شده و در آنجا می خوانیم : مستکبران در جواب می گویند: لو هدانا الله لهدیناکم سواء علینا اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص : ((اگر خدا ما را (به سوی راه رهائی از عذاب) هدایت کرده بود ما نیز شما را هدایت می کردیم (کار از اینها گذشته است) چه بی تابی کنیم و چه شکیبائی تفاوتی ندارد)) ! پیدا است که این دو جواب منافاتی با هم ندارد و مکمل یکدیگر است
اینجا که دست آنها از هر وسیله ای کوتاه می شود رو به سوی خازنان دوزخ و ماءموران عذاب می کنند ((و این دوزخیان به خازنان جهنم می گویند شما از پروردگارتان بخواهید یک روز عذاب را از ما بر دارد)) (و قال الذین فی النار لخزنة جهنم ادعوا ربکم یخفف عنا یوما من العذاب). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 125
آنها می دانند که مجازات الهی بر طرف شدنی نیست ، تنها تقاضایشان این است که یک روز عذاب الهی از آنان برداشته شود یک روز تخفیف بگیرند نفسی تازه کنند، و اندکی بیاسایند، و به همین قانع هستند!
ولی مراقبان دوزخ ((می گویند: آیا پیامبران شما با دلائل روشن به سراغتان نیامدند)) ؟ و آیا بقدر کافی برای شما اتمام حجت نشد؟ (قالوا او لم تک تاتیکم رسلکم بالبینات).
در پاسخ ((می گویند: آری)) (قالوا بلی).
ولی خازنان دوزخ به آنان ((می گویند: حال که چنین است هر چه می خواهید دعا کنید، اما بدانید دعای کافران بجائی نمی رسد و ضایع و نابود می شود)) (قالوا فادعوا و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال).
شما خود معترفید که پیامبران الهی با دلائل روشن آمدند، اما به آنها اعتنا نکردید و کافر شدید، بنابراین هر چه دعا کنید سودی ندارد، چرا که خدا دعای کافران را نمی پذیرد.
جمعی از مفسران در تفسیر جمله اخیر گفته اند منظور این است که شما خودتان دعا کنید زیرا ما بدون اذن پروردگار نمی توانیم دعا کنیم ، اشاره به این که وقتی ما چنین اجازه ای نداشته باشیم باید بدانید درهای نجات به روی شما بسته است ، درست است که کافر در قیامت مؤ من می شود،

اما این ایمان چیزی از آثار کفر او نمی کاهد، لذا همچنان نام کافر بر او می ماند.
ولی تفسیر اول مناسبت به نظر می رسد. غافر
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 126
آیه 51 - 55
آیه و ترجمه
إِنَّا لَنَنصرُ رُسلَنَا وَ الَّذِینَ ءَامَنُوا فی الْحَیَوةِ الدُّنْیَا وَ یَوْمَ یَقُومُ الاَشهَدُ(51)
یَوْمَ لا یَنفَعُ الظلِمِینَ مَعْذِرَتهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سوءُ الدَّارِ(52)
وَ لَقَدْ ءَاتَیْنَا مُوسی الْهُدَی وَ أَوْرَثْنَا بَنی إِسرءِیلَ الْکتَب (53)
هُدًی وَ ذِکرَی لاُولی الاَلْبَبِ(54)
فَاصبرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ استَغْفِرْ لِذَنبِک وَ سبِّحْ بحَمْدِ رَبِّک بِالْعَشىِّ وَ الابْکرِ(55)
ترجمه :51 - ما به طور مسلم رسولان خود، و کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان به پا می خیزند، یاری می دهیم
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 127
52 - روزی که عذر خواهی ظالمان سودی نمی بخشد، و لعنت خدا از آن آنها و خانه (و جایگاه) بد نیز برای آنها است .
53 - ما به موسی هدایت بخشیدیم و بنی اسرائیل را وارثان کتاب (تورات) قرار دادیم
54 - کتابی که مایه هدایت و تذکر برای صاحبان عقل بود.
55 - صبر و شکیبائی پیشه کن که وعده خدا حق است و برای گناهت استغفار نما و تسبیح و حمد پروردگارت را هر صبح و شام بجا آور.
تفسیر:ما مؤ منان را یاری می دهیم .
از آنجا که در آیات گذشته سخن از محاجه و گفتگوهای دوزخیان بود که نمی توانند یکدیگر را یاری کنند، و نه کسی به یاری آنها می شتابد، و از آنجا که در آیات پیش از آن نیز سخن از ((مؤ من آل فرعون)) آن مرد مجاهد و مبارز کم نظیر و حمایت خداوند از او مطرح بود، در آیات مورد بحث به عنوان یک قانون کلی حمایت خویش را از پیامبران و مؤ منان در دنیا و آخرت بیان می دارد.
می فرماید: ((ما بطور مسلم رسولان خود و کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و روز قیامت که گواهان بر پا می خیزند یاری می دهیم))
(انا لننصر رسلنا و الذین آمنوا فی الحیوة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد).
حمایتی بی دریغ و مؤ کد به انواع تاءکید، حمایتی که بی قید و شرط است و به همین جهت انواع پیروزیها را به دنبال دارد، و اعم از پیروزی در منطق و بیان ، یا پیروزی در جنگها، یا فرستادن عذاب الهی بر مخالفان و نابود کردن آنان و یا امدادهای غیبی که قلب را تقویت و روح را به لطف الهی

نیرومند و قوی می سازد.
در اینجا به تعبیر تازهای درباره روز قیامت برخورد می کنیم و آن ((یوم یقوم الاشهاد)) (روزی که گواهان قیام می کنند) می باشد.
((اشهاد)) جمع ((شاهد)) یا شهید است (همانگونه که اصحاب تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 128
جمع ((صاحب)) و ((اشراف)) جمع ((شریف)) است) و به هر حال به معنی گواهان است .
در اینکه این گواهان کیانند تفسیرهای مختلفی شده است که همه قابل جمع است :
1 - منظور فرشتگان مراقب اعمال آدمی است .
2 - منظور پیامبران می باشد که گواهان امتها هستند.
3 - مقصود فرشتگان و پیامبران و مؤ منانند که گواهان اعمال انسانها می باشند.
اما احتمال اینکه اعضاء پیکر انسان نیز داخل در این بحث باشد بعید به نظر می رسد، زیرا واژه ((اشهاد)) هر چند معنی گسترده ای دارد اما تعبیر به ((یوم یقوم الاشهاد)) (روزی که گواهان قیام می کنند) با آن متناسب نیست .
این تعبیر اشاره به نکته جالبی است و می خواهد بگوید آن روزی که همه خلائق در آن جمعند گواهان در آن محضر بزرگ قیام می کنند، و رسوائی در آنجا بدترین رسوائی است ، و پیروزی نیز برترین پیروزی است ، ما در آن روز مؤ منان و رسولان خود را یاری می کنیم و بر آبروی آنها در آن محضر بزرگ می افزائیم .
اما آن روز روز رسوائی و بدبختی کافران و ظالمان است ، چنانکه در آیه بعد می افزاید: ((همان روزی که عذرخواهی ظالمان سودی نمی بخشد، و لعنت خدا مخصوص آنها است ، و خانه و جایگاه بد نیز به آنها تعلق دارد)) (یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم و لهم اللعنة و لهم سوء الدار).
از یکسو عذر خواهی آنها در برابر گواهان به جائی نمی رسد و رسوائی در آن محضر بزرگ دامانشان را می گیرد.
از سوی دیگر از رحمت خدا دورند و لعنت که همان بعد معنوی از رحمت است گریبانگیرشان می شود. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 129
و از سوی سوم از نظر جسمانی نیز در شکنجه و عذابند، و در بدترین جایگاه در آتش دوزخ !
سوال :
در اینجا سؤ ال مهمی مطرح می شود و آن اینکه : اگر خداوند وعده پیروزی پیامبران و مؤ منان را به صورت مؤ کد داده ، پس چرا ما در طول تاریخ شاهد کشتار جمعی از پیامبران و مؤ منان به دست کفار بی ایمان

هستیم ؟ چرا گاه آنها شدیدا در تنگنا واقع می شدند؟ و یا از نظر نظامی شاهد شکست بودند؟ مگر وعده الهی تخلف پذیر است ؟!
پاسخ این سؤ ال با توجه به یک نکته روشن می شود، و آن اینکه : مقیاس سنجش بسیاری از مردم در ارزیابی مفهوم پیروزی بسیار محدود است ، آنها پیروزی را تنها در این می دانند که انسان دشمن را به عقب براند و چند روزی حکومت را به دست گیرد.
آنها پیروزی در هدف ، و برتری مکتب را به حساب نمی آورند، آنها الگو شدن یک مجاهد شهید را برای نسلهای موجود و آینده در نظر نمی گیرند، آنها عزت و سربلندی در نزد همه آزادگان جهان و جلب خشنودی و رضایت خدا را به هیچ می انگارند.
بدیهی است در چنان ارزیابی محدودی این ایراد پاسخ ندارد، اما اگر دید خود را وسیعتر و افق فکر خود را بازتر کنیم و ارزشهای واقعی را در نظر بگیریم آنگاه به معنی عمیق آیه پی خواهیم برد.
((سید قطب)) در تفسیر ((فی ظلال)) در اینجا سخنی دارد که شاهد ارزنده ای بر این مقصود است .
او قهرمان میدان کربلا حسین عزیز (علیه السلام) را مثال می زند و چنین می گوید: تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 130
((حسین رضوان الله علیه در چنان صحنه بزرگ از یکسو، و دردناک از سوی دیگر، شربت شهادت نوشید، آیا این پیروزی بود یا شکست ؟!
در مقیاس کوچک و صورت ظاهر شکست بود، اما در برابر حقیقت خالص و مقیاسهای بزرگ پیروزی عظیمی به شمار می آید.
برای هر شهیدی در روی زمین قلوب پاک انسانها می لرزد، عشق و عواطف را بر می انگیزد، و غیرت و فداکاری را در نفوس به جنب و جوش می آورد، همانگونه که حسین (رضوان الله علیه) چنین کرد.
این سخنی است که هم شیعیان و هم غیر شیعیان از سائر مسلمین ، و هم گروه عظیمی از غیر مسلمانان در آن متفق و هم عقیده اند.
چه بسیار شهیدانی که اگر هزار سال زنده می ماندند نمی توانستند به مقدار شهادتشان عقیده و مکتب خود را یاری کنند، و قدرت نداشتند اینهمه مفاهیم بزرگ انسانی را در دلها به یادگار گذارند، و هزاران انسان را با آخرین سخنان خود که با خونشان می نویسند به کارهای بزرگ وادار کنند.
آری این سخنان و خطبه های آخرین که با خط خونین نوشته شده است پیوسته زنده می ماند، و فرزندان و نسلهای آینده را به حرکت در می آورد، و ای بسا تمام تاریخ را در طول قرون و اعصار تحت تاءثیر خود قرار می دهد.
باید بر این سخن بیفزائیم که ما شیعیان همه سال با چشم خود آثار حیات امام حسین عزیز (علیه السلام) و دوستان شهیدش را در کربلا می بینیم

که جلسات سوگواری آنها سرچشمه چه جنبشهای عظیمی می شود؟!
ما با چشم خود شاهد و ناظر حرکت میلیونها نفر مسلمان بیدار در ایام عاشورای حسینی برای ریشه کن ساختن کاخ ظلم و استبداد و استعمار بودیم .
ما با چشم خود دیدیم که این نسل فداکار که درس خویش را در مکتب
امام تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 131
حسین (علیه السلام) و مجالس یادبود و ایام عاشورای او خوانده بود چگونه با دست خالی از هر گونه سلاح قدرتمندترین سلاطین جبار را از تخت خود پائین کشیده اند.
آری ما با چشم دیدیم چگونه خون حسین در عروق آنها به جریان افتاد و تمام محاسبات سیاسی و نظامی ابرقدرتها را بر هم زد.
آیا این پیروزی حسین (علیه السلام) و یارانش نبود که توانستند بعد از 13 قرن چنان قدرتنمائی کنند؟
سؤ ال دیگر
سؤ ال دیگری نیز در اینجا مطرح می شود، و آن اینکه آیه فوق می گوید: در روز قیامت عذر خواهی ظالمان مؤ ثر نیست ، در حالی که در آیه 36 سوره مرسلات می خوانیم در آن روز اصلا به آنها اجازه عذر خواهی داده نمی شود و لا یوذن لهم فیعتذرون این دو چگونه با هم سازگار است ؟
در پاسخ باید به دو نکته توجه کرد: نخست اینکه روز قیامت مواقفی دارد که شرائط آن با هم متفاوت است ، در پاره ای از مواقف زبان از کار می افتد و دست و پا و اعضاء و جوارح به سخن می آیند و گواهی می دهند، اما در پاره ای دیگر از مواقف زبان گشوده می شود و انسان سخن می گوید (چنانکه آیات 65 سوره یس از یکسو، و آیات گذشته همین سوره درباره گفتگوها و مشاجرات دوزخیان شاهد این مدعا است).
بنابراین هیچ مانعی ندارد که در بعضی از مواقف اجازه عذرخواهی به آنها داده نشود؟ در حالی که در مواقف دیگر عذرخواهی می کنند اما سودی ندارد.
نکته دیگر اینکه : گاه انسان سخنی می گوید اما بی فایده و بیهوده است ، در چنین موارد گوئی اصلا سخنی نگفته ، بنابراین جمله ((به آنها اجازه عذر خواهی تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 132
داده نمی شود)) ممکن است به این معنی باشد که عذر خواهی آنها بیهوده است .
سپس قرآن یکی از موارد یاری رسولان و پیروزی آنها را در پرتو حمایت الهی بر دشمنان عنوان کرده می گوید: ما به موسی هدایت بخشیدیم و بنی اسرائیل را وارثان کتاب آسمانی (تورات) قرار دادیم (و لقد آتینا موسی الهدی و اورثنا بنی اسرائیل الکتاب).

هدایتی که خداوند به موسی ارزانی داشت معنی گسترده ای دارد که هم مقام نبوت و وحی را شامل می شود، و هم کتاب آسمانی یعنی تورات ، و هم هدایتهائی که در مسیر انجام رسالتش به او داده شد، و معجزاتی که در اختیار او قرار گرفت .
تعبیر به میراث در مورد تورات بخاطر این است که بنی اسرائیل نسلی بعد از نسل دیگر آنرا در اختیار گرفتند، و می توانستند از آن بهره گیری کنند بی آنکه زحمتی برای آن کشیده باشند، همچون میراثهای معمولی که بدون زحمت در اختیار انسان قرار می گیرد، هر چند آنها این میراث بزرگ الهی را ضایع کردند.
در آیه بعد می افزاید: ((این کتاب آسمانی هم مایه هدایت بود، هم یادآوری برای صاحبان عقل)) (هدی و ذکری لاولی الالباب).
تفاوت ((هدایت)) و ((ذکری)) در این است که هدایت در آغاز کار است ، اما تذکر به عنوان یادآوری در برابر مسائلی است که انسان قبلا شنیده و به آن ایمان آورده اما از صفحه خاطرش محو شده است ، و به تعبیر دیگر
کتب آسمانی هم تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 133
آغازگر هدایت است هم تداوم بخش آن .
ولی هم در آغاز، و هم در ادامه کار، بهره واقعی را ((اولوالالباب)) و صاحبان مغز و اندیشه می برند، نه نابخردان لجوج و نه متعصبان چشم و گوش بسته .
در آخرین آیه مورد بحث سه دستور مهم به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می دهد که در حقیقت دستوراتی است عمومی و همگانی هر چند مخاطب شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است .
نخست می گوید: ((صبر و شکیبائی پیشه کن که وعده خدا حق است)) (فاصبر ان وعد الله حق).
در برابر عناد و لجاجت دشمنان و کارشکنی آنان صبر کن .
در مقابل نادانی جمعی از دوستان و سستی و سهل انگاری و احیانا آزار آنان صبر کن .
و در برابر تمایلات نفس و هوسهای سرکش و خشم و غضب نیز شکیبائی نما.
خلاصه کلید پیروزی تو در تمام زمینه ها صبر و استقامت است .
بدان که وعده خداوند در مورد پیروزی تو و امتت تخلف ناپذیر است ، این ایمان به حقانیت وعده الهی تو را در مسیرت دلگرم و پر استقامت می کند، و تحمل ناملایمات را بر تو و مؤمنان آسان می سازد.
در قرآن مجید بارها پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ماءمور به صبر شده که گاهی به صورت مطلق است ، همانند آیه مورد بحث ، و بعضی آیات دیگر، و گاه در بعضی موارد مخصوص ذکر شده است مانند آیه 39 و

40 سوره ق ((فاصبر علی ما یقولون)) : ((در برابر آنچه آنها می گویند و نسبتهای ناروائی که به تو می دهند صبر کن)) در جای دیگر می گوید: ((با آن دسته از یارانت که (ظاهرا فقیرند اما هر صبح و شام پروردگار خویش را می خوانند و عبادت می کنند صبر و شکیبائی کن و از آنها جدا تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 134
مشو)) (کهف - 28).
تمام پیروزیهائی که نصیب پیامبر و مسلمانان نخستین شد در سایه همین صبر و استقامت بود، و امروز نیز بدون آن غلبه بر دشمنان فراوان و مشکلات زیاد ممکن نیست .
در دستور دوم می فرماید: ((و برای گناهت استغفار کن)) (و استغفر لذنبک).
مسلم است پیامبر بخاطر مقام عصمت مرتکب گناهی نمی شد، ولی چنانکه گفته ایم این گونه تعبیرات در قرآن مجید در مورد پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و سایر انبیاء (علیهمالسلام) اشاره به گناهان نسبی است ، چرا که گاهی اعمالی که در مورد افراد عادی عبادت و حسنات است در مورد انبیای بزرگ گناه محسوب می شود چرا که ((حسنات الابرار سیئات المقربین)) .
یک لحظه غفلت و حتی یک ترک اولی در مورد آنها سزاوار نیست ، و به خاطر مقام والا و سطح عالی معرفتشان باید از همه این امور برکنار باشند و هرگاه از آنها سر زند از آن استغفار می کنند.
اما این که بعضی گفته اند منظور گناهان امت است ، یا گناهانی که دیگران در مورد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) انجام دادند، و یا استغفار در اینجا تعبدی است ، بعید به نظر می رسد.
در آخرین دستور می فرماید: ((تسبیح و حمد پروردگارت را هر عصر و صبح بجا آور)) (و سبح بحمد ربک بالعشی و الابکار).
((عشی)) به معنی بعد از ظهر تا قبل از غروب آفتاب است و ((ابکار)) بین الطلوعین را می گویند.
ممکن است ((عشی)) و ((ابکار)) اشاره به دو وقت معین عصرگاهان و صبحگاهان باشد که انسان آمادگی برای حمد و تسبیح الهی دارد، چرا که هنوز مشغول کار روزانه نشده ، و یا آن را به پایان رسانیده است . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 135
و ممکن است به معنی دوام حمد و تسبیح در مدت تمام شبانه روز باشد، و این تعبیر معمول است که فی المثل می گوئیم : ((صبح و شام از او مراقبت کنید، یعنی همیشه .
بعضی این حمد و تسبیح را اشاره به نمازهای صبح و عصر یا تمام نمازهای پنجگانه دانسته اند، در حالی که ظاهر تعبیر آیه مفهومی وسیعتر از آن دارد

و نمازها می تواند فقط مصداقی از آن باشد.
به هر حال این سه دستور جامع در زمینه خودسازی و آمادگی برای پیروزیها در سایه لطف الهی است ، و این زاد و توشه ای است در مسیر وصول به اهداف بزرگ .
قبل از هر چیز تحمل و شکیبائی در برابر شدائد و موانع ، سپس پاک ساختن صفحه دل از زنگار گناه و از هر گونه آلودگی ، و بعد آراستن آن با یاد پروردگار، آراستنی که تسبیح و حمد به معنی منزه دانستن خداوند از هر گونه عیب و نقص و ستایش او بر هر حسن و کمال را شامل می گردد.
حمد و تسبیحی که در مورد خالق است ولی پرتوش در دل مخلوق نیز می افتد، و او را از عیوب پاک کرده ، به صفات کمالیه آراسته می سازد. غافر
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 136
آیه 56 - 59
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ یجَدِلُونَ فی ءَایَتِ اللَّهِ بِغَیرِ سلْطنٍ أَتَاهُمْ إِن فی صدُورِهِمْ إِلا کبرٌ مَّا هُم بِبَلِغِیهِ فَاستَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السمِیعُ الْبَصِیرُ(56)
لَخَلْقُ السمَوَتِ وَ الاَرْضِ أَکبرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَ لَکِنَّ أَکثرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ(57)
وَ مَا یَستَوِی الاَعْمَی وَ الْبَصِیرُ وَ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ وَ لا الْمُسی ءُ قَلِیلاً مَّا تَتَذَکَّرُونَ(58)
إِنَّ الساعَةَ لاَتِیَةٌ لا رَیْب فِیهَا وَ لَکِنَّ أَکثرَ النَّاسِ لا یُؤْمِنُونَ(59)
ترجمه :56 کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی که از سوی خدا برای آنها آمده باشد ستیزه جوئی می کنند در دلهایشان فقط تکبر (و غرور) است ، و هرگز به منظور خود نخواهد تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 137
رسید، بنابراین به خداوند پناه بر که او شنوا و بینا است .
57 - آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش انسانها مهمتر است ولی اکثر مردم نمی دانند
58 - هرگز نابینا و بینا مساوی نیستند، همچنین کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند با بدکاران یکسان نخواهند بود، اما کمتر متذکر می شوید.
59 - روز قیامت به طور مسلم خواهد آمد، شکی در آن نیست ، ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند.
تفسیر:((نابینا)) و ((بینا)) یکسان نیست ، همچنین ((کافر)) و ((مؤ من))
در آیات گذشته خداوند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به صبر و شکیبائی در مقابل مخالفان و نغمه های ناموزون و توطئه های شوم آنها

دعوت می کرد، و آیات مورد بحث انگیزه مجادله و ستیزه جوئیهای آنان را در مقابل حق شرح می دهد.
در نخستین آیه می گوید: ((کسانی که بدون منطق و دلیلی که از سوی خدا برای آنها آمده باشد در آیات الهی مجادله می کنند، و در سینه هاشان جز تکبر نیست (ان الذین یجادلون فی آیات الله بغیر سلطان اتاهم ان فی صدورهم الاکبر).
((مجادله)) - چنانکه قبلا هم اشاره کرده ایم - به معنی مخاصمه و ستیزه جوئی در سخن و جر و بحثهای بی منطق است .
هر چند گاهی در معنی وسیع اعم از گفتگوی باطل و حق نیز به کار می رود، و تعبیر ((بغیر سلطان اتیهم)) تاءکیدی است بر آنچه معمولا از معنی مجادله استفاده می شود، چرا که ((سلطان)) به معنی دلیل و برهانی است که مایه سلطه انسان برطرف مقابل می شود.
و تعبیر ((اتاهم)) اشاره به دلائلی است که از طریق وحی از سوی خدا نازل می گردد، و چون وحی مطمئنترین طریق برای اثبات حقائق است در اینجا روی آن تکیه شده است .
منظور از ((آیات الله)) که آنها در مورد آن مجادله می کردند ((معجزات و آیات قرآن و بحثهای مربوط به مبدء و معاد است که گاه آنرا سحر می خواندند، گاه تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 138
نشانه جنون و گاه اساطیر الاولین و افسانه های پیشینیان !
و به این ترتیب آیه گواه زنده ای بر این حقیقت است که سرچشمه اصلی مجادله کبر و غرور و خودمحوری است ، چرا که افراد متکبر و خود محور به خاطر علاقه شدید به خویشتن ، به دیگران اعتنا ندارند، افکار خود را حق و نظرات دیگران را هر چه باشد باطل می پندارند، لذا روی سخنان باطل خود ایستادگی به خرج می دهند.
تعبیر به ان اشاره به این است که عامل منحصر در اینگونه موارد همان کبر و خود برتربینی است و الا چگونه ممکن است انسان بدون دلیل و مدرک اینهمه بر گفتار خود ایستادگی به خرج دهد.
((صدور)) (سینه ها) در اینجا اشاره به قلبها است و منظور از قلب روح و جان و فکر است که در آیات قرآن کرارا به این معنی آمده است .
بعضی از مفسران ((کبر)) را در آیه فوق به معنی ((حسد)) تفسیر کرده اند، و عامل مجادله آنها را حسادتشان نسبت به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مقام معنوی و ظاهری او می دانند، در حالی که کبر در لغت به این معنی نیست ، ولی ممکن است ملازم آن باشد، چرا که افراد متکبر و خود محور معمولا حسود نیز هستند، همه مواهب را برای خود می خواهند و از اینکه دیگران از آن بهره گیرند ناراحت می شوند.
سپس می افزاید: ((آنها هرگز به منظور خود نخواهند رسید)) (ما هم

ببالغیه).
هدف آنان این است که خود را بزرگ ببینند، فخر بفروشند و بر جامعه حکومت کنند، اما جز ذلت و زیر دست بودن بهره ای نخواهند گرفت ، نه به هدفی که از کبر و غرور دارند می رسند، و نه به هدفی که برای مجادله های باطل و بی اساس دارند که حق را ابطال کنند و باطل را بر کرسی بنشانند. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 139
در پایان آیه به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد که از شر اینگونه افراد مغرور و خود خواه و بی منطق به خدا پناه ببرد، می فرماید: اکنون که چنین است به خدا پناه ببر که او شنوا و بینا است (فاستعذ بالله انه هو السمیع البصیر).
هم سخنان بی اساس آنها را می شنود و هم توطئه ها و اعمال زشتشان را می بیند.
نه تنها پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که همه رهروان راه حق باید در طوفانهای حوادث و در برابر ستیزه جویان بی منطق خود را به خدا بسپارند.
لذا یوسف پیامبر بزرگ خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هنگامی که در برابر طوفان سخت هوسهای زلیخا قرار می گیرد می گوید: معاذ الله انه ربی احسن مثوای : ((به خدا پناه می برم ، عزیز مصر صاحب نعمت من است ، مقام مرا گرامی داشته ، چگونه ممکن است به او خیانت کنم)) ؟
و در آیات گذشته همین سوره نیز از زبان موسی (علیه السلام) خواندیم : انی عذت بربی و ربکم من کل متکبر لا یومن بیوم الحساب : ((من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد)) (مؤ من 27).
و از آنجا که یکی از موارد مهم مجادله کفار در برابر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مساءله معاد و زنده شدن انسانها بعد از مرگ بود، در آیه بعد با یک بیان روشن مسئله تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 140
معاد را متذکر می شود می فرماید: ((آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش انسانها مهمتر و بالاتر است ، ولی اکثر مردم نمی دانند)) (لخلق السموات و الارض اکبر من خلق الناس و لکن اکثر الناس لایعلمون).
کسی که توانائی دارد این کرات عظیم و کهکشانهای وسیع و گسترده را با آنهمه عظمت بیافریند، و اداره و تدبیر کند چگونه از احیای مردگان عاجز و ناتوان خواهد بود؟ این جهل گروهی از مردم است که به آنها اجازه درک این حقایق را نمی دهد.
غالب مفسران این آیه را پاسخی به مجادله مشرکان در مورد معاد دانسته اند ولی بعضی نیز احتمال داده اند که منظور پاسخی است به کبر متکبران مغرور که خود و افکار کوتاهشان را بزرگ می پنداشتند، در حالی که در

مقایسه با عظمت عالم هستی ذره ناچیزی بیش نبودند، این معنی از مفهوم آیات چندان دور نیست ولی با توجه با آیات بعد معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.
به هر حال در این آیه یکی دیگر از عوامل مجادله باطل را ذکر کرده که آن جهل است ، در حالی که در آیات قبل مسئله کبر مطرح شده بود، و این هر دو رابطه نزدیک با هم دارند، چرا که سرچشمه ((کبر)) ((جهل و نادانی)) و عدم شناخت قدر خود یا مقدار علم و دانائی خویشتن است .
در آیه بعد در یک مقایسه روشن وضع حال این متکبران جاهل را در مقابل مؤ منان آگاه ، روشن ساخته ، می گوید: ((نابینا و بینا هرگز مساوی نیستند)) (و ما یستوی الاعمی و البصیر).
((همچنین کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند، با بدکاران تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 141
یکسان نخواهند بود)) (و الذین آمنوا و عملوا الصالحات و لا المسی ء)
اما شما بر اثر خودخواهی و جهل ((کمتر متذکر می شوید)) (قلیلا ما تتذکرون).
نابینا همان آدم نادان و بی خبری است که پرده های کبر و غرور بر چشمانش افتاده ، و اجازه درک حقایق را به او نمی دهد، و بینا کسی است که در پرتو نور علم و استدلالات منطقی ، حق را مشاهده می کند، آیا این دو با هم برابرند؟!
این از نظر ایمان و اعتقاد، و اما از نظر عمل چگونه افراد مؤ من صالح العمل با آلودگان بدکار و مجرم یکسان خواهند بود؟ در حقیقت مقایسه اول از نظر شناخت و علم است ، و مقایسه دوم از نظر بازتاب آن در اعمال آنها است .
آری بینایان هم کوچکی خود را می بینند و هم عظمت جهان اطراف خویش را، و به همین دلیل به موقعیت و قدر خویش واقفند، اما ((نابینا)) نه موقعیت خود را در زمان و مکان می داند، و نه جهان اطراف خویش را می بیند، به همین جهت همیشه در ارزیابی وجود خویشتن خطا می کند و گرفتار کبر و غرور می گردد، و همین کبر و غرور او را به زشتکاری وادار می سازد.
این نکته نیز ممکن است از دو جمله آیه فوق در ارتباط با یکدیگر استفاده شود که ایمان و عمل صالح چشم دل را بینا می کند کفر و اعمال زشت آدمی را نابینا می سازد و حس تشخیص حق را از باطل از او می گیرد.
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 142
در آخرین آیه مورد بحث با قاطعیت و صراحت خبر از وقوع قیامت می دهد می گوید: ((ساعت (روز قیامت) به طور مسلم خواهد آمد، و شک و تردیدی در آن نیست ، ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند)) (ان الساعة لاتیة

لاریب فیها ولکن اکثر الناس لایومنون).
کلمه ((ان)) و ((لام)) در ((لاتیة)) و جمله ((لا ریب فیها)) همه تاءکیدهای مکرری است بر محتوای این جمله که قیام قیامت است ، و از آنجا که در آیات قرآن دلائل بسیاری برای این رستاخیز بزرگ اقامه شده در پاره ای از موارد بدون ذکر دلیل ، و به عنوان یک مساءله قطعی از آن بحث کرده و می گذرد.
((ساعة)) به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) در اصل به معنی ((جزئی از اجزاء زمان)) است و از آنجا که وقوع قیامت و حساب انسانها در آن روز به سرعت انجام می گیرد از آن تعبیر به ((ساعة)) شده است .
این تعبیر دهها بار در قرآن مجید به همین معنی به کار رفته ، منتها گاه در مورد خود قیامت است ، و گاه در پایان جهان و مقدمات رستاخیز، و چون هر دو با یکدیگر پیوند دارند، و هر دو به صورت ناگهانی رخ می دهند از هر دو تعبیر به ((ساعة)) شده است .
اما اینکه می گوید: ((اکثر مردم ایمان نمی آورند)) نه به خاطر آن است که مساله قیام قیامت مطلبی مخفی و مبهم است ، بلکه یکی از علل عمده انکار قیامت تمایل به آزادی در بهره گیری بی قید و شرط از دنیا و هر گونه هوسرانی و هوسبازی است ، از این گذشته آرزوهای دور و دراز مانع از آن می شود که انسان به فکر قیامت باشد و نسبت به آن اظهار ایمان کند. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 143
نکته :
یهودیان مغرور!
بعضی از مفسران شاءن نزولی برای نخستین آیه از آیات فوق ذکر کرده اند که حاصلش این است : یهودیان می گفتند: به زودی ((مسیح ، دجال)) ظهور می کند و ما او را یاری خواهیم کرد تا محمد و یارانش را در هم بکوبد، و ما از دست آنان راحت خواهیم شد)) !.
این عبارت ، دو معنی می تواند داشته باشد: نخست اینکه آنها می خواستند ظهور مسیح و غلبه او را بر دجال که در انتظارش بودند بیان کنند، مسیح را از خود بدانند، و العیاذ بالله دجال را بر پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) منطبق سازند.
دیگر اینکه آنها به راستی در انتظار خود دجال بودند و او را از خود می دانستند.
زیرا کلمه ((مسیح)) چنانکه ((راغب)) در ((مفردات)) و ((ابن منظور)) در ((لسان العرب)) آورده است هم بر حضرت عیسی (علیه السلام) اطلاق شده به خاطر سیر و سیاحتش در زمین ، یا به خاطر اینکه بیماران را با دست خود ((مسح)) می کرد، و آنها را به فرمان خدا شفا می داد، و هم بر دجال اطلاق گردیده است به خاطر اینکه یک چشم بیشتر

ندارد، و جای چشم دیگرش ممسوح و صاف است .
احتمال دارد یهود از فرط عصبانیت به خاطر شکستهای پی درپی بعد از ظهور پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به راستی در انتظار دجال ، آن مرد دروغگو و فریبکار، بودند تا با او همصدا شوند، و خود را از دست پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و یارانش خلاص کنند!
یا اینکه در انتظار مسیح (علیه السلام) بودند، چنانکه از قاموس مقدس استفاده می شود که نه تنها مسیحیان که یهودیان نیز در انتظار ظهور مسیح هستند، آنها معتقدند که مسیح با دجال پیکار می کند، و او را در هم می کوبد و این تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 144
عقیده را می خواستند بر ظهور اسلام منطبق سازند!.
به هر حال بعضی وجود این شاءن نزول را در مورد آیه فوق دلیل بر این گرفته اند که آیه فوق و آیه ما بعد آن در مدینه نازل شده ، بخلاف سایر آیات این سوره که همه مکی است ، ولی از آنجا که اصل شاءن نزول ثابت نیست ، به علاوه مفاد آن نیز مبهم است این نتیجه گیری قابل قبول نیست . غافر
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 145
آیه 60 - 63
آیه و ترجمه
وَ قَالَ رَبُّکُمُ ادْعُونی أَستَجِب لَکمْ إِنَّ الَّذِینَ یَستَکْبرُونَ عَنْ عِبَادَتی سیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِینَ(60)
اللَّهُ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الَّیْلَ لِتَسکُنُوا فِیهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِراً إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضلٍ عَلی النَّاسِ وَ لَکِنَّ أَکثرَ النَّاسِ لا یَشکُرُونَ(61)
ذَلِکمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ خَلِقُ کلِّ شیْءٍ لا إِلَهَ إِلا هُوَ فَأَنی تُؤْفَکُونَ(62)
کَذَلِک یُؤْفَک الَّذِینَ کانُوا بِئَایَتِ اللَّهِ یجْحَدُونَ(63)
ترجمه :60 - پروردگار شما گفته است مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم ، کسانی که از عبادت من تکبر می ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می شوند. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 146
61 - خداوند کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن بیاسائید، و روز را روشنی بخش قرار داد، خداوند نسبت به مردم صاحب فضل و کرم است هر چند اکثر مردم شکرگزاری نمی کنند.
62 - این است خداوند پروردگار شما که آفریننده همه چیز است ، هیچ معبودی جز او نیست ، با اینحال چگونه از راه حق منحرف می شوید؟!
63 - اینچنین کسانی که آیات خدا را انکار می کردند منحرف می شوند.
تفسیر:مرا بخوانید تا اجابت کنم !
از آنجا که در آیات گذشته تهدیداتی نسبت به افراد بی ایمان و متکبر و مغرور آمده بود، در این آیات آن را با لطف و مهربانی می آمیزد، و آغوش

رحمتش را به روی توبه کنندگان می گشاید، نخست می گوید: پروردگار شما گفته است که مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم (و قال ربکم ادعونی استجب لکم).
بسیاری از مفسران دعا و خواندن را در اینجا به همان معنی معروفش تفسیر کرده اند، و جمله ((استجب لکم)) و همچنین روایات متعددی که در ذیل این آیه در زمینه دعا و ثوابهای آن آمده است ، و بعدا به آن اشاره خواهیم کرد، نیز شاهد همین معنی است .
در حالی که بعضی دیگر به پیروی از ((ابن عباس)) مفسر معروف احتمال داده اند که ((دعا)) در اینجا به معنی توحید و عبادت پروردگار است ، یعنی مرا بپرستید و به وحدانیتم اقرار کنید ولی ظاهر همان تفسیر اول است .
به هر حال از آیه فوق چند نکته استفاده می شود:
1 - دعا کردن محبوب الهی و خواست خود او است .
2 - بعد از دعا وعده اجابت داده شده است ، ولی می دانیم این وعده وعده ای است مشروط، و نه مطلق ، دعائی به هدف اجابت می رسد که شرائط لازم در ((دعا)) تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 147
و ((دعا کننده)) و ((مطلبی که مورد تقاضا)) است جمع باشد، و ما این موضوع را به ضمیمه فلسفه ((نیایش و دعا)) و مفهوم واقعی آن در ذیل آیه 186 سوره بقره به طور مشروح بیان کرده ایم و نیاز به تکرار نیست .
3 - دعا خود یک نوع عبادت است ، چرا که در ذیل آیه واژه عبادت بر آن اطلاق شده .
و در ذیل آیه تهدید شدیدی نسبت به کسانی که از دعا کردن ابا دارند کرده ، می گوید: ((کسانی که از عبادت من استکبار می ورزند به زودی با ذلت و خواری وارد دوزخ می شوند)) (ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین).
اهمیت دعا و شرایط استجابت روایات متعددی که از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و سایر پیشوایان بزرگ (علیهمالسلام) نقل شده اهمیت دعا را کاملا روشن می سازد:
1 - در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : الدعاء هو العبادة : ((دعا عبادت است)) .
2 - در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : یکی از یارانش سؤ ال کرد ما تقول فی رجلین دخلا المسجد جمیعا کان احدهما اکثر صلاة ، والاخر دعاء فایهما افضل ؟ قال کل حسن : ((چه می فرمائی درباره دو نفر که هر دو وارد مسجد شدند یکی نماز بیشتری بجا آورد، و دیگری دعای بیشتری ، کدامیک تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 148
از این دو افضلند؟

فرمود: هر دو خوبند.
سؤ ال کننده مجددا عرض کرد: قد علمت ، ولکن ایهما افضل ؟:
((می دانم هر دو خوبند ولی کدامیک افضل است)) .
امام فرمود: اکثرهما دعاء، اما تسمع قول الله تعالی ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین : ((آنکس که بیشتر دعا می کند افضل است ، مگر سخن خداوند متعال را نشنیده ای که می فرماید: ادعونی استجب لکم ...
سپس افزود هی العبادة الکبری : ((دعا عبادت بزرگ است)) .
3 - در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که در جواب این سؤ ال که کدام عبادت افضل است ؟ فرمود:
ما من شی ء افضل عندالله من ان یسئل و یطلب مما عنده ، و ما احد ابغض الی الله عز و جل ممن یستکبر عن عبادته ، و لا یسئل ما عنده : ((چیزی نزد خدا افضل از این نیست که از او تقاضا کنند و از آنچه نزد او است بخواهند، و هیچکس مبغوضتر و منفورتر نزد خداوند از کسانی که از عبادت او تکبر می ورزند و از مواهب او تقاضا نمی کنند نیست !)) .
4 - در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است : ((مقاماتی نزد خداوند است که راه وصول به آن تنها دعاست)) : ان عند الله عز و جل منزلة لا تنال الا بمسالة ، و لو ان عبدا سد فاه و لم یسئل لم یعط شیئا، فاسئل تعط، انه لیس من باب یقرع الا یوشک ان یفتح لصاحبه !: ((نزد خدا مقامی است که جز با دعا و تقاضا نمی توان به آن رسید، و اگر بنده ای دهان خود را از دعا فرو بندد و چیزی تقاضا تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 149
نکند چیزی به او داده نخواهد شد، پس از خدا بخواه تا به تو عطا شود، چرا که هر دری را بکوبید و اصرار کنید سرانجام گشوده خواهد شد)) .
5 - در بعضی از روایات دعا کردن حتی از تلاوت قرآن هم افضل شمرده شده ، چنانکه از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمودند: الدعاء افضل من قرائة القران .
در یک تحلیل کوتاه می توان به عمق مفاد این احادیث رسید، زیرا دعا از یکسو انسان را به شناخت پروردگار (معرفة الله) که برترین سرمایه هر انسان است دعوت می کند.
و از سوی دیگر سبب می شود که خود را نیازمند او ببیند و در برابرش خضوع کند، و از مرکب غرور و کبر که سرچشمه انواع بدبختیها و مجادله در آیات الله است فرود آید، و برای خود در برابر ذات پاک او موجودیتی قائل نشود.
از سوی سوم نعمتها را از او ببیند، و به او عشق ورزد، و رابطه عاطفی او

از این طریق با ساحت مقدسش محکم گردد.
از سوی چهارم چون خود را نیازمند و مرهون نعمتهای خدا می بیند موظف به اطاعت فرمانش می شمرد.
از سوی پنجم چون می داند استجابت این دعا بی قید و شرط نیست ، بلکه خلوص نیت و صفای دل و توبه از گناه و بر آوردن حاجات نیازمندان و دوستان از شرائط آن است خودسازی می کند و در طریق تربیت خویشتن گام برمی دارد.
از سوی ششم دعا به او اعتماد به نفس می دهد، و از یاءس و نومیدی باز

می دارد، و به تلاش و کوشش بیشتر دعوت می کند.
((نکته مهمی)) که در پایان این بحث فشرده لازم است یاد آوری شود اینکه دعا طبق روایات اسلامی مخصوص مواردی است که تلاشها و کوششهای انسان اثری نبخشد، و یا به تعبیر دیگر آنچه انسان در توان دارد انجام دهد، و بقیه را از خدا بخواهد.
بنابراین اگر انسان دعا را جانشین تلاش و کوشش کند قطعا مستجاب نخواهد شد.
لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : اربعة لاتستجاب لهم دعوة :
رجل جالس فی بیته یقول : اللهم ارزقنی ، فیقال له الم آمرک بالطلب ؟
و رجل کانت له امراة فدعا علیها، فیقال له : الم اجعل امرها الیک ؟
و رجل کان له مال فافسده ، فیقول : اللهم ارزقنی ، فیقال له : الم امرک بالاقتصاد؟ الم آمرک بالاصلاح ؟
و رجل کان له مال فادانه بغیر بینة ، فیقال له : الم آمرک بالشهادة)) ؟!
((چهار گروهند که دعای آنها مستجاب نمی شود:
کسی که در خانه خود نشسته و می گوید: خداوندا! مرا روزی ده ، به او گفته می شود: آیا به تو دستور تلاش و کوشش ندادم ؟
و کسی که همسری دارد (که دائما او را ناراحت می کند) و او دعا می کند که او از دستش خلاص شود، به او گفته می شود: مگر حق طلاق را به تو ندادم ؟
و کسی که اموالی داشته و آن را بیهوده تلف کرده ، می گوید: خداوندا! به من روزی مرحمت کن ، اما به او گفته می شود: مگر دستور اقتصاد و

به تو ندادم ؟ مگر دستور اصلاح مال به تو ندادم ؟
و کسی که مالی داشته و بدون شاهد و گواه به دیگری وام داده ، (اما وام گیرنده منکر شده ، او دعا می کند خداوندا قلبش را نرم کن ، و وادار به اداء دین فرما) به او گفته می شود: مگر به تو دستور ندادم به هنگام وام

دادن شاهد و گواه بگیر)) ؟.
روشن است در تمام این موارد انسان تلاش و تدبیر لازم را به خرج نداده و گرفتار پیامدهای آن شده ، و در برابر این تقصیر و کوتاهی و ترک تلاش دعای او مستجاب نخواهد شد.
و از اینجا یکی از علل عدم استجابت بسیاری از دعاها روشن می شود، چرا که گروهی از مردم می خواهند دست از تلاش لازم بردارند، و به دعا پناه برند، چنین دعاهائی مستجاب نمی گردد، این یک سنت الهی است .
البته عدم استجابت بعضی از دعاها علل و عوامل دیگری نیز دارد، از جمله اینکه بسیار می شود که انسان در تشخیص مصالح و مفاسد خود به اشتباه می افتد، گاه با تمام وجودش مطلبی را از خدا می خواهد که به هیچوجه صلاح او نیست ، حتی ممکن است خود او بعدا واقف به چنین امری بشود، این درست به این می ماند که گاهی بیمار یا کودک غذاهای رنگینی از پرستاران خود می طلبد که اگر به خواسته او عمل کنند بیماریش افزون می شود، و یا حتی جان او را به خطر می افکند، در اینگونه موارد خداوند رحیم و مهربان دعا را مستجاب نمی کند و برای آخرت او ذخیره می سازد.
بعلاوه استجابت دعا شرائطی دارد که در آیات قرآن و روایات اسلامی آمده است ، و در جلد اول همین تفسیر مشروحا از آن بحث کرده ایم (سوره بقره تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 152 آیه 186).
موانع استجابت دعا
در بعضی از روایات گناهان متعددی به عنوان موانع استجابت دعا ذکر شده از جمله سوءنیت ، نفاق ، تاءخیر نماز از وقت ، بدزبانی ، غذای حرام ، و ترک صدقه و انفاق در راه خدا است .
این سخن را با حدیثی پر معنی از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم : مرحوم ((طبرسی)) در ((احتجاج)) از آن حضرت چنین نقل می کند: انه سئل الیس یقول الله ادعونی استجب لکم ؟ و قد نری المضطر یدعوه و لا یجاب له ، و المظلوم یستنصره علی عدوه فلا ینصره ، قال ویحک ! ما یدعوه احد الا استجاب له ، اما الظالم فدعائه مردود الی ان یتوب ، و اما المحق فاذا دعا استجاب له و صرف عنه البلاء من حیث لا یعلمه ، او ادخر له ثوابا جزیلا لیوم حاجته الیه ، و ان لم یکن الامر الذی سئل العبد خیرا له ان اعطاه امسک عنه :
((از آنحضرت سؤ ال کردند آیا خداوند نمی فرماید دعا کنید تا برای شما اجابت کنم ؟ در حالی که افراد مضطری را می بینیم که دعا می کنند و به اجابت نمی رسد، و مظلومانی را می بینیم که از خدا پیروزی بر دشمن می طلبند ولی آنها را یاری نمی کند.
امام فرمود: وای بر تو! هیچکس او را نمی خواند مگر اینکه اجابت می

کند، اما ظالم دعای او مردود است تا توبه کند، و اما صاحب حق هنگامی که دعا کند اجابت می فرماید و بلا را از او برطرف می سازد به طوری که گاه خود او نمی داند، و یا آن را به صورت ثواب فراوانی برای روز نیازش به آن (روز تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 153
قیامت) ذخیره می کند، و هرگاه چیزی را که بندگان تقاضا کنند مصلحت آنها نباشد خودداری می فرماید)) .
و از آنجا که دعا و تقاضای از خدا فرع بر معرفت خداوند است در آیه بعد از حقایقی سخن می گوید که سطح معرفت آدمی را بالا می برد، و یکی از شرائط دعا را که امید به اجابت است افزایش می دهد.
می فرماید: ((خداوند کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن بیاسائید)) (الله الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه)
چرا که تاریکی شب از یکسو موجب تعطیل قهری برنامه های روزانه است ، و از سوی دیگر خود تاریکی آرام بخش و مایه استراحت تن و اعصاب و روح است ، و نور مایه جنبش و حرکت .
لذا به دنبال آن می افزاید: ((و روز را بینا و روشنی بخش)) (و النهار مبصرا).
تا محیط زندگی انسانها را روشن سازد و برای هر گونه فعالیت آماده کند.
قابل توجه اینکه : ((مبصر)) به معنی ((بینا)) است ، و توصیف روز به ((بینا بودن)) در حقیقت یکنوع تاءکید و مبالغه در بینا کردن مردم است .
سپس اضافه می کند: ((خداوند نسبت به مردم صاحب فضل و کرم است ، هر چند اکثر مردم شکرگزاری نمی کنند)) (ان الله لذو فضل علی الناس و لکن اکثر الناس لا یشکرون).
این نظام دقیق شب و روز، و برنامه متناوب نور و ظلمت ، یکی از نمونه های تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 154
فضل و کرم پروردگار بر بندگان است ، و از عوامل مهم حیات انسانها و موجودات زنده است .
اگر نور نبود حیات و زندگی و حرکت وجود نداشت ، و اگر تاریکی متناوب نبود شدت نور همه موجودات را خسته و ناتوان و فرسوده می کرد و گیاهان را می سوزانید و نابود می ساخت ، ولی اکثر مردم از کنار این مواهب عظیم الهی بی توجه می گذرند و شکر او را بجا نمی آورند.
جالب اینکه قاعده باید به جای ((الناس)) دوم ضمیر باشد و بفرماید ((لکن اکثرهم لا یشکرون)) ولی ذکر کلمه الناس بجای ضمیر گویا اشاره به این است که طبع انسان (تربیت نایافته) کفران نعمت است ، چنانکه در آیه 34 ((سوره ابراهیم)) نیز می خوانیم ان الانسان لظلوم کفار: ((انسان بسیار ظالم و کفران کننده است)) .
اما اگر انسان چشمی بینا و قلبی دانا داشته باشد که خوان نعمت بی دریغ

الهی را که همه جا گسترده است ببیند، و باران رحمت بی حسابش را که همه جا رسیده است مشاهده کند، بی اختیار زبان به شکر و ثنای او می گشاید و خود را در مقابل اینهمه عظمت و رحمت کوچک و مدیون می بیند.
آیه بعد، از توحید ربوبیت پروردگار شروع کرده و به توحید خالقیت و ربوبیت ختم می کند، می فرماید: ((آنکس که این همه نعمتها را بر شما ارزانی داشته خداوندی است که مالک و مربی شما است)) (ذلکم الله ربکم).
((همان خداوندی که خالق همه چیز است)) (خالق کل شی ء). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 155
((معبودی جز او نیست)) (لا اله الا هو).
در حقیقت وجود نعمتهای فراوان الهی دلیل بر ربوبیت و مدبریت او است . و خالق همه چیز بودن دلیل دیگری بر یگانگی او در ربوبیت است ، چرا که خالق موجودات مالک و مربی آنهاست ، زیرا می دانیم خالقیت خداوند به این معنی نیست که موجودات را بیافریند و کنار رود، بلکه لحظه به لحظه فیض وجود از ناحیه او بر همه موجودات عالم هستی افاضه می شود، و چنین خالقیتی از ربوبیت جدا نخواهد بود.
بدیهی است تنها چنین کسی شایسته پرستش و الوهیت است بنابراین جمله ((خالق کل شی ء)) به منزله دلیل برای ((ذلکم الله ربکم)) می باشد و ((لا اله الا هو)) بمنزله نتیجه آن (دقت کنید).
و در پایان آیه می افزاید: ((با این حال چگونه از راه حق منحرف می شوید)) ؟ (فانی تؤ فکون).
و چرا از پرستش خداوند یگانه یکتا به سوی بتها روی می آورید؟!
توجه داشته باشید که ((تؤ فکون)) به صورت صیغه مجهول است ، یعنی شما را از مسیر حق منحرف می سازند، گوئی بت پرستان چنان بی اراده اند که در این مسیر از خود اختیاری ندارند.
در آخرین آیه مورد بحث به عنوان توضیح و تاءکید مطالب گذشته می فرماید: ((کسانی که آیات خدا را انکار می کردند اینگونه از طریق حق بازگردانده می شوند)) (کذلک یوفک الذین کانوا بایات الله یجحدون).
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 156
((یجحدون)) از ماده ((جحد)) در اصل به معنی انکار کردن چیزی است که در دل وجود دارد، یعنی انسان معتقد به چیزی باشد در عین حال آن را نفی کند، و یا معتقد به نفی آن باشد ولی با زبان آن را اثبات کند، به افراد بخیل و کم خیر که غالبا اظهار فقر می کنند ((جحد)) گفته می شود و ((ارض جحدة)) به معنی زمین کم گیاه است .
بعضی دیگر از ارباب لغت ((جحد)) و ((جحود)) را نیز چنین تفسیر کرده اند: الجحود الانکار مع العلم : جحود به معنی انکار تواءم با علم است .

بنابراین در مفهوم جحد همیشه یکنوع لجاجت یا عناد در برابر حق نهفته است بدیهی است کسی که با چنین صفتی با حقایق برخورد کند سرنوشتی جز انحراف از طریق حق نخواهد داشت ، چرا که تا انسان حقجو و حق طلب و تسلیم در مقابل واقعیات نباشد به آنها نخواهد رسید.
به همین دلیل وصول به حق نیاز به خودسازی قبلی دارد و این همان تقوای قبل از ایمان است که قرآن در سوره بقره به آن اشاره کرده ، می گوید: ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین در این کتاب آسمانی تردیدی نیست و مایه هدایت پرهیزگاران است)) . غافر
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 157
آیه 64 - 66
آیه و ترجمه
اللَّهُ الَّذِی جَعَلَ لَکمُ الاَرْض قَرَاراً وَ السمَاءَ بِنَاءً وَ صوَّرَکمْ فَأَحْسنَ صوَرَکمْ وَ رَزَقَکُم مِّنَ الطیِّبَتِ ذَلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکمْ فَتَبَارَک اللَّهُ رَب الْعَلَمِینَ(64)
هُوَ الْحَىُّ لا إِلَهَ إِلا هُوَ فَادْعُوهُ مخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ الْحَمْدُ للَّهِ رَب الْعَلَمِینَ(65)
قُلْ إِنى نُهِیتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنىَ الْبَیِّنَت مِن رَّبى وَ أُمِرْت أَنْ أُسلِمَ لِرَب الْعَلَمِینَ(66)
ترجمه :64 - خداوند کسی است که زمین را برای شما جایگاه امن و مطمئن قرار داد، و آسمان را همچون سقفی (بالای سرتان) و شما را صورتگری کرد و صورتتان را نیکو آفرید، تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 158
و از طیبات به شما روزی داد، این است خداوند پروردگار شما، جاوید و پر برکت است خداوندی که پروردگار عالمیان است .
65 - زنده واقعی او است ، معبودی جز او وجود ندارد، پس او را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید، ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است .
66 - بگو: من نهی شده ام از اینکه معبودهائی را که شما غیر از خدا می خوانید بپرستم ، و ماءمورم که تنها در برابر پروردگار عالمیان تسلیم باشم .
تفسیر:این است پروردگار شما
این آیات همچنان بحث از مواهب بزرگ الهی و شمول آن نسبت به بندگان را ادامه می دهد، تا هم شناخت بیشتری به آنها عطا کند، و هم امید افزونتری تا در پرتو آن به مقام دعا بر آیند و از اجابت برخوردار شوند.
جالب اینکه در آیات گذشته سخن از نعمتهای زمانی یعنی شب و روز بود و در اینجا سخن از نعمتهای مکانی یعنی قرارگاه زمین و سقف مرتفع آسمان است ، می فرماید: خداوند همان کسی است که زمین را برای شما جایگاه مطمئن و آرامی قرار داد الله الذی جعل لکم الارض قرارا).

آری او تمام شرائطی را که برای یک قرارگاه مطمئن و آرام لازم است در کره زمین آفریده ، محلی است ثابت و خالی از هر گونه تزلزل ، هماهنگ با ساختمان روح و جسم انسان ، دارای منابع گوناگون ، مشتمل بر همه وسائل مورد نیاز انسان ، بسیار گسترده و مباح و رایگان .
سپس می افزاید: ((و آسمان را همچون سقف و قبهای بالای سر شما قرار داد)) (و السماء بناءا).
((بناء)) چنانکه ((ابن منظور)) در ((لسان العرب)) می گوید: به معنی خانه هائی است که اعراب بادیه نشین از آن استفاده می کردند، مانند خیمه ها تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 159
و سایبانها و نظائر آن .
چه تعبیر جالبی است که آسمان را به خیمه ای تشبیه کرده که اطراف زمین را گرفته ، البته منظور از آسمان در اینجا بیشتر همان جو و هوای فشرده ای است که گرداگرد زمین را فرا گرفته ، و همچون خیمه ای بر تمام کره زمین کشیده شده است .
این خیمه بزرگ الهی هم از شدت تابش نور آفتاب می کاهد که اگر نبود اشعه آفتاب ، و همچنین اشعه مرگبار کیهانی ، موجود زنده ای را بر زمین نمی گذاشت ، و به همین دلیل مسافران فضائی مجبورند دائما در برابر این پرتوها از لباسهای مخصوص سنگین و گرانقیمتی استفاده کنند. بعلاوه این خیمه جلو سقوط سنگهای آسمانی را که پیوسته به کره زمین جذب می شوند می گیرد، و آنها را در نخستین برخورد به خاطر سرعت و فشاری که دارند آتش می زند تا خاکستر آنها آرام بر زمین بنشیند.
و این همان چیزی است که در آیه 32 سوره انبیا از آن تعبیر به ((سقف محفوظ)) شده است : و جعلنا السماء سقفا محفوظا.
سپس از آیات آفاقی به آیات انفسی پرداخته ، می گوید: ((او کسی است که شما را صورتگری کرد، و صورتتان را نیکو آفرید)) (و صورکم فاحسن صورکم).
قامتی موزون و راست ، با صورتی زیبا و دلپذیر، در نهایت نظم و استحکام که امتیاز آن بر صورت موجودات زنده دیگر و انواع حیوانات در نخستین برخورد روشن و آشکار است ، و همین ساختمان ویژه به او امکان می دهد که به انواع کارها و صنایع ظریف یا سنگین دست زند، و با داشتن اعضای مختلف به راحتی زندگی کند و از مواهب حیات بهره گیرد. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 160
انسان برخلاف غالب حیوانات که با دهان آب و غذا می خورند با دست خود و با دقت و ظرافت غذا و نوشیدنی را بر می دارد و به دهان می گذارد و این امر کمک فراوانی به انتخاب غذاهای پاک از غذاهای آلوده به اجزاء خارجی و اضافی می کند میوه ها را به راحتی پوست می کند و اجزاء غیر

قابل استفاده را دور می ریزد.
بعضی از مفسران صورت را در اینجا به معنی اعم از صورت ظاهر و باطن گرفته اند، و اشاره به انواع استعدادها و ذوقهائی می دانند که خدا در آدمی آفریده ، و او را بر سایر جانداران برتری بخشیده است .
و سرانجام در بیان چهارمین و آخرین نعمت از این سلسله ، موضوع روزیهای پاکیزه را مطرح کرده ، می فرماید: ((او شما را از طیبات روزی داد)) (و رزقکم من الطیبات).
((طیبات)) معنی بسیار گسترده ای دارد که هر چیز پاکیزه اعم از غذا، لباس ، همسران ، خانه ها، مرکبها، حتی سخنان و گفتگوهای پاکیزه را شامل می شود.
ممکن است انسان بر اثر نادانی ، این مواهب پاک را بیالاید، ولی خداوند در عالم آفرینش آنها را پاک آفریده است .
در پایان آیه بعد از بیان این چهار نعمت بزرگ که نیمی از آن به آسمان و زمین بر می گردد، و نیمی از آن به انسانها، می فرماید: ((این است خداوند پروردگار شما)) (ذلکم الله ربکم).
((و چون چنین است جاوید و پر برکت است خداوندی که پروردگار عالمیان است)) (فتبارک الله رب العالمین). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 161
آری کسی که اینهمه مواهب را به انسانها بخشیده مدبر عالم هستی است ، و هم او شایسته عبودیت و پرستش است .
آیه بعد مساءله توحید عبودیت را از طریق دیگر تعقیب می کند، و آن طریق انحصار حیات به معنی واقعی به خداوند است ، می فرماید: ((او است زنده واقعی)) (هو الحی).
چرا که حیاتش از ذات او است و متکی به غیر نیست ، حیاتی است که در آن مرگ راه ندارد و جاودانه است ، تنها خداوند چنین است ، و همه موجودات زنده غیر از او حیاتی آمیخته به مرگ دارند، و این حیات محدود و موقت را از ذات پاک خداوند می گیرند.
روشن است کسی را باید پرستش کرد که زنده است و دارای حیات مطلق ، لذا به دنبال آن می افزاید: ((هیچ معبودی جز او وجود ندارد)) (لا اله الا هو).
((و اکنون که چنین است تنها او را بخوانید، و دین خود را برای او خالص کنید)) (فادعوه مخلصین له الدین).
و هر چه غیر او است کنار بگذارید که همه فانی می شوند، و در حال حیاتشان نیز دائما در تغییرند، ((آنچه تغییر نپذیرد او است)) و ((آنچه نمرده است و نمیرد او است)) !
و آیه را با این جمله پایان می دهد: ((حمد و ستایش مخصوص خداوندی

است که پروردگار جهانیان است)) (الحمد لله رب العالمین).
این جمله در حقیقت تعلیمی است برای بندگان که خدا را به خاطر نعمتهائی که در آیات قبل اشاره شد، نعمتهائی که تمام وجود انسان را فراگرفته ، مخصوصا نعمت حیات و زندگی ، حمد و ستایش کنند، و شکر و سپاس گویند. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 162
در آخرین آیه مورد بحث به عنوان یک نتیجه گیری از بحثهای توحیدی گذشته و برای ماءیوس ساختن مشرکان و بت پرستان روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده ، می فرماید: ((بگو: من نهی شده ام از اینکه معبودهائی که شما غیر از خدا می خوانید پرستش کنم ، چرا که بینات و دلائل روشن از سوی پروردگارم برای من آمده است)) (قل انی نهیت ان اعبد الذین تدعون من دون الله لما جائنی البینات من ربی).
نه تنها نهی شده ام که غیر او را نپرستم بلکه ((ماءمورم تنها در برابر رب العالمین تسلیم باشم)) (و امرت ان اسلم لرب العالمین).
از یکسو نهی از پرستش بتها است ، و به دنبال آن دلیل منطقی و روشن و بینات و دلائل واضحی از عقل و نقل که از طرف پروردگار آمده ، و از سوی دیگر امر به تسلیم در برابر ((رب العالمین)) که خود این تعبیر نیز دلیل دیگری بر مقصود است ، چرا که پروردگار جهانیان بودن دلیلی است کافی برای تسلیم بودن در مقابل ذات پاک او.
قابل توجه اینکه در این آیه مورد امر و نهی جدا است ، امر به تسلیم در برابر خداوند، و نهی از پرستش بت ، این تفاوت ممکن است به خاطر این باشد که در مورد بت تنها چیزی که تصور می شود همان پرستش است که از آن نهی شده ، و اما در مورد خداوند علاوه بر پرستش و عبادت باید تسلیم فرمان و دستورهای او بود.
لذا در آیه 11 و 12 سوره زمر می خوانیم : قل انی امرت ان اعبد الله مخلصا له الدین و امرت لان اکون اول المسلمین : ((بگو من ماءمور شده ام که خدا را با اخلاص عبادت کنم ، و نیز ماءمورم که اولین تسلیم شونده در برابر او باشم)) .
به هر حال تعبیرهای آیه فوق که نظائری نیز در سایر سوره های قرآن دارد تعبیرهائی است فوق العاده نرم و ملایم و مؤ دبانه که در برابر دشمنان لجوج و سرسخت تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 163
گفته می شود، تا اگر کمترین آمادگی برای پذیرش حق دارند، تحت تاءثیر قرار گیرند.
دقت کنید: می گوید: ((من چنین ماءموریت یافته ام و من چنین نهی شده ام یعنی شما خودتان حساب خویش را برسید، بی آنکه حس لجاجتشان را تحریک کند.

آخرین سخن درباره آیات فوق اینکه در سه آیه پشت سر هم توصیف خداوند به رب العالمین تکرار شده است
نخست می گوید فتبارک الله رب العالمین .
بعد می گوید الحمدلله رب العالمین .
و سپس می فرماید: امرت ان اسلم لرب العالمین .
یکنوع ترتیب منطقی در میان آنها مشاهده می شود زیرا نخست سخن از جاویدان و پربرکت بودن خدا است ، سپس از اختصاص هرگونه حمد و ستایش به ذات پاک او، و سرانجام انحصار عبودیت و پرستش در ذات مقدسش . غافر
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 164
آیه 67 - 68
آیه و ترجمه
هُوَ الَّذِی خَلَقَکم مِّن تُرَابٍ ثمَّ مِن نُّطفَةٍ ثمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثمَّ یخْرِجُکُمْ طِفْلاً ثمَّ لِتَبْلُغُوا أشدَّکمْ ثُمَّ لِتَکُونُوا شیُوخاً وَ مِنکُم مَّن یُتَوَفی مِن قَبْلُ وَ لِتَبْلُغُوا أَجَلاً مُّسمًّی وَ لَعَلَّکمْ تَعْقِلُونَ(67)
هُوَ الَّذِی یُحْیِ وَ یُمِیت فَإِذَا قَضی أَمْراً فَإِنَّمَا یَقُولُ لَهُ کُن فَیَکُونُ(68)
ترجمه :67 - او کسی است که شما را از خاک آفرید سپس از نطفه ، بعد از علقه (خون منعقد) سپس شما را به صورت طفلی بیرون می فرستد، بعد به مرحله کمال قوت می رسید، بعد از آن پیر می شوید، و (در این میان) گروهی از شما پیش از رسیدن به این مرحله می میرند، و هدف این است به سرآمد عمر خود برسید و شاید تعقل کنید.
68 - او کسی است که زنده می کند و می میراند، و هنگامی که چیزی را اراده کند تنها به آن می گوید: موجود باش ! او نیز بلافاصله موجود می شود.
تفسیر:مراحل هفتگانه خلقت انسان
بار دیگر در ادامه آیات توحیدی به بخشی از ((آیات انفسی)) پرداخته
مراحل تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 165
تطور خلقت انسان را از خاک ، و دوران جنینی ، و دوران حیات در دنیا تا هنگام مرگ ، در هفت مرحله بیان می کند، تا هم عظمت قدرت و ربوبیت او روشن شود و هم مواهب و نعمتهایش بر بندگان .
می فرماید ((او کسی است که شما را از خاک آفرید، سپس از نطفه ، بعد از علقه (چیزی شبیه به خون منعقد) بعد شما را به صورت طفلی از شکم مادر بیرون می فرستد، سپس به مرحله کمال و قوت و توانائی می رسید، بعد از آن به مرحله پیری ، هر چند گروهی از شما پیش از رسیدن به این مرحله می میرند و هدف آن است که به سرآمد عمر خود برسید، شاید تعقل کنید)) (هو الذی خلقکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم

یخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم ثم لتکونوا شیوخا و منکم من یتوفی من قبل و لتبلغوا اجلا مسمی و لعلکم تعقلون).
به این ترتیب نخستین مرحله ، مرحله تراب و خاک است که اشاره به آفرینش آدم جد نخستین ما از خاک می باشد، و یا خلقت همه انسانها از خاک ، چرا که مواد غذائی که وجود انسان و حتی نطفه او را تشکیل می دهد اعم از مواد حیوانی و گیاهی همه از خاک مایه می گیرد.
مرحله دوم مرحله نطفه است که مربوط به همه انسانها جز آدم و همسرش حوا است .
مرحله سوم مرحله ای است که نطفه تکامل یافته ، و نمو قابل ملاحظه ای نموده ، و به صورت یک قطعه خون بسته در آمده است .
بعد از این مرحله ((مضغه)) (چیزی شبیه به گوشت جویده) و مرحله ظهور اعضاء، مرحله حس و حرکت است که قرآن در اینجا سخنی از این سه مرحله به میان نیاورده هر چند در آیات دیگر به آن اشاره کرده است .
در اینجا چهارمین مرحله را مرحله تولد جنین ذکر می کند، و مرحله پنجم را مرحله تکامل قدرت و قوت جسمی که بعضی آن را سن سی سالگی می دانند تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 166
که در آن حداکثر نمو قوای جسمانی حاصل می شود و بعضی آن را کمتر یا بیشتر گفته اند، البته ممکن است در افراد متفاوت باشد و قرآن از آن تعبیر به ((بلوغ اشد)) کرده است .
از آن به بعد مرحله عقب گرد و از دست دادن نیروها آغاز می شود و تدریجا دوران پیری که مرحله ششم است فرا می رسد.
سرانجام پایان عمر که آخرین مرحله است فرا می رسد و انتقال از این سرا به سرای جاویدان تحقق می یابد.
آیا با اینهمه تغییرات و تطورات منظم ، و حساب شده ، باز هم جای تردید در قدرت و عظمت مبداء عالم هستی و الطاف و مواهب او وجود دارد؟
قابل توجه اینکه در چهار مرحله اول که مربوط به آفرینش از خاک و نطفه و علقه و تولد طفل است تعبیر به ((خلقکم)) (شما را آفرید) شده ، و هیچ نقشی برای خود انسان در آن قائل نیست ، ولی در سه مرحله بعد از تولد یعنی مرحله وصول به نهایت قوت جسمانی ، و بعد از آن پیری ، و بعد پایان عمر، تعبیر ((لتبلغوا)) (تا برسید) و ((لتکونوا)) (تا بوده باشید) آمده است که هم اشاره ای است به استقلال وجودی انسان بعد از تولد و هم احتمالا اشاره ای است به این حقیقت که این دورانهای سه گانه ممکن است با حسن تدبیر یا سوء تدبیر خود انسان جلوتر یا عقب تر شود، و گاه پیری زودرس ، یا مرگ زودرس ، دامان انسان را بگیرد، و این نشان می دهد که تعبیرات قرآن تا چه حد دقیق و حساب شده است .
تعبیر به یتوفی در مورد مرگ - چنانکه قبلا هم گفته ایم - اشاره به این

است که ((مرگ)) در منطق قرآن به معنی فنا و نابودی نیست ، بلکه فرشتگان مرگ روح انسان را دریافت می دارند و به عالم پس از مرگ منتقل می سازند، این تعبیر که بارها در قرآن تکرار شده دیدگاه اسلام را در مورد مرگ به خوبی نشان می دهد، و مرگ را از مفهوم مادی آن که فنا و نیستی است تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 167
به کلی در می آورد و دریچه به عالم بقا معرفی می کند.
جمله ((و منکم من یتوفی من قبل)) (بعضی از شما پیش از این می میرند) ممکن است اشاره به قبل از رسیدن به مرحله پیری باشد، یا اشاره به تمام مراحل قبلی ، یعنی قبل از رسیدن به هر یک از مراحل امکان مرگ وجود دارد.
این نیز قابل توجه است که تمام این مراحل را با کلمه ((ثم)) به یکدیگر عطف کرده ، که نشانه ترتیب تواءم با فاصله است ، جز مرحله اخیر یعنی رسیدن به پایان زندگی که به وسیله واو عطف شده ، این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که رسیدن به پایان عمر همیشه بعد از پیری نخواهد بود چرا که بسیار جوان مرد و یکی پیر نشد و یا حتی افرادی قبل از رسیدن به دوران جوانی می میرند.
درباره اجل مسمی در جلد 5 تفسیر نمونه صفحه 148 و جلد ششم صفحه 157 و جلد 11 صفحه 281 بحث کرده ایم).
در آخرین آیه مورد بحث سخن از مهمترین مظاهر قدرت پروردگار یعنی مساءله حیات و مرگ به میان می آورد، همان دو پدیده ای که با تمام پیشرفت علوم بشر هنوز جزء معماهای ناگشوده است ، می فرماید: ((او کسی است که زنده می کند و می میراند)) (هو الذی یحیی و یمیت).
آری حیات و مرگ به معنی وسیع کلمه ، چه در گیاهان و چه انواع حیوانات و انسانها به دست خداوند است ، حیات در اشکال مختلف و انواع گوناگون ظاهر می شود.
جالب اینکه از موجودات زنده تک سلولی گرفته ، تا حیوانات غول پیکر و از اعماق اقیانوسهای تاریک و ظلمانی گرفته ، تا پرندگانی که بر اوج آسمانها پرواز می کنند، از گیاه ذره بینی بسیار کوچکی که در لابلای امواج اقیانوس تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 168
شناور است ، تا درختانی که ده ها متر طول قامت دارند، هر یک دارای نوعی حیات و شرائطی مخصوص به خود می باشند و به همین نسبت مرگهای آنها نیز متفاوت است ، و بدون شک چهره های حیات متنوعترین چهره های جهان خلقت و اعجاب انگیزترین آنها است
مخصوصا انتقال از جهان بی جان به جهان موجودات زنده ، و انتقال از جهان حیات به مرگ دارای شگفتیهائی است که اسرار آفرینش را بازگو می کند، و هر کدام آیتی است از آیات قدرت خدا.

اما قابل توجه اینکه هیچیک از این مسائل مهم و پیچیده در برابر قدرت او صعوبت و اشکالی ندارد، و به محض اراده و فرمانش صورت می گیرد.
لذا در پایان آیه می فرماید: ((هنگامی که چیزی را اراده کند تنها به او می گوید موجود باش ، او نیز بلافاصله موجود می شود)) ! (فاذا قضی امرا فانما یقول له کن فیکون).
حتی تعبیر به ((کن)) (موجود باش) و به دنبال آن ((فیکون)) (موجود می شود) نیز از عدم گنجایش الفاظ است ، والا حتی نیاز به جمله کن نیست ، اراده خداوند همان و تحقق یافتن موجودات همان . غافر
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 169
آیه 69-76
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَرَ إِلی الَّذِینَ یجَدِلُونَ فی ءَایَتِ اللَّهِ أَنی یُصرَفُونَ(69)
الَّذِینَ کذَّبُوا بِالْکتَبِ وَ بِمَا أَرْسلْنَا بِهِ رُسلَنَا فَسوْف یَعْلَمُونَ(70)
إِذِ الاَغْلَلُ فی أَعْنَقِهِمْ وَ السلَسِلُ یُسحَبُونَ(71)
فی الْحَمِیمِ ثُمَّ فی النَّارِ یُسجَرُونَ(72)
ثمَّ قِیلَ لهُمْ أَیْنَ مَا کنتُمْ تُشرِکُونَ(73)
مِن دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضلُّوا عَنَّآ بَل لَّمْ نَکُن نَّدْعُوا مِن قَبْلُ شیْئاً کَذَلِک یُضِلُّ اللَّهُ الْکَفِرِینَ(74)
ذَلِکُم بِمَا کُنتُمْ تَفْرَحُونَ فی الاَرْضِ بِغَیرِ الْحَقِّ وَ بِمَا کُنتُمْ تَمْرَحُونَ(75)
ادْخُلُوا أَبْوَب جَهَنَّمَ خَلِدِینَ فِیهَا فَبِئْس مَثْوَی الْمُتَکَبرِینَ(76) تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 170
ترجمه :69 - آیا ندیدی کسانی را که مجادله در آیات ما می کنند چگونه از راه حق منحرف می شوند؟
70 - کسانی که کتاب (آسمانی) و آنچه را بر فرستادگان خود نازل کردیم تکذیب کردند، اما به زودی (نتیجه کار خود را) می فهمند.
71 - در آن هنگام که غلها و زنجیرها بر گردن آنان قرار گرفته و آنها را می کشند.
72 - و در آب جوشان وارد می کنند، سپس در آتش دوزخ افروخته می شوند!
73 - سپس به آنها گفته می شود: کجا هستند آنچه را شریک خدا قرار می دادید؟
74 - همان معبودهائی را که جز خدا پرستش می کردید؟ آنها می گویند: همه از نظر ما پنهان و گم شدند، بلکه ما اصلا قبل از این چیزی پرستش نمی کردیم ! اینگونه خداوند کافران را گمراه می سازد!
75 - این به خاطر آن است که به ناحق در زمین شادی می کردید و از روی غرور و مستی به خوشحالی می پرداختید.

76 - از درهای جهنم وارد شوید، و جاودانه در آن بمانید، و چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران ؟!
تفسیر:سرنوشت ستیزه جویان مغرور
باز هم در این آیات سخن از کسانی است که در آیات الهی به مجادله بر می خیزند، و در برابر دلائل نبوت و محتوای دعوت انبیا سر تسلیم فرود نمی آورند، در این آیات سرنوشت چنین اشخاصی به طرز روشنی ترسیم شده است .
نخست می گوید: ((آیا ندیدی کسانی که در آیات الهی مجادله می کنند چگونه از راه حق منحرف می گردند)) (ا لم تر الی الذین یجادلون فی آیات الله انی یصرفون). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 171
این مجادله و گفتگوهای تواءم با لجاجت و عناد، این تقلیدهای کورکورانه و تعصبهای بی پایه سبب می شود که آنها از صراط مستقیم به بیراهه کشیده شوند، چرا که حقایق تنها در پرتو روح حقجوئی آشکار می گردد.
در حقیقت بیان این مطلب در صورت یک استفهام تعجب آمیز از شخص پیامبر بیانگر این است که هر انسان بی طرفی به وضع آنها نگاه کند از انحراف آنها در شگفتی فرو میرود که با اینهمه آیات و نشانه های روشن چگونه حق را نمی بینند؟!
سپس به توضیح بیشتر درباره آنها پرداخته ، می افزاید: ((همان کسانی که کتاب آسمانی و آنچه را بر رسولان خود نازل کردیم تکذیب کردند)) (الذین کذبوا بالکتاب و بما ارسلنا به رسلنا).
قابل توجه اینکه در این سوره بارها از ((مجادله کنندگان در آیات الهی)) سخن به میان آمده است که در سه مورد به صورت الذین یجادلون فی آیات الله مطرح شده ، (آیه 35 و 56 و آیه مورد بحث) و قرائن نشان می دهد که مقصود از ((آیات الله)) بیشتر همان آیات نبوت ، و محتوای کتب آسمانی است ، البته از آنجا که آیات توحید و مسائل مربوط به معاد نیز در کتب آسمانی مطرح بوده آنها نیز در قلمرو مجادله آنها قرار داشته است .
آیا این تکرار برای تاءکید این مطلب مهم است و یا در هر دو مورد مطلب جدیدی منظور بوده ؟
احتمال دوم نزدیکتر به نظر می رسد، چرا که هر یک از این آیات سه گانه مطلب خاصی را تعقیب می کند.
در آیه 56 سخن از انگیزه اینگونه مجادله ها یعنی کبر و غرور و خود برتربینی است . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 172
در حالی که در آیه 35 از مجازات دنیوی آنها که مساله مهر نهادن خداوند بر دلهای آنان است بحث می کند.
و در آیه مورد بحث گفتگو از مجازات اخروی آنها و انواع کیفرهای دوزخی است .

توجه به این نکته نیز لازم است که ((یجادلون)) به صورت فعل مضارع است که دلالت بر استمرار دارد، اشاره به اینکه اینگونه افراد که آیات الهی را تکذیب کرده اند برای توجیه عقائد و اعمال زشت خود مرتبا به مجادله و گفتگوهای بی اساس می پردازند.
به هر حال در پایان آیه آنها را با این سخن تهدید می کند: ((آنان به زودی نتیجه شوم کار خود را می فهمند)) (فسوف یعلمون).
((آن هنگام که غلها و زنجیرها بر گردن آنها قرار گرفته و با این غل و زنجیر آنها را می کشند)) (اذ الاغلال فی اعناقهم و السلاسل یسحبون).
((به درون آب جوشان ، و سپس در آتش دوزخ سوزانده می شوند)) ! (فی الحمیم ثم فی النار یسجرون).
((یسجرون)) از ماده ((سجر)) (بر وزن فجر) به گفته راغب در مفردات به معنی بر افروختن آتش و شعله ور ساختن آن است ، و به گفته جمعی دیگر از ارباب تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 173
لغت و مفسران به معنی پر کردن تنور از آتش است .
به همین جهت بعضی از آیه چنین فهمیده اند که این گروه از کافران خود آتشگیره های دوزخ می شوند همانگونه که در آیه 24 سوره بقره می خوانیم : فاتقوا النار التی وقودها الناس و الحجارة : ((از آتشی بپرهیزید که هیزم آن سنگها و انسانها است و جمعی از این تعبیر چنین فهمیده اند که تمام وجود آنها پر از آتش می شود)) (البته این دو معنی با هم منافاتی ندارد).
این نوع مجازات برای مجادله کنندگان و مستکبران لجوج در حقیقت عکس العملی است مناسب با اعمال آنها در این جهان ، آنها از روی کبر و غرور به تکذیب آیات الهی پرداختند، و خود را در زنجیرهای تقلیدها و تعصبهای کورکورانه گرفتار ساختند، در آن روز با نهایت ذلت و خواری غل و زنجیر بر گردن آنها می نهند و آنها را در آب سوزان می کشند و سپس به آتشگیره های دوزخ تبدیل می شوند.
علاوه بر این عذابهای جسمانی آنها را با یک سلسله عذابهای دردناک روحی مجازات می کنند، از جمله همان است که در آیه بعد به آن اشاره کرده ، می فرماید: ((سپس به آنها گفته می شود کجا هستند آنچه را شریک خداوند قرار می دادید)) ؟! (ثم قیل لهم اینما کنتم تشرکون).
((همان معبودهائی را که جز خدا پرستش می کردید)) (من دون الله).تا از شما شفاعت کنند و از میان این عذابهای دردناک و امواج متلاطم آتش .
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 174
دوزخ رهائی بخشند، مگر بارها نگفتید که ما اینها را به خاطر آن پرستش می کنیم که شفیعان ما باشند؟ پس کجا رفت شفاعتشان ؟!
ولی آنها با سرافکندگی و سرشکستگی در پاسخ ((می گویند: آنها از نظر

ما پنهان شدند و نابود و هلاک گشتند به طوری که هیچ خبری از آنها نیست)) (قالوا ضلوا عنا).
بدون شک - همانگونه که در سایر آیات قرآن نیز آمده - این معبودان دروغین در جهنم هستند، و ای بسا در کنارشان باشند، اما از این نظر که هیچ نقش و تاثیر و خاصیتی ندارند گوئی گم و گور شده اند!
سپس آنها می بینند که اصل اعتراف به عبودیت بتها داغ ننگی بر پیشانیشان است ، لذا در مقام انکار بر می آیند و می گویند: ((ما اصلا قبل از این چیزی پرستش نمی کردیم)) ! (بل لم نکن ندعوا من قبل شیئا).
اینها اوهام و خیالاتی بیش نبودند که ما آنها را واقعیتهائی می پنداشتیم ، سرابهائی بودند در بیابان زندگی ما که آنها را آب گمان می کردیم ، اما امروز برای ما روشن شده که آنها اسمهائی بی مسمی و الفاظی بی معنی و مفهومند که پرستش آنها جز ضلالت و گمراهی و بیهودگی هیچ نبود، بنابر این آنها یک واقعیت غیر قابل انکار را بازگو می کنند.
احتمال دیگری در تفسیر این آیه نیز وجود دارد که آنها در مقام دروغگوئی بر می آیند، به گمان اینکه خود را با دروغ از رسوائی برهانند، چنانکه در آیه 23 و 24 سوره انعام می خوانیم : ثم لم تکن فتنتهم الا ان قالوا و الله ربنا ما کنا مشرکین انظر کیف کذبوا علی انفسهم و ضل عنهم ما کانوا یفترون : تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 175
((پاسخ عذر آنها جز این نیست که می گویند به خدائی که پروردگار ما است سوگند که ما مشرک نبودیم ، ببین چگونه به خودشان نیز دروغ می گویند، و آنچه را به دروغ شریک خدا می پنداشتند از انظارشان گم می شود)) !
در پایان آیه می فرماید: ((اینگونه خداوند کافران را گمراه می سازد (کذلک یضل الله الکافرین).
کفر و لجاجت آنها پرده و حجابی بر قلب و فکر آنها می شود، لذا راه مستقیم حق را گذارده ، در بیراهه گام می نهد، و در قیامت نیز از راه بهشت محروم شده به بیراهه دوزخ کشیده می شوند، آری اینچنین خداوند کافران را گمراه می سازد.
آیه بعد به علت گرفتاریهای این گروه ، در اینهمه بلا و مصیبت و عذاب اشاره کرده ، می گوید: ((این عذابها به خاطر آن است که به ناحق در زمین شادی می کردید و از روی غرور و مستی شهوات به خوشحالی می پرداختید)) ! (ذلکم بما کنتم تفرحون فی الارض بغیر الحق و بما کنتم تمرحون).
از مخالفت با پیامبران و کشتن مؤ منان و در فشار گذاردن محرومان و مستضعفان لذت می بردید، و از ارتکاب گناهان و قانون شکنیها در خود

احساس غرور و سربلندی می کردید، اکنون باید کفاره آنهمه شادی بیجا و غرور و غفلت و مستی شهوت را در میان این غل و زنجیرها، و در لابلای شعله های آتش بدهید.
((تفرحون)) از ماده ((فرح)) به معنی شادی و خوشحالی است که گاهی ممدوح است و شایسته ، همانگونه که در آیه 4 - 5 سوره روم آمده است و یومئذ یفرح المؤ منون بنصر الله : در آن روز (که رومیان اهل کتاب بر مشرکان مجوس پیروز گردند) مؤ منان شاد خواهند شد.
و گاه مذموم است و بر اساس باطل ، چنانکه در داستان قارون در آیه 76
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 176
سوره قصص می خوانیم : اذ قال له قومه لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین : ((به خاطر بیاور هنگامی را که قومش به او گفتند اینهمه شادی مغرورانه مکن که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد)) .
البته این تفاوت باید از قرائن شناخته شود، و پیداست که در آیه مورد بحث ((فرح)) از نوع دوم منظور است .
((تمرحون)) از ماده ((مرح)) (بر وزن فرح) به گفته جمعی از ارباب لغت و مفسران به معنی شدت فرح ، و گستردگی آن است .
و بعضی آن را به معنی شادی به خاطر مطالب بی اساس دانسته اند.
در حالی که بعضی دیگر آن را به معنی شادی توام با یکنوع طرب و به کار گرفتن نعمتهای الهی در مسیر باطل شمرده اند
ظاهر این است که همه این معانی به یک مطلب باز می گردد، زیرا شدت شادی و افراط در آن سر از همه این مسائل در می آورد، و با انواع گناهان و آلودگیها و عیاشی و هوسرانی توام می شود.
آری اینگونه شادیهای توام با غرور و غفلت و بی خبری ، و همراه با هوسرانی و شهوت ، انسان را به سرعت از خدا دور می کند، و از درک حقایق باز می دارد، واقعیتها را شوخی ، و حقایق را مجاز جلوه می دهد، و چنین کسانی سرنوشتی جز آنچه در آیات فوق گفته شد ندارند.
اینجاست که به آنها خطاب می شود که : ((وارد شوید از درهای جهنم ، و جاودانه در آن بمانید)) (ادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها).
((و چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران)) (فبئس مثوی المتکبرین).
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 177
این جمله تاءکید مجددی است بر اینکه سرچشمه اصلی بدبختیهای آنها همان کبر و غرور بوده است ، همان کبری که ام الفساد و حجاب در برابر دیدگان حق بین انسان و عامل مقاومت در برابر انبیاء و اصرار در مسیر باطل است .
در این آیه باز به ((ابواب جهنم)) (درهای دوزخ) برخورد می کنیم .
آیا داخل شدن از درهای دوزخ به این معنی است که هر گروهی از دری

وارد می شوند؟ یا یک گروه از درهای متعدد می گذرند؟ به این معنی که دوزخ همانند بعضی از زندانهای وحشتناک و تو بر تو از بندها یا طبقات گوناگون تشکیل شده ، گروهی از گمراهان سرسخت باید از همه این طبقات بگذرند، و در ((درک اسفل)) و ((قعر جهنم)) جای گیرند!
شاهد این سخن حدیثی است که از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در تفسیر آیه لها سعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم (حجر - 34) نقل شده که فرمود: ان جهنم لها سبعة ابواب ، اطباق بعضها فوق بعض ، و وضع احدی یدیه علی الاخری ، فقال هکذا!: ((جهنم هفت در دارد، هفت طبقه بعضی بالای بعضی قرار گرفته ، سپس یکی از دستهای خود را روی دیگری قرار داد و فرمود اینچنین)) !.
در اینجا تفسیر دیگری نیز وجود دارد که خلاصه اش این است : درهای جهنم - همانند درهای بهشت - اشاره به عوامل گوناگونی است که انسان را به جهنم یا بهشت می کشاند، هر نوع از گناهان ، و هر نوع از اعمال خیر، دری محسوب می شود، در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است ، مطابق این تفسیر عدد 7 برای ((تکثیر)) است نه ((تعداد)) و اینکه گفته می شود بهشت دارای هشت در است اشاره به افزون بودن عوامل رحمت از عوامل عذاب و غضب است (دقت تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 178
کنید).
این دو تفسیر با هم تضادی ندارند. غافر
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 179
آیه 77-78
آیه و ترجمه
فَاصبرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرِيَنَّک بَعْض الَّذِی نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّک فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ(77)
وَ لَقَدْ أَرْسلْنَا رُسلاً مِّن قَبْلِک مِنْهُم مَّن قَصصنَا عَلَيْک وَ مِنْهُم مَّن لَّمْ نَقْصص عَلَيْک وَ مَا كانَ لِرَسولٍ أَن يَأْتىَ بِئَايَةٍ إِلا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضىَ بِالحْقِّ وَ خَسِرَ هُنَالِک الْمُبْطِلُونَ(78) ترجمه :77 - صبر کن که وعده خدا حق است ، هر گاه قسمتی از مجازاتهائی را که به آنها وعده داده ایم در حال حیاتت به تو ارائه دهیم ، یا تو را (پیش از آن) از دنیا ببریم (مهم نیست) چرا که بازگشت آنها به سوی ماست .
78 - ما پیش از تو رسولانی فرستادیم ، گروهی از آنان سرگذشتشان را برای تو بازگو کرده ایم ، و گروهی را برای تو بازگو نکرده ایم ، هیچ پیامبری حق نداشت معجزهای جز به فرمان خدا بیاورد، و هنگامی که فرمان خداوند (برای مجازات آنها) صادر شود در میان آنها به حق داوری خواهد شد، و در آن هنگام اهل باطل زیان خواهند کرد. تفسیر نمونه ، جلد:

20، صفحه : 180
تفسیر:باز هم صبر کن
به دنبال بحثهای گذشته در زمینه کارشکنیهای کفار و کبر و غرور و تکذیب آنها نسبت به آیات الهی در دو آیه مورد بحث پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را دلداری داده ، امر به صبر و استقامت در مقابل این مشکلات می کند.
نخست می فرماید: ((اکنون که چنین است صبر و شکیبائی پیشه کن که وعده خدا حق است)) (فاصبر ان وعد الله حق).
هم وعده پیروزی که به تو داده شده ، و هم وعده مجازات دردناک مستکبران مغرور و تکذیب کننده ، هر دو حق است و بدون شک تحقق می یابد.
سپس برای اینکه دشمنان حق چنین تصور نکنند که اگر در مجازاتشان تاخیری رخ دهد می توانند از چنگال کیفر و عذاب الهی بگریزند اضافه می کند: ((هر گاه قسمتی از مجازاتهائی را که به آنها وعده داده ایم در حال حیاتت به تو نشان دهیم ، و یا پیش از آنکه آنها گرفتار عذاب شوند تو را از دنیا ببریم مهم نیست ، چرا که در هر حال به سوی ما بازگشت می کنند)) و ما به وعده های خود درباره آنان عمل خواهیم کرد (فاما نرینک بعضی الذی نعدهم او نتوفینک فالینا یرجعون).
وظیفه تو تنها ابلاغ آشکار و اتمام حجت بر همگان است ، تا دلهای بیدار در پرتو تبلیغ تو روشن گردد، و برای مخالفان نیز جای عذر و بهانه ای باقی نماند، تو به هیچ چیزی جز به انجام این وظیفه دلبستگی نداشته باش ، و حتی در بند این نباش که آتش سوزان دلت نسبت به این گروه سرکش با مجازات سریع الهی تسکین یابد.
این سخن در ضمن ، تهدید روشنی نسبت به آنها است تا بدانند در هر حال
. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 181
در چنگال عذاب الهی گرفتار خواهند شد، همانگونه که گروهی از آنان در همین دنیا در میدان بدر و صحنه های مشابه آن به کیفر خود رسیدند، گروه بیشتری در قیامت سزای اعمال خود را خواهند دید.
باز برای مزید تسلی خاطر و دلداری پیامبر اشاره به وضع مشابه پیامبران پیشین می کند، که آنها نیز گرفتار چنین مشکلاتی بودند ولی همچنان به راه خود ادامه دادند، و پیروزی را در آغوش گرفتند، می فرماید: ((ما پیش از تو رسولانی فرستادیم ، سرگذشت گروهی از آنان را در قرآن برای تو بازگو کرده ایم ، هر چند سرگذشت گروهی دیگر را برای تو بیان ننمودیم)) (و لقد ارسلنا رسلا من قبلک منهم من قصصنا علیک و منهم من لم نقصص علیک).
هر کدام با صحنه هائی از این قبیل و مشکلاتی طاقت فرسا دست به

گریبان بودند، و در مقابل آنها اقوام لجوج و متکبر و مغرور فراوان قرار داشتند، ولی سرانجام آئین حق پیروز گشت و ظالمان و مجرمان مغلوب شدند.
و از آنجا که مشرکان و کافران بهانه جو و لجوج هر روز در برابر انبیای الهی تقاضای معجزه دلخواه خود را داشتند، و مشرکان زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز همین شیوه را تکرار می کردند، قرآن در دنباله این سخن اضافه می کند: ((هیچ پیامبری حق نداشت و نمی توانست معجزهای جز به فرمان خدا بیاورد)) ! (و ما کان لرسول ان یاتی بایة الا باذن الله).
اصولا همه معجزات در اختیار خدا است ، و بازیچه دست کفار نمی تواند باشد، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در برابر معجزات اقتراحی آنان هرگز نمی تواند سر تسلیم فرود آورد، آنچه را برای هدایت مردم ، و پیدا کردن حق ضروری و لازم است بر دست پیامبرانش ظاهر می سازد.
سپس با لحنی جدی و تهدید آمیز به کسانی که می گفتند اگر راست می گوئی تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 182
چرا عذاب الهی به سراغ ما نمی آید هشدار می دهد که : ((هنگامی که فرمان الهی برای مجازات این منکران لجوج صادر شود در میان آنها به حق داوری خواهد شد، و پیروان باطل در آن هنگام زیان خواهند کرد)) (فاذا جاء امر الله قضی بالحق و خسر هنالک المبطلون).
در آن روز درهای توبه بسته می شود، راههای بازگشت مسدود می گردد، و ناله ها و فریادها و شیونها بجائی نخواهد رسید، آن روز است که رهروان راه باطل به روشنی می بینند که تمام سرمایه های هستی خود را از کف داده و متاعی نخریدند بلکه گرفتار خشم و غضب و کیفر دردناک الهی شده اند، پس چرا اینهمه اصرار دارند که آن روز غیر قابل برگشت فرا رسد؟!
مطابق این ، تفسیر، آیه فوق اشاره به ((عذاب استیصال)) است .
ولی جمعی از مفسران این آیه را اشاره به فرمان عذاب در قیامت دانسته اند، در آنجاست که داوری حق در میان همگان می شود، و پیروان باطل به خسران و زیانکار بودن خود از هر جهت آگاه می شوند.
تعبیر آیه 27 سوره جاثیه نیز مؤ ید این تفسیر است ، آنجا که می فرماید: و یوم تقوم الساعة یومئذ یخسر المبطلون : ((هنگامی که قیامت برپا شود در آن روز پیروان باطل خسارت می بینند.
ولی تعبیر به ((امر الله)) و مانند آن در آیات متعددی در مورد عذاب دنیا به کار رفته است .
این احتمال نیز وجود دارد که آیه معنی گسترده ای داشته باشد که هم عذاب دنیا را شامل شود و هم مجازات آخرت را، و در هر دو صحنه زیانکاری مبطلین آشکار می شود.

قابل توجه اینکه در حدیثی می خوانیم : در شهر مدینه دلقکی بود که تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 183
مردم را می خنداند و گاه اظهار می داشت که این مرد (امام سجاد علی بن الحسین (علیه السلام) مرا خسته کرده است ، تا به حال نتوانسته ام او را بخندانم ، لذا روزی امام (علیه السلام) عبور می کرد، آن مرد آمد و عبای حضرت را از دوش مبارکش برداشت و رفت ، امام (علیه السلام) اعتنائی به او نکرد، همراهان به دنبال او رفتند و عبا را از وی گرفتند و بر دوش حضرت افکندند، امام (علیه السلام) پرسید این شخص که بود؟ عرض کردند: دلقکی است که اهل مدینه را می خنداند، فرمود به او بگوئید: ان لله یوما یخسر فیه المبطلون ((خداوند روزی دارد که در آن روز اهل باطل زیان می بینند)) !.
نکته :
عدد پیامبران الهی
بسیاری از مفسران به تناسب آیات فوق در اینجا بحثی درباره تعداد پیامبران الهی مطرح کرده اند، و روایات مختلفی در این زمینه نقل شده است .
روایت مشهور در این زمینه عدد یکصد و بیست و چهار هزار را نشان می دهد، در حالی که در بعضی از روایات عدد پیامبران هشت هزار شمرده شده است که چهار هزار از بنی اسرائیل و چهار هزار از غیر آنها بوده اند.
در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) چنین آمده است که پیغمبر گرامی اسلام فرمود: خلق الله عز و جل ماة الف نبی و اربعة و عشرین الف نبی انا اکرمهم علی الله و لا فخر، و خلق الله عز و جل ماة الف وصی و اربعة و عشرین الف وصی ، فعلی اکرمهم علی الله و افضلهم : ((خداوند 124 هزار پیامبر آفرید که من از همه آنها نزد خداوند گرامی ترم در عین حال فخر و مباهاتی نمی کنم . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 184
(و غروری به خود راه نمی دهم) و خداوند 124 هزار وصی آفرید که علی (علیه السلام) از همه آنها نزد خداوند گرامی تر و برتر است)) .
در روایت دیگری از ((انس بن مالک)) از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل شده است : بعثت علی اثر ثمانیة آلاف نبی ، منهم اربعة آلاف من بنی اسرائیل ((من به دنبال 8 هزار پیامبر مبعوث شده ام که چهار هزار از آنها از بنی اسرائیل بودند)) .
این دو حدیث با هم منافاتی ندارد، زیرا ممکن است حدیث دوم اشاره به انبیای بزرگ باشد (همانگونه که مرحوم علامه مجلسی در توضیح این سخن بیان کرده است).
باز در حدیث دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که

در پاسخ سؤ ال ((ابوذر)) از تعداد پیامبران الهی عدد 124 هزار را بیان فرمود، و به دنبال سؤ ال از تعداد رسولان از میان آنها عدد 313 نفر را ذکر نمود.
و نیز در حدیث دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعد از ذکر عدد 124 هزار میخوانیم : 5 نفر از آنها الو العزم بودند: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم).
روایات دیگری نیز در این زمینه نقل شده که عدد بالا را تایید می کند.
به هر حال از آنچه گفتیم روشن می شود که این روایت خبر واحد نیست - چنانکه ((بر سوئی)) از بعضی از علما در تفسیر ((روح البیان)) نقل کرده است ، بلکه اخبار متعدد و مستفیض این مطلب را تایید می کند که پیامبران الهی 124 هزار نفر بودند، اخباری که در منابع مختلف اسلامی وارد شده است .
قابل توجه اینکه عدد پیامبرانی که نام آنها صریحا در قرآن آمده است
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 185
فقط 26 نفر است و آنها عبارتند از:
آدم - نوح - ادریس - صالح - هود - ابراهیم - اسماعیل - اسحاق یوسف - لوط - یعقوب - موسی - هارون - شعیب - زکریا - یحیی عیسی - داود - سلیمان - الیاس - الیسع - ذو الکفل - ایوب - یونس - عزیر و محمد (علیهم الصلاة و السلام).
ولی پیامبران دیگری نیز هستند که در قرآن اشاراتی به آنها شده بی آنکه صریحا نام آنها بیان شود، مانند ((اشموئیل)) که در آیه 248 سوره بقره به عنوان و قال لهم نبیهم به او اشاره شده است .
((و ارمیا)) که در آیه 259 بقره به عنوان او کالذی مر علی قریة ....
و ((یوشع)) که در آیه 60 سوره کهف به عنوان و اذ قال موسی لفتاه به او اشاره شده است (بنا بر اینکه یوشع از پیامبران باشد).
و ((خضر)) که در آیه 65 کهف به عنوان فوجدا عبدا من عبادنا ذکر شده است .
و همچنین ((اسباط بنی اسرائیل)) که بزرگان قبائل بودند و در آیه 163 سوره نساء تصریح شده که بر آنها وحی الهی نازل گردیده است : و اوحینا الی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط ...
و اگر در میان برادران یوسف نیز پیامبرانی وجود داشته اند در سوره یوسف کرارا اشاره به وضع آنها شده است .
کوتاه سخن اینکه : عدد پیامبرانی که خداوند اشاره به داستان و سرگذشت آنها نموده از 26 نفر بسیار بیشتر است ، این عدد تنها مربوط به آنها است که نام آنها صریحا ذکر شده . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 186

آخرین سخن در اینجا اینکه : از بعضی از روایات که در کتب شیعه و اهل سنت آمده استفاده می شود که خداوند از میان سیاه پوستان نیز پیامبری مبعوث کرد، چنانکه طبرسی در مجمع البیان می گوید: روی عن علی انه قال : بعث الله نبیا اسود لم یقص قصته : خداوند پیامبری سیاه پوست مبعوث کرد، هر چند شرح سرگذشت او را در قرآن بیان نکرده است .
غافر
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 187
آیه 79-81
آیه و ترجمه
اللَّهُ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الاَنْعَمَ لِتَرْکبُوا مِنهَا وَ مِنهَا تَأْکلُونَ(79)
وَ لَکُمْ فِیهَا مَنَفِعُ وَ لِتَبْلُغُوا عَلَیهَا حَاجَةً فی صدُورِکمْ وَ عَلَیْهَا وَ عَلی الْفُلْکِ تحْمَلُونَ(80)
وَ یُرِیکُمْ ءَایَتِهِ فَأَی ءَایَتِ اللَّهِ تُنکِرُونَ(81)
ترجمه :79 - خداوند کسی است که چهار پایان را برای شما آفرید تا بعضی را سوار شوید، و از بعضی تغذیه کنید.
80 - و برای شما در آنها منافع قابل ملاحظه ای (غیر از اینها) است ، منظور این است ، که به وسیله آنها به مقصدی که در دل دارید برسید، و بر آنها و بر کشتیها سوار می شوید.
81 - او آیاتش را همواره به شما نشان می دهد، کدامیک از آیات او را انکار می کنید؟!
تفسیر:منافع گوناگون چهار پایان
بار دیگر در این آیات به نشانه های قدرت خداوند و مواهب گسترده اش نسبت به انسانها باز می گردد، و گوشه دیگری از آن را شرح می دهد، تا هم به عظمت او آشناتر شوند، و هم حس شکرگزاری را که وسیله ای برای معرفت الله است در آنها برانگیزد.
می فرماید: ((خداوند همان کسی است که چهار پایان را برای شما آفرید،
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 188
تا بر آنها سوار شوید، و از آنها تغذیه کنید)) (الله الذی جعل لکم الانعام لترکبوا منها و منها تاکلون).
بعضی از آنها تنها برای تغذیه مورد استفاده قرار می گیرند همچون گوسفند، و بعضی هم برای سواری و هم برای تغذیه مانند شتر که هم کشتی بیابانهای خشک و سوزان است و هم وسیله ای برای تغذیه آدمیان !
((انعام)) جمع ((نعم)) (بر وزن قلم) در اصل بر شتر اطلاق می شده ، ولی بعدا توسعه یافته و به شتر و گاو و گوسفند گفته می شود، این واژه از کلمه ((نعمت)) گرفته شده ، به خاطر اینکه یکی از بزرگترین نعمتها برای انسانها چهارپایان محسوب می شود، حتی امروز که آنهمه وسایل

نقلیه سریع السیر هوائی و زمینی اختراع شده است باز در بعضی از موارد منحصرا باید از چهارپایان استفاده کرد، در بیابانهای شنزار که عبور وسائل نقلیه در آن بسیار مشکل است ، و در بعضی از گذرگاههای باریک کوهستانها تنها وسیله ای که با آن می توان عبور کرد هنوز هم چهارپایانند!
اصولا آفرینش چهارپایان با آن خلقتهای متفاوت ، و مخصوصا با آن روح تسلیم و قابلیت برای رام شدن ، در حالی که در بسیاری از اوقات نیرومندتر از قویترین انسانها هستند، خود نشانه ای از نشانه های بزرگ خدا است .
حیوانات کوچک و کم جثه ای را سراغ داریم که به خاطر توحش برای انسانها سخت خطرناکند، در حالی که گاهی افسار یک قطار بزرگ از شتران عظیم الجثه را به دست کودکی می سپارند ((و می برد هر جا که خاطر خواه اوست)) !
از این گذشته استفاده های فراوان دیگری نیز از آنها می شود، همانگونه که در آیه بعد به آن اشاره کرده ، می فرماید: ((و برای شما در آنها منافع قابل ملاحظهای غیر از اینها است)) (و لکم فیها منافع). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 189
از شیر و پشم و پوست و سایر اجزای آنها استفاده می کنید و حتی فضولات بدن آنها نیز در کشاورزی و غیره قابل استفاده است ، خلاصه در تمام وجود این چهارپایان چیزی بی مصرف نیست ، تمام مفید و سودمند است ، حتی بعضی از مواد داروئی را از بدن چهارپایان می گیرند.
(توجه داشته باشید نکره بودن ((منافع)) برای بیان اهمیت آن است).
سپس می افزاید: ((منظور دیگر از آفرینش آنها این بوده است که بر آنها سوار شوید و به مقاصدی که در دل دارید برسید)) (و لتبلغوا علیها حاجة فی صدورکم).
بعضی از مفسران این جمله را به معنی حمل و نقل ((بارها)) به وسیله چهارپایان دانسته اند که در جمله های قبل به آن اشاره نشده است ، ولی این احتمال نیز وجود دارد که منظور از ((حاجة فی صدورکم)) (حاجتی که در دل دارید) مقاصد شخصی و غیر عمومی باشد مانند استفاده های تفریحی ، هجرت و سیاحت ، مسابقه ها و گاه کسب ابهت و مانند آن .
و از آنجا که اینها همه وسیله مسافرت در خشکی هستند، در پایان آیه می افزاید: ((و بر این چهارپایان و بر کشتیها سوار می شوید)) (و علیها و علی الفلک تحملون).
تعبیر به ((علیها)) (بر چهارپایان با اینکه قبلا از آنها سخن به میان آمده مقدمهای است برای ذکر ((فلک)) (کشتیها) یعنی خداوند در صحرا و دریا وسیله مسافرت و حمل و نقل بارها را در اختیار شما گذاشت تا به سهولت بتوانید به مقاصد خود برسید.

در کشتیها خاصیتی آفرید که با تمام ثقل و سنگینی بر روی آب باقی بماند،
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 190
و جریان بادها را آنچنان منظم قرار داده که می توان از آنها در مسیرهای معینی پیوسته استفاده کرد و ((با آن به دیدار آشنا رسید)) .
در آخرین آیه مورد بحث برای تاءکید و گرفتن اقرار از همگان می فرماید: ((خدا آیاتش را همواره به شما نشان می دهد، بگوئید کدامیک از آیات خدا را می توانید انکار کنید)) ؟! (و یریکم آیاته فای آیات الله تنکرون).
آیا آیات و نشانه های او را در ((آفاق)) می توانید انکار کنید یا آیات او را در انفس ؟ آیا آیات او را در آفرینش خود از خاک و سپس پیمودن مراحل جنینی ، و مراحل بعد از تولد را می توانید انکار کنید، یا نشانه های او را در مساله حیات و مرگ ؟
و آیا آیات الهی را در آسمان و زمین و آفرینش شب و روز می توان با دیده انکار نگریست ؟ و یا آفرینش وسائلی برای ادامه حیات همچون انعام و چهارپایان ؟
بر هر کجا که بنگرید آثار خدا نمایان است ، ((کور باد چشمی که او را نبیند)) .
به راستی با اینکه آیات و نشانه های او برای همگان روشن است چرا گروهی راه انکار را پیش می گیرند؟
مفسر بزرگ مرحوم طبرسی در پاسخ این سؤ ال می گوید: این انکار ممکن است از سه امر ناشی گردد:
1 - ((هوا پرستی)) که سبب می شود انسان با شبهات بی اساس چهره حق را بپوشاند (و به هوی و هوس خویش ادامه دهد، چرا که قبول حق او را محدود می سازد، از یکسو وظائفی برای او تعیین می کند، و از سوی دیگر محدودیتهائی اما هواپرستانی که نمیخواهند نه آن وظائف را بپذیرند و نه این محدودیتها را به انکار حق برمی خیزند هر چند دلائل آن روشن و آشکار باشد). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 191
2 - ((تقلید و پیروی کورکورانه)) (از دیگران مخصوصا از پیشینیان) که آن نیز پرده بر چهره حق می افکند.
3 - ((پیشداوریهای غلط)) و اعتقادهای فاسد پیشین که در ذهن رسوخ یافته مانع از بررسی و مطالعه بیطرفانه در آیات حق می گردد، لذا از درک آنها عاجز می ماند. غافر
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 192
آیه 82-85
آیه و ترجمه
أَ فَلَمْ یَسِیرُوا فی الاَرْضِ فَیَنظرُوا کَیْف کانَ عَقِبَةُ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ کانُوا أَکثرَ مِنهُمْ وَ أَشدَّ قُوَّةً وَ ءَاثَاراً فی الاَرْض فَمَا أَغْنی عَنهُم مَّا کانُوا یَکْسِبُونَ(82)

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسلَهُم بِالْبَيِّنَتِ فَرِحُواَ بِمَا عِندَهُم مِّنَ الْعِلْمِ وَ حَاقَ بِهِم مَّا كانُوا بِهِ يَستهْزِءُونَ(83)
فَلَمَّا رَأَوْاَ بَأْسنَا قَالُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَ كفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشرِكِينَ(84)
فَلَمْ يَک يَنفَعُهُمْ إِيمَنهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسنَا سنَّت اللَّهِ الَّتى قَدْ خَلَت فى عِبَادِهِ وَ خَسِرَ هُنَالِک الْكَفِرُونَ(85)
ترجمه :82 - آيا آنها روى زمين سير نكردند تا ببينند عاقبت كسانى كه پيش از آنها بودند چه شد؟
همانها كه نفراتشان از اينها بيشتر، و قوت و آثارشان در زمين فزونتر بود، هرگز آنچه را به دست مى آوردند نتوانست آنها را (در برابر عذاب الهى) بى نياز سازد.
83 - هنگامى كه رسولان آنها با دلائل روشن به سراغ آنان آمدند به معلوماتى كه خود داشتند خوشحال بودند (و غير آن را هيچ مى شمردند) ولى آنچه را (عذاب) تفسير نمونه ، جلد: 20، صفحه : 193
به سخريه مى گرفتند بر آنها فرود آمد!
84 - هنگامى كه شدت عذاب ما را ديدند گفتند: هم اكنون به خداوند يگانه ايمان آوريم و به معبودهائى كه شريک او مى شمرديم كافر شديم .
85 - اما هنگامى كه عذاب ما را مشاهده كردند ايمان آنها به حالشان سودى نداشت ، اين سنت الهى در مورد بندگان پيشين او است ، و كافران در آن هنگام زيانكار شدند.
تفسير:به هنگام نزول عذاب ، ايمان بيهوده است
اين آيات كه آخرين آيات سوره مؤ من را تشكيل مى دهد در حقيقت يک نوع نتيجه گيرى از بحثهاى گذشته است ، زيرا بعد از بيان آنهمه آيات الهى در آفاق و انفس ، و آنهمه مواعظ لطيف و دلنشين و گفتگو پيرامون معاد و دادگاه بزرگ رستاخيز، منكران لجوج و كافران مستكبر را، با تهديدهاى شديد و توام با استدلال و منطق مواجه ساخته ، و پايان كار آنها را به وضوح بيان مى كند.
نخست ميگويد: آيا آنها بر زمين سير نكردند تا ببينند عاقبت كسانى كه قبل از آنها مى زيستند چگونه شد؟! (ا فلم يسيروا فى الارض فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم).
اگر در اصالت تاريخ تدوين يافته و آنچه بر صفحات اوراق ثبت شده شک و ترديد دارند در اصالت آثارى كه بر صفحه زمين از كاخهاى ويران شده شاهان ، از استخوانهاى پوسيده در زير خاک ، و از ويرانه هاى شهرهاى بلا زده ، كه با بيانى رسا ماجراهاى خويش را شرح مى دهند نمى توانند شک كنند.
((همان كسانى كه از نظر تعداد نفرات از آنها بيشتر، و از قوت و آثارشان در زمين از آنها فزونتر بود)) (كانوا اكثر منهم و اشد قوة و آثارا فى الارض

).
کثرت نفرات آنها از قبورشان می توان شناخت ، و قدرت و آثارشان را در زمین از آنچه از آنها به یادگار مانده ! تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 194
تعبیر به آثارا فی الارض - همانگونه که در تفسیر آیه 21 همین سوره که شبیه آن است گفته ایم - ممکن است اشاره به پیشرفت گسترده کشاورزی آنها باشد (چنانکه در آیه 9 سوره روم آمده) و یا اشاره به ساختمانهای عظیم و بناهای محکم اقوام پیشین در دل کوهها و بر صحنه دشتها (چنانکه در آیات 128 و 129 شعرا بیان شده است).
ولی به هر حال ((نیروهائی را که به دست می آوردند هرگز به هنگام وزش طوفان بلا و عذاب الهی نتوانست آنها را بی نیاز سازد و نجات دهد)) (فما اغنی عنهم ما کانوا یکسبون).
بلکه تمام این قدرتها در لحظاتی کوتاه در هم کوبیده شدند، کاخها رویهم ریختند و ویران گشتند، و لشکریان عظیم و قدرتمند همچون برگ خزان بر زمین افتادند، و یا در میان امواج کوه پیکر دفن شدند!
جائی که آنها با آنهمه قدرت چنین سرنوشتی پیدا کردند، این مشرکان ضعیف و ناتوان مکه که در برابر آنها چیزی به حساب نمی آیند چه می اندیشند؟!
در آیه بعد به چگونگی برخورد آنها با پیامبران و معجزات و دلائل روشن انبیاء اشاره کرده می گوید: ((هنگامی که رسولان آنها با معجزات و دلائل روشن به سراغ آنها آمدند از آنان روی گرداندند، و تنها به معلوماتی که خود داشتند دل بستند و خوشحال بودند، و غیر آن را هیچ شمردند)) (فلما جائتهم رسلهم بالبینات فرحوا بما عندهم من العلم).
و همین امر سبب شد تا ((آنچه را از عذاب و تهدیدهای الهی به باد استهزا تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 195
می گرفتند بر سر آنان فرود آید)) (و حاق بهم ما کانوا به یستهزؤ ن).
در اینکه منظور از این علم و دانشی که آنها به آن مغرور بودند، و خود را با داشتن آن بینیاز از تعلیمات انبیا می دیدند، چه بوده است ؟ مفسران احتمالات مختلفی داده اند که همه با هم قابل جمع است :
1 - شبهات واهی و سفسطه های بی اساسی را علم می پنداشتند و به آن تکیه می کردند که نمونه های متعددی از آن در آیات قرآن منعکس است .
گاه می گفتند من یحیی العظام و هی رمیم : ((چه کسی می تواند این استخوانهای پوسیده را زنده کند)) ؟ (یس - 78).
و گاه می گفتند ا ئذا ضللنا فی الارض ا ئنا لفی خلق جدید ((آیا هنگامی که خاک شدیم و در زمین گم شدیم ممکن است بار دیگر آفرینش تازه ای بیابیم)) (سجده - 10).

گاه می افزودند: ما هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا و ما یهلکنا الا الدهر ((جز زندگی این دنیا چیزی در کار نیست ، گروهی می میرند و گروهی متولد می شوند و جز طبیعت ما را هلاک نمی کند)) ! (جاثیه - 24). و امثال این ادعاهای واهی و بدون دلیل که علمش می پنداشتند.
2 - منظور علوم مربوط به دنیا و تدبیر زندگی است همانگونه که قارون مدعی آن بود، و می گفت : انما اوتیته علی علم عندی ((این ثروت را به خاطر آگاهی خاصی که نزد من بوده است به دست آورده ام)) ! (قصص - 78).
3 - منظور علوم و دانشهائی همچون دلائل عقلی و فلسفی خواه در شکل رسمیش یا غیر رسمی که گروهی با داشتن اینگونه علوم خود را از پیامبران بی نیاز می بینند، چه در گذشته چه در حال !
و همانگونه که گفتیم این تفسیرها منافات با یکدیگر ندارد، هدف این است که با اتکای به علوم محدود بشری ، خواه در معارف عقلی و اعتقادات یا در دنیا تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 196
و یا شبهات واهی که آن را علم می پنداشتند، علومی را که از سرچشمه وحی صادر شده بود نفی می کردند و به باد استهزا می گرفتند، و به علوم اندک خود خوشحال بودند و خویشتن را به کلی از انبیا بی نیاز می دیدند.
اما قرآن نتیجه این خودخواهی و غرور را در آیات بعد چنین بیان کرده : هنگامی که شدت عذاب ما را دیدند، عذابی که برای ریشه کن کردن آنها نازل شده بود و فرمان قطعی پروردگار را در زمینه نابودیشان به همراه داشت ، از کرده خود پشیمان شدند، خود را موجودی ضعیف و ناتوان دیدند و رو به درگاه حق آوردند و فریادشان بلند شد و گفتند: اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم ، و نسبت به معبودهائی که شریک او می شمردیم کافر شدیم ! (فلما راوا باسنا قالوا آمنا بالله وحده و کفرنا بما کنا به مشرکین).
((اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند ایمان آنها به حالشان سودی نداشت)) (فلم یک ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا).
چرا که به هنگام نزول عذاب استیصال درهای توبه بسته می شود، و اصولا اینگونه ایمان اضطراری فایده ایمان اختیاری را نمی تواند داشته باشد، و زائیده آن شرائط فوق العاده است ، به همین دلیل هر گاه طوفان بلا فرو بنشیند راه گذشته خود را از سر می گیرند.
و نیز به همین دلیل ایمان فرعون به هنگامی که در میان امواج نیل افتاد تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 197
پذیرفته نشد.
این حکم مخصوص افراد یا اقوام معینی نیست ، بلکه چنانکه قرآن در دنبال همین سخن می گوید: ((این سنت الهی است که در مورد بندگان گذشته نیز اجرا شده است)) (سنت الله التی قد خلت فی عباده).

سپس آخرین آیه مورد بحث را به این جمله پایان می دهد:
و در آن هنگام که عذاب الهی دامانشان را فرو گرفت خسران و زیان کافران آشکار شد)) (و خسر هنالک الکافرون).
آن روز فهمیدند که سرمایه ای جز مشتی غرور و پندار نداشتند، و آنچه را آب حیات خیال می کردند سرابی بیش نبود، سرمایه های وجود خود را همه در این بیراهه زندگی به هدر داده ، و محصولی جز گناه و عذاب الیم الهی فراهم نساخته بودند، چه زیان و خسرانی از این برتر؟!
و به این ترتیب سوره مؤ من که با توصیف حال کافران مغرور آغاز شده بود، با پایان زندگی دردناک آنها خاتمه می یابد!
نکته :
مغروران به علم
در آیات مختلف این سوره ، چنانکه شرح داده شد، سرچشمه اصلی انحراف و بدبختی گروه کثیری از مردم را کبر و غرور معرفی می کند.
تکبری که گاه از داشتن امکانات مالی ، و یا کثرت نفرات و نیروی نظامی سرچشمه می گیرد، و گاه از داشتن مختصر معلوماتی که آن را فراوان می پندارد.
نمونه زنده آن را در عصر و زمان خود، و بعد از پیروزیهای علمی و صنعتی در جوامع پیشرفته مادی با چشم می بینیم ، زیرا می دانیم یکی از عوامل مؤ ثر نفی تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 198
مذهب و روی آوردن به مکتبهای الحادی همان غرور علمی است که در قرون اخیر برای جمعی از دانشمندان علوم طبیعی پیدا شده ، آنها با کشف اسراری از طبیعت و دست یافتن به روزنه هائی از علم آنچنان مست و مغرور شدند که تصور کردند چیزی در این عالم جز آنچه آنها می دانند وجود ندارد، و چون خدا را در آزمایشگاههای خود حاضر ندیدند راه انکار پیش گرفتند!
این غرور علمی به قدری گسترش پیدا کرد که اصلا مذهب و وحی انبیاء را زائیده جهل یا ترس بشر پنداشتند و گفتند: با فرا رسیدن دوران شکوفائی علم دیگر نیازی به این مسائل نیست !
حتی گاه پا را از این فراتر نهادند و دوران زندگی بشر را از نظر فکری به چهار دوران تقسیم کردند:
1 - دوران افسانه ها 2 - دوران مذهب ! 3 - دوران فلسفه 4 - دوران علم که منظورشان علوم طبیعی و تجربی بود!
البته آکنده بودن مذاهبی که در محیط فعالیت این گروه از دانشمندان وجود داشت از خرافات بسیار، به این هدف باطل نیز کمک کرد، (منظور عمدتا خرافات ارباب کلیسا است) و به این ترتیب به گمان خود برای همیشه مذهب و تعلیمات انبیا را از صحنه زندگی بشر بیرون ساختند.

ولی خوشبختانه این مستی و غرور دیری نپایید و عوامل دیگری دست به دست هم داد و بر این پندارهای بیاساس خط بطلان کشید و به مصداق آیات فوق ((هنگامی که به علوم خود مغرور شدند باس الهی دامانشان را گرفت و فریادهایشان بجائی نرسید)) .
از یکسو جنگهای جهانی اول و دوم نشان داد که پیشرفتهای علمی و صنعتی بشر نه تنها او را خوشبخت نکرده ، بلکه او را از هر زمان به لبه پرتگاه نزدیکتر تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 199
ساخته است .
از سوی دیگر بروز انواع مفاسد اخلاقی و اجتماعی ، و بروز انواع نابسامانیها، قتلها و کشتارها و بیماریهای روانی و انواع تجاوزهای مالی و ناموسی ، نشان داد که علوم انسانی هرگز نتوانسته است به تنهائی جلو نابسامانیها را بگیرد، بلکه بد آموزیهائی که معمولا از آن جدا نیست گاهی بر دامنه آن افزوده است .
از سوی سوم معماهای فراوانی که در علوم پیدا شد و انسان خود را از حل آن عاجز دید، و دنیاهای وسیعی که در برابر دیدگان او خودنمائی کرد (چه عوالم بسیار بزرگ و چه فوق العاده کوچک) و خود را از شناخت آن ناتوان مشاهده کرد، سبب شد که بار دیگر دست به دامان تعلیمات انبیا بزند، و گروه عظیمی دوباره به سایه وحی باز گردند، و درمان این بیماریهای جانکاه را در دستورات انبیاء جستجو کنند. کلیساها رونق گرفت تعلیمات مذهبی جزء برنامه زندگی بسیاری شد.
در این میان ((اسلام)) با تعلیمات ویژه و مترقی و جامع خود بروز و ظهور تازه ای یافت ، و حرکتها به سوی شناخت اسلام اصیل شروع شد.
امید است پیش از آنکه باس الهی بار دیگر دامان گروهی از مردم این جهان را بگیرد این بیداری همگانی شود، و آثار آن غرور محو و نابود گردد تا به خسران و زیان منتهی نگردد.
پروردگارا! ما را از مرکب غرور فرود آور، و از کبر و لجاجت و خود خواهی که مایه هلاکت و بدبختی و شرمساری است حفظ فرما.
خداوندا! دنیای ما را نیز بیدار کن ، و پیش از آنکه باس شدیدت دامان مردم عصر ما را فرو گیرد به سایه پر مهر تعلیمات پیامبرانت باز گردان .
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 200
بار الها! ما را از آن گروه قرار ده که از سرگذشت دیگران پند می گیرند، تا سرگذشت ما پندی برای دیگران نشود.
آمین یا رب العالمین
پایان سوره مؤ من
شب 27 محرم الحرام 1405
مطابق اول آبان 1363

تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 201
سوره حم سجده ((فصلت))
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 54 آیه است
تاریخ شروع
28/ محرم الحرام / 1405
2/ 8/ 1363 تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 202 تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 203
محتوای سوره ((فصلت))
این سوره به حکم اینکه از سوره های مکی است ویژگیهای سوره های مکی را که تاءکید بر معارف اسلامی و مسائل اعتقادی و انذار و بشارت است در بردارد، و در عین حال مسائلی در آن مطرح است که در سوره های دیگر قرآن مطرح نشده ، و از مختصات این سوره است .
رویهمرفته محتوای این سوره را می توان در چند بخش خلاصه کرد:
1 - توجه به قرآن و بحثهای فراوانی پیرامون آن که در آیات مختلف این سوره آمده است ، و از جمله بقاء حاکمیت قرآن و تسلط منطقی آن در تمام ادوار و اعصار که در آیه 41 و 42 این سوره به آن اشاره شده است ، و صریحا می گوید: ((این کتابی است شکست ناپذیر که باطل هرگز بر آن غلبه نخواهد کرد)) و در عین حال دلیلی است بر عدم تحریف قرآن در طول تاریخ ، و همچنین موضعگیریهای سرسختانه دشمنان در مقابل این کتاب آسمانی تا آنجا که مردم را از شنیدن آیات قرآن نهی می کردند.
2 - توجه به آفرینش آسمان و زمین ، مخصوصا آغاز آفرینش جهان از ماده گازی شکل (دخان) و مراحل پیدایش کره زمین و کوهها و گیاهان و حیوانات .
3 - اشاراتی به سرگذشت اقوام مغرور و سرکش پیشین ، از جمله قوم عاد و ثمود، و سرنوشت دردناک آنها و اشاره کوتاهی به داستان موسی (علیه السلام).
4 - انذار و تهدید مشرکان و کافران مخصوصا با ذکر آیات تکان دهنده ای درباره قیامت و گواهی اعضای بدن حتی پوست تن انسان ، و توبیخ شدید پروردگار نسبت به آنها به هنگامی که در برابر عذاب الهی قرار می گیرند.
5 - پاره ای از دلائل رستاخیز و قیامت و خصوصیات و ویژگیهای آن .
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 204
6 - مواعظ و اندرزهای گوناگون که در لابلای مباحث فوق آمده و به آنها

روح و حیات بیشتری می بخشد، مخصوصا دعوت به استقامت در راه حق ، و طریقه برخورد منطقی با دشمنان و طرز راهنمائی آنها به آئین خداوند.
7 - سرانجام سوره را با بحث جالب و کوتاهی پیرامون آیات آفاقی و انفسی پروردگار و بازگشتی بر مساله معاد پایان می بخشد.
فضیلت تلاوت این سوره
در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام می خوانیم : من قرا ((حم السجدة)) اعطی بکل حرف منها عشر حسنات : هر کس که ((حم سجده)) را بخواند خداوند به تعداد هر حرفی از آن ده حسنه به او عطا می کند)) .
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است : من قرا ((حم السجدة)) کانت له نورا یوم القیامة مد بصره ، و سرورا، و عاش فی هذه الدنیا مغبوطا محمودا: ((کسی که ((حم سجده)) را تلاوت کند این سوره در قیامت نوری در برابر او می شود تا آنجا که چشمش کار می کند، و مایه سرور و خوشحالی او خواهد بود، و در این دنیا نیز مقامی شایسته پیدا می کند که مایه غبطه دیگران می شود)) .
در حدیث دیگری از ((بیهقی)) نقل شده که ((خلیل بن مره)) می گوید: پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هیچ شب به خواب نمیرفت مگر اینکه سوره ((تبارک)) و ((حم سجده)) را می خواند.
مسلم است آیات بیدار کننده این سوره با آنهمه مواعظ روشنی بخش ، و آن معارف غنی و پرمایه ، در صورتی که با تلاوت جذب روح انسان گردد،
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 205
و راهنمای زندگی او شود، نوری برای قیامت ، و وسیله مؤ ثری برای پیروزی او در این جهان خواهد بود، چرا که تلاوت مقدمه فکر است ، و فکر مقدمه عمل .
نامگذاری این سوره به ((فصلت)) از آیه سوم آن گرفته شده ، و به ((حم سجده)) از این جهت است که با ((حم)) آغاز می شود و آیه 37 آن آیه سجده است .
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 206
آیه 1-5
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
حم (1)
تَنزِیلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ(2)
کِتَبٌ فُصلَت ءَایَتُهُ قُرْءَاناً عَرَبِیًّا لِّقَوْمٍ یَعْلَمُونَ(3)
بَشِیراً وَ نَذِیراً فَأَعْرَضَ أَکثرُهُمْ فَهُمْ لَا یَسمَعُونَ(4)
وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فی أَکنَّةٍ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَیْهِ وَ فی ءَاذَانِنَا وَقْرٌ وَ مِن بَیْنِنَا وَ بَیْنِک حِجَابٌ فَاعْمَلْ إِنَّنَا عَمِلُونَ(5)

ترجمه :بنام خدَاوند بخشنده بخشایشگر
1 - حم .
2 - این کتابی است که از سوی خداوند رحمن و رحیم نازل شده است .
3 - کتابی که آیاتش هر مطلبی را در جای خود بازگو کرده است ، فصیح و گویا برای جمعیتی که آگاهند. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 207
4 - قرآنی که بشارت دهنده و بیم دهنده است ، ولی اکثر آنان رویگردان شدند، لذا چیزی نمی شنوند.
5 - آنها گفتند: قلبهای ما در پوششهائی قرار گرفته ، و گوشهای ما سنگین است ، و میان ما و تو حجابی وجود دارد، حالا که چنین است تو به دنبال عمل خود باش ما هم برای خود عمل می کنیم .
تفسیر:باز هم عظمت قرآن
در روایات اسلامی آمده است که رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پیوسته بتهای مشرکان را مذمت می کرد، و قرآن را بر آنها می خواند تا به راه توحید بازگردند، اما آنها می گفتند: این شعر محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، و بعضی می گفتند این ((کهانت)) است (کهانت غیب گوئیهائی بود که گروهی به ادعای ارتباط با جنیان داشتند) و بعضی می گفتند اینها خطبه های زیبائی است که او می خواند (و نامش را قرآن گذاشته است).
روزی ((ابو جهل)) به ((ولید بن مغیره)) که از رجال معروف آنها بود، و عرب در اختلافات خود و در مشکلات از او داوری و نظر خواهی می کرد، گفت : ای ((ابا عبد شمس)) (ابا عبد شمس کنیه ولید بود) اینهائی را که محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می گوید: چیست ؟ سحر است ؟ یا کهانت است ؟ یا خطبه ؟
گفت : بگذارید سخنانش را بشنوم ، نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد در حالی که در حجر اسماعیل نشسته بود گفت : ای محمد! چیزی از اشعارت را برای من بخوان !
فرمود: شعر نیست ، بلکه کلام خدا است که پیامبران و رسولانش را با آن می فرستاده ، گفت : هر چه هست بخوان ؟
رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قرائت سوره حم سجده را آغاز کرد، هنگامی که بسم الله الرحمن الرحیم را شنید مسخره کرد و گفت : مردی در یمامه داریم نامش ((رحمن)) است ، مثل اینکه او را می خوانی ! تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 208
فرمود: نه ، خدا را می خوانم که ((رحمن)) و ((رحیم)) است .
سپس ادامه داد، هنگامی که به آیه ((فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقة مثل صاعقة عاد و ثمود)) (آیه 13 همین سوره) رسید، ((ولید)) از شنیدن آن لرزید و مو بر تنش راست شد، از جا برخواست و به سوی خانه خود

رفت و به سراغ قریش نیامد!
قریش گفتند: ای ((ابوجهل)) ! مثل اینکه ((ولید بن مغیره)) متمایل به دین محمد شده است ، آیا نمی بینی به سراغ ما نیامد، و سخنان او را پذیرفت ، و به منزلش رفت ؟ به همین جهت قریش سخت غمگین شدند.
روز دیگر ((ابوجهل)) به سراغ او آمد گفت : ای عمو! (ولید عموی ابوجهل بود) ما را سر به زیر و رسوا کردی !
ولید گفت : مگر چه شده ، فرزند برادر؟
گفت : تو دلباخته آئین محمد شدی ؟
ولید گفت : من به هیچوجه دلبستگی پیدا نکردم ، و من بر همان دین قبیله و نیاکانم هستم ، ولی من سخن سخت و پیچیده ای از او شنیدم که از شنیدنش مو بر تن انسان راست می شود!
ابو جهل گفت : شعر است ؟
گفت : ابدا، شعر نیست .
گفت : خطبه های موزون است ؟
گفت : نه ، خطبه کلامی است به هم پیوسته و یکنواخت ، و این سخنانی است متفاوت که هموزن یکدیگر نمی باشد، اما درخشندگی خاصی دارد!
گفت که ((کهانت)) است ؟!
گفت : نه .
گفت : پس چیست ؟ تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 209
گفت : بگذار در آن بیندیشم !
روز بعد گفتند: ای ولید! فکرت به کجا رسید؟
گفت : بگوئید ((سحر)) است چون دلها را می گیرد و با خود می برد!!
اینجا بود که قسمتی از آیات سوره ((مدثر)) (آیات 11 - 30) درباره او نازل شد.
این روایت به خوبی نشان می دهد که تا چه حد آیات این سوره پر جاذبه و تکان دهنده است ، تا آنجا که در اندیشمند متعصب عرب چنین عکس العملی را بجا می گذارد.
به تفسیر آیات باز گردیم .
باز در آغاز این سوره به ((حروف مقطعه)) برخورد می کنیم (حم) که برای دومین بار در آغاز سوره های قرآن خودنمائی می کند، بارها پیرامون تفسیر حروف مقطعه بحث کرده ایم و نیاز به تکرار نمی بینیم جز اینکه بعضی ((حم)) را نام سوره و یا ((ح)) را اشاره به ((حمید)) و ((م)) را اشاره به مجید که دو نام از نامهای بزرگ خداوند است دانسته اند.
سپس اشاره به عظمت قرآن کرده می گوید: ((این کتابی است که از سوی خداوند رحمن و رحیم نازل شده است)) (تنزیل من الرحمن الرحیم).

((رحمت عامه)) خداوند و ((رحمت خاصه)) او دست به دست هم داده اند و نزول این آیات را سبب شده است ، آیاتی که برای دوست و دشمن مایه رحمت است ، و برای اولیای خدا برکات و رحمتهای ویژه ای در بردارد. در حقیقت صفت تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 210
بارز این کتاب آسمانی که در لابلای تمام آیاتش همچون عطر در ذرات برگ گل قرار گرفته همان ((رحمت)) است ، رحمت برای کسانی که راه آن را بپویند و از تعلیماتش الهام گیرند.
بعد از بیان اجمالی فوق درباره قرآن به بیان تفصیلی پرداخته ، و اوصاف پنجگانه ای برای این کتاب آسمانی بیان می کند، اوصافی که ترسیم روشن و گویائی از چهره اصلی قرآن در بردارد.
نخست می گوید: ((این کتابی است که آیاتش مبین ، و هر مطلبی را در جای خود بیان کرده ، و شرح و تفصیل تمام نیازمندیهای انسان را در تمام زمینه ها ذکر نموده است)) (کتاب فصلت آیاته).
((کتابی است فصیح و گویا)) (قرآنا عربیا).
((برای جمعیتی که آگاهند و جویای حقیقتند)) (لقوم یعلمون).
((قرآنی که بشیر و نذیر است ، و امید بخش و بیم آفرین ، نیکان را بشارت می دهد و مجرمان را تهدید می کند)) (بشیرا و نذیرا).
((اما اکثر آنها رویگردان شدند لذا چیزی نمی شنوند)) (فاعرض اکثرهم فهم لا یسمعون).
به این ترتیب نخستین امتیاز این کتاب بزرگ آسمانی این است که مسائل مختلف مورد نیاز بشر در آن تبیین و تشریع شده است به گونه ای که هر کس در هر سطحی از فکر و اندیشه باشد و در هر مرحله ای از نیاز روحی به مقدار فکر تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 211
و نیاز خویش از آن بهره می گیرد.
وصف دیگرش این است که مجموعه ای کامل است ، زیرا قرآن از ماده قرائت در اصل به معنی جمع کردن اجزای سخن است .
در توصیف سوم فصاحت و بلاغت مخصوص آن را بیان می کند، که حقایق را صریح و دقیق ، بی کم و کاست و گویا و رسا، و در عین حال زیبا و جذاب منعکس می سازد.
توصیف چهارم و پنجم بیانگر تاءثیر عمیق تربیتی آن است ، از طریق بشارت و انذار، گاه چنان آیاتش در تشویق نیکان و پاکان اوج می گیرد که تمام وجود انسان را به وجد می آورد، و گاه در تهدید و انذار فاسدان و مجرمان چنان تکان دهنده است که مو بر تن انسان راست می شود، و این دو اصل تربیتی را دوش به دوش یکدیگر در آیاتش پیش می برد.
ولی افسوس که متعصبان لجوج گوش شنوا ندارند، گوئی کرند و هیچ نمی شنوند، گوش ظاهرشان سالم است ، ولی روح شنوائی و درک حقایق را از

محتوای کلام از دست داده اند.
اما عکس العمل منفی این کوردلان به همین جا ختم نمی شد، بلکه تلاش و کوشش داشته که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را از دعوت خود ماءیوس سازند، و به او ثابت کنند که در مقابل دعوت تو گوش شنوائی در این دیار نیست ، و بیهوده تلاش مکن ! چنانکه در آیه بعد می گوید: ((آنها گفتند: قلبهای ما در برابر دعوت تو در پوششهائی قرار گرفته ، و گوشهای ما سنگین است ، و میان ما و تو حجابی وجود دارد)) ! (و قالوا قلوبنا فی اکنة مما تدعونا الیه و فی آذاننا و قر و من بیننا و بینک حجاب).
((حالا که چنین است کار به کار ما نداشته باش توبه سراغ عمل و برنامه های تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 212
خود باش ، و ما به عقائد و مذهب خود عمل می کنیم)) (فاعمل اننا عاملون).
درست همانند بیمار نادان و ابلهی که از دست طبیب مسیحا نفسی فرار می کند و سعی دارد از همه وسائل برای جدا ساختن خود از او کمک گیرد.
نخست می گفتند: عقل و فکر ما گوئی در محفظه هائی قرار گرفته که چیزی در آن وارد نمی شود!
توجه داشته باشید ((اکنه)) جمع ((کنان)) به معنی پوشش است ، نه یک پوشش که در حقیقت پوششهای جهل و تعصب ، پوشش لجاجت و عناد، پوشش تقلید کورکورانه و مانند آن قلبهای آنها را فرا گرفته بود.
آنها می گفتند: علاوه بر این که عقل ما چیزی درک نمی کند گوش ما هم سنگین است ، و سخنان تو را نمی شنویم یعنی هم مرکز اصلی از کار افتاده و هم ابزار و وسیله ها!.
از همه اینها گذشته گوئی در میان ما و تو پرده ضخیمی کشیده شده که اگر گوش سالمی هم می داشتیم صدایت به گوش ما نمی رسید، پس چرا این همه خود را خسته می کنی ، فریاد می زنی ، دل می سوزانی ، شب و روز تبلیغ می کنی ، ما را به حال خود بگذار که در اینجا کالای تو مشتری ندارد! تو بر دین خود و ما هم بر آئین خود!!
این نهایت وقاحت و بی شرمی و نادانی است که انسان با تمام وجودش اینچنین از حق گریزان باشد:
در چشم این سیاهدلان صبح کاذب است
در روشنی اگر ید بیضا کند کسی !
قابل توجه اینکه نمی گفتند: و بیننا و بینک حجاب (میان ما و تو حجابی است) بلکه کلمه ((من)) را به آن می افزودند و می گفتند: و من بیننا و بینک حجاب : تا تاءکید بیشتری را بیان کنند، زیرا با افزودن این کلمه مفهوم جمله تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 213
چنین می شود: تمام فاصله میان ما و تو را حجابی پر کرده بدیهی است ، و

البته حجابی که تمام این فاصله را در برگیرد باید بسیار ضخیم باشد، و طبیعی است سخن گفتن از پشت چنین حجاب کمترین اثری نخواهد داشت .
جمله ((فاعمل اننا عاملون)) ممکن است برای ماءیوس ساختن پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از ناحیه کافران گفته شده باشد که تو مشغول برنامه خویش باش و ما مشغول برنامه آئین خویش هستیم .
و نیز ممکن است یکنوع تهدید نسبت به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باشد که تو هر کار از دستت ساخته است انجام ده ، ما هم آنچه در توان داریم بر ضد شخص تو و آئین تو انجام خواهیم داد، و این نهایت لجاجت آنها را بیان می کند. فصلت
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 214
آیه 6 - 8
آیه و ترجمه
قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشرٌ مِّثْلُكمْ يُوحَى إِلىَّ أَنَّمَا إِلَهُكمْ إِلَهٌ وَحِدٌ فَاستَقِيمُوا إِلَيْهِ وَ استَغْفِرُوهُ وَ وَيْلٌ لِّلْمُشرِكِينَ(6)
الَّذِينَ لا يُؤْتُونَ الزَّكوةَ وَ هُم بِالاَخِرَةِ هُمْ كَفِرُونَ(7)
إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيرُ مَمْنُونٍ(8)
ترجمه :6 - بگو من فقط انسانی مثل شما هستم که این حقیقت بر من وحی می شود که معبود شما تنها یکی است ، پس تمام توجه خویش را به او کنید، و از وی آمرزش طلبید، وای بر مشرکان !
7 - همانها که زکات را ادا نمی کنند، و آخرت را منکرند.
8 - اما کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند پاداشی جاودانی دارند.
تفسیر:مشرکان چه کسانی هستند؟
این آیات همچنان سخن از مشرکان و کافران می گوید، و در حقیقت پاسخی است به گفتاری که از آنها در آیات قبل نقل شده ، و دفع هر گونه توهم و اشتباه در زمینه دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم).
می فرماید: ((بگو من تنها انسانی مثل شما هستم و این حقیقت پیوسته بر من تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 215
وحی می شود که معبود شما فقط یکی است (قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد).
نه مدعی فرشته بودنم ، و نه انسانی از یک نژاد برتر و نه خداوند و نه فرزند خدا هستم بلکه انسانی همچون شما هستم با این تفاوت که پیوسته فرمان توحید به من وحی می شود، من هرگز نمی خواهم شما را مجبور به پذیرش این آئین کنم ، تا آن گونه که گفتید سرسختانه در برابر من بایستید

و مقاومت یا تهدید کنید، راهی است روشن پیش پای شما می گذارم ، و بیش از این وظیفه ای ندارم ، تصمیم گیری نهائی با خود شما است .
سپس ادامه می دهد اکنون که چنین است تمام توجه خویش را به این معبود یکتا کنید و از شرک و گناه توبه و استغفار نمائید (فاستقیموا الیه و استغفروه).
سپس به عنوان هشدار و اعلام خطر می افزاید: ((وای بر مشرکان)) (و ویل للمشرکین).
آیه بعد به معرفی مشرکان پرداخته ، و جمله ای را در این زمینه بازگو می کند که منحصر به این آیه است می فرماید: ((همان کسانی که زکات را ادا نمی کنند و نسبت به آخرت کافرند)) (الذین لایاتون الزکاة و هم بالاخرة هم کافرون).
در حقیقت معرف آنها دو چیز است : ترک زکات ، و انکار معاد.
این آیه در میان مفسران گفتگوهای زیادی برانگیخته است ، و در تفسیر آن احتمالات فراوانی داده اند، علت اصلی آن این است که زکات یکی از

اسلام است ، چگونه ترک آن دلیل بر کفر و شرک می شود؟
بعضی ظاهر آیه را حفظ کرده و گفته اند ترک زکات هر چند تواءم با انکار وجوب آن نباشد باز نشانه کفر است .
بعضی دیگر ترک تواءم با انکار را دلیل بر کفر دانسته اند، چرا که زکات از ضروریات اسلام است و منکر آن کافر می باشد.
جمعی گفته اند: زکات در اینجا به معنی تطهیر و پاکیزگی است ، و منظور از ترک زکات ترک پاکسازی صفحه دل از لوث شرک است ، همانگونه که در آیه 81 سوره کهف نیز آمده است ((خیرا منه زکاة)) (فرزندی که از او پاکتر باشد).
ولی اشکال مطلب در اینجا است که تعبیر به لایوتون (نمی پردازند وادا نمی کنند) هیچگونه تناسبی با این معنی ندارد.
بنابراین راهی جز این نیست که منظور همان اداء زکات باشد.
مشکل دیگر اینجا است که زکات در سال دوم هجرت در مدینه تشریع شد، و این آیات مکی است ، حتی به گفته بعضی از مفسران بزرگ سوره فصلت از نخستین سوره هائی است که در مکه نازل شده ، لذا ناچار شده اند که زکات را در اینجا به معنی هرگونه ((انفاق در راه خدا)) تفسیر کنند، یا بگویند اصل وجوب زکات در مکه نازل شده بود، اما حد و حدود و نصاب و مقدار آن در سال دوم هجرت نازل گردید.
به هر حال آنچه در اینجا نزدیکتر به مفهوم آیه است این است که منظور از زکات همان مفهوم عام انفاق بوده باشد، و ذکر آن در نشانه های شرک به خاطر این است که انفاقهای مالی در راه خداوند یکی از روشنترین نشانه

های ایثار و گذشت و عشق به الله است ، چرا که مال از محبوبترین امور نزد انسان می باشد، و انفاق و ترک انفاق می تواند شاخصی برای شرک و ایمان در بسیاری از موارد گردد تا آنجا که بعضی اموال خویش را از جان خود نیز محبوبتر دارند و نمونه های تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 217
آن را در طول زندگی دیده ایم .
و به عبارت دیگر منظور ترک انفاقی است که نشانه عدم ایمان آنها به خدا است و به همین دلیل در ردیف عدم ایمان به معاد ذکر شده ، و یا ترک زکات تواءم با انکار وجوب آن است .
نکته دیگری که می تواند به روشن شدن تفسیر آیه کمک کند این است که ((زکات)) در میان دستورات اسلام وضع خاصی دارد، و پرداختن آن نشانه به رسمیت شناختن حکومت اسلامی بوده است ، و ترک آن غالبا نوعی طغیان و سرکشی و قیام بر ضد حکومت اسلامی محسوب می شده ، و می دانیم قیام بر ضد حکومت اسلامی موجب کفر است .
گواه این سخن مطلبی است که در تاریخ اسلام درباره ((اصحاب رده)) (گروهی که بعد از وفات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مرتد شدند) آمده است ، آنها جمعی از طوایف ((بنی طی)) و ((غطفان)) و ((بنی اسد)) بودند که از دادن زکات به ماموران حکومت اسلامی سر باز زدند، و به این طریق پرچم مخالفت را برافراشتند، مسلمانان وفادار به قرآن با آنها پیکار کردند و آنان را در هم کوبیدند
درست است که موقع نزول این آیه هنوز حکومت اسلامی تشکیل نشده بود، ولی این آیه می تواند در عین حال اشاره سربسته ای به مطلب فوق باشد.
در تواریخ آمده است که اهل رده بعد از وفات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گفتند: اما الصلاة فنصلی ، و اما الزکاة فلا یغصب اموالنا!: ((نماز را می خوانیم ، اما زکات نه ، ما اجازه نخواهیم داد اموال ما غصب گردد)) ! به دنبال این ماجرا مسلمانان تصمیم گرفتند با این گروه به پیکار برخیزند و آن را دلیل بر ارتدادشان می دانستند.
در آخرین آیه مورد بحث به معرفی گروهی که در نقطه مقابل این مشرکان تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 218
بخیل و بی ایمان قرار دارند، و جزای آنها، پرداخته می گوید: ((کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند اجر و پاداشی جاودانی و قطع ناشدنی دارند (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم اجر غیر ممنون).
((ممنون)) از ماده ((من)) در اینجا به معنی قطع یا نقص است ، بنابراین ((غیر ممنون)) یعنی ((غیر مقطوع)) و بدون نقص ، بعضی واژه ((منون)) (بر وزن زبون به معنی مرگ را نیز از همین ماده دانسته اند و همچنین ((منت گذاردن با زبان)) را، چرا که اولی قطع و پایان عمر است

، و دومی نعمت و شکر را قطع می کند.
بعضی از مفسران نیز گفته اند: منظور از ((غیر ممنون)) در اینجا این است که هیچگونه منتی بر مؤ منان در این اجر و پاداش گذارده نمی شود (ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد).
نکته :
اهمیت فوق العاده زکات در اسلام :
آیه فوق با تعبیر تکان دهنده اش تاءکید مجددی است بر اهمیت این فریضه اسلامی ، خواه به معنی زکات واجب گرفته شود یا به مفهوم وسیع و گسترده تر، و باید چنین باشد زیرا:
((زکات)) یکی از عوامل مهم عدالت اجتماعی و مبارزه با فقر و محرومیت ، و پر کردن فاصله های طبقاتی ، و تقویت بنیه مالی حکومت اسلامی ، و پاکسازی روح و جان از حب دنیا و مال پرستی ، و خلاصه وسیله بسیار مؤ ثری برای قرب الهی است .
در بسیاری از روایات اسلامی تعبیراتی آمده است که نشان می دهد ((ترک زکات)) در سر حد کفر است و شبیه تعبیری است که در آیات فوق آمده ، به عنوان تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 219
نمونه :
1 - در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که از جمله وصایای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به علی (علیه السلام) این بود: یا علی کفر بالله العظیم من هذه الامه عشرة ، و عد منهم مانع الزکاة ... ثم قال یا علی ! من منع قیراطا من زکات ماله فلیس بمؤ من و لا مسلم و لا کرامة ، یا علی ! تارک الزکات یسئل الله الرجعة الی الدنیا، و ذلک قوله عز و جل حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون ...:
((ای علی ! ده طایفه از این امت به خداوند بزرگ کافر شده اند، و یکی از این ده گروه را مانع الزکات شمرد ... سپس فرمود: ای علی ! هر کس قیراطی از زکات مالش را نپردازد نه مؤ من است و نه مسلمان و ارزشی در پیشگاه خدا ندارد.
ای علی ! تارک الزکات به هنگام مرگ تقاضای بازگشت به این دنیا (برای جبران گناه عظیم خود می کند اما پذیرفته نمی شود) و این همان است که خداوند در قرآن به آن اشاره فرموده : زمانی که مرگ یکی از آنها فرا رسد می گوید پروردگارا! مرا بازگردانید (اما پاسخ منفی می شنود)...
2 - در حدیث دیگری از امام صادق آمده است : ان الله عز و جل فرض للفقراء فی اموال الاغنیاء فریضة لا یحمدون الا بادائها و هی الزکاة بها حقنوا دمائهم و بها سموا مسلمین : ((خداوند بزرگ برای فقیران در اموال اغنیا فریضه ای قرار داده که جز با اداء آن شایسته ستایش نیستند، و آن زکات است که به وسیله آن خون خود را حفظ می کنند و نام مسلمان بر

آنها گذارده می شود)) .
3 - بالاخره در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من منع قیراطا من الزکاة فلیمت ان شاء یهودیا او نصرانیا: ((کسی که قیراطی از زکات را منع تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 220
کند یا باید یهودی از دنیا برود یا نصرانی)) .
در زمینه اهمیت زکات در اسلام ، و فلسفه آن ، و همچنین تاریخ وجوب زکات در اسلام ، و سایر خصوصیات مربوط به آن در جلد 8 از صفحه 6 به بعد (ذیل آیه 60 سوره توبه) مشروحا بحث کرده ایم . فصلت
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 221
آیه 9 -12
آیه و ترجمه
قُلْ أَ ئِنَّکُمْ لَتَکْفُرُونَ بِالَّذِی خَلَقَ الاَرْض فی یَوْمَینِ وَ تجْعَلُونَ لَهُ أَندَاداً ذَلِک رَب الْعَلَمِینَ(9)
وَ جَعَلَ فِیهَا رَوَسیَ مِن فَوْقِهَا وَ بَرَک فِیهَا وَ قَدَّرَ فِیهَا أَقْوَتهَا فی أَرْبَعَةِ أَیَّامٍ سوَاءً لِّلسائلِینَ(10)
ثمَّ اسِتَوَی إِلی السمَاءِ وَ هِیَ دُخَانٌ فَقَالَ لهَا وَ لِلاَرْضِ ائْتِیَا طوْعاً أَوْ کَرْهاً قَالَتَا أَتَیْنَا طاَئعِینَ(11)
فَقَضاهُنَّ سبْعَ سمَوَاتٍ فی یَوْمَینِ وَ أَوْحَی فی کلِّ سمَاءٍ أَمْرَهَا وَ زَیَّنَّا السمَاءَ الدُّنْیَا بِمَصبِیحَ وَ حِفْظاً ذَلِک تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ(12)
ترجمه :9 - بگو: آیا شما به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کافر هستید؟ و برای او همانندهائی قائل می شوید؟ او پروردگار جهانیان است .
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 222
10 - او در زمین کوههائی قرار داد، و برکاتی در آن آفرید، و مواد غذائی مختلف آن را مقدر فرمود، اینها همه در چهار روز بود، درست به اندازه نیاز تقاضا کنندگان !
11 - سپس اراده آفرینش آسمان فرمود در حالی که به صورت دود بود، به آن و به زمین دستور داد به وجود آئید و شکل گیرید، خواه از روی اطاعت و خواه اکراه ! آنها گفتند: ما از روی طاعت می آئیم !
12 - در این هنگام آنها را به صورت هفت آسمان در دو روز آفرید، و آنچه را می خواست در هر آسمانی مقدر فرمود، و آسمان پائین را با چراغهای (ستارگان) زینت بخشیدیم و (با شهابها) از استراق سمع شیاطین حفظ کردیم ، این است تقدیر خداوند دانا.
تفسیر:دورانهای آفرینش آسمانها و زمین
آیات فوق نمونه ای از آیات آفاقی و نشانه های عظمت و علم و قدرت خدا در آفرینش زمین و آسمان و آغاز خلقت موجودات است که به پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد کافران و مشرکان را

مخاطب ساخته و از آنها سؤ ال کند آیا خداوندی را که مبداء این عوالم پهناور و گسترده است هرگز می توانند انکار کنند؟ تا از این طریق وجدان و عقل و هوش آنها را بیدار کند و به داوری طلبد.
می فرماید: ((بگو: آیا شما به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کافر هستید)) ؟!
(قل ءانکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی یومین).
((و برای او شبیه و نظیرهائی قائل می شوید)) (و تجعلون له اندادا).
چه اشتباه بزرگ ، و چه سخن بی پایه ای ؟
((او پروردگار جهانیان است)) (ذلک رب العالمین).
آیا کسی که این جهان را هم اکنون تدبیر می کند، او خالق این آسمان و زمین نیست ؟ اگر او خالق و مدبر است پس این بتها و معبودهای ساختگی را چگونه در کنار او قرار می دهید؟ شایستگی پرستش تنها برای کسی است که تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 223
خلقت و تدبیر و مالکیت و حکومت جهان از آن او است .
در آیه بعد به آفرینش کوهها، و معادن و برکات زمین ، و مواد غذائی پرداخته می فرماید: ((او در زمین کوههائی قرار داد و برکات و منافعی در آن آفرید، و مواد غذائی مختلف آن را مقدر فرمود، اینها همه در چهار روز بود)) (و جعل فیها رواسی من فوقها و بارک فیها و قدر فیها اقواتها فی اربعة ایام).
((این مواد غذائی درست به اندازه نیاز نیازمندان و تقاضا کنندگان است)) (سواء للسائلین).
به این ترتیب خداوند نیازمندیهای همه نیازمندان را پیش بینی کرده ، و برای همه آنها آنچه لازم بوده است آفریده ، و هیچ کم و کاستی در آن وجود ندارد، همانگونه که در آیه 50 سوره طه می گوید: ربنا الذی اعطی کل شی ء خلقه ثم هدی : ((پروردگار ما کسی است که به هر موجودی آنچه آفرینش او اقتضا داشت عطا کرد، و سپس او را در مسیرش هدایت نمود)) .
منظور از سائلین در اینجا ممکن است انسانها بوده باشند، یا اعم از انسانها و حیوانات و گیاهان (و اگر به صورت جمع عاقل ذکر شد به اصطلاح از باب ((تغلیب)) است).
مطابق این تفسیر نه تنها نیاز انسانها بلکه نیاز حیوانات و گیاهان را از تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 224
آغاز در زمین پیش بینی کرده ، و آنچه برای ادامه حیات آنها لازم بوده ، آفریده است .
در اینجا سؤ ال مهمی مطرح است و آن اینکه :
چگونه در آیات فوق آفرینش زمین را در دو روز، و کوهها و برکات و غذاها

در چهار روز، و در دنباله این آیات ، آفرینش آسمانها را نیز در دو روز ذکر کرده که مجموعا هشت روز می شود؟ در حالی که در آیات فراوانی از قرآن مجید آفرینش آسمانها و زمین مجموعا در شش روز، یا به تعبیر دیگر در شش دوران ، بیان شده است .
مفسران در پاسخ این سؤ ال دو راه را انتخاب کردند:
راه اول که مشهور و معروف است اینکه : آنجا که می گوید ((اربعة ایام)) (چهار روز) منظور تتمه چهار روز است ، به این ترتیب در دو روز اول از این چهار روز زمین آفریده شد، و در دو روز بعد سایر خصوصیات زمین ، به اضافه خلقت آسمانها در دو روز مجموعا شش روز (شش دوران) می شود.
نظیر این تعبیر در زبان عرب و تعبیرات فارسی نیز وجود دارد که فی المثل گفته می شود: از اینجا تا مکه ده روز طول می کشد، و تا مدینه پانزده روز، یعنی پنج روز فاصله مکه و مدینه است و ده روز فاصله اینجا تا مکه .
البته اگر آیات متعدد آفرینش در شش روز نبود چنین تفسیری پذیرفته نمی شد، ولی از آنجا که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند، و قرینه یکدیگر می شوند، تفسیر بالا بخوبی قابل قبول است . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 225
راه دیگری که تعداد کمی از مفسران آنرا انتخاب کرده اند این است که : اربعة ایام (چهار روز) مربوط به آغاز خلقت نیست بلکه اشاره به فصول چهارگانه سال است که مبداء پیدایش ارزاق و پرورش مواد غذائی انسانها و حیوانات است .
ولی این تفسیر علاوه بر اینکه هماهنگی را در میان جمله های آیات فوق تاءمین نمی کند چرا که در مورد خلقت زمین و آسمان یوم به معنی دوران آغاز پیدایش است ، طبق این تفسیر ((یوم)) در مورد خصوصیات زمین و مواد غذائی به معنی فصول سال می باشد که پیوسته تکرار می گردد.
بعلاوه نتیجه آن این است که از شش روز آفرینش تنها از دو روز مربوط به خلقت زمین ، و دو روز مربوط به خلقت آسمانها، بحث شده ، اما دو روز باقیمانده که مربوط به خلقت موجوداتی است که میان زمین و آسمان قرار دارند (ما بینهما) سخنی به میان نیامده است .
به هر حال تفسیر اول از جهاتی مناسبتر به نظر می رسد.
شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که روز در آیات فوق هرگز به معنی روز معمولی نیست ، چرا که قبل از آفرینش زمین و آسمان اصلا روز به این معنی وجود نداشت ، بلکه منظور از آن دورانهای آفرینش است که گاه میلیونها یا میلیاردها سال به طول انجامیده .
توضیح این معنی را به طور کامل در جلد ششم (ذیل آیه 54 سوره اعراف

) صفحه 200 به بعد آورده ایم .
در اینجا دو نکته دیگر باقی می ماند که باید به آن توجه کرد:
نخست اینکه منظور از ((بارک فیها)) چیست ؟ ظاهر این است که اشاره به معادن و منابع زیر زمینی و روی زمینی و درختان و نهرها و منابع آب است که تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 226
مایه برکت و استفاده همه موجودات زنده زمین می باشد.
در اینکه تعبیر به ((فی اربعة ایام)) (در چهار روز) مربوط به آفرینش کدامیک از موضوعاتی است که در آیه ذکر شده بعضی از مفسران چنین تصور کرده اند که تنها به مساءله ((اقوات)) (مواد غذائی) مربوط است ، در حالی که چنین نیست ، بلکه مربوط به هر سه قسمت مذکور در آیه است (آفرینش کوهها، آفرینش منابع و برکات زمین ، و آفرینش مواد غذائی) زیرا در غیر این صورت بعضی از این امور داخل در ایامی که در آیات فوق آمده است نخواهد بود و این با نظام آیات تناسب ندارد.
بعد از پایان سخنان مربوط به آفرینش زمین و مراحل تکاملی آن به بحث از آفرینش آسمانها پرداخته می فرماید: ((سپس اراده آفرینش آسمان نمود در حالی که به صورت دود بودند، در این هنگام به آسمان و زمین فرمود: به وجود آئید و شکل گیرید، چه از روی طاعت و چه اکراه)) (ثم استوی الی السماء و هی دخان فقال لها و للارض ائتیا طوعا او کرها).
((آنها گفتند ما از روی طاعت و امتثال فرمان می آئیم)) (قالتا اتینا طائعین).
((در این هنگام خداوند آنها را به صورت هفت آسمان در دو روز آفرید و کامل کرد)) (فقضاهن سبع سموات فی یومین).
((و در هر آسمان آنچه را می خواست امر و فرمان داد)) و موجودات و مخلوقات مختلف را در آنها آفرید و به آنها نظام بخشید (و اوحی فی کل سماء امرها).
و آسمان پائین را با چراغهای ستارگان زینت بخشیدیم ، و با شهابها از استراق سمع شیاطین حفظ کردیم)) (و زینا السماء الدنیا بمصابیح و حفظا). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 227
آری ((این است تقدیر خداوند قادر و دانا)) (ذلک تقدیر العزیزالعلیم).
در این دو آیه نکات مهمی است که باید مورد توجه قرار گیرد:
1 - تعبیر به ((ثم)) (سپس) معمولا برای تاءخیر در زمان می آید، ولی گاه به معنی تاءخیر در بیان می باشد.
اگر به معنی اول باشد مفهومش این است که آفرینش آسمانها بعد از خلقت زمین و آفرینش کوهها و معادن و مواد غذائی صورت گرفته است ، ولی اگر به معنی دوم باشد هیچ مانعی ندارد که آفرینش آسمانها قبلا صورت گرفته ، و زمین بعد از آن ، ولی به هنگام بیان کردن نخست از

زمین و ارزاق و منابع آن که مورد توجه و نیاز انسانهاست شروع کرده ، سپس به شرح آفرینش آسمان پرداخته است معنی دوم گذشته از اینکه با اکتشافات علمی هماهنگتر است با آیات دیگر قرآن نیز موافقت دارد چرا که در سوره نازعات چنین می فرماید اءاءنتم اشد خلقا ام السماء بناها رفع سمکها فسواها و اغطش لیلها و اخرج ضحاها و الارض بعد ذلک دحاها اخرج منها مائها و مرعاها و الجبال ارساها متاعا لکم و لانعامکم :
((آیا زنده شدن شما بعد از مرگ مهمتر است ، یا آفرینش آسمان ؟ خداوند آن را بیان کرد و برافراشت و منظم ساخت ، شب آن را تاریک ، و روز آن را آشکار ساخت ، و زمین را بعد از آن گسترد، آبهای درونی آن و گیاهان و چراگاههای آن را خارج نمود، و کوهها را بعد از آن پا بر جا ساخت ، تا وسیله زندگی برای شما و چهارپایانتان فراهم گردد)) (نازعات 27 - 33).
این آیات به خوبی روشن می سازد که گسترش زمین و جوشیدن چشمه ها و پیدایش درختان و مواد غذائی ، همه بعد از آفرینش آسمانها صورت گرفته است ، در حالی که اگر ((ثم)) را به تاءخیر زمانی تفسیر کنیم باید بگوئیم همه اینها قبل از آفرینش آسمان صورت گرفته ، و از آنجا که کلمه
بعد ذلک به روشنی همه اینها تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 228
را بعد از آن می شمرد، تفسیر ثم به تاءخیر بیانی روشن به نظر می رسد.
2 - ((استوی)) از ماده ((استواء)) در اصل به معنی اعتدال یا مساوات دو چیز با یکدیگر است ، ولی به طوری که بعضی از ارباب لغت و مفسران گفته اند این ماده هنگامی که با ((علی)) متعدی شود به معنی استیلاء و سلطه بر چیزی است ، مانند الرحمن علی العرش استوی ((خداوند بر عرش استیلا دارد)) (طه - 5).
و هنگامی که با ((الی)) متعدی شود به معنی قصد می آید، مانند آیه مورد بحث که می فرماید: ثم استوی الی السماء: ((سپس اراده آفرینش آسمان کرد)) .
3 - جمله ((هی دخان)) : ((آسمانها در آغاز به صورت دود بود نشان می دهد که آغاز آفرینش آسمانها از توده گازهای گسترده و عظیمی بوده است ، و این با آخرین تحقیقات علمی در مورد آغاز آفرینش کاملا هماهنگ است .
هم اکنون نیز بسیاری از ستارگان آسمان به صورت توده فشرده ای از گازها و دخان هستند.
4 - جمله ((فقال لها و للارض ائتیا طوعا او کرها)) : ((خداوند به آسمان و زمین فرمود به شکل خود در آیید از روی اطاعت یا اکراه)) به این معنی نیست که واقعا سخنی با لفظ گفته شده باشد، بلکه گفته خداوند همان فرمان تکوینی ، و اراده او بر امر آفرینش است ، و تعبیر به ((طوعا او

کرها)) اشاره به این است که اراده قطعی خداوند به شکل گرفتن آسمانها و زمین تعلق یافته بود و در هر صورت می بایست آن مواد به چنین صورت مطلوبی در آینده بخواهند یا نخواهند.
5 - جمله ((اتینا طائعین)) : ما از روی اطاعت شکل نهائی به خود گرفتیم اشاره به این است که مواد تشکیل دهنده آسمان و زمین از نظر تکوین و آفرینش تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 229
کاملا تسلیم اراده و فرمان خدا بود، اشکال لازم را به خود پذیرفت ، و هیچگونه مقاومتی در برابر این فرمان الهی از خود نشان نداد.
به هر حال روشن است که آن امر و این ((امتثال)) جنبه تکلیفی و تشریعی نداشته ، بلکه صرفا از نظر تکوین صورت گرفته است .
6 - جمله ((فقضاهن سبع سماوات فی یومین)) : ((آنها را به صورت هفت آسمان در دو روز آفرید)) اشاره به وجود دو دوران در آفرینش آسمانها است که هر دورانی از آن میلیونها یا میلیاردها سال به طول انجامیده ، و هر دوران به نوبه خود به ادوار دیگری تقسیم می شود، این دو دوران ممکن است دوران تبدیل گازهای فشرده به مایع و مواد مذاب ، و دوران تبدیل مواد مذاب به جامد بوده باشد.
قبلا نیز گفته ایم : استعمال ((یوم)) و معادل آن در فارسی (واژه روز) و در لغات دیگر به معنی ((دوران)) بسیار رائج و متداول است ، و حتی در کلمات روزمره ما فراوان دیده می شود، فی المثل می گوئیم انسان در زندگی یکروز گرفتار ناکامی می شود و روز دیگر پیروز می گردد، اشاره به ترکیب زندگی از دورانهای مختلف شکست و پیروزی است .
شرح مبسوطی در این زمینه در جلد 6 صفحه 200 (ذیل آیه 54 سوره اعراف) ذکر شده است .
7 - عدد ((سبع)) (هفت) ممکن است در اینجا ((عدد تکثیر)) باشد یعنی آسمانهای فراوان و کرات بیشماری آفریدیم ، و نیز ممکن است ((عدد تعداد)) باشد، یعنی عدد آسمانها درست هفت است ، با این قید که تمام آنچه از کواکب و ستارگان ثوابت و سیارات را می بینیم طبق گواهی جمله بعد در این آیه جزء آسمان اول است ، به این ترتیب عالم آفرینش از هفت مجموعه بزرگ تشکیل یافته که تنها یک مجموعه آن در برابر دیدگان انسانها قرار گرفته ، دستگاههای علمی تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 230
و تحقیقاتی انسان به ماوراء این منطقه یعنی غیر از آسمان اول نفوذ نکرده است .
اما شش عالم دیگر چگونه است ؟ و از چه تشکیل یافته جز خدا نمی داند.
این تفسیر صحیحتر به نظر می رسد (شرح بیشتر این موضوع را در جلد اول ، در تفسیر آیه 29 بقره ، تحت عنوان آسمانهای هفتگانه مطالعه

فرمائید (چاپ جدید صفحه 165).
8 - جمله ((واوحی فی کل سماء امرها)) : ((در هر آسمانی فرمان خود را وحی کرد و نظام لازم را به آنها بخشید)) اشاره به این است که تنها با آفرینش آسمانها مساءله تمام نشد، بلکه در هر کدام آنها موجودات و مخلوقات و نظام و تدبیر خاصی مقرر فرمود که هر یک به تنهائی نشانه ای از عظمت و علم و قدرت او است .
9 - جمله ((و زینا السماء الدنیا بمصابیح و حفظا)) : ((آسمان پائین را به چراغهای روشن ستارگان زینت بخشیدیم و در آن شهابهائی که پهنه آسمان را از شیاطین حفظ می کنند آفریدیم)) دلیل بر این است که همه ستارگان زینت بخش آسمان اول می باشند و در نظر انسانها همانند چراغهائی هستند که از سقف این آسمان نیلگون آویزان شده است ، و نه تنها زینت آسمانند و با تلالا خاص و چشمک زدنهای پر معنی و پی در پی قلب عاشقان اسرار آفرینش را به سوی خود جذب می کنند، و ترانه توحید سر می دهند، بلکه در شبهای تاریک برای گمشدگان بیابانها چراغهائی هستند که هم با روشنائی خود راهنمائی می کنند، و هم سمت و جهت حرکت را معین می سازند.
((شهب)) که در حس ما به صورت ستارگان سریع السیری در آسمان ظاهر می شوند تیرهائی هستند که بر قلب شیاطین می نشینند، و پهنه آسمان را از نفوذ آنها حفظ می کنند (شرح این موضوع را در جلد 11 صفحه 40 به بعد، ذیل آیه 17 سوره حجر، و شرح تکمیلی آن را در جلد 19 ذیل آیه 7 سوره صافات تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 231 مطالعه فرمائید).
10 - جمله ((ذلک تقدیر العزیز العلیم)) : ((این آفرینش و اندازه گیری خداوند قادر دانا است در حقیقت مکملی است برای 9 جمله قبل و مجموعا ((عشره کامله ای)) را تشکیل می دهد و می گوید: تمام آنچه در آسمان و زمین از آغاز آفرینش سپس دوران شکل گیری و نظم دقیق رخ داده ، همه برنامه حساب شده ای داشته که از ناحیه آن مبداء بی پایان علم و قدرت تنظیم گردیده ، و اندیشه و تفکر در هر کدام راهی به سوی آن مبداء بزرگ می گشاید. فصلت
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 232
آیه 13 - 16
آیه و ترجمه
فَإِنْ أَعْرَضوا فَقُلْ أَنذَرْتُكمْ صعِقَةً مِّثْلَ صعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ(13)
إِذْ جَاءَتهُمُ الرُّسلُ مِن بَينِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلا تَعْبُدُوا إِلا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شاءَ رَبُّنَا لاَنزَلَ مَلَئكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ كَفِرُونَ(14)
فَأَمَّا عَادٌ فَاستَكبرُوا فى الاَرْضِ بِغَير الحَقِّ وَ قَالُوا مَنْ أَشدُّ مِنَّا قُوَّةً أَ وَ لَمْ

يَرَوْا أَنَّ اللّهَ الّذِی خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنهُمْ قُوَّةً وَ کانُوا بِئَایَتِنَا یجْحَدُونَ(15) فَأَرْسلْنَا عَلَیهِمْ رِیحاً صرْصراً فِی أَیَّامٍ نحِساتٍ لِّنُذِیقَهُمْ عَذَاب الخِْزْیِ فی الحْیَوةِ الدُّنْیَا وَ لَعَذَاب الاَخِرَةِ أَخْزَی وَ هُمْ لا یُنصرُونَ(16) تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 233
ترجمه :13 - اگر آنها رویگردان شوند بگو: من شما را به صاعقه ای همانند صاعقه عاد و ثمود تهدید می کنم !.
14 - در آن هنگام که رسولان آنها از پیش رو و پشت سر (و از هر سو) به سراغشان آمدند و آنها را به پرستش خدای یگانه دعوت کردند آنها گفتند: اگر پروردگار ما می خواست فرشتگانی نازل می کرد، لذا ما به آنچه شما مبعوث به آن هستید کافریم !
15 - اما قوم عاد به ناحق در زمین تکبر ورزیدند، و گفتند چه کسی از ما نیرومندتر است ؟ آیا آنها نمی دانستند خداوندی که آنها را آفریده از آنها قویتر است ، آنها (به خاطر این پندار) پیوسته آیات ما را انکار می کردند.
16 - سرانجام تند بادی شدید و هول انگیز و سرد و سخت در روزهائی شوم و پر غبار بر آنها فرستادیم ، تا عذاب خوار کننده را در زندگی دنیا به آنها بچشانیم ، و عذاب آخرت از آن هم خوار کننده تر است و (از هیچ سو) یاری نمی شوند.
تفسیر:از صاعقه ای همچون صاعقه عاد و ثمود بترسید!
به دنبال گفتار مؤ ثری که در زمینه توحید و شناسائی خداوند در آیات گذشته آمد، در آیات مورد بحث مخالفان لجوج را که اینهمه نشانه های روشن و آیات بینات را نادیده می گیرند شدیدا انذار کرده و به آنان هشدار می دهد و می گوید: ((اگر با این همه دلائل روی گردان شوند به آنها بگو: من شما را به صاعقه ای همچون صاعقه قوم عاد و ثمود تهدید می کنم)) (فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقة مثل صاعقة عاد و ثمود).
از آن بترسید که همان صاعقه های مرگبار و آتش زا و در هم کوبنده به
سراغ تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 234
شما بیاید و به زندگی ننگین شما خاتمه دهد.
در آغاز این سوره خواندیم بعضی از سران مشرکان مکه مانند ((ولید بن مغیره)) (و به روایتی عتبة بن ربیعه) برای تحقیق پیرامون قرآن و دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خدمتش آمدند و سؤ الاتی کردند و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در ضمن پاسخ آیات آغاز این سوره را برای آنها تلاوت کرد، هنگامی که به آیات فوق رسید و آنان را به صاعقه ای همچون صاعقه عاد و ثمود تهدید نمود چنان تکان خوردند و در وحشت فرو رفتند که دیگر قادر به ادامه سخن نبودند، برخاستند به سوی گروه خود بازگشتند، و تاءثر شدید خود را از این کلمات اضطراب انگیز بیان کردند.
((صاعقه)) به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) صدای مهیبی است که

در جو ایجاد می شود و آتش یا مرگ یا عذاب همراه دارد به همین جهت است که گاهی صاعقه را به مرگ ، و گاه به آتش اطلاق می کنند).
((صاعقه)) طبق تحقیقات دانشمندان امروز جرقه عظیم الکتریسته است که در میان قطعه ابری که بار مثبت دارد با زمین که بار منفی دارد ایجاد می شود و معمولا به نوک کوهها، درختان و هر شی ء مرتفع و در بیابانهای مسطح به انسانها و چارپایان می خورد، حرارت آن به قدری زیاد است که هر چیزی در میان آن قرار گیرد تبدیل به خاکستر می شود، و صدای مهیب و زمین لرزه شدیدی را در همان نقطه به همراه دارد، و می دانیم خداوند گروهی از اقوام سرکش پیشین را به وسیله آن مجازات کرد، و عجیب اینکه با تمام پیشرفتهای علمی که نصیب بشر شده هیچ وسیله ای برای دفع آن وجود ندارد و انسان از مبارزه با آن عاجز است .
اما چرا از میان همه اقوام در اینجا انگشت روی قوم عاد و ثمود گذاشته شده است ؟. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 235
این به خاطر آن است که عرب از وضع آنها آگاهی داشته ، و آثار ویرانه های شهرهای آنها را با چشم خود دیده بودند، بعلاوه به حکم آنکه یک قوم بیابان گرد بودند از خطرات صاعقه به خوبی آگاهی داشتند.
سپس می افزاید: ((به خاطر بیاورید هنگامی را که پیامبران الهی از هر سو، از پیش رو و پشت سر، به سراغشان آمدند و آنها را به پرستش خدای یگانه دعوت کردند)) (اذ جائتهم الرسل من بین ایدیهم و من خلفهم الا تعبدوا الا الله).
تعبیر ((من بین ایدیهم و من خلفهم)) ممکن است اشاره به همان باشد که در بالا گفتیم یعنی پیامبران الهی از تمام وسائل هدایت و تبلیغ استفاده کردند، و از هر دری ممکن بود وارد شدند تا در دل این سیاهدلان نفوذ کنند.
و نیز ممکن است اشاره به پیامبرانی باشد که در زمانهای مختلف در میان این اقوام آمدند و ندای توحید سر دادند.
اما ببینیم آنها در برابر تلاش عظیم و گسترده این رسولان الهی چه پاسخی گفتند؟!
می فرماید: ((آنها گفتند: اگر پروردگار ما می خواست فرشتگانی نازل می کرد تا دعوت او را به ما ابلاغ کنند نه انسانهائی همانند خود ما)) (قالوا لو شاء ربنا لانزل ملائکة).
اکنون که چنین است ما به طور مسلم به آنچه شما به آن فرستاده شده اید کافریم ، و اصلا اینها را از سوی خداوند نمی دانیم (فانا بما ارسلتم به کافرون)
مفهوم این سخن آن نیست که شما رسولان خدائید و ما به رسالت شما ایمان نمی آوریم ، بلکه منظور این است شما اصلا رسالتی ندارید فقط

ادعائی بی اساس می کنید و به همین دلیل ما تسلیم سخنان شما نخواهیم شد (بنابراین منظور از جمله ((ما ارسلتم به)) یا استهزاء و سخریه است و یا مقصود این است که طبق ادعای تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 236
شما چنین رسالتی دارید).
این همان بهانه ای است که قرآن کرارا از منکران دعوت انبیا نقل می کند که انتظار داشتند پیامبر الهی همیشه فرشته ای باشد، گوئی بشر هرگز شایستگی این مقام را ندارد، چنانکه در آیه 7 سوره فرقان نیز آمده است ، و قالوا ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق لو لا انزل علیه ملک فیکون معه نذیرا: ((آنها گفتند: چرا این پیامبر غذا می خورد، و در بازارها راه می رود؟ چرا لااقل فرشته ای بر او نازل نشده تا همراه وی مردم را انذار کند)) ؟!
بی خبر از آنکه رهبر انسان باید از نوع انسان باشد، تا به دردها و نیازها و مشکلات و مسائل مختلف زندگی او آشنائی داشته باشد، تا بتواند قدوه و اسوه او گردد، لذا قرآن در آیه 8 سوره انعام تصریح می کند که ((اگر او را فرشته قرار می دادیم حتما وی را به صورت انسانی در می آوریم)) ! (و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا).
در آیات بعد چنانکه روش قرآن است بعد از ذکر اجمال به تفصیل درباره عاد و ثمود پرداخته ، می گوید اما قوم عاد در زمین بدون حق تکبر کردند.
(و هر کبری ناحق است) تا آنجا که گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است)) ؟! (فاما عاد فاستکبروا فی الارض بغیر الحق و قالوا من اشد مناقوة).
می دانیم آنها جمعیتی بودند که در سرزمین احقاف در ناحیه ((حضرموت)) در جنوب ((جزیره عربستان)) زندگی داشتند، و از نظر قدرت جسمانی ، و تمکن مالی ، و تمدن مادی کم نظیر بودند، قصرهای زیبا و قلعه های محکم می ساختند، مخصوصا بر مکانهای مرتفع بناهائی که نشانه قدرت و وسیله خودنمائی بود بر پا می کردند، مردمانی خشن و جنگجو بودند، و این قدرت ظاهری آنها را سخت مغرور کرده بود چنانکه خود را جمعیتی شکست ناپذیر و برتر از همه می پنداشتند، تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 237
و به همین دلیل در برابر خدا و پیامبرشان ((هود)) به طغیان و سرکشی و تکذیب و انکار برخاستند.
اما قرآن در پاسخ این ادعا می گوید: آیا آنها نمی دانستند خداوندی که آنان را آفریده از آنها قویتر است)) ؟! (او لم یروا ان الله الذی خلقهم هو اشد منهم قوة).
نه تنها خالق آنها که خالق تمام آسمانها و زمین است ، اصلا این دو قدرت قابل مقایسه نیست ، قدرت ناچیز وابسته فانی کجا، و قدرت بی انتهای

جاودانی و ذاتی حق کجا؟ و خاک را با آفریننده افلاک چه نسبت ؟ ما للتراب و رب الارباب ؟.
در پایان آیه می افزاید: ((آنها بر اثر این پندار بی اساس پیوسته آیات ما را انکار می کردند)) (و کانوا بایاتنا یجحدون).
آری انسان بی مایه و کم ظرفیت هنگامی که مختصر قدرتی در خود احساس کند سر به طغیان بر می دارد، و حتی گاه از بی خردی به مبارزه با قدرت خدا برمی خیزد، و خداوند بزرگ چقدر ساده و آسان با یک اشاره عوامل حیاتشان را به عامل مرگشان تبدیل می کند، چنانکه در همین ماجرای عاد در آیه بعد اضافه می کند: ((سرانجام تند بادی شدید و پر صدا و هول انگیز و سرد و سخت ، در روزهائی شوم و پرغبار، بر آنها فرستادیم ، تا عذاب خوار کننده را در زندگی دنیا به آنها بچشانیم)) (فارسلنا علیهم ریحا صرصرا فی ایام نحسات لنذیقهم عذاب الخزی فی الحیوة الدنیا).
این تند باد عجیب چنانکه در آیات دیگر قرآن آمده چنان آنها را از زمین

بلند می کرد و زمین می کوبید، همچون تنه های درخت خرما که از ریشه کنده شده باشد.
این تند باد هفت شب و هشت روز می وزید، و تمام زندگی این قوم جبار خود خواه مغرور را در هم می کوبید، و جز ویرانه ای از آن قصرهای پرشکوه و زندگی مرفه و اموال سرشار باقی نماند.
در پایان آیه می گوید: تازه این عذاب دنیا است ، ((و عذاب آخرت از آن هم خوار کننده تر است)) (و لعذاب الاخرة اخزی).
به گونه ای که تمام این مجازاتهای دردناک در مقابل آن جرقه ای است در برابر دریای آتش !
و از همه سختتر اینکه ((هیچکس به یاری آنها نمی شتابد، و از هیچ سو یاری نمی شوند)) (و هم لا ینصرون).
آری آنها یک عمر تلاش کردند که خود را بزرگ نشان دهند، خداوند هم به هنگام عذاب مجازاتی خوار کننده در این دنیا و جهان دیگر برای آنان قائل شده است ، تا بینی این متکبران مغرور را بر خاک بمالد.
((صرصر)) (بر وزن دفتر) در اصل از ماده صر (بر وزن شر) به معنی محکم بستن است ، و به همین جهت کیسه ای را که در آن پول می گذاردند و در آن را محکم می بستند صره (بر وزن طره) می نامیدند، سپس به بادهای بسیار سرد یا پر سر و صدا، و یا مسموم و کشنده ، اطلاق شده است ، و شاید تند باد عجیبی که قوم عاد را در هم کوبید دارای همه این صفات سه گانه بوده است .
((ایام نحسات)) به معنی روزهای نحس و شوم است ، و بعضی آن را به

معنی روزهای پر گرد و غبار، یا روزهای بسیار سرد دانسته اند، جمع این سه معنی نیز در آیات مورد بحث ممکن است . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 239
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) به عنوان یک درس بیدار کننده اخلاقی در یکی از خطبه های نهج البلاغه انگشت روی همین داستان قوم عاد گذارده چنین می فرماید: و اتعظوا فیها بالذین قالوا: من اشد منا قوة حملوا الی قبورهم ، فلا یدعون رکبانا، و انزلوا الاجداث فلا یدعون ضیفانا، و جعل لهم من الصفیح اجنان ، و من التراب اکفان ، و من الرفات جیران :
((در این دنیا از کسانی پند گیرید که می گفتند: چه کسی از ما نیرومندتر است ؟ اما همانها را به سوی قبرهایشان حمل کردند، در حالی که اختیاری از خود نداشتند، و درون قبرها وارد شدند، در حالی که میهمان ناخوانده ای بودند، در دل سنگها خانه های قبر برای آنان ساخته شد، و از خاک کفنها، و از استخوانهای پوسیده همسایگان !
نکته ها:
1 - عامل نابودی قوم عاد چه بود؟
مطابق آیه 13 همین سوره قوم عاد و ثمود هر دو با صاعقه نابود شدند، در حالی که آیات مورد بحث می گوید: آنها با تند باد سرد و شدید (صرصر) از میان رفتند، آیا این دو منافاتی با یکدیگر ندارد؟
در پاسخ باید گفت : مفسران و ارباب لغت برای صاعقه دو معنی ذکر کرده اند: معنی عام ، و خاص
((صاعقه)) به معنی عام به معنی هر چیزی است که انسان را هلاک می کند و به گفته مجمع البیان : ((المهلکة من کل شی ء)) .
معنی خاص جرقه عظیم آتشینی است که از آسمان فرود می آید، و هر چیزی را که در مسیر آن قرار گیرد می سوزاند که شرح آن را در تفسیر همین تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 240
آیات بیان کردیم (این جرقه بزرگ از مبادله الکتریسته میان ابر و زمین حاصل می شود).
بنابراین اگر ((صاعقه)) به معنی اول باشد هیچ منافاتی با تند باد ندارد.
راغب در مفردات می گوید: بعضی گفته اند که صاعقه سه گونه است : صاعقه به معنی مرگ ، و به معنی عذاب ، و به معنی آتش ، مخصوصا در آیه ((انذرتکم صاعقة مثل صاعقة عاد و ثمود)) به معنی عذاب تفسیر شده است ، سپس ((راغب)) می افزاید: همه اینها در یک معنی جمع می شود: ((صاعقه صدای شدیدی است که از جو برمی خیزد که گاه تنها در آن آتش است ، و گاه عذاب دیگر، و گاه مرگ ، صاعقه یک چیز است و اینها اثرات آن است .
این احتمال نیز وجود دارد که قوم عاد گرفتار دو گونه عذاب شدند، نخست

تند بادی کوبنده که همه چیز آنها را در یک مدت طولانی در هم می کوبید بر دیار آنها مسلط شد، سپس صاعقه آتشین مرگبار به فرمان خدا آنها را فرو گرفت .
ولی پاسخ اول با در نظر گرفتن آیات دیگر قرآن که از مجازات قوم عاد سخن می گوید مناسبتر است .
2 - روزهای نحس قوم عاد
گروهی معتقدند روزهای سال بر دو گونه است : روزهای نحس و شوم ، و روزهای سعد و برکت ، و به آیات فوق استدلال کرده اند، آنها می گویند: تاءثیر مرموز و ناشناخته ای در روزها و شبها وجود دارد که آثار آن را احساس می کنیم ، اما علل آن برای ما مبهم است .
در حالی که بعضی دیگر ((ایام نحسات)) را در آیات مورد بحث به معنی
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 241
روزهای پر گرد و غبار تفسیر کرده اند.
و قوم عاد گرفتار چنین تند بادی شدند، به گونه ای که یکدیگر را با چشم نمی دیدند، چنانکه از آیه 24 سوره احقاف نیز استفاده می شود، می فرماید: هنگامی که تند باد به سوی آنها حرکت کرد آنچنان تاریک و پر غبار بود که آنها گمان کردند ابری پر باران به سوی آنها می آید، ولی به آنها گفته شد این همان عذابی است که درباره آن عجله داشتید، این تند بادی است که در آن عذاب دردناکی نهفته است .
به خواست خداوند درباره ایام سعد و نحس بحث مشروحتری در ذیل آیه 19 سوره قمر خواهد آمد. فصلت
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 242
آیه 17 - 18
آیه و ترجمه
وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَٰهُمْ فَاستَحَبُّوا الْعَمَى عَلى الهُْدَى فَأَخَذَتهُْمْ صعِقَةُ الْعَذَابِ الهُْونِ بِمَا كانُوا يَكْسِبُونَ(17)
وَ نجَّيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ(18)
ترجمه :17 - اما ثمود را هدایت کردیم ، ولی آنها نابینائی را بر هدایت ترجیح دادند، لذا صاعقه ، آن عذاب خوار کننده ، به خاطر اعمالی که انجام می دادند آنها را فرو گرفت .
18 - و کسانی را که ایمان آوردند و تقوا را پیشه داشتند نجات بخشیدیم .
تفسیر:سرنوشت قوم سرکش ثمود
بعد از توضیحی که در آیات گذشته پیرامون قوم عاد آمد در دو آیه مورد بحث از قوم ثمود سخن به میان آورده می گوید: ((اما ثمود را هدایت کردیم (پیامبران صالح را با دلائل روشن به سوی آنها فرستادیم) ولی آنها نابینائی و گمراهی را بر هدایت ترجیح دادند)) ! (و اما ثمود فهدیناهم

فاستحبوا العمی علی الهدی).
((لذا صاعقه عذاب خوار کننده به خاطر اعمالی که انجام می دادند دامان آنها را فرو گرفت)) (فاخذتهم صاعقة العذاب الهون بما کانوا یکسبون).
آنها گروهی بودند که در سرزمین ((وادی القری)) (منطقه ای میان مدینه
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 243
و شام) زندگی داشتند، خداوند زمینهائی آباد و خرم و سرسبز و باغهائی پر نعمت به آنها داده بود، در کشاورزی ابتکار و قدرت فراوان به خرج می دادند، عمرهائی طولانی ، اندامهائی قوی و نیرومند داشتند، در ساختن بناهای محکم و پیشرفته چنان ماهر بودند که قرآن در آیه 82 سوره حجر می گوید: در دل کوهها خانه های امن و امان می ساختند پیامبر بزرگشان با منطق نیرومند و تواءم با محبت فراوان ، و همراه با معجزه الهی ، به سراغ آنان آمد، اما این قوم مغرور و از خود راضی نه تنها دعوت او را نپذیرفتند بلکه برای او و یاران اندکش ، ناراحتیهای فراوان به وجود آوردند نتیجه آن این شد که خداوند این مغروران را به عذابی سخت و خوار کننده گرفتار ساخت .
در سوره اعراف آیه 78 می خوانیم زمین لرزه ای شدید آنها را فرو گرفت ، و صبحگاهان جسمهای بی جانشان در خانه هاشان باقی مانده بود ((فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین)) .
و در سوره حاقه آیه 5 آمده است که ((قوم ثمود به وسیله یک عامل ویرانگر نابود شدند)) ((فاما ثمود فاهلکوا بالطاغیة)) .
و در سوره هود آیه 67 می خوانیم که ((قوم ستمگر ثمود به وسیله صیحه آسمانی از میان رفتند، در خانه هاشان به رو افتادند و مردند)) ((و اخذ الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا فی دیارهم جاثمین)) .
اما در آیات مورد بحث چنانکه دیدیم تعبیر به ((صاعقه)) شده است .
ممکن است در ابتدا تصور شود که میان این تعبیرات منافاتی وجود دارد، ولی کمی دقت نشان می دهد که چهار تعبیر فوق به یک حقیقت بازگشت می کند: زیرا ((صاعقه)) چنانکه قبلا هم اشاره کردیم هم دارای صدای وحشتناکی است تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 244
که از آن میتوان به ((صیحه)) آسمانی تعبیر کرد، و نیز آتش سوزانی همراه دارد، و هم بر نقطه ای که فرود می آید تولید لرزه شدید می کند، و هم یک وسیله ویرانگر است .
در حقیقت بلاغت قرآن ایجاب می کند که ابعاد مختلف یک عذاب را با تعبیرات گوناگون در آیات مختلف بیان کند تا در نفوس انسانها تاءثیر عمیقتری بخشد، در واقع آنها با عوامل مختلف مرگ آور در یک حادثه روبرو شدند که هر کدام به تنهائی برای نابودیشان کافی بود ((صیحه ای مرگبار)) ((زمین لرزهای کشنده)) ((آتشی سوزان)) و بالاخره ((

صاعقه ای وحشتناک)) .
ولی از آنجا که گروهی هر چند اندک به صالح ایمان آورده بودند و ممکن است کسانی سؤ ال کنند: پس سرنوشت آنها در میان موج وحشتناک صاعقه چه شد؟ آیا آنها نیز به آتش دیگران سوختند؟ قرآن در آیه بعد می افزاید: ((کسانی را که ایمان آوردند و تقوی پیشه داشتند نجات بخشیدیم)) (و نجینا الذین آمنوا و کانوا یتقون).
این گروه را ایمان و تقوایشان نجات داد، و آن گروه طاغی را کفر و اعمال سوئشان گرفتار عذاب الهی ساخت ، و هر کدام می توانند الگوئی برای گروهی از این امت باشند.
بعضی از مفسران گفته اند: از میان آنهمه جمعیت تنها یکصد و ده نفر! به صالح ایمان آوردند، و خداوند آن گروه اندک را حفظ کرد و به موقع نجات داد.
نکته :
انواع هدایت الهی
می دانیم هدایت بر دو گونه است : ((هدایت تشریعی)) که همان ((ارائه طریق)) و نشان دادن راه با تمام نشانه هاست ، و ((هدایت تکوینی)) که ((ایصال به مطلوب)) تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 245
و رسانیدن به مقصود است .
در آیات مورد بحث هر دو یکجا جمع شده است نخست می گوید: ((ما قوم ثمود را هدایت کردیم)) این هدایت همان هدایت تشریعی و ارائه طریق است ، سپس می افزاید: ((آنها نابینائی را بر هدایت ترجیح دادند)) این همان هدایت تکوینی و ایصال به مقصود است .
به این ترتیب هدایت به معنی اول که وظیفه مسلم انبیای الهی است حاصل شد، اما هدایت به معنی دوم که به اراده و اختیار هر انسانی بستگی دارد از سوی این قوم مغرور و خود خواه حاصل منتفی شد، چرا که آنها گمراهی را بر هدایت ترجیح دادند ((فاستحبوا العمی علی الهدی)) .
این خود دلیل روشن و بارزی است بر مساءله آزادی اراده انسان و عدم اجبار او در اعمالش ، و عجب اینکه با این صراحت و روشنی آیات باز بعضی از مفسران همچون فخر رازی به خاطر پیشداوریهائی که در مورد ترجیح مکتب جبر داشته اند در اینجا اصرار و پافشاری بر انکار دلالت آیه کرده اند و سخنانی گفته اند که از شاءن یک محقق دور است . فصلت
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 246
آیه 19 - 23
آیه و ترجمه
وَ یَوْمَ یُحْشرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلی النَّارِ فَهُمْ یُوزَعُونَ(19)
حَتي إِذَا مَا جَاءُوهَا شهِدَ عَلَیهِمْ سمْعُهُمْ وَ أَبْصرُهُمْ وَ جُلُودُهُم بِمَا کانُوا

يَعْمَلُونَ(20)
وَ قَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شهِدتمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنطقَنَا اللَّهُ الَّذِى أَنطقَ كلَّ شىْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ(21)
وَ مَا كُنتُمْ تَستَترُونَ أَن يَشهَدَ عَلَيْكُمْ سمْعُكمْ وَ لا أَبْصرُكُمْ وَ لا جُلُودُكُمْ وَ لَكِن ظنَنتُمْ أَنَّ اللَّهَ لا يَعْلَمُ كَثِيراً مِّمَّا تَعْمَلُونَ(22)
وَ ذَلِكمْ ظنُّكمُ الَّذِى ظنَنتُم بِرَبِّكمْ أَرْدَاشْ فَأَصبَحْتُم مِّنَ الخْسِرِينَ(23) تفسير نمونه ، جلد: 20، صفحه : 247
ترجمه :19 - به خاطر بياوريد روزى را كه دشمنان خدا را جمع كرده به سوى دوزخ مى برند، و صفوف پيشين را نگه مى دارند تا صفهاى بعد به آنها ملحق بشوند!
20 - وقتى به آن مى رسند گوشها و چشمها و پوستهاى تنشان به اعمال آنها گواهى مى دهد!
21 - آنها به پوستهاى تن خود مى گويند: چرا بر ضد ما گواهى داديد؟ آنها جواب مى دهند: همان خدائى كه هر موجودى را به نطق در آورده ما را گويا ساخته ، و او شما را در آغاز آفريد و بازگشتتان به سوى او است .
22 - شما اگر گناهانتان را مخفى مى كرديد نه بخاطر اين بود كه از شهادت گوش و چشمها و پوستهاى تنتان بيم داشتيد، بلكه شما گمان مى كرديد كه خداوند بسيارى از اعمالى را كه انجام مى دهيد نمى داند!
23 - آرى اين گمان بدى بود كه درباره پروردگارتان داشتيد، و همان موجب هلاكت شما گرديد و سرانجام از زيانكاران شديد.
تفسير:در آيات پيشين سخن از مجازات دنيوى كفار مغرور و ظالمان مجرم بود، اما در آيات مورد بحث از عذاب آخرت آنها سخن مى گويد، و دردها و مصائب دشمنان خدا را در مراحل مختلف قيامت طى چندين آيه تكان دهنده بر مى شمرد.
نخست مى فرمايد: ((به خاطر بياوريد آن روز را كه دشمنان خدا را جمع كرده به سوى دوزخ مى برند)) (و يوم يحشر اعداء الله الى النار).
و براى اينكه صفوف آنها به هم پيوسته باشد ((صفوف پيشين را نگه مى دارند تا صفهاى بعد به آنها ملحق شوند)) و آنها را دسته جمعى روانه دوزخ مى كنند (فهم يوزعون). تفسير نمونه ، جلد: 20، صفحه : 248
((زمانى كه به آن مى رسند گوشها و چشمها و پوستهاى تنشان به اعمال آنها گواهى مى دهد)) ! (حتى اذا ما جائوها شهد عليهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما كانوا يعملون).
چه شاهدان عجيبى ؟ كه عضو پيكر خود انسانند، و شهادتشان به هيچوجه قابل انكار نيست ، چرا كه در همه صحنهها حاضر و ناظر بوده ، و به فرمان الهى به سخن آمده اند!
آيا شهادت اعضا از اين طريق است كه خدا درک و شعور و قدرت سخن

در آنها می آفریند؟
یا همانند درختی است که خدا در میان آن برای موسی ایجاد صوت کرد؟
و یا آثار گناهان که در طول عمر در آنها نقش بسته در آنجا که ((یوم البروز)) و روز آشکار شدن اسرار نهانی برملا می شود؟ در تعبیرات معمولی نیز گاهی از اینگونه آثار تعبیر به نطق یا اخبار می شود، و می گوئیم ((رنگ رخساره خبر می دهد از سر درون)) !
همه این تفسیرها قابل قبول است ، و در لابلای سخنان مفسران کم و بیش آمده .
البته هیچ مانعی ندارد که خداوند درک و شعوری در آنها ایجاد کند و از روی علم و آگاهی در آن محضر بزرگ شهادت دهند، شاید ظاهر آیات در بدو نظر نیز همین باشد، در مورد تسبیح و حمد و سجده ذرات جهان در پیشگاه خدا نیز جمعی را عقیده همین است . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 249
ولی معنی اخیر نیز چندان بعید به نظر نمی رسد، چرا که می دانیم هیچ موجودی در این عالم از بین نمی رود، و آثار گفتار و اعمال ما در اعضا و جوارح ما باقی میماند، و اتفاقا این ((شهادت تکوینی)) گویاترین شهادت غیر قابل انکار است ، همانگونه که زردی و رنگ پریدگی گواهی غیر قابل انکاری بر ترس ، و سرخی صورت گواهی بر خشم ، یا شرم می دهد، و اطلاق نطق بر این معنی کاملا قابل قبول است .
اما احتمال دوم که خداوند در آنها نطقی بیافریند بی آنکه درکی داشته باشند و یا اثر تکوینی را نشان دهند بعید به نظر می رسد، چون در این صورت نه مصداق گواهی تشریعی است ، و نه گواهی تکوینی ، نه عقل و شعوری در آن است و نه اثر طبیعی عمل ، و در محضر دادگاه بزرگ الهی ارزش شهادت را نخواهد داشت .
قابل توجه اینکه جمله حتی اذا ما جائوها نشان می دهد که شهادت و گواهی اعضای پیکر انسان در دادگاه دوزخ است ، آیا مفهوم این سخن این است که در دوزخ چنین گواهی صورت می گیرد در حالی که دوزخ پایان کار است ؟ و یا اینکه دادگاه آنها در کنار جهنم بر پا می شود؟ احتمال دوم نزدیکتر به نظر می رسد.
از سوی دیگر: منظور از ((جلود)) : ((پوستها)) (به صیغه جمع) چیست ؟ ظاهر این است که منظور پوستهای قسمتهای مختلف تن است ، پوست دست و پا و صورت و غیر آن ، و اگر در بعضی از روایات تفسیر به ((فروج)) شده است ، در حقیقت از قبیل بیان مصداق است ، نه منحصر بودن مفهوم جلود در آن .
از سوی سوم این سؤ ال مطرح می شود که چرا از میان اعضای بدن تنها چشم و گوش و پوستها گواهان آن دادگاهند؟ آیا گواهان منحصر به

اینهاست ؟ یا اعضا دیگر نیز گواهی می دهند؟
آنچه از آیات دیگر قرآن استفاده می شود این است که علاوه بر اینها گواهان دیگری نیز از اعضای بدن وجود دارد، در آیه 65 سوره یس می خوانیم : تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 250
و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون ((دستهای آنها با ما سخن می گویند، و پاهای آنها به اعمالشان گواهی می دهند)) .
در آیه 24 سوره نور سخن از شهادت ((زبان)) و ((دست و پا)) به میان آمده : یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم .
بنابراین به نظر می رسد که اعضای دیگر نیز هر کدام به نوبه خود گواهی دهند، اما چون بیشترین اعمال انسان به کمک چشم و گوش انجام می گیرد و پوستهای تن نخستین اعضائی هستند که با اعمال تماس دارند گواهان صف مقدمند.
به هر حال آن روز، روز رسوائی بزرگ است ، روزی است که تمام وجود انسان به سخن در می آید، تمامی اسرار او را فاش می کنند، که تمام گنهکاران را در وحشت عمیقی فرو می برد، اینجاست که ((رو به پوستهای تن خود کرده ، فریاد می زنند: چرا شما بر ضد ما گواهی دادید)) ؟! (و قالوا لجلودهم لم شهدتم علینا).
ما که سالیان دراز شما را نوازش دادیم ، از سرما و گرما حفظ کردیم ، شستشو و نظافت و پذیرائی نمودیم ، شما چرا اینچنین ؟!
((آنها در پاسخ می گویند: همان خدائی که هر موجودی را به نطق در آورده ، ما را به سخن در آورده است)) (قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شی ء).
خداوند ماءموریت افشاگری را در این روز و این دادگاه بزرگ بر عهده ما گذارده ، و ما چاره ای جز اطاعت فرمان او نداریم ، آری همان کس که قدرت نطق را در موجودات ناطق دیگر آفریده در ما نیز این توانائی را قرار داده است . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 251
جالب اینکه آنها تنها از پوست تنشان این سؤ ال را می کنند نه از سایر گواهان ، مانند چشم و گوش .
ممکن است به خاطر این باشد که گواهی پوست از همه عجیبتر و شگفت انگیزتر، و از همه گسترده تر و وسیع تر است ، همان پوستی که خود باید قبل از همه اعضاء طعم عذاب الهی را بچشد به چنین گواهی برمی خیزد، و این راستی حیرت آور است .
سپس ادامه می دهند: ((او کسی است که شما را در آغاز آفرید، و بازگشت همه شما نیز به سوی او است)) (و هو خلقکم اول مرة و الیه ترجعون).
و باز می افزایند: ((شما اگر گناهانتان را مخفی می کردید نه از این جهت

بود که از شهادت گوش و چشمها و پوستهایتان بر ضد خودتان بیم داشتید، شما اصلا باور نمی کردید روزی اینها به سخن در آیند و بر ضد شما گواهی دهند)) (و ما کنتم تستترون ان یشهد علیکم سمعکم و لا ابصارکم و لا جلودکم).
((بلکه مخفی کاری شما به خاطر این بود که گمان می کردید خداوند بسیاری از اعمالی را که انجام می دهید نمی داند)) (و لکن ظننتم ان الله لا یعلم کثیرا مما تعملون).
غافل از اینکه هم خداوند در همه جا شاهد و ناظر بر اعمال شماست ، و از اسرار درون و برون شما آگاه است ، و هم ماموران مراقبت او همه جا با شما هستند، آیا هرگز می توانید پنهان از چشم و گوش و حتی پوست تنتان عملی انجام دهید؟! تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 252
آری شما چنان در قبضه قدرت او و مراقبان مخفی و آشکارش قرار دارید که حتی ابزارهای گناه شما گواهانی هستند بر ضد شما!
جمعی از مفسران شان نزولی برای این آیه نقل کرده اند که سه نفر از کفار قریش و طایفه بنی ثقیف که جمجمه هائی کوچک و شکمی بزرگ داشتند در کنار خانه کعبه اجتماع کرده بودند، یکی از آنها به دیگران گفت : آیا شما فکر می کنید خداوند سخنان ما را می شنود؟!
دیگری افزود: آهسته ! اگر بلند بگوئیم می شنود و اگر آهسته تکلم کنیم نمی شود.
دیگری اضافه کرد: من فکر می کنم اگر صدای بلند را بشنود حتما صدای آهسته را هم می شنود!
اینجا بود که آیه فوق نازل شد. به هر حال در آیه بعد می افزاید: ((این گمان بدی بود که درباره پروردگارتان داشتید، و همان موجب هلاکت شما گردید، و سرانجام از زیانکاران شدید)) (و ذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم اردیکم فاصبحتم من الخاسرین).
آیا این گفتگوها سخن خداوند است ، یعنی گفتگوی اعضا و جوارح تا جمله ((انطقنا الله الذی انطق کل شی ء)) تمام می شود، سپس سخن خداوند در زمینه تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 253
انحراف و بدبختی و گمانهای زشت آنها آغاز می گردد؟
یا اینکه اینها ادامه سخنان پوستهای اعضای تن انسان است .
معنی دوم مناسبتر به نظر می رسد، و تعبیرات آیه با آن سازگارتر است ، هر چند اعضای تن نیز این سخنان را به فرمان خدا و تعلیم او می گویند و نتیجه همه تقریبا یک چیز است .
نکته ها:
1 - حسن ظن و سوء ظن به خدا
آیات فوق به خوبی گواهی می دهد که گمان بد درباره خداوند به قدری

خطرناک است که گاه موجب هلاکت و عذاب ابدی انسان می گردد، نمونه آن گمان گروهی از کفار بود که گمان می کردند خدا اعمال آنها را نمی بیند، و سخنان آنها را نمی شنود، همین سوء ظن سبب خسران و هلاکتشان شد.
به عکس حسن ظن درباره خداوند موجب نجات در دنیا و آخرت است ، چنانچه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ینبغی للمؤ من ان یخاف الله خوفا کانه یشرف علی النار و یرجوه رجاءا کانه من اهل الجنة ، ان الله تعالی یقول : و ذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم ... ثم قال ان الله عند ظن عبده : ان خیرا فخیر، و ان شرا فشر: ((سزاوار است بنده مؤ من آنچنان از خدا بترسد که گوئی در کنار دوزخ قرار گرفته و مشرف بر آتش است ، و آنچنان به او امیدوار باشد که گوئی اهل بهشت است ، چنانکه خداوند متعال می فرماید: این گمانی است که شما به خدا پیدا کردید و سبب هلاکتان شد، سپس امام (علیه السلام) افزود: خداوند نزد گمان بنده خویش است اگر گمان نیک ببرد نتیجه اش نیک و اگر گمان بد ببرد نتیجه اش بد است)) . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 254
در حدیث دیگری از امام صادق از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : آخرین کسی را که دستور داده می شود به سوی دوزخ ببرند ناگهان به اطراف خود نگاه می کند، خداوند بزرگ دستور می دهد او را برگردانید، او را بر می گردانند، خطاب می کند: چرا به اطراف خود نگاه کردی ؟ و در انتظار چه فرمانی بودی ؟ عرض می کند: پروردگارا! من درباره تو اینچنین گمان نمی کردم ، می فرماید: چه گمان می کردی ؟ عرض می کند: گمانم این بود که گناهان مرا می بخشی و مرا در بهشت خود جای می دهی ! خداوند می فرماید: یا ملائکتی ! لا، و عزتی و جلالی و آلائی و علوی و ارتفاع مکانی ، ما ظن بی عبدی هذا ساعة من خیر قط، و لو ظن بی ساعة من خیر ما ودعته بالنار، اجیزوا له کذبه و ادخلوه الجنة !: ای فرشتگان من ! به عزت و جلال و نعمتها و مقام والایم سوگند، این بنده ام هرگز گمان خیر درباره من نبرده ، و اگر ساعتی گمان خیر برده بود من او را به جهنم نمی فرستادم ، گرچه او دروغ می گوید ولی با اینحال اظهار حسن ظن او را بپذیرید، و او را به بهشت برید، سپس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: هیچ بنده ای نیست که نسبت به خداوند متعال گمان خیر ببرد مگر اینکه خدا نزد گمان وی خواهد بود، و این همان است که می فرماید: (و ذلکم ظنکم الذی ظننتم ...).
2 - گواهان در دادگاه قیامت :
هنگامی که می گوئیم در جهان دیگر همه انسانها محاکمه می شود ممکن است دادگاههائی را همچون دادگاههای عالم دنیا تداعی کند، که هر کس با پرونده ای کوچک یا بزرگ با شاهدانی همچون شاهدان این دادگاهها در

برابر قضات حاضر می شوند، و سؤ ال و جوابی صورت می گیرد، و حکم نهائی صادر می شود. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 255
ولی بارها گفته ایم الفاظ در آنجا مفهوم عمیقتری به خود می گیرد که گاه تصور مفاهیم آنها برای ما زندانیان دنیا مشکل ، و گاهی غیر ممکن است ، ولی هر گاه اشاراتی را که در آیات قرآن و روایات پیشوایان معصوم وارد شده مورد توجه قرار می دهیم حقایقی برای ما کشف می شود که از عظمت و عمق زندگی در آن جهان اجمالا پرده بر می دارد، و نشان می دهد که دادگاه رستاخیز چه دادگاه عجیبی است .
مثلا هنگامی که گفته می شود ((میزان عمل)) ممکن است این تصور پیدا شود که اعمال ما در آن روز به صورت اجسام سبک و سنگینی در می آید که در ترازوهای دو کفه ای وزن می شود، اما هنگامی که در روایات معصومین می خوانیم علی (علیه السلام) میزان اعمال است ، یعنی ارزش اعمال و شخصیت افراد با مقیاس وجودی این بزرگمرد عالم انسانیت سنجیده می شود، و هر اندازه به آن شبیه و نزدیک است وزن بیشتری دارد، و هر قدر بی شباهت و دور است وزن کمتری دارد، متوجه می شویم که میزان عمل در آنجا یعنی چه ؟!
در مورد مساله ((گواهان)) نیز آیات قرآن پرده از روی حقایقی برداشته ، و پای گواهی اموری را به میان کشیده که در دادگاههای دنیا مطلقا مطرح نیستند، ولی در آنجا نقش اساسی را دارند.
به طور کلی از آیات قرآن استفاده می شود که شش نوع گواه برای آن دادگاه وجود دارد.
1 - از همه برتر و بالاتر ((ذات پاک خداوند)) است : و ما تکون فی شان و ما تتلوا منه من قرآن و لا تعملون من عمل الا کنا علیکم شهودا اذ تفیضون فیه : ((در هر حال که باشی و هر آیهای از قرآن که بخوانی و هر کاری را انجام دهید ما گواه بر شما هستیم هنگامی که در آن وارد می شوید)) (یونس - 61).
البته همین گواهی برای همه چیز و همه کس کافی است ، ولی لطف خداوند تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 256
و مقام عدالت او ایجاب کرده که گواهان دیگری نیز معین فرموده است .
2 - پیامبران و اوصیاء
قرآن می گوید: فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤ لاء شهیدا: ((چگونه خواهد بود آن روز که از هر امتی گواهی می آوریم ، و تو را گواه بر آنها قرار می دهیم)) (نساء - 41).
در حدیثی در ذیل همین آیه در کتاب کافی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : نزلت فی امة محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خاصة ، في كل قرن منهم امام منا، شاهد عليهم ، و محمد (صلی اللّه علیه و آله و

سلّم) شاهد علینا: فرمود: ((این درباره امت محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده که در هر قرنی برای آنها امامی از ما خواهد بود گواه بر آنان و محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گواه بر همه ما است)) .
3 - زبان و دست و پا و چشم و گوش نیز گواهی می دهند
قرآن می گوید: یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون : ((در آن روز زبانها و دستها و پاهایشان بر ضد آنها نسبت به اعمالی که مرتکب شدند گواهی می دهد)) (نور - 24).
از آیات مورد بحث نیز استفاده می شود که چشم و گوش در زمره گواهانند، و از پاره ای از روایات بر می آید که همه اعضای تن به نوبه خود اعمالی را که انجام داده اند گواهی می دهند.
4 - پوستهای تن نیز گواهی می دهند
آیات مورد بحث با صراحت از این موضوع سخن می گفت ، و حتی اضافه می کند که گنهکاران که هرگز انتظار نداشتند پوستهای تن آنها به صورت گواهانی بر ضد آنان در آیند آنها را مخاطب ساخته می گویند: چرا شما بر

دادید؟ آنها پاسخ می دهند: خدائی که همه چیز را به نطق در آورده ما را به سخن در آورده است (فصلت - 21).
5 - فرشتگان
قرآن می گوید: و جائت کل نفس معها سائق و شهید ((در آن روز هر انسانی وارد صحنه محشر می شود در حالی که فرشته ای با او است که او را به سوی حساب سوق می دهد و گواهی از فرشتگان است که بر اعمال او شهادت می دهد)) (ق - 21).
6 - زمین
آری زمین که زیر پای ما قرار دارد، و ما همیشه میهمان آن هستیم ، و با انواع برکاتش از ما پذیرائی می کند، نیز دقیقا مراقب ما است ، و در آن روز همه گفتنی ها را می گوید، چنانکه می خوانیم : یومئذ تحدث اخبارها: ((در آن روز زمین اخبار خود را بازگو می کند)) (زلزال -4).
7 - زمان نیز از شهود است
گرچه در متن آیات قرآن به این امر اشاره نشده ، ولی در روایات معصومین شاهد بر آن وجود دارد چنانکه از علی (علیه السلام) می خوانیم : ما من یوم یمر علی ابن آدم الا قال له ذلک الیوم یا ابن آدم ! انا یوم جدید، و انا علیک شهید، فقل فی خیرا و اعمل فی خیرا، اشهد لک یوم القیامة : ((هیچ روزی بر فرزند آدم نمی گذرد مگر اینکه به او می گوید: ای فرزند آدم ! من روز تازهای هستم و بر تو گواهم ، در من سخن خوب بگو، و عمل نیک انجام ده ، تا در قیامت به نفع تو گواهی دهم)) .
به راستی عجیب است اینهمه گواهان حق ، و شاهدان آن دادگاه بزرگ ،

تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 258
از زمان و مکان گرفته ، تا فرشتگان و اعضای پیکر ما و انبیا و اولیا، و برتر از همه ذات پاک خدا، مراقب اعمال ما هستند و گواه بر ما، و ما چه بیخبریم ؟!
آیا ایمان به وجود چنین مراقبانی کافی نیست که انسان را کاملا در مسیر حق و عدالت و پاکی و تقوا قرار دهد. فصلت
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 259
آیه 24-25
آیه و ترجمه
فَإِن یَصبرُوا فَالنَّارُ مَثْوًی لهَّمْ وَ إِن یَستَعْتِبُوا فَمَا هُم مِّنَ الْمُعْتَبِینَ(24)
وَ قَیَّضنَا لهُمْ قُرَنَاءَ فَزَیَّنُوا لهُم مَّا بَینَ أَیْدِیهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ فی أُمَمٍ قَدْ خَلَت مِن قَبْلِهِم مِّنَ الْجِنِّ وَ الانسِ إِنَّهُمْ کانُوا خَسِرِینَ(25)
ترجمه :24 - اگر آنها صبر کنند (یا نکنند) به هر حال دوزخ جایگاه آنهاست ، و اگر تقاضای عفو نمایند مورد عفو قرار نمی گیرند!
25 - ما برای آنها همنشینان (زشت سیرتی) قرار دادیم ، و آنها زشتیها را از پیش رو و پشت سر در نظرشان جلوه دادند، و فرمان الهی درباره آنها تحقق یافت ، و به سرنوشت اقوام گمراهی از جن و انس که قبل از آنها بودند گرفتار شدند، آنها مسلما زیانکار بودند.
تفسیر:همنشینان بد در تعقیب بحثی که در آیات گذشته پیرامون سرنوشت دشمنان خدا (اعداء الله) آمد در دو آیه مورد بحث به دو قسمت از مجازات دردناک آنها در آخرت و دنیا اشاره می کند. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 260
نخست خداوند می فرماید: ((اگر آنها صبر و شکیبائی کنند یا نکنند آتش دوزخ قرارگاهشان است)) و رهائی از آن امکان پذیر نیست (فان یصبروا فالنار مثوی لهم).
((مثوی)) از ماده ((ثوی)) (بر وزن هوی) به معنی قرارگاه و محل استقرار است .
این آیه در حقیقت شبیه آیه 16 سوره طور است که می گوید: اصلوها فاصبروا او لا تصبروا سواء علیکم : ((در آتش دوزخ وارد شوید، می خواهید صبر کنید یا نکنید تفاوتی برای شما نمی کند)) و همچون آیه 21 سوره ابراهیم سواء علینا ا جزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص : ((برای ما یکسان است خواه صبر کنیم یا نکنیم راه نجاتی نیست)) .
سپس برای تاءکید این مطلب می افزاید: ((و اگر آنها تقاضای رضایت و عفو پروردگار کنند بجائی نمی رسد و مورد عفو قرار نمی گیرند)) (و ان یستعتبوا فما هم من المعتبین).
((یستعتبون)) در اصل از ((عتاب)) گرفته شده که به معنی اظهار

خشونت است ، و مفهومش این است که شخص گنهکار خود را تسلیم سرزنشهای صاحب حق کند تا او را مورد عفو قرار دهد و راضی گردد، و لذا این ماده (استعتاب) به معنی استرضاء و تقاضای عفو نیز به کار می رود.
سپس به مجازات دردناک دنیوی آنها اشاره کرده ، می فرماید: ((ما برای آنها دوستان و همنشینان بداندیش و زشت سیرتی قرار دادیم ، که همه چیز را در نظر آنان زینت دادند)) ، و زشتیها را زیبائی ، و بدیها را نیکی معرفی نمودند تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 261
(و قیضنا لهم قرناء فزینوا لهم ما بین ایدیهم و ما خلفهم).
((قیضنا)) از ماده ((قیض)) (بر وزن فیض) در اصل به معنی پوست روی تخم مرغ است ، سپس در مواردی که افرادی کاملا بر انسان مسلط می شوند، مانند تسلط پوست بر تخم مرغ به کار رفته است ، اشاره به اینکه این دوستان تبهکار و فاسد آنها را از هر سو احاطه می کنند، افکارشان را می دزدند، و چنان بر آنان چیره می شوند که حس تشخیص خود را از دست دهند، و زشتیها در نظر آنها زیبا می گردد، و چه دردناک است چنین حالتی برای انسان زیرا به آسانی در گرداب فساد فرو می رود، و درهای نجات به روی او بسته می شود.
گاه ماده ((قیضنا)) در مورد تبدیل چیزی به چیزی نیز به کار رفته است بنابراین معنی و تفسیر آیه چنین می شود که دوستان صالح را از آنها می گیریم و بجای آنها دوستان فاسد به آنان می دهیم .
همین معنی به صورت گویاتری در آیات 36 و 37 سوره زخرف آمده است : و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین و انهم لیصدونهم عن السبیل و یحسبون انهم مهتدون : ((بر آنها که از یاد خداوند رحمن رویگردان شوند شیاطین را می سازیم که همواره با آنان قرین هستند، این شیاطین آنها را از راه حق باز می دارند در حالی که گمان می کنند هدایت یافته اند)) .
و به راستی هنگامی که به جمع ظالمان و مفسدان و تبهکاران نظر می افکنیم جای پای این شیاطین را در زندگی آنها بخوبی مشاهده می کنیم ، اطرافیان اغواگر که آنها را از هر سو محاصره کرده بر مغز و فکر آنها چیره می شوند، و حقایق را در نظرشان وارونه جلوه می دهند.
جمله ما ((بین ایدیهم و ما خلفهم)) (آنچه پیش رو و پشت سر آنها است) ممکن است اشاره به احاطه همه جانبه این شیاطین و تزیین آنها باشد.
این احتمال نیز داده شده است که منظور از ((ما بین ایدیهم)) لذات و زرق تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 262
و برق دنیا است و از ((ما خلفهم)) انکار قیامت و روز رستاخیز است .
این تفسیر نیز ممکن است که ((ما بین ایدیهم)) اشاره به وضع دنیای آنها

باشد، ((و ما خلفهم)) آینده ای که برای آنها و فرزندانشان در پیش است و معمولا بسیاری از جنایات را به خاطر تامین آینده آنها می کنند.
سپس می افزاید: ((به سبب این وضع اسفبار، فرمان عذاب الهی درباره آنها تحقق یافت ، و به سرنوشت اقوام گمراهی از جن و انس که قبل از آنها بودند گرفتار شدند)) (و حق علیهم القول فی امم قد خلقت من قبلهم من الجن و الانس).
سپس آیه را با این جمله پایان می دهد ((آنها مسلما زیانکار بودند)) (انهم کانوا خاسرین).
این تعبیرات در حقیقت نقطه مقابل تعبیراتی است که در آیات بعد در مورد مؤ منان با استقامت می خوانیم که یاران آنها در این دنیا و آخرت فرشتگانند و به آنها بشارت می دهند که هیچ غم و اندوهی برای آنها نخواهد بود. فصلت
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 263
آیه 26-29
آیه و ترجمه
وَ قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لا تَسمَعُوا لهَذَا الْقُرْءَانِ وَ الْغَوْا فِیهِ لَعَلَّکمْ تَغْلِبُونَ(26)
فَلَنُذِیقَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا عَذَاباً شدِیداً وَ لَنَجْزِیَنهُمْ أَسوَأَ الَّذِی کانُوا یَعْمَلُونَ(27)
ذَلِک جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ لهُمْ فِیهَا دَارُ الخُلْدِ جَزَاءَ بمَا کانُوا بِئَایَتِنَا یجْحَدُونَ(28)
وَ قَالَ الَّذِینَ کفَرُوا رَبَّنَا أَرِنَا الَّذَیْنِ أَضلانَا مِنَ الجِْنِّ وَ الانسِ نجْعَلْهُمَا تحْت أَقْدَامِنَا لِیَکُونَا مِنَ الاَسفَلِینَ(29)
ترجمه :26 - کافران گفتند: گوش به این قرآن فرا ندهید، و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید تا پیروز شوید! تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 264
27 - به طور مسلم به کافران عذاب شدیدی می چشانیم ، و آنها را به بدترین اعمالی که انجام می دادند جزا می دهیم .
28 - کیفر دشمنان خدا آتش است که در آن سرای جاویدشان است ، جزائی است در مقابل اینکه آیات ما را انکار می کردند.
29 - کافران گفتند: پروردگارا! آنهائی را که از جن و انس ما را گمراه کردند به ما نشان ده تا زیر پای خود بگذاریم (و لگدمالشان کنیم) تا از پستترین مردم باشند!
تفسیر:جنجال کنید تا صدای دلنواز قرآن را نشنوند!
به تناسب بحثهائی که درباره بعضی اقوام پیشین ، قوم عاد و ثمود، در آیات گذشته آمد، و نیز به تناسب همنشینان بد سیرتی که حقایق را در نظر انسان وارونه جلوه می دهند، آیات مورد بحث گوشه ای از انحراف و بداندیشی مشرکان عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مجسم

می سازد.
در بعضی از روایات آمده است که هر گاه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مکه صدای خود را به تلاوت قرآن مجید و کلمات شیرین و جذاب و پر محتوای خداوند بلند می کرد مشرکان مردم را از او دور می کردند، و می گفتند: سوت و صفیر بکشید، و صدا را به شعر بلند کنید تا سخنان او را نشنوند!.
قرآن مجید در آیات فوق به این معنی اشاره کرده ، می گوید: ((کافران گفتند: گوش به این قرآن فرا ندهید و به هنگام تلاوت آن لغو و باطل سر دهید و جنجال کنید تا غالب شوید)) ! (و قال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فیه لعلکم تغلبون).
این یک روش قدیمی برای مبارزه در برابر نفوذ حق است که امروز نیز به صورت گسترده تر و خطرناکتری ادامه دارد که برای منحرف ساختن افکار

و خفه کردن صدای منادیان حق و عدالت ، محیط را آنچنان پر از جنجال می کنند، که هیچکس صدای آنها را نشنود، و با توجه به اینکه ((و الغوا)) از ماده ((لغو)) معنی گسترده ای دارد و هر گونه کلام بیهوده ای را شامل می شود، وسعت این برنامه روشن خواهد شد.
گاه با جار و جنجال و سوت و صفیر.
گاه با داستانهای خرافی و دروغین .
گاه با افسانه های عشقی و هوس انگیز!
گاه از مرحله سخن نیز فراتر رفته ، مراکز سرگرمی و فساد، و انواع فیلمهای مبتذل ، و مطبوعات بی محتوای سرگرم کننده ، و بازیهای دروغین سیاسی و هیجانهای کاذب ، و خلاصه هر چیزی که افکار مردم را از محور حق منحرف سازد به وجود می آورند.
و از همه بدتر اینکه گاه بحثهای بیهوده ای در میان دانشمندان یک قوم مطرح می کنند و چنان آنها را به قیل و قال درباره آن وا می دارند که هر گونه مجال تفکر در مسائل بنیادی از آنها گرفته شود.
ولی آیا مشرکان توانستند با این اعمالشان بر قرآن غلبه کنند؟ نه ! آنها و شیطنتهایشان بر باد رفت ، و قرآن روز به روز گسترده تر و پربارتر شد و در سراسر جهان درخشیدن گرفت .
آیه بعد به مجازات شدید این گونه افراد اشاره کرده می فرماید: ((به طور مسلم به کافران - و در صف مقدم آنها، افرادی که مردم را از شنیدن آیات الهی باز می داشتند - عذاب شدیدی می چشانیم)) (فلنذیقن الذین کفروا عذابا شدیدا).
این عذاب ممکن است در دنیا به صورت اسارت و کشته شدن به دست لشکریان ظفرمند اسلام باشد، و یا در آخرت ، و یا هر دو. تفسیر نمونه ،

جلد: 20، صفحه : 266
((و آنها را به بدترین اعمالی که انجام می دادند کیفر می دهیم)) (و لنجزینهم اسوء الذی کانوا یعملون).
چه عملی بدتر از کفر و شرک ، و انکار آیات الهی ، و مانع شدن مردم از شنیدن سخنان حق است ؟
با این که مجازات همه اعمال خود را خواهند دید چرا تنها روی ((اسوء)) (بدترین آنها) تکیه شده است ؟
این تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که موضوع مجازات را با تاءکید و تهدید جدی تری روشن سازد و نیز اشاره ای باشد به مانع شدن مردم از شنیدن صدای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بزرگ خدا.
تعبیر به ((کانوا یعملون)) دلیل بر این است که بیشتر روی اعمالی تکیه می شود که پیوسته آن را ادامه می دادند، و به عبارت دیگر یک لغزش دفعی نبوده بلکه یک برنامه همیشگی برای آنها بوده است .
سپس برای تاءکید بیشتر می افزاید: ((این کیفر دشمنان الهی است ، آتش سوزان جهنم)) ! (ذلک جزاء اعداء الله النار).
اما نه آتشی موقتی و زودگذر بلکه ((برای آنها در آتش ، خانه ابدی است)) (لهم فیها دار الخلد).
آری ((آنها به این عذاب شدید و دردناک مجازات می شوند، به خاطر این که آیات ما را انکار می کردند)) (جزاء بما کانوا بایاتنا یجحدون). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 267
نه تنها آیات الهی را انکار می کردند، بلکه دیگران را نیز از شنیدن آن باز می داشتند.
((یجحدون)) از ماده ((جحد)) (بر وزن عهد) به طوری که راغب در مفردات می گوید در اصل به معنی نفی چیزی است که در دل اثبات آن است ، یا اثبات چیزی که در قلب نفی آن است ، و به تعبیر دیگر انکار کردن واقعیات با علم به آنها است و این بدترین نوع کفر است (شرح بیشتر پیرامون این موضوع را در جلد 15 صفحه 412 ذیل آیه 14 نمل مطالعه کنید).
از آنجا که انسان وقتی به بلائی مبتلا می شود مخصوصا اگر بلای سخت و سنگینی باشد به فکر مسبب اصلی می افتد، تا او را پیدا کند و انتقام خود را از او بگیرد، گاه می خواهد اگر دستش برسد عامل اصلی را قطعه قطعه کند، لذا در آخرین آیه مورد بحث به چنین حالتی که برای کفار در دوزخ پیدا می شود اشاره کرده می فرماید: ((کافران می گویند: پروردگارا! آنهائی را که از جن و انس ما را گمراه کردند به ما نشان ده تا آنها را زیر پای خود بگذاریم ، لگدمالشان کنیم ! تا از پستترین مردم باشند)) ! (و قال الذین کفروا ربنا ارنا الذین اضلانا من الجن و الانس

نجعلهما تحت اقدامنا ليكونا من الاسفلين).
آنها یک عمر بالای سر ما بودند، و ما را به مسیرهای بدبختی کشاندند، اکنون آرزوی ما این است که آنها را زیر پا قرار دهیم ، تا سوز دل ما فرونشیند! همان کسانی که به ما می گفتند: گوش به سخنان محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ندهید، او ساحر است ، او مجنون است ، و هذیان می گوید، آنها جار و جنجال می کردند تا ما صدای او را نشنویم و آهنگ دلربایش در دل ما مؤ ثر نشود، از رستم و اسفندیار و افسانه های دیگر به هم می بافتند تا ما را سرگرم کنند، حالا می فهمیم که آب حیات جاویدان در سخنان او جاری بوده ، و نغمه های دلنوازش همچون نفس مسیحا مردگان را تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 268
زنده می کرده ، ولی افسوس که دیگر دیر شده است .
بدون شک منظور از جن و انس در اینجا گروه شیاطین و انسانهای اغواگر شیطان صفت هستند، نه دو شخص معین ، و تثنیه بودن فعل در جائی که فاعل دو گروه باشد مانعی ندارد، همانگونه که در آیه ((فبای الاء ربکما تکذبان)) آمده است .
بعضی از مفسران در تفسیر جمله ((لیکونا من الاسفلین)) چنین گفته اند: منظور این است که اغواگران جن و انس در پائین ترین درکات جهنم قرار گیرند، ولی ظاهر همان معنی است که قبلا گفته شد و آن اینکه آنها از شدت خشمشان می خواهند این اغواگران که در دنیا برترین مقام را داشتند در آنجا زیر پای پیروانشان قرار گیرند و مقام پستترین را داشته باشند. فصلت
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 269
آیه 30-32
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ استَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلَئکَةُ أَلا تخَافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتی کُنتُمْ تُوعَدُونَ(30)
نحْنُ أَوْلِیَاؤُکُمْ فی الْحَیَوةِ الدُّنْیَا وَ فی الاَخِرَةِ وَ لَکُمْ فِیهَا مَا تَشتَهی أَنفُسکُمْ وَ لَکُمْ فِیهَا مَا تَدَّعُونَ(31)
نُزُلاً مِّنْ غَفُورٍ رَّحِیم(32)
ترجمه :30 - کسانی که گفتند پروردگار ما خداوند یگانه است سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنها نازل می شوند که نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است .
31 - ما یاران و مددکاران شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم و برای شما هر چه بخواهید در بهشت فراهم است و هر چه طلب کنید به شما داده می شود.

32 - اینها به عنوان پذیرائی از سوی خداوند غفور و رحیم است .
تفسیر:نزول فرشتگان بر مؤ منان با استقامت می دانیم روش قرآن برای تبیین مطالب این است که امور متضاد را در برابر تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 270
هم قرار می دهد تا با مقایسه با یکدیگر وضع آنها به خوبی روشن گردد، و از آنجا که در آیات گذشته سخن از منکران لجوجی در میان بود که بر کفر پافشاری داشتند، و خداوند آنها را به عذابها و کیفرهای مختلف تهدید می کند، در آیات مورد بحث سخن از مؤ منانی است که در ایمانشان راسخ و پا بر جا هستند، و خداوند به هفت پاداش و موهبت که برای آنها قرار داده اشاره می کند که غالبا نقطه مقابل کیفرهای گذشته است .
نخست می گوید: ((کسانی که می گویند پروردگار ما الله است ، سپس بر سر گفته خود می ایستند و کمترین انحرافی پیدا نمی کنند، و آنچه لازمه آن است در عمل و گفتار نشان می دهند فرشتگان الهی بر آنها نازل می شوند که نترسید و غمگین مباشید)) (ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا و لا تحزنوا).
چه تعبیر جامع و جالبی که در حقیقت همه نیکیها و صفات برجسته را در بر دارد، نخست دل به خدا بستن و ایمان محکم به او پیدا کردن ، سپس تمام زندگی را به رنگ ایمان در آوردن و در محور آن قرار دادن .
بسیارند کسانی که دم از عشق الله می زنند، ولی در عمل استقامت ندارند، افرادی سست و ناتوانند که وقتی در برابر طوفان شهوات قرار می گیرند با ایمان وداع کرده ، و در عمل مشرک می شوند، و هنگامی که منافعشان به خطر می افتد همان ایمان ضعیف و مختصر را نیز از دست می دهند. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 271

علی (علیه السلام) در یکی از خطبه های نهج البلاغه این آیه را با عبارت گویا و پر معنائی تفسیر می کند و بعد از تلاوت آن می فرماید: و قد قلتم ((ربنا الله)) فاستقیموا علی کتابه و علی منهاج امره و علی الطریقة الصالحة من عبادته ، ثم لا تمرقوا منها، و لا تبتدعوا فیها، و لا تخالفوا عنها:
((شما گفتید پروردگار ما ((الله)) است اکنون بر سر این سخن پایمردی کنید، بر انجام دستورهای کتاب او، و در راهی که فرمان داده ، و در طریق پرستش شایسته او، استقامت به خرج دهید، از دایره فرمانش خارج نشوید، در آئین او بدعت مگذارید و هرگز با آن مخالفت نکنید)) .
در حدیث دیگری از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که این آیه را تلاوت فرمود سپس افزود: قد قالها الناس ، ثم کفر اکثرهم ، فمن قالها حتی یموت فهو ممن استقام علیها:
((گروهی این سخن را گفتند سپس اکثر آنها کافر شدند، اما کسی که این سخن را بگوید و همچنان به آن تداوم دهد تا مرگش فرا رسد او از کسانی است که بر آن استقامت کرده)) .
و اگر می بینیم در حدیثی که از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل شده در پاسخ سؤ ال از تفسیر ((استقامت)) فرمود: هی و الله ما انتم علیه : ((استقامت همان روش ولایتی است که شما دارید)) به معنی این نیست که مفهوم آیه در مساله ولایت خلاصه شود بلکه چون پذیرش رهبری ائمه اهل بیت (علیه السلام) ضامن بقاء خط توحید و روش اصیل اسلام و ادامه عمل صالح است ، استقامت را به این معنی تفسیر فرموده است . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 272
کوتاه سخن این که ارزش انسان که در ایمان و عمل صالح خلاصه می شود در این آیه در جمله ((قالوا ربنا الله ثم استقاموا)) منعکس شده ، و لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده که شخصی خدمتش عرض کرد: اخبرنی بامر اعتصم به : ((دستوری به من ده که به آن چنگ زنم و در دنیا و آخرت اهل نجات شوم)) .
پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: قل ربی الله ثم استقم : ((بگو پروردگار من الله است و بر این گفته خود به ایست)) !
سپس می گوید: پرسیدم : ((خطرناکترین چیزی که باید از آن بترسم چیست)) ؟ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) زبانش را گرفت و فرمود: ((این)) !
اکنون به بینیم کسانی که این دو اصل مهم را در وجود خود زنده می کنند مشمول چه مواهبی از سوی خدا هستند.
قرآن در این آیات به هفت موهبت بزرگ اشاره می کند مواهبی که از سوی فرشتگان الهی که بر آنها نازل می شوند به آنها بشارت داده می

شود.
آری کار انسان بجائی می رسد که در پرتو ایمان و استقامت فرشتگان بر او نازل می گردند و پیام الهی را که سراسر لطف و مرحمت است به او اعلام می دارند.
پس از نخستین و دومین بشارت در مورد عدم ((خوف)) و ((حزن)) که به آن اشاره شد.
در سومین مرحله می گویند: ((بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به آن وعده داده می شدید)) (و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون).
و در چهارمین بشارت می افزایند: ((ما یاران و مددکاران شما در زندگی
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 273
دنیا و در آخرت هستیم)) هرگز شما را تنها نمی گذاریم ، در نیکیها به شما کمک می کنیم ، و از لغزشها شما را حفظ می نمائیم تا وارد بهشت شوید (نحن اولیائکم فی الحیاة الدنیا و فی الاخرة).
در پنجمین بشارت می گویند: در بهشت برای شما هر چه بخواهید از مواهب و نعمتها فراهم است و هیچ قید و شرطی در کار نیست (و لکم فیها ما تشتهی انفسکم).
ششمین بشارت این که نه تنها نعمتهای مادی و آنچه دلخواه شما است به شما می رسد، بلکه ((آنچه از مواهب معنوی طلب کنید در اختیار شما است)) (و لکم فیها ما تدعون).
و بالاخره هفتمین و آخرین مژده ای که به آنها می دهند این است که شما میهمان خدا در بهشت جاویدان او هستید، و ((همه این نعمتها به عنوان پذیرائی یک میزبان از یک میهمان گرامی از سوی پروردگار غفور و رحیم به شما ارزانی داشته می شود)) (نزلا من غفور رحیم).
نکته ها:
در این آیات و تعبیرات کوتاه و پر معنیش ، نکته های ظریف و فراوانی نهفته است : 1 - آیا نزول فرشتگان بر مؤ منان با استقامت به هنگام مرگ و انتقال از این عالم به جهان دیگر است ؟ همانگونه که جمعی از مفسران احتمال داده اند، یا در سه موقف ((به هنگام مرگ)) و ((به هنگام ورود در قبر)) و ((به هنگام زنده شدن در رستاخیز)) به سراغ آنها می آیند؟
و یا اینکه این بشارتها دائمی و مستمر است که با الهامهای معنوی این حقایق را در گوش جان مؤ منان پیوسته می خوانند، هر چند به هنگام مرگ یا ورود در عرصه محشر صدای فرشتگان رساتر و روشنتر می شود؟
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 274
از آنجا که آیه قید و شرطی ندارد با معنی اخیر سازگارتر است ، به خصوص اینکه فرشتگان در چهارمین بشارت می گویند: ((ما دوستان شما در دنیا و آخرت هستیم)) و این دلیل بر آن است که این مژده ها را به

هنگامی که آنها در دنیا زنده اند از فرشتگان می شنوند، اما نه بشارتی با زبان و الفاظ، بلکه بشارتهائی که مؤ منان با گوش جان می شنوند، و در مشکلات و گرفتاریها در اعماق دل احساس می کنند و آرامش می یابند.
درست است که در روایات متعددی این آیه تفسیر به زمان فرا رسیدن مرگ شده است ، ولی در روایات دیگری نیز تفسیر به معنی گسترده تری که حال حیات را نیز شامل می شود گردیده .
و از مجموع این روایات می توان نتیجه گرفت که ذکر خصوص حال مرگ به عنوان یک مصداق روشن از این مفهوم وسیع و گسترده است ، و می دانیم تفسیرهائی که در روایات وارد شده غالبا به صورت بیان مصادیق روشن است .
به هر حال این بشارتهای فرشتگان الهی است که در روح و جان انسان با ایمان و پر استقامت پرتوافکن می شود، در طوفانهای سخت زندگی به آنها نیرو و توان می بخشد، و در پرتگاهها و لغزشگاهها به آنها ثبات قدم می دهد.
2 - در اینکه میان ((خوف)) و ((حزن)) چه تفاوتی است ؟ جمعی از مفسران گفته اند: خوف و ترس مربوط به حوادث بیمناک آینده است ، و ((حزن)) و اندوه مربوط به حوادث ناگوار گذشته ، به این ترتیب فرشتگان به آنها می گویند، نه از حوادث سختی که در پیش دارید، چه در دنیا و چه در هنگام مرگ و چه در مراحل رستاخیز نگران باشید، و نه از گناهان گذشته خود یا فرزندانی که از تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 275
شما در دنیا باقی میمانند غمی به دل راه دهید.
تقدیم ((خوف)) بر ((حزن)) نیز ممکن است به همین ملاحظه باشد که نگرانی انسان با ایمان بیشتر از حوادث آینده ، مخصوصا دادگاه محشر است .
بعضی نیز گفته اند ترس و خوف در برابر عذاب است ، و اندوه و حزن در برابر از دست رفتن ثواب ، و فرشتگان الهی آنها را به لطف پروردگار در هر دو قسمت امیدوار می سازند.
3 - تعبیر به ((کنتم توعدون)) (وعده داده می شدید) تعبیر جامعی است که همه اوصاف بهشت را در نظر مؤ منان با استقامت تداعی می کند، یعنی بهشت با تمام اوصافی که شنیده اید، با حور و قصورش ، و با مواهب معنوی و روحانیش ، با نعمتهای بسیار گرانقدری که به گفته قرآن هیچکس از آن آگاه نیست ، و به ذهن کسی خطور نکرده ، فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین) (الم سجده 17) همه و همه در اختیار شما است .
4 - در چهارمین مژده فرشتگان خود را یار و یاور مؤ منین در دنیا و آخرت معرفی می کنند که در حقیقت نقطه مقابل آیات گذشته است که کفار بی

ایمان از اولیا و رهبران گمراه و اغواگر ناله سر می دهند، و می خواهند در دوزخ از این ناپاکان انتقام بگیرند.
5 - تفاوت در میان بشارت پنجم و ششم این است که در پنجم به آنها می گویند آنچه دلتان بخواهد در آنجا هست ، و خواستن شما و فراهم گشتن آن یکی است ولی می دانیم تعبیر به ((تشتهی انفسکم)) معمولا در لذات مادی به کار می رود، در حالی که ((ما تدعون)) (آنچه بخوانید) به معنی تقاضاهای معنوی و مواهب و لذات تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 276
روحانی است ، خلاصه در آنجا همه چیز جمع است و هر نعمت معنوی و مادی بخواهند فراهم است .
6 - ((نزل)) چنانکه قبلا هم گفته ایم به معنی ارزاقی است که به وسیله آن از میهمان پذیرائی می کنند و بعضی به اولین وسیله پذیرائی از میهمان تفسیر کرده اند، و در هر حال این تعبیر لطیف و زیبا نشان می دهد که مؤ منان با استقامت همه میهمان خدایند و بهشت میهمان سرای الله است و نعمتهایش وسائل پذیرائی دوستان خدا.
7 - با دقت در عمق این مفاهیم و عظمت این وعده های الهی که به وسیله فرشتگان به مؤ منان داده می شود روح آدمی به پرواز در می آید، و تمام وجود او را به سوی ایمان و استقامت جذب می کند.
در پرتو این فرهنگ و تعلیمات بود که اسلام از یک مشت عرب جاهلی انسانهای نمونه ای ساخت که از هیچگونه ایثار و فداکاری مضایقه نداشتند، و همینها است که امروز می تواند الهام بخش مسلمانان در راه پیروزی بر همه مشکلات باشد.
البته نباید فراموش کرد که ((استقامت)) همچون ((عمل صالح)) میوه درخت ((ایمان)) است زیرا ایمان هنگامی که عمق و نفوذ کافی پیدا کند انسان را دعوت به استقامت خواهد کرد، همانگونه استقامت در مسیر حق بر عمق ایمان نیز می افزاید، و این دو تاثیر متقابل دارند.
از آیات دیگر قرآن نیز استفاده می شود که ایمان و استقامت نه تنها برکات معنوی را به سوی انسان سرازیر می کند، بلکه از برکات مادی این جهان نیز در سایه این دو بهره مند خواهد شد، در سوره ((جن)) آیه 16 می خوانیم : و ان لو استقاموا علی الطریقه لاسقیناهم ماء غدقا: ((هر گاه افراد با ایمان بر طریقه حق پایداری کنند آب فراوان به آنها می نوشانیم)) (و سالهائی پر باران و پر برکت نصیب آنها می کنیم). فصلت
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 277
آیه 33-36
آیه و ترجمه
وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِّمَّن دَعَا إِلی اللَّهِ وَ عَمِلَ صلِحاً وَ قَالَ إِنَّنی مِنَ الْمُسلِمِینَ(33)

وَ لا تَستَوِی الحْسنَةُ وَ لا السیِّئَةُ ادْفَعْ بِالّتی هِیَ أحْسنُ فَإِذَا الّذِی بَیْنَک وَ بَیْنَهُ عَدَوَةٌ کَأَنَّهُ وَلیٌّ حَمِیمٌ(34)
وَ مَا یُلَقَّاهَا إِلا الَّذِینَ صبرُوا وَ مَا یُلَقَّاهَا إِلا ذُو حَظٍ عَظِیمٍ(35)
وَ إِمَّا یَنزَغَنَّک مِنَ الشیْطنِ نَزْغٌ فَاستَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السمِیعُ الْعَلِیمُ(36)
ترجمه :33 - گفتار چه کسی بهتر است از آنکس که دعوت به سوی خدا می کند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید: من از مسلمین هستم .
34 - هرگز نیکی و بدی یکسان نیست ، بدی را با نیکی دفع کن ، تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند!
35 - اما به این مرحله جز کسانی که دارای صبر و استقامتند نمی رسند، و
جز کسانی که تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 278
بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند به آن نائل نمی گردند.
36 - و هر گاه وسوسه هائی از شیطان متوجه تو گردد از خدا پناه طلب که او شنونده و آگاه است .
تفسیر:بدی را با نیکی دفع کن !
در آیات گذشته سخن از کسانی در میان بود که مردم را از شنیدن آیات قرآن نهی می کردند، یعنی داعیان به سوی ضلال و گمراهی .
ولی در آیات مورد بحث از نقطه مقابل آنها که گفتارشان بهترین گفتار است سخن می گوید، می فرماید: ((چه کسی گفتارش بهتر است از- آن کس که دعوت به سوی خدا می کند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید من از مسلمینم و با تمام وجودم اسلام را پذیرفته ام)) (و من احسن قولا ممن دعا الی الله و عمل صالحا و قال اننی من المسلمین).
گرچه آیه به صورت استفهام است ، ولی پیدا است که استفهام انکاری است ، یعنی هیچکس سخنش از داعیان به سوی الله و منادیان توحید بهتر نیست ، همان منادیانی که با عمل صالح خویش دعوت زبانی خود را تاءکید و تثبیت می کنند، و با اعتقاد به اسلام و تسلیم در برابر حق بر عمل صالح خویش صحه می گذارند.
این آیه با صراحت ، بهترین گویندگان را کسانی معرفی کرده که دارای این سه وصفند: دعوت به الله ، عمل صالح ، و تسلیم در برابر حق .
در حقیقت چنین کسانی علاوه بر سه رکن معروف ایمان ، اقرار به لسان ، عمل به ارکان ، و ایمان به جنان (قلب) بر رکن چهارمی نیز چنگ زده اند و آن تبلیغ و نشر آئین حق و اقامه دلیل بر مبانی دین و زدودن آثار شک و تردید از قلوب بندگان خدا است . این منادیان با این چهار وصف بهترین منادیان جهانند.
گرچه گروهی از مفسران این اوصاف را تطبیق بر شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و یا تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 279
پیامبر، و امامانی که دعوت به سوی حق می کردند، و یا خصوص مؤ ذنها

کرده اند، ولی پیدا است آیه مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که تمام منادیان توحید را که واجد این صفاتند فرا می گیرد، هر چند برترین مصداقش شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است (مخصوصا با توجه به زمان نزول آیه) و در درجه بعد ائمه معصومین و بعد از آنها تمام علماء و دانشمندان و مجاهدان راه حق و آمرین به معروف و ناهین از منکر و مبلغان اسلام از هر قشر و گروه هستند، و این آیه بشارتی است بزرگ و افتخاری است بی نظیر برای همه آنها که می توانند به آن دلگرم باشند.
و اگر گفته اند در این آیه مدح ((بلال حبشی)) مؤ ذن مخصوص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است نیز به خاطر همین است که او در دورانی تاریک و وحشتناک نغمه توحید را سر داد، و جان خود را در برابر آن سپر ساخت ، و با ایمان راسخ و استقامت کم نظیر و اعمال صالح و تداوم خط صحیح اسلام این اوصاف را تکمیل نمود!
جمله ((و قال اننی من المسلمین)) را دو گونه تفسیر کرده اند: نخست این که ((قال)) در اینجا از ماده قول به معنی اعتقاد است ، یعنی اعتقاد راسخ به اسلام دارد.
دیگر این که قول در اینجا به همان معنی ((سخن گفتن)) است ، یعنی از روی افتخار و مباهات به آئین پاک خداوند صدا می زند من از مسلمین هستم !
معنی اول مناسبتر است هر چند جمع هر دو در مفهوم آیه امکان دارد.
بعد از بیان دعوت به سوی خداوند و اوصاف داعیان الی الله ، روش دعوت را شرح داده ، می گوید: ((نیکی و بدی یکسان نیست)) (لا تستوی الحسنة و لا السیئة).
در حالی که مخالفان حق سلاحی جز بد گوئی و افتراء و سخریه و استهزاء

و انواع فشارها و ستمها ندارند، باید سلاح شما پاکی و تقوا و سخن حق و نرمش و محبت باشد.
آری مکتب ضلالت جز چنان ابزاری را نمی پسندد مکتب حق تنها از چنین وسائلی بهره گیری می کند.
گرچه ((حسنة)) و ((سیئة)) مفهوم وسیعی دارد، تمام نیکیها و خوبیها و خیرات و برکات در مفهوم حسنه جمع است ، همانگونه که هر گونه انحراف و زشتی و عذاب در مفهوم سیئة خلاصه شده است ، ولی در آیه مورد بحث آن شاخه ای از ((حسنة)) و ((سیئة)) که مربوط به روشهای تبلیغی است منظور می باشد.
ولی جمعی از مفسران حسنه را به معنی اسلام و توحید و سیئه را به معنی شرک و کفر تفسیر کرده اند.

بعضی ((حسنه)) را به اعمال صالح و ((سیئه)) را به اعمال قبیح ، و بعضی ((حسنه)) را به صفات عالی انسانی همچون صبر و حلم و مدارا و عفو، و ((سیئه)) را به معنی غضب و جهل و خشونت و انتقامجوئی تفسیر کرده اند.
ولی تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می رسد.
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه فوق فرمود: الحسنة التقیة و السیئة الاذاعة : حسنه تقیه است ، و افشاگری سیئه است البته این حدیث ناظر به مقامی است که افشا کردن عقیده موجب اتلاف نیروها و از بین رفتن نقشه ها و هدفها شود.
سپس برای تکمیل این سخن می افزاید: ((با روشی که بهتر است بدیها را پاسخ گوی و دفع کن)) (ادفع بالتی هی احسن).
به وسیله حق باطل را دفع کن ، و با حلم و مدارا جهل و خشونت را، و با عفو و گذشت به مقابله با خشونتها برخیز، هرگز بدی را با بدی ، و زشتی را با تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 281
زشتی پاسخ مگوی ، که این روش انتقامجویان است و موجب لجاجت و سرسختی منحرفان می گردد.
در پایان آیه به فلسفه عمیق این برنامه در یک جمله کوتاه اشاره کرده ، می فرماید: نتیجه این کار آن خواهد شد که دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند (فاذا الذی بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم).
آنچه را قرآن در این آیه بیان کرده ، و در آیه 96 سوره مؤ منون نیز به شکل دیگری آمده (ادفع بالتی هی احسن السیئة) از مهمترین و ظریفترین و پربارترین روشهای تبلیغ مخصوصا در برابر دشمنان نادان و لجوج است ، و آخرین تحقیقات روانشناسان نیز به آن منتهی شده است .
زیرا هر کس بدی کند انتظار مقابله به مثل را دارد، مخصوصا افراد بد چون خودشان از این قماشند، و گاه یک بدی را چند برابر پاسخ می گویند، هنگامی که ببینند که طرف مقابل نه تنها بدی را به بدی پاسخ نمی دهد، بلکه با خوبی و نیکی به مقابله برمی خیزد، اینجا است که طوفانی در وجودشان برپا می شود وجدانشان تحت فشار شدیدی قرار می گیرد و بیدار می گردد، انقلابی در درون جانشان صورت می گیرد، شرمنده می شوند، احساس حقارت می کنند، و برای طرف مقابل عظمت قائل می شوند.
اینجا است که کینه ها و عداوتها با طوفانی از درون جان برخاسته و جای آن را محبت و صمیمیت می گیرد.
بدیهی است این یک قانون غالبی است نه دائمی ، زیرا همیشه اقلیتی هستند که از این روش سوء استفاده می کنند، و تا زیر ضربات خرد کننده

شلاق مجازات قرار نگیرند آدم نمی شوند و دست از اعمال زشت خود بر نمی دارند.
البته حساب این گروه جدا است ، و باید در برابر آنها از شدت عمل استفاده کرد، ولی نباید فراموش کرد که این دسته همیشه در اقلیت هستند، قانونی که تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 282
حاکم بر اکثریت است همان قانون ((دفع سیئه باحسنه)) است .
و لذا ملاحظه می کنیم که پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و پیشوایان معصوم (علیه السلام) همیشه از این روش عالی قرآنی بهره می گرفتند، فی المثل به هنگام فتح مکه که نه تنها دشمنان بلکه دوستان انتظار انتقامجوئی شدید مسلمین ، و به راه انداختن حمام خون در آن سرزمین کفر و شرک و نفاق و کانون دشمنان سنگدل و بی رحم داشتند، و حتی بعضی از پرچمداران سپاه اسلام در آن روز رو به سوی ابو سفیان کرده و شعار الیوم یوم الملحمة ، الیوم تسبی الحرمة ، الیوم اذل الله قریشا! ((امروز روز انتقام ، روز از بین رفتن احترام نفوس و اموال دشمنان ، و روز ذلت و خواری قریش است)) سر دادند، پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با جمله ((اذهبوا فانتم الطلقاء)) ((بروید و همه آزادید)) همه را مشمول عفو خود قرار داد، رو به سوی ابو سفیان فرمود و شعار انتقامجویانه را به این شعار محبت آمیز تبدیل فرمود الیوم یوم المرحمة الیوم اعز الله قریشا!: ((امروز روز رحمت است ، امروز روز عزت قریش است)) !.
همین عمل چنان طوفانی در سرزمین دلهای مکیان مشرک بر پا کرد که به گفته قرآن ((یدخلون فی دین الله افواجا)) : فوج فوج مسلمان شدند و آئین اسلام را با جان و دل پذیرا گشتند (سوره نصر - آیه 2).
ولی با تمام این احوال به طوری که در تواریخ اسلام آمده است پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چند نفر را نام برد و از عفو عمومی مستثنا کرد، چرا که افرادی خطرناک و غیر قابل بخشش بودند، اما بقیه را جز این چند نفر مشمول عفو عمومی ساخت ، و در ضمن این جمله پر معنی را بیان کرد: ((من درباره شما همان می گویم که یوسف درباره برادران خود که بر او ستم کرده بودند گفت)) : لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین : ((امروز ملامتی بر شما نیست ، خدا شما را تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 283
ببخشد که او ارحم الراحمین است)) !.
((ولی)) در اینجا به معنی دوست ، و ((حمیم)) در اصل به معنی آب داغ و سوزان است ، و اگر به عرق بدن حمیم گفته می شود به خاطر گرمی آن است ، و حمام را نیز به همین مناسبت حمام می گویند، به دوستان پر محبت و گرم و داغ نیز حمیم گفته می شود و منظور در آیه همین است .

قابل توجه اینکه می فرماید: کانه ولی حمیم ((گویا یک دوست گرم و صمیمی است)) اشاره به این که اگر واقعا در صف دوستان صمیمی هم در نیاید حداقل در ظاهر چنین خواهد بود.
از آنجا که چنین برخوردی با مخالفان کار ساده و آسانی نیست ، و رسیدن به چنین مقامی نیاز به خودسازی عمیق اخلاقی دارد، در آیه بعد مبانی اخلاقی این گونه برخورد با دشمنان را در عبارتی کوتاه و پر معنی بیان کرده ، می فرماید: ((به این خصلت نمی رسد مگر کسانی که دارای صبر و استقامتند)) (و ما یلقاها الا الذین صبروا).
((و به این خوی و خلق عظیم نمی رسد مگر کسانی که بهره بزرگی از ایمان و تقوی و اخلاق دارند)) (و ما یلقاها الا ذو حظ عظیم).
آری انسان مدتها باید خود سازی کند تا بتواند بر خشم و غضب خویش چیره گردد، باید در پرتو ایمان و تقوی آن قدر روح او وسیع و قوی شود که به آسانی از آزار دشمنان متاثر نگردد، و حس انتقامجوئی در او شعله ور نشود، روحی بزرگ ، و شرح صدر کافی لازم است تا شخص به چنین مرحله ای از کمال انسانیت به رسد که بدیها را با نیکی پاسخ گوید، و در راه خدا و برای رسیدن تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 284
به اهداف مقدسش حتی از مرحله عفو و گذشت فراتر رود، و به مقام ((دفع سیئه به حسنه)) برسد!.
باز در اینجا به مساله ((صبر)) بر خورد می کنیم که ریشه همه ملکات فاضله اخلاقی و پیشرفتها و موفقیتهای مادی و معنوی است .
و از آنجا که بر سر راه وصول به این هدف بزرگ موانعی وجود دارد و وسوسه های شیطانی در اشکال مختلف انسانها را مانع می شود، در آخرین آیه مورد بحث شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به عنوان الگو مخاطب ساخته ، می گوید: ((هر گاه وسوسه هائی از شیطان در این مسیر متوجه تو گردد بهوش باش ، و در مقابل آن مقاومت کن ، خود را به خداوند بسپار، و به سایه لطف او پناه بر، که او شنونده و آگاه است)) (و اما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله انه هو السمیع العلیم).
((نزغ)) (بر وزن نزد) به معنی ((ورود در کاری به قصد فساد)) است ، و به همین جهت به وسوسه های شیطانی ((نزغ)) گفته می شود.
این هشدار در واقع به خاطر این است که در این گونه مواقع معمولا خطوراتی از ذهن می گذرد، و یا افراد به اصطلاح مصلحت اندیش توصیه هائی از این قبیل می کنند.
((مردم را جز با زور نمی توان اصلاح کرد)) ((خون را با خون باید شست)) تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 285
((ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بر گوسفندان است)) و مانند اینها، و

با این وسوسه ها می خواهند مقابله به مثل را در همه جا توصیه کنند، و بدی را به بدی پاسخ گویند.
قرآن می گوید: مبادا گرفتار این وسوسه ها شوید، و جز در موارد خاص و استثنائی تکیه بر خشونت کنید، و هر گاه در برابر چنین سخنان قرار گرفتید، پناه به خدا ببرید، و بر او اعتماد کنید که او همه سخنان را می شنود، و از نیات همگان آگاه است .
البته آیه فوق مفهوم وسیعی دارد و می گوید: در برابر همه وسوسه های شیطانی باید به خدا پناه برد، ولی آنچه گفته شد یکی از مصادیق روشن آن است .
نکته ها:
1 - برنامه چهار مرحلهای داعیان الی الله
در چهار آیه فوق چهار بحث در زمینه دعوت به سوی خدا آمده است .
((نخست)) خودسازی دعوت کنندگان از نظر ایمان و عمل صالح .
((دوم)) استفاده از روش دفع بدیها به نیکیها.
((سوم)) فراهم ساختن مبادی اخلاقی برای انجام این روش .
((چهارم)) برداشتن موانع از سر راه و مبارزه با وسوسه های شیطانی .
پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و امامان معصوم خود بهترین الگو و اسوه برای این برنامه بودند و یکی از دلائل پیشرفت سریع اسلام در آن محیط تاریک و پر از جهل ، استفاده از همین برنامه بود.
امروز روانشناسان کتابها و رساله هائی در زمینه راه نفوذ در دیگران نوشته اند که در برابر عظمت آیات فوق مطلب قابل ملاحظه ای به نظر نمی رسد، تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 286
به خصوص این که روشهائی را که آنها توصیه می کنند غالبا جنبه ظاهرسازی و تحمیق و گاه نیرنگ و فریب دارد، در حالی که روش قرآنی بالا که بر ایمان و تقوی و اصالتها استوار است از همه این امور بر کنار می باشد.
چه خوب است که مسلمانان امروز این روش را احیاء کنند و دامنه اسلام را در دنیائی که تشنه آن است از این طریق گسترش دهند.
جالب این که در حدیثی که در تفسیر ((علی بن ابراهیم)) آمده می خوانیم : ادب الله نبیه فقال : و لا تستوی الحسنة و لا السیئة ادفع بالتی هی احسن ، قال ادفع سیئة من اساء الیک بحسنتک ، حتی یکون الذی بینک و بینه عداوة کانه ولی حمیم : خداوند پیامبرش را به این آداب مؤ دب ساخته و فرموده : نیکی و بدی یکسان نیست ، بدی را با روشی که بهترین روش است دفع کن ، یعنی عمل کسانی را که در حق تو بد کرده اند به نیکی پاسخ ده ، تا کسانی که با تو عداوت دارند دوست صمیمی شوند.
2 - انسان در برابر طوفان وساوس

در مسیر دور و درازی که انسان به سوی سعادت و جلب رضای خدا دارد گردنه های صعب العبوری است که شیاطین در آنجا کمین کرده اند، و اگر انسان تنها بماند هرگز توانائی پیمودن این راه را ندارد، باید دست به دامن لطف الهی زند، و با تکیه و توکل بر او این راه پر خطر را بسپرد، هر گاه طوفانها شدید و شدیدتر می شود او بیشتر به سایه لطف خدا پناه برد.
در حدیثی می خوانیم که در حضور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یکی نسبت به دیگری بدگوئی کرد، آتش غضب در دل او افروخته شد پیامبر فرمود: انی لاعلم کلمة لو قالها تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 287
لذهب عنه الغضب : اعوذ بالله من الشیطان الرجیم : ((من سخنی می دانم که اگر مرد خشمگین آن را بگوید خشمش فرو می نشیند، و آن جمله اعوذ بالله من الشیطان الرجیم است)) !
مرد خشمگین عرض کرد: ا مجنونا ترانی : یعنی فکر می فرمائید من دیوانه ام ؟! (و شیطان در پوست من رفته است ؟).
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به قرآن استناد فرمود: و این آیه را تلاوت کرد، و اما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله ((هر گاه وسوسه های شیطانی به سراغ تو بیاید به خدا پناه بر)) .
اشاره به این که طوفان غضب از وسوسه های شیطان است ، همانگونه که طوفان شهوت و هوی و هوس هر کدام یکی از آن وسوسه ها است .
در کتاب ((خصال)) می خوانیم : امیر مؤ منان علی (علیه السلام) چهارصد باب درباره اموری که به نفع دین و دنیای مسلمانان است به اصحابش تعلیم داد و از آن جمله این بود: اذا وسوس الشیطان الی احدکم فلیستعذ بالله و لیقل آمنت بالله مخلصا له الدین : ((هر گاه شیطان یکی از شما را وسوسه کند باید به خدا پناه برد، و بگوید: به خداوند ایمان آوردم ، و دین خود را برای او خالص می کنم)) . فصلت
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 288
آیه 37 - 39
آیه و ترجمه
وَ مِنْ ءَایَتِهِ الَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ الشمْس وَ الْقَمَرُ لا تَسجُدُوا لِلشمْسِ وَ لا لِلْقَمَرِ وَ اسجُدُوا للَّهِ الَّذِی خَلَقَهُنَّ إِن کنتُمْ إِیَّاهُ تَعْبُدُونَ(37)
فَإِنِ استَکبرُوا فَالَّذِینَ عِندَ رَبِّک یُسبِّحُونَ لَهُ بِالَّیْلِ وَ النهَارِ وَ هُمْ لا یَسئَمُونَ (38)
وَ مِنْ ءَایَتِهِ أَنَّک تَرَی الاَرْض خَشِعَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَیهَا الْمَاءَ اهْتزَّت وَ رَبَت إِنَّ الَّذِی أَحْیَاهَا لَمُحْیِ الْمَوْتی إِنَّهُ عَلی کلِّ شىْءٍ قَدِیرٌ(39)
ترجمه :37 - از نشانه های او شب و روز و خورشید و ماه است ، برای خورشید و ماه سجده نکنید، برای خدائی که آفریننده آنهاست سجده کنید،

اگر می خواهید او را عبادت نمائید.
38 - هر گاه (از عبادت پروردگار) تکبر کنند کسانی که نزد پروردگار تواند شب و روز برای او تسبیح می گویند، و خسته نمی شوند
39 - از آیات او این است که زمین را خشک و خاضع می بینی ، اما هنگامی که آب بر آن تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 289
می فرستیم به جنبش در می آید و نمو می کند، همان کس که آنرا زنده کرد مردگان را نیز زنده می کند، او بر هر چیز تواناست .
تفسیر:فقط برای خدا سجده کنید
این آیات در حقیقت آغازگر فصل تازه ای در این سوره ، در زمینه توحید و معاد، و بیان نبوت و عظمت قرآن است ، و در حقیقت مصداقی است روشن از دعوت الی الله در برابر مشرکان که دعوت به سوی بت می کردند.
نخست از مساءله توحید شروع کرده ، از طریق آیات آفاقی مردم را به سوی خدا دعوت می نماید، می فرماید: ((از آیات و نشانه های پروردگار، شب و روز و خورشید و ماه است و من آیاته اللیل و النهار و الشمس و القمر).
شب مایه آرامش ، و روشنائی روز وسیله جنبش و حرکت است ، و این دو تواءما چرخه ای زندگی انسانها را به گردش منظم و متناوبی در می آورند که اگر هر کدام جاویدان و یا حتی طولانی بود، زندگی تمام موجودات زنده دستخوش فنا می شد، لذا کره ماه که شبهایش معادل 15 شبانه روز زمین ، و روزهایش به همین اندازه است به هیچوجه قابل سکونت نیست ، چرا که در شبهای سرد و تاریکش همه چیز منجمد می شود، و در روزهای سوزانش همه چیز آتش می گیرد، به همین دلیل زندگی کردن موجودات زنده ای همچون انسان در آنجا غیر ممکن است .
اما خورشید منبع همه برکات مادی در منظومه ما است ، نور و گرما و حرکت و جنبش و نزول بارانها، و روئیدن گیاهان ، و رسیدن میوه ها، حتی رنگهای زیبای گلها همه از پرتو وجود او است .
ماه نیز روشنی بخش شبهای تار، و چراغ پرفروغ و زیبای رهروان بیابانها تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 290
و گمشدگان صحراها است ، و با جزر و مد خود نیز برکات فراوانی می آفریند.
ولی بخاطر همین برکات گروهی در مقابل این دو کوکب پرفروغ آسمان سجده می کردند و آنها را پرستش می نمودند، آنها در عالم اسباب ، متوقف مانده ، بی آنکه مسبب الاسباب را ببینند.
لذا قرآن بعد از این بیان بلافاصله می گوید: ((برای خورشید و ماه سجده نکنید، برای خدائی که آفریننده آنها است سجده کنید اگر می خواهید او را

عبادت نمائید)) (لا تسجدوا للشمس و لا للقمر و اسجدوا لله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون).
شما چرا به سراغ سرچشمه این برکات نمی روید؟ چرا سر بر آستان او نمی سائید؟ چرا موجوداتی را می پرستید که خود اسیر قوانین آفرینش اند، و دارای طلوع و غروبند و دستخوش انواع تغییرات .
باید به سراغ کسی رفت که حاکم و خالق این قوانین است هرگز غروب و افولی ندارد و دست تغییر و دگرگونی به دامان کبریایش دراز نمی شود.
به این ترتیب یکی از شعبه های گسترده شرک و بت پرستی را که به صورت پرستش موجودات مختلف طبیعت که دارای فوائدی هستند نفی می کند، و به همه آنها پیام می دهد، به سراغ خالق این موجودات بروید و در معلول متوقف نشوید، به دنبال علت العلل بگردید.
در حقیقت در این آیه از نظام واحدی که بر خورشید و ماه و شب و روز حاکم تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 291
است استدلال بر وجود خداوند یکتا شده و از خالقیت و حاکمیت او برای لزوم عبادتش اتخاذ سند کرده است .
جمله ((ان کنتم ایاه تعبدون)) در حقیقت اشاره به این نکته دارد که اگر قصد عبادت خدا را دارید غیر او را حذف کنید و چیزی را در عبادت او شریک قرار ندهید، چرا که عبادت او با عبادت دیگری هرگز جمع نمی شود.
سپس می افزاید: اگر این دلیل منطقی در فکر آنها اثر نگذاشت و باز هم به سراغ بتها و معبودهای مجازی رفتند و معبود حقیقی را به دست فراموشی سپردند ((اگر در عبادت خدا استکبار کردند هرگز نگران نباش ، چون فرشتگان مقربی که در پیشگاه او هستند شب و روز برای او تسبیح می گویند، و هیچگاه از عبادت او ملالت و خستگی پیدا نمی کنند)) (فان استکبروا فالذین عند ربک یسبحون له باللیل و النهار و هم لا یسامون).
اگر گروهی نادان و جاهل و بیخبر در برابر ذات پاکش سجده نکنند مساءله ای نیست این عالم وسیع پر است از فرشتگان مقرب که دائما در حال رکوع و سجود و حمد و تسبیحند، تازه نیازی به عبادت آنها نیز ندارد، آنها نیازمند عبادت اویند، چرا که هر افتخار و کمالی برای ممکنات است در سایه عبودیت او است .
چنانکه گفتیم آیات فوق از آیات سجده است ولی در این که آیا سجده بعد از آغاز آیه اول (جمله تعبدون) واجب است یا بعد از اتمام هر دو آیه (جمله و هم لا یسامون) در میان فقهای اهل سنت گفتگو است ، گروهی اولی را پذیرفته اند، مانند شافعی و مالک و بعضی دوم را ترجیح داده اند مانند ابوحنیفه و احمد حنبل ، تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 292
اما به عقیده علمای امامیه بر اساس روایاتی که از اهلبیت (علیهمالسلام) وارد شده محل سجده همان جمله ((تعبدون)) است ، و این از سجده

های واجب قرآن می باشد.
توجه به این نکته نیز لازم است که آنچه واجب است اصل سجده می باشد، اما ذکر آن مستحب است ، در روایتی می خوانیم که در سجده این ذکر را بگوید لا اله الا الله حقا حقا، لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا، لا اله الا الله عبودیة و رقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا، لا مستنکفا و لامستکبرا بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر.
بار دیگر به آیات توحید که زمینه ساز مساله معاد است باز می گردد، و اگر قبلا سخن از خورشید و ماه و آیات سماوی بود در اینجا سخن از آیات ارضی و زمینی است .
می فرماید: ((از آیات او این است که زمین را خاشع و خاضع و خشک و بی حرکت می یابی ، اما هنگامی که قطره های حیاتبخش آب باران را بر آن می فرستیم به جنبش در می آید، و افزایش می یابد و نمو می کند (و من آیاته انک تری الارض خاشعة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت و ربت).
زمینی خشک و مرده و بی حرکت کجا، و این همه آثار حیات و جلوه های گوناگون آن کجا؟ کدام قدرت است که با نزول چند قطره باران از خاک مرده اینهمه حرکت و جنبش و حیات می آفریند این یکی از نشانه های علم و قدرت بی پایان پروردگار و علائم وجود ذیجود او است .
سپس از این مساءله روشن توحیدی یعنی مساءله حیات که هنوز اسرارش برای بزرگترین دانشمندان کشف نشده ، با یک انتقال سریع و جالب به مساله معاد تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 293
پرداخته ، می گوید: ((آن کس که این زمین مرده را زنده کرد هم او مردگان را نیز در قیامت زنده می کند)) ! (ان الذی احیاها لمحی الموتی).
آری ((او بر همه چیز توانا است)) (انه علی کل شی ء قدیر).
دلائل قدرتش در همه جا نمایان است و همه سال نشانه های آن را با چشم خود می بینید، با این حال چگونه در مساءله معاد تردید می کنید؟
و آن را جز محالات می شمرید؟ زهی نادانی و غفلت و بیخبری !
((خاشعة)) از ماده ((خشوع)) در اصل به معنی تضرع و تواضع توام با ادب است ، و به کار بردن این تعبیر در مورد زمین خشکیده در حقیقت یک نوع کنایه است . آری زمین به هنگامی که خشکیده و فاقد آب می شود از هرگونه گل و گیاه خالی می گردد، و به صورت انسان افتاده و یا مرده بی جانی در می آید، اما نزول باران حیات جدیدی به آن می بخشد آن را به حرکت و نمو و رشد وا می دارد.
جمله ((ربت)) از ماده ((ربو)) (بر وزن غلو) به معنی افزایش و نمو است و ربا نیز از همین ماده است ، چرا که ربا خوار طلب خود را با افزایشی می گیرد.
((اهتزت)) از ماده ((هز)) (بر وزن حظ) به معنی تحریک شدید است ،

درباره طرق اثبات معاد جسمانی و چگونگی استدلال از جهان گیاهان بر این مساءله در پایان سوره یس (اواخر جلد هیجدهم) بحث مشروحتری داشته ایم . فصلت
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 294
آیه 40 - 42
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فى ءَايَتِنَا لا يخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَ فَمَن يُلْقَى فى النَّارِ خَيرٌ أَم مَّن يَأْتى ءَامِناً يَوْمَ الْقِيَمَةِ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ(40)
إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَ إِنَّهُ لَكِتَبٌ عَزِيزٌ(41)
لا يَأْتِيهِ الْبَطِلُ مِن بَينِ يَدَيْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ(42)
ترجمه :40 - کسانی که آیات ما را تحریف می کنند بر ما پوشیده نخواهند بود! آیا کسی که در آتش افکنده می شود بهتر است یا کسی که در نهایت امن و امان در قیامت به عرصه محشر می آید، هر چه می خواهید انجام دهید، او به آنچه انجام می دهید بیناست !
41 - کسانی که به این ذکر (قرآن) هنگامی که به سراغ آنها آمد کافر شدند (نیز بر ما مخفی نخواهند ماند) و این کتابی است قطعا شکست ناپذیر.
42 - که هیچگونه باطلی ، نه از پیش رو و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی آید، چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است .
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 295
تفسیر:تحریف گران آیات حق !
بعد از بیان آیات الهی و نشانه های پروردگار در آیات پیشین ، اکنون سخن از تهدید کسانی است که نشانه های توحید را تحریف می کنند، و به اغفال و گمراه ساختن مردم می پردازند می گوید: آنها که آیات ما را تحریف می کنند بر ما پوشیده نخواهند بود (ان الذین یلحدون فی آیاتنا لا یخفون علینا).
ممکن است با مغالطه و سفسطه مردم را بفریبند، و ممکن است بر این عمل زشت و ننگین خود پرده بیفکنند و خود را از انظار مردم مستور دارند، اما هرگز نمی توانند کمترین عمل خود را از ما پنهان نمایند.
((یلحدون)) از ماده ((الحاد)) در اصل از ((لحد)) (بر وزن عهد) گرفته شده ، و به معنی حفره ای است که در یک طرف قرار گیرد، و به همین جهت به حفره ای که در یک جانب قبر قرار گرفته ((لحد)) گفته می شود، سپس به هر کاری که از حد وسط به سوی افراط و تفریط متمایل شود ((الحاد)) گفته اند، اطلاق این کلمه بر شرک و بت پرستی و کفر و بی دینی نیز به همین مناسبت است .
منظور از ((الحاد در آیات خدا)) ایجاد وسوسه در دلائل توحید و معاد است که در آیات قبل با عنوان و من آیاته بیان شد، و یا همه آیات الهی اعم از

آیات تکوینی گذشته یا آیات تشریعی که در قرآن مجید و کتب آسمانی نازل شده است .
مکتبهای مادی و الحادی جهان امروز که برای منحرف ساختن مردم جهان از توحید و معاد گاه دین را زائیده جهل و ترس ، و گاه مولود عوامل اقتصادی ، و گاه امور مادی دیگر معرفی می کنند، نیز بدون شک از کسانی هستند که مشمول این آیه اند.
قرآن مجازات همه آنها را در ادامه این بحث با یک مقایسه روشن بیان
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 296
کرده می گوید: ((آیا کسی که در آتش افکنده می شود بهتر است یا کسی که در سایه ایمان در نهایت امن و امان در قیامت قدم به عرصه محشر می گذارد)) ؟! (افمن یلقی فی النار خیر ام من یاتی آمنا یوم القیامة).
آنها که با ایجاد شک و فساد عقائد و ایمان مردم را به آتش کشیدند، باید در آن روز طعمه آتش شوند و آنها که در سایه ایمان محیط امن و امانی برای جامعه بشری آفریدند باید در قیامت در نهایت امنیت به سر برند، مگر در آن روز همه اعمال ما تجسم نمی یابد؟
گرچه بعضی از مفسران این قسمت از آیه را به ((ابوجهل)) و نقطه مقابلش ((حمزه)) یا ((عمار یاسر)) تفسیر کرده اند، ولی پیدا است که این یک تطبیق بیش نیست ، آیه مفهوم وسیعی دارد که همه آنها و غیر آنها را شامل می شود.
جالب این که در مورد دوزخیان تعبیر به القاء می کند که دلیل بر این است که آنجا اختیاری از خود ندارند، اما در مورد بهشتیان تعبیر به آمدن می نماید که دلیل بر احترام و آزادی اراده آنها در انتخاب امنیت و آرامش است .
از این گذشته با اینکه باید در مقابل دوزخ بهشت قرار گیرد در اینجا امنیت از ((عذاب)) را در مقابل ((دوزخ)) قرار داده ، اشاره به این که مهمترین مساءله در آن روز همین ((امنیت)) است .
و از آنجا که وقتی از هدایت کسی ماءیوس شوند او را به حال خود رها می کنند، و می گویند: هر کاری می خواهی بکن ، در ادامه این آیه آنها را مخاطب ساخته می گوید: ((هر چه می خواهید انجام دهید)) ! (اعملوا ما شئتم).
((اما بدانید که خدا به آنچه انجام می دهید بیناست)) (انه بما تعملون بصیر).
بدیهی است این امر به معنی آزادی عمل آنها، و یا الزام به انجام هر کار نیست ، بلکه تهدیدی است نسبت به آنها که هیچ حرف حقی در گوششان فرو نمی رود، تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 297
تهدیدی است پر معنی و تواءم با وعده مجازات ، چرا که دیدن اعمال و

نگه داشتن حساب آنها برای همین منظور است .
آیه بعد سخن را از توحید و معاد به قرآن و نبوت می کشاند، و باز به صورت هشدار به کافران لجوج و بی منطق می فرماید: ((آنها که به این ذکر و یادآوری الهی (قرآن مجید) به هنگامی که به سراغ آنها آمد کافر شدند بر ما مخفی نخواهند ماند)) (ان الذین کفروا بالذکر لما جاءهم).
اطلاق ((ذکر)) بر قرآن به خاطر این است که قبل از هر چیز انسان را متذکر و بیدار می سازد و حقایقی را که انسان اجمالا با فطرت خدادادی دریافته با وضوح و تفصیل شرح می دهد، نظیر این تعبیر در آیات دیگر قرآن نیز آمده است ، از جمله در آیه 9 سوره حجر می خوانیم : انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون : ((ما این ذکر و یادآوری را نازل کردیم و به طور قطع از آن پاسداری خواهیم کرد)) .
و بعد برای بیان عظمت قرآن می افزاید: ((به طور مسلم کتابی است شکست ناپذیر)) (و انه لکتاب عزیز).
کتابی است که هیچ کس نمی تواند همانند آن را بیاورد و بر آن غلبه کند، کتابی است بی نظیر، منطقش محکم و گویا، استدلالاتش قوی و نیرومند، تعبیراتش منسجم و عمیق ، تعلیماتش ریشه دار و پرمایه ، و احکام و دستوراتش هماهنگ تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 298
با نیازهای واقعی انسانها در تمام ابعاد زندگی .
سپس به توصیف مهم و گویائی درباره عظمت این کتاب آسمانی پرداخته می گوید: ((هیچگونه باطلی ، نه از پیش رو، نه از پشت سر، به سراغ قرآن نمی آید)) ! (لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه).
چرا که ((از سوی خداوند حکیم و حمید نازل شده است)) (تنزیل من حکیم حمید).
خداوندی که افعالش روی حکمت و در نهایت کمال و درستی است و لذا شایسته هرگونه حمد و ستایش می باشد.
در تفسیر جمله ((لا یاتیه الباطل ...)) مفسران سخنان بسیار گفته اند که جامعتر از همه آنها این است هیچگونه باطل ، از هیچ نظر، و از هیچ طریق ، به سراغ قرآن نمی آید)) یعنی :
نه تناقضی در مفاهیم آن است .
نه چیزی از کتب و علوم پیشین بر ضد آن می باشد، و نه اکتشافات علمی آینده با آن مخالفت خواهد داشت .
نه کسی می تواند حقایق آن را ابطال کند، و نه در آینده منسوخ می گردد.
نه در معارف و قوانین و اندرزها و خبرهایش خلافی وجود دارد و نه خلافی بعدا کشف می شود.
نه آیه و حتی کلمه ای از آن کم شده ، و نه چیزی بر آن افزون می شود، و به تعبیر دیگر دست تحریف کنندگان از دامان بلندش کوتاه بوده و هست .

در حقیقت این آیه تعبیر دیگری است از آیه 9 سوره حجر: ((انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون)) : ((ما قرآن را نازل کردیم و ما حافظ آنیم)) .
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 299
از آنچه گفتیم چنین می توان نتیجه گرفت که جمله ((من بین یدیه و من خلفه)) (نه از پیش رو و نه از پشت سر) کنایه از همه جانبه بودن است ، یعنی از هیچ سو و از هیچ طرف و ناحیه ، بطلان و فساد به سراغ این کتاب بزرگ نیامده ، و نخواهد آمد، ولی بعضی آن را کنایه از ((زمان حال)) و ((زمان استقبال)) گرفته اند، که در حقیقت مصداقی از مفهوم وسیع اول است .
واژه ((باطل)) چنانکه ((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: نقطه مقابل حق است منتها گاه آن را به یکی از مصداقهایش تفسیر کرده اند مانند شرک ، شیطان ، موجود فنا شونده و ساحر، و اینکه شخص شجاع و قهرمان را بطل می گویند به خاطر آن است که مخالفان خود را باطل می کند، و از میدان بیرون کرده یا به قتل می رساند.
به هر حال ظاهر آیه مطلق است و نمی توان مفهوم باطل را در مصداق خاصی محدود ساخت .
جمله آخر آیه (تنزیل من حکیم حمید) در حقیقت دلیل روشن و گویائی است برای عدم راه یابی باطل در هیچ شکل و صورت به قرآن مجید، زیرا باطل به سخنی راه می یابد که از شخصی صادر شده است .
با علم محدود و با کمالات معین ، اما کسی که علم و حکمتش نامحدود است و جامع همه کمالاتی است که او را درخور حمد و ستایش قرار می دهد نه تناقض تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 300
و اختلافی به سخنش راه می یابد، و نه خط نسخ و بطلان بر آن کشیده می شود، نه دست تحریف به سوی آن دراز می گردد، و نه تضادی با حقایق کتب پیشین و اکتشافات علمی در حال و آینده دارد.
به هر حال این آیه از آیات روشنی است که نفی هر گونه تحریف ، چه از نظر نقصان ، و چه اضافه ، از قرآن مجید می کند (شرح بیشتر درباره عدم تحریف قرآن در جلد 11 صفحه 18 به بعد - ذیل آیه 9 سوره حجر انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون بیان شد، و دلائل مختلف آن را شرح داده ، و به سؤ الاتی که در این زمینه است پاسخ گفته ایم).
سؤ ال :
ممکن است گفته شود ((باطل)) همان گونه که اشاره شد به معنی ((مخالف حق)) است در حالی که شما و مفسران دیگر آن را به معنی ((مبطل)) و ابطال کننده تفسیر کرده اید.
پاسخ این سؤ ال را با توجه به نکته ظریفی می توان دریافت ، و آن اینکه قرآن نمی گوید باطلی بعد از این کتاب آسمانی به وجود نمی آید، بلکه می

گوید باطلی به سراغ این کتاب آسمانی نخواهد آمد (به ضمیر در جمله ((تاءتیه)) توجه کنید) و معنی این سخن آن است که چیزی نمی تواند به سراغ آن بیاید و آن را ابطال کند (دقت کنید). فصلت
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 301
آیه 43 - 46
آیه و ترجمه
مَّا یُقَالُ لَک إِلا مَا قَدْ قِیلَ لِلرُّسلِ مِن قَبْلِک إِنَّ رَبَّک لَذُو مَغْفِرَةٍ وَ ذُو عِقَابٍ أَلِیم(43)
وَ لَوْ جَعَلْنَهُ قُرْءَاناً أَعجَمِیًّ لَّقَالُوا لَوْ لا فُصلَت ءَایَتُهُ ءَ اعجَمِیٌّ وَ عَرَبِیٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِینَ ءَامَنُوا هُدًی وَ شِفَاءٌ وَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ فی ءَاذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَیْهِمْ عَمیً أُولَئک یُنَادَوْنَ مِن مَّکانٍ بَعِیدٍ(44)
وَ لَقَدْ ءَاتَیْنَا مُوسی الْکِتَب فَاخْتُلِف فِیهِ وَ لَوْ لا کلِمَةٌ سبَقَت مِن رَّبِّک لَقُضیَ بَیْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَفِی شک مِّنْهُ مُرِیبٍ(45)
مَّنْ عَمِلَ صلِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَیْهَا وَ مَا رَبُّک بِظلَّمٍ لِّلْعَبِیدِ(46)
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 302
ترجمه :43 - نسبتهای ناروائی که به تو می دهند همان است که به پیامبران قبل از تو نیز داده شده ، پروردگار تو دارای مغفرت و مجازات دردناکی است .
44 - هر گاه آن را قرآنی عجمی قرار می دادیم حتما می گفتند: چرا آیاتش روشن نیست ؟ آیا قرآن عجمی از پیغمبری عربی درست است ؟ بگو: این برای کسانی که ایمان آورده اند هدایت و درمان است ، ولی کسانی که ایمان نمی آورند گوشهایشان سنگین است ، گوئی نابینا هستند و آن را نمی بینند، آنها همچون کسانی هستند که از راه دور صدا زده می شوند.
45 - ما به موسی کتاب آسمانی دادیم ، سپس در آن اختلاف شد، و اگر فرمانی از ناحیه پروردگار تو در این زمینه صادر نشده بود (که باید به آنها مهلت داد تا اتمام حجت شود) در میان آنها داوری می شد (و مشمول عذاب الهی می گشتند) ولی آنها هنوز در کتاب تو شک و تردید دارند.
46 - کسی که عمل صالحی بجا آورد نفعش برای خود او است و هر کس بدی کند به خویشتن بدی کرده ، و پروردگارت هرگز به بندگان ستم نمی کند.
تفسیر:قرآن هدایت است و درمان
از آنجا که کفار مکه شدیدترین مبارزه را با آئین اسلام و شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آغاز کرده بودند و آیات گذشته از الحاد آنها در دلائل توحید و کفر و تکذیبشان نسبت به آیات الهی خبر می داد، در نخستین آیه مورد بحث به عنوان تسلی خاطر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله

و سلّم) و آموختن درس استقامت و پایمردی به همه مسلمین که در فشار دشمنان قرار می گیرند، می فرماید: ((نسبتهای ناروائی که به تو داده می شود همانست که به پیامبران پیش از تو داده شد)) (ما یقال لک الا ما قد قیل للرسل من قبلک).
اگر مجنون و ساحرت می خوانند، به پیامبران بزرگ پیشین همین نسبتها را دادند، و اگر دروغگویت می نامند آنها نیز از این نسبت در امان نبودند،
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 303
خلاصه نه دعوت تو به سوی آئین توحید و حق مطلب تازه ای است ، و نه تهمت و تکذیب آنها، محکم بایست و به این سخنان اعتنا مکن و دعوت توحید را تداوم بخش و بدان خدا با تو است .
بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور از این جمله این است که سخنانی که از سوی خدا به تو گفته می شود همان سخنانی است که به انبیای پیشین گفته شد
ولی با توجه به جمله بعد و آیات آینده تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.
سپس در پایان آیه می افزاید: ((پروردگار تو دارای مغفرت و آمرزش و هم دارای مجازات دردناک است)) (ان ربک لذو مغفرة و ذو عقاب الیم).
رحمت و آمرزش برای آنها که پذیرا شوند، و عذاب الیم برای آنها که تکذیب کنند و تهمت زنند و به مخالفت برخیزند.
این جمله در حقیقت بشارت و تشویقی است برای مؤ منان و انذار و تهدیدی است برای کافران .
مقدم داشتن ((مغفرت)) بر ((عقاب)) همانند موارد دیگر دلیل بر پیشی گرفتن رحمت بر غضب است ، چنانکه در دعا آمده یا من سبقت رحمته غضبه .
در آیه بعد سخن از بهانه جوئی این افراد لجوج به میان آورده و پاسخ یکی از این بهانه های عجیب را مطرح می کند و آن اینکه آنها می گفتند: چرا قرآن به لسان عجم نازل نشده است تا ما برای آن اهمیت بیشتری قائل باشیم و غیر عرب تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 304
نیز از آن بهره گیرند، ظاهرا هدفشان این بود که توده مردم از آن چیزی نفهمند و نیازی به آن نباشد که به آنها بگویند لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فیه ((به این قرآن گوش فرا ندهید و با سخنان لغو و باطل آن را از اثر بیندازید)) (چنانکه در آیات قبل آمده بود).
اینجاست که قرآن در پاسخ آنها می گوید: ((هرگاه ما آن را قرآنی عجمی قرار می دادیم حتما می گفتند: چرا آیاتش روشن نیست ؟ چرا پیچیده است ؟ و ما از آن سر در نمی آوریم)) ! (و لو جعلناه قرانا اعجمیا لقالوا لو لا فصلت آیاته).

سپس اضافه می کردند: راستی عجیب است قرآنی عجمی از پیغمبری عربی (اءاءعجمی و عربی).
یا می گفتند: ((کتابی است عجمی برای امتی عربی)) ؟
و اکنون که نیز به زبان عربی نازل شده ، و همگان به خوبی مفاهیم آن را درک می کنند و به عمق پیام و دعوت قرآن می رسند، باز فریاد می زنند: گوش به این قرآن ندهید و با جار و جنجال و سخنان لغو و باطل مردم را از شنیدن آن باز دارید.
خلاصه آنها بیمار دلانی هستند که هر طرحی ریخته شود و هر برنامه ای پیاده گردد به آن ایرادی می کنند، و بهانه ای می تراشند، اگر عربی باشد سحر و افسونش می خوانند، و اگر عجمی باشد نامفهومش می شمرند، و اگر مخلوطی از الفاظ عربی و عجمی باشد ناموزونش معرفی می کنند!
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 305
باید توجه داشت که ((اءعجمی)) از ماده ((عجمة)) (بر وزن لقمه) به معنی عدم فصاحت و ابهام در سخن است ، و ((عجم)) را به غیر عرب می گویند چرا که زبان آنها را به خوبی نمی فهمند، و ((اعجم)) به کسی گفته می شود که مطالب را خوب ادا نمی کند (خواه عرب باشد یا غیر عرب).
بنابراین واژه ((اعجمی)) همان ((اعجم)) است که با یاء نسبت تواءم شده .
سپس قرآن خطاب به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می افزاید: بگو این کتاب آسمانی برای کسانی که ایمان آورده اند مایه هدایت و درمان است (قل هو للذین آمنوا هدی و شفاء).
((اما کسانی که ایمان نمی آورند گوشهایشان سنگین است)) و آن را درک نمی کنند (و الذین لایومنون فی آذانهم وقر).
((و بر اثر نابینائی آن را نمی بینند)) (و هو علیهم عمی).
درست مثل کسانی هستند که آنها را از راه دور صدا می زنند)) (اولئک ینادون من مکان بعید).
و معلوم است چنین کسانی نه می شنوند و نه می بینند!
آری برای پیدا کردن راه ، و رسیدن به مقصد، تنها وجود نور کافی نیست ، چشم بینا نیز لازم است ، همچنین برای تعلیم یافتن تنها وجود مبلغ دانشمند و فصیح کفایت نمی کند، گوش شنوائی نیز باید باشد.
در لطافت دانه های باران و تاءثیر حیاتبخش آن شک نیست ، اما ((در باغ سبزه تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 306
روید و در شوره زار خس)) .
آنها که با روح حق طلبی به سراغ قرآن می آمدند هدایت و شفا از آن می یافتند، بیماریهای اخلاقی و روحی آنها در شفا خانه قرآن درمان می شد،

سپس بار سفر را می بستند و در پرتو نور هدایت قرآن با سرعت به سوی کوی دوست حرکت می کردند.
اما لجوجان متعصب ، و دشمنان حق و حقیقت ، و آنها که از قبل تصمیم خودشان را بر مخالفت انبیا گرفته بودند چه بهره ای می توانستند از آن بگیرند؟ آنها همچون کوران و کرانی بودند که در نقطه دور دستی قرار داشتند، آنها گرفتار ناشنوائی و نابینائی مضاعف بودند، هم از نظر ابزار دید و شنود و هم از نظر بعد مکان !
بعضی از مفسران نقل کرده اند که اهل لغت برای کسی که می فهمد می گویند: انت تسمع من قریب (تو از نزدیک می شنوی) و برای کسی که نمی فهمد می گویند انت تنادی من بعید (تو از دور صدا زده می شوی که اگر همهمه ای بشنوی مفهوم مطالب را درک نمی کنی).
در اینکه چگونه قرآن مایه شفا و درمان دردهای جانکاه انسانها است بحث مشروحی ذیل آیه 82 سوره اسراء آورده ایم (جلد 12 صفحه 236 به بعد).
در آیه بعد برای تسلی خاطر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان نخستین می فرماید: از انکار و لجاجت و بهانه جویی این قوم خیره سر نگران مباش ، این سابقه طولانی دارد ((ما به موسی کتاب آسمانی دادیم ، و در آن اختلاف شد، بعضی پذیرا گشتند و بعضی از در انکار در آمدند)) (و لقد آتینا موسی الکتاب فاختلف فیه).
و اگر مشاهده می کنی ما در مجازات این دشمنان لجوج تعجیل نمی کنیم
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 307
به خاطر این است که مصالح تربیتی ایجاب می کند آنها آزاد باشند، و تا آنجا که ممکن است اتمام حجت شود، ((و اگر فرمانی از ناحیه پروردگارت در این زمینه صادر نشده بود در میان آنها داوری می شد)) ، و مجازات الهی به سرعت دامانشان را می گرفت (و لو لا کلمة سبقت من ربک لقضی بینهم).
این فرمان الهی بر اساس مصالح هدایت انسانها و اتمام حجت بوده ، و این سنت در میان تمام اقوام گذشته جاری شده و درباره قوم تو نیز جاری است .
ولی آنها هنوز این حقیقت را باور نکرده اند و در قرآن تو شک و تردید دارند، شکی آمیخته با سوء ظن و بدبینی (و انهم لفی شک منه مریب).
((مریب)) از ماده ((ریب)) به معنی شکی است که آمیخته با بدبینی و سوءظن و اضطراب باشد، بنابراین مفهوم جمله این می شود که مشرکان نه تنها در سخنان تو تردید دارند بلکه مدعی هستند که قرائن خلاف که مایه بدبینی است نیز در آن موجود است !
بعضی از مفسران احتمال داده اند که جمله اخیر درباره یهود و کتاب

موسی است ، یعنی این قوم هنوز در تورات شک و تردید دارند، اما این معنی بعید به نظر می رسد، و ظاهر همان تفسیر اول است .
در آخرین آیه مورد بحث یک قانون کلی را که قرآن بارها روی آن تاءکید کرده در ارتباط با اعمال انسانها بیان می کند، که تکمیلی است بر بحث گذشته در زمینه بهره گیری مؤ منان از قرآن ، و محروم ماندن افراد بی ایمان از این سرچشمه فیض الهی .
می فرماید: ((هر کسی عمل صالحی انجام دهد نفعش برای خود او است

و هر کسی بدی کند به خویشتن بدی کرده ، و پروردگار تو به بندگان هرگز ظلم و ستم نمی کند)) (من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها و ما ربک بظلام للعبید).
بنابراین اگر آنها به این کتاب و این آئین بزرگ ایمان نیاورند نه بخداوند زیانی می رسانند، و نه به تو، چرا که خوبیها و بدیها همه به صاحبانش باز می گردد و آنها هستند که میوه شیرین یا تلخ اعمال خویش را می چینند.
نکته ها:
1 - اختیار و عدالت
جمله ((و ما ربک بظلام للعبید)) دلیل روشنی است بر مساءله اختیار، و آزادی اراده ، و بیانگر این حقیقت است که خداوند نه بی جهت کسی را کیفر می دهد، و نه بر مجازات کسی بدون دلیل می افزاید، برنامه او عدالت محض است ، چرا که سرچشمه ظلم ، کمبودها و نقصانها، جهل و ناآگاهی ، و یا هوای نفس است ، و ذات پاک او از همه این امور منزه می باشد.
تعبیر به ((ظلام)) که صیغه مبالغه و به معنی ((بسیار ظلم کننده)) است ، در اینجا و در بعضی دیگر از آیات قرآن ممکن است اشاره به این باشد که مجازات بی دلیل از سوی خداوند بزرگ همیشه مصداق ظلم بسیار خواهد بود، چرا که از او هرگز چنین انتظاری نیست .
بعضی نیز گفته اند که چون او بندگان فراوانی دارد اگر بر هر کس مختصر ستمی کند مصداق ((ظلام)) خواهد بود (این دو تفسیر با هم منافاتی ندارد).
به هر حال قرآن ، در این آیات بینات خود قلم بطلان بر مکتب جبر را که مایه اشاعه فساد، و امضای انواع زشتیها، و نفی هر گونه تعهد و مسئولیت است می کشد، همگان را در برابر اعمالشان مسئول می شمرد، و نتائج

را در درجه اول متوجه خود او می داند.
لذا در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) می خوانیم که یکی از یارانش سؤ ال کرد:

هل یجبر الله عباده علی المعاصی : ((آیا خداوند بندگان را بر گناه مجبور می کند)) ؟
فقال : لا، بل یخیرهم و یمهلهم حتی یتوبوا.
فرمود: ((نه بلکه آنها را آزاد می گذارد و مهلت می دهد تا از گناه خویش توبه کنند)) .
مجددا سؤ ال می کند: هل کلف عباده ما لا یطیقون ؟ ((آیا بندگان خود را تکلیف مالایطاق می کند)) ؟
امام (علیه السلام) فرمود: کیف یفعل ذلک و هو یقول : ((و ما ربک بظلام للعبید)) : ((چگونه چنین کاری را می کند در حالی که خودش فرموده : پروردگار تو به بندگان ظلم و ستم روا نمی دارد)) ؟
سپس امام (علیه السلام) افزود: پدرم موسی بن جعفر (علیه السلام) از پدرش جعفر بن محمد (علیهماالسلام) چنین نقل فرمود: من زعم ان الله یجبر عباده علی المعاصی او یکلفهم ما لا یطیقون فلا تاکلوا ذبیحته ، و لا تقبلوا شهادته ، و لا تصلوا ورائه ، و لا تعطوه من الزکاة شیئا: ((کسی که گمان کند خداوند بندگان را مجبور بر گناه می کند، یا تکلیف ما لایطاق می نماید، از گوشت حیوانی که او ذبح می کند نخورید، شهادتش را نپذیرید، پشت سرش نماز نخوانید و از زکات نیز چیزی به او ندهید)) ! (خلاصه احکام اسلام را بر او جاری نکنید).
حدیث فوق ضمنا اشاره ای است به این نکته ظریف که مکتب جبر سر از ((تکلیف به ما لایطاق)) در می آورد، چرا که اگر انسان از یکسو مجبور

باشد، و از سوی دیگر او را از آن نهی کنند مصداق روشن تکلیف به ما لایطاق است .
2 - گناه و سلب نعمت
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می فرماید: و ایم الله ! ما کان قوم قط فی غض نعمة من عیش فزال عنهم الا بذنوب اجترحوها، لان الله لیس بظلام للعبید: ((به خدا سوگند هیچ ملتی از آغوش ناز و نعمت زندگی گرفته نشد مگر به واسطه گناهانی که مرتکب شدند، زیرا خداوند هرگز به بندگانش ستم روا نمی دارد)) !
سپس افزود:
و لو ان الناس حین تنزل بهم النقم ، و تزول عنهم النعم ، فزعوا الی ربهم بصدق من نیاتهم ، و وله من قلوبهم ، لرد علیهم کل شارد و اصلح لهم کل فاسد:
((هر گاه مردم موقعی که بلاها نازل می شود، و نعمتهای الهی از آنها سلب می گردد، با صدق نیت رو به درگاه خدا آورند، و با قلبهائی آکنده از عشق و محبت به خدا از او درخواست حل مشکل کنند، خداوند آنچه را از

دستشان رفته به آنها باز می گرداند، و هرگونه فسادی را برای آنها اصلاح می کند)) .
و از این بیان رابطه گناهان با سلب نعمتها به خوبی آشکار می شود.
3 - چرا اینهمه بهانه می گیرند
بدون شک زبان عربی از غنی ترین و پرمایه ترین زبانهای دنیا است اما با اینحال عظمت قرآن از این نظر نیست که به زبان عربی است ، بلکه عربی بودن آن به خاطر این است که خداوند هر پیامبری را به زبان قوم خود می فرستد، تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 311
تا در درجه اول آنها ایمان بیاورند و بعد دامنه آئین او به دیگران گسترش پیدا کند.
اما بهانه جویانی که مانند کودکان هر روز مطلب غیر منطقی تازه ای را مطرح می کردند، و با حرفهای کودکانه و ضد و نقیض خود نشان می دادند که به دنبال حق طلبی نیستند، یکروز می گفتند چرا این قرآن تنها به زبان عرب نازل شده ؟ آیا بهتر نبود همه یا قسمتی از آن به غیر این زبان بود تا دیگران نیز بهره گیرند؟ (در حالی که آنها هدف دیگری داشتند منظورشان این بود که توده مردم عرب از جاذبه فوق العاده محروم گردند).
و اگر این خواسته آنها انجام می شد، می گفتند: چگونه او عرب است و کتابش غیر عربی ؟
خلاصه هر روز به بهانه ای خود و دیگران را سرگرم و از راه حق باز می داشتند.
اصولا ((بهانه جویی)) همیشه دلیل بر این است که انسان درد دیگری دارد که نمی خواهد آن را فاش بگوید، درد این گروه نیز این بود که توده های مردم سخت مجذوب قرآن شده بودند، و لذا منافع آنها سخت به خطر افتاده بود، برای خاموش کردن نور اسلام به هر وسیله ای متوسل می شدند.
پایان جزء 24 قرآن مجید
آغاز جزء 25 قرآن مجید آیه 47 سوره فصلت فصلت
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 314
آیه 47 - 48
آیه و ترجمه
إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السا‌عَةِ وَ مَا تخْرُجُ مِن ثَمَرَتٍ مِّنْ أَكْمَامِهَا وَ مَا تحْمِلُ مِنْ أُنثى وَ لا تَضعُ إِلا بِعِلْمِهِ وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شرَكاءِى قَالُوا ءَاذَنَّک مَا مِنَّا مِن شهِيدٍ(47)
وَ ضلَّ عَنهُم مَّا كانُوا يَدْعُونَ مِن قَبْلُ وَ ظنُّوا مَا لهُم مِّن محِيصٍ(48)
ترجمه :47 - اسرار قیامت (و لحظه وقوع آن) را تنها خدا می داند، هیچ میوه ای از غلاف خود خارج نمی شود و هیچ مؤ نثی باردار نمی گردد و

وضع حمل نمی کند مگر به علم و آگاهی او، و آن روز که آنها را ندا می دهد کجا هستند شریکانی که برای من می پنداشتید؟ آنها می گویند:پروردگارا!) ما عرضه داشتیم که هیچ گواهی بر گفته خود نداریم !
48 - و همه معبودانی را که قبلا می خواندند محو و گم می شود، و می دانند هیچ پناهگاهی ندارند. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 315
تفسیر:اسرار همه چیز نزد او است
در آخرین آیه بحث گذشته سخن از بازگشت اعمال نیک و بد به صاحبان آنها بود که اشاره ضمنی به مساءله ثواب و جزای روز قیامت داشت .
در اینجا این سؤ ال برای مشرکان مطرح می شد که این قیامت که می گوئی کی خواهد آمد؟!
قرآن در آیات مورد بحث نخست در پاسخ این سؤ ال می گوید: آگاهی بر زمان قیامت مخصوص خدا است ((و علم آن تنها به خدا باز می گردد)) (الیه یرد علم الساعة).
هیچ پیامبر مرسل و فرشته مقربی نیز از آن آگاه نیست ، و باید هم آگاه نباشند، تا هر لحظه همگان وقوع آن را احتمال دهند و اثر تربیتی خاص این انتظار در همه مکلفین محفوظ باشد.
سپس می افزاید: نه تنها آگاهی بر زمان قیام قیامت مخصوص خدا است ، علم به اسرار این عالم و موجودات پنهان و آشکارش نیز از آن او است ((هیچ میوه ای از غلاف خود خارج نمی شود، و هیچ زن یا حیوان ماده ای باردار نمی گردد، و حمل خود را بر زمین نمی نهد مگر به علم و آگاهی پروردگار)) (و ما تخرج من ثمرات من اکمامها و ما تحمل من انثی و لا تضع الا بعلمه).
نه در عالم گیاهان و نه در عالم حیوان و انسان نطفه ای منعقد نمی شود و بارور نمی گردد و تولد نمی یابد مگر به فرمان خداوند بزرگ و به مقتضای علم و حکمت او.
((اکمام)) جمع ((کم)) (بر وزن جن) به معنی غلافی است که روی تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 316
میوه را می پوشاند، و ((کم)) (بر وزن قم) به معنی آستینی است که دست را می پوشاند و ((کمة)) (بر وزن قبه) به معنی عرقچین است که بر سر می گذارند.
طبرسی در مجمع البیان می گوید ((تکمم الرجل فی ثوبه)) هنگامی گفته می شود که شخصی خود را در لباس بپوشاند.
فخر رازی در تفسیر خود ((اکمام)) را به پوستهای تفسیر می کند که میوه در آن قرار دارد.
بعضی از مفسران نیز آن را به عنوان وعاء الثمرة (ظرف میوه) تفسیر کرده اند.

ظاهر این است که همه این تفسیرها به یک معنی باز می گردد، از آنجا که یکی از ظریفترین و دقیقترین مسائل در جهان موجودات زنده مساءله بارور شدن در رحم و تولد آنها است قرآن مخصوصا روی آن تکیه کرده است ، چه در عالم جانداران و چه در گیاهان .
آری او است که می داند کدامین نطفه در کدامین رحم و در چه زمانی منعقد می شود، و کی متولد می گردد، کدام میوه بارور می گردد و کی غلاف و پوسته خود را می شکافد و سر بیرون می زند.
سپس می افزاید: این گروه که قیامت را انکار می کنند، یا به باد استهزا می گیرند، در آن روز که قیامت برپا می شود آنها را ندا می دهد: کجا هستند شرکائی که برای من می پنداشتید؟ آنها می گویند: پروردگارا! ما به تو عرض کردیم که هیچ گواهی بر گفته های خود نداریم (و یوم یناديهم این شرکائی قالوا آذناک ما منا من شهید) و 4). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 317
آنچه می گفتیم سخنان بی اساس و بی پایه بود، سخنانی که از جهل و بیخبری یا تقلید کورکورانه سرچشمه می گرفت ، امروز بهتر از هر زمان می فهمیم که چه اندازه این ادعاها باطل و بی اساس بوده است .
و در اینحال می بینند اثری از معبودانی که قبلا می خواندند پیدا نیست ((و همه محو و نابود شدند)) (و ضل عنهم ما کانوا یدعون من قبل).
اصلا صحنه قیامت آنچنان برای آنها وحشتناک است که خاطره بتها نیز از نظرشان محو و نابود می شود، همان معبودانی که یکروز سر بر آستانشان می نهادند برای آنها قربانی می کردند، حتی گاه در راه آنها جان می دادند، و پناهگاه روز بیچارگی و حلال مشکلات خود می پنداشتند همه همچون سرابهائی محو می شوند.
آری ((در آن روز می دانند که هیچ پناهگاهی و راه فراری برای آنها وجود ندارد)) (و ظنوا ما لهم من محیص).
((محیص)) از ماده ((حیص)) (بر وزن حیف) به معنی بازگشت و عدول و کناره گیری کردن از چیزی است ، و از آنجا که محیص اسم مکان است این کلمه به معنی فرارگاه یا پناهگاه می آید.
((ظنوا)) از ماده ((ظن)) در لغت معنی وسیعی دارد: گاه به معنی یقین ، و گاه به معنی گمان می آید، و در آیه مورد بحث به معنی یقین است ، چه اینکه آنها در آن روز یقین پیدا می کنند که راه فرار و نجاتی از عذاب الهی ندارند.
((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: ((ظن)) به معنی اعتقادی است که از دلیل و قرینه حاصل می شود، این اعتقاد گاه قوی می شود و به مرحله یقین می رسد و گاه ضعیف است و از حد گمان تجاوز نمی کند.
فصلت

آیه 49 - 52
آیه و ترجمه
لا یَسئَمُ الانسنُ مِن دُعَاءِ الْخَیرِ وَ إِن مَّسهُ الشرُّ فَیَئُوسٌ قَنُوطٌ(49)
وَ لَئنْ أَذَقْنَهُ رَحْمَةً مِّنَّا مِن بَعْدِ ضرَّاءَ مَسنْهُ لَیَقُولَنَّ هَذَا لی وَ مَا أَظنُّ الساعَةَ قَائمَةً وَ لَئن رُّجِعْت إِلی رَبی إِنَّ لی عِندَهُ لَلْحُسنی فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَ لَنُذِیقَنَّهُم مِّنْ عَذَابٍ غَلِیظٍ(50)
وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلی الانسنِ أَعْرَض وَ نَئَا بجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسهُ الشرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِیضٍ(51)
قُلْ أَ رَءَیْتُمْ إِن کانَ مِنْ عِندِ اللَّهِ ثُمَّ کفَرْتم بِهِ مَنْ أَضلُّ مِمَّنْ هُوَ فی شِقَاقٍ بَعِیدٍ(52) تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 319
ترجمه :49 - انسان هرگز از تقاضای نیکی (و نعمت) خسته نمی شود، و هر گاه شر و بدی به او رسد ماءیوس و نومید می گردد.
50 - و هر گاه او را رحمتی از سوی خود بعد از ناراحتی بچشانیم می گوید: این به خاطر شایستگی و استحقاق من بوده ، و گمان نمی کنم قیامت برپا شود (و به فرض که قیامتی باشد) هر گاه به سوی پروردگارم بازگردم برای من نزد او پاداشهای نیک است ! ما کافران را از اعمالی که انجام داده اند (به زودی) آگاه خواهیم کرد، و از عذاب شدید به آنها می چشانیم .
51 - و هر گاه نعمتی به انسان دهیم روی می گرداند، و با حال تکبر از حق دور می شود، ولی هرگاه مختصر ناراحتی به او رسد تقاضای فراوان و مستمر (برای برطرف شدن آن) دارد.
52 - بگو: به من خبر دهید اگر این قرآن از سوی خداوند باشد و شما به آن کافر شوید چه کسی گمراه تر خواهد بود از کسی که با آن مخالفت می کند؟!
تفسیر:این انسانهای کم ظرفیت
به تناسب بحثی که در آیات گذشته درباره مشرکان و سرنوشت آنها بیان شده بود، در آیات مورد بحث ترسیمی از حال این انسانهای ضعیف و بی ایمان شده ، ترسیمی گویا و روشنگر، و تجسمی زنده و آشکار از این افراد کوتاه فکر و کم ظرفیت .
نخست می فرماید: ((انسان هرگز از تقاضای نیکیها، اموال و ثروتها و مواهب زندگی خسته و ملول نمی شود)) (لا یسئم الانسان من دعاء الخیر).
هرگز تنور حرص او از گرمی نمی افتد، هر چه بیشتر پیدا می کند باز بیشتر می خواهد، و هر چه به او بدهند باز سیر نمی شود.
((اما اگر دنیا به او پشت کند، نعمتهای او زائل گردد، و شر و بدی و

تنگدستی و فقر دامن او را بگیرد، به کلی ماءیوس و نومید می شود)) (و ان مسه الشر فیؤ س تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 320
قنوط).
منظور از انسان در اینجا ((انسان تربیت نایافته)) ای است که قلبش به نور معرفت الهی و ایمان پروردگار، و احساس مسئولیت در روز جزا روشن نشده ، انسانهائی که بر اثر جهان بینیهای غلط در محدوده عالم ماده گرفتارند، و روح بلندی که ماورای آنرا ببیند، و ارزشهای والای انسانی را بنگرد، ندارند.
آری آنها به هنگام اقبال دنیا مسرور و مغرورند، و به هنگام ادبار دنیا مغموم و ماءیوسند، نه پناهگاهی دارند که به آنها پناه دهد و نه چراغ فروزانی که نور امید بر قلب آنها بپاشد.
ضمنا باید توجه داشت که ((دعاء)) گاه به معنی خواندن کسی است ، و گاه به معنی طلب کردن چیزی است ، و در آیه مورد بحث به معنی دوم می باشد، بنابراین لا یسئم الانسان من دعاء الخیر: یعنی انسان از طلب و تقاضای نیکیها هرگز ملول و خسته نمی شود.
در اینکه ((یئوس)) و ((قنوط)) به یک معنی است ، یعنی انسان نومید، یا دو معنی مختلف دارد؟ و تفاوت میان این دو چیست در میان مفسران گفتگو است :
بعضی هر دو را به یک معنی (برای تاءکید) دانسته اند.
ولی بعضی ((یئوس)) را از ماده ((یاءس)) به معنی وجود نومیدی در درون قلب و ((قنوط)) را به معنی ظاهر ساختن آن در چهره و در عمل دانسته اند.
مرحوم طبرسی در مجمع البیان در میان این دو چنین فرق گذاشته که یاءس نومیدی از خیر است و قنوط نومیدی از رحمت . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 321
ولی آنچه از موارد استعمال واژه ((یاءس)) و ((قنوط)) در قرآن مجید به دست می آید این است که یاءس و قنوط تقریبا در یک معنی به کار می رود، مثلا در داستان یوسف می خوانیم که یعقوب فرزندان خود را از یاءس از رحمت الهی بر حذر داشت ، در حالی که آنها در مورد پیدا کردن یوسف هم قلبا ماءیوس بودند و هم نشانه های یاءس را ظاهر کرده بودند (یوسف - 87).
و در مورد قنوط در داستان بشارت فرزند به ابراهیم می خوانیم که او از این مساله اظهار تعجب کرد، اما فرشتگان به او گفتند: بشرناک بالحق فلا تکن من القانطین : ((ما تو را به حق بشارت دادیم بنابراین ماءیوس نباش)) ! (حجر - 55).
در آیه بعد به یکی دیگر از حالات نامطلوب انسانهای دور مانده از علم و

ایمان یعنی حالت غرور و از خود راضی بودن اشاره کرده ، می فرماید: ((هر گاه ما به انسان رحمتی از سوی خود، بعد از ناراحتی که به او رسیده بچشانیم ، می گوید: این به خاطر شایستگی من است و لایق چنین مقام و موهبتی بوده ام)) (ولئن اذقناه رحمة منا من بعد ضراء مسته لیقولن هذا لی).
این بینوای مغرور فراموش می کند که اگر لطف خدا نبود بجای این نعمت باید گرفتار بلا شود، و همچون قارون مستکبر که وقتی خداوند برای آزمایش او ثروت زیادی به وی بخشید و به او گفتند تو هم نیکی کن آن گونه که خدا بر تو روا داشته ، گفت : نه ، من هر چه دارم بر اثر علم و دانش و لیاقت ذاتی خودم دارم ! ((قال انما اوتیته علی علم عندی)) (قصص - 78). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 322
در دنباله آیه می افزاید: این غرور سرانجام او را به انکار آخرت می کشاند و می گوید: من باور ندارم قیامتی در کار باشد)) (و ما اظن الساعة قائمة).
((و به فرض که قیامتی در کار باشد، هر گاه من به سوی پروردگارم باز گردم پاداشهای نیک و مواهب بسیار از برای من نزد او آماده است)) ! خدائی که در دنیا مرا اینچنین گرامی داشته حتما در آخرت بهتر از این پذیرائی خواهد کرد! (و لئن رجعت الی ربی ان لی عنده للحسنی).
نظیر این مطلب در سوره کهف ، در داستان آن دو دوستی که یکی ثروتمند بود و راه کفر و غرور را پیش گرفت ، و دیگری در مسیر ایمان ثابت قدم ماند، آمده است : آنجا که قرآن از زبان آن مرد مغرور که صاحب باغها و چشمه های پر آب بود نقل می کند: ((ما اظن ان تبید هذه ابدا - و ما اظن الساعة قائمة و لئن رددت الی ربی لاجدن خیرا منها منقلبا)) : ((من هرگز گمان نمی کنم قیامت برپا شود، و اگر قیامتی در کار باشد و به سوی پروردگارم بازگردم جایگاهی بهتر و عالیتر از این خواهم یافت)) !! (کهف - 35 و 36).
ولی خداوند این افراد مغرور و خیره سر را در پایان این آیه چنین تهدید می کند که : ما به زودی کافران را از اعمالی که انجام داده اند آگاه خواهیم کرد، و از عذاب شدید به آنها می چشانیم)) (فلننبئن الذین کفروا بما عملوا و لنذیقنهم من عذاب غلیظ).
همین معنی در جای دیگر از قرآن مجید و به تعبیر دیگر آمده است : آنجا که می فرماید: و لئن اذقناه نعماء بعد ضراء مسته لیقولن ذهب السیئات عنی انه لفرح فخور: ((هر گاه به انسان نعمتی را پس از ناراحتی و شدت بچشانیم می گوید: مشکلات و گرفتاریها برای همیشه از من برطرف شد، و دیگر تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 323
برنخواهد گشت ، سپس غرق شادی و غفلت و کبر و غرور می شود (هود-

10).
در آیه بعد سومین حالتی را که برای اینگونه انسانها به هنگام اقبال و ادبار دنیای مادی رخ می دهد بازگو می کند که حالت فراموشکاری به هنگام نعمت ، و جزع و فزع به هنگام مصیبت است .
می فرماید: ((هر گاه به انسان نعمتی دهیم روی می گرداند، و با تکبر از حق دور می شود)) (و اذا انعمنا علی الانسان اعرض و نا بجانبه).
((اما هر گاه مختصر ناراحتی به او برسد تقاضای فراوان و زیادی برای برطرف شدن آن دارد و دعای مستمر می کند)) (و اذا مسه الشر فذو دعاء عریض).
((نا)) از ماده ((نای)) (بر وزن راءی) به معنی دور شدن می باشد و هنگامی که ((جانب)) (پهلو) پشت سر آن قرار گیرد کنایه از تکبر و غرور است ، چون آدمهای متکبر صورت خود را بر می گردانند و با بی اعتنائی دور می شوند.
((عریض)) به معنی پهن در مقابل طویل است ، و عرب این دو تعبیر را در مورد کثرت و زیادی به کار می برد.
شبیه همین معنی در سوره یونس آمده است : و اذا مس الانسان الضر دعانا لجنبه او قاعدا او قائما فلما کشفنا عنه ضره مر کان لم یدعنا الی ضر مسه کذلک زین للمسرفین ما کانوا یعملون : ((هنگامی که به انسان مختصر زیانی برسد ما را در همه حال می خواند، در حالی که به پهلو خوابیده ، یا نشسته ، یا ایستاده است ، اما هنگامی که ناراحتی او را بر طرف سازیم چنان می رود که گوئی هرگز ما را برای حل مشکلی نخوانده ! اینگونه برای اسرافکاران اعمالشان زینت داده شده است)) ! (یونس - 12).
آری چنین است انسان فاقد ایمان و تقوا که دائما به این حالات گرفتار است ، به هنگام روی آوردن نعمتها ((حریص)) و ((مغرور)) و ((فراموشکار)) تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 324
و به هنگام پشت کردن نعمتها ((ماءیوس)) و نومید و ((پر جزع)) .
ولی در مقابل ، مردان حق و پیروان راستین مکتب انبیا آنچنان پرظرفیت و پرمایه اند که نه روی آوردن نعمتها آنها را دگرگون می سازد، و نه ادبار دنیا ضعیف و ناتوان و ماءیوس ، آنها به مصداق رجال لا تلهیهم تجارة و لابیع عن ذکر الله سودمندترین تجارتها، و پرفایده ترین درآمدها، آنها را از یاد خدا غافل نمی سازد، آنها فلسفه تلخیها و شیرینیهای زندگی را به خوبی می دانند، آنها می دانند که گاه تلخیها زنگ بیدار باش است ، و شیرینیها آزمایش و امتحان الهی .
گاه تلخیها مجازات غفلتها است ، و نعمتها برای برانگیختن حس شکرگزاری بندگان .

قابل توجه اینکه در آیات فوق تعبیر به ((اذقنا)) و ((مسه)) شده ، که مفهومش این است با مختصر رو آوردن دنیا یا زوال نعمتها وضع این افراد کم مایه دگرگون می شود، و راه غرور، یا نومیدی و یاءس را پیش می گیرند، آنها چنان کوتاه فکر و ضعیفند که طبق ضرب المثل معروف با غوره ای ترش می شوند و با مویزی شیرین .
آری یکی از مهمترین آثار ایمان به خدا همان وسعت روح ، و بلندی افق فکر، و شرح صدر و آمادگی مقابله با مشکلات و مصائب و مبارزه با هیجانات نامطلوب نعمتها است .
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) ضمن دعاهائی که در آن سرمشق به یاران خود می دهد عرض می کند: نسئل الله سبحانه ان یجعلنا و ایاکم ممن لا تبطره نعمة ، و لا تقصر به عن طاعة ربه غایة ، و لا تحل به بعد الموت ندامة و کئابة :
((از خدا می خواهیم که ما و شما را از کسانی قرار دهد که هیچ نعمتی آنها را مست و مغرور نمی سازد، و هیچ هدفی آنها را از طاعت پروردگار باز نمی دارد، و پس از فرا رسیدن مرگ پشیمانی و اندوه دامانشان را نمی گیرد)) (نهج البلاغه تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 325 خطبه 64).
در آخرین آیه مورد بحث آخرین سخن را با این افراد لجوج در میان می گذارد، و اصل عقلی معروف دفع ضرر محتمل را با بیانی روشن برای آنها تشریح می کند، خطاب به پیامبر کرده ، می فرماید: ((به آنها بگو به من خبر دهید اگر این قرآن از سوی خداوند یگانه یکتا باشد (و حساب و جزا و بهشت و دوزخی در کار باشد) و شما به آن کافر شوید، چه کسی گمراه تر خواهد بود از آنکس که در مخالفت دور و گمراهی شدید قرار دارد)) ؟! (قل اراءیتم ان کان من عندالله ثم کفرتم به من اضل ممن هو فی شقاق بعید).
البته این گفتار در مورد کسانی است که هیچ دلیل منطقی در آنها کارگر نیست ، در حقیقت آخرین سخنی است که به اشخاص لجوج و مغرور و متعصب گفته می شود، و آن اینکه : اگر شما حقانیت قرآن و توحید و وجود عالم پس از مرگ را صددرصد نپذیرید مسلما دلیل بر نفی آن نیز ندارید، بنابراین این احتمال باقیست که دعوت قرآن و مساءله معاد واقعیت داشته باشد، آنگاه فکر کنید چه سرنوشت تاریک و وحشتناکی خواهید داشت با این گمراهی و مخالفت شدید و موضعگیری در برابر این مکتب الهی .
این همان سخنی است که ائمه دین (علیهمالسلام) در برابر افراد لجوج در آخرین مرحله مطرح می کردند چنانکه در حدیثی که در کتاب کافی آمده ، می خوانیم : امام صادق (علیه السلام) با ((ابن ابی العوجاء)) مادی و ملحد عصر خود سخنان بسیاری داشت ، آخرین مرحله که او را در مراسم

حج ملاقات کرد بعضی از یاران امام عرض کردند مثل اینکه ابن ابی العوجاء مسلمان شده ؟! امام فرمود: او از این کوردل تر تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 326
است ، هرگز مسلمان نخواهد شد، هنگامی که چشمش به امام صادق (علیه السلام) افتاد گفت ای آقا و بزرگ من !
امام فرمود ما جاء بک الی هذا الموضع ؟: ((تو اینجا برای چه آمده ای)) ؟!
عرض کرد: عادة الجسد، و سنة البلد، و لننظر ما الناس فیه من الجنون و الحق و رمی الحجارة !: ((برای اینکه هم جسم ما عادت کرده ، هم سنت محیط اقتضاء می کند، ضمنا نمونه هائی از کارهای جنون آمیز مردم ، و سر تراشیدنها، و سنگ انداختنها را تماشا کنم !!))
امام فرمود: انت بعد علی عتوک و ضلالک ، یا عبدالکریم !: ((تو هنوز بر سرکشی و گمراهی خود باقی هستی ، ای عبد الکریم)) !
او خواست شروع به سخن کند امام فرمود: ((لا جدال فی الحج : ((در حج جای مجادله نیست و عبای خود را از دست او کشید، و این جمله را فرمود:
ان یکن الامر کما تقول - و لیس کما تقول - نجونا و نجوت ، و ان یکن الامر کما نقول - و هو کما نقول - نجونا و هلکت !:
((اگر مطلب این باشد که تو می گوئی (و خدا و قیامتی در کار نباشد) که مسلما چنین نیست ، هم ما اهل نجاتیم و هم تو، ولی اگر مطلب این باشد که ما می گوئیم ، و حق نیز همین است ، ما اهل نجات خواهیم بود و تو هلاک می شوی)) .
((ابن ابی العوجاء)) رو به همراهانش کرد و گفت : وجدت فی قلبی حزازة فردونی ، فروده فمات !: ((در درون قلبم دردی احساس کردم ، مرا بازگردانید، او را بازگرداندند و به زودی از دنیا رفت)) !. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 327
نکته :
در اینجا سؤ الی مطرح است و آن اینکه : در آیات مورد بحث خواندیم : اذا مسه الشر فذو دعاء عریض : ((هنگامی که به انسان شر و ناراحتی برسد دعای عریض و مستمر دارد)) .
ولی در آیه 83 اسراء آمده است : و اذا مسه الشرکان یؤ سا: ((هنگامی که بدی به او برسد ماءیوس می شود)) (همین مضمون در آیات مورد بحث نیز آمده بود).
سؤ ال این است : دعای مستمر و کثیر دلیل بر امیدواری است ، در حالی که در آیه دیگر می گوید او نومید می شود.
بعضی از مفسران در پاسخ این سؤ ال مردم را به دو گروه تقسیم کرده

اند گروهی که به هنگام سختیها به کلی ماءیوس می شوند، و گروهی که اصرار در دعا و جزع و فزع دارند.
بعضی دیگر گفته اند: منظور از یاءس ، نومیدی از اسباب عادی است ، و این منافات با تقاضای از خداوند و دعا کردن ندارد.
این احتمال نیز وجود دارد که منظور از ((ذو دعاء عریض)) تقاضای از خداوند نیست ، بلکه جزع و فزع فراوان است ، شاهد این سخن آیه 20 سوره معارج است که می فرماید: ان الانسان خلق هلوعا اذا مسه الشر جزوعا: ((انسان حریص آفریده شده ، هنگامی که ناراحتی به او رسد بسیار جزع و فزع می کند)) . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 328
یا اینکه این دو حالت در دو مرحله به اینگونه افراد کم ظرفیت دست می دهد، در ابتدا شروع به دعا و تقاضای زیاد از پیر و پیغمبر می کنند، و فریاد و جزع و فزع سر می دهند، اما چیزی نمی گذرد که حالت یاءس سراسر وجود آنها را فرا گرفته ماءیوس و خاموش می شوند. فصلت
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 329
آیه 53-54
آیه و ترجمه
سنرِیهِمْ ءَایَتِنَا فی الاَفَاقِ وَ فی أَنفُسِهِمْ حَتی یَتَبَینَ لَهُمْ أَنَّهُ الحْقُّ أَ وَ لَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلی کلِّ شیْءٍ شهِیدٌ(53)
أَلا إِنهُمْ فی مِرْیَةٍ مِّن لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِکلِّ شیْءٍ محِیط(54)
ترجمه :53 - به زودی نشانه های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می دهیم تا آشکار گردد که او حق است ، آیا کافی نیست که او بر همه چیز شاهد و گواه است .
54 - آگاه باشید: آنها از لقای پروردگارشان در شک و تردیدند، ولی خداوند به همه چیز احاطه دارد.
تفسیر:نشانه های حق در جهان بزرگ و کوچک
در این دو آیه که سوره فصلت با آن پایان می گیرد، به دو مطلب مهم که در حقیقت یک نوع جمع بندی از بحثهای این سوره است اشاره شده آیه اول درباره توحید (یا قرآن) سخن می گوید و آیه دوم درباره معاد.
در آیه اول می فرماید: ((ما به زودی آیات و نشانه های خود را در آفاق و اطراف جهان ، و همچنین در درون جان خود آنها، به آنان ، نشان می دهیم ، تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 330
تا برای آنها روشن شود که خداوند حق است)) (سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق).
((آیات آفاقی)) همچون آفرینش خورشید و ماه و ستارگان با نظام دقیقی که بر آنها حاکم است ، و آفرینش انواع جانداران و گیاهان و کوهها و دریاها با عجائب و شگفتیهای بی شمارش ، و موجودات گوناگون اسرار آمیزش ،

که هر زمان اسرار تازه ای از خلقت آنها کشف می شود، و هر یک آیه و نشانه است بر حقانیت ذات پاک او.
و ((آیات انفسی)) همچون آفرینش دستگاههای مختلف جسم انسان و نظامی که بر ساختمان حیرت انگیز مغز و حرکات منظم قلب و عروق و بافتها و استخوانها، و انعقاد نطفه و پرورش جنین در رحم مادران ، و از آن بالاتر اسرار و شگفتیهای روح انسان می باشد، که هر گوشه ای از آن کتابی است از معرفت پروردگار و خالق جهان .
درست است که این آیات قبلا به اندازه کافی از سوی پروردگار ارائه شده ، اما با توجه به جمله ((سنریهم)) که ((فعل مضارع)) و دلیل بر استمرار است ، این ارائه به طور مستمر ادامه دارد، و اگر انسان صدها هزار سال نیز عمر کند هر زمان کشف تازه و ارائه جدیدی از آیات الهی خواهد داشت ، چرا که اسرار این جهان پایان پذیر نیست !
تمام کتابهای علوم طبیعی و انسانشناسی در تمام ابعادش (علم تشریح ، فیزیولوژی ، روانشناسی ، روانکاوی) و علوم مربوط به شناخت گیاهان و حیوانات ، و مواد آلی طبیعت ، و هیئت ، و غیر آن ، در حقیقت همه کتب توحید و معرفة الله هستند، چرا که عموما پرده از روی اسرار شگفتانگیزی بر می دارند که بیانگر علم و حکمت و قدرت بیپایان آفریننده اصلی این جهان است .
گاه یکی از این علوم ، بلکه یک رشته از دهها رشته از یکی از این علوم ،

تمام عمر یک دانشمند را به خود اختصاص می دهد، و در پایان می گوید: افسوس که هنوز از این رشته چیزی نمی دانم ، و آنچه تا به حال دانسته ام مرا به عمق نادانیم رهنمون گردیده !
و در پایان این آیه این بیان لطیف و جالب را با جمله زیبا و پر معنای دیگری تکمیل کرده ، می افزاید: ((آیا برای آنها کافی نیست که خداوند شاهد و گواه بر هر چیز است)) (او لم یکف بربک انه علی کل شی ء شهید).
چه شهادتی از این برتر و بالاتر که با خط تکوین قدرت خود را بر پیشانی همه موجودات نوشته است ، بر صفحه برگهای درختان ، در لابلای گلبرگها، در میان طبقات اسرار آمیز مغز، و بر روی پرده های ظریف چشم ، بر صفحه آسمان و بر قلب زمین ، و خلاصه بر همه چیز نشانه های توحید خود را نوشته و گواهی تکوینی داده است .
آنچه در بالا گفته شد یکی از دو تفسیر معروف و مشهور این آیه است که بر طبق این تفسیر گفتگوی آیه تمام پیرامون مساله توحید و ظهور آیات حق در آفاق و انفس است .
اما تفسیر دیگر ناظر به اعجاز قرآن است ، و خلاصه اش چنین است که خداوند در این آیه می گوید: ما معجزات و نشانه های گوناگون خود را در

نقاط مختلف جزیره عرب ، و مناطق دیگر جهان ، و در مورد خود این مشرکان ، به آنها نشان می دهیم ، تا بدانند این قرآن بر حق است .
نشانه های آفاقی مانند پیروزی اسلام در میدانهای مختلف نبرد، و در میدان مبارزه منطقی ، و سپس نقاط مختلفی که آئین اسلام آنجا را گشود، و بر افکار مردم تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 332
حاکم گردید، و همان جمعیتی که در مکه به هنگام نزول این آیات به ظاهر آنچنان در اقلیت قرار داشتند که توانائی هیچگونه فعالیت مثبتی برای آنها وجود نداشت آری همانها به فرمان پروردگار هجرت کردند و در مدت کوتاهی همه جا زیر پرچم آنها در آمد، و مکتب آنها از سوی گروه عظیمی از مردم سراسر جهان مورد استقبال قرار گرفت .
و آیات انفسی پیروزی مسلمانان بر مشرکان مکه در جنگ بدر، و در روز فتح مکه ، و نفوذ نور اسلام در قلب بسیاری از آنها بود.
این آیات آفاقی و انفسی نشان داد که قرآن مجید بر حق است .
همان خدائی که بر همه چیز شاهد و گواه است بر حقانیت قرآن نیز از این طریق گواهی داد.
هر یک از این دو تفسیر قرائن و مرجحاتی دارد، ولی با توجه به ذیل آیه و آیه بعد تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد.
در تفسیر این آیه اقوال دیگری نیز هست که چون قابل ملاحظه نبود از تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 333
ذکر آنها صرفنظر کردیم .
آخرین آیه این سوره ، سرچشمه اصلی بدبختیهای این گروه مشرک و فاسد و ظالم را بیان کرده ، می گوید: ((آگاه باشید که آنها از ملاقات پروردگار و رستاخیز در شک و تردیدند)) (الا انهم فی مریة من لقاء ربهم).
و چون ایمان به حساب و جزا ندارند دست به هر جنایتی می زنند، و تن به هر کار ننگینی می دهند، پرده های غفلت و غرور بر قلب آنها افتاده ، و فراموشی ملاقات پروردگار آنها را از اوج عظمت انسانیت به سقوط کشانده است .
اما آنها باید بدانند که ((خداوند به هر چیزی احاطه دارد)) (الا انه بکل شی ء محیط).
همه اعمال و گفتار و نیات آنها در پیشگاه علمش روشن است ، و تمام آن برای دادگاه بزرگ قیامت ثبت و ضبط خواهد شد.
((مریه)) (بر وزن ((جزیه)) و هم بر وزن ((قریه)) آمده است) و به معنی تردید در تصمیم گیری است ، و بعضی آن را به معنی شک و شبهه عظیم می دانند، ریشه اصلی این لغت را از ((مریت الناقه)) به معنی فشار دادن پستان شتر بعد از گرفتن شیر است ، به این امید که بقایائی در آن باشد، و چون این کار با شک و تردید صورت می گیرد این کلمه به

معنی ((شک و تردید)) آمده است .
و اگر به مجادله ((مراء)) گفته می شود، نیز به خاطر این است که انسان می کوشد آنچه را در ذهن طرف است بیرون آورد.
در حقیقت جمله اخیر پاسخی است به بعضی از شبهات کفار در مورد معاد، از جمله اینکه : چگونه ممکن است این خاکهای پراکنده و به هم آمیخته شده از هم جدا گردد؟ و چه کسی می تواند اجزای هر انسانی را جمع کند؟ و از این گذشته چه کسی آگاه از نیات و اعمال و گفتار همه انسانها در طول تاریخ بشر است . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 334
قرآن در پاسخ همه این سؤ الات می گوید: خدائی که به همه چیز احاطه دارد تمام این مسائل برای او روشن است ، و دلیل بر احاطه علمی او بر همه چیز تدبیر او نسبت به همه اشیاء است ، چگونه ممکن است مدبر عالم از وضع جهان بیخبر باشد؟!
بعضی از مفسران این آیه را نیز مربوط به مساله توحید دانسته اند، نه معاد و گفته اند: منظور این است که این استدلالها در زمینه توحید پروردگار این گروه کافر لجوج را سودی نمی بخشد، چرا که آنها روشنترین دلیل توحید یعنی حضور خداوند را در همه جا و شهود او را بر همه چیز منکرند، با اینحال چگونه می توانند از دلائل توحید بهره گیرند؟!.
ولی با توجه به اینکه تعبیر ((لقاء الله)) در قرآن مجید معمولا کنایه از قیامت می باشد این تفسیر بعید به نظر می رسد.
نکته ها:
1 - برهان ((نظم)) و برهان ((صدیقین))
می دانیم فلاسفه از میان دلائل توحید به دو دلیل اهمیت زیادی می دهند: نخست برهان ((نظم)) سپس برهان ((صدیقین)) .
برهان نظم چنانکه از نامش پیداست از نظام عالم هستی و اسرار و دقایق آن به مبدء علم و قدرتی که آن را ایجاد و تدبیر نموده ، رهنمون می گردد، و قرآن مجید پر است از استدلال به این دلیل روشن ، و در همه جا نمونه هائی از آیات حق را در آسمان و زمین ، و عالم حیات ، و موجودات مختلف ، بیان می کند، و از آن طریق آشکاری به سوی ذات پاکش می گشاید.
این دلیل برای همه قشرها قابل درک است ، و هر کس به مقدار فهم و معلومات تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 335
خود می تواند از آن بهره گیرد، بزرگترین دانشمندان به مقدار فهمشان و افراد کم سواد و بی سواد نیز به مقدار درکشان .
ولی برهان ((صدیقین)) برهانی است که با آن از ذات به ((ذات)) می رسند و از وجود واجب تعالی به او پی می برند، و به تعبیر دیگر در اینجا ممکنات و مخلوقات واسطه اثبات وجود او نیستند، بلکه خود ذات او دلیل بر ذات پاکش می شود، و مصداق یا من دل علی ذاته بذاته می گردد، و یا

مصداق شهد الله انه لا اله الا هو ((خداوند گواهی می دهد که معبودی غیر از او نیست)) .
این استدلال یک استدلال پیچیده فلسفی است که جز آگاهان به مبادی آن نمی توانند به عمق آن پی برند، و منظور ما در اینجا شرح و بسط آن نیست که جای آن کتب فلسفی است ، بلکه منظور تنها بیان این حقیقت است که بعضی از مفسران آغاز آیه ((سنریهم آیاتنا فی الافاق)) را اشاره به برهان نظم و علت و معلول دانسته اند، و ذیل آن را ((ا و لم یکف بربک انه علی کل شی ء شهید)) اشاره برهان صدیقین ، ولی قرینه روشنی در خود آیه بر این مطلب وجود ندارد.
2 - حقیقت احاطه خداوند به همه چیز
هرگز نباید تصور کرد که احاطه خداوند به همه موجودات فی المثل شبیه احاطه هوای پیرامون کره زمین به کره زمین است ، که این احاطه دلیل بر محدودیت است ، بلکه منظور از احاطه پروردگار به همه چیز معنی بسیار دقیقتر و لطیفتری است و آن وابستگی همه موجودات در ذاتشان به وجود مقدس او است .
به تعبیر دیگر در عالم هستی یک وجود اصیل و قائم به ذات بیش نیست ، تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 336
و بقیه موجودات امکانیه همه متکی و وابسته به او هستند که اگر یکدم این ارتباط از میان برداشته شود همه فانی و معدوم می شوند.
این احاطه همان حقیقتی است که در کلمات عمیق امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در خطبه اول نهج البلاغه به این عبارت بیان شده است : ((مع کل شی ء لا بمقارنة و غیر کل شی ء لا بمزایلة)) : ((خداوند با همه چیز است اما نه اینکه قرین آنها باشد، و مغایر با همه چیز است نه اینکه از آن بیگانه و جدا باشد)) .
و این شاید همان است که امام حسین (علیه السلام) در آن دعای پر محتوا و غراء و شیوای عرفه بیان فرموده : ا یکون لغیرک من الظهور ما لیس لک ، حتی یکون هو المظهر لک ؟، متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک ؟ و متی بعدت حتی تکون الاثار هی التی توصل الیک عمیت عین لا تراک علیها رقیبا! و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبک نصیبا.
الهی ! آیا برای موجودات دیگر ظهوری است که برای تو نیست تا آنها نشان دهنده تو باشند؟!
کی پنهان شدی تا نیاز به دلیلی داشته باشی که دلالت بر وجودت کند؟ و کی دور شده ای که آثار تو در عالم هستی ما را به تو رهنمون گردد؟!
کور باد چشمی که تو را مراقب خود نبیند، و زیانکار باد تجارت بنده ای که نصیبی از حب و عشق تو ندارد!.
کی رفته ای ز دل که تمنا کنم تو را؟

کی گشته ای نهفته که پیدا کنم تو را؟!
با صدهزار جلوه برون آمدی که من
با صدهزار دیده تماشا کنم تو را
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 337
3 - آیات ((آفاقی)) و ((انفسی))
ما هر چه را بتوانیم انکار کنیم نمی توانیم وجود یک نظام حساب شده شگفت انگیز را در عالم هستی ، در اطراف خود، و در وجود خودمان ، انکار کنیم ، گاه یک دانشمند در تمام عمرش به مطالعه ساختمان و اسرار چشم یا مغز یا قلب می پردازد، و کتابهای زیادی که درباره هر یک از اینها نوشته شده مطالعه می کند و باز هم معترف است که هنوز اسرار ناگشوده درباره این موضوعات فراوان است .
وانگهی نباید فراموش کرد که علوم دانشمندان امروز محصول مطالعات متراکم میلیونها دانشمند در طول تاریخ بشر است .
و به این ترتیب در همه جا و بر هر چه بنگریم آثار علم و قدرت بی پایانی را در ماورای آنها می بینیم ، و هر گیاهی که از زمین روید ((وحده لا شریک له)) گوید، و دل هر ذرهای را که بشکافیم آفتابی در میان آن می بینیم .
بد نیست از موضوعات مهم و پیچیده جهان چشم بر بندیم ، و به موضوعات ساده و به اصطلاح پیش پا افتاده رو آوریم تا ببینیم همانها نیز دلائل روشنی برای اثبات وجود آن مبداء بزرگند.
بد نیست در اینجا دو مثال بیاوریم :
1 - حتما می دانید در کف پای هر انسانی گودی مخصوصی است که به هیچوجه چیز مهمی به نظر نمی رسد، اما وقتی می شنویم که در معاینات مخصوص سربازی جوانانی را که ندرتا فاقد این گودی کف پا هستند از سربازی معاف می کنند و یا به کارهای دفتری می گمارند متوجه می شویم که همین موضوع بسیار ساده چه نقشی حساسی در وجود انسان دارد که با نداشتن آن به هنگام ایستادن زود خسته می شود، و به هنگام راه رفتن توانائی لازم برای سربازی را ندارد، اینجاست که اعتراف می کنیم همه چیز در عالم حساب شده است حتی تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 338
گودی کف پا.
2 - در درون چشم و دهان انسان چشمه های جوشانی است که دقیقا تنظیم شده و از روزنه بسیار ظریف و باریکی در تمام طول عمر و بدون وقفه دو مایه کاملا مختلف روان است ، که اگر نمی بود نه انسان قدرت دیدن داشت ، و نه توانائی بر سخن گفتن و جویدن و بلعیدن غذا، و به تعبیر دیگر بدون این دو موضوع ظاهرا کوچک زندگی برای انسان غیر ممکن است .

اگر سطح چشم دائما مرطوب نباشد گردش حدقه سخت آزار دهنده و غیر ممکن است ، و برخورد پلکها با سطح چشم آن را می خراشد، بلکه آن را از حرکت باز می دارد!
اگر زبان و گلو و دهان مرطوب نباشد نه سخن گفتن ممکن است و نه فرو بردن غذا،تجربه کرده اید که وقتی کمی دهان و گلوی انسان خشک می شود حرف زدن و حتی تنفس کردن و غذا خوردن برای او چقدر مشکل می شود؟ تا چه رسد به اینکه به کلی این آب قطع گردد.
درون بینی نیز باید دائما مرطوب باشد تا برخورد مداوم هوا و عبور آن به آسانی صورت گیرد.
جالب اینکه از روزنه باریکی که فاضلاب چشم محسوب می شود آبی که از غده های اشکی می جوشد سرازیر بینی می شود و آن را مرطوب نگه می دارد، اگر یکروز این روزنه بسیار ظریف و باریک بسته شود - چنانکه در بعضی از بیماران می بینیم - دائما سیلابی از آب چشم بر صورت جاری است و منظره زننده و وضع مزاحمی دارد.
و اگر تناسب چشمه های اشک با کشش این روزنه ها نیز به هم خورد باز همین موضوع تکرار می شود.
در مورد غده های بزاقی دهان نیز مساله همین است کمبود آن زبان و دهان تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 339
و گلو را خشک و فزونی آن مزاحم سخن گفتن و موجب جریان آب از دهان به خارج است .
ترکیب آب چشم که طعم شوری دارد چنان است که بافتهای ظریف چشم را کاملا حفظ می کند، و به هنگام نشستن گرد و غبار و اشیاء دیگر بر چشم به طور خودکار فوران می یابد و موجود مزاحم را به بیرون پرتاب می کند.
اما ترکیب آب دهان طعم دیگری ندارد، تا طعم غذاها حفظ شود و املاحی در آن وجود دارد که عامل بسیار مؤ ثری برای هضم غذا است .
اگر در جنبه های فیزیکی و شیمیائی این دو چشمه جوشان و نظام دقیق و حساب شده و ظرافتها و منافع و برکات آن بیندیشیم یقین خواهیم کرد که نمی تواند عامل تصادف کور و کر به وجود آورنده آن باشد، مطالعه همین یک آیه انفسی به ظاهر کوچک کافی است که برای ما تبیین کند او حق است ((سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم لیتبین لهم انه الحق)) .
امام صادق (علیه السلام) در حدیث معروف توحید مفضل که پر است از ذکر آیات آفاقی و انفسی پروردگار در اشاره کوتاه و پر معنی به این مطلب می فرماید: ای مفضل ! تامل الریق و ما فیه من المنفعة ، فانه جعل یجری جریانا دائما الی الفم ، لیبل الحلق و اللهواة فلا یجف ، فان هذه المواضع لو جعلت کذلک کان فیه هلاک الانسان ، ثم کان لا تستطیع ان

یسیغ طعاما اذا لم یکن فی الفم بلة تنفذه ، تشهد بذلک المشاهدة :
((در آب دهان و منافعی که در آن وجود دارد بیندیش ، این آب به طور دائم به سوی دهان سرازیر است تا حلق و زبان کوچک را (که نقش مهمی در بلع غذا دارد) مرطوب نگهدارد و خشک نشود چرا که اگر این اعضا خشک شوند انسان هلاک می شود و اصولا هنگامی که در دهان رطوبتی نباشد نمی تواند غذائی فرو برد تجربه و مشاهده گواه بر این معنی است)) . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 340
از جسم انسان که بگذریم روح او کانون عجائبی است که همه دانشمندان را حیران کرده ، و از این آیات بینات هزاران هزار در عالم هستی وجود دارد که همه گواهی می دهند ((انه الحق)) .
اینجاست که بیاختیار با سید الشهداء حضرت امام حسین (علیه السلام) همصدا شده می گوئیم ((عمیت عین لا تراک)) خداوندا! کور باد چشمی که تو را نبیند!
پایان سوره فصلت
12/ ع 1 ربیع الاول 1405 15/ 9/ 1363

تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 341
سوره شوری
مقدمه
این سوره دارای پنجاه و سه آیه است و همه آن در مکه نازل شده (جز چند آیه که محل گفتگو است)
پنجشنبه 12 ع 1 1405 تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 342 تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 343
محتوای سوره شوری
نامگذاری این سوره به این نام به خاطر آیه 38 است که مسلمانان را دعوت به مشورت در امور می کند، اما از این که بگذریم این سوره ضمن داشتن محتوای عمومی سوره های مکی ، یعنی بحث از مبداء و معاد و قرآن و نبوت ، بحثهای مختلفی دارد که به طور خلاصه چنین است :
بخش اول : که مهمترین بخش این سوره را تشکیل می دهد بحث پیرامون وحی و ارتباط خداوند با پیامبران از این طریق مرموز است ، که می توان گفت بر تمام سوره سایه افکنده ، با آن آغاز می شود، و با آن پایان می یابد، و در لابلای سوره نیز از آن سخن به میان آمده ، و به تناسب آن ، بحثهائی پیرامون قرآن و نبوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و آغاز شروع رسالت از زمان نوح (علیه السلام) مطرح شده .
بخش دوم : اشاراتی است پر معنی به دلائل توحید، و آیات خداوند در آفاق و انفس که بحث وحی را تکمیل می کند،و همچنین بحثهائی از توحید ربوبیت .
بخش سوم : اشاراتی به مساءله معاد و سرنوشت کفار در قیامت دارد این بخش نسبت به بخشهای دیگر در این سوره کم است .
بخش چهارم : یک سلسله مباحث اخلاقی است که با ظرافت مخصوصی بیان شده ، گاه به ملکات برجسته ای همچون استقامت و توبه و عفو و گذشت و شکیبائی و فرونشاندن آتش خشم یا تعبیرات لطیفی دعوت می کند.
و گاه از ملکات رذیله ای همچون طغیان به هنگام رو آوردن نعمتهای الهی ، و لجاجت ، و دنیا پرستی ، و جزع و فزع به هنگام بروز مشکلات ، با عبارات زنده ای نهی می کند. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 344
و در نهایت مجموعه ای است کامل و داروئی است شفا بخش برای رهروان راه حق .
فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین آمده است : من قراء سورة حم عسق کان ممن تصلی علیه الملائکة ، و یستغفرون له و یسترحمون : ((کسی که سوره ((شوری)) را تلاوت کند از کسانی است که فرشتگان بر او رحمت می فرستند و برای او استغفار و طلب آمرزش می کنند)) .
و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ((کسی که سوره شوری را بخواند روز قیامت با صورتی سفید و درخشنده همچون آفتاب محشور می شود، تا به پیشگاه خدا می آید، می فرماید: بنده من ! قرائت سوره حم ، عسق را تداوم دادی ، در حالی که پاداش آن را نمی دانستی ، اما اگر می دانستی چه پاداشی دارد هیچگاه از قرائت آن خسته نمی شدی ، ولی من امروز پاداش تو را به تو خواهم داد، سپس دستور می دهد او را وارد بهشت کنند و غرق در نعمتهای ویژه بهشتی)) . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 345
آیه 1-5
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
حم (1)
عسق (2)
کَذَلِک یُوحِی إِلَیْک وَ إِلی الَّذِینَ مِن قَبْلِک اللَّهُ الْعَزِیزُ الحْکِیمُ(3)
لَهُ مَا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الاَرْضِ وَ هُوَ الْعَلیُّ الْعَظِیمُ(4)
تَکادُ السمَوت یَتَفَطرْنَ مِن فَوْقِهِنَّ وَ الْمَلَئکَةُ یُسبِّحُونَ بحَمْدِ رَبهِمْ وَ یَستَغْفِرُونَ لِمَن فی الاَرْضِ أَلا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ(5)
ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - حم .
2 - عسق .
3 - اینگونه خداوند عزیز و حکیم به تو و پیامبرانی که قبل از تو بودند وحی می کند، تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 346
4 - آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن او است ، و او بلند مرتبه و بزرگ است .
5 - نزدیک است آسمانها (به خاطر نسبتهای ناروای مشرکان) از بالا متلاشی شوند، فرشتگان پیوسته تسبیح و حمد پروردگار خود را بجا می آورند، و برای کسانی که در زمین هستند استغفار می کنند، آگاه باشید خداوند آمرزنده و مهربان است .
تفسیر:نزدیک است آسمانها متلاشی شود!
باز در این سوره با حروف مقطعه روبرو می شویم ، حروف مقطعه ای که در یکی از مفصلترین اشکال منعکس شده ، یعنی پنج حرف (حم ، عسق).

((حم)) در آغاز هفت سوره قرآن مجید است (سوره های مؤ من ، فصلت ، شوری ، زخرف ، دخان ، جاثیه ، احقاف) منتها در خصوص سوره شوری ((عسق)) نیز بر آن افزوده شده است .
کرارا گفته ایم درباره تفسیر حروف مقطعه قرآن سخن بسیار گفته شده و هر یک از مفسران در این زمینه بحثهای فراوانی دارند، و به گفته مفسر بزرگ مرحوم طبرسی یازده تفسیر برای حروف مقطعه قرآن شده است که قسمتهای قابل توجه آن را ما قبلا در آغاز سوره های ((بقره)) ، ((آل عمران)) ، ((اعراف)) و ((مریم)) آورده ایم ، ولی بعضی دیگر از این تفسیرها چندان قابل ملاحظه ، نیست ، لذا از ذکر آن چشم پوشیدیم .
ولی پاره ای دیگر از آنها را که تا حدی قابل ملاحظه است در اینجا می آوریم هر چند دلیل قاطعی برای اثبات آن در دست نیست .
از جمله اینکه ((حروف مقطعه)) برای خاموش ساختن کفار و جلب توجه مردم به محتوای قرآن بوده ، زیرا مشرکان لجوج مخصوصا به یکدیگر توصیه کرده بودند هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قرآن میخواند کسی گوش به آن فرا ندهد، تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 347
و با ایجاد سر و صدا و غوغا نگذارند صدای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به گوش مردم برسد، لذا خداوند در آغاز بسیاری از سوره های قرآن (29 سوره) حروف مقطعه را که مطلب نوظهوری بوده و جلب توجه می کرده ، قرار داده است .
علامه طباطبائی (رضوان الله تعالی علیه) احتمال دیگری ابداع کرده است که آنرا دوازدهمین تفسیر برای این حروف می توان شمرد هر چند خود او آنرا به عنوان یک احتمال و حدس بیان نموده است .
و خلاصه آن چنین است : هنگامی که سوره هائی را که با ((حروف مقطعه)) آغاز می شود مورد دقت قرار می دهیم می بینیم سوره هائی که با یکنوع حروف مقطعه آغاز می شود مطالب مشترکی دارند، فی المثل سوره هائی که با ((حم)) شروع می شود بلافاصله بعد از آن جمله ((تنزیل الکتاب من الله)) یا چیزی که به معنی آن است قرار گرفته ، و سوره هائی که با ((الر)) شروع می شود بعد از آن ((تلک آیات الکتاب)) و یا شبیه آن است .
و سوره هائی که با ((الم)) آغاز می گردد به دنبال آن ((ذلک الکتاب لا ریب فیه)) یا مفهوم آن است .
از اینجا می توان حدس زد که میان حروف مقطعه ، و محتوای این سوره ها ارتباط خاصی است ، تا آنجا که مثلا سوره اعراف که با ((المص)) شروع شده مضمون و محتوایش جامع میان مضمون سوره های ((الم)) و سوره ((ص)) است .

البته این ارتباط ممکن است بسیار عمیق و دقیق باشد، و افهام عادی به آن راه نیابد.
و شاید اگر آیات این سوره ها را در کنار هم بچینیم و با هم مقایسه کنیم مطالب تازه ای برای ما در این زمینه کشف شود. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 348
تفسیر دیگری که قبلا نیز به آن اشاره کرده ایم این است که این حروف ممکن است اشارات و رموزی برای نامهای خدا و نعمتهای او، و مسائل دیگر باشد، فی المثل در سوره مورد بحث سوره شوری ((ح)) را اشاره به رحمن ((م)) را به مجید ((ع)) را به علیم ((س)) را به قدوس و ((ق)) را به قاهر دانسته اند.
گرچه بعضی به این سخن ایراد کرده اند که اگر منظور از رموز این است که دیگری آگاه نشود این معنی در حروف مقطعه صادق نیست ،چرا که این نامهای بزرگ خدا در آیات دیگر با صراحت آمده ، ولی باید توجه داشت که اشارات و رموز همیشه برای محرمانه ماندن مطالب نیست ، بلکه گاه جنبه علامت اختصاری دارد، این معنی در گذشته وجود داشته و در عصر ما نیز بسیار گسترش پیدا کرده است به طوری که نامهای بسیاری از مؤ سسات و تشکیلات بزرگ به صورت حروف مقطعه است که هر کدام را از آغاز یک کلمه انتخاب نموده ، سپس با هم تلفیق کرده اند.
بعد از حروف مقطعه ، طبق معمول سخن از وحی و قرآن شروع می شود، می فرماید: ((اینگونه خداوند عزیز و حکیم به تو و پیامبرانی که قبل از تو بودند وحی می کند)) (کذلک یوحی الیک و الی الذین من قبلک الله العزیز الحکیم).
در حقیقت ((کذلک)) اشاره به محتوای این سوره و مطالب بلند و والای آن است .
سرچشمه وحی همه جا یکی است ، و آن علم و قدرت پروردگار است ، و محتوای وحی نیز در اصول و کلیات نسبت به تمام پیامبران یکی است ، هر چند تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 349
در خصوصیات آن بر حسب نیاز زمان و مسیر تکاملی انسانها تغییراتی رخ می دهد.
قابل توجه اینکه در آیات مورد بحث به هفت وصف از اوصاف کمال خداوند اشاره شده است که هر کدام از آنها به نحوی در مساءله وحی دخالت دارد، از جمله دو وصفی است که در همین آیه می خوانیم (عزیز و حکیم).
عزت و قدرت شکست ناپذیر او ایجاب می کند که توانائی بر وحی و محتوای عظیم آن را داشته باشد، و حکمت او ایجاب می کند که وحی الهی از هر نظر حکیمانه و هماهنگ با نیازهای تکامل انسانها باشد جمله ((یوحی)) (وحی می فرستد) به حکم اینکه فعل مضارع است دلیل بر استمرار

وحی از آغاز خلقت آدم تا عصر پیامبر خاتم است .
سپس می افزاید: ((آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن او است ، و او بلند مرتبه و با عظمت است)) (له ما فی السماوات و ما فی الارض و هو العلی العظیم).
مالکیت او نسبت به آنچه در آسمان و زمین است ایجاب می کند که از مخلوقات خود و سرنوشت آنها بیگانه نباشد، بلکه به تدبیر امر آنها بپردازد، و نیازهای آنها را از طریق وحی بر آنها نازل کند، و این سومین وصف از هفت وصف کمال او است .
((علو مقام)) و ((عظمت)) او که چهارمین و پنجمین اوصاف او در این آیات است اشاره به این است که او هیچگونه نیاز و حاجتی به اطاعت و

ندارد، و اگر برنامه هائی برای آنان تنظیم کرده و از طریق وحی فرستاده است تنها برای این است که بر بندگان جودی کند.
در آیه بعد می افزاید ((نزدیک است آسمانها (به خاطر نزول این وحی بزرگ از سوی خداوند بزرگ - یا - به خاطر نسبتهای ناروائی که مشرکان و کفار به ذات پاک او می دادند و بتها را شریک او می شمردند) از بالا متلاشی شوند)) (تکاد السماوات یتفطرن من فوقهن).
این جمله چنانکه اشاره کردیم دو گونه تفسیر دارد که برای هر کدام شاهدی در دست است : نخست اینکه در ارتباط با مساله وحی که موضوع بحث آیات گذشته بود می باشد، و در حقیقت شبیه چیزی است که در آیه 21 سوره حشر آمده لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرایته خاشعا متصدعا من خشیة الله : ((هر گاه این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم به خاطر خوف خداوند خاشع و از هم شکافته می دیدی)) !
آری این کلام خدا است که نزولش از آسمانها لرزه بر آنها می افکند نزدیک است آنها را از هم متلاشی سازد، اگر بر کوهها نازل می شد از هم می شکافت چرا که سخنی است عظیم از سوی خداوندی حکیم ، تنها قلب این انسان لجوج و خیره سر است که در برابر آن نرم و تسلیم نمی شود! دیگر اینکه نزدیک است آسمانها به خاطر شرک و بت پرستی این مشرکان که پستترین موجودات را همردیف مبداء بزرگ عالم هستی قرار می دهند از هم متلاشی گردد.
تفسیر اول متناسب آیات مورد بحث در زمینه وحی است و تفسیر دوم

متناسب با آیه 90 و 91 سوره مریم می باشد که بعد از ذکر گفتار ناهنجار کفار که برای خدا فرزند قائل شدند، می فرماید: تکاد السماوات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا: ((نزدیک است آسمانها به خاطر این سخن از هم پاره شود، و زمین بشکافد، و کوهها به

شدت فرو ریزد، چرا که آنها برای خداوند رحمن فرزندی قائل شدند)) .
این دو تفسیر در عین حال با هم منافاتی ندارد، و می تواند در مفهوم آیه جمع باشد.
در اینکه چگونه آسمانها و کوهها که موجوداتی جامدند در برابر عظمت وحی یا گفتار ناهنجار مشرکان ممکن است از هم بشکافند تفسیرهای متعددی وجود دارد که شرح آن را در سوره مریم ذیل آیات فوق آورده ایم ، و خلاصه اش چنین است :
مجموعه عالم هستی ، از جماد و نبات و غیر آن ، دارای یکنوع عقل و شعور است ، هر چند ما آن را درک نمی کنیم ، و بر همین اساس تسبیح و حمد خدا می گویند، و در برابر کلام او خاضع و خاشعند.
یا اینکه این تعبیر کنایه از عظمت و اهمیت مطلب است ، مثل اینکه می گوئیم حادثه به قدری عظیم بود که گوئی آسمان و زمین بر سر ما خراب کردند.
سپس در دنباله آیه می افزاید: ((فرشتگان تسبیح و حمد پروردگارشان را بجا می آورند و برای کسانی که در زمین هستند استغفار می کنند)) (و الملائکة یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون لمن فی الارض).
رابطه این جمله با جمله قبل بنا بر تفسیر اول چنین است که فرشتگان حامل این وحی بزرگ آسمانی پیوسته حمد و تسبیح خدا بجا می آورند، و او را به هر کمالی می ستایند، و از هر نقصی منزه می شمرند، و چون در محتوای این وحی بزرگ یک سلسله تکالیف و وظائف الهی است ، و احیانا ممکن است برای مؤ منان لغزشهائی پیش آید، می گوید آنها به یاری مؤ منان می شتابند، و برای لغزشهای تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 352
آنها از خدا طلب آمرزش می کنند.
اما بنا بر تفسیر دوم تسبیح و حمد ملائکه برای تنزیه خداوند از نسبت شرک به او است ، و استغفارشان نیز برای مشرکانی است که بیدار شده و ایمان آورده اند، و راه توحید را یافته و به سوی پروردگار یکتا باز گشته اند.
جائی که فرشتگان برای این گناه بزرگ در مورد گروه با ایمان استغفار کنند به طریق اولی برای سایر گناهان آنها نیز استغفار خواهند کرد و شاید مطلق بودن آیه نیز به همین دلیل است .
نظیر این بشارت بزرگ در آیه 7 سوره مؤ من نیز آمده است : الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤ منون به و یستغفرون للذین آمنوا ربنا وسعت کل شی ء رحمة و علما فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک : ((حاملان عرش الهی و فرشتگانی که پیرامون آن هستند تسبیح و حمد پروردگارشان می گویند، و برای مؤ منان استغفار می کنند، و می گویند: پروردگارا! رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته ، مؤ منانی را که

از راه تو پیروی کردند بیامرز)) .
در پایان این آیه به ششمین و هفتمین اوصاف پروردگار که آنهم در زمینه غفران و رحمت است و تناسب نزدیکی با مساله وحی و محتوای آن در مورد وظائف مؤ منان دارد اشاره کرده می فرماید: ((آگاه باشید خداوند آمرزنده و مهربان است)) (الا ان الله هو الغفور الرحیم).
و به این ترتیب مجموعه کاملی از اسمای حسنای خداوند را در رابطه با مساءله وحی بیان می کند، و در ضمن اشاره لطیفی است بر اجابت دعای فرشتگان در مورد استغفار برای مؤ منان ، بلکه علاوه بر آمرزش رحمتش را نیز بر آن می افزاید که فضل او عظیم است .
درباره حقیقت وحی در پایان همین سوره به تناسب آیه 51 - 52 سخن
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 353
خواهیم گفت .
نکته :
آیا فرشتگان برای همه استغفار می کنند؟
در اینجا سؤ الی پیش می آید، و آن اینکه : جمله ((و یستغفرون لمن فی الارض)) در اینجا مطلق است ، و نشان می دهد که فرشتگان برای تمام اهل زمین استغفار می کنند، اعم از مؤ من و کافر، آیا این معنی ممکن است ؟
پاسخ این سؤ ال را آیه 7 سوره مؤ من داده است ، زیرا می گوید یستغفرون للذین آمنوا بنابراین شرط آن ایمان است ، بعلاوه آنها معصومند و هرگز برای کسانی که زمینه آمرزش ندارند تقاضای محال نمی کنند. الشوری
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 354
آیه 6-8
آیه و ترجمه
وَ الَّذِینَ اتخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِیَاءَ اللَّهُ حَفِیظٌ عَلَیهِمْ وَ مَا أَنت عَلَیهِم بِوَکِیلٍ(6)
وَ کَذَلِک أَوْحَیْنَا إِلَیْک قُرْءَاناً عَرَبِیًّا لِّتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَی وَ مَنْ حَوْلَهَا وَ تُنذِرَ یَوْمَ الْجَمْع لا رَیْب فِیهِ فَرِیقٌ فی الْجَنَّةِ وَ فَرِیقٌ فی السعِیرِ(7)
وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَحِدَةً وَ لَکِن یُدْخِلُ مَن یَشاءُ فی رَحْمَتِهِ وَ الظلِمُونَ مَا لهُم مِّن وَلىٍّ وَ لا نَصِیرٍ(8)
ترجمه :6 - کسانی که غیر خدا را ولی خود انتخاب کردند خداوند حساب همه اعمال آنها را نگهمیدارد، و تو مامور نیستی که آنها را مجبور به قبول حق کنی .
7 - و اینگونه قرآنی عربی (فصیح و گویا) بر تو وحی کردیم ، تا ام القری و کسانی را که اطراف آن هستند انذار کنی ، و آنها را از روزی که همه خلائق دور آن روز جمع می شوند و شک و تردید در آن نیست بترسانی

همان روز که گروهی در بهشتند و گروهی در آتش !
8 - و اگر خدا می خواست همه آنها را امت واحدی قرار می داد (و اجبارا هدایت می کرد، تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 355
ولی هدایت اجباری فایده ای ندارد) اما خداوند هر کس را بخواهد در رحمتش وارد می کند و برای ظالمان ولی و یاوری نیست .
تفسیر:قیامی از ((ام القری))
به تناسب اشاره ای که در آیات گذشته به مساءله شرک شده ، در نخستین آیه مورد بحث به نتیجه کار مشرکان و انتهای مسیرشان پرداخته می گوید: ((کسانی که غیر خدا را ولی خود برگزیدند خداوند حساب اعمال آنها را نگهمیدارد، و از نیاتشان آگاه است)) (و الذین اتخذوا من دونه اولیاء الله حفیظ علیهم).
تا به موقع حساب آنها را برسد و کیفر لازم را به آنها بدهد.
سپس روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده ، می گوید: ((تو مامور نیستی که آنها را مجبور به قبول حق سازی)) (و ما انت علیهم بوکیل).
وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت ، و رسانیدن پیام خدا به همه بندگان است شبیه این جمله در قرآن فراوان است : لست علیهم بمصیطر: ((تو سیطره و غلبه بر آنها نداری)) (غاشیه - 22).
ما انت علیهم بجبار: ((تو موظف به اجبار آنها نیستی)) (ق - 45).
و ما جعلناک علیهم حفیظا: ((تو مسئول اعمال آنها نیستی و برای اجبار آنان مبعوث نشده ای)) (انعام - 107).
ما علی الرسول الا البلاغ : ((رسول وظیفه ای جز ابلاغ رسالت ندارد)) (مائده - 99).
و بیانگر این واقعیت است که خداوند می خواهد بندگان آزاد باشند و راه او را با اراده و اختیار خود بپویند، چرا که ارزش واقعی ایمان و عمل صالح در همین است ، و ایمان و عمل اجباری ارزش معنوی ندارد. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 356
بار دیگر به مساءله وحی باز می گردد، و اگر در آیات قبل از اصل وحی سخن در میان بود در اینجا سخن از هدف نهائی وحی است ، می فرماید: ((اینگونه قرآنی عربی فصیح و گویا بر تو وحی کردیم تا ام القری (مکه) و کسانی را که در اطراف آن هستند انذار کنی)) (و کذلک اوحینا الیک قرانا عربیا لتنذر ام القری و من حولها).
((و آنها را از روزی که همه خلایق در آن روز جمع می شوند و شک و تردیدی در آن نیست بترسانی)) (و تنذر یوم الجمع لا ریب فیه).
از آن روز که مردم به دو گروه تقسیم می شوند گروهی ((در بهشتند، و گروهی در آتش سوزان دوزخ)) (فریق فی الجنة و فریق فی السعیر).

تعبیر ((کذلک)) ممکن است اشاره به این معنی باشد که همانگونه که بر انبیای پیشین به زبان خودشان وحی فرستادیم بر تو نیز به زبان خودت قرآنی عربی وحی کردیم (بنابراین ((کذلک)) اشاره به جمله ((و الی الذین من قبلک)) می باشد).
و نیز می تواند اشاره به جمله بعد باشد، یعنی وحی ما بر تو اینگونه است : به صورت قرآنی عربی با هدف انذار.
درست است که از ذیل آیه یعنی جمله ((فریق فی الجنة و فریق فی السعیر)) استفاده می شود که وظیفه پیامبر هم انذار است و هم بشارت ، ولی از آنجا که تاءثیر ((انذار)) در نفوس مخصوصا در افراد نادان و لجوج عمیقتر است ، در آیه ، دو بار فقط روی ((انذار)) تکیه شده ، با این تفاوت که در مرحله اول سخن از انذار شوندگان است ، و در مرحله دوم سخن از چیزی است که باید از آن بترسند یعنی دادگاه قیامت .
روزی که به خاطر اجتماع عموم انسانها رسوائیش بسیار دردناک و شدید

است .
در اینجا سؤ الی مطرح است و آن اینکه آیا از جمله ((لتنذر ام القری و من حولها)) استفاده نمی شود که هدف از نزول قرآن انذار مردم مکه و اطراف آن است ؟ آیا این تعبیر با جهانی بودن اسلام تضاد ندارد؟!
پاسخ این سؤ ال با توجه به یک نکته روشن می شود، و آن اینکه : کلمه ((ام القری)) که یکی از نامهای مکه است از دو واژه ترکیب یافته ((ام)) که در اصل به معنی اساس و ابتدا و آغاز هر چیزی است ، و مادر را هم به همین جهت ((ام)) می گویند که اساس و اصل فرزندان است .
و ((قری)) که جمع ((قریه)) به معنی هرگونه آبادی و شهر است ، اعم از شهرهای بزرگ و کوچک یا روستاها، و شواهد زیادی نیز در قرآن بر این معنی وجود دارد.
اکنون ببینیم چرا ((مکه)) را ((ام القری)) نامیده اند؟ (مادر و اصل همه آبادیها).
روایات اسلامی تصریح می کند که همه زمین نخست زیر آب غرق بود و خشکیها تدریجا سر از آب بیرون آوردند (علم امروز نیز این معنی را پذیرفته است).
این روایات می گوید: نخستین نقطه ای که از زیر آب سر برآورد کعبه بود، و سپس خشکیهای زمین از کنار آن گسترش یافت که از آن به عنوان دحو الارض (گسترش زمین) یاد شده است .
با توجه به این تاریخچه روشن می شود که ((مکه)) اصل و اساس و آغاز همه

آبادیهای روی زمین است ، بنابراین هر گاه گفته شود ((ام القری و من

حولها)) پیداست که تمام مردم روی زمین را شامل می شود.
از این گذشته می دانیم اسلام تدریجا گسترش یافت :
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نخست مامور بود بستگان نزدیک خود را انذار کند، چنانکه در آیه 214 سوره شعرا می خوانیم : و انذر عشیرتک الاقربین ، تا هستهبندی اسلام محکم شود، و آماده گسترش گردد.
سپس در مرحله دوم پیامبر مامور شد ملت عرب را تبلیغ و انذار کند، چنانکه در آیه 3 سوره فصلت آمده : ((قرآنا عربیا لقوم یعلمون)) این قرآنی است عربی برای قومی که می فهمند و درک می کنند.
و در آیه 44 سوره زخرف نیز آمده است : و انه لذکر لک و لقومک : ((این قرآن مایه تذکر تو و قوم تو است)) .
هنگامی که پایه های اسلام در میان این قوم قوی و مستحکم شد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ماموریت گسترده تری یافت ، و مامور انذار جهانیان شد، چنانکه در آیه اول سوره فرقان می خوانیم : تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا: جاوید و پر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا همه جهانیان را انذار کند (و آیات فراوان دیگر).
و به خاطر همین ماموریت بود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نامه به سران بزرگ جهان آن روز در خارج از جزیره عربستان نوشت ، و کسراها و قیصرها و نجاشیها را به اسلام دعوت کرد. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 359
و نیز بر اساس همین خط و برنامه بود که پیروانش برای تبلیغ اسلام بعد از او به همه جهان گام نهادند، و تعالیم اسلام را در دنیا منتشر ساختند.
در اینکه چرا روز قیامت ((یوم الجمع)) نامیده شده ، تفسیرهای متعددی وجود دارد:
گاه گفته اند به خاطر آن است که میان ارواح و اجساد جمع می شود.
گاه گفته اند از این نظر است که بین انسان و عملش جمع خواهد شد.
و یا از این نظر که میان ظالم و مظلوم اجتماع حاصل می شود.
ولی ظاهر این است که منظور اجتماع همه خلایق در آن روز بزرگ است از اولین و آخرین ، همانگونه که در آیه 50 سوره واقعه آمده است : قل ان الاولین و الاخرین لمجموعون الی میقات یوم معلوم : ((بگو اولین و آخرین همگی در موعد روز معینی جمع می شوند)) .
و از آنجا که جمله ((فریق فی الجنة و فریق فی السعیر)) بیانگر تقسیم مردم به دو گروه بود، در آیه بعد می افزاید: ((اگر خدا می خواست همه آنها را امت واحدی قرار می داد،و به حکم اجبار هدایت می کرد و مؤ من می ساخت)) . (و لو شاء الله لجعلهم امة واحدة).
اما ایمان اجباری چه ارزشی دارد؟ و چگونه می تواند معیار کمال انسانی

گردد؟ تکامل واقعی آن است که انسان با اراده خویش ، و در نهایت اختیار و آزادی طی کند.
آیات قرآن پر است از دلائل اختیار و آزادی اراده انسان ، اصولا امتیاز انسان از جانداران دیگر همین مساءله است ، و اگر آزادی انسان از او گرفته شود در حقیقت انسانیت او از او گرفته شده است !
این بزرگترین امتیازی است که خداوند به او داده ، و راه تکامل را به
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 360
صورت نامحدود به روی او گشوده است ، این سنت غیر قابل تغییر الهی است .
و عجیب است که گروهی بیخبر هنوز طرفدار مکتب جبرند، و در عین حال دم از مکتب انبیا می زنند، در حالی که قبول جبر مساوی است با نفی تمام محتوای مکتب انبیا، نه تکلیف مفهومی خواهد داشت ، نه سؤ ال و جواب ، نه اندرز و نصیحت ، و به طریق اولی نه ثواب و عقاب !
نه انسان هرگز در کار خود تردید می کند و نه پشیمانی مفهومی خواهد داشت ، و نه اصلاح اشتباهات گذشته .
سپس به مساله مهم دیگری در این رابطه میپردازد و توصیف گروهی را که اهل بهشت و سعادتند در برابر گروهی که به دوزخ فرستاده می شوند با این عبارت بیان می کند: ((ولی خداوند هر که را بخواهد در رحمت خود وارد می کند، و برای ظالمان ولی و یاوری نیست)) (و لکن یدخل من یشاء فی رحمته و الظالمون ما لهم من ولی و لا نصیر).
با توجه به اینکه گروه دوزخی را با وصف ((ظلم)) مشخص می کند روشن می شود که منظور از ((من یشاء)) (هر کس را بخواهد) در جمله اول گروهی است که ظالم نیستند.
به این ترتیب ((عادلان)) بهشتی اند، و غرق در رحمت خدا، و ظالمان دوزخیند.
اما باید توجه داشت که ((ظالم)) در اینجا، و در بسیاری دیگر از آیات قرآن ، معنی وسیع و گسترده ای دارد، و تنها شامل کسانی نمی شود که به دیگران ستم کرده اند،بلکه کسانی که بر خود ستم کرده ، یا آنها که در عقیده منحرفند، نیز ظالمند، و چه ظلمی برتر از شرک و کفر است ؟
لقمان به فرزندش می گوید: یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم : ((فرزندم چیزی را شریک خدا قرار مده که شرک ظلم عظیم است)) (لقمان - 13). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 361
در آیه دیگر می خوانیم : الا لعنة الله علی الظالمین الذین یصدون عن سبیل الله و یبغونها عوجا و هم بالاخرة کافرون : ((آگاه باشید لعنت خدا بر ظالمان است ، همانها که مردم را از راه حق باز می دارند، و آن را دگرگون می سازند، و به آخرت ایمان ندارند.

در مورد فرق میان ((ولی)) و ((نصیر)) بعضی گفته اند ((ولی)) کسی است که بدون درخواست به انسان کمک کند، اما ((نصیر)) مفهومی اعم دارد.
این احتمال نیز وجود دارد که ((ولی)) اشاره به سرپرستی است که به حکم ولایت و بدون درخواست ، حمایت و کمک می کند، و نصیر فریادرسی است که بعد از تقاضای کمک به یاری انسان می شتابد. الشوری
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 362
آیه 9-12
آیه و ترجمه
أَمِ اتخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلىُّ وَ هُوَ يحْىِ الْمَوْتى وَ هُوَ عَلى كلِّ شىْءٍ قَدِيرٌ(9)
وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِن شىْءٍ فَحُكْمُهُ إِلى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبى عَلَيْهِ تَوَكلْت وَ إِلَيْهِ أُنِيب (10)
فَاطِرُ السمَوَتِ وَ الاَرْضِ جَعَلَ لَكم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَجاً وَ مِنَ الاَنْعَمِ أَزْوَجاً يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ لَيْس كَمِثْلِهِ شىْءٌ وَ هُوَ السمِيعُ البَصِيرُ(11)
لَهُ مَقَالِيدُ السمَوَتِ وَ الاَرْضِ يَبْسط الرِّزْقَ لِمَن يَشاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ بِكلِّ شىْءٍ عَلِيمٌ(12)
ترجمه :9 - آیا آنها غیر خدا را ولی خود برگزیدند در حالی که ولی تنها خداوند است ، و او است که مردگان را زنده می کند، و او است که بر هر چیزی توانا است .
10 - در هر چیز اختلاف کنید داوریش با خدا است ، این است خداوند پروردگار من ، بر او توکل کرده ام ، و به سوی او باز می گردم :
11 - او آفریننده آسمانها و زمین است ،و از جنس شما همسرانی برای شما قرار داد، و جفتهائی از چهارپایان آفرید، و شما را به این وسیله (به وسیله همسران) تکثیر می کند، همانند او چیزی نیست ، و او شنوا و بینا است :
12 - کلیدهای آسمان و زمین از آن او است ، روزی را برای هر کس بخواهد گسترش می دهد و برای هر کس بخواهد محدود می سازد، او از همه چیز آگاه است . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 363
تفسیر:ولی مطلق خدا است
از آنجا که در آخرین آیه بحث گذشته این واقعیت بیان شده که هیچ ولی و یاوری جز خداوند نیست ، در آیات مورد بحث برای تاءیید این واقعیت و نفی ولایت غیر خدا دلائل زنده ای مطرح می کند.
نخست در لباس تعجب و انکار می فرماید: ((آیا آنها غیر خدا را ولی خود قرار دادند)) ؟ (ام اتخذوا من دونه اولیاء).
با اینکه ((ولی تنها اوست)) (فالله هو الولی). پس اگر می خواهند برای

خود ولی و سرپرستی برگزینند باید خدا را برگزینند.
چرا که دلائل ولایت او با بیان اوصاف کمالیهاش در آیات پیشین روشن شد، خداوندی که عزیز و حکیم است ، خداوندی که مالک و علی و عظیم است ، پروردگاری که غفور و رحیم می باشد این اوصاف هفتگانه ای که گذشت خود بهترین دلیل برای انحصار ولایت در او است .
سپس به دلیل دیگری پرداخته می گوید: ((او است که مردگان را حیات می بخشد)) (و هو یحیی الموتی).
و چون معاد و رستاخیز به دست او است ، و بزرگترین نگرانی انسان چگونگی زندگی او بعد از مرگ است ، بنابراین باید دست به دامن والای او زد و نه غیر او. سپس به ذکر دلیل سومی پرداخته ، می گوید: ((او است که بر هر چیزی قادر و توانا است)) (و هو علی کل شی ء قدیر).
اشاره به اینکه شرط اصلی ((ولی)) دارا بودن قدرت است و قادر حقیقی او است . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 364
و در آیه بعد چهارمین دلیل ولایت او را به این صورت شرح می دهد: در هر چیز اختلاف کنید داوری و حکمش با خدا است و تنها او است که می تواند به اختلافات شما پایان دهد (و ما اختلفتم فیه من شی ء فحکمه الی الله).
آری یکی از شؤ ون ولایت آن است که بتواند به اختلافات کسانی که تحت ولایت او هستند با داوری صحیحش پایان دهد، آیا بتها و شیاطینی که معبود واقع شده اند توانائی بر چنین کاری دارند؟ یا این کار مخصوص خداوندی است که هم حکیم و آگاه به طرق حل هرگونه اختلاف است ، و هم قادر است حکم و داوری خود را اجرا کند، پس خداوند عزیز و حکیم باید حاکم باشد نه غیر او.
گرچه بعضی از مفسران خواستهاند مفهوم ((ما اختلفتم فیه من شی ء)) را محدود به اختلاف در تاویل آیات متشابه ، یا فقط مخاصمات و اختلافات حقوقی بدانند، ولی مفهوم آیه گسترده است ، و هر گونه اختلافی چه در معارف الهی و عقائد، و چه در احکام تشریعی ، و چه در مسائل حقوقی و قضائی ، و یا غیر آن در میان انسانها روی دهد به حکم آنکه معلوماتشان محدود و ناچیز است باید از سرچشمه فیض علم حق و از طریق وحی برطرف گردد.
بعد از ذکر این دلائل مختلف بر انحصار مقام ولایت در ذات پاک خداوند از قول پیامبرش (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می گوید: ((این است خداوند پروردگار من با این اوصاف کمالیه)) (ذلکم الله ربی).
((و به همین دلیل من او را ولی و یاور خود برگزیدهام ، بر او توکل کردم تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 365
و به سوی او در مشکلات و گرفتاریها و لغزشها باز می گردم)) (علیه توکلت و الیه انیب).

قابل توجه اینکه جمله ((ذلکم الله ربی)) اشاره به ربوبیت مطلقه خداوند یعنی مالکیت تواءم با تدبیر می کند، و می دانیم ربوبیت دارای دو شاخه است : شاخه تکوینی که به اداره نظام آفرینش باز می گردد، و شاخه تشریعی که بیانگر احکام و وضع قوانین و ارشاد مردم وسیله سفیران الهی است .
و بر این اساس به دنبال آن ، دو مساءله ((توکل)) و ((انابه)) مطرح شده است ، که اولی واگذاری امور خویش در نظام تکوین به خدا است و دومی باز گشت ، در امور تشریعی به او است (دقت کنید).
آیه بعد می تواند دلیل پنجمی بر ولایت مطلقه پروردگار باشد، یا دلیلی بر مقام ربوبیت و شایستگی او برای توکل و انابه ، می فرماید: ((او است که آسمانها و زمین را به وجود آورده است)) (فاطر السماوات و الارض).
((فاطر)) از ماده ((فطر)) (بر وزن سطر) در اصل به معنی شکافتن چیزی است ، در مقابل ((قط)) که به قول بعضی به معنی قطع عرضی است ، گوئی به هنگام آفرینش موجودات پرده تاریک عدم شکافته می شود، و هستیها از آن بیرون می آیند به همین مناسبت هنگامی که غلاف خوشه خرما شکافته می شود و خوشه از آن سر بر می آورد به آن ((فطر)) (بر وزن شتر) می گویند.
البته منظور از آسمانها و زمین در اینجا تمام آسمانها و زمین و موجوداتی است که در آنها و میان آنها وجود دارد، چرا که خالقیت خداوند شامل همه

آنها است .
سپس به توصیف دیگری از افعال او پرداخته می گوید: ((برای شما همسرانی از جنس خودتان قرار داد، و همچنین از چهارپایان جفتهائی آفرید، و شما را بدینوسیله تکثیر می کند)) (جعل لکم من انفسکم ازواجا و من الانعام ازواجا یذرؤ کم فیه).
این خود یکی از نشانهای بزرگ تدبیر پروردگار و ربوبیت و ولایت او است که برای انسانها همسرانی از جنس خودشان آفریده ، که از یکسو مایه آرامش روح و جان او هستند، و از سوی دیگر مایه بقاء نسل و تکثیر مثل و تداوم وجود او.
گرچه قرآن با توجه به خطاب ((یذرؤ کم)) (شما انسانها را تکثیر می کند) این معنی را در مورد انسان بیان داشته ، ولی ناگفته پیداست که این حکم از نظر تکثیر مثل در مورد چهارپایان و موجودات زنده دیگر نیز جاری است ، در واقع خداوند نخواسته است در یک خطاب جمع کند، و از مقام والای او بکاهد، لذا خطاب را تنها به انسانها کرده ، تا حکم بقیه نیز به تبع انسانها روشن شود.
در توصیف سومی که در این آیه ذکر شده می فرماید: ((هیچ چیزی همانند

او نیست)) (لیس کمثله شی ء).
این جمله در حقیقت پایه اصلی شناخت تمام صفات خدا است که بدون توجه به آن به هیچیک از اوصاف پروردگار نمی توان پی برد، زیرا خطرناکترین پرتگاهی که بر سر راه پویندگان طریق ((معرفة الله)) قرار دارد همان پرتگاه تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 367
تشبیه است که خدا را در وصفی از اوصاف شبیه مخلوقاتش بدانند، این امر سبب می شود که به ((دره شرک)) سقوط کنند.
به تعبیر دیگر او وجودی است بی پایان و نامحدود از هر نظر و هر چه غیر او است محدود و متناهی است از هر نظر، از نظر عمر، قدرت ، علم ، حیات ، اراده ، فعل ، و خلاصه همه چیز، و این همان خط ((تنزیه)) و پاک شمردن خداوند از نقائص ممکنات است .
به همین دلیل بسیاری از مفاهیمی که در مورد غیر خداوند ثابت است در مورد ذات پاک او اصلا معنی ندارد، فی المثل بعضی از کارها برای ما ((آسان)) است و بعضی ((سخت)) ، بعضی از اشیاء از ما ((دور)) است و بعضی ((نزدیک)) بعضی از حوادث در ((گذشته)) واقع شده و بعضی در ((حال)) یا ((آینده)) واقع می شود، همچنین بعضی ((کوچک)) است و بعضی ((بزرگ)) چرا که وجود ما محدود است و با مقایسه موجودات دیگر با آن این مفاهیم پیدا می شود، اما برای وجودی که از هر نظر بی نهایت است و ازل و ابد را همه در بر گرفته ، این معانی تصور نمی شود، دور و نزدیکی درباره او نیست ، همه نزدیکند، مشکل و آسانی وجود ندارد، همه آسان است ، آینده و گذشته ای نیست ، همه برای او حال است ، و قابل توجه اینکه درک این معانی نیاز به دقت و خالی کردن ذهن از آنچه به آن خو گرفته است می باشد.
به همین دلیل می گوئیم : شناخت اصل وجود خدا آسان است ، اما شناخت صفات او مشکل !
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می فرماید: و ما الجلیل و اللطیف و الثقیل و الخفیف و القوی و الضعیف فی خلقه الا سواء ((موجودات بزرگ و کوچک ، سنگین و سبک ، قوی و ضعیف ، همه در خلقتش یکسانند، و در برابر قدرت تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 368
او بی تفاوت)) .
و در پایان آیه و بیان اوصاف دیگر ذات مقدسش می گوید: ((او شنوا و بینا است)) (و هو السمیع البصیر).
آری او هم خالق است ، و هم مدبر، هم شنوا است و هم بینا، و در عین حال شبیه و نظیر و مانند ندارد، به همین دلیل باید تنها در سایه ولایت و ربوبیت او قرار گرفت ، و قید بندگی غیر او را از خود برداشت .
در آخرین آیه مورد بحث سخن از سه قسمت دیگر از صفات فعل و ذات

پروردگار است که هر کدام مساله ولایت و ربوبیت او را در بعد خاصی نشان می دهد:
نخست می فرماید ((کلیدهای آسمانها و زمین در دست او است)) (له مقالید السماوات و الارض).
بنابراین هر کس هر چه دارد از او است ، و هر چه می خواهد باید از او بخواهد، نه تنها ((کلیدها)) بلکه ((خزائن)) آسمانها و زمین نیز از آن او است ((و لله خزائن السماوات و الارض)) (منافقون - 7).
((مقالید)) جمع مقلید (بر وزن اقلید) به معنی کلید است ، و این کلمه در بسیاری از مواقع به صورت کنایه از تسلط کامل بر چیزی به کار می رود، گفته می شود کلید این کار در دست من است ، یعنی راه و برنامه و شرایط پیروزی آن همه در اختیار من قرار دارد و (درباره ریشه این لغت و ویژگیهای آن بحث مشروحتری در ذیل آیه 63 سوره زمر در جلد 19 آورده ایم).
در توصیف بعد که در حقیقت نتیجه ای است برای توصیف قبل ، می افزاید: ((روزی را برای هر کس بخواهد گسترش می دهد و برای هر کس بخواهد تنگ تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 369
و محدود می سازد)) (یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر).
از آنجا که خزائن عالم در دست او است تمام رزق و روزیها نیز در قبضه قدرت او قرار دارد، و بر طبق مشیتش که از حکمت او سرچشمه می گیرد و مصالح بندگان در آن ملحوظ است آن را تقسیم می کند.
و از آنجا که بهره مند ساختن همه موجودات زنده از روزیها نیاز به علم و آگاهی از مقدار، احتیاجات و محل و سایر خصوصیات آنها دارد، در آخرین توصیف اضافه می کند: ((او به همه چیز دانا است)) (انه بکل شی ء علیم).
درست همانند مطلبی که در آیه 6 سوره هود آمده است : و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و یعلم مستقرها و مستودعها کل فی کتاب مبین : ((هیچ جنبندهای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خدا است ، او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می داند، همه اینها در کتاب آشکاری ثبت است)) .
و به این ترتیب در چهار آیه مورد بحث یازده وصف دیگر از اوصاف کمالیه پروردگار (اعم از اوصاف ذات و اوصاف فعل) بیان شده است :
وصف ولایت مطلقه او، احیای مردگان ، توانائی بر همه چیز، خالقیت آسمانها و زمین ، آفرینش همسران و تکثیر انسانها، عدم وجود مثل و مانند برای او، شنوا بودن ، بینا بودن ، سلطه بر خزائن آسمان و زمین ، رزاقیت ، و علم او به همه چیز.
صفاتی که از نظر بیان مکمل یکدیگر، و همه دلیلی بر ولایت و ربوبیت او و

در نتیجه طریقی است برای اثبات توحید عبادت . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 370
نکته ها:
1 - شناخت صفات خدا
از آنجا که علم و دانش ما بلکه تمام هستی ما محدود است هرگز نمی توانیم به کنه و حقیقت ذات خداوند که نامحدود است ، برسیم چرا که آگاهی از کنه چیزی به معنی احاطه بر او است ، چگونه موجود محدود می تواند احاطه بر ذات نامحدودی پیدا کند، همچنین شناخت کنه ((صفات)) خدا که عین ذات او است نیز برای موجود محدودی همچون ما امکان پذیر نیست .
بنابراین آنچه ما از ذات و صفات خدا می دانیم یک علم اجمالی است ، و بیشتر بر محور آثارش دور می زند.
از سوی دیگر چون الفاظ ما برای رفع نیازمندیهای زندگی روزمره ما وضع شده ، هرگز نمی تواند بیانگر ذات و صفات نامحدود حق باشد، لذا الفاظ علم و قدرت و حیات و ولایت و مالکیت و سایر الفاظی که بیانگر صفات ثبوتیه و سلبیه او است رنگ دیگری به خود می گیرد، و اینجاست که گاه به تعبیراتی برخورد می کنیم که در یک نظر سطحی متناقض و متضاد است ، اما با دقت روشن می شود که همه بیانگر یک واقعیت است .
مثلا می گوئیم خداوند هم ((اول)) است و هم ((آخر)) هم ((ظاهر)) است و هم ((باطن)) با همه چیز است اما همراه آنها نیست ، و جدا از همه چیز است اما بیگانه از آنها نیست .
البته اگر با معیار مفاهیم این الفاظ در موجودات محدود و ممکن سخن بگوئیم چیزی که اول است نمی تواند آخر باشد، و چیزی که ظاهر است نمی تواند باطن باشد، ولی هنگامی که این الفاظ را در افق ذات بی نهایت او می اندیشیم می بینیم همه با هم جمع است ، چرا که موجود نامتناهی در عین اول بودن آخر و در عین ظاهر بودن باطن است . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 371
اینجاست که می گوئیم مهم در شناخت اوصاف جمال و جلال او این است که به این حقیقت توجه داشته باشیم ((هیچ چیز مثل او نیست ، و او نیز شبیه به هیچ چیز نیست)) ((لیس کمثله شی ء)) .
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) این حقیقت را به وضوح در خطبه های نهج البلاغه بازگو کرده است ، آنجا که می فرماید: ما وحده من کیفه ، و لاحقیقته اصاب من مثله ، و لا ایاه عنی من شبهه ، و لا صمده من اشار الیه و توهمه :
((آنکس که برای او کیفیت قائل شود او را یکتا ندانسته ، و کسی که برای او مثل و مانندی قرار دهد به حقیقت ذاتش پی نبرده .

و هر کس او را شبیه چیزی بشمرد او را قصد نکرده .
و آنکس که به او اشاره کند یا در وهم و اندیشه خویش آورد او را از ابعاد منزه ندانسته)) !.
در جای دیگر می فرماید: کل مسمی بالوحدة غیره قلیل : ((هر چیز نام وحدت بر آن گذارده شود موجود کمی است ، جز او که وحدتش دلیل بر عظمت نامتناهی اوست)) .
کوتاه سخن اینکه باید در باب صفات خدا همیشه با چراغ ((لیس کمثله شی ء)) (چیزی همانند او نیست) حرکت کرد، و در پرتو ((لم یکن له کفوا احد)) (هیچکس همانند و شبیه او نیست) به ذات پاکش نگریست ، و تعبیر ((سبحان الله)) در عبادات و غیر عبادات اشاره ای به همین حقیقت است .
2 - یک نکته ادبی
با توجه به اینکه ((کاف)) در جمله ((لیس کمثله شی ء)) کاف تشبیه است تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 372
و به معنی مثل می آید جمله چنین معنی می دهد: ((همانند مثل او چیزی نیست)) این تکرار سبب شده که بسیاری از مفسران ((کاف)) را زائده بدانند که معمولا برای تاءکید می آید، و در کلمات فصحاء فراوان است .
ولی در اینجا تفسیر لطیفتری وجود دارد و آن اینکه گاه گفته می شود: مثل تو از میدان حوادث فرار نمی کند، یعنی مثل تو با این شجاعت ، با این عقل و هوش و درایت نباید از میدان حوادث بگریزد (خلاصه کسی که اوصاف تو را دارد باید چنین و چنان باشد).
در آیه مورد بحث نیز معنی چنین می شود: مثل خداوند با این اوصاف که ذکر شد، با این علم گسترده و قدرت عظیم و بی پایان و... همانندی نخواهد داشت .
این نکته نیز قابل توجه است که به گفته بعضی از ارباب لغت چند واژه داریم که همه معنی مثل را می رساند، اما هیچکدام جامعیت مفهوم آن را ندارد:
((ند)) (بر وزن ضد) در جائی گفته می شود که فقط منظور شباهت در جوهر و ماهیت است .
((شبه)) در جائی که تنها سخن از کیفیت در میان است .
((مساوی)) تنها در موردی گفته می شود که بحث از کمیت است .
((شکل)) در جائی به کار می رود که قدر و مساحت مطرح است .
ولی ((مثل)) مفهوم گسترده و عامی دارد که همه این مفاهیم در آن جمع است ، لذا هنگامی که خداوند اراده می کند هرگونه شبیه و نظیر را از ذات خود نفی کند می فرماید ((لیس کمثله شی ء)) . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 373

3 - چند یادآوری درباره روزی بخشی خداوند
الف - معیار گستردگی و تنگی روزی - هرگز نباید تصور کرد که وسعت رزق دلیل بر محبت خداوند، و یا تنگی معیشت دلیل بر خشم و غضب او است ، زیرا خداوند گاه انسان را به وسعت روزی آزمایش می کند، و اموال سرشاری در اختیار او قرار می دهد، و گاه با تنگی معیشت میزان مقاومت و پایمردی او را روشن می سازد، و آنها را از این طریق پرورش می دهد.
گاه ثروت زیاد مایه بلا و عذاب جان صاحبان آنهاست ، و هرگونه آرامش و استراحت را از آنها می گیرد چنانکه قرآن مجید در آیه 55 سوره توبه می گوید: فلا تعجبک اموالهم و لا اولادهم انما یرید الله لیعذبهم بها فی الحیاة الدنیا و تزهق انفسهم و هم کافرون : ((فزونی اموال و اولاد آنها تو را در شگفتی فرو نبرد، خدا می خواهد آنان را به این وسیله در زندگی دنیا مجازات کند و در حال کفر بمیرند)) !
در جای دیگر می گوید: ایحسبون انما نمدهم به من مال و بنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون : ((آیا آنها چنین می پندارند که اموال و فرزندانی را که به آنان داده ایم برای این است که درهای خیرات را به رویشان بگشائیم ، چنین نیست ، آنها نمی فهمند)) (مومنون - 55 - 56).
ب - تقدیر روزی تضادی با تلاشها ندارد - نباید از آیاتی که در زمینه تقدیر و اندازه گیری روزی به وسیله پروردگار آمده چنین استنباط کرد که تلاشها و کوششها نقشی در این زمینه ندارد، و اینها را بهانه تنبلی و فرار از زیر بار مسؤ لیتها و مجاهدتها در مقیاس فرد و اجتماع قرار داد، که این پندار بر ضد آیات فراوانی از قرآن مجید است که سعی و کوشش و تلاش را معیار موفقیتها شمرده است .
هدف این است که با تمام تلاشها و کوششها باز به روشنی می بینیم دست
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 374
دیگری نیز در کار است که گاه نتیجه تلاشها بر باد می رود و گاه به عکس ، تا مردم فراموش نکنند در پشت عالم اسباب دست قدرت مسبب الاسباب کار می کند و در هر حال محرومیتهای ناشی از تنبلی و سستی را هرگز نباید به حساب تقسیم روزی از ناحیه خداوند گذارد، چرا که خود فرموده روزی را به تناسب تلاشها وسعت می دهم .
ج - روزی تنها به معنی مواهب مادی نیست - روزی معنی وسیعی دارد که روزیهای معنوی را نیز در بر می گیرد، بلکه روزی اصلی همین روزی معنوی است ، در دعاها تعبیر به رزق در مورد روزیهای معنوی بسیار به کار رفته است ، در مورد حج می گوئیم : الهم ارزقنی حج بیتک الحرام . در مورد و توفیق اطاعت و دوری از معصیت آمده : الهم ارزقنی توفیق الطاعة و بعد المعصیة ...

در دعاهای روزه ماه رمضان می خوانیم اللهم ارزقنی فیه طاعة الخاشعین (دعای روز 15) و همچنین در مواهب معنوی دیگر.
د - قرآن و اسباب فزونی روزی - قرآن چند امر را معرفی کرده که خود درسی سازنده برای تربیت انسان است ، در یکجا می گوید: لئن شکرتم لازیدنکم ((هرگاه شکر نعمتها را بجا آورید (و آن را در مصرف واقعی صرف کنید) نعمت را بر شما افزون می کنم)) (ابراهیم - 7).
در جای دیگر مردم را به تلاش دعوت کرده ، می گوید هو الذی جعل لکم الارض ذلولا فامشوا فی مناکبها و کلوا من رزقه ((او کسی است که زمین را تسلیم و خاضع در برابر شما قرار داد تا بر پشت آن راه روید و از رزق آن استفاده کنید)) (ملک - 15).
در جای دیگر تقوی و درستکاری را معیار گشایش روزی قرار داده می فرماید و لو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 375
((هرگاه مردم روی زمین ایمان آورند و تقوا پیشه کنند برکات آسمان و زمین را به روی آنها می گشائیم)) (اعراف - 96).
ه - تنگی رزق و مسائل تربیتی - گاه تنگی رزق به خاطر جلوگیری از طغیان مردم است ، چنانکه در آیه 27 شوری (همین سوره) می خوانیم : و لو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض :
((هر گاه خداوند روزی را بر مردم گشاده دارد راه ظلم و طغیان پیش می گیرند)) !
ز - قرآن تاءکید دارد که انسانها روزی بخش خود را تنها خدا بدانند و از غیر او تقاضا نکنند، و به دنبال این ایمان و توکل بر نیرو و تلاش وسعی خود متکی باشند در آیه 3 فاطر آمده است : هل من خالق غیر الله یرزقکم من السماء و الارض : ((آیا خالقی غیر از خدا وجود دارد که شما را از آسمان و زمین روزی دهد)) و در آیه 17 عنکبوت می خوانیم : فابتغوا عندالله الرزق : ((تنها روزی را نزد خدا بجوئید)) . و به این ترتیب روح بی نیازی و ترک وابستگی و ابای نفس را در انسانها زنده می کند.
در مورد تقسیم ارزاق و تلاش برای زندگی و اسباب و سرچشمه های روزی بحثهای مشروحی در جلد 11 صفحه 310 به بعد (ذیل آیه 71 نحل) و در جلد 9 صفحه 18 به بعد (ذیل آیه 6 - هود) داشتیم . الشوری
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 376
آیه 13 - 14
آیه و ترجمه
شرَعَ لَکُم مِّنَ الدِّینِ مَا وَصی بِهِ نُوحاً وَ الَّذِی أَوْحَیْنَا إِلَیْک وَ مَا وَصیْنَا بِهِ إِبْرَهِیمَ وَ مُوسی وَ عِیسی أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ کَبرَ عَلی الْمُشرکِینَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَیْهِ اللَّهُ یجْتَبی إِلَیْهِ مَن یَشاءُ وَ یهْدِی إِلَیْهِ مَن یُنِیب

(13)
وَ مَا تَفَرَّقُوا إِلا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيَا بَيْنَهُمْ وَ لَوْ لا كلِمَةٌ سبَقَت مِن رَّبِّک إِلى أَجَلٍ مُّسمًّى لَّقُضىَ بَيْنهُمْ وَ إِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَب مِن بَعْدِهِمْ لَفِى شکٍ مِّنْهُ مُرِيبٍ(14)
ترجمه :13 - آئینی را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود، و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید. خداوند هر کس را بخواهد بر می گزیند، و کسی را که به سوی او باز گردد هدایت می کند.
14 - آنها پراکنده نشدند مگر بعد از علم و آگاهی ، و این تفرقه جوئی بخاطر انحراف از حق بود (و عداوت و حسد) و اگر فرمانی از سوی پروردگارت صادر نشده بود تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 377
که آنها تا سر آمد معینی زنده و آزاد باشند خداوند در میان آنها داوری می کرد و کسانی که بعد از آنها وارثان کتاب شدند از آن در شک و تردیدند، شکی تواءم با بدبینی و سوء ظن .
تفسیر:آئین تو عصاره آئین همه انبیاست
از آنجا که بسیاری از بحثهای این سوره در برابر مشرکان است و در آیات قبل نیز از همین موضوع سخن به میان آمده ، آیات مورد بحث این حقیقت را روشن می سازد که دعوت اسلام به توحید دعوت تازه ای نیست ، دعوت تمام پیامبران الوالعزم است ، نه تنها اصل توحید بلکه تمام اصول دعوت انبیا در مسائل بنیادی در همه ادیان آسمانی یکی بوده است .
می فرماید: ((خداوند آئینی را برای شما تشریع کرد که به نخستین پیامبر اولوالعزم نوح توصیه کرده بوده)) (شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا).
((همچنین آنچه را بر تو وحی فرستادیم ، و ابراهیم و موسی و عیسی را به آن سفارش کردیم)) (و الذین اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی).
و به این ترتیب آنچه در شرایع همه انبیا بوده و در شریعت تو است و ((آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری)) !
تعبیر ((من الدین)) نشان می دهد که هماهنگی شرایع آسمانی تنها در مساءله توحید و یا اصول عقائد نیست ، بلکه مجموعه دین الهی از نظر اساس و ریشه همه جا یکی است ، هر چند تکامل جامعه انسانی ایجاب می کند که تشریعات و قوانین فرعی هماهنگ با تکامل انسانها رو به تکامل رود تا به حد نهائی و خاتم ادیان رسد.
به همین دلیل در آیات دیگر قرآن شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می دهد اصول کلی عقائد و قوانین و وظایف در همه ادیان یکسان بوده .
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 378
مثلا در شرح حال بسیاری از انبیا در قرآن مجید می خوانیم که نخستین

دعوتشان این بود یا قوم اعبدوا الله .
و در جای دیگر می خوانیم و لقد بعثنا فی کل امة رسولا ان اعبدوا الله : ((ما در هر امتی رسولی را فرستادیم تا به مردم بگویند خداوند یگانه را پرستش کنید)) .
انذار به رستاخیز نیز در دعوت بسیاری از انبیا آمده است (انعام 130، اعراف 59، شعراء 135، طه 15، مریم 31).
موسی و عیسی و شعیب (علیه السلام) از نماز سخن می گویند (طه 14، مریم 31 هود 87) ابراهیم دعوت به حج می کند (حج 27).
و روزه در همه اقوام پیشین بوده است (بقره 183).
لذا در دنباله آیه به عنوان یک دستور کلی به همه این پیامبران بزرگ می افزاید: ((به همه آنها توصیه کردیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید)) (ان اقیموا الدین و لا تتفرقوا فیه).
توصیه به دو امر مهم : نخست برپا داشتن آئین خدا در همه زمینه ها (نه تنها عمل کردن بلکه اقامه و احیای آن).
دوم پرهیز از بلای بزرگ ، یعنی تفرقه و نفاق در دین .
و به دنبال آن می افزاید: ((هر چند این دعوت شما، بر مشرکان سخت گران است)) (کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه).
آنها بر اثر جهل و تعصب سالیان دراز آنچنان به شرک و بت پرستی خو گرفته اند و در اعماق وجودشان حلول کرده که دعوت به توحید مایه وحشت آنها است ، بعلاوه در شرک منافع نامشروع سران مشرکان محفوظ است ، در حالی که تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 379
توحید مایه قیام مستضعفان می گردد و جلو هواپرستیها و مظالم آنها را می گیرد.
ولی با این حال همانگونه که گزینش پیامبران به دست خدا است ، هدایت مردم نیز به دست او است ((خداوند هر کس را بخواهد بر می گزیند، و کسی را که به سوی او باز گردد هدایت می کند)) (الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب).
در این آیه نکته هائی است که باید به آن توجه داشت :
1 - ((شرع)) از ماده ((شرع)) (بر وزن زرع) در اصل به معنی راه روشن است ، راه ورود به نهرها را نیز ((شریعه)) می گویند، سپس این کلمه در مورد ادیان الهی و شرایع آسمانی به کار رفته ، چرا که راه روشن سعادت در آن است ، و طریق وصول به آب حیات ایمان و تقوی و صلح و عدالت است .
و از آنجا که آب مایه پاکیزگی و طهارت و حیات است این واژه تناسب روشنی با آئین الهی که از نظر معنوی همین کارها را با روح و جان انسان و جامعه انسانیت می کند دارد.

2 - در این آیه تنها به پنج تن از پیامبران خدا اشاره شده (نوح و ابراهیم و موسی عیسی و محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چرا که پیامبران اولو العزم یعنی صاحبان دین و آئین جدید تنها این پنج تن هستند، و در حقیقت آیه اشاره ای است به انحصار پیامبران صاحب شریعت در این پنج نفر.
3 - در آغاز از نوح یاد شده ، چرا که نخستین شریعت یعنی آئینی که دارای همه گونه قوانین عبادی و اجتماعی بود از او آغاز گشت و پیامبران پیش از او برنامه و دستورات محدودی داشتند. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 380
و به همین دلیل در قرآن و روایات اسلامی سخنی از کتب آسمانی قبل از نوح نیامده است .
4 - قابل توجه اینکه در ذکر این پنج تن نخست از نوح (علیه السلام) سخن به میان آمده ، سپس از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و بعد از ابراهیم (علیه السلام) و موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام) این ترتیب بندی به خاطر این است که نوح به خاطر آغازگر بودنش در آغاز قرار گرفته ، و پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بخاطر عظمتش بلافاصله بعد از او و دیگران به ترتیب زمان ظهور بعد از آنها.
5 - این نکته نیز قابل توجه است که در مورد پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تعبیر به اوحینا الیک (وحی بر تو فرستادیم) می کند، اما درباره سایرین تعبیر به ((توصیه)) شده است ، شاید این تفاوت تعبیر برای اهمیت اسلام نسبت به سایر ادیان آسمانی است . 6 - در پایان آیه ، در مورد چگونگی گزینش پیامبران تعبیر به ((من یشاء)) (هر کس را بخواهد) که اشاره سر بسته ای است به شایستگیهای وجودی رسولان الهی .
اما در مورد امتها تعبیر به ((من ینیب)) (کسی که به سوی خدا بازگردد، و از گناه توبه کند و از در اطاعت در آید) تا معیار هدایت الهی و شرایط آن برای همگان روشن گردد و راه وصول به دریای رحمتش را بیابند.
در حدیث قدسی آمده است : من تقرب منی شبرا تقربت منه ذراعا و من اءتانی یمشی ، اتیته هرولة : ((کسی که یک وجب به سوی من آید من یک ذراع به سوی او می روم ، و کسی که آهسته به سوی من بیاید من شتابان به سوی او می روم)) !. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 381
این احتمال نیز در تفسیر جمله اخیر داده شده است که ((اجتباء)) و گزینش مخصوص انبیا نیست ، بلکه تمام بندگان خالص و مخلص را که دارای مقام والای الهی بودند شامل می گردد.
و از آنجا که یکی از دو رکن دعوت انبیای اولوالعزم عدم تفرقه در دین است و مطمئنا همه آنها روی این مساءله تبلیغ کردند، این سؤ ال پیش می آید پس سرچشمه اینهمه اختلافات مذهبی از کجا است ؟

آیه بعد به پاسخ این سؤ ال پرداخته ، سرچشمه اصلی اختلافات دینی را چنین بیان می کند: ((آنها راه تفرقه را پیش نگرفتند مگر بعد از آنکه اتمام حجت بر آنها شد، و علم و آگاهی کافی به آنها رسید، و این تفرقه جوئی به خاطر حب دنیا و ریاست و ظلم و حسد و عداوت بود)) (و ما تفرقوا الا من بعد ما جائهم العلم بغیا بینهم).
آری دنیا پرستان ستمگر، و حسودان کینه توز، در برابر آئین یکپارچه انبیا قیام کردند، و هر گروهی را به راهی نمودند، تا پایه های ریاست خود را تقویت کنند، و منافع دنیای خویش را تاءمین نمایند، و حسادتها و عداوتهای خود را با مؤ منان راستین و مکتب انبیا آشکار سازند، ولی تمام اینها بعد از اتمام حجت بود.
به این ترتیب سرچشمه اختلافهای مذهبی جهل و بیخبری نبود، بلکه بغی و ظلم و انحراف از حق و اعمال نظرهای شخصی بود.
((دانشمندان دنیا طلب)) و ((عوامهای متعصب و کینه توز)) دست به دست هم دادند و این اختلافات را بنیان نهادند.
این آیه پاسخ روشنی است به آنها که می گویند مذهب در میان بشر ایجاد اختلاف کرده ، و خونریزیهای فراوانی در طول تاریخ ببار آورده است ، زیرا

دقت شود مذهب همیشه عامل وحدت و یکپارچگی در محیط خود بوده (همانگونه که در مورد اسلام و قبایل حجاز و حتی اقوام خارج از جزیره عرب تحقق یافت و به اختلافات پایان و امت واحدی ساخت).
ولی سیاستهای استعماری در میان مردم تفرقه ایجاد کرد، به اختلافات دامن زد، و مایه خونریزی شد، افزودن سلیقه های شخصی و تحمیل آن بر مذاهب آسمانی خود یک عامل بزرگ دیگر تفرقه بود که آنهم از ((بغی)) مایه می گرفت .
((بغی)) به گونهای که در ریشه اصلی لغوی آن ذکر کرده اند ((درخواست تجاوز و انحراف از خط میانه و تمایل به افراط و تفریط)) است ، خواه به این درخواست جامه عمل پوشیده شود یا نه ، گاه در کمیت چیزی است ، و گاه در کیفیت ، و به همین مناسبت غالبا به معنی ظلم و ستم به کار می رود.
گاهی نیز به معنی هر گونه ((طلب و تقاضا)) هر چند امر خوب و شایسته ای باشد آمده است .
لذا ((راغب)) در ((مفردات)) ((بغی)) را به دو شعبه تقسیم می کند شعبه ((ممدوح)) و ((مذموم)) که اولی تجاوز از حد عدالت و رسیدن به احسان و ایثار، و تجاوز از واجبات و رسیدن به مستحبات است ، و دومی تجاوز از حق و تمایل به باطل است .
سپس قرآن می افزاید: ((اگر فرمانی از سوی پروردگار تو صادر نشده

بود که آنها تا سر آمد معینی زنده و آزاد باشند خداوند در میان آنها داوری می کرد، طرفداران باطل را نابود می ساخت و پیروان حق را پیروز)) (و لو لا کلمة سبقت من ربک الی اجل مسمی لقضی بینهم).
آری دنیا سرای آزمون و پرورش و تکامل است ، و این بدون آزادی عمل امکان پذیر نیست ، این فرمان تکوینی خداوند است که از آغاز خلقت انسان تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 383
بوده و دگرگونی در آن راه ندارد، این طبیعت زندگی دنیا است ، ولی از امتیازات سرای آخرت حل تمام این اختلافات و رسیدن انسانیت به یکپارچگی کامل است لذا از قیامت تعبیر به ((یوم الفصل)) شده است .
و در آخرین جمله به توضیح حال کسانی می پردازد که بعد از این گروه بر سر کار آمدند، گروهی که عهد پیامبران را درک نکردند، و زمانی چشم گشودند که نفاق افکنان و تفرقه اندازان فضای جامعه بشریت را با اعمال شیطنت آمیز خود تیره و تار کرده بودند، و آنها نتوانستند به خوبی حق را دریابند.
می فرماید: ((کسانی که بعد از آنها وارثان کتب آسمانی شدند از آن در شک و تردیدند، شکی توام با بدبینی و سوء ظن)) ! (و ان الذین اورثوا الکتاب من بعد هم لفی شک منه مریب).
در حقیقت معنی ((ریب)) این قید را نیز ذکر کرده اند: به شکی گفته می شود که سرانجام بعد پرده از روی آن برداشته شود و به حقیقت تبدیل گردد، شاید این امر اشاره به ظهور پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با دلائل روشن باشد که آثار شک و ریب را از دلهای حق طلبان زدود.
نکته :
در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که در تفسیر آیه شرع لکم من الدین فرمود: مخاطب در جمله ((ان اقیموا الدین)) امام است ، و جمله ((لا تتفرقوا فیه)) کنایه از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) است . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 384
بدیهی است منظور انحصار دین در ولایت علی (علیه السلام) نمی باشد، بلکه هدف بیان این حقیقت است که مساءله ولایت امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نیز از ارکان دین به شمار می رود. الشوری
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 385
آیه 15
آیه و ترجمه
فَلِذَلِک فَادْعُ وَ استَقِمْ کمَا أُمِرْتِ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ قُلْ ءَامَنت بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ مِن کتَبٍ وَ أُمِرْت لاَعْدِلَ بَیْنَکُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّکُمْ لَنَا أَعْمَلُنَا وَ لَکُمْ أَعْمَلُکمْ لا حُجَّةَ بَیْنَنَا وَ بَیْنَکُمُ اللَّهُ یجْمَعُ بَیْنَنَا وَ إِلَیْهِ الْمَصِیرُ(15)

ترجمه :15 - تو نیز آنها را به سویَ این آئین واحد الهی دعوت کن ، و آنچنان که مامور شده ای استقامت نما، و از هوا و هوسهای آنان پیروی مکن ، و بگو: به هر کتابی که از سوی خدا نازل شده ایمان آورده ام ، و مامورم در میان شما عدالت کنم ، خداوند پروردگار ما و شما است ، نتیجه اعمال ما از آن ما است و نتیجه اعمال شما از آن شما، خصومت شخصی در میان ما نیست ، و خداوند ما و شما را در یکجا جمع می کند، و بازگشت همه به سوی او است .
تفسیر:آن گونه که ماءمور شده ای استقامت کن !
از آنجا که در آیات قبل مساءله تفرقه امتها بر اثر بغی و ظلم و انحراف مطرح تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 386
شده ، در آیه مورد بحث پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را دستور می دهد که برای حل اختلافات و احیای آئین انبیا بکوشد، و در این راه نهایت استقامت را به خرج دهد.
می فرماید: ((انسانها را به سوی آئین واحد الهی دعوت کن ، و از اختلافات برهان)) (فلذلک فادع).
سپس دستور به استقامت در این راه داده ، می گوید: ((آن گونه که ماءمور شدهای ایستادگی کن)) (و استقم کما امرت).
جمله ((کماامرت)) (آنچنانکه مامور شده ای) ممکن است اشاره به مرحله عالی استقامت و یا اشاره به اینکه استقامت هم از نظر کمیت و کیفیت و مدت و خصوصیات دیگر همه باید منطبق بر دستور و برنامه الهی باشد.
و از آنجا که اهواء و هوسهای مردم در این مسیر از موانع بزرگ راه است ، در سومین دستور می افزاید: ((و از هوا و هوسهای آنها پیروی مکن)) (و لا تتبع اهوائهم).
چرا که هر گروهی تو را به تمایلات و منافع شخصی خود دعوت می کنند، همان دعوتی که سرانجامش تفرقه و پراکندگی و نفاق است ، پا بر سر این هواها بگذار، و همه را گرد آئین واحد پروردگار جمع کن .
و چون هر دعوتی نقطه شروعی دارد، نقطه شروع آن را خود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قرار می دهد، و در چهارمین دستور می فرماید: ((بگو من ایمان آورده ام به هر کتابی که از سوی خدا نازل شده است)) (و قل آمنت بما انزل الله من کتاب).
من در میان کتب آسمانی فرق نمی نهم ، همه را به رسمیت می شناسم ، و همه را دعوت کننده به توحید و معارف پاک دینی و تقوی و پاکی و حق و عدالت ، تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 387
و آئین من در حقیقت جامع همه آنها و مکمل آنها است . من همانند اهل کتاب نیستم که هر کدام دیگری را نفی کند، یهود مسیحیان را، و مسیحیان

یهود را، و حتی پیروان هر آئین نیز از میان آیات کتب دینی خود آن را می پذیرند که با امیال و خواسته هاشان هماهنگ است ، من همه را بدون استثنا پذیرا شده ام ، چرا که اصول اساسی همه یکی است .
و از آنجا که برای ایجاد وحدت رعایت ((اصل عدالت)) ضرورت دارد، در پنجمین دستور آن را مطرح کرده ، می فرماید: ((بگو من ماءمورم که در میان همه شما عدالت کنم)) (و امرت لاعدل بینکم).
چه در قضاوت و داوریها، چه در حقوق اجتماعی و مسائل دیگر.
و به این ترتیب آیه مورد بحث از پنج دستور مهم تشکیل یافته که از اصل دعوت آغاز می شود، سپس وسیله پیشرفت آن یعنی استقامت مطرح می گردد، بعد به موانع راه که ((هواپرستی)) است ، اشاره شده ، سپس نقطه شروع که از خویشتن است بیان گردیده ، و سرانجام هدف نهائی که گسترش و تعمیم عدالت است عنوان شده .
بدنبال این پنج دستور، به جهات مشترک همه اقوام که آنهم در پنج قسمت خلاصه شده ، اشاره می کند، می فرماید:
((خدا پروردگار ما و شماست)) (الله ربنا و ربکم).
((اعمال ما از آن ما است و اعمال شما از آن شما، و هر یک در مقابل اعمال خویش مسئولیم)) (لنا اعمالنا و لکم اعمالکم).
در میان ما و شما خصومتی نیست ، و هیچیک را بر دیگری امتیازی نمی باشد و ما غرض شخصی با شما نداریم (لا حجة بیننا و بینکم). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 388
اصولا نیازی به احتجاج و استدلال نیست چرا که حق به قدر کافی واضح شده ، از این گذشته سرانجام همه ما در یکجا جمع می شویم و ((خداوند ما و شما را در قیامت جمع می کند)) (الله یجمع بیننا).
و قاضی همه ما در آن روز یکی است آری ((بازگشت همه به سوی او است)) (و الیه المصیر).
به این ترتیب هم خدای ما یکی است ، و هم سرانجام ما یکجاست ، و هم قاضی دادگاه و مرجع امورمان ، و از این گذشته همه در برابر اعمالمان مسئولیم ، و هیچیک امتیازی بر دیگری جز به ایمان و عمل پاک نداریم .
ین بحث را با ذکر یک حدیث جامع پایان می دهیم :
در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : ثلاث منجیات ، و ثلاث مهلکات ، فالمنجیات : العدل فی الرضا و الغضب ، و القصد فی الغنی و الفقر، و خشیة الله فی السر و العلانیة ، و المهلکات : شح مطاع ، و هوی متبع ، و اعجاب المرء بنفسه :
سه چیز است که سبب نجات آدمی است ، و سه چیز مایه هلاکت او است : اما سه چیز که باعث نجات او می شود: دادگری و عدالت در حالت خشنودی و غضب است ، و میانه روی در حالت غنا و فقر، و ترس از خدا

در پنهان و آشکار.
و اما سه چیز که مایه هلاک آدمی است : بخلی است که انسان از آن پیروی کند، و هوا و هوس سرکش و حاکم ، و خودپسندی است . الشوری
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 389
آیه 16-18
آیه و ترجمه
وَ الَّذِینَ یحَاجُّونَ فی اللَّهِ مِن بَعْدِ مَا استُجِیب لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضةٌ عِندَ رَبهِمْ وَ عَلَیهِمْ غَضبٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ شدِیدٌ(16)
اللَّهُ الَّذِی أَنزَلَ الْکِتَب بِالحْقِّ وَ الْمِیزَانَ وَ مَا یُدْرِیک لَعَلَّ الساعَةَ قَرِیبٌ(17)
یَستَعْجِلُ بِهَا الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِهَا وَ الَّذِینَ ءَامَنُوا مُشفِقُونَ مِنهَا وَ یَعْلَمُونَ أَنَّهَا الحْقُّ أَلا إِنَّ الَّذِینَ یُمَارُونَ فی الساعَةِ لَفِی ضلَلٍ بَعِیدٍ(18)
ترجمه :16 - آنها که درباره خدا بعد از پذیرفتن دعوت او، محاجه می کنند دلیل آنها نزد پروردگارشان باطل و بی اساس است و غضب بر آنها است و عذاب شدید از آن آنها.
17 - خداوند کسی است که کتاب را به حق نازل کرد و میزان (سنجش حق و باطل) را، اما تو چه می دانی شاید ساعت (قیام قیامت) نزدیک باشد.
18 - آنها که به قیامت ایمان ندارند درباره آن شتاب می کنند، ولی آنها که ایمان آورده اند پیوسته با خوف و هراس مراقب آن هستند، و می دانند آن حق است آگاه باشید آنها که در قیامت تردید می کنند در گمراهی عمیقی هستند. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 390
تفسیر:شتاب نکنید، قیامت می آید!
از آنجا که در آیات گذشته این سخن به میان آمد که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ماءمور بود ضمن احترام به محتوای کتب آسمانی عدالت را در میان همه مردم اجرا کند و هرگونه خصومت و محاجه با آنها را ترک کند، در آیات مورد بحث برای تکمیل این سخن و این که حقانیت پیامبر اسلام نیاز به دلیل ندارد می فرماید: ((آنها که درباره خداوند یکتا به محاجه برمی خیزند بعد از آن که دعوت او از سوی مردم پذیرفته شد دلیل آنها نزد پروردگارشان باطل و بی اساس است)) (و الذین یحاجون فی الله من بعد ما استجیب له حجتهم داحضة عند ربهم). ((و خشم و غضب پروردگار بر آنها است)) (چون از روی علم و عمد به مخالفت خود ادامه می دهند) (و علیهم غضب).
((و عذاب شدید الهی نیز در قیامت از آن آنها است)) (و لهم عذاب شدید) چرا که لجاجت و عناد ثمره ای جز این ندارد.
در این که منظور از جمله ((من بعد ما استجیب له)) (بعد از آن که دعوت او اجابت شد) چیست ؟ مفسران تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند.

گاه گفته اند منظور اجابت توده های مردم پاک دل و بی غرض می باشد که با الهام از فطرت الهی و مشاهده محتوای وحی و معجزات گوناگون پیامبر اسلام سر تسلیم در برابر او فرود آوردند.
و گاه اجابت دعای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را در حق مخالفان در روز جنگ بدر که منجر به نابودی بخش عظیمی از لشکر آنان و درهم شکستن شوکتشان شد ذکر کرده اند.
و گاه آن را اشاره به پذیرش خود آنها یعنی اهل کتاب دانسته اند، که قبل تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 391
از ظهور پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در انتظارش بودند و نشانه های او را برای مردم از کتابهای خود می خواندند و اظهار علاقه و ایمان نسبت به او می نمودند، اما پس از ظهور اسلام چون منافع نامشروعشان به خطر افتاد راه انکار پیش گرفتند.
از همه مناسبتر تفسیر اول است ، زیرا تفسیر دوم ایجاب می کند که این آیات بعد از غزوه بدر نازل شده باشد، در حالی که دلیل روشنی بر این امر در دست نیست و به نظر می رسد که همه این آیات در مکه نازل شده باشد.
و تفسیر سوم با لحن آیه موافق نیست ، زیرا باید گفته شود: ((من بعد استجابوا له)) (بعد از آن که دعوت او را اجابت کردند).
بعلاوه ظاهر جمله ((یحاجون فی الله)) اشاره به گفتگوی مشرکان درباره خدا است ، نه اهل کتاب درباره پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اما این محاجه باطل اشاره به طرح چه مسائلی است ؟ باز محل گفتگو است .
بعضی گفته اند: منظور ادعای یهود است که می گفتند آئین ما پیش از اسلام بوده و برتر از آن است .
یا این که شما مدعی وحدت هستید بیائید آئین موسی (علیه السلام) را که مورد قبول طرفین است بپذیرید.
ولی همانگونه که گفتیم بعید است که روی سخن در این آیات با یهود و اهل کتاب باشد چرا که ((محاجه درباره الله)) بیشتر متناسب با مشرکان است ، بنابراین جمله فوق اشاره به دلائل بی اساس و پوسیده ای است که مشرکان برای پذیرش شرک می آوردند، از جمله شفاعت بتها و یا پیروی از آئین نیاکانشان .
به هر حال افراد لجوجی که بعد از آشکار شدن حق به لجاجت و پافشاری خود ادامه می دهند هم در نظر خلق خدا رسوا هستند و هم مشمول غضب خالق در این جهان و جهان دیگر می باشند. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 392
سپس به یکی از دلائل توحید و قدرت پروردگار، که در عین حال متضمن

اثبات نبوت است در مقابل احتجاج کنندگان بی منطق پرداخته می گوید: ((خداوند همان کسی است که کتاب آسمانی را به حق نازل کرد و همچنین میزان را)) (الله الذی انزل الکتاب بالحق و المیزان).
((حق)) کلمه جامعی است که معارف و عقائد حقه ، و همچنین اخبار صحیح و برنامه های هماهنگ با نیازهای فطری و اجتماعی را و آنچه از این قبیل است شامل می شود، چرا که حق ، همان چیزی است که با عینیت خارجی موافق است و تحقق یافته ، و جنبه ذهنی و پنداری ندارد.
همچنین ((میزان)) در اینگونه موارد معنی جامعی دارد هر چند معنی آن در لغت به معنی ((ترازو)) و ابزار سنجش وزن است ، اما در معنی کنائی به هر گونه معیار سنجش ، و قانون صحیح الهی ، و حتی شخص پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و امامان راستین (علیه السلام) که وجودشان معیار تشخیص حق از باطل است اطلاق می گردد و میزان روز قیامت نیز نمونه ای است از این معنی .
به این ترتیب خداوند کتابی بر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل کرده است که هم حق است ، و هم میزان ارزیابی ارزشها است ، به گونه ای که دقت در محتوای این کتاب ، از معارف و عقائدش گرفته تا طرق استدلال منطقی آن ، و از قوانین اجتماعیش گرفته تا برنامه هائی که برای تهذیب نفوس و تکامل انسانها ریخته دلیل حقانیت آن است ، این محتوی عالی با این عمق و عظمت ، آنهم از یک فرد امی و درس نخوانده که از عقب افتاده ترین محیطها برخاسته خود دلیلی است بر عظمت پروردگار و وجود عالم ماوراء طبیعت و هم دلیلی است بر حقانیت آورنده آن .
و به این ترتیب جمله فوق پاسخی است برای مشرکان و هم اهل کتاب .
و از آنجا که نتیجه همه این مسائل ، مخصوصا بروز و ظهور کامل حق و عدالت تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 393
و میزان در قیامت است در پایان آیه می گوید: ((تو چه میدانی شاید ساعت (قیام رستاخیز) نزدیک باشد)) ؟! (و ما یدریک لعل الساعة قریب).
همان قیامتی که وقتی برپا شود همگان در دادگاه عدلش حضور می یابند، و در برابر میزان سنجشی که حتی به اندازه سنگینی یکدانه خردل و کوچکتر از آن را دقیقا می سنجند قرار می گیرند.
سپس به موضع گیری کفار و مؤ منان در برابر آن ، پرداخته می گوید: ((آنها که به قیامت ایمان ندارند درباره آن شتاب می کنند، و می گویند این قیامت کی خواهد آمد)) ؟! (یستعجل بها الذین لا یؤ منون بها).
آنها هرگز به خاطر عشق به قیامت و رسیدن به لقای محبوب ، این سخن را نمی گویند، بلکه از روی استهزاء و مسخره و انکار چنین تقاضائی دارند،

و اگر می دانستند قیامت بر سر آنها چه می آورد هرگز چنین تقاضائی نداشتند.
((ولی آنها که ایمان آورده اند پیوسته با خوف و هراس مراقب آن هستند، و می دانند پیوسته آن حق است و خواهد آمد)) (والذین آمنوا مشفقون منها و یعلمون انها الحق).
البته لحظه قیام قیامت بر همه پوشیده است ، حتی بر پیامبران مرسل و فرشتگان مقرب خدا، تا هم وسیله تربیت مداوم باشد برای مؤ منان ، و هم آزمون و اتمام حجتی برای منکران ، ولی اصل وقوع آن جای تردید نیست .
و از اینجا روشن می شود که ایمان به قیامت و دادگاه بزرگ عدل الهی
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 394
مخصوصا با توجه به این معنی که هر لحظه احتمال وقوع آن می رود چه تاءثیر تربیتی عمیقی در مؤ منان دارد.
و در پایان آیه به عنوان یک اعلام عمومی ، می فرماید: ((آگاه باشید کسانی که در قیامت تردید می کنند و با لجاج و عناد در مورد آن به محاجه می پردازند. در گمراهی عمیقی هستند)) (الا ان الذین یمارون فی الساعة لفی ضلال بعید).
چرا که نظام این جهان خود دلیلی است بر اینکه مقدمه ای است بر جهان دیگر، که بدون آن ، آفرینش این جهان ، لغو و بی معنی است ، نه با حکمت خداوند سازگار است و نه با عدالت او.
تعبیر به ((ضلال بعید)) اشاره به این است که گاه انسان راه را گم می کند اما چندان فاصله با آن ندارد، با مختصر تلاش و جستجو ممکن است راه را پیدا کند، اما گاه چنان فاصله او زیاد است که دیگر پیدا کردن راه برای او مشکل یا غیر ممکن است .
جالب توجه اینکه در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم :
((مردی با صدای بلند از رسول خدا در یکی از سفرها سؤ ال کرد و گفت : ای محمد!... پیامبر نیز با صدائی بلند همچون صدای خودش فرمود: چه می گوئی)) ؟
عرض کرد: متی الساعة ؟ ((روز قیامت کی خواهد بود)) ؟
پیامبر فرمود: انها کائنة فما اعددت لها؟: ((قیامت خواهد آمد، برای آن چه تهیه کرده ای)) ؟
عرض کرد: حب الله و رسوله !: ((سرمایه من محبت خدا و پیامبر او است)) .
پیامبر فرمود: ((انت مع من احببت)) : ((تو با کسی خواهی بود که او را دوست داری)) !. الشوری
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 395

آیه 19-20
آیه و ترجمه
اللَّهُ لَطِیف بِعِبَادِهِ یَرْزُقُ مَن یَشاءُ وَ هُوَ الْقَوِی الْعَزِیزُ(19)
مَن کانَ یُرِیدُ حَرْث الاَخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فی حَرْثِهِ وَ مَن کانَ یُرِیدُ حَرْث الدُّنْیَا نُؤْتِهِ مِنهَا وَ مَا لَهُ فی الاَخِرَةِ مِن نَّصِیبٍ(20)
ترجمه :19 - خداوند نسبت به بندگانش لطف دارد، هر کس را بخواهد روزی می دهد، و او قوی و شکست ناپذیر است .
20 - کسی که زراعت آخرت را بخواهد به او برکت می دهیم ، و بر محصولش می افزائیم ، و آنها که فقط کشت دنیا را می طلبند کمی از آن به آنها می دهیم اما در آخرت هیچ نصیبی ندارند!
تفسیر:مزرعه دنیا و آخرت
از آنجا که در آیات قبل بحثی از عذاب شدید خداوند به میان آمد، و نیز تقاضائی از ناحیه منکران معاد مطرح شده بود که چرا قیامت زودتر برپا نمی شود؟ نخستین آیه مورد بحث برای آمیختن آن ((قهر)) با ((لطف)) و برای پاسخگوئی به شتاب کردن بی معنی منکران معاد می فرماید: ((خداوند نسبت به بندگانش لطیف است ، و دارای لطف و مرحمت)) (الله لطیف بعباده). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 396
اگر در یکجا تهدید به عذاب شدید می کند در جای دیگر وعده لطف می دهد، آن هم لطفی نامحدود و گسترده ، و اگر در مجازات جاهلان مغرور تعجیل نمی کند آن هم از لطف او است .
سپس یکی از مظاهر بزرگ لطف عمیقش را که روزی گسترده او است مطرح کرده می گوید: ((هر کس را بخواهد روزی می دهد)) (یرزق من یشاء).
منظور این نیست که گروهی از روزی او محرومند، بلکه منظور توسعه روزی است درباره هر کس بخواهد، همانگونه که در آیه 26 سوره رعد آمده است : الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر: ((خداوند روزی را بر هر کس بخواهد وسیع و برای هر کس بخواهد تنگ می سازد)) .
در چند آیه بعد از همین سوره نیز می خوانیم : گستردگی و محدودیت روزی او روی حساب معینی است ، چرا که ((اگر خداوند روزی را برای همه گسترده سازد در زمین طغیان خواهند کرد)) : ((و لو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض)) (آیه 27 - همین سوره).
روشن است که ((روزی)) در اینجا هم ارزاق معنوی را شامل می شود و هم مادی را، هم جسمانی و هم روحانی ، هنگامی که مبداء لطف او است و روزی دهنده نیز او است ، پس چرا به سراغ بتهائی می روید که نه رازقند و نه لطیف ، نه گرهی به کار کسی می زنند و نه گرهی می گشایند؟!

و در پایان آیه می افزاید: ((او قوی و شکست ناپذیر است)) (و هو القوی العزیز).
اگر وعده روزی و لطف به بندگان می دهد قادر بر انجام این امر می باشد و به همین دلیل هرگز در وعده های او تخلف نیست .
توجه به این نکته لازم است که ((لطیف)) دو معنی دارد: یکی همان که در بالا گفتیم یعنی صاحب لطف و محبت و مرحمت ، و دیگر آگاه بودن از

دقیق و پنهانی ، و از آنجا که روزی دادن به همه بندگان نیاز به این دارد که از تمام آنها در هر گوشه و کنار در سراسر آسمان و زمین آگاه و با خبر باشد در آغاز به لطیف بودنش اشاره می کند و سپس به مقام رزاقیت و لذا در آیه 6 سوره هود بعد از آنکه می گوید: ((روزی همه جنبندگان روی زمین بر خدا است)) اضافه می کند: و یعلم مستقرها و مستودعها ((او قرارگاه و محل نقل و انتقال همه آنها را می داند)) .
البته میان این دو معنی نه تنها تناقضی نیست ، بلکه مکمل یکدیگرند، لطیف کسی است که هم از نظر آگاهی کامل باشد، و هم از نظر لطف و محبت در حق بندگان ، و از آنجا که خداوند هم به خوبی از نیازهای بندگانش آگاه است و هم به بهترین وجه به نیازهایشان پاسخ می گوید از همه کس شایسته تر برای این نام است .
به هر حال در آیه فوق به چهار وصف از اوصاف پروردگار اشاره شده : مقام لطف ، و رازقیت ، و قوت ، و عزت ، که بهترین دلیل بر مقام ((ربوبیت)) است چرا که ((رب)) (مالک و مدبر) باید واجد این صفات باشد.
در آیه بعد با یک تشبیه لطیف ، مردم جهان را در برابر روزیهای پروردگار و چگونگی استفاده از آن ، به کشاورزانی تشبیه می کند که گروهی برای آخرت کشت می کنند، و گروهی برای دنیا، و نتیجه هر یک از این دو زراعت را مشخص می کند، می فرماید: ((کسی که زراعت آخرت را طالب باشد به او برکت می دهیم و بر محصولش می افزائیم)) (من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه).
((و آنها که فقط برای دنیا کشت کنند و تلاش و کوششان برای بهره گیری از این متاع زود گذر و فانی باشد تنها کمی از آنچه را می طلبند به آنها می دهیم اما در آخرت هیچ نصیب و بهره ای نخواهند داشت)) (و من کان یرید حرث الدنیا تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 398
نؤ ته منها و ما له فی الاخرة من نصیب).
تشبیه جالب و کنایه زیبائی است : انسانها همگی زارعند و این جهان مزرعه ماست ، اعمال ما بذرهای آن ، و امکانات الهی بارانی است که بر آن می بارد، اما این بذرها بسیار متفاوت است ، بعضی محصولش

نامحدود، جاودانی و درختانش همیشه خرم و سرسبز و پر میوه ، اما بعضی دیگر محصولاتش بسیار کم ، عمرش کوتاه و زودگذر، و میوه هائی تلخ و ناگوار دارد.
تعبیر به ((یرید)) (می خواهد و اراده می کند) در حقیقت اشاره به تفاوت نیتهای مردم است ، و مجموع آیه شرحی است پیرامون آنچه در آیه قبل از مواهب و روزیهای پروردگار آمده که گروهی از این مواهب به صورت بذرهائی برای آخرت استفاده می کنند و گروهی برای تمتع دنیا.
جالب اینکه در مورد کشتکاران آخرت می گوید: نزد له فی حرثه (زراعت او را افزون می کنیم) ولی نمی گوید از تمتع دنیا نیز بی نصیبند، اما در مورد کشتکاران دنیا می گوید: ((مقداری از آن را که می خواهند به آنها می دهیم ، بعد می افزاید در آخرت هیچ نصیب و بهره ای ندارند)) .
به این ترتیب نه دنیاپرستان به آنچه می خواهند می رسند و نه طالبان آخرت از دنیا محروم می شوند، اما با این تفاوت که گروه اول با دست خالی به سرای آخرت می روند و گروه دوم با دستهای پر!
نظیر همین معنی در آیه 18 و 19 سوره اسراء به شکل دیگری آمده است : ((من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما تشاء لمن نرید ثم جعلنا له جهنم
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 399
یصلاها مذموما مدحورا و من اراد الاخرة و سعی لها سعیها و هو مؤ من فاولئک کان سعیهم مشکورا:
((کسی که زندگی زودگذر را می طلبد آن مقدار از آن را که بخواهیم به هر کس اراده کنیم می بخشیم ، سپس دوزخ را برای او قرار می دهیم ، در آن وارد می شود در حالی که مذموم و رانده شده در گاه خدا است ، و آن کس که سرای آخرت را می طلبد و کوشش خود را برای آن انجام دهد و ایمان داشته باشد به تلاشهای او پاداش داده خواهد شد)) .
تعبیر به ((نزد له فی حرثه)) هماهنگ است با آنچه در آیات دیگر قرآن آمده ، از جمله من جاء بالحسنة فله عشر امثالها: ((کسی که کار نیکی انجام دهد ده برابر پاداش او است)) (انعام - 160) و ((لیوفیهم اجورهم و یزیدهم من فضله)) ((خدا پاداش آنها را به طور کامل می دهد، و از فضلش بر آنها می افزاید)) (فاطر - 30).
به هر حال آیه فوق ترسیم گویائی از بینش اسلامی درباره زندگی دنیا است ، دنیائی که مطلوب بالذات است ، و دنیائی که مقدمه جهان دیگر و مطلوب بالغیر، اسلام به دنیا به عنوان یک مزرعه می نگرد که محصولش در قیامت چیده می شود.
تعبیراتی که در لسان روایات یا بعضی دیگر از آیات قرآن آمده تاءیید و تاءکیدی بر همین معنا است .
مثلا در آیه 261 سوره بقره انفاق کنندگان را تشبیه به بذری می کند که از

آن هفت خوشه برمی خیزد، و از هر خوشه ای یکصد دانه ، و گاه بیشتر، این نمونه بذر افشانی آخرت است .
و در حدیثی از پیامبر می خوانیم : و هل تکب الناس علی مناخرهم فی النار الا حصائد السنتهم : ((آیا چیزی مردم را به رو در آتش می افکند جز

محصولات درو شده زبانهای آنها.
و در حدیث دیگری از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) آمده است : ان المال و البنین حرث الدنیا، والعمل الصالح حرث الاخرة و قد یجمعهما الله لاقوام : ((مال و فرزندان کشت دنیا هستند و عمل صالح کشت آخرت ، و گاه خداوند این هر دو را برای قومی جمع می کند)) .
این نکته را نیز از آیه فوق می توان استفاده کرد که دنیا و آخرت هر دو نیاز به تلاش و سعی و کوشش دارد، و هیچکدام بی زحمت و رنج به دست نمی آید، همانگونه که هیچ بذر و محصولی بی رنج و زحمت نیست ، چه بهتر که انسان با رنج و زحمتش درختی پرورش دهد که بارش شیرین و همیشگی و دائم و برقرار باشد، نه درختی که زود خزان می شود و نابود می گردد.
این سخن را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پایان می دهیم : فرمود: من کانت نیته الدنیا فرق الله علیه امره ، و جعل الفقر بین عینیه ، و لم یاته من الدنیا الا ما کتب له ، و من کانت نیته الاخرة جمع الله شمله ، و جعل غناه فی قلبه ، و اتته الدنیا و هی راغمة !: ((کسی که نیتش دنیا باشد خداوند کار او را پریشان می سازد، فقر را در برابر او قرار می دهد و جز آنچه برای او مقرر شده چیزی از دنیا به چنگ نمی آورد، و کسی که نیتش سرای آخرت باشد خداوند پراکندگی او را به جمعیت مبدل می سازد، و غنا و بی نیازی را در قلبش قرار می دهد، دنیا تسلیم او می گردد و به سراغ او می آید)) .
اینکه در میان علما مشهور است الدنیا مزرعة الاخرة در حقیقت اقتباسی از مجموع بیانات فوق است . الشوری

آیه 21-23
آیه و ترجمه
أَمْ لَهُمْ شرَکؤُا شرَعُوا لَهُم مِّنَ الدِّینِ مَا لَمْ یَأْذَن بِهِ اللَّهُ وَ لَوْ لا کلِمَةُ الْفَصلِ لَقُضىَ بَیْنهُمْ وَ إِنَّ الظلِمِینَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ(21)
تَرَى الظلِمِینَ مُشفِقِینَ مِمَّا کسبُوا وَ هُوَ وَاقِعُ بِهِمْ وَ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ فى رَوْضاتِ الْجَنَّاتِ لهُم مَّا یَشاءُونَ عِندَ رَبِّهِمْ ذَلِک هُوَ الْفَضلُ الْکَبِیرُ(22)
ذَلِک الَّذِى یُبَشرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ قُل لا أَسئَلُکمْ

عَلَيْهِ أَجْراً إِلا الْمَوَدَّةَ فى الْقُرْبى وَ مَن يَقْتَرِف حَسنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ(23) تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 402
ترجمه :21 - آیا معبودانی دارند که آئینی برای آنها بی اذن خداوند تشریع کرده اند؟ اگر مهلت مقرری برای آنها نبود در میانشان داوری می شد (و دستور عذاب صادر می گشت) و برای ظالمان عذاب دردناکی است .
22 - در آن روز ستمگران را می بینی که از اعمالی که انجام داده اند سخت بیمناکند، اما آنها را فرو می گیرد، اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند در بهترین باغهای بهشتند، و هر چه بخواهند نزد پروردگارشان برای آنها فراهم است این است فضل بزرگ .
23 - این همان چیزی است که خداوند بندگانش را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند به آن نوید می دهد، بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم و هر کس عمل نیکی انجام دهد بر نیکی اش می افزائیم ، چرا که خداوند آمرزنده و شکرگزار است .
شان نزول :در تفسیر مجمع البیان شاءن نزولی برای آیات 23 تا 26 این سوره از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است که حاصلش چنین است :
هنگامی که پیامبر وارد مدینه شد و پایه های اسلام محکم گردید، انصار گفتند ما خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسیم و عرض می کنیم : اگر مشکلات مالی پیدا شد این اموال ما بدون هیچگونه قید و شرط در اختیار تو قرار دارد، هنگامی که این سخن را خدمتش عرض کردند آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی : ((بگو من مزدی از شما در برابر رسالت جز محبت نزدیکانم نمی طلبم)) نازل شد، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر آنها تلاوت کرد سپس فرمود نزدیکان مرا بعد از من دوست دارید، آنها با خوشحالی و رضا و تسلیم از محضرش بیرون آمدند، اما منافقان گفتند این سخنی است که او بر خدا افترا بسته ، تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 403
و هدفش این است که ما را بعد از خود در برابر خویشاوندانش ذلیل کند آیه بعد نازل شد ام یقولون افتری علی الله کذبا، و به آنها پاسخ گفت ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به سراغ آنان فرستاد و آیه را بر آنها تلاوت کرد، گروهی پشیمان شدند و گریه کردند و سخت ناراحت گشتند آیه سوم نازل گردید: و هو الذی یقبل التوبة عن عباده .
پیامبر به سراغ آنها فرستاد و آنها را بشارت داد که توبه خالصانه آنان مقبول درگاه خدا است .
تفسیر:مودت اهل بیت (علیه السلام) پاداش رسالت است
از آنجا که در آیه 13 همین سوره سخن از تشریع دین از ناحیه پروردگار به

وسیله پیامبران اولوالعزم بود در ادامه آن در نخستین آیه مورد بحث برای نفی تشریع دیگران ، و اینکه هیچ قانونی در برابر قانون الهی رسمیت ندارد، و اصولا حق قانونگذاری مخصوص خدا است می فرماید: ((آیا آنها معبودانی دارند که دین و آئینی بی اذن خداوند برای آنان تشریع کرده اند)) (ام لهم شرکاء شرعوا لهم من الدین ما لم یاذن به الله).
در حالیکه خالق و مالک و مدبر عالم هستی تنها او است ، و به همین دلیل حق قانونگذاری نیز مخصوص ذات پاک او است ، و هیچکس بدون اذن او نمی تواند در قلمرو تشریع او دخالت کند، بنابراین در برابر تشریع او هر چه باشد باطل است .
به دنبال آن با لحنی تهدیدآمیز به تشریع کنندگان باطل هشدار داده می گوید: ((هر گاه فرمان حتمی خداوند دائر به مهلت دادن به اینگونه اشخاص تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 404
نبود در میان آنها داوری می شد)) دستور عذابشان صادر می گشت و مجالی به آنها نمی داد (و لو لا کلمة الفصل لقضی بینهم).
در عین حال آنها نباید این حقیقت را فراموش کنند که ((برای ظالمان عذاب دردناکی است)) (و ان الظالمین لهم عذاب الیم).
منظور از ((کلمة الفصل)) مهلت مقرری است که خداوند به اینگونه افراد داده تا آزادی عمل داشته باشند و اتمام حجت بر آنها بشود.
تعبیر به ((ظالمین)) درباره مشرکانی که عقیده به تشریعهائی در برابر قوانین الهی داشتند به خاطر وسعتی است که در مفهوم ((ظلم)) وجود دارد، و به هر کاری که در غیر موردش صورت گیرد اطلاق می گردد ظاهر این است که منظور از ((عذاب الیم)) عذاب روز قیامت است ، چون این تعبیر در قرآن مجید معمولا در این معنی به کار می رود، آیه بعد نیز گواه بر این حقیقت است ، و اینکه بعضی از مفسران آن را اعم از عذاب دنیا و آخرت گرفته اند (مانند قرطبی) بعید به نظر می رسد.
سپس به توضیح کوتاهی درباره ((عذاب ظالمین)) و توضیح بیشتری درباره ((پاداش مؤ منان)) در مقابل آنها، پرداخته ، می گوید: ((در آن روز ستمگران را می بینی که از اعمالی که انجام داده اند سخت بیمناکند، اما چه فایده که مجازات اعمالشان آنها را فرو می گیرد)) (تری الظالمین مشفقین مما کسبوا و هو واقع بهم).
((اما کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند در بهترین و سرسبزترین باغهای بهشت جای دارند)) (و الذین آمنوا و عملوا الصالحات فی روضات الجنات).
((روضات)) جمع ((روضة)) به معنی محلی است که آب و درخت فراوان تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 405
دارد لذا به باغهای خرم و سرسبز ((روضة)) اطلاق می شود، از این تعبیر

به خوبی استفاده می شود که باغهای بهشت متفاوت است ، و مؤ منان صالح العمل در بهترین باغهای بهشت جایشان است ، و مفهوم این سخن این است که مؤ منان گنهکار هنگامی که مشمول عفو خدا شوند به بهشت راه می یابند هر چند جای آنها در ((روضات)) نیست .
اما فضل الهی درباره مؤ منان صالح العمل به همین جا ختم نمی شود، آنها چنان مشمول الطاف او هستند که ((هر چه بخواهند نزد پروردگارشان برای آنها فراهم است)) (لهم ما یشاءون عند ربهم).
و به این ترتیب هیچ موازنه ای بین ((عمل)) و ((پاداش آنها)) وجود ندارد، بلکه پاداششان از هر نظر نامحدود است ، چرا که جمله ((لهم ما یشاءون)) گویای همین حقیقت است .
و از آن جالبتر تعبیر ((عند ربهم)) (نزد پروردگارشان) می باشد که بیانگر لطف بی حساب خداوند درباره آنها است ، چه موهبتی از این بالاتر که به مقام قرب خدا راه یابند؟ همانگونه که درباره شهداء می گوید: بل احیاء عند ربهم یرزقون درباره مؤ منان صالح العمل نیز می فرماید: لهم ما یشاءون عند ربهم .
بی جهت نیست که در پایان آیه می گوید ((این است فضل بزرگ)) (ذلک هو الفضل الکبیر).
بارها گفته ایم شرح نعمتهای بهشتی در بیان نمی گنجد، برای ما زندانیان جهان ماده قابل تصور نیست که بدانیم در جمله لهم ما یشاءون عند ربهم چه مفاهیمی گنجانیده شده ؟ مؤ منان چه چیزها می خواهند؟ و در جوار قرب خداوند چه الطافی یافت می شود.
اصولا هنگامی که خداوند بزرگ چیزی را به عنوان فضل کبیر توصیف

کند پیداست به قدری عظمت دارد که هر چه فکر کنیم از آن بالاتر است .
و به تعبیر دیگر این بندگان خالص کارشان بجائی می رسد که هر چه اراده کنند فراهم می شود، یعنی پرتوی از قدرت بی پایان پروردگار که انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون (یس - 82) در وجودشان پیدا می شود،چه فضیلت و موهبتی از این بالاتر؟
در آیه بعد برای بیان عظمت این پاداش بزرگ می افزاید: ((این همان چیزی است که خداوند بندگانش را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند به آن نوید می دهد)) (ذلک الذی یبشر الله عباده الذین آمنوا و عملوا الصالحات).
بشارت می دهد تا رنجهای طاعت و بندگی و مبارزه با هوای نفس و جهاد در برابر دشمنان بر آنها سخت نیاید، و به آن پاداشهای عظیم توان و نیروی بیشتری در راههای پر فراز و نشیب زندگی برای رسیدن به رضای پروردگار پیدا کنند.

و از آنجا که ابلاغ این رسالت از سوی پیامبر بزرگوار اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گاه این توهم را ایجاد می کرد که او چه اجر و پاداشی در برابر رسالت خود از مردم می طلبد به دنبال این سخن به پیامبر دستور می دهد: ((بگو: من هیچ اجر و پاداشی بر این موضوع از شما درخواست نمی کنم ، جز اینکه ذوی القربای مرا دوست دارید)) (قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی).
دوستی ذوی القربی چنانکه مشروحا بیان خواهد شد بازگشت به مساءله ولایت و قبول رهبری ائمه معصومین (علیه السلام) از دودمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می کند که در حقیقت تداوم خط رهبری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ادامه مساءله ولایت الهیه است ، و پر واضح است که قبول این ولایت و رهبری همانند نبوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سبب سعادت خود انسانها تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 407
است و نتیجه اش به خود آنها بازگشت می کند.
توضیح اینکه :
مفسران در تفسیر این جمله بحثهای فراوانی دارند و تفسیرهای مختلفی ، که هرگاه با ذهن خالی از پیشداوریها به آنها نگاه کنیم می بینیم بر اثر انگیزه های مختلفی از مفهوم اصلی آیه دور شده اند، و احتمالاتی را برگزیده اند که نه با محتوای آیه سازگار است و نه با شاءن نزول و سایر قرائن تاریخی و روائی .
رویهمرفته چهار تفسیر معروف برای آیه وجود دارد.
1 - همان که در بالا اشاره شد که منظور از ذوی القربی نزدیکان پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است و محبت آنها وسیله ای است برای قبول امامت و رهبری ائمه معصومین (علیه السلام) از دودمان آنحضرت ، و پشتوانه ای بر ادای رسالت .
جمعی از مفسران نخستین ، و تمام مفسران شیعه این معنا را برگزیده اند، و روایات فراوانی از طرف شیعه و اهل سنت در این زمینه نقل شده که بعدا به آن اشاره خواهیم کرد.
2 - منظور این است که اجر و پاداش رسالت دوست داشتن اموری است که شما را به ((قرب الهی)) دعوت می کند.
این تفسیر را که جمعی از مفسران اهل سنت انتخاب کرده اند به هیچوجه با ظاهر آیه سازگار نیست ، زیرا در این صورت معنی آیه چنین می شود که از شما می خواهم که اطاعت الهی را دوست بدارید، و مودت آن را به دل بسپارید، در حالی که باید گفته شود من از شما اطاعت الهی را می خواهم (نه مودت اطاعت الهی).
بعلاوه در میان مخاطبین آیه کسی وجود نداشت که دوست ندارد به خدا

نزدیک شود حتی مشرکان نیز علاقه داشتند که به خدا نزدیک شوند و اصولا عبادت تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 408
بتها را وسیله ای برای این کار می پنداشتند.
3 - منظور این است که شما بستگان خودتان را به عنوان پاداش رسالت دارید و صله رحم بجا آورید.
با این تفسیر هیچ تناسبی در میان رسالت و پاداش آن وجود ندارد، زیرا دوست داشتن بستگان خود چه خدمتی می تواند به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بوده باشد؟ و چگونه ممکن است اجر رسالت قرارداده شود؟!
4 - منظور این است که پاداش من این است که خویشاوندی مرا نسبت به خود محفوظ دارید، و بخاطر اینکه با اکثر قبایل شما رابطه خویشاوندی دارم مرا آزار ندهید (زیرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از طریق نسبی با قبایل قریش ارتباط داشت و از طریق سببی (ازدواج) با بسیاری از قبایل دیگر، و از طریق مادر با جمعی از مردم مدینه از قبیله بنی النجار، و از طرف مادر رضاعی به قبیله بنی سعد).
این تعبیر بدترین معنائی است که برای آیه شده است چرا که درخواست اجر رسالت از کسانی است که رسالت او را پذیرا شده اند، و هر گاه کسانی رسالت را پذیرا شوند دیگر نیازی به این بحثها نیست ، آنها پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به عنوان فرستاده الهی احترام می گذارند، احتیاجی ندارد که به خاطر قرابت و خویشاوندیش او را محترم بشمرند، چرا که احترام ناشی از قبول رسالت ما فوق همه اینها است ، در واقع این تفسیر را باید از اشتباهات بزرگی شمرد که دامان بعضی از مفسران را گرفته و مفهوم آیه را به کلی مسخ کرده است .
در اینجا برای اینکه به حقیقت محتوای آیه آشناتر شویم بهترین راه آن است که از آیات دیگر قرآن کمک گیریم :
در بسیاری از آیات قرآن مجید می خوانیم : پیامبران می گفتند پاداشی از شما در برابر دعوت رسالت نمی خواهیم ، و پاداش ما تنها بر پروردگار عالمیان است ((ما اسئلکم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین)) . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 409
و در مورد شخص پیامبر اسلام نیز تعبیرات مختلفی دیده می شود: در یکجا می گوید قل ما سئلتکم من اجر فهو لکم ان اجری الا علی الله : ((بگو پاداشی را که از شما خواستم تنها به سود شما است اجر و پاداش من فقط بر خداوند است)) (سبا - 47).
و در جای دیگر می خوانیم : قل ما اسئلکم علیه من اجر الا من شاء ان یتخذ الی ربه سبیلا: بگو من در برابر ابلاغ رسالت هیچگونه پاداشی از شما مطالبه نمی کنم ، مگر کسانی که بخواهند راهی به سوی پروردگارشان

برگزینند. و بالاخره در مورد دیگری می گوید: قل ما اسئلکم علیه من اجر و ما انا من المتکلفین : ((من از شما پاداشی نمی طلبم و چیزی بر شما تحمیل نمی کنم)) (ص - 86).
هرگاه این آیات سهگانه را با آیه مورد بحث در کنار هم بگذاریم نتیجه گیری کردن از آن آسان است : در یکجا به کلی نفی اجر و مزد می کند. در جای دیگر می گوید: من تنها پاداش از کسی می خواهم که راهی به سوی خدا می جوید.
و در مورد سوم می گوید پاداشی را که از شما خواسته ام برای خود شما است .
و بالاخره در آیه مورد بحث می افزاید: مودت در قربی پاداش رسالت من است ، یعنی :
من پاداشی از شما خواسته ام که این ویژگیها را دارد: مطلقا چیزی نیست که نفعش عائد من شود، صددرصد به سود خود شما است ، و چیزی است که راه شما را به سوی خدا هموار می سازد.
به این ترتیب آیا جز مساله ادامه خط مکتب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به وسیله رهبران الهی و جانشینان معصومش که همگی از خاندان او بوده اند امر دیگری می تواند تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 410
باشد؟ منتها چون مساله مودت پایه این ارتباط بوده در این آیه با صراحت آمده است .
جالب اینکه غیر از آیه مورد بحث در قرآن مجید در پانزده مورد دیگر کلمه ((القربی)) به کار رفته که در تمام آنها به معنی خویشاوندان و نزدیکان است با اینحال معلوم نیست چرا بعضی اصرار دارند که ((قربی)) منحصرا در اینجا به معنی ((تقرب الی الله)) بوده باشد، و معنی ظاهر و واضح آن را که در همه جا در قرآن در آن به کار رفته است کنار بگذارند؟
این نکته نیز قابل توجه است که در پایان همین آیه مورد بحث می افزاید: ((آن کس که عمل نیکی انجام دهد بر نیکی عملش می افزاییم ، چرا که خداوند آمرزنده و شکرگزار است و به اعمال بندگان جزای مناسب می دهد)) (و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا ان الله غفور شکور).
چه حسنه ای از این برتر که انسان خود را همیشه در زیر پرچم رهبران الهی قرار دهد، حب آنها را در دل گیرد، و خط آنها را ادامه دهد، در فهم کلام الهی آنجا که مسائل برای او ابهام پیدا کند از آنها توضیح بخواهد، عمل آنها را معیار قرار دهد، و آنها را الگو و اسوه خود سازد.
روایاتی که در تفسیر این آیه آمده است
شاهد گویای دیگر برای تفسیر فوق اینکه روایات فراوانی در منابع اهل سنت و شیعه از شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که نشان می دهد منظور از ((قربی)) اهل بیت و نزدیکان و خاصان پیامبرند،

به عنوان نمونه :
1 - احمد در فضائل الصحابه با سند خود از سعید بن جبیر از عامر چنین نقل می کند: لما نزلت قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی قالوا: یا رسول الله من قرابتک ؟ من هؤ لاء الذین وجبت علینا مودتهم ؟ قال : علی و فاطمه و ابناهما (علیهم السلام) و قالها ثلاثا: ((هنگامی که آیه ((قل تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 411
لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی)) نازل شد اصحاب عرض کردند ای رسول خدا! خویشاوندان تو که مودت آنها بر ما واجب است کیانند؟ فرمود: علی و فاطمه و دو فرزند آن دو، این سخن را سه بار تکرار فرمود)) !
2 - در ((مستدرک الصحیحین)) از امام علی بن الحسین (علیه االسلام) نقل شده که وقتی امیر مؤ منان علی (علیه السلام) به شهادت رسید، حسن بن علی (علیه االسلام) در میان مردم خطبه خواند که بخشی از آن این بود: انا من اهل البیت الذین افترض الله مودتهم علی کل مسلم فقال تبارک و تعالی لنبیه (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا فاقتراف الحسنة مودتنا اهل البیت : ((من از خاندانی هستم که خداوند مودت آنها را بر هر مسلمانی واجب کرده است ، و به پیامبرش فرموده : قل لا اسئلکم ... منظور خداوند از اکتساب حسنه مودت ما اهل بیت است)) .
3 - ((سیوطی)) در ((الدر المنثور)) در ذیل آیه مورد بحث از مجاهد از ابن عباس نقل کرده که در تفسیر آیه ((قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی)) گفت : ان تحفظونی فی اهل بیتی و تودوهم بی :
((منظور این است که حق مرا در اهل بیتم حفظ کنید، و آنها را به سبب من دوست دارید)) .
و از اینجا روشن می شود آنچه از ابن عباس بطریق دیگر نقل شده که منظور عدم آزار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به خاطر قرابتش با قبائل مختلف عرب بوده مسلم نیست ، زیرا چنانکه دیدیم مخالف آن نیز از ابن عباس نقل شده است . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 412
4 - ((ابن جریر طبری)) در تفسیرش با سند خود از ((سعید بن جبیر)) و با سند دیگری از ((عمر بن شعیب)) نقل می کند که منظور از این آیه ، هی قربی رسول الله (نزدیکان رسول خدا می باشد).
5 - مرحوم طبرسی مفسر معروف از ((شواهد التنزیل)) حاکم حسکانی که از مفسران و محدثان معروف اهل سنت است از ابی امامه باهلی چنین نقل می کند: پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ان الله خلق الانبیاء من اشجار شتی ، و انا و علی (علیه السلام) من شجرة واحدة ، فانا اصلها، و علی (علیه السلام) فرعها، و فاطمة (علیه السلام)

لقاحها، و الحسن و الحسین ثمارها، و اشیاعنا اوراقها - تا آنجا که فرمود - لو ان عبدا عبد الله بین الصفا و المروة الف عام ، ثم الف عام ، ثم الف عام ، حتی یصیر کالشن البالی ، ثم لم یدرک محبتنا کبه الله علی منخریه فی النار، ثم تلا: قل لا اسئلکم علیه اجرا:
((خداوند انبیاء را از درختان مختلفی آفرید، ولی من و علی (علیه السلام) را از درخت واحدی ، من اصل آنم ، و علی شاخه آن ، فاطمه موجب باروری آن است ، و حسن حسین میوه های آن ، و شیعیان ما برگهای آنند... سپس افزود: اگر کسی خدا را در میان صفا و مروه هزار سال ، و سپس هزار سال ، و از آن پس هزار سال ، عبادت کند، تا همچون مشک کهنه شود، اما محبت ما را نداشته باشد خداوند او را به صورت در آتش می افکند، سپس این آیه را تلاوت فرمود: قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی)) .
جالب این که این حدیث آن چنان اشتهار یافته بود که شاعر معروف کمیت در اشعارش به آن اشاره کرده ، می گوید:
وجدنا لکم فی آل حامیم آیة
تاولها منا تقی و معربما برای شما (خاندان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در سوره های حامیم آیه ای یافتیم .
که گروه تقیه کننده آن را تاویل کرده ، و گروه آشکار کننده آن را آشکارا بیان کرده اند. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 413
6 - و نیز سیوطی در ((الدر المنثور)) از ابن جریر از ابی الدیلم چنین نقل می کند: هنگامی که علی بن الحسین (علیهماالسلام) را به اسارت آوردند، و بر در دروازه دمشق نگهداشتند، مردی از اهل شام گفت : الحمدلله الذی قتلکم و استاصلکم !: ((خدا را شکر که شما را کشت ، و ریشه کن ساخت !
علی بن الحسین (علیهماالسلام) فرمود: آیا قرآن را خوانده ای ؟ گفت آری ، فرمود: سوره های حامیم را خوانده ای ، عرض کرد نه ، فرمود آیا این آیه را نخوانده ای قل لااسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی ؟!
گفت : آیا شما همانها هستید که در این آیه اشاره شده ؟ فرمود: آری .
7 - ((زمخشری)) در ((کشاف)) حدیثی نقل کرده که فخررازی و قرطبی نیز در تفسیرشان از او اقتباس کرده اند: حدیث مزبور به وضوح مقام آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و اهمیت حب آنها را بیان می دارد، می گوید: رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: من مات علی حب آل محمد مات شهیدا.
الا و من مات علی حب آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مغفورا له .
الا و من مات علی حب آل محمد مات تائبا.

الا و من مات علی حب آل محمد مات مؤ منا مستکمل الایمان .
الا و من مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر و نکیر.
الا و من مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة کما تزف العروس الی بیت زوجها.
الا و من مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنة .
الا و من مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائکة الرحمة .
الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنة و الجماعة . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 414
الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیامه مکتوب بین عینیه آیس من رحمة الله
الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا.
الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة :
((هر کس با محبت آل محمد بمیرد شهید از دنیا رفته)) .
((آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از دنیا رود بخشوده است)) .
((آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از دنیا رود با توبه از دنیا رفته)) .
((آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از دنیا رود مؤ من کامل الایمان از دنیا رفته)) .
((آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از دنیا رود فرشته مرگ او را بشارت به بهشت می دهد، و سپس منکر و نکیر (فرشتگان مامور سؤ ال در برزخ) به او بشارت دهند)) .
((آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از دنیا رود او را با احترام به سوی بهشت می برند آنچنانکه عروس به خانه داماد)) .
((آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از دنیا رود در قبر او دو در به سوی بهشت گشوده می شود)) .
((آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از دنیا رود قبر او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می دهد)) .
((آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از دنیا رود بر سنت و جماعت اسلام از دنیا رفته)) .
((آگاه باشید هر کس با عداوت آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از دنیا رود روز قیامت در حالی وارد عرصه محشر می شود که در پیشانی او نوشته شده : ماءیوس از رحمت خدا)) !
((آگاه باشید هر کس با بغض آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از دنیا برود کافر از دنیا رفته)) ! تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 415

((آگاه باشید هر کس با عداوت آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از دنیا برود بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد)) .
جالب اینکه فخر رازی بعد از ذکر این حدیث شریف که صاحب کشاف آن را به صورت ارسال مسلم ذکر کرده است می افزاید:
آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کسانی هستند که بازگشت امرشان به او است ، کسانی که ارتباطشان محکمتر و کاملتر باشد آل محسوب می شوند، و شک نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین محکمترین پیوند را با رسول خدا داشتند، و این از مسلمات و مستفاد از احادیث متواتر است ، بنابراین لازم است که آنها را آل پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بدانیم .
سپس می افزاید: گروهی در مفهوم آل اختلاف کرده اند، بعضی آنها را خویشاوندان نزدیک پیامبر می دانند، و بعضی گفته اند آنها امت پیامبرند، اگر این واژه را بر معنی اول حمل کنیم آل پیامبر تنها آنها هستند، و اگر به معنی امت که دعوت او را پذیرفتند بدانیم باز هم خویشاوندان نزدیک رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آل او محسوب می شوند، بنابراین به هر تقدیر آنها آل هستند و اما غیر آنها در لفظ ((آل)) داخلند یا نه ؟ محل اختلاف است .
سپس فخر رازی از صاحب کشاف چنین نقل می کند: ((وقتی این آیه نازل شد عرض کردند ((ای رسول خدا! خویشاوندان تو کیانند که مودتشان بر ما واجب است)) ؟ فرمود: ((علی و فاطمه و دو فرزندشان)) .
بنابراین ثابت می شود که این چهار تن ذی القربای پیغمبرند و هنگامی که این معنی ثابت شد واجب است از احترام فوق العاده ای برخوردار باشند.
فخر رازی می افزاید: دلائل مختلفی بر این مساله دلالت می کند: تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 416
1 - جمله ((الا المودة فی القربی)) که طرز استدلال به آن بیان شد.
2 - شک نیست که پیامبر فاطمه را دوست می داشت و درباره او فرمود: ((فاطمة بضعة منی یؤ ذینی ما یؤ ذیها)) : ((فاطمه پاره تن من است آنچه او را آزار دهد مرا آزار داده است)) ! و با احادیث متواتر از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ثابت شده که او علی و حسن و حسین را دوست می داشت ، و هنگامی که این معنی ثابت شود محبت آنها بر تمام امت واجب است چون خداوند فرموده : و اتبعوه لعلکم تهتدون : ((از او پیروی کنید تا هدایت شوید)) و نیز فرموده : فلیحذر الذین یخالفون عن امره : ((کسانی که فرمان او را مخالفت می کنند از عذاب الهی بترسند)) و نیز فرموده : قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله : ((بگو اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد و نیز

فرموده لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة : ((برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکوئی بود)) .
3 - دعای برای ((آل)) افتخار بزرگی است و لذا این دعا خاتمه تشهد در نماز قرار داده شده : اللهم صل علی محمد و علی آل محمد، و ارحم محمدا و آل محمد، و چنین تعظیم و احترامی در حق غیر آل دیده نشده است ، بنابراین همه این دلائل نشان می دهد که محبت آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) واجب است .
سرانجام فخر رازی سخنان خود را در این مساءله با اشعار معروف شافعی پایان می دهد:
یا راکبا قف بالمحصب من منی
و اهتف بساکن خیفها و الناهض
سحرا اذا فاض الحجیج الی منی
فیضا کما نظم الفرات الفائض .
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 417
ان کان رفضا حب آل محمد:
فلیشهد الثقلان انی رافضی !!((ای سواری که عازم حج هستی ! در آنجا که در نزدیکی منی ریگ برای رمی جمرات جمع می کنند و مرکز بزرگ اجتماع زائران خانه خداست بایست ، و فریاد بزن به تمام کسانی که در مسجد خیف مشغول عبادتند و یا در حال حرکت می باشند.
فریاد بزن به هنگام سحرگاه که حاجیان از مشعر به سوی منی کوچ می کنند و همچون نهری عظیم و خروشان وارد سرزمین منی می شوند.
آری فریاد بزن و بگو: اگر محبت آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رفض و ترک است ، همه جن و انس شهادت دهند که من رافضیم)) !.
آری این است مقام آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که ما به دامانشان چنگ زده ایم و آنها را رهبر خویش و راهنمای دین و دنیا پذیرفته ایم ، الگو و اسوه خویش می دانیم و تداوم خط نبوت را با امامت آنها می بینیم .
البته غیر از احادیث فوق روایات فراوان دیگری در منابع اسلامی نقل شده که از نظر رعایت اختصار و قناعت به جنبه های تفسیری به هفت روایت فوق اکتفا کردیم ، ولی ذکر این نکته را مناسب می دانیم که در بعضی از منابع کلامی مانند ((احقاق الحق)) و شرح مبسوط آن ، حدیث معروف فوق در مورد تفسیر آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القری از حدود پنجاه کتاب از کتب اهل سنت نقل شده است که نشان می دهد تا چه اندازه نقل این روایت گسترده و مشهور بوده است قطع نظر از منابع فراوانی که از طرق اهل بیت این حدیث را نقل می کند. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 418

نکته ها:
1 - سخنی با مفسر معروف ((آلوسی))
در اینجا سؤ الی برای جمعی مطرح است که آلوسی مفسر معروف در روح المعانی آن را به صورت ایرادی بر شیعه مطرح کرده ، و ما آن را به صورت یک سؤ ال در اینجا عنوان کرده ، مورد بررسی قرار می دهیم ، خلاصه کلام او چنین است : بعضی از شیعه آیه را در مقام استدلال بر امامت علی (علیه السلام) ذکر کرده اند و گفته اند علی (علیه السلام) واجب المحبة است ، و هر واجب المحبتی واجب الطاعة است ، و هر واجب الطاعتی دارای مقام امامت است ، و از آن نتیجه گرفته اند که علی (علیه السلام) دارای مقام امامت می باشد و آیه را دلیل بر این موضوع شمردند.
اما سخن آنها از چند جهت قابل ایراد است .
اولا استدلال به آیه بر وجوب محبت فرع بر این است که آیه را به معنی محبت خویشاوندان پیامبر بدانیم ، در حالی که جمع کثیری از مفسران این تفسیر را نپذیرفته اند، و گفته اند این مناسب مقام نبوت نیست ، زیرا پیامبر را متهم می سازد، چه اینکه شبیه کار دنیاپرستانی است که فعالیتهائی را شروع می کنند، سپس منافعی در برابر آن برای فرزندان و بستگان خود مطالبه می نمایند بعلاوه با آیه و ما تسئلهم علیه من اجر (تو پاداشی از آنها مطالبه نمی کنی) (یوسف - 104) منافات دارد.
ثانیا قبول نداریم که وجوب محبت دلیل بر وجوب اطاعت است ، لذا ابن بابویه در کتاب اعتقادات می گوید: امامیه اتفاق دارند که محبت علویین لازم است در حالی که همه را واجب الاطاعت نمی دانند!
ثالثا قبول نداریم که هر شخص واجب الاطاعه ای دارای مقام امامت یعنی زعامت کبری باشد، والا هر پیامبری در زمان خود دارای چنین مقامی بود،

حالی که در داستان طالوت می خوانیم که او امام جمعیت شد در حالی که پیامبری نیز در آن زمان وجود داشت .
رابعا آیه اقتضا می کند تمام اهل بیت واجب الاطاعة باشند، و به همین دلیل باید همه امام باشند، در حالی که امامیه چنین عقیده ای ندارند.
تحلیل و بررسی
با برداشتی که از آیه مورد بحث طبق قرائن فراوان و محکم موجود در آیه و سایر آیات قرآن داشتیم پاسخ بسیاری از این ایرادات روشن می شود:
زیرا گفتیم این محبت امر ساده ای نیست ، این به عنوان پاداش نبوت و اجر رسالت است ، طبعا باید مطلبی هموزن و همشان آن باشد، تا بتواند پاداش آن قرار گیرد.
از سوی دیگر آیاتِ قرآن گواهی می‌دهد سود این محبت چیزی نیست که

به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برگردد، بلکه نتیجه آن صددرصد عائد خود مؤ منان می شود یا به تعبیر دیگر این یک امر معنوی است که در تکامل هدایت مسلمانان مؤ ثر است .
به این ترتیب گرچه از آیه چیزی جز مساءله وجوب محبت استفاده نمی شود اما با قرائنی که ذکر شد این وجوب محبت سر از مساءله امامت که پشتوانه مقام نبوت و رسالت است در می آورد.
با توجه به این توضیح کوتاه به بررسی ایرادات فوق می پردازیم :
اولا - اینکه بعضی از مفسران آیه را به مودت اهل بیت تفسیر نکرده اند باید قبول کرد که پیشداوریها و رسوبات ذهنی مانع از این امر بوده فی المثل جمعی از آنها ((قربی)) را به معنی ((تقرب به پروردگار)) تفسیر کرده اند! در حالی که در تمام آیات قرآن هر موردی این کلمه به کار رفته به معنی خویشاوندان است . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 420
و یا اینکه جمعی آن را به معنی خویشاوندی پیامبر با قبایل عرب تفسیر کرده اند، در حالی که این تفسیر نظام آیه را به کلی به هم می ریزد، اجر رسالت را از کسی مطالبه می کنند که رسالت را پذیرفته ، و کسی که رسالت پیامبر را بپذیرد چه نیازی دارد که خویشاوندی او را با خود در نظر گیرد، و از آزار او چشم بپوشد؟
علاوه بر این روایات زیادی که آیه را به ولایت اهل بیت پیامبر تفسیر می کند چرا کنار بگذاریم ؟!
بنابراین باید قبول کرد که این گروه از مفسران هرگز با ذهن خالی به تفسیر آیه نپرداخته اند و وگرنه مطلب پیچیده ای در آن وجود ندارد.
و از اینجا روشن می شود که تقاضای چنین پاداشی نه با مقام نبوت منافات دارد، و نه همچون راه و رسم دنیا پرستان است ، و با آیه 104 سوره یوسف که نفی هر گونه پاداش می کند نیز کاملا هماهنگ است ، چرا که پاداش مودت اهل بیت در حقیقت پاداشی نیست که پیامبر از آن منتفع گردد بلکه خود مسلمین از آن بهره مند می شوند.
ثانیا - درست است وجوب محبت ساده هرگز دلیل بر وجوب اطاعت نیست اما وقتی در نظر بگیریم که این محبتی است که متناسب همطراز رسالت قرار داده شده ، یقین پیدا می کنیم که وجوب اطاعت نیز در آن نهفته است ، و از اینجا روشن می شود که گفتار ابن بابویه (صدوق) نیز منافاتی با آنچه گفتیم ندارد.
ثالثا - درست است که هر وجوب اطاعتی دلیل بر مقام امامت و زعامت کبری نیست ، ولی باید توجه داشت وجوب اطاعتی که پاداش رسالت و متناسب با آن است جز امامت نمی تواند باشد.
رابعا - امام به معنی رهبر - در هر عصری یک تن بیشتر نمی تواند باشد، و بنابراین امامت همه اهل بیت معنی نخواهد داشت بعلاوه نباید نقش

روایات را در تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 421
این زمینه یعنی در فهم معنی آیه از نظر دور داشت .
قابل توجه اینکه آلوسی شخصا اهمیت زیادی برای مودت اهل بیت قائل شده ، و در چند خط پیش از بحث فوق می گوید: حق این است که محبت خویشاوندان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بخاطر قرابتشان با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) واجب است ، و هر قدر قرابت قویتر باشد محبت وجوب بیشتری دارد، و سرانجام می گوید: آثار این مودت تعظیم و احترام و قیام به اداء حقوق اقربای پیغمبر است ، در حالی که بسیاری از مردم در این امر سستی کرده اند تا آنجا که محبت قرابت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را یکنوع رافضی گری شمرده اند ولی من چنین نمی گویم ، بلکه همان می گویم که شافعی در آن کلام جالب و گویای خود گفته است .
سپس اشعاری را که در بالا از شافعی نقل کردیم ذکر کرده ، می افزاید: با این حال من معتقد به خروج از اعتقادات بزرگان اهل سنت در مورد صحابه نیستم ، و محبت آنها را نیز از واجبات می شمرم .
2 - کشتی نجات !
((فخر رازی)) در ذیل این بحث نکته ای را نقل کرده و آن را پسندیده است و ((آلوسی)) در روح المعانی نیز آن را به عنوان ((نکته ای لطیف)) به نقل از فخر رازی آورده ، نکته ای که فکر می کنند از طریق آن بعضی از تضادها برطرف می گردد، و آن اینکه : پیغمبر گرامی اسلام از یکسو فرموده است : مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی : ((مثل اهل بیت من همچون کشتی نوح است هر کس سوار بر آن شود نجات می یابد)) .
و از سوی دیگر فرموده است : اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم : ((اصحاب من همچون ستارگان آسمانند به هر کدام اقتدا کنید هدایت می یابید تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 422
و ما الان در اقیانوس تکلیف گرفتاریم ، و امواج شبهات و شهوات ما را از هر سو در هم می کوبد، و آنکس که می خواهد از دریا عبور کند احتیاج به دو امر دارد یکی کشتی است که خالی از هر عیب و نقص باشد، و دیگری ستارگان پر فروغ درخشنده ای است که مسیر را به او نشان دهد، هنگامی که انسان سوار بر کشتی شود، و چشم بر ستارگان درخشان بدوزد امید نجات وجود دارد، همچنین هر کس از اهل سنت بر کشتی محبت آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سوار گردد، و چشم به ستارگان اصحاب دوزد امید است که خداوند او را به سلامت و سعادت در دنیا و آخرت برساند.
ولی ما می گوئیم این تشبیه شاعرانه گرچه زیبا است اما دقیق نیست ،

چرا که اولا کشتی نوح مرکب نجات بود و در آن روز که همه جای جهان را امواج خروشان آب فرا گرفته بود، دائما در گردش بود بی آنکه مانند کشتیهای معمولی مقصدی داشته باشد که به سوی آن مقصد به کمک ستارگان حرکت کند.
مقصد خود کشتی بود، و نجات از غرقاب ، تا فرو نشستن آب و قرار گرفتن کشتی بر کنار کوه جودی .
ثانیا - در بعضی از روایات که در کتب برادران اهل سنت نقل شده از پیغمبر گرامی اسلام چنین آمده است : النجوم امان لاهل الارض من الغرق و اهل بیتی امان لامتی من الاختلاف فی الدین ((ستارگان امان برای اهل زمینند از غرق شدن و اهل بیت من امان امتند از اختلاف در دین)) .
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 423
3 - تفسیر و من یقترف حسنة ...
((اقتراف)) در جمله ((و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنة)) هر کس حسنه ای را کسب کند ما بر حسن آن می افزائیم)) در اصل از ((قرف)) (بر وزن حرف) به معنی کندن پوست اضافی از درخت یا پوستهای اضافی از زخم است که گاه مایه پیراستن و بهبودی می گردد، این کلمه بعدا در اکتساب به کار رفته اعم از اینکه اکتساب خوبی باشد یا بدی .
ولی به گفته راغب این واژه در بدیها بیش از خوبیها به کار می رود هر چند در آیه مورد بحث در خوبیها به کار رفته).
لذا ضرب المثلی در عرب معروف است که می گویند: الاعتراف یزیل الاقتراف ((اعتراف به گناه ، گناه را از بین می برد)) .
جالب اینکه در بعضی از تفاسیر از ابن عباس و یکی دیگر از مفسران نخستین بنام ((سدی)) نقل شده که منظور از ((اقتراف حسنة)) در آیه شریفه مودت آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است .
در حدیثی که سابقا از امام حسن بن علی (علیهماالسلام) نقل کردیم نیز آمده : اقتراف الحسنة مودتنا اهل البیت : ((منظور از بدست آوردن حسنه مودت ما اهل بیت است)) روشن است که منظور از اینگونه تفسیرها محدود بودن معنی اکتساب حسنه به مودت اهل بیت نیست ، بلکه معنی وسیع و گسترده ای دارد ولی از آنجا که این جمله به دنبال مساءله مودت ذی القربی آمده است روشنترین مصداق اکتساب حسنه همین مودت است .
4 - این چند آیه مدنی است
این سوره (سوره شوری) چنانکه در آغاز گفتیم از سوره های مکی است
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 424
ولی جمعی از مفسران معتقدند که این چهار آیه (آیه 23 تا 26) در مدینه نازل شده است ، و شاءن نزولی که در آغاز تفسیر این آیات نقل کردیم

گواه بر این معنی است ، روایاتی که اهل بیت را به علی (علیه السلام) و فاطمه و دو فرزندان آنها امام حسن و امام حسین تفسیر می کند نیز مناسب همین معنی است ، زیرا می دانیم ازدواج علی (علیه السلام) و بانوی اسلام در مدینه انجام گرفت ، و تولد حسن و حسین (علیهماالسلام) در سالهای سوم و چهارم هجری طبق نقل معروف بوده است . الشوری
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 425
آیه 24 - 26
آیه و ترجمه
أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَى عَلى اللَّهِ كَذِباً فَإِن يَشإِ اللَّهُ يخْتِمْ عَلى قَلْبِک وَ يَمْحُ اللَّهُ الْبَطِلَ وَ يحِقُّ الحْقَّ بِكلِمَتِهِ إِنَّهُ عَلِيمُ بِذَاتِ الصدُورِ(24)
وَ هُوَ الَّذِى يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَ يَعْفُوا عَنِ السيِّئَاتِ وَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ(25)
وَ يَستَجِيب الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ وَ يَزِيدُهُم مِّن فَضلِهِ وَ الْكَفِرُونَ لهُمْ عَذَابٌ شدِيدٌ(26)
ترجمه :24 - آنها می گویند، او بر خدا دروغ بسته ، ولی اگر خدا بخواهد بر قلب تو مهر می نهد (و قدرت اظهار این آیات را از تو می گیرد) و باطل را محو می کند و حق را به فرمانش پابرجا می سازد، چرا که او به آنچه در درون دلها است آگاه است .
25 - او کسی است که توبه را از بندگانش می پذیرد، و گناهان را می بخشد و آنچه را انجام می دهید می داند.
26 - و درخواست کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند اجابت می کند، و از فضلش بر آنها می افزاید، اما برای کافران عذاب شدیدی است .

تفسیر:او توبه بندگان را می پذیرد
این آیات ادامه آیات گذشته در زمینه رسالت و اجر رسالت ، و مودت ذی القربی تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 426
و اهل بیت است .
در نخستین آیه می فرماید: آنها این وحی الهی را پذیرا نمی شوند ((بلکه می گویند: او بر خدا دروغ و افترا بسته ، و اینها زائیده فکر خود او است که به خدا نسبت می دهد)) (ام یقولون افتری علی الله کذبا).
((در حالی که اگر خدا بخواهد بر قلب تو مهر می نهد و قدرت اظهار این آیات را از تو می گیرد)) (فان یشاء الله یختم علی قلبک).
این در حقیقت اشاره به استدلال منطقی معروفی است که اگر کسی دعوی نبوت کند و معجزات و آیات بینات بر دست و زبان او ظاهر شود، و مورد حمایت و نصرت الهی قرار گیرد، اما او بر خدا دروغ بندد حکمت خداوند ایجاب می کند که آن معجزات و حمایتش را از او بگیرد، و رسوایش سازد، همانگونه که در آیه 44 تا 46 سوره حاقه آمده است : و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین : ((هر گاه او دروغی بر ما ببندد ما او را با قوت و قدرت می گیریم ، و مجازات می کنیم ، و رگ قلب او را می بریم)) .
در تفسیر این جمله مفسران احتمالات دیگری نیز داده اند، اما آنچه در بالا گفته شد از همه روشنتر به نظر می رسد.
این نکته نیز قابل توجه است که یکی از نسبتهای ناروا که مشرکان و کفار به پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می دادند این بود که او اجر رسالت خود را مودت خویشاوندانش شمرده ، و این را بر خدا دروغ بسته است (به تناسب بحثی که در آیات گذشته آمد) و آیه فوق این نسبت را نیز نفی می کند.
ولی با اینحال مفهوم آیه منحصر در این معنی نیست ، زیرا طبق آیات دیگر قرآن دشمنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این تهمت را درباره کل قرآن و وحی به ساحت قدس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می بستند، در آیه 38 یونس می خوانیم : ام یقولون افتراه قل فاتوا بسورة مثله : ((بلکه می گویند این را بر خدا دروغ بسته ، بگو اگر چنین است
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 427
شما نیز سوره ای همانند آن بیاورید)) .
نظیر همین معنی با تفاوت مختصری در آیه 13 هود و 35 هود، و بعضی دیگر از آیات قرآن آمده است ، این آیات گواهی است بر آنچه در تفسیر آیه برگزیدیم .
سپس برای تاءکید این مطلب می افزاید: خداوند باطل را محو می کند، و

حق را به فرمانش محقق و پابرجا می سازد (و یمح الله الباطل و یحق الحق بکلماته) این وظیفه خداوند است که بر اساس حکمتش حق را آشکار و باطل را رسوا سازد، با اینحال چگونه اجازه می دهد کسی بر او دروغ بندد و در عین حال یاریش کند، و معجزات بر دستش آشکار سازد؟
و اگر تصور شود که ممکن است پیامبر پنهان از علم خدا دست به چنین کاری زند اشتباه بزرگی است چرا که او به آنچه در درون دلهاست آگاه است (انه علیم بذات الصدور).
همانگونه که در تفسیر آیه 38 سوره فاطر گفتیم : ((ذات)) در لغت عرب به معنی عین و حقیقت اشیاء نیامده ، بلکه این اصطلاحی است از سوی فلاسفه بلکه ذات به معنی ((صاحب)) است ، و به این ترتیب جمله ((انه علیم بذات الصدور)) مفهومش این است که خداوند از افکار و عقائدی که حاکم بر دلهاست و گوئی صاحب و مالک آن شده با خبر است ، و این اشاره لطیفی است به حاکمیت و استقرار افکار بر قلوب و ارواح انسانها (دقت کنید). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 428
و از آنجا که خداوند راه بازگشت را همواره به روی بندگان باز می گذارد کرارا در آیات قرآن بعد از مذمت از اعمال زشت مشرکان و گنهکاران به مساءله گشوده بودن درهای توبه اشاره کرده در آیات مورد بحث نیز پس از گفتار سابق می افزاید: ((او کسی است که توبه را از بندگانش پذیرا می شود، و گناهان را می بخشد)) (و هو الذی یقبل التوبة عن عباده و یعفوا عن السیئات).
اما اگر تظاهر به توبه کنید، ولی در خفا کار دیگر انجام دهید، تصور نکنید که از دیده تیزبین علم پروردگار مخفی خواهد ماند، نه او آنچه را انجام می دهید می داند (و یعلم ما تفعلون).
در شاءن نزولی که در آغاز آیات گذشته بیان کردیم گفته شد که بعد از نزول آیه مودت جمعی از منافقان و یا افراد ضعیف الایمان گفتند: این سخنی است که محمد بر خدا افترا بسته ، می خواهد ما را بعد از خود در برابر خویشاوندانش خوار کند، آیه ام یقولون افتری علی الله کذبا نازل شد و به آنها پاسخ گفت ، هنگامی که از نزول آیه با خبر شدند گروهی پشیمان گشتند، گریه کردند و ناراحت بودند، آیه و هو الذی یقبل التوبه ... نازل شد و به آنها بشارت داد که اگر توبه خالص کنند خدا لغزش آنها را می بخشد.
و در آخرین آیه مورد بحث پاداش بزرگ مؤ منان و عذاب دردناک کافران را در جمله هائی کوتاه بیان کرده می فرماید: خداوند درخواست کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند اجابت می کند (و یستجیب الذین آمنوا و عملوا الصالحات).
((بلکه از فضل خود بر ایشان می افزاید)) و حتی مطالبی را که

درخواست نکرده اند به آنها می بخشد (و یزیدهم من فضله).
((اما برای کافران عذاب شدیدی است)) (و الکافرون لهم عذاب شدید).
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 429
در اینکه چه درخواستی از مؤ منان را اجابت می کند تفسیرهای گوناگونی شده است ، جمعی از مفسران آن را محدود به درخواستهای معینی کرده اند، از جمله اینکه :
بعضی گفته اند: دعای مؤ منان را درباره یکدیگر مستجاب می کند.
بعضی دیگر گفته اند عبادات و طاعاتشان را می پذیرد.
و بعضی آن را مربوط به شفاعت آنها در مورد برادرانشان می دانند.
ولی هیچگونه دلیلی بر این محدودیتها نیست ، بلکه خداوند هرگونه درخواستی را مؤ منان صالح العمل داشته باشند می پذیرد، و از آن بالاتر اموری را که شاید به فکر آنها نیامده است که از خدا درخواست کنند از فضلش به آنها می بخشد، و این نهایت لطف و مرحمت خداوند درباره مؤ منان است .
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در تفسیر و یزیدهم من فضله می خوانیم : الشفاعة لمن وجبت له النار ممن احسن الیهم فی الدنیا: ((آنچه را خداوند از فضلش بر آنها می افزاید شفاعت برای کسانی است که در دنیا به آنها نیکی کرده اند، اما (بر اثر سوء اعمالشان) مستحق آتش دوزخ شده اند)) .
این حدیث پر معنی نیز مفهومش این نیست که فضل اضافی خداوند منحصر به این است بلکه بیان یکی از مصداقهای روشن آن است .
الشوری
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 430
آیه 27 - 31
آیه و ترجمه
وَ لَوْ بَسط اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فی الاَرْضِ وَ لَکِن یُنزِّلُ بِقَدَرٍ مَّا یَشاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِیرُ بَصِیرٌ(27)
وَ هُوَ الَّذِی یُنزِّلُ الْغَیْث مِن بَعْدِ مَا قَنَطوا وَ یَنشرُ رَحْمَتَهُ وَ هُوَ الْوَلىُّ الْحَمِیدُ(28)
وَ مِنْ ءَایَتِهِ خَلْقُ السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ مَا بَث فِیهِمَا مِن دَابَّةٍ وَ هُوَ عَلی جَمْعِهِمْ إِذَا یَشاءُ قَدِیرٌ(29)
وَ مَا أَصَبَکم مِّن مُّصِیبَةٍ فَبِمَا کَسبَت أَیْدِیکمْ وَ یَعْفُوا عَن کَثِیرٍ(30)
وَ مَا أَنتُم بِمُعْجِزِینَ فی الاَرْضِ وَ مَا لَکُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلىٍّ وَ لا نَصِیرٍ(31)
ترجمه :27 هر گاه خداوند روزی را برای بندگانش وسعت بخشد در زمین

طغیان و ستم می کنند، لذا به مقداری که می خواهد نازل می کند که او نسبت به بندگانش آگاه و بینا است .
28 - او کسی است که باران نافع را بعد از آنکه ماءیوس شدند نازل می کند، و دامنه رحمت خویش را می گستراند، و او ولی و حمید است .
29 - و از آیات او است آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از جنبندگان در آنها خلق و منتشر نموده ، و او هرگاه بخواهد قادر بر جمع آنها است . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 431
30 - هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید، و بسیاری را نیز عفو می کند.
31 - و شما هرگز نمی توانید در زمین از قدرت خداوند فرار کنید، و غیر از خدا هیچ ولی و یاوری برای شما نیست !
شان نزول :از ((خباب بن ارت)) صحابی معروف نقل شده که آیه نخست (و لو بسط الله ...) درباره ما نازل شد، و این به خاطر آن بود که ما به اموال فراوان طوایف ((بنی قریظه)) و ((بنی نظیر)) و ((بنی قینقاع)) از یهود نظر افکندیم ، و آرزو داشتیم که ایکاش ما هم چنین اموالی داشتیم ، آیه نازل شد و به ما هشدار داد که اگر خداوند روزی را برای بندگانش گسترده کند طغیان خواهند کرد.
در تفسیر ((در المنثور)) حدیث دیگری نقل شده و آن اینکه این آیه در مورد اصحاب صفه نازل گردید، چرا که آنها آرزو داشتند دنیایشان رو به راه شود.
(درباره اصحاب صفه و اینکه آنها چه کسانی بودند شرحی در پایان این آیات به خواست خدا خواهیم داشت).
تفسیر:مرفهین طغیانگر!
پیوند این آیات با آیات گذشته ممکن است از این نظر باشد که در آخرین آیه از آیات پیشین آمده بود که خداوند درخواست مؤ منان را اجابت می کند، و به دنبال آن این سؤ ال پیش می آید که پس چرا در میان آنها گروهی فقیرند، تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 432
و هر چه درخواست می کنند به جائی نمی رسد؟
می فرماید: ((هر گاه خداوند روزی را برای بندگانش وسعت بخشد در زمین طغیان و سرکشی و ستم می کنند)) (و لو بسط الله الرزق لعباده لبغوا فی الارض).
((و لذا به مقداری که می خواهد و مصلحت می بیند روزی را نازل می کند)) (و لکن ینزل بقدر ما یشاء).
و به این ترتیب مساءله تقسیم روزی بر اساس حساب دقیقی است که پروردگار درباره بندگان دارد چرا که او نسبت به بندگانش آگاه و بیناست (انه بعباده خبیر بصیر).

او پیمانه و ظرفیت وجودی هر کس را می داند و طبق مصلحت او به او روزی می دهد، نه چندان می دهد که طغیان کنند، و نه چندان که از فقر فریادشان بلند شود.
شبیه این معنی در آیه 6 و 7 سوره علق آمده است ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی ((انسان طغیان می کند هرگاه احساس بی نیازی و غنی نماید)) .
و به راستی چنین است ، و مطالعه در حال انسانها گواه صادق این واقعیت است که وقتی دنیا به آنها روی می آورد و صاحب زندگی مرفه می شوند و مسیر حوادث بر وفق مراد آنها است ، دیگر خدا را بنده نیستند، به سرعت از او فاصله می گیرند، در دریای شهوات غرق می شوند، و آنچه ناگفتنی است آن می کنند، و هرگونه ظلم و ستم و فساد را در زمین گسترش می دهند.
در تفسیر دیگری از ((ابن عباس)) در مورد این آیه می خوانیم که منظور از ((بغی)) در اینجا ظلم و ستم و طغیان نیست بلکه بغی به معنی طلب است ، یعنی اگر خداوند روزی را برای بندگانش گسترده سازد باز طلب بیشتر می کنند و هرگز سیر نخواهند شد!
ولی تفسیر اول که از سوی بسیاری از مفسران انتخاب شده صحیحتر تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 433
به نظر می رسد، چرا که تعبیر ((یبغون فی الارض کرارا)) در آیات قرآن به معنی فساد و ظلم در زمین آمده است ، مانند ((فلما انجاهم اذا هم یبغون فی الارض بغیر الحق)) (یونس - 23) و ((انما السبیل علی الذین یظلمون الناس و یبغون فی الارض بغیر الحق)) (آیه 42 همین سوره).
درست است که ((بغی)) به معنی طلب نیز آمده ، اما هنگامی که با ((فی الارض)) همراه شود به معنی فساد و ظلم در زمین است .
در اینجا دو سؤ ال پیش می آید:
نخست اینکه اگر برنامه تقسیم روزی چنین است ، پس چرا گروهی را می بینیم که روزی فراوان دارند و طغیان و فساد کرده اند و دنیا را به تباهی کشانده اند و خداوند جلو آنها را نگرفته ، هم در مقیاس افراد و هم در مقیاس دولتهای غارتگر زورگو.
در پاسخ این سؤ ال باید به این نکته توجه داشت که گاه گسترش روزی وسیله ای است برای امتحان و آزمایش ، چرا که همه انسانها باید در این جهان آزمایش شوند گروهی نیز با ثروت آزمایش می شوند.
و گاه به خاطر این است که هم خودشان و هم انسانهای دیگر بدانند که ثروت خوشبختی نمی آفریند، شاید راه را پیدا کنند، و به سوی خدا باز گردند، هم اکنون جامعه هائی را می بینیم که غرق انواع نعمت و ثروت و رفاهند و در عین حال گرفتار انواع مصائب و بدبختیها می باشند، ناامنی ،

کشتار، آلودگی فراوان اخلاقی ، اضطراب و انواع نگرانیها جسم و روح آنها را فرا گرفته است .
گاهی نیز ثروت بی حساب یک مجازات الهی است که خدا بعضی را گرفتار آن می سازد، دورنمای زندگانیشان دل انگیز، اما اگر از نزدیک نگاه کنیم
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 434
می بینیم از خودشان بدبختتر خودشانند!، در این زمینه سرگذشتهای فراوانی از سلاطین ثروت دنیا وجود دارد که بسیاری شنیده اند، و نقل آنها سخن را به درازا می کشد.
سؤ ال دیگر اینکه : آیا مفهوم این سخن این نیست که هرگاه انسان فقیر و محروم است نباید دست و پائی برای وسعت روزی کند، به احتمال اینکه خدا مصلحت او را در این دانسته است ؟
در پاسخ این سؤ ال نیز باید توجه داشت که گاهی کمبود روزی به خاطر سستی و تنبلی خود انسان است ، این کمبودها و محرومیتها خواست حتمی خداوند نیست ، بلکه نتیجه اعمال او است که دامنگیرش شده ، و اسلام بر اساس اصل سعی و کوشش که هم در آیات قرآن منعکس است و هم در سنت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ائمه هدی (علیهمالسلام) همه را دعوت به تلاش و جهاد کرده است .
ولی هر گاه انسان نهایت تلاش خود را به کار گرفت در عین حال درها به روی او بسته شد، باید بداند در این امر مصلحتی بوده ، بی تابی نکند، ماءیوس نشود، زبان به کفران نگشاید، و به تلاش خود ادامه دهد، و تسلیم رضای الهی نیز باشد.
این نکته نیز قابل ذکر است که تعبیر به عباده (بندگانش) هرگز منافاتی با طغیان آنها در صورت گسترش روزی ندارد ، چرا که این تعبیر در مورد بندگان خوب و بد و متوسط الحال همه به کار می رود، مانند قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله : ((بگو ای بندگان من ! که درباره خویش اسراف کرده اید از رحمت خدا نومید نشوید)) .
درست است که خداوند روزی را با حساب نازل می کند تا بندگان طغیان نکنند اما چنان نیست که آنها را محروم و ممنوع سازد، لذا در آیه بعد می افزاید: ((او کسی است که باران نافع را بعد از آنکه مردم ماءیوس شدند نازل می کند تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 435
و دامنه رحمت خویش را می گستراند (و هو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا و ینشر رحمته).
و باید هم چنین باشد چرا که او ولی و سرپرستی است شایسته ستایش (و هو الولی الحمید).
این آیه در عین اینکه بیان نعمت و لطف پروردگار است از آیات و نشانه های توحید نیز سخن می گوید، چرا که نزول باران نظام بسیار دقیق و

حساب شده ای دارد، از موقعی که آفتاب بر اقیانوسها می تابد و ذرات لطیف آب را از املاح جدا کرده و به صورت توده های ابر به آسمان می فرستد، و هنگامی که قشر سرد فوقانی هوا آنها را متراکم می سازد، و سپس بادها آنها را بر دوش خود حمل می کنند، و بر فراز زمینهای تشنه و خشکیده می برند، و بر اثر برودت و فشار مخصوص هوا تبدیل به دانه های کوچک باران می شود که به نرمی بر زمین نشیند، و در آن نفوذ می کند، بی آنکه ویرانی بیافریند.
آری اگر این نظام را با دقت بررسی کنیم نشانه های علم و قدرت خداوند در آن نمایان است . او ولی حمیدی است که نیازهای بندگان را تاءمین کرده و آنها را مشمول الطاف خویش می گرداند.
قابل توجه اینکه ((غیث)) - چنانکه بسیاری از مفسران و بعضی از اهل لغت تصریح کرده اند - به معنی باران نافع است ، در حالی که مطر به هرگونه باران گفته می شود خواه نافع باشد یا غیر نافع .
و لذا به دنبال آن جمله و ینشر رحمته (رحمت خود را گسترش می دهد) آمده است .
چه تعبیر زیبا و جامعی ؟ رحمت خود را در زنده کردن زمینهای مرده ، در رویانیدن گیاهان ، در شستشوی هوا، در تاءمین آب آشامیدنی انسانها و موجودات زنده دیگر، و خلاصه در تمام زمینه ها می گستراند. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 436
اگر انسان بخواهد مفهوم این جمله قرآنی را درک کند باید پس از نزول باران در یکساعت آفتابی قدم به کوه و دشت و بیابان بگذارد و لطافت و زیبائی و طراوت را که رحمت گسترده خدا است در همه جا مشاهده کند.
این استفاده از واژه ((غیث)) شاید به خاطر آن باشد که با ماده ((غوث)) که به معنی فریادرسی است ریشه مشترک دارد، و به همین دلیل بعضی از مفسران تعبیر فوق را اشاره ای به هرگونه فریادرسی خداوند بعد از نومیدیها و نشر رحمت او دانسته اند.
و باز به همین مناسبت در آیه بعد از یکی از مهمترین آیات علم و قدرت پروردگار سخن به میان آورده می گوید: از آیات و نشانه های او است آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از جنبندگان در آنها خلق و پراکنده ساخته است (و من آیاته خلق السموات و الارض و ما بث فیهما من دابة).
آسمانها با آنهمه عظمت ، با آن منظومه های و کهکشانها، و میلیونها میلیون ستاره عظیم و درخشان ، آسمانها با آن نظامی که انسان از مطالعه آن در حیرت فرو می رود، و زمین با انواع منابع حیاتیش ، با گیاهان متنوع و رنگارنگ ، و گلها و میوه ها، با انواع مواهب و برکات ، و انواع زیبائیهایش ، همه آیات و نشانه های او است این از یکسو.
از سوی دیگر جنبندگان زمین و آسمان ، انواع پرندگان ، صدها هزار نوع

حشرات ، انواع حیوانات وحشی و اهلی ، و خزندگان ، و ماهیان بسیار کوچک و ظریف و غول پیکر و عظیم ، و انواع آبزیان و عجائب و شگفتیهائی که در ساختمان هر یک از آنها به کار رفته ، و از همه مهمتر در
اصل حقیقت حیات و زندگی تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 437
و اصول اسرار آمیزی که بر آن حاکم است که هنوز بعد از هزاران سال مطالعه میلیونها دانشمند، کسی به عمق آن نرسیده ، همه و همه آیات خدا است .
جالب اینکه ((دابة)) هم موجودات زنده ذره بینی را شامل می شود که دارای حرکت ظریف و مرموزی است ، و هم حیوانات غول پیکری که دهها متر طول و دهها تن وزن دارد، هر یک به نوعی تسبیح حق می گویند، و ثناخوان او هستند و با زبان حال بیانگر عظمت و قدرت علم بی پایان او.
و در پایان آیه می فرماید: او هر گاه بخواهد قادر بر جمع کردن آنها است (و هو علی جمعهم اذا یشاء قدیر.
در اینکه منظور از جمع کردن تمام جنبندگان در این آیه چیست ؟ بسیاری از مفسران آن را به معنی جمع برای حساب و جزای اعمال در قیامت دانسته اند، و می توان آیاتی را که از قیامت به عنوان ((یوم الجمع)) یاد می کند گواه بر این معنا گرفت (مانند آیه 7 همین سوره شوری و 9 تغابن).
در این صورت این سؤ ال پیش می آید که آیا همه جنبندگان در قیامت محشور می شوند، حتی غیر انسانها؟ بلکه گاه گفته می شود که دابة (جنبنده) معمولا به غیر انسانها اطلاق می شود، در این صورت این مشکل مطرح خواهد شد که چگونه جنبندگان غیر انسان حشر و حساب دارند در حالی که عقل و شعور و تکلیفی ندارند؟
پاسخ این سؤ ال را ذیل آیه 38 سوره انعام و ما من دابة فی الارض و لاطائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شی ء ثم الی ربهم یحشرون : ((هیچ جنبنده ای در زمین ، و هیچ پرنده ای که با دو بال
خود تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 438
(در آسمان) پرواز می کند نیست مگر اینکه امتهائی همانند شما هستند، ما هیچ چیز را در این کتاب فروگذار نکردیم سپس همه آنها به سوی پروردگارشان جمع و محشور می شوند داده ایم .
و گفتیم زندگی بسیاری از حیوانات آمیخته با نظام جالب و شگفت انگیزی است ، چه مانعی دارد که این اعمال بیانگر نوعی عقل و شعور در آنها باشد؟ چه لزومی دارد که همه اینها را به غریزه تقسیم کنیم ؟ در این صورت نوعی از حشر و حساب برای آنها متصور خواهد بود (شرح بیشتر این موضوع را در جلد پنجم صفحه 224 به بعد ذیل آیه فوق مطالعه فرمائید).

این احتمال نیز در تفسیر آیه مورد بحث وجود دارد که منظور از ((جمع)) نقطه مقابل ((بث)) (پراکندن) است ، به این معنی که ((بث)) اشاره به آفرینش و گسترش انواع موجودات زنده و جنبندگان است ، سپس می فرماید هرگاه خدا بخواهد آنها را جمع کرده و نابود یا منقرض می سازد.
همانگونه که در طول تاریخ تاکنون بسیاری از انواع جنبندگان در روی زمین گسترش عجیبی پیدا کرده ، و در زمانی بعد از آن منقرض و جمع شده اند، هم گسترش آنها به دست خدا است و هم جمع آنها، و در حقیقت شبیه آیاتی است که می گوید: حیات دهنده خدا است ، و میراننده هم او است .
در این صورت مساءله حساب و جزای حیوانات در این آیه مطرح نخواهد شد.
ستارگان مسکون آسمان
از نکات قابل ملاحظه ای که از این آیه استفاده می شود این است که دلالت بر وجود انواع موجودات زنده در آسمانها دارد، گرچه هنوز دانشمندان به صورت قاطعی در این زمینه قضاوت نمی کنند، همینقدر سربسته می گویند: در میان کواکب آسمان به احتمال قوی ستارگان زیادی هستند که دارای موجودات زنده اند، تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 439
ولی قرآن با جمله ((و ما بث فیهما من دابة)) (آنچه در آسمان و زمین از جنبندگان گسترده است)، با صراحت این حقیقت را اعلام می دارد که در پهنه آسمان نیز جنبندگان زنده فراوان است .
و اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند ((فیهما)) منحصر به کره زمین باشد بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا ضمیر تثنیه است و به آسمان و زمین هر دو برمی گردد، همانگونه که تفسیر دابة به فرشتگان آسمان تفسیری است بسیار بعید، چرا که ((دابة)) معمولا به جنبندگان مادی اطلاق می شود.
این معنی از آیات متعدد دیگر قرآن مجید نیز استفاده می شود.
در حدیث معروفی از امیر مؤ منان امام علی بن ابی طالب نقل شده است که فرمود: هذه النجوم التی فی السماء مدائن مثل المدائن التی فی الارض مربوطة کل مدینة الی عمود من نور: ((این ستارگانی که در آسمان است شهرهائی همچون شهرهای زمین دارد، هر شهری با شهر دیگر (هر ستارهای با ستاره دیگر) با ستونی از نور مربوط است)) .
روایات متعدد دیگری نیز در این زمینه نقل شده است (برای اطلاع بیشتر می توان به کتاب ((الهیئة و الاسلام)) مراجعه کرد).
از آنجا که در آیات گذشته سخن از رحمت خدا در میان بود و این سخن طبعا این سؤ ال را بر می انگیزد که این مصائبی که ما با آن دست به گریبانیم از کجا است ؟
آیه بعد به این سؤ ال پاسخ می گوید: که آنچه از مصائب و ناملایمات به

شما رسد به خاطر اعمالی است که خود انجام داده اید (و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 440
تازه این تمام مجازات اعمال ناروای شما نیست چرا که ((بسیاری از کارهای شما را مورد عفو قرار می دهد)) (و یعفوا عن کثیر).
مصائبی که دامان ما را می گیرد
در این آیه نکاتی است که باید به آن توجه داشت :
1 - این آیه به خوبی نشان می دهد مصائبی که دامنگیر انسان می شود یکنوع مجازات الهی و هشدار است (هر چند استثنائاتی دارد که بعد به آن اشاره خواهد شد) و به این ترتیب یکی از فلسفه های حوادث دردناک و مشکلات زندگی روشن می شود.
جالب اینکه در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : که از پیامبر گرامی خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل می کند که فرمود: خیر آیة فی کتاب الله هذه الایة ! یا علی ! ما من خدش عود، و لا نکبة قدم الا بذنب ، و ما عفی الله عنه فی الدنیا فهو اکرم من ان یعود فیه و ما عاقب علیه فی الدنیا فهو اعدل من ان یثنی علی عبده :
((این آیه (و ما اصابکم من مصیبة ...) بهترین آیه در قرآن مجید است ، ای علی ! هر خراشی که از چوبی بر تن انسان وارد می شود، و هر لغزش قدمی ، بر اثر گناهی است که از او سر زده ، و آنچه خداوند در دنیا عفو می کند گرامی تر از آن است که (در قیامت) در آن تجدید نظر فرماید، و آنچه را که در این دنیا عقوبت فرموده عادلتر از آن است که در آخرت بار دیگر کیفر دهد)) !
و به این ترتیب اینگونه مصائب علاوه بر اینکه بار انسان را سبک می کند تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 441
او را نسبت به آینده کنترل خواهد نمود.
2 - گرچه ظاهر آیه عام است و همه مصائب را در بر می گیرد، ولی مطابق معمول در عمومات استثناهائی وجود دارد، مانند مصائب و مشکلاتی که دامنگیر انبیا و ائمه معصومین (علیهمالسلام) می شد که برای ترفیع مقام یا آزمایش آنها بود.
و همچنین مصائبی که گریبان غیر معصومین را می گیرد و جنبه آزمون دارد.
و یا مصائبی که بر اثر ندانم کاریها و عدم دقت و مشورت و سهل انگاری در امور حاصل می شود که اثر تکوینی اعمال خود انسان است .
و به تعبیر دیگر جمع میان آیات مختلف قرآن و روایات ایجاب می کند که عموم این آیه در مواردی تخصیص پیدا کند، و این مطلب تازه ای نیست که مایه گفتگوی بعضی از مفسران شده است .
کوتاه سخن اینکه مصائب و گرفتاریهای سخت ، فلسفه های مختلفی دارد،

که در بحثهای توحیدی ، و مباحث عدل الهی ، به آن اشاره شده است .
شکوفائی استعدادها تحت فشار مصائب ، هشدار نسبت به آینده ، آزمون الهی ، بیداری از غرور و غفلت ، و کفاره گناه و... اما از آنجا که بیشتر افراد آن جنبه کیفری و کفاره ای دارد آیه فوق آن را به صورت عموم مطرح ساخته است .
و لذا در حدیثی می خوانیم : هنگامی که امام علی بن الحسین (علیهماالسلام) وارد بر یزید شد، یزید نگاهی به او کرد و گفت : یا علی ! ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ! (اشاره به اینکه حوادث کربلا نتیجه اعمال خود شما بود).
ولی امام علی بن الحسین (علیهماالسلام) فورا در پاسخ فرمود: کلا! ما هذه فینا نزلت ، انما نزل فینا ((ما اصاب من مصیبة فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبراءها ان ذلک علی الله یسیر لکیلا تاءسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم)) فنحن الذین لا ناسی علی ما فاتنا من امر الدنیا، و لا تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 442
نفرح بما اوتینا.
((چنین نیست ، این آیه در مورد ما نازل نشده ، آنچه درباره ما نازل شده آیه دیگری است که می گوید: هر مصیبتی در زمین یا در جسم و جان شما روی دهد پیش از آفرینش شما در کتاب (لوح محفوظ) بوده ، و آگاهی بر این امر بر خداوند آسان است ، این برای آن است که شما به خاطر آنچه از دست می دهید غمگین نشوید، و به خاطر آنچه در دست دارید زیاد خوشحال نباشید (هدف از این مصائب عدم دلبستگی شما به مواهب زودگذر دنیا است و یکنوع تربیت و آزمون برای شما است).
سپس امام افزود: ((ما کسانی هستیم که هرگز به خاطر آنچه از دست داده ایم غمگین نخواهیم شد، و به خاطر آنچه در دست داریم خوشحال نیستیم (همه را زودگذر می دانیم و چشم به لطف و عنایت خدا بسته ایم).
این سخن را با حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم : هنگامی که از حضرتش تفسیر آیه فوق را خواستند فرمود: می دانید علی (علیه السلام) و اهلبیتش بعد از او گرفتار مصائبی شدند، آیا به خاطر اعمالشان بود؟ در حالی که آنها اهل بیت طهارتند، و معصوم از گناه ، سپس افزود: ان رسول الله کان یتوب الی الله و یستغفر فی کل یوم و لیلة ماة مرة من غیر ذنب ان الله یخص اولیائه بالمصائب لیاجرهم علیها من غیر ذنب :
((رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پیوسته توبه می کرد و در هر شبانه روز صد بار استغفار می نمود، بی آنکه گناهی مرتکب شده باشد، خداوند برای اولیاء و دوستانش مصائبی قرار می دهد تا به خاطر صبر در

برابر آن از او پاداش گیرند بی آنکه گناهی مرتکب شده باشند)) . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 443
3 - گاه بعضی در این مساءله تردید کرده اند که مصائب در آیه فوق اشاره به مصائب دنیا باشد چرا که دنیا دار عمل است نه دار پاداش و کیفر.
ولی این اشتباه بزرگی است چرا که آیات و روایات فراوانی نشان می دهد که گاه انسان در همین دنیا گوشه ای از کیفر اعمالش را می بیند، و اینکه می گویند دنیا دار مجازات نیست ، یعنی تمام حسابها تصفیه نمی شود، نه اینکه مطلقا مجازاتی وجود ندارد، و انکار این حقیقت از نظر آشنایان به آیات و روایات شبیه انکار یک امر بدیهی است .
4 - گاه مصائب ، جنبه دستجمعی دارد، و محصول گناهان جمعی است ، همانگونه که در آیه 41 سوره روم می خوانیم : ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون : ((فساد در خشکی و دریا به خاطر اعمال مردم آشکار شد، تا نتیجه بعضی از اعمالی را که انجام داده اند به آنها بچشاند شاید باز گردند)) .
روشن است که این درباره جوامع انسانی است ، که به خاطر اعمالشان گرفتار نابسامانیها می شوند.
و در آیه 11 سوره رعد آمده است : ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم : ((خداوند سرنوشت هیچ جمعیتی را تغییر نمی دهد مگر اینکه خویشتن را تغییر دهند)) .
و امثال این آیات که گواهی می دهد در میان اعمال انسان و نظام تکوینی زندگی او ارتباط و پیوند نزدیکی وجود دارد، که اگر بر اصول فطرت و قوانین آفرینش گام بردارند برکات الهی شامل حال آنها می شود، و هر گاه فاسد شوند زندگی آنها به فساد می گراید.
و گاه ممکن است این قضیه در مورد فرد فرد انسانها صادق شود و هر کس تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 444
در مقابل گناهی که مرتکب می شود به مصیبتی در جسم و جان یا اموال و متعلقاتش گرفتار گردد، همانطور که در آیه فوق آمده است .
به هر حال ممکن است افرادی تصور کنند که می توانند از این قانون حتمی و سنت اجتناب ناپذیر الهی بگریزند، لذا در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: شما هرگز نمی توانید از چنگال قدرت خداوند در زمین فرار کنید (در آسمانها نیز جائی برای شما نیست) (و ما انتم بمعجزین فی الارض).
چگونه شما می توانید از حیطه قدرت و حاکمیت او بگریزید در حالی که تمام عالم هستی عرصه حکومت بلامنازع پروردگار است .
و اگر تصور کنید کسی می تواند به کمک شما بشتابد بدانید غیر از خداوند هیچ ولی و یاوری برای شما نیست (و ما لکم من دون الله من ولی و لا نصیر).

فرق میان ((ولی)) و ((نصیر)) ممکن است از این نظر باشد که ولی سرپرستی است برای جلب منفعت و نصیر برای دفع مضرت است ، و یا اینکه ((ولی)) به کسی گفته می شود که مستقلا به دفاع برخیزد، و ((نصیر)) کسی است که در کنار خود انسان قرار می گیرد و او را یاری می دهد.
در حقیقت آیه اخیر ضعف و ناتوانی انسان را مجسم می کند و آیه قبل عدالت و رحمت پروردگار را. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 445
نکته ها:
1 مصائب شما از خود شما است !
این تصور برای بسیاری وجود دارد که گمان می کنند رابطه اعمال انسان با جزای الهی همان رابطه قرار دادی است که شبیه آن در مورد قوانین دنیا و پاداش و کیفر آن وجود دارد، در حالی که بارها گفته ایم که این ارتباط به یک نوع ارتباط تکوینی شبیه تر است تا ارتباط تشریعی و قراردادی ، و به تعبیر دیگر پاداش کیفرها بیشتر بازتاب طبیعی و تکوینی اعمال انسانها است که دامن آنها را می گیرد.
آیات فوق شاهد گویائی برای این واقعیت است .
در این زمینه روایات زیادی در منابع اسلامی وارد شده که به گوشه از آن برای تکمیل این بحث اشاره می کنیم .
1 - در یکی از خطبه های نهج البلاغه آمده است : ما کان قوم قط فی غض نعمة من عیش ، فزال عنهم ، الا بذنوب اجترحوها، لان الله لیس بظلام للعبید، و لو ان الناس حین تنزل بهم النقم ، و تزول عنهم النعم ، فزعوا الی ربهم بصدق من نیاتهم ، و وله من قلوبهم ، لرد علیهم کل شارد، و اصلح لهم کل فاسد:
((هیچ ملتی از آغوش ناز و نعمت زندگی گرفته نشد، مگر بواسطه گناهانی که انجام دادند، زیرا خداوند هرگز به بندگانش ستم روا نمی دارد، هرگاه مردم در موقع نزول بلاها و سلب نعمتها با صدق نیت به پیشگاه خدا تضرع کنند، و با دلهای پر اشتیاق و آکنده از مهر خدا از او درخواست جبران نمایند، مسلما آنچه از دستشان رفته به آنها باز می گرداند و هرگونه مفسده ای را برای آنها اصلاح می کند)) .
2 - در ((جامع الاخبار)) حدیث دیگری از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نقل شده است تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 446
که فرمود: ان البلاء للظالم ادب ، و للمؤ من امتحان ، و للانبیاء درجة و للاولیاء کرامة .
((بلاها برای ظالم تاءدیب است ، و برای مؤ منان امتحان ، و برای پیامبران درجه ، و برای اولیاء کرامت و مقام است)) .
این حدیث شاهد گویائی است برای آنچه در مورد استثناهای آیه بیان کردیم

.
3 - در حدیث دیگری در کافی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: ان العبد اذا کثرت ذنوبه ، و لم یکن عنده من العمل ما یکفرها، ابتلاه بالحزن لیکفرها: ((هنگامی که انسان گناهش افزون شود و اعمالی که آنرا جبران کند نداشته باشد خداوند او را گرفتار اندوه می کند تا گناهانش را تلافی کند)) .
4 - در کتاب کافی اصولا بابی برای این موضوع منعقد شده ، و 12 حدیث در همین زمینه در آن آمده است .
تازه همه اینها غیر از گناهانی است که خداوند طبق صریح آیه فوق مشمول عفو و رحمتش قرار می دهد که آن نیز به نوبه خود بسیار است .
2 - رفع یک اشتباه بزرگ
ممکن است کسانی از این حقیقت قرآنی سوء استفاده کنند و هرگونه مصیبتی دامنشان را می گیرد با آغوش باز از آن استقبال نمایند و بگویند
باید تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 447
در برابر هر حادثه ناگواری تسلیم شد، و از این اصل آموزنده و حرکت آفرین قرآنی نتیجه معکوس یعنی نتیجه تخدیری بگیرند که این بسیار خطرناک است .
هیچگاه قرآن نمی گوید در برابر مصائب تسلیم باش ، و در رفع مشکلات کوشش مکن ، و تن به ظلمها و ستمها و بیماریها بده ، بلکه می گوید: اگر با تمام تلاش و کوششی که انجام دادی باز هم گرفتاریها بر تو چیره شد، بدان گناهی کرده ای که نتیجه و کفاره اش دامانت را گرفته ، به اعمال گذشته ات بیندیش ، و از گناهانت استغفار کن ، و خویشتن را بساز و ضعفها را اصلاح نما.
و اگر می بینیم در بعضی از روایات این آیه بهترین آیه قرآن معرفی شده به خاطر همین آثار تربیتی مهم آن است ، و به خاطر سبک کردن بار انسان از سوی دیگر و زنده کردن نور امید و عشق پروردگار در قلب و جان او از سوی سوم
3 - اصحاب صفه چه کسانی بودند
کسانی که امروز به زیارت مسجد النبی (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مدینه می روند در کنار مسجد و نزدیک قبر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) محلی را می بینند که از زمین کمی بلندتر است و اطراف آن را با حائل مختصری از بقیه مسجد به طرز زیبا و دلپذیری جدا کرده اند بسیاری آن محل را برای انجام نماز و تلاوت قرآن انتخاب می کنند.
این محل یاد آور صفه و سکوی سرپوشیده ای است که برای جمعی از غرباء که اسلام را پذیرا شده بودند و جائی نداشتند از سوی پیغمبر آماده شده بود.

توضیح اینکه : نخستین فرد غریبی که اسلام را پذیرفت و جائی در مدینه نداشت جوانی از اهل یمامه بنام ((جویبر)) بود که داستان ازدواج پر سر و صدایش تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 448
با ((دلفا)) در تاریخ اسلام از جالبترین صحنه های مبارزه با فاصله های طبقاتی است .
چون ((جویبر)) جائی برای استراحت و سکنی نداشت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به او اجازه داد شبها در مسجد بخوابد، بعدا که مسلمانان غریب فزونی یافتند، و همگی در مسجد سکنی گزیده بودند، و این امر وضع مسجد را از هر جهت دچار اختلال می کرد، دستور داده شد که همه آنها را به خارج مسجد ببرند، و مسجد از هر نظر پاک و پاکیزه شود، و تمام درهائی که از خانه های اصحاب به سوی مسجد گشوده می شد به فرمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بسته شد جز در خانه علی و فاطمه زهرا (سلام اللّه علیهما).
در این هنگام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور داد محلی را با شاخه درختان خرما مسقف کنند، و غربا و فقیران مسلمین در آنجا سکنی گزینند و خود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شخصا از آنها سرکشی می کرد، و نان و خرما و مواد غذائی دیگر برای آنها می برد و مسلمانان دیگر نیز مراقب آنها بودند، و از طریق زکاة و انفاقهای دیگری به آنها کمک می کردند.
آنها در جنگهای اسلامی شرکت می کردند و مخلصانه جهاد می نمودند، بعضی از آیات قرآن در فضیلت آنها و صفا و پاکی و قداستشان وارد شده است آنها به خاطر سکونت در آن ((صفه)) به ((اصحاب الصفه)) نامیده شده اند. الشوری
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 449
آیه 32 - 36
آیه و ترجمه
وَ مِنْ ءَايَتِهِ الْجَوَارِ فى الْبَحْرِ كالاَعْلَمِ(32)
إِن يَشأ يُسكِنِ الرِّيحَ فَيَظلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلى ظهْرِهِ إِنَّ فى ذَلِک لاَيَتٍ لِّكلِّ صبَّارٍ شكُورٍ(33)
أَوْ يُوبِقْهُنَّ بِمَا كَسبُوا وَ يَعْف عَن كَثِيرٍ(34)
وَ يَعْلَمَ الَّذِينَ يجَدِلُونَ فى ءَايَتِنَا مَا لهُم مِّن محِيصٍ(35)
فَمَا أُوتِيتُم مِّن شىْءٍ فَمَتَعُ الحْيَوةِ الدُّنْيَا وَ مَا عِندَ اللَّهِ خَيرٌ وَ أَبْقَى لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَلى رَبهِمْ يَتَوَكلُونَ(36)
ترجمه :32 - از نشانه های او کشتیهائی است همچون کوهها که در دریا در حرکت است .
33 - اگر اراده کند باد را ساکن می سازد تا آنها بر پشت دریا متوقف

شوند، در این نشانه هائی است برای هر صبر کننده شکرگزار.
34 - یا اگر بخواهد آنها را به خاطر اعمالی که سرنشینانش مرتکب شده اند نابود می سازد، و در عین حال بسیاری را می بخشد.
35 - تا کسانی که در آیات ما مجادله می کنند بدانند هیچ پناهگاهی ندارند.
36 - آنچه به شما عطا شده متاع زودگذر زندگی دنیا است ، و آنچه نزد خدا است برای کسانی که ایمان آورده اند و بر پروردگارشان توکل می کنند، بهتر و پایدارتر است . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 450
تفسیر:وزش بادهای منظم و حرکت کشتیها از آیات اوست
بار دیگر در این آیات به بیان نشانه های پروردگار و دلائل توحید پرداخته ، و بحثی را که در این زمینه در آیات قبل آمده ادامه می دهد.
در اینجا به سراغ مطلبی می رود که انسانها در زندگی مادی خود با آن بسیار سر و کار دارند، مخصوصا ساحل نشینان و مسافران دریاها، می گوید: از آیات و نشانه های خداوند کشتیهائی است همچون کوهها که بر صفحه دریاها به حرکت در می آید (و من آیاته الجوار فی البحر کالاعلام).
((جوار)) جمع ((جارية)) توصیفی است برای سفن جمع ((سفينه)) به معنی کشتی که برای اختصار از عبارت حذف شده و اصولا تکیه آیه روی همین جریان و حرکت کشتیهاست ، و به همین دلیل مخصوصا این وصف موضوع سخن قرار گرفته .
و اینکه لغت عرب به دختران جوان ((جارية)) گفته می شود به خاطر جریان نشاط جوانی در تمام وجود آنها است .
((اعلام)) جمع ((علم)) (بر وزن قلم) به معنی ((کوه)) است ، ولی در اصل به معنی علامت و اثری است که از چیزی خبر می دهد، مانند ((علم الطريق)) (نشانه های راه) و ((علم الجيش)) (پرچم لشکر) و مانند آن ، و اگر به کوه علم گفته می شود به خاطر همین است که از دور نمایان است ، و گاه بر فراز آن آتشی می افروختند تا نشانه ای برای رهگذران باشد، ولی بود و نبود آتش در این نامگذاری تاءثیری ندارد.
به این ترتیب قرآن مجید در این آیه - همچون آیات متعدد دیگر - حرکت کشتیهای کوه پیکر را بر صفحه دریاها بر اثر وزش بادهای منظم از نشانه های خداوند می شمرد. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 451
اگر زورق یا قایق کوچکی بر صفحه آب به خاطر وزش باد حرکت کند زیاد مهم نیست ، مهم آن است که کشتیهای کوه پیکر با وزش امواج لطیف هوا با عده زیادی مسافر و بار فراوان به حرکت در آید، و هزاران کیلومتر راه را در میان دو نقطه بپیماید، و به مقصد برسد.
راستی چه کسی اقیانوسها را با این وسعت و عمق و ویژگیهای آب آفریده ؟
چه کسی به چوب و مواد دیگری که کشتی را با آن شکل مخصوص می

سازند این خاصیت را بخشیده که بر صفحه آب ثابت بماند؟
و چه کسی به بادها دستور داده است به صورت منظمی بر صفحه دریاها و اقیانوسها بوزند که هر کس از هر نقطه به نقطه دیگری می خواهد برود بتواند از آن استفاده کند؟
همه جا نظم نشانه عقل و دانش است و در اینجا نیز همینگونه است .
اصولا اگر نقشه هائی که دریانوردان از حرکت بادها در اختیار دارند، و معلوماتی که بشر درباره وزش بادها از قطبین زمین به سوی خط استوا، و از خط استوا به سوی دو قطب ، و همچنین وزشهای متناوب از سوی سواحل و خشکیها به دریا، و از سوی دریا به خشکی ، در نظر بگیرد، می داند چقدر این مساءله حساب شده است .
البته در عصر ما نیرو محرک کشتیها موتورهای نیرومندی است که پروانه های کشتی را به حرکت در می آورد، ولی با اینحال وزش بادها در حرکت این کشتیها نیز مؤ ثر است .
سپس برای تاءکید بیشتر می افزاید: ((اگر خداوند اراده کند باد را ساکن می سازد تا کشتیها بر پشت دریا ساکن و متوقف شوند)) ! (ان یشاء یسکن الریح فیظللن رواکد علی ظهره). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 452
و در پایان آیه برای نتیجه گیری اضافه می کند: ((در این نشانه هایی است برای هر کس که دارای مقام صبر و شکر است)) (ان فی ذلک لایات لکل صبار شکور).
آری در این حرکت بادها، و جریان کشتیها، و آفرینش دریاها، و نظام و هماهنگی مخصوصی که بر این امور حکمفرماست نشانه های گوناگونی برای ذات پاک او است .
می دانیم وزش بادها در درجه اول به خاطر تفاوت درجه حرارت در دو نقطه روی زمین است ، زیرا هوا بر اثر حرارت منبسط می شود سپس به طرف بالا حرکت می کند و به همین دلیل از یکسو فشار بر هوای اطراف می آورد و آنها را متحرک می سازد، و از سوی دیگر هنگامی که به سمت بالا حرکت کند جای خود را به هوای اطراف می دهد، اگر خداوند فقط این خاصیت انبساط را از آن بگیرد سکون و سکوتی مرگبار بر آن حاکم می شود، و کشتیهای بادبانی بی حرکت بر صفحه اقیانوسها حیران و سرگردان می مانند.
((صبار)) و ((شکور)) هر دو صیغه مبالغه است که یکی فزونی صبر را می رساند، و دیگری فزونی شکر را.
تکیه بر این دو وصف در آیه مورد بحث و چند مورد دیگر از آیات قرآن مجید اشاره به نکات لطیفی دارد:
این دو وصف مجموعا ترسیم گویائی از حقیقت ایمان است ، چرا که مؤ

من در مشکلات و گرفتاریها صبور و در نعمتها شکور است ، لذا در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : الایمان نصفان : نصف صبر، و نصف شکر: ایمان دو نیمه است ، نیمی از آن صبر، و نیمی از آن شکر است)) . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 453
بعلاوه مطالعه اسرار نظام آفرینش از یکسو نیاز به صبر و حوصله و پشت کار و صرف وقت دارد، و از سوی دیگر انگیزه شکر منعم .
هرگاه این دو دست به دست هم می دهند انسان را آماده برای مطالعه این آیات می سازند، و اصولا مطالعه اسرار آفرینش خود یکنوع شکر است .
از سوی سوم به هنگامی که انسان سوار بر کشتی می شود این دو وصف در او از هر زمان دیگر نمایان تر است ، صبر در برابر حوادث و مشکلات دریا و شکر به هنگام رسیدن به ساحل مقصود!
باز در آیه بعد برای مجسم ساختن عظمت این نعمت الهی می افزاید: ((یااگر بخواهد این کشتیها را به خاطر اعمالی که مسافران و سرنشینانش مرتکب شده اند نابود و هلاک می سازد)) (او یوبقهن بما کسبوا).
همانگونه که در آیات گذشته نیز خواندیم بلاهائی که بر سر انسان وارد می شود غالبا نتیجه اعمال خود او است .
ولی با اینحال لطف خداوند شامل حال انسان است ((و بسیاری را می بخشد)) (و یعف عن کثیر).
که اگر نبخشد هیچکس جز معصومین و خاصان و پاکان از مجازات الهی مصون و برکنار نخواهند بود، چنانکه در آیه 45 سوره فاطر می خوانیم : و لو یؤ اخذ الله الناس بما کسبوا ما ترک علی ظهرها من دابة و لکن یؤ خرهم الی اجل مسمی : ((هر گاه خداوند مردم را به آنچه انجام داده اند مجازات می کرد جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نمی گذاشت (ولی به لطفش) آنها را تا سر آمد معینی مهلت می دهد)) .
آری او می تواند بادها را از حرکت باز دارد تا کشتیها در دل اقیانوسها بی حرکت بمانند، و هم می تواند بادها را تبدیل به طوفانهای درهم پیچیده سازد تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 454
تا کشتیهای کوه پیکر را درهم بکوبند، و همچون پر کاهی در میان امواج بغلطانند ولی لطف عمیم او مانع این کار است .
((تا کسانی که در آیات ما مجادله می کنند و به مخالفت و انکار برمی خیزند بدانند هیچ پناهگاهی (جز ذات پاک خداوند) ندارند)) (و یعلم الذین یجادلون فی آیاتنا ما لهم من محیص).
آری آنها کسانی نیستند که مشمول عفو خداوند شوند، چرا که آگاهانه به مخالفت برخاسته ، و از روی عداوت و لجاج به ستیزه جوئی ادامه می دهند، آنها از چشمه جوشان عفو و رحمتش ممنوعند، و از چنگال عذابش

رهائی ندارند.
((محیص)) از ماده ((حیص)) (بر وزن حیف) به معنی بازگشت و عدول و کناره گیری کردن از چیزی است ، و از آنجا که ((محیص)) اسم مکان است ، این کلمه به معنی فرارگاه یا پناهگاه می آید.
در آخرین آیه مورد بحث روی سخن را به همگان کرده ، می گوید: ((آنچه به شما عطا شده متاع زودگذر زندگی دنیای فانی است)) (فما اوتیتم من شی ء فمتاع الحیاة الدنیا).
مبادا شما را فریب دهد و غافل سازد، و تصور کنید همیشه در اختیار شما است ، برقی است می جهد و به زودی خاموش می شود، شعله ای است

و حبابی است بر سطح آب ، و غباری است در مسیر طوفان ، ((ولی پاداشها و مواهبی که نزد خدا است بهتر و پایدارتر است برای کسانی که ایمان آورده اند و بر پروردگارشان توکل می کنند)) (و ما عند الله خیر و ابقی للذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون).
اگر بتوانید این متاع زودگذر زندگی پست و محدود جهان ماده را با آن سرمایه جاودان مبادله کنید تجارتی پر سود نصیب شما شده ، و موفقیتی است بی نظیر!
چرا که مواهب این جهان هرگز خالی از دردسر نیست ، همیشه در کنار هر گل خاری ، و در کنار هر نوش نیشی است ، در حالی که پاداش الهی خیر خالص و خالی از هر گونه ناملایمات است .
از سوی دیگر این مواهب هر چه هست زودگذر است ، اما آنها پایدار و جاودانی است ، کدام عقل اجازه می دهد که انسان از چنین معامله پرسودی صرفنظر کند یا گرفتار غرور و غفلت شود، و زرق و برقها او را بفریبد؟!
لذا در آیه 38 توبه نیز می خوانیم : ((ارضیتم بالحیاة الدنیا من الاخرة فما متاع الحیاة الدنیا فی الاخرة الا قلیل)) (ای کسانی که از جهاد سر باز می زنید) ((آیا به زندگی دنیا در مقابل آخرت راضی شده اید، با اینکه متاع زندگی دنیا در برابر آخرت چیز اندکی است)) ؟!
اصولا الحیاة الدنیا (با توجه به وصفی که دارد) اشاره به زندگی پائین و پست است ، بدیهی است ، متاع و وسائل بهره گیری از چنین زندگی مثل خود آن بی ارزش خواهد بود.
لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : و الله ما الدنیا فی الاخرة الا مثل ان یجعل احدکم اصبعه هذه فی الیم فلینظر بم ترجع :؟ ((به خدا سوگند دنیا در برابر آخرت مثل این است که یکی از شما انگشت خود

را به دریا زند و سپس بیرون آورد، باید دید چه مقدار آب دریا را با آن

برداشته است)) ؟!.
قابل توجه اینکه در این آیه تکیه روی مساءله ایمان و توکل شده است این به خاطر آن است که امید به پاداشهای الهی برای کسانی است که علاوه بر ایمان کار خود را به او تفویض کرده و تسلیم اراده او هستند، چرا که توکل واگذاری کار خویش و تفویض امر است ، نقطه مقابل این گروه کسانی هستند که بر اثر حب دنیا و دلبستگی به متاع زودگذر آن به مجادله در آیات خداوند برمی خیزند، و حقایق را زیر پا می گذارند، و به این ترتیب آیه اخیر شبیه تعلیل برای آیه ما قبل از آن است که سخن از مجادله کنندگان در آیات الهی می گفت . الشوری
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 457
آیه 37-40
آیه و ترجمه
وَ الَّذِينَ يجْتَنِبُونَ كَبَئرَ الاثمِ وَ الْفَوَحِش وَ إِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ(37)
وَ الَّذِينَ استَجَابُوا لِرَبهِمْ وَ أَقَامُوا الصلَوةَ وَ أَمْرُهُمْ شورَى بَيْنهُمْ وَ مِمَّا رَزَقْنَهُمْ يُنفِقُونَ(38)
وَ الَّذِينَ إِذَا أَصابهُمُ الْبَغْىُ هُمْ يَنتَصِرُونَ(39)
وَ جَزؤُا سيِّئَةٍ سيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَ أَصلَحَ فَأَجْرُهُ عَلى اللَّهِ إِنَّهُ لا يحِب الظلِمِينَ(40)
ترجمه :37 - همان کسانی که از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب می ورزند و هنگامی که خشمگین می شوند عفو می کنند.
38 - و آنها که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده ، و نماز را برپا داشته ، و کارهایشان به طریق مشورت در میان آنها صورت می گیرد، و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند.
39 - و آنها که هر گاه ستمی به آنها رسد (تسلیم ظلم نمی شوند) و یاری می طلبند.
40 - و کیفر بدی مجازاتی همانند آن است ، و هر کس عفو و اصلاح کند اجر و پاداش او با خدا است خداوند ظالمان را دوست ندارد. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 458
تفسیر:اهل ایمان تسلیم ظلم نمی شوند!
این آیات ادامه بحثی است که در آیات گذشته درباره پاداش الهی نسبت به مؤ منان متوکل آمده بود.
به این ترتیب که بعد از وصف ایمان و توکل که هر دو جنبه قلبی دارد به هفت قسمت از ((برنامه های عملی آنها)) چه در جنبه نفی ، چه در جنبه اثبات ، چه از نظر فردی ، و چه اجتماعی ، چه مادی و چه معنوی ، اشاره می کند، برنامه ای که بیانگر ارکان یک جامعه سالم با حکومت صالح و قدرتمند است .

جالب اینکه این آیات ظاهرا در مکه نازل شده است ، در آن روزی که هنوز جامعه اسلامی شکل نگرفته بود، و حکومت اسلامی وجود نداشت ولی این آیات نشان می دهد که از همان روز، بینش صحیح اسلامی در این زمینه ها توسط این آیات به مسلمانان داده می شد، چرا که آنها در دوران مکه تحت آموزش پیگیر و مستمر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به منظور آمادگی برای ساختن جامعه آینده اسلامی قرار داشتند.
نخستین وصف را از پاکسازی شروع می کند، می فرماید: ((پاداش الهی و آنچه نزد خدا است برای کسانی بهتر و پایدارتر است که از گناهان بزرگ و اعمال زشت و ننگین اجتناب می ورزند)) (و الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش).
((کبائر)) جمع ((کبیره)) به معنی گناهان بزرگ است ، اما اینکه معیار

کبیره بودن چیست ؟ بعضی آن را به گناهانی تفسیر کرده اند که در متن قرآن وعده عذاب الهی نسبت به آن داده شده ، و گاه به گناهانی که موجب حد شرعی است .
بعضی نیز احتمال داده اند که اشاره به بدعتها و ایجاد شبهات اعتقادی در اذهان مردم بوده باشد.
ولی چنانکه قبلا هم گفته ایم اگر به معنی لغوی کبیره باز گردیم ((کبیره)) هر گناهی است که از نظر اسلام بزرگ و پر اهمیت است ، یکی از نشانه های اهمیت آن این است که در قرآن مجید در مورد آن وعده عذاب آمده و به همین جهت در روایات اهل بیت (علیه السلام) نیز کبائر به این صورت تفسیر شده : التی اوجب الله عز و جل علیه النار: ((گناهان کبیره گناهانی است که خداوند مجازات آتش برای آن مقرر داشته است)) .
روی این حساب اگر اهمیت و عظمت گناهی از طرق دیگر نیز کشف شود، عنوان گناه کبیره به خود می گیرد.
((فواحش)) جمع ((فاحشه)) به معنی اعمال بسیار زشت و ناپسند است ، ذکر این تعبیر بعد از ((کبائر)) به اصطلاح از قبیل ذکر خاص بعد از عام می باشد، و در حقیقت بعد از بیان اجتناب مؤ منان راستین از همه گناهان کبیره ، روی گناهان زشت و ننگین تکیه بیشتری شده است تا اهمیت آن را آشکار سازد.
به این ترتیب نخستین نشانه های ایمان و توکل پرهیز و اجتناب از گناهان کبیره است ، چگونه ممکن است انسان دعوی ایمان و توکل بر خدا کند در حالی که آلوده انواع گناهان است و قلب او لانه ای از لانه های شیطان ؟!
در توصیف دوم که آن نیز جنبه پاکسازی دارد درباره تسلط بر نفس به هنگام خشم و غضب که بحرانیترین حال انسان است سخن می گوید، و

((آنها کسانی هستند که به هنگام غضب عفو می کنند)) (و اذا ما غضبوا هم یغفرون).
نه تنها در موقع غضب زمام اختیار از کفشان ربوده نمی شود، و دست به اعمال زشت و جنایات نمی زنند، بلکه با آب عفو و غفران قلب خود و دیگران را از کینه ها شستشو می دهند.
و این صفتی است که جز در پرتو ایمان راستین و توکل بر حق پیدا نمی شود.
جالب اینکه : نمی گوید آنها غضب نمی کنند، چرا که این جزء طبیعت انسان است و در بعضی موارد، یعنی در آنجا که برای خدا، و در راه احقاق حق مظلومان باشد، ضرورت دارد، بلکه می گوید آنها به هنگام غضب آلوده گناه نمی شوند، سهل است به سراغ عفو و غفران می روند، و باید هم چنین باشد، چگونه انسان می تواند در انتظار عفو الهی به سر برد در حالی که خود کینه توز و انتقامجو است ، و به هنگام غضب هیچ قانونی را به رسمیت نمی شناسد!
و اگر می بینیم در اینجا مخصوصا روی مساءله ((غضب)) تکیه شده به خاطر آن است که این حالت آتش سوزانی است که در درون جان انسان شعله ور می شود، و بسیارند کسانی که قادر بر مهار کردن نفس در آن حالت نیستند، ولی مؤ منان راستین هرگز تسلیم خشم و غضب نمی شوند.
در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : من ملک نفسه اذا رغب ، و اذا رهب ، و اذا غضب ، حرم الله جسده علی النار: کسی که به هنگام شوق و علاقه ، و به هنگام ترس و وحشت ، و هنگام خشم و غضب مالک نفس خویشتن باشد خداوند بدن او را بر آتش دوزخ حرام می کند. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 461
آیه بعد به سومین تا ششمین اوصاف آنها اشاره کرده ، می فرماید:
((آنها که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده ، و فرمانهای او را از جان و دل پذیرفته اند)) (و الذین استجابوا لربهم).
((و نماز را برپا داشته اند)) (و اقاموا الصلاة).
((و کار آنها به طریق شوری و مشورت در میان آنها صورت می گیرد)) (و امرهم شوری بینهم).
((و از آنچه به آنها روزی داده ایم ، در راه خداوند انفاق می کنند(((و مما رزقناهم ینفقون).
در آیه گذشته سخن از پاکسازی وجودشان از گناهان و غلبه بر خشم و غضب بود، اما در آیه مورد بحث سخن از بازسازی وجودشان در جنبه های مختلف است که از همه مهمتر اجابت دعوت پروردگار و تسلیم در برابر فرمان او است مطلبی که همه نیکیها و خوبیها و اطاعت اوامر الهی در آن جمع است ، آنها با تمام وجود در برابر فرمانش تسلیمند، و در مقابل اراده

او از خود اراده ای ندارند، و باید چنین باشد چرا که بعد از پاکسازی قلب و جان از آثار گناه که موانع راه حقند تسلیم و اجابت قطعی است .
ولی از آنجا که در میان اوامر الهی مسائل بسیار مهمی وجود دارد که بالخصوص باید انگشت روی آن گذاشت چند موضوع مهم را به دنبال آن یادآور می شود که مهمترین آنها ((نماز)) است ، نمازی که ستون دین ، پیوند خلق و خالق ، تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 462
مربی نفوس ، معراج مؤ من و نهی کننده از فحشاء و منکر است .
بعد از آن مهمترین مساءله اجتماعی همان اصل شوری است که بدون آن همه کارها ناقص است ، یک انسان هر قدر از نظر فکری نیرومند باشد نسبت به مسائل مختلف تنها از یک یا چند بعد می نگرد، و لذا ابعاد دیگر بر او مجهول می ماند، اما هنگامی که مسائل در شوری مطرح گردد و عقلها و تجارب و دیدگاههای مختلف به کمک هم بشتابند مسائل کاملا پخته و کم عیب و نقص می گردد، و از لغزش دورتر است .
لذا در حدیث پر معنائی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : انه ما من رجل یشاور احدا الا هدی الی الرشد: ((احدی در کارهای خود مشورت نمی کند مگر اینکه به راه راست و مطلوب هدایت می شود)) .
قابل توجه اینکه : تعبیر در اینجا به صورتی است که آن را یک برنامه مستمر مؤ منان می شمرد، نه تنها در یک کار زودگذر و موقت ، می گوید همه کارهای آنها در میانشان به صورت شوری است ، و جالب اینکه خود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با اینکه عقل کل بود و با مبداء وحی ارتباط داشت در مسائل مختلف اجتماعی و اجرائی ، در جنگ و صلح و امور مهم دیگر، به مشورت با یاران می نشست ، و حتی گاه نظر آنها را ترجیح می داد با اینکه مشکلاتی از این ناحیه حاصل می شد، تا الگو و اسوه ای برای مردم باشد، چرا که برکات مشورت از زیانهای احتمالی آن به مراتب بیشتر است .
درباره اهمیت ((مشورت)) و ((شرائط شوری)) و ((اوصاف کسانی که باید مورد مشورت قرار گیرند)) و ((وظیفه مشاور)) بحثهای مشروحی در ذیل آیه 159 سوره آل عمران داشتیم (جلد 3 صفحه 142 به بعد) که نیازی به تکرار آن نمی بینیم ، اما چند موضوع را باید در اینجا اضافه کنیم : تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 463
الف : شوری منحصرا در مورد کارهای اجرائی و شناسائی موضوعات است نه درباره احکام که تنها باید از مبداء وحی و از کتاب و سنت گرفته شود تعبیر به ((امرهم)) (کارهایشان) نیز ناظر به همین معنی است چرا که احکام کار مردم نیست کار خدا است .
بنابراین اگر بعضی از مفسران مانند ((آلوسی)) دامنه آن را توسعه داده

اند و احکام را در آنجا که نص خاصی در آن وارد نشده مشمول آن شمرده اند بی اساس است به خصوص اینکه ما معتقدیم هیچ امری در اسلام نیست مگر اینکه نص عام یا خاصی در مورد آن صادر شده است ، و گرنه الیوم اکملت لکم دینکم (مائده - 3) صحیح نبود (شرح این معنی را باید در کتب اصول فقه در مورد بطلان اجتهاد به معنی قانونگذاری در اسلام مطالعه کرد).
ب : بعضی از مفسران گفته اند که شان نزول جمله ((امرهم شوری بینهم)) در مورد انصار است ، و این یا به خاطر آن است که آنها حتی قبل از اسلام کارهایشان بر اساس شوری بود، و یا اشاره به آن گروهی از انصار است که قبل از هجرت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ایمان آوردند، و در ((عقبه)) با او بیعت کردند، و از حضرتش دعوت به مدینه نمودند (چون این سوره مکی است و آیات فوق نیز ظاهرا در مکه نازل شده).
ولی به هر حال آیه مخصوص شان نزولش نیست و یک برنامه عمومی و همگانی را بیان می کند.
این سخن را با حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) پایان می دهیم ، آنجا که فرمود: لا ظهیر کالمشاورة و الاستشارة عین الهدایة : ((هیچ پشتیبان و تکیه گاهی همچون مشورت نیست و مشورت عین هدایت است)) .
این نکته نیز قابل توجه است که آخرین توصیفی که در این آیه مطرح شده

تنها انفاق در مسائل مالی را بیان نمی کند بلکه انفاق از تمام آنچه خداوند روزی داده است از مال از علم از عقل و هوش و تجربه از نفوذ اجتماعی و خلاصه از همه چیز.
در توصیف دیگر که هفتمین توصیف مؤ منان راستین است می فرماید: ((و کسانی که هر گاه ستمی به آنان رسد تسلیم ظلم نمی شوند و از دیگران یاری می طلبند)) (و الذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون).
ناگفته پیداست که در برابر وظیفه انتصار در مقابل ستم ، دیگران نیز وظیفه یاری کردن دارند، چرا که یاری طلبیدن بدون یاری کردن لغو و بیهوده است ، در حقیقت هم مظلوم موظف به مقاومت در برابر ظالم و فریاد بر آوردن است ، و هم مؤ منان دیگر موظف به پاسخگوئی او هستند، همانگونه که در آیه 72 سوره انفال می خوانیم : و ان استنصروکم فی الدین فعلیکم النصر: ((هر گاه آنها از شما برای حفظ دین خود یاری بطلبند بر شما است که آنها را یاری کنید)) .
این برنامه مثبت و سازنده به ظالمان هشدار می دهد که اگر دست به ستم بیالایند مؤ منان ساکت نمی نشینند، و در برابر آنها بپا می خیزند، و

هم به مظلومان اعتماد می بخشد که اگر استغاثه کنند دیگران بیاری آنها می شتابند.
((ینتصرون)) از ماده ((انتصار)) به معنی یاری طلبیدن است ، ولی بعضی آن را به معنی ((تناصر)) (به یاری یکدیگر شتافتن) تفسیر کرده اند، ولی نتیجه هر دو با توجه به توضیحی که دادیم یکی است .
به هر حال وظیفه هر مظلومی این است که اگر به تنهائی قادر بر دفع ظلم و ستم نیست سکوت نکند، و با استفاده از نیروی دیگران به مقابله با ظلم قیام نماید، و وظیفه همه مسلمانان است که به ندای او پاسخ مثبت دهند. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 465
ولی از آنجا که یاری کردن یکدیگر نباید از مسیر عدالت خارج شود، و به انتقامجوئی ، و کینه توزی ، و تجاوز از حد منتهی گردد، در آیه بعد فورا آن را مشروط ساخته ، می افزاید: توجه داشته باشید ((کیفر بدی مجازاتی همانند آن است)) (و جزاء سیئة سیئة مثلها).
مبادا به خاطر اینکه بعضی از دوستان شما مورد ستم واقع شده اند از حد بگذرانید، و خود مبدل به افراد ظالمی شوید، به خصوص اینکه در جوامعی همچون جامعه عرب در آغاز اسلام احتمال تجاوز از حد به هنگام پاسخ گفتن به ظلم احتمال قابل توجهی بوده ، و می بایست حساب یاری مظلوم از انتقامجوئی جدا شود.
البته کار ظالم باید ((سیئه)) و بدی نامیده شود، اما کیفر او مسلما ((سیئه)) نیست ، و اگر در آیه از آن تعبیر به ((سیئه)) شده ، در واقع به خاطر قرینه مقابله است ، یا اینکه از دیدگاه ظالم که مجازات می شود ((سیئه)) می باشد، این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر از آن به سیئه به خاطر این است که مجازات آزار و ایذاء است و آزار و ایذاء ذاتا بد است ، هر چند به هنگام قصاص و کیفر ظالم کار خوبی محسوب می شود.
این شبیه تعبیری است که در آیه 194 سوره بقره آمده است : فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم و اتقوا الله : هر کس به شما تعدی کند به مانند آن بر او تعدی کنید، و از خدا بپرهیزید (و زیاده روی نکنید).
ولی به هر حال این تعبیر می تواند مقدمه ای باشد برای دستور عفو که در جمله بعد آمده ، گوئی می فرماید: مجازات هر چه باشد یکنوع آزار است ،و اگر طرف پشیمان شده باشد شایسته عفو است .
در این گونه موارد عفو کنید چرا که ((هر کس عفو و اصلاح کند اجر و تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 466
پاداش او بر خداست)) (فمن عفی و اصلح فاجره علی الله).
درست است که حقی از او ضایع شده ، و در مقابل ظاهرا چیزی نگرفته ، اما به خاطر گذشتی که از خود نشان داده ، گذشتی که مایه انسجام جامعه

و کم شدن کینه ها و افزایش محبت و موقوف شدن انتقامجوئی و آرامش اجتماعی است ، خداوند بر عهده گرفته که پاداش او را از فضل بی پایانش مرحمت کند، و چه تعبیر جالبی است تعبیر ((علی الله)) : گوئی خداوند خود را مدیون چنین کسی می داند و می گوید اجرش بر عهده من است !
و در پایان آیه می فرماید: ((خداوند قطعا ظالمان را دوست ندارد)) (انه لا یحب الظالمین).
این جمله ممکن است اشاره به چند نکته باشد:
نخست اینکه دستور عفو به خاطر این است که در صورت قصاص و کیفر گاه انسان نمی تواند خود را دقیقا کنترل کند، و از حد می گذراند، و در صف ظالمان قرار می گیرد.
دیگر اینکه اگر دستور عفو داده شده نه به معنی دفاع از ظالمان است ، چرا که خداوند ظالمان را هرگز دوست نمی دارد، بلکه هدف هدایت گمراهان و استحکام پیوندهای اجتماعی است .
سوم اینکه کسانی شایسته عفوند که از مرکب ظلم پیاده شوند، و از گذشته خود نادم گردند، و در مقام اصلاح خویش بر آیند، نه ظالمانی که عفو، آنها را جسورتر و جری تر می کند.
و به تعبیر روشنتر عفو و مجازات هر کدام جای ویژه ای دارد، عفو در جائی است که انسان قدرت بر انتقام دارد، و اگر می بخشد از موضع ضعف نیست ، این عفو سازنده است ، هم برای مظلوم پیروز چرا که به او تسلط بر نفس و صفای دل می بخشد، و هم برای ظالم مغلوب که او را به اصلاح خویش وا می دارد. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 467
و کیفر و انتقام و مقابله به مثل در جائی است که هنوز ظالم از مرکب شیطان پیاده نشده ، و مظلوم پایه های قدرت خود را محکم نکرده ، و عفو از موضع ضعف است ، اینجاست که باید اقدام به مجازات کند.
در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : اذا کان یوم القیامة نادی مناد من کان اجره علی الله فلیدخل الجنة ، فیقال من ذا الذی اجره علی الله ؟ فیقال : العافون عن الناس ، فیدخلون الجنة بغیر حساب ! ((هنگامی که روز قیامت می شود کسی (از سوی خداوند) ندا می دهد هر کس اجر او بر خدا است وارد بهشت شود، گفته می شود: چه کسی اجرش بر خداست ؟ در جواب به آنها می گویند: کسانی که مردم را عفو کردند، آنها بدون حساب داخل بهشت می شوند))
.
این حدیث در حقیقت نتیجه ای است که از آخرین آیه مورد بحث گرفته شده و خط اصیل اسلام همین است . الشوری
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 468
آیه 41-43

آیه و ترجمه
وَ لَمَنِ انتَصرَ بَعْدَ ظلْمِهِ فَأُولَئک مَا عَلَیهِم مِّن سبِیلٍ(41)
إِنَّمَا السبِیلُ عَلی الَّذِینَ یَظلِمُونَ النَّاس وَ یَبْغُونَ فی الاَرْضِ بِغَیرِ الْحَقِّ أُولَئک لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ(42)
وَ لَمَن صبرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَلِک لَمِنْ عَزْمِ الاُمُورِ(43)
ترجمه :41 - و کسی که بعد از مظلوم شدن یاری طلبد ایرادی بر او نیست .
42 - ایراد و مجازات بر کسانی است که به مردم ستم می کنند و در زمین به ناحق ظلم روا می دارند. برای آنها عذاب دردناکی است .
43 - اما کسانی که شکیبائی و عفو کنند این از کارهای پر ارزش است .
تفسیر:یاری طلبیدن عیب نیست ، ظلم کردن عیب است
این آیات در حقیقت تاءکید و توضیح و تکمیلی است برای آیات گذشته ، در زمینه انتصار، و مجازات ظالم ، و عفو و گذشت در موارد مناسب ، و هدف از آن این است که مجازات و انتقام گرفتن از ظالم حق مظلوم است و هیچکس حق ندارد مانعی بر سر راه او ایجاد کند، در عین حال هر گاه مظلوم ، پیروز و مسلط بر ظالم شد اگر صبر کند و انتقام نگیرد فضیلت بزرگی خواهد بود.
نخست می فرماید: ((کسی که بعد از مظلوم شدن یاری بطلبد ایرادی بر او نیست)) (و لمن انتصر بعد ظلمه فاولئک ما علیهم من سبیل). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 469
نه کسی حق دارد مانع از این کار شود، و نه او را ملامت و سرزنش و مجازات کند، و نه در یاری کردن چنین مظلومی تردید به خود راه دهد، چرا که انتصار و استمداد حق مسلم هر مظلومی است ، و یاری مظلومان وظیفه هر انسان آزاده و بیداری است .
((مجازات و کیفر تنها از آن کسانی است که به مردم ستم می کنند، و در زمین به ناحق ظلم روا می دارند)) (انما السبیل علی الذین یظلمون الناس و یبغون فی الارض بغیر الحق).
آنها علاوه بر کیفر و مجازات در دنیا، ((در آخرت نیز عذاب دردناکی در انتظارشان است)) (اولئک لهم عذاب الیم).
در اینکه در میان جمله ((یظلمون الناس)) و جمله ((یبغون فی الارض بغیر الحق)) چه تفاوتی است ؟ بعضی از مفسران جمله اول را اشاره به مساءله ظلم و ستم و دوم را به ((تکبر و خود برتربینی)) دانسته اند.
بعضی دیگر جمله اول را ناظر به ((ظلم)) و دوم را به ((قیام بر ضد حکومت اسلامی)) ذکر کرده اند.
((بغی)) در اصل به معنی کوشش و تلاش برای بدست آوردن چیزی است ، ولی بسیار می شود که به کوششهائی که برای غصب حق دیگران

و تجاوز از حدود و حقوق الهی صورت می گیرد نیز اطلاق می شود، بنابراین ((ظلم)) مفهوم خاص دارد، و بغی مفهوم عام ، و هر گونه تعدی و تجاوز از حقوق الهی را شامل می شود.
تعبیر ((بغیر الحق)) نیز تاءکیدی برای این معنی است ، و به این ترتیب
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 470
جمله دوم از قبیل ذکر عام بعد از ذکر خاص است .
در آخرین آیه مورد بحث باز به سراغ مساءله صبر و شکیبائی و عفو می رود تا بار دیگر بر این حقیقت تاءکید کند که حق انتقامگیری و قصاص و کیفر برای مظلوم در برابر ظالم هرگز مانع از مساءله گذشت و عفو و بخشش نیست ، می فرماید: ((اما کسانی که شکیبائی کنند، و طرف را مورد عفو قرار دهند این از کارهای پر ارزش است)) (و لمن صبر و غفر ان ذلک لمن عزم الامور).
((عزم)) در اصل به معنی تصمیم بر انجام کاری است ، و به اراده محکم اطلاق می شود، تعبیر به ((عزم الامور)) ممکن است اشاره به این باشد که این از کارهائی است که خداوند به آن فرمان داده و هرگز نسخ نمی شود، و یا از کارهائی است که انسان باید نسبت به آن عزم راسخ داشته باشد، و هر یک از این دو معنی باشد دلیل بر اهمیت این کار است .
قابل توجه اینکه مساءله ((صبر)) قبل از ((غفران)) ذکر شده ، چرا که اگر صبر و شکیبائی نباشد کار به عفو و گذشت منتهی نمی شود، زمام نفس از دست انسان بیرون می رود، و روی انتقام پافشاری می کند.
بار دیگر این حقیقت را یادآور می شویم که عفو و غفران در صورتی مطلوب است که از موضع قدرت باشد، و طرف نیز از آن حسن استفاده نماید، تعبیر ((من عزم الامور)) نیز ممکن است همین معنا را تاءکید کند، چرا که تصمیم گیری در زمینه ای است که انسان قادر و توانا بر انجام امری باشد، به هر حال عفوی که جنبه تحمیلی از سوی ظالم داشته باشد، و یا او را در عملش جری تر و جسورتر سازد هرگز مطلوب نیست . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 471
در بعضی از روایات آیات فوق به قیام حضرت مهدی (عج) و انتقام او و یارانش از ظالمان و مفسدان در ارض تفسیر شده ، و همانگونه که کرارا گفته ایم اینگونه تفسیرها از قبیل بیان مصداق واضح و روشن است و مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست . الشوری
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 472
آیه 44-46
آیه و ترجمه
وَ مَن یُضلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن وَلیٍّ مِّن بَعْدِهِ وَ تَرَی الظلِمِینَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَاب یَقُولُونَ هَلْ إلی مَرَدٍّ مِّن سبِیلٍ(44)

وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضونَ عَلَيْهَا خَشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنظرُونَ مِن طرْفٍ خَفِىٍّ وَ قَالَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ الخْسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَلا إِنَّ الظلِمِينَ فى عَذَابٍ مُّقِيمٍ(45)
وَ مَا كانَ لهُم مِّنْ أَوْلِيَاءَ يَنصرُونَهُم مِّن دُونِ اللَّهِ وَ مَن يُضلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن سبِيلٍ(46)
ترجمه :44 - کسی را که خدا گمراه کند ولی و یاوری بعد از او نخواهد داشت ، و ظالمان را (روز قیامت) می بینی که وقتی عذاب الهی را مشاهده می کنند، می گویند: آیا راهی به سوی بازگشت (و جبران) وجود دارد؟!
45 - و آنها را می بینی که بر آتش عرضه می شوند در حالی که از شدت مذلت خاشعند، و زیر چشمی (به آن) نگاه می کنند، و کسانی که ایمان آورده اند می گویند زیان کاران واقعی آنها هستند که خود و خانواده خویش را روز قیامت از دست داده اند آگاه باشید که ظالمان (امروز) در عذاب دائمند.
46 - آنها جز خدا اولیاء و یاورانی ندارند که یاریشان کند، و هر کس را خدا گمراه سازد راه نجاتی برای او نیست . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 473
تفسیر:آیا راه بازگشتی وجود دارد؟
در آیات گذشته سخن از ظالمان و بیدادگران و متجاوزان بود، آیات مورد بحث به سرانجام کار این گروه و گوشه هائی از مجازاتهای آنان اشاره می کند.
نخست آنها را از گمراهانی می شمرد که هیچ ولی و سرپرستی ندارند، می فرماید: ((کسی را که خدا گمراه کند ولی و یاوری بعد از او نخواهد داشت)) (و من یضلل الله فما له من ولی من بعده).
برای آنها که آشنا به تعبیرات قرآن در زمینه هدایت و ضلالتند این مطلب کاملا روشن است که نه هدایت جنبه اجباری دارد، نه ضلالت ، بلکه نتیجه مستقیم اعمال انسانها است ، گاه انسان کاری انجام می دهد که خدا توفیقش را از او سلب کرده و نور هدایت را از قلب او می گیرد، و او را در ظلمات گمراهی رها می سازد.
این عین اختیار است ،همانگونه که اگر کسی به خاطر اصرار در شرب خمر گرفتار انواع بیماریها شد این اثرات شوم مطلب ناخواسته ای نبوده ، با دست خودش آن را فراهم ساخته ، کار خداوند تسبیب به اسباب و بخشیدن اثر به اشیاء است ، و به همین جهت گاه نتیجه ها را به او نسبت می دهند.
به هر حال این یکی از دردناکترین مجازاتهای این ظالمان است ، سپس می افزاید: ((ظالمان را در روز قیامت می بینی که وقتی عذاب الهی را

مشاهده می کنند سخت پشیمان می شوند، و می گویند: آیا راهی به سوی بازگشت و جبران این بدبختیها وجود دارد)) ؟! (و تری الظالمین لما راوا العذاب یقولون هل الی مرد من سبیل). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 474
بارها قرآن مجید از تقاضای بازگشت کافران و ظالمان سخن گفته ، که گاه در آستانه مرگ است ، مانند آنچه در آیه 99 و 100 سوره مؤ منون آمده ((حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت)) : ((زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد می گوید پروردگارا! مرا بازگردانید، شاید در آنچه ترک کردم و کوتاهی نمودم عمل صالحی انجام دهم)) .
و گاه در قیامت است ، در آن هنگامی که در کنار دوزخ قرار می گیرند، مانند و لو تری اذ وقفوا علی النار فقالوا یا لیتنا نرد و لا نکذب بایات ربنا و نکون من المؤ منین : ((اگر حال آنها را ببینی هنگامی که در برابر آتش ایستاده اند و می گویند: ای کاش به دنیا باز می گشتیم ، و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم ، و از مؤ منان بودیم)) (انعام 27).
ولی این تقاضا به هر صورت باشد با پاسخ منفی روبرو خواهد شد، چرا که بازگشت امکان پذیر نیست ، و این یک سنت غیر قابل تغییر الهی است ، همانگونه که انسان از پیری به جوانی ، و از جوانی به کودکی ، و از کودکی به عالم جنین باز نمی گردد، سیر قهقرائی از عالم برزخ و آخرت به دنیا نیز امکان پذیر نیست .
آیه بعد سومین مجازات این گروه را چنین بیان می کند: ((در آن روز آنها را می بینی که بر آتش عرضه می شوند، در حالی که از شدت مذلت خاشعند، و زیر چشمی و مخفیانه به آن نگاه می کنند (و تراهم یعرضون علیها خاشعین من الذل ینظرون من طرف خفی). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 475
حالت وحشت و اضطراب شدیدی بر تمام وجودشان حاکم است ، و ذلت و تسلیم سر تا پای آنها را فرا گرفته ، و دیگر خبری از آنهمه گردنکشی و ستیزه جوئی و طغیان و ظلم و استبداد و ایذا و آزار مظلومان نیست ، و زیر چشمی به آتش دوزخ می نگرند!
این ترسیمی است از حالت کسی که شدیدا از چیزی می ترسد و نمی خواهد آن را با تمام چشمش ببیند و در عین حال نمی تواند از آن غافل بماند، ناچار پیوسته مراقب آن است اما با گوشه چشم !
بعضی از مفسران گفته اند که ((طرف خفی)) در اینجا به معنی نگاه کردن آنها با چشم نیم باز است ، چرا که از شدت وحشت قدرت بر گشودن چشم ندارند، یا چنان وارفته و بی رمقند که حتی حال گشودن چشم را به طور کامل ندارند!

هنگامی که حال انسان قبل از ورود در آتش چنین باشد، چه بر او خواهد گذشت هنگامی که وارد دوزخ شود، و در میان عذاب دردناکش قرار گیرد؟
آخرین مجازاتی که در اینجا بیان شده شنیدن ملامت و سرزنش دردناک مؤ منان است ، چنانکه در پایان آیه آمده است : ((کسانی که ایمان آورده اند می گویند: زیانکاران واقعی آنها هستند که سرمایه های جان و خانواده خود را در روز قیامت از دست داده ، و زیان کرده اند)) (و قال الذین آمنوا ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم و اهلیهم یوم القیامة).
چه زیانی از این بالاتر که انسان هستی خویشتن را از دست دهد، و سپس همسر و فرزند و بستگان خود را، و در درون عذاب الهی گرفتار آتش حسرت و فراق نیز بشود.
سپس می افزایند: ((ای اهل محشر! همه بدانید که ظالمان و ستمگران امروز در عذاب دائم خواهند بود)) (الا ان الظالمین فی عذاب مقیم).
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 476
عذابی که امید قطع آن نیست ، و زمانی و مدتی برای آن تعیین نشده ، عذابی که درون جان و بیرون تن همه را می سوزاند!
بعید نیست گوینده این سخن مؤ منان کامل الایمان ، و در صف اول انبیا و اولیا و پیروان خاص آنها باشند، چرا که آنها از گناه یا کند و سرافرازند، و حق دارند چنین سخنانی را در آنجا بگویند، آنها مظلومانی هستند که از دست این ظالمان ناراحتی بسیار دیده اند، و جای آن دارد که در آن روز گوینده چنین سخنانی باشند (در بعضی از روایات اهل بیت (علیه السلام) نیز به این معنی اشاره شده است).
توجه به این نکته نیز لازم است که ((عذاب جاویدان)) برای این ظالمان قرینه بر این است که منظور از آن کافران است ، همانگونه که در بعضی دیگر از آیات قرآن این تعبیر آمده است : و الکافرون هم الظالمون : ((کافران ظالمانند)) .
آیه بعد نیز گواه بر این حقیقت است که می گوید: ((آنها اولیاء و یاورانی ندارند که آنان را یاری کنند و عذاب الهی را از آنها دفع نمایند)) (و ما کان لهم من اولیاء ینصرونهم من دون الله).
آنها رشته های ارتباط خود را با بندگان خالص با انبیا و اولیاء بریده اند، لذا در آنجا یار و یاوری ندارند، قدرتهای مادی نیز در آنجا همه از کار می افتد، و به همین دلیل تک و تنها در برابر عذاب الهی قرار می گیرند.
و برای تاءکید این معنی در پایان آیه می افزاید: ((هر کس را خداوند گمراه سازد راه نجاتی برای او نیست)) (و من یضلل الله فما له من سبیل). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 477
در آیات قبل خواندیم ((و من یضلل الله فما له من ولی من بعده)) : در آنجا نفی ((ولی و سرپرست)) می کند، و در اینجا نفی ((راه نجات))

چرا که برای رسیدن به مقصد هم باید ((راهی)) باشد و هم ((راهنمائی)) اما این گمراهان هم از آن محرومند و هم از این . الشوری
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 478
آیه 47-50
آیه و ترجمه
استَجِیبُوا لِرَبِّکُم مِّن قَبْلِ أَن یَأْتیَ یَوْمٌ لا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَکُم مِّن مَّلْجَإٍ یَوْمَئذٍ وَ مَا لَکُم مِّن نَّکیر(47)
فَإِنْ أَعْرَضوا فَمَا أَرْسلْنَک عَلَیهِمْ حَفِیظاً إِنْ عَلَیْک إِلا الْبَلَغُ وَ إِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الاَنسنَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بهَا وَ إِن تُصِبهُمْ سیِّئَةُ بِمَا قَدَّمَت أَیْدِیهِمْ فَإِنَّ الانسنَ کَفُورٌ(48)
لِّلَّهِ مُلْک السمَوَتِ وَ الاَرْضِ یخْلُقُ مَا یَشاءُ یهَب لِمَن یَشاءُ إِنَثاً وَ یَهَب لِمَن یَشاءُ الذُّکُورَ(49)
أَوْ یُزَوِّجُهُمْ ذُکْرَاناً وَ إِنَثاً وَ یجْعَلُ مَن یَشاءُ عَقِیماً إِنَّهُ عَلِیمٌ قَدِیرٌ(50)
ترجمه :47 - اجابت کنید دعوت پروردگار خود را پیش از آنکه روزی فرا رسد که دیگر بازگشتی برای آن در برابر اراده خدا نیست ، و در آن روز نه پناهگاهی دارید و نه مدافعی .
48 - و اگر آنها روی گردان شوند (غمگین مباش) ما تو را حافظ آنها قرار نداده ایم ، تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 479
وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت است ، و هنگامی که ما رحمتی از سوی خود به انسان می چشانیم مغرور و غافل می شود. و اگر بلائی به خاطر اعمالی که انجام داده اند به آنها رسد به کفران می پردازند.
49 - مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن خدا است ، هر چه را بخواهد می آفریند و به هر کس اراده کند دختر می بخشد و به هر کس بخواهد پسر.
50 - یا اگر اراده کند پسر و دختر هر دو به آنها می دهد و هر کس را بخواهد عقیم می گذارد!
تفسیر:فرزندان همه هدایای او هستند
از آنجا که در آیات گذشته گوشه ای از مجازات دردناک و هول و وحشت کافران و ظالمان منعکس شده ، در آیات مورد بحث روی سخن را به همه مردم کرده ، به آنها هشدار می دهد پیش از آنکه گرفتار چنان سرنوشت شومی شوند دعوت پروردگارشان را اجابت کرده به راه حق باز آیند.
می فرماید: ((دعوت پروردگار خویش را اجابت کنید پیش از آنکه روزی فرا رسد که دیگر بازگشتی برای آن در برابر اراده پروردگار نیست)) (استجیبوا لربکم من قبل ان یاتی یوم لا مرد له من الله).
و اگر تصور کنید در آن روز پناهگاهی جز سایه لطف او، و مدافعی جز رحمت او وجود دارد اشتباه است ، چرا که ((در آن روز برای شما نه ملجا

و پناهی است که در برابر عذاب الهی پناهتان دهد، و نه یار و یاوری که از شما دفاع کند)) (ما لکم من ملجا یومئذ و ما لکم من نکیر).
جمله ((یوم لا مرد له من الله)) اشاره به روز قیامت است ، نه روز مرگ ، و تعبیر ((من الله)) اشاره به این است که در برابر اراده و فرمان او دائر بر عدم تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 480
بازگشت ، کسی نمی تواند تصمیم دیگری بگیرد.
به هر حال برای نجات از عذاب راههائی تصور می شود که تمام آنها در آن روز بسته است ، یکی بازگشت از آنجا به عالم دنیا و جبران خطاها و گناهان است .
دیگر وجود پناهگاهی که انسان در کنار آن مصون بماند.
و سرانجام وجود کسی که به دفاع از انسان برخیزد.
هر یک از جمله های سه گانه آیه فوق اشاره به نفی یکی از این سه راه است .
بعضی جمله ((ما لکم من نکیر)) را به این معنی تفسیر کرده اند که شما هرگز در آنجا نمی توانید گناهان خود را منکر شوید ، چرا که دلائل و شهود به قدری زیاد است که جای انکار نیست ، ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.
در آیه بعد روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده به عنوان دلداری از آن حضرت می فرماید: با اینهمه ((اگر آنها رویگردان شوند غمگین مباش ، ما تو را مسئول حفظ آنان از انحراف به طور اجبار قرار نداده ایم)) (فان اعرضوا فما ارسلناک علیهم حفیظا).
((وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت الهی است)) خواه پذیرا شوند و خواه نشوند (ان علیک الا البلاغ).
تو باید رسالت الهی خود را به نحو کامل ابلاغ ، و بر آنها اتمام حجت کنی ، دلهای آماده آن را می پذیرد هر چند گروه زیادی بی خبر اعراض کنند، تو مسئولیتی در این زمینه نداری .
نظیر همین معنی در اوائل همین سوره آمده است که می فرماید: ((و ما انت علیهم بوکیل)) تو ماءمور وادار ساختن آنها به پذیرش حق نیستی (شوری آیه 6).
سپس ترسیمی از حال این جمعیت بی ایمان و اعراض کننده کرده ، می گوید: تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 481
((هنگامی که ما به انسان رحمتی از ناحیه خود می چشانیم حالت غرور و غفلت به او دست می دهد، و از یاد خدا غافل می گردد)) (و انا اذا اذقنا الانسان منا رحمة فرح بها).
((و هنگامی که بلائی به خاطر اعمالی که انجام داده دامانش را بگیرد انسان به کفران می پردازد)) (و ان تصبهم سیئة بما قدمت ایدیهم فان

الانسان کفور).
نه نعمتهای الهی از طریق انگیزه شکر منعم او را بیدار و به شکرگذاری و معرفت و اطاعت او وامیدارد، نه مجازاتهائی که به خاطر گناهان دامنگیرش می شود او را از خواب غفلت بیدار می کند، و نه دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در او اثر می گذارد.
اسباب هدایت از نظر ((تشریع)) دعوت رسولان خدا، و از نظر ((تکوین)) گاه نعمت و گاه مصیبت است ، اما در این کوردلان بیخبر هیچ یک از این امور مؤ ثر نمی افتد، مقصر آنها هستند تو نیستی ، تو وظیفه ابلاغ را انجام داده ای .
تعبیر ((اذا اذقنا)) (هنگامی که بچشانیم) در آیه فوق در مورد رحمت پروردگار و در بعضی از آیات دیگر قرآن در مورد عذاب الهی ، ممکن است اشاره به این باشد که نعمتها و مصائب این دنیا هر چه باشد در مقابل نعمتها و مصائب آخرت چیز اندکی است ، و یا اینکه این افراد کم ظرفیت با مختصر نعمتی مست و مغرور، و با مختصر مصیبتی ماءیوس و کفور می شوند.
این نکته نیز قابل توجه است که نعمت را به خودش نسبت می دهد چرا که مقتضای رحمت او است ، و مصائب و بلاها را به آنها، چرا که نتیجه اعمال خودشان است .
این نکته را نیز قبلا گفته ایم که تعبیر به ((انسان)) در این گونه آیات اشاره به طبیعت ((انسان تربیت نایافته)) است که فکری کوتاه و روحی ضعیف و کوچک تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 482
دارد، تکرار آن در آیه فوق تاءکیدی است بر همین معنی .
سپس برای نشان دادن این واقعیت که هر گونه نعمت و رحمت در این عالم از سوی خدا است ، و کسی از خود چیزی ندارد، به یک مساءله کلی و یک مصداق روشن آن اشاره کرده ، می فرماید ((مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین برای خدا است و هر چه بخواهد می آفریند)) (لله ملک السموات و الارض یخلق ما یشاء).
و به همین دلیل همه ریزخوار خوان نعمت او هستند، و نیازمندان لطف و رحمت او، لذا نه غرور به هنگام نعمت منطقی است ، و نه یاس به هنگام مصیبت !
نمونه روشنی از این واقعیت که هیچکس از خود چیزی ندارد، و هر چه هست از ناحیه او است اینکه : ((به هر کس اراده کند دختر می بخشد و به هر کس بخواهد پسر)) (یهب لمن یشاء اناثا و یهب لمن یشاء الذکور).
((یا اگر بخواهد پسر و دختر هر دو به آنها می دهد، و هر کس را بخواهد عقیم و بی فرزند می گذارد)) (او یزوجهم ذکرانا و اناثا و یجعل من یشاء عقیما).

و به این ترتیب مردم به چهار گروه تقسیم می شوند : آنهائی که تنها پسر دارند و در آرزوی دختری هستند، و آنها که دختر دارند و در آرزوی پسری ، و آنها که هر دو را دارند، و گروهی که فاقد هر گونه فرزندند و قلبشان در آرزوی آن پر می کشد.
و عجب اینکه هیچکس نه در زمانهای گذشته و نه امروز که علوم و دانشها پیشرفت فراوان کرده قدرت انتخاب در این مساءله را ندارد، و علی رغم تمام تلاشها و کوششها هنوز کسی نتوانسته است عقیمان واقعی را فرزند ببخشد، تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 483
و یا نوع فرزند را طبق تمایل انسان تعیین کند گر چه نقش بعضی از غذاها و داروها را در افزایش احتمال تولد پسر یا دختر نمی توان انکار کرد، ولی باید دانست که اینها فقط احتمال را افزایش می دهد، و نتیجه هیچیک قطعی نیست .
و این یک نمونه بارز از عدم توانائی انسان از یکسو، و نشانه روشن از مالکیت و حاکمیت و خالقیت خداوند از سوی دیگر است ، چه مثال زنده و آشکاری ؟
جالب اینکه : در این آیات اناث دختران) را بر ذکور (پسران) مقدم داشته تا از یکسو بیانگر اهمیتی باشد که اسلام به احیای شخصیت زن می دهد، و از سوی دیگر به آنها که به خاطر پندارهای غلط از تولد دختر کراهت داشتند بگوید او بر خلاف خواسته شما آنچه را که به آن تمایل ندارید می دهد، و این دلیل بر این است که انتخاب به دست شما نیست .
تعبیر به ((یهب)) (می بخشد) دلیل روشنی است که هم دختران هدیه الهی هستند و هم پسران ، و فرق گذاشتن میان این دو از دیدگاه یک مسلمان راستین صحیح نیست ، هر دو ((هبه)) او می باشند.
تعبیر ((یزوجهم)) در اینجا به معنی تزویج نیست ، بلکه منظور جمع کردن میان این دو موهبت برای گروهی از انسانها است ، و به عبارت دیگر واژه ((تزویج)) گاه به معنی جمع کردن میان اشیاء مختلف ، یا اجناس گوناگون می آید، چرا که زوج در اصل به معنی دو چیز یا دو شخص است که با یکدیگر قرین گردند.
بعضی تعبیر فوق را به معنی تولد پسران و دختران به ترتیب پشت سر هم دانسته اند، و بعضی به معنی تولد فرزندان دوقلو که یکی پسر و دیگری دختر باشد.
ولی در تعبیر فوق هیچ نشانه ای بر این تفسیرها وجود ندارد.
بعلاوه با ظاهر آیه نیز سازگار نیست ، زیرا آیه می خواهد از گروه سومی خبر دهد که هم صاحب دخترند و هم صاحب پسر. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 484
به هر حال نه تنها در موضوع تولد فرزندان که در همه چیز مشیت خداوند

حاکم مطلق است ، و او قادری است آگاه و حکیم که علم و قدرتش با هم قرین است ، لذا در پایان آیه می افزاید: ((او دانا و قادر است)) (انه علیم قدیر).
توجه به این نکته نیز لازم است که ((عقیم)) از ماده ((عقم)) (بر وزن بخل و همچنین بر وزن فهم) در اصل به معنی خشکی و یبوست است که مانع از قبول اثر می شود، و زنان عقیم به زنانی می گویند که رحم آنها آمادگی برای پذیرش نطفه مرد و پرورش فرزند ندارد، بادهای ((عقیم)) را از این جهت عقیم می گویند که قادر بر پیوند ابرهای باران زا نیست ، و روز ((عقیم)) به روزی گفته می شود که سرور و شادی در آن نباشد، و اینکه از روز قیامت به عنوان ((یوم عقیم)) یاد شده به خاطر آن است که روزی بعد از آن نیست که بتوانند به جبران گذشته بپردازند.
و بالاخره اگر به غذاهائی که میکرب آنها کاملا کشته شده ((معقم)) می گویند به خاطر آن است که این موجودات مضر دیگر در آن پرورش نمی یابند. الشوری
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 485
آیه 51
آیه و ترجمه
وَ مَا کانَ لِبَشرٍ أَن یُکلِّمَهُ اللَّهُ إِلا وَحْیاً أَوْ مِن وَرَای حِجَابٍ أَوْ یُرْسِلَ رَسولاً فَیُوحِیَ بِإِذْنِهِ مَا یَشاءُ إِنَّهُ عَلیٌّ حَکیمٌ(51)
ترجمه :51 - شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن بگوید، مگر از طریق وحی ، یا از وراء حجاب ، یا رسولی می فرستد و به فرمان او آنچه را بخواهد وحی می کند، چرا که او بلند مقام و حکیم است .
شان نزول :بعضی از مفسران شان نزولی برای این آیه ذکر کرده اند که حاصلش چنین است : جمعی از یهود خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمدند و عرض کردند: چرا تو با خداوند سخن نمی گوئی ؟ و به او نگاه نمی کنی ؟ اگر پیامبری همانگونه که موسی (علیه السلام) با او سخن گفت و به او نگاه کرد تو نیز چنین کن ، ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه همین کار را انجام دهی ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: موسی هرگز خدا را ندید، اینجا بود که آیه فوق نازل شد (و چگونگی ارتباط پیامبران را با خداوند متعال تشریح کرد).
تفسیر:طرق ارتباط پیامبران با خداوند
همانگونه که در آغاز این سوره گفتیم در این سوره تکیه خاصی روی تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 486
مساءله وحی و نبوت شده است ، سوره با مساءله وحی آغاز شد، و با مساءله وحی که همین آیات است پایان می یابد.
و از آنجا که در آیات گذشته از نعمتهای الهی سخن در میان بود این آیات

از مهمترین نعمتهای پروردگار و پربارترین مواهب او برای جهان انسانیت که همان مساءله وحی و ارتباط انبیاء با خدا است سخن می گوید.
نخست می فرماید: ((شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن بگوید (و با او روبرو گردد، چرا که او منزه از جسم و جسمانیت است) مگر از طریق وحی و الهام مرموز به قلب او)) (و ما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا).
((یا شنیدن سخنان پروردگار از پشت حجاب)) (او من وراء حجاب).
آنگونه که موسی بن عمران در کوه طور سخن می گفت ، و پاسخ می شنوید، از طریق امواج صوتی که خداوند در فضا ایجاد می کند بی آنکه کسی او را مشاهده کند چرا که او مشاهده کردنی نیست .
((و یا از طریق فرستادن رسولی که پیام الهی را به او ابلاغ کند)) (او یرسل رسولا).
آنگونه که فرشته وحی و پیک الهی ((جبرئیل امین)) بر پیامبر اسلام نازل می شد.
((در این هنگام فرستاده الهی به فرمان پروردگار آنچه را خدا می خواهد به پیامبرش وحی می کند)) (فیوحی باذنه ما یشاء).
آری راهی برای سخن گفتن خداوند با بندگان جز این سه راه نیست ((چرا که او بلند مقام و حکیم است)) (انه علی حکیم).
بالاتر از آن است که دیده شود، یا با زبان سخن گوید، و تمام افعالش حکیمانه است ، و ارتباطش با پیامبران روی حساب .
این آیه در حقیقت پاسخی است روشن به افرادی که به خاطر بی خبری
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 487
ممکن است توهم کنند مساءله وحی دلیل بر این است که پیامبران خدا را می بینند، و با او سخن می گویند این آیه روح و حقیقت وحی را به صورت فشرده و دقیقی منعکس کرده است .
از مجموع آیه چنین بر می آید که راه ارتباط پیامبران با خدا منحصر به سه راه بوده است :
1 - القای به قلب - که در مورد بسیاری از انبیا بوده است مانند نوح که می گوید فاوحینا الیه ان اصنع الفلک باعیننا و وحینا: ((ما به نوح وحی کردیم که کشتی در حضور ما و مطابق فرمان ما بساز)) (مؤ منون - 27).
2 - از پشت حجاب - آن گونه که خداوند در کوه طور با موسی سخن می گفت و کلم الله موسی تکلیما (نساء - 164).
بعضی نیز ((من وراء حجاب)) را شامل رؤ یای صادقه نیز می دانند.
3 - از طریق ارسال رسول - آن گونه که در مورد پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده قل من کان عدوا لجبریل فانه نزله علی قلبک باذن الله : ((بگو کسی که دشمن جبرئیل باشد (دشمن خدا است) چرا

که او به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرد)) (بقره - 97).
البته وحی بر پیامبر اسلام منحصر به این طریق نبوده است ، از طرق دیگر نیز صورت گرفته است .
این نکته نیز قابل توجه است که وحی از طریق القای به قلب گاه در بیداری صورت می گرفته ، چنانچه در بالا اشاره شد، و گاه در خواب و رؤ یای صادقه ، چنانکه در مورد ابراهیم و دستور ذبح اسماعیل آمده است (هر چند بعضی آن را مصداق من وراء حجاب دانسته اند).
گر چه شاخه های اصلی وحی همان سه شاخه مذکور در آیه فوق است ، ولی بعضی از این شاخه ها، خود نیز شاخه های فرعی دیگری دارد، چنانکه

معتقدند نزول وحی از طریق فرستادن فرشته وحی خود به چهار طریق صورت می گرفته :
1 - آنجا که فرشته بی آنکه بر پیامبر ظاهر شود در روح او القاء می کرده است ، چنانکه در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : ان روح القدس نفث فی روعی انه لن تموت نفس حتی تستکمل رزقها فاتقوا الله و اجملوا فی الطلب : ((روح القدس در قلب من این معنی را دمیده که هیچکس نمی میرد تا روزی خود را به طور کامل بگیرد، بنابراین از خدا بپرهیزید و در طلب روزی حریص نباشید)) .
2 - گاه فرشته به صورت انسانی در می آمد و پیامبر را مخاطب می ساخت و مطالب را به او می گفت (چنانکه در مورد ظهور جبرئیل به صورت دحیه کلبی در احادیث آمده است).
3 - گاه به صورتی بود که همچون زنگ در گوشش صدا می کرد و این سخت ترین نوع وحی بر پیامبر بود به گونه ای که حتی در روزهای بسیار سرد صورت مبارکش غرق عرق می شد، و اگر بر مرکب سوار بود مرکب چنان سنگین می شد که بی اختیار به زمین می نشست .
4 - گاه جبرئیل به صورت اصلیش که خدا او را بر آن صورت آفریده بود بر پیامبر ظاهر می شد و این در طول عمر پیغمبر تنها دو بار صورت گرفت (همان گونه که در سوره نجم - آیه 12 شرح آن خواهد آمد). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 489
نکته ها:
1 - وحی در لغت و قرآن و سنت :
اصل وحی چنانکه راغب در مفردات می گوید اشاره سریع است خواه با کلام رمزی باشد، و یا صدای خالی از ترکیب کلامی ، و یا اشاره با اعضا (با چشم و دست و سر) و یا با نوشتن .
از این تعبیرات به خوبی استفاده می شود که در وحی اشاره از یکسو و سرعت از سوی دیگر نهفته شده ، و به همین دلیل برای ارتباط مرموز و

سریع انبیاء با عالم غیب ، و ذات پاک پروردگار، این کلمه استخدام شده است .
در قرآن مجید و لسان اخبار وحی به معانی مختلفی به کار رفته است ، گاه در مورد انبیا، گاه در انسانهای دیگر، گاه در مورد ارتباطهای رمزی میان انسانها، و گاه ارتباط مرموز شیاطین و گاه در مورد حیوانها.
جامعترین سخن در این زمینه سخنی است که از علی (علیه السلام) در پاسخ شخصی که از مساءله وحی سؤ ال نمود نقل شده ، امام آن را به هفت قسم تقسیم فرمود: 1 - وحی رسالت و نبوت مانند انا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح و النبیین من بعده و اوحینا الی ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان و آتینا داود زبورا: ((ما به تو وحی فرستادیم همانگونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم ، و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط (طوائف بنی اسرائیل) و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم ، و به داود زبور دادیم)) .
2 - وحی به معنی الهام مانند و اوحی ربک الی النحل : ((پروردگارت به زنبور عسل الهام فرستاد)) . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 490
3 - وحی به معنی اشاره مانند: فخرج علی قومه من المحراب فاوحی الیهم ان سبحوا بکرة و عشیا: ((زکریا از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد و با اشاره به آنها گفت صبح و شام خدا را تسبیح گوئید)) .
4 - وحی به معنی تقدیر مانند: و اوحی فی کل سماء امرها ((خداوند در هر آسمانی تقدیر و تدبیر لازم را فرمود)) .
5 - وحی به معنی امر مانند: و اذ اوحیت الی الحواریین ان آمنوا بی و برسولی : ((به خاطر بیاور هنگامی را که به حواریین امر کردم که به من و فرستاده من ایمان بیاورید)) .
6 - وحی به معنی دروغپردازی مانند: و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس و الجن یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا: ((اینچنین در برابر هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم که سخنان فریبنده و دروغ را به طور سری به یکدیگر می گفتند)) .
7 - وحی به معنی خبر مانند: و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات ((و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند و انجام کارهای نیک را به آنها خبر دادیم)) .
البته بعضی از این اقسام هفتگانه می تواند شاخه هائی داشته باشد که بر حسب آن موارد استعمال وحی در کتاب و سنت افزایش خواهد یافت ، و لذا تفلیسی تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 491
در کتاب ((وجوه القرآن)) وحی را بر ده وجه شمرده ، و بعضی عدد را از این هم بیشتر دانسته اند.

اما از یک نظر از مجموع موارد استعمال وحی و مشتقات آن می توان نتیجه گرفت که وحی از سوی پروردگار دو گونه است : ((وحی تشریعی)) و ((وحی تکوینی)) : ((وحی تشریعی)) همان است که بر پیامبران فرستاده می شد، و رابطه خاصی میان آنها و خدا بود که فرمانهای الهی و حقایق را از این طریق دریافت می داشتند.
((وحی تکوینی)) در حقیقت همان غرائز و استعدادها و شرائط و قوانین تکوینی خاصی است که خداوند در درون موجودات مختلف جهان قرار داده است .
2 - حقیقت اسرار آمیز
وحی در مورد ((ماهیت وحی)) سخن بسیار گفته شده ،ولی از آنجا که این ارتباط مرموز از حدود ادراکات ما خارج است این بیانات نیز نمی تواند ترسیم روشنی از مساءله کند، و حتی گاه به بیراهه کشانده شده ، آنچه گفتنی است در حقیقت در آیه مورد بحث به صورت فشرده و زیبائی بیان شده است ، و بیش از آن تلاش و کوشش دانشمندان در این بحث به جائی نرسیده است ، در عین حال لازم است بعضی از تفسیرها را که فلاسفه قدیم و جدید درباره وحی گفته اند در اینجا یاد آور شویم :
الف - تفسیر بعضی از فلاسفه قدیم
آنها روی مقدمات مفصلی معتقد بودند که وحی عبارت است از اتصال فوق العاده نفس پیامبر با ((عقل فعال)) که سایه آن بر عالم ((حس مشترک)) و ((خیال)) نیز گسترده می شود. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 492
توضیح اینکه : آنها معتقد بودند که روح انسانی دارای سه قوه است ((حس مشترک)) که با آن صور محسوسات را ادراک می کند، و ((قوه خیال)) که با آن صورتهای جزئیه ذهنی را درک می نماید و ((قوه عقلیه)) که با آن صور کلیه را درک می کند.
این از یکسو، از سوی دیگر، آنها اعتقاد به افلاک نه گانه بطلمیوسی داشتند، و برای افلاک ، نفس مجرد (همچون روح برای بدن ما) معتقد بودند، و می افزودند: این نفوس فلکی از موجودات مجردی بنام ((عقول)) الهام می گیرند، و به این ترتیب ((نه عقل)) مربوط به ((افلاک نه گانه)) قائل بودند.
از سوی سوم ، عقیده داشتند که نفوس انسانی و ارواح آنها برای فعلیت یافتن استعدادها و درک حقایق ، باید از وجود مجردی که آن را ((عقل فعال)) می نامیدند کسب فیض کنند، که نامش ((عقل دهم)) یا ((عقل عاشر)) بود، و نام ((عقل فعال)) را به این مناسبت بر آن می گذاردند که سبب فعلیت استعدادهای عقول جزئیه بود.
از سوی چهارم ، معتقد بودند هر قدر روح انسان قویتر باشد ارتباط و

اتصالش با عقل فعال که منبع و خزانه معلومات است بیشتر خواهد بود، بنابراین یک روح قوی و کامل می تواند در کوتاهترین مدت وسیعترین معلومات را به فرمان خدا از ((عقل فعال)) کسب کند.
و همچنین هر اندازه قوه خیال قویتر باشد، بهتر می تواند این مفاهیم را در لباس صورتهای حسی قرار دهد، و هر اندازه حس مشترک قویتر گردد انسان صور محسوسه خارجیه را بهتر درک می کند.
سپس از مجموع این مقدمات چنین نتیجه می گرفتند: روح پیامبر چون فوق العاده قوی است رابطه و اتصالش با عقل فعال بسیار زیاد است ، و به همین دلیل می تواند در اکثر اوقات معلومات را به صورت کلی از عقل فعال بگیرد. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 493
و از آنجا که قوه خیالیه او نیز بسیار قوی است ، و در عین حال تابع قوه عقلیه است ، می تواند صورتهای محسوسه مناسبی به آن صور کلیه که از عقل فعال دریافت داشته ، بدهد، و در لباسهای حسی در افق ذهن خود ببیند! مثلا اگر آن حقایق کلی از قبیل معانی و احکام باشد به صورت الفاظی بسیار موزون ، و در نهایت فصاحت و بلاغت از زبان شخصی در نهایت کمال بشنود!
و چون قوه خیالیه او تسلط کامل بر حس مشترک دارد می تواند به این صور جنبه حسی دهد و پیامبر آن شخص را با چشم ببیند و الفاظش را با گوش بشنود!
نقد و بررسی
البته این بیان متکی بر مقدماتی است که امروز بسیاری از آنها مردود شناخته شده ، از جمله افلاک نه گانه بطلمیوسی ، و نفوس و عقولی که متعلق به آنها است فعلا جزء اساطیر محسوب می شود چرا که هیچ دلیلی بر اثبات آنها در دست نیست و یا حتی دلائلی برخلاف آن در دست داریم .
و از سوی دیگر این فرضیه با آنچه از آیات قرآن به روشنی درباره وحی استفاده می شود هماهنگ نیست ، زیرا آیات قرآن با صراحت وحی را یکنوع ارتباط با خدا می شمرد که گاه از طریق الهام به قلب ، و گاه به واسطه فرشته وحی و یا شنیدن امواج صوتی ، صورت می گیرد، و اعتقاد به اینکه اینها نتیجه فعالیت قوه خیالیه و حس مشترک و مانند آن است بسیار بی پایه و ناهماهنگ با آیات قرآن است ، و عیب مهم دیگر آن این است که پیامبر را هم ردیف فلاسفه و نوابغ می شمرد، با عقلی قویتر و روحی نیرومندتر، در حالی که می دانیم راه وحی از راه ادراکات عقلیه جدا است ، این دسته از فلاسفه بی آنکه توجه داشته باشند به تخریب مبانی وحی و نبوت پرداخته اند ((و چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند)) .
شرح بیشتر پیرامون این موضوع در لابلای بحثهای آینده خواهد آمد. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 494

ب - تفسیر جمعی از فلاسفه جدید در مورد وحی
این گروه از فلاسفه به طور خلاصه وحی را به عنوان یکی از مظاهر ((شعور باطن)) یا ((شعور ناآگاه)) می شمرند.
در دائرة المعارف قرن بیستم در ماده ((وحی)) چنین آمده است : ((غربیها تا قرن شانزده میلادی مانند سایر ملتها قائل به وحی بودند، چون کتابهای مذهبی آنان پر از اخبار انبیاء بود، علم جدید آمد و قلم روی کلیه مباحث روحی و ماوراء طبیعی کشید، و مساءله وحی نیز جز افسانه های قدیمی شمرده شد!...
قرن نوزده میلادی فرا رسید جهان روح به وسیله دانشمندان به کمک دلائل حسی اثبات شد، مساءله وحی نیز مجددا زنده گردید، این مباحث را روی اسلوب تجربی و عملی دنبال کردند، و به نتائجی رسیدند که هر چند با نظریه علمای اسلامی تفاوت داشت اما قدم برجسته به سوی اثبات موضوع مهمی محسوب می شود که روزی از خرافات شمرده می شد.
این جمعیت روی مباحث روحی مطالعه کردند و تاکنون (هنگام تاءلیف دائرة المعارف) پنجاه جلد کتاب بزرگ از طرف جمعیت مزبور پیرامون مطالب فوق نگاشته شده ، و بسیاری از مسائل روحی به کمک آنها حل گردید از جمله مساءله وحی بود.
سخن در این زمینه بسیار است اما جان کلام آنها این است که وحی را ((تجلی شعور ناآگاه)) (وجدان مخفی) می شمرند، که به مراتب از شعور آگاه قویتر و نیرومندتر است ، و چون پیامبران مردان فوق العاده ای بوده اند وجدان مخفی آنها نیز بسیار نیرومند بوده ، و تراوشهای آنها فوق العاده مهم و قابل ملاحظه بوده است . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 495
نقد و بررسی
ناگفته پیداست که آنچه را این گروه گفته اند صرفا یک فرضیه است ، و هیچگونه دلیلی بر آن اقامه نکرده اند و در حقیقت آنها پیامبران را مردانی با نبوغ فکری و عظمت شخصیت معرفی کرده اند، بی آنکه رابطه آنها را با مبداء جهان هستی ، خداوند، و دریافت علوم از ناحیه او، و از بیرون وجود خود، پذیرفته باشند.
تمام اشتباه آنها از اینجا سرچشمه می گیرد که خواسته اند وحی را با معیارهای علوم تجربی خود دریابند، و هر چه از این قلمرو بیرون است نفی کنند، و موجودات عالم را مساوی با آن بدانند که آنها درک کرده اند و آنچه را درک نکرده اند معدوم بشمرند.
این طرز تفکر آثار شومی نه تنها در بحث وحی که در بسیاری از مباحث فلسفی و عقیدتی دیگر از خود به جای گذاشته است ، و اصولا این طرز تفکر از پای بست ویران است زیرا منحصر ساختن تمام موجودات جهان را به موجودات مادی و عوارض آنها با هیچ دلیلی ثابت نکرده اند.

ج - نبوغ فکری
بعضی دیگر مطلب را از این هم فراتر برده اند و وحی را رسما نتیجه نبوغ فکری انبیا پنداشته اند، و می گویند آنها مردانی بودند پاک فطرت و دارای نبوغ فوق العاده که با آن مصالح جامعه انسانی را درک می کردند و به صورت معارف و قوانینی بر انسانها عرضه می داشتند.
این سخن در حقیقت انکار صریح نبوت انبیا، و تکذیب گفته همه آنها، و متهم ساختن آنها به انواع خلاف گوئیها است (العیاذ بالله).
به تعبیر روشنتر هیچیک از اینها تفسیر وحی نیست فرضیه هائی است که
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 496
در حدود افکار خود ساخته و پرداخته اند، و چون نخواسته اند بپذیرند که ماورای معلومات آنها حقایق دیگری است به این بیراهه ها کشانده شده اند.
حق کلام درباره وحی
بدون شک ما نمی توانیم از رابطه وحی و حقیقت آن اطلاع زیادی پیدا کنیم ، چرا که این یکنوع ادراکی است خارج از حدود ادراکات ما، و یکنوع ارتباطی است خارج از ارتباطهای شناخته شده ما، عالم وحی برای ما عالمی است ناشناخته و ما فوق ادراکات ما.
به راستی چگونه یک انسان خاکی با مبدا عالم هستی ارتباط پیدا می کند؟ و چگونه خداوند ازلی و ابدی و بی نهایت از هر جهت ، با مخلوقی محدود و ممکن الوجود رابطه بر قرار می سازد؟ و در لحظه نزول وحی چگونه پیامبر یقین پیدا می کند که این ارتباط از ناحیه او است ؟!
اینها سؤ الاتی است که پاسخ آن برای ما مشکل است ، و اصرار در فهم آن بسیار بی مورد.
تنها مطلبی که برای ما در اینجا معقول و قابل طرح است اصل وجود یا امکان چنین ارتباط مرموزی است .
ما می گوئیم هیچ دلیل عقلی که امکان چنین امری را نفی کند وجود ندارد، بلکه به عکس ما ارتباطهای مرموزی را در جهان خود می بینیم که از تفسیر آن عاجزیم ، و این ارتباطها نشان می دهد که ما فوق حواس و ارتباطهای ما نیز درک و دیده های دیگری وجود دارد.
بد نیست با ذکر مثالی این موضوع را روشنتر سازیم .
فرض کنید ما در میان شهر کوران (البته کوران مادرزاد!) با دو چشم بینا زندگی کنیم ، تمام اهل شهر چهار حسی هستند (بنابراینکه مجموع حواس
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 497
ظاهری انسان را پنج حس بدانیم) تنها ما هستیم که آدم (پنج حسی) می باشیم ، پیوسته با چشم خود حوادث زیادی را در آن شهر می بینیم ، و به اهل شهر خبر می دهیم ، اما آنها همه تعجب می کنند، که این حس مرموز

پنجم چیست که دایره فعالیتش اینگونه وسیع و گسترده است ؟ و هر قدر بخواهیم درباره حس بینائی و عملکرد آن برای آنها بحث کنیم بی فایده است ، جز شبح مبهمی در ذهن آنها چیزی نمی آید، از یکسو نمی توانند منکر آن شوند، چون آثار گوناگونش را می یابند و حس می کنند، و از سوی دیگر نمی توانند حقیقت بینائی را دریابند، چون در تمام عمر حتی یک لحظه بینا نبوده اند.
نمی گوئیم وحی حس ششم است ، بلکه می گوئیم یکنوع درک و ارتباط با عالم غیب و ذات پاک خداوند است که چون ما فاقد آن هستیم حقیقت آن را درک نمی کنیم ، هر چند از طریق آثار به وجودش ایمان داریم .
ما همین اندازه می بینیم مردانی بزرگ با دعوتی که محتوای آن ما فوق افکار بشر است به سوی انسانها می آیند و آنها را به خداوند و آئین الهی دعوت می کنند، و معجزات و خارق عاداتی که آن نیز فوق طاقت بشر است با خود دارند که ارتباطشان را با عالم غیب روشن می سازد، آثار نمایان است اما حقیقت امر مخفی . مگر ما تمام اسرار این جهان را کشف کرده ایم که اگر با پدیده وحی برخورد کردیم و درک حقیقت آن بر ما مشکل شد آن را نفی کنیم .
ما حتی در عالم حیوانات پدیده های مرموزی می بینیم که از تفسیر آن عاجزیم ، مگر پرندگان مهاجر که در مسافرت طولانی خود گاهی در سال هیجده هزار کیلومتر راه طی می کنند و از قطب شمال به جنوب و بالعکس حرکت می نمایند زندگی اسرار آمیزشان برای ما روشن است ؟
آنها چگونه جهت یابی می کنند، و راه را دقیقا می شناسند؟ گاه در روزها و گاه در شبهای تاریک سفر دور و دراز خود را ادامه می دهند، در حالی که
ما تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 498
اگر بدون وسائل فنی و دلیل راه حتی یکصدم مسیر آنها را بخواهیم طی کنیم به زودی گم می شویم ، این چیزی است که هنوز علم و دانش نتوانسته است پرده از روی آن بردارد، گروههائی از ماهیان در اعماق دریاها زندگی می کنند که معمولا به هنگام تخمریزی به زادگاه اصلی خود که شاید هزاران کیلومتر با آنها فاصله دارد باز می گردند آنها از کجا زادگاه خود را به این آسانی می یابند؟
و امثال این پدیده های مرموز در جهانی که ما در آن زندگی می کنیم بسیار زیاد است ، و همینهاست که ما را از توسل به انکار و نفی باز می دارد، و توصیه شیخ الرئیس ابو علی سینا را به یاد ما می آورد که : کل ما قرع سمعک من الغرائب فضعه فی بقعة الامکان لم یذدک عنه قاطع البرهان : ((هر چه از عجائب بشنوی آن را انکار مکن ، و در بقعه امکان جای ده ، مادام که دلیل قاطعی تو را مانع نشود)) !
اکنون ببینیم مادیها برای انکار مساءله وحی چه دست و پائی کرده اند.

منطق منکران وحی
بعضی از آنها هنگامی که مساءله وحی مطرح می شود پاسخ عجولانه ای به آن می دهند و می گویند: چنین چیزی بر خلاف علم است !
و اگر بپرسیم کجای آن بر خلاف علم است ؟ با یک لحن قاطع و غرور آمیز می گویند: همین اندازه که علوم طبیعی چیزی را ثابت نکرد کافی است که آن را انکار کنیم ؟ اصولا مطلبی برای ما قابل قبول است که با معیارهای علوم تجربی ثابت شده باشد!
از این گذشته در بررسیها و پژوهشهای علمی درباره جسم و روان انسان به حس مرموزی که بتواند ما را با جهان ماوراء طبیعت مربوط کند برخورد نکرده ایم . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 499
پیامبران از جنس ما بودند، چگونه میتوان باور کرد که آنها احساس یا ادراکی ماورای احساسات و ادراکات ما داشته اند؟
ایراد همیشگی و پاسخ همیشگی
اینگونه برخورد مادیها با مساءله وحی منحصر به این مورد نیست ، آنها در برابر تمام مسائل مربوط به ((ماوراء طبیعت)) چنین قیافه ای را به خود می گیرند، و ما نیز در همه جا برای رفع اشتباه آنها می گوئیم :
فراموش نکنید قلمرو علم (البته آنها هر جا علم می گویند به معنی علوم تجربی و طبیعی است) جهان ماده است ، معیارها و ابزارهائی که برای مباحث علمی پذیرفته شده آزمایشگاهها، تلسکوبها ، میکروسکوبها و سالنهای تشریح همه در همین محدوده کار می کنند، این علوم با این ابزارها و معیارها مطلقا در مورد خارج از محدوده عالم ماده نمی تواند سخن بگوید، نه نفی و نه اثبات ، دلیل آن هم روشن است ، و آن اینکه این معیارها توانائی محدود، و قلمرو خاصی دارند.
بلکه ابزار هر یک از علوم طبیعی ، نیز برای علم دیگر فاقد توانائی و کاربرد است ، فی المثل اگر میکرب سل را در پشت تلسکوبهای عظیم نجومی نبینیم نمی توانیم آن را انکار کنیم ، و یا اگر ستاره پلوتون با میکرسکوبها و ذره بینها قابل مشاهده نباشد نباید زیر سؤ ال قرار گیرد!
ابزار شناخت در هر جا متناسب همان علم است ، و ابزار شناخت برای ماوراء طبیعت چیزی جز استدلالات نیرومند عقلی که راه ما را به سوی آن جهان بزرگ باز می کند نخواهد بود.
آنها که علم را از قلمروش خارج می کنند در حقیقت نه عالمند و نه فیلسوف ، مدعیانی هستند خطاکار و گمراه . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 500
ما همین اندازه می بینیم که مردانی بزرگ آمدند و مسائلی به ما ارائه کرده اند که از قدرت بشر خارج است و ارتباط آنها را با خارج از جهان ماده مسلم می سازد، اما این ارتباط مرموز چگونه است ؟ برای ما روشن

نیست ، مهم این است که ما می دانیم چنین ارتباطی وجود دارد.
چند حدیث پیرامون مساءله وحی
روایات فراوانی پیرامون مساءله وحی در منابع اسلامی وارد شده که گوشه هایی از این ارتباط اسرار آمیز پیامبران را با مبدء وحی روشن می سازد:
1 - از بعضی از روایات استفاده می شود هنگامی که وحی بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از طریق فرشته نازل می شد حال پیامبر عادی بود، اما هنگامی که ارتباط مستقیم و بدون واسطه برقرار می گشت ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سنگینی فوق العاده ای احساس می کرد، تا آنجا که گاه مدهوش می شد، چنانکه در توحید صدوق از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که از حضرتش پرسیدند: الغشیة التی کان تصیب رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اذا نزل علیه الوحی ؟ قال ذلک اذا لم یکن بینه و بین الله احد، ذاک اذا تجلی الله له : آن حالت مدهوشی که به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به هنگام وحی دست می داد چه بود؟ فرمود: این در هنگامی بود که در میان او و خداوند هیچکس واسطه نبود و خداوند مستقیما بر او تجلی می کرد!.
2 - دیگر این که هنگامی که جبرئیل بر آن حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل می شد بسیار مؤ دبانه و توام با احترام بود، چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است : کان جبرئیل اذا اتی النبی قعد بین یدیه قعدة العبید، و کان لا یدخل حتی لیستاذنه : ((هنگامی که جبرئیل خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می آمد همچون بندگان تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 501
در برابر حضرتش می نشست و هرگز بدون اجازه وارد نمی شد)) !.
3 - از روایات دیگری استفاده می شود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با یک توفیق الهی (و شهود باطنی) جبرئیل را به خوبی تشخیص می داد، چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است : که فرمود: ما علم رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ان جبرئیل من قبل الله الا بالتوفیق : ((پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نمی دانست جبرئیل از طرف خدا است مگر از طریق توفیق الهی)) .
4 - در حدیث دیگری که از ابن عباس نقل شده تفسیری برای مساءله مدهوش شدن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به هنگام نزول وحی دیده می شود که قابل توجه است :
او می گوید کان النبی اذا نزل علیه وحی وجد منه الما شدیدا و یتصدع راسه ، و یجد ثقلا (و ذلک) قوله انا سنلقی علیک قولا ثقیلا، و سمعت انه نزل جبرئیل علی رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ستین الف مره : ((هنگامی که وحی به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل می شد

احساس درد شدیدی می کرد و سر مبارکش درد می گرفت ، و در خود سنگینی فوق العاده می یافت ، و این همان است که قرآن می گوید ما به زودی بر تو گفتار سنگینی القاء می کنیم ، سپس می افزاید: من شنیده ام که جبرئیل 60 هزار بار بر رسول خدا نازل شد)) !. الشوری
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 502
آیه 52 - 53
آیه و ترجمه
و کذلک اءوحینا إ لیک روحا من اءمرنا ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و لکن جعلنه نورا نهدی به من نشاء من عبادنا و إ نک لتهدی إ لی صرط مستقیم 52
صرط الله الذی له ما فی السموت و ما فی الا رض اءلا إ لی الله تصیر الا مور53
ترجمه :52 - همانگونه که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم ، تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست (و از محتوای قرآن آگاه نبودی) ولی ما آنرا نوری قرار دادیم که بوسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می کنیم ، و تو مسلما به سوی راه مستقیم هدایت می کنی .
53 - راه خداوندی که تمام آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن او است ، آگاه باشید بازگشت همه چیز به سوی خدا است .
تفسیر:قرآن روحی است از جانب خدا
به دنبال بحث کلی و عمومی که درباره وحی در آیه گذشته آمد در آیات مورد بحث از نزول وحی بر شخص پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سخن گفته ، می فرماید: ((همانگونه که بر پیامبران پیشین ، از طرق مختلف وحی فرستادیم ، بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم)) (و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا). تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 503
تعبیر به ((کذلک)) (اینگونه) ممکن است اشاره به این باشد که تمام انواع سه گانه وحی که در آیه قبل آمده برای پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تحقق یافت ، گاه مستقیما با ذات پاک پروردگار ارتباط می یافت ، و گاه از طریق فرشته وحی و گاه با شنیدن آوازی شبیه امواج صوتی چنانکه در روایات اسلامی نیز اشاره به همه اینها شده ، و شرح آن را ذیل آیه گذشته بیان کردیم .
در اینکه منظور از ((روح)) در اینجا چیست ؟ دو قول در میان مفسران دیده می شود:
نخست اینکه منظور از آن قرآن مجید است که مایه حیات دلها و زندگی جانها است ، این قول را غالب مفسران برگزیده اند.

راغب در مفردات نیز می گوید: سمی القران روحا فی قوله و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا و ذلک لکون القرآن سببا للحیاة الاخرویة : ((قرآن در آیه و کذلک اوحینا... روح نامیده شده زیرا سبب حیات اخروی است)) .
این معنی با قرائن مختلفی که در آیه وجود دارد مانند تعبیر به ((کذلک)) که اشاره به مساءله وحی است و تعبیر به ((اوحینا)) و همچنین تعبیراتی که درباره قرآن در ذیل همین آیه آمده است کاملا سازگار است .
گرچه ((روح)) در سایر آیات قرآن غالبا به معانی دیگری آمده است ولی با توجه به قرائن فوق ظاهر این است که روح در اینجا به معنی قرآن است .
در تفسیر آیه 2 سوره نحل (ینزل الملائکة بالروح من امره علی من یشاء من عباده) نیز گفتیم که قرائن نشان می دهد روح در آن آیه نیز به معنی
تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 504
((قرآن و وحی و نبوت)) است ، و در حقیقت این دو آیه یکدیگر را تفسیر می کنند.
چگونه ((قرآن)) به منزله ((روح)) نباشد، در حالی که در آیه 24 انفال می خوانیم : یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم : ((ای کسانی که ایمان آورده اید اجابت کنید دعوت خدا و پیامبرش را هنگامی که شما را به سوی چیزی فرا می خواند که مایه حیات شما است)) !
تفسیر دوم اینکه منظور ((روح القدس)) است (و یا فرشته ای که حتی از جبرئیل و میکائیل برتر بوده و همواره پیامبر اسلام را همراهی می کرد).
مطابق این تفسیر ((اوحینا)) به معنی ((انزلنا)) (نازل کردیم) می باشد یعنی ((روح القدس)) یا آن فرشته عظیم را بر تو نازل کردیم (گرچه اوحینا به این معنا در آیات دیگر قرآن دیده نمی شود).
در بعضی از روایات که در منابع معروف حدیث آمده نیز تاءییدی بر این تفسیر دیده می شود، ولی همانگونه که گفتیم تفسیر اول با قرائن متعدد موجود در آیه هماهنگتر است ، لذا ممکن است اینگونه روایات که روح را به معنی روح القدس یا فرشته بلند مقام خدا تفسیر کرده اشاره به معنی باطن آیه باشد.
به هر حال در دنباله آیه می افزاید: ((تو پیش از این از کتاب و ایمان آگاه نبودی ، ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می کنیم)) (ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و لکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء من عبادنا). این لطف خدا بود که شامل حال تو شد، و این وحی آسمانی بر تو نازل گشت و ایمان به تمام محتوای آن پیدا کردی .
اراده خداوند بر این تعلق گرفته بود که علاوه بر هدایت تو به این کتاب

بزرگ آسمانی و تعلیمات آن ، بندگان دیگرش را در پرتو این نور آسمانی هدایت کند، و شرق و غرب جهان بلکه تمام قرون و اعصار را تا پایان زیر پوشش آن تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 505
قرار دهد.
بعضی از کج اندیشان چنین پنداشته اند که این جمله نشان می دهد پیامبر قبل از نبوت ایمان به خدا نداشت ، در حالی که معنی آیه روشن است ، می گوید: قبل از نزول قرآن ، قرآن را نمی دانستی ، و به محتوای و تعلیمات آن آگاهی و ایمان نداشتی ، این تعبیر هیچ منافاتی با اعتقاد توحیدی پیامبر و معرفت عالی او و آشنائیش به اصول عبادت و بندگی او ندارد، خلاصه عدم آگاهی به محتوای قرآن مطلبی است و عدم معرفة الله مطلب دیگر.
زندگی شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قبل از دوران نبوت که در کتب تاریخ آمده است نیز گواه زنده این معنی است ، و از آن روشنتر سخنی است که از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه آمده : و لقد قرن الله به (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) من لدن ان کان فطیما اعظم ملک من ملائکته ، یسلک به طریق المکارم ، و محاسن اخلاق العالم ، لیله و نهاره :
((از همان زمان که رسول خدا از شیر باز گرفته شد خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگانش را با او قرین ساخت ، تا شب و روز وی را به راههای مکارم ، و طرق اخلاق نیک سوق دهد)) .
در پایان آیه می افزاید: ((به طور مسلم تو به سوی راه مستقیم مردم را هدایت می کنی)) (و انک لتهدی الی صراط مستقیم).
نه تنها قرآن نوری برای تو است که نوری برای همگان است ، و وسیله هدایتی برای جهانیان به سوی صراط مستقیم ، این یک موهبت عظیم الهی است برای رهروان راه حق و آب حیاتی است برای همه تشنه کامان .
همین معنی به تعبیر دیگری در آیه 44 سوره فصلت آمده : قل هو للذین آمنوا هدی و شفاء و الذین لا یؤ منون فی آذانهم وقر: ((بگو این کتاب برای تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 506
کسانی که ایمان آورده اند مایه هدایت و شفا است ، و کسانی که به آن ایمان نمی آورند گوشهایشان سنگین است)) !
سپس به عنوان تفسیری بر صراط مستقیم می افزاید:((راه خداوندی که تمامی آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن او است)) (صراط الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض).
چه راهی مستقیمتر از راهی است که به مبدء عالم هستی منتهی می شود؟ چه راهی صافتر از راهی است که به خالق عالم هستی می رسد؟
سعادت واقعی سعادتی است که خدا به آن دعوت می کند، و راه وصول به

آن تنها راهی است که او برای آن انتخاب کرده است .
آخرین جمله این آیه که در عین حال آخرین جمله سوره شوری است در حقیقت دلیلی است برای این معنی که راه مستقیم تنها راهی است که به سوی خدا می رود، می فرماید: ((آگاه باشید، بازگشت همه چیز به سوی خدا است)) (الا الی الله تصیر الامور).
از آنجا که او مالک عالم هستی و حاکم و مدبر آن است ، و از آنجا که برنامه های تکاملی انسان باید تحت عنایت این مدبر بزرگ قرار گیرد، بنابراین راه مستقیم تنها راهی است که به سوی او می رود، و جز این راه ، هر طریق دیگر انحرافی است ، چرا که به سوی باطل است ، مگر حقی جز ذات پاک او در عالم وجود دارد؟!
این جمله در عین حال بشارتی است برای پرهیزگاران ، و تهدیدی است برای ظالمان و گنهکاران که بازگشت همه آنها به سوی خدا است .
و نیز دلیلی است بر اینکه وحی باید تنها از سوی خدا باشد، چرا که بازگشت همه اشیاء و تدبیر آنها به سوی او است ، و به همین دلیل او باید مبداء وحی بر پیامبران باشد، تا هدایت واقعی صورت گیرد، و به این ترتیب

این آیات با یکدیگر مربوط و منسجم است ، و پایان سوره نیز با آغاز آن ، و خط کلی حاکم بر آن هماهنگ است .
نکته :
1 - پیامبر اسلام قبل از نبوت چه آئینی داشت ؟
در اینکه پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قبل از بعثت هرگز برای بت سجده نکرد و از خط توحید منحرف نشد شکی نیست ، و تاریخ زندگی او نیز به خوبی این معنی را منعکس می کند اما در اینکه بر کدام آئین بوده ؟ در میان علما گفتگو است .
بعضی او را پیرو آئین مسیح (علیه السلام) می دانند، چرا که قبل از بعثت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آئین رسمی و غیر منسوخ آئین او بوده است .
بعضی دیگر او را پیرو آئین ابراهیم (علیه السلام) می دانند، چرا که شیخ الانبیاء و پدر پیامبران است و در بعضی از آیات قرآن آئین اسلام به عنوان آئین ابراهیم معرفی شده ((ملة ابیکم ابراهیم)) (حج - 78).
بعضی نیز اظهار بی اطلاعی کرده و گفته اند: می دانیم آئینی داشته ، اما کدام آئین ؟ بر ما روشن نیست !
گرچه هر یک از این اقوال وجهی دارد، اما هیچکدام مسلم نیست ، و مناسبتر از اینها قول چهارمی است و آن اینکه : پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شخصا برنامه خاصی از سوی خداوند داشته که بر طبق آن عمل می کرده ، و در حقیقت آئین مخصوص خودش بوده ، تا زمانی که

اسلام بر او نازل گشت .
شاهد این سخن حدیثی است که در نهج البلاغه آمده ، و در بالا ذکر کردیم که می گوید: ((خداوند از آن زمان که رسول خدا از شیر باز گرفته شد بزرگترین فرشته اش را قرین وی ساخت ، تا شب و روز او را به راههای مکارم ، و طرق اخلاق تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 508
نیک سوق دهد.
ماءموریت چنین فرشته ای دلیل بر وجود یک برنامه اختصاصی است .
شاهد دیگر اینکه در هیچ تاریخی نقل نشده است که پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در معابد یهود یا نصاری یا مذهب دیگر مشغول عبادت شده باشد، نه در کنار کفار در بتخانه بود، و نه در کنار اهل کتاب در معابد آنان ، در عین حال پیوسته خط و طریق توحید را ادامه می داد، و به اصول اخلاق و عبادت الهی سخت پایبند بود.
روایات متعددی نیز - طبق نقل علامه مجلسی در بحار الانوار - در منابع اسلامی آمده است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از آغاز عمرش مؤ ید به روح القدس بود و با چنین تاءییدی مسلما بر اساس الهام روح القدس عمل می کرد (1).
((علامه مجلسی)) شخصا معتقد است که پیامبر اسلام قبل از مقام رسالت دارای مقام نبوت بوده ، گاه فرشتگان با او سخن می گفتند، و صدای آنها را می شنید، و گاه در رؤ یای صادقه به او الهام الهی می شد، و بعد از چهل سال به مقام رسالت رسید، و قرآن و اسلام رسما بر او نازل شد، او شش دلیل بر این معنی ذکر می کند که بعضی از آنها با آنچه در بالا آوردیم هماهنگ است (توضیح بیشتر را می توانید در جلد 18 بحار الانوار صفحه 277 به بعد مطالعه کنید).
2 - پاسخ به یک سؤ ال
به دنبال این بحث این سؤ ال مطرح می شود که با توجه به آنچه درباره ایمان و اعمال پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قبل از نبوت گفته شد چرا در آیه فوق می فرماید: ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان ((تو قبلا نمی دانستی قرآن و ایمان چیست)) !
گرچه پاسخ این سؤ ال را به طور فشرده به هنگام آیه بیان کردیم ولی شایسته است توضیح بیشتری در این زمینه داده شود. تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 509
منظور این است پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قبل از نزول قرآن و تشریع شریعت اسلام از جزئیات این آئین و محتوای قرآن خبر نداشت .
اما در مورد ((ایمان)) با توجه به اینکه بعد از ((کتاب)) ذکر شده ، و با توجه به جمله هایی که بعد از آن در آیه آمده ، روشن می شود که منظور ایمان به محتوای این کتاب آسمانی است ، نه ایمان به طور مطلق ،

بنابراین تضادی با آنچه گفته شد ندارد و نمی تواند دستاویزی برای بیماردلانی که می خواهند نفی ایمان به طور مطلق از پیامبر کنند و حقایق تاریخی را نادیده بگیرند، بوده باشد.
بعضی از مفسران پاسخهای دیگری نیز از این سؤ ال داده اند از جمله :
الف : منظور از ایمان تصدیق و اعتقاد به تنهائی نیست ، بلکه مجموع اعتقاد و اقرار به زبان و اعمال است که در تعبیرات اسلامی بر آن اطلاق شده است .
ب : منظور از ایمان اعتقاد به توحید و رسالت است و می دانیم پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قبل از آن موحد بود اما ایمان به رسالت خویشتن هنوز پیدا نکرده بود.
ج : منظور آن قسمت از ارکان ایمان است که انسان از طریق دلیل عقل به آن نمی رسد، و راه آن تنها ادله نقلی است (مانند بسیاری از خصوصیات معاد).
د: در این آیه محذوفی در تقدیر است و معنی چنین است ما کنت تدری کیف تدعو الخلق الی الایمان : ((تو نمی دانستی چگونه مردم را به ایمان دعوت کنی)) .
ولی به عقیده ما از همه پاسخها مناسبتر و هماهنگتر با محتوای آیه همان پاسخ اول است . تفسیر نمونه ، جلد: 20، صفحه : 510
3 - یک نکته ادبی
در اینکه مرجع ضمیر در جمله ((لکن جعلناه نورا ...)) ولی ما آن را نوری قرار دادیم) چیست ؟ گفتگو است : بعضی گفته اند منظور همان قرآن ، بزرگ کتاب آسمانی پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این نور نور الهی ایمان باشد.
ولی مناسبتر از هر دو این است که به قرآن و ایمان هر دو بازگردد، و چون این دو به یک حقیقت منتهی می شود، بازگشت ضمیر مفرد به آن بی مانع است .
پروردگارا! قلوب ما را همیشه به نور ایمان روشن دار، و ما را به لطفت به آنچه خیر و سعادت ما است هدایت فرما.
بارالها! به ما آنچنان ظرفیت و شکیبائی مرحمت کن که به هنگام نعمت طغیان نکنیم ، و در برابر مصائب و بلاها زانو نزنیم .
خداوندا! در آن روز که ظالمان و مستکبران حیران و سرگردان و بی پناهند، و مؤ منان در کنف حمایتت مصون و محفوظند، ما را در صف مؤ منان مخلص قرار ده .
آمین یا رب العالمین
پایان سوره شوری

تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 3
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و 89 آیه است
محتوای سوره زخرف :
سوره زخرف از سوره های مکی است تنها در مورد آیه 45 این سوره جمعی از مفسران گفتگو کرده ، آن را مدنی دانسته اند، شاید به این دلیل که بحث آن بیشتر مربوط به اهل کتاب است ، و یا مربوط به داستان معراج ، و هر کدام از این دو باشد متناسب با مدینه است ، و به خواست خدا در تفسیر این آیه مطلب را روشن خواهیم کرد.
به هر حال طبیعت سوره های مکی که بیشتر بر محور اعتقادات اساسی اسلامی دور می زند و از مبداء و معاد و نبوت و قرآن و انذار و بشارت بحث می کند در آن منعکس است .
مباحث این سوره را به طور فشرده می توان در هفت بخش خلاصه کرد:
بخش اول : سرآغاز سوره است که از اهمیت قرآن مجید و نبوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و برخورد نامطلوب افراد نادان در برابر این کتاب آسمانی سخن می گوید.
بخش دوم : قسمتی از دلائل توحید را در ((آفاق)) و نعمتهای گوناگون خداوند را بر انسانها برمی شمرد.
بخش سوم : همین حقیقت را از طریق مبارزه با شرک و نفی نسبتهای ناروا به خداوند و مبارزه با تقلیدهای کورکورانه ، و خرافاتی همچون تنفر از دختران یا ملائکه را دختران خدا پنداشتند تکمیل می کند.
در بخش چهارم : برای مجسم ساختن این حقایق قسمتی از سرگذشت انبیای پیشین و اقوام آنها را نقل می کند، و مخصوصا روی زندگی ابراهیم (علیه السلام) تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 4
و موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام) تکیه می کند.
در بخش پنجم : مساءله معاد و پاداش مؤ منان و سرنوشت شوم کفار مطرح شده و با تهدیدها و انذارهای قوی مجرمان را هشدار می دهد.
بخش ششم : این سوره که از مهمترین بخشهای آن است ناظر به ارزشهای باطلی است که حاکم بر افکار افراد بی ایمان بوده و هست که به خاطر این ارزشهای بی اساس در ارزیابی خود درباره مسائل مهم زندگی گرفتار انواع اشتباه می شوند، تا آنجا که انتظار دارند قرآن مجید نیز بر یک مرد ثروتمند نازل شده باشد، چرا که شخصیت را در ثروت می شمردند، قرآن مجید در آیات متعددی از این سوره این تفکر احمقانه را

درهم می کوبد، و ارزشهای والای اسلامی و انسانی را مشخص می کند.
بخش هفتم : که در غالب سوره ها وجود دارد بخشی است از مواعظ و اندرزهای مؤ ثر و پر بار برای تکمیل کردن بخشهای دیگر، تا مجموع آیات سوره را به صورت معجون شفا بخش کامل در آورد و نیرومندترین تاءثیر را در شنونده بگذارد.
نام سوره از آیه 35 سوره گرفته شده که از ارزشهای مادی و زخرف (طلا و مانند آن) سخن می گوید.
فضیلت تلاوت سوره
در احادیث اسلامی در کتب مختلف تفسیر و حدیث فضیلت بسیاری برای تلاوت این سوره ذکر شده ، از جمله : در حدیثی از پیامبر اسلام می خوانیم : من قرء سورة الزخرف کان ممن یقال له یوم القیامة یا عباد لا خوف علیکم الیوم و لا انتم تحزنون ادخلوا الجنة بغیر حساب : ((کسی که سوره زخرف را تلاوت کند از کسانی است که روز قیامت به این خطاب مخاطب می شود: تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 5
ای بندگان من ! امروز نه ترسی بر شما است ، و نه غمی ، بدون حساب وارد بهشت شوید)).
البته خطاب یا عباد لا خوف علیکم الیوم و لا انتم تحزنون همان چیزی است که در آیه 68 این سوره آمده ، و جمله ((ادخلوا الجنة)) از آیه 70 گرفته شده ، و جمله ((بغیر حساب)) از لوازم کلام و آیات دیگر قرآن است .
در هر صورت این بشارت بزرگ و فضیلت بی حساب تنها با تلاوت خالی از اندیشه و ایمان و عمل حاصل نمی شود، چرا که تلاوت مقدمه ای است برای اندیشه ، و ایمان و ((عمل)) ثمره ای از آن است . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 6
آیه 1-8
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
حم (1)
وَ الْکِتَبِ الْمُبِینِ(2)
إِنَّا جَعَلْنَهُ قُرْءَناً عَرَبِیًّا لَّعَلَّکمْ تَعْقِلُونَ(3)
وَ إِنَّهُ فی أُمِّ الْکِتَبِ لَدَیْنَا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ(4)
أَ فَنَضرِب عَنکُمُ الذِّکرَ صفْحاً أَن کنتُمْ قَوْماً مُّسرِفِینَ(5)
وَ کَمْ أَرْسلْنَا مِن نَّبیٍّ فی الاَوَّلِینَ(6)
وَ مَا یَأْتِیهِم مِّن نَّبیٍ إِلا کانُوا بِهِ یَستهْزِءُونَ(7)
فَأَهْلَکْنَا أَشدَّ مِنهُم بَطشاً وَ مَضی مَثَلُ الاَوَّلِینَ(8) تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 7
ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

1 - حم .
2 - سوگند به این کتابی که حقایقش آشکار است .
3 - که ما آن را قرآنی فصیح و عربی قرار دادیم تا شما آن را درک کنید.
4 - و آن در کتاب اصلی (لوح محفوظ) نزد ما است که بلند پایه و حکمت آموز است .
5 - آیا این ذکر(قرآن) را از شما بازگیریم به خاطر اینکه قومی اسرافکارید؟
6 - چه بسیار از پیامبران را که (برای هدایت) در اقوام پیشین فرستادیم .
7 - ولی هیچ پیامبری به سراغشان نمی آمد مگر اینکه او را استهزا می کردند.
8 - ما کسانی را که نیرومندتر از اینها بودند هلاک کردیم ، و داستان پیشینیان قبلا گذشت .
تفسیر:گناه شما مانع رحمت ما نیست !
در آغاز این سوره باز با حروف مقطعه (حم) روبرو می شویم ، این چهارمین سوره ای است که با ((حم)) آغاز شده ، سه سوره دیگر نیز با همین دو حرف شروع می شود که مجموعا این هفت سوره ((خانواده حم)) را تشکیل می دهد که به ترتیب مؤ من - فصلت - شوری - زخرف - دخان - جاثیه ، و احقاف است .
درباره ((حروف مقطعه)) قبلا بطور مشروح بحث کرده ایم (به جلد اول آغاز سوره بقره ، جلد دوم اول آل عمران ، جلد ششم اول اعراف و جلد بیستم آغاز سوره فصلت در مورد حم مراجعه فرمائید).
در دومین آیه به قرآن مجید سوگند یاد کرده می فرماید: ((قسم به این کتاب آشکار)) (و الکتاب المبین).
سوگند به این کتابی که حقایقش آشکار، و مفاهیمش روشن ، و دلائل

صدقش نمایان ، و راههای هدایتش واضح و مبین است .
که ((ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم تا شما آن را درک کنید)) (انا جعلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون).
عربی بودن قرآن یا به معنی نزول آن به زبان عرب است که از گسترده ترین زبانهای جهان برای بیان حقایق می باشد، و به خوبی می تواند ریزه کاریهای مطالب را با ظرافت تمام منعکس سازد.
و یا به معنی ((فصاحت)) آن است (چرا که یکی از معانی عربی همان ((فصیح)) است) اشاره به این که آن را در نهایت فصاحت قرار دادیم تا حقایق خوبی از لابلای کلمات و جمله هایش ظاهر گردد، و همگان آن را به خوبی درک کنند.
جالب اینکه در اینجا قسم و جواب قسم هر دو یک چیز است ، به قرآن

سوگند یاد می کند که این کتاب عربی قرار داده شده تا همگان به محتوایش پی برند شاید اشاره به این است که چیزی والاتر از قرآن نبود که به آن سوگند یاد شود، والاتر از قرآن خود قرآن است چرا که کلام خدا است و کلام خدا بیانگر ذات پاک او است .
تعبیر به ((لعل)) (شاید، و به این امید...) نه بخاطر این است که خداوند در تاءثیر قرآن تردیدی داشته ، یا سخن از امید و آرزوئی در میان باشد که رسیدن به آن مشکل است ، نه ، این تعبیر اشاره به تفاوت زمینه های فکری و اخلاقی شنوندگان آیات قرآن است و اشاره به این است که نفوذ قرآن شرایطی دارد که با کلمه ((لعل)) اجمالا به آن اشاره شده (شرح بیشتر این معنی را در جلد سوم تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 9
ذیل آیه 200 آل عمران گفته ایم).
سپس به بیان اوصاف سه گانه دیگری درباره این کتاب آسمانی پرداخته می گوید: ((و آن در کتاب اصلی ، در لوح محفوظ نزد ما است که بلند پایه و والا مقام و حکمت آموز است)) (و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم).
در نخستین توصیف اشاره به این می کند که قرآن مجید در ((ام الکتاب)) در نزد پروردگار ثبت و ضبط است ، چنانکه در آیه 22 سوره ((بروج)) نیز می خوانیم : بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ: ((آن قرآن مجید است که در لوح محفوظ قرار دارد)).
اکنون به بینیم منظور از ((ام الکتاب)) یا لوح محفوظ چیست ؟
واژه ((ام)) در لغت به معنی اصل و اساس هر چیزی است و اینکه عرب به مادر ((ام)) می گوید بخاطر آن است که ریشه خانواده و پناهگاه فرزندان است ، بنابراین ((ام الکتاب)) (کتاب مادر) به معنی کتابی است که اصل و اساس همه کتب آسمانی می باشد، و همان لوحی است که نزد خداوند از هر گونه تغییر و تبدیل و تحریفی محفوظ است ، این همان کتاب ((علم پروردگار)) است که نزد او است و همه حقایق عالم و همه حوادث آینده و گذشته و همه کتب آسمانی در آن درج است و هیچکس به آن راه ندارد جز آنچه را که خدا بخواهد افشا کند.
این توصیف بزرگی است برای قرآن که از علم بی پایان حق سرچشمه گرفته و اصل و اساسش نزد او است .
و به همین دلیل در توصیف دوم می گوید: ((این کتابی است والامقام)) (لعلی).
و در توصیف سوم می فرماید: ((حکمت آموز و مستحکم و متین و حساب شده است)) (حکیم). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 10
چیزی که از علم بی پایان حق سرچشمه گیرد باید واجد این اوصاف باشد.
بعضی والا بودن و علو مقام قرآن را از این نظر دانسته اند که بر تمام کتب آسمانی پیشی گرفته ، و همه را نسخ کرده ، و در بالاترین مرحله

اعجاز است .
بعضی دیگر مشتمل بودن قرآن را بر حقایقی که از دسترس افکار بشر بیرون است (علاوه بر حقایقی که همه کس از ظاهر آن می فهمد) مفهوم دیگری از علو قرآن شمرده اند.
این مفاهیم تضادی با هم ندارد و همه آنها در مفهوم ((علی))والامقام) جمع است .
این نکته نیز قابل توجه است که ((حکیم)) معمولا وصف برای شخص است ، نه برای کتاب ، اما چون این کتاب آسمانی خود معلمی بزرگ و حکمت آموز است این تعبیر در مورد آن بسیار بجا است .
البته ((حکیم)) به معنی مستحکم و خلل ناپذیر نیز آمده است ، و جمیع این مفاهیم در واژه مزبور جمع است و در مورد قرآن صادق می باشد، چرا که قرآن حکیم به تمام این معانی است .
در آیه بعد، منکران ، و اعراض کنندگان از قرآن ، را مخاطب ساخته می گوید: ((آیا ما این قرآن را که مایه بیداری و یادآوری شما است از شما باز گیریم به خاطر اینکه قومی اسرافکار و افراطی هستید))؟! (ا فنضرب عنکم الذکر صفحا ان کنتم قوما مسرفین).
درست است که شما در دشمنی و مخالفت با حق ، چیزی فروگذار نکرده اید، و مخالفت را به حد افراط و اسراف رسانده اید ولی لطف و رحمت خداوند به قدری وسیع و گسترده است که اینها را مانع بر سر راه خود نمی بیند، باز هم این کتاب بیدارگر آسمانی و آیات حیاتبخش آن را پی در پی بر شما نازل می کند، تا دلهائی تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 11
که اندک آمادگی دارند، تکان بخورند و به راه آیند، و این است مقام رحمت عامه و رحمانیت پروردگار که دوست و دشمن را در برمی گیرد.
جمله ((افنضرب عنکم)) به معنی ((افنضرب عنکم)) (آیا از شما باز داریم و منصرف سازیم) آمده است ، چرا که وقتی سوار می خواهد مرکبش را از طریقی به جانب دیگری ببرد، آنرا با شلاق می زند، و لذا کلمه ((ضرب)) در این گونه موارد بجای ((صرف)) (منصرف ساختن) به کار می رود.
((صفح)) در اصل به معنی جانب و طرف چیزی است ، و به معنی عرض و پهنا نیز می آید، و در آیه مورد بحث به معنی اول است ، یعنی آیا ما این قرآن را که مایه یادآوری است از سوی شما به جانب دیگری متمایل سازیم ؟
((مسرف)) از ماده ((اسراف)) به معنی تجاوز از حد است ، اشاره به اینکه مشرکان و دشمنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مخالفت و عداوت خود، هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی شناختند.
سپس به عنوان شاهد و گواه بر آنچه گفته شد، و هم تسلی و دلداری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، و در ضمن تهدیدی برای منکران

لجوج در عبارتی کوتاه و محکم می فرماید: ((چه بسیار از پیامبران را که برای هدایت در اقوام پیشین فرستادیم)) (و کم ارسلنا من نبی فی الاولین).
((ولی هیچ پیامبری به سراغشان نمی آمد مگر اینکه او را به باد استهزاء و مسخره می گرفتند)) (و ما یاتیهم من نبی الا کانوا به یستهزئون).
این مخالفتها و سخریه ها هرگز مانع لطف الهی نبود، این فیضی است که

از ازل تا به ابد ادامه یافته ، وجودی است که بر همه بندگان می کند، و اصلا آنها را برای رحمت آفریده است و لذلک خلقهم (هود - 119).
به همین دلیل اعراض و لجاجت شما هرگز مانع لطف او نخواهد بود، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان راستین هم نباید دلسرد شوند که این اعراض از حق و پیروی از شهوات و هوی و هوس نیز سابقه طولانی دارد!
اما برای اینکه تصور نکنند که لطف بی حساب خداوند مانع مجازات آنها در پایان کار خواهد شد که مجازات نیز خود، مقتضای حکمت او است ، در آیه بعد می افزاید: ((ما کسانی را که نیرومندتر از اینها بودند هلاک و نابود کردیم)) (فاهلکنا اشد منهم بطشا).
((و داستان پیشینیان قبلا گذشت)) (و مضی مثل الاولین).
در آیاتی که قبلا بر تو نازل کرده ایم ، نمونه های زیادی از این اقوام سرکش و طغیانگر مطرح شده اند، و شرح حال آنها از طریق وحی ، بی کم و کاست بر تو نازل گردیده ، در میان آنها اقوامی بودند که از مشرکان عرب بسیار نیرومندتر بودند، با امکانات و ثروت و نفرات و لشگر و استعداد فراوان ، اقوامی همچون فرعون و فرعونیان ، زورمندانی همچون قوم عاد و ثمود، اما بروید ویرانه های شهرهای آنها را ببینید، و سرگذشت آنها را در تاریخ بخوانید، و از همه روشنتر آنچه را در قرآن درباره آنها نازل شده است بررسی کنید تا بدانید شما طاغیان لجوج از عذاب دردناک الهی هرگز در امان نیستید.
((بطش)) (بر وزن فرش) چنانکه ((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: به معنی ((گرفتن چیزی است با قدرت)) و در اینجا با کلمه ((اشد)) نیز همراه شده که نشانه قدرت و نیروی بیشتری است .
ضمیر در ((منهم)) به مشرکان عرب بازمی گردد که در آیات قبل مخاطب

بودند، اما در اینجا به صورت غائب از آنها یاد می شود، چرا که لایق ادامه خطاب الهی نیستند.
بعضی از مفسران بزرگ جمله ((مضی مثل الاولین)) (سرانجام کار اقوام پیشین قبلا گذشت) را اشاره به مطالبی دانسته اند که در سوره قبل

(سوره شوری) پیرامون گروهی از آنها آمده است ، ولی هیچ دلیلی بر این محدودیت در دست نیست ، بخصوص اینکه در سوره شوری کمتر اشاره ای به سرگذشت اقوام پیشین شده ، در حالی که در سوره های دیگر قرآن بحثهای مشروحی پیرامون آنها آمده است .
به هر حال این آیه شبیه چیزی است که در آیه 78 سوره قصص گذشت : او لم یعلم ان الله قد اهلک من قبله من القرون من هو اشد منه قوة و اکثر جمعا: ((آیا قارون نمیدانست که خداوند اقوامی را پیش از او نابود کرد که از او نیرومندتر و ثروتمندتر بودند))؟!
و یا آنچه در آیه 21 سوره ((مؤ من)) گذشت در آنجا که به مشرکان عرب هشدار داده می گوید: او لم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین کانوا من قبلهم کانوا هم اشد منهم قوة و آثارا فی الارض فاخذهم الله بذنوبهم و ما کان لهم من الله من واق : ((آیا در زمین سیر نکردند تا ببینند پایان کار کسانی که قبل از آنها بودند چه شد؟ آنها از اینان نیرومندتر و مؤ ثرتر در زمین بودند، اما خداوند آنها را به گناهشان گرفت و کسی نبود که آنانرا از عذاب الهی نگهدارد)). الزخرف
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 14
آیه 9-14
آیه و ترجمه
وَ لَئن سأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السمَوَتِ وَ الاَرْض لَیَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِیزُ الْعَلِیمُ(9)
الَّذِی جَعَلَ لَکمُ الاَرْض مَهْداً وَ جَعَلَ لَکُمْ فِیهَا سبُلاً لَّعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ(10)
وَ الَّذِی نَزَّلَ مِنَ السمَاءِ مَاءَ بِقَدَرٍ فَأَنشرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّیْتاً کَذَلِک تخْرَجُونَ(11)
وَ الَّذِی خَلَقَ الاَزْوَجَ کلَّهَا وَ جَعَلَ لَکم مِّنَ الْفُلْکِ وَ الاَنْعَمِ مَا تَرْکَبُونَ(12)
لِتَستَوُا عَلی ظهُورِهِ ثُمَّ تَذْکُرُوا نِعْمَةَ رَبِّکُمْ إِذَا استَوَیْتُمْ عَلَیْهِ وَ تَقُولُوا سبْحَنَ الَّذِی سخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا کنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ(13)
وَ إِنَّا إِلی رَبِّنَا لَمُنقَلِبُونَ(14) تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 15
ترجمه :9 - هرگاه از آنها سؤ ال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده ؟ مسلما می گویند: خداوند قادر و دانا آنها را آفریده است .
10 - همان کسی که زمین را گاهواره و محل آرامش شما قرار داد و برای شما در آن راههائی آفرید تا هدایت شوید (و به مقصد رسید).
11 - و آن کسی که از آسمان آبی فرستاد به مقدار معین ، و به وسیله آن سرزمین مرده را حیات بخشیدیم ، و همینگونه در قیامت زنده می شوید!
12 - و همان کسی که همه زوجها را آفرید، و برای شما از کشتیها و چهارپایان مرکبهائی قرار داد که بر آن سوار شوید.
13 - تا بر پشت آنها به خوبی قرار گیرید، سپس نعمت پروردگارتان را هنگامی که بر آنها سوار شدید متذکر شوید، و بگوئید پاک و منزه است کسی که این را مسخر ما ساخت و گرنه ما توانائی آن را نداشتیم .

14 - و ما به سوی پروردگارمان باز می گردیم .
تفسیر:بخشی از دلائل توحید
از اینجا بحث پیرامون توحید و شرک شروع می شود، نخست از فطرت و سرشت آنها برای اثبات توحید کمک می گیرد، و بعد از دلائل موجود در نظام عالم هستی ، و ضمن بیان پنج نمونه از مواهب پروردگار، حس شکرگزاری آنها را برمی انگیزد، و بعد به ابطال اعتقاد خرافی آنها پیرامون بتها و انواع شرک می پردازد.
در قسمت اول می فرماید: ((هر گاه از آنها سؤ ال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده مسلما در پاسخ می گویند خداوند عزیز و علیم)) (و لئن سالتهم من خلق السموات و الارض لیقولن خلقهن العزیز العلیم).
این تعبیر که در چهار آیه از آیات قرآن مجید با تفاوت مختصری آمده است

(عنکبوت آیه 61، لقمان آیه 25، زمر آیه 38، و زخرف آیه مورد بحث) از یکسو دلیل بر فطری بودن خداشناسی و تجلی نور الهی در سرشت انسانها است .
و از سوی دیگر دلیل بر این است که مشرکان به این حقیقت که خالق آسمانها و زمین خدا است معترف بودند، و جز در موارد نادری برای معبودان خود خالقیت قائل نبودند.
و از سوی سوم این اعتراف پایه ای است برای ابطال عبودیت بتها، چرا که شایسته عبادت کسی است که خالق و مدبر عالم باشد، نه موجوداتی که هیچ سهمی در این قسمت ندارند، بنابراین اعتراف آنها به خالقیت الله دلیل دندان شکنی بر بطلان مذهب فاسدشان بود.
تعبیر به ((عزیز و حکیم)) که بیانگر قدرت مطلقه پروردگار و علم و حکمت او است گر چه یک تعبیر قرآنی است ولی مطلبی نبوده که مشرکان منکر آن باشند، چرا که لازمه اعتراف به خالقیت الله نسبت به آسمان و زمین ، وجود این دو صفت برای خدا است ، آنها حتی برای بتهایشان علم و قدرت قائل بودند تا چه رسد به خداوند که بتها را واسطه میان خود و او می دانستند.
سپس به پنج قسمت از نعمتهای بزرگ خدا که هر یک نمونه ای از نظام آفرینش و آیتی از آیات خدا است اشاره می کند.
نخست از زمین شروع کرده می فرماید: ((همان خداوندی که زمین را برای شما گاهواره و محل آرامش قرار داد)) (الذی جعل لکم الارض مهدا).
واژه های ((مهد و مهاد)) هر دو به معنی محلی است که برای نشستن و خوابیدن

و استراحت آماده شده است ، و در اصل به محلی گفته می شود که کودک را در آن می خوابانند، خواه گاهواره باشد یا غیر آن .

آری خداوند زمین را گاهواره انسان قرار داد، و در حالی که چندین نوع حرکت دارد در پرتو قانون جاذبه ، و قشر عظیم هوائی که آن را از هر سو فرا گرفته ، و عوامل گوناگون دیگر، چنان آرام است که ساکنان آن کمترین ناراحتی احساس نمی کنند، و می دانیم نعمت آرامش و امنیت پایه اصلی بهره گیری از نعمتهای دیگر است ، بدیهی است اگر این عوامل مختلف دست به دست هم نمی دادند هرگز این آرامش وجود نداشت .
و برای بیان نعمت دوم می افزاید: ((او برای شما در زمین راههائی قرار داد تا هدایت شوید و به مقصد برسید)) (و جعل لکم فیها سبلا لعلکم تهتدون).
این نعمت که بارها در قرآن مجید به آن اشاره شده است (سوره طه آیه 53، سوره انبیا آیه 31، و سوره نحل آیه 15) از نعمتهائی است که بسیار از آن غافلند، زیرا می دانیم تقریبا سراسر خشکیها را چین خوردگیهای بسیار فراگرفته و کوههای بزرگ و کوچک و تپه های مختلف آن را پوشانده است ، و جالب اینکه در میان بزرگترین سلسله جبال دنیا غالبا بریدگیهائی وجود دارد که انسان می تواند راه خود را از میان آنها پیدا کند، و کمتر اتفاق می افتد که این کوهها به کلی مایه جدائی بخشهای مختلف زمین گردند، و این یکی از اسرار نظام آفرینش و از مواهب الهی بر بندگان است .
از این گذشته بسیاری از قسمتهای زمین بوسیله راههای دریائی به یکدیگر مربوط می شوند که این خود نیز در عمومیت مفهوم آیه وارد است .
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 18
از آنچه گفتیم روشن شد که منظور از جمله ((لعلکم تهتدون)) هدایت یافتن به مقصود و پیدا کردن مناطق مختلف زمین است ، هر چند بعضی آن را اشاره به هدایت یافتن در امر توحید و خداشناسی دانسته اند (البته جمع میان هر دو معنی نیز بی مانع است).
سومین موهبت را که مساءاله نزول آب باران و احیاء زمینهای مرده است در آیه بعد به این صورت مطرح می کند ((همان خدائی که از آسمان آبی فرستاد به اندازه معینی)) (و الذی نزل من السماء ماء بقدر).
((و به وسیله آن سرزمین مردهای را حیات بخشیدیم)) (فانشرنا به بلدة میتا).
((و همینگونه که زمینهای مرده با نزول باران زنده می شوند شما نیز بعد از مرگ زنده ، و از قبرها خارج خواهید شد)) (کذلک تخرجون).
تعبیر به ((قدر)) اشاره لطیفی است به نظام خاصی که بر نزول باران حکمفرما است به اندازه ای می بارد که مفید و ثمر بخش است و زیانبار نیست .
درست است که گاهی سیلابها براه می افتد و زمینهائی را ویران می کند

اما این از حالات استثنائی است و جنبه هشدار دارد، ولی اکثریت قریب باتفاق بارانها سودمند و مفید و سود بخش است ، اصولا پرورش تمام درختان و گیاهان و گلها و مزارع پر ثمر از برکت همین نزول به اندازه باران است ، و اگر نزول باران نظامی نداشت اینهمه برکات عائد نمی شد.
در قسمت دوم آیه روی جمله ((انشرنا)) که از ماده ((نشور)) به معنی گستردن است تکیه شده که رستاخیز جهان نباتات را مجسم می سازد: زمینهای خشکیده که بذرهای گیاهان را همچون اجساد مردگان در قبرها در دل خود پنهان داشته ، با نفخه صور نزول باران به حرکت درمی آیند، تکانی می خورند و مردگان گیاه سر از خاک برمی دارند و محشری برپا می شود
که خود نمونه ای تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 19
است از رستاخیز انسانها که در آخر همین آیه و در آیات متعدد دیگری از قرآن مجید به آن اشاره شده است .
در چهارمین مرحله بعد از ذکر نزول باران و حیات گیاهان به آفرینش انواع حیوانات اشاره کرده می گوید: ((آن خدائی که همه زوجها را آفرید)) (و الذی خلق الازواج کلها).
تعبیر به ((زوجها)) کنایه از انواع حیوانات است ، به قرینه گیاهان که در آیات قبل آمد، هر چند بعضی از مفسران آنرا اشاره به تمام انواع موجودات اعم از حیوان و گیاه و جماد دانسته اند، چرا که قانون زوجیت در همه آنها حاکم است ، و هر یک جنس مخالفی دارد، آسمان و زمین ، شب و روز، نور و ظلمت ، شور و شیرین ، خشک و تر، خورشید و ماه ، بهشت و دوزخ ، جز ذات خداوند پاک که یگانه و یکتا است ، و هیچگونه دوگانگی در ذات مقدسش راه ندارد.
ولی همانگونه که گفتیم قرائن موجود نشان می دهد که منظور ((ازواج حیوانات)) است ، و می دانیم قانون زوجیت قانون حیات در همه جانداران می باشد و افراد نادر و استثنائی مانع از کلیت قانون نیست .
بعضی نیز ((ازواج)) را به معنی اصناف حیوانات گرفته اند، همچون پرندگان و چهارپایان و آبزیان و حشرات و غیر آنها.
در پنجمین مرحله که آخرین نعمت را در این سلسله بیان می کند سخن از مرکبهائی است که خداوند برای پیمودن راههای دریائی و خشکی در اختیار بشر گذارده ، می فرماید: ((او برای شما از کشتیها و چهارپایان مرکبهائی قرار داد که بر آن سوار شوید)) (و جعل لکم من الفلک و الانعام ما ترکبون).
این یکی از مواهب و اکرامهای خداوند نسبت به نوع بشر است که در
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 20
انواع دیگر از موجودات زنده دیده نمی شود که خداوند انسان را بر

مرکبهائی حمل کرده ، که در سفرهای دریا و صحرا به او کمک می کنند.
همان گونه که در آیه 70 سوره اسراء آمده است : و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا: ((ما بنی آدم را گرامی داشتیم و آنها را در خشکی و دریا (بر مرکبهای راهوار) حمل کردیم ، و از انواع روزیهای پاکیزه به آنها روزی دادیم ، و بر سایر خلق خود برتری بخشیدیم)).
و به راستی وجود این مرکبها فعالیت انسان و گسترش زندگی او را چندین برابر می کند، و حتی مرکبهای سریع السیر امروز که با استفاده از خواص موجودات مختلف در اختیار انسان قرار گرفته نیز از الطاف آشکار خدا است ، وسائلی که چهره حیات او را به کلی دگرگون ساخته و به همه چیز سرعت بخشیده ، و برای او همه گونه آسایش به ارمغان آورده است .
آیه بعد هدف نهائی آفرینش این مراکب را چنین بازگو می کند: ((منظور این است که بر پشت این مرکبها به خوبی قرار گیرید، سپس نعمت پروردگارتان را متذکر شوید، و بگوئید پاک و منزه است خدائی که اینها را مسخر ما ساخت ، و گرنه ما توانائی نگهداری آن را نداشتیم)) (لتستووا علی ظهوره ثم تذکروا نعمة ربکم اذا استویتم علیه و تقولوا سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین).
جمله ((لتستووا علی ظهوره)) اشاره به این است که این مراکب را به گونه ای آفریده است که شما می توانید به خوبی بر آنها سوار شوید و به راحتی به مقصد برسید. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 21
در این آیه دو هدف برای آفرینش این مرکبهای دریائی و صحرائی بیان شده : نخست یادآوری نعمتهای پروردگار به هنگام استقرار بر آنها، و دیگر منزه شمردن خداوندی که اینها را مسخر فرمان انسان ساخته ، کشتیها را چنان آفریده که بتواند سینه امواج را بشکافد و به سوی مقصد حرکت کند، و چهارپایان را رام و تسلیم در برابر انسان قرار داده است .
((مقرنین)) از ماده ((اقران)) به معنی قدرت و توانائی داشتن بر چیزی است ، بعضی از ارباب لغت نیز گفته اند به معنی ((ضبط کردن)) و نگهداری چیزی می باشد، و در اصل به معنی قرین چیزی واقع شدن بوده که لازمه آن توانائی بر نگهداری و ضبط آن است .
بنابراین جمله ((و ما کنا له مقرنین)) مفهومش این است که اگر لطف پروردگار و مواهب او نبود ما هرگز توانائی بر ضبط و نگهداری این مرکبها نداشتیم ، بادهای مخالف کشتیها را دائما واژگون می ساخت ، و ما را از رسیدن به ساحل نجات باز می داشت ، و این حیوانات نیرومند که قدرت آنها به مراتب از انسان بیشتر است اگر روح تسلیم بر آنها حاکم نمی شد هرگز انسان نمی توانست حتی نزدیک آنها برود، به همین دلیل گهگاهی که یکی از این حیوانات خشمگین شده ، روح تسلیم را از دست می دهند

مبدل به موجودات خطرناکی می گردند که چندین نفر قدرت مقابله با آنها را ندارد، در صورتی که در حال دعای ممکن است دهها یا صدها راس از آنها را به ریسمانی ببندند و دست بچه ای بسپارند تا ((برد هر جا که خاطر خواه او است)).
گوئی خداوند با این حالات استثنائی چهارپایان می خواهد نعمت حال عادی آنها را روشن سازد. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 22
در آخرین آیه مورد بحث گفتار مؤ منان راستین را به هنگام سوار شدن بر مرکب اینگونه تکمیل می کند: ((و ما به هر حال به سوی پروردگارمان باز می گردیم)) (و انا الی ربنا لمنقلبون).
این جمله اشاره ای به مساءله معاد است بعد از بحثهائی که پیرامون توحید در این آیات گذشت چرا که همیشه توجه به آفریدگار و مبداء انسان را متوجه معاد نیز می سازد.
و نیز اشاره ای است به این معنی که مبادا هنگام سوار شدن و تسلط بر این مرکبهای راهوار مغرور شوید، و در زرق و برق دنیا فرو روید، باید به هر حال به یاد آخرت باشید، چرا که حالت غرور مخصوصا در این موقع فراوان دست می دهد و کسانی که مرکبهای خود را وسیله برتری جوئی و تکبر بر دیگران قرار می دهند کم نیستند.
و از سوی سوم سوار شدن بر مرکب و انتقال از جائی به جای دیگر ما را به انتقال بزرگمان از این جهان به جهان دیگر متوجه می سازد، آری ما سرانجام به سوی خدا می رویم .
نکته :
یاد خدا به هنگام بهره گیری از نعمتها
از نکات جالبی که در آیات قرآن به چشم می خورد این است که دعاهائی به مؤ منان تعلیم داده که به هنگام بهره گیری از مواهب الهی بخوانند، دعاهائی که با محتوای سازنده اش روح و جان انسان را می سازد و آثار غرور و غفلت را می زداید. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 23
به نوح دستور می دهد: فاذا استویت انت و من معک علی الفلک فقل الحمد لله الذی نجانا من القوم الظالمین : ((هنگامی که تو و کسانی که با تو هستند بر کشتی سوار شدید بگو: ستایش خدائی را که ما را از قوم ستمگر نجات بخشید)) (مؤ منون - 28).
و نیز به او دستور می دهد که برای تقاضای نزول در منزلگاه پر برکت بگوید: رب انزلنی منزلا مبارکا و انت خیر المنزلین : ((پروردگارا! مرا در منزلگاهی پر برکت فرود آر، و تو بهترین فرود آورندگانی)) (مؤ منون - 29).
و در آیات مورد بحث نیز خواندیم که دستور شکر نعمتهای پروردگار و تسبیح او را به هنگام قرار گرفتن بر مرکبها می دهد.

و هر گاه این خلق و خوی انسان گردد که به هنگام بهره گیری از هر نعمتی بیاد منعم حقیقی و مبداء آن نعمت باشد، نه در ظلمت غفلت فرو می رود و نه در پرتگاه غرور می افتد، بلکه مواهب مادی برای او پلی می شوند به سوی خدا!.
در حالات پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است که هر گاه پای خود را در رکاب می گذارد می فرمود: ((بسم الله))، و هنگامی که بر مرکب استقرار می یافت می فرمود: الحمد لله علی کل حال ، سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون .
در روایت دیگری از امام مجتبی حسن بن علی (علیه االسلام) آمده است که مردی در حضور آن حضرت به هنگام سوار شدن بر مرکب گفت : سبحان الذی سخر لنا هذا، امام فرمود: اینچنین به تو دستور داده نشده است ، دستور این است که بگوئی الحمد لله الذی هدانا للاسلام ، الحمد لله الذی من علینا بمحمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و الحمد لله الذی جعلنا من خیر امة اخرجت للناس ، ثم تقول : سبحان الذی سخر لنا هذا.
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 24
اشاره به اینکه در آیه تنها دستور به گفتن سبحان الذی سخر لنا هذا داده نشده بلکه قبلا دستور تذکر و یادآوری نعمتهای بزرگتر خداوند داده شده : نعمت هدایت به سوی اسلام ، نعمت نبوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، نعمت قرار گرفتن در زمره بهترین امتها، سپس تسبیح خداوند بر تسخیر این مرکب !
قابل توجه اینکه از پاره ای از روایات استفاده می شود که هر کس این جمله را (سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون) به هنگام سوار شدن بر مرکب بگوید به فرمان خدا آسیبی به او نخواهد رسید!.
این مطلب در حدیثی در کتاب کافی از ائمه اهل بیت (علیه السلام) نقل شده است .
چقدر تفاوت است میان این تعلیمات سازنده اسلام با آنچه از گروهی هوسران و مغرور دیده می شود که مرکبهای خود را وسیله خودنمائی و فخرفروشی و گاه وسیله ای برای انواع گناهان قرار می دهند، چنانکه ((زمخشری)) در کشاف از بعضی از سلاطین نقل می کند که او سوار بر مرکب مخصوصش شده بود، و از شهری به شهر دیگر می رفت ، و یکماه در میان آن دو فاصله بود، آنقدر شراب می خورد که هرگز پیمودن راه را متوجه نشد، تنها هنگامی از مستی به هوش آمد که به مقصد رسیده بود!
الزخرف
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 25
آیه 15-19

آیه و ترجمه
وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءاً إِنَّ الانسنَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ(15)
أَمِ اتخَذَ مِمَّا يخْلُقُ بَنَاتٍ وَ أَصفَاكُم بِالْبَنِينَ(16)
وَ إِذَا بُشرَ أَحَدُهُم بِمَا ضرَب لِلرَّحْمَنِ مَثَلاً ظلَّ وَجْهُهُ مُسوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ(17)
أَ وَ مَن يُنَشؤُا فى الْحِلْيَةِ وَ هُوَ فى الْخِصامِ غَيرُ مُبِينٍ(18)
وَ جَعَلُوا الْمَلَئكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَدُ الرَّحْمَنِ إِنَثاً أَ شهِدُوا خَلْقَهُمْ ستُكْتَب شهَدَتهُمْ وَ يُسئَلُونَ(19)
ترجمه :15 - آنها برای خداوند از میان بندگانش جزئی قرار دادند (و ملائکه را دختران خدا خواندند) انسان کفران کننده آشکاری است !
16 - آیا از میان مخلوقاتش دختران را برای خود انتخاب کرده ، و پسران را برای شما؟!
17 - در حالی که هر گاه یکی از آنها را به همان چیزی که برای خداوند رحمن شبیه قرار داده (به تولد دختر) بشارت دهند صورتش از فرط ناراحتی سیاه می شود، و مملو از خشم می گردد! تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 26
18 - آیا کسی را که در لابلای زینتها پرورش می یابد و به هنگام جدال قادر به تبیین مقصود خود نیست (فرزند خدا می خوانید)؟!
19 - آنها فرشتگان را که بندگان خدایند مؤ نث پنداشتند، آیا به هنگام آفرینش آنها شاهد و حاضر بودند؟ این گواهی آنها نوشته می شود و از آن بازخواست خواهند شد!
تفسیر:چگونه ملائکه را دختران خدا می خوانید؟!
بعد از تحکیم پایه های توحید از طریق برشمردن نشانه های خداوند در نظام هستی و نعمتها و مواهب او، در آیات مورد بحث به نقطه مقابل آن یعنی مبارزه با شرک و پرستش غیر خدا پرداخته نخست به سراغ یکی از شاخههای آن یعنی پرستش فرشتگان می رود و می فرماید: ((آنها برای خداوند از میان بندگانش جزئی قرار دادند)) (و جعلوا له من عباده جزءا).
فرشتگان را دختران خدا و معبودان خود پنداشتند، خرافه زشتی که در میان بسیاری از بت پرستان رواج داشت .
تعبیر به ((جزء)) هم بیانگر این است که آنها فرشتگان را فرزندان خدا می شمردند زیرا همیشه فرزند جزئی از وجود پدر و مادر است که به صورت نطفه از آنها جدا می شود، و با هم ترکیب می گردد، و هسته بندی فرزند از آن آغاز می شود.
و نیز بیان کننده پذیرش عبودیت آنها است چرا که فرشتگان را جزئی از معبودان در مقابل خداوند تصور می کردند.
این تعبیر در ضمن یک استدلال روشن بر بطلان اعتقاد خرافی مشرکان است ، چرا که اگر فرشتگان فرزندان خدا باشند لازمه اش این است که

داشته باشد، و نتیجه آن ترکیب ذات پاک خدا است ، در حالی که دلائل عقلی و نقلی گواه بر بساطت و احدیت وجود او است ، چرا که جزء مخصوص به موجودات امکانیه است .
سپس می افزاید: ((انسان کفران کننده آشکاری است)) (ان الانسان لکفور مبین).
این همه نعمتهای الهی سراسر وجود او را احاطه کرده که پنج بخش آن در آیات پیشین گذشت با اینحال بجای اینکه سر بر آستان خالق و ولی نعمت خود بساید راه کفران پیش گرفته به سراغ مخلوقاتش می رود.
در آیه بعد برای محکوم کردن این تفکر خرافی از ذهنیات و مسلمات خود آنها استفاده می کند، چرا که آنها جنس مرد را بر زن ترجیح می دادند، و اصولا دختر را ننگ خود می شمردند، می فرماید: ((آیا از میان مخلوقاتش دختران را برای خود انتخاب کرده و پسران را برای شما))؟! (ام اتخذ مما یخلق بنات و اصفاکم بالبنین).
به پندار شما مقام دختر پائینتر است ، چگونه خود را بر خدا ترجیح می دهید؟ سهم او را دختر، و سهم خود را پسر می پندارید؟!
درست است که زن و مرد در پیشگاه خدا در ارزشهای والای انسانی یکسانند، ولی گاه استدلال به ذهنیات مخاطب تاءثیری در فکر او می گذارد که وادار به تجدید نظر می شود.
باز همین مطلب را به بیان دیگری تعقیب کرده می گوید: ((هر گاه یکی از آنها را به همان چیزی که برای خداوند رحمن شبیه قرار داده بشارت دهند صورتش از فرط ناراحتی سیاه می شود، و مملو از خشم و غضب می گردد))! تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 28
(و اذا بشر احدهم بما ضرب للرحمن مثلا ظل وجهه مسودا و هو کظیم).
منظور از ((بما ضرب للرحمن مثلا)) همان فرشتگانی است که آنها را دختران خدا می دانستند، و در عین حال معبود خود قرار می دادند، و شبیه و مانند او!
واژه ((کظیم)) از ماده ((کظم)) (بر وزن نظم) به معنی گلوگاه است ، و به معنی بستن گلوی مشک آب بعد از پر شدن نیز آمده ، و لذا این کلمه در مورد کسی که قلبش مملو از خشم یا غم و اندوه است به کار می رود.
این تعبیر به خوبی حاکی از تفکر خرافی مشرکان ابله در عصر جاهلیت در مورد تولد فرزند دختر است که چگونه از شنیدن خبر ولادت دختر ناراحت می شدند در عین حال فرشتگان را دختران خدا می دانستند!
باز در ادامه این سخن می افزاید: ((آیا کسی را که در لابلای زینتها پرورش می یابد، و به هنگام گفتگو و کشمکش در بحث و مجادله نمی تواند مقصود خود را بخوبی اثبات کند فرزند خدا می دانید و پسران را فرزند خود))؟!

(او من ینشؤ فی الحلیة و هو فی الخصام غیر مبین).
در اینجا قرآن دو صفت از صفات زنان را که در غالب آنها دیده می شود و از جنبه عاطفی آنان سرچشمه می گیرد مورد بحث قرار داده ، نخست علاقه شدید آنها به زینت آلات ، و دیگر عدم قدرت کافی بر اثبات مقصود خود به هنگام مخاصمه و جر و بحث بخاطر حیا و شرم .
بدون شک زنانی هستند که تمایل چندانی به زینت ندارند، و نیز بدون شک علاقه به زینت در ((حد اعتدال)) عیبی برای زنان محسوب نمی شود،
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 29
بلکه در اسلام روی آن تاءکید شده است ، منظور اکثریتی است که در غالب جوامع بشری عادت به تزیین افراطی دارند گوئی در میان زینت به وجود می آیند و پرورش می یابند.
و نیز بدون شک در میان زنان افرادی پیدا می شوند که از نظر قدرت منطق و بیان بسیار قوی هستند، ولی نمی توان انکار کرد که اکثریت آنها به خاطر شرم و حیا در مقایسه با مردان به هنگام بحث و مخاصمه و جدال قدرت کمتری دارند.
هدف بیان این حقیقت است که چگونه شما دختران را فرزند خدا می پندارید و پسران را از آن خود می شمرید؟!
در آخرین آیه مورد بحث مطلب را با صراحت بیشتری مطرح کرده ، می فرماید: ((آنها فرشتگان را که بندگان خدایند مؤ نث پنداشتند))و دختران خدا معرفی کردند) (و جعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن اناثا).
آری آنها بندگان خدا هستند، سر بر فرمان او دارند، و تسلیم اراده اویند، چنانکه در آیه 26 و 27 سوره حج نیز آمده است : بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون : ((آنها بندگان شایسته خدا هستند که هرگز در سخن بر او پیشی نمی گیرند و همواره به فرمان او عمل می کنند)).
تعبیر به ((عباد)) در واقع جواب پندار آنها است ، زیرا اگر مؤ نث بودند باید عبادات گفته شود، ولی باید توجه داشت که ((عباد)) هم جمع مذکر است ، و هم به موجودهائی که خارج از مذکر و مؤ نث باشند مانند فرشتگان نیز اطلاق می شود، همانگونه که در مورد خداوند نیز ضمیرهای مفرد مذکر به کار می رود در حالی که مافوق همه اینها است .
قابل توجه اینکه در این جمله ((عباد)) به ((الرحمن)) اضافه شده ، این
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 30
تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که غالب فرشتگان مجریان رحمت خداوند و تدبیر کنندگان نظامات عالم هستی که سراسر رحمت است می باشند.
اما چرا این خرافه در میان عرب جاهلی پیدا شد؟ و چرا هم اکنون

رسوبات آن در مغزهای گروهی باقیمانده ، تا آنجا که فرشتگان را به صورت زن و دختر ترسیم می کنند، حتی به اصطلاح ((فرشته آزادی)) را وقتی مجسم می سازند در چهره زنی با قیافه و موهای فراوان ترسیم می کنند!
این پندار ممکن است از اینجا سرچشمه گرفته باشد که فرشتگان از نظر مستورند و زنان نیز غالبا مستور بوده اند، حتی در مورد بعضی از مؤ نثهای مجازی در لغت عرب نیز این معنی دیده می شود که خورشید را مؤ نث مجازی می دانند، و ماه را مذکر.چرا که قرص خورشید معمولا در میان امواج نور خود پوشیده است و نگاه کردن به آن به آسانی ممکن نیست ، ولی قرص ماه چنین نمی باشد.
یا اینکه لطافت وجود فرشتگان سبب شده که آنها را همجنس زنان که نسبت به مردان موجودات لطیفتری هستند بدانند، و عجب اینکه بعد از اینهمه مبارزه اسلام با این تفکر خرافی باز هم هنگامی که می خواهند زنی را به خوبی توصیف کنند می گویند او یک فرشته است ، ولی در مورد مردان کمتر این تعبیر به کار می رود، کلمه ((فرشته)) نیز نامی است که برای زنان انتخاب می کنند!
سپس به صورت استفهام انکاری در پاسخ آنها می فرماید: ((آیا به هنگام آفرینش فرشتگان حاضر بودند و از طریق حضور خود به این امر پی برده اند))؟! (ا شهدوا خلقهم).
و در پایان آیه می افزاید: ((گواهی آنها بر این عقیده بی اساس در نامه های اعمالشان ثبت می شود، و روز قیامت مورد سؤ ال قرار می گیرند)) (ستکتب شهادتهم و یسئلون).
آنچه در آیات فوق خواندیم به صورت دیگری در سوره نحل (آیات 57
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 31
تا 59) نیز آمده است ، و ما در آنجا بحثهای مشروحی پیرامون عقائد عرب جاهلی در مورد مساءله ((وئاد)) (زنده به گور کردن دختران) و اصولا عقیده آنها پیرامون جنس زن و نیز نقش اسلام در احیا و شخصیت و ارزش مقام زن آورده ایم (جلد 11 صفحه 269 تا 277). الزخرف
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 32
آیه 20-22
آیه و ترجمه
وَ قَالُوا لَوْ شاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَهُم مَّا لَهُم بِذَلِک مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلا يخْرُصونَ(20)
أَمْ ءَاتَيْنَهُمْ كتَباً مِّن قَبْلِهِ فَهُم بِهِ مُستَمْسِكُونَ(21)
بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا عَلى أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلى ءَاثَرِهِم مُّهْتَدُونَ(22)
ترجمه :20 - آنان گفتند اگر خدا می خواست ما آنها را پرستش نمی

کردیم ، ولی به این امر یقین ندارند، و جز دروغ چیزی نمی گویند.
21 - یا اینکه ما کتابی پیش از این به آنها داده ایم و آنها به آن تمسک میجویند؟
22 - بلکه آنها می گویند ما نیاکان خود را بر مذهبی یافتیم و ما نیز به آثار آنها هدایت شده ایم .
تفسیر:آنها دلیلی جز تقلید از نیاکان جاهل ندارند؟
در آیات گذشته نخستین پاسخ منطقی به عقیده خرافی بت پرستان که فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند داده شد، و آن اینکه برای اثبات یک ادعا قبل از هر چیز مشاهده و رؤ یت و حضور در صحنه لازم است ، در حالی که هیچیک از بت پرستان هرگز نمی توانند مدعی شوند که به هنگام آفرینش فرشتگان در آن صحنه شاهد و ناظر بوده اند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 33
آیات مورد بحث همین معنی را پیگیری کرده ، به ابطال این خرافه زشت از طرق دیگری می پردازد، نخست یکی از دلائل واهی آنها را به طور فشرده همراه با جواب آن نقل کرده می گوید: آنان گفتند: اگر خدا می خواست ما آنها را هرگز پرستش نمی کردیم این خواست او بوده است که ما به پرستش آنان پرداخته ایم ! (و قالوا لو شاء الرحمن ما عبدناهم).
این تعبیر ممکن است به این معنی باشد که آنها معتقد به جبر بودند، و می گفتند هر چه از ما صادر می شود به اراده خداوند است ، و هر کاری انجام می دهیم مورد رضایت او است .
یا اینکه اگر اعمال و عقائد ما مورد رضای او نبود باید از آن نهی می کرد، و چون نهی نکرده است دلیل بر خشنودی او است !
در حقیقت آنها برای توجیه عقائد فاسد و خرافی خود دست به خرافات دیگری می زدند، و برای پندارهای دروغین خود دروغهای دیگری به هم می بافتند در حالی که هر کدام از دو احتمال بالا مقصود آنها باشد فاسد و بی اساس است .
درست است که در عالم هستی چیزی بی اراده خدا واقع نمی شود ولی این به معنی جبر نیست ، زیرا نباید فراموش کرد که خدا خواسته است ما مختار و صاحب آزادی اراده باشیم تا ما را بیازماید، و پرورش دهد.
و درست است که خدا باید اعمال بندگان را مورد نقد قرار دهد، ولی نمی توان انکار کرد که همه انبیای الهی هرگونه شرک و دوگانه پرستی را نفی کردند.
از این گذشته عقل سلیم انسان نیز این خرافات را انکار می کند، مگر عقل ، پیامبر خداوند در درون وجود انسان نیست ؟
و در پایان این آیه با این جمله کوتاه به این استدلال واهی بت پرستان پاسخ می گوید: آنها به چنین چیزی که ادعا می کنند علم ندارند، و جز دروغ

چیزی تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 34
نمی گویند (ما لهم بذلک من علم ان هم الا یخرصون).
آنها حتی به مساءله جبر و یا رضایت خداوند به اعمالشان علم و ایمان ندارند بلکه مانند بسیاری از هواپرستان و مجرمان دیگر هستند که برای تبرئه خویشتن از گناه و فساد موضوع جبر را پیش می کشند و می گویند: دست تقدیر ما را به این راه کشانیده !
در حالی که خودشان نیز می دانند دروغ می گویند، و اینها بهانه ای بیش نیست ، ولذا اگر کسی حقوقی از آنها را پایمال کند هرگز حاضر نیستند از مجازات او چشم بپوشند به این عنوان که او در کار خود مجبور بوده است !
((یخرصون)) از ماده ((خرص)) (بر وزن غرس) در اصل به معنی تخمین زدن است .
نخست در مورد تخمین مقدار میوه بر درختان ، سپس به هر گونه حدس و تخمین اطلاق شده ، و از آنجا که حدس و تخمین گاه نادرست از آب درمی آید این واژه به معنی دروغ نیز به کار رفته ، و در آیه مورد بحث از همین قبیل است .
به هر حال از آیات متعددی از قرآن مجید برمی آید که بت پرستان برای توجیه عقائد خرافی خود کرارا به مساءله مشیت الهی استدلال می کردند، از جمله اینکه آنها اشیائی را حرام و اشیائی را بر خود حلال کرده بودند، و آن را به خدا نسبت می دادند، چنانکه در آیه 148 انعام آمده است : سیقول الذین اشرکوا لو شاء الله ما اشرکنا و لا آبائنا و لا حرمنا من شی ء: ((به زودی مشرکان می گویند اگر خدا می خواست نه ما مشرک می شدیم و نه نیاکان ما، و چیزی را تحریم نمی کردیم)).
در آیه 35 نحل نیز همین معنی تکرار شده است : و قال الذین اشرکوا لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شی ء نحن و لا آبائنا و لا حرمنا من دونه من شی ء. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 35
قرآن مجید در ذیل آیه سوره انعام آنها را تکذیب کرده ، می فرماید: کذلک کذب الذین من قبلهم حتی ذاقوا باسنا: ((اینگونه کسانی که پیش از آنها بودند دروغ گفتند و طعم کیفر ما را چشیدند)) و در ذیل آیه سوره نحل تصریح می کند فهل علی الرسل الا البلاغ : ((مگر بر رسولان الهی جز ابلاغ رسالت چیزی هست))؟!
و در ذیل آیه مورد بحث نیز چنانکه دیدیم آنها را به تخمین دروغین نسبت می دهد که در حقیقت همه به یک ریشه بازمی گردد.
در آیه بعد به دلیل دیگری که ممکن است آنها به آن استدلال کنند اشاره کرده ، می گوید: یا اینکه ما کتابی را پیش از این کتاب به آنها داده ایم و آنها به آن تمسک می جویند))؟! (ام آتیناهم کتابا من قبله فهم به

مستمسکون).
یعنی آنها برای اثبات این ادعا باید یا به دلیل عقل متمسک شوند، یا به نقل ، در حالی که نه دلیلی از عقل دارند، و نه دلیلی از نقل ، تمام دلائل عقلی دعوت به توحید می کند، و همه انبیا و کتب آسمانی نیز دعوت به توحید کردند.
در آخرین آیه مورد بحث به بهانه اصلی آنان اشاره کرده که آنهم در واقع خرافه ای بیش نیست که پایه خرافه دیگری شده است ، می فرماید: بلکه آنها می گویند: ما نیاکان خود را بر مذهبی یافتیم و ما نیز به آثار آنها هدایت شده ایم (بل قالوا انا وجدنا آبائنا علی امة و انا علی آثارهم مهتدون).
در حقیقت آنها دلیلی جز تقلید کورکورانه از پدران و نیاکان خود تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 36
نداشتند، و عجب اینکه خود را با این تقلید هدایت یافته می پنداشتند، در حالی که در مسائل اعتقادی و زیربنای فکری هیچ انسان فهمیده و آزاده ای نمی تواند متکی بر تقلید باشد آنهم به صورت تقلید جاهل از جاهل چرا که می دانیم نیاکان آنها نیز هیچ علم و دانشی نداشتند، مغزهای آنها مملو از خرافات و اوهام بود، و جهل حاکم بر افکار و اجتماعشان ، چنانکه قرآن در آیه 170 بقره می گوید: او لو کان آبائهم لایعقلون شیئا و لایهتدون : ((آیا نه اینست که پدران آنها چیزی نمی فهمیدند و هدایتی نداشتند))؟!
تقلید تنها در مسائل فرعی و غیر زیربنائی صحیح است ، آنهم تقلید از عالم یعنی رجوع جاهل به عالم ، همانگونه که در مراجعه بیمار به طبیب ، و افراد غیر متخصص به صاحبان تخصص دیده می شود، بنابراین تقلید آنها به دو دلیل باطل و محکوم بوده است .
واژه ((امت)) چنانکه راغب در مفردات می گوید به جماعتی می گویند که یکنوع ارتباط به یکدیگر دارند، یا از نظر دین ، یا وحدت مکان ، یا زمان ، خواه آن حلقه اتصال اختیاری باشد یا اجباری (و از همین رو گاهی به معنی مذهب به کار رفته مانند آیه مورد بحث ، ولی معنی اصلی آن همان جماعت و گروه است و اطلاق این کلمه بر مذهب نیازمند به قرینه است). الزخرف
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 37
آیه 23 -25
آیه و ترجمه
وَ كَذَلِک مَا أَرْسلْنَا مِن قَبْلِک فى قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلا قَالَ مُترَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا ءَابَاءَنَا عَلى أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلى ءَاثَرِهِم مُّقْتَدُونَ(23)
قَلَ أَ وَ لَوْ جِئْتُكم بِأَهْدَى مِمَّا وَجَدتمْ عَلَيْهِ ءَابَاءَكمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ كَفِرُونَ(24)
فَانتَقَمْنَا مِنهُمْ فَانظرْ كَيْف كانَ عَقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ(25)

ترجمه :23 - همین گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیامبری انذارکننده نفرستادیم مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور گفتند ما پدران خود را بر مذهبی یافتیم و به آثار آنها اقتدا می کنیم .
24 - (پیامبرشان) گفت : آیا اگر من آئینی هدایت بخش تر از آنچه پدرانتان را بر آن یافتید آورده باشم (باز هم انکار می کنید؟!) گفتند (آری) ما به آنچه شما به آن مبعوث شده اید کافریم !
25 - لذا ما از آنها انتقام گرفتیم بنگر پایان کار تکذیب کنندگان چگونه بود.
تفسیر:سرانجام کار این مقلدان چشم و گوش بسته !
این آیات بحث آیات گذشته را در زمینه بهانه اصلی مشرکان برای بت پرستی که مساءله تقلید نیاکان بود ادامه می دهد. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 38
نخست می گوید: این تنها ادعای مشرکان عرب نیست ، همین گونه ما در هیچ شهر و دیاری پیش از تو پیغمبری انذارکننده نفرستادیم مگر اینکه ثروتمندان مست و مغرور گفتند: ما پدران خود را بر مذهبی یافتیم ، و ما به آثار آنان اقتدا می کنیم (و کذلک ما ارسلنا من قبلک فی قریة من نذیر الا قال مترفوها انا وجدنا آبائنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون).
از این آیه بخوبی استفاده می شود که سردمداران مبارزه با انبیا و آنها که مساءله تقلید از نیاکان را مطرح می کردند و سخت روی این مساءله ایستاده بودند همان ((مترفون)) بودند، همان ثروتمندان مست و مغرور و مرفه ، زیرا ((مترف)) از ماده ((ترفه)) (بر وزن لقمه) به معنی فزونی نعمت است ، و از آنجا که بسیاری از متنعمان غرق شهوات و هوسها می شوند کلمه مترف به معنی کسانی که مست و مغرور به نعمت شده و طغیان کرده اند آمده ، و مصداق آن غالبا پادشاهان و جباران و ثروتمندان مستکبر و خودخواه است ، آری آنها بودند که با قیام انبیا به دوران خودکامگیهایشان پایان داده می شد، و منافع نامشروعشان به خطر می افتاد، و مستضعفان از چنگال آنها رهائی می یافتند و به همین دلیل با انواع حیل و بهانه ها به تخدیر و تحمیق مردم می پرداختند و امروز نیز بیشترین فساد دنیا از همین ((مترفین)) سرچشمه می گیرد که هر جا ظلم و تجاوز و گناه و آلودگی است آنجا حضور فعال دارند.
قابل توجه اینکه در آیه قبل خواندیم که آنها می گفتند: ((انا علی آثارهم مهتدون)): ((ما بر آثار آنها هدایت یافته ایم)) و در اینجا از قول آنها می گوید: ((انا علی آثارهم مقتدون)): ((ما به آثار آنها اقتدا کرده ایم)) گر چه هر دو تعبیر در حقیقت به یک معنی باز می گردد، ولی تعبیر اول اشاره به دعوی حقانیت مذهب نیاکان است ، و تعبیر دوم اشاره به اصرار و پافشاری آنها بر پیروی و اقتدای تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 39
به نیاکان .

به هر حال این آیه یکنوع تسلی خاطری است برای پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان که بدانند بهانه جوئی مشرکان چیز تازه ای نیست ، این همان راهی است که همه گمراهان در طول تاریخ پیموده اند!
آیه بعد و پاسخی را که انبیای پیشین به آنها می دادند به وضوح بیان می کند و می گوید: ((پیامبرشان به آنان گفت : آیا اگر من آئینی روشنتر و هدایت کننده تر از آنچه پدرانتان را بر آن یافتید آورده باشم باز هم آن را انکار می کنید))؟! (قال اولو جئتکم باهدی مما وجدتم علیه آبائکم).
این مؤ دبانه ترین تعبیری است که می توان در مقابل قومی لجوج و مغرور بیان کرد که عواطف آنها به هیچوجه جریحه دار نشود، نمی گوید آنچه را شما دارید دروغ و خرافه است و حماقت ، بلکه می گوید: آنچه من آورده ام از آئین نیاکان شما هدایت کننده تر است ، بیایید بنگرید و مطالعه کنید.
اینگونه تعبیرات قرآنی ادب در بحث و محاجه را مخصوصا در مقابل جاهلان مغرور به ما می آموزد.
ولی با اینهمه بقدری آنها غرق در جهل و تعصب و لجاج بودند که این گفتار حساب شده و مؤ دبانه نیز در آنها مؤ ثر واقع نشد، آنها فقط در پاسخ انبیائشان گفتند: ((ما به آنچه شما به آن مبعوث هستید کافریم))! (قالوا انا بما ارسلتم به کافرون).
بی آنکه کمترین دلیلی برای مخالفت خودشان بیاورند، و بی آنکه کمترین

تفکر و اندیشه ای در پیشنهاد متین انبیا و رسولان الهی کنند.
بدیهی است چنین قوم طغیانگر و لجوج و بی منطقی شایسته بقا و حیات نیست ، و دیر یا زود باید عذاب الهی نازل گردد و این خار و خاشاکها را از سر راه بردارد، ((لذا در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: لذا ما از آنها انتقام گرفتیم و سخت مجازاتشان کردیم)) (فانتقمنا منهم).
گروهی را با طوفان ، و گروهی را با زلزله ویرانگر، و جمعی را با تندباد و صاعقه ، و خلاصه هر یک از آنها را با فرمانی کوبنده درهم شکستیم و هلاک کردیم .
و در پایان آیه برای اینکه مشرکان مکه نیز عبرت گیرند روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده می گوید: ((بنگر پایان کار تکذیب کنندگان چگونه بود))؟! (فانظر کیف کان عاقبة المکذبین).
جمعیت مشرکان لجوج مکه نیز باید در انتظار چنین سرنوشت شومی باشند! الزخرف

آیه 26 - 30
آیه و ترجمه

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَهِيمُ لاَبِيهِ وَ قَوْمِهِ إِنَّنى بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ(26)
إِلا الَّذِى فَطرَنى فَإِنَّهُ سيهْدِينِ(27)
وَ جَعَلَهَا كلِمَةَ بَاقِيَةً فى عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ(28)
بَلْ مَتَّعْت هَؤُلاءِ وَ ءَابَاءَهُمْ حَتى جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسولٌ مُّبِينٌ(29)
وَ لَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَ إِنَّا بِهِ كَفِرُونَ(30)
ترجمه :26 - به خاطر بیاور هنگامی را که ابراهیم به پدرش (عمویش آذر) و قومش گفت من از آنچه شما می پرستید بیزارم !
27 - مگر آن خدائی که مرا آفریده که او هدایتم خواهد کرد.
28 - او کلمه توحید را کلمه باقیه در اعقاب خود قرار داد تا به سوی خدا بازگردند.
29 - ولی ما این گروه و پدران آنها را از مواهب دنیا بهره مند ساختیم تا حق و فرستاده آشکار الهی به سراغشان آمد.
30 - اما هنگامی که حق به سراغشان آمد گفتند این سحر است و ما نسبت به آن کافریم !
تفسیر:توحید سخن جاویدان انبیاء
در این آیات اشاره کوتاهی به سرگذشت ابراهیم و ماجرای او با قوم بت پرست تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 42
بابل شده است ، تا بحث نکوهش تقلید را که در آیات قبل آمده بود تکمیل کند، زیرا اولا ابراهیم (علیه السلام) بزرگترین نیای عرب بود که همه او را محترم می شمردند و به تاریخش افتخار می کردند، هنگامی که او پرده های تقلید را می درد اینها نیز اگر راست می گویند باید به او اقتدا کنند.
اگر بنا هست تقلیدی از نیاکان شود چرا از بت پرستان تقلید کنند؟ از ابراهیم پیروی نمایند.
ثانیا: بت پرستانی که ابراهیم در مقابل آنها قیام کرد به همین استدلال واهی (پیروی از پدران) تکیه می کردند، و ابراهیم هرگز آن را از آنها نپذیرفت ، چنانکه قرآن در سوره انبیاء آیه 53 و 54 می گوید: قالوا وجدنا آبائنا لها عابدین قال لقد کنتم انتم و آبائکم فی ضلال مبین : ((بت پرستان گفتند: ما پدران خود را دیدیم که آنها را عبادت می کنند (ابراهیم) گفت مسلما شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بوده اید))!
ثالثا: این یک نوع دلداری برای پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مسلمانان نخستین است که بدانند اینگونه مخالفتها و بهانه جوئیها همیشه بوده است ، نباید سست و ماءیوس شوند.
نخست می فرماید: ((به خاطر بیاور هنگامی که ابراهیم به پدرش (عمویش آذر) و قوم بت پرستش گفت من از آنچه شما می پرستید بیزارم))! (و اذ قال ابراهیم لابیه و قومه اننی براء مما تعبدون).
و از آنجا که بسیاری از بت پرستان خدا را نیز پرستش می کردند ابراهیم

بلافاصله او را استثناء کرده ، می گوید: ((مگر آن خدائی که مرا آفریده که
او تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 43
هدایتم خواهد کرد (الا الذی فطرنی فانه سیهدین). او در این عبارت کوتاه
هم استدلالی برای انحصار عبودیت به پروردگار ذکر می کند زیرا معبود
کسی است که خالق و مدبر است ، و همه قبول داشتند که خالق خدا
است و هم اشاره به مساءله هدایت تکوینی و تشریعی خدا است که قانون
لطف آن را ایجاب می کند.
نظیر همین معنی در سوره شعراء از آیه 77 تا 82 نیز آمده است .
ابراهیم نه تنها در حیات خود طرفدار اصل توحید و مبارزه با هر گونه بت
پرستی بود، بلکه تمام تلاش و کوشش خود را به کار گرفت که کلمه توحید
همیشه در جهان باقی و برقرار بماند، چنانکه در آیه بعد می گوید: ((او
کلمه توحید را کلمه باقیه در فرزندان و اعقاب خود قرار داد تا به سوی
خدا بازگردند)) (و جعلها کلمة باقیة فی عقبه لعلهم یرجعون).
جالب اینکه امروز تمام ادیانی که در کره زمین دم از توحید می زنند از
تعلیمات توحیدی ابراهیم (علیه السلام) الهام می گیرند، و سه پیامبر بزرگ
الهی موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام) و محمد (صلی اللّه
علیه و آله و سلّم) از دودمان او هستند، و این دلیل صدق پیشگوئی قرآن
در این زمینه است .
درست است که قبل از ابراهیم (علیه السلام) انبیای دیگری همچون نوح
(علیه السلام) با شرک تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 44
و بت پرستی مبارزه کردند و جهانیان را به سوی توحید دعوت نمودند، ولی
کسی که به این کلمه استقرار بخشید، و پرچم آن را همه جا برافراشت
ابراهیم (علیه السلام) بتشکن بود.
او نه تنها در زمان خود کوشش فراوان برای تداوم خط توحید نمود بلکه در
دعاهای خویش نیز از ساحت قدس پروردگار همین معنی را طلب کرد و
عرضه داشت : و اجنبنی و بنی ان نعبد الاصنام : ((من و فرزندانم را از
اینکه پرستش بتها کنیم دور دار)) (ابراهیم - 35).
در اینجا تفسیر دیگری نیز وجود دارد، و آن اینکه ضمیر در ((جعل)) به
خداوند بازمی گردد، و مفهوم جمله چنین می شود: خداوند کلمه توحید را
در دودمان ابراهیم باقی و برقرار ساخت .
ولی بازگشت ضمیر به خود ابراهیم (علیه السلام) (تفسیر اول) مناسبتر
به نظر می رسد، زیرا جمله های قبل ، از ابراهیم و کارهای او سخن می
گوید، و مناسب است که این هم جزء کارهای ابراهیم باشد، به خصوص
اینکه در آیات متعددی از قرآن روی این معنی تکیه شده است که ابراهیم
اصرار داشت فرزندان و اعقابش بر آئین الهی باقی بمانند، چنانکه در
سوره بقره آیه 131 و 132 می خوانیم : اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت

لرب العالمین و وصی بها ابراهیم بنیه و یعقوب یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون : ((به خاطر بیاورید هنگامی را که پروردگار ابراهیم به او گفت : اسلام بیاور و تسلیم در برابر حق باش ، او گفت : در برابر پروردگار جهانیان تسلیمم ، و ابراهیم فرزندان خود را به این آئین توحید وصیت کرد همچنین یعقوب و گفت : ای فرزندان من خداوند این دین را برای شما برگزیده است ، جز به آئین اسلام از دنیا نروید)).
و اگر تصور شود تعبیر به ((جعل)) به معنی آفرینش و خلقت است و مخصوص خدا است تصور نادرستی است ، چرا که ((جعل)) بر اعمال انسانها و غیر انسانها تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 45
نیز اطلاق می شود و در قرآن نمونه های فراوانی دارد، فی المثل در مورد افکندن یوسف در چاه که از ناحیه برادران صورت گرفت قرآن تعبیر به جعل (قرار دادن) کرده است فلما ذهبوا به و اجمعوا ان یجعلوه فی غیابت الجب (یوسف - 15)
از آنچه گفتیم روشن شد که ضمیر مفعولی در ((جعلها)) به کلمه توحید و شهادت لااله الا الله بازمی گردد که از جمله اننی براء مما تعبدون : ((من از آنچه شما می پرستید بیزارم)) استفاده می شود، و خبر از تلاشهای ابراهیم برای تداوم خط توحید در نسلهای آینده می دهد.
در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهمالسلام) رسیده مرجع ضمیر، مساءله امامت قلمداد شده است ، و طبعا ضمیر فاعلی هم به خدا برمی گردد، یعنی خداوند مساءله امامت را در دودمان ابراهیم تداوم بخشید، همانگونه که از آیه 124 سوره بقره استفاده می شود که وقتی خداوند به ابراهیم فرمود من تو را امام قرار دادم ، او تقاضا کرد که در فرزندانش نیز امامان باشند، خداوند دعای او را اجابت کرد به استثنای کسانی که آلوده ظلم و ستم می شوند: قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین .
ولی مشکل در بدو نظر این است که در آیه مورد بحث سخنی از امامت در میان نیست مگر اینکه گفته شود جمله ((سیهدین)) (خداوند مرا هدایت می کند) را اشاره به این معنی بدانیم ، چرا که هدایت پیامبر و امامان نیز شعاعی از هدایت مطلقه الهی است ، و حقیقت امامت با حقیقت هدایت یکی است .
و از آن بهتر که گفته شود مساءله امامت در کلمه توحید درج است چرا که توحید شاخه هائی دارد که یکی از شاخه هایش توحید در حاکمیت و ولایت و رهبری است ، و می دانیم امامان ولایت و رهبری خود را از سوی خدا می گیرند، نه اینکه از خود استقلالی داشته باشند، و به این ترتیب این روایات از قبیل بیان یک مصداق و شاخه از مفهوم کلی ((جعلها کلمة باقیة

)) محسوب می شود، تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 46
بنابراین منافات با تفسیری که در آغاز گفتیم ندارد (دقت کنید).
این نکته نیز قابل توجه است که مفسران در تفسیر ((فی عقبه)) احتمالات متعددی داده اند بعضی آن را به تمام ذریه و دودمان ابراهیم تا پایان جهان تفسیر کرده اند، و بعضی آن را مخصوص به قوم ابراهیم و امت او دانسته اند، و بعضی به آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تفسیر کرده اند، اما ظاهر این است که مفهوم آن وسیع و گسترده است و تمام دودمانش را تا پایان جهان شامل می شود، و تفسیر به آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از قبیل بیان مصداق روشن است .
آیه بعد در حقیقت پاسخ به سؤ ال متعددی است و آن اینکه : با اینحال چگونه خداوند مشرکان مکه را عذاب نمی کند؟ مگر در آیات قبل نخواندیم فانتقمنا منهم : ((ما از اقوام گذشته که انبیا را تکذیب کردند و در کار خود اصرار ورزیدند انتقام گرفتیم))؟!.
در پاسخ می گوید: ((بلکه ما این گروه (مشرکان مکه) و پدران آنها را از مواهب دنیا بهره مند ساختیم تا حق و فرستاده آشکار الهی به سراغ آنان آمده (بل متعت هؤ لاء و آبائهم حتی جائهم الحق و رسول مبین).
ما تنها به حکم عقل به بطلان شرک و بت پرستی و حکم وجدانشان به توحید قناعت نکردیم ، و برای اتمام حجت آنها را مهلت دادیم تا این کتاب آسمانی که سراسر حق است ، و این پیامبر بزرگ محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای هدایت آنان قیام کند.
به تعبیر دیگر جمله ((لعلهم یرجعون)) در آیه گذشته نشان می دهد که هدف از تلاشهای ابراهیم (علیه السلام) این بود که همه دودمان او به خط توحید باز گردند، در حالی که عرب مدعی بود از دودمان ابراهیم است و با اینحال بازنگشت ، تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 47
ولی خداوند باز هم به آنها مهلت داد تا پیامبر بزرگ و کتاب جدیدی بیاید تا از این خواب گران بیدار شوند و گروه عظیمی بیدار شدند.
ولی عجب اینکه : هنگامی که حق (قرآن) به سراغ آنها آمد بجای اینکه به اصلاح و جبران خطاهای گذشته خویش پردازند گروه کثیری به مخالفت برخاستند و گفتند: این سحر است و ما نسبت به آن کافریم (و لما جائهم الحق قالوا هذا سحر و انا به کافرون).
آری قرآن را سحر خواندند، و پیامبر بزرگ خدا را ساحر، و اگر باز نمی گشتند عذاب الهی دامانشان را می گرفت . الزخرف
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 48
آیه 31 - 32
آیه و ترجمه
وَ قَالُوا لَوْ لا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْءَانُ عَلی رَجُلٍ مِّنَ الْقَرْیَتَین عَظِیم(31)

أ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَت رَبِّک نحْنُ قَسمْنًَا بَيْنهُم مَّعِيشَتهُمْ فىِ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا بَعْضهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضهُم بَعْضاً سخْرِيًّا وَ رَحْمَت رَبِّک خَيرٌ مِّمَّا يجْمَعُونَ(32)
ترجمه :31 - و گفتند چرا این قرآن بر مرد بزرگی (مرد ثروتمندی) از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده است ؟!
32 - آیا آنها رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟ ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میان آنان تقسیم کردیم و بعضی را بر بعضی برتری دادیم تا یکدیگر را تسخیر و با هم تعاون کنند، و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع آوری می کنند بهتر است .
تفسیر:چرا قرآن بر یکی از ثروتمندان نازل نشده ؟
در آیات قبل سخن از بهانه جوئیهای مشرکان در برابر دعوت پیامبران بود، گاه آن را سحر می خواندند و گاه به تقلید نیاکانشان متوسل شده به سخن خدا پشت می کردند در آیات مورد بحث به یکی دیگر از بهانه های واهی و بی اساس آنان اشاره کرده می فرماید: ((آنها گفتند چرا این قرآن بر مرد

دو شهر (مکه و طائف) مردی ثروتمند و سرشناس ! نازل نشده است))؟! (و قالوا لو لا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم).
آنها از یک نظر حق داشتند سراغ چنین بهانه هائی بروند، زیرا از دیدگاه آنها معیار ارزش انسانها مال و ثروت و مقام ظاهری و شهرت آنان بود، این سبک مغزان تصور می کردند ثروتمندان و شیوخ ظالم قبائل آنها مقربترین مردم در درگاه خدا هستند، لذا تعجب می کردند که این موهبت نبوت و رحمت بزرگ الهی ، چرا بر یکی از این قماش افراد نازل نشده است ؟ و به عکس بر یتیم و فقیر و تهیدستی به نام محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده ، این باور کردنی نیست !
آری آن نظام ارزشی نادرست چنین استنباطی هم به دنبال داشت ، و بلای بزرگ جوامع بشری و عامل اصلی انحراف فکری آنها همین نظامات ارزشی غلط است که گاه حقایق را کاملا واژگون نشان می دهد.
حامل این دعوت الهی باید کسی باشد که روح تقوی سراسر وجودش را پر کرده باشد، انسانی آگاه ، با اراده ، مصمم ، شجاع ، عادل ، و آشنا به درد محرومان و مظلومان ، این است ارزشهائی که برای حمل این رسالت آسمانی لازم است ، نه لباسهای زیبا و قصرهائی گرانبها و مجلل و انواع زینتها و تجملات ، مخصوصا هیچیک از پیغمبران خدا دارای چنین شرائطی نبودند، مبادا ارزشهای اصیل با ارزشهای دروغین اشتباه شود.
در اینکه منظور بهانه جویان کدام شخص در مکه و طائف بود؟ در میان مفسران گفتگو است ، ولی غالبا ((ولید بن مغیره)) را از مکه ((و عروة بن مسعود ثقفی)) را از طائف شمرده اند، هر چند بعضی نام ((عتبة بن

ربیعه)) از مکه و ((حبیب بن عمر ثقفی)) از طائف را نیز به میان آورده اند.
ولی گفتار آنها ظاهرا روی شخص معینی دور نمی زد بلکه هدف آنها اشاره به یکی از افراد پرپول و سرشناس و قوم و قبیله دار بوده است . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 50
قرآن مجید برای کوبیدن این طرز تفکر زشت و خرافی پاسخهای دندانشکنی می گوید، و دیدگاه الهی و اسلامی را کاملا مجسم می سازد، نخست می گوید: ((آیا آنها رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند))؟! (اهم یقسمون رحمت ربک).
تا به هر کس بخواهند نبوت بخشند، و کتاب آسمانی بر او نازل کنند، و به هر کس مایل نباشند نکنند، آنها اشتباه می کنند، رحمت پروردگار تو را خود او تقسیم می کند، و او از همه کس بهتر می داند چه کسی شایسته این مقام بزرگ است ، چنانکه در آیه 124 سوره انعام نیز آمده است الله اعلم حیث یجعل رسالته خدا بهتر می داند رسالت خود را در کجا قرار دهد)).
از این گذشته اگر تفاوت و اختلافی از نظر سطح زندگی در میان انسانها وجود دارد هرگز دلیل تفاوت آنها در مقامات معنوی نیست ، بلکه : ((ما معیشت آنها را در حیات دنیا در میان آنان تقسیم کردیم ، و بعضی را بر بعضی برتری دادیم ، تا آنها یکدیگر را تسخیر کنند به یکدیگر خدمت نمایند)) (نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیاة الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا).
آنها فراموش کرده اند که زندگی بشر یک زندگی دستجمعی است ، و اداره این زندگی جز از طریق تعاون و خدمت متقابل امکانپذیر نیست ، هر گاه همه مردم در یک سطح از نظر زندگی و استعداد، و در یک پایه از نظر مقامات اجتماعی باشند اصل تعاون و خدمت به یکدیگر و بهره گیری هر انسانی از دیگران متزلزل می شود.
بنابراین نباید این تفاوت آنها را بفریبد، و آن را معیار ارزشهای انسانی پندارند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 51
((بلکه رحمت پروردگار تو از تمام آنچه گردآوری می کنند (از مال و جاه و مقام) برتر و بهتر است)) (و رحمة ربک خیر مما یجمعون).
بلکه تمام این مقامها و ثروتها در برابر رحمت الهی و قرب پروردگار به اندازه بال مگسی وزن و قیمت ندارد.
تعبیر به ((ربک)) که در این آیه دو بار تکرار شده اشاره لطیفی است به لطف خاص پروردگار در مورد پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و پوشاندن لباس نبوت و خاتمیت بر قامت رسای او.
نکته :
پاسخ به دو سؤ ال مهم

در اینجا سؤ الهائی مطرح است که غالبا به هنگام مطالعه آیه فوق به نظر می رسد، و از سوی دشمنان اسلام نیز دستاویزی برای حمله به جهان بینی اسلامی شده است .
نخست اینکه چگونه قرآن استخدام و تسخیر انسان را به وسیله انسان امضا کرده ؟، آیا این قابل قبول نظام طبقاتی اقتصادی (طبقه استثمار کننده و استثمار شونده) نیست .
از این گذشته اگر ارزاق و معیشتها از سوی خدا تقسیم شده ، و تفاوتها همه از ناحیه او است ، پس تلاش و کوششهای ما چه ثمری می تواند داشته باشد آیا این به معنی خاموش شدن شعله های تلاش و جهاد برای زندگی نیست ؟
پاسخ این سؤ الها با دقت در متن آیه روشن می شود:
کسانی که چنین ایرادی می کنند تصورشان این است که مفهوم آیه چنین است که گروه معینی از بشر گروه دیگری را مسخر خود سازد، آنهم تسخیر به معنی بهرهکشی کردن ظالمانه ، در حالی که مطلب چنین نیست بلکه منظور استخدام تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 52
عمومی مردم نسبت به یکدیگر است ، به این معنی که هر گروهی امکانات و استعدادها و آمادگیهای خاصی دارند که در یک رشته از مسائل زندگی می توانند فعالیت کنند، طبعا خدمات آنها در آن رشته در اختیار دیگران قرار می گیرد، همانگونه که خدمات دیگران در رشته های دیگر در اختیار آنها قرار می گیرد، خلاصه استخدامی است متقابل ، و خدمتی است طرفینی ، و به تعبیر دیگر هدف تعاون در امر زندگی است و نه چیز دیگر.
ناگفته پیداست که اگر همه انسانها از نظر هوش ، و استعداد روحی و جسمی ، یکسان باشند هرگز نظامات اجتماعی سامان نمی یابد، همانگونه که اگر سلولهای تن انسان از نظر ساختمان و ظرافت و مقاومت همه شبیه هم بودند نظام جسم انسان مختل می شد، سلولهای بسیار محکم استخوان پاشنه پا کجا و سلولهای ظریف شبکه چشم کجا؟، هر کدام از این دو ماءموریتی دارند که بر طبق آن ساخته شده اند.
مثال زنده ای که برای این موضوع می توان گفت همان استخدام متقابلی است که در دستگاه تنفس ، و گردش خون ، و تغذیه ، و سایر دستگاههای بدن انسان است که مصداق روشن ((لیتخذ بعضهم بعضا سخریا)) است (منتها در شعاع فعالیتهای داخلی بدن) آیا چنین تسخیری می تواند اشکال داشته باشد؟!.
و اگر گفته شود جمله ((رفعنا بعضهم فوق بعض درجات)) دلیل بر عدم عدالت اجتماعی است ، می گوئیم این در صورتی است که ((عدالت)) به معنی ((مساوات)) تفسیر شود، در حالی که حقیقت عدالت آن است که هر چیز در یک سازمان در جای خود قرار گیرد، آیا وجود سلسله مراتب در

یک لشکر یا یک سازمان اداری ، و یک کشور دلیل بر وجود ظلم در آن دستگاه است .
ممکن است افرادی در مقام شعار کلمه ((مساوات)) را بدون توجه به مفهوم واقعی آن در همه جا به کار برند، ولی در عمل هرگز نظم بدون تفاوتها امکان پذیر تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 53
نیست ، اما هرگز وجود این تفاوتها نباید بهانه ای برای استثمار انسان به وسیله انسان گردد، همه باید آزاد باشند که نیروهای خلاق خود را به کار گیرند و نبوغ خود را شکوفا سازند و از نتائج فعالیتهای خود بی کم و کاست بهره گیرند، و در مورد نارسائیها باید آنها که قدرت دارند برای بر طرف ساختن آن بکوشند.
و اما در مورد سؤ ال دوم که چگونه ممکن است با وجود معین بودن روزی شعله جهاد و تلاش و کوشش را روشن نگاهداشت ؟ اشتباه از اینجا پیدا شده که گاه گمان کرده اند خداوند برای تلاش و کوشش انسان هیچ نقشی قائل نشده است .
درست است که خداوند استعدادها را برای فعالیتهای مختلف به طور متفاوت آفریده ، و درست است که عواملی بیرون از اراده انسان در مسیر زندگی او مؤ ثر است ، ولی با اینحال یکی از عوامل بنیادی را نیز تلاش و کوشش او قرار داده است و با بیان اصل ان لیس للانسان الا ما سعی (نجم - 39) این مطلب را روشن ساخته که بهره انسان در زندگی ارتباط نزدیکی با سعی و تلاش او دارد.
به هر حال نکته باریک و دقیق اینجاست که انسانها همچون ظروف یکدستی نیستند که در یک کارخانه ساخته می شود، یک شکل ، یک نواخت ، یک اندازه ، و با یک نوع فایده ، و اگر چنین بود حتی یکروز هم نمی توانستند با هم زندگی کنند.
و نه مانند پیچ و مهره های یک ماشین هستند که سازنده و مهندسش آنرا تنظیم کرده و به طور اجباری به کار خود ادامه دهند، بلکه هم آزادی اراده دارند، و هم مسئولیت و وظیفه ، در عین تفاوت استعدادها و شایستگیها، و این معجون خاصی است که انسانش می نامند، و خرده گیریها و ایرادها غالبا از عدم شناخت این انسان سرچشمه می گیرد.
کوتاه سخن اینکه خداوند هیچ انسانی را بر انسانهای دیگر در تمام جهات تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 54
امتیاز نبخشیده ، بلکه جمله ((رفع بعضهم فوق بعض درجات)) اشاره به امتیازهای مختلفی است که هر گروهی بر گروه دیگر دارد، و تسخیر و استخدام هر گروه نسبت به گروه دیگر درست از همین امتیازات سرچشمه می گیرد و این عین عدالت و تدبیر و حکمت است . الزخرف
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 55

آیه 33-35
آیه و ترجمه
وَ لَوْ لا أَن یَکُونَ النَّاس أُمَّةً وَحِدَةً لَّجَعَلْنَا لِمَن یَکْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُیُوتهِمْ سقُفاً مِّن فِضةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَیهَا یَظهَرُونَ(33)
وَ لِبُیُوتهِمْ أَبْوَباً وَ سرُراً عَلَیهَا یَتَّکِئُونَ(34)
وَ زُخْرُفاً وَ إِن کلُّ ذَلِک لَمَّا مَتَعُ الحْیَوةِ الدُّنْیَا وَ الاَخِرَةُ عِندَ رَبِّک لِلْمُتَّقِینَ(35)
ترجمه :33 - اگر تمکن کفار از مواهب مادی سبب نمی شد که همه مردم امت واحد گمراهی شوند ما برای کسانی که کافر می شدند خانه هائی قرار می دادیم با سقفهائی از نقره و نردبانهائی که از آن بالا روند!
34 - و برای خانه های آنها درها و تختهائی (زیبا و نقره گون) قرار می دادیم که بر آن تکیه کنند.
35 - و انواع وسائل تجملی ، ولی تمام اینها متاع زندگی دنیاست و آخرت نزد پروردگارت از آن پرهیزگاران است .
تفسیر:قصرهای باشکوه با سقفهای نقره ای ! (ارزشهای دروغین).
این آیات همچنان بحث پیرامون نظام ارزشی اسلام و عدم معیار بودن مال و ثروت و مقامات مادی را ادامه می دهد. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 56
در نخستین آیه می فرماید: ((اگر بهره مند شدن کفار از انواع مواهب مادی سبب نمی شد که همه مردم تمایل به کفر پیدا کنند و امت واحد گمراهی گردند، ما برای کسانی که به خداوند رحمن کافر می شدند خانه هائی با سقفهائی از نقره قرار می دادیم)) (و لو لا ان یکون الناس امة واحدة لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفا من فضة).
خانه هائی که چندین طبقه داشته باشد، ((و برای آنها پله ها و نردبانهای جالبی قرار می دادیم که از آن بالا روند)) (و معارج علیها یظهرون).
جمعی از مفسران گفته اند منظور پله هائی از نقره است ، و عدم تکرار کلمه ((فضة)) (نقره) به خاطر وضوح آن است ، ولی گویا آنها وجود پله ها را به تنهائی دلیل بر اهمیت خانه ها ندانسته اند در حالی که چنین نیست ، اصل وجود پله های فراوان دلیل بر عظمت بنا و داشتن طبقات متعدد است .
((سقف)) (بر وزن شتر) جمع سقف است و بعضی آن را جمع ((سقیفه)) به معنی مکان مسقف می دانند ولی قول اول مشهورتر است .
سپس می افزاید ((علاوه بر این ، برای خانه های آنان درها و تختهائی قرار می دادیم که بر آن تکیه کنند)) (و لبیوتهم ابوابا و سررا علیها یتکؤ ن).
ممکن است این جمله اشاره به درها و تختهای نقره باشد که چون در آیه قبل در مورد سقفها آمده در اینجا از تکرار آن خودداری شده ، و نیز ممکن است تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 57
وجود درها و تختهای متعدد (با توجه به اینکه ابوابا و سررا نکره است و در

اینجا برای اهمیت آمده) خود دلیل بر عظمت آن قصرها باشد، زیرا هرگز برای یک خانه محقر درهای متعدد نمی گذارند، این مخصوص قصرها و خانه های مجلل است ، و همچنین وجود تختهای بسیار.
باز به این هم اکتفا نکرده می افزاید: علاوه بر همه اینها ((انواع وسائل تجملی و زینت آلات برای آنها قرار می دادیم)) (و زخرفا).
تا زندگی مادی و پر زرق و برقشان از هر نظر تکمیل گردد، قصرهائی مجلل و چند اشکوبه با سقفهائی از نقره ، و درها و تختهای متعدد، و انواع وسائل زینتی ، و هر گونه نقش و نگار آنچنانکه مطلوب و مقصود و معبود دنیاپرستان است .
سپس می افزاید: ((اما همه اینها متاع زندگی دنیای مادی است و آخرت نزد پروردگارت از آن پرهیزگاران است)) (و ان کل ذلک لما متاع الحیوة الدنیا و الاخرة عند ربک للمتقین).
((زخرف)) در اصل به معنی هر گونه زینت و تجمل تواءم با نقش و نگار است ، و از آنجا که یکی از مهمترین وسائل زینت طلا است به آنهم زخرف گفته شده است ، و اینکه به سخنان بیهوده ((مزخرف)) می گویند به خاطر زرق و برقی است که به آن می دهند.
کوتاه سخن اینکه این سرمایه های مادی و این وسائل تجملاتی دنیا به
قدری تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 58
در پیشگاه پروردگار بی ارزش است که می بایست تنها نصیب افراد بی ارزش همچون کفار و منکران حق باشد، و اگر مردم کم ظرفیت و دنیاطلب به سوی بی ایمانی و کفر متمایل نمی شدند خداوند این سرمایه ها را تنها نصیب این گروه منفور و مطرود می کرد، تا همگان بدانند مقیاس ارزش و شخصیت انسان این امور نیست .
نکته ها:
1 - اسلام ارزشهای غلط را درهم می شکند
به راستی تعبیری رساتر از آنچه در آیات فوق آمده برای درهم شکستن ارزشهای دروغین پیدا نمی شود، برای دگرگون ساختن جامعه ای که محور سنجش شخصیت افراد در آن تعداد شتران ، مقدار درهم و دینار، و تعداد غلامان و کنیزان و خانه ها و وسائل تجملی است ، تا آنجا که تعجب می کنند چرا محمد یتیم و از نظر مادی فقیر به نبوت برگزیده شده ، اساسی ترین کار این است که این چهارچوبهای غلط ارزشی درهم شکسته شود، و بر ویرانه آن ارزشهای اصیل انسانی ، تقوی و پرهیزگاری ، و علم و دانش ، ایثار و فداکاری ، شهامت و گذشت بنا شود، در غیر این صورت همه اصلاحات ، روبنائی و سطحی ، و ناپایدار خواهد بود.
و این همان کاری است که اسلام و قرآن و شخص پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عالیترین وجهی انجام داد، و به همین دلیل جامعه ای

که از عقب افتاده ترین و خرافی ترین جوامع بشری بود در مدتی کوتاه ، آنچنان رشد و نمو کرد که در صف اول قرار گرفت . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 59
جالب اینکه در حدیثی از پیغمبر گرامی (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در تکمیل این برنامه می خوانیم : لو وزنت الدنیا عند الله جناح بعوضة ما سقی الکافر منها شربة ماء: ((اگر دنیا به اندازه بال مگسی نزد خدا وزن داشت خداوند به کافر حتی یک شربت آب نمی نوشانید)).
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نیز در ((خطبه قاصعه)) سخن را در این زمینه به اوج رسانده می فرماید:
((موسی بن عمران با برادرش وارد بر فرعون شدند در حالی که لباسهای پشمین در دست داشتند و در دست هر کدام عصای (چوپانی) بود، با او شرط کردند که اگر تسلیم فرمان خدا شود حکومت و ملکش باقی می ماند، و عزت و قدرتش دوام خواهد یافت ، اما او گفت : آیا از این دو تعجب نمی کنید که با من شرط می کنند که بقای ملک و دوام عزتم بستگی به خواسته آنها دارد، در حالی که فقیر و بیچارگی از سر و وضعشان می بارد! (اگر راست می گویند) پس چرا دستبندهائی از طلا به آنها داده نشده است ؟
((این سخن را فرعون به خاطر بزرگ شمردن طلا، و جمع آوری آن ، و تحقیر پشمینه پوشی گفت)).
((اگر خدا می خواست به هنگام بعثت پیامبرانش درهای گنجها و معادن طلا و باغهای سبز و خرم را به روی آنان بگشاید می گشود، و اگر اراده می کرد پرندگان آسمان و حیوانات وحشی زمین را همراه آنان گسیل می داشت ، ولی اگر این کار را می کرد آزمایش مردم از میان می رفت و پاداش و جزا بی اثر می شد))!.
و در قسمت دیگری از همین خطبه می فرماید: تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 60
((مگر نمی بینید خداوند انسانها را، از زمان آدم تا آخر جهان ، با سنگهائی که نه زیانی می رساند و نه سودی ، نه می بیند و نه می شنود، آزمایش نموده ، این سنگها را خانه مقدس خود (کعبه) قرار داده ، و آن را موجب پایداری و قوام مردم ساخته است ، آن را در پر سنگلاخ ترین مکانها، و بی گیاه ترین نقاط روی زمین ، در تنگنای دره هائی مستقر ساخته ، در میان کوههای خشن ، شنهای متراکم ، چشمه های کم آب ، آبادیهای جدا و پر فاصله که هیچ مرکبی به راحتی در آن زندگی نمی کند، و سپس آدم و فرزندانش را فرمان داد که به آن سو توجه کنند و آن را مرکز تجمع خود سازند...)).
اگر خدا می خواست خانه مقدسش و محل انجام مناسک حج را در میان

باغها و نهرها و زمینهای هموار و پر درخت و آباد که دارای خانه ها و کاخهای بسیار و آبادیهای به هم پیوسته ، در میان گندم زارها و باغهای پر گل و گیاه ، در میان بستانهای زیبا و سرسبز و پرآب ، در وسط باغستانی بهجت زا با جاده های راحت و آباد، قرار دهد، توانائی داشت ، ولی در این حالت آزمایش و امتحان ساده تر بود و پاداش و جزا نیز کمتر (و مردم به ارزشهای فریبنده ظاهری مشغول می شدند و از ارزشهای واقعی الهی غافل می گشتند).
به هر حال اساس انقلاب اسلامی انقلاب ارزشهاست ، و اگر مسلمانان امروز در شرائطی سخت و ناگوار تحت فشار دشمنان بیرحم و خونخوار قرار گرفته اند به خاطر همین است که آن ارزشهای اصیل را رها ساخته ، بار دیگر ارزشهای جاهلی در میان آنان رونق گرفته است ، مقیاس شخصیت مال و مقام دنیا شده ، و علم و تقوا و فضیلت را به فراموشی سپرده اند، در زرق و برق مادی فرو رفته ، و از اسلام بیگانه شده اند، و تا چنین است باید کفار این خطای بزرگ را بپردازند، تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 61
و تا تحول را از ارزشهای حاکم بر وجودشان شروع نکنند مشمول الطاف الهی نخواهند شد که ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم (رعد - 11).
2 - پاسخ به یک سؤ ال
با مطالعه آیات فوق پیرامون تحقیر شدید زینتهای ظاهری ، و ثروت و مقام مادی ، این سؤ ال مطرح می شود که پس چرا قرآن مجید در جای دیگر می گوید: قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا فی الحیاة الدنیا خالصة یوم القیمة کذلک نفصل الایات لقوم یعلمون : ((بگو چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگان خود آفریده و طیبات را حرام کرده است ؟ بگو: اینها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند (اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند ولی) در قیامت خالص برای آنها خواهد بود، اینچنین آیات خود را برای کسانی که می فهمند شرح می دهیم)) (اعراف - 32).
یا در جای دیگر می فرماید: یا بنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد: ((ای فرزندان آدم ! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد برگیرید)) (اعراف - 31).
چگونه این دو گروه از آیات با هم سازگار است ؟!
در پاسخ باید به این نکته توجه داشت که هدف در آیات مورد بحث شکستن ارزشهای دروغین است ، هدف این است که مقیاس شخصیت انسانها را ثروت و زینت آنها نشمارند، نه اینکه امکانات مادی بد چیزی است ، مهم این است که به آنها به صورت یک ابزار نگاه شود نه یک هدف متعالی و

نهائی .
وانگهی اینها در صورتی ارزش دارد که در حد معقول و شایسته و خالی از هر گونه اسراف و تبذیر باشد، نه ساختن کاخهائی از طلا و نقره و گرد

زینتهای انبوهی از سیم و زر!
و از اینجا روشن می شود که نه بهره مند بودن گروهی از کفار و ظالمان از این مواهب مادی دلیل بر شخصیت آنها است ، و نه محروم بودن مؤ منان از آن ، و نه استفاده از این امور در حد معقول ، به صورت یک ابزار، ضرری به ایمان و تقوای انسان می زند، و این است تفکر صحیح اسلامی و قرآنی . الزخرف

آیه 36-40
آیه و ترجمه
وَ مَن یَعْش عَن ذِکْرِ الرَّحْمَنِ نُقَیِّض لَهُ شیْطناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ(36)
وَ إِنهُمْ لَیَصدُّونهُمْ عَنِ السبِیلِ وَ یحْسبُونَ أَنهُم مُّهْتَدُونَ(37)
حَتی إِذَا جَاءَنَا قَالَ یَلَیْت بَیْنی وَ بَیْنَک بُعْدَ الْمَشرِقَینِ فَبِئْس الْقَرِینُ(38)
وَ لَن یَنفَعَکمُ الْیَوْمَ إِذ ظلَمْتُمْ أَنَّکمْ فی الْعَذَابِ مُشترِکُونَ(39)
أَ فَأَنت تُسمِعُ الصمَّ أَوْ تهْدِی الْعُمْیَ وَ مَن کانَ فی ضلَلٍ مُّبِینٍ(40)
ترجمه :36 - هر کس از یاد خدا رویگردان شود شیطانی را به سراغ او می فرستیم و همواره قرین او باشد.
37 - و آنها (شیاطین) این گروه را از راه خدا باز می دارند، در حالی که گمان می کنند هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند.
38 - تا زمانی که نزد ما حاضر شود می گوید: ایکاش میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود، چه بد همنشینی هستی تو!
39 - هرگز این گفتگوها امروز به حال شما سودی ندارد، چرا که ظلم کردید، و همه

در عذاب مشترکید.
40 - آیا تو می توانی سخن خود را به گوش کران برسانی یا کوران و کسانی را که در ضلال مبین هستند هدایت کنی .
تفسیر:همنشین شیاطین !
از آنجا که در آیات پیشین سخن از دنیاپرستانی بود که همه چیز را بر معیارهای مادی ارزیابی می کنند، در آیات مورد بحث از یکی از آثار مرگبار دلبستگی به دنیا که بیگانگی از خدا است سخن می گوید.
می فرماید: ((هر کس از یاد خدا روگردان شود شیطانی را به سراغ او می فرستیم ، و همواره با او قرین خواهد بود))! (و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین).

آری غفلت از ذکر خدا و غرق شدن در لذات دنیا، و دلباختگی به زرق و برق آن ، موجب می شود که شیطانی بر انسان مسلط گردد و همواره قرین او باشد، و رشته ای در گردنش افکنده ، ((می برد هر جا که خاطرخواه او است))!
بدیهی است جای این ندارد که کسی تصور جبر از این آیه کند، چرا که این نتیجه اعمالی است که خود آنها انجام داده اند، بارها گفته ایم اعمال انسان ، مخصوصا غرق شدن در لذات دنیا و آلوده شدن به انواع گناهان ، نخستین
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 65
تاءثیرش این است که پرده بر قلب و چشم و گوش انسان می افتد، او را از خدا بیگانه می کند، و شیاطین را بر او مسلط می سازد، و تا آنجا ادامه می یابد که گاهی راه بازگشت به روی او بسته می شود، چرا که شیاطین و افکار شیطانی از هر سو او را احاطه می کنند، و این نتیجه عمل خود انسان است هر چند نسبت آن به خداوند نیز به عنوان ((سبب الاسباب)) بودن صحیح می باشد، این همان چیزی است که در آیات دیگر قرآن به عنوان ((تزیین شیطان)) (فزین لهم الشیطان اعمالهم) (نحل - 63) یا ولایت شیطان (فهو ولیهم الیوم) (نحل - 63) تعبیر شده است . قابل توجه اینکه جمله ((نقیض)) با توجه به مفهوم لغوی آن هم دلالت بر استیلاء شیاطین دارد، و هم قرین بودن آنها، در عین حال جمله ((هوله قرین)) بعد از آن آمده تا این معنی را تاءکید کند که شیاطین از اینگونه افراد هرگز جدا نمی شوند!
تعبیر به ((رحمان)) اشاره لطیفی است به اینکه آنها چگونه از خدائی که رحمت عامش همگان را فراگرفته روی گردان می شوند، و از یاد او غافل می گردند؟.
آیا چنین کسانی جز این سرنوشتی می توانند داشته باشند که همنشین شیاطین ، و محکوم فرمان آنها گردند.
بعضی از مفسران احتمال داده اند که ((شیاطین)) در اینجا معنی وسیعی دارد که حتی شیاطین انس را شامل می شود، و آن را اشاره به ((رؤ سا و سردمداران ضلالت)) دانسته اند که مستولی و مسلط بر غافلان از یاد خدا می شوند و با آنها قرین هستند، و این توسعه بعید نیست .
سپس به دو امر مهم که شیاطین درباره این غافلان انجام می دهند اشاره
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 66
کرده می فرماید: ((آنها این گروه را از راه خدا بازمی دارند)) (و انهم لیصدونهم عن السبیل).
هر وقت اراده بازگشت کنند سنگی بر سر راه آنها می افکنند و مانعی ایجاد می کنند تا هرگز به صراط مستقیم بازنگردند.
و آنچنان طریق گمراهی را در نظر آنها زینت می دهند که : ((گمان می

کنند هدایت یافتگان حقیقی آنها هستند))! (و یحسبون انهم مهتدون).
همانگونه که در آیه 38 سوره عنکبوت درباره ((عاد)) و ((ثمود)) می خوانیم : و زین لهم الشیطان اعمالهم فصدهم عن السبیل و کانوا مستبصرین : ((شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داد و آنها را از راه بازداشت در حالی که قبلا راه را پیدا کرده بودند)).
خلاصه این وضع همچنان ادامه پیدا می کند انسان غافل و بیخبر در گمراهی خویش ، و شیاطین در اضلال او تا هنگامی که پرده ها کنار می رود، و چشم حقیقت بین او باز می شود، ((زمانی که نزد ما حاضر می شود می بیند ولی و قرینش همچنان با او است ، همان کسی که عامل همه بدبختیهای او بوده ! فریاد می زند و می گوید: ایکاش میان من و تو فاصله مشرق و مغرب بود! چه بد قرین و همنشینی هستی تو))! (حتی اذا جائنا قال یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین فبئس القرین).
همه عذابها یک طرف ، و همنشینی با این قرین سوء یک طرف ، همنشینی با شیطانی که هر وقت به قیافه نفرت انگیز او می نگرد تمام خاطره های گمراهی و بدبختیش در نظرش مجسم می گردد، کسی که زشتیها را در نظرش زیبا جلوه می داد، و بیراهه را شاهراه ، و گمراهی را هدایت ، ای وای که او برای همیشه تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 67
قرین و هم بند او است !.
آری صحنه قیامت تجسمی است گسترده از صحنه های این جهان و قرین و دوست و رهبر اینجا با آنجا یکی است ، حتی به گفته بعضی از مفسران هر دو را با یک زنجیر می بندند!.
پیداست که منظور از ((مشرقین)) (دو مشرق) ((مشرق)) و ((مغرب)) است زیرا طبق عادت عرب به هنگامی که می خواهند از دو جنس مختلف تثنیه بسازند لفظ را از یکی انتخاب می کنند مانند ((شمسین)) (اشاره به خورشید و ماه) و ((ظهرین)) (اشاره به نماز ظهر و عصر) و ((عشائین)) (اشاره به نماز مغرب و عشاء).
تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند که به هیچوجه در آیه مورد بحث مناسب به نظر نمی رسد، مانند مشرق آغاز زمستان و مشرق آغاز تابستان ، هر چند در موارد دیگری مناسب است .
به هر حال این تعبیر کنایهای است از دورترین فاصله ای که به تصور می گنجد چرا که ((دوری مشرق و مغرب)) ضرب المثل معروفی است در این زمینه .
ولی این آرزو هرگز به جائی نمی رسد، و میان آنها و شیاطین هرگز جدائی نمی افتد، لذا در آیه بعد می افزاید: ((هرگز این گفتگو و ندامت امروز به حال شما سودی ندارد، چرا که شما ظلم کردید، و در نتیجه همه در عذاب مشترکید)) (و لن ینفعکم الیوم اذ ظلمتم انکم فی العذاب مشترکون).

باید عذاب این همنشین سوء را با عذابهای دیگر برای همیشه ببینید. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 68
و به این ترتیب امید آنها را در مورد جدائی از شیاطین برای همیشه مبدل به یاس می کند و چه طاقتفرساست تحمل این همنشینی ؟!
در تفسیر این آیه احتمالات دیگری نیز داده شده از جمله اینکه گاه انسان از دیدن دردمندان دیگر دردش تخفیف پیدا می کند، چرا که معروف است البلیة اذا عمت طابت : ((هنگامی که بلا عمومی شد گوارا می شود!)) اما به اینها گفته می شود در آنجا چنین تسلی خاطری نیست چنان غرق عذابید که عذاب شیطان هم بند شما مایه تسلی شما نخواهد شد.
این احتمال را نیز داده اند که گاه مصیبتی فرا می رسد و انسان پیامدهای آن را میان خود و دوستان تقسیم می کند، و بار مصیبت سبک می شود، ولی در آنجا این مساءله نیز وجود ندارد، چرا که هر کدام سهم وافری از عذاب الهی دارند بی آنکه از دیگری چیزی کاسته شود!.
ولی با توجه به اینکه این آیه تکمیلی است برای آیه قبل همان تفسیر اول که انتخاب کردیم مناسبتر است .
در اینجا قرآن این گروه را به حال خود می گذارد و روی سخن را به سوی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده از غافلان کوردلی که پیوسته او را تکذیب می کردند، و از قماش همان گروهی بودند که در آیات قبل از آنها سخن گفته شد، بحث کرده ، می فرماید: ((آیا تو می توانی سخن خود را به گوش کران برسانی ؟ و یا کوران را هدایت کنی ؟ و کسانی را که در ضلال مبین هستند و احساس نمی کنند به راه راست دعوت نمائی))؟! (ا فانت تسمع الصم او تهدی العمی و من کان فی ضلال مبین).
شبیه این معنی در آیات دیگری از قرآن مجید نیز آمده است ، که افراد
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 69
لجوج و هدایت ناپذیر، و هواپرستان بی بصیرت و غرق گناه را، به کران و کوران ، و گاه به مردگان ، تشبیه کرده است .
در آیه 42 سوره یونس می خوانیم : ا فانت تسمع الصم و لو کانوا لا یعقلون : ((آیا تو می توانی صدای خود را به گوش کران برسانی هر چند تعقل نمی کنند))
و در آیه 80 نمل آمده است : انک لا تسمع الموتی و لا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین : ((تو نمی توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی ، و نمی توانی کران را هنگامی که روی برمی گردانند و پشت می کنند متوجه سخنان خودسازی همچنین آیات دیگر.
این تعبیرات همه به خاطر آن است که قرآن برای انسان ((دو نوع گوش و چشم و حیات)) قائل است : گوش و چشم و حیات ظاهر، و گوش و چشم و حیات باطن . و مهم بخش دوم از درک و دید و حیات است ، که وقتی از

کار بیفتد، نه پند و اندرز مفید خواهد بود و نه انذار و هشدار!
قابل توجه اینکه : در آیات گذشته ، این گروه از مردم ، به افرادی تشبیه شده بودند که چشمانی ضعیف و دید محدود دارند، و در آیه اخیر آنها را به کران و کوران تشبیه می کند، این به خاطر آن است که انسان هنگامی که مشغول به دنیا می شود به کسی می ماند که چشمانش درد مختصری پیدا کرده هر قدر اشتغالش به دنیا بیشتر، و تمایلش به مادیات شدیدتر، و بی اعتنائیش به روحانیات فزونتر می گردد، از آن درد چشم به نقصان دید، و از آن ، به مرحله کوری می رسد این همان چیزی است که دلائل قطعی در زمینه تشدید روحیات منفی و مثبت در انسان و رسوخ ملکات در وجود او بر اثر تکرار و اصرار بر عمل به ثبوت رسانده است و قرآن نیز همین ترتیب را رعایت فرموده . الزخرف
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 70
آیه 41-45
آیه و ترجمه
فَإِمَّا نَذْهَبنَّ بِک فَإِنَّا مِنهُم مُّنتَقِمُونَ(41)
أَوْ نُرِيَنَّک الَّذِي وَعَدْنَهُمْ فَإِنَّا عَلَيهِم مُّقْتَدِرُونَ(42)
فَاستَمْسِک بِالَّذِی أُوحِیَ إِلَيْک إِنَّک عَلی صِرَطٍ مُّستَقِيمٍ(43)
وَ إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَّک وَ لِقَوْمِک وَ سوْف تُسئَلُونَ(44)
وَ سئَلْ مَنْ أَرْسلْنَا مِن قَبْلِک مِن رُّسلِنَا أَ جَعَلْنَا مِن دُونِ الرَّحْمَنِ ءَالِهَةً يُعْبَدُونَ(45)
ترجمه :41 - هر گاه تو را از میان آنها ببریم حتما آنها را مجازات خواهیم کرد.
42 - یا اگر زنده بمانی و آنچه را از عذاب آنان وعده داده ایم به تو ارائه دهیم باز ما بر آنها مسلطیم .
43 - آنچه را بر تو وحی شده محکم بگیر که تو بر صراط مستقیم هستی .
44 - و این مایه یادآوری تو و قوم تو است و به زودی سؤ ال خواهید شد.
45 - از رسولانی که قبل از تو فرستادیم بپرس ، آیا غیر از خداوند رحمان معبودانی برای پرستش آنها قرار دادیم ؟!
تفسیر:آنچه را بر تو وحی شده محکم بگیر
در تعقیب آیات گذشته که از کفار لجوج و هدایتناپذیر و ستمگر سخن
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 71
می گفت ، در آیات مورد بحث ، روی سخن را، به پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده ، این گروه را شدیدا تهدید و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را تسلی و آرامش خاطر می بخشد می فرماید: ((هر گاه تو را از میان آنها ببریم ، حتما از آنها انتقام خواهیم گرفت و مجازاتشان می کنیم))! (فاما نذهبن بک فانا منهم منتقمون).

منظور از بردن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از میان آن قوم ، خواه وفات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باشد و یا هجرت او از مکه به مدینه ، در هر حال اشاره به این است که اگر تو هم شاهد و ناظر نباشی ، و آنها به راه خود همچنان ادامه دهند ما شدیدا آنها را مجازات می کنیم ، چرا که ((انتقام)) در اصل به معنی مجازات و کیفر دادن است ، هر چند از آیات متعدد دیگری که در همین معنی در قرآن نازل شده استفاده می شود که منظور از بردن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) وفات او است ، چنانکه در آیه 46 سوره یونس آمده است : و اما نرینک بعض الذی نعدهم او نتوفینک فالینا مرجعهم ثم الله شهید علی ما یفعلون : اگر ما پاره ای از مجازاتهائی را که به آنها وعده داده ایم در حال حیاتت به تو نشان دهیم یا تو را از دنیا ببریم و آنها را نبینی ، در هر حال بازگشتشان به سوی خداست و خداوند گواه اعمالی است که آنها انجام می دهند.
همین معنی در سوره رعد آیه 40، و سوره غافر آیه 77 نیز آمده است ، و به این ترتیب تفسیر آیه به مساءله هجرت مناسب به نظر نمی رسد.
سپس می افزاید: ((اگر هم زنده بمانی و آنچه را از عذاب به آنان وعده داده ایم به تو نشان دهیم باز ما بر آنها مسلط هستیم)) (او نرینک الذی وعدناهم فانا علیهم مقتدرون).
به هر حال آنها در چنگال قدرت ما هستند چه در میان آنها باشی و چه نباشی ، و مجازات و انتقام الهی در صورت ادامه کارهایشان حتمی است ،

حیات تو باشد و چه بعد از وفات تو، دیر و زود دارد اما تخلف ندارد.
این تاءکیدهای قرآنی ممکن است از یکسو اشاره به بی صبری کفار باشد که می گفتند: ((اگر راست می گوئی پس چرا بلا بر ما نازل نمی شود))؟! و از سوی دیگر انتظار مرگ پیامبر را می کشیدند به گمان اینکه هر گاه پای او در میان نباشد همه چیز پایان می یابد.
بعد از این هشدارها به پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد ((آنچه را بر تو وحی شده محکم بگیر که تو بر صراط مستقیم قرار داری))! (فاستمسک بالذی اوحی الیک انک علی صراط مستقیم).
کمترین اعوجاج و کجی در کتب و برنامه تو نیست ، و عدم پذیرش گروهی از آنان دلیل بر نفی حقانیت تو نخواهد بود تو با نهایت جدیت به راه خویش ادامه ده ، بقیه با ما است .
سپس می افزاید ((این قرآنی که بر تو وحی شده مایه یادآوری تو و قوم تو است)) (و انه لذکر لک و لقومک).
هدف از نزول آن بیدار ساختن انسانها و آشنا نمودن آنها به وظائفشان است .
و به زودی مورد سؤ ال قرار خواهید گرفت که با این برنامه الهی و این

وحی آسمانی چه کردید؟! (و سوف تسئلون).
مطابق این تفسیر ((ذکر)) در آیه فوق به معنی ((ذکرالله)) و آشنائی و آگاهی بر تکالیف دینی است ، همان گونه که در آیات 5 و 36 این سوره نیز به همین معنی آمده است ، مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن .

اصولا یکی از نامه ای قرآن مجید همان ((ذکر)) است ، ذکر به معنی تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 73
یادآوری و ذکر الله ، و کرارا این جمله را در سوره قمر می خوانیم : و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر: ما قرآن را برای یادآوری سهل و آسان ساختیم ، آیا کسی هست که متذکر شود (آیات 17 - 22 - 32 و 40 سوره قمر).
از این گذشته جمله ((و سوف تسئلون)) گواهی می دهد که منظور سؤ ال از عمل به این برنامه الهی است .
اما با اینهمه عجیب این است که بسیاری از مفسران تفسیر دیگری برای این آیه برگزیده اند که تناسبی با آنچه گفتیم ندارد از جمله گفته اند معنی آیه این است که این قرآن مایه شرف و آبرو یا ذکر خیر برای تو و قوم تو است ، و عرب و قریش یا امت تو را شرافت می بخشد، چرا که به لغت آنان نازل شده است و به زودی از این نعمت الهی سؤ ال می شود.
درست است که قرآن مجید آوازه پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و عرب بلکه همه مسلمانان را در جهان بلند ساخت ، و بیش از چهارده قرن است که نام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به عظمت هر صبح و شام بر ماءذنه ها می برند، و قوم بی نام و نشان عرب جاهلی در سایه آن نام و نشان یافت و امت اسلامی در پرتو آن در جهان بلند آوازه شد.
و نیز درست است که ((ذکر)) گاه به این معنی در قرآن مجید آمده ، ولی بدون شک معنی اول در آیات قرآنی گسترده تر و با هدف نزول قرآن و آیات مورد بحث سازگارتر است .
بعضی از مفسران آیه 10 سوره انبیا را شاهد بر تفسیر دوم گرفته اند لقد انزلنا الیکم کتابا فیه ذکرکم افلا تعقلون : ((ما کتابی بر شما نازل کردیم که وسیله تذکر شما در آن است آیا اندیشه نمی کنید))؟!. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 74
در حالی که آن آیه نیز متناسب تفسیر اول است چنانکه در جلد سیزدهم تفسیر نمونه ذیل همان آیه شرح داده ایم .
روایاتی در ذیل این آیه در منابع حدیث وارد شده است که در بحث نکات خواهد آمد.
سپس برای نفی بت پرستی و ابطال عقائد مشرکین به دلیل دیگری پرداخته ، می گوید: ((از رسولانی که قبل از تو فرستادیم بپرس ، آیا غیر از خداوند رحمن ، معبودهائی برای پرستش آنها قرار دادیم))؟! (و اسئل من ارسلنا من قبلک من رسلنا اجعلنا من دون الرحمن آلهة یعبدون). اشاره به اینکه تمام انبیای الهی دعوت به توحید کرده اند، و همگی به طور قاطع بت

پرستی را محکوم نموده اند، بنابراین پیامبر اسلام در مخالفتش با بتها کار بی سابقه ای انجام نداده ، بلکه سنت همیشگی انبیا را احیا نموده است ، این بت پرستان و مشرکانند که بر خلاف مکتب تمام انبیا گام برمی دارند.
مطابق این تفسیر، سؤ ال کننده هر چند پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، ولی منظور تمام امت و حتی مخالفان او هستند.
و کسانی که مورد سؤ ال واقع می شوند پیروان انبیای پیشینند، پیروان راستین و مورد اطمینان آنها، و حتی افراد عادی آنها، چرا که از مجموعه سخنان آنها خبر متواتر به دست می آید که بیانگر مکتب توحیدی انبیاء است .
لازم به یادآوری است که حتی منحرفان از اصل توحید (مانند مسیحیان

امروز که طرفدار تثلیثند) باز دم از توحید می زنند، و می گویند تثلیث ما با توحید که آئین همه انبیا است منافاتی ندارد! و به این ترتیب مراجعه به این امتها برای ابطال دعوی مشرکان کافی است .
ولی جمعی از مفسران احتمال دیگری در تفسیر آیه با الهام از بعضی از روایات داده اند و آن اینکه سؤ ال کننده شخص پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و سؤ ال شونده خود انبیای پیشین هستند، سپس افزوده اند که این موضوع در شب معراج تحقق یافت ، چرا که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با ارواح انبیای پیشین تماس گرفت ، و برای تاءکید امر توحید این سؤ ال را مطرح نمود، و پاسخ شنید.
بعضی نیز افزوده اند که در غیر شب معراج هم این ارتباط برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ممکن بوده ، چرا که فاصله های زمانی و مکانی در ارتباط پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با ارواح انبیا هرگز مانعی ایجاد نخواهد کرد، و آن بزرگوار در هر لحظه و هر مکان می توانست با آنها ارتباط گیرد.
البته این تفسیرها هیچ مشکل عقلی ندارد، ولی از آنجا که هدف از آیه نفی مذهب مشرکان است نه آرامش روح پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، چرا که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مساءله توحید چنان غرق بود و از شرک بیزار که نیازی به سؤ ال نداشت ، و برای استدلال در مقابل مشرکان تماس روحانی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با ارواح انبیای پیشین قانع کننده نبود، لذا تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد، و تفسیر دوم ممکن است اشاره به بطون آیه باشد نه ظاهر آن ، چرا که آیات قرآن ظاهری دارد و بطونی .
این موضوع نیز قابل توجه است که از میان نامهای خداوند در آیه فوق

روی نام ((رحمن)) تکیه شده ، اشاره به اینکه چگونه ممکن است

خداوندی را که رحمت عامش همه را فرا گرفته رها کنند و به سراغ بتهائی بروند که مبداء هیچ سود و زیانی نیستند.
نکته :
قوم پیامبر کیانند؟
در اینکه منظور از ((قوم)) در آیه ((و انه لذکر لک و لقومک)) چه اشخاصی هستند؟ سه احتمال وجود دارد:
نخست مجموع امت اسلامی ، و دیگر قوم عرب ، و سوم قبیله قریش .
و از آنجا که ((قوم)) در منطق قرآن در بسیاری از موارد به امتهای انبیاء یا اقوام معاصر آنها اطلاق شده به نظر می رسد که در آیه فوق نیز همین معنی مورد نظر باشد.
بنابراین قرآن مایه ذکر و آگاهی است برای همه امت اسلامی (طبق تفسیر اول) و مایه افتخار و شرف است برای همه آنها (طبق تفسیر دوم).
ولی در روایات متعددی که از منابع اهل بیت رسیده می خوانیم که ائمه معصومین می فرمودند که منظور از قوم در این آیه ما خاندان پیغمبریم .
اما بعید نیست که اینها از قبیل بیان مصداقهای روشن بوده باشد، خواه مفهوم قوم مجموع امت اسلامی بوده باشد، و یا قوم عرب ، و یا طائفه پیامبر اسلام ، در هر صورت ائمه اهل بیت (علیهمالسلام) از واضحترین مصداقهای آن محسوب می شوند. الزخرف
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 77
آیه 46 - 50
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ أَرْسلْنَا مُوسی بِئَایَتِنَا إِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلایهِ فَقَالَ إِنی رَسولُ رَب الْعَلَمِینَ(46)
فَلَمَّا جَاءَهُم بِئَایَتِنَا إِذَا هُم مِّنهَا یَضحَکُونَ(47)
وَ مَا نُرِیهِم مِّنْ ءَایَةٍ إِلا هِیَ أَکبرُ مِنْ أُخْتِهَا وَ أَخَذْنَهُم بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ(48)
وَ قَالُوا یَأَیُّهَ الساحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّک بِمَا عَهِدَ عِندَک إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ(49)
فَلَمَّا کَشفْنَا عَنهُمُ الْعَذَاب إِذَا هُمْ یَنکُثُونَ(50)
ترجمه :46 - ما موسی را با آیات خود به سوی فرعون و درباریان او فرستادیم (به آنها) گفت : من فرستاده پروردگار عالمیانم .
47 - ولی هنگامی که او آیات ما را برای آنها آورد از آن می خندیدند.
48 - ما هیچ آیه (و معجزه ای) به آنها نشان نمی دادیم مگر اینکه از دیگری بزرگتر (و مهمتر) بود، و آنها را با مجازات هشدار دادیم شاید بازگردند.
49 - (هنگامی که گرفتار بلا شدند) گفتند: ای ساحر! پروردگارت را به

عهدی که با تو تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 78
کرده بخوان (تا ما را از این درد و رنج برهاند) که ما هدایت خواهیم یافت .
50 - اما موقعی که عذاب را از آنها بر طرف می ساختیم پیمان خود را می شکستند!
تفسیر:فرعونیان مغرور و پیمانشکن
در این آیات به گوشه ای از ماجرای پیغمبر خدا موسی بن عمران و برخورد او با فرعون اشاره شده ، تا پاسخی باشد به گفتار بی اساس مشرکان که اگر خدا می خواست پیامبری بفرستد چرا مردی را از ثروتمندان مکه و طائف برای این ماءموریت بزرگ انتخاب نکرد))؟
زیرا ((فرعون)) نیز همین ایراد را به موسی داشت ، و منطق او عینا همین منطق بود، فرعون او را به خاطر لباس پشمینهاش و نداشتن زیورآلات طلا مورد ملامت و سرزنش قرار داد.
در آیه نخست می فرماید: ((ما موسی را با آیات و نشانه های خود به سوی فرعون و اطرافیان و درباریان او فرستادیم)) (و لقد ارسلنا موسی باياتنا الی فرعون و ملائه).
((موسی به آنها گفت من فرستاده پروردگار جهانیانم)) (فقال انی رسول رب العالمین).
منظور از ((آیات)) معجزاتی است که موسی در دست داشت ، و حقانیت خود را به وسیله آن اثبات می کرد که مهمترین آنها معجزه ((عصا)) و ((ید بیضا)) بود.
و ((ملاء)) (بر وزن خلاء) چنانکه قبلا هم گفته ایم از ماده ((ملا)) (بر وزن خلع) به معنی گروهی است که هدف مشترکی را تعقیب می کنند و ظاهر آنها چشم پر کن است ، این کلمه در قرآن مجید معمولا به اشراف و ثروتمندان یا درباریان گفته می شود.
تکیه بر عنوان ((رب العالمین)) در حقیقت از قبیل بیان مدعا تواءم با دلیل
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 79
است ، زیرا تنها کسی که پروردگار جهانیان است و مالک و مربی آنها است شایسته عبودیت است ، نه مخلوقات محتاج و نیازمندی همچون فراعنه و بتها!
اکنون ببینیم اولین برخورد فرعون و فرعونیان با دلائل منطقی و معجزات روشن موسی چه بود؟ قرآن در آیه بعد می گوید: ((هنگامی که موسی با آیات ما به سراغ آنها آمد همگی از آن می خندیدند)) فلما جائهم باياتنا اذا هم منها یضحکون).
این نخستین برخورد همه طاغوتها و جاهلان مستکبر در برابر رهبران راستین است ، جدی نگرفتن دعوت و دلائل آنها، و همه را به سخریه و مضحکه پاسخ گفتن ، تا به دیگران بفهمانند که اصلا دعوت آنها قابل

بررسی و مطالعه و جوابگوئی نیست ، و ارزش یک برخورد جدی را ندارد.
اما ما برای اتمام حجت آیات خود را یکی بعد از دیگری فرستادیم و هیچ آیه ای و معجزه ای به آنها نشان نمی دادیم مگر اینکه از دیگری بزرگتر و مهمتر بود (و ما نریهم من آیة الا هی اکبر من اختها).
خلاصه نشانه های خود را که هر یک از دیگر مهمتر و گویاتر و کوبنده تر بود به آنها ارائه دادیم ، تا هیچ بهانه ای برای آنها باقی نماند، و از مرکب غرور و نخوت و خودخواهی پیاده شوند.
و به این ترتیب بعد از معجزه ((عصا)) و ((ید بیضا)) معجزات ((طوفان)) و ((جراد)) و ((قمل)) و ((ضفادع)) و غیر اینها را به آنها نشان دادیم .
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 80
سپس می افزاید: آنها را به عذابها و مجازاتهای هشدار دهنده گرفتار نمودیم شاید بیدار شوند و به راه حق بازگردند (و اخذناهم بالعذاب لعلهم یرجعون).
خشکسالی و قحطی و کمبود میوه ها چنانکه در آیه 130 سوره اعراف آمده ، و لقد اخذنا آل فرعون بالسنین و نقص من الثمرات به سراغ آنها آمد.
گاه رنگ آب نیل به رنگ خون درآمد که نه برای شرب قابل استفاده بود، و نه برای کشاورزی ، و گاه آفات نباتی غلات آنها را نابود کرد.
این حوادث تلخ و دردناک گر چه موقتا آنها را بیدار می کرد و دست به دامن موسی می زدند هنگامی که طوفان حادثه فرو می نشست همه چیز را به دست فراموشی می سپردند و موسی را آماج انواع تیرهای تهمت قرار می دادند.
چنانکه در آیه بعد می خوانیم : ((آنها گفتند ای ساحر! پروردگارت را به عهدی که با تو کرده است بخوان ، تا ما را از این درد و رنج و بلا و مصیبت رهائی بخشد، و مطمئن باش که ما راه هدایت را پیش خواهیم گرفت))! (و قالوا یا ایها الساحر ادع لنا ربک بما عهد عندک اننا لمهتدون).
چه تعبیر عجیبی ؟ از یکسو ساحرش می خوانند، و از سوی دیگر برای رفع بلا دست به دامنش می زنند! و از سوی سوم به او وعده قبول هدایت می دهند!
و عدم تناسب این امور سه گانه در ظاهر با یکدیگر، سبب تفسیرهای گوناگونی شده است : بعضی گفته اند ساحر در اینجا به معنی عالم است ، چرا که در آن زمان و مخصوصا در محیط مصر ساحران را محترم می شمردند، و به عنوان دانشمندانی به آنها می نگریستند.
بعضی احتمال داده اند سحر در اینجا به معنی انجام یک کار مهم است ،
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 81
همانگونه که در تعبیرات روزمره می گوئیم : فلان کس در کار خود آنقدر

ماهر است گوئی سحر می کند!.
و گاه گفته اند منظور ساحر در افکار گروهی از مردم است .
و امثال این تفسیرها.
اما کسانی که با طرز فکر و سخن گفتن جاهلان از خود راضی ، و مستکبران مغرور و طاغوتهای مستبد آشنا باشند، می دانند آنها از اینگونه تعبیرات ضد و نقیض فراوان دارند، و تعجب نیست که در آغاز ساحرش بخوانند، سپس دست به دامنش بزنند، و در پایان وعده قبول هدایت می دهند.
بنابراین ظاهر تعبیرات آیه را باید حفظ کرد و نیازی به توجیه و تفسیرهای دیگر به نظر نمی رسد.
و به هر حال از لحن آنها پیدا بوده که در عین احساس نیاز به موسی (علیه السلام) وعده دروغین به او می دادند، و حتی به هنگام بیچارگی و عرض حاجت باز از مرکب غرور پیاده نمی شدند، به همین جهت تعبیر به ربک (پروردگارت) و بما عهد عندک (به عهدی که با تو کرده) کردند، و هرگز نگفتند پروردگار ما، و وعده ای که به ما فرموده ، با اینکه موسی (علیه السلام) به آنها صریحا گفته بود من فرستاده پروردگار عالمیانم ، نه پروردگار خودم .
آری سبک مغزان مغرور هنگامی که بر اریکه قدرت می نشینند چنین است منطقشان و راه و رسمشان .
ولی به هر حال موسی به خاطر این تعبیرات نیشدار و موهن هرگز دست از هدایت آنها برنداشت ، و از خیره سری آنها ماءیوس و خسته نشد، همچنان به کار خود ادامه داد بارها دعا کرد تا طوفان بلاها فرونشیند و فرو نشست ، اما چنانکه آیه بعد می گوید: هنگامی که عذاب را از آنها بر طرف

را می شکستند و به لجاجت و انکار خود ادامه می دادند)) (فلما کشفنا عنهم العذاب اذا هم ینکثون).
اینها همه درسهائی است زنده و گویا برای مسلمانان و تسلیت خاطری است برای شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که از لجاجت و سرسختی مخالفان هرگز خسته نشوند، و گرد غبار یاءس و نومیدی بر روح و جانشان ننشیند و بدانند: رگ رگ است این آب شیرین و آب شور و با استقامت و پایمردی هر چه بیشتر به راه خود ادامه دهند، همانگونه که موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل ادامه دادند و سرانجام بر فرعونیان پیروز گشتند.
و نیز هشداری است به دشمنان لجوج و سرسخت که آنها هرگز از فرعون و فرعونیان قویتر و قدرتمندتر نیستند، سرانجام کار آنها را ببینند و در عاقبت کار خویش بیندیشند. الزخرف

تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 83
آیه 51 - 56
آیه و ترجمه
وَ نَادَی فِرْعَوْنُ فی قَوْمِهِ قَالَ یَقَوْمِ أَ لَیْس لی مُلْک مِصرَ وَ هَذِهِ الاَنْهَرُ تجْرِی مِن تحْتی أَ فَلا تُبْصِرُونَ(51)
أَمْ أَنَا خَیرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِی هُوَ مَهِینٌ وَ لا یَکادُ یُبِینُ(52)
فَلَوْ لا أُلْقِیَ عَلَیْهِ أَسوِرَةٌ مِّن ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَئکَةُ مُقْترِنِینَ(53)
فَاستَخَف قَوْمَهُ فَأَطاعُوهُ إِنَّهُمْ کانُوا قَوْماً فَسِقِینَ(54)
فَلَمَّا ءَاسفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَهُمْ أَجْمَعِینَ(55)
فَجَعَلْنَهُمْ سلَفاً وَ مَثَلاً لِّلاَخِرِینَ(56)
ترجمه :51 - فرعون در میان قوم خود ندا داد و گفت : ای قوم من ! آیا حکومت مصر از آن من نیست ، و این نهرها تحت فرمان من جریان ندارد؟ آیا نمی بینید؟!
52 - من از این مردی که خانواده و طبقه پستی است و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید برترم !
53 - اگر راست می گوید چرا دستبندهای طلا به او داده نشده ؟! یا اینکه چرا فرشتگان همراه او نیامده اند؟ (تا گفتارش را تاءیید کنند).
54 - او قوم خود را تحمیق کرد و از وی اطاعت کردند.
55 - اما هنگامی که ما را به خشم آوردند از آنها انتقام گرفتیم و همه را غرق کردیم .
56 - و آنها را پیشگامان (در عذاب) و عبرتی برای دیگران قرار دادیم .
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 84
تفسیر:اگر پیامبر است چرا دستبند طلا ندارد؟!
منطق موسی از یکسو، و معجزات گوناگونش از سوئی دیگر، و بلاهائی که بر سر مردم مصر فرود آمد و به برکت دعای موسی (علیه السلام) برطرف شد از سوی سوم تاءثیر عمیقی در محیط گذاشت ، و افکار توده های مردم را نسبت به فرعون متزلزل ساخت و تمام نظام مذهبی و اجتماعی آنها را زیر سؤ ال برد.
اینجا بود که فرعون با سفسطه بازی و مغلطه کاری می خواست جلو نفوذ موسی (علیه السلام) را در افکار مردم مصر بگیرد، دست به دامن ارزشهای پستی می زند که بر آن محیط حاکم بود، و خود را با این ارزشها با موسی مقایسه می کند تا برتری خویش را به ثبوت رساند، چنانکه قرآن در آیات مورد بحث می گوید: فرعون در میان قوم خود ندا داد که ای قوم من ! آیا حکومت سرزمین پهناور مصر از آن من نیست ؟ و این نهرهای عظیم تحت فرمان من قرار ندارد؟ و از قصر و مزارع و باغهای من نمی گذرد؟ آیا نمی بینید؟ (و نادی فرعون فی قومه قال یا قوم الیس لی ملک

مصر و هذه الانهار تجری من تحتی ا فلا تبصرون).
ولی موسی چه دارد؟ هیچ ، یک عصا و یک لباس پشمینه ! آیا شخصیت از آن او است یا از آن من ؟ آیا او سخن حق می گوید یا من می گویم ؟ چشمهای خود را باز کنید و درست مطلب را بنگرید.
و به این ترتیب فرعون ارزشهای قلابی را به چشم مردم مصر کشید، و همانند بت پرستان عصر جاهلیت در برابر پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مال و مقام را ارزشهای تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 85
واقعی انسانی گرفت .
تعبیر به نادی (ندا داد) نشان می دهد که فرعون مجلس عظیمی از سرشناسان مملکت تشکیل داد و با صدائی رسا و بلند همه را مخاطب ساخته و این جمله ها را بازگو نمود، یا اینکه دستور داد که ندای او را به عنوان یک بخشنامه در سرتاسر کشور منعکس کنند.
تعبیر به ((انهار)) جمع ((نهر)) با اینکه منظور از آن رود نیل است به خاطر آن است که این رود عظیم که همانند دریای پهناوری است به شعبه های بسیار زیادی تقسیم می شد، و سراسر مناطق آباد مصر را مشروب می ساخت .
بعضی از مفسران گفته اند رود نیل 360 شاخه داشت که مهمترین آنها ((نهرالملک)) ((نهر طولون)) ((نهر دمیاط)) و ((نهر تنیس)) بود.
چرا فرعون مخصوصا روی شاخه های نیل تکیه می کند برای اینکه تمام آبادی مصر و ثروت و قدرت و تمدن آنها از نیل سرچشمه می گرفت ، لذا فرعون به آن می نازد و بر موسی فخر می فروشد!
تعبیر به ((تجری من تحتی)) به این معنی نیست که رود نیل از زیر قصر من می گذرد، آنگونه که جمعی از مفسران گفته اند، چرا که رود نیل از آن عظیمتر بود که از زیر قصر فرعون بگذرد، اگر منظور از کنار قصر او باشد بسیاری از قصرهای مصر چنین بود، و غالب آبادیها در دو حاشیه این شط عظیم قرار داشت ، بلکه منظور این است این رود تحت فرمان من است و نظام تقسیم آن بر آبادیها طبق مقرراتی است که من اراده می کنم .
سپس می افزاید: ((بدون شک من از این فرد که مقام و نژادی پست دارد، و هرگز نمی تواند فصیح سخن بگوید برترم)) (ام انا خیر من هذا الذی هو تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 86
مهین و لا یکاد یبین).
و به این ترتیب دو افتخار بزرگ برای خود (حکومت مصر، و مالکیت نیل) و دو نقطه ضعف برای موسی (فقر، و لکنت زبان) بیان کرد.
در حالی که موسی هرگز در آن زمان لکنت زبان نداشت ، چرا که خداوند دعای او را مستجاب کرد و سنگینی زبانش را برطرف ساخت ، چرا که به هنگام بعثت عرضه داشت و احلل عقدة من لسانی (خداوندا گره را از

زبان من بگشا) (طه - 27) و مسلما دعایش مستجاب شد و قرآن نیز گواه بر آن است .
نداشتن ثروت فراوان و لباسهای مجلل و کاخهای پر زرق و برق که معمولا از طریق ظلم و ستم بر محرومان حاصل می شود نه تنها عیب نیست بلکه افتخار است و کرامت و ارزش .
تعبیر به ((مهین)) (پست) ممکن است اشاره به طبقات اجتماعی آن زمان باشد که ثروتمندان و اشراف قلدر را طبقه بالا، و زحمتکشان کم درآمد را طبقه پست می پنداشتند، و یا اشاره به نژاد موسی باشد که از بنی اسرائیل بود، و قبطیان فرعونی خود را آقا و سرور آنها می پنداشتند.
سپس فرعون به دو بهانه دیگر متشبث شده گفت : ((چرا دستبندهائی از طلا به او داده نشده ؟! یا اینکه چرا فرشتگان همراه او نیامده اند تا گفتار او را تصدیق کنند))؟! (فلو لا القی علیه اسورة من ذهب او جاء معه الملائکة مقترنین). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 87
اگر خداوند او را رسول خود قرار داده چرا همچون رسولان دیگر به او دستبند طلا نداده و یار و معاونانی برای او قرار نداده است ؟.
می گویند فرعونیان عقیده داشتند که رؤ سا باید دستبند و گردنبند طلا زینت خود کنند، لذا از اینکه موسی چنین زینت آلاتی همراه نداشت ، و بجای آن لباس پشمینه چوپانی در تن کرده بود اظهار تعجب می کند، و چنین است حال جمعیتی که معیار سنجش شخصیت در نظر آنها طلا و نقره و زینت آلات است . اما پیامبران الهی با کناره گیری از این مسائل مخصوصا می خواستند این ارزشهای کاذب و دروغین را ابطال کنند، و ارزشهای اصیل انسانی یعنی علم و تقوی و پاکی را جانشین آن سازند، چرا که تا نظام ارزشی یک جامعه اصلاح نشود آن جامعه هرگز روی سعادت به خود نخواهد دید.
به هر حال این بهانه فرعون درست شبیه بهانه ای بود که در چند آیه قبل از قول مشرکان مکه نقل شده که می گفتند چرا قرآن بر یکی از ثروتمندان مکه و طائف نازل نشده ؟!
بهانه دوم همان بهانه معروفی است که بسیاری از امم گمراه و سرکش در برابر پیامبران مطرح می کردند: گاه می گفتند: چرا او انسان است و فرشته نیست ؟ و گاه می گفتند: اگر انسان است لااقل چرا فرشته ای همراه او نیامده ؟
در حالی که رسولان مبعوث به انسانها باید از جنس خود آنها باشند تا نیازها و مشکلات و مسائل آنها را لمس کنند، و به آن پاسخ گویند، و بتوانند از جنبه عملی الگو و اسوهای برای آنها باشند.
لازم به یادآوری است که ((اسورة)) جمع ((سوار)) (بر وزن هزار) به معنی دستبند است ، خواه از طلا باشد یا نقره ، و اصل آن از واژه فارسی

((دستواره)) تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 88
گرفته شده (اساور نیز جمع جمع است).
در آیه بعد قرآن به نکته لطیفی اشاره می کند، و آن اینکه : فرعون از واقعیت امر چندان غافل نبود، و به بی اعتباری این ارزشها کم و بیش توجه داشت ، ولی ((او قوم خود را تحمیق کرد، و عقول آنها را سبک شمرد و از وی اطاعت کردند))! (فاستخف قومه فاطاعوه).
اصولا راه و رسم همه حکومتهای جبار و فاسد این است که برای ادامه خودکامگی باید مردم را در سطح پائینی از فکر و اندیشه نگهدارند، و با انواع وسائل آنها را تحمیق کنند، آنها را در یک حال بی خبری از واقعیتها فرو برند و ارزشهای دروغین را جانشین ارزشهای راستین کنند، و دائما آنها را نسبتا به واقعیتها شستشوی مغزی دهند.
چرا که بیدار شدن ملتها و آگاهی و رشد فکری ملتها بزرگترین دشمن حکومتهای خودکامه و شیطانی است که با تمام قوا با آن مبارزه می کنند!
این شیوه فرعونی یعنی استخفاف عقول با شدت هر چه تمامتر در عصر و زمان ما بر همه جوامع فاسد حاکم است ، اگر فرعون برای نیل به این هدف وسائل محدودی در اختیار داشت طاغوتیان امروز با استفاده از وسائل ارتباط جمعی ، مطبوعات ، فرستنده های رادیو تلویزیونی ، و انواع فیلمها، و حتی ورزش در شکل انحرافی ، و ابداع انواع مدهای مسخره ، به استخفاف عقول ملتها می پردازند، تا در بیخبری کامل فرو روند و از آنها اطاعت کنند، به همین دلیل دانشمندان و متعهدان دینی که خط فکری و مکتبی انبیا را تداوم می بخشند وظیفه سنگین در مبارزه با برنامه استخفاف عقول بر عهده دارند که از مهمترین وظائف آنها است .
جالب اینکه آیه فوق را با این جمله تکمیل و پایان می دهد آنها گروهی
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 89
فاسق بودند (انهم کانوا قوما فاسقین).
اشاره به اینکه این قوم گمراه اگر فاسق و خارج از اطاعت فرمان خدا و حکم عقل نبودند تسلیم چنین تبلیغات و ترهاتی نمی شدند، و اسباب گمراهی خود را به دست خویش فراهم نمی ساختند، به همین دلیل آنها هرگز در این گمراهی معذور نبودند، درست است که فرعون عقل آنها را دزدید و به طاعت خویش واداشت ، ولی آنها نیز با ((تسلیم کورکورانه)) موجبات این دزدی را فراهم ساختند.
آری آنها فاسقانی بودند که از فاسقی تبعیت می کردند.
این بود جنایات فرعون و فرعونیان و مغلطه کاریهایشان در مقابل فرستاده الهی موسی (علیه السلام) اما اکنون ببینیم بعد از آنهمه وعظ و ارشاد و اتمام حجتها از طرق گوناگون ، و عدم تسلیم آنها در مقابل حق ، سرانجام کار آنها به کجا رسید؟!.

می فرماید: ((هنگامی که ما را با اعمالشان به خشم آوردند از آنها انتقام گرفتیم ، و همه را غرق نمودیم))! (فلما آسفونا انتقمنا منهم فاغرقناهم اجمعین).
خداوند مخصوصا از میان تمام مجازاتها مجازات غرق را برای آنها انتخاب نمود، چرا که تمام عزت و شوکت و افتخار و قدرتشان با همان رود عظیم نیل و شاخه های بزرگ و فراوانش بود که فرعون از میان تمام منابع قدرتش روی آن تکیه کرد، و گفت الیس لی ملک مصر و هذه الانهار تجری من تحتی ((آیا حکومت مصر از آن من نیست ، و این نهرها تحت فرمان من نمی باشد))؟! آری باید همان چیزی که مایه حیات و قدرت آنها است عامل فنا و نابودی و گورستانشان گردد تا همگان عبرت گیرند!. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 90
((آسفونا)) از ماده ((اسف)) هم به معنی اندوه آمده و هم ((غضب)) بلکه به گفته راغب در مفردات گاه به اندوه تواءم با غضب گفته می شود، و گاه به هر یک از این دو جداگانه ، چرا که حقیقت آن هیجانی درونی است که انسان را به انتقام دعوت می کند، هرگاه نسبت به زیردستان باشد در شکل غضب ظاهر می شود، هر گاه نسبت به بالادستان باشد به صورت اندوه آشکار می گردد، لذا وقتی از ابن عباس درباره حزن و غضب سؤ ال کردند گفت ریشه هر دو یکی است اما لفظ آن مختلف است !.
بعضی از مفسران ((آسفونا)) را به معنی ((آسفوارسلنا)) (فرستادگان ما را محزون و غمگین ساختند) تفسیر کرده اند، ولی این تفسیر بعید به نظر می رسد و ضرورتی برای چنین خلاف ظاهری وجود ندارد.
این نکته نیز قابل توجه است که نه حزن و اندوه درباره خداوند مفهومی دارد و نه خشم به آن معنی که در میان ما معروف است ، بلکه خشم و غضب خداوند به معنی اراده مجازات ، و رضایت او به معنی ((اراده ثواب)) است .
در آخرین آیه مورد بحث به عنوان یک نتیجه گیری از مجموع این سخن می فرماید: ((ما آنها را پیشگامان در عذاب و عبرتی برای دیگران قرار دادیم)) (فجعلناهم سلفا و مثلا للاخرین).
((سلف)) در لغت به معنی هر چیز متقدم است ، و لذا به نسلهای پیشین ((سلف)) و به نسلهای بعد از آنها خلف اطلاق می شود، و به معاملاتی که به صورت پیش خرید انجام می گیرد نیز ((سلف)) می گویند چرا که قیمت آن قبلا پرداخته می شود. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 91
و ((مثل)) به سخنی می گویند که در میان مردم به عنوان عبرت رائج و جاری می شود، و از آنجا که ماجرای زندگی فرعون و فرعونیان و سرنوشت دردناک آنها درس عبرت بزرگی بود در این آیه به عنوان مثل برای اقوام دیگر یاد شده است . الزخرف

آیه 57 - 62
آیه و ترجمه
وَ لَمَّا ضرِبَ ابْنُ مَرْیَمَ مَثَلاً إِذَا قَوْمُک مِنْهُ یَصِدُّونَ(57)
وَ قَالُوا ءَ أَلِهَتُنَا خَیرٌ أَمْ هُوَ مَا ضرَبُوهُ لَک إِلا جَدَلا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ(58)
إِنْ هُوَ إِلا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَیْهِ وَ جَعَلْنَهُ مَثَلاً لِّبَنى إِسرءِیلَ(59)
وَ لَوْ نَشاءُ لجَعَلْنَا مِنکم مَّلَئکَةً فى الاَرْضِ یخْلُفُونَ(60)
وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلساعَةِ فَلا تَمْترُنَّ بهَا وَ اتَّبِعُونِ هَذَا صِرَطٌ مُّستَقِیمٌ(61)
وَ لَا یَصدَّنَّکُمُ الشیْطنُ إِنَّهُ لَکمْ عَدُوٌّ مُّبِینٌ(62)
ترجمه :57 - و هنگامی که درباره فرزند مریم مثلی زده شد قوم تو از آن می خندیدند (و مسخره می کردند).
58 - و گفتند آیا خدایان بهترند یا او؟ (مسیح ، اگر معبودان ما در دوزخند مسیح نیز در دوزخ است چرا که معبود واقع شده !) ولی آنها این مثل را

جدال برای تو نزدند، آنها گروهی کینه توز و پرخاشگرند.
59 - او فقط بنده ای بود که ما نعمت به او بخشیدیم و نمونه و الگوئی برای بنی اسرائیلش قرار دادیم .
60 - و هر گاه بخواهیم بجای شما در زمین ملائکه ای قرار می دهیم که جانشین (شما) گردند.
61 - و او سبب آگاهی بر روز قیامت است (نزول عیسی گواه نزدیکی رستاخیز است) هرگز در آن تردید نکنید و از من پیروی کنید که این راه مستقیم است .
62 - و شیطان شما را (از راه خدا) باز ندارد که او دشمن آشکار شما است
شان نزول :در سیره ابن هشام چنین آمده است : رسول خدا روزی با ولید بن مغیره در مسجد نشسته بود ((نضر بن حارث)) نیز آمد و در کنار آنها نشست ، گروهی از سران قریش نیز در مجلس بودند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با آنها سخن گفت ، ((نضر)) به مقابله برخاست ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با دلائل منطقی (پیرامون بطلان بت پرستی) او را محکوم ساخت ، سپس این آیه را بر آنها خواند ((انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون لو کان هؤ لاء الهة ما وردوها و کل فیها خالدون ...)):
((شما و آنچه غیر از خدا می پرستید هیزم جهنم خواهید بود و همگی در آن وارد می شوید، اگر اینها خدایان بودند هرگز وارد دوزخ نمی شدند، و همگی در آن جاودانه خواهند بود)).
بعد از این ماجرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از جا برخاست و

رفت ، در این هنگام ((عبدالله بن زبعری)) آمد و به آن جمع پیوست ، ((ولید)) به ((عبدالله)) گفت : ((نضر بن حارث)) در مقابل محمد درمانده شد، و پاسخی نداشت بدهد، محمد گمان می کند ما و همه معبودهایمان هیزم دوزخیم !.
((عبدالله)) گفت : به خدا سوگند اگر من او را می دیدم پاسخش را می دادم ، تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 94
از او بپرسید آیا درست است که همه معبودان با عابدانشان در دوزخند؟ اگر چنین است ما فرشتگان را می پرستیم ، و یهود عزیر را و نصاری عیسی بن مریم را (چه عیبی دارد که ما با فرشتگان و پیامبرانی چون عزیر و مسیح باشیم !).
این پاسخ برای ولید و کسانی که در مجلس بودند جالب آمد، و معتقد بودند که دلیل دندانشکنی است ، این سخن را خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گفتند، رسول الله فرمود: آری هر کس دوست داشته باشد که معبود واقع شود او هم با عابدانش در دوزخ خواهد بود، این بت پرستان در حقیقت شیاطین را می پرستیدند، و هر چیز را که شیطان به آنها دستور می داد.
اینجا بود که آیه شریفه (سوره انبیاء - 101) نازل شد ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون : ((کسانی که وعده نیکی از قبل به آنها داده ایم (بندگان با ایمانی که هرگز راضی نبودند معبود واقع شوند) از آن دور نگهداشته می شوند))... و نیز آیه و لما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون (آیه مورد بحث) نازل گردید.
تفسیر:کدام معبودان در دوزخند؟
این آیات که پیرامون مقام عبودیت حضرت مسیح (علیه السلام) و نفی گفتار مشرکان درباره الوهیت او و بتها سخن می گوید تکمیلی است برای بحثهائی که در آیات گذشته پیرامون دعوت موسی و مبارزه او با بت پرستان فرعونی آمد، و هشداری است به مشرکان عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و همه مشرکان جهان .
گر چه این آیات سربسته سخن می گوید، ولی با قرائنی که در خود آیات و آیات دیگر قرآن وجود دارد محتوای آن علی رغم تفسیرهای گوناگونی که تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 95
مفسران ذکر کرده اند پیچیده نیست .
نخست می فرماید: ((هنگامی که درباره فرزند مریم مثلی زده شد قوم تو از آن می خندیدند و رویگردان می شدند)) (و لما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون).
این مثل چه بوده ؟ و چه کسی آن را در مورد عیسی بن مریم بیان کرده است ؟

این همان سؤ الی است که در پاسخ آن میان مفسران گفتگو است ، و کلید فهم تفسیر آیه نیز در آن نهفته است ، ولی دقت در آیات بعد روشن می سازد که مثل از ناحیه مشرکان بوده ، و در ارتباط با بتها بیان شده است ، زیرا در آیات بعد می خوانیم : ما ضربوه لک الا جدلا: ((آنها این مثال را فقط از روی مجادله بیان کردند)).
با توجه به این حقیقت و آنچه در شاءن نزول آمده روشن می شود که منظور از مثال همانست که مشرکان به عنوان استهزاء به هنگام شنیدن آیه شریفه انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم : شما و آنچه را غیر از خدا می پرستید هیزم دوزخید (انبیا - 98) گفتند و آن این بود که عیسی بن مریم نیز معبود واقع شده و به حکم این آیه باید در دوزخ باشد چه بهتر که ما و بتهایمان نیز همسایه عیسی باشیم ! گفتند و خندیدند و مسخره کردند!
سپس : ((گفتند: آیا خدایان ما بهتر است یا مسیح))؟! (و قالوا ء آلهتنا خیر ام هو). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 96
هنگامی که او دوزخی باشد، خدایان ما که از او بالاتر نیستند!.
ولی بدان آنها حقیقت را می دانند ((و این مثل را جز از روی جدال برای تو نزده اند)) (ما ضربوه لک الا جدلا).
((بلکه آنها گروهی کینه توز و پرخاشگرند))، و برای جلوگیری از حق به باطل متوسل می شوند (بل هم قوم خصمون).
آنها به خوبی می دانند تنها معبودانی وارد دوزخ می شوند که راضی به عبادت عابدان خود بودند، همچون فرعون که آنها را به عبادت خود دعوت می نمود، نه مانند مسیح (علیه السلام) که از عمل آنها بیزار بوده و هست بلکه او فقط بنده ای بود که ما نعمت خود را بر او ارزانی داشتیم و او را به نبوت و رهبری خلق مبعوث کردیم (ان هو الا عبد انعمنا علیه) و او را نمونه و الگوئی برای بنی اسرائیل قرار دادیم (و جعلناه مثلا لبنی اسرائیل).
تولدش از مادر بدون پدر آیتی از آیات خدا بود، سخن گفتنش در گاهواره آیت دیگر، و معجزاتش هر یک نشانه بارزی از عظمت خداوند و مقام نبوت او بود.
او در تمام عمرش به مقام عبودیت پروردگار اعتراف داشت ، و همه را به عبودیت او دعوت کرد، و همانگونه که خودش می گوید: ((مادام که در میان امت بود اجازه انحراف از مسیر توحید به کسی نداد))، بلکه خرافه الوهیت مسیح (علیه السلام) یا تثلیث را بعد از او به وجود آوردند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 97
جالب اینکه در روایات متعددی که از طریق شیعه و اهل سنت نقل شده می خوانیم که پیغمبر به علی (علیه السلام) فرمود: ان فیک مثلا من

عیسی ، احبه قوم فهلکوا فیه ، و ابغضه قوم فهلکوا فیه ، فقال المنافقون اما رضی له مثلا الا عیسی ، فنزلت قوله تعالی و لما ضرب ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون :
((در تو نشانه ای از عیسی است ، گروهی او را دوست داشتند (و آنچنان
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 98
غلو کردند که خدایش خواندند) و به همین جهت هلاک شدند، و گروهی او را مبغوض داشتند (همچون یهود که کمر به قتلش بستند) آنها نیز هلاک شدند، (گروهی نیز تو را به مقام الوهیت می رسانند، و گروهی کمر بر عداوتت می بندند و هر دو دوزخی خواهند بود) هنگامی که منافقان این سخن را شنیدند از روی استهزا گفتند: آیا مثال دیگری برای او جز عیسی پیدا نکرد، در این هنگام بود که آیه فوق نازل شد: و لما ضرب ابن مریم مثلا....
آنچه در بالا گفتیم متن روایتی است که حافظ ابوبکر بن مردویه از علمای معروف اهل سنت در کتاب مناقب (طبق نقل کشف الغمه صفحه 95) آورده است .
همین مضمون را با تفاوت مختصری میرمحمد صالح کشفی ترمذی در مناقب مرتضوی آورده
جمعی دیگر از دانشمندان اهل سنت و علمای بزرگ شیعه در کتابهای متعددی این ماجرا را گاه بدون ذکر آیه فوق ، و گاه با ذکر آیه نقل کرده اند.
قرائن موجود در آیات نشان می دهد که این حدیث معروف از قبیل تطبیق است نه شاءن نزول ، و به تعبیر دیگر شاءن نزول آیه همان داستان عیسی و گفتگوی مشرکان عرب و بتهای آنها است ، اما چون ماجرائی شبیه آن برای علی (علیه السلام) بعد از آن گفتار تاریخی پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) روی داد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این آیه را در اینجا تلاوت فرمود که این ماجرا از جهات مختلفی همانند مصداق آن بود.
در آیه بعد برای اینکه توهم نکنند خدا نیازی به عبودیت و بندگی آنها دارد که اصرار بر ایمانشان می کند می فرماید: ((اگر ما بخواهیم بجای شما
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 99
فرشتگانی در زمین قرار می دهیم که جانشین شما باشند)) (و لو نشاء لجعلنا منکم ملائکة فی الارض یخلفون).
فرشتگانی که سر بر فرمان حق دارند، و جز اطاعت و بندگی او کاری را نمی شناسند.
جمعی از مفسران تفسیر دیگری برای آیه برگزیده اند که بر طبق آن مفهوم آیه چنین است اگر ما بخواهیم فرزندان شما را فرشتگانی قرار می دهیم که جانشین شما در زمین گردند.

بنابراین تعجب نکنید که مسیح بدون پدر متولد گردد خداوند حتی قادر است فرشته را که نوع جداگانه ای است از انسان بیافریند.
و از آنجا که تولد فرشته از انسان چندان مناسب به نظر نمی رسد بعضی از مفسران بزرگ آن را به تولد فرشته صفتان تفسیر کرده اند، و گفته اند منظور این است تعجب نکنید بنده ای همچون مسیح قدرت بر زنده کردن مردگان و شفای بیماران به فرمان خدا داشته باشد و در عین حال بنده ای مخلص و مطیع فرمان او باشد، خدا می تواند از فرزندان شما کسانی را بیافریند که تمام خلق و خوی فرشتگان را داشته باشند.
ولی تفسیر اول از همه با ظاهر آیه سازگارتر است ، و این تفسیرها بعید به نظر می رسد. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 100
آیه بعد اشاره به یکی دیگر از ویژگیهای حضرت مسیح (علیه السلام) است می فرماید: ((او (عیسی) سبب آگاهی بر روز قیامت است)) (و انه لعلم للساعة).
یا از این جهت که تولد او بدون پدر دلیلی است بر قدرت بی پایان خداوند که مساءله زندگی بعد از مرگ در پرتو آن حل می شود.
و یا از این نظر که نزول حضرت مسیح (علیه السلام) از آسمان طبق روایات متعدد اسلامی در آخر زمان صورت می گیرد و دلیل بر نزدیک شدن قیام قیامت است .
جابر بن عبدالله می گوید: از پیامبر شنیدم که می فرمود: ینزل عیسی بن مریم فیقول امیرهم تعال صل بنا، فیقول : لا، ان بعضکم علی بعض امراء تکرمة من الله لهذه الامة : ((حضرت عیسی نازل می شود و امیر مسلمانان (منظور از این امیر حضرت مهدی (عج) است به طوری که از احادیث دیگر استفاده می شود) می گوید: بیا تا با تو نماز بگذاریم ، می گوید: نه بعضی از شما امام و امیر بعض دیگرید و این احترامی است که خدا برای این امت قائل شده (سپس مسیح به مهدی اقتدا می کند)
در حدیث دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که فرمود: کیف انتم اذا نزل فیکم ابن مریم و امامکم منکم چگونه خواهید بود هنگامی که فرزند مریم در میان شما نازل شود در حالی که امام شما از خود شما است .
به هر حال اطلاق کلمه ((علم)) بر حضرت مسیح یکنوع تاءکید و مبالغه است ، اشاره به اینکه نزول او حتما از نشانه های رستاخیز است .
این احتمال نیز داده شده است که مرجع ضمیر در ((انه)) به ((قرآن)) بازگردد که بر طبق آن معنی آیه چنین می شود: نزول قرآن به خاطر اینکه آخرین کتب تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 101
آسمانی است دلیلی بر نزدیکی رستاخیز است ، و از قیام قیامت خبر می دهد.

ولی محتوای آیات قبل و بعد که درباره عیسی است تفسیر اول را تقویت می کند.
به هر حال به دنبال آن می فرماید: قیام قیامت قطعی است و وقوع آن نزدیک است و هرگز شک و تردید از ناحیه آن به خود راه ندهید (فلا تمترن بها).
نه از نظر عقیده ، و نه از نظر عمل همچون غافلان از قیامت رفتار نکنید.
((و از من پیروی کنید که این راه مستقیم است)) (و اتبعون هذا صراط مستقیم).
چه راهی از این مستقیمتر که شما را از آینده خطرناکی که در پیش دارید با خبر می سازد، و راه نجات از خطرات را در روز بعث به شما نشان می دهد؟
ولی شیطان می خواهد پیوسته شما را در غفلت و بی خبری نگهدارد، به هوش باشید شیطان شما را از راه خدا و از توجه به سرنوشتتان در رستاخیز باز ندارد، چرا که او دشمن آشکاری برای شما است (و لا یصدنکم الشیطان انه لکم عدو مبین).
او عداوت و دشمنی خود را از روز نخست یکبار به هنگام وسوسه پدر و مادرتان آدم و حوا و اخراج آنها از بهشت نشان داد، و بار دیگر به هنگامی که سوگند یاد نمود که همه فرزندان آدم جز مخلصین را گمراه خواهد ساخت ، چگونه در برابر چنین دشمن قسم خوردهای خاموش می نشینید، و به او اجازه می دهید که بر قلب و روح شما مسلط گردد، و با وسوسه های مداومش شما را از راه حق باز دارد؟! الزخرف
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 102
آیه 63 - 65
آیه و ترجمه
وَ لَمَّا جَاءَ عِیسی بِالْبَیِّنَتِ قَالَ قَدْ جِئْتُکم بِالْحِکْمَةِ وَ لأُبَینَ لَکُم بَعْض الَّذِی تخْتَلِفُونَ فِیهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُونِ(63)
إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبی وَ رَبُّکمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَطٌ مُّستَقِیمٌ(64)
فَاخْتَلَف الاَحْزَاب مِن بَیْنهِمْ فَوَیْلٌ لِّلَّذِینَ ظلَمُوا مِنْ عَذَابِ یَوْمٍ أَلِیمٍ(65)
ترجمه :63 - هنگامی که عیسی با دلائل روشن به سراغ آنها آمد گفت من برای شما حکمت آورده ام و آمده ام تا پاره ای از اموری را که در آن اختلاف دارید تبیین کنم ، تقوای الهی پیشه کنید و از من اطاعت نمائید
64 - خداوند پروردگار من و پروردگار شماست ، او را پرستش کنید که راه راست همین است .
65 - ولی گروههائی از میان آنها ظهور کردند که (درباره مسیح) اختلاف نمودند و بعضی او را خدا پنداشتند وای بر آنها که ستم کردند از عذاب روز دردناک . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 103

تفسیر:آنها که درباره مسیح غلو کردند
در آیات گذشته به گوشه ای از ویژگیهای زندگی حضرت مسیح (علیه السلام) اشاره شد، و آیات بحث آن را ادامه می دهد، و مخصوصا روی دعوت حضرت مسیح به توحید خالص و نفی هرگونه شرک تکیه می کند.
نخست می فرماید: ((هنگامی که عیسی با در دست داشتن بینات (معجزات و آیات الهی) آمد، گفت : من برای شما حکمت آورده ام و آمده ام تا بعض اموری را که در آن پیوسته اختلاف دارید برای شما تبیین کنم)) (و لما جاء عیسی بالبینات قال قد جئتکم بالحکمة و لابین لکم بعض الذی تختلفون فیه).
به این ترتیب سرمایه عیسی ((بینات)) یعنی آیات الهی و معجزات بود که از یکسو حقانیت او را تبیین می کرد، و از سوی دیگر حقایق مربوط به مبداء و معاد و نیازهای زندگی بشر را.
در این عبارت حضرت مسیح (علیه السلام) محتوای دعوت خود را ((حکمت)) توصیف می کند، و می دانیم ریشه اصلی ((حکمت)) به معنی ((جلوگیری کردن از چیزی به منظور اصلاح آن)) است ، و سپس به تمام عقائد حق ، و برنامه های صحیح زندگی که انسان را از هرگونه انحراف در ایمان و عمل بازمی دارد، و به تهذیب نفس و اخلاق او می پردازد، اطلاق شده است ، و به این ترتیب حکمت در اینجا معنی وسیعی دارد که هم ((حکمت علمی)) را می گیرد و هم ((حکمت عملی)) را این حکمت علاوه بر اینها هدف دیگری نیز به دنبال دارد و آن برطرف ساختن اختلافاتی است که وجود آنها نظام جامعه را به هم می ریزد، و مردم را سرگردان و بیچاره می کند، و لذا حضرت مسیح در متن سخنانش روی این مساءله تکیه می نماید.
در اینجا سؤ الی مطرح است که غالب مفسران نیز به آن توجه کرده اند
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 104
و آن اینکه چرا می گوید: آمده ام که بعضی از اموری را که در آن اختلاف دارید تبیین کنم ، چرا همه آن را تبیین نمی کند؟!.
از این سؤ ال جوابهای متعددی داده شده که از همه مناسبتر این است : اختلافاتی که مردم دارند دو گونه است : بخشهائی است که در سرنوشت آنها از نظر اعتقاد و عمل ، و از نظر فرد و جامعه مؤ ثر است ، در حالی که بخش دیگر اختلافاتی است در اموری که هرگز سرنوشت ساز نیست ، مانند نظرات مختلفی که درباره پیدایش منظومه شمسی و آسمانها، و چگونگی افلاک و ستارگان ، و ماهیت روح آدمی ، و حقیقت حیات و مانند اینها
روشن است انبیاء ماءموریت دارند که به اختلافات در بخش اول از طریق تبیین واقعیتها پایان دهند، ولی هرگز ماءمور نیستند که هر گونه اختلافی را

هر چند تاءثیری در سرنوشت آدمی نداشته باشد پایان دهند
این احتمال نیز وجود دارد که تبیین پاره ای از اختلافات نتیجه و غایت دعوت انبیاء است یعنی آنها سرانجام موفق می شوند پاره ای از اختلافات را حل کنند، ولی حل همه اختلافات در دنیا امکانپذیر نیست ، و به همین دلیل در آیات متعددی از قرآن مجید یکی از ویژگیهای قیامت را پایان گرفتن تمام اختلافات بیان می کند، در آیه 92 - نحل می خوانیم : و لیبینن لکم یوم القیامة ما کنتم فیه تختلفون : ((به طور مسلم در روز قیامت آنچه را در آن اختلاف داشتید برای شما تبیین می کند)) (همین معنی در آیات 55 آل عمران - 48 مائده - 164 انعام - 69 حج ، و غیر آن آمده است).
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 105
و در پایان آیه می افزاید: ((اکنون که چنین است و محتوای دعوت من این است تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمائید)) (فاتقوا الله و اطیعون) سپس برای اینکه هر گونه ابهامی را در زمینه عبودیت خود برطرف سازد می گوید: ((به طور قطع خداوند پروردگار من و پروردگار شما است)) ان الله هو ربی و ربکم).
قابل توجه اینکه کلمه ((رب)) را دو بار در این آیه تکرار می کند، یکبار در مورد خود، و یکبار در مورد مردم ، تا روشن سازد من و شما یکسانیم ، و پروردگار شما و من یکی است .
من نیز در تمام وجود و هستیم همانند شما نیازمند به خالق و مدبری هستم ، او مالک من و راهنمای من است .
و برای تاءکید بیشتر اضافه می کند: ((اکنون که چنین است او را پرستش کنید)) (فاعبدوه).
چرا که غیر او لایق پرستش نیست ، همه مربوبند و او رب است ، و همه مملوکند و او مالک .
باز هم سخن خود را با جمله دیگری تاءکید می کند تا جای هیچ بهانه ای باقی نماند می گوید ((این است صراط مستقیم)) (هذا صراط مستقیم).
آری راه راست همان راه عبودیت و بندگی پروردگار است ، راهی است که انحراف و اعوجاج در آن نیست ، همانگونه که در آیه 61 سوره یس آمده است : و ان اعبدونی هذا صراط مستقیم : ((آیا با شما عهد نکردم
که مرا پرستش کنید تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 106
این است راه مستقیم)).
اما عجب اینکه با اینهمه تاءکیدات باز هم در میان گروههای زیادی که بعد از عیسی (علیه السلام) پیدا شدند احزابی ظهور کردند که درباره عیسی اختلاف داشتند (فاختلف الاحزاب من بینهم)
بعضی او را خدا می پنداشتند که به زمین نازل شده !
بعضی دیگر فرزند خدایش می خواندند.

بعضی او را یکی از اقنومهای سه گانه (سه ذات مقدس اب و ابن و روح القدس) می دانستند.
تنها گروهی که در اقلیت بودند او را بنده خدا و فرستاده او می شمردند، ولی سرانجام عقیده اکثریت غالب شد و مساءله تثلیث و خدایان سه گانه جهان مسیحیت را فرا گرفت .
در این زمینه حدیث تاریخی جالبی نقل کرده که در جلد سیزدهم صفحه 70 ذیل آیه 36 سوره مریم آورده ایم .
این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که اختلاف تنها در میان مسیحیان نبود، بلکه در میان یهود و پیروان مسیح در مورد او اختلاف درگرفت ، پیروانش درباره او غلو کردند و او را به مقام الوهیت رساندند، در حالی که دشمنانش او و مادرش مریم پاکدامن را به بدترین اتهامات متهم ساختند، و اینگونه است راه و رسم جاهلان ، گروهی در افراطند، و گروهی در تفریط، و یا به گفته امیر مؤ منان علی (علیه السلام) بعضی محب غال هستند و بعضی مبغض قال آنجا که فرمود: هلک فی رجلان محب غال و مبغض قال : دو گروه درباره من هلاک شدند تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 107
دوستان غلو کننده که مرا خدا پنداشتند، و دشمنان تهمت زننده که نسبتهای ناروا به من دادند!.
و چه شباهت دارد حالات این دو بزرگوار!
در پایان آیه آنها را به عذاب دردناک روز قیامت تهدید کرده ، می فرماید: ((وای بر کسانی که ستم کردند، و از صراط مستقیم منحرف شدند، وای بر آنها از عذاب روز دردناک (فویل للذین ظلموا من عذاب یوم الیم).
آری روز قیامت روز دردناکی است ، طول حسابش دردناک ، عذاب و مجازاتش دردناک ، حسرت و اندوهش دردناک ، رسوائی و فضیحتش نیز دردناک است . الزخرف
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 108
آیه 66 - 69
آیه و ترجمه
هَلْ یَنظرُونَ إِلا الساعَةَ أَن تَأْتِیَهُم بَغْتَةً وَ هُمْ لا یَشعُرُونَ(66)
الاَخِلاءُ یَوْمَئذِ بَعْضهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلا الْمُتَّقِینَ(67)
یَعِبَادِ لا خَوْفٌ عَلَیْکمُ الْیَوْمَ وَ لا أَنتُمْ تحْزَنُونَ(68)
الَّذِینَ ءَامَنُوا بِئَایَتِنَا وَ کانُوا مُسلِمِینَ(69)
ترجمه :66 - آنها چه انتظاری می کشند؟ جز اینکه قیامت ناگهان به سراغ آنها آید در حالی که خبر ندارند.
67 - دوستان در آن روز دشمن یکدیگرند مگر پرهیزگاران .
68 - ای بندگان من ! امروز نه ترسی بر شماست و نه اندوهگین می

شوید.
69 - آنها که به آیات ما ایمان آوردند و تسلیم بودند.
تفسیر:در انتظار چه هستید؟ جز عذاب آخرت ؟
در آیات پیشین سخن از بت پرستان لجوج ، و همچنین منحرفان و مشرکان امت عیسی بود، و در آیات مورد بحث پایان کار آنها را مجسم می کند.
نخست می فرماید: ((اینها چه چیزی را انتظار می کشند، جز اینکه ناگهان قیامت به سراغ آنها آید در حالی که متوجه نیستند))؟! (هل ینظرون الا الساعة ان تاءتیهم بغتة و هم لایشعرون). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 109
این سؤ ال که به صورت استفهام انکاری طرح شده در حقیقت بیان حال واقعی اینگونه افراد است ، مثل اینکه در مقام مذمت فردی که گوش به نصیحت هیچ ناصح مشفقی فرا نمی دهد و عوامل نابودی خود را به دست خویش فراهم می سازد می گوئیم : او تنها در انتظار مرگ خویش است !
منظور از ((ساعة)) در این آیه مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن روز قیامت است ، چرا که حوادث آن به سرعت تحقق می یابد، و گوئی همه در یک ساعت رخ می دهد.
البته این کلمه گاهی به معنی لحظه پایان دنیا نیز آمده است ، و از آنجا که این دو فاصله زیادی با هم ندارند ممکن است این تعبیر هر دو مرحله را شامل شود.
به هر حال قیام قیامت که با پایان گرفتن ناگهانی دنیا شروع می شود به دو وصف در آیه فوق توصیف شده است نخست همین ناگهانی بودن آن است (بغتة)، و دیگر عدم آگاهی عموم مردم از زمان وقوع آن می باشد.
ممکن است چیزی ناگهانی رخ دهد ولی قبلا انتظار آن را داشته باشیم و برای مقابله با مشکلات آن آماده شویم ، اما بدبختی آنجاست که حادثه فوق العاده سخت و کوبنده ای به طور ناگهانی واقع شود و ما از آن به کلی غافل باشیم .
حال مجرمان درست اینگونه است ، چنان غافلگیر می شوند که طبق بعضی از روایات از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم): تقوم الساعة و الرجلان یحلبان النعجة ، و الرجلان یطویان الثوب ، ثم قراء (صلی اللّه علیه و آله و سلّم): هل ینظرون الا الساعة تاتیهم بغتة و هم لا یشعرون :
فرمود: ((قیامت به طور ناگهانی رخ می دهد در حالی که (هر کس به کار زندگی خویش مشغول است) مردانی مشغول دوشیدن گوسفندانند، و مردان دیگری مشغول گستردن پارچه (و گفتگو برای خرید و فروش) سپس حضرت آیه فوق تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 110
را تلاوت فرمود هل ینظرون الا الساعة تاتیهم بغتة و هم لا یشعرون .

و چه دردناک است که انسان در برابر چنین رخدادی که هیچ راه بازگشت ندارد اینچنین غافلگیر گردد و بدون هیچگونه آمادگی در امواج آن فرو رود.
سپس از حالت دوستانی که در مسیر گناه و فساد، و یا زرق و برق دنیا، دست مودت به هم می دهند پرده برداشته می گوید: همه دوستان در آن روز دشمن یکدیگرند مگر پرهیزگاران ! (الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین).
این آیه که توصیفی از صحنه های قیامت است به خوبی نشان می دهد که منظور از ساعت در آیه قبل نیز روز رستاخیز است ، روز از هم گسستن پیوندهای دوستی ، مگر پیوندهائی که برای خدا و به نام خدا برقرار شده است .
تبدیل شدن اینگونه دوستیها به عداوت در آن روز طبیعی است ، چرا که هر کدام از آنها دیگری را عامل بدبختی و بیچارگی خود می شمرد: تو بودی که این راه را به من نشان دادی و مرا به سوی آن دعوت کردی ، تو بودی که دنیا را در نظر من زینت دادی و مرا به آن تشویق نمودی ، آری تو بودی که مرا غرق غفلت و غرور ساختی و از سرنوشتم بیخبر کردی ، هر یک از آنها به دیگری اینگونه مطالب را می گوید.
تنها پرهیزگارانند که پیوند دوستی آنها جاودانی است ، چرا که بر محور ارزشهای جاودانی دور می زند، و نتایج پربارش در قیامت آشکارتر می شود و آن تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 111
را استحکام بیشتری می بخشد.
طبیعی است که دوستان در امور زندگی کمک یکدیگرند اگر دوستی بر اساس شر و فساد باشد شریک در جرم یکدیگرند، و اگر بر اساس خیر و صلاح باشد شریک در پاداش یکدیگر می باشند، بنابراین جای تعجب نیست که دوستی از قسم اول در آنجا تبدیل به دشمنی گردد، و از قسم دوم به دوستی محکمتر.
امام صادق (علیه السلام) می فرماید: الا کل خلة کانت فی الدنیا فی غیر الله عز و جل فانها تصیر عداوة یوم القیامة : ((بدانید هر دوستی که در دنیا برای خاطر خدا نباشد در قیامت تبدیل به عداوت و دشمنی می شود)).
آیه بعد در حقیقت تفسیری است برای اوصاف و حالات متقین و بیانی است از سرنوشت پرافتخار آنها.
در آن روز خداوند به آنها می گوید: ((ای بندگان من ! امروز نه ترسی بر شما است ، و نه غم و اندوهی خواهید داشت)) (یا عباد لا خوف علیکم الیوم و لا انتم تحزنون).
چه پیام جالبی ؟! پیامی بدون واسطه از سوی خداوند، پیامی که با بهترین توصیفها آغاز می شود، ای بندگان خدا! پیامی که مهمترین نگرانی انسان را در آن روز پرنگرانی زائل می کند، پیامی که هرگونه غم و اندوه از

گذشته را از دل می زداید، آری این پیام دارای چهار مزیت بالا است .
در آخرین آیه مورد بحث این پرهیزگاران و بندگان گرامی را با دو جمله دیگر مشخصتر ساخته ، می فرماید: ((همانها که به آیات ما ایمان آوردند و در برابر فرمان و دستور ما تسلیم بودند)) (الذین آمنوا بایاتنا و کانوا مسلمین). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 112
آری آنها هستند که به چنان خطاب پرافتخاری مخاطب و مشمول چنان نعمتهائی می شوند.
در حقیقت دو جمله فوق تعریف گویائی از اعتقاد و عمل آنها است ، ایمان مبانی استوار اعتقادی آنها را روشن می سازد، و اسلام تسلیمشان را در عمل در برابر فرمان حق و اجراء دستورات او. الزخرف
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 113
آیه 70 - 73
آیه و ترجمه
ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنتُمْ وَ أَزْوَجُكمْ تحْبرُونَ(70)
يُطاف عَلَيهِم بِصِحَافٍ مِّن ذَهَبٍ وَ أَكْوَابٍ وَ فِيهَا مَا تَشتَهِيهِ الاَنفُس وَ تَلَذُّ الاَعْيُنُ وَ أَنتُمْ فِيهَا خَلِدُونَ(71)
وَ تِلْک الْجَنَّةُ الَّتى أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ(72)
لَكمْ فِيهَا فَكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِّنْهَا تَأْكلُونَ(73)
ترجمه :70 - (به آنها خطاب می شود) وارد بهشت شوید شما و همسرانتان در نهایت شادمانی .
71 - ظرفها (ی غذا) و جامها (ی شراب طهور) از طلا گرداگرد آنها می گردانند، و در آن (بهشت) آنچه دل می خواهد و چشم از آن لذت می برد وجود دارد، و شما در آن همیشه خواهید ماند.
72 - این بهشتی است که شما وارث آن می شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید.
73 - برای شما در آن میوه های فراوان است که از آن تناول می کنید.
تفسیر:آنچه دل بخواهد و چشم از دیدنش لذت برد ...
این آیات پاداش بندگان خالص خدا و مؤ منان صالحی را که در آیات قبل توصیف آنها به میان آمده بود بیان می کند، و بهشت جاویدان را با هفت نعمت ارزنده به آنها نوید می دهد. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 114
نخست می فرماید: ((از سوی خداوند بزرگ و منان به آنها خطاب می شود وارد بهشت شوید)) (ادخلوا الجنة).
به این ترتیب پذیرائی کننده واقعی از آنها خدا است که از میهمانان خودش دعوت کرده می گوید: بفرمائید و وارد بهشت شوید!
سپس به نخستین نعمت اشاره کرده ، می افزاید ((شما و همسرانتان)) (انتم و ازواجکم).

روشن است بودن در کنار همسران با ایمان و مهربان هم برای مردان لذت بخش است و هم برای زنانشان که اگر در اندوه دنیا شریک بودند در شادی آخرت نیز شریک باشند.
بعضی ازواج را در اینجا به معنی همردیفان و دوستان و نزدیکان تفسیر کرده اند که اگر آنهم باشد خود نعمت بزرگی است ، ولی ظاهر آیه همان معنی نخست است .
سپس اضافه می کند ((همگی غرق سرور و شادی باشید، آنچنان که سرور و شادمانی که آثارش در چهره های شما پرتوافکن باشد)) (تحبرون).
((تحبرون)) از ماده ((حبر)) (بر وزن فکر) به معنی اثر مطلوب است ، و گاه به زینت و آثار شادمانی که در چهره ظاهر می شود نیز اطلاق شده ، و اگر به ((علماء)) ((احبار)) (جمع حبر بر وزن ابر) گفته می شود به خاطر آثاری است که از آنها در میان مجتمعات بشری باقی میماند، چنانکه امیر مؤ منان علی (علیه السلام) فرمود: العلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم مفقودة و امثالهم فی القلوب موجوده : ((دانشمندان تا پایان جهان زنده اند شخص آنها در میان نیست اما آثارشان در قلبها موجود است)). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 115
و در سومین نعمت می فرماید ((ظرفهای غذا و جامهای شراب طهور از طلا مملو از بهترین غذا و شرابهای بهشتی به وسیله خدمتکاران مخصوص گرداگرد آنها می گردانند)) (یطاف علیهم بصحاف من ذهب و اکواب).
آنها در بهترین ظروف ، و از بهترین غذا، در نهایت آرامش و آسایش و صفا، و بدون هیچ درد سر پذیرائی می شوند.
((صحاف)) جمع ((صحفة)) (بر وزن صفحه) در اصل از ماده ((صحف)) به معنی گستردن گرفته شده ، و در اینجا به معنی ظرفهای بزرگ و وسیع است .
((اکواب)) جمع ((کوب)) به معنی ظروف آب است که دسته ای در آن نباشد و به تعبیر امروز ((جام)) یا ((قدح)) است .
گر چه در آیه فوق تنها سخن از ظرفهای طلا به میان آمده ، و از غذا و نوشیدنیهای آن بحثی نشده ، ولی پیداست ظرفهای خالی را هرگز برای پذیرائی اطراف میهمانها نمی گردانند.
در مرحله چهارم و پنجم به دو نعمت دیگر اشاره می کند که تمام نعمتهای مادی و معنوی جهان در آن جمع است می فرماید: ((در بهشت آنچه دل می خواهد و چشم از آن لذت می برد موجود است)) (و فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین).
به گفته مرحوم طبرسی در مجمع البیان اگر تمام خلایق جمع شوند تا توصیف انواع نعمتهای بهشتی را کنند هرگز قادر نخواهند بود چیزی بر آنچه در این جمله آمده بیفزایند.

چه تعبیری از این زیباتر و جامعتر؟ تعبیری به گستردگی عالم هستی ، و به وسعت آنچه امروز در ذهن ما می گنجد یا نمی گنجد، تعبیری که مافوق آن تعبیری نمی توان یافت .
جالب اینکه مساءله خواست دل از لذت چشم جدا بیان شده است ، و این جدائی پرمعنی است : تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 116
آیا از قبیل ذکر خاص بعد از عام است ؟ از این جهت که لذت نظر اهمیت فوق العاده ای دارد که از لذات دیگر برتر و بالاتر است ، یا از این نظر که جمله ((ما تشتهیه الانفس)) لذات ذائقه و شامه و سامعه و لامسه را بیان می کند، ولی جمله تلذ الاعین بیانگر لذت چشم است ؟. بعضی نیز عقیده دارند که جمله ما ((تشتهیه الانفس)) اشاره به تمام لذات جسمانی است ، در حالی که جمله ((تلذ الاعین)) بیانگر لذات روحانی است ، چه لذتی در بهشت بالاتر از اینکه انسان با چشم قلب به جمال بی مثال پروردگار نگاه کند که یک لحظه آن از تمام نعمتهای مادی بهشت برتر است .
بدیهی است هر قدر شوق یار بیشتر باشد لذت دیدار بیشتر است .
سؤ ال :
در اینجا سؤ الی برای مفسران مطرح شده است ، و آن اینکه آیا عمومیت و گسترش مفهوم این آیه دلیل بر این است که اگر مطالبی را که در دنیا حرام است در آنجا تقاضا کنند خداوند به آنها می دهد؟.
پاسخ :
طرح این سؤ ال در حقیقت به خاطر عدم توجه به یک نکته است و آن اینکه محرمات و زشتیها در حقیقت همچون غذائی است نامناسب برای روح انسان ، و مسلما روح سالم اشتهای چنین غذائی نمی کند، و این ارواح بیمار است که گاه به سموم و غذاهای نامناسب متمایل می شود.
بیمارانی را می بینیم که در هنگام مرض حتی تمایل به خوردن خاک و یا اشیاء دیگری از این قبیل پیدا می کنند، اما به مجرد اینکه بیماری بر طرف شود آن اشتهای کاذب ساقط می گردد، آری بهشتیان هرگز تمایل به چنان اعمالی پیدا نخواهند کرد، چرا که تمایل و کشش روح نسبت به آنها از ویژگیهای ارواح بیمار دوزخی است .
این سؤ ال شبیه چیزی است که در حدیث وارد شده است که یک اعرابی نزد تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 117
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و عرض کرد آیا در بهشت شتر هم پیدا می شود؟
زیرا من بسیار به شتر علاقمندم !.پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که می داند در آنجا نعمتهائی است که با وجود آن ، مرد اعرابی شتر خود را فراموش خواهد کرد، در پاسخ با عبارتی کوتاه و پرمعنی می فرماید: یا اعرابی ان ادخلک الله الجنة اصبت فیها ما اشتهت نفسک و لذت عینک !:

((ای اعرابی اگر خدا ترا وارد بهشت کند آنچه دلت بخواهد و چشمت از دیدنش لذت برد در آنجا خواهی یافت))!.
و به تعبیر دیگر آنجا عالمی است که انسان کاملا با واقعیتها هماهنگ می شود و به گفته شاعر:
آنچه بینی دلت همان خواهد!
و آنچه خواهد دلت همان بینی !به هر حال از آنجا که ارزش نعمت هنگامی است که جاودانی باشد، در ششمین توصیف ، بهشتیان را از این نظر آسوده خاطر ساخته ، می فرماید: ((شما جاودانه در آن خواهید ماند)) (و انتم فیها خالدون).
مبادا فکر زوال نعمت خاطر آنها را مکدر سازد و از آینده نگران کند.
در اینجا برای اینکه روشن شود اینهمه نعمتهای بهشتی را به ((بها)) می دهند و به ((بهانه)) نمی دهند می افزاید ((این بهشتی است که شما وارث آن می شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید)) (و تلک الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعملون).
جالب اینکه از یکسو مقابله با اعمال را مطرح می کند، و از سوی دیگر ارث را که معمولا در جائی به کار می رود که نعمتی بی خون دل و بدون تلاش و زحمت به انسان برسد، اشاره به اینکه اعمال شما پایه اصلی نجات شماست ، ولی آنچه دریافت می دارید در مقایسه با اعمالتان آنقدر برتری دارد که گوئی همه را تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 118
رایگان از فضل الهی به دست آورده اید!.
بعضی نیز این تعبیر را اشاره به همان مطلبی می دانند که قبلا گفته ایم که هر انسانی مسکنی در بهشت و جایگاهی در دوزخ دارد، بهشتیان وارث منازل دوزخیان می شوند، و دوزخیان وارث منازل بهشتیان !
اما تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.
در آخرین و هفتمین نعمت سخن از میوه های بهشتی است که از بهترین نعمتهای الهی می باشد، می فرماید: ((برای شما در بهشت میوه های فراوانی است که از آنها تناول می کنید)) (لکم فیها فاکهة کثیرة منها تاکلون).
در حقیقت ظرفها و جامها بیانگر انواع غذاها و نوشیدنیها بود، اما میوه ها خود حساب جداگانه ای دارد که در آخرین آیه مورد بحث به آن اشاره شده است .
جالب اینکه با تعبیر ((منها)) این حقیقت را بیان می کند که میوه های بهشتی آنقدر فراوان است که شما تنها جزئی از آن را تناول می کنید، و به این ترتیب مجموعه فناناپذیری است ، و درختانش همیشه پر بار و پر ثمر است .
در حدیثی چنین آمده : لا ینزع رجل فی الجنة ثمرة من ثمرها الا نبت مثلاها

مکانها: ((هیچ انسانی میوهای از درختان بهشتی نمی چیند مگر اینکه دو چندان جای آن می روید)).
اینها بخشی از نعمتهای جانپرور بهشتی بود که در انتظار کسانی است که ایمانی روشن و اعمالی شایسته و صالح دارند. الزخرف
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 119
آیه 74-80
آیه و ترجمه
إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فی عَذَابِ جَهَنَّمَ خَلِدُونَ(74)
لَا يُفَتَرُ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِيهِ مُبْلِسونَ(75)
وَ مَا ظلَمْنَهُمْ وَ لَكِن كانُوا هُمُ الظلِمِينَ(76)
وَ نَادَوْا يَمَلِک لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّک قَالَ إِنَّكم مَّكِثُونَ(77)
لَقَدْ جِئْنَكم بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَرِهُونَ(78)
أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبرِمُونَ(79)
أَمْ يحْسبُونَ أَنَّا لاَ نَسمَعُ سِرَّهُمْ وَ نجْوَاهُم بَلى وَ رُسلُنَا لَدَيهِمْ يَكْتُبُونَ(80)
ترجمه :74 - مجرمان در عذاب دوزخ جاودانه می مانند.
75 - هرگز عذاب از آنها تخفیف نمی یابد و آنها در آنجا از همه چیز ماءیوسند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 120
76 - ما به آنها ستم نکردیم آنها خود ستمکار بودند.
77 - آنها فریاد می کشند ای مالک دوزخ ! آرزو داریم پروردگارت ما را بمیراند (تا آسوده شویم !) می گوید: شما در اینجا ماندنی هستید!
79 - بلکه آنها تصمیم محکم بر توطئه گرفتند ما نیز اراده محکمی (درباره آنها) داریم .
80 - آنها چنین می پندارند که ما اسرار پنهانی و سخنان درگوشی آنها را نمی شنویم آری رسولان (و فرشتگان) ما نزد آنها هستند و می نویسند.
تفسیر:آرزو داریم بمیریم و از عذاب راحت شویم !
در این آیات سرنوشت مجرمان و کافران در قیامت تشریح شده تا در مقایسه با سرنوشت شوق انگیزی که مؤ منان فرمانبردار پروردگار داشتند هر دو بعد مطلب روشنتر گردد.
نخست می فرماید: ((مجرمان در عذاب دوزخ جاودانه خواهند ماند)) (ان المجرمین فی عذاب جهنم خالدون)
((مجرم)) از ماده ((جرم)) در اصل به معنی قطع کردن است که در مورد قطع میوه از درخت ، و همچنین قطع خود درختان نیز به کار می رود ولی بعدا در مورد انجام هر گونه اعمال بد به کار رفته است ، شاید به این تناسب که انسان را از خدا و ارزشهای انسانی جدا می سازد.
ولی مسلم است که در اینجا همه مجرمان را نمی گوید، بلکه مجرمانی که راه کفر پیش گرفته اند منظور است ، به قرینه ذکر مساءله خلود و عذاب

جاودان و هم به قرینه مقابله با مؤ منانی که در آیات قبل سخن از آنها بود، و اینکه بعضی از مفسران گفته اند همه مجرمان را شامل می شود بسیار بعید است .
ولی از آنجا که ممکن است ((عذاب دائم)) با گذشت زمان تخفیف یابد، و تدریجا از شدت آن کاسته گردد در آیه بعد می افزاید: ((هرگز عذاب از

تخفیف نخواهد یافت ، و هیچگونه راه نجاتی برای آنان نیست ، و آنها از همه جا ماءیوس خواهند بود)) (لا یفتر عنهم و هم فیه مبلسون).
و به این ترتیب عذاب آنان هم از نظر زمان دائمی است ، و هم از نظر شدت ، چرا که ((فتور)) همانگونه که راغب می گوید به معنی سکون بعد از حدت ، و نرمش بعد از شدت ، و ضعف بعد از قوت است .
((مبلس)) از ماده ((ابلاس)) در اصل به معنی اندوهی است که از شدت ناراحتی به انسان دست می دهد، و از آنجا که چنین اندوهی انسان را به سکوت دعوت می کند ماده ((ابلاس)) به معنی سکوت و بازماندن از جواب نیز به کار رفته ، و از آنجا که در شدائد سخت ، انسان از نجات خود ماءیوس می شود، این ماده در مورد یاس نیز به کار رفته است ، و نامگذاری ((ابلیس)) به این نام به خاطر همین معنی است که ماءیوس از رحمت خدا است .
به هر حال در این دو آیه روی سه نکته تکیه شده : مساءله خلود، عدم تخفیف عذاب ، و اندوه و یاس مطلق ، و چه دردناک است عذابی که با این امور سه گانه آمیخته باشد.
در آیه بعد این نکته را خاطر نشان می سازد که این عذاب دردناک الهی چیزی است که آنها خود برای خویش فراهم ساخته اند می فرماید: ((ما به آنها ستمی نکردهایم ولی آنها خود ستمکار بوده اند)) (و ما ظلمناهم و لکن کانوا هم الظالمین).
در حقیقت همانگونه که در آیات پیشین سرچشمه آنهمه نعمتهای بی پایان را اعمال مؤ منان پرهیزگار معرفی کرد، در اینجا نیز سرچشمه این عذاب جاودان را اعمال خود آنها می شمرد.
چه ظلم و ستمی از این بالاتر که انسان آیات الهی را تکذیب کند، و تیشه

بر ریشه سعادت خود زند و ((من اظلم ممن افتری علی الله الکذب)) (سوره صف - 7).
آری قرآن سرچشمه اصلی همه سعادتها و شقاوتها را خود انسان و اعمال او می شمرد نه مسائل پنداری که گروهی برای خود درست کرده اند.
سپس به بیان گوشه دیگری از بیچارگی آنها پرداخته می گوید: ((آنها فریاد می کشند که ای مالک دوزخ ! آرزو داریم پروردگارت ما را بمیراند تا از

این عذاب دردناک آسوده شویم))! (و نادوا یا مالک لیقض علینا ربک).
با اینکه هر کس از مرگ می گریزد و خواهان ادامه حیات است ، اما گاهی چنان مصائب بر انسان فشار می آورد که از خدا تمنای مرگ می کند، و این چیزی است که اگر در دنیا برای بعضی واقع شود در آنجا برای مجرمان جنبه عمومی دارد و همگی تمنای مرگ می کنند.
اما چه سود که مالک دوزخ به آنها پاسخ می گوید ((شما در اینجا ماندنی هستید))! و نجاتی حتی از طریق مرگ وجود ندارد (قال انکم ماکثون).
و عجب اینکه به گفته بعضی از مفسران مالک دوزخ این پاسخ را با نهایت بی اعتنائی بعد از هزار سال ! به آنها می گوید، و چه دردناک است این بی اعتنائی .
ممکن است گفته شود این چه تقاضائی است که آنها می کنند با اینکه یقین دارند مرگ و میری در کار نیست ، ولی باید توجه داشت که اینگونه درخواستها تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 123
از یک انسان بیچاره که از همه جا قطع امید کرده طبیعی است ، آری آنها وقتی تمام راههای نجات را به روی خود مسدود می بینند چنین فریادی از دل برمی کشند!
اما چرا آنها خودشان مستقیما تقاضای مرگ از خدا نمی کنند، بلکه به مالک دوزخ می گویند از پروردگارت بخواه تا به ما مرگ دهد؟ برای اینکه آنها در آن روز از خدای خود محجوبند، چنانکه در آیه 15 مطففین می خوانیم کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون ، لذا تقاضای خود را وسیله فرشته عذاب مطرح می کنند، یا به علت اینکه او فرشته است و نزد خداوند مقرب است .
در آیه بعد که در حقیقت علتی است برای خلود آنها در آتش دوزخ می گوید: ((ما حق را برای شما آوردیم ، ولی اکثر شما از حق کراهت دارید و در برابر آن تسلیم نیستید)) (لقد جئناکم بالحق و لکن اکثرکم للحق کارهون).
در اینکه سخن از ناحیه مالک دوزخ است و منظور از ((ما)) جمعیت فرشتگان است که مالک دوزخ خود در زمره آنها می باشد، یا گفتار خداوند است ؟ مفسران دو نظر متفاوت اظهار داشته اند.
البته سوق کلام ایجاب می کند که دنباله گفتار ((مالک دوزخ)) باشد، ولی محتوای خود آیه تناسب با گفتار خداوند دارد، شاهد دیگر بر این سخن آیه 73 سوره زمر است : و قال لهم خزنتها ا لم یاتکم رسل منکم یتلون علیکم آیات ربکم : خازنان دوزخ به آنها می گویند: آیا فرستادگانی از میان خود شما به سراغ شما نیامدند که آیات پروردگارتان را برای شما بخوانند؟
در اینجا خازنان دوزخ رسولان را آورنده حق می شمرند نه خودشان را.تعبیر به ((حق)) معنی گسترده ای دارد که همه حقایق سرنوشت ساز

را شامل می شود هر چند در درجه اول مساءله توحید و معاد و قرآن قرار دارد.
این تعبیر در حقیقت اشاره به این است که شما تنها با پیامبران الهی مخالف تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 124
نبودید اصلا شما مخالف حق بودید، و این مخالفت ، عذاب جاویدان را برای شما به ارمغان آورد.
در آیه بعد گوشهای از کراهت و بیزاری آنها را از حق و طرفداری آنها را از باطل منعکس ساخته ، می فرماید: ((بلکه آنها تصمیم محکمی بر توطئه گرفتند ما نیز اراده محکم و تغییرناپذیری درباره آنها داریم)) (ام ابرموا امرا فانا مبرمون)
آنها توطئه ها چیدند تا نور اسلام را خاموش کنند، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به قتل رسانند، و از هر طریقی بتوانند ضربه بر مسلمین وارد کنند.
ما نیز اراده کرده ایم آنها را در این جهان و جهان دیگر سخت کیفر دهیم .
بعضی از مفسران شان نزول این آیه را مساءله توطئه قتل پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قبل از هجرت دانسته اند که در آیه و اذ یمکر بک الذین کفروا ... (انفال - 30) نیز به آن اشاره شده است .
ولی ظاهر این است که این مطلب از قبیل تطبیق است نه شان نزول .
آیه بعد در حقیقت بیان یکی از علل توطئه گریهای آنها است ، می فرماید: ((بلکه آنها چنین می پندارند که ما اسرار پنهانی سخنان درگوشی آنها را نمی شنویم))! (ام یحسبون انا لا نسمع سرهم و نجواهم).
ولی چنین نیست ، هم ما می شنویم ، و هم ((رسولان و فرشتگان ما نزد آنان حاضر و ناظرند و پیوسته سر و نجوای آنها را می نویسند)) (بلی و رسلنا لدیهم یکتبون).
((سر)) به معنی مطلبی است که انسان در دل پنهان می کند، و یا تنها تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 125
با دوستان رازدارش مطرح می سازد، و نجوی به معنی سخنان درگوشی است .
آری خداوند نه تنها سخنان آهسته آنها را که در مجالس مخفی و یا درگوشی می گویند می شنود، بلکه از حدیث نفس و گفتگوئی که در دل با خویشتن دارند نیز آگاه است ، چرا که پنهان و آشکار برای او تفاوتی ندارد، فرشتگانی که ماءمور ثبت اعمال و گفتار انسانها هستند نیز پیوسته این سخنان را در نامه اعمالشان ثبت می کنند، هر چند بدون آن نیز حقایق روشن است ، تا در دنیا و آخرت کیفر اعمال و گفتار و توطئه های خود را ببینند. الزخرف
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 126

آیه 81-85
آیه و ترجمه
قُلْ إِن كانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَبِدِينَ(81)
سبْحَنَ رَب السمَوَتِ وَ الاَرْضِ رَب الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ(82)
فَذَرْهُمْ يخُوضوا وَ يَلْعَبُوا حَتى يُلَقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِى يُوعَدُونَ(83)
وَ هُوَ الَّذِى فى السمَاءِ إِلَهٌ وَ فى الاَرْضِ إِلَهٌ وَ هُوَ الحْكِيمُ الْعَلِيمُ(84)
وَ تَبَارَک الَّذِى لَهُ مُلْک السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ عِندَهُ عِلْمُ الساعَةِ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ(85)
ترجمه :81 - بگو اگر برای خداوند فرزندی بود من نخستین مطیع او بودم .
82 - منزه است پروردگار آسمانها و زمین ، پروردگار عرش ، از توصیفی که آنها می کنند.
83 - آنها را به حال خود واگذار تا در باطل غوطه ور باشند، و سرگرم بازی ، تا روزی را که به آنها وعده داده شده است ملاقات کنند (و نتیجه کار خود را ببینند).
84 - او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود و او حکیم و علیم است . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 127
85 - پر برکت و زوال ناپذیر است کسی که مالک و حاکم آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو است می باشد، و آگاهی از قیام قیامت فقط نزد او است و به سوی او باز می گردید.
تفسیر:بگذار در باطل خود غوطه ور باشند
از آنجا که در آیات گذشته ، مخصوصا در آغاز سوره ، گفتگو از مشرکان عرب و اعتقادشان به وجود فرزند برای خدا در میان بود، و فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند، و نیز در چند آیه قبل از مسیح (علیه السلام) و دعوت او به توحید خالص و عبودیت پروردگار، سخن به میان آمد، در آیات مورد بحث از طریق دیگری برای نفی این عقاید باطل وارد شده می فرماید: ((به آنها که دم از وجود فرزندی برای خدا می زنند بگو اگر برای خداوند رحمن فرزندی باشد من نخستین کسی بودم که به او احترام می گذاردم و از وی اطاعت می کردم)) (قل ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین).
زیرا از همه شما ایمان و اعتقادم به خدا بیشتر و معرفت و آگاهیم فزونتر است ، و من قبل از شما به فرزند او احترام می گذارم و از وی اطاعت می کنم .
اگر چه مضمون این آیه برای گروهی از مفسران پیچیده آمده و به توجیهات مختلفی پرداخته اند که بعضی بسیار عجیب به نظر می رسد ولی محتوای آیه تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 128
هیچگونه پیچیدگی ندارد، و این روش جالبی است که در برابر افراد لجوج

به کار می رود، مثل اینکه به شخصی که از روی اشتباه می گوید فلان کس از همه اعلم است در حالی که هیچ علم و دانشی ندارد می گوئیم : اگر او اعلم باشد اولین کسی که از وی پیروی می کند ما هستیم ، تا او در اندیشه فرو رود و به فکر یافتن استدلالی بر مدعای خویش بیفتد و بعدا که سرش به سنگ خورد از خواب غفلت بیدار شود.
منتها در اینجا به دو نکته باید توجه داشت :
نخست اینکه : عبادت همه جا به معنی پرستش نیست ، گاه نیز به معنی اطاعت و تعظیم و احترام می آید، و در اینجا به همین معنی است ، زیرا به فرض محال که خدا فرزندی داشته باشد دلیلی بر پرستش آن فرزند وجود ندارد، ولی چون به هر حال طبق این فرض محال فرزند خدا است باید مورد احترام و اطاعت قرار گیرد.
دیگر اینکه از نظر ادبیات عرب در اینگونه موارد معمولا کلمه ((لو)) به جای ((ان)) به کار می رود که دلیل بر محال بودن است اگر در آیه مورد بحث چنین کاری نشده تنها به خاطر مماشات و هماهنگی در سخن با طرف مقابل است .
به این ترتیب پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای اینکه آنها را مطمئن کند که محال است خدا فرزندی داشته باشد می گوید اگر او فرزندی داشت من قبل از شما او را محترم می شمردم .
بعد از این سخن به دلیل روشنی بر نفی این ادعاهای واهی پرداخته ، می فرماید: ((منزه است پروردگار آسمانها و زمین ، پروردگار عرش از توصیفی که آنها می کنند)) (سبحان رب السموات و الارض رب العرش عما یصفون).
کسی که مالک و مدبر آسمانها و زمین است ، و پروردگار عرش عظیم می باشد، تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 129
چه نیازی به فرزند دارد؟ او وجودی است بیانتها و محیط بر تمام عالم هستی ، و مربی همه عالم آفرینش ، فرزند برای کسی لازم است که می میرد و ادامه نسل او از طریق فرزند است .
فرزند برای کسی لازم است که نیاز به کمک و انس برای موقع ناتوانی و تنهائی دارد.
بالاخره وجود فرزند دلیل بر جسم بودن و قرار گرفتن در محدوده زمان و مکان است .
پروردگار عرش و آسمان و زمین که از همه اینها منزه و پاک است ، نیازی به فرزند ندارد.
تعبیر به ((رب العرش)) بعد از ((رب السموات و الارض)) در حقیقت از قبیل ذکر عام بعد از خاص می باشد، زیرا ((عرش)) چنانکه قبلا هم گفته ایم به مجموعه عالم هستی که تخت حکومت خداوند بزرگ است گفته می

شود.
این احتمال نیز وجود دارد که ((عرش)) اشاره به عالم ماوراء طبیعت باشد در مقابل ((سموات و ارض)) که اشاره به عالم ماده است .
(برای توضیح بیشتر درباره معنی عرش به جلد دوم تفسیر نمونه صفحه 200 ذیل آیه 255 و از آن گسترده تر در جلد بیستم ذیل آیه 7 سوره مؤ من مراجعه فرمائید).
سپس به عنوان بیاعتنائی و تهدید این لجوجان که خود نوعی دیگر از روش بحث با این قماش افراد است می افزاید: ((اکنون که چنین است آنها را به حال خود واگذار تا در باطل غوطه ور باشند، و سرگرم بازی ! تا روزی را که به آنها وعده داده شده است ملاقات کنند)) (و میوه های تلخ اعمال و افکار زشت تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 130
و ننگین خود را بچینند) (فذرهم یخوضوا و یلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون).
روشن است که منظور از این روز موعود همان روز قیامت است ، و اینکه بعضی احتمال داده اند منظور لحظه مرگ است بسیار بعید به نظر می رسد، چرا که مجازات اعمال در قیامت است نه در لحظه مرگ .
این همان یوم موعودی است که در سوره بروج آیه 2 به آن سوگند یاد شده است و الیوم الموعود ((سوگند به روز موعود)) (روز رستاخیز).
دو آیه بعد ادامه سخن پیرامون مساءله توحید است که از یک نظر نتیجه ای است برای آیات قبل و از یک نظر دلیلی برای تحکیم و تکمیل آن است ، و در آن هفت توصیف برای خداوند آمده است که همه در تحکیم مبانی توحید مؤ ثر است .
نخست در مقابل مشرکان که برای آسمان و زمین اله و معبود جداگانه قائل بودند، و حتی خدای دریا، و خدای صحرا، خدای جنگ ، و خدای صلح ، و خدایان مختلفی مطابق انواع موجودات در پندار خود ساخته بودند می فرماید: ((او کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود)) (و هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله).
چرا که با قبول ربوبیت او در آسمانها و زمین که در آیات قبل آمده مساءله الوهیت نیز ثابت می شود، زیرا معبود واقعی کسی است که رب و مدیر و مدبر عالم است .
نه ارباب انواع ، نه فرشتگان ، نه حضرت مسیح (علیه السلام)، و نه بتها هیچکدام شایسته پرستش و عبودیت نیستند، چرا که مقام ربوبیت ندارند، آنها به نوبه خود مخلوق و مربوب و روزیخوار خوان اویند، آنها نیز او را پرستش می کنند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 131
سپس در توصیف دوم و سوم می افزاید ((او حکیم و علیم است)) (و هو الحکیم العلیم).

تمام کارهایش روی حساب و حکمت است ، و از همه چیز آگاه و با خبر، و به این ترتیب اعمال بندگان را به خوبی می داند و بر طبق حکمتش آنها را پاداش و کیفر می دهد.
در چهارمین و پنجمین توصیف از برکات فراوان و دائم وجود او و مالکیتش نسبت به آسمان و زمین سخن می گوید و می فرماید: ((پر برکت و زوال ناپذیر است کسی که مالک آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است می باشد)) (و تبارک الذی له ملک السموات و الارض و ما بینهما).
((تبارک)) از ماده ((برکت)) به معنی داشتن خیر فراوان ، و یا ثبات و بقاء، و یا هر دو است و در مورد خداوند هر دو صادق است چرا که هم وجودش جاودانی و برقرار، و هم سرچشمه خیرات فراوان است .
اصولا خیر فراوان بدون ثبات مفهوم کاملی ندارد چرا که خیرات و نیکیها هر قدر فراوان باشد اما موقت و زودگذر فراوان است .
و بالاخره در ششمین و هفتمین توصیف می افزاید: ((آگاهی از قیام قیامت مخصوص ذات او است ، و همگی به سوی او بازمی گردید)) (و عنده علم الساعة و الی الله ترجعون).
بنابراین اگر خیر و برکتی میخواهید از او بخواهید، نه از بتها و سرنوشت شما در قیامت به دست او است ، و مرجع شما در آن روز تنها خدا است ، و بتها و معبودان دیگر هیچ نقشی در این امور ندارند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 132
نکته ها:
1 - در این آیات سماوات و ارض (آسمانها و زمین) سه بار تکرار شده است یکبار به عنوان بیان ربوبیت پروردگار و تدبیر و تصرف او، و یکبار به عنوان الوهیت پروردگار، و یکبار هم مالکیت و حاکمیت او، و این هر سه با هم مربوط و در حقیقت علت و معلول یکدیگرند، او ((مالک)) است و به همین دلیل ((رب)) است ، و در نتیجه ((اله)) است و توصیف او به ((حکیم)) و ((علیم)) نیز تکمیلی است برای همین معانی .
2 - از بعضی از روایات اسلامی استفاده می شود که تعبیر آیات فوق هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله دستاویزی برای بعضی از زنادقه و مشرکان شده بوده است ، و با سفسطه آن را چنین تفسیر می کردند که در آسمان معبودی است و در زمین معبود دیگری ، در حالی که آیه فوق عکس آن را می گوید: او کسی است که هم در آسمان معبود است و هم در زمین یعنی همه جا معبود او است .
با اینحال هنگامی که این مطلب را به عنوان یک سؤ ال در برابر امامان معصوم طرح می کردند آنها با جوابهای نقضی و حلی به آنها پاسخ می گفتند.
از جمله در کتاب کافی از ((هشام بن حکم)) نقل شده است که ((ابو

شاکر دیصانی)) به من گفت در قرآن آیه ای است که سخن ما را می گوید! گفتم : کدام آیه ؟ گفت همین آیه هو الذی فی السماء اله و فی الارض اله و من ندانستم چگونه به او پاسخ بگویم . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 133
در آن سال به زیارت خانه خدا مشرف شدم و نزد امام صادق (علیه السلام) آمدم ، و ماجرا را عرض کردم ، فرمود: این کلام ملحد خبیثی است ، هنگامی که بازگشتی از او بپرس نام تو در کوفه چیست ؟ می گوید: فلان ، بگو نام تو در بصره چیست ؟ می گوید: فلان ، سپس بگو: پروردگار ما نیز همینگونه است در آسمان اله ، و معبود، او است ، و در زمین هم اله و معبود او است ، و همچنین در دریاها و در صحراها و در هر مکانی اله و معبود او است .
هشام می گوید هنگامی که بازگشتم به سراغ ((ابوشاکر)) رفتم ، و این پاسخ را به او دادم ، گفت : این سخن از تو نیست این را از حجاز آورده ای !.
مفسر بزرگ ((طبرسی)) در مورد تکرار لفظ ((اله)) در آیه مورد بحث دو علت ذکر کرده یکی مساءله تاءکید بر الوهیت پروردگار در همه جا، و دیگر اشاره به اینکه فرشتگان آسمان او را عبادت می کنند، و انسانهای روی زمین نیز او را می پرستند، بنابراین او معبود فرشتگان و انسانها و همه موجودات در زمین و آسمانها است . الزخرف
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 134
آیه 86-89
آیه و ترجمه
وَ لا یَمْلِک الَّذِینَ یَدْعُونَ مِن دُونِهِ الشفَعَةَ إِلا مَن شهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ(86)
وَ لَئن سأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَیَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنى یُؤْفَکُونَ(87)
وَ قِیلِهِ یَرَب إِنَّ هَؤُلاءِ قَوْمٌ لا یُؤْمِنُونَ(88)
فَاصفَحْ عَنهُمْ وَ قُلْ سلَمٌ فَسوْف یَعْلَمُونَ(89)
ترجمه :86 - آنها را که غیر از او می خوانید قادر بر شفاعت نیستند مگر کسانی که شهادت به حق داده اند، و به خوبی آگاهند.
87 - و اگر از آنها سؤ ال کنی چه کسی آنها را آفریده ؟ قطعا می گویند: خدا، پس چگونه از عبادت او منحرف می شوید؟
88 - آنها چگونه از شکایت پیامبر که می گوید: پروردگارا! اینها قومی هستند که ایمان نمی آورند (غافل می شوند؟).
89 - اکنون که چنین است از آنها روی برگردان و بگو سلام بر شما، اما به زودی خواهند دانست !.
تفسیر:چه کسی قادر بر شفاعت است ؟

در این آیات که آخرین آیات سوره زخرف است همچنان سخن درباره تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 135
ابطال عقیده شرک و سرانجام تلخ مشرکان است ، و با دلائل دیگری بطلان اعتقاد آنها را آشکار می سازد، نخست می فرماید: اگر آنها به گمان شفاعت به سراغ این معبودان می روند باید بدانند که ((معبودانی که آنها غیر از خدا می خوانند مالک و قادر بر هیچگونه شفاعتی نیستند8)) (و لا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة).
((شفاعت)) در پیشگاه خداوند تنها به اذن و فرمان او است ، و خداوند حکیم هرگز چنین اذن و فرمانی را به این سنگ و چوبهای بی ارزش و فاقد عقل و شعور نداده است .
ولی از آنجا که در میان معبودان آنها فرشتگان و مانند آنان وجود داشتند در ذیل آیه آنها را استثنا کرده می فرماید: ((مگر کسانی که شهادت به حق داده اند)) (الا من شهد بالحق).
همانها که توحید و یگانگی خدا را در تمام مراحل پذیرفته اند و در برابر حق به طور کامل تسلیمند، آری این گروه به اذن پروردگار مالک شفاعتند.
ولی چنان نیست که آنها برای هر کس ، هر چند بت پرست و مشرک و منحرف از آئین توحید باشد شفاعت کنند، بلکه ((آنها به خوبی می دانند برای چه کسی اجازه شفاعت دارند)) (و هم یعلمون).
به این ترتیب امید آنها را از شفاعت فرشتگان به دو دلیل قطع می کند: نخست اینکه آنها خود شهادت به وحدانیت خدا می دهند، و به همین دلیل اجازه شفاعت پیدا کرده اند، و دیگر اینکه آنها محل و مورد شایسته شفاعت را به خوبی می شناسند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 136
بعضی جمله ((و هم یعلمون)) را مکمل ((الا من شهد بالحق)) دانسته اند که مطابق آن مفهوم جمله چنین می شود تنها کسانی حق شفاعت دارند که به توحید شهادت دهند و از حقیقت آن آگاه باشند ولی تفسیر اول مناسبتر است .
و به هر حال این آیه شرط عمده شفعاء را در پیشگاه خدا مشخص می سازد، آنها کسانی هستند که گواهان حقند، و حق را در تمام مراحل می شناسند، و از روح توحید به خوبی آگاهند، و از شرائط شفاعت شوندگان نیز باخبرند.
سپس از معتقدات خود مشرکان گرفته ، به آنها پاسخ دندانشکن می دهد و می گوید: ((اگر از آنها سؤ ال کنی چه کسی آنها را آفریده است ؟ به طور مسلم می گویند: الله))! (و لئن سالتهم من خلقهم لیقولن الله).
کرارا گفته ایم در میان مشرکان عرب و غیر عرب کمتر کسی پیدا می شد که بتها را خالق و آفریننده بداند، بلکه آنها بتها را به عنوان وساطت و شفاعت در پیشگاه خدا، و یا به عنوان اینکه سمبل و نشانه ای هستند از

وجودهای مقدس اولیاء الله ، به ضمیمه این بهانه که معبود ما باید موجود محسوسی باشد تا با آن انس بگیریم ، پرستش می کردند، لذا هر گاه درباره خالق از آنها سؤ ال می شد خالق را ((الله)) معرفی می کردند.
قرآن بارها این حقیقت را یادآور می شود که پرستش تنها برای خالق و مدبر این عالم شایسته است ، و شما که خالق و مدبر را او می دانید راهی جز این ندارید که عبودیت و الوهیت را نیز مخصوص او بشمرید.
لذا در پایان آیه به عنوان ملامت و سرزنش می گوید اکنون که چنین است چگونه از عبادت خدا به سوی غیر او بازگردانده و منحرف می شوند؟! (فانی یؤ فکون). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 137
آیه بعد از شکایت پیامبر در پیشگاه خدا از این قوم لجوج و بی منطق سخن گفته ، می فرماید: ((آنها چگونه از شکایت پیامبر در پیشگاه خداوند که می گوید: ای پروردگار من اینها گروهی هستند که ایمان نمی آورند غافل می شوند))؟ (و قیله یا رب ان هؤ لاء قوم لا یؤ منون).
او می گوید: من شب و روز با آنها سخن گفتم ، از طریق بشارت و انذار وارد شدم ، سرگذشت دردناک اقوام پیشین را برای آنها برشمردم ، آنها را تهدید به عذاب تو کردم ، و تشویق به رحمتت در صورت بازگشت از این راه انحرافی ، خلاصه آنچه در توان داشتم بیان کردم و آنچه گفتنی بود گفتم ، اما با اینهمه سخنان گرم من در قلب سرد آنها اثر نگذاشت و ایمان نیاوردند، تو می دانی و آنها.
و در آخرین آیه به او دستور می دهد: اکنون که چنین است از آنها روی برگردان (فاصفح عنهم).
در عین حال اعراض تو به معنی قهر و جدائی تواءم با خشونت و پرخاشگری نباشد تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 138
بلکه ((به آنها بگو سلام بر شما)) (و قل سلام).
نه سلامی به عنوان دوستی و تحیت ، بلکه به عنوان جدائی و بیگانگی ، این سلام در حقیقت شبیه سلامی است که در آیه 63 سوره فرقان آمده است ، و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما: هنگامی که جاهلان آنها را با سخنان زشت خود مورد خطاب قرار دهند در پاسخ آنها می گویند: ((سلام)) سلامی که نشانه بی اعتنائی تواءم با بزرگواری است .
با این حال آنها را با جملهای پرمعنی تهدید می کند، تا گمان نکنند این جدائی و وداع دلیل بر آن است که خدا کاری با آنها ندارد، می فرماید: ((اما به زودی خواهند دانست)) (فسوف یعلمون).
آری خواهند دانست چه آتش سوزان و عذاب دردناکی با لجاجتهای خود برای خویشتن فراهم ساخته اند؟!
بعضی شان نزولی برای آیه ((و لا یملک الذین یدعون ...)) ذکر کرده اند، و آن اینکه: ((نضر بن حارث)) و چند نفر از قریش گفتند: اگر آنچه را محمد

(صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می گوید حق است ما نیازی به شفاعت او نداریم ، ما فرشتگان را دوست داریم و ولی خود می شماریم ، آنها سزاوارتر به شفاعتند، در اینجا بود که آیه فوق نازل شد (و به آنها اخطار کرد که ملائکه برای احدی در قیامت شفاعت نمی کنند مگر برای کسانی که گواهی به حق بدهند یعنی مؤ منان)) و.
و در اینجا سوره زخرف پایان می یابد.
پروردگارا! ارتباط و پیوند ما را با خودت و اولیائت روز به روز محکمتر
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 139
گردان تا مشمول شفاعتشان شویم .
خداوندا! ما را از هر گونه شرک جلی و خفی محفوظ و برکنار دار.
بارالها! روز قیامت با اوصافی که در کتاب آسمانیت بیان کرده ای روز سخت و طاقتفرسائی است در آن روز با فضلت با ما معامله کن نه با عدلت آمین رب العالمین .

تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 141
َسوره دخان
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده ، و 59 آیه است تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 143
محتوای سوره دخان
این سوره پنجمین سوره از سوره های هفتگانه حوامیم است ، و به حکم اینکه از سوره های مکی است محتوای عمومی آنها را، یعنی بحث از مبداء و معاد و قرآن ، به نحو کامل در بر دارد، و آیاتش در این زمینه ها آنچنان تنظیم شده است که ضربات کوبنده و بیدار کننده ای بر قلبهای خفته و غافل وارد می سازد و آنها را به ایمان و تقوا و حق و عدالت فرا می خواند.
بخشهای این سوره را می توان در هفت بخش خلاصه کرد:
1 - آغاز سوره از حروف مقطعه و سپس بیان عظمت قرآن است ، با این اضافه که نزول آن را در شب قدر برای اولین بار بیان می کند.
2 - در بخش دیگری از توحید و یگانگی خدا و بیان بعضی از نشانه های عظمت او در جهان هستی است .
3 - بخش مهمی از آن از سرنوشت کفار، و انواع کیفرهای دردناک آنها سخن می گوید.
4 - در بخش دیگری برای بیدار ساختن این غافلان قسمتی از سرگذشت موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل در مقابل فرعونیان و شکست سخت آنها، و نابودی و هلاکشان ، گفتگو می کند.
5 - مساءله قیامت و عذابهای دردناک دوزخیان و پاداشهای جالب و روحپرور پرهیزکاران قسمت دیگری از آیات این سوره را تشکیل می دهد.
6 - موضوع هدف آفرینش ، و بیهوده نبودن خلقت آسمان و زمین از موضوعات تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 144
دیگری است که در آیات این سوره مطرح شده است .
7 - سرانجام ، سوره را با بیان عظمت قرآن همانگونه که آغاز شده بود پایان می دهد.
و از آنجا که در آیه دهم این سوره سخن از ((دخان مبین)) به میان آمده این سوره به عنوان سوره ((دخان)) نام گرفته است .
فضیلت تلاوت این سوره
در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام آمده است من قراء سورة الدخان لیلة

الجمعة و یوم الجمعة بنی الله له بیتا فی الجنة : ((کسی که سوره دخان را شب و روز جمعه بخواند خداوند خانه ای در بهشت برای او بنا می کند)).
و هم از آنحضرت روایت شده : من قراء سورة الدخان فی لیلة ، اصبح یستغفر له سبعون الف ملک : ((کسی که سوره دخان را در شبی بخواند صبح می کند در حالی که هفتاد هزار فرشته برای او استغفار می کنند)).
در حدیث دیگری از ابو حمزه ثمالی از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده : من قراء سورة الدخان فی فرائضه و نوافله بعثه الله من الامنین یوم القیامة ، و اضله تحت ظل عرشه ، و حاسبه حسابا یسیرا، و اعطی کتابه بیمینه : ((کسی که سوره دخان را در نمازهای فریضه و نافله بخواند خداوند او را در زمره کسانی که روز قیامت در امنیت به سر می برند مبعوث می کند و او را در سایه عرشش قرار می دهد، و حساب را بر او آسان می گیرد و نامه اعمالش را به دست راستش می دهد)).
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 145
سورة الدخان
آیه 1-8
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
حم (1)
وَ الْکتَبِ الْمُبِینِ(2)
إِنَّا أَنزَلْنَهُ فی لَیْلَةٍ مُّبَرَکَةٍ إِنَّا کُنَّا مُنذِرِینَ(3)
فِیهَا یُفْرَقُ کلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ(4)
أَمْراً مِّنْ عِندِنَا إِنَّا کُنَّا مُرْسِلِینَ(5)
رَحْمَةً مِّن رَّبِّک إِنَّهُ هُوَ السمِیعُ الْعَلِیمُ(6)
رَب السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ مَا بَیْنَهُمَا إِن کُنتُم مُّوقِنِینَ(7)
لا إِلَهَ إِلا هُوَ یحْیِ وَ یُمِیت رَبُّکمْ وَ رَب ءَابَائکُمُ الاَوَّلِینَ(8) تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 146
ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - حم .
2 - سوگند به این کتاب آشکار.
3 - که ما آنرا در شبی پربرکت نازل کردیم ، ما همواره انذار کننده بوده ایم .
4 - در آن شب که هر امری بر طبق حکمت خداوند تنظیم می گردد.
5 - فرمانی بود از ناحیه ما، ما (محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را) فرستادیم .
6 - اینها همه بخاطر رحمتی است از سوی پروردگارت که او شنونده و داناست .

7 - پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست ، اگر اهل یقین هستید.
8 - هیچ معبودی جز او نیست ، زنده می کند و میمیراند، پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شماست .
تفسیر:نزول قرآن در شبی پربرکت
در ابتدای این سوره نیز همانند چهار سوره گذشته و دو سوره آینده که مجموعا هفت سوره را تشکیل می دهد با حروف مقطعه (حم) روبرو می شویم ، درباره تفسیر حروف مقطعه به طور کلی در گذشته فراوان بحث کرده ایم .
و در مورد خصوص حم در آغاز نخستین سوره از سوره های حوامیم (سوره مؤ من) و آغاز سوره فصلت بحث شده است .
قابل توجه اینکه بعضی از مفسران در اینجا ((حم)) را به عنوان سوگند تفسیر کرده اند که با سوگند دیگری که بعد از آن آمده و به قرآن قسم یاد شده دو سوگند پی در پی و متناسب را تشکیل می دهد، سوگند به حروف الفبا همچون تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 147
حم ، و سوگند به این کتاب مقدس که از این حروف تشکیل یافته است در دومین آیه این سوره چنانکه گفتیم به ((قرآن مجید)) سوگند یاد کرده می فرماید ((قسم به این کتاب آشکار)) (و الکتاب المبین).
کتابی که محتوایش روشن ، معارفش آشکار، تعلیماتش زنده ، احکامش سازنده ، و برنامه هایش حساب شده است ، کتابی که خود دلیل حقانیت خویش است ، آفتاب آمد دلیل آفتاب .
اما ببینیم این سوگند برای چه منظوری ذکر شده است ؟ آیه بعد این حقیقت را روشن ساخته می گوید: بطور مسلم ما قرآن را (که سند حقانیت پیامبر اسلام است) در شبی پربرکت نازل کردیم (انا انزلناه فی لیلة مبارکة).
((مبارک)) از ماده ((برکت)) به معنی سودمند و جاویدان و پردوام است .
این کدام شب است که مبداء خیرات و سرچشمه خوبیهای پایدار می باشد؟
غالب مفسران آن را به شب قدر تفسیر کرده اند، شب پربرکتی که مقدرات جهان بشریت با نزول قرآن رنگ تازه ای به خود گرفت ، شبی که سرنوشت خلایق و مقدرات یکسان در آن رقم زده می شود، آری قرآن در شبی سرنوشت ساز، بر قلب پاک پیامبر نازل شد.
این نکته لازم به تذکر است که ظاهر آیه این است که تمام قرآن در شب قدر نازل گردید. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 148
اما هدف اصلی از نزول آن چه بود؟ همان است که در ذیل همین آیه به آن

اشاره شده می فرماید: ما همواره انذار کننده بودیم (انا کنا منذرین) این یک سنت همیشگی ماست که فرستادگان خود را برای بیم دادن ظالمان و مشرکان ماءموریت می دهیم ، و فرستادن پیامبر اسلام با این کتاب مبین نیز آخرین حلقه از این سلسله است .
درست است که پیامبران از یکسو انذار می کنند، و از سوی دیگر بشارت می دهند، اما چون پایه اصلی دعوت آنها را در مقابل قوم ظالم و مجرم بیشتر بیم و انذار تشکیل می دهد غالبا از آن سخن گفته شده است .
نزول دفعی و نزول تدریجی قرآن
1 - می دانیم قرآن در طی بیست و سه سال دوران نبوت پیامبر نازل شده است ، و از این گذشته محتوای قرآن محتوائی است که ارتباط و پیوند با حوادث مختلف زندگی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مسلمانان در طول این 23 سال دارد که اگر از آن بریده شود نامفهوم خواهد بود.
با اینحال چگونه قرآن به طور کامل در شب قدر نازل شده است ؟
در پاسخ این سؤ ال بعضی قرآن را به معنی آغاز نزول قرآن تفسیر کرده اند، بنابراین مانعی ندارد که آغاز آن در شب قدر باشد، و دنبال آن در طول 23 سال .
ولی چنانکه گفتیم این تفسیر با ظاهر آیه مورد بحث و آیاتی دیگر از قرآن مجید سازگار نیست .
برای یافتن پاسخ این سؤ ال باید توجه داشت که از یکسو در آیه می خوانیم ((قرآن در لیله مبارکه نازل شده است)).
از سوی دیگر در آیه 185 سوره بقره آمده است شهر رمضان الذی انزل
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 149
فیه القرآن ماه رمضان را روزه بدارید، ماهی که قرآن در آن نازل شده است .
و از سوی سوم در سوره قدر می خوانیم : انا انزلناه فی لیلة القدر ((ما آنرا در شب قدر نازل کردیم)).
از مجموع این آیات به خوبی استفاده می شود که آن شب مبارکی که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده شب قدر در ماه مبارک رمضان است .
از این که بگذریم از آیات متعددی استفاده می شود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قبل از نزول تدریجی قرآن از آن آگاهی داشت ، مانند آیه 114 سوره طه و لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه : ((پیش از آنکه وحی درباره قرآن بر تو نازل شود نسبت به آن عجله مکن)).
و در آیه 16 سوره قیامة آمده است : لا تحرک به لسانک لتعجل به : ((زبان خود را برای عجله به قرآن حرکت مده)).
از مجموع این آیات می توان نتیجه گرفت که قرآن دارای دو نوع نزول

بوده است : اول ((نزول دفعی)) و جمعی که یکجا از سوی خداوند بر قلب پاک پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در ماه رمضان و شب قدر نازل گردیده ، دوم ((نزول تدریجی)) که بر حسب شرائط و حوادث و نیازها در طی 23 سال نازل شده است .
شاهد دیگر این سخن اینکه در بعضی از آیات قرآن تعبیر به ((انزال)) و در بعضی دیگر تعبیر به ((نزول)) شده است ، از پاره ای از متون لغت استفاده می شود که ((تنزیل)) معمولا در مواردی گفته می شود که چیزی تدریجا نازل شود و به صورت پراکنده و تدریجی ، اما ((انزال)) مفهوم وسیعی دارد که هم نزول تدریجی را شامل می شود و هم نزول دفعی را.
و جالب اینکه در تمام آیات فوق که سخن از نزول قرآن در شب قدر و ماه مبارک رمضان است تعبیر به ((انزال)) شده که با ((نزول دفعی)) هماهنگ است ، در حالی تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 150
که در موارد دیگری که سخن از ((نزول تدریجی)) در میان است تنها تعبیر به ((تنزیل)) شده است .
اما این ((نزول دفعی)) بر قلب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چگونه بوده ؟ آیا به شکل همین قرآن فعلی با آیات و سوره های مختلف ؟. یا مفاهیم و حقایق آنها به صورت فشرده و جمعی ؟.
دقیقا روشن نیست ، همین قدر از قرائن فوق می فهمیم که یکبار این قرآن در یک شب بر قلب پاک پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده است و یکبار تدریجی در 23 سال .
شاهد دیگر برای این سخن اینکه تعبیر به قرآن در آیه فوق ظهور در مجموع قرآن دارد، درست است که واژه ((قرآن)) به ((کل)) و ((جزء)) آن هر دو اطلاق می شود، ولی نمی توان انکار کرد که ظاهر این کلمه به هنگامی که قرینه دیگری همراه آن نباشد مجموع قرآن است ، و اینکه بعضی آیه مورد بحث را به آغاز نزول قرآن تفسیر کرده اند، و گفته اند نخستین آیات قرآن در ماه رمضان و شب قدر نازل شده ، خلاف ظاهر آیات است .
و از آن ضعیفتر قول کسانی است که می گویند: چون سوره حمد که عصاره و خلاصه ای از مجموع قرآن است در شب قدر نازل شده ، تعبیر به انا انزلناه فی لیلة القدر گردیده است !
تمام این احتمالات مخالف ظاهر آیات است ، چرا که ظاهر آن این است که تمام قرآن در شب قدر نازل شده .
تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند این است که در روایات متعددی که در تفسیر علی بن ابراهیم از امام باقر و امام صادق و امام ابوالحسن (موسی بن جعفر(علیه السلام) نقل شده می خوانیم که در تفسیر انا انزلناه فی لیلة مبارکة فرمودند: هی لیلة القدر، انزل الله عز و جل القرآن فیها الی

البیت المعمور جملة واحدة ، ثم نزل من البیت المعمور علی رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فی طول عشرین سنة : تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 151
((منظور از این شب مبارک شب قدر است که خداوند همه قرآن را یکجا در آن شب به ((بیت المعمور)) نازل کرد، سپس در طول بیست سال از ((بیت المعمور)) بر رسول الله تدریجا نازل فرمود (توجه داشته باشید که در اینجا نیز در مورد نزول دفعی تعبیر به ((انزل)) و در مورد نزول تدریجی تعبیر به ((نزل)) شده است).
در اینکه ((بیت المعمور)) کجا است در روایات متعددی که شرح آن به خواست خدا در ذیل آیه 4 سوره طور خواهد آمد تصریح شده است که خانه ای است به محاذات خانه کعبه در آسمانها که عبادتگاه فرشتگان است ، و هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن می شوند، و تا قیامت به آن باز نمی گردند.
ولی در اینکه ((بیت المعمور)) در کدام آسمان است ؟ روایات مختلف است ، در بسیاری از آنها آسمان چهارم ، و در بعضی آسمان نخست (آسمان دنیا) و در بعضی آسمان هفتم آمده است . در حدیثی که مرحوم طبرسی در ((مجمع البیان)) در تفسیر سوره طور از علی (علیه السلام) نقل کرده چنین می خوانیم : هو بیت فی السماء الرابعة بحیال الکعبه معمرة الملائکة بما یکون منها فیه من العبادة ، و یدخله کل یوم سبعون الف ملک ثم لایعودون الیه ابدا: ((آن خانه ای است در آسمان چهارم در مقابل کعبه که فرشتگان با عبادت خود آن را معمور و آباد می کنند، هر روز هفتاد هزار فرشته وارد آن می شوند و تا ابد به آن بازنمی گردند!.
ولی در هر حال نزول قرآن در شب قدر بطور کامل به بیت المعمور هرگز تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 152
منافات با آگاهی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از آن ندارد چرا که او را به لوح محفوظ که مکنون علم خدا است راه نیست ، امام به عوالم دیگر آگاهی دارد.
و به تعبیر دیگر آنچه از آیات گذشته استفاده کردیم که قرآن دو بار بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده یکبار ((نزول دفعی)) در شب قدر، و بار دیگر ((نزول تدریجی)) در طول 23 سال منافاتی با حدیث فوق که می گوید در شب قدر بر بیت - المعمور نازل شد ندارد. چرا که قلب پیغمبر از ((بیت المعمور)) آگاه است .
با توجه به آنچه در پاسخ این سؤ ال گفته شد پاسخ سؤ ال دیگری که می گوید: اگر قرآن در شب قدر نازل شده پس چگونه طبق روایات مشهور آغاز بعثت پیغمبر در 27 ماه رجب صورت گرفته است ؟ روشن گردید.
زیرا نزول آن در ماه رمضان جنبه جمعی داشته ، در حالی که نزول اولین

آیات در 27 رجب مربوط به نزول تدریجی آن است و به این ترتیب مشکلی از این نظر پیش نمی آید.
آیه بعد توصیف و توضیحی است برای شب قدر، می گوید: ((شب قدر شبی است که هر امری از امور بر طبق حکمت الهیه تفصیل و تبیین می شود)) (فیها یفرق کل امر حکیم).
تعبیر به ((یفرق)) اشاره به این است که همه امور و مسائل سرنوشت ساز در آن شب مقدر می شود، و تعبیر به ((حکیم)) بیانگر استحکام این تقدیر الهی و تغییر ناپذیری و حکیمانه بودن آن است ، منتها این صفت در قرآن معمولا برای خدا ذکر می شود ولی توصیف امور دیگر به آن از باب تاءکید است .
این بیان هماهنگ با روایات بسیاری است که می گوید در شب قدر

یکسال همه انسانها تعیین می گردد، و ارزاق ، و سرآمد عمرها، و امور دیگر، در آن شب تفریق و تبیین می شود.
شرح این سخن و مسائل دیگری در زمینه شب قدر، و عدم تضاد آن با آزادی اراده انسانها به خواست خدا مبسوطا در تفسیر سوره قدر خواهد آمد.
در آیه بعد برای تاءکید بر این معنی که قرآن از ناحیه خدا است می فرماید: ((نزول قرآن در شب قدر فرمانی بود از ناحیه ما، و ما پیامبر اسلام را مبعوث کرده و فرستاده ایم)) (امرا من عندنا انا کنا مرسلین).
سپس برای بیان علت اصلی نزول قرآن و ارسال پیامبر و مقدرات شب قدر می افزاید: ((همه اینها به خاطر رحمتی است از سوی پروردگارت)) (رحمة من ربک).
آری رحمت بیکران او ایجاب می کند که بندگان را به حال خود رها نکند، و برنامه و راهنما برای آنها بفرستد، تا در مسیر پرپیچ و خم تکامل و سیر الی الله آنها را رهنمون گردد، اصولا تمام عالم هستی از رحمت بی

گرفته است ، و انسانها بیش از همه مشمول این رحمتند.
در ذیل همین آیه و آیات بعد اوصاف هفتگانه ای برای خداوند می شمرد که همگی بیانگر مقام توحید او است می فرماید: ((او سمیع و علیم است)) (انه هو السمیع العلیم).
تقاضای بندگان را می شنود به اسرار درون دلهای آنها آگاه است .
سپس در بیان سومین توصیف می فرماید: ((خداوندی که پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو قرار گرفته است می باشد، اگر شما یقین دارید)) (رب السموات و الارض و ما بینهما ان کنتم موقنین و 2).

از آنجا که بسیاری از مشرکان به خدایان و ارباب متعددی قائل بودند، و برای هر نوع از انواع موجودات ربی می پنداشتند، و تعبیر بربک (پروردگار تو) در آیه قبل ممکن بود چنین توهمی را برای آنها ایجاد کند که پروردگار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) غیر از رب موجودات دیگر است ، در این آیه با جمله رب السموات و الارض و ما بینهما خط بطلان بر همه می کشد و اثبات می کند که پروردگار همه موجودات عالم یکی است .
جمله ((ان کنتم موقنین)): (اگر شما یقین دارید) که به صورت جمله شرطیه آمده است در اینجا سؤ ال انگیز است که آیا ربوبیت پروردگار عالم مشروط به چنین شرطی است ؟
ولی ظاهر این است که منظور از ذکر این جمله بیان یکی از دو معنی و یا هر دو معنی است : نخست اینکه اگر شما طالب یقین هستید راه این است که در تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 155
ربوبیت مطلقه پروردگار بیندیشید)).
دیگر اینکه ((اگر شما اهل یقین می باشید بهترین مورد برای پیدا کردن یقین همینجاست)) اگر شما که آثار ربوبیت خداوند را در تمام عالم هستی می بینید، و دل هر ذره ای را که بشکافید نشانه ای از این ربوبیت در آن می یابید، به ربوبیت او یقین پیدا نکنید، به چه چیز می توانید در عالم ایمان و یقین پیدا کنید؟!
در چهارمین و پنجمین و ششمین توصیف می فرماید معبودی جز او نیست او زنده می کند و او می میراند)) (لا اله الا هو یحیی و یمیت).
حیات و مرگ شما به دست او است ، و پروردگار شما و همه جهانیان او است ، بنابراین معبودی جز او نمی تواند وجود داشته باشد، آیا کسی که نه مقام ربوبیت دارد، و نه مالک حیات و مرگ است ، می تواند معبود واقع شود؟!
و در هفتمین و آخرین توصیف می افزاید: ((او پروردگار پدران نخستین شما است)) (و رب آبائکم الاولین).
اگر می گوئید بتها را می پرستید به خاطر اینکه نیاکانتان آنها را پرستش می کردند، بدانید پروردگار آنها نیز خداوند یگانه یکتا است ، و علاقه شما به نیاکانتان نیز ایجاب می کند که جز بر آستان خداوند یکتا سر فرود نیاورید، و اگر آنها راه و رسمی غیر از این داشته اند مسلما در اشتباه بوده اند.
روشن است مساءله حیات و مرگ از شئون تدبیر پروردگار است ، اگر مخصوصا آنرا ذکر کرده هم از جهت اهمیت فوق العاده آن می باشد، و هم اشاره ای است ضمنی به مساءله معاد، این نخستین بار نیست که قرآن روی مساءله حیات و مرگ تکیه می کند، بلکه بارها آنرا به عنوان یکی از افعال مخصوص پروردگار بیان تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 156

داشته ، چرا که سرنوشت سازترین مساءله در زندگی انسانها و در عین حال پیچیده ترین مسائل عالم هستی و روشنترین دلیل بر قدرت خداوند همین مساءله حیات و مرگ است .
نکته :
رابطه قرآن با شب قدر
قابل توجه اینکه در آیات فوق به طور اشاره ، و در آیات سوره قدر با صراحت این معنی آمده است که قرآن در شب قدر نازل شده ، و چه پرمعنی است این سخن ؟
شبی که مقدرات بندگان و مواهب و روزیهای آنها تقدیر می شود در چنین شبی قرآن بر قلب پاک پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل می گردد، آیا این سخن بدان معنی نیست که مقدرات و سرنوشت شما با محتوای این کتاب آسمانی پیوند و رابطه نزدیک دارد؟!
آیا مفهوم این کلام آن نیست که نه تنها حیات معنوی شما که حیات مادی شما نیز با آن رابطه ناگسستنی دارد؟ پیروزی شما بر دشمنان ، سربلندی و آزادی و استقلال شما، آبادی و عمران شهرهای شما همه با آن گره خورده است .
آری در آن شبی که مقدرات تعیین می شد قرآن نیز در آن شب نازل گردید!. الدخان
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 157
آیه 9- 16
آیه و ترجمه
بَلْ هُمْ فی شکٍ یَلْعَبُونَ(9)
فَارْتَقِب یَوْمَ تَأتی السمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِینٍ(10)
یَغْشی النَّاس هَذَا عَذَابٌ أَلِیمٌ(11)
رَّبَّنَا اکْشِف عَنَّا الْعَذَاب إِنَّا مُؤْمِنُونَ(12)
أَنی لهُمُ الذِّکْرَی وَ قَدْ جَاءَهُمْ رَسولٌ مُّبِینٌ(13)
ثمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قَالُوا مُعَلَّمٌ مجْنُونٌ(14)
إِنَّا کاشِفُوا الْعَذَابِ قَلِیلاً إِنَّکمْ عَائدُونَ(15)
یَوْمَ نَبْطِش الْبَطشَةَ الْکُبرَی إِنَّا مُنتَقِمُونَ(16)
ترجمه :9 - ولی آنها در شکند و (با حقایق) بازی می کنند.
10 - منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری پدید آورد.
11 - همه مردم را فرا می گیرد، این عذاب دردناکی است .
12 - می گویند پروردگارا! عذاب را از ما برطرف کن که ایمان می آوریم
13 - چگونه و از کجا متذکر می شوند با اینکه رسول آشکار (با معجزات و منطق روشن) تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 158
به سراغ آنها آمد؟.

14 - سپس از او رویگردان شدند و گفتند: دیوانه ای است که دیگران به او تعلیم می دهند!.
15 - ما کمی عذاب را برطرف می سازیم ولی باز به کارهای خود برمی گردید!
16 - ما از آنها انتقام می گیریم در آن روز که آنها را با قدرت خواهیم گرفت ، آری ما از آنها انتقام می گیریم .
تفسیر:آن روز که دودی کشنده همه آسمان را فرا می گیرد
از آنجا که در آیات گذشته سخن از این در میان بود که اگر آنها طالب یقین باشند اسباب تحصیل یقین فراوان و فراهم است ، در نخستین آیه مورد بحث می افزاید: آنها جویای یقین و طالب حق نیستند، ((بلکه آنها درشکند و با حقایق بازی می کنند))! (بل هم فی شک یلعبون).
اگر آنها در حقانیت این کتاب آسمانی و نبوت تو تردید دارند به خاطر این نیست که مساءله پیچیده ای است ، بلکه از این جهت است که آن را جدی نمی گیرند، و با شوخی به آن برخورد می کنند، گاه مسخره و استهزا می کنند و گاه خود را به نادانی و بیخبری می زنند، و هر روز با یک نوع بازی خود را سرگرم می سازند.
((یلعبون)) از ماده ((لعاب)) به گفته راغب به معنی آب دهان است به هنگامی که راه می افتد، و از آنجا که انسان موقع بازی و شوخی هدف مهمی از کار خود ندارد تشبیه به بزاق شده است که بی اراده از دهان انسان بیرون ریزد.
به هر حال این یک واقعیت است که برخورد جدی با مسائل انسان را در شناخت واقعیتها کمک می کند، و برخوردهای غیر جدی پرده بر روی آنها می افکند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 159
در آیه بعد به تهدید این منکران لجوج و سرسخت پرداخته در حالی که روی سخن را به پیامبر کرده ، می گوید: ((منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری پدید می آورد))! (فارتقب یوم تاءتی السماء بدخان مبین)
((دودی که تمام مردم را فرا می گیرد))! (یغشی الناس).
((و سپس به آنها گفته می شود این عذاب دردناک الهی است))! (هذا عذاب الیم).
وحشت و اضطراب تمام وجود آنها را فرا می گیرد، پرده های غفلت از مقابل چشمشان کنار می رود، و به اشتباه بزرگ خود واقف می شوند رو به درگاه خدا می آورند و می گویند: ((پروردگارا عذاب را از ما برطرف گردان که ایمان می آوریم))! (ربنا اکشف عنا العذاب انا مؤ منون). ولی او دست رد بر سینه این نامحرمان می زند و می فرماید: ((اینها چگونه و از کجا متذکر می شوند و از راه خود بازمی گردند با اینکه رسول آشکار با معجزات و دلائل روشن به سراغ آنها آمد))؟! (انی لهم الذکری و قد جائهم

رسول مبین).
رسولی که هم خودش آشکار بود و هم تعلیمات و برنامه ها و دلائل و معجزاتش همه مبین و واضح بود.
اما آنها بجای اینکه سر بر فرمان او نهند و به خداوند یگانه ایمان آورند و دستوراتش را به جان پذیرا شوند ((از او رویگردان شدند و گفتند: او دیوانه ای است که دیگران این مطالب را به او القا کرده اند))! (ثم تولوا عنه و قالوا تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 160
معلم مجنون).
گاه می گفتند یک ((غلام رومی)) داستانهای انبیاء را شنیده به او تعلیم می دهد، و این آیات ساخته و پرداخته او است ! و لقد نعلم انهم یقولون ، انما یعلمه بشر لسان الذی یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربی مبین : ((ما می دانیم که آنها می گویند بشری به او تعلیم می دهد در حالی که زبان کسی که این نسبت الحادی را به او می دهند عجمی است و این قرآن عربی آشکار است)) (نحل - 103).
و گاه می گفتند او گرفتار اختلال حواس شده است ، و این سخنان زائیده آن است از دست دادن تعادل فکری است .
سپس می افزاید: ((ما کمی عذاب را از شما برطرف می سازیم ولی عبرت نمی گیرید، و بار دیگر به کارهای خود بازمی گردید)) (انا کاشفوا العذاب قلیلا انکم عائدون).
و از اینجا روشن می شود که اگر به هنگام گرفتاری در چنگال عذاب از کرده خود پشیمان شوند و تصمیم بر تجدید نظر می گیرند موقت و زودگذر است ، همینکه طوفان حوادث فرو نشست برنامه های پیشین تکرار می گردد.
و در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: ((ما از آنها انتقام می گیریم روزی روز مجازات بزرگ و سخت است ، آری ما از آنها انتقام می گیریم)) (یوم نبطش البطشة الکبری انا منتقمون). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 161
((بطش)) (بر وزن نقش) به معنی گرفتن چیزی است با قدرت ، و در اینجا به معنی گرفتن برای مجازات شدید است ، و توصیف ((بطشة)) به ((کبری)) اشاره به مجازات سخت و سنگینی است که در انتظار این گروه می باشد.
خلاصه اینکه به فرض که مجازاتهای مقطعی آنها تخفیف یابد یا قطع شود مجازات سخت و نهائی در انتظار آنها است ، و راه گریزی از آن ندارند.
((منتقمون)) از ماده ((انتقام)) چنانکه قبلا نیز گفته ایم به معنی مجازات کردن است ، هر چند کلمه انتقام در استعمالات روزمره کنونی معنی دیگری می بخشد که تواءم با فرونشاندن آتش خشم و سوز دل است ، ولی در معنی لغوی آن این امور وجود ندارد.

نکته :
((منظور از ((دخان مبین)) چیست ؟
در اینکه منظور از دخان (دود) که در این آیات به عنوان نشانه ای از عذاب الهی مطرح شده است چیست ؟ در میان مفسران گفتگو است ، و در اینجا دو نظریه عمده وجود دارد:
1 - اشاره به مجازاتی است که کفار قریش در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آن مبتلا شدند، زیرا حضرت در حق آنها نفرین کرد و عرضه داشت اللهم سنین کسنی یوسف ! ((خداوندا سالهای قحطی و خشکی را همانند سالهای زمان یوسف دامنگیر آنها کن))!.
بعد از این ماجرا چنان قحطسالی در محیط مکه رخ داد که از گرسنگی و تشنگی هنگامی که به آسمان نگاه می کردند گوئی در میان آنها و آسمان دود و دخانی وجود داشت ، کار آنقدر بر آنان سخت شد که مردارها و استخوانهای حیوانات مرده را می خوردند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 162
خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمدند و گفتند: ای محمد! تو به ما دستور صله رحم می دهی در حالی که خویشاوندان تو در این ماجرا نابود شدند، اگر این عذاب از ما برطرف گردد ما ایمان خواهیم آورد).
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در حق آنها دعا کرد، فراوانی و نعمت نصیبشان شد و بلا و عذاب برطرف گردید، اما از این ماجرا عبرت نگرفتند و باز به سوی کفر برگشتند.
مطابق این تفسیر ((بطشه کبری)) که مجازات سخت و سنگین است به معنی ماجرای جنگ بدر گرفته شده که این گروه مشرک ضربات سنگین و خرد کننده ای را در جنگ بدر از مسلمانان دریافت داشتند!.
طبق این تفسیر دخانی در حقیقت وجود نداشته ، بلکه آسمان در نظر مردم گرسنه و تشنه تیره و تار جلوه می کند، بنابراین ذکر ((دخان)) در اینجا جنبه مجازی دارد، و اشاره به آن حالت سخت و دردناک است .
بعضی گفته اند اصولا در ادبیات عرب ((دخان)) کنایه از شر و بلای فراگیر است .
بعضی دیگر معتقدند به هنگام خشکسالی و کمی باران گرد و غبار تیره و تاری معمولا صفحه آسمان را می پوشاند که از آن در اینجا تعبیر به ((دخان)) شده است ، زیرا باران است که گرد و غبارها را فرو می نشاند و هوا را صاف می کند.
با تمام این اوصاف ذکر کلمه ((دخان)) طبق این تفسیر جنبه مجازی تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 163
خواهد داشت .
2 - منظور از ((دخان مبین)) همان دود غلیظی است که در پایان جهان و

در آستانه قیامت صفحه آسمان را می پوشاند، و نشانه فرا رسیدن لحظات آخر دنیاست و سرآغاز عذاب الیم الهی برای ظالمان و مفسدان است .
در اینجا این گروه ستمگر از خواب غفلت بیدار می شوند و تقاضای رفع عذاب و بازگشت به زندگی عادی دنیا می کنند که دست رد به سینه آنها زده می شود.
مطابق این تفسیر دخان معنی حقیقی خود را دارد، و مضمون این آیات همان است که در آیات دیگر قرآن آمده که گنهکاران و کافران در آستانه قیامت یا در خود قیامت تقاضای برطرف شدن عذاب و بازگشت به دنیا می کنند ولی از آنها پذیرفته نمی شود.
تنها مشکلی که این تفسیر دارد این است که با جمله انا کاشفوا العذاب قلیلا انکم عائدون : ((ما کمی عذاب را برطرف می سازیم اما شما بار دیگر باز می گردید سازگار نیست ، چرا که در پایان جهان یا در قیامت مجازات الهی تخفیف نمی یابد تا مردم به حالت کفر و گناه بازگردند.
اما اگر این جمله را به صورت یک قضیه شرطیه معنی کنیم هر چند کمی مخالف ظاهر است مشکل برطرف می شود، زیرا مفهوم آیه چنین می شود: هر گاه ما کمی عذاب را از اینها برطرف کنیم باز راه نخست را پیش می گیرند که در حقیقت شبیه آیه 28 سوره انعام است و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه : ((اگر آنها به دنیا بازگردند باز اعمالی را که از آن نهی شدند تکرار می کنند)).
از این گذشته تفسیر البطشة الکبری (مجازات سخت و سنگینی) به حوادث روز بدر بعید به نظر می رسد، اما با مجازاتهای قیامت کاملا متناسب تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 164
است .
شاهد دیگر برای تفسیر دوم روایاتی است که از شخص پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که ((دخان)) را تفسیر به دودی کرده که در آستانه رستاخیز جهان را فرا می گیرد، مانند روایتی که ((حذیفه بن یمان)) از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل می کند که چهار چیز را از نشانه های نزدیک شدن قیامت ذکر فرمود: اول ظهور دجال و دیگر نزول عیسی ، و سوم آتشی که از قعر سرزمین ((عدن)) برمی خیزد و ((دود)).
حذیفه سؤ ال می کند: یا رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ما الدخان فتلا رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فارتقب یوم تاتی السماء بدخان مبین ، یملا ما بین المشرق و المغرب ، یمکث اربعین یوما و لیلة ، اما المؤ من فیصیبه منه کهیئة الزکمة ، و اما الکافر بمنزلة السکران یخرج من منخریه و اذنیه و دبره .

((ای رسول خدا! منظور از این دخان چیست ؟ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در پاسخ آیه شریفه فارتقب یوم تاتی السماء بدخان مبین را تلاوت فرمود، سپس افزود:
دودی است که میان مشرق و مغرب را پر می کند و چهل شبانه روز باقی می ماند، اما مؤ من حالتی شبیه زکام به او دست می دهد، و اما کافر شبیه مست خواهد شد، و دود از بینی و گوشها و پشت او بیرون می آید)).
در حدیث دیگری از ((ابو مالک اشعری)) از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : ان ربکم انذرکم ثلاثا: الدخان یاءخذ المؤ من منه کالزکمة ، و یاءخذ الکافر فینفخ حتی یخرج من کل مسمع منه ، و الثانیة الدابة ، و الثالثة الدجال :
((پروردگار شما، شما را به سه چیز انذار کرده است : دخان (دود) که اثرش در مؤ من همچون زکام است ، و اما کافر تمام جسمش باد می کند و دود از تمام منافذ بدنش بیرون می آید، و دوم دابة الارض ، و سوم دجال)). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 165
درباره دابة الارض در جلد 15 صفحه 551 ذیل آیه 82 نمل توضیح کافی داده شده است .
شبیه همین معنی در مورد ((دخان)) از ((ابو سعید خدری)) از پیغمبر اکرم نقل شده است .
در روایاتی که از طرق اهل بیت نقل شده نظیر همین تعبیرات بلکه مشروحتر دیده می شود: از جمله در روایتی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم که می گوید رسول خدا فرمود:
عشر قبل الساعة لابد منها: السفیانی ، و الدجال ، و الدخان ، و الدابة ، و خروج القائم (علیه السلام)، و طلوع الشمس من مغربها، و نزول عیسی ، و خسف بالمشرق و خسف بجزیرة العرب ، و نار تخرج من قعر عدن تسوق الناس الی المحشر:
((ده نشانه است که قبل از قیامت به هر حال ظاهر می شود سفیانی ، دجال ، دخان ، دابة الارض ، قیام حضرت مهدی (علیه السلام)، طلوع آفتاب از مغرب ، نزول عیسی ، زلزله فرو برنده ای در مشرق ، و زلزله ای همانند آن در جزیرة العرب ، و آتشی که از اعماق عدن برمی خیزد و مردم را به سوی محشر می راند)).
از مجموع آنچه گفته شد نتیجه می گیریم که تفسیر دوم مناسبتر است .
الدخان
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 166
آیه 17 - 21
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَ جَاءَهُمْ رَسولٌ کریمٌ(17)

أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنى لَكمْ رَسولٌ أَمِينٌ(18)َ
وَ أَن لا تَعْلُوا عَلى اللَّهِ إِنى ءَاتِيكم بِسلْطنٍ مُّبِينٍ(19)
وَ إِنى عُذْت بِرَبى وَ رَبِّكمْ أَن تَرْجُمُونِ(20)
وَ إِن لَّمْ تُؤْمِنُوا لى فَاعْتزِلُونِ(21)
ترجمه :17 - ما قبل از اینها قوم فرعون را آزمودیم و رسول بزرگواری به سراغ آنها آمد.
18 - که ای بندگان خدا آنچه را به شما دستور داده است انجام دهید و در برابر من تسلیم شوید که من فرستاده امینی برای شما هستم
19 - و در برابر خداوند تکبر نورزید که من برای شما دلیل روشنی آورده ام .
20 - و من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم از اینکه مرا متهم (یا سنگسار) کنید.
21 - و اگر به من ایمان نمی آورید لااقل از من کناره گیری کنید (و مانع ایمان آوردن مردم نشوید). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 167
تفسیر:اگر ایمان نمی آورید لااقل مانع دیگران نشوید
در تعقیب آیات گذشته که سخن از سرکشی مشرکان عرب و عدم تسلیم آنها در مقابل حق می گفت ، در آیات مورد بحث به نمونه ای از امم پیشین که آنها نیز همین مسیر را طی کردند و سرانجام به عذابی دردناک و شکستی فاحش مبتلا شدند، اشاره می کند، تا هم تسلی خاطری باشد برای مؤ منان و هم تحدیدی برای منکران لجوج .
و آن داستان موسی و فرعون است ، می فرماید: ((ما قبل از اینها قوم فرعون را آزمودیم)) (و لقد فتنا قبلهم قوم فرعون).
((فتنا)) از ماده ((فتنه)) در اصل به معنی قرار دادن طلا در کوره آتش برای تصفیه از ناخالصیهاست ، سپس به هر گونه امتحان و آزمایشی که برای آزمودن میزان خلوص انسانها انجام می گردد اطلاق شده است ، آزمایشی که سرتاسر زندگی انسانها و جوامع بشری را فرا می گیرد، و به تعبیر دیگر تمام دوران زندگی انسان در دنیا در این آزمایشها سپری می شود که این جهان دار آزمون است .
قوم فرعون با داشتن حکومتی نیرومند و ثروتی سرشار و امکاناتی وسیع در اوج قدرت می زیستند، و این قدرت عظیم آنها را مغرور کرد و آلوده انواع گناه و ظلم و ستم شدند
((در این هنگام رسول بزرگواری به سراغ آنها آمد)) (و جائهم رسول کریم).
((کریم)) از نظر خلق و خوی ، ((کریم)) از نظر ارزش و بزرگواری در پیشگاه حق ، و کریم از نظر اصل و نسب ، و این رسول کسی جز موسی بن عمران (علیهماالسلام) تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 168

نبود.
موسی با لحنی بسیار مؤ دبانه و دلپذیر و آکنده از محبت آنها را مخاطب قرار داد و گفت : ((هدف از آمدن من این است که شما ای بندگان خدا در برابر من که فرستاده او هستم تسلیم شوید و آنچه را به شما دستور داده است ادا کنید)) (ان ادوا الی عباد الله).
مطابق این تفسیر ((عباد الله)) مخاطب است ، و منظور از آن فرعونیان می باشند، گر چه این تعبیر در آیات قرآن در مورد بندگان خوب به کار می رود ولی در موارد متعددی نیز بر کفار و گنهکاران برای دلجوئی و جذب قلوب آنها به سوی حق اطلاق شده است .
بنابراین منظور از ((ادوا)) (ادا کنید) اطاعت فرمان خدا و انجام دستورات او است .
جمعی از مفسرین تفسیر دیگری برای این جمله ذکر کرده اند گفته اند منظور از ((عباداللله)) بنی اسرائیل است ، و منظور از ((ادوا)) سپردن آنها به دست موسی و رفع اسارت و بردگی از آنهاست ، شبیه آنچه در آیه 17 سوره شعرا آمده است : ان ارسل معنا بنی اسرائیل : ((پیشنهاد من این است که بنی اسرائیل را تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 169
با ما بفرستی)) (نظیر همین معنی در 105 اعراف و 47 طه نیز آمده است).
مطلبی که با این تفسیر سازگار نیست جمله ادوا است که معمولا در مورد ادا کردن اموال و امانات و تکالیف به کار می رود، نه در مورد تحویل دادن اشخاص (این موضوع با ملاحظه موارد استعمال این واژه به خوبی روشن می شود).
به هر حال در دنباله آیه برای نفی هر گونه اتهام از خود می افزاید: ((من برای شما رسول امینی هستم)) (انی لکم رسول امین).
این تعبیر در حقیقت به عنوان پیشگیری از نسبتهای ناروائی است که فرعونیان به او دادند. مانند نسبت سحر، قصد برتری جوئی و حکومت بر سرزمین مصر، و بیرون راندن صاحبان اصلی آن سرزمین که در آیات مختلف به آن اشاره شده است .
سپس موسی (علیه السلام) بعد از دعوت آنها به اطاعت خداوند یا آزاد ساختن بنی اسرائیل می گوید: ماءموریت دیگر من این است که به شما بگویم : ((در برابر خداوند تکبر نورزید و استکبار نکنید و حد خویش نگهدارید که من برای شما دلیل روشنی بر گفته های خود آورده ام)) (و ان لاتعلوا علی الله انی آتیکم بسلطان مبین).
هم معجزات آشکار، و هم دلائل منطقی روشن .
منظور از ((عدم علو)) در برابر خداوند، هر گونه عملی است که با اصول بندگی سازگار نیست ، از مخالفت و نافرمانی گرفته ، تا اذیت و آزار

فرستادگان پروردگار، و یا ادعای الوهیت و ربوبیت و مانند آن .
و از آنجا که مستکبران دنیاپرست هر کس را در جهت مخالف منافع نامشروع خود ببینند از هیچگونه تهمت و ناسزا، و حتی قتل و اعدام ، فرو گذار نمی کنند، تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 170
موسی (علیه السلام) به عنوان پیشگیری می افزاید: ((من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم از اینکه مرا متهم یا سنگسار کنید)) (و انی عذت بربی و ربکم ان ترجمون).
این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که من از تهدیدهای شما باک ندارم ، و تا آخرین نفس ایستاده ام و خداحافظ و نگاهبان من است ، این گونه تعبیرات قاطعیت بیشتری به دعوت رهبران الهی می داده و اراده دشمنان را تضعیف و بر استقامت دوستان می افزوده ، چرا که می دانستند رهبرشان تا آخرین مرحله مقاومت می کند.
تکیه روی مساءله ((رجم)) (سنگسار کردن) ممکن است از اینجا سرچشمه گرفته باشد که بسیاری از رسولان الهی را قبل از موسی (علیه السلام) تهدید به ((رجم)) کردند، از جمله نوح : قالوا لئن لم تنته یا نوح لتکونن من المرجومین ای نوح اگر خودداری نکنی سنگسار خواهی شد (شعرا - 116).
و ابراهیم (علیه السلام) آنجا که آذر او را تهدید کرد و گفت : لئن لم تنته لارجمنک (مریم - 46) و شعیب در آنجا که بت پرستان تهدیدش کردند و لو لا رهطک لرجمناک (هود - 91): ((اگر به خاطر احترام قبیله ات نبود ترا سنگسار می کردیم)).
انتخاب سنگسار از میان انواع قتل به خاطر آن است که از همه سختتر است ، و به گفته بعضی از ارباب لغت این کلمه به معنی مطلق قتل نیز آمده است .
این احتمال نیز از سوی بسیاری از مفسران داده شده که ((رجم)) به معنی متهم ساختن و دشنام دادن است ، زیرا این واژه در این معنی نیز به کار می رود و در حقیقت پیشگیری از تهمتهائی است که بعدا به موسی زدند.
استعمال این کلمه در معنی گسترده ای که هر دو معنی را شامل می شود نیز تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 171
ممکن است .
در آخرین آیه مورد بحث آخرین سخنش را به آنها می گوید که : ((اگر به من ایمان نمی آورید لااقل مرا رها کنید، و کناره گیری کنید و مزاحم ایمان آوردن مردم نشوید)) (و ان لم تؤ منوا لی فاعتزلون).
زیرا موسی (علیه السلام) اطمینان داشت که با در دست داشتن آن معجزات باهرات و دلائل قوی و سلطان مبین ، و وعده های الهی ، به

پیشرفت خود در میان قشرهای مختلف مردم ادامه خواهد داد، و انقلابش به زودی به ثمر خواهد نشست ، لذا همین اندازه قانع بود که آنها سد راهش نشوند و مزاحمش نگردند.
ولی مگر ممکن است جباران مغرور که قدرت شیطانی و منافع نامشروعشان را در خطر می بینند خاموش بنشینند و چنین پیشنهادی را بپذیرند؟ آیات آینده دنباله این ماجرا را بیان خواهد کرد. الدخان
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 172
آیه 22 - 29
آیه و ترجمه
فَدَعَا رَبَّهُ أَنَّ هَؤُلاءِ قَوْمٌ مجْرِمُونَ(22)
فَأَسرِ بِعِبَادِی لَیْلاً إِنَّکم مُّتَّبَعُونَ(23)
وَ اتْرُکِ الْبَحْرَ رَهْواً إِنهُمْ جُندٌ مُّغْرَقُونَ(24)
کمْ تَرَکُوا مِن جَنَّتٍ وَ عُیُونٍ(25)
وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ کرِیمٍ(26)
وَ نَعْمَةٍ کانُوا فِیهَا فَکهِینَ(27)
کذَلِک وَ أَوْرَثْنَهَا قَوْماً ءَاخَرِینَ(28)
فَمَا بَکَت عَلَیهِمُ السمَاءُ وَ الاَرْض وَ مَا کانُوا مُنظرِینَ(29)
ترجمه :22 - (موسی) به پیشگاه پروردگارش عرضه داشت که اینها قومی مجرمند.
23 - (به او دستور داده شد) بندگان مرا شبانه حرکت ده که آنها به تعقیب شما می آیند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 173
24 - (هنگامی که از دریا گذشتید) دریا را آرام و گشاده بگذار که آنها لشکر غرق شده ای خواهند بود.
25 - چه بسیار باغها و چشمه ها که از خود به جای گذاشتند.
26 - و زراعتها و قصرهای جالب و گرانقیمت !
27 - و نعمتهای فراوان دیگر که در آن متنعم بودند.
28 - اینچنین بود ماجرای آنها و ما اینها را میراث برای اقوام دیگر قرار دادیم .
29 - نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین و نه به آنها مهلتی داده شد.
تفسیر:کاخها و باغها و گنجها را گذاردند و رفتند!
موسی (علیه السلام) از تمام وسائل هدایت برای نفوذ در دلهای تاریک این مجرمان استفاده کرد، ولی هیچ اثری در فرعونیان نبخشید، هر دری را می توانست کوبید ولی ((عاقبت زان در برون نامد سری))!
لذا ماءیوس شد و چاره ای جز نفرین به آنها ندید، چرا که قوم فاسدی که هیچ امیدی به هدایتشان نباشد حق حیات از نظر نظام آفرینش ندارند، باید عذاب الهی فرود آید و آنها را درو کند و صفحه زمین را از لوث وجودشان

پاک سازد.
لذا نخستین آیه مورد بحث می گوید: ((موسی به پیشگاه پروردگارش عرضه داشت که اینها قومی مجرم و گنهکارند)) (فدعا ربه ان هؤ لاء قوم مجرمون).
چه نفرین مؤ دبانه ای ؟ نمی گوید خداوندا آنها را چنین و چنان کن ، بلکه همین اندازه می گوید: خداوندا اینها گروهی مجرمند که امیدی به هدایتشان باقی نمانده . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 174
خداوند نیز دعای او را اجابت کرد، و به عنوان مقدمه نزول عذاب بر فرعونیان و نجات بنی اسرائیل به موسی (علیه السلام) چنین دستور داد: بندگان مرا شبانه حرکت ده که فرعون و لشکریانش به تعقیب شما خواهند پرداخت (فاسر بعبادی لیلا انکم متبعون).
اما نگران نباش ، لازم است آنها شما را تعقیب کنند تا به سرنوشتی که در انتظار آنها است گرفتار آیند.
موسی (علیه السلام) ماءمور است شبانه بندگان مؤ من خدا یعنی بنی اسرائیل را که به او ایمان آورده بودند، و جمعی از مردم مصر را که قلبهائی آماده تر داشته و دعوت او را لبیک گفته اند با خود حرکت دهد، و به ساحل نیل آید، و به طرز اعجازآمیزی از نیل بگذرد و راهی سرزمین موعود یعنی فلسطین گردد.
درست است که حرکت موسی و پیروانش شبانه صورت گرفت ، اما مسلما حرکت جمعیت عظیمی مانند آنها نمی توانست برای مدتی طولانی از نظر فرعونیان مخفی بماند، شاید چند ساعتی بیشتر نگذشته بود که جاسوسان فرعون خبر این حادثه عظیم و به اصطلاح فرار دستجمعی بردگان را به گوش او رساندند، فرعون دستور داد با لشکری عظیم آنها را تعقیب کنند، و جالب اینکه همه این مطالب با یک اشاره کوتاه و موجز در آیات فوق آمده است ((انکم متبعون)) (شما تعقیب خواهید شد).
آنچه در اینجا به عنوان اختصار حذف شده در آیات دیگری از قرآن در عباراتی کوتاه بیان شده است ، چنانکه در آیه 77 طه می خوانیم : و لقد اوحینا الی موسی ان اسر بعبادی فاضرب لهم طریقا فی البحر یبسا لا تخاف درکا و لا تخشی : ((به موسی وحی کردیم که بندگانم را شبانه بیرون ببر، و برای آنها راهی خشک در دریا بگشا، نه از تعقیب دشمنان خواهی ترسید، و نه از غرق تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 175
شدن در دریا))!.
سپس در آیات مورد بحث می افزاید: ((هنگامی که از دریا همگی به سلامت گذشتید دریا را در آرامش و گشاده بگذار)) (و اترک البحر رهوا).
منظور از دریا در این آیات همان رود عظیم نیل است
مفسران و ارباب لغت برای ((رهو)) (بر وزن سهو) دو معنی ذکر کرده

اند: ((آرام بودن)) و ((گشاده و باز بودن)) و جمع هر دو معنی در اینجا نیز بی مانع است .
اما چرا چنین دستوری به موسی (علیه السلام) داده شد؟ طبیعی است که موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل مایل بودند هنگامی که خود از دریا گذشتند بار دیگر آبها سر بر سر هم بگذارند و این فاصله عظیم را پر کنند، تا آنها با سرعت و به سلامت دور شوند و به سرزمین موعود روی آورند، ولی به آنها دستور داده شد که به هنگام گذشتن از دریای نیل عجله نکنید، بگذارید فرعون و لشکریانش تا آخرین نفر وارد شوند، چرا که فرمان مرگ و نابودی آنها به امواج خروشان نیل داده شده است !.
لذا در پایان آیه می افزاید: ((آنها لشکری هستند که غرق خواهند شد)) (انهم جند مغرقون).
این فرمان حتمی خدا در مورد این گروه مغرور و طغیانگر است که باید همگی در همان رود عظیم نیل که تمام ثروت و قدرتشان از آن سرچشمه می گرفت دفن شوند، و عامل حیاتشان ، با یک فرمان الهی ، تبدیل به عامل مرگشان گردد. آری هنگامی که فرعون و لشکریانش به ساحل نیل رسیدند بنی اسرائیل از سوی دیگر بیرون آمده بودند، با اینکه پیدایش چنین جادهای در وسط دریای نیل کافی بود که هر کودک ابجد خوانی را متوجه تحقق یک اعجاز بزرگ الهی سازد، ولی کبر و غرور به آن خیره سران اجازه درک این واقعیت آشکار را نداد تا به اشتباهات خویش واقف گردند و رو به درگاه خدا آورند، شاید گمان می کردند تغییر تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 176
شکل نیل هم به فرمان فرعون است ! و شاید همین سخن را به پیروانش نیز گفت و شخصا وارد جاده شد و پیروانش تا آخرین نفر به دنبال او آمدند، ولی ناگهان امواج نیل همانند ساختمان فرسوده ای که پایه های آن را بشکند یکباره فرو ریخت و همگی غرق شدند.
نکته ای که در این آیات به خوبی جلب توجه می کند اختصار فوق العاده آن در عین گویا بودن است که با حذف جمله های اضافی که از قرائن یا جمله های دیگر فهمیده می شود داستان مشروحی را در سه آیه یا سه جمله کوتاه بازگو کرده است ، همین اندازه می گوید: موسی به درگاه پروردگار عرضه داشت که اینها مجرمند، به او گفته شد بندگانم را شبانه حرکت ده و شما تعقیب خواهید شد، دریا را گشاده و آرام رها کن که آنها لشکری غرق شده هستند!
تعبیر به ((غرق شده)) با اینکه هنوز غرق نشده بودند اشاره به قطعی و حتمی بودن این فرمان الهی است .
اکنون ببینیم بعد از غرق فرعون و فرعونیان چه ماجراهای عبرت انگیزی تحقق یافت قرآن در آیات بعد میراث عظیم آنها را که به بنی اسرائیل

رسید طی پنج موضوع که فهرست تمام زندگی آنهاست بیان کرده :
نخست می فرماید: ((چه بسیار باغها و چشمه ها که از خود بجا گذاشتند و رفتند))! (کم ترکوا من جنات و عیون).
باغها، و چشمه ها، دو سرمایه از جالبترین و ارزنده ترین اموال آنها بود، چرا که مصر به برکت نیل سرزمینی حاصلخیز و پر باغ بود، این چشمه ها ممکن است اشاره به چشمه هائی باشد که از دامن بعضی از کوهها سرازیر می شد و یا شعبه هائی باشد که از نیل سرچشمه می گرفت و از باغهای سرسبز و خرم آنها تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 177
می گذشت . و اطلاق چشمه (عین) بر این شعبه ها بعید نیست .
سپس می افزاید: ((و زراعتها، و قصرهای جالب و زیبا و پر ارزش)) (و زروع و مقام کریم).
و این دو سرمایه مهم دیگر آنها بود، زراعتهای عظیمی که در بستر نیل در سرتاسر مصر از انواع و اقسام مواد خوراکی و غیر خوراکی و محصولاتی که هم خود از آن استفاده می کردند و هم به خارج صادر می کردند، و اقتصاد آنها بر محور آن می چرخید، و همچنین قصرها و مساکن آباد که یکی از مهمترین وسائل زندگی انسان مسکن مناسب است .
البته ((کریم)) و پر ارزش بودن این قصرها از نظر ظاهری و از دیدگاه خود آنها بود، و گرنه در منطق قرآن اینگونه مسکنهای پر زرق و برق طاغوتی و غفلت زا کرامتی ندارد.
بعضی نیز احتمال داده اند که منظور از ((مقام کریم)) مجالس جشن و شادمانی ، و یا منابری باشد که مداحان و شعرا بالای آن می رفتند و فرعون را ستایش می کردند، ولی معنی اول از همه مناسبتر به نظر می رسد.
و از آنجا که غیر از امور مهم چهارگانه فوق ، وسائل تنعم فراوان دیگری داشتند، به همه آنها نیز در یک جمله کوتاه اشاره کرده می گوید: ((و نعمتهای فراوان دیگری که در آن متنعم بودند و در ناز و نعمت زندگی می کردند)) (و نعمة کانوا فیها فاکهین) و 2). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 178
سپس می افزاید: آری ((اینچنین بود ماجرای آنها، و ما همه این سرمایه ها و ما ترک فرعونیان را میراث برای اقوام دیگری قرار دادیم))! (کذلک و اورثناها قوما آخرین).
منظور از ((قوما آخرین)) بنی اسرائیل است ، چرا که در آیه 59 سوره شعراء به آن تصریح شده است ، و تعبیر به ((ارث)) اشاره به این است که آنها بدون درد سر و خون جگر اینهمه اموال و ثروتها را به چنگ آوردند، همانگونه که انسان ارث را بی زحمت به چنگ می آورد قابل توجه اینکه آیه فوق و آیه همانند آن در سوره شعراء نشان می دهد که بنی اسرائیل

بعد از غرق فرعونیان به سرزمین مصر بازگشتند، و وارث میراث فراعنه شدند و در آنجا حکومت کردند، و مسیر حوادث نیز همین را اقتضا می کند که بعد از فرو ریختن پایه های قدرت فرعونیان در مصر، موسی (علیه السلام) هرگز اجازه نمی داد آن کشور گرفتار خلا سیاسی گردد.
اما این سخن با آنچه در آیات قرآن آمده است که بنی اسرائیل بعد از نجات از چنگال فرعونیان به سوی سرزمین موعود سرزمین فلسطینی حرکت کردند که حوادث آن در قرآن مشروحا آمده منافات ندارد، ممکن است گروهی از آنها در سرزمین مصر که به دست آنها افتاده بود به عنوان نمایندگانی از سوی موسی (علیه السلام) اقامت کرده باشند، و گروه بیشتری راهی دیار فلسطین شده اند.
(توضیح بیشتر پیرامون این سخن را در جلد 15 صفحه 239 ذیل آیه 59 شعرا مطالعه فرمائید). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 179
در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: ((نه آسمان بر آنها گریست و نه زمین ، و نه به هنگام نزول بلا به آنها مهلتی داده شد))! (فما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانوا منظرین).
گریه نکردن آسمان و زمین بر آنها ممکن است کنایه از حقارت آنها و عدم وجود یار و یاور و دلسوز برای آنها باشد، زیرا در میان عرب معمول است .
هنگامی که می خواهند اهمیت مقام کسی را که مورد مصیبتی واقع شده بیان کنند می گویند: ((آسمان و زمین بر او گریه کردند و خورشید و ماه برای فقدان او تاریک شدند)).
این احتمال نیز داده شد که منظور ((گریستن اهل آسمانها و زمین است)) زیرا آنها برای مؤ منان و مقربان درگاه خداوند گریه می کنند، نه برای جبارانی همچون فرعونیان .
بعضی نیز گفته اند: گریه آسمان و زمین یک گریه حقیقی است که به صورت نوعی دگرگونی و سرخی مخصوص (علاوه بر سرخی همیشگی به هنگام طلوع و غروب) خودنمائی می کند.
چنانکه در روایتی می خوانیم : لما قتل الحسین بن علی بن ابی طالب (علیه السلام) بکت السماء علیه و بکائها حمرة اطرافها: ((هنگامی که حسین بن علی (علیهماالسلام) شهید شد آسمان بر او گریه کرد، و گریه او سرخی مخصوصی بود که در اطراف آسمان نمایان شد))!.
در روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : بکت السماء علی یحیی بن زکریا، و علی الحسین بن علی (علیهماالسلام) اربعین صباحا، و لم تبک الا علیهما، قلت و ما بکائها قالت کانت تطلع حمراء و تغیب حمراء: تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 180
((آسمان بر یحیی بن زکریا (که از سوی طاغوت زمان خود به طرز بسیار رقت باری شهید شد) و بر حسین بن علی (علیهماالسلام) چهل روز گریه

کرد، و بر دیگری جز آن دو گریه نکرده است ، راوی می گوید: سؤ ال کردم گریه آسمان چه بود؟ فرمود: به هنگام طلوع و غروب سرخی مخصوصی در آسمان ظاهر می شد)).
اما در حدیثی که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده می خوانیم : ما من مؤ من الا و له باب یصعد منه عمله و باب ینزل منه رزقه فاذا مات بکیا علیه : ((هیچ مؤ منی نیست مگر اینکه دری در آسمان دارد که عملش از آن بالا می رود، و دری که روزیش از آن نازل می شود، هنگامی که می میرد این دو در بر او گریه می کنند))!.
در میان این روایات منافاتی نیست ، زیرا در مورد شهادت امام حسین (علیه السلام) و یحیی بن زکریا (علیهماالسلام) مساءله جنبه عمومی در تمام آسمان داشته ، و آنچه در روایت اخیر ذکر شد جنبه موضعی دارد.
به هر حال میان این تفسیرها تضادی نیست ، و می تواند همه در مفهوم آیه جمع باشد.
آری برای مرگ تبهکاران نه چشم فلک گریان و نی خاطر خورشید پژمان گشت آنها موجودات خبیثی بودند که گوئی هیچ ارتباطی با عالم هستی و جهان بشریت نداشته اند، هنگامی که این بیگانگان از عالم طرد شدند کسی جای خالی آنها را احساس نکرد، نه در صحنه زمین ، نه بر پهنه آسمان ، و نه در اعماق قلوب انسانها، و به همین دلیل هیچکس قطره اشکی بر مرگ آنها تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 181
فرو نریخت .
سخن را در این آیات با نقل روایتی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) پایان می دهیم :
در روایتی آمده است هنگامی که امیر مؤ منان علی (علیه السلام) بر مدائن گذشت و آثار کسری (انوشیروان و شاهان ساسانی) را مشاهده کرد که نزدیک به فروریختن است یکی از کسانی که در خدمتش بود این شعر را به عنوان عبرت قرائت کرد:
جرت الریاح علی رسوم دیارهم
فکانهم کانوا علی میعاد!:((بادها بر آثار باقیمانده سرزمینشان وزیدن گرفت (و چیزی جز صدای باد در میان قصر آنها به گوش نمی رسد) - گوئی آنها همگی وعده گاهی داشتند و به سوی وعده گاهشان شتافتند))!.
امیر مؤ منان علی فرمود: چرا این آیه را نخواندی : کم ترکوا من جنات و عیون و مقام کریم و نعمة کانوا فیها فاکهین ... فما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانوا منظرین . الدخان
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 182
آیه 30 - 33
آیه و ترجمه

وَ لَقَدْ نجَّيْنَا بَنى إِسرءِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ(30)
مِن فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَالِياً مِّنَ الْمُسرِفِينَ(31)
وَ لَقَدِ اخْتَرْنَهُمْ عَلى عِلْمٍ عَلى الْعَلَمِينَ(32)
وَ ءَاتَيْنَهُم مِّنَ الاَيَتِ مَا فِيهِ بَلَؤُا مُّبِينٌ(33)
ترجمه :30 - ما بنى اسرائيل را از عذاب ذلتبار نجات بخشيديم .
31 - از فرعون ، كه مردى متكبر و از اسرافكاران بود.
32 - ما آنها را با علم خويش بر جهانيان برگزيديم و برترى داديم .
33 - و آياتى (از قدرت خويش) به آنها داديم كه آزمايش آشكارى در آن بود (ولى آنها كفران كردند و مجازات شدند).
تفسير:بنى اسرائيل در بوته آزمايش
در آيات گذشته سخن از غرق و هلاكت فرعونيان و نابودى قدرت و شوكت آنها و انتقال آن به ديگران بود، آيات مورد بحث از نقطه مقابل آن سخن يعنى از نجات و رهائى بنى اسرائيل چنين سخن مى گويد:
((ما بنى اسرائيل را از عذاب خواركننده رهائى بخشيديم)) (و لقد نجينا بنى اسرائيل من العذاب المهين).
از شكنجه هاى سخت و طاقت فرساى جسمى و روحى كه تا اعماق جان
تفسير نمونه جلد 21 صفحه 183
آنها نفوذ مى كرد، از سر بريدن نوزادان پسر، و زنده نگه داشتن دختران براى خدمتكارى و هوسرانى ، از بيگارى و كارهاى بسيار سنگين و مانند آن ، و چه دردناک است سرنوشت قوم و ملتى كه در چنگال چنين دشمن خونخوار و ديو سيرتى گرفتار شوند.
آرى خداوند اين قوم مظلوم را در پرتو قيام الهى موسى بن عمران (عليهماالسلام) از چنگال اين ظالمان سفاک تاريخ رهائى بخشيد، لذا به دنبال آن مى افزايد: ((از چنگال فرعون)) (من فرعون).
((چرا كه او مردى متكبر و از اسرافكاران و متجاوزان بود))! (انه كان عاليا من المسرفين).
منظور از ((عالى)) در اينجا علو مقام نيست ، بلكه اشاره به برترى جوئى او و علو در اسراف و تجاوز است ، چنانكه در آيه 4 سوره قصص نيز آمده است : ان فرعون علا فى الارض ((فرعون در زمين برترى جوئى كرد)) (تا آنجا كه حتى دعوى خدائى نمود و خويشتن را رب اعلى ناميد). ((مسرف)) از ماده ((اسراف)) به معنى هر گونه تجاوز از حد در اعمال و گفتار است ، و به همين دليل در آيات مختلف قرآن در مورد تبهكارانى كه ظلم و فساد را از حد مى گذراندند واژه ((مسرف)) به كار رفته است ، و نيز به مطلق گناهان اسراف گفته شده ، چنانكه در آيه 53 سوره زمر مى خوانيم : قل يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لاتقنطوا من رحمة الله : ((بگو اى بندگان من كه بر خود اسراف كرده ايد از رحمت خدا نوميد نشويد))!.

در آیه بعد به یکی دیگر از مواهب خداوند بر بنی اسرائیل اشاره کرده ، می گوید: ((ما آنها را از روی علم خویش بر جهانیان در آن عصر و زمان

دادیم و برگزیدیم)) (و لقد اخترناهم علی علم علی العالمین).
ولی آنها قدر این نعمتها را ندانستند و کفران کردند و مجازات شدند.
و به این ترتیب آنها ((امت برگزیده عصر خویش)) بودند، زیرا منظور از ((عالمین)) مردم جهان در آن عصر و زمان است نه در تمام قرون و اعصار، چرا که قرآن صریحا در سوره آل عمران آیه 110 خطاب به امت اسلامی می فرماید: کنتم خیر امة اخرجت للناس ... شما بهترین امتی بودید که به سود مردم قدم به عرصه وجود گذاشتید.
همان گونه که در مورد سرزمینهائی که بنی اسرائیل وارث آن شدند در آیه 137 سوره اعراف می فرماید: و اورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون مشارق الارض و مغاربها التی بارکنا فیها: ((ما این قوم مستضعف را وارث مشرقها و مغربهای پربرکت زمین کردیم)).
روشن است بنی اسرائیل در آن زمان وارث تمام جهان نشدند، و منظور شرق و غرب منطقه خودشان است
البته بعضی از مفسران معتقدند که بنی اسرائیل بعضی مزایا داشتند که در طول تاریخ منحصر به خودشان بوده از جمله کثرت انبیاء چرا که از هیچ قومی این قدر پیامبر برنخاسته است .
ولی این سخن علاوه بر اینکه مزیت مطلق آنها را ثابت نمی کند، مزیتی نمی تواند باشد، چرا که ممکن است کثرت قیام انبیاء را از میان آنها دلیل بر نهایت سرکشی و تمرد این قوم بدانیم ، همان گونه که حوادث مختلف بعد از قیام موسی (علیه السلام) نشان می دهد که با این پیامبر بزرگ چه نکردند؟!.
به هر حال آنچه در بالا در تفسیر آیه آوردیم چیزی است که از سوی بسیاری از مفسران در مورد شایستگی نسبی بنی اسرائیل پذیرفته شده است .
ولی با توجه به اینکه این جمعیت لجوج طبق گفته قرآن همواره پیامبران

خود را آزار می دادند، و با سرسختی و تعصب خاصی در برابر احکام الهی می ایستادند، و حتی زمانی که تازه از نیل رهائی یافته بودند پیشنهاد بت سازی به موسی کردند!، ممکن است گفته شود منظور از آیه فوق بیان امتیاز نیست بلکه بیان حقیقت دیگری است ، و معنی آیه چنین است : با وجود اینکه ما علم داشتیم که آنها از مواهب الهی سوء استفاده می کنند برتری به آنها دادیم تا آنان را بیازمائیم چنانکه از آیه بعد نیز استفاده می شود که خداوند مواهب دیگری نیز به آنها داد تا آنها را بیازماید.

به این ترتیب این گزینش الهی نه تنها دلیل بر مزیت آنها نیست بلکه یک مذمت ضمنی نیز در آن درج است چرا که حق این نعمت را ادا نکرده اند و از عهده امتحان برنیامدند.
در آخرین آیه مورد بحث به بعضی از مواهب دیگر که خدا به آنها داده بود اشاره کرده ، می فرماید: ما آیات و نشانه هائی از عظمت و قدرت خویش به آنان دادیم که در آن آزمایش آشکاری بود و آتیناهم من الایات ما فیه بلاء مبین).
گاه در بیابان ((سینا)) و در وادی ((تیه)) ابرها را بر سر آنها سایه افکن ساختیم ، گاه مائده مخصوص ((من و سلوی)) را بر آنها نازل کردیم ، گاه از دل سنگ سخت چشمه آب برای آنها جاری نمودیم ، و گاه نعمتهای معنوی و مادی دیگری نصیبشان کردیم .
اما همه اینها برای آزمایش و امتحان بود، زیرا خداوند گروهی را با مصیبت آزمایش می کند و گروهی را با نعمت ، چنانکه در آیه 168 سوره اعراف می خوانیم : و بلوناهم بالحسنات و السیئات لعلهم یرجعون : ((ما بنی اسرائیل را با نیکیها و بدیها آزمودیم شاید از راه غلط بازگردند)). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 186
شاید هدف از ذکر این سرگذشت بنی اسرائیل برای مسلمانان نخستین این است که آنها از انبوه دشمنان و قدرت عظیمشان نهراسند و مطمئن باشند خداوندی که فراعنه قدرتمند را درهم کوبید، و بنی اسرائیل را وارث ملک و حکومت آنها ساخت در آینده ای نه چندان دور چنین پیروزی را نصیب شما خواهد کرد، ولی همانگونه که آنها با این مواهب آزمایش شدند شما نیز سخت در کوره امتحان قرار خواهید گرفت تا روشن شود بعد از قدرت و پیروزی ، شما چه خواهید کرد؟!
و این اخطاری است به همه امتها و ملتها در مورد پیروزیها و مواهبی که از لطف الهی به دست می آورند، که دام امتحان در این هنگام سخت است .
الدخان
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 187
آیه 34-36
آیه و ترجمه
إِنَّ هَؤُلاءِ لَيَقُولُونَ(34)
إِنْ هِيَ إِلا مَوْتَتُنَا الأُولى وَ مَا نحْنُ بِمُنشرِينَ(35)
فَأْتُوا بِئَابَائنَا إِن كُنتُمْ صدِقِينَ(36)
ترجمه :34 - اینها (مشرکان) می گویند:
35 - مرگ ما جز همان مرگ اول نیست (و هرگز زنده نخواهیم شد) 36- اگر راست میگوئید پدران ما را زنده کنید (تا گواهی دهند)
تفسیر:جز همین مرگ چیزی در کار نیست !

بعد از ترسیم صحنه ای از زندگی فرعون و فرعونیان و عاقبت کفر و انکارشان در آیات گذشته ، بار دیگر سخن از مشرکان به میان می آورد، و تردید آنها را در مساءله معاد که در آغاز سوره آمده بود به شکل دیگری چنین بازگو می کند: ((اینها چنین می گویند)) (ان هؤ لاء لیقولون).
((مرگ ما جز همان مرگ اول نیست ، و ما هرگز بار دیگر زنده نخواهیم شد)) (ان هی الا موتتنا الاولی). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 188
و آنچه محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پیرامون معاد و حیات بعد از مرگ و پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ می گوید هیچکدام واقعیت ندارد، اصلا حشر و نشری در کار نیست !
در اینجا سؤ الی پیش می آید که چرا ((مشرکان)) تنها بر مرگ نخست تکیه می کنند که مفهومش عدم وجود مرگ دیگری بعد از این مرگ است ، در حالی که منظور آنها نفی حیات ، بعد از مرگ می باشد، نه انکار مرگ دوم ، و به تعبیر دیگر انبیاء خبر از حیات بعد از مرگ می دادند نه خبر از مرگ دوباره .
در پاسخ می گوئیم منظور عدم وجود حالت دیگری بعد از مرگ است یعنی ما فقط یک بار می میریم و همه چیز تمام می شود و بعد از آن نه حیات دیگری است و نه مرگی ، هر چه هست همین یک مرگ است (دقت کنید).
در حقیقت مفهوم این آیه شباهت زیادی با مفهوم آیه 29 سوره انعام دارد که می گوید: و قالوا ان هی الا حیاتنا الدنیا و ما نحن بمبعوثین : ((آنها گفتند زندگی تنها همین زندگی دنیاست و ما هرگز برانگیخته نخواهیم شد))!
سپس سخن آنها را نقل می کند که برای اثبات مدعای خود به دلیل واهی و بی اساسی دست زده و می گفتند: ((اگر راست می گوئید که بعد از مرگ حیاتی در کار است پس پدران ما را زنده کنید و نزد ما بیاورید تا بر صدق گفتار شما گواهی دهند))! (فاتوا بابائنا ان کنتم صادقین).
بعضی گفته اند گوینده این سخن ((ابوجهل)) بود رو به سوی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرد و گفت : اگر راست می گوئی جدت ((قصی بن کلاب)) را زنده کن چون او تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 189
مرد راستگوئی بود تا درباره حوادث بعد از موت از او سؤ ال کنیم .
بدیهی است اینها همه بهانه بود، گر چه سنت الهی بر این نیست که مردگان را در این جهان زنده کند تا اخبار آن جهان را به این جهان آورند ولی به فرض که چنین کاری از سوی پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) صورت می گرفت باز این بهانه جویان نغمه دیگری ساز می کردند، و آن را مثلا سحر دیگری می نامیدند، همانگونه که بارها معجزه خواستند و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آنها ارائه داد در عین حال انکار کردند.

نکته :
عقیده مشرکان درباره معاد
مشرکان مخصوصا مشرکان عرب رویه واحدی در مسائل اعتقادی خود نداشتند، و در عین اشتراک در اصل عقیده شرک در خصوصیات اعتقادی بسیار متفاوت بودند.
گروهی نه خدا را قبول داشتند و نه معاد را، اینها کسانی هستند که قرآن سخن آنان را چنین نقل می کند: ما هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا و ما یهلکنا الا الدهر: ((جز این زندگی دنیا چیزی در کار نیست ، گروهی می میرند و نسل دیگری به وجود می آیند، و تنها طبیعت است که ما را می میراند))! (جاثیه - 24).
جمع دیگری خدا را قبول داشتند و بتها را شفعای درگاه او می دانستند اما معاد را منکر بودند همان کسانی که می گفتند: من یحیی العظام و هی رمیم : ((چه کسی می تواند استخوانهای پوسیده را زنده کند))؟ (یس - 78) آنها برای بتها حج بجا می آوردند، و قربانی می کردند، و معتقد به حلال و حرام بودند، و اکثر مشرکان عرب در این زمره جای داشتند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 190
ولی شواهد متعددی در دست است که نشان می دهد آنها به نوعی بقای روح معتقد بودند، خواه به صورت تناسخ و انتقال ارواح به بدنهای تازه یا به شکل دیگر.
مخصوصا اعتقاد آنها به پرنده ای بنام ((هامه)) معروف است ، در داستانهای عرب آمده است که در میان عرب کسانی بودند که اعتقاد داشتند روح انسان پرنده ای است که در جسم او منبسط شده ، هنگامی که انسان از دنیا می رود یا کشته می شود از جسم او بیرون می آید و اطراف جسد او به صورت وحشتناکی طواف کرده و در کنار قبر او ناله می کند، و معتقد بودند که این پرنده در آغاز کوچک است سپس بزرگ می شود تا به اندازه جغد می گردد، و او دائما در وحشت به سر می برد و جایگاهش خانه های خالی ، ویرانه ها، قبرها و جایگاه کشتگان است !.
و نیز آنها معتقد بودند که اگر کسی مقتول شده باشد ((هامه)) بر قبر او فریاد می زند: ((اسقونی فانی صدیة))!: ((سیرابم کنید که سخت تشنه ام))!.
اسلام قلم بطلان بر تمام این عقائد خرافی کشید، و لذا در حدیث معروفی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود: لا هامة : ((هامه دروغ است)).
به هر حال آنها گر چه عقیده به معاد و بازگشت انسان به زندگی بعد از مرگ نداشتند ولی به نظر می رسد که به یکنوع تناسخ و بقاء ارواح قائل بودند.

اما به هر صورت معاد جسمانی را به گونه ای که قرآن می گوید که خاکهای انسان دو مرتبه جمع آوری شود و به حیات و زندگی جدیدی بازگردد و روح و جسم هر دو معاد مشترک داشته باشند به کلی منکر بودند، نه فقط انکار می کردند بلکه از آن وحشت داشتند، که قرآن با بیانات مختلفی آنرا برای آنها توضیح داده و اثبات کرده است . الدخان
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 191
آیه 37-39
آیه و ترجمه
أَ هُمْ خَيرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَهُمْ إِنهُمْ كانُوا مجْرِمِينَ(37)
وَ مَا خَلَقْنَا السمَوَتِ وَ الاَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لَعِبِينَ(38)
مَا خَلَقْنَهُمَا إِلا بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ أَكثرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ(39)
ترجمه :37 - آیا آنها بهترند یا قوم تبع و کسانی که پیش از آنان بودند؟ ما آنها را هلاک کردیم چرا که مجرم بودند.
38 - ما آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو است بی هدف نیافریدیم .
39 - ما آن دو را فقط به حق آفریدیم ، ولی اکثر آنها نمی دانند.
تفسیر:آنها بهترند یا قوم ((تبع))؟!
سرزمین یمن که در جنوب جزیره عربستان قرار دارد از سرزمینهای آباد و پر برکتی است که در گذشته مهد تمدن درخشانی بوده است ، پادشاهانی بر آن حکومت می کردند که ((تبع)) (جمع آن ((تبابعه))) نام داشتند، به خاطر اینکه مردم از آنها ((تبعیت)) می کردند و یا از این نظر که یکی بعد از دیگری روی کار می آمدند.
به هر حال ((قوم تبع)) جمعیتی بودند با قدرت و نیروی فراوان و حکومت پهناور و گسترده .
در آیات فوق به دنبال بحثی که پیرامون مشرکان مکه و لجاجت و انکار
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 192
آنها نسبت به معاد آمده با اشاره به سرگذشت ((قوم تبع)) آنها را تهدید می کند که نه تنها عذاب الهی در قیامت در انتظارشان است که در این دنیا نیز سرنوشتی همچون قوم گنهکار و کافر تبع پیدا خواهند کرد.
می فرماید: ((آیا آنها بهترند، یا قوم تبع ، و کسانی که پیش از آنان بودند؟! ما آنها را هلاک کردیم ، چرا که مجرم بودند)) (ا هم خیر ام قوم تبع و الذین من قبلهم اهلکناهم انهم کانوا مجرمین).
روشن است که مردم حجاز از سرگذشت قوم تبع که در همسایگی آنها می زیستند کم و بیش اطلاع داشتند، و لذا در آیه شرح بیشتری پیرامون آنها نمی دهد، همین اندازه می گوید بترسید از اینکه سرنوشتی همانند آنها و اقوام دیگری که در گرداگرد شما در مسیرتان به سوی شام و در سرزمین مصر نزدیک شما زندگی داشتند پیدا کنید.

به فرض که شما قیامت را منکر شوید، ولی آیا می توانید عذابهائی را که بر این اقوام مجرم و سرکش نازل شد انکار نمائید؟!.
منظور از ((الذین من قبلهم)) اقوامی همچون قوم نوح و عاد و ثمود است .
درباره قوم تبع در نکات به خواست خدا بحث خواهیم کرد.
سپس بار دیگر به مساءله معاد بازمی گردد و با استدلال لطیفی این واقعیت را اثبات کرده ، می گوید: ((ما آسمانها و زمین و آنچه را در میان این دو است بیهوده و بی هدف نیافریدیم)) (و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لاعبین). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 193
آری این آفرینش عظیم و گسترده هدفی داشته است ، اگر به گفته شما مرگ نقطه پایان زندگی است ، و بعد از چند روز خواب و خور و شهوت و امیال حیوانی ، زندگی پایان می گیرد، و همه چیز تمام می شود، این آفرینش لعب و لغو و بیهوده خواهد بود.
باور کردنی نیست که خداوند قادر حکیم این دستگاه عظیم را تنها برای این چند روز زندگی زودگذر و بی هدف و تواءم با انواع درد و رنج آفریده باشد، این با حکمت خداوند هرگز سازگار نخواهد بود.
بنابراین مشاهده وضع این جهان نشان می دهد که مدخل و دالانی است برای جهانی عظیمتر و ابدی ، چرا در این باره اندیشه نمی کنید.
این حقیقت را قرآن کرارا در سوره های مختلف بازگو کرده است .
در سوره انبیا آیه 16 در همین زمینه می گوید: و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لاعبین .
و در سوره واقعه آیه 62 می گوید و لقد علمتم النشاة الاولی فلو لا تذکرون (شما نشاه اولی را مشاهده کردید چگونه متذکر نمی شوید)؟.
به هر حال در صورتی آفرینش این جهان هدفدار خواهد شد که جهان دیگری پشت سر آن باشد، و به همین دلیل مکتبهای الحادی و منکران معاد معتقد به بیهودگی و پوچی آفرینش هستند.
سپس برای تاءکید این سخن می افزاید: ((ما آن دو را جز به حق نیافریدیم)) (ما خلقناهما الا بالحق).
حق بودن این دستگاه ایجاب می کند که هدف معقولی داشته باشد، و آن بدون وجود جهان دیگر ممکن نیست ، بعلاوه حق بودن آن اقتضا دارد که افراد نیکوکار و بدکار یکسان نباشند، و از آنجا که ما در این جهان کمتر مشاهده تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 194
می کنیم که هر یک از این دو گروه جزای مناسب کار خویش را دریابند حق ایجاب می کند که حساب و کتاب و پاداش و کیفری در جهان دیگری در کار باشد، تا هر کس جزای مناسب عمل خویش را بیابد.
خلاصه اینکه ((حق)) در این آیه اشاره به هدف صحیح آفرینش و آزمایش

انسانها و قانون تکامل و همچنین اجرای اصول عدالت است ولی غالب آنها این حقایق را نمی دانند (و لکن اکثرهم لا یعلمون).
چرا که اندیشه و فکر خود را به کار نمی گیرند، و گرنه دلائل مبداء و معاد واضح و آشکار است .
نکته :
قوم تبع چه کسانی بودند؟
تنها در دو مورد از قرآن مجید واژه ((تبع)) آمده است ، یکی در آیات مورد بحث و دیگری در ((آیه 14 سوره ق)) آنجا که می گوید: و اصحاب الایکة و قوم تبع کل کذب الرسل فحق و عید: ((صاحبان سرزمینهای پر درخت قوم شعیب ، و قوم تبع ، هر کدام رسولان خدا را تکذیب کردند و تهدید الهی درباره آنها تحقق یافت .
همانگونه که قبلا نیز اشاره شد ((تبع)) یک لقب عمومی برای ملوک و شاهان یمن بود مانند ((کسری)) برای سلاطین ایران و ((خاقان)) برای شاهان ترک و ((فرعون)) برای سلاطین مصر و ((قیصر)) برای سلاطین روم .
این تعبیر (تبع) از این نظر بر ملوک یمن اطلاق می شد که مردم را به پیروی خود دعوت می کردند، یا یکی بعد از دیگری روی کار می آمدند.
ولی ظاهر این است که قرآن از خصوص یکی از شاهان یمن سخن می گوید، (همانگونه که فرعون معاصر موسی (علیه السلام) که قرآن از او سخن می گوید شخص تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 195
معینی بود) و در بعضی از روایات آمده که نام او ((اسعد ابو کرب)) بود.
جمعی از مفسران معتقدند که او شخصا مرد حقجو و مؤ منی بود و تعبیر به ((قوم تبع)) در دو آیه از قرآن را دلیل بر این معنی گرفته اند، زیرا در این دو آیه از شخص او مذمت نشده بلکه از قوم او مذمت شده است .
روایتی که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده نیز شاهد این معنی است در این روایت می خوانیم که فرمود: لا تسبوا تبعا فانه کان قد اسلم : ((به ((تبع)) بد نگوئید چرا که او اسلام آورد)).
و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است : ان تبعا قال للاوس و الخزرج کونوا هاهنا حتی یخرج هذا النبی ، اما انا لو ادرکته لخدمته و خرجت معه : ((شما در اینجا بمانید تا این پیامبر خروج کند، اگر من زمان او را درک می کردم کمر خدمت او را می بستم و با او قیام می کردم))!.
در روایت دیگری آمده است هنگامی که ((تبع)) در یکی از سفرهای کشورگشائی خود نزدیک ((مدینه)) آمد برای علمای یهود که ساکن آن سرزمین بودند پیام فرستاد که من این سرزمین را ویران می کنم تا هیچ یهودی در آن نماند، و آئین عرب در اینجا حاکم شود.
((شامول)) یهودی که اعلم علمای یهود در آنجا بود گفت ای پادشاه این

شهری است که هجرتگاه پیامبری از دودمان اسماعیل است که در مکه متولد می شود، سپس بخشی از اوصاف پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را برشمرد، تبع که گویا سابقه ذهنی در این باره داشت گفت : بنابراین من اقدام به تخریب این شهر نخواهم کرد. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 196
حتی در روایتی در ذیل همین داستان آمده است که او به بعضی از قبیله اوس و خزرج که همراه او بودند دستور داد که در این شهر بمانید و هنگامی که پیامبر موعود خروج کرد او را یاری کنید و فرزندان خود را به این امر توصیه نمائید، حتی نامه ای نوشت و به آنها سپرد و در آن اظهار ایمان به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرد.
نویسنده ((اعلام قرآن)) چنین نقل کرده است که : تبع یکی از پادشاهان جهان گشای یمن بود که تا هند لشکرکشی کرد، و تمام کشورهای آن منطقه را به تصرف خویش درآورد.
ضمن یکی از لشکرکشیها وارد مکه شد، و قصد داشت کعبه را ویران کند، بیماری شدیدی به او دست داد که اطباء از درمان او عاجز شدند.
در میان ملازمان او جمعی از دانشمندان بودند، و رئیس آنان حکیمی به نام ((شامول)) بود، او گفت ، بیماری تو به خاطر قصد سوء درباره خانه کعبه است ، و هرگاه از این فکر منصرف گردی و استغفار کنی شفا خواهی یافت .
((تبع)) از تصمیم خود بازگشت و نذر کرد خانه کعبه را محترم دارد و هنگامی که بهبودی یافت پیراهنی از برد یمانی بر کعبه پوشاند.
((در تواریخ دیگر نیز داستان پیراهن کعبه نقل شده به اندازه ای که به حد تواتر رسیده است ، این لشکرکشی و مساءله پوشاندن پیراهن به کعبه در قرن پنجم میلادی اتفاق افتاده ، و هم اکنون در شهر مکه محلی است که دار التبابعة نامیده می شود)).
ولی به هر حال بخش عمده سرگذشت شاهان تبابعه یمن از نظر تاریخی خالی از ابهام نیست ، چرا که درباره تعداد آنها، و مدت حکومتشان ،اطلاعات تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 197
زیادی در دست نداریم ، و گاه به روایات ضد و نقیض در این زمینه برخورد می کنیم ، آنچه بیشتر در کتب اسلامی اعم از تفسیر و تاریخ و حدیث مطرح شده پیرامون همان سلطانی است که قرآن در دو مورد به او اشاره کرده است . الدخان
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 198
آیه 40-42
آیه و ترجمه
إِنَّ يَوْمَ الْفَصل مِيقَتُهُمْ أَجْمَعِينَ(40)

يَوْمَ لا يُغْنى مَوْلىً عَن مَّوْلًى شيْئاً وَ لا هُمْ يُنصرُونَ(41)
إلا مَن رَّحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ(42)
ترجمه :40 - روز جدائی (حق از باطل) وعدهگاه همه آنهاست .
41 - روزی که هیچ دوستی کمترین کمکی به دوستش نمی کند و از هیچ سو یاری نمی شوند.
42 - مگر کسی که خدا او را مورد رحمت قرار داده ، و او عزیز و رحیم است .
تفسیر:روز جدائیها! (یوم الفصل)
آیات مورد بحث در حقیقت نتیجه گیری آیات گذشته در مورد مساءله معاد است که در آنها از طریق ((حکمت آفرینش این جهان)) برای وجود رستاخیز استدلال شده بود.
در نخستین آیه از این استدلال چنین نتیجه گیری می کند که : ((یوم الفصل و روز جدائیها وعده گاه همه آنهاست)) (ان یوم الفصل میقاتهم اجمعین).
چه تعبیر جالبی است از روز رستاخیز ((یوم الفصل)) روزی که حق از باطل جدا می شود، و صفوف نیکوکاران و بدکاران مشخص می گردد، و انسان حتی از تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 199
نزدیکترین دوستانش جدا می شود، آری آن روز وعده گاه همه مجرمان است .
سپس به شرح کوتاهی درباره این روز جدائی پرداخته می گوید: در همان روزی که هیچ کس به فریاد دیگری نمی رسد، و هیچ دوستی کمترین کمکی به دوستش نمی کند، و از هیچ سو یاری نمی شوند! (یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا و لا هم ینصرون).
آری آن روز روز فصل و جدائی است ، روزی است که انسان از همه چیز جز عملش جدا می شود، و مولی به هر معنی که باشد دوست ، سرپرست ، ولی نعمت ، خویشاوند، همسایه ، یاور، و مانند آن ، توانائی حل کوچکترین مشکلی را از مشکلات قیامت برای کسی ندارد.
((مولی)) از ماده ((ولاء)) در اصل به معنی ارتباط دو چیز با یکدیگر است به طوری که بیگانه ای در میان نباشد، و برای آن مصداقهای زیادی است که در کتب لغت به عنوان معانی مختلف این واژه آمده ، که همه آنها در ریشه و معنی اصلی آن مشترکند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 200
نه تنها دوستان به فریاد هم نمی رسند، و خویشاوندان گرهی از کار یکدیگر نمی گشایند، بکله نقشه ها نیز نقش بر آب ، و چاره جوئیها به بن بست ، و تیرها به سنگ می خورد چنانکه در آیه 46 طور می خوانیم : یوم لا یغنی عنهم کیدهم شیئا و لا هم ینصرون : ((آن روز روزی است که چاره جوئیهای آنان مشکلی را حل نمی کند و یاری نمی شوند)).
در اینکه چه تفاوتی در میان ((لا یغنی)) ((و لا هم ینصرون)) است ؟

بهترین سخن این است که گفته شود: اولی اشاره به این است که هیچکس نمی تواند مشکل دیگری را به تنهائی و مستقلا در آن روز حل کند، و دومی اشاره به این است حتی نمی توانند با همکاری یکدیگر مشکلات را حل نمایند، زیرا نصرت در جایی گفته می شود که شخصی به کمک دیگری بشتابد و او را یاری دهد تا با همکاری هم بر مشکلات پیروز گردند.
تنها یک گروه مستثنا هستند همانگونه که در آیه بعد می گوید: ((مگر کسی که خدا او را مورد رحمت قرار داده است ، چرا که خداوند توانا و رحیم است)) (الا من رحم الله انه هو العزیز الرحیم).
بدون شک این رحمت الهی بیحساب نیست و تنها شامل مؤ منانی می شود که دارای عمل صالحند، و اگر لغزشی از آنها سر زده نیز در حدی نیست که پیوندهای آنها را از خداوند بریده باشد، اینها هستند که دست به دامن لطف الهی می زنند، از دریای کرمش بهره مند، و از چشمه رحمتش سیراب ، و از شفاعت اولیایش برخوردار می گردند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 201
و از اینجا روشن می شود که نفی هر گونه دوست و ولی و یاور در آن روز با مساءله شفاعت منافات ندارد، زیرا شفاعت نیز جز به اذن پروردگار و فرمان او حاصل نمی شود.
جالب اینکه توصیف به عزیز بودن و رحیم بودن در کنار هم قرار گرفته که اولی اشاره به نهایت قدرت و شکست ناپذیری او، و دومی اشاره به رحمت بی پایان او است ، و مهم این است که رحمت در عین قدرت باشد.
در بعضی از روایات اهل بیت (علیه السلام) نقل شده که منظور از جمله ((الا من رحم الله)) وصی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) امیر مؤ منان (علیه السلام) و پیروان مکتب او هستند.
ناگفته پیدا است که هدف بیان مصداق روشن است . الدخان
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 202
آیه 43-50
آیه و ترجمه
إِنَّ شجَرَت الزَّقُّومِ(43)
طعَامُ الاَثِیم(44)
كالْمُهْلِ یَغْلَى فى الْبُطونِ(45)
كَغَلىِ الْحَمِیمِ(46)
خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلى سوَاءِ الجُحِیم(47)
ثمَّ صبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِیمِ(48)
ذُقْ إِنَّک أَنت الْعَزِیزُ الْكرِیمُ(49)
إِنَّ هَذَا مَا كُنتُم بِهِ تَمْترُونَ(50)
ترجمه :43 - درخت زقوم ...

44 - غذای گنهکاران است .
45 - همانند فلز گداخته در شکمها می جوشد.
46 - جوششی همچون آب سوزان .
47 - این کافر مجرم را بگیرید و به میان دوزخ پرتابش کنید.
48 - سپس بر سر او از عذاب سوزان بریزید! تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 203
49 - (به او گفته می شود) بچش که (به پندار خود) بسیار قدرتمند و محترم بودی !
50 - این همان چیزی است که پیوسته در آن تردید می کردید.
تفسیر:درخت زقوم !.
در این آیات توصیف وحشتناک و تکان دهنده ای از عذابهای دوزخی منعکس شده که بحث آیات قبل را در مورد ((یوم الفصل)) و روز رستاخیز تکمیل می کند.
می فرماید: ((درخت زقوم ...)) (ان شجرة الزقوم).
((غذای گناهکاران است))! (طعام الاثیم).
اینها هستند که از این گیاه تلخ و بد بو و بد طعم و کشنده می خورند.
((زقوم)) به طوری که در تفسیر آیه 62 سوره صافات نیز گفتیم به گفته مفسران و اهل لغت نام گیاهی تلخ و بد بو و بد طعم است که دارای برگهای کوچکی است و در سرزمین ((تهامه)) از جزیرة عرب می روید و مشرکان با آن آشنا بودند، گیاهی است که شیره تلخی دارد که وقتی به بدن اصابت کند متورم می شود.
بعضی معتقدند که در اصل به معنی ((بلعیدن)) و بعضی می گویند به معنی ((هر نوع غذای تنفرآمیز دوزخیان است)).
در حدیثی آمده است هنگامی که این واژه در قرآن نازل شد کفار قریش گفتند چنین گیاهی در سرزمین ما وجود ندارد، چه کسی از شما معنی ((زقوم)) را می دانید؟ در آنجا مردی از اهل افریقا بود گفت : ((زقوم)) در لغت ما به تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 204
معنی ((کره و خرما)) است (شاید منظور او نیز استهزا بود) وقتی ابو جهل این سخن را شنید از روی سخریه صدا زد، کنیز! ((مقداری کره و خرما بیاور تا زقوم کنیم))! می خوردند و مسخره می کردند، و می گفتند محمد ما را به اینها می ترساند.
ضمنا باید توجه داشت که ((شجره)) در لغت عرب و استعمالات قرآنی گاه به معنی ((درخت)) و گاه به معنی مطلق ((گیاه)) می آید.
((اثیم)) از ماده ((اثم)) به معنی کسی است که بر گناه مداومت می کند و در اینجا منظور کفار لجوج و تجاوز کار و پر گناه است .
سپس می افزاید: ((همانند فلز گداخته در شکم گنهکاران می جوشد))!

(کالمهل یغلی فی البطون).
((جوششی همچون آب سوزان)) (کغلی الحمیم).
((مهل)) به گفته بسیاری از مفسران و ارباب لغت ، فلز مذاب و گداخته است و به گفته بعضی دیگر همچون راغب در مفردات به معنی ((تفاله و دردی ته نشین شده روغن)) است که چیزی است بسیار نامطلوب ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.
((حمیم)) به معنی آب داغ و جوشان و گاه به دوستان صمیمی و گرم نیز اطلاق می شود، و در اینجا منظور همان معنی اول است .
به هر حال هنگامی که گیاه زقوم وارد شکم آنها می شود، حالت حرارت فوق العاده ای ایجاد کرده ، و همچون آبی جوشان غلیان پیدا می کند، و بجای اینکه این غذا مایه قوت و قدرت گردد بدبختی و عذاب و درد و رنج می آفریند.
سپس می فرماید: به ماءموران دوزخ خطاب می شود: ((این کافر پر گناه را تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 205
بگیرید، و به میان دوزخ پرتابش کنید))! (خذوه فاعتلوه الی سواء الجحیم).
((فاعتلوه)) از ماده ((عتل)) (به وزن قتل) به معنی گرفتن و کشیدن و پرتاب کردن است ، کاری که ماءموران با مجرمان سرکشی که در برابر هیچ قانونی سر تسلیم فرود نمی آورند انجام می دهند.
((سواء)) به معنی وسط است ، چرا که فاصله آن نسبت به اطراف ، مساوی است ، و بردن اینگونه اشخاص به وسط جهنم به خاطر آن است که حرارت ، طبعا شدیدتر و شعله های آتش از هر سو آنها را احاطه می کند.
باز به یکی دیگر از مجازاتهای دردناک آنها اشاره کرده می گوید: ((سپس به ماءموران دوزخ دستور داده می شود، که بر سر او، از عذاب سوزان بریزید)) (ثم صبوا فوق راءسه من عذاب الحمیم).
به این ترتیب هم از درون می سوزند و هم از بیرون تمام وجودشان را آتش فرا می گیرد، و در وسط آتش نیز آب سوزان بر آنها می ریزند.
نظیر همین معنی در آیه 19 سوره حج آمده است : ((یصب من فوق رؤ سهم الحمیم)).
و بعد از این همه عذابهای دردناک جسمانی مجازات جانکاه روانی آنها شروع می شود: به این مجرم گناهکار سرکش و بی ایمان گفته می شود: ((بچش ، تو همان کسی هستی که به گمان خود از همه قدرتمندتر و محترمتر بودی)) (ذق انک انت العزیز الکریم).
تو بودی که بینوایان را در بند و زنجیر کشیده بودی ، و بر آنها ظلم و ستم تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 206
روا میداشتی ، برای خود قدرتی شکست ناپذیر و احترامی فوق العاده

قائل بودی .
آری این تو بودی که با آنهمه غرور هر جنایتی را مرتکب شدی ، اکنون بچش نتیجه اعمالترا که در برابر چشمان تو مجسم شده است ، و همانگونه که جسم و جان مردم را سوزاندی اکنون درون و برونت در آتش قهر الهی و با آب سوزان می سوزد.
در حدیثی آمده است پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) روزی دست ابو جهل را گرفت و فرمود: ((اولی لک فاولی)): ((منتظر باش ابو جهل ! منتظر باش))!
ابو جهل ناراحت شد و دست خود را کشید و گفت : بای شی ء تهددنی ؟ ما تستطیع انت و صاحبک ان تفعلا بی شیئا! انی لمن اعز هذا الوادی و اکرمه !: مرا به چه چیز تهدید می کنی ؟ نه تو و نه صاحبت (خدا) قادر نیستید با من کاری کنید! در سراسر این سرزمین مکه من از همه نیرومندتر و گرامی ترم))
آیه فوق ناظر به همین معنی است ، می گوید: هنگامی که او را در آتش دوزخ می افکنند، به او می گویند بچش ! ای مرد نیرومند گرامی سرزمین مکه !.
و در آخرین آیه مورد بحث می افزاید: به آنها خطاب می شود: ((این همان چیزی است که پیوسته درباره آن شک و تردید می کردید)) (ان هذا ما کنتم به تمترون).
چقدر در آیات مختلف قرآن با انواع دلائل ، واقعیت و حقانیت این روز به شما گوشزد شد، مگر به شما نگفتیم : رستاخیز را در عالم گیاهان بنگرید ((و کذلک الخروج)): رستاخیز شما نیز همین گونه است ؟! تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 207
مگر نگفتیم : همانگونه که باران زمین های مرده را زنده می کند حشر و نشر شما به همین سادگی است ؟! (و کذلک النشور (فاطر - 9).
مگر نگفتیم : مساءله احیای مردگان برای خدا بسیار آسان است ؟!
((و ذلک علی الله یسیر(((تغابن - 7).
مگر نگفتیم : آیا آفرینش نخستین برای ما مشکل بود که در رستاخیز تردید می کنید؟ ((افعیینا بالخلق الاول)) (سوره ق آیه 15).
خلاصه از طرق مختلف حقیقت برای شما بازگو شد، افسوس که گوش شنوا نداشتید!.
نکته :
کیفرهای جسمانی و روحانی
می دانیم طبق صریح قرآن مجید معاد هم جنبه جسمانی دارد و هم روحانی ، و طبیعی است که مجازاتها و پاداشها نیز باید دارای هر دو جنبه باشد، لذا در آیات قرآن و روایات اسلامی به هر دو قسمت اشاره شده است ، منتها

از آنجا که توجه توده مردم به جنبه های جسمانی بیشتر است شرح و توضیح بیشتری در مورد مجازاتها و پاداشهای جسمانی دیده می شود، ولی اشارات به پاداش و کیفر معنوی نیز کم نیست .
نمونه این مطلب را در آیات فوق دیدیم که ضمن برشمردن چند قسمت از کیفرهای دردناک جسمانی اشاره ای کوتاه و پر معنی به کیفر روحانی سرکشان مستکبر نیز شده است .
در آیات دیگر قرآن نیز اشاره به پاداشهای روحانی دیده می شود: در یکجا می فرماید: و رضوان من الله اکبر: ((خشنودی و رضایتمندی خداوند از

همه این پاداشها برتر است)) (توبه - 72).
در جای دیگر می فرماید: سلام قولا من رب رحیم : ((برای آنها سلام و تهنیت است از ناحیه پروردگار رحیم و مهربان)) (یس - 85).
و بالاخره در جای دیگر می گوید: و نزعنا ما فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین : هر گونه حسد و کینه و عداوت را از دلهای آنها برمی کنیم ، همه برادرند و بر تختها رو به روی یکدیگر قرار دارند (حجر - 47).
ناگفته پیداست که لذات معنوی آن هم در آن عالم وسیع و گسترده غالبا قابل توصیف نیست ، و لذا در آیات قرآن معمولا به صورت سربسته به آنها اشاره شده است و اما کیفرهای روحی در شکل تحقیرها، سرزنشها، تاسف و اندوهها منعکس است که نمونه ای از آن را در آیات فوق خواندیم . الدخان

آیه 51-57
آیه و ترجمه
إِنَّ الْمُتَّقِینَ فی مَقَامٍ أَمِینٍ(51)
فی جَنَّتٍ وَ عُیُونٍ(52)
یَلْبَسونَ مِن سندُسٍ وَ إِستَبرَقٍ مُّتَقَبِلِینَ(53)
کذَلِک وَ زَوَّجْنَهُم بحُورٍ عِینٍ(54)
یَدْعُونَ فِیهَا بِکلِّ فَکِهَةٍ ءَامِنِینَ(55)
لا یَذُوقُونَ فِیهَا الْمَوْت إِلا الْمَوْتَةَ الأُولی وَ وَقَاهُمْ عَذَاب الْجَحِیمِ(56)
فَضلاً مِّن رَّبِّک ذَلِک هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ(57)
ترجمه :51 - پرهیزکاران در جایگاه امن و امانی هستند.
52 - در میان باغها و چشمه ها.
53 - آنها لباسهائی از حریر نازک و ضخیم می پوشند، و در مقابل یکدیگر می نشینند.
54 - اینچنینند بهشتیان ، و آنها را با حور العین تزویج می کنیم .
55 - آنها هر نوع میوه ای را بخواهند در اختیارشان قرار می گیرد، و در

نهایت امنیت به سر می برند.
56 - هرگز مرگی جز همان مرگ اول (که در دنیا چشیده اند) نخواهند چشید و خداوند آنها را از عذاب دوزخ حفظ می کند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 210
57 - این فضل و بخششی است از سوی پروردگارت ، و این پیروزی بزرگی است .
تفسیر:پرهیزگاران و انواع نعمتهای بهشتی
از آنجا که در آیات گذشته کیفرهای دردناک دوزخیان مطرح بود در این آیات مواهب و پاداشهای بهشتیان را می شمرد تا از قرینه مقابله اهمیت هر یک از این دو آشکارتر گردد.
این پاداشها در هفت قسمت خلاصه شده :
نخست اینکه : ((پرهیزگاران در جایگاه امن و امانی هستند)) (ان المتقین فی مقام امین).
بنابراین هیچگونه ناراحتی و ناامنی به آنها نمی رسد، و در امنیت کامل از آفات و بلاها، از غم و اندوهها، از شیاطین و طاغوتها به سر می برند.
سپس به ذکر نعمت دوم پرداخته ، می گوید: ((آنها در میان باغها و چشمه ها به سر می برند، و جایگاه آنها از هر سو با درختان و چشمه ها احاطه شده)) (فی جنات و عیون).
تعبیر به ((جنات)) (باغهای پر درخت) ممکن است اشاره به تعدد باغهائی باشد که هر یک از بهشتیان در اختیار دارند، و یا اشاره به مقامهای مختلف آنان باشد چرا که باغهای بهشت نیز همه یکسان نیست و به تفاوت درجات بهشتیان متفاوت است . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 211
در مرحله سوم به لباسهای زیبای آنها اشاره کرده می افزاید: ((آنها لباسهائی از حریر لطیف و نازک و ضخیم می پوشند، و در برابر یکدیگر بر تختها جای دارند)) (یلبسون من سندس و استبرق متقابلین).
((سندس)) به پارچه های ابریشمین نازک و لطیف می گویند، و بعضی قید زربافت را نیز به آن افزوده اند.
((استبرق)) به معنی پارچه های ابریشمی ضخیم است ، و جمعی از اهل لغت و مفسران آن را معرب کلمه فارسی ((استبر یا ستبر)) (به معنی ضخیم) می دانند، این احتمال نیز هست که ریشه آن عربی باشد و از ((برق)) (به معنی تلالؤ) گرفته شده است ، به خاطر درخشندگی خاصی که این گونه پارچه ها دارد.
البته در بهشت گرما و سرمای شدیدی وجود ندارد تا به وسیله پوشیدن لباس دفع شود، بلکه اینها اشاره به لباسهای متنوع و گوناگون بهشتی است ، و همانگونه که قبلا گفته ایم الفاظ و کلمات ما که برای رفع حاجت در زندگی روزمره دنیا وضع شده قادر نیست مسائل آن جهان بزرگ و کامل

را توصیف کند، بلکه تنها می تواند اشاراتی به آن باشد.
بعضی نیز تفاوت این لباسها را اشاره به تفاوت مقام قرب بهشتیان دانسته اند.
ضمنا متقابل بودن بهشتیان با یکدیگر و حذف هر گونه تفاوت و برتری - جوئی در میان آنها اشاره ای است به روح انس و اخوتی که بر جلسات آنها حاکم است ، جلساتی که جز صفا و روحانیت و معنویت در فضای آن چیزی وجود ندارد.
در مرحله چهارم نوبت به همسران آنها می رسد می گوید: ((آری اینچنینند بهشتیان ، و حور العین را به همسری آنها درمی آوریم)) (کذلک و زوجناهم بحور عین). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 212
((حور)) جمع ((حوراء)) و ((احور)) به کسی می گویند که سیاهی چشم او کاملا مشکی و سفیدی آن کاملا شفاف است !.
((عین)) (بر وزن چین) جمع ((اعین)) و ((عیناء)) به معنی درشت چشم است .
از آنجا که زیبائی انسان بیش از همه در چشمان او است ، در اینجا چشمان زیبای حور العین را توصیف می کند، و البته در آیات دیگر قرآن زیبائیهای دیگر آنها نیز به طرز زیبائی مطرح شده است .
سپس به ذکر پنجمین نعمت بهشتیان پرداخته می افزاید: ((آنها هر نوع میوه ای را بخواهند تقاضا می کنند در اختیارشان قرار می گیرد و در نهایت امنیت هستند)) (یدعون فیها بکل فاکهة آمنین).
حتی مشکلاتی که در بهره گیری از میوه های دنیا وجود دارد برای آنها وجود نخواهد داشت ، میوه ها همگی نزدیک و در دسترسند، بنابراین زحمت و رنج چیدن میوه از درختان بلند در آنجا نیست : قطوفها دانیة (حاقه - 23).
انتخاب هر گونه میوهای را بخواهند به دست آنهاست : و فاکهة مما یتخیرون (واقعه - 20).
بیماریها و ناراحتیهائی که گاه بر اثر خوردن میوه ها در این دنیا پیدا می شود در آنجا وجود ندارد، و نیز بیمی از فساد و کمبود و فنای آنها نیست ، و از هر نظر فکر آنها راحت و در امنیتند.
به هر حال اگر غذای دوزخیان ((زقوم)) است و در درون آنان همچون آب جوشان می جوشد، طعام بهشتیان میوه های لذتبخش و خالی از هر گونه ناراحتی است .
جاودانگی بهشت و نعمتهای بهشتی ششمین موهبت الهی بر متقین است ، چرا تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 213
که آنچه فکر انسان را به هنگام وصال ناراحت می کند بیم فراق است ، لذا می فرماید: ((آنها هیچ مرگی جز همان مرگ اول که در دنیا چشیدند نخواهند چشید))! (لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی).

جالب اینکه قرآن مساءله جاودانه بودن نعمتهای بهشت را با تعبیرات مختلف بیان کرده است ، گاه می گوید: خالدین فیها ((جاودانه در باغهای بهشت خواهند ماند)).
و گاه می گوید: عطاءا غیر مجذوذ ((این عطائی است قطع نشدنی)) (هود - 108).
در اینکه چرا تعبیر به مرگ نخستین (الموتة الاولی) شده است مطالبی است که در ((نکات)) خواهد آمد.
سرانجام هفتمین و آخرین نعمت را در این سلسله چنین بیان می کند: ((و خداوند آنها را از عذاب دوزخ حفظ کرده است 9 (و وقاهم عذاب الجحیم).
کمال این نعمتها در این است که احتمال عذاب و فکر مجازات بهشتیان را به خود مشغول نمی دارد و نگران نمی کند.
اشاره به اینکه اگر پرهیزگاران لغزشهائی هم داشته اند خدا به لطف و کرمش آنها را بخشیده ، و به آنها اطمینان داده است که از این نظر نگرانی به خود راه ندهند، و به تعبیر دیگر غیر از معصومین خواه ناخواه لغزشی دارند و تا مشمول عفو الهی نشوند از آن بیمناکند این آیه به آنها از این نظر امنیت کامل می بخشد.
در اینجا سؤ الی مطرح است و آن اینکه بعضی از مؤ منان مدت زمانی به خاطر گناهشان در دوزخ می مانند تا پاک شوند و سپس به بهشت می آیند، آیا آیه تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 214
فوق شامل حال آنها نمی شود؟
در پاسخ می توان گفت : آیه از پرهیزگاران بلند پایه ای سخن می گوید که از همان ابتدا قدم در بهشت می نهند، و اما از گروه دیگر ساکت است .
این احتمال نیز وجود دارد که این دسته نیز بعد از ورود در بهشت دیگر بیمی از بازگشت به دوزخ ندارند، و در امن و امانند، یعنی آیه فوق حال آنها را بعد از ورود در بهشت ترسیم می کند.
در آخرین آیه مورد بحث اشاره به تمام این نعمتهای هفتگانه کرده ، به صورت یک جمعبندی می گوید: ((همه اینها به عنوان فضل و بخششی از سوی پروردگار تو است و این فوز عظیم و پیروزی بزرگی است که شامل حال پرهیزگاران می شود)) (فضلا من ربک ذلک هو الفوز العظیم).
درست است که پرهیزگاران حسنات بسیاری در دنیا انجام داده اند، ولی مسلما پاداش عادلانه آن اعمال ناچیز اینهمه نعمت بی پایان و جاودانی نیست این فضل خدا است که اینهمه پاداش را در اختیار آنها گذارده .از این گذشته ، اگر فضل الهی در دنیا شامل حال آنها نبود هرگز نمی توانستند آن حسنات را بجا آورند، او به آنها عقل و دانش داد، او پیامبران الهی و کتب آسمانی را فرستاد، و او توفیق هدایت و عمل را شامل حالشان کرد.

آری بهره گیری از این توفیقات بزرگ و رسیدن به آن همه پاداش در پرتو این توفیقات ، فوز عظیم و پیروزی بزرگی است که جز در سایه لطف او حاصل نمی شود. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 215
نکته :
مرگ نخستین چیست ؟ در آیات فوق خواندیم که بهشتیان هیچ مرگی جز مرگ نخستین را نمی چشند، در اینجا سه سؤ ال مطرح است .
نخست اینکه منظور از مرگ اول چیست ؟ اگر مرگی است که پایان زندگی دنیا را تشکیل می دهد چرا می گوید: بهشتیان جز مرگ اول را نمی چشند، در حالی که آن را قبلا چشیده اند (و باید به صورت فعل ماضی گفته شود نه مضارع).
در پاسخ این سؤ ال بعضی ((الا)) را در الا الموتة الاولی به معنی بعد گرفته اند و گفته اند معنی آیه این می شود که بعد از مرگ نخستین مرگ دیگری را نخواهند چشید.
بعضی در اینجا تقدیری قائل شده اند و گفته اند تقدیر چنین است : الا الموتة الاولی التی ذاقوها: ((مگر مرگ نخستین که آن را از قبل چشیده اند)).
سؤ ال دیگر اینکه چرا تنها سخن از مرگ نخستین به میان آمده در حالی که می دانیم انسان دو مرگ را می چشد، مرگی در پایان زندگی دنیا، و مرگی بعد از حیات برزخی .
در پاسخ این سؤ ال جوابهائی گفته اند که هیچیک قابل قبول نیست ، و نیاز به ذکر آن نمی بینیم ، بهتر این است که گفته شود حیات و مرگ برزخی هیچ شباهتی به حیات و مرگ معمولی ندارد، بلکه به مقتضای معاد جسمانی حیات قیامت از جهاتی شبیه حیات دنیا است ، منتها در سطحی بسیار بالاتر و والاتر، و لذا به بهشتیان گفته می شود جز مرگ نخستین که در دنیا داشتید دیگر مرگی در تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 216
کار نخواهد بود، و چون حیات و مرگ برزخی مطلقا با آن شباهتی ندارد سخنی از آن به میان نیامده است .
سومین سؤ ال اینکه نبودن مرگ در قیامت منحصر به بهشتیان نیست ، دوزخیان نیز مرگی ندارند، پس چرا در آیه روی بهشتیان تکیه شده است ؟
مرحوم طبرسی در ((مجمع البیان)) جواب جالبی دارد، می گوید: این به خاطر آن است که بشارتی برای بهشتیان باشد که حیات جاویدان گوارائی دارند، اما برای دوزخیان که هر لحظه از حیاتشان برای آنها مرگی است و گوئی پیوسته می میرند و زنده می شوند این سخن مفهومی ندارد.
به هر حال تعبیر به ((لا یذوقون)) (نمی چشند) در اینجا اشاره به این است که حتی کمترین آثاری از آثار مرگ نیز برای بهشتیان پیدا نمی شود.
جالب اینکه در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : خداوند روز

قیامت به بعضی از بهشتیان می گوید: و عزتی و جلالی ، و علوی و ارتفاع مکانی ، لانحلن له الیوم خمسة اشیاء ... الا انهم شباب لا یهرمون ، و اصحاء لا یسقمون ، و اغنیاء لا یفتقرون ، و فرحون لا یحزنون ، و احیاء لا یموتون ، ثم تلی هذه الایة : لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی :
به عزت و جلالم سوگند، و به علو و بلندی مقامم قسم ، من پنج چیز را به او می بخشم ... آنها همیشه جوانند و پیر نمی شوند، تندرستند و بیمار نمی گردند، توانگرند و فقیر نخواهند شد، خوشحالند و اندوهی به آنها راه نمی یابد، و همیشه زنده اند و نمی میرند، سپس این آیه را تلاوت فرمود: لا یذوقون فیها الموت الا الموتة الاولی . الدخان
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 217
آیه 58-59
آیه و ترجمه
فَإِنَّمَا یَسرْنَهُ بِلِسانِک لَعَلَّهُمْ یَتَذَکرُونَ(58)
فَارْتَقِب إِنَّهُم مُّرْتَقِبُونَ(59)
ترجمه :58 - ما آن (قرآن) را بر زبان تو آسان ساختیم تا متذکر شوند.
59 - (اما اگر پذیرا نشدند) منتظر باش آنها نیز منتظرند (تو منتظر پیروزی الهی و آنها منتظر عذاب و شکست باشند).
تفسیر:منتظرش باش که آنها نیز منتظرند!
گفتیم : ((سوره دخان)) با بیان عظمت و عمق آیات قرآن شروع شده است ، و با آیات فوق که آن هم بیانگر تاءثیر عمیق آیات قرآن است پایان می گیرد، تا آغاز سوره با انجامش هماهنگ باشد، و آنچه در میان این آغاز و انجام بیان شده نیز تاءکیدی است بر مواعظ و اندرزهای قرآن .
می فرماید: ((ما این قرآن را بر زبان تو آسان کردیم تا آنها متذکر شوند)) (فانما یسرناه بلسانک لعلهم یتذکرون).
با اینکه محتوایش فوق العاده عمیق و ابعادش بسیار گسترده است ، ساده ، روان ، همه کس فهم ، و قابل استفاده برای همه قشرهاست ، مثالهایش زیبا، تشبیهاتش طبیعی و رسا، داستانهای واقعی و آموزنده ، دلائلش روشن و محکم ، بیانش ساده و فشرده و پر محتوا، و در عین حال شیرین و جذاب ، تا در اعماق قلوب انسانها نفوذ کند، بیخبران را آگاه ، و دلهای آماده را متذکر سازد.
بعضی از مفسران تفسیر دیگری برای این آیه ذکر کرده اند که مطابق آن منظور این است : تو با اینکه درس نخوانده ای به سهولت و راحتی می توانی این تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 218
آیات پر محتوا را که بیانگر وحی و اعجاز الهی است قرائت کنی .
ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد، و در واقع این آیه شبیه آیه ای است که در سوره قمر چند بار تکرار شده است : و لقد یسرنا القرآن

للذکر فهل من مدکر: ((ما قرآن را برای تذکر سهل و آسان ساختیم آیا کسی هست که پند گیرد و متذکر شود))؟.
ولی از آنجا که با همه این اوصاف باز گروهی در برابر کلام حق تسلیم نمی شوند در آخرین آیه آنها را مورد تهدید قرار داده ، می گوید: ((اگر با اینهمه آنها پذیرا نشوند تو منتظر باش ، آنها نیز منتظرند))! (فارتقب انهم مرتقبون).
تو منتظر وعده های الهی در زمینه پیروزی بر کفار باش ، و آنها منتظر شکست باشند. تو منتظر مجازات دردناک الهی درباره این قوم لجوج و ستمگر باش ، آنها نیز در پندار خود انتظار شکست و ناکامی تو را می کشند، تا معلوم شود کدامیک از این دو انتظار صحیح است ؟
بنابراین هرگز نباید از این آیه چنین نتیجه گیری کرد که خداوند به پیامبرش دستور می دهد به کلی دست از تبلیغ آنها بکشد، و تلاشها و کوششهایش را متوقف سازد، و تنها به انتظار قناعت کند، بلکه این یکنوع تهدید است که برای بیدار ساختن افراد لجوج به کار می رود
نکته ها:
1 - ((ارتقب)) در اصل از ((رقبة)) (بر وزن طلبه) به معنی ((گردن)) گرفته شده است ، و از آنجا که افرادی که منتظر چیزی هستند پیوسته گردن می کشند به معنی انتظار و مراقبت از چیزی آمده است .
2 - آیات فوق به خوبی نشان می دهد که قرآن مجید تعلق به قشر و گروه

خاصی ندارد، بلکه برای فهم و تذکر و پندگیری عموم است ، بنابراین آنها که قرآن را در پیچ و خم مفاهیم مبهم و مسائل نامفهومی قرار می دهند که درک آن تعلق به قشر خاصی دارد و حتی آن قشر هم چیزی از آن نمی فهمند در حقیقت از روح قرآن غافلند.
قرآن باید در زندگی همه مردم حضور داشته باشد، در شهر و روستا، در خلوت و جمع ، در دبستان و دانشگاه ، در مسجد و میدان جنگ ، و در همه جا، چرا که ((خداوند آن را سهل و ساده و روان ساخته تا همگان متذکر شوند)).
و نیز این آیه قلم بطلان بر افکار کسانی که قرآن را در طرز تلاوت و پیچ و خم قواعد تجوید خلاصه کرده ، و تنها همتشان ادای الفاظ آن از مخارج و رعایت آداب وقف و وصل است می کشد، و می گوید همه اینها برای تذکر است تذکری که عامل حرکت و سازندگی در عمل بشود، رعایت ظواهر الفاظ در جای خود صحیح ولی هدف نهائی معانی است نه الفاظ.
3 - در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است : لو لا تیسیره لما قدر احد من خلقه ان یتلفظ بحرف من القرآن ، و انی لهم ذلک و هو کلام من لم یزل و لا یزال !: ((اگر خداوند قرآن را آسان بر زبانها نساخته بود

کسی قدرت نداشت تلفظ به حرفی از حروف آن کند، و چگونه می توانستند در حالی که قرآن سخن خداوند ازلی و ابدی است))؟ (و چنین کلامی آنقدر ابهت و عظمت دارد که تلفظ به آن برای بندگان بدون لطف الهی ممکن نیست).
پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده که از قرآن این کلام بزرگ و بی نظیرت پند می گیرند، و زندگی خود را در تمام ابعاد با آن هماهنگ می سازند.
خداوندا! از آن امنیت که به پرهیزگاران عنایت می کنی و قلب و جان

آنها را در برابر طوفان حوادث آرامش می بخشی به ما مرحمت فرما.
بارالها! مواهبت بی شمار، و رحمتت بی حساب ، و مجازاتت دردناک است ، اعمال ما چیزی نیست که ما را مشمول لطفت و بر کنار از کیفرت سازد، ما را با همان فضلی که به متقین وعده داده ای مشمول عنایاتت قرار ده ، وگرنه هرگز به آغوش بهشت جاودانت راه نخواهیم یافت .
پایان سوره دخان سه شنبه 25 رجب المرجب 1405
27 /1/ 1364

تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 221
َسوره جاثیه
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده ، و دارای 37 آیه است تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 223
محتوای سوره جاثیه
این سوره که ششمین سوره از سوره های ((حوامیم)) است از سوره های مکی است ، و زمانی نازل شد که درگیری شدیدی میان ((مسلمانان)) و ((مشرکان)) بر فضای اجتماعی مکه حاکم بود، و به همین دلیل بیشتر روی مسائل مربوط به توحید، و مبارزه با شرک ، و تهدید ظالمان به دادگاه قیامت ، و توجه به مساءله ثبت اعمال ، و همچنین توجه به سرنوشت اقوام سرکش پیشین می پردازد، و می توان محتوای این سوره را در هفت بخش خلاصه کرد:
1 - عظمت قرآن مجید و اهمیت آن .
2 - بیان گوشه ای از دلائل توحید در برابر مشرکان .
3 - ذکر پاره ای از ادعاهای طبیعی مسلکان و پاسخ قاطع به آن .
4 - اشاره کوتاهی به سرنوشت بعضی از اقوام پیشین همچون بنی اسرائیل به عنوان گواهی بر مباحث این سوره .
5 - تهدید شدید نسبت به گمراهانی که اصرار و پافشاری بر عقائد انحرافی خود دارند.
6 - دعوت به عفو و گذشت در عین قاطعیت و عدم انحراف از مسیر حق .
7 - اشارات گویائی به حوادث تکاندهنده قیامت ، مخصوصا نامه اعمال که تمامی کارهای انسان را بی کم و کاست در بر می گیرد.
این سوره با اوصاف و نامهای بزرگ خداوند همچون عزیز و حکیم آغاز می شود و با آن نیز ختم می گردد، نام این سوره جاثیه است به تناسب آیه 28 این سوره (جاثیه یعنی کسی که به زانو در آمده) و اشاره به وضع بسیاری تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 224
از مردم در صحنه قیامت در دادگاه عدل الهی است .
مرحوم ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) نام دیگری نیز برای این سوره نقل کرده که چندان مشهور نیست و آن ((شریعت)) است به تناسب آیه 18 این سوره .
فضیلت تلاوت سوره جاثیه
در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من قراء

حامیم الجاثیة ستر الله عورته و سکن روعته عند الحساب : ((کسی که سوره جاثیه را بخواند (و البته در آن اندیشه کند و در زندگی خود به کار بندد) خداوند عیوب او را روز قیامت می پوشاند، و ترس و وحشت او را به آرامش مبدل می سازد)).
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من قراء سورة الجاثیة کان ثوابها ان لایری النار ابدا، و لایسمع زفیر جهنم و لاشهیقها، و هو مع محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم): ((هر کس سوره جاثیه را (با فکر و اندیشه ای که مقدمه عمل باشد) تلاوت کند ثوابش این است که هرگز آتش دوزخ را نبیند و صدای ناله جهنم را نمی شنود و همنشین محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خواهد بود)). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 225
آیه 1 - 6
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
حم (1)
تَنزِیلُ الْکِتَبِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِیزِ الحْکِیمِ(2)
إِنَّ فی السمَوَتِ وَ الاَرْضِ لاَیَتٍ لِّلْمُؤْمِنِینَ(3)
وَ فی خَلْقِکمْ وَ مَا یَبُث مِن دَابَّةٍ ءَایَتٌ لِّقَوْمٍ یُوقِنُونَ(4)
وَ اخْتِلَفِ الَّیْلِ وَ النهَارِ وَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ السمَاءِ مِن رِّزْقٍ فَأَحْیَا بِهِ الاَرْض بَعْدَ مَوْتهَا وَ تَصرِیفِ الرِّیَح ءَایَتٌ لِّقَوْمٍ یَعْقِلُونَ(5)
تِلْک ءَایَت اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَیْک بِالْحَقِّ فَبِأَی حَدِیثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ ءَایَتِهِ یُؤْمِنُونَ(6)
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 226
ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - حم .
2 - این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است .
3 - بدون شک در آسمانها و زمین نشانه های فراوانی است برای آنها که اهل ایمانند.
4 - و همچنین در آفرینش شما، و جنبندگانی که در سراسر زمین منتشر ساخته ، نشانه هائی است برای جمعیتی که اهل یقینند.
5 - و نیز در آمد و شد شب و روز و رزقی که خداوند از آسمان نازل کرده ، و به وسیله آن زمین را بعد از مردنش حیات بخشیده ، و همچنین در وزش بادها نشانه های روشنی است برای جمعیتی که اهل تفکرند.
6 - اینها آیات الهی است که ما آن را به حق بر تو تلاوت می کنیم ، اگر آنها به این آیات ایمان نیاورند به کدام سخن بعد از سخن خدا و آیاتش ایمان می آورند؟!.
تفسیر:همه جا نشانه های او است

گفتیم این سوره ششمین سوره ای است که با حروف مقطعه ((حم)) آغاز شده ، و با سوره بعد یعنی سوره ((احقاف)) مجموعا سوره های هفتگانه حوامیم را تشکیل می دهد.
در مورد تفسیر حروف مقطعه کرارا در آغاز سوره های ((بقره)) و ((آل عمران)) و ((اعراف)) و همچنین سوره های حم بحث کرده ایم .
مفسر معروف طبرسی در آغاز این سوره می افزاید: بهترین سخن این است که گفته شود ((حم)) نام این سوره است ، سپس از بعضی از مفسران نقل می کند ((نامگذاری این سوره به حم برای اشاره به این است که این قرآن که سراپا اعجاز است از حروف الفبا تشکیل شده)).
آری این کتابی که نور است و هدایت است و راهنما و راهگشا و معجزه

جاویدان پیامبر اسلام است از ترکیب همین حروف ساده به وجود آمده ، و این نهایت عظمت است که چنان امر مهمی از چنین وسیله ساده ای تشکیل گردد.
و شاید به همین دلیل بلافاصله از عظمت قرآن یاد کرده ، می گوید ((این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است)) (تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم).
((عزیز)) به معنی قدرتمند و شکست ناپذیر، و ((حکیم)) به معنی کسی که از اسرار همه چیز آگاه است و تمام افعالش روی حساب و حکمت می باشد.
روشن است که برای نازل کردن اینچنین کتاب ، حکمتی بی پایان ، و قدرتی نامحدود لازم است ، که جز در خداوند متعال وجود ندارد.
جالب اینکه این آیه به همین صورت در آغاز چهار سوره قرآن آمده است که سه سوره از سوره های حوامیم (مؤ من ، جاثیه و احقاف) و یک سوره از غیر حوامیم (سوره زمر) است ، این تکرار و تاءکید به این منظور است که توجه همگان را به عمق اسرار قرآن و عظمت محتوای آن جلب کند، تا هیچ تعبیری را در آن ساده نینگارند، و هیچ کلمه ای را بی حساب فکر نکنند، و به هیچ حدی از فهم و درک آن قانع نشوند.
این نکته نیز قابل توجه است که گاهی توصیف به ((عزیز)) برای خود قرآن ذکر شده ، مانند و انه لکتاب عزیز: ((قرآن کتابی است قدرتمند و شکست - ناپذیر)) (فصلت 41) دست بیهوده گویان به دامنش دراز نمی شود و گذشت زمان از ارزش آن نمی کاهد، و حقایق آن به کهنه گی نمی گراید

رسوا می کند و در مسیر زمان همواره پیش می تازد.
و گاه برای نازل کننده قرآن مانند آیه مورد بحث ، و هر دو صحیح است .
سپس به بیان آیات و نشانه های عظمت خدا در آفاق و انفس پرداخته ،

می گوید: در آسمانها و زمین نشانه های فراوانی است برای آنها که اهل ایمانند و طالب حقند (ان فی السموات و الارض لایات للمؤ منین).
عظمت آسمانها از یکسو، و نظام شگفت انگیز آنها که میلیونها سال می گذرد و برنامه های آنها بدون کمترین انحراف و دگرگونی ادامه می یابد از سوی دیگر، و ساختمان زمین و عجائب آن از سوی سوم هر یک آیتی از آیات خدا است .
زمینی که به گفته بعضی از دانشمندان 14 نوع حرکت دارد، و با سرعت سرسام آوری به گرد خود می گردد، و نیز حرکتی سریع به گرد خورشید، و حرکت دیگری همراه خانواده منظومه شمسی در دل کهکشان دارد، و به مسافرتی بی انتها مشغول است ، با اینحال چنان آرام است که مهد آسایش انسان و همه موجودات زنده است ، و ابدا احساس نمی شود که حتی به مقدار سر سوزنی حرکت می کند!
نه چنان سخت است که نتوان در آن زراعت کرد و خانه بنا نمود، و نه چنان نرم است که قابل استقرار و بقا نباشد.
انواع منابع و معادن و وسائل حیات برای میلیاردها انسان گذشته و امروز و آینده در آن فراهم شده ، و آنقدر زیبائی دارد که انسان را مسحور و مفتون خود می سازد کوهها و دریاها و جو زمین نیز هر کدام آیتی است اسرارآمیز ولی این نشانه های توحید و عظمت آفریدگار را تنها در اختیار مؤ منان یعنی طالبان حق و پویندگان راه الله قرار می دهد، و کوردلان بی خبر و مغرور از درک آن محرومند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 229
سپس از این آیات آفاقی به آیات انفسی پرداخته ، می گوید: ((و در آفرینش شما و جنبندگانی که در سراسر زمین پراکنده ساخته نیز نشانه هائی است برای جمعیتی که اهل یقینند)) (و فی خلقکم و ما یبث من دابة آیات لقوم یوقنون).
در حقیقت همانگونه که در عبارت معروف و منسوب به امیر مؤ منان علی (علیه السلام) آمده است : ((این انسان جرم صغیری است که عالم کبیری در او خلاصه شده)) و آنچه در عالم کبیر وجود دارد نمونه ای از آن در درون جسم و جان او است .
خصلتها و صفاتش معجونی است از خصائل و صفات مجموعه جنبندگان و موجودات زنده ، و تنوع خلقتش عصارهای است از مجموعه حوادث این جهان بزرگ .
ساختمان یک سلول او به اندازه ساختمان یک شهر عظیم صنعتی اسرارانگیز است ، و آفرینش یک موی او با ویژگیها و خصوصیات مختلفی که با سرپنجه علم و دانش کشف شده است خود آیتی بزرگ از آیات الهی است .
وجود هزاران کیلومتر رگهای کوچک و بزرگ و مویرگهای فوق العاده ظریف

در بدن او، و هزار کیلومتر رشته های ارتباطی و سیمهای مخابراتی سلسله اعصاب ، و چگونگی ارتباط آنها با مرکز فرماندهی فوق العاده پیچیده و اسرارآمیز و در عین حال قوی و نیرومند در مغز، و طرز کار هر یک از دستگاههای داخلی بدن ، و هماهنگی عجیب آنها به هنگام بروز حوادث ناگهانی ، و دفاع سرسختانه نیروهای محافظ تن در برابر هجوم عوامل خارجی ، هر یک به تنهائی آیتی است .
و از انسان گذشته صدها هزار نوع جنبنده از حیوانات ذره بینی گرفته تا حیوانات غولپیکر، با ویژگیها و ساختمانهای کاملا متنوع و رنگارنگ که گاه برای مطالعه یکنوع از آنها باید جمعی از دانشمندان تمام عمر خود را مصروف کنند، و با اینکه هزاران کتاب درباره اسرار آفرینش آنها نوشته شده هنوز آنچه درباره آنها می دانیم در برابر آنچه نمی دانیم بسیار کم است ، آری هر یک به نوبه تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 230
خود آیتی و نشانه ای از علم و حکمت و قدرت بی پایان مبداء آفرینش است .
ولی چرا گروهی دهها سال در لابلای این آیات رفت و آمد دارند، و کمترین آگاهی حتی از یکی از آنها ندارند؟ دلیلش همان است که قرآن می گوید: ((این آیات مخصوص طالبان ایمان و یقین و صاحبان اندیشه و فکر است)) برای آنها که درهای قلب خود را گشوده و با تمام وجود تشنه یقین و علم و دانشند، حتی کمترین حرکت و کوچکترین موجود را از نظر دور نمی دارند، و ساعتها در آن می اندیشند، و از آن نردبانی می سازند برای ارتقاء به سوی ((الله)) و دفتری برای ((معرفت کردگار)) و با او به راز و نیاز می پردازند و جام دل را از باده عشقش لبریز می کنند.
در آیه بعد از ((سه موهبت بزرگ)) که هر یک نقش مهمی در حیات انسان و موجودات زنده دیگر دارد، و هر یک آیتی از آیات خدا است ، نام می برد: مساءله ((نور)) و ((آب)) و ((هوا)) می فرماید: ((در آمد و شد شب و روز، و رزقی را که خداوند از آسمان نازل کرده و به وسیله آن زمین را بعد از مرگش حیات بخشیده ، و همچنین در وزش بادها، نشانه هائی است برای جمعیتی که تعقل و اندیشه می کنند)) (و اختلاف اللیل و النهار و ما انزل الله من السماء من رزق فاحیا به الارض بعد موتها و تصریف الریاح آیات لقوم یعقلون)
مساءله نظام نور و ظلمت و آمد و شد شب و روز که هر یک با نظم خاصی جانشین و خلیفه دیگری می شود بسیار حساب شده و شگفت انگیز است ، هر گاه روز دائمی بود یا فوق طولانی آنقدر حرارت بالا می رفت که تمام موجودات زنده می سوختند، و هر گاه شب جاویدان بود و یا بسیار طولانی همه از شدت سرما منجمد می شدند!.
این احتمال در تفسیر آیه نیز وجود دارد که اختلاف به معنی جانشینی

یکدیگر نباشد بلکه اشاره به همان تفاوتی است که شب و روز در فصول سال پیدا می کنند و بر اثر آن محصولات مختلف ، گیاهان و میوه ها و نزول برف و باران و برکات دیگر عائد انسانها می شود.
جالب اینکه دانشمندان می گویند با تمام تفاوتی که مناطق مختلف روی زمین از نظر طول شب و روز دارند اگر مجموع ایام سال را حساب کنیم تمام مناطق دقیقا به اندازه هم از نور آفتاب بهره می گیرند!.
در مرحله دوم از رزق حیاتبخش آسمانی ، یعنی باران ، سخن به میان آمده که نه در لطافت طبعش کلامی است ، و نه در قدرت احیاگریش سخنی ، و همه جا نشانه زندگی و طراوت و زیبائی است .
چرا چنین نباشد در حالی که قسمت اصلی بدن انسان و بسیاری از جانداران دیگر و گیاهان را همین آب تشکیل می دهد.
و در مورد سوم سخن از وزش بادها است بادهائی که هوای پراکسیژن زنده را جابجا می کنند، و در اختیار جانداران می گذارند، هوای آلوده به کربن را برای تصفیه به دشتها و جنگلها و صحراها می فرستند، و پس از تصفیه به شهرها و آبادیها می برند، و عجب اینکه این دو دسته از موجودات زنده یعنی حیوانات و گیاهان درست بر ضد هم عمل می کنند، اولی اکسیژن را می گیرد و گاز کربن می دهد، و دومی کربن را می گیرد و اکسیژن می دهد تا تعادل در نظام حیات برقرار گردد، و با گذشت زمان ذخیره هوای مفید زمین نابود نشود.
وزش بادهائی که علاوه بر این ، تلقیحگر گیاهان ، و بارور کننده آنها، و افشاننده انواع بذرها در سرزمینهای مختلف ، و پرورش دهنده مراتع طبیعی
و جنگلها، و موج آفرین در دل اقیانوسهاست ، موجی که به دریا حیات و حرکت می بخشد، و آب را از عفونت و فساد حفظ می کند، و نیز همین بادها کشتیها را بر صفحه اقیانوسها به حرکت درمی آورد.
جالب اینکه در آیات فوق نخست سخن از آیات آسمان و زمین می گوید، و در پایان می فرماید: در اینها نشانه هائی برای ((مؤ منان)) است ، سپس از آفرینش موجودات زنده سخن به میان می آورد، و می گوید: در این آیاتی برای ((اهل یقین)) است ، و بعد از نظام نور و ظلمت و باد و باران بحث می کند، و می گوید: در اینها نشانه هائی برای ((اهل تعقل)) است .
این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که انسان سه مرحله را در مسیر معرفة الله میپیماید تا به مقصد رسد، نخست مرتبه ((تفکر)) سپس مرحله یقین و علم و بعد از آن مرحله ایمان و به اصطلاح عقد قلب است ، و از آنجا که از نظر شرافت ((ایمان)) مرحله اول ، یقین مرحله دوم ، و تفکر مرحله سوم است این ترتیب در آیات ذکر شده ، هر چند از نظر وجود

خارجی ، تفکر در مرتبه اول ، سپس یقین ، و بعد ایمان است ، و به تعبیر دیگر آنها که اهل ایمانند از مشاهده آیات الهی به این مرحله عالی صعود می کنند و آنها که نیستند لااقل به مرحله یقین و یا حداقل به مرحله تفکر درآیند.
مفسران در این زمینه وجوه دیگری نیز ذکر کرده اند که آنچه گفتیم مناسبتر است .
سپس در آخرین آیه مورد بحث به عنوان یک جمع بندی نسبت به بحثهای گذشته ، و بیان عظمت و اهمیت آیات قرآن ، می فرماید: ((اینها آیات الهی است که ما آن را به حق بر تو تلاوت می کنیم (تلک آیات الله نتلوها علیک بالحق). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 233
آیا کلمه ((تلک)) اشاره به آیات قرآنی است ؟ یا آیات و نشانه های خداوند در آفاق و انفس که در آیات قبل به آن اشاره شده ؟ هر دو احتمال را داده اند.
ولی ظاهرا به قرینه تعبیر به تلاوت منظور آیات قرآنی است ، منتها همین آیات قرآنی بیانگر نشانه های خدا در سراسر عالم هستی است و به این ترتیب هر دو تفسیر قابل جمع است (دقت کنید).
به هر حال ((تلاوت)) از ماده ((تلو)) بر وزن (فکر) یعنی سخنی را پشت سر سخن دیگری آوردن ، بنابراین تلاوت آیات قرآن همان قرائت آیات پشت سر یکدیگر است .
تعبیر به ((حق)) اشاره به محتوای این آیات و هم اشاره به حقانیت نبوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و وحی الهی است ، و به عبارت دیگر: این آیات آنچنان گویا و مستدل است که دلیل حقانیت آن و آورنده آن در خودش نهفته است .
به راستی اگر آنها به این آیات ایمان نیاورند به چه چیز ایمان خواهند آورد؟ و لذا در پایان آیه می افزاید: ((این گروه کافر به کدام سخن بعد از سخن خدا و آیاتش ایمان می آورند))؟! (فبای حدیث بعد الله و آیاته یؤ منون).
به گفته طبرسی در مجمع البیان حدیث اشاره به داستانهای عبرت انگیز اقوام پیشین و سرگذشت پندآموز آنهاست ، در حالی که آیات به دلائلی گفته می شود که صحیح را از باطل جدا می سازد و آیات قرآن مجید از هر دو سخن می گوید.
آری به راستی قرآن مجید آنچنان محتوائی از نظر استدلال و براهین تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 234
توحیدی و همچنین از نظر پند و اندرز دارد که هر دلی کمترین آمادگی در آن باشد، و هر سری شوری از حق داشته باشد او را به سوی خدا و پاکی و تقوا دعوت می کند، هرگاه این آیات بینات در کسی اثر نبخشد هرگز امیدی به هدایت او نیست . الجاثیة

تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 235
آیه 7 - 10
آیه و ترجمه
وَيْلٌ لِّكلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ(7)
يَسمَعُ ءَايَتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثمَّ يُصِرُّ مُستَكْبِراً كَأَن لَّمْ يَسمَعْهَا فَبَشرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ(8)
وَ إِذَا عَلِمَ مِنْ ءَايَتِنَا شيْئاً اتخَذَهَا هُزُواً أُولَئک لهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ(9)
مِّن وَرَائهِمْ جَهَنَّمُ وَ لا يُغْنى عَنهُم مَّا كَسبُوا شيْئاً وَ لا مَا اتخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ(10)
ترجمه :7 - وای بر هر دروغگوی گنهکار!
8 - که پیوسته آیات الهی را می شنود که بر او تلاوت می شود اما از روی تکبر اصرار بر مخالفت دارد گوئی اصلا آنرا نشنیده است ، چنین کسی را به عذاب دردناک بشارت ده !
9 - و هر گاه از بعضی آیات ما آگاه شود آنرا به باد استهزاء می گیرد، برای آنها عذاب خوار کننده ای است .
10 - و پشت سر آنها دوزخ است ، و هرگز آنچه را به دست آورده اند آنها را از عذاب تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 236
الهی رهائی نمی بخشد، و نه اولیائی که غیر از خدا برای خود برگزیدند، و عذاب دردناکی برای آنهاست .
تفسیر:وای بر دروغگوی گنهکار!
آیات گذشته نشان می داد که گروهی هستند که سخنان الهی با انواع دلائل توحیدی و مواعظ و اندرزها را می شنوند ولی در آنها اثر نمی کند.
آیات مورد بحث از این گروه و عواقب اعمال آنها به طور مشروح سخن می گوید.
نخست می فرماید: وای بر هر دروغگوی گنهکار! (ویل لکل افاک اثیم)
((افاک)) صیغه مبالغه است ، و به معنی کسی است که بسیار دروغ می گوید، و گاه به کسی که دروغ بزرگ می گوید هر چند زیاد هم نباشد گفته شده .
((اثیم)) از ماده ((اثم)) به معنی مجرم و گنهکار است ، و آن نیز معنی مبالغه را می دهد.
از این آیه به خوبی روشن می شود که موضعگیری خصمانه در برابر آیات الهی کار کسانی است که سر تا پا آلوده گناه و کذب و دروغند، نه پاک نهادان راستگو.
سپس به چگونگی موضعگیریهای آنها اشاره کرده ، می افزاید: ((پیوسته آیات الهی را که بر او تلاوت می شود می شنود اما بر اثر تکبر همواره اصرار بر مخالفت دارد گوئی اصلا آن را نشنیده)) (یسمع آیات الله تتلی

علیه ثم یصر مستکبرا کان لم یسمعها). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 237
و به این ترتیب آلودگی به گناه و دروغ ، و همچنین کبر و خودبینی سبب می شود که اینهمه آیات را نشنیده گیرد و خود را به کرگوشی زند، همانگونه که در آیه 7 سوره لقمان نیز آمده است : و اذا تتلی علیه آیاتنا ولی مستکبرا کان لم یسمعها کان فی اذنیه وقرا: ((هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود مستکبرانه روی برمی گرداند، گوئی آن را نشنیده ، گوئی اصلا گوشهایش سنگین است)).
و در پایان آیه آنها را شدیدا به کیفر سختی تهدید کرده ، می گوید: ((چنین کسی را به عذاب دردناک بشارت ده))! (فبشره بعذاب الیم).
همانگونه که او دل پیامبر و مؤ منان را بدرد آورده ما نیز او را به عذاب دردناکی مبتلا می سازیم ، چرا که عذاب قیامت تجسمی است از اعمال امروز انسانها!
گر چه بعضی از مفسران شاءن نزولی برای این آیه و آیه بعد ذکر کرده و آن را اشاره به ((ابوجهل)) و یا ((نظر بن حارث)) می دانند که داستانها و افسانه هائی از عجم جمع آوری کرده بودند تا مردم را سرگرم سازند، و از آئین حق بازدارند، ولی پیداست که نه تنها مخصوص آنها نیست بلکه اختصاص به مشرکان عرب نیز ندارد، همه مجرمان دروغگوی مستکبر را در هر عصر و زمان شامل می شود همانها که آیات الهی و پیام پیامبران و سخنان پیشوایان بزرگ را نشنیده می گیرند، چرا که با شهوات و خواسته های انحرافی آنها هماهنگ نیست ، و افکار شیطانی آنها را تاءیید نمی کند، و با عادات غلط و تقلیدهای کورکورانه آنها موافق نیست ، آری همه اینها را نیز به عذاب دردناک بشارت ده .
با اینکه ((عذاب)) تناسبی با ((بشارت)) ندارد این تعبیر به عنوان سخریه و تحقیر این گروه ذکر شده است . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 238
سپس می افزاید: ((و هرگاه این مستکبر لجوج چیزی از آیات ما را بداند و از آن آگاه شود آن را به باد استهزا می گیرد)) (و اذا علم من آیاتنا شیئا اتخذها هزوا).
در حقیقت این جاهلان خودخواه دارای دو حالتند: حالت اول اینکه غالبا آیات الهی را می شنوند و نادیده می گیرند و با بی اعتنائی می گذرند گوئی اصلا نشنیده اند، حالت دوم اینکه اگر بشنوند و بخواهند به آن اعتنا کنند و عکس العملی نشان دهند کاری جز استهزا و مسخره کردن ندارند، و همه آنها در این دو برنامه مشترکند، گاه آن و گاه این (بنابراین هیچگونه تضادی در میان این آیه و آیه قبل وجود ندارد)
جالب اینکه نخست می گوید: ((اگر چیزی از آیات ما را بداند)). ولی بعدا نمی گوید آنچه را دانسته استهزا می کند بلکه می گوید همه آیات ما را (چه آنها را که دانسته و چه آنها را که ندانسته) به استهزا و سخریه می

گیرد!.
و این نهایت جهل و بیخبری است که انسان چیزی را انکار یا مسخره کند که اصلا نفهمیده است ، و این بهترین دلیل لجاج و عناد آنها است .
و در پایان آیه مجازات این گروه را چنین بیان می کند: ((برای آنها عذاب خوار کننده ای است)) (اولئک لهم عذاب مهین).
چرا چنین نباشد در حالی که آنها می خواستند با استهزاء آیات الهی مقام و شخصیتی برای خود کسب کنند، اما خداوند به کیفر این کار آنها را پست و موهون و بی مقدار می کند، و آنها را به طرزی خوار کننده و خفت آور در عذاب قیامت گرفتار می سازد، آنها را به صورت بر زمین می کشند و با غل و زنجیر، همراه با ملامت و سرزنش فرشتگان عذاب ، به دوزخ می برند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 239
و از اینجا روشن می شود که چرا در آیه گذشته عذاب به ((الیم)) توصیف شده و در اینجا به ((مهین)) و در آیه آینده به ((عظیم)) در حقیقت هر یک متناسب است با کیفیت گناه آنها!
آیه بعد این ((عذاب مهین)) را چنین شرح می دهد: پشت سر آنها دوزخ است (من ورائهم جهنم).
تعبیر به پشت سر، با اینکه دوزخ جلو آنها قرار دارد، و در آینده به آن می رسند، ممکن است از این نظر باشد که آنها اقبال به دنیا کرده ، و آخرت و عذاب الهی را نادیده گرفته و پشت سر انداخته اند، و این تعبیر معمول است که انسان به هر چیزی بی اعتنائی کند می گویند: آن را پشت سر انداخته ، قرآن مجید می گوید: ان هؤ لاء یحبون العاجلة و یذرون ورائهم یوما ثقیلا: ((آنها زندگی عاجل دنیا را دوست می دارند و آن روز سنگین قیامت را پشت سر می اندازند)) (دهر 27)
جمعی از مفسران نیز گفته اند کلمه ((وراء)) از ماده ((موارات)). هر چیزی است که از انسان پوشیده باشد، هم به پشت سر گفته می شود و هم به پیش رو آنجا که دور باشد و پنهان ، و به این ترتیب کلمه ((وراء)) مفهوم جامعی دارد که به دو مصداق متضاد اطلاق می شود.
این تفسیر نیز بعید به نظر نمی رسد که بگوئیم : تعبیر به ((وراء)) اشاره به مساءله علت و معلول است ، فی المثل می گوئیم : اگر فلان غذای ناباب را بخوری پشت سر آن بیماری است ، یعنی خوردن غذا علت آن بیماری می باشد، در اینجا نیز اعمال آنها عامل و سبب عذاب مهین دوزخ است . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 240
و به هر حال در دنبال آیه می افزاید: اگر آنها گمان می کنند اموال سرشار، و بتها و خدایان ساختگی شان ، گرهی از کار آنها می گشاید سخت در اشتباهند، چرا که ((هرگز آنچه را به دست آوردند آنها را از عذاب الهی نجات نمی بخشد و نه اولیائی را که برای خود ساختند و

برگزیدند)) (و لایغنی عنهم ما کسبوا شیئا و لا ما اتخذوا من دون الله اولیاء).
و چون هیچ راه فرار و نجاتی نیست باید در آتش قهر و غضب الهی بمانند ((و برای آنها عذاب عظیمی است)) (و لهم عذاب عظیم).
آنها آیات الهی را کوچک شمردند خداوند عذاب آنها را بزرگ می کند، آنها بزرگی فروختند خدا نیز عذاب عظیم به آنها می دهد!.
این عذاب از هر نظر عظمت دارد هم جاودانی است هم شدید است هم تواءم با تحقیر می باشد، و هم تا اعماق استخوان و جان گنهکاران نفوذ می کند، آری گناه عظیم در برابر خداوند عظیم کیفرش عذاب عظیم است .
الجاثیة
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 241
آیه 11 - 15
آیه و ترجمه
هَذَا هُدًی وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِئَایَتِ رَبهِمْ لهُمْ عَذَابٌ مِّن رِّجْزٍ أَلِیمٌ(11)
* اللَّهُ الَّذِی سخَّرَ لَکمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِی الْفُلْک فِیهِ بِأَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِن فَضلِهِ وَ لَعَلَّکمْ تَشکُرُونَ(12)
وَ سخَّرَ لَکم مَّا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الاَرْضِ جَمِیعاً مِّنْهُ إِنَّ فی ذَلِک لاَیَتٍ لِّقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ(13)
قُل لِّلَّذِینَ ءَامَنُوا یَغْفِرُوا لِلَّذِینَ لا یَرْجُونَ أَیَّامَ اللَّهِ لِیَجْزِی قَوْمَا بِمَا کانُوا یَکْسِبُونَ(14)
مَنْ عَمِلَ صلِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَیهَا ثمَّ إِلی رَبِّکمْ تُرْجَعُونَ(15)
ترجمه :11 - این (قرآن) مایه هدایت است ، و کسانی که به آیات پروردگارشان کافر شدند عذابی سخت و دردناک دارند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 242
12 - خداوند همان کسی است که دریا را مسخر شما کرد تا کشتیها به فرمانش در آن حرکت کنند و بتوانید از فضل او بهره گیرید، و شاید شکر نعمتهایش را بجا آورید.
13 - او آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه را از سوی خودش مسخر شما ساخته ، در این نشانه های مهمی است برای کسانی که اهل فکرند.
14 - به مؤ منان بگو: کسانی را که امید به ایام الله (روز رستاخیز) ندارند مورد عفو قرار دهد تا خداوند در آن روز هر قومی را به اعمالی که انجام می دادند جزا دهد.
15 - کسی که عمل صالحی بجا آورد برای خود بجا آورده است و کسی که کار بد می کند به زیان خود او است ، سپس همه شما به سوی پروردگارتان بازمی گردید.

تفسیر:همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار!
به دنبال بحثهائی که درباره عظمت آیات الهی در آیه های گذشته آمد آیات مورد بحث نیز همین معنی را تعقیب کرده می گوید: ((این قرآن مجید مایه هدایت است)) (هذا هدی).
حق را از باطل جدا می سازد، صحنه زندگی انسان را روشن می کند، و دست رهروان راه حق را گرفته به سرمنزل مقصود می رساند
((اما برای کسانی که آیات پروردگارشان را انکار کردند عذابی است سخت و دردناک)) (و الذین کفروا بایات ربهم لهم عذاب من رجز الیم).
((رجز)) (بر وزن حرص) چنانکه ((راغب)) در ((مفردات)) گفته در اصل به معنی اضطراب و لرزش و بی نظمی است ، مخصوصا هنگامی که شتر بیمار می شود به گونه ای که از فرط ناتوانی گامهای خود را نزدیک و نامنظم برمی دارد عرب به این حالت ((رجز)) می گوید.
به بیماری طاعون و بلاهای سخت ، و یا برف و تگرگ شدید، و وسوسه های شیاطین و مانند آن نیز این کلمه اطلاق می شود، چرا که همه آنها باعث اضطراب
و تزلزل و بی نظمی است و اگر به اشعار جنگی ((رجز)) (بر وزن غرض) می گویند به خاطر مقطعهای کوتاه و نزدیک به هم می باشد (یا به خاطر تزلزل و اضطرابی که بر پیکر دشمن می افکند).
سپس رشته سخن را به بحث توحید که در آیات نخستین این سوره مطرح شده می کشاند، درسهای مؤ ثری از توحید خداشناسی به مشرکان می دهد.
گاه در عواطف آنها چنگ زده و می گوید: خداوند همان کسی است که دریا را برای شما مسخر کرد تا کشتیها به فرمانش در آن حرکت کنند، و بتوانید از فضل او بهره گیرید، شاید شکر نعمتهایش را بجا آورید (الله الذی سخر لکم البحر لتجری الفلک فیه بامره و لتبتغوا من فضله و لعلکم تشکرون).
چه کسی در ماده اصلی کشتیها این خاصیت را آفریده که در آب فرو نمی رود؟ و چه کسی آب را بستر نرمی برای حرکت آنها قرار داده که به راحتی در آن پیش می رود؟ و چه کسی به نیروی باد فرمان داده که به صورت منظم بر صفحه اقیانوسها بوزد، و کشتیها را به حرکت درآورد؟ یا اینکه نیروی بخار را جانشین باد سازد و این مرکبهای عظیم را با سرعت زیاد به جریان اندازد).
می دانیم بزرگترین و مهمترین وسیله نقلیه انسان در گذشته و امروز کشتیهای کوچک و بزرگ و غولپیکر بوده است که در طول سال میلیونها انسان و بیش از آن اموال تجارتی را از دورترین نقاط جهان به مناطق مختلف می برد، و گاه به اندازه یک شهر کوچک وسعت ، و ساکنان دارد، و وسائل و اموال در آن است !.

راستی اگر این نیروهای سه گانه نبودند، چگونه انسان می توانست با مرکبهای ساده معمولی مشکلات حمل و نقل خود را حل کند؟ هر چند مرکبهای ساده نیز از نعمتهای او است و در جای خود کارساز. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 244
جالب اینکه در آیه 32 سوره ابراهیم می فرماید: و سخر لکم الفلک لتجری فی البحر بامره : ((کشتیها را مسخر شما کرد تا به فرمانش در دریا حرکت کند)). اما در اینجا می گوید: ((دریا را مسخر شما کرد تا کشتیها در آن به حرکت درآیند)) زیرا در آنجا بیشتر نظر روی تسخیر دریاها است ، لذا به دنبال آن و سخر لکم الانهار (نهرها را مسخر شما ساخت) می گوید، اما در اینجا نظر به تسخیر کشتیهاست ، و به هر حال هر دو به فرمان خدا مسخر انسانند و در خدمت او.
هدف از این تسخیر آن است که ((ابتغاء فضل الهی)) کنید که معمولا این تعبیر در مورد تجارت و فعالیتهای اقتصادی می آید، و البته نقل و انتقال مسافرین و جا به جا شدن آنها نیز در آن نهفته است .
و هدف از این بهره گیری از فضل الهی تحریک حس شکرگزاری انسانها است ، تا عواطف آنها برای شکر منعم بسیج شود، و به دنبال آن در مسیر معرفة الله قرار گیرند.
واژه ((فلک)) (کشتی) چنانکه قبلا هم گفته ایم هم به معنی مفرد و هم جمع استعمال می شود.
شرح بیشتر درباره تسخیر دریاها، و کشتیها، و منافع و برکات آنها را ذیل آیه 14 سوره نحل (جلد 11 صفحه 179 به بعد) مطالعه فرمائید.
بعد از بیان نعمت کشتیها که تماس نزدیکی با زندگی روزمره انسانها دارد به مساءله تسخیر سایر موجودات به طور کلی پرداخته ، می گوید: آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است همه را از ناحیه خودش مسخر شما ساخت (و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعا منه). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 245
آنقدر به شما شخصیت و ارزش و عظمت داد که تمام موجودات عالم هستی را مسخر و در مسیر منافع شما قرار داد، آفتاب و ماه ، باد و باران ، کوهها و درهها، جنگلها و صحراها، درختان و حیوانات ، معادن و منابع زیر زمینی ، و خلاصه همه این موجودات را به خدمت شما دعوت کرد، و همه را سرگشته و فرمانبردار شما ساخت ، تا از مواهب او بهره گیرید و به غفلت نخورید.
قابل توجه اینکه می فرماید: جمیعا منه : ((همه اینها با تمام ویژگیها و اختلافاتی که دارند از سوی اویند و به فرمان او در خدمت شما)).
با توجه به اینکه همه مواهب از ناحیه او است و خالق و مدبر و پروردگار همه ذات پاک او می باشد پس چرا انسان به سراغ غیر او رود؟ و سر بر

آستان مخلوقات ضعیف بگذارد؟ و از معرفت منعم حقیقی غافل بماند؟
لذا در پایان آیه می افزاید: ((در این نشانه های مهمی است برای کسانی که تفکر و اندیشه می کنند)) (ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون).
در آیه قبل از عواطف انسانها استفاده می شد، و در اینجا از عقول و اندیشه های آنها، چه خدای مهربانی که با هر زبان ممکن با بندگانش سخن می گوید، گاه با زبان دل ، و گاه با زبان فکر، و هدف در همه اینها یک چیز بیش نیست ، و آن بیداری انسانهای غافل و به حرکت درآوردن آنها در سیر الی الله است .
درباره تسخیر موجودات مختلف جهان بحث مشروحی ذیل آیات 31 تا 33 سوره ابراهیم (جلد 10 صفحه 349 به بعد) آورده ایم . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 246
سپس به ذکر یک دستور اخلاقی در برخورد با کفار می پردازد تا بحثهای منطقی سابق را به این وسیله تکمیل کند روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده می فرماید: ((به مؤ منان بگو کسانی را که امید به ایام الله (روز رستاخیز) ندارند مورد عفو قرار دهند، و نسبت به آنها سخت نگیرند)) (قل للذین آمنوا یغفروا للذین لایرجون ایام الله).
ممکن است آنها بر اثر دور بودن از مبادی ایمان و تربیت الهی برخوردهای خشن و نامطلوب ، و تعبیرات زشت و زننده ای داشته باشند، شما باید با بزرگواری و سعه صدر با اینگونه اشخاص برخورد کنید، مبادا بر لجاجت خود بیفزایند، و فاصله آنها از حق بیشتر شود، این حسن خلق و گذشت و سعه صدر هم از فشار آنها می کاهد، و هم ممکن است عاملی برای جذب آنان به ایمان گردد.
نظیر این دستور کرارا در آیات قرآن آمده است ، مانند: فاصفح عنهم و قل سلام فسوف یعلمون : ((از آنها صرفنظر کن و بگو سلام بر شما، اما بزودی نتیجه کار خود را خواهند دانست))! (زخرف - 89).
اصولا در برخورد با افراد نادان ، سختگیری و اصرار مجازات غالبا نتیجه مطلوبی ندارد، و بی اعتنائی و بزرگواری در برابر آنها وسیله ای برای بیدار ساختن و عاملی برای هدایت است .
البته این یک قاعده کلی نیست زیرا انکار نمی توان کرد که مواردی نیز پیش می آید که چاره ای جز خشونت و مجازات نمی باشد، ولی این در اقلیت است .
نکته دیگر اینکه همه روزها روزهای خدا است ولی در عین حال ((ایام الله)) به ایام مخصوصی اطلاق شده است چرا که نشانه اهمیت و عظمت آن است .
این تعبیر در دو مورد از قرآن مجید آمده ، یکی در آیه مورد بحث ، و دیگر در آیه سوره ابراهیم که در آنجا معنی وسیعتر و گسترده تری دارد.

در احادیث اسلامی ((ایام الله)) به روزهای مختلفی تفسیر شده است ، از جمله تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 247
در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که ایام الله سه روز است روز قیام مهدی (علیه السلام)، روز مرگ ، و روز رستاخیز.
در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : ایام الله نعمائه ، و بلائه ببلائه سبحانه ((ایام الله روزهای نعمتهای او، و آزمایشهای او به وسیله بلاها است)).
به هر حال این تعبیر نشانه اهمیت روز قیامت است ، روز حاکمیت آشکار خداوند بر همه کس و همه چیز، و روز عدل و داد بزرگ .
ولی برای اینکه اینگونه افراد از این بزرگواری و عفو و گذشت سوء - استفاده نکنند در پایان آیه می افزاید: این به خاطر آن است که خداوند در آن روز هر قومی را به اعمالی که انجام می دادند جزا دهد (لیجزی قوما بما کانوا یکسبون).
جمعی از مفسران این جمله را تهدیدی برای کفار و مجرمان دانسته اند در حالی که بعضی دیگر آن را بشارتی نیز برای مؤ منان در برابر این عفو و گذشت شمرده اند.
ولی مانعی ندارد که هم تهدید آن گروه باشد و هم بشارت به این گروه ، چنانکه در آیه بعد نیز به همین معنی اشاره شده است .
می فرماید: ((کسی که عمل صالحی بجا آورد به سود خود بجا آورده است ، و کسی که کار بدی انجام دهد به زیان خود او است ، سپس همه شما به سوی پروردگارتان بازمی گردید)) و نتیجه اعمال خود را می یابید (من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها ثم الی ربکم ترجعون).
این تعبیر که در آیات قرآن کرارا و با عبارات مختلف آمده است پاسخی تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 248
است به آنها که می گویند اطاعت و عصیان ما برای خدا چه سود و زیانی دارد؟ و این چه اصراری است که در زمینه اطاعت و نهی از معصیت او می شود؟!
این آیات می گوید: همه اینها سود و زیانش متوجه خود شماست ، این شما هستید که در پرتو اعمال صالح تکامل می یابید، و به آسمان قرب خدا پرواز می کنید، و این شما هستید که بر اثر جرم و گناه سقوط کرده در پرتگاه غضب و بعد از رحمت او گرفتار لعنت ابدی می شوید.
تمام برنامه های تکلیفی ، و ارسال رسل ، و انزال کتب ، نیز همه برای همین منظور است .
لذا قرآن در یکجا می گوید: و من یشکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان الله غنی حمید: ((کسی که شکرگزاری کند به نفع خودش شکر گزارده و کسی که کفران کند خداوند غنی و حمید است)) (لقمان - 12).

در جای دیگر می گوید: من اهتدی فلنفسه و من ضل فانما یضل علیها: ((کسی که هدایت یابد به نفع خود او است و کسی که گمراه شود ضلالتش به زیان خود او است)) (زمر - 41)
و در جای دیگر می خوانیم : و من تزکی فانما یتزکی لنفسه و الی الله المصیر: ((کسی که پاکی گزیند به نفع خود او است ، و بازگشت همه به سوی خدا است)) (فاطر - 18).
خلاصه ، این گونه تعبیرات بیانگر این واقعیت است که دعوت داعیان الی الله در تمام ابعادش خدمت گسترده ای است به انسانها، نه خدمتی است به خدا که از همه چیز بی نیاز است ، و نه به پیامبرانش که اجر آنها فقط بر خدا است ، توجه به این واقعیت عامل مؤ ثری برای حرکت به سوی اطاعت و پرهیز از گناه است . الجاثیة
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 249
آیه 16 - 20
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ ءَاتَیْنَا بَنی إِسرءِیلَ الْکِتَب وَ الحُْکمَ وَ النُّبُوَّةَ وَ رَزَقْنَهُم مِّنَ الطیِّبَتِ وَ فَضلْنَهُمْ عَلی الْعَلَمِینَ(16)
وَ ءَاتَیْنَهُم بَیِّنَتٍ مِّنَ الاَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْیَا بَیْنَهُمْ إِنَّ رَبَّک یَقْضی بَیْنهُمْ یَوْمَ الْقِیَمَةِ فِیمَا کَانُوا فِیهِ یخْتَلِفُونَ(17)
ثُمَّ جَعَلْنَک عَلی شرِیعَةٍ مِّنَ الاَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَ لا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ(18)
إِنهُمْ لَن یُغْنُوا عَنک مِنَ اللَّهِ شیْئاً وَ إِنَّ الظلِمِینَ بَعْضهُمْ أَوْلِیَاءُ بَعْضٍ وَ اللَّهُ وَلىُّ الْمُتَّقِینَ(19)
هَذَا بَصئرُ لِلنَّاسِ وَ هُدًی وَ رَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ یُوقِنُونَ(20)
ترجمه :16 - ما بنی اسرائیل را کتاب آسمانی و حکومت و نبوت بخشیدیم ، و از روزیهای پاکیزه به آنها عطا کردیم ، و آنها را بر جهانیان (و مردم عصر خویش) برتری بخشیدیم .
17 - و دلائل روشنی از امر نبوت و شریعت در اختیار آنها قرار دادیم ، آنها اختلاف نکردند تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 250
مگر بعد از علم و آگاهی ، و این اختلاف به خاطر ستم و برتری جوئی بود، اما پروردگارت روز قیامت در میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری می کند.
18 - سپس تو را بر شریعت و آئین حقی قرار دادیم از آن پیروی کن و از هوسهای سرکش کسانی که آگاهی ندارند پیروی مکن !
19 - آنها هرگز نمی توانند تو را در برابر خداوند بی نیاز کنند و از عذابش برهانند، و ظالمان یار و یاور یکدیگرند، اما خداوند یار و یاور پرهیزگاران است
20 - این (قرآن و شریعت آسمانی) وسائل بینائی و مایه هدایت و رحمت

است برای مردمی که به آن یقین دارند.
تفسیر:اینهمه موهبت به بنی اسرائیل دادیم ولی ...
در تعقیب بحثهائی که در آیات گذشته پیرامون انواع نعمتهای خداوند و شکرگزاری و عمل صالح آمده ، در این آیات نمونه ای از زندگی بعضی اقوام پیشین را که مشمول نعمتهای خداوند شدند اما کفران کردند شرح می دهد.
می فرماید: ((ما به بنی اسرائیل کتاب آسمانی و حکومت و نبوت دادیم ، و از روزیهای پاکیزه به آنها عطا کردیم ، و آنانرا بر جهانیان (هم عصر خودبرتری بخشیدیم (و لقد آتینا بنی اسرائیل الکتاب و الحکم و النبوة و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی العالمین).
در این آیه مجموعا پنج موهبت را که خداوند به بنی اسرائیل عطا کرده ، بیان می کند که به ضمیمه موهبت دیگری که در آیه بعد می آید مجموعا شش نعمت بزرگ است .
نخست مساءله کتاب آسمانی یعنی تورات است ، که مبین معارف دینی و حلال و حرام و طرق هدایت و سعادت بود.
دوم مقام حکومت و قضاوت ، زیرا می دانیم آنها سالیانی دراز حکومتی

نیرومند و گسترده ای داشتند، نه تنها داود و سلیمان که عده کثیری از بنی اسرائیل در عصر خود، زمامدارانی نیرومند بودند.
((حکم)) در تعبیرات قرآن معمولا به معنی قضاوت و داوری است ، ولی از آنجا که مقام قضاء، همیشه جزئی از برنامه حکومت است و قاضی بدون پشتوانه قدرت حکومت کاری از او ساخته نیست ، دلالت التزامی بر مساءله زمامداری نیز دارد.
در آیه 44 مائده درباره تورات می خوانیم : یحکم بها النبیون الذین اسلموا: ((پیامبرانی که در برابر فرمان خدا تسلیم بودند، بوسیله تورات در میان مردم داوری می کردند)).
سومین نعمت الهی بر آنها مقام نبوت بود که خداوند انبیای بسیاری را از آنها برگزید.
در روایتی آمده است : ((عدد انبیای بنی اسرائیل بالغ بر هزار نفر می شد)).
و در روایت دیگری انبیای بنی اسرائیل چهار هزار نفر ذکر شده است .
اینها همه از مواهب پروردگار بر آنها بود.
در چهارمین مرحله سخن از مواهب مادی می گوید، سخنی جامع و فراگیر، می فرماید: ((از انواع روزیهای پاکیزه به آنها عطا کردیم)) (و رزقناهم من الطیبات).
پنجمین و آخرین موهبت ، برتری و قدرت بلامنازع آنها بود چنانکه در پایان

آیه می افزاید: ((و ما آنها را بر جهانیان برتری بخشیدیم)) (و فضلناهم علی العالمین).
بدون شک منظور از ((عالمین))، در اینجا مردم همان عصر است ، زیرا

110 آل عمران با صراحت می گوید: کنتم خیر امة اخرجت للناس : ((شما مسلمانان بهترین امتی بودید که به سود انسانها قدم به عرصه وجود گذاشتید)).
و نیز می دانیم پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، برترین پیامبران است ، بنابراین امت او نیز، امت برترند، چنانکه در آیه 89 سوره نحل آمده : و یوم نبعث فی کل امة شهیدا علیهم من انفسهم و جئنا بک شهیدا علی هؤ لاء: ((به خاطر بیاور روزی را که از هر امتی ، گواهی از خودشان بر آنها مبعوث می کنیم ، و تو را گواه بر همه آنها قرار می دهیم)).
در آیه بعد به ششمین موهبت بزرگی که خدا به این قوم حق نشناس داد اشاره کرده می گوید: ((ما دلائل روشنی از امر نبوت و شریعت در اختیار آنها گذاردیم)) (و آتیناهم بینات من الامر).
((بینات)) ممکن است اشاره به معجزات روشنی باشد که خداوند به موسی بن عمران (علیهماالسلام) و سایر انبیای بنی اسرائیل بخشید، و یا اشاره به دلائل و براهین منطقی آشکار و قوانین و احکام متقن .
بعضی از مفسران احتمال داده اند که این تعبیر اشاره به نشانه های روشنی است که خداوند درباره پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در اختیار آنها گذارد که با آن می توانستند پیامبر خاتم را همچون فرزندان خود بشناسند الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابنائهم (بقره - 146).
ولی مانعی ندارد که تمام این معانی در آیه جمع باشد.
به هر حال با وجود این مواهب بزرگ و دلائل بین و روشن جائی برای اختلاف وجود نداشت ، ولی این کفران کنندگان به زودی دست به اختلاف زدند، چنانکه قرآن در دنباله همین آیه می گوید: ((آنها اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه علم و آگاهی به سراغشان آمد و سرچشمه این اختلاف همان

و برتری جوئی بود)) (فما اختلفوا الا من بعد ما جائهم العلم بغیا بینهم).
آری آنها پرچم طغیان برافراشتند، و هر گروهی به جان گروه دیگر افتاد، حتی عوامل وحدت و انسجام را وسیله اختلاف و تفرقه قرار دادند، و به دنبال آن قدرتشان به ضعف گرائید، ستاره عظمتشان افول کرد، حکومت آنها متلاشی شد و در دنیا دربدر شدند.
بعضی نیز گفته اند منظور اختلافی است که آنها بعد از آگاهی کافی از

صفات پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مورد او داشتند.
قرآن در پایان آیه آنها را با این عبارت هشدار می دهد: ((پروردگار تو روز قیامت در میان آنها درباره آنچه اختلاف نمودند داوری می کند)) (ان ربک یقضی بینهم یوم القیامة فیما کانوا فیه یختلفون).
و به این ترتیب با کفران نعمت و ایجاد اختلاف هم عظمت و قدرت خود را در دنیا از دست دادند و هم مجازات آخرت را برای خود خریدند.
بعد از بیان مواهبی که خداوند به بنی اسرائیل داده بود و کفران کردند، سخن از موهبت عظیمی به میان می آورد که به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مسلمین ارزانی داشت ، می فرماید سپس ما تو را بر شریعت و مسیری به سوی آئین حق قرار دادیم (ثم جعلناک علی شریعة من الامر).
((شریعت)) به معنی راهی است که برای رسیدن به آب در کنار نهرهائی که سطح آب از ساحل نهر پائینتر است احداث می کنند، سپس به هر راهی که انسان را به مقصد و مقصودش می رساند اطلاق شده است ، بکار گرفتن این تعبیر در مورد آئین حق به خاطر آن است که انسان را به سرچشمه وحی و رضایت الهی و سعادت جاویدان که همچون آب حیات است می رساند، این واژه یکبار در قرآن بکار رفته و تنها در مورد اسلام است . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 254
منظور از ((الامر)) در اینجا همان دین و آئین حق است که در آیه گذشته نیز به آن اشاره شده بود آنجا که فرمود: (بینات من الامر).
و از آنجا که این مسیر، مسیر نجات و پیروزی است به دنبال آن به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد ((از آن پیروی کن)) (فاتبعها).
و نیز از آنجا که نقطه مقابل آن چیزی جز پیروی از هوا و هوس جاهلان نیست ، در آخر آیه می افزاید: ((و از هوا و هوسهای کسانی که آگاهی ندارند پیروی مکن)) (و لا تتبع اهواء الذین لایعلمون).
در حقیقت دو راه بیش نیست ، ((راه انبیاء و وحی)) و ((راه هوا و هوسهای جهال))، اگر کسی به اولی پشت کند در مسیر دوم خواهد افتاد، و اگر کسی به آن روی آورد از خط انبیاء جدا خواهد شد، و به این ترتیب قرآن قلم بطلان بر هر برنامه هدایتی که از سرچشمه وحی مدد نمی گیرد کشیده است .
قابل توجه اینکه بعضی از مفسران گفته اند: رؤ سای قریش نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمدند و عرض کردند.بیا و به آئین نیاکانت بازگرد که هم از تو افضل بودند و هم سالمندتر!
در آن زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هنوز در مکه بود، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت که راه وصول به حق وحی آسمانی

است که بر تو نازل شده ، نه آنچه هوا و هوس این جاهلان اقتضا می کند.
همیشه رهبران راستین به هنگامی که آئین جدید و پاک و نوینی را عرضه می کردند با این وسوسه جاهلان روبرو بودند که تو بهتر می فهمی یا نیاکان و بزرگان و پیشکسوتان قبل از تو؟ و اصرار داشتند آنها نیز همان روشهای خرافی را ادامه دهند که اگر اینگونه پیشنهادها عملی می شد هرگز انسان گامی تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 255
به سوی تکامل برنمی داشت .
آیه بعد در حقیقت علتی است برای نهی از تسلیم شدن در برابر پیشنهاد مشرکان می گوید: ((آنها هرگز نمی توانند تو را در برابر خداوند بی نیاز کنند و از عذابش برهانند)) (انهم لن یغنوا عنک من الله شیئا).
هرگاه از آئین باطل آنها پیروی کنی و عذاب الهی دامان تو را بگیرد هرگز نمی توانند به کمک تو بشتابند، و یا اگر خداوند نعمتی را از تو سلب کند آنها قادر به جبران آن نخواهند بود، گرچه روی سخن در این آیات به پیامبر است ولی منظور همه مؤ منان می باشند.
سپس می افزاید: ظالمان یار و یاور و دوست و ولی یکدیگرند (ان الظالمین بعضهم اولیاء بعض).
همه از یک قماشند و در یک مسیر و سر و ته یک کرباس ، و همگی ضعیف و ناتوانند.
اما گمان نکن که تو و افراد با ایمان که اکنون در اقلیت هستید یار و یاوری ندارید خداوند ولی پرهیزگاران است (و الله ولی المتقین).
درست است آنها ظاهرا جمعیتی عظیم و قدرت و ثروت قابل ملاحظه ای دارند ولی در برابر قدرت بی انتهای حق ذره ناچیزی بیش نیستند.
در آخرین آیه مورد بحث به عنوان تاءکید بر آنچه گذشت و دعوت به پیروی از این آئین الهی می گوید: ((این قرآن و شریعت وسیله بینائی و مایه هدایت و رحمت برای مردمی است که اهل یقین هستند)) (هذا بصائر للناس و هدی و رحمة لقوم یوقنون).
((بصائر)) جمع ((بصیرت)) به معنی بینائی است ، هر چند این واژه بیشتر تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 256
در مورد بینشهای فکری و عقلی استعمال می شود، ولی گاه به تمام اموری که مایه درک و فهم مطلب است اطلاق می گردد.
جالب اینکه می گوید ((این قرآن و شریعت بینائیهائی است)) یعنی عین بینائی است ، آنهم نه یک بینائی که بینائیها، نه در یک بعد که در همه ابعاد زندگی به انسان بینش صحیح می دهد.
نظیر همین تعبیر در آیات دیگر قرآن از جمله آیه 104 سوره انعام آمده است قد جائکم بصائر من ربکم : ((بینائیهائی از سوی پروردگارتان برای شما آمد)).

در اینجا سه موضوع در آیه مطرح شده : ((بصائر))، ((هدایت)) و ((رحمت)) که به ترتیب علت و معلول یکدیگرند، آیات روشنگر و شریعت بینا کننده انسان را به سوی هدایت می برد، و هدایت نیز مایه رحمت پروردگار است .
جالب اینکه ((بصائر)) را برای عموم مردم ذکر می کند، اما هدایت و رحمت را مخصوص کسانی که اهل یقینند، و باید چنین باشد زیرا آیات قرآن مخصوص قوم و گروهی نیست ، بلکه تمام انسانها که در مفهوم ((الناس)) جمعند در آن شریکند، بی هیچگونه محدودیتی از نظر زمان و مکان ، ولی طبیعی است هدایت فرع بر یقین ، و رحمت الهی نیز مولود آن است ، و شامل حال همه نمی شود.
به هر حال اینکه می گوید: قرآن عین بصیرت و عین هدایت و رحمت است تعبیر زیبائی است که از عظمت و تاءثیر و عمق این کتاب آسمانی حکایت می کند برای آنها که رهرو راهند و جستجوگر حقند. الجاثیة
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 257
آیه 21 - 23
آیه و ترجمه
أَمْ حَسِب الَّذِینَ اجْترَحُوا السیِّئَاتِ أَن نجْعَلَهُمْ کالَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ سوَاءً محْیَاهُمْ وَ مَمَاتهُمْ ساءَ مَا یحْکُمُونَ(21)
وَ خَلَقَ اللَّهُ السمَوَتِ وَ الاَرْض بِالحْقِّ وَ لِتُجْزَی کلُّ نَفْسٍ بِمَا کسبَت وَ هُمْ لا یُظلَمُونَ(22)
أَ فَرَءَیْت مَنِ اتخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضلَّهُ اللَّهُ عَلی عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلی سمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلی بَصرِهِ غِشوَةً فَمَن یهْدِیهِ مِن بَعْدِ اللَّهِ أَ فَلا تَذَکَّرُونَ(23)
ترجمه :21 - آیا کسانی که مرتکب سیئات شدند گمان کردند که ما آنها را همچون کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند قرار می دهیم که حیات و مرگشان یکسان باشد؟ چه بد داوری می کنند.
22 - و خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است ، تا هر کس در برابر اعمالی که انجام داده است جزا داده شود، و به آنها ستمی نخواهد شد.
23 - آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده ؟ و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته ، و بر گوش و قلبش تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 258
مهر زده ، و بر چشمش پرده ای افکنده ، با اینحال چه کسی می تواند غیر از خدا او را هدایت کند؟ آیا متذکر نمی شوید؟!
تفسیر:حیات و مرگ این دو گروه یکسان نیست
در تعقیب آیات گذشته که سخن از دو گروه ((مؤ منان)) و ((کافران))، یا ((پرهیزگاران)) و ((مجرمان)) در میان بود در نخستین آیه مورد بحث این دو را در یک مقایسه اصولی در برابر هم قرار داده می گوید: ((آیا کسانی

که مرتکب سیئات شدند گمان کردند آنها را همچون کسانی قرار می دهیم که ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده اند که حیات و مرگشان یکسان باشد))؟! (ام حسب الذین اجترجوا السیئات ان نجعلهم کالذین آمنوا و عملوا الصالحات سواء محیاهم و مماتهم).
((چه بد داوری می کنند))! (ساء ما یحکمون).
مگر ممکن است نور و ظلمت ، علم و جهل ، خوب و بد، ایمان و کفر یکسان باشد؟ مگر امکان دارد بازتاب و ثمره و نتیجه این امور نامساوی ، مساوی گردد؟ هرگز چنین نیست ، مؤ منان صالح العمل از مجرمان بی ایمان در همه چیز جدا هستند، و ایمان و کفر و اعمال نیک و بد سرتاسر زندگی و مرگ هر یک از آنها را به رنگ خود درمی آورد.
این آیه همانند آیه 28 سوره ((ص)) است که می فرماید: ((آیا کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند همچون ((مفسدان در ارض)) قرار دهیم ؟ یا پرهیزگاران را همچون فاجران))؟ (ام نجعل الذین آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین فی الارض ام نجعل المتقین کالفجار).
یا همانند آیه 35 و 36 سوره قلم که می گوید: ((آیا مسلمانان را همچون مجرمان قرار می دهیم ؟ چه می شود شما را چگونه داوری می کنید))؟! (افنجعل تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 259
المسلمین کالمجرمین ما لکم کیف تحکمون).
((اجترحوا)) از ماده ((جرح)) در اصل به معنی جراحت و اثری که بر اثر بیماری و آسیبهاست که به بدن انسان می رسد، و از آنجا که ارتکاب گناه گوئی روح او را مجروح می سازد ماده ((اجتراح)) به معنی انجام گناه نیز به کار رفته ، و گاه در معنی وسیعتری ، یعنی هر گونه اکتساب ، استعمال می شود، و اعضای بدن را از این نظر ((جوارح)) گویند که انسان به وسیله آن مقاصد خود را انجام می دهد و آنچه می خواهد به دست می آورد و کسب می کند.
به هر حال این آیه می گوید: این یک پندار غلط است که تصور کنند ایمان و عمل صالح ، یا کفر و گناه ، تاءثیری در زندگی انسان نمی گذارد، چنین نیست زندگی و مرگ این دو گروه کاملا با هم متفاوت است .
مؤ منان در پرتو ایمان و عمل صالح از آرامش خاصی برخوردارند بطوری که سختترین حوادث زندگی تاءثیری در روح آنها نمی گذارد، در حالی که افراد بی ایمان و آلوده دائما در اضطرابند، اگر در نعمتند بیم زوال آن پیوسته آنها را رنج می دهد، اگر در مصیبت و ناراحتیند قدرت مقابله با آن را ندارند، چنانکه در آیه 82 سوره انعام می خوانیم : الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن و هم مهتدون ((آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را به شرک نیالودند امنیت از آن آنها است ، و آنها هدایت یافتگانند)).

افراد با ایمان به وعده های الهی دلگرمند و مشمول عنایات خاص اویند، چنانکه در آیه 51 سوره مؤ من می خوانیم : انا لننصر رسلنا و الذین آمنوا فی الحیاة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد:
((ما رسولان خود و کسانی را که ایمان آورده اند در حیات دنیا و روز قیامت که گواهان بپا می خیزند یاری می کنیم)).
نور هدایت قلب گروه اول را روشن می سازد و با گامهای استوار به سوی
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 260
هدف مقدسشان پیش می روند الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور: خداوند ولی کسانی است که ایمان آوردند آنها را از ظلمتها به سوی نور هدایت می کند (بقره - 257).
اما گروه دوم نه هدف مشخصی برای زندگی می یابند، و نه برنامه روشنی و در میان امواج ظلمات سرگردانند، و الذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات : ((کسانی که کافر شدند ولی آنها طاغوت و شیطان است ، و آنها را از نور به سوی ظلمتها می برند)).
این در حیات و زندگی این جهان است ، و اما به هنگام مرگ که دریچه ای است به عالم بقا، و دروازه ای است برای آخرت ، چنانکه قرآن در آیه 32 نحل می گوید: ((پرهیزگاران کسانی هستند که فرشتگان قبض روح آنها می کنند در حالی که پاک و پاکیزه اند، به آنها می گویند سلام بر شما باد، وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید)) (الذین تتوفاهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون).
در حالی که با مجرمان بی ایمان طور دیگری سخن می گویند چنانکه در آیه های 27 و 27 همان سوره نحل آمده است : ((کافران کسانی هستند که فرشتگان قبض روح آنها می کنند در حالی که به خود ستم کرده اند، در این هنگام از روی بیچارگی و اظهار تسلیم می گویند: ما کار بدی انجام نمی دادیم ، آری خداوند به آنچه انجام می دادید آگاه است - اکنون از درهای دوزخ وارد شوید و جاودانه در آن خواهید ماند چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران)) ((الذین تتوفاهم الملائکة ظالمی انفسهم فالقوا السلم ما کنا نعمل من سوء بلی ان الله علیم بما کنتم تعملون - فادخلوا ابواب جهنم خالدین فیها فلبئس مثوی المتکبرین)).
خلاصه ، تفاوت در میان این دو گروه در تمام شؤ ون زندگی و مرگ و عالم
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 261
برزخ و قیامت موجود است .
آیه بعد در حقیقت تفسیر و تعلیلی است برای آیه قبل ، می فرماید:
((خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است)) (و خلق الله السموات و الارض بالحق).
((و هدف آن است که هر کس در برابر اعمالی که انجام داده است جزا

داده شود، و به آنها ظلم و ستمی نخواهد شد)) (و لتجزی کل نفس بما کسبت و هم لا یظلمون).
سراسر عالم نشان می دهد که آفریننده این جهان آن را بر محور حق قرار داده ، و در همه جا حق و عدالت حاکم است .
با اینحال چگونه ممکن است مؤ منان صالح العمل و مجرمان بی ایمان را یکسان قرار دهد، و این امر به صورت استثنائی در قانون خلقت درآید؟
طبیعی است آنها که هماهنگ با این قانون حق و عدالت حرکت می کنند باید از برکات عالم هستی و الطاف الهی بهره مند شوند، و آنها که بر ضد آن گام برمی دارند باید طعمه آتش سوزان قهر و غضب خدا شوند، و عدالت همین را ایجاب می کند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 262
و از اینجا روشن می شود که ((عدالت)) به معنی ((مساوات و برابری)) نیست ، بلکه عدالت آن است که هر کسی بر طبق شایستگیهایش از مواهب بیشتری بهره گیرد.
آخرین آیه مورد بحث نیز توضیح و تعلیل دیگری است برای عدم مساوات کافران و مؤ منان ، می فرماید: ((آیا مشاهده کردی کسی را که معبود خود را هوا و هوس خویش قرار داده))؟! (افراءیت من اتخذ الهه هواه).
((و چون خدا می دانسته شایستگی هدایت ندارد او را گمراه ساخته)) (و اضله الله علی علم).
((بر گوش و قلبش مهر زده ، و بر چشمش پرده ای افکنده))، تا در وادی ضلالت همواره سرگردان بماند (و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة).
((با اینحال چه کسی می تواند غیر از خدا او را هدایت کند)) (فمن یهدیه من بعد الله).
((آیا با اینهمه متذکر نمی شوید))؟ و تفاوت چنین کسی را با آنها که در پرتو نور حق راه خود را یافته اند نمی فهمید؟ (افلا تذکرون).
در اینجا این سؤ ال مطرح است که چگونه ممکن است انسان هوای نفس خویش را معبود خود سازد؟
ولی روشن است هنگامی که فرمان خدا را رها کرد، و به دنبال خواست دل و هوای نفس افتاد، و اطاعت آن را بر اطاعت حق مقدم شمرد، این همان پرستش هوای نفس است ، چرا که یکی از معانی معروف ((عبادت و پرستش)) اطاعت است .
چنانکه بارها در قرآن مجید، در مورد شیطان ، یا احبار و علمای یهود آمده که ((گروهی عبادت شیطان می کنند)) (یس - 60) و درباره یهود می گوید: تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 263
((علمای خود را رب و پروردگار خویش قرار داده اند)) (توبه - 31).
در حدیث نیز آمده است که امام باقر و امام صادق (علیه السلام)

فرمودند: اما و الله ما صاموا لهم ، و لا صلوا، و لکنهم احلوا لهم حراما و حرموا علیهم حلالا، فاتبعوهم و عبدوهم من حیث لا یشعرون : ((به خدا سوگند آنها (یهود و نصاری) برای پیشوایان خود نماز و روزه بجا نیاوردند، ولی پیشوایانشان حرامی را برای آنها حلال ، و حلالی را حرام کردند، و آنها پذیرفتند و پیروی نمودند، و بی آنکه توجه داشته باشند آنها را عبادت و پرستش کردند))!.
ولی بعضی از مفسران این تعبیر را اشاره به بت پرستان قریش می دانند که به هر چیز دل می بستند از آن بتی می ساختند و در برابر آن عبادت می کردند و هر گاه جسم دیگری را می یافتند که جلب توجهشان را مینمود بت اول را کنار گذاشته از دومی بت می ساختند! و به این ترتیب معبود آنها چیزی بود که هوای نفس آنها بپسندد.
ولی تعبیر ((من اتخذ الهه هواه)): ((کسی که معبود خود را هوای نفس خویش قرار دهد)) با تفسیر اول هماهنگ تر است .
در مورد جمله ((اضله الله علی علم)) تفسیر معروف همان است که در بالا گفتیم یعنی خداوند با علم به اینکه استحقاق هدایت ندارند آنها را گمراه کرده است اشاره به اینکه آنها با دست خود تمام چراغهای هدایت را شکسته ، و راههای نجات را بروی خود بسته ، و پلهای بازگشت را پشت سر خود ویران کرده اند، در چنین شرایطی خداوند لطف و رحمتش را از آنها بر می گیرد و حس تشخیص نیک و بد را از آنها سلب می کند، گوئی

گوششان را در محفظه ای گذاشته ، و بسته و مهر کرده است و بر چشم آنها پرده سنگینی افکنده .
اینها در حقیقت آثار چیزی است که برای خود برگزیده اند، و نتیجه شوم معبودی است که برای خود انتخاب کرده اند.
راستی چه بت خطرناکی است هواپرستی که تمام درهای رحمت و طرق نجات را به روی انسان می بندد، و چه گویا و پر معنی است حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده : ما عبد تحت السماء اله ابغض الی الله من الهوی !: ((هرگز در زیر آسمان معبودی مبغوضتر نزد خدا از هوای نفس پرستش نشده است))!.
ولی بعضی از مفسران گفته اند: این جمله اشاره به آن است که این هواپرستان لجوج با علم و آگاهی از طریق هدایت راه ضلالت را پیش می گیرند، چرا که علم و دانش همیشه با هدایت همراه نیست ، و ضلالت نیز همیشه همراه جهل نمی باشد.
علمی مایه هدایت است که انسان به لوازم آن ملتزم باشد، و همراه آن گام بردارد، تا به سرمنزل مقصود برسد، چنانکه قرآن درباره گروهی از کفار لجوج می گوید: و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم : ((آنها آیات خدا را

انکار کردند در حالی که در دل به حقانیت آن یقین داشتند))! (نمل - 14).
ولی تفسیر اول با توجه به اینکه مرجع ضمیرها در آیه خداوند است مناسبتر است ، زیرا می فرماید خدا او را گمراه کرده ، و بر گوش و قلبش مهر زده است . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 265
از آنچه گفتیم به خوبی روشن می شود که در آیه هیچ نشانه ای از مذهب جبر نیست ، بلکه تاءکیدی است بر اصل اختیار و تعیین سرنوشت انسان به دست خودش .
درباره مهر نهادن خداوند بر قلب و گوش انسان ، و پرده افکندن بر دل او، بحثهای بیشتری در جلد اول ذیل آیه 7 سوره بقره آورده ایم .
نکته ها:
خطرناکترین بتها بت هوای نفس است .
درحدیث خواندیم که مبغوضترین معبودی که مورد پرستش واقع شده است نزد خداوند بت هوی و هوس است .
در این سخن هیچگونه مبالغه نیست ، چرا که بتهای معمولی موجوداتی بی خاصیتند، ولی بت هوی و هوس اغوا کننده ، و سوق دهنده به سوی انواع گناه و انحراف است .
به طور کلی می توان گفت این بت خصوصیاتی دارد که آن را مستحق این نام ((منفورترین بتها)) کرده است .
زشتیها را در نظر انسان زینت می دهد، تا آنجا که انسان به اعمال زشت خود می بالد و به مصداق و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا (کهف - 104) به عنوان یک صالح به آن افتخار می کند!
2 - مؤ ثرترین راه نفوذ شیطان هوی پرستی است ، چرا که تا پایگاهی در درون انسان وجود نداشته باشد شیطان قدرت بر وسوسه گری ندارد و پایگاه شیطان چیزی جز هواپرستی نیست ، همان چیزی که خود شیطان به خاطر آن تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 266
سقوط کرد، و از صف فرشتگان و مقام قرب الهی طرد شد.
3 - هواپرستی مهمترین وسیله هدایت را که درک صحیح حقایق است از انسان می گیرد و پرده بر چشم و عقل آدمی می افکند، چنانکه در آیات مورد بحث بعد از ذکر مساءله هواپرستی صریحا به این موضوع اشاره شده است ، آیات دیگر قرآن نیز گواه بر این حقیقت است .
4 - هواپرستی انسان را تا مرحله مبارزه با خدا نعوذ بالله پیش می برد - همانگونه که پیشوای هوی پرستان یعنی شیطان به چنین سرنوشت شومی گرفتار شد، و به حکمت خداوند در مساءله امر به سجده بر آدم اعتراض نمود و آن را غیر حکیمانه پنداشت !
5 - عواقب هواپرستی آنقدر شوم و دردناک است که گاه یک لحظه هواپرستی یک عمر پشیمانی ببار می آورد، و گاه یک لحظه هواپرستی

محصول تمام عمر انسان و حسنات اعمال صالح او را بر باد می دهد.
لذا در آیات قرآن و روایات اسلامی روی این امر تاءکید و هشدار داده شده است .
در حدیث معروف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : ان اخوف ما اخاف علی امتی الهوی و طول الامل ، اما الهوی فانه یصد عن الحق ، و اما طول الامل فینسی الاخرة !: ((خطرناکترین چیزی که بر امتم از آن می ترسم هواپرستی و آرزوهای دراز است چرا که هواپرستی انسان را از حق باز می دارد و آرزوی دراز آخرت را به فراموشی می سپارد.
و در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : که در پاسخ این سؤ ال ای سلطان اغلب و اقوی ؟: ((کدام سلطان ستمگر غالبتر و نیرومندتر است))؟ فرمود: الهوی . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 267
و در حدیث دیگری از امام زین العابدین (علیه السلام) آمده است که خداوند می فرماید: و عزتی و عظمتی ، و جلالی و بهائی ، و علوی و ارتفاع مکانی ، لا یؤ ثر عبد هوای علی هواه الا جعلت همه فی آخرته ، و غناه فی قلبه ، و کففت عنه ضیعته ، و ضمنت السموات و الارض رزقه ، و اتته الدنیا و هی راغمة : ((به عزت و عظمتم سوگند به جلال و نورانیت و مقام بلندم قسم که هیچ بنده ای خواست مرا بر هوی خود مقدم نمی دارد مگر اینکه همت او را در آخرت و بی نیازی او را در قلبش قرار می دهم ، و امر معاش را بر او آسان می سازم ، و روزی او را بر آسمانها و زمین تضمین می کنم و مواهب دنیا با تواضع به سراغ او می آید))!.
و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است : احذروا اهوائکم کما تحذرون اعدائکم ، فلیس شی ء اعدی للرجال من اتباع اهوائهم و حصائد السنتهم : ((از هوای نفس بترسید همانگونه که از دشمنان بیم دارید، چرا که چیزی برای انسان دشمن تر از پیروی هوای نفس و آنچه بر زبان جاری می شود نیست)).
و بالاخره در حدیثی دیگر از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: انی لارجو النجاة لهذه الامة لمن عرف حقنا منهم الا لاحد ثلاثة : صاحب سلطان جائر، و صاحب هوی ، و الفاسق المعلن : من امید نجات را برای این امت برای آنها که حق ما را بشناسند دارم ، مگر برای سه گروه : دوستان سلاطین جور، و هوی پرستان ، و گنهکاری که آشکارا گناه می کند (و باک ندارد).
و در این زمینه آیات و روایات بسیار فراوان و پر بار است .
این سخن را با جمله پرمعنائی که بعضی به صورت شان نزول نقل کرده اند، و گواه زنده ای بر مقصود ما است پایان می دهیم ، یکی از مفسران می گوید: شبی از شبها ((ابوجهل)) در حالی که ((ولید بن مغیره)) با او همراه بود به طواف تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 268

خانه کعبه پرداخت ، و در ضمن طواف درباره پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با هم سخن می گفتند، ابو جهل گفت و الله انی لاعلم انه صادق ((به خدا سوگند که من می دانم او راست می گوید))!
فورا ولید به او گفت : خاموش باش ! تو از کجا این سخن را می گوئی ؟
ابو جهل گفت : ای ولید ما او را در کودکی و جوانی صادق امین می نامیدیم ، چگونه بعد از تمام عقل و کمال رشد او را کذاب و خائن بنامیم ؟ باز تکرار می کنم : ((می دانم او راست می گوید))!
ولید گفت : پس چرا او را تصدیق نمی کنی و ایمان نمی آوری ؟
گفت : می خواهی دختران قریش بنشینند و بگویند از ترس شکست ، تسلیم برادرزاده ابو طالب شدم ؟!.
سوگند به بتهای ((لات)) و ((عزی)) که هرگز از او پیروی نخواهم کرد!
اینجا بود که آیه و ختم علی سمعه و قلبه : ((خدا بر گوش و قلب او مهر نهاده)) نازل شد. الجاثیة
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 269
آیه 24-25
آیه و ترجمه
وَ قَالُوا مَا هِىَ إِلا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوت وَ نحْيَا وَ مَا يهْلِكُنَا إِلا الدَّهْرُ وَ مَا لهُم بِذَلِک مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلا يَظنُّونَ(24)
وَ إِذَا تُتْلى عَلَيهِمْ ءَايَتُنَا بَيِّنَتٍ مَّا كانَ حُجَّتهُمْ إِلا أَن قَالُوا ائْتُوا بِئَابَائنَا إِن كُنتُمْ صدِقِينَ(25)
ترجمه :24 - آنها گفتند: چیزی جز همین زندگی دنیا در کار نیست ، گروهی از ما می میرند و گروهی جای آنها را می گیرند، و جز طبیعت و روزگار ما را هلاک نمی کند ، آنها به این سخن که می گویند یقین ندارند، بلکه تنها گمان بی پایه ای دارند.
25 - و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود دلیلی در برابر آن ندارند جز اینکه می گویند اگر راست می گوئید پدران ما را زنده کنید و بیاورید (تا گواهی دهند!).
تفسیر:عقاید دهریین
در این آیات بحث دیگری پیرامون منکران توحید است ، منتها در اینجا تنها از گروه خاصی از آنها یعنی ((دهریین)) نام می برد که مطلقا وجود صانع حکیم را در عالم هستی انکار می کردند، در حالی که اکثر مشرکان ظاهرا به خدا ایمان داشتند و بتها را شفیعان درگاه او می دانستند، می فرماید: ((آنها گفتند تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 270
همین زندگی ما در دنیا در کار نیست ، گروهی از ما می میرند و گروهی زنده می شوند)) و جای آنها را می گیرند، و نسل بشر همچنین تداوم می یابد (و قالوا ما هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا).

((و چیزی جز دهر و گذشت روزگار ما را هلاک نمی کند)) (و ما یهلکنا الا الدهر).
و به این ترتیب هم ((معاد)) را انکار می کردند و هم ((مبداء)) را، جمله نخست ناظر به انکار معاد است و جمله بعد ناظر به انکار مبداء.
قابل توجه اینکه شبیه این تعبیر در دو آیه دیگر قرآن نیز آمده است ، در سوره انعام آیه 29 می خوانیم : و قالوا ان هی الا حیاتنا الدنیا و ما نحن بمبعوثین و در سوره مؤ منون آیه 37 آمده : ان هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا و ما نحن بمبعوثین ، ولی در هر دو مورد تکیه بر انکار معاد است تنها در آیه مورد بحث هم معاد انکار شده و هم مبداء.
روشن است اینکه آنها روی معاد بیشتر تکیه می کردند به خاطر وحشتی بود که از آن داشتند، و تاءثیری که ممکن بود در تغییر مسیر زندگی هوس آلود آنها داشته باشد.
مفسران برای جمله ((نموت و نحیا)) (می میریم و زنده می شویم) چند تفسیر ذکر کرده اند: نخست همان که در بالا گفتیم : بزرگسالان می روند، و نوزادان قدم به عرصه حیات می گذارند و جای آنها را می گیرند.
دیگر اینکه : جمله از قبیل تاخیر و تقدیم است ، و در معنی چنین است ما زنده می شویم و سپس می میریم و جز این حیات و مرگ چیز دیگری در کار نیست !
سوم اینکه : بعضی می میرند و بعضی زنده می مانند (هر چند سرانجام همه خواهند مرد).
چهارم اینکه : ما در آغاز مرده و بیجان بودیم ، سپس لباس حیات برم

پوشیده شد اما از همه مناسبتر همان تفسیر اول است .
به هر حال این اعتقاد که فاعل حوادث این عالم دهر و روزگار است ، و یا به تعبیر جمعی دیگر گردش افلاک و اوضاع کواکب می باشد عقیده جمعی از مادیین در اعصار گذشته بود که سلسله حوادث را منتهی به افلاک می کردند، و معتقد بودند هر چه در جهان ما رخ می دهد به سبب آنهاست حتی گروهی از فلاسفه دهری و مانند آنها معتقد به ثبوت عقل برای افلاک بودند، و تدبیر این جهان را به دست آنها می دانستند.
این اعتقادات خرافی با گذشت زمان تدریجا از میان رفت ، مخصوصا با پیشرفت علم هیئت ثابت شد چیزی بنام افلاک (کرات تو بر توی پوست پیازی بلورین) اصلا وجود خارجی ندارد، و ستارگان عالم بالا نیز کم و بیش ساختمانی مانند کره زمین دارند، منتها بعضی خاموشند و کسب نور از کرات دیگر می کنند، و بعضی در حال اشتعال و نور افشانی هستند.
دهریین گاه در حوادث تلخ و ناگوار به دهر بدگوئی می کردند و آن را سب و دشنام می دادند و عجب اینکه بقایای آن نیز در ادبیات امروز دیده می

شود که بعضی از شاعران خداپرست به ((دهر غدار)) و ((چرخ کج مدار)) بد می گویند و بر روزگار نفرین می فرستند که چرا چنین و چنان کرده است .
در شعر معروف آمده است :
فلک به مردم نادان دهد زمام مراد
تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس !دیگری می گوید: تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 272
روزگار است اینکه گه عزت دهد گه خار دارد
چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد!در مورد دهر نیز گفته اند:
دهر چون نیرنگ سازد چرخ چون دستان کند
مغز را آشفته سازد عقل را حیران کند!ولی در احادیث اسلامی از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده : لا تسبوا الدهر فان الله هو الدهر: ((روزگار را دشنام ندهید چرا که خداوند روزگار است)).
اشاره به اینکه روزگار لفظی بیش نیست ، کسی که مدبر این جهان و گرداننده این عالم است خدا است ، اگر به مدبر و گرداننده این جهان بدگوئی کنید بدون توجه به خداوند قادر متعال بدگوئی کرده اید!
شاهد گویای این سخن حدیث دیگری است که به عنوان حدیث قدسی نقل شده است خداوند می فرماید: یؤ ذینی ابن آدم یسب الدهر، و انا الدهر! بیدی الامر، اقلب اللیل و النهار!: ((این سخن فرزندان آدم مرا آزار می دهد که به دهر دشنام می گویند، در حالی که دهر منم ! همه چیز به دست من است و شب و روز را من دگرگون می سازم)).
ولی در بعضی از تعبیرات دهر به معنی ((ابناء روزگار)) و ((مردم زمانه)) به کار رفته که بزرگان از بی وفائی آنها شکوه کرده اند، شبیه شعر معروفی که از امام حسین (علیه السلام) در شب عاشورا نقل شده که فرمود:
یا دهر اف لک من خلیل
کم لک بالاشراق و الاصیل
من صاحب و طالب قتیل
و الدهر لا یقنع بالبدیل
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 273
ای روزگار اف بر تو باد که دوست خوبی نبودی
چه اندازه صبحگاهان و شامگاهان
از دوستان و طالبان ما را به قتل رساندی
و روزگار هرگز قانع به گرفتن بدل و عوضی نمی شودو به این ترتیب برای دهر دو معنی وجود دارد: دهر به معنی ((افلاک و روزگار)) که مورد توجه دهریین بوده و آنرا حاکم بر نظام هستی و زندگی انسانها می پنداشتند، و

دهر به معنی ((مردم عصر و زمان و ابناء روزگار)).
مسلما دهر به معنی اول پنداری بیش نیست ، و اگر باشد اشتباه در تعبیر است که بجای نام خداوند متعال که حاکمیت بر تمام عالم وجود دارد نام دهر را می برند، ولی دهر به معنی دوم چیزی است که بسیاری از پیشوایان و بزرگان آن را مذمت کرده اند، چرا که مردم عصر خود را فریبکار، بی وفا، و متلون می دانستند.
به هر حال قرآن مجید در پاسخ این بیهوده گویان جمله کوتاه و پرمحتوائی بیان کرده که در مورد دیگری از قرآن نیز به چشم می خورد، می فرماید: ((آنها به این سخن که می گویند معادی نیست و مبداء جهان نیز دهر است یقین ندارند، بلکه تنها گمان بی پایه ای دارند)) (و ما لهم بذلک من علم ان هم الا یظنون).
شبیه این معنی در آیه 28 سوره نجم در مورد کسانی که فرشتگان را دختران خدا می پنداشتند آمده است : و ما لهم به من علم ان یتبعون الا الظن و ان الظن لا یغنی من الحق شیئا: ((آنها به این سخن یقین ندارند آنها تنها از گمان بی اساس خود پیروی می کنند، و گمان به هیچوجه بی نیاز از حق نمی کند)).
همین معنی در مورد نسبت قتل به حضرت مسیح (نساء - 157) و اعتقاد مشرکان عرب درباره بتها (یونس - 66) نیز آمده است .
و این سهل ترین دلیلی است که در مقابل اینگونه افراد ذکر می شود که شما هیچ شاهد و گواه منطقی برای اثبات مدعای خویشتن ندارید تنها بر گمان تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 274
و تخمین پندارها تکیه می کنید.
در آیه بعد به یکی از بهانه جوئیهای بی اساس این گروه در مورد معاد اشاره کرده ، می گوید: هنگامی که آیات بینات و آشکار ما بر آنها خوانده می شود تنها دلیلی که در برابر آن دارند این است که می گویند: اگر راست می گوئید پدران ما را زنده کنید و بیاورید تا بر صدق گفتار شما گواهی دهند (و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات ما کان حجتهم الا ان قالوا ائتوا بایاتنا ان کنتم صادقین).
آنها مدعی بودند اگر زنده شدن مردگان حق است به عنوان نمونه نیاکان ما را زنده کنید تا ببینیم و باور کنیم ، و از آنها سؤ ال کنیم که بعد از مرگ چه خبر است ؟ آیا گفته شما را تصدیق می کنند؟!
آری این تنها دلیل آنها بود، دلیلی سست و واهی ، چرا که خداوند قدرت خویش را بر احیای مردگان از طرق مختلف به انسانها نشان داده است : پیدایش نخستین انسان از خاک ، تحولهای عجیب نطفه در رحم ، آفرینش آسمان و زمین پهناور، زنده شدن زمینهای مرده بعد از نزول باران که در آیات قرآن به عنوان اسناد زنده ای بر امکان رستاخیز آمده ، بهترین دلیل

بر این معنی است ، چه نیازی به مطلب دیگری در این زمینه است ؟
از این گذشته ، آنها عملا نشان داده بودند که جز بهانه جوئی هدفی ندارند و به فرض که چنین صحنه ای مقابل چشمشان انجام می گرفت بلافاصله می گفتند این سحر است ، همانگونه که در موارد مشابه آن گفتند.
تعبیر به ((حجت)) (دلیل) در مورد این گفتار بی اساس آنها در حقیقت کنایه از این است که آنها دلیلی جز بیدلیلی ندارند. الجاثیة
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 275
آیه 26-31
آیه و ترجمه
قُلِ اللَّهُ یحْیِیکمْ ثمَّ یُمِیتُکمْ ثمَّ یجْمَعُکمْ إِلی یَوْمِ الْقِیَمَةِ لا رَیْب فِیهِ وَ لَکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَعْلَمُونَ(26)
وَ للَّهِ مُلْک السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ یَوْمَ تَقُومُ الساعَةُ یَوْمَئذٍ یخْسرُ الْمُبْطِلُونَ(27)
وَ تَرَی کلَّ أُمَّةٍ جَاثِیَةً کلُّ أُمَّةٍ تُدْعَی إِلی کِتَبهَا الْیَوْمَ تجْزَوْنَ مَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ(28)
هَذَا کِتَبُنَا یَنطِقُ عَلَیْکُم بِالْحَقِّ إِنَّا کُنَّا نَستَنسِخُ مَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ(29)
فَأَمَّا الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ فَیُدْخِلُهُمْ رَبهُمْ فی رَحْمَتِهِ ذَلِک هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِینُ(30)
وَ أَمَّا الَّذِینَ کَفَرُوا أَ فَلَمْ تَکُنْ ءَایَتی تُتْلی عَلَیْکمْ فَاستَکْبرْتمْ وَ کُنتُمْ قَوْماً مجْرِمِینَ(31) تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 276
ترجمه :26 - بگو خداوند شما را زنده می کند، سپس می میراند، بار دیگر در روز قیامت که در آن تردیدی نیست جمع آوری می کند، ولی اکثر مردم نمی دانند.
27 - مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین برای خدا است و آن روز که قیامت برپا می شود اهل باطل زیان می بینند.
28 - در آن روز هر امتی را می بینی (که از شدت ترس و وحشت) بر زانو نشسته ، هر امتی به سوی کتابش خوانده می شود و (به آنها می گویند) امروز جزای آنچه را انجام می دادید به شما می دهند.
29 - این کتاب ماست که به حق با شما سخن می گوید (و اعمال شما را بازگو می کند) ما آنچه را انجام می دادید می نوشتیم !
30 - اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند پروردگارشان آنها را در رحمت خود وارد می کند، این پیروزی بزرگ است .
31 - اما کسانی که کافر شدند به آنها گفته می شود مگر آیات من بر شما خوانده نمی شد و شما استکبار کردید و قوم مجرمی بودید.
تفسیر:در آن دادگاه عدل همه به زانو درمی آیند!
این آیات در حقیقت پاسخ دیگری است به سخن دهریین که منکر مبداء و

معاد بودند و در آیات قبل به گفتار آنها اشاره شد.
نخست می فرماید: ((بگو: خداوند شما را زنده می کند، سپس می میراند بار دیگر حیات می بخشد و برای حساب در روز قیامت ، روزی که در آن شک و تردیدی نیست جمع آوری می کند)) (قل الله یحییکم ثم یمیتکم ثم یجمعکم الی یوم القیامة لا ریب فیه).
آنها نه خدا را قبول داشتند و نه روز جزا را، و محتوای این آیه در حقیقت استدلال برای هر دو قسمت است ، چرا که روی مساءله حیات نخستین تکیه شده ، و به تعبیر دیگر: آنها اصل وجود حیات نخستین و پیدایش موجودات زنده را موجودات بی جان را نمی توانستند انکار کنند، و این از یکسو دلیلی است برای وجود عقل و علم کل ، مگر ممکن است مساءله
حیات و زندگی با آن نظم شگرف ، تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 277
و اسرار پیچیده ، و چهره های گوناگون که عقل همه دانشمندان در آن مات و مبهوت مانده ، بدون وجود خداوند قادر و عالم حاصل شود؟
به همین دلیل در آیات مختلف قرآن روی مساءله حیات به عنوان یکی از آیات توحید تکیه شده است .
از سوی دیگر، کسی که قادر بر حیات نخستین است چگونه قادر بر اعاده آن نیست .
اما تعبیر به ((لا ریب فیه)) (هیچ شکی در آن نیست) در مورد قیامت که از وقوع آن خبر می دهد نه از امکانش ممکن است اشاره ای به قانون عدالت پروردگار باشد، چرا که بطور قطع در این جهان همه حقداران به حق خود نمی رسند، و همه متجاوزان و ستمگران کیفر خود را نمی بینند، و اگر دادگاه عدل قیامت نباشد عدالت پروردگار مفهومی نخواهد داشت .
و از آنجا که بسیاری از مردم در این دلائل تامل و دقت نمی کنند در پایان آیه می افزاید: ((ولی اکثر مردم نمی دانند)) (و لکن اکثر الناس لا یعلمون).
یکی از نامهای قیامت که در آیه فوق از آن یاد شده ((یوم الجمع)) است چرا که تمام خلق اولین و آخرین ، و تمام قشرها و اصناف انسانها، همه در آن روز یکجا جمع می شوند (این تعبیر در چند آیه دیگر قرآن نیز آمده است از جمله شوری - 7 و تغابن - 9 است).
آیه بعد دلیل دیگری بر مساءله معاد است که شبهه آن را در آیات دیگر قرآن خوانده ایم ، می فرماید: ((مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن خدا است)) (و لله ملک السموات و الارض).
او که مالک و حاکم بر تمام پهنه عالم هستی است ، مسلما قدرت بر احیای مردگان را دارد، و چنین کاری در برابر قدرت او هرگز مشکل نیست .
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 278
او این جهان را مزرعه ای برای قیامت ، و تجارتخانه پرسودی برای عالم

پس از مرگ قرار داده است ، لذا در پایان آیه می افزاید: ((آن روز که قیامت برپا می شود اهل باطل زیان می بینند)) (و یوم تقوم الساعة یومئذ یخسر المبطلون).
چرا که سرمایه عمر را از کف داده ، و تجارتی نکرده ، و ((جز حسرت و اندوه متاعی نخریدند)).
حیات و عقل و هوش و مواهب زندگی سرمایه های انسان در این بازار تجارت است ، باطل گرایان آنها را با متاع زودگذری که نسبت به آن هیچ ارزشمند نیست مبادله می کنند، و روز رستاخیز که تنها قلب سلیم و ایمان و عمل صالح به کار می آید زیانکار بودن خود را با چشم مشاهده می کند.
((یخسر)) از ماده ((خسران)) به معنی از دست دادن سرمایه است ، و به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) گاه به خود و انسان نسبت داده می شود، و می گویند: ((خسر فلان)): ((فلانکس زیان کرد)) و گاه به تجارت او نسبت می دهند و می گویند: ((خسرت تجارته)): ((تجارتش زیان کرد)) گر چه ابناء دنیا این تعبیر را تنها در مورد مال و مقام و مواهب مادی به کار می برند ولی مهمتر از خسران مادی از دست دادن سرمایه عقل و ایمان و ثواب است .
((مبطل)) از ماده ((ابطال)) در لغت معانی مختلفی دارد باطل کردن چیزی دروغ گفتن ، شوخی و استهزاء نمودن ، و امر باطلی را مطرح کردن ، تمام این معانی در مورد آیه فوق قابل قبول است .
آنها که حق را باطل کرده اند، و آنها که مرام و عقیده باطل را رواج داده اند، و آنها که در برابر پیامبران الهی دروغ گفته اند، و سخنان آنها را به باد استهزا گرفته اند زیان و خسران خود را در آن روز خواهند دید. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 279
آیه بعد صحنه قیامت را به طرز بسیار گویائی ترسیم می کند، می گوید: ((در آن روز هر امتی را می بینی که بر سر زانو نشسته است)) (و تری کل امة جاثیه).
از بعضی تعبیرات که در کلمات مفسران بزرگ آمده است چنین استفاده می شود که در گذشته ارباب دعوا در محضر قضات به این صورت می نشستند، تا از دیگران مشخص شوند، در قیامت نیز همه در آن دادگاه بزرگ بر سر زانو می نشینند تا محاکمه آنها صورت پذیرد.
و نیز ممکن است این تعبیر نشانه آمادگی آنها برای پذیرش هر فرمان و حکم باشد، چرا که افرادی که به حالت آماده باش نشسته اند بر سر زانو می نشینند.
و یا اینکه اشاره به ضعف و ناتوانی و هراس و وحشتی است که آنها را فرا می گیرد (جمع همه این معانی در مفهوم آیه نیز ممکن است).
((جاثیه)) معانی دیگری نیز دارد از جمله ((جمعیت انبوه و متراکم)) یا

((گروه گروه)) و می تواند اشاره به تراکم انسانها در دادگاه عدل الهی ، و یا نشستن هر امت و گروه به صورت جداگانه باشد، ولی معنی اول مشهورتر و مناسبتر است .
سپس دومین صحنه از صحنه های قیامت را به این صورت بیان می کند که : ((هر امتی به سوی کتابش خوانده می شود و به آنها می گویند: امروز جزای آنچه را انجام می دادید به شما می دهند)) (کل امة تدعی الی کتابها الیوم تجزون ما کنتم تعملون).
این کتاب همان نامه اعمالی است که تمام نیکیها و بدیها، زشتیها و زیبائیهای گفتار و کردار انسانها در آن ثبت است ، و به گفته قرآن : لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها: ((هیچ کار کوچک و بزرگی نیست ، مگر اینکه آن را ثبت کرده و برشمرده است)) (کهف - 49).
تعبیر ((کل امة تدعی الی کتابها)) نشان می دهد که علاوه بر نامه اعمالی

که برای هر انسانی جداگانه موجود است هر امتی نیز نامه اعمالی متعلق به جمع و گروه خود دارد، این معنی با توجه به اینکه انسان دارای دو نوع اعمال است ((اعمال فردی)) و ((اعمال جمعی و گروهی)) مطلب عجیبی به نظر نمی رسد، و وجود دو گونه نامه اعمال از این نظر کاملا طبیعی است .
تعبیر ((تدعی)) نشان می دهد که از آنها دعوت می شود که بیانیه و نامه اعمال خود را بخوانند، این شبیه همان مطلبی است که در آیه 14 سوره اسراء آمده است : اقراء کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا: ((نامه اعمالت را بخوان ، کافی است که خود حسابگر خویش باشی))!
بار دیگر از سوی خداوند به آنها خطاب می شود و به عنوان تاءکید می گوید: ((این کتاب ما است که به حق با شما سخن می گوید، و اعمال شما را بازگو می کند))! (هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق).
آن روز که شما هر چه می خواستید انجام می دادید هرگز باور نمی کردید که اعمالتان در جائی ثبت شود، ولی ((ما دستور داده بودیم که تمام اعمالی را که انجام می دادید بنویسند)) (انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون).
((نستنسخ)) از ماده ((استنساخ)) در اصل از ((نسخ)) گرفته شده که به معنی زائل کردن چیزی به وسیله چیز دیگر است ، مثلا گفته می شود: ((نسخت الشمس الظل)) (خورشید سایه را از میان برد).
سپس در مورد نوشتن کتابی از روی کتاب دیگر به کار رفته است بی آنکه کتاب اول نابود شود. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 281
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که اگر خدا فرمان داده است اعمال آدمی را ((استنساخ)) کنند باید قبل از آن کتابی باشد که از روی آن کتاب ، نامه اعمال نوشته شود، لذا بعضی معتقدند که نامه اعمال همه انسانها

قبلا در لوح محفوظ نوشته شده است ، و فرشتگان حافظ اعمال آدمی ، آن را از روی لوح محفوظ استنساخ می کنند.
اما این معنی چندان متناسب با آیه مورد بحث نیست ، آنچه مناسب است یکی از دو معنی است یا ((استنساخ)) در اینجا به معنی اصل کتابت است (چنانکه بعضی از مفسران گفته اند) و یا خود اعمال آدمی همچون کتابی است تکوینی که فرشتگان حافظان اعمال از روی آن نسخه برداری ، و عکس برداری می کنند، لذا در آیات دیگر قرآن نیز به جای این تعبیر تعبیر به ((کتابت)) آمده است ، در آیه 12 سوره یس می خوانیم : انا نحن نحی الموتی و نکتب ما قدموا و آثارهم ((ما مردگان را زنده می کنیم و تمام آنچه را از پیش فرستاده اند و آثار آنها را می نویسیم)).
درباره انواع کتابهای ثبت اعمال (نامه اعمال شخصی ، نامه اعمال امتها، کتاب جامع و عمومی همه انسانها) در ذیل آیه 12 سوره یس (جلد 18 صفحه 333) بحث بیشتری آمده است . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 282
در آیه بعد مرحله نهائی دادرسی قیامت را بیان می کند، آنجا که هر گروهی به نتیجه اعمال خود می رسند، می فرماید: ((اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند پروردگارشان آنها را در رحمت خود وارد می کند)) (فاما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فیدخلهم ربهم فی رحمته).
ذکر ((فاء تفریع)) در اینجا دلیل بر این است که نتیجه نگاهداری حساب اعمال و آن دادگاه عدل الهی همین است که مؤ منان در رحمت الهی وارد می شوند.
طبق این آیه ، ایمان به تنهائی کافی نیست که از این موهبت عظیم برخوردار شوند بلکه عمل صالح نیز شرط آن است .
تعبیر به ((ربهم)) (پروردگارشان) که از لطف مخصوص خداوند حکایت می کند با تعبیر به ((رحمت)) بجای ((بهشت)) تکمیل می شود.
و جمله پایان آیه که می فرماید: ((این پیروزی آشکار است)) (ذلک هو الفوز المبین) به اوج کمال می رسد.
((رحمت الهی)) مفهوم وسیعی دارد که دنیا و آخرت را در برمی گیرد، و در آیات قرآن بر معانی زیادی اطلاق شده است ، گاه بر مساءله هدایت ، گاه نجات از چنگال دشمن ، گاه باران پر برکت ، گاه به نعمتهای دیگری همچون نعمت نور و ظلمت ، و در موارد بسیاری نیز به بهشت و مواهب خدا در قیامت اطلاق شده است .
جمله ((ذلک الفوز المبین)) یکبار دیگر در سوره انعام آیه 16 تکرار شده است ، منتها در آنجا ((فوز مبین)) (پیروزی آشکار) در مورد کسانی است که از عذاب الهی رهائی می یابند: من یصرف عنه یومئذ فقد رحمه و ذلک الفوز المبین اما در اینجا درباره کسانی است که در بهشت و رحمت الهی وارد می شوند، و در واقع هر دو پیروزی بزرگ است : نجات از عذاب ، و

دخول در کانون رحمت حق . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 283
در اینجا ممکن است این سؤ ال پیش آید که آیا مؤ منانی که فاقد عمل صالح هستند وارد بهشت نمی شوند؟
پاسخ این است که وارد می شوند اما بعد از آنکه مجازات خود را در دوزخ ببینند و پاک شوند، تنها کسانی بعد از حسابرسی مستقیما به این کانون رحمت راه می یابند که علاوه بر ایمان سرمایه عمل صالح نیز داشته باشند.
واژه ((فوز)) به طوری که راغب در مفردات می گوید به معنی ((پیروزی تواءم با سلامت)) است ، و در 19 مورد از آیات قرآن به کار رفته ، گاه توصیف به ((مبین)) شده و گاه توصیف به ((کبیر)) اما در غالب آیات توصیف به ((عظیم)) شده و معمولا در مورد بهشت است ، ولی بعضا در مورد توفیق اطاعت پروردگار و آمرزش گناهان و مانند آن نیز استعمال شده است .
در آیه بعد سرنوشت گروه دیگری را که نقطه مقابل این گروهند یادآور شده ، می فرماید: ((اما کسانی که کافر شدند به آنها گفته می شود مگر آیات من بر شما خوانده نمی شد و شما استکبار می کردید و تسلیم حق نمی شدید، و قومی مجرم و گناهکار بودید)) (و اما الذین کفروا ا فلم تکن آیاتی تتلی علیکم فاستکبرتم و کنتم قوما مجرمین).
قابل توجه اینکه در این آیه تنها سخن از کفر است ، و اما اعمال سوء به عنوان یک عامل دخول در عذاب الهی ذکر نشده ، این به خاطر آن است که مساءله کفر به تنهائی موجب عذاب است ، و یا به خاطر اینکه تعبیر به مجرمین در ذیل آیه برای بیان این معنی کافی است .
نکته دیگر اینکه در اینجا سخنی از مجازات دوزخ به میان نیامده ، اما سخن از توبیخ و سرزنش پروردگار است که بزرگترین مجازات محسوب می شود و دوزخ در برابر آن از اهمیت کمتری برخوردار است . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 284
این نکته نیز قابل توجه است که از این آیه استفاده می شود که بدون بعثت پیامبران و ارسال رسل و نزول آیات الهی (و به اصطلاح تاءکید احکام عقل به احکام شرع) مجازاتی از سوی خداوند رحمان انجام نخواهد شد، و این نهایت لطف و مرحمت او است .
آخرین نکته اینکه مشکل بزرگ این گروه از یک سو مساءله ((استکبار)) در برابر آیات الهی است ، و از سوی دیگر و تداوم جرم و گناه است که از جمله کنتم قوما مجرمین استفاده می شود. الجاثیة
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 285
آیه 32-37
آیه و ترجمه

وَ إِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ وَ الساعَةُ لا رَيْب فِيهَا قُلْتُم مَّا نَدْرِى مَا الساعَةُ إِن نَّظنُّ إِلا ظنًّا وَ مَا نحْنُ بِمُستَيْقِنِينَ(32)
وَ بَدَا لهُمْ سيِّئَات مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بهِم مَّا كانُوا بِهِ يَستهْزِءُونَ(33)
وَ قِيلَ الْيَوْمَ نَنساشْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكمْ هَذَا وَ مَأْوَاشُ النَّارُ وَ مَا لَكم مِّن نَّصِرِينَ(34)
ذَلِكم بِأَنَّكمُ اتخَذْتمْ ءَايَتِ اللَّهِ هُزُواً وَ غَرَّتْكمُ الحْيَوةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لا يخْرَجُونَ مِنهَا وَ لا هُمْ يُستَعْتَبُونَ(35)
فَللَّهِ الْحَمْدُ رَب السمَوَتِ وَ رَب الاَرْضِ رَب الْعَلَمِينَ(36)
وَ لَهُ الْكِبرِيَاءُ فى السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ(37) تفسير نمونه جلد 21 صفحه 286
ترجمه :32 - و هنگامى كه گفته مى شد وعده خداوند حق است و در قيامت هيچ شكى نيست ، شما مى گفتيد: ما نمى دانيم قيامت چيست ؟ ما تنها گمانى در اين باره داريم ، و به هيچوجه يقين نداريم !
33 - و سيئات اعمالشان براى آنها آشكار مى شود، و سرانجام آنچه را استهزا مى كردند بر آنها واقع مى گردد.
34 - و به آنها گفته مى شود: امروز شما را فراموش مى كنيم همانگونه كه شما ديدار امروز را فراموش كرديد، و جايگاه شما دوزخ است ، و هيچ ياورى نداريد!
35 - اين به خاطر آن است كه شما آيات خدا را به سخريه گرفتيد و زندگى دنيا شما را مغرور كرد، امروز آنها از دوزخ خارج نمى شوند، و هيچگونه عذرى از آنها پذيرفته نيست .
36 - بنابراين حمد و ستايش مخصوص خدا است ، پروردگار آسمانها و پروردگار زمين ، و پروردگار همه جهانيان .
37 - و براى او است كبريا و عظمت در آسمان و زمين و او عزيز و حكيم است .
تفسير:آن روز كه اعمال سوء انسان آشكار مى شود.
نخستين آيه مورد بحث در حقيقت توضيحى است براى آنچه در آخرين آيات گذشته به صورت اجمال بيان شده بود، توضيحى است بر مساءله استكبار كافران در برابر آيات الهى و دعوت انبيا، مى فرمايد: ((هنگامى كه گفته مى شد وعده الهى حق است و در قيامت هيچ شكى نيست شما مى گفتيد: ما نمى دانيم قيامت چيست ؟ ما تنها گمانى در اين باره داريم و به هيچوجه يقين نداريم)) (و اذا قيل ان وعد الله حق و الساعة لا ريب فيها قلتم ما ندرى ما الساعة ان نظن الا ظنا و ما نحن بمستيقنين).
تعبير ((ما ندرى ما الساعة 0)): ((نمى دانيم قيامت چيست))؟ در حالى كه تفسير نمونه جلد 21 صفحه 287
مفهوم قيامت براى آنها پيچيده نبود، و اگر شكى داشتند تنها نسبت به وجود

آن بود، نشان می دهد که آنها در مقام استکبار و بی اعتنائی بودند، و اگر روح حق طلبی می داشتند هم ماهیت روز قیامت امر روشنی بود هم دلیل بر وجود آن .
و از اینجا پاسخ سؤ الی که در اینجا مطرح شده که اگر آنها به راستی در شک و تردید بودند مسئولیت و گناهی ندارند، روشن می شود، چرا که این شک و تردید نه بخاطر عدم وضوح حق بود، بلکه از مساءله کبر و غرور و لجاجت و عناد ناشی می شد.
این احتمال نیز وجود دارد که هدفشان از ضد و نقیض گوئیها سخریه و استهزا بوده است .
آیه بعد سخن از مجازات و کیفر آنها می گوید، کیفری که شباهت با مجازاتهای قراردادی دنیای ما ندارد، می فرماید: ((در آنجا سیئات اعمالشان برای آنها آشکار می شود)) (و بدا لهم سیئات ما عملوا).
زشتیها و بدیها تجسم می یابند، جان می گیرند، و در برابر آنها آشکار می شوند، و همدم و همنشین آنها هستند، و دائما آزارشان می دهند!
((و سرانجام آنچه را استهزا می کردند بر آنها واقع می شود)) (و حاق بهم ما کانوا به یستهزؤ ن).
و از همه دردناکتر اینکه از سوی خداوند رحمن و رحیم به آنها خطاب می گردد: ((و گفته می شود: امروز شما را فراموش می کنیم همانگونه که شما دیدار امروز را به فراموشی سپردید))! (و قیل الیوم ننساکم کما نسیتم لقاء تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 288
یومکم هذا).
این تعبیری است که به صورتهای مختلف در قرآن مجید کرارا آمده است : در آیه 51 اعراف می خوانیم : فالیوم ننساهم کما نسوا لقاء یومهم هذا: ((امروز آنها را به فراموشی می سپریم آنگونه که آنها لقای امروز را فراموش کردند)).
و در آیه 14 الم سجده نیز همین معنی به شکل دیگری آمده است .
بدون شک فراموشی برای ذات پاک خداوند که علمش محیط به تمام عالم هستی است مفهومی ندارد، این کنایه لطیفی است از بی اعتنائی و نادیده گرفتن یک انسان مجرم و گنهکار، حتی در تعبیرات روزمره ما نیز دیده می شود، می گوئیم : فلان دوست بی وفا را برای همیشه فراموش کن ، یعنی همچون یک انسان فراموش شده با او رفتار نما، مهر و محبت و دیدار و دلجوئی و احوالپرسی را درباره او ترک کن و هرگز به سراغ او مرو.
این تعبیر ضمنا تاءکید دیگری است بر مساءله ((تجسم اعمال)) و ((تناسب مجازات و جرم)) چرا که نسیان قیامت سبب می شود خدا آنها را در قیامت به فراموشی بسپارد، و چه دردناک و جانکاه است این مصیبت بزرگ که خداوند رحیم و مهربان کسی را به فراموشی بسپارد و از تمام

الطافش محروم کند.
مفسران در اینجا تفسیرهای مختلفی برای این نسیان ذکر کرده اند که تقریبا روح همه آنها همان معنی جامع فوق است لذا نیازی به تکرار آنها نمی بینیم .
ضمنا منظور از فراموش کردن لقای روز قیامت فراموش کردن لقای کلیه مسائل و حوادثی است که در آن روز تحقق می یابد، اعم از حساب و کتاب و غیر آن که همواره منکر آن بودند، این احتمال نیز دارد که منظور فراموش کردن لقای خداوند در آن روز است چرا که روز قیامت به عنوان ((یوم لقاء الله)) در قرآن تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 289
مجید معرفی شده که منظور از آن شهود باطنی است .
در دنباله آیه می افزاید: ((به آنها گفته می شود: جایگاه شما دوزخ است))! (و ماواکم النار).
و اگر گمان می کنید کسی به یاری شما می شتابد قاطعانه به شما می گوئیم ((هیچ یار و یاوری برای شما نیست)) (و ما لکم من ناصرین).
اما چرا و به چه دلیل شما گرفتار چنین سرنوشتی شدید؟ ((این به خاطر آن است که آیات خدا را به سخریه گرفتید و زندگی دنیا شما را مغرور کرد)) (ذلکم بانکم اتخذتم آیات الله هزوا و غرتکم الحیاة الدنیا).
اصولا این دو از یکدیگر جدا نیست : ((غرور)) و ((استهزا)) افراد مغرور و خود برتربین که دیگران را با چشم حقارت نگاه می کنند غالبا آنها را به باد استهزا و سخریه می گیرند، سرچشمه اصلی غرور نیز متاع زندگی دنیا و قدرت و ثروت و پیروزیهای گذرا و موقت آن است که افراد ((کم ظرفیت)) را چنان غافل می سازد که حتی برای دعوت فرستادگان الهی کمترین ارزشی قائل نخواهند شد، و حتی زحمت مطالعه دعوت آنها را به خود نمی دهند.
و در پایان آیه بار دیگر آنچه را که در آیه قبل آمده بود به تعبیر دیگری تکرار و تاءکید کرده ، می گوید: ((امروز آنها از آتش دوزخ خارج نمی شوند، و هیچگونه عذری از آنها پذیرفته نیست)) (فالیوم لا یخرجون منها و لا هم یستعتبون).
در آنجا سخن از ماوی و جایگاه ثابت آنها بود و در اینجا سخن از عدم خروج آنها از دوزخ است ، در آنجا می فرمود یاوری ندارند، و در اینجا می گوید تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 290
عذری از آنها پذیرفته نمی شود، و در نتیجه راه نجاتی برای آنها نیست .
در پایان این سوره برای تکمیل بحث توحید و معاد که بیشترین مباحث این سوره را در برمی گرفت ، ضمن دو آیه وحدت ربوبیت و عظمت خداوند و قدرت و حکمت او را بیان می کند، و پنج وصف از صفات خدا را در این قسمت منعکس می سازد.

نخست می گوید: ((پس تمام حمد و ستایش مخصوص خدا است)) (فلله الحمد).
چرا که او ((پروردگار همه آسمانها، و پروردگار زمین ، و پروردگار همه جهانیان است)) (رب السموات و رب الارض رب العالمین).
((رب)) به معنی مالک و مدبر، و حاکم و مصلح است ، بنابراین هر خیر و برکتی است از ناحیه ذات پاک او است و به همین دلیل تمام ستایشها به او باز می گردد، حتی ستایش گل ، و صفای چمن ، و صفای نسیم ، و زیبائی ستارگان ستایش او است که همه از ذات پاکش سرچشمه می گیرد و با لطف و عنایتش پرورش می یابد.
جالب اینکه یکبار می گوید: پروردگار آسمانها، بار دیگر پروردگار زمین ، و سرانجام پروردگار همه جهان هستی و جهانیان ، تا اعتقاد به ارباب انواع و خدایان مختلفی را که برای موجودات گوناگون قائل بودند درهم بکوبد، و همه را به سوی توحید ربوبی دعوت کند.
بعد از بیان توصیف ذات پاک او به مقام ((حمد)) و ((ربوبیت)) در سومین توصیف تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 291
می افزاید: ((و برای او است کبریاء و عظمت و علو و رفعت در آسمانها و زمین)) (و له الکبریاء فی السموات و الارض).
چرا که آثار عظمتش در پهنه آسمان و سراسر زمین و تمام جهان آشکار است .
در آیه قبل سخن از مقام ربوبیت یعنی مالکیت و تدبیر او در عالم هستی بود، و در اینجا سخن از عظمت او است که هر قدر در آفرینش آسمان و زمین دقت کنیم به این حقیقت آشناتر خواهیم شد.
و بالاخره در چهارمین و پنجمین توصیف می گوید: ((او قادر شکست ناپذیر و حکیم علی الاطلاق است)) (و هو العزیز الحکیم).
و به این ترتیب مجموعه ((علم و قدرت و عظمت و ربوبیت و محمودیت)) که مجموعه ای از مهمترین صفات و اسماء حسنای او است تکمیل می گردد.
و گوئی اشاره به این می کند: له الحمد فاحمدوه ، و هو الرب فاشکروا له ، و له الکبریاء فکبروه ، و هو العزیز الحکیم فاطیعوه : ((حمد از آن او است پس حمدش را بجا آورید، و پروردگار او است پس شکرش کنید، و عظمت برای او است پس او را تکبیر گوئید، و او عزیز و حکیم است پس تنها او را اطاعت کنید)).
به این ترتیب سوره جاثیه که با توصیف خداوند به ((عزیز و حکیم)) آغاز شده با همین اوصاف پایان می یابد، و سراسر محتوای آن نیز گواه بر عزت و حکمت بی پایان او است .پروردگارا!
به کبریا و عظمتت سوگند، و به مقام ربوبیت و عزت و حکمتت سوگند که

ما را در طریق اطاعت فرمانت ثابت قدم بدار.
خداوندا! هر گونه حمد و ستایش از آن تو است و هر موفقیتی نصیب
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 292
ماست آن هم از برکت الطاف بیکران تو است ، این نعمتها را بر ما
مستدام دار و افزون فرما.
بارالها! ما همه غرق احسان توئیم ، توفیق ادای شکرت را مرحمت کن
آمین یا رب العالمین .

تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 293
َسوره احقاف
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 35 آیه است تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 295
محتوای سوره احقاف
این سوره از سوره های مکی است (هر چند جمعی از مفسران نزول بعضی از آیات آن را در مدینه تاءیید کرده اند که در شرح آن آیات بحث خواهیم کرد) و به حکم شرائط زمان و مکان نزولش که زمان مبارزه با شرک ، و دعوت به توحید و معاد و مسائل زیر بنائی اسلام بوده ، در همین محورها سخن می گوید، و در یک جمعبندی فشرده می توان گفت این سوره اهداف زیر را تعقیب می کند:
1 - بیان عظمت قرآن .
2 - مبارزه قاطع بر ضد هر گونه شرک و بت پرستی .
3 - توجیه مردم در مساءله معاد و دادگاه عدل پروردگار.
4 - ضمنا به عنوان هشدار به مشرکان و مجرمان گوشه ای از داستان قوم عاد را که ساکن سرزمین احقاف بودند بیان می دارد (نام سوره نیز از همینجا گرفته شده است).
5 - اشاره به گسترش و عمومیت دعوت پیامبر اسلام تا آنجا که غیر از انسانها یعنی طایفه جن را نیز شامل می شود.
6 - تشویق مؤ منان و انذار کافران و ایجاد مبادی خوف و رجاء.
7 - دعوت پیامبر اسلام به صبر و استقامت هر چه بیشتر و اقتدار به سیره انبیای بزرگ پیشین .
فضیلت این سوره
در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در فضیلت این سوره آمده است : من قراء سورة الاحقاف اعطی من الاجر بعدد کل رمل فی الدنیا عشر حسنات ، و محی عنه عشر سیئات ، و رفع له عشر درجات : ((هر کس سوره احقاف را بخواند به ازاء هر دانه شن که در این دنیا است ده حسنه به او داده می شود، و ده سیئه تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 296
محو می گردد، و ده درجه بر درجات او افزوده می شود)).
از آنجا که ((احقاف)) جمع ((حقف)) (بر وزن رزق) به معنی شنهای روان است که بر اثر وزش باد در بیابانها به صورت مستطیل و کج و معوج

روی هم انباشته می شود، و سرزمین قوم عاد را از این جهت ((احقاف)) می گفتند که ریگستانی به این صورت بود تعبیر حدیث فوق ناظر به همین معنی است .
بدیهی است اینگونه حسنات و درجات تنها به خاطر تلاوت الفاظ نیست بلکه تلاوتی است سازنده و بیدارگر در مسیر ایمان و تقوی ، و محتوای سوره احقاف به راستی چنین اثری را دارد، اگر انسان طالب حقیقت و آماده عمل باشد.
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است : من قراء کل لیلة او کل جمعة سورة الاحقاف لم یصبه الله عز و جل بروعة فی الحیاة الدنیا، و آمنه من فزع یوم القیامة ان شاء الله : ((هر کس سوره احقاف را هر شب ، یا هر جمعه ، بخواند خداوند وحشت دنیا را از او برمی دارد، و از وحشت روز قیامت نیز در امان می دارد)). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 297
سورة الا حقاف
آیه 1-3
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
حم (1)
تَنزِیلُ الْکِتَبِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِیزِ الحْکِیمِ(2)
مَا خَلَقْنَا السمَوَتِ وَ الاَرْض وَ مَا بَیْنَهُمَا إِلا بِالحْقِّ وَ أَجَلٍ مُّسمًّی وَ الَّذِینَ کَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضونَ(3)
ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - حم .
2 - این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم نازل شده است .
3 - ما آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو است جز به حق و برای سرآمد معینی نیافریدیم . اما کافران از آنچه انذار می شوند رویگردان هستند.
تفسیر:آفرینش این جهان بر اساس حق است
این سوره آخرین سوره از سوره های هفتگانه ((حم)) است که مجموعا ((حوامیم)) نام دارد.
در تفسیر ((حروف مقطعه)) عموما، و ((حم)) خصوصا، مطالب زیادی در آغاز سوره های ((بقره)) و ((آل عمران)) و ((اعراف)) و سوره های گذشته ((حم)) داشتیم تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 298
نیازی به تکرار ندارد.
همین قدر می گوئیم که این آیات تکاندهنده و حرکت آفرین و پرمحتوای قرآن از حروف ساده الفبا، از حا و میم ، و مانند آن ، ترکیب یافته ، و در

عظمت خداوند همین بس که چنان ترکیب عظیمی را از چنین مفردات ساده ای به وجود آورده که اگر تا دامنه قیامت در اسرار آن اندیشه کنند باز هم مطالب ناگفته بسیار دارد.
و شاید به همین جهت بلافاصله می افزاید: - این کتاب از سوی خداوند عزیز و حکیم (قادر و توانا) نازل شده است)) (تنزیل الکتاب من الله العزیز الحکیم).
این همان تعبیری است که در آغاز سه سوره از سوره های ((حم)) آمده است (مؤ من و جاثیه و احقاف).
مسلم است قدرتی شکست ناپذیر و حکمتی بیکران لازم است تا چنین کتابی را نازل کند.
سپس از کتاب ((تدوین)) به کتاب ((تکوین)) پرداخته ، و از عظمت و حقانیت آسمانها و زمین سخن می گوید، و می فرماید: ((ما آسمانها و زمین و آنچه را میان این دو است جز به حق نیافریدیم)) (ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا بالحق).
نه در کتاب آسمانیش کلمه ای بر خلاف حق است ، و نه در مجموعه عالم خلقتش چیزی ناموزون و مخالف حق یافت می شود، همه موزون ، همه سنجیده ، و همه همراه و تواءم با حق است .
اما این آفرینش همانگونه که سرآغازی داشته سرانجامی نیز دارد، و لذا

در دنباله آیه می افزاید: ((ما برای آن سرآمد معینی قرار دادیم)) (و اجل مسمی).
که با فرارسیدن آن دنیا فانی می شود، و چون این جهان تواءم با حق و دارای هدف است ، طبعا باید به دنبال آن جهانی دیگر که نتائج اعمال در آن بررسی می شود وجود داشته باشد، بنابراین حقانیت این جهان خود دلیل بر وجود معاد است ، و گرنه پوچ و بیهوده بود و تواءم با ظلم و ستم فراوان .
اما با اینکه قرآن حق است ، و آفرینش جهان نیز حق ((کافران لجوج از آنچه انذار شده اند رویگردان هستند)) (و الذین کفروا عما انذروا معرضون).
از یک سو آیات قرآن پی در پی آنها را انذار و بیم می دهد که دادگاه بزرگی در پیش دارید، و از سوی دیگر جهان آفرینش با نظامات خاص خود نیز هشدار می دهد که حسابی در کار است ، اما این غافلان بیخبر نه به این توجهی می کنند، و نه به آن .
تعبیر به ((معرضون)) از ماده ((اعراض)) اشاره به این است که اگر با آیات تکوین و تدوین روبرو و مواجه شوند حقایق را درک می کنند اما آنها صورت خود را برمی گردانند، و از حق گریزانند مبادا در روند تقالید و

تخیلات و هوی و هوس آنها دگرگونی ایجاد کند. الأحقاف
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 300
آیه 4-6
آیه و ترجمه
قُلْ أَ رَءَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَرُونى مَا ذَا خَلَقُوا مِنَ الاَرْضِ أَمْ لهُمْ شِرْكٌ فى السمَوَتِ ائْتُونى بِكِتَبٍ مِّن قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَرَةٍ مِّنْ عِلْمٍ إِن كنتُمْ صدِقِينَ(4)
وَ مَنْ أَضلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَن لا يَستَجِيب لَهُ إِلى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَ هُمْ عَن دُعَائهِمْ غَفِلُونَ(5)
وَ إِذَا حُشِرَ النَّاس كانُوا لهُمْ أَعْدَاءً وَ كانُوا بِعِبَادَتهِمْ كَفِرِينَ(6)
ترجمه :4 - به آنها بگو به من خبر دهید معبودهائی را که غیر از خدا پرستش می کنید نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده اند؟ یا شرکتی در آفرینش آسمانها دارند؟ کتابی آسمانی پیش از این ، یا اثر علمی از گذشتگان برای من بیاورید (که دلیل صدق گفتار شما باشد) اگر راست می گوئید.
5 - چه کسی گمراه تر است از آنها که غیر خدا را پرستش می کنند که اگر تا قیامت هم آنان را بخوانند پاسخشان نمی گویند، و اصلا صدای آنها را نمی شنوند!
6 - و هنگامی که مردم محشور می شوند معبودهای آنها دشمنانشان خواهند بود، حتی عبادت آنها را انکار تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 301
تفسیر:گمراهترین مردم ؟
در آیات گذشته سخن از آفرینش آسمانها و زمین در میان بود که همه اینها از خداوند عزیز و حکیم است ، لازمه این سخن آن است که جز او معبودی در جهان نیست چرا که تنها کسی شایسته عبودیت است که خالق و مدبر عالم باشد، و این دو در ذات پاک او جمع است .
و برای تکمیل این بحث در آیات مورد بحث روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده ، می فرماید: ((به این مشرکان بگو: به من خبر دهید معبودهائی را که غیر از خدا پرستش می کنید نشان دهید چه چیز از زمین را آفریده اند))؟! (قل ا رایتم ما تدعون من دون الله ارونی ما ذا خلقوا من الارض).
((یا اینکه شرکتی در آفرینش آسمانها و مالکیت و تدبیر آنها دارند)) (ام لهم شرک فی السموات).
هنگامی که شما قبول دارید بتها هیچگونه دخالتی نه در آفرینش موجودات زمینی دارند، و نه در آفرینش خورشید و ماه و ستارگان و موجودات عالم بالا، و خودتان با صراحت می گوئید ((خالق همه اینها الله است)).
با اینحال چگونه برای حل مشکلات یا جلب برکات دست به دامن ((بتها))

این موجودات بی خاصیت و فاقد عقل و شعور می زنید؟!
و اگر فرضا می گوئید آنها شرکتی در امر خلقت و آفرینش داشته اند ((کتابی از کتب آسمانی پیشین که گفتار شما را تصدیق کند، یا آثاری علمی از علمای گذشته که گواهی بر این معنی دهد برای من بیاورید اگر راست می گوئید)) (ایتونی بکتاب من قبل هذا او اثارة من علم ان کنتم صادقین). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 302
کوتاه سخن اینکه : دلیل یا جنبه نقلی دارد و از طریق وحی آسمانی است یا عقلی و منطقی ، و یا شهادت و گواهی دانشمندان ، شما که در ادعاهای خود در مورد بتها نه متکی به وحی و کتاب آسمانی هستید، و نه می توانید شرکت آنها را در آفرینش آسمان و زمین اثبات کنید، تا از این دلیل عقلی برای الوهیت آنها استفاده نمائید، و نه اثری از علوم پیشینیان گفته شما را تاءیید می کند، پس معلوم می شود آئین و مسلک شما چیزی جز مشتی از خرافات زشت و پندارهای دروغین نیست .
بنابراین جمله ((ارونی ما ذا خلقوا من الارض ...)) اشاره به دلیل عقل و جمله ((ایتونی بکتاب من قبل هذا)) اشاره به وحی آسمانی و تعبیر به ((اثارة من علم)) اشاره به سنت انبیای گذشته و اوصیای آنان یا آثار دانشمندان پیشین است .
علمای لغت و مفسران برای ((اثارة)) (بر وزن حلاوة) چند معنی ذکر کرده اند: ((باقیمانده چیزی)) ((روایت)) و ((علامت)) ولی ظاهر این است که همه به یک معنی بازمی گردد، و آن اثری است که از چیزی باقی می ماند، و دلیل بر وجود آن است .
شبیه همین گفتگو و مؤ اخذه و محاکمه بت پرستان در آیه 40 سوره فاطر آمده است ، آنجا که می گوید: قل اء راءیتم شرکائکم الذین تدعون من دون الله ارونی ما ذا خلقوا من الارض ام لهم شرک فی السموات ام آتیناهم کتابا فهم علی بینة منه بل ان یعد الظالمون بعضهم بعضا الا غرورا.
قابل توجه اینکه در مورد زمین می گوید: ما ذا خلقوا من الارض (چه تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 303
چیز از زمین را آفریده اند؟) و در مورد آسمانها می گوید: ام لهم شرک فی السموات (یا اینکه در آفرینش آسمانها شرکتی دارند؟) یعنی در هر دو جا سخن از شرکت است ، زیرا شرک در عبادت باید از شرک در خالقیت و تدبیر نشات گیرد.
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که اگر مشرکان معمولا امر خلقت را منحصرا مربوط به الله می دانستند مطالبه یکی از این دلائل سه گانه از آنها برای چیست ؟.
در پاسخ می توان گفت که این مطالبه از گروه اندکی است که احتمالا در میان بتپرستان بوده اند و بتان را سهیم در آفرینش می دانستند، یا اینکه

مساءله به صورت فرضی مطرح شده ، یعنی اگر فرضا به فکر چنین ادعائی در زمینه شرکت بتها در آفرینش جهان بیفتید هیچگونه دلیل عقلی و نقلی و عقلائی بر ادعای خود ندارید.
سپس برای بیان عمق گمراهی این مشرکان می افزاید: ((چه کسی گمراه تر است از آنها که موجودی غیر از خدا را پرستش می کنند که اگر تا قیامت هم آنان را بخوانند پاسخشان نمی گویند))؟ (و من اضل ممن یدعوا من دون الله من لا یستجیب له الی یوم القیامة).
نه تنها پاسخ آنها را نمی دهند، اصلا سخنانشان را نمی شنوند ((و از دعا و ندای آنها غافلند))! (و هم عن دعائهم غافلون).
بعضی از مفسران مرجع ضمیر را در این آیه بتهای بیجان دانسته اند به تناسب اینکه بیشترین معبودهای مشرکان عرب همین بتها بودند، و بعضی اشاره به فرشتگان و انسانهائی که معبود واقع شدند می دانند، چرا که عبادت کنندگان فرشتگان و جن در میان عرب کم نبودند، تعبیرات مختلف این آیه که مناسب ذوی العقول است این معنی را تاءیید می کند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 304
ولی هیچ مانعی ندارد که آیه را به مفهوم گسترده اش تفسیر کنیم و تمام این معبودها اعم از بیجان و جاندار، ذوی العقول و غیر ذوی العقول در مفهوم آیه جمع باشد، و تعبیرهای مناسب ذوی العقول به اصطلاح از باب ((تغلیب)) است .
اینکه می گوید تا روز قیامت به سخن آنها پاسخ نمی گویند مفهومش این نیست که در قیامت جوابشان را می دهند - آنچنانکه بعضی پنداشته اند - بلکه این یک تعبیر رائج است که برای نفی ابد به کار می رود، فی المثل می گوئیم : اگر تا روز قیامت هم به فلانکس اصرار کنی به تو وام نمی دهد یعنی هرگز چنین کاری انجام نخواهد شد، نه اینکه در قیامت خواسته تو را عملی می کند.
نکته آن نیز معلوم است ، زیرا هرگونه فعالیت و تلاش و کوشش و اجابت دعوت در این دنیا مفید است ، هنگامی که دنیا پایان می گیرد زمینه همه این امور کلا برچیده می شود.
و از آن اسفبارتر اینکه : ((هنگامی که مردم مشرک در قیامت محشور می شوند معبودهای آنها دشمنان آنها خواهند بود حتی عبادت آنها را انکار می کنند))! (و اذا حشر الناس کانوا لهم اعداء و کانوا بعبادتهم کافرین).
معبودهائی که عقل دارند رسما به دشمنی برمی خیزند، حضرت مسیح (علیه السلام) از عابدان خود بیزاری می جوید، و فرشتگان نیز تبری می جویند، حتی شیاطین و جن نیز اظهار تنفر می کنند، و آنها که بی عقل بودند خداوند حیات و عقل به آنها می بخشد تا به سخن درآیند و مراتب دشمنی و نفرت خود را از این عابدان اظهار کنند.

نظیر این معنی در آیات دیگر قرآن نیز آمده است ، از جمله در آیه 14 سوره فاطر، خطاب به مشرکان ، می خوانیم : ان تدعوهم لا یسمعوا دعائکم و لو سمعوا ما استجابوا لکم و یوم القیامة یکفرون بشرککم و لا ینبئک مثل خبیر: تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 305
((هر گاه آنها را بخوانید صدای شما را نمی شنوند و اگر بشنوند اجابت نمی کنند و روز قیامت شرک و عبادت شما را انکار می کنند و هیچکس چون خداوند آگاه ، تو را باخبر نمی سازد))!
در اینجا نیز تمام مسائلی که در آیات مورد بحث آمده با تفاوت مختصری تکرار شده است .
اما چگونه معبودان عبادت عابدان را انکار می کنند در حالی که جای انکار نیست ؟
ممکن است اشاره به این باشد که آنها در حقیقت هوای نفس خویش را می پرستیدند نه معبودان را چرا که سرچشمه ((بت پرستی)) ((هوی پرستی)) است .
این نکته نیز قابل توجه است که عداوت و دشمنی معبودها نسبت به عابدان در قیامت مطلبی نیست که تنها در اینجا روی آن تکیه شده باشد، در آیه 25 سوره عنکبوت از قول ابراهیم (علیه السلام) قهرمان بتشکن نیز می خوانیم : و قال انما اتخذتم من دون الله اوثانا مودة بینکم فی الحیاة الدنیا ثم یوم القیامة یکفر بعضکم ببعض و یلعن بعضکم بعضا: ((ابراهیم گفت شما غیر از خدا بتهائی برای خود برگزیده اید که مایه دوستی میان شما در زندگی دنیا باشد، اما در قیامت هر یک به دیگری کافر می شوید و یکدیگر را لعن می کنید))!.
در آیه 82 سوره مریم نیز آمده است کلا سیکفرون بعبادتهم و یکونون علیهم ضدا: ((به زودی آنها عبادت عابدان را انکار می کنند و بر ضد آنها خواهند بود)). الأحقاف
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 306
آیه 7-10
آیه و ترجمه
وَ إِذَا تُتْلی عَلَیهِمْ ءَایَتُنَا بَیِّنَتٍ قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِینٌ(7)
أَمْ یَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَیْتُهُ فَلا تَمْلِکُونَ لی مِنَ اللَّهِ شیْئاً هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِیضونَ فِیهِ کَفَی بِهِ شهِیدَا بَیْنی وَ بَیْنَکمْ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ(8)
قُلْ مَا کُنت بِدْعاً مِّنَ الرُّسلِ وَ مَا أَدْرِی مَا یُفْعَلُ بی وَ لا بِکمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلا مَا یُوحَی إِلیَّ وَ مَا أَنَا إِلا نَذِیرٌ مُّبِینٌ(9)
قُلْ أ رَءَیْتُمْ إِن کانَ مِنْ عِندِ اللَّهِ وَ کَفَرْتم بِهِ وَ شهِدَ شاهِدٌ مِّن بَنی إِسرءِیلَ عَلی مِثْلِهِ فَئَامَنَ وَ استَکْبرْتمْ إِنَّ اللَّهَ لا یهْدِی الْقَوْمَ الظلِمِینَ(10)

ترجمه :7 - هنگامی که آیاتَ بینات ما بر آنها خوانده می شود کافران در برابر حقی که برای آنها آمده می گویند: این سحر آشکار است . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 307
8 - بلکه می گویند: این آیات را بر خدا افترا بسته ، بگو: اگر من آن را به دروغ به خدا نسبت داده باشم (لازم است مرا رسوا کند و) شما نمی توانید در برابر خداوند از من دفاع کنید، او کارهائی را که شما در آن وارد می شوید بهتر می داند، همین بس که خداوند گواه میان من و شما باشد، و او غفور و رحیم است .
9 - بگو: من پیامبر نوظهوری نیستم ، و نمی دانم خداوند با من و با شما چه خواهد کرد؟ من تنها از چیزی پیروی می کنم که بر من وحی می شود، و جز بیم دهنده آشکاری نیستم .
10 - بگو: به من خبر دهید اگر این قرآن از سوی خدا باشد و شما به آن کافر شوید در حالی که شاهدی از بنی اسرائیل بر آن شهادت دهد، و او ایمان آورد و شما استکبار کنید (چه کسی از شما گمراه تر خواهد بود) خداوند قوم ظالم را هدایت نمی کند.
تفسیر:بگو من پیامبر نوظهوری نیستم
این آیات همچنان از وضع مشرکان گفتگو می کند، و به چگونگی برخورد آنها با آیات الهی اشاره کرده ، می گوید: ((هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود کافران در مورد حقی که به سوی آنها آمده است می گویند این سحر آشکار است)) (و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قال الذین کفروا للحق لما جائهم هذا سحر مبین).
آنها از یکسو نمی توانند نفوذ سریع و عمیق و جاذبه عجیب قرآن را در اعماق دلها انکار کنند، و از سوی دیگر حاضر نیستند در برابر حقانیت و عظمت آن سر فرود آورند، لذا این نفوذ را با یک تفسیر انحرافی به عنوان ((سحر آشکار)) مطرح می کنند که خود اعتراف ضمنی روشنی است به تاءثیر فوق العاده قرآن در قلوب انسانها!
بنابراین ((حق)) در آیه فوق اشاره به همان ((آیات قرآن)) است ، هر چند تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 308
بعضی آن را به معنی ((نبوت)) یا ((اسلام)) یا ((معجزات دیگر پیامبر)) (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تفسیر کرده اند، اما با توجه به آغاز آیه تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.
ولی آنها تنها به این تهمت قناعت نمی کنند، پا را از آن فراتر نهاده ، با صراحت ((می گویند: این آیات را بر خدا افترا بسته)) (ام یقولون افتراه).
در اینجا خداوند به پیامبرش دستور می دهد که با دلیل روشنی به آنها پاسخ گوید می فرماید: ((به آنها بگو: اگر مطلب آنطور باشد که شما می پندارید

و من این سخن را افترا بسته ام بر او لازم است که مرا رسوا کند، و شما نمی توانید در برابر خداوند از من دفاع کنید)) (قل ان افتریته فلا تملکون لی من الله شیئا).
چگونه ممکن است خداوند این ((آیات بینات)) و این معجزه جاودانی را بر دست دروغگوئی ظاهر سازد؟! این از حکمت و لطف خداوند دور است .
همانگونه که در آیه 44 تا 47 سوره ((حاقه)) آمده است : و لو تقول علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین ((اگر او (پیامبر اسلام) نسبتهای ناروائی به ما دهد ما او را با قدرت خود می گیریم ، و رگ قلب او را قطع می کنیم ، و احدی از شما نمی تواند مانع این کار گردد و از او دفاع کند)).
بنابراین چگونه ممکن است من به خاطر شما دست به چنین کار خطرناکی بزنم ؟، و چگونه باور می کنید من چنین دروغی را بگویم و خدا مرا زنده بگذارد، و معجزات بزرگی در اختیارم قرار دهد؟
سپس به عنوان تهدید می افزاید: ((اما خداوند بهتر از هر کس کارهائی را

که شما در آن وارد می شوید می داند)) و به موقع شما را سخت کیفر می دهد (هو اعلم بما تفیضون فیه).
آری او این نسبتهای ناروا را که به من می دهید، و در برابر فرستاده او قیام کرده اید، و با سمپاشی مردم را از ایمان به حق بازمی دارید، همه را می داند.
و در جمله بعد به عنوان تاءکید بیشتر تواءم با برخوردی مؤ دبانه می افزاید: ((همین بس که خداوند میان من و شما گواه باشد)) (کفی به شهیدا بینی و بینکم).
او صدق دعوت من ، و تلاش و کوششهایم را در ابلاغ رسالت می داند، و دروغ و افترا و کارشکنی شما را نیز می بیند، و همین برای من و شما کافی است .
و برای اینکه راه بازگشت را نیز به آنها نشان دهد در پایان آیه می افزاید: ((او غفور و رحیم است)) (و هو الغفور الرحیم).
توبه کاران را می بخشد، و آنها را مشمول رحمت واسعه خود می سازد.
در آیه بعد می افزاید: ((بگو من پیامبر نوظهوری نیستم که با سایر پیامبران متفاوت باشم)) (قل ما کنت بدعا من الرسل).
((و نمی دانم خداوند با من چه می کند، و با شما چه خواهد کرد))؟! (و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم).
((تنها از آنچه بر من وحی می شود پیروی می کنم)) (ان اتبع الا ما یوحی الی). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 310
((و جز بیم دهنده آشکاری نیستم)) (و ما انا الا نذیر مبین).

این جمله های کوتاه و پرمعنی ، پاسخی است به بسیاری از ایرادات مشرکان ، از جمله اینکه گاه از بعثت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عنوان اینکه یک بشر چگونه ممکن است با خدا ارتباط پیدا کند تعجب می کردند.
گاه می گفتند: چرا او غذا می خورد و در کوچه و بازار راه می رود؟
گاه تقاضای معجزات عجیب و غریب داشتند، و هر یک تمنائی می نمودند.
گاه انتظار داشتند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کانونی از علم غیب باشد و همه حوادث آینده را برای آنها بازگو کند.
و بالاخره گاه از اینکه او دعوت به توحید و یگانگی معبود می کند تعجب می کردند.
این آیه اشاره ای اجمالی به پاسخ همه این گفتگوها و بهانه جوئیها است .
می گوید: من نخستین پیامبر نیستم که دعوت به توحید کرده ام ، پیش از من پیامبران زیادی آمدند که همه آنها از جنس بشر بودند، لباس می پوشیدند و غذا می خوردند، هیچیک از آنها مدعی علم غیب مطلق نبود، بلکه می گفتند: ما از حوادث غیب آن مقدار می دانیم که خدا به ما تعلیم داده است .
و هیچیک از آنها در برابر ((معجزات اقتراحی)) و پیشنهادهای هوس آلود مردم تسلیم نشدند.
تا همگان بدانند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز بنده ای است از بندگان خدا، علم و قدرت او نیز محدود است به آنچه خدا می خواهد، علم و قدرت مطلق تنها از آن پروردگار است ، اینها واقعیتهائی است که می بایست مردم بدانند تا به ایرادهای نابجا پایان دهند.
اینها همه به دنبال بحثی است که در آیات قبل آمد که گاه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به سحر متهم می ساختند، و گاه به افتراء، که سرچشمه این نسبتهای ناروا نیز تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 311
همان توهماتی بودند که با این آیه به آن پاسخ گفته شد.
و از اینجا روشن می شود که مفاد این آیه با آیات دیگری که نشان می دهد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از غیب آگاهی دارد، مانند آنچه در سوره فتح درباره فتح مکه ، و ورود در مسجد الحرام آمده (آیه 27 سوره فتح) و یا آنچه در مورد مسیح (علیه السلام) آمده که می فرمود: انبئکم بما تاکلون و ما تدخرون فی بیوتکم : ((من شما را به آنچه می خورید و در خانه ها ذخیره می کنید خبر می دهم)) (آل عمران - 44) و امثال اینها منافات ندارد، چرا که آیه مورد بحث نفی ((علم غیب مطلق)) می کند، نه ((مطلق علم غیب))، به تعبیر دیگر این آیه نفی علم غیب استقلالی می کند، ولی آن آیات از علم غیب به برکت تعلیم الهی سخن می گوید.
شاهد این گفتار آیه 26 و 27 سوره ((جن)) است : عالم الغیب فلا یظهر

على غيبه احدا الا من ارتضى من رسول : ((خدا عالم الغيب است ، و هيچكس را بر مكنون علم خود آگاه نمى كند مگر رسولانى كه مورد رضايت اويند)).
بعضى از مفسران براى آيه مورد بحث شان نزولى آورده اند و گفته اند: هنگامى كه فشار مشكلات بر ياران پيامبر (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) در مكه زياد شد، حضرت در خواب ديد كه به سرزمينى هجرت مى كند كه داراى نخلستان و درختان و آب فراوان است ، اين را براى ياران خود بازگو كرد، آنها همه خوشحال شدند و فكر كردند، به زودى گشايشى در برابر آزار مشركان پيدا خواهد شد مدتى صبر كردند، اما اثرى از آن نديدند، عرض كردند اى رسول خدا! آنچه را فرمودى نديديم ، كى به آن سرزمينى كه در خواب ديدى مهاجرت خواهيم كرد؟ پيامبر (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) ساكت شد، در اين هنگام آيه فوق نازل گرديد: و ما ادرى ما يفعل بى و لا بكم : ((من نمى دانم خدا با من و شما چه خواهد كرد)).
ولى اين شان نزول بعيد به نظر مى رسد زيرا مخاطب در اين آيات دشمنان تفسير نمونه جلد 21 صفحه 312
پيامبرند، نه دوستان او اما ممكن است از قبيل تطبيق باشد يعنى به هنگام مطرح كردن اين سؤ ال از ناحيه دوستانش پيامبر (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) به اين آيه تمسك جست ، و به آنها پاسخ گفت .
در آخرين آيه مورد بحث براى تكميل آنچه در آيات قبل آمده مى افزايد: ((بگو: به من خبر دهيد اگر اين قرآن از سوى خدا باشد و شما به آن كافر شويد، در حالى كه شاهدى از بنى اسرائيل بر آن شهادت دهد، و او ايمان بياورد و شما تكبر كنيد و تسليم نشويد، چه كسى از شما گمراهتر خواهد بود؟! مسلما خداوند قوم ظالم را هدايت نمى كند)) (قل ا راءيتم ان كان من عند الله و كفرتم به و شهد شاهد من بنى اسرائيل على مثله فامن و استكبرتم ان الله لا يهدى القوم الظالمين).
در اين كه اين شاهد بنى اسرائيلى كه بوده است كه بر حقانيت قرآن مجيد گواهى داده ، در ميان مفسران گفتگو است .
بعضى گفته اند منظور موسى بن عمران است كه در عصر خود خبر از ظهور پيامبر اسلام و نشانه هاى او داد.
ولى اين احتمال با توجه به جمله فامن و استكبرتم كه نشان مى دهد اين شاهد بنى اسرائيلى به پيامبر اسلام ايمان آورده در حالى كه مشركان استكبار كردند سازگار نيست ، زيرا ظاهر جمله نشان مى دهد كه اين شاهد در عصر پيامبر اسلام (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) بوده و به حضرتش ايمان آورده در حالى كه ديگران راه استكبار را پيش گرفتند.
بعضى ديگر گفته اند اين مرد يكى از علماى اهل كتاب بوده كه در مكه تفسير نمونه جلد 21 صفحه 313

می زیسته ، هر چند پیروان مذهب یهود و نصاری در مکه کمتر بودند، ولی چنان نیست که احدی از آنها در آنجا نبوده ، با این حال معلوم نیست این عالم بنی اسرائیلی چه کسی بوده ؟ و نامش چه بوده است ؟
این تفسیر با توجه به اینکه عالم معروفی از اهل کتاب در مکه در عصر ظهور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) وجود نداشته و تواریخ از آن نامی به میان نیاورده اند نیز چندان مناسب به نظر نمی رسد.
البته این تفسیر و تفسیر سابق این امتیاز را دارد که با مکی بودن تمام سوره احقاف سازگار است .
تفسیر سومی که از سوی اکثر مفسران پذیرفته شده این است که این شاهد دانشمند معروف یهود ((عبد الله بن سلام)) بود که در مدینه ایمان آورد و به مسلمین پیوست .
در حدیثی آمده است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با بعضی از یارانش در مدینه در یکی از اعیاد یهود، وارد کنیسه (معبد آنها) شدند، آنها از ورود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ناخشنود بودند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ای جمعیت یهود دوازده نفر از خودتان را به من نشان دهید که گواهی بر وحدانیت خدا و نبوت محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بدهند تا خداوند غضبش را از تمام یهودیان جهان برگیرد.
آنها ساکت شدند و احدی پاسخ نگفت ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سه بار این مطلب را تکرار کرد، و در هر سه بار همه سکوت کردند، سپس فرمود: شما از بیان حق ابا کردید، ولی به خدا سوگند ((حاشر)) و ((عاقب)) (القابی که در توراة برای پیامبر آمده بود) منم ، خواه ایمان بیاورید یا تکذیبم کنید.
سپس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بازگشت اما هنوز قدم بیرون نگذاشته بود که مردی پشت تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 314
سر او آمد و گفت ای محمد! بایست ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ایستاد، سپس رو به جمعیت یهود کرد و گفت : مرا چگونه آدمی می دانید؟ گفتند: به خدا سوگند ما در میان خود مردی آگاه تر از تو و پدر و جدت نسبت به کتاب آسمانی خود نداریم ، سپس افزود: من خدا را گواه می گیرم که او همان پیامبری است که در تورات و انجیل آمده است !
یهود هنگامی که چنین دیدند گفتند: تو دروغ می گوئی و کلمات زشت و بدی به او نثار کردند.
رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: شما دروغ می گوئید، انکار شما بعد از اقرارتان هرگز پذیرفته نخواهد شد (و این مرد کسی جز عبد الله بن سلام نبود).
و در اینجا آیه فوق (قل اء راءیتم ان کان من عند الله ...) نازل گشت .

طبق این تفسیر این آیه در مدینه نازل شده است هر چند سوره سوره مکی است ، و این منحصر به آیه مورد بحث نیست ، در سوره های دیگر از قرآن نیز احیانا آیات مکی در لابلای سوره های مدنی یا بالعکس دیده می شود که نشان می دهد گاه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می داده آیه ای را که تناسب با مفاد سوره ای داشته بدون توجه به تاریخ نزول آن در ضمن آیات آن سوره قرار دهند.
این تفسیر از جهاتی مناسبتر به نظر می رسد. الأحقاف
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 315
آیه 11-14
آیه و ترجمه
وَ قَالَ الَّذِینَ کفَرُوا لِلَّذِینَ ءَامَنُوا لَوْ کانَ خَیراً مَّا سبَقُونَا إِلَیْهِ وَ إِذْ لَمْ یَهْتَدُوا بِهِ فَسیَقُولُونَ هَذَا إِفْکٌ قَدِیمٌ(11)
وَ مِن قَبْلِهِ کِتَب مُوسی إِمَاماً وَ رَحْمَةً وَ هَذَا کِتَبٌ مُّصدِّقٌ لِّساناً عَرَبِیًّا لِّیُنذِرَ الَّذِینَ ظلَمُوا وَ بُشرَی لِلْمُحْسِنِینَ(12)
إِنَّ الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ استَقَمُوا فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یحْزَنُونَ(13)
أُولَئک أَصحَب الْجَنَّةِ خَلِدِینَ فِیهَا جَزَاءَ بِمَا کانُوا یَعْمَلُونَ(14)
ترجمه :11 - کافران درباره مؤ منان چنین گفتند: اگر (اسلام) چیز خوبی بود هرگز آنها بر ما پیشی نمی گرفتند! و چون خودشان به وسیله آن هدایت نشدند می گویند این یک تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 316
دروغ قدیمی است !
12 - و پیش از آن کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود (نشانه های آن را بیان کرده) و این کتاب هماهنگ با نشانه های تورات است ، در حالی که به زبان عربی و فصیح و گویاست تا ظالمان را انذار کند و نیکوکاران را بشارت دهد.
13 - کسانی که گفتند پروردگار ما الله است ، سپس استقامت به خرج دادند نه ترسی برای آنهاست و نه غمی دارند.
14 - آنها اهل بهشتند، و جاودانه در آن می مانند، این پاداش اعمالی است که انجام می دادند.
شان نزول :مفسران برای نخستین آیه مورد بحث شان نزولهای متعددی نقل کرده اند: 1 - این آیه در مورد ((ابوذر غفاری)) است که در مکه اسلام آورد و قبیله او (بنی غفار) نیز به دنبال او ایمان آوردند، (و از آنجا که قبیله بنی غفار بادیه نشین و فقیر بودند کفار قریش که مردانی ثروتمند و شهرنشین بودند گفتند: اگر اسلام چیز خوبی بود این بیسر و پاها بر ما سبقت نمی گرفتند!) در اینجا بود که آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت .
2 - یک کنیز رومی در مکه بود به نام ذی النیرة که دعوت پیامبر (صلی اللّه

علیه و آله و سلّم) را به سوی اسلام اجابت کرد بزرگان قریش گفتند: اگر آنچه را محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آورده چیز خوبی بود ((ذی النیرة ها)) بر ما مقدم نمی شدند!
3 - گروهی از قبایل بادیه نشین مکه پیش از مردم شهر به اسلام روی آوردند، اشراف مکه گفتند: اگر اسلام چیز خوبی بود این شتر چرانها! بر ما سبقت نمی گرفتند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 317
4 - جمعی از مردان پاکدل اما فقیر و تهیدست همچون ((بلال)) و ((صهیب)) و ((عمار)) اسلام را با آغوش باز پذیرفتند، و اشراف مکه گفتند: مگر ممکن است آئین محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چیز خوبی باشد و اینها بر ما پیشی گیرند؟!
5 - هنگامی که ((عبدالله بن سلام)) و بعضی از یارانش ایمان آوردند جمعی از یهودیان مغرور گفتند: اگر اسلام خوب بود آنها پیشقدم نمی شدند.
شان نزولهای چهارگانه اول را در یک جمله می توان خلاصه کرد و آن اینکه اسلام از طرف قشرهای فقیر و بادیه نشین و تهیدست به سرعت مورد استقبال قرار گرفت ، چرا که هم منافع نامشروعی نداشتند که به خطر بیفتد، و هم مغز آنها از باد غرور انباشته نبود، و هم قلبهائی پاکتر از قشر مرفه عیاش و هوسباز داشتند.
این استقبال گرم از ناحیه این گروه که یکی از بزرگترین نقطه های قوت این آئین الهی بود از سوی مغروران مستکبر به عنوان یک نقطه ضعف بزرگ شمرده شد، و گفتند این چه آئینی است که پیروانش انبوهی بادیه نشین فقیر و تهیدست و کنیزان و بردگانند؟! اگر مکتب معقولی بود هرگز نباید افراد سطح پائین و منحط اجتماع از آن استقبال کنند! اما ما که در سطح بالا قرار داریم و چشم و چراغ جامعه هستیم عقب بمانیم !
جالب اینکه این طرز تفکر انحرافی امروز هم از رائجترین طرز تفکرها در میان ثروتمندان مغرور و هوسبازان مرفه در مورد مذهب است که می گویند: مذهب به درد فقرا و پابرهنه ها می خورد، و هر دو برای هم خوبند، و ما در سطحی بالاتر و بالاتر قرار داریم !
قرآن در آیات مورد بحث پاسخ کافی به آنها داده که در تفسیر آیات می شنوید.اما پنجمین شان نزولی که در بالا ذکر شد که منظور عبد الله بن سلام و یاران تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 318
او هستند هر چند به گفته طبرسی در ((مجمع البیان)) و ((قرطبی)) در تفسیرش از اکثر مفسران نقل شده از دو جهت بعید به نظر می رسد.
نخست اینکه تعبیر به ((الذین کفروا)) به طور مطلق معمولا در مورد مشرکان به کار می رود نه اهل کتاب و یهود و نصاری .
دیگر اینکه ((عبدالله بن سلام)) مرد کم شخصیتی در میان یهود نبود که

درباره او بگویند: اگر اسلام آئین خوبی بود او و یارانش بر ما پیشی نمی گرفتند.
تفسیر:شرط پیروزی ایمان و استقامت است
این آیات همچنان اعمال و گفتار کافران و انحرافات آنها را مورد بحث و بررسی و نکوهش قرار می دهد، نخست به این گفتار غرورآمیز و دور از منطق آنها اشاره کرده می گوید: ((کافران درباره مؤ منان چنین گفتند: اگر ایمان و اسلام چیز خوبی بود هرگز آنها بر ما پیشی نمی گرفتند))! (و قال الذین کفروا للذین آمنوا لو کان خیرا ما سبقونا الیه).
اینها یک مشت افراد فقیر و بیسر و پا، روستائی و برده و کم معرفتند! چگونه ممکن است آنها حق را بفهمند و به آن اقبال کنند، ولی ما چشم و چراغهای این جامعه از آن غافل و بیخبر بمانیم ؟! تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 319
غافل از اینکه عیب در خود آنها بوده است نه در آئین اسلام ، اگر پرده های کبر و غرور بر قلب آنها نیفتاده بود، اگر مست مال و مقام و شهوت نبودند، اگر خود برتربینی و خود محوری اجازه تحقیق حق به آنها می داد، و همانند تهیدستان پاکدل ، حقجو و حق طلب بودند، آنها نیز به سرعت جذب اسلام می شدند.
لذا در پایان آیه با این تعبیر لطیف به آنها پاسخ می گوید: ((چون خود آنها به وسیله قرآن هدایت نشدند به زودی می گویند این یک دروغ قدیمی است))! (و اذ لم یهتدوا به فسیقولون هذا افک قدیم).
یعنی آنها نخواستند به وسیله قرآن هدایت شوند نه اینکه هدایت قرآن کمبودی داشت .
تعبیر به ((افک قدیم)) شبیه تهمت دیگری است که از زبان آنها در آیات قرآن نقل شده که می گفتند: اینها اساطیر الاولین (افسانه های پیشینیان) است (فرقان - 5).
و نیز تعبیر به ((سیقولون)) به صورت فعل مضارع دلیل بر این است که آنها به طور مستمر این تهمت را به قرآن می بستند، و آن را پوششی برای عدم ایمان خود قرار می دادند.
سپس به دلیل دیگری برای اثبات حقانیت قرآن و نفی تهمت مشرکان که می گفتند این یک دروغ قدیمی است پرداخته می گوید: ((از نشانه های صدق تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 320
این کتاب بزرگ این است که قبل از آن کتاب موسی در حالی که پیشوای مردم بود و رحمتی از سوی خدا نازل گردید و خبر از اوصاف پیامبر بعد از خود داد، و این قرآن نیز کتابی است هماهنگ با نشانه هائی که در تورات آمده)) (و من قبله کتاب موسی اماما و رحمة و هذا کتاب مصدق).
با این حال چگونه میگوئید این یک دروغ قدیمی است ؟!

کرارا در آیات قرآن روی این نکته تکیه شده است که قرآن تصدیق کننده تورات و انجیل است ، یعنی هماهنگ با نشانه هائی است که در این دو کتاب آسمانی درباره پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و کتاب آسمانی او آمده است ، به قدری این نشانه ها دقیق بوده که قرآن می گوید: الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابنائهم : ((اهل کتاب او را به خوبی می شناسند همانگونه که فرزندان خود را می شناسند)) (بقره - 146).
نظیر همین معنی که در آیه مورد بحث است در سوره هود آیه 17 نیز آمده است : ا فمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد منه و من قبله کتاب موسی اماما و رحمة اولئک یؤ منون به : ((آیا آنکس که دلیل آشکاری از پروردگارش دارد و به دنبال آن شاهدی از سوی او می آید، و پیش از آن کتاب موسی که پیشوا و رحمت بود گواهی بر آن می دهد همانند کسی است که چنین نباشد))؟! (هود - 17).
تعبیر به ((اماما و رحمة)) ممکن است از این جهت باشد که بعد از ذکر امام و پیشوا احیانا مساءله تکلیف شاق و خشونت بار به ذهن تداعی می کند به واسطه خاطره ای که از پیشوایان خود داشتند، ولی ذکر ((رحمت)) این تداعی را اصلاح کرده ، می گوید: امامت این امام تواءم با رحمت است ، حتی اگر تکالیفی آورده آن هم رحمت است ، و چه رحمتی برتر از تربیت نفوس آنهاست .
و به دنبال آن می افزاید: ((این در حالتی است که این کتاب آسمانی به

عربی فصیح و گویاست)) که همگان از آن بهره مند شوند (لسانا عربیا).
و در پایان آیه هدف نهائی از نزول قرآن را در دو جمله کوتاه به این صورت شرح می دهد: ((هدف این بوده که ظالمان را انذار و نیکوکاران را بشارت دهد)) (لینذر الذین ظلموا و بشری للمحسنین).
و با توجه به جمله ((ینذر)) که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد روشن می شود که انذار قرآن همچون بشارت آن دائمی و مستمر است ، ظالمان و ستمگران را در سراسر تاریخ بیم می دهد و انذار می کند، و به نیکوکاران همواره بشارت می دهد.
قابل توجه اینکه نقطه مقابل ((ظالمان)) را ((نیکوکاران)) قرار داده ، چرا که ((ظلم)) در اینجا معنی وسیعی دارد که هرگونه بدکاری و خلافکاری را شامل می شود که طبعا یا ظلم به دیگران است یا ظلم بر نفس .
آیه بعد در حقیقت تفسیری است برای ((محسنین)) (نیکوکاران) که در آیه قبل آمده بود می فرماید: ((کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است ، سپس استقامت به خرج دادند، نه ترسی برای آنهاست و نه غمی دارند))

(ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون).
در واقع تمام مراتب ایمان و همه اعمال صالح در این دو جمله جمع است چرا که ((توحید)) اساس همه اعتقادات صحیح است ، و تمام اصول عقائد به ریشه توحید بازمی گردد، و ((استقامت)) و صبر و شکیبائی نیز ریشه همه اعمال صالح است ، زیرا می دانیم تمام اعمال نیک را می توان در سه عنوان ((صبر بر اطاعت))، تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 322
((صبر بر معصیت)) و ((صبر بر مصیبت)) خلاصه کرد.
بنابراین ((محسنین)) کسانی هستند که از نظر اعتقادی در خط توحید، و از نظر عمل در خط استقامت و صبرند.
بدیهی است اینگونه افراد نه ترسی از حوادث آینده دارند، و نه غمی از گذشته .
نظیر همین مطلب در آیه 30 سوره فصلت (با توضیح بیشتری) آمده است . آنجا که می گوید: ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون .
این آیه دو چیز اضافه دارد یکی اینکه بشارت عدم خوف و حزن از سوی فرشتگان به آنها داده می شود، در حالی که در آیه مورد بحث این مطلب مسکوت گذارده شده ، دیگر اینکه علاوه بر نفی ترس و غم بشارت به بهشت موعود نیز در آیه سوره فصلت آمده در حالی که در محل کلام در آیه بعد به آن اشاره می شود.
به هر حال این دو آیه یک مطلب را تعقیب می کند یکی فشرده تر و دیگری مشروحتر.
در تفسیر علی بن ابراهیم می خوانیم که در تفسیر جمله ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فرمود: استقاموا علی ولایة علی امیر المؤ منین (علیه السلام) ((منظور استقامت بر ولایت امیر مؤ منان علی (علیه السلام))) است .
این به خاطر آن است که ادامه خط امیر مؤ منان (علیه السلام) در جهت علم و عمل و عدالت و تقوی مخصوصا در عصرهای تاریک و ظلمانی کار مشکلی است که بدون استقامت امکان پذیر نیست ، بنابراین یکی از مصداقهای روشن آیه مورد بحث محسوب می شود، نه اینکه مفهوم آن منحصر به همین معنی باشد و استقامت در جهاد و اطاعت پروردگار و مبارزه با هوای نفس و شیطان را شامل نشود.
در ذیل آیه 30 سوره فصلت شرح مبسوطی پیرامون مساءله ((استقامت)) تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 323
داده ایم .
و در آخرین آیه مورد بحث مهمترین بشارت را به موحدان نیکوکار می دهد و می فرماید: ((آنها اهل بهشتند و جاودانه در آن می مانند)) (اولئک

اصحاب الجنة خالدین فیها).
((این به پاداش اعمالی است که انجام می دادند)) (جزاء بما کانوا یعملون).
ظاهر آیه چنانکه بعضی استفاده کرده اند مفهوم حصر را می رساند، یعنی بهشتیان تنها کسانی هستند که در خط توحید و استقامت گام برمی دارند، طبیعی است افراد دیگر که آلوده به گناهانی شده اند گر چه سرانجام به خاطر ایمانشان بهشتی می شوند ولی در آغاز ((اصحاب جنت)) نیستند.
تعبیر به ((اصحاب)) (یاران) اشاره به همنشینی دائم آنها با نعمتهای بهشتی است .
و تعبیر جزاء بما کانوا یعملون از یکسو دلیل بر این است که ((بهشت را به بها می دهند، و به بهانه نمی دهند)) و از سوی دیگر اشاره به اصل آزادی اراده و اختیار انسان است . الأحقاف
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 324
آیه 15-16
آیه و ترجمه
وَ وَصیْنَا الانسنَ بِوَلِدَیْهِ إِحْساناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ کُرْهاً وَ وَضعَتْهُ کُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصلُهُ ثَلَثُونَ شهْراً حَتی إِذَا بَلَغَ أَشدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِینَ سنَةً قَالَ رَب أَوْزِعْنی أَنْ أَشکُرَ نِعْمَتَک الَّتی أَنْعَمْت عَلیَّ وَ عَلی وَلِدَی وَ أَنْ أَعْمَلَ صلِحاً تَرْضاهُ وَ أَصلِحْ لی فی ذُرِّیَّتی إِنی تُبْت إِلَیْک وَ إِنی مِنَ الْمُسلِمِینَ(15)
أُولَئک الَّذِینَ نَتَقَبَّلُ عَنهُمْ أَحْسنَ مَا عَمِلُوا وَ نَتَجَاوَزُ عَن سیِّئَاتهِمْ فی أَصحَبِ الْجَنَّةِ وَعْدَ الصدْقِ الَّذِی کانُوا یُوعَدُونَ(16)
ترجمه :15 - ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می کند، و با ناراحتی بر زمین می گذارد، و دوران حمل و از شیر باز گرفتنش سی ماه است ، تا زمانی که به کمال قدرت و رشد برسد، و به چهل سالگی وارد گردد، می گوید: پروردگارا! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی بجا آورم ، و عمل صالحی انجام دهم که از آن خشنود باشی ، تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 325
و فرزندان مرا صالح کن ، من به سوی تو باز می گردم و توبه می کنم ، و من از مسلمینم .
16 - آنها کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می کنیم ، و از گناهانشان می گذریم ، و در میان بهشتیان جای دارند، این وعده صدقی است که وعده داده می شدند.
تفسیر:ای انسان ! به مادر و پدر نیکی کن
این آیات و آیات آینده در حقیقت توضیحی است درباره دو گروه ((ظالم)) و ((محسن)) که در آیات قبل به سرنوشت آنها اجمالا اشاره شده است .

نخست به وضع ((نیکوکاران)) پرداخته ، و از مساءله نیکی به پدر و مادر و شکر زحمات آنها که مقدمه ای است برای شکر پروردگار شروع می کند، می فرماید: ((ما انسان را توصیه کردیم که درباره پدر و مادرش نیکی کند)) (و وصینا الانسان بوالدیه احسانا).
((وصیت)) و ((توصیه)) به معنی مطلق سفارش است ، و مفهوم آن منحصر به سفارشهای مربوط به ما بعد از مرگ نیست ، لذا جمعی در اینجا آن را به معنی امر و دستور و فرمان تفسیر کرده اند.
سپس به دلیل لزوم حقشناسی در برابر مادر پرداخته می گوید: ((مادر))، او را با اکراه و ناراحتی حمل می کند، و با ناراحتی بر زمین می گذارد، و

حمل و از شیر باز گرفتنش سی ماه است)) (حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلاثون شهرا).
((مادر)) در طول این سی ماه بزرگترین ایثار و فداکاری را در مورد فرزندش انجام می دهد.
از نخستین روزهای انعقاد نطفه حالت مادر دگرگون می شود، و ناراحتیها پشت سر یکدیگر می آید، حالتی که به حالت ((ویار)) نامیده می شود و یکی از سختترین حالات مادر است روی می دهد و پزشکان می گویند: بر اثر کمبودهائی است که در جسم مادر به خاطر ایثار به فرزند رخ می دهد.
هر قدر جنین رشد و نمو بیشتر می کند مواد بیشتری از شیره جان مادر می گیرد، و حتی روی استخوانهای او و اعصابش اثر می گذارد، گاه خواب و خوراک و استراحت و آرامش را از او می گیرد، و در آخر دوران حمل راه رفتن و حتی نشست و برخاست برای او مشکل می شود اما با صبر و حوصله تمام و به عشق فرزندی که به زودی چشم به دنیا می گشاید و بر روی مادر لبخند می زند تمام این ناملائمات را تحمل می کند.
دوران وضع حمل که یکی از سختترین لحظات زندگی مادر است فرا می رسد تا آنجا که گاه مادر جان خود را بر سر فرزند می نهد.
به هر حال بار سنگینش را بر زمین گذارده دوران سخت دیگری شروع می شود، دوران مراقبت دائم و شبانه روزی از فرزند، دورانی که باید به تمام نیازهای کودکی پاسخ گوید که هیچگونه قدرت بر بیان نیازهای خود ندارد، اگر دردی دارد نمی تواند محل درد را تعیین کند، و اگر ناراحتی از گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما دارد قادر به بیان آن نیست ، جز اینکه ناله سر دهد و اشک ریزد، و مادر باید با کنجکاوی و صبر و حوصله تمام یک یک این نیازها را تشخیص دهد و برآورده کند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 327
نظافت فرزند در این دوران مشکلی است طاقتفرسا، و تاءمین غذای او که از شیره جان مادر گرفته می شود ایثاری است بزرگ .
بیماریهای مختلفی که در این دوران دامان نوزاد را می گیرد و مادر باید با

شکیبائی فوق العاده به مقابله با آنها برخیزد مشکل دیگری است .
اینکه قرآن در اینجا تنها از ناراحتیهای مادر سخن به میان آورده و سخنی از پدر در میان نیست نه بخاطر عدم اهمیت آن است ، چرا که پدر نیز در بسیاری از این مشکلات شریک مادر است ، ولی چون مادر سهم بیشتری دارد بیشتر روی او تکیه شده است .
در اینجا این سؤ ال مطرح می شود که در آیه 233 سوره بقره دوران شیرخوارگی دو سال کامل (24 ماه) ذکر شده ، و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعة : ((مادران فرزندان خود را دو سال کامل شیر می دهند، آنها که بخواهند دوران شیر دادن را تکمیل کنند)).
در حالی که مجموع ((دوران حمل و شیرخوارگی)) در آیه مورد بحث فقط سی ماه ذکر شده ، مگر ممکن است دوران حمل شش ماه باشد؟
فقهاء و مفسران با الهام از روایات اسلامی در پاسخ گفته اند: آری حداقل دوران حمل 6 ماه و حداکثر دوران مفید رضاع 24 ماه است ، حتی از جمعی از پزشکان پیشین همچون جالینوس و ابن سینا نقل شده که گفته اند: خود با چشم شاهد چنین امری بوده اند که فرزندی بعد از شش ماه به دنیا آمده است .
ضمنا از این تعبیر قرآنی می توان استفاده کرد که هر قدر از مقدار حمل کاسته شود باید بر مقدار دوران شیرخواری افزود، به گونه ای که مجموعا 30 ماه تمام را شامل گردد، از ابن عباس نیز نقل شده که هرگاه دوران بارداری زن 9 ماه باشد باید 21 ماه فرزند را شیر دهد، و اگر حمل 6 ماه باشد باید 24 ماه شیر دهد. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 328
قانون طبیعی نیز همین را ایجاب می کند، چرا که کمبودهای دوران حمل در دوران شیرخوارگی باید جبران گردد.
سپس می افزاید: ((حیات انسان همچنان ادامه می یابد تا زمانی که به کمال قدرت و نیروی جسمانی رسد، و به مرز چهل سالگی وارد می گردد)) (حتی اذا بلغ اشده و بلغ اربعین سنة).
بعضی از مفسران ((بلوغ اشد)) (رسیدن به مرحله توانائی) را با رسیدن به چهل سالگی هماهنگ ، و برای تاءکید می دانند، ولی ظاهر این است که بلوغ اشد اشاره به بلوغ جسمانی و رسیدن به اربعین سنة (چهل سالگی) اشاره به ((بلوغ فکری و عقلانی)) است ، چرا که معروف است ، انسان غالبا در چهل سالگی به مرحله کمال عقل می رسد و گفته اند که غالب انبیا در چهل سالگی مبعوث به نبوت شدند.
ضمنا در اینکه سن بلوغ قدرت جسمانی چه سنی است ؟ در آن نیز گفتگو است ، بعضی همان سن معروف بلوغ را می دانند که در آیه 34 اسراء در مورد یتیمان نیز به آن اشاره شده ، در حالی که در بعضی از روایات

تصریح شده که سن هیجده سالگی است .
البته مانعی ندارد که این تعبیر در موارد مختلف معانی متفاوتی دهد که با قرائن روشن می شود.
در حدیثی آمده است : ان الشیطان یجر یده علی وجه من زاد علی الاربعین تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 329
و لم یتب ، و یقول بابی وجه لا یفلح !: ((شیطان دستش را به صورت کسانی که به چهل سالگی برسند و از گناه توبه نکنند می کشد و می گوید پدرم فدای چهرهای باد که هرگز رستگار نمی شود! (و در جبین این انسان نور رستگاری نیست !).
از ابن عباس نیز نقل شده : من اتی علیه الاربعون سنة فلم یغلب خیره شره فلیتجهز الی النار!: ((هر کس چهل سال بر او بگذرد و نیکی او بر بدیش غالب نشود آماده آتش جهنم گردد))!
به هر حال قرآن در دنباله این سخن می افزاید: این انسان لایق و با ایمان هنگامی که به چهل سالگی رسید سه چیز را از خدا تقاضا می کند: نخست می گوید: ((پروردگارا! به من الهام ده و توفیق بخش تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشتی بجا آورم)) (قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی والدی).
این تعبیر نشان می دهد که انسان با ایمان در چنین سن و سالی هم از عمق و وسعت نعمتهای خدا بر او آگاه می گردد، و هم از خدماتی که پدر و مادر به او کرده است تا به این حد رسیده ، چرا که در این سن و سال معمولا خودش پدر یا مادر می شود، و زحمات طاقت فرسا و ایثارگرانه آن دو را با چشم خود می بیند، و بی اختیار به یاد آنها می افتد و بجای آنها در پیشگاه خدا شکرگزاری می کند.
در دومین تقاضا عرضه می دارد: ((خداوندا! به من توفیق ده تا عمل صالح بجا آورم ، عملی که تو از آن خشنود باشی)) (و ان اعمل صالحا ترضاه).
و بالاخره در سومین تقاضایش عرض می کند: ((خداوندا! صلاح و درستکاری تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 330
را در فرزندان و دودمان من تداوم بخش)) (و اصلح لی فی ذریتی).
تعبیر به ((لی)) (برای من) ضمنا اشاره به این است که صلاح و نیکی فرزندان من چنان باشد که نتائجش عائد من نیز بشود.
و تعبیر ((فی ذریتی)) (در فرزندان من) به طور مطلق ، اشاره به تداوم صلاح و نیکوکاری در تمام دودمان او است .
جالب اینکه در دعای اول پدر و مادر را شریک می کند، و در دعای سوم فرزندان را، ولی در دعای دوم برای خود دعا می کند، و اینگونه است انسان صالح که اگر با یک چشم به خویشتن می نگرد با چشم دیگر به افرادی که بر او حق دارند نگاه می کند.

و در پایان آیه دو مطلب را اعلام می دارد که هر کدام بیانگر یک برنامه عملی مؤ ثر است ، می گوید: ((پروردگارا! من در این سن و سال به سوی تو بازمی گردم و توبه می کنم)) (انی تبت الیک).
به مرحله ای رسیده ام که باید خطوط زندگی من تعیین گردد، و تا به آخر عمر همچنان ادامه یابد، آری من به مرز چهل سالگی رسیده ام و برای بنده ای چون من چقدر زشت ونازیباست که به سوی تو نیایم و خودم را از گناهان با آب توبه نشویم .
دیگر اینکه می گوید: ((من از مسلمین هستم)) (و انی من المسلمین).
در حقیقت این دو جمله پشتوانه ای است برای آن دعاهای سه گانه و مفهومش این است : چون من توبه کرده ام ، و تسلیم مطلق در برابر فرمان توام ، تو نیز بزرگواری کن و مرا مشمول آن نعمتها بفرما.
آیه بعد بیان گویائی است از اجر و پاداش این گروه از مؤ منان شکرگزار صالح العمل و توبه کار که به سه پاداش مهم در آن اشاره شده است .

نخست می فرماید: ((آنها کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می کنیم)) (اولئک الذین نتقبل عنهم احسن ماعملوا).
چه بشارتی از این بالاتر که خداوند بزرگ و قادر و منان ، عمل بنده ضعیف و ناچیزی را پذیرا شود که این خود گذشته از آثار دیگر افتخاری است بزرگ و موهبتی است عالی و معنوی .
با اینکه خداوند همه اعمال نیک را می پذیرد چرا می گوید: ((بهترین اعمال آنها را پذیرا می شود))؟!
در پاسخ این سؤ ال جمعی از مفسران گفته اند: منظور از بهترین اعمال واجبات و مستحبات است در برابر مباحات که اعمال خوبی است اما چیزی نیست که مورد پذیرش واقع شود، و اجر و ثوابی به آن تعلق گیرد.
پاسخ دیگر اینکه خداوند بهترین اعمال آنها را معیار پذیرش قرار می دهد و حتی اعمال درجه دو، و کم اهمیت آنها را به حساب اعمال درجه یک به فضل و رحمتش می گذارد، این درست به آن می ماند که خریداری به عنوان فضل و کرم اجناس متفاوتی را که از طرف فروشنده ای عرضه شده است به بهای جنس اعلا محاسبه کند، و از فضل و لطف خداوند هر چه گفته شود عجیب نیست .
موهبت دوم پاکسازی آنها است ، می گوید: ((ما از گناهانشان می گذریم)) (و نتجاوز عن سیئاتهم).
در حالی که در میان بهشتیان جای دارند (فی اصحاب الجنة).
و این سومین موهبت الهی نسبت به آنها است که آنان را با این که لغزشهائی

داشته اند شستشو داده ، در کنار نیکان و پاکانی جای می دهد که از

مقربان درگاه اویند.
ضمنا از این تعبیر استفاده می شود که منظور از ((اصحاب الجنة)) در اینجا بندگان مقربی هستند که هرگز گرد و غبار معصیت بر دامانشان ننشسته و این مؤ منان توبهکار بعد از مغفرت الهی در کنار آنها و در سایه آنها جای می گیرند.
و در پایان آیه برای تاءکید بر این نعمتها که گفته شد می افزاید: ((این وعده صدقی است که پیوسته به آنها داده شده است)) (وعد الصدق الذی کانوا یوعدون).
چگونه وعده صدق نباشد در حالی که تخلف از وعده یا به خاطر پشیمانی و نادانی است ، و یا از ضعف و ناتوانی ، و خداوند از همه این امور منزه است .
نکته ها:
1- این آیات ترسیمی است از یک انسان مؤ من بهشتی که نخست رشد جسمانی و سپس مرحله کمال عقلی خود را پیموده ، بعد به مقام شکرگزاری در برابر نعمتهای پروردگار، و شکر زحمات طاقت فرسای پدر و مادر رسیده ، و به موقع از لغزشها توبه می کند، و به انجام اعمال صالح و از جمله تربیت فرزندان اهتمام می ورزد، و سرانجام به مقام تسلیم مطلق در برابر فرمان الهی صعود می کند، و همین امر سبب می شود که غرق رحمت و غفران و نعمتهای گوناگون خداوند شود.
آری باید یک انسان بهشتی را از این صفاتش شناخت .
2 - تعبیر به ((وصینا الانسان)) (به انسان توصیه کردیم) اشاره به این تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 333
است که مساءله نیکی به پدر و مادر از اصول انسانی است که حتی کسانی که پایبند به دین و مذهبی نیستند نیز طبق الهام فطرت به آن جذب می شوند، بنابراین آنها که پشت پا به این وظیفه بزرگ می زنند، نه تنها مسلمان واقعی نیستند که نام انسان برای آنها شایسته نیست .
3 - تعبیر به ((احسانا)) (با توجه به اینکه نکره در این موارد برای بیان عظمت می آید اشاره به این است که به فرمان خداوند باید در مقابل خدمات بزرگ پدر و مادر نیکیهای بزرگ و برجسته انجام شود.
4- شرح درد و رنجهای مادر در راه پرورش فرزند هم بخاطر این است که محسوستر و ملموستر است ، و هم بخاطر این که زحمات مادر در مقایسه با پدر از اهمیت بیشتری برخوردار است ، و به همین دلیل در روایات اسلامی تاءکید بیشتری در مورد مادر شده است .
در حدیثی آمده است که مردی نزد رسولخدا آمد و عرضکرد: من ابر؟ قال : امک ، قال ثم من ؟ قال امک ، قال ثم من ؟ قال امک ، قال ثم من ؟ قال اباک :

((ای رسولخدا به چه کسی نیکی کنم ؟ فرمود: به مادرت .
عرض کرد: بعد از او به چه کسی ؟ فرمود: به مادرت .
برای سومین بار عرض کرد: بعد از او به چه کسی ؟ باز فرمود: به مادرت .
و در چهارمین بار وقتی این سؤ ال را تکرار کرد گفت به پدرت))!.
در حدیث دیگری آمده است که مردی مادر پیر و ناتوان خود را بر دوش گرفته بود، و به طواف مشغول بود، در همین هنگام خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسید عرض کرد: هل ادیت حقها: ((آیا حق مادرم را اینسان ادا کرده ام))؟!
پیامبر در جواب فرمود: لا و لا بزفرة واحدة : ((نه حتی یک نفس او را

جبران نکردی)).
5- در آیات قرآن اهمیت زیادی به پیوند خانوادگی ، و احترام و اکرام پدر و مادر، و نیز توجه به تربیت فرزندان ، داده شده است که در آیات فوق به همه اشاره شده است ، این بخاطر آن است که جامعه بزرگ انسانی از واحدهای کوچکتری به نام خانواده تشکیل می شود، همانگونه که یک ساختمان بزرگ از غرفه ها و سپس از سنگها و آجرها تشکیل می گردد.
بدیهی است هر قدر این واحدهای کوچک از انسجام و استحکام بیشتری برخوردار باشد استحکام اساس جامعه بیشتر خواهد بود، و یکی از علل نابسامانیهای اجتماعی جوامع صنعتی عصر ما متلاشی شدن نظام خانوادگی است که نه احترامی از سوی فرزندان وجود دارد، نه محبتی از سوی پدران و مادران ، و نه پیوند مهر و عاطفه ای از سوی همسران .
منظره دردناک آسایشگاههای بزرگسالان در جوامع صنعتی امروز که مرکز پدران و مادران ناتوانی است که از کار افتاده اند و از خانواده طرد شده اند شاهد بسیار گویائی برای این حقیقت تلخ است .
مردان و زنانی که بعد از یک عمر خدمت ، و تحویل فرزندان متعدد به جامعه در ایامی که نیاز شدیدی به عواطف فرزندان ، و کمکهای آنها دارند، به کلی رانده می شوند، و در آنجا در انتظار مرگ روزشماری می کنند، و چشم به در دوخته اند که آشنائی از در درآید، انتظاری که شاید در سال یک یا دو بار بیشتر تکرار نمی شود! به راستی تصور چنین حالتی زندگی را برای انسان از همان آغازش تلخ

می کند و این است راه و رسم دنیای مادی و تمدن منهای ایمان و مذهب .
6 - جمله ((ان اعمل صالحا ترضاه)) بیانگر این واقعیت است که عمل صالح چیزی است که موجب خشنودی خدا می شود، و تعبیر ((احسن ما عملوا)) (بهترین کاری که انجام دادند) که در آیات متعددی از قرآن مجید آمده ، بیانگر فضل بی حساب خداوند است که در مقام اجر و پاداش

بندگان ، بهترین اعمال آنها را معیار قرار می دهد و همه را به حساب آن می پذیرد. الأحقاف
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 336
آیه 17 - 19
آیه و ترجمه
وَ الَّذِی قَالَ لِوَلِدَیْهِ أُفٍ لَّکُمَا أَ تَعِدَانِنی أَنْ أُخْرَجَ وَ قَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِن قَبْلی وَ هُمَا یَستَغِیثَانِ اللَّهَ وَیْلَک ءَامِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَیَقُولُ مَا هَذَا إِلا أَسطِیرُ الاَوَّلِینَ(17)
أُولَئک الَّذِینَ حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ فی أُمَمٍ قَدْ خَلَت مِن قَبْلِهِم مِّنَ الْجِنِّ وَ الانسِ إِنهُمْ کانُوا خَسِرِینَ(18)
وَ لِکلٍّ دَرَجَتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِیُوَفِّیهُمْ أَعْمَلَهُمْ وَ هُمْ لا یُظلَمُونَ(19)
ترجمه :17 - کسی که به پدر و مادرش می گوید: اف بر شما! آیا به من وعده می دهید که من روز قیامت مبعوث می شوم ؟ در حالی که قبل از من اقوام زیادی بودند (و هرگز مبعوث نشدند) و آنها پیوسته فریاد می کشند و خدا را به یاری می طلبند که وای بر تو! ایمان بیاور که وعده خدا حق است ، اما او پیوسته می گوید: اینها چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست ! تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 337
18 - آنها کسانی هستند که فرمان عذاب همراه اقوام (کافری) که قبل از آنها از جن و انس بودند درباره آنان مسجل شده ، چرا که همگی زیانکار بودند.
19 - و برای هر کدام از آنها درجاتی است بر طبق اعمالی که انجام داده اند، تا خداوند کارهای آنها را بی کم و کاست به آنان تحویل دهد، و به آنها هیچ ستمی نخواهد شد.
تفسیر:پایمال کنندگان حقوق پدر و مادر
در آیات قبل سخن از مؤ منانی در میان بود که در پرتو ایمان و عمل صالح و شکر نعمتهای حق ، و توجه به حقوق پدر و مادر و فرزندان ، به مقام قرب الهی راه می یابند، و مشمول الطاف خاص او می شوند.
اما در آیات مورد بحث سخن از کسانی است که در نقطه مقابل آنها قرار دارند، افرادی بی ایمان و حق نشناس و عاق پدر و مادر، می فرماید:
((و آن کسی که به پدر و مادرش می گوید: اف بر شما! آیا به من وعده می دهید که من روز قیامت مبعوث می شوم ؟ در حالی که قبل از من اقوام زیادی بودند و مردند و هرگز مبعوث نشدند))! (والذی قال لوالدیه اف لکما اتعداننی ان اخرج و قد خلت القرون من قبلی).
اما پدر و مادر مؤ من در مقابل این فرزند خیره سر تسلیم نمی شدند آنها فریاد می کشند و خدا را به یاری می طلبند که وای بر تو ای فرزند! ایمان بیاور تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 338

که وعده خدا حق است)): (و هما یستغیثان الله ویلک آمن ان وعد الله حق).
اما او همچنان به لجاجت و خیره سری خود ادامه می دهد، و با تکبر و بی اعتنائی می گوید: ((اینها چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست))! (فیقول ما هذا الا اساطیر الاولین).
اینکه میگوئید معادی و حساب و کتابی در کار است از خرافات و داستانهای دروغین اقوام گذشته است ، و من هرگز در برابر آن تسلیم نخواهم شد.
اوصافی که از این آیه درباره آن گروه استفاده می شود چند وصف است : بی احترامی و اسائه ادب نسبت به مقام پدر و مادر، زیرا ((اف)) در اصل به معنی هر چیز کثیف و آلوده است ، و در مقام توهین و تحقیر گفته می شود.
بعضی نیز گفته اند به معنی چرکی است که در زیر ناخن جمع می شود که هم آلوده است و هم ناچیز.
دیگر اینکه نه تنها ایمانی به قیامت و روز رستاخیز ندارند بلکه آن را به باد مسخره گرفته ، جزء افسانه ها و پندارهای خرافی می شمرند.
وصف دیگرشان این است گوش شنوا ندارند، تسلیم در برابر حق نیستند و روحشان از غرور و جهل و خودخواهی انباشته است .
آری پدر و مادر دلسوز او هر چه تلاش و کوشش می کنند که او را از گرداب جهل و بی خبری نجات دهند تا این فرزند دلبند گرفتار عذاب دردناک الهی نشود او همچنان در کفر خود پافشاری می کند و اصرار می ورزد، و سرانجام ناچار او را رها می کنند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 339
همانگونه که در آیات گذشته پاداش مؤ منان صالح العمل بیان شده ، در اینجا سرانجام کار کافران جسور و خیره سر را نیز بیان کرده ، می فرماید:
((آنها کسانی هستند که فرمان عذاب الهی درباره آنان مسجل شده ، و همراه اقوام کافر از جن و انس که قبل از آنها بودند گرفتار مجازات دردناک می شوند و اهل دوزخند)) (اولئک الذین حق علیهم القول فی امم قد خلت من قبلهم من الجن و الانس).
((چرا که آنها همه از زیانکاران بودند)) (انهم کانوا خاسرین).
چه زیانی از این بدتر که تمام سرمایه های وجود خود را از دست دادند و خشم و غضب خدا را برای خود خریدند.
در مقایسه این دو گروه دوزخی و بهشتی ، در این آیات به این امور برخورد می کنیم .
آنها مدارج رشد تکامل خود را طی می کنند در حالی که اینها همه سرمایه های خویش را از دست می دهند و زیانکارند.

آنها حقشناسند و شکرگزار، حتی در برابر پدر و مادر، اما اینها حق - نشناسند و جسور و بی ادب حتی نسبت به والدینشان .
آنها ((همراه مقربان خداوند)) در بهشتند، و اینها در زمره اقوام بی - ایمان در دوزخند، و هر یک به گروه همجنس خود ملحق می شوند.
آنها از لغزشهای خود توبه می کنند و در برابر حق تسلیمند، اما اینها طغیانگرند و سرکش ، و خودخواه و متکبر.
قابل توجه اینکه : این گروه لجوج در انحرافات خود بر وضع اقوام پیشین

تکیه می کنند، و در دوزخ نیز با همانها محشور خواهند بود.
در آخرین آیه مورد بحث ، نخست به تفاوت درجات و مراتب هر یک از این دو گروه اشاره کرده ، می گوید: برای هر کدام از آنها درجاتی است بر طبق اعمالی که انجام داده اند (و لکل درجات مما عملوا).
چنان نیست که بهشتیان یا دوزخیان همه در یک درجه باشند، بلکه آنها نیز به تفاوت اعمالشان ، و به تناسب خلوص نیت و میزان معرفتشان ، مقامات متفاوتی دارند، و اصل عدالت ، دقیقا در اینجا حاکم است .
((درجات)) جمع ((درجه)) معمولا به پله هائی گفته می شود که از آن به سمت بالا می روند و ((درکات)) جمع ((درک)) (بر وزن مرگ) به پله هائی گفته می شود، که از آن به طرف پائین حرکت می کنند، لذا در مورد بهشت ، درجات ، و در مورد دوزخ درکات گفته می شود، ولی در آیه مورد بحث که هر دو با هم ذکر شده با توجه به اهمیت مقام بهشتیان هر دو به عنوان درجات آمده و به اصطلاح از باب ((تغلیب)) است .
سپس می افزاید: ((هدف این است که خداوند اعمال آنها را بی کم و کاست به آنان تحویل دهد)) (و لیوفیهم اعمالهم).
این تعبیر اشاره دیگری است به مساءله تجسم اعمال که در آنجا اعمال آدمی با او خواهد بود، اعمال نیکش مایه رحمت ، و آرامش او است ، و

زشتش مایه بلا و ناراحتی و رنج و عذاب .
و در پایان به عنوان تاءکید می گوید: ((و به آنها هیچ ستمی نخواهد شد)) (و هم لایظلمون).
چرا که اعمال خودشان را دریافت میدارند، با این حال چگونه ظلم و ستم تصور می شود.
بعلاوه ((درجات)) و ((درکات)) آنها دقیقا تعیین شده ، و حتی کمترین عمل خوب و بد در سرنوشت آنها مؤ ثر است ، با این شرایط، ظلم معنی ندارد.
نکته :
چگونه این آیه از سوی بنی امیه تحریف شد؟

در حدیثی آمده است که ((معاویه)) نامه ای به ((مروان)) (والی مدینه) نوشت تا از مردم برای فرزندش ((یزید)) بیعت بگیرد، ((عبدالرحمن)) فرزند ((ابوبکر)) در مجلس حاضر بود، گفت : معاویه می خواهد این کار را همانند ((هرقل)) و ((کسری)) (پادشاهان روم و ایران) انجام دهد که پدران فرزندان خود را (هر چند نااهل و آلوده بودند) بجانشینی خود برمی گزیدند.
مروان از روی منبر فریاد زد خاموش باش ، تو همان کسی هستی که این آیه در حق تو آمده است : والذی قال لوالدیه اف لکما.
((عایشه)) حضور داشت رو به او کرد و گفت : دروغ می گوئی ، من می دانم این آیه در حق چه کسی نازل شده است ؟ اگر می خواهی تا نام و نسبش را بگویم ، ولی رسول خدا پدر تو را لعنت کرده در حالی که در پشت پدر بودی بنابراین تو نتیجه لعنت رسول خدائی)). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 342
آری گناه ((عبدالرحمن)) این بود که از یکسو به امیرمؤ منان علی (علیه السلام) عشق می ورزید کاری که برای بنی امیه بسیار ناخوشایند بود.
و از سوی دیگر با موروثی شدن خلافت ، و تبدیل آن به سلطنت ، شدیدا مخالف بود، و بیعت گرفتن برای یزید را نوعی حرکت کسروی و هرقلی می دانست .
لذا از طرف دشمنان قسم خورده اسلام ، یعنی آل امیه ، مورد حمله واقع شد، و آیات قرآن مجید را در مورد او تحریف کردند
و چه پاسخ مناسبی عایشه به مروان داد که خداوند پدر تو را لعنت کرد در حالی که تو در پشت او بودی (اشاره به آیه 60 سوره اسراء و الشجرة الملعونة فی القرآن). الأحقاف
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 343
آیه 20
آیه و ترجمه
وَ یَوْمَ یُعْرَض الَّذِینَ کَفَرُوا عَلی النَّار أَذْهَبْتُمْ طیِّبَتِکمْ فی حَیَاتِکمُ الدُّنْیَا وَ استَمْتَعْتُم بهَا فَالْیَوْمَ تجْزَوْنَ عَذَاب الْهُونِ بِمَا کُنتُمْ تَستَکْبرُونَ فی الاَرْضِ بِغَیرِ الحْقِّ وَ بمَا کُنتُمْ تَفْسقُونَ(20)
ترجمه :20 - آن روز که کافران را بر آتش عرضه می کنند به آنها گفته می شود از طیبات و لذائذ در زندگی دنیای خود استفاده کردید، و از آن بهره گرفتید، اما امروز عذاب ذلت بار به خاطر استکباری که در زمین به ناحق کردید و به خاطر گناهانی که انجام می دادید جزای شما خواهد بود.
تفسیر:زهد و ذخیره برای آخرت
این آیه همچنان بحث آیات گذشته را پیرامون مجازات کافران و مجرمان ادامه می دهد و گوشه هائی از عذابهای جسمانی و روحانی آنها را بازگو

کرده ، می فرماید:
((آن روز که کافران را به آتش دوزخ عرضه می کنند به آنها گفته می شود از طیبات و لذائذ در زندگی دنیا به قدر کافی استفاده کردید، و از آن بهره مند شدید، اما امروز عذاب ذلتبار به خاطر استکباری که در زمین به ناحق کردید تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 344
و به خاطر گناهانی که انجام می دادید جزای شما خواهد بود)) (و یوم یعرض الذین کفروا علی النار اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا و استمتعتم بها فالیوم تجزون عذاب الهون بما کنتم تستکبرون فی الارض بغیر الحق و بما کنتم تفسقون).
آری شما غرق در لذات بودید، و جز تمتع از مواهب مادی این جهان چیزی نمی فهمیدید، و به خاطر آزادی بی قید و شرط در این قسمت معاد را انکار کردید تا دستتان کاملا باز باشد، و هر گونه ظلم و ستم برای بدست آوردن این مواهب بر دیگران روا داشتید، امروز کیفر آنهمه هوسبازیها، و هواپرستیها، و استکبار و فسق خود را می بینید.
نکته ها:
1- این آیه می گوید در قیامت کفار بر آتش عرضه می شوند و شبیه آن در آیه 26 مؤ من درباره عذاب برزخی فرعونیان آمده است النار یعرضون علیها غدوا و عشیا: ((هر صبح و شام آنها بر آتش دوزخ عرضه می شوند)).
در حالی که در بعضی دیگر آیات قرآن می خوانیم که جهنم بر کافران عرضه می شود: و عرضنا جهنم للکافرین عرضا (در آن روز جهنم را به کافران عرضه می داریم) (کهف - 100).
لذا بعضی از مفسران بزرگ گفته اند: در قیامت دو نوع عرضه است : پیش از حساب آتش را بر مجرمان عرضه می دارند تا وحشت و هراس سراسر وجودشان را فرا گیرد (و این خود یک مجازات روحانی است) و بعد از حساب و فرستادن تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 345
آنها به سوی دوزخ آنها را بر عذاب الهی عرضه می دارند.
بعضی نیز گفته اند در عبارت یکنوع قلب است و منظور از عرضه داشتن کافران بر آتش همان عرضه داشتن آتش بر کفار است ، چرا که آتش عقل و شعوری ندارد تا کافران را به او عرضه کنند، در حالی که عرضه داشتن در مواردی است که طرف دارای درک و شعوری باشد.
ولی این ایراد را می توان پاسخ گفت چرا که در پاره ای از آیات قرآن یکنوع درک و شعور برای دوزخ بیان شده تا آنجا که خداوند با آن سخن می گوید، و او پاسخ می دهد: می فرماید: هل امتلات ؟ ((ای دوزخ آیا پر شدی))؟ در پاسخ عرض می کند: هل من مزید؟: ((آیا بیشتر از این هم وجود دارد))؟! (ق - 30)
حق این است که حقیقت عرضه داشتن به معنی رفع موانع میان دو چیز

است ، تا آنجا که یکی در اختیار دیگری قرار گیرد، و در مورد کافران و دوزخ مطلب چنان است که موانع در میان آن دو برطرف می شود، و در این صورت هم می توان گفت : آنها بر آتش عرضه می شوند، و هم آتش بر آنها، و هر دو تعبیر صحیح است .
و به هر حال نیازی نیست که عرضه داشتن را به معنی وارد شدن در آتش بگیریم آنچنانکه طبرسی در مجمع البیان آورده ، بلکه این عرضه داشتن خود یکنوع عذاب دردناک و هولناک است که دوزخیان قبل از ورود در آتش تمام قسمتهای جهنم را از بیرون با چشم خود می بینند و سرنوشت شوم خویش را مشاهده می کنند و زجر می کشند.
2 - جمله ((اذهبتم طیباتکم)) به معنی بهره گیری از لذائذ دنیاست و تعبیر به ((اذهبتم)) (بردید) به خاطر آن است که این لذائذ و مواهب با تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 346
بهره گیری نابود می شوند و از بین می روند.
مسلما تمتع از مواهب الهی در این جهان کار نکوهیده ای نیست ، آنچه نکوهیده است غرق شدن در لذات مادی و فراموش کردن یاد خدا و قیامت ، یا بهره گیری گناه آلود و بی قید و شرط از این لذات و غصب حقوق دیگران در این رابطه است قابل توجه اینکه این تعبیر تنها در این آیه از قرآن مجید دیده می شود، اشاره به این است که گاه انسان از لذات دنیا چشم می پوشد، یا جز به مقدار لازم برای نیرو گرفتن در کارهای الهی از آنها بهره نمی گیرد، در این صورت گوئی این طیبات را ذخیره برای آخرتش کرده است .
ولی بسیار می شود که همچون چهارپایان ، بدون قید و شرط از آنها بهره می گیرد و همه را به نابودی می کشاند، و نه تنها چیزی برای آخرت ذخیره نمی کند بلکه کوله باری از گناه نیز برای خود فراهم می سازد، قرآن درباره این گروه می گوید: اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا. در بعضی از کتب لغت نقل شده است که منظور از جمله انفقتم طیبات ما رزقتم فی شهواتکم و فی ملاذ الدنیا، و لم تنفقوها فی مرضات الله : ((شما روزیهای پاکیزه ای را که داشتید در طریق شهوات خود مصرف کردید و در طریق خشنودی خداوند انفاق نکردید)).
3 - ((طیبات)) معنی وسیع و گسترده ای دارد و همه مواهب دنیا را شامل می شود هر چند بعضی از مفسران آن را فقط به معنی نیروی جوانی تفسیر کرده اند ولی حق این است که جوانی تنها یک مصداق می تواند باشد. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 347
4 - تعبیر به ((عذاب الهون)) (مجازات توهین آمیز و تحقیر کننده) عکس - العملی است در مقابل استکبار آنها در زمین ، چرا که مجازات الهی کاملا متناسب نوع گناه است ، آنها که بر خلق خدا و حتی بر انبیاء کبر فروختند و

در برابر هیچ قانونی خضوع نکردند باید با ذلت و حقارت تمام کیفر بینند.
5- در ذیل آیه دو گناه برای این دوزخیان ذکر شده نخست ((استکبار در زمین)) و دوم ((فسق)) ممکن است اولی اشاره به عدم ایمان به آیات الهی و بعثت انبیا و رستاخیز باشد، و دومی اشاره به انواع گناهان ، یکی از ترک اصول دین سخن می گوید، و دیگری از پایمال کردن فروع دین .
6- تعبیر به ((غیر الحق)) به این معنی نیست که استکبار دو گونه است ((حق)) و ((ناحق)) بلکه این تعبیرات معمولا برای تاءکید گفته می شود و نظائر فراوان دارد.
7 - زهد پیشوایان بزرگ
در منابع مختلف حدیث و تفسیر روایات فراوانی از زهد پیشوایان بزرگ اسلام آمده که مخصوصا به آیه مورد بحث در آن استناد شده است ، از جمله :
در حدیثی آمده است که روزی عمر در ((مشربه ام ابراهیم)) (محلی در نزدیکی مدینه) خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد در حالی که بر حصیری از برگ خرما خوابیده بود و قسمتی از بدن مبارک او روی خاک قرار داشت ، و متکائی از الیاف درخت خرما زیر سر داشت ، سلام کرد و نشست ، گفت : تو پیامبر خدا و بهترین خلق او هستی ، کسری و قیصر بر تختهای طلا و فرشهای ابریشمین می خوابند، ولی تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 348
شما اینچنین ! پیامبر فرمود: اولئک قوم اجلت طیباتهم ، و هی وشیکة الانقطاع و انما آخرت لنا طیباتنا: ((آنها گروهی هستند که طیباتشان در این دنیا به آنها داده شده ، و به زودی قطع می شود، ولی طیبات ما برای قیامت ذخیره شده است)).
در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : روزی مقداری حلوای مخصوصی خدمتش آوردند، حضرت از خوردن آن امتناع فرمود، عرض کردند آیا آن را حرام می دانی ؟! فرمود: نه ، ولکنی اخشی ان تتوق الیه نفسی فاطلبه ثم تلا هذه الایه : اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا و استمتعتم بها: ((من از این می ترسم که نفسم به آن مشتاق گردد، و پیوسته به دنبال آن باشم ، سپس این آیه را تلاوت فرمود: اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا ....
در حدیث دیگری آمده است : ان امیر المؤ منین (علیه السلام) اشتهی کبدا مشویة علی خبز لینه فاقام حولا یشتهیها، ذکر ذلک للحسن (علیه السلام) و هو صائم یوما من الایام فصنعها له فلما اراد ان یفطر قربها الیه ، فوقف سائل بالباب ، فقال : یا بنی ! احملها الیه ، لا تقراء صحیفتنا غدا: اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا و استمتعتم بها!:
((امیر مؤ منان علی (علیه السلام) تمایل به خوراکی از جگر بریان با نان

نرم داشت یکسال گذشت و به این خواست خود ترتیب اثر نداد، روزی به امام حسن (علیه السلام) دستور تهیه آن را داد در حالی که حضرت صائم بود، خوراک برای افطار آماده شد، هنگامی که می خواست افطار فرماید سائلی بر در خانه آمد، امام (علیه السلام) فرمود: این غذا را به سائل ده مبادا هنگامی که نامه اعمال ما فردای قیامت خوانده می شود به ما بگویند: اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا و استمتعتم بها: ((شما طیبات خود را در دنیا گرفتید و به آن متمتع شدید)). الأحقاف
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 349
آیه 21 - 25
آیه و ترجمه
وَ اذْکُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنذَرَ قَوْمَهُ بِالاَحْقَافِ وَ قَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِن بَینِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ أَلا تَعْبُدُوا إِلا اللَّهَ إِنی أَخَافُ عَلَیْکمْ عَذَاب یَوْمٍ عَظِیمٍ(21)
قَالُوا أَ جِئْتَنَا لِتَأْفِکَنَا عَنْ ءَالِهَتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن کُنت مِنَ الصدِقِینَ(22)
قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِندَ اللَّهِ وَ أُبَلِّغُکم مَّا أُرْسِلْت بِهِ وَ لَکِنی أَرَاشْ قَوْماً تجْهَلُونَ(23)
فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضاً مُّستَقْبِلَ أَوْدِیَتهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ ممْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا استَعْجَلْتُم بِهِ رِیحٌ فِیهَا عَذَابٌ أَلِیمٌ(24)
تُدَمِّرُ کلَّ شىْءٍ بِأَمْرِ رَبهَا فَأَصبَحُوا لا یُرَى إِلا مَسکِنهُمْ کَذَلِک نجْزِی الْقَوْمَ الْمُجْرِمِینَ(25) تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 350
ترجمه :21 - (سرگذشت هود) برادر قوم عاد را به آنها یادآوری کن ، آن زمان که قومش را در سرزمین ((احقاف)) انذار کرد، در حالی که پیامبران زیادی قبل از او در گذشته های دور و نزدیک آمده بودند که جز خداوند یگانه را نپرستید، من بر شما از عذاب روز بزرگی می ترسم .
22 - آنها گفتند: تو آمده ای که ما را (با دروغهایت) از خدایانمان برگردانی ، اگر راست می گوئی عذابی را که به ما وعده می دهی بیاور.
23 - گفت : آگاهی تنها نزد خدا است (و او می داند چه زمانی شما را مجازات کند) من آنچه را به آن فرستاده شده ام به شما ابلاغ می کنم (وظیفه من همین است ولی شما را قومی می بینم که دائما در جهل هستید.
24 - هنگامی که آن را به صورت ابر گسترده ای دیدند که به سوی درهها و آبگیرهای آنان در حرکت است (خوشحال شدند) گفتند این ابری است بارانزا (ولی به آنها گفته شد) این همان چیزی است که برای آمدنش شتاب می کردید، تندبادی است (وحشتناک) که عذاب دردناکی در آن است .
25 - همه چیز را به فرمان پروردگار درهم میکوبد و نابود می کند، آنها صبح کردند در حالی که چیزی جز خانه های آنها به چشم نمی خورد، این

گونه مجرمان را کیفر می دهیم !
تفسیر:قوم عاد و تندباد مرگبار!
از آنجا که قرآن مجید بعد از ذکر قضایای کلی به بیان مصداقهای قابل ملاحظه آن می پردازد تا آن کلیات را پیاده کند، در اینجا نیز بعد از شرح حال مستکبران سرکش و هوسران به ذکر داستان قوم عاد که نمونه واضحی از آن است پرداخته ، می گوید: ((برای این مشرکان مکه سرگذشت هود برادر قوم عاد را یادآوری کن)) (و اذکر اخا عاد). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 351
تعبیر به ((اخ)) (برادر) برای بیان نهایت دلسوزی و صفای این پیامبر بزرگ نسبت به قوم خویش است ، این تعبیر چنانکه می دانیم در مورد عده ای از پیامبران بزرگ در قرآن مجید آمده است ، آنها برادری دلسوز و مهربان برای اقوام خویش بودند که از هیچ نوع فداکاری مضایقه نکردند.
این تعبیر ممکن است در ضمن اشاره ای به ارتباط خویشاوندی میان این پیامبران و اقوامشان نیز باشد.
سپس می افزاید: در آن هنگام که قومش را در سرزمین ((احقاف)) انذار کرد، در حالی که پیامبران بسیاری قبل از او در گذشته های دور و نزدیک آمدند و به انذار این اقوام پرداختند)) (اذ انذر قومه بالاحقاف و قد خلت النذر من بین یدیه و من خلفه).
((احقاف)) چنانکه قبلا هم گفته ایم به معنی شنهای روانی است که بر اثر وزش باد در بیابانها به صورت مستطیل و کج و معوج رویهم انباشته می گردد، و از این تعبیر روشن می شود که سرزمین قوم عاد ریگستان بزرگی بوده
بعضی آنرا در قلب جزیره عربستان میان ((نجد)) و ((احساء)) و ((حضرموت)) و ((عمان)) دانسته اند.
ولی این معنی بعید به نظر می رسد، چرا که از آیات دیگر قرآن (در سوره شعرا) برمی آید که قوم عاد در جائی زندگی داشتند که آب فراوان داشت و درختان جالب ، و در قلب جزیره چنین مطلبی بسیار بعید است .
جمعی دیگر از مفسران آنرا در قسمت جنوبی جزیره حوالی یمن ، یا در سواحل دریای عرب دانسته اند.
بعضی نیز احتمال داده اند که احقاف منطقه ای در سرزمین عراق ، در مناطق تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 352
کلده و بابل بوده .
و از ((طبری)) نقل شده که ((احقاف)) نام کوهی است در شام
ولی با تناسب به معنی لغوی ((احقاف)) و با توجه به اینکه سرزمین آنها در عین مصون نبودن از شنهای روان دارای آب و درخت بوده قول کسانی که می گویند این منطقه در جنوب جزیره عربستان و نزدیکی سرزمین یمن

بوده است نزدیکتر به نظر می رسد.
جمله و قد خلت النذر من بین یدیه و من خلفه (پیامبران انذارکننده ای از پیش رو و پشت سر هود آمده بودند) اشاره به پیامبرانی است که قبل از او مبعوث شدند، گروهی با فاصله کم که قرآن از آنها تعبیر ((من بین یدیه)) کرده و گروهی با فاصله زیاد که از آنها تعبیر به ((من خلفه)) شده است .
اما اینکه بعضی احتمال داده اند که منظور از این جمله پیامبرانی است که قبل از هود و بعد از هود آمده اند بسیار بعید است و یا جمله ((و قد خلت)) که زمان گذشته را می رساند سازگار نیست .
اکنون ببینیم محتوای دعوت این پیامبر بزرگ چه بود قرآن می افزاید ((به آنها گفت جز خداوند یگانه را نپرستید)) (الا تعبدوا الا الله).
سپس آنها را تهدید کرده گفت : ((من بر شما از عذاب روز بزرگی می ترسم)) (انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم).
گر چه تعبیر به ((یوم عظیم)) غالبا به معنی روز قیامت آمده است ، ولی گاه در آیات قرآن به روزهای سخت و وحشتناکی که بر امتها گذشته نیز اطلاق شده است . و منظور در اینجا نیز همین معنی است چرا که در دنباله همین آیات می خوانیم ((سرانجام قوم عاد در روز سخت و وحشتناکی گرفتار عذاب الهی شدند تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 353 و بر باد رفتند)).
اما این قوم لجوج و سرکش در برابر این دعوت الهی ایستادگی کردند، و به هود گفتند: ((آیا تو آمده ای که ما را با دروغهایت از خدایانمان برگردانی)) (قالوا اءجئتنا لتافکنا عن آلهتنا).
((اگر راست می گوئی عذابی را که به ما وعده می دهی بیاور))! (فاتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین).
این دو جمله به خوبی بیانگر انحراف و لجاجت این قوم سرکش است ، چرا که در جمله اول می گویند چون دعوت تو برخلاف معبودانی است که ما به آن خو گرفته ایم و از نیاکانمان به ارث برده ایم دروغ و افترا است .
و در جمله دوم تقاضای عذاب می کنند، عذابی که اگر رخ دهد راه بازگشتی در آن مطلقا نیست ، کدام عاقل تمنای چنین عذابی را می کند هر چند به آن یقین نداشته باشد؟
ولی ((هود)) در پاسخ این تقاضای نابخردانه چنین گفت : ((علم و آگاهی تنها نزد خداوند است)) (قال انما العلم عند الله).
او است که می داند در چه زمان ، و با چه شرائطی عذاب استیصال نازل می گردد؟ نه به تقاضای شما مربوط است ، و نه به میل و اراده من ، باید هدف که اتمام حجت است حاصل گردد، چرا که حکمتش چنین اقتضا می کند.

سپس افزود: ((وظیفه اصلی من این است که آنچه را به آن فرستاده شدم به شما ابلاغ کنم)) (و ابلغکم ما ارسلت به)
مسئولیت اصلی من همین است ، اما تصمیم گیری در مورد اطاعت
پروردگار تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 354
با شما است ، و اراده و مشیت عذاب نیز با خود او است .
((ولی من شما را گروهی می بینم که پیوسته در جهل و نادانی اصرار دارید)) (و لکنی اریکم قوما تجهلون).
ریشه بدبختی شما نیز همین جهل است ، جهلی تواءم با لجاجت و کبر و غرور که به شما اجازه مطالعه دعوت فرستادگان خدا را نمی دهد، جهلی که شما را وادار به اصرار بر نزول عذاب الهی و نابودیتان می کند، اگر مختصر آگاهی داشتید حداقل احتمال می دادید که در برابر تمام احتمالات نفی یک احتمال اثبات نیز باشد که اگر صورت پذیرد چیزی از شما باقی نخواهد ماند.
سرانجام نصائح مؤ ثر و رهبریهای برادرانه ((هود)) در آن سنگدلان تاءثیر نگذاشت ، و بجای پذیرش حق سخت در عقیده باطل خود لجاجت کردند، و پافشاری نمودند، و حتی نوح را با این سخن تکذیب می کردند که اگر راست میگوئی پس عذاب موعودت چه شد؟
اکنون که اتمام حجت به قدر کافی شده و عدم شایستگی خود را برای ادامه حیات نشان داده اند حکمت الهی ایجاب می کند که عذاب استیصال همان عذاب ریشه کن کننده را بر آنها بفرستد.
ناگهان مشاهده کردند ابری در افق ظاهر گشت ، و در آسمان به سرعت گسترده شد.
((هنگامی که این ابر را مشاهده کردند که به سوی درهها و آبگیرهای آنها رو می آورد خوشحال شدند، و گفتند این ابری است بارانزا))! (فلما راءوه عارضا مستقبل اودیتهم قالوا هذا عارض ممطرنا). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 355
مفسران گفته اند مدتی باران برای قوم عاد نازل نشد، هوا گرم و خشک و خفه کننده شده بود، هنگامی که چشم قوم عاد به ابرهای تیره و تار و گسترده ای که از افقهای دور دست به سوی آسمان آنها در حرکت بود افتاد بسیار مسرور شدند و به استقبال آن شتافتند و در کنار درهها و سیلگیرها آمدند تا منظره نزول باران پر برکت را ببینند و روحی تازه کنند.
ولی به زودی به آنها گفته شد ((این ابر بارانزا نیست این همان عذاب وحشتناکی است که برای آمدنش شتاب می کردید)) (بل هو ما استعجلتم به).
((این تندباد شدیدی است که در آن عذاب دردناکی است)) (ریح فیها عذاب الیم).

ظاهرا گوینده این سخن خداوند بزرگ است ، یا حضرت هود به هنگامی که فریادهای شوق و شادی آنها را شنید این سخن را به آنها گفت .
آری تندبادی است ویرانگر که ((همه چیز را به فرمان پروردگارش درهم می کوبد و نابود می کند)) (تدمر کل شی ء بامر ربها)
بعضی از مفسران گفته اند: منظور از ((همه چیز)) انسانها و چهارپایان و اموال آنها است .
زیرا در جمله بعد می افزاید: ((آنها صبح کردند در حالی که چیزی جز مساکن و خانه های آنها به چشم نمی خورد)) (فاصبحوا لا یری الا مساکنهم).
و این نشان می دهد که مساکن آنها سالم بودند، اما خودشان هلاک شدند، و اجساد و اموالشان نیز به وسیله تندباد به بیابانهای دور دست ، و یا در دریا افکنده شد.
بعضی گفته اند نخستین بار که متوجه شدند این ابر سیاه ، تندباد پر گرد و غباری است ، زمانی بود که به نزدیک سرزمین آنها رسید، و چهارپایان و چوپانهای تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 356
آنها را که در بیابانهای اطراف بود از زمین برداشت ، و به هوا برد، خیمه ها را از جا می کند و چنان بالا می برد که به صورت ملخی دیده می شد!
هنگامی که این صحنه را دیدند فرار کردند و به خانه های خود پناه بردند و درها را به روی خود بستند، اما باد درها را از جا می کند، و آنها را بر زمین می کوبید (یا با خود می برد) و ((احقاف)) همان شنهای روان را بر پیکر آنها گسترد.
در آیه 7 سوره حاقه آمده است این تندباد هفت شب و هشت روز ادامه یافت))، آنها مرتبا زیر تلی از شن و ماسه ناله می کردند، سپس تندباد شنها را با خود برد و بار دیگر بدنهایشان نمایان گشت ، و آنها را برگرفت و به دریا ریخت !.
و در پایان به این حقیقت اشاره می کند که این سرنوشت مخصوص این قوم گمراه نبود، بلکه ((ما اینگونه قوم مجرم را کیفر می دهیم)) (کذلک نجزی القوم المجرمین).
این هشداری است به همه مجرمان و گنهکاران و کافران لجوج و خودخواه شما نیز اگر همین مسیر را طی کنید سرنوشتی بهتر از آن نخواهید داشت ، گاه بادهائی را که به گفته قرآن ((مبشرات بین یدی رحمته)) (پیشقراولان باران رحمت او هستند) و کار آنها زنده کردن زمینهای مرده است ماءموریت مرگ - آفرینی می دهد.
گاه زمین را که مهد آرامش انسان است با یک زلزله شدید تبدیل به گورستان او می کند.
و گاه بارانی را که مایه حیات همه موجودات زنده است مبدل به سیلابی

می گرداند و همه چیز را با آن غرق می کند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 357
آری ماءموران حیات او را عاملان مرگ او می سازد و چه دردناک است چنین مرگی که از دل عامل حیات برخیزد؟ به خصوص اینکه همانند قوم هود نشاط و سروری در آغاز بیافریند تا عذابش دردناکتر باشد!
و جالب اینکه می گوید: این باد، این امواج لطیف هوا، به فرمان پروردگار همه چیز را درهم می کوبید. الأحقاف
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 358
آیه 26 - 28
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ مَكَّنَّهُمْ فِيمَا إِن مَّكَّنَّكُمْ فِيهِ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ سمْعاً وَ أَبْصراً وَ أَفْئِدَةً فَمَا أَغْنى عَنهُمْ سمْعُهُمْ وَ لا أَبْصرُهُمْ وَ لا أَفْئِدَتهُم مِّن شىْءٍ إِذْ كانُوا يجْحَدُونَ بِئَايَتِ اللَّهِ وَ حَاقَ بهِم مَّا كانُوا بِهِ يَستهْزِءُونَ(26)
وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكم مِّنَ الْقُرَى وَ صرَّفْنَا الاَيَتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ(27)
فَلَوْ لا نَصرَهُمُ الَّذِينَ اتخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ قُرْبَاناً ءَالهَةَ بَلْ ضلُّوا عَنْهُمْ وَ ذَلِک إِفْكُهُمْ وَ مَا كانُوا يَفْترُونَ(28)
ترجمه :26 - ما به آنها (قوم عاد) قدرتی دادیم که به شما ندادیم و برای آنها گوش و چشم و قلب قرار دادیم (اما به هنگام نزول عذاب) نه گوشها و چشمها، و نه عقلهایشان برای آنها سودی نداشت ، چرا که آیات خدا را انکار می کردند، و سرانجام آنچه را تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 359
استهزا می کردند بر آنها وارد شد.
27 - ما اقوامی را که در اطراف شما بودند هلاک کردیم ، و آیات خود را به صورتهای گوناگون برای آنها بیان نمودیم شاید بازگردند.
28 - پس چرا معبودانی را که غیر از خدا برگزیدند به گمان اینکه آنها را به خدا نزدیک می کند آنها را یاری نکردند؟ بلکه از میان آنها گم شدند! این بود نتیجه دروغ آنها و آنچه را افترا میبستند!
تفسیر:شما هرگز از قوم عاد قویتر نیستید!
این آیات در حقیقت نتیجه گیری از آیات گذشته است که در مورد مجازات دردناک قوم عاد سخن می گفت .
مشرکان مکه را مخاطب ساخته ، می فرماید: ((ما قوم عاد را قوت و قدرتی دادیم که به شما ندادیم)) (و لقد مکناهم فیما ان مکناکم فیه).
هم از نظر قدرت جسمانی از شما نیرومندتر بودند، و هم از نظر مال و ثروت و امکانات مادی از شما تواناتر، اگر بنا بود قدرت جسمانی ، و مال و ثروت ، و تمدن مادی ، بتواند کسانی را از چنگال کیفر الهی رهائی بخشد نباید قوم عاد همچون خار و خاشاک در برابر تندباد به هر سو پرتاب شوند، و از آنها جز مساکن درهم ریخته چیزی باقی نماند!

این آیه در حقیقت شبیه همان چیزی است که در سوره فجر درباره همین قوم عاد آمده است : الم تر کیف فعل ربک بعاد ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد: ((آیا ندیدی پروردگار تو به قوم عاد چه کرد؟ آن قوم بلند قامت ، و دارای عمارتهای مرتفع ، آن قوم و قبیله ای که مثل و مانند آنها در تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 360
شهرها آفریده نشده بود)) (سوره فجر 6 -8).
و یا مانند آنچه در آیه 36 سوره ق آمده است : و کم اهلکنا قبلهم من قرن هم اشد منهم بطشا: ((چه بسیار اقوامی را که قبل از آنها هلاک کردیم که از این گروه نیرومندتر و صاحب عده و عده بیشتر بودند)).
خلاصه اینکه از شما نیرومندترها در برابر طوفان مجازات الهی تاب مقاومت نیاوردند تا چه رسد به شما
سپس می افزاید: ((ما برای آنها گوش و چشم و قلب قرار دادیم)) (و جعلنا لهم سمعا و ابصارا و افئدة).
آنها از نظر درک و دید و تشخیص واقعیتها نیز قوی و نیرومند بودند، مطالب را به خوبی درک می کردند، و از این وسائل خداداد در تاءمین مقاصد مادی خود کاملا بهره می گرفتند
((ولی نه گوش و نه چشم و نه عقولشان آنها را به هنگام نزول عذاب الهی به هیچوجه سودی نبخشید، چرا که آیات خدا را انکار می کردند)) (فما اغنی عنهم سمعهم و لاابصارهم و لا افئدتهم من شی ء اذ کانوا یجحدون بایات الله).
و سرانجام آنچه ((استهزا می کردند بر آنها وارد شد)) (و حاق بهم ما کانوا به یستهزؤ ن).
آری آنها هم مجهز به وسائل مادی بودند، و هم وسائل درک حقیقت ، اما تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 361
چون از طریق لجاجت و استکبار با آیات الهی برخورد می کردند، و سخنان پیامبران را مورد سخریه قرار می دادند، نور حق به قلوب آنها نفوذ نکرد.
و همین کبر و غرور و دشمنی با حق سبب شد که از وسائل و ابزار هدایت و شناخت همچون چشم و گوش و عقل نتوانند بهره گیرند و راه نجات را بازیابند، و عاقبت به همان سرنوشت شومی که در آیات گذشته اشاره شد گرفتار شدند.
جائی که آنها با آنهمه قدرت و امکانات کاری از پیش نبردند و پیکرهای بیجانشان همچون پر کاه بر امواج تندباد قرار گرفت ، و با کمال حقارت به هر سو پرتاب شدند، شما که از آنها ضعیفتر و ناتوانترید.
برای خداوند مشکل نیست که شما را نیز به جرم اعمالتان به سختترین عذاب گرفتار کند، و عوامل حیاتتان را ماءمور مرگ و نابودیتان سازد، این خطابی است به مشرکان مکه ، و به همه انسانهای مغرور و ظالم و لجوج

در طول همه قرون و اعصار.
به راستی همانگونه که قرآن می گوید ما اولین انسانهائی نیستیم که قدم روی زمین گذارده ایم ، قبل از ما اقوام بسیار دیگری زندگی می کردند که دارای امکانات و قدرت زیادی بودند، چه خوب است از تاریخ آنها آئینه عبرتی بسازیم و آینده و سرنوشت خویش را در آن تماشا کنیم .
سپس برای تاءکید بر این مطلب ، و پند و اندرز بیشتر، مشرکان مکه را مخاطب ساخته می گوید: نه تنها قوم عاد بلکه ما اقوام سرکشی را که در اطراف شما زندگی می کردند هلاک کردیم)) (و لقد اهلکنا ما حولکم من القری)
اقوامی که سرزمین آنها از شما چندان دور نیست و تقریبا در گرداگرد جزیره عرب جایگاهشان بود، اگر قوم ((عاد)) در سرزمین ((احقاف)) در جنوب جزیره زندگی می کردند، قوم ((ثمود)) در سرزمینی به نام ((حجر)) در شمال تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 362
جزیره ، و قوم ((سبا)) با آن سرنوشت دردناکشان در سرزمین ((یمن))، و قوم ((شعیب)) در سرزمین ((مدین)) در مسیر شما به سوی شام ، و همچنین قوم ((لوط)) در همین منطقه زندگی داشتند و بر اثر کثرت گناه و عصیان و کفر به عذابهای گوناگون گرفتار شدند.
هر یک از اینها آئینه عبرتی بودند، و هر کدام شاهد و گواه گویائی ، چگونه با اینهمه وسائل بیداری باز بیدار نمی شوند؟
بعد اضافه می کند: ((ما آیات خود را به صورتهای گوناگون برای آنها بیان کردیم ، شاید بازگردند)) (و صرفنا الایات لعلهم یرجعون)
گاه معجزات و خارق عادات را به آنها نشان دادیم ، گاه از طریق نعمت ، و گاه بلاء و مصیبت ، گاه از طریق توصیف نیکان ، و گاه توصیف مجرمان ، و گاه از طریق عذاب استیصال دیگران پند و اندرزها به آنها دادیم ، اما کبر و غرور و خودخواهی و لجاج مجال هدایت به آنها نداد!
در آخرین آیه مورد بحث آنها را مورد سرزنش قرار داده و با این بیان شدیدا محکوم می کند: ((پس چرا معبودانی را که غیر خدا برگزیدند به گمان اینکه آنها را به خدا نزدیک می کنند در آن لحظات سخت و حساس به یاری آنها نشتافتند))؟! (فلو لا نصرهم الذین اتخذوا من دون الله قربانا الهة).
راستی اگر این معبودان بر حق بودند پس چرا پیروان خود را در آن مواقع حساس یاری نکردند، و از چنگال عذابهای هولناک نجاتشان ندادند؟! این خود دلیلی محکم بر بطلان عقیده آنها است که این معبودان ساختگی را پناهگاه روز تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 363
بدبختی خود می پنداشتند.
سپس می افزاید: ((نه تنها به آنان کمکی نکردند، بلکه از میان آنها گم

شدند)) (بل ضلوا عنهم).
موجوداتی اینچنین بی عرضه و بی ارزش که مبداء هیچ اثر، و مفید هیچ فایده ای نیستند، و به هنگام حادثه گم و گور می شوند، چگونه شایسته پرستش و عبودیتند؟!
و در پایان آیه می گوید: ((این بود نتیجه دروغ آنها، و آنچه را افترا میبستند))! (و ذلک افکهم و ما کانوا یفترون).
این هلاکت و بدبختی ، این عذابهای دردناک ، و این گمشدن معبودان در زمان حادثه ، نتیجه دروغها و پندارها و افتراهای آنها بود. الأحقاف
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 364
آیه 29 - 32
آیه و ترجمه
وَ إِذْ صرَفْنَا إِلَیْک نَفَراً مِّنَ الْجِنِّ یَستَمِعُونَ الْقُرْءَانَ فَلَمَّا حَضرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضىَ وَلَّوْا إِلى قَوْمِهِم مُّنذِرِینَ(29)
قَالُوا یَقَوْمَنَا إِنَّا سمِعْنَا کتَباً أُنزِلَ مِن بَعْدِ مُوسى مُصدِّقاً لِّمَا بَینَ یَدَیْهِ یهْدِی إِلى الْحَقِّ وَ إِلى طرِیقٍ مُّستَقِیمٍ(30)
یَقَوْمَنَا أَجِیبُواْ دَاعِىَ اللَّهِ وَ ءَامِنُوا بِهِ یَغْفِرْ لَکم مِّن ذُنُوبِکمْ وَ یجِرْکُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِیمٍ(31)
وَ مَن لا یجِب دَاعِىَ اللَّهِ فَلَیْس بِمُعْجِزٍ فى الاَرْضِ وَ لَیْس لَهُ مِن دُونِهِ أَوْلِیَاءُ أُولَئک فى ضلَلٍ مُّبِینٍ(32) تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 365
ترجمه :29 - به یاد آور هنگامی که گروهی از جن را به سوی تو متوجه ساختیم که قرآن را استماع کنند، وقتی حضور یافتند به یکدیگر گفتند خاموش باشید و بشنوید، و هنگامی که پایان گرفت به سوی قوم خود بازگشتند و آنها را انذار کردند.
30 - گفتند: ای قوم ! ما کتابی را استماع کردیم که بعد از موسی نازل شده ، هماهنگ با نشانه های کتب قبل از آن ، که به سوی حق هدایت می کند و به سوی راه راست .
31 - ای قوم ما! دعوت کننده الهی را اجابت کنید و به او ایمان آورید تا گناهانتان را ببخشد و شما را از عذاب الیم پناه دهد.
32 - و هر کس به دعوت کننده الهی پاسخ نگوید هرگز نمی تواند از چنگال عذاب الهی در زمین فرار کند، و غیر از خدا یار و یاوری برای او نیست ، و چنین کسان در گمراهی آشکارند.
شان نزول :در شاءن نزول این آیات روایات مختلفی آمده است ، از جمله اینکه :
رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از مکه به سوی بازار عکاظ در طائف آمد، و ((زید بن حارثه)) با او بود، به این منظور که مردم را به سوی اسلام دعوت کند، اما احدی به دعوت او پاسخ نگفت ، ناچار به سوی

مکه بازگشت تا به محلی رسید که آنجا را وادی جن می نامیدند، در دل شب به تلاوت قرآن پرداخت ، جمعی از طائفه جن از آنجا می گذشتند هنگامی که قرائت قرآن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را شنیدند گوش فرا دادند، و به یکدیگر گفتند: ساکت باشید، هنگامی که تلاوت حضرت پایان یافت آنها ایمان آوردند، و به عنوان مبلغانی به سوی قوم خود آمدند، و آنان را به سوی اسلام دعوت کردند، گروهی از آنها ایمان آوردند و با هم به محضر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیدند، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تعلیمات اسلام را به آنها یاد داد، اینجا بود که آیات فوق و آیات سوره جن نازل گردید. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 366

بعضی دیگر شاءن نزولی از ابن عباس نقل کرده اند که با شاءن نزول سابق شباهت دارد، با این تفاوت که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مشغول نماز صبح بود، و در آن تلاوت قرآن می کرد، گروهی از جن که در حال تحقیق و جستجو بودند، و قطع اخبار آسمان آنان را به وحشت افکنده بود، صدای تلاوت قرآن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را شنیدند و گفتند: علت قطع اخبار آسمان از ما همین است ، اینجا بود که سوی قوم خود بازگشتند و آنها را به اسلام دعوت کردند.

مرحوم ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) شاءن نزول سومی در اینجا آورده که مساءله را با داستان سفر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به طائف مربوط می سازد و خلاصه آن چنین است :

((بعد از وفات ابوطالب کار بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سخت شد به سوی طائف رفت شاید یارانی پیدا کند، اشراف طائف شدیدا از در تکذیب درآمدند، و آنقدر از پشت سر به پیامبر سنگ زدند که خون از پاهای مبارکش جاری شد، خسته و ناراحت به کنار باغی آمد، و در سایه درخت نخلی نشست ، در حالی که خون از پاهای مبارکش می ریخت .

باغ متعلق به ((عتبة بن ربیعه)) و ((شیبة بن ربیعة)) دو نفر از ثروتمندان قریش بود، پیامبر از مشاهده آنها ناراحت شد، چون دشمنی آنها را از قبل می دانست .

آن دو غلامشان ((عداس)) را که مردی مسیحی بود با طبقی از انگور خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرستادند پیغمبر به ((عداس)) فرمود: از کجائی ؟ گفت : از نینوا! فرمود: از شهر بنده صالح خدا ((یونس))؟ ((عداس)) گفت : شما از کجا یونس را می شناسید فرمود: من رسول خدایم ، خداوند به من خبر داده ، ((عداس)) به حقانیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پی برد، برای خدا سجده کرد و پای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را بوسه داد. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 367

هنگامی که برگشت ((عتبه)) و ((شیبه)) او را سرزنش کردند که چرا این کار را کردی ؟! گفت : این مرد صالحی است که مرا از اسرار ناشناخته مردم این سامان در مورد پیامبرمان یونس خبر داد، آنها خندیدند و گفتند: مبادا ترا از آئین نصرانیت فریب دهد که او مرد فریبکاری است !
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به سوی مکه بازگشت (در حالی که محصول این سفر تنها یک مرد مؤ من بود) تا به نزدیکی نخلی در دل شب رسید مشغول نماز شد گروهی از جن از اهل ((نصیبین)) یا ((یمن)) از آنجا می گذشتند، صدای تلاوت قرآن او را در نماز صبح شنیدند و گوش فرا دادند و ایمان آوردند.
تفسیر:طائفه جن ایمان می آورند
در این آیات - چنانکه در شاءن نزول نیز اشاره شد - بحث فشرده ای پیرامون ایمان آوردن گروهی از طائفه جن به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و کتاب آسمانی او آمده است ، تا این حقیقت را بر مشرکان مکه بازگو کند که چگونه طائفه به ظاهر دور افتاده جن ، به این پیامبری که از انس است و از میان شما برخاسته ایمان آوردند ولی شما همچنان بر کفر اصرار می ورزید و به مخالفت خود ادامه می دهید.
درباره موجودی به نام ((جن)) و خصوصیات آن بحث مشروحی در تفسیر سوره جن به خواست خدا خواهیم داشت ، در اینجا فقط به تفسیر آیات مورد بحث می پردازیم :
در حقیقت داستان قوم عاد هشداری برای مشرکان مکه بود و داستان

ایمان طائفه ((جن)) هشدار دیگری است .
نخست می فرماید: ((به خاطر بیاور موقعی که گروهی از جن را به سوی تو متوجه ساختیم که به قرآن گوش فرا دهند)) (و اذ صرفنا الیک نفرا من الجن یستمعون القرآن).
تعبیر به ((صرفنا)) از ماده ((صرف)) که به معنی منتقل ساختن چیزی از حالتی به حالت دیگر است ، ممکن است اشاره به این معنی باشد که طائفه جن قبلا از طریق ((استراق سمع)) به اخبار آسمانها گوش فرا می دادند، با ظهور پیامبر اسلام از آن بازگردانده شدند و به سوی قرآن روی آوردند.
((نفر)) چنانکه راغب در ((مفردات)) گفته به معنی گروهی از مردان است که می توانند به اتفاق یکدیگر کوچ کنند)).
و مشهور در میان ارباب لغت ، جماعتی است از سه تا ده نفر، و بعضی تا چهل نفر نیز گفته اند (هر چند این تعبیر در زبان فارسی بر یک فرد نیز اطلاق می شود).
سپس می افزاید: ((هنگامی که در برابر قرآن حضور یافتند و آیات

روحپرور آن را شنیدند به یکدیگر گفتند خاموش باشید و بشنوید (فلما حضروه قالوا انصتوا).
و این موقعی بود که پیامبر در دل شب یا به هنگام قرائت نماز صبح آیات قرآن را تلاوت می فرمود.
((انصتوا)) از ماده ((انصات)) به معنی ((سکوت تواءم با استماع و توجه)) است .
سرانجام نور ایمان در دل آنها تابیدن گرفت ، و حقانیت آیات قرآن را در درون جان خود لمس کردند، لذا هنگامی که تلاوت قرآن پایان یافت همچون مبلغانی به سوی قوم خود رفتند و آنها را انذار کردند)) و از حقیقتی که نصیبشان شده بود آگاه ساختند)) (فلما قضی ولوا الی قومهم منذرین). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 369
و اینچنین است راه و رسم افراد با ایمان که پیوسته طالب آنند دیگران را از حقایقی که خود آگاه شده اند آگاه سازند، و منابع ایمان خود را در اختیار آنها قرار دهند.
آیه بعد بیانگر چگونگی دعوت این گروه از قوم خود به هنگام بازگشت به سوی آنهاست ، دعوتی منسجم ، حساب شده ، کوتاه و پرمعنا، گفتند: ((ای قوم ! ما کتابی را استماع کردیم که بعد از موسی از آسمان نازل شده است)) (قالوا یا قومنا انا سمعنا کتابا انزل من بعد موسی).
این کتاب اوصافی دارد، نخست اینکه : ((کتابهای آسمانی قبل از خود را تصدیق می کند و محتوای آن هماهنگ با محتوای آنهاست ، و نشانه هائی که در کتب پیشین آمده است در آن به خوبی دیده می شود)) (مصدقا لما بین یدیه).
وصف دیگر اینکه همگان را به سوی حق هدایت می نماید (یهدی الی الحق).
به گونه ای که هرکس عقل و فطرت خویش را به کار گیرد نشانه های حقانیت را به روشنی در آن می یابد.
و آخرین وصف اینکه : ((به سوی راه مستقیم دعوت می کند)) (و الی طریق مستقیم).
تفاوت دعوت به حق ، با دعوت به راه مستقیم ، ظاهرا در این است که اولی اشاره به اعتقادات حق است ، و دومی به برنامه های عملی مستقیم و صحیح .
جمله ((انزل من بعد موسی)) و جمله ((مصدقا لما بین یدیه)) مؤ ید این مطلب است که این گروه به کتب آسمانی پیشین مخصوصا کتاب موسی ایمان داشتند تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 370
و در جستجوی حق بودند، و اگر می بینیم سخنی از کتاب عیسی که بعد از آن نازل شده به میان نیامده نه بخاطر چیزی است که ((ابن عباس)) گفته

که جن مطلقا از نزول انجیل آگاه نبودند، چرا که طائفه جن از اخبار آسمانها با خبر بودند چگونه ممکن است از اخبار زمین تا این حد غافل بمانند؟!
بلکه بخاطر این است که تورات کتاب اصلی بود که حتی مسیحیان احکام شرایع خود را از آن گرفته و می گیرند.
سپس افزودند: ((ای قوم ما! دعوت کننده الهی را اجابت کنید، و به او ایمان آورید (یا قومنا اجیبوا داعی الله و آمنوا به).
که دو پاداش بزرگ به شما ارزانی می دارد: ((گناهانتان را می بخشد، و شما را از عذاب الیم پناه می دهد)) (یغفر لکم من ذنوبکم و یجرکم من عذاب الیم).
منظور از داعی الله (دعوت کننده الهی) پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است که آنها را به سوی الله رهنمون می شد و از آنجا که بیشترین ترس و وحشت انسان از گناهان و عذاب دردناک قیامت است امنیت در برابر این دو امر را مطرح کردند تا بیش از همه جلب توجه کند.
جمعی از مفسران کلمه ((من)) در ((من ذنوبکم)) را ((زائده)) دانسته اند که تاءکیدی است بر آمرزش همه گناهان در سایه ایمان .
ولی بعضی آن را ((تبعیضیه)) و اشاره به آن دسته از گناهانی می دانند که قبل از ایمان آوردن انجام داده اند، یا گناهانی که جنبه حق الله دارد، و نه حق الناس .
ولی مناسبتر همان است که ((من)) زائده و برای تاءکید باشد و آیه شریفه تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 371
همه گناهان را شامل گردد.
در آخرین آیه مورد بحث آخرین سخن مبلغان جن را چنین بازگو می کند:
((آنها به قوم خود گفتند: هر کس دعوت داعی الهی را پاسخ نگوید نمی تواند از چنگال عذاب الهی در زمین فرار کند)) (و من لا یجب داعی الله فلیس بمعجز فی الارض).
((و یاور و سرپرستی غیر از خدا برای او نخواهد بود)) (و لیس له من دونه اولیاء).
و لذا ((این گروه در گمراهی آشکارند)) (اولئک فی ضلال مبین).
چه گمراهی از این بدتر و آشکارتر که انسان به ستیزه جوئی با حق و پیامبر خدا، و حتی با خدا برخیزد که نه در تمام عالم هستی جز او پناهگاهی وجود دارد و نه انسان می تواند از محیط کشورش بگریزد و به جای دیگری فرار کند.
بارها گفته ایم : ((معجز)) (یا سایر مشتقات این کلمه) در اینگونه موارد به معنی عاجز نمودن از تعقیب و کیفر است ، و یا به تعبیر دیگر فرار کردن از چنگال مجازات .

تعبیر به ((فی الارض)) (در زمین) اشاره به این است که هر جای زمین بروید ملک خدا است ، و از حیطه قدرت او خارج نخواهد بود، و اگر سخنی از آسمان نمی گوید به خاطر این است که به هر حال جایگاه جن و انس هر دو روی زمین است .
نکته ها:
1 - تبلیغات مؤ ثر
چنانکه گفتیم بحث پیرامون جن و چگونگی حیات این موجود، و خصوصیات

دیگر مربوط به آن ، به خواست خداوند در تفسیر سوره جن خواهد آمد، آنچه از آیات مورد بحث استفاده می شود این است که آنها موجوداتی عاقل و صاحب شعورند، و مکلف به تکلیفهای الهی ، و دارای دو گروه مؤ من و کافرند، و آگاهی کافی از دعوتهای الهی دارند.
مساءله جالب در این آیات مورد بحث روشی است که آنها برای تبلیغ اسلام در میان قوم خود در پیش گرفتند.
آنها پس از حضور در محضر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و شنیدن آیات قرآن ، و پی بردن به محتوای آن ، به سرعت به سراغ طائفه خود آمدند و به تبلیغ آنها پرداختند.
آنها نخست از حقانیت قرآن سخن گفتند، و با سه دلیل این مطلب را اثبات کردند، سپس به تشویق آنها پرداخته ، نجات و رهائی از چنگال عذاب آخرت را در سایه ایمان به این کتاب آسمانی به آنها بشارت دادند، که هم تاءکیدی بود بر مساءله معاد و هم توجهی به ارزشهای اصیل آخرت در برابر ارزشهای ناپایدار دنیا.
در سومین مرحله خطرات ترک ایمان را به آنها گوشزد کردند، و هشداری تواءم با استدلال و دلسوزی به آنها دادند، و سرانجام و عاقبت انحراف از این مسیر را که ضلال مبین و گمراهی آشکار است گوشزد کردند.
این شیوه تبلیغ شیوه ای است مؤ ثر برای هر کس و هر گروه .
2 - بهترین دلیل عظمت قرآن محتوای آن است
از آیات فوق و همچنین از آیات سوره جن به خوبی برمی آید که این گروه از طائفه جن تنها با شنیدن آیات قرآن مجذوب آن شدند، و هیچ نشانه ای بر اینکه آنها تقاضای معجزه دیگری از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده باشند در دست نیست .
آنها همین اندازه را که قرآن مجید هماهنگ با نشانه های کتب پیشین است ، و از سوی دیگر دعوت به حق می کند، و از سوی سوم برنامه ریزی

آن بر صراط مستقیم است ، برای حقانیت آن کافی دانسته اند.
و به راستی مطلب همین است که بررسی محتوای قرآن ما را از هر گونه

دلیل دیگر بی نیاز می کند.
کتابی که از سوی انسانی درس نخوانده ، و در محیطی مملو از جهل و خرافات عرضه شده ، دارای چنین محتوائی بلند، معارف و عقائدی پاک ، توحیدی خالص ، قوانینی محکم و منسجم ، استدلالهائی قوی و نیرومند، برنامه هائی متین و سازنده ، و مواعظ و اندرزهائی روشنگر و عالی باشد آن هم با چنین جاذبه نیرومند و زیبائی خیره کننده ، خود بهترین دلیل بر حقانیت این کتاب آسمانی است که ((آفتاب آمد دلیل آفتاب)). الأحقاف
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 374
آیه 33 - 35
آیه و ترجمه
أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِی خَلَقَ السمَوَتِ وَ الاَرْض وَ لَمْ يَعْىَ بخَلْقِهِنَّ بِقَدِرٍ عَلى أَن يُحْيِىَ الْمَوْتى بَلى إِنَّهُ عَلى كلِّ شىْءٍ قَدِيرٌ(33)
وَ يَوْمَ يُعْرَض الَّذِينَ كَفَرُوا عَلى النَّارِ أَ لَيْس هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلى وَ رَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَاب بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ(34)
فَاصبرْ كَمَا صبرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسلِ وَ لا تَستَعْجِل لهَّمْ كَأَنهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلا ساعَةً مِّن نهَارٍ بَلَغٌ فَهَلْ يُهْلَک إِلا الْقَوْمُ الْفَسِقُونَ(35)
ترجمه :33 - آیا آنها نمی دانند خداوندی که آسمانها و زمین را آفریده ، و از آفرینش آنها ناتوان نشده قادر است مردگان را زنده کند؟ آری او بر هر چیز تواناست . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 375
34 - روزی را به یادآور که کافران را بر آتش عرضه می دارند (و به آنها گفته می شود) آیا این حق نیست ؟ می گویند: آری ، به پروردگار ما سوگند (که حق است ، در این هنگام) می گوید: پس عذاب را به خاطر کفرتان بچشید!
35 - بنابراین صبر کن آن گونه که پیامبران اولو العزم شکیبائی کردند و برای (عذاب) آنها شتاب مکن ، هنگامی که وعده هائی را که به آنها داده شد می بینند احساس می کنند که گوئی فقط ساعتی از یکروز در دنیا توقف داشتند، این ابلاغی است برای همگان ، آیا جز قوم فاسق هلاک می شوند؟
تفسیر:همچون پیامبران اولواالعزم شکیبا باش
این آیات که آخرین آیات سوره ((احقاف)) است به بحث پیرامون ((معاد)) می پردازد، زیرا از یکسو در آخرین آیات گذشته که از زبان مبلغان جن نقل شد اشاره به مساءله ((معاد)) آمده بود.
و از سوی دیگر سوره ((احقاف)) در بخشهای نخست از مساءله توحید و عظمت قرآن مجید و اثبات نبوت پیامبر اسلام سخن می گوید.
و در آخرین بخش از این سوره مساءله معاد را پیش می کشد، و به این ترتیب اصول سه گانه اعتقادی را تکمیل می کند.

نخست می فرماید: ((آیا آنها نمی دانند خداوندی که آسمانها و زمین را آفریده ، و از آفرینش آنها هرگز خسته و ناتوان نشده ، قادر است که مردگان را زنده کند آری او بر هر چیز تواناست))؟! (او لم یروا ان الله الذی خلق السموات و الارض و لم یعی بخلقهن بقادر علی ان یحیی الموتی بلی انه علی کل شی ء قدیر)
آفرینش آسمانها و زمین با موجودات رنگارنگ و مختلفش نشانه قدرت او بر هر چیز است ، چرا که هر چیز به تصور آید او در این عالم آفریده است ، با این تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 376
حال چگونه ممکن است از تجدید حیات انسانها عاجز باشد؟ این دلیلی است دندانشکن بر مساءله امکان معاد.
اصولا بهترین دلیل بر امکان هر چیز وقوع آن است ، ما که اینهمه پیدایش موجود زنده و جاندار را از موجودات بی جان می بینیم چگونه می توانیم در قدرت مطلقه او بر مساءله معاد تردید به خود راه دهیم ؟
این یکی از دلائل متعدد معاد است که قرآن مجید در آیات مختلف از جمله در آیه 81 سوره یس روی آن تکیه کرده است .
در آیه بعد صحنه ای از مجازات دردناک مجرمان و منکران معاد را مجسم کرده ، می فرماید: ((روزی را به خاطر بیاورید که کافران را بر آتش عرضه می کنند)) (و یوم یعرض الذین کفروا علی النار)
آری گاه دوزخ را بر کافران عرضه می کنند، و گاه کافران را بر دوزخ و هر کدام هدفی دارد که در چند آیه قبل به آن اشاره شد.
هنگامی که کافران را بر آتش عرضه می کنند و شعله های سوزان و کوه پیکر و وحشتناک آن را می بینند به آنها گفته می شود: ((آیا این حق نیست)) (الیس هذا بالحق).
آیا امروز هم می توانید رستاخیز و دادگاه عدل خدا و پاداش و کیفر او را انکار کنید، و بگوئید این از افسانه های خرافی پیشینیان است ؟!.
آنها که چاره ای جز اعتراف ندارند می گویند: ((آری سوگند به پروردگارمان که این حق است)) و جای شک و تردید در آن نیست ، ما گمراه بودیم که آن را ناحق می پنداشتیم (قالوا بلی و ربنا). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 377
در این هنگام خداوند یا ماءموران عذاب الهی می گویند: ((پس بچشید عذاب را به خاطر آنچه انکار می کردید)) (قال فذوقوا العذاب بما کنتم تکفرون).
و به این ترتیب در آن روز همه حقایق را با چشم خود می بینند و اعتراف می کنند، اعتراف و اقراری که سودی به حال آنها ندارد، و جز اندوه و حسرت و شکنجه وجدان و آزار روحی نتیجه ای نخواهد داشت .
در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره ((احقاف)) است با توجه به

آنچه در مورد معاد و کیفر کافران در آیات قبل گذشت به پیامبر خود دستور می دهد که صبر کن همانگونه که پیامبران اولواالعزم صبر و شکیبائی کردند)). (فاصبر کما صبر اولو العزم من الرسل).
تنها تو نیستی که با مخالفت و عداوت این قوم مواجه شده ای ، همه پیامبران اولوالعزم با این مشکلات روبرو بودند و استقامت کردند، نوح (علیه السلام) پیامبر بزرگ خدا 950 سال دعوت کرد اما جز گروه اندکی به او ایمان نیاوردند، پیوسته آزارش می دادند و به سخریه اش می گرفتند. ((ابراهیم)) (علیه السلام) را به میان آتش افکندند و موسی (علیه السلام) را تهدید به مرگ نمودند، و قلبش از نافرمانیهای قومش پر خون بود، و عیسی مسیح (علیه السلام) را بعد از آزار بسیار می خواستند به قتل برسانند که خداوند نجاتش داد، خلاصه تا بوده دنیا چنین بوده است ، و جز با نیروی صبر و استقامت نمی توان بر مشکلات پیروز شد.
پیامبران اولواالعزم چه کسانی بودند؟
در این که منظور از پیامبران اولواالعزم چه کسانی هستند در میان مفسران گفتگو بسیار است ، و پیش از آنکه در این باره تحقیق کنیم باید معنی ((عزم)) تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 378
را بررسی کرد، زیرا ((اولواالعزم)) به معنای صاحبان ((عزم)) است .
((عزم)) به معنای اراده محکم و استوار است ، ((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: عزم به معنی تصمیم گرفتن بر انجام کاری است (عقد القلب علی امضاء الامر).
در قرآن مجید گاهی ((عزم)) در مورد ((صبر)) به کار رفته ، مانند و لمن صبر و غفر ان ذلک لمن عزم الامور: ((کسی که صبر کند و عفو نماید این از عزم امور است)) (شوری 43).
و گاه به معنی ((وفای به عهد)) مانند: و لقد عهدنا الی آدم من قبل فنسی و لم نجد له عزما: ((ما به آدم از قبل عهد کردیم ، اما او فراموش کرد و بر سر عهد خود نایستاد)) (طه 115).
ولی با توجه به این که پیامبران صاحب شریعت جدید و آئین تازه با مشکلات و گرفتاریهای بیشتری روبرو بودند، و برای مقابله با آن عزم و اراده محکمتری لازم داشتند به این دسته از ((پیامبران))، ((اولواالعزم)) اطلاق شده است ، و آیه مورد بحث نیز ظاهرا اشاره به همین معنا است .
در ضمن اشاره ای است به این که پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز از همان پیامبران است ، زیرا می گوید ((تو هم شکیبائی کن آنگونه که پیامبران اولواالعزم شکیبائی کردند)).
و اگر بعضی ((عزم)) و ((عزیمت)) را به معنی ((حکم و شریعت)) تفسیر کرده اند به همین مناسبت است ، و گرنه ((عزم)) در لغت به معنی شریعت نیامده است .

به هر حال طبق این معنی ((من)) در ((من الرسل)) ((تبعیضیه)) است ، و اشاره به گروه خاصی از پیامبران بزرگ است که صاحب شریعت بوده اند، همانها که در آیه 7 سوره احزاب نیز به آنان اشاره شده : و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 379
و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم و اخذنا منهم میثاقا غلیظا: ((به خاطر بیاور هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم ، و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم ، از همه آنها پیمان محکمی گرفتیم)) (احزاب - 7).
در اینجا بعد از ذکر همه انبیاء به صورت جمع ، به این پنج پیامبر بزرگ اشاره می کند، و این دلیل بر ویژگی آنها است .
در آیه 13 سوره شوری نیز از آنها سخن می گوید: شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا والذی اوحینا الیک و ما وصینا به ابراهیم و موسی و عیسی : ((آئینی برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و بر ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم)).
روایات فراوانی در منابع شیعه و اهل سنت نیز در این زمینه نقل شده است که پیامبران اولواالعزم همین پنج تن بودند، چنانکه در حدیثی از امام باقر و امام صادق (علیهماالسلام) آمده است : منهم خمسة : اولهم نوح ، ثم ابراهیم ، ثم موسی ، ثم عیسی ، ثم محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم).
در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین آمده است : منهم خمسة اولواالعزم من المرسلین : نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، و هنگامی که راوی سؤ ال می کند: لم سموا اولوا العزم : ((چرا آنها اولواالعزم نامیده شدند))؟ امام در پاسخ می فرماید: لانهم بعثوا الی شرقها و غربها، و جنها و انسها: ((زیرا آنها مبعوث به شرق و غرب و جن و انس شدند)).
و باز در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده : سادة النبیین و المرسلین خمسة تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 380
و هم اولواالعزم من الرسل و علیهم دارة الرحی نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم).
((بزرگ پیامبران و رسولان پنج نفرند، و آنها پیامبران اولواالعزم هستند و آسیای نبوت و رسالت بر محور وجود آنها دور می زند، آنها نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بودند)).
در تفسیر ((در المنثور)) از ابن عباس نیز همین معنی نقل شده که پیامبران اولواالعزم همین پنج نفرند
ولی بعضی از مفسران اولواالعزم را اشاره به پیامبرانی می دانند که ماءمور به پیکار با دشمنان شدند.

بعضی عدد آنها را 313 نفر دانسته و بعضی همه پیامبران را اولواالعزم (صاحبان اراده قوی) می دانند و مطابق این قول من در من الرسل بیانیه است نه تبعیضیه .
ولی تفسیر اول از همه صحیحتر است و روایات اسلامی آنرا تاءیید می کند.
سپس قرآن در دنبال این سخن می افزاید: ((درباره آنها (کافران) عجله و شتاب مکن)) (و لا تستعجل لهم).
چرا که قیامت به زودی فرا می رسد و آنچه را درباره آن شتاب داشتند با چشم خود می بینند، سخت مجازات می شوند و به اشتباهات خود پی می برند.
به قدری عمر دنیا در برابر آخرت کوتاه است که ((هنگامی که آنها وعده هائی که به آنها داده می شد می بینند احساس می کنند که گویا در دنیا جز ساعتی از یک روز توقف نداشتند))! (کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة

من نهار).
این احساس کمی عمر دنیا در برابر آخرت یا به خاطر آن است که واقعا این زندگی در برابر آن حیات جاویدان ساعتی بیش نیست ، و یا به خاطر این است که دنیا چنان به سرعت بر آنها می گذرد که گوئی ساعتی بیش نبوده است ، و یا از این جهت که آنها محصول تمام عمر خود را که از آن بهره برداری صحیح نکردند بیش از یک ساعت نمی بینند.
اینجا است که سیلاب حسرت بر قلب آنها جاری می شود، اما چه سود که راه بازگشت وجود ندارد.
لذا می بینیم هنگامی که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فاصله دنیا و آخرت را سؤ ال می کنند و می گویند: کم ما بین الدنیا و الاخرة ؟ در پاسخ می فرماید: غمضة عین : ((یک چشم بر هم زدن))! سپس می گوید: خداوند فرموده کانهم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار.
این نشان می دهد که تعبیر به ((ساعت)) نه به معنی مقدار ساعت معمولی است ، بلکه اشاره به زمان کم و کوتاه است .
بعد به عنوان هشدار به همه انسانها می افزاید: ((این ابلاغی است ، برای همه)) (بلاغ).
برای تمام کسانی که از خط عبودیت پروردگار خارج شدند، برای کسانی که غرق در زندگی زودگذر دنیا و شهوات آن گشتند، و بالاخره ابلاغی است برای همه ساکنان این جهان ناپایدار.
و در آخرین جمله ضمن یک استفهام پر معنی و تهدیدآمیز می فرماید: ((آیا

جز قوم فاسق هلاک می شوند))؟ (فهل یهلک الا القوم الفاسقون).

نکته :
پیامبر اسلام اسطوره صبر و استقامت بود
زندگی پیامبران بزرگ خدا مخصوصا پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بیانگر مقاومت بی حد و حصر آنها در برابر حوادث سخت ، و طوفانهای شدید، و مشکلات طاقت فرسا است ، و با توجه به اینکه مسیر حق همیشه دارای اینگونه مشکلات است رهروان راه حق باید از آنها در این مسیر الهام بگیرند.
ما معمولا از نقطه روشن تاریخ اسلام به روزهای تاریک پیشین می نگریم و این نگرش که از آینده به گذشته است واقعیتها را طور دیگری مجسم می کند ما باید خود را در آن روز تصور کنیم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تک و تنها بود، هیچ نشانه ای از پیروزی در افق زندگی او به چشم نمی خورد.
دشمنان لجوج برای نابودی او کمر بسته بودند، و حتی خویشاوندان نزدیکش در صف اول این مبارزه قرار داشتند!
پیوسته به میان قبائل عرب می رفت ، و از آنها دعوت می کرد، اما کسی به دعوت او پاسخ نمی گفت .
سنگسارش می کردند آنچنان که از بدن مبارکش خون می ریخت ، ولی دست از برنامه خود برنمی داشت .
آنچنان او را در محاصره اجتماعی و اقتصادی و سیاسی قرار دادند که تمام راهها به روی او و پیروان اندکش بسته شد، بعضی از گرسنگی تلف شدند، و بعضی را بیماری از پای درآورد.
یاران اندکش را شکنجه می دادند، شکنجه هائی که بر جان و قلب او می نشست . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 383
روزهائی بر پیامبر گذشت که توصیف آن با بیان و قلم مشکل است ، هنگامی که برای دعوت مردم به سوی اسلام به طائف آمد نه تنها دعوتش را اجابت نگفتند بلکه آنقدر سنگ بر او زدند که خون از پاهایش جاری شد.
افراد نادان را تحریک کردند که فریاد زنند و او را دشنام دهند، ناچار به باغی پناه برد در سایه درختی نشست ، و با خدای خودش این چنین راز و نیاز کرد: اللهم الیک اشکو ضعف قوتی ، و قلة حیلتی ، و هو انی علی الناس ، یا ارحم الراحمین ! انت رب المستضعفین ، و انت ربی ، الی من تکلنی ؟ الی بعید یتجهمنی ؟ ام الی عدو ملکته امری ؟ ان لم یکن بک علی غضب فلا ابالی ...:
((خداوندا! ناتوانی و نارسائی خودم و بی حرمتی مردم را به پیشگاه تو شکایت می کنم ، ای کسی که از همه رحیمان رحیمتری ، تو پروردگار مستضعفین و پروردگار منی ، مرا به که وا می گذاری ؟ به افراد دور دست که با چهره درهم کشیده با من روبرو شوند؟ یا به دشمنانی که زمام

امر مرا به دست گیرند؟ پروردگارا! همین اندازه که تو از من خشنود باشی مرا کافی است)).
گاه ساحرش خواندند، و گاه دیوانه اش خطاب کردند.
گاه خاکستر بر سرش ریختند، و گاه کمر به قتلش بستند و خانه اش را در میان شمشیرها محاصره نمودند.
اما با تمام این احوال همچنان به صبر و شکیبائی و استقامت ادامه داد.
و سرانجام میوه شیرین این درخت را چشید، آئین او نه تنها جزیره عربستان که شرق و غرب عالم را در برگرفت ، و امروز بانگ اذان که فریاد پیروزی او است هر صبح و شام از چهار گوشه دنیا، و در تمام پنج قاره جهان ، به گوش می رسد.
و این است معنی ((فاصبر کما صبر اولواالعزم من الرسل)). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 384
و این است راه و رسم مبارزه با شیاطین و اهریمنان و طریق پیروزی بر آنان و نیل به اهداف بزرگ الهی .
با اینحال چگونه عافیت طلبان می خواهند بدون شکیبائی و تحمل رنج و درد به اهداف بزرگ خود نائل شوند؟
چگونه مسلمانان امروز در برابر اینهمه دشمنانی که کمر به نابودی آنها بسته اند می خواهند بدون الهام گرفتن از مکتب اصیل پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پیروز شوند؟
مخصوصا رهبران اسلامی بیش از همه ماءمور به این برنامه اند چنانکه در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) آمده است : ان الصبر علی ولاة الامر مفروض لقول الله عز و جل لنبیه : فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل ، و ایجابه مثل ذلک علی اولیائه و اهل طاعته ، بقوله : لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة :
((صبر و استقامت بر رهبران و زمامداران فریضه است ، زیرا خداوند به پیامبرش فرموده : فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرسل و همین معنی را بر دوستان و اهل طاعتش نیز فرض کرده است ، چرا که می گوید: برای شما در زندگی پیامبر تاسی نیکوئی بود (و شما نیز باید همگی به او اقتدا کنید).
خداوندا! این موهبت بزرگ ، این عطیه آسمانی ، این صبر و شکیبائی و استقامت در برابر مشکلات را به ما ارزانی فرما!
پروردگارا! به ما توفیق ده که این چراغ هدایتی را که پیامبران اولواالعزمت مخصوصا خاتم پیامبران محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با زحمات طاقت فرسا فرا راه بشریت قرار دادند همچنان فروزان نگهداریم و به شایستگی از آن پاسداری کنیم . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 385

بارالها! می دانیم دشمنان حق متشکل و متحدند، و از هیچ جنایتی ابا ندارند، بیش از آنچه آنها در توان دارند به ما صبر و شکیبائی مرحمت فرما، تا هرگز در برابر انبوه مشکلات زانو نزنیم ، و امواج و طوفانها را پشت سر بگذاریم ، و این جز با امداد و لطف بی پایان تو ممکن نیست آمین یا رب العالمین .

پایان سوره احقاف

جمعه سوم رمضان 1405

مطابق 3/3/1364

تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 387
سوره محمد
مقدمه
این سوره در مدینه نازل شده و 38 آیه است تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 388
محتوای سوره محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)
این سوره که بخاطر آیه دوم آن که نام پیامبر اسلام در آن ذکر شده سوره محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نام دارد نام دیگرش سوره ((قتال)) (سوره جنگ) است ، و در واقع مساءله جهاد و جنگ با دشمنان اسلام مهمترین موضوعی است که بر این سوره سایه افکنده ، در حالی که قسمت مهم دیگری از آیات این سوره به مقایسه حال مؤ منان و کفار و ویژگیها و صفات آنها، و همچنین سرنوشتشان در آخرت می پردازد.
به طور کلی محتوای سوره را می توان در چند بخش خلاصه کرد:
1 - مساءله ایمان و کفر و مقایسه حال مؤ منان و کافران در این جهان و جهان دیگر.
2 - بحثهای گویا و صریحی پیرامون مساءله جهاد و پیکار با دشمنان ، و دستور درباره اسیران جنگی .
3 - قسمت قابل ملاحظه دیگری شرح حال منافقان است که به هنگام نزول این آیات در مدینه فعالیتهای تخریبی زیادی داشتند.
4 - بخش دیگر از مساءله ((سیر در زمین)) و بررسی سرنوشت اقوام پیشین به عنوان یک درس عبرت سخن می گوید.
5 - در قسمتی از آیات سوره مساءله آزمایش الهی به تناسب مساءله جنگ مطرح است .
6 - در قسمتی دیگر از مساءله انفاق که آن نیز نوعی جهاد است و در نقطه مقابل آن مساءله بخل سخن به میان آمده .
7 - در بعضی از آیات سوره به همین مناسبت مساءله صلح با کفار (صلحی که مایه شکست و ذلت باشد) مطرح و از آن نهی شده است .
رویهمرفته با توجه به اینکه این سوره در مدینه به هنگام درگیری شدید مسلمانان با دشمنان اسلام نازل شده ، و به گفته جمعی از مفسران در بحبوحه جنگ تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 389
احد یا کمی بعد از آن بوده است ، مساءله اصلی در آن مساءله جنگ است و بقیه مسائل بر محور آن دور می زد، جنگی سرنوشت ساز و مشخص کننده صفوف مؤ منان از کافران و منافقان ، جنگی که پایه های اسلام را

تقویت می کرد، و دشمنانی را که قصد نابودی اسلام و مسلمین داشتند بر سر جای خود می نشاند.
فضیلت تلاوت سوره
در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : من قرء سورة محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کان حقا علی الله ان یسقیه من انهار الجنة : ((کسی که سوره محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را تلاوت کند بر خدا حق است که او را از نهرهای بهشت سیراب سازد)).
در کتاب ((ثواب الاعمال)) از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده که فرمود: من قرء سورة الذین کفروا (سورة محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)) لم یرتب ابدا، و لم یدخله شک فی دینه ابدا، و لم یبتله الله بفقر ابدا و لا خوف سلطان ابدا و لم یزل محفوظا من الشرک و الکفر ابدا حتی یموت فاذا مات وکله الله به فی قبره الف ملک یصلون فی قبره و یکون ثواب صلاتهم له و یشیعونه حتی یوقفوه موقف الامن عند الله عز و جل و یکون فی امان الله و امان محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم): ((هر کس سوره محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را بخواند هرگز شک و تردید در دین به خود راه نمی دهد، و هرگز خداوند او را به فقر در دین مبتلا نمی سازد، و هرگز ترسی از سلطانی نخواهد داشت ، و همواره تا آخر عمرش از شرک و کفر محفوظ و در امان خواهد بود، و هنگامی که می میرد خداوند هزار فرشته را ماءمور می کند که در قبرش نماز بخوانند و ثواب نمازهایشان از آن او است ، و این هزار فرشته همچنان با او هستند تا در عرصه محشر در محل امن و امانی او را متوقف کنند، و پیوسته در امان خدا و محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است)).
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 390
روشن است آنها که محتوای این آیات را در جان خود پیاده کنند و در پیکار با دشمنان سرسخت و بی رحم و بی منطق ، تردید و تزلزل بخود راه ندهند، هم پایه های دین و ایمانشان قوی می شود، و هم ترس و ذلت و فقر از آنها برچیده خواهد شد، و هم در قیامت در جوار رحمت الهی متنعمند.
در حدیث دیگری آمده است که امام (علیه السلام) فرمود: من اراد ان یعرف حالنا و حال اعدائنا فلیقرء سورة محمد فانه یراها آیة فینا و آیة فیهم : ((هر کس بخواهد حال ما و دشمنان ما را بنگرد سوره محمد را بخواند که آیه ای درباره ما است و آیه ای درباره آنها))!.
این حدیث را مفسران اهل سنت مانند ((آلوسی)) در ((روح المعانی)) و ((سیوطی)) در ((در المنثور)) نیز نقل کرده اند.
و بیانگر این واقعیت است که نمونه اتم ایمان اهل بیت پیامبر (صلی اللّه

علیه و آله و سلّم) بودند و نمونه بارز کفر و نفاق بنی امیه درست است که در این سوره تصریحی به عنوان اهلبیت نیامده ، و نه به عنوان بنی امیه ، ولی چون از دو گروه مؤ من و منافق و ویژگیهای آنها بحث شده است قبل از هر چیز اشاره به آن دو مصداق روشن می کند، و در عین حال مانع از شمول سوره نسبت به سایر افراد مؤ من و منافق نیست . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 391

آیه 1-3

آیه و ترجمه

بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صدُّوا عَن سبِیلِ اللَّهِ أَضلَّ أَعْمَلَهُمْ(1)

وَ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ وَ ءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلی محَمَّدٍ وَ هُوَ الحْقُّ مِن رَّبهِمْ کَفَّرَ عَنهُمْ سیِّئَاتهِمْ وَ أَصلَحَ بَالهُمْ(2)

ذَلِک بِأَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَطِلَ وَ أَنَّ الَّذِینَ ءَامَنُوا اتَّبَعُوا الحْقَّ مِن رَّبهِمْ کَذَلِک یَضرِب اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَلَهُمْ(3)

ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

1 - کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند اعمالشان را نابود می کند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 392

2 - و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند به آنچه بر محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده ، و همه حق است و از سوی پروردگار، نیز ایمان آوردند خداوند گناهانشان را می بخشد و کارشان را اصلاح می کند.

3 - این به خاطر آن است که کافران از باطل پیروی کردند و مؤ منان از حقی که از سوی پروردگارشان بود، اینگونه خداوند برای مردم زندگیشان را توصیف می کند.

تفسیر:مؤ منان پیرو حقند و کافران پیرو باطل

این سه آیه در حقیقت مقدمه ای است برای یک دستور مهم جنگی که در آیه چهارم داده شده است .

در آیه نخست وضع حال کافران ، و در آیه دوم وضع حال مؤ منان را بیان کرده ، و در آیه سوم آن دو را با هم مقایسه می کند، تا با روشن شدن این خطوط آمادگی برای پیکار مکتبی با دشمنان بیرحم و ستمگر حاصل شود.

نخست می فرماید: ((کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند خداوند اعمالشان را به نابودی می کشاند و گم می کند)) (الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله اضل اعمالهم).

این اشاره به سردمداران کفر و مشرکان مکه است که آتش افروزان جنگهای ضد اسلامی بودند، نه تنها خودشان کافر بودند که دیگران را نیز با انواع حیل و نقشه ها از راه خدا بازمی داشتند.

گر چه بعضی از مفسران مانند زمخشری در ((کشاف)) ((صد)) را در اینجا به معنی ((اعراض)) از ایمان تفسیر کرده اند، در مقابل آیه بعد که از ایمان سخن می گوید، ولی با توجه به موارد استعمال این کلمه در قرآن مجید باید معنی اصلی آن را که همان منع و جلوگیری است حفظ کرد.
منظور از ((اضل اعمالهم)) این است که آن را نابود و حبط می کند،
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 393
زیرا گم کردن کنایه از بی سرپرست ماندن چیزی است که لازمه آن از بین رفتن است .
به هر حال بعضی از مفسران این جمله را اشاره به کسانی می دانند که در روز جنگ بدر شترهائی را نحر کرده به مردم انفاق کردند، ابو جهل ده شتر، صفوان ده شتر، و سهل بن عمرو ده شتر برای لشکر سر بریدند.
اما چون این اعمال در طریق شرک و برنامه های شیطانی بود همگی حبط شد.
ولی ظاهر این است که محدود به این معنی نیست ، بلکه تمام اعمالی را که ظاهرا به عنوان کمک به مستمندان یا میهمان نوازی یا غیر آنها انجام می دادند به خاطر عدم ایمانشان همگی حبط می شود.
از این گذشته اعمالی را که آنها برای محو اسلام و درهم شکستن مسلمین انجام می دادند خداوند همه آنها را نیز گم و نابود کرد و از رسیدن به مقصد و هدف بازداشت .
آیه بعد توصیفی است از وضع مؤ منان که در نقطه مقابل کفاری که اوصافشان در آیه قبل آمده است قرار دارند می فرماید: ((و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، و به آنچه بر محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده که حق است و از سوی پروردگار است نیز ایمان آوردند خداوند گناهانشان را می بخشد و کارشان را در دنیا و آخرت اصلاح می کند)) (و الذین آمنوا و عملوا الصالحات و آمنوا بما نزل علی محمد و هو الحق من ربهم کفر عنهم سیئاتهم و اصلح بالهم).
ذکر ایمان به آنچه بر پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده بعد از ذکر ایمان تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 394
به طور مطلق تاءکیدی است بر برنامه های این پیامبر بزرگ ، و از قبیل ذکر خاص بعد از عام است ، و بیانگر این واقعیت است که بدون ایمان به آنچه بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده هرگز ایمان به خدا تکمیل نمی شود.
این احتمال نیز وجود دارد که جمله اول اشاره به ایمان به خدا است ، و جنبه اعتقادی دارد، و این جمله اشاره به ایمان به محتوای اسلام و تعلیمات آنحضرت است و جنبه عملی دارد.
و به تعبیر دیگر ایمان به خدا به تنهائی کافی نیست ، بلکه باید ایمان به

((ما انزل علیه)) نیز داشته باشند، ایمان به قرآن ، ایمان به جهاد، ایمان به نماز و روزه ، ایمان به ارزشهای اخلاقی که بر او نازل شده است .
ایمانی که مبداء حرکت ، و تاءکیدی بر عمل صالح بوده باشد.
قابل توجه این است که بعد از ذکر این جمله می گوید: ((و هو الحق من ربهم)) ((در حالی که آنچه بر او نازل شده حق است و از سوی پروردگار)).
یعنی ایمان آنها بی حساب و بی دلیل نیست ، چون حق را در آن تشخیص داده اند ایمان آورده اند.
و تعبیر من ربهم (از سوی پروردگارشان) تاءکیدی است بر این واقعیت که همیشه حق از سوی پروردگار است ، از او سرچشمه می گیرد و به او بازمی گردد.
قابل توجه اینکه در مقابل دو کیفری که برای کفار بازدارنده از راه خدا ذکر شده بود دو پاداش برای مؤ منان صالح العمل بیان می کند که نخستین آنها پوشاندن لغزشها و بخشودگی خطاهائی است که به هر حال هر انسان غیر معصومی از آن خالی نیست ، و دیگر ((اصلاح)) بال است . ((بال)) به معانی مختلفی آمده است به معنی حال ، کار، قلب ، و به گفته راغب در مفردات به معنی ((حالات پر اهمیت)) است ، بنابراین ((اصلاح بال)) به معنی تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 395
سر و سامان دادن به تمام شئون زندگی و امور سرنوشت ساز می باشد که طبعا هم پیروزی در دنیا را شامل است ، و هم نجات در آخرت را، به عکس سرنوشتی که کفار دارند که به حکم ((اضل اعمالهم)) تلاشها و کوششهایشان به جائی نمی رسد و به جز شکست نصیب و بهره ای ندارند.
و می توان گفت آمرزش گناهان نتیجه ایمان آنها، و اصلاح بال نتیجه اعمال صالح آنها است .
مؤ منان هم دارای آرامش فکرند، و هم پیروزی در برنامه های عملی که اصلاح بال دامنه گسترده ای دارد و همه اینها را شامل است ، و چه نعمتی از این بالاتر که انسان روحی آرام و قلبی مطمئن و برنامه هائی مفید و سازنده داشته باشد.
در آخرین آیه نکته اصلی این پیروزی و آن شکست را در یک مقایسه فشرده و گویا بیان کرده ، می فرماید: ((این به خاطر آن است که کافران از باطل پیروی کردند، و مؤ منان از حقی که از سوی پروردگارشان بود)) (ذلک بان الذین کفروا اتبعوا الباطل و ان الذین آمنوا اتبعوا الحق من ربهم).
جان مطلب اینجا است که دو خط ((ایمان)) و ((کفر)) از دو خط ((حق)) و ((باطل)) منشعب می شود، ((حق)) یعنی واقعیتهای عینی که از همه

بالاتر ذات پاک پروردگار است ، و به دنبال آن حقائق مربوط به زندگی انسان ، و قوانینی حاکم بر رابطه او با خدا، و روابط آنها با یکدیگر است .
((باطل)) یعنی پندارها، خیالها، نیرنگها، افسانه های خرافی ، کارهای بیهوده و بی هدف ، و هر گونه انحراف از قوانین حاکم بر عالم هستی .
آری مؤ منان پیروی از حق می کنند، به همان معنی که گفته شد و کفار از باطل ، و همین دلیل بر پیروزی آنها و شکست اینها است .
قرآن مجید می گوید: و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما باطلا: تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 396
آسمان و زمین و آنچه را در میان آن دو است باطل نیافریده ایم (سوره ص - 27).
بعضی ((باطل)) را به معنی ((شیطان))، و بعضی به معنی ((بیهوده)) تفسیر کرده اند، ولی همانگونه که گفتیم ((باطل)) معنی وسیعی دارد که همه اینها و غیر آن را شامل می شود.
و در پایان آیه می افزاید: ((اینگونه خداوند برای مردم مثلهای زندگیشان را بیان می کند)) (کذلک یضرب الله للناس امثالهم).
یعنی همینگونه که خطوط زندگی مؤ منان و کفار، و اعتقادات و برنامه های عملی و نتائج کار آنها را در این آیات بیان فرموده ، سرنوشت حیات و عاقبت کار آنها را مشخص می سازد.
((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: ((مثل)) به معنی سخنی است که درباره چیزی گفته شود همانند سخنی که درباره مطلب مشابه آن گفته شده ، تا یکی دیگر را تبیین کند.
از سخنان دیگر او نیز استفاده می شود که این کلمه گاه به معنی ((مشابهت)) به کار می رود، و گاه به معنی ((توصیف)).
و ظاهرا در آیه مورد بحث منظور معنی دوم است ، یعنی خداوند اینگونه توصیف حال مردم می کند، همانگو نه که در آیه 15 سوره محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده : مثل الجنة التی وعد المتقون : ((توصیف بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده چنین است ...)).
به هر حال از این آیه به خوبی استفاده می شود که هر اندازه به حق نزدیکتر باشیم به ایمان نزدیکتریم ، و به هر اندازه اعتقاد و عمل ما گرایش به باطل داشته باشد از حقیقت ایمان دورتریم و به کفر نزدیکتر!، که خط ایمان و کفر همان خط حق و باطل است . محمد
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 397
آیه 4-6
آیه و ترجمه
فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضرْب الرِّقَابِ حَتى إِذَا أَثخَنتُمُوهُمْ فَشدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءً حَتى تَضعَ الحْرْبِ أَوْزَارَهَا ذَلِک وَ لَوْ يَشاءُ اللَّهُ لانتَصرَ

مِنَهُمْ وَ لَكِن لِيَبْلَوَا بَعْضكم بِبَعْضٍ وَ الّذِينَ قُتِلَوا فى سبِيلِ اللّهِ فَلَن يُضِلّ أَعْمَلَهُمْ(4)
سيهْدِيهِمْ وَ يُصلِحُ بَالهُمْ(5)
وَ يُدْخِلُهُمُ الجُنَّةَ عَرَّفَهَا لهُمْ(6)
ترجمه :4 - هنگامی که با کافران در میدان جنگ رو به رو می شوید گردنهایشان را بزنید، و همچنان ادامه دهید تا به اندازه کافی دشمن را درهم بکوبید، در این هنگام اسیران را محکم ببندید، سپس یا بر آنها منت گذارید (و آزادشان کنید) یا در برابر آزادی از آنها فدیه بگیرید، و این وضع همچنان ادامه یابد تا جنگ بار سنگین خود را بر زمین نهد، برنامه این است ، و هر گاه خدا می خواست خودش آنها را مجازات می کرد، اما می خواهد بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید، و کسانی که در راه خدا کشته شدند خداوند هرگز اعمالشان را نابود نمی کند.
5 - به زودی آنها را هدایت می کند و کار آنها را اصلاح می کند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 398
6 - و آنها را در بهشت (جاویدانش) که اوصاف آن را برای آنان بازگو کرده وارد می کند.
تفسیر:در میدان نبرد قاطعیت لازم است
همانگونه که قبلا گفتیم آیات گذشته مقدمه ای بود برای آماده ساختن مسلمانان برای بیان یک دستور مهم جنگی که در آیات مورد بحث مطرح شده است ، می فرماید: ((هنگامی که با کافران در میدان جنگ روبرو می شوید با تمام قدرت به آنها حمله کنید و گردنهایشان را بزنید))! (فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب)
بدیهی است گردن زدن کنایه از قتل است ، بنابراین ضرورتی ندارد که جنگجویان کوشش خود را برای انجام خصوص این امر به کار برند، هدف این است که دشمن از پای درآید، ولی چون گردن زدن روشنترین مصداق قتل بوده روی آن تکیه شده است .
و به هر حال این حکم مربوط به میدان نبرد است زیرا ((لقیتم)) از ماده ((لقاء)) در این گونه موارد به معنی ((جنگ)) است ، قرائن متعددی در خود این آیه مانند مساءله ((اسارت اسیران)) و واژه ((حرب)) (جنگ) و ((شهادت در راه خدا)) که در ذیل آیه آمده است گواه بر این معنی است .
کوتاه سخن این که ((لقاء)) گاه به معنی هر گونه ملاقات استعمال می شود، و گاه به معنی روبرو شدن در میدان جنگ است ، و در قرآن مجید نیز در هر دو معنی به کار رفته ، و آیه مورد بحث ناظر به معنی دوم است . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 399
و از اینجا روشن می شود افرادی که به منظور تبلیغات ضد اسلامی آیه را طوری معنی کرده اند که اسلام می گوید: ((با هر کافری روبرو شدی

گردنش را بزن))! چیزی جز اعمال غرض و سوء نیت نیست ، و گرنه خود این آیه صراحت در مساءله روبرو شدن در میدان جنگ دارد.
بدیهی است هنگامی که انسان با دشمنی خونخوار در میدان نبرد روبرو می شود اگر با قاطعیت هر چه بیشتر حملات سخت و ضربات کوبنده بر دشمن وارد نکند خودش نابود خواهد شد، و این دستور یک دستور کاملا منطقی است .
سپس می افزاید: ((این حملات کوبنده باید همچنان ادامه یابد تا به اندازه کافی دشمن را درهم بکوبید، و به زانو درآورید، در این هنگام اقدام به گرفتن اسیران کنید، و آنها را محکم ببندید)) (حتی اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق).
((اثخنتموهم)) از ماده ((ثخن)) (بر وزن شکن) به معنی غلظت و صلابت است و به همین مناسبت به پیروزی و غلبه آشکار و تسلط کامل بر دشمن اطلاق می شود.
گر چه غالب مفسران این جمله را به معنی کثرت و شدت کشتار از دشمن گرفته اند، ولی چنانکه گفتیم این معنی در ریشه لغوی آن نیست ، اما از آنجا که گاه جز با کشتار شدید و وسیع دشمن ، خطر بر طرف نمی گردد یکی از مصادیق این جمله در چنین شرائطی می تواند مساءله کشتار بوده باشد نه مفهوم اصلی آن .
به هر حال آیه فوق بیانگر یک دستور حساب شده جنگی است که پیش از درهم شکستن قطعی مقاومت دشمن نباید اقدام به گرفتن اسیران کرد، چرا که پرداختن به این امر گاهی سبب تزلزل موقعیت مسلمانان در جنگ خواهد شد، و پرداختن به امر اسیران و تخلیه آنها در پشت جبهه آنها را از وظیفه اصلی بازمی دارد.
تعبیر به ((فشدوا الوثاق)) (با توجه به این که ((وثاق)) به معنی طناب یا

چیزی است که با آن می بندند) اشاره به محکم کاری در بستن اسیران است ، مبادا اسیر از فرصت استفاده کند و خود را آزاد ساخته و ضربه کاری وارد سازد.
در جمله بعد حکم اسیران جنگی را بیان می کند که بعد از خاتمه جنگ باید در مورد آنها اجرا شود، می فرماید: یا بر آنها منت بگذارید، و بدون عوض آزادشان کنید، و یا از آنها فدیه و عوض بگیرید و آزاد نمائید (فاما منا بعد و اما فداء).
و به این ترتیب اسیر جنگی را نمی توان بعد از پایان جنگ به قتل رسانید، بلکه رهبر مسلمین طبق مصالحی که در نظر می گیرد آنها را گاه بدون عوض ، گاه با عوض ، آزاد می سازد، و این عوض در حقیقت یک نوع غرامت جنگی است که دشمن باید بپردازد.

البته حکم سومی در این رابطه نیز در اسلام هست که اسیران را بصورت بردگان درآورند، ولی آن یک دستور الزامی نمی باشد بلکه در صورتی است که رهبر مسلمین در شرائط و ظروف خاصی آن را لازم ببیند، و شاید به همین دلیل در متن قرآن صریحا نیامده ، و تنها در روایات اسلامی منعکس است .
فقیه معروف ما ((فاضل مقداد)) در ((کنز العرفان)) می گوید: ((آنچه از مکتب اهلبیت نقل شده این است که اگر اسیر بعد از پایان جنگ گرفته شود امام مسلمین مخیر در میان سه کار است : آزاد ساختن بی قید و شرط، و گرفتن فدیه و آزاد کردن ، و برده ساختن آنها، و در هر صورت قتل آنها جایز نیست)).
او در جای دیگر از سخن خود می گوید: ((مساءله بردگی از روایات استفاده شده نه از متن آیه)).
این مساءله در سایر کتب فقهی نیز آمده است . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 401
در بحث ((بردگی)) که ذیل این آیات خواهد آمد باز به این بحث اشاره خواهیم کرد.
سپس در دنباله آیه می افزاید: ((این وضع باید همچنان ادامه یابد، و دشمنان را باید همچنان بکوبید، و گروهی را به اسارت درآورید تا جنگ بار سنگین خود را بر زمین نهد)) (حتی تضع الحرب اوزارها).
تنها وقتی دست بکشید که توان مقابله دشمن را درهم شکسته باشید، و آتش جنگ خاموش گردد.
((اوزار)) جمع ((وزر)) به معنی ((بار سنگین)) است ، و گاه بر ((گناهان)) نیز اطلاق می شود، چرا که آنهم بار سنگینی بر دوش صاحبش می باشد.
جالب اینکه این بارهای سنگین در آیه ، به ((جنگ)) نسبت داده شده ، می گوید: ((جنگ بارهای خود را بر زمین نهد)) این بارهای سنگین کنایه از انواع ((سلاحها)) و ((مشکلاتی)) است که جنگجویان بر دوش دارند، و با آن روبرو هستند، و تا جنگ پایان نپذیرد این بار بر دوش آنها است .
اما کی جنگ میان اسلام و کفر پایان می گیرد؟ این سئوالی است که مفسران پاسخهای متفاوتی به آن داده اند.
بعضی مانند ابن عباس گفته اند: تا زمانی است که بت پرستی بر صفحه جهان باقی نماند و آئین شرک برچیده شود.
بعضی دیگر گفته اند: جنگ اسلام و کفر همچنان ادامه دارد تا مسلمانان بر ((دجال)) پیروز شوند، و این به استناد حدیثی است که از رسول گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود: و الجهاد ماض مذ بعثنی الله الی ان یقاتل آخر امتی الدجال : ((جهاد همچنان ادامه دارد،

از آن روز که خدا مرا مبعوث کرد تا زمانی که تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 402
آخر امت من با دجال پیکار کنند)).
بحث درباره ((دجال)) بحث دامنه داری است ، ولی اینقدر معلوم است که ((دجال)) مرد فریبکار یا مردان فریبکاری هستند که در آخر زمان برای منحرف ساختن مردم از اصل توحید و حق و عدالت به فعالیت می پردازند، و مهدی (علیه السلام) با قدرت عظیمش آنها را درهم می کوبد.
و به این ترتیب تا دجالان بر صفحه زمین زندگی می کنند پیکار حق و باطل ادامه دارد!
در حقیقت ((اسلام)) با کفر دو نوع پیکار دارد: یکی پیکارهای مقطعی است مانند غزواتی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با دشمنان داشت که بعد از پایان هر جنگ شمشیرها به غلاف می رفت ، و دیگر پیکار مستمری است که با ((شرک و کفر و ظلم و فساد)) دارد، و این امری است مستمر تا زمان گسترش حکومت عدل جهانی به وسیله حضرت مهدی (علیه السلام).
سپس اضافه می کند: ((برنامه شما همین گونه است)) (ذلک).
((و هر گاه خدا می خواست از طرق دیگر از آنها انتقام می گرفت)) (و لو یشاء لانتصر منهم).
از طریق صاعقه های آسمانی ، زلزله ها، تندبادها، و بلاهای دیگر، ولی در این صورت میدان آزمایش تعطیل می شد، ((اما خدا می خواهد بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید)) (و لکن لیبلوا بعضکم ببعض).
این در حقیقت فلسفه جنگ و نکته اصلی درگیری حق و باطل است ، در این پیکارها صفوف مؤ منان واقعی و آنها که اهل عملند از اهل سخن جدا می شوند.
استعدادها شکوفا می گردد، و نیروی استقامت و پایمردی زنده می شود، و هدف تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 403
اصلی زندگی دنیا که آزمودگی و پرورش قدرت ایمان و ارزشهای دیگر انسانی است تاءمین می گردد.
اگر مؤ منان کناری می نشستند و سرگرم زندگی تکراری روزانه بودند، و هر موقع گروه مشرک و ظالمی قیام می کرد خداوند با نیروی غیبی و از طریق اعجاز آنها را درهم می کوبید، جامعه ای بی ارزش ، خمود، سست ، ضعیف و ناتوان به وجود می آمد که از ایمان و اسلام نامی بیشتر نداشت .
خلاصه اینکه خداوند برای استقرار آئینش نیازی به پیکار ما ندارد، این ما هستیم که در میدان مبارزه با دشمن پرورش می یابیم و نیازمند به این پیکار مقدسیم .
همین معنی در آیات دیگر قرآن به صورتهای دیگر بازگو شده است ، در

سوره آل عمران آیه 142 می خوانیم : ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما یعلم الله الذین جاهدوا منکم و یعلم الصابرین : ((آیا چنان پنداشتید که شما با ادعای ایمان وارد بهشت خواهید شد در حالی که هنوز خداوند مجاهدان شما و صابران را مشخص نساخته است))؟
و در آیه قبل از آن آمده : و لیمحص الله الذین آمنوا و یمحق الکافرین : ((هدف این است که خداوند (در سایه این پیکارها) افراد با ایمان را خالص گرداند و کافران را نابود سازد)).
در آخرین جمله آیه مورد بحث از شهیدانی که در این پیکارها جان شیرین خود را از دست می دهند، و حق بزرگی بر جامعه اسلامی دارند، سخن به میان آورده می گوید: ((کسانی که در راه خدا کشته شدند خداوند اعمالشان را هرگز نابود نمی کند)) (و الذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم).
زحمات و رنجها و ایثارهای آنها از میان نمی رود، همه در پیشگاه خدا محفوظ است ، در این دنیا نیز آثار فداکاریهای آنها باقی می ماند، هر بانگ ((لا اله تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 404
الا الله)) به گوش می رسد محصول زحمات آنها است ، و هر مسلمانی در پیشگاه خدا سر به سجده می نهد از برکت فداکاری آنان است ، زنجیرهای اسارت با زحمات آنها درهم شکسته شده و آبرو و عزت مسلمین مرهون آنها است .
این یکی از مواهب الهی در مورد شهیدان است .
و سه موهبت دیگر در آیات بعد به آن می افزاید.
نخست می گوید: ((خداوند آنها را هدایت می کند)) (سیهدیهم).
هدایت به مقامات عالیه ، و فوز بزرگ ، و رضوان الله .
دیگر اینکه ((وضع حال آنها را اصلاح می نماید)) (و یصلح بالهم).
آرامش روح و اطمینان خاطر و نشاط معنویت و روحانیت به آنها می بخشد، و هماهنگ با صفا و معنویت فرشتگان الهی که با آنها همدمند می سازد.
و در جوار رحمتش آنها را به ضیافت خویش دعوت می کند.
و آخرین موهبت اینکه : ((آنها را در بهشت جاویدانش که اوصافش را برای آنان بازگو کرده است وارد می کند)) (و یدخلهم الجنة عرفها لهم).
بعضی از مفسران گفته اند نه تنها اوصاف کلی بهشت برین و روضه رضوان را برای آنها بیان کرده بلکه اوصاف و نشانه های قصرهای بهشتی آنها را نیز مشخص می سازد به گونه ای که وقتی وارد بهشت می شوند یکسر به سوی قصرهای خویش می روند!.
بعضی نیز ((عرفها)) را از ماده ((عرف)) (بر وزن فکر) به معنی ((عطر و بوی خوش)) تفسیر کرده اند، یعنی خداوند آنها را وارد بهشتی می کند که

سراسر آن را برای میهمانانش معطر ساخته . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 405
ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.
بعضی نیز گفته اند که اگر این آیات را با آیه و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا (آل عمران - 169) ضمیمه کنیم روشن می شود که منظور از ((اصلاح بال)) همان حیات جاودانی است که شهیدان در سایه آن آماده حضور نزد پروردگار، با کنار رفتن حجابها و پرده ها می شوند.
نکته ها:
1 - مقام والای شهیدان
در تاریخ ملتها روزهائی پیش می آید که بدون ایثار و فداکاری و دادن قربانیان بسیار خطرات بر طرف نمی شود، و اهداف بزرگ و مقدس محفوظ نمی ماند، اینجا است که گروهی مؤ من و ایثارگر باید به میدان آیند، و با نثار خون خود از آئین حق پاسداری کنند، در منطق اسلام به اینگونه افراد شهید گفته می شود.
اطلاق ((شهید)) از ماده ((شهود)) بر آنها یا به خاطر حضورشان در میدان نبرد با دشمنان حق است ، یا به خاطر اینکه در لحظه شهادت فرشتگان رحمت را مشاهده می کنند، و یا به خاطر مشاهده نعمتهای بزرگی است که برای آنها آماده شده ، و یا حضورشان در پیشگاه خداوند است آنچنان که در آیه شریفه و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون (آل عمران - 169) آمده است .
در اسلام کمتر کسی به پایه ((شهید)) می رسد، شهیدانی که آگاهانه و با اخلاص نیت به سوی میدان نبرد حق و باطل رفته ، و آخرین قطرات خون پاک خود را نثار می کنند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 406
درباره مقام شهیدان روایات عجیبی در منابع اسلامی دیده می شود که حکایت از عظمت فوق العاده ارزش کار شهیدان می کند.
در حدیثی از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : ان فوق کل بر برا حتی یقتل الرجل شهیدا فی سبیل الله : ((در برابر هر نیکی ، نیکی بهتری وجود دارد تا به شهادت در راه خدا رسد که برتر از آن چیزی متصور نیست)).
در حدیث دیگری از آنحضرت نقل شده است : المجاهدون فی الله قواد اهل الجنة !: ((مجاهدان راه خدا رهبران اهل بهشتند))!.
در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : ما من قطرة احب الی الله من قطرة دم فی سبیل الله ، او قطرة من دموع عین فی سواد اللیل من خشیة الله ، و ما من قدم احب الی الله من خطوة الی ذی رحم ، او خطوة یتم بها زحفا فی سبیل الله !:
((هیچ قطرهای محبوبتر در پیشگاه خدا از قطره خونی که در راه او ریخته

می شود، یا قطره اشکی که در تاریکی شب از خوف او جاری می گردد، نیست ، و هیچ گامی محبوبتر در پیشگاه خدا از گامی که برای صله رحم برداشته می شود، یا گامی که پیکار در راه خدا با آن تکمیل می گردد نمی باشد)).
اگر تاریخ اسلام را ورق زنیم می بینیم ، قسمت مهمی از افتخارات را شهیدان آفریده اند، و بخش عظیمی از خدمت را آنان کرده اند.
نه تنها دیروز، امروز نیز فرهنگ سرنوشت ساز ((شهادت)) است که لرزه بر اندام دشمنان می افکند، و آنها را از نفوذ در دژهای اسلام ماءیوس می کند، و چه پر برکت است فرهنگ شهادت برای مسلمانان ، و چه وحشتناک است برای دشمنان اسلام . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 407
ولی بدون شک ((شهادت)) یک هدف نیست ، هدف پیروزی بر دشمن و پاسداری از آئین حق است ، اما این پاسداران باید آنقدر آماده باشند که اگر در این مسیر ایثار خون نیز لازم شود از آن دریغ ندارند، و این است معنی امت شهیدپرور، نه اینکه شهادت را به عنوان یک هدف طلب کنند.
روی همین جهت در آخر حدیث مفصلی که از امیر مؤ منان (علیه السلام) از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) درباره مقام شهیدان نقل شده می خوانیم : پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سوگند یاد کرد: و الذی نفسی بیده لو کان الانبیاء فی طریقهم لترجلوا لهم لما یرون من بهائهم و یشفع الرجل منهم سبعین الفا من اهل بیته و جیرته : ((سوگند به کسی که جانم در دست او است که وقتی شهیدان وارد عرصه محشر می شوند اگر پیامبران در مسیر آنها سوار بر مرکب باشند پیاده می شوند، به خاطر نور و ابهت آنان و هر یک از آنها هفتاد هزار نفر را از خاندان و همسایگان خود شفاعت می کند))!.
این نکته نیز قابل توجه است که شهادت در فرهنگ اسلام دو معنی متفاوت دارد: معنی ((خاص)) و دیگری معنی گسترده و ((عام)).
معنی خاص شهادت همان کشته شدن در معرکه جنگ در راه خدا است که احکام خاصی در فقه اسلامی دارد، از جمله عدم نیاز شهید به غسل و کفن ، بلکه با همان لباس خونین دفن می شود!.
اما معنی وسیع شهادت آن است که انسان در مسیر انجام وظیفه الهی کشته شود، یا بمیرد. هر کس در حین انجام چنین وظیفه ای به هر صورت از دنیا برود شهید است .
لذا در روایات اسلامی آمده است که چند گروه شهید از دنیا می روند: 1- از پیامبر گرامی اسلام نقل شده اذا جاء الموت طالب العلم و هو علی تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 408
هذا الحال مات شهیدا: ((کسی که در طریق تحصیل علم از دنیا برود شهید مرده است))!.

2 - امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می فرماید: من مات منکم علی فراشه و هو علی معرفة حق ربه و حق رسوله و اهل بیته مات شهیدا: ((کسی که در بستر از دنیا رود اما معرفت حق پروردگار و معرفت واقعی پیامبر او و اهلبیتش را داشته باشد شهید از دنیا رفته است))!.
3 - در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من قتل دون ماله فهو شهید: ((کسی که برای دفاع از مال خود در برابر مهاجمین ایستادگی کند و کشته شود شهید است)).
و همچنین کسان دیگری که در مسیر حق کشته می شوند یا می میرند، و از اینجا عظمت این فرهنگ اسلامی و گسترش آن روشن می شود.
این بحث را با حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه االسلام) پایان می دهیم : او از پدرانش از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل می کند: اول من یدخل الجنة الشهید: ((نخستین کسی که داخل بهشت می شود شهید است)).
2 - اهداف جنگ در اسلام .
جنگ در اسلام هیچگاه به عنوان یک ((ارزش)) تلقی نمی شود، بلکه از این نظر که مایه ویرانی و اتلاف نفوس و نیروها و امکانات است یک ((ضد ارزش)) محسوب می شود، لذا در بعضی از آیات قرآن در ردیف عذابهای الهی قرار گرفته ، در سوره تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 409
انعام آیه 65 می خوانیم : قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم و من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعا و یذیق بعضکم باس بعض : ((بگو خداوند قادر است عذابی از طرف بالا (همچون صاعقه) یا از زیر پای شما (همچون زلزله) بر شما بفرستد، یا شما را به صورت دسته های پراکنده قرار دهد، و طعم جنگ و خونریزی را به گروهی از شما وسیله گروه دیگر بچشاند))!.
در اینجا جنگ چیزی در ردیف ((صاعقه)) و ((زلزله)) و بلاهای زمینی و آسمانی شمرده شده است .و به همین دلیل در اسلام تا آنجا که امکان دارد از جنگ پرهیز می شود.
ولی آنجا که موجودیت امتی به خطر می افتد، یا اهداف والای مقدسش در معرض سقوط قرار می گیرد، در اینجا جنگ یک ارزش می شود و عنوان ((جهاد فی سبیل الله)) به خود می گیرد.
به همین دلیل در اسلام انواعی از جهاد وجود دارد: ((جهاد ابتدائی آزادی بخش))، ((جهاد دفاعی))، ((جهاد برای خاموش کردن آتش فتنه و شرک و بت پرستی)) که شرح آنها را در جای دیگر گفته ایم
بنابراین جهاد اسلامی بر خلاف آنچه دشمنان معاند تبلیغ می کنند هرگز به معنی تحمیل عقیده نیست ، و اصولا عقیده تحمیلی در اسلام ارزشی ندارد، بلکه جهاد مربوط به مواردی است که دشمن جنگ را بر امت

اسلامی تحمیل می کند، یا آزادیهای خداداد را از او می گیرد، یا می خواهد حقوق او را پایمال کند، و یا ظالمی گلوی مظلومی را می فشارد که بر مسلمانان فرض است به یاری مظلوم بشتابند، هر چند منجر به درگیری با قوم ظالم شود.
در آیات گذشته در یک عبارت ظریف و کوتاه نیز این معنی منعکس شده است آنجا که می گوید کسانی که کافر شدند از باطل پیروی می کنند و مؤ
منان تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 410
پیرو حقند، و به این ترتیب جنگ ، جنگ حق و باطل است ، نه وسیله ای برای کشورگشائی و توسعه طلبی و غارت کردن سرمایه های دیگران و زورگوئی و قلدری .
و نیز به همین دلیل در روایتی که در تفسیر آیات آوردیم خواندیم که آتش جنگ در جامعه انسانی خاموش نمی شود مگر آن زمان که دجالان درهم کوبیده شوند و محیط روی زمین از لوث وجود آنان پاک گردد.
این نکته قابل توجه است که در اسلام مساءله همزیستی مسالمت آمیز با پیروان ادیان آسمانی دیگر مورد تاءکید قرار داده شده ، و در آیات و روایات و فقه اسلامی بحثهای مشروحی در این زمینه تحت عنوان ((احکام اهل ذمه)) آمده است .
اگر اسلام طرفدار تحمیل عقیده ، و توسل به زور و شمشیر برای پیشرفت اهدافش بود قانون اهل ذمه و همزیستی مسالمت آمیز چه معنی داشت ؟
3 - احکام اسرای جنگی
گفتیم مسلمانان هیچگاه پیش از شکست کامل دشمن در میدان نبرد نباید به فکر گرفتن اسیران باشند کاری که به هر حال خطرات سنگینی در بر دارد.
ولی لحن آیات مورد بحث گواهی می دهد که بعد از پیروزی بر دشمن باید بجای کشتن آنها اقدام به اسارت آنان کرد، لذا می گوید: ((هنگامی که با دشمن روبرو شدید ضربات سنگین خود را بر آنها وارد کنید)).
سپس می افزاید: هنگامی که به قدر کافی نیروی آنها را درهم کوبیدید به گرفتن و بستن آنها به پردازید ((فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب حتی اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق)). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 411
به این ترتیب بعد از غلبه باید بجای کشتن آنها را اسیر کرد، کاری که گریزی از آن نیست ، چرا که اگر دشمن رها شود باز ممکن است نیروی خود را تجدید سازمان دهد و حمله مجددی را آغاز نماید.
اما بعد از اسارت صحنه دگرگون می شود، و اسیر با تمام جنایاتی که مرتکب شده است به صورت یک امانت الهی در دست مسلمین درمی آید که باید حقوق بسیاری را درباره او رعایت کرد.

قرآن مجید از کسانی که ایثار کردند و غذای خود را به اسیری دادند تجلیل و احترام به عمل می آورد، و می گوید: و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا: ((ابرار و نیکان غذای خود را با آنکه به آن علاقه و نیاز دارند به فقیر و یتیم و اسیر می دهند)) (این آیه طبق روایت معروف در مورد حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین (علیه االسلام) نازل شده که روزه دار بودند و غذای افطار خود را به مسکین و یتیم و اسیر دادند).
حتی در مورد اسیرانی که استثنائا به خاطر خطرناک بودنشان یا به علل ارتکاب جرائم خاصی اعدام می شوند دستور داده شده قبل از اجرای حکم با آنها نیکی شودچنانکه در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم : اطعام الاسیر و الاحسان الیه حق واجب و ان قتلته من الغد: ((غذا دادن به اسیر و نیکی نسبت به او حق واجبی است هر چند بنا باشد که فردا او را اعدام کنی)).
و احادیث در این زمینه بسیار است .
حتی در حدیثی از امام ((علی بن الحسین)) (علیه االسلام) آمده است که فرمود: اذا اخذت اسیرا فعجز عن المشی و لیس معک محمل فارسله ، و لا تقتله ، تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 412
فانک لا تدری ما حکم الامام فیه : ((هنگامی که اسیری گرفتی و او را با خود می آوری اگر از راه رفتن ناتوان شد و مرکبی برای حمل او نداری او را رها کن ، و به قتل مرسان ، چرا که نمی دانی هنگامی که او را نزد امام آوردی چه حکمی درباره او خواهد کرد.
حتی در حالات پیشوایان اسلام در تاریخ آمده است که آنها از همان غذائی که خودشان تناول می کردند به اسیران می دادند.
اما حکم اسیر همانگونه که در تفسیر آیات گفتیم بعد از خاتمه جنگ یکی از سه چیز است : آزاد کردن بی قید و شرط ، آزاد کردن مشروط به پرداخت فدیه (غرامت) و برده ساختن او، و البته انتخاب یکی از این سه امر منوط به نظر امام و پیشوای مسلمین است . و او هم با در نظر گرفتن شرائط اسیران و مصالح اسلام و مسلمین از نظر داخل و خارج آنچه را شایسته تر باشد برمی گزیند و دستور اجرا می دهد.
بنابراین نه غرامت گرفتن جنبه الزامی دارد نه برده گرفتن ، بلکه اینها تابع مصالحی است که امام مسلمین پیش بینی می کند، هر گاه مصلحت نباشد از آن چشم می پوشد و اسیران را بدون غرامت و بردگی آزاد می کند.
درباره فلسفه گرفتن فداء در جلد 7 صفحه 250 به بعد مشروحا بحث کرده ایم (ذیل آیه 70 سوره انفال).
4 - بردگی در اسلام
گر چه در قرآن مجید مساءله ((استرقاق)) (برده گیری و برده داری) به عنوان یک دستور حتمی در مورد اسیران جنگی نیامده است ولی انکار نمی

توان کرد تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 413
که احکامی در قرآن برای بردگان ذکر شده است که اصل وجود بردگی را حتی در زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و صدر اسلام اثبات می کند، مانند احکامی که در مورد ازدواج با بردگان ، یا احکام محرمیت یا مساءله مکاتبه (قرارداد برای آزادی بردگان) که در آیات متعددی از قرآن در سوره نساء - نحل - مؤ منون - نور - روم و احزاب آمده است .
اینجا است که بعضی بر اسلام خرده می گیرند که چرا این آئین الهی با آن همه محتوا و ارزشهای والای انسانی مساءله بردگی را به کلی الغاء نکرده ، و طی یک حکم قطعی و عمومی آزادی همه بردگان را اعلام ننموده است ؟!.
درست است که اسلام سفارش زیادی در مورد بردگان کرده ، اما آنچه مهم است آزادی بی قید و شرط آنها است ، چرا انسانی مملوک انسان دیگری باشد و آزادی را که بزرگترین عطیه الهی است از دست دهد؟!
پاسخ :
در یک جمله کوتاه باید گفت که اسلام برنامه دقیق و زمانبندی شده برای آزادی بردگان دارد که بالمال همه آنها تدریجا آزاد می شوند، بی آنکه این آزادی عکس العمل نامطلوبی در جامعه به وجود آورد.
ولی پیش از آنکه به توضیح این طرح دقیق اسلامی بپردازیم ذکر چند نکته را مقدمتا لازم می دانیم .
1 - اسلام هرگز ابداع کننده بردگی نبوده است اسلام هرگز ابداع کننده بردگی نبوده است ، بلکه در حالی ظهور کرد که مساءله بردگی سراسر جهان را گرفته بود، و با تار و پود جوامع بشری آمیخته بود، حتی بعد از اسلام نیز در تمام جوامع مساءله بردگی ادامه یافت ، تا حدود یکصدسال قبل که ((نهضت آزادی بردگان)) شروع شد، چرا که تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 414
به خاطر دگرگون شدن نظام زندگی بشر مساءله بردگان به شکل قدیمی دیگر قابل قبول نبود.
الغای بردگی نخست از اروپا شروع شد سپس در سایر کشورها از جمله آمریکا و آسیا گسترش یافت .
در انگلستان تا سال 1840 میلادی ، و در فرانسه تا سال 1848، و در هلند تا سال 1863، و در آمریکا تا سال 1865 بردگی ادامه داشت ، و سپس کنگره ((بروکسل)) ضمن اعلامیه ای تصمیم به الغای بردگی در سراسر جهان گرفت ، و این در سال 1890 بود (یعنی کمتر از صدسال قبل).
2 - تغییر شکل بردگی در دنیا امروز: درست است که غربیها به اصطلاح پیشقدم در الغای بردگی بودند، اما وقتی دقیقا مساءله را بررسی می کنیم می بینیم بردگی نه تنها ریشه کن نشد، بلکه به صورت خطرناکتر و

وحشتناکتری یعنی در شکل استعمار ملتها و بردگی مستعمرات آشکار گشت ، بطوری که هر قدر بردگی فردی رو به ضعف می گذاشت بردگی دستجمعی و استعمار قوی تر و نیرومندتر می شد، امپراطوری انگلستان که پیشقدم در الغای بردگی بود پیشقدم در امر استعمار نیز محسوب می شود!.
جنایاتی که استعمارگران غربی در طول مدت استعمار خود انجام دادند نه تنها کمتر از جنایات دوران بردگی نبود، بلکه از شدت و گسترش بیشتری برخوردار بود.
حتی بعد از آزاد شدن مستعمرات باز بردگی ملتها ادامه یافت چرا که این آزادی ، آزادی به اصطلاح سیاسی بود، ولی استعمار اقتصادی و فرهنگی هنوز در بسیاری از مستعمرات آزاد شده و غیر آن حکمفرما است .
مخصوصا کشورهای کمونیستی که برای مساءله الغای بردگی بیش از همه سینه چاک می کنند خود گرفتار یکنوع برده داری شرم آور عمومی هستند، تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 415
و مردمی که در این کشورها زندگی می کنند مانند بردگان کمترین اختیاری از خود ندارند، و همه چیز آنها را گردانندگان حزب کمونیست تعیین می کنند، و اگر کسی اظهار نظر مخالفی کند یا به اردوگاههای کار اجباری فرستاده می شود، یا در سیاه چال زندان می افتد، و یا اگر از دانشمندان باشد به عنوان ((بیمار روانی))! روانه تیمارستانها می گردد.
خلاصه اینکه بردگی تابع اسم نیست ، آنچه زشت و ناپسند است مفهوم و محتوای بردگی است ، و می دانیم این مفهوم و محتوا در کشورهای استعمار زده و در ممالک کمونیستی به بدترین اشکال پیاده می شود.
نتیجه اینکه الغای بردگی در جهان امروز صوری بوده و در حقیقت تنها یک تغییر شکل است !.
3 - سرنوشت دردناک بردگان در گذشته - بردگان در طول تاریخ سرنوشت بسیار دردناکی داشته اند، به عنوان نمونه بردگان اسپارتها را که به اصطلاح قومی متمدن بودند در نظر می گیریم ، به قول نویسنده روح القوانین غلامان اسپارتی به قدری بدبخت بودند که تنها غلام یک نفر نبودند، بلکه غلام تمام جامعه محسوب می شدند، و هر کس بدون ترس از قانون می توانست هر قدر بخواهد غلام خود یا دیگری را آزار و شکنجه دهد، و در حقیقت زندگانی آنها از حیوانات نیز بدتر بود.
از زمانی که بردگان را از کشورهای عقب افتاده صید می کردند تا هنگامی که در بازارهای فروش عرضه می شد بسیاری از آنها می مردند، و باقیمانده وسیله ای بودند برای بهره گیری برده فروشان طماع و اندک غذائی که به آنها می دادند برای زنده ماندن و کار کردن بود، و به هنگام پیری و بیماریهای صعب آنها را به حال خود رها می کردند تا به شکل

دردناکی جان دهند!
لذا نام بردگی در طول تاریخ با انبوهی از جنایات هولناک همراه است .
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 416
با روشن شدن این چند نکته به صورت فشرده به طرح اسلام در زمینه آزادی تدریجی بردگان بازمی گردیم .
4 - طرح اسلام برای آزادی بردگان
آنچه غالبا مورد توجه قرار نمی گیرد این است که اگر نظام غلطی در بافت جامعه ای وارد شود ریشه کن کردن آن احتیاج به زمان دارد، و هر حرکت حساب نشده نتیجه معکوسی خواهد داشت ، درست همانند انسانی که به یک بیماری خطرناک مبتلا شده و بیماریش کاملا پیشرفت نموده است ، و یا شخص معتادی که دهها سال به اعتیاد زشت خود خو گرفته ، در اینگونه موارد حتما باید از ((برنامه های زمان بندی)) شده استفاده کرد.
صریحتر بگوئیم : اگر اسلام طبق یک فرمان عمومی دستور می داد همه بردگان موجود در آن را آزاد کنند، چه بسا بیشتر آنها تلف می شدند، زیرا گاه نیمی از جامعه را بردگان تشکیل می دادند، آنها نه کسب و کار مستقلی داشتند، و نه خانه و لانه و وسیله ای برای ادامه زندگی .
اگر در یک روز و یک ساعت معین همه آزاد می شدند یک جمعیت عظیم بیکار ظاهر می گشت که هم زندگی خودش با خطر مواجه بود و هم ممکن بود نظم جامعه را مختل کند، و به هنگامی که محرومیت به او فشار می آورد به همه جا حمله ور شود و درگیری و خونریزی به راه افتد.
اینجا است که باید تدریجا آزاد شوند، و جذب جامعه گردند، نه جان خودشان به خطر بیفتد، و نه امنیت جامعه را به خطر اندازند، و اسلام درست این برنامه حساب شده را تعقیب کرد.
این برنامه مواد زیادی دارد که رؤ س مسائل آن به طور فشرده و فهرست وار در اینجا مطرح می شود و شرح آن نیاز به کتاب مستقلی دارد: تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 417
ماده اول - بستن سرچشمه های بردگی
بردگی در طول تاریخ اسباب فراوانی داشته ، نه تنها اسیران جنگی و بدهکارانی که قدرت بر پرداخت بدهی خود نداشتند به صورت برده درمی آمدند که زور و غلبه نیز مجوز برده گرفتن و برده داری بود، کشورهای زورمند نفرات خود را با انواع سلاحها به ممالک عقب افتاده آفریقائی و مانند آن می فرستادند، و گروه ، گروه از آنها را گرفته و اسیر کرده و با کشتیها به بازارهای ممالک آسیا و اروپا می بردند.
اسلام جلو تمام این مسائل را گرفت ، تنها در یک مورد اجازه برده گیری داد و آن در مورد اسیران جنگی بود، و تازه آن نیز جنبه الزامی نداشت ، و به طوری که در تفسیر آیات فوق گفتیم اجازه می داد طبق مصالح اسیران

را بی قید و شرط یا پس از پرداخت فدیه آزاد کنند.
در آن روز زندانهائی نبود که بتوان اسیران جنگی را تا روشن شدن وضعشان در زندان نگهداشت ، و راهی جز تقسیم کردن آنها در میان خانواده ها و نگهداری به صورت برده نداشت .
بدیهی است هنگامی که چنین شرائطی تغییر یابد هیچ دلیلی ندارد که امام مسلمین حکم بردگی را درباره اسیران بپذیرد می تواند آنها را از طریق ((من)) و ((فداء)) آزاد سازد، زیرا اسلام پیشوای مسلمین را در این امر مخیر ساخته تا با در نظر گرفتن مصالح اقدام کند، و به این ترتیب تقریبا سرچشمه های بردگی جدید در اسلام بسته شده است .
ماده دوم - گشودن دریچه آزادی
اسلام برنامه وسیعی برای آزاد شدن بردگان تنظیم کرده است که اگر مسلمانان آن را عمل می کردند در مدتی نه چندان زیاد همه بردگان

آزاد و جذب جامعه اسلامی می شدند.
رؤ وس این برنامه چنین است :
الف - یکی از مصارف هشتگانه زکات در اسلام خریدن بردگان و آزاد کردن آنها است (توبه - آیه 60) و به این ترتیب یک بودجه دائمی و مستمر برای این امر در بیت المال اسلامی در نظر گرفته شده که تا آزادی کامل بردگان ادامه خواهد داشت .
ب - برای تکمیل این منظور مقرراتی در اسلام وضع شده که بردگان طبق قراردادی که با مالک خود می بندند بتوانند از دسترنج خود آزاد شوند (در فقه اسلامی فصلی در این زمینه تحت عنوان ((مکاتبه)) آمده است).
ج - آزاد کردن بردگان یکی از مهمترین عبادات و اعمال خیر در اسلام است ، و پیشوایان اسلام در این مساءله پیشقدم بودند، تا آنچه که در حالات علی (علیه السلام) نوشته اند: اعتق الفا من کدیده : ((هزار برده را از دسترنج خود آزاد کردند))!
د - پیشوایان اسلام بردگان را به کمترین بهانه ای آزاد می کردند تا سرمشقی برای دیگران باشد، تا آنجا که یکی از بردگان امام باقر (علیه السلام) کار نیکی انجام داد امام (علیه السلام) فرمود: اذهب فانت حر فانی اکره ان استخدم رجلا من اهل الجنة : ((برو تو آزادی که من خوش ندارم مردی از اهل بهشت را به خدمت خود درآورم)).
در حالات امام سجاد علی بن الحسین (علیه االسلام) آمده است : ((خدمتکارش آب بر سر حضرت می ریخت ظرف آب افتاد و حضرت را مجروح کرد، امام (علیه السلام) سر را

بلند کرد، خدمتکار گفت : و الکاظمین الغیظ حضرت فرمود: ((خشمم را فرو بردم)) عرض کرد: و العافین عن الناس فرمود: ((خدا تو را ببخشد))

عرض کرد: و الله یحب المحسنین فرمود: ((برو برای خدا آزادی)).
ه - در بعضی از روایات اسلامی آمده است : بردگان بعد از هفت سال خود به خود آزاد می شوند، چنانکه از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من کان مؤ منا فقد عتق بعد سبع سنین ، اعتقه صاحبه ام لم یعتقه ، و لا یحل خدمة من کان مؤ منا بعد سبعة سنین : ((کسی که ایمان داشته باشد بعد از هفت سال آزاد می شود صاحبش بخواهد یا نخواهد و به خدمت گرفتن کسی که ایمان داشته باشد بعد از هفت سال حلال نیست .
در همین باب حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود: ما زال جبرئیل یوصینی بالمملوک حتی ظننت انه سیضرب له اجلا یعتق فیه : ((پیوسته جبرئیل سفارش بردگان را به من می کرد تا آنجا که گمان کردم به زودی ضرب الاجلی برای آنها می شود که به هنگام رسیدن آن آزاد شوند)).
و - کسی که برده مشترکی را نسبت به سهم خود آزاد کند موظف است بقیه را نیز بخرد و آزاد کند.
و هر گاه بخشی از بردهای را که مالک تمام آن است آزاد کند این آزادی سرایت کرده و خود بخود همه آزاد خواهد شد! تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 420
ز - هر گاه کسی پدر یا مادر و یا اجداد و یا فرزندان یا عمو یا عمه یا دائی یا خاله ، یا برادر یا خواهر و یا برادرزاده و یا خواهرزاده خود را مالک شود فورا آزاد می شوند.
ح - هر گاه مالک از کنیز خود صاحب فرزندی شود فروختن آن کنیز جائز نیست و باید بعد از سهم ارث فرزندش آزاد شود.
این امر وسیله آزادی بسیاری از بردگان می شد، زیرا بسیاری از کنیزان به منزله همسر صاحب خود بودند و از آنها فر زند داشتند.
ط - کفاره بسیاری از تخلفات در اسلام آزاد کردن بردگان قرار داده شده کفاره قتل خطا - کفاره ترک عمدی روزه - و کفاره قسم را به عنوان نمونه در اینجا می توان نام برد).
ی - پاره ای از مجازاتهای سخت است که اگر صاحب برده نسبت به بردهاش انجام دهد خود به خود آزاد می شود.
ماده سوم - احیای شخصیت بردگان
در دوران برزخی که بردگان مسیر خود را طبق برنامه حساب شده اسلام به سوی آزادی می پیمایند اسلام برای احیای حقوق آنها اقدامات وسیعی کرده است ، و شخصیت انسانی آنان را احیاء نموده ، تا آنجا که از نظر شخصیت انسانی هیچ تفاوتی میان بردگان و افراد آزاد نمی گذارد و معیار ارزش را همان تقوا قرار می دهد، لذا به بردگان اجازه می دهد همه گونه پستهای مهم اجتماعی را عهده دار شوند، تا آنجا که بردگان می توانند مقام

مهم قضاوت را عهده دار شوند.
در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز مقامات برجسته ای از
فرماندهی لشکر گرفته تا تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 421
پستهای حساس دیگر به بردگان یا بردگان آزاد شده سپرده شد.
بسیاری از یاران بزرگ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بردگان بودند و یا بردگان آزاد شده ، و در حقیقت بسیاری از آنها به صورت معاون برای بزرگان اسلام انجام وظیفه می کردند.
سلمان و بلال و عمار یاسر و قنبر را در این گروه می توان نام برد، بعد از غزوه بنی المصطلق پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با یکی از کنیزان آزاد شده این قبیله ازدواج کرد و همین امر بهانه ای آزادی تمام اسرای قبیله شد.
ماده چهارم - رفتار انسانی با بردگان
در اسلام دستورات زیادی درباره رفق و مدارا با بردگان وارد شده تا آنجا که آنها را در زندگی صاحبان خود شریک و سهیم کرده است .
پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می فرمود: کسی که برادرش زیر دست او است باید، از آنچه می خورد به او بخوراند و از آنچه می پوشد به او بپوشاند، و زیادتر از توانائی به او تکلیف نکند.
علی (علیه السلام) به غلام خود ((قنبر)) می فرمود: ((من از خدای خود شرم دارم که لباسی بهتر از تو بپوشم ، زیرا رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می فرمود: از آنچه خودتان می پوشید بر آنها بپوشانید و از آنچه خود می خورید به آنها غذا دهید)).
امام صادق (علیه السلام) می فرماید: ((هنگامی که پدرم به غلامی دستور انجام کاری می داد ملاحظه می کرد اگر کار سنگینی بود بسم الله می گفت و خودش وارد عمل می شد و به آنها کمک می کرد)).
خوشرفتاری اسلام نسبت به بردگان در این دوران انتقالی به اندازه ای
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 422
است که حتی بیگانگان از اسلام نیز روی آن تاءکید و تمجید کرده اند.
به عنوان نمونه ((جرجی زیدان)) در تاریخ تمدن خود چنین می گوید: ((اسلام به بردگان فوق العاده مهربان است پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) درباره بردگان سفارش بسیار نموده ، از آن جمله می فرماید: ((کاری که برده تاب آن را ندارد به او واگذار نکنید، و هر چه خودتان می خورید به او بدهید)).
در جای دیگر می فرماید: ((به بندگان خود کنیز و غلام نگوئید، بلکه آنها را ((پسرم)) و ((دخترم)) خطاب کنید!
قرآن نیز درباره بردگان سفارش جالبی کرده و می گوید: ((خدا را بپرستید، برای او شریک مگیرید، با پدر و مادر و خویشان و یتیمان و

بینوایان همسایگان نزدیک و دور و دوستان ، و آوارگان ، و بردگان جز نیکوکاری رفتاری نداشته باشید، خداوند از خودپسندی بیزار است .
ماده پنجم - بدترین کار انسان فروشی است !
اصولا در اسلام خرید و فروش بردگان یکی از منفورترین معاملات است تا آنجا که در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : شر الناس من باع الناس ! ((بدترین مردم کسی است که انسانها را بفروشد)).
همین تعبیر کافی است که نظر نهائی اسلام را در مورد بردگان روشن سازد و نشان دهد جهت گیری برنامه های اسلامی به کدام سو است .
و از این جالبتر این که یکی از گناهان نابخشودنی در اسلام سلب آزادی و حریت از انسانها و تبدیل آنها به یک متاع است ، چنانکه در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : ان الله تعالی غافر کل ذنب الا من جحد مهرا، او اغتصب اجیرا اجره ، او باع رجلا حرا: ((خداوند هر گناهی را تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 423
می بخشد جز (سه گناه): کسی که مهر همسرش را انکار کند، یا حق کارگری را غصب نماید، و یا انسان آزادی را بفروشد))!
طبق این حدیث غصب حقوق زنان ، و حق کارگران ، و سلب آزادی از انسانها سه گناه نابخشودنی است .
همانگونه که در بالا آوردیم اسلام تنها در یک مورد اجازه برده گیری می دهد و آن در مورد اسیران جنگی است ، آن هم هرگز جنبه الزامی ندارد در حالی که در عصر ظهور اسلام ، و قرنها بعد از آن برده گیری از طریق زور و حمله به کشورهای سیاه پوستان و دستگیر کردن انسانهای آزاد، و تبدیل آنها به بردگان ، بسیار زیاد بود، و گاهی در مقیاسهای وحشتناک روی آن معامله می شد، بطوری که در اواخر قرن 18 میلادی دولت انگلستان هر سال دویست هزار برده را معامله می کرد، و هر سال یکصد هزار نفر را از آفریقا گرفته و به صورت بردگان به آمریکا می بردند.
کوتاه سخن اینکه کسانی که به برنامه اسلام در مورد بردگان خود خرده گیری می کنند از دور سخنی شنیده اند، و از اصول این برنامه و جهت گیری آن که همان ((آزادی تدریجی و بدون ضایعات بردگان)) است اطلاع دقیقی ندارند، و یا تحت تاءثیر افراد مغرضی قرار گرفته اند که به گمان خود این را نقطه ضعف مهمی برای اسلام شمرده و روی آن تبلیغات دامنه داری به راه انداخته اند. محمد
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 424
آیه 7-11
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إن ِتَنصرُوا ِاللَّهَ يَنصرْكُمْ وَ يُثَبِّت أَقْدَامَكمْ(7)

وَ الّذِینَ کَفَرُوا فَتَعْسَاً لهَّمْ وَ أضلّ أعْمَلَهُمْ(8)
ذَلِک بِأَنَّهُمْ کَرِهُوا مَا أنزَلَ اللَّهُ فَأحْبَط أعْمَلَهُمْ(9)
* أ فَلَمْ یَسِیرُوا فی الاَرْض فَیَنظرُوا کَیْف کانَ عَقِبَةُ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَیهِمْ وَ لِلْکَفِرِینَ أمْثَلُهَا(10)
ذَلِک بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلی الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ أَنَّ الْکَفِرِینَ لا مَوْلی لهُمْ(11)
ترجمه :7 - ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر خدا را یاری کنید شما را یاری می کند و گامهایتان را استوار می دارد.
8 - و کسانی که کافر شدند مرگ بر آنها و اعمالشان نابود باد.
9 - این به خاطر آن است که از آنچه خداوند نازل کرده کراهت داشتند لذا

اعمالشان را حبط و نابود کرد.
10 - آیا در زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنها بودند چه شد؟ خداوند آنها را هلاک کرد، و برای کافران امثال این مجازاتها خواهد بود.
11 - این به خاطر آن است که خداوند مولا و سرپرست کسانی است که ایمان آوردند، اما کافران مولائی ندارند.
تفسیر:اگر خدا را یاری کنید شما را یاری می کند
این آیات همچنان ادامه تشویق مؤ منان به مساءله پیکار با دشمنان حق است ، با تعبیری جالب و رسا آنها را تشویق به ((جهاد)) می کند می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید اگر خدا را یاری کنید شما را یاری می کند، و گامهایتان را استوار می دارد)) (یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم).
تکیه بر مساءله ((ایمان)) اشاره به این است که یکی از نشانه های ایمان راستین پیکار با دشمنان حق است .
تعبیر به یاری کردن خدا به وضوح به معنی یاری کردن آئین او است ، یاری کردن پیامبر او، و شریعت و تعلیمات او، و لذا در بعضی دیگر از آیات قرآن یاری کردن خدا و رسولش در کنار یکدیگر قرار داده شده است ، در سوره حشر آیه 8 می خوانیم : و ینصرون الله و رسوله اولئک هم الصادقون با اینکه قدرت خداوند بی پایان است ، و قدرت مخلوقات در برابر او بسیار ناچیز، ولی باز تعبیر به یاری کردن خداوند می کند، تا اهمیت مساءله جهاد و دفاع از آئین حق را روشن سازد، و تعبیری از این باعظمت تر برای این موضوع پیدا نمی شود.
اما ببینیم وعده ای را که خداوند در برابر دفاع از آئینش به مجاهدان

داده چیست ؟ نخست : می گوید: ((شما را یاری می کند)) اما از کدام طریق ؟

از طریق بسیار، در قلب شما نور ایمان و در روح شما تقوا، در اراده شما قدرت ، در فکر شما آرامش می افکند.
از سوی دیگر فرشتگان را به یاری شما می فرستد، حوادث را به نفع شما تغییر مسیر می دهد، قلوب مردم را به شما متمایل می کند، سخنانتان را نافذ، فعالیتهایتان را پر ثمر می سازد، آری یاری خدا جسم و جان و درون و برون را احاطه می کند.
اما در میان تمام اشکال یاری کردن روی مساءله ((ثبات قدم)) تاءکید می کند، چرا که ایستادگی در برابر دشمن مهمترین رمز پیروزی است ، و برندگان جنگها آنها هستند که ثبات و استقامت بیشتری نشان می دهند.
و لذا در داستان پیکار ((طالوت))، فرمانده بزرگ بنی اسرائیل ، با ((جالوت)) آن زمامدار ستمگر و خونخوار و قوی پنجه ، می خوانیم : مؤ منان اندکی که با او بودند به هنگامی که در برابر انبوه دشمن قرار گرفتند چنین گفتند: ((ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین)): ((پروردگارا! صبر و استقامت را بر ما بریز و گامهای ما را استوار دار و در برابر قوم کافر یاری فرما)).
و در آیه بعد از آن می خوانیم : فهزموهم باذن الله ؛ ((یاران ((طالوت)) لشکر نیرومند جالوت را به فرمان خدا شکست دادند)).
آری نتیجه ثبات قدم پیروزی بر دشمن است .
و از آنجا که گاهی نیروی متراکم دشمن و انبوه جمعیت و انواع تجهیزات او، فکر مجاهدان راه حق را به خود مشغول می دارد در آیه بعد می افزاید: ((و کسانی که کافر شدند مرگ و سقوط بر آنها و اعمالشان نابود باد)) (و الذین تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 427
کفروا فتعسا لهم و اضل اعمالهم).
((تعس)) (بر وزن نحس) به معنی لغزیدن و برو در افتادن است و اینکه بعضی آن را به ((هلاکت و انحطاط)) تفسیر کرده اند در واقع لازمه آن است .
و در هر حال مقابله میان این دو بسیار پر معنی است ، درباره مؤ منان راستین می فرماید: ((گامهایشان را استوار می دارد)) اما درباره کافران می گوید: ((لغزش و سقوط بر آنها باد)) آنهم به صورت نفرین که گیراتر و گویاتر باشد.
آری هنگامی که افراد بی ایمان لغزش می کنند کسی نیست زیر بازوی آنها را بگیرد، و به آسانی در پرتگاهها سقوط خواهند کرد، اما فرشتگان رحمت الهی به یاری مؤ منان می شتابند، و آنها را در لغزشگاهها و پرتگاهها حفظ می کنند، چنانکه در جای دیگر می خوانیم : ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة (فصلت - 30).
اعمال مؤ منان پر برکت است ، اما اعمال کافران بی برکت و به سرعت

محو و گم می شود.
آیه بعد علت سقوط آنها و نابودی اعمالشان را چنین بیان می کند: ((این به خاطر آن است که از آنچه خدا نازل کرده است کراهت داشتند، لذا خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرده است)) (ذلک بانهم کرهوا ما انزل الله فاحبط اعمالهم).
خداوند قبل از هر چیز آئین توحید را نازل فرمود اما آنها به آن پشت کرده رو به شرک آوردند، خداوند دستور به حق و عدالت و پاکی و تقوا داد اما آنها تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 428
همه را پشت سر افکندند، و به ظلم و فساد روی آوردند، آنها حتی وقتی نام خدای یگانه را می بردند ابراز تنفر می کردند.و اذا ذکر الله وحده اشمازت قلوب الذین لا یؤ منون بالاخرة (زمر - 45).
آری هنگامی که آنها از این امور نفرت داشتند طبعا گامی در این مسیر برنمی داشتند و تمام تلاشها و کوششهایشان در مسیر باطل بود، و طبیعی است که چنین اعمالی حبط و نابود گردد.
در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده است : کرهوا ما انزل الله فی حق علی : آنها آنچه را که خداوند در حق علی (علیه السلام) نازل کرده بود کراهت داشتند.
البته تعبیر ((ما انزل الله)) معنی گسترده ای دارد که یکی از مصداقهای روشنش مساءله ولایت امیر مؤ منان علی (علیه السلام) است ، نه اینکه منحصر در آن باشد.
و از آنجا که قرآن مجید در بسیاری از موارد نمونه های حسی را به ظالمان سرکش ارائه می دهد در اینجا نیز آنها را به مطالعه احوال اقوام گذشته دعوت کرده می فرماید: ((آیا آنها سیر در زمین نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنها بودند چگونه بود؟ همانها که راه کفر و طغیان را پیش گرفتند و خداوند آنها را درهم کوبید و هلاک کرد)) (ا فلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم دمر الله علیهم).
سپس برای اینکه آنها گمان نکنند سرنوشت دردناکی که برای امتهای طغیانگر پیشین بود جنبه خصوصی داشت می افزاید: ((و برای مشرکان و کافران نیز امثال این مجازاتها خواهد بود)) (و للکافرین امثالها).
آنها انتظار نداشته باشند که با انجام اعمال مشابه آنها از کیفرهای مشابه تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 429
مصون و برکنار بمانند، بروند آثار گذشتگان را بنگرند و آینده خود را در آئینه زندگی آنان ببینید.
قابل توجه این که ((دمر)) از ماده ((تدمیر)) در اصل به معنی هلاک کردن است ، اما هنگامی که با علی ذکر می شود به معنی نابود کردن همه چیز حتی فرزندان و خانواده و اموال مخصوص انسان است و به این ترتیب این

تعبیر بیان مصیبت دردناکتری است ، مخصوصا با توجه به این که لفظ ((علی)) معمولا در مورد سلطه به کار می رود، مفهوم جمله این می شود که خداوند هلاک و نابودی را بر سر این اقوام و اموال و آنچه مورد علاقه آنها بود فرو ریخت !.
در مورد ((سیر در ارض)) که قرآن مجید به عنوان یک برنامه آگاه کننده بارها روی آن تکیه کرده است بطور مشروح در جلد سوم صفحه 102 به بعد بحث کرده ایم (ذیل آیه 137 سوره آل عمران) و در جلد 16 صفحه 458.
آخرین آیه مورد بحث به ذکر دلیل حمایت همه جانبه پروردگار از مؤ منان و نابودی کافران طغیانگر پرداخته می گوید: ((این بخاطر آن است که خداوند مولا و سرپرست مؤ منان است اما کافران مولائی ندارند)) (ذلک بان الله مولی الذین آمنوا و ان الکافرین لا مولی لهم).
((مولی)) به معنی ((ولی و سرپرست و یار و یاور)) است ، و به این ترتیب خداوند ولایت و سرپرستی و یاری مؤ منان را بر عهده گرفته ، اما کافران را از زیر چتر ولایت خود خارج ساخته است ، روشن است کسانی که تحت ولایت ذات پاک او باشند هم در مشکلات یاری می شوند، و هم ثبات قدم دارند، و سرانجام به مقصود خود نائل می شوند، اما آنها که از زیر این پوشش خارجند اعمالشان حبط و نابود تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 430
و عاقبت کارشان هلاکت است .
در اینجا سؤ الی پیش می آید که در آیه مورد بحث خداوند فقط به عنوان مولای مؤ منان ذکر شده در حالی که در بعضی دیگر از آیات قرآن مانند آیه 30 سوره یونس حتی مولای کافران معرفی شده است : و ردوا الی الله مولاهم الحق و ضل عنهم ما کانوا یفترون .
((آنها به سوی خداوند مولای حقیقی خود بازمی گردند، و بتهائی را که به دروغ شریک خدا می پنداشتند گم و نابود می شود)).
پاسخ این سؤ ال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن این که ولایت عامه خداوند که همان مساءله خالقیت و تدبیر او است همگان را فرا می گیرد، ولی ولایت خاصه و عنایت مخصوص او که تواءم با انواع حمایتها است تنها شامل حال مؤ منان است .
بعضی گفته اند این آیه امیدبخشترین آیات قرآن است ارجی آیة فی القرآن چرا که همه مؤ منان را اعم از عالم و جاهل ، زاهد و راغب ، کوچک و بزرگ ، زن و مرد، و پیر و جوان ، تحت حمایت و عنایت خاص پروردگار معرفی می کند، حتی مؤ منان گنهکار را استثنا نمی کند، او در حوادث سخت و مصائب جانکاه نمونه های حمایت خویش را نشان می دهد که هر کس در طول عمر خود این معنی را احساس کرده است و در تواریخ نیز

شواهد فراوان دارد.
در حدیثی آمده است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعد از یکی از غزوات زیر درختی تنها نشسته بود، مشرکی با شمشیر برهنه بطور غافلگیرانه به حضرت حمله کرد و گفت : من یخلصک منی : ((الان چه کسی می تواند تو را از چنگال من نجات دهد))؟!.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ((الله)) و در این هنگام پای مشرک لغزید و بر زمین تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 431
خورد، و شمشیر از دستش فرو افتاد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شمشیر را برداشت و فرمود: الان تو بگو چه کسی تو را از دست من رهائی می بخشد؟!.
در جواب عرض کرد: لا احد!: ((هیچ کس))! و سپس ایمان آورد.
آری مولای همه مؤ منان او است و کافران مولا و پناهگاهی ندارند. محمد
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 432
آیه 12 - 14
آیه و ترجمه
إِنَّ اللَّهَ یُدْخِلُ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ جَنَّتٍ تجْرِی مِن تحْتهَا الاَنهَرُ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا یَتَمَتَّعُونَ وَ یَأْکلُونَ کَمَا تَأْکلُ الاَنْعَمُ وَ النَّارُ مَثْوًی لهَّمْ(12)
وَ کَأَیِّن مِّن قَرْیَةٍ هِیَ أَشدُّ قُوَّةً مِّن قَرْیَتِک الَّتی أَخْرَجَتْک أَهْلَکْنَهُمْ فَلا نَاصِرَ لهَُمْ(13)
أَ فَمَن کانَ عَلی بَیِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ کَمَن زُیِّنَ لَهُ سوءُ عَمَلِهِ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُم (14)
ترجمه :12 - خداوند کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند وارد باغهائی از بهشت می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است ، در حالی که کافران از متاع زودگذر دنیا بهره می گیرند و همچون چهارپایان می خورند و سرانجام آتش دوزخ جایگاه آنهاست .
13 - و چه بسیار شهرهایی که از شهری که تو را بیرون کرد پر قدرتتر بودند، ما همه آنها را نابود کردیم ، و یاوری نداشتند!.
14 - آیا کسی که دلیل روشنی از سوی پروردگارش دارد همانند کسی است که زشتی اعمالش در نظرش تزیین شده ، و از هوای نفس پیروی می کند؟! تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 433
تفسیر:سرنوشت مؤ منان و کفار
از آنجا که آیات گذشته پیرامون پیکار مستمر حق و باطل و ایمان و کفر سخن می گفت آیات مورد بحث در یک مقایسه روشن سرنوشت مؤ منان و کفار را تشریح می کند، تا روشن شود که این دو گروه تنها در زندگی دنیا متفاوت نیستند بلکه در آخرت نیز فوق العاده با هم متفاوتند می فرماید: ((خداوند کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند وارد باغهائی از بهشت می کند که نهرها از زیر درختان و قصرهایش جاری است)) (ان

الله یدخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات جنات تجری من تحتها الانهار).
((در حالی که کافران از متاع زودگذر این دنیا بهره می گیرند، و همچون چهارپایان می خورند و سرانجام دوزخ جایگاه آنهاست))! (و الذین کفروا یتمتعون و یاکلون کما تاکل الانعام و النار مثوی لهم).
درست است که هر دو گروه در دنیا زندگی می کنند و از مواهب آن بهره مند می شوند، ولی تفاوت اینجا است که مؤ منان هدفشان انجام اعمال صالح است ، اعمالی مفید و سازنده و برای جلب خشنودی پروردگار.
ولی کافران تمام هدفشان همین خوردن و خوابیدن تمتع بردن از لذات حیات است .
مؤ منان حرکتی آگاهانه دارند و کافران بی هدف زندگی می کنند، و بی هدف می میرند، درست مانند چهارپایان !
مؤ منان در بهره گیری از مواهب حیات قید و شرط فراوان قائلند، و در مشروعیت و طرق تحصیل آن و چگونگی مصرفش دقیقا می اندیشند، اما کافران تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 434
چون چهارپایانند که برای آنها تفاوت نمی کند این علف از زمین صاحب آنها است یا غصب ؟ حق یتیم و بیوه زنی است یا نه ؟
مؤ منان با استفاده از هر یک از مواهب مادی به بخشنده این مواهب می اندیشند آیات او را در آنها می نگرند و حق شکر منعم را بجا می آورند، در حالی که کافر غافل و بی خبر به هیچ یک از اینها نمی اندیشد، و پیوسته بار خود را از ظلم و گناه سنگینتر می کند، خود را به هلاکت نزدیکتر می سازد، همانگونه که گوسفندان پرواری هر قدر بیشتر می خورند و فربه تر می شوند به ذبح نزدیکتر می گردند.
بعضی تفاوت بین این دو گروه را چنین گفته اند: ان المؤ من لا یخلو اءکله عن ثلاث : الورع عند الطلب ، و استعمال الا دب ، و الا کل للسبب ، و الکافر یطلب للنهمة و یاکل للشهوة و عیشه فی غفلة . ((مؤ من خوردنش از سه برنامه خالی نیست ورع در به دست آوردن ، و ادب در به کار بردن ، و هدف در مصرف کردن ، ولی کافر طلبش بی قید و شرط و خوردنش برای شهوت و زندگیش سراسر غفلت است))!.
قابل توجه اینکه در مورد مؤ منان می گوید خداوند آنها را وارد باغهای بهشت می کند اما در مورد کافران می گوید: آتش جایگاه آنها است که تعبیر اول احترام و اعتنائی است نسبت به مقام اهل ایمان ، و تعبیر دوم تحقیر و بی اعتنائی نسبت به کفار است که از تحت ولایت او بیرون رفته اند.
بعضی از مفسران از جمله : و النار مثوی لهم (آتش جایگاه آنها است) چنین استفاده کرده اند که آنها هماکنون در آتشند، زیرا جمله به صورت فعل مضارع و مستقبل نیست ، بلکه خبر از حال می دهد، و در حقیقت

چنین است ، چرا که اعمال و افکار آنها خود آتش است که در آن گرفتارند، و جهنم هم اکنون از هر سو آنها را احاطه کرده ، هر چند این حیوانصفتان غافلند. چنانکه در آیه 49 سوره توبه می خوانیم : و ان جهنم لمحیطة بالکافرین : ((جهنم کافران را احاطه تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 435
کرده است))!.
در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز این دوزخیان به چهارپایان تشبیه شده اند بلکه از چهارپایان بدتر: اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون (اعراف - 169) که شرح مبسوط آنرا در جلد هفتم صفحه 19 به بعد آورده ایم .
در آیه بعد برای تکمیل این هدف مقایسه ای در میان مشرکان مکه و بت پرستان پیشین می کند و با عبارتی گویا آنها را شدیدا مورد تهدید قرار می دهد و در ضمن روی بعضی از جرائم بزرگ آنها که دلیلی بر جواز جنگ با آنها است تکیه کرده ، می فرماید: ((چه بسیار شهرهائی که از شهری که تو را بیرون کرد قویتر و نیرومندتر بود، ما همه آنها را نابود کردیم و یاوری نداشتند)) (و کاین من قریة هی اشد قوة من قریتک التی اخرجتک اهلکناهم فلا ناصر لهم).
آنها گمان نبرند که چند روزی دنیا به کامشان است ، و آنقدر جسور شده اند که بزرگترین فرستاده الهی را از مقدسترین شهرها بیرون می کنند همیشه این وضع ادامه خواهد یافت ، اینها در مقایسه با قوم عاد و ثمود و فراعنه و لشکر ابرهه موجوداتی ضعیف و ناتوانند، خداوندی که آنها را به آسانی درهم کوبید درهم شکستن آنها نیز برای او بسیار ساده است .
در روایتی از ابن عباس آمده است که چون پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از مکه به سوی غار (ثور) رفت ، صورت به سوی مکه بازگرداند، و گفت : انت احب البلاد الی الله و انت احب البلاد الی و لو لا المشرکون اهلک اخرجونی لما خرجت منک : ((تو محبوبترین شهرها نزد خدا و محبوبترین بلاد نزد منی ، و هر گاه ساکنان مشرک تو مرا خارج ننموده بودند به میل خود از تو خارج نمی شدم)).
در اینجا آیه فوق نازل گشت (به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)
بشارت نصرت الهی و دشمنان تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 436
را تهدید به مجازات کرد).
مطابق این شاءن نزول این آیه در مکه نازل شده است ، ولی به نظر می رسد که این شاءن نزول مربوط به آیه 85 سوره قصص است که بسیاری از مفسران آنرا در آنجا ذکر کرده اند، و تناسب بیشتری نیز با همان آیه دارد، که می فرماید: ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد: ((آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد تو را به جایگاهت (زادگاهت) باز می گرداند.

قابل توجه اینکه در اینجا خارج کردن را به شهر مکه نسبت می دهد، در حالی که منظور اهل شهر است ، این کنایه لطیفی است که سلطه یک گروه را بر آن شهر مشخص می کند و نظیر آن در موارد دیگری از قرآن مجید نیز آمده است . ضمنا تعبیر به ((قریة)) همانگونه که بارها گفته ایم به هر گونه شهر و آبادی اطلاق می شود و به معنی روستا نیست .
آخرین آیه مورد بحث از مقایسه دیگری بین مؤ منان و کفار سخن می گوید، از دو گروه متفاوت در همه چیز که یکی دارای ایمان و عمل صالح است و دیگری دارای یک زندگی به تمام معنی حیوانی ، از دو گروهی که یکی در زیر چتر ولایت پروردگار قرار گرفته ، و دیگری بی مولی و سرپرست ، می فرماید:
((آیا کسی که دلیل روشنی از سوی پروردگارش دارد، همانند کسی است که زشتی اعمالش در نظرش تزیین شده ، و از هوای نفس پیروی می کند))؟! (افمن کان علی بینة من ربه کمن زین له سوء عمله و اتبعوا اهوائهم).
گروه اول در مسیر خود از شناخت صحیح و یقین و دلیل و برهان قطعی
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 437
برخوردارند، راه و هدف خود را به روشنی می بیند و به سرعت پیش می روند. اما گروه دوم گرفتار سوء تشخیص و عدم درک واقعیت و تاریکی مسیر و هدف شده ، در ظلمات اوهام سرگردانند، و عامل این سرگردانی همان پیروی از هوی و هوسهای سرکش است ، چرا که هوا و هوس پرده بر روی عقل و فکر انسان می افکند، زشتیها را زیبا و زیبائیها را زشت نشان می دهد، آنچنان که گاهی به اعمال شرم آور و ننگین خود فخر و مباهات می کند، چنانکه در آیه 103 سوره کهف آمده است : قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیاة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا اولئک الذین کفروا بایات ربهم و لقائه فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیامة وزنا: ((بگو آیا به شما خبر دهیم که زیانکارترین مردم کیانند؟ آنها هستند که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم و نابود شده با اینحال گمان می کنند کار نیکی انجام می دهند، آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند، به همین دلیل اعمالشان حبط و نابود می شود و روز قیامت میزانی برای آنها برپا نخواهیم کرد))! (چرا که عمل وزنداری ندارند).
((بینة)) به معنی دلیل آشکار است و در اینجا اشاره به قرآن و معجزات پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و دلائل عقلی دیگر است .
روشن است استفهام در جمله افمن کان ... ((استفهام انکاری)) است ، یعنی هرگز این دو گروه یکسان نیستند.
در اینکه چه کسی اعمال سوء هواپرستان را در نظرشان تزیین می کند؟

خداوند، یا خود آنها، یا شیاطین ؟ باید گفت : همه اینها صحیح است ، چرا که در آیات قرآن به هر سه نسبت داده شده است ، در آیه 4 سوره نمل می فرماید: ان الذین لایؤ منون بالاخرة زینا لهم اعمالهم : ((کسانی که ایمان به آخرت نمی آورند اعمالشان را در نظرشان زینت می دهیم)) و در آیات متعددی تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 438
از جمله 38 عنکبوت آمده است : و زین لهم الشیطان اعمالهم ، و در آیه مورد بحث با توجه به جمله ((و اتبعوا اهوائهم)) به ظاهر این است که این تزیین ناشی از پیروی هوی و هوس است ، و این معنی کاملا قابل درک است که هوی و هوس حس تشخیص و درک صحیح واقعیتها را از انسان می گیرد.
البته نسبت دادن آن به ((شیطان)) نیز صحیح است چرا که او به هوا و هوسها دامن می زند و پیوسته انسان را وسوسه می کند.
و اگر به خداوند نسبت داده شده نیز به خاطر این است که او مسبب الاسباب است ، و هر سببی اثری دارد از ناحیه او است ، او به آتش سوزندگی داده ، و به هوی و هوس تاءثیر پرده پوشی بر حقائق ، و قبلا هم این تاءثیر را اعلام نموده است و به این ترتیب ریشه اصلی مسؤ لیت به خود انسان بازمی گردد
بعضی جمله ((من کان علی بینة من ربه)) را اشاره به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و جمله بعد را ناظر به کفار مکه می دانند، ولی ظاهر این است که آیه معنی گسترده ای دارد که اینها از مصادیق آن است .
محمد
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 439
آیه 15
آیه و ترجمه
مَّثَلُ الْجَنَّةِ الَّتی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِیهَا أَنهَرٌ مِّن مَّاءٍ غَیرِ ءَاسِنٍ وَ أَنهَرٌ مِّن لَّبنٍ لَّمْ یَتَغَیرْ طعْمُهُ وَ أَنهَرٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشرِبِینَ وَ أَنهَرٌ مِّنْ عَسلٍ مُّصفًّی وَ لَهُمْ فِیهَا مِن کلِّ الثَّمَرَتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبهِمْ کَمَنْ هُوَ خَلِدٌ فی النَّارِ وَ سقُوا مَاءً حَمِیماً فَقَطعَ أَمْعَاءَهُمْ(15)
ترجمه :15 - توصیف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده چنین است که در آن نهرهائی از آب صاف و خالص است که بدبو نشده . و نهرهائی از شیر که طعم آن دگرگون نگشته ، و نهرهائی از شراب (طهور) که مایه لذت نوشندگان است ، و نهرهائی از عسل مصفی ، و برای آنها در آن از تمام انواع میوه ها وجود دارد (و از همه بالاتر) آمرزشی است از سوی پروردگارشان ، آیا چنین کسانی همانند کسانی هستند که همیشه در آتش دوزخند و از آب جوشان نوشانده می شوند که امعاء آنها را از هم متلاشی می کند؟!

تفسیر:توصیف دیگری از بهشت
این آیه همچنان توصیفی است برای سرنوشت دو گروه کافر و مؤ من که یکی دارای اعمال صالح و دیگری اعمال زشت و ننگینی است که در نظرش تزیین شد تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 440
در این آیه از شش نوع مواهب بهشتیان ، و دو نوع کیفرهای سخت و دردناک دوزخیان ، پرده برداشته و عاقبت کار این دو گروه را مشخص می کند.
در میان نعمتهای بهشتیان از چهار نهر که هر کدام مایع و محتوائی مخصوص به خود دارد نام می برد، و سپس سخن از میوه های بهشتی است ، و سرانجام از بعضی مواهب معنوی سخن می گوید
نخست می فرماید: ((بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده در آن نهرهائی است از آب صاف و خالص که هیچگونه دگرگونی در بوی آن حاصل نشده است)) (مثل الجنة التی وعد المتقون فیها انهار من ماء غیر آسن).
((آسن)) به معنی ((بدبو)) است ، بنابراین ((ماء غیر آسن)) یعنی آبی که بر اثر طول ماندن یا غیر آن بوی آن دگرگون نشده است ، این نخستین قسمت از نهرهای بهشتی است که در آن صرفا آب زلال خوشبو و خوش طعم جاری است .
سپس می افزاید: و نهرهائی از شیر که طعم آن دگرگون نگشته است (و انهار من لبن لم یتغیر طعمه).
اصولا آنجا جای فساد و تباهی نیست و مواد غذائی بهشتی با گذشت زمان دگرگون نمی شود، این عالم دنیا است که به خاطر وجود انواع میکربهای مخرب مواد غذائی به سرعت به سوی فساد می رود.
بعد به سراغ سومین قسمت از نهرهای بهشتی رفته ، می گوید: ((و نهرهائی از شراب طهور که مایه لذت نوشندگان است))! (و انهار من خمر لذة للشاربین).
و بالاخره چهارمین و آخرین قسمت از نهرهای بهشتی را به این صورت بیان تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 441
می کند: ((و نهرهائی از عسل مصفا)) (و انهار من عسل مصفی).
علاوه بر این نهرهای گوناگون که هر کدام به منظوری آفریده شده در پنجمین موهبت سخن از انواع میوه های بهشتی به میان آورده می افزاید: ((و برای آنها در بهشت از تمام انواع میوه ها موجود است)) (و لهم فیها من کل الثمرات) میوه های رنگارنگ با طعمها و عطرهای متفاوت ، آنچه در تصور بگنجد یا انواعی که امروز حتی تصورش برای ما ممکن نیست ، همه در اختیار آنها است .
و بالاخره در ششمین موهبت که برخلاف مواهب مادی قبلی ، جنبه معنوی

و روحانی دارد می گوید و برای آنها است آمرزشی از سوی پروردگارشان (و مغفرة من ربهم).
رحمتی عظیم و گسترده که تمام لغزشهای آنها را می پوشاند، و به آنها اطمینان و آرامش می بخشد، و محبوب درگاه حق می کند، و مصداق : رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک الفوز العظیم هم خدا از آنها راضی است و هم آنها از خدا راضی و این پیروزی بزرگی است (مائده - 119) می شوند.
و به این ترتیب مؤ منان پاکدل و صالح از انواع مواهب مادی و معنوی در بهشت جاویدان در جوار رحمت الهی برخوردارند.
اکنون ببینیم گروه مقابل آنها چه سرنوشتی خواهند داشت ؟ در دنباله آیه می فرماید: ((آیا این گروه همانند کسانی هستند که در آتش دوزخ خلود دارند، و از آب جوشان و سوزانی نوشانیده می شوند که امعاء آنها را از هم متلاشی می کند))؟! تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 442
(کمن هو خالد فی النار و سقوا ماء حمیما فقطع امعائهم).
((امعاء)) جمع ((معی)) (بر وزن سعی) و ((معا)) (بر وزن غنا) به معنی روده است و گاه به تمام آنچه در درون شکم وجود دارد نیز گفته می شود و پاره شدن آنها اشاره به شدت سوزندگی و حرارت این نوشابه وحشتناک دوزخی است .
نکته ها:
1 - نهرهای چهارگانه بهشتی
از آیات قرآن مجید به خوبی استفاده می شود که در بهشت نهرها و چشمه های گوناگونی است که هر کدام دارای فایده و لذتی است که چهار نمونه آن در آیه فوق آمده و نمونه های دیگری نیز در سوره دهر است که به خواست خدا در تفسیر آن خواهد آمد.
تعبیر به ((انهار)) در مورد این چهار نوع نشان می دهد که از هر کدام آنها یک نهر نیست بلکه نهرها است .
بارها گفته ایم نعمتهای بهشتی چیزی نیست که با الفاظ روزمره زندگی دنیا بتوان درباره آن سخن گفت ، این الفاظ کوچکتر از آن است که بتواند ترسیم کامل و گویائی از آن بکند، بلکه تنها می تواند شبحی کم رنگ از آن حقایق بزرگ در اذهان ما ترسیم کند.
در آیه مورد بحث به نهرهای آب و شیر و شراب طهور و عسل اشاره شده که ممکن است اولی برای رفع تشنگی است ، دومی تغذیه ، سومی نشاط، و چهارمی لذت و قوت می آفریند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 443
جالب این که از آیات دیگر قرآن استفاده می شود که همه بهشتیان از همه این نوشیدنیها نمی نوشند بلکه سلسله مراتبی دارند که به تناسب آن بهره

مند می شوند در سوره مطففین آیه 28 می خوانیم : عینا یشرب بها المقربون : ((چشمه ای است که مقربان درگاه خدا از آن می نوشند)).
2 - شراب طهور
ناگفته پیدا است که خمر و شراب بهشتی هیچگونه ارتباطی با خمر و شراب آلوده دنیا ندارد، همانگونه که قرآن در توصیف آن در جای دیگر گفته است : لا فیها غول و لا هم عنها ینزفون : ((آن خمر و شراب نه مایه فساد عقل است و نه موجب مستی می شود و جز هوشیاری و نشاط و لذت روحانی چیزی در آن نیست)) (صافات - 47).
3 - نوشابه های فاسد نشدنی
در توصیف نهرهای بهشتی در یک مورد با ((غیر آسن)) (بوی آن تغییر نیافته) و در مورد دیگر ((لم یتغیر طعمه)) (طعم آن دگرگون نشده) آمده است و این نشان می دهد که نوشابه ها و غذاهای بهشتی همیشه به همان طراوت و تازگی روز نخست است ، چرا چنین نباشد؟ در حالی که دگرگونی مواد غذائی و تغییر یا فساد آنها بر اثر تاءثیر میکروبهای فاسد کننده است ، و اگر اینها نبودند در این دنیا نیز همه به همان حالت نخست باقی می ماندند، اما چون در بهشت جائی برای موجودات فاسد کننده نیست همه چیز آن همیشه صاف و پاک و سالم و تازه است .
4 - چرا میوه ها
در آیه مورد بحث و بسیاری دیگر از آیات قرآن از میان غذاهای بهشتی بیشتر روی میوه ها تکیه شده است میوه های متنوعی که باب همه ذائقه ها است تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 444
و این نشان می دهد که میوه مهمترین غذای بهشتی است ، حتی بهترین و سالمترین غذای انسان در این دنیا نیز میوه است .
5 - تعبیر به ((سقوا)) (نوشانیده می شوند) به صورت فعل مجهول بیانگر این واقعیت است که آب سوزان حمیم را به زور، و نه به دلخواه ، به آنها می نوشانند که بجای سیر آب شدن در آن آتش سوزان ، امعاء آنها را متلاشی می کند و همانطور که طبیعت دوزخ است باز به حال اول برمی گردد چرا که در آنجا مرگی نیست !. محمد
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 445
آیه 16 - 19
آیه و ترجمه
قَالُوا لِلَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَا ذَا قَالَ ءَانِفاً أُولَئک الَّذِینَ طبَعَ اللَّهُ عَلی قُلُوبهِمْ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ(16)
وَ الَّذِینَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًی وَ ءَاتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ(17)
فَهَلْ یَنظرُونَ إِلا الساعَةَ أَن تَأْتِیهُم بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشرَاطهَا فَأَنی لهُمْ إِذَا جَاءَتهُمْ ذِکْرَاهُمْ(18)

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لا إِلَهَ إِلا اللّهُ وَ استَغْفِرْ لِذَنبِک وَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَتِ وَ اللّهُ یَعْلَمُ مُتَقَلَّبَکُمْ وَ مَثْوَاشْ(19) تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 446
ترجمه :16 - گروهی از آنان به سخنانت گوش فرا می دهند اما هنگامی که از نزد تو خارج می شوند به کسانی که خداوند به آنها علم و دانش بخشیده (از روی استهزا) می گویند. این مرد الان چه گفت ؟ آنها کسانی هستند که خداوند بر قلبهایشان مهر نهاده ، و از هوای نفسشان پیروی کرده اند (لذا چیزی نمی فهمند).
17 - کسانی که هدایت یافته اند خداوند بر هدایتشان می افزاید، و روح تقوی به آنها می بخشد.
18 - آیا آنها جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان برپا شود (آنگاه ایمان آورند) در حالی که هم اکنون نشانه های آن آمده است ، اما هنگامی که بیاید تذکر و ایمان آنها سودی نخواهد داشت .
19 - پس بدان که معبودی جز الله نیست ، و برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان استغفار کن ، و خداوند محل حرکت و قرارگاه شما را می داند.
تفسیر:نشانه های رستاخیز ظاهر شده !
این آیات ترسیمی از وضع منافقان در برخوردشان با وحی الهی و آیات و سخنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مساءله جنگ و مبارزه با دشمنان اسلام است .
در سوره های مدنی سخن از منافقان بسیار آمده در حالی که در سوره های مکی از آنها خبری نیست ، چرا که مساءله نفاق بعد از پیروزی اسلام و قدرت و سلطه آن بود، زیرا مخالفان در موضع ضعیفتر قرار گرفتند آنچنانکه مخالفت خود را نمی توانستند آشکارا بیان کنند لذا ظاهرا خود را به لباس اسلام درآورده تا از خشم مسلمین راستین در امان بمانند، ولی در باطن به انواع توطئه ها مشغول بودند، یهود مدینه که از قدرت نظامی و اقتصادی قابل ملاحظه ای برخوردار بودند نیز پشتوانه ای برای منافقین محسوب می شدند.
به هر حال آنها در صف مؤ منان راستین جای داشتند، و در نماز جمعه یا تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 447
در محضر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شرکت می کردند، ولی عکس العملهایشان در برابر آیات قرآن بیانگر قلبهای بیمارشان بود.
در نخستین آیه مورد بحث می گوید: ((گروهی از آنان نزد تو می آیند، به سخنانت گوش فرا می دهند، اما هنگامی که از نزد تو بیرون می روند به مؤ منانی که خداوند به آنها علم و دانش بخشیده از روی استهزاء و تحقیر می گویند: این مرد الان چه گفت))؟! (و منهم من یستمع الیک حتی اذا خرجوا من عندک قالوا للذین اوتوا العلم ما ذا قال آنفا).

منظورشان از این مرد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود.
تعبیر آنها در مورد شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و سخنان پر محتوای آن حضرت به قدری زشت و زننده و تحقیرآمیز بود که نشان می داد آنها اصلا به وحی آسمانی ایمان نیاورده اند.
((آنفا)) از ماده ((انف)) به معنی ((بینی)) است ، و از آنجا که بینی در صفحه صورت انسان برجستگی خاصی دارد این کلمه درباره افراد شریف یک قوم به کار می رود، و نیز در مورد زمان مقدم بر زمان حال این تعبیر به کار رفته ، همانگونه که در آیه مورد بحث آمده است .
ضمنا تعبیر به ((الذین اوتوا العلم)) نشان می دهد که یکی از مشخصات مؤ منان داشتن آگاهی کافی است آری علم است که سرچشمه ایمان است ، و هم زائیده و محصول ایمان .
ولی قرآن در پایان آیه پاسخ دندانشکنی به آنها گفته ، می فرماید: ((سخنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نامفهوم نبوده و پیچیدگی خاصی ندارد، بلکه کسانی هستند که خداوند بر قلبهایشان مهر نهاده و از هوا و هوسهایشان پیروی کرده اند لذا چیزی از آن نمی فهمند))! (اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم و اتبعوا اهوائهم). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 448
در حقیقت جمله دوم علتی است برای جمله نخست یعنی هواپرستی قدرت ادراک حقائق و حس تشخیص را از آدمی می گیرد، و پرده بر قلب او می افکند به طوری که قلوب هواپرستان همانند ظرفی می شود که در آن را بسته و مهر و موم کرده اند، نه چیزی وارد آن می شود و نه چیزی از آن خارج می گردد.
نقطه مقابل آنها مؤ منان راستین هستند که آیه بعد درباره آنها می گوید: ((کسانی که هدایت یافته اند خداوند بر هدایتشان می افزاید، و روح تقوا و پرهیزکاری به آنها می بخشد)) (والذین اهتدوا زادهم هدی و آتیهم تقویهم).
آری آنها نخستین گامهای هدایت را شخصا برداشته ، و عقل و خرد و فطرت خویش را در این راه به کار گرفته اند، سپس خداوند طبق وعده ای که داده است مجاهدان راهش را هدایت و راهنمائی بیشتر می کند، نور ایمان به قلب آنها می افکند، و از شرح صدر و روشن بینی بهره مندشان می سازد، این از نظر اعتقاد و ایمان و اما از نظر عمل روح تقوا را در آنها زنده می کند، آنچنان که از گناه متنفر می شوند و به طاعت و نیکی عشق می ورزند.
آنها در هر دو جنبه درست نقطه مقابل منافقانی هستند که در آیه قبل به آنها اشاره شده ، از یکسو بر دلهای آنها مهر است و چیزی نمی فهمند، و از سوی دیگر در عمل همواره پیرو هوای نفسند، اما مؤ منان روز به روز

بر هدایتشان افزوده می شود و در مقام عمل بر تقوایشان .
در آیه بعد به عنوان هشداری به این گروه بی ایمان استهزاء کننده ، می فرماید: ((آیا آنها جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان برپا شود آنگاه ایمان بیاورند، در حالی که هم اکنون نشانه های آن آمده است ، اما هنگامی که قیامت رسما برپا شود دیگر بیداری و تذکر و ایمان آنها سودی نخواهد داشت))! تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 449
(فهل ینظرون الا الساعة ان تاتیهم بغتة فقد جاء اشراطها فانی لهم اذا جائتهم ذکراهم).
آری آنها آن موقعی که باید ایمان بیاورند و مفید است سرسختی و لجاجت به خرج می دهند، و در برابر حق تسلیم نمی شوند، بلکه به سخریه و استهزاء برمی خیزند، ولی آن زمان که حوادث هولناک و آغاز قیامت جهان را به لرزه درمی آورد اینگونه افراد به وحشت می افتند، و اظهار خضوع و ایمان می کنند در حالی که هیچ سودی به حالشان ندارد.
این عبارت درست به این می ماند که به دیگری می گوئیم آیا انتظار داری هنگامی که کار از کار گذشت و بیمارت مشرف بر مرگ شد طبیب و دارو بیاوری ؟! پس بیا پیش از آنکه فرصت از دست برود قدمی بردار، قدمی سودمند و مؤ ثر.
((اشراط)) جمع ((شرط)) (بر وزن شرف) به معنی علامت است ، بنابراین ((اشراط الساعة)) اشاره به نشانه های نزدیک شدن قیامت است .
در اینکه منظور از نشانه های نزدیک شدن رستاخیز در اینجا چیست ؟ مفسران بحثهای فراوانی دارند، و حتی رساله های مختصر و مفصلی در این زمینه نگاشته شده .
اما بسیاری معتقدند منظور از ((اشراط الساعة)) در آیه مورد بحث قیام شخص پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، به شهادت حدیثی که از خود آن حضرت نقل شده که فرمود: بعثت انا و الساعة کهاتین و ضم السبابة و الوسطی : ((بعثت من و قیامت مانند این دو است اشاره به دو انگشت مبارکش کرد، انگشت اشاره و انگشت وسط که در کنار یکدیگرند)).
و بعضی مساءله ((شق القمر)) و پاره ای دیگر از حوادث عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 450
نیز جزء ((اشراط الساعة)) شمرده اند.
احادیث متعددی در این زمینه نیز وارد شده که مخصوصا شیوع بسیاری از گناهان در میان مردم به عنوان نشانه های نزدیک شدن قیامت معرفی شده است .
مانند حدیثی که شیخ مفید در ((روضة الواعظین)) از پیامبر (صلی اللّه

علیه و آله و سلّم) نقل کرده که فرمود: من اشراط الساعة ان یرفع العلم ، و یظهر الجهل ، و یشرب الخمر و یفشد الزنا: ((از نشانه های قیامت برچیده شدن علم ، و آشکار شدن جهل ، و شرب خمر و کثرت زنا است)).
حتی حوادث مهم و مؤ ثری همانند قیام حضرت مهدی (ارواحنا فداه) به عنوان ((اشراط الساعة)) شمرده شده است .
اما این نکته لازم به یادآوری است که ما گاهی از ((اشراط الساعة)) به طور مطلق بحث می کنیم که نشانه های نزدیک شدن قیامت چیست ؟، و گاه در مورد خصوص آیه .
در مورد آیه مطلب همان است که گفتیم ، و اما درباره نشانه های نزدیک شدن قیامت به طور مطلق بحثها و روایات فراوانی است که در کتب معروف اسلامی آمده است ، و در بحث نکات اشاره خواهیم کرد.
آیا قیام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از نشانه های نزدیکی قیامت است ؟
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که چگونه قیام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را از تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 451
نشانه های نزدیکی قیامت شمرده اند؟ در حالی که 15 قرن می گذرد و هنوز از قیامت خبری نیست ؟
پاسخ این سؤ ال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه : باقی مانده دنیا را در مقایسه با گذشته آن باید محاسبه کرد، و در چنین مقایسه ای آنچه از عمر دنیا باقی مانده چیز مهمی نیست ، چنانکه در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است که روزی بعد از عصر و نزدیک غروب آفتاب برای یارانش خطبه می خواند فرمود: و الذی نفس محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بیده مثل ما مضی من الدنیا فیما بقی منها الا مثل ما مضی من یومکم هذا فیها بقی منه ، و ما بقی منه الا الیسیر: ((سوگند به کسی که جان محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به دست او است آنچه از دنیا گذشته نسبت به آنچه باقی مانده مانند مقداری است که امروز شما گذشته نسبت به آنچه باقی مانده است و می بینید که جز مقدار کمی باقی نمانده است)).
آخرین آیه مورد بحث به عنوان نتیجه گیری از گفتگوهائی که در آیات قبل پیرامون ایمان و کفر و سرنوشت مؤ منان و کافران آمده بود، می فرماید: ((پس بدان که معبودی جز الله نیست)) (فاعلم انه لا اله الا الله).
یعنی روی خط توحید محکم بهایست که داروی شفابخش و بهترین وسیله نجات همین توحید است که آثار آن در آیات قبل بیان شد.
بنابراین مفهوم این سخن آن نیست که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از توحید آگاه نبوده بلکه منظور ادامه این خط است ، درست شبیه آنچه

در تفسیر سوره حمد در آیه اهدنا الصراط المستقیم گفته اند که مفهومش هدایت نیافتن نیست بلکه مفهومش این است که ما را بر خط هدایت ثابت بدار. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 452
این احتمال نیز وجود دارد که منظور تفکر بیشتر در امر توحید، و ارتقاء به مقامات بالاتر است ، چرا که این مساءله ای است که هر چه در آن بیشتر بیندیشند و آیات خدا را بیشتر مطالعه کنند به مرحله عالیتری می رسند، و بررسی آنچه در آیات قبل در مورد ایمان و کفر گفته شد خود عاملی است برای افزایش ایمان و کفر.
سومین تفسیر این است که منظور از آن جنبه های عملی توحید است یعنی بدان تنها پناهگاه در عالم او است ، به او پناه بر، و حل مشکلاتت را فقط از او بخواه ، و از انبوه دشمنان هرگز وحشت مکن .
این تفسیرهای سه گانه منافاتی با هم ندارند و ممکن است در مفهوم آیه جمع شود.
به دنبال این مساءله عقیدتی باز به سراغ مساءله تقوا و پاکی از گناه رفته ، می افزاید: ((برای گناه خود و مردان و زنان با ایمان استغفار کن)) (و استغفر لذنبک و للمؤ منین و المؤ منات).
پیدا است پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به حکم مقام عصمت هرگز مرتکب گناهی نشده ، اینگونه تعبیرها یا اشاره به مساءله ترک اولی و ((حسنات الابرار سیئات المقربین)) است ، و یا سرمشقی است برای مسلمانان .
در حدیثی آمده است که ((حذیفة یمان)) می گوید: ((من مرد تندزبانی بودم و نسبت به خانواده ام تندی می نمودم ، عرض کردم ای رسول خدا! می ترسم عاقبت زبانم مرا دوزخی کند))! پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: فاین انت من الاستغفار؟ انی لاستغفر الله فی الیوم ماة مرة !: ((از استغفار غفلت مکن ، حتی خود من هر روز یکصد مرتبه استغفار می کنم))! (در بعضی از روایات نیز هفتاد مرتبه آمده است).
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 453
اگر دیگران از گناهان و معاصی خود استغفار می کنند پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از آن لحظه ای که از یاد خدا غافل مانده و یا کار خوبتری را رها کرده و به سراغ خوب رفته است .
این نکته نیز قابل توجه است که در اینجا خداوند برای مؤ منین و مؤ منات شفاعت کرده ، و دستور استغفار به پیامبرش داده ، تا آنها را مشمول رحمت خود کند، و از اینجا عمق مساءله ((شفاعت)) در دنیا و آخرت ، و همچنین مشروعیت و اهمیت مساءله توسل ظاهر می شود.
و در ذیل آیه به عنوان بیان علت می فرماید: ((خداوند محل حرکت و قرارگاه شما را می داند)) (و الله یعلم متقلبکم و مثویکم).

از ظاهر و آشکار و درون و برون و سر و نجوای شما با خبر است ، و حتی از اندیشه ها و نیات شما در حرکات و سکونتان کاملا آگاهی دارد، به همین دلیل باید به سوی او بروید و از درگاه او طلب عفو کنید.
((متقلب)) به معنی جایگاه رفت و آمد و مثوی به معنی محل استقرار است .
ظاهر این است که این دو کلمه مفهوم وسیعی دارد که تمام حرکات و سکون آدمی را چه در دنیا و چه در آخرت ، چه در دوران جنینی و چه در قبور، را شامل می شود، هر چند بسیاری از مفسران معانی محدودی برای آن نموده اند.
بعضی گفته اند منظور حرکات انسان در روز و سکونت او در شب است .
بعضی دیگر گفته اند منظور مسیر انسان در دنیا، و قرارگاه او در آخرت است . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 454
بعضی دگرگونی انتقال انسان را در صلب پدران و رحم مادران ، و ثبات او را در قبر مطرح کرده اند.
و بالاخره بعضی حرکات او را در سفر و آرامش او را در حضر عنوان نموده اند.
ولی همانگونه که گفتیم آیه مفهوم گسترده ای دارد که همه اینها را شامل می شود.
نکته :
اشراط الساعة چیست ؟
همانگونه که گفتیم ((اشراط)) جمع ((شرط)) به معنی ((علامت)) است ، و ((اشراط الساعة)) نشانه های نزدیک شدن قیامت را می گویند که در منابع شیعه و اهل سنت در روایات بسیاری از آن بحث شده ، و در قرآن مجید تنها در همین مورد به آن اشاره شده است .
یکی از مشروحترین و جامعترین احادیث در این زمینه حدیثی است که ابن عباس از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در داستان حجة الوداع نقل کرده که بسیاری از مسائل را به ما می آموزد، و حاوی نکات فراوانی است ، و روی همین جهت تمام آنرا ذیلا می آوریم :
او می گوید: ما با پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در ((حجة الوداع)) بودیم (حجة الوداع آخرین حجی است که پیامبر در سال آخر عمر خود بجا آورد) حضرت حلقه در خانه کعبه را گرفت و رو به ما کرده فرمود: آیا شما را از ((اشراط الساعة)) آگاه کنم ؟ - و سلمان در آنروز از همه به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نزدیکتر بود - عرض کرد آری ای رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 455
فرمود: از نشانه های قیامت تضییع نماز، پیروی از شهوات ، تمایل به

هواپرستی ، گرامی داشتن ثروتمندان ، فروختن دین به دنیا است ، و در این هنگام است که قلب مؤ من در درونش آب می شود، آنچنان که نمک در آب ، از اینهمه زشتیها که می بیند و توانائی بر تغییر آن ندارد.
سلمان گفت آیا چنین امری واقع می شود ای رسول خدا.
فرمود: آری سوگند به آن کس که جانم به دست او است ، ای سلمان ! در آن زمان زمامدارانی ظالم ، وزرائی فاسق ، کارشناسانی ستمگر، و امنائی خائن بر مردم حکومت می کنند.
((سلمان)) پرسید آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟!.
فرمود: آری سوگند به آن کس که جانم در دست او است ، ای سلمان ! در آن هنگام زشتیها زیبا، و زیبائیها زشت می شود، امانت به خیانتکار سپرده می شود، و امانتدار خیانت می کند، دروغگو را تصدیق می کنند و راستگو را تکذیب !.
((سلمان)) سؤ ال می کند: آیا چنین چیزی واقع می شود ای رسول خدا؟!
فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست او است ، ای سلمان ! در آن روز حکومت به دست زنان ، و مشورت با بردگان خواهد بود، کودکان بر منابر می نشینند، و دروغ ، ظرافت ، و زکات ، غرامت ، و بیت المال ، غنیمت محسوب می شود!.
مردم به پدر و مادر بدی می کنند، و به دوستانشان نیکی ، و ستاره دنباله دار در آسمان ظاهر می شود.
سلمان گفت : آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟!
فرمود: آری سوگند به کسی که جانم به دست او است ، ای سلمان ! در آن زمان زن با شوهرش شریک تجارت می شود (و هر دو تمام تلاش خود را در بیرون خانه و برای ثروت اندوزی به کار می گیرند) باران کم ، و صاحبان کَرم خسیس ، و تهیدستان حقیر شمرده می شوند. در آن هنگام بازارها به یکدیگر نزدیک تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 456
می گردد، یکی می گوید چیزی نفروختم ، و دیگری می گوید سودی نبردم ، و همه زبان به شکایت و مذمت پروردگار می گشایند!.
سلمان گفت : آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟!.
فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست اوست ، ای سلمان ! در آن زمان اقوامی به حکومت می رسند که اگر مردم سخن بگویند آنها را می کشند، و اگر سکوت کنند همه چیزشان را مباح می شمرند، اموال آنها را غارت می کنند و احترامشان را پایمال و خونهایشان را می ریزند، و دلها را پر از عداوت و وحشت می کنند، و همه مردم را ترسان و خائف و مرعوب می بینی !
((سلمان)) عرض کرد: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟!.
فرمود آری ، قسم به آن کسی که جانم به دست او است ، ای سلمان ! در

آن هنگام چیزی از مشرق چیزی از مغرب می آورند (قوانینی از شرق و قوانینی از غرب) و امت من متلون می گردد! وای در آن روز بر ضعفای امت از آنها، و وای بر آنها از عذاب الهی ، نه بر صغیر رحم می کنند، نه احترام به کبیر می گذارند، و نه گنهکاری را می بخشند، بدنهایشان همچون آدمیان است اما قلوبشان قلوب شیاطین !.
سلمان گفت : آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)؟!.
فرمود: آری قسم به آن کس که جانم در دست او است ، ای سلمان ! در آن زمان مردان به مردان قناعت می کنند، و زنان به زنان ، و بر سر پسران به رقابت برمی خیزند همانگونه که برای دختران در خانواده هایشان !. مردان ، خود را شبیه زنان و زنان خود را شبیه مردان می کنند، و زنان بر زین سوار می شوند (و به خودنمائی می پردازند) بر آنها لعنت خدا باد!.
((سلمان)) عرض کرد: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)؟!.
فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست او است ، ای سلمان ! در
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 457
آن زمان به تزیین مساجد می پردازند، آنچنان که معابد یهود و نصارا را تزیین می کنند، قرآنها را می آرایند (بی آنکه به محتوای آن عمل کنند مناره های مساجد طولانی ، و صفوف نمازگزاران فراوان ، اما دلها نسبت به یکدیگر دشمن و زبانها مختلف است !.
((سلمان)) گفت : آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟!.
فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست او است ، ای سلمان ! در آن هنگام پسران امت مرا با طلا تزیین می کنند، و لباسهای ابریشمین حریر و دیباج می پوشند، و از پوستهای پلنگ برای خود لباس تهیه می کنند!.
((سلمان)) عرض کرد: آیا این امر واقع شدنی است ای رسول خدا؟!.
فرمود: آری سوگند به کسی که جانم به دست او است ، ای سلمان ! در آن هنگام زنا آشکار می گردد، معاملات با غیبت و رشوه انجام می گیرد، دین را فرو می نهند و دنیا را برمی دارند.
((سلمان)) گفت : آیا این امری شدنی است ای رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)؟!
فرمود: آری سوگند به کسی که جانم به دست او است ، ای سلمان ! در آن هنگام طلاق فزونی می گیرد، و حدی برای خدا اجرا نمی شود، اما با این حال به خدا ضرر نمی زنند (خودشان زیان می بینند).
((سلمان)) عرض کرد: آیا این امری شدنی است ای رسول خدا؟!.
فرمود: آری ، سوگند به کسی که جانم به دست او است ، ای سلمان ! در

آن هنگام زنان خواننده ، و آلات لهو و نوازندگی آشکار می شود، و اشرار امتم به دنبال آن می روند
((سلمان)) گفت : آیا این شدنی است ای رسول خدا؟!
فرمود آری سوگند به کسی که جانم به دست او است ، ای سلمان ! در آن هنگام اغنیای امتم برای تفریح به حج می روند، و طبقه متوسط برای تجارت ، تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 458
و فقرای آنها برای ریا و تظاهر! در آن زمان اقوامی پیدا می شوند که قرآن را برای غیر خدا فرا می گیرند، و با آن همچون آلات لهو رفتار می کنند، و اقوامی روی کار می آیند که برای غیر خدا علم دین فرا می گیرند، فرزندان نامشروع فراوان می شود، و قرآن را به صورت غنا می خوانند، و برای دنیا بر یکدیگر سبقت می گیرند.
سلمان عرض کرد: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟!.
فرمود: آری ، سوگند به کسی که جانم به دست او است ، ای سلمان ! این در زمانی است که پردههای حرمت دریده می شود، گناه فراوان ، بدان بر نیکان مسلط می گیرند، دروغ زیاد می شود، لجاجت آشکار، و فقر فزونی می گیرد، و مردم با انواع لباسها بر یکدیگر فخر می فروشند، بارانهای بی موقع می بارد، قمار و آلات موسیقی را جالب می شمرند، و امر به معروف و نهی از منکر را زشت می دانند.
به گونه ای که مؤ من در آن زمان از همه امت خوارتر است قاریان قرآن و عبادت کنندگان پیوسته به یکدیگر بدگوئی می کنند، و آنها را در ملکوت آسمانها افرادی پلید و آلوده می خوانند.
((سلمان)) عرض کرد: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)؟!.
فرمود: آری ، سوگند به کسی که جانم در دست او است ، ای سلمان ! در آن هنگام ثروتمند رحمی بر فقیر نمی کند، تا آنجا که نیازمندی در میان جمعیت به پا می خیزد و اظهار حاجت می کند ، و هیچکس چیزی در دست او نمی نهد!.
((سلمان)) گفت : آیا این امر شدنی است ای رسول خدا؟!.
فرمود: آری سوگند به کسی که جانم به دست او است ، ای سلمان ! در آن هنگام ((رویبضة)) سخن می گوید!.
سلمان عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا! ((رویبضة)) تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 459
چیست ؟
فرمود: کسی درباره محروم سخن می گوید که هرگز سخن نمی گفت (و کسی اظهار نظر می کند که مجال اظهار نظر به او نمی دادند)
در این هنگام طولی نمی کشد که فریادی از زمین برمی خیزد، آنچنان که

هر گروهی خیال می کنند این فریاد در منطقه آنها است .
باز مدتی که خدا می خواهد به همان حال می مانند، سپس در این مدت زمین را می شکافند و زمین پاره های دل خود را بیرون می افکند، فرمود منظورم طلا و نقره است ، سپس به ستونهای مسجد با دست مبارکش اشاره کرد و گفت : همانند اینها! و در آن روز دیگر طلا و نقرهای به درد نمی خورد (و فرمان الهی فرا می رسد) این است معنی سخن پروردگار ((فقد جاء اشراطها)). محمد
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 460
آیه 20 - 24
آیه و ترجمه
وَ یَقُولُ الَّذِینَ ءَامَنُوا لَوْ لا نُزِّلَت سورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَت سورَةٌ محْکَمَةٌ وَ ذُکِرَ فِیهَا الْقِتَالُ رَأَیْت الَّذِینَ فی قُلُوبهِم مَّرَضٌ یَنظُرُونَ إِلَیْک نَظرَ الْمَغْشىِّ عَلَیْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأَوْلى لَهُمْ(20)
طاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الاَمْرُ فَلَوْ صدَقُوا اللَّهَ لَکانَ خَیراً لَّهُمْ(21)
فَهَلْ عَسیْتُمْ إِن تَوَلَّیْتُمْ أَن تُفْسِدُوا فی الاَرْضِ وَ تُقَطعُوا أَرْحَامَکُمْ(22)
أُولَئک الَّذِینَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصمَّهُمْ وَ أَعْمَى أَبْصَرَهُمْ(23)
أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْءَانَ أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا(24) تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 461
ترجمه :20 - کسانی که ایمان آورده اند می گویند چرا سوره ای نازل نمی شود؟ (که در آن فرمان جهاد باشد) اما هنگامی که سوره محکمی نازل می گردد که در آن نامی از جنگ است منافقان بیماردل را می بینی همچون کسی که در آستانه مرگ قرار گرفته به تو نگاه می کنند، پس مرگ و نابودی برای آنها بهتر است .
21 - اما اگر آنها اطاعت کنند و سخن سنجیده و شایسته بگویند برای آنها بهتر است ، و اگر آنها هنگامی که فرمان جهاد قطعیت پیدا می کند به خدا راست گویند (و از در صدق و صفا درآیند) برای آنها بهتر است .
22 - اما اگر رویگردان شوید آیا جز این انتظار می رود که در زمین فساد کنید و قطع رحم نمائید.
23 - آنها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته ، گوشهایشان را کر و چشمهایشان را کور نموده است .
24 - آیا آنها در قرآن تدبر نمی کنند؟ یا بر دلهایشان قفل نهاده شده است .
تفسیر:از نام جهاد نیز وحشت دارند!
در این آیات موضعگیریهای مختلف ((مؤ منان)) و ((منافقان)) را در برابر فرمان جهاد روشن می سازد، و تکمیلی است بر بحثهائی که درباره این دو گروه در آیات قبل آمد

نخست می فرماید: ((مؤ منان پیوسته می گویند چرا سوره ای نازل نمی شود))؟! (و یقول الذین آمنوا لو لا نزلت سورة).
سوره ای که در آن فرمان جهاد باشد، و تکلیف ما را در برابر دشمنان سنگدل و خونخوار و بی منطق روشن سازد، سوره ای که آیاتش نور هدایت بر قلب ما بپاشد، و روح و جان ما را با فروغش روشن نماید.
این وضع حال مؤ منان راستین . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 462
و اما منافقان هنگامی که سوره محکم و استواری نازل می گردد که در آن نامی از جنگ و جهاد است ، منافقان بیماردل را می بینی که همچون کسی که در آستانه مرگ قرار گرفته با نگاهی مات و مبهوت ، و چشمانی که حدقه آنها از کار ایستاده به تو می نگرند))! (فاذا انزلت سورة محکمة و ذکر فیها القتال راءیت الذین فی قلوبهم مرض ینظرون الیک نظر المغشی علیه من الموت).
از شنیدن نام جنگ چنان وحشت و اضطراب سر تا پای آنها را فرا می گیرد که نزدیک است قالب تهی کنند! فکرشان از کار می افتد، سیاهی چشم از حرکت بازمی ایستد، و همچون کسانی که نزدیک است قبض روحشان شود نگاهی بی حرکت و خیره ، بی آنکه پلکهای چشم بهم خورد، دارند، و این گویاترین تعبیری است از حال منافقان ترسو و بزدل !.
چرا برخورد مؤ منان و منافقان این چنین متفاوت نباشد در حالی که گروه اول به خاطر ایمان محکمشان هم به لطف و عنایت و یاری پروردگار امیدوارند، و هم از شهادت در راه او پروا ندارند.
میدان جهاد برای آنها میدان اظهار عشق به محبوب ، میدان شرف و فضیلت ، میدان شکوفائی استعدادها، و میدان پایداری و مقاومت و پیروزی است ، و در چنین میدانی ترس معنی ندارد.
اما برای ((منافقان)) میدان مرگ و نابودی و بدبختی است ، میدان شکست و جدائی از لذات دنیا است ، میدانی است تاریک و ظلمانی ، با آینده ای وحشتناک و مبهم !.
منظور از ((سورة محکمة)) به عقیده بعضی از مفسران سوره هائی است که در آن مساءله جهاد مطرح می شود، ولی دلیلی بر این تفسیر در دست نیست ، بلکه ظاهر این است که محکم در اینجا به همان معنی مستحکم و استوار و قاطع و خالی از هرگونه ابهام است که گاه در مقابل آن عنوان متشابه قرار می گیرد، و البته تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 463
آیات جهاد چون معمولا از قاطعیت فوق العاده ای برخوردار است تناسب بیشتری با مفهوم این واژه دارد، اما منحصر به آن نیست .
تعبیر به الذین فی قلوبهم مرض : ((کسانی که در قلبهایشان بیماری است)) تعبیری است که در لسان قرآن معمولا برای ((منافقین)) به کار می رود، و اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند منظور افراد ((ضعیف

الایمان)) است ، نه با سایر آیات قرآن سازگار می باشد و نه با آیات قبل و بعد آیه مورد بحث که همه از منافقان سخن می گوید.
به هر حال ، در پایان آیه در یک جمله کوتاه می گوید: ((وای بر آنها که مرگ و نابودی برای آنها از زندگی بهتر است)) (فاولی لهم).
جمله ((اولی لهم)) در ادبیات عرب معمولا به عنوان تهدید و نفرین و آرزوی ناراحتی و بدبختی برای کسی می آید.
بعضی نیز آن را به معنی الموت اولی لهم (مرگ برای آنها بهتر است) تفسیر کرده اند، و جمع میان آنها چنانکه در تفسیر آیه آوردیم نیز مانعی ندارد
در آیه بعد می افزاید: ((اگر آنها اطاعت کنند، و از فرمان جهاد سرپیچی نمایند و سخنان نیک و سنجیده و شایسته بگویند برای آنها بهتر است)) (طاعة و قول معروف).
تعبیر به ((قول معروف)) ممکن است در مقابل سخنان ناموزون و منکری

باشد که منافقان بعد از نزول آیات جهاد سرمی دادند، گاه می گفتند: ((لا تنفروا فی الحر)): در این گرمای شدید به سوی میدان جهاد نروید)) (توبه - 81).
و گاه می گفتند: ((خدا و پیامبرش جز وعده های دروغین پیروزی چیزی به ما وعده نداده اند))! ((و اذ یقول المنافقون والذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله و رسوله الا غرورا)) (سوره احزاب - 12).
و گاه برای سست کردن افراد با ایمان و بازداشتن از میدان نبرد می گفتند: هلم الینا ((به سوی ما بیا و خوش باش))! (احزاب - 18).
نه تنها مردم را تشویق به جهاد نمی کردند بلکه در تضعیف روحیه آنها سخت می کوشیدند.
سپس می افزاید: ((اگر آنها هنگامی که برنامه ها محکم می شود و فرمان جهاد قطعیت می یابد به خدا راست گویند و از در صدق و صفا درآیند برای آنها بهتر است)) (فاذا عزم الامر فلو صدقوا الله لکان خیرا لهم).
هم در این دنیا باعث سربلندی آنها است ، و هم در آخرت به پاداش و ثواب بزرگ و فوز عظیم نائل می شوند.
جمله ((عزم الامر)) در اصل اشاره به محکم شدن کار است ولی به قرینه آیات قبل و بعد منظور از آن ((جهاد)) می باشد.
در آیه بعد می افزاید: ((اما اگر راه مخالفت را پیش گیرید، و از فرمان خدا و عمل به کتاب او رویگردان شوید، آیا جز این انتظاری می رود که در زمین فساد کنید و قطع رحم نمائید)) (فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 465
زیرا اگر از قرآن و توحید روی گردان شوید قطعا به سوی جاهلیت باز می

گردید، و برنامه های جاهلی چیزی جز ((فساد در زمین)) ((قتل و غارت و خونریزی))، ((کشتن خویشاوندان و دختران)) نبود.
این در صورتی است که ((تولیتم)) از ماده ((تولی)) به معنی رویگردان شدن باشد، ولی بسیاری از مفسران این احتمال را داده اند که از ماده ((ولایت)) به معنی ((حکومت)) است ، یعنی اگر زمام حکومت به دستتان بیفتد چیزی جز تباهی و خونریزی و قطع رحم از شما انتظار نمی رود.
گویا جمعی از منافقان برای فرار از میدان جهاد این بهانه را درست کرده بودند که ما چگونه قدم به میدان نبرد بگذاریم و خونریزی کنیم و خویشاوندان خود را به قتل برسانیم ((و مفسد فی الارض)) باشیم ؟!.
قرآن در پاسخ آنها می گوید: ((مگر آنروز که حکومت در دست شما بود جز فساد و خونریزی و قطع رحم کار داشتید؟! اینها بهانه است ، هدف از جنگ در اسلام خاموش کردن آتش فتنه است ، نه فساد و تباهی در زمین ، هدف برچیدن بساط ظلم و ستم است نه قطع رحم .
در بعضی از روایات که در منابع اهل بیت (علیهمالسلام) آمده است می خوانیم : ((این آیه درباره بنی امیه است که وقتی زمام حکومت را به دست گرفتند نه بر صغیر رحم کردند و نه بر کبیر، حتی خویشاوندان خود را به خاک و خون کشیدند))!.
روشن است که بنی امیه از ابوسفیان گرفته تا فرزندان و نواده های او همه مصداق روشن این آیه بودند، منظور از روایت نیز همین است در حالی که آیه مفهوم گسترده ای دارد که همه منافقان ظالم و مفسد را شامل می شود.
در آیه بعد سرنوشت نهائی این گروه منافق و بهانه جوی مفسد را چنین

بیان می کند: ((آنها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته ، گوشهایشان را کر و چشمهایشان را کور نموده است))، نه حقیقتی را می شنوند و نه واقعیتی را می بینند (اولئک الذین لعنهم الله فاصمهم و اعمی ابصارهم).
آنها جهاد اسلامی را که بر معیار حق و عدالت است قطع رحم و فساد فی الارض می پندارند، اما آنهمه جنایاتی را که در جاهلیت مرتکب شدند و خونهای بی گناهانی را که در دوران حکومتشان ریختند و نوزادان معصومی را که با دست خود زیر خاک پنهان کردند مطابق با حق و عدالت !، لعنت خدا بر آنها باد که نه گوش شنوا دارند و نه چشم بینا!.
در روایتی از امام علی بن الحسین (علیهماالسلام) می خوانیم که به فرزندش امام باقر (علیه السلام) فرمود: ((ایاک و مصاحبة القاطع لرحمة ، فانی وجدته ملعونا فی کتاب الله عز و جل فی ثلاث مواضع : قال الله عز و جل فهل عسیتم ...)): ((فرزندم از دوستی با افرادی که پیوند

خویشاوندی را قطع کرده و نسبت به ارحام خود بدرفتاری می کنند بر حذر باش که من آنها را در سه آیه از قرآن ملعون یافتم ، سپس آیه مورد بحث را تلاوت فرمود ....))
((رحم)) در اصل به معنی ((جایگاه جنین)) در شکم مادر است ، سپس این تعبیر به تمام خویشاوندان اطلاق شده است به خاطر اینکه از رحم واحدی نشاءت گرفته اند.
در حدیث دیگری از رسول خدا می خوانیم : ثلاثة لا یدخلون الجنة مدمن خمر و مدمن سحر و قاطع رحم : ((سه گروهند که هرگز داخل بهشت نمی شوند، شرابخواران ، ساحران و قاطعان رحم)). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 467
ناگفته پیدا است لعن و طرد خداوند نسبت به این گروه ، و همچنین گرفتن قدرت درک حقایق از آنها، هرگز مستلزم جبر نیست ، چرا که اینها مجازات اعمال خود آنها و واکنش کردار و رفتارشان است .
در آخرین آیه مورد بحث به ذکر علت واقعی انحراف این قوم نگونبخت پرداخته ، می گوید: ((آیا آنها در آیات قرآن تدبر نمی کنند (تا حقیقت را دریابند و وظائف خود را انجام دهند) یا بر دلهای آنها قفل نهاده شده است))؟!. (افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها).
آری عامل بیچارگی آنها یکی از دو چیز است یا در قرآن ، این برنامه هدایت الهی و این نسخه کامل شفابخش ، تدبر نمی کنند، و یا اگر تدبر می کنند بر اثر هواپرستی و اعمالی که از قبل انجام داده اند قفلها بر دلهای آنها است ، به گونه ای که هیچ حقیقتی در آن نفوذ نمی کند.
و به تعبیر دیگر اگر کسی راه خود را در ظلمات گم می کند، یا چراغی به دست ندارد و یا چشمش نابینا است که اگر هم چراغ باشد و هم چشم بینا یافتن راه همه جا آسان است .
((اقفال)) جمع ((قفل)) در اصل از ماده ((قفول)) به معنی بازگشت کردن یا ((قفیل)) به معنی اشیاء خشک است ، و از آنجا که وقتی در را به بندند و بر آن قفل زنند هر کس بیاید از آنجا بازمی گردد، و همانند موجود خشک و صلب چیزی در آن نفوذ نمی کند این کلمه به این ابزار مخصوص گفته شده است .
نکته ها:
1 - قرآن کتاب اندیشه و عمل
آیات مختلف قرآن این حقیقت را فاش می گوید که این کتاب بزرگ آسمانی تنها برای تلاوت نیست ، بلکه هدف نهائی از آن ((ذکر)) (یادآوری) تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 468
((تدبر)) (بررسی عواقب و نتائج کار) ((انذار))، ((خارج کردن انسانها از ظلمات به نور)) و ((شفا و رحمت و هدایت)) است .

در آیه 50 سوره انبیاء می خوانیم : و هذا ذکر مبارک انزلنا: این یادآوری پر برکتی است که ما نازل کرده ایم)).
در آیه 29 سوره (ص) می خوانیم : کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته : ((این کتاب پربرکتی است که بر تو نازل کرده ایم تا در آیاتش تدبر کنند)).
و در آیه 19 سوره انعام آمده است : و اوحی الی هذا القرآن لانذرکم به و من بلغ : ((این قرآن به من وحی شده است تا شما و تمام کسانی را که این پیام به آنها می رسد به وسیله آن انذار کنم)).
و در آیه 1 سوره ابراهیم می فرماید: کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور: ((این کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را به وسیله آن از ظلمتها به سوی نور خارج سازی)).
و بالاخره در آیه 82 سوره اسراء آمده است : و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤ منین : ((آیاتی از قرآن نازل می کنیم که مایه شفا و رحمت برای مؤ منان است)).
و به این ترتیب باید قرآن مجید در متن زندگی مسلمانان قرار گیرد و آنرا قدوه و اسوه خویش قرار دهند دستوراتش را مو به مو اجرا کنند، و تمام خطوط زندگی خویش را با آن هماهنگ سازند.
اما متاءسفانه برخورد گروهی از مسلمانان با قرآن برخورد با یک مشت اوراد نامفهوم است ، تنها به تلاوت سرسری می پردازند، و در نهایت به تجوید و مخارج حروف و زیبائی صوت اهمیت می دهند، و بیشترین بدبختی مسلمانان از همینجاست که قرآن را از شکل یک برنامه جامع زندگی خارج ساخته و تنها تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 469
به الفاظ آن قناعت کرده اند.
قابل توجه اینکه در آیات مورد بحث با صراحت می گوید این منافقان بیماردل در قرآن تدبر نکردند که به این روز سیاه افتادند.
((تدبر)) از ماده ((دبر)) (بر وزن ابر) به معنی بررسی نتائج و عواقب چیزی است ، به عکس تفکر که بیشتر به بررسی علل و اسباب چیزی گفته می شود، و به کاربردن هر دو تعبیر در قرآن مجید پر معنی است .
اما نباید فراموش کرد که بهره گیری از قرآن نیاز به یک نوع خودسازی دارد، هر چند خود قرآن نیز به خودسازی کمک می کند، چرا که اگر بر دلها قفلها باشد، قفلهائی از هوی و هوس ، کبر و غرور، لجاجت و تعصب ، اجازه ورود نور حق به آن نمی دهد، در آیات مورد بحث به همین امر نیز اشاره شده است .
و چه زیبا می گوید: امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در خطبه ای که پیرامون صفات پرهیزگاران فرموده : اما اللیل فصافون اقدامهم ، تالین لاجزاء القرآن یرتلونها ترتیلا، یحزنون به انفسهم ، و یستثیرون به دواء دائهم ، فاذا مروا بایة فیها تشویق رکنوا الیها طمعا، و تطلعت نفوسهم الیها

شوقا، و ظنوا انها نصب اعینهم ، و اذا مروا بایة فیها تخویف اصغوا الیها مسامع قلوبهم ، و ظنوا ان زفیر جهنم و شهیقها فی اصول آذانهم :
((آنها شب هنگام برپا ایستاده ، قرآن را شمرده و با تدبر تلاوت می کنند، و جان خود را با آن محزون می سازند، داروی درد خود را از آن می گیرند، هر گاه به آیه ای رسند که در آن تشویق است با علاقه فراوان به آن روی می آورند، و چشم جانشان با شوق بسیار در آن خیره می شود، و آن را همواره نصب العین خود می سازند، و هر گاه به آیه ای رسند که در آن بیم و انذار است گوشهای دل خود را برای شنیدنش باز کرده ، فکر می کنند صدای ناله آتش سوزان دوزخ و به هم خوردن زبانه هایش در گوش جانشان طنین انداز است)). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 470
2 - حدیثی از امام صادق (علیه السلام)
در تفسیر جمله ((ام علی قلوب اقفالها)) از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده است : ان لک قلبا و مسامع ، و ان الله اذا اراد ان یهدی عبدا فتح مسامع قلبه ، و اذا اراد به غیر ذلک ختم مسامع قلبه ، فلا یصلح ابدا و هو قول الله عز و جل : ام علی قلوب اقفالها: ((برای تو قلبی است و گوشهائی که (راه نفوذ در آن است) و خداوند هرگاه بخواهد بنده ای را (بخاطر تقوایش) هدایت کند، گوشهای قلب او را می گشاید، و هنگامی که غیر از این بخواهد بر گوشهای قلبش مهر می نهد، به گونه ای که هرگز اصلاح نخواهد شد، و این معنی سخن خداوند است)) ((ام علی قلوب اقفالها)). محمد
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 471
آیه 25-28
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ ارْتَدُّوا عَلی أَدْبَرِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَینَ لَهُمُ الْهُدَی الشیْطنُ سوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلی لَهُمْ(25)
ذَلِک بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِینَ کَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سنُطِیعُکمْ فی بَعْضِ الاَمْرِ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ إِسرَارَهُمْ(26)
فَکَیْف إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَئکَةُ یَضرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَرَهُمْ(27)
ذَلِک بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مَا أَسخَط اللَّهَ وَ کرِهُوا رِضوَنَهُ فَأَحْبَط أَعْمَلَهُمْ(28)
ترجمه :25 - کسانی که بعد از روشن شدن حق پشت کردند شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده ، و آنها را با آرزوهای طولانی فریفته است .
26 - این بخاطر آن است که آنها به کسانی که نزول وحی الهی را کراهت داشتند گفتند ما در بعضی از امور از شما پیروی می کنیم ، در حالی که خداوند اسرار آنها را می داند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 472
27 - حال آنها چگونه خواهد بود هنگامی که فرشتگان (مرگ) بر صورت و

پشت آنها می زنند (و قبض روحشان می کنند).
28 - این بخاطر آن است که آنها از آنچه خداوند را به خشم می آورد پیروی کردند و آنچه را موجب خشنودی او است کراهت داشتند لذا اعمالشان را حبط و نابود کرد.
تفسیر:چرا در قرآن تدبر نمی کنند؟!
این آیات همچنان به بحث پیرامون منافقان و موضعگیریهای مختلف آنها ادامه می دهد، می فرماید: ((کسانی که بعد از روشن شدن حق بازگشتند و پشت کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده ، و آنها را به آرزوهای دور و دراز فریفته است)) (ان الذین ارتدوا علی ادبارهم من بعد ما تبین لهم الهدی الشیطان سول لهم و املی لهم).
گر چه بعضی احتمال داده اند که این آیه پیرامون جمعی از کفار اهل کتاب سخن می گوید که قبل از قیام پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نشانه های او را بر اساس کتب آسمانیشان می شمردند و سخت در انتظار او بودند، اما بعد از قیام او و روشن شدن این نشانه ها به او پشت کردند و شهوات و منافع مادی ، مانع ایمانشان شد.
ولی قرائنی که در آیات قبل و بعد است به خوبی نشان می دهد این آیه نیز درباره منافقان سخن می گوید که نزدیک آمدند و دلائل حقانیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به وضوح دیدند و شنیدند، ولی به خاطر هواپرستی و تسویلات شیطانی به آن پشت کردند.
((سول)) از ماده ((سؤ ل)) (بر وزن قفل) به معنی حاجتی است که نفس آدمی نسبت به آن حریص است و ((تسویل)) معنی ترغیب و تشویق نسبت به اموری که تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 473
به آن حریص است ، و نسبت این امر به شیطان به خاطر وسوسه هائی است که او در جان انسان می کند، و مانع هدایت او می شود.
جمله و املی لهم از ماده ((املاء)) به معنی ایجاد طول امل و آرزوهای دور و دراز است که انسان را به خود مشغول داشته و از حق بازمی دارد.
آیه بعد علت این تسویلات و تزیینات شیطانی را چنین شرح می دهد: ((این بخاطر آن است که آنها به کسانی که از نزول وحی الهی به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اسلام ناراحت بودند گفتند ما در بعضی از امور از شما پیروی می کنیم)) (ذلک بانهم قالوا للذین کرهوا ما نزل الله سنطیعکم فی بعض الامر).
کار منافق همین است که به دنبال افراد سرخورده و مخالف می گردد، و اگر در تمام جهات با او قدر مشترک نداشته باشد به همان مقدار که وجوه مشترک موجود است همکاری ، بلکه اطاعت می کند.
منافقان مدینه نیز به سراغ یهود آمدند، یهود ((بنی نضیر)) و ((بنی قریظه)) که پیش از بعثت پیامبر از مبلغان اسلام بودند، اما بعد از ظهورش

بخاطر حسد و کبر و به خطر افتادن منافعشان ظهور اسلام را ناخوشایند دانستند، و از آنجا که مخالفت با پیامبر اسلام و توطئه ضد او قدر مشترکی در میان منافقان و یهود بود قول همکاری به آنها دادند.
تعبیر ((فی بعض الامر)) شاید اشاره به این است که ما تنها در این قسمت با شما همکاری می کنیم ، ولی شما با بت پرستی مخالفید، و معتقد به رستاخیز هستید، ما در این امور با شما همراه نیستیم .
این سخن شبیه چیزی است که در آیه 11 سوره حشر آمده : ا لم تر الی

الذین نافقوا یقولون لاخوانهم الذین کفروا من اهل الکتاب لئن اخرجتم لنخرجن معکم و لا نطیع فیکم احدا ابدا و ان قوتلتم لننصرنکم : ((آیا ندیدید منافقان را که به برادران کافرشان از اهل کتاب می گویند اگر شما از این بلاد کوچ کنید ما هم با شما می آئیم ، و از هیچکس در مخالفت با شما اطاعت نخواهیم کرد، و اگر با شما پیکار کنند یاریتان خواهیم کرد))!
در پایان آیه آنها را با عبارتی کوتاه تهدید کرده ، می گوید: ((خداوند مخفی کاریها و اسرار آنها را می داند)) (و الله یعلم اسرارهم).
هم از کفر باطنی آنها و نفاقشان آگاه است ، و هم از توطئه چینها با کمک یهود، و به موقع آنها را مجازات خواهد کرد.
و نیز از آنچه یهود از حسادت و دشمنی و عناد مخفی می داشتند آگاه است آنها طبق گواهی کتابشان چنان از نشانه های پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آگاه بودند که او را همچون فرزند خود می شناختند، و این نشانه ها را قبلا برملا می گفتند، ولی بعد از ظهورش همه را مخفی و پنهان کردند خدا از این پنهانکاری آگاه است .
در حدیثی از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) آمده است که منظور از ((کرهوا ما نزل الله)) بنی امیه هستند که نزول فرمان خداوند را درباره ولایت علی (علیه السلام) ناخوش داشتند.
روشن است که این نوعی تطبیق و بیان مصداق است نه انحصار مفهوم آیه .
آیه بعد در حقیقت توضیحی است برای این تهدید سربسته می فرماید: ((حال آنها چگونه خواهد بود هنگامی که فرشتگان مرگ روحشان را قبض

می کنند در حالی که بر صورت و پشت آنها می زنند)) (فکیف اذا توفتهم الملائکة یضربون وجوههم و ادبارهم).
آری این فرشتگان ماءمورند که در آستانه مرگ مجازات آنها را شروع کنند تا طعم تلخ کفر و نفاق و لجاجت و عناد را بچشند، به صورت آنها می کوبند، برای این که رو به سوی دشمنان خدا رفته اند، و بر پشت آنها می زنند بخاطر این که به آیات الهی و پیامبرش پشت کردند.

این معنی شبیه چیزی است که در آیه 50 سوره انفال درباره کفار و منافقین آمده است : و لو تری اذ یتوفی الذین کفروا الملائکة یضربون وجوههم و ادبارهم و ذوقوا عذاب الحریق : ((اگر ببینی کافران را هنگامی که فرشتگان مرگ جان آنها را می گیرند، و بر صورت و پشت آنها می زنند، و می گویند: بچشید عذاب سوزنده را....)).
در آخرین آیه مورد بحث باز به بیان علت این عذاب الهی در آستانه مرگ آنها پرداخته می گوید: ((این عذاب و کیفر به خاطر آن است که آنها از آنچه خداوند را به خشم می آورد پیروی کردند، و آنچه را موجب خشنودی او است کراهت داشتند، لذا خداوند اعمالشان را حبط و نابود کرد)) (ذلک بانهم اتبعوا ما اسخط الله و کرهوا رضوانه فاحبط اعمالهم).
چرا که شرط قبولی اعمال و هر گونه تلاش و کوشش رضای خدا است ، بنابراین طبیعی است که اعمال کسانی که اصرار در خشم خدا دارند و مخالف با رضای او هستند نابود گردد، و با دست خالی ، و کوله بار عظیمی از گناهان این جهان را وداع گویند.
حال این گروه درست مخالف وضعی است که مؤ منان دارند که فرشتگان

رحمت در آستانه مرگ به استقبال آنها می آیند، با روی گشاده به آنها می گویند: سلام بر شما باد، هم اکنون وارد بهشت شوید بخاطر اعمالی که انجام می دادید: ((الذین تتوفاهم الملائکة طیبین یقولون سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون)). (نحل - 33).
قابل توجه این که در مورد خشم الهی جمله به صورت فعلیه آمده است (ما اسخط الله) و در مورد خشنودی او به صورت اسمیه (رضوانه).
بعضی از مفسران گفته اند این تفاوت تعبیر لطیفه ای در بردارد، و آن اینکه خشم خدا گاهگاه است ، و رضا و رحمتش مستمر است و مدام .
این نکته نیز روشن است که خشم و غضب و سخط در مورد خداوند به معنی تاثر نفسانی نیست ، همانگونه که رضای او نیز به معنی انبساط روح نمی باشد، بلکه همانگونه که در حدیث امام صادق (علیه السلام) آمده ((غضب الله عقابه و رضاه ثوابه)): ((خشم خدا عقاب او است ، و رضای او ثواب او)). محمد

آیه 29-31
آیه و ترجمه
أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ فی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَن لَّن یخْرِجَ اللَّهُ أَضغَنَهُمْ(29)
وَ لَوْ نَشاءُ لاَرَیْنَکَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُم بِسِیمَهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فی لَحْنِ الْقَوْلِ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ أَعْمَلَکمْ(30)
وَ لَنَبْلُوَنَّکُمْ حَتی نَعْلَمَ الْمُجَهدِینَ مِنکمْ وَ الصبرینَ وَ نَبْلُوَا أَخْبَارَکمْ(31)

ترجمه :29 - آیا کسانی َکه در دلهایشان بَیماری است گمان کردند خدا کینه هایشان را ظاهر نمی کند؟!
30 - و اگر ما بخواهیم آنها را به تو نشان می دهیم تا آنها را با قیافه هایشان بشناسی ، هر چند می توانی از طرز سخنانشان آنها را بشناسی ، و خداوند اعمال شما را می داند.
31 - ما همه شما را قطعا آزمایش می کنیم تا معلوم شود مجاهدان واقعی و صابران از میان شما کیانند؟ و اخبار شما را بیازمائیم .
تفسیر:منافقان را از لحن گفتارشان می توان شناخت
در این آیات باز هم به بحثی دیگر از صفات و نشانه های منافقین اشاره می کند. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 478
و مخصوصا بر این معنی تاءکید دارد که اینها تصور نکنند برای همیشه می توانند چهره درونی خود را از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان مکتوم دارند، و خود را از رسوائی بزرگ برهانند.
نخست می گوید: ((آیا کسانی که در دلهایشان بیماری است گمان کردند خدا کینه های شدیدشان را ظاهر نمی سازد))؟! (ام حسب الذین فی قلوبهم مرض ان لن یخرج الله اضغانهم).
((اضغان)) جمع ((ضغن)) (بر وزن حرص ، و همچنین بر وزن عقد) به معنی کینه شدید است .
آری آنها در درون دل کینه شدیدی نسبت به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان داشته و همیشه منتظر فرصتی بودند که ضربه ای بر آنها وارد کنند، قرآن به آنان هشدار می دهد، تصور نکنند همیشه می توانند چهره واقعی خود را مکتوم دارند.
لذا در آیه بعد می افزاید: ((اگر بخواهیم آنها را به تو نشان می دهیم ، تا آنها را با قیافه هایشان بشناسی))! (و لو نشاء لاریناکهم فلعرفتهم بسیماهم).
در چهره های آنها علامتی می گذاریم که با مشاهده آن علامت از نفاقشان آگاه شوی ، و به ((راءی العین)) آنها را ببینی .
سپس می افزاید: ((هر چند الان هم می توانی از طرز سخنانشان آنها را بشناسی)) (و لتعرفنهم فی لحن القول).
((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: ((لحن)) عبارت از این است که سخن را از قواعد و سنن خود منحرف سازند، یا اعراب خلافی به آن دهند، و یا از صورت صراحت به کنایه و اشاره بکشانند، و منظور در آیه مورد بحث همان معنی تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 479
سوم است یعنی این منافقان بیماردل را از کنایه ها و نیشها و تعبیرات موذیانه و منافقانه شان می توان شناخت .
هر جا سخن از جهاد است آنها به نحوی در تضعیف اراده مردم می کوشند،

هر جا سخن از حق و عدالت است آن را به سوی دیگری منحرف می سازند، و آنجا که از نیکان و پاکان و پیشگامان اسلام سخن به میان می آید به نحوی می کوشند آنها را لکه دار و کم اعتبار کنند.
لذا در حدیث معروفی از ((ابو سعید خدری)) نقل شده است که می گوید: لحن القول بغضهم علی بن ابی طالب ، و کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله ببغضهم علی بن ابی طالب : ((منظور از ((لحن القول)) بغض علی بن ابی طالب (علیه السلام) است ، و ما منافقان را در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از طریق عداوت با علی (علیه السلام) می شناختیم)).
آری این یکی از نشانه های بارز منافقان بود که نسبت به اولین مؤ من از میان مردان ، و نخستین پیشگام جانباز اسلام عداوت می ورزیدند.
اصولا ممکن نیست انسان چیزی را در دل داشته باشد و بتواند برای مدت طولانی آن را چنان مکتوم دارد که حتی در کنایات و اشارات و لحن کلام او ظاهر نشود، لذا در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : ما اضمر احد شیئا تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 480
الا ظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه : ((هیچکس چیزی را در دل پنهان نمی کند مگر اینکه در سخنانی که از دهان او ناآگاه می پرد و صفحه صورتش آشکار می شود)).
در آیات دیگر قرآن سخنان موذیانه منافقان که مصداق این لحن القول است ، یا حرکات مشکوک آنها، نقل شده است ، و شاید به همین دلیل بعضی از مفسران گفته اند که بعد از نزول آیه مورد بحث دیگر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به خوبی منافقان را از نشانه های آنها می شناخت .
شاهد گویای این سخن اینکه به آن حضرت دستور داده شد که هر گاه یکی از آنها از دنیا برود بر او نماز نخواند، و کنار قبرش برای دعا و طلب آمرزش نایستد: ((و لا تصل علی احد منهم مات ابدا و لا تقم علی قبره)) (توبه - 84).
مخصوصا از مواقعی که منافقان به خوبی چهره واقعی خود را آشکار می کردند موقع جهاد بود، قبل از جنگ به هنگام جمع آوری کمکها و آماده شدن برای میدان نبرد، و در میدان جنگ به هنگام حملات شدید دشمن ، و بعد از جنگ به هنگام تقسیم غنائم که در آیات فراوانی از قرآن مجید مخصوصا در سوره توبه و احزاب به آنها اشاره شده است ، و کار به جائی رسیده بود که حتی افراد عادی مسلمانان نیز منافقان را در این صحنه ها می شناختند.
امروز هم شناختن منافقان از لحن قول و موضعگیریهای خلافشان در مسائل مهم اجتماعی ، و مخصوصا در بحرانها یا جنگها کار مشکلی نیست و

با کمی دقت از گفتار و رفتارشان شناسائی می شوند.و چه خوب است مسلمانان بیدار باشند و از این آیه الهام گیرند و این گروه خطرناک و کینه توز را بشناسند و افشا کنند.
در پایان آیه می افزاید: ((خداوند اعمال همه شما را می داند)) (و الله یعلم تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 481
اعمالکم).
هم اعمال مخفی و آشکار مؤ منان ، و هم اعمال منافقان را، به فرض که بتوانند چهره اصلی خود را از مردم پنهان دارند آیا از خدا که در ظاهر و باطن و خلوت و جلوت با آنها است می توانند مکتوم دارند؟!
در آیه بعد برای تاءکید بیشتر و نشان دادن طرق شناخت مؤ منان از منافقان می افزاید: ((ما همه شما را قطعا آزمایش می کنیم ، تا معلوم شود مجاهدان واقعی شما و صابران کیانند)) و مجاهدنماها و سست عنصران منافق کیان ؟! (و لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم و الصابرین).
گر چه این آزمایش دامنه وسیع و گسترده ای دارد و صبر و شکیبائی در انجام همه وظائف را شامل می شود ولی به تناسب کلمه مجاهدین ، و آیات قبل و بعد بیشتر منظور آزمایش در میدان جهاد است ، و راستی میدان جهاد میدان آزمایش بزرگ و سختی است ، و کمتر کسی می تواند چهره واقعی خود را در چنین میدانهائی از نظرها مستور دارد.
و در ذیل آیه می فرماید: علاوه بر اینکه شما را می آزمائیم ((اخبار شما را نیز آزمایش می کنیم)) (و نبلوا اخبارکم).
بسیاری از مفسران گفته اند که مراد از ((اخبار)) در اینجا اعمال انسانها است ، چرا که وقتی عملی از انسان سرمی زند به صورت ((خبر)) در میان مردم پخش می شود، بعضی نیز گفته اند منظور از ((اخبار)) در اینجا اسرار درونی است ، چرا که اعمال مردم از این اسرار خبر می دهد.
این احتمال نیز وجود دارد که ((اخبار)) در اینجا به معنی خبرهائی است که مردم از وضع خود یا از تعهدات خویش می دهند، مثلا منافقان با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عهد کرده بودند که پشت به میدان نبرد نکنند در حالی که عهد و پیمان تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 482
خود را شکستند: و لقد کانوا عاهدوا الله من قبل لا یولون الادبار (احزاب - 15).
و نیز ((بعضی از آنها از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اجازه بازگشت از میدان جهاد می طلبیدند و می گفتند خانه های ما بدون حفاظ است در صورتی که بدون حفاظ نبود هدفشان این بود که فرار کنند))! و یستاذن فریق منهم النبی یقولون ان بیوتنا عورة و ما هی بعورة ان یریدون الا فرارا (احزاب - 13).

به این ترتیب خداوند هم اعمال انسانها را می آزماید و هم گفتار و اخبار آنها را.
مطابق این تفسیر این دو جمله در آیه مورد بحث دو معنی متفاوت دارد، در حالی که طبق تفسیرهای قبل تاءکید یکدیگر است .
به هر حال این نخستین بار نیست که خداوند به مردم اعلام می کند که شما را می آزمائیم تا صفوفتان از هم مشخص شود، و مؤ منان راستین از ضعیف الایمانها و منافقان شناخته شوند، در آیات فراوانی از قرآن این مساءله ابتلاء و امتحان مطرح شده است .
مسائل مربوط به آزمایش الهی را در جلد اول ذیل آیه 155 بقره (صفحه 524 تا 535) بحث کرده ایم و همچنین در جلد 16 آغاز سوره عنکبوت مشروحا آمده است .
ضمنا جمله : ((حتی نعلم المجاهدین منکم)) (تا مجاهدان شما را بشناسیم) به این معنی نیست که خداوند از این گروه آگاهی ندارد بلکه منظور تحقق این معلوم الهی است و مشخص شدن این گونه افراد است ، یعنی تا این علم الهی تحقق خارجی یابد و عینیت حاصل کند و صفوف مشخص شود. محمد
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 483
آیه 32-34
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صدُّوا عَن سبِیلِ اللَّهِ وَ شاقُّوا الرَّسولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَینَ لَهُمُ الْهُدَی لَن یَضرُّوا اللَّهَ شیْئاً وَ سیُحْبِط أَعْمَلَهُمْ(32)
* یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسولَ وَ لا تُبْطِلُوا أَعْمَلَکمْ(33)
إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صدُّوا عَن سبِیلِ اللَّهِ ثمَّ مَاتُوا وَ هُمْ کُفَّارٌ فَلَن یَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ(34)
ترجمه :32 - کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند و بعد از روشن شدن حق به مخالفت با رسول خدا برخاستند هرگز زیانی به خدا نمی رسانند، و به زودی اعمالشان را نابود می کند.
33 - ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا، و اطاعت کنید رسول خدا را، و اعمال خود را باطل مسازید!
34 - کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند سپس در حال کفر از دنیا رفتند خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید. تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 484
تفسیر:آنها که در حال کفر بمیرند هرگز بخشوده نخواهند شد
بعد از بحثهای گوناگونی که پیرامون وضع منافقان در آیات گذشته بیان شد، این آیات پیرامون جمع دیگری از کفار بحث می کند، و می فرماید: ((کسانی که کافر شدند و مردم را از راه خدا بازداشتند و بعد از روشن

شدن حق به مخالفت با رسول خدا برخاستند، هرگز زیانی به خدا نمی رسانند، و اعمالشان را حبط و نابود می کند)) (حتی اگر کار خیری هم انجام داده اند چون با ایمان قرین نبوده حبط می شود) (ان الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله و شاقوا الرسول من بعد ما تبین لهم الهدی لن یضروا الله شیئا و سیحبط اعمالهم).
این گروه ممکن است همان مشرکان مکه باشند، و یا کفار یهود مدینه ، و یا هر دو، زیرا تعبیر به ((کفر)) و ((صد عن سبیل الله)) (بازداشتن مردم از راه خدا) و ((شاقوا الرسول)) (مخالفت و دشمنی با پیامبر) در مورد هر دو گروه در آیات قرآن آمده است .
تعبیر به ((تبیین هدایت)) در مورد مشرکان مکه از طریق معجزات بود، و در مورد کفار اهل کتاب از طریق کتاب آسمانیشان .
حبط اعمال آنها یا اشاره به کارهای نیکی است که احیانا انجام می دادند، مانند میهمان نوازی ، انفاق و کمک به ابن السبیل ، و یا اشاره به عقیم ماندن نقشه های آنها بر ضد اسلام است .
به هر حال این گروه دارای سه وصف بودند ((کفر)) و ((صد عن سبیل الله)) و ((دشمنی و عداوت با پیامبر)) که یکی مخالفت با خدا بود، و دیگری با بندگان خدا، و دیگری با رسول خدا.
در آیه بعد روی سخن را به مؤ منان کرده ، و بعد از بیان خطوط منافقین

و کفار خط آنها را نیز چنین تبیین می کند: ((ای کسانی که ایمان آورده اید! اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید رسول خدا را، و اعمال خود را باطل مسازید)) (یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالکم).
در حقیقت برنامه مؤ منان در همه چیز نقطه مقابل گروه کافر و منافق است آنها مخالفت فرمان خدا می کنند، و اینها اطاعت ، آنها به عداوت و دشمنی با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برمی خیزند و اینها فرمانبردارند، آنها اعمالشان بر اثر کفر و ریا و منت و مانند آن نابود می شود اما اینها با ترک این امور پاداش اعمالشان در پیشگاه خدا محفوظ است .
به هر حال لحن آیه نشان می دهد که در میان مؤ منان آن روز نیز افرادی بوده اند که در مساءله اطاعت خداوند و رسول و حفظ اعمالشان از باطل شدن کوتاهی هائی داشته اند که خداوند با این آیه به آنها اخطار می کند.
شاهد این سخن شان نزولی است که بعضی از مفسران درباره این آیه نقل کرده اند که ((بنی اسد)) اسلام آوردند و خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرضه داشتند ما تو را بر خود مقدم داشته ایم ، و جان و خانواده خویش را در اختیار تو گذارده ایم ، ولی از لحن گفتارشان یک

نوع منت گذاری استفاده می شد، آیه فوق نازل گشت و به آنها در این زمینه هشدار داد.
بعضی از فقها به جمله اخیر (و لا تبطلوا اعمالکم) برای حرمت شکستن نماز استدلال کرده اند، ولی همانگونه که آیات قبل و بعد، و خود آیه مورد بحث گواهی می دهد مربوط به این معنی نیست ، بلکه هدف عدم ابطال از طریق شرک و ریاء و منت و امثال آن است .
آخرین آیه مورد بحث توضیح و تاءکیدی است برای آنچه در آیات قبل پیرامون کفار آمده است ، و در ضمن راه بازگشت را به آنها که مایل باشند نشان تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 486
می دهد، می فرماید: ((کسانی که کافر شدند و مردم را نیز از پیمودن راه خدا باز داشتند سپس در همان حال کفر از دنیا رفتند خدا هرگز آنها را نخواهد بخشید))! (ان الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله ثم ماتوا و هم کفار فلن یغفر الله لهم).
چرا که با مرگ درهای توبه بسته می شود، اینها بار سنگین کفر خودشان و اضلال و گمراهی دیگران را هر دو بر دوش می کشند، چگونه امکان دارد خداوند آنها را ببخشد؟.
و به این ترتیب در مجموع این آیات ، از سه گروه سخن به میان آمده است : منافقان ، کفار، و مؤ منان ، و صفات هر کدام و سرنوشت هر یک مشخص شده است .
نکته :
عوامل نابودی ثواب عمل
از نکات حساسی که در آیات مختلف قرآن از جمله آیه مورد بحث ، به آن هشدار داده شده این است که مؤ منان مراقب باشند که اعمالشان همچون کفار حبط و نابود نشود.
و به تعبیر دیگر اصل عمل مطلبی است ، و نگاهداری آن مطلبی مهمتر، یک عمل پاک و سالم و مفید عملی است که از آغاز سالم و بی عیب باشد و محافظت و مراقبت از آن تا پایان عمر بشود.
عواملی که اعمال آدمی را به خطر می افکند یا نابود می سازد بسیار است از جمله :
1 - ((منت گذاردن و آزار دادن است))، چنانکه قرآن می گوید: یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی کالذی ینفق ماله تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 487
رئاء الناس و لا یؤ من بالله و الیوم الاخر: ((ای کسانی که ایمان آورده اید انفاقها و بخشش های خود را با منت و آزار باطل نسازید، همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کند و ایمان به خدا و روز قیامت ندارد)) (بقره - 264).

در اینجا دو عامل بطلان عمل یکی ((منت و آزار)) و دیگری ((ریا و کفر)) مطرح شده است که اولی بعد از عمل می آید، و دومی مقارن آن ، و اعمال نیک را به آتش می کشند.
2 - ((عجب)) عامل دیگری است برای نابودی آثار عمل ، چنانکه در حدیث آمده است العجب یاکل الحسنات کما تاکل النار الحطب : ((عجب حسنات انسان را می خورد همانگونه که آتش هیزم را))!.
3 - ((حسد)) نیز یکی از این گونه اعمال است که درباره آن نیز تعبیری شبیه به ((عجب)) آمده که همچون آتش ، حسنات را نابود می کند، پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ایاکم و الحسد فان الحسد یاکل الحسنات کما تاکل النار الحطب .
اصولا همانگونه که حسنات ، سیئات را از بین می برد (ان الحسنات یذهبن السیئات) (سوره هود - 114) همچنین گاهی سیئات ، حسنات را به کلی از اثر می اندازد.
4 - مساءله حفظ ایمان تا پایان عمر مهمترین شرط بقای آثار عمل است چرا که قرآن به صراحت می گوید: ((کسانی که بی ایمان از دنیا بروند تمام اعمالشان حبط و نابود می شود)). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 488
از اینجا است که به اهمیت و مشکلات مساءله نگهداری اعمال پی می بریم ، و لذا در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده که فرمود: الا بقاء علی العمل اشد من العمل ، قال و ما الابقاء علی العمل ؟ قال یصل الرجل بصلة و ینفق نفقة لله وحده و لا شریک له ، فکتب له سرا ثم یذکرها فتمحی فتکتب له علانیة ، ثم یذکرها فتمحی و تکتب له ریاء!:
((نگهداری عمل از خود عمل سختتر است)).
راوی سؤ ال می کند منظور از نگهداری عمل چیست .
پاسخ فرمود انسان بخششی می کند و یا انفاقی در راه خداوند یکتا و به عنوان یک انفاق پنهانی برای او ثبت می شود، سپس در جائی آنرا مطرح می کند این انفاق پنهانی حذف می شود و بجای آن انفاق آشکار نوشته می شود، دگر بار در جائی دیگر آنرا مطرح می کند باز حذف می شود و به عنوان ریاء نوشته می شود!.
آیه مورد بحث اشاره سربستهای به همه این امور کرده می گوید: و لا تبطلوا اعمالکم . محمد
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 489
آیه 35
آیه و ترجمه
فَلا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلی السلْمِ وَ أَنتُمُ الاَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَکُمْ وَ لَن یَتِرَکمْ أَعْمَلَکُمْ(35)
ترجمه :35 - هرگز سست نشوید و دشمنان را به صلح (ذلت بار) دعوت

نکنید در حالی که شما برترید و خداوند با شماست و چیزی از ثواب اعمالتان را هرگز کم نمی کند
تفسیر:صلح بیجا و ذلت بار!
در تعقیب آیات گذشته پیرامون مسئله جهاد این آیه به یکی از نکات مهم پیرامون ((جهاد)) اشاره می کند و آن اینکه افراد سست و ضعیف الایمان برای فرار از زیر بار جهاد و مشکلات میدان جنگ غالبا مساءله صلح را مطرح می کنند، مسلما صلح بسیار خوب است اما در جای خود، صلحی که تاءمین اهداف والای اسلامی کند، و حیثیت و عظمت و آبروی مسلمین را حفظ نماید، نه صلحی که آنها را به خواری و ذلت کشاند.
لذا می فرماید: ((اکنون که دستورهای گذشته را شنیدید سست نشوید و دشمنان را دعوت به صلح نکنید در حالی که شما برترید)) (فلا تهنوا و تدعوا الی السلم و انتم الاعلون).
یعنی حالا که نشانه های پیروزی و برتری شما آشکار شده چگونه با پیشنهاد صلح که مفهومش عقب نشینی و شکست است پیروزیهای خود را عقیم می گذارید؟ این در حقیقت صلح نیست ، این تسلیم و سازشی است که از سستی و زبونی سرچشمه

می گیرد، این یک نوع عافیت طلبی زشتی است که عواقب دردناک و خطرناک به بار می آورد.
و در ذیل آیه برای تقویت روحیه مسلمین مجاهد می افزاید: ((و خدا با شما است ، و ثواب اعمالتان را هرگز نمی کاهد)) (و الله معکم و لن یترکم اعمالکم)
کسی که خدا با او است همه عوامل پیروزی را در اختیار دارد، هرگز احساس تنهائی نمی کند، ضعف و سستی به خود راه نمی دهد، به نام صلح ، تسلیم دشمن نمی شود، و فراورده های خونهای شهیدان را در لحظات حساس به باد نمی دهد.
((لن یترکم)) از ماده ((وتر)) (بر وزن سطر) به معنی منفرد است ، و لذا به کسانی که بعضی از بستگان نزدیکشان کشته می شود و آنها تنها می مانند ((وتر)) (بر وزن فکر) می گویند، و به معنی نقصان و کمبود نیز آمده است و در آیه مورد بحث کنایه زیبائی از این مطلب است که خداوند شما را تنها نمی گذارد و اجر و پاداش اعمالتان را همراه شما می کند.
به خصوص اینکه می دانید هر گامی در راه جهاد بردارید برای شما ثبت می شود، نه تنها چیزی از پاداشتان را کم نمی گذارد که از فضل و کرمش نیز بر آن می افزاید.
از آنچه گفتیم روشن شد که آیه مورد بحث هیچ تضادی با آیه 61 سوره انفال ندارد، آنجا که می فرماید و ان جنحوا للسلم فاجنح لها و توکل علی الله انه هو السمیع العلیم : ((اگر آنها تمایل به صلح نشان دهند تو نیز از در

صلح درآ، و بر خدا تکیه کن که او شنوا و دانا است)) تا یکی را ناسخ دیگری قرار دهیم .
بلکه هر یک از این دو ناظر به مورد خاصی است ، یکی اشاره به ((صلح معقول)) و دیگری ((صلح نابجا)) است ، یکی صلحی است که منافع مسلمین را تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 491
کاملا تاءمین می کند، و دیگری صلحی است که از ناحیه مسلمانان ضعیف و سست در آستانه پیروزیها مطرح می گردد.
و لذا به دنبال آیه سوره انفال می گوید: و ان یریدوا ان یخدعوک فان حسبک الله : ((اما اگر آنها بخواهند با مطرح کردن صلح تو را فریب دهند و نیرنگی در کار باشد هرگز تسلیم مشو، و نگرانی به خود راه مده ، چرا که خداوند پشتیبان تو است .
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در فرمان مالک اشتر به هر دو قسم از صلح اشاره کرده ، می فرماید: و لا تدفعن صلحا دعاک الیه عدوک و لله فیه رضا: هر گاه دشمن تو را به صلحی دعوت کند که رضای خدا در آن بوده باشد پیشنهاد صلح را رد مکن مطرح شدن صلح از ناحیه دشمن از یکسو و توام بودن با رضای خدا از سوی دیگر، تقسیم شدن صلح را به دو قسم که در بالا گفتیم نشان می دهد.
به هر حال امرای مسلمین باید در تشخیص موارد صلح و جنگ که از پیچیده - ترین و ظریفترین مسائل سرنوشت ساز است فوق العاده دقیق و هوشیار باشند، چرا که کمترین اشتباه محاسبه در این جهت عواقب مرگباری را به دنبال دارد. محمد
تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 492
آیه 36-38
آیه و ترجمه
إِنَّمَا الحْیَوهُ الدُّنْیَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ إِن تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا یُؤْتِکمْ أُجُورَکُمْ وَ لا یَسئَلْکُمْ أَمْوَلَکُمْ(36)
إِن یَسئَلْکُمُوهَا فَیُحْفِکمْ تَبْخَلُوا وَ یخْرِجْ أَضِغَنَکمْ(37)
هَأَنتُمْ هَؤُلاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنفِقُوا فی سبِیلِ اللَّهِ فَمِنکم مَّن یَبْخَلُ وَ مَن یَبْخَلْ فَإِنَّمَا یَبْخَلُ عَن نَّفْسِهِ وَ اللَّهُ الْغَنىُّ وَ أَنتُمُ الْفُقَرَاءُ وَ إِن تَتَوَلَّوْا یَستَبْدِلْ قَوْماً غَیرَکُمْ ثُمَّ لا یَکُونُوا أَمْثَلَکم (38)
ترجمه :36 - زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی است و اگر ایمان آورید و تقوی پیشه کنید پاداشهای شما را به نحو کامل می دهد و (در برابر آن) چیزی از اموال شما نمی طلبید.
37 - چرا که هر گاه اموال شما را مطالبه کند، و حتی اصرار نماید، بخل می ورزید، و کینه و خشم شما را آشکار می سازد!
38 - آری شما همان جمعیتی هستید که دعوت برای انفاق در راه خدا می

شوید و بعضی از تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 493
شما بخل می ورزند، و هر کس بخل کند نسبت به خود بخل کرده است ، و خداوند بی نیاز است و شما همه نیازمندید و هرگاه سرپیچی کنید خداوند گروه دیگری را بجای شما می آورد که مانند شما نخواهند بود.
تفسیر:اگر سرپیچی کنید این رسالت را به گروه دیگری می دهد
گفتیم سوره ((محمد)) (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سوره ((جهاد)) است ، از مساءله جهاد آغاز شده و با مساءله جهاد پایان می گیرد.
آیات مورد بحث که آخرین آیات این سوره است نیز به یکی دیگر از مسائل زندگی انسانها در این رابطه می پردازد، و برای تشویق و تحریک هر چه بیشتر مسلمانان در زمینه اطاعت خداوند عموما و مساءله جهاد خصوصا بی ارزش بودن زندگی دنیا را مطرح می کند، زیرا یک عامل مهم بازدارنده از جهاد، سرگرم شدن و دلبستگی به زندگی مادی دنیا است .
می فرماید: ((زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی است)) (انما الحیاة الدنیا لعب و لهو).
((لعب)) (بازی) به کارهائی گفته می شود که دارای یکنوع نظم خیالی برای وصول به یک هدف خیالی است ، و لهو (سرگرمی) به هر کاری گفته می شود که انسان را به خود مشغول داشته و از مسائل اصولی منحرف سازد.
و به راستی زندگی دنیا ((بازی)) و ((سرگرمی)) است ، نه از آن کیفیتی حاصل می شود و نه حالی ، نه دوامی دارد و نه بقائی ، لحظاتی است زودگذر، و لذاتی است ناپایدار و تواءم با انواع دردسر!
به دنبال آن می افزاید: ((و اگر ایمان آورید و تقوا پیشه کنید خداوند پاداشهای شما را به نحو کامل و شایسته می دهد، و در برابر آن اموال شما را نمی طلبید)) (و ان تؤ منوا و تتقوا یؤ تکم اجورکم و لا یسئلکم اموالکم). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 494
نه خداوند در برابر هدایت و راهنمائی و آنهمه پاداشهای عظیم در دنیا و آخرت مالی از شما می طلبد، و نه پیامبرش ، اصولا خدا نیازی ندارد، و نیاز پیامبرش نیز فقط به خدا است .
و اگر مقدار ناچیزی از اموالتان به عنوان زکات و حقوق شرعی دیگر گرفته می شود آنهم برای خود شما مصرف می گردد، برای نگهداری یتیمان و مستمندان و ابن السبیل شما، و برای دفاع از امنیت و استقلال کشورتان و برقراری نظم و آرامش و تاءمین نیازمندیها و عمران و آبادی شهر و دیار شما است .
بنابراین همین مقدار نیز برای خود شما است که خدا و پیامبرش از همگان بی نیازند، و به این ترتیب تناقضی بین مفهوم آیه و آیات انفاق و زکات و مانند آن وجود ندارد.

در تفسیر جمله و لا یسئلکم اموالکم و رفع تناقض احتمالات متعدد دیگری نیز داده اند:
بعضی گفته اند: در برابر هدایت و پاداش چیزی از اموالتان را طلب نمی کند.
بعضی دیگر گفته اند: کل اموال شما را نمی طلبید، و تنها قسمتی از آن را می خواهد.
بعضی نیز گفته اند: این جمله اشاره به این است که اموال همه از آن خدا است گر چه چند روزی این امانت نزد ما است .
ولی از همه مناسبتر همان تفسیر اول است .
به هر حال نباید فراموش کرد که بخشی از جهاد، ((جهاد با اموال)) است و اصولا هر گونه نبرد با دشمن نیاز به هزینه هائی دارد که باید از سوی مسلمانان با ایمان و پرهیزگار و آنها که وابسته و دلبسته به دنیا نیستند گردآوری شود و آیات مورد بحث در حقیقت زمینه های فکری و فرهنگی را برای این مساءله تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 495
آماده می کند.
در آیه بعد برای نشان دادن میزان دلبستگی غالب مردم به اموال و ثروتهای شخصی می افزاید: ((هر گاه اموال شما را مطالبه کند، و حتی اصرار ورزد بخل می کنید، بلکه از آن بالاتر کینه ها و خشم شما را آشکار می سازد))! (ان یسئلکموها فیحفکم تبخلوا و یخرج اضغانکم).
((یحفکم)) از ماده احفاء به معنی اصرار در مطالبه و سؤ ال است ، و در اصل از حفا به معنی پابرهنه راه رفتن است . این تعبیر کنایه از کارهائی است که انسان تا آخرین حد آنرا پیگیری می کند، لذا ((احفاء شارب)) به معنی اصلاح کردن سبیل در کوتاهترین حد است .
و ((اضغان)) جمع ((ضغن)) چنانکه قبلا هم اشاره کردیم به معنی ((کینه شدید)) است .
خلاصه اینکه آیه بیانگر دلبستگی شدید بسیاری از مردم به مسائل مالی است و در حقیقت یکنوع ملامت و سرزنش آنها و در عین حال تشویق به ترک این وابستگی است ، تا آنجا که اگر خدا نیز از آنها مطالبه کند خشم و کینه او را به دل می گیرند!
و به این ترتیب با این تازیانه ملامت روح خفته انسانها را بیدار می سازد، تا زنجیر اسارت و بردگی اموال را از گردن خویش بردارند و آنچنان شوند که در راه دوست از همه چیز بگذرند، و همه را بر پای او نثار کنند، در عوض ایمان و تقوا و رضا و خشنودی او را بطلبند.
آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است تاءکید دیگری است بر آنچه در آیات گذشته پیرامون مسائل مادی و دلبستگیهای مردم به آن تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 496

و انفاق در راه خدا آمده است .
می فرماید: بدانید شما همان جمعیتی هستید که دعوت برای انفاق در راه خدا می شوید، بعضی از شما این فرمان الهی را اطاعت می کنند در حالی که بعضی بخل می ورزند (ها انتم هؤ لاء تدعون لتنفقوا فی سبیل الله فمنکم من یبخل).
در اینجا این سؤ ال مطرح می شود که در آیات قبل گفته شد خداوند اموال شما را مطالبه نمی کند چگونه در این آیه دستور به انفاق فی سبیل الله داده شده است ؟
ولی دنباله خود آیه در حقیقت به این سؤ ال از دو راه پاسخ می دهد: نخست می گوید: ((کسی که در انفاق بخل کند نسبت به خود بخل کرده است)) (و من یبخل فانما یبخل عن نفسه).
چرا که نتیجه انفاقها هم در دنیا به خود شما بازمی گردد، زیرا فاصله های طبقاتی کم می شود آرامش و امنیت در جامعه حکمفرما می گردد، محبت و صفا و صمیمیت جای کینه و عداوت را می گیرد این پاداش دنیوی شما است .
و هم در آخرت در برابر هر درهم و دیناری مواهب و نعمتهائی به شما ارزانی می دارد که هرگز به فکر بشری خطور نکرده است ، بنابراین هر قدر بخل کنید به خودتان بخل کرده اید!
به تعبیر دیگر مساءله انفاق در اینجا بیشتر ناظر به انفاق برای جهاد است و تعبیر به فی سبیل الله نیز تناسب با همین معنی دارد، و واضح است که هر گونه کمک به پیشرفت امر جهاد ضامن حفظ موجودیت و استقلال و شرف یک جامعه است . تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 497
پاسخ دیگر اینکه ((خداوند غنی و بی نیاز است و شما همه نیازمندید)) (و الله الغنی و انتم الفقراء).
او هم از انفاق شما بی نیاز است ، و هم از اطاعتتان ، این شما هستید که در دنیا و آخرت نیاز به لطف و رحمت و پاداش او دارید.
اصولا موجودات امکانیه و ما سوی الله سر تا پا فقر و نیازند، و غنی بالذات تنها خدا است ، آنها حتی در اصل وجودشان دائما وابسته به اویند، و لحظه به لحظه از منبع لا یزال فیض وجود او مدد می گیرند که اگر یک لحظه از آنها قطع فیض کند هستی همه بر باد می رود ((و فرو ریزند قالبها))!
آخرین جمله هشداری است به همه مسلمانان که قدر این نعمت بزرگ و موهبت عظیم را بدانید که خداوند شما را پاسدار آئین پاکش قرار داد تا حامیان دین و یاوران پیامبر او باشید، اگر به این نعمت بزرگ ارج ننهید ((و اگر رویگردان شوید این ماءموریت را به گروه دیگری می سپارد گروهی که همانند شما نخواهند بود))! (و ان تتولوا یستبدل قوما غیرکم ثم لا یکونوا امثالکم).

آری این بار هرگز بر زمین نمی ماند، اگر شما به اهمیت موقفتان پی نبرید، و این رسالت عظیم را نادیده بگیرید، خداوند قوم دیگری را برمی انگیزد و این رسالت عظیم را بر دوش آنها می افکند، قومی که در ایثار و فداکاری و بذل جان و مال و انفاق فی سبیل الله به مراتب از شما برتر و بالاتر باشند!
این تهدید بزرگی است که نظیر آن در آیه 54 سوره مائده نیز آمده است : یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤ منین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم :
((ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما از آئین خود بازگردد (به خدا زیانی نمی رساند) خداوند در آینده جمعیتی را می آورد که آنها را دوست تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 498
دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند، در برابر مؤ منان متواضع ، و در برابر کافران نیرومند و شکست ناپذیر، مردانی که در راه خدا جهاد می کنند و هرگز از سرزنش سرزنش کنندگان هراسی به خود راه نمی دهند)) (مائده - 53).
جالب توجه این که اکثر مفسران در ذیل آیه مورد بحث نقل کرده اند که بعد از نزول این آیه جمعی از اصحاب رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرض کردند: من هؤ لاء الذین ذکر الله فی کتابه : ((این گروهی که خداوند در این آیه به آنها اشاره کرده کیانند))؟!
در این هنگام سلمان نزدیک پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نشسته بود، پیامبر دست بر پای سلمان (و طبق روایتی بر شانه سلمان) زد و فرمود: هذا و قومه ، و الذی نفسی بیده لو کان الایمان منوطا بالثریا لتناوله رجال من فارس : ((منظور این مرد و قوم او است ، سوگند به آن کس که جانم به دست او است اگر ایمان به ثریا بسته باشد گروهی از مردان فارس آنرا به چنگ می آورند))!
این حدیث و مشابه آن را محدثان معروف اهل سنت مانند محدث معروف بیهقی و ترمذی در کتب معروف خود آورده اند، و مفسران معروف شیعه و اهل سنت بر آن اتفاق دارند، مانند: نویسنده تفسیر قرطبی ، روح البیان ، و مجمع البیان و فخر رازی و مراغی و ابوالفتوح رازی و مانند آنها.
در تفسیر ((درالمنثور)) در ذیل همین آیه نیز چندین حدیث در همین زمینه آورده است .
حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که مکمل حدیث فوق است فرمود: و الله ابدل بهم خیرا منهم ، الموالی : ((به خدا سوگند که خداوند به این وعده خود وفا کرده و گروهی را از غیر عرب بهتر از آنها جانشین آنها فرمود)). تفسیر نمونه جلد 21 صفحه 499

اگر با دقت و خالی از هر گونه تعصب به تاریخ اسلام و علوم اسلامی بنگریم ، و سهم عجم ، و مخصوصا ایرانیان را در میدانهای جهاد و مبارزه با دشمنان از یکسو، و تنقیح و تدوین علوم اسلامی را از سوی دیگر بنگریم به واقعیت این حدیث پی خواهیم برد و شرح این سخن بسیار است .
خداوندا! ما را در مسیر جهاد و ایثار و فداکاری در طریق آئین پاکت استوار و ثابت قدم بدار.
بارالها! این افتخار بزرگی را که به ما مرحمت فرمودی که داعیان آئین پاک تو باشیم هرگز از ما سلب مکن .
پروردگارا! در این هنگام که طوفانهای شدید از شرق و غرب برای محو آثار آئین پاکت درگرفته ، به ما قدرت بیشتر، ایمان محکمتر، ایثار فزونتر و اخلاص فراوانتر مرحمت فرما!
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 3
سوره فتح
مقدمه
این سوره در مدینه نازل شده و دارای 29 آیه است
محتوای سوره ((فتح))
این سوره چنانکه از نامش پیدا است پیام آور فتح و پیروزی است ، پیروزی بر دشمنان اسلام ، پیروزی چشمگیر و قاطع (خواه پیروزی مربوط به فتح مکه باشد یا صلح حدیبیه یا فتح خیبر یا پیروزی به طور مطلق).
و برای درک محتوای این سوره قبل از هر چیز لازم است بدانیم این سوره پس از ماجرای ((حدیبیه)) در سال ششم هجرت نازل شده است .
توضیح اینکه : پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) در سال ششم هجرت تصمیم گرفت که به اتفاق مهاجرین و انصار و سایر مسلمانان به عنوان مراسم عمره به سوی مکه حرکت کند و قبلا به مسلمانان اطلاع داده بود که من در خواب دیدم همراه یارانم وارد مسجد الحرام شده ایم و مشغول مناسک عمره هستیم .
مسلمانان در ((ذی الحلیفه)) نزدیک مدینه احرام بستند و با تعداد زیادی شتر برای قربانی حرکت کردند.
وضع حرکت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به خوبی نشان میداد که هدفی جز انجام این عبادت بزرگ ندارد.
تا اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) وارد سرزمین ((حدیبیه)) شد (حدیبیه قریه ای در نزدیکی مکه بود که حدود 20 کیلومتر تا مکه فاصله داشت).
ولی در اینجا قریش با خبر شدند و راه را بر پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) بستند، و از ورود او به مکه مانع شدند و در واقع تمام سنتهائی را که در زمینه امنیت زائران خانه خدا در ماه حرام داشتند زیر پاگذاردند، چرا که آنها معتقد بودند در ماههای حرام (از جمله ماه ذی القعده که پیامبر در آن ماه قصد عمره داشت) تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 6
و مخصوصا در حال احرام نباید مانع هیچکس شوند، حتی اگر کسی قاتل پدر خویش را در این ایام و در این مراسم می دیدند ابدا متعرض او نمی شدند.
در اینجا ماجرای مفصلی پیش آمد که به عقد قرارداد صلحی میان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و مشرکان مکه به نام ((صلح حدیبیه)) منتهی شد که بعدا از آن سخن خواهیم گفت ، ولی به هر صورت آن سال مانع ورود

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به مکه شدند ناچار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به یارانش دستور داد که شترهای خود را در همانجا قربانی کنند، سرهای خود را بتراشند و از احرام بیرون آیند، و به سوی مدینه باز گردند.
در اینجا طوفانی از غم و اندوه مسلمانان را فرا گرفت ، و انبوهی از ناراحتیها و گاه شک و تردید بر افراد ضعیف الایمان غالب شد.
موقعی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) از حدیبیه به سوی مدینه می آمد مرکبش سنگین شد و از حرکت باز ایستاد، و در همین حال چهره مبارکش غرق سرور و شادمانی بیسابقهای گشت و فرمود: هم اکنون آیات سوره فتح بر من نازل شد.
و از اینجا جو خاص حاکم بر این سوره کاملا نمایان می شود.
در یک بررسی اجمالی می توان گفت که این سوره از هفت بخش تشکیل یافته است .
1 - سوره با مساءله بشارت فتح آغاز می شود، و آیات انجام آن نیز به همین مساءله مربوط است ، و تاءکید بر تحقق خواب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) دائر به وارد شدن به مکه و انجام مناسک عمره است .
2 - بخش دیگری از سوره حوادث مربوط به صلح حدیبیه و نزول سکینه و آرامش بر دلهای مؤ منان و مساءله بیعت رضوان را بازگو می کند.
3 - در بخش دیگری از مقام پیامبر و هدف والای او سخن می گوید. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 7
4 - در قسمت دیگری از کارشکنیهای منافقان و نمونه هائی از عذرهای واهیشان در مورد عدم شرکت در میدان جهاد پرده بر می دارد.
5 - در بخش دیگر قسمتی از تقاضاهای نابجای منافقان را منعکس می سازد.
6 - سپس کسانی را که از شرکت در میدان جهاد معذورند معرفی می کند.
7 - و بالاخره در بخشی نیز از ویژگیهای پیروان خط مکتبی پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) و صفات مخصوص آنها سخن می گوید.
رویهمرفته آیات این سوره فوق العاده حساس و سرنوشت ساز و مخصوصا برای مسلمانان امروز در برابر حوادث گوناگونی که جوامع اسلامی با آن درگیر هستند الهام آفرین است .
فضیلت تلاوت سوره فتح
درباره این سوره روایات عجیبی در منابع اسلامی دیده می شود:
در حدیثی از انس آمده است که می گوید: هنگامی که ما از ((حدیبیه)) باز می گشتیم در حالی که مشرکان مانع ورود ما در مکه و انجام مراسم عمره شده بودند، سخت غرق اندوه و غم بودیم ، ناگهان خداوند آیه ((انا فتحنا لک فتحا مبینا)) را نازل فرمود.

پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: لقد انزلت علی آیة هی احب الی من الدنیا کلها: ((آیه ای بر من نازل شده که از تمام دنیا نزد من محبوبتر است)) (در بعضی از روایات نیز آمده است سورهای بر من نازل شده ...).
((عبد الله بن مسعود)) می گوید: هنگام بازگشت از حدیبیه وقتی ((انا فتحنا...)) بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نازل شد چنان حضرت غرق سرور گشت که خدا تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 8
می داند))
در حدیث دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمده است : من قراءها فکانما شهد مع محمد (صلی اللّه علیه و آله) فتح مکه ، و فی روایة اخری فکانما کان مع من بایع محمدا تحت الشجرة : ((هر کس این سوره را قرائت کند مانند کسی است که به هنگام فتح مکه در خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و در لشکر او بوده است و در روایت دیگری آمده : مانند کسی است که با محمد (صلی اللّه علیه و آله) در زیر درختی که در حدیبیه بود بیعت کرده است))!
و بالاخره در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : حصنوا اموالکم و نسائکم و ما ملکت ایمانکم من التلف بقرائة ((انا فتحنالک)) فانه اذا کان ممن یدمن قرائتها نادی مناد یوم القیامة حتی یسمع الخلائق ، انت من عبادی المخلصین ، الحقوه بالصالحین من عبادی ، و ادخلوه جنات النعیم ، و اسقوه من رحیق مختوم بمزاج الکافور!:
((اموال و همسران و آنچه را در ملک شما است با قرائت انا فتحنا از تلف حفظ کنید.کسی که پیوسته آن را تلاوت کند روز قیامت منادی صدا می زند آنچنان که همه خلائق می شنوند: تو از بندگان مخلص منی ، او را به بندگان صالحم ملحق سازید، و در باغهای پر نعمت بهشت او را وارد کنید، و از نوشابه مخصوص بهشتیان سیرابش نمائید!.
ناگفته پیداست اینهمه فضیلت و افتخار با تلاوت خالی از اندیشه و عمل حاصل نمی شود، بلکه هدف اصلی از تلاوت ، تطبیق اعمال و خلق و خوی خویش بر مفاد این آیات است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 9
آیه 1
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
إِنَّا فَتَحْنَا لَک فَتْحاً مُّبِیناً(1)
ترجمه :به نام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم !
تفسیر :فتح المبین !
در نخستین آیه این سوره بشارت عظیمی به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله)

داده شده است ، بشارتی که طبق بعضی از روایات نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) محبوبتر از تمام جهان بود، می فرماید: ((ما برای تو فتح آشکار و نمایانی کردیم)) (انا فتحنا لک فتحا مبینا).
پیروزی چشمگیری که آثار آن در کوتاه مدت و دراز مدت در پیشرفت اسلام و زندگی مسلمانان آشکار شده و می شود، فتحی که در طول تاریخ اسلام کم نظیر یا بی نظیر بود.
در اینجا گفتگو و بحث عظیمی در میان مفسران در گرفته است که منظور از این فتح کدام فتح است ؟! اکثر مفسران آن را اشاره به پیروزی عظیمی می دانند که از ((صلح حدیبیه)) تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 10
نصیب مسلمانان شد.
جمعی نیز آن را اشاره به مساءله ((فتح مکه)) دانسته اند.
در حالی که بعضی نیز آن را ناظر به ((فتح خیبر)) می دانند.
و بعضی اشاره به پیروزی اسلام بر تمام دشمنان از طریق قدرت منطق و برتری دلائل و معجزات آشکار دانسته اند.
و بالاخره بعضی آن را اشاره به گشودن اسرار علوم برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می دانند.
ولی قرائن فراوانی در دست است که مساءله صلح حدیبیه را ترجیح می دهد، اما برای روشن شدن تفسیر این آیات باید قبل از هر چیز فشردهای از داستان حدیبیه را در اینجا بیاوریم که به منزله شاءن نزول آن است .
داستان صلح حدیبیه
در سال ششم هجرت ماه ذی القعده پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) به قصد عمره به سوی مکه حرکت کرده و همه مسلمانان را تشویق به شرکت در این سفر نمود، اما گروهی خودداری کردند، ولی جمع کثیری از مهاجران و انصار و اعراب بادیه نشین در خدمتش عازم مکه شدند.
این جمعیت که در حدود یکهزار و چهارصد نفر بودند همگی لباس احرام بر تن داشتند و جز شمشیر که اسلحه مسافران محسوب می شد هیچ سلاح جنگی تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 11
با خود بر نداشتند.
هنگامی که پیامبر به ((عسفان)) در نزدیکی مکه رسید با خبر شد که قریش تصمیم گرفته اند از ورود او به مکه جلوگیری نمایند تا این که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به حدیبیه رسید (((حدیبیه)) روستائی است در بیست کیلومتری مکه که به مناسبت چاه و یا درختی که در آنجا بوده ، به این نام نامیده می شد،) حضرت فرمود همینجا توقف کنید، عرض کردند در اینجا آبی وجود ندارد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) از طریق اعجاز از چاهی که در آنجا بود آب برای یارانش فراهم ساخت .
در اینجا سفرائی میان قریش و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) رفت و آمد

کردند تا مشکل به نحوی حل شود، سرانجام ((عروة ابن مسعود ثقفی)) که مرد هوشیاری بود از سوی قریش خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود من به قصد جنگ نیامده ام و تنها هدفم زیارت خانه خدا است ، ضمنا عروه در این ملاقات منظره وضوء گرفتن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را که اصحاب اجازه نمی دادند قطرهای از آب وضوی او به روی زمین بیفتد مشاهده کرد، و هنگام بازگشت به قریش گفت : من به دربار کسری و قیصر و نجاشی رفته ام ، هرگز زمامداری را در میان قومش به عظمت محمد (صلی اللّه علیه و آله) در میان یارانش ندیدم ، و اگر تصور کنید که آنها دست از محمد (صلی اللّه علیه و آله) بردارند اشتباه بزرگی است ، شما با چنین افراد ایثارگری روبرو هستید، تصمیمتان را بگیرید.
در این میان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به ((عمر)) پیشنهاد فرمود که به مکه رود و اشراف قریش را از هدف این سفر آگاه سازد، عمر گفت قریش با من عداوت شدیدی دارند، و من از آنها بیمناکم ، بهتر این است که عثمان به این کار مبادرت ورزد، ((عثمان)) به سوی مکه آمد و چیزی نگذشت که در میان مسلمانان شایع شد او را کشته اند، در اینجا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) تصمیم به شدت عمل گرفت ، و در زیر درختی که در آنجا بود با یارانش تجدید بیعت کرد که به نام ((بیعت رضوان)) معروف شد، و با آنان عهد بست که تا آخرین نفس مقاومت کنند، ولی چیزی تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 12
نگذشت که عثمان سالم بازگشت و به دنبال او قریش ((سهیل ابن عمر)) را برای مصالحه خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرستادند، ولی تاءکید کردند که امسال به هیچ وجه ورود او به مکه ممکن نیست .
بعد از گفتگوهای زیاد پیمان صلحی منعقد شد که یکی از موادش همین بود که مسلمانان آن سال را از عمره چشم بپوشند و سال آینده به مکه بیایند مشروط بر اینکه بیش از سه روز نمانند و سلاحی جز سلاح مسافر با خود نیاورند، و مواد متعدد دیگری دائر بر امنیت جانی و مالی مسلمانان که از مدینه وارد مکه می شوند و همچنین 10 سال متارکه جنگ میان مسلمین و مشرکین و آزادی مسلمانان مکه در انجام فرائض مذهبی در آن گنجانیده شد.
این پیمان در حقیقت یک پیمان عدم تعرض همه جانبه بود که به جنگهای مداوم و مکرر بین مسلمانان و مشرکان موقتا پایان می داد.
((متن پیمان صلح)) از این قرار بود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به علی (علیه السلام) دستور داد بنویس :
((بسم الله الرحمن الرحیم)): ((سهیل بن عمرو)) که نماینده مشرکان بود گفت : من با چنین جملهای آشنا نیستم ، بنویس بسمک اللهم !

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود بنویس : بسمک اللهم .
سپس فرمود: بنویس این چیزی است که محمد رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) با سهیل بن عمرو مصالحه کرده ، ((سهیل)) گفت : ما اگر تو را ((رسول الله)) می دانستیم با تو جنگ نمی کردیم ، تنها اسم خودت ، و اسم پدرت را بنویس ، پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود مانعی ندارد، بنویس : این چیزی است که محمد بن عبد الله با سهیل بن عمرو صلح کرده که ده سال متارکه جنگ شود تا مردم امنیت خود را بازیابند.
علاوه بر این هر کس از قریش بدون اجازه ولیش نزد محمد بیاید (و مسلمان شود) او را بازگردانند، و هر کس از آنها که با محمد هستند نزد قریش بازگردد تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 13
بازگرداندن او لازم نیست !.
همه آزادند هر کس می خواهد در پیمان محمد وارد شود و هر کس میخواهد در پیمان قریش .
طرفین متعهدند که نسبت به یکدیگر خیانت نکنند (و جان و مال یکدیگر را محترم بشمارند).
از این گذشته محمد امسال باز می گردد و وارد مکه نمی شود اما سال آینده ما به مدت سه روز از مکه بیرون می رویم و یارانش بیایند اما بیش از سه روز توقف نکنند (و مراسم عمره را انجام دهند و بازگردند) به شرط اینکه جز اسلحه مسافر یعنی شمشیر، آن هم در غلاف سلاح دیگری به همراه نداشته باشند.
بر این پیمان صلح گروهی از مسلمانان و مشرکان گواهی داده ، و کاتب عهدنامه علی بن ابی طالب بود.
مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار بعضی موارد دیگر نیز نقل کرده از جمله این که : اسلام در مکه باید آشکار باشد، و کسی را مجبور در انتخاب مذهب نکنند و اذیت و آزاری به مسلمانان نرسانند.
این مضمون در تعبیر سابق نیز اجمالا وجود داشت .
در اینجا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) دستور داد شترهای قربانی را که به همراه آورده بودند در همانجا قربانی کنند، سرهای خود را بتراشند و از احرام به در آیند.
اما این امر برای جمعی از مسلمانان سخت ناگوار بود، چرا که بیرون آمدن از احرام بدون انجام مناسک عمره در نظر آنها امکان پذیر نبود، ولی پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) شخصا پیشگام شد، و شتران قربانی را نحر فرمود، و از احرام بیرون آمد، و به تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 14
مسلمانان تفهیم نمود که این استثنائی است در قانون احرام و قربانی که از سوی خداوند قرار داده شده است .
مسلمین هنگامی که چنین دیدند تسلیم شدند و دستور پیامبر (صلی اللّه

علیه و آله) دقیقا اجرا شد و از همانجا آهنگ مدینه کردند، اما کوهی از غم و اندوه بر قلب آنها سنگینی می نمود، چرا که ظاهر قضیه مجموع این مسافرت یک ناکامی و شکست بود ولی خبر نداشتند که در پشت داستان صلح حدیبیه چه پیروزیهائی برای مسلمانان و آینده اسلام نهفته است ، و در همین هنگام بود که سوره فتح نازل شد و بشارت فتح عظیمی را به پیامبر گرامی اسلام داد.
پیامدهای سیاسی و اجتماعی و مذهبی صلح حدیبیه
یک مقایسه اجمالی میان وضع مسلمانان در سال ششم هجرت (هنگام صلح حدیبیه) و دو سال بعد که با ده هزار سرباز مجهز برای فتح مکه حرکت کردند تا به پیمانشکنی مشرکان پاسخ دندانشکنی دهند و سرانجام بدون کمترین برخورد نظامی مکه را گشودند چرا که قریش کمترین قدرت مقاومت در خود نمی دیدند نشان می دهد که بازتاب صلح حدیبیه تا چه حد گسترده بود.
به طور خلاصه مسلمانان از این صلح چند امتیاز و پیروزی مهم به شرح زیر به دست آوردند.
1 - عملا به فریبخوردگان مکه نشان دادند که آنها قصد کشتار ندارند و برای شهر مقدس مکه و خانه خدا احترام فراوان قائلند، همین امر سبب جلب قلوب جمع کثیری به سوی اسلام شد.
2 - قریش برای اولین بار اسلام و مسلمین را به رسمیت شناختند مطلبی که تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 15
دلیل بر تثبیت موقعیت آنها در جزیره عربستان بود.
3 - بعد از صلح حدیبیه مسلمانان براحتی می توانستند همه جا رفت و آمد کنند، و جان و مالشان محفوظ بماند، و عملا با مشرکان از نزدیک تماس پیدا کردند تماسی که نتیجه اش شناخت بیشتر اسلام از سوی مشرکان و جلب توجه آنها به اسلام بود.
4 - بعد از صلح حدیبیه راه برای نشر اسلام در سراسر جزیره عرب گشوده شده ، و آوازه صلح طلبی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) اقوام مختلفی را که برداشت غلطی از اسلام و شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) داشتند به تجدید نظر وادار کرد، و امکانات وسیعی از نظر تبلیغاتی به دست مسلمانان افتاد.
5 - صلح حدیبیه راه را برای گشودن ((خیبر)) و بر چیدن این غده سرطانی یهود که بالفعل و بالقوه خطر مهمی برای اسلام و مسلمین محسوب می شد هموار ساخت .
6 - اصولا وحشت قریش از درگیری با سپاه هزار و چهار صد نفری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) که هیچ سلاح مهم جنگی با خود نداشتند و پذیرفتن شرائط صلح خود عامل مهمی برای تقویت روحیه طرفداران اسلام و

شکست مخالفان بود که تا این اندازه از مسلمانان حساب بردند.
7 - بعد از ماجرای حدیبیه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نامه های متعددی به سران کشورهای بزرگ ایران و روم و حبشه ، و پادشاهان بزرگ جهان نوشت ، و آنها را به سوی اسلام دعوت کرد، و این به خوبی نشان می دهد که تا چه حد صلح حدیبیه اعتماد به نفس به مسلمین داده بود که نه تنها در جزیره عرب که در دنیای بزرگ آن روز راه خود را به پیش می گشودند.
اکنون به تفسیر آیات باز می گردیم . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 16
از آنچه گفته شد به خوبی می توان درک کرد که صلح حدیبیه به راستی فتح و پیروزی بزرگی برای اسلام و مسلمین بود، و تعجب نیست که قرآن مجید از آن به عنوان فتح مبین یاد کند.
از این گذشته قرائن متعدد دیگری در دست است که این تفسیر را تایید می کند.
1 - جمله ((فتحنا)) به صورت فعل ماضی است نشان می دهد که این امر به هنگام نزول آیات تحقق یافته بود، در حالی که چیزی جز صلح حدیبیه در کار نبود.
2 - زمان نزول این آیات که در بالا اشاره شد و آیات دیگر این سوره که مدح مؤ منان و ذم منافقان و مشرکان در ماجرای حدیبیه می کند مؤ ید دیگری بر این معنی است .
آیه 27 این سوره که تاءکید بر رؤ یای صادقانه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) کرده می گوید: مسلما در آینده وارد مسجد الحرام در نهایت امنیت خواهید شد، و به انجام مناسک عمره می پردازید شاهد گویائی است بر اینکه این سوره و محتوای آن بعد از حدیبیه و قبل از فتح مکه بوده است .
3 - در روایات متعددی صلح حدیبیه به عنوان فتح مبین معرفی شده است از جمله :
در تفسیر ((جوامع الجوامع)) آمده است : هنگامی که پیامبر از حدیبیه باز می گشت (و سوره فتح نازل شد) یکی از اصحاب عرض کرد: ما هذا الفتح لقد صددنا عن البیت و صد هدینا: ((این چه فتحی است که ما را از زیارت خانه خدا باز داشتند و جلوی قربانی ما را گرفتند))؟!
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: بئس الکلام هذا، بل هو اعظم الفتوح ، قد رضی المشرکون ان یدفعوکم عن بلادهم بالراع ، و یسئلوکم القضیة ، و رغبوا الیکم فی الامان و قد راءوا منکم ما کرهوا!: ((بد سخنی گفتی ، بلکه این بزرگترین پیروزی ما بود که مشرکان راضی شدند بدون بر خورد خشونت آمیز تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 17
شما را از سرزمین خود دور کنند، و به شما پیشنهاد صلح دهند، و با آنهمه ناراحتی که قبلا دیده اند تمایل به ترک تعرض نشان دادند.
سپس پیامبر ناراحتیهائی که در بدر و احزاب تحمل کردند به آنها یادآور شد

مسلمانان تصدیق کردند که این اعظم فتوح بوده است و آنها از روی ناآگاهی قضاوت کردند.
زهری که از رجال معروف تابعین است می گوید: فتحی عظیمتر از صلح حدیبیه صورت نگرفت ، چرا که مشرکین با مسلمانان ارتباط یافتند و اسلام در قلوب آنها جایگزین شد و در عرض سه سال گروه عظیمی اسلام آوردند، و جمعیت مسلمانان با آنها فزونی گرفت .
در این احادیث به گوشه هائی از امتیازاتی که به برکت صلح حدیبیه نصیب مسلمانان گردید اشاره شده است .
تنها در حدیثی از امام علی ابن موسی الرضا (علیهم السلام) آمده است که : انا فتحنا بعد از فتح مکه نازل گشت .
ولی از آنجا که صلح حدیبیه مقدمه ای برای فتح مکه در دو سال بعد شد توجیه این حدیث مشکل نخواهد بود.
یا به تعبیر دیگر صلح حدیبیه در کوتاه مدت سبب فتح خیبر (در سال هفتم هجرت) و فراتر از آن سبب فتح مکه ، و نیز پیروزی اسلام در تمام صحنه جهان از نظر نفوذ در قلوب مردم بود.
و به این ترتیب می توان میان تفسیرهای چهارگانه را جمع کرد با این قید که محور اصلی را صلح حدیبیه تشکیل می دهد. الفتح
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 18
آیه 2-3
آیه و ترجمه
لِّيَغْفِرَ لَکَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِک وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْک وَ يهْدِيَک صِرَطاً مُّستَقِيماً(2)
وَ يَنصرَک اللَّهُ نَصراً عَزِيزاً(3)
ترجمه :2 - غرض این بود که خداوند گناهان گذشته و آیندهای را که به تو نسبت می دادند ببخشد و نعمتش را بر تو تمام کند، و به راه راست هدایتت فرماید.
3 - و پیروزی شکستناپذیری نصیب تو کند.
تفسیر :نتائج بزرگ فتح المبین
در این دو آیه قسمتی از نتائج پر برکت ((فتح مبین)) (صلح حدیبیه) که در آیه قبل آمده است تشریح شده می فرماید: هدف این بود که خداوند گناهان قبل و بعد تو را بیامرزد و نعمتش را بر تو تمام کند و تو را به راه راست هدایت فرماید (لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما).
((و تو را به پیروزی شکستناپذیری برساند)) (و ینصرک الله نصرا عزیزا).
و به این ترتیب خداوند چهار موهبت عظیم در سایه این فتح مبین نصیب پیامبرش کرد: مغفرت ، تکمیل نعمت ، هدایت ، و نصرت . تفسیر نمونه

جلد 22 صفحه 19
نکته ها:
1 - پاسخ به چند سؤ ال مهم
در اینجا سؤ الات زیادی مطرح شده و مفسران از قدیمترین ایام تاکنون به پاسخ این سؤ الات پرداخته اند.
مخصوصا سه سؤ ال زیر درباره نخستین موهبت الهی یعنی موهبت ((مغفرت گناهان گذشته و آینده)) مطرح است .
1 - با اینکه پیامبر به حکم مقام عصمت از هر گناهی پاک است منظور از این جمله چیست ؟
2 - به فرض که از این ایراد صرف نظر کنیم چه ارتباطی میان فتح حدیبیه و آمرزش گناهان مطرح است .
3 - اگر منظور از جمله ((ما تاخر)) گناهان آینده است ، چگونه ممکن است گناهی که صورت نگرفته مورد عفو قرار گیرد؟ آیا این اجازه ارتکاب گناه در آینده نیست ؟ و هر یک از مفسران به نحوی به حل این اشکالات پرداختهاند، اما برای پی بردن به جامعترین پاسخ و تفسیر دقیق این آیات ذکر مقدمه ای لازم به نظر می رسد و آن اینکه :
مهم این است که ما رابطه ((فتح حدیبیه)) را با مساءله ((آمرزش گناه)) پیدا کنیم که کلید اصلی پاسخ به سؤ الات سهگانه فوق در آن نهفته است .
با دقت در حوادث و رویدادهای تاریخی به این نتیجه می رسیم : هنگامی که مکتبی راستین ظاهر می شود و قد بر می افرازد، وفاداران به سنن خرافی که موجودیت خود را در خطر می بینند هر گونه تهمت و نسبت ناروا به آن می بندند، شایعه ها می سازند، و دروغها میپردازند، گناهان مختلف برای او می شمرند تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 20
و در انتظارند ببینند سرانجام کارش به کجا می رسد؟.
اگر این مکتب در مسیر پیشرفت خود مواجه با شکست شود، دستاویزی محکم برای اثبات نسبتهای ناروا بدست مخالفان می افتد، و فریاد می کشند نگفتیم چنین است ، نگفتیم چنان است ؟
اما هنگامی که به پیروزی نائل گردد و برنامه های خود را از بوته آزمایش موفق بیرون آورد، تمام نسبتهای ناروا نقش بر آب می شود، و تمام ((نگفتیم ها)) به افسوس و ندامت مبدل می گردد و جای خود را به ((ندانستیم ها)) می دهد!.
مخصوصا در مورد پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) این نسبتهای ناروا و گناهان پنداری بسیار فراوان بود، او را جنگ طلب ، آتشافروز، بی اعتنا به سنتهای راستین غیر قابل تفاهم ، و مانند آن می شمردند.
صلح حدیبیه به خوبی نشان داد که آئین او بر خلاف آنچه دشمنان میپندارند یک آئین پیشرو و الهی است و آیات قرآنش ضامن تربیت نفوس انسانها و

پایانگر ظلم و ستم و جنگ و خونریزی است .
او به خانه خدا احترام می گذارد، هرگز بی دلیل به قوم و جمعیتی حمله نمی کند، او اهل منطق و حساب است ، پیروانش به او عشق می ورزند، او به راستی همه انسانها را به سوی محبوبشان الله دعوت می کند، و اگر دشمنانش جنگ را بر او تحمیل نکنند او طالب صلح و آرامش است .
به این ترتیب فتح حدیبیه تمام گناهانی که قبل از هجرت ، و بعد از هجرت ، یا تمام گناهانی که قبل از این ماجرا و حتی در آینده ممکن بود به او نسبت دهند همه را شست ، و چون خداوند این پیروزی را نصیب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نمود میتوان گفت خداوند همه آنها را شستشو کرد.
نتیجه اینکه این گناهان ، گناهان واقعی نبود، بلکه گناهانی بود پنداری و در افکار مردم و در باور آنها، چنانکه در آیه 14 سوره شعراء داستان موسی (علیه السلام) تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 21
می خوانیم که موسی به پیشگاه خدا عرضه داشت : و لهم علی ذنب فاخاف ان یقتلون : ((فرعونیان بر من گناهی دارند که میترسم به جرم آن گناه مرا بکشند)) در حالی که گناه او چیزی جز یاری فرد مظلومی از بنی اسرائیل و کوبیدن ستمگری از فرعونیان نبود.
بدیهی است این نه تنها گناه نبود بلکه حمایت از مظلوم ، بود ولی از دریچه چشم فرعونیان گناه محسوب می شد.
به تعبیر دیگر ((ذنب)) در لغت به معنی آثار شوم و تبعات کاری است ، ظهور اسلام در آغاز، زندگی مشرکان را به هم ریخت ، ولی پیروزیهای بعد سبب شد که آن تبعات به دست فراموشی سپرده شود.
هر گاه خانه کهنه و فرسودهای را که سر پناه فعلی ما است ، و به آن دلبستگی داریم خراب کنند ممکن است این کار را تخطئه کنیم ، ولی بعد از آنکه ساختمانی محکم و مجهز بجای آن ساخته شد، و تمام ناراحتیها بر طرف گشت ، قضاوت ما به کلی دگرگون می شود.
مشرکان مکه ، چه قبل از هجرت و چه بعد از آن ، ذهنیات نادرستی درباره اسلام و شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) داشتند که پیروزیهای بعد بر همه آنها خط بطلان کشید.
آری اگر رابطه آمرزش این گناهان را با مساءله فتح حدیبیه در نظر بگیریم مطلب کاملا روشن است ، رابطهای که از ((لام)) ((لیغفر لک الله)) استفاده می شود و کلید رمز برای گشودن معنی آیه است .
اما آنها که به این نکته توجه نکرده اند در اینجا مقام عصمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را زیر سؤ ال برده اند و برای او (نعوذ بالله) گناهانی قائل شده اند که خدا در پرتو فتح حدیبیه آنها را بخشیده است ، یا آیه را بر خلاف ظاهر معنی کرده اند. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 22
از جمله گفته اند: مراد گناهان است !

و بعضی گفته اند: منظور گناهانی است که مردم درباره پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) مرتکب شده بودند مانند اذیت و آزارها، که با فتح حدیبیه از میان رفت ! (در این صورت ذنب اضافه به مفعول شده نه فاعل)!.
و یا آن را به معنی ((ترک اولی)) گرفته اند.
و یا به معنی گناهان فرضی تفسیر کرده اند که اگر فرضا گناهی در آینده یا گذشته مرتکب میشدی ما آنها را می بخشیدیم .
اما روشن است که همه اینها تکلفاتی است بدون دلیل ، چه اینکه اگر ما عصمت انبیاء را مخدوش کنیم فلسفه وجودی آنها از میان می رود، زیرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) باید در همه چیز سرمشق باشد چگونه یک فرد گنهکار می تواند این نقش را ایفا کند.
به علاوه او خود نیاز به رهبر و راهنمای دیگری دارد تا هدایتش نماید.
تفسیرهای دیگر نیز بسیار مخالف ظاهر است و اشکال مهم این است که ارتباط آمرزش گناه را از مساءله صلح حدیبیه قطع می کند.
بهترین تفسیر همان است که در بالا اشاره شد که هر سه سؤ ال را یکجا پاسخ می گوید، و ارتباط جمله های آیه را مشخص می سازد.
اینها همه درباره نخستین موهبت از مواهب چهارگانهای است که خداوند در پرتو صلح ((صلح حدیبیه)) به پیامبرش داد.
اما ((اتمام نعمت پروردگار)) و ((هدایت به جاده صاف و مستقیم)) و ((نصرت شکست ناپذیر الهی)) بعد از پیروزی حدیبیه چیزی نیست که بر کسی مکتوم بماند، اسلام به سرعت گسترش یافت قلوب آماده را تسخیر کرد، عظمت تعلیمات آن بر همگان آشکار شد، سمپاشیها را خنثی نمود، نعمت خداوندی را کامل کرد، و براهی مستقیم به سوی پیروزیهای عظیم هموار ساخت به طوری که در ماجرای تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 23 فتح مکه لشکر اسلام بدون هیچگونه مقاومت مهمترین دژ دشمن را گشود.
2 - منظور از ((ما تقدم)) و ((ما تاخر)) چیست ؟
در آیه مورد بحث خواندیم که خداوند می فرماید: در سایه این فتح مبین گناهان متقدم و متاخر تو را بخشیده ، در اینکه منظور از ((متقدم)) و ((متاخر)) چیست ؟ بین مفسران گفتگو است .
بعضی ((ما تقدم)) را اشاره به عصیان و ترک اولی آدم و حوا دانسته اند و ((ما تاخر)) را اشاره به گناهان امت .
بعضی دیگر ((ما تقدم)) را به مسائل مربوط به قبل از نبوت و ما تاخر را مربوط به بعد از نبوت می دانند.
بعضی دیگر ((ما تقدم)) را به آنچه قبل از صلح حدیبیه بوده ، و ما تاخر را به آنچه بعد از صلح حدیبیه رخ داده است مربوط دانسته اند.
اما با توجه به تفسیری که درباره اصل معنی آیه ، و مخصوصا رابطه این آمرزش ، با مساءله فتح حدیبیه بیان کردیم روشن می شود که مراد تمام

نسبتهای ناروا و گناهانی است که به زعم خود در ((گذشته)) و ((آینده)) به پیغمبر اکرم نسبت می دادند، و اگر این پیروزی بزرگ نصیب نشده بود تمام این گناهان را قطعی می پنداشتند، ولی با حصول این پیروزی هم نسبتهای ناروای گذشته برچیده شد، و هم آنچه ممکن بود در آینده نسبت دهند.
شاهد دیگر این تفسیر حدیثی است که از امام علی ابن موسی الرضا (علیهم السلام) آمده است که مامون هنگامی که از این آیه سؤ ال کرد امام در پاسخ فرمود: هیچ کس نزد مشرکان مکه گناهش سنگینتر از رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) نبود، زیرا آنها 330 بت می پرستیدند، هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آنها را به توحید دعوت کرد بسیار بر آنها گران آمد و گفتند: آیا او همه خدایان ما را تبدیل به یک تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 24
خدا کرده ؟ چیز عجیبی است ...ما هرگز چنین چیزی را از پدران خود نشنیده ایم این فقط یک دروغ بزرگ است .
اما هنگامی که خداوند مکه را برای پیامبرش (بعد از صلح حدیبیه) گشود خداوند فرمود ای محمد (صلی اللّه علیه و آله) ما فتح مبینی را برای تو فراهم کردیم تا گناهان گذشته و آیندهای که نزد مشرکان عرب بخاطر دعوت به توحید داشته و داری ببخشد، زیرا بعضی از مشرکان مکه تا آنروز ایمان آورده و بعضیها از مکه بیرون رفتند و ایمان نیاوردند، ولی قادر بر انکار توحید نبودند، و لذا گناه پیامبر در نظر آنها نیز بخاطر پیروزی بخشوده شد.هنگامی که مامون این سخن را شنید عرض کرد بارک الله ای ابو الحسن (نور الثقلین جلد 5 صفحه 56). الفتح
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 25
آیه 4
آیه و ترجمه
هُوَ الَّذِی أَنزَلَ السکِینَةَ فی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ لِیزْدَادُوا إِیمَناً مَّعَ إِیمَنِهِمْ وَ للَّهِ جُنُودُ السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً(4)
ترجمه :4 - او کسی آست که سکینه و آرامش را در دلهای مؤ منان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان افزوده شود، لشکر آسمانها و زمین از آن خدا است ، و خداوند دانا و حکیم است .
تفسیر :نزول سکینه بر دلهای مؤ منان
آنچه در آیات گذشته خواندیم مواهب بزرگی بود که خدا در پرتو فتح مبین (صلح حدیبیه) نصیب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) کرد، اما در آیه مورد بحث از موهبت عظیمی که بر همه مؤ منان مرحمت فرموده بحث می کند، می فرماید: ((او کسی است که سکینه و آرامش را بر دلهای مؤ منان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید)) (هو الذی انزل السکینة فی

قلوب المؤ منین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم).
چرا سکینه و آرامش بر دل آنها فرود نیاید ((در حالی که لشکریان آسمانها و زمین از آن خدا است ، و خداوند دانا و حکیم است)) (و لله جنود السموات تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 26
و الارض و کان الله علیما حکیما).
این سکینه چه بود؟
باز لازم است در اینجا به داستان ((صلح حدیبیه)) بر گردیم و خود را در فضای ((حدیبیه)) و در جوی که بعد از صلح پیدا شد تصور کنیم ، تا به عمق مفهوم آیه آشنا گردیم .
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) خوابی دیده بود - رویائی الهی و رحمانی - که با یارانش وارد مسجد الحرام می شوند، و به دنبال آن به عزم زیارت خانه خدا حرکت کرد، غالب اصحاب فکر می کردند تعبیر این خواب و رؤ یای صالحه در همین سفر واقع می شود، در حالی که مقدر چیز دیگری بود این از یکسو.
از سوی دیگر مسلمانان محرم شده بودند و حیوانات قربانی با خود آورده بودند، اما بر خلاف انتظارشان توفیق زیارت خانه خدا نصیب آنها نشد و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) دستور داد در همان حدیبیه شتران قربانی را نحر کنند، و از احرام بیرون آیند، کاری که برای آنها بسیار سخت و باورناکردنی بود، چرا که آداب و سنن آنها و نیز دستورات اسلام ایجاب می کرد تا مناسک عمره را انجام ندهند از احرام بیرون نیایند.
از سوی سوم در مواد صلحنامه حدیبیه مطالبی که پذیرش آن بسیار سنگین می نمود، از جمله اینکه اگر کسی از قریش مسلمان شود و به مدینه پناه آورد مسلمانان او را به خانوادهاش تحویل دهند، اما عکس آن لازم نیست !
از سوی چهارم به هنگام تنظیم صلحنامه قریش حاضر نشدند کلمه ((رسول الله)) کنار نام محمد (صلی اللّه علیه و آله) باشد، و ((سهیل)) نماینده قریش با اصرار آن را حذف کرد، و حتی با نوشتن ((بسم الله الرحمن الرحیم)) نیز موافقت نکرد، و اصرار داشت به جای آن ((بسمک اللهم)) نوشته شود که با سنت اهل مکه سازگار بود تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 27
واضح است این امور هر کدام به تنهائی مطلب ناگواری بود تا چه رسد به مجموع آنها، و به همین جهت تزلزلی در قلوب افراد ضعیف الایمان افتاد، حتی وقتی سوره فتح نازل شد بعضی با تعجب پرسیدند: چه فتحی ؟!
اینجا است که باید لطف الهی شامل حال مسلمانان شود و سکینه و آرامش را به دلهای آنها باز گرداند، نه تنها ضعف و فتوری در آنان راه نیابد، بلکه به مصداق ((لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم)) بر قدرت ایمان آنها افزوده

شود، آیه فوق در چنین شرایطی نازل گردید.
((سکینه)) در اصل از ماده سکون به معنی آرامش و اطمینان خاطری است که هر گونه شک و تردید و وحشت را از انسان زائل می کند و او را در طوفان حوادث ثابت قدم می دارد.
این آرامش ممکن است جنبه عقیدتی داشته باشد، و تزلزل اعتقاد را بر طرف سازد، یا جنبه عملی ، به گونه ای که ثبات قدم و مقاومت و شکیبائی به انسان بخشد، و البته به تناسب بحثهائی که گذشت و تعبیرات خود آیه در اینجا بیشتر ناظر به معنی اول است ، در حالی که در آیه 248 سوره بقره در داستان طالوت و جالوت بیشتر روی جنبه های عملی تکیه دارد.
جمعی از مفسران برای ((سکینه)) معانی دیگری ذکر کرده اند که در نهایت بازگشت به همین تفسیر می کند.
جالب اینکه در بعضی از روایات ((سکینه)) به ((ایمان)) تفسیر شده و در بعضی دیگر به نسیم بهشتی که در شکل انسانی ظاهر می شود و به مؤ منان آرامش می بخشد.
اینها نیز تاییدی است بر آنچه گفته شده ، چرا که ((سکینه)) زائیده تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 28
ایمان است و همچون نسیم بهشتی آرامبخش .
این نکته نیز قابل توجه است که در مورد ((سکینه)) تعبیر به ((انزال)) شده است ، و چنانکه می دانیم این تعبیر در قرآن مجید گاهی به معنی ایجاد و خلقت و بخشش نعمت آمده ، و چون از یک مقام عالی به مقام پائین است این تعبیر در آن بکار رفته است .
نکته ها:
1 - آرامش بی نظیر!
اگر ایمان هیچ ثمری جز همین مساءله آرامش نداشت کافی بود که انسان با تمام وجود از آن استقبال کند، تا چه رسد به ثمرات و برکات دیگر.
بررسی حال مؤ منان ، و افراد بی ایمان ، روشنگر این حقیقت است که گروه دوم در یک حال اضطراب و نگرانی دائم به سر میبرند، در حالی که گروه اول از اطمینان خاطر بی نظیر بهره مندند، و در سایه آن : هرگز از کسی جز خدا نمی ترسند: و لا یخشون احدا الا الله (احزاب - 39).
هرگز ملامتها و سرزنش این و آن در اراده آهنینشان اثر نمی گذارد و لایخافون لومة لائم (مائده - 54).
هرگز به خاطر آنچه از دست داده اند غمگین نمی شوند، و به آنچه دارند دلبستگی شدید ندارند، و این دو اصل سبب می شود که آرامش روحی آنها به خاطر گذشته و آینده متزلزل نشود لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم (حدید - 23).

و بالاخره هرگز در برابر حوادث سخت سست نمی شوند، و اندوهی به خود راه نمی دهند، و همواره خود را برتر از دشمن می بینند: و لا تهنوا و لا تحزنوا تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 29
و انتم الاعلون ان کنتم مؤ منین (آل عمران - 139).
مؤ من در میدان حوادث خود را تنها نمی بیند، دست لطف و حمایت خدا را دائما بر سر خویش احساس می کند، و یاری فرشتگان را در وجود خویش لمس می کند.
در حالی که اضطراب حاکم بر افراد بی ایمان از خلال گفتار و رفتارشان مخصوصا به هنگام وزش طوفانهای حوادث کاملا محسوس است .
2 - سلسله مراتب ایمان
ایمان چه به معنی علم و آگاهی و معرفت باشد، و چه به معنی روح تسلیم و پذیرش در برابر حق ، دارای درجات و سلسله مراتبی است ، چرا که علم ، درجات دارد، و پذیرش و تسلیم نیز دارای مراتب مختلفی است ، و حتی عشق و شور و محبت تواءم با ایمان نیز متفاوت است .
آیه مورد بحث که می گوید: ((لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم)) نیز تاءکیدی بر این حقیقت است ، و به همین دلیل یک فرد مؤ من هرگز نباید در یک مرحله از ایمان متوقف گردد، او دائما به سوی درجات بالاتر از طریق خودسازی و علم و عمل گام بر می دارد.
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ان الایمان عشر درجات بمنزلة السلم یصعد منه مرقاة بعد مرقاة !: ((ایمان ده درجه دارد همچون نردبان که پله پله از آن بالا می روند))!.
و در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است : خداوند ایمان را بر هفت سهم تقسیم کرده : نیکی ، و صدق و یقین ، و رضا، و وفا، و علم ، و حلم ، سپس آن را در میان مردم توزیع نموده ، کسی که تمام این هفت سهم را دارد مؤ من کامل و متعهد است و برای بعضی از مردم یک سهم ، دو سهم ، و بعضی سه سهم قرار تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 30
داده ، تا به هفت سهم می رسد)).
سپس امام (علیه السلام) افزود: ((آنچه را وظیفه صاحب دو سهم است بر دوش صاحب یک سهم حمل نکنید، و آنچه مربوط به صاحب سه سهم است بر دوش صاحب دو سهم ننهید مبادا بارشان سنگین شود و به زحمت افتند))!
و از اینجا روشن می شود آنچه از بعضی نقل کرده اند که ایمان کم و زیاد ندارد، بسیار بی اساس است ، زیرا نه با واقعیتهای علمی می سازد و نه با روایات اسلامی .
3 - دو وسیله مهم آرام
ش در ذیل آیه مورد بحث دو جمله خواندیم که هر کدام بیانگر یکی از

عوامل ((سکینه)) و آرامش مؤ منان است : نخست جمله ((و لله جنود السموات و الارض)): (لشکریان آسمانها و زمین از آن خدا و تحت فرمان اویند) سپس جمله ((و کان الله علیما حکیما)) (خداوند علیم و حکیم است).
اولی به انسان می گوید اگر با خدا باشی تمام قوای زمین و آسمان با تو است ، و دومی به او می گوید: خداوند هم نیازها و مشکلات و گرفتاریهای تو را می داند و هم از تلاشها و کوششها و اطاعت و بندگی تو با خبر است .
و با ایمان به این دو اصل چگونه ممکن است آرامش خاطر بر وجود انسان حاکم نگردد؟. الفتح
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 31
آیه 5-7
آیه و ترجمه
لِّيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَتِ جَنَّتٍ تجْرِي مِن تحْتهَا الاَنهَرُ خَلِدِينَ فِيهَا وَ يُكفِّرَ عَنْهُمْ سيِّئَاتهِمْ وَ كانَ ذَلِک عِندَ اللَّهِ فَوْزاً عَظِيماً(5)
وَ يُعَذِّب الْمُنَفِقِينَ وَ الْمُنَفِقَتِ وَ الْمُشرِكِينَ وَ الْمُشرِكَتِ الظانِّينَ بِاللَّهِ ظنَّ السوْءِ عَلَيهِمْ دَائرَةُ السوْءِ وَ غَضِب اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ ساءَت مَصِيراً(6)
وَ للَّهِ جُنُودُ السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ كانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً(7)
ترجمه :5 - هدف (دیگر از این فتح مبین) آن بود که مردان و زنان با ایمان را در باغهائی (از بهشت) وارد کند که نهرها از زیر درختانش جاری است ، و گناهان آنها را ببخشد، و این نزد خدا پیروزی بزرگی است .
6 - و نیز مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می برند مجازات کند، حوادث سوئی (که برای مؤ منان انتظار می کشند) تنها بر خودشان نازل می شود، خداوند آنها را غضب کرده ، و آنها را از رحمت خود دور ساخته ، و جهنم را برای آنها آماده کرده ، و چه بد سرانجامی است .
7 - لشکریان آسمانها و زمین تنها از آن خدا است ، و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 32
تفسیر :نتیجه دیگر فتح المبین
جمعی از مفسران شیعه و اهل سنت نقل کرده اند هنگامی که بشارت ((فتح مبین)) و ((اتمام نعمت)) و ((هدایت)) و ((نصرت)) به پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) در آیات نخستین این سوره داده شد بعضی از مسلمانان که از حوادث ((حدیبیه)) دلتنگ و نگران بودند عرض کردند: هنیئا لک یا رسول الله ! لقد بین الله لک ماذا یفعل بک ، فما ذا یفعل بنا؟ فزلت : ((لیدخل المؤ منین و المؤ منات ...)): ((گوارا باد بر تو این همه

مواهب الهی ای رسول خدا! خداوند آنچه را به تو داده و می دهد بیان کرده ، بما چه خواهد داد؟ در اینجا نخستین آیه مورد بحث نازل شد و به مؤ منان بشارت داد که برای آنها نیز پاداشهای بزرگی فراهم شده .
به هر حال ، این آیات همچنان در ارتباط با صلح حدیبیه و بازتابهای مختلف آن در افکار مردم ، و نتائج پر بار آن سخن می گوید، و سرنوشت هر گروه را در این بوته آزمایش بزرگ مشخص می سازد.
نخست می فرماید: ((هدف دیگر از این فتح عظیم آن بود که مردان و زنان با ایمان را در باغهائی از بهشت وارد کند که نهرها از زیر درختانش جاری است)) (لیدخل المؤ منین و المؤ منات جنات تجری من تحتها الانهار).
((جاودانه در آن می مانند))، و این نعمت بزرگ هرگز از آنان سلب نمی شود (خالدین فیها).
علاوه بر این هدف این بوده ((سیئات اعمال آنها را بپوشاند)) و مورد عفوشان قرار دهد (و یکفر عنهم سیئاتهم).
((و این نزد خدا پیروزی بزرگی است))! (و کان ذلک عند الله فوزا عظیما). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 33
به این ترتیب خداوند در برابر آن چهار موهبتی که به پیامبرش در فتح المبین داد، دو موهبت عظیم نیز به مؤ منان ارزانی داشت : بهشت جاویدان با تمام نعمتهایش ، و عفو و گذشت از لغزشهای آنها، علاوه بر سکینه و آرامش روحی که در این دنیا به آنها بخشید، و مجموعه این سه نعمت فوز عظیم و پیروزی بزرگی است برای کسانی که از این بوته امتحان سالم بیرون آمدند.
کلمه ((فوز)) که در قرآن مجید معمولا با توصیف عظیم ذکر شده ، و گاهی نیز همراه با ((مبین)) و ((کبیر)) آمده ، بنا به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) به معنی پیروزی و نیل به خیرات تواءم با سلامت است ، و این در صورتی است که نجات آخرت در آن باشد هر چند با از دست دادن مواهب مادی دنیا همراه گردد.
طبق روایات معروفی امیر مؤ منان علی (علیه السلام) آنگاه که فرق مبارکش در محراب عبادت با شمشیر جنایتکار روزگار ((عبد الرحمن بن ملجم)) شکافته شد صدا زد فزت و رب الکعبه : ((سوگند به خدای کعبه پیروز شدم)) (و سعادت نامه من با خون سرم امضا شد!).
آری گاهی امتحانات پروردگار آنچنان سخت و طاقتفرسا است که ایمانهای سست را از بیخ و بن بر می کند، و قلبها را واژگون می کند، تنها مؤ منان راستین که از نعمت سکینه و آرامش بهره مندند مقاومت می کنند، و از پیامدهای تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 34
آن در قیامت نیز بهرهمند خواهند بود و این راستی فوز عظیمی است .

ولی در برابر این گروه ، گروهی منافقان و مشرکان بی ایمان بودند که در آیه بعد سرنوشتشان این گونه ترسیم شده : هدف دیگر این است که خداوند مردان و زنان منافق ، و مردان و زنان مشرک را مجازات کند (و یعذب المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات).
((همانها که به خدا گمان بد می برند)) (الظانین بالله ظن السوء).
آری منافقان به هنگام حرکت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و مؤ منان از مدینه گمان داشتند که این گروه هرگز سالم به مدینه باز نخواهند گشت ، چنانکه در آیه 12 همین سوره می خوانیم : ((بل ظننتم ان لن ینقلب الرسول و المؤ منون الی اهلیهم ابدا)).
و مشرکان نیز گمان داشتند که محمد (صلی اللّه علیه و آله) با این جمع کم ، و نداشتن اسلحه کافی ، سالم به مدینه باز نخواهد گشت ، و ستاره اسلام به زودی افول می کند.
سپس به توضیح این عذاب و مجازات پرداخته و تحت چهار عنوان آن را شرح می دهد:
می گوید: ((حوادث و پیش آمدهای سوء تنها بر این گروه نازل می شود)) (علیهم دائرة السوء).
((دائرة)) در لغت به معنی حوادث و رویدادهائی است که برای انسان پیش می آید، اعم از خوب و بد، ولی در اینجا با ذکر کلمه ((سوء)) منظور حوادث نامطلوب است .
دیگر این که ((خداوند آنها را غضب کرده)) (و غضب الله علیهم). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 35
و نیز ((خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته)) (و لعنهم).
و بالاخره ((جهنم را برای آنها از هم اکنون فراهم ساخته ، و چه بد سرانجامی است)) (و اعد لهم جهنم و ساءت مصیرا).
جالب توجه این که در صحنه ((حدیبیه)) غالبا مردان مسلمان بودند، و در نقطه مقابل نیز مردان منافق و مشرک ، ولی در آیات فوق قرآن زنان و مردان را در آن فوز عظیم ، و این عذاب الیم ، مشترک شمرده ، این بخاطر آن است که مردان با ایمان که در میدان نبرد حاضر می شوند بدون پشتیبانی زنان با ایمان ، و مردان منافق بدون همکاری زنان منافق ، به اهداف خود نائل نمی شوند.
اصولا اسلام دین مردان نیست که شخصیت زنان را نادیده بگیرد، و لذا در هر مورد که عدم ذکر نام زنان مفهوم انحصاری به کلام می دهد آنها را صریحا مطرح می کند، تا معلوم شود اسلام متعلق به همه انسانها است .
در آخرین آیه مورد بحث بار دیگر به عظمت قدرت خداوند اشاره کرده ، می گوید: ((جنود و لشکریان آسمان و زمین از آن خدا است و خداوند عزیز و حکیم است)) (و لله جنود السموات و الارض و کان الله عزیزا

حکیما).
این سخن یک بار در ذیل مقامات و مواهب اهل ایمان آمد، و یک بار هم در اینجا در ذیل مجازات منافقان و مشرکان ، تا روشن شود خداوندی که تمام جنود آسمان و زمین تحت فرمانش قرار دارند هم قدرت بر آن دارد هم توانائی بر این ، هر گاه دریای رحمتش موج زند شایستگان را هر جا باشند شامل می شود، و هر گاه آتش قهر و غضبش زبانه کشد مجرمی را قدرت فرار از آن نیست .
قابل توجه اینکه به هنگام ذکر مؤ منان ، خداوند توصیف به ((علم و حکمت)) شده که مناسب مقام رحمت است ، ولی در مورد منافق و مشرکان توصیف به قدرت تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 36
و حکمت)) که مناسب مقام عذاب است .
منظور از جنود آسمان و زمین چیست ؟.
این واژه معنی وسیعی دارد که هم لشکریان فرشتگان الهی را شامل می شود و هم لشکریانی همچون صاعقه ، زلزله ها، طوفانها سیلابها و امواج و نیروهای نامرئی دیگری که ما از آن آگاهی نداریم ، چرا که همه جنود الهی هستند و سر بر فرمان او دارند.
نکته :
چه کسانی به خدا سوء ظن دارند؟
((سوء ظن)) گاهی نسبت به خویشتن است ، گاهی نسبت به دیگران ، و گاه نسبت به خدا، همانطور که ((حسن ظن)) نیز تقسیم سه گانه ای دارد.
اما سوء ظن نسبت به خویشتن در صورتی که به حد افراط نرسد نردبان تکامل است ، و سبب می شود که انسان نسبت به اعمال خود سختگیر و موشکاف باشد، و جلوی عجب و غرور ناشی از اعمال نیک را می گیرد.
به همین دلیل علی (علیه السلام) در خطبه معروف همام در توصیف پرهیزکاران می فرماید: فهم لانفسهم متهمون ، و من اعمالهم مشفقون ، اذا زکی احد منهم خاف مما یقال له ، فیقول : انا اعلم بنفسی من غیری ، و ربی اعلم بی منی بنفسی ، اللهم لاتؤ اخذنی بما یقولون ، و اجعلنی افضل مما یظنون ، و اغفر لی ما لا یعلمون :
((آنها خویشتن را متهم می کنند، و از اعمال خود بی مناکند، هر گاه یکی از آنها ستوده شود از آنچه درباره او گفته شده ترسان می گردد، و می گوید: من از دیگران نسبت به خویشتن آگاهترم ، و پروردگارم نسبت به اعمالم از من آگاه تر است ! خداوندا! به آنچه آنها می گویند مرا مؤ اخذه مکن ، و مرا از آنچه آنها تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 37
فکر می کنند برتر قرار ده ، و آنچه را آنها نمی دانند بر من ببخش ! اما اگر این سوء ظن در مورد مردم باشد ممنوع است ، مگر در مواقعی که

فساد بر جامعه غلبه کند که در آنجا خوش باوری درست نیست . (شرح این مطلب به خواست خدا در ذیل آیه 12 سوره حجرات خواهد آمد).
و اما سوء ظن نسبت به خداوند یعنی نسبت به وعده های او، نسبت به رحمت و کرم بی پایان او، بسیار زشت و زننده است ، و نشانه ضعف ایمان و گاه نشانه عدم ایمان است .
قرآن کرارا از سوء ظن افراد بی ایمان و یا ضعیف الایمان ، مخصوصا به هنگام بروز حوادث سخت اجتماعی و طوفانهای آزمایش یاد می کند، که چگونه مؤ منان در این مواقع با حسن ظن تمام ، و اطمینان به لطف پروردگار ثابت قدم میمانند اما افراد ضعیف و ناتوان زبان به شکایت می گشایند، همانطور که در داستان فتح حدیبیه نیز منافقان و همفکران آنها گمان بد بردند و گفتند: محمد (صلی اللّه علیه و آله) و یارانش به این سفر می روند و باز نمی گردند، گوئی وعده های الهی را به فراموشی سپردند، و یا نسبت به آن بد بین بودند.
مخصوصا نمونه روشنی از آن در میدان جنگ احزاب هنگامی که مسلمانان سخت تحت فشار قرار گرفتند ظاهر شد، و خداوند گمانهای سوء گروهی را سخت نکوهش کرد: اذ جائوکم من فوقکم و من اسفل منکم و اذ زاغت الابصار و بلغت القلوب الحناجر و تظنون بالله الظنونا هنالک ابتلی المؤ منون و زلزلوا زلزالا شدیدا: ((بخاطر بیاورید زمانی را که آنها (لشکر احزاب) از سمت بالا و پائین شهر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشمها از شدت وحشت خیره شده ، و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای بدی به خدا می بردید، در آنجا مؤ منان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند)) (احزاب آیه 10 - 11). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 38
حتی در آیه 154 آل عمران اینگونه گمانها را ((ظن الجاهلیة)) (گمانهای دوران جاهلیت) خوانده است .
به هر حال مساءله حسن ظن به خدا، و وعده رحمت و کرم و لطف و عنایت او از نشانه های مهم ایمان و از وسائل مؤ ثر نجات و سعادت است .
تا آنجا که در حدیثی از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) آمده است : لیس من عبد یظن بالله خیرا الا کان عند ظنه به !: هیچ بندهای گمان نیک به خدا نمی برد مگر اینکه خداوند طبق گمانش با او رفتار می کند))!.
و در حدیث دیگری از امام علی ابن موسی الرضا (علیهم السلام) آمده است : احسن بالله الظن فان الله عز و جل یقول انا عند ظن عبدی المؤ من بی ، ان خیر فخیر و ان شر فشر: ((گمان خود را به خداوند خوب کن ، چرا که خداوند عز و جل می فرماید: من نزد حسن ظن بنده مؤ منم هستم هر گاه گمان نیکی نسبت به من داشته باشد، به نیکی با او رفتار می کنم و

اگر بد باشد به بدی))!.
و بالاخره در حدیث دیگری از پیامبر آمده است : ان حسن الظن بالله عز و جل ثمن الجنة : ((حسن ظن به خدا بهای بهشت است)).
چه بهائی از این سهلتر ؟ و چه متاعی از آن پرارزشتر؟. الفتح
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 39
آیه 8-10
آیه و ترجمه
إِنَّا أَرْسلْنَک شهِداً وَ مُبَشراً وَ نَذِیراً(8)
لِّتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسولِهِ وَ تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ وَ تُسبِّحُوهُ بُکرَةً وَ أَصِیلاً(9)
إِنَّ الَّذِینَ یُبَایِعُونَک إِنَّمَا یُبَایِعُونَ اللَّهَ یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ فَمَن نَّکَثَ فَإِنَّمَا یَنکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفی بِمَا عَهَدَ عَلَیْهُ اللَّهَ فَسیُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً(10)
ترجمه :8 - ما تو را به عنوان گواه و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم .
9 - تا به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از او دفاع کنید، او را بزرگ دارید و خدا را صبح و شام تسبیح کنید.
10 - آنها که با تو بیعت می کنند در حقیقت فقط با خدا بیعت می نمایند، و دست خدا بالای دست آنهاست ، هر کس پیمانشکنی کند به زیان خود پیمان شکسته است و آنکس که نسبت به عهدی که با خدا بسته وفا کند به زودی پاداش عظیمی به او خواهد داد.
تفسیر :تحکیم موقعیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و وظائف مردم در برابر او
گفتیم صلح حدیبیه از سوی بعضی از نا آگاهان شدیدا مورد انتقاد قرار گرفت ، و حتی تعبیراتی که خالی از بی حرمتی نسبت به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نبود تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 40
حضرت کردند، مجموع این حوادث ایجاب می کرد که موقعیت یا عظمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بار دیگر مورد تاءکید قرار گیرد.
لذا در نخستین آیه مورد بحث پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را مخاطب قرار داده می گوید: ما تو را گواه و بشارت دهنده ، و بیم دهنده فرستادیم (انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا).
این سه توصیف بزرگ و سه مقام برجسته از مهمترین مقامات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) است ، گواه بودن و بشیر و نذیر بودن ، گواه بر تمام امت اسلام بلکه به یک معنی گواه بر همه امتها، چنانکه در آیه 41 نساء آمده است : فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤ لاء شهیدا: ((چگونه خواهد بود آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می آوریم ، و تو را گواه بر این گواهان))!.
و در آیه 105 سوره توبه می فرماید: و قل اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤ منون : بگو عمل کنید، خدا و رسول او و مؤ منان (امامان

معصوم) اعمال شما را می بینند!.
اصولا هر انسانی گواهان زیادی دارد.
قبل از هر کس خداوند که عالم الغیب و الشهاده است ناظر بر همه اعمال و نیات ماست .
بعد از او ((فرشتگان)) ماءمور ضبط اعمال آدمی هستند چنانکه در آیه 21 سوره ق اشاره شده است : و جائت کل نفس معها سائق و شهید.
سپس ((اعضای پیکر آدمی)) و حتی پوست تن او گواهی می دهند: یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم کانوا یعملون : ((روزی که زبانها و دستها و پاهایشان به آنچه انجام می دادند گواهی می دهند)) (نور - 24)
و قالوا لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شی ء:
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 41
به پوستهای تن خود می گویند چرا بر ضد ما گواهی دادید؟، می گویند خداوندی که هر موجودی را به نطق درآورده ، ما را گویا ساخته است تا گواهی دهیم))! (فصلت - 21).
((زمین)) نیز جزء گواهان است ، همانگونه که در سوره زلزال آمده : یومئذ تحدث اخبارها.
طبق بعضی از روایات ((زمان)) نیز در آن روز در صف گواهان است ، در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم : ما من یوم یمر علی بنی آدم الا قال له ذلک الیوم انا یوم جدید و انا علیک شهید، فافعل فی خیرا، و اعمل فی خیرا اشهد لک به یوم القیامة ، فانک لن ترانی بعد هذا ابدا: ((هیچ روزی بر فرزند آدم نمی گذرد مگر اینکه به او می گوید: من روز تازه ای هستم ، و درباره تو گواهی می دهم ، در من کار نیک کن ، و عمل خیر بجا آور، تا روز قیامت به نفع تو گواهی دهم ، چرا که بعد از این هرگز مرا نخواهی دید))!.
بدون شک گواهی خداوند به تنهائی کافی است ، ولی تعدد گواهان هم اتمام حجت بیشتری است ، و هم اثر تربیتی قویتری در انسانها دارد.
به هر حال قرآن مجید در این آیه سه ماموریت مهم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را که مساءله شهادت و انذار است به عنوان سه وصف عمده بیان کرده است ، تا مقدمه ای باشد برای وظائفی که در آیه بعد آمده . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 42
در آیه بعد پنج دستور مهم به عنوان نتیجه و هدفی برای اوصاف پیشین پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بیان شده که دو دستور درباره اطاعت خداوند و تسبیح و نیایش او است ، و سه دستور درباره ((اطاعت)) و ((دفاع)) و ((تعظیم)) مقام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) است ، می فرماید: ((هدف این است که ایمان به خداوند و رسولش بیاورید، و از او در برابر دشمنان دفاع نمائید، او را بزرگ دارید، و خدا را صبح و شام

تسبیح و تقدیس کنید)) (لتؤ منوا بالله و رسوله و تعزروه و توقروه و تسبحوه بکرة و اصیلا).
((تعزروه)) از ماده ((تعزیر)) در اصل به معنی ((منع)) است ، سپس به هر گونه دفاع و نصرت و یاری کردن در مقابل دشمنان اطلاق شده است ، به بعضی از مجازاتهائی که مانع از گناه می شود نیز ((تعزیر)) می گویند.
توقروه از ماده ((توقیر)) از ریشه ((وقر)) به معنی سنگینی است ، بنابراین ((توقیر)) در اینجا به معنی تعظیم و بزرگداشت است .
مطابق این تفسیر ضمیرهائی که در ((تعزروه)) و ((توقروه)) آمده ، به شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) باز می گردد، و هدف از آن دفاع از او در مقابل دشمن ، و تعظیم و بزرگداشت او است (این تفسیر را شیخ طوسی در تبیان و طبرسی در مجمع البیان و بعضی دیگر برگزیده اند). اما جمعی از مفسران معتقدند که تمام ضمیرهای آیه به خداوند باز می گردد، و منظور از ((تعزیر)) و ((توقیر)) در اینجا یاری دین خدا، و بزرگداشت او و آئین او است دلیل آنها در انتخاب این تفسیر هماهنگ شدن تمام ضمیرهای موجود در آیه است .
ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد، چرا که اولا: معنی اصلی تفسیر

((تعزیر)) منع و دفاع در مقابل دشمن است که در مورد خداوند جز به صورت مجاز صحیح نیست ، و از آن مهمتر شاءن نزول آیه است که بعد از ماجرای حدیبیه نازل شده ، در حالی که بعضی نسبت به مقام شامخ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بی حرمتی کرده بودند، و آیه برای توجیه مسلمانان نسبت به وظائفشان در مقابل رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) نازل شده .
به علاوه نباید فراموش کرد که این آیه به عنوان نتیجه ای برای آیه قبل است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را به عنوان ((شاهد)) و ((بشیر)) و ((نذیر)) توصیف می کند و این امر زمینه ساز دستوراتی است که در آیه بعد آمده .
در آخرین آیه مورد بحث اشاره کوتاهی به مساءله ((بیعت رضوان)) می کند که در آیه 18 همین سوره به طور مشروحتر آمده است .
توضیح اینکه : همانگونه که گفتیم طبق تواریخ مشهور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به دنبال خوابی که دیده بود همراه با 1400 نفر به قصد انجام عمره از مدینه خارج شد، ولی در نزدیکی مکه مشرکان تصمیم گرفتند که از ورود او و یارانش به مکه جلوگیری کنند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و یارانش در سرزمین ((حدیبیه)) توقف فرمود، و سفیرانی میان او و قریش رد و بدل شد، تا به قرارداد صلح حدیبیه انجامید.
در این ماءموریتها یک بار عثمان از طرف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله)

ماءمور شد که این پیام را به اهل مکه برساند که او به قصد جنگ نیامده ، و تنها قصدش زیارت خانه خدا است ، ولی مشرکان عثمان را موقتا توقیف کردند، و همین امر سبب شد که در میان مسلمانان خبر قتل او شایع گردد، و اگر چنین چیزی صحت می داشت دلیل بر اعلان جنگ قریش بود، لذا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود ما از اینجا حرکت نمی کنیم تا با این قوم پیکار کنیم ، و برای تاءکید بر این امر مهم از تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 44
مردم دعوت کرد تا با او تجدید بیعت کنند، مسلمانان در زیر درختی که آنجا بود جمع شدند و با حضرتش بیعت کردند که هرگز پشت به میدان نکنند و تا آنجا که در توان دارند در قلع و قمع دشمن بکوشند.
این موضوع به گوش مشرکان مکه رسید و رعب و وحشتی در قلوب آنها افکند و همین امر سبب شد که آنها به این صلح ناخوشایند تن در دهند.
این بیعت را از این جهت ((بیعت رضوان)) می نامند که در آیه 18 همین سوره آمده است : لقد رضی الله عن المؤ منین اذ یبایعونک تحت الشجرة : خدا از مؤ منان ((راضی)) شد هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت می کردند.
به هر حال ، قرآن مجید در آیه مورد بحث می گوید: ((کسانی که با تو بیعت می کنند در حقیقت با خدا بیعت می کنند و دست خدا بالای دست آنها است)) (ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم).
((بیعت)) به معنی پیمان بستن برای فرمانبرداری و اطاعت از کسی است ، و چنین مرسوم بوده که آن کس که پیمان اطاعت می بست دست خود را در دست پیشوا و رهبر خود می گذاشت و پیمان وفاداری را از این طریق اظهار می داشت .
و از آنجا که به هنگام ((معامله و بیع)) نیز دست به دست هم می دادند و قرار داد معامله را می بستند، واژه ((بیعت)) به این پیمانها اطلاق شده است ، به خصوص اینکه آنها در پیمان خود گوئی جان خویش را در معرض معامله با فردی که با او اعلام وفاداری داشتند قرار می دادند.
و از اینجا معنی ((یدالله فوق ایدیهم)) (دست خدا بالای دست آنها است) روشن می شود، این تعبیر کنایه از آن است که بیعت با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) یک بیعت الهی است ، گویا دست خدا بالای دست آنها قرار گرفته ، نه تنها با پیامبرش تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 45
که با خدا بیعت می کنند، و این گونه کنایات در زبان عرب بسیار معمول است .
بنابراین کسانی که این جمله را چنین تفسیر کرده اند که ((قدرت خدا ما فوق قدرت آنها است)) یا ((نصرت و یاری خدا برتر از نصرت و یاری مردم است)) و امثال آن تناسبی با شاءن نزول آیه و مفاد آن ندارد، هر

چند این مطلب در حد ذات خود مطلب صحیحی است .
سپس می افزاید: ((هر کس نقض عهد و پیمان شکنی کند در حقیقت به زیان خود پیمان شکنی کرده و عهد خویش را شکسته)) (فمن نکث فانما ینکث علی نفسه).
((و آن کس که در برابر عهدی که با خدا بسته وفادار بماند، و حق بیعت را اداء کند، خداوند پاداش عظیمی به او خواهد داد)) (و من اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤ تیه اجرا عظیما).
((نکث)) از ماده ((نکث)) (بر وزن مکث) به معنی بازگشودن و واتابیدن است ، سپس در مورد پیمان شکنی و نقض عهد به کار رفته .
در این آیه ، قرآن مجید به همه بیعت کنندگان هشدار می دهد که اگر بر سر پیمان و عهد خود بمانند پاداش عظیمی خواهند داشت ، اما اگر آنرا بشکنند زیانش متوجه خود آنها است ، تصور نکنند به خدا ضرری می رسانند، تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 46
بلکه بقای جامعه و عظمت و سربلندی و قوت و قدرت و حتی موجودیت خویش را به خاطر پیمان شکنی به خطر می افکنند.
در حدیثی از امیرمؤ منان علی (علیه السلام) آمده است : ان فی النار لمدینة یقال لها الحصینة ، افلا تسئلونی ما فیها؟ فقیل له : ما فیها یا امیر المؤ منین ؟ قال فیها ایدی الناکثین !: ((در جهنم شهری است به نام حصینه آیا از من نمی پرسید در آن شهر چیست ؟ کسی عرض کرد: ای امیر مؤ منان در آن شهر چیست ؟! فرمود: دستهای پیمان شکنان))!!
و از اینجا روشن می شود که مساءله پیمان شکنی و نقض بیعت از دیدگاه اسلام چقدر زشت و قبیح است .
درباره اصل موضوع ((بیعت در اسلام)) و حتی ((قبل از اسلام)) و ((کیفیت بیعت)) و ((احکام آن)) بحثهائی است که به خواست خدا ذیل آیه 18 همین سوره مطرح خواهد شد. الفتح
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 47
آیه 11-14
آیه و ترجمه
سیَقُولُ لَک الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الاَعْرَابِ شغَلَتْنَا أَمْوَلُنَا وَ أَهْلُونَا فَاستَغْفِرْ لَنَا یَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَّا لَیْس فی قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَن یَمْلِک لَکُم مِّنَ اللَّهِ شیْئاً إِنْ أَرَادَ بِکُمْ ضراًّ أَوْ أَرَادَ بِکُمْ نَفْعَا بَلْ کَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرَا(11)
بَلْ ظَنَنتُمْ أَن لَّن یَنقَلِب الرَّسولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلی أَهْلِیهِمْ أَبَداً وَ زُیِّنَ ذَلِک فی قُلُوبِکُمْ وَ ظَنَنتُمْ ظَنَّ السوْءِ وَ کنتُمْ قَوْمَا بُوراً(12)
وَ مَن لَّمْ یُؤْمِن بِاللَّهِ وَ رَسولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْکَفِرِینَ سعِیراً(13)
وَ للَّهِ مُلْک السمَوَتِ وَ الاَرْضِ یَغْفِرُ لِمَن یَشاءُ وَ یُعَذِّب مَن یَشاءُ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَّحِیماً(14) تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 48

ترجمه :11 - به زودی متخلفان از اعراب بادیه نشین (عذرتراشی کرده) می گویند: حفظ اموال و خانواده ، ما را به خود مشغول داشت (و نتوانستیم در سفر حدیبیه تو را همراهی کنیم) برای ما طلب آمرزش کن ، آنها به زبان خود چیزی می گویند که در دل ندارند! بگو: چه کسی می تواند در برابر خداوند از شما دفاع کند هرگاه زیانی برای شما بخواهد و یا اگر نفعی اراده کند (مانع گردد) و خداوند به تمام اعمالی که انجام می دهید آگاه است .
12 - بلکه شما گمان کردید پیامبر و مؤ منان هرگز به خانواده های خود باز نخواهند گشت و این پندار غلط در دلهای شما زینت یافته بود، و گمان بد کردید، و سرانجام هلاک شدید.
13 - و آن کس که ایمان به خدا و پیامبرش نیاورده (سرنوشتش دوزخ است) چرا که ما برای کافران آتش فروزان آماده کرده ایم !
14 - مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن خدا است ، هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد، و هر کس را بخواهد مجازات می کند و خداوند غفور و رحیم است .
تفسیر :عذرتراشی متخلفان !
در آیات قبل گفتیم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) با یکهزار و چهارصد نفر از مسلمانان از مدینه به قصد عمره به سوی مکه حرکت کرد.
از سوی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در میان قبائل بادیه نشین اعلام شد که همه آنها نیز او را در این سفر همراهی کنند، ولی گروهی از افراد ضعیف الایمان از انجام این دستور سر باز زدند، و تحلیلشان این بود که چگونه ممکن است مسلمانان از این سفر جان سالم به در برند، در حالی که قبلا کفار قریش حالت تهاجمی داشته ، و جنگهای احد و احزاب را در کنار مدینه بر مسلمانان تحمیل کردند، تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 49
اکنون که این گروه اندک و بدون سلاح با پای خود به مکه می روند، و در کنار لانه زنبوران قرار می گیرند چگونه ممکن است به خانه های خود بازگردند؟!
اما هنگامی که دیدند مسلمانان با دست پر و امتیازات قابل ملاحظه ای که از پیمان صلح حدیبیه گرفته بودند سالم به سوی مدینه بازگشتند بی آنکه از دماغ کسی خون بریزد، به اشتباه بزرگ خود پی بردند، و خدمت پیامبر آمدند تا به نحوی عذرخواهی کرده ، و کار خود را توجیه کنند، و از پیامبر تقاضای استغفار نمایند.
ولی آیات فوق نازل گشت و پرده از روی کار آنها برداشت و آنها را رسوا نمود.
به این ترتیب بعد از ذکر سرنوشت منافقان و مشرکان در آیات قبل ، در اینجا وضع متخلفان ضعیف الایمان را بازگو می کند، تا حلقات این بحث

تکمیل گردد.
می فرماید: ((به زودی متخلفان از اعراب بادیه نشین عذرتراشی کرده ، می گویند: حفظ اموال و زن و فرزند ما را به خود مشغول داشت ، و نتوانستیم در این سفر پربرکت در خدمت تو باشیم ! اکنون عذر ما را بپذیر، و برای ما طلب آمرزش کن))! (سیقول لک المخلفون من الاعراب شغلتنا اموالنا و اهلونا فاستغفر لنا).
((آنها به زبان خود چیزی می گویند که در دل ندارند)) (یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم).
آنها حتی در توبه خود صادق نیستند.
ولی به آنها ((بگو چه کسی می تواند در برابر خداوند مالک چیزی برای شما باشد و از شما دفاع کند اگر بخواهد به شما زیانی برساند؟ یا اگر بخواهد تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 50
نفعی برساند چه کسی می تواند مانع گردد))؟! (قل فمن یملک لکم من الله شیئا ان اراد بکم ضرا او اراد بکم نفعا).
برای خدا به هیچ وجه مشکل نیست که شما را در خانه های امنتان و در کنار زن و فرزند و اموالتان گرفتار انواع بلاها و مصائب کند، و نیز برای او هیچ مشکل نیست که در مرکز دشمنان و کانون مخالفان شما را از هر گونه گزند محفوظ دارد، این جهل شما به قدرت خدا است که این گونه افکار را در نظر شما زینت می دهد.
آری ((خداوند به تمام اعمالی که انجام می دهید خبیر و آگاه است)) (بل کان الله بما تعملون خبیرا).
بلکه از اسرار درون سینه ها و نیات شما نیز به خوبی با خبر است ، او به خوبی می داند که این عذر و بهانه ها واقعیت ندارد آنچه واقعیت دارد شک و تردید و ترس و ضعف ایمان شما است ، و این عذرتراشیها بر خدا مخفی نمی ماند، و هرگز مانع مجازات شما نمی شود.
جالب اینکه هم از لحن آیات ، و هم از تواریخ ، استفاده می شود که این آیات در اثناء بازگشت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به مدینه نازل شد، یعنی پیش از آنکه متخلفان بیایند و عذرتراشی کنند پرده از روی کار آنها برداشت و رسوایشان کرد!
سپس برای توضیح بیشتر پرده ها را کاملا کنار زده می افزاید: ((بلکه شما گمان کردید پیامبر و مؤ منان هرگز به خانوادههای خود باز نخواهند گشت)) (بل ظننتم ان لن ینقلب الرسول و المؤ منون الی اهلیهم ابدا).
آری علت عدم شرکت شما در این سفر تاریخی مساءله اموال و زن و فرزند نبود، بلکه عامل اصلی سوءظنی بود که به خدا داشتید، و با محاسبات غلط تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 51
خود چنین فکر می کردید که این سفر، سفر پایانی عمر پیامبر (صلی اللّه

علیه و آله) و مؤ منان است و باید از آن کناره گیری کرد.
آری ((این پندار غلط و این وسوسه های شیطانی در دل شما زینت یافته بود)) (و زین ذلک فی قلوبکم).
((و گمان بد کردید)) (و ظننتم ظن السوء).
چرا که فکر می کردید خداوند پیامبرش را به این سفر فرستاده ، و آنها را به چنگال دشمنان سپرده و از آنها حمایت نخواهد کرد!
((و سرانجام به هلاکت رسیدید))! (و کنتم قوما بورا).
چه هلاکت از این بدتر که از شرکت در این سفر تاریخی ، و بیعت رضوان و افتخارات دیگر محروم شدید، و به دنبال آن رسوائی بزرگ بود، و در آینده عذاب دردناک آخرت است . آری شما دلهای مرده ای داشتید که گرفتار چنین سرنوشتی شدید.
از آنجا که این افراد ضعیف الایمان یا منافق مردمی ترسو، و راحت طلب و طبعا از جنگ و هرگونه درگیری گریزانند، تحلیلی که درباره حوادث می کنند هیچگونه با واقعیت تطبیق ، نمی کند با این حال همیشه در نظرشان بسیار جالب است .
و به این ترتیب ترس و عافیت طلبی و فرار از زیر بار مسئولیتها سوءظنها را در نظرشان واقعیتها جلوه می دهد، و نسبت به همه چیز بدبین هستند حتی به پیامبر خدا و حتی نسبت به خدا!
در ((نهج البلاغه)) در فرمان ((مالک اشتر)) می خوانیم : ان البخل و الجبن و الحرص غرائز شتی یجمعها سوء الظن بالله : ((بخل و ترس و حرص ، صفات نکوهیده مختلفی است که همه آنها در سوء ظن به خدا جمع است)). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 52
داستان حدیبیه و آیات مورد بحث ، ظهور عینی همین معنی است ، و نشان می دهد که چگونه سوءظن به پروردگار از صفات زشتی همچون بخل و حرص و ترس سرچشمه می گیرد.
از آنجا که این موضع گیری های غلط گاه از عدم ایمان سرچشمه می گرفت در آیه بعد می گوید: ((کسی که ایمان به خدا و پیامبرش نیاورده سرنوشتش آتش دوزخ است چرا که ما برای کافران آتش فروزان فراهم کرده ایم)) (و من لم یؤ من بالله و رسوله فانا اعتدنا للکافرین سعیرا).
((سعیر)) به معنی ((برافروخته)) است .
و سرانجام در آخرین آیه مورد بحث برای اثبات قدرت خداوند بر مجازات کافران و منافقان می فرماید: ((مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن خدا است ، هر کس را بخواهد می بخشد و هر کس را بخواهد مجازات می کند، و خداوند غفور و رحیم است)) (و لله ملک السموات و الارض یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و کان الله غفورا رحیما).
جالب اینکه در اینجا مساءله غفران و آمرزش را بر مساءله عذاب مقدم

می دارد، و در آخر آیه باز هم تاءکید بر غفران و رحمت الهی می کند، چرا که هدف از تمام این تهدیدها و انذارها تربیت است ، و مساءله تربیت ایجاب می کند که راه بازگشت به روی گنهکاران و حتی کافران باز باشد، به خصوص اینکه سرچشمه بسیاری از این موضعگیریهای منفی ، جهل و ناآگاهی است ، و در برابر تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 53
اینگونه افراد باید امید به آمرزش افزایش داده شود شاید به راه آیند.
نکته :
توجیه گناه ، یک بیماری عمومی است !
هر قدر گناه سنگین باشد به سنگینی توجیه گناه نیست ، چرا که گنهکار معترف به گناه غالبا به سراغ توبه می رود، اما مصیبت زمانی شروع می شود که پای توجیه گریها در میان آید که نه تنها راه توبه را به روی انسان می بندد، بلکه او را در گناه راسختر و جریتر می سازد.
این توجیه گری گاه برای حفظ آبرو و جلوگیری از رسوائی در برابر مردم است ، اما از آن بدتر زمانی است که برای فریب وجدان صورت گیرد. این توجیه گری مطلب تازه ای نیست ، و نمونه های مختلف آن را در تمام طول تاریخ بشر می توان یافت ، که چگونه جنایتکاران بزرگ تاریخ برای فریب خود یا دیگران دست به توجیهات مضحکی می زدند که هر انسانی را غرق تعجب می کند.
قرآن مجید که درس بزرگ تربیت و انسان سازی است در این باره بحثهای فراوانی دارد که نمونه ای از آن را در آیات فوق خواندیم .
بد نیست نمونه های دیگر را برای تکمیل این بحث نیز مورد بررسی قرار دهیم :
1 - مشرکان عرب برای توجیه شرک خود گاه متوسل به رسم نیاکان می شدند و می گفتند: انا وجدنا آباءنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون ((ما پدران خود را بر آئینی یافتیم و ما به آثار آنها اقتدار می کنیم))! (زخرف - 23).
و گاه به نوعی جبر متوسل شده می گفتند: لو شاء الله ما اشرکنا و لا تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 54
آبائنا: ((اگر خدا می خواست نه ما و نه پدرانمان هرگز مشرک نمی شدیم))! (148 - انعام).
2 - گاه مؤ منان ضعیف الایمان برای فرار از جنگ ، خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می آمدند، و به این عنوان که خانه های ما در و دیوار درستی ندارد و آسیب پذیر است صحنه را خالی می کردند: و یستاذن فریق منهم النبی یقولون ان بیوتنا عورة و ما هی بعورة ان یریدون الا فرارا (احزاب - 13): ((گروهی از آنها از پیامبر اجازه می خواستند و می گفتند خانه های ما آسیب پذیر است در حالی که آسیب پذیر نبود آنها فقط می

خواستند فرار کنند.
3 - گاه به این بهانه که اگر ما به جنگ رومیان برویم ممکن است زیبارویان رومی ، دل ما را بربایند، و به حرام بیفتیم ! اجازه عدم شرکت در جنگ را از پیامبر (صلی اللّٰه علیه و آله) می خواستند: و منهم من یقول ائذن لی و لا تفتنی (توبه - 49): ((بعضی از آنان می گوید به من اجازه ده و مرا به گناه نینداز))!
و گاه به این عنوان که اموال و زن و فرزند ما را گرفتار و به خود مشغول ساخته ، گناه بزرگ فرار از اطاعت فرمان پیامبر (صلی اللّٰه علیه و آله) را توجیه می کردند (آیات مورد بحث).
5 - شیطان نیز با یک مقایسه غلط نافرمانی صریح خود را در برابر خداوند توجیه کرد و گفت : ((مرا از آتش آفریدهای و آدم را از خاک ! چگونه ممکن است موجودی شریفتر برای موجودی پستتر سجده کند))!: انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین (اعراف - 12).
6 - در عصر جاهلیت نیز برای توجیه جنایت بزرگ ((فرزندکشی)) می گفتند از این می ترسیم که در جنگها دختران ما به دست دشمنان بیفتند، غیرت ناموسی ما ایجاب می کند که نوزادان دختر را زیر خاک پنهان کنیم !، و گاه می گفتند اگر فرزندانمان زنده بمانند قادر بر تاءمین زندگی آنها نیستیم !(اسراء - 31). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 55
حتی از بعضی آیات قرآن بر می آید که گناهکاران برای توجیه گناهان خود در قیامت نیز به اموری متشبث می شوند از جمله اینکه ما پیروی از بزرگان قوم خود کردیم و آنها بودند که ما را گمراه کردند، و بجای ما تصمیم گرفتند!: ((ربنا انا اطعنا سادتنا و کبرائنا فاضلونا السبیلا)) (احزاب - 67).
خلاصه اینکه بلای ((توجیه گری)) بلائی است فراگیر که گروه عظیمی از مردم اعم از عوام و خواص را در برگرفته ، و خطر بزرگ آن این است که راههای اصلاح را به روی گنهکاران می بندد و گاه واقعیتها را حتی در نظر خود انسان دگرگون جلوه می دهد.
بسیارند کسانی که ((ترس و جبن)) خود را به عنوان ((احتیاط))، و ((حرص)) را به ((تاءمین آینده)) و ((تهور)) را به ((قاطعیت)) و ((ضعف نفس)) را به ((حیا)) و ((بی عرضگی)) را به ((زهد)) و ((ارتکاب حرام)) را به ((کلاه شرعی)) و ((فرار از زیر بار مسئولیت)) را به ((ثابت نبودن موضوع)) و ((ضعفها و کوتاهیها))ی خود را به ((قضا و قدر)) توجیه می کنند، و چه دردناک است که انسان با دست خود راه نجات را به روی خود ببندد؟!
گرچه این مفاهیم هر کدام در جای خود معنی صحیحی دارد، ولی اشکال در این است که آن را تحریف کرده ، و نتیجه وارونه می گیرند، و چه زیانهای

عظیمی که از این رهگذر به جوامع بشری و خانواده ها و افراد رسیده است ؟! خداوند همه ما را از این بلای بزرگ و خانمان سوز حفظ کند (آمین). الفتح
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 56
آیه 15-17
آیه و ترجمه
سیَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطلَقْتُمْ إِلی مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْکُمْ یُرِیدُونَ أَن یُبَدِّلُوا کلَمَ اللَّهِ قُل لَّن تَتَّبِعُونَا کذَلِکُمْ قَالَ اللَّهُ مِن قَبْلُ فَسیَقُولُونَ بَلْ تحْسدُونَنَا بَلْ کانُوا لا یَفْقَهُونَ إِلا قَلِیلاً(15)
قُل لِّلْمُخَلَّفِینَ مِنَ الاَعْرَابِ ستُدْعَوْنَ إِلی قَوْمٍ أُولی بَأْسٍ شدِیدٍ تُقَتِلُونهُمْ أَوْ یُسلِمُونَ فَإِن تُطِیعُوا یُؤْتِکُمُ اللَّهُ أَجْراً حَسناً وَ إِن تَتَوَلَّوْا کَمَا تَوَلَّیْتُم مِّن قَبْلُ یُعَذِّبْکمْ عَذَاباً أَلِیماً(16)
لَّیْس عَلی الاَعْمَی حَرَجٌ وَ لا عَلی الاَعْرَج حَرَجٌ وَ لا عَلی الْمَرِیضِ حَرَجٌ وَ مَن یُطِعِ اللَّهَ وَ رَسولَهُ یُدْخِلْهُ جَنَّتٍ تجْرِی مِن تحْتِهَا الاَنهَرُ وَ مَن یَتَوَلَّ یُعَذِّبْهُ عَذَاباً أَلِیماً(17) تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 57
ترجمه :15 - هنگامی که شما در آینده برای به دست آوردن غنائمی حرکت کنید متخلفان می گویند: بگذارید ما هم از شما پیروی کنیم (و در این جهاد شرکت نمائیم !) آنها می خواهند کلام خدا را تغییر دهند، بگو: هرگز نباید به دنبال ما بیایید، اینگونه خداوند از قبل گفته است ، اما به زودی می گویند: شما نسبت به ما حسد می ورزید ولی آنها جز اندکی نمی فهمند!
16 - به متخلفان از اعراب بگو: به زودی از شما دعوت می شود که به سوی قومی جنگجو بروید و با آنها پیکار کنید تا اسلام بیاورند، اگر اطاعت کنید خداوند پاداش نیکی به شما می دهد، و اگر سرپیچی نمائید همانگونه که قبلا نیز سرپیچی نمودید شما را عذاب دردناکی می کند.
17 - بر ((نابینا)) و ((لنگ)) و ((بیمار)) گناهی نیست (اگر در میدان جهاد شرکت نکند) و هرکس که اطاعت خدا و رسولش نماید او را در باغهائی (از بهشت) وارد می سازد که نهرها از زیر درختانش جاری است ، و آن کس که سرپیچی کند او را به عذاب دردناکی گرفتار می کند.
تفسیر :متخلفان آماده طلب !
غالب مفسران معتقدند که این آیات ناظر به ((فتح خیبر)) است که بعد از صلح حدیبیه و در آغاز سال هفتم هجرت روی داد.
توضیح اینکه : طبق روایات هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) از حدیبیه بازمی گشت به فرمان خدا مسلمانان شرکت کننده در حدیبیه را بشارت به ((فتح خیبر)) داد و تصریح فرمود که در این پیکار فقط آنها شرکت کنند، و غنائم جنگی مخصوص آنها است ، و تخلف کنندگان را نصیبی از این غنائم نخواهد بود!

اما این دنیاپرستان ترسو همین که از قرائن فهمیدند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در این جنگی که در پیش دارد قطعا پیروز می شود و غنائم فراوانی به دست سپاه تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 58
اسلام خواهد افتاد، از فرصت استفاده کرده ، خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمدند، و اجازه شرکت در میدان ((خیبر)) خواستند! و شاید به این عذر نیز متوسل شدند که ما برای جبران خطای گذشته ، و سبک کردن بار مسئولیت ، و توبه از گناه ، و خدمت خالصانه به اسلام و قرآن ، می خواهیم در این میدان جهاد با شما شرکت کنیم ! غافل از اینکه آیات قرآن از قبل نازل شده بود، و سر آنها را فاش ساخته بود، چنانکه در نخستین آیه مورد بحث می خوانیم :
((هنگامی که شما برای به دست آوردن غنائمی حرکت می کنید به زودی متخلفان می گویند بگذارید ما هم از شما پیروی کنیم ، و در این جهاد شرکت نمائیم))! (سیقول المخلفون اذا انطلقتم الی مغانم لتاخذوها ذرونا نتبعکم).
نه تنها در این مورد که در موارد دیگر نیز می بینیم این تن پروران طماع به سراغ لقمه های چرب و کم دردسر می رفتند، و از میدانهای سخت و خطرناک و دور دست گریزان بودند، چنانکه در آیه 42 سوره توبه می خوانیم : هرگاه غنائمی نزدیک ، و سفری سهل و آسان باشد از تو پیروی می کنند، ولی (اکنون که برای میدان تبوک) راه دور و پرمشقت است سر باز می زنند، و به زودی سوگند می خورند که اگر توانائی داشتیم همراه شما حرکت می کردیم ((لو کان عرضا قریبا و سفرا قاصدا لا تبعوک و لکن بعدت علیهم الشقه و سیحلفون بالله لو استطعنا لخرجنا معکم)).
به هر حال ، قرآن در آیات مورد بحث در پاسخ این گروه سودجو و فرصت طلب می گوید: ((آنها می خواهند کلام خدا را تغییر دهند)) (یریدون ان یبدلوا کلام الله).
سپس می افزاید: ((به آنها بگو: شما هرگز نباید به دنبال ما بیائید)) و حق ندارید در این میدان شرکت کنید (قل لن تتبعونا).
این سخنی نیست که من از پیش خود بگویم ، ((این مطلبی است که تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 59
خداوند از قبل گفته)) و ما را از آینده شما با خبر ساخته است (کذلکم قال الله من قبل).
خداوند دستور داده ((غنائم خیبر)) مخصوص ((اهل حدیبیه)) باشد، واحدی با آنها در این امر شرکت نکند!
ولی این متخلفان بی شرم و پرادعا، باز از میدان در نمی روند و شما را متهم به حسادت می کنند و به زودی می گویند: مطلب چنین نیست بلکه شما نسبت به ما حسد می ورزید))! (فسیقولون بل تحسیدوننا).

و به این ترتیب آنها حتی بطور ضمنی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را تکذیب می کنند، و ریشه منع آنها را از شرکت در ((غزوه خیبر)) حسادت می شمرند!
قرآن در آخرین جمله می گوید: ((ولی آنها جز اندکی نمی فهمند)) (بل کانوا لا یفقهون الا قلیلا).
آری ریشه تمام بدبختی های آنها جهل و نادانی و بی خبری است که همیشه دامنگیر آنها بوده است ، جهل در مورد خداوند، و عدم معرفت مقام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و بی خبری از سرنوشت انسانها و عدم توجه به ناپایداری ثروت دنیا.
درست است که آنها در مسائل مالی و منافع شخصی باهوش و دقیق و باریک بودند، اما چه جهلی از این بالاتر که انسان همه چیز خود را با اندکی ثروت مبادله کند؟!.
سرانجام پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) طبق نقل تواریخ غنائم خیبر را تنها بر اهل حدیبیه تقسیم کرد، حتی کسانی که در حدیبیه بودند و موفق به شرکت در غزوه خیبر نشدند سهمی برای آنها قرار داد، البته این موضوع یک مصداق بیشتر نداشت و آن ((جابر بن عبدالله)) بود. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 60
در ادامه همین بحث و گفتگو با متخلفان ((حدیبیه)) در آیه بعد پیشنهادی به آنها کرده ، و راه بازگشت را به روی آنها چنین می گشاید و می فرماید: ((به متخلفان از اعراب بادیه نشین بگو به زودی از شما دعوت می شود که به سوی قومی جنگجو و پرقدرت گام بگذارید، و با آنها پیکار کنید تا اسلام را پذیرا شوند)) (قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم اولی باس شدید تقاتلونهم او یسلمون).
((اگر اطاعت کنید خداوند پاداش نیکی به شما می دهد، و اگر سرپیچی کنید، آنگونه که قبلا نیز سرپیچی کردید، خداوند شما را عذاب دردناکی می کند)) (فان تطیعوا یؤ تکم الله اجرا حسنا و ان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم عذابا الیما).
هرگاه به راستی از رفتار قبلی خود پشیمان شده اید، و دست از راحت طلبی و دنیاپرستی برداشته اید، باید امتحان صداقت خود را در میدان سخت و سهمگین دیگری بدهید، و گرنه از میدانهای سخت اجتناب کردن ، و در میدانهای راحت و پر غنیمت شرکت نمودن به هیچوجه ممکن نیست و دلیلی است بر نفاق یا ضعف ایمان و جبن و ترس شما.
جالب اینکه قرآن روی عنوان مخلفین در این آیات مکرر تکیه کرده ، و به اصطلاح بجای استفاده از ((ضمیر)) از ((اسم ظاهر)) استفاده می کند.
این تعبیر مخصوصا به صورت صیغه ((اسم مفعول)) آمده ، یعنی ((پشت سر گذارده شدگان)) اشاره به اینکه هنگامی که مسلمانان با ایمان

مشاهده سستی و بهانه جوئیهای این گروه را می کردند آنها را پشت سر گذارده و بی اعتنا به وضعشان به سوی میدان جهاد می شتافتند.
اما در اینکه این قوم جنگجو و پرقدرت که در این آیه به آنها اشاره کرده چه جمعیتی بودند؟ در میان مفسران گفتگو است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 61

جمله ((تقاتلونهم او یسلمون)) (با آنها پیکار کنید تا مسلمان شوند) دلیل بر این است که اهل کتاب نبودند، زیرا آنها را مجبور به پذیرش اسلام نمی کنند، بلکه مخیر میان اسلام آوردن یا پذیرش شرائط اهل ذمه و همزیستی مسالمت آمیز با مسلمانان و پرداخت جزیه می کنند، تنها مشرکان و بت پرستان هستند که چیزی جز اسلام از آنان پذیرفته نمی شود، زیرا اسلام بت پرستی را به عنوان یک دین نمی شناسد، و اجبار در ترک بت پرستی جایز است .
و با توجه به اینکه در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بعد از ماجرای حدیبیه و ((خیبر)) غزوه مهمی با مشرکان جز فتح ((مکه)) و غزوه ((حنین)) وجود نداشت ، آیه فوق می تواند اشاره به آنها باشد، مخصوصا غزوه حنین که مردان جنگجوی سختکوشی از طایفه ((هوازن)) و ((بنی سعد)) در آن شرکت داشتند.
اما اینکه بعضی احتمال داده اند اشاره به غزوه ((موته)) که با رومیان انجام گرفت بوده باشد بعید به نظر می رسد، چرا که آنها اهل کتاب بودند.
و احتمال اینکه منظور جنگهای بعد از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) از جمله جنگ با اهل ((فارس)) و ((یمامه)) بوده باشد بسیار بعیدتر است ، چرا که لحن آیات نشان می دهد مساءله مربوط به زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) است ، و هیچ الزامی نداریم که آن را بر جنگهای بعد از عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) تطبیق دهیم ، ظاهرا پارهای انگیزههای سیاسی در فکر و اندیشه بعضی از مفسران که روی این مساءله پافشاری داشته اند دخالت داشته است !
این نکته نیز قابل توجه است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به آنها قول نمی دهد که در جنگهای آینده شما غنائمی به چنگ می آورید، زیرا هدف از جهاد کسب غنیمت نیست ، بلکه روی این تکیه می کند که خداوند پاداش نیکی به شما خواهد داد که معمولا این تعبیر در مورد پاداشهای آخرت است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 62
در اینجا سؤ الی مطرح می شود و آن اینکه : در آیه 83 سوره توبه ، به طور کلی دست رد بر سینه این نامحرمان زده و می گوید: فقل لن تخرجوا معی ابدا و لن تقاتلوا معی عدوا انکم رضیتم بالقعود اول مرة فاقعدوا مع الخالفین : ((شما هرگز با من در هیچ نبردی خروج نخواهید کرد و مجاز نیستید همراه من با دشمن پیکار کنید چرا که نخستین بار به کناره گیری از جنگ راضی شدید اکنون نیز با متخلفان بمانید)).
در حالی که آیه مورد بحث از آنها دعوت به پیکار در میدان سخت و سهمگین دیگری می کند؟ ولی با توجه به اینکه آیه سوره توبه مربوط به متخلفان جنگ تبوک است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) از آنها قطع

امید کرده بود، و آیه مورد بحث از متخلفان حدیبیه سخن می گوید که هنوز از آنها قطع امید نشده بود پاسخ این سؤ ال روشن می گردد.
و از آنجا که در میان متخلفان افرادی بودند که به خاطر نقص عضو یا بیماری به راستی قدرت بر شرکت در جهاد نداشتند، و نباید حق آنها در این میان نادیده گرفته شود، در آخرین آیه مورد بحث معذور بودن آنان را مشخص ساخته است .
بخصوص اینکه بعضی از مفسران نقل کرده اند که بعد از نزول آیه قبل و تهدید متخلفان به ((عذاب الیم)) جمعی از معلولین یا بیماران خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمدند و عرض کردند: ای رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله)! تکلیف ما در این میان چیست ؟ در اینجا این آیه نازل شد و حکم آنها را چنین بازگو کرد: ((بر نابینا و لنگ و بیمار گناهی نیست اگر در میدان جهاد شرکت نکنند)) (لیس علی الاعمی حرج و لا علی الاعرج حرج و لا علی المریض حرج). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 63
تنها جهاد نیست که مشروط به قدرت و توانائی است ، تمام تکالیف الهی یک سلسله شرائط عمومی دارد که از جمله آنها ((توانائی و قدرت)) است ، و در آیات قرآن کرارا به این معنی اشاره شده است ، در آیه 286 سوره بقره به صورت یک اصل کلی می خوانیم : لا یکلف الله نفسا الا وسعها: ((خداوند هیچکس را جز به مقدار طاقتش تکلیف نمی کند)).
این شرط هم با ادله نقلی ثابت شده ، و هم با دلیل عقل .
ولی البته این گروه گرچه از شرکت در میدان جهاد معافند اما آنها نیز باید به مقدار توان خود برای تقویت قوای اسلام و پیشبرد اهداف الهی آن بکوشند چنانکه در آیه 91 سوره توبه می خوانیم : لیس علی الضعفاء و لا علی المرضی و لا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج اذا نصحوا لله و رسوله : بر ضعیفان و بیماران و آنها که وسیله ای برای انفاق (در راه جهاد) ندارند گناهی نیست (که در میدان حاضر نشوند) به شرط اینکه برای خدا و رسولش خیر خواهی کنند.
یعنی اگر آنها قادر نیستند با دست کاری انجام دهند از آنچه در توان دارند با زبان مضایقه ننمایند، و این تعبیر جالبی است که نشان می دهد هر کس آنچه را در توان دارد باید فروگذار نکند، و به تعبیر دیگر اگر نمی توانند در جبهه شرکت کنند لااقل ((پشت جبهه)) را محکم نگهدارند.
و شاید جمله اخیر آیه مورد بحث نیز اشاره به همین معنی باشد که می فرماید: ((هر کس اطاعت خدا و رسولش را کند او را در باغهائی از بهشت وارد می سازد که نهرها از زیر درختانش جاری است ، و آن کس که سرپیچی کند او را به عذاب الیم گرفتار خواهد کرد))! (و من یطع الله و رسوله یدخله جنات تجری من تحتها الانهار و من یتول یعذبه عذابا الیما).
این احتمال نیز وجود دارد که در مواقعی که استثنائی به حکمی می خورد

تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 64
افرادی به فکر سوء استفاده افتاده ، خود را در صف معذوران جا می زنند، قرآن به آنها هشدار می دهد که اگر به راستی معذور نباشند گرفتار عذاب الیم خواهند شد.
این نکته قابل توجه است که مساءله معذور بودن نابینا و لنگ و بیماران سخت مخصوص جهاد است ، اما در مساءله دفاع هر کس به قدر توانائی خود باید از کیان اسلام و وطن اسلامی و جان دفاع کند و هیچ استثنائی در این زمینه وجود ندارد. الفتح
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 65
آیه 18-19
آیه و ترجمه
لَّقَدْ رَضىَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَکَ تحْت الشجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فى قُلُوبهِمْ فَأَنزَلَ السکِينَةَ عَلَيهِمْ وَ أَثَبَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً(18)
وَ مَغَانِمَ کَثِيرَةً يَأْخُذُونهَا وَ کانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَکِيماً(19)
ترجمه :18 - خداوند از مؤ منانی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود شد، خدا آنچه را در درون قلب آنها (از صداقت و ایمان) نهفته بود میدانست ، لذا آرامش را بر دلهای آنها نازل کرد، و فتح نزدیکی ، به عنوان پاداش ، نصیب آنها فرمود.
19 - و غنائم بسیاری که آنرا به دست می آورند، و خداوند عزیز و حکیم است .
تفسیر :خشنودی خدا از شرکت کنندگان در بیعت رضوان
گفتیم در ماجرای حدیبیه سفرائی میان ((پیامبر)) (صلی اللّه علیه و آله) و ((قریش)) رد و بدل شد، از جمله پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) ((عثمان بن عفان)) را (که از بستگان ابو سفیان بود و این رابطه ظاهرا در انتخاب او تاثیر داشت) به عنوان نماینده نزد مشرکان مکه و اشراف قریش فرستاد تا آنها را از این حقیقت آگاه کند که مسلمانان به قصد جنگ نیامده اند بلکه هدفشان زیارت خانه خدا و احترام کعبه است ، اما قریش عثمان را موقتا توقیف کردند، و به دنبال آن در بین مسلمانان شایع شد که عثمان کشته شده پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود من از اینجا حرکت نمی کنم تا با این گروه پیکار کنم .
سپس به زیر درختی که در آنجا بود آمد و با مردم تجدید بیعت کرد، تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 66
و از آنها خواست که در پیکار با مشرکان کوتاهی نکنند، و کسی پشت به میدان جهاد نکند.
آوازه این بیعت در مکه پیچید و قریش سخت به وحشت افتادند و عثمان را آزاد کردند.

چنانکه می دانیم این بیعت به عنوان ((بیعت رضوان)) (بیعت خشنودی خداوند) معروف شد، و لرزه بر اندام مشرکان انداخت و نقطه عطفی در تاریخ اسلام بود.
آیات مورد بحث درباره این ماجرا سخن می گوید.
نخست می فرماید: ((خداوند از مؤ منانی که در زیر درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود شد)) (لقد رضی الله عن المؤ منین اذ یبایعونک تحت الشجرة).
هدف از این ((بیعت)) انسجام هر چه بیشتر نیروها، تقویت روحیه ، تجدید آمادگی رزمی سنجش افکار، و آزمودن میزان فداکاری دوستان وفادار بود.
این بیعت روح تازه ای در کالبد مسلمین دمید، چرا که دست به دست پیامبر خدا (صلی اللّه علیه و آله) می دادند، و از صمیم دل اظهار وفاداری می کردند.
خداوند به این مؤ منان فداکار و ایثارگر که در این لحظه حساس با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بیعت کردند چهار پاداش بزرگ داد که از همه مهمتر همین پاداش سخت یعنی رضایت و خشنودی او بود، همانگونه که در آیه 72 سوره توبه نیز می خوانیم و رضوان الله اکبر: ((و رضا و خشنودی خداوند از همه نعمتهای بهشتی برتر است)).
سپس می افزاید: ((خداوند می دانست آنچه در درون قلب آنها از صداقت و ایمان و آمادگی وفاداری نسبت به این پیمان نهفته است ، و لذا سکینه و آرامش را بر آنها نازل کرد)) (فعلم ما فی قلوبهم فانزل السکینة علیهم).

آنچنان آرامشی که در میان انبوه دشمنان در نقطه دور دستی از شهر و دیار خود، در میان سلاحهای آماده آنها، با نداشتن اسلحه کافی (چون برای زیارت آمده بودند نه برای جنگ) ترس و وحشتی به دل راه نمی دادند، و همچون کوه استوار و پا بر جا ایستاده بودند.
و این دومین موهبت الهی نسبت به آنها بود.
اصولا الطاف خاص و امدادهای الهی شامل حال کسانی می شود که دارای خلوص نیت و صدق و صفای باطن باشند.
لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ان العبد المؤ من الفقیر لیقول یا رب ارزقنی حتی افعل کذا و کذا من البر و وجوه الخیر، فاذا علم الله عز و جل ذلک منه بصدق نیته کتب الله له من الاجر مثل ما یکتب له لو عمله ، ان الله واسع کریم : بنده مؤ من فقیر گاهی می گوید: ((خداوندا! به من روزی ده تا چنین و چنان از کارهای خیر و نیک انجام دهم ، هر گاه خداوند صدق نیت از او بداند همان پاداشی را برای او می نویسد که اگر توانائی داشت انجام می داد، چرا که خداوند دارای رحمت واسعه و

کریم است)).
و در پایان این آیه به سومین موهبت اشاره کرده می فرماید: ((و فتح نزدیکی به عنوان پاداش نصیب آنها فرمود)) (و اثابهم فتحا قریبا).
آری این فتح که به گفته اکثر مفسران ((فتح خیبر)) بود (هر چند بعضی آن را فتح مکه شمرده اند) سومین پاداش الهی برای این مؤ منان ایثارگر بود.
تعبیر به ((قریبا)) تاییدی است بر اینکه منظور فتح خیبر است ، زیرا این فتح در آغاز سال هفتم هجرت به فاصله چند ماه بعد از ماجرای حدیبیه تحقق یافت . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 68
چهارمین نعمتی که به دنبال بیعت رضوان نصیب مسلمانان شد غنائم فراوان مادی بود چنانکه در آیه بعد می فرماید: ((پاداش دیگر غنائم کثیری است که آن را به دست می آورند)) (و مغانم کثیرة یاخذونها).
یکی از این غنائم همان غنائم خیبر بود که در فاصله کوتاهی به دست مسلمانان افتاد، و با توجه به ثروت بی حساب یهود خیبر، این غنائم از اهمیت فوق العادهای برخوردار بود.
ولی محدود ساختن غنائم به غنائم خیبر دلیل قطعی ندارد، و می تواند غنائم سایر جنگهای اسلامی را که بعد از فتح حدیبیه رخ داد در بر گیرد.
و از آنجا که باید مسلمانان به این وعده الهی کاملا اطمینان کنند در آخر آیه می افزاید: ((خداوند شکست ناپذیر و حکیم است)) (و کان الله عزیزا حکیما).
اگر به شما دستور داد که در حدیبیه صلح کنید بر اساس حکمت بود، حکمتی که گذشت زمان پرده از اسرار آن برداشت ، و اگر به شما وعده فتح قریب و غنائم کثیر می دهد این توانائی را دارد که به وعده های خود جامه عمل بپوشاند.
به این ترتیب مسلمانان با ایمان و ایثارگر در سایه بیعت رضوان و اعلام وفاداری به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در آن ساعات حساس پیروزی دنیا و آخرت را به دست آوردند، در حالی که منافقان بیخبر و ضعیفالایمانهای ترسو در آتش حسرت سوختند؟ این سخن را با گفتاری از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) پایان می دهیم : او به هنگامی که از پایمردی مسلمانان نخستین و جهاد بی نظیرش با دشمنی سخن تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 69
می گوید، و مخاطبان سست عنصر را مورد نکوهش قرار می دهد می فرماید: ((فلما رای الله صدقنا انزل بعدونا الکبت ، و انزل علینا النصر، حتی استقر الاسلام ملقیا جرانه ، و متبوئا اوطانه ، و لعمری لو کنا ناتی ما اتیتم ، ما قام للدین عمود، و لااخضر للایمان عود، و ایم الله لتحتلبنها دما، لتتبعنها ندما!:
((هنگامی که خداوند صدق و اخلاص ما را دید خواری و ذلت را بر دشمن ،

و پیروزی و نصر را بر ما نازل کرد تا آنجا که اسلام بر صفحه زمین گسترده شد، و مناطق پهناوری را برای خویش برگزید، بجانم سوگند اگر ما در مبارزه همچون شما بودیم ، هرگز پایه ای از دین بر پا نمی شد! و شاخه ای از درخت ایمان سبز نمی گشت و به خدا سوگند به جای شیر، خون می دوشید و پشیمان می شوید)).
نکته :
بیعت و خصوصیات آن
بیعت از ماده ((بیع)) در اصل به معنی دست دادن به هنگام قرار داد معامله است ، و سپس به دست دادن برای پیمان اطاعت اطلاق شده است ، و آن چنین بود که هر گاه کسی می خواست اعلام وفاداری به دیگری کند، او را به رسمیت بشناسد و از فرمانش اطاعت کند، با او بیعت می کرد، و شاید اطلاق این کلمه به این معنی از این جهت بود که هر یک از دو طرف تعهدی همچون تعهد دو معامله گر در برابر دیگری می کردند.
بیعت کننده حاضر می شد گاه تا پای جان و گاه تا پای مال و فرزند در راه اطاعت او بایستد، و بیعت پذیر نیز حمایت و دفاع او را بر عهده می گرفت .
ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود می گوید: ((کانوا اذا بایع الامیر تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 70
جعل ایدیهم فی یده تاءکیدا فاشبه ذلک فعل البایع و المشتری : ((هنگامی که بیعت با امیر می کردند برای تاءکید دست در دست او می گذاشتند، و این شبیه کار فروشنده و خریدار بود)).
قرائن نشان می دهد که بیعت از ابداعات مسلمین نیست ، بلکه سنتی بوده که قبل از اسلام در میان عرب رواج داشته است ، و به همین دلیل در آغاز اسلام که طایفه ((اوس)) و ((خزرج)) در موقع حج از مدینه به مکه آمدند و با پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) در عقبه بیعت کردند بر خورد آنها با مساءله بیعت بر خورد با یک امر آشنا بود، بعد از آن پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) نیز در فرصتهای مختلف با مسلمانان تجدید بیعت کرد که یک مورد از آن همین بیعت رضوان در حدیبیه بود، و از آن گسترده تر بیعتی بود که بعد از فتح مکه انجام گرفت که در تفسیر ((سوره ممتحنه)) شرح آن به خواست خدا خواهد آمد.
اما چگونگی بیعت به طور کلی از این قرار بوده که بیعت کننده دست به دست بیعت شونده می داده و با زبان حال یا قال اعلام اطاعت و وفاداری می نمود، و گاه در ضمن بیعت شرائط و حدودی برای آن قائل می شد، مثلا بیعت تا پای مال ، تا سر حد جان ، یا تا سر حد همه چیز حتی از دست دادن زن و فرزند.
و گاه بیعت تا سر حد عدم فرار، و گاه تا سرحد موت بود (اتفاقا این هر دو

معنی در مورد بیعت رضوان در تواریخ آمده است).
پیامبر اسلام بیعت زنان را نیز می پذیرفت ، اما نه از طریق دست دادن ، بلکه چنانکه در تواریخ آمده دستور می داد ظرف بزرگی از آب حاضر کنند، او دست خود را در یک طرف ظرف فرو می برد، و زنان بیعت کننده در طرف دیگر.
گاه در ضمن بیعت انجام کار یا ترک کارهائی را شرط می کردند، تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 71
همانگونه که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) در بیعت با زنان بعد از فتح مکه شرط کرد که ((مشرک نشوند و آلوده به بیعفتی نگردند و دزدی نکنند و فرزندان خود را نکشند و امور دیگر)) (سوره ممتحنه آیه 12).
به هر حال درباره احکام بیعت بحثهای مختلفی است که به طور فشرده در اینجا یادآور می شویم ، هر چند مسائل این بحث در فقه اسلامی نیز در هاله ای از ابهام فرو رفته است :
1 - ((ماهیت بیعت)) یک نوع قرار داد و معاهده میان بیعت کننده از یکسو، و بیعت پذیر از سوی دیگر است ، و محتوای آن اطاعت و پیروی و حمایت و دفاع از بیعت شونده است ، و بر طبق شرائطی که در آن ذکر می کنند درجات مختلفی دارد.
از لحن آیات قرآن و احادیث استفاده می شود که بیعت یکنوع عقد لازم از سوی بیعت کننده است که عمل بر طبق آن واجب می باشد، و بنابراین مشمول قانون کلی ((اوفوا بالعقود)) است (مائده - 1).
بنابراین بیعت کننده حق فسخ را ندارد، ولی بیعت پذیر چنانچه صلاح بداند می تواند بیعت خود را بر دارد و فسخ کند، در اینصورت بیعت کننده از التزام و عهد خود آزاد می گردد.
2 - بعضی بیعت را شبیه انتخابات یا نوعی از آن می دانند، در حالی که تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 72
مساءله انتخابات درست عکس آن است ، یعنی ماهیت آن یکنوع ایجاد مسؤ لیت و وظیفه ، و پست و مقام برای انتخاب شونده ، و یا به تعبیر دیگر نوعی توکیل در انجام کاری است ، هر چند این انتخاب وظائفی هم برای انتخاب کننده به دنبال دارد (مانند همه وکالتها) در حالی که بیعت چنین نیست .
و به تعبیر دیگر: انتخابات اعطای مقام است ، و همانگونه که گفتیم شبیه توکیل می باشد، در حالی که بیعت ((تعهد اطاعت)) است .
گرچه ممکن است این دو در بعضی از آثار با هم شباهت پیدا کنند، ولی این شباهت هرگز به معنی وحدت مفهوم و ماهیت آنها نیست ، لذا در مورد بیعت ، بیعت کننده قادر بر فسخ نمی باشد در حالی که در مورد انتخابات در بسیاری از موارد انتخاب کنندگان حق فسخ دارند که دسته جمعی

شخص انتخاب شونده را از مقامش عزل کنند (دقت کنید).
3 - در مورد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و امامان معصوم (علیهم السلام) که از سوی خدا نصب می شوند هیچ نیازی به بیعت نیست ، یعنی اطاعت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و امام معصوم (علیه السلام) و منصوب از سوی او واجب است ، خواه بر کسانی که بیعت کرده باشند یا کسانی که بیعت نکرده باشند.
و به تعبیر دیگر: لازمه مقام نبوت و امامت وجوب اطاعت است ، همانگونه که قرآن می گوید: اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم (نساء - 59).
ولی این سؤ ال پیش می آید که اگر چنین است پس چرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) کرارا از یاران خود، یا تازه مسلمانان بیعت گرفت که دو نمونه آن در قرآن صریحا آمده است (بیعت رضوان در اینجا و بیعت با اهل مکه که در سوره ممتحنه به آن اشاره شده است). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 73
در پاسخ می گوئیم بدون شک این بیعت ها یکنوع تاءکید بر وفاداری بوده که در مواقع خاصی انجام می گرفته ، و مخصوصا برای مقابله با بحرانها و حوادث سخت از آن استفاده می شده است ، تا در سایه آن روح تازه ای در کالبد افراد دمیده شود، چنانکه تاثیرهای شگرف آن را در بیعت رضوان در بحثهای گذشته خواندیم .
ولی در بیعتهائی که برای خلفا می گرفتند بیعت به عنوان پذیرش مقام خلافت بود، هر چند به عقیده ما خلافت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) چیزی نبود که از طریق بیعت مردم انجام گیرد، بلکه تنها از سوی خداوند و به وسیله شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) یا امام پیشین تحقق می یافت .
و به همین دلیل بیعتی را که مسلمانان با علی (علیه السلام) یا امام حسن یا امام حسین (علیه السلام) کردند آن نیز جنبه تاءکید بر وفاداری داشت و شبیه بیعتهای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بود.
4 - آیا در حال حاضر نیز بیعت به عنوان یک اصل اسلامی قابل قبول است ؟ یا به تعبیر دیگر آیا می توان بیعت را تعمیم داد، و مثلا فلان جمعیت یک فرد لائق و واجد شرائط شرعی را برگزینند (به عنوان فرمانده لشکر، رئیس جمعیت ، و یا رئیس حکومت) و با او بیعت کنند؟ آیا اینگونه بیعتها مشمول احکام شرعی بیعت می باشد؟!
از آنجا که به اصطلاح ((عموم)) و ((اطلاقی)) از قرآن و سنت در خصوص بیعت در دست نیست تعمیم این مساءله مشکل به نظر می رسد، هر چند استدلال به عموم آیه ((اوفوا بالعقود)) چندان بعید نیست .
ولی با اینحال ابهامی که در مسائل مربوط به بیعت وجود دارد مانع از این

است که ما به طور قطع روی ((اوفوا بالعقود)) تکیه کنیم بخصوص اینکه تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 74
در فقه ما هیچ موردی برای بیعت در غیر پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) و امام معصوم (علیه السلام) دیده نمی شود.
توجه به این نکته نیز ضروری است که مقام نیابت ولی فقیه از نظر ما مقامی است که از سوی امامان معصوم (علیهم السلام) تعیین شده ، و هیچگونه نیازی به بیعت ندارد، البته پیروی و اطاعت مردم از ((ولی فقیه)) به او امکان استفاده از این مقام و به اصطلاح ((بسط ید)) را می دهد، ولی این بدان معنی نیست که مقام او در گرو تبعیت و پیروی مردم است و تازه مساءله پیروی مردم ارتباطی با مساءله بیعت ندارد، بلکه عمل به حکم الهی در مورد ولایت فقیه است (دقت کنید).
5 - و به هر حال ((بیعت)) مربوط به مسائل اجرائی است ، و ارتباطی با احکام ندارد یعنی ، بیعت با یک نفر هرگز حق ((تشریع و قانونگذاری)) را به او نمی دهد، بلکه قوانین را باید از کتاب و سنت گرفت و سپس آن را به اجراء در آورد، و کسی در این گفتگو ندارد.
6 - از روایات استفاده می شود که بیعت با امام و پیشوای معصوم باید برای خدا باشد، و به تعبیر دیگر از اموری است که ((قصد قربت)) در آن لازم است .
در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) آمده : ثلاثة لایکلمهم الله عز و جل یوم القیامة و لاینظر الیهم و لایزکیهم و لهم عذاب الیم : رجل بایع اماما لایبایعه الا للدنیا، ان اعطاه ما یریده و فی له ، و الا کف ، و رجل بایع رجلا بسلعته بعد العصر مخلف بالله عز و جل لقد اعطی بها کذا و کذا فصدقه و اخذها و لم یعط فیها ما قال ، و رجل علی فضل ماء بالفلات یمنعه ابن السبیل :
((سه نفرند که خداوند با آنها سخن نمی گوید و آنها را پاکیزه نمی کند، و عذاب دردناک برای آنها است : کسی که با امامی بیعت کند و هدفی جز دنیا تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 75
نداشته باشد که اگر خواسته اش را به او بدهد به بیعتش وفا می کند، و الا خود داری خواهد کرد، و مردی که بعد از وقت عصر جنسی را می فروشد و سوگند یاد می کند که فلان مبلغ برای خرید جنس داده ام ، و مشتری تصدیق می کند و می خرد، در حالی که چنین نبوده است ، و کسی که آب اضافی در بیابان دارد و به ابن سبیل نمی دهد)) (تعبیر به عصر یا به خاطر شرافت این وقت است ، و یا از این جهت که بسیاری از فروشندگان جنس خود را به همان قیمتی که خریده اند در این موقع می فروشند).
7 - شکستن بیعت از گناهان کبیره است ، در حدیثی از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می خوانیم : ثلاثه موبقات : نکث الصفقة و ترک

السنة و فراق الجماعة : سه گناه است که انسان را هلاک می کند (و به عذاب شدید الهی می افکند): شکستن بیعت ، ترک سنت ، و جدائی از جماعت .
ترک سنت ظاهرا اشاره به قوانینی است که پیامبر اسلام آورده و جدائی از جماعت به معنی اعراض و پشت کردن به آن است نه صرفا عدم شرکت در جماعت .
8 - بیعت در سخنان علی (علیه السلام)
در خطبه های نهج البلاغه کرارا روی مساءله بیعت تکیه شده ، و امام (علیه السلام) بارها روی بیعتی که مردم با او کردند تکیه می کند.
از جمله در یک مورد می فرماید: ای مردم شما بر من حقی دارید، و من بر شما حقی دارم ، اما حق شما بر من این است که دلسوز و خیر خواه شما باشم ، تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 76
و بیت المال شما را در راه خودتان مصرف کنم ، شما را تعلیم دهم تا از جهل نجات یابید، و تادیب کنم تا آگاه شوید، سپس می افزاید: و اما حقی علیکم فالوفاء بالبیعة ، و النصیحة فی المشهد و المغیب ، و الاجابة حین ادعوکم ، و الطاعة حین آمرکم : ((اما حق من بر شما این است که در بیعت خویش وفادار باشید، و در آشکارا و نهان خیر خواهی کنید هر وقت شما را می خوانم اجابت نمائید، و هر گاه فرمان میدهم اطاعت کنید)).
و در جای دیگر می فرماید: لم تکن بیعتکم ایای فلتة : ((بیعت شما با من بی مطالعه و ناگهانی انجام نگرفت)) (تا کمترین تردیدی در اطاعت من به خود راه دهید)).
و در خطبه ای که قبل از جنگ ((جمل)) و حرکت از مدینه به سوی بصره ایراد فرمود، مردم را به پایداری روی بیعتشان توجه داده می فرماید: و بایعنی الناس غیر مستکرهین ، و لا مجبرین ، بل طائعین مخیرین : ((مردم بدون اکراه و اجبار و از روی اطاعت و اختیار با من بیعت کردند)).
و بالاخره در برابر معاویه که از بیعت با امام (علیه السلام) سر باز زد، و می خواست به نحوی خرده گیری کند فرمود: بایعنی القوم الذین بایعوا ابابکر و عمر و عثمان علی ما بایعوهم علیه ، فلم یکن للشاهد ان یختار، و لاللغائب ان یرد: ((همان گروهی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با من با همان شرائط و کیفیت بیعت نمودند بنابراین نه آنکه حاضر بود اکنون اختیار فسخ دارد، و نه آنکه غائب بود اجازه تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 77
رد کردن))!.
از بعضی از عبارات نهج البلاغه به خوبی بر می آید که ((بیعت)) یکبار بیش نیست ، تجدید نظر در آن راه ندارد، و اختیار فسخ در آن نخواهد بود، و هر کس از آن سربتابد طعنه زن و عیبجو خوانده می شود، و آن کس که

درباره قبول یا رد آن بیندیشد یا تردید کند منافق است ! انها بیعة واحدة ، لایثنی فیها النظر، و لایستانف فیها الخیار، الخارج منها طاعن ، و المروی فیها مداهن !.
از مجموع این تعبیرات استفاده می شود که امام (علیه السلام) در مقابل کسانی که ایمان به امامت منصوصش از طرف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نداشتند و بهانه جوئی می کردند به مساءله بیعت که نزد آنها مسلم بود استدلال می کرد، تا یارای سر باز زدن از اطاعت امام (علیه السلام) نداشته باشند، و به معاویه و امثال او گوشزد می کرد همانگونه که مشروعیت برای خلافت خلفای سه گانه قائل است باید برای خلافت امام (علیه السلام) قائل باشد و در برابر آن تسلیم گردد (بلکه خلافت او مشروعتر است ، چون بیعت وی گسترده تر و از روی رضایت و رغبت عمومی انجام شد).
بنابراین استدلال به بیعت هیچ منافاتی با مساءله نصب امام از طریق خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و تاءکیدی بودن بیعت ندارد.
لذا در همین نهج البلاغه در یک مورد امام به حدیث ثقلین که از نصوص امامت است اشاره می فرماید و در جائی دیگر به مساءله وصیت و وراثت .(دقت کنید). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 78
و در عبارات دیگرش به لزوم وفاداری نسبت به بیعت و دوام آن و عدم امکان فسخ و تجدید نظر و عدم نیاز به تکرار اشاره فرموده است که اینها نیز مسائلی است مورد قبول درباره بیعت .
ضمنا از آنها به خوبی استفاده می شود که اگر بیعت جنبه اجبار و اکراه داشته باشد، یا به صورت غافلگیر کردن مردم انجام گیرد ارزشی ندارد، بلکه بیعتی با ارزش است که از روی اختیار و آزادی اراده و فکر و مطالعه انجام گیرد (باز هم دقت کنید). الفتح
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 79
آیه 20-21
آیه و ترجمه
وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كثِيرَةً تَأْخُذُونهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَ كَف أَيْدِى النَّاسِ عَنكُمْ وَ لِتَكُونَ ءَايَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ يَهْدِيَكُمْ صِرَطاً مُّستَقِيماً(20)
وَ أُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيهَا قَدْ أَحَاط اللَّهُ بِهَا وَ كانَ اللَّهُ عَلى كلِّ شىْءٍ قَدِيراً(21)
ترجمه :20 - خداوند غنائم فراوانی به شما وعده داده که آنها را به چنگ می آورید، ولی این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت ، و دست تعدی مردم (دشمنان) را از شما باز داشت ، تا نشانه ای برای مؤ منان باشد، و شما را به راه راست هدایت کند.
21 - و نیز غنائم و فتوحات دیگری که شما قدرت بر آن ندارید ولی خداوند

قدرتش بر آن احاطه دارد نصیب شما می کند و خداوند بر هر چیز توانا است .
تفسیر :باز هم برکات صلح حدیبیه !
این آیات همچنان بحثهای مربوط به صلح حدیبیه و وقایع بعد از آن را بازگو می کند، و برکات و فوائدی را که از این رهگذر عائد مسلمانان شد شرح می دهد.
نخست می فرماید: ((خداوند غنائم فراوانی به شما وعده داده که آنها را به دست می آورید ولی این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت (وعدکم الله مغانم کثیرة تاخذونها فعجل لکم هذه). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 80
لحن آیه نشان می دهد که منظور از غنائم فراوان در اینجا تمام غنائمی است که خداوند نصیب مسلمانان کرد، چه در کوتاه مدت و چه در دراز مدت ، حتی جمعی از مفسران عقیده دارند که غنائمی را که تا دامنه قیامت به دست مسلمین میافتد در این عبارت داخل است .
اما این که می گوید: این یکی را زودتر برای شما فراهم ساخت غالبا اشاره به ((غنائم خیبر)) دانسته اند که در فاصله کوتاهی بعد از فتح حدیبیه فراهم شد.
ولی بعضی احتمال داده اند که ((هذه)) اشاره به ((فتح حدیبیه)) باشد که بزرگترین غنیمت معنوی بود.
سپس به یکی دیگر از الطاف خداوندی نسبت به مسلمانان در این ماجرا اشاره کرده ، می افزاید: ((و دست تعدی مردم را از شما باز داشت)) (و کف ایدی الناس عنکم).
این لطف بزرگی بود که آنها با کمی نفرات و نداشتن ابزار جنگی کافی آنهم در نقطه ای دور از وطن و بیخ گوش دشمن ، مورد تهاجم قرار نگرفتند، و چنان رعب و وحشتی از آنان در دل دشمنان افکند که از هر گونه اقدام و حمله خود داری کردند.
جمعی از مفسران این جمله را اشاره به ماجرای خیبر می دانند که قبائلی از بنی اسد و ((بنی غطفان)) تصمیم گرفته بودند در غیاب مسلمانان به مدینه حمله کنند، و اموال مسلمین را به غنیمت گرفته ، زنانشان را به اسارت ببرند.
یا اشاره به تصمیم جمعی از این دو قبیله دانسته اند که در نظر داشتند به یاری یهود خیبر برخیزند که خداوند رعب و وحشت در قلوب آنها افکند، و از تصمیم خود منصرف شدند.
ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد، چرا که در چند آیه بعد همین تعبیر تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 81
را مشاهده می کنیم که درباره اهل مکه سخن می گوید، همانند شرحی

است برای آنچه در آیه مورد بحث آمده ، و با روش قرآن که روش اجمال و تفصیل است سازگار می باشد.
مهم این است که طبق روایات مشهور تمام سوره فتح بعد از ماجرای حدیبیه ، و در مسیر بازگشت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) از مکه به مدینه نازل گردیده است .
سپس در ادامه همین آیه به دو نعمت بزرگ دیگر از مواهب الهی اشاره کرده ، می فرماید: ((هدف این بود که این وقایع نشانه ای (بر حقانیت دعوت تو) برای مؤ منان باشد، و خداوند شما را به راه مستقیمی هدایت کند)) (و لتکون آیة للمؤ منین و یهدیکم صراطا مستقیما)
گرچه بعضی از مفسران ضمیر ((لتکون)) را تنها اشاره به ((غنائم موعود)) دانسته اند، و بعضی دیگر به نگهداری دشمنان از هجوم بر مسلمانان ، ولی مناسب این است که این ضمیر به تمام حوادث ((حدیبیه)) و ماجراهای بعد از آن بر گردد، چرا که هر یک آیتی از آیات خدا، و دلیلی بر صدق پیامبر (صلی اللّه علیه و آله)، و وسیله ای برای هدایت مردم به صراط مستقیم بود، و قسمتی از آن جنبه پیشگوئی و خبر غیبی داشت ، و بعضی با اسباب و شرائط عادی سازگار نبود، و در مجموع معجزه روشنی از معجزات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) محسوب می شد.
در آیه بعد بشارت بیشتری به مسلمانان داده ، می گوید: ((خداوند به شما غنائم و فتوحات دیگری وعده داده است که هرگز توانائی بر آن نداشته و ندارید ولی خداوند قدرتش بر آن احاطه دارد، و او بر هر چیز توانا است)) (و اخری لم تقدروا علیها قد احاط الله بها و کان الله علی کل شی ء قدیرا).
در اینکه این وعده اشاره به کدام غنیمت و کدام پیروزیها است ؟ در میان مفسران گفتگو است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 82
بعضی اشاره به فتح ((مکه)) و غنائم ((حنین)) می دانند، و بعضی به فتوحات و غنائمی که بعد از پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) نصیب امت اسلامی شد (مانند فتح ایران و روم و مصر).
این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به همه آنها باشد.
تعبیر به ((لم تقدروا علیها)) اشاره به این است که مسلمانان قبل از آن هرگز احتمال چنین فتوحات و غنائمی را نمی دادند ولی به برکت اسلام و امدادهای الهی این نیرو و توان برای آنها پیدا شد.
بعضی از این جمله چنین استنباط کرده اند که قبلا در میان مسلمانان بحثی درباره این فتوحات بوده است ، اما خود را از انجام آن ناتوان می دیدند، مخصوصا در حدیثی که در داستان جنگ احزاب آمده می خوانیم : آن روز که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بشارت فتح ایران و روم و یمن را به مسلمانان داد منافقان آن را به باد سخریه گرفتند.

جمله قد احاط الله بها (خداوند آنرا احاطه فرموده) اشاره به احاطه قدرت پروردگار بر این غنائم یا فتوحات است ، و بعضی آن را اشاره به احاطه علمی او دانسته اند اما معنی اول با جمله های دیگر آیه سازگارتر است ، البته جمع میان هر دو نیز مانعی ندارد.
و بالاخره آخرین جمله آیه یعنی ((و کان الله علی کل شی ء قدیرا)) در حقیقت به منزله بیان علت است برای جمله قبل اشاره به اینکه با قدرت خداوند بر همه چیز این گونه فتوحات برای مسلمانان عجیب نیست .
و به هر حال ، آیه از اخبار غیبی و پیشگوئیهای قرآن مجید درباره حوادث آینده است ، این پیروزیها در مدت کوتاهی به وقوع پیوست و عظمت این

آیات را روشن ساخت .
نکته :
ماجرای غزوه خیبر
هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) از حدیبیه بازگشت تمام ماه ذی الحجة ، و مقداری از محرم سال هفتم هجری را در مدینه توقف فرمود، سپس با یکهزار و چهارصد نفر از یارانش که در حدیبیه شرکت کرده بودند به سوی ((خیبر)) حرکت کرد (جائی که کانون تحریکات ضد اسلامی بود، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) برای فرصت مناسبی روزشماری می کرد که آن کانون فساد را برچیند).
قبیله ((غطفان)) در آغاز تصمیم گرفتند که از یهود خیبر حمایت کنند، ولی بعدا ترسیدند و خودداری کردند.
هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به نزدیک قلعه های ((خیبر)) رسید، به یارانش دستور داد توقف کنید، سپس سر به آسمان بلند کرد و این دعا را خواند:
اللهم رب السموات و ما اظللن ، و رب الارضین و ما اقللن ...نساءلک خیر هذه القریة ، و خیر اهلها، و نعوذ بک من شرها و شر اهلها، و شر ما فیها: ((خداوندا! ای پروردگار آسمانها و آنچه بر آن سایه افکنده اند، و ای پروردگار زمینها و آنچه بر خود حمل کرده اند...از تو خیر این آبادی و خیر اهل آن را می خواهیم ، و به تو از شر آن و شر اهلش ، و شر آنچه در آن است پناه می بریم)).
سپس فرمود: بسم الله حرکت کنید، و به این ترتیب شبانه به کنار خیبر رسیدند، و صبحگاهان که اهل خیبر از ماجرا با خبر شدند خود را در محاصره سربازان اسلام دیدند، سپس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) قلعه ها را یکی بعد از دیگری فتح کرد، تا به آخرین قلعه ها که از همه محکمتر و نیرومندتر بود

و فرمانده معروف یهود ((مرحب)) در آن قرار داشت ، رسید.

در این ایام حالت سر درد شدیدی که گهگاه به سراغ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می آمد به او دست داد، به گونه ای که یکی دو روز نتوانست از خیمه بیرون آید، در این هنگام (طبق تواریخ معروف اسلامی) ((ابوبکر)) پرچم را به دست گرفت و با مسلمانان به سوی لشکر یهود تاخت ، اما بی آنکه نتیجه بگیرد بازگشت ، بار دیگر ((عمر)) پرچم را به دست گرفت و مسلمانان شدیدتر از روز قبل جنگیدند ولی بدون گرفتن نتیجه بازگشتند.
این خبر به گوش رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) رسید فرمود: اما و الله لاعطینها غدا رجلا یحب الله و رسوله ، و یحبه الله و رسوله ، یاخذها عنوة : ((به خدا سوگند فردا پرچم را به دست مردی می سپارم که او خدا و پیامبرش را دوست دارد، و خدا و پیامبر نیز او را دوست دارند، و او قلعه را با قدرت فتح خواهد نمود)).
گردنها از هر سو کشیده شد که منظور چه کسی است ؟ جمعی حدس میزدند که منظور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) علی (علیه السلام) است ولی علی (علیه السلام) هنوز در آنجا حضور نداشت ، چرا که چشم درد شدیدی او را از حضور در لشکر مانع شده بود، اما صبحگاهان علی (علیه السلام) سوار بر شتری وارد شد، و نزدیک خیمه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) پیاده گشت ، در حالی که چشمانش شدیدا درد می کرد.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: نزدیک بیا! نزدیک رفت ، از آب دهان مبارکش بر چشم علی (علیه السلام) مالید، و چشمش به برکت این اعجاز کاملا سالم شد، سپس پرچم را به دست او داد.
علی (علیه السلام) با لشکر اسلام به سوی قلعه بزرگ خیبر حرکت کرد، مردی از یهود از بالای دیوار سؤ ال کرد تو کیستی ؟ فرمود: ((من علی بن ابیطالبم)) یهودی فریاد کشید ای جماعت یهود شکستتان فرا رسید! در این هنگام مرحب تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 85
یهودی فرمانده آن دژ به میدان مبارزه علی (علیه السلام) آمد و چیزی نگذشت که با یک ضربت کاری بر زمین افتاد.
جنگ شدیدی میان مسلمانان و یهودیان در گرفت علی (علیه السلام) نزدیک در قلعه آمد، و با حرکتی نیرومند و پر قدرت در را از جا بر کند و به کناری افکند، به این ترتیب قلعه گشوده شد، و مسلمانان وارد شدند آن را فتح کردند.
یهود تسلیم شدند و از پیامبر خواستند در برابر این تسلیم خون آنها محفوظ باشد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) پذیرفت ، غنائم منقول به دست سپاه اسلام افتاد، و اراضی و باغهای آنجا را به دست یهود سپرد مشروط به اینکه نیمی از درآمد آن را به مسلمین بپردازند. الفتح
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 86

آیه 22-25
آیه و ترجمه
وَ لَوْ قَتَلَکُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَوَلَّوُا الاَدْبَرَ ثُمَّ لا یجِدُونَ وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً(22)
سنَّةَ اللَّهِ الَّتی قَدْ خَلَت مِن قَبْلُ وَ لَن تجِدَ لِسنَّةِ اللَّهِ تَبْدِیلاً(23)
وَ هُوَ الَّذِی کَف أَیْدِیَهُمْ عَنکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ عَنهُم بِبَطنِ مَکَّةَ مِن بَعْدِ أَنْ أَظفَرَکُمْ عَلَیْهِمْ وَ کانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیراً(24)
هُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ صدُّوکمْ عَنِ الْمَسجِدِ الْحَرَامِ وَ الهَْدْی مَعْکُوفاً أَن یَبْلُغَ محِلَّهُ وَ لَوْ لا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَ نِساءٌ مُّؤْمِنَتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَن تَطئُوهُمْ فَتُصِیبَکُم مِّنْهُم مَّعَرَّةُ بِغَیرِ عِلْمٍ لِّیُدْخِلَ اللَّهُ فی رَحْمَتِهِ مَن یَشاءُ لَوْ تَزَیَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِیماً(25)
ترجمه :22 - اگر کافران (در سرزمین حدیبیه) با شما پیکار می کردند به زودی فرار می نمودند، سپس ولی و یاوری نمی یافتید. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 87
23 - این سنت الهی است که در گذشته نیز بوده است ، و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت .
24 - او کسی است که دست آنها را از شما و دست شما را از آنها در دل مکه کوتاه کرد، بعد از آنکه شما را بر آنها پیروز ساخت ، و خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست .
25 - آنها کسانی هستند که کافر شدند و شما را از (زیارت) مسجدالحرام بازداشتند، و از رسیدن قربانیهای شما به محل قربانگاه مانع گشتند، و هرگاه مردان و زنان با ایمانی در این میان بدون آگاهی شما زیر دست و پا از بین نمی رفتند و از این راه عیب و عاری ناآگاهانه به شما نمی رسید (خداوند هرگز مانع این جنگ نمی شد) هدف این بود که خدا هر کس را می خواهد در رحمت خود وارد سازد و اگر مؤ منان و کفار (در مکه) از هم جدا می شدند کافران را عذاب دردناکی می کردیم .
تفسیر :اگر در حدیبیه جنگی روی می داد
این آیات همچنان ابعاد دیگری از ماجرای عظیم ((حدیبیه)) را بازگو می کند، و به دو نکته مهم در این رابطه اشاره می کند.
نخست اینکه : تصور نکنید اگر در سرزمین ((حدیبیه)) درگیری میان شما و مشرکان مکه رخ می داد، مشرکان برنده جنگ می شدند، چنین نیست ((اگر کافران با شما در آنجا پیکار می کردند به زودی پشت کرده از میدان فرار می نمودند، سپس ولی و یاوری نمی یافتند)) (و لو قاتلکم الذین کفروا لولوا الادبار ثم لا یجدون ولیا و لا نصیرا).
و این منحصر به شما نیست ((این یک سنت الهی است که در گذشته هم بوده است ، و هرگز برای سنت الهی تغییر و تبدیل نخواهی یافت)) (سنة الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا). تفسیر نمونه جلد

این یک قانون همیشگی الهی است که اگر مؤ منان در امر جهاد ضعف و سستی نشان ندهند، و با قلبی پاک و نیتی خالص به مبارزه با دشمنان برخیزند، خدا آنها را پیروز می کند، ممکن است گاهی در این امر به منظور امتحان یا اهداف دیگری دیر و زودی باشد اما قطعا پیروزی نهائی با آنها است .
اما در مواردی همچون میدان ((احد)) که جمعی از فرمان پیامبر خدا (صلی اللّه علیه و آله) سرپیچی کردند و گروهی نیات خود را آلوده به عشق دنیا ساختند و به جمع غنائم پرداختند، سرانجام شکست تلخی دامانشان را گرفت ، و بعدا نیز چنین است .
نکته مهمی را که این آیات تعقیب می کند این است که قریش ننشینند و بگویند افسوس که ما قیام نکردیم و این گروه اندک را در هم نکوبیدیم ، افسوس که صید به خانه آمد و از آن غفلت کردیم ، افسوس و افسوس !
ابدا چنین نیست ، گرچه مسلمانان نسبت به آنها اندک بودند، و دور از وطن و ماءمن ، و فاقد سلاح کافی ، ولی با اینحال اگر درگیری واقع شده بود باز هم به برکت نیروی ایمان و نصرت الهی پیروزی از آن آنها بود، مگر در ((بدر)) یا در ((احزاب)) نفرات آنها کمتر و تجهیزات دشمن بیشتر نبود؟ چگونه در هر دو مورد شکست دامان دشمن را گرفت .
به هر حال بیان این واقعیت مایه تقویت روحیه مؤ منان ، و تضعیف روحیه دشمنان ، و پایان دادن به ((اگر)) و ((مگر)) منافقان بود، و نشان داد که حتی در شرائط نابرابر از نظر ظاهر، اگر پیکاری رخ دهد پیروزی از آن مؤ منان خالص است !
نکته دیگری که در این آیات تبیین شده این است که می فرماید: ((او کسی است که دست کفار را از شما در دل مکه باز داشت ، و دست شما را از

آنها، بعد از آنکه شما را بر آنها پیروز کرد، و خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید بینا است)) (و هو الذی کف ایدیهم عنکم و ایدیکم عنهم ببطن مکة من بعد ان اظفرکم علیهم و کان الله بما تعملون بصیرا).
((به راستی این ماجرا مصداق روشن ((فتح المبین)) بود همان توصیفی که قرآن برای آن برگزیده ، جمعیتی محدود بدون تجهیزات کافی جنگی وارد سرزمین دشمن شوند، دشمنی که بارها به مدینه لشکرکشی کرده ، و تلاش عجیبی برای در هم شکستن آنها داشته ، ولی اکنون که قدم در شهر و دیار او گذارده اند چنان مرعوب شود که پیشنهاد صلح کند، چه پیروزی از این برتر که بی آنکه حتی قطره خونی از دماغ کسی بریزد چنین تفوقی بر دشمن حاصل گردد؟!
بدون شک ماجرای صلح ((حدیبیه)) در سراسر جزیره عربستان شکستی

برای قریش ، و فتحی برای مسلمین محسوب می شد که تا آن حد توانسته بودند از دشمن زهر چشم بگیرند.
جمعی از مفسران برای این آیه ((شاءن نزولی)) ذکر کرده اند، و آن اینکه :
مشرکان ((مکه)) چهل نفر را در جریان حدیبیه برای ضربه زدن به مسلمانان به طور مخفیانه بسیج کردند که با هوشیاری مسلمانان توطئه آنها نقش بر آب شد، مسلمین همگی را دستگیر کرده خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آوردند و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آنها را رها کرد.
بعضی عدد آنها را 80 نفر نوشته اند که از کوه ((تنعیم)) به هنگام نماز صبح ، و با استفاده از تاریکی می خواستند به مسلمانان یورش برند.
بعضی نیز گفته اند در آن هنگام که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در سایه درخت نشسته بود تا پیمان صلح را با نماینده قریش تنظیم کند، و علی (علیه السلام) مشغول نوشتن بود، تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 90
30 نفر از جوانان مکه با اسلحه به او حمله ور شدند که به طرز معجزه آسائی توطئه آنها خنثی گشت ، و همگی دستگیر شدند و حضرت آنها را آزاد فرمود.
مطابق ((این شاءن نزول جمله من بعد ان اظفرکم علیهم اشاره بر پیروزی بر این گروه است ، در حالی که مطابق تفسیر سابق منظور پیروزی کلی لشکر اسلام بر کل مشرکان است ، و این با مفاد آیه سازگارتر است .
قابل توجه اینکه قرآن روی عدم درگیری در دل مکه تکیه می کند، این تعبیر ممکن است اشاره به دو نکته باشد: نخست اینکه : ((مکه)) کانون قدرت دشمن بود، و قاعدتا می بایست از این فرصت مناسب استفاده می کردند، و به مسلمانان حمله ور می شدند، و به اصطلاح آنها مسلمانها را در آسمان جستجو می کردند وقتی که آنها را در زمین خودشان به چنگ آوردند نباید به سادگی رها کنند، اما خداوند قدرت آنها را گرفت !
دیگر اینکه : ((مکه)) حرم امن خدا بود، اگر درگیری و خونریزی در آنجا واقع می شد از یکسو احترام حرم خدشه دار می گشت و از سوی دیگر عیب و عاری برای مسلمانان محسوب می شد، که آنها امنیت سنتی این سرزمین مقدس را در هم شکسته اند، و لذا یکی از نعمتهای بزرگ خداوند بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و مسلمین این بود که دو سال بعد از این ماجرا مکه فتح شد که آنهم بدون خونریزی بود.
در آخرین آیه مورد بحث به نکته دیگری در ارتباط با مساءله صلح حدیبیه تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 91
و فلسفه آن اشاره کرده ، می فرماید: ((آنها (دشمنان شما) کسانی هستند که کافر شدند، و شما را از زیارت مسجدالحرام بازداشتند، و

قربانیهای شما را از اینکه به محل قربانگاه برسد مانع شدند)) (هم الذین کفروا و صدوکم عن المسجدالحرام و الهدی معکوفا ان یبلغ محله).
یک گناه آنها کفرشان بود، و گناه دیگر اینکه شما را از مراسم عمره و طواف خانه خدا بازداشتند، و اجازه ندادند که شترهای قربانی را در محلش یعنی مکه قربانی کنید (محل قربانی برای عمره مکه است و برای حج سرزمین منی) در حالی که خانه خدا باید برای همه اهل ایمان آزاد باشد، و جلوگیری از آن از بزرگترین گناهان است ، همانگونه که قرآن در جای دیگر می گوید: و من اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه : ((چه کسی ستمکارتر است از آن کس که مردم را از ذکر نام خدا در مساجد الهی باز دارد))؟! (بقره - 114)
این گناهان ایجاب می کرد که خداوند آنها را به دست شما کیفر دهد و سخت مجازات کند.
اما چرا چنین نکرد؟ ذیل آیه دلیل آن را روشن ساخته ، می فرماید: ((و اگر به خاطر این نبود که مردان و زنان با ایمانی در این میان بدون آگاهی شما زیر دست و پا از بین می رفتند و از این راه عیب و عاری بدون اطلاع دامان شما را می گرفت خداوند هرگز مانع این جنگ نمی شد، و شما را بر آنها مسلط می ساخت تا کیفر خود را ببینند)) (و لو لا رجال مؤ منون و نساء مؤ منات لم تعلموهم ان تطؤ هم فتصیبکم منهم معرة بغیر علم).
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 92
این آیه اشاره به گروهی از مردان و زنان مسلمان است که به اسلام پیوستند ولی به عللی قادر به مهاجرت نشده ، و در مکه مانده بودند.
اگر مسلمانان به مکه حمله می کردند جان این گروه از مسلمانان مستضعف مکه به خطر می افتاد، و زبان مشرکان باز می شد، و می گفتند لشکر اسلام نه بر مخالفان خود رحم می کند و نه حتی به پیروان و موافقان ، و این عیب و عار بزرگی بود.
بعضی نیز گفته اند مراد از این عیب لزوم کفاره و دیه قتل خطا است ، ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.
((معرة)) از ماده ((عر)) (بر وزن شر) و ((عر)) (بر وزن حر) در اصل به معنی بیماری جرب ، یکنوع عارضه شدید پوستی است ، که عارض بر انسان یا حیوانات می شود، سپس توسعه داده شده و به هر گونه زیان و ضرری که به انسان می رسد اطلاق شده است .
سپس برای تکمیل این سخن می افزاید: ((هدف این بود که خداوند هر کس را می خواهد در رحمت خود وارد کند)) (لیدخل الله فی رحمته من یشاء).
آری خدا می خواست مؤ منان مستضعف مکه مشمول رحمت او باشند، و صدمه ای به آنها نرسد. این احتمال نیز داده شده که یک هدف از ((صلح

حدیبیه)) این بود که گروهی از مشرکان که قابل هدایت بودند، هدایت شوند و وارد رحمت خدا گردند.
تعبیر به ((من یشاء)) (هر کس را بخواهد) به معنی کسانی است که شایستگی و لیاقت دارند، زیرا مشیت الهی همیشه از حکمت او سرچشمه می گیرد، و حکیم بدون دلیل اراده ای نمی کند، و بیحساب کاری انجام نمی دهد. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 93
و در پایان آیه برای تاءکید بیشتر می افزاید: ((اگر صفوف مؤ منان از کفار در مکه جدا می شد و بیم از میان رفتن مؤ منان مکه نبود ما کافران را به عذاب دردناکی مجازات می کردیم و آنها را با دست شما سخت کیفر می دادیم)) (لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما).
درست است که خداوند می توانست از طریق اعجاز این گروه را از دیگران جدا کند، ولی سنت پروردگار جز در موارد استثنائی انجام کارها از طریق اسباب عادی است .
تزیلوا از ماده زوال در اینجا به معنی جدا گشتن و متفرق شدن است .
از روایات متعددی که از طریق شیعه و اهل سنت ذیل این آیه نقل شده است استفاده می شود که منظور از آن افراد با ایمانی بودند که در صلب کفار قرار داشتند، خداوند به خاطر آنها این گروه ، کفار را مجازات نکرد.
از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ((کسی از امام (علیه السلام) سؤ ال کرد: مگر علی (علیه السلام) در دین خداوند قوی و با قدرت نبود؟ امام (علیه السلام) فرمود: آری قوی بود، عرض کرد پس چرا بر اقوامی (از افراد بی ایمان و منافق) مسلط شد اما آنها را از میان نبرد؟ چه چیز مانع بود؟.
فرمود: یک آیه در قرآن مجید!
سؤ ال کرد کدام آیه ؟
فرمود: این آیه که خداوند می فرماید: لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما: ((اگر آنها جدا می شدند کافران را عذاب دردناکی می کردیم)).
سپس افزود: انه کان لله عزوجل ودائع مؤ منون فی اصلاب قوم کافرین و منافقین ، و لم یکن علی (علیه السلام) لیقتل الاباء حتی تخرج الودائع !...و کذلک تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 94
قائمنا اهل البیت لن یظهر ابدا حتی تظهر ودائع الله عزوجل !:
((خداوند ودیعه های با ایمانی در صلب اقوام کافر و منافق داشت ، و علی (علیه السلام) هرگز پدران را نمی کشت تا این ودایع ظاهر گردد...و همچنین قائم ما اهلبیت (علیهم السلام) ظاهر نمی شود تا این ودایع آشکار گردد.
یعنی خدا می داند که گروهی از فرزندان آنها در آینده با اراده و اختیار خود

ایمان را می پذیرند و به خاطر آنها پدران را از مجازات سریع معاف می کند.
این معنی را ((قرطبی)) به عبارت دیگری در تفسیرش آورده است .
مانعی ندارد که آیه فوق هم اشاره به اختلاط مؤ منان مکه با کفار باشد، و هم مؤ منانی که در صلب آنها قرار داشتند. الفتح
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 95
آیه 26
آیه و ترجمه
إِذْ جَعَلَ الَّذِینَ کَفَرُوا فی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّةَ حَمِیَّةَ الْجَهِلِیَّةِ فَأَنزَلَ اللَّهُ سکِینَتَهُ عَلی رَسولِهِ وَ عَلی الْمُؤْمِنِینَ وَ أَلْزَمَهُمْ کلِمَةَ التَّقْوَی وَ کانُوا أَحَقَّ بهَا وَ أَهْلَهَا وَ کانَ اللَّهُ بِکلِّ شیْءٍ عَلِیماً(26)
ترجمه :26 - به خاطر بیاورید هنگامی را که کافران در دلهای خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند، و (در مقابل) خداوند آرامش و سکینه را بر رسول خود و مؤ منان نازل فرمود، و آنها را به تقوی ملزم ساخت که از هر کس شایسته تر و اهل و محل آن بودند، و خداوند به هر چیز عالم است .
تفسیر :تعصب و حمیت جاهلیت بزرگترین سد راه کفار!
در این آیات باز مسائل مربوط به ماجرای ((حدیبیه)) تعقیب می شود، و صحنه های دیگری از این ماجرای عظیم را مجسم می کند.
نخست به یکی از مهمترین عوامل بازدارنده کفار از ایمان به خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و تسلیم در مقابل حق و عدالت اشاره کرده ، می گوید: ((بخاطر بیاورید هنگامی که کافران در دلهای خود نخوت و خشم جاهلیت را قرار دادند)) (اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة حمیة الجاهلیة) تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 96
و بخاطر آن مانع ورود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و مؤ منان به خانه خدا و انجام مراسم عمره و قربانی شدند، و گفتند اگر اینها که در میدان جنگ پدران و برادران ما را کشته اند وارد سرزمین و خانه های ما شوند و سالم بازگردند، عرب درباره ما چه خواهد گفت ؟ و چه اعتبار و حیثیتی برای ما باقی می ماند؟
این کبر و غرور و تعصب و خشم جاهلی ، حتی مانع از آن شد که هنگام تنظیم صلح نامه ((حدیبیه)) نام خدا را به صورت ((بسم الله الرحمن الرحیم)) بنویسند، بیاورند، با اینکه آداب و سنن آنها می گفت که زیارت خانه خدا برای همه مجاز، و سرزمین مکه حرم امن است ، حتی اگر کسی قاتل پدر خویش را در آن سرزمین یا در مراسم حج و عمره می دید مزاحم او نمی شد.
آنها با این عمل هم احترام خانه خدا و حرم امن او را شکستند، و هم سنتهای خود را زیر پا گذاشتند، و هم پرده ضخیمی میان خود و حقیقت

کشیدند و چنین است اثرات مرگبار ((حمیتهای جاهلیت))!
((حمیت)) در اصل از ماده ((حمی)) (بر وزن حمد) به معنی حرارتی است که از آتش یا خورشید یا بدن انسان و مانند آن به وجود می آید، و به همین دلیل به حالت ((تب)) ((حمی)) (بر وزن کبری) گفته می شود، و به حالت خشم و همچنین نخوت و ((تعصب خشم آلود)) نیز ((حمیت)) می گویند.
این حالتی است که بر اثر جهل و کوتاهی فکر و انحطاط فرهنگی مخصوصا در میان ((اقوام جاهلی)) فراوان است ، و سرچشمه بسیاری از جنگها و خونریزیهای آنها می شود.
سپس می افزاید: در مقابل آن ((خداوند حالت سکینه و آرامش را بر رسول خود و مؤ منان نازل فرمود)) (فانزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤ منین).
این آرامش که مولود ایمان و اعتقاد به خداوند، و اعتماد بر لطف او بود،

آنها را به خونسردی و تسلط بر نفس دعوت کرد، و آتش خشمشان را فرو نشاند، تا آنجا که برای حفظ اهداف بزرگ خود حاضر شدند جمله ((بسم الله الرحمن الرحیم)) که رمز اسلام در شروع کارها بود، بردارند، و بجای آن ((بسمک اللهم)) که از یادگارهای دوران گذشته عرب بود در آغاز صلحنامه حدیبیه بنگارند، و حتی لقب ((رسول الله)) را از کنار نام گرامی ((محمد)) (صلی اللّه علیه و آله) حذف کنند.
و حاضر شدند که برخلاف عشق و علاقه سوزانی که به زیارت خانه خدا و مراسم عمره داشتند از همان ((حدیبیه)) به سوی مدینه بازگردند، و شترهای خود را برخلاف سنت حج و عمره در همانجا قربانی کنند، و بدون انجام مناسک از احرام به درآیند.
آری حاضر شدند دندان بر جگر بگذارند و در برابر همه این ناملایمات صبر و شکیبائی به خرج دهند، در صورتی که اگر ((حمیت جاهلیت)) بر آنها حاکم بود هر یک از اینها کافی بود که آتش جنگ را در آن سرزمین شعله ور سازد.
آری فرهنگ جاهلیت دعوت به ((حمیت)) و ((تعصب)) و ((خشم جاهلی)) می کند، ولی فرهنگ اسلام به ((سکینه)) و ((آرامش)) و ((تسلط بر نفس))
سپس می افزاید: ((خداوند آنها را به کلمه تقوی ملزم ساخت ، و آنها از هر کس سزاوارتر و شایسته تر و اهل و محل آن بودند)) (و الزمهم کلمة التقوی و کانوا احق بها و اهلها).
((کلمه)) در اینجا به معنی ((روح)) است ، یعنی خداوند روح تقوا را بر دلهای آنها افکند، و ملازم و همراهشان ساخت . چنانکه در آیه 171 سوره

نساء درباره عیسی (علیه السلام) می خوانیم : انما المسیح عیسی ابن مریم رسول الله و کلمته القاها الی مریم و روح منه : ((مسیح فقط فرستاده خدا و کلمه او است ، و روحی است از ناحیه او که به مریم القا فرمود)). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 98
بعضی نیز احتمال داده اند که مراد از ((کلمه تقوا)) دستور و فرمانی است که خداوند در این زمینه به مؤ منان داده بود.
ولی مناسب همان ((روحیه تقوا)) است که جنبه ((تکوینی)) دارد، و زائیده ایمان و سکینه و التزام قلبی به دستورات خداوند است .
لذا در بعضی از روایات که از پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) گرامی اسلام نقل شده ((کلمه تقوا)) به ((لا اله الا الله)) و در روایتی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده به ((ایمان)) تفسیر شده است .
در یکی از خطبه های پیغمبر گرامی (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : نحن کلمة التقوی و سبیل الهدی : ((مائیم کلمه تقوا و طریقه هدایت)).
شبیه همین معنی از امام ((علی ابن موسی الرضا)) (علیهم السلام) نیز نقل شده که فرمود: و نحن کلمة التقوی و العروة الوثقی : ((مائیم کلمه تقوا و دستگیره محکم الهی)).
روشن است که ایمان به ((نبوت)) و ((ولایت)) مکمل ایمان به اصل ((توحید)) و معرفة الله است چرا که آنها همه داعیان الی الله و منادیان توحیدند.
به هر حال ، مسلمانان در این لحظات حساس گرفتار خشم و عصبانیت و تعصب و نخوت نشدند، و سرنوشت درخشانی را که خداوند در ماجرای حدیبیه برای آنها رقم زده بود با آتش خشم و جهل نسوزاندند.
زیرا می گوید: ((مسلمانان از همه سزاوارتر به تقوا بودند و اهل و محل آن)). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 99
بدیهی است از یک مشت جمعیت خرافی و نادان و بت پرست ، جز ((حمیت جاهلیت)) انتظار نمی رفت ، ولی از مسلمانان موحدی که سالیان دراز در مکتب قرآن پرورش یافته بودند چنین خلق و خوی جاهلی غیر منتظره بود. آنچه از آنها انتظار می رفت همان سکینه و وقار و تقوا بود که در حدیبیه به نمایش گذاردند، هر چند نزدیک بود بعضی از تندخویان ناشکیبا که شاید رسوباتی از گذشته را با خود داشتند این سد نیرومند را بشکنند، و جنجالی بر پا کنند، اما سکینه و وقار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) همچون آبی بر این آتش ریخته شد و خاموش گشت .
در پایان آیه می فرماید: ((و خداوند به هر چیزی عالم و آگاه بوده و هست)) (و کان الله بکل شی ء علیما).
او هم نیات سوء کفار را می داند، و هم پاکدلی مؤ منان راستین را، در اینجا سکینه و تقوا نازل می کند، و در آنجا حمیت جاهلیت را مسلط می

سازد که خداوند هر قوم و ملتی را به مقدار شایستگیهایشان مشمول لطف و رحمت خود می سازد، و یا خشم و غضبش !
نکته :
حمیت جاهلیت چیست ؟
گفتیم ((حمیت)) در اصل از ماده ((حمی)) به معنی حرارت است ، و سپس در معنی غضب ، و بعدا به معنی نخوت و تعصب آمیخته با غضب به کار رفته است .
این واژه گاه در همین معنی مذموم (تواءم با قید جاهلیت ، یا بدون آن) و گاه در معنی ممدوح و پسندیده به کار می رود، و اشاره به غیرت منطقی و تعصب تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 100
در امور مثبت و سازنده است .
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) به هنگام انتقاد از بعضی از یاران سست عنصر و سرکش می فرماید: منیت بمن لا یطیع اذا امرت و لا یجیب اذا دعوت ...اما دین یجمعکم و لا حمیة تحمشکم : ((گرفتار مردمی شده ام که اگر فرمان دهم اطاعت نمی کنند، و اگر دعوتشان کنم اجابت نمی کنند...آیا دین ندارید که شما را جمع کند؟ یا غیرتی که شما را بخشم آورد؟ (و به انجام وظائف وادارد).
ولی غالبا در همان معنی مذموم به کار رفته است ، چنانکه امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در خطبه ((قاصعه)) بارها روی این معنی تکیه کرده است ، و در مذمت ابلیس که پیشوای مستکبران بود، می فرماید: صدقه به ابناء الحمیة و اخوان العصبیة و فرسان الکبر و الجاهلیة : ((او را فرزندان نخوت و حمیت ، و برادران عصبیت ، و سواران بر مرکب کبر و جهالت تصدیق کردند)).
و در جای دیگر همین خطبه ، به هنگامی که مردم را از تعصبات جاهلیت بر حذر می دارد، می فرماید: فاطفئوا ما کمن فی قلوبکم من نیران العصبیة و احقاد الجاهلیة ، فانما تلک الحمیة تکون فی المسلم من خطرات الشیطان و نخواته و نزغاته و نفثاته !: ((شراره های تعصب و کینه های جاهلی را که در قلب دارید خاموش سازید، که این نخوت و حمیت و تعصب ناروا در مسلمانان از القائات و نخوت و وسوسه شیطان است)).
به هر حال ، شک نیست که وجود چنین حالتی در فرد یا جامعه باعث عقب ماندگی و سقوط آن جامعه است ، پرده های سنگینی بر عقل و فکر انسان می افکند. و او را از درک صحیح و تشخیص سالم باز می دارد، و گاه تمام مصالح او را به باد تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 101
فنا می دهد.
اصولا انتقال سنتهای غلط از قومی به قوم دیگر در سایه شوم همین حمیت جاهلیت صورت می گیرد، و پافشاری اقوام منحرف در برابر انبیاء و

رهبران الهی نیز غالبا از همین رهگذر است .
در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیه السلام) می خوانیم که وقتی از حضرت درباره ((عصبیت)) سؤ ال کردند، فرمود: العصبیة التی یاءثم علیها صاحبها ان یری الرجل شرار قومه خیرا عن خیار قوم آخرین و لیس من العصبیة ان یحب الرجل قومه و لکن من العصبیة ان یعین قومه علی الظلم : ((تعصبی که موجب گناه است این است که انسان بدان قوم خود را از نیکان قوم دیگر برتر بشمرد ولی دوست داشتن قوم خود تعصب نیست ، تعصب آن است که آنها را در ظلم و ستم یاری کند)).
بهترین راه مبارزه با این خوی زشت ، و طریق نجات از این مهلکه بزرگ ، تلاش و کوشش برای بالا بردن سطح فرهنگ و فکر و ایمان هر قوم و جمعیت است .
در حقیقت داروی این درد را قرآن مجید در همین آیه مورد بحث بیان کرده ، آنجا که در نقطه مقابل آن ، از مؤ منانی بحث می کند که دارای سکینه و روح تقوی هستند، بنابراین آنجا که ایمان و سکینه و تقوی است ، حمیت جاهلیت نیست ، و آنجا که حمیت جاهلیت است ایمان و سکینه و تقوی نیست !. الفتح
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 102
آیه 27
آیه و ترجمه
لَّقَدْ صدَقَ اللَّهُ رَسولَهُ الرُّءْیَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسجِدَ الْحَرَامَ إِن شاءَ اللَّهُ ءَامِنِینَ محَلِّقِینَ رُءُوسکُمْ وَ مُقَصرِینَ لا تخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِن دُونِ ذَلِک فَتْحاً قَرِیباً(27)
ترجمه :27 - خداوند آنچه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داد راست بود، به طور قطع همه شما به خواست خدا وارد مسجدالحرام می شوید در نهایت امنیت ، و در حالی که سرهای خود را تراشیده ، یا ناخنهای خود را کوتاه کرده ، و از هیچکس ترس و وحشتی ندارید، ولی خداوند چیزهائی می دانست که شما نمی دانستید (و در این تاخیر حکمتی بود) و قبل از آن فتح نزدیکی (برای شما) قرار داد.
تفسیر :رؤ یای صادقه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله)
این آیه نیز فراز دیگری از فرازهای مهم داستان حدیبیه را ترسیم می کند، ماجرا این بود:
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در مدینه خوابی دید که به اتفاق یارانش برای انجام مناسک عمره وارد مکه می شوند، و این خواب را برای یاران بیان کرد، همگی شاد و خوشحال شدند، اما چون جمعی تصور می کردند تعبیر و تحقق این خواب در همان سال واقع خواهد شد، هنگامی که مشرکان راه ورود به مکه را در حدیبیه به روی آنها بستند، گرفتار شک و

تردید شدند، که مگر رؤ یای پیامبر تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 103
هم ممکن است نادرست از آب در آید؟ مگر بنا نبود ما به زیارت خانه خدا مشرف شویم ؟ پس چه شد این وعده ؟ و کجا رفت آن خواب رحمانی ؟!
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در پاسخ این سؤ ال فرمود: مگر من به شما گفتم این رؤ یا همین امسال تحقق خواهد یافت ؟
آیه فوق در همین رابطه در طریق بازگشت به مدینه نازل شد و تاءکید کرد که این رؤ یای صادقه بوده و چنین مساءله حتمی و قطعی و انجام شدنی است .
می فرماید: ((خداوند آنچه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داده صدق و حق بود)) (لقد صدق الله رسوله الرؤ یا بالحق).
سپس می افزاید: ((به طور قطع همه شما به خواست خدا وارد مسجدالحرام می شوید در نهایت امنیت ، و در حالی که سرهای خود را تراشیده ، یا ناخنهای خود را کوتاه کرده اید، و از هیچکس ترس و وحشتی ندارید)) (لتدخلن المسجدالحرام ان شاء الله آمنین محلقین رؤ سکم و مقصرین لا تخافون).
((ولی خداوند چیزهائی می دانست که شما نمی دانستید)) (فعلم ما لم تعلموا).
و در این تاءخیر حکمتی بود و قبل از آن فتح نزدیکی قرار داد (فجعل من دون ذلک فتحا قریبا). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 104
در این آیه نکاتی جلب توجه می کند:
1 - با توجه به اینکه لام در ((لتدخلن)) ((لام قسم)) و ((نون)) در آخر آن برای تاءکید است این یک وعده قطعی الهی نسبت به آینده ، و پیشگوئی معجزآسای صریحی است از انجام مراسم عمره ، در نهایت امنیت ، و چنانکه خواهیم گفت درست در سال آینده ، در همان ماه ذی القعده ، این پیشگوئی به واقعیت پیوست ، و مسلمانان مراسم عمره را به همین صورت انجام دادند.
2 - جمله ((ان شاء الله)) در اینجا ممکن است یکنوع تعلیم به بندگان باشد که به هنگام خبر دادن از آینده تکیه بر مشیت و اراده الهی را فراموش نکنند، و خود را در کارها مستقل و بی نیاز از لطف او ندانند.
و نیز ممکن است اشاره به شرایطی باشد که خداوند برای این موفقیت (توفیق زیارت خانه خدا در آینده نزدیک) قرار داده ، و آن باقیماندن بر خط توحید و سکینه و تقوی است .
و نیز ممکن است اشاره به نفراتی باشد که در این فاصله مدت عمرشان پایان می گیرد و موفق به انجام این زیارت نمی شوند، و جمع میان این معانی کاملا ممکن است .
3 - تعبیر به ((فتحا قریبا)) به عقیده بسیاری از مفسران اشاره به همان

((صلح حدیبیه)) است که قرآن آن را ((فتح مبین)) نامیده ، و می دانیم همین فتح زمینه ساز ورود به مسجدالحرام در سال بعد شد.
در حالی که گروهی دیگر آن را اشاره به ((فتح خیبر)) می دانند.
البته کلمه ((قریبا)) تناسب بیشتری با فتح خیبر دارد زیرا فاصله کمتری

با تحقق عینی این خواب داشت .
از این گذشته در آیه 18 همین سوره که سخن از ((بیعت رضوان)) می گوید آمده است ((فانزل السکینة علیهم و اثابهم فتحا قریبا)) و چنانکه گفتیم و اکثر مفسران عقیده دارند که منظور ((فتح خیبر)) است ، قرائن موجود در آیه نیز حکایت از همین می کند، و با توجه به اینکه آیه مورد بحث هماهنگ با آن می باشد به نظر می رسد که هر دو به یک معنی اشاره می کند.
در تفسیر علی بن ابراهیم نیز به همین معنی اشاره شده است .
4 - جمله ((محلقین رؤ سکم و مقصرین)) (در حالی که سرها را تراشیده اید و ناخنها را گرفته اید) اشاره به یکی از آداب مراسم عمره است که ((تقصیر)) نام دارد، و به وسیله آن محرم از احرام خارج می شود، بعضی این آیه را دلیل بر ((تخییر)) در مساءله تقصیر و خروج از احرام دانسته اند، که محرم می تواند سر را بتراشد و یا ناخن خود را بگیرد، زیرا جمع میان این دو قطعا واجب نیست .
5 - جمله ((فعلم ما لم تعلموا)): ((خداوند مطالبی را می دانست که شما نمی دانستید)) اشاره به اسرار مهمی است که در ((صلح حدیبیه)) نهفته بود، و با گذشت زمان آشکار شد، پایه های اسلام تقویت یافت ، و آوازه اسلام در همه جا پیچید، و تهمتهای جنگ طلبی مسلمانان و مانند آن برچیده

توانستند با فراغت بال خیبر را فتح کنند، و مبلغان خود را به اطراف ((جزیره عربستان)) گسیل دارند، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نامه های تاریخی خود را برای سران بزرگ دنیای آن روز بفرستد، مطالبی که افراد عادی از آن آگاه نبودند و تنها خداوند بر آن آگاهی داشت .
6 - در این آیه به مساءله ((رؤ یا)) برخورد می کنیم ، همان رؤ یای صادقه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) که شاخه ای از وحی است ، شبیه آنچه در مورد ابراهیم (علیه السلام) و ذبح فرزندش اسماعیل (علیه السلام) آمده است (صافات آیه - 102).
(شرح بیشتر درباره رؤ یا و خواب دیدن را در جلد نهم در داستان یوسف صفحه 312 به بعد مطالعه فرمائید).
7 - آیه مورد بحث یکی از اخبار غیبی قرآن ، و از شواهد آسمانی بودن این کتاب ، و از معجزات پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) است که

با این قاطعیت و تاءکید هم خبر از ورود به مسجدالحرام و انجام مراسم عمره در آینده نزدیک می دهد، و هم فتح قریب و پیروز نزدیکی قبل از آن ، و چنانکه می دانیم این هر دو پیشگوئی به وقوع پیوست ، داستان فتح خیبر را قبلا شنیدید و اکنون داستان ((عمرة القضاء)) را نیز بشنوید.
عمرة القضاء
((عمرة القضاء)) همان عمره ای است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) سال بعد از حدیبیه ، یعنی در ذی القعده سال هفتم هجرت (درست یکسال بعد از آنکه مشرکان آنها را از ورود به مسجدالحرام بازداشتند) به اتفاق یارانش انجام داد، و نامگذاری تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 107
آن به این نام به خاطر آن است که در حقیقت قضای سال قبل محسوب می شد.
توضیح اینکه : طبق یکی از مواد قرارداد حدیبیه ، برنامه این بود که مسلمانان در سال آینده مراسم عمره و زیارت خانه خدا را آزادانه انجام دهند، ولی بیش از سه روز در مکه توقف نکنند، و در این مدت سران قریش و مشرکان سرشناس مکه از شهر خارج شوند (تا هم از درگیری احتمالی پرهیز شود، و هم آنها که به خاطر کینه توزی و تعصب یارای دیدن منظره عبادت توحیدی مسلمانان را نداشتند آنرا نبینند!).
در بعضی از تواریخ آمده است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) با یارانش محرم شدند، و با شترهای قربانی حرکت کردند، و تا نزدیکی ((ظهران)) رسیدند، در این هنگام پیامبر یکی از یارانش را به نام ((محمد بن مسلمه)) با مقدار قابل ملاحظه اسبهای سواری ، و اسلحه پیشاپیش خود فرستاد، هنگامی که مشرکان این برنامه را ملاحظه کردند شدیدا ترسیدند، و گمان کردند که حضرت (صلی اللّه علیه و آله) می خواهد با آنها نبرد کند و قرارداد دهساله خود را نقض نماید، این خبر را به اهل مکه دادند، اما هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نزدیک مکه رسید، دستور داد تیرها و نیزه و سلاحهای دیگر را به سرزمینی که ((یاجج)) نام داشت منتقل سازند، و خود و یارانش تنها با شمشیر آنهم غلاف کرده وارد مکه شدند.
اهل مکه هنگامی که این عمل را دیدند خوشحال شدند که به وعده وفا شده (گویا اقدام پیغمبر هشداری بود برای مشرکان که اگر بخواهند نقض عهد کنند و توطئه ای بر ضد مسلمانان بچینند آنها قدرت مقابله با آن را دارند).
رؤ سای مکه از مکه خارج شدند تا این مناظر را که برای آنها دلخراش بود نبینند، ولی بقیه اهل مکه از مردان و زنان و کودکان در مسیر راه ، و در پشت بامها، و در اطراف خانه خدا جمع شده بودند تا مسلمانان و مراسم عمره آنها را ببینند. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 108

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) با ابهت خاصی وارد مکه شد، و شتران قربانی فراوانی همراه داشت ، با نهایت محبت و ادب با اهل مکه رفتار کرد، و دستور داد مسلمانان به هنگام طواف با سرعت حرکت کنند و احرامی را کمی کنار بزنند، تا شانه های نیرومند و سطبر آنها آشکار گردد، و این صحنه در روح و فکر مردم مکه به عنوان دلیل زنده ای از قدرت و قوت و رشادت مسلمانان اثر گذارد.
رویهمرفته ((عمرة القضاء)) هم عبادت بود، و هم نمایش قدرت ، و باید گفت که بذر ((فتح مکه)) که در سال بعد روی داد در همان ایام پاشیده شد، و زمینه را کاملا برای تسلیم مکیان در برابر اسلام فراهم ساخت .
این وضع به قدری برای سران قریش ناگوار بود که پس از گذشتن سه روز کسی را فرستادند خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) که طبق قرارداد باید هر چه زودتر ((مکه)) را ترک گوید.
جالب اینکه پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) زن بیوه ای را از زنان مکه که با بعضی از سران معروف قریش خویشاوندی داشت به ازدواج خود در آورد تا طبق رسم عرب پیوند خود را با آنها مستحکم کرده و از عداوت و مخالفت آنها بکاهد.
هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) پیشنهاد خروج از مکه را شنید فرمود: من مایلم برای مراسم این ازدواج غذائی تهیه کنم ، و از شما دعوت نمایم کاری که اگر انجام می شد نقش مؤ ثری در نفوذ بیشتر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در قلوب آنها داشت ، ولی آنها نپذیرفتند و این دعوت را رسما رد کردند. الفتح
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 109
آیه 28-29
آیه و ترجمه
هُوَ الَّذِی أَرْسلَ رَسولَهُ بِالْهُدَی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظهِرَهُ عَلی الدِّینِ کلِّهِ وَ کَفَی بِاللَّهِ شهِیداً(28)
مَحَمَّدٌ رَّسولُ اللَّهِ وَ الَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلی الْکُفَّارِ رُحَمَاءُ بَیْنهُمْ تَرَاهُمْ رُکَّعاً سجَّداً یَبْتَغُونَ فَضلاً مِّنَ اللَّهِ وَ رِضوَناً سِیمَاهُمْ فی وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السجُودِ ذَلِک مَثَلُهُمْ فی التَّوْرَاةِ وَ مَثَلُهُمْ فی الانجِیلِ کَزَرْعٍ أَخْرَجَ شطْئَهُ فَئَازَرَهُ فَاستَغْلَظ فَاستَوَی عَلی سوقِهِ یُعْجِب الزُّرَّاعَ لِیَغِیظَ بِهِمُ الْکُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ مِنهُم مَّغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِیمَا(29)
ترجمه :28 - او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاده ، تا آن را بر همه ادیان پیروز کند، و کافی است که خدا شاهد این موضوع باشد.
29 - محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند، پیوسته آنها را در حال رکوع و

سجود می بینی ، آنها همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند، نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 110
نمایان است ، این توصیف آنها در تورات است ، و توصیف آنها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه های خود را خارج ساخته ، سپس به تقویت آن پرداخته ، تا محکم شده ، و بر پای خود ایستاده است ، و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی دارد! این برای آن است که کافران را به خشم آورد، خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است .
تفسیر :در برابر دشمنان سختگیر و در برابر دوستان مهربان !
در این دو آیه که آخرین آیات سوره فتح است به دو مساءله مهم دیگر در ارتباط با ((فتح المبین)) یعنی ((صلح حدیبیه)) اشاره می کند که یکی مربوط به عالمگیر شدن اسلام است ، و دیگری اوصاف یاران پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) و ویژگیهای آنان ، و وعده الهی را نسبت به آنها بازگو می کند.
نخست می گوید: ((او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان غالب گرداند، و کافی است که خدا شاهد و گواه این موضوع باشد)) (هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و کفی بالله شهیدا).
این وعده ایست صریح و قاطع ، از سوی خداوند قادر متعال ، در رابطه با غلبه اسلام بر همه ادیان .
یعنی اگر خداوند از طریق رؤ یای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به شما خبر پیروزی داده که با نهایت امنیت وارد مسجدالحرام می شوید، و مراسم عمره را بجا می آورید بی آنکه کسی جراءت مزاحمت شما را داشته باشد، و نیز اگر خداوند بشارت ((فتح قریب)) (پیروزی خیبر) را می دهد تعجب نکنید، اینها اول کار تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 111
است سرانجام اسلام عالمگیر می شود و بر همه ادیان پیروز خواهد گشت .
چرا نشود در حالی که محتوای دعوت رسول الله هدایت است (ارسله بالهدی) و آئین او حق است (و دین الحق) و هر ناظر بی طرفی می تواند حقانیت آن را در آیات این قرآن ، و احکام فردی و اجتماعی ، و قضائی ، و سیاسی اسلام ، و همچنین تعلیمات اخلاقی و انسانی آن بنگرد، و از پیشگوئیهای دقیق و صریحی که از آینده دارد و درست به وقوع می پیوندد ارتباط این پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را به خدا به طور قطع بداند.
آری منطق نیرومند اسلام ، و محتوای غنی و پر بار آن ، ایجاب می کند که سرانجام ادیان شرک آلود را جاروب کند، و ادیان آسمانی تحریف یافته را در برابر خود به خضوع وادارد، و با جاذبه عمیق خود دلها را به سوی این

آئین خالص جلب و جذب کند.
در اینکه منظور از این پیروزی ((پیروزی منطقی)) است یا پیروزی نظامی ؟ در میان مفسران گفتگو است :
((جمعی)) معتقدند این پیروزی تنها ((پیروزی منطقی و استدلالی)) است ، و این امر حاصل شده است ، چرا که اسلام از نظر قدرت منطق و استدلال بر همه آئینهای موجود برتری دارد.
در حالی که ((جمعی دیگر)) پیروزی را به معنی ((غلبه ظاهری)) و غلبه قدرت گرفته اند، و موارد استعمال این کلمه (یظهر) نیز دلیل بر غلبه خارجی است ، و به همین دلیل می توان گفت : علاوه بر مناطق بسیار وسیعی که امروز در شرق و غرب و شمال و جنوب عالم در قلمرو اسلام قرار گرفته ، و هم اکنون بیش از 40 کشور اسلامی با جمعیتی حدود یک میلیارد نفر زیر پرچم اسلام قرار دارند، زمانی فرا خواهد رسید که همه جهان رسما در زیر این پرچم قرار می گیرد، و این امر به وسیله قیام ((مهدی)) (ارواحنا فداه) تکمیل می گردد، تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 112
چنانکه در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) نقل شده است که فرمود: لا یبقی علی ظهر الارض بیت مدر و لاوبر الا ادخله الله کلمة الاسلام : ((در سراسر روی زمین خانه ای از سنگ و گل ، یا خیمه هائی از کرک و مو، باقی نمی ماند، مگر اینکه خداوند اسلام را در آن وارد می کند))!.
در این زمینه بحث مشروحی ذیل آیه مشابه آن آیه 33 سوره توبه داشتیم .
این نکته نیز قابل توجه است که بعضی تعبیر به ((الهدی)) را اشاره به استحکام ((عقائد اسلامی)) دانسته اند در حالی که ((دین الحق)) را ناظر به حقانیت ((فروع دین)) می دانند، ولی دلیلی بر این تقسیم بندی نداریم و ظاهر این است که هدایت و حقانیت هم در اصول است و هم در فروع .
در اینکه مرجع ضمیر در ((لیظهره)) ((اسلام)) است یا ((پیامبر)) (صلی اللّه علیه و آله)؟ مفسران دو احتمال داده اند، ولی قرائن به خوبی نشان می دهد که منظور همان دین حق است ، چرا که هم از نظر جمله بندی نزدیکتر به ضمیر است ، و هم پیروزی دین بر دین تناسب دارد نه شخص بر دین .
آخرین سخن در مورد آیه اینکه جمله ((کفی بالله شهیدا)) اشاره ای است به این واقعیت که این پیشگوئی نیازی به هیچ شاهد و گواه ندارد، چرا که شاهد و گواهش الله است ، و رسالت رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) نیز نیاز به گواه دیگری ندارد که گواه آن نیز خدا است ، و اگر ((سهیل بن عمرو)) و امثال او حاضر نشوند عنوان ((رسول الله)) بعد از نام محمد (صلی اللّه علیه و آله) بنویسند ((عرض خود می برند، تفسیر نمونه جلد

و زحمتی هم برای ما ندارند))!
در آخرین آیه ترسیم بسیار گویائی از اصحاب و یاران خاص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و آنها که در خط او بودند از لسان تورات و انجیل بیان کرده که هم افتخار و مباهاتی است برای آنها که در ((حدیبیه)) و مراحل دیگر پایمردی به خرج دادند، و هم درس آموزنده ای است برای همه مسلمانان در تمام قرون و اعصار.
در آغاز می فرماید: ((محمد فرستاده خدا است)) (محمد رسول الله).
خواه شبپره هائی همچون ((سهیل بن عمرو)) بپسندند یا نپسندند؟ و خود را از این آفتاب عالمتاب پنهان کنند یا نکنند؟ خدا گواهی به رسالت او داده و همه آگاهان گواهی می دهند.
سپس به توصیف یارانش پرداخته و اوصاف ظاهر و باطن و عواطف و افکار و اعمال آنها را طی پنج صفت چنین بیان می کند: ((کسانی که با او هستند در برابر کفار شدید و محکم هستند)) (و الذین معه اشداء علی الکفار).
و در دومین وصف می گوید: ((اما در میان خود رحیم و مهربانند)) (رحماء بینهم).
آری آنها کانونی از عواطف و محبت نسبت به برادران و دوستان و همکیشانند، و آتشی سخت و سوزان ، و سدی محکم و پولادین در مقابل دشمنان .
در حقیقت عواطف آنها در این ((مهر)) و ((قهر)) خلاصه می شود، اما نه جمع میان این دو در وجود آنها تضادی دارد، و نه قهر آنها در برابر دشمن و مهر آنها در برابر دوست سبب می شود که از جاده حق و عدالت قدمی بیرون نهند در سومین صفت که از اعمال آنها سخن می گوید می افزاید: ((پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی و همواره به عبادت خدا مشغولند)) تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 114
(تراهم رکعا سجدا).
این تعبیر عبادت و بندگی خدا را که با دو رکن اصلیش ((رکوع)) و ((سجود)) ترسیم شده ، به عنوان حالت دائمی و همیشگی آنها ذکر می کند، عبادتی که که رمز تسلیم در برابر فرمان حق ، و نفی کبر و خودخواهی و غرور، از وجود ایشان است .
در چهارمین توصیف که از نیت پاک و خالص آنها بحث می کند می فرماید: ((آنها همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند)) (یبتغون فضلا من الله و رضوانا).
نه برای تظاهر و ریا قدم برمی دارند، و نه انتظار پاداش از خلق خدا دارند، بلکه چشمشان تنها به رضا و فضل او دوخته شده ، و انگیزه حرکت

آنها در تمام زندگی همین است و بس .
حتی تعبیر به ((فضل)) نشان می دهد که آنها به تقصیر خود معترفند و اعمال خود را کمتر از آن می دانند که پاداش الهی برای آن بطلبند، بلکه با تمام تلاش و کوشش باز هم می گویند خداوندا! اگر فضل تو به یاری ما نیاید وای بر ما!
و در پنجمین و آخرین توصیف از ظاهر آراسته و نورانی آنها بحث کرده می گوید: ((نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است)) (سیماهم فی وجوههم من اثر السجود). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 115
((سیما)) در اصل به معنی علامت و هیئت است ، خواه این علامت در صورت باشد یا در جای دیگر بدن ، هر چند در استعمالات روزمره فارسی به نشانه های صورت و وضع ظاهری چهره گفته می شود.
به تعبیری دیگری ((قیافه)) آنها به خوبی نشان می دهد که آنها انسانهائی خاضع در برابر خداوند و حق و قانون و عدالتند، نه تنها در صورت آنها که در تمام وجود و زندگی آنان این علامت منعکس است .
گرچه بعضی از مفسران آن را به اثر ظاهری سجده در پیشانی ، و یا اثر خاک در محل سجده گاه تفسیر کرده اند، ولی ظاهرا آیه مفهوم گسترده تری دارد که چهره این مردان الهی را به طور کامل ترسیم می کند.
بعضی نیز گفته اند: این آیه اشاره به سجده گاه آنها در قیامت است که همچون ماه به هنگام بدر می درخشد!
البته ممکن است پیشانی آنها در قیامت چنین باشد ولی آیه از وضع ظاهری آنها در دنیا خبر می دهد.
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نیز آمده است که در تفسیر این جمله فرمود: هو السهر فی الصلاة : ((منظور بیدار ماندن در شب برای نماز خواندن است)) (که آثارش در روز در چهره آنها نمایان است .
البته جمع میان این معانی کاملا ممکن است .
به هر حال قرآن بعد از بیان همه این اوصاف می افزاید: ((این توصیف آنها (یاران محمد صلی اللّه علیه و آله) در تورات است (ذلک مثلهم فی التوراة)
این حقیقتی است که از پیش گفته شده و توصیفی است در یک کتاب بزرگ آسمانی که از پیش از هزار سال قبل نازل شده است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 116
ولی نباید فراموش کرد که تعبیر ((و الذین معه)) (آنها که با او هستند) سخن از کسانی می گوید که در همه چیز با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بودند، در فکر و عقیده و اخلاق و عمل ، نه تنها کسانی که همزمان با او بودند هر چند خطشان با او متفاوت بود.
سپس به توصیف آنها در یک کتاب بزرگ دیگر آسمانی یعنی ((انجیل))

پرداخته ، چنین می گوید: ((توصیف آنها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه های خود را خارج ساخته ، سپس به تقویت آن پرداخته ، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است ، و به قدری نمو و رشد کرده و پربرکت شده که زارعان را به شگفتی وامی دارد)) (و مثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطاه فازره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع .
((شطاء)) به معنی ((جوانه)) و ((جوجه)) است ، جوانه هائی که از پائین ساقه و کنار ریشه ها بیرون می آید.
((آزر)) از ماده ((موازره)) به معنی معاونت است .
((استغلظ)) از ماده ((غلظت)) به معنی سفت و محکم شدن است .
جمله ((استوی علی سوقه)) مفهومش این است به حدی محکم شده که بر پای خود ایستاده (توجه داشته باشید که ((سوق)) جمع ((ساق)) است). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 117
تعبیر ((یعجب الزراع)) یعنی به حدی از نمو سریع و جوانه های زیاد، و محصور وافر، رسیده ، که حتی کشاورزانی که پیوسته با این مسائل سر و کار دارند در شگفتی فرو می روند.
جالب اینکه : در توصیف دوم که در انجیل آمده نیز پنج وصف عمده برای مؤ منان و یاران محمد (صلی اللّه علیه و آله) ذکر شده است (جوانه زدن - کمک کردن برای پرورش - محکم شدن - بر پای خود ایستادن - نمو چشمگیر اعجاب انگیز).
در حقیقت اوصافی که در تورات برای آنها ذکر شده اوصافی است که ابعاد وجود آنها را از نظر عواطف و اهداف و اعمال و صورت ظاهر بیان می کند و اما اوصافی که در انجیل آمده بیانگر حرکت و نمو و رشد آنها در جنبه های مختلف است (دقت کنید).
آری آنها انسانهائی هستند با صفات والا که آنی از ((حرکت)) باز نمی ایستند، همواره جوانه می زنند، و جوانه ها پرورش می یابد و بارور می شود.
همواره اسلام را با گفتار و اعمال خود در جهان نشر می دهند و روز به روز خیل تازه ای بر جامعه اسلامی می افزایند.
آری آنها هرگز از پای نمی نشینند و دائما رو به جلو حرکت می کنند، در عین عابد بودن مجاهدند، و در عین جهاد عابدند، ظاهری آراسته ، باطنی پیراسته ، عواطفی نیرومند، و نیاتی پاک دارند، در برابر دشمنان حق مظهر خشم خدایند، و در برابر دوستان حق نمایانگر لطف و رحمت او.
سپس در دنباله آیه می افزاید: این اوصاف عالی ، این نمو و رشد سریع ، و این حرکت پربرکت ، به همان اندازه که دوستان را به شوق و نشاط می آورد سبب خشم کفار می شود ((این برای آن است که کافران را به خشم آورد تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 118

(لیغیظ بهم الکفار).
و در پایان آیه می فرماید: ((خداوند کسانی از آنها را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است)) (وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات منهم مغفرة و اجرا عظیما).
بدیهی است اوصافی که در آغاز آیه گفته شد ایمان و عمل صالح در آن جمع بود، بنابراین تکرار این دو وصف اشاره به تداوم آن است ، یعنی خداوند این وعده را تنها به آن گروه از یاران محمد (صلی اللّه علیه و آله) داده که در خط او باقی بمانند، و ایمان و عمل صالح را تداوم بخشند، و گرنه کسانی که یکروز در زمره دوستان و یاران او بودند، و روز دیگر از او جدا شدند و راهی برخلاف آن را در پیش گرفتند، هرگز مشمول چنین وعده ای نیستند.
تعبیر به ((منهم)) (با توجه به این نکته که اصل در کلمه ((من)) در اینگونه موارد این است که برای ((تبعیض)) باشد، و ظاهر آیه نیز همین معنی را می رساند دلیل بر این است که یاران او به دو گروه تقسیم خواهند شد: گروهی به ایمان و عمل صالح ادامه می دهند، و مشمول رحمت واسعه حق و اجر عظیم می شوند اما گروهی جدا شده و از این فیض بزرگ محروم خواهند شد.
معلوم نیست چرا جمعی از مفسران اصرار دارند که ((من)) در ((منهم)) در آیه فوق حتما ((بیانیه)) است ، در حالی که به فرض که مرتکب خلاف ظاهر شویم و ((من)) را برای ((بیان)) بگیریم قرائن عقلی را که در اینجا وجود دارد چگونه می توان کنار گذاشت ، زیرا هیچکس مدعی نیست که یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) همه معصوم بودند، و در این صورت احتمال عدم تداوم در خط ایمان و عمل تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 119
صالح در مورد هر یک از آنها می رود، و با این حال چگونه ممکن است خداوند وعده مغفرت و اجر عظیم را بدون قید و شرط به همه آنها دهد، اعم از اینکه راه ایمان و صلاح را بپیمایند، یا از نیمه راه برگردند و منحرف شوند.
این نکته نیز قابل توجه است که جمله ((و الذین معه)) (کسانی که با او هستند) مفهومش همنشین بودن و مصاحبت جسمانی با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نیست ، چرا که منافقین هم دارای چنین مصاحبتی بودند، بلکه منظور از ((معه)) به طور قطع همراه بودن از نظر اصول ایمان و تقوی است .
بنابراین ما هرگز نمی توانیم از آیه فوق یک حکم کلی درباره همه معاصران و همنشینان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) استفاده کنیم .
نکته ها:
1 - داستان تنزیه صحابه !

معروف در میان علما و دانشمندان اهل سنت این است که صحابه رسول الله (صلی اللّٰه علیه و آله) دارای این امتیاز خاص بر افراد دیگر از امت هستند که همگی پاک و پاکیزه اند، و از آلودگیها بدورند، و ما حق انتقاد از هیچیک از آنها نداریم ، و بدگوئی از آنها مطلقا ممنوع است ، حتی به گفته بعضی موجب کفر می شود! و برای اثبات این مقصود به آیاتی از قرآن مجید استناد کرده اند، از جمله آیه مورد بحث که می گوید: ((خداوند به کسانی از آنها که ایمان آوردند و عمل صالح انجام داده اند وعده مغفرت و اجر عظیم داده است)).
و همچنین به ((آیه 100 سوره توبه)) که بعد از ذکر عنوان ((مهاجرین)) و ((انصار)) می گوید: رضی الله عنهم و رضوا عنه : ((خداوند از آنها خشنود، و آنها نیز از خدا خشنود شدند)).
ولی هر گاه خود را از پیشداوریها تهی کنیم ، قرائن روشنی در برابر ما
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 120
وجود دارد که این عقیده مشهور را متزلزل می سازد:
1 - جمله ((رضی الله عنهم و رضوا عنه)) در سوره توبه تنها مخصوص مهاجران و انصار نیست ، زیرا در همان آیه در کنار مهاجران و انصار ((الذین اتبعوهم باحسان)) قرار گرفته که مفهومش شامل تمام کسانی است که تا دامنه قیامت به نیکی از آنها پیروی می کنند.
همانگونه که ((تابعان)) اگر یکروز در خط ایمان و احسان باشند و روز دیگر در خط کفر و اسائه (بدی کردن) قرار گیرند، از زیر چتر رضایت الهی خارج می شوند عین همین مطلب درباره ((صحابه)) نیز می آید، زیرا آنها را نیز در آخرین آیه سوره فتح مقید به ایمان و عمل صالح کرده که اگر یکروز این عنوان از آنها سلب شود از دائره رضایت الهی بیرون خواهند رفت .
و به تعبیر دیگر تعبیر به ((احسان)) هم در مورد ((تابعان)) است ، و هم در مورد ((متبوعان)) بنابراین هر کدام از این دو، ((خط احسان)) را رها کنند مشمول رضایت خدا نخواهند بود.
2 - از روایات اسلامی چنین استفاده می شود که اصحاب پیامبر (صلی اللّٰه علیه و آله) هر چند امتیاز مصاحبت آن بزرگوار را داشتند، ولی کسانی که در دورانهای بعد می آیند و از ایمان راسخ و عمل صالح برخوردارند از یک نظر از صحابه افضلند، چرا که آنها شاهد انواع معجزات بوده اند ولی دیگران بدون مشاهده آنها، و با استفاده از دلائل دیگر، در همان راه گام نهاده اند.
چنانکه در حدیثی از پیامبر (صلی اللّٰه علیه و آله) می خوانیم که یارانش عرض کردند: نحن اخوانک یا رسول الله ؟! قال : لا انتم اصحابی ، و اخوانی الذین یاتون بعدی ، آمنوا بی و لم یرونی ، و قال : للعامل منهم اجر

خمسین منکم ، قالوا بل منهم یا رسول الله ؟ قال : بل منکم ! ردوها ثلاثا، ثم قال : لانکم تجدون علی الخیر اعوانا!: تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 121
آیا ما برادران توئیم ای رسول خدا؟ فرمود: نه ! شما اصحاب من هستید، ولی برادران من کسانی هستند که بعد از من می آیند و به من ایمان می آورند در حالی که مرا ندیده اند.
سپس افزود: ((افرادی از آنها که اهل عمل صالحند اجر پنجاه نفر از شما را دارند! عرض کردند پنجاه نفر از خودشان ای رسول خدا؟! فرمود: نه ! پنجاه نفر از شما!! و سه بار آنها این سخن را تکرار کردند (و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نفی کرد) سپس فرمود: این به خاطر آن است که شرایطی در اختیار دارید که شما را در کارهای خیر یاری می کند)).
در صحیح مسلم نیز از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) چنین نقل شده که روزی فرمود: وددت انا قد راءینا اخواننا: ((دوست می داشتم برادرانمان را می دیدیم))!.
قالوا: اولسنا اخوانک یا رسول الله ؟!: ((گفتند: آیا ما برادران تو نیستیم ای رسول خدا))؟!
فرمود: انتم اصحابی و اخواننا الذین لم یاتوا بعد: ((شما اصحاب من هستید، اما برادران ما هنوز نیامده اند))!!
عقل و منطق نیز همین را می گوید که دیگران که تحت پوشش تعلیمات مستمر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در شب و روز نبوده اند و در عین حال همانند یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) یا بیش از آنها ایمان و عمل صالح داشته اند برترند.
3 - این سخن از نظر تاریخی نیز بسیار آسیب پذیر است چرا که بعضی از صحابه را می بینیم که بعد از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) و یا حتی در عصر خود او راه خطا پیمودند.
ما چگونه می توانیم کسانی را که آتش جنگ جمل را افروختند و آنهمه تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 122
مسلمانان را به کشتن دادند و بر روی خلیفه به حق پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) شمشیر کشیدند از گناه تبرئه کنیم ؟!
یا کسانی که در ((صفین)) و ((نهروان)) اجتماع کردند و سر به شورش در برابر وصی و جانشین پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و برگزیده مسلمین برداشتند، و خونهای بی حساب ریختند، مشمول رضای خدا بدانیم ، و بگوئیم گرد و غبار عصیان نیز بر دامان آنها ننشسته است ؟!
و از این عجیبتر عذر کسانی است که تمام این مخالفتها را به عنوان اینکه آنها مجتهد بودند و مجتهد معذور است توجیه می کنند!
اگر بشود چنین گناهان عظیمی را به وسیله ((اجتهاد)) توجیه کرد دیگر هیچ

قاتلی را نمی توان ملامت نمود، و یا حدود الهی را درباره او اجرا کرد، چرا که ممکن است اجتهاد کرده باشد.
و به تعبیر دیگر در میدان جمل یا صفین و یا نهروان دو گروه در مقابل هم ایستادند که قطعا هر دو بر حق نبودند چرا که جمع بین ضدین محال است ، با این حال چگونه می توان هر دو را مشمول رضای خدا دانست ، در حالی که مساءله از مسائل پیچیده و مشکلی نبود که تشخیص آن ممکن نباشد؟ زیرا همه می دانستند علی (علیه السلام) یا بر طبق نص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و یا با انتخاب مسلمین خلیفه بر حق او است ، در عین حال بر روی او شمشیر کشیدند، این کار را چگونه می توان از طریق اجتهاد توجیه کرد؟!
چرا شورش ((اصحاب رده)) را در زمان ابوبکر از طریق اجتهاد توجیه نمی کنند و رسما آنها را مرتد می شمرند، اما شورشیان ((جمل)) و ((صفین)) و ((نهروان)) را مبرای از هر گونه گناه می دانند؟!
به هر حال به نظر می رسد که مساءله تنزیه صحابه به طور مطلق یک حکم سیاسی بوده که گروهی بعد از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) برای حفظ موقعیت خود روی آن تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 123
تکیه کردند، تا خود را از هر گونه انتقادی مصون و محفوظ دارند و این مطلبی است که نه با حکم عقل می سازد، و نه با تواریخ مسلم اسلامی ، و شعری است که ما را در قافیه خود گرفتار خواهد کرد.
چه بهتر که ما در عین احترام به صحابه رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) و کسانی که همواره در خط او بودند معیار قضاوت درباره آنها را اعمال و عقائدشان در طول زندگانیشان از آغاز تا انجام در نظر بگیریم ، همان معیاری که از قرآن استفاده کرده ایم و همان معیاری که خود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) یارانش را با آن می سنجید.
2 - محبت متقابل اسلامی
در روایات اسلامی که در تفسیر آیه اخیر آمده است تاءکید فراوانی روی اصل ((رحماء بینهم)) دیده می شود.
از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : المسلم اخو المسلم ، لایظلمه و لایخذله ، و لایخوفه ، و یحق علی المسلم الاجتهاد فی التواصل ، و التعاون علی التعاطف ، و المواساة لاهل الحاجة ، و تعاطف بعضهم علی بعض ، حتی تکونوا کما امرکم الله عز و جل : رحماء بینکم ، متراحمین ، مغتمین لماغاب عنکم من امرهم ، علی ما مضی علیه معشر الانصار علی عهد رسول الله (صلی اللّه علیه و آله):
((مسلمان برادر مسلمان است به او ستم نمی کند، تنهایش نمی گذارد، تهدیدش نمی کند، و سزاوار است مسلمان در ارتباط و پیوند و تعاون و محبت و مواسات با نیازمندان کوشش کند، و نسبت به یکدیگر مهربان

باشند، تا مطابق گفته خداوند ((رحماء بینهم)) نسبت به یکدیگر با محبت رفتار کنید، و حتی در غیاب آنها نسبت به امورشان دلسوزی کنید، آنگونه که انصار در عصر رسول الله بودند)). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 124
ولی عجیب است که مسلمانان امروز از رهنمودهای مؤ ثر این آیه و ویژگیهائی که برای مؤ منان راستین و یاران رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) نقل می کند فاصله گرفته اند، گاه آنچنان به جان هم می افتند و کینه توزی و خونریزی می کنند که هرگز دشمنان اسلام آنچنان نکردند!
گاه با کفار آنچنان پیوند دوستی می بندند که گوئی برادرانی از یک اصل و نسبند.
نه خبری از آن رکوع و سجود است ، و نه آن نیات پاک و ((ابتغاء فضل الله)) و نه آثار سجود در چهره ها نمایان ، و نه آن نمو و رشد و جوانه زدن و قوی شدن و روی پای خود ایستادن .
و عجب اینکه هر قدر از این اصول قرآنی فاصله گرفته ایم به درد و رنج و ذلت و نکبت بیشتری گرفتار شده ایم ، ولی باز متوجه نیستیم از کجا ضربه می خوریم ؟ باز ((حمیتهای جاهلیت)) مانع اندیشه و تجدید نظر و بازگشت به قرآن است ، خدایا ما را از این خواب عمیق و خطرناک بیدار کن .
خداوندا! به ما توفیقی رحمت کن که ویژگیهای اخلاقی یاران راستین پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و اصحاب خالص او را که در این آیات آمده است در خود زنده کنیم .
بار الها! شدت در مقابل دشمنان محبت در برابر دوستان ، تسلیم در برابر فرمان تو، توجه به عنایات خاص تو، و تلاش و کوشش برای بارور ساختن جامعه اسلامی ، و پیشرفت و گسترش آن را به ما عنایت فرما.
پروردگارا! از تو فتح مبینی می خواهیم که جامعه اسلامی ما در سایه آن به حرکت در آید، و در عصر و زمانی که نیاز به معنویت از هر وقت دیگر تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 125
بیشتر است تعلیمات این آئین حیاتبخش را به مردم جهان عرضه کنیم هر روز قلوب تازه ای را در تسخیر اسلام در آوریم ، و کشور تازه ای از کشور دلها را فتح نمائیم (آمین یا رب العالمین).

تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 127
سوره حجرات
مقدمه
این سوره در مدینه نازل شده و 18 آیه است تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 129
محتوای سوره حجرات
در این سوره که بیش از هیجده آیه ندارد مسائل بسیار مهمی در ارتباط با شخص پیامبر و جامعه اسلامی نسبت به یکدیگر مطرح شده ، و از آنجا که بسیاری از مسائل مهم اخلاقی در آن عنوان گردیده می توان آنرا ((سوره اخلاق و آداب)) نامید.
رویهمرفته بخشهای مختلف این سوره را اینگونه می توان خلاصه کرد:
بخش اول : آیات آغاز سوره است که آداب برخورد با پیشوای بزرگ اسلام پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله)، و اصولی را که مسلمانان در محضر او باید به کار بندند، بیان می کند.
بخش دوم : این سوره مشتمل بر یک سلسله اصول مهم ((اخلاق اجتماعی)) است که به کار بستن آنها محبت و صفا و صمیمیت و امنیت و اتحاد را در جامعه اسلامی حفظ می کند، و به عکس فراموش کردن آنها مایه بدبینی و نفاق و پراکندهگی و ناامنی است .
بخش سوم : دستوراتی است که مربوط به چگونگی مبارزه با اختلافات و درگیریهائی است که احیانا در میان مسلمانان روی می دهد.
بخش چهارم : از معیار ارزش انسان در پیشگاه خدا و اهمیت مساءله تقوی سخن می گوید.
بخش پنجم : روی این مساءله تاءکید دارد که ایمان تنها به گفتار نیست بلکه باید علاوه بر اعتقاد قلبی آثار آن در اعمال انسانی ، و در جهاد با اموال و نفوس آشکار گردد.
بخش ششم : از این بحث می کند که اسلام و ایمان یک هدیه بزرگ تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 130
الهی برای مؤ منان است ، بجای اینکه در پذیرش آن منتی بگذارند باید فوق العاده ممنون و شکرگزار باشند که مشمول این هدیه شده اند.
و بالاخره بخش هفتم که آخرین قسمت این سوره است از علم خداوند و آگاهی او از همه اسرار نهان عالم هستی و اعمال انسانها سخن می گوید که در حقیقت به منزله ضامن اجرا است برای تمام بخشهائی که در این سوره آمده است .

نامگذاری این سوره به سوره حجرات به تناسب آیه چهارم این سوره است که این کلمه در آن به کار رفته و تفسیر آنرا به زودی خواهیم دانست .
فضیلت تلاوت این سوره در فضیلت تلاوت این سوره همین بس که در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : من قراء سورة الحجرات اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من اطاع الله و من عصاه : ((هر کس سوره حجرات را بخواند به عدد تمام کسانی که خدا را اطاعت یا عصیان کرده اند ده حسنه به او داده می شود))!.
و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است : من قراء سورة الحجرات فی کل لیلة ، او فی کل یوم ، کان من زوار محمد (صلی اللّه علیه و آله): ((هر کس سوره حجرات را در هر شب یا هر روز بخواند از زائران محمد (صلی اللّه علیه و آله) خواهد بود)).
بدیهی است این همه حسنات به عدد مطیعان و عاصیان در صورتی است که اعمال هر یک از این دو را که در آیات این سوره منعکس است دقیقا در نظر بگیرد، و در آن بیندیشد، و مسیر خود را بر اولی منطبق و از دومی

جدا سازد.
و نیز نائل شدن به زیارت شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرع بر این است که آدابی را که در این سوره در رابطه با شخص او آمده عملا به کار گیرد، چرا که تلاوت همه جا مقدمه عمل است .
آیه 1-5
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَینَ یَدَیِ اللَّهِ وَ رَسولِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سمِیعٌ عَلِیمٌ(1)
یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصوَتَکُمْ فَوْقَ صوْتِ النَّبىِّ وَ لا تجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ کَجَهْرِ بَعْضِکمْ لِبَعْضٍ أَن تحْبَط أَعْمَلُکُمْ وَ أَنتُمْ لا تَشعُرُونَ(2)
إِنَّ الَّذِینَ یَغُضونَ أَصوَتَهُمْ عِندَ رَسولِ اللَّهِ أُولَئک الَّذِینَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبهُمْ لِلتَّقْوَى لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِیمٌ(3)
إِنَّ الَّذِینَ یُنَادُونَک مِن وَرَاءِ الحُجُرَتِ أَکثرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ(4)
وَ لَوْ أَنهُمْ صبرُوا حَتى تخْرُجَ إِلَیهِمْ لَکانَ خَیراً لَّهُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ(5)

ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - ای کسانی که ایمان آورده اید چیزی را بر خدا و رسولش مقدم نشمرید و پیشی مگیرید و تقوای الهی پیشه کنید که خداوند شنوا و داناست .

2 - ای کسانی که ایمان آورده اید صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگوئید (و داد و فریاد نزنید) آنگونه که بعضی از شما در برابر بعضی می کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی دانید!
3 - آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای تقوی خالص نموده ، و برای آنها آمرزش و پاداش عظیمی است .
4 - (ولی) کسانی که تو را از پشت حجرهها بلند صدا می زنند اکثرشان نمی فهمند!
5 - هر گاه آنها صبر می کردند تا خود به سراغشان آئی برای آنها بهتر بود و خداوند غفور و رحیم است .
شان نزول :مفسران برای آیه نخست شاءن نزولهائی ذکر کرده اند، و برای آیات بعد شان نزولهای دیگری .
از جمله شاءن نزولهائی که برای آیه نخست ذکر کرده اند این است که : پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به هنگام حرکت به سوی ((خیبر)) می خواست کسی را بجای خود در ((مدینه)) نصب کند، عمر شخص دیگری را پیشنهاد کرد آیه فوق نازل شد و دستور داد بر خدا و پیامبر پیشی مگیرید.
بعضی دیگر گفته اند: جمعی از مسلمانان گاه گاه می گفتند اگر چنین مطلبی درباره ما نازل می شد بهتر بود، آیه فوق نازل گشت و گفت بر خدا و پیامبرش پیشی مگیرید. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 134
بعضی دیگر گفته اند: آیه اشاره به اعمال بعضی از مسلمانهاست که پارهای از مراسم عبادات خود را پیش از موقع انجام دادند و آیه فوق نازل شد و آنها را از اینگونه کارها نهی کرد.
و اما در مورد آیه دوم گفته اند: گروهی از طایفه بنی تمیم و اشراف آنها وارد مدینه شدند هنگامی که داخل مسجد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) گشتند صدا را بلند کرده ، از پشت حجره هائی که منزلگاه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بود فریاد زدند: یا محمد اخرج الینا!: ((ای محمد! بیرون بیا))! این سر و صداها و تعبیرات نامؤ دبانه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را ناراحت ساخت هنگامی که بیرون آمد گفتند آمده ایم تا با تو مفاخره کنیم ! اجازه ده تا ((شاعر)) و ((خطیب ما)) افتخارات قبیله ((بنی تمیم)) را بازگو کند پیامبر اجازه داد.
نخست خطیب آنها برخاست و از فضائل خیالی طائفه ((بنی تمیم)) مطالب بسیاری گفت .
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به ((ثابت بن قیس)) فرمود پاسخ آنها را بده ، او برخاست خطبه بلیغی در جواب آنها ایراد کرد بطوری که خطبه آنها را از اثر انداخت ! سپس ((شاعر)) آنها برخاست و اشعاری در مدح این

قبیله گفت که حسان بن ثابت شاعر معروف مسلمان پاسخ کافی به او داد.
در این هنگام یکی از اشراف آن قبیله بنام ((اقرع)) گفت : این مرد خطیبش از خطیب ما تواناتر، و شاعرش از شاعر ما لایقتر است ، و آهنگ صدای آنها نیز از ما برتر می باشد.
در این موقع پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) برای جلب قلب آنها دستور داد

به آنها دادند آنها تحت تاثیر مجموع این مسائل واقع شدند و به نبوت پیامبر اعتراف کردند.
آیات مورد بحث ناظر به سر و صدای آنها در پشت خانه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) است .
شان نزول دیگری ذکر کرده اند که هم مربوط به آیه اول ، و هم آیات بعد است ، و آن اینکه : در سال نهم هجرت که ((عام الوفود)) بود (سالی که هیئتهای گوناگونی از قبائل برای عرض اسلام یا عهد و قرار داد خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمدند) هنگامی که نمایندگان قبیله ((بنی تمیم)) خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) رسیدند ابوبکر به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) پیشنهاد کرد که ((قعقاع)) (یکی از اشراف قبیله) امیر آنها گردد، و عمر پیشنهاد کرد، ((اقرع بن حابس)) (فرد دیگری از آن قبیله) امیر شود، در اینجا ابوبکر به عمر گفت : می خواستی با من مخالفت کنی ؟ عمر گفت : من هرگز قصد مخالفت نداشتم ، در این موقع سر و صدای هر دو در محضر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بلند شد، آیات فوق نازل گشت ، یعنی نه در کارها بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) پیشی گیرید، و نه در کنار خانه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) سر و صدا راه بیندازید.
تفسیر :آداب حضور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله)
چنانکه در محتوای سوره اشاره کردیم در این سوره یک رشته از مباحث مهم اخلاقی و دستورات انضباطی نازل شده که آن را شایسته نام ((سوره اخلاق)) می کند، و در آیات مورد بحث که در آغاز سوره قرار گرفته ، به

دستورات اشاره شده است :
نخست تقدم نیافتن بر خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله)، و دیگری در محضر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) سر و صدا و قال و غوغا راه نینداختن .
بعد می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید چیزی را در برابر خدا و رسولش مقدم نشمرید، و تقوای الهی پیشه کنید، که خداوند شنوا و داناست (یا ایها الذین آمنوا لاتقدموا بین یدی الله و رسوله و اتقوا الله ان

الله سمیع علیم).
منظور از مقدم نداشتن چیزی در برابر خدا و پیامبر پیشی نگرفتن بر آنها در کارها، و ترک عجله و شتاب در مقابل دستور خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) است .
گرچه بعضی از مفسران خواسته اند مفهوم آیه را محدود کنند، و آن را منحصر به انجام عبادات قبل از وقت ، یا سخن گفتن قبل از سخن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و امثال آن بدانند، ولی روشن است که آیه مفهوم وسیع و گستردهای دارد و هر گونه پیشی گرفتن را در هر برنامهای شامل می شود.
مسئولیت انضباط ((رهروان)) در برابر ((رهبران)) آنهم یک رهبر بزرگ الهی ایجاب می کند که در هیچ کار، و هیچ سخن و برنامه ، بر آنها پیشی نگیرند، و شتاب و عجله نکنند.
البته این بدان معنا نیست که اگر پیشنهاد یا مشورتی دارند در اختیار

رهبر الهی نگذارند، بلکه منظور جلو افتادن و تصمیم گرفتن و انجام دادن پیش از تصویب آنها است حتی نباید درباره مسائل بیش از اندازه لازم سؤ ال و گفتگو کرد، باید گذاشت که رهبر خودش به موقع مسائل را مطرح کند آنهم رهبر معصوم که از چیزی غفلت نمی کند، و نیز اگر کسی سؤ الی از او می کند نباید دیگران پیشقدم شده ، پاسخ سؤ ال را عجولانه بگویند، در حقیقت همه این معانی در مفهوم آیه جمع است .
آیه بعد اشاره به دستور دوم کرده ، می گوید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید و در برابر او بلند سخن نگوئید و داد و فریاد نزنید، آنگونه که بعضی از شما در برابر بعضی می کنند مبادا اعمال شما حبط و نابود گردد در حالی که نمی دانید)) (یا ایها الذین آمنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لاتجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون).
جمله اول (لا ترفعوا اصواتکم ...) اشاره به این است که صدا را بلندتر از صدای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نکنید، که این خود یکنوع بی ادبی در محضر مبارک او است ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) که جای خود دارد این کار در برابر پدر و مادر و استاد و معلم نیز مخالف احترام و ادب است .
اما جمله (لاتجهروا له بالقول ...) ممکن است تاءکیدی بر همان معنی جمله اول باشد یا اشاره به مطلب تازه ای و آن ترک خطاب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) با جمله ((یا محمد)) و تبدیل آن به ((یا رسول الله)) است .
اما جمعی از مفسران در تفاوت بین این دو جمله چنین گفته اند: جمله اول ، ناظر به زمانی است که مردم با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) هم سخن

می شوند که نباید صدای خود را از صدای او برتر کنند، و جمله دوم مربوط به موقعی است که تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 138
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) خاموش است و در محضرش سخن می گویند، در اینحالت نیز نباید صدا را زیاد بلند کنند.
جمع میان این معنی و معنی سابق نیز مانعی ندارد و با شاءن نزول آیه نیز سازگار است .
و به هر حال ظاهر آیه بیشتر این است که دو مطلب متفاوت را بیان می کند.
بدیهی است اگر اینگونه اعمال به قصد توهین به مقام شامخ نبوت باشد موجب کفر است و بدون آن ایذاء و گناه .
در صورت اول علت حبط و نابودی اعمال روشن است ، زیرا کفر علت حبط (از میان رفتن ثواب عمل نیک) می شود.
و در صورت دوم نیز مانعی ندارد که چنین عمل زشتی باعث نابودی ثواب بسیاری از اعمال گردد، و ما سابقا در بحث حبط گفته ایم که نابود شدن ثواب بعضی از اعمال به خاطر بعضی از گناهان خاص ، بی مانع است ، همانگونه که نابود شدن اثر بعضی از گناهان به وسیله اعمال صالح نیز قطعی است ، و دلائل فراوانی در آیات قرآن یا روایات اسلامی بر این معنی وجود دارد، هر چند این معنی به صورت یک قانون کلی در همه حسنات و سیئات ثابت نشده است ، اما در مورد بعضی از حسنات و سیئات مهم ، دلائلی نقلی وجود دارد و دلیلی هم از عقل بر خلاف آن نیست .
در روایتی آمده است : هنگامی که آیه فوق نازل شد ثابت بن قیس (خطیب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) که صدای رسائی داشت گفت : من بودم که صدایم را از صدای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فراتر می کردم ، و در برابر او بلند سخن می گفتم ، اعمال من نابود شد، و من اهل دوزخم ! تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 139
این مطلب به گوش پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) رسید، فرمود: چنین نیست او اهل بهشت است (زیرا او اینکار را به هنگام ایراد خطابه برای مؤ منان یا در برابر مخالفان که اداء یک وظیفه اسلامی بود انجام می داد).
همانگونه که عباس بن عبد المطلب نیز در جنگ حنین به فرمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) با صدای بلند فراریان را دعوت به بازگشت نمود.
آیه بعد برای تاءکید بیشتر روی این موضوع پاداش کسانی را که به این دستور الهی عمل می کنند، و انضباط و ادب را در برابر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) رعایت می نمایند چنین بیان می کند: ((آنها که صدای خود را نزد رسول خدا کوتاه می کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای تقوا خالص و گسترده ساخته و برای آنها آمرزش و پاداش عظیمی است

(ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی لهم مغفرة و اجر عظیم).
((یغضون)) از ماده ((غض)) (بر وزن حظ) به معنی کم کردن و کوتاه نمودن نگاه یا صدا است ، و نقطه مقابل آن خیره نگاه کردن ، و صدا را بلند نمودن است .
((امتحن)) از ماده ((امتحان)) در اصل به معنی ذوب کردن طلا تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 140
و گرفتن ناخالصی آن است ، و گاه به معنی گستردن چرم نیز آمده ، ولی بعدا در معنی آزمایش به کار رفته است ، مانند آیه مورد بحث ، آزمایشی که نتیجه آن خلوص قلب و گستردگی آن برای پذیرش تقوی است .
قابل توجه اینکه : در آیه قبل تعبیر به ((نبی)) شده ، و در اینجا تعبیر به ((رسول الله ،)) و هر دو گویا اشاره به این نکته است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) از خود چیزی ندارد، او فرستاده خدا و پیام آور او است ، اسائه ادب در برابر او اسائه ادب نسبت به خدا است ، و رعایت ادب نسبت به او رعایت نسبت به خداوند است .
ضمنا تعبیر ((مغفرة)) به صورت نکره ، برای تعظیم و اهمیت است ، یعنی خداوند آمرزش کامل و بزرگ نصیبشان می کند، و بعد از پاک شدن از گناه اجر عظیم به آنها عنایت می فرماید، زیرا نخست شستشوی از گناه مطرح است ، سپس بهره مندی از پاداش عظیم الهی .
آیه بعد برای تاءکید بیشتر، اشاره به نادانی و بیخردی کسانی می کند که این دستور الهی را پشت سر می افکنند، و چنین می فرماید: ((کسانی که تو را از پشت حجرهها بلند صدا می زنند اکثرشان عقل و خرد ندارند))!
(ان الذین ینادونک من وراء الحجرات اکثرهم لایعقلون).
این چه عقلی است که انسان در برابر بزرگترین سفیر الهی رعایت ادب نکند، و با صدای بلند و نامؤ دبانه ، همچون اعراب ((بنی تمیم)) پشت خانه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بیاید، و فریاد زند: یا محمد! یا محمد! اخرج الینا و آن کانون مهر و عطوفت پروردگار را بدینوسیله ایذاء و آزار نماید.
اصولا هر قدر سطح عقل و خرد انسان بالاتر میرود بر ادب او افزوده می شود، زیرا ((ارزشها)) و ((ضدارزشها)) را بهتر درک می کند، و به همین دلیل بی ادبی همیشه نشانه بیخردی است ، یا به تعبیر دیگر بی ادبی کار حیوان و ادب تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 141
کار انسان است ؟
تعبیر به ((اکثرهم لایعقلون)) (غالب آنها نمی فهمند) یا به خاطر این است که اکثر در لغت عرب گاه به معنی ((همه)) می آید، که برای رعایت احتیاط و ادب این تعبیر را به کار می برند که حتی اگر یکنفر مستثنی بوده

باشد حق او ضایع نشود، گوئی خداوند با این تعبیر می فرماید: من که پروردگار شما هستم و به همه چیز احاطه علمی دارم به هنگام سخن گفتن رعایت آداب می کنم ، پس شما چرا رعایت نمی کنید؟ و یا اینکه به راستی در میان آنها افراد عاقلی بوده اند که روی عدم توجه و یا عادت همیشگی صدا را بلند می کردند، قرآن از این طریق به آنها هشدار می دهد که عقل و فکر خود را به کار گیرند، و ادب را فراموش نکنند.
((حجرات)) جمع ((حجره)) در اینجا اشاره به اطاقهای متعددی است که در کنار مسجد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) برای همسران او تهیه شده بود، و در اصل از ماده حجر (بر وزن اجر) به معنی منع است ، زیرا ((حجره)) مانع ورود دیگران در حریم زندگی انسان است ، و تعبیر به ((ورء)) در اینجا به معنی بیرون است ، از هر طرف که باشد، زیرا در حجره های پیامبر به مسجد گشوده می شد، و افراد نادان و عجول گاه در برابر در حجره می آمدند و فریاد یا محمد! می زدند قرآن آنها را از این کار نهی می کند.
در آخرین آیه مورد بحث برای تکمیل این معنی می افزاید: ((اگر آنها صبر می کردند تا خود بیرون آئی ، و به سراغشان روی برای آنها بهتر بود)) (و لو انهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان خیرا لهم).
درست است که عجله و شتاب گاه سبب می شود که انسان زودتر به مقصود خود برسد، ولی شکیبائی و صبر در چنین مقامی مایه رحمت و

و اجر ظیم است ، و مسلما این بر آن برتری دارد.
و از آنجا که افرادی نا آگاهانه قبلا مرتکب چنین کاری شده بودند، و با نزول این دستور الهی طبعا به وحشت می افتادند، قرآن به آنها نیز نوید می دهد که اگر توبه کنند مشمول رحمت خداوند می شوند، لذا در پایان آیه می فرماید: ((و خداوند غفور و رحیم است)) (و الله غفور رحیم).
نکته ها :
1 - ادب برترین سرمایه است
در اسلام اهمیت زیادی به مساءله رعایت آداب ، و بر خورد تواءم با احترام و ادب با همه کس ، و هر گروه ، وارد شده است که به عنوان نمونه در اینجا به چند حدیث اشاره می شود.
1 - علی (علیه السلام) می فرماید: الاداب حلل مجددة : ((رعایت ادب همچون لباس فاخر و زینتی و نو است)).
و در جای دیگر می فرماید: الادب یغنی عن الحسب : ((ادب انسان را از افتخارات پدران و نیاکان بی نیاز می کند)).
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : خمس من لم تکن فیه لم یکن فیه کثیر مستمتع !

قیل و ما هن یا ابن رسول الله ؟
قال : الدین و العقل و الحیاء و حسن الخلق و حسن الادب :
پنج چیز است که در هر کس نباشد صفات و امتیازات قابل ملاحظه ای نخواهد داشت . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 143
عرض کردند: ای فرزند رسول الله آنها چیست ؟
فرمود: ((دین و عقل و حیا و حسن خلق و حسن ادب)).
و نیز در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: لایطمعن ذو الکبر فی الثناء الحسن ، و لا الخب فی کثرة الصدیق ، و لاالسی ء الادب فی الشرف :
((افراد متکبر هرگز نباید انتظار ذکر خیر از سوی مردم داشته باشند و نه افراد نیرنگ باز انتظار کثرت دوستان ، و نه افراد بی ادب انتظار شرف و آبرو)).
به همین دلیل هنگامی که در زندگی پیشوایان بزرگ اسلام دقت می کنیم می بینیم که دقیقترین نکات مربوط به ادب را حتی با افراد کوچک رعایت می کردند.
اصولا دین مجموعه ای است از آداب : ادب در برابر خدا، ادب در مقابل پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و پیشوایان معصوم (علیهم السلام)، ادب در مقابل استاد و معلم ، و پدر و مادر، و عالم و دانشمند.
حتی دقت در آیات قرآن مجید نشان می دهد خداوند با آن مقام عظمت هنگامی که با بندگان خود سخن می گوید: آداب را کاملا رعایت می کند!
جائی که چنین است تکلیف مردم در مقابل خدا و پیغمبرش روشن است .
در حدیثی می خوانیم : ((هنگامی که آیات آغاز سوره مؤ منون نازل شد، و یک سلسله آداب اسلامی را به آنها دستور داد، از جمله مساءله خشوع در نماز پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) که قبلا به هنگام نماز گاه به آسمان نظر می افکند دیگر تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 144
سر بر نمی داشت ، و دائما به زمین نگاه می فرمود)).
در مورد پیامبر خدا نیز این موضوع تا آن حد مهم است که قرآن صریحا در آیات فوق می گوید صدا را بلندتر از صدای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) کردن و در مقابل او جار و جنجال راه انداختن موجب حبط اعمال و از بین رفتن ثواب است .
روشن است تنها رعایت این نکته در برابر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) کافی نیست ، بلکه امور دیگری که از نظر سؤ ادب همانند صدای بلند و جار و جنجال است نیز در محضرش ممنوع است ، و به اصطلاح فقهی در اینجا باید الغاء خصوصیت و ((تنقیح مناط)) کرد، و اشباه و نظائر آن را به آن ملحق نمود.
در آیه 63 سوره نور نیز می خوانیم : لاتجعلوا دعاء الرسول کدعاء بعضکم

بعضا که جمعی از مفسران آن را چنین تفسیر کرده اند: ((هنگامی که پیامبر را صدا می زنید با ادب و احترامی که شایسته او است صدا کنید نه همچون صدا زدن یکدیگر)).
جالب اینکه قرآن در آیات فوق رعایت ادب را در برابر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نشانه پاکی قلب و آمادگی آن برای پذیرش تقوی ، و سبب آمرزش و اجر عظیم می شمرد، در حالی که بی ادبان را همچون چهار پایان بی عقل معرفی می کند!
حتی بعضی از مفسران آیات مورد بحث را توسعه داده گفته اند مراحل پائینتر، مانند علما و دانشمندان و رهبران فکری و اخلاقی را نیز شامل می شود، مسلمانان موظفند در برابر آنها نیز آداب را رعایت کنند.
البته در برابر امامان معصوم (علیهم السلام) این مساءله روشنتر است ، حتی در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) به ما رسیده می خوانیم : هنگامی که یکی از یاران با حالت جنابت خدمتشان رسید امام (علیه السلام) بدون مقدمه فرمود: تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 145
اما تعلم انه لاینبغی للجنب ان یدخل بیوت الانبیاء؟!
((آیا تو نمی دانی که سزاوار نیست ((جنب)) وارد خانه پیامبران شود))؟!.
و در روایت دیگری تعبیر به ((ان بیوت الانبیاء و اولاد الانبیاء لایدخلها الجنب)) شده است ، که هم خانه پیامبران را شامل می شود و هم خانه فرزندان آنها را.
کوتاه سخن اینکه مساءله رعایت ادب در برابر کبیر و صغیر بخش مهمی از دستورات اسلامی را شامل می شود، که اگر بخواهیم همه را مورد بحث قرار دهیم از شکل تفسیر آیات بیرون می رویم ، در اینجا این بحث را با حدیثی از امام سجاد علی بن الحسین (علیهم السلام) در رساله حقوق در مورد رعایت ادب در برابر استاد پایان می دهیم ، فرمود:
((حق کسی که ترا تعلیم و تربیت می دهد این است که او را بزرگ داری ، مجلسش را محترم بشمری ، به سخنانش کاملا گوش فرادهی ، و رو به روی او بنشینی ، صدایت را از صدای او برتر نکنی ، و هر گاه کسی از او سؤ الی کند تو مبادرت به جواب ننمائی ، در محضرش با کسی سخن نگوئی ، و نزد او از هیچکس غیبت نکنی ، اگر پشت سر از او بد گویند دفاع کنی ، عیوبش را مستور داری ، و فضائلش را آشکار سازی ، با دشمنانش همنشین نشوی ، و دوستانش را دشمن نداری ، هنگامی که چنین کنی فرشتگان الهی گواهی می دهند که تو به سراغ او رفته ای و برای خدا از او علم آموخته ای نه برای خلق خدا)). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 146
2 - بلند کردن صدا در کنار قبر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله)
جمعی از علماء و مفسران گفته اند: آیات مورد بحث همانگونه که از بلند کردن صدا نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در زمان حیاتش منع می کند،

بعد از وفاتش را نیز شامل می شود.
اگر منظور آنها شمول عبارت آیه است ، ظاهر آیه مخصوص زمان حیات رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) است ، زیرا می گوید: ((صدای خود را برتر از صدای او نکنید)) و این در حالی است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) حیات جسمانی داشته باشد و سخن بگوید.
ولی اگر منظور مناط و فلسفه حکم است که در این گونه موارد روشن است و اهل عرف الغای خصوصیت می کنند، تعمیم مذکور بعید به نظر نمی رسد، زیرا مسلم است هدف در اینجا رعایت ادب و احترام نسبت به ساحت قدس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) است ، بنابراین هر گاه بلند کردن صدا در کنار قبر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نوعی هتک و بی احترامی باشد بدون شک جائز نیست ، مگر اینکه به صورت اذان نماز، یا تلاوت قرآن ، یا ایراد خطابه و امثال آن بوده باشد که در اینگونه موارد، نه در حیات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) ممنوع است و نه در ممات او.
در حدیثی در اصول کافی از امام باقر (علیه السلام) درباره ماجرای وفات امام حسن مجتبی (علیه السلام) و ممانعتی که از سوی ((عایشه)) در زمینه دفن آن حضرت در جوار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به عمل آمد و سر و صداهائی که بلند شد می خوانیم : امام حسین (علیه السلام) به آیه ((یا ایها الذین آمنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی))...استدلال فرمود، و از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) این جمله را نقل کرد: ان الله حرم من المؤ منین امواتا ما حرم منهم احیاء: ((خداوند آنچه را از مؤ منان در حال حیات تحریم کرده در حال مماتشان نیز تحریم کرده است)).
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 147
این حدیث گواه دیگری بر عمومیت مفهوم آیه است .
3 - انضباط اسلامی در همه چیز و همه جا
مساءله مدیریت و فرماندهی بدون رعایت انضباط هرگز به سامان نمی رسد و اگر بخواهند کسانی که تحت پوشش مدیریت و رهبری قرار دارند به طور خودسرانه عمل کنند شیرازه کارها به هم می ریزد، هر قدر هم رهبر و فرمانده لایق و شایسته باشند.
بسیاری از شکستها و ناکامیها که دامنگیر جمعیتها و گروهها و لشکرها شده از همین رهگذر بوده است ، و مسلمانان نیز طعم تلخ تخلف از این دستور را بارها در زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) یا بعد از او چشیده اند که روشنترین آنها داستان شکست احد به خاطر بی انضباطی گروه اندکی از جنگجویان بود.
قرآن مجید این مساءله فوق العاده مهم را در عبارات کوتاه آیات فوق به صورت جامع و جالب مطرح ساخته ، می گوید: یا ایها الذین آمنوا لاتقدموا بین یدی الله و رسوله .

وسعت مفهوم آیه چنانکه گفتیم به قدری زیاد است که هر گونه ((تقدم)) و ((تاخر)) و گفتار و رفتار خودسرانه و خارج از دستور رهبری را شامل می شود.
با اینحال در تاریخ زندگی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) موارد زیادی دیده می شود که افرادی بر فرمان او پیشی گرفتند، یا عقب افتادند و از اطاعت آن سرپیچی نمودند و مورد ملامت و سرزنش شدید قرار گرفتند، از جمله اینکه :
1 - هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) برای فتح مکه حرکت فرمود (سال هشتم هجرت) ماه مبارک رمضان بود، جمعیت زیادی با حضرت بودند، گروهی سواره و گروهی پیاده ، وقتی به منزلگاه ((کراع الغمیم)) رسید دستور داد ظرف آبی آوردند تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 148
و حضرت (صلی اللّه علیه و آله) روزه خود را افطار کرد، همراهان نیز افطار کردند، ولی عجب اینکه جمعی از آنها بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) پیشی گرفتند و حاضر به افطار نشدند و بر روزه خود باقی ماندند، پیامبر آنها را عصاة یعنی ((جمعیت گنه کاران)) نامید.
2 - نمونه ای دیگر در داستان ((حجة الوداع)) در سال دهم هجرت اتفاق افتاد، که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) دستور داد منادی ندا کند، هر کس حیوان قربانی با خود نیاورده باید نخست ((عمره)) بجا آورد و از احرام بیرون آید، سپس مراسم حج را انجام دهد، و اما آنها که قربانی همراه خود آورده اند (و حج آنها حج افراد است) باید بر احرام خود باقی بمانند، سپس افزود اگر من شتر قربانی نیاورده بودم عمره را تکمیل می کردم ، و از احرام بیرون می آمدم .
ولی گروهی از انجام این دستور سر باز زدند و گفتند چگونه ممکن است پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بر احرام خود باقی بماند، و ما از احرام بیرون آئیم ؟ آیا زشت نیست که ما به سوی مراسم حج بعد از انجام عمره برویم در حالی که قطره های آب غسل (جنابت) از ما فرو می ریزد.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) از این تخلف و بی انضباطی سخت ناراحت شد و آنها را شدیدا سرزنش کرد.
3 - داستان تخلف از لشکر ((اسامه)) در آستانه وفات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) معروف است که حضرت به مسلمانان دستور داد که به فرماندهی ((اسامة بن زید)) برای جنگ با رومیان آماده شوند، و به مهاجران و انصار فرمود با این لشکر حرکت کنند.
شاید می خواست به هنگام رحلتش مسائلی که در امر خلافت واقع شد تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 149
تحقق نیابد و حتی تخلف کنندگان از لشکر اسامه را لعن فرمود، اما با این حال گروهی از حرکت سر باز زدند به بهانه اینکه در این شرائط خاص

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را تنها نمی گذاریم .
4 - داستان ((قلم و دوات)) در ساعات آخر عمر پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) نیز معروف و تکان دهنده است ، و بهتر این است که عین عبارت صحیح مسلم را در اینجا بیاوریم :
لما حضر رسول الله و فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب فقال النبی (صلی اللّه علیه و آله) هلم اکتب لکم کتابا لاتضلون بعده ، فقال عمران رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) قد غلب علیه الوجع ! و عندکم القرآن ، حسبنا کتاب الله ! فاختلف اهل البیت ، فاختصموا، فمنهم من یقول قربوا یکتب لکم رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) کتابا لن تضلوا بعده ، و منهم من یقول ما قال عمر، فلما اکثروا اللغو و الاختلاف عند رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) قال رسول الله قوموا!:
((هنگامی که وفات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نزدیک شد گروهی در خانه نزد او بودند از جمله عمر بن خطاب ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود)): نامه ای بیاورید تا برای شما مطلبی بنویسم که هرگز بعد از آن گمراه نشوید، عمر گفت : بیماری بر پیامبر غلبه کرده ! (و العیاذ بالله سخنان ناموزون می گوید!) قرآن نزد شما است ، و همین کتاب الهی ما را کافی است !!
در این هنگام در میان حاضران در خانه اختلاف افتاد، بعضی گفتند بیاورید تا پیامبر نامه خود را بنویسد، تا هرگز گمراه نشوید، در حالی که بعضی دیگر سخن عمر را تکرار می کردند! هنگامی که سخنان ناموزون تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 150
و اختلاف بالا گرفت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود برخیزید و از من دور شوید!.
قابل توجه اینکه عین این حدیث را با مختصر تفاوتی بخاری نیز در صحیح خود آورده است .
این ماجرا از حوادث مهم تاریخ اسلام است که نیاز به تحلیل فراوان دارد، و اینجا جای شرح آن نیست ، ولی به هر حال یکی از روشنترین موارد تخلف از دستور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و مخالفت با آیه مورد بحث (یا ایها الذین لاتقدموا بین یدی الله و رسوله) محسوب می شود.
مساءله مهم اینجا است که رعایت این انضباط الهی و اسلامی نیاز به روح تسلیم کامل و پذیرش رهبری در تمام شؤ ن زندگی و ایمان محکم به مقام شامخ رهبر دارد. الحجرات
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 151
آیه 6-8
آیه و ترجمه
یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا إِن جَاءَکمْ فَاسِقُ بِنَبَإ فَتَبَیَّنُوا أَن تُصِیبُوا قَوْمَا بجَهَلَةٍ

فَتُصبِحُوا عَلی مَا فَعَلْتُمْ نَدِمِینَ(6)
وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِیکُمْ رَسولَ اللَّهِ لَوْ یُطِیعُکُمْ فی کَثِیرٍ مِّنَ الاَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَ لَکِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الایمَنَ وَ زَیَّنَهُ فی قُلُوبِکمْ وَ کَرَّهَ إِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَ الْفُسوقَ وَ الْعِصیَانَ أُولَئک هُمُ الرَّشِدُونَ(7)
فَضلاً مِّنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ(8)
ترجمه :6 - ای کسانی که ایمان آورده اید اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید، و از کرده خود پشیمان شوید.
7 - و بدانید رسول خدا در میان شما است ، هر گاه در بسیاری از امور از شما اطاعت کند به مشقت خواهید افتاد، ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده ، و آنرا در دلهایتان زینت بخشیده ، و (به عکس) کفر و فسق و گناه را منفور شما قرار داده است کسانی که واجد این صفاتند هدایت یافتگانند.
8 - خداوند بر شما فضل و نعمتی از سوی خود بخشیده ، و خداوند دانا و حکیم است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 152
شان نزول :برای نخستین آیه مورد بحث دو شاءن نزول در تفاسیر آمده است که بعضی مانند طبرسی در ((مجمع البیان)) هر دو را ذکر کرده اند، و بعضی مانند ((قرطبی)) و ((نور الثقلین)) و ((فی ظلال القرآن)) تنها به یکی اکتفا کرده اند.
نخستین شاءن نزولی که غالب مفسران آن را ذکر کرده اند این است که آیه یا ایها الذین آمنوا ان جائکم ...درباره ((ولید بن عقبه)) نازل شده است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) او را برای جمع آوری زکات از قبیله ((بنی المصطلق)) اعزام داشت ، هنگامی که اهل قبیله با خبر شدند که نماینده رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) می آید با خوشحالی به استقبال او شتافتند، ولی از آنجا که میان آنها و ((ولید)) در جاهلیت خصومت شدیدی بود تصور کرد آنها به قصد کشتنش آمده اند.
خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بازگشت (بی آنکه تحقیقی در مورد این گمان کرده باشد) و عرض کرد: آنها از پرداخت زکات خودداری کردند! (و می دانیم امتناع از پرداخت زکات یکنوع قیام بر ضد حکومت اسلامی تلقی می شد، بنابراین مدعی بود آنها مرتد شده اند!).
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) سخت خشمگین شد، و تصمیم گرفت با آنها پیکار کند، آیه فوق نازل شد (و به مسلمانان دستور داد که هرگاه فاسقی خبری آورد درباره آن تحقیق کنید).
بعضی نیز بر آن افزوده اند که بعد از اخبار ((ولید)) درباره ارتداد قبیله ((بنی المصطلق)) پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به خالد بن ولید بن مغیره دستور داد به سراغ قبیله ((بنی المصطلق)) رود، ولی فرمود شتابزده

کاری انجام مده .
((خالد)) شبانه به نزدیکی قبیله رسید، و ماموران اطلاعاتی خود را برای
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 153
تحقیق فرستاد، آنها خبر آوردند که بنی المصطلق به اسلام کاملا وفا دارند،
و صدای اذان و نماز آنها را با گوش خود شنیده اند، صبحگاهان ((خالد))
شخصا به سراغ آنها آمد، و صدق گفتار مخبرین را ملاحظه کرد، خدمت
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بازگشت و ماجرا را به عرض رسانید، در این
هنگام آیه فوق نازل شد و به دنبال آن پیامبر می فرمود: التانی من الله ، و
العجلة من الشیطان !:
درنگ کردن و تحقیق از سوی خدا است و عجله از شیطان است !.
شان نزول دیگری که فقط بعضی از مفسران به آن اشاره کرده اند این
است که آیه در مورد ((ماریه)) همسر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) (مادر
ابراهیم) نازل شد، زیرا خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) عرض کردند
که او پسر عموئی دارد که گاه و بیگاه به سراغش می آید (و روابط
نامشروعی در میان است) پیامبر علی (علیه السلام) را فراخواند فرمود:
برادرم ! این شمشیر را بگیر اگر او را نزد ((ماریه)) یافتی به قتل برسان
.
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) عرض کرد: ای رسول خدا! من مامورم
که مانند ((سکه تفتیده)) دستور شما را پیاده کنم ، یا اینکه شخص حاضر
چیزی می بیند که غائب نمی بیند؟ (با تحقیق بیشتر انجام وظیفه کنم).
فرمود: نه ! بر اساس اینکه حاضر چیزی می بیند که غائب نمی بیند عمل
کن . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 154
علی (علیه السلام) می فرماید: شمشیر را به کمر بستم و به سراغ او
آمدم ، دیدم نزد ماریه است شمشیر را کشیدم او فرار کرد و از نخلی بالا
رفت ، و سپس خود را از بالا به زیر افکند، در این هنگام پیراهن او بالا
رفت و معلوم شد اصلا عضو جنسی ندارد، خدمت پیامبر آمدم و ماجرا را
شرح دادم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود خدا را شکر که بدی و
آلودگی و اتهام را از دامان ما دور می کند.
تفسیر :به اخبار فاسقان اعتنا نکنید!
در آیات گذشته سخن از وظائف مسلمانان در برابر رهبر و پیشوایشان
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بود، و دو دستور مهم در آن آمده بود: نخست
پیشی نگرفتن بر خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و دیگر رعایت ادب
به هنگام سخن گفتن و صدا زدن در محضر او.
آیات مورد بحث ادامه وظائف امت در برابر این رهبر بزرگ است و می
گوید هنگامی که اخباری را خدمت او می آورند باید از روی تحقیق باشد، و
اگر شخص فاسقی خبر از چیزی داد بدون تحقیق نپذیرند، و پیامبر (صلی

اللّه علیه و آله) را برای پذیرش آن تحت فشار قرار ندهند.
نخست می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد درباره آن تحقیق کنید: (یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق بنبا فتبینوا).
سپس به علت آن اشاره کرده می افزاید: ((مبادا در صورت عمل کردن
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 155
بدون تحقیق به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید، و از کرده خود پشیمان شوید))! (ان تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی مافعلتم نادمین).
همانگونه که اگر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به گفته ((ولید بن عقبه)) عمل می فرمود و با طایفه ((بنی المصطلق)) به عنوان یک قوم مرتد پیکار می کرد فاجعه و مصیبت دردناکی به بار می آمد.
از لحن آیه بعد چنین استفاده می شود که جمعی اصرار بر این پیکار داشتند قرآن می گوید: این کار شایسته شما نیست ، این عین جهالت و نادانی است و سرانجامش ندامت و پشیمانی خواهد بود.
جمعی از علمای علم اصول برای حجیت خبر واحد به این آیه استدلال کرده اند، چرا که آیه می گوید: تحقیق و تبین در خبر ((فاسق)) لازم است ، و مفهوم آن این است که اگر شخص ((عادل)) خبری دهد بدون تحقیق می توان پذیرفت .
ولی به این استدلال اشکالات فراوانی کرده اند که از همه مهمتر دو ایراد است ، بقیه اهمیت چندانی ندارد: نخست اینکه استدلال فوق متوقف بر قبول ((حجیت مفهوم وصف)) است در حالی که معروف این است که مفهوم وصف حجت نیست .
دیگر اینکه علتی که در ذیل آیه آمده است آنچنان گسترده است که خبر ((عادل)) و ((فاسق)) هر دو را شامل می شود، زیرا عمل به خبر ظنی هر چه باشد احتمال پشیمانی و ندامت دارد.
و اما این هر دو اشکال قابل حل است ، زیرا مفهوم وصف و هر قید دیگر
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 156
در مواردی که به اصطلاح منظور بیان قیود یک مساءله و مقام احتراز است حجت می باشد و ذکر این قید (قید فاسق) در آیه فوق طبق ظهور عرفی هیچ فایده قابل ملاحظه ای جز بیان حجیت خبر عادل ندارد.
و اما در مورد تعلیلی که ذیل آیه آمده است ظاهر این است که هر گونه عمل به ادله ظنیه را شامل نمی شود، بلکه ناظر به مواردی است که در آنجا عمل ، عمل جاهلانه یا سفیهانه و ابلهانه است ، چرا که در آیه روی عنوان ((جهالت)) تکیه شده ، و می دانیم غالب ادلهای که تمام عقلای جهان در مسائل روزمره زندگی روی آن تکیه می کنند دلائل ظنی است (از قبیل ظواهر الفاظ، قول شاهد، قول اهل خبره ، قول ذو الید و مانند اینها).

معلوم است که هیچیک از اینها جاهلانه و سفیهانه شمرده نمی شود، و اگر احیانا مطابق با واقع نباشد مساءله ندامت نیز در آن مطرح نیست چون یک راه عمومی و همگانی است .
به هر حال به عقیده ما این آیه از آیات محکمی است که دلالت بر ((حجیت خبر واحد)) حتی در ((موضوعات)) دارد، و در این زمینه بحثه ای فراوانی است که اینجا جای شرح آن نیست .
بعلاوه نمی توان انکار کرد که مساءله اعتماد بر اخبار موثق اساس تاریخ و زندگی بشر را تشکیل می دهد، به طوری که اگر مساءله حجیت خبر عادل یا موثق از جوامع انسانی حذف شود بسیاری از میراثهای علمی گذشته ، و اطلاعات مربوط به جوامع بشری ، و حتی مسائل زیادی از آنچه امروز در جامعه خود با آن سر و کار داریم به کلی حذف خواهد شد، و نه تنها انسان به عقب باز می گردد، بلکه گردش چرخهای زندگی فعلی او نیز متوقف خواهد شد.
لذا اجماع همه عقلا بر حجیت آن است و شارع مقدس نیز آن را ((قولا)) و ((عملا)) امضا فرموده است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 157
ولی به همان اندازه که حجیت خبر واحد ثقه به زندگی سامان می بخشد، تکیه بر اخبار غیر موثق بسیار خطرناک ، و موجب از هم پاشیدگی نظام جامعه ها است ، مصائب فراوانی به بار می آورد، حیثیت و حقوق اشخاص را به خطر می اندازد، و انسان را به بیراهه و انحراف می کشاند، و به تعبیر جالب قرآن در آیه مورد بحث سرانجام مایه ندامت و پشیمانی خواهد بود.
این نکته نیز قابل توجه است که ساختن خبرهای دروغین و تکیه بر اخبار غیر موثق یکی از حربه های قدیمی نظامهای جبار و استعماری است که به وسیله آن جو کاذبی ایجاد کرده ، و با فریب و اغفال مردم ناآگاه آنها را گمراه می سازند، و سرمایه های آنها را به تاراج می برند.
اگر مسلمانان دقیقا به همین دستور الهی که در این آیه وارد شده عمل کنند و خبرهای فاسقین را بدون تحقیق و تبین نپذیرند از این بلاهای بزرگ مصون خواهند ماند.
این نکته نیز قابل توجه است که مساءله مهم وثوق و اعتماد به خود خبر است ، منتها گاهی این وثوق از ناحیه اعتماد به ((شخص خبر دهنده)) حاصل می شود، و گاه از قرائن دیگری از بیرون ، لذا در پارهای از موارد با اینکه گوینده خبر فاسق است ما به خبر او اطمینان پیدا می کنیم .
بنابراین این وثوق و اعتماد از هر راهی حاصل شود، خواه از طریق عدالت و تقوا و صداقت گوینده باشد، و یا از قرائن خارجی ، برای ما معتبر است ، و سیره عقلا که مورد امضای شرع اسلام قرار گرفته ، نیز بر همین اساس است .

به همین دلیل در فقه اسلامی می بینیم بسیاری از اخباری که سند آنها ضعیف است ، به خاطر اینکه مورد ((عمل مشهور)) قرار گرفته ، و آنها از روی قرائنی به صحت خبر واقف شده اند معیار عمل قرار می گیرد، و بر طبق آن فتوا می دهند. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 158
به عکس گاه اخباری نقل شده که گوینده آن شخص معتبری است ولی قرائنی از خارج ما را نسبت به آن خبر بدبین می سازد، اینجاست که چارهای از رها کردن آن نداریم ، هر چند گوینده آن شخص عادل و معتبری است .
بنابراین معیار در همه جا اعتماد به خود ((خبر)) است ، هر چند عدالت و صداقت راوی غالبا وسیله ای است برای این اعتماد اما یک قانون کلی نیست (دقت کنید).
در آیه بعد برای تاءکید مطلب مهمی که در آیه گذشته آمده ، می افزاید: ((بدانید رسول الله در میان شماست ، هر گاه در بسیاری از امور از شما اطاعت کند به مشقت خواهید افتاد)) (و اعلموا ان فیکم رسول الله لو یطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم).
این جمله چنانکه جمعی از مفسران هم گفته اند نشان می دهد که بعد از خبر ((ولید)) از مرتد شدن طایفه ((بنی المصطلق)) جمعی از مسلمانان ساده دل و ظاهر بین به پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) فشار می آورند که بر ضد طایفه مزبور اقدام به جنگ کند. قرآن می گوید: از خوشبختی شما این است که رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) در میان شما است ، و رابطه با او عالم وحی بر قرار است ، و هر گاه خط و خطوط انحرافی در میان شما پیدا شود از این طریق شما را آگاه می سازد.
ولی او رهبر است انتظار نداشته باشید که از شما اطاعت کند، و دستور بگیرد، او نسبت به شما از هر کس مهربانتر است ، برای تحمیل افکار تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 159
خود به او فشار نیاورید که این به زیان شما است .
در دنباله آیه به یکی دیگر از مواهب بزرگ الهی به مؤ منان اشاره کرده می فرماید ((لکن خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده ، و آن را در دلهایتان زینت بخشیده)) (و لکن الله حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم).
((و به عکس کفر و فسق و گناه را منفور شما قرار داده است)) (و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان).
در حقیقت این تعبیرات اشاره لطیفی است به قانون ((لطف)) آنهم ((لطف تکوینی)).
توضیح اینکه : وقتی شخص حکیم کاری را می خواهد تحقق بخشد زمینههای آن را از هر نظر فراهم می سازد، این اصل در مورد هدایت

انسانها نیز کاملا صادق است .
خدا می خواهد همه انسانها - بی آنکه تحت برنامه جبر قرار گیرند - با میل و اراده خود راه حق را بپویند، لذا از یکسو ارسال رسل می کند، و انبیا را با کتابهای آسمانی می فرستد، و از سوی دیگر ((ایمان)) را محبوب انسانها قرار می دهد، آتش عشق حقطلبی و حقجوئی را در درون جانها شعله ور می سازد، و احساس نفرت و بیزاری از کفر و ظلم و نفاق و گناه را در دلها می آفریند.
و به این ترتیب هر انسانی فطرتا خواهان ایمان و پاکی و تقوا است و بیزار از کفر و گناه .
ولی کاملا ممکن است در مراحل بعد این آب زلالی که از آسمان خلقت در وجود انسانها ریخته شده ، بر اثر تماس با محیطهای آلوده ، صفای خود را از دست دهد، و بوی نفرتانگیز گناه و کفر و عصیان گیرد.
این موهبت فطری انسانها را به پیروی از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله)

بر او دعوت می کند.
این نکته نیز لازم به یادآوری است که محتوای این آیه با مساءله مشورت هرگز منافات ندارد، زیرا هدف از ((شوری)) این است که هر کس عقیده خود را بیان کند، ولی نظر نهائی با شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) است ، چنانکه از آیه شوری نیز همین استفاده می شود.
به تعبیر دیگر: شوری مطلبی است ، و تحمیل فکر و عقیده کردن مطلب دیگر، آیه مورد بحث تحمیل فکر را نفی می کند نه مشورت را.
در اینکه منظور از ((فسوق)) در آیه فوق چیست ؟ بعضی آن را تفسیر به کذب و دروغ کرده اند، ولی با توجه به گسترش مفهوم لغوی آن ، و عدم وجود قید در آیه ، هر گونه گناه و خروج از طاعت را شامل می گردد، بنابراین تعبیر به ((عصیان)) بعد از آن به عنوان تاءکید است ، همانگونه که جمله ((زینه فی قلوبکم)) (آن را در دل شما زینت داده) تاءکیدی است بر جمله حبب الیکم الایمان (ایمان را محبوب شما قرار داد).
بعضی ((فسوق)) را اشاره به ((گناهان کبیره)) می دانند، در حالی که عصیان را اعم دانسته اند، ولی این تفاوت نیز دلیلی ندارد.
به هر حال ، در پایان آیه به صورت یک قاعده کلی و عمومی می فرماید: ((کسانی که واجد این صفاتند (ایمان در نظرشان محبوب و مزین ، و کفر و فسق و عصیان در نظرشان منفور است) هدایت یافتگانند)) (اولئک هم الراشدون).
یعنی اگر این موهبت الهی (عشق به ایمان و نفرت از کفر و گناه) را حفظ کنید، و این پاکی و صفای فطرت را آلوده نسازید، رشد و هدایت بیشک در انتظار شماست .

قابل توجه اینکه : جمله های قبل به صورت خطاب به مؤ منین بود، اما این جمله از آنها به صورت غایب یاد می کند، این تفاوت تعبیر ظاهرا برای این
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 161
است که نشان دهد این حکم اختصاص به یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) ندارد، بلکه یک قانون همگانی است که هر کس در هر عصر و زمان صفای فطرت خویش را حفظ کند اهل نجات و هدایت است .
آخرین آیه مورد بحث این حقیقت را روشن می سازد که این محبوبیت ایمان و منفور بودن کفر و عصیان از مواهب بزرگ الهی بر بشر است .
می فرماید ((این فضلی است از ناحیه خداوند، و نعمتی است که بر شما ارزانی داشته ، و خداوند دانا و حکیم است)) (فضلا من الله و نعمة و الله علیم حکیم).
آگاهی و حکمت او ایجاب می کند که عوامل رشد و سعادت را در شما بی افریند، و آن را با دعوت انبیا هماهنگ و تکمیل سازد، و سرانجام شما را به سر منزل مقصود برساند.
ظاهر این است که ((فضل)) و ((نعمت)) هر دو اشاره به یک واقعیت است ، و آن مواهبی است که از ناحیه خداوند به بندگان اعطا می شود، منتها فضل از این نظر بر آن اطلاق می شود که خدا به آن نیاز ندارد، و نعمت از این نظر که بندگان به آن محتاجند، بنابراین به منزله دو روی یک سکه اند.
بدون شک علم خداوند به نیاز بندگان ، و حکمت او در زمینه تکامل و پرورش مخلوقات ، ایجاب می کند که این نعمتهای بزرگ معنوی ، یعنی
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 162
محبوبیت ایمان و منفور بودن کفر و عصیان را به آنها مرحمت کند.
نکته ها:
((هدایت الهی)) و ((آزادی اراده))
آیات فوق ترسیم روشنی از دیدگاه اسلام در زمینه مساءله ((جبر و اختیار)) و ((هدایت و اضلال)) است ، زیرا این نکته را به خوبی آشکار می کند که کار خداوند فراهم آوردن زمینه های رشد و هدایت است .
از یکسو ((رسول الله)) (صلی اللّه علیه و آله) را در میان مردم قرار می دهد، و قرآن که برنامه هدایت و نور است نازل می کند، و از سوی دیگر ((عشق به ایمان)) و ((تنفر و بیزاری از کفر و عصیان)) را به عنوان زمینه سازی در درون جانها قرار می دهد ولی سرانجام تصمیم گیری را به خود آنها واگذار کرده ، و تکالیف را در این زمینه تشریع می کند.
طبق آیات فوق عشق به ایمان ، و تنفر از کفر، در دل همه انسانها بدون استثنا وجود دارد، و اگر کسانی این زمینه ها را ندارند از ناحیه تربیتهای غلط و اعمال خودشان است ، خدا در دل هیچکس ((حب عصیان)) و

((بغض ایمان)) را نیافریده است .
2 - رهبری و اطاعت
این آیات بار دیگر تاءکید می کند که وجود ((رهبر الهی)) برای نمو و رشد یک جمعیت لازم است ، مشروط بر اینکه ((مطاع)) باشد نه ((مطیع)) پیروان خود، فرمان او را بر دیده گذارند نه اینکه او را برای اجرای مقاصد

محدود خود تحت فشار قرار دهند.
نه تنها در مورد رهبران الهی این اصل ثابت است که در مساءله ((مدیریت)) و ((فرماندهی)) همه جا این امر باید حکومت کند.
حاکمیت این اصل نه به معنی استبداد رهبران است ، نه ترک شوری ، چنانکه در بالا نیز اشاره شد.
3 - ایمان نوعی ((عشق)) است نه تنها ((درک عقل))
این آیات در ضمن اشاره ای است به این حقیقت که ایمان نوعی علاقه شدید الهی و معنوی است ، هر چند از استدلالات عقلی ریشه گیرد، و لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که از حضرتش سؤ ال کردند: آیا حب و بغض از ایمان است ؟ در جواب فرمود:
((و هل الایمان الا الحب و البغض ؟! ثم تلا هذه الایة : حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان اولئک هم الراشدون :
آیا ایمان جز حب و بغض چیز دیگری است ؟! سپس امام (علیه السلام) به آیه (مورد بحث) استدلال فرمود که می گوید: خداوند ایمان را محبوب شما قرار داد، و آنرا در دلهایتان تزیین کرد، و کفر و فسق و عصیان را منفور شما ساخت و کسانی که چنین باشند هدایت یافتگانند)).
در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) چنین آمده است :
و هل الدین الا الحب ؟!: ((آیا دین چیزی جز محبت است))؟! سپس به چند آیه از قرآن مجید از جمله آیه مورد بحث استدلال فرمود، و در پایان

کرد:
الدین هو الحب ، و الحب هو الدین : ((دین محبت است و محبت دین است))!.
ولی بدون شک این محبت - چنانکه گفتیم - باید از ریشه های استدلالی و منطقی نیز سیراب گردد و بارور شود. الحجرات

آیه 9-10
آیه و ترجمه
وَ ِإن طائفَتَان مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا فَأَصلِحُوا بَیْنِهُمَا فَإن بَغَت إِحْدَاهُمَا عَلی

الْأُخْرَى فَقَتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتی تَفِیءَ إِلی أَمْرِ اللّهِ فَإِنَ فَاءَت فَأَصلِحُوا بَیْنهُمَا بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطوا إِنَّ اللَّهَ یحِب الْمُقْسِطِینَ(9)
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصلِحُوا بَینَ أَخَوَیْکمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکمْ تُرْحَمُونَ(10)
ترجمه :9 - هر گاه دو گروه از مؤ منان با هم به نزاع و جنگ پردازند در میان آنها صلح برقرار سازید و اگر یکی از آنها بر دیگری تجاوز کند با طایفه ظالم پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد، هر گاه بازگشت (و زمینه صلح فراهم شد) در میان آن دو بر طبق عدالت صلح برقرار سازید، و عدالت پیشه کنید که خداوند عدالت پیشه گان را دوست دارد.
10 - مؤ منان برادر یکدیگرند، بنابراین میان دو برادر خود صلح برقرار سازید، و تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول رحمت او شوید.
شان نزول :در شاءن نزول این آیات آمده است که میان دو قبیله ((اوس)) و ((خزرج)) (دو قبیله معروف مدینه) اختلافی افتاد، و همان سبب شد که گروهی از آن تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 166
دو به جان هم بیفتند و با چوب و کفش یکدیگر را بزنند! (آیه فوق نازل شد و راه برخورد با چنین حوادثی را به مسلمانان آموخت).
بعضی دیگر گفته اند: دو نفر از ((انصار)) با هم خصومت و اختلافی پیدا کرده بودند، یکی از آنها به دیگری گفت : من حقم را به زور از تو خواهم گرفت ، زیرا جمعیت قبیله من زیاد است ! و دیگری گفت : برای داوری نزد رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) می رویم . نفر اول نپذیرفت ، و کار اختلاف بالا گرفت ، و گروهی از دو قبیله با دست و کفش و حتی شمشیر به یکدیگر حمله کردند آیات فوق نازل شد (و وظیفه مسلمانان را در برابر اینگونه اختلافات روشن ساخت).
تفسیر :مؤ منان برادر یکدیگرند
قرآن در اینجا به عنوان یک قانون کلی و عمومی برای همیشه و همه جا می گوید: ((هرگاه دو گروه از مؤ منان با هم به نزاع و جنگ پردازند در میان آنها صلح برقرار سازید)) (و ان طائفتان من المؤ منین اقتتلوا فاصلحوا بینهما).
درست است که ((اقتتلوا)) از ماده ((قتال)) به معنی جنگ است ، ولی در اینجا قرائن گواهی می دهد که هرگونه نزاع و درگیری را شامل می شود، هر چند به مرحله جنگ و نبرد نیز نرسد، بعضی از شاءن نزولها که برای آیه نقل شده بود نیز این معنی را تاءیید می کند. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 167
بلکه می توان گفت اگر زمینه های درگیری و نزاع فراهم شود فی المثل مشاجرات لفظی و کشمکشهائی که مقدمه نزاعهای خونین است واقع گردد اقدام به اصلاح طبق این آیه لازم است ، زیرا این معنی را از آیه فوق از طریق القاء خصوصیت می توان استفاده کرد.

به هر حال ، این یک وظیفه حتمی برای همه مسلمانان است که از نزاع و درگیری و خونریزی میان مسلمین جلوگیری کنند، و برای خود در این زمینه مسؤ لیت قائل باشند، نه به صورت تماشاچی مانند بعضی بیخبران بی تفاوت از کنار این صحنه ها بگذرند.
این نخستین وظیفه مؤ منان در برخورد با این صحنه ها است .
سپس وظیفه دوم را چنین بیان می کند: ((و اگر یکی از این دو گروه بر دیگری تجاوز و ستم ، و تسلیم پیشنهاد صلح نشد، شما موظفید با طایفه باغی و ظالم پیکار کنید، تا به فرمان خدا بازگردد و گردن نهد)) (فان بغت احداهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفی ء الی امر الله).
بدیهی است که اگر خون طائفه باغی و ظالم در این میان ریخته شود بر گردن خود او است ، و به اصطلاح خونشان هدر است ، هر چند مسلمانند، زیرا فرض بر این است که نزاع در میان دو طائفه از مؤ منین روی داده است .
به این ترتیب ، اسلام جلوگیری از ظلم و ستم را هر چند به قیمت جنگ با ظالم تمام شود لازم شمرده و بهای اجرای عدالت را از خون مسلمانان نیز بالاتر دانسته است ، و این در صورتی است که مساءله از طرق مسالمت آمیز حل نشود.
سپس به بیان سومین دستور پرداخته ، می گوید: ((و اگر طایفه ظالم تسلیم حکم خدا شود و زمینه صلح فراهم گردد در میان آن دو طبق اصول عدالت صلح برقرار سازید)) (فان فائت فاصلحوا بینهما بالعدل). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 168
یعنی تنها به درهم شکستن قدرت طایفه ظالم قناعت نکند، بلکه این پیکار باید زمینه ساز صلح باشد، و مقدمه ای برای ریشه کن کردن عوامل نزاع و درگیری و گرنه با گذشتن زمان کوتاه یا طولانی بار دیگر که ظالم در خود احساس توانائی کند برمی خیزد و نزاع را از سر می گیرد.
بعضی از مفسران از تعبیر ((بالعدل)) استفاده کرده اند که اگر در میان این دو گروه حقی پایمال شده ، یا خونی ریخته شده که منشاء درگیری و نزاع گشته است ، باید آنهم اصلاح شود، و گرنه ((اصلاح بالعدل)) نخواهد بود.
و از آنجا که تمایلات گروهی گاهی افراد را به هنگام قضاوت و داوری به سوی یکی از دو طایفه متخاصم متمایل می سازد، و بی طرفی داوران را نقض می کند قرآن در چهارمین و آخرین دستور به مسلمانان هشدار داده که : ((قسط و عدل و نفی هرگونه تبعیض را رعایت کنید که خداوند عدالت پیشه گان را دوست دارد)) (و اقسطوا ان الله یحب المقسطین).
در آیه بعد برای تاءکید این امر و بیان علت آن می افزاید:
((مؤ منان برادر یکدیگرند، بنابراین در میان دو برادر خود، صلح را بر قرار

کنید)) (انما المؤ منون اخوة فاصلحوا بین اخویکم). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 169
همان اندازه که برای ایجاد صلح در میان دو برادر نسبی تلاش و کوشش می کنید باید در میان مؤ منان متخاصم نیز برای برقراری صلح به طور جدی و قاطع وارد عمل شوید.
چه تعبیر جالب و گیرائی ؟ که همه مؤ منان برادر یکدیگرند و نزاع و درگیری میان آنها را درگیری میان برادران نامیده که باید به زودی جای خود را به صلح و صفا بدهد.
و از آنجا که در بسیاری از اوقات ((روابط)) در این گونه مسائل جانشین ((ضوابط)) می شود، بار دیگر هشدار داده و در پایان آیه می افزاید: ((تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول رحمت او شوید)) (و اتقوا الله لعلکم ترحمون).
و به این ترتیب یکی از مهمترین مسؤ لیتهای اجتماعی مسلمانان در برابر یکدیگر و در اجرای عدالت اجتماعی با تمام ابعادش روشن می شود.
نکته ها:
1 - شرایط قتالاهل بغی (بغاة)
در فقه اسلامی در کتاب جهاد بحثی تحت عنوان قتال اهل البغی مطرح است که منظور از آن ستمگرانی است که بر ضد امام عادل و پیشوای راستین مسلمین قیام می کنند، و برای آنها احکام فراوانی است که در آن باب آمده است .
ولی بحثی که در آیه فوق مطرح است مطلب دیگری است و آن نزاع و کشمکشهائی است که در میان دو گروه از مؤ منان رخ می دهد، و در آن نه قیام بر ضد امام معصومی است ، و نه قیام بر ضد حکومت صالح اسلامی ، هر چند بعضی از فقها یا مفسران خواسته اند از این آیه در مساءله سابق نیز استفاده کنند تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 170
ولی به گفته ((فاضل مقداد)) در ((کنز العرفان)) این استدلال خطا است .
چرا که قیام بر ضد امام معصوم موجب کفر است در حالی که نزاع میان مؤ منان تنها موجب فسق است نه کفر، و لذا قرآن مجید در آیات فوق هر دو گروه را مؤ من و برادر دینی یکدیگر نامیده است ، به این ترتیب احکام ((اهل بغی)) را نمی توان به اینگونه افراد تعمیم داد.
متاءسفانه در فقه بحثی پیرامون احکام این گروه نیافتیم ، ولی آنچه از آیه فوق به ضمیمه قرائن دیگر مخصوصا اشاراتی که در ابواب امر به معروف و نهی از منکر آمده است می توان استفاده کرد ((احکام)) زیر است :
الف - اصلاح در میان گروههای متخاصم مسلمین یک امر واجب کفائی است .
ب - برای تحقق این امر باید نخست از مراحل ساده تر شروع کرد و به

اصطلاح قاعده ((الاسهل فالاسهل)) را رعایت نمود، ولی چنانچه مفید واقع نشود مبارزه مسلحانه و جنگ و قتال نیز جائز بلکه لازم است .
ج - خونهای باغیان و متجاوزان که در این راه ریخته می شود و اموالی از آنها که از بین می رود هدر است ، زیرا به حکم شرع و انجام وظیفه واجب واقع شده است ، و اصل در اینگونه موارد عدم ضمان است .
د - در مراحل اصلاح از طریق گفتگو اجازه حاکم شرع لازم نیست ، اما در مرحله شدت عمل ، مخصوصا آنجا که منتهی به خونریزی می شود بدون اجازه حکومت اسلامی و حاکم شرع جائز نیست ، مگر در مواردی که دسترسی به هیچوجه نباشد که در اینجا عدول مؤ منین و افراد آگاه تصمیم گیری می کنند.
ه- در صورتی که طایفه باغی و ظالم خونی از ((گروه مصلح)) بریزد و یا

اموالی را از بین ببرد به حکم شرع ضامن است ، و در صورت وقوع قتل عمد حکم قصاص جاری است ، و همچنین در مورد خونهائی که از طایفه مظلوم ریخته شده و اموالی که تلف گردیده حکم ((ضمان)) و ((قصاص)) ثابت است ، و اینکه از کلمات بعضی استفاده می شود که بعد از وقوع صلح طایفه باغی و ظالم در برابر خونها و اموالی که به هدر رفته مسئولیتی ندارند، چرا که در آیه مورد بحث به آن اشاره نشده ، درست نیست ، و آیه درصدد بیان همه این مطلب نمی باشد، بلکه مرجع در اینگونه امور سایر اصول و قواعدی است که در ابواب قصاص و اتلاف آمده است .
و - چون هدف از این پیکار و جنگ وادار کردن طایفه ظالم به قبول حق است ، بنابراین در این جنگ مساءله اسیران جنگی ، و غنائم ، مطرح نخواهد بود، زیرا فرض این است که هر دو گروه مسلمانند، ولی اسیر کردن موقت برای خاموش ساختن آتش نزاع مانعی ندارد، اما بعد از صلح بلافاصله اسیران باید آزاد شوند.
ز - گاه می شود که هر دو طرف نزاع باغی ، ظالمند، اینها گروهی از قبیله دیگر را کشته و اموالی را برده اند و آنها نیز همین کار در مورد قبیله اول انجام داده اند، بی آنکه بمقدار لازم برای دفاع قناعت کنند، خواه هر دو به یک مقدار بغی و ستم کنند یا یکی بیشتر و دیگری کمتر.
البته حکم این مورد در قرآن مجید با صراحت نیامده ، ولی حکم آن را می توان از طریق الغاء خصوصیت از آیه مورد بحث دریافت ، و آن اینکه وظیفه مسلمین این است که هر دو را صلح دهند، و اگر تن به صلح ندادند با هر دو پیکار کنند تا به فرمان الهی گردن نهند، و احکامی که در بالا درباره باغی و متجاوز گفته شد در مورد هر دو جاری است .
در پایان این سخن باز تاءکید می کنیم که حکم این باغیان از کسانی که

قیام بر ضد امام معصوم یا حکومت عادل اسلامی می کنند جدا است ، و گروه اخیر احکام سختتر و شدیدتری دارند که در فقه اسلامی در ((کتاب الجهاد)) آمده است .
2 - اهمیت اخوت اسلامی
جمله ((انما المؤ منون اخوة)) که در آیات فوق آمده است یکی از شعارهای اساسی و ریشه دار اسلامی است ، شعاری بسیار گیرا، عمیق ، مؤ ثر و پرمعنی .
دیگران وقتی می خواهند زیاد اظهار علاقه به هم مسلکان خود کنند از آنان به عنوان ((رفیق)) یاد می کنند، ولی اسلام سطح پیوند علائق دوستی مسلمین را به قدری بالا برده که به صورت نزدیکترین پیوند دو انسان با یکدیگر آنهم پیوندی براساس مساوات و برابری ، مطرح می کند، و آن علاقه دو برادر نسبت به یکدیگر است .
روی این اصل مهم اسلامی مسلمانان از هر نژاد و هر قبیله ، و دارای هر زبان و هر سن و سال ، با یکدیگر احساس عمیق برادری می کنند، هر چند یکی در شرق جهان زندگی کند، و دیگری در غرب .
در مراسم ((حج)) که مسلمین از همه نقاط جهان در آن کانون توحید جمع می شوند این علاقه و پیوند و همبستگی نزدیک کاملا محسوس است و صحنه ای است از تحقق عینی این قانون مهم اسلامی .
به تعبیر دیگر اسلام تمام مسلمانها را به حکم یک خانواده می داند، و همه را خواهر و برادر یکدیگر خطاب کرده ، نه تنها در لفظ و در شعار که در عمل و تعهدهای متقابل نیز همه خواهر و برادرند.
در روایات اسلامی نیز روی این مساءله تاءکید فراوان شده ، و مخصوصا جنبه های عملی آن ارائه گردیده است که به عنوان نمونه چند حدیث پر

زیر را از نظر می گذرانیم :
1 - در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام آمده است : المسلم اخو المسلم ، لا یظلمه ، و لا یخذله ، و لا یسلمه : ((مسلمان برادر مسلمان است ، هرگز به او ستم نمی کند، دست از یاریش بر نمی دارد، و او را در برابر حوادث تنها نمی گذارد)).
2 - در حدیث دیگری از همان حضرت (صلی اللّه علیه و آله) نقل شده : مثل الاخوین مثل الیدین یغسل احداهما الاخر: ((دو برادر دینی همانند دو دستند که هر کدام دیگری را می شوید))! (با یکدیگر کمال همکاری را دارند و عیوب هم را پاک می کنند).
3 - امام صادق (علیه السلام) می فرماید: المؤ من اخو المؤ من ، کالجسد الواحد، اذا اشتکی شیئا منه وجد الم ذلک فی سائر جسده ، و ارواحهما من

روح واحدة : ((مؤ من برادر مؤ من است ، و همگی به منزله اعضاء یک پیکرند، که اگر عضوی از آن به درد آید، دیگر عضوها را نماند قرار، و ارواح همگی آنها از روح واحدی گرفته شده)).
4 - در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می خوانیم : المؤ من اخو المؤ من عینه و دلیله ، لا یخونه ، و لا یظلمه ، و لا یغشه ، و لا یعده عدة فیخلفه : ((مؤ من برادر مؤ من است و به منزله چشم او و راهنمای او است هرگز به او خیانت نمی کند، و ستم روا نمی دارد، با او غش و تقلب نمی کند، و هر وعده ای را به او دهد تخلف نخواهد کرد)). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 174
در منابع حدیث معروف اسلامی روایات زیادی در زمینه حق مؤ من بر برادر مسلمانش ، و انواع حقوق مؤ منین بر یکدیگر، و ثواب دیدار برادران مؤ من و مصافحه ، و معانقه ، و یاد آنها کردن ، و قلب آنها را مسرور نمودن ، و مخصوصا بر آوردن حاجات مؤ منان و کوشش و تلاش در انجام این خواسته ها، و زدودن غم از دلها و اطعام ، و پوشاندن لباس و اکرام و احترام آنها وارد شده است که بخشهای مهمی از آن را در ((اصول کافی)) در ابواب مختلف تحت عناوین فوق می توان مطالعه کرد.
5 - در پایان این بحث به روایتی اشاره می کنیم که از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) درباره حقوق سی گانه مؤ من بر برادر مؤ منش نقل شده که از جامعترین روایات در این زمینه است :
قال رسول الله (صلی اللّه علیه و آله): للمسلم علی اخیه ثلاثون حقا، لا برائة له منها الا بالاداء او العفو.
یغفر زلته ، و یرحم عبرته ، و یستر عورته ، و یقیل عثرته ، و یقبل مغدرته ، و یرد غیبة ، و یدیم نصیحته ، و یحفظ خلته ، و یرعی ذمته ، و یعود مرضه .
و یشهد میته ، و یجیب دعوته ، و یقبل هدیته ، و یکافا صلته ، و یشکر نعمته و یحسن نصرته ، و یحفظ حلیلته ، و یقضی حاجته ، و یشفع مساءلته ، و یسمت عطسته .
و یرشد ضالته ، و یرد سلامه ، و یطیب کلامه ، و یبر انعامه ، و یصدق اقسامه ، و یوالی ولیه ، و لا یعادیه ، و ینصره ظالما و مظلوما: فاما نصرته ظالما فیرده عن ظلمه ، و اما نصرته مظلوما فیعینه علی اخذ حقه ، و لا یسلمه و لا یخذله ، و یحب له من الخیر ما یحب لنفسه ، و یکره له من الشر ما یکره لنفسه
پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: مسلمان بر برادر مسلمانش سی حق دارد که برائت ذمه از آن حاصل نمی کند مگر به ادای این حقوق یا عفو کردن برادر تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 175
مسلمان او:
لغزشهای او را ببخشد، در ناراحتیها نسبت به او مهربان باشد، اسرار او را

پنهان دارد، اشتباهات او را جبران کند، عذر او را بپذیرد، در برابر بدگویان از او دفاع کند، همواره خیرخواه او باشد، دوستی او را پاسداری کند، پیمان او را رعایت کند، در حال مرض از او عبادت کند، در حال مرگ به تشییع او حاضر شود.
دعوت او را اجابت کند، هدیه او را بپذیرد، عطای او را جزا دهد، نعمت او را شکر گوید، در یاری او بکوشد، ناموس او را حفظ کند، حاجت او را برآورد، برای خواسته اش شفاعت کند، و عطسه اش را تحیت گوید.
گمشده اش را راهنمائی کند، سلامش را جواب دهد، گفته او را نیکو شمرد انعام او را خوب قرار دهد، سوگندهایش را تصدیق کند، دوستش را دوست دارد و با او دشمنی نکند، در یاری او بکوشد خواه ظالم باشد یا مظلوم : اما یاری او در حالی که ظالم باشد به این است که او را از ظلمش باز دارد، و در حالی که مظلوم است به این است که او را در گرفتن حقش کمک کند.
او را در برابر حوادث تنها نگذارد، آنچه را از نیکیها برای خود دوست دارد برای او دوست بدارد، و آنچه از بدیها برای خود نمی خواهد برای او نخواهد.
و به هر حال یکی از حقوق مسلمانان بر یکدیگر مساءله یاری کردن و اصلاح ذات البین است به ترتیبی که در آیات و روایت فوق آمده (در زمینه اصلاح ذات البین بحث دیگری در جلد هفتم صفحه 83 به بعد ذیل آیه یک سوره انفال داشتیم). الحجرات
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 176
آیه 11-12
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا يَسخَرْ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسى أَن يَكُونُوا خَيراً مِّنهُمْ وَ لا نِساءٌ مِّن نِّساءٍ عَسى أَن يَكُنَّ خَيراً مِّنهُنَّ وَ لا تَلْمِزُوا أَنفُسكمْ وَ لا تَنَابَزُوا بِالاَلْقَبِ بِئْس الاسمُ الْفُسوقُ بَعْدَ الايمَنِ وَ مَن لَّمْ يَتُب فَأُولَئک هُمُ الظلِمُونَ(11)
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِّنَ الظنِّ إِنَّ بَعْض الظنِّ إِثْمٌ وَ لا تجَسسوا وَ لا يَغْتَب بَّعْضكُم بَعْضاً أَ يحِب أَحَدُكمْ أَن يَأكلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ(12)
ترجمه :11 - ای کسانی که ایمان آورده اید نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را استهزا کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند، و نه زنانی از زنان دیگر شاید آنان بهتر از اینان باشند، و یکدیگر را مورد طعن و عیبجوئی قرار ندهید، و با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان نام کفر بگذارید، و آنها که توبه نکنند ظالم و ستمگرند.
12 - ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که

گناه است ، و هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید، و هیچیک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ (به یقین) همه شما از این امر کراهت دارید، تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است .
شان نزول :مفسران برای این آیات شاءن نزولهای مختلفی نقل کرده اند، از جمله اینکه :
جمله ((لا یسخر قوم من قوم)) درباره ((ثابت بن قیس)) (خطیب پیامبر صلی اللّه علیه و آله) نازل شده است که گوشهایش سنگین بود، و هنگامی که وارد مسجد می شد کنار دست پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) برای او جائی باز می کردند، تا سخن حضرت را بشنود روزی وارد مسجد شد در حالی که مردم از نماز فراغت پیدا کرده ، و جای خود نشسته بودند، او جمعیت را می شکافت و می گفت : جا بدهید! جا بدهید! تا به یکی از مسلمانان رسید، و او گفت همینجا بنشین ! او پشت سرش نشست ، اما خشمگین شد، هنگامی که هوا روشن گشت ((ثابت)) به آن مرد گفت : کیستی ؟ او نام خود را برد و گفت فلانکس هستم ، ((ثابت)) گفت : فرزند فلان زن ؟! و در اینجا نام مادرش را با لقب زشتی که در جاهلیت می بردند یاد کرد، آن مرد شرمگین شد و سر خود را بزیر انداخت ، آیه نازل شد و مسلمانان را از این گونه کارهای زشت نهی کرد.
و گفته اند: ((و لا نساء من نساء)) درباره ((ام سلمه)) نازل گردید که بعضی از همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) او را به خاطر لباس مخصوصی که پوشیده بود، یا به خاطر کوتاهی قدش مسخره کردند، آیه نازل شد و آنها را از این عمل بازداشت . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 178
و نیز گفته اند جمله ((و لا یغتب بعضکم بعضا)) درباره دو نفر از اصحاب رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) است که رفیقشان ((سلمان)) را غیبت کردند، زیرا او را خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرستاده بودند تا غذائی برای آنها بیاورد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) سلمان را سراغ ((اسامة بن زید)) که مسئول ((بیت المال)) بود فرستاد، ((اسامه)) گفت : الان چیزی ندارم ، آن دو نفر از ((اسامه)) غیبت کردند و گفتند: او بخل ورزیده و درباره ((سلمان)) گفتند: اگر او را به سراغ چاه سمیحه (چاه پر آبی بود) بفرستیم آب آن فروکش خواهد کرد! سپس خودشان به راه افتادند تا نزد ((اسامه)) بیایند، و درباره موضوع کار خود تجسس کنند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود من آثار خوردن گوشت در دهان شما می بینم ، عرض کردند: ای رسول خدا ما امروز مطلقا گوشت نخورده ایم ! فرمود: آری گوشت ((سلمان)) و ((اسامه)) را می خوردید، آیه نازل

شد و مسلمانان را از غیبت نهی کرد.
استهزاء، بدگمانی ، غیبت ، تجسس ، و القاب زشت ممنوع !
از آنجا که قرآن مجید در این سوره به ساختن جامعه اسلامی بر اساس معیارهای اخلاقی پرداخته ، پس از بحث درباره وظائف مسلمانان در مورد نزاع و مخاصمه گروههای مختلف اسلامی در آیات مورد بحث به شرح قسمتی از ریشه های این اختلافات پرداخته تا با قطع آنها اختلافات نیز برچیده شود، و درگیری و نزاع پایان گیرد.
در هر یک از دو آیه فوق به سه قسمت از اموری که می تواند جرقه ای برای روشن کردن آتش جنگ و اختلاف باشد با تعبیراتی صریح و گویا پرداخته . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 179
نخست می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کند)) (یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم).
چه اینکه ((شاید آنها که مورد سخریه قرار گرفته اند از اینها بهتر باشند)) (عسی ان یکونوا خیرا منهم).
((همچنین هیچ گروهی از زنان نباید زنان دیگری را مورد سخریه قرار دهند، چرا که ممکن است آنها از اینها بهتر باشند)) (و لا نساء من نساء عسی ان یکن خیرا منهن).
در اینجا مخاطب مؤ منانند، اعم از مردان و زنان ، قرآن به همه هشدار می دهد که از این عمل زشت بپرهیزند، چرا که سرچشمه استهزاء و سخریه همان حس خود برتربینی و کبر و غرور است که عامل بسیاری از جنگهای خونین در طول تاریخ بوده .
و این ((خود برتربینی)) بیشتر از ارزشهای ظاهری و مادی سرچشمه می گیرد مثلا فلان کس خود را از دیگری ثروتمندتر، زیباتر، یا از قبیله ای سرشناستر می شمرد، و احیانا این پندار که از نظر علم و عبادت و معنویات از فلان جمعیت برتر است او را وادار به سخریه می کند، در حالی که معیار ارزش در پیشگاه خداوند تقوا است ، و این بستگی به پاکی قلب و نیت و تواضع و اخلاق و ادب دارد.
هیچ کس نمی تواند بگوید: من در پیشگاه خدا از فلان کس برترم ، و به همین دلیل تحقیر دیگران و خود را برتر شمردن یکی از بدترین کارها، و زشترین عیوب اخلاقی است که بازتاب آن در تمام زندگی انسانها ممکن است آشکار شود.
سپس در دومین مرحله می فرماید: ((و یکدیگر را مورد طعن و عیبجوئی قرار ندهید)) (و لا تلمزوا انفسکم). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 180
((لا تلمزوا)) از ماده ((لمز)) بر وزن (طنز) به معنی عیبجوئی و طعنه زدن است ، و بعضی فرق میان ((همز)) و ((لمز)) را چنین گفته اند که ((لمز))

شمردن عیوب افراد است در حضور آنها، و ((همز)) ذکر عیوب در غیاب آنها است ، و نیز گفته اند که ((لمز)) عیبجوئی با چشم و اشاره است ، در حالی که ((همز)) عیبجوئی با زبان است (شرح بیشتر پیرامون این موضوع به خواست خدا در تفسیر سوره همزه خواهد آمد).
جالب اینکه قرآن در این آیه با تعبیر ((انفسکم)) به وحدت و یکپارچگی مؤ منان اشاره کرده و اعلام می دارد که همه مؤ منان به منزله نفس واحدی هستند و اگر از دیگری عیبجوئی کنید در واقع از خودتان عیبجوئی کرده اید!.
و بالاخره در مرحله سوم می افزاید: ((و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید)) (و لا تنابزوا بالالقاب).
بسیاری از افراد بی بند و بار در گذشته و حال اصرار داشته و دارند که بر دیگران القاب زشتی بگذارند، و از این طریق آنها را تحقیر کنند، شخصیتشان را بکوبند، و یا احیانا از آنان انتقام گیرند، و یا اگر کسی در سابق کار بدی داشته سپس توبه کرده و کاملا پاک شده باز هم لقبی که بازگو کننده وضع سابق باشد بر او بگذارند.
اسلام صریحا از این عمل زشت نهی می کند، و هر اسم و لقبی را که کوچکترین مفهوم نامطلوبی دارد و مایه تحقیر مسلمانی است ممنوع شمرده .
در حدیثی آمده است که روزی ((صفیه)) دختر ((حیی ابن اخطب)) (همان زن یهودی که بعد از ماجرای فتح خیبر مسلمان شد و به همسری پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) در آمد) روزی خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمد در حالی که اشک می ریخت ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) از ماجرا پرسید، گفت : عایشه مرا سرزنش می کند و می گوید: ((ای یهودی زاده))! پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: چرا نگفتی پدرم هارون است ، و عمویم تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 181
موسی ، و همسرم محمد (صلی اللّه علیه و آله)؟ و در اینجا بود که این آیه نازل شد.
به همین جهت در پایان آیه می افزاید: ((بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان آوردن نام کفر بگذارند)) (بئس الاسم الفسوق بعد الایمان).
بعضی در تفسیر این جمله احتمال دیگری داده اند و آن اینکه خداوند مؤ منان را نهی می کند از اینکه بعد از ایمان به خاطر عیبجوئی مردم نام فسق را بر خود پذیرند.
ولی تفسیر اول با توجه به صدر آیه و شاءن نزولی که ذکر شد مناسبتر به نظر می رسد.
و در پایان آیه برای تاءکید بیشتر می فرماید: ((و آنها که توبه نکنند و از این اعمال دست برندارند ظالم و ستمگرند)) (و من لم یتب فاولئک هم

الظالمون).
چه ظلمی از این بدتر که انسان با سخنان نیش دار، و تحقیر و عیبجوئی ، قلب مردم با ایمان را که مرکز عشق خدا است بیازارد، و شخصیت و آبروی آنها را که سرمایه بزرگ زندگی آنان است از بین ببرد.
گفتیم : در هر یک از دو آیه مورد بحث سه حکم اسلامی در زمینه مسائل اخلاق اجتماعی مطرح شده ، احکام سه گانه آیه اول به ترتیب : عدم سخریه ، و ترک عیبجوئی ، و تنابز به القاب بود، و احکام سه گانه آیه دوم به ترتیب : اجتناب از گمان بد، تجسس و غیبت است .
در این آیه نخست می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است))! (یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم).
منظور از ((کثیرا من الظن)) گمانهای بد است که نسبت به گمانهای
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 182
خوب در میان مردم بیشتر است لذا از آن تعبیر به کثیر شده و گرنه ((حسن ظن و گمان خیر)) نه تنها ممنوع نیست بلکه مستحسن است ، چنانکه قرآن مجید در آیه 12 سوره نور می فرماید: لو لا اذ سمعتموه ظن المؤ منون و المؤ منات بانفسهم خیرا: ((چرا هنگامی که آن نسبت ناروا را شنیدید مردان و زنان باایمان نسبت به خود (و کسی که همچون خود آنها بود) گمان خیر نبردند))؟!
قابل توجه اینکه : نهی از ((کثیری)) از گمانها شده ، ولی در مقام تعلیل می گوید زیرا ((بعضی)) از گمانها گناه است این تفاوت تعبیر ممکن است از این جهت باشد که گمانهای بد بعضی مطابق واقع است ، و بعضی مخالف واقع ، آنکه مخالف واقع است مسلما گناه است ، و لذا تعبیر به ((ان بعض الظن اثم)) شده است ، بنابراین وجود همین گناه کافی است که از همه بپرهیزد.
در اینجا این سؤ ال مطرح می شود که گمان بد و خوب غالبا اختیاری نیست ، یعنی بر اثر یک سلسله مقدمات که از اختیار انسان بیرون است در ذهن منعکس می شود، بنابراین چگونه می شود از آن نهی کرد؟!
1 - منظور از این نهی ، نهی از ترتیب آثار است ، یعنی هر گاه گمان بدی نسبت به مسلمانی در ذهن شما پیدا شد، در عمل کوچکترین اعتنائی به آن نکنید، طرز رفتار خود را دگرگون نسازید، و مناسبات خود را با طرف تغییر ندهید، بنابراین آنچه گناه است ترتیب اثر دادن به گمان بد می باشد.
لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : ثلاث فی المؤ من لا یستحسن ، و له منهن مخرج ، فمخرجه من سوءالظن ان لا یحققه : ((سه چیز است که وجود آن در مؤ من پسندیده نیست ، و راه فرار دارد، از جمله سوءظن است که راه فرارش این است که به آن

جامه عمل نپوشاند)). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 183
2 - انسان می تواند با تفکر روی مسائل مختلفی ، گمان بد را در بسیاری از موارد از خود دور سازد، به این ترتیب که در راههای حمل بر صحت بیندیشد و احتمالات صحیحی را که در مورد آن عمل وجود دارد در ذهن خود مجسم سازد و تدریجا بر گمان بد غلبه کند.
بنابراین گمان بد چیزی نیست که همیشه از اختیار آدمی بیرون باشد.
لذا در روایات دستور داده شده که اعمال برادرت را بر نیکوترین وجه ممکن حمل کن ، تا دلیلی برخلاف آن قائم شود، و هرگز نسبت به سخنی که از برادر مسلمانت صادر شده گمان بد مبر، مادام که می توانی محمل نیکی برای آن بیابی ، قال اءمیرالمؤ منین (علیه السلام): ضع امر اخیک علی احسنه حتی یاتیک ما یقلبک منه . و لا تظنن بکلمة خرجت من اخیک سوء و انت تجدلها فی الخیر محملا.
به هر حال این دستور اسلامی یکی از جامعترین و حساب شده ترین دستورها در زمینه روابط اجتماعی انسانها است ، که مساءله امنیت را به طور کامل در جامعه تضمین می کند. که شرح آن در بحث نکات خواهد آمد.
سپس در دستور بعد مساءله ((نهی از تجسس)) را مطرح کرده ، می فرماید: ((و هرگز در کار دیگران تجسس نکنید)) (و لا تجسسوا).
((تجسس)) و ((تحسس)) هر دو به معنی جستجوگری است ولی اولی معمولا در امور نامطلوب می آید، و دومی غالبا در امر خیر، چنانکه یعقوب به فرزندانش دستور می دهد: یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف و اخیه : ((ای فرزندان من ! بروید و از (گمشده من) یوسف و برادرش جستجو کنید)) (یوسف - 87). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 184
در حقیقت گمان بد عاملی است برای جستجوگری ، و جستجوگری عاملی است برای کشف اسرار و رازهای نهانی مردم ، و اسلام هرگز اجازه نمی دهد که رازهای خصوصی آنها فاش شود.
و به تعبیر دیگر اسلام می خواهد مردم در زندگی خصوصی خود از هر نظر در امنیت باشند. بدیهی است اگر اجازه داده شود هر کس به جستجوگری درباره دیگران برخیزد حیثیت و آبروی مردم بر باد می رود، و جهنمی به وجود می آید که همه افراد اجتماع در آن معذب خواهند بود.
البته این دستور منافاتی با وجود دستگاههای اطلاعاتی در حکومت اسلامی برای مبارزه با توطئه ها نخواهد داشت ولی این بدان معنی نیست که این دستگاهها حق دارند در زندگی خصوصی مردم جستجوگری کنند چنانکه به خواست خدا شرح داده خواهد شد.
و بالاخره در سومین و آخرین دستور که در حقیقت معلول و نتیجه دو برنامه قبل است می فرماید: ((هیچکدام از شما دیگری را غیبت نکند)) (و

لا یغتب بعضکم بعضا).
و به این ترتیب گمان بد سرچشمه تجسس ، و تجسس موجب افشای عیوب و اسرار پنهانی ، و آگاهی بر این امور سبب غیبت می شود که اسلام از معلول و علت همگی نهی کرده است .
سپس برای اینکه قبح و زشتی این عمل را کاملا مجسم کند آن را در ضمن یک مثال گویا ریخته ، می گوید: ((آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد))؟! (ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا).
((به یقین همه شما از این امر کراهت دارید)) (فکرهتموه).
آری آبروی برادر مسلمان همچون گوشت تن او است ، و ریختن این آبرو به وسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی همچون خوردن گوشت تن او است ، تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 185
و تعبیر به ((مرده)) به خاطر آن است که ((غیبت)) در غیاب افراد صورت می گیرد، که همچون مردگان قادر بر دفاع از خویشتن نیستند.
و این ناجوانمردانه ترین ستمی است که ممکن است انسان درباره برادر خود روا دارد.
آری این تشبیه بیانگر زشتی فوق العاده غیبت و گناه عظیم آن است .
در روایات اسلامی - چنانکه خواهد آمد - نیز اهمیت فوق العاده ای به مساءله ((غیبت)) داده شده است ، و کمتر گناهی است که مجازات آن از نظر اسلام تا این حد سنگین باشد.
و از آنجا که ممکن است افرادی آلوده به بعضی از این گناهان سه گانه باشند و با شنیدن این آیات متنبه شوند، و در صدد جبران بر آیند در پایان آیه راه را به روی آنها گشوده ، می فرماید: ((تقوای الهی ، پیشه کنید و از خدا بترسید که خداوند توبه پذیر و مهربان است)) (و اتقوا الله ان الله تواب رحیم).
نخست باید روح تقوا و خداترسی زنده شود، و به دنبال آن توبه از گناه صورت گیرد، تا لطف و رحمت الهی شامل حال آنها شود.
نکته ها:
1 - امنیت کامل و همه جانبه اجتماعی
دستورهای ششگانه ای که در دو آیه فوق مطرح شده (نهی از سخریه ، و عیبجوئی ، و القاب زشت ، و گمان بد، و تجسس ، و غیبت) هرگاه به طور کامل در یک جامعه پیاده شود آبرو و حیثیت افراد جامعه را از هر نظر بیمه می کند، نه کسی می تواند به عنوان خود برتربینی دیگران را وسیله تفریح و سخریه قرار دهد، و نه می تواند زبان به عیبجوئی این و آن بگشاید، و نه با القاب زشت تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 186
حرمت و شخصیت افراد را در هم بشکند.

نه حق دارد حتی گمان بد ببرد، نه در زندگی خصوصی افراد به جستجو پردازد، و نه عیب پنهانی آنها را برای دیگران فاش کند.
به تعبیر دیگر انسان چهار سرمایه دارد که همه آنها باید در دژهای این قانون قرار گیرد و محفوظ باشد: جان ، و مال ، و ناموس ، و آبرو.
تعبیرات آیات فوق و روایات اسلامی نشان می دهد که آبرو و حیثیت افراد همچون مال و جان آنها است ، بلکه از بعضی جهات مهمتر است !
اسلام می خواهد در جامعه اسلامی امنیت کامل حکمفرما باشد نه تنها مردم در عمل و با دست به یکدیگر هجوم نکنند، بلکه از نظر زبان مردم ، و از آن بالاتر از نظر اندیشه و فکر آنان نیز در امان باشند، و هر کس احساس کند که دیگری حتی در منطقه افکار خود تیرهای تهمت را به سوی او نشانه گیری نمی کند، و این امنیتی است در بالاترین سطح که جز در یک جامعه مذهبی و مؤ من امکان پذیر نیست .
پیغمبر گرامی (صلی اللّه علیه و آله) در حدیثی می فرماید: ان الله حرم من المسلم دمه و ماله و عرضه ، و ان یظن به السؤ : ((خداوند خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده ، و همچنین گمان بد درباره او بردن)).
گمان بد نه تنها به طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می کند، بلکه برای صاحب آن نیز بلائی است بزرگ زیرا سبب می شود که او را از همکاری با مردم و تعاون اجتماعی برکنار کند، و دنیائی وحشتناک آکنده از غربت و انزوا فراهم سازد، چنانکه در حدیثی از اءمیر مؤ منان علی (علیه السلام) آمده است : من لم یحسن ظنه استوحش من کل احد: ((کسی که گمان بد

از همه کس می ترسد و وحشت دارد))!.
به تعبیر دیگر: چیزی که زندگی انسان را از حیوانات جدا می کند، و به آن رونق و حرکت و تکامل می بخشد، روح تعاون و همکاری دسته جمعی است ، و این در صورتی امکان پذیر است که اعتماد و خوشبینی بر مردم حاکم باشد، در حالی که سوءظن پایه های این اعتماد را در هم می کوبد، پیوندهای تعاون را از بین می برد و روح اجتماعی را تضعیف می کند.
نه تنها سوءظن که مساءله تجسس و غیبت نیز چنین است .
افراد بدبین از همه چیز می ترسند، و از همه کس وحشت دارند، و نگرانی جانکاهی دائما بر روح آنها مستولی است ، نه می توانند یار و مونسی غمخوار پیدا کنند، و نه شریک و همکاری برای فعالیتهای اجتماعی ، و نه یار و یاوری برای روز درماندگی .
توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از ((ظن)) در اینجا گمانهای بی دلیل است بنابراین در مواردی که گمان متکی به دلیل یعنی ظن معتبر باشد از این حکم مستثنی است مانند گمانی که از شهادت دو نفر عادل

حاصل می شود.
2 - تجسس نکنید!
دیدیم قرآن با صراحت تمام تجسس را در آیه فوق منع نموده ، و از آنجا که هیچگونه قید و شرطی برای آن قائل نشده نشان می دهد که جستجوگری در کار دیگران و تلاش برای افشای اسرار آنها گناه است ، ولی البته قرائنی که در داخل و خارج آیه است نشان می دهد که این حکم مربوط به زندگی شخصی و خصوصی افراد است ، و در زندگی اجتماعی تا آنجا که تاءثیری در سرنوشت جامعه نداشته باشد نیز این حکم صادق است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 188
اما روشن است آنجا که ارتباطی با سرنوشت دیگران و کیان جامعه پیدا می کند مساءله شکل دیگری به خود می گیرد، لذا شخص پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) ماءمورانی برای جمع آوری اطلاعات قرار داده بود که از آنها بعنوان ((عیون)) تعبیر می شود، تا آنچه را ارتباط با سرنوشت جامعه اسلامی در داخل و خارج داشت برای او گردآوری کنند.
و نیز به همین دلیل حکومت اسلامی می تواند ماءموران اطلاعاتی داشته باشد، یا سازمان گسترده ای برای گردآوری اطلاعات تاءسیس کند، و آنجا که بیم توطئه بر ضد جامعه ، و یا به خطر انداختن امنیت و حکومت اسلامی می رود به تجسس برخیزند، و حتی در داخل زندگی خصوصی افراد جستجوگری کنند.
ولی این امر هرگز نباید بهانه ای برای شکستن حرمت این قانون اصیل اسلامی شود، و افرادی به بهانه مساءله توطئه و اخلال به امنیت به خود اجازه دهند که به زندگی خصوصی مردم یورش برند، نامه های آنها را باز کنند، تلفنها را کنترل نمایند و وقت و بی وقت به خانه آنها هجوم آورند.
خلاصه اینکه مرز میان تجسس و به دست آوردن اطلاعات لازم برای حفظ امنیت جامعه بسیار دقیق و ظریف است ، و مسئولین اداره امور اجتماع باید دقیقا مراقب این مرز باشند، تا حرمت اسرار انسانها حفظ شود، و هم امنیت جامعه و حکومت اسلامی به خطر نیفتد.
3 - غیبت از بزرگترین گناهان است
گفتیم سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت او است ، و هر چیز آن را به خطر بیندازد مانند آن است که جان او را به خطر انداخته باشد، بلکه گاه ترور شخصیت از ترور شخص مهمتر محسوب می شود، و اینجا تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 189
است که گاه گناه آن از قتل نفس نیز سنگین تر است .
یکی از فلسفه های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ بر باد نرود، و حرمت اشخاص در هم نشکند، و حیثیت آنها را لکه دار نسازد، و این مطلبی است که اسلام آن را بااهمیت بسیار تلقی می کند.

نکته دیگر اینکه ((غیبت)) ((بد بینی)) می آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می کند، سرمایه اعتماد را از بین می برد، و پایه های تعاون و همکاری را متزلزل می سازد.
می دانیم اسلام برای مساءله وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی و انسجام و استحکام آن اهمیت فوق العاده ای قائل شده است ، هر چیز این وحدت را تحکیم کند مورد علاقه اسلام است ، و هر چیز آن را تضعیف نماید منفور است ، و غیبت یکی از عوامل مهم تضعیف است .
از اینها گذشته ((غیبت)) بذر کینه و عداوت را در دلها می پاشد، و گاه سرچشمه نزاعهای خونین و قتل و کشتار می گردد.
خلاصه این که اگر در اسلام غیبت به عنوان یکی از بزرگترین گناهان کبیره شمرده شده به خاطر آثار سوء فردی و اجتماعی آن است .
در روایات اسلامی تعبیراتی بسیار تکان دهنده در این زمینه دیده می شود، که نمونه ای از آن را ذیلا می آوریم :
پیغمبر گرامی اسلام فرمود: ان الدرهم یصیبه الرجل من الربا اعظم عند الله فی الخطیئة من ست و ثلاثین زنیة ، یزنیها الرجل ! و اربی الربا عرض الرجل المسلم !:
((درهمی که انسان از ربا به دست می آورد گناهش نزد خدا از سی و شش زنا بزرگتر است ! و از هر ربا بالاتر آبروی مسلمان است))!. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 190
این مقایسه به خاطر آن است که ((زنا)) هر اندازه قبیح و زشت است جنبه ((حق الله)) دارد، ولی رباخواری ، و از آن بدتر ریختن آبروی مردم از طریق غیبت ، یا غیر آن ، جنبه ((حق الناس)) دارد.
در حدیث دیگری آمده است : روزی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) با صدای بلند خطبه خواند و فریاد زد: یا معشر من آمن بلسانه و لم یؤ من بقلبه ! لا تغتابوا المسلمین ، و لا تتبعوا عوراتهم ، فانه من تتبع عورة اخیه تتبع الله عورته ، و من تتبع الله عورته یفضحه فی جوف بیته !؟
((ای گروهی که به زبان ایمان آورده اید و نه با قلب ! غیبت مسلمانان نکنید، و از عیوب پنهانی آنها جستجو ننمائید، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند خداوند اسرار او را فاش می سازد، و در دل خانه اش رسوایش می کند))!.
و در حدیث دیگری آمده است که خداوند به موسی وحی فرستاد: من مات تائبا من الغیبة فهو آخر من یدخل الجنة ، و من مات مصرا علیها فهو اول من یدخل النار!: ((کسی که بمیرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد آخرین کسی است که وارد بهشت می شود و کسی که بمیرد در حالی که اصرار بر آن داشته باشد اولین کسی است که وارد دوزخ می گردد))!.
و نیز در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم

: الغيبة اسرع فی دين الرجل المسلم من الا كلة فی جوفه !:
((تاءثير غيبت در دين مسلمان از خوره در جسم او سريعتر است))!.
اين تشبيه نشان می دهد كه غيبت همانند خوره كه گوشت تن را می خورد
تفسير نمونه جلد 22 صفحه 191
و متلاشی می كند به سرعت ايمان انسان را بر باد می دهد، و با توجه به اينكه انگيزه های غيبت اموری همچون حسد، تكبر، بخل ، كينه توزی ، انحصارطلبی و مانند اين صفات زشت و نكوهيده است روشن می شود كه چرا غيبت و از بين بردن آبرو و احترام مسلمانان از اين طريق اين چنين ايمان انسان را بر باد می دهد (دقت كنيد).
روايات در اين زمينه در منابع اسلامی بسيار زياد است كه با ذكر حديث ديگری اين بحث را پايان می دهيم امام صادق (عليه السلام) می فرمايد:
من روی علی مؤ من رواية يريد بها شينه ، و هدم مروته ، ليسقط من اعين الناس ، اخرجه الله من ولايته الی ولاية الشيطان ، فلا يقبله الشيطان !:
((كسی كه به منظور عيبجوئی و آبروريزی مؤ منی سخنی نقل كند تا او را از نظر مردم بيندازد، خداوند او را از ولايت خودش بيرون كرده ، به سوی ولايت شيطان می فرستد، و اما شيطان هم او را نمی پذيرد))!.
تمام اين تاءكيدات و عبارات تكان دهنده به خاطر اهميت فوق العاده ای است كه اسلام برای حفظ آبرو، و حيثيت اجتماعی مؤ منان قائل است ، و نيز به خاطر تاءثير مخربی است كه غيبت در وحدت جامعه ، و اعتماد متقابل و پيوند دلها دارد، و از آن بدتر اينكه غيبت عاملی است برای دامن زدن به آتش كينه و عداوت و دشمنی و نفاق و اشاعه فحشاء در سطح اجتماع ، چرا كه وقتی عيوب پنهانی مردم از طريق غيبت آشكار شود اهميت و عظمت گناه از ميان می رود و آلودگی به آن آسان می شود.
تفسير نمونه جلد 22 صفحه 192
4 - مفهوم غيبت
((غيبت)) چنانكه از اسمش پيدا است اين است كه در غياب كسی سخنی گويند، منتهی سخنی كه عيبی از عيوب او را فاش سازد، خواه اين عيب جسمانی باشد، يا اخلاقی ، در اعمال او باشد يا در سخنش ، و حتی در اموری كه مربوط به او است مانند لباس ، خانه ، همسر و فرزندان و مانند اينها.
بنابراين اگر كسی صفات ظاهر و آشكار ديگری را بيان كند غيبت نخواهد بود. مگر اينكه قصد مذمت و عيبجوئی داشته باشد كه در اين صورت حرام است ، مثل اينكه در مقام مذمت بگويد آن مرد نابينا، يا كوتاه قد، يا سياهرنگ يا كوسه !
به اين ترتيب ذكر عيوب پنهانی به هر قصد و نيتی كه باشد غيبت و حرام است ، و ذكر عيوب آشكار اگر به قصد مذمت باشد آن نيز حرام است ،

خواه آن را در مفهوم غیبت وارد بدانیم یا نه .
اینها همه در صورتی است که این صفات واقعا در طرف باشد، اما اگر صفتی اصلا وجود نداشته باشد داخل در عنوان ((تهمت)) خواهد بود که گناه آن به مراتب شدیدتر و سنگینتر است .
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : الغیبة ان تقول فی اخیک ما ستره الله علیه ، و اما الامر الظاهر فیه ، مثل الحدة و العجلة ، فلا، و البهتان ان تقول ما لیس فیه :
((غیبت آن است که درباره برادر مسلمانت چیزی را بگوئی که خداوند پنهان داشته ، و اما چیزی که ظاهر است مانند تندخوئی و عجله داخل در غیبت نیست ، اما بهتان این است که چیزی را بگوئی که در او وجود ندارد)). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 193
و از اینجا روشن می شود عذرهای عوامانه ای که بعضی برای غیبت می آورند مسموع نیست ، مثلا گاهی غیبت کننده می گوید این غیبت نیست ، بلکه صفت او است ! در حالی که اگر صفتش نباشد تهمت است نه غیبت .
یا این که می گوید: این سخنی است که در حضور او نیز می گویم ، در حالی که گفتن آن پیش روی طرف نه تنها از گناه غیبت نمی کاهد بلکه به خاطر ایذاء، گناه سنگینتری را به بار می آورد.
5 - علاج غیبت و توبه آن
((غیبت)) مانند بسیاری از صفات ذمیمه تدریجا به صورت یک بیماری روانی درمی آید، به گونه ای که غیبت کننده از کار خود لذت می برد، و از این که پیوسته آبروی این و آن را بریزد احساس رضا و خشنودی می کند، و این یکی از مراحل بسیار خطرناک اخلاقی است .
اینجا است که غیبت کننده باید قبل از هر چیز به درمان انگیزه های درونی غیبت که در اعماق روح او است و به این گناه دامن می زند بپردازد، انگیزه هائی همچون ((بخل)) و ((حسد)) و ((کینه توزی)) و ((عداوت)) و ((خود برتربینی)).
باید از طریق خودسازی ، و تفکر در عواقب سوء این صفات زشت و نتائج شومی که ببار می آورد، و همچنین از طریق ریاضت نفس این آلودگیها را از جان و دل بشوید، تا بتواند زبان را از آلودگی به غیبت باز دارد.
سپس در مقام توبه برآید، و از آنجا که غیبت جنبه حق الناس دارد اگر دسترسی به صاحب غیبت دارد و مشکل تازه ای ایجاد نمی کند، از او عذرخواهی کند، هر چند بصورت سر بسته باشد، مثلا بگوید من گاهی بر اثر نادانی تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 194
و بیخبری از شما غیبت کرده ام مرا ببخش ، و شرح بیشتری ندهد، مبادا عامل فساد تازه ای شود.
و اگر دسترسی به طرف ندارد یا او را نمی شناسد، یا از دنیا رفته است ،

برای او استغفار کند، و عمل نیک انجام دهد، شاید به برکت آن خداوند متعال وی را ببخشد و طرف مقابل را راضی سازد.
6 - موارد استثناء
آخرین سخن درباره غیبت اینکه قانون غیبت مانند هر قانون دیگر استثناهائی دارد، از جمله این که گاه در مقام ((مشورت)) مثلا برای انتخاب همسر، یا شریک در کسب و کار و مانند آن کسی سؤ الی از انسان می کند، امانت در مشورت که یک قانون مسلم اسلامی است ایجاب می کند اگر عیوبی از طرف سراغ دارد بگوید، مبادا مسلمانی در دام بیفتد، و چنین غیبتی که با چنین نیت انجام می گیرد حرام نیست .
همچنین در موارد دیگری که اهداف مهمی مانند هدف مشورت در کار باشد، یا برای احقاق حق و تظلم صورت گیرد.
البته کسی که آشکارا گناه می کند و به اصطلاح ((متجاهر به فسق)) است از موضوع غیبت خارج است ، و اگر گناه او را پشت سر او بازگو کنند ایرادی ندارد، ولی باید توجه داشت این حکم مخصوص گناهی است که نسبت به آن متجاهر است .
این نکته نیز قابل توجه است که نه تنها غیبت کردن حرام است ، گوش به غیبت دادن ، و در مجلس غیبت حضور یافتن آن نیز جزء محرمات است ، بلکه تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 195
طبق پاره ای از روایات بر مسلمانان واجب است که رد غیبت کنند، یعنی در برابر غیبت به دفاع برخیزند، و از برادر مسلمانی که حیثیتش به خطر افتاده دفاع کنند، و چه زیبا است جامعه ای که این اصول اخلاقی در آن دقیقا اجرا شود. الحجرات
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 196
آیه 13
آیه و ترجمه
يَأَيهَا النَّاس إِنَّا خَلَقْنَكم مِّن ذَكَرٍ وَ أُنثى وَ جَعَلْنَكمْ شعُوباً وَ قَبَائلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكرَمَكمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ(13)
ترجمه :13 - ای مردم ! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم ، و تیره ها و قبیله ها قرار دادیم ، تا یکدیگر را بشناسید، ولی گرامیترین شما نزد خداوند باتقواترین شماست ، خداوند دانا و خبیر است .
تفسیر :تقوی بزرگترین ارزش انسانی
در آیات گذشته روی سخن به مؤ منان بود، و خطاب به صورت ((یا ایها الذین آمنوا)) و در ضمن آیات متعددی را که یک ((جامعه مؤ من)) را با خطر روبرو می سازد بازگو کرد و از آن نهی فرمود.
در حالی که در آیه مورد بحث مخاطب کل جامعه انسانی است و مهمترین اصلی را که ضامن نظم و ثبات است بیان می کند، و میزان واقعی

ارزشهای انسانی را در برابر ارزشهای کاذب و دروغین مشخص می سازد.
می فرماید: ((ای مردم ! ما شما را از یک مرد و زنی آفریدیم ، و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید)) (یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا).
منظور از آفرینش مردم از یک مرد و زن همان بازگشت نسب انسانها
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 197
به ((آدم)) و ((حوا)) است ، بنابراین چون همه از ریشه واحدی هستند معنی ندارد که از نظر نسب و قبیله بر یکدیگر افتخار کنند، و اگر خداوند برای هر قبیله و طائفه ای ویژگیهائی آفریده برای حفظ نظم زندگی اجتماعی مردم است ، چرا که این تفاوتها سبب شناسائی است ، و بدون شناسائی افراد، نظم در جامعه انسانی حکمفرما نمی شود، چرا که هر گاه همه یکسان و شبیه یکدیگر و همانند بودند، هرج و مرج عظیمی سراسر جامعه انسانی را فرا می گرفت .
در این که میان ((شعوب)) (جمع ((شعب)) بر وزن صعب) به معنی ((گروه عظیمی از مردم)) و ((قبائل)) جمع ((قبیله)) چه تفاوتی است ؟ مفسران احتمالات مختلفی داده اند؟
جمعی گفته اند دایره شعوب گسترده تر از دایره قبائل است ، همانطور که ((شعب)) امروز بر یک ((ملت)) اطلاق می شود.
بعضی ((شعوب)) را اشاره به ((طوائف عجم)) و ((قبائل)) را اشاره به ((طوائف عرب)) می دانند:
و بالاخره بعضی دیگر ((شعوب)) را از نظر انتساب انسان به مناطق جغرافیائی ، و ((قبائل)) را ناظر به انتساب او به نژاد و خون شمرده اند.
ولی تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می رسد.
به هر حال قرآن مجید بعد از آنکه بزرگترین مایه مباهات و مفاخره عصر جاهلی یعنی نسب و قبیله را از کار می اندازد، به سراغ معیار واقعی ارزشی رفته می افزاید: ((رامیترین شما نزد خداوند باتقواترین شما است)) (ان اکرمکم عند الله اتقیکم).
به این ترتیب قلم سرخ بر تمام امتیازات ظاهری و مادی کشیده ، و اصالت و واقعیت را به مساءله تقوا و پرهیزکاری و خداترسی می دهد، و می گوید برای تقرب به خدا و نزدیکی به ساحت مقدس او هیچ امتیازی جز تقوا مؤ ثر نیست . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 198
و از آنجا که تقوا یک صفت روحانی و باطنی است که قبل از هر چیز باید در قلب و جان انسان مستقر شود، و ممکن است مدعیان بسیار داشته باشد و متصفان کم ، در آخر آیه می افزاید: ((خداوند دانا و آگاه است)) (ان الله علیم خبیر).
پرهیزگاران را به خوبی می شناسد، و از درجه تقوا و خلوص نیت و پاکی و

صفای آنها آگاه است ، آنها را بر طبق علم خود گرامی می دارد و پاداش می دهد مدعیان دروغین را نیز می شناسد و کیفر می دهد.
نکته :
1 - ارزشهای راستین و ارزشهای کاذب
بدون شک هر انسانی فطرتا خواهان این است که موجود با ارزش و پر افتخاری باشد، و به همین دلیل با تمام وجودش برای کسب ارزشها تلاش می کند.
ولی شناخت معیار ارزش با تفاوت فرهنگها کاملا متفاوت است ، و گاه ارزشهای کاذب جای ارزشهای راستین را می گیرد.
گروهی ارزش واقعی خویش را در انتساب به ((قبیله معروف و معتبری)) می دانند، و لذا برای تجلیل مقام قبیله و طائفه خود دائما دست و پا می کنند، تا از طریق بزرگ کردن آن خود را به وسیله انتساب به آن بزرگ کنند.
مخصوصا در میان اقوام جاهلی افتخار به انساب و قبائل رائجترین افتخار موهوم بود، تا آنجا که هر قبیله ای خود را قبیله برتر و هر نژادی خود را ((نژاد والاتر)) می شمرد، که متاءسفانه هنوز رسوبات و بقایای آن در اعماق روح بسیاری از افراد و اقوام وجود دارد.
گروه دیگری مساءله مال و ثروت و داشتن کاخ و قصر و خدم و حشم و امثال این امور را نشانه ارزش می دانند، و دائما برای آن تلاش می کنند،

که جمع دیگری مقامات بلند اجتماعی و سیاسی را معیار شخصیت می شمرند.
و به همین ترتیب هر گروهی در مسیری گام برمی دارند و به ارزشی دل می بندند و آنرا معیار می شمرند.
اما از آنجا که این امور همه اموری است متزلزل و برون ذاتی و مادی و زودگذر یک آئین آسمانی همچون اسلام هرگز نمی تواند با آن موافقت کند، لذا خط بطلان روی همه آنها کشیده ، و ارزش واقعی انسان را در صفات ذاتی او مخصوصا تقوا و پرهیزکاری و تعهد و پاکی او می شمرد حتی برای موضوعات مهمی ، همچون علم و دانش ، اگر در مسیر ایمان و تقوا و ارزشهای اخلاقی ، قرار نگیرد اهمیت قائل نیست .
و عجیب است که قرآن در محیطی ظهور کرد که ارزش ((قبیله)) از همه ارزشها مهمتر محسوب می شد، اما این بت ساختگی در هم شکست ، و انسان را از اسارت ((خون)) و ((قبیله)) و ((رنگ)) و ((نژاد)) و ((مال)) و ((مقام)) و ((ثروت)) آزاد ساخت ، و او را برای یافتن خویش به درون جانش و صفات والایش رهبری کرد!
جالب اینکه در شاءن نزولهائی که برای این آیه ذکر شده نکاتی دیده می

شود که از عمق این دستور اسلامی حکایت می کند، از جمله اینکه : بعد از فتح مکه پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) دستور داد اذان بگویند، ((بلال)) بر پشت بام کعبه رفت ، و اذان گفت ، ((عتاب بن اسید)) که از آزادشدگان بود گفت شکر می کنم خدا را که پدرم از دنیا رفت و چنین روزی را ندید! و ((حارث بن هشام)) نیز گفت : آیا رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) غیر از این ((کلاغ سیاه))! کسی را پیدا نکرد؟! (آیه فوق نازل شد و معیار ارزش واقعی را بیان کرد). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 200
بعضی دیگر گفته اند: آیه هنگامی نازل شد که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) دستور داده بود دختری به بعضی از ((موالی)) دهند (موالی به بردگان آزاد شده ، یا به غیر عرب می گویند) آنها تعجب کردند و گفتند: ای رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) آیا می فرمائید دخترانمان را به موالی دهیم ؟! (آیه نازل شد و بر این افکار خرافی خط بطلان کشید).
در حدیثی می خوانیم : روزی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در مکه برای مردم خطبه خواند و فرمود: یا ایها الناس ان الله قد اذهب عنکم عیبة الجاهلیة ، و تعاظمها بابائها، فالناس رجلان : رجل بر تقی کریم علی الله ، و فاجر شقی هین علی الله ، و الناس بنو آدم ، و خلق الله آدم من تراب ، قال الله تعالی : یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقاکم ان الله علیم خبیر:
((ای مردم ! خداوند از شما ننگ جاهلیت و تفاخر به پدران و نیاکان را زدود، مردم دو گروه بیش نیستند: نیکوکار و با تقوا و ارزشمند نزد خدا، و یا بدکار و شقاوتمند و پست در پیشگاه حق ، همه مردم فرزند آدمند، و خداوند آدم را از خاک آفریده ، چنانکه می گوید: ای مردم ! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم ، و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا شناخته شوید، از همه گرامیتر نزد خداوند کسی است که از همه پرهیزگارتر باشد، خداوند دانا و آگاه است .
در کتاب ((آداب النفوس)) طبری آمده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در اثناء ایام تشریق (روزهای 11 و 12 و 13 ذی الحجه است) در سرزمین ((منی)) در حالی که تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 201
بر شتری سوار بود رو به سوی مردم کرد و فرمود:
یا ایها الناس ! الا ان ربکم واحد و ان اباکم واحد، الا لا فضل لعربی علی عجمی ، و لا لعجمی علی عربی ، و لا لاسود علی احمر، و لا لاحمر علی اسود، الا بالتقوی الا هل بلغت ؟ قالوا نعم ! قال لیبلغ الشاهد الغائب :
((ای مردم بدانید! خدای شما یکی است و پدرتان یکی ، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب ، نه سیاهپوست بر گندمگون و نه گندمگون بر سیاهپوست مگر به تقوا، آیا من دستور الهی را ابلاغ کردم ؟ همه گفتند: آری ! فرمود: این سخن را حاضران به غائبان برسانند))!.

و نیز در حدیث دیگری در جمله هائی کوتاه و پرمعنی از آنحضرت آمده است : ان الله لا ینظر الی احسابکم ، و لا الی انسابکم ، و لا الی اجسامکم ، و لا الی اموالکم ، و لکن ینظر الی قلوبکم ، فمن کان له قلب صالح تحنن الله علیه ، و انما انتم بنو آدم و احبکم الیه اتقاکم : ((خداوند به وضع خانوادگی و نسب شما نگاه نمی کند، و نه به اجسام شما، و نه به اموالتان ، ولی نگاه به دلهای شما می کند، کسی که قلب صالحی دارد، خدا به او لطف و محبت می کند، شما همگی فرزندان آدمید، و محبوبترین شما نزد خدا باتقواترین شما است)).

ولی عجیب است که با این تعلیمات وسیع و غنی و پربار هنوز در میان مسلمانان کسانی روی مساءله نژاد و خون و زبان تکیه می کنند، و حتی وحدت آن را بر اخوت اسلامی ، و وحدت دینی مقدم می شمرند، و عصبیت جاهلیت را بار دیگر زنده کرده اند، و با اینکه از این رهگذر ضربه های سختی تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 202

بر آنان وارد شده گوئی نمی خواهند بیدار شوند، و به حکم اسلام باز گردند!. خداوند همه را از شر تعصبهای جاهلیت حفظ کند.

اسلام با ((عصبیت جاهلیت)) در هر شکل و صورت مبارزه کرده است ، تا مسلمانان جهان را از هر نژاد و قوم و قبیله زیر پرچم واحدی جمع آوری کند، نه پرچم قومیت و نژاد، و نه پرچم غیر آن ، چرا که اسلام هرگز این دیدگاههای تنگ و محدود را نمی پذیرد، و همه را موهوم و بی اساس می شمرد حتی در حدیثی آمده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در مورد عصبیت جاهلیت فرمود: دعوها فانها منتنه !: ((آن را رها کنید که چیز متعفنی است))!.

اما چرا این تفکر متعفن هنوز مورد علاقه گروه زیادی است که خود را ظاهرا مسلمان می شمرند و دم از قرآن و اخوت اسلامی می زنند؟

معلوم نیست ! چه زیبا است جامعه ای که بر اساس معیار ارزشی اسلام ((ان اکرمکم عند الله اتقاکم)) بنا شود، و ارزشهای کاذب نژاد و مال و ثروت و مناطق جغرافیائی و طبقه از آن بر چیده شود، آری تقوای الهی و احساس مسؤ لیت درونی و ایستادگی در برابر شهوات ، و پایبند بودن به راستی و درستی و پاکی و حق و عدالت این تنها معیار ارزش انسان است و نه غیر آن .هر چند در آشفته بازار جوامع کنونی این ارزش اصیل به دست فراموشی سپرده شده ، و ارزشهای دروغین جای آن را گرفته است .

در نظام ارزشی جاهلی که بر محور ((تفاخر به آباء و اموال و اولاد)) دور میزد یک مشت دزد و غارتگر پرورش می یافت ، اما با دگرگون شدن این نظام و احیای اصل والای ان اکرمکم عند الله اتقاکم محصول آن انسانهائی همچون سلمان و ابو ذر و عمار یاسر و مقداد بود. تفسیر نمونه جلد 22

و مهم در انقلاب جوامع انسانی انقلاب نظام ارزشی آن ، و احیای این اصل اصیل اسلامی است .
این سخن را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) پایان می دهیم آنجا که فرمود: کلکم بنو آدم ، و آدم خلق من تراب ، و لینتهین قوم یفخرون بآبائهم او لیکونن اهون علی الله من الجعلان :
((همه شما فرزندان آدمید، و آدم از خاک آفریده شده ، از تفاخر به پدران بپرهیزید، و گرنه نزد خدا از حشراتی که در کثافات غوطه ورند پست تر خواهید بود))!.
2 - حقیقت تقوی
چنانکه دیدیم ، قرآن بزرگترین امتیاز را برای تقوی قرار داده و آن را تنها معیار سنجش ارزش انسانها می شمرد.
در جای دیگر تقوی را بهترین زاد و توشه شمرده ، می گوید: ((و تزودوا فان خیر الزاد التقوی)) (بقره - 197).
و در جای دیگر لباس تقوی را بهترین لباس برای انسان می شمرد و لباس التقوی ذلک خیر (اعراف - 26).
و در آیات متعددی یکی از نخستین اصول دعوت انبیاء را ((تقوی)) ذکر کرده ، و بالاخره در جای دیگر اهمیت این موضوع را تا آن حد بالا برده که خدا را ((اهل تقوی)) می شمرد، و می گوید: هو اهل التقوی و اهل المغفرة (مدثر - 56).
قرآن ، ((تقوی)) را نور الهی می داند که هر جا راسخ شود، علم و دانش

می آفریند و اتقوا الله و یعلمکم الله (بقره - 282).
و نیز ((نیکی)) و ((تقوی)) را قرین هم می شمرد، و تعاونوا علی البر و التقوی .
و ((عدالت)) را قرین ((تقوی)) ذکر می کند: اعدلوا هو اقرب للتقوی .
اکنون باید دید حقیقت تقوی این سرمایه بزرگ معنوی و این بزرگترین افتخار انسان با اینهمه امتیازات چیست ؟
قرآن اشاراتی دارد که پرده از روی حقیقت تقوی بر می دارد: در آیات متعددی جای تقوی را ((قلب)) میشمرد، از جمله می فرماید:
اولئک الذین امتحن الله قلوبهم بالتقوی : ((آنها که صدای خود را در برابر رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) پائین می آورند و رعایت ادب می کنند کسانی هستند که خداوند قلوبشان را برای پذیرش تقوی آزموده است)) (حجرات - 3).
قرآن ، ((تقوی)) را نقطه مقابل ((فجور)) ذکر کرده ، چنانکه در آیه 8 سوره شمس می خوانیم : فالهمها فجورها و تقواها: ((خداوند انسان را

آفرید و راه فجور و تقوی را به او نشان داد)).
قرآن هر عملی را که از روح اخلاص و ایمان و نیت پاک سرچشمه گرفته باشد بر اساس ((تقوی)) می شمرد، چنانکه در آیه 108 سوره توبه درباره مسجد قبا که منافقان مسجد ((ضرار)) را در مقابل آن ساختند می فرماید: لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه : ((مسجدی که از روز نخست بر شالوده تقوی باشد شایسته تر است که در آن نماز بخوانی)).
از مجموع این آیات به خوبی استفاده می شود که ((تقوی)) همان احساس مسؤ لیت و تعهدی است که به دنبال رسوخ ایمان در قلب بر وجود انسان حاکم می شود و او را از ((فجور)) و گناه باز می دارد، به نیکی و پاکی و عدالت دعوت می کند، اعمال آدمی را خالص و فکر و نیت او را از آلودگیها می شوید. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 205
هنگامی که به ریشه لغوی این کلمه باز می گردیم نیز به همین نتیجه می رسیم ، زیرا ((تقوی)) از ((وقایة)) به معنی کوشش در حفظ و نگهداری چیزی است ، و منظور در اینگونه موارد نگهداری روح و جان از هر گونه آلودگی ، و متمرکز ساختن نیروها در اموری است که رضای خدا در آن است .
بعضی از بزرگان برای تقوی سه مرحله قائل شده اند:
1 - نگهداری نفس از عذاب جاویدان از طریق تحصیل اعتقادات صحیح .
2 - پرهیز از هر گونه گناه اعم از ترک واجب و فعل معصیت .
3 - خویشتنداری در برابر آنچه قلب آدمی را به خود مشغول میدارد و از حق منصرف می کند، و این تقوای خواص بلکه خاص الخاص است .
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) (در نهج البلاغه) تعبیرات گویا و زندهای پیرامون تقوی دارد، و تقوی از مسائلی است که در بسیاری از خطب و نامه ها و کلمات قصار حضرت (علیه السلام) روی آن تکیه شده است .در یکجا تقوی را با گناه و آلودگی مقایسه کرده چنین می گوید: الا و ان الخطایا خیل شمس حمل علیها اهلها، و خلعت لجمها، فتقحمت بهم فی النار! الا و ان التقوی مطایا ذلل حمل علیها اهلها، و اعطوا ازمتها، فاوردتهم الجنة !:
((بدانید گناهان همچون مرکبهای سرکش است که گنهکاران بر آنها سوار می شوند، و لجامشان گسیخته می گردد، و آنان را در قعر دوزخ سرنگون می سازد)).
((اما تقوی مرکبی است راهوار و آرام که صاحبانش بر آن سوار می شوند، زمام آنها را به دست می گیرند، و تا قلب بهشت پیش می تازند))!.
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 206
مطابق این تشبیه لطیف ، تقوی همان حالت خویشتنداری و کنترل نفس و

تسلط بر شهوات است ، در حالی که بی تقوائی همان تسلیم شدن در برابر شهوات سرکش و از بین رفتن هر گونه کنترل بر آنها است .
و در جای دیگری می فرماید: اعلموا عباد الله ان التقوی دارحصن عزیز، و الفجور دارحصن ذلیل ، لایمنع اهله ، و لایحرز من لجا الیه ، الا و بالتقوی تقطع حمة الخطایا:
((بدانید ای بندگان خدا که تقوا قلعه ای محکم و شکستناپذیر است ، اما فجور و گناه حصاری است سست و بی دفاع که اهلش را از آفات نجات نمی دهد و کسی که به آن پناهنده شود در امان نیست ، بدانید انسان تنها به وسیله تقوا از گزند گناه مصون می ماند)).
و باز در جای دیگر می افزاید: فاعتصموا بتقوی الله فان لها حبلا وثیقا عروته و معقلا منیعا ذروته .
((چنگ به تقوای الهی بزنید که رشته ای محکم و دستگیره ای است استوار و پناهگاهی است مطمئن))!.
از لابلای مجموع این تعبیرات حقیقت و روح تقوی به خوبی روشن می شود.
این نکته نیز لازم به یادآوری است که تقوی میوه درخت ایمان است ، و به همین دلیل برای به دست آوردن این سرمایه عظیم باید پایه ایمان را محکم ساخت .
البته ممارست بر اطاعت ، و پرهیز از گناه ، و توجه به برنامه های اخلاقی ، بلکه تقوی را در نفس راسخ می سازد، و نتیجه آن پیدایش نور یقین و ایمان تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 207
شهودی در جان انسان است ، و هر قدر نور ((تقوی)) افزون شود نور ((یقین)) نیز افزون خواهد شد، و لذا در روایات اسلامی می بینیم ((تقوی)) یک درجه بالاتر از ((ایمان)) و یک درجه پائینتر از ((یقین)) شمرده شده !
امام علی بن موسی الرضا (علیهم السلام) می فرماید؟ الایمان فوق الاسلام بدرجة ، و التقوی فوق الایمان بدرجة ، و الیقین فوق التقوی بدرجة ، و ما قسم فی الناس شی ء اقل من الیقین :
((ایمان یک درجه برتر از ((اسلام)) است ، و ((تقوی)) درجه ای است بالاتر از ((ایمان)) و ((یقین)) درجه ای برتر از ((تقوی)) است و هیچ چیز در میان مردم کمتر از ((یقین)) تقسیم نشده است))!
این بحث را به شعر معروفی که حقیقت تقوی را ضمن مثال روشنی بیان کرده پایان می دهیم :
خل الذنوب صغیرها و کبیرها فهو التقی
و اصنع کماش فوق ارض الشوک یحذر ما یری
لا تحقرن صغیرة ان الجبال من الحصی

گناهان کوچک و بزرگ را ترک گوی و تقوی همین است)).
((و همچون کسی باش که از یک ((خارزار)) می گذرد لباس و دامان خود را چنان جمع می کند که خار بر دامانش ننشیند، و پیوسته مراقب اطراف خویش است))!
((هرگز گناهی را کوچک مشمر که کوههای بزرگ از سنگریزه های کوچک تشکیل شده))! الحجرات
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 208
آیه 14-15
آیه و ترجمه
قَالَتِ الاَعْرَاب ءَامَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِن قُولُوا أَسلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الايمَنُ فى قُلُوبِكُمْ وَ إِن تُطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسولَهُ لا يَلِتْكم مِّنْ أَعْمَلِكُمْ شيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(14)
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَ جَهَدُوا بِأَمْوَلِهِمْ وَ أَنفُسِهِمْ فى سبِيلِ اللَّهِ أولَئک هُمُ الصدِقُونَ(15)
ترجمه :14 - عربهای بادیه نشین گفتند: ایمان آورده ایم ، بگو شما ایمان نیاورده اید ولی بگوئید اسلام آورده ایم ، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است ! و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید پاداش اعمال شما را به طور کامل می دهد، خداوند غفور و رحیم است .
15 - مؤ منان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده ، و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کرده اند، آنها راستگو یانند. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 209
شان نزول :بسیاری از مفسران ، شاءن نزولی برای آیه ذکر کرده اند که خلاصه اش چنین است :
جمعی از طایفه ((بنی اسد)) در یکی از سالهای قحطی و خشکسالی وارد مدینه شدند، و به امید گرفتن کمکی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) شهادتین بر زبان جاری کردند، و به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) گفتند: طوائف عرب بر مرکبها سوار شدند و با تو پیکار کردند، ولی ما با زن و فرزندان نزد تو آمدیم ، و دست به جنگ نزدیم ، و از این طریق می خواستند بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) منت بگذارند.
آیات فوق ، نازل شد (و به آنها خاطر نشان کرد که اسلام آنها ظاهری است ، و ایمان در اعماق قلبشان نیست ! بعلاوه اگر هم ایمان آورده اند نباید منتی بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بگذارند، بلکه خدا بر آنها منت دارد که هدایتشان کرده).
ولی وجود این شاءن نزول - مانند سایر موارد - هرگز مانع از عمومیت مفهوم آیه نیست .

تفسیر :فرق ((اسلام)) و ((ایمان))
در آیه گذشته ، سخن از معیار ارزش انسانها یعنی ((تقوی)) در میان بود، و از آنجا که ((تقوی)) ثمره شجره ((ایمان)) است ، آنهم ایمانی که در اعماق جان نفوذ کند، در آیات مورد بحث به بیان حقیقت ((ایمان)) پرداخته ، چنین تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 210
می گوید:
اعراب بادیه نشین گفتند: ایمان آورده ایم ، به آنها بگو: شما ایمان نیاورده اید، بگوئید اسلام آورده ایم ، ولی هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است ! (قالت الاعراب آمنا قل لم تؤ منوا و لکن قولوا اسلمنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم).
طبق این آیه تفاوت ((اسلام)) و ((ایمان))، در این است که ((اسلام)) شکل ظاهری قانونی دارد، و هر کس شهادتین را بر زبان جاری کند در سلک مسلمانان وارد می شود، و احکام اسلام بر او جاری می گردد.
ولی ایمان یک امر واقعی و باطنی است و جایگاه آن قلب آدمی است ، نه زبان و ظاهر او.
اسلام ممکن است انگیزه های مختلفی داشته باشد، حتی انگیزه های مادی و منافع شخصی ، ولی ایمان حتما از انگیزه های معنوی ، از علم و آگاهی ، سرچشمه می گیرد، و همان است که میوه حیات بخش تقوی بر شاخسارش ظاهر می شود.
این همان چیزی است که در عبارت گویائی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) آمده است : الاسلام علانیة ، و الایمان فی القلب : ((اسلام امر آشکاری است ، ولی جای ایمان دل است)).
و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : الاسلام یحقن به الدم و تؤ دی به الامانة ، و تستحل به الفروج ، و الثواب علی الایمان :
با اسلام خون انسان محفوظ، و ادای امانت او لازم ، و ازدواج با او حلال می شود، ولی ثواب بر ایمان است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 211
و نیز به همین دلیل است که در بعضی از روایات مفهوم ((اسلام)) منحصر به اقرار لفظی شمرده شده ، در حالی که ایمان اقرار تواءم با عمل معرفی شده است (الایمان اقرار و عمل ، و الاسلام اقرار بلا عمل).
همین معنی به تعبیر دیگری در بحث اسلام و ایمان آمده است ، ((فضیل بن یسار)) می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم فرمود: ان الایمان یشارک الاسلام ، و لایشارکه الاسلام ، ان الایمان ما وقر فی القلوب ، و الاسلام ما علیه المناکح و المواریث و حقن الدماء:
((ایمان با اسلام شریک است ، اما اسلام با ایمان شریک نیست (و به تعبیر دیگر هر مؤ منی مسلمان است ولی هر مسلمانی مؤ من نیست) ایمان آن است که در دل ساکن شود، اما اسلام چیزی است که قوانین نکاح

وارث و حفظ خون بر طبق آن جاری می شود)).
ولی این تفاوت مفهومی در صورتی است که این دو واژه در برابر هم قرار گیرند، اما هر گاه جدا از هم ذکر شوند ممکن است اسلام بر همان چیزی اطلاق شود که ایمان بر آن اطلاق می شود، یعنی هر دو واژه در یک معنی استعمال گردد.
سپس در آیه مورد بحث می افزاید: اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید ثواب اعمالتان را به طور کامل می دهد، و چیزی از پاداش اعمال شما را فروگذار نمی کند (و ان تطیعوا الله و رسوله لایلتکم من اعمالکم شیئا).
چرا که ((خداوند غفور و رحیم است)) (ان الله غفور رحیم).
((لایلتکم)) از ماده ((لیت)) (بر وزن ریب) به معنی کم گذاردن حق

است .
جمله های اخیر در حقیقت اشاره به یک اصل مسلم قرآنی است که شرط قبولی اعمال ((ایمان)) است ، می گوید، اگر شما ایمان قلبی به خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) داشته باشید که نشانه آن اطاعت از فرمان خدا و رسول او است ، اعمال شما ارزش می یابد، و خداوند حتی کوچکترین حسنات شما را می پذیرد، و پاداش می دهد، و حتی به برکت این ایمان گناهان شما را می بخشد که او غفور و رحیم است .
و از آنجا که دست یافتن بر این امر باطنی یعنی ایمان کار آسانی نیست در آیه بعد به ذکر نشانه های آن می پردازد، نشانه هائی که به خوبی مؤ من را از مسلم ، و صادق را از کاذب ، و آنها را که عاشقانه دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را پذیرفته اند، از آنها که برای حفظ جان و یا رسیدن به مال دنیا اظهار ایمان می کنند جدا می سازد، می فرماید: مؤ منان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند، سپس هرگز شک و ریبی به خود راه نداده ، و با اموال و جانهای خود در راه خدا به جهاد پرداخته اند (انما المؤ منون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله).
آری نخستین نشانه ایمان عدم تردید و دو دلی در مسیر اسلام است ، نشانه دوم جهاد با اموال ، و نشانه سوم که از همه برتر است جهاد با انفس (جانها) است .
به این ترتیب اسلام به سراغ روشنترین نشانه ها رفته است : ایستادگی

و ثبات قدم ، و عدم شک و تردید از یکسو، و ایثار مال و جان از سوی دیگر.
چگونه ممکن است ایمان در قلب راسخ نباشد در حالی که انسان از بذل مال و جان در راه محبوب مضایقه نمی کند.

و لذا در پایان آیه می افزاید: چنین کسانی راستگو هستند و روح ایمان در وجودشان موج می زند (اولئک هم الصادقون).
این معیار را که قرآن برای شناخت مؤ منان راستین از دروغگویان متظاهر به اسلام بیان کرده ، منحصر به فقرای طایفه بنی اسد نیست ، معیاری است روشن و گویا برای هر عصر و زمان ، برای جداسازی مؤ منان واقعی از مدعیان دروغین ، و برای نشان دادن ارزش ادعای کسانی که همه جا دم از اسلام می زنند و خود را طلبکار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می دانند ولی در عمل آنها کمترین نشانه ای از ایمان و اسلام دیده نمی شود.
در مقابل ، کسانی هستند که نه تنها ادعائی ندارند، بلکه همواره خود را مقصر می شمرند، و در عین حال در میدان ایثار و فداکاری از همه پیشگامترند.
و اگر این معیار قرآنی را برای سنجش مؤ منان واقعی به کار بریم معلوم نیست از انبوه میلیونها میلیون مدعیان اسلام چه اندازه مؤ من واقعی هستند، و چه مقدار مسلمان ظاهری ؟! الحجرات
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 214
آیه 16-18
آیه و ترجمه
قُلْ أَ تُعَلِّمُونَ اللَّهَ بِدِينِكمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فى السمَوَتِ وَ مَا فى الاَرْضِ وَ اللَّهُ بِكلِّ شىْءٍ عَلِيمٌ(16)
يَمُنُّونَ عَلَيْک أَنْ أَسلَمُوا قُل لا تَمُنُّوا عَلىَّ إِسلَمَكم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكمْ أَنْ هَدَاشْ لِلايمَنِ إِن كُنتُمْ صدِقِينَ(17)
إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْب السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ اللَّهُ بَصِيرُ بِمَا تَعْمَلُونَ(18)
ترجمه :16 - بگو: آیا خدا را از ایمان خود با خبر می سازید، او تمام آنچه را در آسمان و زمین است میداند، و خداوند از همه چیز آگاه است .
17 - آنها بر تو منت می گذارند که اسلام آورده اند، بگو اسلام خود را بر من منت مگذارید، بلکه خداوند بر شما منت می گذارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرده ، اگر (در ادعای ایمان) راستگو هستید.
18 - خداوند غیب آسمانها و زمین را می داند و نسبت به آنچه انجام می دهید بیناست . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 215
شان نزول :جمعی از مفسران گفته اند که بعد از نزول آیات گذشته گروهی از اعراب خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمدند و سوگند یاد کردند که در ادعای ایمان صادقند، و ظاهر و باطن آنها یکی است ، نخستین آیه مورد بحث نازل شد (و به آنها اخطار کرد که نیازی به سوگند ندارد خدا درون و برون همه را می داند).
تفسیر :منت نگذارید که مسلمان شده اید!
در آیات گذشته نشانه های مؤ منان راستین بیان شده بود، و چنانکه در

شان نزول ذکر شد جمعی از مدعیان اصرار داشتند که حقیقت ایمان در قلب آنها مستقر است ، قرآن به آنها و به تمام کسانی که همانند آنها هستند اعلام می کند که نیازی به اصرار و سوگند نیست ، در مساءله ((ایمان)) و ((کفر)) سر و کار شما با خدائی است که از همه چیز با خبر است ، مخصوصا با لحنی عتاب آمیز در نخستین آیه مورد بحث می گوید: ((به آنها بگو: آیا می خواهید خداوند را از ایمان خود با خبر سازید، او تمام آنچه را در آسمانها و زمین است می داند)) (قل اتعلمون الله بدینکم و الله یعلم ما فی السموات و ما فی الارض).
و برای تاءکید بیشتر می افزاید: ((خداوند از همه چیز آگاه است)) (و الله بکل شی ء علیم).
ذات مقدس او عین علم است ، و علمش عین ذات او است ، و به همین دلیل علمش ازلی و ابدی است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 216
ذات پاکش همه جا حضور دارد، و از رگ گردن به شما نزدیکتر، و میان انسان و قلبش حائل می شود، با این حال نیازی به ادعای شما نیست ، او راستگویان را از مدعیان کاذب به خوبی می شناسد، و از اعماق جانشان با خبر است ، حتی درجات شدت و ضعف ایمان آنها را که گاه از خودشان نیز پوشیده است ، نزد او روشن است ، با این حال چرا اصرار دارید که خدا را از ایمان خود با خبر سازید؟!
سپس به گفتگوی اعراب بادیه نشین بازمی گردد که اسلام خود را به رخ پیامبر می کشیدند، و می گفتند: ما با تو از در تسلیم آمدیم در حالی که بسیاری از قبائل عرب از در جنگ آمدند.
قرآن در پاسخ آنها می گوید: ((آنها بر تو منت می گذارند که اسلام آورده اند))! (یمنون علیک ان اسلموا).
((به آنها بگو: اسلام خود را بر من منت نگذارید)) (قل لا تمنوا علی اسلامکم).
((بلکه خداوند بر شما منت می گذارد که شما را به سوی ایمان هدایت کرد اگر در ادعای ایمان راستگو هستید))! (بل الله یمن علیکم ان هداکم للایمان ان کنتم صادقین).
((منت)) - چنانکه قبلا هم گفته ایم - از ماده ((من)) به معنی وزنه مخصوصی است که با آن وزن می کنند، سپس به هر نعمت سنگین و گرانقدری اطلاق شده ، منت بر دو گونه است اگر جنبه عملی داشته باشد (به معنی بخشش نعمت گرانقدر) ممدوح است ، و منت های الهی از این قبیل است ، ولی اگر جنبه لفظی داشته باشد مانند منت بسیاری از انسانها عملی است زشت و ناپسند. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 217
جالب اینکه در جمله اول می گوید: آنها بر تو منت می گذارند که ((اسلام)) را پذیرفته اند و این تاءکید دیگری است بر اینکه آنها در ادعای ایمان

صادق نیستند بلکه ظاهرا اسلام را پذیرا شده اند.
ولی در ذیل آیه می گوید: اگر در دعوی خود راست می گوئید خداوند بر شما منت می گذارد که هدایتتان به ((ایمان)) کرده است .
به هر حال این مساءله مهمی است که افراد کوته فکر غالبا تصورشان این است که با قبول ایمان ، و انجام عبادات و طاعات ، خدمتی به ساحت قدس الهی یا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و اوصیای او (علیهم السلام) کرده اند، و به همین دلیل انتظار پاداش دادند.
در حالی که اگر نور ایمان به قلب کسی بتابد و این توفیق نصیبش شود که در سلک مؤ منان در آید، بزرگترین لطف الهی شامل حال او شده است .
((ایمان)) قبل از هر چیز درک تازه ای از عالم هستی به انسان می دهد، حجابها و پرده های خود خواهی و غرور را کنار می زند، افق دید انسان را می گشاید، و شکوه و عظمت بی مانند آفرینش را در نظر او مجسم می کند.
سپس نور و روشنائی بر عواطف او می پاشد و آنها را پرورش می دهد، ارزشهای انسانی را در او زنده می کند، استعدادهای والای او را شکوفا می سازد، علم و قدرت و شهامت و ایثار و فداکاری و عفو و گذشت و اخلاص به او می دهد، و از موجودی ضعیف انسانی نیرومند و پر ثمر می سازد.
دست او را گرفته و از مدارج کمال بالا می برد، و به اوج قله افتخار می رساند، او را هماهنگ با قوانین عالم هستی ، و عالم هستی را در تسخیر او قرار می دهد.
آیا این نعمتی است که خداوند بر انسان ارزانی داشته یا منتی است که انسان بر پیامبر خدا (صلی اللّه علیه و آله) بگذارد؟! تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 218
همچنین هر یک از عبادات و اطاعات گامی است به سوی تکامل : قلب را صفا می بخشد، شهوات را کنترل می کند، روح اخلاص را تقویت می نماید، به جامعه اسلامی وحدت و یکپارچگی و قوت و عظمت می بخشد.
هر کدام یک کلاس بزرگ تربیتی است ، و درسی است آموزنده .اینجا است که انسان باید هر صبح و شام شکر نعمت ایمان بجا آورد و بعد از هر نماز و هر عبادت سر به سجده بگذارد، و خدا را بر اینهمه توفیق سپاس گوید.
اگر بینش انسان در مورد ایمان و اطاعت خدا چنین باشد نه تنها خود را طلبکار نمی داند، بلکه همیشه ((مدیون)) خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و غرق احسان او می شمرد.
عبادات را عاشقانه انجام می دهد، و در راه اطاعت او نه با پا که با سر می دود.

و اگر خدا برای او پاداش عمل قائل شده ، این را نیز لطف دیگری می داند، و گرنه انجام کارهای نیک سودش به خود انسان باز می گردد و در حقیقت با این توفیق بر میزان بدهکاریهای او به خداوند افزوده می گردد.
بنابراین هدایت او لطف است ، و دعوت پیامبرش (صلی اللّه علیه و آله) لطفی دیگر، و توفیق اطاعت و فرمانبرداری لطفی مضاعف ، و پاداش لطفی است ما فوق لطف ! در آخرین آیه مورد بحث که پایان سوره ((حجرات)) است باز هم آنچه را در آیه قبل آمده تاءکید می کند، و می فرماید: ((خداوند غیب آسمانها و زمین را میداند، و نسبت به آنچه انجام می دهید بصیر و بینا است)) (ان الله یعلم غیب السموات و الارض و الله بصیر بما تعملون).
اصرار نداشته باشید که حتما مؤ من هستید، و نیازی به سوگند نیست ،

او در زوایای قلب شما حضور دارد، و از آنچه در آن می گذرد کاملا با خبر است .
او از تمام اسرار اعماق زمین و غیب آسمانها آگاه است ، بنابراین چگونه ممکن است از درون دل شما بیخبر باشد؟
خداوندا! بر ما منت نهادی و نور ایمان را در قلب ما تابیدی ، تو را به نعمت عظیم هدایت سوگند که ما را در این راه ثابت بدار و در مسیر تکامل رهبری کن ! پروردگارا! تو از اعماق قلب ما آگاهی ، نیات ما را به خوبی میدانی ، عیوب ما را از بندگانت بپوشان و به کرمت اصلاح فرما!
بار الها! به ما توفیق و قدرتی مرحمت کن که ارزشهای عظیم اخلاقی که در این سوره پر عظمت بیان فرمودی در وجود خود زنده کنیم و احترام آن را پاس داریم .
آمین یا رب العالمین

ق

تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 220
سوره ق
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده ، و دارای 45 آیه است تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 222
محتوای سوره ((ق))
محور بحثهای این سوره مساءله ((معاد)) است و تقریبا تمام آیات بر همین محور دور می زند، و مسائل دیگر در آن شکل جنبی دارد.
در مسائل مربوط به معاد انگشت روی امور زیر می گذارد.
1 - انکار و تعجب کافران از مساءله معاد (معاد جسمانی).
2 - استدلال بر مساءله معاد از طریق توجه به نظام آفرینش ، و مخصوصا احیای زمینهای مرده به وسیله نزول باران .
3 - استدلال بر مساءله معاد از طریق توجه به خلقت نخستین .
4 - اشاره به مساءله ثبت اعمال و اقوال برای یوم الحساب .
5 - مسائل مربوط به مرگ و انتقال از این جهان به سرای دیگری .
6 - گوشه ای از حوادث روز قیامت و اوصاف بهشت و دوزخ .
7 - اشاره به حوادث تکان دهنده پایان جهان که سر آغازی است بر جهان دیگر.
در این میان اشاراتی کوتاه و مؤ ثر به وضع اقوام طغیانگر پیشین و سرنوشت دردناک و شوم آنها (مانند قوم فرعون ، و عاد، و لوط، و شعیب ، و تبع) و نیز دستوراتی برای توجه به خدا و ذکر او و به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) داده شده است .
و اشاره کوتاهی به عظمت قرآن در آغاز و پایان سوره به چشم می خورد.
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 223
فضیلت تلاوت سوره ((ق))
از روایات اسلامی استفاده می شود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) اهمیت فراوانی برای این سوره قائل بود، تا آنجا که هر روز جمعه آن را در خطبه نماز جمعه قرائت می فرمود.
در حدیث دیگری آمده است که در هر روز ((عید)) و ((جمعه)) آن را تلاوت می فرمود.
این به خاطر آن است که روز جمعه و عید روز بیداری و آگاهی انسانها، روز بازگشت به فطرت نخستین ، و روز توجه به خدا و یوم الحساب است ، و از آنجا که آیات این سوره به نحو بسیار مؤ ثری مساءله معاد و مرگ و

حوادث قیامت را بازگو می کند و تفکر در آن تاءثیر عمیقی در بیداری و تربیت انسانها دارد، مورد توجه خاص آن حضرت قرار داشت .
در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) چنین نقل شده : من قراء سورة ((ق)) هون الله علیه تارات الموت و سکراته : ((کسی که سوره ((ق)) را بخواند خداوند مشکلات و سکرات مرگ را بر او آسان می سازد.
و نیز در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده است : من ادمن فی فرائضه و نوافله سورة ق وسع الله فی رزقه ، و اعطاه کتابه بیمینه و حاسبه حسابا یسیرا: ((کسی که پیوسته در نمازهای فریضه و نافله سوره ق را بخواند خداوند روزی او را گسترده می کند، و نامه اعمالش را به دست راستش می دهد، تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 224
و حساب او را در قیامت آسان می سازد)).
نیاز به یاد آوری ندارد که اینهمه افتخار و فضیلت تنها با خواندن الفاظ حاصل نمی شود، بلکه خواندن الفاظ سر آغازی است برای بیداری اندیشه ها و آن نیز وسیله ای است برای عمل صالح و هماهنگی با محتوای سوره .
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 225
آیه 1-5
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
ق وَ الْقُرْءَانِ الْمَجِیدِ(1)
بَلْ عجِبُوا أَن جَاءَهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ فَقَالَ الْکَفِرُونَ هَذَا شىْءٌ عجِیبٌ(2)
أَ ءِذَا مِتْنَا وَ کُنَّا تُرَاباً ذَلِک رَجْعٌ بَعِیدٌ(3)
قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنقُص الاَرْض مِنهُمْ وَ عِندَنَا کِتَبٌ حَفِیظ(4)
بَلْ کَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فی أَمْرٍ مَّرِیجٍ(5)
ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - ق - سوگند به قرآن مجید.
2 - آنها تعجب کردند که پیامبری انذارگر از میان خودشان آمده ، و کافران گفتند: این چیز عجیب است ! تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 226
3 - آیا هنگامی که ما مردیم و خاک شدیم دو باره به زندگی باز می گردیم ؟ این بازگشتی است بعید!
4 - ولی ما می دانیم آنچه را زمین از بدن آنها می کاهد، و نزد ما کتابی است که همه چیز در آن محفوظ است .
5 - آنها حق را هنگامی که به سراغشان آمد تکذیب کردند لذا پیوسته در کار پراکنده خود متحیرند!
تفسیر :منکران لجوج در کار خود سرگردانند!
در این جا بار دیگر در آغاز این سوره به بعضی از ((حروف مقطعه)) برخورد می کنیم و آن حرف ((ق)) است ، و چنانکه قبلا نیز گفته ایم یکی

از تفسیرهای قابل توجه ((حروف مقطعه)) این است که قرآن با آنهمه عظمت از ماده سادهای همچون حروف ((الفبا)) تشکیل یافته ، و این نشان می دهد که ابداعگر و نازل کننده قرآن مجید علم و قدرت بی پایان داشته که از چنین ابزار ساده ای چنان ترکیب عالی آفریده است .
البته تفسیرهای دیگری برای ((حروف مقطعه)) نیز وجود دارد که می توانید در آغاز سوره های ((بقره ،)) ((آل عمران))، ((اعراف)) و سوره های ((حم)) مطالعه فرمائید.
برخی از مفسران نیز ((ق)) را اشاره به بعضی از اسماء الله (مانند قادر و ((قیوم))) دانسته اند.
در بسیاری از تفاسیر نیز آمده که ((ق)) نام کوهی است عظیم که محیط به کره زمین است ، در اینکه این کدام کوه است که بر کره زمین یا مجموعه جهان احاطه دارد؟ و منظور از آن چیست ؟ اینجا جای بحث آن نیست ، آنچه لازم تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 227
می دانیم در اینجا اشاره کنیم این است که بسیار بعید به نظر می رسد که ((ق)) در این سوره اشاره به ((کوه قاف)) باشد، چرا که نه تنها تناسبی با بحثهای سوره ندارد، حرف ق در اینجا همانند سائر حروف مقطعه ای است که در آغاز سوره های قرآن آمده ، بعلاوه اگر منظور از آن کوه قاف بود می بایست با ((واو)) قسم همراه باشد مانند ((و الطورو)) امثال آن ، و ذکر یک کلمه بدون مبتدا و خبر یا واو قسم مفهومی ندارد.
از همه اینها گذشته رسم الخط تمام قرآنها این است که ق به صورت مفرد نوشته ، در حالی که ((کوه قاف)) را به صورت ((قاف)) می نویسند.
از جمله اموری که گواهی می دهد ذکر این حرف از حروف مقطعه برای بیان عظمت قرآن است اینکه بلافاصله بعد از آن سوگند به قرآن مجید یاد کرده ، می فرماید: ((قسم به قرآن مجید)) (و القرآن المجید).
((مجید)) از ماده ((مجد)) به معنی شرافت گسترده است ، و از آنجا که قرآن عظمت و شرافتی بی پایان دارد کلمه ((مجید)) از هر نظر سزاوار آن است ، ظاهرش زیبا، محتوایش عظیم ، دستوراتش عالی ، و برنامه هایش آموزنده و حیاتبخش است .
در اینکه این قسم به چه منظور ذکر شده ، و به اصطلاح ((مقسم له)) چیست ؟ مفسران احتمالات زیادی داده اند، ولی با توجه به آیات بعد به نظر می رسد که جواب قسم همان مساءله ((نبوت)) پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) یا ((رستاخیز)) انسانها بعد از مرگ است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 228
سپس به بیان پاره ای از ایرادهای بی اساس کفار و مشرکان عرب پرداخته ، از میان آنها به دو ایراد اشاره می کند:

نخست می گوید: ((بلکه آنها تعجب کردند که پیامبری انذارگر، از خود آنها آمده ، و کافران گفتند: این چیز عجیبی است))؟! (بل عجبوا ان جائهم منذر منهم فقال الکافرون هذا شی ء عجیب).
این ایرادی است که قرآن بارها به آن و پاسخ آن اشاره کرده ، و تکرار آن نشان می دهد که از ایرادهای اصلی کفار بوده که همواره آن را تکرار می کردند.
نه تنها به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) که به سایر پیامبران نیز همین ایراد را می گرفتند، گاه می گفتند: ان انتم الا بشر مثلنا تریدون ان تصدونا عما کان یعبد آباؤ نا: ((شما تنها انسانهائی مثل ما هستید که می خواهید ما را از آنچه نیاکانمان می پرستیدند باز دارید))! (ابراهیم - 10).
و گاه می گفتند: ما هذا الا بشر مثلکم یاکل مما تاکلون منه و یشرب مما تشربون : ((این انسانی همانند شما است ، از آنچه می خورید، می خورد و از آنچه شما می نوشید می نوشد))! (مؤ منون - 33).
و گاه می افزودند: لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا: ((چرا فرشته ای همراه او نازل نشده تا همراه او انذار کند))؟! (فرقان - 7).
ولی همه اینها بهانه هائی بود برای عدم تسلیم در برابر حق .
قرآن در آیات مورد بحث پاسخی از این ایراد نمی گوید، چرا که بارها به آن پاسخ گفته است ، که اگر فرضا فرشته ای می فرستادیم آن را به صورت بشر قرار می دادیم ، یعنی رهبر و راهنمای انسان تنها می تواند انسان باشد، تا از تمام دردها، نیازها، تمایلات ، خواستها و مسائل زندگی او با خبر باشد، و از سوی دیگر بتواند در جنبه های عملی الگوئی برای آنها گردد، تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 229
و نگویند اگر او هم از جنس ما بود، هرگز پاک و پاکیزه نمی ماند چرا که :
قاضی ار با ما نشیند برفشاند دست را
محتسب گر می خورد معذور دارد مست را!
بنابراین برنامه هایش تنها به درد خودش می خورد نه به درد بشر!.
بعد از این ایراد به رسالت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و اینکه چگونه از جنس بشر است ؟ ایراد دیگری به محتوای دعوت او داشتند و انگشت روی مساله ای می گذارند که برای آنها از هر نظر عجیب و غریب بود، آنها می گفتند: ((آیا هنگامی که ما مردیم و خاک شدیم دو باره به زندگی باز می گردیم ، آنچنان که او می گوید؟ این بازگشتی است بعید))! (اءاذا متنا و کنا ترابا ذلک رجع بعید).
به هر حال آنها بازگشت مجدد به زندگی را مساله ای دور از عقل می پنداشتند، بلکه گاه آن را محال دانسته ، و ادعای آن را دلیل بر جنون گوینده اش می گرفتند! چنانکه در آیه 7 و 8 سبا می خوانیم : قال الذین کفروا هل ندلکم علی رجل ینبئکم اذا مزقتم کل ممزق انکم لفی خلق

جدید افتری علی الله کذبا ام به جنة : ((کافران گفتند: آیا مردی را به شما نشان دهیم که خبر می دهد هنگامی که کاملا از هم متلاشی شدید بار دیگر به خلقت تازهای بر می گردید، آیا افترا بر خدا بسته ؟ یا جنون دارد))؟!
تنها در اینجا نیست که این ایراد را به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) کردند، بارها تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 230
گفتند، و بارها پاسخ شنیدند و باز هم از روی لجاجت تکرار کردند.
به هر حال قرآن مجید در اینجا از چند راه به آنها پاسخ می گوید:
نخست : به علم بی پایان خدا اشاره کرده ، می فرماید: ((ما می دانیم آنچه را زمین از بدن آنها می کاهد و کم می کند؟ و نزد ما کتابی است که همه چیز در آن محفوظ است)) (قد علمنا ما تنقص الارض منهم و عندنا کتاب حفیظ).
اگر اشکال و ایراد شما به خاطر این است که استخوانهای آدمی می پوسد، و گوشت او خاک می شود، و جزء زمین می گردد و ذراتی از آن نیز تبدیل به بخار و گازهای پراکنده در هوا می گردد، چه کسی می تواند آنها را جمع آوری کند؟ و اصلا چه کسی از آنها با خبر است ؟
پاسخش معلوم است : خداوندی که علم او به تمام اشیاء احاطه دارد تمام این ذرات را می شناسد، و به هنگام لزوم همه را جمع آوری می کند، همانگونه که ذرات پراکنده آهن را در میان تلی از غبار با یک قطعه آهنربا میتوان جمع - آوری کرد، جمع آوری ذرات پراکنده هر انسان برای خدا از اینهم آسان تر است .
و اگر ایراد آنها این است که حساب اعمال انسان را چه کسی برای معاد و رستاخیز نگهمیدارد؟ پاسخش این است که همه اینها در لوح محفوظ ثبت است ، و اصولا چیزی در این عالم گم نمی شود، حتی اعمال شما باقی می ماند، هر چند تغییر شکل می دهد.
((کتاب حفیظ)) به معنی کتابی است که حافظ اعمال تمام انسانها و غیر آن است ، و اشاره به ((لوح محفوظ)) است که شرح آن را ذیل آیه 39 سوره رعد داده ایم (جلد دهم صفحه 241).
سپس به پاسخ دیگری می پردازد که بیشتر جنبه روانی دارد، می گوید:
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 231
((ولی آنها حق را هنگامی که به سراغشان آمد تکذیب کردند)) (بل کذبوا بالحق لما جائهم).
یعنی آنها آگاهانه منکر حق شده اند، و گرنه گرد و غباری بر چهره حق نیست ، و چنانکه در آیات بعد می آید آنها صحنه معاد را با چشم خود مکرر در این دنیا می بینند و جای شک و تردید ندارد.
لذا در پایان آیه می افزاید: ((چون آنها در مقام تکذیب بر آمده اند پیوسته ضد و نقیض می گویند، در کار خود متحیرند و در امور مختلط گرفتارند))

(فهم فی امر مریج).
گاه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را مجنون می خوانند، گاه کاهن ، و گاه شاعر.
گاه می گویند: سخنان او ((اساطیر الاولین)) است .
گاه می گویند: ((بشری به او تعلیم می دهد))!
گاه نفوذ کلماتش را نوعی ((سحر)) می دانند.
و گاه مدعی می شوند ما هم مثل آن می توانیم بیاوریم !
این پراکنده گوئیها نشان می دهد که حق را دریافته اند، و به دنبال بهانه جوئی هستند و لذا هرگز روی یک حرف نمی ایستند.
((مریج)) از ماده ((مرج)) (بر وزن حرج) به معنی امر ((مختلط و مشوش و مشتبه)) است ، و لذا به زمینی که گیاهان مختلف و فراوان در آن روئیده ((مرج)) (مرتع) گفته می شود. ق
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 232
آیه 6-11
آیه و ترجمه
أَ فَلَمْ یَنظرُوا إِلی السمَاءِ فَوْقَهُمْ کَیْف بَنَیْنَهَا وَ زَیَّنَّهَا وَ مَا لهَا مِن فُرُوجٍ(6)
وَ الاَرْض مَدَدْنَهَا وَ أَلْقَیْنَا فِیهَا رَوَسیَ وَ أَنبَتْنَا فِیهَا مِن کلِّ زَوْج بَهِیجٍ(7)
تَبْصِرَةً وَ ذِکْرَی لِکلِّ عَبْدٍ مُّنِیبٍ(8)
وَ نَزَّلْنَا مِنَ السمَاءِ مَاءً مُّبَرَکاً فَأَنبَتْنَا بِهِ جَنَّتٍ وَ حَب الحْصِیدِ(9)
وَ النَّخْلَ بَاسِقَتٍ لهَّا طلْعٌ نَّضِیدٌ(10)
رِّزْقاً لِّلْعِبَادِ وَ أَحْیَیْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّیْتاً کَذَلِک الخْرُوجُ(11)
ترجمه :6 - آیا آنها به آسمانی که بالای سرشان است نگاه نکردند که چگونه ما آنرا بنا کرده ایم ؟ و چگونه به وسیله ستارگان زینت بخشیده ایم ؟ و هیچ شکاف و ناموزونی در آن
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 233
نیست !
7 - و زمین را گسترش دادیم ، و در آن کوههای عظیمی افکندیم ، و از هر نوع گیاه بهجتانگیز رویاندیم .
8 - تا وسیله بینائی و بیداری برای هر بنده توبه کاری باشد.
9 - و از آسمان آبی پر برکت فرستادیم و به وسیله آن باغها و دانه هائی را که درو می کنند رویاندیم .
10 - و نخلهای بلند قامت که میوههای متراکم دارند.
11 - همه اینها به منظور بخشیدن روزی به بندگان است ، و به وسیله باران زمین مرده را زنده کردیم ، آری زنده شدن مردگان نیز همین گونه است .
تفسیر :لحظهای به آسمان بنگرید!
این آیات همچنان بحث ((دلائل معاد)) را دنبال می کند، گاه از طریق

((قدرت بی انتهای حق)) و گاه از ((وجود صحنه های معاد در همین دنیا)) کمک می گیرد.
نخست توجه منکران را به آفرینش آسمانها جلب کرده ، می گوید: آیا به آسمان در بالای سرشان نگاه نکردند که چگونه ما آن را بنا کرده ایم بی آنکه ستون و پایهای داشته باشد؟! ((و چگونه آن را به وسیله ستارگان زینت بخشیده ایم در حالی که هیچ شکاف و ناموزونی در آن وجود ندارد))؟! (ا فلم ینظروا الی السماء فوقهم کیف بنیناها و زیناها و ما لها من فروج).
منظور از نگاه کردن در اینجا نگاهی تواءم با اندیشه و تفکر است که انسان را به قدرت عظیم خالق این آسمان پهناور و شگفتیهایش آشنا سازد که هم عظمت خیره کننده ای دارد، و هم زیبائیهای فراوان و هم استحکام و نظم و حساب . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 234
جمله و ما لها من فروج (هیچ شکافی در آن نیست) یا به معنی عدم وجود نقص و عیب و ناموزونی است ، چنانکه بعضی از مفسران گفته اند، و یا به معنی عدم وجود شکاف در خصوص آسمانی است که اطراف زمین را احاطه کرده ، و جو زمین نامیده می شود، و به گفته قرآن ((سقف محفوظی)) است (انبیاء - 32) که راه را بر سنگهای آسمانی که به طور مداوم با سرعت سر سام آوری به سوی زمین می آید می بندد، و قبل از وصول به سطح زمین آنها را آتش می زند و خاکستر می کند، و همچنین از اشعه های کیهانی زیانبخش ممانعت به عمل می آورد.
و گرنه آسمان به معنی محل ستارگان یک فضای خالی است که این کرات در آن شناورند.
در اینجا احتمال سومی نیز وجود دارد و آن اینکه جمله بالا اشاره به نظریه وجود ((اتر)) (اثیر) باشد، مطابق این نظریه تمام عالم هستی و فواصل ستارگان پر است از مادهای بی رنگ و بی وزن به نام ((اتر)) که حامل امواج نور است و آن را از نقطه ای به نقطه دیگر منتقل می کند، طبق این نظریه هیچ شکاف و فرجه ای در تمام عالم آفرینش نیست ، و سیارات و ثوابت در ((اتر)) غوطه ورند.
البته این سه تفسیر با هم منافاتی ندارند، هر چند تفسیر سوم که متکی به فرضیه اتر می باشد قابل اعتماد نیست ، چون موضوع اتر از نظر دانشمندان هنوز به طور قطع ثابت نشده است .
سپس به عظمت آفرینش زمین پرداخته می افزاید: ((و زمین را گسترش دادیم و در آن کوه های عظیمی افکندیم ، و در آن از هر نوع و از هر جفت گیاه بهجتانگیز رویاندیم)) (و الارض مددناها و القینا فیها رواسی و انبتنا فیها من کل زوج بهیج). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 235
آری آفرینش زمین از یکسو، گسترش آن (بیرون آمدن از زیر آب) از

سوی دیگر، پیدایش کوهها که ریشه های آن به هم پیوسته و همچون زرهی زمین را در برابر فشارهای درونی و برونی و جزر و مدهای حاصل از جاذبه ماه و خورشید حفظ می کند، از سوی سوم ، و پیدایش انواع گیاهان با آنهمه عجائب و زیبائیها از سوی چهارم همگی دلیل بر قدرت بی پایان او است .
تعبیر به من کل زوج اشاره به مساءله زوجیت در عالم گیاهان است که در موقع نزول این آیات هرگز به عنوان یک اصل کلی کشف نشده بود و بعد از قرنها علم و دانش بشر پرده از روی آن برداشت ، و یا به معنی اصناف و انواع مختلف گیاهان است ، چرا که تنوع در عالم گیاهان فوق العاده زیاد و حیرتانگیز است .
در آیه بعد نتیجه گیری کرده ، می گوید: ((همه اینها را به منظور بینائی و بیداری بندگانی آفریدیم که می خواهند به سوی ما باز گردند)) و حق را دریابند (تبصرة و ذکری لکل عبد منیب).
آری کسی که قدرت بر آفرینش آسمانها با آنهمه عظمت و زیبائی ، و زمین با اینهمه نعمت و جمال و نظم و حساب دارد، چگونه نمی تواند مردگان را بار دیگر لباس حیات بپوشاند، و قیامتی بر پا کند؟ آیا این قدرت عظیم خیره کننده دلیل روشنی بر امکان معاد نیست ! تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 236
در آیه بعد پایه استدلال دیگری را می نهد و می گوید: ((و از آسمان ، آبی پر برکت فرستادیم ، و به وسیله آن باغها و دانه هائی را که درو می کنند رویاندیم)) (و نزلنا من السماء ماء مبارکا فانبتنا به جنات و حب الحصید).
((جنات)) در اینجا اشاره به باغهای میوه است ، و ((حب الحصید)) (دانه های قابل درو) اشاره به حبوباتی همچون جو، گندم و مانند آن است که مواد اصلی غذای انسانها را تشکیل می دهد.
سپس می افزاید: و همچنین نخلهای بلندقامتی که میوه های متراکم دارند (و النخل باسقات لها طلع نضید).
((باسقات)) جمع ((باسقه)) به معنی مرتفع و بلند است و ((طلع)) به ثمره درخت خرما در آغاز ظهورش گفته می شود و ((نضید)) به معنی متراکم است ، مخصوصا خوشه درخت خرما هنگامی که در درون غلاف قرار دارد کاملا روی یکدیگر سوار و متراکم است ، و زمانی که از غلاف بیرون می آید بسیار اعجابانگیز است .
در پایان می گوید: ((همه اینها را به منظور بخشیدن روزی به بندگان آفریدیم ، و با این قطره های حیاتبخش باران زمین مرده را زنده کردیم ، آری زنده شدن مردگان و خروج آنها از قبرها نیز همین گونه است))! (رزقا للعباد و احیینا به بلدة میتا کذلک الخروج).
و به این ترتیب ضمن یاد آوری نعمتهای عظیمش به بندگان ، و تحریک

حس شکرگزاری آنها در مسیر شناخت او، به آنها یاد آور می شود که شما نمونه معاد را همه سال در برابر چشمان خود در همین جهان می بینید، زمینهای مرده و خشک و خالی از هر گونه آثار زندگی بر اثر نزول قطرات باران به حرکت در می آیند، و غوغای رستاخیز را سر می دهند، از هر گوشه گیاهی می روید و ((وحده لاشریک له)) می گوید!
این جنبش عظیم و حرکت به سوی حیات و زندگی در عالم گیاهان بیانگر این واقعیت است که آفریدگار عالم می تواند موجودات مرده را بار دیگر حیات بخشد چرا که وقوع چیزی اقوی دلیل بر امکان آن است . ق

آیه 12-15
آیه و ترجمه
كَذَّبَت قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ أَصحَب الرَّس وَ ثَمُودُ(12)
وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ وَ إِخْوَنُ لُوطٍ(13)
وَ أَصحَب الاَْيْكَةِ وَ قَوْمُ تُبَّعٍ كلٌّ كَذَّب الرُّسلَ فحَقَّ وَعِيدِ(14)
أَ فَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الاَوَّلِ بَلْ هُمْ فى لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ(15)
ترجمه :12 - پیش از آنها قوم نوح و اصحاب الرس (قومی که در یمامه زندگی می کردند و پیامبری بنام حنظله داشتند) و قوم ثمود (پیامبرانشان را) تکذیب کردند.
13 - و همچنین قوم عاد و فرعون و قوم لوط.
14 - و اصحاب الایکه (قوم شعیب) و قوم تبع (که در سرزمین یمن زندگی می کردند) هر یک از آنها فرستادگان الهی را تکذیب کردند و وعده عذاب درباره آنها تحقق یافت .
15 - آیا ما از آفرینش نخستین عاجز ماندیم (که قادر بر آفرینش رستاخیز نباشیم) ولی آنها (با این همه دلائل روشن) باز در آفرینش جدید تردید دارند.
تفسیر :تنها تو نیستی که گرفتار دشمنی !
این آیات همچنان ادامه بحثهای مربوط به معاد از دریچه های مختلف است

نخست برای دلداری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می فرماید: فقط تو نیستی که این گروه کافر تکذیبت کردند، و هم محتوای دعوتت را خصوصا درباره معاد قبل از آنها قوم نوح و اصحاب الرس و قوم ثمود نیز پیامبرانشان را تکذیب کردند (کذبت قبلهم قوم نوح و اصحاب الرس و ثمود).
((قوم ثمود)) همان قوم صالح پیامبر بزرگ خدا است ، که در سرزمین ((حجر)) در شمال حجاز زندگی داشتند، و در مورد ((اصحاب الرس))،

میان مفسران گفتگو است ، بسیاری عقیده دارند که آنها طائفهای بودند که در سرزمین ((یمامه)) می زیستند و پیامبری به نام ((حنظله)) داشتند که او را تکذیب کردند و سرانجام در چاهش افکندند (توجه داشته باشید یکی از معانی ((رس)) چاه است ، و معنی دیگرش اثر مختصری است که از چیزی باقی می ماند، زیرا خاطرات کمی از این قوم در تاریخ باقیمانده).
بعضی دیگر آنها را قوم شعیب می دانند، زیرا آنها چاه های آب فراوان داشتند، اما با توجه به اینکه اصحاب الایکه که در آیات بعد آمده اشاره به همین قوم شعیب است این احتمال منتفی است .
بعضی نیز آنها را از بقایای قوم ثمود می دانند، و با توجه به اینکه ثمود جداگانه در آیات مورد بحث آمده این معنی نیز بعید به نظر میرسد.
بنابراین مناسب همان تفسیر اول است که در میان مفسران از شهرت برخوردار است .
سپس می افزاید: ((همین طایفه عاد و قوم فرعون و برادران لوط)) (و عاد و فرعون و اخوان لوط).
منظور از برادران لوط همان قوم ((لوط)) است چرا که قرآن از این پیامبران بزرگ به عنوان برادر یاد کرده . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 240
((و نیز اصحاب الایکه و قوم تبع)) (و اصحاب الایکه و قوم تبع).
((ایکه)) به معنی درختان فراوان و در هم پیچیده ، و یا به تعبیر دیگر بیشه مانند است ، و اصحاب الایکه گروهی از قوم شعیب هستند که در غیر شهر مدین زندگی می کردند، شهری که دارای درختان بسیار بود.
و منظور از ((قوم تبع)) گروهی از مردم یمن است زیرا ((تبع)) لقبی است برای پادشاهان یمن به اعتبار اینکه مردم از آنها تبعیت می کردند، و ظاهر تعبیر قرآن در اینجا و در یک آیه دیگر (37 - دخان) خصوص یکی از پادشاهان یمن است که در بعضی از روایات نام او ((اسعد ابو کرب)) ذکر شده ، و جمعی معتقدند که او مرد مؤ منی بود، و مردم را به پیروی از دعوت انبیاء فرا می خواند، هر چند با او مخالفت کردند.
سپس به تمام این اقوام هشتگانه اشاره کرده ، می گوید: ((هر یک از آنها فرستادگان الهی را تکذیب کردند، و وعده عذاب خداوند درباره آنها تحقق یافت)) (کل کذب الرسل فحق وعید).
اینکه می گوید: آنها ((رسولان الهی)) را تکذیب کردند، در حالی که هر یک از آنها فقط پیامبر خود را تکذیب نمودند، به خاطر آن است که فعلی که از مجموع آنها سر زد رویهمرفته تکذیب همه انبیاء بود، هر چند هر کدام یک پیامبر را تکذیب کردند.
و یا از این جهت است که تکذیب یکی از پیامبران تکذیب بقیه نیز محسوب می شود چرا که محتوای دعوت همه یکی است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 241

به هر حال این اقوام هم پیامبرانشان را تکذیب کردند، و هم مساءله توحید و معاد را، و سرانجام به سرنوشت دردناکی گرفتار شدند، بعضی گرفتار طوفان شدند، بعضی سیلاب ، و بعضی دیگر صاعقه ، و بعضی زلزله ، و یا غیر آن و سرانجام میوه تلخ تکذیب را چشیدند.
مطمئن باش اگر این قوم کافر که در برابر تو قرار دارند به این وضع ادامه دهند، اینها نیز سرنوشتی بهتر از آنان ندارند.
بعد به ذکر یکی دیگر از دلائل امکان رستاخیز پرداخته ، می گوید: ((آیا ما از آفرینش نخستین عاجز و ناتوان ماندیم که قادر بر آفرینش دوم و رستاخیز نباشیم))؟! (ا فعیینا بالخلق الاول).
سپس می افزاید: آنها در آفرینش نخستین تردید ندارند، زیرا خالق انسانها را خدا می دانند ((ولی آنها با این دلائل روشن از خلق جدید و رستاخیز تردید دارند)) (بل هم فی لبس من خلق جدید).
در حقیقت آنها بر اثر هوای نفس و تعصب و لجاجت گرفتار تناقضند، از یکسو خالق انسانها را در آغاز خداوند می دانند که همه را از خاک آفریده ، اما از سوی دیگر وقتی به مساءله آفرینش مجدد انسانها از خاک می رسند آن را مطلبی عجیب و باورناکردنی می شمرند، در حالی که هر دو مثل یکدیگرند ((و حکم الامثال فی ما یجوز و فی ما لایجوز واحد)).
و به این ترتیب در این آیات و آیات گذشته از چهار راه مختلف برای مساءله معاد استدلال می کند: از طریق علم خدا، و از طریق قدرت او، و سپس از طریق تکرار صحنه های معاد در جهان گیاهان ، و سرانجام از طریق توجه به آفرینش نخستین . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 242
و هر گاه به آیات دیگر قرآن در زمینه معاد مراجعه کنیم می بینیم همین دلائل به اضافه دلائل دیگر به صورت جداگانه در آیات مختلف آمده است ، و قرآن با منطق نیرومند و تعبیرات ساده و قاطع و جذابش مساءله معاد جسمانی را در برابر منکران به بهترین وجهی اثبات کرده است که اگر خود را از پیشداوریها و تعصب و لجاج و تقلیدهای کورکورانه تهی می کردند بسیار زود در برابر این واقعیت تسلیم می شدند، و می دانستند رستاخیز چیز پیچیدهای نیست . ق
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 243
آیه 16-18
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الانسنَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسوِس بِهِ نَفْسهُ وَ نحْنُ أَقْرَب إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ(16)
إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشمَالِ قَعِيدٌ(17)
مَّا يَلْفِظ مِن قَوْلٍ إِلا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ(18)
ترجمه :16 - ما انسان را آفریدیم و وسوسه های نفس او را می دانیم ، و

ما به او از رگ قلبش نزدیکتریم !
17 - به خاطر بیاورید هنگامی که دو فرشته راست و چپ که ملازم انسان هستند اعمال او را دریافت می دارند.
18 - هیچ سخنی را انسان تلفظ نمی کند مگر اینکه نزد آن فرشته ای مراقب و آماده برای انجام ماموریت است .
تفسیر :کمترین سخنان شما را هم می نویسند! در این آیات بخش دیگری از مسائل مربوط به معاد مطرح می شود و آن مساءله ثبت و ضبط اعمال انسانها برای روز حساب است .
نخست از علم بی پایان خدا و احاطه علمی او به انسانها سخن گفته ، می فرماید: ((ما انسان را آفریدیم و وسوسه های نفس او را می دانیم)) (و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 244
((توسوس)) از ماده ((وسوسه)) به گفته راغب در مفردات به معنی افکار نامطلوبی است که از دل انسان می گذرد، و اصل آن از کلمه وسواس گرفته شده که به معنی صدای زینت آلات و همچنین پیام و صدای مخفی است .
منظور در اینجا این است که وقتی خداوند از خطورات قلبی آنها و وسوسه های زودگذری که از فکر آنها می گذرد آگاه است مسلما از تمام عقائد و اعمال و گفتار آنها با خبر می باشد، و حساب همه را برای روز حساب نگه می دارد.
جمله ((و لقد خلقنا الانسان)) ممکن است اشاره به این نکته باشد که خالق بشر محال است از جزئیات وجود او بیخبر بماند، آنهم خلقتی که دائم و مستمر است ، زیرا لحظه به لحظه فیض وجود از ناحیه خداوند به ممکنات می رسد که اگر یکدم رابطه ما با او قطع شود همه نابود می شویم ، همانگونه که نور آفتاب لحظه به لحظه از این منبع فیض بخش یعنی کره خورشید جدا می شود و در فضا پخش می گردد (بلکه چنانکه خواهیم گفت ارتباط ما با ذات مقدس او از اینهم بالاتر است).
آری او خالق است ، و خلقتش دائم و مستمر، و ما در جمیع حالات وابسته به وجود او هستیم ، با این حال چگونه ممکن است او از ظاهر و باطن ما بیخبر باشد؟!
و در ذیل آیه برای روشنتر ساختن مطلب می افزاید: ((و ما به او از رگ قلبش نیز نزدیکتریم)) (و نحن اقرب الیه من حبل الورید).
چه تعبیر جالب و تکان دهنده ای ، حیات جسمانی ما وابسته به رگی است که خون را به طور مرتب از یکسو وارد قلب و از یکسو خارج کرده به تمام اعضا می رساند که اگر یک لحظه در عمل آن وقفه رخ دهد فورا مرگ به سراغ انسان می آید. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 245

خداوند از رگ قلب ما نیز به ما نزدیکتر است .
این همان است که در جای دیگر می گوید: و اعلموا ان الله یحول بین المرء و قلبه و انه الیه تحشرون : ((بدانید خداوند بین انسان و قلب او حائل می شود، و همه شما نزد او در قیامت جمع خواهید شد)) (انفال 24).
البته همه اینها تشبیه است و قرب خداوند از اینهم برتر و بالاتر است ، هر چند مثالی از اینها رساتر در محسوسات پیدا نمی شود.
با این احاطه علمی خداوند، و بودن ما در قبضه قدرت او، تکلیف ما روشن است ، نه افعال و گفتار ما از او پنهان است ، و نه اندیشه ها و نیات ، و حتی وسوسه هائی که از قلب ما می گذرد.
توجه به این واقعیت انسان را بیدار می کند، و به مسئولیت سنگین و پرونده دقیق او در دادگاه عدل الهی آشنا می سازد، و از انسان بیخبر و بی تفاوت ، موجودی هوشیار و سر به راه و متعهد و با تقوا به وجود می آورد.
در حدیثی آمده است که روزی ((ابو حنیفه)) خدمت امام صادق (علیه السلام) عرض کرد من فرزندت ((موسی)) را دیدم که نماز می خواند، و مردم از جلوی او عبور می کردند و آنها را نهی نمی کرد، در حالی که اینکار مطلوب نیست !
امام صادق (علیه السلام) فرمود فرزندم موسی را صدا زنید، حضرت را صدا کردند، امام صادق (علیه السلام) سخن ابو حنیفه را برای فرزندش موسی ابن جعفر (علیه السلام) تکرار فرمود، در جواب عرض کرد ای پدر! ان الذی کنت اصلی له کان اقرب الی منهم ، یقول الله عز و جل و نحن اقرب الیه من حبل الورید!: ((کسی که من برای او نماز می خواندم از آنها به من نزدیکتر بود))، چنانکه خداوند متعال می فرماید: ما به انسان از رگ قلب او نزدیکتریم .
امام صادق (علیه السلام) او را در آغوش گرفت ، و فرمود: بابی انت و امی یا مستودع الاسرار: ((پدر و مادرم به فدایت باد، ای کسی که اسرار الهی در قلبت به ودیعت نهاده

شده)).
مفسران و ارباب لغت درباره معنی ((ورید)) تفسیرهای گوناگونی دارند عدهای معتقدند که ورید همان رگی است که به قلب یا کبد انسان پیوسته است ، و بعضی آنرا به معنی تمام رگهائی که از بدن انسان می گذرد می دانند، در حالی که بعضی دیگر آنرا به رگ گردن تفسیر کرده اند، و گاه آنرا ((وریدان)) می گویند یعنی دو رگ گردن .
ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد، مخصوصا با توجه به آیه 24 سوره انفال که قبلا اشاره کردیم .
ضمنا این کلمه (ورید) در اصل از واژه ((ورود)) به معنی رفتن به سراغ

آب گرفته شده ، و از آنجا که خون از این رگ وارد قلب می شود، و یا وارد به اعضاء دیگر آنرا ((ورید)) گفته اند.
ولی باید توجه داشت که اصطلاح متداول امروز درباره ((ورید)) و ((شریان)) (رگهائی که خون انسان را از تمام اعضاء به سوی قلب می برد، و رگهائی که خون را از قلب به اعضاء می رساند) اصطلاحی است مخصوص علم زیستشناسی که ارتباطی به معنی لغوی این کلمه ندارد.
در آیه بعد می افزاید: ((به خاطر بیاورید هنگامی را که دو فرشته سمت راست و چپ انسان که مراقب و ملازم او هستند اعمال او را گرفته و ضبط می کنند)) (اذ یتلقی المتلقیان عن الیمین و عن الشمال قعید).

یعنی علاوه براحاطه علمی خداوند به ظاهر و باطن انسان ، دو فرشته نیز مامور حفظ و نگاهداری حساب اعمال اویند که از طرف راست و چپ از او مراقبت می کنند، پیوسته با او هستند و لحظه ای جدا نمی شوند، تا از این طریق اتمام حجت بیشتری شود، و تاءکیدی باشد بر مساءله نگاهداری حساب اعمال .
((تلقی)) به معنی دریافت و اخذ و ضبط است ، و ((متلقیان)) دو فرشته ای هستند که مامور ثبت اعمال انسان می باشند.
((قعید)) از ماده ((قعود)) به معنی نشسته است و در اینجا منظور ملازم و مراقب است ، و به تعبیر دیگر مفهوم آیه این نیست که این دو فرشته در سمت راست و چپ انسان نشسته اند، زیرا انسان گاه نشسته است و گاه در حال راه رفتن ، بلکه این تعبیر کنایه از آن است که این دو همواره با انسانند و مترصد اعمال او می باشند.
این احتمال نیز داده شده است که آن دو بر شانه راست و چپ ، یا دندان انیاب راست و چپ انسان همیشه نشسته اند، و اعمال او را ثبت می کنند، و در بعضی از روایات غیر معروف نیز اشارهای به این معنی دیده می شود (بحار الانوار جلد 59 صفحه 186 روایت 32).
قابل توجه اینکه در روایات اسلامی آمده است که فرشته سمت راست ،

نویسنده حسنات است ، و فرشته سمت چپ نویسنده سیئات ، و فرشته اول فرمانده فرشته دوم است ، هنگامی که انسان عمل نیکی انجام دهد، فرشته سمت راست ده برابر می نویسد، و هنگامی که عمل بدی از او سر زند، و فرشته سمت چپ می خواهد آن را بنویسد، فرشته اول می گوید: عجله مکن . لذا او هفت ساعت به تاخیر می اندازد، اگر پشیمان شد و توبه کرد چیزی نمی نویسد، و اگر توبه نکرد تنها یک گناه برای او می نویسد.
و نیز از روایات بر می آید که بعد از مردن انسان مؤ من ، آنها می گویند

پروردگارا! بنده ات را قبض روح کردی ، ماموریت ما کجاست ؟
می فرماید: ((آسمان من مملو از فرشتگان من است که پیوسته مرا عبادت می کنند، و زمینی نیز مملو از خلق مطیع است ، شما به سوی قبر بنده ام بروید و در آنجا تسبیح و تکبیر و تهلیل گوئید، و آنرا تا روز قیامت در دفتر حسنات بنده ام بنویسید))!.
در روایت دیگری آمده است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: هر مسلمانی بیمار می شود خداوند به فرشتگان حافظ اعمال او می گوید مادام که او بیمار است ، اعمالی را که در حال صحت انجام می داده برای او بنویسید، سپس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) افزود: من مرض او سافر کتب الله تعالی له ما کان یعمل صحیحا مقیما: ((کسی که بیمار شود یا مسافرت کند خداوند همان اعمالی را که در حال صحت و در حضر انجام میداد برای او می نویسد)). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 249
و اینها همه اشاره های پرمعنائی به توسعه الطاف خداوندی است .
آخرین آیه مورد بحث باز روی مساءله فرشتگان ثبت اعمال تکیه کرده ، می گوید: ((هیچ سخنی را انسان تلفظ نمی کند مگر اینکه نزد آن فرشته ای مراقب و آماده برای انجام ماموریت است)) (ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید).
در آیه گذشته سخن از ثبت تمامی اعمال آدمی بود، و در این آیه روی خصوص الفاظ و سخنان او تکیه می کند، و این به خاطر اهمیت فوق العاده و نقش مؤ ثری است که گفتار در زندگی انسانها دارد، تا آنجا که گاهی یک جمله مسیر اجتماعی را به سوی خیر یا شر تغییر می دهد.
و هم به خاطر اینکه بسیاری از مردم سخنان خود را جزء اعمال خویش نمی دانند، و خود را در سخن گفتن آزاد می بینند، در حالی که مؤ ثرترین و خطرناکترین اعمال آدمی همان سخنان او است .
بنابراین ذکر این آیه بعد از آیه گذشته از قبیل ذکر خاص بعد از عام است .
((رقیب)) به معنی مراقب و ((عتید)) به معنی کسی است که مهیای انجام کار است ، لذا به اسبی که مهیای دویدن است ((فرس عتید)) می گویند، و به کسی که چیزی را ذخیره و نگهداری می کند نیز عتید گفته می شود (از ماده ((عتاد)) بر وزن جهاد به معنی ذخیره کردن).
غالب مفسران معتقدند که رقیب و عتید همان دو فرشته ای است که در آیه قبل به عنوان ((متلقیان)) از آنها یاد شده است ، فرشته سمت راست تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 250
نامش ((رقیب)) و فرشته سمت چپ نامش ((عتید)) است ، گرچه آیه مورد بحث صراحتی در این مطلب ندارد، ولی با ملاحظه مجموع آیات چنین تفسیری بعید به نظر نمی رسد.
در اینکه این دو فرشته چه سخنانی را می نویسند؟ در میان مفسران

گفتگو است : جمعی معتقدند همه را می نویسند، حتی ناله ای را که دردمند در موقع درد سر می دهد! در حالی که بعضی دیگر عقیده دارند تنها الفاظ خیر و شر و واجب و مستحب یا حرام و مکروه را می نویسند و کاری به مباحات ندارند.
اما عمومیت تعبیر آیه نشان می دهد که تمامی الفاظ و گفتار آدمی ثبت می شود.
جالب اینکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که ان المؤ منین اذا قعدا یتحدثان قالت الحفظة بعضها لبعض اعتزلوا بنا، فلعل لهما سرا و قد ستر الله علیهما!:
((هنگامی که دو مؤ من کنار هم می نشینند و بحثهای خصوصی می کنند، حافظان اعمال به یکدیگر می گویند: ما باید کنار رویم ، شاید آنها سری دارند که خداوند آنرا مستور داشته)).
راوی می گوید: ((مگر خداوند عز و جل نمی فرماید)) ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب و عتید: ((هیچ سخنی انسان نمی گوید مگر اینکه فرشته مراقب و آماده ثبت اعمال نزد آن حاضر است))؟
امام فرمود: ان کانت الحفظة لاتسمع فان عالم السر یسمع و یری : ((اگر حافظان سخنان آنها را نشنوند خداوندی که از اسرار با خبر است می شنود و می بیند))!. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 251
از این روایت استفاده می شود که خداوند برای اکرام و احترام مؤ من بعضی از سخنان او را که جنبه سری دارد از آنها مکتوم میدارد، ولی خودش حافظ تمام این اسرار است .
از بعضی از روایات نیز استفاده می شود که فرشتگان شب غیر فرشتگان روزند، چنانکه در تفسیر آیه 78 سوره اسراء این معنی را آورده ایم .
نکته :
دوست نزدیکتر از من به من است !
بعضی از فلاسفه می گویند: ((همانگونه که شدت بعد موجب خفا است شدت قرب نیز چنین است ، فی المثل اگر خورشید بسیار از ما دور شود قابل رؤ یت نیست ، و اگر بسیار به آن نزدیک شویم چنان نور خیره کننده ای دارد که باز قدرت دید آن را نداریم)).
و در حقیقت ذات پاک خداوند همین گونه است ، ((یا من هو اختفی لفرط نوره)): ((ای کسی که از شدت نورانیت از نظر ما پنهان شده ای))!
در آیات مورد بحث نیز نزدیکی فوق العاده خداوند به بندگان ضمن تشبیه جالبی بیان شده که او از رگ گردن به ما نزدیکتر است .
این نزدیکی از شدت وابستگی ما به او سرچشمه می گیرد.
حتی تشبیهاتی مانند اینکه عالم همه جسم است او روح عالم است ، عالم همه چون شعاع است او قرص آفتاب است ، نمی تواند بیانگر این رابطه

نزدیک باشد، و بهترین تعبیر همان است که اءمیر مؤ منان علی (علیه السلام) (در خطبه اول نهج البلاغه) فرموده است : مع کل شی ء لابمقارنة و غیر کل شی ء لا بمزایلة : تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 252
((او با همه موجودات است اما نه اینکه قرین آنها باشد، و جدا از همه موجودات است اما نه اینکه از آنها بر کنار باشد))!
جمعی از فلاسفه برای بیان این قرب فوق العاده تشبیه دیگری دارند، ذات خداوند را به معنی ((اسمی)) و موجودات را به معنی ((حرفی)) تشبیه کرده اند.
توضیح اینکه : وقتی می گوئیم : ((رو به کعبه کن)) کلمه ((به)) به تنهائی مفهوم مشخصی ندارد، و تا کلمه ((کعبه)) به آن افزوده نشود گنگ و مبهم و نا مفهوم است ، بنابراین معنی حرفی به تنهائی نمیتواند مفهومی داشته باشد جز به تبع معنی ((اسمی)).
هستی تمام موجودات عالم نیز چنین است که بدون وابستگی و پیوند با ذات او اصلا مفهوم و وجود و بقائی ندارد، و این نهایت قرب خداوند را به بندگان ، و قرب بندگان را به او نشان می دهد، هر چند بیخبران از این معنی غافلند.
دوست نزدیکتر از من به من است وین عجبتر که من از وی دورم ! چکنم با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم ! ق
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 253
آیه 19-22
آیه و ترجمه
وَ جَاءَت سکْرَةُ الْمَوْتِ بِالحْقِّ ذَلِک مَا کُنت مِنْهُ تحِیدُ(19)
وَ نُفِخَ فی الصورِ ذَلِک یَوْمُ الْوَعِیدِ(20)
وَ جَاءَت کلُّ نَفْسٍ مَّعَهَا سائقٌ وَ شهِیدٌ(21)
لَّقَدْ کُنت فی غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَکَشفْنَا عَنک غِطاءَک فَبَصرُک الْیَوْمَ حَدِیدٌ(22)
ترجمه :19 - و سرانجام سکرات مرگ به حق فرا می رسد (و به انسان گفته می شود) این همان چیزی است که از آن می گریختی !
20 - و در صور دمیده می شود، آن روز، روز تحقق وعده وحشتناک است .
21 - و هر انسانی وارد محشر می گردد در حالی که همراه او سوق دهنده و گواهی است .
22 - (به او خطاب می شود) تو از این صحنه (و دادگاه بزرگ) غافل بودی ، و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم ، و امروز چشمت کاملا تیز بین است !
تفسیر :قیامت و چشمهای تیز بین !
در این آیات صحنه های دیگری از مسائل مربوط به معاد منعکس است : صحنه ((مرگ))، صحنه ((نفخ صور)) و ((صحنه حضور در محشر)).
نخست می فرماید: ((سرانجام سکرات مرگ به حق فرا می رسد (و

جائت تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 254
سکرة الموت بالحق).
((سکره مرگ)) حالتی است شبیه به ((مستی)) که بر اثر فرا رسیدن مقدمات مرگ ، به صورت هیجان و انقلاب فوق العادهای به انسان دست می دهد، و گاه بر عقل او چیره می گردد، و او را در اضطراب و نا آرامی شدیدی فرو می برد.
چگونه چنین نباشد در حالی که مرگ یک مرحله انتقالی مهم است که باید انسان در آن لحظه تمام پیوندهای خود را با جهانی که سالیان دراز با آن خو گرفته بود قطع کند، و در عالمی گام بگذارد که برای او کاملا تازه و اسرارآمیز است ، به خصوص اینکه در لحظه مرگ انسان درک و دید تازهای پیدا می کند، بی ثباتی این جهان را با چشم خود می بیند، و حوادث بعد از مرگ را کم و بیش مشاهده می کند. اینجا است که وحشتی عظیم سر تا پای او را فرا می گیرد و حالتی شبیه مستی به او دست می دهد ولی ((مست)) نیست .
حتی انبیاء و مردان خدا که در لحظه مرگ از آرامش کاملی برخوردارند از مشکلات و شدائد این لحظه انتقالی بی نصیب نیستند، چنانکه در حالات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمده است که در لحظات آخر عمر مبارکش دست خود را در ظرف آبی می کرد و به صورت می کشید، و ((لااله الا الله)) می گفت و می فرمود: ان للموت سکرات : ((مرگ سکراتی دارد)).
علی (علیه السلام) ترسیم زنده و گویائی از لحظه مرگ و سکرات آن دارد می فرماید: اجتمعت علیهم سکرة الموت و حسرة الفوت ، ففترت لها اطرافهم ، تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 255
و تغیرت لها الوانهم ، ثم ازداد الموت فیهم ولوجا، فحیل بین احدهم و بین منطقه ، و انه لبین اهله ، ینظر ببصره ، و یسمع باذنه ، علی صحة من عقله ، و بقاء من لبه ، یکفر فیم افنی عمره ؟ و فیم اذهب دهره ؟ و یتذکر اموالا جمعها، اغمض فی مطالبها، و اخذها من مصرحاتها، و مشتبهاتها قد لزمته تبعات جمعها، و اشرف علی فراقها، تبقی لمن ورائه ینعمون فیها و یتمتعون بها!:
((سکرات مرگ ، تواءم با حسرت از دست دادن آنچه داشتند بر آنها هجوم می آورد، اعضای بدنشان سست می گردد، و رنگ از صورتهایشان می پرد کم کم مرگ در آنها نفوذ کرده ، میان آنها و زبانشان جدائی می افکند، در حالی که او در میان خانواده خویش است ، با چشمش می بیند و با گوشش می شنود و عقل و هوشش سالم است ، اما نمی تواند سخن بگوید!
در این می اندیشد که عمرش را در چه راه فانی کرده ؟ و روزگارش را در چه راهی سپری نموده است ؟!

به یاد ثروتهائی می افتد که در تهیه آن چشم بر هم گذارده ، و از حلال و حرام و مشکوک جمع آوری نموده ، و تبعات و مسؤ لیت گردآوری آن را بر دوش می کشد، در حالی که هنگام جدائی و فراق از آنها رسیده است او به دست بازماندگان می افتد، آنها از آن متنعم می شوند و بهره می گیرند اما مسئولیت و حسابش بر او است))!.
و در جای دیگر این معلم بزرگ جهان انسانیت هشدار می دهد و می فرماید: انکم لو قد عاینتم ما قد عاین من مات منکم لجزعتم و وهلتم و سمعتم و اطعتم و لکن محجوب عنکم ما قد عاینوا و قریب ما یطرح الحجاب !:.
((اگر آنچه را مردگان شما مشاهده کرده اند شما می دیدید وحشت می کردید، و ترسان می شدید، سخنان حق را می شنیدید و اطاعت می کردید، تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 256
ولی آنها آنچه دیده اند از شما مستور است ، و به زودی پردهها کنار می رود و شما هم مشاهده می کنید (اما افسوس ...).
سپس قرآن ادامه می دهد: ((به کسی که در حال سکرات مرگ است گفته می شود این همان چیزی است که ناخوش داشتی و از آن می گریختی))! (ذلک ما کنت منه تحید).
آری مرگ واقعیتی است که غالب افراد از آن می گریزند، به خاطر اینکه آن را فنا میدانند، نه دریچه ای به عالم بقاء، یا به خاطر علائق و پیوندهای شدیدی که با دنیا و مواهب مادی دارند و نمی توانند از آن دل بر کنند، و یا به خاطر تاریکی نامه اعمالشان !
هر چه هست از آن گریزانند، اما چه سود که این سرنوشتی است که در انتظار همگان است ، و شتری است که بر در خانه همه کس خوابیده ، و احدی را توان فرار از آن نیست ، همه سرانجام در کام مرگ فرو می روند و به آنها گفته می شود این همان است که از آن فرار می کردید؟!
گوینده این سخن ممکن است خدا باشد، یا فرشتگان ، و یا وجدانهای بیدار و یا همه اینها.
این حقیقت را قرآن در آیات دیگری نیز خاطر نشان ساخته ، در آیه 78 سوره نساء می فرماید: اینما تکونوا یدرککم الموت و لو کنتم فی بروج مشیدة : ((هر جا باشید مرگ دامن شما را می گیرد هر چند در قلعه های محکم باشید))!
گاه انسان مغرور، تمام واقعیتهای عینی را که با چشم می بیند بر اثر خود خواهی و حب دنیا به دست فراموشی می سپارد، تا جائی که سوگند یاد می کند من عمر تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 257
جاویدان دارم ، چنانکه قرآن می گوید: اولم تکونوا اقسمتم من قبل ما لکم من زوال : ((مگر شما نبودید که قبلا سوگند یاد کردید که هرگز زوال و

فنائی برای شما نیست))؟!
اما چه سوگند یاد کند و چه نکند، چه باور کند و چه نکند، مرگ حقیقتی است که دامان همه کس را می گیرد و راه فراری از آن نیست .
سپس به مساءله نفخ صور پرداخته می فرماید: ((در صور دمیده می شود و آن روز روز تحقق وعده های وحشتناک است)) (و نفخ فی الصور ذلک یوم الوعید).
منظور از ((نفخ صور)) در اینجا همان نفخ دوم است ، زیرا چنانکه قبلا نیز گفته ایم دو بار در صور دمیده می شود، نفخه اول که آن را نفخه ((فزع))یا ((صعق)) می گویند، نفخه ای است که در پایان جهان صورت می گیرد، و همه انسانها با شنیدن آن می میرند، و نظام عالم دنیا متلاشی می شود، و نفخه دوم که نفخه ((قیام)) و ((جمع)) و ((حضور)) است ، نفخه ای است که در آغاز ((رستاخیز)) انجام می گیرد، و با آن ، همه انسانها زنده می شوند، و از قبرها برخاسته ، برای حساب و جزا در محضر عدل الهی حاضر می شوند.
((نفخ)) در اصل به معنی ((دمیدن)) و ((نفخه)) به معنی ((یکبار دمیدن)) است ، و ((صور)) به معنی شیپور است که معمولا به وسیله آن ، دستورهائی به سربازان برای جمع شدن یا حاضر باش و یا استراحت و خواب می دهند، و استعمال آن در مورد ((صور اسرافیل)) یک نوع کنایه و تشبیه است مبسوط آن در جلد نوزدهم صفحه 537 به بعد (ذیل آیه 68 سوره زمر) آمده است .
به هر حال با توجه به ذیل آیه (جمله ذلک یوم الوعید: امروز روز وعده عذاب است) روشن می شود که منظور از ((نفخه صور)) در اینجا همان
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 258
نفخه دوم و رستاخیز است .
در آیه بعد وضع انسانها را به هنگام ورود در محشر چنین بیان می کند:
((در آن روز هر انسانی (اعم از نیکوکار و بدکار) وارد عرصه محشر می شود، در حالی که همراه او سوق دهنده و گواهی است)) (و جائت کل نفس معها سائق و شهید).
((سائق)) او را به سوی دادگاه عدل الهی می راند، و ((شهید)) بر اعمال او گواهی می دهد.
درست همچون دادگاههای این جهان که ماموری همراه شخص متهم است و شاهدی بر اعمال او، شهادت می دهد.
بعضی احتمال داده اند که ((سائق))، آن کسی است که نیکوکاران را به سوی بهشت ((سوق)) می دهد و بدکاران را به سوی دوزخ ، ولی با توجه به کلمه ((شهید)) (شاهد و گواه) معنی اول یعنی سوق به دادگاه عدل الهی مناسبتر است .

در اینکه این سوق دهنده و شاهد از فرشتگان است یا غیر آنها؟ تفسیرهای گوناگونی کرده اند.
بعضی گفته اند ((سائق)) فرشته نویسنده حسنات است ، و شهید فرشته نویسنده سیئات ، و به این ترتیب آنها فرشتگانی هستند که در آیات گذشته اشاره شده .
از روایتی چنین استفاده می شود که سائق ، فرشته ، مرگ است و شهید پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) اما این روایت با توجه به لحن آیات ، ضعیف به نظر می رسد.
بعضی نیز گفته اند: ((سائق)) فرشته ای است که هر انسانی را سوق می دهد، و شهید عمل انسان است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 259
و نیز گفته شده ((سائق)) فرشته است ، و ((شهید)) اعضای تن انسان ، و یا نامه اعمال او که به گردنش آویخته می شود.
این احتمال نیز داده شده که ((سائق)) و ((شهید)) یک فرشته بیش نیست ، و عطف این دو بر یکدیگر به خاطر مغایرت این دو وصف است ، یعنی فرشته ای همراه او است که هم او را به دادگاه الهی سوق می دهد، و هم گواه بر اعمال او است .
ولی غالب این تفسیرها خلاف ظاهر آیه است و ظاهر آیه چنانکه غالب مفسران نیز فهمیده اند این است که دو فرشته با هر انسانی می آید یکی او را سوق میدهد و دیگری گواه اعمال او است .
ناگفته پیداست که گواهی بعضی از فرشتگان منافاتی با وجود گواهان دیگر در صحنه قیامت ندارد، گواهانی همچون انبیاء، اعضای بدن ، نامه اعمال و زمان و مکانی که گناه در آنجا انجام گرفته است .
به هر حال ، فرشته اول در حقیقت مانع از فرار است ، و فرشته دوم مانع از انکار و به این ترتیب هر انسانی در آن روز گرفتار اعمال خویش است و راه گریزی از جزاء و کیفر آنها وجود ندارد.
در اینجا به مجرمان ، یا به همه انسانها، خطاب می شود که ((تو از این دادگاه بزرگ غافل بودی ، و ما پرده را از چشم تو کنار زدیم ، و امروز چشمت کاملا تیز بین است))! (لقد کنت فی غفلة من هذا فکشفنا عنک غطائک فبصرک الیوم حدید).
آری پرده های جهان ماده : آمال و آرزوها، عشق و علاقه به دنیا، زن و فرزند و مال و مقام ، هوسهای سرکش و حسادتها، تعصب و جهل و لجاجت

اجازه نمی داد که امروز را از همان زمان بنگری ، با اینکه نشانه های معاد و رستاخیز روشن بود و دلائل آن آشکار!
امروز گرد و غبار غفلت فرو نشسته ، حجابهای جهل و تعصب و لجاج کنار رفته ، پرده های شهوات و آمال و آرزوها دریده شده ، حتی آنچه در پرده

غیب مستور بوده ظاهر گشته است ، چرا که امروز ((یوم البروز)) و ((یوم الشهود)) و ((یوم تبلی السرائر)) است !
به همین دلیل چشمی تیز بین پیدا کرده ای ، و به خوبی می توانی حقائق را درک کنی !
آری چهره حقیقت پوشیده نیست ، و جمال یار پرده ندارد، اما غبار ره را باید فرو نشاند تا بتوان آن را تماشا کرد.
جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد!
اما فرو رفتن در چاه طبیعت ، و گرفتاری در میان انواع حجابها، به انسان اجازه نمی دهد حقائق را به خوبی ببیند، ولی آن روز که تمام این علائق و پیوندها بریده می شود طبعا انسان درک و دید تازه ای پیدا می کند، و اصولا روز قیامت روز ظهور و آشکار شدن حقائق است .
حتی در این جهان کسانی را که بتوانند این حجابها را از برابر چشم دل کنار بزنند و خود را از چنگال اسارت شهوات رهائی بخشند درک و دیدی پیدا می کنند که فرزندان دنیا از آن محرومند.
توجه به این نکته نیز لازم است که ((حدید)) در اصل به معنی ((آهن)) و نیز به معنی چاقو یا شمشیر تیز است ، سپس به تیز بینی ، و تیز فهمی ، اطلاق شده است ، همانگونه که ((برنده)) صفت شمشیر و کارد است اما در فارسی به زبان گویا و نطق فصیح نیز برنده اطلاق می شود، و از اینجا روشن می شود که منظور از ((بصر)) در اینجا چشم ظاهر نیست ، بلکه همان چشم عقل و دل است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 261
علی (علیه السلام) درباره حجتهای الهی در روی زمین چنین می فرماید:
هجم بهم العلم علی حقیقة البصیرة ، و باشروا روح الیقین ، و استلانوا ما استعوره المترفون ، و انسوا بما استوحش منه الجاهلون ، و صحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلی ، اولئک خلفاء الله فی ارضه و الدعاة الی دینه :
((علم و دانش با حقیقت بصیرت به آنها روی آورده ، و روح یقین را لمس کرده اند، آنچه دنیا پرستان آن را مشکل می شمرند برای آنها آسان است ، و به آنچه جاهلان از آن وحشت دارند انس گرفته اند، در این دنیا با بدنهائی زندگی می کنند که ارواحشان به جهان بالا پیوسته ، آنها خلفای الهی در زمینند و دعوت - کنندگان به آئین خدا))!.
نکته ها :
1 - حقیقت مرگ ؟
غالبا تصور می کنند مرگ یک امر عدمی و به معنی فنا است ، ولی این برداشت هرگز با آنچه در قرآن مجید آمده و دلائل عقلی به آن رهنمون می شود موافق نیست .
((مرگ)) از نظر قرآن یک امر وجودی است ، یک انتقال و عبور از جهانی

به جهان دیگر است ، و لذا در بسیاری از آیات قرآن از مرگ تعبیر به ((توفی)) شده که به معنی باز گرفتن ، و دریافت روح از تن به وسیله فرشتگان است .
تعبیر آیات فوق ((و جائت سکرة الموت بالحق)): ((شدائد مرگ به حق
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 262
به سراغ انسان می آید)) نیز اشاره به همین معنی است در بعضی از آیات مرگ را صریحا مخلوق خدا شمرده : الذی خلق الموت و الحیوة (ملک - 2).
در روایات اسلامی تعبیرات مختلفی درباره حقیقت مرگ آمده است .
در حدیثی می خوانیم که از علی بن الحسین امام سجاد (علیه السلام) سؤ ال کردند: ما الموت ؟ مرگ چیست ؟
در پاسخ فرمود: للمؤ من کنزع ثیاب وسخة قملة ، و فک قیود، و اغلال ثقیلة ، و الاستبدال بافخر الثیاب ، و اطیبها روائح ، و اوطی المراکب و انس المنازل :
و للکافر کخلع ثیاب فاخرة ، و النقل عن منازل انیسة ، و الاستبدال باوسخ الثیاب و اخشنها، و اوحش المنازل ، و اعظم العذاب !:
((برای مؤ من مانند کندن لباس چرکین و پر حشرات است ، و گشودن غل و زنجیرهای سنگین ، و تبدیل آن به فاخرترین لباسها، و خوشبوترین عطرها، و راهوارترین مرکبها و مناسبترین منزلها است .
((و برای کافر مانند کندن لباسی است فاخر، و انتقال از منزلهای مورد علاقه ، و تبدیل آن به چرک ترین و خشنترین لباسها، و وحشتناکترین منزلها و بزرگترین عذاب))!.
از امام محمد بن علی (علیهم السلام) نیز همین سؤ ال شد فرمود: تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 263
هو النوم الذی یاتیکم کل لیلة الا انه طویل مدته ، لاینتبه منه الا یوم القیامة !:
((مرگ همان خوابی است که هر شب به سراغ شما می آید، جز اینکه مدتش طولانی است و انسان از آن بیدار نمی شود تا روز قیامت))!.
در مباحث مربوط به برزخ گفته ایم که حالت اشخاص در برزخ متفاوت است : بعضی گوئی به خواب فرو می روند، و بعضی (همچون شهیدان راه خدا و مؤ منان قوی الایمان) غرق انواع نعمتها می شوند، و جمعی از جباران و اشقیاء غرق عذاب الهی .
امام حسین بن علی سید الشهداء (علیه السلام) نیز در کربلا و روز عاشورا و به هنگام شدت گرفتن جنگ تعبیر لطیفی در مورد حقیقت مرگ برای یارانش ارائه فرمود: صبرا بنی الکرام ! فما الموت الاقنطرة تعبر بکم عن البؤ س و الضراء الی الجنان الواسعة ، و النعیم الدائمة ، فایکم

یکره ان ینتقل من سجن الی قصر، و ما هو لاعدائکم الا کمن ینتقل من قصر الی سجن و عذاب ، ان ابی حدثنی عن رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) ان الدنیا سجن المؤ من و جنة الکافر، و الموت جسر هؤ لاء الی جنانهم ، و جسر هؤ لاء الی جحیمهم :
((شکیبائی کنید ای فرزندان مردان بزرگوار، مرگ تنها پلی است که شما را از ناراحتیها و رنجها به باغهای وسیع بهشت و نعمتهای جاودان منتقل می کند، کدامیک از شما از انتقال یافتن از زندان به قصر ناراحتید؟! و اما نسبت به دشمنان شما همانند این است که شخصی را از قصری به زندان و عذاب منتقل کنند، پدرم از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) نقل فرمود که دنیا زندان مؤ من و بهشت کافر است و مرگ پل آنها به باغهای بهشت ، و پل اینها به جهنم است))!. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 264
در حدیث دیگری می خوانیم : امام موسی بن جعفر (علیه السلام) وارد بر کسی شد، در حالی که غرق سکرات موت بود، و به هیچکس پاسخ نمی گفت ، جمعیت عرض کردند: ای فرزند رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله)! دوست داریم حقیقت مرگ را برای ما شرح دهی ، و بگوئی بیمار ما الان در چه حالی است ؟
فرمود: ((مرگ وسیله تصفیه است که مؤ منان را از گناه پاک می کند، و آخرین ناراحتی این عالم است ، و کفاره آخرین گناهان آنها است ، در حالی که کافران را از نعمتهایشان جدا می کند، و آخرین لذتی است که به آنها می رسد و آخرین پاداش کار خوبی است که احیانا انجام داده اند، و اما این شخص محتضر به کلی از گناهانش پاک شد و از معاصی بیرون آمد و خالص گشت آنچنان که لباس چرکین با شستشو پاک می شود، و او هم اکنون شایستگی آن را پیدا کرده که در سرای جاوید معاشر ما اهلبیت باشد))!.
2 - سکرات موت
در آیات فوق سخن از سکرات مرگ بود، و گفتیم ((سکرات)) جمع ((سکرة)) به معنی حالتی است شبیه مستی که بر اثر شدت حادثهای دست می دهد و انسان را سخت مضطرب می سازد، ولی مستی نیست .
درست است که مرگ برای مؤ منان آغاز یک انتقال به جهانی وسیعتر، و مملو از مواهب الهی است ، ولی با اینهمه این حالت انتقالی برای هیچ انسانی آسان نیست ، چرا که روح سالیان دراز با این تن خو گرفته ، و پیوند داشته است .
لذا هنگامی که از امام صادق (علیه السلام) سؤ ال می کنند چرا هنگامی که روح تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 265
از بدن خارج می شود احساس ناراحتی می کند فرمود: لانه نمی علیها البدن : ((به خاطر اینکه با آن نمو کرده است))!.

درست به این می ماند که دندان فاسدی از دهان بیرون کشند، مسلما بعدا احساس آرامش می کند، ولی لحظه جدائی دردناک است .
در بعضی از روایات اسلامی می خوانیم : سه روز برای انسان وحشتناک است : روزی که متولد می شود و این جهان ناآشنا را می بیند، و روزی که می میرد و عالم پس از مرگ را مشاهده می کند، و روزی که وارد عرصه محشر می شود و احکامی می بیند که در دار دنیا نبود، لذا خداوند متعال درباره ((یحیی بن زکریا)) می فرماید: ((و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا)) و از زبان عیسی بن مریم (علیهم السلام) نیز شبیه همین سخن را نقل می کند، و این دو پیامبر را مشمول عنایت خود در این سه روز قرار می دهد.
ولی مسلم است آنها که علائق خاصی به این دنیا دارند انتقالشان از آن بسیار سختتر، و دل بریدن از آنچه مورد علاقه آنها است مشکلتر است ، و نیز کسانی که مرتکب گناهان بیشتری شده اند سکرات موت برای آنها شدیدتر و دردناکتر است .
3 - مرگ ((حق)) است
نه فقط در آیات مورد بحث ، ((سکرات موت)) به عنوان ((حق)) معرفی

شده بلکه در آیات متعدد دیگر روی حق بودن مرگ تکیه شده ، در آیه 99 سوره ((حجر)) می خوانیم : و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین : ((پروردگارت را عبادت کن تا یقین (مرگ) به سراغ تو آید)). (در سوره مدثر آیه 47 نیز تعبیری شبیه آن دیده می شود).
اینها همه به خاطر آن است که انسان هر چیز را انکار کند نمی تواند این واقعیت را منکر شود که سرانجام مرگ در خانه همه ما را می کوبد و همه را با خود می برد.
توجه به حقانیت مرگ هشداری است برای همه انسانها که بیشتر و بهتر بیندیشند، و از راهی که در پیش دارند با خبر شوند، و خود را برای آن آماده سازند.
جالب اینکه در حدیثی آمده است : ((مردی نزد عمر آمد))، و گفت : من فتنه را دوست دارم ! و از حق بیزارم ! و به چیزی گواهی می دهم که هرگز ندیده ام ! عمر او را به زندان افکند این سخن به گوش علی (علیه السلام) رسید، فرمود: ای عمر! زندان کردن این مرد ظلم است و تو مرتکب ستم شدی گفت چرا؟ فرمود: زیرا او مال و فرزند خود را دوست می دارد که خدا در یکی از آیات قرآن از آن تعبیر به ((فتنه)) کرده است : انما اموالکم و اولادکم فتنه او از مرگ بیزار است و در قرآن از آن تعبیر به ((حق)) شده و جاءت سکرة الموت بالحق او شهادت به یکتائی خداوندی می دهد که هرگز او را ندیده است ، در اینجا عمر گفت : لو لا علی لهلک

عمر: ((اگر على (عليه السلام) نبود عمر هلاک می شد)). ق
تفسير نمونه جلد 22 صفحه 267
آيه 23-30
آيه و ترجمه
وَ قَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَى عَتِيدٌ(23)
أَلْقِيَا فى جَهَنَّمَ كلَّ كفَّارٍ عَنِيدٍ(24)
مَّنَّاعٍ لِّلْخَيرِ مُعْتَدٍ مُّرِيبٍ(25)
الَّذِى جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً ءَاخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فى الْعَذَابِ الشدِيدِ(26)
* قَالَ قَرِينُهُ رَبَّنَا مَا أَطغَيْتُهُ وَ لَكِن كانَ فى ضلَلٍ بَعِيدٍ(27)
قَالَ لا تخْتَصِمُوا لَدَى وَ قَدْ قَدَّمْت إِلَيْكم بِالْوَعِيدِ(28)
مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَى وَ مَا أَنَا بِظلَّمٍ لِّلْعَبِيدِ(29)
يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلاْتِ وَ تَقُولُ هَلْ مِن مَّزِيدٍ(30) تفسير نمونه جلد 22 صفحه 268
ترجمه :23 - فرشته همنشين او می گويد اين نامه اعمال او است كه نزد من حاضر و آماده است .
24 - (خداوند فرمان می دهد:) در جهنم بيفكنيد هر كافر متكبر و لجوج را.
25 - آن كسی كه شديدا مانع خير است ، متجاوز است ، و در شک و ترديد (حتی ديگران را به ترديد می افكند).
26 - آن كسی كه معبود ديگری با خدا قرار داده (آری) او را در عذاب شديد بيفكنيد!
27 - و همنشينش از شياطين می گويد: پروردگارا من او را به طغيان واندا‌شتم لكن او خود در گمراهی دور و درازی بود.
28 - خداوند می گويد: نزد من جدال و مخاصمه نكنيد، من قبلا به شما اتمام حجت كرده ام .
29 - سخن من تغيير ناپذير است ، و من هرگز به بندگانم ستم نخواهم كرد.
30 - به خاطر بياوريد روزی را كه به جهنم می گوئيم آيا پر شده ای ؟ و او می گويد آيا افزون بر اين هم وجود دارد؟!
تفسير :همنشينان انسان از فرشتگان و شياطين
باز در اين آيات صحنه ديگری از معاد ترسيم شده ، صحنه تكان دهنده ای كه فرشته قرين انسان ، محكوميت او را برملا می سازد، و فرمان خداوند برای مجازات او صادر می شود.
نخست می فرمايد: ((قرين او می گويد: اين نامه اعمال او است كه نزد من حاضر و آماده است)) و از تمام كارهای كوچک و بزرگ او در سراسر عمر پرده بر می دارد (و قال قرينه هذا ما لدی عتيد).
در اينكه منظور از ((قرين)) در اينجا كيست ؟ مفسران گفتگو بسيار

دارند، ولی غالبا پذیرفته اند که منظور فرشته ای است که در دنیا همراه انسان و مامور ضبط اعمال او است ، و در دادگاه عدل الهی گواهی می دهد. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 269
آیات گذشته که می گفت : هر کس وارد عرصه محشر می شود با او ((سائق)) و ((شهیدی)) است ، نیز گواه بر این معنی است ، بعلاوه لحن خود آیه و آیه بعد نیز تناسب با همین معنی دارد.
(دقت کنید) ولی بعضی گفته اند که منظور از ((قرین)) در اینجا ((شیطان)) است ، چرا که در بسیاری از آیات قرآن این کلمه به شیطانی که همنشین مجرمان است ، اطلاق شده ، بنابراین تفسیر معنی آیه چنین می شود ((شیطان همنشین او می گوید: من این مجرم را آماده جهنم کرده ام ، و نهایت کوششی را که در توان داشتم در این راه بکار برده ام))!
اما این معنی نه تنها متناسب آیات گذشته و آیهای که بلافاصله بعد از این آیه می آید نیست بلکه با تبرئه کردن ((شیطان)) خودش را از گناه اغوای انسانها که در چند آیه بعد می آید سازگار نمی باشد، چرا که طبق این تفسیر شیطان اعتراف به مسئولیت خویش در اغوای مجرمان می کند، در حالی که در آیات آینده می خوانیم ((قال قرینه ربنا ما اطغیته و لکن کان فی ضلال بعید)): ((قرین او می گوید: پروردگارا! من او را به طغیان وا نداشتم ولی او خود در گمراهی دور و درازی بود)) و کاملا با آن تضاد دارد.
تفسیر سومی نیز در اینجا گفته شده که از همه بعیدتر به نظر می رسد، و هیچ قرینه ای بر آن گواهی نمی دهد، و آن اینکه منظور از ((قرین)) دوستان و همنشینهایی از بشر است .
سپس خداوند دو فرشته مامور ثبت اعمال را مخاطب ساخته می گوید: ((در جهنم بیفکنید هر کافر خود خواه متکبر و لجوجی را)) (القیا فی جهنم کل کفار عنید).
((عنید)) از ماده عناد به معنی تکبر و خودپسندی و عدم تسلیم در تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 270
برابر حق است .
در اینکه این دو نفر که مخاطب به این خطاب هستند کیانند؟ باز تفسیرهای گوناگونی شده است ، جمعی تفسیر فوق را برگزیده اند، در حالی که بعضی دیگر مخاطب را ((خازنان دوزخ)) (دو نفر از ماموران جهنم) می دانند.
بعضی نیز گفته اند ممکن است مخاطب تنها یک نفر باشد، همان شهید و گواهی که همراه مجرم وارد عرصه محشر می شود، و در آیات قبل به آن اشاره شده ، و تثنیه آوردن فعل برای تاءکید است گوئی دو بار تکرار می کند ((الق)) ((الق)): ((بیفکن))، ((بیفکن))... و استعمال تثنیه در مخاطب واحد در لغت عرب وجود دارد، اما این تفسیر بسیار بعید به نظر

میرسد، و تفسیر اول از همه مناسبتر است . در آیه بعد به چند وصف از اوصاف زشت و مذموم این کافران عنید اشاره کرده ، می گوید: آن کس شدیدا مانع خیر است ، متجاوز است ، و در شک و تردید، بلکه دیگران را به شک و تردید میافکند (مناع للخیر معتد مریب). مناع به حکم اینکه صیغه مبالغه است به کسی گفته می شود که بسیار از چیزی منع می کند، بنابراین مناع للخیر کسی است که به هر صورت مخالف هر کار خیر است . در بعضی از روایات آمده که این آیه درباره ولید بن مغیره نازل شد، در آنجا که به فرزندان برادرش می گفت : هر کس از شما اسلام را بپذیرد من تا زندهام کمکی به او نخواهم کرد. معتد به معنی متجاوز است خواه متجاوز به حقوق دیگران باشد یا از حدود احکام الهی تجاوز کند. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 271
((مریب)) از ماده ((ریب)) به معنی شخصی است که در شک است ، شکی تواءم با بدبینی ، و یا دیگران را با گفتار و عمل خود به شک می اندازد، و باعث گمراهی آنها می شود.
باز در ادامه اوصاف این گروه عنید در آیه بعد می افزاید: ((همان کسی که معبود دیگری با خدا قرار داده و راه شرک و دوگانگی را پیش گرفته است)) (الذی جعل مع الله الها آخر).
آری ((چنین کسی را در عذاب شدید بیفکنید)) (فالقیاه فی العذاب الشدید).
در این چند آیه شش وصف برای این گروه دوزخی بیان شده است که پنج وصف اول در حقیقت علت و معلول یکدیگرند، و وصف ششم توضیحی است برای ریشه اصلی همه این اوصاف ، زیرا:
((کفار)) به معنی کسی که بسیار در کفر اصرار می ورزد.
و این منتهی به عناد می شود.
شخص معاند نیز اصرار بر منع خیرات دارد، و چنین کسی طبعا متجاوز به حقوق دیگران و حدود الهی است .
افراد متجاوز اصرار دارند که دیگران را نیز به شک و تردید بیفکنند و ایمان را از آنها سلب کنند.
به این ترتیب اوصاف پنجگانه ((کفار)) و ((عنید)) و ((مناع للخیر)) و ((معتد)) و ((مریب)) پیوند ناگسستنی با هم دارند. و لازم و ملزوم یکدیگرند.
در ششمین وصف یعنی ((الذی جعل مع الله الها آخر)) ریشه اصلی تمام تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 272
این انحرافات که شرک است آمده چرا که با دقت روشن می شود که شرک عامل همه این بدبختیها است .
آیه بعد پرده از روی ماجرای دیگری از سرنوشت این گروه کافر لجوج بر

می دارد، و آن مخاصمه و جر و بحثی است که با شیطان در قیامت دارند، آنها تمام گناهان خویش را به گردن شیاطین اغواگر می افکنند، ولی ((شیطان قرین او می گوید: پروردگارا من او را به طغیان وا نداشتم ، و به اجبار در این راه نیاوردم او خودش با میل و اراده خویش این راه را برگزید و در ضلال و گمراهی دور و درازی بود)) (قال قرینه ربنا ما اطغیته و لکن کان فی ضلال بعید).
این تعبیر شبیه چیزی است که در آیه 22 سوره ابراهیم آمده است که شیطان برای تبرئه خویشتن می گوید: و ما کان لی علیکم من سلطان الاان دعوتکم فاستجبتم لی فلا تلومونی و لوموا انفسکم : ((من هیچگونه سلطه ای بر شما نداشتم جز اینکه دعوتتان کردم و شما نیز پذیرفتید، بنابراین مرا سرزنش نکنید خود را سرزنش کنید))!.
البته شیطان نمی خواهد نقش خود را در اغوای انسان به کلی انکار کند، بلکه می خواهد این امر را ثابت کند که اجباری در کار نبوده و انسان با میل و رغبت خویش وسوسه های او را پذیرفته ، بنابراین تضادی با آیه ((لاغوینهم اجمعین)): ((من همه آنها را اغوا می کنم)) (ص - 82) ندارد.
گرچه در این آیات تنها سخن از دفاع شیطان به میان آمده و سخنی از اعتراض کفار بر شیطان دیده نمی شود، ولی به قرینه سائر آیات قرآن که آنها در قیامت با هم جر و بحث می کنند، و به قرینه آیه بعد، گفتار طرفین اجمالا روشن تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 273
می شود، زیرا در آیه بعد می خوانیم : ((خدا می فرماید نزد من جدال و مخاصمه نکنید، من قبلا به شما اتمام حجت کرده ام و شما را از این سرنوشت شوم با خبر ساخته ام)) (قال لاتختصموا لدی و قد قدمت الیکم بالوعید).
اشاره به اینکه از یکسو به شیطان گفته ام : اذهب فمن تبعک منهم فان جهنم جزائکم جزاء موفورا: ((برو هر کس از انسانها از تو پیروی کند جهنم جزای وافر همه شما است)) (اسراء - 63).
و از سوی دیگر به انسانها نیز اخطار کرده ام لاملئن جهنم منک و ممن تبعک منهم اجمعین : ((به طور مسلم دوزخ را از تو و از پیروانت پر خواهم کرد)) (ص - 85).
این تهدیدها و وعیدها در سائر آیات قرآن نیز آمده است ، و همگی حاکی از این است که خداوند هم به انسانها و هم به شیاطین اتمام حجت کرده ، و آنها را از اغواگری و اغواپذیری بر حذر داشته است .
سپس برای تاءکید بیشتر می افزاید: ((سخن من تغییر ناپذیر است ، و کلامی نزد من دگرگون نمی شود و من هرگز به بندگانم ستم نخواهم کرد)) (ما یبدل القول لدی و ما انا بظلام للعبید).
منظور از ((قول)) در اینجا همان تهدیدها و وعیدها است که خداوند در

آیات مختلف به آن اشاره کرده و نمونه هائی از آن را در بالا آوردیم .
تعبیر به ((ظلام)) به صورت ((صیغه مبالغه)) (بسیار ظلم کننده) با اینکه خداوند کمترین ظلمی روا نمی دارد ممکن است اشاره به این باشد که مقام علم و قدرت و عدل خداوند چنان است که اگر ستم کوچکی به کسی
کند بزرگ تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 274
و بسیار خواهد بود، و مصداق ((ظلام)) خواهد شد، بنابراین او از هرگونه ستمی بر کنار است .
و یا ناظر به کثرت افراد و مصادیق است چرا که اگر ستم کوچکی به بنده ای کند افراد شبیه او بسیارند و مجموعا ظلم بسیار می شود.
به هر حال این تعبیر دلیل بر اختیار و آزادی اراده بندگان است ، نه شیطان مجبور است شیطنت کند، و نه کافران مجبورند راه کفر و عناد و راه شیطان را پیش گیرند و نه سرنوشت قطعی و خارج از اراده برای کسی مقرر شده است .
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که چگونه می فرماید: ((سخن من تغییر ناپذیر است)) در حالی که جمعی مشمول عفو او می شوند؟
پاسخ این است که عفو نیز طبق برنامه حساب شده ای است ، و فرع بر این است که انسان عملی انجام داده باشد که در عین مجرم بودن قابلیت و شایستگی عفو را داشته باشد، این خود یکی از سنتهای الهی است که آنها را که شایسته عفوند مشمول عفو خویش قرار دهد و این نیز تغییر ناپذیر است .
در آخرین آیه مورد بحث به فراز کوتاه و تکان دهنده ای از حوادث قیامت اشاره کرده ، می گوید: ((به خاطر بیاورید روزی را که به جهنم می گوئیم آیا پر شده ای ؟! و او در پاسخ می گوید: آیا افزون بر این هم وجود دارد))؟! (یوم نقول لجهنم هل امتلات و تقول هل من مزید).
در اینکه منظور از ((هل من مزید)) چیست ؟ دو تفسیر گفته اند: تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 275
نخست اینکه استفهام ، استفهام انکاری است یعنی جهنم می گوید افزون بر این ممکن نیست ، و به این ترتیب با آیه 13 سوره سجده که می گوید: لاملان جهنم من الجنة و الناس اجمعین : ((سوگند یاد می کنم که دوزخ را از جن و انس پر می کنم کاملا هماهنگ است ، و تاءکیدی است بر این معنی که تهدید الهی در آن روز کاملا تحقق می یابد و دوزخ از کافران و مجرمان مالامال می شود)).
دیگر اینکه منظور از این جمله طلب فزونی است ، یعنی ((آیا باز هم افراد دیگری پیدا می شوند که به دوزخ بیایند))؟! و اصولا طبیعت هر چیزی این است که هم سنخ خود را دائما جستجو کند و هرگز سیر نمی شود، نه بهشت از نیکوکاران ، و نه دوزخ از بدکاران .

ولی این سؤ ال باقی می ماند که مفهوم این سخن آن است که دوزخ هنوز پر نشده ، در حالی که با آیه بالا (سوره سجده - آیه 13) که می گوید: ((دوزخ را از جن و انس پر می کنم)) سازگار نیست .
اما باید توجه داشت که طلب فزونی دلیل بر پر نشدن نمی باشد، زیرا ((اولا)) ممکن است ظرفی مثلا پر از غذا باشد باز هم کسی تمنا کند که روی آن انباشته شود و متراکم گردد، ((ثانیا)) این تقاضا ممکن است به معنی تقاضای تضییق مکان بر دوزخیان و مجازات دردناکتر باشد، یا تمنای وسعت یافتن و سپس نفرات بیشتری را به خود پذیرفتن .
به هر حال این آیه به خوبی نشان می دهد که دوزخیان بسیارند و جهنم منظره هولناک و وحشتناکی دارد و تهدید الهی جدی است ، و به گونه ای است که فکر درباره آن لرزه بر اندام هر انسانی می افکند و هشدار می دهد نکند یکی از آن نفرات تو باشی ! و همین اندیشه می تواند او را در برابر گناهان بزرگ و کوچک کنترل کند. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 276
سؤ ال دیگر اینکه چگونه دوزخ که موجود فاقد شعوری است مخاطب واقع می شود و پاسخ می گوید؟ برای این سؤ ال سه جواب است .
نخست اینکه این یک نوع تشبیه و بیان ((زبان حال)) است ، یعنی خداوند به لسان ((تکوین)) از جهنم سؤ ال می کند و او هم به زبان حال پاسخ می گوید و نظیر این تعبیر در زبانهای مختلف فراوان است .
دیگر اینکه سرای آخرت سرای حیات و زندگی واقعی است ، حتی موجوداتی همچون بهشت و جهنم از یک نوع حیات و درک و شعور برخوردار می شوند، بهشت سخت در اشتیاق مؤ منان است و دوزخ سخت در انتظار مجرمان .
جائی که اعضای پیکر انسان به سخن در آیند و شهادت و گواهی دهند تعجب نیست که بهشت و دوزخ چنین باشند.
بلکه به اعتقاد بعضی در این دنیا نیز تمام ذرات این جهان از نوعی درک و شعور برخوردارند، و لذا تسبیح و حمد خدا می گویند، که این تسبیح و حمد در آیات مختلف قرآن منعکس است .
دیگر اینکه مخاطب ماموران و خازنان دوزخند و همانها هستند که پاسخ می گویند.
همه این تفسیرها قابل قبول است هر چند تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد. ق
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 277
آیه 31-37
آیه و ترجمه
وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيرَ بَعِيدٍ(31)
هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِكلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ(32)

مَّنْ خَشىَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُّنِيبٍ(33)
ادْخُلُوهَا بِسلَمٍ ذَلِک يَوْمُ الْخُلُودِ(34)
لهُم مَّا يَشاءُونَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ(35)
وَ كَمْ أَهْلَكنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هُمْ أَشدُّ مِنهُم بَطشاً فَنَقَّبُوا فى الْبِلَدِ هَلْ مِن محِيصٍ(36)
إِنَّ فى ذَلِک لَذِكرَى لِمَن كانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السمْعَ وَ هُوَ شهِيدٌ(37)
ترجمه :31 - (در آن روز) بهشت به پرهيزگاران نزديک می شود، و فاصله ای از آنها ندارد!
32 - اين چيزی است که به شما وعده داده می شود و برای کسانی است که به سوی خدا باز می گردند، و پيمانها و احکام او را حفظ می کنند.
33 - آنکس که از خداوند رحمان در نهان بترسد، و با قلبی پرانابه در محضر او حاضر شود. تفسير نمونه جلد 22 صفحه 278
34 - (به آنها می گويند) به سلامت وارد بهشت شويد، امروز روز جاودانی است .
35 - هر چه بخواهند در آنجا برای آنها هست و نزد ما نعمتهای اضافی ديگری است (که به فکر هيچکس نمی رسد).
36 - چه بسيار اقوامی را که قبل از آنها هلاک کرديم ، اقوامی که از آنها قويتر بودند، و شهرها (و کشورها) را گشودند، آيا راه فراری وجود دارد؟
37 - در اين تذکری است برای آن کس که عقل دارد، يا گوش فرادهد و حضور يابد.
تفسير :ای مجرمان ! راه فراری نيست
با توجه به اينکه بحثهای اين سوره غالبا بر محور مساءله معاد و اموری که در ارتباط با آن است دور می زند و با توجه به اينکه در آيات گذشته از چگونگی افکندن کفار لجوج در جهنم و شدت عذاب آنها و صفاتی که آنها را به دوزخ می کشد سخن به ميان آمد، در آيات مورد بحث صحنه ديگری را ترسيم می کند، صحنه داخل شدن پرهيزگاران به بهشت با احترام کامل ، و اشاره به انواع نعمتهای بهشتی و صفاتی که انسان را در صف بهشتيان قرار می دهد، تا در مقايسه با يکديگر حقايق روشنتر گردد.
نخست می فرمايد: ((در آن روز بهشت به پرهيزگاران نزديک می شود و فاصله ای از آنها ندارد))! (و ازلفت الجنة للمتقين غير بعيد).
((ازلفت)) از ماده ((زلفی)) (بر وزن کبری) به معنی قرب و نزديکی است .
جالب اينکه نمی گويد پرهيزگاران را به بهشت نزديک می کنند بلکه می گويد بهشت را به آنها نزديک می کنند! اين مطلبی است که در شرائط اين دنيا قابل تصور نيست ، اما از آنجا که اصول حاکم بر سرای آخرت اصولی است که با شرائط اين جهان بسيار متفاوت است به هيچوجه جای تعجب

نیست که تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 279
خداوند برای نهایت اکرام و احترام مؤ منان پرهیزگار بجای آنکه آنها را به سوی بهشت برد، بهشت را به سوی آنها می آورد!
در سوره شعراء آیات 90 و 91 نیز می خوانیم : و ازلفت الجنة للمتقین و برزت الجحیم للغاوین : ((در آن روز بهشت را به پرهیزگاران نزدیک می کنند و دوزخ را برای گمراهان آشکار)).
و این نهایت لطف و احترام خدا به بندگان مؤ من است که بالاتر از آن تصور نمی شود.
تعبیر به ((غیر بعید)) نیز به عنوان تاءکید است .
به هر حال مفهوم آیه این است که این مساءله در قیامت واقع می شود هر چند تعبیر به فعل ماضی (ازلفت) شده است ، زیرا حوادث مسلمی که در آینده رخ میدهد در بسیاری از تعبیرات به صورت فعل ماضی بیان می شود، ولی بعضی آن را واقعا به صورت ماضی معنی کرده اند، و گفته اند نزدیک نمودن بهشت به پرهیزگاران در دنیا حاصل شده ، چرا که بهشت با آنها فاصله ای ندارد، بیرون رفتن از دنیا همان و گام نهادن در بهشت همان !
ولی با توجه به آیات قبل و بعد که سخن از صحنه قیامت می گوید این معنی بعید به نظر می رسد و مناسب همان تفسیر اول است .
سپس در شرح اوصاف بهشتیان می گوید: این بهشتی است که به شما وعده داده می شود و از آن کسانی است که به اطاعت فرمان خدا باز می گردند، و عهد و پیمانها و قوانین او را حفظ می کنید (هذا ما توعدون لکل اواب حفیظ). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 280
در اینجا به دو وصف از اوصاف آنها اشاره شده ((اواب)) و ((حفیظ)).
((اواب)) از ماده ((اوب)) (بر وزن ذوب) به معنی بازگشت است که ممکن است به معنی توبه از گناهان کوچک و بزرگ باشد، و یا بازگشت به طاعت او و با توجه به اینکه ((صیغه مبالغه)) است نشان می دهد که بهشتیان پرهیزگارانی هستند که هر عاملی بخواهد آنها را از اطاعت خدا دور سازد فورا متوجه می شوند و به طاعت او باز می گردند و از تقصیرات و غفلتهای خود توبه می کنند تا به مقام نفس مطمئنه برسند.
((حفیظ)) به معنی حافظ و نگاهدارنده است . آیا منظور حفظ عهد و پیمانهای الهی است که از انسانها گرفته که اطاعت او کنند و عبادت شیطان ننمایند. (یس - 60) و یا حفظ و قوانین و حدود الهی ؟، و یا به خاطر سپردن گناهان و یاد آوری آن برای توبه و جبران ؟ یا همه اینها؟ با توجه به اینکه این حکم به صورت مطلق ذکر شده تفسیر اخیر که جامعیت دارد مناسبتر به نظر می رسد.
و در ادامه این اوصاف در آیه بعد به دو وصف دیگر آنها اشاره می کند که

در حقیقت توضیح و تفسیری است برای اوصاف گذشته ، می فرماید: ((همان کسی که از خداوند رحمان در نهان بترسد و با قلبی توبه کار در محضر او حاضر شود)) (من خشی الرحمن بالغیب و جاء بقلب منیب).
تعبیر به ترسیدن از خدا در نهان ، اشاره به این است که آنها با اینکه خدا را هرگز با چشم نمی بینند از لابلای آثارش و از طریق استدلال و برهان به او ایمان می آورند، ایمانی تواءم با احساس مسؤ لیت کامل .
این احتمال نیز وجود دارد که منظور پنهان از چشم مردم است ، آنها نه

فقط در حضور جمع که در تنهائی و خلوت نیز مرتکب گناهی نمی شوند.
این خوف و خشیت سبب می شود که قلب آنها ((منیب)) باشد، دائما متوجه خدا گردد، و به طاعت او اقبال کند، و از هر گناه و لغزشی توبه نماید، و این حال را تا پایان عمر ادامه دهد و با همین حالت وارد عرصه محشر گردد.
سپس می افزاید: کسانی که دارای این چهار صفتند هنگامی که بهشت به آنها نزدیک می شود ((فرشتگان الهی به عنوان احترام و اکرام به آنها می گویند به سلامت وارد بهشت شوید)) (ادخلوها بسلام).
سلامت از هر گونه بدی و ناراحتی و آفت و بلا و کیفر و عذاب ، سلامت کامل از نظر جسم و جان .
سپس برای آرامش خاطر آنها اضافه می کنند: ((امروز، روز جاودانی است جاودانی نعمتها، و جاودانی بهشت با تمام مواهبش)) (ذلک یوم الخلود).
و به دنبال این دو موهبت (بشارت سلامت ، و بشارت خلود و جاودانگی در بهشت) خداوند منان دو بشارت دیگر به آنها می دهد که مجموعا چهار بشارت است همانند چهار وصفی که آنها داشتند، می فرماید: ((هر چه بخواهند در بهشت برای آنها هست)) (لهم ما یشاءون فیها).
و علاوه بر آن ((نزد ما نعمتهای دیگری است)) که هرگز به فکر آنها نرسیده است تا تمنایش کنند (و لدینا مزید).
تعبیری از این زنده تر و رساتر و دلانگیزتر تصور نمی شود، نخست می گوید بهشتیان هر چه بخواهند (با وسعت معنی این جمله) از انواع مواهب بدون استثناء، در اختیارشان قرار می گیرد، و افزون بر این نعمتها و مواهبی است که

هرگز به فکر هیچ انسانی نرسیده ، و از خاطر هیچکس خطور نکرده ، اما خداوند رحمان و رحیم که پرهیزگاران بهشتی را مشمول الطاف خاصش کرده از آن نعمتها نیز بهره مند می سازد، و به این ترتیب نعمتهای بهشتی ابعاد فوق العاده گسترده ای را که با هیچ بیانی قابل توصیف نیست پیدا می کند.

ضمنا از این تعبیر استفاده می شود که موازنه ای میان پاداش الهی و اعمال مؤ منان نیست ، بلکه از آن افزون و بسیار برتر و بالاتر است ، و در این مرحله همه جا با فضل او روبرو هستیم و در کیفرش با عدل او.
بعد از پایان گرفتن گفتگوها پیرامون بهشت و دوزخ ، صفات بهشتیان و دوزخیان ، و درجات و درکات آنها، برای نتیجه گیری کامل از این بحث ، مجرمان را مورد توجه قرار داده ، می فرماید: ((چه بسیار اقوامی را که قبل از آنها هلاک کردیم ، اقوامی که از آنها قویتر و نیرومندتر بودند، کشورها را گشودند و بر شهرها تسلط یافتند، اما بر اثر کفر و ظلم و بیدادگری و گناه نابود شدند)) (و کم اهلکنا قبلهم من قرن هم اشد منهم بطشا فنقبوا فی البلاد).
((آیا هیچ راه فراری از مرگ و عذاب الهی برای این گونه افراد وجود دارد))؟! (هل من محیص).
((قرن)) و ((اقتران)) در اصل به معنی نزدیک شدن دو چیز یا اشیائی با یکدیگر است ، و به جماعتی که در یک زمان زندگی می کنند ((قرن)) گفته می شود، و جمع آن ((قرون)) است ، سپس همین لفظ بر بخشی از زمان اطلاق شده که گاه آن را سی سال ، و گاه صد سال گفته اند.
بنابراین هلاک کردن ((قرنها)) به معنی هلاک کردن ((اقوام پیشین)) است .
((بطش)) به معنی برگرفتن چیزی است با قوة و قدرت ، و گاه به معنی جنگ و ستیز آمده است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 283
((نقبوا)) از ماده ((نقب)) به معنی سوراخی است که در دیوار یا پوست ایجاد می کنند، اما ((ثقب)) تنها سوراخی را گویند که در چوب ایجاد می کنند.
این ((واژه)) هنگامی که به صورت فعلی به کار رود به معنی سیر و حرکت و به اصطلاح شکافتن راه و پیشروی می آید، و به معنی کشورگشائی و نفوذ در مناطق مختلف نیز آمده است .
((منقبت)) نیز از همین ماده است و به افعال و صفات اشخاص بر جسته می گویند به خاطر نفوذ و تاءثیری که در مردم دارد و یا طریق را برای ترقی صاحبش می گشاید.
((نقیب)) به کسی می گویند که درباره جمعیتی بحث و بررسی می کند و از اوضاع و احوال آنها باخبر است و در درون آنها نفوذ می کند.
((محیص)) از ماده ((حیص)) (بر وزن حیف) به معنی انحراف و عدول از چیزی است ، و به همین مناسبت به معنی فرار از مشکلات ، و هزیمت در میدان جنگ نیز آمده است .
به هر حال ، آیه به کفار لجوج معاصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) هشدار می دهد که سری به تاریخ گذشتگان بزنند و آثار آنها را بر صفحات تاریخ و

صفحه روی زمین بنگرند، ببینند خداوند با اقوام سرکشی که پیش از آنها بودند چه کرد؟ اقوامی که از آنها پرجمعیت تر و با قدرت تر بودند، آنگاه به آینده خود بیندیشند.
این معنی بارها در قرآن مجید آمده است ، از جمله در آیه 8 سوره زخرف می خوانیم : ((فاهلکنا اشد منهم بطشا)): ((ما اقوامی را که از آنها قویتر بودند هلاک کردیم)).
بعضی آیه مورد بحث را اشاره به ((قوم ثمود)) می دانند که در سرزمین کوهستانی ((حجر)) در شمال حجاز زندگی می کردند، کوهها را می شکافتند، تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 284
و در آن خانه های باشکوه و قصرها می ساختند، ولی ظاهر این است که آیه مفهوم گسترده ای دارد و آنها و غیر آنها را شامل می شود.
جمله ((هل من محیص)) آیا راه گریزی وجود دارد؟ ممکن است از زبان اقوام پیشین باشد که به هنگام گرفتاری در چنگال عذاب این مطلب را از هم سؤ ال می کردند، و یا از سوی پروردگار نسبت به کفار لجوج معاصر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) یعنی آیا اینها می توانند از سرنوشت دردناکی که اقوام متمرد پیشین داشتند فرار کنند؟!
در آخرین آیه مورد بحث برای تاءکید بیشتر می افزاید: ((قطعا در سرگذشت پیشینیان تذکر و اندرزی است ، برای آن کس که عقل دارد، یا گوش فرا دهد، و حاضر باشد))! (ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید).
منظور از ((قلب)) در اینجا و در دیگر آیات قرآن که بحث از درک مسائل می کند همان ((عقل)) و شعور و ادراک است ، در کتب لغت نیز یکی از معانی ((قلب)) همان ((عقل)) گفته شده ، ((راغب)) در ((مفردات)) قلب را در آیه مورد بحث به علم و فهم تفسیر کرده ، در لسان العرب نیز می خوانیم که گاهی ((قلب)) به معنی عقل به کار رود.
در حدیثی از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) نیز در تفسیر همین آیه آمده است که ((منظور از قلب عقل است)).
ریشه این لغت (قلب) در اصل به معنی تغییر و تحول و به اصطلاح قلب تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 285
و انقلاب است ، و از آنجا که فکر و عقل انسان دائما در حال دگرگونی است به آن ((قلب)) گفته شده است ، و به همین دلیل در آیات قرآن روی مساءله سکینه و آرامش دل ، و یا اطمینان قلب تکیه شده است ، هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤ منین : ((او کسی است که آرامش را در دل مؤ منین نازل کرد)) (فتح - 4) ((الا بذکر الله تطمئن القلوب)): ((آگاه باشید یاد خدا مایه آرامش دلها است)) (رعد - 28) آری این موجود نا آرام را تنها یاد خدا آرامش می بخشد.

((القی السمع)) (گوش را افکند) کنایه از گوش دادن و نهایت دقت در استماع است ، شبیه تعبیری که در فارسی داریم می گوئیم : ((گوش ما نزد تو است)) یعنی به خوبی به سخنانت گوش می دهیم .
((شهید)) در اینجا به معنی کسی است که حضور قلب دارد، و به اصطلاح دلش در مجلس است ، و با دقت مطالب را پیگیری می کند.
و به این ترتیب مجموع آیه چنین معنی می دهد دو گروه می توانند از این مواعظ پند و اندرز گیرند، نخست آنها کسی که دارای ذکاوت و عقل و هوشند، و خود مستقلا می توانند مسائل را تحلیل کنند، و دیگر کسانی که در این حد نیستند اما می توانند ((مستمع)) خوبی برای دانشمندان باشند، و با حضور قلب به سخنان آنها گوش فرا دهند و حقایق را از طریق ارشاد و راهنمائی آنها فرا گیرند.
شبیه این سخن در آیه 10 سوره ملک نیز آمده است که از قول دوزخیان چنین نقل می کند: ((لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر)): ((اگر ما گوش شنوا یا عقل و درک کافی داشتیم هرگز در صف دوزخیان قرار نمی گرفتیم)) چرا که نشانه های راه حق آشکار است آنها که خود اهل تحقیقند آن را به خوبی تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 286
در می یابند، و آنها که چنین نیستند می توانند از طریق رهنمودهای دانشمندان عادل و دلسوز راه خود را بیابند، بنابراین باید انسان یا علم و عقل کافی داشته باشد یا گوش شنوا. ق
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 287
آیه 38-40
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السمَوَتِ وَ الاَرْض وَ مَا بَیْنَهُمَا فی سِتَّةِ أَیَّامٍ وَ مَا مَسنَا مِن لُّغُوبٍ(38)
فَاصبرْ عَلی مَا یَقُولُونَ وَ سبِّحْ بحَمْدِ رَبِّک قَبْلَ طلُوع الشمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ(39)
وَ مِنَ الَّیْلِ فَسبِّحْهُ وَ أَدْبَرَ السجُودِ(40)
ترجمه :38 - ما آسمانها و زمین و آنچه را در میان آنهاست در شش روز (شش دوران) آفریدیم و هیچگونه رنج و تعبی به ما نرسید (با این حال چگونه زنده کردن مردگان برای ما مشکل است ؟).
39 - در برابر آنچه آنها می گویند شکیبا باش ، و تسبیح و حمد پروردگارت را قبل از طلوع آفتاب و پیش از غروب بجا آور.
40 - و در بخشی از شب او را تسبیح کن ، و بعد از سجده ها!
تفسیر :آفریدگار آسمانها و زمین قادر بر احیای مردگان است
در تعقیب آیات گذشته و دلائل مختلفی که درباره معاد در آن آمده بود، در این آیات به یکي دیگر از دلائل امکان معاد اشاره کرده ، و بعد از آن به

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) دستور صبر و شکیبائی و تسبیح و حمد پروردگار می دهد، تا کار- تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 288
شکنیهای مخالفان را از این طریق تحمل و خنثی کند.
نخست می فرماید: ((ما آسمانها و زمین و آنچه را در میان آن دو است در شش روز (شش دوران) آفریدیم ، و در خلقت آنها هیچگونه تعب و ضعفی به ما نرسید))! (و لقد خلقنا السماوات و الارض و ما بینهما فی ستة ایام و ما مسنا من لغوب).
((لغوب)) به معنی تعب و خستگی است .
بدیهی است کسی که قدرتش محدود است اگر بخواهد کاری انجام دهد که بیش از توان او باشد خسته و درمانده و وامانده می شود، ولی در مورد وجودی که قدرتش نامحدود و توانائیش بی نهایت است این امور مفهومی ندارد.
بنابراین کسی که قادر است بی هیچگونه تعب و رنج این آسمان و زمین باعظمت ، و اینهمه کرات و کواکب و کهکشانها را ایجاد کند، توانائی دارد که انسان را بعد از مردن بار دیگر به حیات بازگرداند و لباس زندگی در اندامش بپوشاند.
بعضی برای این آیه شاءن نزولی نقل کرده اند که : یهود چنین می پنداشتند که خداوند آسمانها و زمین را در شش روز (شش روز هفته !) آفرید، سپس روز شنبه به استراحت پرداخت و یک پای خود را به روی پای دیگر انداخت ! و به همین دلیل اینطور نشستن را نامطلوب می شمرند و مخصوص خدا می دانند! آیه فوق نازل شد و به این گونه خرافات مضحک پایان داد.
ولی این شاءن نزول مانع از این نیست که آیه مساءله امکان معاد را تعقیب کند، در عین اینکه دلیلی است بر توحید و علم و قدرت پروردگار که آسمان و زمین با اینهمه عجائب و شگفتیها و میلیونها میلیون موجودات زنده ، و اسرار تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 289
عجیب و نظامهای ویژه اش آفریده است که تفکر در یک گوشه ای از آن می تواند ما را به آفریننده توانائی که دست قدرتش این گردونه عظیم را به حرکت در آورده ، و نور حیات و زندگی را همه جا پاشیده است ، رهنمون گردد.
موضوع خلقت آسمانها و زمین در ((شش روز)) کرارا در آیات قرآن آمده است .
کلمه ((یوم)) - چنانکه قبلا هم گفته ایم - در لغت عرب و معادل آن ((روز)) در لغت فارسی ، و یا در سائر لغات در بسیاری از موارد به معنی دوران استعمال می شود، نه به معنی بیست و چهار ساعت و یا دوازده ساعت ، فی المثل می گوئیم : ((یک روز مردم در سایه پیامبر اسلام

(صلی اللّه علیه و آله) زندگی می کردند، و روز دیگر جباران بنی امیه و بنی عباس بر مردم مسلط شدند)).
پیدا است ((روز)) در این تعبیرات به معنی ((دوران)) است ، خواه یکسال باشد یا صد سال یا هزاران و یا میلیونها سال . مثلا می گوئیم یک روز کره زمین یکپارچه آتش بود، روز دیگری سرد شد، و آماده حیات ، تمام این تعبیرات اشاره به دورانها است .
بنابراین از آیه فوق استفاده می شود که خداوند آسمانها و زمین و تمامی موجودات آنها را در شش دوران آفریده است .
(مشروح این سخن را در جلد ششم صفحه 200 تا 204 ذیل آیه 54 سوره اعراف بیان کرده ایم).
بنابراین جائی برای این سؤ ال باقی نمی ماند که قبل از آفرینش خورشید و کره زمین شب و روزی نبود تا خداوند عالم را در شش روز آفریده باشد.
بعد از ذکر دلائل مختلف معاد و ترسیم صحنه های مختلفی از قیامت چون تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 290
به هر حال گروهی تسلیم حق نیستند و لجاجت و پافشاری بر باطل دارند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را مخاطب قرار داده می گوید: ((در برابر آنچه آنها می گویند شکیبا باش)) (فاصبر علی ما یقولون).
چرا که تنها با نیروی صبر و استقامت می توان بر این مشکلات پیروز شد، و توطئه های دشمن را در هم شکست ، و نسبتهای ناروای آنها را در مسیر حق تحمل کرد.
و از آنجا که صبر و استقامت نیاز به پشتوانه ای دارد، و بهترین پشتوانه یاد خدا و ارتباط با مبداء علم و قدرت جهان آفرین است در دنبال این دستور می افزاید: ((و تسبیح و حمد پروردگارت را قبل از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن بجا آور)) (و سبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل الغروب).
همچنین ((در قسمتی از شب او را تسبیح کن و بعد از سجدها)) (و من اللیل فسبحه و ادبار السجود).
این یاد مداوم و تسبیح مستمر همچون قطره های حیاتبخش باران بر سرزمین قلب و جان تو می ریزد، و آن را سیراب می کند، دائما به تو نشاط و حیات می بخشد و به استقامت در مقابل مخالفان لجوج دعوت می کند.
در اینکه منظور از تسبیح خداوند در این مواقع چهارگانه (قبل از طلوع آفتاب قبل از غروب ، در شب ، و بعد از سجده ها) چیست ؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است .
بعضی معتقدند که این تعبیرات اشاره به نمازهای پنجگانه روزانه و بعضی از نوافل پرفضیلت است ، به این ترتیب که ((قبل طلوع الشمس)) اشاره

به نماز صبح است ، زیرا آخر وقت آن طلوع آفتاب می باشد. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 291
و ((قبل غروب الشمس)) اشاره به نماز ظهر و عصر است ، چرا که آخر وقت هر دو غروب آفتاب است .
((و من اللیل)) نماز مغرب و عشا را بیان می کند، ((و ادبار السجود)) نظر به نافله های مغرب دارد که بعد از مغرب بجا آورده می شود.
((ابن عباس)) همین تفسیر را پذیرفته ، با این قید که ((ادبار السجود)) را اشاره به تمام نمازهای نافله ، دانسته است که بعد از فرائض انجام می شود، ولی از آنجا که در میان نوافل روزانه به عقیده ما تنها نافله مغرب و عشاء است که بعد از این نمازها انجام می شود این تعمیم صحیح نیست .
بعضی دیگر ((قبل طلوع الشمس)) را اشاره به نماز صبح ، و ((قبل الغروب)) را اشاره به نماز عصر، و ((من اللیل فسبحه)) را اشاره به نماز مغرب و عشاء، دانسته اند، و به این ترتیب بدون هیچ دلیل روشن سخن از نماز ظهر به میان نیامده است ، و این دلیل بر ضعف این تفسیر است .
در روایتی نیز از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : هنگامی که از آیه ((و سبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل الغروب)) سؤ ال کردند فرمود: تقول حین تصبح و حین تمسی عشر مرات لا اله الا الله وحده لا شریک له ، له الملک ، و له الحمد، یحیی و یمیت ، و هو علی کل شی ء قدیر:
((هنگام صبح و عصر ده بار این ذکر را می گوئی لا اله الا الله ....))
این تفسیر با تفسیر اول منافاتی ندارد و ممکن است هر دو در معنی آیه جمع باشد.
قابل توجه اینکه نظیر همین معنی با تفاوت مختصری در آیه 130 سوره طه نیز آمده است ، آنجا که می فرماید: ((و سبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 292
و قبل غروبها و من اناء اللیل فسبح و اطراف النهار لعلک ترضی)):
((قبل از طلوع آفتاب ، و پیش از غروب آن ، و همچنین در اثناء شب ، و اطراف روز تسبیح و حمد پروردگارت را بجا آور تا خشنود شوی)).
جمله لعلک ترضی نشان می دهد که این عبادات و تسبیحات نقش مهمی در آرامش فکر و رضایت خاطر آدمی دارد، و به او در برابر حوادث سخت نیرو و توان می بخشد.
این نکته نیز قابل توجه است که در آیه 49 سوره طور چنین آمده است و من اللیل فسبحه و ادبار النجوم : ((برخی از شب را تسبیح خدا کن و به هنگام پشت کردن ستارگان)).
در حدیث آمده است که علی (علیه السلام) فرمود: ((ادبار السجود)) دو

رکعت نافله ای است که بعد از مغرب می خوانند (توجه داشته باشید نافله مغرب چهار رکعت است که در اینجا فقط به دو رکعت آن اشاره شده) و ((ادبار النجوم)) دو رکعت نافله صبح است که قبل از نماز صبح و به هنگام غروب ستارگان بجا می آورند)).
در روایتی نیز آمده است که منظور از ((ادبار السجود)) همان نماز وتر است که در آخر شب انجام می شود.
به هر حال تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می رسد هر چند وسعت و گسترش تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 293
مفهوم تسبیح بسیاری از تفسیرهای دیگر را که در روایات به آن اشاره شده شامل می گردد.
نکته :
شکیبائی رمز هر پیروزی است
این نخستین بار نیست که قرآن مجید روی صبر و شکیبائی در برابر مشکلات و افراد لجوج و معاند تکیه می کند، مکرر در مکرر قرآن مجید هم به پیامبر بزرگ اسلام ، و هم به عموم مؤ منان این مساءله مهم را خاطر نشان می سازد، و تجربه های فراوان نیز نشان داده که غلبه و پیروزی از آن کسانی است که سهم بیشتری از صبر و استقامت دارند.
در حدیثی می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) به یکی از دوستانش (که شاید در شرائط سخت آن زمان بی تابی می کرد) فرمود: علیک بالصبر فی جمیع امورک : ((بر تو لازم است که در تمام کارها صبر و شکیبائی داشته باشی)).
سپس افزود خداوند محمد (صلی اللّه علیه و آله) را مبعوث کرد و او را به ((صبر)) و مدارا دستور داد، و او صبر کرد تا نسبتهای بسیار ناروا به او دادند، تا آنجا که سینه اش تنگ شد، خداوند این آیه را بر او نازل کرد: و لقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون فسبح بحمد ربک و کن من الساجدین : ((ما می دانیم که به خاطر سخنان آنها ناراحت می گردی و سینه ات تنگ می شود، تسبیح و حمد پروردگارت را بجا آور، و از سجده کنندگان باش)).
باز او را تکذیب کردند و تیرهای تهمت از هر سو به طرفش پرتاب نمودند، و از این جهت محزون و غمگین شد، باز خداوند برای دلداریش این آیه را نازل فرمود: قد نعلم انه لیحزنک الذی یقولون فانهم لا یکذبونک و لکن الظالمین بایات الله یجحدون و لقد کذبت رسل من قبلک فصبروا علی ما
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 294
کذبوا و اوذوا حتی اتاهم نصرنا: ((ما می دانیم که سخنان آنها تو را اندوهگین می کند، ولی آنها تو را تکذیب نمی کنند بلکه ستمگران آیات خدا را تکذیب می کنند، پیش از تو نیز رسولان خدا را تکذیب کردند و آنها در

برابر تکذیبها و آزارها صبر نمودند تا یاری ما به کمکشان آمد)).
سپس امام (علیه السلام) می افزاید: پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) خود را وادار به صبر و شکیبائی کرد، اما در این هنگام آنها از حد گذراندند و نام خدا را بردند، و نسبت به ساحت مقدسش تکذیب کردند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود من در برابر ناملایمات خود و خانواده و حیثیتم صبر کردم ، ولی در برابر بدگوئی به پروردگارم شکیبایی ندارم ، در اینجا خداوند عزوجل این آیه (آیه مورد بحث) را نازل فرمود: و لقد خلقنا السموات و الارض و ما بینهما... ((ما آسمان و زمین و آنچه در میان این دو است در شش دوران آفریدیم (و در آفرینش جهان شتاب و عجله نکردیم) و تعب و رنجی بما نرسید، بنابراین تو هم عجله مکن و در برابر سخنان آنان صابر باش ، اینجا بود که پیامبر صبر و شکیبائی را در تمام حالات پیش گرفت)) (تا بر دشمنانش پیروز شد). ق
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 295
آیه 41-45
آیه و ترجمه
وَ استَمِعْ یَوْمَ یُنَادِ الْمُنَادِ مِن مَّکانٍ قَرِیبٍ(41)
یَوْمَ یَسمَعُونَ الصیْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِک یَوْمُ الْخُرُوج (42)
إِنَّا نحْنُ نُحْیِ وَ نُمِیت وَ إِلَیْنَا الْمَصِیرُ(43)
یَوْمَ تَشقَّقُ الاَرْض عَنهُمْ سِرَاعاً ذَلِک حَشرٌ عَلَیْنَا یَسِیرٌ(44)
نحْنُ أَعْلَمُ بِمَا یَقُولُونَ وَ مَا أَنت عَلَیهِم بجَبَّارٍ فَذَکِّرْ بِالْقُرْءَانِ مَن یخَاف وَعِیدِ(45)
ترجمه :41 - گوش فرا ده و منتظر روزی باش که منادی از مکان نزدیک ندا می دهد.
42 - روزی که همگان صیحه رستاخیز را به حق می شنوند، آن روز روز خروج است .
43 - مائیم که زنده می کنیم ، و می میرانیم ، و بازگشت تنها به سوی ما است .
44 - روزی که زمین از روی آنها شکافته می شود و به سرعت (از قبرها) خارج می گردند، و این جمع کردن برای ما آسان است .
45 - ما به آنچه آنها می گویند آگاهتریم و تو ماءمور به اجبار آنها نیستی ، بنابراین به وسیله قرآن کسانی را که از عذاب من می ترسند متذکر ساز.
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 296
تفسیر :با صیحه رستاخیز همه زنده می شوند
این آیات که آخرین آیات سوره ((ق)) را تشکیل می دهد همانند سایر آیات این سوره تکیه بر مسئله معاد و رستاخیز دارد، و باز گوشه دیگری از آن را مطرح می کند، و آن مساءله ((نفخ صور)) و ((خروج مردگان از

قبر)) است .
می فرماید: ((گوش فرا ده و منتظر روزی باش که منادی از مکان نزدیک ندا می دهد)) (و استمع یوم یناد المناد من مکان قریب).
((روزی که صیحه رستاخیز را به حق می شنوند، آن روز، روز خروج است))! (یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلک یوم الخروج).
مخاطب در ((استمع)) (گوش فرا ده) گرچه شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) است ولی مسلما مقصود همه انسانها هستند.
و منظور از ((گوش فرا دادن)) یا انتظار کشیدن است ، زیرا کسانی که در انتظار حادثه ای به سر می برند که با صدای وحشتناکی شروع می شود دائما گوش فرا می دهند، و منتظرند. و یا منظور گوش فرا دادن به این سخن الهی است ، و معنی چنین می شود: ((این سخن را بشنو که پروردگارت درباره صیحه رستاخیز می گوید)).
اما این منادی کیست ؟ ممکن است ذات پاک خداوند باشد که این ندا را

می دهد، ولی به احتمال قویتر همان ((اسرافیل)) است که در ((صور)) می دمد، و در آیات قرآن نه با نام بلکه با تعبیرات دیگری به او اشاره شده است .
تعبیر به ((مکان قریب)) اشاره به این است که این صدا آنچنان در فضا پخش می شود که گوئی بیخ گوش همه است ، و همه آنرا یکسان از نزدیک می شنوند امروز ما با وسائل مختلف می توانیم سخن گوینده ای را که در یک نقطه دوردست از جهان سخن می گوید همگی از نزدیک بشنویم ، گوئی در کنار دست ما نشسته و با ما سخن می گوید، ولی آنروز بدون نیاز به این وسائل همه صدای منادی حق را که فریاد رستاخیز بر می کشد در نزدیکی خود می شنوند.
به هر حال این صیحه ، صیحه نخستین که برای پایان گرفتن جهان است نیست بلکه صیحه دوم یعنی همان صیحه قیام و حشر است ، و در حقیقت آیه دوم توضیح و تفسیری است برای آیه اول می گوید: آنروز که صیحه را به حق می شنوند روز خروج از قبرها و از میان خاکهای زمین است .
و برای اینکه روشن شود حاکم در این دادگاه بزرگ کیست ؟ می افزاید ((مائیم که زنده می کنیم و می میرانیم بازگشت مردم فقط به سوی ما است)) (انا نحن نحیی و نمیت و الینا المصیر). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 298
منظور از احیاء همان زنده کردن نخستین در دنیا است ، و منظور از میراندن در پایان عمر است ، و جمله : ((الینا المصیر)) اشاره به زنده شدن در رستاخیز است .
در حقیقت آیه اشاره به این نکته می کند که همانگونه که مرگ و حیات

نخستین به دست ما است ، بازگرداندن به زندگی و قیام قیامت نیز به دست ما و به سوی ما است .
سپس برای توضیح بیشتر می فرماید: ((بازگشت آنها به سوی ما روزی است که زمین از روی آنها شکافته می شود، و آنها زنده می شوند و به سرعت خارج می گردند)) (یوم تشقق الارض عنهم سراعا).
و در پایان آیه می افزاید: ((این حشر و جمع کردن مردم در قیامت برای ما سهل و آسان است)) (ذلک حشر علینا یسیر).
((حشر)) به معنی جمع و گردآوری از هر سو است .
روشن است خداوندی که آفریننده آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو است حشر و نشور مردگان برای او کار ساده ای می باشد. اصولا مشکل و آسان برای کسی است که قدرتش محدود است ، آن کسی که قدرتش نامحدود است همه چیز برای او یکسان و آسان است .
جالب اینکه در بعضی از روایات می خوانیم : ((اولین کسی که زنده می شود و از قبر خارج گشته ، وارد صحنه محشر می شود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) است و علی (علیه السلام) تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 299 همراه او است))!.
و در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه این سوره است بار دیگر به پیامبرش در مقابل مخالفان سرسخت و لجوج تسلی و دلداری می دهد و می فرماید: ((ما به آنچه آنها می گویند آگاهتریم)) (نحن اعلم بما یقولون).
((و تو ماءمور نیستی که آنها را مجبور به ایمان کنی و با قهر و اجبار به سوی اسلام بکشانی)) (و ما انت علیهم بجبار).
وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت ، و دعوت به سوی حق و بشارت و انذار است ((چون چنین است آنها را که از عذاب و عقاب من می ترسند به وسیله قرآن متذکر ساز، و پند و اندرز ده)) (فذکر بالقرآن من یخاف وعید).
در تفسیر ((قرطبی)) آمده است که ((ابن عباس)) می گوید: جمعی عرض کردند ای رسول خدا! ما را انذار کن و بیم ده ، آیه فوق نازل شد و گفت : ((فذکر بالقرآن من یخاف وعید)).
اشاره به اینکه قرآن برای انذار و بیدار ساختن افراد مؤ من کافی است هر صفحه ای از آن یادآور قیامت ، و آیات مختلفش بازگوکننده سرنوشت پیشینیان و توصیفهایش از مواهب بهشتی و عذابهای دوزخی و حوادثی که در آستانه رستاخیز و در دادگاه عدل الهی واقع می شود بهترین پند و اندرز برای همگان است .
به راستی یادآوری آن صحنه که زمینها از هم شکافته می شود، و خاکها جان تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 300
می گیرند، لباس حیات در تن می پوشند و به حرکت در می آیند و از قبرها

خارج می شوند، در حالی که وحشت و اضطراب سر تا پای همه را فرا گرفته ، و به سوی دادگاه عدل الهی رانده می شوند صحنه تکان دهنده ای است .
به خصوص اینکه گاهی یک قبر با گذشت زمان قبور انسانهای مختلفی شده و افراد بسیاری را در خود جای داده است که بعضی صالح و بعضی ناصالح و بعضی مؤ من و بعضی کافر بوده اند و به گفته شاعر:
رب قبر قد صار قبرا مرارا ضاحک من تزاحم الاضداد!
و دفین علی بقایا دفین فی طویل الاجال و الاماد!
((چه بسیار قبری که بارها قبر شد - قبری که از تزاحم اضداد می خندد))!
((و چه بسیار افرادی که بر بقایای انسانهای دیگری دفن شدند - در طول زمان و قرون و اعصار)).
پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده که از ((وعید)) تو می ترسند و از قرآنت پند می گیرند.
خداوندا! در آن روز که وحشت و اضطراب همگان را فرا گرفته ما را با رحمتت آرامشی عنایت فرما.
بارالها! روزهای عمر هر چه باشد به سرعت سپری می شود آنچه جاویدان است سرای آخرت تو است ، به ما حسن عاقبت و نجات در آخرت مرحمت کن .
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 301
سوره ذاریات
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 60 آیه است تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 302 تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 303
محتوای سوره ذاریات
محور بحث در این سوره در درجه اول ، مسائل مربوط به معاد و رستاخیز و پاداش و کیفر مؤ منان و مجرمان است ، ولی از این نظر مانند ((سوره ق)) نیست بلکه محورهای دیگری برای بحث در این سوره نیز دیده می شود.
به طور کلی می توان گفت مباحث این سوره بر پنج محور زیر دور می زند:
1 - چنانکه گفتیم قسمت مهمی از آن را مباحث معاد و شاخ و برگهای آن تشکیل می دهد، هم آغاز سوره با معاد است و هم پایان آن با معاد.
2 - بخش دیگری از این سوره ناظر به مساءله توحید و آیات و نشانه های خدا در نظام آفرینش است که طبعا بحثهای معاد را تکمیل می کند.
3 - در بخش دیگر از داستان فرشتگانی که میهمان ابراهیم (علیه السلام) شدند و ماءمور در هم کوبیدن شهرهای قوم لوط بودند بحث می کند.
4 - آیات دیگری از این سوره اشارات کوتاهی به داستان موسی (علیه السلام) و قوم عاد و قوم ثمود و قوم نوح دارد، و به این وسیله کافران و مجرمان دیگر را هشدار می دهد.
5 - و بالاخره قسمت دیگری از این سوره ، مبارزه اقوام متعصب و لجوج را با انبیاء گذشته بازگو کرده ، و پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) را که در برابر مخالفین سرسخت قرار داشت از این طریق دلداری می دهد، و دعوت به استقامت می کند. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 304
فضیلت تلاوت این سوره
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است : من قراء سورة الذاریات فی یومه او لیلته اصلح الله له معیشته و اتاه برزق واسع و نور له فی قبره بسراج یزهر الی یوم القیامة :
((هر کس سوره ذاریات را در روز یا شب بخواند خداوند وضع زندگی و معیشت او را اصلاح می کند، روزی وسیعی به او می دهد، و قبر او را با چراغی روشن می سازد که تا روز قیامت می درخشد))!
کرارا گفته ایم تنها لقلقه زبان برای رسیدن به اینهمه پاداش عظیم کافی

نیست بلکه هدف تلاوتی است اندیشه برانگیز، و اندیشه ای عمل آفرین !
ضمنا نامگذاری سوره به ((ذاریات)) به تناسب نخستین آیه این سوره است .
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 305
آیه 1-6
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَ الذَّرِيَتِ ذَرْواً(1)
فَالحُمِلَتِ وِقْراً(2)
فَالجْرِيَتِ يُسراً(3)
فَالْمُقَسمَتِ أَمْراً(4)
إِنمَا تُوعَدُونَ لَصادِقٌ(5)
وَ إِنَّ الدِّينَ لَوَقِعٌ(6)
ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - سوگند به بادهائی که ابرها را به حرکت در می آورند (و گرد و غبار و بذرهای گیاهان را).
2 - و سپس سوگند به ابرهائی که بار سنگینی (از باران) با خود حمل می کنند.
3 - و سپس سوگند به کشتیهائی که به آسانی به حرکت در می آیند.
4 - و سوگند به فرشتگانی که کارها را تقسیم می کنند.
5 - (آری سوگند به همه اینها) که آنچه به شما وعده داده شده است قطعا راست است .
6 - و بدون شک جزای اعمال واقع شدنی است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 306
تفسیر :سوگند به طوفانها و ابرهای باران زا!
بعد از سوره ((والصافات)) این دومین سوره ای است که با سوگندهای مکرر آغاز می شود، سوگندهائی پرمعنی و تفکرآفرین ، سوگندهائی بیدارکننده و آگاهی بخش .
بسیاری دیگر از سوره های قرآن که به خواست خدا در بحثهای آینده با آن روبه رو می شویم چنین است ، و جالب اینکه این سوگندها غالبا مقدمه ای است برای بیان مساءله معاد، جز در موارد معدودی که با مساءله توحید و غیر آن مربوط می شود، و نیز جالب اینکه محتوای این سوگندها ربط خاصی با محتوای رستاخیز دارد، و با ظرافت و زیبائی مخصوصی این بحث مهم را از جوانب گوناگون تعقیب می کند.
حقیقت این است که سوگندهای قرآن که تعداد آن زیاد است یکی از چهره های اعجاز این کتاب آسمانی و از زیباترین و درخشنده ترین فرازهای آن

است که شرح هر کدام در جای خود خواهد آمد.
در آغاز این سوره خداوند به پنج موضوع مختلف سوگند یاد کرده است که چهار مورد آن پشت سر هم و یک قسمت به صورت جداگانه آمده است .
نخست می فرماید: ((سوگند به بادهائی که ابرها را در آسمان به حرکت در می آورند و گرد و غبارها و بذر گیاهان و نطفه های گلها را در روی زمین به هر سو می پراکند)) (و الذاریات ذروا). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 307
سپس می افزاید: ((سوگند به ابرهائی که بار سنگینی از باران با خود حمل می کنند)) (فالحاملات وقرا).
((و سوگند به کشتیهائی که بر رودخانه های عظیم و صفحه دریاها به آسانی به حرکت درمی آیند)) (فالجاریات یسرا).
((و سوگند به فرشتگانی که کارها را تقسیم می کنند)) (فالمقسمات امرا).
در حدیثی که بسیاری از مفسران در ذیل همین آیه آورده اند می خوانیم : ((ابن الکوا)) روزی از علی (علیه السلام) در حالی که بر منبر خطبه می خواند سؤ ال کرد منظور از ((الذاریات ذروا)) چیست ؟ فرمود: بادها است .
عرض کرد: ((فالحاملات وقرا)) فرمود: ابرها است .
عرض کرد: ((فالجاریات یسرا)) فرمود: کشتیها است .
عرض کرد: ((فالمقسمات امرا)) فرمود: منظور فرشتگان است .
با این حال تفسیرهای دیگری است که با این تفسیر قابل جمع است . از جمله اینکه منظور از ((جاریات یسرا)) نهرهائی است که به وسیله بارانها به تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 308
جریان می افتد، و منظور از ((فالمقسمات امرا)) ارزاقی است که بواسطه فرشتگان از طریق کشاورزی تقسیم می شود.
به این ترتیب سخن از بادها، سپس ابرها، و بعد از آن نهرها، و سرانجام روئیدن گیاهان است که تناسب نزدیکی با مساءله معاد که بعد از آن آمده دارد، زیرا می دانیم که یکی از دلائل امکان معاد مساءله زنده کردن زمینهای مرده به وسیله نزول باران است که بارها در قرآن به عبارات مختلف ذکر شده است .
این احتمال نیز داده شده که این چهار وصف همگی اوصاف بادها باشد، بادهائی که ابرها را تولید می کند، و بادهائی که آنها را بر دوش خود حمل می نماید، و بادهائی که آنها را به هر سو می راند، و بادهائی که دانه های باران را به هر طرف می پاشد.
با توجه به اینکه تعبیرات این آیات جامع و کلی است می تواند همه این معانی را در خود جای دهد ولی عمده همان تفسیر اول است .

در اینجا این سؤ ال پیش می آید که اگر منظور فرشتگان است ، فرشتگان چه اموری را تقسیم می کنند؟
در پاسخ می گوئیم : این تقسیم کار ممکن است مربوط به کل تدبیر این عالم باشد که گروههائی از فرشتگان الهی به فرمان او تدبیر امور آن را بر عهده دارند، و نیز ممکن است مربوط به تقسیم ارزاق ، و یا تقسیم قطرات باران بر مناطق روی زمین باشد. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 309
بعد از ذکر این چهار سوگند که همه بیانگر اهمیت مطلبی است که بعد از آن می آید می فرماید: ((آنچه به شما وعده داده شده است قطعا راست است)) (انما توعدون لصادق).
و بار دیگر به عنوان تاءکید می افزاید و بدون شک جزای اعمال واقع شدنی است (و ان الدین لواقع).
((دین)) در اینجا به معنی جزاء است ، همانطور که در ((مالک یوم الدین)) آمده ، و اصولا یکی از نامهای قیامت ((یوم الدین)) (روز جزااست) و از آن روشن می شود که منظور از وعده های واقع شدنی در اینجا وعده های مربوط به قیامت و حساب و پاداش و کیفر و بهشت و دوزخ و سایر امور مربوط به معاد است ، بنابراین جمله اول تمام وعده های قیامت را شامل می شود، و جمله دوم تاءکیدی است بر مساءله جزا.
در چند آیه بعد نیز سخن از ((یوم الدین)) به میان آمده ، و همانگونه که قبلا نیز اشاره کردیم سوگندهائی که در آغاز این سوره آمده پیوند و تناسب روشنی با نتیجه این قسمها دارد، چرا که حرکت ابرها و نزول بارانها و در نتیجه زنده شدن زمینهای مرده ، خود صحنه ای از قیامت و معاد را در این دنیا نشان می دهد.
بعضی از مفسران ((ما توعدون)) را در اینجا به مفهوم وسیعتری تفسیر کرده اند که تمام وعده های الهی مربوط به قیامت و دنیا و تقسیم ارزاق و مجازات مجرمان در این جهان و جهان دیگر، و پیروزی مؤ منان صالح را شامل می شود، آیه 22 همین سوره که می گوید: ((و فی السماء رزقکم و ما توعدون)) تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 310
نیز ممکن است تاءییدی بر این معنی باشد، و چون لفظ آیه مطلق است این عمومیت بعید نیست .
به هر حال ، وعده های الهی همه صادق است ، چرا که ((خلف وعده)) یا ناشی از ((جهل)) است ، یا ((عجز)) جهلی که باعث تغییر فکر وعده دهنده می شود، و عجزی که او را از وفای به وعده بازمی دارد، اما خداوند ((عالم)) و ((قادر)) وعده هایش تخلف ناپذیر است . الذاریات
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 311
آیه 7-14

آیه و ترجمه
وَ السمَاءِ ذَاتِ الحُبُکِ(7)
إِنَّکمْ لَفِی قَوْلٍ مخْتَلِفٍ(8)
یُؤْفَک عَنْهُ مَنْ أُفِک (9)
قُتِلَ الخْرَّصونَ(10)
الَّذِینَ هُمْ فی غَمْرَةٍ ساهُونَ(11)
یَسئَلُونَ أَیَّانَ یَوْمُ الدِّینِ(12)
یَوْمَ هُمْ عَلی النَّارِ یُفْتَنُونَ(13)
ذُوقُوا فِتْنَتَکمْ هَذَا الَّذِی کُنتُم بِهِ تَستَعْجِلُونَ(14)
ترجمه :7 - قسم به آسمان که دارای چین و شکنهای زیباست !
8 - که شما در گفتاری مختلف و گوناگون هستید.
9 - کسانی از ایمان به آن (روز جزا) منحرف می شوند که از قبول حق سر باز می زنند.
10 - کشته شوند دروغگویان (و مرگ بر آنها!).
11 - همانها که در جهل و غفلت فرو رفته اند.
12 - و پیوسته سؤ ال می کنند روز جزا چه موقع است ؟!
13 - (آری) همان روزی است که آنها را بر آتش می سوزانند! تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 312
14 - بچشید عذاب خود را، این همان چیزی است که درباره آن عجله داشتید!
تفسیر :سوگند به آسمان و چین و شکنهای زیبایش !
این آیات نیز همچون آیات گذشته با سوگند شروع می شود، و از اختلافات کافران پیرامون قیامت و رستاخیز، و مسائل مختلف دیگر از جمله شخص پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) و مساءله توحید سخن می گوید.
نخست می فرماید: ((سوگند به آسمان که دارای چین و شکنهای زیبا است)) (و السماء ذات الحبک).
برای ((حبک)) (بر وزن کتب) جمع ((حباک)) (بر وزن کتاب) در لغت معانی بسیاری گفته شده ، از جمله : راهها و چین و شکنهائی که بر اثر بادها روی رملهای بیابان ، و یا صفحه آب ، و یا ابرهای آسمان پیدا می شود.
به موهای ((مجعد)) نیز ((حبک)) گفته می شود.
گاه ((حبک)) را به معنی زیبائی و زینت تفسیر کرده اند.
و همچنین به معنی شکل موزون و مرتب .
و ریشه اصلی آن که ((حبک)) (بر وزن کبک) است به معنی بستن و محکم کردن است .
به نظر می رسد که همه این معانی به یک معنی باز می گردد، و آن چین و

شکنهای زیبائی است که در میان امواج ، ابرهای آسمان ، رملهای بیابان و موهای سر پیدا می شود.
و اما تطبیق این معنی بر آسمان یا به خاطر اشکال مختلف توده های ستارگان تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 313
و صورتهای فلکی (مجموعه هائی از ستارگان ثابت را که شکل خاصی به خود گرفته صورت فلکی می نامند).
یا به خاطر موجهای جالبی است که در ابرهای آسمانی پیدا می شود، و گاه به قدری زیبا است که مدتها چشمهای انسان را متوجه خود می سازد.
و یا توده های عظیم کهکشانها است که همچون پیچ و خمهای موهای مجعد بر صفحه آسمان ظاهر می شود، مخصوصا عکسهای جالبی که دانشمندان وسیله تلسکوپها از این کهکشانها برداشته اند، کاملا موهای مجعد و پیچیده را تداعی می کند.
بنابراین معنی ، قرآن به آسمان و این کهکشانهای عظیم که در آن روز چشم تیزبین علم و دانش بشر هنوز به آن نیفتاده بود سوگند یاد می کند.
با توجه به اینکه این معانی منافاتی با هم ندارند ممکن است همه آنها در این سوگند جمع باشند در آیه 17 سوره مؤ منون نیز می خوانیم و لقد خلقنا فوقکم سبع طرائق : ((ما بر فراز شما هفت راه آفریدیم)) که اشاره به تنوع و کثرت آسمانها و کرات و کهکشانها و عوالم مختلف است .
این نکته نیز قابل توجه است که ریشه اصلی ((حبک)) می تواند اشاره به استحکام آسمانها و پیوند محکم کرات با یکدیگر مانند سیارات منظومه شمسی با قرص خورشید بوده باشد.
آیه بعد به جواب قسم یعنی مطلبی که به خاطر آن سوگند یاد شده است پرداخته ، می افزاید: ((همه شما در گفتاری مختلف و گوناگون هستید)) (انکم لفی قول مختلف). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 314
پیوسته ضد و نقیض می گوئید، و همین تناقض گوئی دلیل بر بی پایه بودن سخنان شما است .
در مورد معاد، گاه می گوئید: ما اصلا باور نمی کنیم که استخوانهای پوسیده زنده شوند.
و گاه می گوئید ما در این باره شک و تردید داریم .
و گاه می افزائید پدران و نیاکان ما را بیاورید تا گواهی دهند بعد از مرگ قیامت و رستاخیزی در کار است تا قبول کنیم !.
و در مورد پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) گاه می گوئید دیوانه است ، گاه شاعرش می خوانید، گاه ساحرش می نامید، گاهی می گوئید معلم و استادی دارد که این سخنان را به او تعلیم می دهد.
همچنین در مورد قرآن گاه آن را ((اساطیرالاولین)) (افسانه ها و خرافات پیشینیان) می نامید گاهی شعرش می خوانید، و گاه سحر، و گاه دروغ !

سوگند به چین و شکنهای آسمانها که سخنان شما پر از تناقض و پیچ و خم است ! و اگر پایه و مایه ای داشتید لااقل روی یک مطلب می ایستادید و هر روز به سراغ مطلبی نمی رفتید.
این تعبیر در حقیقت استدلالی است بر بطلان ادعاهای مخالفان در مورد توحید و معاد و پیامبر و قرآن (هر چند تکیه اصلی این آیات به قرینه آیاتی که بعدا می آید روی مساءله معاد است).
و می دانیم همواره برای کشف دروغ مدعیان کاذب چه در مسائل قضائی و چه در مسائل دیگر به سخنان ضد و نقیض آنها استناد می شود، قرآن نیز درست بر این مطلب تکیه می کند. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 315
در آیه بعد علت این انحراف از حق را بیان کرده ، می فرماید: ((کسانی از ایمان به قیامت منحرف می شوند که از قبول دلائل حق ، و تسلیم در برابر منطق سر باز می زنند))، و گرنه دلائل زندگی بعد از مرگ آشکار است (یؤ فک عنه من افک).
باید توجه داشت که تعبیر آیه کلی و سربسته است که ترجمه تحت اللفظی آن چنین می شود: ((بازگردانده می شوند از آن آنها که بازگردانده شده اند)).
زیرا ((افک)) در اصل به معنی منصرف ساختن و بازگرداندن از چیزی است ، لذا به دروغ که جنبه انحرافی دارد ((افک)) گفته می شود، همانگونه که بادهای مختلف را ((مؤ تفکات)) می گویند.
ولی با توجه به اینکه در آیات قبل سخن از رستاخیز در میان بوده معلوم است که منظور اصلی انحراف از این عقیده است ، و نیز از آنجا که در آیه گذشته سخن از گفتگوهای ضد و نقیض کافران در میان بود معلوم می شود که منظور در اینجا کسانی است که از منطق و دلیل روشن منحرف می شوند.
بنابراین مجموع آیه چنین معنی می دهد: کسانی از ایمان به معاد منحرف می شوند که از مسیر دلیل عقل و منطق حق طلبی منحرف گشته اند.
البته مانعی ندارد که منظور انحراف از قبول هر گونه حق اعم از قرآن و توحید و نبوت پیامبر و معاد (و از جمله مساءله ولایت امامان معصوم که در بعضی از روایات وارد شده است) بوده باشد، اما به هر حال مساءله قیامت که موضوع اصلی است مسلما در آن داخل است .
در آیه بعد دروغگویان و دروغپردازان را شدیدا مورد مذمت و تهدید قرار داده ، می گوید: ((کشته شوند دروغگویان و مرگ بر آنها))! (قتل الخراصون). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 316
((خراص)) از ماده ((خرص)) (بر وزن درس) در اصل به معنی هر سخنی است که از روی گمان و تخمین گفته شود، و از آنجا که چنین سخنانی غالبا دروغ از آب در می آید این واژه به معنی دروغ نیز به کار رفته است . به

این ترتیب ((خراصون)) کسانی هستند که حرفهای بی پایه و بی سر و ته می زنند و منظور در اینجا - به قرینه آیات بعد - آنهائی هستند که درباره قیامت با سخنان بی پایه و دور از منطق قضاوت کنند.
ولی به هر صورت این جمله به صورت نفرین است بر آنها، نفرینی که نشان می دهد آنها موجوداتی هستند شایسته مرگ و نابودی و آنچنانند که ((عدمشان به ز وجود)).
بعضی نیز ((قتل)) را در اینجا به معنی لعن و طرد و محرومیت از رحمت خدا تفسیر کرده اند.
و از اینجا می توان این حکم کلی را نیز استفاده کرد که اصولا قضاوتهائی که مدرک روشنی ندارد و بر پایه حدس و تخمین و گمانهای بی اساس است کاری است گمراه کننده و مستحق نفرین و عذاب .
سپس به معرفی این خراصون دروغگو پرداخته ، می افزاید: ((آنها کسانی هستند که در جهل و غفلت و بیخبری فرو رفته اند)) (الذین هم فی غمرة ساهون).
((غمرة)) در اصل به معنی آب فراوانی است که محلی را بپوشاند، سپس به جهالت و نادانی عمیقی که کسی را فرا گیرد اطلاق شده است .
((ساهون)) از ماده ((سهو)) به معنی هرگونه غفلت است ، بعضی گفته اند نخستین مرتبه جهل ((سهو و اشتباه)) است ، سپس ((غفلت))، و بعد از آن ((غمره)) می باشد.
بنابراین آنها از مرحله سهو شروع می کنند، بعد به غفلت و بیخبری تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 317
می انجامد، و در ادامه راه به طور کامل در ((جهل)) فرو می روند، و جمع میان این دو تعبیر - سهو و غمره - در آیه فوق ممکن است اشاره به آغاز و انجام این حرکت باشد.
به این ترتیب منظور از خراصون کسانی است که غرق جهل و نادانی خویشند، و برای فرار از زیر بار حق هر روز بهانه و سخن بی اساسی را عنوان می کنند.
و لذا ((پیوسته سؤ ال می کنند روز جزا چه وقت است و قیامت کی خواهد آمد)) (یسئلون ایان یوم الدین).
تعبیر به یسئلون به صورت ((فعل مضارع)) دلیل بر این است که این سؤ ال را مرتب مطرح می کنند، در حالی که اصولا باید وقت قیام قیامت مخفی و مکتوم باشد، تا هر کس در هر زمان احتمال وقوع آن را بدهد، و اثر تربیتی ایمان به قیامت که خودسازی و آمادگی مداوم است حاصل گردد.
این سخن به آن می ماند که بیماری از طبیب مرتبا سؤ ال کند پایان عمر من چه روزی خواهد بود؟ هر کس این سؤ ال را بی اساس می داند، و می

گوید مهم این است که بدانی مرگ حق است تا خود را درمان کنی مبادا گرفتار ((مرگ زودرس)) شوی .
ولی آنها هدفی جز استهزاء یا بهانه جوئی نداشتند نه اینکه راستی می خواستند تاریخ قیام قیامت را پیدا کنند.
ولی با این حال قرآن به آنها پاسخ کوبنده ای داده ، می گوید: ((قیامت آن روزی است که آنها را بر آتش می سوزانند))! (یوم هم علی النار یفتنون).
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 318
و به آنها گفته می شود: ((بچشید عذاب خود را، این همان چیزی است که در مورد آن عجله داشتید)) (ذوقوا فتنتکم هذا الذی کنتم به تستعجلون).
((فتنه)) در اصل به معنی قرار دادن طلا در کوره است ، تا طلای خوب و خالص از ناخالص شناخته شود، و به همین مناسبت به معنی هر گونه آزمایش و امتحان استعمال می شود، و به معنی ((دخول انسان در آتش)) نیز آمده است ، و گاه به معنی بلا و عذاب و ناراحتی چنانکه آیه مورد بحث نیز اشاره به همین معنی است . الذاریات
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 319
آیه 15-19
آیه و ترجمه
إِنَّ الْمُتَّقِینَ فی جَنَّتٍ وَ عُیُونٍ(15)
ءَاخِذِینَ مَا ءَاتَاهُمْ رَبهُمْ إِنهُمْ کانُوا قَبْلَ ذَلِک محْسِنِینَ(16)
کانُوا قَلِیلاً مِّنَ الَّیْلِ مَا یهْجَعُونَ(17)
وَ بِالاَسحَارِ هُمْ یَستَغْفِرُونَ(18)
وَ فی أَمْوَلِهِمْ حَقٌّ لِّلسائلِ وَ المْحْرُومِ(19)
ترجمه :15 - پرهیزگاران در باغهای بهشت و در میان چشمه ها قرار دارند.
16 - و آنچه پروردگارشان به آنها مرحمت کرده دریافت می دارند زیرا آنها پیش از آن (در سرای دنیا) از نیکوکاران بودند.
17 - آنها کمی از شبها را میخوابیدند.
18 - و در سحرگاهان استغفار می کردند.
19 - و در اموال آنها حقی برای سائل و محروم بود.
تفسیر :پاداش سحرخیزان نیکوکار
در تعقیب آیات گذشته که سخن از دروغگویان جاهل و منکران قیامت و رستاخیز و عذاب آنها در میان بود، در آیات مورد بحث از مؤ منان پرهیزگار
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 320
و اوصاف و پاداش آنها سخن می گوید، تا در مقایسه با یکدیگر - آنچنان که روش قرآن است - حقائق روشنتر شود.
می فرماید: ((پرهیزگاران در باغهای بهشت و در میان چشمه ها قرار دارند)) (ان المتقین فی جنات و عیون).

درست است که باغ طبیعتا دارای نهرهای آب است ، اما لطفش در این است که چشمه ها از درون خود باغ بجوشد، و درختان را دائما مشروب کند، این امتیازی است که باغهای بهشت دارد، نه یک نوع چشمه که انواع مختلفی از چشمه ها در آن موجود است .
سپس به نعمتهای دیگر بهشتی اشاره کرده و به صورت سربسته می گوید: ((آنچه را که پروردگارشان به آنها مرحمت کرده دریافت می دارند)) (آخذین ما آتاهم ربهم).
یعنی آنها با نهایت میل و اشتیاق و کمال رضا و رغبت و خشنودی این مواهب الهی را پذیرا می شوند.
و در دنبال آیه می افزاید این پاداشهای عظیم بی جهت نیست ، ((آنها پیش از آن در سرای دنیا از نیکوکاران بودند)) (انهم کانوا قبل ذلک محسنین).

احسان و نیکوکاری که در اینجا آمده معنی وسیعتری دارد که هم اطاعت خدا را شامل می شود و هم انواع نیکیها به خلق خدا.
آیات بعد به توضیح چگونگی نیکوکار بودن آنها پرداخته ، سه وصف را از میان اوصاف آنها بیان می کند.
نخست اینکه : ((آنها کمی از شبها را می خوابیدند)) (کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون).
((یهجعون)) از ماده ((هجوع)) به معنی خواب شبانه است .
بعضی گفته اند منظور این است که آنها اکثر شب را بیدار بودند و کمی از شب را می خوابیدند، و به اصطلاح همواره شب زنده دار بودند.
ولی از آنجا که این حکم به صورت یک دستور عمومی برای پرهیزگاران و محسنین بعید به نظر می رسد این تفسیر مناسب نیست ، بلکه منظور این است که آنها کمتر اتفاق می افتاد تمام شب را بخوابند، و به تعبیر دیگر ((لیل)) (شب) به صورت جنس و عموم در نظر گرفته شده .
بنابراین همه شب بخشی را بیدار بودند و به عبادت و نماز شب می پرداختند و شبهائی را که تماما در خواب باشند و عبادت شبانه از آنها به کلی فوت شود کم بوده است .
این تفسیر در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده است .
برای این آیه تفسیرهای دیگری ذکر کرده اند که چون بعید بود از بیان

آن خودداری شد.
دومین وصف آنها را چنین بیان می کند: ((آنها پیوسته در سحرگاهان استغفار می کردند)) (و بالاسحار هم یستغفرون).
در آخر شب که چشم غافلان در خواب است ، و محیط از هر نظر آرام ، قال و غوغای زندگی مادی فرونشسته ، و عواملی که فکر انسان را به خود

مشغول دارد خاموش است برمیخیزند، و به درگاه خدا می روند، در پیشگاه معبود به راز و نیاز می پردازند، نماز می خوانند، و مخصوصا از گناهان خود استغفار می کنند.
بسیاری معتقدند که منظور از استغفار در اینجا همان ((نماز شب)) است ، از این جهت که قنوت نماز وتر مشتمل بر استغفار است .
((اسحار)) جمع ((سحر)) (بر وزن بشر) در اصل به معنی ((پوشیده و پنهان)) بودن است ، و چون در ساعات آخر شب پوشیدگی خاصی بر همه چیز حاکم است سحر نامیده شده .
واژه ((سحر)) (بر وزن شعر) نیز به چیزی گفته می شود که چهره حقائق را می پوشاند و یا اسرار آن از دیگران پوشیده است .
در روایتی در تفسیر در المنثور آمده است که پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: ان آخر اللیل فی التهجد احب الی من اوله ، لان الله یقول و بالاسحار هم تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 323
یستغفرون : ((آخر شب برای تهجد (نماز شب) نزد من محبوبتر است از آغاز آن ، زیرا خداوند می فرماید: پرهیزگاران در سحرگاهان استغفار می کنند)).
و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : کانوا یستغفرون الله فی الوتر سبعین مرة فی السحر: ((نیکوکاران بهشتی در نماز وتر به هنگام سحر هفتاد مرتبه از خدا طلب آمرزش می کردند)).
سپس به سومین وصف پرهیزگاران بهشتی اشاره کرده ، می افزاید: در اموال آنها حقی برای سائل و محروم بود (و فی اموالهم حق للسائل و المحروم).
تعبیر به ((حق)) در اینجا یا به خاطر این است که خداوند بر آنها لازم شمرده است (مانند زکات و خمس و سائر حقوق واجب شرعی) و یا آنها خود بر خویشتن الزام کرده اند و تعهد نموده اند، و در اینصورت غیر حقوق واجب را نیز شامل می گردد.
بعضی معتقدند این آیه تنها ناظر به قسم دوم است ، و حقوق واجب را شامل نمی شود، زیرا حقوق واجب در اموال همه مردم است ، اعم از پرهیزگاران و غیر آنها، و حتی کفار، بنابراین وقتی می گوید: در اموال آنها چنین حقی است یعنی علاوه بر واجبات آنها بر خود لازم می دانند که در راه خدا از اموال خویش به سائلان و محرومان انفاق کنند، ولی میتوان گفت که فرق نیکوکاران با دیگران آن است که آنها این حقوق را ادا می کنند در حالی که دیگران مقید به آن نیستند.
این تفسیر نیز گفته شده که تعبیر به ((سائل)) در مورد حقوق واجب است ، چرا که حق سئوال و مطالبه دارد، و تعبیر به ((محروم)) در حقوق مستحب تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 324

است که حق مطالبه در آن نیست .
((فاضل مقداد)) در ((کنز العرفان)) تصریح می کند که منظور از ((حق معلوم)) حقی است که خود آنها در اموالشان قرار می دهند، و خویشتن را موظف به آن می دانند.
نظیر این معنی در سوره معارج آیه 24 و 25 آمده است می فرماید: و الذین فی اموالهم حق معلوم للسائل و المحروم .
و با توجه به اینکه حکم وجوب زکات در مدینه نازل شد، و آیات این سوره همگی مکی است نظر اخیر تایید می شود.
در روایاتی که از منابع اهل بیت (علیهم السلام) رسیده نیز تاءکید شده که منظور از حق معلوم چیزی غیر از زکات واجب است .
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : لکن الله عز و جل فرض فی اموال الاغنیاء حقوقا غیر الزکاة ، فقال عز و جل : و الذین فی اموالهم حق معلوم للسائل ، فالحق المعلوم غیر الزکاة ، و هو شی ء یفرضه الرجل علی نفسه فی ماله ... ان شاء فی کل یوم و ان شاء فی کل جمعة و ان شاء فی کل شهر...: ((ولی خداوند متعال در اموال ثروتمندان حقوقی غیر از زکات قرار داده ، از جمله اینکه فرموده است : در اموال آنها حق معلومی برای سائل و محروم است ، بنابراین ((حق معلوم)) غیر از زکات است ، و آن چیزی است که انسان شخصا بر خود لازم می کند که از مالش بپردازد... برای هر روز، و یا اگر بخواهد در هر جمعه و یا در هر ماه ...)).
در این زمینه احادیث متعدد دیگری با تعبیرات مختلف از امام علی بن

الحسین (علیهم السلام) و امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده است .
و به این ترتیب تفسیر آیه روشن است .
در اینکه میان ((سائل)) و ((محروم)) چه تفاوتی است ؟ جمعی گفته اند: سائل کسی است که از مردم تقاضای کمک می کند، ولی ((محروم)) شخص آبرومندی است که برای معیشت خود نهایت تلاش و کوشش را به خرج می دهد اما دستش به جائی نمی رسد و کسب و کار و زندگیش بهم پیچیده است و با این حال خویشتنداری کرده ، از کسی تقاضای کمک نمی کند.
این همان کسی است که از او تعبیر به ((محارف)) می شود، زیرا در تفسیر محارف در کتب لغت و روایات اسلامی آمده است ((او کسی است که هر قدر تلاش می کند درآمدی به دست نمی آورد گوئی راههای زندگی به روی او بسته شده است)).
به هر حال این تعبیر اشاره به این نکته است که هرگز منتظر ننشینید

نیازمندان نزد شما آیند و تقاضای کمک کنند، بر شما است که جستجو کنید و افراد آبرومند محروم را که به گفته قرآن (بقره - 273) یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف : ((افراد بیخبر آنها را از شدت خویشتنداری غنی می پندارند)) پیدا کنید، و به آنها کمک نموده ، گره مشکلاتشان را بگشائید و آبرویشان را حفظ نمائید، و این دستور مهمی است که برای حفظ حیثیت مسلمانان محروم بسیار مهم است .
البته این افراد را (به گفته قرآن در همان آیه بقره) می توان از چهره هایشان شناخت تعرفهم بسیماهم .
آری گرچه خاموشند ولی در عمق چهره آنها نشانه های رنجهای جانکاه

درونی برای افراد آگاه آشکار است ، و رنگ رخساره آنها از سر درونشان خبر می دهد.
نکته ها:
1 - توجه به ((خدا)) و ((خلق خدا))
آنچه از اوصاف برای ((متقین)) و ((محسنین)) در این آیات آمده در حقیقت در دو بخش خلاصه می شود توجه به خالق آنهم در ساعاتی که از هر نظر آمادگی برای راز و نیاز با او و حضور قلب فراهم است ، و عوامل اشتغال فکر و انصراف ذهن به حداقل می رسد، یعنی در اواخر شب .
و دیگر توجه به نیازهای نیازمندان اعم از آنها که نیاز خود را ظاهر می کنند یا مکتوم می دارند.
این همان مطلبی است که در آیات قرآن کرارا به آن توصیه شده است ، و آیاتی که ((صلاة)) و ((زکات)) را پشت سر هم می شمرد و روی هر دو تکیه می کند اشاره به همین مساءله است ، چرا که ((صلاة)) بارزترین مظهر پیوند با خالق است و زکات روشنترین راه پیوند با خلق خدا.
2 - شب خیز که عاشقان به شب راز کنند!
با اینکه نماز شب از نمازهای نافله و مستحب است ، ولی کرارا در قرآن مجید به آن اشاره شده ، و این نشانه اهمیت فوق العاده آن می باشد، تا آنجا که قرآن آن را وسیله وصول به ((مقام محمود)) (سوره اسراء - 79) و مایه روشنی چشم (چنانکه در آیه 17 سوره الم سجده آمده) شمرده است .
در روایات اسلامی نیز فوق العاده روی این راز و نیاز شبانه و بیداری در

سحرگاهان تکیه شده است :
در یکجا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آن را کفاره گناهان می شمرد و می فرماید: یا علی ثلاث کفارات ، منها التهجد باللیل و الناس نیام : ((سه چیز است که کفاره گناهان است یکی از آنها تهجد در شب است در حالی که

مردم در خوابند)).
در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) آمده است : ((اشراف امتی حملة القرآن و اصحاب اللیل شریفان امت من حاملان قرآنند و اصحاب عبادتهای شبانه)).
و باز در حدیث دیگری در وصایای آن حضرت به علی (علیه السلام) آمده است که چهار مرتبه تکرار فرمود: علیک بصلوة اللیل : ((نماز شب را هرگز ترک مکن)).
و از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه مورد بحث (کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون) چنین نقل شده : کانوا اقل اللیالی تفوتهم لا یقومون فیها: ((کمتر شبی بر آنها می گذشت که بیدار نشوند و عبادت نکنند)).
باز در حدیث دیگری آمده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: الرکعتان فی جوف اللیل احب الی من الدنیا و ما فیها: ((دو رکعت نماز در دل شب از دنیا و آنچه در آن است نزد من محبوبتر است))!.
و نیز در حدیثی می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) به ((سلیمان دیلمی)) (یکی از یارانش) فرمود: لا تدع قیام اللیل فان المغبون من حرم قیام اللیل : ((قیام شب را برای عبادت فراموش مکن ، مغبون است کسی که از قیام شبانه محروم تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 328
گردد)).
البته روایات در این زمینه بسیار است و تعبیرات فوق العاده جالبی در آنها دیده می شود، مخصوصا نماز شب به عنوان یک وسیله مؤ ثر برای آمرزش گناهان ، بیداری فکر و اندیشه ، روشنائی دل ، و جلب رزق و روزی فراوان و تندرستی معرفی شده است که اگر جمع آوری شود کتاب مستقلی خواهد شد.
در این زمینه در جلد 12 صفحه 227 (ذیل آیه 79 سوره اسراء) و در جلد 17 صفحه 154 (ذیل آیه 17 سوره الم سجده) بحثهای دیگری آورده ایم .
3 - حق سائل و محروم
قابل توجه اینکه در آیات فوق خواندیم همیشه در اموال نیکوکاران حقی برای سائل و محروم است ، این تعبیر به خوبی نشان می دهد که آنها خودشان را در برابر نیازمندان و محرومان مدیون میبینند، و آنان را طلبکار و صاحب حق می شمرند، حقی که به هر حال باید پرداخته شود، و هیچگونه منتی در پرداختن آن نیست ، درست مانند طلبهای سائر طلبکاران .
و چنانکه گفتیم قرائن مختلفی نشان می دهد که این تعبیر مربوط به زکات واجب و امثال آن نیست ، بلکه ناظر به انفاقهای مستحبی می باشد که پرهیزگاران آن را دین خود می شمرند. الذاریات
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 329

آیه 20-23
آیه و ترجمه
وَ فی الاَرْضِ ءَایَتٌ لِّلْمُوقِنِینَ(20)
وَ فی أَنفُسِکُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ(21)
وَ فی السمَاءِ رِزْقُکمْ وَ مَا تُوعَدُونَ(22)
فَوَ رَب السمَاءِ وَ الاَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّکُمْ تَنطِقُونَ(23)
ترجمه :20 - و در زمین آیاتی برای طالبان یقین است .
21 - و در وجود خود شما (نیز آیاتی است) آیا نمی بینید؟!
22 - روزی شما در آسمان است و آنچه به شما وعده داده می شود.
23 - سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این مطلب حق است همانگونه که شما سخن می گوئید!
تفسیر :نشانه های خدا در وجود شما است آیا نمی بینید؟
در تعقیب آیات پیشین که پیرامون مساءله معاد و صفات دوزخیان و بهشتیان سخن می گفت در آیات مورد بحث ، سخن از نشانه های خدا در زمین و در وجود خود انسان است ، تا از یکسو به مساءله توحید و شناخت خدا و صفات او که مبدء حرکت به سوی همه خیرات است آشنا شوند، و از سوی دیگر به قدرت تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 330
بر مساءله معاد و زندگی پس از مرگ ، چرا که خالق حیات در روی زمین و اینهمه عجائب و شگفتیها قادر بر تجدید حیات نیز می باشد.
نخست می فرماید: ((در زمین نشانه های مهمی است برای آنها که اهل یقینند و طالب حقند)) (و فی الارض آیات للموقنین).
به راستی نشانه های حق و قدرت بی پایان و علم و حکمت نامحدود خدا در همین کره خاکی آن قدر فراوان است که عمر هیچ انسانی کافی برای شناخت همه آنها نیست .
حجم زمین ، فاصله آن با خورشید، حرکت آن به دور خود، و حرکت آن به دور آفتاب ، و نیروی جاذبه و دافعه ای که از آن حجم ، و این حرکت به وجود می آید، و کاملا متعادل و معادل یکدیگر است و هماهنگی تمام اینها با هم تا شرایط حیات را بر صفحه زمین فراهم سازد، همه از آیات بزرگ خدا است .
در حالی که اگر یکی از این حرکات و رابطه ها و ویژگیها کمترین تغییری پیدا کند شرائط حیات و زندگی بر صفحه زمین بر هم می خورد، و موازنه ها به هم می ریزد.
موادی که زمین را تشکیل داده ، و منابع مختلفی که در سطح و زیر زمین برای حیات و زندگی آماده شده ، هر یک نشانه ای از نشانه های او است .
کوهها و دشتها، دره و جنگلها، رودها و چشمه ها که هر کدام نقش مؤ ثری در ادامه حیات و هماهنگ ساختن شرائط آن دارد نشانه های دیگری است .

صدها هزار نوع از گیاهان و حشرات و حیوانات (آری صدها هزار نوع) هر کدام با ویژگیها و عجائبش که به هنگام مطالعه کتابهای زمینشناسی و گیاهشناسی و حیوانشناسی انسان را در حیرت فرو میبرد آیات دیگری است . در گوشه و کنار این کره خاکی اسرار جالبی است که شاید کمتر کسی به آن توجه می کند ولی نظر کنجکاو دانشمندان از آن پرده برداشته

آفریدگار را آشکار ساخته است .
بد نیست در اینجا به گوشه ای از سخنان یکی از دانشمندان معروف جهان که در این زمینه مطالعات زیادی دارد گوش فرا دهیم :
((کرسی موریسین)) می گوید: ((در تنظیم عوامل طبیعی منتهای دقت و ریزهکاری به کار رفته است ، مثلا اگر قشر خارجی کره زمین ده پا ضخیمتر از آنچه هست می بود اکسیژن - یعنی ماده اصلی حیات - وجود پیدا نمی کرد، یا هر گاه عمق دریاها چند پا بیشتر از عمق فعلی بود آن وقت کلیه اکسیژن و کربن زمین جذب می شد و دیگر امکان هیچگونه زندگی نباتی و یا حیوانی در سطح خاک باقی نمی ماند)).
در جای دیگر درباره قشر هوائی که اطراف زمین را فراگرفته می گوید: ((اگر هوای اطراف زمین اندکی از آنچه هست رقیقتر می بود، شهابهای ثاقب که هر روز به مقدار چند میلیون عدد به سوی زمین جذب می شوند و در همان فضای خارج زمین (بر اثر برخورد به قشر هوا) منفجر و نابود می شوند دائما به سطح زمین می رسیدند و هر گوشه ای از آن را مورد اصابت قرار می دادند!
و یا اگر سرعت حرکت شهابها از آنچه هست کمتر میبود (هرگز بر اثر برخورد با هوا منفجر نمی شدند) همه آنها به سطح زمین میریختند و نتیجه خرابکاری آنها معلوم بود)).
و در جای دیگر می گوید: ((تنها بیست و یک درصد از هوای اطراف زمین اکسیژن است ... اگر مقدار اکسیژن موجود در هوا به جای بیست و یک درصد پنجاه درصد، بود تمام مواد سوختنی این عالم محترق می شد، و اگر جرقه ای به درختی در جنگلی می رسید، تمام جنگل به طور کامل می سوخت))!
غلظت هوای محیط زمین به اندازه ای است که اشعه کیهانی را تا میزانی که برای رشد و نمو نباتات لازم است به طرف زمین عبور می دهد، و کلیه

مضر را در همان فضا معدوم می سازد، و ویتامین های مفید را ایجاد می نماید.
یا وجود بخارهای مختلفی که در طی قرون متمادی از اعماق زمین برآمده و در هوا منتشر شده است و غالب آنها هم گازهای سمی هستند، معهذا

هوای محیط زمین آلودگی پیدا نکرده ، و همیشه به همان حالت متعادل که برای ادامه حیات انسانی مناسب باشد باقی مانده است .
دستگاه عظیمی که این موازنه عجیب را ایجاد می نماید و تعادل را حفظ می کند همان دریا و اقیانوس است که مواد حیاتی و غذائی و باران و اعتدال هوا و نباتات ، و بالاخره وجود خود انسان از منبع فیض آن سرچشمه می گیرد.
هر کس که درک معانی می کند باید در مقابل عظمت دریا سرتعظیم فرود آورد و سپاسگزار موهبت های آن (و آفریدگار دریا) باشد.
در آیه بعد می افزاید: در وجود خود شما نیز نشانه های خدا فراوان است (و فی انفسکم).
((آیا چشم باز نمی کنید و اینهمه آیات و نشانه های بارز حق را نمی بینید))؟! (افلا تبصرون).
بدون شک انسان اعجوبه عالم هستی است و آنچه در عالم کبیر است در این عالم صغیر نیز وجود دارد، بلکه عجائبی در آن است که در هیچ جای جهان نیست .
عجب اینکه این انسان با آن هوش و عقل و علم و اینهمه خلاقیت و ابتکارات و صنایع شگرف ، روز نخست به صورت نطفه کوچک و بی ارزشی بوده ، اما همین تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 333
که در عالم رحم قرار می گیرد با سرعت عجیبی رو به تکامل می رود، روز به روز شکل عوض می کند، و لحظه به لحظه دگرگون می شود، و آن نطفه ناچیز در مدت کوتاهی به انسان کاملی تبدیل می گردد.
یک سلول که کوچکترین اجزای بدن او است ساختمان تو بر تو و شگفت - آوری دارد که به گفته دانشمندان معادل یک شهر صنعتی تشکیلات در آن است !.
یکی از علمای زیستشناس می گوید: ((این شهر عظیم با هزاران در و دروازه جالب ، و هزاران کارخانه و انبار و شبکه لوله کشی ، و مرکز فرماندهی با تاسیسات فراوان (آنها) و ارتباطات زیاد، و کارهای مختلف حیاتی ، آنهم در محدوده کوچک یک سلول ، از پیچیده ترین و شگفت انگیزترین شهرها است که اگر ما بخواهیم تاسیساتی بسازیم که همان اعمال را انجام دهد - و هرگز قادر نیستیم - باید دهها هزار هکتار زمین را زیر تاسیسات و ساختمانهای مختلف و ماشین آلات پیچیده ببریم تا برای انجام چنان برنامه ای آماده گردد، ولی جالب اینکه دستگاه آفرینش همه اینها را در مساحتی معادل ((پانزده میلیونیم)) میلیمتر قرار داده))!.
دستگاههائی که در بدن انسان است مانند قلب و کلیه و ریه و مخصوصا دهها هزار کیلومتر! رگهای درشت و باریک و حتی مویرگهائی که با چشم دیده نمی شود، و مسؤ ل آبرسانی و تغذیه و تهویه ((ده میلیون میلیارد))

سلول تن انسان هستند، و حواس مختلفی مانند بینائی و شنوائی و حواس دیگر هر کدام آیتی عظیم از آیات او است .
و از همه مهمتر معمای حیات که اسرار آن همچنان ناشناخته مانده ، تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 334
و ساختمان روح و عقل انسان است که عقول همه انسانها از درک آن عاجز است ، و اینجا است که انسان بی اختیار لب به تسبیح و حمد و ثنای خدا می گشاید و در پیشگاه عظمتش سر تعظیم فرود می آورد، و به این اشعار مترنم می شود:
فیک یا اعجوبة الکون غدا الفکر کلیلا
انت حیرت ذوی اللب و بلبلت العقولا
کلما قدم فکری فیک شبرا فر میلا
ناکصا یخبط فی عمیاء لایهدی سبیلا((در تو ای اعجوبه عالم هستی (ای خدای بزرگ) فکر خسته و وامانده شد))!
((تو صاحبان اندیشه و مغز را حیران ساخته ای ، و عقول را بهم ریخته ای))!
((هر زمان فکر من یک وجب به تو نزدیک می شود یک میل فرار می کند)) (و از عظمت ذاتت در وحشتی بزرگ فرو می رود).
((آری به عقب برمی گردد و در تاریکیها غرق می شود، و راهی به جلو پیدا نمی کند))!
در حدیث آمده است که پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: من عرف نفسه فقد عرف ربه : ((کسی که خویش را بشناسد خدای خویش را شناخته است)).
آری ((خودشناسی)) در تمام مراحل راه خداشناسی است .
تعبیر به ((افلا تبصرون)) (آیا نمی بینید) تعبیر لطیفی است ، یعنی این آیات الهی در گرداگرد شما در درون جان شما، در سراسر پیکر شما، گسترده است ، اگر اندکی چشم باز کنید می بینید، و روح شما از درک عظمتش سیراب می گردد. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 335
در سومین آیه مورد بحث به سومین بخش از نشانه های عظمت پروردگار و قدرت او بر معاد اشاره کرده می فرماید: ((روزی شما در آسمان است ، و آنچه به شما وعده داده می شود)) (و فی السماء رزقکم و ما توعدون).
گرچه در بعضی از روایات اسلامی ((رزق)) در این آیه به دانه های حیاتبخش باران تفسیر شده که منبع هر خیر و برکت در زمین است ، و آیه 5 سوره جاثیه نیز موافق آن است : و ما انزل الله من السماء من رزق فاحیا به الارض بعد موتها: ((آنچه خدا از آسمان از رزق نازل کرده و به وسیله آن زمینهای مرده را احیاء فرموده است)) ولی این معنی می تواند

یکی از مصداقهای روشن آیه باشد در حالی که گستردگی مفهوم رزق هم باران را شامل می شود، هم نور آفتاب را که از آسمان به سوی ما می آید و نقش آن در حیات و زندگی فوق العاده حساس است ، و همچنین هوا را که مایه حیات همه موجودات زنده است .
اینها همه در صورتی است که ((سماء)) را به معنی همین آسمان ظاهری تفسیر کنیم ، ولی بعضی از مفسران ((سماء)) را به معنی عالم غیب و ماوراء طبیعت و لوح محفوظ گرفتهاند که تقدیر ارزاق انسانها از آنجا می شود.
البته جمع میان هر دو معنی ممکن است ، هر چند تفسیر اول روشنتر به نظر می رسد.
و اما جمله ((ما توعدون)) (آنچه به شما وعده داده می شود) می تواند تاءکیدی بر مساءله رزق و وعده الهی در این زمینه بوده باشد، و یا به معنی بهشت موعود چرا که در آیه 15 ((و النجم)) می خوانیم : عندها جنة الماوی : ((بهشت موعود نزد سدرة المنتهی در آسمانها است)) و یا اشاره به هرگونه خیر و برکت یا عذابی است که از آسمان نازل می گردد، و یا ناظر به همه این مفاهیم است ، چرا که جمله ((ما توعدون)) مفهومش وسیع و گسترده است .
به هر حال این سه آیه ترتیب لطیفی دارد: آیه نخست از عوامل وجود

انسان در کره زمین سخن می گوید، و آیه دوم از خود وجود انسان ، و آیه سوم از عوامل دوام و بقاء او.
این نکته نیز قابل توجه است : چیزی که مانع بصیرت آدمی می شود، و او را از مطالعه اسرار آفرینش ، اسرار زمین و شگفتیهای وجود خودش باز می دارد همان حرص برای روزی است ، خداوند در آیه اخیر به انسان اطمینان می دهد که روزی او تضمین شده است ، تا بتواند با خیال راحت به شگفتیهای جهان هستی بنگرد، و جمله افلا تبصرون در مورد او تحقق یابد.
لذا برای تاءکید این مطلب در آخرین آیه مورد بحث سوگند یاد کرده می گوید: ((به خدای آسمان و زمین سوگند که این مطلب حق است ، درست همانگونه که شما سخن می گوئید)) (فو رب السماء و الارض انه لحق مثل ما انکم تنطقون).
کار بجائی رسیده است که خداوند با آن عظمت و قدرتش برای اطمینان دادن به بندگان شکاک و دیر باور و ضعیف النفس و حریص سوگند یاد می کند که آنچه به شما در زمینه رزق و روزی و وعده های ثواب و عقاب قیامت وعده داده شده همه حق است ، و هیچ شک و تردیدی در آن نیست .

تعبیر به ((مثل ما انکم تنطقون)) (همانگونه که سخن می گوئید) تعبیر لطیف و حساب شده ای است که از محسوسترین اشیاء سخن می گوید، چرا که گاهی خطا در باصره یا سامعه انسان واقع می شود، اما در سخن گفتن چنین تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 337
خطائی راه ندارد که انسان احساس کند سخن گفته در حالی که سخن نگفته باشد، لذا قرآن می گوید: همان اندازه که سخن گفتن شما برایتان محسوس است و واقعیت دارد رزق و وعده های الهی نیز همینگونه است ! از این گذشته مساءله سخن گفتن خود یکی از بزرگترین روزیها و مواهب پروردگار است که هیچ موجود زندهای جز انسان از آن برخوردار نشده است ، و نقش سخن گفتن در زندگی اجتماعی انسانها و تعلیم و تربیت و انتقال علوم و دانشها و حل مشکلات زندگی بر کسی پوشیده نیست .
نکته ها:
1 - داستان تکان دهنده اصمعی
((زمخشری)) در تفسیر ((کشاف)) از ((اصمعی)) نقل می کند از مسجد بصره بیرون آمدم ، ناگاه چشمم به یک عرب بیابانی افتاد که بر مرکبش سوار بود، با من روبرو شد و گفت : از کدام قبیله ای ؟ گفتم از ((بنی اصمع)) گفت : از کجا می آئی ؟ گفتم از آنجا که کلام خداوند رحمان را می خوانند، گفت برای من هم بخوان !
من آیاتی از سوره و الذاریات را برای او خواندم ، تا به آیه ((و فی السماء رزقکم)) رسیدم ، گفت کافی است ، برخاست و شتری را که با خود داشت نحر کرد، و گوشت آنرا در میان نیازمندانی که می آمدند و می رفتند تقسیم نمود، شمشیر و کمانش را نیز شکست و کنار انداخت و پشت کرد و رفت . این داستان گذشت . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 338
هنگامی که با ((هارون الرشید)) به زیارت خانه خدا رفتم مشغول طواف بودم ناگهان دیدم کسی با صدای آهسته مرا صدا می زند نگاه کردم دیدم همان مرد عرب است ، لاغر شده ، و رنگ صورتش زرد گشته است (پیدا بود که عشقی آتشین بر او چیره گشته و او را بیقرار ساخته است) به من سلام کرد و خواهش نمود بار دیگر همان سوره ((ذاریات)) را برای او بخوانم ، وقتی به همان آیه رسیدم فریادی کشید و گفت ما وعده خداوند خود را به خوبی یافتیم ، سپس افزود آیا بعد از اینهم آیه ای هست من آیه بعد را خواندم : فو رب السماء و الارض انه لحق بار دیگر صیحه زد و گفت : یا سبحان الله من ذا الذی اغضب الجلیل حتی حلف یصدقوه بقوله حتی الجئوه الی الیمین ؟!: ((براستی عجیب است ، چه کسی خداوند جلیل را به خشم آورده که این چنین سوگند یاد می کند آیا سخن او را باور نکرده اند که ناچار از سوگند شده))؟! این جمله را سه بار تکرار کرد و بر زمین افتاد و مرغ روحش به آسمان پرواز کرد.

2 - بهشت کجاست ؟
چنانکه در تفسیر آیات گفتیم بعضی جمله ((و ما توعدون)) را به معنی بهشت تفسیر کرده اند، و گفته اند از این آیه استفاده می شود که بهشت در آسمانها است ، ولی این سخن با آنچه در آیه 133 سوره آل عمران آمده است که می گوید ((بهشت به وسعت آسمانها و زمین است سازگار به نظر نمی رسد)).
و چنانکه گفتیم این تفسیر برای جمله ((ما توعدون)) مسلم نیست ، بلکه ممکن است اشاره به وعده رزق یا عذابهای آسمانی باشد.
و اگر در آیه 15 سوره نجم آمده است که ((جنة الماوی)) در آسمان در

کنار ((سدرة المنتهی)) است ، دلیلی بر این معنی نخواهد بود، زیرا ((جنة الماوی)) بخشی از باغهای بهشت است نه تمام بهشت (دقت کنید).
3 - بهره گیری از نشانه های حق آمادگی لازم دارد
هنگامی که آیات قرآن سخن از اسرار آفرینش و نشانه های خدا در عالم هستی می گوید گاه می فرماید: اینها نشانه هائی است برای کسانی که می شنوند (لقوم یسمعون) (یونس 67).
و گاه می گوید: برای آنهائی که تفکر می کنند (لقوم یتفکرون) (رعد 3).
گاه می فرماید: برای کسانی که تعقل می کنند (لقوم یعقلون) (رعد 4).
گاه می گوید: برای کسانی که بسیار شکیبا و شکرگزارند (لکل صبار شکور) (ابراهیم 5).
گاه می فرماید: برای کسانی که ایمان دارند (لقوم یؤ منون) (نحل 79).
گاه می گوید: برای همه صاحبان مغز (لایات لاولی النهی) (طه 54).
گاه می فرماید: برای آنها که هوش سرشار دارند (لایات للمتوسمین) (حجر 75).
و بالاخره گاهی می گوید: برای دانشمندان (لایات للعالمین) (روم 22).
و در آیات مورد بحث می گوید: ((آیا نمی بینید))؟ یعنی آیات خدا در زمین و در درون وجود شما برای کسانی که چشم بینا دارند روشن است .
این تعبیرات به خوبی نشان می دهد که برای استفاده و بهره گیری از آیات بی شمار و نشانه های بسیار که برای وجود پاک او در سراسر عالم

دارد زمینه آماده ای لازم است ، چشمی بینا، گوشی شنوا، فکری بیدار، و دلی هشیار و روحی آماده پذیرش و تشنه حقایق لازم است ، و گرنه ممکن است انسان سالها در لابلای این آیات زندگی کند اما همچون حیوانات جز اصطبل و علف نشناسد.
4 - رزق حق است
از جمله اموری که نظام دقیقی بر آن حاکم است همین مساءله روزی

است که در آیات مورد بحث اشارات واضحی به آن شده است ، درست است که تلاش و کوشش شرط بهره گیری از مواهب زندگی است ، و تنبلی و سستی مایه محرومیت و درماندگی می باشد، ولی اینهم اشتباه است که گمان کنیم با حرص و ولع و کارهای بی رویه روزی انسان افزون می شود، و با عفت و متانت و خویشتنداری روزی کم خواهد شد.
در احادیث اسلامی تعبیرات جالبی در این زمینه دیده می شود.
در حدیثی از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : ان الرزق لا یجره حرص حریص ، و لا یصرفه کره کاره : ((روزی از سوی خداوند مقدر شده ، نه حرص حریص آن را جلب می کند، و نه اکراه افراد آن را منع می نماید)).
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است که در پاسخ کسی که تقاضای موعظه کرده بود فرمود: ((و ان کان الرزق مقسوما فالحرص لما ذا؟...)) ((هر گاه رزق قسمت شده است حرص برای چیست ...))؟.
هدف از این بیانات این نیست که جلو تلاش را بگیرد بلکه افراد حریص را با توجه به مقدر بودن رزق از حرصشان بازمی دارد.
این نکته نیز قابل توجه است که در احادیث اسلامی امور زیادی به عنوان

وسیله جلب روزی یا موانع آن معرفی شده که هر یک به نوبه خود سازنده است .
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : و الذی بعث جدی بالحق نبیا ان الله تبارک و تعالی یرزق العبد علی قدر المروة ، و ان المعونة تنزل علی قدر شدة البلاء: ((سوگند به کسی که جدم را به حق به نبوت مبعوث کرده است که خداوند متعال انسان را به قدر مروت و شخصیتش روزی می دهد، و کمک پروردگار متناسب با شدت بلا و حادثه است)).
در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است : کف الاذی و قلة الصخب یزیدان فی الرزق : ((ترک آزار مردم و جار و جنجال ، روزی را افزایش می دهد)).
از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) نیز نقل شده است که فرمود: التوحید نصف الدین و استنزل الرزق بالصدقة : ((توحید نیمی از دین است ، و روزی را از طریق انفاق در راه خدا بر خود نازل کن))!.
و همچنین امور دیگری مانند تمیز کردن اطراف خانه ، و شستشو و تمیز کردن ظروف از اسباب افزایش روزی معرفی شده است . الذاریات

آیه 24-30

آیه و ترجمه
هَلْ أَتَاک حَدِیث ضیْفِ إِبْرَهِیمَ الْمُکْرَمِینَ(24)
إِذْ دَخَلُوا عَلَیْهِ فَقَالُوا سلَماً قَالَ سلَمٌ قَوْمٌ مُّنکَرُونَ(25)
فَرَاغَ إِلی أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سمِینٍ(26)
فَقَرَّبَهُ إِلَیهِمْ قَالَ أَ لا تَأْکلُونَ(27)
فَأَوْجَس مِنهُمْ خِیفَةً قَالُوا لا تخَف وَ بَشرُوهُ بِغُلَمٍ عَلِیمٍ(28)
فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ فی صرَّةٍ فَصکَّت وَجْهَهَا وَ قَالَت عجُوزٌ عَقِیمٌ(29)
قَالُوا کَذَلِکِ قَالَ رَبُّکِ إِنَّهُ هُوَ الْحَکِیمُ الْعَلِیمُ(30)
ترجمه :24 - آیا خبر مهمانهای بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است ؟
25 - در آن زمان که بر او وارد شدند و گفتند: سلام بر تو! او گفت سلام بر شما که جمعیتی ناشناخته اید!
26 - و به دنبال آن پنهانی به سوی خانواده خود رفت و گوساله فربه (و بریانی را برای آنها) آورد. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 343
27 - و آنرا نزدیک آنها گذارد (ولی با تعجب دید دست به سوی غذا نمی برند) گفت ! آیا شما غذا نمی خورید؟
28 - و از این کار احساس وحشت کرد، گفتند: نترس (ما رسولان پروردگار توئیم) و او را بشارت به تولد پسری دانا و هوشیار دادند.
29 - در این هنگام همسرش جلو آمد در حالی که (از خوشحالی و تعجب) فریاد می کشید و به صورت خود زد و گفت (آیا پسری خواهم آورد در حالی که) پیرزنی نازا هستم ؟!
30 - گفتند پروردگارت چنین گفته است ، و او حکیم و داناست .
تفسیر :میهمانان ابراهیم (علیه السلام) از این آیات به بعد گوشه هائی از سرگذشت انبیاء و اقوام پیشین برای تاءکید و تایید مطالب گذشته مطرح می شود، و نخستین فراز آن سرگذشت فرشتگانی است که برای عذاب قوم لوط در شکل آدمیان بر ابراهیم (علیه السلام) ظاهر شدند، و او را بشارت به تولد فرزندی دادند با اینکه ابراهیم به سن پیری رسیده بود و همسرش نیز مسن و نازا بود.
از یک سو عطا کردن این فرزند برومند در این سن و سال به این پدر و مادر پیر و فرتوت تاءکیدی است برای آنچه درباره مقدر بودن سایر روزیها که در آیات گذشته آمد.
و از سوی دیگر دلیلی است بر قدرت و توانائی حق ، و آیتی است از آیات خداشناسی که در آیات گذشته از آن بحث شده است .
و از سوی سوم بشارتی است برای اقوام با ایمان که مشمول حمایت حق هستند، همان گونه که آیات بعد که سخن از عذاب هولناک قوم لوط می گوید تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 344
هشدار و تهدیدی است برای مجرمان بی ایمان .

نخست روی سخن را به پیامبر کرده ، می فرماید: ((آیا داستان و خبر مهمانهای بزرگوار ابراهیم به تو رسیده است))؟! (هل اتاک حدیث ضیف ابراهیم المکرمین).
تعبیر به ((مکرمین)) (اکرام شده گان) یا به خاطر این است که این فرشتگان ماموران حق بودند، و در آیه 26 سوره انبیاء نیز درباره فرشتگان میخوانیم : بل عباد مکرمون ((آنها بندگانی هستند محترم)) و یا به خاطر احتراماتی است که ابراهیم برای آنها قائل شد و یا به هر دو جهت .
سپس به شرح حال آنها پرداخته ، می گوید: ((آن زمان که بر ابراهیم وارد شدند و گفتند: سلام بر تو! او گفت : سلام بر شما که جمعیتی ناشناخته اید))! (اذ دخلوا علیه فقالوا سلام قال سلام قوم منکرون).
بعضی گفته اند ابراهیم (علیه السلام) مساءله ناشناخته بودن آنها را در درون دل گفت ، نه به صورت آشکار (چرا که این سخن با مساءله احترام مهمان سازگار نیست).
ولی این معمول است که گاهی میزبان در عین احترام به میهمان می گوید: تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 345
ولی من نمی دانم شما را کجا دیده ام ؟ و به نظرم زیاد آشنا نیستید، بنابراین می توان ظاهر آیه را حفظ کرد که ابراهیم این سخن را آشکارا گفته است ، هر چند احتمال اول نیز بعید به نظر نمی رسد، بخصوص اینکه پاسخی از ناحیه میهمانان در معرفی خود در اینجا دیده نمی شود، و اگر ابراهیم چنین سخنی را آشکارا گفته بود لابد آنها پاسخی به آن می دادند.
به هر حال ابراهیم میهماننواز و پر سخاوت ، برای پذیرائی میهمانان خود فورا دست به کار شد، ((پنهانی به سوی خانواده خود رفت و گوساله ای فربه و بریانی برای آنها آورد)) (فراغ الی اهله فجاء بعجل سمین).
((راغ)) چنانکه راغب در مفردات می گوید از ((روغ)) (بر وزن شوق) به معنی حرکت کردن تواءم با یک نقشه پنهانی است .
چرا ابراهیم چنین کرد؟ برای اینکه ممکن بود اگر میهمانان متوجه شوند مانع از چنین پذیرائی پر هزینه ای گردند.
اما چرا ابراهیم میهمانهای معدود که به گفته بعضی سه نفر و حداکثر دوازده نفر بودند غذای فراوان و مفصل تهیه کرد، این به خاطر آن است که معمولا اشخاص سخاوتمند هر گاه میهمانی برای آنها فرا رسد تنها به اندازه میهمانان غذا تهیه نمی کنند، بلکه غذائی فراهم می سازند که علاوه بر میهمانان تمام کسانی که برای آنان کار می کنند در آن شریک و سهیم باشند، و حتی همسایگان و نزدیکان و اطرافیان دیگر را هم در نظر می گیرند، بنابراین هرگز چنین غذای اضافی اسراف محسوب نمی شود، و این معنی امروز هم در میان بسیاری از عشایر و آنها که به شکل سنتی سابق زندگی می کنند دیده می شود. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 346

((عجل)) (بر وزن طفل) به معنی گوساله است (و اینکه بعضی گفته اند به معنی گوسفند است با متون لغت سازگار نیست) این واژه در اصل از ماده ((عجله)) گرفته شده ، زیرا این حیوان در این سن و سال حرکات عجولانه ای دارد که وقتی بزرگ شد به کلی آن را کنار می گذارد.
((سمین)) به معنی فربه است ، و انتخاب چنین گوساله ای برای احترام به میهمانان ، و استفاده بیشتر اطرافیان بوده است .
در آیه 69 سوره هود آمده است که این گوساله بریان بود (بعجل حنیذ) هر چند آیه مورد بحث در این باره سخنی نمی گوید، اما منافاتی با آن ندارد.
((ابراهیم شخصا این غذا را برای میهمانان آورد و نزدیک آنها گذارد)) (فقربه الیهم).
ولی با کمال تعجب مشاهده کرد که آنها دست به سوی غذا نمی برند، ((گفت آیا غذا نمی خورید))؟! (قال الا تاکلون).
ابراهیم تصور می کرد آنها از جنس بشرند ((و هنگامی که دید دست به سوی غذا نمی برند در دل احساس وحشت کرد)) (فاوجس منهم خیفة).
زیرا در آن زمان - و امروز هم در میان بسیاری از اقوام که پایبند به اخلاق سنتی هستند - هر گاه کسی از غذای دیگری بخورد به او آزاری نمی رساند و خیانتی نمی کند، و آنجا که نمک خورند نمکدان را نمی شکنند، و لذا اگر میهمان دست به غذا نبرد این گمان پیدا میشد که او برای کار خطرناکی آمده است . این ضرب المثل نیز در عرب معروف است که می گویند ((من لم یاکل طعامک لم یحفظ ذمامک)): ((کسی که غذای تو را نخورد به پیمان تو وفا نخواهد کرد)). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 347
((ایجاس)) از ماده ((وجس)) (بر وزن مکث) در اصل به معنی صدای مخفی است ، به همین مناسبت ایجاس به معنی احساس پنهانی و درونی آمده ، گوئی انسان صدائی را از درون خود می شنود و هنگامی که با خیفة همراه شود به معنی احساس ترس است .
در اینجا میهمانان - همانگونه که در سوره هود آیه 70 آمده است - به او گفتند نترس و به او اطمینان خاطر دادند (قالوا لا تخف).
سپس می افزاید: ((او را بشارت به تولد پسری دانا دادند)) (و بشروه بغلام علیم).
بدیهی است فرزند به هنگام تولد ((عالم)) نیست ، اما ممکن است استعدادی در او باشد که در آینده عالم و دانشمند بزرگی شود، و منظور در اینجا همین است .
در اینکه این فرزند ((اسماعیل)) بوده یا ((اسحاق))؟ در میان مفسران گفتگو است ، هر چند مشهور این است که ((اسحاق)) بوده .
ولی این احتمال که اسماعیل باشد با توجه به آیه 71 سوره هود که می گوید: فبشرناها باسحاق درست به نظر نمی رسد، بنابراین شکی نیست

زنی که در آیات بعد سخن از او به میان می آید همسر ابراهیم ساره و این فرزند اسحاق است .
((در این هنگام همسر ابراهیم جلو آمد در حالی که از خوشحالی و تعجب فریاد می کشید به صورت خود زد و گفت : آیا با اینکه من پیرزنی نازایم صاحب فرزندی خواهم شد))؟! (فاقبلت امراءته فی صرة فصکت وجهها و قالت عجوز عقیم).
در آیه 72 سوره هود نیز می خوانیم : قالت یا ویلتا ء الدوانا عجوز و هذا بعلی شیخا: ((گفت : ای وای بر من ! آیا من فرزندی می آورم در حالی

که پیرزنم ، و این شوهرم پیرمردی است ، این راستی چیز عجیبی است))!
بنابراین فریاد او فریادی از روی تعجب و تواءم با شادی بوده است .
واژه ((صرة)) از ماده ((صر)) (بر وزن شر) در اصل به معنی بستن و بهم بستگی است ، و به فریاد شدید و همچنین جمعیت متراکم نیز گفته می شود، چرا که دارای شدت و بهم پیوستگی است ، به بادهای شدید و سرد ((صرصر)) می گویند چرا که انسانها را به هم می پیچد، و ((صرورة)) به زن یا مردی می گویند که هنوز حج بجا نیاورده ، و یا تصمیم بر ازدواج ندارد، چرا که یکنوع بستگی و امتناع در آنها است ، و در آیه مورد بحث به همان معنی فریاد شدید است .
((صکت)) از ماده ((صک)) (بر وزن شک) به معنی زدن شدید، یا به صورت زدن است ، و منظور در اینجا این است که همسر ابراهیم هنگامی که نوید تولد فرزندی را شنید، همانگونه که عادت زنان است ، دستها را از شدت تعجب و حیا به صورت زد.
طبق گفته بعضی از مفسران ، و همچنین سفر تکوین تورات ، همسر ابراهیم در آن وقت نود سال یا بیشتر داشت ، و خود ابراهیم حدود یکصد سال یا بیشتر!
ولی قرآن در آیه بعد پاسخ فرشتگان را به او نقل می کند: ((گفتند: پروردگارت چنین گفته است و او حکیم و دانا است)) (قالوا کذلک قال ربک انه هو الحکیم العلیم).
گرچه تو پیرزن فرتوتی هستی و شوهرت نیز چنین است ، اما هنگامی که فرمان پروردگار تو صادر شود و اراده اش به چیزی تعلق گیرد بدون تردید تحقق می یابد. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 349
حتی آفرینش جهان عظیمی همانند این جهان با امر ((کن)) (موجود باش) برای او سهل و آسان است .
تعبیر به ((حکیم)) و ((علیم)) اشاره به این است که نیاز ندارد تو از سن پیری و نازائی خودت یا کهنسال بودن همسرت خبر دهی ، خدا همه اینها را

می داند و اگر تاکنون به شما فرزندی نداده و در اواخر عمر مرحمت می کند آنهم حکمتی دارد.
جالب اینکه در آیه 73 سوره هود می خوانیم که فرشتگان به او گفتند: اتعجبین من امر الله رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت انه حمید مجید: ((آیا از فرمان خدا تعجب می کنی ؟ این رحمت خدا و برکاتش بر خانواده شما است ، که او حمید و مجید است)).
تفاوت این دو تعبیر به خاطر آن است که فرشتگان همه این سخنها را به ((ساره)) گفتند، منتهی در سوره هود به بخشی اشاره شده ، و در اینجا به بخش دیگر، در آنجا سخن از رحمت و برکات خدا است ، و تناسب با حمید و مجید دارد (کسی که او را در مقابل نعمتهایش حمد و تمجید می کنند).
ولی در اینجا سخن از آگاهی خداوند نسبت به عدم آمادگی این دو همسر برای آوردن فرزند، و نازائی زن از نظر اسباب ظاهری است ، و متناسب این است که گفته شود خدا از همه اینها آگاه می باشد، و اگر سؤ ال شود چرا این موهبت را در جوانی به آنها نداد؟ گفته می شود: در این امر حکمتی است چرا که او حکیم است .
نکته :
سخاوت پیامبران
بسیار می شود که بعضی از افراد خشک ، سخاوت و بلند نظری را با اسراف تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 350
و تبذیر اشتباه می کنند، و خست و تنگنظری را با مساءله زهد و پارسائی .
قرآن در آیات فوق ، و آیات سوره هود، این حقیقت را فاش بیان کرده که پذیرائی از مهمان به طور گسترده و معقول هرگز مخالف شرع نیست ، بلکه چون پیامبری دست به چنین کاری زده است دلیل بر محبوبیت آن است ولی البته آن گونه پذیرائی که شعاعش دیگران را هم در برگیرد، آنچنان که رسم افراد شریف سخاوتمند است . خداوند هرگز بهره گیری از مواهب زندگی را تحریم نکرده ، و داشتن اموال حلالی را همانند ابراهیم که دیگران هم از آن بهره گیرند عیب نشمرده است .
ابراهیم (علیه السلام) با آن اموال سرشار هرگز از یاد خدا غافل نشد، و هیچوقت دلبستگی اسارتگونه به آن نیافت ، و در هیچ زمان منافع آن را منحصر به خود نساخت .
قرآن در آیه 32 سوره اعراف می گوید: قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا فی الحیاة الدنیا خالصة یوم القیامة کذلک نفصل الایات لقوم یعلمون : ((بگو چه کسی زینتهای خدا را که برای بندگانش آفریده ، و روزیهای پاکیزه را تحریم کرده است ؟ بگو: اینها در زندگی دنیا از آن کسانی است که ایمان آورده اند (هر چند دیگران نیز با آنها مشارکت دارند ولی) در قیامت خالص برای مؤ منان خواهد بود،

این چنین آیات خود را برای کسانی که آگاهند شرح می دهیم)).
در این زمینه بحث مشروحی در جلد ششم صفحه 150 به بعد - ذیل آیه 32 - اعراف آورده ایم . الذاریات
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 353
آیه 31-37
آیه و ترجمه
قَالَ فَمَا خَطبُكمْ أَيهَا الْمُرْسلُونَ(31)
قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلى قَوْمٍ مجْرِمِينَ(32)
لِنرْسِلَ عَلَيهِمْ حِجَارَةً مِّن طِينٍ(33)
مُّسوَّمَةً عِندَ رَبِّك لِلْمُسرِفِينَ(34)
فَأَخْرَجْنَا مَن كانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ(35)
فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيرَ بَيْتٍ مِّنَ الْمُسلِمِينَ(36)
وَ تَرَكْنَا فِيهَا ءَايَةً لِّلَّذِينَ يخَافُونَ الْعَذَاب الاَلِيمَ(37)
ترجمه :31 - (ابراهیم) گفت پس ماموریت شما چیست ای فرستادگان (خدا)؟
32 - گفتند ما به سوی قوم مجرمی فرستاده شده ایم .
33 - تا بارانی از سنگ - گل بر آنها بفرستیم .
34 - سنگهائی که از ناحیه پروردگارت برای اسرافکاران نشان شده است !
35 - ما تمام مؤ منانی را که در آن شهرها (ی قوم لوط) زندگی می کردند (قبل از نزول بلا) خارج کردیم .
36 - و جز یک خانواده با ایمان در تمام آنها نیافتیم !
37 - و در آن (شهرهای بلادیده) نشانه ای روشن برای کسانی که از عذاب دردناک می ترسند بجای گذاردیم تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 354
تفسیر :شهرهای بلادیده قوم لوط آیت و عبرتی است
در تعقیب ماجرای ورود فرشتگان بر ابراهیم و بشارت دادن به او درباره تولد اسحاق بحث از گفتگوئی است که میان ((ابراهیم)) و ((فرشتگان)) درباره قوم لوط درگرفت .
توضیح اینکه : ابراهیم پس از تبعید به شام به دعوت مردم به سوی خداوند و مبارزه با هر گونه شرک و بت پرستی ادامه می داد، حضرت لوط که از پیامبران بزرگ بود در عصر او می زیست و احتمالا از سوی او ماموریت یافت که برای تبلیغ و هدایت گمراهان به یکی از مناطق شام (یعنی شهرهای سدوم) سفر کند، او در میان قوم گنهکاری آمد که آلوده به شرک و گناهان بسیاری بودند، و از همه زشتتر گناه همجنسبازی و لواط بود سرانجام گروهی از فرشتگان مامور هلاک این قوم شدند اما قبلا نزد ابراهیم آمدند.

ابراهیم از وضع میهمان فهمید اینها به دنبال کار مهمی میروند، و تنها برای بشارت تولد فرزند نزد او نیامده اند، چرا که برای چنین بشارتی یک نفر کافی بود، و یا به خاطر عجله ای که در حرکت داشتند احساس کرد ماموریت مهمی دارند.
لذا در نخستین آیه مورد بحث می گوید: ((ابراهیم گفت : پس ماموریت و کار مهم شما چیست ای فرستادگان خدا))؟! (قال فما خطبکم ایها المرسلون).
فرشتگان پرده از روی ماموریت خود برداشته ، و به ابراهیم ((گفتند:
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 355
ما به سوی قوم مجرم و تبهکاری فرستاده شده ایم)) (قالوا انا ارسلنا الی قوم مجرمین).
قومی که علاوه بر فساد عقیده گرفتار انواع آلودگیها و گناهان مختلف زشت و ننگینی است .
سپس افزودند: ما ماموریت داریم بارانی از سنگ - گل بر آنها بفرستیم و آنها را بدینوسیله در هم بکوبیم و هلاک کنیم (لنرسل علیهم حجارة من طین).
تعبیر ((به حجارة من طین)) (سنگی از گل) همان چیزی است که در آیه 82 سوره هود بجای آن ((سجیل)) آمده است ، و سجیل در اصل یک واژه فارسی است که از ((سنگ)) و ((گل)) گرفته شده و در لسان عرب به صورت ((سجیل)) درآمده ، بنابراین چیزی است که نه مانند سنگ سخت است و نه مانند گل سست ، و در مجموع شاید اشاره به این معنی است که برای نابود کردن این قوم مجرم حتی نیازی به نازل کردن صخره های عظیم از آسمان نبود، بلکه بارانی از ریگهای کوچک و نه چندان محکم و مانند دانه های باران بر آنها فرو بارید.
سپس افزودند: ((این سنگها از ناحیه پروردگارت برای اسرافکاران نشان شده است)) (مسومة عند ربک للمسرفین). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 356
((مسومة)) به چیزی می گویند که دارای علامت و نشانه ای است ، و در اینکه چگونه آنها نشاندار بودند؟ در میان مفسران گفتگو است ، بعضی گفته اند: آنها شکل مخصوص داشته که نشان می داده سنگ معمولی نیست ، بلکه وسیله عذاب است .
و جمعی گفته اند: هر کدام علامتی داشته و برای فرد معین و نقطه خاصی نشانه گیری شده بود، تا مردم بدانند که مجازاتهای خداوند آنچنان حساب شده است که حتی معلوم است کدام فرد مجرم با کدام سنگ باید نابود شود!
تعبیر به ((مسرفین)) اشاره به کثرت گناه آنها است ، به گونه ای که از

حد گذرانده و پرده های حیا و شرم را دریده بودند، اگر کسی در حالات قوم لوط و انواع گناهان آنها دقت کند می بیند که این تعبیر در مورد آنها بسیار پر معنی است .
هر انسانی ممکن است گهگاه آلوده به گناهی شود اما اگر به زودی بیدار گردد و جبران و اصلاح کند زیاد مشکل نیست ، مشکل زمانی پیش می آید که سر به اسراف بگذارد.
این تعبیر در عین حال مطلب دیگری را نیز بازگو می کند که نه تنها این سنگهای آسمانی برای قوم لوط نشانه گیری شده بود، بلکه در انتظار همه گنهکاران مسرف است .
قرآن در اینجا دنباله ماجرای این رسولان پروردگار را که نزد حضرت لوط آمدند و به عنوان میهمانانی بر او وارد شدند، و قوم بیشرم به گمان اینکه آنها جوانانی زیبا روی از جنس بشرند به سراغ آنها آمدند، اما به زودی به

خود پی بردند، و چشمان همه آنها نابینا شد، رها کرده و دنباله سخن را از سوی خداوند بازگو می کند.
می فرماید: ((ما تمام مؤ منانی را که در شهرهای قوم لوط زندگی می کردند قبل از نزول بلا خارج کردیم)) (فاخرجنا من کان فیها من المؤ منین).
((ولی در تمام این مناطق جز یک خانواده با ایمان نیافتیم))! (فما وجدنا فیها غیر بیت من المسلمین).
آری ما هرگز خشک و تر را با هم نمیسوزانیم و عدالت ما اجازه نمی دهد مؤ من را گرفتار سرنوشت کافر کنیم ، حتی اگر در میان میلیونها نفر بی ایمان و مجرم ، یک فرد با ایمان و پاک باشد نجاتش می دهیم .
این همان مطلبی است که در سوره حجر آیه 59 و 60 به این صورت آمده : الا آل لوط انا لمنجوهم اجمعین الا امراءته قدرنا انها لمن الغابرین : ((مگر خاندان لوط که همگی آنها را نجات خواهیم داد، بجز همسرش که مقدر داشتیم در شهر بماند و هلاک شود))!
و در سوره هود آیه 81 می خوانیم : فاسر باهلک بقطع من اللیل و لا یلتفت منکم احد الا امراءتک انه مصیبها ما اصابهم : ((شب هنگام با خانواده ات

از این شهر حرکت کن ، و هیچکس از شما پشت سرش را نگاه نکند، مگر همسرت که او هم به همان بلائی که آنها گرفتار می شوند گرفتار خواهد شد))!.
و در سوره عنکبوت آیه 32 همین جریان به این صورت بازگو شده است : قال ان فیها لوطا قالوا نحن اعلم بمن فیها لننجینه و اهله الا امراءته کانت من الغابرین : ((ابراهیم گفت : در این شهر و آبادی که شما فرشتگان

تصمیم نابودی آنرا دارید لوط زندگی می کند، گفتند ما به کسانی که در آن هستند آگاهتریم او و خانواده اش را نجات می بخشیم ، مگر همسرش که در میان مردم شهر می ماند0)).
و باز همین موضوع در سوره اعراف آیه 83 چنین منعکس شده است : فانجیناه و اهله الا امراءته کانت من الغابرین : ((ما او و خاندانش را نجات بخشیدیم جز همسرش که همراه بازماندگان در شهر بود (و به سرنوشت آنها گرفتار شد)))
همانگونه که ملاحظه می کنید این بخش از ماجرای قوم لوط در این پنج سوره از قرآن با عبارات مختلف بیان شده که همه آنها یک حقیقت را بازگو می کند، ولی از آنجا که ممکن است به یک حادثه از زوایای مختلف نگاه کرد و در هر نگاه بعدی از آنرا مشاهده نمود، در قرآن مجید نیز حوادث تاریخی غالبا به همین صورت مطرح و تکرار شده است که تعبیرات مختلف آیات فوق گواه این معنی است ، بعلاوه چون قرآن کتاب تربیت و انسانسازی است ، و در مقام تربیت گاه لازم می شود که روی یک مساءله مهم بارها تکیه شود، تا تاءثیر عمیق در ذهن خواننده بگذارد، منتها این تکرار باید با تعبیرات جالب و دلنشین و گوناگون صورت گیرد تا ملال خاطری حاصل نشود و فصیح و بلیغ باشد.
(برای توضیح بیشتر روی ماجرای میهمانان ابراهیم (علیه السلام) و گفتگوهای او با این میهمانان ، و سپس سرنوشت دردناک و عبرت انگیز قوم لوط، به تفسیر نمونه تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 359
جلد 6 صفحه 243 به بعد، و جلد 9 صفحه 167، و جلد 11 صفحه 98، و جلد 16 صفحه 260 ذیل آیات سوره اعراف و هود و حجر و سوره عنکبوت مراجعه فرمائید).
به هر حال خداوند شهرهای این قوم آلوده را با زمین لرزه ای سخت و ویرانگر زیر و رو کرد سپس بارانی از سنگهای آسمانی بر آنها فرو بارید و اثری از آنها نماند، حتی جسدهای پلیدشان زیر آوارها و سنگهای آسمانی مدفون گشت ، تا عبرتی باشد برای آیندگان و برای همه افراد بی ایمان و مجرمان آلوده .
و لذا در آخرین آیه مورد بحث می افزاید: ((در آن سرزمین نشانه ای روشن برای کسانی که از عذاب دردناک می ترسند بجای گذاشتیم)) (و ترکنا فیها آیة للذین یخافون العذاب الالیم).
این تعبیر به خوبی نشان می دهد که از این آیات و نشانه های خدا تنها کسانی پند می گیرند که آمادگی پذیرش در وجودشان باشد، و احساس مسؤ لیت کنند.
نکته :
محل شهرهای لوط کجا است ؟

مسلم است که ابراهیم بعد از مهاجرت از عراق و سرزمین بابل ، به سوی شامات آمد، می گویند لوط نیز با او زندگی می کرد، اما بعد از مدتی (برای دعوت به توحید و مبارزه با فساد) به شهر ((سدوم)) رفت .
((سدوم)) نام یکی از شهرها و آبادیهای قوم لوط است که در شامات
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 360
(در کشور اردن) در نزدیکی بحرالمیت واقع شده بود، سرزمین آباد و پر درخت و گیاهی بود، اما بعد از نزول عذاب الهی بر این قوم زشتکار و ننگین شهرهای آنها در هم کوبیده و زیر و رو شد، چنانکه آنها را ((مدائن مؤ تفکات)) می گویند (شهرهای زیر و رو شده).
بعضی معتقدند که ویرانه های این شهرها در زیر آب فرورفته و مدعی هستند که در گوشه ای از دریاچه بحرالمیت ستونها و آثار دیگری که دلالت بر خرابه های این شهر می کند دیده اند.
و اینکه در بعضی از تفاسیر اسلامی می بینیم که منظور از جمله ((و ترکنا فیها آیه)) همان آبهای گندیده ای است که جای این شهرها را فرا گرفته ممکن است اشاره به همین معنی باشد که بعد از زلزله های شدید، و شکافته شدن زمین راهی از بحرالمیت به این سرزمین بلادیده گشوده شد، و همه این شهرها به زیر آب فرو رفت !
در حالی که بعضی دیگر معتقدند شهرهای لوط به زیر آب فرو نرفته ، و هم اکنون در نزدیکی بحرالمیت منطقه ای است که زیر سنگهای سیاهی پوشیده شده که احتمالا محل شهرهای لوط است .
و نیز گفته اند که مرکز ابراهیم در شهر ((حبرون)) در فاصله نه چندان دور از سدوم قرار داشت ، و موقعی که بر اثر زلزله یا صاعقه شهرهای آنها آتش گرفت ابراهیم در نزدیکی حبرون ایستاده بود و دود شهر را که متصاعد بود با چشم خود می دید.
از مجموع این گفتار حدود تقریبی این شهرها روشن می شود هر چند جزئیات آن هنوز در پردهای از ابهام باقی مانده . الذاریات
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 361
آیه 38-46
آیه و ترجمه
وَ فی مُوسی إِذْ أَرْسلْنَهُ إِلی فِرْعَوْنَ بِسلْطنٍ مُّبِینٍ(38)
فَتَوَلی بِرُکْنِهِ وَ قَالَ سحِرٌ أَوْ مجْنُونٌ(39)
فَأَخَذْنَهُ وَ جُنُودَهُ فَنَبَذْنَهُمْ فی الْیَمِّ وَ هُوَ مُلِیمٌ(40)
وَ فی عَادٍ إِذْ أَرْسلْنَا عَلَیهِمُ الرِّیحَ الْعَقِیمَ(41)
مَا تَذَرُ مِن شیْءٍ أَتَت عَلَیْهِ إِلا جَعَلَتْهُ کالرَّمِیمِ(42)
وَ فی ثَمُودَ إِذْ قِیلَ لهُمْ تَمَتَّعُوا حَتی حِینٍ(43)
فَعَتَوْا عَنْ أَمْر رَبهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصعِقَةُ وَ هُمْ یَنظرُونَ(44)

فَمَا استَطعُواَ مِنَ قِيَامٍ وَ مَا كانُوا مُنتَصِرِينَ(45)
وَ قَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنهُمْ كانُوا قَوْماً فَسِقِينَ(46)
ترجمه :38 - در (زندگی) موسی نیز نشانه و درس عبرتی بود، هنگامی که او را به سوی فرعون با دلیل آشکار فرستادیم .
39 - اما او با تمام وجودش از وی روی برتافت و گفت : این مرد یا ساحر است یا دیوانه !
40 - ما او و لشکریانش را گرفتیم و در دریا پرتاب کردیم ، در حالی که در

سرزنش بود.
41 - همچنین در سرگذشت عاد نیز آیتی است در آن هنگام که تندبادی بی باران بر آنها فرستادیم .
42 - که از هر چیزی می گذشت آنرا رها نمی کرد تا همچون استخوانهای پوسیده کند!
43 - و نیز در سرگذشت قوم ثمود عبرتی است در آن هنگام که به آنها گفته شد مدتی کوتاه متمتع باشید (و سپس منتظر عذاب).
44 - آنها از فرمان پروردگارشان سرباز زدند، و صاعقه آنها را فروگرفت در حالی که (خیره خیره) نگاه می کردند (بی آنکه قدرت بر دفاع داشته باشند).
45 - آنها چنان بر زمین افتادند که قدرت بر قیام نداشتند، و نتوانستند از کسی یاری طلبند!
46 - همچنین قوم نوح را قبل از آنها هلاک کردیم ، چرا که قوم فاسقی بودند.
تفسیر :اینهمه درس عبرت در تاریخ پیشینیان
قرآن در این آیات در تعقیب داستان قوم لوط و عاقبت دردناکی که بر اثر گناهان بسیار زشت و ننگین پیدا کردند اشاره به سرگذشت چند قوم دیگر از اقوام پیشین می کند.
نخست می فرماید: ((در موسی و تاریخ زندگی او نیز نشانه و درس عبرتی بود، در آن هنگام که او را به سوی فرعون با دلیل روشنی فرستادیم)) (و فی موسی اذ ارسلناه الی فرعون بسلطان مبین).
((سلطان)) چیزی است که مایه تسلط گردد، و منظور در اینجا معجزه یا دلیل و منطق نیرومند عقلی یا هر دو است که ((موسی)) (علیه السلام) در برابر فرعون از آن استفاده کرد.
تعبیر ((سلطان مبین)) در آیات مختلف قرآن بسیار به کار رفته ، و غالبا به معنی دلیل منطقی روشن و آشکار است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 363
اما فرعون نه تسلیم معجزات بزرگ موسی (علیه السلام) که گواه

ارتباطش با خدا بود شد، و نه در مقابل دلائل منطقی او سر تعظیم فرود آورد، بلکه به خاطر غرور و تکبری که داشت ((با تمام وجودش از او روی گردان شد و گفت این مرد ساحر یا دیوانه است))! (فتولی برکنه و قال ساحر او مجنون).
((رکن)) در اصل به معنی ستون و پایه اصلی ، و بخش مهم هر چیز است ، و در اینجا ممکن است اشاره به ارکان بدن باشد. یعنی فرعون به طور کامل و با تمام ارکان بدن به موسی پشت کرد.
بعضی نیز گفته اند منظور در اینجا لشکر او است ، یعنی تکیه بر ارکان لشکر خویش کرد و از پیام حق رویگردان شد.
و یا اینکه هم خودش از فرمان خدا روی برتافت و هم ارکان حکومت و لشکر خود را منحرف ساخت .
جالب اینکه جباران زورگو در تهمتها و نسبتهای دروغینی که به انبیاء بزرگ می دادند گرفتار سردرگمی و تناقض و پریشانگوئی عجیبی بودند، گاه آنها را ساحر می خواندند، و گاه مجنون ، با اینکه ((ساحر)) باید انسان هوشیاری باشد که با استفاده از ریزه کاریها و مسائل روانی و خواص مختلف اشیاء کارهای اعجاب انگیزی را انجام دهد و مردم را اغفال نماید، در حالی که مجنون نقطه مقابل آن است .
اما قرآن از نتیجه کار فرعون جبار و اعوانش چنین خبر می دهد: ((ما

او و لشکرش را گرفتیم و در دریا پرتاب کردیم ، در حالی که مرتکب اعمالی شده بود که درخور سرزنش و ملامت بود)) (فاخذناه و جنوده فنبذناهم فی الیم و هو ملیم).
((یم)) به طوری که از متون لغت و کتب حدیث استفاده می شود به معنی ((دریا)) است ، و به رودخانه های عظیم همانند نیل نیز اطلاق می شود.
تعبیر ((نبذناهم)) (آنها را افکندیم) اشاره به این است که فرعون با تمام قدرت و لشکریانش آنچنان در برابر اراده خداوند ضعیف بودند که همچون یک موجود بی مقدار آنها را در وسط دریای نیل افکند.
و تعبیر ((هو ملیم)) (او شایسته سرزنش است) اشاره به این که نه تنها مجازات الهی این قوم را محو کرد، بلکه تاریخی که از آنها باقی مانده نام ننگین و اعمال شرم آور آنها را حفظ کرده ، و از ظلم و جنایت و کبر و غرور آنها پرده برداشته است به طوری که همواره درخور سرزنش هستند.
سپس به سرنوشت اجمالی قوم دیگری یعنی قوم ((عاد)) پرداخته ، چنین می گوید:
((در سرگذشت قوم عاد نیز آیت و عبرتی است ، در آن هنگام که باد و طوفانی نازا و بی باران بر آنها فرستادیم)) (و فی عاد اذ ارسلنا علیهم الریح تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 365

العقیم).
عقیم بودن بادها زمانی است که ابرهای باران زا با خود حمل نکند، گیاهان را تلقیح ننماید، و فایده و برکتی نداشته باشد، و جز هلاکت و نابودی چیزی همراه نیاورد.
سپس به توصیف تندبادی که بر قوم عاد مسلط شد پرداخته می افزاید: ((از هر چیزی می گذشت آن را رها نمی کرد تا نابود کند، و به صورت گیاهان خشک و درهم کوبیده یا استخوانهای پوسیده درآورد)) (ما تذر من شی ء اتت علیه الا جعلته کالرمیم).
((رمیم)) از ماده ((رمة)) (بر وزن منة به استخوانهای پوسیده می گویند، و ((رمه)) (بر وزن قبه) به ریسمان پوسیده گفته می شود، ((ورم)) (بر وزن جن) به معنی اجزاء خردی است که از چوب یا کاه بر زمین می ریزد ((رم)) و ((ترمیم)) نیز به معنی اصلاح اشیاء پوسیده است .
این تعبیر نشان می دهد که تندباد قوم عاد یک تندباد معمولی نبود، بلکه علاوه بر تخریب و درهم کوبیدن و به اصطلاح فشارهای فیزیکی ، دارای سوزندگی و مسمومیتی بود که اشیاء گوناگون را می پوساند.
آری این گونه است قدرت خداوند که با یک حرکت سریع نسیم ، اقوام نیرومند و پر سر و صدائی را چنان در هم می کوبد که تنها اجساد پوسیده ای از آنها باقی می ماند، این بود اشاره کوتاهی به سرنوشت قوم نیرومند و ثروتمند عاد که در سرزمین ((احقاف)) (منطقه ای میان عمان و حضرموت) می زیستند. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 366
بعد از آنها نوبت قوم ((ثمود)) می رسد و درباره آنها می فرماید: ((در قوم ثمود نیز آیت و عبرتی است ، در آن هنگام که به آنها گفته شد: مدتی کوتاه از زندگی متمتع گردید)) (و سپس منتظر عذاب الهی باشید) (و فی ثمود اذ قیل لهم تمتعوا حتی حین).
منظور از ((حتی حین)) همان سه روز مهلتی است که در آیه 65 سوره هود به آن اشاره شده است : فعقروها فقال تمتعوا فی داارکم ثلاثة ایام ذلک وعد غیر مکذوب : ((آنها شتری را که به عنوان اعجاز آمده بود از پای درآوردند و پیامبرشان صالح به آنها گفت سه روز در خانه هایتان بهره گیرید، و بعد از آن منتظر عذاب الهی باشید، این وعده ای است تخلف ناپذیر)).
با اینکه خداوند آنها را به وسیله پیامبرشان صالح بارها انذار فرموده بود، ولی باز برای اتمام حجت بیشتر سه روز به آنها مهلت داده شد، تا گذشته تاریک خود را جبران کنند، و زنگار گناه را با آب توبه از دل و جان بشویند، بلکه به گفته بعضی از مفسران در این سه روز دگرگونیهائی در پوست بدن آنها ظاهر شد، نخست به زردی ، سپس به سرخی ، و بعد به سیاهی گرائید، تا هشدارهائی باشد برای این قوم مشرک سرکش ، اما متاءسفانه

هیچ یک از این امور سودی نبخشید و از مرکب غرور پائین نیامدند.
آری ((آنها از فرمان پروردگارشان سر باز زدند و صاعقه به طور ناگهانی آنها را فرا گرفت ، در حالی که خیره خیره نگاه می کردند، و قدرتی بر دفاع از خویشتن نداشتند)) (فعتوا عن امر ربهم فاخذتهم الصاعقه و هم ینظرون).
((عتوا)) از ماده ((عتو)) (بر وزن غلو) به معنی سرپیچی از اطاعت تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 367
است ، ظاهر این است که این جمله اشاره به تمام سرپیچی هائی است که آنها در طول دعوت صالح داشتند، مانند بت پرستی و ظلم و ستم و از پای درآوردن ناقه ای که معجزه ((صالح)) بود، نه فقط سرپیچی هائی که در طول این سه روز انجام دادند و بجای توبه و انابه به درگاه خدا در غفلت و غرور فرو رفتند.
شاهد این سخن آیه 77 سوره اعراف است که می گوید: فعقروا الناقة و عتوا عن امر ربهم و قالوا یا صالح ائتنا بما تعدنا ان کنت من المرسلین : ((سپس ناقه را پی کردند، و از فرمان پروردگارشان سرپیچی نمودند و گفتند: ای صالح ! اگر از فرستادگان خدائی آنچه ما را به آن تهدید می کنی بیاور))!
((صاعقه)) و ((صاقعه)) هر دو قریب المعنی است در اصل به معنی فرو ریختن تواءم با صدای شدید است ، با این تفاوت که ((صاعقه)) در اجسام آسمانی گفته می شود، و ((صاقعه)) در اجسام زمینی ، و به گفته بعضی از اهل لغت ((صاعقه)) گاهی به معنی ((مرگ)) و گاه به معنی ((عذاب)) و گاه به معنی ((آتش)) است ، این واژه غالبا به صدای شدیدی که از آسمان برمی خیزد و تواءم با آتش مرگباری است ، گفته می شود که هر سه معنی (مرگ و عذاب و آتش) در آن جمع است .
قبلا نیز اشاره کرده ایم هنگامی که ابرهائی که دارای الکتریسته مثبت هستند به زمینی که دارای الکتریسته منفی است نزدیک شوند جرقه عظیم الکتریکی از میان این دو برمی خیزد که تواءم با صدای وحشتناک و آتشی سوزان است ، و محل وقوع آن را به لرزه درمی آورد.
در قرآن مجید در آیه 19 بقره به روشنی در همین معنی به کار رفته است ، زیرا بعد از آنکه سخن از ابر و باران و رعد و برق می گوید، اضافه می کند:
یجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق حذر الموت : ((منافقان همچون رهگذرانی هستند که در شب تاریک تواءم با رعد و برق از بیابان می گذرند تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 368
و از ترس مرگ (و برای این که صدای صاعقه را نشنوند) انگشت را در گوش خود می گذارند)).

سرانجام آخرین جمله ای که درباره این قوم سرکش می فرماید این است که ((آنها چنان بر زمین افتادند که قدرت برخاستن نداشتند و نتوانستند از کسی یاری بطلبند)) (فما استطاعوا من قیام و ما کانوا منتصرین).
آری صاعقه چنان آنها را غافلگیر کرد و بر زمین کوبید که نه خود یارای برخاستن و دفاع از خویشتن داشتند، و نه قدرت ناله و فریاد و کمک طلبیدن ، و در همین حال جان دادند، و سرگذشتشان درس عبرتی برای دیگران شد.
آری قوم ثمود که از قبائل معروف عرب بودند و در سرزمین ((حجر)) (منطقه ای در شمال حجاز) با امکانات و ثروت فراوان و عمر طولانی و بناهای محکم زندگی داشتند، بر اثر سرپیچی از فرمان خدا و سرکشی و طغیان و شرک و ظلم و ستم نابود شدند، و آثارشان درس گویائی برای دیگران شد.
و در آخرین آیه مورد بحث اشاره کوتاهی به سرنوشت پنجمین قوم یعنی قوم نوح کرده می فرماید: ((پنجمین قوم نوح را پیش از آنها هلاک کردیم ، چرا که آنها قوم فاسقی بودند)) (و قوم نوح من قبل انهم کانوا قوما فاسقین).
((فاسق)) به کسی می گویند که از محدوده فرمان خداوند قدم بیرون گذارد، و آلوده به کفر و ظلم یا سایر گناهان شود.
تعبیر ((من قبل)) (پیش از آنها) شاید اشاره به این است که قوم فرعون

و لوط و عاد و ثمود سرگذشت اسفبار قوم نوح را که قبل از آنها بودند شنیده بودند اما متاءسفانه آنها را بیدار نکرده و خود به سرنوشتی مشابه آنها گرفتار شدند.
نکته ها:
1 - چهره های گوناگون عذاب الهی
قابل توجه اینکه در آیات فوق و آیات گذشته اشاره به سرگذشت پنج قوم از اقوام پیش شده است (قوم لوط، فرعون ، عاد، ثمود و قوم نوح) که از میان آنها مجازات و کیفر چهار قوم اول مطرح شده ، ولی به مجازات قوم نوح اشاره ای نشده است ، و هنگامی که دقت کنیم می بینیم هر یک از چهار قوم اول به یکی از عناصر چهارگانه معروف مجازات شدند، قوم ((لوط)) با زلزله و آوار و سنگهای آسمانی از میان رفتند (یعنی با خاک) قوم فرعون با ((آب)) قوم ((عاد)) به وسیله ((تندباد)) و قوم ((ثمود)) بوسیله ((صاعقه و آتش)).
درست است که این چهار چیز امروز به عنوان ((عنصر)) یعنی ((جسم بسیط)) شناخته نمی شود، (چرا که هر یک ترکیبی است از اجسام دیگر) ولی انکار نمی توان کرد که چهار رکن مهم زندگی انسانها را تشکیل می

دهند، و هرگاه یکی از آنها از زندگی انسان به کلی حذف شود، ادامه حیات غیر ممکن است تا چه رسد به همه آنها.
آری خداوند مرگ و نابودی این اقوام را در چیزی قرار داده که عامل اصلی حیات آنها بود، و بدون آن نمی توانستند به حیات خود ادامه دهند، و این قدرت غائی عجیبی است .
و اگر سخنی از عامل عذاب قوم نوح (علیه السلام) به میان نیامده شاید آنهم به تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 370
خاطر این است که عذاب آنها نیز همانند قوم فرعون بوسیله ((آب)) بوده و نیاز به تکرار در اینجا نداشته است .
2 - بادهای ((زاینده)) و ((نازا))
در آیات فوق خواندیم که خداوند قوم عاد را با تندبادی عقیم و نازا مجازات کرد، و در آیه 22 سوره ((حجر)) می خوانیم : و ارسلنا الریاح لواقح فانزلنا من السماء ماء: ((ما بادها را برای تلقیح و بارور ساختن فرستادیم و از آسمان آبی نازل کردیم)).
گرچه این آیه بیشتر ناظر به تلقیح ابرها، و به هم پیوستن آنها برای نزول باران است .
ولی به طور کلی نقش بادها را در زندگی انسانها روشن می سازد، آری کار آنها بارور ساختن است ، بارور ساختن ابرها، گیاهان و حتی احیانا در آماده ساختن انواع مختلف حیوانات برای ((باروری)) نیز مؤ ثر است .
ولی همین باد هنگامی که حامل فرمان عذاب باشد بجای اینکه حیات و زندگی بیافریند عامل مرگ و نابودی می شود، و به گفته قرآن در آیه 20 سوره ((قمر)) که آنهم از قوم عاد سخن می گوید: تنزع الناس کانهم اعجاز نخل منقعر: ((آنها را (که قامتهائی رشید و هیکلهائی درشت داشتند) از زمین بر می کند و با سر به زمین می کوبید به گونه ای که سرهای آنها از تن جدا می شد، همچون درخت نخلی که ریشه کن شده باشد)).
الذاریات
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 371
آیه 47-51
آیه و ترجمه
وَ السمَاءَ بَنَیْنَهَا بِأَیْیدٍ وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ(47)
وَ الاَرْض فَرَشنَهَا فَنِعْمَ الْمَهِدُونَ(48)
وَ مِن کلِّ شیْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَینِ لَعَلَّکمْ تَذَکَّرُونَ(49)
فَفِرُّوا إِلی اللَّهِ إِنی لَکم مِّنْهُ نَذِیرٌ مُّبِینٌ(50)
وَ لا تجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهاً ءَاخَرَ إِنی لَکم مِّنْهُ نَذِیرٌ مُّبِینٌ(51)
ترجمه :47 - ما آسمان را با قدرت بنا کردیم و همواره آنرا وسعت می بخشیم !

48 - و زمین را گستردیم ، و چه خوب گستراننده ایم ؟
49 - و از هر چیز دو زوج آفریدیم شاید متذکر شوید.
50 - پس به سوی خدا بگریزید که من از سوی او برای شما بیم دهنده آشکاری هستم .
51 - و با خدا معبود دیگری قرار ندهید که من برای شما از سوی او بیم دهنده آشکاری هستم .
تفسیر :پیوسته آسمانها را گسترش می دهیم !
بار دیگر این آیات به مساءله آیات عظمت خداوند در عالم آفرینش می پردازد تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 372
و در حقیقت بحثهائی را که در آیات 20 و 21 همین سوره درباره آیات او در زمین و وجود انسان گذشت تکمیل می کند، و در ضمن دلیلی بر قدرت خداوند بر مساءله معاد و زندگی پس از مرگ است نخست می فرماید: ((ما آسمان را با قدرت بنا کردیم ، و پیوسته آن را وسعت می بخشیم)) (و السماء بنیناها باید و انا لموسعون).
((و زمین را گستردیم و چه خوب گستراننده ایم))! (و الارض فرشناها فنعم الماهدون).
((اید)) (بر وزن صید) به معنی قدرت و قوت است ، و در آیات قرآن مجید کرارا به این معنی آمده است ، و در اینجا اشاره به قدرت کامله خداوند بزرگ در آفرینش آسمانها دارد.
نشانه های این قدرت عظیم هم در عظمت آسمانها و هم در نظام خاصی که بر آنها حاکم است به خوبی آشکار می باشد. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 373
در اینکه منظور از ((انا لموسعون)) (ما پیوسته وسعت می بخشیم) در اینجا چیست ؟ در میان مفسران گفتگو است : بعضی آن را به معنی توسعه رزق از سوی خدا بر بندگان از طریق نزول باران دانسته اند، و بعضی آنرا به معنی گسترش رزق از هر نظر می دانند، و بعضی نیز آن را به معنی غنی و بی نیازی خداوند تفسیر کرده اند، چرا که خزائن او آنقدر گسترده است که با اعطاء رزق به خلایق هرگز پایان نمی پذیرد و کم نمی شود.
ولی با توجه به مساءله آفرینش آسمانها در جمله قبل و با توجه به کشفیات اخیر دانشمندان در مساءله ((گسترش جهان)) که از طریق مشاهدات حسی نیز تاءیید شده است معنی لطیفتری برای آیه می توان یافت و آن اینکه خداوند آسمانها را آفریده و دائما گسترش می دهد.
علم امروز می گوید: نه تنها کره زمین ، بر اثر جذب مواد آسمانی تدریجا فربه و سنگینتر می شود، بلکه آسمانها نیز در گسترشند، یعنی ستارگانی که در یک کهکشان قرار دارند به سرعت از مرکز کهکشان دور می شوند،

حتی سرعت این گسترش را در بسیاری از مواقع اندازه گیری کرده اند.
در کتاب ((مرزهای نجوم)) نوشته ((فردهویل)) می خوانیم : ((تندترین سرعت عقب نشینی کرات که تاکنون اندازه گیری شده نزدیک به 66 هزار کیلومتر در ثانیه است !، کهکشانهای دورتر در نظر ما به اندازه ای کم نورند که اندازه گیری سرعت آنها به سبب عدم نور کافی دشوار است ، تصویرهائی که از آسمان برداشته شده آشکارا این کشف مهم را نشان می دهد که فاصله این کهکشانها بسیار سریعتر از کهکشانهای نزدیک افزایش می یابد)).
نامبرده سپس به بررسی این سرعت در کهکشانهای ((ابر سنبله)) و ((اکلیل)) تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 374
و ((شجاع)) و غیر آن پرداخته و بعد از محاسبه ، سرعتهای عجیب و سرسام آوری را در این ارائه می دهد.
چند جمله هم در این زمینه از آقای ((جان الدر)) بشنوید او می گوید: ((جدیدترین و دقیقترین اندازه گیریها در طول امواجی که از ستارگان پخش می شود پرده از روی یک حقیقت عجیب و حیرت آور برداشته ، یعنی نشان داده است مجموعه ستارگانی که جهان از آنها تشکیل می یابد پیوسته با سرعتی زیاد از یک مرکز دور می شوند، و هر قدر فاصله آنها از این مرکز بیشتر باشد بر سرعت سیر آنها افزوده می گردد، مثل این است که زمانی کلیه ستارگان در این مرکز مجتمع بوده اند، و بعد از آن از هم پاشیده ، و مجموعه ستارگان بزرگی از آنها جدا و به سرعت به هر طرف روانه می شوند))!
دانشمندان از این موضوع چنین استفاده کرده اند که جهان دارای نقطه شروعی بوده است .
((ژرژگاموف)) در کتاب ((آفرینش جهان)) در این زمینه چنین می گوید: ((فضای جهان که از میلیاردها کهکشان تشکیل یافته در یک حالت انبساط سریع است ، حقیقت این است که جهان ما در حال سکون نیست ، بلکه انبساط آن مسلم است .
پی بردن به اینکه جهان ما در حال انبساط است کلید اصلی را برای گنجینه معمای جهانشناسی مهیا می کند، زیرا اگر اکنون جهان در حال انبساط باشد لازم می آید که زمانی در حال انقباض بسیار شدیدی بوده است !.
تنها دانشمندان فوق نیستند که به این حقیقت اعتراف کرده اند، افراد دیگری نیز این معنی را در نوشته های خود آورده اند که نقل کلمات آنها تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 375
به درازا می کشد.
جالب توجه اینکه تعبیر به ((انا لموسعون)) (ما گسترش دهندگانیم) با استفاده از جمله اسمیه و اسم فاعل دلیل بر تداوم این موضوع است و

نشان می دهد که این گسترش همواره وجود داشته ، و همچنان ادامه دارد، و این درست همان چیزی است که امروز به آن رسیده اند که تمام کرات آسمانی و کهکشانها در آغاز در مرکز واحدی جمع بوده (با وزن مخصوص فوق العاده سنگین) سپس انفجار عظیم و بی نهایت وحشتناکی در آن رخ داده ، و به دنبال آن اجزای جهان متلاشی شده ، و به صورت کرات درآمده ، و به سرعت در حالت عقب نشینی و توسعه است .
اما در مورد خلقت زمین و تعبیر به ((ماهدون)) تعبیر لطیفی است که نشان می دهد خداوند زمین را با تمام وسائل استراحت برای زندگی انسانها ((ممهد)) و آماده ساخته است ، زیرا ((ماهد)) از ماده ((مهد)) به معنی گاهواره و یا هر محلی است که برای استراحت آماده می کنند، چنین محلی باید آرام ، مطمئن ، محفوظ و گرم و نرم باشد و تمام این شرائط در کره زمین حاصل است .
به فرمان الهی از یکسو سنگها نرم و تبدیل به خاک شده ، و از سوی دیگر صلابت کوهها و پوسته سخت زمین آنرا در برابر فشار جزر و مد مقاوم ساخته ، از سوی سوم قشر هوائی که گرداگرد آنرا فرا گرفته ، هم حرارت خورشید را در خود نگه می دارد، و همچون لحاف بزرگی بر این بستر گسترده افتاده ، و هم سپر نیرومندی است در برابر هجوم سنگهای آسمانی که آنها را به محض ورود به قلمرو زمین آتش زده ، خاکستر می کند.
و به این ترتیب تمام شرائط آسایش از سوی خداوند برای پذیرائی از انسان که میهمان خدا در این کره خاکی است فراهم شده است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 376
بعد از آفرینش آسمانها و زمین نوبت به موجودات مختلف آسمانی و زمین و انواع گیاهان و حیوانات می رسد و در این باره در آیه بعد می فرماید: ((ما از هر چیز دو زوج آفریدیم شاید شما متذکر شوید)) (و من کل شی ء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون).
بسیاری از مفسران ((زوج)) را در اینجا به معنی ((اصناف مختلف)) دانسته ، و آیه فوق را اشاره به اصناف مختلف موجودات این جهان می دانند که به صورت ((زوج)) ((زوج)) درآمده است ، مانند شب و روز، نور و ظلمت ، دریا و صحرا، خورشید و ماه ، نر و ماده ، و غیر اینها. ولی چنانکه قبلا ذیل آیات مشابه نیز گفته ایم ، ((زوجیت)) در اینگونه آیات می تواند اشاره به معنی دقیقتری باشد، زیرا واژه ((زوج)) را معمولا به دو جنس ((نر)) و ((ماده)) می گویند، خواه در عالم حیوانات باشد یا گیاهان ، و هرگاه آنرا کمی توسعه دهیم ، تمام نیروهای مثبت و منفی را شامل می شود، و با توجه به اینکه قرآن در آیه فوق می گوید: ((من کل شی ء)) (از همه موجودات) نه فقط موجودات زنده ، می تواند اشاره به این حقیقت

باشد که تمام اشیاء جهان از ذرات مثبت و منفی ساخته شده ، و امروز از نظر علمی مسلم است که اتمها از اجزاء مختلفی تشکیل یافته اند، از جمله اجزائی که دارای بار الکتریسته منفی هستند، و ((الکترون)) نامیده می شوند، و اجزائی که دارای بار الکتریسته ((مثبت)) هستند و پروتون نام دارند.
بنابراین الزامی نیست که ((شی ء)) را حتما به معنی حیوان یا گیاه تفسیر کنیم ، و یا زوج را به معنی ((صنف)) بدانیم (در این زمینه توضیحات دیگری در جلد 15 صفحه 190، ذیل آیه 7 شعراء، و در جلد دهم صفحه 115، و در جلد هیجدهم صفحه 376 ذکر کرده ایم) باید توجه داشت که در عین حال هر دو تفسیر قابل جمع است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 377
ضمنا جمله ((لعلکم تذکرون)) اشاره به این است که زوجیت و تعدد و دوگانگی در تمام اشیاء جهان ، انسان را متذکر این معنی می کند که خالق جهان ، واحد و یگانه است ، زیرا دوگانگی از ویژگیهای مخلوقات است .
در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نیز به این معنی اشاره شده ، آنجا که می فرماید: بمضادته بین الاشیاء عرف ان لا ضد له ، بمقارنته بین الاشیاء عرف ان لا قرین له ، ضاد النور بالظلمة ، و الیبس بالبلل ، و الخشن باللین ، و الصرد بالحرور، مؤ لفا بین متعادیاتها، مفرقا بین متدانیاتها، دالة بتغریقها علی مفرقها، و بتاءلیفها علی مؤ لفها، و ذلک قوله ((و من کل شی ء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون)):
((اشیاء جهان را متضاد آفریده ، تا روشن شود برای او ضدی نیست ، و آنها را با هم قرین ساخته ، تا معلوم شود قرینی برای او نیست ، نور را ضد ظلمت ، و خشکی را ضد تری ، و خشونت را ضد نرمش ، و سرما را ضد گرما قرار داده ، در عین حال اشیاء متضاد را جمع کرده و موجودات نزدیک بهم را از هم جدا نموده تا این جدائی دلیل بر جدا کننده و آن پیوستگی دلیل بر پیوند دهنده باشد، و این است معنی و من کل شی ء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون)).
در آیه بعد به عنوان یک نتیجه گیری از بحثهای توحیدی گذشته می افزاید: ((بنابراین به سوی خدا بگریزید که من از سوی او برای شما بیم دهنده آشکاری هستم))! (ففروا الی الله انی لکم منه نذیر مبین).
تعبیر به ((فرار)) در اینجا تعبیر جالب و لطیفی است ، معمولا فرار در جائی گفته می شود که انسان از یکسو با موجود یا حادثه وحشتناکی روبرو شده ، و از سوی دیگر پناهگاهی در نقطه ای سراغ دارد، لذا با سرعت تمام از محل حادثه تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 378
دور می شود و به نقطه امن و امان روی می آورد، شما نیز از شرک و بت پرستی که عقیده وحشتناکی است بگریزید و به توحید خالص که منطقه

امن و امان واقعی است روی آرید.
از عذاب خدا بگریزید به سوی رحمتش بروید.
از نافرمانیها و عصیانش فرار کنید و به توبه و انابه متوسل شوید.
خلاصه ، از زشتیها، بدیها، بی ایمانی ، تاریکی جهل ، و عذاب جاویدان بگریزید، و در آغوش رحمت حق و سعادت جاویدان قرار گیرید.
باز برای تاءکید بیشتر، روی مساءله یکتاپرستی تکیه کرده ، می فرماید: ((معبود دیگری با خدا قرار ندهید که من برای شما از سوی او بیم دهنده آشکاری هستم)) (و لا تجعلوا مع الله الها آخر انی لکم منه نذیر مبین).
این احتمال وجود دارد که آیه قبل دعوت به اصل به ایمان خدا می کند، و این آیه دعوت به یگانگی ذات پاک او، بنابراین تکرار جمله ((انی لکم منه نذیر مبین)) در یک مورد به عنوان ((انذار)) بر ترک ایمان به خدا است ، و در مورد دیگر انذار در برابر شرک و دوگانه پرستی ، و به این ترتیب هر کدام اشاره به مطلب جداگانه ای است .
در بعضی از روایات از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که منظور از ((فرار به سوی خدا)) حج و زیارت خانه او است روشن است که منظور ذکر یکی از مصادیق واضح فرار به سوی خدا می باشد چرا که حج انسان را به حقیقت توحید و توبه و انابه آشنا می سازد و در پناه الطاف خداوندی جای می دهد. الذاریات
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 379
آیه 52-55
آیه و ترجمه
كَذَلِک مَا أَتى الَّذِينَ مِن قَبْلِهِم مِّن رَّسولٍ إِلا قَالُوا ساحِرٌ أَوْ مجْنُونٌ(52)
أَ تَوَاصوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طاغُونَ(53)
فَتَوَلَّ عَنهُمْ فَمَا أَنت بِمَلُومٍ(54)
وَ ذَكرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ(55)
ترجمه :52 - اینگونه است که هیچ پیامبری قبل از اینها به سوی قومی فرستاده نشد مگر اینکه گفتند او ساحر است یا دیوانه !
53 - آیا یکدیگر را به آن سفارش می کردند (که عموما چنین تهمتی را بزنند) نه ، بلکه آنها قومی طغیانگرند!
54 - حال که چنین است از آنها روی بگردان و تو هرگز درخور ملامت نخواهی بود.
55 - و پیوسته تذکر ده ، زیرا تذکر برای مؤ منان سودمند است .
تفسیر :تذکر ده که تذکر سودمند است
در آیه 39 همین سوره خواندیم که فرعون در برابر دعوت موسی (علیه السلام) به سوی خداوند یکتا و ترک ظلم و بیدادگری ، موسی را متهم ساخت که او ساحر یا مجنون است ، این نسبت که از سوی مشرکان به

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 380
داده می شد برای مؤ منان اندک نخستین ، بسیار گران بود، و روح پاک پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را آزرده می ساخت .
آیات مورد بحث برای دلداری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و مؤ منان می گوید: تنها تو نیستی که هدف این تیرهای زهرآگین تهمت قرار گرفته ای ((اینگونه است که هیچ پیامبری قبل از اینها به سوی قومی فرستاده نشده مگر اینکه گفتند: او ساحر یا دیوانه است)) (کذلک ما اتی الذین من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون).
آنها را ((ساحر)) می خواندند زیرا در برابر معجزات چشمگیرشان پاسخی منطقی نداشتند، و ((مجنون)) خطاب می کردند چرا که همرنگ محیط نبودند و در برابر امتیازات مادی سر تسلیم فرود نمی آوردند.
بنابراین نگران نباش و غم و اندوه به خود راه مده ، و بر استقامت و پایداری و صبر و شکیبائی خود بیفزا که این گونه گفته ها و نسبتهای بی اساس همیشه در برابر مردان حق بوده است .
سپس می افزاید: ((آیا این اقوام کافر و معاند به یکدیگر توصیه می کردند)) که این تهمت را به همه انبیاء ببندند؟ (اتواصوا به).
آنچنان هماهنگ و یکنواخت عمل می کنند که گوئی همگی در ماوراء تاریخ مجلسی تشکیل داده ، و به مشاوره نشسته ، و به یکدیگر توصیه نموده اند که انبیاء را عموما متهم به سحر و جنون کنند، تا از نفوذ اعتبار آنها در توده مردم کاسته شود.
و شاید هر کدام می خواستند از دنیا بروند بیخ گوش فرزندان و دوستان خود این سخن را می گفتند و توصیه می کردند. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 381
سپس می افزاید: ((بلکه آنها قومی طغیانگرند)) (بل هم قوم طاغون).
این اثر روح طغیانگری است که برای بیرون کردن مردان حق از صحنه به هر دروغ و تهمتی متوسل می شوند، و چون پیامبران با معجزات و دستورات تازه به میان اقوام می آیند بهترین برچسب را این می بینند که آنها را به ((سحر)) و ((جنون)) متهم سازند. بنابراین عامل ((وحدت عمل)) آنها همان روحیه واحد خبیث طغیانگری آنها است .
باز برای تسلی خاطر و دلداری بیشتر به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می فرماید: ((اکنون که این قوم طاغی و سرکش حاضر به شنیدن حق نیستند از آنها روی بگردان)) (فتول عنهم).
و مطمئن باش که تو وظیفه خود را به طور کامل انجام داده ای ، ((و هرگز درخور سرزنش و ملامت نخواهی بود)) (فما انت بملوم).
اگر آنها حق را نپذیرند غم مخور که دلهای شایسته ای در انتظار آن است .
این جمله در حقیقت یادآور آیات دیگری است که نشان می دهد پیامبر

آنقدر دلسوز بود که گاه از عدم ایمان آنها نزدیک بود دق کند، چنانکه در آیه 6 سوره کهف می خوانیم : لعلک باخع نفسک علی آثارهم ان لم یؤ منوا بهذا الحدیث اسفا: ((گوئی می خواهی خود را از غم و اندوه به خاطر اعمال آنها هلاک کنی چرا که آنها به این قرآن ایمان نیاورده اند)).
البته یک رهبر راستین باید چنین باشد.
مفسران گفته اند هنگامی که این آیه نازل شد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و مؤ منان تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 382
اندوهگین شدند و تصور کردند که این آخرین سخن در برابر مشرکان است ، وحی آسمانی قطع شده ، و عذاب الهی به زودی فرا می رسد، ولی چیزی نگذشت که آیه بعد نازل شد و به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) دستور داد: ((پیوسته تذکر و اندرز ده ، چرا که تذکر مؤ منان را سود می بخشد)) (و ذکر فان الذکری تنفع المؤ منین).
اینجا بود که همگی احساس آرامش کردند.
اشاره به اینکه دلهای آماده ای در گوشه و کنار در انتظار سخنان تو است ، اگر گروهی به مخالفت در برابر حق برخاسته اند گروه دیگری از جان و دل مشتاق آنند، و گفتار دلنشین تو تاءثیر خود را در نفوس آنان می گذارد.
نکته :
برای پذیرش حق دلهای آماده لازم است
کشاورزی را در نظر بگیرید که مشغول بذرافشانی است ، قسمتی از این بذرها را ممکن است به روی سنگها بریزد، مسلما هرگز بارور نخواهد شد.
قسمت دیگری روی قشرهای نازک خاک می ریزد که سنگهای سخت را پوشانده اند، در اینجا بذرها جوانهای می زنند اما چون محل کافی برای ریشه های موجود نیست به زودی می خشکند و از بین می روند.
قسمت دیگری روی خاکهائی می ریزد که عمق زیادی دارد ولی در لابلای آن بذرها علف هرزه های مزاحم موجود است ، این بذرها نمو می کند و ریشه می دواند ولی به زودی خارها و علف هرزه ها بر آنها می پیچد و آنها را خفه می کند.
از همه این بذرها خوشبخت تر بذرهائی است که در میان خاکهای عمیق و بدون مزاحم قرار گیرند، چیزی نمی گذرد جوانه می زنند و شاخ و برگ تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 383
می آورند و تنومند و پربار می شوند.
سخنان حق که از دهان انبیاء و فرستادگان الهی و جانشینان معصوم آنها خارج می شود همانند این بذرها است ، دلهائی که چون سنگ خارا است هرگز آن را نمی پذیرد. و دلهائی که نرمش ضعیف و کمی دارد موقتا می پذیرد، سپس آن را بیرون می افکند، و دلهائی که آماده پذیرش است اما خارهای هوا و هوس و شهوات و صفات رذیله در آن روئیده ، تاءثیر آن را

خنثی می کند.
تنها دلهائی سخنان این پیشوایان بزرگ را می پذیرد و پرورش می دهد و بارور می کند که هم روح حقجوئی و حق طلبی بر آن حاکم است ، و هم از این صفات خالی است ، و آن دلهای مؤ منان است ، آری ((فذکر ان الذکری تنفع المؤ منین)) پند و اندرز ده که مؤ منان را فایده می بخشد.
الذاریات
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 384
آیه 56-58
آیه و ترجمه
وَ مَا خَلَقْت الْجِنَّ وَ الانس إِلا لِيَعْبُدُونِ(56)
مَا أُرِيدُ مِنهُم مِّن رِّزْقٍ وَ مَا أُرِيدُ أَن يُطعِمُونِ(57)
إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ(58)
ترجمه :56 - من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند (و از این طریق تکامل یابند و به من نزدیک شوند).
57 - هرگز از آنها نمی خواهم که به من روزی دهند، و نمی خواهم مرا اطعام کنند.
58 - خداوند روزی دهنده و صاحب قوت و قدرت است .
تفسیر :هدف خلقت انسان از دیدگاه قرآن
از مهمترین سؤ الاتی که هر کس از خود می کند این است که ((ما برای چه آفریده شده ایم))؟ و ((هدف آفرینش انسانها و آمدن به این جهان چیست))؟
آیات فوق به این سؤ ال مهم و همگانی با تعبیرات فشرده و پرمحتوائی پاسخ می گوید، و بحثی را که در آخرین آیه از آیات گذشته پیرامون تذکر و یادآوری به مؤ منان بیان شد تکمیل می کند، چرا که این از مهمترین اصولی است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) باید آن را تعقیب کند، ضمنا معنی فرار به سوی خدا را که در چند آیه قبل آمده بود روشن می سازد.
می فرماید: ((من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند)) (و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون) تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 385
من نیازی به آنها ندارم ((و هرگز از آنها نمی خواهم که به من روزی دهند، و هیچگاه نمی خواهم مرا اطعام کنند))! (ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون).
((خداوند است که به تمام بندگانش روزی می دهد، و صاحب قوت و قدرت است)) (ان الله هو الرزاق ذوالقوة المتین).
این چند آیه که در نهایت اختصار و فشردگی است پرده از روی حقیقتی که همه خواهان آگاهی از آنند برمی دارد، و ما را در برابر هدفی بزرگ قرار می دهد.

توضیح اینکه : بدون شک هر فرد عاقل و حکیمی که کاری انجام می دهد هدفی برای آن در نظر دارد، و از آنجا که خداوند از همه عالمتر و حکیمتر است بلکه با هیچ کس قابل مقایسه نیست این سؤ ال پیش می آید که او چرا انسان را آفرید؟ آیا کمبودی داشت که با آفرینش انسان برطرف می شد؟!
آیا نیازی داشته که ما را برای پاسخگوئی به آن آفریده است ؟!
در حالی که می دانیم وجود او از هر جهت کامل و بی نهایت در بی نهایت است و غنی بالذات .
پس طبق مقدمه اول باید قبول کنیم که او هدفی داشته ، و طبق مقدمه دوم باید بپذیریم که هدف او از آفرینش انسان چیزی نیست که بازگشت به ذات پاکش کند.
نتیجتا باید این هدف را در بیرون ذات او جستجو کرد، هدفی که به خود مخلوقات بازمی گردد، و مایه کمال خود آنها است ، این از یکسو.
از سوی دیگر در آیات قرآن تعبیرهای مختلفی درباره هدف آفرینش انسان شده است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 386
در یک جا می خوانیم : الذی خلق الموت و الحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا: ((او کسی است که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را آزمایش کند کدامین نفر بهتر عمل می کنید))؟ (ملک - 2) در اینجا مساءله آزمایش و امتحان انسانها از نظر حسن عمل به عنوان یک هدف معرفی شده است . و در آیه دیگر آمده است : الله الذی خلق سبع سماوات و من الارض مثلهن یتنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله علی کل شی ء قدیر و ان الله قد احاط بکل شی ء علما: ((خداوند کسی است که هفت آسمان را آفریده و از زمین نیز مانند آن خلق کرده است ، فرمان او در میان آنها نازل می شود تا بدانید خداوند بر هر چیز توانا است ، و علم او به همه موجودات احاطه دارد)) (طلاق - 12).
و در اینجا ((علم و آگاهی از قدرت و علم خداوند)) به عنوان هدفی برای آفرینش آسمانها و زمین (و آنچه در آنها است) ذکر شده است .
در آیه دیگر می خوانیم : و لو شاء ربک لجعل الناس امة واحدة و لا یزالون مختلفین - الا من رحم ربک و لذلک خلقهم : ((اگر پروردگارت می خواست همه مردم را ((امت واحده)) (و بدون هیچگونه اختلاف) قرار می داد، ولی آنها همواره مختلفند - مگر آنچه پروردگارت رحم کند، و برای همین (رحمت) آنها را آفریده)) (هود - 118 و 119) بر طبق این آیه رحمت الهی هدف اصلی آفرینش انسان است .
اما آیات مورد بحث تنها روی مساءله عبودیت و بندگی تکیه می کند، و با صراحت تمام آن را به عنوان هدف نهائی آفرینش جن و انسان معرفی می نماید.

اندکی تاءمل در مفهوم این آیات ، و آنچه مشابه آن است ، نشان می دهد که هیچ تضاد و اختلافی در میان آنها نیست ، در واقع بعضی هدف مقدماتی ، تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 387
بعضی متوسط و بعضی هدف نهائی اند و بعضی نتیجه آن .
هدف اصلی همان ((عبودیت)) است که در آیات مورد بحث به آن اشاره شده ، و مساءله ((علم و دانش)) و ((امتحان و آزمایش)) اهدافی هستند که در مسیر عبودیت قرار می گیرند، و ((رحمت واسعه خداوند)) نتیجه این عبودیت است .
باین ترتیب روشن می شود که ما همه برای عبادت پروردگار آفریده شده ایم ، اما مهم این است که بدانیم حقیقت ((عبادت)) چیست ؟
آیا تنها انجام مراسمی مانند رکوع و سجود و قیام و قعود و نماز و روزه منظور است ؟ یا حقیقتی است ماورای اینها؟ هر چند عبادات رسمی نیز همگی واجد اهمیتند.
برای یافتن پاسخ این سؤ ال باید روی واژه ((عبد)) و ((عبودیت)) تکیه کرد و به تحلیل آنها پرداخت .
((عبد)) از نظر لغت عرب به انسانی می گویند که سر تا پا تعلق به مولا و صاحب خود دارد، اراده اش تابع اراده او، و خواستش تابع خواست او است . در برابر او مالک چیزی نیست ، و در اطاعت او هرگز سستی به خود راه نمی دهد.
و به تعبیر دیگر ((عبودیت)) - آنگونه که در متون لغت آمده - اظهار آخرین درجه خضوع در برابر معبود است ، و به همین دلیل تنها کسی می تواند معبود باشد که نهایت انعام و اکرام را کرده است و او کسی جز خدا نیست .
بنابراین عبودیت نهایت اوج تکامل یک انسان و قرب او به خدا است .
عبودیت نهایت تسلیم در برابر ذات پاک او است .
عبودیت اطاعت بی قید و شرط و فرمانبرداری در تمام زمینه هاست .
و بالاخره عبودیت کامل آن است که انسان جز به معبود واقعی یعنی کمال مطلق نیندیشد، جز در راه او گام برندارد، و هر چه غیر او است فراموش کند، حتی خویشتن را! تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 388
و این است هدف نهائی آفرینش بشر که خدا برای وصول به آن میدان آزمایشی فراهم ساخته و علم و آگاهی به انسان داده ، و نتیجه نهائیش نیز غرق شدن در اقیانوس رحمت او است .
نکته ها:
1 - خدا غنی مطلق است
جمله ((ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون)) در حقیقت اشاره به غنای پروردگار از هر کس و هر چیز است ، و اگر بندگان را به عبودیت

خویش دعوت می کند برای این نیست که ((سودی)) کند بلکه می خواهد بر آنها جودی کند، به عکس مسئله عبودیت در میان انسانها، زیرا بردگان را برای این انتخاب می کردند که تحصیل درآمد و رزق روزی برای آنها کند و یا در خانه مشغول خدمت و اطعام و پذیرائی گردد، و در هر دو حال سودش عاید آنها شود و این ناشی از نیاز و احتیاج انسان است ، ولی اینها همه درباره خداوند بی معنی است ، چرا که نه تنها از همگان بی نیاز است ، بلکه نیاز همگان را از لطف و کرمش تاءمین می کند و رزاق همه او است .

2 - او صاحب ((قوه)) و ((متین)) است

((متین)) از ماده ((متن)) در اصل به معنی دو عضله نیرومند است که در دو طرف ستون فقرات قرار گرفته ، پشت انسان را محکم می سازد، و برای تحمل فشارهای سنگین آماده می کند و به همین مناسبت به معنی قدرت و قوت کامل آمده است ، بنابراین ذکر آن بعد از کلمه ((ذوالقوه)) به عنوان تاءکید است ، زیرا تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 389

((ذوالقوه)) به اصل قدرت پروردگار اشاره می کند، و ((متین)) به کمال قدرت او، و هنگامی که با واژه ((رزاق)) که آن نیز صیغه مبالغه است همراه گردد این حقیقت را ثابت می کند که خداوند در دادن روزی به بندگان نهایت توانائی و تسلط را دارد، و در هر گوشه ای از این جهان پهناور، در اعماق دریاها، در میان درهها، بر فراز کوهها، در دل سنگها، و در هر نقطه ای از کرات آسمانی باشند روزی لازم را به آنها می رساند، و همگی بر سر خوان احسان جمعند، پس اگر آنها را آفریده نه به خاطر نیازی بوده است بلکه به خاطر فیض و لطفی بوده .

3 - چرا جن مقدم ذکر شده ؟

با اینکه از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که انسانها برتر از طائفه جن هستند، با اینحال نام آنها را در آیه فوق بر ((انسان)) مقدم داشته ، ظاهرا این به خاطر آن است که آفرینش آنها قبل از آفرینش آدم بوده ، همانگونه که در سوره حجر آیه 27 می خوانیم : و الجان خلقناه من قبل من نار السموم : ((ما جن را پیش از آن (پیش از آفرینش انسان) از آتش سوزان آفریدیم)).

4 - فلسفه آفرینش از دیدگاه فلسفه

گفتیم کمتر کسی است که این سؤ ال را از خود یا از دیگران نکرده باشد که هدف از آفرینش ما چه بوده ؟ همواره گروهی متولد می شوند، گروهی از جهان می روند و برای همیشه خاموش می شوند، مقصود از این آمد و رفتها چیست ؟

به راستی اگر ما انسانها روی این کره خاکی زندگی نمی کردیم کجای عالم خراب می شد؟ و چه مشکلی به وجود می آمد؟ آیا ما باید بدانیم چرا

آمدیم و چرا می رویم ؟ و اگر بخواهیم از این معنی آگاه شویم آیا قدرت داریم ؟ و به دنبال این سؤ ال ، انبوهی از سؤ الات دیگر فکر انسان را احاطه می کند.
این سؤ ال هرگاه از ناحیه مادیین مطرح شود ظاهرا هیچ پاسخی برای آن وجود ندارد، چرا که ماده و طبیعت اصلا عقل و شعوری ندارد که هدفی داشته باشد، به همین دلیل آنها خود را از این نظر آسوده کرده و معتقد به پوچی آفرینش و بی هدفی خلقتند! و چه زجرآور است که انسان برای جزئیات زندگی خود اعم از تحصیل و کسب و کار، و درمان و بهداشت و ورزش ، هدفهای دقیق و برنامه های منظمی در نظرگیرد، ولی مجموعه زندگی را پوچ و بی هدف بداند؟!
لذا جای تعجب نیست که گروهی از آنان هنگامی که در این مسائل می اندیشند از این زندگی پوچ و بی هدف سیر می شوند و دست به انتحار می زنند.
اما این سؤ ال را هنگامی که یک خداپرست از خود می کند هرگز با بن بست روبرو نمی شود زیرا از یکسو می داند خالق این جهان حکیم است ، حتما آفرینش او حکمتی داشته ، هر چند ما از آن بیخبر باشیم ، و از سوی دیگر هنگامی که به جزء جزء اعضاء خود می نگرد برای هر یک هدف و فلسفه ای می یابد، نه تنها برای اعضائی همچون قلب و مغز و عروق و اعصاب ، بلکه اعضائی همانند ناخنها، مژه ها، خطوط سر انگشتان ، گودی کف دستها و پاها هر کدام فلسفه ای دارد که امروز همگی شناخته شده است .
چقدر ساده اندیشی است که ما برای همه اینها هدف قائل باشیم ، ولی مجموع را بی هدف بدانیم !
این چه قضاوت ساده لوحانه ای است که ما برای هر یک از بناهای یک شهر فلسفه ای قائل شویم ، اما برای تمام آن هیچ ؟!
آیا ممکن است مهندسی بنای عظیمی بسازد اطاقها، سالن ها، درها، دریچه ها
حوضها و باغچه ها و دکورها هر کدام روی حساب و برای منظوری ساخته شده باشد، ولی مجموعه آن بنای عظیم هیچ هدفی را تعقیب نکند؟
اینها است که به یک انسان خداپرست و مؤ من اطمینان می دهد که آفرینش او هدفی بس عظیم داشته ، که باید بکوشد و با نیروی عقل و علم آنرا بیابد.
عجیب است که این طرفداران پوچی خلقت در هر رشته ای از علوم طبیعی وارد می شوند برای تفسیر پدیده های مختلف دنبال هدفی می گردند، و تا هدف را نیابند آرام نمی نشینند، حتی حاضر نیستند وجود یک

غده طبیعی کوچک را در گوشه ای از بدن بیکار بدانند، و برای پیدا کردن فلسفه وجودیش ممکن است سالها مطالعه و آزمایش کنند، اما وقتی به اصل آفرینش انسان می رسند با صراحت می گویند هیچ هدفی ندارد!
چه تناقض شگفت آوری ؟!
به هر حال ، ایمان به حکمت خداوند از یکسو، و توجه به فلسفه های اجزای وجود انسان از سوی دیگر، ما را مؤ من می سازد که هدفی بزرگ از آفرینش انسان بوده است .
اکنون باید به دنبال این هدف بگردیم و تا آنجا که در توان داریم آنرا مشخص سازیم و در مسیرش گام برداریم .
توجه به چند مقدمه می تواند چراغها و نورافکنهائی بسازد که این مسیر تاریک را برای ما روشن کند.
1 - ما همیشه در کارهای خود هدفی داریم که این هدف معمولا دفع کمبودها و نیازهای ما است ، حتی اگر به دیگری خدمت می کنیم یا دست گرفتاری را می گیریم و از گرفتاری نجات می بخشیم ، و یا حتی ایثار و فداکاری می کنیم ، آنها نیز نوعی کمبود معنوی ما را برطرف می سازد، و نیازهای مقدسی از ما را برآورده می کند. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 392
و چون در مورد صفات و افعال خدا غالبا گرفتار مقایسه با خویش می شویم گاه ممکن است این تصور به وجود آید که خداوند چه کمبودی داشت که با خلقت ما مرتفع می شد؟! و یا اگر در آیات فوق می خوانیم هدف آفرینش انسان عبادت است می گوئیم او چه نیازی به عبادت ما دارد؟
در حالی که این طرز تفکرها ناشی از همان مقایسه صفات خالق و مخلوق و واجب و ممکن است .
ما به حکم اینکه وجودمان محدود است ، برای رفع کمبودهایمان تلاش می کنیم ، و اعمالمان همه در این مسیر است ، ولی درباره یک وجود نامحدود این معنی امکان پذیر نیست ، باید هدف افعال او را در غیر وجود او جستجو کنیم .
او چشمه ای است فیاض و مبدئی است نعمت آفرین که موجودات را در کنف حمایت خود می گیرد، و آنها را پرورش داده ، از نقص به کمال می برد، و این است هدف واقعی عبودیت و بندگی ما، و این است فلسفه عبادات و نیایشهای ما که همگی کلاسهای تربیت برای تکامل ما است .
به این ترتیب نتیجه می گیریم که هدف آفرینش ما پیشرفت و تکامل هستی ما است .
اساسا اصل آفرینش ، یک گام تکاملی عظیم است ، یعنی چیزی را از عدم به وجود آوردن و از نیست هست کردن ، و از صفر به مرحله عدد رساندن .

و بعد از این گام تکاملی عظیم ، مراحل دیگر تکامل شروع می شود، و تمام برنامه های دینی و الهی در همین مسیر است .
2 - در اینجا سؤ الی پیش می آید که اگر هدف خلقت جود بر بندگان است ، نه سود برای آفریدگار، و این جود از طریق تکامل انسانها است ، چرا این خداوند جواد و کریم ، از آغاز بندگان را کامل نیافرید، تا همگی در جوار
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 393
قرب او جای گیرند، و از برکات نزدیکی به ذات پاکش بهره ور شوند.
جواب این سؤ ال روشن است ، تکامل انسانی چیزی نیست که بتوان آن را به ((اجبار)) آفرید، بلکه راه طولانی و درازی است که انسانها باید با پای خود آنرا طی کنند، و با اراده و تصمیم و افعال اختیاری خویش ، طرح آنرا بریزند.
آیا اگر از کسی به اجبار و با زور سرنیزه مبلغ هنگفتی برای ساختن یک بیمارستان بگیرند این عمل هیچ اثر اخلاقی و تکامل روحی برای او دارد؟ مسلما نه ، اما اگر به اراده و میل خویش ، حتی یک ریال به چنین هدف مقدسی کمک کند به همان نسبت راه کمال اخلاقی را پیموده است .
از این سخن چنین نتیجه می گیریم که خداوند باید با اوامر و تکالیف و برنامه های تربیتی که وسیله پیامبران او و نیروی عقل ابلاغ می شود، این مسیر را برای ما مشخص کند، و ما با اختیار و اراده خویش این راه را بپیمائیم .
3 - باز در اینجا سؤ ال دیگری مطرح است که وقتی بعضی توضیحات بالا را می شنوند می گویند: بسیار خوب ، هدف از آفرینش ما تکامل انسانی ، یا به تعبیر دیگر قرب به پروردگار و حرکت وجودی ناقص به سوی وجودی بی نهایت کامل بوده است ، ولی هدف از این تکامل چیست ؟
پاسخ این سؤ ال نیز با این جمله روشن می شود که تکامل ، هدف نهائی و یا به تعبیر دیگر ((غایة الغایات)) است .
توضیح اینکه : اگر از محصلی سؤ ال کنیم برای چه درس می خوانی ؟ می گوید: برای اینکه به دانشگاه راه یابم .
باز اگر سؤ ال کنیم دانشگاه را برای چه می خواهی ؟ می گوید: برای اینکه فی المثل دکتر یا مهندس لایقی شوم .
می گوئیم : مدرک دکترا و مهندسی را برای چه می خواهی ؟ می گوید: برای اینکه فعالیت مثبتی کنم و هم درآمد خوبی داشته باشم . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 394
باز می گوئیم : درآمد خوب را برای چه می خواهی ؟ می گوید: برای اینکه زندگی آبرومند و مرفهی داشته باشم .
سرانجام می پرسیم زندگی مرفه و آبرومند برای چه می خواهی ؟
در اینجا می بینیم لحن سخن او عوض می شود و می گوید: خوب ، برای

اینکه زندگی مرفه و آبرومندی داشته باشم ، یعنی همان پاسخ سابق را تکرار می کند.
این دلیل بر آن است که او به پاسخ نهائی ، و به اصطلاح به ((غایة الغایات)) کار خویش رسیده که ماورای آن پاسخ دیگری نیست ، و هدف نهائی را تشکیل می دهد. این در مسائل زندگی مادی .
در زندگی معنوی نیز مطلب همین گونه است ، وقتی گفته می شود آمدن انبیاء و نزول کتب آسمانی ، و تکالیف و برنامه های تربیتی برای چیست ؟ می گوئیم : برای تکامل انسانی و قرب به خدا.
و اگر سؤ ال کنند تکامل و قرب پروردگار برای چه منظوری است ؟ می گوئیم برای قرب به پروردگار! یعنی این هدف نهائی است ، و به تعبیر دیگر ما همه چیز را برای تکامل و قرب به خدا می خواهیم اما قرب به خدا را برای خودش (یعنی برای قرب به پروردگار).
4 - دگر بار سؤ الی در اینجا مطرح می شود که در حدیثی آمده است که خداوند می فرماید: کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف و خلقت الخلق لکی اعرف : ((من گنجی پنهان بودم ، دوست داشتم شناخته شوم ، خلائق را آفریدم تا شناخته شوم)).
این حدیث با آنچه گفتید چه تناسبی دارد.
در پاسخ می گوئیم : گذشته از اینکه این حدیث یک خبر واحد است و در مسائل عقیدتی خبر واحد کارساز نیست ، مفهوم حدیث این است که

خداوند برای خلق وسیله تکامل آنها است ، یعنی من دوست داشتم که فیض رحمتم همه جا را بگیرد، به همین جهت خلائق را آفریدم ، و برای سیر کمالی آنها، راه و رسم معرفتم را به آنان آموختم ، چرا که معرفت و شناخت من رمز تکامل آنها است .
آری بندگان باید ذات خداوند را که منبع همه کمالات است بشناسند، خود را با کمالات او تطبیق دهند، و پرتوی از آن را در وجود خویش فراهم سازند، تا جرقه ای از آن صفات کمال و جلال در وجودشان بدرخشد که تکامل و قرب به خدا جز از طریق تخلق به اخلاق او ممکن نیست ، و این تخلق فرع بر شناخت است (دقت کنید).
5 - با توجه به آنچه در فرازهای بالا گفتیم به نتیجه گیری نهائی نزدیک می شویم و می گوئیم عبادت و عبودیت خدا یعنی در مسیر خواست او گام برداشتن ، و روح و جان را به او سپردن ، عشق او را در دل جای دادن ، و خود را به اخلاق او آراستن .
و اگر در آیات فوق ((عبادت)) به عنوان هدف نهائی آفرینش معرفی شده مفهومش همین است که به تعبیر دیگر به عنوان تکامل انسانی از آن یاد می شود.

آری انسان کامل همان بنده راستین خدا است !
5 - نظری به روایات اسلامی پیرامون فلسفه آفرینش انسان
در بالا از دو طریق مساءله هدف خلقت انسان را تعقیب کردیم یکی از طریق تفسیر آیات قرآن ، و دیگری از طریق فلسفی ، و هر دو ما را به یک نقطه رساند. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 396
اکنون نوبت آن است که از مسیر سوم یعنی از طریق روایات اسلامی این مساءله سرنوشت ساز را دنبال کنیم .
دقت در روایات زیر که بخشی از این روایات است بینش عمیقتری در این مساءله به ما می دهد:
در حدیثی از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) آمده که از حضرتش سؤ ال کردند معنی این سخن پیامبر چیست که فرموده اعملوا فکل میسر لما خلق له ((تا می توانید عمل کنید که همه انسانها برای هدفی که آفریده شده اند آمادگی دارند))؟ امام فرمود: ان الله عزوجل خلق الجن و الانس لیعبدوه ، و لم یخلقهم لیعصوه و ذلک قوله عزوجل و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون فیسر کلا لما خلق له ، فویل لمن استحب العمی علی الهدی :
((خداوند بزرگ جن و انس را برای این آفریده که او را عبادت و اطاعت کنند، برای این نیافریده است که نافرمانیش نمایند، و این همان است که می فرماید و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ، و چون آنها را برای اطاعت آفریده راه را برای رسیدن به این هدف برای آنان آسان و هموار ساخته ، پس وای به حال کسانی که چشم بر هم گذارند و نابینائی را بر هدایت ترجیح دهند))
این حدیث اشاره پرمعنائی است به این حقیقت که چون خداوند انسانها را برای هدف تکاملی آفریده وسائل آن را از نظر تکوین و تشریع فراهم ساخته و در اختیار او گذارده است .
در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می خوانیم که امام حسین (علیه السلام) در برابر اصحابش آمد و چنین فرمود: ان الله عزوجل ما خلق العباد الا لیعرفوه ، فاذا عرفوه عبدوه ، فاذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عبادة من تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 397
سواه : خداوند بزرگ بندگان را نیافریده مگر به خاطر این که او را بشناسند، هنگامی که او را بشناسند عبادتش می کنند، و هنگامی که بندگی او کنند از بندگی غیر او بی نیاز می شوند.
6 - پاسخ به یک سؤ ال
سؤ ال دیگری که در اینجا مطرح می شود این است که اگر خداوند بندگان را برای عبودیت آفریده است پس چرا گروهی راه کفر را پیش می گیرند؟ آیا ممکن است اراده خداوند از هدفش تخلف پذیرد؟

کسانی که این ایراد را می کنند در حقیقت اراده تکوینی و تشریعی را با هم اشتباه کرده اند زیرا هدف عبادت اجباری نبوده ، بلکه عبادت و بندگی تواءم با اراده و اختیار است ، و در چنین زمینه ای هدف به صورت آماده کردن زمینه ها تجلی می کند، فی المثل هنگامی که گفته می شود من این مسجد را برای نماز خواندن مردم درست کرده ام ، مفهومش این است آن را آماده برای این کار ساخته ام نه اینکه مردم را به اجبار به نماز وادارم ، همچنین در موارد دیگر مانند ساختن مدرسه برای تحصیل و بیمارستان برای درمان و کتابخانه برای مطالعه .
به این ترتیب خداوند این انسان را آماده برای اطاعت و بندگی ساخته و هرگونه وسیله را اعم از عقل و عواطف و قوای مختلف را از درون و پیامبران و کتب آسمانی و برنامه های تشریعی را از برون برای آنها فراهم نموده است .
مسلم است این معنی در مؤ من و کافر یکسان است هر چند مؤ من از امکانات خود بهره برداری نموده و کافر ننموده است .
لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که وقتی از تفسیر این آیه تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 398
(و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون) از آن حضرت سؤ ال کردند، فرمود:
خلقهم للعبادة : ((آنها را برای عبودیت آفریده است)).
راوی می گوید: سؤ ال کردم : خاصة ام عامة ؟ ((آیا گروه خاصی منظور است یا همه مردم))؟
امام فرمود: عامة : ((همه مردم)).
و در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) نقل شده که وقتی از تفسیر این آیه سؤ ال کردند فرمود: خلقهم لیامرهم بالعبادة : ((آنها را آفرید تا دستور عبادت به آنها دهد)).
اشاره به اینکه هدف اجبار به عبادت و بندگی نبوده بلکه زمینه سازی برای آن بوده است ، و این در حق عموم مردم صادق می باشد. الذاریات
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 399
آیه 59-60
آیه و ترجمه
فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظلَمُوا ذَنُوباً مِّثْلَ ذَنُوبِ أَصحَبهِمْ فَلا يَستَعْجِلُونِ(59)
فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كفَرُوا مِن يَوْمِهِمُ الَّذِى يُوعَدُونَ(60)
ترجمه :59 - برای کسانی که ستم کردند سهم بزرگی از عذاب است همانند سهم یارانشان (از اقوام ستمگر پیشین) بنابراین عجله نکنند.
60 - وای بر آنها که کافر شدند از روزی که به آنها وعده داده می شود.
تفسیر :اینها نیز در عذاب الهی سهیمند

دو آیه فوق که آخرین آیات سوره ((ذاریات)) است در حقیقت یک نوع نتیجه گیری از آیات مختلف این سوره است ، مخصوصا آیاتی که پیرامون سرنوشت اقوام پیشین همچون قوم فرعون و قوم لوط و عاد و ثمود سخن می گوید، همچنین آیات گذشته که از هدف آفرینش سخن می گفت .
می گوید: ((اکنون که معلوم شد این قوم مشرک و گناهکار از هدف اصلی آفرینش منحرف گشته اند باید بدانند که آنها نیز سهم بزرگی از عذاب الهی دارند، همچون سهمی که یاران آنها در اقوام پیشین داشتند)) (فان للذین ظلموا ذنوبا مثل ذنوب اصحابهم).
((بنابراین عجله نکنند)) و پی درپی نگویند اگر عذاب الهی حق است چرا به سراغ ما نمی آید؟ (فلا یستعجلون). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 400
تعبیر به ظلم درباره این گروه به خاطر آن است که ((شرک)) و کفر بزرگترین ظلم است ، زیرا حقیقت ظلم این است که چیزی را در غیر محل شایسته قرار دهند، و مسلما بت را بجای خدا قرار دادن مهمترین مصداق ظلم محسوب می شود، و به همین دلیل آنها هم مستحق همان سرنوشتی هستند که اقوام مشرک پیشین داشتند.
((ذنوب)) (بر وزن قبول) در اصل به معنی اسبی است که دمش طولانی باشد، و همچنین دلوهای بزرگی که دنباله دارد.
در سابق برای کشیدن آب از چاه به وسیله حیوانات دلوهای عظیمی تهیه می کردند که دنباله ای داشت ، و علاوه بر دهانه دلو، طنابی هم به دنباله آن متصل بود که برای خالی کردن آن دلو عظیم از آن استفاده می کردند.
و از آنجا که گاهی برای تقسیم آب در میان چند گروه از این دلوها استفاده می شد و به هر کدام یک یا چند دلو می دادند این واژه به معنی سهمیه نیز به کار می رود، و در آیه مورد بحث به همین معنی استعمال شده ، منتهی اشاره به سهمیه بزرگ است .
آیا منظور در این آیه تهدید به عذاب دنیا است ، یا عذاب آخرت ؟ گروهی از مفسران معنی دوم را پذیرفته اند، در حالی که بعضی احتمال معنی اول را داده اند.
به عقیده ما قرائن گواهی بر عذاب دنیا می دهد، زیرا اولا عجله ای که بعضی از کفار داشتند بیشتر برای این بود که به پیامبر می گفتند: اگر راست می گوئی پس چرا عذاب الهی بر ما نازل نمی شود و این مسلما اشاره به عذاب تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 401
دنیا است .
دیگر اینکه تعبیر به ((مثل ذنوب اصحابهم)) ظاهرا اشاره به سرنوشت اقوامی است که در این سوره از آنها یاد شده ، مانند قوم لوط و قوم فرعون و عاد و ثمود که هر یک به نوعی از عذاب دنیا گرفتار شدند و از

میان رفتند.
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که اگر آیه مربوط به عذاب دنیا است ، پس چرا این وعده الهی درباره آنها تحقق نیافت ؟
این سؤ ال دو پاسخ دارد:
1 - این وعده درباره بسیاری از آنها مانند ابوجهل و جمعی دیگر در غزوه بدر و غیر آن تحقق یافت .
2 - نزول این عذاب برای همه آنها مشروط به عدم بازگشت به سوی خدا و عدم توبه از شرک بوده ، و هنگامی که غالب آنها در فتح مکه ایمان آوردند، این شرط منتفی شد و عذاب الهی برطرف گشت .
و در آخرین آیه تهدید به عذاب دنیا را با تهدید بعذاب آخرت تکمیل کرده ، می گوید: ((وای بر کسانی که کافر شدند از روزی که به آنها وعده داده می شود)) (فویل للذین کفروا من یومهم الذی یوعدون).
همانگونه که این سوره از مساءله معاد و رستاخیز آغاز شد، با تاءکید بر همین مساءله پایان می گیرد. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 402
((ویل)) در لغت عرب در مواردی گفته می شود که فرد یا افرادی به هلاکت بیفتند، و معنی عذاب و بدبختی را می دهد، و به گفته بعضی مفهومی شدیدتر از عذاب دارد.
واژه های ((ویل)) و ((ویس)) و ((ویح)) در لغت عرب در مواردی به کار می رود که شخصی به حال دیگری تاءسف می خورد، منتها ((ویل)) در موارد کارهای زشت و قبیح گفته می شود و ((ویس)) در مقام تحقیر، و ((ویح)) در مقام ترحم .
جمعی گفته اند: ((ویل)) چاه یا دره ای است در دوزخ ، ولی منظور این گویندگان این نیست که در لغت به این معنی آمده بلکه در حقیقت بیان یکنوع مصداق است .
این تعبیر در قرآن مجید در موارد زیادی از جمله درباره کفار، مشرکان ، دروغگویان ، تکذیب کنندگان ، گنهکاران ، کم فروشان ، و نمازگزاران بیخبر به کار رفته است ، ولی بیشترین مورد استعمال آن در قرآن مجید، تکذیب کنندگان است ، از جمله در سوره مرسلات این جمله ده بار تکرار شده : ویل یومئذ للمکذبین : ((وای در روز قیامت برای کسانی که پیامبران و آیات الهی را تکذیب کردند)).
خداوندا! ما را از عذاب آن روز عظیم و رسوائی وحشتناکش در پناه لطفت محفوظ دار.
بارالها! به ما آمادگی پذیرش ، و توفیق عبودیت و افتخار بندگی خویش را مرحمت فرما.
پروردگارا! ما را به سرنوشت دردناک اقوامی که پیامبران و آیات تو را

تکذیب کردند یا پشت سر انداختند، مبتلا مساز، و پیش از فوت فرصت از خواب غفلت بیدار کن .
آمین یا رب العالمین .

تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 405
سوره طور
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 49 آیه است تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 407
محتوای سوره طور
این سوره نیز از سوره هائی است که سنگینی بحثهای آن روی مساءله معاد و سرنوشت نیکان و پاکان از یکسو، و بدان و مجرمان در آن روز عظیم از سوی دیگر است ، هر چند مطالب دیگری در زمینه های مختلف عقیدتی نیز در آن دیده می شود.
روی هم رفته می توان محتوای این سوره را به شش بخش تقسیم کرد.
1 - آیات نخستین سوره که با سوگندهای پی درپی شروع می شود بحث از عذاب الهی و نشانه های قیامت و آتش دوزخ و کیفر کافران می کند (آیه 1 تا آیه 16).
2 - بخش دیگری از این سوره نعمتهای بهشتی و مواهب الهی را در قیامت که در انتظار پرهیزگاران است مشروحا برمی شمرد، و یکی را پس از دیگری مورد توجه قرار می دهد، و در حقیقت به غالب نعمتهای بهشتی در این بخش از سوره اشاره شده است (از آیه 17 تا 28).
3 - در بخش دیگری از این سوره از نبوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) سخن می گوید، و اتهاماتی را که دشمنان برای او ذکر می کردند برمی شمرد، و به طور فشرده به آن پاسخ می دهد (از آیه 29 تا 34).
4 - در بخش چهارمین سخن از توحید است ، و با استدلالی روشن این مساءله را تعقیب می کند (از آیه 35 تا 43).
5 - در بخش دیگر سوره باز به مساءله معاد و پاره ای از مشخصات روز قیامت بازمی گردد (از آیه 44 تا 47).
6 - سرانجام در آخرین بخش سوره که دو آیه بیشتر نیست با دستوراتی تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 408
به پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) در زمینه صبر و استقامت و تسبیح و حمد پروردگار و وعده حمایت او از سوی خداوند بحثهای گذشته را پایان می بخشد، و به این ترتیب یک مجموعه منسجم گیرای منطقی و عاطفی را تشکیل می دهد که قلوب شنوندگان را مسخر خود می سازد.
ضمنا نامگذاری این سوره به ((طور)) به تناسب نخستین آیه آن است .
فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی آمده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: من قراء سورة الطور کان حقا علی الله ان یؤ منه من عذابه و ان ینعمه فی جنته : هر کس سوره طور را بخواند بر خدا است که او را از عذابش ایمن سازد، و او را در بهشتش متنعم دارد.
در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : ((من قرء سورة الطور جمع الله له خیر الدنیا و الاخرة)): ((کسی که سوره طور را تلاوت کند خداوند، خیر دنیا و آخرت را برای او جمع می کند)).
روشن است که اینهمه اجر و پاداش عظیم در دنیا و آخرت از آن کسانی است که این ((تلاوت)) را وسیله ای برای ((تفکر))، و آنرا نیز به نوبه خود وسیله ای در راه عمل قرار دهد. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 409
آیه 1-8
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
وَ الطورِ(1)
وَ کِتَبٍ مَّسطورٍ(2)
فی رَقٍّ مَّنشورٍ(3)
وَ الْبَیْتِ الْمَعْمُورِ(4)
وَ السقْفِ الْمَرْفُوع (5)
وَ الْبَحْرِ المْسجُورِ(6)
إِنَّ عَذَاَب رَبِّک لَوَقِعٌ(7)
مَّا لَهُ مِن دَافِعٍ(8)
ترجمه :1 - سوگند به ((کوه طور))!
2 - و کتابی که نوشته شده است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 410
3 - در صفحه ای گسترده .
4 - و سوگند به بیت المعمور.
5 - و سقف برافراشته .
6 - و دریای مملو و برافروخته .
7 - که عذاب پروردگارت واقع می شود!
8 - و چیزی از آن مانع نخواهد بود.
تفسیر :سوگند به دریای برافروخته !
این سوره یکی دیگر از سوره هائی است که با سوگند شروع می شود، سوگندهائی برای بیان یک واقعیت مهم یعنی مساءله قیامت و معاد و رستاخیز و محاسبه اعمال انسانها.
اهمیت این مساءله به قدری است که خداوند در آیات مختلف قرآن ، به قسمتهای بسیاری از مقدسات سوگند یاد کرده تا عظمت آن روز و وقوع حتمی آن را روشن سازد.

پنج سوگندی که در آغاز این سوره به چشم می خورد، معانی سربسته و تفکرانگیزی دارد که مفسران در تفسیر آنها به همه جا دست افکنده اند.
می فرماید: ((سوگند به کوه طور)) (و الطور).
((و سوگند به کتابی که نوشته شده است ...)) (و کتاب مسطور).
((در صفحه ای گسترده)) (فی رق منشور). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 411
((و سوگند به بیت المعمور)) (و البیت المعمور).
((و سقف برافراشته)) (و السقف المرفوع).
((و سوگند به دریای مملو برافروخته))! (و البحر المسجور).
((که عذاب پروردگارت حتما واقع می شود)) (ان عذاب ربک لواقع).
((و چیزی از آن مانع نمی گردد)) (ما له من دافع).
((طور)) در لغت به معنی ((کوه)) است ، ولی با توجه به اینکه این کلمه در 10 آیه از قرآن مجید مطرح شده که در 9 مورد سخن از ((طور سینا)) همان کوهی که در آنجا وحی بر موسی نازل می شد به میان آمده ، معلوم می شود که در آیه مورد بحث (مخصوصا با توجه به الف و لام عهد) در اینجا نیز همان معنی است .
بنابراین خداوند در نخستین مرحله ، به یکی از مکانهای مقدس روی زمین که وحی الهی در آنجا نازل می گشت سوگند یاد کرده است .
در تفسیر ((کتاب مسطور)) نیز احتمالات گوناگونی داده اند:
بعضی آنرا اشاره به لوح محفوظ، و بعضی به قرآن مجید، و بعضی به نامه اعمال ، و بعضی به تورات که بر موسی نازل شد، می دانند.
ولی به تناسب سوگندی که قبل از آن آمده این تعبیر یا اشاره به تورات است و یا همه کتب آسمانی .
واژه ((رق)) از ماده ((رقت)) در اصل به معنی نازک و لطیف بودن است ، تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 412
و به کاغذ یا پوست نازکی که مطلبی بر آن می نویسند نیز گفته می شود، و ((منشور)) به معنی گسترده است . (بعضی معتقدند این واژه معنی درخشندگی و لمعان را نیز در بردارد).
بنابراین سوگند به کتابی خورده شده که بر صفحه ای از بهترین صفحات نگاشته شده و در عین حال باز و گسترده است و نه پیچیده !
در مورد ((بیت المعمور)) نیز تفسیرهای گوناگونی شده ، بعضی آنرا اشاره به خانه ای می دانند که در آسمانها محاذی خانه کعبه است ، و با عبادت فرشتگان ، معمور و آباد است ، این معنی در روایات متعددی که در منابع مختلف اسلامی آمده است دیده می شود.
طبق روایتی هر روز هفتاد هزار فرشته به زیارت آن می آیند و هرگز بار دیگر به سوی آن باز نمی گردند.

بعضی آنرا به ((کعبه)) و خانه خدا در زمین تفسیر کرده اند که بوسیله زوار و حاجیان همواره معمور و آباد است ، و می دانیم نخستین خانه ای است که برای عبادت ، در روی زمین ساخته و آباد شده است .
بعضی نیز گفته اند منظور از آن ، خانه قلب مؤ من است که با ایمان و ذکر خدا، آباد است .
ولی ظاهر آیه یکی از دو معنی اول است ، و با توجه به تعبیرات مختلفی که در قرآن ، از ((کعبه)) به عنوان ((بیت)) آمده ، معنی دوم از همه مناسبتر به نظر می رسد.
اما ((سقف مرفوع))، منظور از آن آسمان است ، چرا که در آیه 32 سوره انبیاء می خوانیم : و جعلنا السماء سقفا محفوظا: ((ما آسمان را

محفوظی قرار دادیم)) و در آیه 27 و 28 سوره نازعات آمده ((ءانتم اشد خلقا ام السماء بناها)): ((آیا آفرینش مجدد شما مهمتر است ، یا آفرینش آسمان که خداوند آن را بر پا ساخته است ، سقفش را برافراشته و آن را منظم و مرتب ساخته)).
تعبیر به ((سقف)) ممکن است از این نظر باشد که ستارگان و کرات آسمانی آنچنان سراسر آسمان را پوشانده اند و به سقفی می مانند، و نیز ممکن است اشاره به ((جو اطراف زمین)) باشد که قشر فشرده ای از هوا همچون سقف محکمی اطراف آن را فراگرفته و آنرا در برابر هجوم سنگهای آسمانی و اشعه زیانبار کیهانی به خوبی حفظ می کند.
برای ((مسجور)) دو معنی در لغت ذکر شده : یکی ((برافروخته)) و دیگری ((مملو))، راغب در مفردات می گوید: ((سجر)) (بر وزن فجر) به معنی شعله ور ساختن آتش است ، و آیه فوق را نیز به همین معنی می داند، او سخنی از معنی دوم به میان نیاورده ، ولی مرحوم ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) نخستین معنی را همین معنی ذکر می کند، و در بعضی از کتب لغت نیز به آن اشاره شده است .
آیات دیگر قرآن ، نیز معنی اول را تایید می کند، چنانکه در آیه 71 و 72 سوره مؤ من می خوانیم یسحبون فی الحمیم ثم فی النار یسجرون : ((آنها را در آب سوزان می کشند، سپس در آتش مشتعل خواهند شد)).
در سخنان امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در داستان ((حدیده محماة)) به برادرش عقیل نیز می خوانیم که فرمود: ءتان من حدیدة احماها انسانها للعبه و تجرنی الی نار سجرها جبارها لغضبه : ((آیا از آهنی که انسانی به صورت بازیچه آنرا گداخته است ناله می کنی ، ولی مرا به سوی آتشی می کشانی که

پروردگار آنرا از خشمش برافروخته))؟!.
اما این ((بحر مسجور)) و دریای برافروخته کجاست ؟ بعضی گفته اند

همین اقیانوسهای کره زمین ما است که در آستانه قیامت ، برافروخته می شود و سپس منفجر می گردد، چنانکه در آیه 6 سوره تکویر آمده : و اذ البحار سجرت : ((هنگامی که دریاها برافروخته می شود)) و در آیه 3 سوره انفطار می خوانیم : و اذ البحار فجرت : ((هنگامی که دریاها منفجر و شکافته می شود)).
ولی بعضی دیگر آنرا به دریائی از مواد مذاب که در دل کره زمین است تفسیر کرده اند، در حدیثی که در تفسیر عیاشی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده نیز شاهدی بر این معنی است ، در این حدیث آمده است که ((قارون)) در ((بحر مسجور)) عذاب می شود در حالی که می دانیم که قرآن مجید می گوید ((قارون و خانه و گنجهایش در اعماق زمین فرو رفت)): فخسفنا به و بداره الارض (قصص 81).
این دو تفسیر با یکدیگر منافات ندارد و ممکن است آیه فوق قسم به هر دو باشد، چرا که هر دو از آیات خداوند و شگفتیهای بزرگ این جهان است .
قابل توجه اینکه در چگونگی ارتباط مفهوم این پنج سوگند با یکدیگر مفسران چندان بحث نکرده اند، ولی چنین به نظر می رسد که سه سوگند نخست رابطه نزدیکی با یکدیگر دارند چرا که همه از وحی و خصوصیات آن سخن می گویند ((کوه طور)) محل نزول وحی بود، و ((کتاب مسطور)) نیز اشاره به کتاب آسمانی است ، خواه تورات باشد یا قرآن ، و ((بیت المعمور)) محل رفت تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 415
و آمد فرشتگان و پیک وحی خدا است .
و اما دو سوگند دیگر از آیات ((تکوینی)) سخن می گوید (در برابر سه سوگند نخست که از آیات تشریعی سخن می گفت) این دو سوگند یکی اشاره به مهمترین نشانه ی توحید یعنی آسمان باعظمت است ، و دیگری به یکی از نشانه های مهم معاد که در آستانه رستاخیز رخ می دهد.
بنابراین ((توحید)) و ((نبوت)) و ((معاد)) در این پنج سوگند جمع است .
بعضی که همه این آیات را اشاره به ((موسی)) و سرگذشت او می دانند پیوند آیات را چنین ذکر کرده اند: طور همان کوهی است که در آن به موسی وحی نازل می شد، و کتاب مسطور تورات است ، بیت المعمور مرکز رفت و آمد فرشته وحی (و احتمالا منظور بیت المقدس) است ، و سقف مرفوع همان است که در داستان بنی اسرائیل آمده : و اذ نتقنا الجبل فوقهم کانه ظلة : ((به خاطر بیاورید هنگامی که کوه را همچون سایبان بالای سر بنی اسرائیل بلند کردیم)) (اعراف 171).
و ((بحر مسجور)) دریای آتشین است که قارون به خاطر مخالفت با آئین موسی در آن مجازات می شود.
ولی این تفسیر بعید به نظر می رسد و با روایاتی که در منابع اسلامی نقل شده نیز سازگار نیست ، و چنانکه گفتیم سقف مرفوع به گواهی آیات دیگر

قرآن و روایاتی که در تفسیر آیه نقل شده اشاره به آسمان است .
نکته ای که در اینجا باقی می ماند این است که ارتباط این قسمها و موضوعی که برای آن سوگند یاد شده چگونه است ؟
پاسخ این سؤ ال با توجه به مطالبی که در بالا گفته شد روشن می شود، و آن اینکه سوگندهای فوق که بر محور قدرت خداوند در عالم ((تکوین)) و
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 416
((تشریح)) دور می زند بیانگر این است که چنین کسی به خوبی قادر است مردگان را بار دیگر به زندگی و حیات بازگرداند، و قیامت را بر پا کند، این همان چیزی است که سوگندها به خاطر آن یاد شده ، همان گونه که در آخرین آیات خواندیم ((ان عذاب ربک لواقع ما له من دافع)). الطور
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 417
آیه 9-16
آیه و ترجمه
يَوْمَ تَمُورُ السمَاءُ مَوْراً(9)
وَ تَسِيرُ الْجِبَالُ سيراً(10)
فَوَيْلٌ يَوْمَئذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ(11)
الَّذِينَ هُمْ فى خَوْضٍ يَلْعَبُونَ(12)
يَوْمَ يُدَعُّونَ إِلى نَارِ جَهَنَّمَ دَعاًّ(13)
هَذِهِ النَّارُ الَّتى كُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ(14)
أَ فَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنتُمْ لا تُبْصِرُونَ(15)
اصلَوْهَا فَاصبرُوا أَوْ لا تَصبرُوا سوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ(16)
ترجمه :9 - (این عذاب الهی) در روزی است که آسمان شدیدا به حرکت در می آید،
10 - و کوهها از جا کنده و متحرک می شوند.
11 - وای در آن روز بر تکذیب کنندگان .
12 - همانها که در سخنان باطل به بازی مشغولند.
13 - در آن روز که آنها را به زور به سوی آتش جهنم می رانند.
14 - (و به آنها می گویند) این همان آتشی است که آنرا انکار می کردید!
15 - آیا این سحر است ؟ یا شما نمی بینید؟ تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 418
16 - در آن وارد شوید و بسوزید، می خواهید صبر کنید یا نکنید، برای شما تفاوتی نمی کند، چرا که تنها به اعمالتان جزا داده می شوید.
تفسیر :جزای شما تنها اعمال شما است
در آیات گذشته اشاره سربسته ای به عذاب الهی در قیامت شده بود، آیات مورد بحث توضیح و تفسیری بر این معنی است ، نخست بعضی از ویژگیهای روز قیامت را بازگو می کند، و سپس کیفیت عذاب تکذیب

کنندگان را.
می فرماید: ((این عذاب الهی در روزی است که آسمان (کرات آسمانی) شدیدا به حرکت در می آیند، و به هر سو رفت و آمد می کنند)) (یوم تمور السماء مورا).
((مور)) (بر وزن قول) در لغت به معانی مختلفی آمده است ، ((راغب : در ((مفردات)) می گوید: ((مور)) به معنی جریان سریع است ، و نیز می گوید: گرد و غباری را که باد به هر سو می برد ((مور)) می گویند:
در ((لسان العرب)) نیز آمده است که ((مور)) به معنی حرکت و رفت و آمد است ، به معنی موج و سرعت نیز آمده ، بعضی نیز ((مور)) را به حرکت دورانی تفسیر کرده اند.
از مجموع این تفسیرها استفاده می شود که ((مور)) همان حرکت سریع و دورانی و تواءم با رفت و آمد و اضطراب و تموج است .
به این ترتیب در آستانه قیامت نظام حاکم بر کرات آسمانی بر هم می ریزد تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 419
آنها از مدارات خود منحرف می شوند، و به هر سو رفت و آمد می کنند، سپس درهم نوردیده می شوند، و بجای آنها آسمانی نو به فرمان خدا برپا می شود، چنانکه آیه 104 - انبیاء می گوید: ((یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب)): ((روزی که آسمان را همچون طومار در هم می پیچیم)).
و در آیه 48 سوره ابراهیم می خوانیم : یوم تبدل الارض غیر الارض و السماوات : ((روزی که این زمین به زمینی دیگر و آسمانها به آسمان دیگری تبدیل می شود)).
در آیات دیگر قرآن نیز تعبیراتی دیده می شود، که خبر از شکافتن کرات آسمانی (انفطار - 1) و از جا کنده شدن آنها (تکویر - 11) و فاصله افتادن در میان آنها (مرسلات - 9) حکایت می کند که به خواست خدا در ذیل آن آیات در این باره نیز بحث خواهیم کرد.
سپس می افزاید: ((و روزی که کوهها به حرکت در می آید)) (و تسیر الجبال سیرا).
آری کوهها از جا کنده می شوند و به حرکت در می آیند، و سپس به شهادت آیات دیگر قرآن متلاشی می گردند، و همچون ((عهن منفوش)) (پشم رنگین زده شده) می شوند (قارعه - 5) و بجای آن زمینی صاف و هموار و بی آب و گیاه آشکار می گردد فیذرها قاعا صفصفا (طه - 106).
اینها همه اشاره به آن است که این دنیا و تمام پناهگاههای آن در هم کوبیده می شود، جهانی نو، با نظاماتی نوین جای آن را می گیرد و انسان در برابر تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 420
نتائج اعمال خویش ، قرار خواهد گرفت .

لذا در آیه بعد می افزاید: ((چون چنین است وای در آن روز برای تکذیب کنندگان))! (فویل یومئذ للمکذبین).
آری در حالی که وحشت و اضطراب ناشی از دگرگونی جهان ، همگان را فراگرفته ، وحشت عظیمتری به سراغ ((مکذبین)) می آید که همان عذاب الهی است چرا که ((ویل)) اظهار تاءسف و اندوه است بر وقوع یک حادثه نامطلوب .
سپس به معرفی این ((مکذبین))، پرداخته ، می فرماید: ((همانها که در سخنان باطل به بازی مشغولند)) (الذین هم فی خوض یلعبون).
آیات قرآن را ((دروغ))، و معجزات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را ((سحر)) می خوانند، و آورنده آنرا ((مجنون)) می شمرند، همه حقایق را به بازی گرفته ، و به سخریه و استهزاء در برابر آنها می پردازند.
با سخنان باطل و بی منطق به جنگ حق برمی خیزند، و برای رسیدن به مقصد خود، از هیچ تهمت و دروغی ابا ندارند.
((خوض)) (بر وزن حوض) به معنی ورود در سخنان باطل است ، و در اصل به معنی وارد شدن در آب و عبور از آن است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 421
بار دیگر برای معرفی آن روز و بیان سرنوشت این مکذبان به توضیح دیگری پرداخته می افزاید: ((روزی که آنها با خشونت و عنف به سوی آتش دوزخ رانده می شوند)) (یوم یدعون الی نار جهنم دعا).
((و به آنها گفته می شود این همان آتشی است که آنرا انکار می کردید))! (هذه النار التی کنتم بها تکذبون).
و نیز به آنها گفته می شود: ((آیا این سحر است ؟ و یا شما نمی بینید))؟ (افسحر هذا ام انتم لا تبصرون).
شما پیوسته در دنیا می گفتید آنچه محمد (صلی اللّه علیه و آله) آورده سحر است ، او از طریق ساحری پرده بر چشمهای ما افکنده تا حقایق را نبینیم ، عقل ما را می رباید و اموری را به نام ((معجزه)) به ما معرفی می کند و سخنانی را به عنوان ((وحی الهی)) برای ما می خواند، اما اینها همه بی اساس است ، و چیزی جز سحر نیست .
لذا روز قیامت به عنوان سرزنش و توبیخ به هنگامی که آتش دوزخ را با چشم می بینند و حرارت آن را لمس می کنند به آنها گفته می شود: ((آیا اینها سحر است ؟ آیا پرده بر چشم شما افکنده شده))؟!
همچنین به آنها گفته می شود: ((در این آتش وارد شوید، و بسوزید، می خواهید صبر و شکیبائی کنید، یا بی تابی و جزع ، برای شما تفاوتی نمی کند))! تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 422
(اصلوها فاصبروا او لا تصبروا سواء علیکم).
((چرا که جزای شما فقط اعمال خودتان است)) (انما تجزون ما کنتم

تعملون).
آری این اعمال خودتان است که به سوی شما بازگشته ، و پاپیچ شما شده است ، بنابراین جزع و فزع و آه و ناله و بیتابی تاءثیری ندارد.
این آیه تاءکید مجددی است بر مساءله ((تجسم اعمال)) و بازگشت آن به سوی انسان و نیز تاءکید مجددی است بر مساءله عدالت پروردگار، چرا که آتش جهنم هر قدر سوزان باشد و مجازات آن دردناک چیزی جز نتیجه اعمال خود انسانها و اشکال تبدل یافته آن نیست .
نکته ها:
1 - مجرمان را چگونه به دوزخ می برند؟
بدون شک بردن آنها به سوی آتش دوزخ ، تواءم با تحقیر و ذلت و زجر و عذاب است ، ولی در آیات مختلف قرآن ، تعبیرات گوناگونی در این باره دیده می شود:
در سوره ((حاقه)) آیه 30 و 31 می خوانیم : خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه : ((او را بگیرید و در غل و زنجیر کنید، سپس در آتش دوزخ وارد سازید)).
و در سوره دخان آیه 47 چنین آمده : خذوه فاعتلوه الی سواء الجحیم : ((او را بگیرید و با شدت به میان جهنم برانید))!
و در آیات متعددی تعبیر به ((سوق)) و راندن شده است ، مانند: آیه 86 تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 423
سوره مریم و نسوق المجرمین الی جهنم وردا: ((مجرمان را (همچون شتران تشنه کامی که به سوی آبگاه می روند) به سوی جهنم می رانیم)).
و به عکس پرهیزکاران و متقین را با نهایت احترام و اکرام به سوی بهشت می برند فرشتگان الهی به استقبال آنها می شتابند درهای بهشت به روی آنها گشوده می شود، و خازنان بهشت به آنها سلام و خوش آمد می گویند و بشارت سکونت جاودان را در بهشت به آنها می دهند (زمر - 73).
به این ترتیب نه تنها ((بهشت)) و ((دوزخ)) کانون ((مهر)) و ((قهر)) خدا است ، بلکه تشریفات ورود در هر یک آنها نیز بیانگر همین معنی است .
2 - آنها که در اباطیل غوطه ورند
گرچه تکیه کلام قرآن در آیات فوق مشرکان عصر پیامبرند، ولی بدون شک این آیات عمومیت دارد، و همه مکذبان را شامل می شود، حتی فلاسفه مادی که در مشتی از خیالات و افکار ناقص غوطه ورند، حقایق عالم هستی را به بازی می گیرند و جز آنچه را با عقل قاصر خود دریافته اند به رسمیت نمی شناسند منتظرند همه چیز را در آزمایشگاه خود و زیر میکروسکوپ ببینند حتی ذات پاک خدا را! و گرنه وجود او را به رسمیت نمی شناسند.
اینها نیز مصداق ((فی خوض یلعبون)) هستند، و در انبوهی از خیالات و پندارهای باطل غرقند.

عقل آدمی با تمام فروغی که دارد در مقابل نور وحی همچون شمعی در برابر آفتاب عالمتاب است ، این شمع به او اجازه می دهد که از محیط تاریک جهان ماده بیرون آید و در را به سوی عالم ماوراء طبیعت بگشاید، سپس در نور آفتاب وحی باید به هر سو پرواز کند و جهان بیکران را ببیند و بشناسد. الطور
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 424
آیه 17-21
آیه و ترجمه
إِنَّ الْمُتَّقِينَ فى جَنَّتٍ وَ نَعِيمٍ(17)
فَكِهِينَ بِمَا ءَاتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَ وَقَاهُمْ رَبهُمْ عَذَاب الْجَحِيمِ(18)
كلُوا وَ اشرَبُوا هَنِيئَا بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ(19)
مُتَّكِئِينَ عَلى سرُرٍ مَّصفُوفَةٍ وَ زَوَّجْنَهُم بحُورٍ عِينٍ(20)
وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ اتَّبَعَتهُمْ ذُرِّيَّتهُم بِإِيمَنٍ أَلْحَقْنَا بهِمْ ذُرِّيَّتهُمْ وَ مَا أَلَتْنَهُم مِّنْ عَمَلِهِم مِّن شىْءٍ كلُّ امْرِى بمَا كَسب رَهِينٌ(21)
ترجمه :17 - اما پرهیزگاران در میان باغهای بهشت و نعمتهای فراوان جای دارند.
18 - و از آنچه پروردگارشان به آنها داده شاد و مسرورند و پروردگارشان آنها را از عذاب دوزخ نگاهداشته است .
19 - (به آنها گفته می شود) بخورید و بیاشامید گوارا، اینها به خاطر اعمالی است که انجام می دادید.
20 - این در حالی است که بر تختهای صف کشیده در کنار هم تکیه می کنند، و حورالعین را به همسری آنها در می آوریم .
21 - و آنها که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنان ایمان اختیار کردند فرزندانشان تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 425
را (در بهشت) به آنها ملحق می کنیم ، و از عمل آنها چیزی نمی کاهیم ، و هر کس در گرو اعمال خویش است .
تفسیر :هر کس در گرو اعمال خویش است
به دنبال بحثهائی که در آیات قبل ، پیرامون کیفرهای مجرمان و عذابهای دردناک آنها گذشت در آیات مورد بحث ، به نقطه مقابل آنها یعنی مواهب فراوان و پاداشهای بیکران مؤ منان و پرهیزگاران اشاره می کند، تا در یک مقایسه روشن موقعیت هر کدام واضحتر شود.
نخست می گوید: ((پرهیزگاران در باغهای بهشت و در میان نعمتهای فراوانی جای دارند)) (ان المتقین فی جنات و نعیم).
تعبیر به ((متقین)) (پرهیزگاران) به جای ((مؤ منین)) به خاطر آن است که این عنوان هم ایمان را دربردارد، و هم جنبه های عمل صالح را، به خصوص اینکه تقوی در یک مرحله مقدمه و پایه ایمان است ، چنانکه قرآن

در آیه 2 سوره بقره می گوید: ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین : ((در این کتاب آسمانی شکی نیست ، و مایه هدایت پرهیزگاران است)).
چرا که اگر انسان دارای تعهد و احساس مسئولیت و روح حقجوئی و حق طلبی که مرحله ای از تقوی است نباشد هرگز به دنبال تحقیق از آئین حق نمی رود، و هدایت قرآن را نمی پذیرد.
تعبیر به ((جنات)) و ((نعیم)) به صورت صیغه ((جمع)) (((باغها)) و ((نعمتها))) آنهم به صورت ((نکره)) اشاره به تنوع و عظمت آن باغها و نعمتها است .
سپس به تاءثیر این نعمتهای بزرگ بر روحیه بهشتیان اشاره کرده ، می گوید: ((آنها از آنچه پروردگارشان به آنان داده شاد و مسرورند، و سخنان

و دلپذیر در این باره می گویند)) (فاکهین بما آتاهم ربهم).
آری از خوشحالی در پوست نمی گنجند، پیوسته با هم مزاح می کنند، و دلهای آنها از هر گونه اندوه و غم تهی است ، و آرامش فوق العاده ای را احساس می کنند.
به خصوص اینکه : خدا به آنها اطمینان خاطر در برابر مجازات داده ((و پروردگارشان آنان را از عذاب دوزخ نگاهداشته است)) (و وقاهم ربهم عذاب الجحیم).
این جمله دو معنی می تواند داشته باشد: نخست بیان نعمت مستقلی در مقابل نعمتهای دیگر پروردگار، دیگر اینکه : دنباله کلام سابق باشد یعنی بهشتیان از دو چیز مسرورند، نخست به خاطر نعمتهائی که خداوند به آنها داده ، و دیگر به خاطر عذابهائی که از آنها دور ساخته است .
ضمنا تعبیر ((ربهم)) (پروردگارشان) در هر دو جمله اشاره ای است بر نهایت لطف خداوند، نسبت به آنها، و ادامه ربوبیتش در آن جهان .
بعد از این اشاره اجمالی و سربسته ، به نعمتها و سرور و شادمانی پرهیزگاران در بهشت به شرح آن پرداخته ، چنین می گوید: ((به آنها گفته می شود بخورید و بیاشامید گوارا))! (کلوا و اشربوا هنیئا). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 427
((اینها به خاطر اعمالی است که انجام می دادید)) (بما کنتم تعملون).
تعبیر به ((هنیئا)) اشاره به این است ، که خوردنیها و نوشیدنیهای بهشتی هیچگونه عوارض نامطلوبی را به دنبال ندارد، و همچون نعمتهای این جهان نیست که گاه مختصر کم و زیاد در آن ، بیماری و ناراحتی به دنبال می آورد.
بعلاوه نه مشقتی برای تحصیل آن لازم است و نه ترسی از پایان گرفتن و تمام شدن در میان است ، و به همین دلیل این نعمتها کاملا گوارا است .
مسلم است نعمتهای بهشتی ذاتا گوارا است ، اما اینکه فرشتگان به

بهشتیان می گویند گوارا باد خود لطف و گوارائی دیگری است .
نعمت دیگر اینکه آنها ((بر تختهای صف کشیده در کنار هم ، تکیه می کنند)) (متکئین علی سرر مصفوفة).
و از لذت انس با دوستان و مؤ منان دیگر بهره فراوان می گیرند که این لذتی است معنوی مافوق بسیاری از لذتها.
((سرر)) جمع ((سریر)) (از ماده سرور) در اصل به تختهائی گفته می شود که برای مجالس انس و سرور ترتیب می دهند، و بر آن تکیه می کنند.
((مصفوفة)) از ماده ((صف)) به این معنی است که این تختها در کنار یکدیگر قرار گرفته و مجلس انس عظیمی برپا می کنند.
در آیات متعددی از قرآن می خوانیم که بهشتیان بر روی تختها در مقابل یکدیگر می نشینند ((علی سرر متقابلین)) (حجر 47 - صافات 44).
این تعبیر منافاتی با آنچه در آیه مورد بحث آمده ندارد، چرا که در مجالس

انس و سرور که از تفاوت و تبعیض دور باشد صندلیها را در کنار هم و گرداگرد مجلس می گذارند که هم صف به هم پیوسته ای را تشکیل می دهد و هم روبروی یکدیگر قرار دارد.
تعبیر به ((متکئین)) اشاره به نهایت آرامش آنها است ، زیرا انسان معمولا در حال آرامش تکیه می کند، و افرادی که نگران و ناآرامند معمولا چنین نیستند.
سپس می افزاید: ((زنانی سفیدرو، زیبا، و چشم درشت ، به همسری آنها درمی آوریم)) (و زوجناهم بحور عین).
اینها بخشی از نعمتهای ((مادی)) و ((معنوی)) بهشتیان است ، ولی به این اکتفاء نمی کند، و بخش دیگری از مواهب معنوی و مادی را نیز بر آن می افزاید: ((کسانی که ایمان آوردند و فرزندانشان به پیروی از آنها ایمان اختیار کردند ما فرزندانشان را در بهشت به آنها محلق می کنیم ، بی آنکه از عمل آنها چیزی بکاهیم)) (و الذین آمنوا و اتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم و ما التناهم من عملهم من شی ء).
این نیز خود یک نعمت بزرگ است که انسان ، فرزندان باایمان و مورد علاقه اش را در بهشت در کنار خود ببیند، و از انس با آنها لذت برد، بی

از اعمال او چیزی کاسته شود.
از تعبیرات آیه برمی آید که منظور، فرزندان بالغی است که در مسیر پدران گام برمی دارند، در ایمان از آنها پیروی می کنند، و از نظر مکتبی به آنها ملحق می شوند.
اینگونه افراد اگر از نظر عمل کوتاهی و تقصیراتی داشته باشند، خداوند به احترام پدران صالح ، آنها را می بخشد و ترفیع مقام می دهد، و به درجه

آنان می رساند، و این موهبتی است بزرگ برای پدران و فرزندان .
ولی جمعی از مفسران ((ذریه)) را در اینجا به معنی اعم ، تفسیر کرده اند به طوری که اطفال خردسال را نیز شامل می شود، اما این تفسیر با ظاهر آیه سازگار نیست ، زیرا تبعیت در ایمان دلیل بر رسیدن به مرحله بلوغ یا نزدیک آن است .
مگر اینکه گفته شود اطفال خردسال در قیامت به مرحله بلوغ می رسند و آزمایش می شوند، هرگاه از این آزمایش پیروز درآیند ملحق به پدران می شوند، چنانکه این معنی در حدیثی در کتاب کافی نقل شده است که از امام (علیه السلام) سؤ ال از اطفال مؤ منان کردند، در پاسخ فرمود: ((روز قیامت که می شود خداوند آنها را جمع می کند، آتشی برمی افروزد و به آنها دستور می دهد خود را در آتش بیفکنند، آنها که این دستور را عملی کنند آتش برای آنها سرد و سالم می شود و سعادتمندند، و آنها که سر باز زنند از لطف خدا محروم تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 430
می شوند)).
ولی این حدیث علاوه بر اینکه از نظر سند ضعیف است ، اشکالات دیگری در متن آن وجود دارد که اینجا جای شرح آن نیست .
البته هیچ مانعی ندارد که فرزندان خردسال نیز به احترام پدران به بهشت روند و در کنار آنها قرار گیرند، سخن در این است که آیا آیه فوق ناظر به این مطلب می باشد یا نه ؟ گفتیم تعبیر به پیروی از پدران در ایمان نشان می دهد که منظور بزرگسالان است .
به هر حال ، از آنجا که ارتقاء این فرزندان به درجه پدران ممکن است این توهم را به وجود آورد که از اعمال پدران برمی دارند و به فرزندان می دهند به دنبال آن آمده است ((و ما التناهم من عملهم من شی ء)) ((ما چیزی از اعمال آنها نمی کاهیم)).
((ابن عباس)) از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) نقل می کند که فرمود: اذا دخل الرجل الجنة ساءل عن ابویه و زوجته و ولده ، فیقال له انهم لم یبلغوا درجتک و عملک ، فیقول رب قد عملت لی و لهم فیؤ مر بالحاقهم به : ((هنگامی که انسان وارد بهشت می شود سراغ پدر و مادر و همسر و فرزندانش را می گیرد، به او می گویند: آنها به درجه و مقام و عمل تو نرسیده اند، عرض می کند پروردگارا! من برای خودم و آنها عمل کردم ، در اینجا دستور داده می شود که آنها را به او ملحق کنید)).
قابل توجه اینکه : در پایان آیه می افزاید: ((هر کس در گرو و همراه اعمال خویش است)) (کل امرء بما کسب رهین). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 431
بنابراین تعجب ندارد که از اعمال پرهیزکاران و پاداش آنها چیزی کاسته نشود، چرا که این اعمال همه جا با انسان است ، و اگر خداوند لطف و

تفضلی درباره فرزندان متقین می کند، و آنها را به پرهیزگاران در بهشت ملحق می سازد این به معنی آن نیست که از پاداش اعمال آنها چیزی کاسته شود.
بعضی از مفسران ((رهین)) را در اینجا به معنی مطلق ((گروگان)) گرفته اند، و معتقدند مفهوم آیه این است که هر انسانی در گرو اعمال خویش است ، خواه نیک یا بد، و بر طبق آن ، پاداش و کیفر می بیند.
ولی با توجه به اینکه : این تعبیر در مورد اعمال نیک ، چندان تناسبی ندارد بعضی دیگر از مفسران ((کل نفس)) را در اینجا تنها اشاره به بدکاران دانسته اند و می گویند: هر انسانی در برابر اعمال خلاف و شرک آلود خود، گروگان است و در حقیقت اسیر و محبوس آن می باشد.
و گاه به آیه 38 و 39 سوره ((مدثر)) نیز استدلال کرده اند: کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب الیمین : ((هر کس در گرو اعمالی است که انجام داده مگر اصحاب یمین)) (کسانی که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود و اهل نجاتند).
ولی این تفسیر نیز با توجه به اینکه آیات قبل و بعد همه درباره متقین و پرهیزگاران است ، و سخنی از شرک و مشرکان و مجرمان در آن وجود ندارد مناسب به نظر نمی رسد.
در برابر این دو تفسیر که هر کدام از جهتی نامناسب است ، تفسیر سومی است که با صدر آیه و آیات قبل و بعد کاملا سازگار است و آن اینکه : یکی از معانی ((رهن)) در لغت ملازمت و همراه بودن چیزی است ، هر چند معنی معروف ((رهن)) همان ((وثیقه)) در مقابل وام است ، ولی از کلمات اهل لغت چنین استفاده تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 432
می شود که یکی از معانی آن نیز دوام و ملازمت است .
بلکه بعضی از آنها معنی اصلی آنرا صریحا همین دوام و ثبوت می دانند، و رهن به معنی ((وثیقه)) را از اصطلاحات فقها شمرده اند، لذا هنگامی که گفته می شود ((نعمة راهنه)) به معنی نعمت پایدار و برقرار است .
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) درباره اقوام پیشین می فرماید ((ها هم رهائن القبور و مضامین اللحود)): ((آنها ملازم قبرها و خفته در درون لحدها هستند)).
به این ترتیب جمله ((کل امری بما کسب رهین)) مفهومش این است که اعمال هر کسی ملازم و همراه او است ، و هرگز از او جدا نمی شود، خواه عمل نیک باشد یا بد؟ و به همین دلیل ((متقین)) در بهشت با اعمال خویشند، و اگر فرزندانشان در کنار آنها قرار می گیرند به این معنی نیست که از اعمال آنها کاسته شود.
در مورد آیه سوره ((مدثر)) که ((اصحاب الیمین)) را از این معنی استثناء کرده ، ممکن است اشاره به این باشد که آنها مشمول الطافی هستند که

بی حساب است ، به گونه ای که اعمال آنها در برابر آن الطاف الهی نمودی ندارد.
به هر حال این جمله تاءکیدی است بر این واقعیت که اعمال انسان هرگز از او جدا نمی شود و پیوسته در تمام مراحل و مواقف همراه او است ! الطور
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 433
آیه 22-28
آیه و ترجمه
وَ أَمْدَدْنَهُم بِفَكِهَةٍ وَ لَحْمٍ مِّمَّا يَشتهُونَ(22)
يَتَنَزَعُونَ فِيهَا كَأْساً لا لَغْوٌ فِيهَا وَ لا تَأْثِيمٌ(23)
* وَ يَطوف عَلَيهِمْ غِلْمَانٌ لَّهُمْ كَأَنهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ(24)
وَ أَقْبَلَ بَعْضهُمْ عَلى بَعْضٍ يَتَساءَلُونَ(25)
قَالُوا إِنَّا كنَّا قَبْلُ فى أَهْلِنَا مُشفِقِينَ(26)
فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ وَقَانَا عَذَاب السمُومِ(27)
إِنَّا كنَّا مِن قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبرُّ الرَّحِيمُ(28)
ترجمه :22 - همواره از انواع میوه ها و گوشت ها از هر نوع تمایل داشته باشند در اختیار آنها می گذاریم .
23 - آنها در بهشت جامه ای پر از شراب طهور را که نه بیهوده گوئی در آن است و نه گناه از یکدیگر می گیرند.
24 - و پیوسته در گرد آنها نوجوانانی برای خدمت آنان گردش می کنند که همچون مرواریدهای در صدفند!
25 - در این هنگام رو به یکدیگر کرده (از گذشته) سؤ ال می نمایند.
26 - می گویند: ما در میان خانواده خود ترسان بودیم . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 434
27 - اما خداوند بر ما منت گذارد و از عذاب کشنده ما را حفظ کرد.
28 - ما از قبل خدا را به عنوان نیکوکار و رحیم می خواندیم (و می شناختیم).
تفسیر :آن روز ترسان بودیم و امروز در نهایت امنیت
در آیات گذشته به نه بخش از مواهب بهشتیان اشاره شد، و در آیات مورد بحث در ادامه آنها به پنج قسمت دیگر اشاره می کند، به گونه ای که از مجموع به خوبی استفاده می شود آنچه لازمه آرامش و آسایش و لذت و سرور و شادی است ، برای آنها در بهشت فراهم است .
نخست به دو قسمت از غذای بهشتیان اشاره کرده می فرماید: ((همواره از انواع میوه ها و گوشت ها از هر نوع تمایل داشته باشند در اختیار آنها می گذاریم)) (و امددناهم بفاکهة و لحم مما یشتهون).
((امددناهم)) از ماده ((امداد)) به معنی ادامه و افزایش و اعطاء است ،

یعنی میوه ها و غذاهای بهشتی آنچنان نیست که با تناول کردن کمبودی پیدا کند، و یا مثل و یا همچون میوه های دنیا که در فصول سال نوسان زیادی دارد تغییری در آن حاصل شود، بلکه همیشگی و جاودانی و مستمر است .
تعبیر ((مما یشتهون)) (از آنچه بخواهند) نشان می دهد که بهشتیان در انتخاب نوع و کمیت و کیفیت این میوه ها و غذاها، کاملا آزادند، هر آنچه بخواهند در اختیار دارند.
البته غذاهای بهشتی منحصر به این دو نیست ولی اینها دو غذای مهمند.
مقدم داشتن ((فاکهه)) بر ((لحم))، اشاره ای است به برتری ((میوه ها)) بر ((گوشتها)). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 435
سپس به مشروبات گوارای بهشتیان اشاره کرده می افزاید: ((آنها در بهشت جامهائی پر از شراب طهور را که نه مستی و بیهوده گوئی در آن است ، و نه گناه از یکدیگر می گیرند)) (یتنازعون فیها کاسا لا لغو فیها و لا تاءثیم).
بلکه شرابی است گوارا و لذت بخش ، نشاطآفرین و روحپرور، خالی از هرگونه تخدیر و فساد عقل ، و به دنبال آن بیهوده گوئی و گناه هرگز نیست ، بلکه سراسر هوشیاری و لذت جسمی و روحانی است .
((یتنازعون)) از ماده ((تنازع)) به معنی گرفتن از یکدیگر است ، و گاه به معنی ((تجاذب و مخاصمه)) می آید، لذا بعضی از مفسران گفته اند: این جمله اشاره به آن است که بهشتیان به عنوان شوخی و مزاح و افزایش سرور و انبساط جامه ای ((شراب طهور)) را از دست یکدیگر می کشند و می نوشند.
ولی به طوری که بعضی از ارباب لغت گفته اند: تنازع هر گاه در موردی مانند ((کاءس)) (جام) به کار می رود به معنی گرفتن از یکدیگر است ، نه کشمکش و تجاذب .
این نکته نیز قابل توجه است که ((کاءس)) جامی است که پر از شراب باشد، و به ظرف خالی ((کاس)) نمی گویند.
به هر حال از آنجا که تعبیر به ((کاءس)) شرابهای تخدیر کننده دنیا را احیانا تداعی می کند می افزاید در آن شراب نه لغو و بیهوده گوئی است و نه گناه ، زیرا هرگز عقل و هوش انسان را نمی گیرد، بنابراین سخنان ناموزون و اعمال زشتی که از مستها سر می زند هرگز از آنان سر نخواهد زد بلکه به حکم آن که شراب تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 436
طهور است آنها را پاکتر و خالصتر و هوشیارتر می کند.
سپس به چهارمین نعمت که نعمت وجود خدمتگذاران بهشتی است پرداخته می گوید: ((پیوسته گرداگرد آنها نوجوانانی برای خدمت آنان گردش می کنند که همچون مرواریدهای در صدفند))! (و یطوف علیهم

غلمان لهم کانهم لؤ لؤ مکنون).
((مروارید در درون صدف)) به قدری تازه و شفاف و زیبا است که حد ندارد هر چند در بیرون صدف نیز قسمت زیادی از زیبائی خود را حفظ می کند ولی گرد و غبار هوا و آلودگی دستها هر چه باشد از صفای آن می کاهد، خدمتگذاران بهشتی آنقدر زیبا و سفید چهره و باصفا هستند که گوئی مرواریدهائی در صدفند!
تعبیر به ((یطوف علیهم)) (بر آنها طواف می کنند) اشاره به آمادگی دائمی آنها برای خدمت است .
گرچه در بهشت نیازی به خدمتکار نیست ، و هر چه بخواهند در اختیار آنها قرار می گیرد، ولی این خود احترام و اکرام بیشتری برای بهشتیان است .
در حدیثی آمده است که از رسول اکرم (صلی اللّه علیه و آله) سؤ ال کردند اگر خدمتگذار همچون مروارید در صدف باشد، مخدوم یعنی مؤ منان بهشتی چگونه اند فرمود: و الذی نفسی بیده فضل المخدوم علی الخادم کفضل القمر لیلة البدر علی سائر الکواکب : ((برتری مخدوم بر خدمتگذار در آنجا همچون برتری ماه در شب چهارده بر سایر کواکب است)).
تعبیر به ((لهم)) نشان می دهد که هر یک از مؤ منان خدمتگذارانی مخصوص تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 437
به خود دارد.
و از آنجا که بهشت جای غم و اندوه نیست آن خدمتگذاران نیز از خدمت مؤ منان نهایت لذت را می برند.
و آخرین نعمت در این سلسله همان نعمت آرامش کامل و اطمینان خاطر از هر گونه عذاب و کیفر است ، چنانکه در آیه بعد می فرماید: ((در این حال که آنها در کنار هم قرار دارند از وضع گذشته از یکدیگر سؤ ال می کنند)) و آن را با وضع بهشت مقایسه کرده لذت می برند (و اقبل بعضهم علی بعض یتسائلون).
((می گویند ما قبل از این در میان خانواده خود خائف و ترسان بودیم)) (قالوا انا کنا قبل فی اهلنا مشفقین).
با اینکه در میان خانواده خود زندگی می کردیم و باید احساس امنیت کنیم باز ترسان بودیم ، از این بیم داشتیم که حوادث ناگوار زندگی و عذاب الهی هر لحظه فرا رسد، و دامن ما را فرو گیرد.
از این بیم داشتیم که فرزندان و خانواده ما راه خطا پیش گیرند، و در وادی ضلالت گمراه و سرگردان شوند.
و از این بیم داشتیم که دشمنان سنگدل ، ما را غافلگیر سازند و عرصه را بر ما تنگ کنند.
((اما خداوند منت بر ما گذارد، و رحمت واسعه او شامل حال ما شد، و از

عذاب کشنده ما را حفظ کرد)) (فمن الله علینا و وقانا عذاب السموم).
آری پروردگار مهربان ، ما را از زندان دنیا با تمام وحشتهایش نجات تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 438
بخشید، و در کانون نعمتهایش ، یعنی بهشت ، جای داد.
آنها هنگامی که گذشته خود را به خاطر می آورند، و جزئیات آن را متذکر می شوند، و با وضعی که در آن قرار دارند مقایسه می کنند، به ارزش نعمتهای بزرگ الهی و مواهب او بیشتر پی می برند، و طبعا برای آنها لذتبخش تر و دلچسب تر خواهد بود، چرا که در این مقایسه ارزشها بهتر روشن می شود.
بهشتیان در آخرین سخنی که از آنها در اینجا نقل شده به این واقعیت اعتراف می کنند که نیکوکار و رحیم بودن خدا را در آنجا از هر زمان بیشتر احساس می کنند، می گویند: ((ما از قبل خدا را می خواندیم ، و او را به عنوان نیکوکار و رحیم می ستودیم)) (انا کنا من قبل ندعوه انه هو البر الرحیم).
ولی در اینجا به واقعیت و عمق این صفات بیشتر پی می بریم که چگونه در مقابل اعمال ناچیز ما اینهمه نیکی کرده ، و در برابر آنهمه لغزشها ما را مشمول رحمتش ساخته است .
آری صحنه قیامت و نعمتهای بهشت تجلیگاه اسماء و صفات خدا است ، و مؤ منان با مشاهده این صحنه ها به حقیقت این اسماء و صفات بیش از هر زمان آشنا می شوند، حتی دوزخ نیز بیانگر صفات او است و حکمت و عدل و قدرتش را نشان می دهد.
نکته ها
در اینجا به چند نکته باید توجه کرد
1 - ((یتسائلون)) از ماده ((سؤ ال)) به معنی پرسش کردن از یکدیگر است ، اشاره به اینکه هر کدام از بهشتیان از دوستان خود سؤ ال می کنند، و وضع گذشته آنها را جویا می شوند، چرا که یادآوری این مسائل ، و نجات از آنهمه تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 439
در دو رنج ، و رسیدن به این همه مواهب ، خود نیز لذتی است ، درست همانطور که انسان هنگامی که از سفر خطرناکی باز می گردد و در محیط امن و امان می نشیند با همسران خود وضع گذشته را گفتگو کرده و از نجاتشان اظهار خوشحالی می کنند.
2 - ((مشفقین)) از ماده ((اشفاق)) به طوری که ((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: به معنی ((توجه آمیخته با ترس)) است ، هنگامی که با کلمه ((من)) متعدی شود مفهوم ((خوف)) در آن ظاهرتر است ، و هنگامی که با کلمه ((فی)) متعدی گردد مفهوم ((توجه و عنایت)) در آن بیشتر است .

این کلمه در اصل از ماده ((شفق)) گرفته شده که همان روشنی آمیخته با تاریکی است .
اکنون باید دید آنها در دنیا از چه چیز بیم داشتند و نسبت به چه چیز توجه و عنایت ؟
در اینجا سه احتمال وجود دارد که ما همه را در تفسیر آیه جمع کردیم ، زیرا منافاتی در میان آنها نیست (ترس از خداوند و توجه به نجات خویشتن - ترس از انحراف خانواده و توجه به امر تربیت آنها - و ترس از دشمنان و توجه به حفظ خویش در برابر آنان) هر چند با توجه به آیات بعد مخصوصا جمله ((فمن الله علینا و وقانا عذاب السموم)) ((خداوند بر ما منت گذارد و از عذاب کشنده حفظ کرد)) معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.
3 - تعبیر به ((فی اهلنا)) که در اینجا معنی گسترده ای دارد و همه فرزندان و همسران و دوستان و یاران را شامل می شود، اشاره به این است که انسان قاعدتا تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 440
در میان چنین جمعی از همه جا بیشتر احساس امنیت می کند، وقتی در میان آنان خائف و بیمناک باشد وضع او در حالات دیگر معلوم است .
این احتمال نیز وجود دارد که این تعبیر اشاره به کسانی است که در میان خانواده ای غیر مؤ من گرفتار بودند و حتی از خود آنها می ترسیدند، ولی در عین حال مقاومت کردند و با تکیه بر لطف الهی استقلال خود را حفظ نموده و همرنگ جماعت آنها نشدند.
4 - ((سموم)) به معنی حرارتی است که در ((مسام)) بدن (سوراخهای بسیار ریز که در سطح پوست قرار دارد) داخل می شود، و انسان را آزار می دهد یا می کشد، و باد سموم نیز چنین بادی را گویند، و ((عذاب سموم)) نیز چنین عذابی است ، اطلاق کلمه ((سم)) به مواد کشنده نیز به خاطر نفوذشان در تمام بدن است .
5 - ((بر)) - چنانکه ((راغب)) در ((مفردات)) می گوید در اصل به معنی خشکی است (در مقابل بحر و دریا) سپس به کسانی که اعمال نیکشان گسترده و وسیع است این لفظ اطلاق شده ، و از همه شایسته تر برای این نام ذات پاک خداوند است که نیکی او همه جهانیان را فرا گرفته است .
6 - جمع بندی آیات - گفتیم در این آیات و آیات گذشته در حقیقت چهارده بخش از نعمتهای بهشتیان آمده است :
باغهای بهشت (جنات) - نعمتهای گوناگون (نعیم) - سرور و شادمانی - امنیت از عذاب جهنم - خوردن و آشامیدن گوارا از ماءکولات و مشروبات بهشتی - تکیه بر تختهای در کنار هم چیده شده - همسرانی از حورالعین - ملحق شدن تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 441
فرزندان باایمان به آنها - انواع میوه های لذت بخش - انواع گوشتها - هر

چه آنها بخواهند - جامهای پر از شراب طهور - خدمتگذاران مرواریدگون - و سرانجام تشکیل مجلس انس و یاد گذشته کردن و از وضع موجود لذت بردن !
بخشی از این نعمتها جنبه مادی دارد، و بخشی دیگر جنبه معنوی آن غالب است ، با اینهمه باز نعمتهای مادی و معنوی بهشت منحصر به آنها نیست ، بلکه آنچه گفته شد تنها گوشه هائی از آن است . الطور
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 442
آیه 29-34
آیه و ترجمه
فَذَكِّرْ فَمَا أَنت بِنِعْمَتِ رَبِّک بِكاهِنٍ وَ لا مجْنُونٍ(29)
أَمْ يَقُولُونَ شاعِرٌ نَّتَرَبَّص بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ(30)
قُلْ تَرَبَّصوا فَإِنى مَعَكُم مِّنَ الْمُتَرَبِّصِينَ(31)
أَمْ تَأْمُرُهُمْ أَحْلَمُهُم بهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طاغُونَ(32)
أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَل لا يُؤْمِنُونَ(33)
فَلْيَأْتُوا بحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِن كانُوا صدِقِينَ(34)
ترجمه :29 - حال که چنین است تذکر ده ، و به لطف پروردگارت تو کاهن و مجنون نیستی .
30 - بلکه آنها می گویند او شاعری است که ما انتظار مرگش را می کشیم !
31 - بگو: انتظار بکشید که من هم با شما انتظار می کشم (شما انتظار مرگ مرا و من انتظار پیروزی و نابودی شما را!).
32 - آیا عقلهایشان آنها را به این اعمال دستور می دهد؟ یا قومی طغیانگرند؟
33 - آنها می گویند قرآن را به خدا افترا بسته ، ولی آنها ایمان ندارند.
34 - اگر راست می گویند سخنی همانند آن بیاورند. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 443
شان نزول :در روایتی آمده است قریش در ((دارالندوة)) اجتماع کردند، تا برای جلوگیری از دعوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) که خطر بزرگی برای منافع نامشروع آنها محسوب می شد بیندیشند.
یکی از مردان قبیله ((بنی عبدالدار)) گفت : ما باید منتظر باشیم که او بمیرد، زیرا به هر حال او شاعر است و به زودی از دنیا خواهد رفت ، همانگونه که ((زهیر)) و ((نابغه)) و ((اعشی)) (سه نفر از شعرای جاهلیت) از دنیا رفتند (و بساطشان برچیده شد و بساط محمد (صلی اللّه علیه و آله) نیز با مرگش برچیده خواهد شد) این را گفتند و پراکنده شدند، آیات فوق نازل گشت و به آنها پاسخ گفت .
تفسیر :اگر راست می گویند کلامی مانند آن بیاورند

در آیات گذشته ، قسمتهای قابل توجهی از نعمتهای بهشتی و پاداشهای پرهیزگاران آمده بود، و در آیات قبل از آن نیز، بخشی از عذابهای دردناک دوزخیان . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 444
در نخستین آیه مورد بحث به عنوان یک نتیجه گیری از آیات گذشته می فرماید: ((حال که چنین است تذکر و یادآوری کن)) (فذکر).
چرا که دلهای حق طلبان با شنیدن این سخنان ، آماده تر می شود، و هنگام آن رسیده است که سخنان حق را برای آنها بیان کنی .
این تعبیر به خوبی نشان می دهد که هدف اصلی از ذکر آنهمه نعمتها و مجازاتهای این دو گروه آماده ساختن زمینه روحی برای پذیرش حقایق تازه است ، و در حقیقت هر گوینده ای نیز برای تاءثیر سخن و نفوذ کلامش باید از این روش بهره گیری کند.
سپس به ذکر اتهامات و نسبتهای ناروائی که دشمنان لجوج و معاند به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می دادند پرداخته ، می فرماید: ((به لطف پروردگارت ، و به برکت نعمتهایش تو کاهن و مجنون نیستی))! (فما انت بنعمة ربک بکاهن و لا مجنون).
((کاهن)) به کسی گفته می شد که خبر از اسرار غیبی می داد و غالبا مدعی بود که با جنیان ارتباط دارد و اخبار غیبی را از آنها می گیرد، مخصوصا در عصر جاهلیت کاهنان بسیاری بودند، از جمله دو کاهن معروف ((شق)) و ((سطیح)) آنها در حقیقت افراد هوشیاری بودند که از هوش خود سوءاستفاده کرده و با این ادعاها سر مردم را گرم می کردند، کهانت در اسلام حرام و ممنوع است و اعتباری به قول کاهنان نیست ، زیرا اسرار غیب مخصوص خدا است و سپس به هر کس از انبیاء و امامان آنچه مصلحت بداند تعلیم می کند.
به هر حال قریش برای پراکنده ساختن مردم از اطراف پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) این تهمتها را به او می بستند، گاه کاهنش می خواندند، و گاه مجنون ، و عجب اینکه به تضاد این دو وصف نیز واقف نبودند، زیرا کاهنان افراد هوشیاری بودند، برخلاف مجنون ، و جمع این دو افترا در آیه فوق شاید اشاره به همین پراکنده گوئی آنها باشد. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 445
سپس به سومین اتهام پرداخته که آن نیز با صفات گذشته در تضاد است و می فرماید: ((بلکه آنها می گویند او شاعری است که ما انتظار مرگش را می کشیم)) (ام یقولون شاعر نتربص به ریب المنون).
تا او زنده است اشعارش رونقی دارد و مردم را به سوی خود جذب می کند، کمی صبر کنید تا مرگش فرا رسد و دفتر شعرش ، همچون طومار عمرش ، پیچیده شود، و در طاق نسیان قرار گیرد، آن روز ما راحت خواهیم شد!

بطوری که از کتب لغت و تفسیر برمی آید ((منون)) از ماده ((من)) در اصل به دو معنی آمده : ((نقصان)) و ((قطع و بریدن)) که این دو نیز مفهوم نزدیکی دارند.
سپس واژه ((منون)) به مرگ نیز اطلاق شده ، چرا که ((ینقص العدد و یقطع المدد)) (نفرات را کم می کند و کمک ها را قطع می نماید).
گاه ((منون)) به گذشت روزگار نیز گفته شده به این مناسبت که آن نیز موجب مرگ و میر، و بریدن پیوندها، و نقصان نفرات است ، و گاه به شب و روز ((منون)) گفته اند و آن نیز ظاهرا به همین مناسبت است .
و اما واژه ((ریب)) در اصل به معنی شک و تردید و توهم چیزی است که بعدا پرده از روی آن برداشته می شود و حقیقت آن آشکار می گردد.
این تعبیر هنگامی که در مورد مرگ به کار رود و ((ریب المنون)) گفته شود از این نظر است که وقت حصول آن نامعلوم است نه اصل تحقق آن .
ولی جمعی از مفسران ((ریب المنون)) را در آیه مورد بحث به معنی

((حوادث روزگار)) تفسیر کرده اند، حتی از ابن عباس نقل شده که واژه ((ریب)) در همه جا در قرآن به معنی شک و تردید است جز در این آیه از سوره طور که به معنی ((حوادث)) است .
بعضی از مفسران نیز آن را به معنی حالت ((اضطراب و پریشانی)) تفسیر کرده اند، بنابراین ((ریب المنون)) حالت اضطرابی است که قبل از مرگ به غالب افراد دست می دهد.
ممکن است این تفسیر به معنی فوق بازگردد چرا که حالت شک و تردید معمولا سرچشمه اضطراب و پریشانی است ، همچنین حوادث پیش بینی نشده نیز نوعی اضطراب و شک و تردید با خود همراه می آورد، و به این ترتیب همه این مفاهیم به ریشه ((شک و تردید)) که در اصل معنی این واژه آمده منتهی می شود.
و به تعبیر دیگر برای ((ریب)) سه معنی ذکر شده : شک ، اضطراب ، حوادث ، و اینها لازم و ملزوم یکدیگرند.
به هر حال آنها به این دل خوش می کردند که حوادثی پیش آید و طومار عمر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در هم پیچیده شود، و آنها به گمان خود از این مشکل بزرگی که دعوت آن حضرت در سراسر جامعه آنان به وجود آورده بود رهائی یابند.
قرآن با یک جمله پرمعنی و تهدیدآمیز به این کوردلان معاند پاسخ می دهد و می فرماید: ((بگو انتظار بکشید که من هم با شما انتظار می کشم))! (قل تربصوا فانی معکم من المتربصین).
شما در انتظار تحقق پندارهای خامتان باشید، من هم در انتظار عذاب الهی

برای شما هستم . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 447
شما در انتظار این باشید که با مرگ من بساط اسلام برچیده شود، و من نیز به یاری پروردگار در این انتظارم که در حیاتم آئین اسلام جهانگیر گردد، و بعد از من نیز به راه خود ادامه دهد و جهانی و جاودانی شود.
آری شما متکی به خیالات و پندارهایتان هستید و من متکی به لطف خاص پروردگار.
سپس آنها را مورد شدیدترین سرزنشها قرار داده ، می گوید: ((آیا عقلهایشان آنان را به این اعمال دستور می دهد؟ یا قومی طغیانگرند))؟! (ام تامرهم احلامهم بهذا ام هم قوم طاغون).
سران قریش در میان قوم خود به عنوان ((ذوی الاحلام)) (صاحبان عقول) شناخته می شدند! قرآن می گوید: این کدام عقل است که این وحی آسمانی را که نشانه های حقانیت از تمام محتوایش آشکار است شعر و کهانت می شمرد؟ و آورنده آنرا که سابقه ای بس طولانی در امانت و عقل دارد کاهن و مجنون و شاعر معرفی می کند؟!
بنابراین باید نتیجه گرفت که اینگونه تهمتها و افترائات فرمان عقل آنها نیست ، بلکه سرچشمه همه آنها روح عصیان و طغیانگری است که بر این افراد غالب است ، همین که منافع نامشروع خود را در خطر می بینند با عقل وداع تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 448
می گویند و سر به طغیان در مقابل فرمان حق برمی دارند.
((احلام)) جمع ((حلم)) (بر وزن نهم) به معنی ((عقل)) است ، ولی به گفته ((راغب)) ((حلم)) در حقیقت به معنی ((خویشتن داری به هنگام هیجان غضب)) است که یکی از نشانه های عقل و درایت محسوب می شود (و با حلم (بر وزن علم) ریشه مشترک دارد).
این واژه (حلم) گاه به معنی ((خواب و رؤ یا)) نیز آمده است ، و در آیه مورد بحث نیز چنین تفسیری بعید نیست ، یعنی سخنان آنها گوئی نتیجه خوابهای پریشان است .
بار دیگر به یکی دیگر از تهمتهای آنها که در حقیقت چهارمین تهمت در این سلسله اتهامات محسوب می شود اشاره کرده ، می افزاید: ((آنها می گویند: او این قرآن را به خدا افترا بسته ، ولی آنها ایمان ندارند)) (ام یقولون تقوله بل لا یؤ منون).
((تقوله)) از ماده ((تقول)) (بر وزن تکلف) به معنی سخنی است که انسان نزد خود می سازد بی آنکه واقعیتی داشته باشد.
این یکی دیگر از بهانه های مشرکان و کفار لجوج برای عدم تسلیم در برابر قرآن مجید، و دعوت پیامبر، بود که مکرر در آیات قرآن به آن اشاره شده است .
ولی قرآن مجید پاسخ دندانشکنی به آنها می گوید: می فرماید ((اگر

راست می گویند که این کلام بشر است ، و ساخته و پرداخته فکر انسان ، پس تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 449
آنها نیز سخنی همانند آن بیاورند)) (فلیاتوا بحدیث مثله ان کانوا صادقین).
شما هم انسانید و به گفته خود دارای هوش سرشار، و قدرت بیان ، و آگاهی و تسلط بر انواع سخن هستید، چرا گویندگان و متفکران شما قادر نیستند سخنی همانند آن بیاورند؟!
جمله ((فلیاءتوا)) (پس بیاورند...) به اصطلاح امر تعجیزی است ، و هدف آن است که عجز و ناتوانی آنها را از مقابله به مثل در برابر قرآن روشن سازد، و این همان چیزی است که در علم کلام و عقائد از آن تعبیر به ((تحدی)) می کنند، یعنی دعوت مخالفان به معارضه و مقابله به مثل در برابر معجزات .
به هر حال این یکی از آیاتی است که به روشنی اعجاز قرآن را روشن می کند، و مفهوم آن مخصوص معاصران پیامبر نیست ، بلکه تمام کسانی که در همه قرون و اعصار می گویند قرآن سخن بشر است ، و بر خدا افترا بسته شده ، آنها نیز مخاطب به این خطابند که اگر راست می گویند سخنی همانند آن بیاورند.
و همانگونه که میدانیم این ندای قرآن در این آیه و آیات مشابه همواره بلند بوده است ، و در طی چهارده قرن که از بعثت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می گذرد کسی نتوانسته است به آن پاسخ مثبت گوید، با اینکه مسلم است که دشمنان اسلام مخصوصا ارباب کلیسا و یهود در طول سال میلیاردها صرف تبلیغات بر ضد اسلام می کنند، چه مانعی داشت که بخشی از آن را در اختیار گروهی از دانشمندان و ادبا و سخن سنجان مخالف می گذاردند تا در برابر قرآن به معارضه برخیزند، و مصداق ((فلیاتوا بحدیث مثله)) باشند، و این عجز عمومی گواه زنده اصالت این وحی آسمانی است .
یکی از مفسران در اینجا نکته ای دارد که قابل توجه است ، او می گوید:
در این قرآن راز مخصوصی وجود دارد که هر کس با آیات آن روبرو تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 450
می شود آن را احساس می کند، پیش از آنکه سخن از اسرار اعجاز آن گفته شود.
در عبارات این قرآن نفوذ و سلطه خاصی احساس می کند و چیزی ماوراء این معانی در عقل انسان منعکس می شود، در لابلای عباراتش عنصری نهفته است که به مجرد استماع ، در وجود انسان فرو می ریزد، بعضی آن را آشکارتر، و بعضی پنهانتر درک می کنند، ولی به هر حال این سلطه و نفوذ وجود دارد، نفوذ اسرارآمیزی که نمی توان منشاء آنرا به خوبی مشخص ساخت .

این کلمات و عبارات قرآن است که چنین جذبه ای دارد؟
یا سری در عمق معانی آن نهفته است .
و یا بازتابهائی است که از انوار آن می درخشد و یا همه اینهاست ؟
هر چه هست با سایر کلمات و مفاهیمی که در قالب لغات ریخته می شود متفاوت است .
این سری است که در آیات قرآنی نهفته شده ، و هر کس در نخستین برخورد آنرا درک می کند، و به دنبال آن به سراغ اسرار دیگری می آید که از طریق اندیشه و تفکر در سراسر قرآن به دست می آید.
برای توضیح بیشتر پیرامون اعجاز قرآن از دریچه های مختلف ، به جلد اول تفسیر نمونه (ذیل آیه 23 سوره بقره) مراجعه شود، در آنجا بحث مشروحی در این زمینه آمده است ، همچنین در جلد 12 (ذیل آیه 88 سوره اسراء). الطور
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 451
آیه 35-43
آیه و ترجمه
أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيرِ شىْءٍ أَمْ هُمُ الْخَلِقُونَ(35)
أَمْ خَلَقُوا السمَوَتِ وَ الاَرْض بَل لا يُوقِنُونَ(36)
أَمْ عِندَهُمْ خَزَائنُ رَبِّک أَمْ هُمُ الْمُصيْطِرُونَ(37)
أَمْ لهُمْ سلَّمٌ يَستَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُستَمِعُهُم بِسلْطنٍ مُّبِينٍ(38)
أَمْ لَهُ الْبَنَت وَ لَكُمُ الْبَنُونَ(39)
أَمْ تَسئَلُهُمْ أَجْراً فَهُم مِّن مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ(40)
أَمْ عِندَهُمُ الْغَيْب فَهُمْ يَكْتُبُونَ(41)
أَمْ يُرِيدُونَ كَيْداً فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ(42)
أَمْ لهُمْ إِلَهٌ غَيرُ اللَّهِ سبْحَنَ اللَّهِ عَمَّا يُشرِكُونَ(43)
ترجمه :35 - آیا آنها بی سبب آفریده شده اند؟ یا خود خالق خویشتنند؟!
36 - آیا آنها آسمانها و زمین را آفریده اند؟ بلکه آنها طالب یقین نیستند!
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 452
37 - آیا خزائن پروردگارت نزد آنها است ؟ یا بر همه چیز عالم سیطره دارند؟!
38 - آیا نردبانی دارند (که به آسمان بالا می روند) و به وسیله آن اسرار وحی را می شنوند؟ کسی که از آنها این ادعا را دارد دلیل روشنی بیاورد!
39 - آیا سهم خدا دختران و سهم شما پسران است ؟ (که فرشتگان را دختران خدا می نامید).
40 - آیا تو از آنها پاداشی مطالبه می کنی که در زیر بار گران آن قرار دارند؟
41 - آیا اسرار غیب نزد آنها است و از روی آن می نویسند؟!

42 - آیا می خواهند نقشه شیطانی برای تو بکشند؟ ولی بدانند خود کافران در دام این نقشه ها گرفتار می شوند!
43 - یا معبودی غیر خداوند دارند (که قول یاری آنها را داده) منزه است خدا از آنچه برای او شریک قرار می دهند.
تفسیر :راستی حرف حساب شما چیست ؟!
این آیات همچنان ادامه بحث استدلالی گذشته در برابر منکران قرآن و نبوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و قدرت پروردگار است .
آیاتی است که همگی با ((اءم)) که در اینجا برای ((استفهام)) است آغاز شده ، و یک استدلال زنجیره ای جالب را ((یازده سؤ ال پی درپی)) (به صورت استفهام انکاری) تشکیل می دهد، و به تعبیر روشنتر تمام راههای فرار را از هر سو به روی مخالفان می بندد، و چنان آنها را در این عبارات کوتاه و پرنفوذ در تنگنا قرار می دهد که انسان بی اختیار در برابر عظمت و انسجام آن سر تعظیم فرود آورده ، و اقرار و اعتراف می کند.
نخست از مساءله آفرینش شروع کرده ، می گوید: ((آیا آنها بی سبب آفریده شده اند؟ یا خود خالق خویشتنند))؟! (ام خلقوا من غیر شی ء ام هم تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 453
الخالقون).
این عبارت کوتاه و فشرده در حقیقت اشاره به ((برهان معروف علیت)) است که در فلسفه و کلام برای اثبات وجود خداوند آمده است ، و آن اینکه عالمی که در آن زندگی می کنیم بدون شک حادث است (زیرا دائما در حال تغییر است ، و آنچه در حال تغییر و دگرگونی است معرض حوادث است ، و چیزی که معرض حوادث است محال است قدیم و ازلی باشد).
اکنون این سؤ ال پیش می آید که اگر حادث است از پنج حال بیرون نیست :
1 - بدون علت به وجود آمده است .
2 - خود علت خویشتن است .
3 - معلولات جهان علت وجود آن هستند.
4 - این جهان معلول علتی است که آنهم به نوبه خود معلول علت دیگری است و تا بی نهایت پیش می رود.
5 - این جهان مخلوق خداوند واجب الوجود است که هستیش از درون ذات پاک او است .
باطل بودن چهار احتمال نخست معلوم است ، زیرا.
وجود معلول بدون علت محال است ، و گرنه هر چیز در هر شرائطی باید به وجود آید، در حالی که چنین نیست . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 454
احتمال دوم که چیزی خودش را به وجود آورد نیز محال است ، زیرا مفهومش این است که قبل از وجودش موجود باشد، و این اجتماع نقیضین

است (دقت کنید).
همچنین احتمال سوم که مخلوقات انسان ، خالق انسان باشد نیز واضح البطان است (چرا که لازمه آن دور است).
و نیز احتمال چهارم یعنی تسلسل علتها و کشیده شدن سلسله علل و معلول به بینهایت آن نیز غیر قابل قبول است ، چرا که بی نهایت معلول و مخلوق بالاخره مخلوق است و نیاز به خالقی دارد که آنرا ایجاد کند، مگر بی نهایت صفر عدد می شود؟ یا از درون بی نهایت ظلمت نور برمی خیزد؟ یا از بی نهایت فقر و نیاز بی نیازی به وجود می آید؟
بنابراین راهی جز قبول احتمال پنجم یعنی خالقیت واجب الوجود باقی نمی ماند (باز هم دقت کنید).
و از آنجا که رکن اصلی این برهان نفی همان احتمال اول و دوم است قرآن به همان قناعت کرده .
اکنون می بینیم که در عبارت کوتاهی چه استدلالی نهفته شده است .
آیه بعد به سؤ ال دیگری که درباره ادعائی که در مرحله پائینتر قرار دارد پرداخته می گوید: ((آیا آنها آسمانها و زمین را آفریده اند)) (ام خلقوا السماوات و الارض).
اگر بی علت به وجود نیامده اند، و نیز خود علت خویش نبوده اند، آیا واجب الوجود و خالق آسمانها و زمینند؟ و اگر مبداء عالم هستی نیستند آیا خداوند امر خلقت آسمان و زمین را به آنها واگذارده ؟ و به این ترتیب مخلوقی هستند تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 455
که خود فرمان خلقت دارند؟
مسلما آنها هرگز نمی توانند چنین ادعای باطلی کنند، لذا در دنباله همین سخن می افزاید: ((بلکه آنها لجوج و معاندند و نمی خواهند یقین و ایمان بیاورند)) (بل لا یوقنون).
آری آنها دنبال بهانه ای برای فرار از ایمانند.
و اگر مدعی این امور نیستند و در امر خلقت نصیبی ندارند ((آیا خزائن پروردگارت نزد آنهاست))؟! (ام عندهم خزائن ربک).
تا هر کس را بخواهند ((نعمت نبوت و علم و دانش)) یا ارزاق دیگر بخشند، و از هر کس بخواهند دریغ دارند.
((یا اینکه امر تدبیر عالم به آنها واگذار شده است ، و بر همه سلطه و سیطره دارند))؟! (اءم هم المصیطرون).
آنها هرگز نمی توانند ادعا کنند که خزینه دار پروردگارند، و نه سلطه ای بر امر تدبیر این جهان دارند، چرا که ضعف و زبونی آنها در برابر یک حادثه ، یک بیماری و حتی یک حشره ناچیز، و همچنین نیاز آنها به ابتدائی ترین وسائل زندگی ، بهترین دلیل بر نفی این قدرتها از آنهاست ، تنها هوای نفس و جاه طلبی و خودخواهی و تعصب و لجاج است که آنها را به انکار

حقایق کشیده .
((مصیطرون)) اشاره به ((ارباب انواع)) است که جزء خرافات پیشینیان

می باشد، آنها معتقد بودند که هر نوع از انواع جهان اعم از انسان و انواع حیوانات و گیاهان و غیر آنها دارای مدبر و مربی خاصی است که آن را رب النوع آن می نامیدند، و خدا را ((رب الارباب)) خطاب می کردند، این عقیده شرک آمیز از نظر اسلام مردود است ، و در آیات قرآن تدبیر همه جهان از آن خدا معرفی شده و او را ((رب العالمین)) می خوانیم .
این واژه در اصل از ((سطر)) گرفته شده که به معنی صفوف کلمات به هنگام نوشتن است ، و ((مسیطر)) به کسی می گویند که بر امری تسلط داشته باشد و به آن خط دهد، همانگونه که نویسنده بر سطور کلام خویش تسلط دارد (باید توجه داشت که این کلمه هم با ((صاد)) و هم با ((سین)) نوشته می شود، و هر دو به یک معنی است هر چند رسم الخط مشهور قرآن با ((صاد)) می باشد).
مسلم است نه منکران نبوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و مشرکان عصر جاهلیت ، و نه غیر آنها، مدعی هیچیک از امور پنجگانه فوق نبودند، لذا در آیه بعد به مرحله دیگری پرداخته ، می گوید: ((آیا آنها مدعی هستند وحی بر آنها نازل می شود یا نردبانی دارند که با آن به آسمان صعود کنند و اسرار وحی را بدینوسیله می شنوند))؟! (ام لهم سلم یستمعون فیه).
و از آنجا که ممکن بود آنها مدعی آگاهی از اسرار آسمان شوند قرآن بلافاصله از آنها مطالبه دلیل کرده ، می گوید ((هر کس که از آنها چنین ادعائی دارد و می گوید: اسرار الهی را از طریق صعود به آسمان می شنوم دلیل روشنی بر این ادعا اقامه کند)) (فلیاءت مستمعهم بسلطان مبین).
مسلما اگر چنین ادعائی داشتند از حدود حرف تجاوز نمی کرد و هرگز

دلیلی بر این مطلب نداشتند.
سپس می افزاید: آیا این نسبت ناروا را که به فرشتگان می دهند و می گویند آنها دختران خدا هستند قابل قبول است ؟ ((آیا سهم خدا دختران ، و برای شما پسران است))؟! (ام له البنات و لکم البنون).
اشاره به اینکه یکی از اعتقادات و افکار باطل آنها این بود که از دختران به شدت تنفر داشتند، و اگر باخبر می شدند که همسرشان دختری آورده چهره آنها از شدت اندوه و شرم سیاه می شد، ولی با این حال فرشتگان را دختران خدا می خواندند!
اگر آنها با عالم بالا مربوطند و با اسرار وحی آشنا هستند آیا نمونه وحی آنها همین خرافات مضحک و این عقائد ننگین و شرم آور است ؟

بدیهی است دختر و پسر از نظر ارزش انسانی با هم تفاوتی ندارند، و تعبیر آیه فوق در حقیقت از قبیل استدلال به عقیده باطل طرف مخالف بر ضد خود او است .
قرآن در آیات متعددی روی نفی این عقیده خرافی تکیه کرده و آنها را در این زمینه به محاکمه می کشد و رسوا می سازد. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 458
سپس از این مرحله نیز تنزل کرده به ذکر یکی دیگر از اموری که امکان دارد وسیله بهانه جوئی آنها شود اشاره کرده ، می فرماید: ((آیا تو از آنها اجر و پاداشی در مقابل ابلاغ رسالت مطالبه می کنی که همچون باری گران بر دوش آنها سنگینی می کند))؟! (اءم تسالهم اجرا فهم من مغرم مثقلون).
((مغرم)) (بر وزن مکتب) از ماده ((غرم)) به معنی زیانی است که بدون جهت دامن انسان را می گیرد، و ((غریم)) به طلبکار و بدهکار هر دو اطلاق می شود.
((مثقل)) از ماده ((اثقال)) به معنی تحمیل مشقت و بار گران است ، بنابراین معنی جمله چنین می شود: ((آیا تو غرامت در برابر ابلاغ رسالت از آنها مطالبه می کنی که آنها از پرداخت آن ناتوانند و به این دلیل ایمان نمی آورند))؟!
این معنی بارها در قرآن مجید - نه تنها در مورد پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) که درباره بسیاری از پیامبران - تکرار شده است ، که یکی از نخستین سخنان انبیاء این بود که می گفتند: ((ما از شما هیچگونه اجر و پاداشی در برابر ابلاغ دعوت الهی مطالبه نمی کنیم)) تا هم بی نظری آنها ثابت شود و هم بهانه ای برای بهانه جویان باقی نماند.
دگر بار آنها را مورد سؤ ال قرار داده ، می گوید: ((آیا اسرار غیب نزد آنهاست ، و از روی آن می نویسند))؟ (ام عندهم الغیب فهم یکتبون).
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 459
اینها ادعا می کنند پیامبر شاعری است که در انتظار مرگ او و از هم پاشیدن شیرازه زندگی او هستیم ، و با مرگش همه چیز پایان می گیرد و دعوتش به بوته فراموشی می افتد (چنانکه در چند آیه قبل از قول مشرکان آمده بود ((نتربص به ریب المنون)).
آنها از کجا می دانند که بعد از وفات پیامبر زنده اند؟ این غیب را چه کسی به آنها گفته ؟
این احتمال نیز وجود دارد که قرآن می گوید: اگر شما مدعی هستید که بر اسرار غیب آگاهید و احکام الهی را می دانید و از قرآن و آئین محمد (صلی اللّه علیه و آله) بی نیاز هستید این یک دروغ بزرگ است .
سپس به بیان احتمال دیگری پرداخته ، می گوید: ((اگر هیچیک از این امور

در کار نیست ، اما طرحهای شیطانی ریخته اند تا پیامبر را از میان بردارند، یا با آئین او به مقابله برخیزند، باید بدانند که کفار محکوم نقشه های الهی هستند و طرح خداوند بالاتر از طرح آنهاست)) (ام یریدون کیدا فالذین کفروا هم المکیدون).
آیه فوق مطابق این تفسیر همانند آیه 54 سوره آل عمران است که می گوید: تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 460
و مکروا و مکر الله و الله خیر الماکرین :
این احتمال نیز از سوی جمعی از مفسران پذیرفته شده که منظور این است : ((توطئه های آنها سرانجام بر ضد خود آنها تمام می شود، شبیه آنچه در آیه 43 سوره فاطر آمده است)) و لا یحیق المکر السیی ء الا باهله : ((نقشه های سوء تنها دامان صاحبانش را می گیرد)).
جمع میان هر دو تفسیر نیز بی مانع است .
این آیه می تواند با آیه قبل پیوند دیگری داشته باشد، و آن اینکه دشمنان اسلام می گفتند: ما در انتظار مرگ محمدیم ، قرآن می گوید از دو حال خارج نیست ، یا ادعا می کنید که او با مرگ طبیعی قبل از شما می میرد، لازمه این سخن آگاهی از اسرار غیب است ، و اگر منظورتان این است که با توطئه های شما از میان می رود بدانید نقشه های خدا مافوق نقشه های شماست و توطئه های شما دامان خودتان را می گیرد.
و اگر تصور می کنید که با اجتماع در ((دارالندوة)) و طرح تهمتهائی همچون ((کهانت)) و ((جنون)) و ((شاعری)) در مورد پیامبر قدرت دارید بر او پیروز شوید کور خوانده اید، چرا که قدرت خدا برتر از همه قدرتهاست ، و او سلامت و نجات و پیروزی پیامبرش را برای ابلاغ این دعوت جهانی تضمین کرده است !.
و بالاخره در آخرین پرسش از آنها می پرسد: آیا آنها خیال می کنند حامی و یاوری دارند؟ ((آیا برای آنها معبودی جز خدا است))؟ (ام لهم اله غیر الله).
سپس می افزاید: ((منزه است از آنچه برای او شریک قرار می دهند)) (سبحان الله عما یشرکون).
بنابراین هیچکس قادر به حمایت از آنها نیست . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 461
به این ترتیب آنها را در برابر یک بازپرسی عجیب و یک رشته سؤ الات زنجیره ای یازده گانه قرار می دهد، و مرحله به مرحله آنها را به عقب نشینی و تنزل از ادعاها وامی دارد، و سپس تمام راههای فرار را به روی آنها می بندد، و در بن بست کامل قرار می دهد.
چه دلنشین است استدلالات قرآن ، و طرح سؤ الات و بازپرسی آن که اگر روح حق جوئی و حق طلبی در کسی باشد در برابر آن تسلیم می شود.

جالب اینکه در آیه اخیر برای نفی معبودهای دیگر دلیلی ذکر نمی کند، و تنها به جمله ((سبحان الله عما یشرکون)) اکتفا نموده است ، این به خاطر آن است که بطلان ادعای الوهیت برای بتهائی که از سنگ و چوب ساخته شده و یا هر مخلوق دیگر با ضعفها و نیازهائی که دارند، روشنتر از آن است که نیاز به شرح و گفتگو داشته باشد، بعلاوه در آیات دیگر کرارا برای ابطال این موضوع استدلال شده است . الطور
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 462
آیه 44-49
آیه و ترجمه
وَ إِن یَرَوْا کِسفاً مِّنَ السمَاءِ ساقِطاً یَقُولُوا سحَابٌ مَّرْکُومٌ(44)
فَذَرْهُمْ حَتی یُلَقُوا یَوْمَهُمُ الَّذِی فِیهِ یُصعَقُونَ(45)
یَوْمَ لا یُغْنی عَنهُمْ کَیْدُهُمْ شیْئاً وَ لا هُمْ یُنصرُونَ(46)
وَ إِنَّ لِلَّذِینَ ظلَمُوا عَذَاباً دُونَ ذَلِک وَ لَکِنَّ أَکْثرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ(47)
وَ اصبرْ لِحُکمِ رَبِّک فَإِنَّک بِأَعْیُنِنَا وَ سبِّحْ بحَمْدِ رَبِّک حِینَ تَقُومُ(48)
وَ مِنَ الَّیْلِ فَسبِّحْهُ وَ إِدْبَرَ النُّجُومِ(49)
ترجمه :44 - (چنان لجوجند که) اگر ببینند قطعه سنگی از آسمان (برای عذاب آنها) سقوط می کند می گویند این ابر متراکم است !
45 - حال که چنین است آنها را رها کن تا روز مرگ خود را ملاقات کنند.
46 - روزی که نقشه های آنها سودی به حالشان نخواهد داشت ، و از هیچ سو یاری نمی شوند.
47 - و برای ستمگران عذابی قبل از آن است (در همین جهان) ولی اکثرشان نمی دانند.
48 - در طریق ابلاغ حکم پروردگارت صبر و استقامت کن چرا که تو در حفاظت کامل ما قرار داری ، و هنگامی که برمی خیزی پروردگارت را تسبیح و حمد گوی . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 463
49 - (همچنین) به هنگام شب او را تسبیح کن و به هنگام پشت کردن ستارگان و طلوع صبح .
تفسیر :تو در حفاظت کامل ما هستی
به دنبال بحثی که در آیات گذشته با مشرکان و منکران لجوج آمد، بحثی که برای هر انسان حق طلبی حقیقت را روشن می ساخت ، در این آیات پرده از روی تعصب و لجاجت آنها برداشته ، می گوید: ((آنها چنان لجوجند که اگر با چشم خود ببینند قطعه ای از سنگهای آسمانی به عنوان عذاب الهی سقوط می کند می گویند: اشتباه می کنید، این سنگ نیست ، این ابر متراکم است که بر زمین فرو می ریزد))! (و ان یروا کسفا من السماء ساقطا یقولوا سحاب مرکوم).
کسانی که این قدر لجوج باشند که حقایق حسی را منکر شوند و سنگهای

آسمانی را به ابرهای متراکم تفسیر کنند، با اینکه همه کس ابر را به هنگامی که نزدیک به زمین می شود دیده اند که چیزی جز مجموعه بخار نیست ، چگونه این بخار لطیف متراکم می شود و تبدیل به سنگ می گردد؟ این افراد تکلیفشان در برابر حقایق معنوی روشن است .
آری تاریکی گناه و هواپرستی و عناد و لجاج چنان افق دید انسان را تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 464
تیره و تار می کند که حتی عاقبت کارش به انکار محسوسات می کشد، و با این حال امیدی برای هدایت او نیست .
((مرکوم)) به معنی ((متراکم)) و چیزی است که بعضی از آن بر بعضی دیگر قرار گرفته باشد.
لذا در آیه بعد می افزاید: ((اکنون که چنین است آنها را رها کن و برای هدایت این گروه لجوج پافشاری منما، تا روز مرگ خود را ملاقات کرده ، و عذابهای الهی را که در انتظارشان است با چشم خود ببینند)) (فذرهم حتی یلاقوا یومهم الذی فیه یصعقون).
((یصعقون)) از ماده ((صعق)) و ((اصعاق)) به معنی میراندن است ، و در اصل از ((صاعقه)) گرفته شده ، و از آنجا که صاعقه افراد را هلاک می کند این واژه به معنی هلاک کردن نیز به کار رفته است .
بعضی از مفسران این جمله را به معنی مرگ عمومی انسانها در پایان جهان که مقدمه قیامت است تفسیر کرده اند.
ولی این تفسیر بعید به نظر می رسد زیرا آنها تا آن زمان باقی نمانده اند، بلکه ظاهر همان معنی اول است ، یعنی آنها را رها کن تا روز مرگ که سر آغاز مجازاتها و کیفرهای اخروی می باشد.
از آنچه گفتیم معلوم شد که جمله ((ذرهم)) (آنها را رها کن) امری است تهدیدآمیز و منظور از آن ترک اصرار بر تبلیغ اینگونه افراد غیر قابل هدایت است بنابراین نه منافات با ادامه تبلیغ در سطح عموم از سوی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) دارد و نه منافاتی با فرمان جهاد.
بنابراین آنچه بعضی گفته اند که این آیه وسیله آیات جهاد نسخ شده به تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 465
هیچوجه قابل قبول نیست .
سپس به معرفی این روز پرداخته ، می گوید: ((همان روزی که چاره جوئی و نقشه های آنها سودی به حالشان ندارد، و تمام راههای فرار به روی آنها بسته می شود، و از هیچ سو یاری نمی شوند)) (یوم لا یغنی عنهم کیدهم شیئا و لا هم ینصرون).
آری هر کس می میرد قیامت صغرای او بر پا می شود (من مات قامت قیامته) و سرآغازی است برای پاداش و کیفرها که بخشی جنبه برزخی دارد و بخش دیگری در قیامت کبری یعنی قیامت عمومی انسانها

دامانشان را می گیرد، و در هیچیک از این دو مرحله نه چاره جوئیها مؤ ثر است ، و نه در برابر اراده الهی یار و یاوری وجود دارد.
بعد می افزاید: ((آنها تصور نکنند که فقط عذاب برزخ و قیامت در کار است ، بلکه برای کسانی که ظلم و ستم کرده اند و کفر و شرک ورزیده اند مجازاتی نیز قبل از آن در همین دنیا وجود دارد، هر چند اکثر آنها نمی دانند)) (و ان للذین ظلموا عذابا دون ذلک و لکن اکثرهم لا یعلمون).
آری آنها در همین دنیا باید در انتظار عذابهائی همچون عذابهای اقوام پیشین باشند، مانند صاعقه ها، زلزله ها، سنگهای آسمانی و خشکسالی و قحطی و یا کشته شدن به دست توانای رزمندگان سپاه توحید، همانگونه که در جنگ بدر نسبت به گروهی از سران شرک اتفاق افتاد، مگر اینکه بیدار شوند و توبه کنند و به سوی خدا باز آیند.
البته گروهی از آنها گرفتار قحطی و خشکسالی گشتند، و گروهی - چنانکه

گفتیم - در غزوه بدر کشته شدند، ولی گروه عظیمی نیز توبه کردند و ایمان آوردند و در صف مسلمانان راستین قرار گرفتند، و خداوند آنان را مشمول عفو خود قرار داد.
جمله ((ولکن اکثرهم لا یعلمون)) (ولی بیشتر آنها نمی دانند) اشاره به این است که آنها غالبا از عذابهائی که در دنیا و آخرت در انتظارشان است بیخبرند و مفهومش این است که اقلیتی از آنها از این معنی آگاهند، و در عین حال بر اثر لجاجت و عناد در مخالفت خود اصرار می ورزند.
در آیه بعد پیامبر را در مقابل اینهمه کارشکنیها و تهمتها و ناسزاها دعوت به صبر و استقامت می کند، می فرماید: ((در طریق ابلاغ حکم پروردگارت صبر و شکیبائی و استقامت کن)) (و اصبر لحکم ربک).
اگر تو را کاهن و مجنون و شاعر می خوانند صبر کن ، و اگر آیات قرآن را افتراهائی می پندارند که به خدا بسته شده است شکیبائی نما، و اگر در برابر اینهمه براهین منطقی باز به لجاج و عناد ادامه می دهند استقامت به

مبادا دلسرد و یا ضعیف و ناتوان شوی .
((زیرا تو در برابر دیدگان علم ما قرار داری و در حفاظت کامل ما هستی)) (فانک باعیننا).
ما همه چیز را می بینیم و از همه چیز باخبریم و تو را تنها نخواهیم گذارد.
جمله ((فانک باعیننا)) تعبیر بسیار لطیفی است که هم حاکی از علم و آگاهی پروردگار، و هم مشمول حمایت کامل و لطف او است .
آری انسان هنگامی که احساس کند شخص بزرگی ناظر و حاضر است و تمام تلاشها و کوششهای او را می بیند و او را در برابر دشمنان حمایت می کند، درک این موضوع به او توان و نیرو می بخشد، و هم احساس

مسئولیت بیشتر.
و از آنجا که راز و نیاز با خدا، و نیایش و عبادت او، و تسبیح و تقدیس ذات پاک او، به انسان آرامش و نیرو می بخشد به دنبال دستور صبر می فرماید: ((هنگامی که برمی خیزی تسبیح و حمد پروردگارت را بجا آور)) (و سبح بحمد ربک حین تقوم).
هنگامی که در سحرگاه برای عبادت و نماز شب برمی خیزی .
هنگامی که از خواب برای ادای نماز واجب برمی خیزی .
و هنگامی که از هر مجلس و محفلی برمی خیزی ، حمد و تسبیح او کن .
مفسران در این آیه تفسیرهای گوناگونی دارند، ولی جمع میان همه اینها نیز ممکن است ، چه در سحرگاه برای نماز شب ، و چه بعد از خواب برای ادای فریضه ، و چه بعد از قیام از هر مجلس باشد.
آری روح و جانت را به تسبیح و حمد خدا نور و صفا ببخش ، زبانت را به ذکر او خوشبو کن ، از یاد او مدد بگیر، و برای مبارزه با کارشکنیهای دشمن آماده شو!
در روایات متعددی آمده است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) هنگامی که از مجلس تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 468
برمی خاست تسبیح و حمد خدا بجا می آورد و می فرمود: ((انه کفارة المجلس)): ((این تسبیح و حمد کفاره مجلس است))!.
از جمله در حدیثی آمده است پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) هنگامی که از مجلس برمی خاست می فرمود: ((سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت ، استغفرک و اتوب الیک)).
بعضی عرض کردند ای رسول خدا این چه کلماتی است که می گوئی فرمود: هن کلمات علمنیهن جبرئیل ، کفارات لما یکون فی المجلس : ((اینها کلماتی است که جبرئیل به من آموخته و کفاره چیزی است که در مجالس واقع می شود)).
سپس در آخرین آیه می افزاید: ((همچنین در شب او را تسبیح کن و به هنگام پشت کردن ستارگان و طلوع صبح)) (و من اللیل فسبحه و ادبار النجوم).
بسیاری از مفسران جمله ((و من اللیل فسبحه)) را به ((نماز شب)) تفسیر کرده اند، و ((ادبارالنجوم)) را به دو رکعت نافله صبح که در آغاز طلوع فجر و به هنگام پنهان شدن ستارگان در نور صبح انجام می شود.
در حدیثی از علی (علیه السلام) نیز آمده است که ((ادبارالنجوم)) دو رکعت نافله صبح است که قبل از نماز صبح ، و به هنگام غروب ستارگان بجا می آورند اما ((ادبارالسجود)) (که در آیه 40 سوره ق آمده است) دو رکعت نافله ای است که بعد از مغرب خوانده می شود (البته نافله مغرب چهار رکعت است که در این حدیث تنها اشاره به دو رکعت آن شده است

). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 469
به هر حال ، عبادت و تسبیح و حمد خدا در دل شب ، و در آغاز طلوع فجر، لطف و صفای دیگری دارد، و از تظاهر و ریا دورتر است ، و آمادگی روحی برای آن بیشتر می باشد، چرا که کارهای مشغول کننده زندگی روزانه تعطیل است استراحت شبانه به انسان آرامش بخشیده ، قال و غوغا فرو نشسته ، و در حقیقت همزمان با وقتی است که پیامبر به معراج رفت ، و در مقام ((قاب قوسین)) در آن خلوتگه راز قرار گرفت و با خدای خود به راز و نیاز پرداخت .
و به همین دلیل در آیات مورد بحث روی این دو وقت تکیه شده است .
و در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : رکعتا الفجر خیر من الدنیا و ما فیها ((دو رکعت نافله صبح برای تو بهتر است از دنیا و آنچه در دنیاست)).
خداوندا! به ما توفیق سحرخیزی و راز و نیاز با خود در طول عمر مرحمت فرما.
پروردگارا! قلب ما را به عشقت مطمئن ، و به محبتت نورانی ، و به لطفت امیدوارساز.
بارالها! به ما صبر و شکیبائی و استقامت و ایستادگی در برابر نیروهای اهریمنی و کارشکنیهای دشمنانت مرحمت کن ، تا تاءسی به پیامبرت نمائیم ، با سنتش زندگی کنیم و با سنتش بمیریم .
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 471
سوره النجم
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و 62 آیه دارد تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 473
محتوای سوره النجم
این سوره به گفته بعضی نخستین سوره ای است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بعد از علنی کردن دعوت خود آن را آشکارا و با صدای بلند در حرم مکه تلاوت کرد، و مشرکان به آن گوش دادند، و همه مؤ منان آن روز و حتی مشرکان سجده کردند!.
این سوره به عقیده بعضی از مفسران در ماه مبارک رمضان سال پنجم بعثت نازل گردید.
بعضی گفته اند این سوره نخستین سوره ای است که آیه سجده واجب در آن نازل گردیده ولی با توجه به اینکه طبق نقل معروف سوره ((اقراء)) قبل از آن نازل شده و در پایان آن آیه سجده است این نقل بعید به نظر می رسد.
به هر حال این سوره به خاطر ((مکی)) بودنش بحثهائی از اصول اعتقادی مخصوصا ((نبوت)) و ((معاد)) دارد، و با تهدیدهای کوبنده و انذارهای مکرر به بیداری کفار می پردازد.
محتوای این سوره را در هفت بخش می توان خلاصه کرد:
1 - در آغاز سوره بعد از سوگند پرمعنائی ، از حقیقت وحی سخن می گوید و تماس مستقیم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را با پیک وحی ((جبرئیل)) روشن می سازد، و ساحت مقدس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را از اینکه چیزی جز وحی الهی بگوید مبرا می کند. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 474
2 - در بخش دیگری از این سوره از معراج پیامبر سخن گفته ، و گوشه هائی از آن را با عباراتی کوتاه و پرمعنی مجسم می کند که آن نیز رابطه مستقیمی با وحی دارد.
3 - سپس به خرافات مشرکان در زمینه بتها، و عبادت فرشتگان ، و امور دیگری که جز از روی هوا و هوس نبود، پرداخته و آنها را سخت در این رابطه نکوهش می کند، و از پرستش آنها برحذر می دارد، و با منطقی نیرومند این معنی را اثبات می نماید.
4 - در بخش دیگری راه توبه را به روی این منحرفین و عموم گنهکاران باز

می کند، و آنها را به ((مغفرت واسعه)) حق نوید می دهد، و تاءکید می کند که هر کس مسؤ ول اعمال خویش است و هیچکس بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد.
5 - برای تکمیل این اهداف در بخش دیگری از این سوره گوشه هائی از مساءله ((معاد)) را منعکس می سازد، و دلیل روشنی برای این مساءله از آنچه در نشاءه دنیا وجود دارد اقامه می کند.
6 - مطابق معمول اشاراتی به سرنوشت دردناک اقوام پیشین که در طریق دشمنی با حق پافشاری و لجاج و عناد داشتند، (همچون اقوام عاد و ثمود و نوح و لوط) می کند تا غافلان بیخبر را از این طریق بیدار سازد.
7 - و سرانجام سوره را با امر به سجده و عبادت برای پروردگار پایان می بخشد.
از امتیازات این سوره آیات کوتاه و آهنگ خاص این آیات است ، که به مفاهیم آن نفوذ عمیقی می دهد، و قلب و روح خفتگان را بیدار کرده ، همراه خود به آسمانها می برد.
ضمنا نامگذاری این سوره به ((النجم)) به خاطر نخستین آیه این سوره است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 475
فضیلت تلاوت این سوره
در روایات فضائل مهمی برای تلاوت این سوره بیان شده است :
در حدیثی از رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : من قراء سورة النجم اعطی من الاجر عشر حسنات ، بعدد من صدق بمحمد (صلی اللّه علیه و آله) و من جحد به : ((هر کس سوره ((النجم)) را بخواند خداوند به عدد هر یک از کسانی که به پیامبر ایمان آوردند و کسانی که او را انکار کردند ده حسنه به او عطا می کند)).
و در حدیثی از امام صادق جعفر بن محمد (علیهم السلام) می خوانیم : من کان یدمن قرائة و النجم فی کل یوم ، او فی کل لیلة ، عاش محمودا بین الناس ، و کان مغفورا له و کان محببا بین الناس :
((کسی که پیوسته سوره النجم را در هر روز یا در هر شب تلاوت کند در میان مردم فردی شایسته شناخته می شود، خداوند او را می آمرزد، و محبوبیت در میان مردم به دست می آورد)).
مسلما چنین پاداشهای عظیمی از آن کسانی است که تلاوت این سوره را وسیله ای برای اندیشیدن ، و سپس عمل ، قرار دهند، و تعلیمات مختلف این سوره در زندگی آنها پرتوافکن شود. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 476
آیه 1-4
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَى (1)

مَا ضلّ َصَاحِبُکمْ وَ مَا غَوَی (2)
وَ مَا یَنطِقُ عَنِ الهْوَی (3)
إِنْ هُوَ إِلا وَحْیٌ یُوحَی (4)
ترجمه :1 - سوگند به ستاره هنگامی که افول می کند.
2 - که هرگز دوست شما (محمد) منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است .
3 - و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید.
4 - آنچه آورده چیزی جز وحی نیست که به او وحی شده است .
تفسیر :قابل توجه اینکه سوره پیشین (سوره طور) با کلمه ((النجوم)) (ستارگان) پایان یافت ، و این سوره با کلمه ((النجم)) (ستاره) آغاز می شود که خداوند به آن سوگند یاد کرده ، می فرماید: ((سوگند به ستاره هنگامی که افول می کند)) تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 477
(و النجم اذا هوی).
در اینکه مراد از ((النجم)) در اینجا چیست ؟ مفسران احتمالات بسیار داده ، و هر یک تفسیری را برگزیده اند.
جمعی آن را اشاره به ((قرآن مجید)) می دانند، چرا که متناسب با آیات بعد درباره وحی است ، و تعبیر به ((نجم)) به خاطر این است که عرب از چیزی که تدریجا و در فواصل مختلف انجام می گیرد تعبیر به ((نجوما)) می کنند (در اقساط وامها و امور دیگری از این قبیل تعبیر ((نجوما)) بسیار به کار می رود) و از آنجا که قرآن در طول 23 سال ، و در مقاطع مختلف بر پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) نازل شده است به عنوان ((نجم)) از آن یاد شده ، و منظور از ((اذا هوی)) نزول آن بر قلب پاک رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) است .
جمعی دیگر آنرا اشاره به یکی از ستارگان آسمان مانند ((ثریا)) یا ((شعری)) دانسته اند، چرا که این ستارگان از اهمیت خاصی برخوردار هستند.
بعضی نیز گفته اند: منظور از ((النجم)) شهابهائی است که به وسیله آن شیاطین از صحنه آسمان رانده می شوند، و عرب این شهابها را ((نجم)) می نامد.
ولی هیچیک از این چهار تفسیر دلیل روشنی ندارد بلکه ظاهر آیه آنچنانکه اطلاق واژه ((النجم)) اقتضا می کند سوگند به همه ستارگان آسمان است که تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 478
از نشانه های بارز عظمت خداوند، و از اسرار بزرگ جهان آفرینش و از مخلوقات فوق العاده عظیم پروردگار است .
این نخستین بار نیست که قرآن به موجودات عظیمی از جهان خلقت سوگند یاد می کند، در آیات دیگر قرآن نیز به خورشید و ماه و مانند آن

سوگند یاد شده است .
تکیه بر غروب آنها، در حالی که طلوع آنها بیشتر جلب توجه می کند به خاطر آن است که غروب ستارگان دلیل بر حدوث آنها می باشد و نیز دلیلی است بر نفی عقیده ستاره پرستان همانگونه که در داستان ابراهیم (علیه السلام) آمده است . ((فلما جن علیه اللیل راءی کوکبا قال هذا ربی فلما افل قال لا احب الافلین)): ((هنگامی که تاریکی شب او را پوشانید ستاره ای مشاهده کرد، گفت : آیا این خدای من است ؟ اما هنگامی که غروب کرد گفت من غروب کنندگان را دوست ندارم))! (انعام - 76).
این معنی نیز قابل توجه است که مساءله ((طلوع)) در ریشه لغت ((نجم)) افتاده چرا که به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) اصل ((نجم)) همان ((کوکب طالع)) است ، و به خاطر همین است که از ((روئیدن گیاه در زمین)) و ((دندان در دهان)) و ((آشکار شدن نظریه ای در ذهن)) تعبیر به ((نجم)) می شود.
به این ترتیب خداوند هم سوگند به طلوع ستارگان یاد کرده و هم غروب آنها چرا که دلیل بر حدوث و اسارتشان در چنگال قوانین خلقت است .

اما ببینیم این سوگند برای چه یاد شده است ؟ آیه بعد چنین توضیح می دهد: ((هرگز دوست شما (محمد) منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است)) (ما ضل صاحبکم و ما غوی).
او همیشه در مسیر حق گام برمی دارد، و در گفتار و کردارش کمترین انحرافی نیست .
تعبیر به ((صاحب)) که به معنی دوست و همنشین است ممکن است اشاره به این باشد که آنچه او می گوید از روی محبت و دلسوزی برای شما است .
بسیاری از مفسران میان ((ضل)) و ((غوی)) فرقی نگذاشته اند، و آنها را تاءکید یکدیگر می دانند، ولی بعضی معتقدند که میان این دو تفاوت است : ((ضلالت)) آن است که انسان ابدا راهی به مقصد نیابد، ولی ((غوایت)) آن است که راه او مستقیم و خالی از اشکال نباشد، اولی همچون ((کفر)) است و دومی همچون ((فسق و گناه)).
ولی ((راغب)) در ((مفردات)) در معنی ((غی)) می گوید: ((جهلی است که تواءم با اعتقاد فاسد باشد)).
بنابراین ((ضلالت)) به معنی مطلق جهل و نادانی و بیخبری است ، ولی ((غوایت)) جهلی است که با عقیده باطلی تواءم باشد، و به هر حال خداوند می خواهد در این عبارت هرگونه انحراف و جهل و گمراهی و اشتباه را از پیامبرش نفی کند، و تهمتهائی را که در این زمینه از سوی دشمنان به او زده می شد خنثی نماید.

سپس برای تاءکید این مطلب ، و اثبات اینکه آنچه می گوید از سوی خدا است ، می افزاید: ((او هرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید)) تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 480
(و ما ینطلق عن الهوی).
این تعبیر شبیه استدلالی است برای آنچه در آیه قبل در زمینه نفی ضلالت و غوایت آمده ، چرا که سرچشمه گمراهیها غالبا پیروی از هوای نفس است .
در سوره ص آیه 26 می خوانیم : و لا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله از هوای نفس پیروی مکن که تو را از طریق خداوند گمراه می سازد)).
و در حدیث معروف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نیز آمده است : اما اتباع الهوی فیصد عن الحق : ((اما پیروی از هوای نفس انسان را از راه خدا باز می دارد)).
بعضی از مفسران معتقدند که جمله ((ما ضل صاحبکم)) ناظر به نفی جنون از پیامبر است ، و جمله ((و ما غوی)) ناظر به نفی شاعر بودن ، و یا هرگونه ارتباط به شعر چرا که در آیه 224 سوره شعرا می خوانیم : و الشعراء یتبعهم الغاوون : ((شعرا کسانی هستند که گمراهان از آنها پیروی می کنند)) (شعرای خیال پرداز و بی هدف) و جمله ((و ما ینطق عن الهوی)) نفی نسبت کهانت است چرا که کاهنان افرادی هواپرست و هوسبازند.
سپس با صراحت تمام می گوید ((آنچه را او آورده است تنها وحی است که از سوی خداوند به او فرستاده شده)) (ان هو الا وحی یوحی).
او از خودش چیزی نمی گوید، و قرآن ساخته و پرداخته فکر او نیست ، همه از ناحیه خدا است ، و دلیل این ادعا در خودش نهفته است ، بررسی آیات قرآن به خوبی گواهی می دهد که هرگز یک انسان هر قدر عالم و متفکر باشد، تا چه تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 481
رسد به انسان درس نخوانده ای که در محیطی مملو از جهل و خرافات پرورش یافته ، قادر نیست سخنانی چنین پر محتوا بیاورد که بعد از گذشتن قرنها الهام بخش مغزهای متفکران است ، و می تواند پایه ای برای ساختن اجتماع صالح ، سالم ، مؤ من و پیشرو گردد.
ضمنا باید توجه داشت این سخن تنها در مورد آیات قرآن نیست ، بلکه به قرینه آیات گذشته سنت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را نیز شامل می شود که آنهم بر طبق وحی الهی است ، چرا که این آیه با صراحت می گوید: او از روی هوی سخن نمی گوید هر چه می گوید وحی است .
حدیث جالب زیر شاهد دیگری بر این مدعا است :
((سیوطی)) که از دانشمندان معروف اهل سنت است در تفسیر ((در المنثور)) چنین نقل می کند: ((روزی رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله)

دستور داد تمام درهای خانه هائی که به داخل مسجد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) گشوده می شد (جز در خانه علی (علیه السلام) بسته شود، این امر بر مسلمانان گران آمد تا آنجا که ((حمزه)) عموی پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) از این کار گله کرد که چگونه در خانه عمویت و ابوبکر و عمر و عباس را بستی ، اما در خانه پسرعمویت را باز گذاردی ؟ (و او را بر دیگران ترجیح دادی).
هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) متوجه شد که این امر بر آنها گران آمده است مردم را به مسجد دعوت فرمود، و خطبه بی نظیری در تمجید و توحید خداوند ایراد کرد، سپس افزود: ایها الناس ما انا سددتها، و لا انا فتحتها، و لا انا اخرجتکم و اسکنته ، ثم قراء ((والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم و ما غوی و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی)): ((ای مردم ! من شخصا درها را نبستم و نگشودم ، و من شما را از مسجد بیرون نکردم ، و علی را ساکن ننمودم)) (آنچه بود وحی الهی و فرمان خدا بود) سپس این آیات را تلاوت کرد: تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 482
((و النجم اذا هوی ... ان هو الا وحی یوحی)).
این حدیث که بیانگر مقام والای امیرمؤ منان علی (علیه السلام) در میان تمام امت اسلامی بعد از شخص پیامبر است ، نشان می دهد که نه تنها گفته های پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بر طبق وحی است بلکه اعمال و کردار او نیز چنین است . النجم
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 483
آیه 5-12
آیه و ترجمه
عَلَّمَهُ شدِیدُ الْقُوَی (5)
ذُو مِرَّةٍ فَاستَوَی (6)
وَ هُوَ بِالاُفُقِ الاَعْلی (7)
ثمَّ دَنَا فَتَدَلی (8)
فَکانَ قَاب قَوْسینِ أَوْ أَدْنی (9)
فَأَوْحَی إِلی عَبْدِهِ مَا أَوْحَی (10)
مَا کَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَی (11)
أَ فَتُمَرُونَهُ عَلی مَا یَرَی (12)
ترجمه :5 - آنکس که قدرت عظیمی دارد او را تعلیم داده .
6 - همان کس که توانائی فوق العاده و سلطه بر همه چیز دارد.
7 - در حالی که در افق اعلی قرار داشت .
8 - سپس نزدیکتر و نزدیکتر شد.
9 - تا آنکه فاصله او به اندازه دو کمان یا کمتر بود. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 484

10 - در اینجا خداوند آنچه را وحی کردنی بود به بنده اش وحی نمود.
11 - قلب او در آنچه دید هرگز دروغ نمی گفت .
12 - آیا با او درباره آنچه دیده مجادله می کنید.
تفسیر :نخستین دیدار دوست !
در تعقیب آیات گذشته که سخن از نزول وحی بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) اسلام می گفت در این آیات سخن از معلم وحی است .
ولی قبلا باید توجه داشت که این آیات را در بدو نظر هاله ای از ابهام فرا گرفته که باید آنها را با دقت تمام برای برطرف ساختن این ابهامات مورد بررسی قرار داد، نخست به تفسیر اجمالی این آیات می پردازیم ، سپس به بررسی تفصیلی آنها.
می فرماید: ((آن کس که قدرت عظیمی دارد پیامبر اسلام را تعلیم داده)) (علمه شدید القوی).
باز برای تاءکید بیشتر می افزاید: ((همان کس که توانائی فوق العاده و سلطه بر همه چیز دارد)) (ذو مرة فاستوی).
این تعلیم را به او داد ((در حالی که در افق اعلی قرار داشت)) (و هو بالافق الاعلی).
((سپس نزدیکتر، و نزدیکتر شد)) (ثم دنی فتدلی).
((تا آنکه فاصله میان او و معلمش به اندازه دو کمال یا کمتر بود))! تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 485
(فکان قاب قوسین او ادنی).
((و در اینجا خداوند آنچه را وحی کردنی بود به بنده اش وحی نمود))!
(فاوحی الی عبده ما اوحی).
((قلب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در آنچه دید صادق بود و هرگز دروغ نمی گفت))! (ما کذب الفؤ اد ما راءی).
((آیا با او درباره آنچه دیده مجادله می کنید و باور ندارید))؟ (اءفتمارونه علی ما یری).
در تفسیر این آیات دو نظریه مختلف وجود دارد که یکی مشهور و دیگری غیر مشهور است ولی قبلا لازم است مفردات و بعضی از لغات آیه معنی شود سپس به بیان این دو عقیده بپردازیم .
((مرة)) به طوری که بسیاری از ارباب لغت و مفسران نوشته اند به معنی ((تابیده شده)) است ، و از آنجا که هر قدر طناب بهتر تابیده شود محکمتر است ، این کلمه در معنی قدرت و توانائی و استحکام مادی یا معنوی به کار می رود، و بعضی آنرا از ((مرور)) به معنی ((عبور)) دانسته اند، ولی این سخن با آنچه اهل لغت نوشته اند چندان سازگار نیست .
((تدلی)) از ماده ((تدلی)) (بر وزن تجلی) به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) به معنی نزدیک شدن است ، بنابراین تاءکیدی است برای

جمله ((دنی)) که قبل از آن آمده ، و هر دو به یک معنی است ، در حالی که بعضی در میان این دو تفاوت قائل شده اند و گفته اند ((تدلی)) به معنی وابستگی و تعلق و آویزان شدن است همچون وابستگی میوه به درخت ، لذا به میوه هائی که از درخت آویزان است ((دوالی)) تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 486
می گویند.
((قاب)) به معنی اندازه است و ((قوس)) به معنی کمان ، بنابراین ((قاب قوسین)) یعنی به ((مقدار طول دو کمان)) (کمان یکی از سلاحهای قدیم برای تیراندازی بوده است).
بعضی ((قوس)) را از ماده ((قیاس)) و به معنی ((مقیاس)) دانسته اند، و چون مقیاس عرب اندازه ذراع (فاصله نوک انگشتان تا آرنج) بوده ، بنابراین قاب قوسین به معنی دو ذراع می شود.
در بعضی از کتب لغت ((قاب)) به معنی دیگری ذکر شده و آن فاصله میان محلی از کمان که به دست می گرفتند تا نوک برگشته کمان (کمانها به صورت قوسی شکل بود که دو انتهای آن برگشته بود).
بنابراین ((قاب قوسین)) به معنی مجموعه انحناء کمان می شود (دقت کنید).
اکنون به ذکر دو تفسیر باز می گردیم :
نظریه مشهور مفسران این است که معلم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) همان ((جبرئیل امین)) پیک وحی خدا بود، که قدرت فوق العاده ای داشت .
او که معمولا به صورت ((انسانی خوش چهره)) بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) ظاهر می گشت ، و پیام الهی را ابلاغ می نمود دو بار در تمام عمر آن حضرت (صلی اللّه علیه و آله) به قیافه و چهره اصلیش بر او ظاهر گشت :
مرتبه اول همان است که در آیات فوق می خوانیم که در افق بالا ظاهر گشت (و تمامی شرق و غرب را پوشانده بود، و آنچنان با عظمت بود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 487
به هیجان آمد) و هم او بود که به پیامبر نزدیک شد تا آن حد که فاصله چندانی میان آنها نبود، و تعبیر به ((قاب قوسین)) کنایه از نهایت نزدیکی است .
مرتبه دوم در جریان معراج پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بود که در آیات آینده از آن گفتگو شده است ، و به خواست خدا درباره آن سخن خواهیم گفت .
بعضی از مفسران که این نظر را برگزیده اند تصریح کرده اند دیدار اول پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) با جبرئیل به صورت اصلیش در کنار غار

((حرا)) در ((جبل النور)) واقع شده .
ولی این تفسیر با تمام طرفدارانی که دارد خالی از اشکالات مهمی نیست زیرا:
1 - در آیه ((فاوحی الی عبده ما اوحی)) (آنچه وحی کردنی بود بر بنده اش وحی کرد) مسلما مرجع ضمیرها (مخصوصا ضمیر عبده) خدا است ، در حالی که اگر ((شدیدالقوی)) به معنی ((جبرئیل)) باشد تمام ضمیرها به او باز می گردد، درست است که می توان از قرائن خارج فهمید که حساب این آیه از بقیه جدا است ولی به هم خوردن یکنواختی آیات و مرجع ضمیرها مسلما خلاف ظاهر است .
2 - ((شدیدالقوی)) به معنی کسی که تمام قدرتهایش فوق العاده است تنها مناسب ذات پاک پروردگار است ، درست است که در آیه 20 سوره ((تکویر)) از جبرئیل به عنوان ((ذی قوة عند ذی العرش مکین)) یاد شده ، ولی میان تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 488
((شدیدالقوی)) که مفهوم عام و گسترده ای دارد با ((ذی قوة)) که ((قوة)) در آن به صورت مفرد و نکره ذکر شده تفاوت بسیار است .
3 - در آیات بعد آمده است که پیامبر او را نزد ((سدرة المنتهی)) (بر فراز آسمانها دید) اگر منظور جبرئیل باشد او در سفر معراج از آغاز و از روی زمین با پیامبر همراه بود، و تنها در اوج آسمان او را ندید، مگر اینکه گفته شود در آغاز او را به صورت انسانی مشاهده کرد و در آسمان به صورت اصلیش در حالی که قرینه ای بر این مطلب در آیات نیست .
4 - تعبیر به ((علمه)) یا مانند آن در قرآن مجید هیچگاه در مورد جبرئیل به کار نرفته ، و این تعبیر در مورد خداوند نسبت به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) و پیامبران دیگر بسیار زیاد است ، و به عبارت دیگر جبرئیل معلم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نبود بلکه واسطه وحی بود و معلمش تنها خدا است .
5 - درست است که جبرئیل فرشته ای است والامقام ولی مسلما پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) مقام والاتری دارد، چنانکه در داستان معراج نیز آمده است که او در سیر صعودی معراج در محضر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بود به نقطه ای رسید و از حرکت بازماند، و گفت : ((اگر یک سر انگشت بالاتر روم پر و بالم می سوزد))! ولی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) همچنان به سیر خود ادامه داد.
با اینحال مشاهده کردن جبرئیل در صورت اصلیش متناسب آنچنان اهمیتی که در این آیات به آن داده شده نیست و به تعبیر ساده تر برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) زیاد مهم نبود که به چنین دیداری نائل گردد، با اینکه این آیات اهمیت فوق العاده ای برای این دیدار قائل شده است .
6 - جمله ((ما کذب الفؤ اد ما راءی)) ((قلب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله

) آنچه را دیده خلاف نمی گوید)) نیز دلیل بر یک شهود باطنی است نه مشاهده حسی با چشم نسبت به جبرئیل . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 489
7 - از همه اینها گذشته در روایات متعددی که از منابع اهل بیت نقل شده این آیات تفسیر به جبرئیل نشده بلکه روایات موافق تفسیر دوم است که می گوید منظور از این آیات شهود باطنی خاصی نسبت به ذات پاک خدا است که برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در این صحنه روی داد و در معراج بار دیگر تکرار شد و رسول الله فوق العاده تحت تاءثیر جذبه معنوی این دیدار قرار گرفت .
مرحوم شیخ طوسی در ((امالی)) از ابن عباس از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) نقل می کند: لما عرج بی الی السماء دنوت من ربی عزوجل حتی کان بینی و بینه قاب قوسین او ادنی : ((هنگامی که به آسمان معراج کردم آنچنان به ساحت قدس پروردگارم نزدیک شدم که میان من و او فاصله قوسین یا کمتر بود))!.
مرحوم ((صدوق)) در ((علل الشرایع)) همین مضمون را از هشام بن حکم از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) نقل کرده است که در ضمن یک حدیث طولانی می فرماید: فلما اسری بالنبی (صلی اللّه علیه و آله) و کان من ربه کقاب قوسین او ادنی رفع له حجاب من حجبه : ((هنگامی که پیامبر به معراج برده شد و فاصله او از ساحت قدس پروردگارش به اندازه قوسین یا کمتر بود حجابی از حجابها از برابر دیدگان او برداشته شد))!.
در ((تفسیر علی بن ابراهیم)) نیز آمده است : ((ثم دنی یعنی رسول الله من ربه عزوجل : ((سپس نزدیک شد، یعنی رسول خدا به پروردگار تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 490
متعال))!.
این معنی در روایات متعدد دیگری نیز آمده است و نادیده گرفتن اینهمه روایات ممکن نیست .
در روایات اهل سنت نیز در روایتی در ((درالمنثور)) همین معنی از ابن عباس به دو طریق نقل شده است .
مجموع این قرائن سبب می شود که تفسیر دوم را که می گوید منظور از ((شدیدالقوی)) خداوند است و نزدیک شدن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نیز نسبت به ذات پاک او بوده است برگزینیم .
به نظر می رسد چیزی که سبب شده غالب مفسران از این تفسیر روی برتابند و به سراغ تفسیر اول بروند این است که این تفسیر بوی تجسم خداوند و وجود مکان برای او می دهد، در حالی که مسلم است او نه مکانی دارد و نه جسمی ، لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار: ((چشمها او

را نمی بیند و او همه چشمها را می بیند)) (انعام - 103) اینما تولوا فثم وجه الله : ((به هر سو نگاه کنید خداوند آنجا است)) (بقره - 115) و هو معکم اینما کنتم : ((هر کجا باشید او با شماست)) (حدید - 4).
و نیز شاید مجموع این مسائل سبب شده که بعضی از مفسران از تفسیر این آیات اظهار عجز و ناتوانی کنند و بگویند این از اسرار غیب است که از همه ما پوشیده و پنهان است !
می گویند: از یکی از دانشمندان تفسیر این آیات را پرسیدند گفت : جائی که جبرئیل ناتوان گردد من کیم که قادر بر درک این معنی باشم !. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 491
ولی با توجه به اینکه قرآن کتاب هدایت است و برای تفکر و تدبر و تذکر انسانها نازل شده قبول این معنی نیز مشکل است .
اما اگر آیات را به معنی دوم یعنی یکنوع شهود و قرب خاص معنوی تفسیر کنیم تمام این مشکلها برطرف خواهد شد.
توضیح اینکه : بدون شک رؤ یت حسی در مورد خداوند نه در دنیا و نه در آخرت امکان پذیر نیست ، چرا که لازمه آن جسمانیت و مادی بودن است ، همچنین لازمه آن تغییر و تحول و فسادپذیر بودن ، و نیاز به زمان و مکان داشتن است ، و ذات واجب الوجود از همه این امور مبرا است .
ولی خدا را از طریق دید دل و عقل می توان مشاهده کرد، و این همان است که امیرمؤ منان علی (علیه السلام) در پاسخ ((ذعلب یمانی)) به آن اشاره فرمود: ((لا تدرکه العیون بمشاهدة العیان و لکن تدرکه القلوب بحقائق الایمان)): ((چشمها با مشاهده حسی هرگز او را ندیده ، ولی دلها با حقیقت ایمان او را دریافته است)).
اما باید توجه داشت که ((دید باطنی)) بر دو گونه است : یکی ((دید عقلانی)) است که از طریق استدلال حاصل می شود، و دیگری مقام ((شهود قلبی)) است که درکی مافوق درک عقل و دیدی ماوراء دید آن است .
این مقامی است که آنرا مقام ((استدلال)) نباید نام گذاشت ، بلکه مقام ((مشاهده)) است ، اما مشاهده ای با دل ، و از طریق درون ، این مقامی است که برای ((اولیاءالله)) با تفاوت مراتب و سلسله درجات رخ می دهد، زیرا شهود باطنی نیز مراتب و درجات بسیاری دارد البته درک حقیقت آن برای کسانی که به آن نرسیده اند مشکل است .
از آیات فوق با توجه به قرائنی که ذکر شد می توان اینچنین استفاده کرد تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 492
که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) در عین اینکه دارای مقام شهود بود، در طول عمر مبارکش دو مرتبه چنان اوج گرفت که به مقام ((شهود کامل)) نائل گردید.

یکی احتمالا در آغاز بعثت بود و دیگری به هنگام معراج ، آنچنان به خدا نزدیک شد و بر بساط قرب او گام گذاشت که بسیاری از فاصله ها و حجابها برچیده شد، مقامی که حتی جبرئیل امین ، یعنی مقرب ترین فرشته الهی ، از وصول به آن عاجز بود.
روشن است تعبیراتی مانند ((فکان قاب قوسین او ادنی)) همه به صورت کنایه و بیان شدت قرب است ، و گرنه او با بندگانش فاصله مکانی ندارد، تا با ((قوس)) و ((زراع)) سنجیده شود، و نیز منظور از ((رؤ یت)) در این آیات رؤ یت با چشم نیست بلکه همان شهود باطنی است .
در بحثهای گذشته در تفسیر ((لقاءالله)) (ملاقات پروردگار) که در آیات مختلف قرآن به عنوان یکی از مشخصات روز قیامت کرارا روی آن تکیه شده است گفته ایم که این ملاقات نیز - برخلاف آنچه بعضی از کوته فکران پنداشته اند - ملاقات حسی و مشاهده مادی نیست ، بلکه یکنوع شهود باطنی است هر چند در مراحل پائینتر است و هرگز به مرحله شهود اولیاء و انبیاء نمی رسد، تا چه رسد به مرحله شهود کامل پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در لیله معراج .
و با توجه به این توضیح اشکالاتی که پیرامون این تفسیر به نظر می رسد برطرف خواهد شد، و اگر پاره ای از خلاف ظاهرها به حکم تنگی بیان و الفاظ ما از شرح این مسائل ماوراء مادی در کار باشد در برابر اشکالاتی که بر تفسیر اول است ناچیز به نظر می رسد.
با توجه به آنچه گفته شد مجددا مروری بر آیات مورد بحث می کنیم و مضمون آیات را از این دیدگاه بررسی می نمائیم :
طبق این تفسیر قرآن نزول وحی را بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) چنین شرح می دهد: تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 493
خداوند شدیدالقوی و پرقدرت او را تعلیم فرمود، در حالی که او به صورت کامل و در حد اعتدال درآمد و در افق اعلی قرار گرفت .
سپس نزدیک شد، و نزدیکتر شد، آنچنان که میان او و پروردگارش به اندازه دو قوس بیشتر نبود، و در همینجا بود که آنچه وحی کردنی بود خداوند به بنده اش وحی کرد.
و از آنجا که برای جمعی این شهود باطنی سنگین می آمد تاءکید می کند که قلب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آنچه را دیده به حق و راستی دیده است و نباید شما در برابر این سخن با او به مجادله برخیزید.
همانگونه که گفتیم تفسیر این آیات به شهود باطنی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نسبت به خداوند صحیحتر و با روایات اسلامی موافق تر، و برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فضیلتی است برتر، و مفهومی است لطیفتر (و الله اعلم بحقائق الامور).
این بحث را با حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و حدیثی از علی

(علیه السلام) پایان می دهیم .
از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) پرسیدند هل راءیت ربک ؟: ((آیا پروردگارت را هرگز دیده ای))؟!
در پاسخ فرمود: راءیته بفؤ ادی : ((من او را با چشم دل دیده ام))!.
و در نهج البلاغه در صدر همان خطبه ((ذعلب یمانی)) آمده است که از آن حضرت سؤ ال کرد: هل راءیت ربک یا امیرالمؤ منین ؟! ((آیا هرگز پروردگارت را ای امیرمؤ منان دیده ای))؟! تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 494
در پاسخ فرمود: افاءعبد ما لا اراه ؟!: ((آیا کسی را که نمی بینم پرستش کنم))؟! سپس به شرحی که قبلا نقل کرده ایم که اشاره به ((شهود باطنی)) است پرداخت . النجم
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 495
آیه 13-18
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرَى (13)
عِندَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَى (14)
عِندَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى (15)
إِذْ يَغْشى السدْرَةَ مَا يَغْشى (16)
مَا زَاغَ الْبَصرُ وَ مَا طغَى (17)
لَقَدْ رَأَى مِنْ ءَايَتِ رَبِّهِ الْكُبرَى (18)
ترجمه :13 - و بار دیگر او را مشاهده کرد.
14 - نزد سدرة المنتهی !
15 - که جنت الماءوی در آنجا است .
16 - در آن هنگام که چیزی (نور خیره کننده ای) سدرة المنتهی را پوشانده بود.
17 - و چشم او هرگز منحرف نشد و طغیان ننمود.
18 - او پاره ای از آیات و نشانه های بزرگ پروردگارش را مشاهده کرد.
تفسیر :دومین دیدار!
این آیات همچنان ادامه بحثهای آیات گذشته درباره مساءله وحی و ارتباط پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) با خداوند و شهود باطنی او است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 496
می فرماید: ((بار دیگر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) او را مشاهده کرد)) (و لقد رآه نزلة اخری).
((و این شهود در کنار سدرة المنتهی روی داد)) (عند سدرة المنتهی).
((همانی که جنة الماءوی و بهشت برین در کنار آن است)) (عندها جنة الماءوی).

((در آن هنگام که چیزی ((سدرة المنتهی)) را فراگرفته ، و پوشانده بود)) (اذ یغشی السدرة ما یغشی).
اینها واقعیاتی بود که پیامبر مشاهده کرده ((و چشم او هرگز منحرف نشد و طغیان ننمود و تصورات باطل را در لباس حق ندید)) (ما زاغ البصر و ما طغی).
((او بخشی از آیات و نشانه های بزرگ پروردگارش را در آنجا مشاهده کرد)) (لقد راءی من آیات ربه الکبری).
همانگونه که می بینیم همان ابهامی که در بدو امر آیات گذشته را احاطه کرده بود بر این آیات که فراز دیگری از همان مطالب است سایه افکنده ، و برای روشن شدن مفاد این آیات باز باید قبل از هر چیز به سراغ مفردات آن برویم سپس مجموع را در نظر بگیریم :
((نزلة)) به معنی یکبار نازل شدن است ، بنابراین ((نزلة اخری)) یعنی

((در یک نزول دیگر)).
از این تعبیر استفاده می شود که دو بار ((نزول)) رخ داده و این ماجرا مربوط به نزول دوم است .
((سدرة)) (بر وزن حرفة) مطابق آنچه غالبا مفسران علمای لغت گفته اند درختی است پر برگ و پر سایه ، و تعبیر به ((سدرة المنتهی)) اشاره به درخت پر برگ و پر سایه ای است که در اوج آسمانها، در منتهاالیه عروج فرشتگان و ارواح شهداء، و علوم انبیاء، و اعمال انسانها قرار گرفته ، جائی که ملائکه پروردگار از آن فراتر نمی روند، و جبرئیل نیز در سفر معراج به هنگامی که به آن رسید متوقف شد.
درباره سدرة المنتهی هر چند در قرآن مجید توضیحی نیامده ، ولی در اخبار و روایات اسلامی توصیفهای گوناگونی پیرامون آن آمده ، و همه بیانگر این واقعیت است که انتخاب این تعبیر به عنوان یک نوع تشبیه ، و به خاطر تنگی و کوتاهی لغات ما از بیان اینگونه واقعیات بزرگ است .
در حدیثی از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) نقل شده است که فرمود: رایت علی کل ورقة من اوراقها ملکا قائما یسبح الله تعالی : ((من بر هر یک از برگهای آن فرشته ای دیدم که ایستاده بود و تسبیح خداوند را می کرد)).
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: انتهیت الی سدرة المنتهی ، و اذا الورقة منها تظل امة من الامم : تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 498
((من به سدرة المنتهی رسیدم و دیدم در سایه هر برگی از آن امتی قرار گرفته اند))!.
این تعبیرات نشان می دهد که هرگز منظور درختی شبیه آنچه در زمین می

بینیم نبوده ، بلکه اشاره به سایبان عظیمی است در جوار قرب رحمت حق که فرشتگان بر برگهای آن تسبیح می کنند و امتهائی از نیکان و پاکان در سایه آن قرار دارند.
((جنة الماءوی)) به معنی بهشتی است که محل سکونت است و در اینکه این کدام بهشت است ؟ در میان مفسران گفتگو است ، بعضی آنرا همان بهشت جاویدان (جنة الخلد) می دانند که در انتظار تمام اهل ایمان و پرهیزگاران است ، و محل آنرا در آسمان می دانند، و آیه 19 سوره سجده را شاهد بر آن می دانند: فلهم جنات الماءوی نزلا بما کانوا یعملون ((برای مؤ منان صالح العمل باغهای بهشت است که در آن ساکن می شوند، و این وسیله پذیرائی از آنهاست در مقابل اعمالی که انجام می دادند چرا که این آیه به قرینه آیه بعد از آن مسلما از بهشت جاویدان سخن می گوید.
ولی از آنجا که در جای دیگر می خوانیم و سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها السماوات و الارض : ((برای رفتن به سوی مغفرت پروردگار و بهشتی که وسعت آن آسمانها و زمین است بر یکدیگر پیشی گیرید)) (آل عمران - 133) بعضی این معنی را بعید شمرده اند، زیرا ظاهر آیات مورد بحث نشان می دهد که ((جنة الماءوی)) در آسمان است و غیر از بهشت جاویدان است که تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 499
وسعتش به اندازه تمام آسمانها و زمین می باشد.
لذا گاهی آنرا به جایگاه ویژه ای از بهشت تفسیر کرده اند که در کنار ((سدرة المنتهی)) است ، و محل خاصان و مخلصان است .
و گاه گفته اند به معنی بهشت برزخی است که ارواح شهداء و مؤ منان موقتا به آنجا می روند.
تفسیر اخیر از همه مناسبتر به نظر می رسد، و از اموری که به روشنی بر آن گواهی می دهد این است که در بسیاری از روایات معراج آمده است که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) عده ای را در این بهشت متنعم دید، در حالی که می دانیم هیچکس در بهشت جاویدان قبل از روز قیامت وارد نمی شود، زیرا آیات قرآن به خوبی دلالت دارد که پرهیزگاران در قیامت بعد از محاسبه ، وارد بهشت می شوند، نه بلافاصله بعد از مرگ ، و ارواح شهداء نیز در بهشت برزخی قرار دارند، زیرا آنها نیز قبل از قیام قیامت وارد بهشت جاویدان نمی شوند.
آیه ((مازاغ البصر و ما طغی)) اشاره به این معناست که چشم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در مشاهده خود نه چپ و راست شد، و نه از حد و مقصد تجاوز کرد، و آنچه را دید عین واقعیت بود (زیرا ((زاغ)) از ماده ((زیغ)) به معنی انحراف به چپ و راست است ، و ((طغی)) از ماده ((طغیان)) به معنی تجاوز از حد است .
به تعبیر دیگر انسان به هنگام مشاهده چیزی ، وقتی به اشتباه می افتد که

دقیقا به خود آن توجه نکند یا به چپ و راست ، یا ماوراء آن بنگرد. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 500
اکنون که از تفسیر مفردات آیه فراغت یافتیم ، به تفسیر جمعی آیات می پردازیم .
در اینجا باز همان دو نظری که در تفسیر آیات سابق بود تعقیب شده است .
جمع کثیری از مفسران آیات را ناظر به ملاقات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) برای دومین بار با جبرئیل ، در صورت اصلیش ، دانسته اند، و می گویند منظور این است که بار دیگر رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) به هنگام نزول از معراج در کنار ((سدرة المنتهی)) جبرئیل را در صورت اصلیش دید، و چشم او در مشاهده این صحنه هرگز گرفتار اشتباهی نشد.
پیامبر در اینجا بعضی از آیات بزرگ حق را مشاهده کرد که منظور از آن یا همان صورت واقعی جبرئیل است ، و یا بعضی از آیات عظمت آسمانها و عجائب آن ، و یا هر دو.
ولی اشکالاتی که سابقا برای این تفسیر ذکر کردیم همچنان باقی است ، بلکه پاره ای از اشکالات دیگر بر آن افزوده می شود، از جمله :
تعبیر به ((نزلة اخری)) (در یک نزول دیگر) طبق این تفسیر مفهوم روشنی ندارد، و اما بر طبق تفسیر دوم پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) در یک ((شهود باطنی دیگر)) به هنگام معراج بر فراز آسمانها ذات پاک خدا را مشاهده کرد، و به تعبیر دیگر خداوند بار دیگر بر قلب پاک او نزول فرمود (نزلة اخری) و شهود کامل تحقق یافت ، در محلی که منتهاالیه قرب الی الله از سوی بندگان است ، در کنار سدرة المنتهی ، در آنجا که ((جنة الماوی)) قرار دارد، در حالی که ((سدرة المنتهی)) را حجابهائی از نور پوشانده بود.
دیده قلب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در این شهود هرگز به غیر حق نیفتاد، و جز او ندید، و در همانجا بود که نشانه های عظمت خداوند را در آفاق و انفس نیز تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 501
مشاهده کرد.
مساءله شهود باطنی چنانکه قبلا نیز اشاره کردیم یکنوع درک و دیدی است که نه شباهت با ((ادراکات عقلی)) دارد، و نه با ((ادراکات حسی)) که انسان از طریق حواس ظاهر آنرا درک می کند، و از جهاتی می توان آنرا شبیه علم انسان به وجود خود و افکار و تصورات خود دانست .
توضیح اینکه : ما به وجود خود یقین داریم ، افکار خود را درک می کنیم ، از اراده و تصمیم و تمایلات خود باخبریم ، ولی این آگاهی نه از طریق استدلال برای ما حاصل شده ، و نه از طریق مشاهده ظاهری ، بلکه این یک نوع شهود باطنی برای ما است که از این طریق به وجود خود و

روحیات خود واقفیم .
به همین دلیل علمی که از ناحیه شهود باطنی حاصل می شود هیچگونه خطا در آن راه ندارد، زیرا نه از طریق استدلال است که خطائی در مقدمات آن حاصل شود، و نه از طریق حس است که خطائی از طریق حواس در آن راه یابد.
درست است که ما نمی توانیم حقیقت شهودی را که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در آن شب تاریخی معراج نسبت به خداوند پیدا کرد دریابیم ولی مثالی گفتیم برای نزدیک کردن راه مناسب است ، و روایات اسلامی نیز در مسیر راهگشای ماست .
نکته ها:
1 - معراج یک واقعیت مسلم است
در میان دانشمندان اسلام در اصل مساءله معراج سخنی نیست ، چه اینکه هم آیات قرآن در اینجا و در آغاز سوره اسراء بر آن گواهی می دهد، و هم روایات متواتر، منتها بعضی که به خاطر پیشداوریهائی نتوانسته اند این را بپذیرند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) با ((جسم)) و ((روح)) خود به آسمانها پرواز کرده ، آنرا به ((معراج تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 502
روحانی)) و چیزی شبیه حالت خواب تفسیر کرده اند!
در حالی که این پرواز جسمانی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نه اشکال عقلی دارد، و نه اشکالی از ناحیه علوم روز، که شرح آنرا در تفسیر سوره اسراء بطور مبسوط بیان کرده ایم .
بنابراین دلیلی ندارد که ما ظاهر آیات و صریح روایات را به خاطر استبعادات رها سازیم .
از این گذشته تعبیرات آیات فوق نشان می دهد که گروهی در این مساءله به مجادله برخاسته بودند، تاریخ نیز می گوید: مساءله معراج جنجالی در میان مخالفان برانگیخت .
اگر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) مدعی معراج روحانی و چیزی شبیه خواب بود، این جنجال استبعادی نداشت .
2 - هدف معراج
رسیدن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به شهود باطنی از یکسو، و دیدن عظمت خداوند در پهنه آسمانها با همین چشم ظاهر از سوی دیگر بوده است ، که هم در آخرین آیه مورد بحث در اینجا (لقد رآی من آیات ربه الکبری) و هم در آیه 1 سوره اسراء (لنریه من آیاتنا) به آن اشاره شده است و نیز به مسائل زیاد و مهمی از فرشتگان و بهشتیان و دوزخیان و ارواح انبیا آگاهی یافت که در طول عمر مبارکش الهام بخش او در تعلیم و تربیت خلق خدا بود.
3 - معراج و بهشت

از آیات مورد بحث استفاده می شود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در شب معراج از کنار تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 503
بهشت گذشته ، و یا در آن وارد شده است .
این بهشت خواه بهشت جاویدان و ((جنة الخلد)) باشد، آنچنانکه جمعی از مفسران گفته اند، و یا بهشت برزخی باشد که ما اختیار کردیم ، در هر صورت مسائل مهمی را از آینده انسانها در این بهشت مشاهده فرموده است ، که شرح آن در اخبار اسلامی آمده و به قسمتی از آن به خواست خدا اشاره خواهیم کرد.
4 - معراج در روایات اسلامی
از جمله مسائلی که روایات معراج بلکه تمام این مساءله را از نظر بعضی زیر سؤ ال برده وجود بعضی از روایات ضعیف و مجعول در لابلای آنهاست در حالی که به گفته مفسر معروف مرحوم ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) روایات معراج را به چهار گروه می توان تقسیم کرد.
الف - روایاتی که به خاطر متواتر بودن قطعی است (مانند اصل مساءله معراج).
ب - روایاتی که (از منابع معتبر نقل شده) و مشتمل بر مسائلی است که هیچ مانع عقلی از قبول آن نیست ، مانند روایاتی که از مشاهده بسیاری از آیات عظمت خدا در آسمانها سخن می گوید.
ج - روایاتی که ظاهر آن با اصولی که از آیات قرآن و روایات مسلم اسلامی در دست داریم منافات دارد، ولی با انحال قابل توجیه است ، مانند روایاتی که می گوید پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) گروهی از بهشتیان را در بهشت ، و گروهی از دوزخیان را در دوزخ دید (که باید گفت منظور بهشت و دوزخ برزخی است که ارواح مؤ منان و شهداء در یکی ، و ارواح کفار و مجرمان در دیگری قرار تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 504 دارد).
د - روایاتی که مشتمل بر مطالب باطل و بی اساسی است که به هیچوجه قابل قبول نیست و محتوای آنها گواه بر مجعول بودن آنهاست ، مانند روایاتی که می گوید پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) خدا را با چشم ظاهری دید، یا با او سخن گفت ، و او را مشاهده کرد، اینگونه روایات و مانند آن قطعا مجعول است (مگر اینکه به شهود باطنی تفسیر گردد).
با توجه به این تقسیم بندی به یک بررسی اجمالی روی روایات معراج می پردازیم :
از مجموع روایات به خوبی استفاده می شود که پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) این سفر آسمانی را در چند مرحله پیمود.
مرحله نخست ، مرحله فاصله میان مسجدالحرام و مسجد اقصی بود که در آیه اول سوره اسراء به آن اشاره شده است ، سبحان الذی اسری

بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی : ((منزه است خداوندی که در یک شب بنده اش را از مسجدالحرام تا مسجدالاقصی برد)).
طبق بعضی از روایات معتبر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در اثناء راه به اتفاق جبرئیل در سرزمین مدینه نزول کرد و در آنجا نماز گذارد.
و نیز در ((مسجدالاقصی)) با حضور ارواح انبیای بزرگ مانند ابراهیم و موسی و عیسی (علیهم السلام) نماز گذارد، و امام جماعت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بود، سپس از آنجا تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 505
سفر آسمانی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) شروع شد و آسمانهای هفتگانه را یکی پس از دیگری پیمود، و در هر آسمان با صحنه های تازه ای روبرو شد، با پیامبران و فرشتگان و در بعضی از آسمانها با دوزخ یا دوزخیان ، و در بعضی با بهشت و بهشتیان ، برخورد کرد، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) از هر یک از آنها خاطره های پرارزش و بسیار آموزنده در روح پاک خود ذخیره فرمود، و عجائبی مشاهده کرد که هر کدام رمزی و سری از اسرار عالم هستی بود، و پس از بازگشت اینها را با صراحت ، و گاه با زبان کنایه و مثال ، برای آگاهی امت در فرصتهای مناسب شرح می داد، و برای تعلیم و تربیت از آن استفاده فراوان می فرمود.
این امر نشان می دهد که یکی از اهداف مهم این سفر آسمانی استفاده از نتائج عرفانی و تربیتی این مشاهدات پربها بود، و تعبیر پر معنی قرآن ((لقد راءی من آیات ربه الکبری)) در آیات مورد بحث می تواند اشاره اجمالی و سربسته ای به همه این امور باشد.
البته همانگونه که گفتیم بهشت و دوزخی را که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در سفر معراج مشاهده کرد، و کسانی را در آن متنعم یا معذب دید، بهشت و دوزخ قیامت نبود، بلکه بهشت و دوزخ برزخی بود، زیرا طبق آیاتی که قبلا اشاره کردیم قرآن مجید می گوید بهشت و دوزخ رستاخیز بعد از قیام قیامت و فراغت از حساب نصیب نیکوکاران و بدکاران می شود.
سرانجام به هفتمین آسمان رسید، و در آنجا حجابهائی از نور مشاهده کرد همانجا که ((سدرة المنتهی)) و ((جنة الماوی)) قرار داشت ، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در آن تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 506
جهان سراسر نور و روشنائی به اوج شهود باطنی ، و قرب الی الله ، و مقام ((قاب قوسین او ادنی)) رسید، و خداوند در این سفر او را مخاطب ساخته ، و دستورات بسیار مهم و سخنان فراوانی به او فرمود که مجموعه ای از آن امروز در روایات اسلامی به صورت احادیث قدسی برای ما به یادگار مانده ، و در فصل آینده به خواست خداوند به قسمتی از آن اشاره می کنیم .

قابل توجه اینکه طبق تصریح بسیاری از روایات ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در قسمتهای مختلفی از این سفر بزرگ ، علی (علیه السلام) را ناگهان در کنار خود مشاهده کرد، و تعبیراتی در این روایات دیده می شود که گواه عظمت فوق العاده مقام علی (علیه السلام) بعد از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) است .
با اینهمه روایات معراج جمله های پیچیده و اسرارآمیزی دارد که کشف محتوای آن آسان نیست ، و به اصطلاح جزء روایات متشابه است یعنی روایاتی که شرح آنرا باید به خود معصومین (علیهم السلام) واگذار کرد.
(برای اطلاع بیشتر از روایات معراج به جلد 18 بحارالانوار از صفحه 282 تا 410 مراجعه شود).
ضمنا روایات معراج در کتب اهل سنت نیز به طور گسترده آمده است ، و حدود 30 نفر از روات آنها حدیث معراج را نقل کرده اند.
در اینجا این سؤ ال پیش می آید: چگونه اینهمه راهپیمائی طولانی و این حوادث عجیب و متنوع و اینهمه گفتگوهای طولانی و این همه مشاهده ها در یک شب یا کمتر از یک شب روی داد؟!
ولی با توجه به یک نکته پاسخ این سؤ ال روشن می شود، سفر معراج هرگز یک سفر عادی نبود که با معیارهای عادی سنجیده شود، نه اصل سفر تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 507
عادی بود و نه مرکبش ، نه مشاهداتش عادی بود و نه گفتگوهایش ، نه مقیاسهائی که در آن به کار رفته همچون مقیاسهای محدود و کوچک کره خاکی ماست و نه تشبیهاتی که در آن آمده بیانگر عظمت صحنه هائی است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) مشاهده کرد، همه چیز به صورت خارق العاده و در مقیاسهائی خارج از مکان و زمانی که ما با آن آشنا هستیم و خو گرفته ایم رخ داد.
بنابراین جای تعجب نیست که این امور با مقیاس زمانی کره زمین ما در یک شب یا کمتر از یک شب واقع شده باشد (دقت کنید).
5 - گوشه ای از گفتگوهای خداوند با پیامبرش در شب معراج :
در کتب حدیث روایتی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) در این زمینه آمده است که بسیار مشروح و طولانی است ، و ما گوشه هائی از آنرا در اینجا می آوریم ، مطالبی که نشان می دهد گفتگوها در آن شب تاریخی بر چه محوری بوده ، و چگونه همچون اوج آسمانها اوج گرفته است .
در آغاز حدیث می خوانیم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در شب معراج از پروردگار سبحان چنین سؤ ال کرد: یا رب ای الاعمال افضل ؟ ((پروردگارا کدام عمل افضل است ؟)).
خداوند متعال فرمود: لیس شی ء عندی افضل من التوکل علی ، و الرضا

بما قسمت ، یا محمد! وجبت محبتی للمتحابین فی ، و وجبت محبتی للمتعاطفین فی ، و وجبت محبتی للمتواصلین فی ، و وجبت محبتی للمتوکلین علی ، و لیس لمحبتی علم و لا غایة و لا نهایه !
((هیچ چیز نزد من برتر از توکل بر من و رضا به آنچه قسمت کرده ام نیست ، ای محمد! آنها که به خاطر من یکدیگر را دوست دارند محبتم شامل حال آنها است ، و کسانی که به خاطر من مهربانند، و به خاطر من پیوند دوستی تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 508
دارند آنها را دوست دارم ، و نیز محبتم برای کسانی که توکل بر من می کنند فرض و لازم است ، و برای محبت من حد و حدود، و مرز و نهایتی نیست))!
و به این ترتیب گفتگوها از محبت شروع می شود، محبتی بی انتها و گسترده و اصولا عالم هستی بر همین محور محبت دور می زند.
در فراز دیگری آمده است : ((ای احمد! همچون کودکان مباش که سبز و زرد و زرق و برق را دوست دارند، و هنگامی که غذای شیرین و دلپذیری به آنها می دهند مغرور می شوند، و همه چیز را به دست فراموشی می سپارند)).
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در اینجا عرضه داشت : ((پروردگارا مرا به عملی هدایت کن که موجب قرب به درگاه تو است)).
فرمود: ((شب را روز، و روز را شب قرار ده))!
عرض کرد: چگونه ؟!
فرمود: ((چنان کن که خواب تو نماز باشد، و هرگز شکم خود را کاملا سیر مکن)).
در فراز دیگری آمده است : ((ای احمد! محبت من محبت فقیران و محرومان است ، به آنها نزدیک شو، و در کنار مجلس آنها قرار گیر، تا من به تو نزدیک شوم ، و ثروتمندان دنیاپرست را از خود دور ساز، و از مجالس آنها بر حذر باش))! تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 509
در فراز دیگر می فرماید: ((ای احمد! زرق و برق دنیا و دنیاپرستان را مبغوض بشمر، و آخرت و اهل آخرت را محبوب دار)).
عرض می کند: ((پروردگارا! اهل دنیا و آخرت کیانند))؟
فرمود: ((اهل دنیا کسانی هستند که زیاد می خورند، و زیاد می خندند و می خوابند، و خشم می گیرند، و کمتر خشنود می شوند، نه در برابر بدیها از کسی عذر می خواهند، و نه اگر کسی از آنها عذر طلبد می پذیرند، در اطاعت خدا تنبل ، و در معاصی شجاعند، آرزوهای دور و دراز دارند، و در حالی که اجلشان نزدیک شده هرگز به حساب اعمال خود نمی رسند، و نفعشان برای مردم کم است ، افرادی پرحرف ، فاقد احساس مسئولیت ، و علاقمند به خورد و خوراکند.

اهل دنیا نه در نعمت شکر خدا بجا می آورند، و نه در مصائب صبورند. خدمات فراوان در نظر آنها کم است (و خدمات کم خودشان بسیار!) خود را به انجام کاری که انجام نداده اند ستایش می کنند، و چیزی را مطالبه می کنند که حق آنها نیست . پیوسته از آرزوهای خود سخن می گویند، و عیوب مردم را خاطر نشان می سازند و نیکیهای آنها را پنهان))!
عرض کرد: ((پروردگار؟ آیا دنیاپرستان غیر از این عیبی هم دارند))؟
فرمود، ای احمد! عیب آنها این است که جهل و حماقت در آنها فراوان است ، برای استادی که از او علم آموخته اند تواضع نمی کنند، و خود را عاقل می دانند اما در نزد آگاهان نادان و احمقند)).
سپس به اوصاف اهل آخرت و بهشتیان پرداخته چنین ادامه می دهد: ((آنها مردمی با حیا هستند، جهل آنها کم ، منافعشان بسیار، مردم از آنها در راحتند و خود از دست خویش در تعب ، و سخنانشان سنجیده است)).
پیوسته حسابگر اعمال خویشند، و از همین جهت خود را به زحمت تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 510
می افکنند، چشمهایشان به خواب می رود اما دلهایشان بیدار است ، چشمشان می گرید، و قلبشان پیوسته به یاد خدا است .
هنگامی که مردم در زمره غافلان نوشته شوند آنها از ذاکران نوشته می شوند.
در آغاز نعمتها حمد خدا می گویند، و در پایان شکر او را بجا می آورند، دعایشان در پیشگاه خدا مستجاب ، و تقاضایشان مسموع است ، و فرشتگان از وجود آنها مسرورند... مردم (غافل) در نزد آنها مردگان ، و خداوند نزد آنها حی و قیوم و کریم است (همتشان آنچنان عالی است که به غیر او نظر ندارند)... مردم در عمر خود یکبار می میرند اما آنها به خاطر جهاد با نفس و مخالفت هوا هر روز هفتاد بار می میرند (و حیات نوین می یابند)!...
هنگامی که برای عبادت در برابر من می ایستند همچون بنیان مرصوص و سدی فولادینند، و در دل آنها توجهی به مخلوقات نیست .
به عزت و جلالم سوگند که من آنها را حیات و زندگی پاکیزه ای می بخشم ، و در پایان عمر، خودم قبض روح آنها می کنم ، و درهای آسمان را برای پرواز روح آنها می گشایم ، تمام حجابها را از برابر آنها کنار می زنم ، و دستور می دهم بهشت ، خود را برای آنها بیارائید!...
((ای احمد! عبادت ده جزء دارد که نه جزء آن طلب حلال است ، هنگامی که غذا و نوشیدنی تو حلال باشد تو در حفظ و حمایت منی ...)).
و در فراز دیگری آمده است : ((ای احمد! آیا می دانی کدام زندگی گواراتر و پردوامتر است))؟
عرض کرد: خداوندا نه !

فرمود: ((زندگی گوارا آن است که صاحب آن لحظه ای از یاد من غافل نماند، نعمت مرا فراموش نکند، از حق من بیخبر نباشد، و شب و روز رضای مرا تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 511
بطلبد.
اما زندگی باقی آن است که برای نجات خود عمل کند، و دنیا در نظرش کوچک باشد، و آخرت بزرگ ، رضای مرا بر رضای خویشتن مقدم بشمرد، و پیوسته خشنودی مرا بطلبد، حق مرا بزرگ دارد و توجه به آگاهی من نسبت به خودش داشته باشد.
در برابر هر گناه و معصیتی به یاد من بیفتد، و قلبش را از آنچه ناخوش دارم پاک کند، شیطان و وساوس شیطانی را مبغوض دارد، و ابلیس را بر قلب خویش مسلط نسازد و به او راه ندهد.
هنگامی که چنین کند محبت خاصی در قلبش جای می دهم ، آنچنانکه تمام دلش در اختیار من خواهد بود، و فراغت و اشتغال و هم و غم و سخنش از مواهبی است که من به اهل محبتم می بخشم !
چشم و گوش قلب او را می گشایم ، تا با گوش قلبش حقایق غیب را بشنود و با دلش جلال و عظمتم را بنگرد!
و سرانجام این حدیث نورانی با این جمله های بیدارکننده پایان می گیرد:
((ای احمد! اگر بنده ای نماز تمام اهل آسمانها و زمین را بجا آورد، و روزه تمام اهل آسمانها و زمین را انجام دهد، همچون فرشتگان غذا نخورد و لباس (فاخری) در تن نپوشد (و در نهایت زهد و وارستگی زندگی کند) ولی در قلبش ذره ای دنیاپرستی یا ریاست طلبی یا عشق به زینت دنیا باشد در سرای جاویدانم در جوار من نخواهد بود! و محبتم را از قلب او بَر می کنم !
سلام و رحمتم بر تو باد، و الحمد لله رب العالمین)).
این سخنان عرشی که روح انسان را با خود به اوج آسمانها می برد، و در تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 512
معراج الهی سیر می دهد و به آستانه عشق و شهود می کشد تنها قسمتی از حدیث قدسی است .
افزون بر این ما اطمینان داریم که غیر از آنچه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در سخنانش برای ما بازگو کرده ، اسرار و گفتگوها و رموز و اشاراتی میان او و محبوبش در آن شب عشق و شوق ، و جذبه و وصال ، رد و بدل شده که نه گوشها توانائی شنیدن آنرا دارد و نه افکار عادی قدرت درکش را، و به همین دلیل در درون جان پاک پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) برای همیشه مکتوم مانده و جز خاصانش از آن آگاه نشده اند. النجم
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 513
آیه 19-23

آیه و ترجمه
أَ فَرَءَيْتُمُ اللَّٰت وَ الْعُزَّى (19)
وَ مَنَوةَ الثَّالِثَةَ الأُخْرَى (20)
أَ لَكُمُ الذَّكَرُ وَ لَهُ الأُنثى (21)
تِلْک إِذاً قِسمَةٌ ضِيزَى (22)
إِنْ هِىَ إِلا أَسمَاءٌ سمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ وَ ءَابَاؤُكم مَّا أَنزَلَ اللَّهُ بهَا مِن سلْطنٍ إِن يَتَّبِعُونَ إِلا الظنَّ وَ مَا تَهْوَى الاَنفُس وَ لَقَدْ جَاءَهُم مِّن رَّبهِمُ الهُدَى (23)
ترجمه :19 - به من خبر دهید آیا بتهای ((لات)) و ((عزی))...
20 - و منات که سومین آنها است (دختران خدا هستند)؟!
21 - آیا سهم شما پسر است و سهم او دختر؟ (در حالی که به زعم شما دختران کم ارزش تر از پسرانند).
22 - در این صورت این تقسیمی است غیر عادلانه !
23 - اینها فقط نامهائی است که شما و پدرانتان بر آنها گذاشته اید (نامهائی بی محتوا و اسمهائی است بی مسمی !) و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده ، آنان فقط از گمانهای بی اساس و هوای نفس پیروی می کنند در حالی که هدایت تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 514
از سوی پروردگارشان برای آنها آمده است .
تفسیر :این بتها زائیده هوای نفس شما است
پس از بیان بحثهای مربوط به ((توحید)) و ((وحی)) و ((معراج)) و ((آیات عظمت خداوند یگانه در آسمانها)) به بطلان شرک و عقائد خرافی مشرکان در زمینه بتها می پردازد.
می فرماید: ((بعد از آنکه عظمت خداوند و آیات بزرگ او را دانستید به من خبر دهید آیا بتهای ((لات)) و ((عزی))...)) (افراءیتم اللات و العزی).
((و همچنین ((بت مناة)) که سومین آنهاست ، و به دنبال آنها از آن یاد می کنید، آیا اینها تمثال دختران خدا هستند و منشا سود و زیان برای شما می باشند))؟! (و مناة الثالثة الاخری).
((آیا سهم شما پسر است و سهم او دختر))؟! (ا لکم الذکر و له الانثی).
در حالی که به زعم شما دختران کم ارزش تر از پسرانند و حتی هنگامی تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 515
که می شنوید همسر شما دختر آورده از شدت اندوه و خشم سیاه می شوید!
((اگر چنین باشد این تقسیمی است غیر عادلانه که میان خود و خدا قائل شدید))! (تلک اذا قسمة ضیزی).
چرا که سهم خدا را پست تر از سهم خود می دانید! به این ترتیب قرآن افکار منحط و خرافی آنها را به باد استهزاء می گیرد که شما از یکسو دختران را زنده به گور می کنید و عیب و ننگ می دانید، و از سوی دیگر

فرشتگان را دختران خدا می دانید، نه تنها خودشان را می پرستید که مجسمه های بی روح آنها نیز به صورت بتها در نظر شما این همه احترام دارد، در برابر آن سجده می کنید، در مشکلات به آنها پناه می برید، و حاجات خود را از آنها می خواهید، راستی مسخره است و شرم آور!
و از اینجا روشن می شود که حداقل بسیاری از بتهای سنگی و چوبی که مورد پرستش عرب واقع می شد به زعم آنها مجسمه های فرشتگان بود فرشتگانی که آنها را رب النوع و مدیر و مدبر عالم هستی می دانستند و نسبت آنها را با خدا نسبت دختر و پدر می پنداشتند.
هنگامی که این خرافات در برابر خرافه دیگری که درباره دختران داشتند قرار داده می شود تضاد عجیب آن خود بهترین گواه بر بی پایه بودن عقاید و افکار آنهاست ، و چه جالب است که در چند جمله کوتاه بر همه آنها خط بطلان کشیده ، و مسخره بودن آنها را آشکار می سازد.
و از اینجا معلوم می شود که قرآن هرگز نمی خواهد اعتقاد عرب جاهلی را در مورد تفاوت دختر و پسر بپذیرد، بلکه می خواهد مسلمات طرف را به رخ تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 516
او بکشد که در اصطلاح منطق آنرا جدل می گویند، و الا نه دختر و پسر در منطق اسلام از نظر ارزش انسانی تفاوتی دارند، و نه فرشتگان دختر و پسر دارند و نه اصلا آنها فرزندان خدا هستند، و نه خدا اصولا فرزندی دارد، اینها فرضیاتی است بی پایه بر اساس فرضیه های بی پایه دیگر، اما برای اثبات ضعف فکر و منطق این خرافه پرستان بهترین پاسخ است .
در آخرین آیه مورد بحث ، قرآن با قاطعیت می گوید: ((اینها فقط نامهائی است که شما و پدرانتان بر آنها گذاشته اید (نامهائی بی محتوی و اسمهائی بی مسمی) و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده است)) (ان هی الا اسماء سمیتموها انتم و آبائکم ما انزل الله بها من سلطان).
نه دلیلی از عقل بر آن دارید، و نه دلیلی از طریق وحی الهی ، و جز یک مشت اوهام و خرافات و الفاظ تو خالی چیزی نیست .
و در پایان می افزاید: ((آنها فقط از گمانهای بی اساس و هوای نفس پیروی می کنند و این موهومات همه زائیده پندار و هوا است)) (ان یتبعون الا الظن و ما تهوی الانفس).
((در حالی که هدایت از سوی پروردگارشان برای آنها آمده است)) (و لقد جائهم من ربهم الهدی).
اما چشم می بندند و به آن پشت می کنند، و در ظلمات این اوهام غوطه ور می شوند. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 517
نکته ها:
1 - بتهای سه گانه معروف عرب

مشرکان عرب بتهای زیادی داشتند، ولی از میان آنها سه بت ((لات)) و ((عزی)) و ((منات)) بدون شک از اهمیت و شهرت خاصی برخوردار بودند.
درباره اسم گذاری این بتهای سه گانه به این نامها، و همچنین سازنده نخستین این بتها، و محل و طایفه ای که آنها را می پرستیدند، گفتگو و اختلاف است ، و ما تنها به آنچه در کتاب ((بلوغ الارب فی معرفة احوال العرب)) آمده است ، در اینجا اکتفا می کنیم :
((نخستین بت معروفی را که عرب انتخاب کرد بت ((منات)) بود که بعد از آنکه ((عمرو بن لحی)) بت پرستی را از شام به حجاز منتقل کرد، ساخته شد، این بت در منطقه ای در کنار دریای احمر، در میان مدینه و مکه ، قرار داشت ، و همه اعراب برای آن احترام قائل بودند، و نزد آن قربانی می کردند، ولی بیش از همه دو قبیله ((اوس)) و ((خزرج)) به آن اهمیت می دادند، تا اینکه در سال هشتم هجرت که سال ((فتح مکه)) بود به هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) از مدینه به سوی مکه میرفت امیر مؤ منان علی (علیه السلام) را فرستاد و آنرا در هم شکست)).
عرب جاهلی مدتی بعد از ساختن بت منات به سراغ ((لات)) رفت که به صورت سنگی چهار گوشه بود، و در سرزمین طائف قرار داشت ، همانجا که امروز مناره طرف چپ مسجد طائف قرار دارد، خدمه این بت بیشتر طایفه ((ثقیف)) بودند، هنگامی که آنها مسلمان شدند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) مغیره را فرستاد و آنرا در هم شکست و در آتش سوزاند.
سومین بتی را که عرب جاهلی انتخاب کرده بود ((عزی)) و در محلی در

مسیر مکه به سوی عراق نزدیک ((ذات عرق)) قرار داشت ، و قریش برای آن اهمیت فراوانی قائل بود.
آنها به این بتهای سه گانه تا آن اندازه اهمیت می دادند که به هنگام طواف اطراف خانه خدا می گفتند: و اللات و العزی ، و مناة الثالثة الاخری ، فانهن الغرانیق العلی ، و ان شفاعتهن لترتجی : ((لات)) و عزی و منات ، پرندگان زیبای بلند مقامی هستند که از آنها امید شفاعت می رود))!!
و آنها را دختران خدا می پنداشتند (ظاهر این است که آنها را تمثال فرشتگانی می پنداشتند که آنها را دختران خدا می خواندند).
عجیب اینکه در نامگذاری آنها نیز غالبا از اسماء خداوند استفاده کرده بودند، منتها با علامت ((تانیث))! تا بیانگر اعتقاد فوق باشد، به این ترتیب که ((اللات)) در اصل ((اللاهه)) بود، سپس حرف ((ه)) ساقط شد و اللات شده است و ((العزی)) مؤ نث ((اعز)) است و ((منات)) از ((منی الله الشی ء)) به معنی تقدیر چیزی از ناحیه خدا گرفته شده است .
بعضی نیز آنرا از ماده ((نؤ ء)) می دانند که عبارت بود از ستارگانی که

عرب اعتقاد داشت به هنگام طلوع آنها بارانی همراه دارد، و بعضی آنرا از ماده ((منی)) (بر وزن سعی) به معنی ریختن خون دانسته اند، زیرا خونهای قربانی را در کنار آن می ریختند.
به هر حال عرب تا آن اندازه برای این بتها احترام قائل بود که نامهائی
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 519
همچون ((عبد العزی)) و ((عبد منات)) برای افراد یا برای بعضی از قبائل انتخاب می کردند.
2 - اسمهای بی مسمی !
یکی از قدیمترین سرچشمه های شرک و دوگانه پرستی یا چند گانه پرستی تنوع موجودات عالم است ، از آنجا که افراد کوته فکر نمی توانستند باور کنند این همه موجودات گوناگون و متنوعی که در آسمان و زمین است مخلوق خداوند یگانه می باشد (زیرا مقیاس را خودشان قرار می دادند که همیشه در یک یا تعداد محدودی از کارها تسلط و مهارت داشتند) لذا برای هر نوعی از انواع موجودات خدائی قائل بودند، که از آن تعبیر به ((رب النوع)) می کردند، مانند رب النوع دریا، رب النوع صحرا، رب النوع باران ، رب النوع آفتاب ، رب النوع جنگ ، و رب النوع صلح !
این خدایان پنداری که گاه از آنها به عنوان فرشتگان نیز یاد می کردند به عقیده آنها حکمرانان این جهان بودند، و در هر قسمت مشکلی پیدا می شد به رب النوع آن پناه می بردند، سپس از آنجا که ربالنوعها موجودات محسوسی نبودند، تمثالهائی برای آنها ساخته و آنها را عبادت می کردند.
این عقاید خرافی از یونان به مناطق دیگر، و سرانجام به محیط حجاز منتقل شد، ولی از آنجا که عرب به خاطر توحید ابراهیمی که در میان آنها به یادگار مانده بود نمی توانست وجود الله را منکر شود، این عقائد را به هم آمیخت ، و در عین عقیده به وجود خداوند متعال الله اعتقاد به فرشتگانی پیدا کرد که رابطه آنها با خدا رابطه دختر و پدر بود، و بتهای سنگی و چوبی مظهر
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 520
و تمثالهائی از آن می دانست .
قرآن در یک عبارت کوتاه اما کوبنده و پر قدرت که در آیات فوق خواندیم می گوید: ((اینها همه نامهائی است بی محتوا، و اسمهائی است بی مسمی ، که شما و نیاکانتان بدون هیچ دلیل و مدرک انتخاب کرده اید))!
نه از خدای باران که شما به این نامش نامیده اید کاری ساخته است و نه از خدای خیالی آفتاب و دریا و جنگ و صلح .
همه چیز از ناحیه خدا است ، و همه عالم هستی سر بر فرمان او هستند، و هماهنگی این موجودات مختلف با یکدیگر بهترین دلیل بر وحدت خالق آنهاست که اگر ((آلهه)) و خدایانی در کار بود نه تنها این هماهنگی وجود نداشت بلکه به تضاد و فساد جهان می انجامید لو کان فیهما آلهة الا الله

لفسدتا.
3 - سرچشمه روانی بت پرستی
سرچشمه های تاریخی بت پرستی را دانستیم ولی بت پرستی از نظر روانی و فکری سرچشمه های دیگری دارد که در آیات فوق به آن اشاره شده است ، و آن پیروی از گمانهای بی اساس و هوای نفس است .
پندار و خیالی است که برای افراد نادان پیدا می شود، و مقلدان چشم و گوش بسته آن را از یکدیگر می گیرند، و نسل به نسل منتقل می شود.
البته معبودی همچون بت که هیچگونه کنترل و نظارتی روی بندگان خود ندارد، نه معاد و رستاخیز و حساب و کتابی دارد، و نه بهشت و دوزخی ، و به آنها کاملا آزادی می دهد و تنها در مشکلات به سراغ او می روند و به پندارشان از او استمداد می جویند با هوا و هوسهای سرکش به خوبی سازگار است ، و میدان را برای شهوات آنها می گشاید. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 521
اصولا هوای نفس خود بزرگترین و خطرناکترین بتها است و سرچشمه پیدایش بتهای دیگر، و مایه گرمی بازار بت پرستی است .
4 - باز هم افسانه ((غرانیق))!
در لابلای بحثی که پیرامون بتهای سه گانه عرب ، لات و عزی و منات از نظر تاریخی داشتیم ، به این نکته اشاره شده که آنها این بتها را غرانیق بلند پایه ! می دانستند که از آنها امید شفاعت داشتند (((غرانیق)) جمع ((غرنوق)) بر وزن - مزدور - به معنی نوعی پرنده آبی سفید رنگ یا سیاه رنگ است) و لذا گاه به دنبال ذکر نام این بتها با جمله های ((تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی)) آنها را بدرقه می کردند.
در اینجا یک داستان خرافی در بعضی از کتب ، نقل شده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) هنگامی که به آیه مورد بحث (افراءیتم اللات و العزی) رسید این دو جمله را شخصا بر آن افزود: ((تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی))! و همین سبب شد که مشرکان خوشحال شوند و آنرا نوعی انعطاف در مساءله بت پرستی از ناحیه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بدانند! و در پایان این سوره که مردم را به سجده دعوت کرد آنها نیز همراه مسلمانان به سجده افتادند!، این خبر به عنوان اسلام آوردن مشرکان در همه جا پیچید، و حتی به گوش مسلمانان مهاجر حبشه رسید و گروهی چنان خوشحال شدند و احساس امنیت کردند که از هجرتگاه خود حبشه به مکه بازگشتند. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 522
اما همانگونه که در تفسیر ((آیه 52 سوره حج)) مشروحا بیان کردیم این نسبتی است ناروا و دروغی است رسوا که دلائل و قرائن بسیاری بطلان آنرا روشن می کند، کسانی که این دروغ را به هم بافته اند هیچ فکر نکرده اند که قرآن در ذیل همین آیات مورد بحث صریحا بت پرستی را می کوبد،

و آنرا پیروی پندار خام و هوای نفس می شمرد، و در آیات بعد نیز با صراحت ، و شدت تمام ، عقائد بت پرستان را محکوم می کند، و آنرا نشانه بی ایمانی و عدم علم و آگاهی آنها می شمرد، و صریحا به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) دستور می دهد حسابش را از آنها جدا کند و از آنان روی برتابد.
با این حال چگونه امکان دارد آن دو جمله از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) باشد، و یا مشرکان آنقدر گرفتار حماقت باشند که این جمله را بشنوند اما آیات بعد را که با صراحت بت پرستی را در هم می کوبد نادیده بگیرند و سرانجام خوشحال شوند و پس از خاتمه سوره با مؤ منان سجده کنند؟!
حقیقت این است که سازندگان این افسانه آنرا بسیار ناشیانه و بی مطالعه جعل کرده اند. ممکن است به هنگام قرائت این آیه ا فراءیتم اللات و العزی ... از سوی پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) ناگهان شیطان یا انسان شیطان صفتی از میان جمع مشرکان حاضر آن دو جمله را افزوده باشد (چرا که این دو جمله تقریبا به صورت شعاری برای آنها درآمده بود که بدرقه نام بتهای سه گانه می کردند) و گروهی موقتا به اشتباه افتاده باشند.
اما نه سجده کردن آنها در پایان این سوره مفهومی دارد، و نه انعطاف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در زمینه بت پرستی ، چنانکه سراسر آیات قرآن و تاریخ زندگی او گویای این واقعیت است که او هرگز در مساءله مبارزه با بت پرستی در هر شکل و هر صورت کمترین انعطافی نشان نداد، و هیچ پیشنهادی را در این زمینه تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 523
نپذیرفت ، چرا که تمام اسلام در توحید و ((لا اله الا الله)) خلاصه می شد، و چگونه پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) می تواند بر سر محتوای اصلی اسلام به معامله پردازد؟!
در این زمینه دلائل و استدلالات بیشتری ذیل آیه 52 سوره حج (جلد 14 صفحه 141 تا 145) داشته ایم . النجم
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 524
آیه 24-26
آیه و ترجمه
أَمْ لِلانسنِ مَا تَمَنی (24)
فَللَّهِ الاَخِرَةُ وَ الأُولی (25)
وَ کم مِّن مَّلَکٍ فی السمَوَتِ لا تُغْنی شفَعَتهُمْ شیْئاً إِلا مِن بَعْدِ أَن یَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن یَشاءُ وَ یَرْضی (26)
ترجمه :24 - آیا آنچه انسان تمنا دارد به آن می رسد؟
25 - در حالی که آخرت و دنیا از آن خدا است .
26 - و چه بسیار فرشتگانی که در آسمانها هستند و شفاعت آنها سودی

نمی بخشد مگر بعد از آنکه خدا برای هر کس بخواهد و راضی باشد اجازه (شفاعت) دهد.
تفسیر :شفاعت هم به اذن او است
این آیات همچنان خرافه بت پرستی را تعقیب و محکوم می کند، و ادامه ای است برای آیات قبل .
نخست به آرزوهای بی اساس بت پرستان و انتظاراتی که از بتها داشتند پرداخته می گوید: ((آیا آنچه انسان آرزو می کند به آن می رسد))؟! (ام للانسان ما تمنی).
آیا ممکن است این اجسام بی روح و بی ارزش به شفاعت او در پیشگاه خدا برخیزند؟ و یا در مشکلات و گرفتاریها در دنیا و آخرت به او پناه بدهند؟
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 525
((در حالی که آخرت و دنیا تنها از آن خدا است)) (فلله الاخرة و الاولی).
عالم اسباب بر محور اراده او می چرخد، و هر موجودی هر چه دارد از برکت وجود او است ، شفاعت از ناحیه او و حل مشکلات نیز به دست قدرت او است .
قابل توجه اینکه نخست از آخرت سخن می گوید، و بعد از دنیا، چرا که بیشترین چیزی که فکر انسان را به خود مشغول می دارد نجات در آخرت است و حاکمیت خدا در سرای دیگر از این سرا آشکارتر می باشد.
و به این ترتیب قرآن مشرکان را به کلی از شفاعت بتها و حل مشکلات به وسیله آنها مایوس و نومید می کند، و این بهانه را از دست آنها می گیرد که ما به این علت آنها را پرستش می کنیم که شفیعان ما در درگاه خدا باشند: و یقولون هؤ لاء شفعائنا عند الله (یونس - 18).
در تفسیر دو آیه فوق احتمال دیگری نیز وجود دارد و آن توجه دادن به وجود پروردگار، از طریق عدم دسترسی انسان به آرزوها و خواسته هایش ، چرا که در آیه اول به صورت یک استفهام انکاری می گوید: ((آیا انسان به همه آرزوهای خود دست می یابد))؟! و چون جواب این سؤ ال قطعا منفی است ، زیرا انسان هرگز به بسیاری از آرزوهایش نائل نمی شود و به اصطلاح آنرا به گور می برد، این نشان می دهد تدبیر این عالم به دست دیگری است ، و اراده او است که حاکم بر این جهان می باشد، و لذا در آیه دوم می گوید چون چنین است پس آخرت و دنیا از آن خدا است .
این معنی شبیه همان چیزی است که در گفتار معروف علی (علیه السلام) آمده است عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم و حل العقود و نقض الهمم : ((خدا را از ناکام ماندن تصمیمها و شکستن اراده ها شناختم))! جمع میان
این تفسیر و تفسیر تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 526
سابق نیز بعید نیست .
در آخرین آیه مورد بحث برای تاءکید بیشتر روی همین مساءله می افزاید:

چه بسیار فرشتگانی که در آسمانها هستند و شفاعت آنها هیچگونه سودی نمی بخشد، مگر بعد از آنکه خدا برای هر کس بخواهد و راضی باشد اجازه شفاعت دهد (و کم من ملک فی السموات لاتغنی شفاعتهم شیئا الا من بعد ان یاذن الله لمن یشاء و یرضی).
جائی که فرشتگان آسمان با آنهمه عظمت ، حتی به صورت جمعی قادر بر شفاعت نیستند، جز به اذن و رضای پروردگار، از این بتهای بی شعور و فاقد هر گونه ارزش چه انتظاری دارید؟ آنجا که عقابان تیز پرواز پر و بالشان می ریزد از پشه های ناتوان چه کاری ساخته است ؟ آیا شرم آور نیست که می گوئید ما این بتها را می پرستیم تا شفیعان ما بر درگاه خدا باشند؟!
تعبیر به ((کم)) (چه بسیار) در اینجا به معنی عموم است یعنی هیچیک از فرشتگان نمی توانند بی اذن و رضای او شفاعت کنند، زیرا این تعبیر در لغت عرب گاه در معنی جمعی به کار می رود، همانگونه که واژه کثیر در آیه 70 سوره اسراء به معنی عموم است : و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا: ((ما بنی آدم را بر عموم مخلوقات خود برتری بخشیدیم)) و نیز در آیه 223 سوره شعرا درباره شیاطین می خوانیم : و اکثرهم کاذبون : ((اکثر آنها دروغگو هستند)) در حالی که می دانیم همه آنها دروغگو هستند.
اما فرق میان ((اذن)) و ((رضا)) از این نظر است که اذن در جائی می گویند که شخص رضایت باطنی خویش را آشکار کند، ولی رضایت اعم از

است ، و به معنی ملایمت طبع با انجام کار یا چیزی است ، و از آنجا که گاه کسی اذنی می دهد در حالی که رضایت قلبی ندارد در آیه فوق برای تاءکید بعد از اذن مساءله رضا نیز آمده است ، هر چند در مورد خداوند متعال ((اذن)) از ((رضا)) جدا نیست و تقیه درباره او معنی ندارد.
نکته ها:
1 - گسترش دامنه آرزوها!
آرزو و تمنی از محدود بودن قدرت انسان و ناتوانی او سرچشمه می گیرد زیرا هر گاه به چیزی علاقه داشت و به آن نرسید شکل آرزو و تمنی به خود می گیرد، و اگر همیشه خواستن توانستن بود و هر چه می خواست فورا به آن دست می یافت آرزو معنی نداشت .
البته تمنیات انسان گاهی صادق است و از روح بلند او سرچشمه می گیرد و عاملی است برای حرکت و تلاش و جهاد و سیر تکاملی او، مثل اینکه انسان آرزو می کند در علم و دانش و تقوی و شخصیت و آبرو سرآمد جهانیان باشد.
ولی بسیار می شود که این آرزوها کاذب است ، و درست بر عکس

آرزوهای صادق مایه غفلت و بیخبری و تخدیر و عقبماندگی است ، مثل آرزوی رسیدن به عمر جاویدان ، و خلود در زمین ، و در اختیار گرفتن تمام اموال و ثروتها، و حکومت بر همه انسانها و موهومات دیگری از این قبیل .
و به همین دلیل در روایات اسلامی تشویق شده که مردم به سراغ آرزوهای خیر بروند، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : من تمنی شیئا و هو لله عز و جل رضی لم یخرج من الدنیا حتی یعطاه : ((کسی که تمنی چیزی تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 528
کند که موجب رضای خدا است از دنیا بیرون نمیرود مگر به آن برسد))!.
و از بعضی روایات استفاده می شود که هر گاه در دنیا به آن نرسد به ثواب و پاداش آن خواهد رسید.
2 - سخنی درباره شفاعت
آیه اخیر از آیاتی است که به روشنی از امکان شفاعت به وسیله فرشتگان خبر می دهد، جائی که آنها حق شفاعت به اذن و رضای خدا داشته باشند انبیاء و اولیای معصوم به طریق اولی چنین حقی را دارند.
ولی نباید فراموش کرد که آیه فوق با صراحت می گوید: این شفاعت بی قید و شرط نیست ، بلکه مشروط به اذن و رضای خدا است ، و از آنجا که اذن و رضای او بی حساب نیست باید رابطه ای میان انسان و او باشد تا اجازه شفاعت او را به مقربان درگاهش بدهد، و اینجاست که امید شفاعت به صورت یک مکتب تربیتی برای انسان در می آید، و مانع از گسستن تمام پیوندهای او با خدا می شود. النجم
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 529
آیه 27-30
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالاَخِرَةِ لَیُسمُّونَ المْلَئکَةَ تَسمِیَةَ الأُنثی (27)
وَ مَا لهُم بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِن یَتَّبِعُونَ إِلا الظنَّ وَ إِنَّ الظنَّ لا یُغْنی مِنَ الحْقِّ شیْئاً(28)
فَأَعْرِض عَن مَّن تَوَلی عَن ذِکْرِنَا وَ لَمْ یُرِدْ إِلا الْحَیَوةَ الدُّنْیَا(29)
ذَلِک مَبْلَغُهُم مِّنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّک هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضلَّ عَن سبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَی (30)
ترجمه :27 - کسانی که به آخرت ایمان ندارند فرشتگان را دختر (خدا) نامگذاری می کنند.
28 - آنها هرگز به این سخن یقین ندارند تنها از ظن و گمان بی پایه پیروی می نمایند، با اینکه گمان هرگز انسان را بی نیاز از حق نمی کند.
29 - حال که چنین است از اینها که از ذکر ما روی می گردانند و جز زندگی مادی دنیا را نمی طلبند، اعراض کن .
30 - این آخرین حد آگاهی آنها است ، پروردگار تو کسانی را که از راه او

گمراه شده اند به خوبی می شناسد، و هدایت یافتگان را از همه بهتر می داند. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 530
تفسیر :ظن و گمان هرگز کسی را به حق نمی رساند
این آیات همچنان موضوع آیات قبل را در زمینه نفی عقائد مشرکان تعقیب می کند.
نخست می فرماید: ((کسانی که ایمان به آخرت ندارند فرشتگان را دختر (خدا) نامگذاری می کنند)): (ان الذین لایؤ منون بالاخرة لیسمون الملائکة تسمیة الانثی).
آری این سخن زشت و شرم آور تنها از کسانی سرمی زند که به حساب و جزای اعمال معتقد نیستند که اگر عقیده داشتند اینچنین جسورانه سخن نمی گفتند، سخنی که کمترین دلیلی بر آن ندارند، بلکه دلائل عقلی نشان می دهد نه خداوند فرزندی دارد نه فرشتگان دخترند.
تعبیر به ((تسمیة الانثی)) اشاره به همان است که در آیات قبل گفته شد که این سخنان نامهائی است بی محتوی و اسمائی است بی مسمی ، و به عبارت دیگر از حدود ((نامگذاری)) تجاوز نمی کند، و هیچ واقعیتی را در بر ندارد.
سپس به یکی از دلائل روشن بطلان این نامگذاری اشاره کرده ، می افزاید: ((آنها به این سخن علم و یقین ندارند، بلکه از ظن و گمان بی پایه پیروی می کنند حال آنکه گمان هرگز انسان را بی نیاز از حق نمی کند و کسی را به حق نمی رساند)) (و ما لهم به من علم ان یتبعون الا الظن و ان الظن لا یغنی من الحق شیئا).
انسان متعهد و معتقد هرگز سخنی را بدون علم و آگاهی نمی گوید، و نسبتی را به کسی بی دلیل نمی دهد، تکیه بر گمان و پندار کار شیطان و انسانهای تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 531
شیطان صفت است ، و قبول خرافات و موهومات نشانه انحراف و بی عقلی است .
روشن است واژه ((ظن)) (گمان) دو معنی متفاوت دارد: گاه به معنی گمانهای بی پایه است که طبق تعبیرات آیات قبل هم ردیف هوای نفس و اوهام و خرافات است ، منظور از این کلمه در آیات مورد بحث همین معنی است .
معنی دیگر: گمانهائی است که معقول و موجه است و غالبا مطابق واقع و مبنای کار عقلا در زندگی روزمره می باشد، مانند شهادت شهود در محکمه و دادگاه ، یا ((قول اهل خبره)) و یا ((ظواهر الفاظ)) و امثال آن که اگر اینگونه گمانها را از زندگی بشر برداریم و تنها تکیه بر یقین قطعی کنیم نظام زندگی به کلی متلاشی می شود.
بدون شک این قسم از ظن داخل در این آیات نیست ، و شواهد فراوانی

در خود این آیات بر این معنی وجود دارد، و به تعبیر دیگر قسم دوم در حقیقت یکنوع علم عرفی است نه گمان ، بنابراین کسانی که با این آیه (ان الظن لا یغنی من الحق شیئا) و مانند آن برای نفی حجیت ((ظن)) به طور کلی استدلال کرده اند قابل قبول نیست .
این نکته نیز قابل توجه است که ظن در اصطلاح فقها و اصولیین به معنی اعتقاد راجح است (اعتقادی که یک طرف احتمال در نظر انسان ترجیح داشته باشد) ولی در لغت مفهوم گسترده ای دارد که حتی به وهم و احتمالات ضعیف نیز گفته می شود، و ظن بت پرستان از همین قبیل بود، خرافه ای به صورت یک احتمال ضعیف در مغزشان ظاهر میشد، سپس هوای نفس به فعالیت برمی خاست و آنرا تزیین می کرد، و احتمال دیگر را که در مقابل آن قرار داشت و قویتر بود به دست فراموشی می سپرد و تدریجا به صورت یک اعتقاد راسخ درمی آمد، در حالی که هیچ پایه ای نداشت . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 532
سپس برای اینکه روشن کند این گروه اهل استدلال و منطق نیستند، و حب دنیا و فراموش کردن یاد خدا آنها را در لجنزار این موهومات و خرافات غوطه ور ساخته ، می افزاید: ((چون چنین است از کسانی که از یاد ما اعراض کرده اند، و جز زندگی مادی دنیا را نمی خواهند و نمی جویند، روی بگردان)) و به آنها اعتنا مکن که شایسته سخن نیستند! (فاعرض عمن تولی عن ذکرنا و لم یرد الا الحیاة الدنیا).
منظور از ((ذکر خدا)) به عقیده بعضی از مفسران قرآن است ، و گاه احتمال داده شده که منظور دلائل منطقی و عقلی است که انسان را به خدا می رساند، و نیز احتمال داده اند همان یاد خدا است که نقطه مقابل غفلت است .
ولی ظاهر این است که این تعبیر مفهوم گسترده ای دارد که هر گونه توجه به خدا را چه از طریق قرآن ، و دلیل عقل ، و چه از طریق سنت ، و یاد قیامت شامل می گردد.
ضمنا این نکته نیز از آیه استفاده می شود که رابطه ای در میان غفلت از یاد خدا، و اقبال به مادیات ، و زرق و برق دنیا وجود دارد، و قابل توجه اینکه در میان این دو تاءثیر متقابل است ، غفلت از یاد خدا انسان را به سوی دنیاپرستی سوق می دهد، همانگونه که دنیاپرستی انسان را از یاد خدا غافل می سازد، و این هر دو با هواپرستی همراه است ، و طبعا خرافاتی که هماهنگ با آن باشد در نظر انسان جلوه می کند و تدریجا تبدیل به یک اعتقاد می شود.
شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که امر به اعراض از این گروه هرگز منافاتی با تبلیغ رسالت که وظیفه اصلی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) است ندارد، چرا که تبلیغ و انذار و بشارت مخصوص مواردی است که

حداقل احتمال تاءثیر وجود داشته باشد، آنجا که یقین به عدم تاءثیر است نباید نیروها را به هدر داد، و بعد از اتمام حجت باید اعراض کرد. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 533
این نیز قابل توجه است که این دستور مخصوص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نیست ، بلکه همه منادیان راه حق را شامل می شود، تا نیروهای ارزشمند تبلیغی خود را تنها در زمینه هائی صرف کنند که امید اثر است ، اما دنیا پرستان مغرور سیاه دلی که هیچ امیدی به هدایتشان نیست باید بعد از اتمام حجت آنها را به حال خود رها ساخت ، تا خداوند درباره آنها داوری کند.
در آخرین آیه مورد بحث برای اثبات انحطاط فکری این گروه می افزاید: ((این است آخرین حد معلومات آنها))! (ذلک مبلغهم من العلم).
آری اوج افکار آنها به اینجا منتهی شده که افسانه دختران خدا را درباره ملائکه طرح کنند، و در ظلمات اوهام و خرافات دست و پا زنند، و این است آخرین نقطه همت آنها که خدا را به فراموشی بسپارند و اقبال به دنیا کنند، و تمام شرف و حیثیت انسانی خود را با درهم و دیناری معاوضه نمایند.
و در پایان می گوید: ((پروردگار تو کسانی را که از راه او گمراه شده اند به خوبی می شناسد، و هدایت یافتگان را نیز از همه بهتر می داند)) (ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بمن اهتدی).
جمله ((ذلک مبلغهم من العلم)) می تواند اشاره به خرافاتی همچون بت پرستی و فرشتگان را دختران خدا دانستن باشد، یعنی نهایت آگاهی این گروه همین موهومات است .
یا اشاره به دنیاپرستی و اسارت آنها در چنگال مادیات ، یعنی نهایت فهم و شعورشان این است که به خواب و خور و عیش و نوش و متاع فانی و زودگذر و زرق و برق دنیا قناعت کرده اند.
در دعای معروفی که در اعمال ماه شعبان از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 534
نقل شده می خوانیم : و لاتجعل الدنیا اکبر همنا و لا مبلغ علمنا: ((خداوندا دنیا را بزرگترین مشغولیات فکری ما و نهایت علم و آگاهی ما قرار مده)).
پایان آیه اشاره به این حقیقت است که خداوند هم گمراهان را به خوبی می شناسد و هم هدایت یافتگان را، یکی را مشمول غضبش و دیگری را مشمول لطفش می سازد، و در قیامت هر کدام را بر طبق اعمالشان جزا خواهد داد.
نکته :
سرمایه دنیاپرستان
قابل توجه اینکه در آیات فوق در عین اینکه برای دنیاپرستان علمی قائل

شده آنها را گمراه می شمرد، این دلیل بر آن است که از دیدگاه قرآن علومی که هدف نهائیش تنها وصول به مادیات باشد، و در ماورای آن هدفی والاتر تعقیب نکند علم نیست ، ضلالت و گمراهی است ، و اتفاقا تمام بدبختیهائی که در دنیای امروز وجود دارد، تمام جنگها و خونریزیها ظلمها و تجاوزها، فسادها و آلودگیها، از همین علوم ضلالت آفرین سرچشمه می گیرد، از کسانی که مبلغ و منتهای علمشان همان حیات دنیاست ، و افق دیدشان از نیازهای حیوانیشان فراتر نمی رود!
آری تا علم ابزاری برای اهداف والاتری نشود جهل است ، و تا سرچشمه نور ایمان و وسیله ای در مسیر آن نگردد ضلال است . النجم
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 535
آیه 31-32
آیه و ترجمه
وَ للَّهِ مَا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الاَرْضِ لِیَجْزِی الَّذِینَ أَسئُوا بِمَا عَمِلُوا وَ یجْزِی الَّذِینَ أَحْسنُوا بِالحُسنی (31)
الَّذِینَ یجْتَنِبُونَ کَبَئرَ الاثْمِ وَ الْفَوَحِش إِلا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّک وَسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِکمْ إِذْ أَنشأَکم مِّنَ الاَرْض وَ إِذْ أَنتُمْ أَجِنَّةٌ فی بُطونِ أُمَّهَتِکُمْ فَلا تُزَکُّوا أَنفُسکُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَی (32)
ترجمه :31 - برای خدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است تا بدکاران را به خاطر اعمال بدشان کیفر دهد، و نیکوکاران را در برابر اعمال نیکشان پاداش .
32 - همانها که از گناهان کبیره و اعمال زشت ، جز صغیره ، دوری می کنند، آمرزش پروردگار تو گسترده است ، او نسبت به شما از همه آگاهتر است ، از آن هنگام که شما را از زمین آفرید، و در آن موقع که به صورت جنینهائی در شکم مادرانتان بودید، پس خودستائی نکنید چرا که او پرهیزگاران را بهتر می شناسد.
تفسیر :خودستائی نکنید، او شما را بهتر می شناسد!
از آنجا که در آیات گذشته سخن از علم خداوند نسبت به گمراهان و هدایت یافتگان بود، در آیات مورد بحث در ادامه همین سخن می افزاید
((برای تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 536
خداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است)) (و لله ما فی السموات و ما فی الارض).
مالکیت مطلقه در عالم هستی از آن او است ، و نیز حاکمیت مطلقه از آن او، و به همین دلیل تدبیر عالم هستی نیز به دست او است ، و چون چنین است جز او شایسته عبودیت و شفاعت نیست .
هدف بزرگ او از این آفرینش گسترده این است که انسان یعنی گل سرسبد عالم هستی را با برنامه های تکوینی و تشریعی و تعلیم و تربیت

انبیاء در مسیر تکامل پیش برد.
لذا در پایان آیه به عنوان نتیجه این مالکیت می فرماید: ((غرض این است که بدکاران را به خاطر اعمال بدشان کیفر دهد، و نیکوکاران را در برابر اعمال نیکشان پاداش)) (لیجزی الذین اسائوا بما عملوا و یجزی الذین احسنوا بالحسنی).
سپس به توصیف این گروه نیکوکار پرداخته ، چنین می گوید: ((آنها کسانی هستند که از گناهان کبیره و اعمال زشت دوری می کنند و اگر گناهی از آنها سر زند تنها صغیره است)) (الذین یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش الا اللمم).
((کبائر)) جمع کبیره و ((اثم)) در اصل به معنی عملی است که انسان را

از خیر و ثواب دور می کند، لذا معمولا به گناهان اطلاق می شود.
((لمم)) (بر وزن قلم) به گفته ((راغب)) در مفردات به معنی نزدیک شدن به گناه است ، و از گناهان صغیره نیز تعبیر به لمم می شود، این واژه در اصل از ماده ((المام)) گرفته شده که به معنی نزدیک شدن به چیزی بدون انجام آن است و گاه به اشیاء قلیل و کم نیز اطلاق شده است (اطلاق آن بر گناه صغیره نیز به همین جهت است).
مفسران نیز تفسیرهائی در همین حدود برای ((لمم)) ذکر کرده اند، بعضی آنرا به ((گناه صغیره))، و بعضی به نیت معصیت بدون انجام آن ، و بعضی به ((معاصی کم اهمیت)) تفسیر کرده اند.
گاه نیز گفته شده است که لمم هر گونه گناه را اعم از صغیره و کبیره شامل می شود مشروط بر اینکه عادت نشده باشد، و گاه گاه اتفاق بیفتد، و انسان متذکر گردد و توبه کند.
در روایات اسلامی نیز تفسیرهای گوناگونی برای این واژه آمده است ، در حدیثی از امام صادق می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: هو الذنب یلم به الرجل فیمکث ما شاء الله ، ثم یلم به بعد: ((منظور گناهی است که انسان به سراغ آن می رود سپس مدتی از گناه خودداری کرده بار دیگر به آن آلوده می شود)) (و هرگز کار همیشگی او نیست).
در حدیث دیگری نیز از همان امام (علیه السلام) می خوانیم : اللمم الرجل یلم به الذنب فیستغفر الله منه : ((لمم آن است که انسان به سراغ گناهی رود سپس از آن استغفار کند)).
روایات دیگری نیز به همین معنی نقل شده است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 538
قرائن موجود در آیه نیز گواهی می دهد که ((لمم)) به معنی گناهانی است که احیانا از انسان سر میزند، سپس متوجه می شود و آنرا ترک می گوید، زیرا استثناء ((لمم)) از ((کبائر)) (با توجه به اینکه ظاهر استثناء،

استثناء متصل است) گواهی است بر این معنا.
بعلاوه در جمله بعد قرآن می گوید: ((آمرزش پروردگار تو گسترده است)) (ان ربک واسع المغفرة).
این نیز دلیلی است بر اینکه گناهی از او سرزده که نیاز به غفران پروردگار دارد، نه تنها قصد و نیت و نزدیک شدن به گناه بی آنکه آنرا مرتکب شده باشد.
به هر حال منظور این است که نیکوکاران ممکن است لغزشی داشته باشند، ولی گناه بر خلاف طبع و سجیه آنهاست ، روح و قلب آنها همواره پاک است و آلودگیها جنبه عرضی دارد، و لذا به محض ارتکاب گناه پشیمان می شوند و از خدا تقاضای بخشش می کنند، چنانکه در آیه 201 اعراف می خوانیم : ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون : ((پرهیزگاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطانی که پیرامون وجود آنها در گردش است می شوند به یاد خدا می افتند و بینا می گردند)) (و توبه می کنند).
نظیر همین معنی در آیه 135 سوره ((آل عمران)) نیز آمده است که در توصیف ((متقین)) و ((محسنین)) می فرماید: و الذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم : ((آنها کسانی هستند که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند، یا به خود ستمی کنند بیاد خدا می افتند و برای گناهانشان آمرزش می طلبند)).
اینها همه گواه بر تفسیری است که برای لمم گفته شد.
در اینجا با حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) این بحث را پایان می دهیم تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 539
که در پاسخ سؤ ال از تفسیر آیه مورد بحث فرمود: اللمام العبد الذی یلم بالذنب بعد الذنب لیس من سلیقته ، ای من طبیعته : ((انجام دهنده لمم بنده ای است که گاه گناه از او سر می زند ولی طبیعت او نیست)).
در دنباله آیه برای تاءکید عدالت پروردگار، در مساءله پاداش و کیفر از علم بی پایان او که همه بندگان و اعمالشان را فرامی گیرد سخن می گوید، و می فرماید: ((او نسبت به شما از همه آگاهتر است ، از آن هنگام که شما را از زمین آفرید، و در آن موقع که به صورت جنینهائی در شکم مادرانتان بودید)) (هو اعلم بکم اذ انشاکم من الارض و اذا انتم اجنة فی بطون امهاتکم).
آفرینش انسان از زمین یا به اعتبار خلقت نخستین او از طریق حضرت آدم است که از خاک آفریده شده ، و یا به اعتبار این است که تمام مواد تشکیل دهنده وجود انسان از زمین گرفته شده ، که از طریق تغذیه در ترکیب بندی نطفه ، و سپس در مراحل پرورش جنین مؤ ثر است ، و در هر حال هدف این است که خداوند از همان زمان که ذرات وجود شما در

لابلای خاکهای زمین بود و از آن روز که نطفه ناچیزی در رحم مادر در درون پردههای ظلمانی رحم بودید از تمام جزئیات وجود شما آگاه بوده است ، با این حال چگونه ممکن است از اعمال شما بیخبر باشد؟!
این تعبیر ضمنا مقدمه ای است برای سخن بعد که می فرماید: ((پس خودستائی نکنید، و از پاک بودن خود سخن مگوئید، چرا که او پرهیزگاران را از همه بهتر می شناسد)) (فلاتزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی).
نه نیازی به معرفی شما دارد، و نه شرح اعمال نیکتان ، او هم از اعمال شما آگاه است ، و هم از میزان خلوص نیتتان ، و حتی شما را از خودتان
بهتر تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 540
می شناسد، و از صفات درونی و اعمال برونی به خوبی آگاه است .
بعضی از مفسران گفته اند این آیه در مورد گروهی نازل شد که بعد از انجام نماز و روزه در مقام مدح خویش بر می آمدند و می گفتند: نماز ما چنین بود، و روزه ما چنان ! آیه فوق نازل شد و آنها را از این کار نهی کرد.
نکته ها:
1 - علم بی پایان خدا
باز در این آیات به مساءله علم خدا و وسعت بی انتهای آن اشاره شده ، ولی تعبیر تعبیر تازه ای است ، چرا که روی دو نکته تکیه می کند که از خفی ترین و پیچیده ترین حالات انسان است : حالت آفرینش انسان از خاک که هنوز عقول دانشمندان در آن حیران است ، که چگونه ممکن است موجود زنده ای از موجود بی جان به وجود آید؟ قطعا چنین امری در گذشته واقع شده خواه در مورد انسان یا جانداران دیگر، ولی تحت چه شرائطی معلوم نیست ، آنقدر این مساءله پیچیده و مرموز است که تاکنون اسرار آن از علم و دانش بشر مکتوم مانده .
دیگر مساءله تحولات اسرارآمیز وجود انسان در دوران جنینی است که آن نیز از مرموزترین کیفیات خلقت انسان است ، هر چند شبحی از آن برای علم و دانش بشر کشف شده ، اما هنوز مسائل اسرارآمیز و سؤ الات بدون پاسخ درباره جنین کم نیست .
کسی که در این دو حالت از تمام اسرار وجود انسان و تحولات و تغییرات آن آگاه است و او را هدایت و رهبری و تربیت می کند چگونه ممکن است
از تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 541
اعمال و افعال او با خبر نباشد، و جزای هر کدام را به اندازه لازم ندهد؟ پس این علم بی پایان پشتوانه عدالت مطلقه او است .
2 - ((کبائر الاثم)) چیست ؟
در مورد گناهان کبیره که در چند آیه قرآن به آن اشاره شده مفسران از یکسو، و فقهاء و محدثان از سوی دیگر سخن بسیار گفته اند.
بعضی همه گناهان را کبیره می دانند، چون در برابر خداوند بزرگ هر

گناهی بزرگ است .
در حالی که بعضی دیگر کبیره و صغیره را امر نسبی تلقی کرده ، و هر گناهی را نسبت به گناه مهمتر صغیره می دانند، و نسبت به گناه کوچکتر کبیره .
جمعی نیز معیار در کبیره بودن را وعده عذاب الهی نسبت به آن در متن قرآن دانسته اند.
گاه نیز گفته شده که ((گناه کبیره)) هر گناهی است که حد شرعی در مورد آن جاری می گردد.
ولی از همه بهتر اینکه گفته شود با توجه به اینکه تعبیر به ((کبیره)) دلیل بر عظمت گناه است هر گناهی که یکی از شرائط زیر را داشته باشد کبیره محسوب می شود:
الف - گناهانی که خداوند وعده عذاب درباره آن داده است .
ب - گناهانی که در نظر اهل شرع و لسان روایات با عظمت یاد شده .
ج - گناهانی که در منابع شرعی بزرگتر از گناهی شمرده شده که جزء کبائر است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 542
د - و بالاخره گناهانی که در روایات معتبر تصریح به کبیره بودن آن شده است .
در روایات اسلامی تعداد کبائر مختلف ذکر شده ، در بعضی تعداد آنها هفت گناه (قتل نفس ، عقوق والدین ، رباخواری ، بازگشت به دارالکفر بعد از هجرت ، نسبت زنا به زنان پاکدامن دادن ، خوردن مال یتیم و فرار از جهاد).
و در بعضی دیگر تعداد آن هفت گناه شمرده شده با این تفاوت که بجای عقوق والدین ((کلما اوجب الله علیه النار)) (آنچه خداوند دوزخ را برای آن واجب کرده) ذکر شده است .
در بعضی دیگر تعداد آنها ده گناه ، و در بعضی نوزده گناه ، و در بعضی تعداد بسیار بیشتری دیده می شود.
این تفاوت در شمارش تعداد کبائر به خاطر آن است که همه گناهان کبیره نیز یکسان نیست ، بلکه بعضی از اهمیت بیشتری برخوردار است ، و به تعبیر دیگر ((اکبر الکبائر)) است ، بنابراین تضادی در میان آنها وجود ندارد.
3 - خودستائی و تزکیه نفس
زشتی این کار تا حدی است که این مطلب به صورت یک ضربالمثل درآمده که تزکیة المرء نفسه قبیحه : ((خودستائی زشت و ناپسند است)).
سرچشمه اصلی این عمل ناپسند عدم شناخت خویشتن است چرا که اگر انسان خود را به خوبی بشناسد کوچکی خود را در برابر عظمت پروردگار، تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 543
و ناچیز بودن اعمالش را در برابر مسؤ لیتهای سنگینی که بر عهده دارد، و

نعمتهای عظیمی را که خدا به او بخشیده بداند هرگز گام در جاده خودستائی نخواهد گذاشت غرور و غفلت و خود برتربینی و تفکرات جاهلی نیز انگیزه های دیگری برای این کار زشت است .
خودستائی از آنجا که بیانگر اعتقاد انسان به کمال خویشتن است مایه عقب ماندگی او است ، چرا که رمز تکامل ((اعتراف به تقصیر)) و قبول وجود نقصها و ضعفها است .
به همین دلیل اولیای خدا همیشه معترف به تقصیر خود در برابر وظائف الهی ، بودند، و مردم را از خودستائی و بزرگ شمردن اعمال خویش نهی می کردند.
در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر آیه مورد بحث (فلا تزکوا انفسکم) آمده است : لایفتخر احدکم بکثرة صلاته و صیامه و زکاته و نسکه ، لان الله عز و جل اعلم بمن اتقی : ((هیچ کس از شما نباید به فزونی نماز و روزه و زکات و مناسک حج و عمره افتخار کند زیرا خداوند پرهیزگاران شما را از همه بهتر می شناسد)).
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در یکی از نامه هائی که برای معاویه نوشته ، و مسائل بسیار مهمی را در آن یاد آوری کرده ، می فرماید: و لو لا ما نهی الله عنه من تزکیة المرء نفسه لذکر ذاکر فضائل جمة ، تعرفها قلوب المؤ منین ، و لا تمجها آذان السامعین : ((اگر نه این بود که خداوند از خودستائی نهی کرده ، گوینده ، فضائل فراوانی را بر می شمرد که دلهای آگاه مؤ منان با آن آشناست ، و گوشهای شنوندگان از شنیدنش ابا ندارد)) (منظور از گوینده خود امام (علیه السلام) تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 544
است).
در این زمینه بحث مشروحی در جلد سوم ذیل آیه 49 سوره نساء نیز آمده است (صفحه 413 به بعد).
ناگفته نماند که گاه ضرورتهائی ایجاب می کند که انسان خود را با تمام امتیازاتی که دارد معرفی کند، چرا که بدون آن هدفهای مقدسی پایمال می گردد، میان اینگونه سخنان ، با خودستائی و تزکیه نفس تفاوت بسیار است .
نمونه این سخن خطبه امام سجاد (علیه السلام) در مسجد شام است ، در آن هنگام که می خواهد خود و خاندانش را به مردم شام معرفی کند، تا توطئه بنی امیه در زمینه خارجی بودن شهیدان کربلا عقیم گردد، و نقشه های شیطانی آنها نقش بر آب شود.
در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نیز می خوانیم هنگامی که از مساءله ستایش خویشتن سؤ ال کردند فرمود: ((گاه به خاطر ضرورتهائی لازم می شود)) سپس به دو مورد از سخنان انبیا که در قرآن آمده است

استدلال کرد: نخست یوسف که به عزیز مصر پیشنهاد کرد او را خزانه دار کشور مصر کند، و افزود: ((انی حفیظ علیم)): ((من نگاهبان آگاهی هستم و دیگری در مورد پیامبر بزرگ خدا ((هود)) که قوم خود را مخاطب ساخته گفت)): انا لکم ناصح امین : ((من برای شما خیرخواه امینی می باشم)).
النجم
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 545
آیه 33-41
آیه و ترجمه
أَ فَرَءَیْت الَّذِی تَوَلی (33)
وَ أَعْطی قَلِیلاً وَ أَکْدَی (34)
أَ عِندَهُ عِلْمُ الْغَیْبِ فَهُوَ یَرَی (35)
أَمْ لَمْ یُنَبَّأْ بِمَا فی صحُفِ مُوسی (36)
وَ إِبْرَهِیمَ الَّذِی وَفی (37)
أَلا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَی (38)
وَ أَن لَّیْس لِلانسنِ إِلا مَا سعَی (39)
وَ أَنَّ سعْیَهُ سوْف یُرَی (40)
ثمَّ یجْزَاهُ الْجَزَاءَ الاَوْفی (41)
ترجمه :33 - آیا آن کس را که از اسلام (یا انفاق) روی گردان شد مشاهده کردی ؟!
34 - و کمی عطا کرد و از بیشتر امساک نمود.
35 - آیا نزد او علم غیب است و می بیند (که دیگران می توانند گناهان او را بردوش گیرند).
36 - یا از آنچه در کتب موسی نازل گردیده با خبر نشده است ؟ تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 546
37 - و در کتب ابراهیم همان کسی که وظیفه خود را به طور کامل ادا کرد.
38 - که هیچکس بار گناه دیگری را بر دوش نمی گیرد.
39 - و اینکه برای انسان بهره ای جز سعی و کوشش او نیست .
40 - و اینکه سعیش به زودی دیده می شود (و به نتیجه اش می رسد).
41 - سپس به او جزای کافی داده خواهد شد.
شان نزول :غالب مفسران برای آیات فوق شان نزولی نقل کرده اند ولی این شاءن نزولها هماهنگ نیست آنچه بیشتر در میان آنها معروف است دو شاءن نزول زیر است :
1 - این آیات ناظر به ماجرای عثمان است ، او اموال فراوانی داشت و از اموال خود انفاق می کرد، یکی از بستگان او بنام ((عبدالله بن سعد)) گفت : اگر به این وضع ادامه دهی چیزی برای تو باقی نمی ماند، عثمان

گفت : من گناهانی دارم که می خواهم به این وسیله رضا و عفو الهی را جلب کنم ، عبد الله گفت : اگر شتر سواریت را با جهازش به من دهی من تمام گناهانت را به گردن می گیرم ! عثمان چنین کرد، و بر این قرارداد گواه گرفت ، و بعد از آن از انفاق خودداری کرد (آیات فوق نازل شد و این کار را شدیدا نکوهش کرد، و این حقیقت را روشن ساخت که هیچکس نمی تواند بار گناه دیگری را بر دوش گیرد و نتیجه سعی و تلاش هر کس به خود او می رسد).
2 - آیه درباره ((ولید بن مغیره)) است ، او به سوی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمد و به اسلام نزدیک شد، بعضی از مشرکان او را سرزنش کرده ، گفتند: آئین بزرگان تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 547
ما را رها کردی ، آنها را گمراه شمردی ، و گمان کردی آنها در آتش دوزخند!
او گفت : راستی من از عذاب خدا می ترسم !، شخص سرزنش کننده گفت : اگر چیزی از اموالت را به من دهی و به سوی شرک بازگردی من عذاب تو را بر گردن می گیرم ! ولید بن مغیره این کار را کرد، ولی مالی را که بنا بود بپردازد جز قسمت کمی از آن را نپرداخت ! آیه فوق نازل شد و ولید را بر روی گرداندن از ایمان نکوهش کرد.
تفسیر :هر کس مسئول اعمال خویش است
در آیات گذشته سخن از این بود که خداوند بدکاران را در برابر اعمال بدشان کیفر می دهد و نیکوکاران را پاداش ، چون ممکن است بعضی تصور کنند می شود کسی را به گناه دیگری کیفر داد، یا گناه دیگری را بر گردن گرفت آیات در مقام نفی این توهم برآمده ، و این اصل مهم اسلامی را که نتیجه اعمال هر کس فقط به خود او باز می گردد تشریح می کند:
نخست می فرماید: ((آیا آن کس را که از اسلام (یا از انفاق) روی گرداند مشاهده کردی))؟! (اءفراءیت الذی تولی).
((و کمی مال داد و از انفاق (یا از پرداخت مال بیشتر) امساک کرد)) (به گمان اینکه دیگری می تواند بار گناهان او را بر دوش گیرد) (و اعطی قلیلا و اکدی). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 548
((آیا او علم غیب دارد، و می بیند که دیگران می توانند گناهان او را به دوش گیرند)؟! (اء عنده علم الغیب فهو یری).
چه کسی از قیامت آمده و برای آنها خبر آورده است که افراد می توانند رشوه گیرند و گناه دیگران را برگردن نهند؟! یا چه کسی از سوی خدا آمده و به آنها خبر داده است که خدا به این معامله راضی است ؟! جز این است که اوهامی را به هم بافته اند، و برای فرار از زیر بار مسئولیتها خود را در تار و پود این اوهام گرفتار ساخته اند؟!
بعد از این اعتراض شدید قرآن به بیان یک اصل کلی که در سایر آئین های

آسمانی نیز بوده است ، پرداخته ، چنین می گوید: آیا کسی که با این وعده های خیالی دست از انفاق (یا ایمان) برداشته ، و می خواهد خود را با پرداختن مختصر مالی از کیفر الهی رهائی بخشد، ((از آنچه در کتب موسی نازل گردیده با خبر نشده است))؟! (اءم لم ینبا بما فی صحف موسی).
((و همچنین آنچه در کتاب ابراهیم نازل شده ، همان ابراهیم که وظیفه خود را به طور کامل ادا کرد)) (و ابراهیم الذی وفی).
همان پیامبر بزرگی که به تمام عهد و پیمانهای الهی وفا کرد، حق رسالت او را ادا نمود، و برای تبلیغ آئین او از هیچ مشکل و تهدید و آزاری نهراسید، تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 549
همان کسی که در بوته امتحانات مختلف قرار گرفت ، و حتی فرزندش را به فرمان خدا به قربانگاه برد و کارد بر گلوی او گذارد، و از تمام این امتحانات سربلند و سرفراز بیرون آمد و مقام والای رهبری خلق را به او عطا فرمود چنانکه در آیه 124 سوره بقره می خوانیم : و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما: ((به خاطر بیاور زمانی را که خداوند ابراهیم را با دستوراتی آزمود، و او از عهده همه این امتحانات برآمد و آنها را تکمیل کرد و خداوند به او فرمود من تو را پیشوای مردم قرار دادم)).
بعضی از مفسران در توضیح این آیه گفته اند بذل نفسه للنیران ، و قلبه للرحمن و ولده للقربان و ما له للاخوان : ((ابراهیم در راه خدا تن را به آتش سپرد و قلبش را به خدا، و فرزندش را به قربانی ، و اموالش را به برادران و یاران)).
((آیا با خبر نشده است که در تمام این کتب آسمانی این حکم نازل شده که هیچکس بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد))؟! (الا تزر وازرة وزر اخری).
((وزر)) در اصل از ((وزر)) (بر وزن خطر) گرفته شده که به معنی پناهگاههای کوهستانی است ، سپس واژه ((وزر)) به بارهای سنگین اطلاق گردیده به خاطر شباهتی که با سنگهای عظیم کوه دارد، و بعد از آن به گناه نیز اطلاق شده چرا که بار سنگینی بر دوش انسان می نهد.
منظور از ((وازره)) انسانی است که تحمل وزر می کند. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 550
سپس برای توضیح بیشتر می افزاید: ((آیا خبر ندارد که در این کتب آسمانی آمده است برای انسان بهره ای جز سعی و کوشش او نیست))؟! (و ان لیس للانسان الا ما سعی).
سعی در اصل به معنی راه رفتن سریع است که به مرحله دویدن نرسیده ، ولی غالبا به معنی تلاش و کوشش به کار می رود، چرا که به هنگام تلاش و کوشش در کارها انسان حرکات سریعی انجام می دهد، خواه کار خیر باشد

یا شر.
جالب اینکه نمی فرماید: بهره انسان کاری است که انجام داده ، بلکه می فرماید تلاشی است که از او حاصل شده است ، اشاره به اینکه مهم تلاش و کوشش است هر چند انسان احیانا به مقصد و مقصودش نرسد که اگر نیتش خیر باشد خدا پاداش خیر به او می دهد، چرا که او خریدار نیتها و اراده هاست ، نه فقط کارهای انجام شده !
((و آیا خبر ندارد که سعی و کوشش او به زودی دیده می شود))؟! (و ان سعیه سوف یری).
نه تنها نتیجه های این سعی و تلاش ، چه در مسیر خیر باشد یا شر، بلکه خود اعمال او، در آن روز در برابرش آشکار می شود، همانگونه که در جای دیگر می فرماید: یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا: ((روزی که هر کس اعمال نیکی را که انجام داده حاضر می بیند)) (آل عمران - 30).
و نیز درباره مشاهده اعمال نیک و بد در قیامت در سوره زلزال آیه 7 و 8
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 551
می خوانیم : ((فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره : ((هر کس به قدر سنگینی ذرهای کار خیر کرده باشد آنرا میبیند، و هر کس به اندازه سنگینی ذرهای کار بد کرده باشد آنرا خواهد دید))!
((سپس در برابر عملش به او جزای کافی داده می شود)) (ثم یجزاه الجزاء الاوفی).
منظور از ((جزاء اءوفی)) جزائی است که درست به اندازه عمل باشد، البته این منافات با تفضل الهی در مورد اعمال نیک به ده برابر، یا صدها، و هزاران برابر ندارد، و اینکه بعضی از مفسران ((جزاء اوفی)) را به معنی پاداش بیشتر در مورد حسنات گرفته اند صحیح به نظر نمیرسد زیرا این آیه گناهان را نیز شامل می شود، بلکه گفتگوی اصلی آیه در مورد وزر و گناه است (دقت کنید).
نکته ها:
1 - سه اصل مهم اسلامی
در آیات فوق اشاره به سه اصل از اصول مسلم اسلامی آمده ، که در کتب
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 552
آسمانی پیشین نیز به عنوان اصول مسلمی شناخته شده است :
الف - هر کس مسئول گناهان خویش است .
ب - بهره هر کس در آخرت همان سعی و کوشش او است .
ج - خداوند به هر کس در برابر عملش جزای کامل می دهد.
و به این وسیله قرآن خط بطلان بر بسیاری از اوهام و خرافات که عوام مردم دارند، و یا احیانا در بعضی از مذاهب به صورت یک عقیده درآمده است می کشد.

قرآن از این طریق نه تنها عقیده مشرکان عرب را در زمان جاهلیت که معتقد بودند یک انسان می تواند گناهان دیگری را بر عهده گیرد نفی می کند، بلکه قلم سرخ بر اعتقاد معروفی که میان مسیحیان رائج بوده و هست می کشد که می گویند: خداوند فرزندش مسیح را به دنیا فرستاد تا بالای دار رود، و زجر و شکنجه بیند و بار گناه گنهکاران را بر دوش کشد!
همچنین اعمال زشت گروهی از کشیشان را که در قرون وسطی مغفرت نامه و اوراق استحقاق بهشت را می فروختند، و امروز هم به مساءله گناه بخشی ادامه می دهند، محکوم می نماید.
منطق عقل نیز همین را اقتضا می کند که ((هر کسی مسئول اعمال خویش ، و منتفع به اعمال خویش باشد)).
این اعتقاد اسلامی سبب می شود که انسان بجای پناه بردن به خرافات ، و یا گناه خویش را به گردن این و آن افکندن ، به سراغ سعی و تلاش و کوشش در اعمال خیر برود، و از گناه بپرهیزد، و هر گاه لغزشی برای او رخ داد و خطائی دامان او را گرفت برگردد و توبه کند و جبران نماید.
تاءثیر تربیتی این عقیده در انسانها کاملا روشن و غیر قابل انکار است ، همانگونه که اثر مخرب آن عقائد جاهلی نیز بر کسی پوشیده نیست .
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 553
درست است که این آیات ناظر به سعی و تلاش برای آخرت و مشاهده پاداش آن در سرای دیگر است ، ولی ملاک و معیار اصلی آن ، دنیا را نیز در بر می گیرد به این معنی که افراد با ایمان نباید در انتظار دیگران بنشینند که برای آنها کار کنند، و مشکلات جامعه آنها را حل نمایند.
بلکه خود دامن همت به کمر زده به سعی و تلاش و کوشش برخیزند.
از این آیات یک اصل حقوقی نیز در مسائل جزائی نیز استفاده می شود که همیشه کیفرها دامان گنهکاران واقعی را می گیرد و کسی نمی تواند کیفر دیگری را به ذمه بگیرد.
2 - سؤ استفاده از مفاد آیه
چنانکه گفتیم این آیات به قرینه آیات قبل و بعد، ناظر به تلاشهای انسان برای امور آخرت است ، ولی با اینحال چون براساس یک حکم مسلم عقلی است می توان نتیجه آن را تعمیم داد و تلاشهای دنیا را نیز مشمول آن دانست ، و همچنین پاداشها و کیفرهای دنیوی را.
اما این به آن معنی نیست که بعضی از کسانی که تحت تاءثیر مکتبهای سوسیالیستی قرار گرفته اند به آن استناد جسته بگویند مفهوم آیه این است که مالکیت تنها از طریق کار حاصل می شود و بر قانون ارث و مضاربه و اجاره و مانند آن خط بطلان کشند.
عجب اینکه آنها دم از اسلام می زنند و به آیات قرآن نیز استدلال می کنند در حالی که مساءله ارث از اصول قطعی اسلام است و همچنین زکات و

خمس ، در حالی که نه وارث تلاش و کوششی برای اموال مورث خود انجام داده و نه مستحقین خمس و زکات ، و نه در موارد وصایا و نذر و مانند آن ، در حالی که همه تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 554
این امور در قرآن مجید آمده است .
و به تعبیر دیگر این یک اصل است ، ولی غالبا در برابر هر اصل استثناء وجود دارد، فی المثل ارث بردن ((فرزند)) از ((پدر)) یک اصل است ، اما هر گاه پسر قاتل پدر باشد و یا از اسلام بیرون رود از ارث ممنوع خواهد شد.
همچنین رسیدن نتیجه تلاش هر کس به او، یک اصل است اما مانعی ندارد که طبق قرارداد اجاره که یکی از اصول قرآنی است آنرا در برابر چیزی که مورد رضای طرفین است واگذار کند، یا از طریق وصیت و نذر که آن نیز در قرآن است به دیگری منتقل سازد.
3 - پاسخ به چند سؤ ال
در اینجا سؤ الاتی مطرح است که باید به آن پاسخ داد:
نخست اینکه اگر بهره هر کس در قیامت تنها حاصل سعی او است ، پس ((شفاعت)) چه معنی دارد؟
دیگر اینکه در آیه 21 سوره طور در مورد بهشتیان می خوانیم : الحقنا بهم ذریتهم : ((ما فرزندان آنها را نیز به آنها ملحق می سازیم)) در حالی که ((ذریه)) تلاشی در این راه نکرده اند.
از این گذشته در روایات اسلامی آمده که هر گاه کسی اعمال خیری انجام دهد، نتیجه او به فرزندان او می رسد.
پاسخ همه این سؤ الات یک جمله است و آن اینکه : قرآن می گوید: انسان بیش از سعی و کوشش خود حق ندارد، ولی این مانع از آن نخواهد بود که از طریق لطف و تفضل پروردگار، نعمتهائی به افراد لایق داده شود، تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 555
((استحقاق)) مطلبی است و ((تفضل)) مطلبی دیگر، همانگونه که حسنات را ده برابر و گاه صدها یا هزاران برابر پاداش می دهد.
از این گذشته ((شفاعت)) - چنانکه در جای خود گفته ایم - بی حساب نیست ، آن هم نیاز به نوعی سعی و تلاش ، و ایجاد رابطه ای معنوی با شفاعت کننده دارد، همچنین در مورد الحاق فرزندان بهشتیان به آنها نیز قرآن در همان آیه می گوید: و اتبعتهم ذریتهم بایمان : ((این در صورتی است که فرزندان آنها در ایمان از آنها پیروی کنند)).
4 - صحف ابراهیم و موسی
((صحف)) جمع ((صحیفه)) در اصل به معنی هر چیز گسترده ای است ، و لذا به صورت ((صحیفة الوجه)) می گویند، سپس به صفحات کتاب نیز اطلاق شده است .

منظور از ((صحف موسی)) در آیات فوق همان تورات است و ((صحف ابراهیم)) نیز اشاره به کتاب آسمانی او است .
مرحوم ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) در تفسیر سوره اعلی حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) نقل کرده که خلاصهاش چنین است :
((ابوذر سؤ ال می کند: پیامبران الهی چند نفر بودند؟
می فرماید: یکصد و بیست و چهار هزار نفر!
باز سؤ ال می کند: رسولان آنها چند نفر بودند؟
می فرماید: سیصد و سیزده نفر و بقیه نبی بودند.
(رسول کسی است که مامور ابلاغ و انذار است در حالی که مفهوم نبی اعم است). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 556
باز سؤ ال می کند: آدم پیامبر بود؟ فرمود آری ، خداوند با او سخن گفت و او را با دست قدرت خود آفرید.
سؤ ال می کند: خداوند چند کتاب نازل فرموده است ؟ می فرماید: یکصد و چهار کتاب : ده صحیفه بر آدم ، پنجاه صحیفه به شیث ، سی صحیفه بر ادریس ، ده صحیفه بر ابراهیم (که مجموعا یکصد صحیفه می شود) و تورات و انجیل و زبور و قرآن .
5 - اصل مسئولیت در برابر اعمال در کتب پیشین
جالب توجه این که در تورات کنونی در کتاب ((حزقیل)) نیز مضمون بعضی از آیات مورد بحث آمده است زیرا چنین می خوانیم :
((جانی که گناه می ورزد خواهد مرد، پسر بار گناه پدر را نخواهد کشید و پدر بار گناه پسر را نخواهد کشید)).
همین معنی در خصوص مورد قتل در سفر تثنیه ((تورات)) نیز آمده است : ((پدران به عوض اولاد کشته نشوند، و هم اولاد به عوض پدران کشته نشوند، هر کس به سبب گناه خود کشته شود)).
البته کتب انبیای پیشین به طور کامل امروز در دست ما نیست و گرنه به موارد بیشتری درباره این اصل دست می یافتیم . النجم
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 557
آیه 42-49
آیه و ترجمه
وَ أَنَّ إِلی رَبِّک الْمُنتهَی (42)
وَ أَنَّهُ هُوَ أَضحَک وَ أَبْکَی (43)
وَ أَنَّهُ هُوَ أَمَات وَ أَحْیَا(44)
وَ أَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَینِ الذَّکَرَ وَ الاُنثی (45)
مِن نُّطفَةٍ إِذَا تُمْنی (46)
وَ أَنَّ عَلَیْهِ النَّشأَةَ الاُخْرَی (47)

وَ أَنَّهُ هُوَ أَغْنی وَ أَقْنی (48)
وَ أَنَّهُ هُوَ رَب الشعْرَی (49)
ترجمه :42 - (و آیا از کتب پیشین انبیاء به او نرسیده است) که همه امور به پروردگارت باز می گردد؟
43 - و اینکه او است که می خنداند و می گریاند!
44 - و او است که می میراند و زنده می کند.
45 - و او است که دو زوج مذکر و مؤ نث را می آفریند،
46 - از نطفه ای که خارج می شود (و در رحم میریزد). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 558
47 - و اینکه بر خدا است ایجاد عالم دیگر (تا عدالت اجرا گردد).
48 - و اینکه او است که بی نیاز می کند، و سرمایه باقی می بخشد.
49 - و اینکه او است پروردگار ستاره شعری .
تفسیر :تمام خطوط به او منتهی می شود!
این آیات تجلیگاه صفاتی است از خدا که هم مساءله توحید را روشن می سازد و هم مساءله معاد را.
در این آیات در ادامه بحثهای گذشته پیرامون مساءله جزای اعمال می فرماید: ((آیا انسان خبر ندارد که در صحف موسی و ابراهیم آمده است که همه امور به پروردگارت منتهی می شود)) (و ان الی ربک المنتهی).
نه تنها حساب و ثواب و جزا و کیفر در آخرت به دست قدرت او است که در این جهان نیز سلسله اسباب و علل به ذات پاک او منتهی می گردد، تمام تدبیرات این جهان از تدبیر او نشات می گیرد، و بالاخره تکیه گاه عالم هستی و ابتدا و انتهای آن ذات پاک خدا است .
در بعضی از روایات در تفسیر این آیه از امام صادق (علیه السلام) چنین می خوانیم : ((اذا انتهی الکلام الی الله فامسکوا))!.
((هنگامی که سخن به ذات خدا می رسد سکوت کنید)) یعنی درباره ذات او سخن نگوئید که عقلها در آنجا حیران است و بجائی نمی رسد، و اندیشه در ذات نامحدود برای عقول محدود غیر ممکن است ، چرا که هر چه در اندیشه گنجد محدود است و خداوند محال است محدود گردد.
البته این تفسیر بیان مفهوم دیگری برای این آیه است که با آنچه گفتیم تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 559
منافات ندارد و هر دو می تواند در معنی آیه جمع باشد.
سپس برای روشن ساختن حاکمیت او در امر ربوبیت ، و منتهی شدن همه امور این جهان به ذات پاک او، می افزاید ((و نیز آمده است که او است که می خنداند و می گریاند)) (و انه هو اضحک و ابکی).
((و او است که می میراند و زنده می کند)) (و انه هو امات و احیا).
((و او است که دو زوج مذکر و مؤ نث را می آفریند)) (و انه خلق الزوجین

الذکر و الانثی).
((از نطفه ای که خارج می شود و در قرارگاه رحم می ریزد)) (من نطفة اذا تمنی).
این چند آیه در حقیقت بیان جامع و توضیح جالبی است برای مساءله انتهای همه امور به ربوبیت و تدبیر پروردگار، زیرا می گوید: مرگ و حیات شما به دست او است ، تداوم نسلها از طریق آفرینش زوجین نیز به تدبیر او است همچنین تمام حوادثی که در طول زندگی انسان رخ می دهد از ناحیه او است ، او می گریاند یا می خنداند، می میراند یا زنده می کند، و به این ترتیب سر رشته زندگی از آغاز تا انجام همه به ذات پاکش منتهی می گردد.
در حدیثی مفهوم خنده و گریه در این آیه توسعه داده شده و در تفسیر آن چنین می گوید: ابکی السماء بالمطر، و اضحک الارض بالنبات : ((خداوند

آسمان را با باران می گریاند، و زمین را با گیاهان می خنداند))!.
بعضی از شعرا همین مضمون را در شعر خود آورده اند:
ان فصل الربیع فصل جمیل تضحک الارض من بکاء السماء!
((فصل بهار فصل زیبائی است)) ((چرا که زمین از گریه آسمان می خندد))!
قابل توجه اینکه از میان تمام افعال انسان روی مساءله خنده و گریه تکیه شده است ، چرا که این دو وصف مخصوص انسان است ، و در جانداران دیگر یا اصلا وجود ندارد و یا بسیار نادر است .
چگونگی فعل و انفعالها و دگرگونیهائی که در جسم انسان به هنگام خنده و گریه رخ می دهد، و ارتباط آنها با دگرگونیهای روحی بسیار پیچیده و شگفت انگیز است و در مجموع می تواند آیت روشنی از آیات مدبریت حق باشد، علاوه برتناسبی که این دو با مساءله حیات و مرگ دارند.
و به هر حال انتهای تمام امور به تدبیر و ربوبیت خداوند منافاتی با اصل اختیار و آزادی اراده انسان ندارد، چرا که اختیار و آزادی نیز از ناحیه او است و منتهی به او می گردد.
بعد از ذکر اموری که مربوط به ربوبیت و تدبیر پروردگار است به امر معاد پرداخته می گوید: آیا انسان خبر ندارد که در کتب پیشین آمده که بر خداوند است ایجاد عالم دیگر؟! (و ان علیه النشاة الاخری).
((نشاة)) به معنی آفرینش و تربیت چیزی است ، ((نشاة اخری)) چیزی جز رستاخیز نیست .
تعبیر به ((علیه)) (بر خداوند لازم است) از این نظر است که وقتی پروردگار تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 561
حلیم انسانها را آفرید، و وظائفی بر دوش آنها گذارد، و به همه آزادی داد،

و در این میان افرادی مطیع و غیر مطیع ، و افرادی ظالم و افرادی مظلوم وجود داشتند، و هیچیک در این جهان به پاداش و کیفر نهائی خود نرسیدند، حکمتش ایجاب می کند که نشاه دیگری در کار باشد تا عدالت تحقق پذیرد.
بعلاوه شخص حکیم این جهان پهناور را برای زندگی چند روزه با آنهمه ناملائمات خلقت نمی کند، حتما باید مقدمه ای باشد برزندگی گسترده ای که ارزش این برنامه وسیع را دارد، یا به تعبیر دیگر هر گاه نشاه دیگری نباشد آفرینش این جهان به هدف نهائی نخواهد رسید.
این نیز قابل توجه است که خداوند چنین وعده ای را به عنوان یک وعده حتمی به بندگانش داده و صدق کلام او ایجاب می کند که وعده هایش تخلف ناپذیر باشد.
سپس می افزاید: ((و او کسی است که بندگان را بی نیاز می کند، و سرمایه های باقی در اختیارشان می نهد)) (و انه هو اغنی و اقنی).
خداوند نه تنها در جنبه های مادی نیازمندیهای انسان را با لطف عمیمش بر طرف ساخته ، سرمایه های مستمری در اختیار او گذارده ، که در زندگی معنوی نیز احتیاجات انسانها را در امر تعلیم و تربیت و تکامل از طریق اعزام رسولان ، و انزال کتب آسمانی ، و عطای مواهب معنوی مرتفع ساخته است .
((اغنی)) از ماده ((غنی)) به معنی بی نیازی است ، و ((اقنی)) از ماده ((قنیه)) (بر وزن جزیه) به معنی اموال و سرمایه هائی است که انسان ذخیره می کند.
بنابراین ((اغنی)) به معنی رفع نیازمندیهای فعلی است ، ((واقنی)) به معنی تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 562
اعطای مواهب ذخیره است که در امور مادی همچون باغ و املاک و مانند آن است ، و در امور معنوی همچون رضا و خشنودی خدا است که بزرگترین سرمایه جاودانی محسوب می شود.
در اینجا تفسیر دیگری است که اقنی را نقطه مقابل اغنی قرار می دهد یعنی غنی و فقر در دست قدرت او است .
نظیر آنچه در آیه 26 سوره رعد آمده : الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر له : خداوند روزی را برای هر کس بخواهد گسترده و برای هر کس بخواهد محدود و تنگ می کند.
ولی این تفسیر با آنچه در منابع لغت آمده سازگار نیست ، و آیه فوق نمی تواند شاهدی بر این معنا بوده باشد.
سرانجام در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: آیا انسان نمی داند که در کتب پیشین آمده که او است پروردگار ستاره شعری ؟! (و انه هو رب الشعری).

تکیه بر خصوص ((ستاره شعری)) علاوه بر اینکه این ستاره درخشنده ترین ستارگان آسمان است که معمولا به هنگام سحر در کنار صورت فلکی ((جوزا)) در آسمان ظاهر می شود و کاملا جلب توجه می کند، به خاطر این است که گروهی از مشرکان عرب آنرا می پرستیدند، قرآن می گوید: چرا شعری را می پرستید؟ آفریدگار و پروردگار آنرا بپرستید.
ضمنا باید توجه داشت که دو ستاره در آسمان است که به نام ((شعری)) نامیده می شود، که یکی در سمت جنوب ظاهر می شود، و به همین دلیل آن را ((شعرای یمانی)) می نامند (زیرا یمن در جنوب جزیره عربستان است) و دیگری ((شعرای شامی)) که در جهت شمال قرار دارد، ولی معروف همان ((شعرای یمانی)) است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 563
درباره ویژگیهای جالب این ستاره بحثهای دیگری است که در نکات خواهد آمد.
نکته ها:
1 - اینهمه آوازها از او است !
بحثهای این آیات در حقیقت اشاره ای است به این معنی که هر گونه تدبیری در این عالم به ذات پاک خدا برمی گردد، از مساءله حیات و مرگ گرفته ، تا خلقت پیچیده انسان از یک نطفه بی مقدار، و همچنین حوادث گوناگونی که در طول زندگی انسانها رخ می دهد، و او را به نحوی می گریاند یا می خنداند همه از ناحیه او است .
در آسمان درخشنده ترین ستارگان به فرمان او و تحت ربوبیتش قرار دارند، و در زمین غنا و بی نیازی انسانها به ذات پاکش باز می گردد، و طبعا ((نشاه آخرت)) نیز به فرمان او است ، چرا که آنهم حیات جدیدی است در ادامه حیات این جهان .
این بیان از یک سو خط توحید را مشخص می سازد، و از سوی دیگر خط معاد را، چرا که خالق انسان از یک نطفه بی مقدار در رحم ، قادر بر تجدید حیات او نیز هست .
به تعبیر دیگر اینها همه بیانگر توحید افعالی خدا، و توحید ربوبیت است آری ((اینهمه آوازه ها از او است)). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 564
2 - شگفتیهای ستاره شعری
این ستاره همانگونه که گفتیم درخشنده ترین ستارگان آسمان است ، و به شعرای یمانی معروف است ، چرا که در سمت جنوب قرار دارد، و از آنجا که یمن در جنوب جزیره بود آنرا به این نام می نامیدند.
گروهی از عرب مانند قبیله خزاعه آنرا تقدیس و پرستش می نمودند، و اعتقاد داشتند مبداء موجوداتی در روی زمین است ، تاءکید قرآن روی این مساءله که خدا پروردگار شعری است برای بیدار ساختن این گروه ، و همانند آنهاست که مخلوق را با خالق اشتباه کرده ، و مربوب را به جای

رب قرار داده اند.
این ستاره عجیب الخلقه که به خاطر درخشندگی فوقالعاده اش پادشاه ستارگان نامیده می شد دارای شگفتیهائی است که ذیلا به بعضی از آنها اشاره می شود، با توجه به اینکه در آن روز این حقایق درباره ستاره شعری ناشناخته بوده تکیه قرآن روی این موضوع پر معنی است .
الف : طبق تحقیقاتی که در رصدخانه های معروف دنیا به عمل آمده حرارت عظیمی که در سطح شعری حکمفرماست تا 120 هزار درجه سانتیگراد! برآورد شده .
در حالی که حرارت سطح کره خورشید ما را فقط 6500 درجه می دانند و این تفاوت عظیم گرمای ستاره شعری را نسبت به خورشید نشان می دهد.
ب : جرم مخصوص این ستاره در حدود 50 هزار مرتبه از آب سنگین تر است یعنی وزن یک لیتر آب در آنجا معادل 50 تن در کره زمین خواهد بود!، حال آنکه در میان سیارات منظومه شمسی ما ((عطارد)) که از همه متکاثف تر است جرم مخصوصش 6 برابر آب بیشتر نیست . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 565
با این توصیف باید دید که این ستاره شگفت انگیز از چه عنصری تشکیل یافته که اینهمه فشرده است ؟
ج : ستاره شعری که در قرن ما در فصل زمستان ظاهر می شود، لکن در عصر منجمین قدیم مصر ظهور این کوکب با آغاز تابستان مقارن بوده ، کره بسیار عظیمی است که حجم آن 20 برابر کره آفتاب است ، و فاصله آن از ما، نسبت به فاصله خورشید از زمین فوق العاده زیاد است ، به طوری که این فاصله را یک میلیون برابر فاصله آفتاب برآورد کرده اند!
می دانیم سرعت سیر نور در ثانیه 300 هزار کیلومتر است ، و نور آفتاب ظرف 8 دقیقه و 13 ثانیه به ما می رسد، در حالی که فاصله آن از ماه 15 میلیون کیلومتر است ، اما اگر تعجب نکنید نخستین شعاع کره شعری پس از حدود 10 سال به ما می رسد! حال محاسبه کنید که فاصله اش چه اندازه است ؟
د - شعرای یمانی ستاره ای همراه دارد که از ستارگان مرموز آسمان است ، اولین بار دانشمندی به نام (()) بسل به وجود آن پی برد و این در سال 1844 میلادی بود، اما در سال 1862 با تلسکوب مشاهده شده ، دوره گردش ستاره همراه به دور ستاره اصلی 50 سال است !.
اینها همه نشان می دهد که تعبیرات قرآن تا چه اندازه پرمعنی است ، و در کوچکترین تعبیراتش حقایقی نهفته شده که اگر در روز نزولش کاملا مشخص نبوده با گذشت زمان روشن شده است . تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 566

3 - حدیث پرمعنائی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله)
در حدیثی آمده است که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) از کنار جمعی می گذشت که مشغول خنده بودند فرمود: لو تعلمون ما اعلم لبکیتم کثیرا و لضحکتم قلیلا: ((اگر آنچه را من می دانم می دانستید بسیار گریه می کردید و کم می خندید))! هنگامی که پیامبر از آنجا گذشت جبرئیل بر او نازل شد و عرض کرد: ان الله هو اضحک و ابکی : ((خنده و گریه هر دو از سوی خدا است)).
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به سوی آنها بازگشت و فرمود: چهل گام بیشتر نرفته بودم که جبرئیل پیش من آمد و گفت : نزد آنها بازگرد و به آنها بگو ان الله اضحک و ابکی .
اشاره به اینکه لزومی ندارد یک فرد با ایمان همیشه گریان باشد، هم گریه از خوف خداوند و از بیم گناهان در جای خود لازم است ، و هم خنده به هنگام نشاط، چرا که همه از سوی خدا است .
به هر حال این تعبیرات هیچ منافاتی با اصل اختیار و آزادی اراده انسان ندارد، چرا که هدف بیان علة العلل و خالق این غرائز و احساسات است .
و اگر در جای دیگر (در آیه 82 توبه) فرموده است : فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون : ((آنها باید کمتر بخندند و بسیار بگریند بخاطر کیفر کارهائی که انجام می دادند)) مربوط به منافقان است چنانکه آیات قبل و بعد آن گواهی می دهد.
جالب توجه اینکه در آغاز سوره ، قسم به ستاره می خورد هنگامی که
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 567
غروب کند والنجم اذا هوی و در اینجا سخن از پروردگار شعری است ، هر گاه این دو آیه را در کنار هم قرار دهیم روشن می شود که چرا ((شعری)) نمی تواند معبود باشد، زیرا آنهم افول و غروب دارد، و اسیر چنگال قوانین خلقت است . النجم
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 568
آیه 50-55
آیه و ترجمه
وَ أَنَّهُ أَهْلَکَ عَاداً الاُولی (50)
وَ ثَمُودَا فَمَا أَبْقَی (51)
وَ قَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنهُمْ کانُوا هُمْ أَظلَمَ وَ أَطغَی (52)
وَ الْمُؤْتَفِکَةَ أَهْوَی (53)
فَغَشاهَا مَا غَشی (54)
فَبِأَی ءَالاءِ رَبِّکَ تَتَمَارَی (55)
ترجمه :50 - (و آیا به انسان نرسیده است که در کتب انبیای پیشین آمده) که خداوند قوم ((عاد نخستین)) را هلاک کرد؟

51 - و همچنین ((قوم ثمود)) را، و کسی از آنها را باقی نگذارد.
52 - و نیز قوم نوح را پیش از آنها، چرا که آنها از همه ظالمتر و طغیانگرتر بودند.
53 - و نیز شهرهای زیر و رو شده (قوم لوط) را بر زمین کوبید.
54 - سپس آنها را با عذاب سنگین پوشانید!
55 - (بگو) در کدامیک از نعمتهای پروردگارت تردید داری ؟!
تفسیر :اینهمه درس عبرت کافی نیست ؟!
این آیات همچنان ادامه مطالبی است که از کتب پیشین صحف ابراهیم
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 569
و موسی نقل شده است ، در آیات گذشته ده مطلب در طی دو فراز ذکر شده بود، فراز اول ناظر به مسئولیت هر کس در مقابل اعمالش می باشد، و فراز دوم درباره منتهی شدن تمام خطوط به پروردگار سخن می گوید، و در آیات مورد بحث که تنها به ذکر یک مطلب می پردازد سخن از مجازات و هلاکت دردناک چهار قوم از اقوام ستمگر پیشین است که هشداری است برای آنها که از دستورات گذشته سرپیچی می کنند و به مبداء و معاد ایمان ندارند.
نخست می فرماید: ((آیا انسان خبر ندارد که در کتب پیشین آمده است که خداوند قوم عاد نخستین را هلاک کرد))؟! (و انه اهلک عادا الاولی).
توصیف قوم ((عاد)) به ((الاولی)) (نخستین) یا به خاطر قدمت این قوم است به طوری که در میان عرب معمول است هر چیز قدیمی را ((عادی)) می گویند، و یا به خاطر آن است که در تاریخ دو قوم ((عاد)) وجود داشته اند و قوم معروف که پیامبرشان حضرت هود (علیه السلام) بود همان عاد نخستین است .
سپس می افزاید: ((همچنین خداوند قوم ثمود را بر اثر طغیانشان هلاک کرد و احدی از آنها را باقی نگذارد)) (و ثمود فما ابقی).
سپس درباره قوم نوح می فرماید: ((و نیز قوم نوح را قبل از آنها هلاک کرد)) (و قوم نوح من قبل). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 570
((چرا که آنها از همه ظالمتر و طغیانگرتر بودند)) (انهم کانوا هم اظلم و اطغی).
چرا که پیامبرشان نوح در مدتی طولانی تر از تمام انبیاء به تبلیغ آنان پرداخت ، با این حال جز تعداد کمی به دعوت او پاسخ نگفتند، و در شرک و بت پرستی و تکذیب و آزار نوح پافشاری و سرسختی فوق العاده ای داشتند، چنانکه شرح آن به خواست خدا در تفسیر سوره نوح خواهد آمد.
قوم لوط چهارمین قومی هستند که به آنها اشاره کرده می گوید: ((خداوند شهرهای زیر و رو شده قوم لوط را بر زمین زد)) (و المؤ تفکة اهوی).
در ظاهر زلزله شدیدی این آبادیها را به آسمان پرتاب کرد و واژگون

ساخت و بر زمین کوبید، و طبق روایات جبرئیل آنها را به قوت خداداد از زمین بر کند و وارونه کرد و بر زمین افکند.
((سپس آنها را با عذاب سنگینی پوشانید)) (فغشیها ماغشی).
آری بارانی از سنگهای آسمانی بر آنها فرو ریخت و سراسر این شهرهای زیر و رو شده را زیر آواری از سنگ مدفون ساخت .
درست است که در تعبیرات این آیه و آیه قبل تصریحی به نام قوم لوط نشده ، اما معمولا مفسران هم در اینجا و هم در آیات 70 توبه و آیه 9 حاقه که تعبیر به تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 571
((مؤ تفکات)) شده است همین معنی را فهمیده اند، هر چند بعضی احتمال داده اند که تمام شهرهای بلا دیده و واژگون شده را در بر می گیرد، ولی آیات دیگر قرآن آنچه را که مشهور مفسران در اینجا فهمیده اند تاءیید می کند.
در آیه 82 سوره هود آمده است : فلما جاء امرنا جعلنا عالیها سافلها و امطرنا علیها حجارة من سجیل منضود: ((هنگامی که فرمان ما فرا رسید آن شهر و دیار را زیر و رو کردیم ، و بارانی از سنگ و از گلهای متحجر و متراکم بر آنها فرو فرستادیم)).
در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که ((مؤ تفکه)) (شهر زیر و رو شده) شهر بصره است ، زیرا در روایتی می خوانیم که امیرمؤ منان علی (علیه السلام) آنها را مخاطب ساخته فرمود: یا اهل البصرة و یا اهل المؤ تفکة و یا جند المراءة و اتباع البهیمة : ((ای اهل بصره ! و ای اهل سرزمین زیر و رو شده ! ای لشکر زن ، و ای پیروان شتر! (اشاره به جنگ جمل است که سردمدار عایشه بود و مردم بصره به دنبال شتر او راه افتادند).
ولی معلوم است که این تعبیر در کلام امیرمؤ منان علی (علیه السلام) از باب نوعی تطبیق است نه تفسیر، شاید در آن زمان مردم این شهر شباهتهائی از نظر اخلاق و یا مجازات الهی با قوم لوط داشته اند.
در پایان این بحث به مجموعه نعمتهائی که در آیات گذشته آمده است ، اشاره کرده و در شکل یک استفهام انکاری می فرماید: ((در کدامیک از نعمتهای پروردگارت شک و تردید داری)) (فبای آلاء ربک تتماری).
آیا در نعمت حیات ، یا اصل نعمت آفرینش ، و یا این نعمت که خداوند کسی را به جرم دیگری مجازات نمی کند و خلاصه آنچه در صفحه پیشین آمده تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 572
و در قرآن نیز تاءکید شده است شک و تردید داری ؟.
آیا در این نعمت که خداوند شما را از مجازاتهای اقوام پیشین بر کنار داشته ، و عفو و رحمتش را شامل حال شما کرده است ، تردید دارید؟
و یا در نعمت نزول قرآن و مساءله رسالت و ایمان و هدایت ؟!
درست است که مخاطب در این آیه شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله)

است . ولی مفهوم آن همگان را شامل می شود، بلکه هدف اصلی از آن بیشتر افراد دیگرند.
((تتماری)) از ماده ((تماری)) به معنی ((محاجه تواءم با شک و تردید)) است .
((آلاء)) جمع ((اءلا)) یا ((إ لی)) (بر وزن فعل) به معنی نعمت است ، گرچه بعضی از مطالبی که در آیات پیشین آمده ، از جمله مجازات و هلاکت اقوام دیگر مصداق نعمت نیست ، ولی از این نظر که درس عبرتی است برای دیگران ، و نیز از این نظر که خداوند مسلمین و حتی کفار عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را از این امور مصون داشته نعمت بزرگی خواهد بود. النجم
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 573
آیه 56-62
آیه و ترجمه
هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النُّذُرِ الأُولى (56)
أَزِفَتِ الآزِفَةُ(57)
لَيْس لَهَا مِن دُونِ اللَّهِ كاشِفَةٌ(58)
أَ فَمِنْ هَذَا الحْدِيثِ تَعْجَبُونَ(59)
وَ تَضحَكُونَ وَ لا تَبْكُونَ(60)
وَ أَنتُمْ سمِدُونَ(61)
فَاسجُدُوا للَّهِ وَ اعْبُدُوا (62)
ترجمه :56 - این (پیامبر) بیم دهنده ای از بیم دهنده گان پیشین است .
57 - آنچه باید نزدیک شود نزدیک شده است (و قیامت فرا می رسد).
58 - و هیچکس جز خدا نمی تواند شدائد آنرا برطرف سازد.
59 - آیا از این سخن تعجب می کنید؟
60 - و می خندید و نمی گریید؟
61 - و پیوسته در غفلت و هوسرانی به سر می برید؟
62 - حال که چنین است همه برای خدا سجده کنید و پرستش نمائید.
تفسیر :همه برای او سجده کنید
به دنبال آیات گذشته که سخن از هلاکت اقوام پیشین به خاطر ستمگری
تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 574
و طغیان آنها می گفت ، آیات مورد بحث روی سخن را به مشرکان و کفار و منکران دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) کرده ، می گوید: این پیامبر (یا این قرآن) انذارکننده ای همچون انذارکنندگان پیشین است)) (هذا نذیر من النذر الاولی).
اینکه می گوید: پیامبر (یا قرآن) از نوع انذارکنندگان نخستین است ، مفهومش این است که رسالت محمد (صلی اللّه علیه و آله) و کتاب

آسمانیش قرآن موضوع بی سابقه ای نیست ، شبیه آن در گذشته بسیار بوده است ، چرا مایه تعجب شماست ؟
بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که ((هذا)) اشاره به اخباری است که در آیات قبل از سرگذشت اقوام پیشین ذکر شد، زیرا اینها نیز به نوبه خود بیم دهنده است ، ولی دو تفسیر سابق مناسبتر به نظر می رسد.
آنگاه برای اینکه مشرکان و کافران به خطری که در پیش دارند توجه بیشتر کنند، می افزاید: ((آنچه باید نزدیک شود نزدیک شده است)) (ازفت الازفة).
آری قیامت نزدیک است ، خود را برای سؤ ال و حساب و جزا آماده کنید.
تعبیر به ((آزفة)) از قیامت به خاطر نزدیکی آن و تنگی وقت است ، زیرا این واژه از کلمه ((ازف)) (بر وزن نجف) به معنی ((تنگی وقت)) گرفته شده ، و طبعا مفهوم نزدیک شدن را نیز دربردارد.
نامگذاری قیامت به این نام علاوه بر آیه مورد بحث در آیه 18 غافر نیز آمده است ، و تعبیری است گویا و بیدارکننده ، همین مفهوم را به صورت دیگری در آیه 1 سوره قمر می خوانیم : اقتربت الساعة : ((قیامت نزدیک شده است)) و به هر حال نزدیکی قیامت با توجه به کوتاهی عمر دنیا قابل درک است به خصوص اینکه هر کس می میرد قیامت صغرایش بر پا می شود. تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 575
سپس می افزاید: مهم این است که ((هیچکس جز خدا نمی تواند در آنروز به داد مردم برسد، و شدائد آنرا برطرف سازد)) (لیس لها من دون الله کاشفة).
((کاشفة)) در اینجا به معنی برطرف کننده شدائد است .
ولی بعضی از مفسران ((کاشفة)) را به معنی عاملی برای تاءخیر قیامت تفسیر کرده اند، و بعضی به معنی کشف کننده تاریخ وقوع قیامت گرفته اند ولی معنی اول از همه مناسبتر است .
به هر حال حاکم و مالک و صاحب قدرت در آن روز (و همیشه) خدا است ، اگر نجات می خواهید دست به دامن لطف او زنید، و اگر آرامش می طلبید در سایه ایمان به او قرار گیرید.
در آیه بعد می افزاید: ((آیا از این سخن تعجب می کنید)) (افمن هذا الحدیث تعجبون).
این جمله ممکن است اشاره به مساءله رستاخیز باشد که در آیات قبل آمده ، یا اشاره به قرآن ، (چرا که در آیات دیگر از آن تعبیر به ((حدیث)) شده) و یا سخنانی که درباره هلاک اقوام پیشین گفته شد و یا همه اینها.
سپس می گوید ((و می خندید و گریه نمی کنید))؟ (و تضحکون و لا تبکون). تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 576
((و پیوسته در غفلت و بیخبری و لهو و سرگرمی گناه آلود به سر می

برید))؟! (و انتم سامدون).
در حالی که اینجا نه جای خنده است و نه جای غفلت و بیخبری ، جای گریه بر فرصتهای از دست رفته ، طاعات ترک شده ، و معاصی و گناهانی است که از شما سر زده است ، جای بیداری و جبران اموری است که از دست رفته ، و بالاخره جای توبه و انابه و بازگشت به سایه لطف خدا است .
((سامدون)) از ماده ((سمود)) (بر وزن جمود) به معنی لهو و سرگرمی و بلند کردن سر از روی کبر و غرور است ، و در اصل به کار شتر هنگامی که راه می رود و سر خود را از روی بی اعتنائی به هوا بلند می کند گفته می شود.
این متکبران مغرور همچون حیوانات به خواب و خور مشغولند، در عیش و نوش غرقند، و از حوادث دردناک و کیفرهای شدیدی که در پیش دارند و نزدیک است دامانشان را بگیرد بیخبرند.
در آخرین آیه این سوره ، و به دنبال بحثهای فراوانی که پیرامون اثبات توحید و نفی شرک بیان شد، می گوید: ((اکنون که چنین است برای خدا سجده کنید و او را پرستش نمائید)) (فاسجدوا لله و اعبدوا).
اگر می خواهید در صراط مستقیم حق گام بردارید تنها برای او که تمام خطوط عالم هستی به ذات پاکش منتهی می گردد سجده کنید، و اگر می خواهید به سرنوشت دردناک اقوام پیشین که بر اثر شرک و کفر و ظلم و ستم در چنگال عذاب الهی گرفتار شدند گرفتار نشوید تنها او را عبادت کنید.
جالب توجه اینکه در روایات زیادی نقل شده است که وقتی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به هنگام تلاوت این سوره به این آیه رسید همه مؤ منان و کافرانی که آنرا شنیدند به سجده افتادند، طبق روایتی تنها کسی که سجده نکرد ((ولید بن مغیره)) تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 577
بود که (شاید نمی توانست برای سجده کردن خم شود) کفی از خاک برداشت و پیشانی را بر آن گذاشت و اینگونه سجده کرد!
این تعجب ندارد که حتی بت پرستان به سجده افتاده باشند چرا که لحن گیرای این سوره از یکسو، محتوای هیجان انگیز آن از سوی دیگر، و تهدیدهای وحشتناک نسبت به مشرکان از سوی سوم ، و خارج شدن این آیات مبارک از دهان پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) در نخستین مرحله نزول وحی از سوی چهارم ، آنچنان گیرا و مؤ ثر و پرنفوذ بود که هر دلی را بی اختیار تحت تاءثیر خود قرار داد، و حجابهای عناد و لجاج و تعصب و خودخواهی را هر چند موقت کنار زد، و نور توحید را در قلوب پرتوافکن کرد.
اگر خود ما نیز این سوره را با دقت و تاءمل ، و با حضور قلب و توجه تلاوت کنیم ، و خود را در برابر پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله)

و در جو نزول آیات بینگاریم ، می بینیم قطع نظر از عقائد خاص اسلامی چاره ای جز این نداریم که وقتی به آخرین آیه برسیم به سجده بیفتیم و در پیشگاه حق سر تعظیم فرود آریم .
این نخستین بار نیست که قرآن در قلوب منکران نیز اثر می گذارد و آنها را بی اختیار مجذوب خود می کند چنانکه در داستان ولید بن مغیره آمده است که وقتی آیات سوره فصلت را شنید هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) این آیه را تلاوت فرمود: فان اعرضوا فقل انذرتکم صاعقة مثل صاعقة عاد و ثمود از جا برخاست لرزید و مو بر تنش راست شد، به خانه آمد به گونه ای که مشرکان پنداشتند او کاملا مجذوب آئین محمد (صلی اللّه علیه و آله) شده است .
بنابراین هیچ نیازی نیست که بگوئیم چون بعضی از شیاطین جن یا انسانهای شیطان صفت به هنگام تلاوت افراءیتم اللات و العزی ... که سخن از بتهای معروف عرب می گوید زبان به توصیف این بتها گشودند و جمله ((تلک تفسیر نمونه جلد 22 صفحه 578
الغرانیق العلی)) را گفتند، و به همین دلیل توجه مشرکان را به خود جلب کردند آنها نیز به این خاطر به سجده افتادند.
زیرا همانگونه که در تفسیر این آیات قبلا گفته ایم در آیاتی که به دنبال ذکر نام این بتها آمده سخت از آنها نکوهش شده است ، و جای هیچگونه تردید و خطا و اشتباه را برای کسی باقی نگذارده است (برای توضیح بیشتر به تفسیر آیات 19 و 20 همین سوره مراجعه شود).
این نکته لازم به یادآوری است که ((آیه فوق)) از آیاتی است که به هنگام تلاوت آن سجده بر همه واجب است ، لحن آیه که از صیغه امر در آن استفاده شده و امر دلیل بر وجوب است نیز گواه این معنی است و به این ترتیب بعد از سوره ((الم سجده)) و ((حم سجده)) این سومین سوره ای است که مشتمل بر ((سجده واجب)) است ، هر چند طبق بعضی از روایات از نظر تاریخ نزول اولین سوره ای که آیه سجده واجب در آن نازل شده همین سوره بوده است .
خداوندا! همیشه انوار معرفتت را در قلوب ما پرتوافکن کن ، تا غیر تو را نپرستیم و در برابر غیر تو سجده نکنیم .
بارالها! کلید تمام خیرات در دست قدرت تو است ما را از بهترین مواهب و عطایایت یعنی خشنودی و رضایت بهرهمند ساز.
پروردگارا! دیده ای عبرت بین عطا فرما، تا از سرنوشت اقوام ستمگر پیشین درس عبرت بیاموزیم ، و از گام نهادن در طریق آنها برحذر باشیم .
آمین یا رب العالمین

سوره قمر
مقدمه
این سوره در ((مکه)) نازل شده و دارای 55 آیه است تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 5
محتوای سوره ((قمر))
این سوره ویژگی سوره های مکی که بحثهای داغ از مبداء و معاد است در بر دارد، و مخصوصا بیانگر کیفرهای گروهی از اقوام پیشین است که بر اثر لجاجت و عناد و پیمودن راه کفر و ظلم و فساد یکی ، پس از دیگر، به عذابهای کوبنده الهی گرفتار و هلاک شدند.
و به دنبال هر یک از این سرگذشتها جمله و ((لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر)) ((ما قرآن را برای تذکر سهل و آسان ساختیم آیا کسی هست که پند گیرد تکرار می کند تا درسی باشد برای مسلمین و کفار.
رویهمرفته محتوای این سوره را در چند بخش می توان خلاصه کرد:
1 - آغاز سوره است که از مساءله نزدیکی قیامت و موضوع ((شق القمر)) و اصرار مخالفان در انکار آیات الهی سخن می گوید.
2 - در بخش دیگر از نخستین قوم سرکش و متمرد و لجوج یعنی قوم نوح و مساءله طوفان به صورت فشردهای بحث می کند.
3 - بخش دیگر داستان قوم عاد و عذاب دردناک آنها را شرح می دهد.
4 - در چهارمین بخش سخن از قوم ثمود و مخالفت آنها با پیامبرشان صالح است ، و همچنین ((معجزه ناقه)) و بالاخره مجازات آنها با ((صیحه آسمانی)) است .
5 - سپس به سراغ قوم ((لوط)) می رود، و ضمن اشاره گویا و فشرده ای تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 6
به کفر و انحراف اخلاقی آنها، به قسمتی از عذاب دردناکشان اشاره می کند.
6 - در بخش دیگر سخن بسیار کوتاهی از ((آل فرعون)) و مجازات آنها آمده .
7 - و در آخرین بخش مقایسه ای میان این اقوام و مشرکان مکه و مخالفان پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) کرده ، آینده خطرناکی را که در صورت ادامه این راه در پیش دارند بازگو می کند، و سوره را با شرح قسمتی از مجازات مجرمان در قیامت و پاداشهای عظیم پرهیزگاران پایان می دهد.
آیات سوره غالبا کوتاه و بسیار داغ و تکان دهنده است .

نامگذاری سوره به نام ((قمر)) به مناسبت نخستین آیه این سوره است که از ((شق القمر)) بحث می کند.
فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام میخوانیم : من قراء سورة اقتربت الساعة فی کل غب بعث یوم القیامة و وجهه علی صورة القمر لیلة البدر، و من قراءها کل لیلة کان افضل ، و جاء یوم القیامة و وجهه مسفر علی وجوه الخلائق : ((هر کس سوره اقتربت را یکروز در میان بخواند روز قیامت در حالی برانگیخته می شود که صورتش همچون ماه در شب بدر است ، و هر کس آنرا هر شب بخواند افضل است ، و در قیامت نور و روشنائی صورتش بر سایر خلایق برتری دارد)).
مسلما این درخشندگی صورت در صحنه قیامت نشانه ایمان قوی و راستینی است که در سایه تلاوت این سوره و تفکر و سپس عمل به آن حاصل شده است نه تلاوت خالی از اندیشه و عمل . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 7
آیه 1-3
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
اَقْتَرَبَتِ الساعَةُ وَ انشقَّ اَلْقَمَرُ(1)
وَ إِن یَرَوْا ءَایَةً یُعْرِضوا وَ یَقُولُوا سِحْرٌ مُّستَمِرُّ(2)
وَ کَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَ کلُّ أَمْرٍ مُّستَقِرُّ(3)
ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت .
2 - و هر گاه نشانه و معجزهای را ببینند اعراض کرده می گویند: این سحری است مستمر!
3 - آنها (آیات خدا را) تکذیب کردند و از هوای نفسشان پیروی نمودند و هر امری قرارگاهی دارد.
تفسیر:ماه شکافته شد!
در آیه نخست از دو حادثه مهم سخن به میان آمده : یکی نزدیک شدن قیامت است که عظیمترین دگرگونی را در عالم آفرینش همراه دارد و سر آغازی تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 8
است برای زندگی نوین در جهان دیگر، جهانی که عظمت و گستردگی آن برای ما زندانیان عالم دنیا قابل درک و توصیف نیست .
و حادثه دیگر معجزه بزرگ شق القمر است که هم دلیلی است بر قدرت خداوند بزرگ بر هر چیز و هم نشانه ای است از صدق دعوت پیغمبر گرامیش .
می فرماید: ((قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت))! (اقتربت الساعة و انشق القمر).

قابل توجه اینکه سوره گذشته (سوره نجم) با جمله هائی پیرامون نزدیکی قیامت پایان گرفت ((ازفت الازفة)) و این سوره با همین معنی آغاز می شود و این تاکیدی است بر این موضوع که قیامت نزدیک است گرچه در مقیاس عمر دنیا ممکن است هزاران سال طول بکشد، اما با توجه به مجموع عمر این جهان از یکسو، و با توجه به اینکه تمام عمر دنیا در برابر قیامت لحظه زودگذری بیش نیست منظور از این تعبیر روشن می شود.
ذکر این دو حادثه با هم ، همانگونه که جمعی از مفسران گفته اند، به خاطر آن است که اصولا ظهور پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) که آخرین پیامبران الهی است خود از نشانه های نزدیکی قیامت است ، لذا در حدیثی از خود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم که فرمود: بعثت انا و الساعة کهاتین مبعوث شدن من و قیامت همچون این دو است اشاره به دو انگشت مبارکش که در کنار هم قرار گرفته).
از سوی دیگر شکافتن ماه خود دلیلی است بر امکان به هم ریختن نظام کواکب و نمونه کوچکی است از حوادث عظیمی که در آستانه رستاخیز در این جهان رخ می دهد، چرا که تمامی کواکب و ستارگان و زمین در هم می ریزند و عالمی نو به جای آنها ایجاد می شود.
طبق روایات مشهور که بعضی ادعای تواتر آن نیز کرده اند مشرکان نزد

رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) آمدند و گفتند: اگر راست می گوئی و تو پیامبر خدائی ماه را برای ما دو پاره کن ! فرمود: ((اگر این کار را کنم ایمان می آورید؟ عرض کردند آری - و آن شب ، شب چهاردهم ماه بود - پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) از پیشگاه پروردگار تقاضا کرد آنچه را خواسته اند به او بدهد ناگهان ماه به دو پاره شد، و رسول الله آنها را یک یک صدا می زد و می فرمود: ببینید))!.
در اینکه چگونه ممکن است این کره عظیم آسمانی شکافته شود، و وجود چنین حادثه ای چه تاثیراتی بر کره زمین و منظومه شمسی میگذارد؟ و چگونگی جذب دو نیمه ماه بعد از شکافتن ، و اینکه چگونه ممکن است چنین حادثه ای رخ داده باشد و تواریخ جهان ذکری از آن به میان نیاورند؟ و سؤ الات دیگری در این زمینه به خواست خدا در بحث نکات مشروحا از آن سخن خواهیم گفت .
نکته ای که ذکر آن در اینجا لازم است اینکه بعضی از مفسران که تحت تاثیر پاره ای از القائات سوء قرار گرفته اند، و هر گونه انجام عمل خارق عادتی را (جز قرآن) برای پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) منکر شده اند، با توجه به وضوح آیه فوق و کثرت روایاتی که در این زمینه در کتب علمای اسلام نقل شده به زحمت افتاده اند که چگونه این خارق عادت را توجیه کنند و طوری از کنار آن بگذرند که جنبه اعجاز آن نفی شود.

ولی حق این است که مساءله ((شق القمر)) به صورت اعجاز انجام گرفته ، و آیات بعد شواهد روشنی بر این امر در بر دارد، چه خوب بود آنها در آن اعتقاد نادرست تجدید نظر میکردند تا بدانند که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) نیز معجزات و خارق عادتی داشته ، و اگر آیاتی از قرآن آنرا نفی می کند اشاره به ((معجزات اقتراحی)) است که گروهی بهانهجو مطرح می کردند، نه قصد پذیرش حق تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 10
داشتند، و نه بعد از انجام آن تسلیم حق می شدند، ولی معجزاتی که برای تحقیق حقیقت مطالبه می شد از سوی پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) انجام می گرفت ، و شواهد فراوانی بر این امر در تاریخ زندگی آن حضرت وجود دارد.
سپس قرآن می افزاید: ((مخالفان لجوج هنگامی که نشان و معجزه ای را بر صدق دعوت تو می بینند اعراض کرده ، می گویند این سحری است مستمر))! (و ان یروا آیة یعرضوا و یقولوا سحر مستمر).
تعبیر به ((مستمر)) اشاره به این است که آنها معجزات مکرری از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) دیده بودند که شق القمر ادامه آن بود، آنها همه را بر تداوم سحر حمل می کردند، و آنرا ((سحری مستمر)) می پنداشتند، هر چند این تهمت بهانه ای بود برای عدم تسلیم در مقابل حق .
بعضی از مفسران ((مستمر)) را به معنی ((قوتمند)) تفسیر کرده اند (چنانکه می گویند حبل مریر یعنی طناب محکم) و بعضی آنرا به معنی ((گذرا و ناپایدار)) تفسیر نموده ولی ظاهر همان تفسیر اول است .
در آیه بعد به نکته مخالفت آنها، و همچنین به نتیجه شوم این مخالفت ، اشاره کرده ، می افزاید: ((آنها تکذیب کردند، و از هوای نفسشان پیروی نمودند، و هر امری قرارگاهی دارد)) (و کذبوا و اتبعوا اهوائهم و کل امر مستقر).
سرچشمه مخالفت آنها و تکذیب پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) یا تکذیب معجزات و دلائل او، و همچنین تکذیب رستاخیز و قیامت ، پیروی از هوای نفس بود، تعصبها و لجاجتها و خودخواهیها به آنها اجازه نمی داد که در برابر حق تسلیم شوند، تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 11
و از سوی دیگر علاقه به بی بند و باری برای کامجوئی از لذات بدون هیچ قید و شرط، و آلودگی به هر گناه و ستم ، مانع از این بود که دعوت حق را پذیرا شوند، چرا که قبول این دعوت مسئولیت آفرین بود.
آری همیشه چنین بوده ، و همواره چنان خواهد بود که مانع بزرگ در مسیر حق هواپرستی است .
منظور از جمله ((و کل امر مستقر)): ((هر چیز قرارگاهی دارد)) این است که هر کس به سزای عمل خویش می رسد، قرارگاه نیکی نیکانند، و قرارگاه شر بدانند.

این تعبیر احتمالا اشاره به این حقیقت است که هیچ چیز در این عالم از میان نمی رود، و هر کار نیک و بدی ثابت و باقی می ماند تا انسان جزای آنرا ببیند.
این احتمال نیز در تفسیر آیه فوق داده شده است که تکذیبها و اتهامات نمی تواند برای همیشه چهره حق را بپوشاند، بلکه همه چیز به سوی قرارگاه خویش پیش می روند، و چیزی نمی گذرد که چهره زیبای حق آشکار، و چهره زشت و منفور باطل نیز ظاهر می گردد، و این یک سنت الهی در عالم هستی است .
این تفسیرها منافاتی با یکدیگر ندارد، و ممکن است همه آنها در مفهوم آیه جمع باشد. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 12
نکته ها:
1 - شقّالقمر یک معجزه بزرگ پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله)
گرچه بعضی از کوتاه نظران اصرار دارند که این معجزه را طوری توجیه کنند که از صورت یک خارق العاده خارج شود، چنانکه گفته اند: آیه فوق از آینده خبر می دهد، و مربوط به ((اشراط ساعت)) یعنی حوادث قبل از قیامت است ، ولی قرائن متعددی در آیه وجود دارد که تاءکید بر وقوع یک اعجاز می کند، از جمله ذکر این موضوع به صورت ((فعل ماضی)) که نشان می دهد ((شق القمر)) واقع شده است ، همانگونه که نزدیکی رستاخیز با ظهور آخرین پیامبر نیز تحقق یافته .
بعلاوه اگر سخن از معجزه نباشد هیچ تناسبی با نسبت سحر به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) که در آیه بعد آمده است ندارد، و همچنین با جمله ((و کذبوا و اتبعوا اهوائهم)) که خبر از تکذیب آنها می دهد هماهنگ نیست .
افزون بر اینها روایات فراوانی در کتب اسلامی در زمینه وقوع این اعجاز نقل شده که در حد شهرت یا تواتر است ، و لذا قابل انکار نمی باشد در اینجا به گفتاری از ((فخر رازی)) و ((طبرسی)) دو مفسر معروف اهل سنت و شیعه اشاره می کنیم ، فخر رازی می گوید: ((عموم مفسران معتقدند مراد از آیه این است که ماه شکافته شد، و روایات صحیحی نیز بر این معنی دلالت می کند، و امکان عقلی آن نیز جای تردید نیست ، و از سوی دیگر پیامبر صادق (صلی اللّه علیه و آله) از آن خبر داده ، بنابراین باید آنرا پذیرفت ، اما داستان عدم خرق و التیام در افلاک (طبق عقیده ابطال شده بطلمیوسی) مطلبی بی اساس و غیر علمی است ، چرا که با دلائل عقلی ثابت شده که خرق و تخریب در آسمانها کاملا ممکن است)).
مرحوم طبرسی نیز در ((مجمع البیان)) می گوید: مفسران این آیه را تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 13
مربوط به معجزه شق القمر در زمان پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله)

می دانند، سپس تنها کسی را که در جهت مخالف این عقیده نام می برد عطا و حسن و بلخی است که با بی اعتنائی از قول آنها می گذرد.
بعضی نقل کرده اند که ((حذیفه)) صحابی مشهور داستان شق القمر را در حضور جمع کثیری در مسجد مدائن نقل کرد و هیچکس بر او ایراد نگرفت ، با اینکه بسیاری از حاضران عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را درک کرده بودند (این حدیث را در المنثور و قرطبی در ذیل آیه مورد بحث آورده اند).
بنابراین نه با توجه به خود آیه و قرائن موجود در آن ، و نه از نظر روایات ، و اقوال مفسران ، موضوع شق القمر قابل انکار نیست ، البته در اینجا سؤ الاتی وجود دارد که به پاسخ آن خواهیم پرداخت .
2 - شقّالقمر از نظر علوم روز
از سؤ الات مهمی که در این بحث مطرح است این است که وقوع انشقاق و شکاف در اجرام آسمانی اصولا امکان دارد؟ یا اینکه علم آنرا به کلی نفی می کند؟ پاسخ این سؤ ال با توجه به مطالعات و اکتشافات دانشمندان فلکی چندان پیچیده نیست ، زیرا اکتشافات می گوید: چنین چیزی نه تنها محال نیست ، بلکه بارها نمونه های آن مشاهده شده ، هر چند در هر کدام عوامل خاصی مؤ ثر بوده است .
به تعبیر دیگر: کرارا در دستگاه منظومه شمسی و سایر کرات آسمانی انشقاقها و انفجارهائی روی داده است که برای نمونه موارد زیر را یادآور می شویم : تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 14
الف - پیدایش منظومه شمسی - این نظریه از سوی همه دانشمندان پذیرفته شده است که تمام کرات منظومه شمسی در آغاز جزء خورشید بود که بعدا از آن جدا شده ، و هر یک در مدار خود به گردش درآمده است .
منتها درباره عامل این جدائی گفتگو است :
((لاپلاس)) معتقد است عامل این جدائی ((نیروی گریز از مرکز)) در منطقه استوائی خورشید بوده ، به این معنی که در آن هنگام که خورشید به صورت توده گاز سوزانی بود (و هم اکنون نیز چنین است) و به دور خود گردش میکرد سرعت این گردش در منطقه استوائی سبب شد که قطعاتی از آن جدا گردد، و در فضا پراکنده شود، و به دور مرکز اصلی یعنی خورشید به گردش درآید)).
ولی تحقیقات بعضی دیگر از دانشمندان بعد از لاپلاس منتهی به فرضیه دیگری شده که عامل این جدائی را وقوع جزر و مدهای شدیدی در سطح خورشید بر اثر عبور یک ستاره عظیم از نزدیکی آن می شمرد.
طرفداران این فرضیه که حرکت وضعی خورشید را در آن روزگار کافی برای توجیه جدائی قطعاتی از آن نمی دانند دست به سوی این فرضیه

دراز کرده ، می گویند: این جزر و مد، امواج عظیمی در سطح خورشید به وجود آورد، درست همانند سقوط قطعه سنگ عظیمی در یک اقیانوس ، و بر اثر آن قطعاتی از خورشید یکی پس از دیگری به خارج پرتاب شد، و به گرد کره مادر به گردش درآمد.
در هر حال عامل جدائی هر چه باشد مانع از این نیست که همه معتقدند پیدایش منظومه شمسی از طریق انشقاق و جدائیها صورت گرفته است .
ب - ((آستروئیدها)) - ((استروئیدها)) قطعات سنگهای عظیم آسمانی هستند که به دور منظومه شمسی در گردشند، و گاهی از آنها به کرات کوچک تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 15
و ((شبه سیارات)) تعبیر می کنند، بزرگی چنان است که قطر آن به 25 کیلومتر می رسد، ولی غالبا از این کوچکترند.
دانشمندان عقیده دارند آستروئیدها بقایای سیاره عظیمی هستند که در مداری میان مدار ((مریخ)) و مدار ((مشتری)) در حرکت بوده ، سپس براثر عوامل نامعلومی منفجر و شکافته شده است .
تاکنون بیش از 5 هزار آستروئید کشف و مشاهده شده ، و عده زیادی از آنها که بزرگتر هستند نامگذاری ، و حجم و مقدار و مدت حرکت آنها به دور خورشید محاسبه شده است ، بعضی از فضاشناسان برای آستروئیدها اهمیت خاصی قائلند، و معتقدند احیانا می توان از آنها به عنوان پایگاهی برای مسافرت به نقاط دور دست فضا استفاده کرد! این نمونه دیگری از انشقاق در اجرام آسمانی است .
ج - ((شهابها)) ((شهابها)) سنگهای بسیار کوچک آسمانی هستند که گاه از اندازه فندق تجاوز نمی کنند، و به هر حال با سرعت شدیدی در مدار خاصی بر گرد خورشید در گردشند، و گاه که مسیر آنها با مدار کره زمین تقاطع پیدا می کند، به سوی زمین جذب می شوند.
این سنگهای کوچک بر اثر شدت برخورد با هوائی که زمین را احاطه کرده ، به خاطر سرعت سرسام آوری که دارند، داغ و برافروخته و مشتعل می شوند، و ما به صورت یک خط نورانی زیبا در لابلای جو زمین آنها را مشاهده می کنیم ، و از آن به تیر شهاب تعبیر می نمائیم .
و گاه تصور می کنیم که ستاره دور دستی است که سقوط می کند، در حالی که شهاب کوچکی است که در فاصله بسیار نزدیکی آتش گرفته ، و سپس خاکستر می شود.
مدار گردش شهابها با مدار زمین در دو نقطه تماس دارد، به همین دلیل تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 16
در مردادماه و آبانماه که دو نقطه تقاطع دو مدار است شهابها بیشتر دیده می شوند.
دانشمندان می گویند: اینها بقایای ستاره دنباله داری است که براثر حوادث

نامعلومی منفجر و از هم شکافته شده است .
این هم نمونه دیگری از انشقاق در کرات آسمانی .
به هر حال مساءله انفجار و انشقاق در کرات آسمانی امری بی سابقه نیست ، و هرگز از نظر علم محال نمی باشد تا گفته شود اعجاز به محال تعلق نمی گیرد.
اینها همه در مورد انشقاق است ولی بازگشت آن به حال معمولی بر اثر نیروی جاذبه ای که میان دو قطعه وجود دارد کاملا امکانپذیر است .
گرچه در هیئت قدیم که بر محور عقیده ((بطلمیوس)) و افلاک نه گانه پوست پیازی اش ، دور می زد، چنان این افلاک بلورین به هم پیوسته بودند که خرق و التیام آنها از نظر جمعی محال بود، و لذا پیروان این عقیده هم معراج جسمانی را منکر بودند، و هم شق القمر را، چرا که موجب شکافته شدن و سپس التیام در افلاک بود، ولی امروز که فرضیه هیئت بطلمیوسی به دست افسانه ها و اسطوره های خیالی سپرده شده ، و اثری از آن افلاک نهگانه باقی نمانده ، زمینه ای برای این سخنان باقی نیست .
شاید این نکته نیاز به یادآوری ندارد که شق القمر تحت یک عامل طبیعی معمولی صورت نگرفت ، بلکه جنبه اعجاز داشت ، ولی چون اعجاز به محالات تعلق نمی گیرد منظور در اینجا بیان امکان این مطلب بود (دقت کنید). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 17
3 - شق القمر از نظر تاریخی
ایراد دیگری که بعضی از ناآگاهان به مساءله ((شق القمر)) دارند این است که اگر این امر حقیقتی داشت با آن همه اهمیتی که دارد باید در تواریخ جهان ثبت گردد، در حالی که چنین نیست .
ولی برای اینکه روشن شود این ایراد تا چه حد قابل اهمیت است ، باید تجزیه و تحلیلی روی جهات مختلف این مساءله صورت گیرد:
الف - باید توجه داشت که ماه همواره در نیمی از کره زمین قابل رؤ یت است ، نه در تمام آن ، بنابراین نیمی از مردم روی زمین از این حساب خارجند.
ب - در نیمی از همین نیم کره نیز اکثریت قریب به اتفاق آنها در خوابند، زیرا بعد از نیمه شب است ، به این ترتیب تنها یک چهارم مردم جهان می توانند از چنین حادثه ای با خبر شوند.
ج - در بخش قابل رؤ یت نیز هیچ مانعی ندارد که قسمتهای قابل توجهی از آسمان ابری ، و چهره ماه با ابر پوشیده شده باشد.
د - حوادث آسمانی در صورتی جلب توجه افراد می کند که یا مانند صاعقه ها تواءم با سر و صدای شدید باشد، یا مانند خسوف و کسوف کلی نور به طور کامل قطع شود، آن هم برای یک مدت نسبتا طولانی .
به همین دلیل در خسوفهای جزئی و ماه گرفتگیهای مختصر اگر قبلا از

طرف منجمین اعلام نشود کمتر کسی با خبر می گردد، و حتی گاه بسیاری از مردم از خسوف کلی نیز بی خبر می مانند.
تنها دانشمندانی که اجرام آسمانی و ماه را رصد می کنند و یا کسانی که تصادفا چشم آنها به آسمان بیفتد ممکن است از چنین جریانی با خبر شوند، و عده ای دیگر را نیز با خبر سازند. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 18
بنابراین چنین حادثه کوتاه مدتی آنطور که ابتدا تصور می شود مایه جلب توجه عمومی مردم جهان نیست ، مخصوصا مردم آن زمان که اصولا برای اجرام آسمانی اهمیت کمتری قائل بودند.
ه - بعلاوه وسائل ثبت مطالب در تاریخ و نشر آن در آن زمانها محدود بود، و حتی تعداد باسوادها بسیار کم بودند، و کتابها خطی بود، مثل امروز نبود که حوادث مهم ، برق آسا به وسیله رادیوها و تلویزیونها و مطبوعات در سراسر جهان نشر شود.
با توجه به این جهات و جهات دیگر هرگز نمی توان از عدم ذکر این حادثه در غیر تواریخ اسلامی تعجب کرد، و آنرا دلیل بر نفی آن گرفت .
4 - تاریخ وقوع این معجزه بزرگ
در اینکه شق القمر در مکه و قبل از هجرت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) واقع شده در میان مفسران و روات حدیث بحثی نیست ، ولی از بعضی روایات استفاده می شود این امر در آغاز بعثت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بوده در حالی که از بعضی دیگر برمی آید که این امر نزدیک هجرت و در اواخر دوران مکه روی داده است ، آنهم بنا به تقاضای حقیقت جویانی بود که از مدینه خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمدند و در عقبه با او بیعت کردند.
و نیز در بعضی روایات می خوانیم که علت پیشنهاد شق القمر به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) این بود که می گفتند سحر در امور زمینی اثر می گذارد، ما میخواهیم مطمئن شویم که معجزات محمد (صلی اللّه علیه و آله) سحر نیست . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 19
حتی جمعی از متعصبان لجوج بعد از دیدن این معجزه بزرگ گفتند ما قبول نخواهیم کرد مگر اینکه کاروانهای شام و یمن فرارسند، و از آنها سؤ ال کنیم : آیا آنها در مسیر خود چنین چیزی را دیده اند، اما هنگامی که مسافران گفتند دیده ایم باز ایمان نیاوردند!.
آخرین نکتهای که ذکر آن نیز در اینجا لازم است اینکه : این معجزه بزرگ همانند بسیاری از معجزات دیگر در تواریخ و روایات ضعیف با خرافاتی آمیخته شده که چهره آنرا در نظر اندیشمندان دگرگون ساخته است ، مانند فرود آمدن قطعه ای از ماه به روی زمین ، ولی باید با دقت این خرافات را از آن جدا کرد تا چهره اصلی معجزه که جنبه علمی دارد لوث نشود.
القمر

تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 20
آیه 4-8
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ جَاءَهُم مِّنَ الاَنبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ(4)
حِكمَةُ بَلِغَةٌ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ(5)
فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلى شىْءٍ نُّكُرٍ(6)
خُشعاً أَبْصرُهُمْ يخْرُجُونَ مِنَ الاَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ(7)
مُّهْطِعِينَ إِلى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَفِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَسِرٌ(8)
ترجمه :4 - به اندازه کافی برای انزجار از بدیها اخبار (انبیا و امتهای پیشین) به آنها رسیده است .
5 - این آیات ، حکمت بالغه الهی است اما انذارها (برای افراد لجوج) مفید نیست .
6 - بنابراین از آنها روی گردان و روزی را به یادآور که دعوت کننده الهی مردم را به امر وحشتناکی دعوت می کند (دعوت به حساب اعمال).
7 - آنها از قبرها خارج می شوند در حالی که چشمهایشان از وحشت به زیر افتاده و (بی هدف) همچون ملخهای پراکنده به هر سو می دوند!
8 - در حالی که (بر اثر وحشت و اضطراب) به سوی این دعوت کننده گردن می کشند و کافران می گویند امروز روز سخت و دردناکی است .
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 21
تفسیر:آن روز که همه از قبرها خارج می شوند
به دنبال بحثی که در آیات قبل پیرامون جمعی از کفار که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) را تکذیب کردند و در برابر هیچ معجزه ای سر تسلیم فرود نمی آوردند آمده ، در آیات مورد بحث تشریح بیشتری درباره اینگونه افراد و همچنین سرنوشت دردناک آنها در قیامت آمده است .
نخست می فرماید: چنان نیست که این گروه بی خبر باشند بلکه ((اخباری که می تواند موجب انزجار آنها از زشتیها و بدیها شود به اندازه کافی برای آنها آمده است)) (و لقد جائهم من الانباء ما فیه مزدجر).
بنابراین کمبودی در تبلیغ داعیان الهی نبوده ، ((هر چه هست از قامت ناساز بی اندام خود آنهاست)) نه گوش شنوائی دارند، نه روح حقطلبی ، و نه این مقدار از تقوی که آنها را دعوت به تحقیق و تدبر در آیات الهی کند.
منظور از ((انباء)) (اخبار) همان خبرهای امتهای پیشین و اقوامی است که به عذابهای گوناگون هلاک شدند، و نیز اخبار قیامت و مجازات ظالمان و کافران که در قرآن از روی آنها پرده برداشته شده است .
سپس می افزاید: ((این آیات حکمت بالغه الهی است ، و اندرزهائی است عمیق و رسا، اما این انذارها برای این افراد لجوج مفید نیست ، و به حال آنها سودی ندارد)) (حکمة بالغة فما تغن النذر). تفسیر نمونه جلد 23

خلاصه اینکه در ((فاعلیت فاعل)) هیچ نقصی نیست ، هر چه هست در قابلیت قابل ، و گرنه آیات الهی ، پیامبران بزرگ ، اخباری که از امم پیشین رسیده ، و خبرهائی که از قیامت به آنها داده می شود هر کدام حکمتی بالغ و رساست که می تواند در روح و جان آنها اثر بگذارد اگر کمترین آمادگی روحی وجود داشته باشد.
در آیه بعد می فرماید: ((اکنون که این بیگانگان از حق ابدا آمادگی پذیرش را ندارند آنها را به حال خود واگذار، و از آنان روی گردان و به سراغ دلهای آماده رو)) (فتول عنهم).
((و روزی را به یادآور که دعوت کننده الهی مردم را به امر وحشتناکی دعوت می کند)) دعوت به حساب و بررسی نامه اعمال (یوم یدع الداع الی شی ء نکر).
بنابراین جمله ((یوم یدع الداع)) جمله مستقلی است که از جمله ((فتول عنهم)) جدا است ، هر چند بعضی آنرا دنباله جمله قبل دانسته اند می گویند منظور این است در روز قیامت که دعوت کننده الهی را می خواند و آنها دست به دامن تو برای شفاعت می زنند از آنان روی بگردان ، ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد.
این ((دعوت کننده)) خدا است ؟ یا فرشتگان او؟ و یا اسرافیل که با نفخ صور مردم را به رستاخیز دعوت می کند؟ و یا همه اینهاست ؟ مفسران احتمالات تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 23
مختلفی داده اند، ولی با توجه به آیه 52 سوره اسراء که می فرماید: یوم یدعوکم فتستجیبون بحمده : ((به خاطر بیاورید روزی را که خداوند شما را از قبرهایتان فرامی خواند شما هم اجابت می کنید در حالی که حمد او می گوئید)) معنی اول مناسبتر است ، هر چند آیات آینده تناسب بیشتری با این معنی دارد که منظور فرشتگان و ماموران حساب و جزا بوده باشند.
منظور از ((شی ء نکر)) (مطلب ناشناخته) یا حسابرسی دقیق الهی است که تا آنروز برای آنها ناشناخته بوده ، و یا عذابهائی است ناشناخته که هرگز باور نمی کردند، و یا همه اینها، چرا که قیامت در همه معیارهایش برای انسانها ناشناخته است .
در آیه بعد به توضیح بیشتری در همین زمینه پرداخته می گوید: ((آنها از قبرهای خارج می شوند در حالی که چشمهایشان از شدت وحشت به زیر افتاده ، و بدون هدف همچون ملخهای پراکنده به هر سو می دوند))! (خشعا ابصارهم یخرجون من الاجداث کانهم جراد منتشر)!
نسبت ((خشوع)) به ((چشمها)) به خاطر آن است که صحنه آنقدر هولناک است که تاب تماشای آنرا ندارند، لذا چشم از آن برمی گیرند و به زیر می اندازند.

و تشبیه به ((ملخهای پراکنده)) به تناسب این است که توده ملخها بر خلاف بسیاری از پرندگانی که به هنگام حرکت دستجمعی با نظم و ترتیب خاصی حرکت می کنند هرگز نظم و ترتیبی ندارند، در هم فرومی روند و بی هدف به هر سو روانه می شوند، بعلاوه آنها همچون ملخها در آن روز موجوداتی ضعیف تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 24
و ناتوانند.
آری این کوردلان بی خبر در آن روز چنان وحشت زده می شوند که مانند مستها بی توجه به هر طرف رو می آورند و به یکدیگر می خورند، گوئی از خود بی خود شده اند، چنانکه در آیه 2 سوره حج می خوانیم : و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری : ((در آن روز مردم را مست میبینی و مست نیستند)).
در حقیقت این تشبیه همانند مطلبی است که در آیه 4 سوره قارعه آمده است یوم یکون الناس کالفراش المبثوث : ((به خاطر بیاورید روزی را که مردم همچون پروانه های پراکنده ای هستند))!
سپس می افزاید: ((هنگامی که آنها به دنبال این دعوت از قبرها خارج می شوند از شدت وحشت به سوی فرشتگان دعوت کننده گردن می کشند)) (مهطعین الی الداع).
((مهطعین)) از ماده ((اهطاع)) به معنی گردن کشیدن است ، و بعضی آنرا به معنی خیره نگاه کردن ، یا به سوی چیزی به سرعت دویدن ، تفسیر کرده اند، و هر یک از این معانی در تفسیر آیه محتمل است ، هر چند معنی اول مناسبتر به نظر می رسد، چرا که وقتی انسان صدای وحشتناکی را می شنود فورا گردن می کشد و به مبدء صدا متوجه می شود، البته مانعی ندارد که همه اینها با هم در مفهوم آیه جمع باشد، به این ترتیب که آنها با شنیدن صدای دعوت کننده الهی به سوی او گردن می کشند، سپس خیره نگاه می کنند، و بعد با سرعت به سوی او می روند، و در دادگاه الهی حاضر می شوند.
اینجاست که وحشت از حوادث سخت آن روز سراپای آنها را فرامی گیرد، لذا در دنباله آیه می افزاید: ((کافران می گویند: امروز روز سخت و دردناکی است))! (یقول الکافرون هذا یوم عسر). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 25
و به راستی روز سختی است ، چرا که خداوند نیز بر این معنی صحه گذارده و در آیه 26 سوره فرقان می فرماید: و کان یوما علی الکافرین عسیرا ((آن روز روزی است سخت برای کافران)).
ولی از این تعبیر استفاده می شود که آن روز برای مؤ منان روز سختی نیست !
نکته :

چرا قیامت روز بسیار سختی است ؟
چرا روز سختی نباشد؟ در حالی که تمام عوامل ترس و وحشت ، مجرمان را احاطه می کند.
از یکسو، هنگامی که نامه اعمالشان به دست آنها داده می شود، فریادشان برمی خیزد: یا ویلتنا ما لهذا الکتاب لایغادر صغیرة و لاکبیرة الا احصاها: ((ای وای بر ما! این نامه اعمال کیست که هیچ کار بزرگ و کوچکی نیست مگر اینکه در آن منعکس است))؟ (کهف 49).
از سوی دیگر، اگر کمترین کار نیک یا بد انجام داده باشند حساب همه آنها با نهایت دقت بررسی می شود: ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یات بها الله ان الله لطیف خبیر: اگر به اندازه وزن دانه خردلی (عمل نیک یا بد) در دل سنگی یا در گوشه ای از آسمانها یا زمین نهفته باشد خداوند آنرا برای حساب حاضر می سازد، چرا که خداوند دقیق و آگاه است)) (لقمان 16).
از سوی سوم ، در آنجا هیچگونه راه جبرانی وجود ندارد، و هیچ عذری مسموع نیست ، و راه بازگشت مطلقا بسته است ، چنانکه قرآن می فرماید: تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 26
و اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا و لا یقبل منها شفاعة و لا یؤ خذ منها عدل و لا هم ینصرون : ((از آن روز بترسید که کسی جای دیگری را در مجازات نمی گیرد، و نه شفاعتی از او پذیرفته می شود، و نه غرامت و بدل قبول خواهد شد، و نه کسی به یاری آنها برمی خیزد)) (بقره - 48).
و نیز می خوانیم : و لو تری اذ وقفوا علی النار فقالوا یا لیتنا نرد و لا نکذب بایات ربنا و نکون من المؤ منین : ((اگر حال آنها را ببینی هنگامی که در برابر آتش دوزخ ایستاده اند و می گویند ایکاش بار دیگر به دنیا باز می گشتیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم و از مؤ منان بودیم)) (ولی از آنها پذیرفته نمی شود) (انعام 27).
و از سوی چهارم عذاب الهی به اندازه ای شدید است که مادران ، فرزندان خود را فراموش کرده ، باردار‌ان سقط جنین می کنند، و مردم گیج و مست به نظر می رسند در حالی که مست نیستند، ولی عذاب خداوند شدید است)) ((یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید (حج 2).
به این دلیل ((گنهکاران به قدری گرفتار اضطراب و وحشت می شوند که دوست دارند هر چه در جهان است بدهند و از عذاب الهی نجات یابند، یود المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنیه و صاحبته و اخیه و فصیلته التی تؤ یه و من فی الارض جمیعا ثم ینجیه کلا انها لظی : ((مجرم آرزو می کند برای نجات از عذاب آن روز فرزندانش را بدهد، و همسر و خویشاوندانش

را که در مشکلات پناهگاه او بودند، تمام کسانی را که در روی زمین هستند فدا کند تا از عذاب الهی رهائی یابد، اما فایده ای ندارد، آتش برافروخته جهنم تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 27
است که در انتظار اوست)) (معارج 11 تا 15).
آیا با این اوصاف و اوصاف تکان دهنده دیگری که در سایر آیات قرآن منعکس است ممکن است آن روز، روز سخت و دردناک و اندوه زائی نباشد؟ (خداوند همه ما را در پناه لطفش در آن روز محفوظ دارد).
اینجاست که وحشت از حوادث سخت آن روز سراپای آنها را فرامی گیرد، لذا در دنباله آیه می افزاید: ((کافران می گویند: امروز روز سخت و دردناکی است))! (یقول الکافرون هذا یوم عسر). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 25
و به راستی روز سختی است ، چرا که خداوند نیز بر این معنی صحه گذارده و در آیه 26 سوره فرقان می فرماید: و کان یوما علی الکافرین عسیرا ((آن روز روزی است سخت برای کافران)).
ولی از این تعبیر استفاده می شود که آن روز برای مؤ منان روز سختی نیست !
نکته :
چرا قیامت روز بسیار سختی است ؟
چرا روز سختی نباشد؟ در حالی که تمام عوامل ترس و وحشت ، مجرمان را احاطه می کند.
از یکسو، هنگامی که نامه اعمالشان به دست آنها داده می شود، فریادشان برمی خیزد: یا ویلتنا ما لهذا الکتاب لایغادر صغیرة و لاکبیرة الا احصاها: ((ای وای بر ما! این نامه اعمال کیست که هیچ کار بزرگ و کوچکی نیست مگر اینکه در آن منعکس است))؟ (کهف 49).
از سوی دیگر، اگر کمترین کار نیک یا بد انجام داده باشند حساب همه آنها با نهایت دقت بررسی می شود: ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یات بها الله ان الله لطیف خبیر: اگر به اندازه وزن دانه خردلی (عمل نیک یا بد) در دل سنگی یا در گوشه ای از آسمانها یا زمین نهفته باشد خداوند آنرا برای حساب حاضر می سازد، چرا که خداوند دقیق و آگاه است)) (لقمان 16).
از سوی سوم ، در آنجا هیچگونه راه جبرانی وجود ندارد، و هیچ عذری مسموع نیست ، و راه بازگشت مطلقا بسته است ، چنانکه قرآن می فرماید: تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 26
و اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا و لا یقبل منها شفاعة و لا یؤ خذ منها عدل و لا هم ینصرون : ((از آن روز بترسید که کسی جای دیگری را در مجازات نمی گیرد، و نه شفاعتی از او پذیرفته می شود، و نه غرامت و

بدل قبول خواهد شد، و نه کسی به یاری آنها برمی خیزد)) (بقره - 48).
و نیز می خوانیم : و لو تری اذ وقفوا علی النار فقالوا یا لیتنا نرد و لا نکذب بایات ربنا و نکون من المؤ منین : ((اگر حال آنها را ببینی هنگامی که در برابر آتش دوزخ ایستاده اند و می گویند ایکاش بار دیگر به دنیا باز می گشتیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم و از مؤ منان بودیم)) (ولی از آنها پذیرفته نمی شود) (انعام 27).
و از سوی چهارم عذاب الهی به اندازه ای شدید است که مادران ، فرزندان خود را فراموش کرده ، باردارن سقط جنین می کنند، و مردم گیج و مست به نظر می رسند در حالی که مست نیستند، ولی عذاب خداوند شدید است)) ((یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید (حج 2).
به این دلیل ((گنهکاران به قدری گرفتار اضطراب و وحشت می شوند که دوست دارند هر چه در جهان است بدهند و از عذاب الهی نجات یابند، یود المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنیه و صاحبته و اخیه و فصیلته التی تؤ یه و من فی الارض جمیعا ثم ینجیه کلا انها لظی : ((مجرم آرزو می کند برای نجات از عذاب آن روز فرزندانش را بدهد، و همسر و خویشاوندانش را که در مشکلات پناهگاه او بودند، تمام کسانی را که در روی زمین هستند فدا کند تا از عذاب الهی رهائی یابد، اما فایده ای ندارد، آتش برافروخته

است که در انتظار اوست)) (معارج 11 تا 15).
آیا با این اوصاف و اوصاف تکان دهنده دیگری که در سایر آیات قرآن منعکس است ممکن است آن روز، روز سخت و دردناک و اندوه زائی نباشد؟ (خداوند همه ما را در پناه لطفش در آن روز محفوظ دارد). القمر

آیه 9-17
آیه و ترجمه
كَذَّبَت قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَ قَالُوا مجْنُونٌ وَ ازْدُجِرَ(9)
فَدَعَا رَبَّهُ أَنى مَغْلُوبٌ فَانتَصِرْ(10)
فَفَتَحْنَا أَبْوَب السمَاءِ بمَاءٍ مُّنهَمِرٍ(11)
وَ فَجَّرْنَا الاَرْض عُيُوناً فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ(12)
وَ حَمَلْنَهُ عَلى ذَاتِ أَلْوَحٍ وَ دُسُرٍ(13)
تجْرِى بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِّمَن كانَ كُفِرَ(14)
وَ لَقَد تَّرَكْنَهَا ءَايَةً فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ(15)
فَكَيْف كانَ عَذَابى وَ نُذُرِ(16)
وَ لَقَدْ يَسرْنَا الْقُرْءَانَ لِلذِّكْر فَهَلْ مِن مُّدَّكِر(17)

ترجمه :9 - پیش از آنها قَوم نوح تکذیبً کردند (آری) بنده ما (نوح) را تکذیب کرده و گفتند: او دیوانه است و (با انواع آزارها) او را (از ادامه رسالتش) بازداشتند.
10 - او به درگاه پروردگار عرضه داشت : من مغلوب (این قوم طغیانگر شده ام ، تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 29
انتقام مرا از آنها بگیر.
11 - در این هنگام درهای آسمان را گشودیم و آبی فراوان و پی در پی فروبارید.
12 - و زمین را شکافتیم و چشمه های زیادی بیرون فرستادیم ، و این دو آب به اندازه ای که مقدر بود با هم درآمیختند.
13 - و او را بر مرکبی که از الواح و میخهائی ساخته شده بود سوار کردیم .
14 - مرکبی که تحت نظارت ما حرکت می کرد این کیفری بود برای کسانی که به او کافر شدند.
15 - ما این ماجرا به عنوان نشانه ای در میان امتها باقی گذاردیم ، آیا کسی هست که پند گیرد.
16 - (اکنون بنگرید) عذاب و انذارهای من چگونه بود؟!
17 - ما قرآن را برای تذکر آسان ساختیم آیا کسی هست که متذکر شود.
تفسیر:ماجرای قوم نوح درس عبرتی بود
سنت قرآن بر این است که در بسیاری از موارد بعد از انذار کفار و مجرمان شرحی از سرگذشت اقوام پیشین و عاقبت دردآلود آنها را بیان می کند، تا به اینها بفهماند که اگر به راه نادرست خویش ادامه دهند سرنوشتی بهتر از آنان ندارند.
در این سوره نیز به دنبال بحثی که در آیات گذشته آمد اشارات کوتاه و در عین حال پرمعنی به سرگذشت پنج قوم سرکش از اقوام پیشین می کند که نخستین آنها قوم نوح (علیه السلام) است ، می فرماید:
((پیش از آنها قوم نوح پیامبر خود را تکذیب کردند)) (کذبت قبلهم قوم نوح).
((آری آنها بنده ما نوح را تکذیب کردند و گفتند: او مرد دیوانه ای است ! و سپس با انواع آزارها و شکنجه ها او را از ادامه رسالتش منع کردند))
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 30
(ا فکذبوا عبدنا و قالوا مجنون و ازدجر).
گاه ((به او می گفتند: اگر دست از کار خود برنداری سنگسارت می کنیم)) ((قالوا لئن لم تنته یا نوح لتکونن من المرجومین)) (شعراء 116).
و گاه گلوی او را چنان می فشردند که بی هوش به زمین می افتاد، اما هنگامی که به هوش می آمد می گفت : اللهم اغفر لقومی فانهم لا یعلمون

: ((خداوندا قوم مرا ببخش که نمی دانند))!.
خلاصه او را از هر طریق توانستند آزار دادند، اما او دست از تبلیغ و هدایت برنداشت .
قابل توجه اینکه در این آیه تکذیب دو بار ذکر شده ظاهرا به این جهت که دفعه اول به صورت سربسته و بار دوم شرح آن است .
تعبیر به ((عبدنا)) (بنده ما) اشاره به این است که این قوم مغرور و طغیانگر در حقیقت با ما طرف بودند نه با شخص نوح !
جمله ((وازدجر)) در اصل از ((زجر)) به معنی دور ساختن و طرد کردن کسی با صدای بلند و فریاد است ، ولی به هر گونه عملی که به منظور مانع شدن کسی از ادامه کاری انجام می شود اطلاق می گردد، و جالب اینکه در آیه مورد بحث ((قالوا)) به صورت فعل معلوم آمده ، و ((وازدجر)) به صورت فعل مجهول شاید به این جهت که اعمال آنها در زجر نوح از گفته آنها بدتر و نارواتر بود تا آنجا که خداوند نامی از این گروه نمی برد و آنها را قابل ذکر نمی شمرد.
سپس می افزاید: ((هنگامی که نوح از هدایت آنها به کلی مایوس گشت به درگاه الهی عرضه داشت : پروردگارا! این گروه طاغی و مجرم بر من غلبه

کردند، پروردگار انتقام مرا از آنها بگیر)) (فدعا ربه انی مغلوب فانتصر).
آنها هرگز در دلیل و حجت و برهان بر من غلبه نکرده اند ولی از طریق ظلم و جنایت و تکذیب و انکار، و انواع زجر و فشار بر من غلبه کردند، این قوم دیگر شایسته بقا نیستند از آنها انتقام بگیر و مرا بر آنها پیروز کن .
آری این پیامبر بزرگ تا زمانی که امید به هدایت آنها داشت از خدا می خواست آنها را ببخشد، اما هنگامی که به کلی مایوس گشت درباره آنها نفرین نمود.
سپس اشاره گویا و تکان دهنده ای به کیفیت عذاب آنها کرده می فرماید: ((ما به دنبال این درخواست نوح درهای آسمان را گشودیم ، و بارانی شدید و پی درپی فروبارید)) (ففتحنا ابواب السماء بماء منهمر).
تعبیر به گشودن درهای آسمان تعبیر بسیار زیبائی است که به هنگام نزول بارانهای شدید به کار می رود، همانگونه در فارسی نیز می گوئیم : گوئی درهای آسمان باز شده و هر چه آب است فرومی بارد)).
((منهمر)) از ماده ((همر)) (بر وزن صبر) به معنی فروریختن شدید اشک یا آب است ، این تعبیر در مورد دوشیدن پستان حیوانات تا آخرین قطره نیز به کار می رود.
عجب اینکه در بعضی از گفته های مفسران آمده است که آنها سالها گرفتار خشکسالی بودند و در انتظار باران ، که ناگهان بارانی فروبارید اما

مرگ زا نه احیاگر.
نه تنها از آسمان آب زیادی فروریخت که از زمین هم آب جوشید، چنانکه در آیه آمده : ((و زمین را شکافتیم و چشمه های زیادی از آن بیرون فرستادیم)) (و فجرنا الارض عیونا).
((و این دو آب به اندازه ای که مقدر بود با هم درآمیختند و سراسر زمین را فراگرفتند))! (فالتقی الماء علی امر قد قدر).
بعضی از مفسران جمله ((قدقدر)) را چنین تفسیر کرده اند که این دو آب کاملا به اندازه یکدیگر بود، ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.
خلاصه اینکه از سراسر زمین آب جوشیدن گرفت و چشمه ها سر برآوردند و از تمامی آسمان آب باریدن گرفت و به هم پیوستند و دریائی عظیم و طوفانی تشکیل دادند.
در اینجا قرآن دنباله مساءله طوفان را رها ساخته چرا که آنچه باید گفته شود در جمله های قبل جمع است) و به سراغ کشتی نجات نوح رفته ، می فرماید ((ما نوح را بر مرکبی که از ((الواح)) و ((میخهائی)) ساخته شده بود سوار کردیم (و حملناه علی ذات الواح و دسر).
((دسر)) جمع ((دسار)) (بر وزن کتاب) چنانکه راغب در مفردات می گوید در اصل به معنی راندن شدید تواءم با قهر است ، و از آنجا که میخ تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 33
با ضربه های شدیدی که بر آن وارد می شود در چوب و مانند آن فرومی رود به آن ((دسار)) گفته اند، اما بعضی از مفسران این کلمه را به معنی طناب تفسیر کرده ، و اشاره به طنابهای بادبان کشتی و مانند آن می دانند، ولی معنی اول مخصوصا با توجه ذکر ((الواح)) صحیحتر به نظر می رسد.
به هر حال تعبیر قرآن در اینجا جالب و پرمعنی است ، چرا که می گوید در میان آن طوفان عظیم و سرتاسری که همه چیز را در کام خود فروبرده بود فرمان نجات نوح و یارانش را به یک مشت میخ و قطعات چوب سپردیم ، و آنها این وظیفه را به خوبی انجام دادند! و این قدرت نمائی بزرگی است .
این تعبیر ممکن است ضمنا اشاره به ساده بودن کشتیهای آن زمان نسبت به کشتیهای پیشرفته زمانهای بعد باشد که در آن وقت تشریفات و تشکیلات خاصی نداشت ، ولی کشتی نوح با اینحال به اندازه کافی بزرگ بود، و طبق تواریخ سالها برای ساختن آن زحمت کشید، تا بتواند از هر یک از حیوانات مختلف یک جفت در آن جای دهد.
سپس خداوند به عنایت خاصش نسبت به کشتی نجات نوح اشاره کرده می فرماید: این کشتی در برابر دیدگان (علم) ما سینه امواج را می شکافت و تحت نظارت و حفاظت ما به حرکت خود ادامه می داد)) (تجری

باعیننا).
تعبیر ((باعیننا)) (در برابر دیدگان ما) کنایه لطیفی است از توجه مخصوص و مراقبت کامل از چیزی ، چنانکه در آیه 37 سوره هود نیز در بخش دیگری از همین داستان می خوانیم : و اصنع الفلک باعیننا و وحینا: ((به او وحی کردیم که در برابر دیدگان ما و بر طبق وحی ما کشتی را بساز)).
بعضی از مفسران این تعبیر را اشاره به انسانهای با شخصیتی دانسته اند
که تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 34
سوار بر کشتی بودند بنابراین جمله ((تجری باعیننا)) یعنی آن کشتی بندگان خالص و مخلص ما را همراه می برد، ولی با توجه به موارد استعمال این تعبیر در آیات دیگر قرآن تفسیر اول صحیح به نظر می رسد.
این احتمال نیز داده شده که ((باعیننا)) اشاره به فرشتگانی است که در امر هدایت کشتی نوح دخالت داشتند، ولی این تفسیر نیز به همان دلیلی که در بالا گفته شد ضعیف است .
سپس می افزاید: ((تمام اینها کیفری بود برای کسانی که او را تکذیب کردند و کافر شدند)) (جزاء لمن کان کفر).
آری نوح همانند همه انبیاء از مواهب بزرگ الهی و از نعمتهای عظیم او بود که بیخبران کفرانش کردند، و به آئینش کافر شدند.
سپس به عنوان نتیجه گیری از این ماجرای عظیم می فرماید: ((ما این داستان را به عنوان درس عبرت و نشانه ای در میان امتها باقی گذاردیم ، آیا کسی هست که پند گیرد و متذکر شود))؟ (و لقد ترکناها آیة فهل من مدکر).
و به راستی که همه گفتنیها در همین ماجرا گفته شده ، و آنچه باید انسانی بیدار بفهمد از آن می فهمند.
طبق این تفسیر که موافق آیات قبل و بعد می باشد ضمیر ((ترکناها)) به
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 35
قصه طوفان و سرگذشت نوح و مخالفانش باز می گردد، ولی بعضی آنرا اشاره به ((سفینه نوح)) می دانند، زیرا مدتی این کشتی در میان مردم جهان باقیمانده بود، و هر کس چشمش به آن می افتاد تمام ماجرای طوفان نوح در برابرش مجسم می شد، مخصوصا اگر این روایت را بپذیریم که بقایای این کشتی تا عصر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) باقی بوده ، و حتی بعضی ادعا می کنند که در عصر ما نیز بقایای آنرا در کوه های ((آرارات)) قفقاز مشاهده کرده اند، این احتمال نیز وجود دارد که آیه اشاره به هر دو معنی باشد، هم داستان نوح (علیه السلام) آیتی بود، و هم کشتی بازمانده اش در میان مردم .
و در آیه بعد به عنوان یک سؤ ال تهدیدآمیز و پرمعنی نسبت به کافرانی که همان راه کفار زمان نوح را می سپرند می گوید: اکنون (بگوئید) عذاب و

انذاره ای من چگونه بود))؟! (فکیف کان عذابی و نذر).
آیا واقعیت داشت یا داستان و افسانه بود؟!
و در آخرین آیه مورد بحث بر این حقیقت تاءکید می کند که ((ما قرآن را برای تذکر آسان ساختیم ، آیا کسی هست که پند گیرد و متذکر شود؟! (و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر).
آری این قرآن ، هیچ پیچیدگی ندارد، و شرائط تاثیر، در آن جمع است ، الفاظش شیرین و جذاب تعبیراتش زنده و پرمعنی ، انذارها و بشارتهایش صریح و گویا، داستانهایش واقعی و پرمحتوا، دلائلش قوی و محکم ، منطقش
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 36
شیوا و متین ، خلاصه آنچه لازمه تاثیر گذاردن یک سخن است در آن جمع است ، و به همین دلیل هر زمان دلهای آماده با آن تماس یابد، مجذوب آن می شود و در طول تاریخ اسلام نمونه های عجیب و شگفت انگیزی از تاثیر عمیق قرآن در دلهای آماده دیده می شود، که شاهد گویای این امر است .
ولی چه می توان کرد هنگامی که نطفه حیاتی یک بذر مرده باشد، اگر در بهترین زمینها آنرا جای دهند، و از آب کوثر زیر نظر بهترین باغبانها آبیاری کنند، هرگز نمو نخواهد کرد و گل و گیاهی از آن نمی روید. القمر
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 37
آیه 18-22
آیه و ترجمه
كَذَّبَت عَادٌ فَكَيْف كانَ عَذَابى وَ نُذُرِ(18)
إِنَّا أَرْسلْنَا عَلَيهِمْ رِيحاً صرْصراً فى يَوْمِ نحْسٍ مُّستَمِرٍّ(19)
تَنزِعُ النَّاس كَأَنهُمْ أَعْجَازُ نخْلٍ مُّنقَعِرٍ(20)
فَكَيْف كانَ عَذَابى وَ نُذُرِ(21)
وَ لَقَدْ يَسرْنَا الْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ(22)
ترجمه :18 - قوم عاد (نیز پیامبر خود را) تکذیب کردند اکنون (ببینید) عذاب و انذارهای من چگونه بود؟
19 - ما تندباد وحشتناک و سردی را در یک روز شوم مستمر بر آنها فرستادیم .
20 - که مردم را، همچون تنه های نخل ریشه کن شده ، از جا برمی کند.
21 - (اکنون ببینید) عذاب و انذارهای من چگونه بود؟
22 - ما قرآن را برای تذکر آسان کردیم ، آیا کسی هست که متذکر شود؟
تفسیر:و همچنین سرنوشت قوم عاد
قوم دیگری که سرگذشت آنها در این سوره به دنبال سرگذشت فشرده قوم نوح (علیه السلام) آمده ، ((قوم عاد)) است ، که قرآن به عنوان هشداری به کافران و مجرمان در آیات مورد بحث به طور فشرده به آن اشاره کرده ، می گوید: تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 38

((قوم عاد نیز پیامبر خود را تکذیب کردند)) (کذبت عاد).
هر قدر پیامبر آنها، هود (علیه السلام) بر تبلیغات خود می افزود، و از راه های مختلف برای بیدار ساختن آنها تلاش می کرد، آنها بر خیره سری و لجاجت خود می افزودند، و غرور ناشی از ثروت و امکانات مادی و غفلت ناشی از غرق بودن در شهوات ، گوش شنوا و چشم بینا را از آنها گرفته بود.
سرانجام خداوند آنها را با عذاب دردناکی مجازات کرد، لذا در دنباله همین آیه به صورت سربسته می فرماید بنگرید ((عذاب و انذارهای من چگونه بود))؟ (فکیف کان عذابی و نذر).
سپس در آیات بعد به شرح این اجمال پرداخته ، می افزاید: ((ما تندباد وحشتناک و سردی را در یکروز شوم که استمرار و ادامه داشت بر آنها فرستادیم)) (انا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا فی یوم نحس مستمر).
((صرصر)) از ماده ((صر)) (بر وزن شر) در اصل به معنی بستن و محکم کردن است ، و تکرار آن در واژه ((صرصر)) برای تاءکید است ، و از آنجا که این باد هم شدید بوده است و هم سرد، هم پرسوزش و هم پر سر و صدا، این واژه به آن اطلاق شده است .
((نحس)) در اصل به معنی سرخی شدیدی است که گاه در افق ظاهر می شود، و همچون ، شعله آتش بی دودی است که عرب آنرا ((نحاس)) می گوید، سپس این واژه به هر چیز ((شوم)) در مقابل ((سعد)) اطلاق شده است (دقت کنید).
((مستمر)) صفتی است برای ((یوم)) یا ((نحس))، در صورت اول مفهومش این است که حوادث آن روز همچنان استمرار یافت ، و چنانکه در آیه 7 در سوره حاقه آمده است ((هفت شب و هشت روز این عذاب الهی بطور مداوم بر آنها مسلط بود تا همگی را در هم کوبید و کسی را زنده نگذاشت)). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 39
و در صورت دوم معنایش این است که نحوست این روز ادامه یافت تا همگی را هلاک کرد.
بعضی نیز نحس را به معنی پرگرد و غبار تفسیر کرده اند، چرا که این تندباد به قدری غبارآلود بود که یکدیگر را نمی دیدند وقتی از دور نمایان گشت آنها تصور کردند ابر پر بارانی به سوی آنها می آید! اما به زودی فهمیدند که تندبادی است مامور عذاب و هلاک آنها، چنانکه در آیه 24 سوره احقاف آمده است : فلما راءوه عارضا مستقبل اودیتهم قالوا هذا عارض ممطرنا بل هو ما استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم .
این دو تفسیر با هم منافاتی ندارد و ممکن است هر دو در معنی آیه جمع باشد.
سپس در توصیف این تندباد می فرماید: ((مردم را همچون تنه های نخل

ریشه کن شده از جا بر می کند و به هر سو پرتاب می نمود)) (تنزع الناس کانهم اعجاز نخل منقعر).
((منقعر)) از ماده ((قعر)) به معنی پائین ترین نقطه چیزی است ، و لذا این واژه در معنی ریشه کن ساختن به کار می رود.
این تعبیر یا به خاطر آن است که قوم عاد اندامی قوی و هیکلهائی درشت داشتند، و چنانکه بعضی از مفسران گفته اند برای حفظ خود از تندباد گودالها و پناهگاهی زیرزمینی ساخته بودند، اما قدرت تندباد در آن روز به حدی بود که آنها را از پناهگاههایشان ریشه کن می کرد و به این طرف و آن طرف می افکند! حتی گفته اند آنها را چنان با سر به زمین می کوبید که سرهایشان از تنها جدا می شد!
تعبیر به ((اعجاز)) جمع ((عجز)) (بر وزن رجل) به معنی قسمت عقب یا
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 40
پائین چیزی است ، و تشبیه آنها به قسمت پائین نخلها به خاطر آن است که به گفته بعضی باد به قدری شدید بود که نخست دست و سرهای آنها را کند و با خود برد، و بعد بقیه بدنهایشان همچون نخل بی شاخ و برگ ، از زمینی کنده شده به هر گوشه و کنار پرتاب می گشت .
یا به خاطر چیزی است که در بالا اشاره کردیم که باد آنها را با سر به زمین می کوبید و گردنها می شکست و سرها جدا می شد!
سپس قرآن به عنوان هشدار می گوید: ((اکنون بنگرید عذاب و انذارهای من چگونه بود))؟! (فکیف کان عذابی و نذر).
ما با اقوام دیگر که راه تکذیب و کبر و غرور و گناه و عصیان را پوئیدند چنین رفتار کردیم ، شما درباره خود چه می اندیشید که راه آنها را ادامه می دهید؟
و باز در پایان این ماجرا می افزاید: ((ما قرآن را برای تذکر سهل و آسان ساختیم ، آیا کسی هست که پند گیرد و متذکر شود))؟ آیا گوش شنوائی در برابر این ندای الهی ، و این هشدارها و انذارها وجود دارد؟! (و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر).
قابل توجه این که جمله ((فکیف کان عذابی و نذر)) در مورد قوم عاد دو بار تکرار شده یکی در آغاز بیان این سرگذشت ، و یکی هم در پایان آن ، این تفاوت شاید از این جهت است که عذاب این گروه از دیگران شدیدتر و وحشتناکتر بود، هر چند عذابهای الهی همه شدید می باشد. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 41
نکته :
سعد و نحس ایام
در میان مردم معمول است که بعضی از روزها را روز سعد و مبارک ، و بعضی را روز شوم و نحس می شمرند، هر چند در تعیین آن اختلاف بسیار

است ، سخن اینجا است که این اعتقاد عمومی تا چه حد در اسلام پذیرفته شده ؟ و یا از اسلام گرفته شده است ؟
البته این از نظر عقل محال نیست که اجزاء زمان با یکدیگر تفاوت داشته باشند، بعضی دارای ویژگیهای نحوست ، و بعضی ویژگیهای ضد آن ، هر چند از نظر استدلال عقلی راهی برای اثبات یا نفی چنین مطلبی در اختیار نداریم ، همین اندازه می گوئیم ممکن است ولی از نظر عقل ثابت نیست .
بنابراین اگر دلائل شرعی از طریق وحی که افقهای وسیعتری را روشن می سازد بر این معنی در دست داشته باشیم قبول آن نه تنها بی مانع بلکه لازم است .
در آیات قرآن تنها در دو مورد اشاره به ((نحوست ایام)) شده است : یکی در آیات مورد بحث ، و دیگری در آیه 16 سوره فصلت که درباره همین ماجرای قوم عاد سخن می گوید در آنجا می خوانیم : فارسلنا علیهم ریحا صرصرا فی ایام نحسات : ((ما تندبادی سخت و سرد در روزهای شومی بر آنها مسلط ساختیم)). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 42
و در نقطه مقابل ، تعبیر ((مبارک)) نیز در بعضی از آیات قرآن دیده می شود، چنانکه درباره شب قدر می فرماید انا انزلناه فی لیلة مبارکة : ((ما قرآن را در شبی پر برکت نازل کردیم)) (دخان - 3).
همانگونه که گفتیم ((نحس)) در اصل به معنی سرخی فوقالعاده افق است که آنرا به صورت ((نحاس)) یعنی ((شعله آتش خالی از دود)) در می آورد، سپس به همین مناسبت در معنی ((شوم)) به کار رفته است .
به این ترتیب قرآن جز اشاره سربسته ای به این مساءله ندارد، ولی در روایات اسلامی به احادیث زیادی در زمینه ((نحس و سعد ایام)) برخورد می کنیم که هر چند بسیاری از آنها روایات ضعیف است و یا احیانا آمیخته با بعضی روایات مجعول و خرافات می باشد، ولی همه آنها چنین نیست ، بلکه روایات معتبر و قابل قبولی در میان آنها بدون شک وجود دارد، چنانکه مفسران نیز در تفسیر آیات فوق بر این معنی صحه نهاده اند.
محدث بزرگ مرحوم علامه مجلسی نیز روایات فراوانی در ((بحار الانوار)) در این زمینه آورده است .
آنچه به طور فشرده و خلاصه در اینجا می توان گفت چند مطلب است :
الف - در روایات متعددی سعد و نحس ایام در ارتباط با حوادثی که در آن واقع شده است تفسیر شده ، فی المثل در روایتی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم شخصی از امام (علیه السلام) درخواست کرد تا درباره روز ((چهارشنبه)) و فال بدی که به آن می زنند و سنگینی آن ، بیانی فرماید که منظور کدام چهارشنبه است ؟ فرمود ((آخر اربعاء فی الشهر و هو المحاق و فیه قتل قابیل هابیل اخاه ... و یوم الاربعاء ارسل

الله عز و جل الریح علی قوم عاد)): ((منظور تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 43
چهارشنبه آخر ماه است که در محاق اتفاق افتاد، و در همین روز ((قابیل)) برادرش ((هابیل)) را کشت ... و خداوند در این روز چهارشنبه تندباد را بر قوم عاد فرستاد)).
لذا بسیاری از مفسران به پیروی بسیاری از روایات آخرین چهارشنبه هر ماه را روز نحس می دانند، و از آن تعبیر به ((اربعاء لا تدور)) می کنند (یعنی چهارشنبه ای که تکرار نمی شود).
در بعضی دیگر از روایات می خوانیم که روز اول ماه روز سعد و مبارکی است چرا که آدم در آن آفریده شد، همچنین روز 26 چرا که خداوند دریا را برای موسی شکافت .
یا این که روز سوم ماه روز نحسی است ، چرا که آدم و حوا در آن روز از بهشت رانده شدند، و لباس بهشتی از تن آنها کنده شد.
یا این که روز هفتم ماه روز مبارکی است ، چرا که نوح سوار بر کشتی شد (و از غرقاب نجات یافت).
یا اینکه در مورد نوروز در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: روز مبارکی است که کشتی نوح بر جودی قرار گرفت ، و جبرئیل بر پیامبر اسلام نازل شد، و روزی است که علی (علیه السلام) بر دوش پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) رفت بتهای کعبه را شکست ، و داستان غدیر خم مصادف با نوروز بود....
این گونه تعبیرات ، در روایات فراوان است که سعد و نحس ایام را با بعضی از حوادث مطلوب ، یا نامطلوب پیوند می دهد، مخصوصا در مورد روز عاشورا تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 44
که بنی امیه به گمان پیروزی بر اهل بیت (علیه السلام) آن را روز مسعودی می شمردند، و در روایات شدیدا از تبرک به آن روز نهی شده ، و حتی دستور داده اند که آن روز را روز ذخیره آذوقه سال و مانند آن نکنند، بلکه کسب و کار را در آن روز تعطیل کرده ، و عملا از برنامه بنی امیه فاصله بگیرند مجموع این روایات سبب شده که بعضی مساءله سعد و نحس ایام را چنین تفسیر کنند که مقصود اسلام توجه دادن مسلمین به این حوادث است ، تا از نظر عمل خود را بر حوادث تاریخی سازنده تطبیق دهند، و از حوادث مخرب و روش بنیانگذاران آنها فاصله گیرند. این تفسیر ممکن است در مورد قسمتی از این روایات صادق باشد ولی در مورد همه آنها مسلما صادق نیست ، چرا که از بعضی از آنها استفاده می شود تاثیر مرموزی در بعضی ایام احیانا وجود دارد که ما از آن آگاهی نداریم .
ب : این نکته نیز قابل دقت است که بعضی در مساءله سعد و نحس ایام به اندازه ای راه افراط را پوئیده اند که به هر کاری می خواهند دست

بزنند قبلا به سراغ سعد و نحس ایام می روند، و عملا از بسیاری فعالیتها باز می مانند، و فرصتهای طلائی را از دست می دهند.
یا این که بجای بررسی عوامل شکست و پیروزی خود و دیگران استفاده از این تجربیات گرانبها در زندگی ، گناه همه شکستها را به گردن شومی ایام می اندازند، همانگونه که رمز پیروزیها را در نیکی ایام جستجو می کنند!
این یکنوع فرار از حقیقت ، و افراط در مساله ، و توضیح خرافی حوادث زندگی است که باید از آن به شدت پرهیز کرد، و در این مسائل نه گوش به شایعات میان مردم داد، نه سخن منجمان ، و نه گفته فال گیران ، اگر چیزی در حدیث معتبر در این زمینه ثابت شود باید پذیرفت ، و گرنه بی اعتنا به گفته این و آن باید خط زندگی را ادامه داد، و با تلاش و سعی و کوشش به پیش محکم تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 45
گام برداشت ، و از توکل بر خدا یاری جست و از لطف او استعانت خواست .
ج : مساءله توجه به سعد و نحس ایام علاوه بر اینکه غالبا انسان را به یک سلسله حوادث تاریخی آموزنده رهنمون می شود، عاملی است برای توسل و توجه به ساحت قدس الهی ، و استمداد از ذات پاک پروردگار، و لذا در روایات متعددی می خوانیم : در روزهائی که نام نحس بر آن گذارده شده می توانید با دادن صدقه ، و یا خواندن دعا، و استمداد از لطف خداوند، و قرائت بعضی از آیات قرآن ، و توکل بر ذات پاک او، به دنبال کارها بروید و پیروز و موفق باشید.
از جمله در حدیثی می خوانیم که یکی از دوستان امام حسن عسکری (علیه السلام) روز سه شنبه خدمتش رسید، امام فرمود: دیروز تو را ندیدم ، عرض کرد: دوشنبه بود، و من در این روز حرکت را ناخوش داشتم ! فرمود: من احب ان یقیه الله شر یوم الاثنین فلیقراء فی اول رکعة من صلاة الغداة هل اتی علی الانسان ثم قراء ابو الحسن (علیه السلام) فوقیهم الله شر ذلک الیوم و لقیهم نضرة و سرورا: ((کسی که دوست دارد از شر روز دوشنبه در امان بماند در اولین رکعت نماز صبح سوره هل اتی بخواند، سپس امام (علیه السلام) این آیه از سوره هل اتی را (که تناسب با رفع شر دارد) تلاوت فرمود: فوقاهم الله شر ذلک الیوم ... خداوند نیکان را از شر روز رستاخیز نگاه می دارد او به آنها خرمی و طراوت ظاهر و خوشحالی درون عطا می کند)).
در حدیث دیگر می خوانیم که یکی از یاران امام ششم (علیه السلام) از آن حضرت پرسید: آیا در هیچ روزی از روزهای مکروه چهارشنبه و غیر آن سفر کردن مناسب است ؟ امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: سفرت را با صدقه آغاز کن و آیة الکرسی را به هنگامی که می خواهی حرکت کنی تلاوت کن)) (و هر کجا می خواهی تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 46

برو).
در حدیث دیگری نیز آمده است که یکی از یاران امام دهم علی بن محمد الهادی (علیه االسلام) می گوید: خدمت حضرت (علیه السلام) رسیدم در حالی که در مسیر راه انگشتم مجروح شده بود، و سواری از کنارم گذشت و به شانه من صدمه زد، و در وسط جمعیت گرفتار شدم و لباسم را پاره کردند، گفتم : خدا مرا از شر تو ای روز حفظ کند، عجب روز شومی هستی ! امام فرمود: با ما ارتباط داری و چنین می گوئی ؟! و روز را که گناهی ندارد گناهکار می شمری ؟ آن مرد عرض می کند از شنیدن این سخن به هوش آمدم و به خطای خود پی بردم ، عرض کردم ای مولای من من استغفار می کنم ، و از خدا آمرزش می طلبم ، امام (علیه السلام) افزود: ما ذنب الایام حتی صرتم تتشامون بها اذا جوزیتم باعمالکم فیها؟:
((روزها چه گناهی دارد که شما آنها را شوم می شمرید هنگامی که کیفر اعمال شما در این روزها دامانتان را می گیرد))؟!
راوی می گوید: ((عرض کردم من برای همیشه از خدا استغفار می کنم و این توبه من است ای پسر رسول خدا)).
امام (علیه السلام) فرمود: ما ینفعکم و لکن الله یعاقبکم بذمها علی ما لا ذم علیها فیه ، اما علمت ان الله هو المثیب و المعاقب ، و المجازی بالاعمال ، عاجلا و آجلا،؟ قلت : بلی یا مولای ، قال لا تعد و لا تجعل للایام صنعا فی حکم الله !
((این برای تو فایده ای ندارد، خداوند شما را مجازات می کند به مذمت کردن چیزی که نکوهش ندارد، آیا تو نمی دانی که خداوند ثواب و عقاب می دهد، و جزای اعمال را در این سرا و سرای دیگر خواهد داد، سپس افزود: دیگر این عمل را تکرار مکن و برای روزها در برابر حکم خداوند کار
و تاثیری تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 47
قرار مده))!.
این حدیث پر معنی اشاره به این است که اگر روزها هم تاثیری داشته باشد به فرمان خدا است ، هرگز نباید برای آنها تاثیر مستقلی قائل شد، و از لطف خداوند خود را بی نیاز دانست ، و آنگهی نباید حوادثی را که غالبا جنبه کفاره اعمال نادرست انسان دارد به تاثیر ایام ارتباط داد، و خود را تبرئه کرد. و شاید این بیان بهترین راه برای جمع میان اخبار مختلف در این باب است (دقت کنید). القمر
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 48
آیه 23-32
آیه و ترجمه
كَذَّبَت ثَمُودُ بِالنُّذُرِ(23)
فَقَالُوا أَ بَشَراً مِّنَّا وَحِداً نَّتَّبِعُهُ إِنَّا إِذاً لَّفِی ضَلَلٍ وَ سعُر(24)

أ ءُلْقِىَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِن بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أشِرٌ(25) ً
سيَعْلَمُونَ غَداً مَّنِ الْكَذَّابِ الاَشِرُ(26)
إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ فِتْنَةً لَّهُمْ فَارْتَقِبهُمْ وَ اصطبرْ(27)
وَ نَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسمَةُ بَيْنهُمْ كلُّ شِرْبٍ محْتَضرٌ(28)
فَنَادَوْا صاحِبَهُمْ فَتَعَاطى فَعَقَرَ(29)
فَكَيْف كانَ عَذَابى وَ نُذُرِ(30)
إِنَّا أَرْسلْنَا عَلَيهِمْ صيْحَةً وَحِدَةً فَكانُوا كَهَشِيمِ المُحْتَظِرِ(31)
وَ لَقَدْ يَسرْنَا الْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ(32) تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 49
ترجمه :23 - طایفه ثمود (نیز) انذارهای الهی را تکذیب کردند.
24 - و گفتند: آیا ما از بشری از جنس خود پیروی کنیم ؟! اگر چنین کنیم در گمراهی و جنون خواهیم بود!
25 - آیا از میان ما تنها بر این مرد وحی نازل شده ؟ نه ، او آدم بسیار دروغگوی هوسبازی است .
26 - ولی فردا می فهمند چه کسی دروغگوی هوسباز است !
27 - ما ((ناقه)) را برای آزمایش آنها می فرستیم ، در انتظار پایان کار آنها باش و صبر کن .
28 - و به آنها خبر ده که آب (قریه) باید در میان آنها تقسیم شود (یک روز سهم ناقه ، و یکروز برای آنها) و هر یک در نوبت خود باید حاضر شوند.
29 - آنها یکی از یاران خود را صدا زدند، او به سراغ این کار آمد و (ناقه را) پی کرد.
30 - (اکنون بنگرید) عذاب و انذارهای من چگونه بود؟!
31 - ما فقط یک صیحه (صاعقه عظیم) بر آنها فرستادیم و به دنبال آن همگی به صورت گیاه خشکی درآمدند که صاحب چهارپایان در آغل جمع آوری می کند!
32 - ما قرآن را برای یادآوری آسان ساختیم آیا کسی هست که متذکر شود.
تفسیر:سرانجام دردناک قوم ثمود
سومین قومی که شرح زندگی آنها به طور فشرده به عنوان درس عبرتی در تعقیب بحثهای گذشته در این سوره مطرح شده است قوم ثمود است که در سرزمین ((حجر)) که در شمال حجاز قرار داشت زندگی داشتند، و پیامبرشان صالح نهایت کوشش را در هدایت آنها کرد اما به جائی نرسید.
نخست می فرماید: طایفه ثمود نیز انذارهای الهی را تکذیب کردند، و تهدیدها را به هیچ گرفتند)) (کذبت ثمود بالنذر).
گرچه بعضی از مفسران ((نذر)) را در اینجا به معنی ((پیامبران انذار تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 50

کننده)) گرفته اند، و تکذیب قوم ثمود را نسبت به صالح به عنوان تکذیب تمام پیامبران شمرده اند، چرا که دعوت تمام انبیاء هماهنگ بود، ولی ظاهر این است که ((نذر)) در اینجا جمع انذار به معنی بیاناتی است که تواءم با بیم دادن است که طبعا در کلام هر پیغمبری وجود دارد.
سپس به علت تکذیب آنها پرداخته ، می افزاید: ((آنها گفتند: آیا ما از انسانی از جنس خود پیروی کنیم ؟ اگر چنین کنیم در گمراهی و جنون خواهیم بود)) (فقالوا ابشرا منا واحدا نتبعه انا اذا لفی ضلال و سعر).
آری کبر و غرور و خودبینی و خودخواهی حجاب بزرگ آنها در برابر دعوت انبیا بود، آنها می گفتند: صالح فردی مانند ما است ، دلیلی ندارد که ما از او پیروی کنیم ! او چه امتیازی بر ما دارد که رهبر باشد، و ما پیرو و تابع او؟!
این همان اشکالی است که امتهای گمراه غالبا به انبیا داشتند که آنها افرادی از جنس ما هستند و به همین دلیل نمی توانند پیامبر الهی باشند.
جمعی از مفسران تعبیر به ((واحدا)) چنین استفاده کرده اند که منظور دشمنان صالح این بوده که او یک فرد عادی است ، مال و ثروت هنگفت ، و یا نژاد و نسب فوق العاده ای ندارد، بعضی نیز آنرا به این معنی تفسیر کرده اند که او یک نفر است جمعیت و گروهی ندارد، در حالی که یک رهبر باید جمعیتی در اختیار داشته باشد و با این امتیاز دیگران را به پیروی خود بخواند.
ولی تفسیر سومی نیز در اینجا وجود دارد که آنها روی واحد عددی تکیه نمی کردند، بلکه هدفشان واحد نوعی بود، مقصود این بود که او فردی از نوع و جنس ماست و نوع بشر نمی تواند رسالت الهی را بر عهده گیرد بلکه باید پیامبر از جنس فرشتگان باشد، البته جمع میان هر سه تفسیر ممکن است ، تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 51
ولی به هر حال ادعائی واهی و بی اساس بود.
((سعر)) (بر وزن شتر) جمع ((سعیر)) در اصل به معنی آتش برافروخته و پرهیجان است ، و گاه به معنی ((جنون)) نیز آمده چرا که در حالت جنون ، هیجان خاصی به انسان دست می دهد، و لذا به ((شتر دیوانه)) ((ناقه مسعوره)) می گویند.
این احتمال نیز وجود دارد که قوم ثمود این تعبیر را از پیامبرشان صالح (علیه السلام) گرفته بودند که به آنها می گفت : اگر شما دست از بت پرستی برندارید، و از دعوت من پیروی نکنید، در ((ضلال و سعر)) (در گمراهی و آتشهای افروخته جهنم) خواهید بود، آنها در پاسخ می گویند: اگر ما از بشری مثل خودمان پیروی کنیم در ((ضلال و سعر)) خواهیم بود!
به هر حال ذکر ((سعر)) به صورت ((جمع)) در حقیقت برای تاءکید و دوام است ، خواه به معنی جنون باشد یا به معنی آتش برافروخته .

سپس افزودند به فرض که وحی الهی بر انسانی نازل شود ((آیا از میان ما تنها بر این مرد وحی نازل شده))؟! با اینکه افرادی سرشناستر و معروفتر و ثروتمندتر از او پیدا می شود (االقی الذکر علیه من بیننا).
در حقیقت گفته های قوم ثمود شباهت زیادی با گفته های مشرکان مکه داشت که گاهی ایراد می کردند مال هذا الرسول یاءکل الطعام و یمشی فی الاسواق لو لا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا: ((چرا این پیامبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود؟ چرا فرشته ای نازل نشده که همراه او انذار کند))؟ (فرقان - 7).
و گاه می گفتند: لو لا نزل هذا القران علی رجل من القریتین عظیم : ((چرا این قرآن بر یکی از مردان بزرگ و ثروتمند مکه و طائف نازل نشده

است))؟! (زخرف - 31).
حال که بناست رسول الهی بشر باشد چرا بشری تهیدست و بیکس و کار؟!
این کوردلان که گوئی در طول تاریخ مطالب را یکنواخت بیخ گوش هم می گفتند گمان می کردند اگر کسی ثروت یا قوم و قبیله و مقام و منصب و نسب معروفی دارد دلیل بر شخصیت او است ، در حالی که ستمکارترین مردم غالبا در میان اینگونه افراد بودند.
این احتمال در تفسیر آیه نیز از سوی بعضی از مفسران پذیرفته شده است که آنها می گفتند: آیا فقط وحی بر او نازل شده ؟ چرا بر همه ما نازل نمی شود مگر ما چه تفاوتی با هم داریم ؟ همانگونه که در آیه 52 سوره مدثر آمده است : بل یرید کل امری ء منهم ان یؤ تی صحفا منشرة : ((بلکه هر یک از آنها انتظار دارد کتابهائی از آسمان بر او نازل شود))!
سپس در پایان آیه می گوید: ((آنها همین موضوع را دلیل بر کذب پیامبرشان ((صالح)) گرفتند و گفتند: او آدم بسیار دروغگوی هوسباز و متکبر است))! (بل هو کذاب اشر).
چرا که می خواهد بر ما حکومت کند، و همه چیز را در قبضه خود بگیرد، و بر طبق هوسهایش رفتار کند.
واژه ((اشر)) وصف است از ماده ((اشر)) (بر وزن قمر) که به معنی ((شدت خوشحالی تواءم با هوسبازی)) است .
ولی قرآن در پاسخ آنها می گوید ((فردا می فهمند چه کسی دروغگوی هوسباز است))؟ (سیعلمون غدا من الکذاب الاشر).
همان زمان که عذاب الهی فرارسد و آنها را در هم کوبد و تبدیل به یک مشت خاک و خاکستر شوند، و سپس ((مجازات بعد از مرگ)) نیز دامانشان را

بگیرد می فهمند این گونه نسبتها شایسته چه کسی بوده است ؟ و قبائی

است برای قامت چه شخصی ؟!
روشن است که منظور از غدا (فردا) آینده نزدیک است و این تعبیر جالب لطیفی است .
در اینجا ممکن است سؤ الی طرح شود و آن اینکه در حال نزول این آیات آنها مجازات خود را مسلما دیده بودند، دیگر جای این ندارد که گفته شود فردا می فهمند دروغگوی هوسباز کیست ؟
در پاسخ این سؤ ال دو جواب می توان گفت : نخست اینکه این سخن در حقیقت به پیامبر خدا ((صالح)) گفته شده ، و در آن روز و در آن شرائط بیان گردیده و مسلم است که آن روز هنوز عذاب نازل نشده بود.
دیگر اینکه منظور از فردا فردای قیامت است که همه چیز به وضوح آشکار می شود (ولی تفسیر اول مناسبتر و با آیات بعد سازگارتر است).
در اینجا سؤ ال دیگری مطرح است و آن اینکه مشرکان قوم ثمود قبل از نزول عذاب نیز به واقعیت دعوت صالح پی برده ، و معجزه انکارناپذیرش را مشاهده کرده بودند، پس چرا می گوید فردا می فهمند؟.
پاسخ این سؤ ال نیز با توجه به یک نکته روشن است و آن اینکه : علم همواره مراتبی دارد، در بعضی از مراتب ممکن است طرف مقابل انکار کند، اما گاه به مرحله ای می رسد که دیگر جای انکار نیست ، و همه چیز به راءی العین دیده می شود، و منظور از علم در اینجا همین مرحله کامل آن است .
سپس به داستان ((ناقه)) که به عنوان معجزه و سند گویای صدق دعوت صالح (علیه السلام) فرستاده شده بود اشاره کرده ، می افزاید: به صالح وحی کردیم که ما ناقه را برای آزمایش و امتحان برای آنها می فرستیم ،

و شکیبائی پیشه کن)) (انا مرسلوا الناقة فتنة لهم فارتقبهم و اصطبر).
((ناقه)) همان شتر ماده ای که به عنوان معجزه صالح فرستاده شد مسلما یک ناقه معمولی نبود، بلکه دارای ویژگیهای خارق العاده ای بود، از جمله اینکه طبق روایت مشهوری این ناقه از دل صخره ای از کوه برآمد، تا معجزه گویائی در برابر منکران لجوج باشد.
((فتنه)) چنانکه قبلا نیز گفته ایم به معنی بردن طلا در بوته و آتش برای روشن ساختن میزان خلوص آن است ، سپس به هر گونه آزمایش و امتحان اطلاق شده .
روشن است که قوم ثمود در اینجا در برابر آزمایش بزرگی قرار گرفتند، لذا در آیه بعد می افزاید: ((به صالح گفتیم به آنها خبر ده که آب قریه باید در میان آنها تقسیم شود (یک روز از برای ناقه ، و یک روز برای اهل قریه) و هر کدام از آنها در نوبت خود باید حضور یابد و دیگر مزاحم او نشود))(و نبئهم ان الماء قسمة بینهم کل شرب محتضر).

گرچه قرآن در این زمینه توضیحی بیش از این نداده است ، ولی بسیاری از مفسران گفته اند که ناقه صالح روزی که نوبت او بود تمام آب را می نوشید، ولی بعضی دیگر گفته اند وضع و هیئت آن طوری بود که وقتی کنار آب می آمد حیوانات دیگر فرار می کردند و نزدیک نمی شدند، و لذا چاره ای جز این نبود که یکروز آب را در اختیار ناقه قرار دهند، و روز دیگر را در اختیار خودشان . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 55
به هر حال این قوم در مضیقه آب قرار گرفتند و تحمل نداشتند که یک روز تمام آب در اختیار ((ناقه)) باشد و یک روز در اختیار آنها، مخصوصا طبق احتمالی که بعضی از مفسران داده اند که آب در آبادی آنها خیلی کم بود (هر چند این معنی با آیات 146 تا 148 تناسب ندارد چرا که از آن استفاده می شود این قوم در سرزمینی پر از باغها و چشمه ها زندگی می کردند).
به هر حال این قوم سرکش و خودخواه و لجوج تصمیم گرفتند ((ناقه)) را از پای درآورند، در حالی که صالح به آنها اخطار کرده بود که اگر آزاری به ناقه برسانند در فاصله کوتاهی عذاب دامانشان را خواهد گرفت ، اما آنها بدون اعتنا به این امر ((یکی از یاران خود را صدا زدند، و او به سراغ این کار آمد، و ناقه را پی کرد)) (فنادوا صاحبهم فتعاطی فعقر).
((صاحب)) در اینجا ممکن است اشاره به یکی از رؤ سای قوم عاد باشد، و یکی از اشرار معروف آنها که در تاریخ به عنوان ((قدارة بن سالف)) از او یاد شده است .
((تعاطی)) در اصل به معنی برگرفتن چیزی یا به سراغ مطلبی رفتن است ، و نیز به انجام کارهای مهم و خطرناک گفته می شود، یا انجام کارهای پرزحمت ، و یا کاری که در مقابل آن عطا و مزدی قرار داده شده است .
همه این تفسیرها در آیه مورد بحث جمع است چرا که اقدام به کشتن ناقه جرات و جسارت زیادی لازم داشت ، و هم کاری پرزحمت بود، و قاعدتا در برابر آن اجر و مزدی هم قرار داده بودند.
((عقر)) از ماده ((عقر)) (بر وزن ظلم) در اصل به معنی اساس و ریشه تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 56
است ، و هنگامی که این واژه در مورد شتر به کار رود به معنی کشتن و نحر کردن و یا پی کردن است .
قابل توجه اینکه قرآن در اینجا کشتن ناقه را به یک فرد نسبت داده است ، در حالی که در سوره ((والشمس)) به همه آنها نسبت می دهد و می فرماید: فعقروها (قوم ثمود ناقه را کشتند) این به خاطر آن است که آن یک نفر به نمایندگی و به رضایت همه قوم اقدام به این کار کرد، و می دانیم کسی که راضی به فعل دیگری باشد شریک در عمل او است .
در بعضی روایات آمده که ((قداره)) قبلا شراب نوشید، و در حال مستی

اقدام بر این عمل زشت و جنایت بزرگ نمود.
در مورد طرز کشتن ناقه نیز اقوال گوناگونی است : بعضی گفته اند با شمشیر آنرا پی کرد، و بعضی گفته اند در کمین آن پشت صخره ای قرار گرفت نخست آنرا با تیر زد و بعد با شمشیر به آن حمله کرد.
آیه بعد به عنوان مقدمه ای برای ذکر عذاب وحشتناک این قوم سرکش می گوید: ((اکنون بنگرید عذاب و انذارهای من چگونه بود))؟! (فکیف کان عذابی و نذر).
و سپس می افزاید: یک صیحه بر آنها فرستادیم ، و به دنبال آن همگی به صورت گیاه خشک شده کوبیده ای درآمدند که صاحب چهارپایان برای حیوانات خود در آغل جمع آوری می کند))! (انا ارسلنا علیهم صیحة واحدة فکانوا کهشیم المحتظر). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 57
((صیحة)) در اینجا به معنی صدای عظیمی است که از آسمان برمی خیزد، و ممکن است اشاره به صاعقه وحشت زائی باشد که بر فراز شهر آنها در گرفت ، چنانکه در آیه 13 سوره فصلت آمده است فان اءعرضوا فقل انذرتکم صاعقة مثل صاعقة عاد و ثمود: ((اگر آنها سرپیچی کنند به آنها بگو شما را صاعقه ای همچون صاعقه عاد و ثمود انذار می کنم))!
((هشیم)) از ماده ((هشم)) (بر وزن خشم) در اصل به معنی شکستن اشیاء سست است ، مانند گیاهان ، لذا به گیاهان خرد شده که صاحبان گوسفندان برای آنها می کوبند و آماده می کنند هشیم گفته می شود، و گاه به گیاهان خشکی تفسیر شده که زیر دست و پای حیوانات در آغل کوبیده می شود.
((محتظر)) در اصل از ماده ((حظر)) (بر وزن مغز) به معنی ((منع)) است ، و لذا آغلی را که برای گوسفندان و حیوانات درست می کنند که مانع خروج آنها یا حمله حیوانات وحشی گردد ((حظیره)) می نامند، و ((محتظر)) (بر وزن محتسب) شخصی است که صاحب چنین مکانی است .
تعبیری که در این آیه درباره عذاب قوم ثمود آمده است بسیار عجیب و پرمعنی است ، چرا که خداوند برای نابودی این قوم سرکش هرگز لشکریانی از آسمان و زمین نفرستاد، تنها با یک صیحه آسمانی ، یک صاعقه گوشخراش ، یک موج عظیم انفجار، که همه چیز را در مسیر خود در شعاع وسیعی در هم کوبید و خرد کرد کار آنها را ساخت !
قصرها و خانه های آباد آنها همچون ((حظیره)) گوسفندان شد، و اجساد بیجان و در هم شکسته آنها به صورت گیاه خشک کوبیده ای که زیر دست و پای گوسفندان می ریزند درآمد.
درک این معنی برای گذشتگان مشکل بود، اما برای ما که امروز از تاءثیر امواج ناشی از انفجار آگاه هستیم که چگونه همه چیز را در مسیر خود

و خرد می کند درک آن آسان است ، البته صاعقه عذاب الهی با این انفجارهای بشری قابل مقایسه نیست و از اینجا روشن می شود که این صاعقه عظیم چه بلائی بر سر این قوم خیره سر آورد؟
و در آخرین آیه مورد بحث و پایان این سرگذشت دردناک و عبرت انگیز بار دیگر می فرماید: ((ما قرآن را برای تذکر و بیداری انسانها آسان نمودیم آیا پند گیرنده ای پیدا می شود))؟! (و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر).
تعبیراتش زنده و روشن ، داستانهایش گویا، و انذارها و تهدیدهایش تکاندهنده و بیدارگر است . القمر

آیه 33-40
آیه و ترجمه
كَذَّبَت قَوْمُ لُوطِ بِالنُّذُرِ(33)
إِنَّا أَرْسلْنَا عَلَيهِمْ حَاصِباً إِلا ءَالَ لُوطٍ نجَّيْنَهُم بِسحَرٍ(34)
نِّعْمَةً مِّنْ عِندِنَا كَذَلِک نجْزِى مَن شكَرَ(35)
وَ لَقَدْ أَنذَرَهُم بَطشتَنَا فَتَمَارَوْا بِالنُّذُرِ(36)
وَ لَقَدْ رَوَدُوهُ عَن ضيْفِهِ فَطمَسنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابى وَ نُذُرِ(37)
وَ لَقَدْ صبَّحَهُم بُكْرَةً عَذَابٌ مُّستَقِرٌّ(38)
فَذُوقُوا عَذَابى وَ نُذُرِ(39)
وَ لَقَدْ يَسرْنَا الْقُرْءَانَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ(40)
ترجمه :33 - قوم لوط انذارهای (پی درپی پیامبرشان را) تکذیب کردند.
34 - ما بر آنها تندبادی که ریگها را به حرکت درمی آورد فرستادیم (و همه را هلاک

کردیم) جز خاندان لوط را که سحرگاهان آنها را نجات دادیم .
35 - این نعمتی بود از ناحیه ما، اینگونه کسی را که شکرگزار است پاداش می دهیم .
36 - او آنها را در مورد مجازات ما انذار کرد، ولی آنها اصرار بر مجادله و القاء شک داشتند.
37 - آنها از لوط خواستند میهمانانش را در اختیار آنان بگذارد!، ولی ما چشمانشان را نابینا و محو کردیم (و گفتیم) بچشید عذاب و انذارهای مرا.
38 - سرانجام صبحگاهان در اول روز عذابی مستمر و ثابت به سراغشان آمد.
39 - (و گفتیم) اکنون بچشید عذاب و انذارهای مرا.
40 - ما قرآن را برای یادآوری آسان کردیم آیا کسی هست که متذکر شود؟

تفسیر:قوم لوط به سرنوشت شومتری مبتلا شدند
در این آیات اشارات کوتاه و تکان دهنده ای به داستان قوم لوط و عذاب وحشتناک این جمعیت ننگین و گمراه دیده می شود، و این چهارمین قسمت از سرگذشت اقوام پیشین در این سوره است .
نخست می گوید: ((قوم لوط انذارهای پی درپی پیامبرشان را تکذیب کردند)) (کذبت قوم لوط بالنذر).
((نذر)) چنانکه قبلا نیز اشاره کردیم جمع ((انذار)) به معنی تهدید و بیم دادن است ، و ذکر آن به صیغه جمع ممکن است اشاره به انذارهای پی درپی این پیامبر بزرگ باشد که این قوم لجوج همه آنها را تکذیب کردند، و یا اشاره به انذار حضرت لوط (علیه السلام) و پیامبران پیش از او است ، زیرا دعوتهای انبیاء همگی یک حقیقت را تعقیب می کند.
سپس در یک جمله کوتاه به گوشه ای از عذاب آنها و نجات خانواده حضرت لوط اشاره کرده ، می گوید: ((ما بر آنها تندبادی که ریگها را به حرکت در

می آورد فرستادیم)) (انا ارسلنا علیهم حاصبا).
و همه را در زیر این باران ریگ مدفون ساختیم .
((جز خاندان لوط که ما آنها را سحرگاهان از آن سرزمین بلا رهائی بخشیدیم)) (الا آل لوط نجیناهم بسحر).
((حاصب)) به معنی تندبادی است که ((حصباء)) یعنی ریگ و سنگ را به حرکت درمی آورد.
در آیات دیگر قرآن نیز هنگامی که عذاب قوم لوط را می شمرد علاوه بر زلزله ای که شهرهای آنها را زیر و رو کرد سخن از باران سنگ می گوید، چنانکه در آیه 82 هود می خوانیم : فلما جاء امرنا جعلنا عالیها سافلها و امطرنا علیها حجارة من سجیل منضود: ((هنگامی که فرمان ما فرارسید آن شهر و دیار را زیر و رو کردیم و بارانی از سنگ از گلهای متحجر و متراکم آنها نازل نمودیم)).
آیا این دو نوع عذاب بود یکی تندبادی که سنگ و ریگ بیابان را با خود برداشت و بر آنها کوبید، و دیگر بارانی از سنگهای آسمانی ، و یا هر دو به یک معنی باز می گردد، چرا که گاهی گردبادهای عظیم در بیابانها توده هائی از سنگ و ریگ را از زمین برداشته با خود به آسمان می برد و هنگامی که فشار گردباد فرونشست یکمرتبه آنها را بر نقطه دیگری فرومی ریزد؟ بعید نیست که در اینجا نیز به فرمان خدا گردبادی ماءموریت یافت تا توده های عظیمی از سنگ و ریگ بیابان را به آسمان برد، و بعد از زلزله ویرانگر بر شهرهای قوم لوط فروریزد، و اجساد آلوده آنها را در زیر آن دفن کند، و حتی ویرانه های شهرهای آنها را از صفحه روی زمین محو نماید تا برای همیشه درس عبرتی برای دیگران باشد. تفسیر نمونه جلد

23 صفحه 62
ضمنا آیه فوق می گوید: نجات خاندان حضرت لوط به هنگام سحر بود، این به خاطر آن بود که وعده عذاب این قوم ستمگر نیز هنگام صبح بود ، لذا در آخر شب به فرمان خدا این خانواده باایمان (جز همسرش که راه خود را از راه لوط جدا کرده بود) از شهر بیرون رفتند و چیزی نگذشت که زلزله و سپس باران سنگ شروع شد، چنانکه در آیه سوره هود آمده : فاسر باهلک بقطع من اللیل و لا یلتفت منکم احد الا امراءتک انه مصیبها ما اصابهم ان موعدهم الصبح الیس الصبح بقریب : ((در قسمتی از شب با خانواده ات حرکت کن ، و هیچیک از شما پشت سرش را نگاه نکند، مگر همسرت که او نیز به همان بلائی که آنها گرفتار می شوند مبتلا خواهد شد، موعد آنها صبح است آیا صبح نزدیک نیست))؟!
و از اینجا روشن می شود اینکه بعضی از مفسران به پیروی بعضی از ارباب لغت ((سحر)) را در اینجا به معنی ((بین الطلوعین)) تفسیر کرده اند هیچگونه مناسبتی با آیه فوق ندارد.
در آیه بعد برای تاءکید می فرماید: ((نجات خاندان لوط نعمتی بود از ناحیه ما، آری این گونه کسی را که شکرگزاری کند پاداش می دهیم)) (نعمة من عندنا کذلک نجزی من شکر).
و در آیه بعد این حقیقت را بازگو می کند که لوط قبلا اتمام حجت کرده
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 63
((و آنها را از مجازات ما آگاه ساخته بود، ولی آنها در انذارهای الهی تردید کردند، و اصرار بر مجادله و القاء شک و شبهه داشتند)) (و لقد انذرهم بطشتنا فتماروا بالنذر).
((بطش)) (بر وزن فرش) در اصل به معنی گرفتن چیزی است با قدرت ، و از آنجا که هنگام مجازات قبلا مجرم را با قدرت می گیرند این کلمه به معنی مجازات نیز آمده است .
((تماروا)) از ماده ((تماری)) به معنی گفتگوی طرفینی برای ایجاد شک و القای شبهه و مجادله در برابر حق است ، در حقیقت آنها دست به دست هم دادند و از طرق گوناگون برای ایجاد شک و شبهه در افکار عمومی وارد شدند تا اثرات انذارهای این پیامبر بزرگ را خنثی کنند.
آنها به القاء شبهات عقیدتی در میان مردم قناعت نکردند بلکه در زشتکاری و وقاحت و بی شرمی کار را به جائی رسانیدند که وقتی فرشتگان ماءمور عذاب به صورت جوانانی خوش منظر به عنوان میهمان وارد خانه لوط شدند این قوم بی شرم به سراغ آنها آمدند و چنانکه آیه بعد می گوید از لوط خواستند که میهمانانش را در اختیار آنان بگذارد))! (و لقد راودوه عن ضیفه).
((لوط)) به قدری از این مساءله ناراحت شد که حد نداشت و مصرا از آنها

خواهش کرد دست از این رسوائی و آبروریزی بردارند، و حتی طبق آیه 71 سوره حجر به آنها وعده داد دختران خود را به ازدواج آنها (در صورت توبه از این اعمال) درآورد، و این نهایت مظلومیت این پیامبر بزرگ را در میان این گروه بی شرم و بی ایمان و فاقد همه چیز نشان می دهد.
ولی چیزی نگذشت که این گروه مهاجم نخستین مجازات خود را دریافت داشتند، چنانکه خداوند در دنباله همین آیه می فرماید: ((ما چشمهای آنها را نابینا و محو کردیم و به آنها گفتیم بچشید عذاب من و انذارهای مرا)) (فطمسنا تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 64
اعینهم فذوقوا عذابی و نذر).
آری اینجا بود که دست قدرت خداوند از آستین عدالت بیرون آمد و به گفته بعضی به جبرئیل فرمان داد که گوشه ای از شهپرش را بر چشم آنان بکوبد، فورا همگی نابینا شدند، و حتی گفته می شود که جای چشم آنها به کلی صاف و همانند صورتشان شد!
گرچه در آیه سخنی از این معنی به میان نیامده است که چه افرادی به سراغ فرشتگان آمدند ولی مسلما تمام قوم لوط نبودند بلکه اوباشانی که در وقاحت از دیگران پیشی گرفته بودند در این کار پیشقدم شدند، و سرنوشت آنها درس عبرتی برای افرادی دیگر شد، چرا که با همان حال زار به میان جمع برگشتند، اما دلی آماده در آن میان نبود که از این عذاب مقدماتی عبرتی گیرد.
می گویند: اینکه خداوند مجازات آنها را تا هنگام طلوع صبح تاءخیر انداخت برای این بود که این حادثه در روز قبل صورت گرفت ، و به آنها مجال داد که یک شب دیگر را درباره سرنوشت خود بیندیشند، و نمونه ای از عذاب الهی را در وجود این نابینایان بدبخت ببینند، شاید بیدار شوند و توبه کنند، ولی افسوس که حتی طبق روایتی خود این نابینایان نیز عبرت نگرفتند و هنگامی که دست به دیوارها گرفته و به خانه خود برگشتند سوگند یاد کردند که فردا صبح یکنفر از خاندان لوط را زنده نخواهیم گذاشت .
عاقبت عذاب نهائی فرارسید، و با زلزله ای ویرانگر که با نخستین شعاع صبحگاهی آن سرزمین را تکان داد شهرهایشان زیر و رو شد، بدنها قطعه قطعه و متلاشی و زیر آوارها فرورفت ، باران شدیدی از سنگ بر آنها فروریخت ، تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 65
و آثار ویرانه های آنها را نیز محو کرد!
چنانکه آیه بعد به صورت سربسته و فشرده به این معنی اشاره کرده می گوید:
((سرانجام صبحگاهان در اول روز عذابی مستمر و ثابت به سراغ آنها آمد)) (و لقد صبحهم بکرة عذاب مستقر).
آری در لحظاتی کوتاه همه چیز پایان گرفت و اثری از آنها باقی نماند.

تعبیر به ((بکرة)) (آغاز روز) به خاطر این است که ((صبحهم)) معنی گسترده ای دارد که تمام صبح را در بر می گیرد در حالی که منظور آغاز صبح است .
آیا این ماجرا آغاز طلوع فجر بوده ، یا آغاز طلوع آفتاب ؟ دقیقا معلوم نیست ولی شاید تعبیر ((بکرة)) بیشتر مناسب آغاز طلوع آفتاب باشد.
واژه ((مستقر)) به معنی ثابت و پابرجاست ، و در اینجا ممکن است اشاره به این باشد که این عذاب به قدری کوبنده و قوی و نیرومند بود که هیچ قدرتی مقابله با آنرا نداشت .
این معنی نیز گفته شده است که چون این عذاب دنیوی با عذاب برزخی آنها اتصال پیدا کرد از آن تعبیر به ((مستقر)) شده است .
سپس می افزاید: بار دیگر به آنها گفته شد: ((اکنون بچشید عذاب من و انذارهای مرا)) (فذوقوا عذابی و نذر).
تا دیگر در انذارهای پیامبران شک و تردید نکنید.
گرچه این جمله دو بار در این ماجرا ذکر شده ولی پیداست جمله اول اشاره به همان عذاب مقدماتی یعنی نابینا شدن گروهی است که به خانه لوط هجوم آوردند، و بار دوم اشاره به عذاب نهائی یعنی زلزله ویرانگر و

می باشد.
و بالاخره در آخرین آیه مورد بحث برای چهارمین بار در این سوره این جمله پرمعنی و بیدارگر را تکرار می کنند: ((ما قرآن را برای پند گرفتن و یادآوری آسان کردیم ، آیا کسی هست که پند گیرد و متذکر شود)) (و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر).
قوم لوط پند نگرفتند، نه از انذارها، و نه از عذاب مقدماتی و هشداردهنده ، آیا دیگران که آلوده همان گناهانند از شنیدن این آیات قرآن به خود می آیند و پشیمان می شوند توبه می کنند؟! القمر

آیه 41-46
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ جَاءَ ءَالَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ(41)
كَذَّبُوا بِئَايَتِنَا كلِّهَا فَأَخَذْنَهُمْ أَخْذَ عَزِيزٍ مُّقْتَدِرٍ(42)
أَ كُفَّارُكُمْ خَيرٌ مِّنْ أُولَئكُمْ أَمْ لَكم بَرَاءَةٌ فى الزُّبُرِ(43)
أَمْ يَقُولُونَ نحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرٌ(44)
سيهْزَمُ الْجَمْعُ وَ يُوَلُّونَ الدُّبُرَ(45)
بَلِ الساعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَ الساعَةُ أَدْهَى وَ أَمَرُّ(46)
ترجمه :41 - انذارها و هشدارها (یکی پس از دیگری) برای آل فرعون آمد.

42 - اما آنها همه آیات ما را تکذیب کردند، و ما آنها را گرفتیم و مجازات کردیم گرفتن شخصی قدرتمند و توانا.
43 - آیا کفار شما بهتر از اینها هستند؟ یا برای شما امان نامه ای در کتب آسمانی نازل شده ؟!
44 - یا می گویند: ما جماعتی متحد و نیرومند و پیروزیم ؟
45 - (ولی بدانند) جمعشان به زودی شکست می خورد و پا به فرار می گذارند.
46 - (علاوه بر این) رستاخیز موعد آنها است و مجازات قیامت هولناکتر و تلختر است . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 68
تفسیر:آیا شما از اقوام گذشته برترید؟!
پنجمین و آخرین قومی که در این سلسله به آنها اشاره می شود قوم فرعون است ، ولی از آنجا که سرگذشت این قوم به طور مشروح در سوره های مختلف قرآن آمده در اینجا تنها اشاره کوتاه و فشرده ای به داستان عبرت انگیز آنها شده است .
می فرماید: ((انذارهای ما (یکی پس از دیگری) به سراغ آل فرعون آمد)) (و لقد جاء آل فرعون النذر).
منظور از ((آل فرعون)) تنها خاندان و بستگان او نیست ، بلکه پیروان او را به طور عموم شامل می شود، زیرا ((آل)) گرچه غالبا در مورد ((اهل بیت و خانواده)) به کار می رود ولی احیانا در معنی وسیعی که گفتیم نیز استعمال می شود، و قرائن مقام نشان می دهد که در اینجا منظور همین معنی وسیع است .
((نذر)) (بر وزن کتب) جمع ((نذیر)) به معنی بیم دهنده است خواه انسانی باشد یا حادثه ای از حوادث که به انسانها هشدار می دهد و آنها را از عاقبت کارشان برحذر می دارد در صورت اول ممکن است آیه فوق اشاره به موسی و هارون باشد، و در صورت دوم اشاره به معجزات نه گانه موسی ، ولی آیه بعد نشان می دهد که معنی دوم در اینجا مناسب است .
آیه بعد از واکنش ((آل فرعون)) در برابر این دو پیامبر بزرگ الهی تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 69
و انذارهای آنها پرده برداشته ، می گوید: ((آنها تمام آیات ما را تکذیب کردند)) (کذبوا بایاتنا کلها).
آری این مغروران خودخواه ، و این جباران خودکامه و بیدادگر، همه آیات الهی را بدون استثنا انکار کردند، همه را دروغ یا سحر یا حوادث اتفاقی شمردند!
((آیات)) مفهوم وسیعی دارد که هم دلائل عقلی را شامل می شود، هم معجزات ، و هم دلائل نقلی را، اما به قرینه آیه 101 سوره اسراء و لقد

آتینا موسی تسع آیات بینات ((ما به موسی نه معجزه روشن دادیم)) معلوم می شود که در اینجا اشاره به همان معجزات نه گانه است .
انسان اگر حقیقت جو باشد دیدن یکی از این معجزات با اخطار قبلی و سپس بر طرف شدن بلا به وسیله دعای پیامبر خدا برای او کافی است ، ولی هنگامی که انسان به اصطلاح بر سر دنده لج قرار می گیرد اگر تمام آسمان و زمین آیت خدا شود مؤ ثر نیست تنها عذاب الهی باید فرارسد و مغزهائی را که پر از باد غرور است در هم بکوبد.
چنانکه در ذیل همین آیه مورد بحث می خوانیم : ((ما آنها را گرفتیم و مجازات کردیم ، گرفتن کسی که هرگز مغلوب نمی شود و مقتدر و تواناست)) تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 70
(فاخذناهم اخذ عزیز مقتدر).
((اخذ)) در اصل به معنی گرفتن است ، ولی از آنجا که مجرم را برای مجازات کردن قبلا دستگیر می کنند این کلمه به عنوان کنایه از مجازات به کار می رود.
تعبیری که در ذیل این داستان آمده است در سرگذشتهای دیگر نظیر ندارد این به خاطر آن است که فرعونیان بیش از همه به قدرت و عزت خود می بالیدند، و همه جا سخن از نیروی حکومت آنها بود، اما خداوند می گوید: ما آنها را گرفتیم ، گرفتن عزیز مقتدر تا معلوم شود، این قدرت و عزت پوشالی در مقابل عزت و قدرت خدا هیچ و پوچ است ، و عجب اینکه همان رود عظیم نیل که سرچشمه تمام ثروت و قدرت و آبادی و تمدن آنها بود ماءمور نابودی آنها شد، و عجبتر اینکه موجودات کوچکی همچون ملخ ، قورباغه ، قمل (یکنوع حشره) بر آنها مسلط گشت و آنان را به ستوه آورد و بیچاره کرد.
بعد از بیان داستان اقوام پیشین و عذاب و کیفر امتهای سرکش و مجرم ، در آیه بعد مشرکان مکه را مخاطب ساخته می گوید: ((آیا کفار شما از کافران پیشین بهترند و یا برای شما امان نامه ای در کتب آسمانی نازل شده است)) (اکفارکم خیر من اولئکم ام لکم براءة فی الزبر).
میان شما و قوم فرعون و قوم نوح و لوط و ثمود چه تفاوتی است ؟ اگر آنها به خاطر کفر و طغیان و ظلم و گناه گرفتار طوفانها و زلزله ها و صاعقه ها شدند چه دلیلی دارد که شما به چنین سرنوشتی مبتلا نشوید؟!
آیا شما از آنها بهترید؟ یا طغیان و عناد و کفر شما از آنها کمتر است ؟
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 71
پس چگونه خود را از عذاب الهی مصون می شمرید؟ مگر اینکه امان نامه ای در کتب آسمانی برای شما آمده باشد، و مسلما چنین ادعائی دروغ است و هیچگونه دلیلی بر آن ندارید.
((یا اینکه می گویند: ما جمعیت متحد و نیرومندی هستیم و از مخالفانمان

انتقام می گیریم ، و بر آنها پیروز می شویم)) (ام یقولون نحن جمیع منتصر)
((جمع)) به معنی ((مجموع)) است ، و منظور در اینجا جماعتی است که هدف و قدرت عمل دارند و تعبیر به ((منتصر)) نیز تاءکیدی بر این معنی است ، زیرا از ماده ((انتصار)) و به معنی انتقام گرفتن و پیروز شدن است .
قابل توجه اینکه آیه قبل به صورت ((خطاب)) بود، اما آیه مورد بحث ، و آیات آینده از کفار به صورت ((غائب)) سخن می گوید، و این یکنوع تحقیر است یعنی شایسته نیستند بیش از این مخاطب به خطاب الهی شوند.
به هر حال ، اگر آنها ادعای چنین قدرتی کنند آن نیز ادعای بی اساسی است ، چرا که ((آل فرعون)) و ((قوم عاد و ثمود)) و امثال آنان که از اینها قویتر بودند در برابر عذاب الهی همچون پر کاه در برابر یک طوفان عظیم کمترین مقاومتی از خود نشان ندادند تا چه رسد به این گروه اندک و فاقد همه چیز!
سپس به عنوان یک پیشگوئی قاطع برای رد سخنان آنها، می افزاید آنها بدانند ((جمعشان به زودی شکست می خورد و فرار می کنند)) (سیهزم الجمع تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 72
و یولون الدبر).
جالب اینکه ((سیهزم)) از ماده ((هزم)) (بر وزن جزم) در اصل به معنی فشار دادن جسم خشک است به حدی که متلاشی شود، و به همین مناسبت در متلاشی شدن لشکر و در هم شکستن آن به کار رفته است .
این تعبیر ممکن است اشاره ای به این نکته باشد که اگر چه آنها ظاهرا متحد و منسجمند، ولی چون موجوداتی خشک و فاقد انعطافند در برابر یک فشار قوی درهم می شکنند، برعکس مؤ منان که صلابتی تواءم با انعطاف دارند که اگر تندباد حوادث کمر آنها را خم کند به زودی قامت راست کرده و باز هم در برابر حادثه می ایستند.
((دبر)) به معنی پشت در مقابل ((قبل)) به معنی پیش رو است ، و ذکر این کلمه در اینجا برای بیان پشت کردن به میدان جنگ به طور کامل است .
این پیشگوئی در میدان بدر و سایر جنگهای اسلامی جامع عمل به خود پوشید، و سرانجام جمعیت قدرتمند کفار متلاشی شدند و فرار کردند.
در آخرین آیه مورد بحث می افزاید: ((تنها شکست و ناکامی در دنیا بهره آنها نیست ، بلکه رستاخیز موعد آنها است و مجازاتهای قیامت هولناکتر و تلختر است)) (بل الساعة موعدهم و الساعة ادهی و امر).
و به این ترتیب آنها باید هم در انتظار شکست تلخی در این دنیا باشند، و هم شکست تلخ تر و وحشت انگیزتر در آخرت .

((ادهی)) از ماده ((دهو)) و ((دهاء)) به معنی مصیبت و حادثه بزرگ است که راه خلاص و علاج و درمان ندارد، و گاه به معنی شدت هوشیاری نیز آمده تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 73
است ، اما در آیه مورد بحث به معنی اول می باشد.
آری آنها در قیامت گرفتار چنان سرنوشتی می شوند که راه فراری برای آن نیست .
نکته :
یک پیشگوئی صریح و اعجازآمیز
بدون شک آن زمان که این آیات در مکه نازل شد مسلمانان در اقلیت شدید و دشمن در اوج قدرت بود، و هرگز پیش بینی پیروزی سریع مسلمانان بر آنها قابل باور نبود، ولی مدت کوتاهی گذشت که مسلمانان هجرت نمودند و آنقدر قدرت پیدا کردند که در نخستین برخورد مسلحانه خود با دشمن در میدان بدر ضربه بسیار و سهمگینی بر آنان وارد ساختند، آنچنان که هرگز انتظارش را نداشتند، و چند سالی از ماجرای بدر بیشتر نگذشت که نه فقط کفار مکه ، بلکه تمام جزیره عربستان در مقابل آنها تسلیم شدند!
آیا این خبر غیبی از آینده آن هم با این قاطعیت و صراحت معجزه نیست ؟
می دانیم یکی از جنبه های اعجاز قرآن مشتمل بودن بر خبرهای غیبی است ، که یک نمونه اش آیه مورد بحث می باشد. القمر
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 74
آیه 47-55
آیه و ترجمه
إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فی ضلَلٍ وَ سعُرٍ(47)
يَوْمَ يُسحَبُونَ فی النَّارِ عَلی وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَس سقَرَ(48)
إِنَّا كلَّ شىْءٍ خَلَقْنَهُ بِقَدَرٍ(49)
وَ مَا أَمْرُنَا إِلا وَحِدَةٌ كلَمْحٍ بِالْبَصرِ(50)
وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشيَاعَكُمْ فَهَلْ مِن مُّدَّكرٍ(51)
وَ كلُّ شىْءٍ فَعَلُوهُ فی الزُّبُرِ(52)
وَ كلُّ صغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُّستَطرٌ(53)
إِنَّ الْمُتَّقِينَ فی جَنَّتٍ وَ نهَرٍ(54)
فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ(55)
ترجمه :47 - مجرمان در گمراهی و شعله های آتشند.
48 - در آن روز که در آتش دوزخ به صورتشان کشیده می شوند (و به آنها گفته می شود) بچشید آتش دوزخ را.
49 - ما هر چیزی را به اندازه آفریدیم . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 75
50 - و فرمان ما یک امر بیش نیست ، همچون یک چشم بر هم زدن !

51 - ما کسانی را که در گذشته شبیه شما بودند هلاک کردیم آیا کسی هست که متذکر شود.
52 - و هر کاری را انجام دادند در نامه های اعمالشان ثبت است .
53 - و هر کار کوچک و بزرگی نوشته می شود.
54 - پرهیزگاران در باغها و نهرهای بهشتی جای دارند.
55 - در جایگاه صدق نزد خداوند مالک مقتدر.
تفسیر:در جایگاه صدق نزد خداوند مقتدر!
این آیات در حقیقت ادامه بحث آیات قبل پیرامون کیفیت حال مشرکان و مجرمان در قیامت است ، آخرین آیه از آیات گذشته این حقیقت را بیان کرد که روز قیامت میعاد آنهاست و آن روز مصیبت بار و تلخی است ، تلختر از مصائب و شکستهای دنیا.
در نخستین آیه مورد بحث به بیان علت این امر پرداخته ، می گوید: ((مجرمان در گمراهی و شعله های آتش دوزخند)) (ان المجرمین فی ضلال و سعر).
((در آن روز در آتش دوزخ به صورتشان کشیده می شوند، و به آنها گفته

می شود بچشید و لمس کنید آتش دوزخ را)) دوزخی که پیوسته آنرا انکار می کردید و دروغ و افسانه می پنداشتید (یوم یسحبون فی النار علی وجوههم ذوقوا مس سقر).
((سقر)) (بر وزن سفر) در اصل به معنی تغییر رنگ بدن و متاءذی شدن از تابش آفتاب و مانند آن است ، و از آنجا که جهنم این دگرگونی و آزار را به نحو شدید دارد یکی از نامهای آن ((سقر)) است ، و مراد از ((مس)) همان تماس گرفتن و لمس کردن است ، بنابراین به دوزخیان گفته می شود بچشید حرارت سوزانی را که از لمس آتش دوزخ حاصل می شود، بچشید و نگوئید اینها دروغ و خرافه و اسطوره است .
بعضی معتقدند که ((سقر)) نام تمام دوزخ نیست بلکه بخش خاصی از دوزخ است که سوزندگی فوق العاده عجیبی دارد، چنانکه در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده : ((دره ای است به نام ((سقر)) که جایگاه متکبران است ، و هر گاه نفس بکشد دوزخ را می سوزاند))!.
و از آنجا که ممکن است خیال شود که این عذابها با آن معاصی هماهنگ نیست ، در آیه بعد می افزاید: ((ما هر چیزی را به اندازه آفریدیم)) (انا کل شی ء خلقناه بقدر).
آری هم عذابهای دردناک آنها در این دنیا روی حساب است ، و هم مجازاتهای شدید آنها در آخرت ، نه تنها مجازاتها که هر چیزی را خدا آفریده روی حساب و نظام حساب شده ای است ، زمین و آسمان ، موجودات زنده و بیجان ، اعضای پیکر انسان ، و وسائل و اسباب حیات زندگی هر

کدام روی حساب و اندازه لازم تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 77
است ، و چیزی در این عالم بی حساب و کتاب نیست ، چرا که آفریده آفریدگار حکیمی است .
سپس می فرماید: نه تنها اعمال ما از روی حکمت است ، بلکه تواءم با نهایت قدرت و قاطعیت نیز می باشد، زیرا ((فرمان ما یک امر بیش نیست و چنان با سرعت انجام می گیرد همانند یک چشم بر هم زدن))! (و ما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر).
آری هر چیز را اراده کنیم می گوئیم : ((کن)): ((موجود باش)) آن نیز بلافاصله موجود می شود، (حتی کلمه ((کن هم)) به اصطلاح از باب ضیق بیان است ، و الا اراده و مشیت خداوند همان و تحقق مراد او همان).
بنابراین آن روز که فرمان برپاشدن قیامت را صادر می کنیم با یک چشم بر هم زدن همه چیز در مسیر رستاخیز قرار می گیرد، و حیات نوین در کالبدها دمیده می شود.
همچنین آن روز که اراده کنیم که مجرمان را به وسیله صاعقه ها و صیحه های آسمانی یا زمین لرزه ها و طوفانها و تندبادها مجازات کنیم ، و یا اراده عذاب آنها داشته باشیم یک فرمان بیشتر لازم نیست ، بلافاصله همه اینها حاصل می شود.
اینها همه هشداری است برای گناهکاران تا بدانند خداوند در عین حکیم بودن قاطع است ، و در عین قاطعیت ، حکیم ، و از مخالفت فرمانش بر حذر باشند.
آیه بعد بار دیگر مجرمان و کفار را مخاطب ساخته و توجه آنها را به سرنوشت اقوام پیشین معطوف می دارد، و می گوید: ((ما افرادی را در

که شبیه شما بودند هلاک و نابود کردیم ، آیا کسی هست که متذکر شود و پند گیرد)) (و لقد اهلکنا اشیاعکم فهل من مدکر).
((اشیاع)) جمع ((شیعه)) به معنی کسانی است که از سوی فردی به هر طرف می روند و امور مربوط به او را نشر و شیاع می دهند، و او را تقویت می کنند و اگر شیعه به معنی پیرو استعمال می شود نیز از همین جهت است .
مسلما اقوام پیشین ، پیرو مشرکان مکه و مانند آنها نبودند، بلکه قضیه بر عکس بود، اما از آنجا که طرفداران یکنفر شبیه او هستند این واژه در معنی ((شبیه و مانند)) نیز به کار می رود.
این را نیز نباید نادیده گرفت که این گروه از کفار مکه از برنامه های پیشینیان نیرو می گرفتند، و از خط مکتب آنها استفاده می کردند، و به همین جهت بر اقوام پیشین اشیاع (شیعه ها) اطلاق شده است .
به هر حال این آیه بار دیگر این حقیقت را تاءکید می کند که وقتی اعمال و

رفتار و اعتقادات شما با آنها یکی است ، دلیلی ندارد که شما سرنوشتی جز سرنوشت آنها داشته باشید بیدار شوید و پند گیرید.
سپس به این اصل اساسی اشاره می کند که با مرگ اقوام پیشین اعمال آنها نابود نشد، بلکه ((هر کاری را انجام دادند در نامه های اعمالشان ثبت است)) (و کل شی ء فعلوه فی الزبر).
همینگونه اعمال شما نیز ثبت و ضبط می شود، و برای یوم الحساب محفوظ است .
((زبر)) جمع ((زبور)) به معنی کتاب است ، و در اینجا اشاره به نامه اعمال آدمیان می باشد، بعضی نیز احتمال داده اند که منظور از آن ((لوح محفوظ)) تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 79
باشد، ولی این معنی با صیغه جمع سازگار نیست .
سپس برای تاءکید بیشتر می افزاید: ((و هر کار صغیر و کبیری بدون استثنا نوشته می شود)) (و کل صغیر و کبیر مستطر).
بنابراین حساب اعمال در آن روز یک حساب جامع و کامل است ، چنانکه وقتی نامه اعمال مجرمان به دست آنها داده می شود فریاد برمی آورند: ((که ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست مگر آنرا شماره کرده))! ((و یقولون یا ویلتنا مال هذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها)) (سوره کهف آیه 49).
((مستطر)) از ماده ((سطر)) در اصل به معنی ((صف)) می باشد، خواه انسانهائی که در یک صف ایستاده اند، یا درختانی که در یک صف قرار دارند، یا کلماتی که بر صفحه کاغذ در یک صف ردیف شده اند، و از آنجا که بیشتر در معنی اخیر به کار می رود معمولا این معنی از آن به ذهن می رسد.
و به هر حال این هشدار دیگری است به این افراد گنهکار و غافل و بیخبر.
و از آنجا که سنت قرآن مجید بر این است که صالحان و طالحان و نیکان و بدان را در مقایسه با یکدیگر معرفی می کند، چرا که در مقایسه تفاوتها چشمگیرتر و آشکارتر است در اینجا نیز بعد از ذکر سرنوشت کافران مجرم اشاره کوتاهی به سرنوشت مسرت بخش و روحپرور پرهیزکاران کرده ، می فرماید: ((پرهیزکاران در میان باغها و نهرهای بهشتی و فضای گسترده و فیض وسیع خداوند جای دارند)) (ان المتقین فی جنات و نهر).
((نهر)) (بر وزن قمر) و همچنین ((نهر)) (بر وزن قهر) هر دو به معنی مجرای تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 80
آب فراوان است و به همین مناسبت گاهی به فضای گسترده یا فیض عظیم و نور گسترده ((نهر)) (بر وزن قمر) گفته شده است .
این واژه در آیه مورد بحث (قطع نظر از حدیث آینده) ممکن است به همان معنی اصلی یعنی نهر آب بوده باشد، و مفرد بودن آن مشکلی ایجاد

نمی کند، چرا که معنی جنس و جمع دارد بنابراین هماهنگ ((جنات)) جمع ((جنت)) است .
و نیز ممکن است اشاره به وسعت فیض الهی و نور و روشنائی گسترده بهشت و فضای وسیع آن باشد، و یا به هر دو معنی ، اما در حدیثی که در المنثور از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) نقل شده می خوانیم : النهر الفضاء و السعة لیس بنهر جار ((نهر به معنی فضا و گستردگی است نه به معنی نهر جاری)).
آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره ((قمر)) است توضیح بیشتری برای جایگاه متقین داده ، چنین می گوید: ((آنها در جایگاه صدق و حق و راستی نزد خداوند مالک قادر قرار دارند)) (فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر).
چه توصیف جالبی در این آیه از جایگاه پرهیزگاران شده است ؟ دو ویژگی دارد که همه امتیازات در آن جمع است : نخست اینکه آنجا جایگاه صدق است و هیچگونه باطل و بیهودگی در آن راه ندارد، سراسر حق است و تمام وعده های خداوند درباره بهشت در آنجا عینیت پیدا می کند، و صدق آنها آشکار می شود.
دیگر اینکه : در جوار و قرب خدا است ، همان چیزی که از کلمه ((عند)) (نزد) استفاده می شود که اشاره به نهایت قرب و نزدیکی و معنوی است نه جسمانی ، آن هم نسبت به خداوندی که هم مالک است و هم قادر، هر گونه نعمت و موهبتی در قبضه قدرت و در فرمان حکومت و مالکیت او است ، و به همین دلیل در پذیرائی تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 81
این میهمانان گرامی فروگذار نخواهد کرد، و تنها خودش می داند چه مواهبی برای آنها آماده ساخته است .
قابل توجه اینکه : در این دو آیه که سخن از مواهب و پاداشهای بهشتیان است نخست از مواهب مادی آنها که باغهای وسیع و نهرهای جاری است سخن می گوید، سپس از پاداش بزرگ معنوی آنها که حضور در پیشگاه قرب ملیک مقتدر است ، تا انسان را مرحله به مرحله آماده کند، و روح او را به پرواز درآورد و در شور و نشاط فروبرد، به خصوص که تعبیراتی همچون ((ملیک)) و ((مقتدر)) و نیز ((مقعد صدق)) همگی دلالت بر دوام و بقای این حضور و قرب معنوی دارد.
نکته ها:
1 - همه چیز جهان روی حساب است
جمله انا کل شی ء خلقناه بقدر در عین فشردگی از حقیقت مهمی در عالم خلقت پرده برمی دارد، حقیقتی که بر سراسر جهان هستی حاکم است ، و آن اندازه گیری دقیق در همه کائنات جهان است .
هر قدر علم و دانش بشری پیشرفت می کند به این اندازه گیری دقیق

آشناتر می شود، این اندازه گیری دقیق نه تنها در موجودات ذره بینی که در کرات عظیم آسمانی نیز حاکم است .
فی المثل می شنویم فضانوردان با محاسبات دقیق علمی که وسیله صدها نفر کارشناس متخصص بوسیله مغزهای الکترونیکی انجام می گیرد موفق می شوند، درست در همان منطقه ای از کره ماه که می خواستند بنشینند، با اینکه ظرف چند روزی که سفینه فضائی فاصله زمین و ماه را می پیماید همه چیز دگرگون می شود، ماه هم بدور خود می گردد و هم بدور زمین ، و جای آن بکلی عوض می شود، تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 82
و حتی در لحظه پرتاب سفینه نیز زمین هم بدور خود و هم بدور آفتاب با سرعت فوق العاده ای در حرکت است ، ولی از آنجا که تمام این حرکات گوناگون حساب و اندازه دقیقی دارد که مطلقا از آن تخلف نمی کند، فضانوردان موفق می شوند که با محاسبات پیچیده درست در منطقه مورد نظر فرود آیند!
ستاره شناسان می توانند از دهها سال قبل ، خسوف و کسوفهای جزئی و کلی را که در نقاط مختلف زمین روی می دهد دقیقا پیش بینی کنند، اینها همه نشانه دقت در اندازه گیریهای جهان بزرگ است .
در موجودات کوچک ، در مورچگان ریز با آن اندامهای پیچیده و متنوع و رگها و اعصاب ، ظرافت این اندازه گیری خیره کننده است ، و هنگامی که به موجودات کوچکتر، یعنی جانداران ذره بینی ، میکربها، ویروسها، آمیبها می رسیم ظرافت این اندازه گیری اوج می گیرد، و در آنجا حتی یکهزارم میلیمتر و کوچکتر از آن تحت حساب است ، و از آن فراتر هنگامی که به داخل اتم وارد می شویم تمام این مقیاسهای اندازه گیری را باید دور بریزیم ، و اندازه ها به قدری کوچک می شود که به فکر هیچ انسانی نمی گنجد.
این اندازه گیری تنها در مساءله کمیتها نیست ، کیفیتهای ترکیبی از این اندازه گیری نیز دقیقا برخوردار است ، نظامی که بر روح و روحیات انسان و امیال و غرائز او حاکم است ، نیز اندازه گیری دقیقی در مسیر خواسته های فردی و اجتماعی انسان دارد که اگر کمترین دگرگونی در آن رخ دهد نظام زندگی فردی و اجتماعی او به هم می ریزد.
در عالم طبیعت ، موجوداتی هستند که آفت یکدیگرند، و هر کدام ترمزی در برابر دیگری محسوب می شود.
پرندگان شکاری از گوشت پرندگان کوچک تغذیه می کنند، و از اینکه آنها از حد بگذرند، و تمام محصولات را آسیب برسانند جلوگیری می نمایند، تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 83
و لذا عمر طولانی دارند.
ولی همین پرندگان شکاری ، بسیار کم تخم می گذارند، و کم جوجه می

آورند، و تنها در شرایط خاصی زندگی می کنند، اگر بنا بود با این عمر طولانی جوجه های فراوان بیاورند، فاتحه تمام پرندگان کوچک خوانده می شد.
این مساءله دامنه بسیار گسترده ای در جهان حیوانات و گیاهان دارد که مطالعه آن انسان را به عمق انا کل شی ء خلقناه بقدر آشناتر می سازد.
2 - تقدیر الهی و آزادی اراده انسان
ممکن است از آیه مورد بحث و شبیه آن این توهم ، یا سوء استفاده پیش آید که اگر همه چیز را خداوند روی اندازه و حسابی آفریده است پس اعمال و افعال ما نیز مخلوق او است ، و بنابراین از خود اختیاری نداریم . ولی چنانکه قبلا نیز گفته ایم گرچه اعمال ما به تقدیر و مشیت الهی است و هرگز خارج از محدوده قدرت و اراده او نیست ولی او مقدر ساخته که ما در اعمال خود مختار باشیم ، و لذا برای ما تکلیف و مسؤ لیت قائل شده که اگر اختیار نداشتیم تکلیف و مسؤ لیت نامفهوم و بی معنی بود بنابراین اگر ما در اعمال خود فاقد اراده و مجبور باشیم این برخلاف تقدیر الهی است .
ولی در مقابل افراط ((جبریون)) گروهی به تفریط و تندروی در جهت مقابل افتاده اند که آنها را ((قدریون)) و مفوضه می نامند، آنها صریحا می گویند: اعمال ما به دست ما است ، و خدا را مطلقا به اعمال ما کاری نیست ، و به این ترتیب قلمرو حکومت الهی را محدود ساخته و خود را مستقل پنداشته ، و راه شرک را می پویند. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 84
حقیقت این است که جمع میان این دو اصل (توحید و عدل) نیاز به دقت و ظرافت خاصی دارد، اگر توحید را به این معنی تفسیر کنیم که خالق همه چیز حتی اعمال ما خداست ، بطوری که ما هیچ اختیاری نداریم عدل خدا را انکار کرده ایم ، چرا که گنهکاران را مجبور بر معاصی ساخته و سپس آنها را مجازات می کند.
و اگر عدل را به این معنی تفسیر کنیم که خدا هیچ دخالتی در اعمال ما ندارد او را از حکومتش خارج ساخته ایم و در دره ((شرک)) سقوط کرده ایم .
((امر بین الامرین)) که ایمان خالص و صراط مستقیم و خط میانه است این است که معتقد باشیم ما مختاریم ولی مختار بودنمان نیز به اراده خدا است و هر لحظه بخواهد می تواند از ما سلب اختیار نماید و این همان مکتب اهل بیت (علیهم السلام) است .
قابل توجه این که در ذیل آیات مورد بحث روایات متعددی در مذمت از این دو گروه در کتب تفسیر اهل سنت و شیعه وارد شده است :
از جمله در حدیثی میخوانیم که پیغمبر اکرم فرمود صنفان من امتی لیس

لهم فی الاسلام نصیب : المرجئة و القدریة ، انزلت فیهم آیة فی کتاب الله ، ان المجرمین فی ضلال و سعر...)): ((دو گروه از امتم هستند که سهمی در اسلام ندارند! جبری ها، و قدری ها و درباره اینها آیه ان المجرمین فی ضلال و سعر... ((گنهکاران در گمراهی و جنون و شعله های آتشاند... نازل شده)).
((مرجئه)) از ماده ((ارجاء)) به معنی تاءخیرانداختن است و این اصطلاحی است که در مورد جبریون به کار می رود چرا که آنها اوامر الهی را نادیده
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 85
گرفته ، و رو به سوی معصیت می آورند به گمان این که مجبورند، یا این که معتقدند مرتکبین گناهان کبیره سرنوشتشان روشن نیست و آن را به قیامت می اندازند.
و در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : ((نزلت هذه فی القدریة ((ذوقوا مس سقر انا کل شی ء خلقناه بقدر)) این آیات درباره قدریه نازل شده در قیامت به آنها گفته می شود آتش دوزخ را بچشید ما هر چیزی را روی حساب و اندازه آفریدیم اشاره به این که منظور از اندازه و حساب این است که برای هر گناهی مجازات دقیقی معین ساخته ایم ، و این یکی دیگر از تفسیرهای آیه است ، و یا این که شما که منکر تقدیر الهی بودید و خود را قادر بر هر چیز می پنداشتید و خدا را از قلمرو اعمال خود بیرون فکر می کردید اکنون قدرت خدا را ببینید، و بچشید عذاب انحراف خود را).
3 - فرمان خداوند فقط یک کلمه است !
می دانیم در میان ((علت تامه)) و ((معلول)) هیچگونه فاصله زمانی وجود ندارد، و لذا در اصطلاح فلاسفه ، تقدم علت را بر معلول تقدم رتبی می دادند، و در مورد اراده خداوند نسبت به امر ایجاد و خلقت که روشنترین مصداق علت تامه یا مصداق منحصر به فرد علت تامه است ، این معنی روشنتر می باشد.
و لذا اگر آیه و ما امرنا الا واحدة : (امر ما یک کلمه بیش نیست) را به کلمه ((کن)) تفسیر کرده اند، از تنگی بیان است ، و الا کلمه ((کن)) نیز ترکیبی است از کاف و نون و نیاز به زمان دارد، و حتی ((فاء)) در ((فیکون)) که تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 86
معمولا بیانگر نوعی زمان است از جهت تنگی بیان می باشد، و حتی تشبیه ((کلمح بالبصر)) (یک چشم بر هم زدن) در آیه 77 سوره نحل هنگامی که سخن از امر الهی درباره رستاخیز می گوید و آنرا تشبیه به ((لمح بصر)) می کند می افزاید: او هو اقرب ((از یک چشم بر هم زدن نیز نزدیکتر است))!
به هر حال در اینجا سخن از زمان به خاطر تعبیرات روزمره ما است ، و به

خاطر آن است که قرآن به زبان ما با ما سخن می گوید، و گرنه خداوند و اوامرش ما فوق زمان است ضمنا تعبیر به ((واحدة)) ممکن است اشاره به این معنی باشد که یک فرمان کافی است و نیاز به تکرار ندارد، و یا اشاره به اینکه فرمان او درباره کوچک و بزرگ و صغیر و کبیر و حتی آفرینش مجموع آسمانهای گسترده با یک ذره خاک فرق نمی کند.
اصلا کوچک و بزرگ و مشکل و آسان در مقیاس فکر محدود و قدرت ناچیز ماست ، و آنجا که سخن از قدرت بی انتها مطرح است ، این مفاهیم به کلی از میان می رود و همه یک رنگ و یک شکل می شوند (دقت کنید).
در اینجا ((یک سؤ ال)) پیش می آید که اگر معنی جمله فوق این است که همه چیز آنا وجود پیدا می کند، این امر با مشاهده تدریجی بودن حوادث جهان سازگار نیست .
ولی ((پاسخ)) این سؤ ال با توجه به یک نکته روشن می شود، و آن اینکه : فرمان او همه جا یک کلمه است که از یک چشم بر هم زدن نیز سریعتر می باشد ولی محتوای فرمان متفاوت است ، اگر به جنین فرمان داده که در نه ماه دوران خود را تکمیل کند یک لحظه کم و زیاد نخواهد شد، و فوریت آن به این است که درست در راءس این مدت تکمیل گردد، و اگر فرمان به کره زمین داده ، که تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 87
در 24 ساعت یکبار بدور خود بچرخد فرمانش تخلف ناپذیر است ، و به تعبیر دیگر برای تاءثیر فرمان او هیچ زمانی لازم نیست ، این محتوای فرمان است که با توجه به سنت تدریجی بودن عالم ماده و خاصیت و طبیعت حرکت ، زمان به خود می پذیرد.
4 - آغاز و پایان سوره قمر
قابل توجه اینکه سوره قمر با وحشت و اضطراب و هشدار به نزدیک شدن قیامت آغاز شده ، و با آرامش مطلقی که برای مؤ منان راستین در جایگاه صدق در نزد ملیک مقتدر بیان فرموده پایان می گیرد، و چنین است راه و رسم تربیت که از اضطراب و وحشت شروع می شود، و به آرامش کامل منتهی می گردد، افکار پریشان را جمع می کند، هوسهای سرکش را رام می نماید، خوف و اضطراب درونی را از عوامل فنا و نابودی و ضلال برطرف می سازد و در جوار ابدیت پروردگار و در پیشگاه رحمت و قرب او غرق آرامش و سکینه و اطمینان می کند.
و به راستی توجه به اینکه خداوند مالک بی منازع و حاکم بی مانع در سرتاسر عالم هستی است ، و توجه به اینکه او مقتدر است و قدرتش در همه چیز نافذ است به انسان آرامش بی نظیری می بخشد.
بعضی از مفسران نقل کرده اند که این دو نام مقدس (ملیک و مقتدر) تاءثیر عمیقی در اجابت دعا دارد، به طوری که یکی از روات نقل می کند که من وارد مسجد شدم در حالی که گمان می کردم صبح شده ، ولی

معلوم شد مقدار زیادی از شب باقی مانده و احدی در مسجد غیر از من نبود، ناگهان حرکتی از پشت سرم شنیدم ترسیدم اما دیدم ناشناسی صدا می زند ای کسی که قلبت مملو از ترس است وحشت نکن و بگو: اللهم انک ملیک مقتدر، ما تشاء من امر یکون سپس هر چه می خواهی بخواه او می گوید من این دعای کوتاه را تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 88
خواندم و چیزی از خدا نخواستم مگر اینکه انجام شد.
خداوندا! تو ملیک و مقتدری ما را چنان توفیقی مرحمت فرما که در سایه ایمان و عمل و تقوا در جایگاه صدق ، در جوار قرب و رحمتت قرار گیریم .
پروردگارا! ما ایمان داریم روز رستاخیز روزی است وحشتناک و برای گناهکاران تلخ و ناگوار، در آن روز تنها امید ما به لطف و کرم تو است .
بارالها! به ما روحی بیدار و عقلی هشیار مرحمت کن تا از سرنوشت پیشینیان درس عبرت گیریم و راهی را که به هلاک آنها انجامید نپیمائیم .

تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 89
َسوره الرحمن
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 78 آیه است تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 91
محتوای سوره الرحمن
این سوره به طور کلی بیانگر نعمتهای مختلف ((معنوی)) و ((مادی)) خداوند است که بر بندگان خود ارزانی داشته ، و آنها را غرق در آن ساخته است ، به طوری که می توان نام این سوره را ((سوره رحمت)) یا سوره نعمت گذارد، و به همین دلیل با نام مبارک ((الرحمن)) که ((رحمت واسعه الهی)) را بازگو می کند آغاز شده ، و با جلال و اکرام خداوند پایان گرفته است ، و 31 بار جمله ((فبای آلاء ربکما تکذبان)) که به وسیله آن از بندگانش اقرار برنعمتهای خود می گیرد در آن ذکر شده .
بنابراین از یک نظر مجموع سوره یک بخش به هم پیوسته پیرامون نعمتهای خداوند منان است ، و اما از نظر دیگر می توان محتوای آن را به چند بخش تقسیم کرد:
((بخش اول)) که مقدمه و آغاز سوره است از نعمتهای بزرگ خلقت ، تعلیم و تربیت ، حساب و میزان ، وسائل رفاهی انسان ، و غذاهای روحی و جسمی او سخن می گوید.
((بخش دوم)) توضیحی است بر مساءله چگونگی آفرینش انس و جن .
((بخش سوم)) بیانگر نشانه ها و آیات خداوند در زمین و آسمان است .
در بخش چهارم از نعمتهای دنیوی فراتر رفته ، سخن از نعمتهای جهان دیگر است که با دقت و ظرافت خاصی ریزه کاریهای نعمتهای بهشتی اعم از باغها، چشمه ها، میوه ها، همسران زیبا و باوفا، و انواع لباسها، توضیح داده شده است . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 92
و بالاخره در ((بخش پنجم)) این سوره اشاره کوتاهی به سرنوشت مجرمان و قسمتی از مجازاتهای دردناک آنها آمده است ، ولی از آنجا که اساس سوره بر بیان رحمت الهی است در این قسمت توضیح زیادی داده نشده ، به عکس نعمتهای بهشتی که به طور مشروح و گسترده آمده است آنچنان که دلهای مؤ منان را غرق سرور و امید کرده ، غبار غم را از دل برمی دارد، و نهال شوق را در خاطر می نشاند.
تکرار آیه ((فبای آلاء ربکما تکذبان)) آن هم در مقطعهای کوتاه آهنگ جالب و زیبائی به سوره داده ، و چون با محتوای زیبایش آمیخته می شود و جاذبه

خیره کننده ای پیدا می کند، لذا جای تعجب نیست که در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) نقل شده است که فرمود: لکل شی ء عروس و عروس القران سورة الرحمن جل ذکره : ((برای هر چیزی عروسی است ، و عروس قرآن سوره الرحمن است)).
قابل توجه اینکه واژه ((عروس)) گرچه در زبان فارسی به خصوص زن اطلاق می شود، ولی در فرهنگ عرب به مرد و زن هر دو مادام که در مراسم عروسی هستند اطلاق می گردد.
و از آنجا که مرد و زن در چنین مراسمی در بهترین و زیباترین حالات و کاملترین احترامات قرار دارند این واژه به موجودات بسیار زیبا و گرامی اطلاق می شود.
علت انتخاب نام ((الرحمن)) برای این سوره و نیز تناسبش ناگفته پیداست . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 93
فضیلت تلاوت سوره الرحمن از آنجا که این سوره حس شکرگزاری را در انسانها به عالیترین وجهی برمی انگیزد، و بیان نعمتهای مادی و معنوی دنیا و آخرت شوق طاعت و بندگی را در دل او افزایش می دهد فضیلتهای فراوانی برای تلاوت آن در روایات آمده است ، البته تلاوتی که در اعماق روح انسان نفوذ کند و مبداء حرکت گردد نه مجرد لقلقه زبان .
از جمله در حدیثی از رسول خدا می خوانیم : من قراء سورة الرحمن رحم الله ضعفه و ادی شکر ما انعم الله علیه : ((هر کس سوره الرحمن را بخواند خداوند به ناتوانی او (در ادای شکر نعمتها) رحم می کند، و حق شکر نعمتهائی را که به او ارزانی داشته خودش ادا می کند)).
در حدیث دیگری در ((ثواب الاعمال)) از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : تلاوت سوره الرحمن ، و قیام به آن را هرگز رها نکنید، چرا که این سوره در قلوب منافقان هرگز استقرار نمی یابد، و خداوند آن را در قیامت در صورت انسانی قرار می دهد که زیباترین چهره ، و خشبوترین رائحه را دارد، سپس در جائی قرار می گیرد که از همگان به خداوند متعال نزدیکتر است ! خداوند از این سوره می پرسد: چه کسی در زندگی دنیا به محتوای تو قیام داشت و تلاوت تو را ادامه می داد؟
در پاسخ می گوید: خداوندا! فلان و فلان در اینحال صورتهای آنها سپید می شود، خدا به آنها می فرماید: اکنون هر که را می خواهید شفاعت کنید، آنها تا آنجا که آرزو دارند شفاعت می کنند، و برای هیچکس شفاعت نمی کنند مگر اینکه به آنها گفته می شود وارد بهشت شوید و هر کجا می خواهید ساکن تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 94
گردید!.
و در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است : من قراء سورة الرحمن فقال عند کل ((فبای آلاء ربکما تکذبان)) لا بشی ء من آلائک رب اکذب ،

فان قراءها لیلا ثم مات مات شهیدا، و ان قراءها نهارا فمات مات شهیدا:
هر کس سوره الرحمن را بخواند و هنگامی که به آیه ((فبای آلاء ربکما تکذبان)) می رسد بگوید لا بشی ء من الائک رب اکذب : ((خداوندا هیچیک از نعمتهای تو را انکار نمی کنم)) اگر این تلاوت در شب باشد و در همان شب بمیرد شهید خواهد بود، و اگر در روز باشد و در همان روز بمیرد نیز شهید خواهد بود))!. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 95
آیه 1-6
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
اَلرَّحْمَنُ(1)
عَلَّمَ الْقُرْءَانَ(2)
خَلَقَ الانسنَ(3)
عَلَّمَهُ الْبَیَانَ(4)
الشمْس وَ الْقَمَرُ بحُسبَانٍ(5)
وَ النَّجْمُ وَ الشجَرُ یَسجُدَانِ(6)
ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - خداوند رحمن .
2 - قرآن را تعلیم فرمود.
3 - انسان را آفرید.
4 - و به او بیان را تعلیم کرد.
5 - خورشید و ماه بر طبق حساب منظمی می گردند.
6 - و گیاه و درخت برای او سجده می کن تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 96
تفسیر:سرآغاز نعمتهای الهی
از آنجا که این سوره - همان گونه که گفتیم - بیانگر انواع نعمتها و مواهب بزرگ الهی است با نام مقدس ((رحمن)) که رمزی از رحمت واسعه او است آغاز می شود، چرا که اگر صفت ((رحمانیت)) او نبود اینچنین خوان نعمت را برای دوست و دشمن نمی گستراند.
لذا می فرماید ((خداوند رحمن)) (الرحمن).
((قرآن را تعلیم فرمود)) (علم القرآن).
و به این ترتیب نخستین و مهمترین نعمت را همان ((تعلیم قرآن)) بیان می کند، چه تعبیر جالب و پرمحتوائی ؟ چرا که اگر درست بیندیشیم این قرآن مجید سرچشمه همه مواهب ، و وسیله وصول به هر نعمت ، و بهره گیری از تمام نعمتهای معنوی و مادی است ، و جالب اینکه بیان نعمت ((تعلیم قرآن)) را حتی قبل از مساءله ((خلقت انسان)) و ((تعلیم بیان)) ذکر کرده ، در حالی که از نظر ترتیب طبیعی باید نخست اشاره به مساءله آفرینش انسان ، و بعد نعمت تعلیم بیان ، و سپس نعمت تعلیم قرآن شود،

اما عظمت قرآن ایجاب کرده که برخلاف این ترتیب طبیعی نخست از آن سخن گوید.
این آیه در ضمن پاسخی است به مشرکان عرب که وقتی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نام رحمن بیان کرد و آنها را دعوت به سجده برای خداوند رحمن نمود آنها به تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 97
عنوان بهانه جوئی گفتند و ما الرحمن ((رحمن چیست)) (فرقان - 60).
قرآن می گوید خداوند رحمن کسی است که قرآن را تعلیم فرموده ، انسان را آفریده ، و تعلیم بیان به او کرده است .
به هر حال نام ((رحمن)) بعد از نام ((الله)) گسترده ترین مفهوم را در میان نامهای پروردگار دارد، زیرا می دانیم خداوند دارای دو رحمت است : ((رحمت عام)) و ((رحمت خاص)) نام ((رحمن)) اشاره به رحمت عام او است که همگان را شامل می شود، و نام ((رحیم)) اشاره به ((رحمت خاص)) او است که مخصوص اهل ایمان و طاعت است ، و شاید به همین دلیل نام رحمن بر غیر خدا هرگز اطلاق نمی شود (مگر اینکه با کلمه ((عبد)) همراه باشد) ولی وصف ((رحیم)) به دیگران نیز گفته می شود، چرا که هیچکس دارای رحمت عام جز او نیست ، اما رحمت خاص هر چند به صورت ضعیف در میان انسانها و موجودات دیگر نیز وجود دارد.
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : الرحمن اسم خاص بصفة عامة و الرحیم اسم عام بصفة خاصة : ((رحمن اسم خاص است اما صفت عام دارد)) (یعنی نامی است مخصوص خدا که رحمتش همگان را شامل می شود) ولی رحیم اسمی است عام به صفت خاص (یعنی توصیفی است که برای خدا و خلق هر دو به کار می رود همانگونه که قرآن مجید پیغمبر اسلام را به عنوان رؤ ف رحیم معرفی کرده است .
(توبه - 128) اما مفهوم آن رحمت ویژه و معینی است .
در اینکه خداوند قرآن را به چه کسی تعلیم کرده ؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده اند: گاه گفته اند به جبرئیل و فرشتگان ، و گاه به شخص پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) و گاه به همه انسانها و حتی جن .
و از آنجا که این سوره بیانگر رحمتهای الهی به جن و انس است و لذا 31 بار بعد از ذکر بحثهائی از این نعمتها از آنها سؤ ال می کند ((کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید)) مناسب همان تفسیر آخر است که خدا این تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 98
قرآن را به وسیله پیامبر بزرگش محمد (صلی اللّه علیه و آله) به جن و انس تعلیم فرمود.
بعد از ذکر نعمت بی مثال قرآن به مهمترین نعمت در سلسله بعد پرداخته ، می فرماید: ((انسان را آفرید)) (خلق الانسان).

مسلما منظور از انسان در اینجا نوع انسان است نه حضرت ((آدم))، چرا که در چند آیه بعد درباره او جداگانه سخن می گوید، و نه شخص پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) هر چند حضرت برترین و والاترین مصداق آن است .
گستردگی نعمت بیان که بعد از آن می آید نیز شاهد دیگری بر عمومیت معنی انسان است ، بنابراین تفسیرهای دیگر جز آنچه گفته شد صحیح به نظر نمی رسد.
و به راستی آفرینش انسان این مجموعه شگرف عالم هستی ، این خلاصه موجودات ، این ((عالم صغیر)) که ((عالم کبیر)) در آن درج است ، نعمتی است بی نظیر و بی مانند چرا که هر یک از ابعاد وجود او خود نعمت بزرگی است .
گرچه آغاز وجودش یک نطفه بی ارزش ، و یا صحیحتر یک موجود ذره بینی که در آن نطفه بی ارزش شناور است ، بیش نیست ، ولی در سایه ربوبیت پروردگار آنچنان مراحل تکامل را طی می کند که به مقام شریفترین موجود عالم خلقت ارتقا می یابد.
ذکر نام انسان بعد از قرآن نیز قابل دقت است ، چرا که قرآن مجموعه اسرار هستی به صورت تدوین است ، و انسان خلاصه این اسرار به صورت تکوین تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 99
است ، و هر کدام نسخه ای است از این عالم بزرگ و پهناور!
آیه بعد به یکی از مهمترین نعمتها بعد از نعمت آفرینش انسان ، اشاره کرده می افزاید: ((خداوند بیان را به او تعلیم کرد)) (علمه البیان).
((بیان)) از نظر مفهوم لغت معنی گسترده ای دارد، و به هر چیزی گفته می شود که مبین و آشکار کننده چیزی باشد، بنابراین نه فقط نطق و سخن را شامل می شود که حتی کتابت و خط و انواع استدلالات عقلی و منطقی که مبین مسائل مختلف و پیچیده است همه در مفهوم بیان جمع است ، هر چند شاخص این مجموعه همان ((سخن گفتن)) است .
گرچه ما به خاطر عادت به سخن گفتن آنرا مساءله ساده ای فکر می کنیم ، ولی در حقیقت سخن گفتن از پیچیده ترین و ظریف ترین اعمال انسان است ، بلکه می توان گفت هیچ کاری به این ظرافت و پیچیدگی نیست ! زیرا از یکسو دستگاه های صوتی برای ایجاد اصوات مختلف با یکدیگر همکاری می کنند، ریه هوا را در خود جمع می کند و آنرا تدریجا از حنجره بیرون می فرستد، تارهای صوتی به صدا در می آیند، و صداهای کاملا متفاوت که بعضی نشانه رضا و دیگری خشم و دیگری استمداد و دیگری تکلم و دیگری محبت یا عداوت است ایجاد می کنند، سپس این صداها با کمک زبان و لبها و دندانها و فضای دهان ، حروف الفبا را با سرعت و ظرافت خاصی به وجود می آورند، و به تعبیر دیگر آن صدای ممتد و

یکنواخت که از حنجره بیرون می آید به اشکال و اندازه های مختلف بریده می شود و حروف از آن تشکیل می گردد.
از سوی دیگر مساءله وضع لغات پیش می آید که انسان بر اثر پیشرفت فکری لغات گوناگون برای انواع نیازهای مادی و معنویش وضع می کند، و عجب اینکه هیچگونه محدودیتی برای انسان در وضع لغات نیست ، و تعداد تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 100
زبانهای موجود در دنیا به قدری زیاد است که دقیقا نمی توان آنها را احصا کرد، و حتی با گذشت زمان لغات و زبانهای جدیدی تدریجا تشکیل می شود.
بعضی تعداد زبانهای موجود در دنیا را سه هزار زبان ! می دادند، و بعضی این عدد را بالاتر از این ذکر کرده اند ولی به نظر می رسد که هدف ، شمارش اصول السنه بوده و گرنه اگر زبانهای محلی را در نظر بگیریم مطلب از این هم فراتر خواهد بود تا آنجا که گاه دیده شده دو روستای مجاور با دو زبان مختلف محلی صحبت می کنند.
از سوی سوم مساءله تنظیم جمله بندیها و استدلالات یا بیان احساسات از طریق عقل و فکر پیش می آید که روح بیان و نطق است ، و به همین دلیل سخن گفتن مخصوص انسانهاست .
درست است که بسیاری از حیوانات برای تفهیم نیازهایشان اصوات مختلفی ایجاد می کنند، ولی تعداد این اصوات بسیار محدود و گنگ و مبهم است ، در حالی که بیان به صورت گسترده و نامحدود در اختیار انسانها قرار دارد، چرا که خداوند قدرت فکری لازم را برای سخن گفتن به آنها بخشیده است .
از اینها که بگذریم اگر نقش ((بیان)) را در تکامل و پیشرفت زندگی انسانها، و پیدایش و ترقی تمدنها در نظر بگیریم یقین خواهیم کرد که اگر این نعمت بزرگ نبود انسان هرگز نمی توانست تجربیات و علوم خود را به سادگی از نسلی به نسل دیگر منتقل سازد، و باعث پیشرفت علم و دانش و تمدن و دین و اخلاق گردد، و اگر یکروز این نعمت بزرگ از انسانها گرفته شود جامعه انسانی به سرعت راه قهقرا را پیش خواهد گرفت ، و هرگاه بیان را به معنی وسیع آن که شامل خط و کتابت و حتی انواع هنرها می شود تفسیر کنیم نقش تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 101
فوقالعاده مهم آن در زندگی انسانها روشنتر می گردد.
اینجاست که می فهمیم چرا بعد از نعمت خلقت انسان سخن از تعلیم بیان در این سوره رحمن که مجموعه ای است از مواهب پروردگار به میان آمده .
سپس به سراغ چهارمین نعمت بزرگ از مواهب خداوند رحمن رفته ، می گوید: ((خورشید و ماه بر طبق حساب منظمی جریان دارند)) (الشمس و

القمر بحسبان).
اصل وجود خورشید از بزرگترین نعمتها برای انسان است ، چرا که بدون نور و حرارت حاصل از آن زندگی در منظومه شمسی غیر ممکن است ، و سابقا نیز گفته ایم هر جنبش و حرکتی در کره خاکی ما صورت می گیرد سرچشمه اصلی آن نور و حرارت خورشید است ، نمو و رشد گیاهان و تمام مواد غذائی ، بارش بارانها، وزش بادها، همه ببرکت این موهبت الهی است .
ماه نیز به سهم خود نقش مهمی را در حیات انسان ایفا می کند، علاوه بر اینکه چراغ شبهای تاریک او است ، جاذبه آن که سرچشمه جزر و مد در اقیانوسهاست عاملی است برای بقاء حیات در دریاها و مشروب ساختن بسیاری از سواحل که رودخانه ها در مجاورت آن به دریا می ریزند.
و افزون بر همه اینها نظام ثابت حرکت این دو حرکت (یا به تعبیر دیگر حرکت ماه به دور زمین و حرکت زمین به دور خورشید) که سبب پیدایش منظم شب و روز سال و ماه و فصول مختلف است ، سبب نظم زندگی انسانها و برنامه ریزی برای امور تجاری و صنعتی و کشاورزی است که اگر این سیر منظم نبود تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 102
زندگی بشر هرگز نظام نمی یافت .
نه تنها حرکت این کرات آسمانی نظام بسیار دقیقی دارد، بلکه مقدار جرم و جاذبه آنها و فاصله ای که از زمین ، و از یکدیگر، دارند همه روی حساب و ((حسبان)) است ، و به طور قطع هر کدام از این امور به هم بخورد اختلالات عظیمی در منظومه شمسی و به دنبال آن در نظام زندگی بشر رخ می دهد.
و عجب اینکه به هنگامی که اجزای این منظومه از کره خورشید جدا شد بسیار پریشان و نامنظم به نظر می رسید ولی سرانجام در شکل کنونی تثبیت شد یکی از دانشمندان علوم طبیعی در این زمینه چنین می گوید:
((منظومه شمسی ما از مخلوط (ظاهرا) درهم برهم مواد و مصالحی که با حرارت 12 هزار درجه از خورشید جدا شده ، و با سرعتی غیر قابل تصور در فضای بی پایان پراکنده گشته ، به وجود آمده است)).
اما در همین آشفتگی ظاهری و انقلاب جوی چنان نظم و ترتیب دقیق و منظمی ایجاد شده که امروز حتی دقایق و لحظات حوادث آینده آنرا می توانیم پیشبینی کنیم ، و نتیجه این نظام و ترتیب آن است که اوضاع فلکی ما هزار میلیون سال است که به همین حال باقیمانده .
این نکته نیز قابل توجه است که خورشید هر چند در وسط منظومه شمسی ظاهرا بدون حرکت ثابت مانده است ، ولی نباید فراموش کرد که آن هم به اتفاق تمام سیارات و اقمارش در دل کهکشانی که به آن تعلق دارد به سوی نقطه معینی (ستاره معروف وگا) در حرکت و این حرکت نیز

نظم و سرعت معینی دارد. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 103
در پنجمین موهبت بزرگ از آسمان به زمین نظر می افکند، و می فرماید: ((و گیاه و درخت برای او سجده می کنند)) (و النجم و الشجر یسجدان).
((نجم)) گاه به معنی ستاره می آید، و گاه به معنی گیاهان بدون ساقه و در اینجا به قرینه ((شجر)) (درخت) منظور معنی دوم یعنی گیاهان بدون ساقه است .
اصولا این واژه در اصل به معنی طلوع است ، و اگر به این گیاهان ((نجم)) می گویند به خاطر آن است که از زمین سر بر می آورند، و اگر به ستاره ((نجم)) گفته می شود نیز به خاطر طلوع آن است .
می دانیم تمام مواد غذائی انسانها در اصل از گیاهان گرفته می شود، با این تفاوت که قسمتی را انسان مستقیما مصرف می کند، و قسمت دیگری صرف تغذیه حیواناتی می شود که جزء مواد غذائی انسانها است ، این معنی حتی در مورد حیوانات دریائی نیز صادق است ، زیرا آنها نیز از گیاهان بسیار کوچکی تغذیه می کنند که میلیونها میلیون از آن در هر گوشه و کنار دریا در پرتو نور آفتاب می روید و در لابلای امواج در حرکت است .
به این ترتیب ((نجم)) انواع گیاهان کوچک و خزنده (مانند بوته کدو خیار و امثال آنها) و ((شجر)) و انواع گیاهان ساقهدار مانند غلات و درختان میوه و غیر آن را شامل می شود.
و تعبیر ((یسجدان)) (این دو سجده می کنند) اشاره به تسلیم بی قید و شرط آنها در برابر قوانین آفرینش ، و در مسیر منافع انسانهاست مسیری که خدا برای آنها تعیین کرده ، و آن را بی کم و کاست می پیمایند.
در ضمن اشاره به اسرار توحیدی آنها نیز هست ، چرا که در هر برگ و هر دانه گیاهی آیات عجیبی از عظمت و علم پروردگار وجود دارد، و ((هر
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 104
ورقی دفتری است معرفت کردگار))!.
البته این احتمال نیز داده شده که منظور از نجم در آیه فوق ستارگان آسمان باشد، ولی آنچه در بالا گفتیم با قرائن موجود در آیه متناسبتر و سازگارتر است .
نکته :
نظری به چند روایت
در منابع اسلامی ذیل آیات فوق روایاتی نقل شده که از قبیل تفسیر کلی به مصداق روشن است ، و هر کدام قسمتی از آیات را تبیین می کند از جمله :
در حدیثی از امام صادق می خوانیم که در تفسیر ((علمه البیان)) فرمود: البیان الاسم الاعظم الذی به علم کل شی ء: ((بیان همان اسم اعظم است که به وسیله آن همه چیز دانسته می شود)).

درباره اسم عظم و تفسیر آن بحثی در جلد 7 صفحه 30 (ذیل آیه 180 سوره اعراف) داشتیم .
در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا (علیهم السلام) آمده است که منظور از ((الرحمن علم القران)) این است که خداوند قرآن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) تعلیم فرمود، و منظور از ((خلق الانسان)) آفرینش امیر مؤ منان علی (علیه السلام) و ((علمه البیان)) بیان تمام اموری است که مردم به آن نیازمندند.
روشن است که روایات فوق عمومیت مفاهیم این آیات را محدود نمی کند هر چند ما را به مصادیق روشن آن رهنمون می گردد. الرحمن
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 105
آیه 7-13
آیه و ترجمه
وَ السمَاءَ رَفَعَهَا وَ وَضعَ الْمِیزَانَ(7)
أَلا تَطغَوْا فی الْمِیزَانِ(8)
وَ أَقِیمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسطِ وَ لا تخْسِرُوا الْمِیزَانَ(9)
وَ الاَرْض وَضعَهَا لِلاَنَام(10)
فِیهَا فَکِهَةٌ وَ النَّخْلُ ذَاتَ الاَکْمَام(11)
وَ الْحُب ذُو الْعَصفِ وَ الرَّیحَانُ(12)
فَبِأَی ءَالاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ(13)
ترجمه :7 - و آسمان را برافراشت و میزان و قانون (در آن) گذاشت .
8 - تا در میزان طغیان نکنید (و از مسیر عدالت منحرف نشوید).
9 - وزن را بر اساس عدل برپا دارید و در میزان کم نگذارید.
10 - و زمین را برای خلایق آفرید.
11 - که در آن میوه ها و نخلهای پرشکوفه است .
12 - و دانه هائی که همراه با ساقه و برگی است که به صورت کاه درمی آید، و گیاهان خوشبو.
13 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید شما ای گروه انس و جن ؟ تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 106
تفسیر:آسمان را برافراشت و برای هر چیز میزانی قرار داد
این آیات همچنین ادامه بیان نعمتهائی است که در آیات پیشین آمده بود، و چنانکه گفتیم در آن آیات به پنج نعمت بزرگ که از مهمترین مواهب الهی است اشاره شده ، بنابراین در نخستین آیه مورد بحث به ششمین نعمت که نعمت آفرینش آسمان است اشاره کرده ، می فرماید: خداوند آسمان را برافراشت (و السماء رفعها).
((آسمان)) در این آیه خواه به معنی ((جهت بالا)) باشد یا ((کواکب آسمانی)) و یا ((جو زمین)) (یعنی قشر عظیم هوائی که گرداگرد این کره

را فراگرفته و همچون سپری از زمین در مقابل اشعه زیانبار کیهانی و سنگهای آسمانی حفظ می کند، و نیز گرمای آفتاب و رطوبت برخاسته از دریا را برای تشکیل ابرها و نزول باران در خود نگاه می دارد) هر کدام باشد موهبتی است بزرگ و نعمتی است بی نظیر، چرا که بدون آن زندگی کردن برای انسان محال است و یا ناقص .
آری نور و روشنائی که مایه گرما و هدایت و حیات و حرکت است از سوی آسمان می آید، باران از طریق آسمان می بارد، و نزول وحی نیز از آسمان است .
(در این صورت آسمان مفهوم اعم از مادی و معنوی دارد).
از همه اینها گذشته این آسمان برافراشته با تمام مفاهیمش آیت عظیمی از آیات خدا است ، و در طریق معرفتش به انسانها بهترین کمک را می کند، و هنگامی که ((اولوالالباب)) در آن می اندیشند بی اختیار می گویند ربنا ما خلقت هذا باطلا: پروردگارا این دستگاه با عظمت را بیهوده نیافریده ای (آل عمران - 191).
سپس به سراغ نعمت هفتم می رود، و می فرماید: خداوند میزان را قرار

داد (و وضع المیزان).
((میزان)) به معنی هر گونه وسیله سنجش است ، سنجش حق از باطل ، سنجش عدالت از ظلم و ستم ، و سنجش ارزشها و سنجش حقوق انسانها در مراحل و مسیرهای مختلف اجتماعی .
((میزان)) هر قانون تکوینی و دستور تشریعی را شامل می شود، چرا که همه وسیله سنجشند.
درست است که ((میزان)) در لغت به معنی ترازو و وسیله وزن کردن سنگینی اجسام است ، اما مسلما میزانی که در این آیه ، بعد از ذکر آفرینش آسمان به آن اشاره شده مفهوم گسترده ای دارد که هر وسیله سنجش و همه قوانین تکوین و تشریع را فرامی گیرد، نه فقط وسیله سنجش وزن اجناس .
اصولا برافراشته بودن آسمان و نظم دقیقی که بر ملیونها کره آسمانی حاکم است بدون میزان و قوانین حساب شده ای امکانپذیر نیست .
و اینکه می بینیم در بعضی از عبارات ((میزان)) به معنی ((قرآن)) یا به معنی ((عدل)) یا به معنی ((شریعت)) یا ((ترازو)) تفسیر شده است در حقیقت هر کدام اشاره به مصداقی از این مفهوم کل و گسترده است .
در آیه بعد نتیجه گیری جالبی از این موضوع کرده می افزاید: ((هدف از قرار دادن میزان در عالم هستی این است که شما هم میزان را رعایت کنید و در آن طغیان ننمائید)) (الا تطغوا فی المیزان).
شما نیز بخشی از این عالم عظیم هستید و هرگز نمی توانید به صورت یک

وصله ناهمرنگ در این جهان بزرگ زندگی کنید، عالم نظام و میزانی دارد، شما هم باید نظام و میزان داشته باشید.
اگر میزان و قانون از عالم بزرگ برچیده شود راه فنا و نابودی پیش تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 108
می گیرد، و اگر زندگی شما هم فاقد نظم و میزان باشد رو به فنا خواهید رفت .
چه تعبیر جالبی که از کل عالم هستی به انسان منتقل می شود، و قوانین حاکم بر آن عالم کبیر را با قوانین حاکم بر زندگی انسان عالم صغیر هماهنگ می شمرد، و این است حقیقت توحید که اصول حاکم همه جا یکی است .
بار دیگر روی مساءله عدالت و وزن تکیه کرده می گوید: ((شما وزن را بر اساس عدالت برپا دارید و در میزان کم و کسر نگذارید)) (و اقیموا الوزن بالقسط و لا تخسروا المیزان).
قابل توجه اینکه در این آیات سه بار ((میزان)) ذکر شده است ، با اینکه ممکن بود در مرحله دوم و سوم از ضمیر استفاده شود، این نشان می دهد که ((میزان)) در این سه آیه به سه معنی متفاوت است که استفاده از ضمیر جوابگوی آن نیست ، و تناسب آیات نیز چنین ایجاب می کنند چرا که در مرحله اول سخن از میزان و معیار و قوانینی است که خداوند در سراسر عالم هستی قرار داده است .
و در مرحله دوم سخن از عدم طغیان انسانها در تمام موازین زندگی فردی و اجتماعی است که طبعا دایره محدودتری دارد.
و در مرحله سوم روی مساءله وزن به معنی خاص آن تکیه کرده ، و دستور می دهد که در سنجش و وزن اشیاء به هنگام معامله چیزی کم و کسر نگذارند، و این مرحله محدودتر است .
به این ترتیب انسجام جالبی در آیات به صورت سلسله مراتب در مساءله میزان و سنجش به کار رفته است ، که از دایره های بزرگ به دوائر کوچکتر تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 109
منتقل می شود.
اهمیت میزان به هر معنی در زندگی و حیات انسان چنان است که هرگاه همین مصداق محدود و کوچکش یعنی ((ترازو)) را یکروز از زندگی حذف کنیم برای مبادله اشیاء گرفتار چه دردسرها و هرج و مرجها دعوا و نزاعها خواهیم شد.
به همین نسبت هرگاه مفاهیم گسترده تر آن حذف شود نابسامانی افزونتر و بی حساب است .
از آنچه گفتیم روشن می شود اینکه در بعضی از روایات ((میزان)) به وجود ((امام)) (علیه السلام) تفسیر شده به خاطر آن است که وجود

مبارک امام معصوم وسیله ای است برای سنجش حق از باطل و معیاری است برای تشخیص حقایق ، و عامل مؤ ثری است برای هدایت همچنین تفسیر میزان به ((قرآن مجید)) نیز ناظر به همین معنی است .
و به هر حال با توجه به اینکه همه این آیات در مقام ذکر نعمتهای الهی است روشن می شود که وجود ((میزان)) چه در کل جهان هستی و چه در جامعه انسانیت و روابط اجتماعی ، و چه در کار و کسب و تجارت همه از نعمتهای گرانبهای خداوند است . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 110
سپس از آسمان به زمین می آید و می فرماید: ((خداوند زمین را برای زندگی انسانها آفرید)) (و الارض وضعها للانام).
((اءنام)) را بعضی به معنی ((انسانها)) و بعضی به معنی ((انس و جن)) و گاه آنرا به معنی ((هر موجود ذی روح)) تفسیر کرده اند.
البته جمعی از ارباب لغت و مفسران آنرا به مطلق ((خلق)) نیز تفسیر کرده اند ولی قرائن موجود و خطابهای سوره که متوجه انس و جن است نشان می دهد که منظور از آن در اینجا همان انس و جن است .
آری این کره خاکی که در اینجا به عنوان یک موهبت مهم الهی ذکر شده و در آیات دیگر از آن به عنوان ((مهاد)) (گهواره) یاد کرده ، قرارگاه مطمئن و آرام و آمادهای است که برای غالب ما اهمیتش در حالت عادی درک نمی شود، اما هنگامی که یک زمین لرزه کوچک همه چیز را به هم می ریزد، و یا یک آتشفشان ، شهری را زیر مواد مذاب و دود آتش دفن می کند، به این حقیقت پی میبریم که این زمین آرام چه نعمت و برکتی است ، مخصوصا اگر به آنچه دانشمندان درباره سرعت حرکت زمین به دور خود، و به دور آفتاب ، گفته اند بیندیشیم اهمیت این آرامش در عین حرکت سریع و سرسام آورش ، نه یک حرکت بلکه انواع مختلف حرکت ، روشنتر می شود.
تعبیر به ((وضع)) در مورد زمین در برابر ((رفع)) در مورد ((آسمان)) علاوه بر لطف خاصی که در این مقابله است اشاره پرمعنائی به تسلیم بودن زمین و منابع آن در مقابل انسان است ، همانگونه که در آیه 15 سوره ملک می خوانیم : هو الذی جعل لکم الارض ذلولا فامشوا فی مناکبها و کلوا من تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 111
رزقه : ((او کسی است که زمین را رام و مسخر شما قرار دارد، در جاده ها و طرق مختلف آن حرکت کنید، و از رزق الهی که در آن آفریده شده است استفاده کنید)).
و به این ترتیب هشتمین نعمت بزرگ را در این سلسله مشخص می سازد.
در آیه بعد به سراغ نهمین و دهمین نعمت که بخشی از مواد غذائی انسان را تشکیل می دهد رفته ، می گوید: ((در زمین میوه ها و نخلهای پرشکوفه است)) (فیها فاکهة و النخل ذات الاکمام).

((فاکهة)) به معنی هر گونه میوه است (چنانکه راغب در مفردات گفته) و اینکه بعضی آنرا به معنی همه میوه ها به استثنای خرما و رطب تفسیر کرده اند دلیلی ندارد جز اینکه ((نخل)) به صورت جداگانه در آیه ذکر شده است ، در حالی که ممکن است این تکرار به خاطر اهمیتی باشد که در نخل و خرما است ، در ذیل آیه 11 سوره نحل و آیه 25 سوره مریم بحث مشروحی درباره فوائد خرما از نظر غذائی و مواد مختلف حیاتبخش آن داشته ایم).
((اکمام)) جمع ((کم)) (بر وزن جن) به غلافی می گویند که میوه را می پوشاند و کم (بر وزن قم) به معنی آستین است که دست را می پوشاند، و کمه (بر وزن قبه) به معنی شب کلاهی است که سر را می پوشاند.
انتخاب این توصیف در مورد میوه درخت نخل که در آغاز در غلافی پنهان

است ، و سپس غلاف می شکافد و خوشه نخل به طرز جالبی بیرون می ریزد، ممکن است به خاطر زیبائی خیره کننده آن باشد، و یا به خاطر منافعی که در همان غلاف نهفته است و دارای عصاره اسانس مخصوصی است که هم جنبه غذائی دارد و هم داروئی ، و از همه گذشته این غلاف همچون رحم مادر، فرزندان نخل را تا مدتی در خود پرورش می دهد، و از آفات حفظ می کند، و هنگامی که توانستند راه خود را در برابر هوا و نور آفتاب ادامه دهند غلاف جدا می شود و کنار می رود.
از همه گذشته وضع خاص میوه این درخت که نخست در غلاف است و بعد به صورت خوشه ای بیرون می آید چیدن آنرا سهل و آسان می سازد، و اگر بنا بود درخت نخل با آن طول قامت میوه های پراکنده فی المثل همچون درخت سیب داشت چیدنش بسیار مشکل بود.
و سرانجام از یازدهمین و دوازدهمین مواهبش بدینگونه سخن می گوید: ((و در زمین دانه هائی است همراه با ساقه و برگهائی که به صورت کاه درمی آید و همچنین گیاهان خوشبو و معطر)) (و الحب ذو العصف و الریحان).
دانه های غذائی خوراک انسان ، و برگهای تر و خشکش خوراک حیواناتی است که در خدمت انسان ، و از شیر و گوشت و پوست و پشم آنها بهره می گیرد، و به این ترتیب چیزی از آن بی فایده و دور ریختنی نیست .
و از سوی دیگر گیاهان خوشبو و گلها را نیز در زمین آفریده که مشام جسم و جان را معطر می کند، و روح را آرامش و نشاط می بخشد، و به این وسیله نعمتهایش را بر انسان تمام کرده است .
((حب)) به هر گونه دانه می گویند و ((عصف)) (بر وزن اسب) به معنی

برگها و اجزائی است که از گیاهان جدا می شوند و گاه به وسیله بادها به

هر سو پراکنده می گردد، و به ((کاه)) نیز گفته شده است .
برای ((ریحان)) معانی زیادی گفته اند، از جمله : گیاهان خوشبو، و هر گونه روزی است ، و در اینجا مناسب همان معنی اول است .
پس از ذکر این نعمتهای گوناگون مادی و معنوی در آخرین آیه مورد بحث جن و انس را مخاطب ساخته ، می گوید: ((کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید))؟! (فبای آلاء ربکما تکذبان).
نعمتهائی که یکی از دیگری گرانبهاتر و پرارزشتر است ، نعمتهائی که سراسر زندگی شما را در برگرفته ، و هر یک نشانه روشنی از قدرت و لطف و مهر پروردگار است ، چگونه ممکن است اینها را تکذیب کرد؟!
این استفهام ، استفهام تقریری است که در مقام اقرار گرفتن می آورند، و لذا در روایتی که در آغاز سوره خواندیم به ما دستور داده شده است که بعد از ذکر این جمله عرضه داریم : پروردگارا! ما هیچیک از نعمتهای تو را تکذیب نمی کنیم ((لا بشی ء من آلائک رب اکذب)).
گرچه در آیات گذشته تنها سخن از انسانها به میان آمده است و مطلقا سخنی از طایفه جن در میان نبود، ولی آیات بعد نشان می دهد که مخاطب در ضمیر ((تثنیه)) (کما) این دو گروهند.
به هر حال خداوند با این جمله انس و جن را در برابر این واقعیت قرار می دهد که پیرامون این مسائل بیندیشند، و بعد بی آنکه نیاز به تعلیم دیگری باشد از عقل خود این سؤ ال را بکنند که ((آیا هیچیک از این نعمتهای الهی قابل انکار است)) و اگر نیست چرا ولی نعمت خود را نشناسند؟ چرا

را وسیله شناخت او قرار ندهند؟ و چرا در آستان مقدسش سر تعظیم فرود نیاورند؟!
تعبیر به ((ای)) اشاره به این است که هر یک از این نعمتها دلیل برمقام ربوبیت پروردگار و لطف و احسان او است ، تا چه رسد به مجموع آنها.
نکته ها:
شناخت نعمتها نردبان معرفت الله است
کمی دقت در نعمتهای دوازدهگانه فوق (نعمت قرآن ، خلقت انسان ، تعلیم بیان ، حساب منظم زمان ، آفرینش گیاهان و انواع اشجار، آفرینش آسمان ، حاکمیت قوانین ، آفرینش زمین با ویژگیهایش ، خلقت میوه ها، خلقت نخل ، آفرینش حبوبات ، و خلقت گلها و گیاهان معطر) با جزئیات و ریزه کاریها و اسراری که در هر یک نهفته است کافی است که حس شکرگزاری را در انسان برانگیزد، و او را به دنبال عرفان و شناخت مبداء این نعمتها بفرستد.
و به همین دلیل خداوند متعال از بندگانش بعد از ذکر این نعمتها نسبت به یک یک آنها اقرار می گیرد، و این جمله را در آیات آینده نیز بعد از ذکر

نعمتهای دیگر تکرار می کند که مجموعا 31 بار می شود.
این تکرار نه تنها منافاتی با فصاحت ندارد بلکه خود یکی از فنون فصاحت است ، این درست به آن می ماند که پدری فرزند فراموشکارش را مخاطب ساخته می گوید: آیا فراموش کردی کودکی خرد و ناتوان بودی ؟ چه خون جگرها برای پرورش تو خوردم ؟ آیا فراموش کردی بیمار شدی و بهترین طبیبان را برای تو حاضر ساخته ؟ و برای دارو و درمانت چه زحمتها که نکشیدم . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 115
آیا فراموش کردی هنگامی که به مرحله جوانی رسیدی و نیاز به همسر داشتی پاکترین همسران را برای تو انتخاب کردم ؟ آیا فراموش کردی آن زمان که نیاز به خانه و زندگی و وسائل داشتی همه چیز را برای تو فراهم ساختم ؟ پس این سرکشی و طغیان و بی مهری و بی وفائی از چیست ؟
خداوند منان نیز نعمتهای گوناگونش را به این بشر فراموشکار یادآور می شود، و به دنبال هر بخش از این نعمتها از او سؤ ال می کند کدامیک از اینها را می توانی انکار کنی ؟!
پس این نافرمانی و طغیان از چیست ؟ در حالی که اطاعت من نیز رمز تکامل و پیشرفت خود شما است ، و از آن چیزی عائد پروردگارتان نمی شود.
2 - مساءله نظم و حساب در زندگی در بدن ما بیش از بیست فلز و شبه فلز به کار رفته است که هر کدام با کیفیت خاص و کمیت معینی است ، و هرگاه کمترین تغییری در میزان و معیار آنها رخ دهد سلامت ما به خطر می افتد، فی المثل در فصل گرما که انسان زیاد عرق می کند گاه گرفتار گرمازدگی می شود، و بی آنکه بیماری دیگری داشته باشد ممکن است تا سرحد مرگ پیش رود، در حالی که علت آن مساءله بسیار ساده ای است و آن کم شدن آب بدن و نمک خون می باشد، و درمان آن چیزی جز نوشیدن آب و خوردن نمک اضافی نیست ! این یک نمونه ساده از نظم و حساب در ساختمان تن ماست ، گاه اندازه گیریها در ساختمان موجودهای ظریفتر همچون سلولها، و از آن ظریفتر اتمها به قدری دقیق و ظریف است که یکهزارم ، و گاه یک میلیونیم میلیمتر، یا میلی تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 116
گرم ، سرنوشتساز است ، تا آنجا که دانشمندان ناچارند برای این محاسبه های دقیق از مغزهای الکترونیکی استفاده کنند.
این در نظام تکوین است ، در جریانهای اجتماعی نیز انحراف از قانون عدالت ، بسیار می شود که ملتی را در کام نیستی فرومی برد.
قرآن مجید در چهارده قرن قبل با تعبیراتی که در آیات فوق خواندیم پرده از روی این حقیقت برداشته ، و با جمله ((و السماء رفعها و وضع المیزان الا تطغوا فی المیزان)) همه گفتنیها را گفته است ، و طغیان و سرپیچی از

قوانین تشریعی را همسنگ طغیان و سرپیچی از قوانین تکوینی که حاکم بر آسمانهاست شمرده .
چه تصویر جالبی قرآن در این آیات از جهان هستی ، و از عالم انسانیت ارائه می دهد؟ نه تنها این جهان که جهان آخرت نیز ((یوم الحساب)) است ، و روز ((نصب موازین)) بلکه در آنجا حساب و میزان به درجات دقیقتر از اینجا است ، و به همین دلیل در روایات اسلامی به ما دستور داده شده است که حساب خودمان را برسیم پیش از آنکه به حسابمان برسند، و خویشتن را در میزان سنجش بگذاریم پیش از آنکه ما را وزن کنند ((حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و زنوها قبل ان توزنوا)). الرحمن
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 117
آیه 14-18
آیه و ترجمه
خَلَقَ الانسنَ مِن صلْصلٍ کالْفَخَّارِ(14)
وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِن مَّارِجٍ مِّن نَّارٍ(15)
فَبِأَی ءَالاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ(16)
رَبُ الْمَشرِقَینِ وَ رَبُ الْمَغْرِبَینِ(17)
فَبِأَی ءَالاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ(18)
ترجمه :14 - انسان را از گل خشکیده ای همچون سفال آفرید.
15 - و جن را از شعله های مختلط و متحرک آتش !
16 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟
17 - او پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب است .
18 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟
تفسیر:آفرینش انسان از خاکی همچون سفال !
خداوند بعد از ذکر نعمتهای گذشته از جمله آفرینش انسان به صورت سربسته ، در آیات مورد بحث نخست به شرحی پیرامون آفرینش انس و جن می پردازد شرحی که هم نشانه قدرت عظیم او است و هم درسهای عبرتی برای همگان در بردارد. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 118
می فرماید: ((او انسان را از گل خشکیده ای که همچون سفال بود آفرید (خلق الانسان من صلصال کالفخار).
((صلصال)) در اصل به معنی رفت و آمد صدا در ((اجسام خشک)) است ، سپس به خاکهای خشکیده که وقتی اشاره به آن می کنند صدا می کند ((صلصال)) گفته شده است ، باقیمانده آب در ظرف را نیز ((صلصه)) می نامند چرا که به هنگام حرکت به این طرف و آن طرف صدا می کند.
بعضی نیز گفته اند ((صلصال)) به معنی ((گل بدبو)) (لجن) است ولی معنی اول مشهورتر و معروفتر است .
((فخار)) از ماده ((فخر)) گرفته شده و به معنی کسی است که بسیار

فخر می کند، و از آنجا که اینگونه اشخاص آدمهائی توخالی و پرسر و صدا هستند این کلمه به کوزه و هر گونه ((سفال)) به خاطر سر و صدای زیادی که دارد اطلاق شده !.
از آیات مختلف قرآن و تعبیرات گوناگونی که درباره مبداء آفرینش انسان آمده به خوبی استفاده می شود که انسان در آغاز خاک بوده (سوره حج آیه 5) سپس با آب آمیخته شده ، و به صورت گل در آمده (انعام - 2) و بعد به صورت گل بدبو (لجن) درآمد (حجر - 28) سپس حالت چسبندگی پیدا کرد (صافات - 11) و بعدا به صورت خشکیده درآمد، و حالت صلصال کالفخار به خود گرفت (آیه مورد بحث).
این مراحل از نظر بعد زمانی چه اندازه طول کشید؟ و انسان در هر مرحله ای چقدر توقف کرد؟ و این حالتهای انتقالی تحت چه عواملی به وجود آمد؟ اینها مسائلی است که از علم و دانش ما مخفی است ، و تنها خدا می داند و بس ، تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 119
آنچه مسلم است اینکه تعبیرات مزبور بیانگر یک واقعیت است که با مسائل تربیتی انسان پیوند مهمی دارد، و آن اینکه ماده اولیه انسان بسیار بی ارزش و بی مقدار، و از حقیرترین مواد روی زمین بوده ، اما خداوند بزرگ از چنین ماده بی ارزشی چنان مخلوق پرارزشی ساخت که گل سرسبد جهان آفرینش شد.
و در ضمن اشاره ای است به این معنی که ارزش واقعی انسان را همان ((روح الهی)) و نفخه ربانی که در آیات دیگر قرآن (مانند آیه 25 سوره حجر) آمده تشکیل می دهد، تا با شناخت این حقیقت راه تکامل خود را به خوبی دریابد، و بداند از کدامین مسیر باید برود تا ارزش واقعی خویشتن را در عالم هستی باز یابد.
سپس به آفرینش ((جن)) پرداخته ، می گوید: ((و جن را از شعله های مختلط و متحرک آتش آفرید)) (و خلق الجان من مارج من نار).
((مارج)) در اصل از ((مرج)) (بر وزن مرض) به معنی اختلاط و آمیزش است ، و در اینجا منظور اختلاط شعله های مختلف آتش می باشد، زیرا هنگامی که آتش شعله ور می شود گاه به رنگ سرخ ، گاه به رنگ زرد، گاه به رنگ آبی ، گاه به رنگ سفید درمی آید.
بعضی گفته اند که معنی ((تحرک)) نیز در آن هست (از امرجت الدابة یعنی ((حیوان را در چراگاه رها کردم)) زیرا یکی از معانی ((مرج))همان مرتع است).
باز در اینجا دقیقا برای ما روشن نیست که آفرینش ((جن)) از این آتشهای رنگارنگ چگونه بوده است ؟ همانگونه که خصوصیات دیگر آن نیز از طریق فجر صادق یعنی قرآن مجید و وحی آسمانی برای ما ثابت شده است ، محدود تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 120

بودن معلومات ما در برابر مجهولات هرگز به ما اجازه نمی دهد که این حقایق را انکار کنیم یا نادیده بگیریم ، بعد از آن که از طریق وحی اثبات گردد، هر چند علم به آن راهی نیابد.
(به خواست خدا شرح بیشتر درباره آفرینش جن و خصوصیات این مخلوق در تفسیر سوره جن خواهد آمد)
به هر حال بیشترین موجوداتی که ما با آن سر و کار داریم آب و خاک و باد و آتش است ، خواه آنها را چون قدماء بسیط و عنصر بدانیم ، و یا همچون دانشمندان امروز مرکب از اجزای گوناگون ، ولی در هر صورت مبداء آفرینش انسان آب و خاک بوده ، در حالی که مبداء آفرینش ((جن)) باد و آتش است ، و این دوگانگی مبداء آفرینش سرچشمه تفاوتهای زیادی میان این دو است .
باز به دنبال نعمتهائی که در آغاز آفرینش انسان بوده این جمله را تکرار می کند: ((پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید)) (فبای آلاء ربکما تکذبان).
در آیه بعد به بیان یکی دیگر از نعمتهای الهی پرداخته ، می گوید: ((او پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب است)) (رب المشرقین و رب المغربین).
درست است که خورشید در هر روزی از ایام سال از نقطه ای طلوع و در نقطه ای غروب می کند، و به این ترتیب به تعداد روزهای سال مشرق و مغرب دارد، ولی با توجه به حداکثر ((میل شمالی)) آفتاب ، و ((میل جنوبی)) آن در حقیقت تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 121
دو مشرق و دو مغرب دارد، و بقیه در میان این دو می باشد.
این نظام که مبداء پیدایش فصول چهارگانه سال با برکات فراوانی است در حقیقت تاءکید و تکمیلی است برای آنچه در آیات قبل آمده ، آنجا که سخن از حساب سیر خورشید و ماه در میان است ، و همچنین سخن از وجود میزان در آفرینش آسمانها، و در مجموع هم بیانگر نظام دقیق آفرینش و حرکت زمین و ماه و خورشید می باشد، و هم اشارهای است به نعمتها و برکاتی که از این رهگذر عائد انسان می شود.
بعضی دو مشرق و دو مغرب را در اینجا به طلوع و غروب ((خورشید)) و طلوع و غروب ((ماه)) تفسیر کرده اند و آنرا مناسب با آیه گذشته ((و الشمس و القمر بحسبان)) می دادند، ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد، به خصوص اینکه در بعضی از روایات اسلامی به آن اشاره شده است .
از جمله در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: ان مشرق الشتاء علی حده ، و مشرق الصیف علی حده ، اما تعرف ذلک من قرب الشمس و بعدها؟: ((مشرق (آغاز) زمستان

جداگانه است ، و مشرق (آغاز) تابستان جداگانه است آیا نمی بینی که خورشید در این دو فصل نزدیک و دور می شود (اشاره به بالا آمدن خورشید در آسمان در فصل تابستان و پائین رفتن در فصل زمستان است))). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 122
از آنچه گفتیم این نکته به خوبی روشن شد که چرا در بعض آیات قرآن آمده است فلا اقسم برب المشارق و المغارب : ((سوگند به پروردگار مشرقها و مغربها)) (معارج - 40).
زیرا در آنجا اشاره به تمام مشرقها و مغربهای خورشید در عرض سال است ، در حالی که در آیه مورد بحث تنها به نهایت قوس صعودی و نزولی آن اشاره می کند.
به هر حال بعد از ذکر این نعمت باز جن و انس را مخاطب ساخته می گوید: ((کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید))؟! (فبای آلاء ربکما تکذبان). الرحمن
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 123
آیه 19-25
آیه و ترجمه
مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانِ(19)
بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لا یَبْغِیَانِ(20)
فَبِأَی ءَالاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ(21)
یخْرُجُ مِنهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ(22)
فَبِأَی ءَالاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ(23)
وَ لَهُ الْجَوَارِ الْمُنشئَاتُ فی الْبَحْرِ کالاَعْلَمِ(24)
فَبِأَی ءَالاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ(25)
ترجمه :19 - دو دریای مختلف را در کنار هم قرار داد، در حالی که با هم تماس دارند.
20 - اما در میان آن دو برزخی است که یکی بر دیگری غلبه نمی کند!
21 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟
22 - از آن دو لؤ لؤ و مرجان خارج می شود.
23 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟
24 - و برای او است کشتیهای ساخته شده ای که در دریا به حرکت درمی آیند که همچون کوهی هستند!
25 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 124
تفسیر:دریاها با ذخائر گرانبهایشان
در ادامه شرح نعمتهای پروردگار سخن از دریاها به میان می آورد، اما نه همه دریاها بلکه کیفیت خاصی در پاره ای از دریاها که هم پدیده ای است

عجیب و نشانه ای است از قدرت بی پایان حق ، و هم وسیله ای است برای پدید آمدن بعضی از متاعهای مورد استفاده انسانها.
می فرماید: ((دو دریای مختلف را در کنار هم قرار داد در حالی که با هم تماس دارند)) (مرج البحرین یلتقیان).
((اما در میان آن دو برزخی است که مانع از طغیان و غلبه یکی بر دیگری می باشد)) (بینهما برزخ لایبغیان).
ماده ((مرج)) (بر وزن فلج) به معنی مخلوط کردن و یا فرستادن و رها نمودن است ، و در اینجا به معنی فرستادن و در کنار هم قرار دادن می باشد، به قرینه جمله ((بینهما برزخ لایبغیان)).
منظور از این دو دریا به گواهی آیه 53 سوره ((فرقان)) دو دریای آب ((شیرین)) و ((شور)) است ، آنجا که می فرماید و هو الذی مرج البحرین هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج و جعل بینهما برزخا و حجرا محجورا: ((او کسی است که دو دریا را در کنار هم قرار داد یکی گوارا و شیرین است و دیگری شور و تلخ ، و در میان آنها برزخی قرار داد تا با هم مخلوط نشوند)).
اما در اینکه این دو دریای شیرین و شور کجاست که بر یکدیگر غلبه نمی کنند؟ و این برزخی که میان آن دو قرار دارد چیست ؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است ، و بعضی تعبیراتی دارند که نشان می دهد وضع دریاهای زمین تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 125
در آن زمان برای آنها کاملا مشخص نبوده است ، از جمله اینکه گفته اند: منظور از این دو دریا دریای فارس و دریای روم است ، در حالی که امروز می دانیم این هر دو دریا آب شور دارد و برزخی در میان آن دو نیست .
یا اینکه گفته اند: منظور دریای آسمان است ، و دریای زمین که اولی شیرین و دومی شور است ، در حالی که می دانیم دریائی در آسمان وجود ندارد جز ابرها و بخاراتی که از اقیانوسهای زمین برمی خیزد.
یا اینکه گفته اند: منظور از دریای شیرین آبهای زیرزمینی است ، که با آبهای دریاها مخلوط نمی شود، و برزخ میان این دو دیوارهای این مخازن آنها است .
در حالی که می دانیم در زیرزمین چیزی به صورت دریا کمتر یافت می شود، بلکه ذرات آب در لابلای ذرات خاک و شن مرطوب مخفی و پنهان است هنگامی که در نقطه ای چاه می کنند این رطوبتها تدریجا جمع شده و آب ظاهر می گردد، بعلاوه لؤ لؤ و مرجان که در آیات بعد به آن اشاره شده از آبهای زیرزمینی به دست نمی آید.
پس منظور از این دو دریا چیست ؟ سابقا در تفسیر سوره فرقان به این واقعیت اشاره کردیم که رودخانه های عظیم آب شیرین هنگامی که به دریاها و اقیانوسها می ریزند معمولا دریائی از آب شیرین در کنار ساحل

تشکیل می دهند و آب شور را به عقب می رانند و عجب اینکه تا مدت زیادی این دو آب شیرین و شور به خاطر تفاوت درجه غلظت به هم آمیخته نمی شوند.
در مسافرت با هواپیما در مناطقی که این رودخانه ها به دریا می ریزند منظره دریاهای آب شیرین و شور که در کنار هم قرار دارند و از هم جدا هستند به خوبی از بالا نمایان است ، و هنگامی که کناره این آبها به یکدیگر

شوند آبهای شیرین تازه جای آنها را می گیرند، به طوری که این دو دریای جدا از هم دائما جلب توجه می کند.
جالب اینکه به هنگام مد دریا که سطح اقیانوس بالا می آید آبهای شیرین به عقب رانده می شود، بی آنکه با آب شور مخلوط گردد (مگر در مواقع خشکسالی و کم آبی) و قسمت زیادی از خشکی را می پوشانند، لذا ساحلنشینان در این مناطق با مهار کردن این آبهای شیرین نهرهای زیادی در منطقه ساحلی به وجود می آورند که به وسیله آن زمینهای فراوانی مشروب می شود.
این نهرها که از برکت جزر و مد ساحلی و تاثیر آن در آب این نهرها به وجود می آید در شبانه روز دو بار از آب شیرین پر و خالی می شود، و وسیله بسیار مؤ ثری برای آبیاری مناطق وسیعی هستند.
درباره این دو دریا تفسیر جالب دیگری از ناحیه بعضی گفته شده که منظور از آن احتمالا جریان ((گلف استریم)) است که شرح آنرا به خواست خدا در نکات ذیل همین آیات بیان خواهیم کرد.
بار دیگر بندگان را مخاطب ساخته و در برابر این نعمتها از آنها سؤ ال کرده ، می فرماید: ((کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید))؟! (فبای آلاء ربکما تکذبان).
سپس در ادامه همین سخن می افزاید: ((از آن دو دریا لؤ لؤ و مرجان خارج می شود))! (یخرج منهما اللؤ لؤ و المرجان).
((کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید))؟! (فبای

آلاء ربکما تکذبان).
((لؤ لؤ)) و ((مرجان)) دو وسیله جالب زینتی است و در طب و معالجه بیماریها نیز مورد استفاده قرار می گیرد، ضمنا مال التجاره و کالای خوبی است که از آن عوائد زیادی به دست می آید، و روی همین جهات به عنوان دو نعمت در آیات فوق به آن اشاره شده است .
اما ((لؤ لؤ)) که در فارسی آنرا ((مروارید)) گویند دانه شفاف و قیمتی است که در درون صدف در اعماق دریاها پرورش می یابد، و هرقدر درشتتر باشد گرانبهاتر است ، و در طب موارد استعمال گسترده ای دارد،

اطبای پیشین داروهائی از آن برای تقویت قلب و اعصاب ، و برطرف کردن انواع خفقان ، و حالت ترس و وحشت ، و تقویت کبد، و رفع بدبوئی دهان ، و سنگهای کلیه و مثانه و یرقان تهیه می کردند، حتی در بیماریهای چشم نیز از آن استفاده می نمودند.
((مرجان)) بعضی آنرا به معنی لؤ لؤ های کوچک تفسیر کرده اند، ولی حقیقت چیز دیگر است ، ((مرجان)) موجود زنده ای است شبیه شاخه کوچک درخت که در اعماق دریاها می روید، و تا مدتها دانشمندان آنرا نوعی گیاه می پنداشتند، ولی بعدا روشن شد که نوعی حیوان است ، هر چند به صخره های کف دریا میچسبد، و گاه منطقه وسیعی را می پوشاند و تدریجا افزوده می شود، و جزائری تشکیل می دهد که به ((جزائر مرجانی)) معروف است .
مرجان معمولا در آبهای ساکن نشو و نما می کند، و صیادان آنرا از سواحل ((دریای احمر)) و ((مدیترانه)) و بعضی نقاط دیگر صید می کنند.
بهترین نوع مرجان زینتی ((مرجان سرخ رنگ)) است و هر قدر سرختر باشد قیمتی تر است ، و تشبیهات شعرا در اشعارشان نیز بر همین اساس است ، تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 128
و بدترین نوع ((مرجان مرجان)) سفید است که به طور فراوان یافت می شود، و در میان این دو، ((مرجان سیاه)) قرار دارد.
((مرجان)) نیز علاوه بر جنبه زینت استعمال طبی دارد، و خواص زیادی برای آن ذکر کرده اند، از جمله از آن داروهائی می سازند که برای تقویت قلب ، دفع سم افعی ، تقویت اعصاب ، معالجه اسهال ، و خونریزیهای رحم ، بهره گیری می کنند، و گفته اند برای بیماری صرع نیز مفید است .
ذکر این نکته نیز لازم است که بعضی از مفسران تصریح کرده اند که لؤ لؤ و مرجان تنها در آب شور پرورش می کند و لذا در تفسیر آیه ((یخرج منهما اللؤ لؤ و المرجان)) (از آن دو لؤ لؤ و مرجان بیرون می آید) به زحمت افتاده اند، و گفته اند منظور یکی از آن دو است (مانند آیه 31 زخرف).
ولی ما هیچ دلیلی بر این معنی نداریم ، بلکه بعضی تصریح کرده اند که لؤ لؤ و مرجان در آبهای شیرین و شور هر دو یافت می شود.
باز در ادامه همین بخش از نعمتها به مساءله کشتیها که در حقیقت بزرگترین و مهمترین وسیله حمل و نقل بشر در گذشته و حال بوده است اشاره کرده ، می فرماید: ((برای خدا است کشتیهای ساخته شده ای که در دل دریا به حرکت در می آیند که همچون کوهی هستند))! (و له الجوار المنشات فی البحر کالاعلام).
((جوار)) جمع جاریه توصیفی است برای ((سفن)) به معنی کشتیها که به خاطر اختصار از عبارت حذف شده ، زیرا آنچه بیشتر مورد توجه است همین جریان و حرکت کشتیهاست ، به همین جهت روی همین وصف تکیه

شده است (دقت کنید). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 129
و اینکه ((کنیز)) را ((جاریه)) می گویند به خاطر حرکت و کوشش او در انجام خدمات است ، و نیز اگر به دختر جوان ((جاریه)) گفته می شود به خاطر جریان نشاط جوانی در وجود است .
((و منشآت)) جمع ((منشا)) اسم مفعول از ((انشاء)) به معنی ایجاد است و جالب اینکه در عین تعبیر به منشآت که حکایت از مصنوع بودن کشتی به وسیله انسان می کند می فرماید ((وله)) (از برای خدا است ...) اشاره به اینکه مخترعان و سازندگان کشتی از خواص خداداد که در مصالح مختلفی که در کشتیها به کار می رود استفاده می کنند همچنین از خاصیت سیال بودن آب دریاها، و نیروی وزش بادها بهره می گیرند، و خدا است که در آن مواد، و در دریا و باد این خواص و آثار را آفریده .
و لذا در جای دیگر قرآن تعبیر به ((تسخیر)) شده و سخر لکم الفلک لتجری فی البحر بامره : ((خداوند کشتی را مسخر فرمان شما کرد که به فرمانش در دریا به حرکت درآید)) (ابراهیم 32).
بعضی ((منشا)) را از ماده ((انشاء)) به معنی ((مرتفع ساختن)) تفسیر کرده اند، و آنرا اشاره به کشتیهای بادبانی می دادند که از برافراشتن بادبانها و قرار دادن آنها در مسیر بادها به عنوان نیروی محرک کشتیها استفاده می کردند.
((اعلام)) جمع ((علم)) (بر وزن قلم) به معنی ((کوه)) است هر چند در اصل به معنی علامت و اثری است که از چیزی خبر می دهد، و چون کوهها از دور نمایان هستند از آنها تعبیر به علم شده است همانگونه که پرچم را نیز علم می گویند.
به این ترتیب قرآن روی کشتیهای بزرگ که بر صفحه اقیانوسها و دریاها حرکت می کنند تکیه کرده است ، و بر خلاف آنچه بعضی تصور می کنند کشتیهای بزرگ مخصوص عصر موتور و بخار نیست ، در داستان جنگهای یونانیان تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 130
و کشورهای دیگر می خوانیم که از کشتیهای بسیار بزرگ نیروبر استفاده می کردند.
و بار دیگر این سؤ ال پر معنی را تکرار کرده و می فرماید: ((کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید))؟ (فبای آلاء ربکما تکذبان).
نکته ها:
دریا کانون نعمتهای الهی
همانگونه که دیدیم در این بخش از آیات به مساءله دریا و اهمیت آن در زندگی بشر اشاره شده است ، می دانیم دریاها تقریبا سه چهارم سطح کره روی زمین را فراگرفته است ، و منبع عظیمی برای مواد غذائی ، داروئی ، زینت آلات ، و طریق مهمی برای حمل و نقل انسانها و کالاها

است ، و از همه مهمتر نزول بارانها، و تعدیل هوا، و حتی بخشی از وزش بادها از برکات دریاها است .
اگر سطح دریاها کمتر یا بیشتر از آنچه اکنون هست بود یا کره زمین به خشکی می گرائید و یا آنچنان مرطوب می شد که جای زندگی نبود! لذا قرآن بارها و به تعبیرات مختلف ، انسانها را به این نعمت بزرگ توجه داده و آنها را به اندیشه وا می دارد، گاه می گوید: ((خداوند دریا را برای شما تسخیر کرد)): سخر لکم البحر (جاثیه 12).
و گاه می گوید: ((کشتیها را برای شما تسخیر کرد)): سخر لکم الفلک (ابراهیم 32).
و گاه می گوید: ((آنچه در روی زمین است مسخر شما ساخت)): سخر لکم ما فی الارض (حج 65).
از همه اینها گذشته دریا دیار عجائب است ، کوچکترین گیاهان ذره بینی ، تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 131
و بلندترین درختان عالم در دریاها می رویند، همچنین کوچکترین حیوانات و عظیمترین حیوانات غولپیکر در دریاها زندگی می کنند!
زندگی در اعماق دریاها در آنجا که نه نوری وجود دارد و نه غذائی ، به قدری شگفت انگیز است که انسان از مطالعه آن سیر نمی شود، و عجب اینکه حیوانات در آنجا از خودشان نور پخش می کنند، و مواد غذائی آنها در سطح آب ساخته می شود و تهنشین می کند، و اندام آنها چنان محکم و مقاوم و تواءم با فشار داخلی ساخته شده که در مقابل آن فشار عظیم آب ، که اگر انسان به حال عادی در آنجا قرار گیرد استخوانهایش تبدیل به آرد می شود، مقاومت می کند!
2 - گلف استریم ، و رودهای عظیم دریائی !
اگر تعجب نکنید در سراسر اقیانوسهای جهان رودهای عظیمی در حرکت است که یکی از نیرومندترین آنها ((گلف استریم)) نام دارد.
این رود عظیم از سواحل آمریکای مرکزی حرکت می کند و سراسر اقیانوس اطلس را می پیماید و به سواحل اروپای شمالی می رسد.
این آبها که از مناطق نزدیک به خط استوا حرکت می کنند گرم هستند، و حتی رنگ آنها گاه با رنگ آبهای مجاور متفاوت است ، و عجب اینکه عرض همین رود عظیم دریائی (گلف استریم) در حدود 150 کیلومتر و عمق آن چند صد متر می باشد! سرعت آن در بعضی از مناطق به قدری است که در یکروز 160 کیلومتر راه را طی می کند.
تفاوت درجه حرارت این آبها با آبهای مجاور در حدود 10 تا 15 درجه است ، و لذا حاشیه غربی آنرا دیوار سرد می نامند.
((گلف استریم)) بادهای گرمی به وجود می آورد، و مقدار قابل توجهی تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 132

از حرارت خود را به طرف کشورهای شمالی قاره اروپا می برد، و هوای آن کشورها را بسیار مطبوع می کند، و شاید اگر این جریان نبود زندگی در آن کشورها بسیار سخت و طاقت فرسا بود.
باز تکرار می کنیم ((گلف استریم)) یکی از این رودهاست ، و در آبهای پنج قاره جهان نظیر این جریان دریائی فراوان است .
و عامل اصلی آن تفاوت حرارت منطقه استوائی زمین و مناطق قطبی است که این حرکت را در آب دریاها به وجود می آورد.
این موضوع را با یک تجربه ساده می توان دریافت : اگر ظرف بزرگ آبی داشته باشیم در یک طرف آن قطعه یخی قرار دهیم ، و در طرف دیگر قطعه آهن داغی ، و روی سطح آب کمی کاه بریزیم ، می بینیم جریانی در سطح این آب پیدا می شود و آبها آهسته از آن منطقه گرم به سوی منطقه سرد حرکت می کنند، عین این ماجرا در کل دریاهای جهان روی می دهد، و سرچشمه پیدایش این رودهای دریائی است .
عجب اینکه این رودهای عظیم دریائی با آبهای اطراف خود کمتر آمیخته می شوند و هزاران کیلومتر راه را به همان صورت می پیمایند و مصداق ((مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان)) را به وجود می آورند!
و از آن جالبتر اینکه در محل برخورد این آبهای گرم با آبهای سرد مجاور، پدیده ای رخ می دهد که برای انسان بسیار پرسود است ، زیرا در محل تقاطع این آبهای گرم و سرد یکنوع حالت بی حسی یا مرگ دست جمعی برای حیوانات ذره بینی که در میان آب معلق هستند به وجود می آید، و از این راه ماده غذائی فراوان و بی حساب جمع می شود که سبب جلب دسته های بزرگ ماهیان می گردد، و به این ترتیب این منطقه یکی از بهترین مناطق صید ماهی در کره زمین است . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 133
و لذا یکی از تفسیرها برای آیات فوق همین است و منافاتی با سایر تفسیرها ندارد و جمع میان همگی ممکن است .
3 - تفسیری از بطون آیات
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که در تفسیر آیه مرج البحرین یلتقیان ... فرمود: ((علی و فاطمه (علیهم السلام) بحران عمیقان ، لایبغی احدهما علی صاحبه ، یخرج منهما اللؤ لؤ و المرجان ، قال : الحسن و الحسین (علیهم السلام))):
((علی و فاطمه دو دریای عمیقند که هیچیک بر دیگری تجاوز نمی کند، و از این دو دریا لؤ لؤ و مرجان یعنی حسن و حسین خارج شده اند)).
در تفسیر ((در المنثور)) همین معنی از بعضی از صحابه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نقل شده است .
مرحوم ((طبرسی)) نیز در ((مجمع البیان)) آنرا با مختصر تفاوتی نقل

کرده است می دانیم قرآن مجید دارای بطونی است و یک آیه ممکن است چندین معنی ، و یا دهها معنی داشته باشد، و آنچه در این حدیث آمده است از بطون قرآن می باشد که منافاتی با معنی ظاهر آن ندارد. الرحمن
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 134
آیه 26-30
آیه و ترجمه
كلُّ مَنْ عَلَيهَا فَانٍ(26)
وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّک ذُو الجْلَلِ وَ الاكْرَامِ(27)
فَبِأىِ ءَالاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ(28)
يَسئَلُهُ مَن فى السمَوَتِ وَ الاَرْضِ كلَّ يَوْمٍ هُوَ فى شأْنٍ(29)
فَبِأَى ءَالاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ(30)
ترجمه :26 - تمام کسانی که روی آن (زمین) هستند فانی می شوند.
27 - و تنها ذات ذو الجلال و گرامی پروردگارت باقی می ماند.
28 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟
29 - تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از او تقاضا می کنند، و او هر روز در شان و کاری است .
30 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟
تفسیر:ما همه فانی و بقا بس تو راست !
باز در ادامه شرح نعمتهای الهی در این آیات می افزاید: ((تمام کسانی که بر روی زمین زندگی می کنند فانی می شوند)) (کل من علیها فان).
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 135
اما چگونه ((مساءله فنا)) می تواند در زمره نعمتهای الهی قرار گیرد؟ ممکن است از این نظر باشد که این فنا به معنی فنای مطلق نیست ، بلکه دریچه ای است به عالم بقا و دالان و گذرگاهی است که شرط وصول به سرای جاویدان عبور از آن است .
دنیا با تمام نعمتهایش زندانی است برای مؤ من ، و خروج از این دنیا آزاد شدن از این زندان تنگ و تاریک است .
و یا از این نظر که ذکر نعمتهای فراوان گذشته ممکن است مایه غفلت و غرق شدن گروهی در زندگی دنیا و انواع خوردنیها و نوشیدنیها و لؤ لؤ و مرجان و مرکبهای راهوارش گردد، لذا یادآوری می کند که این دنیا جای بقا نیست ، مبادا دلبستگی به اینها پیدا کنید، و از آنها در مسیر پروردگار بهره نگیرید که این تذکر خود نعمتی است بزرگ .
ضمیر در ((علیها)) به زمین باز میگردد که در آیات قبل اشاره ای به آن بود، بعلاوه از قرائن نیز روشن است .
منظور از ((من علیها)) (کسانی که بر زمین هستند) انس و جن می باشند، هر چند بعضی از مفسران احتمال داده اند که حیوانات و جنبندگان و

موجودات زنده دیگر را نیز شامل می شود، ولی ظاهر تعبیر ((من)) که معمولا برای صاحبان عقل می آید همان معنی اول است .
درست است که مساءله ((فنا)) منحصر به انس و جن نیست ، و نه حتی منحصر به موجودات زمینی ، بلکه طبق تصریح قرآن تمام اهل آسمانها و همه موجودات فانی می شوند، ((کل شی ء هالک الاوجهه)) (قصص 88) ولی از آنجا که سخن از ساکنان زمین در میان بوده در این آیه تنها آنها را مطرح کرده است .
در آیه بعد می افزاید ((تنها ذات ذو الجلال و گرامی پروردگار تو باقی
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 136
می ماند)) (و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام).
((وجه)) از نظر لغت به معنی صورت است که به هنگام مقابله با کسی با آن مواجه و روبرو می شویم ، ولی هنگامی که در مورد خداوند به کار می رود منظور ذات پاک او است .
بعضی نیز ((وجه ربک)) را در اینجا به معنی صفات پروردگار دانسته اند که از طریق آن ، برکات و نعمتها بر انسانها نازل می شود، همچون علم و قدرت و رحمت و مغفرت .
این احتمال نیز داده شده است که منظور اعمالی است که به خاطر خدا انجام داده می شود، بنابراین همه فانی می شوند تنها چیزی که باقی می ماند اعمالی است که از روی خلوص نیت و برای رضای او انجام گرفته است .
ولی معنی اول از همه مناسبتر به نظر می رسد.
اما ((ذو الجلال و الاکرام)) که توصیفی است برای ((وجه)) اشاره به صفات جمال و جلال خدا است ، زیرا ذو الجلال از صفاتی خبر می دهد که خداوند اجل و برتر از آن است (صفات سلبیه) و ((اکرام)) به صفاتی اشاره می کند که حسن و ارزش چیزی را ظاهر می سازد و آن ((صفات)) ثبوتیه خداوند مانند علم و قدرت و حیات او است .
بنابراین معنی آیه رویهمرفته چنین می شود تنها ذات پاک خداوندی که متصف به صفات ثبوتیه و منزه از صفات سلبیه است در این عالم باقی و برقرار می ماند.
بعضی از مفسران نیز ((صاحب اکرام)) بودن خداوند را اشاره به الطاف و نعمتهائی می دادند که با آن اولیای خود را اکرام و گرامی می دارد، جمع میان معانی در آیه فوق نیز ممکن است . در حدیثی می خوانیم که مردی در حضور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) مشغول نماز بود تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 137
سپس چنین دعا کرد: اللهم انی اسئلک بان لک الحمد، لا اله الا انت المنان ، بدیع السموات و الارض ، ذو الجلال و الاکرام یا حی یا قیوم .

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به اصحاب و یارانش فرمود: می دانید خدا را با چه نامی خواند؟ عرض کردند: خدا و رسولش آگاهتر است ، فرمود: و الذی نفسی بیده لقد دعا الله باسمه الاعظم الذی اذا دعی به اجاب ، و اذا سئل به اعطی :
((قسم به آنکس که جانم به دست او است خدا را به اسم اعظمش خواند که هرگاه کسی خدا را به آن بخواند اجابت می کند، و هرگاه به وسیله آن از او تقاضا کند عطا می فرماید)).
بار دیگر خلایق را مخاطب ساخته می فرماید: ((کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید))؟! (فبای آلاء ربکما تکذبان).
محتوای آیه بعد در واقع نتیجه ای است از آیات قبل ، زیرا می فرماید: ((تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند همواره نیازهای خود را از او می خواهند، و از او سؤ ال می کنند)) (یساله من فی السموات و الارض).
چرا چنین نباشد؟ در حالی که همه فانیاند و او باقی است ، نه تنها در پایان جهان همه کائنات جز ذات پاک پروردگار راه فنا می پویند که الان نیز همه در برابر او فانی هستند، و بقائشان بسته به بقاء او و مشیت او است ، و اگر لحظهای نظر لطفش را از کائنات برگیرد فروریزند قالبها!
با این حال مگر کسی جز او هست که اهل آسمانها و زمین از وی تقاضا کنند؟! تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 138
تعبیر به ((یساله)) به صورت ((فعل مضارع)) دلیل بر این است که این سؤ ال و تقاضا دائمی است ، و همگی به زبان حال از آن مبداء فیاض دائما فیض می طلبند، هستی می خواهند، و حوائج خود را تمنا می کنند، و این اقتضای ذات موجود ممکن است که نه تنها در حدوث بلکه در ((بقاء)) نیز وابسته و متکی به واجب الوجودند.
سپس می افزاید: هر روز خداوند در شان و کاری است (کل یوم هو فی شان).
آری خلقت او دائم و مستمر است ، و پاسخگوئی او به نیازهای سائلان و نیازمندان نیز چنین است ، و هر روز طرح تازهای ابداع می کند.
یک روز اقوامی را قدرت می دهد، روز دیگری آنها را بر خاک سیاه می نشاند، یک روز سلامت و جوانی می بخشد، روز دیگر ضعف و ناتوانی می دهد، یک روز غم و اندوه را از دل می زداید، روز دیگر مایه اندوهی می آفریند، خلاصه هر روز طبق حکمت و نظام احسن ، پدیده تازه و خلق و حادثه جدیدی دارد.
توجه به این حقیقت ، از یکسو نیاز مستمر ما را به ذات پاک او روشن می کند، و از سوی دیگر پرده های یاس و نومیدی را از دل کنار می زند.
و از سوی سوم غرور و غفلت را در هم می شکند.
آری او هر روز در شان و کاری است . گرچه مفسران هر کدام گوشه ای

از این معنی گسترده را به عنوان تفسیر آیه ذکر کرده اند: بعضی تنها آمرزش گناهان ، و بر طرف ساختن اندوه ها، و تعالی و سقوط اقوام را.
و بعضی تنها مساءله آفرینش و رزق و حیات و مرگ و عزت و ذلت را.
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 139
بعضی دیگر تنها مساءله آفرینش و مرگ انسانها را عنوان نموده ، و گفته اند: خداوند در هر روز سه لشکر دارد: لشکری از اصلاب پدران به ارحام مادران منتقل می شوند، و لشکری از رحم مادران به عالم دنیا گام می نهند، و لشکری از این دنیا روانه قبر می شوند.
ولی همانگونه که گفتیم آیه مفهوم گسترده ای دارد که هرگونه آفرینش تازه و خلقت جدید و دگرگونی و تحول را در این جهان در بر می گیرد.
در روایتی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : که در یکی از خطبه هایش فرمود: الحمد لله الذی لا یموت و لا تنقضی عجائبه لانه کل یوم هو فی شان من احداث بدیع لم یکن : ((حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که هرگز نمی میرد، و شگفتیهای خلقتش پایان نمی گیرد، چرا که هر روز در شان و کاری است ، و موضوع تازه ای می آفریند که هرگز نبوده)).
و در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: من شانه ان یغفر ذنبا، و یفرج کربا و یرفع قوما، و یضع آخرین : ((از کارهای او این است که گناهی را می بخشد، و ناراحتی و رنجی را برطرف می سازد، گروهی را بالا می برد، و گروه دیگری را پائین می آورد)).
این نکته نیز لازم به یادآوری است که ((یوم)) در اینجا به معنی روز در مقابل شب نیست ، بلکه هم دورانهای طولانی را شامل می شود، و هم ساعات و لحظات را، و مفهومش این است که خداوند متعال هر زمان در شان و کاری است .
بعضی نیز شان نزولی برای آیه ذکر کرده اند که این آیه رد بر گفتار تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 140
یهود است که معتقد بودند خداوند روز شنبه همه کارها را تعطیل می کند! و هیچ حکم و فرمانی نمی دهد!! قرآن می گوید: برنامه آفرینش و تدبیر او لحظه ای تعطیلبردار نیست .
و باز به دنبال این نعمت مستمر و پاسخگوئی به نیازهای همه مخلوقات و اهل آسمانها و زمین تکرار می کند که : کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فبای آلاء ربکما تکذبان).
نکته ها:
1 - حقیقت ((فنا)) چیست ؟
اینکه در آیات فوق خواندیم همه کس جز خدا فانی می شود به معنی

نابودی مطلق نیست ، به این معنی که حتی روح انسان نیز نابود می شود، و یا خاکهای حاصل از جسم او معدوم می گردد، چرا که آیات قرآن تصریح به وجود برزخ تا روز رستاخیز می کند و از سوی دیگر بارها می گوید که مردگان در قیامت از قبرها برمی خیزند.
و استخوانهای پوسیده و ((عظم رمیم)) به فرمان خدا لباس حیات در تن می پوشند.
و اینها همه گواه برای این است که فنا در این آیه و آیات مشابه به معنی به هم ریختن نظام جسم و جان ، و قطع پیوندها، و بر هم خوردن نظم عالم خلقت تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 141
و جانشین شدن عالم دیگری به جای آن است .
2 - هر روز پدیده تازه ای می آفریند
گفتیم آیه ((کل یوم هو فی شان)) هم امید آفرین است ، هم غرورشکن ، و هم نشانه دوام خلقت و استمرار آفرینش ، به همین دلیل گاهی پیشوایان اسلام برای امید بخشیدن به افراد مخصوصا روی این آیه تکیه می کردند، چنانکه در داستان تبعید دردناک ((ابوذر)) به ((ربذه)) می خوانیم : علی (علیه السلام) با جمله های بسیار گیرا و پرمعنی به هنگام بدرقه او به او دلداری داد، سپس امام حسن (علیه السلام) فرزند رشید امیر مؤ منان او را به عنوان ((عمو)) خطاب کرد و جمله های دیگری افزود، بعد از او سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) زبان به سخن گشود و فرمود:
یا عماه ! ان الله تعالی قادر ان یغیر ما قد تری ، الله کل یوم هو فی شان ، و قد منعک القوم دنیاهم و منعتهم دینک ... فاسال الله الصبر و النصر...
((ای عمو! خداوند متعال قادر است که این شرائط را دگرگون سازد، و او هر روز در شان و کار تازه ای است ، آنها تو را مزاحم دنیای خود دیدند و تو را بازداشتند، و تو آنها را مزاحم دین خود دیدی و از آن بازداشتی ... از خدا شکیبائی و پیروزی بطلب)).
و نیز می خوانیم هنگامی که امام حسین (علیه السلام) به سوی کربلا می آمد وقتی به منزلگاه ((صفاح)) رسید فرزدق شاعر حضرت را ملاقات کرد، امام (علیه السلام) فرمود: بین لی خبر الناس خلفک : ((بگو ببینم مردم پشت سرت چگونه بودند)) (اشاره به مردم عراق است) عرض کرد: الخبیر سالت ، قلوب الناس معک ، و سیوفهم مع بنی امیه ! و القضاء ینزل من السماء و الله یفعل مایشاء: ((از شخص آگاهی سؤ ال کردی ، بدان دلهای مردم با تو است ، اما شمشیرهایشان تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 142
با بنی امیه است ! اما فرمان الهی از آسمان نازل می شود و خداوند هر چه را صلاح بداند و اراده کند انجام می دهد)).
امام حسین (علیه السلام) فرمود: صدقت لله الامر یفعل ما یشاء، و کل

یوم ربنا فی شان : ((راست گفتی خدا هر چه را مشیت کند انجام می دهد، و پروردگار ما هر روز در شان و کاری است)).
اینها همه نشان می دهد که این آیه آیه ای است امیدبخش برای مؤ منان .
جالب اینکه می گویند: یکی از امراء از وزیر خود از تفسیر این آیه سؤ ال کرد اما او اظهار بی اطلاعی نمود و تا فردای آن روز مهلت خواست .
هنگامی که محزون و غمناک به منزل آمد غلام سیاه (با معرفتی) داشت سؤ ال کرد: چه خبر است ؟ ماجرا را گفت ، غلام اظهار داشت به سراغ امیر برو اگر مایل باشد من تفسیر آیه را برای او بازگو می کنم ، امیر او را خواست و از وی سؤ ال کرد، در پاسخ گفت : ای امیر! شانه ان یولج اللیل فی النهار، و یولج النهار فی اللیل ، و یخرج الحی من المیت ، و یخرج المیت من الحی ، و یشفی سقیما و یسقم سلیما، و یبتلی معافا، و یعافی مبتلی ، و یعز ذلیلا، و یذل عزیزا، و یفقر غنیا و یغنی فقیرا: ((شان خداوند این است که شب و روز را یکی بعد از دیگری می آورد، و می برد، از دل مرده زنده خارج می کند، و از زنده مرده بیماری را شفا می دهد، و سالمی را بیمار می کند، تندرستی را مبتلا می سازد، و مبتلائی را عافیت می بخشد، ذلیلی را عزت می دهد، و عزیزی را ذلیل می کند، ثروتمندی را فقیر می سازد و فقیری را غنی می کند))!
امیر گفت : فرجت عنی فرج الله عنک : ((مشکلی را برای من گشودی

خداوند مشکلت را بگشاید)) و بعد او را اکرام کرد و انعام داد.
3 - حرکت جوهری
بعضی از طرفداران ((حرکت جوهری)) به آیاتی از قرآن استدلال کرده و یا لااقل آنرا اشاره ای برمقصود خود می دادند، از جمله همین آیه ((کل یوم هو فی شان)) است .
توضیح اینکه : قدمای فلاسفه معتقد بودند حرکت تنها در چهار مقوله عرضیه امکانپذیر است (مقوله های ((این)) و ((کم)) و ((کیف))و ((وضع))) و به تعبیر ساده تر ممکن است یک جسم از نظر مکان تغییر محل دهد، و یا نمو کرده برکمیتش افزوده شود، و یا فی المثل رنگ و بو و طعم آن (همچون یک سیب بر درخت) تغییر یابد، و یا در جای خود و به دور خویش بگردد (مانند حرکت وضعی زمین) ولی معتقد بودند هرگز در جوهر و ذات جسم حرکت امکانپذیر نیست ، چرا که در هر حرکتی باید ذات متحرک ثابت باشد، و عوارض آن دگرگون شود، و گرنه حرکت مفهومی نخواهد داشت .
ولی فلاسفه متاخرین این نظریه را رد کردند و معتقد به حرکت جوهری شدند، و گفتند: اساس حرکت در ذات و جوهر است که آثار آن در عوارض ظاهر می شود.

نخستین کسی که این نظر را به صورت مشروح و مستدل عرضه کرد ((ملاصدرای شیرازی)) بود، او گفت : تمام ذرات کائنات و جهان ماده یکپارچه حرکت است ، و یا به تعبیر دیگر ماده اجسام وجودی است سیال که دائما ذاتش دگرگون می شود، و هر لحظه وجود تازه ای است که با وجود قبل فرق دارد، اما چون این تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 144
دگرگونیها با هم اتصال دارد یک شی ء محسوب می شود، بنابراین ما هر لحظه وجود تازه ای هستیم ، اما این وجودات متصل و مستمر است ، و صورت واحدی دارد، یا به تعبیر دیگر: ماده دارای چهار بعد است : طول و عرض و عمق و بعد دیگری که نامش را زمان می گذاریم ، و این زمان چیزی جز مقدار حرکت در جوهر نیست (دقت کنید).
اشتباه نشود حرکت جوهری ارتباطی با مساءله حرکت درون اتمها ندارد، چرا که آن حرکتی است در مکان و حرکتی است در عرض .
حرکت جوهری مفهوم بسیار عمیقتری دارد که ذات و هویت جسم را شامل می شود، و عجب اینکه در اینجا متحرک عین حرکت می شود، و اشیاء دالانی می شوند برای خودشان ! (دقت کنید).
آنها برای اثبات این مقصد دلائل متعددی دارند که اینجا جای شرح آن نیست ، ولی بد نیست که به نتیجه این عقیده فلسفی اشاره کنیم نتیجه اش این است که ما مساءله خداشناسی را از هر زمان روشنتر درک کنیم ، چرا که خلقت و آفرینش تنها در آغاز دنیا نبوده ، بلکه هر ساعت و هر لحظهای آغازی است ، و دائما خداوند دست در کار خلقت و آفرینش جدیدی است ، و دائما ما وابسته او و مستفیض از فیض ذات او هستیم ، و کل یوم هو فی شان را نیز به این معنی تفسیر کرده اند، البته مانعی ندارد که آن هم جزئی از مفهوم گسترده آیه باشد. الرحمن
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 145
آیه 31-36
آیه و ترجمه
سنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلانِ(31)
فَبِأَى ءَالاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ(32)
يَمَعْشَرَ الْجِنِّ وَ الانسِ إِنِ استَطعْتُمْ أَن تَنفُذُوا مِنْ أَقْطارِ السمَوَتِ وَ الاَرْضِ فَانفُذُوا لا تَنفُذُونَ إِلا بِسلْطنٍ(33)
فَبِأَى ءَالاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ(34)
يُرْسِلُ عَلَيْكُمَا شوَاظٌ مِّن نَّارٍ وَ نحَاسٌ فَلا تَنتَصِرَانِ(35)
فَبِأَى ءَالاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ(36)
ترجمه :31 - به زودی به حساب شما می پردازیم ای دو گروه انس و جن .
32 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟
33 - ای گروه جن و انس ! اگر می توانید از مرزهای آسمانها و زمین

بگذرید، ولی هرگز قادر نیستید مگر با نیروئی (الهی).
34 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟
35 - شعله هائی از آتش بی دود، و دودهائی متراکم ، بر شما می فرستد، و نمی توانید از کسی یاری بطلبید! تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 146
36 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!
تفسیر:اگر می توانید از مرزهای آسمانها بگذرید!
نعمتهائی که تاکنون در آیات این سوره مطرح شده مربوط به این جهان بوده است ، ولی در آیات مورد بحث از محاسبه قیامت و بعضی دیگر از خصوصیات معاد سخن می گوید که در عین تهدید بودن برای مجرمان وسیله تربیت و آگاهی و بیداری و هم وسیله تشویق و دلگرمی مؤ منان است ، و به همین جهت نعمت محسوب می شود، لذا بعد از ذکر هر کدام همان سؤ ال را که درباره نعمتها است تکرار می کند.
نخست می فرماید: ((به زودی به حساب شما می پردازیم ای انس و جن))! (سنفرغ لکم ایها الثقلان) و 2).
آری در آن روز خداوند عالم قادر دقیقا همه اعمال و گفتار و نیات انس و جن را مورد بررسی و حساب دقیق قرار داده ، و کیفر و پاداش مناسب را برای آنها تعیین می کند.
با اینکه خداوند هرگاه به چیزی بپردازد از چیز دیگری غافل نمی شود و در آن واحد احاطه علمی به همه کائنات دارد و هرگز چیزی او را از چیز دیگر تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 147
مشغول نمی سازد ((لا یشغله شان عن شان)) ولی با اینحال تعبیر به ((سنفرغ)) جالب است ، چرا که این تعبیر معمولا در موردی گفته می شود که شخصی تمام کارهای خود را رها می کند، تا با حواس جمع به کاری بپردازد، و این تنها در مورد مخلوقاتی است که به حکم محدودیت هرگاه توجه به چیزی کنند از چیز دیگر باز می مانند.
ولی این تعبیر در مورد خداوند چیزی جز تاءکید هر چه بیشتر بر مساءله رسیدگی به حساب نخواهد بود، به گونه ای که هیچ مثقال ذرهای از قلم نخواهد افتاد، و چه عجیب است که خداوند بزرگ حساب بندگان کوچک خود را بر عهده گیرد، و چه هولناک و وحشتناک است یک چنین محاسبه ؟!
((ثقلان)) از ماده ((ثقل)) (بر وزن کبر) به معنی بار سنگین است ، و به معنی وزن نیز آمده است ، اما ثقل (بر وزن خبر) معمولا به متاع و بار مسافر گفته می شود، و اطلاق آن بر گروه جن و انس به خاطر سنگینی معنوی آنهاست ، چرا که خداوند به آنها از نظر عقل و شعور و علم و آگاهی وزن و ارزش خاصی داده است ، هر چند از نظر جسمی نیز در مجموع سنگینی قابل ملاحظه ای دارند، و لذا در آیه 2 سوره زلزال می خوانیم : و اخرجت الارض اثقالها که یکی از معانی آن خروج انسانها از

قبرها به هنگام رستاخیز است ، ولی به هر حال این تعبیر آیه مورد بحث بیشتر توجه به جنبه معنوی دارد، به خصوص اینکه در مورد گروه جن به نظر می رسد از نظر جسمی وزن چندانی نداشته باشند.
این نکته نیز قابل تذکر است که ذکر خصوص این دو گروه به خاطر آن است که عمده کسانی که مکلف به تکالیف الهی هستند همینها می باشند.
و بعد از ذکر این معنی باز این سؤ ال را تکرار می فرماید: ((کدامین یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید)) (فبای آلاء ربکما تکذبان).
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 48
در تعقیب آیه گذشته که از مساءله حساب دقیق الهی سخن می گفت باز جن و انس را مخاطب ساخته می گوید: ای جمعیت جن و انس ! هرگاه به راستی می خواهید از مجازات و کیفر الهی برکنار مانید اگر می توانید از مرزهای آسمانها و زمین بگذرید، و از حیطه قدرت او خارج شوید، ولی هرگز قادر بر این کار نیستید مگر با نیروئی الهی ، و چنین نیروی الهی نیز در اختیار شما نیست (یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان).
به این ترتیب شما هرگز یارای فرار از دادگاه عدل خدا و پیامدهای آن را ندارید ، هر جا بروید ملک خدا است ، و هر کجا باشید محل حکومت او است ، آری این موجود ضعیف و ناتوان کجا می تواند از عرصه قدرت خداوند بگریزد همانگونه که امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در دعای روحپرور کمیل عرضه می دارد: و لا یمکن الفرار من حکومتک .
((معشر)) در اصل از عشر به معنی ((عدد ده)) گرفته شده است ، و چون عدد ده یک عدد کامل است واژه معشر به جمعیت کاملی گفته می شود که از اصناف و طوائف مختلف تشکیل گردد.
((اقطار)) جمع ((قطر)) به معنی اطراف چیزی است .
((تنفذوا)) از ماده نفوذ در اصل به معنی پاره کردن و عبور کردن از چیزی است ، و تعبیر به ((من اقطار)) اشاره به این است که جوانب آسمانها را بشکافید و از آن بگذرید، و به خارج آنها سفر کنید.
ضمنا مقدم داشتن ((جن)) در اینجا ممکن است به خاطر این باشد که آنها آمادگی بیشتری برای سیر آسمانها دارند. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 149
در اینکه آیه فوق مربوط به قیامت است ، یا دنیا، و یا هر دو؟ در میان مفسران گفتگو است ، و چون آیات قبل و بعد از آن ناظر به رویدادهای سرای دیگر است به نظر می رسد که این آیه نیز مربوط به فرار از چنگال عدالت الهی در قیامت باشد.
ولی بعضی با توجه به جمله ((لاتنفذون الابسلطان)) (نمی توانید بگذرید مگر با قدرت و نیرو) آنرا اشاره به مسافرتهای فضائی بشر دانسته اند که

قرآن شرط آنرا داشتن سلطه علمی و صنعتی بر این کار دانسته است .
این احتمال نیز داده شده که هم ناظر به رستاخیز باشد، و هم ناظر به دنیا، یعنی نه در اینجا قادرید بدون قدرت در اقطار آسمان نفوذ کنید، و نه در آنجا، منتها، در اینجا وسیله محدودی در اختیار شما قرار دارد، اما در آنجا هیچ وسیله ای نیست .
بعضی نیز تفسیر چهارمی برای آن گفته اند که منظور نفوذ فکری و علمی در اقطار آسمانها است که با قدرت استدلال برای بشر امکانپذیر است .
ولی تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می رسد و مؤ ید آن بعضی از اخباری است که در منابع اسلامی در این زمینه نقل شده از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ((روز قیامت خداوند بندگان را در محل واحدی جمع می کند و به فرشتگان آسمان پائین وحی می فرستد فرود آیید، آنها که دو برابر جمعیت روی زمین از جن و انس هستند فرود می آیند، سپس اهل آسمان دوم که آنها نیز دو برابر همه می باشند فرود می آیند، و به همین ترتیب فرشتگان هفت آسمان فرود می آیند و همچون هفت حجابی گرداگرد انس و جن را احاطه می کنند، اینجاست که منادی صدا می زند: ای جمعیت جن و انس اگر می توانید از اقطار آسمانها و زمین بگذرید، اما هرگز نمی توانید جز با قدرت الهی و در اینجا می بینند اطراف آنها را هفت گروه عظیم از فرشتگان فراگرفته اند (و راهی تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 150
برای فرار از چنگال عدالت نیست) جمع میان تفاسیر نیز امکانپذیر است .
باز در اینجا دو گروه را مخاطب ساخته ، می گوید: کدامین یک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟! (فبای آلاء ربکما تکذبان).
درست است که تهدید فوق به ظاهر در مسیر مجازات و کیفر است ، ولی از آنجا که ذکر آن هشداری است به همه انسانها، و عاملی است برای اصلاح و تربیت ، طبعا لطف و نعمتی محسوب می شود.
و اصولا وجود حساب در هر دستگاه نعمت بزرگی است چرا که به خاطر آن سرهای همه به حساب خواهد بود! آیه بعد برای تاءکید آنچه در آیه قبل دائر بر عدم قدرت انس و جن بر فرار از چنگال عدالت آمده ، می افزاید: شعله هائی از آتش بی دود، و دودهائی متراکم بر شما می فرستد (و آنچنان شما را از هر سو احاطه می کنند که راهی برای فرار نیست) و در این هنگام نمی توانید از کسی یاری بطلبید (یرسل علیکما شواظ من نار و نحاس فلا تنتصران).
از یکسو فرشتگان شما را احاطه کرده اند و از سوی دیگر شعله های گرم و سوزان آتش و دودهای تیره و تار و خفقان آور اطراف محشر را فرامی گیرد و راهی برای گریز نیست .
((شواظ)) - به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) و ((ابن منظور)) در

((لسان العرب)) و بسیاری از مفسران - به معنی شعله های بی دود آتش است ، و بعضی آنرا به معنی زبانه های آتش که از خود آتش به ظاهر بریده می شود و سبز رنگ است تفسیر کرده اند، و در هر حال این تعبیر اشاره به شدت حرارت آن است . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 151
و ((نحاس)) به معنی دود (و یا شعله های قرمز رنگ و دودآلود آتش) است که به رنگ مس در می آید، بعضی نیز آنرا به معنی ((مس مذاب)) تفسیر کرده اند که ظاهرا هیچ تناسبی با آیه مورد بحث ندارد، زیرا سخن از موجودی در میان است که انسان را در قیامت احاطه کند و از فرار از دادگاه عدل الهی بازدارد.
و چه عجیب است دادگاه قیامت که انسان از هر سو در احاطه کامل ماءموران الهی و آتش سوزان و دود کشنده قرار گرفته ، و راهی جز حضور در آن دادگاه و تسلیم در برابر حکم آن محکمه ندارد.
باز می فرماید: ((کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید))؟! (فبای آلاء ربکما تکذبان).
تعبیر به نعمت در اینجا نیز به خاطر همان لطفی است که در آیه قبل به آن اشاره شد. الرحمن
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 152
آیه 37-45
آیه و ترجمه
فَإِذَا انشقَّتِ السمَاءُ فَکانَت وَرْدَةً کالدِّهَانِ(37)
فَبِأَی ءَالاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ(38)
فَیَوْمَئذٍ لا یُسئَلُ عَن ذَنبِهِ إِنسٌ وَ لا جَانٌّ(39)
فَبِأَی ءَالاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ(40)
یُعْرَف الْمُجْرِمُونَ بِسِیمَهُمْ فَیُؤْخَذُ بِالنَّوَصی وَ الاَقْدَامِ(41)
فَبِأَی ءَالاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ(42)
هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتی یُکَذِّب بهَا المُجْرِمُونَ(43)
یَطوفُونَ بَیْنهَا وَ بَینَ حَمِیمٍ ءَانٍ(44)
فَبِأَی ءَالاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ(45)
ترجمه :37 - در آن هنگام که آسمان شکافته شود، و همچون روغن مذاب گلگون گردد (حوادث هولناکی رخ می دهد که تاب تحمل آنرا نخواهید داشت).
38 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!
39 - در آن روز هیچکس از انس و جن از گناهش سؤ ال نمی شود. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 153
40 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟
41 - بلکه مجرمان با قیافه هایشان شناخته می شوند، و آنگاه آنها را با

موهای پیش سر، و پاهایشان ، می گیرند (و به دوزخ می افکنند).
42 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟
43 - این همان دوزخی است که مجرمان آنرا انکار می کردند.
44 - امروز در میان آن آب سوزان در رفت و آمدند!
45 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟
تفسیر:گنهکاران از سیمایشان شناخته می شوند!
در تعقیب آیات گذشته که بعضی از حوادث رستاخیز را بازگو می کرد، این آیات همچنان ادامه همان بحث و ذکر خصوصیات دیگری از صحنه قیامت ، و چگونگی حساب ، و مجازات ، و کیفر است .
نخست می فرماید: ((هنگامی که آسمان شکافته شود، و همانند روغن مذاب گلگون گردد، حوادث هولناکی واقع می شود که هیچکس را یارای تحمل آن نیست)) (فاذا انشقت السماء فکانت وردة کالدهان).
از مجموع آیات ((قیامت)) به خوبی استفاده می شود که در آن روز نظام کنونی جهان به کلی در هم می ریزد، و حوادث بسیار هول انگیز در سرتاسر عالم رخ می دهد، کواکب و سیارات و زمین و آسمان دگرگون می شوند، و مسائلی که تصور آن امروز برای ما مشکل است واقع می گردد، و از جمله چیزی است که در آیه فوق آمده است که کرات آسمانی از هم می شکافد و به تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 154
رنگ سرخ و به صورت مذاب همچون روغن در می آید.
((وردة)) و ((ورد)) به معنی ((گل)) است و از آنجا که گلها غالبا سرخ رنگند معنی سرخ را در اینجا تداعی می کند.
این واژه به معنی اسبهای سرخ رنگ نیز آمده ، و از آنجا که اینگونه اسبها در فصول سال تغییر رنگ می دهند در فصل بهار کمی زرد رنگ و در فصل زمستان سرخ رنگ ، و در شدت سرما تیره رنگ می شوند، دگرگونیهائی که صحنه آسمان در قیامت پیدا می کند به آن تشبیه شده است که گاه همچون شعله آتش سرخ و سوزان ، و گاه زرد رنگ ، و گاه سیاه دودآلود و تیره و تار می شود.
((دهان)) (بر وزن کتاب) به معنی روغن مذاب ، و گاه به معنی دردی است که در روغن ته نشین می کند، و غالبا رنگهای مختلفی دارد. این تشبیه ممکن است از این نظر باشد که رنگ آسمان به صورت روغن مذاب گلگون در می آید، و یا اشاره به ذوب شدن کرات آسمانی ، و یا رنگهای مختلف آن بوده باشد بعضی دهان را به معنی ((چرم سرخ رنگ)) نیز تفسیر کرده اند، و در هر صورت این تشبیهات تنها می تواند شبحی از آن صحنه هولناک را مجسم سازد، چرا که در واقع شباهتی به هیچ حادثه ای از حوادث این دنیا ندارد، و صحنه هائی است که تا کسی نبیند نمی داند. و از آنجا که اعلام وقوع این حوادث هولناک در صحنه قیامت ، و یا قبل از آن

هشداری است به همه مجرمان و مؤ منان ، و لطفی است از الطاف الهی ، بعد از آن همان جمله سابق را تکرار فرموده ، می گوید: ((کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید))؟! (فبای آلاء ربکما تکذبان).
در آیه بعد، از حوادث تکوینی قیامت ، به وضع انسان گنهکار در آن روز،

پرداخته ، می افزاید: ((در آن روز هیچ کس از انس و جن از گناهش پرسش نمی شود)) (فیومئذ لا یساءل عن ذنبه انس و لا جان).
چرا سؤ ال نمی کنند؟ برای اینکه همه چیز در آن روز آشکار است ، یوم البروز است ، و در چهره انسانها همه چیز خوانده می شود.
ممکن است تصور شود که این آیه با آیاتی که تصریح و تاءکید بر مساءله سؤ ال از بندگان در قیامت می کند تضاد دارد، مانند ((آیه 24 صافات)) و قفوهم انهم مسئولون : ((آنها را متوقف سازید که باید از آنها سؤ ال شود)) و آیه 92 - 93 سوره حجر فو ربک لنسئلنهم اجمعین عما کانوا یعملون : ((به پروردگارت سوگند که از همه آنها سؤ ال می کنیم از کارهائی که انجام می دادند)).
ولی با توجه به یک نکته این مشکل حل می شود و آن اینکه قیامت یکروز بسیار طولانی است ، و انسان از مواقف و گذرگاهای متعددی باید بگذرد و در هر صحنه و موقفی باید مدتی بایستد، طبق بعضی از روایات این مواقف پنجاه موقف است ، در بعضی از این مواقف مطلقا سؤ الی نمی شود، بلکه ((رنگ رخساره خبر می دهد از سر درون)) چنانکه در آیات بعد خواهد آمد.
و در بعضی از مواقف مهر بر دهان انسان گذارده می شود و اعضای بدن به شهادت برمی خیزند.
در بعضی از انسانها دقیقا پرسش می شود.
و در بعضی دیگر انسانها به جدال و دفاع و مخاصمه برمی خیزند خلاصه

هر صحنه ای شرایطی دارد و هر صحنه از صحنه دیگر خوفناکتر است .
و باز در تعقیب آن همگان را مخاطب ساخته می گوید ((کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید))؟! (فبای آلاء ربکما تکذبان).
آری در آن روز سؤ ال نمی شود، ((بلکه مجرمان با قیافه هایشان شناخته می شوند)) (یعرف المجرمون بسیماهم).
گروهی دارای چهره های بشاش نورانی و درخشانند که بیانگر ایمان و عمل صالح آنهاست ، و گروهی دیگر صورتهائی سیاه و تاریک و زشت و عبوس دارند که نشانه کفر و گناه آنهاست ، چنانکه در آیات 39 تا 41 سوره عبس می خوانیم : ((وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشره و وجوه یومئذ علیها غبرة ترهقها قترة)): ((در آن روز چهره هائی درخشان و

نورانیند، و چهره هائی تاریک ، که سیاهی مخصوصی آنرا پوشانیده)).
سپس می افزاید: ((آنگاه آنها را با موهای پیش سر، و پاهایشان می گیرند، و به دوزخ می افکنند))! (فیؤ خذ بالنواصی و الاقدام).
((نواحی)) جمع ((ناحیه)) چنانکه راغب در مفردات می گوید: در اصل به معنی موهای پیش سر و از ماده ((نصاء)) (بر وزن نصر) به معنی اتصال و پیوستگی است ، و ((اخذ به ناصیه)) به معنی گرفتن موی پیش سر است ، و گاه کنایه از غلبه کامل بر چیزی می آید. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 157
((اقدام)) جمع ((قدم)) به معنی پاها است .
گرفتن مجرمان با موی پیش سر، و پاها، ممکن است به معنی حقیقی آن باشد که ماءموران عذاب این دو را می گیرند و آنها را از زمین برداشته ، با نهایت ذلت به دوزخ می افکنند، و یا کنایه از نهایت ضعف و ناتوانی آنها در چنگال ماءموران عذاب الهی است ، که این گروه را با خواری تمام به دوزخ می برند، و چه صحنه دردناک و وحشتناکی است آن صحنه ؟
باز از آنجا که یادآوری این مسائل در زمینه معاد هشدار و لطفی است به همگان می افزاید: ((کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می کنید))؟! (فبای آلاء ربکما تکذبان).
در آیه بعد می فرماید: ((این همان دوزخی است که مجرمان پیوسته آنرا انکار می کنند)) (هذه جهنم التی یکذب بها المجرمون).
در اینکه مخاطبین حاضران در محشرند و این سخن در قیامت به آنها گفته می شود؟ و یا مخاطب شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می باشد، و در دنیا به او گفته شده است ؟ مفسران تفسیرهای مختلفی دارند، ولی قرائنی در آیه وجود دارد که معنی دوم را تقویت می کند زیرا تعبیر به فعل مضارع (یکذب) و استفاده از جمله غائب با عنوان ((مجرمون)) بیانگر این است که خداوند به پیامبرش (صلی اللّه علیه و آله) می گوید: این اوصاف دوزخی است که همواره مجرمان در این دنیا آنرا انکار می کنند، و یا اینکه مخاطب همه انس و جن هستند که به آنها هشدار می دهد جهنمی که مجرمان آنرا انکار می کنند دارای چنین اوصافی است که می شنوید، باید به هوش باشید، عاقبت کارتان به آنجا نرسد.
باز در توصیف جهنم و عذابهای دردناک آن می افزاید: ((مجرمان در میان تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 158
دوزخ و آب سوزان در رفت و آمدند)) (یطوفون بینها و بین حمیم آن).
((آن)) و ((آنی)) در اینجا به معنی آبی است که در نهایت حرارت و سوزندگی باشد، و در اصل از ماده ((انا)) (بر وزن رضا) به معنی وقت گرفته شده ، زیرا آب سوزان به وقت و مرحله نهائی خود رسیده است .
به این ترتیب آنها از یکسو در میان شعله های سوزان جهنم می سوزند و

تشنه می شوند و تمنای آب می کنند، و از سوی دیگر آب جوشان به آنها می دهند (یا بر آنها می ریزند) و این مجازاتی است دردناک .
از بعضی از آیات قرآن استفاده می شود که چشمه سوزان حمیم در کنار جهنم است که نخست دوزخیان را در آن می برند و سپس در آتش دوزخ می افکنند: ((یسحبون فی الحمیم ثم فی النار یسجرون)) (مؤ من 71 و 72).
تعبیر به ((یطوفون بینها و بین حمیم)) آن در آیه مورد بحث نیز متناسب با همین معنی است .
باز به دنبال این هشدار و اخطار شدید بیدارکننده که لطفی است از ناحیه خداوند، می فرماید: ((کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید))؟! (فبای آلاء ربکما تکذبان). الرحمن
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 159
آیه 46-55
آیه و ترجمه
وَ لِمَنْ خَاف مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ(46)
فَبِأَی ءَالاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ(47)
ذَوَاتَا أَفْنَانٍ(48)
فَبِأَی ءَالاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ(49)
فِیهِمَا عَیْنَانِ تجْرِیَانِ(50)
فَبِأَی ءَالاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ(51)
فِیهِمَا مِن کلِّ فَکِهَةٍ زَوْجَانِ(52)
فَبِأَی ءَالاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ(53)
مُتَّکِئِینَ عَلی فُرُشٍ بَطائنهَا مِنْ إِستَبرَقٍ وَ جَنی الْجَنَّتَینِ دَانٍ(54)
فَبِأَی ءَالاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ(55) تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 160
ترجمه :46 - و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد دو باغ بهشت است .
47 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟
48 - آن دو باغ بهشتی دارای انواع نعمتها و درختان پرطراوت است .
49 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟
50 - در آنها دو چشمه ، دائما در جریان است .
51 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟
52 - در آن دو از هر میوه ای دو نوع وجود دارد.
53 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟
54 - این در حالی است که آنها بر فرشهائی تکیه کرده اند که آستر آنها از پارچه های ابریشمین است و میوه های رسیده آن دو باغ بهشتی در دسترس است .

55 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟
تفسیر:این دو بهشت در انتظار خائفان است
در این آیات دوزخیان را به حال خود رها کرده ، به سراغ بهشتیان می رود، و از نعمتهای دلپذیر و بی نظیر و شوق انگیز بهشت قسمتهائی را بر می شمرد، تا در مقایسه با کیفرهای شدید و دردناک دوزخیان اهمیت هر کدام روشنتر گردد.
می فرماید: برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد دو باغ بهشت است (و لمن خاف مقام ربه جنتان).
((خوف از مقام پروردگار)) یا به معنی خوف از مواقف قیامت و حضور در پیشگاه او برای حساب است ، و یا به معنی خوف از مقام علمی خدا و مراقبت دائمی او نسبت به همه انسانها است . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 161
تفسیر دوم مناسب چیزی است که در آیه 33 سوره رعد آمده که می فرماید: افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت : ((آیا کسی که بالای سر همه ایستاده حافظ و مراقب اعمال همگان است همچون کسی است که این صفات را ندارد)).
و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: من علم ان الله یراه ، و یسمع ما یقول ، و یعلم ما یعمله من خیر او شر، فیحجزه ذلک عن القبیح من الاعمال ، فذلک الذی خاف مقام ربه ، و نهی النفس عن الهوی . ((کسی که می داند خدا او را می بیند، و آنچه می گوید می شنود، و آنچه را از خیر و شر انجام می دهد می داند، و این توجه او را از اعمال قبیح بازمی دارد این کسی است که از مقام پروردگارش خائف است ، و خود را از هوای نفس بازداشته)).
در اینجا تفسیر سومی است که منظور ترس از خدا است نه به خاطر آتش دوزخ و طمع در نعیم بهشت ، بلکه تنها به خاطر مقام پروردگار و جلال او خائف است .
و نیز تفسیر چهارمی وجود دارد که منظور از ((مقام پروردگار)) مقام عدالت او است ، چرا که ذات مقدس او مایه خوف نیست ، بلکه خوف از عدالت او است و خوف از عدالت نیز بازگشت به خوف از اعمال خود انسان می کند، زیرا کسی که پاک است از محاسبه اش چه باک است ؟ مجرمان هنگامی که از کنار محکمه و دادگاه و زندان می گذرند ترسانند، اما برای پاکان فرق نمی کند که آنجا دادگاه است یا هر مکان دیگر. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 162
البته خوف از پروردگار سرچشمه های مختلفی دارد: گاه همان اعمال ناپاک و افکار آلوده است ، و گاه مقربان به خاطر قرب به ذات پاکش کمترین ترک اولی و غفلت مایه وحشت آنها است ، و گاه بدون همه اینها

هنگامی که تصور آن ذات نامحدود و عظمت بی انتها را می کنند در مقابل او احساس حقارت کرده و حالت خوف به آنها دست می دهد، این خوفی است که از نهایت معرفت پروردگار حاصل می شود و مخصوص عارفان و مخلصان درگاه او است .
این تفسیرهای چهارگانه با هم تضادی ندارند و ممکن است در مفهوم آیه جمع باشد.
و اما ((جنتان)) (دو باغ بهشت) ممکن است بهشت اول بهشت مادی و جسمانی باشد و بهشت دوم بهشت معنوی و روحانی ، چنانکه در آیه 15 سوره آل عمران آمده است : للذین اتقوا عند ربهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و ازواج مطهره و رضوان من الله .
در این آیه علاوه بر بهشت جسمانی که نهرها از زیر درختانش می گذرد و همسران پاک در آن هستند از بهشت معنوی که خشنودی خدا است سخن می گوید.
یا اینکه بهشت اول به عنوان پاداش اعمال به آنها داده می شود، و بهشت دوم به عنوان تفضل ، چنانکه در آیه 38 نور آمده است : لیجزیهم الله احسن ما عملوا و یزیدهم من فضله : ((هدف این است که خداوند پاداش بهترین اعمال آنها را بدهد و از فضلش بر آن بیفزاید)).
یا اینکه یک بهشت برای اطاعت ، و دیگری برای ترک معصیت است .
و یا یکی برای ایمان و عقیده ، و دیگری برای اعمال صالح و مانند آن .
یا اینکه چون مخاطب جن و انس هستند هر یک از این دو بهشت به گروهی از آنها تعلق دارد. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 163
البته هیچیک از این تفسیرها دلیل خاصی ندارد و در عین حال همه آنها ممکن است در آیه جمع باشد، آنچه مسلم است خداوند باغهای متعددی از بهشت در اختیار بندگان صالح می گذارد که در آن رفت و آمد دارند، دوزخیان ((در میان آتش و آب سوزان در طوافند)) و اینها در باغهای بهشت .
باز به دنبال این نعمت بزرگ همگان را مخاطب ساخته می گوید: ((کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید))؟! (فبای آلاء ربکما تکذبان).
سپس در توصیف این دو بهشت می افزاید: ((آنها دارای انواع نعمتها و درختان پرشاخه با طراوتند)) (ذواتا افنان).
((ذواتا)) تثنیه ((ذات)) به معنی ((صاحب)) و دارنده است .
((افنان)) جمع ((فنن)) (بر وزن قلم) در اصل به معنی شاخه های تازه و پربرگ است ، و گاه به معنی ((نوع)) نیز به کار می رود، و در آیه مورد بحث در هر یک از این دو معنی ممکن است استعمال شده باشد، در صورت اول اشاره به شاخه های باطراوت درختان بهشتی است ، بر عکس

درختان دنیا که دارای شاخه های پیر و جوان و خشکیده هستند.
و در صورت دوم اشاره به تنوع نعمتهای بهشت و انواع مواهب آن است ، تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 164
استعمال در هر دو معنی نیز بی مانع است .
این احتمال نیز وجود دارد که درختان بهشتی به گونه ای هستند که در یک درخت شاخه های مختلفی است و بر هر شاخه نوعی از میوه ها.
و به دنبال این نعمت باز همان سؤ ال تکرار می شود که ((کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید))؟! (فبای آلاء ربکما تکذبان)
از آنجا که یک باغ سرسبز و خرم و پرطراوت ، علاوه بر درختان ، باید چشمه های آب جاری داشته باشد در آیه بعد می افزاید: ((در آن دو بهشت دو چشمه به طور مداوم جریان دارد)) (فیهما عینان تجریان).
باز در برابر این نعمت همان سؤ ال مطرح می شود: ((کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید)) (فبای آلاء ربکما تکذبان).
گرچه در آیه فوق سخنی از چگونگی این دو چشمه به میان نیامده ، تنها تعبیری از آن به عنوان ((نکره)) دیده می شود که در اینگونه موارد دلیل بر عظمت و اهمیت است ، ولی بعضی از مفسران این دو چشمه را به چشمه های ((سلسبیل)) و ((تسنیم)) که به ترتیب در آیه های ((18 دهر))، و ((27 مطففین)) آمده تفسیر کرده اند و گاه گفته شده یکی از این دو چشمه چشمه ((شراب طهور)) و چشمه دوم چشمه ((عسل مصفی)) است که هر دو در آیه 15 سوره محمد آمده است .
و اگر ما ((جنتان)) را در آیات گذشته به معنی بهشت معنوی و مادی تفسیر کنیم طبعا این دو چشمه نیز یکی معنوی (همچون چشمه معرفت) و دیگری چشمه مادی (همچون چشمه های آب زلال یا شیر و عسل و شراب طهور است) ولی تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 165
دلیل خاصی برای هیچیک از این تفاسیر در دست نیست .
در آیه بعد که نوبت به میوه های این دو باغ بهشتی می رسد، می فرماید: ((در آنها از هر میوه ای دو نوع وجود دارد)) (فیهما من کل فاکهة زوجان).
نوعی که در دنیا نمونه آنرا دیده اید، و نوعی که هرگز شبیه و نظیر آنرا در این جهان ندیده اید.
بعضی از مفسران نیز آنرا به دو نوع تابستانی و زمستانی و یا خشک و تر و یا کوچک و بزرگ تفسیر کرده اند، ولی هیچیک از اینها دلیل روشنی ندارد این اندازه مسلم است که میوه های بهشتی کاملا متنوع و گوناگون می باشد، و هر کدام از دیگری بهتر و جالبتر است .
باز می افزاید: ((کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید))؟! (فبای آلاء ربکما تکذبان).
در آیات پیشین سه قسمت از ویژگیهای این دو باغ بهشتی مطرح شد،

اکنون به سراغ ویژگی چهارم می رویم که می فرماید: ((این در حالی است که بهشتیان بر فرشهائی نشسته و تکیه کرده اند که آستر آنها از پارچه های ابریشمین است)) (متکئین علی فرش بطائنها من استبرق).
معمولا انسان وقتی تکیه می کند که در محیطی آرام و در نهایت امنیت باشد، این تعبیر نشانه آرامش کامل روح بهشتیان است .
((فرش)) (بر وزن شتر) جمع ((فراش)) به معنی فرشهائی است که

گسترده می شود)).
((بطائن)) جمع ((بطانه)) به معنی آستر است و ((استبرق)) به معنی حریر ضخیم است .
جالب توجه اینکه : در اینجا گرانقیمت ترین پارچه ای که در دنیا تصور می شود آستر این فرشها ذکر شده ، اشاره به اینکه قسمت روئین آن چیزی است که از لطافت و زیبائی و جذابیت در وصف نمی گنجد، چرا که معمولا در دنیا آستر را به خاطر اینکه ظاهر نمی شود از جنس کم اهمیتی تهیه می کنند، و به این ترتیب کم اهمیت ترین جنسهای آن جهان پرارزشترین جنس این جهان است ، اکنون باید فکر کرد که متاع پر ارزش آن چگونه است .
قدر مسلم این است که مواهب الهی در سرای دیگر چیزی نیست که در الفاظ ما بگنجد، و یا حتی قدرت تصور آنرا داشته باشیم ، تنها شبحی از دور، در لابلای این گونه آیات پر معنی برای ما تجلی می کند.
این نکته نیز قابل توجه است که در آیات دیگر قرآن می خوانیم که بهشتیان بر ((ارائک)) (تختهای سایبان دار) و ((سریر)) (تختهای بدون سایبان) تکیه می کنند، اما در اینجا می گوید: تکیه بر فرشها دارند، ممکن است اینها همه به خاطر تنوع در لذات بهشتی باشد که گاهی بر آن و گاهی بر این تکیه می زنند و نیز ممکن است این فرشهای گرانبها را بر آن تختها بگسترانند، و یا اشاره به مسائل مهمتری است که درک آن برای ما ساکنان دنیا ممکن نیست .
و بالاخره در پنجمین نعمت به چگونگی نعمتهای این باغ بهشتی اشاره کرده می گوید: ((میوه های رسیده این دو بهشت در دسترس است)) (و جنی الجنتین دان).
آری زحمتی که معمولا در چیدن میوه های دنیا وجود دارد در آنجا به هیچوجه نیست . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 167
((جنی)) (بر وزن بقا) به معنی میوه ای است که موقع چیدن آن فرارسیده ، و ((دان)) در اصل ((دانی)) و به معنی نزدیک است .
و باز همگان را در اینجا مخاطب ساخته می گوید: ((کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید))؟ (فبای آلاء ربکما تکذبان). الرحمن

آیه 56-61
آیه و ترجمه
فِیهِنَّ قَصِرَت الطرْفِ لَمْ یَطمِثهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جَانٌّ(56)
فَبِأَی ءَالاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ(57)
کَأَنهُنَّ الْیَاقُوت وَ الْمَرْجَانُ(58)
فَبِأَی ءَالاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ(59)
هَلْ جَزَاءُ الاحْسنِ إِلا الاحْسنُ(60)
فَبِأَی ءَالاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ(61)
ترجمه :56 - در باغهای بهشتی زنانی هستند که جز به همسران عشق نمی ورزند و هیچ انس و جن قبلا با آنها تماس نگرفته است .
57 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟
58 - آنها همچون یاقوت و مرجانند!
59 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟
60 - آیا جزای نیکی جز نیکی خواهد بود؟
61 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 169
تفسیر:همسران زیبای بهشتی
در آیات گذشته پنج قسمت از مواهب و ویژگیهای این دو باغ بهشتی عنوان شده بود، در اینجا به سراغ ششمین نعمت می رویم ، و آن همسران پاک بهشتی است ، می فرماید: ((در این قصرهای بهشتی زنانی هستند که جز به همسران خود چشم ندوخته ، و جز به آنها عشق نمی ورزند)) (فیهن قاصرات الطرف).
((و هیچ انس و جن قبلا با آنها تماس نگرفته است)) (لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان).
بنابراین آنها دوشیزه اند، و دست نخورده ، و پاک از هر نظر.
از ((ابوذر)) نقل شده است که ((همسر بهشتی به شوهرش می گوید: سوگند به عزت پروردگارم که در بهشت چیزی را بهتر از تو نمی یابم ، سپاس مخصوص خداوندی است که مرا همسر تو، و تو را همسر من قرار داد)).
((طرف)) (بر وزن حرف) به معنی پلک چشمها است ، و از آنجا که به هنگام نگاه کردن پلکها به حرکت در می آید کنایه از نگاه کردن است ، بنابراین تعبیر به ((قاصرات الطرف)) اشاره به زنانی است که نگاهی کوتاه دارند، یعنی فقط به همسرانشان عشق می ورزند، و این یکی از بزرگترین امتیازات همسر است که جز به همسرش نیندیشد و به غیر او علاقه نداشته باشد. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 170
باز در تعقیب این نعمت بهشتی تکرار می کند: ((کدامیک از نعمتهای

پروردگارتان را انکار می کنید))؟ (فبای آلاء ربکما تکذبان).
سپس به توصیف بیشتری از این همسران بهشتی پرداخته ، می گوید: ((آنها همچون یاقوت و مرجانند))! (کانهن الیاقوت و المرجان).
به سرخی و صفا و درخشندگی ((یاقوت)) و به سفیدی و زیبائی شاخ ((مرجان)) که هنگامی که این دو رنگ (یعنی سفید و سرخ شفاف) به هم آمیزند زیباترین رنگ را به آنها می دهند.
((یاقوت)) سنگی است معدنی و معمولا سرخ رنگ ، و مرجان حیوانی است دریائی شبیه شاخه های درخت که گاه به رنگ سفید و گاه قرمز یا رنگهای دیگر است ، و در اینجا ظاهرا منظور نوع سفید آن است .
بار دیگر به دنبال این نعمت بهشتی می فرماید: ((کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید))؟ (فبای آلاء ربکما تکذبان).
و در پایان این بحث می گوید: ((آیا جزای نیکی جز نیکی خواهد بود)) (هل جزاء الاحسان الا الاحسان).
آیا آنها که در دنیا کار نیک کرده اند جز پاداش نیک الهی انتظاری درباره آنها می رود؟
گرچه در روایات اسلامی یا تفسیر مفسران احسان در این آیه تنها به معنی ((توحید)) یا به معنی ((توحید و معرفت)) یا به معنی ((اسلام)) تفسیر شده ، ولی تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 171
پیداست که اینها هر کدام مصداق روشنی از این مفهوم گسترده است که هر گونه نیکی را در عقیده و گفتار و عمل شامل می شود.
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: آیة فی کتاب الله مسجلة ، قلت و ما هی ؟ قال قول الله عزوجل : ((هل جزاء الاحسان الا الاحسان)) جرت فی الکافر و المؤ من ، و البر و الفاجر، و من صنع الیه معروف فعلیه ان یکافی ء به و لیس المکافاة ان تصنع کما صنع حتی تربی ، فان صنعت کما صنع کان له الفضل بالابتداء!:
((آیه ای در قرآن است که عمومیت و شمول کامل دارد.
راوی می گوید: عرض کردم کدام آیه است ؟ فرمود: این سخن خداوند متعال که می فرماید: هل جزاء الاحسان الا الاحسان : که درباره کافر و مؤ من نیکوکار و بدکار جاری می شود (که پاسخ نیکی را باید به نیکی داد) و هر کس به او نیکی شود باید جبران کند، و راه جبران این نیست که به اندازه او نیکی کنی ، بلکه باید بیش از آن باشد، زیرا اگر همانند آن باشد نیکی او برتر است ، چرا که او آغازگر بوده))!.
بنابراین پاداش الهی در قیامت نیز بیش از عمل انسان در دنیا خواهد بود، طبق همان استدلالی که امام در حدیث فوق فرموده است .
((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: ((احسان)) چیزی برتر از عدالت است ، زیرا عدالت این است که انسان آنچه بر عهده او است بدهد، و

آنچه متعلق به او است بگیرد، ولی احسان این است که بیش از آنچه وظیفه او است انجام دهد، و کمتر از آنچه حق او است بگیرد. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 172
باز در اینجا از بندگان اقرار می گیرد که ((کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید))؟ (فبای آلاء ربکما تکذبان).
چرا که این قانون یعنی جزای احسان به احسان خود نعمتی است بزرگ از ناحیه خداوند بزرگ ، و نشان می دهد که پاداش او در برابر اعمال بندگان نیز درخور کرم او است نه درخور اعمال آنها، تازه اگر آنها عملی دارند و اطاعتی می کنند آنهم به توفیق و لطف خدا است و برکاتش نیز به خودشان می رسد.
نکته :
نیکی پاداش نیکی است
آنچه در آیه فوق خواندیم ((هل جزاء الاحسان الا الاحسان)) یک قانون عمومی در منطق قرآن است که خدا و خلق و همه بندگان را شامل می شود. عمومیت این قانون به همه مسلمانان تعلیم می دهد که هر نیکی را از هر کسی باشد جبران کنند، و به گفته امام صادق (علیه السلام) جبران آن نیست که همانندش را انجام دهند، بلکه باید برتر باشد، و گرنه آنکه ابتدا به احسان کرده است برتری خواهد داشت !
در مورد اعمال ما در پیشگاه خداوند مساءله شکل دیگری به خود می گیرد، چرا که طرف خداوند کریمی است که امواج رحمتش سرتاسر عالم هستی را فراگرفته ، و اکرام و انعامش شایسته ذات او است ، نه هموزن اعمال بندگان ، بنابراین جای تعجب نیست که در تاریخ امم کرارا می خوانیم که افرادی با انجام کار کوچکی از روی اخلاص مشمول عنایات بزرگی شده اند، از جمله اینکه :
بعضی از مفسران نقل کرده اند ((یکی از مسلمانان پیرزن کافری را دید که دانه هائی برای پرندگان در وقت زمستان می پاشید، به او گفت از امثال تو تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 173
این عمل پذیرفته نمی شود، او در پاسخ گفت من این کار را می کنم خواه پذیرفته شود یا نشود، این ماجرا گذشت بعد از مدتی او را در حرم کعبه دید گفت : ای مرد خداوند به برکت یک مشت دانه برای پرندگان نعمت اسلام را به من ارزانی داشت . الرحمن
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 174
آیه 62-69
آیه و ترجمه
وَ مِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ(62)
فَبِأَیِّ ءَالاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ(63)

مُدْهَامَّتَانِ(64)
فَبِأَىِ ءَالاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ(65)
فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضاخَتَانِ(66)
فَبِأَىِ ءَالاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ(67)
فِيهِمَا فَكِهَةٌ وَ نخْلٌ وَ رُمَّانٌ(68)
فَبِأَىِ ءَالاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ(69)
ترجمه :62 - و پائین تر از آنها دو بهشت دیگر است .
63 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟
64 - هر دو کاملا خرم و سرسبزند!
65 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟
66 - در آنها دو چشمه در حال فوران است .
67 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 175
68 - در آنها میوه های فراوان و درخت نخل و انار است .
69 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟
تفسیر:دو بهشت دیگر بااوصاف شگفت آورش
در ادامه بحث گذشته که پیرامون دو بهشت خائفان با ویژگیهای والا سخن می گفت در این آیات از دو بهشت سخن می گوید که در مرحله پائینتری و طبعا برای افرادی است که در سطح پائینتری از ایمان و خوف از پروردگار قرار دارند، و به تعبیر دیگر هدف بیان وجود سلسله مراتب به تناسب ایمان و عمل صالح است .
نخست می فرماید: ((و پائینتر از آنها دو بهشت دیگر است)) (و من دونهما جنتان).
برای این جمله دو تفسیر ذکر کرده اند نخست همان که در بالا گفتیم تفسیر دیگر اینکه : تعبیر ((من دونهما)) یعنی غیر از آن دو بهشت ، دو بهشت دیگر برای همان مؤ منان است که به عنوان تنوع در میان این باغهای بهشتی در گردشند، چرا که طبع آدمی تنوع طلب است و از آن لذت می برد.
ولی با توجه به لحن این آیات ، و همچنین روایاتی که در تفسیر آن وارد شده تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.
در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: جنتان من فضة ، آنیتهما و ما فیهما، جنتان من ذهب آنیتهما و ما فیهما: ((دو بهشت که بنای آنها و هر چه در آنها است از نقره است ، و دو بهشت است که بنای آنها و هر چه در آنها است از طلا است)) (تعبیر به طلا و نقره ممکن است اشاره به تفاوت ارزش مواهب آنها باشد). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 176

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر همین آیه فرمود: لا تقولن الجنة واحدة ، ان الله یقول : ((و من دونهما جنتان و لا تقولن درجة واحدة ان الله یقول : درجات بعضها فوق بعض)) انما تفاضل القوم بالاعمال : ((نگو بهشت یکی است ، چرا که خداوند می گوید: غیر از آن دو بهشت ، دو بهشت دیگر است))، و نگو درجه واحدی است ، چرا که خداوند می فرماید: ((درجاتی است که بعضی بالاتر از بعض دیگر است و این تفاوت به خاطر اعمال می باشد)).
روی همین اصل در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمده است : جنتان من ذهب للمقربین ، و جنتان من ورق لاصحاب الیمین : ((دو بهشت از طلا است برای مقربان ، و دو بهشت از نقره برای اصحاب الیمین)).
سپس می افزاید: ((کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید)) (فبای آلاء ربکما تکذبان).
بعد به پنج ویژگی این دو بهشت که بعضی با آنچه درباره دو بهشت سابق گفته شد شباهت دارد و بعضی متفاوت است پرداخته ، می گوید: ((هر دو کاملا خرم و سرسبزند)) (مدهامتان).
((مدهامتان)) از ماده ((ادهیمام)) و از ریشه ((دهمه)) (بر وزن تهمه) در اصل به معنی ((سیاهی)) و ((تاریکی شب)) است ، سپس به سبز پررنگ نیز اطلاق شده است ، و از آنجا که چنین رنگی نشانه نهایت شادابی و طراوت گیاهان تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 177
و درختان است این تعبیر بیانگر نهایت خرمی آن دو بهشت است .
باز در اینجا اضافه می کند: ((کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید))؟ (فبای آلاء ربکما تکذبان).
در آیه بعد به توصیف دیگری پرداخته ، می گوید: ((در آنها دو چشمه در حال فوران است)) (فیهما عینان نضاختان).
((نضاختان)) از ماده ((نضخ)) به معنی فوران آب می باشد.
دگر بار از جن و انس به صورت یک استفهام انکاری می پرسد: ((کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید))؟! (فبای آلاء ربکما تکذبان).
آیه بعد درباره میوه های این دو بهشت چنین می گوید: ((در آنها میوه های فراوان و درخت خرما و انار است)) (فیهما فاکهة و نخل و رمان).
بدون شک ((فاکهة)) مفهوم گسترده ای دارد و همه انواع میوه را شامل می شود، ولی اهمیت خرما و انار سبب شده که بالخصوص از آن دو نام برده شود، و اینکه بعضی از مفسران پنداشته اند که این دو میوه در مفهوم ((فاکهة)) داخل نیست اشتباه است ، زیرا علمای لغت آنرا انکار کرده اند، و اصولا عطف ((خاص)) بر ((عام)) در مواردی که امتیازی موجود باشد کاملا معمول است ، چنانکه در آیه 98 سوره بقره می خوانیم : من کان

عدوا لله و ملائکته و رسله و جبریل و میکال فان الله عدو للکافرین : ((کسی که دشمن خدا و ملائکه و فرستادگان او و جبرئیل باشد (کافر است و) خداوند دشمن کافران می باشد)). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 178
در اینجا ((جبرئیل)) و ((میکائیل)) که دو نفر از فرشتگان بزرگ خدا هستند بعد از ذکر ((ملائکه)) به طور عام مورد توجه قرار گرفته اند.
باز همان سؤ ال را تکرار کرده ، می فرماید: ((کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید))؟ (فبای آلاء ربکما تکذبان).
نکته :
ارزش میوه ها
قابل توجه اینکه در آیات فوق از میان غذاهای بهشتی مخصوصا روی میوه ها تکیه شده و از میان تمام میوه ها به خصوص خرما و انار را نام می برد، و عجب اینکه بجای ((خرما)) ((درخت نخل)) گفته شده ، ولی در مورد انار نام خود میوه آمده است ، و لابد هر کدام نکته ای دارد. اما ذکر خصوص میوه ها از میان غذاهای بهشتی بخاطر اهمیتی است که میوه ها در تغذیه دارند، تا آنجا که انسان را موجودی ((میوه خوار)) نامیده اند، و نقش میوه ها در طراوت و شادابی و نشاط انسان نه تنها از نظر علمی بلکه از نظر تجربه عمومی مردم نیز آشکار است .
و اما ذکر درخت نخل بجای میوه آن ممکن است از این نظر باشد که درخت نخل علاوه بر میوه اش از جهات مختلف مورد استفاده است در حالی که درخت انار چنین نیست ، از برگهای نخل انواع وسائل زندگی ، از فرش گرفته تا کلاه و لباس و وسیله حمل و نقل و تخت خواب می بافند، و از الیاف آن استفاده های مختلف می کنند، بعضی از قسمتهای آن خواص داروئی دارد و حتی از تنه آن به عنوان ستون برای بعضی عمارتها یا پل برای عبور از نهرها استفاده می کنند.
و اما انتخاب این دو میوه از میان میوه های بهشتی به خاطر تنوع این دو می باشد: یکی غالبا در مناطق گرم می روید، و دیگری در مناطق سرد، یکی تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 179
ماده قندی دارد، و دیگری ماده اسیدی ، یکی از نظر طبیعت گرم است و دیگری از نظر طبیعت سرد، یکی غذا است و دیگری برطرف کننده تشنگی .
درباره مواد حیاتی موجود در خرما و انواع ویتامینهای آن که امروز کشف شده و بالغ بر 13 ماده حیاتی و 5 نوع ویتامین است و همچنین سایر خواص آن ذیل آیه 25 سوره مریم تحت عنوان یک غذای نیروبخش سخن گفته ایم .
و اما ((انار)) که در بعضی از روایات اسلامی به عنوان بهترین میوه ها

(سیدالفاکهة) معرفی شده .
دانشمندان غذاشناس مطالب بسیاری گفته اند، از جمله روی قدرت پاک کنندگی خون و وجود مقدار قابل ملاحظه ای ((ویتامین ث)) در آن تکیه کرده اند.
فوائد فراوان دیگری برای انار (شیرین و ترش) در کتب آمده است از جمله تقویت معده ، دفع تبهای صفرائی ، یرقان ، جرب (بیماری خارش) تقویت دید چشم ، رفع جراحات مزمن ، تقویت لثه ، دفع اسهال است .
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : اطعموا صبیانکم الرمان ، فانه اسرع لشبابهم : ((به کودکان خود انار دهید که موجب رشد سریع آنها است)).
و در حدیث دیگری آمده است : فانه اسرع لالسنتهم : ((زودتر به سخن می آیند)). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 180
و در حدیث دیگری از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمودند ما علی وجه الارض ثمرة کانت احب الی رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) من الرمان : ((هیچ میوه ای در روی زمین نزد رسول خدا محبوبتر از انار نبود)). الرحمن
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 181
آیه 70-78
آیه و ترجمه
فِیهِنَّ خَیرَتٌ حِسانٌ(70)
فَبِأَی ءَالاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ(71)
حُورٌ مَّقْصورَتٌ فی الْخِیَامِ(72)
فَبِأَی ءَالاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ(73)
لَمْ یَطمِثهُنَّ إِنسٌ قَبْلَهُمْ وَ لا جَانٌّ(74)
فَبِأَی ءَالاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ(75)
مُتَّکِئِینَ عَلی رَفْرَفٍ خُضرٍ وَ عَبْقَرِیٍ حِسانٍ(76)
فَبِأَی ءَالاءِ رَبِّکُمَا تُکَذِّبَانِ(77)
تَبَرَک اسمُ رَبِّک ذِی الجَْلَلِ وَ الاکْرَامِ(78)
ترجمه :70 - و در آن باغهای بهشتی زنانی هستند نیکو خلق و زیبا.
71 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟
72 - حوریانی که در خیمه های بهشتی مستورند.
73 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟ تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 182
74 - زنانی که هیچ انس و جن قبلا با آنها تماس نگرفته (و دوشیزه اند).
75 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟
76 - این در حالی است که این بهشتیان بر تختهائی تکیه زده اند که با

بهترین و زیباترین پارچه های سبز رنگ پوشانده شده .
77 - پس کدامین نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟
78 - پربرکت و زوال ناپذیر است نام پروردگار صاحب جلال و جمال تو.
تفسیر:باز هم همسران بهشتی
در ادامه شرح نعمتهای دو بهشتی که در آیات سابق آمده است در این آیات نیز به قسمتهای دیگر از این مواهب اشاره شده است .
نخست می فرماید: ((در این دو بهشت نیز زنانی هستند نیکوخلق و زیبا)) (فیهن خیرات حسان).
زنانی که جمع میان ((حسن سیرت)) و ((حسن صورت)) کرده اند، چرا که ((خیر)) غالبا در مورد صفات نیک و جمال معنوی به کار می رود و ((حسن)) غالبا در زیبائی و جمال ظاهر.
در روایاتی که در تفسیر این آیه وارد شده صفات نیک بسیاری برای همسران بهشتی شمرده شده که می تواند اشاره ای به صفات عالی زنان دنیا نیز باشد، و الگوئی برای همه زنان محسوب شود، از جمله خوش زبان بودن ، نظافت و پاکی ، آزار نرسانیدن ، نظری به بیگانگان نداشتن و مانند آن . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 183
خلاصه اینکه تمام صفات کمال و جمالی که در یک همسر مطلوب است در آنها جمع است ، و آنچه خوبان همه دارند آنها تنها دارند، و به همین دلیل قرآن در یک تعبیر کوتاه و پرمعنی از آنها به عنوان ((خیرات حسان)) تعبیر کرده است .
و به دنبال ذکر این نعمت باز می افزاید: ((کدامیک از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید))؟ (فبای آلاء ربکما تکذبان).
سپس در ادامه توصیف این زنان بهشتی اضافه می کند: ((آنها حوریانی هستند که در خیمه های بهشتی مستورند)) (حور مقصورات فی الخیام).
((حور)) جمع ((حوراء)) و ((احور)) به کسی می گویند که سیاهی چشمش کاملا مشکی و سفیدی آن کاملا شفاف است ، و گاه به زنان سفید چهره نیز اطلاق شده است .
تعبیر به ((مقصورات)) اشاره به این است که آنها تنها تعلق به همسرانشان دارند و از دیگران مستور و پنهانند.
((خیام)) جمع ((خیمه)) است ، ولی به طوری که در روایات اسلامی آمده خیمه های بهشتی شباهتی به خیمه های این جهان ندارند، از نظر گستردگی و وسعت و زیبائی .
این نکته نیز قابل توجه است که ((خیمه)) طبق آنچه علمای لغت و بعضی تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 184
از مفسران گفته اند تنها به معنی خیمه های پارچه ای که در میان ما معروف است نمی باشد، بلکه به خانه های چوبی و یا حتی هر خانه مدوری

کلمه خیمه اطلاق می شود، و گاه گفته شده ((خیمه)) عبارت است از هر خانه ای که از سنگ و مانند ساخته نشده است .
و بار دیگر همان سؤ ال پرمعنی را تکرار کرده می گوید: ((کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید))؟ (فبای آلاء ربکما تکذبان).
آیه بعد توصیف دیگری است درباره حوریان بهشتی ، می فرماید: ((هرگز پیش از این جن و انس دیگری با آنها تماس نگرفته ، و دوشیزه اند)) (لم یطمثهن انس قبلهم و لا جان).
البته چنانکه از آیات دیگر قرآن استفاده می شود زنان و مردانی که در این دنیا همسر یکدیگرند هرگاه هر دو باایمان و بهشتی باشند در آنجا به هم ملحق می شوند، و با هم در بهترین شرائط و حالات زندگی می کنند.
و حتی از روایات استفاده می شود که مقام این زنان برتر از حوریان بهشت است به خاطر عبادات و اعمال صالحی که در این جهان انجام داده اند.
سپس می فرماید: ((کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید))؟ (فبای آلاء ربکما تکذبان). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 185
در آخرین توصیفی که در این آیات از نعمتهای بهشتی کرده ، می گوید: ((ساکنان این دو بهشت در حالی هستند که تکیه بر تختهائی زده اند که با بهترین و زیباترین پارچه های سبز رنگ پوشانده شده است)) (متکئین علی رفرف خضر و عبقری حسان).
((رفرف)) در اصل به معنی برگهای گسترده درختان است و سپس به پارچه های زیبای رنگارنگ که بی شباهت به منظره باغها نیست اطلاق شده .
((عبقری)) در اصل به معنی هر موجود بی نظیر یا کم نظیر است ، و لذا به دانشمندانی که وجود آنها در میان مردم نادر است ((عباقرة)) می گویند، بسیاری معتقدند کلمه ((عبقر)) در آغاز اسمی بوده که عرب برای شهر پریان انتخاب کرده بود، و از آنجا که این شهر موضوع ناشناخته و نادری بوده ، هر موضوع بی نظیر را به آن نسبت می دهند و ((عبقری)) می گویند، بعضی نیز گفته اند که ((عبقر)) شهری بود که بهترین پارچه ای ابریشمین را در آن می بافتند.
ولی به هر حال ریشه اصلی فعلا متروک شده ، و عبقری به صورت یک کلمه مستقل به معنی ((نادرالوجود)) یا ((عزیزالوجود)) به کار می رود، و با اینکه مفرد است گاهی معنی جمعی نیز می دهد (مانند آیه مورد بحث).
و ((حسان)) جمع ((حسن)) (بر وزن چمن) به معنی خوب و زیبا است .
به هر حال این تعبیرات همه حاکی از این است که بهشت همه چیزش ممتاز است ، میوه ها، غذاها، قصرها، فرشها و خلاصه هر چیزش در نوع خود بی نظیر و بی مانند است ، بلکه باید گفت این تعبیرات نیز هرگز نمی

تواند آن تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 186
مفاهیم بزرگ و بی مانند را در خود جای دهد، و تنها شبحی از آنرا در ذهن ما ترسیم می کند.
سپس برای آخرین بار (و سی و یکمین مرتبه) این سؤ ال را از انس و جن و از تمام افراد می کند: ((کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید))؟! (فبای آلاء ربکما تکذبان).
نعمتهای معنوی ؟ یا نعمتهای مادی ؟ نعمتهای این جهان ؟ یا نعمتهای بهشتی ؟ نعمتهائی که سر تا پای وجود شما را فراگرفته و دائما غرق در آنید، و گاه بر اثر غرور و غفلت همه آنها را به دست فراموشی می سپرید، و از بخشنده اینهمه نعمتها و کسی که در انتظار نعمتهایش در آینده هستید غافل می شوید؟ کدامیک را منکر هستید؟
و در آخرین آیه این سوره می فرماید: ((پربرکت و زوال ناپذیر است نام پروردگارت که صاحب جلال و اکرام است)) (تبارک اسم ربک ذی الجلال و الاکرام).
((تبارک)) از ریشه ((برک)) (بر وزن درک) به معنی سینه شتر است ، و از آنجا که شتران هنگامی که در جائی می خوابند و ثابت می مانند سینه خود را به زمین می چسبانند این واژه به معنی ثابت ماندن و پایدار و با دوام بودن به کار رفته است ، و نیز از آنجا که سرمایه با دوام و زوال ناپذیر فوائد زیاد دارد به موجود پرفایده ((مبارک)) گفته می شود، و شایسته ترین کسی که این عنوان برای او سزاوار است ذات پاک خداوند است که سرچشمه همه خیرات و برکات می باشد.
این تعبیر به خاطر آن است که در این سوره انواع نعمتهای الهی ، در زمین و آسمان ، در خلقت بشر، و در دنیا و آخرت آمده است ، و از آنجا که اینها همه تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 187
از وجود پربرکت پروردگار افاضه می شود، مناسبترین تعبیر همان است که در این آیه آمده است .
زیرا منظور از ((اسم)) در اینجا اوصاف پروردگار است ، مخصوصا صفت رحمانیت که منشاء همه این برکات است ، و به تعبیر دیگر افعال خداوند از صفات او سرچشمه می گیرد، اگر عالم هستی را با نظام آفرید و در همه چیز میزان قرار داد ((حکمت)) او ایجاب می کرد، و اگر قانون عدالت را در همه چیز حکمفرما فرمود ((علم و عدل)) او ایجاب می کند، و اگر مجرمان را در انواع مجازاتهائی که در این سوره اشاره شد گرفتار می سازد ((منتقم)) بودنش اقتضا می نماید، و اگر مؤ منان صالح را مشمول انواع مواهب معنوی و مادی در این جهان و جهان دیگر قرار می دهد ((فضل و رحمت)) واسعه او ایجاب می کند، بنابراین اسم او اشاره به ((صفات)) او است ، و صفات او هم عین ذات پاک او است .

تعبیر به ((ذی الجلال و الاکرام)) اشاره ای است به تمام صفات جمال و جلال او (ذی الجلال اشاره به صفات سلبیه ، و ذی الاکرام اشاره به صفات ثبوتیه است).
جالب اینکه این سوره با نام خداوند رحمن آغاز شد، و با نام پروردگار ذوالجلال و الاکرام پایان می گیرد، و هر دو هماهنگ با مجموعه محتوای سوره است .
نکته ها:
1 - در آیه 37 این سوره بعد از ذکر نعمتهای مختلف معنوی و مادی دنیا می فرماید: ((و یبقی وجه ربک ذوالجلال و الاکرام)) و در پایان سوره بعد از ذکر انواع نعمتهای بهشتی می فرماید ((تبارک اسم ربک ذی الجلال و الاکرام)) تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 188
این دو تعبیر بیانگر این واقعیت است که همه خطوط به ذات پاک او منتهی می شود، و هر چه هست از ناحیه او است ، دنیا از ناحیه او است ، و عقبی نیز از ناحیه او است ، و جلال و اکرام او همه چیز را فراگرفته .
2 - در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : شخصی در محضرش دعا می کرد و می گفت : یا ذاالجلال و الاکرام : ((ای خداوندی که صاحب جلال و اکرامی)) پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: قد استجیب لک فسل : ((اکنون که خدا را به این نام خواندی دعایت مستجاب شد هر چه می خواهی بخواه))!.
و در حدیث دیگری آمده است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) مردی را مشاهده کرد که ایستاده و مشغول نماز بود، بعد از رکوع و سجود و تشهد دعا کرد و در دعایش چنین گفت :
اللهم انی اسئلک بان لک الحمد لا اله الا انت وحدک لا شریک لک المنان بدیع السموات و الارض ، یا ذاالجلال و الاکرام ، یا حی یا قیوم ، انی اسئلک ... پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: لقد دعا الله باسمه العظیم الذی اذا دعی به اجاب ، و اذا سئل به اعطی : ((این مرد خدا را به نام عظیمی خواند که هر گاه به آن دعا شود اجابت می کند و اگر به وسیله آن سؤ ال کنند عطا می فرماید)).
3 - در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه ((تبارک اسم ربک ذی الجلال و الاکرام)) فرمود: نحن جلال الله و کرامته التی اکرم الله العباد بطاعتنا: ((ما جلال خداوند و کرامت او هستیم که بندگان را به اطاعت ما گرامی داشته است)). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 189
روشن است که اهل بیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) جز به سوی خدا دعوت نمی کنند، و جز به اطاعت او نمی خوانند، و هادیان راه و کشتیهای نجات در این دریای متلاطم زندگی دنیا هستند، و بنابراین یکی از

مصداقهای جلال و اکرام الهی محسوب می شوند، چه اینکه خداوند به وسیله اولیائش مردم را مشمول نعمت هدایت می سازد.
4 - بعضی نقل کرده اند که نخستین بخشی از قرآن مجید که در مکه بر قریش آشکار خوانده شد آیات آغاز همین سوره ((الرحمن)) بود، ((عبدالله بن مسعود)) می گوید: یاران رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) جمع شدند و گفتند تاکنون قریش از قرآن هیچ نشنیده اند، در میان ما کیست که قرآن را آشکارا بر آنها بخواند، من گفتم آن کس منم ! گفتند: ما می ترسیم تو را آزار دهند، بهتر این است که کسی این کار را بر عهده گیرد که قبیله نیرومندی داشته باشد تا از او دفاع کنند.
گفتم مرا به حال خود بگذارید خداوند مدافع من است .
روز دیگر ((ابن مسعود)) در وسط روز در کنار مقام ابراهیم قرار گرفت و در حالی که قریش در مجلس خود نشسته بودند برخاست و با صدای بلند شروع کرد: بسم الله الرحمن الرحیم الرحمن علم القران ... و همچنان ادامه داد، قریش خاموش شدند و گوش فرادادند سپس گفتند: این مرد بی سر و پا چه می گوید؟! بعضی گفتند: او قسمتی از سخنانی را که محمد آورده است تلاوت می کند، برخاستند و محکم بر صورت او کوبیدند، ولی او همچنان به تلاوت سوره تا آنجا که خدا می خواست ادامه داد.
سپس به سوی اصحاب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) برگشت در حالی که آثار زخم بر صورتش نمایان بود، گفتند ما از همین بر تو می ترسیدیم !
ابن مسعود گفت : هرگز این دشمنان خدا در نظر من این اندازه کوچک

نبودند، اگر می خواهید فردا هم ادامه می دهم ابدا ترس ندارم ، گفتند: نه ، همین مقدار کافی است ، آنچه را که آنها نمی خواستند بر آنها خواندی .
به همین دلیل ((ابن مسعود)) را نخستین کسی می شمرند که قرآن را در مکه آشکارا برای مشرکان خواند.
خداوندا! تو ذوالجلال و الاکرامی ، به جلال و اکرامت سوگند که ما را از نعمتها و مواهب بهشتی محروم مگردان .
پروردگارا! دایره رحمتت بسیار گسترده است هر چند ما عملی که شایسته آن باشد انجام نداده ایم آنچه لایق مقام رحمانیت تو است با ما رفتار کن .
بارالها! ما هیچیک از نعمتهای تو را تکذیب نمی کنیم ، و خود را همواره غرق احسان تو می دانیم ، آنها را بر ما مستدام دار! آمین یا رب العالمین .

تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 191
َسوره واقعه
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 96 آیه است تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 193
محتوای سوره واقعه
در ((تاریخ القرآن)) از ((ابن ندیم)) نقل شده که سوره ((واقعه)) چهل و چهارمین سوره ای است که بر پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) نازل شد قبل از آن سوره ((طه))، و بعد از آن ((شعرا)) بوده است .
این سوره همانگونه که از لحن آن پیدا است ، و مفسران نیز تصریح کرده اند، در مکه نازل شده است ، هر چند بعضی گفته اند آیه 81 و 82 در مدینه نازل گردیده ، ولی دلیلی برای این گفته در دست نیست ، و نشانه ای در آیات مزبور بر این ادعا وجود ندارد.
سوره واقعه چنانکه از نامش پیدا است از قیامت و ویژگیهای آن سخن می گوید، و این معنی در تمام آیات 96 گانه سوره مساءله اصلی است ، اما از یک نظر می توان محتوای سوره را در هشت بخش خلاصه کرد:
1 - آغاز ظهور قیامت و حوادث سخت و وحشتناک مقارن آن .
2 - گروه بندی انسانها در آن روز و تقسیمشان به ((اصحاب الیمین)) و ((اصحاب الشمال)) و ((مقربین)).
3 - بحث مشروحی از مقامات مقربین و انواع پاداشهای آنها در بهشت .
4 - بحث مشروحی درباره گروه دوم یعنی اصحاب الیمین و انواع مواهب الهی بر آنها.
5 - بحث قابل ملاحظه ای درباره ((اصحاب الشمال)) و مجازاتهای دردناک آنها در دوزخ . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 194
6 - ذکر دلائل مختلفی پیرامون مساءله معاد از طریق بیان قدرت خداوند، و خلقت انسان از نطفه ناچیز، و تجلی حیات در گیاهان ، و نزول باران ، و فروغ آتش ، که در ضمن نشانه هائی از توحید نیز محسوب می شود.
7 - ترسیمی از حالت احتضار و انتقال از این جهان به جهان دیگر که آن خود نیز از مقدمات رستاخیز است .
8 - نظر اجمالی دیگری روی پاداش و کیفر مؤ منان و کافران و سرانجام سوره را با نام پروردگار عظیم پایان می دهد.
فضیلت تلاوت این سوره
درباره تلاوت این سوره روایات زیادی در منابع اسلامی ذکر شده است ، از

جمله در حدیثی از رسول خدا می خوانیم : ((من قراء سورة الواقعه کتب لیس من الغافلین)): ((کسی که سوره واقعه را بخواند نوشته می شود که این فرد از غافلان نیست)).
چرا که آیات سوره آنقدر تکاندهنده و بیدارکننده است که جائی برای غفلت انسان باقی نمی گذارد.
به همین دلیل در حدیث دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : وقتی از آن حضرت سؤ ال کردند: چرا با این سرعت آثار پیری در چهره مبارک شما ظاهر شده است ؟ در پاسخ فرمود: شیبتنی هود، والواقعه ، والمرسلات ، و عم یتسائلون : ((سوره های هود و واقعه و مرسلات و عم مرا پیر کرد))! (چرا که تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 195
در این سوره ها اخبار تکاندهنده ای از قیامت و رستاخیز و حوادث هولناک و مجازات مجرمان آمده ، همچنین داستانهای تکاندهنده ای از سرگذشت اقوام پیشین و بلاهائی که بر آنها نازل شد).
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من قراء فی کل لیلة جمعة الواقعة احبه الله ، و حببه الی الناس اجمعین ، و لم یر فی الدنیا بؤ سا ابدا، و لا فقرا و لا فاقة و لا آفة من آفات الدنیا، و کان من رفقاء امیرالمؤ منین (علیه السلام): ((هر کس سوره واقعه را در هر شب جمعه بخواند خداوند او را دوست دارد و نزد همه مردم محبوب می کند، و هرگز در دنیا ناراحتی نمی بیند، و فقر و فاقه و آفتی از آفات دنیا دامنگیرش نمی شود، و از دوستان امیرمؤ منان علی (علیه السلام) خواهد بود)).
در حدیث دیگری آمده است که عثمان بن عفان به عنوان عیادت وارد بر عبدالله بن مسعود شد در همان بیماری که با آن از دنیا رفت ، پرسید: از چه ناراحتی ؟ گفت : از گناهانم ، گفت : چه میل داری ؟ گفت : رحمت پروردگارم ! گفت : اگر موافق باشی طبیب برای تو بیاوریم ؟ گفت : طبیب بیمارم کرده ، گفت : اگر مایل باشی دستور دهم عطای تو را از بیت المال بیاورند، گفت : آن روز که نیازمند بودم به من ندادی و امروز که بی نیازم به من می دهی ؟!
گفت : مانعی ندارد برای دخترانت باشد، گفت : آنها هم نیازی ندارند، چرا که من سفارش کردم سوره ((واقعه)) را بخوانند، من از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) شنیدم که می فرماید: من قراء سورة الواقعة کل لیلة لم تصبه فاقة ابدا: ((هر کس سوره واقعه را هر شب بخواند هرگز فقیر نخواهد شد)). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 196
و به همین دلیل در روایت دیگری سوره واقعه سوره ((غنی)) نامیده شده است .
روشن است که تنها نمی توان با لقلقه زبان اینهمه برکات را در اختیار

گرفت ، بلکه باید به دنبال تلاوت فکر و اندیشه ، و به دنبال آن حرکت و عمل باشد.
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 197
آیه 1-14
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ(1)
لَيْس لِوَقْعَتهَا كاذِبَةٌ(2)
خَافِضةٌ رَّافِعَةٌ(3)
إِذَا رُجَّتِ الاَرْض رَجًّا(4)
وَ بُستِ الْجِبَالُ بَسًّا(5)
فَكانَت هَبَاءً مُّنبَثًّا(6)
وَ كُنتُمْ أَزْوَجاً ثَلَثَةً(7)
فَأَصحَب الْمَيْمَنَةِ مَا أَصحَب الْمَيْمَنَةِ(8)
وَ أَصحَب الْمُشئَمَةِ مَا أَصحَب الْمُشئَمَةِ(9)
وَ السبِقُونَ السبِقُونَ(10)
أُولَئک الْمُقَرَّبُونَ(11)
فى جَنَّتِ النَّعِيمِ(12)
ثُلَّةٌ مِّنَ الاَوَّلِينَ(13)
وَ قَلِيلٌ مِّنَ الاَخِرِينَ(14) تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 198
ترجمه :به نام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - هنگامی که واقعه عظیم (قیامت) برپا شود،
2 - هیچکس نمی تواند آن را انکار کند.
3 - گروهی را پائین می آورد و گروهی را بالا می برد.
4 - این در هنگامی است که زمین به شدت به لرزه در می آید.
5 - و کوهها در هم کوبیده می شود.
6 - و به صورت غبار پراکنده در می آید.
7 - و شما به سه گروه تقسیم خواهید شد.
8 - نخست ((اصحاب میمنه)) هستند، چه اصحاب میمنه ای ؟
9 - گروه دیگر اصحاب شومند، چه اصحاب شومی ؟
10 - و سومین گروه پیشگامان پیشگام !
11 - آنها مقربانند
12 - در باغهای پر نعمت بهشت جای دارند تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 199
13 - گروه کثیری از امتهای نخستین هستند
14 - و اندکی از امت آخرین !

تفسیر:واقعه عظیم !
مسائل مربوط به قیامت در قرآن مجید معمولا با ذکر حوادث عظیم و انقلابی و کوبنده در آغاز آن تواءم است ، و این در بسیاری از سوره های قرآن که بحث از قیامت می کند کاملا به چشم می خورد، در این سوره واقعه که بر محور معاد دور می زند نیز همین معنی کاملا در نخستین آیاتش مشهود است .
در آغاز می فرماید: ((هنگامی که واقعه عظیم قیامت برپا شود)) (اذا وقعت الواقعة).
((هیچکس نمی تواند آنرا انکار کند)) (لیس لوقعتها کاذبة).
چرا که حوادث پیش از آن به قدری عظیم و شدید است که آثار آن در تمام ذرات جهان آشکار می شود.
((واقعة)) به صورت سربسته اشاره به مساءله رستاخیز است و از آنجا که وقوعش حتمی است از آن تعبیر به ((واقعه)) شده ، و حتی بعضی آنرا یکی از نامهای قیامت شمرده اند.
واژه ((کاذبة)) را در اینجا بعضی به معنی مصدری گرفته اند، اشاره به اینکه وقوع قیامت آنچنان ظاهر و آشکار خواهد بود که هیچگونه جای

و گفتگو ندارد، بعضی نیز آنرا به معنی ظاهریش که اسم فاعل است تفسیر کرده اند و گفته اند در برابر وقوع رستاخیز تکذیب کننده ای وجود نخواهد داشت .
به هر حال رستاخیز نه تنها با دگرگونی کائنات تواءم است بلکه انسانها هم دگرگون می شوند همانگونه که در آیه بعد می فرماید: ((گروهی را پائین می آورد و گروهی را بالا می برد))! (خافضة رافعة).
مستکبران گردنکش و ظالمان صدرنشین سقوط می کنند، و مستضعفان مؤ من و صالح بر اوج قله افتخار قرار می گیرند، عزیزان بی دلیل ذلیل می شوند، و محرومان بی جهت عزیز می گردند، گروهی در قعر جهنم سقوط می کنند، و گروه دیگری در اعلا علیین بهشت جای می گیرند، و این است خاصیت یک انقلاب بزرگ و گسترده الهی !
و لذا در روایتی از امام علی بن الحسین (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: ((خافضة)): حفضت و الله باعداءالله فی النار، ((رافعة)): رفعت و الله اولیاءالله الی الجنة : ((رستاخیز خافضه است چرا که به خدا سوگند دشمنان خدا را در آتش ساقط می کند، و رافعه است چرا که به خدا سوگند اولیاءالله را به بهشت بالا می برد))!.
سپس به توصیف بیشتری در این زمینه پرداخته می گوید: ((این در هنگامی

است که زمین به شدت به لرزه درآید)) (اذا رجت الارض رجا).

این زلزله به قدری عظیم و شدید است که ((کوهها در هم کوبیده و خرد می شود)) (و بست الجبال بسا).
((و به صورت غبار پراکنده ای در می آید)) (فکانت هباءا منبثا).
((رجت)) از ماده ((رج)) (بر وزن حج) به معنی حرکت دادن شدید است و ((رجرجة)) به اضطراب گفته می شود.
((بست)) از ماده ((بس)) (بر وزن حج) در اصل به معنی نرم کردن آرد به وسیله آب است .
((هباء)) به معنی غبار است و ((منبث)) به معنی پراکنده ، بعضی گفته اند ((هباء)) آن غبارهای بسیار کوچکی است که در فضا معلق است و در حال عادی دیده نمی شود مگر زمانی که نور آفتاب از روزنه ای به درون محل تاریکی بتابد.
اکنون باید اندیشید که آن زلزله و انفجار تا چه حد سنگین است که می تواند کوه های عظیم را که در صلابت و استحکام ضرب المثلند آنچنان متلاشی کند که تبدیل به غبار پراکنده کند، و فریادی که از این انفجار عظیم برمی خیزد از آن هم وحشتناکتر است .
به هر حال در آیات قرآن درباره وضع کوهها در آستانه قیامت تعبیرات گوناگونی دیده می شود که در حقیقت مراحل مختلف انفجار عظیم کوهها را نشان می دهد.
گاه می گوید: ((کوهها به حرکت در می آیند)) و تسیر الجبال سیرا (طور - 10). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 202
و گاه می گوید: ((کوهها از جا کنده می شوند)) و اذ الجبال نسفت (مرسلات - 10).
و گاه می فرماید: ((برداشته می شوند و در هم کوبیده می شوند)) فدکتا دکة واحدة (حاقه - 14).
و زمانی می گوید: ((به تلی از شن متراکم تبدیل خواهند شد)) و کانت الجبال کثیبا مهیلا (مزمل - 14).
و گاه می فرماید: ((به صورت غبار پراکنده ای در می آیند))! (آیه مورد بحث).
و سرانجام می گوید: ((همچون پشم زده شده ای در فضا پخش می شوند)) که تنها رنگی از آن دیده می شود و تکون الجبال کالعهن المنفوش (قارعه - 5).
البته هیچکس جز خدا دقیقا نمی داند مسیر این حوادث چگونه است ؟ و شاید با الفاظ و در قالب سخنان ما قابل توصیف نباشد، ولی این اشارات پرمعنی همگی حاکی از عظمت این انفجار بزرگ است .
بعد از بیان وقوع این واقعه عظیم و رستاخیز بزرگ به چگونگی حال مردم در آن روز پرداخته ، و قبل از هر چیز آنها را به سه گروه تقسیم کرده ، می

گوید: ((و شما در آن روز سه دسته خواهید بود)) (و کنتم ازواجا ثلاثة).
می دانیم ((زوج)) همیشه به جنس مذکر و مؤ نث گفته نمی شود، بلکه به اموری که قرین هم هستند نیز زوج اطلاق می شود، و از آنجا که اصنافی از مردم در قیامت و حشر و نشر قرین یکدیگرند به آنها ازواج اطلاق شده است .
در مورد دسته اول می فرماید: ((نخست اصحاب میمنه هستند، چه

میمنه ای))؟! (فاصحاب المیمنة ما اصحاب المیمنة).
منظور از ((اصحاب المیمنه)) کسانی هستند که نامه اعمالشان را به دست راستشان می دهند و این امر در قیامت رمزی و نشانه ای برای مؤ منان نیکوکار و اهل نجات است ، چنانکه بارها در آیات قرآن به آن اشاره شده .
یا اینکه ((میمنه)) از ماده ((یمن)) به معنی سعادت و خوشبختی گرفته شده ، و به این ترتیب گروه اول گروه سعادتمندان و خوشبختانند.
و با توجه به اینکه در آیه بعد گروه دوم را به عنوان ((اصحاب المشئمة)) (از ماده ((شوم)) معرفی می کند مناسب همین تفسیر اخیر است).
تعبیر به ((ما اصحاب المیمنة)) (چه گروه خوشبختی ؟) برای بیان این حقیقت است که حد و نهایتی برای خوشبختی و سعادت آنها متصور نیست ، و این بالاترین توصیفی است که در اینگونه موارد امکان دارد، مثل این است که می گوئیم : ((فلانکس انسان است ، چه انسانی))؟!
سپس به ذکر گروه دوم پرداخته ، می افزاید: ((گروه دیگری اصحاب شوم هستند چه اصحاب شومی))؟! (و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة).
گروهی بدبخت و تیره روز و بیچاره و بینوا که نامه های اعمالشان را به دست چپشان می دهند که خود نشانه و رمزی است برای تیره بختی و جرم و جنایت آنها.
تعبیر به ((ما اصحاب المشئمة)) نیز در اینجا نهایت بدبختی و شقاوت آنها را تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 204
منعکس می سازد.
سرانجام گروه سوم را چنین توصیف می کند: ((و پیشگامان پیشگام)) (و السابقون السابقون).
((آنها مقربانند))! (اولئک المقربون).
((سابقون)) کسانی هستند که نه تنها در ایمان پیشگامند، که در اعمال خیر و صفات و اخلاق انسانی نیز پیشقدمند، آنها ((اسوه)) و ((قدوه)) مردمند، و امام و پیشوای خلقند، و به همین دلیل مقربان درگاه خداوند بزرگند.
بنابراین اگر بعضی از مفسران پیشگام بودن آنها را تنها به سبقت در طاعة

الله (اطاعت خدا) یا نمازهای پنجگانه ، یا جهاد، یا هجرت ، یا توبه ، و امثال آن تفسیر کرده اند، هر کدام گوشه ای از این مفهوم وسیع را مورد توجه قرار داده اند، وگرنه این کلمه اینها و غیر اینها از خیرات و برکات را شامل می شود، و نیز اگر در روایات اسلامی گاه ((سابقون)) به چهار نفر ((هابیل)) و ((مؤ من آل فرعون)) و ((حبیب نجار)) که هر کدام در امت خود پیشگام بودند، و همچنین امیرمؤ منان علی بن ابی طالب (علیه السلام) که نخستین مسلمان از مردان بود تفسیر شده ، در حقیقت بیان مصداقهای روشن آن است ، و به معنی محدود ساختن مفهوم آیه تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 205
نیست .
در حدیث دیگری آمده است که رسول خدا فرمود: اتدرون من السابقون الی ظل الله یوم القیامة ؟: ((آیا می دانید چه کسانی پیشگامان به سوی سایه لطف پروردگار در قیامتند))؟! اصحاب عرض کردند: خدا و رسولش آگاهتر است ، فرمود: الذین اذ اعطوا الحق قبلوه ، و اذا سالوه بذلوه ، و حکموا للناس کحکمهم لانفسهم : ((آنها کسانی هستند که وقتی حق به آنها داده شود پذیرا می گردند، و هنگامی که از حق سؤ ال شوند آنرا در اختیار می گذارند، و درباره مردم آنگونه حکم می کنند که درباره خودشان))!.
در بعضی از روایات نیز به پیامبران مرسل و غیر مرسل تفسیر شده است .
در حدیثی نیز می خوانیم که ابن عباس می گوید: از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) درباره این آیه سؤ ال کردم ، فرمود: جبرئیل به من چنین گفته است : ذلک علی (علیه السلام) و شیعته هم السابقون الی الجنة ، المقربون من الله بکرامته لهم : ((آنها علی (علیه السلام) و پیروان او هستند که پیشگامان به سوی بهشت و مقربان درگاه خدایند به خاطر احترامی که خدا برای آنها قائل شده است)).
ولی اینها نیز در حقیقت بیان مصداقهای روشنی از مفهوم گسترده فوق است ، مفهومی که همه پیشگامان را در هر امت و ملتی شامل می شود.
سپس در یک جمله کوتاه مقام والای مقربان را روشن ساخته ، می گوید:
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 206
((مقربان در باغهای پرنعمت بهشتند)) (فی جنات النعیم).
تعبیر به ((جنات النعیم)) انواع نعمتهای مادی و معنوی بهشت را شامل می شود.
ضمنا این تعبیر می تواند اشاره به این باشد که باغهای بهشت تنها کانون نعمت است برخلاف باغهای دنیا که گاه وسیله زندگی و زحمت است ، همانگونه که حال مقربان در آخرت با حالشان در دنیا متفاوت است ، زیرا مقام والایشان در این دنیا تواءم با مسئولیتهائی است در حالی که در

سرای دیگر تنها مایه نعمت است .
بدیهی است منظور از ((قرب)) در اینجا ((قرب مقامی)) است نه ((قرب مکانی)) چرا که خداوند مکان ندارد و از ما به ما نزدیکتر است .
آیه بعد به چگونگی تقسیم نفرات آنها در امم گذشته و این امت اشاره کرده ، می گوید: ((گروه کثیری از امتهای نخستینند)) (ثلة من الاولین).
((و گروه اندکی از امت آخرین)) (و قلیل من الاخرین).
((ثلة)) چنانکه ((راغب)) در ((مفردات)) می گوید در اصل به معنی قطعه مجتمع از پشم است ، سپس به معنی جماعت و گروه به کار رفته است .
بعضی نیز آنرا از ((ثل عرشه)) (تختش فروریخت و حکومتش قطع شد) گرفته و آنرا به معنی ((قطعه)) می دادند، و در اینجا به قرینه مقابله با ((قلیل من الاخرین)) به معنی قطعه عظیم است . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 207
طبق این دو آیه گروه زیادی از مقربان از امتهای پیشینند، و تنها کمی از آنها از امت محمد (صلی اللّه علیه و آله) می باشند.
ممکن است در اینجا این سؤ ال پیش بیاید که چگونه این مساءله با اهمیت فوق العاده امت اسلامی سازگار است ، با اینکه خدا آنها را بهترین امت خطاب کرده و فرموده : ((کنتم خیر امة))... (آل عمران 110).
پاسخ این سؤ ال با توجه به دو نکته روشن می شود: نخست اینکه منظور از مقربان همان سابقون و پیشگامان در ایمانند، مسلم است که در امت اسلامی پیشگامان در پذیرش اسلام در صدر اول گروه اندکی بودند که نخستین آنها از مردان علی (علیه السلام) و از زنان خدیجه بود در حالی که کثرت پیامبران پیشین و تعداد امتهای آنها و وجود پیشگامان در هر امت ، سبب می شود که آنها از نظر تعداد فزونی یابند.
دیگر اینکه کثرت عددی دلیل بر کثرت کیفی نیست ، و به تعبیر دیگر ممکن است تعداد سابقون این امت کمتر باشند ولی از نظر مقام بسیار برتر، همانگونه که در میان خود پیامبران نیز تفاوت است : تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض ((ما بعضی از رسولان را بر بعض دیگری برتری دادیم)) (بقره - 253).
ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد که ممکن است بعضی از مؤ منان در زمره پیشگامان در ایمان نباشند، اما دارای صفات و ویژگیهای دیگری باشند که آنها را همردیف سابقون قرار می دهد و از نظر پاداش و اجر همردیف آنها هستند، لذا در بعضی از روایات از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: نحن السابقون السابقون و نحن الاخرون : ((ما پیشگامان پیشگام ، و ما آخرون هستیم)). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 208

و در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که به جمعی از پیروان خود خطاب کرد و فرمود: انتم السابقون الاولون ، و السابقون الاخرون ، و السابقون فی الدنیا الی ولایتنا، و فی الاخرة الی الجنة : ((شما سابقون نخستین و سابقون آخرین هستید، در دنیا پیشگام در ولایت ما بودید و در آخرت پیشگام در بهشتید)).
این نکته نیز لازم به یادآوری است که بعضی تعبیر به ((اولین)) و ((آخرین)) را به ((اولین امت اسلام)) و ((آخرین امت اسلام)) تفسیر کرده اند، طبق این تفسیر همه مقربان از امت اسلامند.
اما این تفسیر نه با ظاهر آیات سازگار است ، و نه با روایاتی که در ذیل این آیات وارد شده که افرادی از امم پیشین را بالخصوص به عنوان ((سابقون اولین)) معرفی کرده است . الواقعه
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 209
آیه 15-26
آیه و ترجمه
عَلی سرُرٍ مَّوْضونَةٍ(15)
مُّتَّکِئِینَ عَلَیهَا مُتَقَبِلِینَ(16)
یَطوف عَلَیهِمْ وِلْدَنٌ مخَلَّدُونَ(17)
بِأَکْوَابٍ وَ أَبَارِیقَ وَ کَأسٍ مِّن مَّعِینٍ(18)
لَا یُصدَّعُونَ عَنهَا وَ لا یُنزِفُونَ(19)
وَ فَکِهَةٍ مِّمَّا یَتَخَیرُونَ(20)
وَ لحْمِ طیرٍ مِّمَّا یَشتهُونَ(21)
وَ حُورٌ عِینٌ(22)
کَأَمْثَلِ اللُّؤْلُو الْمَکْنُونِ(23)
جَزَاءَ بِمَا کانُوا یَعْمَلُونَ(24)
لا یَسمَعُونَ فِیهَا لَغْواً وَ لا تَأْثِیماً(25)
إِلا قِیلاً سلَماً سلَماً(26) تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 210
ترجمه :15 - آنها (مقربان) بر تختهائی که صف کشیده و به هم پیوسته است قرار دارند.
16 - در حالی که بر آن تکیه کرده و روبروی یکدیگرند .
17 - نوجوانانی جاودانی (در شکوه و طراوت) پیوسته گرداگرد آنها می گردند.
18 - با قدحها و کوزه ها و جامهائی از نهرهای جاری بهشتی (و شراب طهور)!
19 - اما شرابی که از آن دردسر نمی گیرند و نه مست می شوند.
20 - و میوه هائی از هر نوع که مایل باشند.
21 - و گوشت پرنده از هر نوع که بخواهند.

22 - و همسرانی از حورالعین دارند.
23 - همچون مروارید در صدف پنهان !
24 - اینها پاداشی است در برابر اعمالی که انجام می دادند.
25 - در آن باغهای بهشت نه لغو و بیهوده ای می شنوند نه سخنان گناه آلود.
26 - تنها چیزی که می شنوند ((سلام)) است ((سلام))!
تفسیر:نعمتهای بهشتی که در انتظار مقربان است
این آیات انواع نعمتهای بهشتی را که نصیب گروه سوم یعنی مقربان می شود بازگو می کند، نعمتهائی که هر یک از دیگری دل انگیزتر و روحپرورتر است ، نعمتهائی که می توان آنها را در هفت بخش خلاصه کرد:
نخست می فرماید: ((آنها بر تختهائی که صف کشیده و به هم پیوسته است قرار دارند)) (علی سرر موضونة).
((در حالی که تکیه بر آن کرده اند و روبروی یکدیگر قرار گرفته و مجلسی پر از انس و سرور دارند)) (متکئین علیها متقابلین).
((سرر)) جمع ((سریر)) از ماده ((سرور)) به معنی تختهائی است که

صاحبان نعمت در مجالس انس و سرور بر آن می نشینند)).
((موضون)) از ماده ((وضن)) (بر وزن وزن !) در اصل به معنی بافتن زره است ، سپس به هر منسوجی که تار و پود آن محکم است اطلاق شده ، و در اینجا منظور تختهائی است که کاملا در کنار هم قرار گرفته و به هم پیوسته است ، یا خود این تختها دارای بافت مخصوصی است از لؤ لؤ و یاقوت و مانند آن ، چنانکه جمعی از مفسران گفته اند.
و در هر حال ساختمان این تختها، و طرز قرار گرفتن آنها، و مجلس انسی که بر آنها تشکیل می شود و سرور و شادمانی در آن موج می زند، با هیچ بیانی قابل توصیف نیست .
در قرآن مجید کرارا از تختهای بهشتی و مجالس دستجمعی بهشتیان توصیفهای جالبی شده که نشان می دهد یکی از مهمترین لذات آنها همین جلسات انس و انجمنهای دوستانه است ، اما موضوع سخن آنها و نقل محفلشان چیست ؟ کسی به درستی نمی داند، آیا از اسرار آفرینش سخن می گویند و شگفتیهای خلقت خداوند؟ یا از اصول معرفت و اسماء و صفات حسنای او؟ و یا حوادثی که در این جهان رخ داده ؟ یا از مصائب جانکاهی که از آن راحت و آسوده شدند؟ و یا امور دیگری که ما در شرائط زندگی این دنیا قادر بر درک آن نیستیم ؟ کسی نمی داند.
سپس از دومین موهبت آنها سخن گفته ، می فرماید: ((نوجوانانی که همواره در شکوه و طراوت جوانی به سر می برند گرداگرد آنها می گردند و در خدمت آنها هستند)) (یطوف علیهم ولدان مخلدون).

تعبیر به ((یطوف)) از ماده ((طواف)) اشاره به خدمت مداوم آنها است ، تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 212
و تعبیر به ((مخلدون)) با اینکه همه اهل بهشت ((مخلد)) و جاودانی هستند اشاره به جاودانگی نشاط جوانی و طراوت و زیبائی آنها است .
در اینکه این نوجوانان کیانند؟ تفسیرهای گوناگونی برای آن ذکر کرده اند:
بعضی گفته اند آنها فرزندان مردم دنیا هستند که پیش از بلوغ چشم از دنیا بسته ، و چون کار نیک و بدی نداشته اند به لطف پروردگار چنین منصبی را یافته اند، البته آنها از این کار خود بیشترین لذت را می برند که در خدمت مقربان درگاه خدایند.
در حدیثی از علی (علیه السلام) این معنی نقل شده است .
ولی در تفسیر دیگری می خوانیم : که اینها اطفال مشرکینند که به خاطر بی گناهی دارای چنین مرتبه ای شده اند، چرا که اطفال مؤ منان به پدران و مادران خود ملحق می شوند.
و در تفسیر سومی می خوانیم که آنها خدمتکارانی هستند بهشتی که خداوند مخصوصا آنان را برای این هدف آفریده است .
((این نوجوانان زیبا با قدحها و کوزه ها و جامهای پر از شراب طهور که از نهرهای جاری بهشتی برداشته شده در اطراف آنها می گردند و آنان را سیراب می کنند)) (باکواب و اباریق و کاس من معین). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 213
اما نه شرابی که عقل و هوش را ببرد و مستی آورد، بلکه هنگامی که بهشتیان آنرا می نوشند نه دردسر می گیرند و نه مست می شوند)) (لا یصدعون عنها و لا ینزفون).
تنها یک حالت نشئه روحانی توصیف ناپذیر به آنها دست می دهد که تمام وجودشان را در لذتی بی نظیر فرومی برد!
سپس به چهارمین و پنجمین قسمت از نعمتهای مادی مقربان در بهشت اشاره کرده ، می گوید: ((نوجوانان بهشتی هر نوع میوه ای که آنها مایل باشند به آنها تقدیم می کنند)) (و فاکهة مما یتخیرون).
((و گوشت پرندگان از هر نوع که بخواهند)) (و لحم طیر مما یشتهون).
مقدم داشتن میوه بر گوشت ، به خاطر آن است که از نظر تغذیه بهتر و عالیتر است ، به علاوه میوه قبل غذا لطف دیگری دارد.
البته از بعضی دیگر از آیات قرآن استفاده می شود که شاخه های درختان بهشتی کاملا در دسترس بهشتیان است ، به طوری که به آسانی می توانند از هرگونه میوهای شخصا تناول کنند این معنی ، درباره غذاهای دیگر بهشتی تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 214
نیز مسلما صادق است ، ولی شک نیست ، که وقتی خدمتکارانی آنچنان غذاهائی این چنین را برای آنها بیاورند لطف و صفای دیگری دارد، و به

تعبیر دیگر این یکنوع احترام و اکرام بیشتر نسبت به بهشتیان و رونق و صفای افزونتر برای مجالس انس آنها است ، حتی در مجالس معمول دنیا نیز بسیار می شود که با وجود قرار داشتن میوه و غذا در دسترس میهمانان ، میزبان شخصا به آنها تعارف می کند، و این نوعی احترام و محبت محسوب می شود.
و البته در میان انواع گوشتها، گوشت پرندگان برتری دارد لذا روی آن تکیه شده است .
این نکته نیز قابل ذکر است که در مورد میوه تعبیر به ((یتخیرون)) (انتخاب می کنند) و در مورد گوشت تعبیر به ((یشتهون)) (اشتها دارند) شده است بعضی از مفسران خواسته اند در میان این دو تعبیر، تفاوتی قائل شوند، ولی بیشتر به نظر می رسد که هر دو ناظر به یک معنی است با دو عبارت متفاوت ، منظور این است بهشتیان هر نوع غذائی را بپسندند از سوی خدمتکاران بهشتی در اختیارشان گذاشته می شود.
سپس به ششمین نعمت که همسران پاک و زیبا است اشاره کرده ، می گوید: ((و همسرانی از حورالعین دارند)) (و حور عین).
((همچون مروارید در صدف پنهان))! (کامثال اللؤ لؤ المکنون). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 215
((حور)) چنانکه قبلا نیز گفته ایم جمع ((حوراء)) و ((احور))، به کسی می گویند که سیاهی چشمش کاملا مشکی و سفیدیش کاملا شفاف است .
و ((عین)) جمع ((عیناء)) و ((اعین)) به معنی درشت چشم است ، و از آنجا که بیشترین زیبائی انسان در چشمان او است روی این مساءله مخصوصا تکیه شده است .
بعضی نیز گفته اند که ((حور)) از ماده ((حیرت)) گرفته شده ، یعنی آنچنان زیبا هستند که چشمها از دیدن آنها حیران می شود.
((مکنون)) به معنی پوشیده است ، و در اینجا منظور پوشیده بودن در صدف است ، زیرا مروارید به هنگامی که در صدف قرار دارد و هیچ دستی به آن نرسیده از همیشه شفافتر و زیباتر است ، بعلاوه ممکن است اشاره به این معنی باشد که آنها از چشم دیگران کاملا مستورند، نه دستی به آنها رسیده ، و نه چشمی بر آنها افتاده است !
بعد از ذکر این شش موهبت جسمانی می افزاید: ((اینها همه پاداشی است در برابر اعمال صالحی که انجام می دادند)) (جزاء بما کانوا یعملون).
تا تصور نشود این نعمتهای بیشمار بهشتی بی حساب به کسی داده می شود، و یا ادعای ایمان و عمل صالح برای نیل به آنها کافی است ، نه ، عمل مستمر و خالص لازم است تا این الطاف نصیب انسان شود (توجه داشته باشید که ((یعملون)) فعل مضارع است و معنی استمرار را دارد).

هفتمین و آخرین نعمت آنها که جنبه معنوی دارد این است که : ((آنها در باغهای بهشت نه لغو و بیهوده ای می شنوند، نه سخنان گناه آلود)) (لا یسمعون
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 216
فیها لغوا و لا تاثیما).
نه در آنجا دروغ و تهمت و افترا وجود دارد، و نه استهزاء و غیبت ، نه کلمات نیش دار، نه تعبیرات گوشخراش ، نه سخنان لغو و بیهوده و بی اساس ، هر چه هست در آنجا لطف و صفا و زیبائی و متانت و ادب و پاکی است و چه عالی است محیطی که سخنان آلوده در آن نباشد، و اگر درست فکر کنیم بیشترین ناراحتی ما در زندگی این دنیا نیز از همین سخنان لغو و بیهوده و گناه آلود و زخم زبانها و جراحات اللسان است !
سپس می افزاید: ((تنها چیزی که در آنجا می شنوند سلام است سلام))! (الا قیلا سلاما سلاما).
آیا این سلام از ناحیه خداوند است ؟ یا از ناحیه فرشتگان ؟ یا خود بهشتیان نسبت به یکدیگر؟ و یا همه اینها؟
از همه مناسبتر تفسیر اخیر است چنانکه در آیات دیگر قرآن به سلام خداوند و فرشتگان و بهشتیان بر یکدیگر اشاره شده است .
آری آنها جز سلام چیزی نمی شنوند، سلام و درود خداوند و ملائکه مقربین او، و سلام و درود خودشان به یکدیگر، در آن جلسات پرشور و پرصفا که لبریز از دوستی و محبت است .
محیط آنها آکنده از سلام و سلامت است ، و همین معنی بر تمام وجود آنها
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 217
حکومت می کند، هر چه می گویند بر همین محور دور می زند و نتیجه تمام گفتگوها و بحثهای آنها به سلام و صلح و صفا منتهی می شود، اصولا بهشت دارالسلام و خانه سلامت و اءمن و امان است چنانکه در آیه 127 انعام می خوانیم ((لهم دارالسلام عند ربهم)). الواقعه

تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 218

آیه 27-40

آیه و ترجمه

وَ أَصحَب الْیَمِینِ مَا أَصحَب الْیَمِینِ(27)
فی سِدْرٍ مخْضودٍ(28)
وَ طلْحٍ مَّنضودٍ(29)
وَ ظِلٍّ ممْدُودٍ(30)
وَ مَاءٍ مَّسکُوبٍ(31)
وَ فَکِهَةٍ کَثِیرَةٍ(32)
لا مَقْطوعَةٍ وَ لا ممْنُوعَةٍ(33)
وَ فُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ(34)

إِنَّا أَنشأْنَهُنَّ إِنشاَءً(35)
فَجَعَلْنَهُنَّ أَبْكَاراً(36)
عُرُباً أَتْرَاباً(37)
لاَِصحَبِ الْيَمِينِ(38)
ثُلَّةٌ مِّنَ الاَوَّلِينَ(39)
وَ ثُلَّةٌ مِّنَ الاَخِرِينَ(40) تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 219
ترجمه :27 - و اصحاب یمین ، چه اصحاب یمینی ؟
28 - آنها در سایه درختان سدر بی خار قرار دارند.
29 - و در سایه درخت طلح پربرگ به سر می برند (درختی است خوشرنگ و خوشبو).
30 - و سایه کشیده و گسترده .
31 - و در کنار آبشارها.
32 - و میوه های فراوانی .
33 - که هرگز قطع و ممنوع نمی شود.
34 - و همسرانی گرانقدر.
35 - ما آنها را آفرینش نوینی بخشیدیم .
36 - و همه را بکر قرار داده ایم .
37 - همسرانی که به همسرشان عشق می ورزند و خوش زبان و فصیح و هم سن و سالند.
38 - اینها همه برای اصحاب یمین است .
39 - که گروهی از امتهای نخستینند.
40 - و گروهی از امتهای آخرین .
تفسیر:مواهب و نعمتهای اصحاب الیمین
بعد از بیان مواهب معنوی و مادی مقربان ، نوبت به اصحاب الیمین می رسد، همان جمعیت سعادتمندی که نامه اعمالشان به علامت پیروزی در امتحانات الهی به دست راستشان داده می شود، و در اینجا به شش نعمت از نعم خداوند اشاره می کند که با مقایسه به نعمتهای مقربان که در هفت بخش آمده بود یک تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 220
مرحله پائینتر است .
نخست برای بیان بلندی مقام آنها می فرماید: ((اصحاب یمین ، چه اصحاب یمینی))؟! (و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین).
و این برترین توصیفی است که از آنها شده ، زیرا این تعبیر در مواردی به کار می رود که اوصاف کسی در بیان نگنجد، و به هر حال این تعبیر بیانگر مقام والای اصحاب الیمین است .
آیه بعد به نخستین موهبت این گروه اشاره کرده ، می گوید: ((آنها در سایه درخت سدر بی خار قرار خواهند گرفت)) (فی سدر مخضود).

در حقیقت این رساترین توصیفی است که برای درختان بهشتی در قالب الفاظ دنیوی ما امکان پذیر است ، زیرا ((سدر)) به گفته بعضی از ارباب لغت درختی است تناور که بلندیش گاهی تا چهل متر می رسد، و می گویند تا دو هزار سال عمر می کند (و سایه بسیار سنگین و لطیفی دارد) تنها عیب این درخت این است که خاردار است ، ولی با توصیف به ((مخضود)) (از ماده ((خضد)) بر وزن ((مجد)) به معنی بریدن و گرفتن خار است) این مشکل نیز در درختان سدر بهشتی حل شده .
در حدیثی آمده است که هرگاه بعضی از لغات قرآن برای یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) مشکل می شد می گفتند خداوند به برکت اعراب بادیه نشین و سؤ الات آنها ما را بهره مند می کند، از جمله اینکه عربی بادیه نشین روزی خدمت تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 221
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمد عرض کرد ای رسول خدا! خداوند متعال در قرآن نام از درخت موذی و آزاردهی برده است ، و من فکر نمی کردم در بهشت چنین درختی باشد! فرمود: کدام درخت ؟ عرض کرد: درخت سدر، زیرا دارای خار است ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: مگر خداوند نمی فرماید: ((فی سدر مخضود)) مفهومش این است که خارهای آنرا قطع کرده است ، و بجای هر خار میوه ای قرار داده که هر میوه ای هفتاد و دو رنگ ماده غذائی دارد که هیچیک شباهتی به دیگری ندارد!.
دومین موهبت این است که ((آنها در سایه درختان طلح متراکم به سر می برند)) (و طلح منضود).
((طلح)) درختی است سبز و خوشرنگ و خوشبو، جمعی گفته اند همان درختان موز است که برگهای بسیار پهن و سبز و زیبا، و میوه ای شیرین و گوارا دارد، و ((منضود)) از ماده ((نضد)) به معنی متراکم است .
ممکن است این تعبیر اشاره به تراکم برگها یا تراکم میوه ها، و یا هر دو باشد، حتی بعضی گفته اند، این درختان چنان پرمیوه است که ساقه و شاخه ها غرق میوه و پوشیده از آن می باشد.
بعضی از مفسران گفته اند با توجه به اینکه درخت سدر برگهائی بسیار کوچک و درخت موز برگهائی بسیار پهن و بزرگ و گسترده دارند ذکر این دو درخت اشاره لطیفی به تمام درختان بهشتی است که در میان این دو قرار دارد.
سومین نعمت بهشتی را چنین بیان می کند ((و سایه کشیده و گسترده))
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 222
(و ظل ممدود).
بعضی این سایه گسترده را به حالتی شبیه بین الطلوعین تفسیر کرده اند که سایه همه جا را فراگرفته است و در حدیثی در روضه کافی این معنی از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده است .

غرض این است که حرارت آفتاب هرگز بهشتیان را متاءلم و ناراحت نمی کند، و دائما در سایه های مطبوع و گسترده و روح افزا به سر می برند.
در مرحله چهارم به آبهای بهشتی اشاره کرده می فرماید: ((بهشتیان در کنار آبهائی آبشار مانند (که منظره فوق العاده زیبا و دل انگیزی دارد) به سر می برند)) (و ماء مسکوب).
((مسکوب)) از ماده ((سکب)) (بر وزن کبک) در اصل به معنی ریزش است ، و از آنجا که ریزش آب از بالا به پائین به صورت آبشار بهترین مناظر را ایجاد می کند، زمزمه های آن گوش جان را نوازش می دهد و منظره آن چشم را فروغ می بخشد، این امر یکی از مواهب بهشتیان قرار داده شده است .
و البته آن درختها و آنهمه آب جاری دائم انواع میوه ها را نیز همراه دارد، و لذا در پنجمین نعمت می افزاید: ((و میوه های فراوانی)) (و فاکهة کثیرة).
((که نه قطع می شود و نه هیچگاه ممنوع می گردد)) (لا مقطوعة و لا ممنوعة).
آری همچون میوه های این جهان نیست که محدود به فصول معینی باشد، و تنها چند هفته یا چند ماه در سال بر درخت ظاهر شود، و نیز همچون میوه های تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 223
این جهان نیست که گاه خارها مانع چیدن آن است و گاه بلندی خطرناک درخت مانند نخل ، و یا مانعی در وجود خود انسان از تناول آن وجود داشته باشد، و نه میزبان اصلی بهشت که خداوند منان است و ماءموران او بخل و منعی دارند بنابراین هیچ مانعی در کار نیست بلکه ((مقتضی کاملا موجود و مانع در هر شکل و هر صورت مفقود است)).
سپس به نعمت دیگری اشاره کرده ، می افزاید: ((آنها دارای همسران گرانقدری هستند)) (و فرش مرفوعة).
((فرش)) جمع ((فراش)) در اصل به معنی هرگونه فرش یا بستری است که می گسترانند و به همین تناسب گاه به عنوان کنایه از همسر به کار می رود (خواه مرد باشد یا زن).
لذا در حدیث معروف از پیغمبر گرامی آمده است الولد للفراش و للعاهر الحجر: ((فرزندی که از زن شوهردار متولد می شود متعلق به همان خانواده است و اگر مرد فاسق و زناکاری در این میان بوده بهره اش تنها سنگ است)) (و احتمال انعقاد فرزند از نطفه او پذیرفته نیست).
بعضی نیز ((فرش)) را به معنی حقیقی (نه به معنی کنائی) تفسیر کرده اند، و آنرا اشاره به فرشها و بسترهای بسیار گرانبها و پرارزش بهشت دانسته اند، ولی در این صورت ارتباط آیات بعد که حکایت از حوریان و همسران بهشتی می کند از آن قطع می شود.

سپس به اوصاف دیگری از همسران بهشتی پرداخته ، می گوید: ((ما آنها را آفرینش نوینی بخشیده ایم)) (انا انشاناهن انشاءا). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 224
این جمله ممکن است اشاره به همسران مؤ منان در این دنیا باشد که خداوند آفرینش تازه ای در قیامت به آنها می دهد، و همگی در نهایت جوانی و طراوت و جمال و کمال ظاهر و باطن وارد بهشت می شوند که طبیعت بهشت طبیعت تکامل و خروج از هر گونه نقص و عیب است .
و اگر منظور حوریان باشد خداوند آنها را آفرینش نوینی بخشیده به گونه ای که هرگز گرد و غبار پیری و ناتوانی بر دامان آنها نمی نشیند. ممکن است که تعبیر به انشاء، اشاره به هر دو نیز بوده باشد.
سپس می افزاید ما آنها را همگی بکر قرار دادیم ، (فجعلناهن ابکارا)
و شاید این وصف همیشه برای آنها باقی باشد، چنانکه بسیاری از مفسران به آن تصریح کرده اند و در روایات نیز به آن اشاره شده ، یعنی با آمیزش ، وضع آنها دگرگون نمی شود.
و در اوصاف آنها باز می افزاید: ((آنان نسبت به همسرانشان ، عشق می ورزند و خوش سخن و فصیحند)) (عربا).
((عرب)) جمع ((عروبة)) (بر وزن ضرورة) به معنی زنی است که وضع حالش حکایت از محبتش نسبت به همسر و مقام عفت و پاکیش می کند، زیرا ((اعراب)) (بر وزن اظهار) به همان معنی آشکار ساختن است ، این واژه به معنی فصیح و خوش سخن بودن نیز می آید، و ممکن است هر دو معنی در آیه جمع باشد.
وصف دیگرشان اینکه ((آنها هم سن و سال با همسرانشان هستند و همگی در خوبی و جمال ظاهر و باطن همانندند و یک از یک بهتر)) (اترابا). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 225
((اتراب)) جمع ((ترب)) (بر وزن ((ذهن))) به معنی مثل و همانند است و بعضی گفته اند این معنی از ترائب که به معنی دنده های قفسه سینه است گرفته شده زیرا با یکدیگر شباهت دارند.
این شباهت و برابری ممکن است در سن و سال نسبت به همسرانشان باشد، تا به اصطلاح ، احساسات یکدیگر را کاملا درک کنند، و زندگی با هم برای آنها لذتبخش تر باشد هر چند گاهی با تفاوت سن و سال نیز چنین است ولی در غالب چنین نیست ، و یا همانند در خوبی و زیبائی و حسن ظاهر و باطن ، درست شبیه تعبیر معروف که می گویند: ((آنها همه خوبند و یک از یک بهتر)).
سپس می افزاید: ((همه این نعمتها برای اصحاب الیمین است)) (لاصحاب الیمین).
و این تاءکیدی است مجدد بر اختصاص این مواهب (ششگانه) به آنها.

این احتمال نیز داده شده است که این جمله تکمیلی است برای جمله ((انا انشاناهن انشاءا)) یعنی ما آنها را آفرینش نوینی برای اصحاب الیمین دادیم .
و در پایان این مقال می فرماید: ((گروهی از آنان از امتهای نخستینند)) (ثلة من الاولین).
((و گروهی از اقوام آخرینند)) (و ثلة من الاخرین). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 226
((ثلة)) در اصل به معنی قطعه مجتمع از پشم است ، سپس به هر جمعیت انبوه درهم فشرده گفته شده است ، و به این ترتیب گروه عظیمی از اصحاب الیمین از امتهای گذشته هستند و گروه عظیمی از امت اسلام ، چرا که در میان این است صالحان و مؤ منان ، بسیارند، هر چند پیشگامان آنها در قبول ایمان نسبت به پیشگامان امم سابق با توجه به کثرت آن امتها و پیامبرانشان کمترند.
بعضی گفته اند این دو گروه هر دو از امت اسلامند، گروهی از اولین آنها و گروهی از آخرین آنها، ولی تفسیر اول صحیحتر است . الواقعه
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 227
آیه 41-50
آیه و ترجمه
وَ أَصحَب الشمَالِ مَا أَصحَب الشمَالِ(41)
فی سمُومٍ وَ حَمِیمٍ(42)
وَ ظِلٍّ مِّن یحْمُومٍ(43)
لا بَارِدٍ وَ لا کَرِیمٍ(44)
إِنهُمْ کانُوا قَبْلَ ذَلِک مُترَفِینَ(45)
وَ کانُوا یُصِرُّونَ عَلی الْحِنثِ الْعَظِیمِ(46)
وَ کانُوا یَقُولُونَ أَ ئذَا مِتْنَا وَ کُنَّا تُرَاباً وَ عِظماً أَ ءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ(47)
أَ وَ ءَابَاؤُنَا الاَوَّلُونَ(48)
قُلْ إِنَّ الاَوَّلِینَ وَ الاَخِرِینَ(49)
لَمَجْمُوعُونَ إِلی مِیقَتِ یَوْمٍ مَّعْلُومٍ(50)
ترجمه :41 - و اصحاب شمال چه اصحاب شمالی ؟ (که نامه اعمالشان به نشانه جرمشان به دست چپ آنها داده می شود).
42 - آنها در میان بادهای کشیده و آب سوزان قرار دارند.
43 - و در سایه دودهای متراکم و آتش زا! تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 228
44 - سایه ای که نه خنک است و نه مفید.
45 - آنها پیش از این در عالم دنیا مست و مغرور نعمت بودند.
46 - و بر گناهان بزرگ اصرار داشتند.

47 - و می گفتند: هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان شدیم آیا برانگیخته خواهیم شد؟
48 - یا نیاکان نخستین ما؟
49 - بگو اولین و آخرین ،
50 - همگی در موعد روز معینی جمع می شوند.
تفسیر:کیفرهای دردناک اصحاب شمال
در تعقیب مواهب عظیم گروه مقربان و گروه اصحاب الیمین به سراغ گروه سوم و عذابهای دردناک و وحشتناک آن می رود تا در یک مقایسه وضع حال سه گروه روشن گردد.
می فرماید: ((و اصحاب شمال ، چه اصحاب شمالی)) (و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال).
همانها که نامه اعمالشان به دست چپشان داده می شود که رمزی است برای آن که گنهکار و آلوده و ستمگرند و اهل دوزخ ، و همانگونه که در توصیف مقربان و اصحاب الیمین گفتیم این تعبیر برای بیان نهایت خوبی یا بدی حال کسی است ، فی المثل می گوئیم سعادتی به ما رو کرد، چه سعادتی ؟ یا مصیبتی رو کرد، چه مصیبتی ؟!
سپس به سه قسمت از کیفرهای آنها اشاره کرده می گوید: ((آنها در میان بادهای کشنده و آب سوزان قرار دارند)) (فی سموم و حمیم). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 229
((و در سایه دودی شدید و آتش زا)) (و ظل من یحموم).
باد سوزان کشنده از یکسو، و آب جوشان مرگبار از سوی دیگر، و سایه دود داغ و خفه کننده از سوی سوم ، آنها را چنان گرفتار می سازد که تاب و توان را از آنان می گیرد، و اگر هیچ مصیبت دیگری جز این سه مصیبت را نداشته باشند برای کیفر آنها کافی است .
((سموم)) از ماده ((سم)) به معنی باد سوزانی است که در ((مسام)) (سوراخهای ریز بدن انسان) داخل می شود و او را هلاک می کند (اصولا سم را به این جهت سم می گویند که در تمام ذرات بدن نفوذ می کند).
((حمیم)) به معنی شی ء داغ ، و در اینجا به معنی آب سوزان است که در آیات دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است ، مانند آیه 19 - حج یصب من فوق رؤ سهم الحمیم : ((بر سر آنها آب سوزان ریخته می شود)).
((یحموم)) نیز از همین ماده است و در اینجا به تناسب ظل (سایه) به دود غلیظ و سیاه و داغ تفسیر شده است .
سپس برای تاءکید می افزاید: ((سایه ای که نه برودت دارد، و نه هیچ فایده)) (لا بارد و لا کریم).
سایبان گاه انسان را از آفتاب حفظ می کند، و گاه از باد و باران و یا منافع دیگری در بردارد، ولی پیدا است این سایبان هیچ یک از این فوائد را ندارد.

تعبیر ((کریم)) از ماده ((کرامت)) به معنی مفید فایده است ، و لذا در میان عرب معمول است که وقتی می خواهند شخص یا چیزی را غیر مفید معرفی کنند می گویند: ((لا کرامة فیه))، مسلم است سایه ای که از دود سیاه و خفه کننده است جز شر و زیان چیزی از آن انتظار نمی رود ((لا کرامه)).
گرچه کیفرهای دوزخیان انواع و اقسام مختلف و وحشتناکی دارد ولی

ذکر همین سه قسمت کافی است که انسان بقیه را از آن حدس بزند.
در آیات بعد دلائل گرفتاری اصحاب شمال را به این سرنوشت شوم و وحشتناک در سه جمله نخست خلاصه می کند:
نخست این که ((آنها پیش از این در عالم دنیا مست و مغرور نعمت بودند)) (انهم کانوا قبل ذلک مترفین).
((مترف)) بطوری که در ((لسان العرب)) آمده از ماده ((ترف)) (بر وزن سبب) به معنی تنعم است ، و مترف به کسی می گویند که فزونی نعمت او را غافل و مغرور و مست کرده و به طغیان واداشته است .
درست است که همه ((اصحاب الشمال)) در زمره ((مترفین)) نیستند، ولی هدف قرآن سردمداران آنها است .
همانگونه که امروز هم می بینیم فساد جامعه های بشری از گروه متنعمین مست و مغرور است که عامل گمراهی دیگران نیز می باشند، سرنخ تمام جنگها و خونریزیها و انواع جنایات ، و مراکز شهوات ، و گرایشهای انحرافی ، به دست این گروه است ، و به همین جهت قرآن قبل از هر چیز انگشت روی آنها می گذارد.
این احتمال نیز وجود دارد که نعمت معنی گسترده ای دارد و منحصر به اموال نیست بلکه جوانی و سلامت و عمر نیز از نعمتهای خدا است که اگر باعث غرور و غفلت گردد سرچشمه اصلی گناهان است ، و اصحاب شمال هر یک دارای نوعی از این نعمتها هستند.
سپس به دومین گناه آنها اشاره کرده ، می افزاید: ((آنها بر گناهان بزرگ

اصرار داشتند)) (و کانوا یصرون علی الحنث العظیم).
((حنث)) در اصل به معنی هرگونه گناه است ، ولی در بسیاری از مواقع این واژه به معنی پیمان شکنی و مخالفت سوگند آمده ، به خاطر اینکه از مصداقهای روشن گناه است .
بنابراین ویژگی اصحاب شمال تنها انجام گناه نیست ، بلکه اصرار بر گناهان عظیم است ، چرا که گناه ممکن است ، احیانا از اصحاب یمین نیز سر زند ولی آنها هرگز بر آن اصرار نمی ورزند، هنگامی که متذکر می شوند فورا توبه می کنند.

جمعی ((حنث عظیم)) را در اینجا به معنی ((شرک)) تفسیر کرده اند، چرا که گناهی از آن عظیمتر وجود ندارد، همان گونه که قرآن می گوید: ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء ((خداوند هیچگاه شرک را نمی بخشد و کمتر از آنرا برای هر کس بخواهد می بخشد)).
بعضی نیز آنرا به ((دروغ)) که از اعظم گناهان ، و کلید معاصی دیگر است تفسیر کرده اند، مخصوصا هنگامی که تواءم با تکذیب انبیاء و قیامت باشد.
ولی ظاهر این است که همه اینها مصداقهائی برای ((حنث عظیم)) محسوب می شود.
و سومین عمل خلاف آنها این بود که می گفتند: ((آیا هنگامی که مردیم و خاک و استخوان شدیم ، بار دیگر برانگیخته خواهیم شد))؟ و کانوا یقولون ءاذا متنا و کنا ترابا و عظاما ءانا لمبعوثون).
بنابراین انکار قیامت که خود سرچشمه بسیاری از گناهان است یکی دیگر از اوصاف اصحاب الشمال می باشد، و تعبیر به ((کانوا یقولون)) نشان می دهد تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 232
که در انکار قیامت نیز اصرار می ورزیدند و پافشاری داشتند.
در اینجا دو مطلب قابل توجه است : نخست اینکه : هنگامی که سخن از ((اصحاب الیمین)) و ((مقربین)) در میان بود، شرح اعمال و کارهائی را که سبب آن پاداشها می شد نداد (جز اشاره کوتاهی که در مورد مقربان بود) اما هنگامی که نوبت به ((اصحاب الشمال)) می رسد، در این باره شرح کافی می دهد تا هم اتمام حجتی باشد و هم بیان این حقیقت که آن مجازاتهای دردناک با اصل عدالت کاملا سازگار است .
دیگر این که سه گناهی که آیات سه گانه فوق به آن اشاره شده در حقیقت می تواند اشاره به نفی اصول سه گانه دین از ناحیه اصحاب شمال باشد: در آخرین آیه تکذیب رستاخیز بود، و در آیه دوم انکار توحید، و در آیه نخست که سخن از ((مترفین)) می گفت اشاره ای به تکذیب انبیاء است ، زیرا همانگونه که در آیه 23 زخرف می خوانیم : و کذلک ما ارسلنا من قبلک فی قریة من نبی الا قال مترفوها انا وجدنا آبائنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون : ((اینگونه ما در هیچ شهر و آبادی پیامبری قبل از تو نفرستادیم مگر این که مترفین آنها گفتند ما نیاکان خود را بر آئینی یافتیم و به آثار آنها پایبندیم)).
تعبیر به ((ترابا و عظاما)) ممکن است اشاره به این باشد که گوشتهای ما تبدیل به خاک و استخوانهای ما برهنه می شود، با این حال آفرینش جدید چگونه ممکن است ؟ و چون فاصله خاک از حیات نوین بیشتر است در آغاز ذکر شده است .
و عجب اینکه آنها صحنه های معاد را با چشم خود در این جهان می دیدند

که چگونه بسیاری از موجودات زنده مانند گیاهان می پوسند و خاک می شوند و بار دیگر لباس حیات در تن می کنند، و اصولا کسی که آفرینش نخستین را کرده است چگونه تکرار آن برای او مشکل است ، با این حال آنها پیوسته تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 233
روی انکار معاد اصرار داشتند.
آنها به این هم قناعت نمی کردند و برای اظهار تعجب بیشتر می گفتند: ((آیا نیاکان نخستین ما که هیچ اثری از آنها باقی نمانده دوباره زنده می شوند))؟! (او آباؤ نا الاولون).
همانها که شاید هر ذره ای از خاکشان به گوشه ای افتاده است یا جزء بدن موجود دیگری شده است ؟
ولی چنانکه در پایان سوره یس مشروحا گفته شد در برابر دلائل محکمی که بر مساءله معاد دلالت می کند اینها یک مشت بهانه های واهی است .
سپس قرآن به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) دستور می دهد که در پاسخ آنها ((بگو: نه فقط شما و پدرانتان ، بلکه تمام اولین و آخرین ...)) (قل ان الاولین و الاخرین).
((همگی در موعد روز معین (روز رستاخیز) جمع می شوند)) (لمجموعون الی میقات یوم معلوم).
((میقات)) از ماده ((وقت)) به معنی زمانی است که برای کار یا وعده ای تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 234
تعیین شده ، و منظور از میقات در اینجا همان وقت مقرر قیامت است ، که در آن روزها همه انسانها در محشر برای رسیدگی به حسابهایشان اجتماع می کنند، گاهی نیز به صورت کنایه ، برای مکانی که برای انجام کاری مقرر شده است به کار می رود، مانند ((میقاتهای حج)) که نام مکانهای خاصی است که از آنجا احرام می بندند.
ضمنا از تعبیرات مختلف این آیه تاءکیدهای متعددی در زمینه رستاخیز استفاده می شود (ان - لام - مجموعون به صورت اسم مفعول - و توصیف ((یوم)) به معلوم بودن).
از این آیه به خوبی استفاده می شود که معاد و رستاخیز همه انسانها در یک روز همراه هم انجام می گیرد، و همین معنی در آیات دیگر قرآن نیز آمده است .
و از اینجا به خوبی روشن می شود آنهائی که قیامت را در زمانهای متعدد نسبت به هر امتی جداگانه پنداشته اند از آیات قرآن کاملا بیگانه اند.
شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که منظور از معلوم بودن قیامت ، معلوم بودن نزد پروردگار است و گرنه هیچکس حتی انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین از وقت آن آگاه نیست . الواقعه
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 235

آیه 51-56
آیه و ترجمه
ثمَّ إِنَّكُمْ أَيهَا الضالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ(51)
لاَكِلُونَ مِن شجَرٍ مِّن زَقُّومٍ(52)
فَمَالِئُونَ مِنهَا الْبُطونَ(53)
فَشرِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الحْمِيمِ(54)
فَشرِبُونَ شرْب الْهِيمِ(55)
هَذَا نُزُلهُمْ يَوْمَ الدِّينِ(56)
ترجمه :51 - سپس شما ای گمراهان تکذیب کننده .
52 - قطعا از درخت زقوم می خورید
53 - و شکمها را از آن پر می کنید
54 - و روی آن از آب سوزان می نوشید
55 - و همچون شترانی که مبتلا به بیماری عطش شده اند از آن می آشامید
56 - این است وسیله پذیرائی از آنها در قیامت !
تفسیر:بخش دیگری از مجازاتهای این مجرمان گمراه
این آیات همچنان ادامه بحثهای مربوط به کیفرهای اصحاب الشمال است ، آنها را مخاطب ساخته چنین می گوید: ((سپس شما ای گمراهان تکذیب کننده تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 236
(ثم انکم ایها الضالون المکذبون).
((از درخت ((زقوم)) می خورید)) (لاکلون من شجر من زقوم).
((و شکمهای خود را از آن پر می کنید)) (فمالئون منها البطون).
در آیات گذشته تنها از محیط زندگی ((اصحاب الشمال)) دوزخ سخن به میان آمده بود.
اما در اینجا سخن از ماءکول و مشروب آنها است ، که درست از این نظر نیز نقطه مقابل مقربان و اصحاب الیمین می باشند.
قابل توجه اینکه مخاطب در این آیات ((گمراهان تکذیب کننده اند))، آنهائی که علاوه بر گمراهی و ضلال دارای روح عناد و لجاج در مقابل حقند و پیوسته به این کار ادامه می دهند.
((زقوم)) چنانکه قبلا نیز گفته ایم گیاهی است تلخ و بدبو و بدطعم ، و شیره ای دارد که وقتی به بدن انسان می رسد ورم می کند، و گاه به هر نوع غذای تنفرآمیز دوزخیان گفته شده است .
برای شرح بیشتر درباره ((زقوم)) به جلد 19 صفحه 70 ذیل آیه 62 سوره صافات ، و جلد 21 ذیل آیه 43 سوره دخان مراجعه کنید).
تعبیر به ((فمالئون منها البطون)) اشاره به این است که آنها نخست گرفتار حالت گرسنگی شدید می شوند به گونه ای که حریصانه از این

غذای بسیار ناگوار می خورند و شکمها را پر می کنند. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 237
هنگامی که از این غذای ناگوار خوردند تشنه می شوند، اما نوشابه آنها چیست ؟ قرآن در آیه بعد می گوید: ((شما روی آن غذای ناگوار از آب سوزان می نوشید))! (فشاربون علیه من الحمیم).
((و چنان حریصانه می نوشید همانند نوشیدن شترانی که به بیماری استسقا مبتلا شده اند)) (فشاربون شرب الهیم).
شتری که مبتلا به این بیماری می شود آنقدر تشنه می گردد و پی درپی آب می نوشد تا هلاک شود، آری این است سرنوشت ((ضالون مکذبون)) در قیامت .
((حمیم)) به معنی آب فوق العاده داغ و سوزان است ، لذا به دوستان گرم و پرمحبت ولی ((حمیم)) می گویند، ((حمام)) نیز از همین ماده مشتق شده است .
((هیم)) (بر وزن میم) جمع ((هائم)) (و بعضی آنرا جمع ((اهیم)) و ((هیماء)) می دادند) در اصل از ((هیام)) (بر وزن فرات) به معنی بیماری عطش است که به شتر عارض می شود، این تعبیر در مورد عشقهای سوزان ، و عاشقان بیقرار نیز به کار می رود.
بعضی از مفسران ((هیم)) را به معنی زمینهای شنزار می دانند که هر قدر آب روی آن بریزند در آن فرومی رود و گوئی هرگز سیراب نمی شود!
و در آخرین آیه مورد بحث بار دیگر اشاره به این طعام و نوشابه کرده ، می گوید: ((این است وسیله پذیرائی از آنها در روز قیامت))! (هذا نزلهم یوم الدین). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 238
و این در حالی است که اصحاب الیمین در سایه های بسیار لطیف و پرطراوت آرمیده اند، و از بهترین میوه ها و چشمه های آب گوارا، و شراب طهور، می نوشند و سرمست از عشق خدا هستند، ((ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا))؟!
واژه ((نزل)) چنانکه قبلا گفته ایم به معنی وسیله ای است که با آن از میهمان عزیزی پذیرائی می کنند، و گاه به اولین طعام یا نوشیدنی که برای میهمان می آورند اطلاق می شود، بدیهی است دوزخیان نه میهمانند، و نه زقوم و حمیم وسیله پذیرائی محسوب می شود، بلکه این یکنوع طعنه بر آنها است تا حساب کنند وقتی پذیرائی آنها چنین باشد وای به حال مجازات و کیفر آنان ! الواقعه
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 239
آیه 57-62
آیه و ترجمه
نِحْنُ خَلَقْنَکُمْ فَلَوْ لا تُصدِّقُونَ(57)

أَ فَرَءَيْتُم مَّا تُمْنُونَ(58)
ءَ أَنتُمْ تخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الخْلِقُونَ(59)
نحْنُ قَدَّرْنَا بَيْنَكمُ الْمَوْت وَ مَا نحْنُ بِمَسبُوقِينَ(60)
عَلى أَن نُّبَدِّلَ أَمْثَلَكُمْ وَ نُنشِئَكُمْ فى مَا لا تَعْلَمُونَ(61)
وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشأَةَ الأُولى فَلَوْ لا تَذَكَّرُونَ(62)
ترجمه :57 - ما شما را آفريديم ، چرا كه آفرينش مجدد را تصديق نمى كنيد؟
58 - آيا از نطفه اى كه در رحم مى ريزيد آگاهيد؟
59 - آيا شما آن را (در دوران جنينى) آفرينش پى درپى مى دهيد، يا ما آفريدگاريم ؟
60 - ما در ميان شما مرگ را مقدر ساختيم و هرگز كسى بر ما پيشى نمى گيرد.
61 - به اين منظور كه گروهى را بجاى گروه ديگرى بياوريم و شما را در جهانى كه نمى دانيد آفرينش تازه بخشيم .
62 - شما عالم نخستين را دانستيد، چگونه متذكر نمى شويد (كه جهانى بعد از آن است).
تفسير:هفت دليل بر مساءله معاد
از آنجا كه در آيات گذشته سخن از تكذيب كنندگان معاد در ميان بود
تفسير نمونه جلد 23 صفحه 240
و اصولا تكيه بحثهاى اين سوره عمدتا روى مساءله اثبات معاد، است در اين آيات به بحث و بررسى پيرامون ادله معاد مى پردازد، رويهمرفته هفت دليل بر اين مساءله مهم ارائه مى دهد كه پايه هاى ايمان را در اين زمينه قوى كرده ، قلب انسان را به وعده هاى الهى كه در آيات گذشته پيرامون مقربان و اصحاب اليمين و اصحاب الشمال آمده بوده مطمئن مى سازد.
در مرحله اول مى گويد: ((ما شما را خلق كرده ايم ، چرا آفرينش مجدد را تصديق نمى كنيد))؟! (نحن خلقناكم فلو لا تصدقون).
چرا از رستاخيز و معاد جسمانى بعد از خاك شدن بدن تعجب مى كنيد؟ مگر روز نخست شما را از خاك نيافريديم ؟ مگر ((حكم الامثال)) واحد نيست ؟
اين استدلال در حقيقت شبيه همان است كه در آيه 78 - 79 سوره يس آمده كه قرآن در پاسخ يكى از مشركان كه استخوان پوسيده اى را در دست گرفته بود و مى گفت ((چه كسى اين استخوانها را زنده مى كند))! مى فرمايد: و ضرب لنا مثلا و نسى خلقه قال من يحيى العظام و هى رميم قل يحييها الذى انشاها اول مرة و هو بكل خلق عليم : ((او براى ما مثالى زد ، و آفرينش نخستين خود را فراموش كرد و گفت : چه كسى استخوانهاى پوسيده را زنده مى كند، بگو: همان كس كه آنرا در آغاز

آفرید، و او از همه مخلوقات خود آگاه است)).
در آیه بعد به دلیل دوم اشاره کرده می فرماید: ((آیا از نطفه ای که در
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 241
رحم می ریزید آگاه هستید))؟! (اءفراءیتم ما تمنون).
((آیا شما در طول مراحل جنینی آنرا آفرینشهای مکرر می دهید؟ یا ما آفریدگاریم))؟! (اءاءنتم تخلقونه ام نحن الخالقون).
چه کسی این نطفه بی ارزش و ناچیز را هر روز به شکل تازه ای درمی آورد و خلقتی بعد از خلقتی ، و آفرینشی بعد از آفرینشی می دهد؟ راستی این تطورات شگفت انگیز که اعجاب همه اولوالالباب و متفکران را برانگیخته از ناحیه شما است یا خدا؟ آیا کسی که قدرت بر این آفرینشهای مکرر دارد از زنده کردن مردگان در قیامت عاجز است ؟!
این آیه در حقیقت شبیه آیه 5 سوره حج است که می فرماید: یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة مخلقة و غیر مخلقة لنبین لکم و نقر فی الارحام ما نشاء الی اجل مسمی ثم نخرجکم طفلا: ((ای مردم ، اگر در رستاخیز شک دارید (به این نکته توجه کنید که) ما شما را از خاک آفریدیم ، سپس از نطفه ، و بعد از خون بسته شده ، سپس از مضغه (چیزی شبیه به گوشت جویده) که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل ، هدف این است که برای شما روشن سازیم (که بر هر چیز قادریم) و جنینهائی را که بخواهیم تا مدت معینی در رحم مادران قرار می دهیم (و آنچه را بخواهیم ساقط می کنیم) بعد شما را به صورت طفلی بیرون می فرستیم)).
از اینها گذشته اگر آنچه را دانشمندان امروز درباره این قطره آب ظاهرا ناچیز دریافته اند در نظر بگیریم مطلب روشنتر می شود چرا که می گویند آنچه باعث تولید نطفه انسان می شود ترکیبی است از ((اسپر)) (نطفه مرد) با ((اوول)) تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 242
(نطفه زن) و ((اسپرها)) کرمکهای بسیار کوچک ذره بینی هستند که در هر مرتبه انزال ممکن است بین دو تا پانصد میلیون اسپر در آن وجود داشته باشد! (یعنی به اندازه جمعیت چندین کشور جهان !).
و عجب اینکه این موجود بسیار کوچک بعد از ترکیب با نطفه زن به زودی رشد می کند و به طور سرسام آوری تکثیر یافته و سلولهای بدن انسان را می سازد و با اینکه سلولها ظاهرا همه مشابهند به زودی از هم جدا می شوند، گروهی قلب انسانی را تشکیل می دهند، و گروهی دست و پا، و گروهی گوش و چشم ، و هر یک درست در جای خود قرار می گیرند، نه سلولهای قلب بجای کلیه می روند و نه سلولهای کلیه به جای قلب ، نه یاخته های گوش در محل یاخته های چشم قرار می گیرند و نه بر عکس ،

خلاصه اینکه نطفه در دوران جنینی عوالم پر غوغائی را طی می کند تا به صورت طفلی متولد گردد، و همه اینها در پرتو خالقیت مستمر و مداوم الهی است ، در حالی که نقش ساده انسان در این خلقت فقط در یک لحظه تمام می شود و آن لحظه ریختن نطفه است در رحم و بس !
آیا این خود دلیل زنده ای بر مساءله معاد نیست ؟ که چنین قادر متعالی قدرت بر احیای مردگان را دارد؟!.
سپس به بیان دلیل سوم پرداخته ، می گوید: ((ما در میان شما مرگ را مقدر ساختیم ، و هرگز کسی بر ما پیشدستی نمی کند)) (نحن قدرنا بینکم الموت و ما نحن بمسبوقین).
آری ما هرگز مغلوب نخواهیم شد و اگر مرگ را مقدر کرده ایم نه به

خاطر این است که نمی توانیم عمر جاویدان بدهیم .
بلکه هدف این بوده است که گروهی از شما را ببریم و گروه دیگری را جای آنها بیاوریم ، و سرانجام شما را در جهانی که نمی دانید آفرینش تازه بخشیم)) (علی ان نبدل امثالکم و ننشئکم فیما لا تعلمون).
در تفسیر این دو آیه نظر دیگری غیر از آنچه در بالا گفتیم نیز وجود دارد و آن اینکه آیه دوم بیان هدف آیه اول نیست بلکه دنباله آن است می گوید: ما هرگز عاجز و مغلوب نیستیم از اینکه گروهی را ببریم و گروه دیگری را جانشین آنها سازیم .
در مورد جمله ((علی ان نبدل امثالکم)) نیز دو تفسیر وجود دارد: یکی همان تفسیری است که در بالا ذکر کردیم که در میان مفسران مشهور است ، و مطابق آن سخن از تبدیل اقوام در این دنیا است ، تفسیر دوم می گوید: منظور از ((امثال)) خود انسانها هستند که در قیامت باز می گردند، و تعبیر به ((مثل)) به خاطر آن است که انسان با تمام خصوصیاتش باز نمی گردد، بلکه در زمان دیگر و کیفیات تازه ای از نظر جسم و روح خواهد بود.
ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد، و به هر حال هدف این است که از مساءله مرگ استدلالی برای رستاخیز بیان کند، استدلال را می توان به این صورت توضیح داد: خداوند حکیم که انسانها را آفریده و مرتبا گروهی می میرند و گروه دیگری جانشین آنها می شوند هدفی داشته ، اگر این هدف تنها زندگی دنیا بوده سزاوار است که عمر انسان جاودان باشد، نه آنقدر کوتاه و آمیخته با هزاران ناملائمات که به آمد و رفتش نمی ارزد.

بنابراین قانون مرگ به خوبی گواهی می دهد که اینجا یک گذرگاه است نه یک منزلگاه : یک پل است ، نه یک مقصد، چرا که اگر مقصد و منزل بود باید دوام می داشت .

جمله ((و ننشئکم فیما لا تعلمون)) (شما را می آفرینیم به صورتهائی که نمی دانید) ظاهرا اشاره به آفرینش انسان در قیامت است که می تواند هدفی برای مرگ و حیات این دنیا باشد.
بدیهی است چون هیچکس سرای آخرت را ندیده ، از اصول و نظاماتی را که بر آن حاکم است بیخبرند، حتی بیان حقیقت آن در قالب الفاظ ما نمی گنجد تنها شبحی از آنرا از دور می بینیم .
ضمنا آیه فوق کاملا بیانگر این واقعیت است که شما را در جهان نوین و با اشکال و شرائط تازه می آفرینیم که از آن خبر ندارید.
در آخرین آیه مورد بحث سخن از چهارمین دلیل معاد است می فرماید: ((شما نشئه اولی (این جهان) را دانستید چگونه متذکر نمی شوید که نشئه و عالم دیگری بعد از آن است)) (و لقد علمتم النشاة الاولی فلو لا تذکرون).
این دلیل را به دو گونه می توان بیان کرد: نخست اینکه فی المثل اگر ما از بیابانی بگذریم و در آن قصر بسیار مجلل و باشکوهی با محکمترین و عالیترین مصالح ، و تشکیلات وسیع و گسترده ، ببینیم ، و بعد به ما بگویند اینهمه تشکیلات و ساختمان عظیم برای این است که فقط قافله کوچکی چند ساعتی در آن بیاساید و برود، پیش خود می گوئیم این کار حکیمانه نیست ، زیرا تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 245
برای چنین هدفی مناسب این بود چند خیمه کوچک برپا شود.
دنیای با این عظمت و اینهمه کرات و خورشید و ماه و انواع موجودات زمینی نمی تواند برای هدف کوچکی مثل زندگی چند روزه بشر در دنیا آفریده شده باشد، وگرنه آفرینش جهان پوچ و بی حاصل است ، این تشکیلات عظیم برای موجود شریفی مثل انسان آفریده شده تا خدای بزرگ را از آن بشناسد معرفتی که در زندگی دیگر سرمایه بزرگ او است .
این بیان در حقیقت شبیه همان است که در آیه 27 سوره ص درباره معاد آمده است و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا: ((ما آسمان و زمین و آنچه را در میان آنهاست بیهوده نیافریده ایم این گمان کافران است)).
دیگر اینکه صحنه های معاد را در این جهان در هر گوشه و کنار با چشم خود می بینید، همه سال در عالم گیاهان صحنه رستاخیز تکرار می شود، زمینهای مرده را با نزول قطرات حیاتبخش باران زنده می کند، چنانکه در آیه 39 سوره فصلت می فرماید: ان الذی احیاها لمحی الموتی ((کسی که این زمینهای مرده را زنده می کند هم او است که مردگان را زنده می کند))!
در آیه 6 سوره حج نیز به همین معنی اشاره شده است .

نکته :
دلیلی برای اثبات حجیت قیاس
در اصول فقه ما این مساءله مطرح است که نمی توان احکام شرع را از طریق قیاس ثابت کرد، فی المثل بگوئیم چون زن حائض روزه خود را قضا می کند نماز خود را نیز باید قضا کند (و به اصطلاح باید از کلی به جزئی راه پیدا کرد نه از یک جزء به جزئی دیگر) هر چند علمای اهل سنت غالبا قیاس را به عنوان تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 246
یکی از منابع تشریع در فقه اسلامی پذیرفته اند، هر چند جمعی از آنها در مساءله نفی حجیت قیاس با ما موافقند.
جالب اینکه بعضی از طرفداران قیاس از آیه فوق (و لقد علمتم النشاة الاولی فلو لا تذکرون) خواسته اند برای مقصود خود استدلال کنند! چون خداوند می گوید حال نشاة اخری (قیامت) را بر نشاة اولی (دنیا) قیاس کنید.
ولی این استدلال عجیبی است زیرا ((اولا)) آنچه در آیه فوق آمده یک استدلال عقلی و قیاس منطقی است ، چون منکران معاد می گفتند خدا چگونه قدرت دارد استخوان پوسیده را زنده کند؟ قرآن در جواب آنها می گوید: همان کسی که قدرت داشت شما را در آغاز بیافریند بعدا نیز چنین قدرتی را دارد، در حالی که قیاس ظنی در احکام شرعی هیچگاه چنین نیست ، زیرا ما احاطه به مصالح و مفاسد تمام احکام شرع نداریم .
ثانیا آنها که قیاس را ممنوع می دادند ((قیاس اولویت)) را استثنا کرده اند فی المثل اگر قرآن می گوید: ((نسبت به پدر و مادر کمترین سخن خشونت آمیز نگوئید)) به طریق اولی می فهمیم نباید آزار بدنی به آنها برسانیم ، آیه مورد بحث از قبیل ((قیاس اولویت)) است و ربطی به قیاس ظنی مورد نزاع ندارد چرا که در آغاز که هیچ چیزی وجود نداشت خداوند کره زمین و خاک را آفرید و انسان را از آن خاک خلقت کرد، در آخرت حداقل خاکهای انسان موجود است ، و لذا در قرآن مجید در آیه 27 روم می خوانیم : و هو الذی یبدؤ الخلق ثم یعیده و هو اءهون علیه ((او کسی است که آفرینش را آغاز کرد سپس آنرا بازمی گرداند و این کار برای او آسانتر است)).
این سخن را با حدیثی پایان می دهیم که فرمود: عجبا کل العجب للمکذب بالنشاة الاخری و هو یری النشاة الاولی ، و عجبا للمصدق بالنشاة الاخرة و هو یسعی لدار الغرور: ((بسیار شگفت انگیز است کار کسی که نشاءه دیگر تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 247
را انکار می کند در حالی که نشاءه اولی را می بیند و بسیار تعجب آور است کسی که به نشاءه آخرت ایمان دارد اما تمام تلاش او برای دنیا است)). الواقعه

آیه 63-67
آیه و ترجمه
أَ فَرَءَيْتُم مَّا تحْرُثُونَ(63)
ءَ أَنتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نحْنُ الزَّرِعُونَ(64)
لَوْ نَشاءُ لَجَعَلْنَهُ حُطماً فَظلْتُمْ تَفَكَّهُونَ(65)
إِنَّا لَمُغْرَمُونَ(66)
بَلْ نحْنُ محْرُومُونَ(67)
ترجمه :63 - آیا هیچ درباره آنچه کشت می کنید اندیشیده اید؟
64 - آیا شما آن را می رویانید، یا ما می رویانیم ؟
65 - هرگاه بخواهیم آن را تبدیل به کاه درهم کوبیده می کنیم به گونه ای که تعجب کنید!
66 - (به گونه ای که بگوئید:) به راستی ما زیان کرده ایم .
67 - بلکه ما به کلی محروميم .
تفسیر:زارع خداوند است یا شما؟!
تاکنون چهار دلیل از دلائل هفتگانه ای را که در این سوره برای معاد ذکر شده خوانده ایم .
آیات مورد بحث و آیات آینده به سه دلیل دیگر که هر کدام نمونه ای از قدرت بی پایان خدا در زندگی انسان است اشاره می کند که یکی مربوط به آفرینش دانه های غذائی و دیگری آب و سومی آتش است ، زیرا سه

رکن اساسی زندگی انسان را اینها تشکیل می دهد، دانه های گیاهی مهمترین ماده غذائی انسان محسوب می شود، و آب مهمترین مشروب ، و آتش مهمترین وسیله برای اصلاح مواد غذائی و سایر امور زندگی است .
نخست می فرماید: ((آیا هیچ درباره آنچه کشت می کنید اندیشیده اید؟! (افراءیتم ما تحرثون).
((آیا شما آنرا می رویانید یا ما می رویانیم))؟ (اءاءنتم تزرعونه ام نحن الزارعون).
جالب اینکه در آیه اول تعبیر به ((تحرثون)) از ماده ((حرث)) (بر وزن درس) می کند که به معنی کشت کردن (افشاندن دانه و آماده ساختن آن برای نمو است) و در آیه دوم تعبیر به ((تزرعونه)) از ماده ((زراعت)) می کند که به معنی رویانیدن است .
بدیهی است کار انسان تنها کشت است ، اما رویانیدن تنها کار خدا است ، و لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) نقل شده که فرمود: لا یقولن احدکم زرعت و لیقل حرثت (فان الزارع هو الله): ((هیچیک از شما نگوید: من زراعت کردم ، بلکه گوید کشت کردم)) (زیرا زارع حقیقی

خدا است).
شرح این دلیل چنین است که انسان کاری را که در مورد زراعت می کند بی شباهت به کار او در مورد تولد فرزند نیست ، دانه ای را می افشاند و کنار می رود، این خداوند است که در درون دانه یک سلول زنده بسیار کوچک آفریده که وقتی در محیط مساعد قرار گرفت در آغاز از مواد غذائی آماده در خود دانه استفاده می کند، جوانه می زند، و ریشه می دواند، سپس با سرعت عجیبی تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 250
از مواد غذائی زمین کمک می گیرد، و دستگاه های عظیم و لابراتوارهای موجود در درون گیاه به کار می افتد و غوغائی برپا می کند ساقه و شاخه و خوشه را می سازد و گاه از یک تخم صدها یا هزاران تخم برمی خیزد.
دانشمندان می گویند: تشکیلاتی که در ساختمان یک گیاه به کار رفته از تشکیلات موجود در یک شهر عظیم صنعتی با کارخانه های متعددش شگفت انگیزتر و به مراتب پیچیده تر است .
آیا کسی که چنین قدرتی دارد از احیای مجدد مردگان عاجز است .
در آیه بعد برای تاءکید روی این مساءله که انسان هیچ نقشی در مساءله نمو و رشد گیاهان جز افشاندن دانه ندارد می افزاید اگر ما بخواهیم این زراعت را تبدیل به یک مشت کاه درهم کوبیده شده می کنیم به گونه ای که تعجب کنید))! (لو نشاء لجعلناه حطاما فظلتم تفکهون).
آری می توانیم تندباد سمومی بفرستیم که آنرا قبل از بستن دانه ها خشک کرده درهم بشکند، یا آفتی برای آن مسلط کنیم که محصول را از بین ببرد، و نیز می توانیم سیل ملخها را بر آن بفرستیم ، و یا گوشه ای از یک صاعقه بزرگ را بر آن مسلط سازیم ، به گونه ای که چیزی جز یک مشت کاه خشکیده از آن باقی نماند، و شما از مشاهده منظره آن در حیرت و ندامت فرورویدِ.
آیا اگر زارع حقیقی شما بودید این امور امکان داشت ؟ پس بدانید همه این برکات از جای دیگر است . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 251
((حطام)) از ماده ((حطم)) (بر وزن حتم) در اصل به معنی شکستن چیزی است ، و غالبا به شکستن اشیاء خشک مانند استخوان پوسیده ، و یا ساقه های خشک گیاهان اطلاق می شود و در اینجا منظور کاه است .
این احتمال نیز داده شده است که منظور از حطام در اینجا پوسیدن تخمها در زیر زمین و عدم رویش آنها باشد.
((تفکهون)) از ماده ((فاکهة)) به معنی میوه است ، سپس ((فکاهت)) به مزاح و شوخی و گفتن لطیفه ها که میوه جلسات انس است اطلاق شده ، ولی این ماده گاهی به معنی تعجب و حیرت نیز آمده ، و آیه مورد بحث از این قبیل است .
این احتمال نیز وجود دارد همانگونه که انسان به هنگام ((خشم)) گاهی

می خندد که نام آنرا خنده خشم می گذارند در هنگام مصائب سخت و سنگین نیز به شوخی می پردازد بنابراین منظور شوخی به خاطر مصیبت است .
آری تعجب می کنید و به حیرت فرومی روید و می گوئید: ((به راستی که ما زیان کردیم و سرمایه ز کف دادیم ، و چیزی به دست نیاوردیم)) (انا لمغرمون)(2 و 3).
((بلکه ما به کلی محروم و بیچاره هستیم)) (بل نحن محرومون).
آیا اگر زارع حقیقی شما بودید چنین سرنوشتی امکانپذیر بود؟ اینها تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 252
نشان می دهد که اینهمه آوازه ها از او است ، و هم او است که از یک دانه ناچیز، گیاهان پرطراوت و گاه صدها یا هزاران دانه تولید می کند، گیاهانی که دانه هایش خوراک انسانها، و شاخ و برگش غذای حیوانات ، و گاه ریشه ها و سایر اجزایش درمان انواع دردهاست . الواقعه
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 253
آیه 68-74
آیه و ترجمه
أَ فَرَءَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِى تَشرَبُونَ(68)
ءَ أَنتُمْ أَنزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نحْنُ الْمُنزِلُونَ(69)
لَوْ نَشاءُ جَعَلْنَهُ أُجَاجاً فَلَوْ لا تَشكُرُونَ(70)
أَ فَرَءَيْتُمُ النَّارَ الَّتى تُورُونَ(71)
ءَ أَنتُمْ أَنشأْتُمْ شجَرَتهَا أَمْ نحْنُ الْمُنشِئُونَ(72)
نحْنُ جَعَلْنَهَا تَذْكِرَةً وَ مَتَعاً لِّلْمُقْوِينَ(73)
فَسبِّحْ بِاسمِ رَبِّک الْعَظِيمِ(74)
ترجمه :68- آیا به آبی که می نوشید اندیشیده اید؟
69 - آیا شما آن را از ابر نازل می کنید؟ یا ما نازل می کنیم ؟
70 - هرگاه بخواهیم این آب گوارا را، تلخ و شور قرار می دهیم ، پس چرا شکر نمی کنید؟،
71 - آیا درباره آتشی که می افروزید فکر کرده اید؟
72 - آیا شما درخت آن را آفریده اید؟ یا ما آفریده ایم ؟
73 - ما آن را وسیله یادآوری (برای همگان) و وسیله زندگی برای مسافران قرار داده ایم .
74 - حال که چنین است به نام پروردگار بزرگت تسبیح کن (و او را پاک و منزه بشمارر). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 254
تفسیر:این آب و آتش از کیست ؟
در این آیات اشاره به ششمین و هفتمین دلیل معاد، در این بخش از آیات سوره واقعه می کند که بیانگر قدرت خداوند بر همه چیز و بر احیای

مردگان است .
نخست می فرماید: ((آیا به آبی که می نوشید اندیشیده اید؟ (اءفراءیتم الماء الذی تشربون).
((آیا شما آنرا از ابر نازل می کنید؟ یا ما نازل می کنیم))؟ (ءاءنتم انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون).
((مزن)) (بر وزن حزن) آنگونه که ((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: به معنی ((ابرهای روشن)) است ، و بعضی آنرا به ((ابرهای باران زا)) تفسیر کرده اند.
این آیات وجدان انسانها را در برابر یک سلسله سؤ الها قرار می دهد و از آنها اقرار می گیرد، و در واقع می گوید: آیا درباره این آبی که مایه حیات شما است و پیوسته آنرا می نوشید هرگز فکر کرده اید؟
چه کسی به آفتاب فرمان می دهد بر صفحه اقیانوسها بتابد، و از میان آبهای شور و تلخ تنها ذرات آب خالص و شیرین و پاک از هر گونه آلودگی را جدا ساخته ، و به صورت بخار به آسمان بفرستد؟
چه کسی به این بخارات دستور می دهد دست به دست هم دهند و فشرده شوند، و قطعات ابرهای باران زا را تشکیل دهند؟ تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 255
چه کسی دستور حرکت به بادها و جابجا کردن قطعات ابرها و فرستادن آنها را بر فراز زمینهای خشک و مرده می دهد؟
چه کسی به طبقات بالای هوا این خاصیت را بخشیده که به هنگام سرد شدن توانائی جذب بخار را از دست دهد، و در نتیجه بخارات موجود به صورت قطرات باران ، نرم و ملایم ، آهسته و پی درپی ، بر زمینها فرود آیند؟
اگر یکسال خورشید اعتصاب کند، بادها از حرکت بایستند، قطعات بالای جو بخارات را مصرانه در خود نگهدارند، و آسمان بر زمین بخیل گردد، آنچنان که زرع و نخیل لب تر نکنند، همه شما از تشنگی هلاک می شوید، و حیوانات و باغها و زراعتهای شما می خشکد.
کسی که این قدرت را دارد که با وسایلی اینچنین ساده آنچنان برکاتی برای شما فراهم سازد، آیا قادر بر احیای مردگان نیست ؟ این خود یکنوع احیای مردگان است احیای زمینهای مرده که ، هم نشانه توحید و عظمت خدا است و هم دلیل بر رستاخیز و معاد.
و اگر می بینیم در آیات فوق فقط روی آب نوشیدنی تکیه شده و از تاءثیر آن در مورد حیات حیوانات و گیاهان سخنی به میان نیامده به خاطر اهمیت فوق العاده آب برای حیات خود انسان است ، بعلاوه در آیات قبل اشاره ای به مساءله زراعت شده بود و نیازی به تکرار نبود.
جالب اینکه اهمیت آب و نقش آن در زندگی بشر نه تنها با گذشت زمان و

پیشرفت صنایع و علم و دانش انسان کم نمی شود، بلکه بر عکس ، انسان صنعتی نیاز بیشتری به آب دارد، لذا بسیاری از مؤ سسات عظیم صنعتی فقط در کنار رودخانه های عظیم قدرت فعالیت دارند.
سرانجام در آیه بعد برای تکمیل همین بحث می افزاید: ((اگر بخواهیم
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 256
این آب گوارا و شیرین را به صورت تلخ و شور قرار می دهیم)) (لو نشاء جعلناه اجاجا).
((پس چرا شکر این نعمت بزرگ را بجا نمی آورید))؟ (فلو لا تشکرون).
آری اگر خدا می خواست به املاح محلول در آب نیز اجازه می داد که همراه ذرات آب تبخیر شوند، و دوش به دوش آنها به آسمان صعود کنند، و ابرهائی شور و تلخ تشکیل داده ، قطره های بارانی درست همانند آب دریا شور و تلخ فروریزند! اما او به قدرت کامله اش این اجازه را به املاح نداد، نه تنها املاح در آب ، بلکه میکربهای موذی و مضر و مزاحم نیز اجازه ندارند همراه بخارات آب به آسمان صعود کنند، و دانه های باران را آلوده سازند به همین دلیل قطرات باران هرگاه هوا آلوده نباشد خالصترین ، پاکترین ، و گواراترین آبها است .
((اجاج)) از ماده ((اج)) (بر وزن حج) در اصل از ((اجیج)) آتش یعنی برافروختگی و سوزندگی آن گرفته شده است ، و به آبهائی که به خاطر شوری یا تلخی و حرارت دهان را می سوزاند اجاج می گویند.
این سخن را با حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) پایان می دهیم در این حدیث می خوانیم : ان النبی کان اذا شرب الماء قال الحمد لله الذی سقانا عذبا فراتا برحمته و لم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا!: ((هنگامی که حضرت آب می نوشید می فرمود: ((حمد برای خداوندی که به رحمتش ما را از آب شیرین و گوارا سیراب کرد، و آنرا به خاطر گناهانمان شور و تلخ قرار نداد))!.
سرانجام به هفتمین و آخرین دلیل معاد در این سلسله آیات می رسیم و آن تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 257
آفرینش آتش است ، آتشی که از مهمترین ابزار زندگی بشر، و مؤ ثرترین وسیله در تمام صنایع است ، می فرماید: ((آیا هیچ درباره آتشی که می افروزید اندیشیده اید))؟ (اءفراءیتم النار التی تورون).
((آیا شما درخت آن را آفریده اید یا ما آفریده ایم))؟ (ءاءنتم اءنشاتم شجرتها ام نحن المنشئون).
((تورون)) از ماده ((وری)) (بر وزن نفی) به معنی مستور ساختن است و به آتشی که در وسائل آتش افروزی نهفته است و آنرا از طریق جرقه زدن بیرون می آورند ((وری)) و ((ایراء)) می گویند.
توضیح اینکه : برای افروختن آتش و ایجاد جرقه نخستین که امروز از

کبریت و فندک و مانند آن استفاده می کنند در گذشته گاه از آهن و سنگ چخماق بهره می گرفتند، و آنها را به یکدیگر می زدند و جرقه ظاهر می شد، اما اعراب حجاز از دو نوع درخت مخصوص که در بیابانها می روئید و بنام ((مرخ)) و ((عفار)) نامیده می شد به عنوان دو چوب آتش زنه استفاده می کردند، اولی را زیر قرار می دادند و دومی را روی آن می زدند، و مانند سنگ و چخماق جرقه از آن تولید می شد.
غالب مفسران آیات فوق را به همین معنی تفسیر کرده اند که خداوند می خواهد از آتشی که در چوب اینگونه درختان نهفته شده و از آن به عنوان آتش زنه استفاده می شود استدلال بر نهایت قدرت خود کند، که در ((شجر اخضر)) (درخت سبز) آتش و نار آفریده است ، در حالی که جان درخت در آب است ، آب کجا و آتش کجا؟!
آن کس که چنین توانائی دارد که این آب و آتش را در کنار هم بلکه در درون هم نگهداری کند چگونه نمی تواند مردگان را لباس حیات بپوشاند
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 258
و در رستاخیز زنده کند؟
شبیه همین دلیل برای معاد در آیات آخر سوره ((یس)) نیز آمده است ، الذی جعل لکم من الشجر الاخضر نارا فاذا انتم منه توقدون ((همان کسی که برای شما از درخت سبز آتش آفرید و شما به وسیله آن آتش می افروزید)) (یس 80).
ولی همانگونه که در تفسیر آیه فوق مشروحا بیان کردیم این تعبیر قرآنی می تواند اشاره به دلیل لطیفتری که همان رستاخیز انرژیهاست بوده باشد، و به تعبیر دیگر در اینجا سخن تنها از ((آتش زنه)) نیست ، بلکه سخن از خود آتش گیر یعنی چوب و هیزم که به هنگام سوختن آنهمه حرارت و انرژی را آزاد می کند، نیز هست .
توضیح اینکه : از نظر علمی ثابت شده آتشی که امروز به هنگام سوختن چوبها مشاهده می کنیم همان حرارتی است که درختان طی سالیان دراز از آفتاب گرفته ، و در خود ذخیره کرده اند، ما فکر می کنیم تابش پنجاه سال نور آفتاب بر بدنه درخت از میان رفته ، غافل از اینکه تمام آن حرارت در درخت ذخیره شده ، و به هنگامی که جرقه آتش به چوبه ای خشک می رسد و شروع به سوختن می کند آن حرارت و نور و انرژی را پس می دهند.
یعنی در اینجا رستاخیز و معادی برپا می شود، و انرژیها مرده از نو زنده می شوند و جان می گیرند، و به ما می گویند: خدائی که رستاخیز ما را فراهم ساخت قدرت دارد که رستاخیز شما انسانها را نیز فراهم سازد!
(برای توضیح بیشتر در این زمینه به بحث مشروحی که در جلد 18 صفحه 461 تا 467 بیان کرده ایم مراجعه کنید).

جمله ((تورون)) که به معنی آتش افروختن است گرچه معمولا در اینجا به استفاده از ((آتش زنه)) تفسیر شده ، ولی هیچ مانعی ندارد که آتشگیره (هیزم) تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 259
را نیز شامل می شود، زیرا به هر حال آتشی است پنهان که آشکار می گردد.
البته این دو معنی با هم منافات ندارد، معنی اول را عموم مردم می فهمند و معنی دوم که معنی دقیقتری است با گذشت زمان و پیشرفت علم و دانش آشکار گشته .
در آیه بعد برای تاءکید بحثهای فوق می افزاید: ((ما این آتشی را که از این درختان خارج می شود وسیله یادآوری برای همگان و نیز وسیله زندگی برای مسافران قرار داده ایم)) (نحن جعلناها تذکرة و متاعا للمقوین).
بازگشت آتش از درون درختان سبز از یک سو یادآور بازگشت روح به بدنهای بیجان در رستاخیز است ، و از سوی دیگر این آتش تذکری است نسبت به آتش دوزخ ، چرا که طبق حدیثی پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: ناركم هذه التی توقدون جزء من سبعین جزءا من نار جهنم ((این آتشی که برمی افروزید یک جزء از هفتاد جزء آتش دوزخ است))!.
و اما تعبیر به ((متاعا للمقوین)) اشاره کوتاه و پرمعنی به فوائد دنیوی این آتش است ، زیرا در معنی ((مقوین)) دو تفسیر آمده ، نخست اینکه : از ماده ((قواء)) (بر وزن کتاب) به معنی بیابان خشک و خالی است ، بنابراین ((مقوین)) به کسانی می گویند که در بیابانها گام می نهند، و از آنجا که افراد بادیه نشین غالبا فقیرند گاه این تعبیر در معنی ((فقیر)) نیز به کار رفته است .
تفسیر دوم اینکه : از ماده ((قوت)) و به معنی ((نیرومندان)) است ، بنابراین واژه مزبور از لغاتی است که در دو معنی متضاد به کار می رود.
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 260
درست است که آتش و درختان ((آتش زنه)) و ((آتشگیره)) مورد استفاده همگان است ، ولی چون مسافران برای دفع سرما و طبخ غذا مخصوصا در سفرهای قدیم به وسیله قافله ها بیش از همه محتاج به آن بودند روی آن تکیه شده است .
استفاده ((اقویاء)) از آتش نیز به خاطر گستردگی زندگی آنها روشن است ، مخصوصا اگر این بحث را گسترش به جهان امروز دهیم که چگونه حرارت ناشی از انواع آتشها دنیای صنعتی را به حرکت در می آورد، و چرخهای عظیم کارخانجات را به گردش وامی دارد که اگر این شعله عظیم (که همه از درختان است ، حتی آتشی که از زغال سنگ و یا مواد نفتی گرفته می شود آن هم نیز بلاواسطه یا بالواسطه به گیاهان باز می گردد)

روزی خاموش شود نه تنها چراغ تمدن که چراغ زندگی انسانها نیز خاموش خواهد گشت .
بدون شک آتش یکی از مهمترین اکتشافات بشر است در حالی که تمام نقش ایجاد در آنرا آفرینش بر عهده گرفته ، و نقش انسان در آن بسیار ناچیز و بی ارزش است ، و نیز بدون شک از زمانی که آتش کشف شد بشریت در مرحله تازه ای از تمدن خود گام نهاد.
آری قرآن مجید در همین یک جمله کوتاه به تمام این حقایق به صورت سربسته اشاره کرده است .
این نکته نیز قابل توجه است که در آیه فوق نخست فایده معنوی آتش که تذکر رستاخیز است مطرح شده ، و بعد فایده دنیوی آن ، چرا که اولی اهمیت بیشتری دارد بلکه اصل و اساس را تشکیل می دهد.
در مورد ذکر این نعمتهای سه گانه (دانه های غذائی - آب - آتش) ترتیبی رعایت شده که یک ترتیب کاملا طبیعی است ، انسان نخست به سراغ دانه های غذائی می رود، بعد آنها را با آب می آمیزد، و سپس آنرا با آتش طبخ و آماده برای تغذیه می کند! تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 261
در آخرین آیه مورد بحث به عنوان نتیجه گیری می فرماید: ((حال که چنین است به نام پروردگار بزرگت تسبیح کن و او را پاک و منزه بشمر)) (فسبح باسم ربک العظیم).
آری خداوندی که اینهمه نعمت را آفریده ، و هر کدام یادآور توحید و معاد و قدرت و عظمت او است شایسته تسبیح و تنزیه از هر گونه عیب و نقص است .
او هم ((رب)) است و پروردگار، و هم ((عظیم)) است و قادر و مقتدر گرچه مخاطب در این جمله پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) است ولی ناگفته پیدا است که منظور همه انسانها می باشد.
نکته :
در اینجا لازم است به چند حدیث پرمعنی در ارتباط با آیات فوق از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و امیر مؤ منان علی (علیه السلام) اشاره کنیم :
1 - در تفسیر ((روح المعانی)) در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم : ((شبی از شبها حضرت به هنگام نماز و خواندن سوره واقعه وقتی به آیه اءفراءیتم ما تمنون اءاءنتم تخلقونه ام نحن الخالقون رسید، سه بار عرض کرد: بل انت یا رب : ((بلکه تو خالق انسان هستی ای پروردگار)) و هنگامی که به آیه اءاءنتم تزرعونه ام نحن الزارعون رسید باز سه مرتبه عرض کرد: بل انت یا رب ((بلکه زارع حقیقی توئی ای پروردگار)) و هنگامی که به آیه اءاءنتم انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون رسید باز سه مرتبه عرض کرد: بل انت یا رب : ((توئی که باران تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 262

را از ابرها فرومی فرستی ای پروردگار)) سپس آیه اءاءنتم انشاءتم شجرتها ام نحن المنشئون را تلاوت فرمود، و سه بار عرض کرد: بل انت یا رب : ((توئی که درختان آتش زا را آفریده ای پروردگار)).
از این حدیث استفاده می شود که مناسب است انسان در برابر جمله هائی که به عنوان استفهام تقریری در قرآن مجید آمده است پاسخ مساعد دهد گوئی خدا با او سخن می گوید سپس حقیقت آنرا در روح و جان خود زنده کند و تنها به تلاوت بی روح و فاقد اندیشه قناعت نکند.
2 - در حدیث دیگری از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) آمده است که فرمود: لا تمنعوا عباد الله فضل الماء و لا کلاء و لا نارا فان الله تعالی جعلها متاعا للمقوین و قوة للمستضعفین : ((هرگز بندگان خدا را از آب اضافی که در اختیار دارید منع نکنید، و نه از مرتع اضافی ، و نه از آتش ، چرا که خداوند اینها را وسیله زندگی مسافران و مایه قوت نیازمندان قرار داده است)).
3 - در حدیث دیگری می خوانیم : ((هنگامی که آیه فسبح باسم ربک العظیم نازل شد پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: اجعلوها فی رکوعکم آنرا ذکر رکوع خود قرار دهید)) (در رکوع خود بگوئید سبحان ربی العظیم و بحمده). الواقعه
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 263
آیه 75-82
آیه و ترجمه
فَلا أُقْسِمُ بِمَوَقِعِ النُّجُومِ(75)
وَ إِنَّهُ لَقَسمٌ لَّوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ(76)
إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ(77)
فى كِتَبٍ مَّكْنُونٍ(78)
لا يَمَسهُ إِلا الْمُطَهَّرُونَ(79)
تَنزِيلٌ مِّن رَّب الْعَلَمِينَ(80)
أَ فَبهَذَا الحْدِيثِ أَنتُم مُّدْهِنُونَ(81)
وَ تجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ(82)
ترجمه :75 - سوگند به جایگاه ستارگان ، و محل طلوع و غروب آنها.
76 - و این سوگندی است بسیار بزرگ اگر بدانید!
77 - که آن قرآن کریمی است
78 - که در کتاب محفوظ جای دارد.
79 - و جز پاکان نمی توانند آن را مس کنند.
80 - این چیزی است که از سوی پروردگار عالمیان نازل شده .
81 - آیا این سخن را (این قرآن را با اوصافی که گفته شد) سست و کوچک می شمرید؟

82 - و به جای شکر روزیهائی که به شما داده شده آن را تکذیب می کنید؟ تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 264
تفسیر:تنها پاکان به حریم قرآن راه می یابند
در تعقیب بحثهای فراوانی که در آیات قبل با ذکر هفت دلیل درباره معاد آمد در این آیات سخن از اهمیت قرآن مجید است ، چرا که مساءله نبوت و نزول قرآن بعد از مساءله مبداء و معاد مهمترین ارکان اعتقادی را تشکیل می دهد، بعلاوه قرآن مجید در زمینه دو اصل توحید و معاد بحثهای عمیقی دارد، و تحکیم پایه های آن تحکیم این دو اصل محسوب می شود.
نخست با یک سوگند عظیم سخن را شروع کرده ، می فرماید: ((سوگند به جایگاه ستارگان و محل طلوع و غروب آنها))! (فلا اقسم بمواقع النجوم).
بسیاری از مفسران را عقیده بر این است که ((لا)) در اینجا به معنی نفی نیست ، بلکه زائده ، و برای تاءکید است ، چنانکه در آیات دیگر قرآن همین تعبیر در مورد سوگند به روز قیامت ، و نفس لوامه ، و پروردگار مشرقها و مغربها، و شفق ، و مانند آن آمده است .
در حالی که بعضی دیگر ((لا)) را در اینجا به معنی نفی و اشاره به این می دادند که مطلب مورد قسم از آن پراهمیت تر است که به آن سوگند یاد شود، همانگونه که در تعبیرات روزمره نیز گاه می گوئیم : ((ما به فلان موضوع قسم نمی خوریم)).
ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد، چرا که در قرآن به ذات پاک خدا صریحا سوگند یاد شده ، مگر ستارگان از آن برترند که به آنها قسم یاد شود؟!
مفسران در مورد ((مواقع النجوم)) تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند:
نخست همان که در بالا گفتیم یعنی جایگاه ستارگان و مدارات و مسیر آنها.
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 265
دیگر اینکه منظور محل طلوع و غروب آنها است .
و دیگر اینکه منظور سقوط ستارگان در آستانه رستاخیز و قیامت است .
بعضی نیز آنرا تنها به معنی غروب ستارگان تفسیر کرده اند.
بعضی هم به پیروی پاره ای از روایات آنرا اشاره به نزول قسمتهای مختلف قرآن در فواصل زمانی متفاوت می دادند (زیرا ((نجوم)) جمع ((نجم)) در مورد کارهای تدریجی به کار می رود).
گرچه منافاتی بین این معانی نیست ، و ممکن است همه در آیه فوق جمع باشد، ولی تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می رسد، چرا که به هنگام نزول این آیات غالب مردم اهمیت این سوگند را نمی دانستند امروز برای ما روشن شده است که ستارگان آسمان هر کدام جایگاه مشخصی دارد، و مسیر و مدار آنها که طبق قانون جاذبه و دافعه تعیین می شود بسیار دقیق و حساب شده است . و سرعت سیر آنها هر کدام با برنامه معینی انجام

می پذیرد.
این مساءله گرچه در کرات دوردست دقیقا قابل محاسبه نیست ، اما در منظومه شمسی که خانواده ستارگان نزدیک به ما را تشکیل می دهد دقیقا مورد بررسی قرار گرفته ، و نظام مدارات آنها به قدری دقیق و حساب شده است که انسان را به شگفتی وامی دارد.
هنگامی که به این نکته توجه کنیم که طبق گواهی دانشمندان تنها در کهکشان ما حدود یک هزار میلیون ستاره وجود دارد! و در جهان کهکشانهای زیادی موجود است که هر کدام مسیر خاصی دارند، به اهمیت این سوگند قرآن آشناتر می شویم .
در کتاب ((الله و العلم الحدیث)) می خوانیم :
((دانشمندان فلکی معتقدند این ستارگانی که از میلیاردها متجاوزند که قسمتی از آنها را با چشم غیر مسلح می توان دید، و قسمت (بسیار بیشتری) تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 266
را جز با تلسکوبها نمی توان دید. بلکه قسمتی از آنها با تلسکوب هم قابل مشاهده نیست فقط با وسائل خاصی می توان از آنها عکسبرداری کرد همه اینها در مدار مخصوص خود شناورند و هیچ احتمال این را ندارد که یکی از آنها در حوزه جاذبه ستاره دیگری قرار گیرد، یا با یکدیگر تصادف کنند، و در واقع چنین تصادفی همانند این است که فرض کنیم یک کشتی اقیانوس پیما در دریای مدیترانه با کشتی دیگری در اقیانوس کبیر تصادف کند در حالی که هر دو کشتی به یکسو و با سرعت واحدی در حرکتند و چنین احتمالی اگر محال نباشد لااقل بعید است))!.
با توجه به این اکتشافات علمی از وضع ستارگان اهمیت سوگند بالا روشنتر می گردد.
و به همین دلیل در آیه بعد می افزاید: ((و این سوگندی است بسیار بزرگ اگر بدانید)) (و انه لقسم لو تعلمون عظیم).
تعبیر به ((لو تعلمون)) (اگر بدانید) به خوبی گواهی می دهد که علم و دانش بشر در آن زمان این حقیقت را به طور کامل درک نکرده بود، و این خود یک اعجاز علمی قرآن محسوب می شود که در عصری که شاید هنوز عده ای می پنداشتند ستارگان میخهای نقره ای هستند که بر سقف آسمان کوبیده شده اند! یک چنین بیانی ، آنهم در محیطی که به حق محیط جهل و نادانی محسوب می شد از یک انسان عادی محال است صادر شود.
اکنون ببینیم این قسم عظیم برای چه منظوری ذکر شده ؟ آیه بعد پرده تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 267
از روی آن برداشته ، می گوید: ((آنچه محمد (صلی اللّه علیه و آله) آورده قرآن کریم است)) (انه لقرآن کریم).
و به این ترتیب به مشرکان لجوج که پیوسته اصرار داشتند این آیات نوعی

از کهانت است ، و یا العیاذ بالله سخنانی است جنون آمیز، یا همچون اشعار شاعران ، یا از سوی شیاطین است ، پاسخ می گوید که این وحی آسمانی است و سخنی است که آثار و عظمت و اصالت از آن ظاهر و نمایان است ، و محتوای آن حاکی از مبداء نزول آن می باشد و آنچنان این موضوع عیان است که حاجت به بیان نیست .
توصیف ((قرآن)) به ((کریم)) (با توجه به اینکه ((کرم)) در مورد خداوند به معنی احسان و انعام ، و در مورد انسانها به معنی دارا بودن اخلاق و افعال ستوده ، و به طور کلی اشاره به محاسن بزرگ است نیز اشاره به زیبائیهای ظاهری قرآن از نظر فصاحت و بلاغت الفاظ و جمله ها و هم اشاره به محتوای جالب آن است ، چرا که از سوی خدائی نازل شده که مبداء و منشا هر کمال و جمال و خوبی و زیبائی است .
آری هم گوینده قرآن کریم است ، و هم خود قرآن ، و هم آورنده آن ، و هم اهداف قرآن کریم است .
سپس به توصیف دوم این کتاب آسمانی پرداخته ، می افزاید: ((این آیات در کتاب مستوری جای دارد)) (فی کتاب مکنون).
در همان ((لوح محفوظ)) ((در علم خدا)) که از هر گونه خطا و تغییر و تبدیل محفوظ است . بدیهی است کتابی که از چنان مبداءی سرچشمه می گیرد و نسخه اصلی آن در آنجا است از هرگونه دگرگونی و خطا و اشتباه مصون است . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 268
و در سومین توصیف می فرماید: ((این کتاب را جز پاکان نمی توانند مس کنند))! (لا یمسه الا المطهرون).
بسیاری از مفسران به پیروی از روایاتی که از امامان معصوم (علیهم السلام) وارد شده این آیه را به عدم جواز مس کتابت قرآن بدون غسل و وضو تفسیر کرده اند.
در حالی که گروه دیگری آنرا اشاره به فرشتگان مطهری می دادند که از قرآن آگاهی دارند، یا واسطه وحی بر قلب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بوده اند، نقطه مقابل مشرکان که می گفتند: این کلمات را شیاطین بر او نازل کرده اند!
بعضی نیز آنرا اشاره به این معنی می دادند که حقایق و مفاهیم عالی قرآن را جز پاکان درک نمی کنند، همانگونه که در آیه 2 سوره بقره می خوانیم : ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین : ((این کتاب شکی در آن نیست ، و مایه هدایت پرهیزکاران است)) و به تعبیر دیگر حداقل پاکی که روح حقیقت جوئی است برای درک حداقل مفاهیم آن لازم است ، و هر قدر پاکی و قداست بیشتر شود درک انسان از مفاهیم قرآن و محتوای آن افزون خواهد شد.
ولی هیچ منافاتی در میان این سه تفسیر وجود ندارد و ممکن است همه در

مفهوم آیه جمع باشد.
در چهارمین و آخرین توصیف از قرآن مجید می فرماید: ((این قرآن از سوی پروردگار عالمیان نازل شده است)) (تنزیل من رب العالمین).
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 269
خدائی که مالک و مربی تمام جهانیان است این قرآن را برای ترتیب انسانها بر قلب پاک پیامبرش نازل کرده است ، و همانگونه که در جهان تکوین مالک و مربی او است ، در جهان تشریع نیز هر چه هست از ناحیه او می باشد.
سپس می افزاید: ((آیا این قرآن را با این اوصافی که گفته شد سست و کوچک می شمرید))؟! سهل است آنرا انکار و تکذیب می کنید؟! (افبهذا الحدیث انتم مدهنون).
در حالی که نشانه های صدق و حقانیت از آن به خوبی آشکار است و باید کلام خدا را با نهایت جدیت پذیرفت و به عنوان یک واقعیت بزرگ با آن روبرو شد.
((هذا الحدیث)) (این سخن) اشاره به قرآن است و ((مدهنون)) در اصل از ماده ((دهن)) به معنی روغن است ، و از آنجا که برای نرم کردن پوست تن یا اشیاء دیگر آنرا روغن مالی می کنند کلمه ((ادهان)) به معنی مدارا و ملایمت و گاه به معنی سستی و عدم برخورد جدی آمده است ، و نیز از آنجا که افراد منافق و دروغگو غالبا زبانهای نرم و ملایمی دارند این واژه احیانا به معنی تکذیب و انکار نیز به کار رفته است ، و هر دو معنی در آیه فوق محتمل است ، اصولا انسان چیزی را که باور دارد جدی می گیرد اگر آنرا جدی نگرفت دلیل بر این است که باور ندارد.
در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: ((شما به جای اینکه در برابر روزیهای خداداد، مخصوصا نعمت بزرگ قرآن شکر بجا آورید آنرا تکذیب می کنید))؟ (و تجعلون رزقکم انکم تکذبون). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 270
بعضی گفته اند: منظور این است که بهره شما از قرآن تنها تکذیب است ، و یا شما تکذیب را وسیله رزق و معاش خود قرار داده اید.
ولی تفسیر اول از دو تفسیر اخیر با آیات پیشین متناسبتر به نظر می رسد، و با شاءن نزولی که برای این آیه ذکر شد نیز هماهنگتر است ، چرا که بسیاری از مفسران از ((ابن عباس)) نقل کرده اند که در یکی از سفرها همراهان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) گرفتار تشنگی شدیدی شدند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) دعا کرد بارانی نازل شد و همه سیراب شدند، ولی در این میان حضرت (صلی اللّه علیه و آله) شنید که مردی می گوید: به برکت طلوع فلان ستاره باران نازل گردید! (در عصر جاهلیت عربها معتقد به ((انواء)) بودند و منظورشان از آن ستارگانی بود

که در فواصل مختلفی در آسمان ظاهر می شدند، و عرب جاهلی عقیده داشت همراه ظهور هر یک از این ستارگان بارانی می بارد، و لذا تعبیر می کردند ((مطرنا بنوء فلان)) ((این باران از برکت طلوع فلان ستاره است))! و این یکی از مظاهر شرک و بت پرستی و ستاره پرستی بود).
قابل توجه اینکه در بعضی از روایات نقل شده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) کمتر آیات را تفسیر می کرد ولی از جمله مواردی که آنرا تفسیر نمود همین آیه بود که فرمود: ((منظور از تجعلون رزقکم انکم تکذبون این است که بجای شکر روزیهایتان ، تکذیب می کنید)). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 271
نکته ها:
1 - ویژگیهای قرآن مجید
از چهار توصیفی که در آیات فوق درباره قرآن ذکر شده چنین می توان نتیجه گرفت که عظمت قرآن از یکسو به خاطر عظمت محتوای آن ، و از سوی دیگر عمق معانی ، و از سوی سوم قداستی است که جز پاکان و نیکان به آن راه نمی یابند، و از سوی چهارم جنبه تربیتی فوق العاده ای دارد چرا که از سوی رب العالمین نازل شده است ، و هر یک از این چهار موضوع نیاز به بحثهای مفصلی دارد که در ذیل آیات مناسب بیان کرده ایم.
2- قرآن و طهارت
در آیات فوق خواندیم که قرآن را جز پاکان مس نمی کنند، و گفتیم این آیه هم به مس ظاهری تفسیر شده هم معنوی و تضادی با هم ندارند، و در مفهوم کلی آیه جمعند.
در قسمت اول در روایات اهل بیت از ابوالحسن امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل شده : المصحف لا تمسه علی غیر طهر، و لا جنبا، و لا تمس خطه و لا تعلقه ، ان الله تعالی یقول : لا یمسه الا المطهرون : ((قرآن را بدون وضو مس نکن ، و نه در حال جنابت ، و دست بر خط آن در این حال مگذار، و آنرا حمایل نکن ، چرا که خداوند متعال فرموده : جز پاکان آنرا مس نمی کنند)).
همین معنی در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) با مختصر تفاوتی نقل شده است . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 272
و در منابع اهل سنت نیز آمده است از جمله از طرق مختلف نقل شده که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود لایمس القرآن الاطاهر: ((قرآن را جز افراد پاک نباید مس کند)).
و در مورد مس معنوی نیز از ابن عباس از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) نقل شده که فرمود: ((انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون)) قال : عند الله فی صحف مطهره لایمسه الاالمطهرون قال : المقربون : ((این قرآن کریمی است که در کتاب پنهان (لوح محفوظ) قرار دارد، فرمود نزد

خداوند در صفحات پاکیزه ای است و جز پاکان آنرا مس نمی کند، فرمود یعنی مقربان))!.
این مطلب از طریق عقل نیز قابل استدلال است ، زیرا گرچه قرآن مجید برای هدایت عموم است اما می دانیم افراد زیادی بودند که قرآن را از لبهای مبارک پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می شنیدند و این آب زلال حقیقت را در سرچشمه وحی می دیدند اما چون آلوده به تعصب و عناد و لجاجت بودند کمترین بهره ای از آن نگرفتند، اما کسانی که اندکی خود را پاک کردند و با روح حقیقت جوئی و تحقیق به سراغ آن آمدند هدایت یافتند بنابراین هر قدر پاکی و تقوای انسان بیشتر شود به مفاهیم عمیقتر و بیشتری از قرآن مجید دست می یابد، به این ترتیب آیه در هر دو بعد جسمی و روحانی صادق است ناگفته پیداست که شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و ائمه معصومین و ملائکه مقربین روشنترین مصداق مقربانند و حقایق قرآن را از همه بهتر درک می کنند. الواقعه
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 273
آیه 83-87
آیه و ترجمه
فَلَوْ لا إِذَا بَلَغَتِ الحُلْقُومَ(83)
وَ أَنتُمْ حِينَئذٍ تَنظرُونَ(84)
وَ نحْنُ أَقْرَب إِلَيْهِ مِنكُمْ وَ لَكِن لا تُبْصِرُونَ(85)
فَلَوْ لا إِن كُنتُمْ غَيرَ مَدِينِينَ(86)
تَرْجِعُونهَا إِن كُنتُمْ صدِقِينَ(87)
ترجمه :83 - پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می رسد (توانائی بازگرداندن آن را ندارید)؟!
84 - و شما در این حال نظاره می کنید (و کاری از دستتان ساخته نیست).
85 - و ما به او نزدیکتریم از شما ولی نمی بینید.
86 - اگر هرگز در برابر اعمالتان جزا داده نمی شوید،
87 - پس او را بازگردانید اگر راست می گوئید.
تفسیر :هنگامی که جان به گلوگاه می رسد
از لحظات حساسی که آدمی را سخت در فکر فرومی برد، لحظه احتضار و پایان عمر انسانها است ، در آن لحظه که کار از کار گذشته ، و اطرافیان مایوس و نومید به شخص محتضر نگاه می کنند، و می بینند همچون شمعی که عمرش پایان گرفته آهسته آهسته خاموش می شود، با زندگی وداع می گوید، و هیچ تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 274
کاری از دست هیچکس ساخته نیست .
آری ضعف و ناتوانی کامل انسان ، در این لحظات حساس آشکار می شود،

نه تنها در زمانهای گذشته که امروز با تمام تجهیزات فنی و پزشکی و حضور تمام وسائل درمانی این ضعف و زبونی به هنگام احتضار درست همانند گذشته مشهود و آشکار است .
قرآن مجید در تکمیل بحثهای معاد و پاسخگوئی به منکران و مکذبان ، ترسیم گویائی از این لحظه کرده می گوید: ((پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می رسد، توانائی بازگرداندن آنرا ندارید))؟! (فلو لا اذا بلغت الحلقوم).
((و شما در این حال نظاره می کنید و کاری از دستتان ساخته نیست)) (و انتم حینئذ تنظرون).
مخاطب در اینجا اطرافیان محتضرند، از یکسو نظاره حال او را می کنند، و از سوی دیگر ضعف و ناتوانی خود را مشاهده می نمایند و از سوی سوم توانائی خدا را بر همه چیز و بودن مرگ و حیات در دست او، و نیز می دادند خودشان هم چنین سرنوشتی را در پیش دارند.
سپس می افزاید: ((در حالی که ما به او نزدیکتریم از شما، و فرشتگان

ما که آماده قبض روح او هستند نیز نزدیکتر از شما می باشند ولی شما نمی بینید)) (و نحن اقرب الیه منکم و لکن لاتبصرون).
ما به خوبی می دانیم در باطن جان محتضر چه می گذرد؟ و در عمق وجودش چه غوغائی برپا است ؟ و مائیم که فرمان قبض روح او را در سرآمد معینی صادر کرده ایم ، ولی شما تنها ظواهر حال او را می بینید، و از چگونگی انتقال او از این سرا به سرای دیگر، و طوفانهای سختی که در این لحظه برپا است بیخبرید.
بنابراین منظور از این آیه نزدیکی خداوند به شخص محتضر است ، هر چند بعضی احتمال داده اند که منظور نزدیکی فرشتگان قبض ارواح می باشد، ولی تفسیر اول با ظاهر آیه هماهنگتر است .
به هر حال نه تنها در این موقع بلکه در همه حال خداوند از همه کس به ما نزدیکتر است حتی او نزدیکتر از ما به ما است ، هر چند ما بر اثر ناآگاهی از او دوریم ، ولی ظهور و بروز این معنی در لحظه جان دادن از هر موقع واضحتر است .
سپس برای تاءکید بیشتر، و روشن ساختن همین حقیقت ، می افزاید: ((اگر شما هرگز در برابر اعمالتان جزا داده نمی شوید...)) (فلو لا ان کنتم غیر مدینین).
((پس او را بازگردانید اگر راست می گوئید)) (ترجعونها ان کنتم صادقین).
این ضعف و ناتوانی شما دلیلی است بر اینکه مالک مرگ و حیات دیگری

است ، و پاداش و جزاء در دست او است ، و او است که می میراند و زنده می کند.
((مدینین)) جمع ((مدین)) از ماده ((دین)) به معنی جزا است ، و بعضی آنرا به معنی ((مربوبین)) تفسیر کرده اند، یعنی اگر شما تحت ربوبیت دیگری قرار ندارید و مالک امر خویش هستید او را بازگردانید، این خود دلیل بر این است که تحت حکومت دیگری قرار دارید.
نکته ها:
1 - لحظه ناتوانی جباران !
در حقیقت هدف از این آیات بیان قدرت خداوند بر مساءله مرگ و حیات است تا از آن پلی به مساءله معاد زده شود، و انتخاب لحظه احتضار و مرگ در اینجا به خاطر ظهور ضعف و ناتوانی کامل انسان در این هنگام است با تمام قدرتی که برای خود فکر می کند.
بد نیست در اینجا به حالات بعضی از جباران که در اوج قدرت لحظه مرگشان فرارسید توجه کنیم تا عمق معنی این آیات روشنتر گردد.
((مسعودی)) در ((مروج الذهب)) در حالات ((مامون)) و جنگ او با سپاه روم داستانی آورده است که خلاصه اش چنین است : او هنگامی که از میدان جنگ باز میگشت به چشمه ((بدیدون)) که در منطقه ((قشیره)) معروف است رسید، و برای استراحت در آنجا فرود آمد، صفا و سردی و درخشندگی آب چشمه ، او را در شگفتی فروبرد، و همچنین سرسبزی و طراوت و خرمی آن منطقه ، دستور داد چوبهائی از درختان قطع کنند و همچون پلی روی چشمه بزنند، و سقفی از چوب و برگ درختان بالای آن آماده سازند، او در آنجا استراحت کرد و آب از زیر پای او رد می شد، صافی آب به قدری بود که درهمی در درون آب تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 277
افکند از قعر آب نقش روی آن خوانده می شد!، ولی به قدری سرد بود که هیچکس نمی توانست دست خود را در آب فروبرد.
در این هنگام ماهی نسبتا بزرگی به اندازه یک ذراع ظاهر گشت ، گوئی یکپارچه نقره بودمامون گفت هر کس آنرا بگیرد، شمشیری به او جایزه می دهم ، بعضی از خدمتکاران پیشدستی کردند، و آنرا گرفتند، هنگامی که نزدیک مامون آوردند ماهی تکانی خورد و از دست خدمتکار او بیرون پرید، و مانند قطعه سنگی در آب افتاد و مختصر آبی برسینه و گلو و شانه های مامون پاشید، به طوری که لباسش تر شد، خدمتکار بار دیگر پائین رفت و ماهی را گرفت و در مقابل مامون در دستمالی گذارد در حالی که تکان می خورد، مامون گفت : الان باید آنرا سرخ و آماده کنید.
اما ناگهان لرزه ای بر اندام او افتاد به طوری که قادر بر حرکت نبود، او را با لحافهای متعدد پوشاندند اما باز می لرزید و فریاد می کشید: سرما،

سرما! برای او آتش افروختند، باز فریادش از سرما بلند بود، ماهی را سرخ کرده برای او آوردند، اما او حتی قادر نبود از آن بچشد، هنگامی که حالش سختتر شد از ((بختیشوع)) و ((ابن ماسویه)) (که هر دو از اطباء دربار مامون بودند) درخواست کمک کرد، در حالی که در سکرات مرگ بود، بختیشوع یک دست او را گرفت و ابن ماسویه دست دیگرش را، دیدند نبض او کاملا از اعتدال خارج شده ، و خبر از فنا و نابودی و از هم پاشیدگی نظام جسمانی او می دهد، در این حال عرق مخصوصی از بدن او تراوش می کرد که لزج و چسبنده مانند روغن بود! و این دو طبیب در حال او فروماندند و اعتراف کردند که چنین چیزی را در کتب طبی هرگز نخوانده اند، ولی هر چه هست دلیل بر نزدیک شدن مرگ او است .
حال مامون سختتر شد، گفت مرا به نقطه بلندی ببرید که مشرف تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 278
بر لشکرم باشد تا وضع آنها را بررسی کنم ، و در این هنگام شب فرارسید، هنگامی که از آن نقطه به خیمه ها و لشکر خود و آتشهای بسیار زیادی که برافروخته بودند نگاه کرد گفت : یا من لا یزول ملکه ارحم من قد زال ملکه : ((ای خدائی که هرگز حکومتت زوال نمی پذیرد به کسی رحم کن که حکومتش رو به زوال است)) بعد او را به بسترش آوردند و کسی را کنار او نشاندند که شهادتین بر زبانش بگذارد، و چون گوشش سنگین شده بود آن مرد صدایش را بلند کرد ((ابن ماسویه)) گفت : فریاد نزن به خدا سوگند او در این لحظه فرقی بین خدا و مانی نمی گذارد!. در این هنگام مامون چشمش را باز کرد و چنان حدقه ها از هم باز و سرخ شده بود که سابقه نداشت ، می خواست با دستش بر ابن ماسویه بکوبد اما نتوانست ، می خواست سخن تندی بگوید اما قدرت نداشت ، در همان ساعت جان سپرد.
ممکن است بیماری او سابقه قبلی داشته و یا به گفته بعضی از مورخان هر کسی از آب آن چشمه نوشید بیمار می شد، و یا ماهی نوعی ترشحات مسموم داشته ، هر چه بود حکومت و قدرتی با آن عظمت در لحظاتی چند فروریخت و قهرمان میدانهای بزرگ نبرد در برابر مرگ زانو زد.
هیچکس در آن لحظه توانائی نداشت قدمی برای او بردارد، یا لااقل او را به منزل اصلیش برساند و تاریخ از این داستانهای عبرت انگیز بسیار به خاطر دارد.
2 - آیا جان دادن تدریجی است ؟
تعبیر جان به گلو رسیدن که در آیات فوق بود (فلو لا اذا بلغت الحلقوم) کنایه از واپسین لحظه های زندگی است و شاید منشا آن این است که غالب اعضای تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 279
پیکر مانند دستها و پاها به هنگام مرگ قبل از سایر اعضاء از کار می افتد،

و گلوگاه از آخرین اعضائی است که از کار خواهد افتاد.
در آیه 26 سوره قیامت نیز می خوانیم : کلا اذا بلغت التراقی : ((کافران ایمان نمی آورند تا زمانی که روح به ترقوه آنها برسد)) (ترقوه استخوانهائی است که اطراف حلق را فراگرفته است). الواقعه
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 280
آیه 88-96
آیه و ترجمه
فَأَمَّا إِن كانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ(88)
فَرَوْحٌ وَ رَيحَانٌ وَ جَنَّت نَعِيمٍ(89)
وَ أَمَّا إِن كانَ مِنْ أَصحَبِ الْيَمِينِ(90)
فَسَلَمٌ لَّک مِنْ أَصحَبِ الْيَمِينِ(91)
وَ أَمَّا إِن كانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضالِّينَ(92)
فَنزُلٌ مِّنْ حَمِيمٍ(93)
وَ تَصلِيَةُ جَحِيمٍ(94)
إِنَّ هَذَا لهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ(95)
فَسبِّحْ بِاسمِ رَبِّک الْعَظِيمِ(96)
ترجمه :88 - اما اگر او از مقربان باشد،
89 - در روح و ریحان و بهشت پرنعمت است .
90 - و اما اگر از اصحاب یمین باشد، تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 281
91 - به او گفته می شود: سلام بر تو از سوی دوستانت که از اصحاب الیمین هستند.
92 - اما اگر او از تکذیب کنندگان گمراه باشد،
93 - با آب جوشان دوزخ از او پذیرائی می شود!
94 - سپس سرنوشت او ورود در آتش جهنم است .
95 - این همان حق و یقین است .
96 - حال که چنین است نام پروردگار بزرگت را منزه بشمار.
تفسیر:سرانجام نیکوکاران و بدکاران
این آیات در حقیقت یک نوع جمعبندی از آیات آغاز سوره و آیات اخیر است ، و تفاوت حال انسانها را به هنگامی که در آستانه مرگ قرار می گیرند مجسم می سازد که چگونه بعضی در نهایت آرامش و راحتی و شادی چشم از جهان می پوشند، و جمعی دیگر با مشاهده دورنمای آتش سوزان جهنم با چه اضطراب و وحشتی جان می دهند؟ نخست می فرماید: ((کسی که در حالت احتضار و واپسین لحظات زندگی قرار می گیرد اگر از مقربان باشد...)) (فاما ان کان من المقربین).
((در نهایت راحت و آرامش و روح و ریحان است و در بهشت پرنعمت جای می گیرد)) (فروح و ریحان و جنة نعیم).

((روح)) (بر وزن قول) آنگونه که علمای لغت گفته اند در اصل به معنی تنفس و ((ریحان)) به معنی شی ء یا گیاه خوشبو است ، سپس این واژه به هر چیزی که مایه حیات و راحتی است گفته شده ، همانگونه که ((ریحان)) به هر گونه نعمت و روزی خوب و فرحزا اطلاق می گردد، بنابراین ((روح)) و ((ریحان)) الهی شامل تمام وسائل راحتی و آرامش انسان و هر گونه نعمت و برکت الهی تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 282
می گردد.
و به تعبیر دیگر می توان گفت : روح اشاره به تمام اموری است که انسان را از ناملائمات رهائی می بخشد تا نفسی آسوده کشد، و اما ((ریحان)) اشاره به مواهب و نعمتهائی است که بعد از رفع ناملائمات عائد انسان می گردد.
مفسران اسلامی تفسیرهای متعددی برای این دو واژه ذکر کرده اند که شاید بالغ بر ده تفسیر شود.
گاه گفته اند: ((روح)) به معنی رحمت و ((ریحان)) هر شرافت و فضیلتی را شامل می شود.
و گاه گفته اند ((روح)) نجات از آتش دوزخ و ((ریحان)) دخول در بهشت است گاه ((روح)) را به معنی آرامش در قبر و ((ریحان)) را در بهشت دانسته اند.
گاه ((روح)) را به معنی ((کشف الکروب)) (بر طرف ساختن ناراحتیها) و ریحان را به معنی ((غفران الذنوب)) (آمرزش گناهان) تفسیر کرده اند.
و گاه ((روح)) را به معنی ((انظر الی وجه الله)) و ((ریحان)) را ((استماع کلام الله)) شمرده اند... و مانند اینها.
ولی همانگونه که گفتیم اینها مصادیقی است از آن مفهوم کلی و جامع که در تفسیر آیه ذکر شد.
قابل توجه اینکه بعد از ذکر ((روح)) و ((ریحان)) سخن از ((جنة نعیم)) (بهشت پر نعمت) به میان آورده ، که ممکن است اشاره به این باشد که روح و ریحان در آستانه مرگ ، و در قبر و برزخ به سراغ مؤ منان می آید و بهشت در آخرت ، چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: فاما ان کان من المقربین فروح و ریحان یعنی فی قبره ، و جنة نعیم یعنی فی الاخرة : ((اما اگر از مقربان باشد روح و ریحان از آن او است ، تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 283
یعنی در قبر، و بهشت پر نعمت برای او است یعنی در آخرت)) و.
سپس می افزاید: ((اما اگر از گروه دوم یعنی اصحاب الیمین باشد...)) (همان مردان و زنان صالحی که نامه اعمالشان به نشانه پیروزی و قبولی به دست راستشان داده می شود) (و اما ان کان من اصحاب الیمین).
((به او گفته می شود سلام بر تو از سوی دوستانت که از اصحاب الیمین

هستند)) (فسلام لک من اصحاب الیمین).
به این ترتیب فرشتگان قبض روح در آستانه انتقال از دنیا سلام یارانش را به او می رسانند، همانگونه که در آیه 26 واقعه در توصیف اهل بهشت خواندیم : الا قیلا سلاما سلاما.
احتمال دیگری در تفسیر این آیه نیز وجود دارد، و آن اینکه سلام از ناحیه فرشتگان باشد که به او می گویند: سلام بر تو ای کسی که از اصحاب الیمین هستی ، یعنی در افتخار و توصیف تو همین بس که در صفت آنان قرار داری .
در آیات دیگر قرآن نیز سلام فرشتگان در آستانه مرگ بر مؤ منان آمده است مانند آیه 32 سوره نحل که می فرماید: الذین تتوفاهم الملائکة طیبین تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 284
یقولون سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون : ((کسانی که فرشتگان قبض روحشان را می کنند در حالی که پاکیزه اند، به آنها می گویند: سلام بر شما، وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام می دادید)).
به هر حال تعبیر ((سلام)) تعبیر پرمعنائی است ، خواه از سوی فرشتگان باشد یا از سوی اصحاب الیمین ، سلامی است که نشانه روح و ریحان و هرگونه سلامت و آرامش و نعمت است .
این نکته نیز لازم به یادآوری است که تعبیر به اصحاب الیمین (کسانی که نامه اعمالشان را به دست راستشان می دهند) به خاطر آن است که معمولا انسان کارهای مهم و ماهرانه را با دست راست انجام می دهد لذا دست راست سمبلی است از قدرت ، مهارت ، توانائی و پیروزی .
در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که در ذیل این آیه فرمود: هم شیعتنا و محبونا: ((اصحاب یمین شیعیان ما و دوستان ما هستند)).
سپس به سراغ گروه سوم می رود که در اوائل سوره از آنها به عنوان اصحاب الشمال یاد شده بود، می فرماید: ((اما اگر او از تکذیب کنندگان گمراه باشد...)) (و اما ان کان من المکذبین الضالین).
((با آب جوشان دوزخ و حرارت و سموم آن از او پذیرائی می شود))! (فنزل من حمیم). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 285
و ((سپس سرنوشت او ورود در آتش جهنم است)) (و تصلیة جحیم).
آری در همان آستانه مرگ نخستین عذابهای الهی را می چشند، و طعم تلخ کیفرهای قیامت در قبر و برزخ در کام جانشان فرومی رود، و از آنجا که سخن از حال محتضر است مناسب این است که جمله ((نزل من حمیم)) اشاره به عذاب برزخی باشد ((و تصلیة جحیم)) اشاره به عذاب قیامت ، این معنی در روایات متعددی نیز از ائمه اهل بیت نقل شده است .
قابل توجه اینکه در اینجا ((مکذبین)) و ((ضالین)) هر دو با هم ذکر شده اند که اولی اشاره به تکذیب قیامت و خداوند یکتا و نبوت پیامبر (صلی

اللّه علیه و آله) است و دومی به کسانی که از راه حق منحرف شده اند.
این تعبیر علاوه بر اینکه معنی تاءکید را می رساند می تواند اشاره به این نکته باشد که در میان گمراهان افرادی هستند مستضعف و جاهل قاصر، و عناد و لجاجتی در برابر حق ندارند، آنها ممکن است مشمول الطاف الهی گردند، اما تکذیب کنندگان لجوج و معاند به چنین سرنوشتهائی که گفته شد گرفتار می شوند.
((حمیم)) به معنی آب داغ و سوزان یا بادهای گرم و سموم است ، و ((تصلیة)) از ماده ((صلی)) (بر وزن سعی) به معنی سوزاندن و داخل شدن در آتش است اما ((تصلیه)) که معنی متعددی را دارد تنها به معنی سوزاندن می آید.
و در پایان این سخن ، می افزاید: ((این همان حق و یقین است)) (ان هذا لهو حق الیقین).
((و حال که چنین است نام پروردگار بزرگت را منزه بشمار و او را تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 286
تسبیح گوی)) (فسبح باسم ربک العظیم).
معروف در میان مفسران این است که ((حق الیقین)) از قبیل اضافه بیانیه است یعنی آنچه درباره این سه گروه از مقربان و اصحاب الیمین و تکذیب کنندگان گفته شد عین واقعیت و حق و یقین است .
این احتمال نیز وجود دارد که چون یقین دارای مراتبی است ، مرحله عالی آن حق الیقین است ، یعنی یقین واقعی کامل و خالی از هرگونه شک و شبه و ریب .
ضمنا از آنچه گفتیم معلوم شد ((هذا)) در این آیه اشاره به احوال گروه های سه گانهای است که قبلا ذکر شده ، بعضی نیز احتمال داده اند که به تمام محتوای سوره واقعه یا تمام قرآن اشاره باشد، اما تفسیر اول مناسبتر است .
این نکته نیز قابل توجه است که تعبیر به ((فسبح)) ((پس تسبیح کن)) (با فاء تفریع) اشاره به این حقیقت است که آنچه درباره این گروه های سه گانه گفته شد عین عدالت است ، و بنابراین خداوندت را از هر گونه ظلم و بی عدالتی پاک و منزه بشمار، و یا اینکه اگر می خواهی به سرنوشت گروه سوم گرفتار نشوی او را از هر گونه شرک و بیعدالتی که لازمه انکار قیامت است پاک و منزه بدان .
بسیاری از مفسران در ذیل آخرین آیه نقل کرده اند که پس از نزول آن پیامبر فرمود: اجعلوها فی رکوعکم : ((آنرا در رکوع خود قرار دهید)) (سبحان ربی العظیم بگوئید) و هنگامی که سبح اسم ربک الاعلی نازل شد فرمود: اجعلوها فی سجودکم ((آنرا در سجده قرار دهید)) (سبحان ربی الاعلی بگوئید). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 287

در تفسیر آیه 74 همین سوره نیز شبیه همین روایت را از بعضی از مفسران نقل کردیم .
نکته :
عالم برزخ
آیا فوق از آیاتی است که اشاره به عالم برزخ دارد زیرا همانگونه که در تفسیر این آیات گفتیم در آستانه مرگ که انسان آماده برای انتقال به جهان دیگر می شود با یکی از حالات زیر روبرو خواهد شد: نعمتها و مواهب و پاداشهای الهی و روح و ریحان ، یا کیفرها و مجازاتهای دردناک ، و قرائن موجود در آیات نشان می دهد که قسمتی از اینها مربوط به قیامت و قسمت دیگری مربوط به قبر و برزخ است ، و این خود دلیل دیگری بر وجود این عالم محسوب می شود.
در حدیثی از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : ((نخستین چیزی که به مؤ من در هنگام وفات بشارت داده می شود روح و ریحان و بهشت پر نعمت است ، و نخستین چیزی که به مؤ من در قبرش بشارت داده می شود این است که به او می گویند بشارت باد بر تو به خشنودی خداوند، به بهشت خوش آمدی ، خداوند تمام کسانی که تو را تا قبرت تشییع کرده اند همه را آمرزید و شهادت آنها را درباره تو تصدیق کرد، و دعای آنها را برای آمرزشت مستجاب فرمود)).
در حدیث دیگری امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می فرماید: ((هنگامی که انسان در آخرین روز از ایام دنیا و اولین روز از ایام آخرت قرار می گیرد اموال و فرزندان و اعمال او در برابرش مجسم می شوند، او نگاهی به اعمالش می کند، می گوید: من نسبت به شما بی اعتنا بودم هر چند بردوش من سنگین بودید، الان چه خبری برای من دارید؟ عملش می گوید: من همنشین تو در قبر و روز تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 288
رستاخیزت هستم تا من و تو در پیشگاه پروردگارت حضور یابیم ، سپس امام (علیه السلام) افزود: اگر دوست خدا باشد عملش به صورت خشبوترین انسان با زیباترین چهره و جالبترین لباس ظاهر می شود، و می گوید بشارت باد بر تو به آرامش و نعمت و بهشت پربرکت و قدمت خیر مقدم است سؤ ال می کند تو کیستی ؟ او در جوابش می گوید: ((من عمل صالح تو هستم که از دنیا (همراه تو) به سوی بهشت می روم)).
درباره عالم برزخ بحث مشروحتری ذیل آیه 100 مؤ منون داشتیم .
پروردگارا! ما را در صف مقربان و اصحاب الیمین و اولیاء و دوستان خاصت قرار ده ، و در آستانه مرگ مشمول روح و ریحان و جنت نعیمت بگردان .
خداوندا! عذاب رستاخیزت عذابی است الیم که هیچکس را یارای تحمل آن نیست ، و پاداشهای بی حسابت پاداشی است عظیم که هیچکس با

عملش مستوجب آن نمی شود، سرمایه ما در آن روز تنها لطف و کرم تو است ای کریم !
بارالها! پیش از فرارسیدن قیامت کبری و فرارسیدن مرگ که قیامت صغری است ما را بیدار کن تا خود را برای این سفر عظیم که در پیش داریم آماده سازیم .
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 289
سوره حدید
مقدمه
این سوره در مدینه نازل شده و دارای 29 آیه است تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 291
محتوای سوره حدید
با توجه به اینکه این سوره از سوره هائی است که در مدینه نازل شده و حتی ادعای اجماع بر ((مدنی)) بودن آن کرده اند طبعا خصائص سوره های مدنی را دارا است و علاوه بر تحکیم پایه های عقیدتی به دستورهای عملی متعددی مخصوصا در زمینه های اجتماعی و حکومتی می پردازد که نمونه های آنرا در آیات 10 و 11 و 25 به خواست خدا خواهیم دید.
محتوای این سوره را به هفت بخش می توان تقسیم کرد:
1 - آیات نخستین سوره بحث جامع و جالبی پیرامون توحید و صفات خدا دارد و در حدود بیست صفت از صفات الهی در آن منعکس است که درک آنها انسان را در سطح بالای معرفت الهی قرار می دهد.
2 - بخش دیگری از عظمت قرآن این نور الهی که در ظلمات شرک تابید سخن می گوید.
3 - در بخش سوم از وضع مؤ منان و منافقان در قیامت که گروه اول در پرتو نور ایمان راه خود را به سوی بهشت می گشایند، و گروه دوم در ظلمات شرک و کفر می مانند، بحث می کند.
و به این ترتیب اصول سه گانه اسلام یعنی توحید و نبوت و معاد در این سوره به خوبی منعکس است .
4 - در بخش دیگری دعوت به ایمان و خروج از شرک ، و سرنوشت جمعی از اقوام کافر پیشین منعکس شده است .
5 - بخش مهمی از این سوره پیرامون انفاق در راه خدا و مخصوصا برای تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 292
تقویت پایه های جهاد فی سبیل الله ، و بی ارزش بودن اموال دنیا می باشد.
6 - در بخشی کوتاه ، اما گویا و مستدل ، سخن از عدالت اجتماعی به میان آمده که یکی از اهداف مهم انبیا است .
7 - و بالاخره در بخش دیگری مساءله رهبانیت و انزوای اجتماعی مورد مذمت قرار گرفته ، و جدائی خط اسلام از آن مشخص شده است .
البته در لابلای این بحثها نکات دیگری به تناسب آمده ، و در نهایت مجموعه

ای بیدارگر و هدایت آفرین را تشکیل داده است .
ضمنا نامگذاری این سوره به ((حدید)) به خاطر تعبیری است که در آیه 25 سوره آمده است .
فضیلت تلاوت سوره حدید
در روایات اسلامی نکته های جالب توجهی پیرامون فضیلت تلاوت این سوره آمده ، البته تلاوتی که تواءم با فکر، و تفکری که تواءم با عمل باشد.
در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : من قراء سورة الحدید کتب من الذین آمنوا بالله و رسوله : ((کسی که سوره حدید را بخواند در زمره کسانی که به خدا و پیامبرش ایمان آورده اند نوشته خواهد شد)).
در حدیث دیگری از همان حضرت (صلی اللّه علیه و آله) نقل شده که قبل از خواب مسبحات را تلاوت می فرمود (مسبحات سوره هائی است که با سبح لله یا یسبح لله آغاز می شود و آن پنج سوره است : سوره حدید، حشر، صف جمعه و تغابن) و می فرماید: ان فیهن آیة افضل من الف آیة : ((در آنها آیه ای است که از هزار آیه برتر است))!. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 293
البته پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) این آیه را تعیین نفرموده ، ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور آخرین آیه سوره حشر است ، هر چند دلیل روشنی برای این معنی در دست نیست .
در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : من قراء المسبحات کلها قبل ان ینام لم یمت حتی یدرک القائم (علیه السلام) و ان مات کان فی جوار رسول الله (صلی اللّه علیه و آله): ((کسی که ((مسبحات)) (سوره های پنجگانه فوق) را بخواند از دنیا نمی رود تا حضرت مهدی (علیه السلام) را درک کند، و اگر قبلا از دنیا برود در جهان دیگر در همسایگی رسول خدا خواهد بود)). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 294
آیه 1-3
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فی السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الحْکِیمُ(1)
لَهُ مُلْک السمَوَتِ وَ الاَرْضِ یحْیِ وَ یُمِیت وَ هُوَ عَلی کلِّ شىْءٍ قَدِیرٌ(2)
هُوَ الاَوَّلُ وَ الاَخِرُ وَ الظهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِکلِّ شىْءٍ عَلِیمٌ(3)
ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - آنچه در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح می گویند، و او عزیز و حکیم است .
2 - مالکیت (و حاکمیت) آسمانها و زمین از آن او است ، زنده می کند و

می میراند، و او بر هر چیز قادر است .
3 - اول و آخر و ظاهر و باطن او است ، از هر چیز آگاه است .
تفسیر:آیات ژرفاندیشان !
گفتیم این سوره با یک بخش توحیدی که جامع حدود ((بیست وصف)) از تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 295
اوصاف الهی است آغاز می شود، اوصافی که شناخت آنها سطح معرفت انسانی را بالا می برد و به ذات مقدس او آشنا می کند، اوصافی که هر کدام به گوشه ای از صفات جلال و جمال او اشاره دارد، و هر قدر اندیشمندان بیشتر در آن بیندیشند به حقایق تازهای دست می یابند.
چنانکه در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیهم السلام) می خوانیم : وقتی درباره توحید از حضرتش سؤ ال کردند در پاسخ فرمود: ان الله عز و جل علم انه یکون فی آخر الزمان اقوام متعمقون فانزل الله تعالی : ((قل هو الله احد)) و الایات من سورة الحدید، الی قوله : ((علیم بذات الصدور))، فمن رام وراء ذلک فقد هلک : ((خداوند متعال می دانست که در آخر زمان اقوامی می آیند که در مسائل تعمق و دقت می کنند، لذا سوره قل هو الله احد و آیات آغاز سوره حدید، تا علیم بذات الصدور، را نازل فرمود، پس هر کس ماورای آنرا طالب باشد هلاک می شود)).
از این حدیث استفاده می شود که این آیات حداکثر معرفت ممکن را به تشنه کامان می دهد.
به هر حال ، نخستین آیه این سوره از تسبیح و تنزیه خدا شروع کرده می فرماید: ((آنچه در آسمانها و زمین است همواره برای خدا تسبیح می گوید، و او است قادری شکست ناپذیر و حکیم علی الاطلاق)) (سبح لله ما فی السموات و الارض و هو العزیز الحکیم).
سوره گذشته با امر به تسبیح پایان گرفت ، و این سوره با تسبیح الهی شروع می شود، و قابل توجه اینکه در سوره های ((مسبحات)) که با تسبیح الهی آغاز می شود در سه مورد تسبیح به صورت صیغه ماضی (سبح) آمده است (حدید و حشر و صف) و در دو مورد به صورت صیغه مضارع یعنی یسبح (جمعه و تغابن)، این تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 296
تفاوت تعبیر شاید اشاره به این نکته باشد که در گذشته و آینده و همیشه موجودات این جهان تسبیح ذات اقدس او گفته و می گویند.
حقیقت تسبیح عبارت است از نفی هر گونه عیب و نقص و گواهی همه موجودات جهان به پاکی ذات مقدس او از هر گونه عیب و نقص یا به خاطر این است که آنچنان نظم و حساب و حکمت و عجائب و شگفتیها در نظام همه آنها به کار رفته که جملگی با زبان حال ذکر حق می گویند و تسبیح و ثنای او می خوانند و فریاد می کشند که آفریدگار ما قدرتش بی انتها و حکمتش بی پایان است .

و لذا در پایان آیه جمله ((و هو العزیز الحکیم)) آمده است یا اینکه تمامی ذرات جهان از نوعی درک و شعور برخوردارند به گونهای که در عالم خود تسبیح و حمد خدا می گویند هر چند ما بر اثر محدودی اطلاعات از آن بی خبریم .
شرح بیشتر درباره حمد و تسبیح عمومی موجودات جهان را ذیل آیه 44 سوره اسراء (جلد 12 صفحه 133 تا 136) مطالعه فرمائید.
این نکته نیز لازم به یادآوری است که ((ما)) در جمله ((سبح لله ما فی السموات)) معنی وسیع و گسترده ای دارد که همه موجودات جهان را اعم از صاحبان عقل و ذی روح و بی روح را شامل می شود.
بعد از ذکر دو وصف از صفات ذات پاک خداوند یعنی ((عزت)) و ((حکمت)) به ((مالکیت و تدبیر و تصرفش در عالم هستی)) که لازمه قدرت و حکمت است تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 297
پرداخته ، می افزاید: ((برای خدا است مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین)) (له ملک السموات و الارض).
((او است که زنده می کند و می میراند)) (یحیی و یمیت).
((و بر هر کار توانا است)) (و هو علی کل شی ء قدیر).
مالکیت خداوند نسبت به عالم هستی مالکیت اعتباری و تشریعی نیست ، بلکه مالکیت حقیقی و تکوینی است ، یعنی او به همه چیز احاطه دارد و همه جهان در قبضه قدرت او، و تحت اراده و فرمان او است ، لذا به دنبال آن سخن از زنده کردن و میراندن و توانائی بر هر چیز به میان آمده است .
و به این ترتیب تا به اینجا شش وصف از اوصاف او در این دو آیه بیان شده است .
تفاوت ((عزت)) و ((قدرت)) در این است که عزت بیشتر توجه به درهم شکستن مدافع دارد، و قدرت توجه به ایجاد اسباب ، بنابراین دو وصف مختلف محسوب می شوند، هر چند در ریشه توانائی با هم مشترکند (دقت کنید).
مساءله زنده کردن و میراندن (احیاء و اماته) در بسیاری از آیات قرآن مطرح شده است ، و در حقیقت این دو موضوع از موضوعاتی است که اسرار پیچیده آن بر هیچکس روشن نیست ، نه کسی به درستی از حقیقت حیات با خبر است ؟ و نه حقیقت مرگ را کسی می داند بلکه آنچه از این دو می دانیم آثار آنها است ، و عجب اینکه از همه چیز نزدیکتر به ما حیات و زندگی ما است ، در عین حال حقیقت و اسرار آن از همه چیز مخفیتر است !
قابل توجه اینکه جمله ((یحیی)) و ((یمیت)) به صورت فعل مضارع دلیل بر استمرار مساءله حیات و مرگ در طول همه زمانها است ، و اطلاق این

دو نه تنها شامل حیات و مرگ انسان در این جهان می شود که شامل هر گونه حیات و مرگ ، از عالم فرشتگان گرفته تا موجودات زنده دیگر و حیوانات و گیاهان ، تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 298
نه تنها حیات دنیا که حیات برزخی و رستاخیز را نیز دربر می گیرد، آری حیات و مرگ در تمام اشکالش به دست قدرت او است .
سپس به بیان پنج وصف دیگر پرداخته می فرماید: ((او اول است ، و آخر است ، و ظاهر است ، و باطن است ، و از همه چیز آگاه است)) (هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و هو بکل شی ء علیم).
توصیف به اول و آخر بودن تعبیر لطیفی است از ازلیت و ابدیت او، زیرا می دانیم او وجودی است بی انتها و واجب الوجود، یعنی هستیش از درون ذات او است نه از بیرون ، تا پایان گیرد یا آغازی داشته باشد، و بنابراین از ازل بوده و تا ابد خواهد بود.
او سرآغاز و ابتدای عالم هستی است ، و او است که بعد از فنای جهان نیز خواهد بود.
بنابراین تعبیر به اول و آخر هرگز زمان خاصی را دربر ندارد و اشاره به مدت معینی نیست .
توصیف به ظاهر و باطن نیز تعبیر دیگری از احاطه وجودی او نسبت به همه چیز است ، از همه چیز ظاهرتر است چرا که آثارش همه جا را گرفته ، و از همه چیز مخفیتر است چون که ذاتش بر کسی روشن نیست .
بعضی از مفسران در اینجا چنین تعبیر کرده اند: الاول بلا ابتداء، و الاخر بلا انتهاء، و الظاهر بلا اقتراب ، و الباطن بلا احتجاب : ((اولی است که آغاز ندارد، و آخری است که پایان ندارد، ظاهری است که نزدیک نیست ، باطنی است که پوشیده نمی باشد)).
و بعضی دیگر تعبیر لطیف دیگری دارند: الاول ببره ، و الاخر بعفوه ، تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 299
و الظاهر باحسانه ، و توفیقه اذا اطعته ، و الباطن بستره اذا عصیته : ((او آغازگری است در نیکیها، و پایان گری است به عفو و بخشش ، هنگامی که اطاعتش کنی با احسان و توفیقش بر تو ظاهر می شود، و هنگامی که معصیتش کنی با ستر و پوشش پنهان می گردد)).
کوتاه سخن اینکه او به همه چیز احاطه دارد و آغاز و انجام و ظاهر و باطن جهان هستی او است .
بعضی از مفسران ((ظاهر)) را در اینجا به معنی ((غالب)) تفسیر کرده اند (از ظهور به معنی غلبه) و در بعضی از خطب ((نهج البلاغه)) نیز قرینه ای بر این معنی دیده می شود آنجا که درباره آفرینش زمین می فرماید: هو الظاهر علیها بسلطانه و عظمته ، و هو الباطن لها بعلمه و معرفته ((او با سلطه و عظمتش بر آن غلبه دارد، و با علم و معرفتش در

باطن آن راه دارد)) جمع میان دو تفسیر نیز بی مانع است .
و به هر حال یکی از نتائج این امور همان است که در پایان آیه آمده : ((و هو بکل شی ء علیم)) زیرا کسی که از آغاز بوده و تا پایان باقی است و در ظاهر و باطن جهان است چنین کسی قطعا از همه چیز آگاه می باشد.
نکته :
جمع اضداد در صفات خدا
بسیاری از صفات است که در ما انسانها و موجودات دیگر غیر قابل جمع است ، و به صورت صفات متضاد جلوه می کند، مثلا اگر من اولین نفر در میان یک جمعیت باشم قطعا آخرین نفر نخواهم بود، اگر ظاهر باشم پنهان نیستم ، تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 300
و اگر پنهان باشم ظاهر نخواهم بود، همه اینها به خاطر آن است که وجود ما محدود است ، و یک وجود محدود جز این نمی تواند باشد، اما هنگامی که سخن به صفات خدا می رسد، اوصاف دگرگون می شوند و تغییر شکل می دهند، در آنجا ظاهر و باطن با هم جمع می شود، و همچنین آغاز و انجام ، و با توجه به لایتناهی بودن ذات مقدسش جای تعجب نیست .
در احادیثی که از شخص پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) در این زمینه رسیده توضیحات جالبی دیده می شود که به تفسیر این آیات پر محتوی کمک می کند.
از جمله در حدیثی در ((صحیح مسلم)) آمده است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: اللهم انت الاول فلیس قبلک شی ءو انت الاخر فلیس بعدک شی ء، و انت الظاهر فلیس فوقک شی ء، و انت الباطن فلیس دونک شی ء: ((خداوندا! تو اولی هستی که قبل از تو چیزی نیست ، و آخری هستی که بعد از تو چیزی نمی باشد آنچنان ظاهر و غالبی که برتر از تو وجود ندارد، و آنچنان باطن و پنهانی که ماورای تو چیزی تصور نمی شود)).
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می فرماید: لیس لاولیته ابتداء، و لا لازلیته انقضاء هو الاول لم یزل ، و الباقی بلا اجل ... الظاهر لا یقال مم ؟ و الباطن لا یقال فیم ؟: ((برای اولیت او آغازی نیست ، و برای ازلیت او پایانی نخواهد بود، نخستینی است که همواره بوده ، و جاویدی است که سرآمدی ندارد، آشکاری است که در باره اش نتوان گفت از چه چیز پیدا شده ؟ و پنهانی است که نتوان گفت در کجاست))؟.
امام حسن مجتبی (علیه السلام) نیز در خطبهای می فرماید: الحمد لله الذی لم تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 301
یکن فیه اول معلوم ، و لا آخر متناه ،... فلا تدرک العقول و اوهامها و لاالفکر و خطراتها، و لا الالباب و اذهانها صفته ، فتقول متی ؟ و لابدع مما ؟ و لاظاهر علی ما؟ و لاباطن فیما؟: ((حمد برای خدائی است که نه سرآغاز

معلومی دارد، و نه پایان محدودی ، عقلها و اندیشه ها، افکار و خردها هرگز صفات او را درک نمی کند، هرگز نمی تواند بگوید از چه زمان بوده ؟ و از چه چیز آغاز شده ؟ و بر چه چیز ظاهر است ؟ و در چه پنهان است))؟.
به عقل نازی حکیم تا کی ؟ به عقل این ره نمی شود طی
به کنه ذاتش خرد برد پی اگر رسد خس به قعر دریا!
بلکه می توان گفت :
خرد به ذاتش نمی برد پی و گر رسد خس به قعر دریا! الحدید
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 302
آیه 4-6
آیه و ترجمه
هُوَ الَّذِی خَلَقَ السمَوَتِ وَ الاَرْض فی سِتَّةِ أَیَّامٍ ثمَّ استَوَی عَلی الْعَرْشِ یَعْلَمُ مَا یَلِجُ فی الاَرْضِ وَ مَا یخْرُجُ مِنهَا وَ مَا یَنزِلُ مِنَ السمَاءِ وَ مَا یَعْرُجُ فِیهَا وَ هُوَ مَعَکمْ أَیْنَ مَا کُنتُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ(4)
لَّهُ مُلْک السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ إِلی اللَّهِ تُرْجَعُ الاُمُورُ(5)
یُولِجُ الَّیْلَ فی النهَارِ وَ یُولِجُ النهَارَ فی الَّیْلِ وَ هُوَ عَلِیمُ بِذَاتِ الصدُورِ(6)
ترجمه :4 - او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز (شش دوران) آفرید، سپس بر تخت قدرت قرار گرفت (و به تدبیر جهان پرداخت) آنچه را در زمین فرومی رود می داند و آنچه را از آن خارج می شود، و آنچه از آسمان نازل می گردد و آنچه به آسمان بالا می رود، و او با شماست هر جا که باشید و خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید بیناست .
5 - مالکیت آسمانها و زمین از آن او است ، و همه چیز به سوی او باز می گردد.
6 - شب را داخل روز می کند، و روز را داخل شب ، و او به آنچه بر دلها حاکم است داناست . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 303
تفسیر:او همیشه بر تخت قدرت است
به دنبال اوصاف یازدهگانه ای که در آیات قبل درباره ذات پاک پروردگار ذکر شد در این آیات اوصاف دیگری بیان شده .
در نخستین آیه مورد بحث به پنج وصف دیگر از اوصاف جمال و جلال او اشاره شده است .
نخست از مساءله خالقیت سخن می گوید و می فرماید: ((او کسی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید)) (هو الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام).
مساءله خلقت در شش روز هفت مرتبه در قرآن مجید ذکر شده است که نخستین مرتبه در آیه 54 اعراف ، و آخرین مورد آن همین آیه مورد بحث (آیه 4 حدید) می باشد.

همانگونه که قبلا نیز گفته ایم منظور از ((یوم)) (روز) در این آیات روز معمولی نیست ، بلکه منظور از آن ((دوران)) است خواه این دوران کوتاه باشد، و یا طولانی هر چند میلیونها سال به طول انجامد، و این تعبیری است که در لغت عرب و زبانهای دیگر نیز به کار می رود، مثلا می گویند امروز نوبت فلان جمعیت است که حکومت کنند و فردا نوبت دیگران یعنی دوران آنها.
این معنی را با شواهد و شرح مبسوط در جلد ششم ذیل آیه 54 سوره اعراف آورده ایم .
البته برای خداوند هیچ مانعی نداشت که تمام عالم را در یک لحظه بیافریند، ولی مسلما اگر چنین بود کمتر عظمت و قدرت و علم آفریدگار ظاهر می گشت تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 304
ولی هنگامی که آنرا در طی میلیاردها سال در دورانهای مختلف و چهره های گوناگون طبق برنامه های منظم و حساب شده بیافریند دلائل آشکارتری بر قدرت و حکمت او دربر خواهد داشت .
بعلاوه این تدریجی بودن سرمشقی است برای تدریجی بودن سیر تکاملی انسان و عدم عجله و شتاب در رسیدن به اهداف مختلف .
سپس به مساءله حکومت و تدبیر جهان پرداخته ، می افزاید: ((خداوند بعد از آفرینش جهان بر تخت قدرت قرار گرفت)) (ثم استوی علی العرش).
و زمام حکومت و تدبیر جهان را همیشه در دست داشته و دارد.
بدون شک خداوند نه جسم است و نه ((عرش)) به معنی تخت سلطنت می باشد، بلکه این تعبیر کنایه ای است لطیف از حاکمیت مطلقه خداوند و نفوذ تدبیر او در عالم هستی .
((عرش)) - در لغت به معنی چیزی است که مسقف باشد و گاه به خود سقف نیز گفته می شود - به معنی تختهای بلند همانند تخت سلاطین نیز آمده است ولی به عنوان کنایه از قدرت نیز به کار می رود، همانگونه که در فارسی می گوئیم : ((پایه های تختش فروریخت)) و یا در عربی می گویند ((فلان ثل عرشه)): کنایه از اینکه قدرتش بر باد رفت .
به هر حال بر خلاف آنچه گروهی از ناآگاهان می پندارند که خداوند جهان را آفریده و به حال خود واگذارده ، او همیشه زمام حکومت و تدبیر عالم را در کف قدرت دارد، و وابستگی نظامات این جهان بلکه فرد فرد موجودات به ذات پاکش آنچنان است که اگر یک لحظه نظر لطف از آنها برگیرد، و فیضش را قطع کند ((فروریزند قالبها))! تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 305
توجه به این حقیقت به انسان درک و دیدی می دهد که خدا را در همه جا و با همه چیز و در درون جان خود ببیند و احساس کند، و به او عشق ورزد.
سپس شاخه دیگری از علم بی پایانش را بیان کرده ، می افزاید: ((آنچه را در زمین نفوذ می کند، آنچه از آن برمی آید، و آنچه از آسمان نازل می

شود، و آنچه به آسمان بالا می رود، همه را می داند، و از همه با خبر است)) (یعلم ما یلج فی الارض و ما یخرج منها و ما ینزل من السماء و ما یعرج فیها).
گرچه تمام این امور در تعبیر ((هو بکل شی ء علیم)) که در آیات قبل آمده جمع است ، اما شرح این معانی توجه بیشتری به انسان در زمینه وسعت علم خداوند می دهد.
آری او از آنچه در زمین فرومی رود آگاه است : از تمام قطره های باران . از امواج سیلابها.
از دانه های گیاهان که با کمک باد یا حشرات در زمین پراکنده می شوند و نفوذ می کنند.
از ریشه های درختان به هنگامی که در جستجوی آب و غذا به اعماق زمین پیش فرورونـد.
از انواع معادن و ذخائری که روزی بر صفحه زمین بوده و سپس در آن دفن شده .
از گنجها و دفینه ها.
از اجساد مردگان .
از انواع حشراتی که در زمین لانه می سازند.
آری از همه اینها آگاه است .
و نیز از گیاهانی که از زمین برمی آیند.
از چشمه هائی که از دل خاک و صخرهها می جوشد. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 306
از معادن و گنجینه هائی که ظاهر می شوند.
از انسانهائی که از آن برخاسته اند.
از آتشفشانهائی که از دل زمین زبانه می کشد.
از حشراتی که از لانه ها سر برمی آورند.
از گازهائی که از زمین متصاعد می شوند.
و از امواج جاذبه که از درون آن برمیخیزد، خداوند از تمامی اینها جزء به جزء و ذره به ذره آگاه است .
و همچنین آنچه از آسمان نازل می شود: از دانه های باران گرفته تا اشعه حیاتبخش آفتاب .
از خیل فرشتگان گرفته تا امواج نیرومند وحی و کتب آسمانی .
از اشعه کیهانی گرفته تا شهابها و سنگریزه های سرگردان که به سوی زمین جذب می شوند، او از همه اینها مو به مو آگاه است .
و نیز آنچه به آسمان صعود می کند: اعم از فرشتگان ، ارواح انسانها، اعمال بندگان ، انواع دعاها، اقسام پرندگان ، و بخارات ، و ابرها، و غیر اینها، آنچه میدانیم و آنچه نمی دانیم همه در پیشگاه علم او روشن و آشکار

است .
اگر کمی در این باره بیندیشیم که در هر لحظه میلیونها میلیون موجود مختلف وارد زمین می شود، و میلیونها میلیون موجود از آن برمیخیزد، و میلیونها میلیون از آسمان نازل می گردد، یا به آسمان صعود می کند، که از شماره و حد و حصر بیرون است ، و هیچکس جز خدا نمی تواند آنها را احصا کند آنگاه به وسعت علم پروردگار آشنا می شویم .
و بالاخره در چهارمین و پنجمین توصیف روی نقطه حساسی تکیه کرده ، می فرماید: ((او با شماست هر جا که باشید)) (و هو معکم اینما کنتم).
((و چون چنین است او به آنچه انجام می دهید بصیر و بینا است)) (و الله بما تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 307
تعملون بصیر).
چگونه او با ما نباشد در حالی که ما نه تنها در وجود که در بقاء خود لحظه به لحظه به او متکی هستیم و از وی مدد می گیریم ، او روح عالم هستی است ، او جان جهان است ، بلکه او برتر از این و آن است !
از زمانی که به صورت ذره خاکی در گوشه ای افتاده بودیم ، و از آن لحظه ای که به صورت جنین در شکم مادر قرار داشتیم او با ما بود، و در تمام عمر، و در عالم و برزخ نیز همه جا با ما است ، آیا با این حال ممکن است از ما بیخبر باشد؟!
راستی این احساس که او همه جا با ما است از یکسو به انسان عظمت و شکوه می بخشد و از سوی دیگر اطمینان و اعتماد به نفس می دهد و شجاعت و شهامت در او می آفریند، و از سوی سوم احساس مسئولیت شدید می بخشد، چرا که او همه جا حاضر و ناظر و مراقب است ، و این بزرگترین درس تربیت است ، آری این اعتقاد ریشه اصلی تقوی و پاکی و درستکاری انسان است و هم رمز عظمت و بزرگی او.
این یک واقعیت است که او همیشه و همه جا با ما است ، نه یک کنایه و مجاز، حقیقتی که از یکسو دلپذیر و دل انگیز و روحپرور است ، و از سوی دیگر رعب انگیز و مسئولیت آفرین !
لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) نقل شده است که فرمود: ان من افضل ایمان المرء ان یعلم ان الله تعالی معه حیث کان : ((برترین مرحله ایمان انسان این است که بداند هر جا باشد خدا با او است)).
در حدیث دیگری می خوانیم که موسی عرض کرد: این اجدک یا رب ؟.
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 308
((کجا تو را بیابم ای پروردگار))؟!
قال : یا موسی اذا قصدت الی فقد وصلت الی !: ((خطاب آمد که ای موسی هر زمان اراده من کنی به من رسیده ای))!

اصولا این ((معیت)) (همراه بودن خدا با بندگان) به قدری ظریف و دقیق است که هر انسان متفکر و مؤ منی به مقدار اندیشه و ایمانش آنرا درک می کند و از عمق آن با خبر می گردد.
بعد از مساءله حاکمیت و تدبیر سخن به مساءله مالکیت او در کل جهان هستی می رسد، می فرماید: ((مالکیت آسمانها و زمین از آن او است)) (له ملک السموات و الارض).
و سرانجام به مساءله مرجعیت او اشاره کرده می افزاید: ((و همه کارها به او بازگشت می کند)) (و الی الله ترجع الامور).
آری وقتی او خالق و مالک و حاکم و مدبر ما است و همه جا با ما می باشد مسلما بازگشت همه ما و همه کارها نیز به سوی او است .
ما رهروان منزل عشق او هستیم که با کوله باری از امید و نیروها از سرمنزل عدم به راه افتاده ایم ، و تا به اقلیم وجود اینهمه راه آمده ایم ، ما از او هستیم و به سوی او باز می گردیم ، چرا که مبداء و منتهی او است .
قابل توجه اینکه در سه آیه قبل نیز عین این توصیف آمده بود: له ملک السموات و الارض این تکرار ممکن است به آن خاطر باشد که در آنجا تنها از مساءله حیات و مرگ موجودات زنده سخن در میان بود، و اینجا دامنه بحث گسترده تر شده و سخن از بازگشت همه امور به سوی او است . و نیز در آنجا مقدمه ای بود برای بیان قدرت خداوند بر همه چیز و در اینجا

مقدمه ای برای بازگشت همه چیز به سوی او است که این هر دو لازمه مالکیت خداوند نسبت به آسمانها و زمین است .
تعبیر به ((الامور)) به صیغه جمع نشان می دهد که نه تنها انسانها که همه موجودات به سوی او در حرکتند حرکتی دائم و توقف ناپذیر! بنابراین مفهوم آیه منحصر به بازگشت انسانها در آخرت به او نیست ، هر چند موضوع معاد یکی از مصادیق روشن آن محسوب می شود.
در آخرین آیه مورد بحث به دو وصف دیگر نیز اشاره کرده می فرماید: ((او شب را در روز، و روز را در شب داخل می کند)) (یولج اللیل فی النهار و یولج النهار فی اللیل).
آری تدریجا از یکی می کاهد و به دیگری می افزاید و طول شب و روز را در سال تغییر میدهد، همان تغییری که همراه با فصول چهارگانه سال است با تمام برکاتی که برای انسانها در این فصول نهفته است .
این آیه تفسیر دیگری نیز دارد و آن اینکه به هنگام طلوع و غروب آفتاب هرگز تغییر نظام نور و ظلمت دفعة رخ نمی دهد تا برای انسانها و موجودات زنده دیگر موجب انواع مشکلات گردد، بلکه این امر به صورت تدریجی رخ می دهد، و موجودات را آرام آرام از روشنائی روز به تاریکی

شب و از تاریکی شب به روشنائی روز منتقل می سازد، و فرارسیدن شب و روز را از مدتی قبل اعلام می دارد تا همگان خود را آماده کنند.
جمع میان دو تفسیر در مفهوم آیه نیز کاملا ممکن است . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 310
و در پایان می افزاید: ((و او به آنچه بر دلها حاکم است آگاه است (و هو علیم بذات الصدور).
همانگونه که اشعه حیاتبخش آفتاب و روشنائی روز در اعماق تاریکی شب نفوذ می کند و همه جا را روشن می سازد، علم پروردگار نیز در تمام زوایای قلب و جان انسان نفوذ می کند و همه اسرار آن را روشن می سازد.
قابل توجه اینکه در آیات قبل سخن از آگاهی خداوند نسبت به اعمال ما بود (و الله بما تعملون بصیر) و در اینجا سخن از آگاهی او نسبت به نیات و عقائد و افکار ما است (و هو علیم بذات الصدور).
کلمه ((ذات)) چنانکه قبلا هم اشاره کرده ایم در لغت عرب به معنی ((عین و حقیقت)) نیامده است ، و این اصطلاحی است از سوی فلاسفه ، بلکه ((ذات)) در لغت به معنی ((صاحب چیزی)) است ، بنابراین ((ذات الصدور)) اشاره به نیات و اعتقاداتی است که قلوب انسانها را در اختیار خود گرفته است و بر آن حاکم است (دقت کنید).
و چه زیبا است که انسان تمام این صفات الهی را از اعماق جان باور کند و حضور او را در اعمال و در نیات و عقائد خود احساس نماید، آیا با این احساس امکان دارد از جاده اطاعت و بندگی خارج شده ، در طریق عصیان و زشتی گام بگذارد؟!
نکته :
آیات اسم اعظم خدا
می دانیم فلاسفه و متکلمان صفات خدا را به دو دسته تقسیم کرده اند: ((صفات ذات)) که بیان اوصاف جمال و جلال او است و ((صفات فعل)) که بیانگر افعالی است که از ذات مبارکش صادر می شود. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 311
در آیات ششگانه ای که در آغاز این سوره آمده و باید طبق حدیث آنها را آیات ((ژرف اندیشان)) (متعمقین) نام نهاد بیست وصف از اوصاف ذات و افعال آمده ، از علم و قدرت و حکمت و ازلیت و ابدیت خداوند گرفته ، تا خلقت و تدبیر و مالکیت و حاکمیت و احاطه او نسبت به همه موجودات ، و حضورش در همه جا، آن هم با تعبیراتی که به آنها عمق بیشتری می بخشد.
توجه و ایمان به این صفات و تلاش در روشن ساختن شعله ای هر چند کوچک از آنها در وجود خود، ما را در سیر تکاملی و مسیر الی الله بهترین

یار و مددکار است .
در حدیثی از ((براء بن عازب)) آمده است که می گوید: به علی (علیه السلام) عرض کردم : یا امیر المؤ منین ! اسئلک بالله و رسوله ، الا خصصتنی باعظم ما خصک به رسول الله (صلی اللّه علیه و آله)، و اختصه به جبرئیل ، و ارسله به الرحمن ، فقال اذا اردت ان تدعو الله باسمه الاعظم ، فاقراء من اول سورة الحدید الی آخر ست آیات منها علیم بذات الصدور، و آخر سورة الحشر یعنی اربع آیات ، ثم ارفع یدیک فقل یا من هو هکذا، اسالک بحق هذه الاسماء ان تصلی علی محمد (صلی اللّه علیه و آله) و ان تفعل بی کذا و کذا مما ترید، فو الله الذی لا اله غیره لتنقلبن بحاجتک ان شاء الله :
ای امیر مؤ منان ! تو را به خدا و رسولش می خوانم که برترین چیزی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) ویژه تو کرد، و جبرئیل مخصوص او ساخت ، و خداوند جبرئیل را به آن فرستاد در اختیار من قرار دهی ! فرمود: هنگامی که میخواهی خدا را به نام اعظمش بخوانی از آغاز سوره حدید تا شش آیه ، تا علیم بذات الصدور را بخوان ، و سپس چهار آیه آخر سوره حشر را بعد دو دستت را بلند کن و بگو: ای خداوندی که چنین هستی تو را به حق این اسماء می خوانم که بر محمد (صلی اللّه علیه و آله) درود فرستی و فلان حاجت مرا برآوری - سپس آنچه را می خواهی بگو - سوگند
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 312
به خداوندی که معبودی جز او نیست به حاجتت خواهی رسید ان شاء الله .
در عظمت این آیات و اهمیت محتوای آن ، همین حدیث کافی است ، ولی نباید فراموش کرد که اسم اعظم الهی تنها الفاظ نیست تخلق به آنها نیز لازم است . الحدید
آیه 7-11
آیه و ترجمه
ءَامِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسولِهِ وَ أَنفِقُوا مِمَّا جَعَلَکم مُّستَخْلَفِینَ فِیهِ فَالَّذِینَ ءَامَنُوا مِنکمْ وَ أَنفَقُوا لهُمْ أَجْرٌ کَبِیرٌ(7)
وَ مَا لَکمْ لا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الرَّسولُ یَدْعُوکمْ لِتُؤْمِنُوا بِرَبِّکمْ وَ قَدْ أَخَذَ مِیثَقَکمْ إِن کُنتُم مُّؤْمِنِینَ(8)
هُوَ الَّذِی یُنزِّلُ عَلی عَبْدِهِ ءَایَتِ بَیِّنَتٍ لِّیُخْرِجَکم مِّنَ الظلُمَتِ إِلی النُّورِ وَ إِنَّ اللَّهَ بِکمْ لَرَءُوفٌ رَّحِیمٌ(9)
وَ مَا لَکمْ أَلا تُنفِقُوا فی سبِیلِ اللَّهِ وَ للَّهِ مِیرَث السمَوَتِ وَ الاَرْضِ لا یَستَوِی مِنکم مَّنْ أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَتَلَ أُولَئک أَعْظمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِینَ أَنفَقُوا مِن بَعْدُ وَ قَتَلُوا وُکلاً وَعَدَ اللَّهُ الحُسنی وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ(10)
مَّن ذَا الَّذِی یُقْرِض اللَّهَ قَرْضاً حَسناً فَیُضعِفَهُ لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ کَرِیمٌ(11) تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 313

ترجمه :7 - به خدا و رسولش ایمان بیاورید و از آنچه شما را نماینده (خود) در آن قرار داده انفاق کنید (زیرا) کسانی که از شما ایمان بیاورند و انفاق کنند اجر بزرگی دارند.
8 - چرا ایمان نیاورید در حالی که رسول (خدا) شما را می خواند که به پروردگارتان ایمان بیاورید و از شما پیمان گرفته است (پیمانی از طریق فطرت و خرد) اگر آماده ایمان هستید.
9 - او کسی است که آیات بینات بر بنده اش (محمد) نازل می کند تا شما را از تاریکیها به نور بیرون برد، و خداوند نسبت به شما مهربان و رحیم است .
10 - چرا در راه خدا انفاق نکنید در حالی که میراث آسمانها و زمین همه از آن خدا است (و کسی چیزی را با خود نمی برد) کسانی که قبل از پیروزی انفاق کردند و (سپس) تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 314
پیکار نمودند (با کسانی که بعد از پیروزی انفاق کردند) یکسان نیستند آنها بلند مقامترند از کسانی که بعد از فتح انفاق نمودند و جهاد کردند، و خداوند به هر دو وعده نیک داده است ، و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است .
11 - کیست که به خدا وام نیکو دهد (و از اموالی که به او ارزانی داشته انفاق کند) تا خداوند آنرا برای او چندین برابر کند، و برای او اجر فراوان پرارزشی است .
تفسیر:ایمان و انفاق دو سرمایه بزرگ نجات و خوشبختی
بعد از بیان قسمتی از دلائل عظمت خداوند در عالم هستی و اوصاف جمال و جلال او، اوصافی که انگیزه حرکت به سوی الله است ، در آیات از آنها نتیجه گیری کرده و همگان را دعوت به ایمان و عمل می نماید.
نخست می فرماید: ((به خداوند و رسولش ایمان بیاورید)) (آمنوا بالله و رسوله).
این دعوت یک دعوت عام است که شامل همه انسانها می شود، مؤ منان را به ایمانی کاملتر و راسختر، و غیر مؤ منان را به اصل ایمان دعوت می کند، دعوتی که تواءم با دلیل است و دلائلش در آیات توحیدی قبل گذشت .
سپس به یکی از آثار مهم ایمان که ((انفاق فی سبیل الله)) است دعوت کرده می گوید: ((از آنچه خداوند شما را در آن جانشین دیگران ساخته انفاق کنید)) (و انفقوا مما جعلکم مستخلفین فیه).
دعوت به ایثار و فداکاری و گذشت از مواهبی که انسان در اختیار دارد، منتها این دعوت را مقرون به این نکته می کند که فراموش نکنید ((در حقیقت مالک اصلی خدا است)) و این اموال و سرمایه ها چند روزی به عنوان امانت نزد شما سپرده شده ، همانگونه که قبلا در اختیار اقوام پیشین بود. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 315

و به راستی نیز چنین است زیرا در آیات گذشته خواندیم که مالک حقیقی کل جهان خداوند است ایمان به این واقعیت بیانگر همین است که ما امانتدار او هستیم ، چگونه ممکن است امانتدار فرمان صاحب امانت را نادیده بگیرد؟!
ایمان به این حقیقت به انسان روح سخاوت و ایثار می بخشد، و دست و دل او را در انفاق باز می کند.
تعبیر به ((مستخلفین)) (جانشینان) ممکن است اشاره به نمایندگی انسان از سوی خداوند در زمین و مواهب آن باشد، و یا جانشینی از اقوام پیشین ، و یا هر دو.
و تعبیر به ((مما)) (از چیزهائی که ...) تعبیر عامی است که نه تنها اموال بلکه تمام سرمایه ها و مواهب الهی را شامل می شود و همانگونه که قبلا نیز گفته ایم انفاق مفهوم وسیعی دارد که منحصر به مال نیست ، بلکه علم و هدایت و آبروی اجتماعی و سرمایه های معنوی و مادی دیگر را نیز شامل می شود.
سپس برای تشویق بیشتر می افزاید: ((آنهائی که از شما ایمان بیاورند و انفاق کنند اجر بزرگی دارند)) (فالذین آمنوا منکم و انفقوا لهم اجر کبیر).
توصیف اجر به بزرگی ، اشاره ای به عظمت الطاف و مواهب الهی ، و ابدیت و خلوص و دوام آن است ، نه تنها در آخرت که در دنیا نیز قسمتی از این اجر کبیر عائد آنها می شود.
بعد از امر به ((ایمان)) و ((انفاق)) درباره هر یک از این دو به بیانی می پردازد که به منزله استدلال و برهان است .
نخست به صورت یک استفهام توبیخی علت عدم پذیرش دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را در مورد ایمان به خدا جویا شده ، می فرماید: ((چه چیز سبب می شود که تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 316
ایمان به خدا نیاورید در حالی که رسول او شما را دعوت برای ایمان به پروردگارتان می کند، و در حالی که از شما پیمان گرفته است اگر آماده ایمان هستید)) (و ما لکم لا تؤ منون بالله و الرسول یدعوکم لتؤ منوا بربکم و قد اخذ میثاقکم ان کنتم مؤ منین).
یعنی اگر به راستی شما آمادگی برای پذیرش حق دارید دلائلش روشن است ، هم از طریق فطرت و عقل ، و هم از طریق دلیل نقل .
از یکسو پیامبر خدا (صلی اللّه علیه و آله) با دلائل روشن و آیات و معجزات باهرات به سراغ شما آمده ، و از سوی دیگر خداوند با نشان دادن آثارش در جهان آفرینش و در درون وجودتان یکنوع پیمان تکوینی از شما گرفته به او ایمان بیاورید، اما شما نه اعتنائی به فطرت و عقل خود دارید، و نه توجهی به مساءله وحی ، معلوم می شود اصلا شما حاضر به ایمان نیستید، و جهل و تعصب و تقلید کورکورانه بر فکر شما چیره شده

است .
از آنچه گفتیم روشن شد که منظور از جمله ((ان کنتم مؤ منین)) این است که ((اگر شما حاضر به ایمان آوردن به چیزی و پذیرش دلیلی باشید اینجا جای آن است)) چرا که دلائلش از هر نظر آشکار است .
نکته اینجا است که آنها شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را می دیدند، و دعوت او را بدون هیچ واسطه می شنیدند، و معجزاتش را با چشم مشاهده می کردند، دیگر چه عذری می توانست مانع گردد؟
لذا در حدیثی می خوانیم : روزی رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) به اصحابش فرمود: ای المؤ منین اعجب الیکم ایمانا؟ قالوا: الملائکة ! قال : و ما لهم لا یؤ منون و هم عند ربهم ؟ قالوا: فالانبیاء! قال فما لهم لا یؤ منون و الوحی ینزل علیهم ؟ قالوا فنحن ! قال : و ما لکم لا تؤ منون و انا بین اظهرکم ! و لکن اعجب المؤ منین ایمانا قوم یجیئون بعدکم یجدون صحفا یؤ منون بما فیها: تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 317
((کدامیک از مؤ منان ایمانشان شگفت انگیزتر است ؟ گفتند: فرشتگان ، فرمود: چه جای تعجب که آنها ایمان بیاورند؟ آنها در جوار قرب خداوندند گفتند: پس انبیاء، فرمود: با اینکه وحی بر آنها نازل می شود چگونه ایمان نیاورند؟ گفتند: پس خود ما! فرمود: چه جای تعجب که شما ایمان بیاورید در حالی که من در میان شما هستم ؟ (اینجا بود که همه ساکت ماندند و پیامبر فرمود:) ولی از همه اعجاب انگیزتر قومی هستند که بعد از شما می آیند و تنها اوراقی را در برابر خود می بینند و به آنچه در آن است ایمان می آورند)).
و این یک واقعیت است که افرادی که سالیان دراز بعد از رحلت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) قدم به عرصه هستی می گذارند و فقط آثار رسول الله را در کتب می بینند و به حقانیت دعوتش پی می برند امتیاز عظیمی بر دیگران دارند.
تعبیر به ((میثاق)) (پیمان مؤ کد) می تواند اشاره به فطرت توحیدی باشد و یا دلائل عقلی که با مشاهده نظام آفرینش بر انسان ظاهر می گردد، و تعبیر ((بربکم)) (پروردگارتان) که اشاره ای به تدبیر الهی در عالم خلقت است شاهد بر این معنا است .
بعضی ((میثاق)) را در اینجا اشاره به پیمان ((عالم ذر)) دانسته اند، ولی این معنی بعید به نظر می رسد جز به همان تفسیری که ما برای عالم ذر قبلا ذکر کرده ایم .
آیه بعد برای تاءکید و توضیح بیشتر پیرامون همین معنی می افزاید: ((او تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 318
کسی است که آیات روشن بر بنده خود نازل کرده است ، تا شما را از ظلمتهای شرک و جهل و نادانی ، به ایمان و توحید و علم ، رهنمون گردد، و

خداوند نسبت به شما رؤ ف و مهربان است)) (هو الذی ینزل علی عبده آیات بینات لیخرجکم من الظلمات الی النور و ان الله بکم لرؤ ف رحیم).
جمعی ((آیات بینات)) را در اینجا به همه ((معجزات)) تفسیر کرده اند، و گروهی به قرآن ، ولی مفهوم آیه گسترده است و همه اینها را شامل می شود، هر چند تعبیر به ((نازل کردن)) مناسب قرآن است ، همان قرآنی که پرده های ظلمت کفر و ضلالت و نادانی را می درد، و آفتاب ایمان و آگاهی را در درون جان انسان طالع می کند.
تعبیر به ((رؤ ف رحیم)) اشاره لطیفی به این حقیقت است که این دعوت مؤ کد و پرشور الهی به سوی ایمان و انفاق مظهری از مظاهر رحمت الهیه است که به سراغ همه شما آمده ، و تمام برکاتش در این جهان و جهان دیگر عائد خودتان می شود.
در اینکه آیا میان ((رؤ ف)) و ((رحیم)) تفاوتی هست یا نه ؟ و این تفاوت چگونه است ؟ در میان مفسران گفتگو است ، و مناسبتر از همه این است که ((رؤ ف)) اشاره به محبت و لطف خاصش نسبت به مطیعان است در حالی که ((رحیم)) اشاره به رحمت او در مورد عاصیان است .
بعضی نیز گفته اند ((راءفت)) در مورد رحمت قبل از ظهور آن گفته می شود اما ((رحمت)) تعبیری است که بعد از ظهور بر آن اطلاق می گردد.
سپس به استدلالی برای مساءله انفاق پرداخته می فرماید: ((چرا در راه خدا انفاق نکنید در حالی که میراث آسمانها و زمین از آن او است))؟ (و ما لکم الا تنفقوا فی سبیل الله و لله میراث السموات و الارض). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 319
یعنی سرانجام همه شما چشم از جهان و مواهبش می پوشید، و همه را می گذارید و می روید، پس اکنون که در اختیار شما است چرا بهره خود را نمی گیرید؟!
((میراث)) در اصل - چنانکه راغب در مفردات می گوید به معنی مالی است بدون قرارداد و مانند آن به انسان منتقل می شود، و آنچه از میت به بازماندگان منتقل می شود یکی از مصداقهای آن است که بر اثر کثرت استعمال هنگام ذکر این کلمه همین معنی تداعی می شود.
تعبیر ((لله میراث السموات و الارض)) از این نظر است که نه تنها اموال و ثروتهای روی زمین بلکه آنچه در تمام آسمان و زمین وجود دارد به ذات پاک او برمی گردد، همه خلایق می میرند و خداوند وارث همه آنها است .
و از آنجا که انفاق در شرائط و احوال مختلف ارزشهای متفاوتی دارد در جمله بعد می افزاید: آنهائی که قبل از ((پیروزی)) انفاق کردند و پیکار نمودند با کسانی که بعد از فتح این کار را انجام دادند مساوی نیستند)) (لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل).
در اینکه منظور از این ((فتح)) کدام فتح است میان مفسران گفتگو است

، بعضی آنرا اشاره به ((فتح مکه)) در سال هشتم هجرت می دادند، و بعضی آنرا اشاره به ((فتح حدیبیه)) در سال ششم .
البته نظر به اینکه کلمه ((فتح)) در سوره انا فتحنا لک فتحا مبینا به ((فتح حدیبیه)) تفسیر شده است مناسب این است که در اینجا نیز فتح حدیبیه باشد، ولی تعبیر به ((قاتل)) (پیکار کند) مناسب با فتح مکه است زیرا در حدیبیه پیکاری رخ نداد، اما در فتح مکه پیکاری سریع و کوتاه که با مقاومت چندانی روبرو نشد صورت

گرفت .
این احتمال نیز وجود دارد که مراد از ((الفتح)) در این آیه جنس فتح و هرگونه پیروزی مسلمین در جنگهای اسلامی باشد، یعنی : آنها که در مواقع بحرانی از بذل مال و جان ابا داشتند از آنها که بعد از فرونشستن طوفانها به یاری اسلام شتافتند برترند.
لذا برای تاءکید بیشتر می افزاید: ((این گروه مقامشان برتر و بالاتر از کسانی است که بعد از فتح انفاق کردند و جهاد نمودند)) (اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا)
عجب اینکه جمعی از مفسران که آیه را ناظر به فتح مکه یا حدیبیه می دادند مصداق انفاق کننده را در این آیه ابوبکر دانسته اند، در حالی که بدون شک از زمان هجرت تا آن زمان که 6 تا 8 سال طول کشید و غزوات زیادی رخ داد هزاران نفر در راه اسلام انفاق کردند و پیکار نمودند، چرا که در فتح مکه طبق تواریخ ده هزار نفر شرکت کردند و مسلما از این گروه عده زیادی به برنامه های جنگی کمک مالی نمودند و انفاق فی سبیل الله کردند، و مسلم است که تعبیر به ((قبل)) به معنی انفاق در آستانه این فتح است نه در آغاز اسلام و بیست و یک سال قبل ! این نکته نیز لازم به یادآوری است که بعضی از مفسران اصرار دارند که انفاق برتر از جهاد است تا با پیشداوریهای آنها هماهنگ شود و شاید ذکر انفاق را در آیه فوق قبل از جهاد گواه بر این مطلب بدانند، در حالی که روشن است مقدم داشتن انفاق مالی به خاطر این است که وسائل و مقدمات و ابزار جنگ به وسیله آن فراهم می گردد، و گرنه بدون شک بذل جان و آمادگی برای شهادت از انفاق مالی برتر و بالاتر است .
به هر حال از آنجا که هر دو گروه با تفاوت درجه مشمول عنایات حقند

در پایان آیه می افزاید: ((خداوند به هر دو گروه وعده نیک داده است)) (و کلا وعد الله الحسنی).
این یک قدردانی برای عموم کسانی است که در این مسیر گام برداشتند و ((حسنی)) در اینجا مفهوم وسیعی دارد که هر گونه ثواب و پاداش نیک دنیا و آخرت را دربرمی گیرد.

و از آنجا که ارزش عمل به خلوص آن است ، در پایان آیه می افزاید: ((خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است)) (و الله بما تعملون خبیر).
هم از کمیت و کیفیت اعمال شما باخبر است و هم از نیات و میزان خلوص شما.
و در آخرین آیه مورد بحث باز هم برای تشویق در مورد ((انفاق فی سبیل الله)) از تعبیر جالب دیگری استفاده کرده ، می گوید: ((کیست که به خدا قرض نیکوئی دهد و از اموالی که به او بخشیده است انفاق نماید، تا آن را برای او چندین برابر کند؟ و برای او پاداش فراوان و پرارزشی است)) (من ذاالذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له و له اجر کریم).
راستی تعبیر عجیبی است خدائی که بخشنده تمام نعمتها است ، و همه ذرات وجود ما لحظه به لحظه از دریای بی پایان فیض او بهره می گیرد و مملوک او است ، ما را صاحبان اموال شمرده ، و در مقام گرفتن وام از ما برآمده ، و برخلاف وامهای معمولی عین همان مقدار باز پس می دهند، او چندین برابر، گاه صدها و گاه هزار برابر، بر آن اضافه می کند و علاوه بر اینها وعده اجر کریم که پاداشی است عظیم که جز خدا نمی داند نیز می دهد. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 322
نکته ها:
1 - انگیزه های انفاق
قابل توجه اینکه در آیات گذشته برای تشویق به انفاق - اعم از کمک به موضوع جهاد یا انفاقهای دیگر به نیازمندان - تعبیرات مختلفی دیده می شود که هر یک می تواند عاملی برای حرکت به سوی این هدف باشد.
در آیه هفتم اشاره به مساءله استخلاف و جانشینی مردم از یکدیگر، یا از خداوند در این ثروتها است که مالکیت حقیقی را مخصوص خدا می شمرد، و همه را نماینده او در این اموال این بینش می تواند دست و دل انسان را در انفاق باز کند و عاملی برای حرکت در این زمینه باشد.
در آیه دهم تعبیر دیگری آمده که از ناپایداری اموال و سرمایه ها و بازماندن آن بعد از همه انسانها حکایت می کند، و آن تعبیر به ((میراث)) است می گوید، میراث آسمانها و زمین از آن خدا است .
و در آیه یازدهم تعبیر از همه حساستر است : خدا را وام گیرنده ، و انسانها را وام دهنده می شمرد، وامی که مساءله تحریم ربا در آن راه ندارد و چندین برابر تا هزاران برابر در مقابل آن پرداخته می شود، اضافه بر پاداش عظیمی که در هیچ اندیشه ای نمی گنجد!
اینها همه برای این است که بینشهای انحرافی و انگیزه های حرص و آز و حسد و خودخواهی و طول امل را که مانع از انفاق است از میان ببرد، و جامعه ای بر اساس پیوندهای عاطفی و روح اجتماعی و تعاون عمیق بسازد.

2 - شرایط انفاق در راه خدا
تعبیر به ((قرضا حسنا)) در آیه فوق اشاره ای به این حقیقت است که

وام دادن خود انواع و اقسامی دارد که بعضی را ((وام نیکو)) و بعضی را وام کم ارزش و یا حتی بی ارزش می توان شمرد.
قرآن مجید شرائط وام نیکو را در برابر خداوند یا به تعبیر دیگر ((انفاق ارزشمند)) را در آیات مختلف بیان کرده است ، و بعضی از مفسران از جمع آوری آن ده شرط استفاده کرده اند.
1 - از بهترین قسمت مال انتخاب شود نه از اموال کم ارزش یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم و مما اخرجنا لکم من الارض و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون و لستم باخذیه الا ان تغمضوا فیه و اعلموا ان الله غنی حمید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید از اموال پاکیزه ای که به دست آورده اید، یا از زمین برای شما خارج ساخته ایم انفاق کنید، و به سراغ قسمتهای ناپاک برای انفاق نروید در حالی که خودتان حاضر نیستید آنها را بپذیرید مگر از روی اغماض ، و بدانید خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است)) (بقره - 267).
2 - از اموالی که مورد نیاز انسان است باشد، چنانکه می فرماید و یؤ ثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة : ((آنها دیگران را بر خود مقدم می دارند هر چند شخصا شدیدا نیازمند باشند)). (حشر - 9).
3 - به کسانی انفاق کند که سخت به آن نیازمندند و اولویتها را در نظر گیرد للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله : ((انفاق شما (مخصوصا) برای نیازمندانی باشد که در راه خدا در محاصره قرار گرفته اند)) (بقره 273).
4 - انفاق اگر مکتوم باشد بهتر است : و ان تخفوها و تؤ توها الفقراء فهو خیر لکم : ((هر گاه آنها را مخفی ساخته و به نیازمندان بدهید برای شما بهتر است)) (بقره 271).
5 - هرگز منت و آزاری با آن همراه نباشد یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی : ((ای کسانی که ایمان آورده اید انفاقهای خود

را با منت و آزار باطل نکنید)) (بقره 264).
6 - انفاق باید تواءم با اخلاص و خلوص نیت باشد ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله : ((کسانی که اموالشان را برای جلب خشنودی خداوند انفاق می کنند)) (بقره 265).
7 - آنچه را انفاق می کند کوچک و کم اهمیت بشمرد هر چند ظاهرا بزرگ باشد: و لا تمنن تستکثر: ((به هنگام انفاق منت مگذار و آنرا بزرگ مشمر)) (مدثر 6).
8 - از اموالی باشد که به آن دل بسته است و مورد علاقه او است لن

تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون : ((هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی رسید مگر اینکه از آنچه دوست دارید انفاق کنید)) (آل عمران - 92).
9 - هرگز خود را مالک حقیقی تصور نکند، بلکه خود را واسطه ای میان خالق و خلق بداند: و انفقوا مما جعلکم مستخلفین فیه : ((انفاق کنید از آنچه خداوند شما را نماینده خود در آن قرار داده است)) (حدید 7)
10 - و قبل از هر چیز باید انفاق از اموال حلال باشد، چرا که خداوند فقط آنرا می پذیرد: انما یتقبل الله من المتقین ((خداوند تنها از پرهیزگاران قبول می کند)) (مائده 27).
و در حدیث آمده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: لا یقبل الله صدقة من غلول ((خداوند هیچگاه انفاقی را که از طریق خیانت است نمی پذیرد)). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 325
آنچه گفته شد در واقع قسمت مهمی از اوصاف و شرائط لازم است ، ولی منحصر به اینها نیست ، و با دقت و تاءمل در آیات و روایات اسلامی به شرایط دیگری نیز می توان دست یافت .
ضمنا آنچه گفته شد بعضی از شرائط ((واجب)) محسوب می شود (مانند عدم منت و آزار و تظاهر) و بعضی از شرائط کمال است (مانند ایثار به نفس در موقع حاجت خویشتن) که عدم وجود آن ارزش انفاق را از میان نمی برد هر چند در سطح اعلا قرار ندارد.
و نیز آنچه گفته شد گرچه در مورد انفاق (وام به خداوند) بود، ولی بسیاری از آنها در مورد وامهای معمولی نیز صادق است ، و به اصطلاح از شرائط لازم ، یا شرط کمال ((قرض الحسنه)) می باشد.
درباره اهمیت ((انفاق در راه خدا)) شرح مبسوطی ذیل آیه 261 تا 267 سوره بقره آورده ایم (جلد 2 تفسیر نمونه صفحه 232 تا 257).
3 - پیشگامان در ایمان و جهاد و انفاق
بدون شک کسانی که در ایمان و اعمال خیر بر دیگران مقدم می شوند هم شجاعت و آگاهی بیشتری دارند، و هم ایثار و فداکاری فزونتر، و به همین دلیل در پیشگاه خدا یکسان نیستند، و لذا در آیات فوق روی همین مساءله تکیه شده بود که کسانی که قبل از فتح (فتح مکه یا حدیبیه ، و یا مطلق فتوحات اسلامی) انفاق کردند و جهاد نمودند در پیشگاه خدا با دیگران یکسان نیستند.
در حدیثی از ((ابو سعید خدری)) نقل شده که می گوید: در سال حدیبیه (سال ششم هجرت) ما با رسول خدا بودیم ، هنگامی که به ((عسفان)) (مکانی نزدیک مکه) رسیدیم فرمود: ممکن است در آینده قومی بیایند که اعمال شما را در مقایسه با اعمال خود کوچک بشمرند! تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 326
گفتیم : آنها کیانند ای رسول خدا! آیا منظور قریش است ؟

فرمود نه ! آنها اهل یمن هستند که دلهائی رقیقتر و نرمتر از شما دارند (و اعمالی فزونتر).
گفتیم : آیا آنها از ما بهترند، ای رسول خدا؟!
فرمود: اگر برای یکی از آنها کوهی از طلا باشد و در راه خدا انفاق کند به اندازه یک مد یا نصف آن که شما انفاق می کنید پاداش ندارد، بدانید این تفاوتی است میان ما و مردم و شاهد آن ، این سخن خدا است : لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل ....
این نکته نیز قابل توجه است که منظور از قرض دادن به پروردگار هر گونه انفاق در راه او است که یکی از مصادیق مهم آن کمک کردن به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و امام مسلمین می باشد تا در مصارف لازم برای اداره حکومت اسلامی به کار گیرد.
لذا در روایتی در کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود ان الله لم یسئل خلقه مما فی ایدیهم قرضا من حاجة به الی ذلک ، و ما کان لله من حق فانما هو لولیه ((خداوند از بندگانش وامی مطالبه نکرده است به خاطر احتیاج او، آنچه از حقوق برای خدا است برای ولی و نماینده او است))
و در حدیث دیگری از امام کاظم (علیه السلام) ذیل آیه مورد بحث (من ذا الذی یقرض الله ...) آمده است که ((نزلت فی صلة الامام)): ((این آیه در مورد هدیه و کمک به امام نازل شده است)). الحدید
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 327
آیه 12-15
آیه و ترجمه
یَوْمَ تَرَی الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَتِ یَسعَی نُورُهُم بَینَ أَیْدِیهِمْ وَ بِأَیْمَنِهِم بُشرَاکُمُ الْیَوْمَ جَنَّتٌ تجْرِی مِن تحْتهَا الاَنهَرُ خَلِدِینَ فِیهَا ذَلِک هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ(12)
یَوْمَ یَقُولُ الْمُنَفِقُونَ وَ الْمُنَفِقَتِ لِلَّذِینَ ءَامَنُوا انظرُونَا نَقْتَبِس مِن نُّورِکُمْ قِیلَ ارْجِعُوا وَرَاءَکُمْ فَالْتَمِسوا نُوراً فَضرِب بَیْنهُم بِسورٍ لَّهُ بَاب بَاطِنُهُ فِیهِ الرَّحْمَةُ وَ ظهِرُهُ مِن قِبَلِهِ الْعَذَاب (13)
یُنَادُونهُمْ أَ لَمْ نَکُن مَّعَکُمْ قَالُوا بَلی وَ لَکِنَّکمْ فَتَنتُمْ أَنفُسکُمْ وَ تَرَبَّصتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَرَّتْکُمُ الاَمَانىُّ حَتی جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَرَّکُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ(14)
فَالْیَوْمَ لا یُؤْخَذُ مِنکُمْ فِدْیَةٌ وَ لا مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مَأْوَاکُمُ النَّارُ هِیَ مَوْلَاکُمْ وَ بِئْس الْمَصِیرُ(15) تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 328
ترجمه :12 - (این پاداش بزرگ) در روزی است که مردان و زنان باایمان را می نگری که نورشان پیش رو و در سمت راستشان به سرعت حرکت می کند (و به آنها می گویند) بشارت باد بر شما امروز، به باغهائی از بهشت که نهرها زیر درختانش جاری است ، جاودانه در آن خواهید ماند و این پیروزی بزرگی است .

13 - روزی که مردان و زنان منافق به مؤ منان می گویند: نظری به ما بیفکنید تا از نور شما شعله ای برگیریم ، به آنها گفته می شود: به پشت سر خود بازگردید و کسب نور کنید!، در این هنگام دیواری میان آنها زده می شود که دری دارد، درونش رحمت است و برونش عذاب !
14 - آنها را صدا می زنند که مگر ما با شما نبودیم ؟! می گویند: آری ، ولی شما خود را به هلاکت افکندید و انتظار (مرگ پیامبر را) کشیدید، و (در همه چیز) شک و تردید داشتید، و آرزوهای دور و دراز شما را فریب داد تا فرمان خدا فرارسید، و شیطان شما را در برابر خداوند فریب داد.
15 - لذا امروز از شما غرامتی پذیرفته نمی شود، و نه از کافران ، و جایگاهتان آتش است ، و همان سرپرستتان می باشد و چه بد جایگاهی است .
تفسیر:بگذارید ما هم از نور شما استفاده کنیم !
از آنجا که در آخرین آیه از آیات گذشته خداوند انفاق کنندگان را به اجر کریم نوید داد، در آیات مورد بحث مشخص می کند که این اجر کریم و ارزشمند و باعظمت در چه روزی است ؟
می فرماید: ((این در همان روزی است که مردان و زنان باایمان را می نگری که نورشان در پیش رو و در سمت راستشان به سرعت حرکت می کند)) (یوم تری المؤ منین و المؤ منات یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 329
گرچه مخاطب در اینجا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) است ، ولی مسلما دیگران هم این صحنه را می بینند، ولی چون شناسائی مؤ منان برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) لازم است تا آنها را مورد تفقد بیشتری قرار دهد با این نشانه آنها را به خوبی می شناسد.
گرچه مفسران در مورد این ((نور)) احتمالات متعددی داده اند ولی روشن است که منظور از آن تجسم نور ایمان است ، چون تعبیر به ((نورهم)) (نور مردان و زنان باایمان) شده است ، و جای تعجب نیست ، چرا که در آن روز عقائد و اعمال انسانها تجسم می یابد، ایمان که همان نور هدایت است به صورت روشنائی و نور ظاهری مجسم می گردد، و کفر که تاریکی مطلق است ، به صورت ظلمت ظاهری مجسم می گردد.
و لذا در آیه 8 سوره تحریم می خوانیم یوم لا یخزی الله النبی و الذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم ((در آن روز که خداوند پیامبر خود و کسانی را که با او ایمان آوردند خوار نمی کند، نورشان پیش روی آنها حرکت می کند)).
در آیات دیگر قرآن نیز آمده است که خداوند ((مؤ منان را از ظلمت به سوی نور هدایت می کند)).
تعبیر به ظیسعی (از ماده سعی به معنی حرکت سریع) دلیل بر این است

که خود مؤ منان نیز با سرعت راه محشر را به سوی بهشت و کانون سعادت جاویدان می پیمایند، چرا که حرکت سریع نور آنها جدا از حرکت سریع خودشان نیست .
قابل توجه اینکه تنها سخن از دو نور در میان آمده (نوری که پیشاپیش روی مؤ منان در حرکت است و نوری که از طرف راست) این تعبیر ممکن است اشاره به دو گروه مختلف از مؤ منان باشد، ((گروه مقربان)) که صورتی نورانی دارند تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 330
و نورشان پیشاپیش آنها حرکت می کند، و ((اصحاب الیمین)) که نور آنها در سمت راستشان است ، چرا که نامه اعمالشان به دست راست آنها داده می شود، و نور از آن برمی خیزد، این احتمال نیز وجود دارد که هر دو اشاره به یک گروه است و نور یمین کنایه از نوری است که از اعمال نیک آنها برمی خیزد و تمام اطراف آنها را روشن می سازد.
به هر حال این نور راهنمای آنها به سوی بهشت برین است ، و در پرتو آن راه بهشت را به سرعت می پیمایند.
از سوی دیگر بدون شک این نور الهی چون از ایمان و عمل صالح برمی خیزد با تفاوت مراتب ایمان و عمل صالح مردم متفاوت است ، آنها که ایمانی قویتر دارند نورشان فاصله زیادی را روشن می سازد، و آنها که مرتبه ضعیفتری دارند از نور کمتری برخوردارند، تا آنجا که نور بعضی تنها نوک انگشتان پای آنها را روشن می سازد!، چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیه مورد بحث اشاره شده است که : یقسم النور بین الناس یوم القیامة علی قدر ایمانهم ((نور در میان مردم در روز قیامت به اندازه ایمانشان تقسیم می شود)).
اینجاست که به احترام آنها این ندا از فرشتگان برمی خیزد: ((بشارت باد بر شما امروز، به باغهائی از بهشت که نهرها زیر درختانش جاری است)) (بشراکم الیوم جنات تجری من تحتها الانهار).
((جاودانه در آن خواهید ماند، و این پیروزی و رستگاری بزرگی است)) (خالدین فیها ذلک هو الفوز العظیم)
اما منافقان که در تاریکی وحشتناک کفر و نفاق و گناه قرار گرفته اند در این هنگام فریادشان بلند می شود و ملتمسانه از مؤ منان تقاضای نور می کنند، تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 331
اما چیزی جز جواب منفی نمی شنوند، چنانکه در آیه بعد می گوید: ((روزی که مردان و زنان منافق به مؤ منان می گویند: نظری بر ما بیفکنید تا از نور شما شعله ای برگیریم)) (یوم یقول المنافقون و المنافقات للذین آمنوا انظرونا نقتبس من نورکم)).
اقتباس در اصل از ماده ((قبس)) به معنی گرفتن شعله ای از آتش است سپس به نمونه گیریهای دیگر نیز اطلاق شده .

منظور از جمله ((انظرونا)) این است که به ما نگاه کنید تا از نور صورت شما بهره گیریم ، و راه خود را پیدا کنیم ، یا اینکه نظر لطف و محبتی به ما بیفکنید و سهمی از نور خود به ما دهید، این احتمال نیز وجود دارد که منظور از ((انظرونا)) انتظار کشیدن باشد، یعنی کمی مهلت دهید تا ما هم به شما برسیم و در پرتو نورتان راه را پیدا کنیم .
اما به هر حال ((پاسخی که به آنها گفته می شود این است که به پشت سر خود برگردید و کسب نور کنید))! (قیل ارجعوا ورائکم فالتمسوا نورا).
اینجا جای تحصیل نور نیست ، می بایست آن را از دنیائی که پشت سر گذاشتید، از طریق ایمان و عمل صالح ، به دست می آوردید، اما دیگر گذشته و دیر شده است !
((در این هنگام ناگهان دیواری در میان این دو گروه زده می شود که دری دارد)) (فضرب بینهم بسور له باب). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 332
ولی دو طرف این دیوار عظیم ، یا این در، کاملا با هم متفاوت است ((درونش رحمت است و بیرونش عذاب)) (باطنه فیه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب).
((سور)) در لغت به معنی دیواری است که در گذشته برای حفاظت به دور شهرها می کشیدند، و در فارسی از آن تعبیر به ((بارو)) می شود، و در فواصل مختلف نیز برجهائی برای محافظان و نگهبانان داشت ، و لذا مجموعا تعبیر به ((برج و بارو)) می کردند.
قابل توجه اینکه می گوید: ((درون آن رحمت ، و برون آن عذاب است یعنی مؤ منان همچون ساکنان شهر در درون این باغ هستند، و منافقان همچون بیگانگان در قسمت بیابانی قرار دارند، قبلا نیز آنها در یک جامعه و در کنار هم زندگی می کردند، اما دیواری عظیم از اعتقادات و اعمال مختلف آنها را از یکدیگر جدا می کرد، در قیامت نیز همین معنی مجسم می گردد.
اما این ((در)) برای چیست ؟ ممکن است برای این باشد که منافقان از این در نعمتهای بهشتی را ببینند و حسرت ببرند، یا اینکه افرادی که کمتر آلوده اند پس از اصلاح از آن بگذرند و در کنار مؤ منان قرار گیرند.
اما این دیوار چنان نیست که مانع عبور صدا باشد، لذا در آیه بعد می افزاید: ((آنها را صدا می زنند که مگر ما با شما نبودیم))؟! (ینادونهم الم نکن معکم).
هم در دنیا با شما در یک جامعه می زیستیم ، و هم در اینجا در کنار شما بودیم چه شد که ناگهان از ما جدا شدید، و به روح و رحمت الهی رفتید، و ما را در چنگال عذاب رها کردید؟!
((آنها در پاسخ می گویند: آری با هم بودیم)) (قالوا بلی).
در همه جا با هم بودیم ، در کوچه و بازار، در سفر و حضر، گاه همسایه هم

بودیم ، و یا حتی گاه در یک خانه زندگی می کردیم ، ولی از نظر مکتب
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 333
و عقیده و عمل فرسنگها با هم فاصله داشتیم ، شما خط خود را از ما جدا کرده بودید، و در اصول و فروع از حق بیگانه بودید.
سپس می افزایند: ((شما گرفتار خطاهای بزرگی بودید از جمله :
1 - ((شما خود را به واسطه پیمودن طریق کفر فریب دادید و هلاک کردید)) (و لکنکم فتنتم انفسکم).
2 - ((پیوسته در انتظار مرگ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و نابودی مسلمین و برچیده شدن اساس اسلام بودید)) ((و تربصتم)).
بعلاوه در انجام هر کار مثبت و هر حرکت صحیح حالت صبر و انتظار داشتید و تعلل می نمودید.
3 - ((پیوسته در امر معاد و رستاخیز و حقانیت دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و قرآن شک و تردید داشتید)) (و ارتبتم).
4 - ((همواره گرفتار آرزوهای دور و دراز بودید آرزوهائی که هرگز دست از سر شما برنداشت تا فرمان خدا دائر بر مرگتان فرارسید)) (و غرتکم الامانی حتی جاء امر الله).
آری این آرزوها لحظه ای مجال تفکر صحیح به شما نداد، غرق رؤ یاها و پندارها بودید، و در عالمی از وهم و خیال زندگی می کردید، و آرزوی وصول به شهوات و اهداف مادی بر شما چیره بود.
5 - ((از همه اینها گذشته شیطان فریبکار (که پایگاهش را در وجودتان محکم کرده بود) شما را در برابر خداوند فریب داد)) (و غرکم بالله الغرور).
او با وسوسه ها شما را مغرور کرد، گاه دنیا را در نظرتان جاودانه جلوه داد، و گاه قیامت را یک حلوای نسیه قلمداد کرد، گاهی شما را به لطف و رحمت الهی مغرور می کرد، و گاه اصلا وجود خداوند بزرگ را زیر سؤ ال می برد!
این عوامل پنجگانه دست به دست هم دادند و خط شما را به کلی از ما جدا کردند. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 334
((فتنتم)) از ماده ((فتنه)) به معانی مختلفی آمده است آزمایش و امتحان ، فریب دادن ، بلا و عذاب ، ضلالت و گمراهی و شرک و بت پرستی و در اینجا بیشتر دو معنی آخر یعنی گمراهی و شرک مناسب است .
((تربصتم)) از ماده ((تربص)) در اصل به معنی انتظار کشیدن است ، خواه انتظار بلا و مصیبت باشد، یا فراوانی و نعمت ، و در اینجا بیشتر مناسب انتظار مرگ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و برچیده شدن اسلام ، یا انتظار کشیدن به معنی تعلل ورزیدن در توبه از گناه و انجام هر گونه

کار خیر است .
((و ارتبتم)) از ماده ((ریب)) به هر گونه شک و تردید که بعدا پرده از روی آن برداشته می شود اطلاق می گردد، و در اینجا بیشتر مناسب با شک در قیامت و یا حقانیت قرآن است .
گرچه مفهوم الفاظی که در آیه به کار رفته گسترده است ولی ممکن است به ترتیب بیانگر مساءله ((شرک))، و انتظار ((پایان عمر اسلام و پیامبر)) (صلی اللّه علیه و آله) و سپس شک در ((معاد)) و بعد از آن آلودگیهای عملی از طریق فریب اءمانی و شیطان باشد، بنابراین جمله های سه گانه نخست ناظر به اصول سه گانه دین است و دو جمله اخیر ناظر به فروع دین .
سرانجام مؤ منان در یک نتیجه گیری منافقان را مخاطب ساخته ، می گویند: ((امروز از شما غرامتی پذیرفته نمی شود که در برابر آن از عذاب الهی رهائی یابید)) (فالیوم لا یؤ خذ منکم فدیة).
((و نه از کافران)) (و لا من الذین کفروا).
و به این ترتیب کافران نیز سرنوشتی همچون منافقان دارند، و همگی در گرو گناهان و زشتیهای اعمال خویشند، و راه خلاصی ندارند. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 335
و سپس می افزایند: ((جایگاهتان آتش است)) (ماواکم النار).
و ((مولی و سرپرستتان همان دوزخ)) (هی مولاکم).
و ((چه بد جایگاهی است))؟! (و بئس المصیر).
معمولا انسانها برای نجات از چنگال مجازات و کیفر در دنیا یا متوسل به غرامت مالی می شوند، و یا از نیروی یاور و شفیعی کمک می طلبند، ولی در آنجا هیچیک از این دو برای منافقان و کافران وجود ندارد.
اصولا در قیامت تمام اسباب و وسائل مادی که در این جهان برای رسیدن به مقاصد معمول است از کار می افتد، و پیوندها بریده می شود، چنانکه در آیه 166 بقره می خوانیم : ((و تقطعت بهم الاسباب)).
((در آن روز نه داد و ستدی هست و نه رابطه دوستی)) ((یوم لا بیع فیه و لا خلة)) (بقره 254).
((نه عوضی گرفته می شود)) ((و لا یؤ خذ منها عدل)) (بقره 48).
((و نه کسی به فریاد دوستش می رسد)) ((یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا)) (دخان 41)
((نه نقشه ها و مکرها به جائی می رسد)) ((یوم لا یغنی عنهم کیدهم شیئا)) (طور 45).
((و نه رابطه خویشاوندی به درد می خورد)) ((فلا انساب بینهم یومئذ)) (مؤ منون 101).
((و خلاصه همه در گرو اعمال خویش و گرفتار اعمال خود هستند)) ((کل

نفس بما کسبت رهینة)) (مدثر 38).
و به این ترتیب قرآن روشن می کند که تنها وسیله نجات در آن روز تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 336
ایمان و عمل صالح است ، حتی دایره شفاعت محدود به کسانی است که سهمی از این دو را داشته باشند نه بیگانگان مطلق ، و آنها که پیوندهای خود را به کلی از خدا و اولیاء الله بریده اند.
نکته :
استمدادهای بیحاصل مجرمان در قیامت
از آنجا که بسیاری از مردم به هنگام ورود در عرصه محشر با نظامی که در آنجا حاکم است آشنا نیستند بر این باورند که نظامات دنیا در آنجا نیز حکومت دارد، لذا به آن متوسل می شوند، ولی به زودی می فهمند چه اشتباه بزرگی مرتکب شده اند؟
گاه مجرمان از مؤ منان استمداد می کنند و می گویند: انظرونا نقتبس من نورکم ((نظری به ما بیفکنید تا شعله ای از ایمان و عمل صالح شما برگیریم)) (آیات مورد بحث) اما به زودی با جواب منفی روبرو می شوند که منبع نور اینجا نیست ، در دار دنیا بود که غافل و بیخبر از آن گذشتید.
و گاه مجرمان از یکدیگر کمک می طلبند (پیروان از رهبرانشان) و می گویند: فهل انتم مغنون عنا من عذاب الله من شی ء ((آیا شما سهمی از عذاب الهی را بجای ما می پذیرید)) (ابراهیم 21) که در اینجا نیز با پاسخ منفی روبرو می شوند.
گاه حتی دست به دامن خازنان دوزخ می زنند و می گویند: ادعوا ربکم یخفف عنا یوما من العذاب : ((از پروردگارتان بخواهید یکروز عذاب را از ما تخفیف دهد)) (مؤ من 49).
و گاه از اینهم فراتر رفته از خداوند استمداد می جویند، و عرضه می دارند: تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 337
ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون : ((پروردگارا! ما را از این آتش سوزان بیرون آر، اگر بار دیگر بازگشتیم ظالم و ستمگریم)) (مؤ منون 107) ولی پیدا است این راه نیز بسته است ، چرا که دوران تکلیف سر آمده و آنجا سرای پاداش و کیفر است . الحدید
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 338
آیه 16-18
آیه و ترجمه
أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَن تخْشعَ قُلُوبهُمْ لِذِكرِ اللَّهِ وَ مَا نَزَلَ مِنَ الحْقِّ وَ لا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَب مِن قَبْلُ فَطالَ عَلَيهِمُ الاَمَدُ فَقَست قُلُوبهُمْ وَ كَثِيرٌ مِّنهُمْ فَسِقُونَ(16)
اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يحْىِ الاَرْض بَعْدَ مَوْتهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الاَيَتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ(17)

إِنَّ الْمُصدِّقِينَ وَ الْمَصدِّقَتِ وَ أَقْرَضوا اللّهَ قَرْضاً حَسناً يُضعَف لَهُمْ وَ لَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ(18)
ترجمه :16 - آیا وقت آن نرسیده است که دلهای مؤ منان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده است خاشع گردد؟ و مانند کسانی نباشند که قبلا به آنها کتاب آسمانی داده شد، سپس زمانی طولانی بر آنها گذشت و قلبهای آنها قساوت پیدا کرد، و بسیاری از آنها گنهکارند.
17 - بدانید خداوند زمین را بعد از مرگ آن زنده می کند، ما آیات (خود) را برای شما بیان کردیم شاید اندیشه کنید.
18 - مردان و زنان انفاق کننده و آنها که (از این طریق) به خدا قرض الحسنه دهند برای آنها مضاعف می شود و پاداش پرارزشی دارند. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 339
شان نزول :برای نخستین آیه مورد بحث شاءن نزولهای متعددی نقل شده از جمله اینکه :
آیه مزبور یکسال بعد از هجرت درباره منافقان نازل شده است به خاطر اینکه روزی از سلمان فارسی پرسیدند از آنچه در تورات است برای ما سخن بگو!، چرا که در تورات مسائل شگفت انگیزی است (و به این وسیله می خواستند نسبت به قرآن بی اعتنائی کنند) در این هنگام آیات آغاز سوره یوسف نازل شد، سلمان به آنها گفت این قرآن ((احسن القصص)) و بهترین سرگذشتها است ، و برای شما از غیر آن نافعتر است .
مدتی از تکرار سؤ ال خودداری کردند باز به سراغ سلمان آمدند و همان خواهش را تکرار کردند: در این هنگام آیه الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ... ((خداوند بهترین سخن را نازل کرده کتابی که آیاتش (از نظر لطف و زیبائی و معنی) همانند یکدیگر است آیاتی مکرر دارد (اما تکراری شوقانگیز) که از شنیدن آیاتش لرزه بر اندام کسانی که در برابر پروردگارشان خاشعند می افتد ...)). (زمر - 23).
باز مدتی از تکرار این سؤ ال خودداری کردند و بار سوم به سراغ سلمان آمدند و همان درخواست را تکرار کردند: در این هنگام آیه مورد بحث نازل شد (و آنها را مؤ اخذه کرد که آیا موقع آن نرسیده است که در برابر نام خدا خشوع کنید و از این سخنان دست بردارید).
در شاءن نزول دیگری آمده است که یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در مکه در خشکسالی و زندگی سختی به سر می بردند هنگامی که مهاجرت کردند به فراوانی و نعمت رسیدند وضع آنها دگرگون شد و قساوت بر قلوب عده ای چیره گشت ، در حالی تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 340
که لازم بود بر ایمان و یقین و اخلاص آنها به خاطر مصاحبت با قرآن

افزوده شود (آیه فوق نازل شد و به آنها هشدار داد).
پاره ای از شاءن نزولهای دیگر نیز در زمینه این آیه به چشم می خورد که چون حکایت از مکی بودن آیه می کند قابل اعتماد نیست ، زیرا مشهور این است که تمام این سوره در مدینه نازل شده است .
تفسیر:غفلت و بیخبری تا کی ؟!
بعد از ذکر آنهمه انذارهای کوبنده و هشدارهای بیدارگر در آیات گذشته و بیان سرنوشت دردناک منافقان و کافران در قیامت در نخستین آیه مورد بحث به صورت یک نتیجه گیری می فرماید: ((آیا وقت آن نرسیده است که دلهای افراد باایمان در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده است خاشع گردد. و همانند کسانی نباشند که در گذشته کتاب آسمانی به آنها داده شد (مانند یهود و نصاری) سپس در میان آنها و پیامبران فاصله افتاد، عمرهای طولانی یافتند و خدا را فراموش کردند و قلبهای آنها قساوت پیدا کرد، و بسیاری از آنها فاسق و گنهکار بودند)) (الم یاءن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله و ما نزل من الحق و لا یکونوا کالذین اوتوا الکتاب من قبل فطال علیهم الامد فقست قلوبهم و کثیر منهم فاسقون). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 341
((تخشع)) از ماده ((خشوع)) به معنی حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که در برابر حقیقت مهم یا شخص بزرگی به انسان دست می دهد.
روشن است یاد خداوند اگر در عمق جان قرار گیرد و همچنین شنیدن آیاتی که بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نازل شده است هرگاه به درستی تدبر شود باید مایه خشوع گردد، ولی قرآن گروهی از مؤ منان را در اینجا سخت ملامت می کند که چرا در برابر این امور خاشع نمی شوند؟، و چرا همچون بسیاری از امتهای پیشین گرفتار غفلت و بیخبری شده اند؟ همان غفلتی که نتیجه آن قساوت دل و همان قساوتی که ثمره آن فسق و گناه است !
آیا تنها به ادعای ایمان قناعت کردن و از کنار این مسائل مهم به سادگی گذشتن و تن به زندگی مرفه سپردن ، در ناز و نعمت زیستن ، و پیوسته مشغول عیش و نوش بودن با ایمان سازگار است ؟!
جمله ((طال علیهم الامد)) (زمان بر آنها طولانی شد) ممکن است اشاره به فاصله زمانی میان آنها و پیامبرانشان باشد، و یا طول عمر و درازی آرزوها، و یا عدم نزول عذاب الهی در زمان طولانی ، و یا همه اینها چرا که هر یک می تواند عاملی برای غفلت و قساوت و آن هم سببی برای فسق و گناه گردد.
در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم : لا تعاجلوا الامر قبل بلوغه فتندموا و لا یطولن علیکم الامد فتقسو قلوبکم : ((در هیچکاری قبل از

فرارسیدن زمانش عجله نکنید که پشیمان می شوید، و فاصله میان شما و حق نباید طولانی گردد که قلوب شما قساوت می یابد)).
در حدیث دیگری از زبان حضرت عیسی مسیح (علیه السلام) می خوانیم : لا تکثروا الکلام بغیر ذکر الله فتقسو قلوبکم ، فان القلب القاسی بعید من الله ، تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 342
و لا تنظروا فی ذنوب العباد کانکم ارباب ، و انظروا فی ذنوبکم کانکم عبید، و الناس رجلان : مبتلی ، و معافی ، فارحموا اهل البلاء، و احمدوا الله علی العافیة : ((بدون ذکر خداوند زیاد سخن مگوئید که موجب قساوت قلب است ، و قلب قساوتمند از خدا دور است ، و به گناهان بندگان همچون ارباب نسبت به بنده اش نگاه نکنید، بلکه به گناهان خویش بنگرید همچون بنده ای در برابر مولی ، مردم دو دسته اند: گروهی مبتلا، و گروهی اهل عافیت ، نسبت به مبتلایان ترحم کنید، و خدا را بر عافیت سپاس گوئید.
و از آنجا که زنده شدن قلبهای مرده با ذکر الهی و پیدا کردن حیات معنوی در پرتو خشوع و خضوع در مقابل قرآن ، شباهت زیادی به زنده شدن زمینهای مرده به برکت قطرات حیاتبخش باران دارد در آیه بعد می افزاید: ((بدانید که خداوند زمین را بعد از مرگ آن زنده می کند)) (اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها).
((ما آیات خود را در صحنه آفرینش و نیز در صحنه وحی برای شما تبیین کردیم شاید اندیشه کنید)) (قد بینا لکم الایات لعلکم تعقلون).
در حقیقت این آیه هم اشاره ای است به زنده شدن زمینهای مرده به وسیله باران ، و هم زنده شدن دلهای مرده به وسیله ذکر الله و قرآن مجید که از آسمان وحی بر قلب پاک محمد (صلی اللّه علیه و آله) نازل شده است و هر دو شایسته تدبر و تعقل است .
و لذا در روایات اسلامی اشاره به هر دو شده است :
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: العدل بعد الجور ((منظور زنده شدن زمین به وسیله عدالت است بعد از آنکه تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 343
با جور مرده باشد)).
و در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر ((اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها)) فرمود: یحیی الله تعالی بالقائم بعد موتها، یعنی بموتها کفر اهلها، و الکافر میت !: ((خداوند زمین را به وسیله حضرت مهدی (علیه السلام) زنده می کند بعد از آنکه مرده باشد، و منظور از مردن زمین کفر اهل آن است و کافر مرده است))!.
ناگفته پیدا است که این تفسیرها در حقیقت بیان مصداقهای روشن آیه است و هرگز مفهوم آیه را محدود نمی کند.
در حدیث دیگری از امام کاظم (علیه السلام) آمده است : فان الله یحیی

القلوب الميتة بنور الحكمة كما يحيى الارض الميتة بوابل المطر: ((خداوند دلهای مرده را به نور حکمت زنده می کند همانگونه که زمینهای مرده را به بارانهای پربرکت)).
در آیه بعد بار دیگر به مساءله انفاق که از میوه های شجره ایمان و خشوع است بازمی گردد، و همان تعبیری را که در آیات قبل خواندیم با اضافاتی تکرار می کند و می فرماید: ((مردان و زنانی که در راه خدا انفاق کنند، و آنها که از این طریق به خداوند قرض الحسنه دهند، خداوند آنرا مضاعف و چند برابر کرده و برای آنها پاداش پرارزشی است)) (ان المصدقین و المصدقات و اقرضوا الله قرضا حسنا یضاعف لهم و لهم اجر کریم).
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 344
در اینکه چرا مساءله ((انفاق)) به عنوان ((قرض الحسنه)) به خداوند مطرح شده ، و همچنین پاداش مضاعف و اجر کریم برای چیست ؟ ذیل آیه 11 همین سوره بحث کردیم .
بعضی احتمال داده اند که منظور از ((قرض الحسنه به خداوند)) در این آیه و آیات مشابه آن به معنی وام دادن به بندگان است ، زیرا خدا نیازی به وام ندارد، این بندگان مؤ من هستند که نیاز به وام دارند، ولی با توجه به سیاق آیات چنین به نظر می رسد که منظور از ((قرض الحسنه)) در همه این آیات همان ((انفاق فی سبیل الله)) است ، هر چند وام دادن به بندگان خدا نیز از افضل اعمال است و در آن حرفی نیست .
فاضل مقداد نیز در ((کنزالعرفان)) اشاره به این معنی کرده ، هر چند آنرا به همه اعمال صالح تفسیر می کند.
نکته :
افراد گنهکاری که با شنیدن این آیه توبه کردند
آیه الم یاءن للذین آمنوا ... از آیات تکان دهنده قرآن مجید است که قلب و روح انسان را در تسخیر خود قرار می دهد، پرده های غفلت را می درد و فریاد می زند آیا موقع آن نرسیده است که قلبهای باایمان در برابر ذکر خدا و از آنچه از حق نازل شده خاشع گردد؟ و همانند کسانی نباشند که قبل از آنها تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 345
آیات کتاب آسمانی را دریافت داشتند اما بر اثر طول زمان قلبهای آنها به قساوت گرائید؟
لذا در طول تاریخ افراد بسیار آلوده ای را می بینیم که با شنیدن این آیه چنان تکان خوردند که در یک لحظه با تمام گناهان خود وداع گفتند، و حتی بعضا در صف زاهدان و عابدان قرار گرفتند، از جمله سرگذشت معروف فضیل بن عیاض است .
((فضیل)) که در کتب رجال به عنوان یکی از راویان موثق از امام صادق (علیه السلام) و از زهاد معروف معرفی شده و در پایان عمر در جوار

کعبه می زیست و همانجا در روز عاشورا بدرود حیات گفت در آغاز کار راهزن خطرناکی بود که همه مردم از او وحشت داشتند.
از نزدیکی یک آبادی میگذشت دخترکی را دید و نسبت به او علاقه مند شد عشق سوزان دخترک فضیل را وادار کرد که شب هنگام از دیوار خانه او بالا رود و تصمیم داشت به هر قیمتی که شده به وصال او نائل گردد، در این هنگام بود که در یکی از خانه های اطراف شخص بیدار دلی مشغول تلاوت قرآن بود و به همین آیه رسیده بود: الم یاءن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله ... این آیه همچون تیری بر قلب آلوده فضیل نشست ، درد و سوزی در درون دل احساس کرد، تکان عجیبی خورد، اندکی در فکر رفت این کیست که سخن می گوید؟ و به چه کسی این پیام را می دهد؟ به من می گوید: ای فضیل ! ((آیا وقت آن نرسیده است که بیدار شوی ، از این راه خطا برگردی ، از این آلودگی خود را بشوئی ، و دست به دامن توبه زنی ؟! ناگهان صدای فضیل بلند شد و پیوسته می گفت : بلی و الله قد آن ، بلی و الله قد آن !: به خدا سوگند وقت آن رسیده است ، به خدا سوگند وقت آن رسیده است))!
او تصمیم نهائی خودش را گرفته بود، و با یک جهش برق آسا از صف اشقیا

بیرون پرید، و در صفوف سعدا جای گرفت ، به عقب برگشت و از دیوار بام فرود آمد، و به خرابه ای وارد شد که جمعی از کاروانیان آنجا بودند، و برای حرکت به سوی مقصدی با یکدیگر مشورت می کردند، می گفتند فضیل و دار و دسته او در راهند، اگر برویم راه را بر ما می بندند و ثروت ما را به غارت خواهند برد! فضیل تکانی خورد و خود را سخت ملامت کرد، و گفت چه بَد مردی هستم ! این چه شقاوت است که به من رو آورده ؟ در دل شب به قصد گناه از خانه بیرون آمده ام ، و قومی مسلمان از بیم من به کنج این خرابه گریخته اند!
روی به سوی آسمان کرد و با دلی توبه کار این سخنان را بر زبان جاری ساخت : اللهم انی تبت الیک و جعلت توبتی الیک جوار بیتک الحرام !: ((خداوندا من به سوی تو بازگشتم ، و توبه خود را این قرار می دهم که پیوسته در جوار خانه تو باشم ، خدایا از بدکاری خود در رنجم ، و از ناکسی در فغانم ، درد مرا درمان کن ، ای درمان کننده همه دردها! و ای پاک و منزه از همه عیبها! ای بی نیاز از خدمت من ! و ای بی نقصان از خیانت من ! مرا به رحمتت ببخشای ، و مرا که اسیر بند هوای خویشم از این بند رهائی بخش))!
خداوند دعای او را مستجاب کرد، و به او عنایتها فرمود، و از آنجا بازگشت و به سوی ((مکه)) آمد، سالها در آنجا مجاور بود و از جمله اولیا گشت !
گدای کوی تو از هشت خلد مستغنی است اسیر عشق تو از هر دو کون

آزاد است ! بعضی از مفسران نقل کرده اند که یکی از رجال معروف بصره می گوید من از راهی می گذشتم ناگهان صیحه ای شنیدم به دنبال آن رفتم مردی را مشاهده کردم بیهوش بر زمین افتاده بود گفتم این چیست ؟ گفتند: مردی است بیداردل ، تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 347
آیه ای از قرآن را شنید و مدهوش شد، گفتم : کدام آیه ؟ گفتند: الم یاءن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله ...
ناگهان آن مرد مدهوش که صدای ما را شنید به هوش آمد، و شروع به خواندن این اشعار سوزناک نمود:
اما آن للهجران ان یتصرما و للغصن غصن البان ان یتبسما
و للعاشق الصب الذی ذاب و انحنی الم یان ان یبکی علیه و یرحما
کتبت بماء الشوق بین جوانحی کتابا حکی نقش الوشی المنمنما
((آیا موقع آن نرسیده است که زمان هجران به سر آید؟!
و شاخه بلند و خشبوی امید من خندان شود؟
و آیا زمان آن نیامده که برای عاشق بیقراری که آب شده و منحنی گشته ، بر او بگریند و مورد ترحمش قرار دهند؟
آری با آب شوق در درون قلبم نوشتم : نامه ای نوشتم که صفحه زیبا و رنگارنگ و جالبی را حکایت می کند)).
سپس گفت : مشکل است ، مشکل است مشکل ! این را گفت و بار دیگر مدهوش بر زمین افتاد، او را حرکت دادیم ولی دیدیم جان به جان آفرین تسلیم کرده !. الحدید
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 348
آیه 19-20
آیه و ترجمه
وَ الَّذِینَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسلِهِ أُولَئک هُمُ الصدِّیقُونَ وَ الشهَدَاءُ عِندَ رَبهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کذَّبُوا بِئَایَتِنَا أُولَئک أَصحَب الْجَحِیمِ(19)
اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَیَوةُ الدُّنْیَا لَعِبٌ وَ لهْوٌ وَ زِینَةٌ وَ تَفَاخُرُ بَیْنَکُمْ وَ تَکاثُرٌ فِی الاَمْوَلِ وَ الاَوْلَدِ کَمَثَلِ غَیْثٍ أَعجَب الْکُفَّارَ نَبَاتُهُ ثمَّ یهِیجُ فَترَاهُ مُصفَرًّا ثمَّ یَکُونُ حُطمًا وَ فی الاَخِرَةِ عَذَابٌ شدِیدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رِضوَنٌ وَ مَا الْحَیَوةُ الدُّنْیَا إِلا مَتَعُ الْغُرُورِ(20)
ترجمه :19 - کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آوردند آنها صدیقین ، و شهداء نزد پروردگارشان هستند، بر آنها است پاداش (اعمال)شان ، و نور (ایمان)شان ، و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند اصحاب دوزخند.
20 - بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی ، و تجمل پرستی و تفاخر در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است ، همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می برد سپس خشک می شود به

گونه ای که آن را زرد رنگ می بینی ، سپس تبدیل به کاه می شود، و در آخرت یا عذاب شدید است ، یا مغفرت و رضای الهی ، و (به هر حال) زندگی دنیا چیزی جز متاع غرور نیست ! تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 349
تفسیر:دنیا چیزی جز متاع غرور نیست !
در ادامه بحث آیات گذشته پیرامون مؤ منان و اجر و پاداششان در پیشگاه خدا، در آیات مورد بحث می افزاید: ((کسانی که ایمان به خدا و رسولان او آوردند آنها صدیقین و شهدا نزد پروردگارشان هستند)) (و الذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون و الشهداء عند ربهم).
((صدیق)) صیغه مبالغه از ((صدق)) است و به معنی کسی است که سرتاپا راستی است ، کسی که علمش گفتارش را تصدیق می کند، و نمونه کامل صداقت است .
((شهداء)) جمع ((شهید)) از ماده ((شهود)) به معنی ((حضور تواءم با مشاهده)) است ، خواه با چشم ظاهر باشد یا چشم دل ، و اگر به گواه ، شاهد و شهید اطلاق می شود به خاطر حضور و مشاهده صحنه است ، همانگونه که اطلاق این واژه بر شهیدان راه خدا به خاطر حضورشان در میدان جهاد است .
اما در آیه مورد بحث ممکن است به معنی ((شهادت بر اعمال)) بوده باشد، همانگونه که از آیات دیگر قرآن استفاده می شود که پیامبران گواه اعمال امتهای خود هستند، و پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) گواه بر آنها، و بر امت اسلامی است ، و مسلمانان نیز شاهد و گواه بر اعمال مردمند.
بنابراین مقام ((شهداء)) (گواهان بر اعمال) مقام والائی است که برای افراد باایمان است .
بعضی نیز احتمال داده اند که ((شهداء)) در اینجا به همان معنی شهیدان تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 350
راه خدا است ، یعنی افراد مؤ من اجر و پاداش شهیدان را دارند، و به منزله شهداء محسوب می شوند، لذا در حدیثی داریم کسی خدمت امام صادق (علیه السلام) آمد و عرض کرد: ((ادع الله ان یرزقنی الشهادة)) ((از خدا بخواه که شهادت را به من روزی کند))! امام (علیه السلام) فرمود ان المؤ من شهید، و قرا هذه الایة ((مؤ من شهید است ، سپس همین آیه (و الذین آمنوا بالله و رسله ...) را قرائت فرمود)).
البته جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است ، به خصوص اینکه در قرآن مجید واژه شهید و شهداء غالبا به گواهان بر اعمال و مانند آن اطلاق شده است .
به هر حال خداوند مؤ منان راستین را در اینجا به دو وصف توصیف می کند: نخست وصف ((صدیق)) و دیگری ((شهید))، و این نشان می دهد که

منظور از مؤ منان در آیه مورد بحث مقام بالائی از ایمان است ، و الا یک مؤ من عادی چگونه می تواند این دو وصف را به خود اختصاص دهد؟
سپس می افزاید: ((برای آنهاست پاداش اعمالشان و نور ایمانشان)) (لهم اجرهم و نورهم).
این تعبیر سربسته اشاره به پاداش عظیم و نور فوق العاده آنهاست .
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 351
و در پایان می فرماید: ((اما کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند اصحاب دوزخند)) (و الذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئک اصحاب الجحیم).
تا با مقابله این دو گروه با یکدیگر مقام والای گروه اول ، و انحطاط و بدبختی گروه دوم آشکار گردد.
و از آنجا که در گروه اول ، سطح بالای ایمان مطرح بود، در این گروه نیز کفر شدید مطرح است ، لذا با تکذیب آیات الهی همراه ذکر شده .
و از آنجا که حب و علاقه دنیا سرچشمه هر گناه و ((راءس کل خطیه)) است در آیه بعد ترسیم گویائی از وضع زندگی دنیا و مراحل مختلف ، و انگیزه های حاکم بر هر مرحله را ارائه داده ، می گوید: ((بدانید زندگی دنیا تنها بازی ، و سرگرمی ، و تجمل پرستی ، و تفاخر در میان شما، و افزون طلبی در اموال و فرزندان است)) (اعلموا انما الحیاة الدنیا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی الاموال و الاولاد).
به این ترتیب ((غفلت)) و ((سرگرمی)) و ((تجمل)) ((تفاخر)) و ((تکاثر)) دورانهای پنجگانه عمر آدمی را تشکیل می دهند.
نخست ((دوران کودکی)) است که زندگی در هاله ای از غفلت و بیخبری و لعب و بازی فرو می رود.
سپس مرحله ((نوجوانی)) فرامی رسد، و سرگرمی جای بازی را می گیرد، و در این مرحله انسان به دنبال مسائلی است که او را به خود سرگرم سازد و از مسائل جدی دور دارد.
مرحله سوم مرحله ((جوانی)) و شور و عشق و تجمل پرستی است .
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 352
از این مرحله که بگذرد مرحله چهارم فرامی رسد و احساسات ((کسب مقام و فخر)) در انسان زنده می شود.
و سرانجام به مرحله پنجم می رسد و در این مرحله به فکر افزایش مال و نفرات و جمع ثروت می افتد.
مراحل نخستین تقریبا بر حسب سنین عمر مشخص است ولی مراحل بعد در افراد کاملا متفاوت می باشد، و بعضی از آنها، مانند مرحله تکاثر اموال ، تا پایان عمر ادامه دارد، هر چند بعضی معتقدند که هر دوره ای از این دوره های پنجگانه هشت سال از عمر انسان را می گیرد، و مجموعا به

چهل سال بالغ می گردد، و هنگامی که به این سن رسید شخصیت انسان تثبیت می گردد.
این امر نیز کاملا ممکن است که بعضی از انسانها شخصیتشان در همان مرحله اول و دوم متوقف گردد، و تا پیری در فکر بازی و سرگرمی و معرکه گیری باشند، و یا در دوران تجمل پرستی متوقف گردد، و ذکر و فکرشان تا دم مرگ فراهم کردن خانه و مرکب و لباس زینتی باشد، اینها کودکانی هستند در سن کهولت و پیرانی هستند با روحیه کودک !
سپس با ذکر یک مثال آغاز و پایان زندگی دنیا را در برابر دیدگان انسانها مجسم ساخته ، می فرماید: ((همانند بارانی است که از آسمان نازل می شود، و چنان زمین را زنده می کند که گیاهانشان زارعان را در شگفتی فرومی برد، سپس خشک می گردد، به گونه ای که آنرا زرد رنگ می بینی ، سپس درهم شکسته و خرد و تبدیل به کاه می شود))! (کمثل غیث اعجب الکفار نباته ثم یهیج فتراه مصفرا ثم یکون حطاما). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 353
((کفار)) در اینجا به معنی افراد بی ایمان نیست ، بلکه به معنی کشاورزان است ، زیرا اصل معنی ((کفر)) به معنی پوشاندن است ، و چون کشاورز بذرافشانی کرده و آنرا زیر خاک می پوشاند از این رو به او ((کافر)) می گویند، لذا گاهی کفر به معنی قبر نیز آمده است چون بدن میت را می پوشاند، و گاه به شب نیز ((کافر)) گفته می شود چرا که تاریکیش همه جا را می پوشاند.
در حقیقت آیه مورد بحث همانند آیه 29 سوره فتح که وقتی سخن از نمو فراوان گیاه می کند می گویند: یعجب الزراع : ((زارعان را به شگفتی در می آورد)) (یعنی بجای کفار زارع گفته شده).
بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که منظور از کفار در اینجا همان کافران نسبت به خداوند است ، و پاره ای توجیهات برای آن ذکر کرده اند، ولی این تفسیر چندان مناسب به نظر نمی رسد، زیرا مؤ من و کافر در این شگفتی شریکند.
((حطام)) از ماده ((حطم)) به معنی شکستن و خردکردن است ، و به اجزای پراکنده کاه حطام گفته می شود که همراه تند باد به هر سو می دود.
آری مراحلی را که انسان در طی هفتاد سال یا بیشتر طی می کند در چند ماه در گیاهان ظاهر می شود، و انسان می تواند بر لب کشتزار بنشیند و گذشت عمر، و آغاز و پایان آنرا در دیداری کوتاه بنگرد.
سپس به بازده عمر و نتیجه و محصول نهائی آن پرداخته می افزاید: ((اما در سرای آخرت از دو حال خارج نیست : یا عذاب شدید است و یا مغفرت و رضا و خشنودی او)) (و فی الاخرة عذاب شدید و مغفرة من الله و

رضوان).
و سرانجام آیه را با این جمله پایان می دهد: ((و زندگی دنیا جز متاع غرور و فریب چیزی نیست))! (و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور).
((غرور)) در اصل از ماده ((غر)) (بر وزن حر) به معنی اثر ظاهر چیزی
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 354
است ، و لذا به اثر ظاهر در پیشانی اسب ((غرة)) گفته می شود، سپس به حالت غفلت اطلاق شده است که در ظاهر انسان هوشیار است ، اما در حقیقت بیخبر است ، و به معنی فریب و نیرنگ نیز استعمال می شود.
((متاع)) به معنی هر گونه وسائل بهره گیری است ، بنابراین جمله دنیا متاع غرور است مفهومش این است که وسیله و ابزاری است برای فریبکاری ،فریب دادن خویشتن ، و هم فریب دیگران و البته این در مورد کسانی است که دنیا را هدف نهائی قرار می دهند و به آن دل می بندند، و بر آن تکیه می کنند و آخرین آرزویشان وصول به آن است ، اما اگر مواهب این جهان مادی وسیله ای برای وصول به ارزشهای والای انسانی و سعادت جاودان باشد هرگز دنیا نیست ، بلکه مزرعه آخرت ، و قنطره و پلی برای رسیدن به آن هدفهای بزرگ است .
بدیهی است توجه به دنیا و مواهب آن به عنوان یک ((گذرگاه)) یا یک ((قرارگاه)) دو جهتگیری مختلف به انسان می دهد که در یکی مایه نزاع و فساد و تجاوز و بیدادگری و طغیان و غفلت است و در دیگری وسیله بیدادی است و آگاهی و ایثار و فداکاری و برادری و گذشت .
نکته ها:
1 - مقام صدیقین و شهداء
در قرآن مجید جمعی از پیامبران بزرگ و مانند آنان به عنوان ((صدق)) توصیف شده اند از جمله ابراهیم : انه کان صدیقا نبیا (سوره مریم آیه 41) درباره ((ادریس)) پیامبر بزرگ خدا نیز همین تعبیر آمده است (مریم - 56) در مورد مریم مادر حضرت مسیح نیز می خوانیم : و امه صدیقة (مائده 75).
و در بعضی از آیات قرآن صدیقین همردیف پیامبران ذکر شده اند، تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 355
چنانکه در آیه 69 نساء می خوانیم : و من یطع الله و الرسول فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین و الصدیقین و الشهداء و الصالحین و حسن اولئک رفیقا: ((کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند (در قیامت) همنشینی کسانی خواهد بود که خدا نعمتش را بر آنها تمام کرده ، از پیامبران و صدیقین و شهداء و صالحین ، و آنها رفیقهای خوبی هستند)).
و چنانکه گفتیم این واژه صیغه مبالغه از ماده ((صدق)) است و به کسی گفته می شود که صدق و راستی سراسر وجودش را احاطه کرده ، و

صداقت در فکر و گفتار و کردار و تمام زندگی او منعکس است ، و این اهمیت مقام صدق را نشان می دهد.
و اما ((شهداء)) چنانکه گفتیم گاه به معنی گواهان بر اعمال ، و گاه به معنی شهیدان راه خدا است ، و در آیه مورد بحث جمع میان هر دو نیز ممکن است .
البته ((شهید)) در فرهنگ اسلامی منحصر به کسانی نیست که در میدان جهاد کشته می شوند، هر چند آنها از روشنترین مصداق آنند، بلکه تمام کسانی که عقیده حق دارند و در مسیر حق گام بر می دارند و در همین راه از دنیا میروند، طبق روایات اسلامی ، در زمره شهدا هستند.
در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: العارف منکم هذا الامر، المنتظر له ، المحتسب فیه الخیر کمن جاهد و الله مع قائم آل محمد (صلی اللّه علیه و آله) بسیفه ، ثم قال : بل و الله کمن جاهد مع رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) بسیفه ، ثم قال الثالثة : بل و الله کمن استشهد مع رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) فی فسطاطه ! و فیکم آیة من کتاب الله ، قلت : و ای آیة جعلت فداک ؟ قال : قول الله عز و جل : و الذین آمنوا بالله و رسله اولئک هم الصدیقون و الشهداء عند ربهم ... ثم قال : صرتم و الله صادقین شهداء عند ربکم : ((آنکس از شما که به مساءله ولایت آشنا باشد و در انتظار ظهور مهدی (علیه السلام) به سربرد و خود را آماده (حکومت عدل جهانی تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 356
او) سازد مانند کسی است که با مهدی آل محمد (صلی اللّه علیه و آله) با سلاحش جهاد کرده باشد، سپس فرمود: بلکه به خدا سوگند مانند کسی است که همراه رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) با سلاحش جهاد کرده باشد، سپس برای مرتبه سوم افزود: بلکه به خدا سوگند همانند کسی است که با رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) و در خیمه او شهید شده باشد! سپس افزود: درباره شما آیه ای از قرآن نازل شده است ، راوی می گوید: کدام آیه فدایت شوم ؟ فرمود: ((این سخن خداوند که می فرماید: آنها که ایمان به خدا و فرستادگانش آورده اند صدیقین و شهداء نزد پروردگارشان هستند ... سپس افزود: به این ترتیب شما به خدا سوگند هم صدیقین و هم شهداء نزد پروردگارتان هستید)).
این سخن را با حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) پایان می دهیم : در آن هنگام که گروهی از یارانش برای فرارسیدن وقت جهاد و شهادت در راه خدا بیتابی می کردند، این جمله را فرمود: و لاتستعجلوا بما لم یعجله الله لکم ، فانه من مات منکم علی فراشه و هو علی معرفة حق ربه و حق رسوله و اهل بیته مات شهیدا!: ((به آن چیزی که خداوند در آن عجله روانداشته تعجیل مکنید، چرا که هر کس از شما در بستر بمیرد ولی معرفت حق پروردگار و حق پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و اهلبیتش را

داشته باشد، شهید مرده است .
2 - زندگی دنیا مجموعه ای از این انگیزه ها است
در آیات مختلف قرآن ، گاه زندگی دنیا توصیف ((لعب و لهو)) شده ، مانند و ما الحیاة الدنیا الا لعب و لهو: ((زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست)) (انعام - 32). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 357
و گاه توصیف به ((لعب و لهو و زینت و تفاخر و تکاثر)) شده (مانند آیات مورد بحث) و گاه از آن به ((متاع غرور)) تعبیر شده (مانند آل عمران - 185 - و آیات مورد بحث) و گاه به عنوان ((متاع قلیل)) (نساء - 77).
و گاه به عنوان امری عارضی و ظاهری و زودگذر (نساء - 94).
از مجموعه این تعبیرات و تعبیرهای دیگر قرآن به خوبی دیدگاه اسلام در مورد زندگی مادی و مواهب آن روشن می شود که برای آن ارزشی ناچیز قائل است ، و تمایل و دلبستگی به آنرا ناشی از حرکتهای بیهدف (لعب) و هدفهای سرگرم کننده (لهو) و تجمل پرستی (زینة) و حب مقام و ریاست و برترجوئی بر دیگران (تفاخر) و حرص و آز و افزونطلبی (تکاثر) می شمرد، و عشق به آنرا سرچشمه انواع مظالم و گناهان می داند.
اما اگر این مواهب مادی تغییر جهت دهند و نردبانی برای رسیدن به اهداف الهی گردند، سرمایه هائی می شوند که خدا آنها را از مؤ منان می خرد و بهشت جاویدان و سعادت ابدی به آنها می بخشد، ((ان الله اشتری من المؤ منین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة ...)) (توبه - 111) الحدید
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 358
آیه 21-24
آیه و ترجمه
سابِقُوا إِلی مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّکمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضهَا کَعَرْضِ السمَاءِ وَ الاَرْضِ أُعِدَّت لِلَّذِینَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسلِهِ ذَلِک فَضلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضلِ الْعَظِیم(21)
مَا أَصاَب مِن مُّصِیبَةٍ فِی الاَرْضِ وَ لا فی أَنفُسِکُمْ إِلا فی کتَبٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبرَأَهَا إِنَّ ذَلِک عَلی اللَّهِ یَسِیرٌ(22)
لِّکَیْلا تَأْسوْا عَلی مَا فَاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِمَا ءَاتَامْ وَ اللَّهُ لا یحِب کلَّ مخْتَالٍ فَخُورٍ(23)
الَّذِینَ یَبْخَلُونَ وَ یَأْمُرُونَ النَّاس بِالْبُخْلِ وَ مَن یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنىُّ الحْمِیدُ(24)
ترجمه :21 - بر یکدیگر سبقت گیرید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است ، و آماده شده برای کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آورده اند، این فضل الهی است به هر کس بخواهد می دهد، و خداوند تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 359
صاحب فضل عظیم است .

22 - هیچ مصیبتی در زمین و نه در وجود شما روی نمی دهد مگر اینکه همه آنها را قبل از آنکه زمین را بی افرینیم در لوح محفوظ ثبت است و این امر برای خداوند آسان است .
23 - این به خاطر آن است که برای آنچه از شما فوت شده تاسف نخورید، و به آنچه به شما داده است دلبسته و شادمان نباشید، و خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد.
24 - همانها که بخل می کنند و مردم را نیز دعوت به بخل می نمایند، و هر کس (از این فرمان) روی گردان شود (به خدا زیانی نمی رساند) چرا که خداوند بینیاز و شایسته ستایش است .
تفسیر:یک مسابقه بزرگ معنوی
بعد از بیان ناپایداری جهان و لذات آن ، و اینکه مردم در سرمایه های کم ارزش این جهان نسبت به یکدیگر تفاخر و تکاثر می جویند، در آیات مورد بحث مردم را به یک مسابقه عظیم روحانی در طریق کسب آنچه پایدار است و سزاوار هرگونه تلاش و کوشش دعوت کرده می فرماید: ((برای نیل به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن همچون پهنه آسمان و زمین است و آماده برای کسانی است که ایمان به خداوند فرستادگان او آورده اند بر یکدیگر سبقت جوئید)) (سابقوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها کعرض السماء و الارض اعدت للذین آمنوا بالله و رسله).
در حقیقت مغفرت پروردگار کلید بهشت است همان بهشتی که پهنه آسمان و زمین را فرامی گیرد، و از هم اکنون آماده برای پذیرائی مؤ منان است ، تا کسی نگوید بهشت نسیه است ، و بر نسیه دل نباید نهاد، گرچه به فرض نسیه بود از هر نقدی نقدتر محسوب می شد، چرا که از سوی خدائی وعده داده شده که قادر تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 360
بر همه چیز است ، تا چه رسد به اینکه کاملا نقد و الان موجود است .
شبیه همین معنی در آیه 133 سوره آل عمران آمده ، با این تفاوت که در اینجا سابقوا (از ماده ((مسابقه)) و در آنجا ((سارعوا)) (از ماده ((مسارعه)) به معنی سرعت گرفتن بر یکدیگر) آمده است که با هم قریب الافق هستند (با توجه به مفهوم باب مفاعله که غلبه کردن دو نفر را در مقابل هم مجسم می کند).
تفاوت دیگر اینکه : در آنجا عرضها السموات و الارض است و در اینجا ((کعرض السماء و الارض)) و با کمی دقت روشن می شود که این دو تعبیر نیز یک حقیقت را بازگو می کند.
و نیز در آنجا می گوید ((آماده برای پرهیزکاران است)) و در اینجا می فرماید: ((برای مؤ منان)).
از آنجا که پرهیزکاری ثمره درخت ایمان راستین است این دو تعبیر نیز لازم و ملزوم یکدیگرند.

به این ترتیب هر دو آیه یک حقیقت را تعقیب می کند با دو بیان متفاوت ، به همین دلیل آنچه از بعضی نقل شده که آیه سوره آل عمران را اشاره به بهشت ((مقربان)) دانسته اند و آیه مورد بحث را اشاره به بهشت ((مؤ منان)) صحیح به نظر می رسد.
به هر حال تعبیر به ((عرض)) در اینجا در مقابل ((طول)) نیست آنچنانکه بعضی از مفسران گفته اند، و به دنبال آن در جستجوی طول چنان بهشتی هستند که عرضش همچون آسمان و زمین است ، و از این نظر به زحمت افتاده اند! بلکه ((عرض)) در اینگونه استعمالات به معنی وسعت است ، مانند تعبیر ((پهنه)) در فارسی می گوئیم پهنه دشت ، یعنی وسعت صحرا.
تعبیر به ((مغفرت)) و آمرزش قبل از بشارت به بهشت که در هر دو آیه آمده اشاره لطیفی به این حقیقت است که تا انسان پاک از گناه نشود لایق

به بهشت و جوار قرب پروردگار نخواهد بود.
این نکته نیز شایسته توجه است که پیشی گرفتن به سوی مغفرت پروردگار از طریق اسباب آن است ، مانند ((توبه)) و ((جبران طاعات فوت شده)) و اصولا ((اطاعت پروردگار، پرهیز از معاصی)) است .
و اگر در بعضی از احادیث با تفاسیر روی بعضی از واجبات و مستحبات تکیه شده مانند ((پیشی گرفتن در جماعت در صف اول)) و یا ((صف اول در جهاد)) و یا ((تکبیرة الاحرام با امام جماعت)) و یا ((نماز اول وقت)) به خاطر ذکر مثال یا بیان مصداق روشن است و چیزی از گستردگی مفهوم آیه نمی کاهد.
و در پایان آیه می افزاید: ((این فضل الهی است که به هر کس بخواهد می دهد و خداوند صاحب فضل عظیم است)) (ذلک فضل الله یؤ تیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم).
یقینا آنچنان بهشت گسترده با آن مواهب عظیمش چیزی نیست که انسان با این اعمال ناچیز به آن برسد، و این تنها فضل و رحمت و لطف الهی است که آن پاداش عظیم را در مقابل این قلیل قرار داده ، و از او نیز جز این انتظار نیست .
چرا که پاداشها همیشه به مقیاس اعمال نیست بلکه به مقیاس کرم پاداش دهنده است .
و به هر حال این تعبیر به خوبی نشان می دهد که ثواب و جزا مزد عمل نیست بلکه یک نوع تفضل و رحمت است .
سپس برای تاءکید بیشتر در زمینه عدم دلبستگی به دنیا، و شاد نشدن به اقبال آن ، و غمگین نگشتن به ادبار آن ، می افزاید: ((هیچ مصیبتی در زمین و در وجود شما واقع نمی شود مگر اینکه همه آنها قبل از آنکه شما

بی افرینیم در کتاب (لوح محفوظ) ثبت است ، و این امر برای خداوند آسان است)) (ما اصاب من مصیبة فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبراها ان ذلک علی الله یسیر).
آری مصائبی که در زمین رخ می دهد همچون زلزله ها و سیلها و طوفانها و آفات مختلف ، و همچنین مصائبی که در نفوس انسانها واقع می شود مانند مرگ و میرها، و انواع حوادث دردناکی که دامان انسان را می گیرد همه آنها از قبل مقدر شده است ، و در لوح محفوظ ثبت است .
ولی باید توجه داشت که مصائبی که در این آیه به آن اشاره شده ، تنها مصائبی است که به هیچوجه قابل اجتناب نیست و مولود اعمال انسانها نمی باشد (و به تعبیر دیگر حصر در اینجا حصر اضافی است).
شاهد این سخن آنکه در آیه 30 سوره ((شوری)) می خوانیم : و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر: ((هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید، و بسیاری را نیز عفو می کند))!
با توجه به اینکه آیات یکدیگر را تفسیر می کنند، هنگامی که این دو آیه در برابر هم قرار گیرد نشان می دهند مصائبی که دامنگیر انسان می شود بر دو گونه است : مصائبی است که مجازات و کفاره گناهان او است و این مصائب بسیارند، ظلمها، بیدادگریها، خیانتها، انحرافات و ندانم کاریها و امثال آن سرچشمه بسیاری از مصائب خود ساخته ما است .
ولی بخشی از مصائب است که ما هیچگونه نقشی در آنها نداریم و به صورت تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 363
یک امر حتمی و اجتناب ناپذیر دامان فرد یا جامعه ای را می گیرد، حساب این دو از هم جدا است ، و لذا بسیاری از انبیاء، و اولیاء و صلحاء گرفتار اینگونه مصائب می شدند، این مصائب فلسفه دقیقی دارد که در بحثهای خداشناسی و عدل الهی و مساءله آفات و بلاها به آن اشاره کرده ایم .
لذا در حدیثی می خوانیم : هنگامی که امام علی بن الحسین (علیهم السلام) را با غل و زنجیر وارد مجلس یزید کردند یزید رو به امام (علیه السلام) کرد و آیه سوره شوری را خواند: ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم (و می خواست چنین وانمود کند که مصائب شما خانواده نتیجه اعمال خودتان است ، و از این طریق زخم زبان بزند) اما امام فورا کلام او را نفی کرد و فرمود: کلا، ما نزلت هذه فینا، انما نزلت فینا: ما اصاب من مصیبة فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبراها: ((چنین نیست ، این آیه درباره ما نازل نشده ، آنچه درباره ما نازل شده آیه دیگری است که می گوید)): هر مصیبتی در زمین یا وجود شما رخ دهد پیش از آفرینش شما در لوح محفوظ ثبت شده است (و فلسفه و حکمتی دارد).
بحث مشروحتری در این زمینه ذیل همان آیه 30 سوره شوری (جلد 20

صفحه 440) داشته ایم .
شاگردان مکتب ائمه اهلبیت (علیهم السلام) نیز همین معنی را از آیه فهمیده اند، چنانکه نقل می کنند هنگامی که ((سعید بن جبیر)) را نزد ((حجاج)) آوردند و تصمیم به قتل وی گرفت مردی از حضار گریه کرد، سعید گفت : چرا گریه می کنی ؟ در پاسخ گفت به خاطر این مصیبتی که برای تو پیش آمده ، گفت گریه نکن این تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 364
در علم خدا بوده است که چنین شود، آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید: ما اصاب من مصیبة فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبراها.
البته تمام حوادثی که در عالم رخ می دهد در لوح محفوظ و علم بی پایان خداوند ثبت است ، و اگر در اینجا تنها اشاره به مصائب واقع در زمین و نفوس انسانی شده به خاطر این است که موضوع سخن همین معنی بوده ، و چنانکه خواهیم دید نتیجه گیری در آیه بعد از همین موضوع می شود.
ضمنا جمله ان ذلک علی الله یسیر اشاره به این است که ثبت و حفظ اینهمه حوادث در لوح محفوظ با کثرت فوق العاده ای که دارد برای خداوند آسان است .
و منظور از لوح محفوظ علم بی پایان خداوند است ، و یا صفحه جهان خلقت و نظام علت و معلول که آن نیز مصداق علم فعلی خداوند است (دقت کنید) اکنون ببینیم فلسفه تقدیر این مصائب در لوح محفوظ و سپس بیان این حقیقت در قرآن چیست ؟ آیه بعد پرده از روی این راز مهم برداشته ، می گوید: ((این برای آن است که به خاطر آنچه از دست داده اید غمگین نشوید، و به آنچه خداوند به شما داده شاد و دلبسته نباشید)) (لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم).
این دو جمله کوتاه در حقیقت یکی از مسائل پیچیده فلسفه آفرینش را حل می کند، چرا که انسان همیشه در جهان هستی با مشکلات و گرفتاریها تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 365
و حوادث ناگواری روبرو است ، و غالبا از خود سؤ ال می کند: با اینکه خداوند مهربان و کریم و رحیم است این حوادث دردناک برای چیست ؟!
قرآن می گوید: ((هدف این بوده که شما دلبسته و اسیر زرق و برق این جهان نباشید)).
منظور این بوده که موقعیت این گذرگاه و پلی که نامش دنیا است ، و همچنین موقعیت خودتان را در این جهان گم نکنید، دلباخته و دلداده آن نشوید، و آنرا جاودانه نپندارید که این دلبستگی فوق العاده بزرگترین دشمن سعادت شما است ، شما را از یاد خدا غافل می کند و از مسیر تکامل باز می دارد.
این مصائب زنگ بیدار باشی است برای غافلان و شلاقی است ، بر ارواح

خفته ، و رمزی است از ناپایداری جهان ، و اشارهای است به کوتاه بودن عمر این زندگی .
حقیقت این است که مظاهر فریبنده این دار الغرور زود انسان را به خود جذب و سرگرم ، و از یاد حق غافل می کند، ناگهان بیدار می شود که کاروان رفته ، و او در خواب ، و بیابان در پیش .
این حوادث که همیشه در زندگی بوده و همیشه خواهد بود، و حتی پیشرفتهای عظیم علم هم نتوانسته و نخواهد توانست جلو حوادث دردناکی همچون زلزله ها، طوفانها، سیلها و بیماریها و امثال آنرا بگیرد درسی است از بیمهری زمانه رسوا و به انسان فریاد می زند:
((این دشت خوابگاه شهیدان است فرصت شمار وقت تماشا را))!
این بدان معنی نیست که انسان به مواهب الهی در این جهان پشت پا بزند، و یا از آنها بهره نگیرد، مهم این است که اسیر آن نگردد، و آنرا هدف و بهره اصلی خود نشمرد.
قابل توجه اینکه در مورد آنچه از دست می رود تبدیل به ((فاتکم)) (از تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 366
شما فوت شده) می کند، اما در مورد مواهب و نعمتهای به دست آمده آنرا به خدا نسبت می دهد و ((بما آتاکم)) می گوید، چرا که فوت و فنا در ذات اشیاء افتاده است ، این وجود است که از فیض خداوند سرچشمه می گیرد.
آری این مصائب شکننده تفاخر و غرور است ، لذا در پایان آیه می افزاید: ((خداوند هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد)) (و الله لا یحب کل مختال فخور).
((مختال)) از ماده ((خیال)) گرفته شده و به معنی ((متکبر)) است ، زیرا تکبر از خیال فضیلت ، و پندار برتری بر دیگران ، پیدا می شود، و ((فخور)) صیغه مبالغه از ماده ((فخر)) به معنی کسی است که بسیار بر دیگران فخرفروشی می کند.
تنها کسی گرفتار این حالات می شود که مست ناز و نعمت گردد، ولی وجود آفات و مصائب برای آنها که قابل بیداری و هدایتند این مستی و آثار آن را از بین می برد.
افراد با ایمان با توجه به اصل فوق هنگامی که به نعمتی از سوی خدا می رسند خود را امانتدار او می دادند، نه از رفتن آن غمگین می شوند نه از داشتن آن مست و مغرور، در حقیقت آنها خود را همچون مسئولان بیت المال می دادند که یکروز اموال زیادی را دریافت ، و روز دیگر هزاران هزار پرداخت می کنند، نه از دریافتش ذوق زده می شوند و نه از پرداختش غمگین .
و چه تعبیر جالبی دارد امیر مؤ منان علی (علیه السلام) درباره همین آیه

آنجا که می گوید: الزهد کله بین کلمتین من القرآن : قال الله تعالی لکیلا تاسوا علی ما فاتکم و لاتفرحوا بما آتاکم و من لم یاس علی الماضی ، و لم یفرح بالاتی فقد اخذ الزهد بطرفیه !: ((تمام زهد در میان دو جمله از قرآن است ، آنجا که خداوند متعال می فرماید)): تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 367
((این برای آن است که به خاطر آنچه از دست داده اید غمگین نشوید، و به آنچه خدا به شما داده دلبسته و مغرور نباشید))، بنابراین هر کس بر گذشته تاسف نخورد و به آنچه در دست دارد دلبسته نباشد، زهد را از هر دو طرف در اختیار گرفته .
نکته دیگر اینکه توجه به این اصل که ناکامیها با زندگی انسان از آغاز عجین بوده ، و طبق سنت حکیمانه ای مقدر شده است ، و دنیا پیوسته فراز و نشیب دارد، انسان را برای تحمل شدائد شجاع و در برابر حوادث سخت ، صبور و مقاوم می سازد، به او آرامش خاطر می دهد، و از بیتابیها و جزع مانع می گردد.
ولی باز تاءکید می کنیم این تنها در مورد مصائب غیر قابل اجتناب است ، و گرنه مصیبتها و ناکامیهائی که تنها معلول گناهان و سهل انگاری خود انسان است از این بحث خارج می باشد و راه مقابله با آنها موضعگیری صحیح در برنامه های زندگی است .
این بحث را با سرگذشتی که بعضی از مفسران آورده اند پایان می دهیم : ((قتیبة بن سعید)) می گوید: وارد یکی از قبایل عرب شدم ، صحرائی دیدم پر از شترانی که همه مرده بودند که به شماره در نمی آمد، در آنجا پیرزنی بود، پرسیدم این شتران از آن که بوده است ؟ گفت : آن پیرمرد را که بالای آن تل می بینی که نشسته و پشم می تابد، به سراغ او آمدم ، گفتم : اینها همه از آن تو بوده ؟! گفت : بنام من بوده است ! گفتم : چه شده که به این روزگار افتاده اند؟ او در جواب (بی آنکه اشاره ای به آفت و علت مرگ و میر آنها کند) گفت : آنکس که داده بود گرفت ، گفتم : (ناراحت نیستی و) در این باب چیزی گفته ای ؟ تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 368
گفت : بلی ، این دو بیت را گفته ام :
لا والذی انا عبد من خلائقه و المرء فی الدهر نصب الرزء و المحن
ما سرنی ان ابلی فی مبارکها و ما جری من قضاء الله لم یکن !
((سوگند به آنکس که من بنده ای از مخلوقات او هستم - که انسان در دنیا هدف مصائب و محنتها است)).
((اگر شترانم در خوابگاه خود بودند - و این قضای الهی که اتفاق افتاد رخ نمی داد خوشحال نمی شدم)) (من تنها به رضای او راضیم و هر چه او خواسته است همان را می پسندم).

آخرین آیه مورد بحث توضیح و تفسیری است بر آنچه در آیه قبل آمده و در حقیقت مختال فخور (متکبر فخرفروش) را معرفی می کند، می فرماید: ((آنها کسانی هستند که بخل می ورزند و مردم را نیز به بخل دعوت می کنند)) (الذین یبخلون و یامرون الناس بالبخل).
آری لازمه دلبستگی شدید به مواهب دنیا تکبر و غرور است ، و لازمه تکبر و غرور بخلکردن ، و دعوت دیگران به بخل است ، اما بخل کردن به این دلیل که سرمایه کبر و غرور خود را این اموال می داند، و هرگز نمی خواهد آنرا از دست دهد، و اما دعوت دیگران به بخل برای این است که اولا اگر دیگران سخاوتمند باشند او رسوا می شود، و ثانیا چون بخل را دوست دارد مبلغ چیزی است که به آن عشق می ورزد! تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 369
و برای اینکه تصور نشود اصرار و تاءکید خداوند در مساءله انفاق و ترک بخل و یا حتی تعبیر به آیات گذشته به وام گرفتن خداوند از بندگان که همه برای تشویق آنها به انفاق است از نیاز ذات پاک او سرچشمه می گیرد، در پایان آیه می افزاید: ((هر کس از این دستور رویگردان شود به خدا زیانی نمی رساند زیرا خداوند بی نیاز و مورد ستایش است)) (و من یتول فان الله هو الغنی الحمید).
همه به او نیازمندند و او از همگان بینیاز است ، چرا که خزائن و منابع اصلی همه چیز نزد او است ، و از آنجا که جامع همه صفات کمال است شایسته هر حمد و ستایش نیز می باشد.
گرچه ((بخل)) در آیه فوق بیشتر ناظر به بخل در انفاق مالی است ولی این واژه مفهوم گسترده ای دارد که بخل در علم و ادای حقوق و مانند آن را نیز شامل می شود. الحدید
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 370
آیه 25
آیه و ترجمه
لَقَدْ أَرْسلْنَا رُسلَنَا بِالْبَیِّنَتِ وَ أَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْکِتَب وَ الْمِیزَانَ لِیَقُومَ النَّاس بِالْقِسطِ وَ أَنزَلْنَا الحَْدِیدَ فِیهِ بَأْسٌ شدِیدٌ وَ مَنَفِعُ لِلنَّاسِ وَ لِیَعْلَمَ اللَّهُ مَن یَنصرُهُ وَ رُسلَهُ بِالْغَیْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِیٌّ عَزِیزٌ(25)
ترجمه :25 - ما رسولان خود را با دلائل روشن فرستادیم ، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسائی حق و قوانین عادلانه) نازل کردیم ، تا مردم قیام به عدالت کنند، و آهن را نازل کردیم که در آن قوت شدیدی است ، و منافعی برای مردم ، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می کنند بی آنکه او را ببینند، خداوند قوی و شکست ناپذیر است .
تفسیر:هدف اصلی بعثت انبیاء
از آنجا که سبقت به سوی رحمت و مغفرت و بهشت پروردگار که در آیات

قبل به آن اشاره شده بود نیاز به رهبری رهبران الهی دارد در آیه مورد بحث که از پرمحتواترین آیات قرآن است به این معنی اشاره کرده و هدف ارسال انبیاء و برنامه آنها را دقیقا بیان می کند و می فرماید: ((ما رسولان خود را با دلائل روشن فرستادیم)) (لقد ارسلنا رسلنا بالبینات).
((و با آنها کتاب آسمانی و میزان فرستادیم)) (و انزلنا معهم الکتاب و المیزان). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 371
((تا مردم به عدل و داد قیام کنند)) (لیقوم الناس بالقسط).
((بینات)) (دلائل روشن) معنی گسترده ای دارد که شامل ((معجزات)) و ((دلائل عقلی)) می شود که انبیا و رسولان الهی با آن مجهز بودند.
منظور از ((کتاب)) همان کتب آسمانی است ، و از آنجا که روح و حقیقت همه یک چیز است تعبیر به ((کتاب)) به صورت مفرد می کند، هر چند با گذشت زمان و تکامل انسانها، محتوای آن کاملتر می شود.
و اما ((میزان)) به معنی ((وسیله وزن کردن و سنجش)) است که مصداق حسی آن ترازوهائی است که وزن اجناس را با آن می سنجند، ولی مسلما در اینجا منظور مصداق معنوی آن است ، یعنی چیزی که تمام اعمال انسانها را می توان با آن سنجید، و آن احکام و قوانین الهی ، و یا آئین او به طور کلی است ، که معیار سنجش نیکیها و بدیها، و ارزشها و ضدارزشها است .
به این ترتیب پیامبران با سه وسیله مجهز بودند: دلائل روشن ، کتب آسمانی ، و معیار سنجش حق از باطل و خوب از بد، و مانعی ندارد که فی المثل قرآن مجید هم ((بینه)) (معجزه) باشد، و هم کتاب آسمانی ، و هم بیان کننده احکام و قوانین ، یعنی سه بعد در یک محتوی .
و به هر حال هدف از اعزام این مردان بزرگ با این تجهیزات کامل همان اجرای ((قسط و عدل)) است .
در حقیقت این آیه به یکی از اهداف متعدد ارسال پیامبران اشاره می کند، زیرا می دانیم انبیا اهداف متعددی را پیگیری می کردند.
تعلیم و تربیت چنانکه در آیه 2 سوره جمعه آمده است هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة : ((او کسی است که از میان مردم درس نخوانده رسولی فرستاد تا آیاتش را بر آنها بخواند، و آنها را تزکیه کند، و کتاب و حکمت بیاموزد)). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 372
هدف دیگر شکستن غلها و زنجیرهای اسارت است چنانکه در آیه 157 سوره اعراف می خوانیم : و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التی کانت علیهم : ((پیامبر اسلام بارهای سنگین را از دوش آنان را برمی دارد و غل و زنجیرهائی را که بر دست و پا و گردنشان بود می شکند)).
هدف دیگر تکمیل ارزشهای اخلاقی است چنانکه در حدیث معروف آمده

است : بعثت لاتمم مکارم الاخلاق : ((من برای تکمیل فضائل اخلاقی مبعوث شده ام)).
و بالاخره هدف دیگر ((اقامه قسط)) است که در آیه مورد بحث به آن اشاره ، شده و به این ترتیب اهداف بعثت انبیا را در هدفهای ((فرهنگی)) و ((اخلاقی)) و ((سیاسی)) و ((اجتماعی)) می توان خلاصه کرد.
ناگفته پیداست که منظور از ((رسولان)) در آیه مورد بحث به قرینه انزال کتب همان انبیاء اولو العزم و مانند آنها می باشند.
نکته جالب دیگر در جمله ((لیقوم الناس بالقسط)) این است که از ((خود جوشی مردم)) سخن می گوید، نمی فرماید: هدف این بوده که انبیاء انسانها را وادار به اقامه قسط کنند، بلکه می گوید: هدف این بوده که مردم مجری قسط و عدل باشند! آری مهم این است که مردم چنان ساخته شوند که خود مجری عدالت گردند، و این راه را با پای خویش بپویند.
ولی از آنجا که به هر حال در یک جامعه انسانی هر قدر سطح اخلاق و اعتقاد و تقوا بالا باشد باز افرادی پیدا می شوند که سر به طغیان و گردنکشی بر می دارند و مانع اجرای قسط و عدل خواهند بود لذا در ادامه آیه می فرماید: ما آهن را نازل کردیم که در آن قوت شدیدی است ، و نیز منافعی برای مردم ! تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 373
(و انزلنا الحدید فیه باس شدید و منافع للناس).
آری تجهیزات سه گانه انبیاء الهی برای اجرای عدالت وقتی می تواند به هدف نهائی برسد که از ضمانت اجرائی آهن و ((باس شدید)) آن برخوردار باشد.
گرچه بعضی تصور کرده اند که تعبیر ((انزلنا)) نشان می دهد که آهن از کرات دیگر به زمین آمده است ولی حق این است که تعبیر به انزال در اینگونه موارد اشاره به مواهبی است که از مقام بالائی به مقامات پائینتر داده می شود، و از آنجا که خزائن همه چیز نزد خدا است و او است که آهن را برای منافع گوناگونش آفریده تعبیر به انزال شده است لذا در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) آمده است که در تفسیر این جمله فرمود: انزاله ذلک خلقه ایاه : منظور از نازل کردن آهن خلقت آن است). همانگونه که در آیه 6 سوره زمر در مورد چهار پایان می خوانیم : و انزل لکم من الانعام ثمانیة ازواج : ((و برای شما از چهار پایان هشت زوج نازل کرد)).
بعضی نیز ((انزلنا)) را از ماده ((نزل)) (بر وزن شتر) به معنی چیزی که برای پذیرائی میهمان آماده می کنند تفسیر کرده اند ولی ظاهر همان معنی اول است .
((باس)) در لغت به معنی شدت و قوت و قدرت است و به مبارزه و جنگ

نیز باس گفته می شود، و لذا بعضی از مفسران آنرا به معنی وسائل جنگی اعم از دفاعی و تهاجمی تفسیر کرده اند، در روایتی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نقل شده در تفسیر این آیه فرمود: یعنی السلاح و غیر ذلک : ((منظور اسلحه و غیر آن است)).
روشن است که این از قبیل بیان مصداق است . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 374
منظور از ((منافع)) هرگونه بهره ای است که انسان از آهن می برد، و می دانیم اهمیت آهن در زندگی انسانها به اندازه ای زیاد است که با کشف آن دوران تازه ای در تاریخ بشر شروع شد که به دوران آهن معروف است چرا که با این کشف چهره زندگی انسان در تمام زمینه ها دگرگون گشت ، و این خود بیانگر ابعاد واژه ((منافع)) در آیه فوق است .
در قرآن مجید نیز در آیات مختلف اشاره به این معنی شده : در یکجا می گوید هنگامی که ذو القرنین تصمیم بر ساختن سد عظیم خود گرفت گفت : آتونی زبر الحدید: ((قطعات عظیم آهن برای من بیاورید)) (کهف - 96).
و هنگامی که خداوند داود را مشمول لطف خود قرار داد آهن را برای او نرم کرد تا بتواند با آن زره بسازد، و از خطرات جنگها و حملات دشمنان بکاهد و النا له الحدید ان اعمل سابغات (سبا 10 و 11).
سپس به یکی دیگر از اهداف ارسال انبیاء و نزول کتب آسمانی و همچنین آفرینش وسائلی همچون آهن اشاره کرده ، می فرماید: ((هدف این است که خداوند بداند چه کسانی او و فرستادگانش را در غیاب او یاری می کنند)) (و لیعلم الله من ینصره و رسله بالغیب).
منظور از علم خداوند در اینجا تحقیق عینی علم او است ، یعنی تا آشکار شود چه کسانی به یاری خدا و مکتب او بپا می خیزند و قیام به قسط می کنند و چه کسانی از این وظیفه بزرگ سر باز می زنند در حقیقت مفهوم این آیه شبیه همان است که در آیه 179 سوره آل عمران آمده : ما کان الله لیذر المؤ منین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب : ((ممکن نبود که خداوند مؤ منان را به همان صورت که شما هستید واگذارد مگر اینکه ناپاک را از پاک جدا کند))!
به این ترتیب مساءله آزمون و امتحان انسانها، و جداسازی صفوف و تصفیه ، تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 375
یکی دیگر از اهداف بزرگ این برنامه بوده است .
تعبیر به ((یاری خداوند)) مسلما به معنی یاری دین و آئین و نمایندگان او و بسط آئین حق و قسط و عدل است ، و گرنه خداوند نیازی به یاری کسی ندارد، و همگان به او نیازمندند، لذا برای اثبات همین معنی آیه را با این جمله پایان می دهد که ((خداوند قوی و شکست ناپذیر است)) (ان الله قوی عزیز).

برای او ممکن است با یک اشاره همه جهان را زیر و رو کند و تمامی دشمنان را نابود و اولیائش را پیروز گرداند، ولی هدف اصلی که تربیت و تکامل انسانهاست از این طریق حاصل نمی گردد، لذا آنها را دعوت به یاری آئین حق کرده است .
نکته ها:
1 - قلمرو ((منطق)) و ((زور))!
آیه فوق ترسیم گویائی از چهره اسلام در زمینه تعلیم و تربیت ، و گسترش عدل و داد، و اجرای قسط در جامه انسانی است .
نخست از بینات و دلائل روشن و ((کتب آسمانی)) و ((معیار سنجش ارزشها، و بیان احکام و قوانین)) کمک می گیرد، یعنی پایه را بر انقلاب فکری و فرهنگی می گذارد، و از عقل و منطق استمداد می جوید.
اما اگر اینها مؤ ثر نیفتاد و کار به بن بست کشید، یعنی زورمندان قلدری پیدا شدند که نه در برابر بینات سر تسلیم فرود می آورند و نه برای کتاب و میزان ارزشی قائلند، در اینجا نوبت به ((حدید)) که در آن ((باس شدید)) است می رسد، و با سلاح بر مغز این گردنکشان می کوبند تا در برابر قسط و عدل تسلیم شوند، و البته از یاری مردم با ایمان در این مسیر کمک گرفته می شود.
و اینکه در حدیثی از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) نقل شده که فرمود: بعثت بالسیف بین یدی الساعة ، حتی یعبد الله وحده لاشریک له و جعل رزقی تحت ظل تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 376
رمحی : ((من در آستانه رستاخیز مبعوث به شمشیر شده ام تا مردمان خدای یگانه را پرستش کنند، و روزی من در سایه نیزه من است)) اشاره به همین است یعنی مامورم سلاح را در مقابل این گروه به کار گیرم نه به عنوان اصل و اساس کار همانگونه که در آیه فوق صریحا آمده است . در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : الخیر کله فی السیف ، و تحت السیف ، و فی ظل السیف ((خوبیها تمام در شمشیر است ، و زیر شمشیر و در سایه شمشیر))!.
و در حدیثی از امام امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : ان الله عز و جل فرض الجهاد و عظمه ، و جعله نصره و ناصره ، و الله ما صلحت دنیا و لادین الا به : ((خداوند جهاد را واجب کرده و آنرا بزرگ شمرده ، و آنرا یار و یاورش قرار داده ، به خدا سوگند نه دنیا و نه دین جز با جهاد اصلاح نمی شود)).
این سخن را با حدیث دیگری از رسول خدا پایان می دهیم : فرمود: لایقیم الناس الا السیف ، و السیوف مقالید الجنة و النار: ((مردم را جز شمشیر برپا نمی دارد، و شمشیرها کلیدهای بهشت و دوزخند)).
بنابراین رهبران الهی در یکدست کتب آسمانی ، و در دست دیگر شمشیر

دارند، نخست مردم را با منطق به سوی حق و عدل دعوت می کنند، هرگاه زورگویانی تسلیم منطق نشوند در برابر آنها به زور متوسل می شوند.
2 - نیازهای عمده زندگی وابسته به آهن است
بعضی از مفسران در آیه فوق تحلیلی دارند که خلاصه اش چنین است :
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 377
اصول زندگی انسان چهار چیز است کشاورزی بافندگی (صنعت)؛ مسکن و حکومت ، و این به خاطر آن است که انسان نیاز به غذا و لباس و مسکن دارد، و از آنجا که یک موجود اجتماعی است به تنهائی نمی تواند مشکلات زندگی را حل کند، یا به تعبیر دیگر مصالح اجتماع به وسیله اجتماع تامین می شود.
و از آنجا که هر اجتماعی خواه ناخواه خالی از برخورد و تزاحم منافع نیست بنابراین نیاز به حکومتی دارد که عدالت را در میان آنها اجرا کند، و عجب اینکه این چهار اصل همه نیازمند به حدید و آهن است ، و اگر این وسیله نبود زندگی بر انسان بسیار مشکل می شد، و از آنجا که نیاز به آن زیاد است خداوند آن را فراوان و سهل الوصول آفریده است (درست است که فلزات دیگر در زندگی انسان هر کدام نقشی دارند ولی نقش اصلی از آن آهن است) و از اینجا مفهوم ((فیه باس شدید و منافع للناس)) روشن می شود. الحدید
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 378
آیه 26-27
آیه و ترجمه
وَ لَقَدْ أَرْسلْنَا نُوحاً وَ إِبْرَهِیمَ وَ جَعَلْنَا فی ذُرِّیَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْکتَب فَمِنهُم مُّهْتَدٍ وَ کثِیرٌ مِّنهُمْ فَسِقُونَ(26)
ثمَّ قَفَّیْنَا عَلی ءَاثَرِهِم بِرُسلِنَا وَ قَفَّیْنَا بِعِیسی ابْنِ مَرْیَمَ وَ ءَاتَیْنَهُ الانجِیلَ وَ جَعَلْنَا فی قُلُوبِ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُ رَأفَةً وَ رَحْمَةً وَ رَهْبَانِیَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا کتَبْنَهَا عَلَیْهِمْ إِلا ابْتِغَاءَ رِضوَنِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَایَتِهَا فَئَاتَیْنَا الَّذِینَ ءَامَنُوا مِنهُمْ أَجْرَهُمْ وَ کثِیرٌ مِّنهُمْ فَسِقُونَ(27)
ترجمه :26 - ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و در دودمان آنها نبوت و کتاب قرار دادیم بعضی از آنها هدایت یافته اند، و بسیاری از آنها گنهکارند.
27 - سپس به دنبال آنها رسولان دیگر خود را فرستادیم ، و بعد از آنها عیسی بن مریم را مبعوث کردیم ، و به او انجیل عطا کردیم ، در دل کسانی که از او پیروی کردند رافت و رحمت قرار دادیم ، و رهبانیتی را که ابداع کرده بودند، و ما بر آنها مقرر نداشته بودیم ، گرچه هدفشان جلب خشنودی خدا بود، ولی حق آنرا تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 379
رعایت نکردند، لذا ما به آنها که ایمان آوردند پاداش دادیم ، و بسیاری از

آنها فاسقند.
تفسیر:پیامبران را یکی بعد از دیگری فرستادیم
چنانکه می دانیم شیوه قرآن این است که بعد از بیان یک سلسله اصول کلی تعلیمات خود اشاره به سرنوشت اقوام پیشین می کند تا شاهد گویائی برای آن باشد، در اینجا نیز بعد از ذکر مسائل پیشین درباره ارسال رسولان همراه بینات و کتاب و میزان ، و همچنین لزوم سبقت مردم بر یکدیگر در وصول به غفران پروردگار و سعادت جاویدان ، از بعضی از اقوام و پیامبران پیشین نام می برد و این اصول کلی را در زندگی آنها مجسم می سازد.
نخست از ((نوح)) و ((ابراهیم)) که شیخ الانبیا و سر سلسله رسولان حق بودند شروع کرده ، می فرماید: ((ما نوح و ابراهیم را فرستادیم ، و در دودمان آنها نبوت و کتاب آسمانی قرار دادیم)) (و لقد ارسلنا نوحا و ابراهیم و جعلنا فی ذریتهما النبوة و الکتاب).
اما همگی از این میراث بزرگ و مواهب عظیم خداوند بهره نگرفتند، ((گروهی در پرتو آن هدایت یافتند، و بسیاری از آنها فاسق و گنهکار و بی ایمانند)) (فمنهم مهتد و کثیر منهم فاسقون).
آری نبوت توام با شریعت و آئین از نوح (علیه السلام) شروع شد، و بعد از او ابراهیم (علیه السلام) پیامبر اولو العزم دیگر، این خط را تداوم بخشید، و همچنان در طول اعصار و قرون در فرزندان و دودمان آنها ادامه یافت ، اما همیشه اقلیتی از این نور هدایت بهره گرفتند در حالی که اکثریت راه خطا پوئیدند! تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 380
سپس اشاره سربسته ای به سلسله انبیای دیگر، و آخرین آنها قبل از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) کرده می افزاید: سپس به دنبال آنها رسولان دیگر خود را آوردیم (ثم قفینا علی آثارهم برسلنا).
یکی بعد از دیگری قیام کردند و چراغ هدایت را فرا راه مردم قرار دادند تا نوبت به حضرت مسیح (علیه السلام) رسید.
((ما بعد از آنها عیسی بن مریم را آوردیم)) (و قفینا بعیسی بن مریم).
((قفینا)) از ماده ((قفا)) به معنی پشت است ، و قافیه را از این رو قافیه می گویند که قسمتهای آخر شعر مشابه یکدیگر و پشت سر هم قرار می گیرد، و در جمله فوق منظور این است که پیامبران با آهنگی یکسان و یکنواخت ، و اهدافی هماهنگ ، یکی بعد از دیگری قدم به عرصه وجود گذاشتند، و تعلیمات یکدیگر را تایید و تکمیل کردند، و در حقیقت این تعبیر اشاره زیبائی به توحید نبوت است .
سپس به کتاب آسمانی مسیح (علیه السلام) اشاره کرده ، می افزاید: ((ما به او انجیل عطا کردیم)) (و آتیناه الانجیل).
بعد از ویژگیهای پیروان او سخن می گوید و می فرماید: ((ما در قلوب

کسانی که از او پیروی کردند رافت و رحمت قرار دادیم)) (و جعلنا فی قلوب الذین اتبعوه رافة و رحمة).
بعضی از مفسران این دو واژه (رافت و رحمت) به یک معنی دانسته اند، ولی جمعی از میان این دو تفاوتی قائلند و آن اینکه : ((رافت)) به معنی محبت در زمینه دفع ضررها است ، و ((رحمت)) به معنی محبت برای جلب منافع است ، و لذا غالبا رافت قبل از رحمت ذکر می شود چرا که نخست باید دفع ضرر کرد و سپس به فکر جلب منفعت افتاد، و نیز به همین دلیل در آیه مجازات زناکاران تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 381
می فرماید: و لا تاخذکم بهما رافة فی دین الله ((مبادا در اجرای حد و انجام فرمان خدا در مورد آنها گرفتار رافت شوید، و حکم خدا را به دست فراموشی بسپارید)) (نور - 2).
مساءله رافت و رحمت پیروان راستین مسیح چیزی نیست که تنها در این آیه به آن اشاره شده باشد، بلکه در آیه 82 مائده نیز می خوانیم : و لتجدن اقربهم مودة للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری ذلک بان منهم قسیسین و رهبانا و انهم لا یستکبرون ((نزدیک ترین دوستان را به مؤ منان (از غیر مسلمانان) کسانی مییابی که می گویند مسیحی هستیم ، این به خاطر آن است که در میان آنها افرادی عالم ، و تارک دنیا، هستند، و آنها (در برابر حق) تکبر نمی ورزند)).
گرچه این آیه بیشتر ناظر به مسیحیان حبشه و شخص ((نجاشی)) است که به مسلمانان پناه دادند، و با مهر و محبت خاصی به آنها رفتار کردند، ولی به طور کلی اشاره ای به رافت و رحمت و عواطف مثبت به مسیحیان راستین دارد، البته نه آن گرگان خونخوار و دیوان آدمنمائی که در عصر ما نام مسیحیت را بر خود گذارده ، و دنیا را به خاک و خون و غارت و چپاول کشیده اند!
سپس می افزاید: ((در قلوب آنها علاقه به رهبانیتی افکندیم که آن را ابداع کرده بودند و ما آن را بر آنها مقرر نداشته بودیم هدفشان جلب خشنودی خدا بود ولی حق آنرا رعایت نکردند لذا ما به کسانی از آنها که ایمان آوردند پاداش دادیم ، ولی بسیاری از آنها فاسق و گنهکارند)) (و رهبانیة ابتدعوها ما کتبناها علیهم الا ابتغاء رضوان الله فما رعوها حق رعایتها فاتینا الذین آمنوا منهم اجرهم و کثیر منهم فاسقون). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 382
به این ترتیب آنها نه تنها آئین توحیدی مسیح را رعایت نکردند و آن را با انواع شرک آلودند، بلکه حق آن رهبانیتی را که خودشان ابداع کرده بودند نیز رعایت ننمودند، و به نام زهد و رهبانیت دامها بر سر راه خلق خدا گستردند، و دیرها را مرکز انواع فساد نمودند، و ناهنجاریهائی را در آئین مسیح (علیه السلام) به وجود آوردند.

مطابق این تفسیر ((رهبانیت)) جزء آئین مسیح نبود، بلکه پیروانش بعد از او آن را ابداع کردند، و در آغاز چهره معتدل و ملایمی داشت ، اما بعدا به انحراف گرائید و سر از مفاسد بسیاری در آورد.
اما طبق تفسیر دیگری نوعی رهبانیت و زهد در آئین مسیح بود، آنچه پیروان مسیح بعد از او بدعت گذاردند نوع دیگری از رهبانیت بود که هرگز خداوند برای آنها مقرر نداشته بود. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 383
ولی تفسیر اول مشهورتر و از بعضی جهات مناسبتر است .
به هر حال از آیه فوق در مجموع چنین استفاده می شود که رهبانیت در آئین مسیح نبوده و پیروانش آن را بعد از او ابداع کردند، ولی در آغاز نوعی زهدگرائی و از ابداعات نیک محسوب می شد، مانند بسیاری از مراسم و سنتهای حسنهای که هم اکنون در میان مردم رائج است ، و کسی نیز روی آن به عنوان تشریع و دستور خاص شرع تکیه نمی کند، ولی این سنت بعدا به انحراف گرائید و آلوده با اموری مخالف فرمان الهی و حتی گناهان زشتی شد.
تعبیر قرآن به جمله فما رعوها حق رعایتها ((حق آنرا رعایت نکردند)) دلیل بر این است که اگر حق آن ادا می شد سنت خوبی بود، و تعبیر آیه 82 مائده که از ((رهبانها)) و ((عالمان)) مسیحیان راستین با نظر موافق و مثبت یاد می کند نیز شاهد این مدعا است (دقت کنید).
و هرگاه کلمه ((رهبانیت)) را رافت و رحمت بدانیم نیز شاهد دیگری برای این مدعی پیدا می شود، چرا که همردیف رافت و رحمتی می شود که خداوند آنرا به عنوان یک صفت پسندیده در قلوب آنها افکنده است .
کوتاه سخن اینکه اگر سنت حسنهای در میان مردم رائج شود که اصول کلی آن (مانند دستور زهد) در آئین حق باشد، و مردم آن سنت را به طور خاص به دستور الهی نسبت ندهند، بلکه آن را مصداقی از مصادیق دستورات کلی بدانند، و حق آنرا ادا نمایند کار بدی نیست ، بدبختی آنجا شروع می شود که افراطها و تفریطها پیش آید و آنرا به سنت سیئهای تبدیل کند.
مثلا هم اکنون در میان ما مراسمی برای عزاداری و سوگواری و اعیاد و وفاتهای پیشوایان بزرگ دین ، و همچنین بزرگداشت شهیدان و عزیزانی که از دست می روند در روز شهادت و یا هفتمین و چهلمین و سالگرد آنها معمول است که مصداقی است از دستورات کلی اسلام در مورد تعظیم شعائر، و بزرگداشت تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 384
پیشوایان دین و شهیدان و عموم مسلمین ، و همچنین مصداقی است از اصل کلی ((سوگواری بر شهدای کربلا)) و مانند آنها، بی آنکه جزئیات و تفاصیل این مراسم یک دستور خاص شرع تلقی شود، بلکه صرفا به عنوان یک مصداق از آن اصل کلی انجام می شود.

هرگاه در این مراسم از حدود شرع تجاوز نشود و آلوده با گناه و خرافهای نگردد مسلما مصداق ((ابتغاء رضوان الله)) و مصداق سنت حسنه است ، در غیر این صورت بدعت شوم و سنت سیئهای خواهد بود.
به نظر می رسد ((رهبانیت)) که از ماده ((رهبه)) به معنی ترس از خدا گرفته شده در آغاز مصداقی از زهد و بی اعتنائی نسبت به دنیا بود، ولی بعدا به تحریفهای گسترده ای کشیده شد و اگر می بینیم اسلام به شدت با این رهبانیت مبارزه می کند نیز به خاطر همین چهره نهائی آن است ، چنانکه در نکته ها شرح بیشتری به خواست خدا پیرامون آن خواهیم داد.
نکته ها:
1 - اسلام و رهبانیت
چنانکه گفتیم ((رهبانیت)) از ماده رهبه به معنی خوف و ترس است که در اینجا خوف و ترس از خدا منظور است ، و به گفته راغب در مفردات ترسی است که آمیخته با پرهیز و اضطراب باشد و ((ترهب)) به معنی ((تعبد)) و عبادت کردن و رهبانیت به معنی شدت تعبد است .
آیه فوق را هر گونه تفسیر کنیم نشان می دهد که نوعی رهبانیت مطلوب در میان مسیحیان وجود داشت ، هر چند در آئین مسیح چنین دستور الزامی به آنها داده نشده بود، ولی پیروان مسیح آن رهبانیت را از حد و مرز آن

و به انحراف و تحریف کشاندند.
به همین دلیل اسلام به شدت آن را محکوم کرده ، و حدیث معروف لارهبانیة فی الاسلام : ((در اسلام رهبانیت وجود ندارد)) در بسیاری از منابع اسلامی دیده می شود.
از جمله بدعتهای زشت مسیحیان در زمینه رهبانیت ((تحریم ازدواج)) برای مردان و زنان تارک دنیا بود، و دیگر ((انزوای اجتماعی)) و پشتپا زدن به وظائف انسان در اجتماع ، و انتخاب صومعه ها و دیرهای دورافتاده برای عبادت و زندگی در محیطی دور از اجتماع بود، سپس مفاسد زیادی در دیرها و مراکز زندگی رهبانها به وجود آمد که بعدا به گوشه ای از آن برای تکمیل این بحث به خواست خدا اشاره خواهیم کرد.
درست است که زنان و مردان تارک دنیا (راهبها و راهبه ها) خدمات مثبتی نیز انجام می دادند، از جمله پرستاری بیماران صعب العلاج و خطرناک ، همچون جذامیان ، و تبلیغ در نقاط بسیار دوردست و در میان اقوام وحشی ، و مانند اینها، و همچنین برنامه های مطالعاتی و تحقیقاتی ، ولی این امور در برابر کل این برنامه مساءله ناچیز و کم اهمیتی بود، و در مجموع مفاسد آن به مراتب برتری داشت .
اصولا انسان موجودی است که برای زندگی در اجتماع ساخته شده ، و تکامل معنوی و مادی او نیز در همین است که زندگی جمعی داشته باشد،

و لذا هیچیک از مذاهب آسمانی این معنی را از انسان نفی نمی کند، بلکه پایه های آنرا محکمتر می سازد.
خداوند در انسان ((غریزه جنسی)) برای حفظ نسل آفریده ، هر چیزی

که آنرا به طور مطلق نفی کند مسلما باطل است .
زهد اسلامی که به معنی سادگی زندگی و حذف تجملات و عدم اسارت در چنگال مال و مقام است هیچ ارتباطی به مساءله رهبانیت ندارد، زیرا رهبانیت معنی جدائی و بیگانگی از اجتماع است ، و زهد به معنی آزادگی و وارستگی به خاطر اجتماعیتر زیستن است .
در حدیث معروفی می خوانیم ((عثمان بن مظعون)) فرزندش از دنیا رفته بود، بسیار غمگین شد، تا آنجا که خانه اش را مسجد قرار داد و مشغول عبادت شد (و هر کار را جز عبادت ترک گفت) این خبر به رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) رسید، او را احضار کرده ، فرمود: یا عثمان ! ان الله تبارک و تعالی لم یکتب علینا الرهبانیة ، انما رهبانیة امتی الجهاد فی سبیل الله ! ((ای عثمان ! خداوند متعال رهبانیت را برای امت من مقرر نداشته ، رهبانیت امت من جهاد در راه خدا است)).
اشاره به اینکه اگر می خواهی پشت پا به زندگی مادی بزنی این عمل را به صورت منفی و انزوای اجتماعی انجام مده ، بلکه در یک مسیر مثبت ، یعنی جهاد در راه خدا، آن را جستجو کن .
سپس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بحث مشروحی درباره فضیلت نماز جماعت برای او بیان فرمود که تاییدی است بر نفی رهبانیت و انزوا.
در حدیث دیگری از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می خوانیم : که برادرش ((علی بن جعفر)) از محضرش پرسید الرجل المسلم هل یصلح ان یسیح فی الارض او یترهب فی بیت لا یخرج منه ؟ قال (علیه السلام) لا: ((آیا برای مرد مسلمان سزاوار است دست به سیاحت بزند، یا رهبانیت اختیار کند، و در خانهای بنشیند

و از آن خارج نگردد؟ امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: نه)).
توضیح اینکه : سیاحتی که در این روایت از آن نهی شده چیزی همردیف رهبانیت یعنی یکنوع رهبانیت سیار بوده است ، به این معنی که بعضی از افراد بی آنکه خانه و زندگی برای خود تهیه کنند، یا کسب و کاری داشته باشند، به صورت جهانگردی بدون زاد و توشه ، دائما از نقطه ای به نقطه دیگر می رفتند، و با گرفتن کمک از مردم و گدائی زندگی می کردند، و آنرا یکنوع زهد و ترک دنیا می پنداشتند، ولی اسلام هم رهبانیت ثابت را نفی کرده است و هم رهبانیت سیار را، آری از نظر تعلیمات اسلام مهم آن است که انسان در دل اجتماع وارسته و زاهد باشد نه در انزوا و بیگانگی از اجتماع !

2 - سرچشمه تاریخی رهبانیت
تواریخ موجود مسیحیت نشان می دهد که رهبانیت به صورت فعلی در قرون اول مسیحیت وجود نداشته ، و پیدایش آن را بعد از قرن سوم میلادی ، هنگام ظهور امپراطوری رومی به نام ((دیسیوس)) و مبارزه شدید او با پیروان مسیح (علیه السلام) می دادند، آنها بر اثر شکست از این امپراطور (خونخوار) به کوهها و بیابانها پناه بردند.
در روایات اسلامی نیز همین معنی به صورت دقیقتری از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) نقل شده که روزی آن حضرت (صلی اللّه علیه و آله) به ((ابن مسعود)) فرمود: ((می دانی رهبانیت از کجا پیدا شد))؟ عرض کرد: خدا و پیامبرش آگاهترند، فرمود: بعد از عیسی (علیه السلام) جمعی از جباران ظهور کردند و مؤ منان سه مرتبه با آنها پیکار تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 388
نموده و شکست خوردند، لذا به بیابانها متواری شدند، و به انتظار ظهور پیامبر موعود عیسی (حضرت محمد (صلی اللّه علیه و آله) در غارهای کوهها به عبادت مشغول گشتند، بعضی از آنها بر دین خود باقی ماندند و بعضی راه کفر پیش گرفتند.
سپس افزود آیا می دانی رهبانیت امت من چیست ؟ عرض کرد: خدا و رسولش آگاهترند، فرمود: الهجرة و الجهاد، و الصلاة ، و الصوم ، و الحج ، و العمرة : رهبانیت امت من هجرت و جهاد و نماز و روزه و حج و عمره است .
مورخ مشهور مسیحی ((ویل دورانت)) در تاریخ معروف خود در جلد 13 بحث مشروحی راجع به رهبانان نقل می کند، او معتقد است پیوستن ((راهبه ها)) (زنان تارک دنیا) به ((راهبان)) از قرن چهارم میلادی شروع شد و روز به روز کار رهبانیت بالا گرفت تا در قرن دهم میلادی به اوج خود رسید.
بدون شک این پدیده اجتماعی ، مانند هر پدیده دیگر، علاوه بر ریشه های تاریخی ریشه های روانی نیز دارد که از جمله میتوان به این واقعیت اشاره کرد که اصولا عکس العمل روانی افراد و اقوام مختلف در برابر شکستها و ناکامیها کاملا متفاوت است ، بعضی تمایل به انزوا و درونگرائی پیدا می کنند و خود را کاملا از اجتماع و فعالیتهای اجتماعی دور می کشند، در حالی که گروه دیگر از شکست درس استقامت می آموزند و صلابت و مقاومت بیشتری پیدا می کنند، گروه اول به رهبانیت یا چیزی شبیه به آن رو می آورند و گروه دوم به عکس اجتماعیتر می شوند. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 389
3 - مفاسد اخلاقی و اجتماعی ناشی از رهبانیت
انحراف از قوانین آفرینش همیشه واکنشهای منفی به دنبال دارد، بنابراین

جای تعجب نیست که وقتی انسان از زندگی اجتماعی که در نهاد و فطرت او است فاصله بگیرد گرفتار عکس العملهای منفی شدید می شود، لذا رهبانیت به حکم اینکه بر خلاف اصول فطرت و طبیعت انسان است مفاسد زیادی به بار می آورد از جمله :
1 - رهبانیت با روح مدنی بالطبع بودن آدمی می جنگد و جوامع انسانی را به انحطاط و عقبگرد می کشاند.
2 - رهبانیت نه تنها سبب کمال نفس و تهذیب روح و اخلاق نیست .
بلکه منجر به انحرافات اخلاقی ، تنبلی ، بدبینی ، غرور، عجب و خود برتربینی و مانند آن می شود، و به فرض که انسان بتواند در حال انزوا به فضیلت اخلاقی برسد فضیلت محسوب نمی شود، فضیلت آن است که انسان در دل اجتماع بتواند خود را از آلودگیهای اخلاقی بره اند.
3 - ترک ازدواج که از اصول رهبانیت است نه فقط کمالی نمی آفریند بلکه موجب پیدایش عقده ها و بیماریهای روانی می گردد.
در دائرة المعارف قرن بیستم می خوانیم : ((بعضی از رهبانها تا آن اندازه توجه به جنس زن را عمل شیطانی می دانستند که حاضر نبودند حیوان ماده ای را به خانه ببرند! مبادا روح شیطانی آن به روحانیت آنها صدمه بزند))!!
اما با اینحال تاریخ فجایع زیادی را از دیرها به خاطر دارد، تا آنجا که به گفته ((ویل دورانت)) ((پاپ انیوسان)) سوم یکی از دیرها را به عنوان فاحشه خانه توصیف کرد!. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 390
و بعضی از آنان مرکزی برای اجتماع شکم پرستان و دنیاطلبان و خوشگذرانها شده بود تا آنجا که بهترین شرابها در دیرها پیدا می شد.
البته طبق گواهی تاریخ ، حضرت مسیح هرگز ازدواج نکرد، اما این هرگز به خاطر مخالفت او با این امر نبود، بلکه عمر کوتاه مسیح به اضافه اشتغال مداوم او به سفرهای تبلیغی به نقاط مختلف جهان به او اجازه این امر را نداد.
بحث درباره رهبانیت درخور کتاب مستقلی است که اگر بخواهیم به آن بپردازیم از بحث تفسیری بیرون می رویم .
این بحث را با حدیثی از علی (علیه السلام) پایان می دهیم : در حدیثی در ذیل آیه قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیاة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا: ((بگو آیا به شما خبر دهم که زیانکارترین مردم کیانند؟ آنها هستند که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم شده با این حال گمان می کنند کار نیک انجام می دهند)).
علی (علیه السلام) در تفسیر آن فرمود: هم الرهبان الذین حبسوا انفسهم فی السواری : ((یکی از مصادیق بارز آن رهبانها هستند که خود را در ارتفاعات کوهها و بیابانها محبوس داشتند و گمان کردند کار خوبی انجام

می دهد.
4 - ((انجیل)) یا ((اناجیل))
((انجیل)) در اصل یک واژه یونانی به معنی ((بشارت)) یا ((آموزش جدید)) است و نام کتابی است که بر حضرت مسیح نازل گردیده . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 391
این واژه 12 بار در قرآن مجید به همین معنی استعمال شده است ، و همه جا به صورت مفرد است ، ولی قابل توجه اینکه آنچه به نام انجیل امروز معروف است کتابهای زیادی است که از آنها به اناجیل تعبیر می شود و معروف از میان آنها انجیلهای چهارگانه ((لوقا)) و ((مرقس)) و ((متی)) و ((یوحنا)) است و مسیحیان معتقدند که این چهار انجیل به وسیله این چهار تن از یاران مسیح (علیه السلام) یا شاگردان آنها نگاشته شده ، و تاریخ تالیف آنها به 38 سال بعد از حضرت مسیح تا حدود یک قرن بعد از او می رسد، و بنابراین کتاب اصلی مسیح به عنوان یک کتاب آسمانی مستقل به دست فراموشی سپرده شده ، و تنها بخشهائی از آن که در حافظه این چهار تن بوده است آمیخته با افکار خودشان در این چهار انجیل تحریر یافته است .
بحث مشروحتری در این زمینه در ذیل آیه 3 آل عمران داشتیم . الحدید
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 392
آیه 28-29
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ءَامِنُوا بِرَسولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَينِ مِن رَّحْمَتِهِ وَ يجْعَل لَّكُمْ نُوراً تَمْشونَ بِهِ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(28)
لِّئَلا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكتَبِ أَلا يَقْدِرُونَ عَلى شىْءٍ مِّن فَضلِ اللَّهِ وَ أَنَّ الْفَضلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضلِ الْعَظِيمِ(29)
ترجمه :28 - ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بپرهیزید، و به رسولش ایمان ، بیاورید، تا دو سهم از رحمتش به شما ببخشد، و برای شما نوری قرار دهد که با آن (در میان مردم و در مسیر زندگی خود) راه بروید، و گناهان شما را ببخشد، و خداوند غفور و رحیم است .
29 - تا اهل کتاب بدانند که آنها قادر بر چیزی از فضل خدا نیستند، و فضل (و رحمت) تماما به دست او است به هر کس بخواهد می بخشد و خداوند دارای فضل عظیم است .
شان نزول :بسیاری از مفسران برای آیات فوق شاءن نزولی نقل کرده اند که خلاصه اش چنین است : تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 393
رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) جعفر بن ابی طالب را با هفتاد نفر به سوی نجاشی (به حبشه) فرستاد، او بر نجاشی وارد شد، و وی را دعوت به اسلام کرد، و اجابت نمود و ایمان آورد، به هنگام بازگشت از حبشه چهل

تن از اهل آن کشور که ایمان آورده بودند به جعفر گفتند به ما اجازه ده که خدمت این پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) برسیم و اسلام خود را بر او عرضه بداریم ، و همراه جعفر به مدینه آمدند، هنگامی که فقر مالی مسلمانها را مشاهده کردند، به رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) عرض کردند ما اموال فراوانی در دیار خود داریم ، اگر اجازه فرمائید به کشور خود بازگردیم و اموال خود را همراه بیاوریم و با مسلمانان تقسیم کنیم ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) اجازه فرمود رفتند و اموال خود را آوردند، میان خود و مسلمین تقسیم کردند، در این هنگام آیه ((الذین آتیناهم الکتاب من قبله هم به یؤ منون ...)) (قصص 52 تا 54) نازل گردید و از آنها تمجید کرد.
افرادی از اهل کتاب که ایمان نیاورده بودند هنگامی که این جمله را که در ذیل آیات فوق است شنیدند: ((اولئک یؤ تون اجرهم مرتین بما صبروا)): ((آنها پاداش خود را به خاطر صبر و استقامتشان دو بار دریافت می دارند)) در برابر مسلمانان ایستادند و گفتند: ای مسلمانان کسانی که به کتاب شما و کتاب ما ایمان بیاورند دو پاداش دارند، بنابراین کسی که تنها به کتاب ما ایمان داشته باشد یک پاداش دارد همانند پاداش شما! بنابراین به اعتراف خودتان شما فضیلتی بر ما ندارید! اینجا بود که آیات فوق (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله) نازل شد، و اعلام داشت که مسلمانان نیز دو پاداش دارند، علاوه بر نور الهی و مغفرت ، و سپس افزود: ((اهل کتاب بدانند آنها توانائی بر بدست آوردن چیزی از فضل و رحمت الهی ندارند))!.
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 394
تفسیر:آنها که دو سهم از رحمت الهی دارند
از آنجا که در آیات گذشته سخن از اهل کتاب و مسیحیان در میان بود، آیات مورد بحث تکمیلی است بر آنچه در آیات قبل آمده است :
نخست می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید، تقوای الهی پیشه کنید و ایمان به رسول او بیاورید)) (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و آمنوا برسوله).
در اینکه مخاطب در این آیه کیست ؟ در میان مفسران دو قول است :
اول اینکه مخاطب ، مؤ منانند، منتهی به آنها گفته می شود که ایمان ظاهری کافی نیست ، بلکه باید ایمانی عمیق تواءم با تقوی در عمل داشته باشند، تا پاداشهای متعددی را که در ذیل آیه می آید به دست آوردند.
دیگر اینکه مخاطب ، مؤ منان اهل کتابند، یعنی ای کسانی که به انبیاء و کتب پیشین ایمان آورده اید به پیامبر اسلام ایمان بیاورید و تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول انواع پاداشهای او شوید.
آنچه می تواند شاهدی بر تفسیر دوم باشد همان پاداش مضاعفی است که در ذیل آیه آمده ، پاداشی برای ایمان به انبیای پیشین ، و پاداشی برای

ایمان به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله).
ولی این تفسیر علاوه بر اینکه با آیه بعد - چنانکه توضیح خواهیم داد - سازگار نیست ، با شاءن نزول آیه ، و همچنین با اطلاق ((یا ایها الذین آمنوا)) نیز هماهنگ نمی باشد.
بنابراین باید قبول کرد که مخاطب همه مؤ منانی هستند که در ظاهر دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را پذیرفته بودند ولی هنوز ایمان راسخ ، ایمانی که اعماق جان آنها تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 395
را روشن کند و در اعمال آنها ظاهر شود، پیدا نکرده بودند.
سپس در دنباله آیه به سه موهبت بزرگ که در سایه ایمان عمیق و تقوا حاصل می شود اشاره کرده ، می فرماید: ((اگر چنین کنید خداوند دو سهم و نصیب از رحمتش به شما می دهد، و به شما نور و روشنائی می بخشد، نوری که در پرتو آن راه زندگی را پیدا کنید، و شما را می بخشد، و خداوند غفور و رحیم است)) (یؤ تکم کفلین من رحمته و یجعل لکم نورا تمشون به و یغفر لکم و الله غفور رحیم).
((کفل)) (بر وزن طفل) به معنی بهره ای است که نیاز انسان را بر طرف کند، و ضامن را از این رو ((کفیل)) گویند که مشکل طرف مقابل را کفایت کرده و بهره و نصیب او را به او می دهد.
به هر حال منظور از این دو بهره همان است که در آیه 201 سوره بقره آمده : ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة : ((خداوندا در دنیا به ما نیکی مرحمت فرما، و در آخرت نیز نیکی عنایت کن)).
این احتمال نیز داده شده است که این دو بهره یکی برای ایمان به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) است ، و دیگری برای ایمان به انبیای پیشین ، چرا که هر مسلمانی موظف است به همه انبیای گذشته و کتب آسمانی آنها مؤ من باشد و همه را محترم بشمارد. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 396
بعضی نیز گفته اند که منظور اجرهای پی درپی و مضاعف و مداوم است ، جمع میان این معانی نیز ممکن است .
در مورد دومین پاداش آنها (و یجعل لکم نورا تمشون به) بعضی از مفسران گفته اند منظور همان نور ایمان است که در قیامت در پیش روی مؤ منان و از سمت راست آنها حرکت می کند، و ظلمات محشر را با آن می شکافند و به سوی بهشت و سعادت ابدی پیش می روند، چنانکه در آیه 12 همین سوره آمده است یوم تری المؤ منین و المؤ منات یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم .
در حالی که بعضی دیگر آنرا اشاره به نور قرآن می دانند که در دنیا به سراغ مؤ منان می آید، چنانکه در آیه 15 مائده می خوانیم : قد جائکم من الله نور و کتاب مبین : ((از سوی خداوند نور و کتاب آشکاری برای شما

آمد)).
ولی ظاهر این است که آیه مفهوم مطلق و گسترده ای دارد، نه اختصاصی به دنیا دارد، و نه آخرت ، و به تعبیر دیگر ایمان و تقوی سبب می شود که حجابها از قلب مؤ من برچیده شود، و چهره حقایق را بی پرده ببیند، و در پرتو آن روشن بینی خاصی نصیب او می شود که افراد بی ایمان از آن محرومند. و اینکه در روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده است که منظور از نور در آیه فوق امام معصومی است که مردم به او اقتدا کنند در حقیقت بیان یکی از مصداقهای روشن است .
و بالاخره سومین پاداش مؤ منان پرهیزگار همان غفران و آمرزش گناهان است ، چرا که بدون آن هیچ موهبتی برای انسان گوارا نیست ، نخست باید ایمن از عذاب الهی گردد و سپس با نور ایمان و تقوا راه خویش را پیدا کند، و سرانجام به رحمت مضاعف الهی نائل گردد. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 397
آیه بعد که آخرین آیه این سوره است بیان دلیلی است برای آنچه در آیه قبل آمده ، می فرماید: ((این پاداشهای مضاعف الهی علاوه بر نورانیت و مغفرت به خاطر آن است که اهل کتاب بدانند که آنها قادر بر چیزی از فضل الهی نیستند و اینکه فضل و رحمت همه به دست او است ، و به هر کس بخواهد می بخشد و خداوند دارای فضل و رحمت عظیم است)) (لئلا یعلم اهل الکتاب الا یقدرون علی شی ء من فضل الله و ان الفضل بید الله یؤ تیه من یشاء و الله ذوالفضل العظیم).
این پاسخی است به آنها که می گفتند: خداوند به گروهی از اهل کتاب که ایمان به محمد آورده اند (طبق عقیده مسلمانان) دو پاداش می دهد، بنابراین ما که ایمان به او نیاورده ایم دارای یک پاداشیم همانند دیگر مسلمانان !
قرآن به آنها پاسخ می گوید که مسلمانان عموما دارای دو پاداشند، چرا که همه آنها ایمان به رسول خدا و تمام انبیاء پیشین دارند و اما گروهی از اهل کتاب که ایمان نیاورده اند هیچ سهمی ندارند تا بدانند که رحمت الهی در اختیار تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 398
آنان نیست که به هر کس بخواهند بدهند و از هر کس بخواهند دریغ دارند!
این آیه ضمنا می تواند پاسخی به بلندپروازیها و ادعاهای بی اساس گروهی از یهود و نصاری باشد که بهشت و رحمت الهی را منحصر به خود می دانستند، و دیگران را از آن محروم می پنداشتند: و قالوا لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری تلک امانیهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین : ((آنها گفتند هیچکس داخل بهشت نمی شود مگر اینکه یهودی یا نصرانی باشد! این آرزوی آنها است ، بگو اگر راست می گوئید دلیل خود را بیاورید))؟!

نکته :
رابطه تقوی و روشن بینی
قرآن مجید برای تقوا آثار فراوانی بیان کرده که از جمله آنها برطرف شدن حجابها از فکر و قلب آدمی است .
رابطه ((ایمان و تقوا)) با ((روشن بینی)) در آیات مختلف قرآن به آن اشاره شده است ، از جمله در آیه 29 انفال می خوانیم یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا: ((ای کسانی که ایمان آورده اید اگر تقوای الهی پیشه کنید و از گناهان بپرهیزید خداوند وسیله ای برای شناخت حق از باطل برای شما قرار می دهد.
و در آیه 282 بقره آمده است : و اتقوا الله و یعلمکم الله : ((تقوای الهی پیشه کنید و خداوند شما را علم و دانش می آموزد)) و در آیات مورد بحث نیز با صراحت این معنی آمده بود که اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید خداوند نوری برای شما قرار می دهد که در پرتو آن بتوانید گام بردارید))!
رابطه این دو علاوه بر جنبه های معنوی که بعضا برای ما ناشناخته است ،
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 399
از نظر تحلیل عقلی نیز قابل درک است ، چرا که بزرگترین مانع شناخت و مهمترین حجاب بر قلب آدمی هوا و هوسهای سرکش ، و آمال و آرزوهای دور و دراز، و اسارت در چنگال ماده و زرق و برق دنیاست ، که به انسان اجازه نمی دهد قضاوت صحیح کند، و چهره حقایق را آنچنانکه هست ببیند، هنگامی که در پرتو ایمان و تقوا این گرد و غبارها فرونشست ، و این ابرهای تیره و تار و ظلمانی از آسمان روح انسان کنار رفت ، آفتاب حقیقت بر صفحه قلب می تابد، و حقایق را آنچنانکه هست در می یابد، و لذتی توصیف ناشدنی از این درک صحیح و عمیق نصیب مؤ من می شود، و راه خود را به سوی اهداف مقدسی که دارد می گشاید و پیش می رود.
آری تقوا است که به انسان آگاهی می دهد، همانگونه که آگاهیها به انسان تقوا می بخشد، یعنی این دو در یکدیگر تاءثیر متقابل دارند، لذا در حدیث معروفی می خوانیم : لو لا ان الشیاطین یحوطون علی قلوب بنی آدم لنظروا الی ملکوت السموات : ((هرگاه شیاطین و خوهای شیطانی بر قلبهای آدمیان مسلط نمی شدند می توانستند به ملکوت و باطن آسمان و جهان هستی بنگرند)).
برای درک بهتر این سخن پای گفتار علی (علیه السلام) می نشینیم فرمود: لا دین مع هوی - لا عقل مع هوی - من اتبع هواه اعماه و اصمه ، و اذله و اضله : ((دین با هوای نفس جمع نمی شود ... همچنین عقل با هوس یکجا نخواهد بود ... هر کس از هوای نفسش پیروی کند او را کور و کر می کند و ذلیل و گمراه می سازد)).
پروردگارا! ما را از هوای نفس حفظ کن و به ما توفیق تقوی و روشن بینی

مرحمت فرما. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 400
خداوندا! تمام فضل و رحمتها به دست تو است ما را از این فضل بی دریغت محروم مگردان .
بارالها! به ما توفیق اقامه حق و عدل و قسط و پاسداری از حریم کتاب و میزان در پرتو بهره گیری از ((بینات)) و ایستادگی در برابر افراد زورگو عنایت فرما آمین یا رب العالمین .

تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 401
َسوره مجادلة
مقدمه
این سوره در مدینه نازل شده و دارای 22 آیه است تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 403
محتوای سوره مجادله
این سوره در مدینه نازل شده است ، و طبق طبیعت سوره های ((مدنی)) بیشتر از احکام فقهی ، و نظام زندگی اجتماعی ، و روابط با مسلمین و غیر مسلمین سخن می گوید، و مجموع بحثهای آن را می توان در سه بخش خلاصه کرد:
1 - در بخش اول سخن از حکم ((ظهار)) می گوید که در جاهلیت نوعی طلاق و جدائی دائمی محسوب می شد، و اسلام آن را تعدیل کرد و در مسیر صحیح قرار داد.
2 - در بخش دیگری یک سلسله دستورها درباره آداب مجالست از جمله منع از ((نجوی)) (سخنان در گوشی) و همچنین جا دادن به کسانی که تازه وارد مجلس می شوند.
3 - در آخرین بخش ، بحث گویا و مشروح و کوبنده ای درباره منافقان ، و آنها که ظاهرا دم از اسلام می زدند اما با دشمنان اسلام سر و سرّ داشتند، مطرح کرده ، مسلمین راستین را از ورود در حزب شیاطین و منافقین بر حذر می دارد و آنها را به رعایت ((حب فی الله)) و ((بغض فی الله)) و ملحق شدن به ((حزب الله)) دعوت می کند.
نامگذاری سوره به سوره ((مجادلة)) به خاطر تعبیری است که در آیه نخستین آن آمده است .
فضیلت تلاوت سوره مجادله
در فضیلت این سوره دو روایت از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده است : تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 404
در روایت نخست آمده است : من قراء سورة المجادلة کتب من حزب الله یوم القیامة : ((هر کس سوره مجادله را تلاوت کند (و در آن بیندیشد و به کار بندد) در قیامت در زمره حزب الله خواهد بود)).
و در حدیث دوم می خوانیم : من قراء سورة الحدید و المجادلة فی صلاة فریضة و ادمنها لم یعذبه الله حتی یموت ابدا، و لا یری فی نفسه و لا فی اهله سوءا ابدا، و لا خصاصة فی بدنه : ((هر کس سوره حدید و مجادله را

در نمازهای فریضه بخواند و آنرا ادامه دهد، خداوند هرگز او را در تمام طول زندگی عذاب نمی کند، و در خود و خانواده اش هرگز بدی نمی بیند، و نیز گرفتار فقر و بدحالی نمی شود)).
تناسب محتوای این سوره ها با پاداشهای فوق روشن است ، و این خود نشان می دهد که هدف از تلاوت پیاده کردن محتوای آن در زندگی است نه تلاوتی خالی از اندیشه و عمل .
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 405
آیه 1-4
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتی تجَدِلُک فی زَوْجِهَا وَ تَشتَکِی إِلی اللَّهِ وَ اللَّهُ یَسمَعُ تحَاوُرَکُمَا إِنَّ اللَّهَ سمِیعُ بَصِیرٌ(1)
الَّذِینَ یُظهِرُونَ مِنکُم مِّن نِّسائهِم مَّا هُنَّ أُمَّهَتِهِمْ إِنْ أُمَّهَتُهُمْ إِلا الَّئِی وَلَدْنَهُمْ وَ إِنهُمْ لَیَقُولُونَ مُنکراً مِّنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ(2)
وَ الَّذِینَ یُظهِرُونَ مِن نِّسائهِمْ ثمَّ یَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ مِّن قَبْلِ أَن یَتَمَاسا ذَلِکمْ تُوعَظونَ بِهِ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ(3)
فَمَن لَّمْ یجِدْ فَصِیَامُ شهْرَیْنِ مُتَتَابِعَینِ مِن قَبْلِ أَن یَتَمَاسا فَمَن لَّمْ یَستَطِعْ فَإِطعَامُ سِتِّینَ مِسکِیناً ذَلِک لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسولِهِ وَ تِلْک حُدُودُ اللَّهِ وَ لِلْکَفِرِینَ عَذَابٌ أَلِیمٌ(4) تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 406
ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - خداوند قول زنی را که درباره شوهرش به تو مراجعه کرده بود و به خداوند شکایت می کرد شنید (و تقاضای او را اجابت کرد) خداوند گفتگوی شما را با هم (و اصرار آن زن را درباره حل مشکلش) می شنید و خداوند شنوا و بینا است .
2 - کسانی که از شما نسبت به همسرانشان ((ظهار)) می کنند (و می گویند انت علی کظهرامی ((تو نسبت به من به منزله مادرم هستی))) آنها هرگز مادرانشان نیستند مادرانشان تنها کسانی هستند که آنها را به دنیا آورده اند، آنها سخنی منکر و زشت و باطل می گویند و خداوند بخشنده و آمرزنده است .
3 - کسانی که از همسران خود ((ظهار)) می کنند سپس به گفته خود باز می گردند باید پیش از آمیزش جنسی آنها با هم برده ای را آزاد کنند، این دستوری است که به آن اندرز داده می شوید، و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است .
4 - و کسی که توانائی (بر آزاد کردن برده) نداشته باشد دو ماه متوالی قبل از آمیزش جنسی روزه بگیرد، و کسی که توانائی این را هم نداشته باشد شصت مسکین را اطعام کند، این برای آن است که به خدا و

رسولش ایمان بیاورید، اینها مرزهای الهی است و کسانی که با آن مخالفت کنند عذاب دردناکی دارند.
شان نزول :غالب مفسران برای آیات نخستین این سوره شاءن نزولی نقل کرده اند که مضمون همه اجمالا یکی است ، هر چند در جزئیات با هم متفاوت می باشند، اما تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 407
این تفاوت تاءثیری در آنچه ما در بحث تفسیری به آن نیاز داریم ندارد.
ماجرا چنین بود که زنی از طایفه انصار بنام ((خوله)) (نامهای دیگری نیز در روایات دیگر برای او ذکر شده است) که از طایفه ((خزرج)) و همسرش ((اوس بن صامت)) بود در یک ماجرا مورد خشم شوهرش قرار گرفت ، و او که مرد تندخو و سریع التاءثری بود تصمیم بر جدائی از او گرفت ، و گفت ((انت علی کظهرامی)) (تو نسبت به من همچون مادر من هستی !) و این در حقیقت نوعی از طلاق در زمان جاهلیت بود اما طلاقی بود که نه قابل بازگشت بود و نه زن آزاد می شد که بتواند همسری برای خود برگزیند، و این بدترین حالتی بود که برای یک زن شوهردار ممکن بود رخ دهد.
چیزی نگذشت که مرد پشیمان شد و چون ((ظهار)) (گفتن جمله فوق) در عصر جاهلیت نوعی طلاق غیر قابل بازگشت بود به همسرش گفت : فکر می کنم برای همیشه بر من حرام شدی ! زن گفت چنین مگو، خدمت رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) برو و حکم این مساءله را از او بپرس ، مرد گفت من خجالت می کشم ، زن گفت : پس بگذار من بروم ، گفت : مانعی ندارد.
زن خدمت رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) آمد و ماجرا را چنین نقل کرد: ای رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) همسرم ((اوس بن صامت)) زمانی مرا به زوجیت خود برگزید که جوان بودم و صاحب جمال و مال و ثروت و فامیل ، اموال من را مصرف کرد، و جوانیم از بین رفت ، و فامیلم پراکنده شدند، و سنم زیاد شد، حالا ظهار کرده و پشیمان شده ، آیا راهی هست که ما به زندگی سابق بازگردیم ؟!
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: تو بر او حرام شده ای ! عرض کرد یا رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) او صیغه طلاق جاری نکرده ، و او پدر فرزندان من است ، و از همه در نظر من محبوبتر، فرمود: تو بر او حرام شده ای ! و من دستور دیگری در این زمینه ندارم . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 408
زن پی درپی اصرار و الحاح می کرد، سرانجام رو به درگاه خدا آورد و عرض کرد: اشکو الی الله فاقتی و حاجتی ، و شدة حالی ، اللهم فانزل علی لسان نبیک : ((خداوندا! بیچارگی و نیاز و شدت حالم را به تو شکایت می کنم ، خداوندا! فرمانی بر پیامبرت نازل کن و این مشکل را بگشا)).

و در روایتی آمده است که زن عرضه داشت : اللهم انک تعلم حالی فارحمنی فان لی صبیة صغار، ان ضممتهم الیه ضاعوا، و ان ضممتهم الی جاعوا: ((خداوندا! تو حال مرا می دانی ، بر من رحم کن ، کودکان خردسالی دارم که اگر در اختیار شوهرم بگذارم ضایع می شوند، و اگر خودم آنها را برگیرم گرسنه خواهند ماند))!
در اینجا حال وحی به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) دست داد، و آیات آغاز این سوره بر او نازل شد که راه حل مشکل ((ظهار)) را به روشنی نشان می دهد، فرمود همسرت را صدا کن ، آیات مزبور را بر او تلاوت کرد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: آیا می توانی یک برده را به عنوان کفاره ظهار آزاد کنی ؟ عرض کرد: اگر چنین کنم چیزی برای من باقی نمی ماند، فرمود: می توانی دو ماه پی درپی روزه بگیری ؟ عرض کرد من اگر نوبت غذایم سه بار تاءخیر شود چشمم از کار می افتد، و می ترسم نابینا شوم ، فرمود: آیا می توانی شصت مسکین را اطعام کنی ، عرض کرد نه ، مگر اینکه شما به من کمک کنید، فرمود: من به تو کمک می کنم و پانزده صاع (15 من که خوراک شصت مسکین می باشد، هر یکنفر یک مد یعنی یک چهارم من) به او کمک فرمود، او کفاره را داد، و به زندگی سابق بازگشتند.
چنانکه گفتیم این شاءن نزول را بسیاری از مفسران از جمله ((قرطبی)) ((روح البیان))، ((روح المعانی))، ((المیزان))، و ((فخر رازی))، ((فی ظلال القرآن))، ((ابوالفتوح رازی))، ((کنزالعرفان)) و بسیاری از کتب تاریخ و حدیث با تفاوتهائی نقل کرده اند. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 409
تفسیر:((ظهار)) یک عمل زشت جاهلی
با توجه به آنچه در شاءن نزول گفته شد و نیز با توجه به محتوای آیات تفسیر آیات نخستین سوره روشن است ، می فرماید: ((خداوند قول زنی را که درباره همسرش به تو مراجعه کرده بود، و بحث و مجادله می کرد، شنید، و تقاضای او را اجابت فرمود)) (قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها).
((تجادل)) از ((مجادله)) از ماده ((جدل)) گرفته شده که در اصل به معنی تابیدن طناب است ، و از آنجا که به هنگام گفتگوهای طرفینی و اصرارآمیز هر یک از دو طرف می خواهد دیگری را قانع کند مجادله بر آن اطلاق شده است .
سپس می افزاید: ((آن زن علاوه بر اینکه با تو مجادله داشت به درگاه خداوند نیز شکایت کرد و از پیشگاهش تقاضای حل مشکل نمود)) (و تشتکی الی الله).
((این در حالی بود که خداوند گفتگوی شما و اصرار آن زن را در حل مشکلش می شنید)) (و الله یسمع تحاورکما).

((تحاور)) از ماده ((حور)) (بر وزن غور) به معنی مراجعه در سخن یا در اندیشه است و ((محاوره)) به گفتگوهای طرفینی اطلاق می شود.
((و خداوند شنوا و بیناست)) (ان الله سمیع بصیر).
آری خداوند، آگاه از همه ((مسموعات)) و ((مبصرات)) است ، بی آنکه نیازی به اعضای بینائی و شنوائی داشته باشد، او همه جا حاضر و ناظر است و همه چیز را می بیند و هر سخنی را می شنود. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 410
سپس به سراغ بیان حکم ظهار می رود، به عنوان مقدمه ریشه این عقیده خرافی با جمله های کوتاه و قاطع در هم می کوبد، می فرماید: ((کسانی از شما که نسبت به همسرانشان ظهار می کنند (و به همسرشان می گویند انت علی کظهر امی (تو نسبت به من به منزله مادرم هستی) آنها هرگز مادرشان نیستند، مادرانشان تنها کسانی هستند که آنها را به دنیا آورده اند))! (الذین یظاهرون منکم من نسائهم ما هن امهاتهم ان امهاتهم الا اللائی ولدنهم).
مادر و فرزند بودن چیزی نیست که با سخن درست شود، یک واقعیت عینی خارجی است که هرگز از طریق بازی با الفاظ حاصل نمی شود، بنابراین اگر انسان صد بار هم به همسرش بگوید: تو همچون مادر منی ! حکم مادر پیدا نمی کند و این یک سخن خرافی و گزافه گوئی است .
و به دنبال آن می افزاید: ((آنها سخنی منکر و زشت می گویند، و گفتاری باطل و بی اساس)) (و انهم لیقولون منکرا من القول و زورا).
درست است که گوینده این سخن به اصطلاح قصد اخبار ندارد بلکه مقصود او انشاء است ، یعنی می خواهد این جمله را به منزله صیغه طلاق قرار دهد، ولی به هر حال محتوای این جمله محتوائی است بی اساس ، درست شبیه خرافه ((پسرخواندگی)) که در زمان جاهلیت بود بچه هائی را پسر خود می خواندند، و احکام پسر را درباره او اجرا می کردند، که قرآن آنرا نیز محکوم کرده ، و سخنی باطل و بی اساس شمرده است ، و می گوید ذلکم قولکم تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 411
بافواهکم : ((این سخنی است که تنها با دهان می گوئید و هیچ واقعیتی در آن نیست)) (احزاب - 4).
مطابق این آیه ((ظهار)) عملی است حرام و منکر، ولی از آنجا که تکالیف الهی اعمال گذشته را شامل نمی شود، و از لحظه نزول حاکمیت دارد، در پایان آیه می فرماید: ((خداوند بخشنده و آمرزنده است)) (و ان الله لعفو غفور).
بنابراین اگر مسلمانی قبل از نزول این آیات مرتکب این عمل شده نباید نگران باشد، خداوند او را می بخشد.
بعضی از فقها و مفسران معتقدند که الان هم ظهار گناهی است بخشوده ،

همانند گناهان صغیره که خداوند وعده عفو - در صورت ترک کبائر - نسبت به آن داده است ولی دلیلی بر این معنی وجود ندارد، و جمله بالا نمی تواند گواه آن باشد.
اما به هر حال مساءله کفاره به قوت خود باقی است .
در حقیقت این تعبیر شبیه همان است که در آیه 5 سوره احزاب آمده که بعد از نهی از مساءله پسرخواندگی ، می افزاید: و لیس علیکم جناح فیما اخطاتم به و لکن ما تعمدت قلوبکم و کان الله غفورا رحیما: ((گناهی بر شما نیست در خطائی که در این مورد از شما سر می زند، ولی آنچه را از روی عمد بگوئید خداوند مؤ اخذه می کند، و خداوند غفور و رحیم است)) یعنی در مورد خطاها و گذشته ها.
در اینکه میان ((عفو)) و ((غفور)) چه تفاوتی است ؟ بعضی گفته اند: ((عفو)) اشاره به بخشش خداوند است ، ((غفور)) اشاره به پوشش گناه است ، زیرا ممکن است کسی گناهی را ببخشد اما هرگز آنرا مکتوم ندارد، ولی خداوند هم می بخشد و هم مستور می سازد. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 412
بعضی نیز ((غفران)) را به معنی پوشاندن شخص از عذاب معنی کرده اند که مفهوم آن با ((عفو)) متفاوت است هر چند در نتیجه یکی است .
ولی از آنجا که این سخن زشت و زننده چیزی نبود که از نظر اسلام نادیده گرفته شود لذا کفاره نسبتا سنگینی برای آن قرار داده تا از تکرار آن جلوگیری کند، می فرماید: ((کسانی که نسبت به همسران خود ظهار می کنند، سپس به گفته خود باز می گردند، باید پیش از آمیزش جنسی آنها با هم برده ای را آزاد کنند)) (و الذین یظاهرون من نسائهم ثم یعودون لما قالوا فتحریر رقبة من قبل ان یتماسا).
در تفسیر جمله ((ثم یعودون لما قالوا)): ((سپس بازگشت به گفته خود می کنند مفسران احتمالات زیادی داده اند و فاضل مقداد در ((کنزالعرفان)) شش تفسیر برای آن ذکر کرده است ، ولی ظاهر آن (مخصوصا با توجه به جمله ((من قبل ان یتماسا))) این است که از گفته خود نادم و پشیمان می شوند و قصد بازگشت به زندگی خانوادگی و آمیزش جنسی دارند، در روایات ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نیز به این معنی اشاره شده است .
تفسیرهای دیگری برای این جمله گفته شده است که چندان مناسب با معنی آیه و ذیل آن نیست ، مانند اینکه مراد از ((عود)) تکرار ظهار است ، یا اینکه منظور از ((عود)) بازگشت به سنت جاهلیت در اینگونه امور است ، و یا اینکه ((عود)) به معنی تدارک و جبران این عمل می باشد، و مانند اینها. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 413
((رقبة)) در اصل به معنی گردن است ولی در اینجا کنایه از انسان می باشد و این به خاطر آن است که گردن از حساسترین اعضای بدن

محسوب می شود، همانگونه که گاهی واژه ((راءس)) (سر) را به کار می برند و منظور انسان است ، مثلا به جای پنج نفر پنج ((سر)) گفته می شود.
سپس می افزاید: ((این دستوری است که به آن اندرز داده می شوید)) (ذلکم توعظون به).
گمان نکنید که چنین کفاره ای در مقابل ((ظهار)) کفاره سنگین و نامتعادلی است ، زیرا این سبب اندرز و بیداری و تربیت نفوس شما است ، تا بتوانید خود را در برابر اینگونه کارهای زشت و حرام کنترل کنید.
اصولا تمام کفارات جنبه بازدارنده و تربیتی دارد، و ای بسا کفاره هائی که جنبه مالی دارد تاءثیرش از غالب تعزیرات که جنبه بدنی دارد بیشتر است .
و از آنجا که ممکن است بعضی با بهانه هائی شانه از زیر بار کفاره خالی کنند و بدون اینکه کفاره دهند با همسر خود بعد از ظهار آمیزش جنسی داشته باشند، در پایان آیه می افزاید: ((خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است)) (و الله بما تعملون خبیر).
هم از ظهار آگاه است و هم از ترک کفاره و هم از نیات شما!
و نیز از آنجا که آزاد کردن یک برده برای همه مردم امکان پذیر نیست ، همانگونه که در شاءن نزول آیه دیدیم ((اوس بن صامت)) که این آیات نخستین بار درباره او نازل گردید خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) عرضه داشت من قادر بر پرداختن چنین کفاره سنگینی نیستم ، و اگر چنین کنم تمام هستی خود را باید از دست بدهم ، و نیز ممکن است انسان از نظر مالی قادر به آزاد کردن برده باشد اما برده ای برای این کار پیدا نشود، همانگونه که در عصر ما چنین است ، لذا جهانی تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 414
و جاودانگی بودن اسلام ایجاب می کند که در مرحله بعد جانشینی برای آزادی بردگان ذکر شود به همین دلیل در آیه بعد می فرماید: ((و هر کس توانائی بر آزادی برده نداشته باشد دو ماه پی درپی قبل از آمیزش جنسی روزه بگیرد)) (فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین من قبل ان یتماسا).
این کفاره نیز اثر عمیق بازدارنده ای دارد، بعلاوه از آنجا که روزه در تصفیه روح و تهذیب نفوس اثر عمیق دارد می تواند جلو تکرار اینگونه اعمال را در آینده بگیرد.
البته ظاهر آیه این است که هر شصت روز پی درپی انجام شود، و بسیاری از فقهای اهل سنت نیز بر طبق آن فتوا داده اند، ولی در روایات ائمه اهل بیت (علیهم السلام) آمده است که اگر کمی از ماه دوم را (حتی یکروز) به دنبال ماه اول روزه بگیرد مصداق شهرین متتابعین و دو ماه پی درپی خواهد بود و این تصریح حاکم بر ظهور آیه است .
این نشان می دهد که منظور از ((تتابع)) در آیه فوق و آیه 92 سوره نساء

(کفاره قتل خطاء) پی درپی بودن فی الجمله است و البته چنین تفسیری تنها از امام معصوم (علیه السلام) که وارث علوم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) است مسموع می باشد، و این نوع روزه گرفتن تسهیلی است برای مکلفان (شرح بیشتر پیرامون این موضوع را در کتب فقهی در کتاب الصوم ، و ابواب ظهار، و کفاره قتل خطاء، باید مطالعه کرد).
ضمنا منظور از جمله ((فمن لم یجد)) (کسی که نباید) این نیست که مطلقا تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 415
چیزی در بساط نداشته باشد، بلکه منظور این است زائد بر نیازها و ضرورتهای زندگی چیزی ندارد که بتواند با آن برده ای را بخرد و آزاد کند.
و از آنجا که بسیاری از مردم نیز قادر به انجام کفاره دوم یعنی دو ماه متوالی روزه نیستند، جانشین دیگری برای آن ذکر کرده ، می فرماید: ((و هرگاه کسی نتواند دو ماه متوالی روزه بگیرد شصت مسکین را اطعام کند)) (فمن لم یستطع فاطعام ستین مسکینا).
ظاهر از ((اطعام)) این است که به اندازه ای غذا دهد که در یک وعده سیر شود، اما در روایات اسلامی در یک ((مد)) طعام (یک چهارم من یا حدود 750 گرم) تعیین شده است هر چند بعضی از فقهاء آنرا معادل دو مد (یک کیلو و نیم) تعیین کرده اند.
سپس در دنباله آیه بار دیگر به هدف اصلی اینگونه کفارات اشاره کرده می افزاید: ((این برای آن است که به خدا و رسولش ایمان بیاورید)) (ذلک لتؤ منوا بالله و رسوله).
آری جبران گناهان به وسیله کفارات پایه های ایمان را محکم می کند، و انسان را نسبت به مقررات الهی علما و عملا پایبند می سازد!
و در پایان آیه برای اینکه همه مسلمانان این مساءله را یک امر جدی تلقی
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 416
کنند می گوید: ((این احکام ، حدود و مرزهای الهی است ، و کسانی که با آن به مخالفت برخیزند و کافر شوند عذاب دردناکی دارند)) (و تلک حدود الله و للکافرین عذاب الیم).
باید توجه داشت که واژه ((کفر)) معانی مختلفی دارد که یکی از آنها ((کفر عملی)) یعنی معصیت و گناه است ، و در آیه مورد بحث همین معنی اراده شده ، همانگونه که در آیه 97 سوره آل عمران در مورد کسانی که فریضه حج را بجا نمی آورند می فرماید: و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله غنی عن العالمین : ((بر مردم لازم است آنها که استطاعت دارند برای خدا آهنگ خانه او کنند، و هر کس کفر ورزد (و حج را ترک کند) به خود ستم کرده چرا که خداوند از همه جهانیان بی نیاز است)).
((حد)) به معنی چیزی است که در میان دو شی ء مانع گردد، و لذا به

مرزهای کشورها ((حدود)) گفته می شود، و قوانین الهی را از این رو حدود الهی می گویند که عبور از آن مجاز نیست ، شرح بیشتری در این زمینه در جلد اول ذیل آیه 187 سوره بقره داشته ایم .
قسمتی از احکام ظهار
1 - ((ظهار)) که در دو آیه از قرآن مجید (آیه مورد بحث و آیه 4 سوره احزاب) به آن اشاره شده ، از کارهای زشت عصر جاهلیت بود که مرد هنگامی که از همسرش ناراحت می شد برای اینکه او را در مضیقه و فشار قرار دهد می گفت : انت علی کظهرامی (تو نسبت به من همچون مادرم هستی) و به تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 417
دنبال آن معتقد بودند که آن زن برای همیشه بر همسرش حرام می شود، و حتی نمی تواند همسر دیگری انتخاب کند! و همچنان بلاتکلیف می ماند، اسلام این موضوع را - چنانکه دیدیم - محکوم می کند و دستور کفاره را درباره آن صادر نموده است .
بنابراین هرگاه کسی نسبت به همسرش ظهار کند، همسرش می تواند با مراجعه به حاکم شرع او را موظف سازد که یا رسما از طریق طلاق از او جدا شود و یا به زندگی زناشوئی بازگردد، اما پیش از بازگشت باید کفاره ای را که در آیات فوق خواندیم بدهد، یعنی در صورت توانائی یک برده را آزاد کند، و اگر نتوانست دو ماه پی درپی روزه بگیرد، و اگر آن هم مقدور نبود، شصت مسکین را اطعام کند، یعنی این کفاره جنبه تخییری ندارد بلکه جنبه ترتیبی دارد.
2 - ظهار از گناهان کبیره است ، و لحن آیات فوق شاهد گویای این مطلب می باشد، و اینکه بعضی آنرا از صغائر شمرده و مورد عفو می دادند نظر نادرستی است .
3 - هرگاه کسی قادر به ادای کفاره در هیچ مرحله نباشد، آیا می تواند تنها به توبه و استغفار قناعت کند و به زندگی زناشوئی بازگردد؟ در میان فقهاء اختلاف نظر است ، جمعی به اتکاء حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده معتقدند در کفارات دیگر، توبه و استغفار به هنگام عدم قدرت کافی است ، ولی در کفاره ظهار کفایت نمی کند، و باید از طریق طلاق میان آن دو، جدائی افکند.
در حالی که جمعی دیگر معتقدند در اینجا نیز استغفار و توبه ، جانشین کفاره می شود و دلیل آنها روایت دیگری است که از امام صادق (علیه السلام) در این زمینه نقل شده است . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 418
بعضی نیز معتقدند در صورت امکان هیجده روز روزه بگیرد کافی است .
جمع میان روایات نیز بعید نیست به این ترتیب که در صورت عدم توانائی به هر شکل و صورت ، می تواند استغفار کرده به زندگی زناشوئی بازگردد، هر چند مستحب است که در چنین صورتی از همسرش جدا گردد

(زیرا اینگونه جمع ، با توجه به معتبر بودن سند هر دو حدیث ، جمعی است شناخته شده و در فقه نظائر فراوانی دارد).
4 - بسیاری از فقهاء معتقدند اگر چند بار ظهار کند (یعنی جمله مزبور را با قصد جدی تکرار نماید) باید چند کفاره بدهد هر چند در مجلس واحدی صورت گیرد مگر اینکه منظور او از تکرار تاءکید باشد، نه ظهار جدید.
5 - هرگاه قبل از دادن کفاره با همسرش آمیزش جنسی کند باید دو کفاره بدهد، کفاره ای برای ظهار، کفاره ای برای آمیزش جنسی قبل از دادن کفاره ظهار، و این حکم در میان فقهاء مورد اتفاق است ، البته آیات فوق از این مساءله ساکت است ولی در روایات اهلبیت (علیهم السلام) به آن اشاره شده است .
6 - برخورد قاطع اسلام با مساءله ظهار بیانگر این واقعیت است که اسلام هرگز اجازه نمی دهد حقوق زن به وسیله مردان خودکامه با استفاده از رسوم و عادات ظالمانه مورد تجاوز قرار گیرد بلکه هر سنت غلط و خرافی را در این زمینه هر قدر در میان مردم محکم باشد در هم می شکند.
7 - آزادی یک برده که نخستین کفاره ظهار است علاوه بر این که تناسب جالبی با مساءله مبارزه با بردگی زن در چنگال مردان خودکامه دارد نشان می دهد که اسلام می خواهد از تمام طرق ممکن به بردگی بردگان پایان دهد، تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 419
لذا نه تنها در کفاره ((ظهار)) که در کفاره قتل خطا و همچنین در کفاره ((روزه ماه رمضان)) (کسی که عمدا روزه خورده باشد) و همچنین کفاره ((مخالفت با سوگند)) یا ((شکستن نذر)) این امر وارد شده است که این خود وسیله مؤ ثری است برای تحقق بخشیدن به برنامه آزادی نهائی بردگان . المجادله
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 420
آیه 5-7
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ یحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسولَهُ کُبِتُوا کَمَا کُبِت الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ وَ قَدْ أَنزَلْنَا ءَایَتِ بَیِّنَتٍ وَ لِلْکَفِرِینَ عَذَابٌ مُّهِینٌ(5)
یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَحْصاهُ اللَّهُ وَ نَسوهُ وَ اللَّهُ عَلی کلِّ شیْءٍ شهِیدٌ(6)
أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الاَرْضِ مَا یَکونُ مِن نجْوَی ثَلَثَةٍ إِلا هُوَ رَابِعُهُمْ وَ لا خَمْسةٍ إِلا هُوَ سادِسهُمْ وَ لا أَدْنی مِن ذَلِک وَ لا أَکْثرَ إِلا هُوَ مَعَهُمْ أَیْنَ مَا کانُوا ثمَّ یُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا یَوْمَ الْقِیَمَةِ إِنَّ اللَّهَ بِکلِّ شیْءٍ عَلِیمٌ(7)
ترجمه :5 - کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند خوار و ذلیل می

شوند، آنگونه که پیشینیان آنها خوار و ذلیل شدند، ما آیات روشنی نازل کردیم ، و برای کافران عذاب تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 421
خوارکننده ای است .
6 - در آن روز که خداوند همه آنها را برمی انگیزد، و از اعمالی که انجام دادند با خبر می سازد، اعمالی که خداوند آن را احصا نمود و آنها فراموش کردند، و خداوند بر هر چیز شاهد و ناظر است .
7 - آیا نمی دانی که خداوند آنچه را در آسمانها و آنچه در زمین است می داند، هیچگاه سه نفر با هم نجوی نمی کنند مگر اینکه خداوند چهارمین آنها است ، و هیچگاه پنج نفر با هم نجوی نمی کنند مگر اینکه خداوند ششمین آنها است ، و نه تعدادی کمتر و نه بیشتر از آن مگر اینکه او همراه آنها است هر جا که باشند، سپس روز قیامت آنها را از اعمالشان آگاه می سازد، چرا که خداوند به هر چیزی دانا است .
تفسیر:آنها که با خدا دشمنی می کنند
از آنجا که آخرین جمله از آیات گذشته به همگان اخطار می کرد که حدود الهی را رعایت کنند، و از آن تجاوز ننمایند، در آیات مورد بحث از کسانی سخن می گوید که نه تنها از این حدود تجاوز کرده بلکه به مبارزه با خدا و پیامبر او (صلی اللّه علیه و آله) برخاسته اند، و سرنوشت آنها را در این دنیا و جهان دیگر روشن می سازد.
نخست می فرماید: ((کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند خوار و ذلیل می شوند، همانگونه که پیشینیان آنها خوار و ذلیل شدند)) (ان الذین یحادون الله و رسوله کبتوا کما کبت الذین من قبلهم).
((یحادون)) از ماده ((محاده)) به معنی مبارزه مسلحانه و استفاده از حدید (آهن) است ، و به مبارزه غیرمسلحانه نیز گفته می شود.
بعضی گفته اند ((محاده)) در اصل به معنی ممانعت است از ماده ((حد)) که به معنی مانع میان دو شی ء است ، و لذا به دربان ((حداد)) می گویند، و هر تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 422
دو معنی از نظر نتیجه به هم نزدیک است هر چند از دو ریشه متفاوت گرفته شده .
((کبتوا)) از ماده ((کبت)) (بر وزن ثبت) به معنی مانع شدن تواءم با عنف و ذلیل کردن است ، اشاره به اینکه خداوند مجازات کسانی را که با او و پیامبرش به مبارزه برمی خیزند ذلت و خواری قرار می دهد و آنها را از لطف بیکرانش منع می کند.
این تعبیر نظیر تعبیری است در آیه 114 بقره آمده است که درباره افرادی که مردم را از مساجد و عبادت خدا باز می دارند و به مبارزه با آئین حق برمی خیزند، می فرماید: لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الاخرة عذاب عظیم : ((برای آنها خواری در دنیا است و در آخرت عذاب دردناکی دارد)).

و یا آنچه در آیه 33 سوره مائده درباره کسانی که به محاربه با خدا و رسولش برمی خیزند و در زمین فساد می کنند آمده است که می فرماید: ذلک لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الاخرة عذاب عظیم : ((این برای آنها مایه خواری در دنیاست و در آخرت عذاب عظیمی دارند)).
سپس می افزاید: ((ما آیات روشنی نازل کردیم)) (و قد انزلنا آیات بینات).
بنابراین به قدر کافی اتمام حجت شده و عذر و بهانه ای برای مخالفت باقی نمانده است ، و با این حال اگر مخالفت کنند باید مجازات شوند.
نه تنها در این دنیا مجازات می شوند بلکه ((برای کافران عذاب خوارکننده در قیامت است)) (و للکافرین عذاب مهین).
به این ترتیب در جمله قبل به عذاب دنیوی آنها اشاره شده ، و در این تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 423
جمله به عذاب اخروی آنها، و شاهد بر این معنی جمله ((کما کبت الذین من قبلهم)) (آنچنانکه پیشینیان آنها خوار شدند) می باشد، آیه بعد نیز بر این معنی گواهی می دهد.
به هر حال این تهدید الهی در مورد کسانی که در برابر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و قرآن ایستاده بودند به وقوع پیوست ، و در جنگهای بدر و خیبر و خندق و غیر آن با ذلت و شکست روبرو شدند، و سرانجام فتح مکه طومار قدرت و شوکت آنها را در هم پیچید و اسلام در همه جا پیروز گشت .
آیه بعد در توصیف زمان وقوع عذاب اخروی آنها چنین می گوید: ((ین در روزی خواهد بود که خداوند همه آنها را برمی انگیزد و از اعمالی که انجام دادند با خبر می سازد)) (یوم یبعثهم الله جمیعا فینبئهم بما عملوا).
آری ((خداوند همه اعمال و کردار آنها را احصار و شماره کرده ، هر چند خود آنها آنرا به فراموشی سپردند)) (احصاه الله و نسوه).
و به همین دلیل هنگامی که چشم آنها به نامه اعمالشان می افتد فریادشان بلند می شود: ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها: ((این نامه از کیست که هیچ کار کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه آنرا ثبت و ضبط کرده است)) (کهف 49).
و این خود عذاب دردناکی است که خداوند گناهان فراموش شده آنها را به یادشان می آورد و در صحنه محشر در برابر خلایق رسوا می شوند.
و در پایان آیه می فرماید: ((خداوند بر همه چیز شاهد و در همه جا حاضر است)) (و الله علی کل شی ء شهید). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 424
این در حقیقت به منزله دلیلی است بر آنچه در جمله قبل ذکر شد.
آری حضور خداوند در همه جا، و در هر زمان ، و در درون و برون ما، ایجاب می کند که نه فقط اعمال بلکه نیات و عقائد ما را احصا کند، و در

آن روز بزرگ که ((یوم البروز)) است همه را بازگو فرماید، تا هم خود انسان و هم دیگران بدانند، اگر عذاب و مجازات سختی در کار است دلیلش چیست ؟
سپس برای تاءکید بر حضور خداوند در همه جا و آگاهی او بر همه چیز سخن را به مساءله ((نجوی)) (گفتگوهای در گوشی) می کشد و می فرماید: ((آیا نمیدانی که خداوند آنچه را در آسمانها و آنچه در زمین است می داند)) (الم تر ان الله یعلم ما فی السموات و ما فی الارض).
گرچه روی سخن در اینجا به پیامبر است ولی مقصود عموم مردم می باشد. و این در حقیقت مقدمه ای است برای بیان مساءله نجوی و سخنان در گوشی .
سپس می افزاید: ((هیچگاه سه نفر با هم در گوشی صحبت نمی کنند، مگر اینکه خداوند چهارمین آنهاست ، و هیچگاه پنج نفر با هم نجوی نمی کنند مگر اینکه خداوند ششمین آنهاست)) (ما یکون من نجوی ثلاثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم).
((و نه تعدادی کمتر و نه بیشتر از آن ، مگر اینکه او همراه آنهاست هر جا باشند)) (و لا ادنی من ذلک و لا اکثر الا هو معهم اینما کانوا). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 425
((سپس روز قیامت آنها را از اعمالشان آگاه می سازد چرا که خداوند به هر چیزی دانا است)) ثم ینبئهم بما عملوا یوم القیامة ان الله بکل شی ء علیم).
در این آیه چند نکته جلب توجه می کند.
1 - ((نجوی)) و ((نجات)) در اصل به معنی مکان بلندی است که به خاطر ارتفاعش از اطراف جدا شده ، و از آنجا که هرگاه انسان بخواهد دیگری بر سخنانش آگاه نشود به نقطه ای می رود که از دیگران جدا باشد به سخنان در گوشی ((نجوی)) گفته اند، و یا از این نظر که نجوی کننده می خواهد اسرار خود را از اینکه در دسترس دیگران قرار گیرد نجات بخشد.
2 - بعضی معتقدند که ((نجوی)) حتما باید میان سه نفر یا بیشتر باشد و اگر دو نفر باشند به آن ((سرار)) (بر وزن کنار) گفته می شود، ولی این برخلاف ظاهر خود آیه است ، چرا که جمله ((و لا ادنی من ذلک)) اشاره به کمتر از سه نفر یعنی دو نفر می کند، البته هنگامی که دو نفر با هم نجوی می کنند حتما باید شخص ثالثی در آن نزدیکی حضور داشته باشد، و الا لزومی برای نجوی نیست ، اما این سخن ارتباطی با آنچه گفتیم ندارد.
3 - قابل توجه اینکه در آیه فوق نخست از نجوای سه نفری و بعد پنج نفری سخن می گوید، و اما از نجوای چهار نفری که در میان این دو قرار دارد سخنی به میان نیامده است ، گرچه همه اینها از باب مثال است ولی

بعضی از مفسران وجود مختلفی برای آن ذکر کرده اند که از همه مناسبتر این است که منظور رعایت فصاحت در کلام و عدم تکرار است زیرا اگر می فرمود هر سه نفری که به نجوی بنشینند خداوند چهارمین آنها است و هر چهار نفری که به نجوی بنشینند خداوند پنجمین آنها است عدد ((چهار)) تکرار می شد، و این از فصاحت دور است بعضی نیز گفته اند که این آیات درباره گروهی از منافقان نازل شده که درست به همین عدد یعنی عدد سه و پنج نفر بودند. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 426
4 - منظور از اینکه خداوند چهارمین یا ششمین آنهاست این است که او در همه جا حاضر و ناظر و از همه چیز آگاه است ، و گرنه ذات پاکش نه مکان دارد و نه هرگز توصیف به اعداد می شود، و یگانگی او نیز وحدت عددی نیست بلکه به این معنی است که شبیه و نظیر و مثل و مانند ندارد.
5 - این نکته نیز قابل توجه است که در ذیل آیه سخن را از نجوی فراتر برده و می فرماید: ((خداوند همه جا با مردم است و آنها را از اعمالشان روز قیامت با خبر می سازد)) و آیه را با احاطه علمی خداوند پایان می دهد، همانگونه که شروع آیه نیز از احاطه علمی خداوند نسبت به همه چیز است .
6 - بعضی از مفسران برای آیه شاءن نزولی از ابن عباس نقل کرده اند که درباره سه نفر به نام ((ربیعه)) و ((حبیب)) و ((صفوان)) نازل شده ، آنها با هم سخن می گفتند، یکی از آنها به دیگری گفت : آیا خدا آنچه را ما می گوئیم می داند؟ دومی گفت مقداری را می داند و مقداری را نمی داند! سومی گفت اگر مقداری را می داند همه را می داند! (آیه فوق نازل شد و اعلام کرد که خداوند در هر نجوی حاضر است و از همه چیز در زمین و آسمان آگاه است ، تا این غافلان کوردل از اشتباه خود درآیند).
نکته :
حضور خداوند در هر نجوی
همان گونه که گفتیم خداوند نه جسم است نه عوارض جسمانی دارد و به همین دلیل زمان و مکانی برای او تصور نمی شود، ولی در عین حال اگر تصور کنیم ممکن است جائی باشد که خدا در آنجا حاضر و ناظر نباشد او را محدود ساخته ایم . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 427
به تعبیر دیگر او احاطه علمی به همه چیز دارد در عین اینکه مکانی برای او متصور نیست بعلاوه فرشتگان او همه جا حاضرند و همه اعمال و اقوال را می شنوند و ثبت می کنند. و لذا در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در تفسیر این آیه می خوانیم : انما اراد بذلک استیلاء امنائه بالقدرة التی رکبها فیهم علی جمیع خلقه و ان فعلهم فعله : ((منظور این است که امناء خداوند با قدرتی که به آنها بخشیده بر تمام مخلوقاتش سلطه دارند و چون کار آنها کار او است این حضور به وی نسبت داده شده

است)).
البته این یک بعد قضیه است ، و اما در بعد دیگر حضور ذات خداوند مطرح است ، چنانکه در حدیث دیگری می خوانیم که یکی از بزرگان علمای مسیحیت از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) پرسید: خداوند کجا است ؟ فرمود: هو هاهنا و هاهنا و فوق و تحت ، و محیط بنا و معنا، و هو قوله : ((ما یکون من نجوی ثلاثة الا هو رابعهم ...)) او در اینجاست و در آنجا، و در بالا و در پائین ، و محیط به ما است ، و همه جا با ما است ، و این است که خداوند می گوید: سه نفر با هم نجوی نمی کنند مگر اینکه خداوند چهارمین آنها است ...))
و در حدیث معروف ((اهلیلجه)) از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : اینکه خداوند ((سمیع)) نامیده شده به خاطر آن است که سه نفر با هم نجوی نمی کنند مگر اینکه او چهارمین آنها است ... سپس افزود: یسمع دبیب النمل علی الصفا! و خفقان الطیر فی الهواء! لا یخفی علیه خافیة و لا شی ء مما ادرکه الاسماع و الابصار، و ما لا تدرکه الاسماع و الابصار، ما جلّ من ذلک و ما دقّ، و ما صغر و ما کبر ((صدای راه رفتن مورچه را بر سنگ سخت می شنود، و صدای برخورد بالهای پرندگان را در هوا، چیزی بر او پنهان نمی ماند، و آنچه را تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 428
گوشها و چشمها درک می کنند و آنچه را درک نمی کنند از کوچک و بزرگ همه برای او ظاهر و آشکار است)). المجادله
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 429
آیه 8-10
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَرَ إِلی الَّذِینَ نهُوا عَنِ النَّجْوَی ثمَّ یَعُودُونَ لِمَا نهُوا عَنْهُ وَ یَتَنَجَوْنَ بِالاِثْمِ وَ الْعُدْوَنِ وَ مَعْصِیَتِ الرَّسولِ وَ إِذَا جَاءُوک حَیَّوْک بِمَا لَمْ یحَیِّک بِهِ اللَّهُ وَ یَقُولُونَ فی أَنفُسِهِمْ لَوْ لا یُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسبُهُمْ جَهَنَّمُ یَصلَوْنهَا فَبِئْس الْمَصِیرُ(8)
یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا إِذَا تَنَجَیْتُمْ فَلا تَتَنَجَوْا بِالاثْمِ وَ الْعُدْوَنِ وَ مَعْصِیَتِ الرَّسولِ وَ تَنَجَوْا بِالْبرِّ وَ التَّقْوَی وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی إِلَیْهِ تحْشرُونَ(9)
إِنَّمَا النَّجْوَی مِنَ الشیْطنِ لِیَحْزُنَ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ لَیْس بِضارِّهِمْ شیْئاً إِلا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلی اللَّهِ فَلْیَتَوَکلِ الْمُؤْمِنُونَ(10) تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 430
ترجمه :8 - آیا ندیدی کسانی را که از نجوی نهی شدند سپس به کاری که از آن نهی شدند باز می گردند و برای انجام گناه و تعدی و نافرمانی رسول خدا به نجوی می پردازند، و هنگامی که نزد تو می آیند تو را تحیتی می گویند که خدا به تو نگفته است ، و در دل می گویند چرا خداوند ما را به خاطر گفته هایمان عذاب نمی کند؟ جهنم برای آنها کافی است ! وارد آن می شوند و بد جایگاهی است !

9 - ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که نجوی می کنید به گناه و تعدی و معصیت رسول خدا نجوی نکنید، و به کار نیک و تقوی نجوی کنید، و از مخالفت خدائی که بازگشت و جمع شما به سوی او است بپرهیزید.
10 - نجوی تنها از ناحیه شیطان است ، می خواهد با آن مؤ منان غمگین شوند، ولی نمی تواند ضرری به آنها برساند جز به فرمان خدا، بنابراین مؤ منان باید تنها بر خدا توکل کنند.
شان نزول :در مورد نخستین آیه مورد بحث دو شاءن نزول نقل شده که هر کدام مربوط به یک قسمت از آیه است :
نخست اینکه : جمعی از یهود و منافقان در میان خودشان جدا از مؤ منان نجوی می کردند و سخنان در گوشی می گفتند و گاه با چشمه ای خود اشاره های ناراحت کننده ای به مؤ منان داشتند، مؤ منان هنگامی که این منظره را دیدند گفتند: ما فکر می کنیم خبر ناراحت کننده از بستگان و عزیزان ما که به جهاد رفته اند به آنها رسیده و از آن سخن می گویند، و همین باعث غم و اندوه مؤ منان می شد، هنگامی که این کار را تکرار کردند مؤ منان شکایت به رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) نمودند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) دستور داد که هیچکس در برابر مسلمانان با دیگری نجوی نکند، اما آنها گوش ندادند، باز هم تکرار کردند، آیه فوق نازل شد (و آنها را سخت بر این کار تهدید کرد). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 431
در صحیح ((بخاری)) و ((مسلم)) و بسیاری از کتب تفسیر نقل شده که گروهی از یهود خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمدند و بجای ((السلام علیک)) گفتند: ((السام علیک)) یا اباالقاسم (که مفهومش مرگ بر تو یا ملالت و خستگی بر تو) بود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در جواب آنها فرمود: و علیکم ! (همین بر شما باد!) عایشه می گوید! من متوجه این مطلب شدم و گفتم : علیکم السام و لعنکم الله و غضب علیکم : ((مرگ بر شما، خدا لعنت کند شما را، و غضب کند))!
پیامبر به من فرمود: مدارا کن و از خشونت و بدگوئی بپرهیز، گفتم : مگر نمی شنوی می گویند: ((مرگ بر تو)) فرمود: مگر تو هم نشنیدی که من در جواب ((علیکم)) گفتم ، اینجا بود که خداوند آیه فوق را نازل کرد که هنگامی که این گروه نزد شما می آیند تحیتی می گویند که خدا چنان تحیتی به شما نگفته است .
تفسیر:نجوی از شیطان است ؟
بحث در این آیات همچنان ادامه بحثهای نجوی است که در آیات گذشته بود.
نخست می فرماید: ((آیا ندیدی کسانی را که از نجوی نهی شدند سپس به کاری که از آن نهی شده اند باز می گردند، و برای انجام گناه و تعدی و نافرمانی رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) به نجوی می پردازند)) (الم تر

الی الذین نهوا عن النجوی ثم یعودون لما نهوا عنه و یتناجون بالاثم و العدوان و معصیة الرسول).
از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که قبلا به آنها هشدار داده شده بود
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 432
که از نجوی بپرهیزند، کاری که ذاتا تولید بدگمانی در دیگران و نگرانی می کند، ولی آنها نه تنها به این دستور گوش فرا ندادند، بلکه محتوای نجوای خود را انجام گناه و اموری برخلاف دستور خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) انتخاب کردند.
تفاوت میان ((اثم)) و ((عدوان)) و ((معصیة الرسول)) از این نظر است که ((اثم)) شامل گناهانی می شود که جنبه فردی دارد (مانند شرب خمر) و ((عدوان)) ناظر به اموری است که موجب تعدی بر حقوق دیگران است ، و اما ((معصیة الرسول)) مربوط به فرمانهائی است که شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به عنوان رئیس حکومت اسلامی در زمینه مصالح جامعه مسلمین صادر می کند.
بنابراین آنها در نجواهای خود هرگونه عمل خلاف را مطرح می کردند، اعم از اعمالی که در رابطه با خودشان بود یا دیگران و یا حکومت اسلامی و شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله).
تعبیر به ((یعودون)) و ((یتناجون)) که به صورت فعل مضارع آمده است نشان می دهد که این کار را پیوسته تکرار می کردند، و قصدشان ایجاد ناراحتی در قلوب مؤ منان بود.
به هر حال آیه فوق به عنوان یک اخبار غیبی پرده از روی اعمال خلاف آنها برداشت ، و خط انحرافی آنان را فاش کرد.
در ادامه این سخن به یکی دیگر از اعمال خلاف منافقان و یهود اشاره کرده ، می افزاید: ((و هنگامی که نزد تو می آیند تحیتی می گویند که خداوند چنان تحیتی به تو نگفته است)) (و اذا جاؤ ک حیوک بما لم یحیک به الله).
((حیوک)) از ماده ((تحیت)) در اصل از حیات گرفته شده ، و به معنی دعا کردن برای سلامت و حیات دیگری است .
منظور از ((تحیت الهی)) در این آیه همان جمله السلام علیک (یا ((سلام الله علیک))) می باشد که شبیه آن در آیات قرآن در مورد پیامبران
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 433
و بهشتیان و غیر آنها کرارا آمده است : از جمله در آیه 181 سوره صافات می خوانیم : و سلام علی المرسلین ((سلام بر تمام رسولان پروردگار)).
و اما تحیتی که خداوند نگفته بود و مجاز نبود جمله ((السام علیک)) (مرگ بر تو، یا ملالت و خستگی بر تو) بوده است ، این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به تحیت عصر جاهلیت باشد که می گفتند: ((انعم صباحا)) (صبحت

تواءم با راحتی باد) و ((انعم مساءا)) ((عصرت توام با راحتی باد)) بی آنکه در کلام خود توجهی به خدا کنند و از او سلامت و خیر برای طرف مقابل بطلبند.
این امر گرچه در جاهلیت معمول بود اما تحریم آن ثابت نیست و تفسیر آیه فوق به آن بعید است .
سپس می افزاید: آنها نه فقط مرتکب این گناهان بزرگ می شوند، بلکه آنچنان از باده غرور سرمست هستند که ((در دل می گویند اگر اعمال ما بد است و خدا می داند پس چرا ما را به خاطر گفته هایمان کیفر نمی دهد))؟! (و یقولون فی انفسهم لو لا یعذبنا الله بما نقول).
به این ترتیب هم عدم ایمان خود را به نبوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) ثابت کردند و هم عدم ایمان به احاطه علمی خداوند.
ولی قرآن در یک جمله کوتاه به آنها چنین پاسخ می گوید: ((جهنم برای آنها کافی است و نیازی به مجازات دیگر نیست ، همان جهنمی که به زودی وارد آن می شوند و چه بد جایگاهی است)) (حسبهم جهنم یصلونها فبئس المصیر).
البته این تعبیر نفی عذاب دنیوی را درباره آنها نمی کند، ولی این حقیقت را آشکارا می گوید که اگر هیچ کیفری جز عذاب جهنم نباشد برای آنها کفایت می کند و کیفر همه اعمال خود را یکجا در دوزخ خواهند دید.
و از آنجا که مؤ منان نیز گهگاه به خاطر ضرورتها یا تمایلاتی به نجوی

می پرداختند در آیه بعد روی سخن را به آنها کرده ، و برای اینکه در این کار آلوده به گناهان منافقان و یهود نشوند می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که نجوی می کنید به گناه و تعدی و معصیت رسول خدا نجوی نکنید، محتوای نجوای شما باید پاک و الهی باشد، به کارهای نیک و تقوی نجوی کنید)) (یا ایها الذین آمنوا اذا تناجیتم فلا تتناجوا بالاثم و العدوان و معصیت الرسول و تناجوا بالبر و التقوی).
و از مخالفت خدا بپرهیزید، همان خدائی که بازگشت و جمع همه شما به سوی او است (و اتقوا الله الذی الیه تحشرون).
از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که اصل نجوی اگر در میان مؤ منان باشد، سوء ظنی بر نیانگیزد، و تولید نگرانی نکند و محتوای آن توصیه به نیکیها و خوبیها باشد مجاز است .
ولی هرگاه از کسانی همچون یهود و منافقان سر زند که هدفشان آزار مؤ منان پاکدل است نفس این عمل زشت و حرام است تا چه رسد به اینکه محتوای آن نیز شیطانی باشد.
لذا در آیه بعد که آخرین آیه مورد بحث است می افزاید: ((نجوی تنها از ناحیه شیطان می باشد)) (انما النجوی من الشیطان).

((تا مؤ منان ناراحت و غمگین شوند)) (لیحزن الذین آمنوا).
((ولی باید بدانند که شیطان جز به اذن پروردگار نمی تواند به مؤ منان زیان برساند)) (و لیس بضارهم شیئا الا باذن الله).
چرا که هر مؤ ثری در عالم هستی است تاثیرش به فرمان خدا است ، حتی سوزاندن آتش و برندگی شمشیر که اگر جلیل نهی کند حتی فرمان خلیل را نمی برند. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 435
((بنابراین مؤ منان باید تنها بر خدا توکل کنند، و از هیچ چیز جز او نترسند و بر غیر او دل ننهند)) (و علی الله فلیتوکل المؤ منون).
آنها با روح توکل و اعتماد بر خدا به خوبی می توانند بر تمام این مشکلات پیروز شوند و نقشه های پیروان شیطان را نقش بر آب کنند و توطئه های آنها را در هم بکوبند.
نکته ها:
1 - انواع نجوی و سخنان در گوشی
این عمل از نظر فقه اسلامی احکام مختلفی برحسب اختلاف شرائط دارد، و به اصطلاح به احکام خمسه تقسیم می شود، یعنی گاه حرام است و این در صورتی است که موجب اذیت و آزار و هتک حیثیت مسلمانی گردد (همانگونه که در آیات فوق به آن اشاره شده بود) و چنین نجوائی نجوای شیطانی است که هدفش غمگین ساختن مؤ منان است .
در مقابل گاه حکم وجوب به خود می گیرد، و این در صورتی است که مساءله سری لازمی در میان باشد که افشای آن خطرناک ، و عدم ذکر آن نیز موجب تضییع حق و یا خطری برای اسلام و مسلمین است .
و گاه متصف به استحباب می شود و آن در جائی است که انسان برای انجام کارهای نیک و بر و تقوی به سراغ آن رود، و همچنین حکم کراهت و اباحه .
ولی اصولا هرگاه هدف مهمتری در کار نباشد نجوی کردن کار پسندیده ای نیست ، و بر خلاف آداب مجلس است زیرا نوعی بی اعتنائی یا بی اعتمادی نسبت به دیگران محسوب می شود لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : اذا کنتم ثلاثه فلا یتناج اثنان دون صاحبهما، فان ذلک یحزنه : ((هنگامی که سه نفر باشید دو نفر از شما جدای از شخص سوم به نجوی نپردازد چرا که تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 436
این امر نفر سوم را غمگین می کند.
در حدیث دیگری از ابو سعید (خدری) می خوانیم که می گوید: ما برای اجرای دستورات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در شبها که گاهی مطلب لازمی پیش می آید به تناوب در نزدیکی اقامتگاه آن حضرت مراقب بودیم ، یک شب عده زیادی گرد هم آمده بودند و آهسته سخن می گفتیم ، پیامبر

(صلی اللّه علیه و آله) بیرون آمد و فرمود: ما هذه النجوی ؟ ا لم تنهوا عن النجوی ؟: این سخنان در گوشی چیست ؟ آیا شما از نجوی نهی نشده اید؟!.
از روایات متعددی نیز استفاده می شود که شیطان برای غمگین ساختن مؤ منان از هر وسیله ای استفاده می کند، نه فقط از نجوی بلکه گاه در عالم خواب صحنه هائی در برابر چشم او مجسم می کند که موجب اندوه او شود و دستور داده شده است که مؤ منان در اینگونه موارد با پناه بردن به ذات پاک خدا و توکل بر او اینگونه القائات شیطانی را از خود دور کنند.
2 - تحیت الهی کدام است ؟
معمولا هنگام ورود در مجالس مردم به یکدیگر سخنانی که حاکی از احترام و محبت است می گویند و آنرا تحیت می نامند، از آیات فوق استفاده می شود که تحیت نیز باید جنبه الهی داشته باشد، همانگونه که همه آداب و رسوم معاشرت باید چنین باشد، در تحیت علاوه براحترام و اکرام طرف مقابل باید تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 437
یادی از خدا نیز دیده شود، همانگونه که در سلام سلامتی طرف را از خداوند تقاضا می کنیم .
در تفسیر ((علی بن ابراهیم)) ذیل آیات مورد بحث آمده است که جمعی از یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) هنگامی که نزد او می آمدند ((انعم صباحا، و انعم مساءا)) (صبحت تواءم با راحتی باد، یا عصرت توام با راحتی باد) می گفتند، و این تحیت عصر جاهلیت بود، قرآن از این کار نهی کرد و رسول خدا به آنها فرمود: خداوند به ما تحیتی بهتر از آن دستور داده که آن تحیت اهل بهشت است ((السلام علیکم)) که به معنی سلام الله علیکم می باشد.
امتیاز سلام اسلامی در این است که از یکسو تواءم با ذکر خدا است ، و از سوی دیگر در آن سلامت همه چیز اعم از دین و ایمان و جسم و جان مطرح است ، نه تنها راحتی و رفاه و آسایش .
درباره حکم تحیت و سلام و آداب آن ذیل آیه 86 سوره نساء بحث مشروحی داشته ایم (به جلد 4 تفسیر نمونه صفحه 41 به بعد مراجعه شود). المجادله
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 438
آیه 11
آیه و ترجمه
يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسحُوا فى الْمَجَلِسِ فَافْسحُوا يَفْسحِ اللَّهُ لَكُمْ وَ إِذَا قِيلَ انشزُوا فَانشزُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَتٍ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ(11)
ترجمه :11 - ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که به شما گفته شود

مجلس را وسعت بخشید (و به تازه واردها جا دهید) وسعت بخشید، خداوند (بهشت را) برای شما وسعت می بخشد، و هنگامی که گفته شود برخیزید برخیزید، اگر چنین کنید خداوند آنها را که ایمان آورده اند و کسانی را که از علم بهره دارند درجات عظیمی می بخشد.
شان نزول :
((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) و ((آلوسی)) در ((روح المعانی)) و جمعی دیگر از مفسران نقل کرده اند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در یکی از روزهای جمعه در ((صفه)) (سکوی بزرگی که در کنار مسجد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) قرار داشت) نشسته بود و گروهی نزد حضرت حاضر بودند، و جا تنگ بود، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) عادتش این بود که مجاهدان بدر را اعم از مهاجر و انصار احترام فراوان می کرد، در این هنگام گروهی از بدریون وارد شدند، در حالی که دیگران قبل از آنها اطراف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را پر کرده بودند، هنگامی که مقابل پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) رسیدند تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 439
سلام کردند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) پاسخ فرمود سپس به حاضران سلام کردند آنها نیز پاسخ گفتند، آنها روی پای خود ایستاده بودند، و منتظر بودند حاضران به آنها جا دهند ولی هیچکس تکان نخورد! این امر بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) سخت آمد، رو به بعضی از کسانی که اطراف او نشسته بودند کرد و فرمود: فلان و فلانی برخیزید، چند نفر را از جا بلند کرد تا واردین بنشینند (و این در حقیقت نوعی ادب آموزی و درس احترام گذاردن به پیشکسوتان در ایمان و جهاد بود).
ولی این مطلب بر آن چند نفر که از جا برخاستند ناگوار آمدبه طوری که آثارش در چهره آنها نمایان گشت ، منافقان (که از هر فرصتی استفاده می کردند) گفتند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) رسم عدالت را رعایت نکرد، کسانی را که عاشقانه نزدیک او نشسته بودند به خاطر افرادی که بعدا وارد مجلس شدند از جا بلند کرد، در اینجا آیه فوق نازل شد (و قسمتی از آداب نشستن در مجالس را برای آنها شرح داد).
تفسیر :احترام به پیشکسوتان در مجالس
در تعقیب دستوری که در آیات گذشته در مورد ترک نجوی در مجالس ، و محدود ساختن آن به موارد معین آمده ، در این آیه یکی دیگر از آداب مجلس را بازگو کرده ، می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید هرگاه به شما گفته شود به مجلس وسعت بخشید و به تازه واردها جا دهید اطاعت کنید)) (یا ایها تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 440
الذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا).
که اگر چنین کنید خداوند جای شما را در بهشت وسعت می بخشد، و در این جهان به قلب و جان و رزق و روزی شما نیز وسعت می دهد (یفسح

الله لکم).
((تفسحوا)) از ماده ((فسح)) (بر وزن قفل) به معنی مکان وسیع است ، بنابراین ((تفسح)) به معنی توسعه دادن می باشد و این یکی از آداب مجلس است که وقتی تازه واردی داخل می شود حاضران جمع و جورتر بنشینند، و برای او جا باز کنند، مبادا سرگردان ، و احیانا خسته و شرمنده شود، این موضوع یکی از وسائل تحکیم پیوندهای محبت و دوستی است ، بر عکس نجوی که در آیات قبل به آن اشاره شده بود که از عوامل نفرت و بدبینی و دشمنی است . قابل توجه است که قرآن مجید این کتاب بزرگی آسمانی که به منزله قانون اساسی مسلمین است حتی بسیاری از جزئیات مسائل اخلاقی و زندگی دستجمعی مسلمانان را ناگفته نگذارده و در لابلای دستورات مهم و بنیادی به این جزئیات نیز اشاره می کند، تا مسلمانان تصور نکنند تنها پایبند بودن به اصول کلی برای آنها کافی است .
جمله ((یفسح الله لکم)) (خداوند به شما وسعت می بخشد) را جمعی از مفسران به توسعه مجالس بهشتی تفسیر کرده اند، و این پاداشی است که خداوند برای افرادی که در این جهان این آداب را رعایت کنند می دهد، ولی از آنجا که آیه مطلق است و قید و شرطی در آن نیست ، مفهوم گسترده ای دارد، و هر گونه تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 441
وسعت بخشیدن الهی را، چه در بهشت ، و چه در دنیا، و در روح و فکر، در عمر و زندگی ، و در مال و روزی را شامل می شود، و از فضل خدا تعجب نیست که در برابر یک چنین کار کوچکی چنان پاداش عظیمی قرار دهد که پاداش به قدر کرم او است نه به قدر اعمال ما.
و از آنجا که گاهی مجلس آنچنان مملو است که بدون برخاستن بعضی جا برای دیگران پیدا نمی شود، و یا اگر جائی پیدا می شود مناسب حال آنها نیست در ادامه آیه می افزاید: هنگامی که به شما گفته شود برخیزید برخیزید (و اذا قیل انشزوا فانشزوا).
نه تعلل جوئید و نه به هنگامی که برمی خیزید ناراحت شوید، چرا که گاه تازه واردها از شما برای نشستن سزاوارترند به خاطر خستگی مفرط، یا کهولت سن ، و یا احترام خاصی که دارند، و یا جهات دیگر، اینجاست که باید حاضران ایثار کنند و این ادب اسلامی را رعایت نمایند، همانگونه که در شاءن نزول خواندیم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به جمعی از کسانی که نزدیک او نشسته بودند دستور داد جای خود را به جمعی از تازه واردان که از مجاهدان بدر بودند، و از نظر علم و فضیلت بر دیگران برتری داشتند بدهند.
بعضی از مفسران با توجه به اینکه ((انشزوا)) (برخیزید) در اینجا نیز مطلق است آنرا به معنی گسترده تری تفسیر کرده اند که هم شامل برخاستن از مجلس می شود، و هم قیام برای جهاد و نماز و کارهای خیر

دیگر، ولی با توجه به جمله قبل که قید ((فی المجالس)) دارد ظاهر این است که این جمله نیز مقید تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 442
به همان قید است که از تکرار آن به سبب وجود قرینه پرهیز شده است .
سپس به بیان پاداش انجام این دستور الهی پرداخته می افزاید: ((اگر چنین کنید خداوند کسانی را از شما که ایمان آورده اند و بهره از علم دارند درجات عظیمی می بخشد)) (یرفع الله الذین آمنوا منکم و الذین اوتوا العلم درجات).
اشاره به اینکه اطاعت این دستورات دلیل بر ایمان و علم و آگاهی است ، و نیز اشاره به اینکه اگر پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) به بعضی دستور داد از جا برخیزند و به تازه واردان جا دهند برای یک هدف مقدس الهی و احترام به پیشگامان در ایمان و علم بوده است .
تعبیر به ((درجات)) (به صورت نکره و با صیغه جمع) اشاره به درجات عظیم و والائی است که خداوند به اینگونه افرادی که علم و ایمان را تواما دارا هستند می دهد، در حقیقت کسانی که به تازه واردان در کنار خود جا دهند درجه ای دارند و آنها که ایثار کنند و جای خود را به آنها بسپارند و از علم و معرفت بهره داشته باشند درجات بیشتر دارند.
و از آنجا که گروهی این آداب را با طیب خاطر و از صمیم دل انجام می دهند، و گروه دیگری با کراهت و ناخشنودی ، و یا برای ریا و تظاهر، در پایان آیه می افزاید: ((خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است)) (و الله بما تعملون خبیر).
نکته ها :
1 - مقام علماء و دانشمندان
گرچه آیه در مورد خاصی نازل شده ، ولی با این حال مفهوم عامی دارد و نشان می دهد آنچه مقام آدمی را نزد خدا بالا می برد، دو چیز است : 1 - ایمان تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 443
2 - علم .
می دانیم مقام ((شهید)) در اسلام والاترین مقام است ، در عین حال در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : فضل العالم علی الشهید درجة ، و فضل الشهید علی العابد درجه ... و فضل العالم علی سائر الناس کفضلی علی ادناهم !: ((عالم یک درجه از شهید بالاتر است ، و شهید یکدرجه از عابد ... و برتری عالم بر سایر مردم مانند برتری من بر کوچکترین آنها است)).
در حدیث دیگری از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : من جائته منیته و هو یطلب العلم فبینه و بین الانبیاء درجة !: ((کسی که مرگ او فرارسد در حالی که در طلب علم است ، میان او و پیامبران یک درجه فاصله است))!.

می دانیم در شبهای ماهتابی مخصوصا شب چهاردهم ماه که ((بدر کامل)) است ، ستارگان در نور ماه محو می شوند، و جالب اینکه در مقایسه عالم و عابد در حدیث دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمده فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلة البدر علی سائر الکواکب :((برتری عالم بر عابد همچون برتری ماه در شب بدر، بر سایر ستارگان است)).
جالب اینکه عابد عبادتی را انجام می دهد که هدف آفرینش انسان است ولی از آنجا که روح عبادت معرفت است عالم بر او برتری فوق العاده دارد. آنچه درباره برتری عالم بر عابد در روایات فوق آمده ، منظور از آن فاصله عظیم میان این دو است ، و لذا در حدیث دیگری تفاوت میان این دو بجای یک درجه ، یکصد درجه ذکر شده که فاصله هر درجه با درجه دیگر، مقدار حرکت سریع اسب در هفتاد سال است !. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 444
این نیز واضح است که مقام شفاعت در قیامت از آن هر کس نیست ، بلکه مقام مقربان درگاه خدا است ، اما در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : یشفع یوم القیامة ثلاثة الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء: ((سه گروه در قیامت شفاعت می کنند، پیامبران ، علما و شهیدان))!.
در حقیقت موفقیت در طریق تکامل و جلب خشنودی خدا و قرب او مرهون دو عامل است : ایمان و علم یا آگاهی و تقوی که هیچکدام بدون دیگری برای هدایت و پیروزی کافی نیست .
2 - آداب مجلس
در قرآن مجید کرارا در کنار مسائل مهم اشاراتی به آداب اسلامی مجالس شده است از جمله آداب تحیت ، و ورود در مجلس ، آداب دعوت به طعام ، آداب سخن گفتن با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و آداب جا دادن به تازه واردان مخصوصا افراد با فضیلت و پیشگام در ایمان و علم است .
و این به خوبی نشان می دهد که قرآن برای هر موضوعی در جای خود اهمیت و ارزش قائل است ، و هرگز اجازه نمی دهد آداب انسانی معاشرت به خاطر بی اعتنائی افراد زیر پا گذارده شود.
در کتب احادیث صدها روایت درباره آداب معاشرت با دیگران از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) نقل شده است ، و مرحوم ((شیخ حر عاملی)) آنها را در کتاب ((وسائل)) جلد هشتم در 166 باب گردآوری کرده است ، ریزه کاریهائی تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 445
که در این روایات است نشان می دهد اسلام تا چه حد در این باره باریک بین و حتی سختگیر است .
در این روایات حتی طرز نشستن ، سخن گفتن ، تبسم کردن ، مزاح نمودن

اطعام کردن ، طرز نامه نوشتن ، و حتی طرز نگاه کردن به دوستان نیز مورد توجه قرار گرفته ، و دستورهائی در زمینه هر یک داده شده است که نقل آنها ما را از بحث تفسیری خارج می کند، تنها به یک حدیث از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در اینجا قناعت می کنیم : لیجتمع فی قلبک الافتقار الی الناس و الاستغناء عنهم ، یکون افتقارک الیهم فی لین کلامک ، و حسن سیرتک ، و یکون استغنائک عنهم فی نزاهة عرضک و بقاء عزک : ((باید در قلب تو نیاز به مردم و بی نیازی از آنها جمع باشد نیازت در نرمی سخن ، و حسن سلوک تجلی کند، و بینیازیت در حفظ آبرو و عزت نفس)).
المجادله
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 446
آیه 12-13
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَجَيْتُمُ الرَّسولَ فَقَدِّمُوا بَينَ يَدَى نجْوَاشْ صدَقَةً ذَلِک خَيرٌ لَّكمْ وَ أَطهَرُ فَإِن لَّمْ تجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(12)
ءَ أَشفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَينَ يَدَى نجْوَاشْ صدَقَتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَاب اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصلَوةَ وَ ءَاتُوا الزَّكَوةَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ رَسولَهُ وَ اللَّهُ خَبِيرُ بِمَا تَعْمَلُونَ(13)
ترجمه :12 - ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که می خواهید با رسول خدا نجوی کنید قبل از آن صدقه ای (در راه خدا) بدهید، این برای شما بهتر و پاکیزهتر است ، و اگر توانائی نداشته باشید خداوند غفور و رحیم است .
13 - آیا ترسیدید فقیر شوید که از دادن صدقات قبل از نجوی خودداری کردید؟ اکنون که این کار را نکردید و خداوند توبه شما را پذیرفت نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید و خدا و پیامبرش را اطاعت نمائید و (بدانید) خداوند از آنچه انجام می دهید باخبر است . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 447
شان نزول :مرحوم ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) و جمعی دیگر از مفسران معروف در شاءن نزول این آیات چنین نقل کرده اند: جمعی از اغنیاء خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می آمدند و با او نجوی می کردند (این کار علاوه بر این که وقت گرانبهای پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) را می گرفت مایه نگرانی مستضعفین و موجب امتیازی برای اغنیاء بود) در اینجا خداوند نخستین آیات فوق را نازل کرد و به آنها دستور داد که قبل از نجوی کردن با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) صدقهای به مستمندان بپردازند، اغنیاء وقتی چنین دیدند از نجوی خودداری کردند، آیه دوم نازل شد (و آنها را ملامت کرد و حکم آیه اول را نسخ نمود) و اجازه نجوی به همگان داد (ولی نجوی در مورد کار خیر و اطاعت پروردگار).

بعضی از مفسران نیز تصریح کرده اند که هدف گروهی از نجوی کنندگان این بود که از این راه برتری بر دیگران کسب کنند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) هم روی بزرگواری خاص خود در عین این که ناراحت بود از آنها ممانعت نمی کرد تا این که قرآن آنها را از این کار نهی نمود.
تفسیر :یک آزمون جالب
در بخشی از آیات گذشته سخن از مساءله نجوی بود آیات مورد بحث ادامه و تکمیلی است برای همان مطلب . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 448
نخست می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که می خواهید با رسول خدا نجوی کنید پیش از آن صدقه ای در راه خدا بدهید)) (یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم صدقة).
چنانکه در شاءن نزول گفتیم این دستور به خاطر آن بود که گروهی از مردم مخصوصا از اغنیا مرتبا مزاحم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می شدند و با او نجوی می کردند، کاری که مایه اندوه دیگران ، و یا کسب امتیاز بی دلیلی برای اینان بود، بعلاوه موجب تضییع اوقات گرانبهای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می شد، حکم فوق نازل گشت و آزمونی بود برای آنها و نیز کمکی به مستمندان و وسیله مؤ ثری برای کم شدن این مزاحمتها.
سپس می افزاید: این برای شما بهتر و پاکیزه تر است (ذلک خیر لکم و اطهر).
اما ((خیر)) بودن این صدقه هم برای متمکنان بود ، زیرا موجب ثوابی می شد، و هم برای نیازمندان ، چرا که وسیله کمکی به آنها محسوب می گشت .
و اما ((اطهر)) بودنش از این نظر بود که قلوب اغنیا را از حب مال می شست ، و قلوب نیازمندان را از کینه و ناراحتی ، زیرا هنگامی که نجوی از صورت مجانی در می آید و نیاز به دادن صدقه ای داشت طبعا کمتر می شد همان گونه ای که شد و این یکنوع پاکیزه گی برای محیط فکری و اجتماعی مسلمانان بود.
ولی از آنجا که اگر وجوب صدقه قبل از نجوی عمومیت می داشت فقرا از طرح مسائل مهم یا نیازهای خود در برابر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به صورت نجوی محروم می شدند، در ذیل آیه حکم صدقه را از این گروه برداشته می فرماید: ((اگر توانائی نداشته باشید خداوند غفور و رحیم است)) (فان لم تجدوا فان الله غفور رحیم).
و به این ترتیب آنها که تمکن مالی داشتند دادن صدقه قبل از نجوی برای

آنان واجب بود، و آنها که نداشتند بدون آن می توانستند با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نجوی کنند.

جالب اینکه دستور فوق تاثیر عجیبی گذاشت و آزمون جالبی شد و همگی جز یک نفر از دادن صدقه و نجوی خودداری کردند، و او امیر مؤ منان علی (علیه السلام) بود اینجا بود که آنچه لازم بود روشن شود شد و آنچه باید مسلمانان از این دستور بفهمند و درس گیرند گرفتند، لذا آیه بعد نازل گردید و این حکم را نسخ کرد و فرمود: ((آیا ترسیدید فقیر شوید که از دادن صدقه قبل از نجوی خودداری کردید))؟! (االشفقتم ان تقدموا بین یدی نجواکم صدقات).
معلوم می شود حب مال در دل شما از علاقه به نجوای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بیشتر است ، و نیز معلوم می شود در این نجواها غالبا مسائل حیاتی مطرح نمی شد، و گرنه چه مانعی داشت که این گروه قبل از نجوی صدقهای می دادند و نجوی می کردند، به خصوص اینکه مقدار خاصی برای صدقه نیز تعیین نشده بود و می توانستند با مبلغ کمی این مشکل را حل کنند.
سپس می افزاید: ((اکنون که این کار را نکردید ، و خود به تقصیر خویشتن پی بردید و خداوند شما را بخشید، و توبه شما را پذیرفت ، نماز را بر پا دارید و زکات را ادا کنید، و خدا و پیامبرش را اطاعت نمائید، و بدانید خداوند از آنچه انجام می دهید با خبر است)) (فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلاة و آتوا الزکاة و اطیعوا الله و رسوله و الله خبیر بما تعملون).
تعبیر به ((توبه)) نشان می دهد که آنها در نجواهای قبلی مرتکب گناهی شده بودند، خواه به خاطر تظاهر و ریا، و یا آزار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و یا ایذاء مؤ منان فقیر.
گرچه در این آیه سخنی صریحا درباره جواز نجوی بعد از این ماجرا تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 450
نیامده ، ولی تعبیر آیه نشان می دهد که حکم سابق برداشته شد.
اما دعوت به اقامه نماز و اداء زکات و اطاعت خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به خاطر اهمیت آن است و نیز اشارهای است به اینکه اگر بعد از این نجوا می کنید باید در مسیر اهداف بزرگ اسلامی و در طریق اطاعت از خدا و رسول (صلی اللّه علیه و آله) باشد.
نکته ها :
1 - تنها عمل کننده به آیه صدقه و نجوی
غالب مفسران شیعه و اهل سنت نوشته اند تنها کسی که به این آیه عمل کرد امیر مؤ منان علی (علیه السلام) بود چنانکه طبرسی در روایتی از خود حضرت نقل می کند که فرمود: آیة من کتاب الله لم یعمل بها احد قبلی ، و لا یعمل بها احد بعدی کان لی دینار فصرفته بعشرة دراهم فکنت اذا جئت الی النبی (صلی اللّه علیه و آله) تصدقت بدرهم :

((آیه ای در قرآن است که احدی قبل از من و بعد از من به آن عمل نکرده و نخواهد کرد، من یک دینار داشتم آنرا به ده درهم تبدیل کردم و هر زمان می خواستم با رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) نجوا کنم درهمی را صدقه می دادم)).
همین مضمون را ((شوکانی)) از ((عبد الرزاق)) و ((ابن المنذر)) و ((ابن ابی حاتم)) و ((ابن مردویه)) نقل کرده است .
((فخر رازی)) نیز این حدیث را که تنها کسی که به آیه فوق عمل کرد
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 451
علی (علیه السلام) بود از جمعی از محدثان از ابن عباس نقل کرده است .
در ((در المنثور)) نیز روایات متعددی در ذیل آیات فوق در همین معنی آمده است .
در تفسیر ((روح البیان)) از ((عبدالله فرزند عمر بن خطاب)) نقل می کند که می گفت : کان لعلی (علیه السلام) ثلاث ، لو کانت لی واحدة منهن کانت احب الی من حمر النعم : تزویجه فاطمه (علیه السلام)، و اعطائه الرایة یوم خیبر، و آیة النجوی !: علی (علیه السلام) سه فضیلت داشت که اگر یکی از آنها برای من حاصل می شد بهتر بود از شتران سرخ موی (این تعبیر در میان عرب برای اشاره به گرانبهاترین اموال به کار برده می شد، و آن را به صورت ضرب المثل به هنگام بیان بسیار نفیس بودن چیزی ذکر می کردند) نخست تزویج پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فاطمه (سلام الله علیها) را به او بود، و دیگر دادن پرچم به دستش در روز خیبر، و دیگر آیه نجوی . ثبوت این فضیلت بزرگ برای علی (علیه السلام) در غالب کتب تفسیر و حدیث آمده و چنان مشهور و معروف است که نیازی به شرح بیشتر نیست .
2 - فلسفه تشریع و نسخ حکم صدقه قبل از نجوی
چرا وجوب صدقه قبل از نجوی کردن با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) تشریع شد و بعد از مدت کوتاهی نسخ گردید؟ تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 452
پاسخ این سؤ ال را به خوبی می توان از قرائن موجود در آیه فوق و شاءن نزول آن به دست آورد، هدف آزمایشی بود، برای افراد پر ادعائی که از این طریق اظهار علاقه خاصی به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می کردند، معلوم شد این اظهار علاقه ها تنها در صورتی است که نجوی مجانی باشد، اما هنگامی که نیاز به بذل مقداری مال داشت خاموش شدند.
از این گذشته ، این حکم برای همیشه در مسلمانان اثر گذارد، و نشان داد تا ضرورتی نباشد نباید وقت گرانبهای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و دیگر رهبران بزرگ اسلامی را با نجوی گرفت ، و وسیله ناخشنودی مردم را

فراهم ساخت ، و در حقیقت کنترلی بود برای نجواها در آینده .
بنابراین حکم مزبور از آغاز جنبه موقتی داشته ، و پس از آنکه هدف آن تامین گردید نسخ شد، زیرا ادامه آن نیز مشکلی ایجاد می کرد، چرا که گاه مسائل ضروری پیش می آمد که لازم بود به طور خصوصی با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در میان گذارده شود، چنانچه حکم صدقه باقی می ماند ای بسا این ضرورتها از دست میرفت ، و افراد یا جامعه اسلامی زیان می دیدند.
به طور کلی در موارد نسخ ، حکم همیشه از اول جنبه محدود و موقت داشته ، هر چند مردم از این معنی احیانا آگاه نبوده و آنرا همیشگی تصور می کردند.
3 - آیا این فضیلت بود؟
بدون شک علی (علیه السلام) در زمره ثروتمندان اصحاب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نبود، زندگی ساده و زاهدانه ای داشت ، با این حال برای احترام به این حکم الهی در همان مدت کوتاه چند بار صدقه داد و مسائل ضروری را از طریق نجوی با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در میان نهاد، و چنانکه گفتیم این مساءله در میان مفسران و ارباب حدیث مسلم تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 453
است .
ولی بعضی با قبول این موضوع ، اصرار دارند فضیلت بودن آنرا انکار کنند.
از جمله اینکه می گویند اگر بزرگان صحابه اقدام به این کار نکردند نیازی به آن ندیدند، و یا وقت کافی نداشتند، یا فکر می کردند مبادا باعث ناراحتی فقرا و وحشت اغنیا گردد! بنابراین فضیلتی برای علی (علیه السلام) محسوب یا موجب سلب فضیلتی از دیگران نمی گردد!.
ولی گویا آنها در متن آیه دوم دقت نکرده اند که خداوند به عنوان سرزنش می فرماید: اءاءشفقتم ان تقدموا بین یدی نجواکم صدقات ((آیا از فقر ترسیدید و بخل کردید که قبل از نجوی صدقه ای ندادید)) و حتی در ذیل آیه تعبیر به توبه می کند که ظاهرا ناظر به همین معنی است ، از این تعبیر روشن می شود که اقدام بر صدقه و نجوی با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) کار مطلوبی بوده است و گرنه سرزنش و توبه نداشت .
بدون شک جمعی از اصحاب سرشناس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) قبل از این ماجرا با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نجوی داشتند (چون افراد عادی و دور افتاده کمتر اقدام به چنین کاری میکردند) ولی همین صحابه معروف بعد از دستور صدقه از این کار خودداری نمودند، تنها کسی که به این دستور احترام گذارد و جامه عمل به آن پوشانید علی (علیه السلام) بود چه می شود که ما ظاهر آیات و روایاتی که در این زمینه است و در کتب مختلف اسلامی نقل شده بپذیریم و با احتمالات ضعیف و بی اساس

یک واقعیت را نادیده نگیریم ، و با عبد الله بن عمر که این فضیلت را همردیف با تزویج فاطمه (علیه السلام) و پرچمداری روز فتح خیبر و برتر از ((حمر النعم)) قرار داده همصدا شویم ؟! تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 454

4 - مدت حکم و مقدار صدقه

در اینکه حکم بالا یعنی وجوب صدقه قبل از نجوی با رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) چقدر به طول انجامید و نسخ شد؟ نقلهای مختلفی است : بعضی آنرا یکساعت ، و بعضی یکشب ، و بعضی ده روز ذکر کرده اند، و ظاهر همان قول سوم است چرا که یکساعت و یکشب برای یک چنین امتحانی هرگز کافی نبود، چرا که می توانستند متعذر شوند که در این مدت کوتاه موجبی برای نجوی پیش نیامد، ولی مدت ده روز می تواند حقایق را روشن سازد، و زمینه ای برای ملامت و سرزنش متخلفان فراهم کند.

و اما در مورد مقدار صدقه نه در آیه مقداری برای آن ذکر شده و نه در روایات اسلامی ، هر چند از عمل علی (علیه السلام) بر می آید که حتی یکدرهم نیز کافی بوده است . المجادله

تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 455

آیه 14-19

آیه و ترجمه

أَ لَمْ تَرَ إِلی الَّذِینَ تَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللَّهُ عَلَیهِم مَّا هُم مِّنکُمْ وَ لا مِنهُمْ وَ یحْلِفُونَ عَلی الْکَذِبِ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ(14)

أَعَدَّ اللَّهُ لهُمْ عَذَاباً شدِیداً إِنَّهُمْ ساءَ مَا کانُوا یَعْمَلُونَ(15)

إِتخَذُوا أَیْمَنهُمْ جُنَّةً فَصدُّوا عَن سبِیلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِینٌ(16)

لَّن تُغْنیَ عَنهُمْ أَمْوَلهُمْ وَ لا أَوْلَدُهُم مِّنَ اللَّهِ شیْئاً أُولَئک أَصحَب النَّارِ هُمْ فِیهَا خَلِدُونَ(17)

یَوْمَ یَبْعَثهُمُ اللَّهُ جَمِیعاً فَیَحْلِفُونَ لَهُ کَمَا یحْلِفُونَ لَکمْ وَ یحْسبُونَ أَنهُمْ عَلی شیْءٍ أَلا إِنهُمْ هُمُ الْکَذِبُونَ(18)

استَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشیْطنُ فَأَنساهُمْ ذِکْرَ اللَّهِ أُولَئک حِزْب الشیْطنِ أَلا إِنَّ حِزْب الشیْطنِ هُمُ الْخَسِرُونَ(19) تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 456

ترجمه :14 - آیا ندیدی کسانی را که طرح دوستی با جمعیتی که مورد خشم خدا بود ریختند؟ اینها نه از شما هستند و نه از آنان ! آنها سوگند دروغ یاد می کنند (که از شما هستند) در حالی که خودشان می دادند (دروغ می گویند).

15 - خداوند عذاب شدیدی برای آنها فراهم ساخته ، زیرا اعمالی را که انجام می دهند بد است .

16 - آنها سوگندهای خود را سپری قرار دادند و مردم را از راه خدا

بازداشتند، لذا برای آنها عذاب خوار کننده ای است .
17 - اموال و اولادشان به هیچوجه آنها را از عذاب الهی حفظ نمی کند، آنها اصحاب آتشند و جاودانه در آن می مانند.
18 - به خاطر بیاورید روزی را که خدا همه آنها را برمی انگیزد آنها برای خدا نیز سوگند (دروغ) یاد می کنند همانگونه که (امروز) برای شما سوگند می خورند، و گمان می کنند (با این سوگندهای دروغ) کاری می توانند انجام دهند بدانید آنها دروغگویانند.
19 - شیطان بر آنها چیره شده و یاد خدا را از خاطر آنها برده است ، آنها حزب شیطانند بدانید حزب شیطان زیانکارانند.
تفسیر :حزب شیطان !
این آیات بخشی از توطئه های منافقان را برملا می سازد، و آنها را با نشانه هایشان به مسلمانان معرفی می کند، و ذکر این معنی بعد از آیات نجوی شاید به این تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 457
مناسبت است که در میان نجوی کنندگان با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) افراد منافقی نیز وجود داشتند که از این کار به عنوان پوششی برای توطئه های خود و اظهار نزدیکی به پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) استفاده می کردند و همین امر سبب شد که قرآن به صورت یک امر کلی با آن برخورد کند.
نخست می فرماید: ((آیا ندیدی کسانی را که با قومی که خداوند آنها را غضب کرده بود طرح دوستی ریختند))؟! (ا لم تر الی الذین تولوا قوما غضب الله علیهم).
این قوم ((مغضوب علیهم)) ظاهرا همان قوم یهود است که در آیه 60 سوره مائده به همین عنوان معرفی شده ، آنجا که درباره یهود می گوید: قل هل انبئکم بشر من ذلک مثوبة عند الله من لعنه الله و غضب علیه ... ((بگو آیا شما را از کسانی که وضعشان از این هم بدتر است با خبر کنم آنها کسانی هستند که خداوند آنها را لعنت کرده و مورد غضب قرار داده ...)).
سپس می افزاید: ((اینها نه از شما هستند و نه از آنان)) (یهود) (ما هم منکم و لا منهم).
نه در مشکلات و گرفتاریها یاور شما هستند، و نه دوست صمیمی آنها، بلکه منافقانی هستند که هر روز چهره عوض می کنند، و هر لمحه به شکلی در می آیند.
البته این تعبیر منافاتی با آیه 51 سوره مائده ندارد که می گوید: و من یتولهم منکم فانه منهم : ((هر کس از شما آنها را دوست دارد از آنها است)) زیرا منظور از آن این است که آنها در حکم دشمنان شما محسوب می شوند هر چند حقیقتا جزء آنها هم نباشد.

باز در ادامه همین سخن می افزاید: ((آنها برای اثبات وفاداری خود نسبت به شما قسم یاد می کنند اما سوگندی دروغ که خودشان هم می دادند))!
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 458
(و یحلفون علی الکذب و هم یعلمون).
این راه و رسم منافقان است که پیوسته برای پوشانیدن چهره زشت و منفور خود به سوگندهای دروغ پناه می برند، در حالی که عملشان بهترین معرف آنها است .
بعد به عذاب دردناک این منافقان لجوج اشاره کرده ، می فرماید: ((خداوند عذاب شدیدی برای آنها فراهم ساخته است)) (اعد الله لهم عذابا شدیدا).
و بدون شک این عذاب عادلانه است ((چرا که آنها اعمال بدی انجام می دادند)) (انهم ساء ما کانوا یعملون).
سپس برای توضیح بیشتر در مورد نشانه های این منافقان می گوید: آنها سوگندهای خود را سپری قرار داده اند تا مردم را از راه خدا باز دارند (اتخذوا ایمانهم جنة فصدوا عن سبیل الله).
قسم یاد می کنند که مسلمانند و هدفی جز اصلاح ندارند در حالی که زیر پوشش این قسم به انواع فساد و خرابکاری و توطئه مشغولند، و در حقیقت از نام مقدس خدا برای جلوگیری از راه خدا بهره میگیرند.
آری سوگندهای دروغ یکی از نشانه های منافقان است که علاوه بر اینجا در سوره منافقین نیز ضمن بیان اوصاف آنها ذکر شده است (سوره منافقین آیه 2).
و در پایان آیه می افزاید: ((به همین دلیل برای آنها عذاب خوار کننده ای است)) (فلهم عذاب مهین). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 459
آنها می خواستند با این سوگندهای دروغین آبرو برای خود فراهم کنند ولی خدا آنها را به عذاب خوار کنندهای مبتلا می سازد و قبلا فرمود ((عذاب شدید)) برای آنها است (آیه 15 همین سوره) زیرا قلوب مؤ منان راستین را شدیدا به درد می آورند.
ظاهر این است که هر دو عذاب مربوط به آخرت است و چون با دو وصف مختلف (مهین و شدید) ذکر شده تکرار نیست ، زیرا توصیف عذاب به این دو وصف در قرآن مجید معمولا در عذابهای آخرت است هر چند بعضی از مفسران احتمال داده اند که اولی مربوط به دنیا یا عذاب قبر و دومی مربوط به عذاب آخرت می باشد.
و از آنجا که منافقان غالبا به اموال و فرزندان (سرمایه های اقتصادی و نیروهای انسانی) خود برای حل مشکلات تکیه می کنند قرآن در آیه بعد می گوید: ((اموال و اولادشان ، آنها را به هیچوجه از عذاب الهی حفظ نمی کند)) (لن تغنی عنهم اموالهم و لا اولادهم من الله شیئا).

بلکه همین اموال طوق لعنتی بر گردن آنها می شود و مایه عذاب دردناکشان چنانکه در آیه 180 آل عمران می خوانیم : سیطوقون ما بخلوا به یوم القیامة و همچنین فرزندان گمراه آنها باعث عذاب آنها می گردد، و اگر در میان آنها افرادی مؤ من و نیکوکار باشند از آنها بیزاری می جویند.
آری روز قیامت روزی است که هیچ پناهگاهی جز خدا نیست ، و هر چه

غیر او است از کار می افتد، چنانکه در آیه 166 بقره می خوانیم : و تقطعت بهم الاسباب ((دست آنها از هر گونه وسیله و سببی قطع می شود)).
و باز در پایان آیه آنها را با این جمله تهدید می کند: ((آنها اصحاب دوزخند و جاودانه در آن می مانند)) (اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون).
و به این ترتیب گاهی عذاب آنها را به عنوان ((شدید)) توصیف کرده و گاهی مهین و خوار کننده ، و گاه جاودانه بودن که هر یک از این اوصاف به تناسب وصفی از اوصاف آنها و اعمالشان است .
و عجب اینکه این منافقان در قیامت هم دست از منافقگری خود بر نمی دارند چنانکه در آیه بعد آمده است : ((به خاطر بیاورید روزی را که خدا همه آنها را برمی انگیزد، و اعمالشان را بر آنها عرضه می دارد، و در دادگاه عدلش از آنها سؤ ال می کند، ولی آنان برای خدا نیز سوگند دروغ یاد می کنند همانگونه که برای شما سوگند می خورند)) (یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم).
قیامت تجلیگاه اعمال و روحیات انسان در این دنیا است ، و از آنجا که منافقان این روحیه را همراه خود به قبر و برزخ برده اند در صحنه قیامت نیز آشکار می شود، و با اینکه می دادند خداوند علام الغیوب است ، و چیزی بر او مخفی نیست ، ولی باز بر طبق عادت گذشته سوگند دروغین یاد می کند.
البته این منافات با اعتراف آنها به گناهانشان در بعضی از مواقف آن دادگاه عدل الهی ندارد، چرا که قیامت منزلگاهها و مواقف مختلفی دارد، و

برنامه ای است .
سپس می افزاید: ((آنها گمان می کنند که با این سوگندهای دروغ می توانند سودی برای خود جلب کنند و یا زیانی را دفع نمایند)) (و یحسبون انهم علی شی ء).
البته این یک پندار موهوم و خیال خام بیش نیست ، ولی از آنجا که در دنیا به این کار عادت کرده بودند که خطرات و ضررها را با سوگندهای دروغین از خود دفع نمایند و منافعی برای خود کسب کنند این ملکات زشت در آنجا نیز جان می گیرد و خودنمائی می کند.

و سرانجام آیه را با این جمله پایان می دهد: ((بدانید آنها دروغگویانند)) (الا انهم هم الکاذبون).
این اعلام ممکن است مربوط به دنیا باشد و یا مربوط به قیامت ، و یا هر دو و به این ترتیب کوس رسوائی آنها را همه جا می زنند.
در آخرین آیه مورد بحث سرنوشت نهائی این منافقان تیره دل را چنین بیان می کنند: ((شیطان بر آنها مسلط شده ، و آنها را به سرعت می راند، و به همین جهت یاد خدا را از خاطر آنها برده است)) (استحوذ علیهم الشیطان فانساهم ذکر الله).
به همین دلیل ((آنها حزب شیطانند)) (اولئک حزب الشیطان).
((بدانید حزب شیطان زیانکارانند)) (الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون)
((استحوذ)) از ماده ((حوذ)) (بر وزن موز) در اصل به معنی قسمت پشت ران شتر است ، و از آنجا که ساربان به هنگام راندن شترها بر پشت رانهای آنها می زند این واژه به معنی تسلط یافتن و به سرعت راندن آمده است .
آری منافقان دروغگو و مغرور به مال و مقام سرنوشتی جز این ندارند که

در بست در اختیار شیطان و وسوسه های او قرار می گیرند، و خدا را به کلی فراموش می کنند، نه تنها منحرف می شوند که در زمره عمال شیطان و اعوان و انصار و لشکر و حزب او برای گمراه ساختن دیگران قرار می گیرند.
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) درباره آغاز وقوع فتنه ها و اختلافها می فرماید: ایها الناس ! انما بداء وقوع الفتن اهواء تتبع ، و احکام تبتدع ، یخالف فیها کتاب الله ، یتولی فیها رجال رجالا، فلو ان الباطل خلص لم یخف علی ذی حجی ، و لو ان الحق خلص لم یکن اختلاف ، ولکن یؤ خذ من هذا ضغث ، و من هذا ضغث ، فیمزجان ، فیجیئان معا فهنالک استحوذ الشیطان علی اولیائه ، و نجی الذین سبقت لهم من الله الحسنی :
ای مردم آغاز وقوع فتنه ها آراء باطلی است که از آن پیروی می کنند، و بدعتهائی است که بر خلاف حکم قرآن گذارده می شود، و گروهی از مردم به دوستی گروهی دیگر، و تبعیت آنها در این امور می پردازند، اگر باطل به صورت خالص خودنمائی می کرد از دیده هیچ صاحب عقلی پنهان نمی ماند، و هرگاه حق از آمیزش به باطل خالص می شد اختلافی رخ نمی داد، ولی بخشی از این می گیرند و بخشی از آن ، و ممزوج می کنند، اینجا است که شیطان بر دوستان خود چیره می شود، و آنهائی که توفیق الهی یارشان شده رهائی می یابند.
همین تعبیر در کلام امام حسین سید الشهداء (علیه السلام) در کربلا دیده می شود که وقتی صفوف اهل کوفه را همچون شب تاریک ، و سیل

خروشانی ، در مقابل خود دید، فرمود: عجب بندگان بدی هستید! اظهار اطاعت خدا و ایمان به رسول کردید ولی اکنون آمده اید ذریه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را به قتل برسانید، لقد استحوذ علیکم الشیطان فانساکم ذکر الله العظیم : ((شیطان بر شما چیره شده ، یاد تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 463
خدای بزرگ را از خاطرتان برده ، سپس افزود مرگ بر شما و بر آنچه می خواهید، انا لله و انا الیه راجعون)).
درباره حزب شیطان و حزب الله ذیل آیات آینده به خواست خدا مشروحا بحث خواهیم کرد. المجادله
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 464
آیه 20-22
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ یحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسولَهُ أُولَئک فی الاَذَلِّینَ(20)
کَتَب اللَّهُ لاَغْلِبنَّ أَنَا وَ رُسلی إِنَّ اللَّهَ قَوِیٌّ عَزِیزٌ(21)
لا تجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الاَخِرِ یُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسولَهُ وَ لَوْ کانُوا ءَابَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَنَهُمْ أَوْ عَشِیرَتهُمْ أُولَئک کتَب فی قُلُوبهِمُ الایمَنَ وَ أَیَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ وَ یُدْخِلُهُمْ جَنَّتٍ تجْرِی مِن تحْتهَا الاَنْهَرُ خَلِدِینَ فِیهَا رَضیَ اللَّهُ عَنهُمْ وَ رَضوا عَنْهُ أُولَئک حِزْب اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْب اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ(22)
ترجمه :20 - کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند آنها در زمره ذلیل ترین افرادند.
21 - خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می شویم چرا که خداوند قوی و شکست ناپذیر است .
22 - هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارد نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 465
دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آنها باشند، آنها کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه قلوبشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده ، آنها را در باغهائی از بهشت داخل می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است ، جاودانه در آن می مانند خدا از آنها خشنود و آنها نیز از خدا خشنودند آنها حزب الله اند بدانید حزب الله پیروز است .
تفسیر :حزب الله پیروز است !
در آیات گذشته سخن از منافقان و دشمنان خدا و بخشی از صفات و نشانه های آنها بود.
در ادامه همین بحث در این آیات که آخرین آیات سوره مجادله است نشانه های دیگری از آنها را مطرح می کند، و سرنوشت حتمی آنها را که شکست

و نابودی است روشن می سازد.
نخست می فرماید ((کسانی که با خدا و رسولش دشمنی می کنند آنها در زمره ذلیل ترین افرادند)) (ان الذین یحادون الله و رسوله اولئک فی الاذلین).
آیه بعد در حقیقت دلیلی است برای این معنی ، می فرماید: ((خدا چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می شویم)) (کتب الله لاغلبن انا و رسلی).
((چرا چنین نباشد، در حالی که خداوند قوی و شکست ناپذیر است)) (ان الله قوی عزیز). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 466
به همان اندازه که خداوند قدرتمند است دشمنانش ضعیف و ذلیلند، و اگر می بینیم در آیه قبل تعبیر به ((اذلین)) (ذلیل ترین افراد) شده دلیلش همین بوده است .
تعبیر به ((کتب)) (نوشته است) تاکیدی است بر قطعی بودن این پیروزی ، و جمله ((لاغلبن)) با ((لام تاءکید)) و ((نون تاءکید ثقلیه)) نشانه مؤ کد بودن این پیروزی است به گونه ای که هیچ جای شک و تردید برای هیچکس نداشته باشد.
این شبیه همان چیزی است که در آیه 173 - 171 سوره ((صافات)) آمده است ، و لقد سبقت کلمتنا لعبادنا المرسلین - انهم لهم المنصورون - و ان جندنا لهم الغالبون : ((وعده قطعی ما برای بندگان مرسل ما از قبل مسلم شده که آنها یاری می شوند، و لشکر ما در تمام صحنه ها پیروزند!
در طول تاریخ این پیروزی فرستادگان الهی در چهره های گوناگونی نمایان شده : در عذابهای مختلفی همچون طوفان نوح ، و صاعقه عاد و ثمود، و زلزله های ویرانگر قوم لوط، و مانند آن ، و در پیروزی در جنگهای مختلف ، مانند غزوات بدر و حنین و فتح مکه و سایر غزوات پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله).
و از همه مهمتر در پیروزی منطقی آنها بر مکاتب شیطانی و دشمنان حق و عدالت بوده است ، و از اینجا پاسخ سؤ ال کسانی که می گویند: اگر این وعده قطعی است پس چرا بسیاری از رسولان الهی و امامان معصوم (علیهم السلام) و مؤ منان راستین را شهید کردند و هرگز پیروز نشدند؟! روشن می شود.
این ایراد کنندگان در حقیقت معنی ((پیروزی)) را درست تشخیص نداده اند فی المثل ممکن است تصور کنند امام حسین (علیه السلام) در کربلا شکست خورد، زیرا خود و یارانش شهید شدند، در حالی که می دانیم او به هدف نهائیش که رسوائی بنی امیه و بنیان گذاردن مکتب آزادگی ، و درس دادن به همه آزادگان جهان بود رسید، و هم اکنون به عنوان سرور شهیدان عالم (سید الشهداء) و سر سلسله تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 467

آزادگان جهان انسانیت ، برافکار قشر عظیمی از انسانها با پیروزی حکومت می کند.
این نیز لازم به یادآوری است که همین حکم ، یعنی پیروزی قطعی ، طبق وعده خداوند در مورد پیروان خط انبیاء و اولیاء نیز ثابت است ، یعنی پیروزی آنها نیز از سوی خدا تضمین شده است چنانکه در آیه 51 مؤ من می خوانیم : انا لننصر رسلنا و الذین آمنوا فی الحیاة الدنیا و یوم یقوم الاشهاد: ((ما قطعا رسولان خود و کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و روزی که گواهان بپا می خیزند (روز رستاخیز) یاری می دهیم))، مسلما هر کس را خدا یاری دهد پیروز است .
ولی نباید فراموش کرد که این وعده حتمی خداوند بی قید و شرط نیست ، شرط آن ایمان و آثار ایمان است ، شرط آن این است که سستی به خود راه ندهند، و از مشکلات نهراسند و غمگین نشوند، چنانکه در آیه 139 آل عمران می فرماید: و لاتهنوا و لاتحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤ منین .
شرط دیگر آن این است که دگرگونیها را از خود شروع کنند چرا که خداوند نعمتهای هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی دهد مگر تغییری در خود آنها پیدا شود، ذلک بان الله لم یک مغیرا نعمة انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم (انفال 53).
باید دست به رشته محکم الهی بزنند و صفوف خود را متحد کنند، نیروهای خود را بسیج نمایند، نیات را خالص گردانند و مطمئن باشند دشمن هر قدر قوی و نیرومند و آنها هر قدر به ظاهر کم جمعیت و کم توان باشند

و کوشش و توکل بر پروردگار پیروز می شوند.
جمعی از مفسران شان نزولی برای آیه فوق ذکر کرده اند که : گروهی از مسلمانان هنگامی که فتح بعضی از آبادیهای حجاز را دیدند گفتند به زودی خداوند روم و ایران را برای ما نیز فتح خواهد کرد، منافقان گفتند: تصور می کنید ایران و روم مانند بعضی از روستاهای حجازند که شما آنها را فتح کردید؟ آیه فوق نازل شد و این پیروزی را به آنها وعده داد!
در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه از سوره مجادله ، و از کوبنده ترین آیات قرآن است ، به مؤ منان هشدار می دهد که جمع میان ((محبت خدا)) و ((محبت دشمنان خدا)) در یک دل ممکن نیست ، و باید از میان این دو یکی را برگزینند، اگر راستی مؤ منند باید از دوستی دشمنان خدا بپرهیزند و الا ادعای مسلمانی نکنند می فرماید: ((هیچ گروهی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارد نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آنها باشند)) (لاتجد قوما یؤ منون بالله و الیوم الاخر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا آبائهم او

ابنائهم او اخوانهم او عشیرتهم).
آری در یک دل دو محبت متضاد نمی گنجد، و آنها که دم از هر دو می زنند یا ضعیف الایمانند، و یا منافق ، و لذا می بینیم که در غزوات اسلامی در صف مخالف جمعی از بستگان و خویشاوندان مسلمین بودند، ولی چون خطشان را از خط الهی جدا کرده ، و به صفوف دشمنان حق پیوسته بودند، با آنها پیکار کردند، و حتی جمعی از آنها را کشتند.
محبت پدران و فرزندان و برادران و اقوام بسیار خوب است ، و نشانه زنده تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 469
بودن عواطف انسانی است ، اما هنگامی که این محبت رو در روی محبت خدا قرار گیرد ارزش خود را از دست می دهد.
البته افراد مورد علاقه انسان تنها این چهار گروه که در آیه ذکر شده اند نمی باشد، ولی اینها نزدیکترین افراد انسانند، و با توجه به آنها حال بقیه نیز روشن می شود.
لذا در آیه مورد بحث سخنی از همسران و اموال و تجارت و خانه های مورد علاقه به میان نیامده ، در حالی که ((در آیه 24 سوره توبه)) همه اینها مورد توجه قرار گرفته ، می فرماید: ((قل ان کان آبائکم و ابنائکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره و الله لایهدی القوم الفاسقین)):
((بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قبیله شما، و اموالی که به دست آورده اید ، و تجارتی که از کسادش می ترسید، و مساکن مورد علاقه شما، در نظرتان از خدا و پیامبرش و جهاد در راه او محبوبتر است در انتظار این باشید که خدا عذابش را بر شما نازل کند، خدا جمعیت نافرمانبردار را هدایت نمی کند)).
دلیل دیگر عدم ذکر امور دیگر در آیه مورد بحث ممکن است شان نزولهائی باشد که برای آیه ذکر کرده اند، از جمله اینکه حاطب بن ابی بلتعه نامه ای به اهل مکه نوشت و به آنها هشدار داد که ممکن است رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) برای فتح مکه حرکت کند، هنگامی که این مساءله برملا شد عذر آورد که من اقوامی در مکه در چنگال کفار دارم خواستم به مردم مکه خدمتی کنم تا اقوامم در امان باشند!. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 470
بعضی نیز گفته اند: آیه درباره ((عبد الله بن ابی)) نازل شده که فرزندی با ایمان داشت ، روزی دید پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آب می نوشد عرض کرد کمی از آب را در ظرف بگذارید تا به پدرم بدهم شاید خدا قلبش را پاک کند، هنگامی که نیم خورده آب نوشیدنی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را برای او آورد او از نوشیدن خودداری کرد و حتي جمله

بسیار زشت و زننده و توهین آمیزی نسبت به رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) گفت ، پسرش نزد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمد و اجازه قتل پدر را خواست ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) اجازه نداد و فرمود: با او مدارا کن (ولی در دل از اعمال او بیزار باش).
سپس به پاداشهای بزرگ این گروه که قلبشان به طور کامل در اختیار عشق خدا است پرداخته ، و پنج موضوع را که بعضی به صورت امداد و توفیق است ، و بعضی به صورت نتیجه و سرانجام کار بیان می کند:
در بیان قسمت اول و دوم می فرماید: ((آنها کسانی هستند که خدا خط ایمان را بر صفحه قلوبشان نوشته ، و با روحی از ناحیه خودش آنان را تقویت فرموده است)) (اولئک کتب فی قلوبهم الایمان و ایدهم بروح منه).
بدیهی است این امداد و لطف الهی هرگز با اصل آزادی اراده و اختیار انسان منافات ندارد، چرا که گامهای نخستین یعنی ((ترک محبت دشمنان خدا)) از سوی خود آنان برداشته شده ، سپس امدادهای الهی به صورت ((استقرار ایمان)) که از آن تعبیر به ((کتابت)) و نوشتن شده به سراغ آنان می آید.
آیا این روح الهی که خداوند مؤ منان را با آن تایید می کند تقویت پایه های ایمان است یا دلائل عقلی یا قرآن و یا فرشته بزرگ خدا که روح نام دارد؟ احتمالات و تفسیرهای مختلفی ذکر شده ولی جمع میان همه اینها نیز امکان پذیر است خلاصه این روح یکنوع حیات معنوی جدید است که خداوند بر مؤ منان افاضه می کند.
و در سومین مرحله می فرماید: ((خداوند آنها را در باغهائی از بهشت

داخل می کند که نهرها از زیر درختان و قصورش جاری است ، و جاودانه در آن می مانند)) (و یدخلهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها).
و در چهارمین مرحله می افزاید: ((خداوند از آنها خشنود است و آنها نیز از خدا خشنودند)) (رضی الله عنهم و رضوا عنه).
در برابر مواهب مادی قیامت و جنات و حور و قصور این بزرگترین پاداش روحانی است که به این گروه از مؤ منان داده می شود، آنها احساس می کنند که خدا از آنان راضی است و این رضایت مولا و معبودشان که آنها را پذیرفته ، و در کنف حمایت خویش قرار داده ، و بر بساط قربش آنها را نشانده ، لذتبخش ترین احساسی است که به آنها دست می دهد، و نتیجه اش خشنودی کامل آنها از خدا است .
آری هیچ نعمتی به پایه این خشنودی دو جانبه نمی رسد، و این کلیدی است برای مواهب و نعمتهای دیگر، چرا که وقتی خدا از کسی خشنود باشد هر چه تقاضا کند به او می دهد که او هم کریم است و هم قادر و توانا.

چه تعبیر جالبی ؟ می فرماید ((هم خدا از آنها راضی است و هم آنها از خدا راضی)) یعنی مقامشان به قدری بالا رفته است که نامشان در کنار نام خدا، و رضایتشان در کنار رضایت او قرار گرفته است .
و در آخرین مرحله به صورت یک اعلام عمومی که حاکی از نعمت و موهبت دیگری است می فرماید: ((آنها حزب الله اند، بدانید حزب الله پیروز است)) (اولئک حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون).
نه تنها پیروزی در سرای دیگر و نیل به انواع نعمتهای مادی و معنوی در قیامت ، بلکه همانگونه که در آیات قبل نیز آمد در این دنیا نیز به لطف الهی بر دشمنان پیروزند، و در پایان جهان نیز حکومت حق و عدالت در دست آنها است . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 472
نکته ها :
1 - نشانه اصلی حزب الله و حزب شیطان
در دو آیه از قرآن مجید اشاره به ((حزب الله)) شده (آیه مورد بحث و آیه 56 سوره مائده) و در یک آیه اشاره به ((حزب شیطان))، در هر دو مورد که از حزب خدا سخن می گوید روی مساءله ((حب فی الله و بغض فی الله)) و ولایت اولیای حق تکیه کرده است ، در آیه سوره مائده بعد از بیان مساءله ((ولایت)) و حکم به وجوب اطاعت خدا و اطاعت رسول و آنکس که در حال نماز زکات پرداخته (امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می فرماید: و من یتول الله و رسوله و الذین آمنوا فان حزب الله هم الغالبون .
در آیات مورد بحث نیز روی قطع رابطه دوستی از دشمنان خدا تکیه می کند، بنابراین خط حزب الله همان خط ولایت و بریدن از غیر خدا و پیامبر و اوصیای او است .
در مقابل به هنگام توصیف ((حزب شیطان)) که در آیات قبل در همین سوره به آن اشاره شده ، بارزترین نشانه های آنها را همان نفاق و دشمنی با حق و فراموشی یاد خدا و دروغ و نیرنگ می شمرد.
قابل توجه این است که در یک مورد می گوید: ((فان حزب الله هم الغالبون)) و در مورد دیگر می فرماید: ((الا ان حزب الله هم المفلحون)) و با توجه به اینکه ((فلاح)) نیز همراه با پیروزی و غلبه بر دشمن است هر دو آیه به یک معنی باز می گردد، با این قید که ((فلاح و رستگاری)) مفهومی عمیقتر از مفهوم ((غلبه و پیروزی)) دارد، چرا که وصول به هدف را نیز مشخص می کند.
و بر عکس حزب شیطان را به زیانکاری و شکست و ناکامی در برنامه ها تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 473
و بازماندن از مقصد توصیف می نماید.
مساءله ولایت به معنی خاص ، و حب فی الله و بغض فی الله به معنی عام ، مساءله ای است که در روایات اسلامی روی آن تاءکید فراوان شده

است ، تا آنجا که سلمان فارسی به امیر مؤ منان علی (علیه السلام) عرض می کند: هر زمان خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) رسیدم دست بر شانه من زد و اشاره به تو کرد و فرمود: ((ای سلمان این مرد و حزبش پیروزند))! (یا ابالحسن ما اطلعت علی رسول الله الا ضرب بین کتفی و قال یا سلمان هذا و حزبه هم المفلحون).
و در مورد دوم یعنی ولایت عامه در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : ود المؤ من للمؤ من فی الله من اعظم شعب الایمان : ((دوستی مؤ من نسبت به مؤ من برای خدا از مهمترین شعبه های ایمان است)).
و در حدیث دیگری آمده است که ((خداوند به موسی وحی فرستاد آیا هرگز عملی برای من انجام داده ای ؟ عرض کرد: آری برای تو نماز خوانده ام ، روزه گرفته ام ، انفاق کرده ام ، و به یاد تو بوده ام ، فرمود: اما نماز برای تو نشانه حق است ، و روزه سپر آتش ، و انفاق سایه ای در محشر، و ذکر نور است ، کدام عمل را برای من بجا آورده ای ای موسی ؟! عرض کرد: خداوندا خودت مرا در این مورد راهنمائی فرما، فرمود: هل والیت لی ولیا؟ و هل عادیت لی عدوا قط؟ فعلم موسی ان افضل الاعمال الحب فی الله و البغض فی الله ! ((آیا هرگز به خاطر من کسی را دوست داشته ای ؟ و به خاطر من کسی را دشمن داشته ای ؟ اینجا بود که موسی دانست برترین اعمال حب فی الله و بغض فی الله است)) (دوستی برای خدا و دشمنی برای خدا). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 474
و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: لا یمحض رجل الایمان بالله حتی یکون الله احب الیه من نفسه و ابیه و امه و ولده و اهله و ماله و من الناس کلهم : ((هیچکس ایمانش به خدا خالص نمی شود مگر آن زمانی که خداوند در نظرش محبوبتر از جانش و پدر و مادر و فرزند و خانواده و مالش و همه مردم باشد)).
روایات در این رابطه ، هم در جانب مثبت (دوستی دوستان خدا) و هم در طرف منفی (دشمنی با دوستان خدا) بسیار است که ذکر همه آنها به طول می انجامد، بهتر است این سخن را با حدیث پرمعنای دیگری از امام باقر (علیه السلام) پایان دهیم ، فرمود: اذا اردت ان تعلم ان فیک خیرا، فانظر الی قلبک فان کان یحب اهل طاعة الله عزوجل و یبغض اهل معصیته ففیک خیر، و الله یحبک ، و اذا کان یبغض اهل طاعة الله ، و یحب اهل معصیته ، لیس فیک خیر، و الله یبغضک ، و المرء مع من احب : ((اگر بخواهی بدانی آدم خوبی هستی نگاهی به قلبت کن ، اگر اهل طاعت خدا را دوست داری ، و اهل معصیتش را دشمن ، بدان آدم خوبی هستی ، و خدا تو را دوست دارد، و اگر اهل طاعتش را دشمن داری و اهل معصیتش را دوست ، چیزی در تو نیست ، و خدا تو را دشمن دارد، و انسان همیشه با کسی است که

او را دوست دارد))!.
2 - پاداش ((حب فی الله)) و ((بغض فی الله))
چنانکه در آیات فوق دیدیم خداوند برای کسانی که عشق او را بر همه چیز مقدم شمرند و هر علاقه ای را تحت الشعاع علاقه به او قرار دهند، دوستان او را تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 475
دوست دارند و دشمنان او را دشمن ، پنج پاداش بزرگ مقرر داشته که سه پاداشش را در همین جهان به آنها می دهد و دو پاداش را در قیامت .
نخستین موهبت در این جهان ، استقرار و ثبات ایمان آنها است . چنان نقش ایمان را بر قلوبشان می زند که دست حوادث و طوفانهای زندگی نتواند آنرا محو سازد، و از این گذشته با روح تازه ای آنها را تاءیید و تقویت می کند، و در مرحله سوم آنها را در حزب خویش جای می دهد و بر دشمنان پیروز می سازد.
در آخرت نیز بهشت جاویدان با تمام نعمتهایش در اختیار آنها قرار می دهد، و علاوه بر آن ، خشنودی مطلق خویش را از آنان اعلام می دارد.
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ما من مؤ من الا و لقلبه اذنان فی جوفه : اذن ینفث فیها الوسواس الخناس ! و اذن ینفث فیها الملک ! فیؤ ید الله المؤ من بالملک ، فذلک قوله و ایدهم بروح منه : ((هر مؤ منی قلبش دو گوش دارد، گوشی که در آن ((وسواس خناس)) می دمد، و گوشی که فرشته در آن می دمد، خداوند مؤ من را به وسیله فرشته تقویت می کند، و این همان است که می فرماید: ((و ایدهم بروح منه)).
و در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر کلام پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) که می فرماید: اذا زنی الرجل فارقه روح الایمان (هنگامی که انسان زنا کند روح ایمان در آن حال از او جدا می شود) آمده است : این روح ایمان همان است که خداوند در قرآن فرموده : و ایدهم بروح منه
از احادیث فوق ، گستردگی معنی ((روح ایمان)) و شمول آن نسبت به فرشته و مرتبه عالی روح انسانی روشن می شود، در ضمن این حقیقت را نیز نشان تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 476
می دهد که با وجود این مرحله از روح ایمان انسان آلوده گناهانی همچون زنا و شرب خمر و امثال آن نمی شود.
خداوندا! اگر این روح ایمان را به ما عنایت کنی بزرگترین لطف را در حق این بندگان ضعیفت فرموده ای و دیگر غمی ندارند.
پروردگارا! ما را به دوستی دوستانت و دشمنی دشمنانت موفق دار، و از دوستی با دشمنانت و دشمنی با دوستانت بر کنار فرما!
بارالها! تو وعده پیروزی به مؤ منان راستین داده ای و آنها را حزب الله

شمرده ای ، اجازه ورود در این حزب را به ما مرحمت فرما و پیروزیت را شامل حال ما گردان (آمین رب العالمین).

تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 477
سوره حشر
مقدمه
این سوره در مدینه نازل شده و دارای 24 آیه است تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 479
محتوای سوره حشر:
این سوره که بیشتر ناظر به داستان مبارزه مسلمانان با جمعی از یهود به نام یهود بنی نضیر است و سرانجام منتهی به بیرون راندن همه آنها از مدینه و پاکسازی این سرزمین مقدس شد، از سوره های مهم و بیدارگر و تکان دهنده قرآن مجید است ، و تناسب بسیار نزدیکی با آخرین آیات سوره قبل دارد که وعده پیروزی در آن به ((حزب الله)) داده شده است ، و در حقیقت این یک نمونه روشن آن پیروزی است .
محتوای این سوره را می توان در شش بخش خلاصه کرد:
در بخش اول که تنها یک آیه است و مقدمه ای برای مباحث مختلف این سوره محسوب می شود سخن از تسبیح و تنزیه عمومی موجودات در برابر خداوند عظیم و حکیم است .
در ((بخش دوم)) که از آیه 2 تا آیه 10 (مجموعا 9 آیه) است ماجرای درگیری مسلمان را با یهود پیمان شکن مدینه بازگو می کند.
در ((بخش سوم)) که از آیه 11 تا 17 را تشکیل می دهد داستان منافقان مدینه آمده است که با یهود در این برنامه همکاری نزدیک داشتند.
((بخش چهارم)) که چند آیه بیشتر نیست مشتمل بر یک سلسله اندرزها و نصایح کلی نسبت به عموم مسلمانان است و در حقیقت به منزله نتیجه گیری از ماجراهای فوق می باشد.
((بخش پنجم)) که فقط یک آیه است (آیه 21) توصیف بلیغی است از قرآن مجید و بیان تاءثیر آن در پاکسازی روح و جان . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 480
و بالاخره در بخش ششم که آخرین بخش این سوره است و از آیه 22 شروع و به 24 ختم می شود قسمت مهمی از اوصاف جمال و جلال خدا و اسماء حسنای او را بَر می شمرد که به انسان در طریق معرفة الله کمک شایان می کند.
ضمنا نام این سوره از آیه دوم آن گرفته شده که سخن از ((حشر)) یعنی اجتماع یهود برای کوچ کردن از مدینه ، و یا حشر مسلمین برای بیرون راندن آنها به میان آمده است ، و از اینجا روشن می شود که این حشر

ارتباطی با حشر در قیامت ندارد.
بعضی نام این سوره را سوره ((بنی نضیر)) گفته اند، چرا که قسمت عمده آیاتش پیرامون آنها است .
و بالاخره این سوره نیز یکی از سوره های مسبحات است ، که با تسبیح خداوند شروع شده ، و اتفاقا پایان آن نیز با تسبیح الهی است .
فضیلت تلاوت این سوره
برای این سوره فضیلت بسیار گفته شده از جمله در حدیثی از پیغمبر گرامی (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : من قراء سورة الحشر لم یبق جنة و لا نار و لا عرش و لا کرسی و لا حجاب و لا السموات السبع و لا الارضون السبع و الهوام و الریاح و الطیر و الشجر و الدواب و الشمس و القمر و الملائکة الا صلوا علیه ، و استغفروا له و ان مات من یومه او لیلته مات شهیدا!: ((هر کس سوره حشر را بخواند تمام بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و حجاب و آسمانها و زمینهای هفتگانه و حشرات و بادها و پرندگان و درختان و جنبندگان و خورشید و ماه و فرشتگان همگی بر او رحمت می فرستند، و برای او استغفار تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 481
می کنند، و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد شهید مرده است)).
و در حدیث دیگری از امام صادق می خوانیم من قراء اذا امسی الرحمن و الحشر وکل الله بداره ملکا شاهرا سیفه حی یصبح : ((هر کس سوره الرحمن و حشر را به هنگام غروب بخواند خداوند فرشته ای را با شمشیر برهنه ماءمور حفاظت خانه او می کند)).
بدون شک اینها همه آثار اندیشه در محتوای سوره است که از قرائت آن ناشی می شود و در زندگی انسان پرتوافکن می گردد. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 482
آیه 1-5
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
سبَّحَ للَّهِ مَا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الحْکِیمُ(1)
هُوَ الَّذِی أَخْرَجَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتَبِ مِن دِیَرِهِمْ لاَوَّلِ الحْشرِ مَا ظنَنتُمْ أَن یخْرُجُوا وَ ظنُّوا أَنَّهُم مَّانِعَتُهُمْ حُصونهُم مِّنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَیْث لَمْ یحْتَسِبُوا وَ قَذَف فی قُلُوبهِمُ الرُّعْب یخْرِبُونَ بُیُوتهُم بِأَیْدِیهِمْ وَ أَیْدِی الْمُؤْمِنِینَ فَاعْتَبرُوا یَأُولی الاَبْصرِ(2)
وَ لَوْ لا أَن کَتَب اللَّهُ عَلَیْهِمُ الْجَلاءَ لَعَذَّبهُمْ فی الدُّنْیَا وَ لهُمْ فی الاَخِرَةِ عَذَاب النَّارِ(3)
ذَلِک بِأَنهُمْ شاقُّوا اللَّهَ وَ رَسولَهُ وَ مَن یُشاقِّ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شدِیدُ الْعِقَابِ(4)
مَا قَطعْتُم مِّن لِّینَةٍ أَوْ تَرَکتُمُوهَا قَائمَةً عَلی أُصولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِیُخْزِی الْفَسِقِینَ(5) تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 483

ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - آنچه در آسمانها و زمین وجود دارد برای خدا تسبیح می گوید، و او عزیز و حکیم است .
2 - او کسی است که کافران اهل کتاب را در اولین برخورد (با مسلمانان) از خانه هایشان بیرون راند، گمان نمی کردید آنها خارج شوند، و خودشان نیز گمان می کردند که دژهای محکمشان آنها را از عذاب الهی مانع می شود، اما خداوند از آنجا که گمان نمی کردند به سراغشان آمد، و در قلب آنها ترس و وحشت افکند، به گونه ای که خانه های خود را با دست خویش و با دست مؤ منان ویران می کردند، پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم !
3 - و اگر نه این بود که خداوند جلای وطن را بر آنها مقرر داشته بود آنها را در همین دنیا مجازات می کرد، و برای آنها در آخرت نیز عذاب آتش است .
4 - این به خاطر آن است که آنها با خدا و رسولش دشمنی کردند و هر

کند عذاب الهی (در حق او) شدید است .
5 - هر درخت باارزش نخل را قطع و یا آن را به حال خود واگذار کردید، همه به فرمان خدا بود، و هدف این بود که فاسقان را خوار و رسوا کند.
شان نزول :مفسران و محدثان و ارباب تواریخ در مورد این آیات شاءن نزول مفصلی ذکر کرده اند که فشرده آن چنین است :
در سرزمین مدینه سه گروه از یهود زندگی می کردند ((بنی نضیر)) و ((بنی قریظه)) و ((بنی قینقاع)) و گفته می شود که آنها اصلا اهل حجاز نبودند ولی چون در کتب مذهبی خود خوانده بودند که پیامبری از سرزمین مدینه ظهور می کند، به این سرزمین کوچ کردند، و در انتظار این ظهور بزرگ بودند.
هنگامی که رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) به مدینه هجرت فرمود با آنها پیمان عدم تعرض بست ، ولی آنها هر زمان فرصتی یافتند از نقض این پیمان فروگذار نکردند.
از جمله از اینکه بعد از جنگ ((احد)) (غزوه احد در سال سوم هجرت واقع شد) ((کعب بن اشرف)) با چهل مرد سوار از یهود به مکه آمدند و یکسر به سراغ قریش رفتند و با آنها عهد و پیمان بستند که همگی متحدا بر ضد محمد (صلی اللّه علیه و آله) پیکار کنند، سپس ابوسفیان با چهل نفر از مکیان ، و کعب بن اشرف یهودی با چهل نفر از یهود وارد مسجدالحرام شدند، و در کنار خانه کعبه پیمانها را محکم ساختند، این خبر از طریق وحی به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) رسید.
دیگر اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) روزی با چند نفر از بزرگان و یارانش به سوی قبیله بنی نضیر که در نزدیکی مدینه زندگی می کردند آمد

و می خواست از آنها تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 485
کمک یا وامی بگیرد برای پرداختن دیه دو مقتول از طایفه بنی عامر که به دست ((عمرو بن امیه)) (یکی از مسلمانان) کشته شده بود، و شاید پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و یارانش می خواستند در زیر این پوشش وضع ((بنی نضیر)) را از نزدیک بررسی کنند، مبادا مسلمانان غافلگیر شوند.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در بیرون قلعه یهود بود و با ((کعب بن اشرف)) در این زمینه صحبت کرد، در این هنگام در میان یهودیان بذر توطئه ای پاشیده شد، و با یکدیگر گفتند شما این مرد را در چنین شرایط مناسبی گیر نمی آورید، الان که در کنار دیوار شما نشسته است یکنفر پشت بام رود و سنگ عظیمی بر او بیفکند و ما را از دست او راحت کند!
یکی از یهود بنام ((عمرو بن جحاش)) اعلام آمادگی کرد و به پشت بام رفت رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) از طریق وحی آگاه شد برخاست و به مدینه آمد، بی اینکه با یاران خود سخنی بگوید، آنها تصور می کردند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) باز برمی گردد اما بعدا آگاه شدند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در مدینه است ، آنها نیز به مدینه برگشتند، و اینجا بود که پیمان شکنی یهود بر رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) مسلم شد، و دستور آماده باش برای جنگ به مسلمانان داد.
در بعضی از روایات نیز آمده که یکی از شعرای بنی نضیر به هجو و بدگوئی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) پرداخت و این خود دلیل دیگری بر پیمان شکنی آنها بود.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) برای اینکه ضربه کاری قبلا به آنها بزند به محمد بن مسلمه که با کعب بن اشرف بزرگ یهود آشنائی داشت دستور داد او را به هر نحو بتواند به قتل برساند و او با مقدماتی این کار را کرد.
کشته شدن ((کعب بن اشرف)) تزلزلی در یهود ایجاد کرد به دنبال آن رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) دستور داد مسلمانان برای جنگ با این قوم پیمان شکن حرکت کنند، هنگامی که آنها باخبر شدند به قلعه های مستحکم و دژهای نیرومند خود پناه بردند، و درها را محکم بستند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) دستور داد بعضی درختان تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 486
نخل را که نزدیک قلعه ها بود بکنند یا بسوزانند.
این کار شاید به این منظور صورت گرفت که یهودان را که علاقه شدیدی به اموال خود داشتند از قلعه بیرون کشد و پیکار رودررو انجام گیرد، این احتمال نیز داده شده که این نخلها مزاحم مانور سریع ارتش اسلام در اطراف قلعه ها بود و می بایست بریده شود.
به هر حال این کار فریاد یهود را بلند کرد گفتند ای محمد! تو پیوسته از

اینگونه کارها نهی می کردی ، پس این چه برنامه ای است ؟ آیه پنجم این سوره (از آیات فوق) نازل شد و به آنها پاسخ گفت که این یک دستور خاص الهی بود.
محاصره چند روز طول کشید و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) برای پرهیز از خونریزی به آنها پیشنهاد کرد که سرزمین مدینه را ترک گویند و از آنجا خارج شوند، آنها نیز پذیرفتند، مقداری از اموال خود را برداشته و بقیه را رها کردند، جمعی به سوی ((اذرعات)) شام و تعداد کمی به سوی ((خیبر)) و گروهی به ((حیره)) رفتند، و باقیمانده اموال و اراضی و باغات و خانه های آنها به دست مسلمانان افتاد. هر چند تا آنجا که می توانستند، خانه های خود را به هنگام کوچ کردن تخریب کردند.
و این ماجرا بعد از غزوه احد به فاصله ششماه ، و به عقیده بعضی بعد از غزوه بدر به فاصله ششماه اتفاق افتاد. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 487
تفسیر:پایان توطئه یهود بنی نضیر در مدینه
این سوره با تسبیح و تنزیه خداوند و بیان عزت و حکمت او شروع می شود، می فرماید: ((آنچه در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح می گوید، و او عزیز و حکیم است)) (سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض و هو العزیز الحکیم).
و این در حقیقت مقدمه ای است برای بیان سرگذشت یهود ((بنی نضیر)) همانها که در شناخت خدا و صفاتش گرفتار انواع انحرافات بودند، و همانها که تکیه بر قدرت و عزت خویش می کردند و در برابر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله) به توطئه برخاستند.
تسبیح عمومی موجودات زمین و آسمان اعم از فرشتگان و انسانها و حیوانات و گیاهان و جمادات ممکن است با زبان قال باشد یا با زبان حال ، چرا که نظام شگفت انگیزی که در آفرینش هر ذره ای به کار رفته با زبان حال بیانگر علم و قدرت و عظمت و حکمت خدا است .
و از سوی دیگر به عقیده جمعی از دانشمندان هر موجودی در عالم خود سهمی از عقل و درک و شعور دارد هر چند ما از آن آگاه نیستیم ، و به همین دلیل با زبان خود تسبیح خدا می گوید، هر چند گوش ما توانای شنوائی آنرا ندارد، سرتاسر جهان غلغله تسبیح و حمد او است هر چند ما نامحرمان از آن بیخبریم ، اما آنها که از جمادی سوی جان جان رفته اند و برای آنان از غیب چشمی باز شده ، با تمامی موجودات جهان همرازند، و نطق آب و گل را به خوبی می شنوند، چرا که این نطق محسوس اهل دل است ! تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 488

به ذکرش هر چه خواهی در خروش است
دلی داند چنین معنی که گوش است
نه بلبل بر گلش تسبیح خوان است

که هر خاری به توحیدش زبان است !شرح بیشتر پیرامون این سخن ذیل آیه 44 سوره اسراء آمده است (جلد 12 صفحه 133 - 140).
بعد از بیان این مقدمه به داستان رانده شدن یهود بنی نضیر از مدینه پرداخته می فرماید: ((خداوند کسی است که کافران اهل کتاب را در اولین اجتماع و برخورد با مسلمانان از خانه هایشان بیرون کرد))! (هو الذی اخرج الذین کفروا من اهل الکتاب من دیارهم لاول الحشر).
((حشر)) در اصل به معنی حرکت دادن جمعیت و خارج ساختن آنها از قرارگاهشان به سوی میدان جنگ و مانند آن است ، و منظور از آن در اینجا اجتماع و حرکت مسلمانان از مدینه به سوی قلعه های یهود، و یا اجتماع یهود برای مبارزه با مسلمین است ، و از آنجا که این نخستین اجتماع در نوع خود بود در قرآن به عنوان ((لاول الحشر)) نامیده شده ، و این خود اشاره لطیفی است به برخوردهای آینده با یهود ((بنی نضیر)) و یهود ((خیبر)) و مانند آنها.
و عجب اینکه جمعی از مفسران احتمالاتی در آیه داده اند که هیچ تناسبی با محتوای آن نارداز جمله اینکه : منظور حشر اول در مقابل حشر روز قیامت از قبرها به سوی محشر است ، و عجبتر اینکه بعضی این آیه را دلیل بر این گرفته اند که حشر در قیامت در سرزمین شام واقع می شود که یهود از مدینه به سوی آن رانده شدند! و گویا همه این احتمالات ضعیف ناشی از کلمه ((حشر)) تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 489
است ، در حالی که این واژه به معنی حشر در قیامت نیست بلکه به هرگونه اجتماع و خروج از قرارگاه و حاضر شدن در میدان اطلاق می شود، چنانکه در آیه 17 سوره نمل می خوانیم : و حشر لسلیمان جنوده من الجن و الانس و الطیر: ((لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندگان نزد او جمع شدند)).
و همچنین در مورد اجتماع برای مشاهده مبارزه موسی با ساحران فرعونی می خوانیم : و ان یحشر الناس ضحی ((قرار ما این است که همه مردم هنگامی که روز بالا می آید جمع شوند)) (طه - 59).
سپس می افزاید: شما هرگز گمان نمی کردید که آنها از این دیار خارج شوند و آنها نیز گمان داشتند که دژهای محکمشان از شکست آنها و عذاب الهی مانع می شود)) (ما ظننتم ان یخرجوا و ظنوا انهم مانعتهم حصونهم من الله).
آنها چنان مغرور و از خود راضی بودند که تکیه گاهشان دژهای نیرومند و قدرت ظاهریشان بود، این تعبیر آیه نشان می دهد که یهود بنی نضیر در مدینه از امکانات وسیع و تجهیزات فراوانی بهره مند بودند، به گونه ای که نه خودشان باور می کردند به این آسانی مغلوب شوند و نه دیگران ، ولی از آنجا که خدا می خواست به همه روشن سازد که چیزی در برابر اراده او

قدرت مقاومت ندارد حتی بدون آنکه جنگی رخ دهد آنها را از آن سرزمین بیرون راند!
لذا در ادامه آیه می فرماید: ((اما خداوند از آنجا که گمان نمی کردند به سراغشان آمد، و در قلبشان وحشت و ترس افکند، به گونه ای که خانه های خود را با دست خویش و با دست مؤ منان ویران می کردند)) (فاتاهم الله من حیث لم یحتسبوا و قذف فی قلوبهم الرعب یخربون بیوتهم بایدیهم و ایدی المؤ منین).
آری خدا این لشکر نامرئی ، یعنی لشکر ترس را که در بسیاری از تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 490
جنگها به یاری مؤ منان می فرستاد بر قلب آنها چیره کرد، و مجال هرگونه حرکت و مقابله را از آنها سلب نمود، آنها خود را برای مقابله با لشکر برون آماده کرده بودند، بیخبر از آنکه خداوند لشکری از درون به سراغشان می فرستد، و چنان آنها را در تنگنا قرار می دهد که خودشان با دشمن برای تخریب خانه هایشان همکاری کنند.
درست است که کشته شدن رئیس آنها ((کعب بن اشرف)) قبل از این ماجرا وحشتی بر دل آنها افکنده بود، ولی مسلما منظور از آیه این نیست آنچنان که بعضی از مفسران گمان کرده اند - بلکه این یکنوع امداد الهی بوده که بارها در جنگهای اسلامی به یاری مسلمین می شتافت .
جالب اینکه مسلمانان از بیرون ، دژهای آنها را ویران می کردند که به داخل آن راه یابند، و یهود از درون ویران می کردند تا به صورت سالم به دست مسلمانان نیفتد، و نتیجه این همکاری ویران شدن استحکامات آنها بود!
در مورد این آیه تفسیرهای دیگری نیز گفته شده ، از جمله اینکه : یهود از داخل ، دیواره دژها را ویران می کردند تا فرار کنند و مسلمانان از بیرون تا به آنها دست یابند (ولی این احتمال بعید است).
و نیز گفته شده که این آیه معنی کنائی دارد مثل اینکه می گوئیم فلانکس خانه و زندگیش را با دست خودش ویران کرد، یعنی بر اثر نادانیها و لجاجتها سبب بر باد دادن زندگی خود شد.
یا اینکه منظور یهود از تخریب بعضی از خانه ها این بود که دهانه کوچه های داخل قلعه را ببندند تا مانع پیشروی مسلمانان شوند و در آینده نیز نتوانند در آن سکنی گزینند.
یا اینکه قسمتی از خانه های داخل دژ را خراب کردند تا در صورت کشیده شدن میدان نبرد به داخل دژ جای کافی برای جنگیدن داشته باشند. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 491
یا اینکه در بنای بعضی از خانه ها مصالح گرانقیمتی وجود داشت آنها را تخریب کردند تا آنچه قابل حمل بود ببرند، ولی تفسیر اول از همه مناسبتر

است .
در پایان آیه به عنوان یک نتیجه گیری کلی می فرماید: ((پس عبرت بگیرید ای صاحبان چشم))! (فاعتبروا یا اولی الابصار)
((اعتبروا)) از ماده ((اعتبار)) در اصل از ((عبور)) گرفته شده که به معنی گذشتن از چیزی است به سوی چیز دیگر، و اینکه به اشک چشم ((عبرة)) گفته می شود به خاطر عبور قطرات اشک از چشم است ، و ((عبارت)) را از این رو عبارت می گویند که مطالب و مفاهیم را از کسی به دیگری منتقل می کند، و اطلاق ((تعبیر خواب)) بر تفسیر محتوای آن به خاطر این است که انسان را از ظاهر به باطن آن منتقل می سازد.
و به همین مناسبت به حوادثی که به انسان پند می دهد ((عبرت)) می گویند، چرا که انسان را به یک سلسله تعالیم کلی رهنمون می گردد و از مطلبی به مطلب دیگر منتقل می کند.
تعبیر به ((اولی الابصار)) (صاحبان چشم) اشاره به کسانی است که حوادث را به خوبی می بینند، و با چشم باز موشکافی می کنند، و به عمق آن می رسند. (واژه ((بصر)) معمولا به عضو بینائی و ((بصیرت)) به درک و آگاهی درونی گفته می شود).
در حقیقت ((اولی الابصار)) کسانی هستند که آمادگی گرفتن درسهای عبرت دارند، لذا قرآن به آنها هشدار می دهد که از این حادثه بهره برداری لازم کنید.
شک نیست که منظور از گرفتن ((عبرت)) این است که حوادث مشابه را که از نظر حکم عقل یکسانند بر هم مقایسه کنند، مانند مقایسه حال کفار

و پیمان شکنان دیگر بر یهود بنی نضیر، ولی هرگز این جمله ارتباطی با ((قیاسات ظنی)) که بعضی در استنباط احکام دینی از آن استفاده می کنند ندارد، و تعجب است که بعضی از فقهای اهل سنت برای اثبات این مقصود از آیه فوق استفاده کرده اند هر چند بعضی دیگر بر آن ایراد گرفته اند.
خلاصه اینکه : منظور از عبرت و اعتبار در آیه فوق انتقال منطقی و قطعی از موضوعی به موضوع دیگر است نه عمل کردن به پندار و گمان .
به هر حال به راستی که سرنوشت این قوم یهود با آن قدرت و عظمت و شوکت ، و با آن امکانات و استحکامات فراوان سرنوشت عبرت انگیزی بود، که حتی بدون آنکه دست به اسلحه ببرند در مقابل جمعیت مسلمانان که هرگز در ظاهر به پای آنها نمی رسیدند تسلیم شدند، خانه های خود را با دست خویش ویران کردند، و اموالشان را برای مسلمانان نیازمند بجا گذاردند، و در نقاط مختلف پراکنده شدند، در حالی که طبق نقل تواریخ از آغاز به این جهت در سرزمین مدینه سکنی گزیده بودند که پیامبر موعود

کتب خویش را درک کنند، و در صف اول یارانش قرار گیرند!
و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : کان اکثر عبادة ابی ذر رحمه الله التفکر و الاعتبار: ((بیشترین عبادت ابوذر تفکر و عبرت گرفتن بود)).
اما مع الاسف بسیارند کسانی که باید همه حوادث دردناک را خودشان بیازمایند، و طعم تلخ شکستها را شخصا بچشند، و هرگز از وضع دیگران عبرت نمی گیرند.
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می فرماید: السعید من وعظ بغیره : ((سعادتمند تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 493
کسی است که از دیگران پند و عبرت گیرد))!.
آیه بعد می افزاید: ((اگر نه این بود که خداوند بر آنها مقرر داشته بود که جلای وطن کنند و منطقه را ترک گویند آنها را در همین دنیا مجازات می کرد)) (و لولا ان کتب الله علیهم الجلاء لعذبهم فی الدنیا)
بدون شک جلای وطن و رها کردن قسمت عمده سرمایه هائی که یک عمر فراهم کرده بودند خود برای آنها عذابی دردناک بود، بنابراین منظور از جمله فوق این است که اگر این عذاب برای آنها مقدر نشده بود عذاب دیگری که همان قتل و اسارت به دست مسلمانان بود بر سر آنها فرود می آمد، خدا می خواست آنها در جهان آواره شوند، و ای بسا این آوارگی برای آنها دردناکتر بود، زیرا هر وقت به یاد آنهمه دژها و خانه های مجلل و مزارع و باغات خود می افتادند که در دست دیگران است و خودشان بر اثر پیمان شکنی و توطئه بر ضد پیامبر خدا (صلی اللّه علیه و آله) در مناطق دیگر محروم و سرگردانند گرفتار آزار و شکنجه های روحی فراوانی می شدند.
آری خدا می خواست این گروه مغرور و فریبکار و پیمان شکن را گرفتار چنین سرنوشت دردناکی کند.
اما این تنها عذاب دنیای آنها بود، لذا در پایان این آیه می افزاید: ((و برای آنها در آخرت نیز عذاب آتش است)) (و لهم فی الاخرة عذاب النار).
چنین است دنیا و آخرت کسانی که پشت پا به حق و عدالت زنند و بر مرکب غرور و خودخواهی سوار گردند.
و از آنجا که ذکر این ماجرا علاوه بر بیان قدرت پروردگار و حقانیت تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 494
پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) باید هشداری برای تمام کسانی باشد که اعمالی مشابه یهود بنی نضیر دارند تا مساءله در آنها خلاصه نشود در آیه بعد مطلب را تعلیم داده ، می افزاید: ((این مجازات دنیا و آخرت از آن جهت دامنگیرشان شد که با خدا و رسولش به دشمنی برخاستند)) (ذلک بانهم شاقوا الله و رسوله).

((و هر کس به دشمنی با خدا برخیزد خداوند مجازاتش می کند زیرا خدا شدیدالعقاب است)) (و من یشاق الله فان الله شدید العقاب).
((شاقوا)) از ماده ((شقاق)) در اصل به معنی شکاف و جدائی میان دو چیز است ، و از آنجا که همیشه دشمن در طرف مقابل قرار می گیرد و خود را جدا می سازد به عمل او ((شقاق)) می گویند.
عین همین آیه با تفاوت بسیار جزئی در سوره انفال آیه 13 بعد از داستان جنگ بدر و در هم شکسته شدن مشرکان آمده است که بیانگر عمومیت محتوای آن از هر نظر است .
قابل توجه اینکه : در آغاز آیه دشمنی با خدا و رسول را مطرح می کند و در ذیل آیه تنها سخن از دشمنی با خدا است ، اشاره به اینکه دشمنی با رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) نیز با دشمنی خدا یکی است و از هم جدا نیست .
تعبیر به ((شدید العقاب)) هیچ منافاتی با ((ارحم الراحمین)) بودن خداوند ندارد، زیرا آنجا که جای عفو و رحمت است ((ارحم الراحمین)) است ، و آنجا که جای مجازات و عقوبت است ((اشد المعاقبین)) است چنانکه در دعا آمده است و ایقنت انک انت ارحم الراحمین فی موضع العفو و الرحمة و اشد المعاقبین فی موضع النکال و النقمة . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 495
در آخرین آیه از آیات مورد بحث به پاسخ ایرادی می پردازد که یهود بنی نضیر - چنانکه در شاءن نزول نیز گفتیم - به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) متوجه می ساختند، در آن موقع که دستور داد قسمتی از نخلهای نزدیک قلعه های محکم یهود را ببرند (تا محل کافی برای نبرد باشد، یا برای اینکه یهود ناراحت شوند و از قلعه ها بیرون آیند و درگیری در خارج قلعه روی دهد) آنها گفتند: ای محمد! مگر تو نبودی که از اینگونه کارها نهی می کردی ؟ آیه نازل شد و گفت : ((هر درخت باارزش نخل را قطع یا به حال خود واگذار کردید همه به فرمان خدا بود))! (ما قطعتم من لینة او ترکتموها قائمة علی اصولها فباذن الله).
و ((هدف این بود که فاسقان را خوار و رسوا کند)) (و لیخزی الفاسقین).
((لینة)) از ماده ((لون)) به یکنوع عالی از درخت خرما می گویند، و بعضی آنرا از ماده ((لین)) به معنی نرمی به نوعی از درخت خرما تفسیر کرده اند که شاخه هائی نرم و نزدیک زمین و میوه ای نرم و لذیذ دارد.
گاه ((لینه)) به ((الوان)) و انواع مختلف درخت نخل یا ((نخله کریمه)) تفسیر شده است که تقریبا همه به یک چیز برمی گردد.
به هر حال بعضی گفته اند: اقدام به قطع قسمتی از درختان نخل ((بنی نضیر)) از سوی بعضی از مسلمانان روی داد، در حالی که بعضی دیگر مخالف بودند، در اینجا آیه فوق نازل شد و میان آنها فصل خصومت کرد.

بعضی دیگر گفته اند: آیه ناظر به عمل دو نفر از اصحاب است که یکی به هنگام قطع درختان نخل درختان خوب را می برید تا یهود را به خشم آورد تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 496
(و از قلعه فرود آیند) و دیگری نخلهای کم ارزش را می برید تا آنچه پرارزش است برای استفاده آینده باقی بماند، و به همین جهت در میان آنها اختلاف افتاد آیه نازل شد و گفت هر دو به اذن الهی بوده است .
ولی ظاهر آیه این است که مسلمانان بعضی از درختان ((لینه)) (نوع خوب) را بریدند و بعضی از همانها را رها ساختند، و این عمل باعث ایراد یهود شد و قرآن به آنها پاسخ گفت تا روشن شود این کار از روی هوای نفس نبوده ، بلکه یک دستور الهی در این زمینه صادر شده بود که در شعاع محدود این کار عملی گردد، تا بیش از حد ضایعاتی رخ ندهد.
در هر صورت این حکم یک استثنا در قانون معروف اسلامی است که می گوید به هنگام حمله به دشمن نباید درختان را قطع کرد، و حیوانات را کشت ، و زراعتها را آتش زد، این تنها مربوط به موردی بوده است که برای بیرون کشیدن دشمن از قلعه ، و یا فراهم ساختن میدان جنگ و مانند آن ضرورت داشته ، و در هر قانون کلی استثنائات جزئی ضروری غالبا وجود دارد، همانگونه که اصل کلی بر نخوردن گوشت مردار است ، ولی به هنگام اجبار و اضطرار ((اکل میته)) مجاز است .
جمله ((و لیخزی الفاسقین)) (تا فاسقان را خوار و رسوا کند) نشان می دهد که لااقل یکی از اهداف این کار خوار نمودن دشمن و در هم شکستن روحیه آنها بوده است . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 497
نکته ها:
1 - لشکرهای نامرئی خدا!
در حالی که اهل دنیا برای کسب پیروزی بر نیروهای ظاهری و مادی خویش تکیه می کنند، تکیه گاه خداپرستان ارزشهای معنوی و امدادهای الهی آنها است که نمونه ای از آن را در داستان شکست ((بنی نضیر)) و بیرون راندن آنها از مدینه در آیات فوق ملاحظه کردیم .
در این آیات خواندیم که یکی از عوامل مؤ ثر پیروزی همان ترس و وحشتی بود که خدا بر دلهای آنها افکند تا آنجا که خانه های خود را با دست خود ویران می کردند، و حاضر شدند از اموال خود چشم بپوشند و از آن دیار بیرون روند.
نظیر این معنی چند بار در آیات قرآن مجید آمده است از جمله در داستان گروه دیگری از یهود بنام ((بنی قریظه)) که مسلمانان بعد از جنگ احزاب در یک درگیری شدید با آنها روبرو شدند نیز آمده است ، می فرماید: و انزل الذین ظاهروهم من اهل الکتاب من صیاصیهم و قذف فی قلوبهم الرعب فریقا تقتلون و تاسرون فریقا: ((خداوند گروهی از اهل کتاب را که

از مشرکان عرب حمایت کردند از دژهای محکمشان فرود آورد، و در دلهای آنها ترس و وحشت افکند، تا آنجا که گروهی را به قتل رساندید و گروهی را اسیر کردید)) (احزاب 26).
همین معنی در داستان جنگ بدر نیز آمده است که می گوید: ساءلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب : ((من به زودی در دلهای کافران وحشت می افکنم)).
قسمتی از این وحشت که حکم یک لشکر نامرئی الهی را دارد طبیعی است هر چند قسمتی از آن اسرارآمیز است و روابط آن با وسائل عادی بر ما مکشوف تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 498
نیست ، آنچه طبیعی است اینکه مؤ منان در هر حال خود را پیروز می دادند خواه کشته و شهید شوند و خواه دشمن را در هم بکوبند، و کسی که منطقش این است ترس و وحشتی به خود راه نمی دهد، بلکه چنین انسان اعجوبه ای برای دشمنش وحشت انگیز است ، همانگونه که در دنیای امروز نیز کشورهای بزرگی را می بینیم که با داشتن پیشرفته ترین سلاحها، و بزرگترین ارتشها، از گروهی اندک مؤ منان راستین ستیزه جوی وحشت دارند، و دائما می کوشند با آنها درگیر نشوند.
در حدیثی از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم که فرمود: نصرت بالرعب مسیرة شهر!: ((من از جانب خدا به وسیله ترس و وحشت دشمنان یاری شده ام به فاصله یکماه)).
یعنی نه تنها کسانی که در میدان نبرد با من روبرو می شوند وحشت دارند بلکه در نقاطی که دشمن از من یکماه راه فاصله دارد وحشت و اضطراب حاکم است !
در مورد لشکریان حضرت مهدی (عج) نیز می خوانیم که سه لشکر او را یاری می کنند: الملائکة ، و المؤ منون ، و الرعب !: ((فرشتگان و مؤ منان و ترس و وحشت))!.
در حقیقت آنها سعی می کنند از برون ضربه نخورند اما خداوند از درون آنها را متلاشی می کند، و می دانیم ضربه درونی جانکاهتر و جبران ناپذیر است ، چرا که اگر تمام سلاحها و ارتشهای دنیا در اختیار کسی باشد ولی روحیه نبرد نداشته باشد محکوم به شکست و نابودی است . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 499
2 - توطئه های امروز یهود
تاریخ اسلام از همان آغاز با توطئه های آنها آمیخته شده بود و در بسیاری از حوادث دردناک آنها را داخل صحنه یا در پشت صحنه مشاهده می کنیم ، و عجب اینکه آنها به عشق پیامبر موعود به سرزمین حجاز آمدند، ولی بعد از این ظهور بزرگ از دشمنان سرسخت شدند و هم امروز نیز در بیشتر توطئه های ضد اسلامی یهود را در صحنه و یا در پشت صحنه مشاهده می

کنیم ، و این عبرتی است برای صاحبان بصیرت !
و همانگونه که تاریخ پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) نشان می دهد تنها طریق دفع آنان برخورد قاطعانه است ، به خصوص ((صهیونیستها)) که در منطقشان هیچگونه مدارا و عدل و انصاف نیست ، زبانشان زور است ، و جز با زور و قدرت نمی توان با آنها سخن گفت ، ولی با این حال از مؤ منان راستین بیش از هر چیز می ترسند، و اگر مسلمانان امروز همانند یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) از ایمان و استقامت و قاطعیت کافی برخوردار باشند ترس و وحشت آنها بر دلهای این دشمنان خونخوار چیره می شود، و می توان با همین لشکر الهی آنها را از زمینهای اشغال شده بیرون راند و این درسی است که رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) در چهارده قرن قبل به ما داده است . الحشر
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 500
آیه 6-7
آیه و ترجمه
وَ مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلی رَسولِهِ مِنهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ خَیْلٍ وَ لا رِکابٍ وَ لَکِنَّ اللَّهَ یُسلِّطُ رُسلَهُ عَلی مَن یَشاءُ وَ اللَّهُ عَلی کلِّ شیْءٍ قَدِیرٌ(6)
مَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلی رَسولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَی فَللَّهِ وَ لِلرَّسولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتَمَی وَ الْمَسکِینِ وَ ابْنِ السبِیلِ کیْ لا یَکُونَ دُولَةَ بَینَ الاَغْنِیَاءِ مِنکُمْ وَ مَا ءَاتَاکُمُ الرَّسولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نهَاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شدِیدُ الْعِقَابِ(7)
ترجمه :6 - آنچه را خدا به رسولش از آنها (از یهود) بازگرداند چیزی است که شما برای به دست آوردن آن (زحمتی نکشیدید) نه اسبی تاختید و نه شتری ، ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط می سازد، و خدا بر هر چیز قادر است .
7 - آنچه را خداوند از اهل این آبادیها به رسولش بازگرداند از آن خدا، و رسول ، و خویشاوندان او و یتیمان ، و مستمندان ، و در راه ماندگان است ، تا (این اموال عظیم) دست به دست میان ثروتمندان شما نگردد، آنچه را رسول خدا برای تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 501
شما آورده بگیرید و اجرا کنید، و آنچه را از آن نهی کرده خودداری نمائید، و از مخالفت خدا بپرهیزید که خداوند شدیدالعقاب است .
شان نزول :از آنجا که این آیات تکمیلی است بر آیات گذشته که داستان شکست یهود بنی نضیر را بازگو می کرد شاءن نزول آن نیز ادامه همان شاءن نزول است .
توضیح اینکه بعد از بیرون رفتن یهود ((بنی نضیر)) از مدینه ، باغها و زمینهای کشاورزی و خانه ها و قسمتی از اموال آنها در مدینه باقی ماند، جمعی از سران مسلمین خدمت رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله)

رسیدند و طبق آنچه از سنت عصر جاهلیت به خاطر داشتند عرض کردند: برگزیده های این غنیمت ، و یک چهارم آنرا برگیر و بقیه را به ما واگذار، تا در میان خود تقسیم کنیم ! آیات فوق نازل شد و با صراحت گفت : چون برای این غنائم ، جنگی نشده و مسلمانان زحمتی نکشیده اند تمام آن تعلق به رسول الله (رئیس حکومت اسلامی) دارد (و او هر گونه صلاح بداند تقسیم می کند و چنانکه بعدا خواهیم دید پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) این اموال را در میان مهاجرین که دسته ای آنها در سرزمین مدینه از مال دنیا تهی بود و تعداد کمی از انصار که نیاز شدیدی داشتند تقسیم کرد).

تفسیر:حکم غنائمی که بدون جنگ به دست می آید

این آیات چنانکه گفتیم حکم غنائم بنی نضیر را بیان می کند، و در عین حال روشنگر یک قانون کلی در زمینه تمام غنائمی است که بدون دردسر و زحمت

و رنج عائد جامعه اسلامی می شود که در فقه اسلامی به عنوان ((فیی ء)) یاد شده است .

می فرماید: ((آنچه را خداوند به رسولش از آنها باز گرداند، چیزی است که شما برای تحصیل آن نه اسبی تاختید، و نه شتری)) (و ما افاء الله علی رسوله منهم فما اوجفتم علیه من خیل و لا رکاب).

((افاء)) از ماده ((فیی ء)) در اصل به معنی ((رجوع و بازگشت)) است ، و اینکه بر این دسته از غنائم ((فیی ء)) (بر وزن شی ء) اطلاق شده شاید به خاطر آن است که خداوند تمام مواهب این جهان را در اصل برای مؤ منان ، و قبل از همه برای پیغمبر گرامیش که اشرف کائنات و خلاصه موجودات است آفریده ، و افراد غیر مؤ من و گنهکار در حقیقت غاصبان این اموالند (هر چند بر حسب قوانین شرعی یا عرفی مالک محسوب شوند) هنگامی که این اموال به حاصبان حقیقی باز می گردد شایسته عنوان ((فیی ء)) است .

((اوجفتم)) از ماده ((ایجاف)) به معنی راندن سریع است که معمولا در جنگها اتفاق می افتد.

((خیل)) به معنی اسبها است (جمعی است که مفرد از جنس خود ندارد)

((رکاب)) از ماده ((رکوب)) معمولا به معنی شتران سواری می آید.

هدف از مجموع جمله این است که در تمام مواردی که برای به دست آوردن غنیمت هیچ جنگی رخ ندهد غنائم در میان جنگجویان تقسیم نخواهد شد، و به طور کامل در اختیار رئیس مسلمین قرار می گیرد، او هم با صلاحدید خود در مصارفی که در آیه بعد می آید مصرف می کند.

سپس می افزاید: چنان نیست که پیروزیها همیشه نتیجه جنگهای شما

باشد، ((ولی خداوند رسولان خود را بر هر کس بخواهد مسلط می سازد، و خداوند بر همه چیز تواناست)) (و لکن الله یسلط رسله علی من یشاء و الله علی کل شی ء قدیر).
آری پیروزی بر دشمن سرسخت و نیرومندی همچون یهود بنی نضیر با امدادهای غیبی خداوند صورت گرفت ، تا بدانید خداوند بر همه چیز قادر است ، و می تواند در یک چشم بر همزدن قومی نیرومند را زبون سازد، و گروهی اندک را بر آنها مسلط کند، و تمام امکانات را از گروه اول به گروه دوم منتقل نماید.
اینجاست که مسلمانان می توانند در چنین میدانهائی هم درس معرفة الله بیاموزند، و هم نشانه های حقانیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را ببینند، و هم برنامه اخلاص و اتکاء به ذات پاک خدا را در تمام مسیر راهشان یاد گیرند.
در اینجا سؤ الی مطرح می شود و آن اینکه غنائم یهود بنی نضیر بدون جنگ در اختیار مسلمانان قرار نگرفت بلکه لشکرکشی کردند و قلعه های یهود را در حلقه محاصره قرار دادند، و حتی گفته می شود درگیری مسلحانه محدودی نیز رخ داد.
در پاسخ می گوئیم قلعه های بنی نضیر چنانکه گفته اند فاصله چندانی از مدینه نداشت (بعضی از مفسران فاصله را دو میل ، کمتر از 4 کیلومتر، ذکر کرده اند) و مسلمانان پیاده به سوی قلعه ها آمدند، بنابراین زحمتی متحمل نشدند تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 504
اما وقوع درگیری مسلحانه از نظر تاریخی ثابت نیست ، محاصره نیز چندان به طول نیانجامید، بنابراین می توان گفت در حقیقت چیزی که بتوان نام آن را نبرد گذاشت رخ نداد و خونی بر زمین ریخته نشد.
آیه بعد مصرف ((فیی ء)) را که در آیه قبل آمده است به وضوح بیان می کند و به صورت یک قاعده کلی می فرماید: ((آنچه را خداوند از اهل این آبادیها به رسولش بازگردانده است از آن خدا، و رسول ، و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و در راه ماندگان است)) (و ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل).
یعنی این همانند غنائم جنگهای مسلحانه نیست که تنها یک پنجم آن در اختیار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و سایر نیازمندان قرار گیرد، و چهار پنجم از آن جنگجویان باشد.
و نیز اگر در آیه قبل گفته شد که تمام آن متعلق به رسول خدا است مفهومش این نیست که تمام آن را در مصارف شخصی مصرف می کند، بلکه چون رئیس حکومت اسلامی ، و مخصوصا مدافع و حافظ حقوق نیازمندان است قسمت عمده را در مورد آنها صرف می کند.

در این آیه به طور کلی شش مصرف برای ((فیی ء)) ذکر شده :
1 - سهم خداوند، بدیهی است خداوند مالک همه چیز است ، و در عین حال به هیچ چیز نیازمند نیست ، و این یکنوع نسبت تشریفی است تا گروه های دیگر که بعد از آن ذکر شده اند هیچ نوع احساس حقارت نکنند و سهم خود را همردیف سهم خدا محسوب دارند، و ذره ای از شخصیت آنها در افکار عمومی تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 505
کاسته شود.
2 - سهم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) است که طبعا نیازمندیهای شخصی او و سپس نیازمندیهای مقامی او و انتظاراتی را که مردم از او دارند تاءمین می کند.
3 - سهم ذوی القربی است که بدون شک در اینجا منظور خویشاوندان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و بنی هاشم است که از گرفتن زکات که جزء اموال عمومی مسلمین است محرومند.
و اصولا معنی ندارد که منظور خویشاوندان عموم مردم باشد چرا که در این صورت همه مسلمانان را بدون استثناء شامل می شود، زیرا همه مردم خویشاوندان یکدیگرند.
در اینکه آیا در ذوی القربی نیاز و فقر شرط است یا نه در میان مفسران گفتگو است هر چند با قرائنی که در پایان این آیه و آیه بعد است شرط بودن آن صحیحتر به نظر می رسد.
4 و 5 و 6 - سهم یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان است ، در اینکه این سه گروه تنها از بنی هاشم باید باشند، یا عموم یتیمان و مستمندان و ابن السبیل ها را شامل می شود؟ در میان مفسران گفتگو است .
عموم فقهای اهل سنت و مفسران آنها معتقدند که این مساءله تعمیم دارد در حالی که روایاتی که از طریق اهل بیت (علیهم السلام) رسیده است در این زمینه مختلف می باشد، از بعضی استفاده می شود که این سه سهم نیز مخصوص یتیمان و مستمندان و ابن السبیل بنی هاشم است ، در حالی که در بعضی از روایات تصریح شده که این تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 506
حکم عمومیت دارد از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده که فرمود: کان ابی یقول لنا سهم رسول الله و سهم ذی القربی ، و نحن شرکاء الناس فیما بقی : ((سهم رسول خدا و ذی القربی از آن ما است ، و ما در باقیمانده این سهام با مردم شریکیم)).
آیه 8 و 9 همین سوره که توضیحی است برای این آیه نیز گواهی می دهد که این سهم مخصوص بنی هاشم نیست ، زیرا در آن سخن از عموم فقرای مهاجرین و انصار است .
علاوه بر این مفسران نقل کرده اند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) بعد

از ماجرای ((بنی نضیر)) اموالی را که از آنها باقی مانده بود در میان ((مهاجران)) که عموما در شرایط سختی در مدینه زندگی می کردند و سه نفر از طایفه انصار که سخت نیازمند بودند تقسیم کرد، و این دلیل بر عمومیت مفهوم آیه است ، و اگر بعضی از روایات با آن سازگار نباشد باید ظاهر قرآن را ترجیح داد.
سپس به فلسفه این تقسیم حساب شده پرداخته ، می افزاید: ((این به خاطر آن است که این اموال عظیم دست به دست میان ثروتمندان شما نگردد، و نیازمندان از آن محروم نشوند))! (لکیلا یکون دولة بین الاغنیاء منکم).
جمعی از مفسران برای این جمله مخصوصا شاءن نزولی ذکر کرده اند که

قبلا نیز اجمالا به آن اشاره شد، و آن اینکه بعد از ماجرای بنی نضیر جمعی از رؤ سای مسلمین خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمدند و عرض کردند: برگزیده خود، و یک چهارم از این غنائم را برگیر، و بقیه را در اختیار ما بگذار، تا در میان خود تقسیم کنیم ، آنگونه که در زمان جاهلیت قبل از اسلام بود! آیه فوق نازل شد و به آنها اخطار کرد: نباید این اموال دست به دست میان اغنیا بگردد!
این آیه یک اصل اساسی را در اقتصاد اسلامی بازگو می کند و آن اینکه جهت گیری اقتصاد اسلامی چنین است که در عین احترام به مالکیت خصوصی برنامه را طوری تنظیم کرده که اموال و ثروتها متمرکز در دست گروهی محدود نشود که پیوسته در میان آنها دست به دست بگردد.
البته این به آن معنی نیست که ما پیش خود قوانین وضع کنیم و ثروتها را از گروهی بگیریم و به گروه دیگری بدهیم ، بلکه منظور این است که اگر مقررات اسلامی در زمینه تحصیل ثروت و همچنین مالیاتهائی همچون خمس و زکات و خراج و غیر آن و احکام بیت المال و انفال درست پیاده شود خود به خود چنین نتیجه ای را خواهد داد که در عین احترام به تلاشهای فردی مصالح جمع تاءمین خواهد شد، و از دو قطبی شدن جامعه (اقلیتی ثروتمند و اکثریتی فقیر) جلوگیری می کند.
و در پایان آیه می فرماید: ((آنچه را رسول خدا برای شما آورده است بگیرید، و اجرا کنید، و آنچه را از آن نهی کرده از آن خودداری نمائید و تقوای الهی را پیشه کنید که خداوند شدیدالعقاب است)) (و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا و اتقوا الله ان الله شدید العقاب).
این جمله هر چند در ماجرای غنائم بنی نضیر نازل شده ، ولی محتوای آن یک حکم عمومی در تمام زمینه ها و برنامه های زندگی مسلمانها است ، و سند روشنی است برای حجت بودن سنت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله).

بر طبق این اصل همه مسلمانان موظفند اوامر و نواهی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را به گوش جان بشنوند و اطاعت کنند، خواه در زمینه مسائل مربوط به حکومت اسلامی باشد، یا مسائل اقتصادی ، و یا عبادی ، و غیر آن ، به خصوص اینکه در ذیل آیه کسانی را که مخالفت کنند به عذاب شدید تهدید کرده است .
نکته :
1 - مصرف ((فیی ء)) (غنائم بدون جنگ).
اموالی که تحت عنوان ((فیی ء)) در اختیار رسول الله (صلی اللّه علیه و آله) به عنوان رهبر حکومت اسلامی قرار می گرفت اموال فراوانی بود که شامل کلیه اموالی می شد که از غیر طریق جنگ در اختیار مسلمین واقع می شد، این اموال می توانست نقش مهمی در تعدیل ثروت در محیط اسلامی ایفا کند، چرا که برخلاف سنت جاهلی هرگز در میان ثروتمندان اقوام و قبائل تقسیم نمی شد، بلکه مستقیما در اختیار رهبر مسلمانان بود، و او نیز با توجه به اولویتها آنرا تقسیم می کرد.
و چنانکه در بحث انفال گفته ایم ((فیی ء)) بخشی از انفال است بخش دیگر آن تمام اموالی است که مالک مشخص ندارد که شرح آن در فقه اسلامی آمده و بالغ بر دوازده موضوع می شود، و به این ترتیب حجم بیشتری از مواهب الهی از این طریق در اختیار حکومت اسلامی ، و سپس در اختیار نیازمندان قرار می گیرد. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 509
از آنچه گفتیم این نکته روشن می شود که در میان آیه اول و دوم که در بالا ذکر کردیم تضادی وجود ندارد، هر چند آیه اول ظاهرا ((فی ء)) را در اختیار شخص پیامبر می گذارد و در آیه دوم مصارف ششگانه ای برای آن ذکر می کند، زیرا این مصارف ششگانه ذکر اولویتهائی است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در مورد اموالی که در اختیار دارد باید رعایت کند، و به تعبیر دیگر پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) اینهمه ثروت را برای شخص خودش نمی خواهد بلکه به عنوان رهبر و رئیس حکومت اسلامی در هر موردی لازم است صرف می کند.
این نکته نیز قابل توجه است که این حق بعد از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) به امامان معصوم (علیهم السلام) و بعد از آنها به نواب آنها یعنی مجتهدان جامع الشرایط می رسد، چرا که احکام اسلام تعطیل بردار نیست ، و حکومت اسلامی از مهمترین مسائلی است که مسلمانان با آن سر و کار دارند و قسمتی از پایه های این حکومت بر مسائل اقتصادی نهاده شده است و بخشی از مسائل اقتصادی اصیل اسلامی همینها است .
2 - پاسخ به یک سؤ ال
در اینجا ممکن است این سؤ ال مطرح شود که چگونه خداوند دستور می دهد که همه مردم بدون استثنا آنچه را پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) می

گوید بی قید و شرط بپذیرند؟!
ولی با توجه به اینکه ما پیامبر را معصوم می دانیم ، و این حق فقط برای او و جانشینان معصوم او است پاسخ سؤ ال روشن می شود. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 510
جالب توجه اینکه در روایات زیادی به این مساءله اشاره شده است که اگر خداوند چنین اختیاراتی را به پیامبرش داده به خاطر آن است که او را کاملا آزموده و خلق عظیم و اخلاق فوق العاده دارد که چنین حقی را به او تفویض فرموده است .
3 - داستان غم انگیز فدک :
((فدک)) یکی از دهکده های آباد اطراف مدینه در حدود 140 کیلومتری نزدیک خیبر بود که در سال هفتم هجرت که قلعه های خیبر یکی پس از دیگری در برابر رزمندگان اسلام سقوط کرد و قدرت مرکزی یهود در هم شکست ساکنان فدک از در صلح و تسلیم در برابر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در آمدند و نیمی از زمین و باغهای خود را به آن حضرت واگذار کردند، و نیم دیگری را برای خود نگه داشتند و در عین حال کشاورزی سهم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) را نیز بر عهده گرفتند و در برابر زحماتشان حقی از آن می بردند.
با توجه به آیه ((فیی ء)) در این سوره ، این زمین مخصوص پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) بود و می توانست در مورد خودش یا مصارف دیگری که در آیه 7 همین سوره اشاره شده مصرف کند، لذا پیامبر آن را به دخترش فاطمه ((علیها سلام الله)) بخشید، و این سخنی است که بسیاری از مورخان و مفسران شیعه و اهل سنت به آن تصریح کرده اند، از جمله در ((تفسیر در المنثور)) از ابن عباس نقل شده هنگامی که آیه ((و آت ذا القربی حقه)) (روم 38) نازل شد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فدک را به فاطمه بخشید (اقطع رسول الله فاطمة فدکا). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 511
و در کتاب ((کنزالعمال)) که در حاشیه مسند احمد آمده در مساءله صله رحم از ((ابو سعید خدری)) نقل شده هنگامی که آیه فوق نازل شد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) فاطمه (علیه السلام) را خواست و فرمود: یا فاطمه لک فدک : ((ای فاطمه ! فدک از آن تو است)).
حاکم نیشابوری نیز در تاریخش همین معنی را آورده است .
ابن ابی الحدید نیز در شرح نهج البلاغه داستان فدک را به طور مشروح ذکر کرده و همچنین کتب فراوان دیگر.
ولی بعد از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) کسانی که وجود این قدرت اقتصادی را در دست همسر علی (علیه السلام) مزاحم قدرت سیاسی خود می دیدند و تصمیم داشتند یاران علی (علیه السلام) را از هر نظر

منزوی کنند به بهانه حدیث مجعول ((نحن معاشر الانبیاء لا نورث)) آن را مصادره کردند، و با اینکه فاطمه (علیه السلام) رسما متصرف آن بود و کسی از ((ذوالید)) مطالبه شاهد و بینه نمی کند از او شاهد خواستند، حضرت (علیه السلام) نیز اقامه شهود کرد که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) شخصا فدک را به او بخشیده ، اما با اینهمه اعتنا نکردند، در دورانهای بعد هر یک از خلفا که می خواستند تمایلی به اهل بیت نشان دهند فدک را به آنها باز می گرداندند، اما چیزی نمی گذشت که دیگری آن را مجددا مصادره می کرد! و این عمل بارها در زمان خلفای ((بنی امیه)) و ((بنی عباس)) تکرار شد.
داستان فدک و حوادث گوناگونی که در رابطه با آن در صدر اسلام و دورانهای بعد روی داد از دردناکترین و غم انگیزترین و در عین حال عبرت انگیزترین فرازهای تاریخ اسلام است که مستقلا باید مورد بحث و بررسی دقیق قرار گیرد تا از حوادث مختلف تاریخ اسلام پرده بردارد. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 512
قابل توجه اینکه محدث اهل سنت مسلم بن حجاج نیشابوری در کتاب معروفش ((صحیح مسلم)) داستان مطالبه فاطمه (علیه السلام) فدک را از خلیفه اول مشروحا آورده و از عایشه نقل می کند که بعد از امتناع خلیفه از تحویل دادن فدک فاطمه (علیه السلام) از او قهر کرد و تا هنگام وفات یک کلمه با او سخن نگفت (صحیح مسلم جلد 3 صفحه 1380 حدیث 52 از کتاب الجهاد). الحشر
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 513
آیه 8-10
آیه و ترجمه
لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَرِهِمْ وَ أَمْوَلِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضلاً مِّنَ اللَّهِ وَ رِضوَناً وَ يَنصرُونَ اللَّهَ وَ رَسولَهُ أُولَئک هُمُ الصدِقُونَ(8)
وَ الَّذِينَ تَبَوَّءُو الدَّارَ وَ الايمَنَ مِن قَبْلِهِمْ يحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيهِمْ وَ لا يجِدُونَ فى صدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَ يُؤْثِرُونَ عَلى أَنفُسِهِمْ وَ لَوْ كانَ بهِمْ خَصاصةٌ وَ مَن يُوقَ شحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئک هُمُ الْمُفْلِحُونَ(9)
وَ الَّذِينَ جَاءُو مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لاخْوَنِنَا الَّذِينَ سبَقُونَا بِالايمَنِ وَ لا تجْعَلْ فى قُلُوبِنَا غِلاًّ لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّک رَءُوفٌ رَّحِيمٌ(10)
ترجمه :8 - این اموال برای مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند، آنها فضل الهی و رضای او را می طلبند، و خدا و رسولش را یاری می کنند، تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 514
و آنها راستگویانند.
9 - و برای کسانی که در ((دارالهجرة)) (سرزمین مدینه) و در خانه ایمان ، قبل از مهاجران ، مسکن گزیدند، آنها کسانی را که به سویشان هجرت

کنند دوست می دارند و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی کنند، و آنها را بر خود مقدم می دارند هر چند شدیدا فقیر باشند، کسانی که خداوند آنها را از بخل و حرص نفس خویش بازداشته رستگارند.
10 - و کسانی که بعد از آنها آمدند و می گویند: پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دلهایمان حسد و کینه ای نسبت به مؤ منان قرار مده ، پروردگارا! تو مهربان و رحیمی .
تفسیر :سه گروه مهاجران و انصار و تابعان و صفات برجسته هر کدام
این آیات ادامه بحث آیات گذشته پیرامون مصارف ششگانه ((فیی ء)) (اموال و غنائمی که از غیر طریق جنگ عائد مسلمین می شود) می باشد، و در حقیقت تفسیری برای یتیمان و مسکینها و ابن السبیل ها و بیش از همه تفسیر ((ابن السبیل)) است ، چرا که بیشترین رقم مسلمانان مهاجر را در آن روز آنها تشکیل می دادند که در وطن و بلاد خود مسکین نبودند اما به خاطر مهاجرت تهیدست شده بودند.
می فرماید: ((این اموال برای مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند)) (للفقراء المهاجرین الذین اخرجوا من دیارهم و اموالهم).
((آنها فضل خداوند و رضای او را می طلبند و خدا و رسولش را یاری می کنند و آنها راستگویانند)) (یبتغون فضلا من الله و رضوانا و ینصرون الله و رسوله تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 515
اولئک هم الصادقون).
در اینجا سه وصف مهم برای مهاجران نخستین بیان کرده که در ((اخلاص)) و ((جهاد)) و ((صدق)) خلاصه می شود.
نخست مساءله ((ابتغاء فضل خدا و رضای او)) را مطرح می کند که بیانگر این واقعیت است که هجرت آنها نه برای دنیا و هوای نفس ، بلکه برای جلب خشنودی پروردگار و ثواب او بوده است .
بنابراین ((فضل)) در اینجا به معنی ((ثواب)) است ، و ((رضوان)) همان خشنودی پروردگار است که مرحله والاتری از تمنای ثواب می باشد، همانگونه که در آیات متعددی از قرآن نیز به همین معنی آمده ، از جمله در آیه 29 سوره فتح در آنجا که اصحاب رسول الله را با این عبارت توصیف می کند تراهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا: ((آنها را پیوسته در حال رکوع و سجود می بینی در حالی که فضل خدا و رضای او را می طلبند)).
حتی تعبیر به ((فضل)) ممکن است اشاره به این نکته باشد که آنها اعمالشان را ناچیزتر از آن می دادند که استحقاق ثوابی بیاورد بلکه ثواب را یک انعام الهی می شمرند!

جمعی از مفسران ((فضل)) را در اینجا به معنی رزق و روزی دنیا تفسیر کرده اند چرا که در بعضی از آیات دیگر قرآن نیز به همین معنی آمده ، ولی با توجه به اینکه مقام ، مقام بیان اخلاص مهاجران است این معنی مناسب نیست ، بلکه مناسب همان پاداش الهی است .
البته این احتمال بعید نیست که فضل اشاره به نعمتهای جسمانی بهشت باشد و رضوان به نعمتهای معنوی و روحانی ولی هر چه هست مربوط به آخرت است نه دنیا.
دیگر اینکه آنها پیوسته در خدمت آئین حق و یاری رسول او هستند و لحظه ای از جهاد در این راه دست بر نمی دارند. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 516
(توجه داشته باشید جمله ((ینصرون)) فعل مضارع و دلیل بر استمرار است).
به این ترتیب آنها اهل سخن و ادعا نیستند، بلکه ایمان خود را با جهاد مستمر ثابت کرده اند.
و در سومین مرحله آنها را به صدق و راستی توصیف کرده که با توجه به گستردگی مفهوم این تعبیر، صداقت آنها را در همه چیز منعکس می کند، هم در دعوی ایمان صادقند، هم در ادعای محبت به رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله)، و هم در زمینه طرفداری از آئین حق .
ناگفته پیداست که این اوصاف برای یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) در زمان نزول این آیات است ، ولی می دانیم که در میان آنها افرادی بودند که بعدا تغییر مسیر دادند و خود را از افتخارات بزرگ این آیه محروم ساختند، همانند کسانی که آتش جنگ ((جمل)) را در بصره و ((صفین)) را در شام روشن ساختند، و در برابر خلیفه رسول الله که به اتفاق مسلمین لازم الاطاعه بود قیام کردند، و خونهای هزاران نفر مسلمان را بر خاک ریختند، افراد دیگری مانند آنها.
در آیه بعد به یکی دیگر از مصارف این اموال پرداخته و در ضمن آن توصیف بسیار جالب و بلیغی درباره طایفه انصار می کند، و بحثی را که در آیه قبل درباره مهاجران بود با آن تکمیل نموده ، می فرماید: ((و کسانی که در دارالهجره (سرزمین مدینه) و در خانه ایمان قبل از مهاجران مسکن گزیدند)) (و الذین تبؤ ا الدار و الایمان من قبلهم).
قابل توجه اینکه ((تبؤ ا)) از ماده ((بواء)) (بر وزن دواء) در اصل به معنی مساوات اجزاء مکان است ، و به تعبیر دیگر صاف و مرتب کردن یک مکان تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 517
را ((بواء)) می گویند، این تعبیر کنایه لطیفی است از این معنی که جمعیت انصار مدینه قبل از آنکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و مهاجران وارد این شهر شوند زمینه های هجرت را فراهم کردند، و همانگونه که تاریخ می

گوید آنها دو بار در عقبه (گردنه ای نزدیک مکه) آمده ، و مخفیانه با پیامبر خدا (صلی اللّه علیه و آله) بیعت کردند، و به صورت مبلغانی به سوی مدینه بازگشتند، و حتی یکی از مسلمانان مکه را بنام ((مصعب بن عمیر)) به عنوان مبلغ همراه خود به مدینه آوردند تا افکار عمومی را برای هجرت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آماده سازند.
بنابراین نه تنها خانه های ظاهری را آماده پذیرائی مهاجران کردند که خانه دل و جان و محیط شهر خود را تا آنجا که می توانستند آماده ساختند.
تعبیر ((من قبلهم)) نشان می دهد که اینها همه قبل از هجرت مسلمانان مکه بوده است ، و مهم همین است .
مطابق این تفسیر انصار مدینه نیز جزء مستحقین این اموال بودند، و این منافات با آنچه از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله) نقل شده است که تنها به دو یا سه نفر از طایفه انصار از اموال بنی نضیر بخشید، ندارد، زیرا ممکن است در میان انصار افراد مسکین و فقیر غیر از آن چند نفر نبوده ، در حالی که شرط قبول این اموال فقر و نیاز بوده است ، به عکس مهاجرین که اگر هم مصداق فقیر نبوده اند مصداق ((ابن السبیل)) محسوب می شدند.
سپس به سه توصیف دیگر که بیانگر کل روحیات انصار می باشد پرداخته ، چنین می گوید:
((آنها چنان هستند که هر مسلمانی را به سوی آنها هجرت کند دوست دارند)) (یحبون من هاجر الیهم). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 518
و در این زمینه تفاوتی میان مسلمانان از نظر آنها نیست ، بلکه مهم نزد آنان مساءله ایمان و هجرت است ، و این دوست داشتن یک ویژگی مستمر آنها محسوب می شود.
((دیگر اینکه آنها در درون سینه های خود نیازی نسبت به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی کنند)) (و لا یجدون فی صدورهم حاجة مما اوتوا).
نه چشم داشتی به غنائمی که به آنها داده شده است دارند، و نه نسبت به آنها حسد می ورزند و نه حتی در درون دل احساس نیاز به آنچه به آنها اعطا شده می کنند، و اصلا این امور به خیال آنها نمی گذرد، و این نهایت بلند نظری و بزرگواری انصار را نشان می دهد.
و در مرحله سوم می افزاید: ((آنها مهاجران را بر خود مقدم می دارند هر چند شدیدا فقیر باشند)) (و یؤ ثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة).
و به این ترتیب ((محبت)) و ((بلندنظری)) و ((ایثار)) سه ویژگی پُرافتخار آنها است .
مفسران در شاءن نزول این آیه داستانهای متعددی نقل کرده اند، ((ابن عباس)) می گوید، پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله) روز پیروزی بر یهود بنی نضیر به انصار فرمود: ((اگر مایل هستید اموال و خانه

هایتان را با مهاجران تقسیم کنید، و در این غنائم با آنها شریک شوید، و اگر می خواهید اموال و خانه هایتان از آن شما باشد و از این غنائم چیزی به شما داده نشود))؟! تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 519
انصار گفتند: هم اموال و خانه هایمان را با آنها تقسیم می کنیم ، و هم چشم داشتی به غنائم نداریم ، و مهاجران را بر خود مقدم می شمریم ، آیه فوق نازل شد و این روحیه عالی آنها را ستود.
در حدیث دیگری می خوانیم : کسی خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمد و عرض کرد: گرسنه ام ، پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله) دستور داد از منزل غذائی برای او بیاورند، ولی در منزل حضرت غذا نبود، فرمود: چه کسی امشب این مرد را میهمان می کند؟ مردی از انصار اعلام آمادگی کرد، و او را به منزل خویش برد، اما جز مقدار کمی غذا برای کودکان خود چیزی نداشت ، سفارش کرد غذا را برای میهمان بیاورید، و چراغ را خاموش کرد و به همسرش گفت : کودکان را هرگونه ممکن است چاره کن تا خواب روند، سپس زن و مرد بر سر سفره نشستند و بی آنکه چیزی از غذا در دهان بگذارند دهان خود را تکان می دادند، میهمان گمان کرد آنها نیز همراه او غذا می خورند، و به مقدار کافی خورد و سیر شد، و آنها شب گرسنه خوابیدند، صبح خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آمدند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نگاهی به آنها کرد و تبسمی فرمود (و بی آنکه آنها سخنی بگویند) آیه فوق را تلاوت کرد و ایثار آنها را ستود.
در روایاتی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) رسیده می خوانیم : میزبان علی (علیه السلام) و کودکان فرزندان او، و کسی که کودکان را گرسنه خواباند بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیه السلام) بود.
باید توجه داشت که داستان اول ممکن است شاءن نزول آیه باشد، ولی دومی نوعی تطبیق پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) است که در مورد این میهمانی ایثارگرانه آیه را تلاوت فرمود، بنابراین نزول آیات در مورد انصار منافاتی با میزبان بودن علی (علیه السلام) ندارد. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 520
بعضی نیز نوشته اند این آیه در مورد جنگجویان احد نازل شده که هفت نفر از آنها سخت تشنه و مجروح بودند، کسی آبی به مقدار نوشیدن یکنفر آورد و سراغ هر یک رفت به دیگری حواله داد، و او را بر خود مقدم شمرد، و سرانجام همگی تشنه جان سپردند و خداوند این ایثارگری آنها را ستود.
ولی روشن است که این آیه در داستان ((بنی نضیر)) نازل شده ، اما به خاطر عمومیت مفهوم آن قابل تطبیق بر موارد مشابه است .
و در پایان آیه برای تاءکید بیشتر روی این اوصاف کریمه ، و بیان نتیجه آن می افزاید: ((و کسانی که خداوند آنها را از بخل و حرص نفس خویش بازداشته ، رستگارانند)) (و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون).

((شح)) چنانکه ((راغب)) در ((مفردات)) می گوید به معنی بخل تواءم با حرص است که به صورت عادت در آید.
((یوق)) از ماده ((وقایة)) گرچه به صورت فعل مجهول است اما پیداست که فاعل آن در اینجا خدا است ، یعنی هر کس خداوند او را از این صفت مذموم نگاهداری کند رستگار است .
در حدیثی می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) به یکی از اصحاب خود فرمود: اتدری ما الشحیح : ((آیا میدانی شحیح کیست))؟!
او در جواب عرض می کند: هو البخیل : ((منظور بخیل است)).
امام فرمود: الشح اشد من البخل ، ان البخیل یبخل بما فی یده ، و الشحیح یشح بما فی ایدی الناس و علی ما فی یده ، حتی لایری فی ایدی الناس شیئا الاتمنی ان یکون له بالحل و الحرام ، و لایقنع بما رزقه الله عز و جل !:
((شح از بخل شدیدتر است ، ((بخیل)) کسی است که در مورد آنچه دارد

بخل می ورزد، ولی ((شحیح)) هم نسبت به آنچه در دست مردم است بخل می ورزد و هم آنچه خود در اختیار دارد، تا آنجا که هر چه را در دست مردم ببیند آرزو می کند آنرا به چنگ آورد، خواه از طریق حلال باشد یا حرام و هرگز قانع به آنچه خداوند به او روزی داده نیست)).
در حدیث دیگری می خوانیم : لایجتمع الشح و الایمان فی قلب رجل مسلم !، و لایجتمع غبار فی سبیل الله و دخان جهنم فی جوف رجل مسلم !:
((بخل و حرص و ایمان در قلب مرد مسلمان جمع نمی شود، همانگونه که غبار راه جهاد و دود جهنم در درون یک انسان مجتمع نمی گردد)).
کوتاه سخن اینکه : از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که ترک بخل و حرص انسان را به رستگاری می رساند، در حالی که آلودگی به این صفت مذموم کاخ سعادت انسان را ویران می سازد.
در آخرین آیه مورد بحث سخن از گروه سومی از مسلمین به میان می آورد که با الهام از قرآن مجید در میان ما به عنوان ((تابعین)) معروف شده اند، و بعد از مهاجران و انصار که در آیات قبل سخن از آنها به میان آمد سومین گروه عظیم مسلمین را تشکیل می دهند.
می فرماید: ((و کسانی که بعد از آنها آمدند می گویند: پروردگارا! ما و برادران ما را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دلهایمان حسد و کینه ای نسبت به مؤ منان قرار مده ، پروردگارا! تو مهربان و رحیمی))
(و الذین جاؤ ا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لاتجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤ ف رحیم). تفسیر

گرچه بعضی از مفسران مفهوم این جمله را محدود به کسانی کرده اند که

بعد از پیروزی اسلام و فتح مکه به مسلمانان پیوستند، ولی هیچ دلیلی بر این محدودیت نیست ، بلکه تمام مسلمین را تا دامنه قیامت شامل می شود، و به فرض که آیه ناظر به آن گروه خاص باشد از نظر ملاک و معیار و نتیجه عمومیت دارد، و به این ترتیب آیات سه گانه فوق تمام مسلمین عالم را که در سه عنوان ((مهاجرین)) و ((انصار)) و ((تابعین)) خلاصه می شوند شامل می گردد.
جمله ((و الذین جاؤ ا ...)) ظاهرا عطف بر ((للفقراء المهاجرین)) است و بیانگر این واقعیت می باشد که اموال ((فیی ء)) منحصر به نیازمندان مهاجرین و انصار نیست ، بلکه سایر نیازمندان مسلمین را در طول تاریخ شامل می شود.
این احتمال نیز داده شده که جمله مستقلی باشد (به این ترتیب که و الذین جاؤ ا مبتدا و یقولون خبر است) ولی تفسیر اول با توجه به هماهنگی آن با آیات قبل مناسبتر به نظر می رسد.
قابل توجه اینکه در اینجا نیز اوصاف سه گانه ای برای تابعین ذکر می کند: نخست اینکه آنها به فکر اصلاح خویش و طلب آمرزش و توبه در پیشگاه خداوندند.
دیگر اینکه نسبت به پیشگامان در ایمان همچون برادران بزرگتری می نگرند که از هر نظر مورد احترامند، و برای آنها نیز تقاضای آمرزش از پیشگاه خداوند می کنند.
سوم اینکه آنها می کوشند هر گونه کینه و دشمنی و حسد را از درون دل خود بیرون بریزند، و از خداوند رؤ ف و رحیم در این راه یاری می طلبند، و به این ترتیب ((خودسازی)) و ((احترام به پیشگامان در ایمان)) و ((دوری

و حسد)) از ویژگیهای آنها است .
((غل)) (بر وزن سل) چنانکه قبلا نیز گفته ایم در اصل به معنی نفوذ مخفیانه چیزی است ، و لذا به آب جاری در میان درختان ((غلل)) می گویند، و از آنجا که حسد و عداوت و دشمنی به طرز مرموزی در قلب انسان نفوذ می کند به آن ((غل)) گفته شده ، بنابراین ((غل)) تنها به معنی ((حسد)) نیست بلکه مفهوم وسیعی دارد که بسیاری از صفات مخفی و زشت اخلاقی را شامل می شود.
تعبیر به ((اخوان)) (برادران) و استمداد از خداوند رؤ ف و رحیم در پایان آیه همه حاکی از روح محبت و صفا و برادری است که بر کل جامعه اسلامی باید حاکم باشد و هر کس هر نیکی را می خواهد تنها برای خود نخواهد، بلکه تلاشها و تقاضاها همه به صورت جمعی و برای جمع انجام گیرد، و هر گونه کینه و عداوت و دشمنی و بخل و حرص و حسد از سینه ها شسته شود و این است یک جامعه اسلامی راستین .

نکته :
صحابه در میزان قرآن و تاریخ
در اینجا بعضی از مفسران بدون توجه به اوصافی که برای هر یک از ((مهاجران)) و ((انصار)) و ((تابعین)) در آیات فوق آمده باز اصرار دارند که همه ((صحابه)) را بدون استثنا پاک و منزه بشمرند، و کارهای خلافی که احیانا در زمان خود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) یا بعد از او از بعضی از آنان سر زده با دیده اغماض بنگرند، و هر کس را در صف مهاجران و انصار و تابعین قرار گرفته چشم بسته محترم و مقدس بدانند.
در حالی که آیات فوق پاسخ دندانشکنی به این افراد می دهد، و ضوابط

((مهاجران)) راستین و ((انصار)) و ((تابعین)) را دقیقا معین می کند.
در مهاجران اخلاص ، و جهاد، و صدق را می شمرد.
و در ((انصار)) محبت نسبت به مهاجران ، و ایثار، و پرهیز از هر گونه بخل و حرص را ذکر می کند.
و در ((تابعین)) خودسازی و احترام به پیشگامان در ایمان ، و پرهیز از هر گونه کینه و حسد را بیان می نماید.
با این حال ما چگونه می توانیم کسانی را که فی المثل در جنگ جمل حضور یافتند، و روی امام خود شمشیر کشیدند، نه اخوت اسلامی را رعایت کردند، و نه سینه ها را از غل و کینه و حسد و بخل پاک ساختند، و نه سبقت در ایمان علی (علیه السلام) را محترم شمردند محترم بشمریم و هر گونه انتقاد از آنها را گناه بدانیم و چشم بسته در برابر سخنان این و آن تسلیم شویم ؟!
بنابراین ما در عین احترام به پیشگامان در خط ایمان پرونده اعمال آنها را چه در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله)، و چه در طوفانهای شدیدی که بعد از او در جامعه اسلامی در گرفت ، دقیقا تحت بررسی قرار می دهیم ، و بر اساس معیارهائی که در همین آیات از قرآن دریافته ایم ، درباره آنها قضاوت و داوری می کنیم ، پیوند خود را با آنها که بر سر عهد و پیمان خود باقی ماندند محکم می سازیم ، و از آنها که در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) یا بعد از او رابطه خود را گسستند می بریم ، این است یک منطق صحیح و هماهنگ با حکم قرآن و عقل . الحشر

آیه 11-14
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَرَ إِلى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لاخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَبِ لَئنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَ لا نُطِيعُ فِيكمْ أَحَداً أَبَداً وَ إِن قُوتِلْتُمْ لَنَنصرَنَّكمْ وَ اللَّهُ يَشهَدُ إنهُمْ لَكَذِبُونَ(11)

لَئنْ أخْرِجُواَ لا يخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَ لَئن قُوتِلَوا لا يَنصرُونهُمْ وَ لَئن نَّصرُوهُمْ لَيُوَلّنَّ الاَدْبَرَ ثُمَّ لا يُنصرُونَ(12)
لاَنتُمْ أَشدُّ رَهْبَةً فى صدُورِهِم مِّنَ اللَّهِ ذَلِک بِأَنهُمْ قَوْمٌ لا يَفْقَهُونَ(13)
لا يُقَتِلُونَكمْ جَمِيعاً إلا فى قُرًى محَصنَةٍ أَوْ مِن وَرَاءِ جُدُرِ بَأسهُم بَيْنَهُمْ شدِيدٌ تحْسبُهُمْ جَمِيعاً وَ قُلُوبُهُمْ شتى ذَلِک بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا يَعْقِلُونَ(14) تفسير نمونه جلد 23 صفحه 526
ترجمه :11 - آيا منافقان را نديدى كه پيوسته به برادران كفارشان از اهل كتاب مى گفتند: هرگاه شما را (از وطن) بيرون كنند ما هم با شما خواهيم بود، و سخن هيچكس را درباره شما اطاعت نخواهيم كرد، و اگر با شما پيكار شود ياريتان خواهيم كرد، و خداوند شهادت مى دهد كه آنها دروغگويانند!
12 - اگر آنها را بيرون كنند با آنان بيرون نمى روند، و اگر با آنها پيكار شود ياريشان نخواهند كرد، و اگر ياريشان كنند پشت به ميدان كرده فرار مى كنند، سپس كسى آنها را يارى نمى كند.
13 - وحشت از شما در دلهاى آنها بيش از ترس از خدا است ، اين به خاطر آن است كه آنها گروهى نادانند.
14 - آنها هرگز با شما به صورت دستجمعى نمى جنگند جز در دژهاى محكم يا از پشت ديوارها! پيكارشان در ميان خودشان شديد است (اما در برابر شما ناتوانند) به ظاهرشان مينگرى آنها را متحد مى بينى در حالى كه دلهاى آنها پراكنده است اين به خاطر آن است كه قومى بيعقلند!
شان نزول :بعضى از مفسران شان نزولى براى آيات فوق نقل كرده اند كه خلاصه اش چنين است :
جمعى از منافقان مدينه مانند ((عبد الله بن ابى)) و يارانش مخفيانه كسى را به سراغ يهود ((بنى نضير)) فرستادند و گفتند: شما محكم در جاى خود بايستيد، از خانه هاى خود بيرون نرويد، و دژهاى خود را محكم سازيد، ما دو هزار نفر ياور از قوم خود و ديگران داريم و تا آخرين نفس با شما هستيم ، طايفه بنى قريظه و ساير هم پيمانهاى شما از قبيله غطفان نيز با شما همراهى مى كنند. همين امر سبب شد كه يهود بنى نضير بر مخالفت پيامبر (صلى اللّه عليه و آله) تشويق تفسير نمونه جلد 23 صفحه 527
شوند، اما در اين هنگام يكى از بزرگان ((بنى نضير)) بنام ((سلام))به ((حيى بن اخطب)) كه سرپرست برنامه هاى ((بنى نضير)) بود گفت : اعتنائى به حرف ((عبد الله بن ابى)) نكنيد، او مى خواهد تو را تشويق به جنگ محمد (صلى اللّه عليه و آله) كند، و خودش در خانه بنشيند و شما را تسليم حوادث نمايد ((حيى)) گفت : ما جز دشمنى محمد (صلى اللّه عليه و آله) و پيكار با او چيزى را نمى شناسيم ، ((سلام)) در پاسخ او گفت : به خدا سوگند من مى بينم سرانجام ما را از اين سرزمين بيرون مى كنند،

و اموال و شرف ما بر باد می رود کودکان ما اسیر، و جنگجویان ما کشته می شوند.
آیات فوق سرانجام این ماجرا را بازگو می کند.
بعضی معتقدند این آیات قبل از ماجرای یهود ((بنی نضیر)) نازل شده و حکایت از حوادث آینده این ماجرا می کند، و به همین دلیل آن را از خبرهای غیبی قرآن می شمرند.
لحن آیات که به صورت فعل مضارع ذکر شده گرچه این نظر را تایید می کند ولی پیوند این آیات با آیات پیشین که بعد از ماجرای شکست بنی نضیر و تبعید آنها نازل گردیده نشان می دهد که این آیات نیز بعد از این ماجرا نازل شده و تعبیر به فعل مضارع به عنوان حکایت حال است (دقت کنید).
تفسیر :نقش منافقان در فتنه های یهود
بعد از بیان ماجرای طایفه یهود ((بنی نضیر)) در آیات گذشته ، و شرح تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 528
حال سه گروه از مؤ منان یعنی ((مهاجرین)) و ((انصار)) و ((تابعین)) با ویژگیهای هر کدام ، در آیات مورد بحث به شرح حال گروه دیگری یعنی منافقان و نقش آنها در این ماجرا می پردازد، تا وضع حال همه را در مقایسه با یکدیگر روشنتر سازد، و این روش قرآن است که برای معرفی گروهها آنها را در مقایسه با یکدیگر قرار می دهد.
نخست روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) کرده می فرماید: ((آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به برادران کفارشان از اهل کتاب می گفتند: اگر شما را از وطن بیرون کنند ما هم با شما خواهیم بود، و سخن هیچکس را درباره شما اطاعت نخواهیم کرد، و اگر هم با شما پیکار شود شما را یاری خواهیم کرد)) (الم تر الی الذین نافقوا یقولون لاخوانهم الذین کفروا من اهل الکتاب لئن اخرجتم لنخرجن معکم و لانطیع فیکم احدا ابدا و ان قوتلتم لننصرکم).
و به این ترتیب این گروه از منافقان به طایفه یهود سه مطلب را قول دادند که در همه دروغ می گفتند: نخست اینکه اگر شما را از این سرزمین بیرون رانند ما هم بعد از شما در اینجا نمی مانیم تا جای خالی شما را ببینیم ! دیگر اینکه اگر دستوری بر ضد شما صادر شود از هر کس و هر مقام باشد، نه حالا، هیچوقت اطاعت نمی کنیم !
سوم اینکه اگر پای کارزار به میان آید ما دوش به دوش شما ایستاده ایم ، و در یاری شما هیچگونه تردیدی به خود راه نمی دهیم ! آری اینها قولهائی بود که منافقان قبل از این ماجرا به یهود دادند، ولی حوادث بعد نشان داد که همه دروغ بود.
و به همین دلیل قرآن با صراحت می گوید: ((خداوند شهادت می دهد که آنها دروغگویانند)) (و الله یشهد انهم لکاذبون). تفسیر نمونه جلد 23

چه تعبیر تکان دهنده ای که با انواع تاکیدها همراه است ، ذکر خداوند به عنوان شاهد و گواه ، و آوردن جمله به صورت جمله اسمیه ، و نیز استفاده از ((ان)) و ((لام تاءکید)) همه نشان می دهد که ((دروغ)) و ((نفاق)) چنان به هم آمیخته است که جدائی در میان این دو ممکن نیست ، همیشه منافقان دروغگو بوده اند، و غالبا دروغگویان منافقند.
تعبیر به ((اخوانهم)) (برادرانشان) نشان می دهد که رابطه و پیوند بسیار نزدیکی میان ((منافقان)) و ((کفار)) است ، همانگونه که در آیات قبل روی رابطه اخوت در میان مؤ منان تکیه شده بود با این تفاوت که مؤ منان در اخوت خود صادقند، و لذا از هیچگونه ایثار و فداکاری مضایقه نمی کنند و به عکس منافقان هیچگونه وفاداری و همدردی ندارند، و در سختترین لحظات دست از برادران خود بر می دارند و این است تفاوت اخوت مؤ منان و کافران .
جمله و ((لانطیع فیکم احدا ابدا)) (ما هرگز سخن هیچکس را در مورد شما اطاعت نخواهیم کرد) اشاره به این است که توصیه ها و هشدارها و اخطارهای محمد را در مورد شما کاملا نادیده خواهیم گرفت .
سپس برای توضیح بیشتر درباره دروغگوئی آنها می افزاید: ((اگر یهود را بیرون کنند این منافقان با آنها بیرون نمی روند)) (لئن اخرجوا لایخرجون معهم).
((و اگر با آنها پیکار شود یاریشان نخواهند کرد)) (و لئن قوتلوا لاینصرونهم).
((و به فرض که به گفته خود عمل کنند و به یاریشان برخیزند به زودی پشت به میدان کرده فرار می کنند))! (و لئن نصروهم لیولن الادبار).
((و بعد از آن هرگز یاری نخواهند داشت)) (ثم لاینصرون). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 530
لحن قاطع و کوبنده این آیات لرزه بر اندام هر منافق و مخالفی می افکند، به خصوص اینکه آیه گرچه در مورد خاصی نازل شده ولی به طور مسلم مخصوص آن نیست ، این یک اصل کلی است در رابطه ((منافقان)) با ((سایر دشمنان اسلام)) و همکاری نزدیک آنان با یکدیگر و وعد وعیدهائی که به هم می دهند، و بی پایه بودن تمام این قول و قرارها است .
این امر نه تنها در گذشته تاریخ اسلام رخ داد که امروز هم نمونه های زنده آن را در همکاری منافقان در کشورهای اسلامی با دشمنان اسلام به چشم می بینیم ، و در فردا و فرداها نیز صادق است ، و مسلما اگر مؤ منان راستین به وظائف خود عمل کنند بر آنها پیروز خواهند شد و نقشه هاشان نقش بر آب می گردد.
در آیه بعد به تشریح علت این شکست پرداخته ، می گوید: ((وحشت از

شما در دلهای آنها بیش از خوف از خدا است)) (لانتم اشد رهبة فی صدورهم من الله).
چون از خدا نمی ترسند از همه چیز وحشت دارند، مخصوصا از دشمنان مؤ من و مقاومی چون شما.
((این به خاطر آن است که آنها گروهی نادان هستند)) (ذلک بانهم قوم لایفقهون).
رهبة در اصل به معنی ترسی است که تواءم با اضطراب و پرهیز باشد، و در حقیقت ترس و وحشتی است عمیق و ریشه دار که آثار آن در عمل ظاهر گردد.
گرچه آیه فوق در مورد یهود ((بنی نضیر)) و عوامل شکست آنها در برابر مسلمین نازل شده ولی محتوای آن یک حکم کلی و عمومی است ، چرا که

انسان هرگز دو خوف با هم جمع نمی شود، ترس از خدا، و ترس از ما سوی الله ، زیرا همه چیز مسخر فرمان خدا است ، و هر کس از خدا بترسد و از قدرت او آگاه باشد دلیلی ندارد که از غیر او ترسان باشد، و سرچشمه همه این بدبختیها جهل و نادانی و عدم درک حقیقت توحید است .
اگر مسلمانان امروز به معنی واقعی کلمه ، ((مسلمان)) و ((مؤ من)) و ((موحد)) باشند نه تنها از قدرتهای بزرگ نظامی و صنعتی دنیای امروز به خود وحشتی راه نمی دهند، بلکه آن قدرتها از آنها می ترسند، چنانکه نمونه های زنده آنرا با چشم می بینیم که با آنهمه سلاح و وسائل پیشرفته باز از ملتی کوچک ولی مؤ من و از جان گذشته در وحشتند.
نظیر همین معنی در آیه 151 سوره آل عمران نیز آمده است : سنلقی فی قلوب الذین کفروا الرعب بما اشرکوا بالله ما لم ینزل به سلطانا و ماواهم النار و بئس مثوی الظالمین : ((به زودی در دلهای کافران رعب و وحشت می افکنیم ، چرا که بدون دلیل چیزهائی را برای خدا شریک قرار دادند، و جایگاه آنها آتش است ، و چه بد جایگاهی است قرارگاه ظالمان))!
سپس به بیان نشانه روشنی از این ترس درونی پرداخته ، می افزاید: ((آنها هرگز با شما به صورت دسته جمعی جز در دژهای محکم یا از پشت دیوارها نمی جنگند، و از رویاروئی با شما وحشت دارند)) (لایقاتلونکم جمیعا الا فی قری محصنة او من وراء جدر).
((قری)) جمع ((قریه)) به معنی آبادی است ، اعم از شهر یا روستا، و گاه به معنی انسانهای مجتمع در یک محل نیز آمده است .
((محصنة)) از ماده ((حصن)) (بر وزن جسم) به معنی دژ می باشد، بنابراین ((قری محصنه)) به آبادیهائی گفته می شود که به وسیله برج و

بارو یا تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 532
کندن خندق یا موانع دیگر از هجوم دشمن در امان است .
((جدر)) جمع ((جدار)) به معنی دیوار است ، و ریشه اصلی این لغت به معنی ارتفاع و بلندی است .
آری آنها چون از دژ ایمان و توکل بر خدا بیرون هستند جز در پناه دیوارها و قلعه های محکم جراءت جنگ و رویاروئی با مؤ منان ندارند!.
سپس می افزاید: اما این نه بخاطر آن است که آنها افرادی ضعیف و ناتوان و ناآگاه به فنون جنگند ((بلکه به هنگامی که درگیری در میان خودشان رخ می دهد پیکارشان شدید است)) (باسهم بینهم شدید).
اما در برابر شما صحنه دگرگون می شود، و رعب و وحشت و اضطراب عجیبی بر آنها حکمفرما می گردد.
البته این نیز تقریبا یک اصل کلی است در مورد پیکار همه اقوام بی ایمان در میان خودشان ، و سپس پیکار با مؤ منان و نمونه های آنرا در تاریخ معاصر کرارا دیده ایم که وقتی افراد بیخبر از خدا به جان هم افتاده ، چنان محکم یکدیگر را کوبیده اند که انسان در جنگجوئی آنها شک نمی کند، اما هنگامی که در مقابل گروهی مؤ من و آماده ((شهادت فی سبیل الله)) قرار می گیرند فورا خود را به پشت سلاحها و سنگرها و دژهای مستحکم می کشند و وحشت سر تا پای آنها را فرامی گیرد، و به راستی اگر مسلمانان ، ایمان و ارزشهای اسلامی را زنده و حاکم کنند باز در مقابل دشمنان از چنین عامل برتری برخوردار خواهند بود.
و در ادامه همین آیه ، به عامل دیگری برای شکست و ناکامی آنها پرداخته ، می فرماید: ((به ظاهر آنها که مینگری آنها را متحد و متفق تصور می کنی ، در حالی که دلهای آنها پراکنده است ، و این به دلیل آن است که قومی هستند نا آگاه و فاقد تعقل)) (تحسبهم جمیعا و قلوبهم شتی ذلک بانهم قوم لایعقلون).
((شتی)) جمع ((شتیت)) یعنی ((متفرق)). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 533
راستی که قرآن در تحلیل مسائل بسیار دقیق و الهام بخش است ، می گوید: ((تفرقه و نفاق درونی)) ناشی از ((جهل و بیخبری و نادانی)) است ، چرا که ((جهل)) عامل شرک است ، و شرک عامل پراکندگی ، و پراکندگی سبب شکست ، و به عکس علم عامل توحید در عقیده و عمل و اتفاق و هماهنگی است که آنهم به نوبه خود سرچشمه پیروزیها است .
و به این ترتیب انسجام ظاهری افراد بی ایمان و پیمان وحدت نظامی و اقتصادی آنها هرگز نباید ما را فریب دهد، چرا که در پشت این پیمانها و شعارهای وحدت ، دلهای پراکندهای قرار دارد، و دلیل آن هم روشن است ، زیرا هر کدام حافظ منافع مادی خویشند، و می دانیم منافع مادی همیشه

در تضاد است ، در حالی که وحدت و انسجام مؤ منان بر اساس اصولی است که تضاد در آن راه ندارد، یعنی اصل ایمان و توحید و ارزشهای الهی ، بنابراین هر جا شکست و ناکامی دامن مسلمین را بگیرد طبق آیات فوق دلیلش این است که از حقیقت ایمان فاصله گرفته اند و تا باز نگردند وضع آنها دگرگون نخواهد شد. الحشر
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 534
آیه 15-20
آیه و ترجمه
كَمَثَلِ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ قَرِيباً ذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ(15)
كَمَثَلِ الشيْطنِ إِذْ قَالَ لِلانسنِ اكفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنى بَرِى ءٌ مِّنک إِنى أَخَاف اللَّهَ رَب الْعَلَمِينَ(16)
فَكانَ عَقِبَتهُمَا أَنهُمَا فى النَّارِ خَلِدَيْنِ فِيهَا وَ ذَلِک جَزؤُا الظلِمِينَ(17)
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنظرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَت لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرُ بِمَا تَعْمَلُونَ(18)
وَ لا تَكُونُوا كالَّذِينَ نَسوا اللَّهَ فَأَنساهُمْ أَنفُسهُمْ أُولَئک هُمُ الْفَسِقُونَ(19)
لا يَستَوِى أَصحَب النَّارِ وَ أَصحَب الْجَنَّةِ أَصحَب الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائزُونَ(20)
ترجمه :15 - کار این گروه از یهود همانند کسانی است که کمی قبل از آنها بودند، طعم تلخ کار خود را چشیدند و برای آنها عذاب دردناک است .
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 535
16 - کار آنها همچون شیطان است که به انسان گفت کافر شو (تا مشکلات تو را حل کنم !) اما هنگامی که کافر شد گفت : من از تو بیزارم ، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم !
17 - سرانجام کار آنها این شد که هر دو در آتش دوزخند، جاودانه در آن می مانند، و این است کیفر ستمکاران !
18 - ای کسانی که ایمان آورده اید! از مخالفت خدا بپرهیزید، و هر انسانی باید بنگرد تا چه چیز را برای فردایش از پیش فرستاده ، و از خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است .
19 - و همچون کسانی که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به خود فراموشی گرفتار کرد نباشید، و آنها فاسق و گنهکارند.
20 - هرگز اصحاب دوزخ و اصحاب بهشت یکسان نیستند، اصحاب بهشت رستگار و پیروزند.
تفسیر :با طناب پوسیده شیطان به چاه نروید!
این آیات همچنان ادامه بحث پیرامون داستان یهود بنی نضیر و منافقان است و با دو تشبیه جالب ، موقعیت هر کدام از این دو گروه را مشخص می سازد:
نخست می فرماید: ((داستان یهود بنی نضیر همچون کسانی است که در

گذشته نزدیک پیش از آنها بودند همانها که در این دنیا نتیجه تلخ کار خود را چشیدند و در قیامت عذاب دردناک دارند)) (کمثل الذین من قبلهم قریبا ذاقوا وبال امرهم و لهم عذاب الیم).
اما این گروه چه کسانی بودند که سرگذشت عبرت انگیزی قبل از ماجرای بنی نضیر داشتند بطوری که فاصله زیادی میان این دو حادثه نبود؟ تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 536
جمعی آنها را همان مشرکان مکه می دادند که در غزوه بدر، طعم تلخ شکست را با تمام وجودشان چشیدند، و ضربات سربازان اسلام ، آنها را از پای در آورد، زیرا حادثه ((بدر)) فاصله زیادی با ماجرای ((بنی نضیر)) نداشت چون ماجرای بنی نضیر - چنانکه قبلا اشاره کردیم - بعد از جنگ احد رخ داد، و ماجرای بدر قبل از ((احد)) به فاصله یکسال واقع شد، بنابراین در میان این دو حادثه ، فاصله زیادی نبود.
در حالی که بسیاری از مفسران آن را اشاره به ماجرای یهود ((بنی قینقاع)) می دادند که بعد از ماجرای بدر واقع شد، و منجر به بیرون راندن این گروه از یهود از مدینه گردید، البته این تفسیر مناسبتر به نظر می رسد، چرا که تناسب بیشتری با یهود بنی نضیر دارد، زیرا یهود ((بنی قینقاع)) نیز مانند یهود ((بنی نضیر)) افرادی ثروتمند و مغرور و در میان خود جنگجو بودند، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و مسلمانان را - چنانکه در نکات مشروحا به خواست خدا خواهیم گفت - با نیرو و قدرت خود تهدید می کردند، ولی سرانجام چیزی جز بدبختی و دربدری در دنیا و عذاب الیم آخرت عائدشان نشد.
((وبال)) به معنی عاقبت شوم و تلخ است ، و در اصل از ((وابل)) به معنی باران سنگین گرفته شده زیرا بارانهای سنگین معمولا خوفناک است ، و انسان از عاقبت تلخ آن هراسان می باشد، چرا که غالبا سیلهای خطرناکی به دنبال دارد.
سپس به تشبیهی درباره منافقان پرداخته ، می گوید: ((داستان آنها نیز همانند داستان شیطان است که به انسان گفت کافر شو تا مشکلات تو را حل کنم ، اما هنگامی که کافر شد گفت من از تو بیزارم ، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم)) (کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 537
بری ء منک انی اخاف الله رب العالمین).
در اینکه منظور از ((انسان)) در این آیه کیست ؟ آیا مطلق انسانهائی است که تحت تاثیر شیطان قرار گرفته ، فریب وعده های دروغین او را می خورند و راه کفر می پویند، و سرانجام شیطان آنها را تنها گذاشته و از آنان بیزاری می جوید؟
یا منظور انسان خاصی است همانند ((ابوجهل)) و پیروان او که در جنگ

بدر به وعده های فریبنده شیطان دلگرم شدند، و عاقبت طعم تلخ شکست را چشیدند، چنانکه در آیه 48 سوره انفال می خوانیم : و اذ زین لهم الشیطان اعمالهم و قال لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم فلما ترائت الفئتان نکص علی عقبیه و قال انی بری ء منکم انی اری ما لاترون انی اخاف الله و الله شدید العقاب : ((و به یاد آورید هنگامی که شیطان اعمال مشرکان را در نظرشان جلوه داد، و گفت هیچکس امروز بر شما پیروز نمی گردد، و من همسایه و پناه دهنده شما هستم ، ولی هنگامی که مجاهدان اسلام و فرشتگان حامی آنها را دید به عقب برگشت ، و گفت من از شما بیزارم ، من چیزی را می بینم که شما نمی بینید، من از خدا می ترسم !، و خداوند شدید العقاب است !
و یا اینکه منظور از ((انسان)) همان ((برصیصا)) عابد بنی اسرائیل است که فریب شیطان را خورد و کافر شد، و در لحظات حساس شیطان از او بیزاری جست و از او جدا شد که شرح آن به خواست خدا خواهد آمد.
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 538
ولی تفسیر اول با مفهوم آیه سازگارتر است و تفسیر دوم و سوم می تواند بیان مصداقی از آن مفهوم گسترده باشد، و به هر حال عذابی را که شیطان از آن اظهار وحشت می کند ظاهرا عذاب دنیا است ، و بنابراین ترس او جدی است نه شوخی و استهزا، و بسیارند کسانی که از مجازاتهای نزدیک می ترسند ولی نسبت به مجازاتهای دراز مدت بی اعتنا هستند.
آری چنین است حال منافقان که دوستان خود را با وعده های دروغین و نیرنگ به وسط معرکه می فرستند، سپس آنها را تنها گذارده فرار می کنند چرا که در نفاق وفاداری نیست .
در آیه بعد سرانجام کار این دو گروه :((شیطان و اتباعش))، و ((منافقان و دوستانشان از اهل کفر)) را روشن ساخته ، می افزاید: سرانجام کار آنها این شد که هر دو در آتش دوزخند، جاودانه در آن می مانند، و این است کیفر ظالمان ! (فکان عاقبتهما انهما فی النار خالدین فیها و ذلک جزاء الظالمین).
این یک اصل کلی است که عاقبت همکاری کفر و نفاق ، و شیطان و یارانش ، شکست و ناکامی و عذاب دنیا و آخرت است ، در حالی که همکاری مؤ منان و دوستانشان همکاری مستمر و جاودانی و سرانجامش پیروزی و برخورداری از رحمت واسعه الهی در هر دو جهان است .
در آیه بعد روی سخن را به مؤ منان کرده ، به عنوان یک نتیجه گیری از ماجرای شوم و دردناک ((بنی نضیر)) و منافقان و شیطان ، می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید از مخالفت خدا بپرهیزید، و هر انسانی باید بنگرد تا چه تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 539

چیز را برای فردای قیامت از پیش فرستاده است))؟ (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد).
سپس بار دیگر برای تاءکید می افزاید: ((از خدا بپرهیزید که خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است (و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون).
آری تقوی و ترس از خداوند سبب می شود که انسان برای فردای قیامت بیندیشد، و اعمال خود را پاک و پاکیزه و خالص کند.
تکرار امر به تقوی ، چنانکه گفتیم ، برای تاءکید است ، چرا که انگیزه تمام اعمال صالح و پرهیز از گناه همین تقوی و خدا ترسی است .
ولی بعضی احتمال داده اند که امر اول به تقوی ناظر به اصل انجام اعمال است و امر دوم به کیفیت خلوص آنها، یا اینکه اولی ناظر به انجام کارهای خیر است (به قرینه جمله ما قدمت لغد) و دومی ناظر به پرهیز از گناهان و معاصی است ، یا اینکه اولی اشاره به توبه از گناهان گذشته است و دومی تقوی برای آینده ولی در آیات قرینه ای بر این تفسیرها وجود ندارد، و تاءکید مناسبتر به نظر می رسد.
تعبیر به ((غد)) (فردا) اشاره به قیامت است چرا که با توجه به مقیاس عمر دنیا به سرعت فرامی رسد، و ذکر آن به صورت نکره برای اهمیت آن است .
تعبیر به ((نفس)) (یکنفر) ممکن است در اینجا به معنی هر یکنفر بوده باشد، یعنی هر انسانی باید به فکر فردای خویش باشد، و بدون آنکه از دیگران انتظاری داشته باشد که برای او کاری انجام دهند خودش تا در این دنیا است آنچه را می تواند از پیش بفرستد. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 540
این تفسیر نیز در مورد تعبیر فوق گفته شده که اشاره به کم بودن افرادی است که به فکر فردای قیامتند، مثل اینکه می گوئیم یکنفر پیدا شود که به فکر نجات خویش باشد، ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد، و خطاب ((یا ایها الذین آمنوا)) و عمومیت امر به تقوی دلیل بر عمومیت مفهوم آیه است .
آیه بعد به دنبال دستور به تقوی و توجه به معاد، تاءکید بر یاد خدا کرده ، چنین می فرماید: ((همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، و خدا نیز آنها را به خود فراموشی گرفتار کرد)) (و لاتکونوا کالذین نسوا الله فانساهم انفسهم).
اصولا خمیر مایه تقوی دو چیز است : یاد خدا یعنی توجه به مراقبت دائمی الله و حضور او در همه جا و همه حال ، و توجه به دادگاه عدل خداوند و نامه اعمالی که هیچ کار صغیر و کبیری وجود ندارد مگر اینکه در آن ثبت می شود، و به همین دلیل توجه به این دو اصل (مبداء و معاد) در سر لوحه برنامه های تربیتی انبیاء و اولیاء قرار داشته ، و تاثیر آن در پاکسازی فرد و

اجتماع کاملا چشمگیر است .
قابل توجه اینکه قرآن در اینجا صریحا می گوید: فراموش کردن خدا سبب ((خود فراموشی)) می شود، دلیل آن نیز روشن است ، زیرا از یکسو فراموشی پروردگار سبب می شود که انسان در لذات مادی و شهوات حیوانی فرورود، و هدف آفرینش خود را به دست فراموشی بسپارد و در نتیجه از ذخیره لازم برای فردای قیامت غافل بماند.
از سوی دیگر فراموش کردن خدا همراه با فراموش کردن صفات پاک او است که هستی مطلق و علم بی پایان و غنای بی انتها از آن او است و هر

او است وابسته به او و نیازمند به ذات پاکش می باشد، و همین امر سبب می شود که انسان خود را مستقل و غنی و بی نیاز بشمرد، و به این ترتیب واقعیت و هویت انسانی خویش را فراموش کند.
اصولا یکی از بزرگترین بدبختیها و مصائب انسان خود فراموشی است ، چرا که ارزشها و استعدادها و لیاقتهای ذاتی خود را که خدا در او نهفته و از بقیه مخلوقات ممتازش ساخته ، به دست فراموشی می سپرد، و این مساوی با فراموش کردن انسانیت خویش است ، و چنین انسانی تا سرحد یک حیوان درنده سقوط می کند، و همتش چیزی جز خواب و خور و شهوت نخواهد بود!
و اینها همه عامل اصلی فسق و فجور بلکه این خود فراموشی بدترین مصداق فسق و خروج از طاعت خدا است ، و به همین دلیل در پایان آیه می گوید: ((چنین افراد فراموشکار فاسقند)) (اولئک هم الفاسقون).
این نکته نیز قابل توجه است که نمی گوید خدا را فراموش نکنید، بلکه می گوید: مانند کسانی که خدا را فراموش کردند و خدا آنها را به خود فراموشی گرفتار ساخت نباشید، و این در حقیقت یک مصداق روشن حسی را نشان می دهد که می توانند عاقبت فراموش کردن خدا را در آن ببینند.
این آیه ظاهرا نظر به منافقان دارد که در آیات قبل به آنها اشاره شده بود، یا یهود بنی نضیر، و یا هر دو.
نظیر همین معنی در آیه 67 توبه در مورد خصوص منافقان آمده است ، آنجا که می فرمایدالمنافقون و المنافقات بعضهم من بعض یامرون بالمنکر و ینهون عن المعروف و یقبضون ایدیهم نسوا الله فنسیهم ان المنافقین هم الفاسقون : ((مردان و زنان منافق همه از یک گروهند، آنها امر به منکر، و نهی از معروف می کنند، و دستها را از انفاق و بخشش می بندند، خدا را

فراموش کردند، خدا نیز آنها را (از رحمتش) فراموش کرده ، منافقان قطعا فاسقند)).

با این تفاوت که در آنجا فراموش کردن خدا سبب قطع رحمت او ذکر شده ، و در اینجا سبب خود فراموشی که هر دو به یک نقطه منتهی می شود (دقت کنید).
در آخرین آیه مورد بحث به مقایسه این دو گروه (گروه مؤ منان با تقوی ، و متوجه به مبداء و معاد، و گروه فراموشکاران خدا که گرفتار خود فراموشی شده اند) پرداخته ، می گوید: اصحاب دوزخ و اصحاب بهشت یکسان نیستند (لایستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة).
نه در این دنیا، نه در معارف ، نه در نحوه تفکر، نه در طرز زندگی فردی و جمعی و هدف آن ، و نه در آخرت و پاداشهای الهی ، خط این دو گروه در همه جا، و همه چیز، از هم جدا است ، یکی به یاد خدا و قیامت و احیای ارزشهای والای انسانی ، و اندوختن ذخائر برای زندگی جاویدان است ، و دیگری غرق شهوات و لذات مادی و گرفتار فراموشی همه چیز و اسیر بند هوا و هوس . و به این ترتیب انسان بر سر دو راهی قرار دارد یا باید به گروه اول بپیوندد یا به گروه دوم و راه سومی در پیش نیست .
و در پایان آیه به صورت یک حکم قاطع می فرماید: ((فقط اصحاب بهشت رستگار و پیروزند)) (اصحاب الجنة هم الفائزون).
نه تنها در قیامت رستگار و پیروزند که در این دنیا نیز پیروزی و آرامش و نجات از آن آنها است ، و شکست در هر دو جهان نصیب فراموشکاران است . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 543
در حدیثی از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم که ((اصحاب الجنه)) را به کسانی تفسیر فرمود که از او اطاعت کردند و ولایت علی (علیه السلام) را پذیرا شدند، و ((اصحاب النار)) را به کسانی که ولایت علی (علیه السلام) را ناخوش داشتند و نقض عهد کردند و با او پیکار نمودند.
و البته این یکی از مصادیق روشن مفهوم آیه است و از عمومیت مفهوم آیه نمی کاهد.
نکته ها :
1 - همکاری بی سرانجام با اهل نفاق !
آنچه در آیات فوق در مورد پیمانشکنی منافقان و تنها گذاردن دوستان خود در لحظات سخت و حساس آمده مطلبی است که بارها در زندگی خود نمونه های آنرا دیده ایم .
آنها مثل شیطان اغواگر به وسوسه این و آن می پردازند، و قول هر گونه مساعدت و کمک به آنها می دهند، و آنان را به میدان حوادث می فرستند و آلوده انواع گناه می کنند، اما در بحرانیترین حالات آنها را در وسط میدان رها کرده برای حفظ جان یا منافع خویش فرار می کنند!
و این است سرنوشت کسانی که با منافقان همکار و هم پیمانند.

نمونه زنده آن در عصر ما پیمانهائی است که قدرتهای بزرگ و شیاطین زمان ما با سران دولتهائی که به آنها وابسته اند امضا می کنند، و بارها دیده ایم این دولتهای وابسته که همه چیز خود را در طبق اخلاص گذارده و نثار آن حامیان شیطان صفت کرده اند در حوادث سخت کاملا تنها مانده ، و
از همه جا تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 544
رانده شده اند، و اینجاست که به عمق پیام قرآنی آشناتر می شویم که می گوید: ((کمثل الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بری ء منک انی اخاف الله رب العالمین)): ((کار آنها مانند شیطان است که به انسان گفت کافر شو و هنگامی که کافر شد گفت من از تو بیزارم ، من از خداوندی که پروردگار عالمیان است بیم دارم))!
2 - داستان حیرت انگیز بر صیصای عابد
بعضی از مفسران و ارباب حدیث در ذیل این آیات روایتی پرمعنی از عابدی از بنی اسرائیل بنام ((برصیصا)) نقل کرده اند که می تواند درس بزرگی برای همه افراد باشد تا هرگز با طناب پوسیده شیطان و منافقان به چاه نروند که رفتن همان ، و سرنگون شدن در قعر چاه همان !
و خلاصه داستان چنین است :
در میان بنی اسرائیل عابدی بود بنام ((برصیصا)) که زمانی طولانی عبادت کرده بود، و به آن حد از مقام قرب رسیده بود که بیماران روانی را نزد او می آوردند و با دعای او سلامت خود را باز می یافتند، روزی زن جوانی را از یک خانواده با شخصیت به وسیله برادرانش نزد او آوردند، و بنا شد مدتی بماند تا شفا یابد، شیطان در اینجا به وسوسه گری مشغول شد، و آنقدر صحنه را در نظر او زینت داد تا آن مرد عابد به او تجاوز کرد! چیزی نگذشت که معلوم شد آن زن باردار شده (و از آنجا که گناه همیشه سرچشمه گناهان عظیمتر است) زن را به قتل رسانید، و در گوشه ای از بیابان دفن کرد!
برادرانش از این ماجرا با خبر شدند که مرد عابد دست به چنین جنایت هولناکی زده ، این خبر در تمام شهر پیچید، و به گوش امیر رسید، او با گروهی تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 545
از مردم حرکت کرد تا از ماجرا با خبر شود، هنگامی که جنایات عابد مسلم شد او را از عبادتگاهش فروکشیدند، پس از اقرار به گناه دستور داد او را به دار بیاویزند، هنگامی که بر بالای چوبه دار قرار گرفت شیطان در نظرش مجسم شد، گفت : من بودم که تو را به این روز افکندم ! و اگر آنچه را می گویم اطاعت کنی موجبات نجات تو را فراهم خواهم کرد!
عابد گفت چه کنم ؟ گفت : تنها یک سجده برای من کن کافی است ! عابد گفت : در این حالتی که می بینی توانائی ندارم ، شیطان گفت : اشاره ای کفایت می کند، عابد با گوشه چشم ، یا با دست خود، اشاره ای کرد و

سجده به شیطان آورد و در دم جان سپرد و کافر از دنیا رفت !.
آری چنین است سرانجام وسوسه های شیاطین ، و منافقانی که در خط آنها هستند.
3 - آنچه باید از پیش فرستاد
در آیات فوق روی این مساءله تکیه شده بود که انسان باید بنگرد تا کدامین ذخیره را از پیش برای فردای قیامت خود فرستاده است ((و لتنظر نفس ما قدمت لغد)) و در حقیقت سرمایه اصلی انسان در صحنه قیامت کارهائی است که از پیش فرستاده ، و گرنه غالبا کسی به فکر انسان نیست که برای او چیزی بعد از مرگ او بفرستد، و یا اگر بفرستند ارزش زیادی ندارد.
لذا در حدیثی از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم که فرمود در راه خدا انفاق کنید هر چند به اندازه یک من خرما یا کمتر، و یا یک مشت و یا کمتر باشد تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 546
و یا حتی به نیمی از یکدانه خرما! و اگر کسی آن را هم نیابد با سخنان پاکیزه دلهائی را شاد کند، چرا که در قیامت هنگامی که در پیشگاه خدا قرار می گیرید به شما می فرماید آیا درباره تو چنین و چنان نکردم ؟ آیا گوش و چشم در اختیارت قرار ندادم ؟ آیا مال و فرزند به تو نبخشیدم ؟ و بنده عرض می کند: آری ، و در اینجا خداوند متعال می گوید: پس نگاه کن ببین چه برای خود از قبل فرستاده ای ؟ فینظر قدامه و خلفه و عن یمینه و عن شماله فلا یجد شیئا یقی به وجهه من النار!: ((او نگاهی به پیش و پشت سر و طرف راست و چپ می افکند چیزی نمی یابد که بتواند با آن صورتش را از آتش دوزخ حفظ کند))!.
در حدیث دیگری می خوانیم : پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) با بعضی از یارانش نشسته بود، گروهی از قبیله ((مضر)) وارد شدند که شمشیر بر کمر داشتند (و آماده جهاد در راه خدا بودند) اما لباس درستی در تن آنها نبود، هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آثار نیازمندی و گرسنگی را در چهره آنها دید رنگ صورتش دگرگون شد، به مسجد آمد و بر فراز منبر رفت ، حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود: خداوند این آیه را در قرآن مجید نازل کرده است : یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و لتنظر نفس ما قدمت لغد... سپس افزود در راه خدا انفاق کنید پیش از آنکه قدرت از شما سلب شود، و در راه خدا صدقه دهید قبل از آنکه مانعی در این راه ایجاد گردد، آنها که دینار دارند از دینار، و آنها که درهم دارند از درهم ، و آنها که گندم و جو دارند از گندم و جو، چیزی از انفاق را کوچک نشمرید هر چند به نیمی از یک دانه خرما باشد.
مردی از انصار برخاست و کیسه ای در دست مبارک پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) نهاد آثار خوشحالی و سرور در صورت حضرت نمایان شد،

فرمود: هر کس سنت حسنه ای بگذارد، و مردم به آن عمل کنند پاداش آن و پاداش تمام کسانی که به آن عمل تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 547
می کنند نصیب او خواهد شد، بی آنکه چیزی از پاداش آنها کاسته شود، و هر کس سنت سیئه ای بگذارد گناه آن و گناه همه کسانی که به آن عمل می کنند بر او خواهد بود، بی آنکه از گناه آنها کاسته شود، مردم برخاستند آن کس که دینار داشت دینار آورد، و آنکه درهم داشت درهم ، و هر کس طعام و چیز دیگری داشت خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) آورد، و به این ترتیب مقدار قابل ملاحظه ای کمک نقدی و غیر نقدی نزد حضرت جمع شد و در میان آن نیازمندان تقسیم کرد.
همین معنی در آیات دیگر قرآن کرارا مورد تاءکید قرار گرفته از جمله در آیه 110 سوره بقره می خوانیم : و اقیموا الصلاة و آتوا الزکاة و ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله ان الله بما تعملون بصیر: ((نماز را بر پا دارید، و زکات را ادا کنید، و هر کار خیری را برای خود از پیش می فرستید آن را نزد خدا خواهید یافت خدا نسبت به اعمال شما بینا است)). الحشر
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 548
آیه 21-24
آیه و ترجمه
لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْءَانَ عَلی جَبَلٍ لَّرَأَیْتَهُ خَشِعاً مُّتَصدِّعاً مِّنْ خَشیَةِ اللَّهِ وَ تِلْک الاَمْثَلُ نَضرِبهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ(21)
هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلَهَ إِلا هُوَ عَلِمُ الْغَیْبِ وَ الشهَدَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِیمُ(22)
هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلَهَ إِلا هُوَ الْمَلِک الْقُدُّوس السلَمُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکبرُ سبْحَنَ اللَّهِ عَمَّا یُشرِکونَ(23)
هُوَ اللَّهُ الْخَلِقُ الْبَارِئُ الْمُصوِّرُ لَهُ الاَسمَاءُ الْحُسنی یُسبِّحُ لَهُ مَا فی السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الحْکِیمُ(24)
ترجمه :21 - اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم می دیدی که در برابر آن خشوع می کند و از خوف خدا می شکافد! و اینها مثالهائی است که برای مردم می زنیم تا در آن تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 549
بیندیشند.
22 - او خدائی است که معبودی جز او نیست ، از پنهان و آشکار آگاه است ، و او رحمان و رحیم است .
23 - او خدائی است که معبودی جز او نیست ، حاکم و مالک اصلی او است ، از هر عیب منزه است ، به کسی ستم نمی کند، به مؤ منان امنیت می بخشد، و مراقب همه چیز است ، او قدرتمندی است شکست ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می کند، او شایسته بزرگی است . خداوند منزه است از آنچه شریک برای او قرار می دهند.
24 - او خداوندی است خالق ، و آفریننده ای بی سابقه ، و صورتگری

است (بی نظیر) برای او نامه ای نیک است ، و آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح او می گویند، و او عزیز و حکیم است .
تفسیر :اگر قرآن بر کوهها نازل می شد از هم می شکافتند!
در تعقیب آیات گذشته که از طرق مختلف برای نفوذ در قلوب انسانها استفاده می کرد، و مسائل سرنوشت ساز انسانها را در زنده ترین صورتش بیان نمود در این آیات که آخرین آیات سوره حشر و ناظر به همه آیات قرآن مجید است پرده از روی این حقیقت بر می دارد که نفوذ قرآن به قدری عمیق است که اگر بر کوهها نازل می شد آنها را تکان می داد، اما عجب از این انسان سنگدل که گاه می شنود و تکان نمی خورد!
نخست می فرماید: ((اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم مشاهده می کردی که در برابر آن خشوع می کند، و از خوف خدا می شکافد)) (لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لراءیته خاشعا متصدعا من خشیة الله).
((و اینها مثالهائی است که برای مردم می زنیم تا در آن بیندیشند)) (و تلک الامثال نضربها للناس لعلهم یتفکرون). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 550
بسیاری از مفسران این آیه را به صورت تشبیه تفسیر کرده اند و گفته اند هدف این است که این کوهها با همه صلابت و استحکامی که دارند اگر عقل و احساس می داشتند و این آیات بجای قلب انسانها بر آنها نازل می شد چنان به لرزه در می آمدند که از هم می شکافتند، اما گروهی از انسانهای قساوتمند و سنگدل می شنوند و کمتر تغییری در آنها رخ نمی دهد (جمله و تلک الامثال نضربها للناس را گواه بر این تفسیر گرفته اند).
بعضی دیگر آن را بر ظاهرش حمل کرده اند و گفته اند: تمام موجودات این جهان ، از جمله کوهها، برای خود نوعی درک و شعور دارند و اگر این آیات بر آنها نازل می شد به راستی از هم متلاشی می شدند، گواه این معنی را آیه 74 سوره بقره می دادند که در توصیف گروهی از یهود می گوید: ثم قست قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة و ان من الحجارة لما یتفجر منه الانهار و ان منها لما یشقق فیخرج منه الماء و ان منها لما یهبط من خشیة الله :
((سپس دلهای شما بعد از این ماجرا سخت شد، همچون سنگ ! و یا سختتر! چرا که پاره ای از سنگها می شکافد و از آنها نهرها جاری می شود، و پاره ای از آنها شکاف بر می دارد و آب از آن تراوش می کند و پاره ای از خوف خدا به زیر می افتد))!
تعبیر به ((مثل)) ممکن است به معنی ((توصیف)) باشد، چنانکه این کلمه در قرآن مجید کرارا به این معنی آمده است ، بنابراین تعبیر مزبور منافاتی با این تفسیر ندارد.
قابل توجه اینکه نخست می گوید: کوهها خاشع و خاضع در مقابل قرآن می گشتند، و سپس می افزاید: از هم شکافته می شدند، اشاره به اینکه قرآن

تدریجا در آنها نفوذ می کرد، و هر زمان آثار تازه ای از تاثیر قرآن در آنها
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 551
نمایان می گشت ، تا آنجا که تاب و توان را از دست می دادند، و همچون عاشق بیقراری واله و شیدا می شدند و سپس از هم می شکافتند.
در آیات بعد ذکر قسمت مهمی از اوصاف جمال و جلال خدا که توجه به هر یک در تربیت نفوس و تهذیب قلوب تاثیر عمیق دارد می پردازد، و ضمن سه آیه 15 صفت و به تعبیر دیگر 18 صفت از اوصاف عظیم او را ضمن سه آیه بر می شمرد و هر آیه با بیان توحید الهی و نام مقدس الله شروع می شود و انسان را به عالم نورانی اسماء و صفات حق رهنمون می گردد.
می فرماید: ((او خدائی است که معبودی جز او نیست ، از غیب و شهود آگاه است و او رحمان و رحیم است)) (هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم).
در اینجا قبل از هر چیز روی مساءله توحید که خمیر مایه همه اوصاف جمال و جلال و ریشه اصلی معرفت الهی است تکیه می کند، و بعد از آن روی علم و دانش او نسبت به غیب و شهود.
((شهادت)) و ((شهود)) - چنانکه راغب در مفردات می گوید - حضور تواءم با مشاهده است ، خواه با چشم ظاهر باشد یا با چشم دل . بنابراین هر جا قلمرو احاطه حسی و علمی انسان است عالم شهود است ، و آنچه از این قلمرو بیرون است عالم غیب محسوب می گردد، ولی همه اینها در برابر علم خدا یکسان است چرا که وجود بی پایان او همه جا حاضر و ناظر است ، و بنابراین جائی از قلمرو علم و حضور او بیرون نیست . تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 552
و لذا در آیه 59 سوره انعام می خوانیم : و عنده مفاتیح الغیب لایعلمها الاهو: ((کلیدهای غیب تنها نزد او است و جز او کسی آنرا نمی داند.))
توجه به این نام الهی سبب می شود که انسان او را همه جا حاضر و ناظر بداند و تقوای الهی پیشه کند.
سپس روی رحمت عامه او که همه خلایق را شامل می شود (رحمن) و رحمت خاصه اش که ویژه مؤ منان است (رحیم) تکیه شده ، تا به انسان امید بخشد.
و او را در راه طولانی تکامل و سیر الی الله که در پیش دارد یاری دهد که قطع این مرحله بی همراهی لطف او نمی شود و ظلمات است و خطر گمراهی دارد.
و به این ترتیب علاوه بر صفت توحید، سه وصف از اوصاف عظیمش در این آیه بیان شده که هر کدام به نوعی الهام بخش است .
در آیه بعد علاوه بر تاءکید روی مساءله توحید هشت وصف دیگر ذکر کرده

، می فرماید: ((او خدائی است که معبودی جز او نیست)) (هو الله الذی لا اله الا هو).
((حاکم و مالک اصلی او است)) (الملک).
((از هر عیب و نقص پاک و مبرا است)) (القدوس).
((هیچگونه ظلم و ستم بر کسی روا نمی دارد، و همه از ناحیه او در سلامتند)) (السلام). تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 553
اصولا دعوت او به سوی سلامت است ((و الله یدعو الی دار السلام)) (یونس 25) و هدایت او نیز متوجه به سلامت می باشد: ((یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام)) (مائده 16) و قرارگاهی را که برای مؤ منان فراهم ساخته نیز خانه سلامت است : ((لهم دار السلام عند ربهم)) درود و تحیت بهشتیان نیز چیزی جز سلام نیست : ((الا قلیلا سلاما سلاما)) (واقعه 26).
سپس می افزاید: ((او دوستانش را امنیت می بخشد، و ایمان مرحمت می کند)) ((المؤ من)).
((او حافظ و نگاهدارنده و مراقب همه چیز است)) (المهیمن).
((او قدرتمندی است که هرگز مغلوب نمی شود)) (العزیز).
((او با اراده نافذ خود به اصلاح هر امر می پردازد)) (الجبار).
این واژه که از ماده ((جبر)) گرفته شده ، گاه به معنی قهر و غلبه و نفوذ تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 554
اراده می آید، و گاه به معنی جبران و اصلاح ، و راغب در مفردات هر دو معنی را به هم آمیخته ، می گوید: اصل جبر اصلاح کردن چیزی است با غلبه و قدرت این واژه هنگامی که در مورد خداوند به کار رود بیانگر یکی از صفات بزرگ او است که با نفوذ اراده و کمال قدرت به اصلاح هر فسادی می پردازد، و هرگاه در مورد غیر او به کار رود معنی مذمت را دارد، و به گفته راغب به کسی گفته می شود که می خواهد نقصان و کمبود خود را با ادعای مقاماتی که شایسته آن نیست جبران کند، این واژه در قرآن مجید در ده مورد به کار رفته که نه مورد آن درباره افراد ظالم و گردنکش و مفسد است ، و تنها یک مورد آن درباره خداوند قادر متعال (آیه مورد بحث) می باشد.
سپس می افزاید: ((او شایسته بزرگی است و چیزی برتر و بالاتر از او نیست)) (المتکبر).
((متکبر)) از ماده ((تکبر)) به دو معنی آمده است : یکی ممدوح که در مورد خداوند به کار می رود، و آن دارا بودن بزرگی و کارهای نیک و صفات پسندیده فراوان است ، و دیگری نکوهیده و مذموم که در مورد غیر خدا به کار می رود و آن این است که افراد کوچک و کم مقدار ادعای بزرگی کنند، و صفاتی را که ندارند به خود نسبت دهند، و از آنجا که عظمت و بزرگی

تنها شایسته مقام خدا است این واژه به معنی ممدوحش تنها درباره او به کار می رود و هرگاه در غیر مورد او به کار رود به معنی مذموم است .
و در پایان آیه ، بار دیگر روی مساءله توحید که سخن با آن آغاز شده بود تکیه کرده ، می فرماید:((خداوند منزه است از آنچه شریک برای او قرار می دهند)) (سبحان الله عما یشرکون).
با توضیحی که داده شد روشن می شود که هیچ موجودی نمی تواند در

که در اینجا آمده است شریک و شبیه و نظیر او باشد.
و در آخرین آیه مورد بحث در تکمیل این صفات به شش وصف دیگر اشاره کرده چنین می فرماید: ((او خداوندی است آفریننده)) (هو الله الخالق).
((خداوندی که مخلوقات را بی کم و کاست ، و بدون شبیهی از قبل ، ایجاد کرد)) (البارى).
((آفریدگاری که به هر موجودی صورت خاصی بخشید)) (المصور).
و سپس از آنجا که اوصاف خداوند منحصر به این اوصاف نیست ، بلکه اوصافش همچون ذاتش بی پایان است ، می افزاید: ((برای او نامه ای نیک است)) (له الاسماء الحسنى).
و به همین دلیل از هر گونه عیب و نقص ، منزه و مبری است ، ((و تمام موجوداتی که در آسمان و زمین هستند برای او تسبیح می گویند)) و او را از هر عیب و نقصی پاک می شمرند (یسبح له ما فی السماوات و الارض).
و سرانجام برای تاءکید بیشتر، روی موضوع نظام آفرینش به دو وصف دیگر از اوصافش که یکی از آنها قبلا آمد، اشاره کرده ، می فرماید: ((او عزیز و حکیم است)) (و هو العزیز الحکیم).
اولی نشانه کمال قدرت او بر همه چیز، و غلبه بر هر مانع است ، و دومی اشاره به علم و آگاهی از نظام آفرینش و تنظیم برنامه دقیق در امر خلقت

است .
و به این ترتیب در مجموع این آیات سه گانه علاوه بر مساءله توحید که دو بار تکرار شده هفده وصف از اوصاف خدا آمده است به این ترتیب :
1 - عالم الغیب و الشهاده .
2 - رحمان .
3 - رحیم .
4 - ملک .
5 - قدوس .
6 - سلام .
7 - مؤ من .

8 - مهیمن .
9 - عزیز.
10 - جبار.
11 - متکبر.
12 - خالق .
13 - باری ء.
14 - مصور.
15 - حکیم .
16 - دارای اسماء الحسنی .
17 - کسی که همه موجودات عالم تسبیح او می گویند.
که با وصف توحید او، مجموعا هیجده صفت می شود (توجه داشته باشید، توحید دو بار و عزیز نیز دو مرتبه ذکر شده است).
در میان مجموع این صفات ، یکنوع نظم بندی خاصی در سه آیه دیده می شود: در آیه نخست از عمومی ترین اوصاف ذات (علم) و عمومی ترین اوصاف تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 557
فعل (رحمت) که ریشه همه افعال خداوندی است بحث می کند.
در آیه دوم ، سخن از حاکمیت او و شئون این حاکمیت است ، و صفاتی همچون ((قدوس)) و ((سلام)) و ((مؤ من)) و ((جبار)) و ((متکبر))، با توجه به معانی آنها که در بالا ذکر کردیم همه از ویژگیهای این حاکمیت مطلقه الهی است .
و در آخرین آیه از مساءله خلقت و آنچه مربوط به آن است ، مانند نظم بندی و صورت بندی و قدرت و حکمت بحث می کند.
و به این ترتیب ، این آیات دست پویندگان راه معرفت الله را گرفته منزل به منزل پیش می برد، از ذات پاک او شروع می کند، و بعد به عالم خلقت می آورد، و باز در این سیر الی الله از مخلوق نیز به سوی خالق می برد، قلب را مطهر اسماء و صفات الهی و مرکز انواع ربانی می کند و در لابلای این معارف و انوار، او را می سازد و تربیت می نماید شکوفه های تقوا را بر شاخسار وجودش ظاهر ساخته و لایق قرب جوارش می کند، تا با تمام ذرات جهان همصدا شود، و تسبیحگویان نغمه سبوح و قدوسی سر دهد.
لذا جای تعجب نیست که در روایات اسلامی اهمیت فوق العاده ای به این آیات داده شده که در نکات به خواست خدا به آن اشاره می شود.
نکته ها :
1 - نفوذ فوق العاده قرآن
تاثیر قرآن ، در قلوب و افکار، واقعیتی است انکار ناپذیر، و در طول تاریخ اسلام شواهد زیادی بر این معنی دیده می شود، و عملا ثابت شده که سخت ترین دلها با شنیدن آیاتی چند، آنچنان نرم می شد که یکباره خود را

به اسلام می سپرد، تنها افراد لجوج و معاند از این معنی مستثنی بودند، آنهائی که هیچ جائی برای هدایت در وجودشان نبود. تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 558
لذا در آیات فوق خواندیم که می فرماید: اگر این قرآن بر کوهها نازل می شد خاضع و از هم شکافته می گردید، و اینها همه نشانه جاذبه این کلام الهی است که ما نیز به هنگام تلاوت آن با حضور قلب این معنی را احساس می کنیم .
2 - عظمت آیات آخر سوره حشر
آیات آخر این سوره که مشتمل بر بخش مهمی از اسماء و صفات الهی است آیاتی است فوق العاده با عظمت و الهام بخش ، و درس بزرگ تربیت است برای انسانها چرا که به آنها می گوید: اگر قرب خدا می طلبید و خواهان عظمت و کمال هستید شعله ای از این صفات را در وجود خود زنده کنید.
در بعضی از روایات آمده است که اسم اعظم خدا، در آیات آخر سوره حشر است .
و در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) می خوانیم : من قرء آخر الحشر غفر له ما تقدم من ذنبه و ما تاخر: ((هر کس آخر سوره حشر را بخواند، گناهان گذشته و آینده او بخشوده می شود))!.
و باز در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است : من قرء لو انزلنا هذا القرآن - الی آخرها - فمات من لیلته مات شهیدا! ((هر کس آیات لو انزلنا هذا القرآن را تا آخر بخواند و در همان شب بمیرد، شهید مرده است))!.
یکی از اصحاب می گوید: از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) درباره اسم اعظم خدا سؤ ال کردم ، فرمود: علیک باخر الحشر و اکثر قرائتها: ((بر تو باد که آخر سوره حشر را بخوانی و زیاد بخوان))! ((بار دیگر همین سؤ ال را تکرار کردم ، حضرت همان پاسخ را تکرار فرمود)).
تفسیر نمونه جلد 23 صفحه 559
حتی در حدیثی آمده است : ((انها شفاء من کل داء الاالسام ، و السام الموت : ((این آیات شفاء هر دردی است مگر مرگ))!.
خلاصه اینکه :((روایات در این زمینه در کتاب شیعه و اهل سنت ، فراوان است که همگی برعظمت این آیات ، و لزوم تفکر و اندیشه در محتوای آن ، دلالت دارد)).
قابل توجه اینکه : این سوره همانگونه که با تسبیح خداوند و نام ((عزیز و حکیم))، آغاز می شود، با نام ((عزیز و حکیم)) نیز پایان می گیرد، چرا که هدف نهائی سوره شناخت خدا و تسبیح او و آشنائی با اسماء و صفات مقدس او است .
درباره ((اسماء حسنی)) که در آیات فوق اشاره شده بحث مشروحی ذیل

آیه 18 سوره اعراف گذشت .
خداوندا! به عظمت اسماء و صفات سوگند، که قلوب ما را در برابر قرآن مجید خاضع و خاشع بگردان .
پروردگارا! دام شیطان ، سخت است ، و اگر لطف تو یار نشود نجات از آن مشکل ، ما را در پناه لطف از وسوسه های شیاطین ، محفوظ دار.
بار الها! روح ایثار و تقوی و برکناری از هر گونه بخل و کینه و حسد به ما مرحمت کن ، و ما را از خودخواهی و خودپسندی بر کنار فرما.
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 3
سوره ممتحنه
مقدمه
این سوره در مدینه نازل شده و دارای 13 آیه است تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 5
محتوای سوره ممتحنه
این سوره در حقیقت از دو بخش تشکیل می گردد:
بخش اول : از مساءله حب ((فی الله)) و ((بغض فی الله)) و نهی از طرح دوستی با مشرکان سخن می گوید، و مسلمانان را به الهام گرفتن از پیامبر بزرگ خدا ابراهیم (علیه السلام) دعوت می کند، و خصوصیات دیگری را در این زمینه بر می شمرد.
این معنی همانگونه که در آغاز سوره آمده است در پایان سوره نیز تکرار و تاءکید شده .
بخش دوم : پیرامون زنان مهاجر و آزمایش امتحان آنها و احکام دیگری در این رابطه بحث می کند، و انتخاب نام ((ممتحنه)) برای این سوره نیز به خاطر همین مساءله امتحان است که در آیه 10 آمده است .
نام دیگری برای سوره ذکر شده و آن سوره مودت است به خاطر نهی از مودت مشرکان در نخستین آیه سوره .
فضیلت تلاوت سوره ممتحنه
در حدیثی از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : ((من قرء سورة الممتحنة کان المؤ منون و المؤ منات له شفعاء یوم القیامة)):
((هر کس سوره ممتحنه را تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 6
قرائت کند تمام مؤ منین و مؤ منات ، شفیعان او در روز قیامت خواهند بود)).
در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین (علیه السلام) آمده است :
((من قرء سورة الممتحنة فی فرائضه و نوافله امتحن الله قلبه للایمان ، و نور له بصره ، و لا یصیبه فقر ابدا، و لا جنون فی بدنه ، و لا فی ولده :
((کسی که سوره ممتحنه را در نمازهای واجب و نافله بخواند، خداوند قلبش را برای ایمان ، خالص و آماده می کند، نور بصیرت به او می بخشد، و هرگز فقر دامان او را نمی گیرد، و خود و فرزندانش به جنون گرفتار نمی شوند)).
ناگفته پیدا است اینهمه فضیلت و افتخار از آن کسانی است که آیات این سوره را در زمینه ((حب فی الله)) و ((بغض فی الله)) و ((جهاد در راه

خدا)) و به کار بستن محتوای آن ، مورد توجه قرار می دهند، و تنها به تلاوت بی روح و فاقد علم و عمل قناعت نکنند. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 7
آیه 3-1
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّى وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيهِم بِالْمَوَدَّةِ وَ قَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُم مِّنَ الْحَقِّ يخْرِجُونَ الرَّسولَ وَ إِيَّاكُمْ أَن تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِن كُنتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَداً فى سبِيلى وَ ابْتِغَاءَ مَرْضاتى تُسِرُّونَ إِلَيهِم بِالْمَوَدَّةِ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَ مَا أَعْلَنتُمْ وَ مَن يَفْعَلْهُ مِنكُمْ فَقَدْ ضلَّ سوَاءَ السبِيلِ(1) إِن يَثْقَفُوكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَ يَبْسطوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيهُمْ وَ أَلْسِنَتهُم بِالسوءِ وَ وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ(2)
لَن تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكمْ وَ لا أَوْلَدُكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ(3) تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 8
ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - ای کسانی که ایمان آورده اید دشمن من و دشمن خویش را دوست خود قرار ندهید، شما نسبت به آنها اظهار محبت می کنید، در حالی که به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده اند، و رسول خدا و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شما است از شهر و دیارتان بیرون می رانند، اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده اید پیوند دوستی با آنها برقرار نسازید، شما مخفیانه با آنها رابطه دوستی برقرار می کنید در حالی که من آنچه را پنهان یا آشکار می کنید از همه بهتر می دانم ، و هر کس از شما چنین کاری کند از راه راست گمراه شده .
2 - اگر آنها بر شما مسلط شوند دشمنتان خواهند بود، و دست و زبان خود را به بدی بر شما می گشایند و دوست دارند شما به کفر باز گردید.
3 - هرگز بستگان و اولاد شما سودی به حالتان نخواهند داشت ، و در قیامت میان شما جدائی می افکند، و خداوند به آنچه انجام می دهید بینا است .
شان نزول :غالب مفسران تصریح کرده اند که این آیات (یا آیه اول) درباره ((حاطب ابن ابی بلتعه))، نازل شده است (البته با تفاوتهای مختصری) و ما ذیلا آنچه را مرحوم طبرسی در مجمع البیان آورده است ، ذکر می کنیم : جریان چنین بود که زنی بنام ((ساره)) که وابسته به یکی از قبائل مکه بود از مکه به مدینه تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 9
خدمت رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به او فرمود: آیا مسلمان شده ای و به اینجا آمده ای ؟

عرض کرد نه ، فرمود: به عنوان مهاجرت آمده ای ؟ گفت : نه .
فرمود: پس چرا آمدی ؟ عرض کرد: شما اصل و عشیره ما بودید، و سرپرستان من همه رفتند، و من شدیدا، محتاج شدم نزد شما آمده ام تا عطائی به من کنید و لباس و مرکبی ببخشید.
فرمود: پس جوانان مکه چه شدند؟ (اشاره به اینکه آن زن خواننده بود و برای جوانان خوانندگی می کرد).
گفت : بعد از واقعه بدر، هیچکس از من تقاضای خوانندگی نکرد، (و این نشان می دهد ضربه جنگ بدر تا چه حد در مشرکان مکه سنگین بود).
حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به فرزندان عبدالمطلب ، دستور داد، لباس و مرکب و خرج راهی به او دادند، و این در حالی بود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آماده فتح مکه می شد.
در این موقع ((حاطب بن ابی بلتعه)) (یکی از مسلمانان معروف که در جنگ بدر و بیعت رضوان شرکت کرده بود) نزد ((ساره)) آمد و نامه ای نوشت و گفت : آنرا به اهل مکه بده و ده دینار و بقولی ده درهم نیز به او داد، و پارچه بردی نیز به او بخشید.
((حاطب)) در نامه به اهل مکه چنین نوشته بود رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قصد دارد به سوی شما آید، آماده دفاع از خویش باشید!
((ساره)) نامه را برداشت و از مدینه به سوی مکه حرکت کرد.
جبرئیل این ماجرا را به اطلاع پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسانید، رسول خدا، علی (علیه السلام) و عمار و عمر و زبیر و طلحه و مقداد و ابومرثد را دستور داد که سوار بر مرکب شوند و به سوی مکه حرکت کنند و فرمود در یکی از منزلگاههای وسط راه به زنی می رسید که حامل نامه ای از ((حاطب)) به مشرکین مکه است ، نامه تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 10
را از او بگیرید.
آنها حرکت کردند و در همان مکان که رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرموده بود به او رسیدند، او سوگند یاد کرد که هیچ نامه ای نزد او نیست ، اثاث سفر او را تفتیش کردند و چیزی نیافتند، همگی تصمیم بر بازگشت گرفتند، ولی علی (علیه السلام) فرمود: نه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به ما دروغ گفته ، و نه ما دروغ می گوئیم ، شمشیر را کشید و فرمود نامه را بیرون بیاور، و الا به خدا سوگند گردنت را می زنم !
((ساره)) هنگامی که مساءله را جدی یافت نامه را که در میان گیسوانش پنهان کرده بود بیرون آورد، آنها نامه را خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آوردند.
حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به سراغ ((حاطب)) فرستاد،

فرمود این نامه را می شناسی ؟! عرض کرد: بلی ، فرمود: چه چیز موجب شد به این کار اقدام کنی ؟!
عرض کرد ای رسول خدا! به خدا سوگند از آن روز که اسلام را پذیرفته ام لحظه ای کافر نشده ام ، و هرگز به تو خیانت ننموده ام ، و هیچگاه دعوت مشرکان را از آن زمان که از آنها جدا شدم اجابت نکردم ، ولی مساءله این است که تمام مهاجران کسانی را در مکه دارند که از خانواده آنها در برابر مشرکان حمایت می کند، ولی من در میان آنها غریبم و خانواده من در چنگال آنها گرفتارند، خواستم از این طریق حقی به گردن آنها داشته باشم تا مزاحم خانواده من نشوند، در حالی که می دانستم خداوند سرانجام آنها را گرفتار شکست می کند، و نامه من برای آنها سودی ندارد.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عذرش را پذیرفت ، ولی عمر برخاست و گفت : ای رسول خدا! اجازه بده گردن این منافق را بزنم !
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: از جنگجویان بدر است ، و خداوند نظر لطف خاصی به آنها دارد (اینجا بود که آیات فوق نازل شد و
درسهای مهمی در زمینه تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 11
ترک هرگونه دوستی نسبت به مشرکان و دشمنان خدا به مسلمانان داد).
تفسیر :سرانجام طرح دوستی با دشمن خدا
چنانکه در شاءن نزول دانستیم حرکتی از ناحیه یکی از مسلمانان صادر شد که هر چند به قصد جاسوسی نبود ولی اظهار محبتی به دشمنان اسلام محسوب می شد، لذا آیات فوق نازل شد و به مسلمانان هشدار داد که از تکرار اینگونه کارها در آینده بپرهیزند.
نخست می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و خود را دوست خویش قرار ندهید)) (یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء)
یعنی آنها فقط دشمنان خدا هستند که با شما نیز عداوت و دشمنی دارند، با این حال چگونه دست دوستی به سوی آنها دراز می کنید؟!
سپس می افزاید: ((شما نسبت به آنها اظهار محبت می کنید در حالی که آنها نسبت به آنچه از حق برای شما آمده (اسلام و قرآن) کافر شده اند، و رسول خدا و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شما است از شهر و دیارتان بیرون می رانند)) (تلقون الیهم بالمودة و قد کفروا بما جائکم من الحق یخرجون الرسول و ایاکم ان تؤ منوا بالله ربکم).
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 12
آنها هم در عقیده با شما مخالفند، و هم عملا به مبارزه برخاسته اند، و کاری را که بزرگترین افتخار شما است ، یعنی ایمان به پروردگار، برای شما بزرگترین جرم و گناه شمرده اند، و به خاطر همین شما را از شهر و دیارتان آواره کردند، با این حال آیا جای این است که شما نسبت به آنها

اظهار محبت کنید، و برای نجاتشان از چنگال مجازات الهی به دست توانمند رزمندگان سپاه اسلام تلاش کنید؟!
سپس برای توضیح بیشتر می افزاید: ((اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده اید پیوند دوستی با آنها برقرار نسازید)) (ان کنتم خرجتم جهادا فی سبیلی و ابتغاء مرضاتی).
اگر به راستی دم از دوستی خدا می زنید و به خاطر او از شهر و دیار خود هجرت کرده اید، و طالب جهاد فی سبیل الله و جلب رضای او هستید این مطلب با دوستی دشمنان خدا سازگار نیست .
سپس برای توضیح بیشتر می افزاید: ((شما مخفیانه با آنها رابطه دوستی برقرار می سازید، در حالی که من آنچه را پنهان یا آشکار می کنید از همه بهتر می دانم))! (تسرون الیهم بالمودة و انا اعلم بما اخفیتم و ما اعلنتم).
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 13
بنابراین مخفی کاری چه فایده ای دارد با علم خداوند به غیب و شهود.و در پایان آیه به عنوان یک تهدید قاطع می فرماید: ((هر کس از شما چنین کاری کند از راه راست منحرف و گمراه شده است)) (و من یفعله منکم فقد ضل سواء السبیل).
هم از راه معرفت خدا منحرف گشته که گمان کرده چیزی بر خدا مخفی می ماند، و هم از راه ایمان و اخلاص و تقوی که طرح دوستی با دشمنان خدا ریخته ، و هم تیشه به ریشه زندگانی خود زده است که دشمنش را از اسرارش با خبر ساخته و این بدترین انحرافی است که ممکن است به شخص مؤ من بعد از وصول به سرچشمه ایمان دست دهد.
در آیه بعد برای تاءکید و توضیح بیشتر می افزاید: شما برای چه طرح دوستی با آنها می ریزید؟ با این که ((اگر آنها بر شما مسلط شوند دشمن شما خواهند بود، و دست و زبان خود را به هرگونه بدی بر شما می گشایند)) (ان یثقفوکم یکونوا لکم اعداء و یبسطوا الیکم ایدیهم و السنتهم بالسوء).
شما برای آنها دلسوزی می کنید در حالی که عداوتشان با شما آنچنان ریشه دار است که اگر بر شما دست یابند از هیچ کاری فروگذاری نمی کنند، و شما را با دست و زبان خود مورد هرگونه آزار قرار می دهند، آیا دلسوزی برای چنین جمعیتی سزاوار است .
و از همه بدتر این است که ((آنها دوست دارند شما از اسلام به سوی کفر باز گردید)) و بزرگترین افتخار خود یعنی گوهر ایمان را از دست دهید و ودوا لو تکفرون). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 14
و این درست دردناکترین ضربه ای است که می خواهند بر شما وارد کنند.
در آخرین آیه مورد بحث به پاسخگوئی افرادی مانند ((حاطب بن ابی بلتعه)) پرداخته که در جواب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که فرمود چرا

اسرار مسلمانان را در اختیار مشرکان مکه قرار دادی ؟ گفت : خویشاوندان و بستگانی در مکه دارم که در دست کفار گرفتارند، می ترسم آسیبی به آنها برسانند، خواستم از این طریق آنها را حفظ کنم ، می فرماید: ((هرگز بستگان و اولاد شما سودی به حالتان نخواهند داشت)) (لن تنفعکم ارحامکم و لا اولادکم).
چرا که اگر اولاد و بستگان بی ایمان باشند نه آبرو و سرمایه ای برای این دنیا خواهند بود و نه وسیله نجاتی در آخرت ، پس چرا افراد مؤ من به خاطر آنها کاری کنند که موجب خشم خدا و بریدن از اولیاء او گردد؟!
سپس می افزاید: ((خداوند روز قیامت میان شما و آنها جدائی می افکند)) (یوم القیامة یفصل بینکم)
اهل ایمان به سوی بهشت می روند، و اهل کفر به سوی دوزخ ، و این در حقیقت دلیلی است برای آنچه قبلا گفته شد، یعنی آنجا که از یکدیگر جدا می شوید و پیوندها به کلی بریده می شود آنها چه سودی برای شما خواهند داشت ؟!
این آیه در حقیقت شبیه چیزی است که در آیه 37 سوره عبس آمده است
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 15
که می فرماید: یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه : ((روزی که انسان از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندانش فرار می کند! و در پایان آیه بار دیگر به همگان هشدار می دهد که خداوند به آنچه انجام می دهید بینا است)) (و الله بما تعملون بصیر).
هم از نیات شما آگاه است ، و هم از اعمالی که به طور سری انجام می دهید، و اگر در مواردی اسرار شما را مانند ((حاطب بن ابی بلتعه)) فاش نمی کند روی مصالحی است ، نه اینکه نداند و آگاه نباشد.
در حقیقت علم خدا به غیب و شهود و سر و علن وسیله مؤ ثری برای تربیت انسان است که در همه حال خود را در پیشگاه او ببیند و سراسر جهان را محضر حق بشمرد، و مراقب گفتار و رفتار و حتی نیات خود باشد، و این است که می گوئیم معرفت کامل خدا سرچشمه زاینده تقوی است .
الممتحنة
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 16
آیه 4-6
آیه و ترجمه
قَدْ کانَت لَکُمْ أُسوَةٌ حَسنَةٌ فی إِبْرَهِیمَ وَ الَّذِینَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءؤُا مِنکُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ کَفَرْنَا بِکمْ وَ بَدَا بَیْنَنَا وَ بَیْنَکُمُ الْعَدَوَةُ وَ الْبَغْضاءُ أَبَداً حَتی تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلا قَوْلَ إِبْرَهِیمَ لِأَبِیهِ لاَسَتَغْفِرَنَّ لَک وَ مَا أَمْلِک لَک مِنَ اللَّهِ مِن شیْءٍ رَّبَّنَا عَلَیْک تَوَکلْنَا وَ إِلَیْک أَنَبْنَا وَ إِلَیْک الْمَصِیرُ(4)
رَبَّنَا لا تجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلَّذِینَ کَفَرُوا وَ اغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّک أَنت الْعَزِیزُ الحْکِیمُ(5)

لَقَدْ كانَ لَكمْ فِيهِمْ أسوَةٌ حَسنَةٌ لَمَن كانَ يَرْجُواَ اللّهَ وَ الْيَوْمَ الاَخِرَ وَ مَن يَتَوَلّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنىُّ الحُمِيدُ(6) تفسير نمونه جلد 24 صفحه 17
ترجمه :4 - برای شما تاسی نیکی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت ، هنگامی که به قوم مشرک خود گفتند: ما از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید بیزاریم ، ما نسبت به شما کافریم ، و میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است ، و این وضع همچنان ادامه دارد تا به خدای یگانه ایمان بیاورید، جز آن سخن ابراهیم که به پدرش (عمویش آزر) وعده داد که برای تو طلب آمرزش می کنم ، و در عین حال در برابر خداوند برای تو مالک چیزی نیستم . پروردگارا! ما بر تو توکل کرده ایم ، و به سوی تو بازگشتیم ، و سرانجام همه به سوی تو است .
5 - پروردگارا! ما را مایه گمراهی کافران قرار مده ، و ما را ببخش ای پروردگار ما که تو عزیز و حکیمی .
6 - برای شما در برنامه زندگی آنها اسوه حسنه ای بود برای کسانی که امید به خدا و روز قیامت دارند، و هر کس سرپیچی کند به خویشتن ضرر زده است ، زیرا خداوند بی نیاز و شایسته هرگونه ستایش است .
تفسیر :ابراهیم برای همه شما اسوه بود
از آنجا که قرآن مجید، در بسیاری از موارد.برای تکمیل تعلیمات خود از الگوهای مهمی که در جهان انسانیت وجود داشته شاهد می آورد، در آیات مورد بحث نیز به دنبال نهی شدیدی که از دوستی با دشمنان خدا در آیات قبل شده سخن از ابراهیم (علیه السلام) و برنامه او به عنوان پیشوای بزرگی که مورد احترام همه اقوام ، مخصوصا قوم عرب ، بوده به میان می آورد و می فرماید: ((برای شما در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند اسوه خوبی وجود داشت)) تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 18
(قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم و الذین معه).
ابراهیم (علیه السلام) بزرگ پیامبران که زندگیش سرتاسر، درس بندگی و عبودیت خدا، جهاد فی سبیل الله ، و عشق به ذات پاک او بود، ابراهیم که امت اسلامی از برکت دعای او، و مفتخر به نامگذاری او می باشد، می تواند برای شما سرمشق خوبی در این زمینه گردد.
منظور از تعبیر ((و الذین معه)) (آنها که با ابراهیم بودند) مؤ منانی است که او را در این راه همراهی می کردند، هر چند قلیل و اندک بودند، و این احتمال که منظور پیامبرانی است که با او همصدا شدند، یا انبیاء معاصر او - چنانکه بعضی احتمال داده اند - بعید به نظر می رسد، به خصوص که مناسب این است که قرآن در اینجا پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به ((ابراهیم))، و مسلمانان را به اصحاب و یاران او، تشبیه کند، در تواریخ نیز آمده است که گروهی در بابل بعد از مشاهده معجزات

ابراهیم به او ایمان آوردند، و در هجرت به سوی شام او را همراهی کردند، و این نشان می دهد که او یاران وفاداری داشته است .
سپس در توضیح این معنی می افزاید: ((آن روز که به قوم مشرک و بت پرستشان گفتند: ما از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید بیزاریم))! (اذ قالوا لقومهم انا برآء و منکم و مما تعبدون من دون الله).
ما نه شما را قبول داریم ، و نه آئین و مذهبتان را، ما هم از خودتان و هم

از بتهای بی ارزشتان متنفریم .
و باز برای تاءکید افزودند: ((ما نسبت به شما کافریم)) (کفرنا بکم).
البته این کفر همان کفر برائت و بیزاری است که در بعضی از روایات ضمن برشمردن اقسام پنجگانه کفر به آن اشاره شده است .
و سومین بار برای تاءکید بیشتر افزودند: ((در میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است)) (و بدا بیننا و بینکم العداوة و البغضاء ابدا).
و این وضع همچنان ادامه دارد تا به خدای یگانه ایمان بیاورید (حتی تؤ منوا بالله وحده).
و به این ترتیب با نهایت قاطعیت و بدون هیچگونه پرده پوشی اعلام جدائی و بیزاری از دشمنان خدا کردند، و تصریح نمودند که این جدائی به هیچ قیمت قابل برگشت و تجدید نظر نیست ، و تا ابد ادامه دارد، مگر این که آنها مسیر خود را تغییر دهند و از خط کفر به خط ایمان روی آورند.
ولی از آنجا که این قانون کلی و عمومی در زندگی ابراهیم استثنائی داشته که آنهم به خاطر هدایت بعضی از مشرکان صورت گرفته ، به دنبال آن می فرماید: آنها هرگونه ارتباطشان را با قوم کافر قطع کردند و هیچ سخن محبت آمیزی به آنها نگفتند: ((جز این سخن ابراهیم که به پدرش (عمویش آزر) وعده داد که برای تو از خداوند طلب آمرزش می کنم ، ولی در عین حال من در برابر خداوند برای تو مالک چیزی نیستم و آمرزش تنها به دست او است)) (الا قول ابراهیم لابیه لاستغفرن لک و ما املک لک من الله من شی ء).
این در حقیقت استثنائی است از مساءله قطع هرگونه ارتباط ابراهیم

و یارانش از بتپرستان که آن هم دارای شرائط و مصلحت خاصی بود، زیرا قرائن نشان می دهد که ابراهیم احتمالا آمادگی برای ایمان را در عمویش آزر مشاهده کرده بود ولی آزر از این مساءله نگران بود که اگر راه توحید را پیش گیرد دوران بت پرستی او چه خواهد شد؟ ابراهیم به او وعده داد که در پیشگاه خدا برای تو استغفار می کنم ، و به این وعده خود نیز عمل کرد، ولی آزر ایمان نیاورد، و هنگامی که بر ابراهیم روشن شد که او

دشمن خدا است و هرگز ایمان نمی آورد دیگر برای او استغفار نکرد و با او قطع رابطه نمود.
و از آنجا که مسلمانان از این برنامه ابراهیم و آزر اجمالا با خبر بودند و ممکن بود همین مطلب بهانه ای شود برای افرادی همچون ((حاطب ابن ابی بلتعه)) که با کفار سر و سری برقرار نمایند، قرآن می گوید این استثنا در شرائط خاصی صورت گرفته ، و وسیله ای برای جلب آزر به ایمان بوده ، نه برای اهداف دنیوی ، و لذا ((در آیه 114 سوره توبه)) می فرماید: و ما کان استغفار ابراهیم لابیه الا عن موعدة وعدها اياه فلما تبين له انه عدو لله تبراء منه ان ابراهیم لاواه حلیم : ((استغفار ابراهیم برای پدرش (عمویش آزر) فقط بخاطر وعده ای بود که به او داده بود (تا وی را به سوی ایمان جذب کند) اما هنگامی که برای او مسلم شد که وی دشمن خدا است از او بیزاری جست ، چرا که ابراهیم مهربان و بردبار بود.
ولی جمعی از مفسران آن را استثناء از ((اسوه بودن ابراهیم)) دانسته اند، و گفته اند باید در همه چیز به او اقتدا کرد جز استغفارش برای عمویش آزر.
این معنی گرچه در کلام عده ای از مفسران آمده ، ولی بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا ((اولا)) او در همه چیز ((اسوه)) بود، حتی در این برنامه ، چرا که اگر همان شرائط ((آزر)) در بعضی از مشرکان پیدا می شد اظهار محبت نسبت به او برای جلب و جذب وی به سوی ایمان کار خوبی بود، ((ثانیا)) ابراهیم (علیه السلام) تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 21
یک پیامبر معصوم ، و از انبیای بزرگ و مجاهد بود، و همه افعالش سرمشق است ، معنی ندارد که این مساءله را استثنا کنیم .
کوتاه سخن این که ابراهیم و پیروانش قویا با بت پرستان مخالف بودند و باید این درس را از آنها سرمشق گرفت ، و داستان آزر شرائط خاصی داشته که اگر برای ما هم پیدا شود قابل تاءسی است .
و از آنجا که مبارزه با دشمنان خدا با این صراحت و قاطعیت مخصوصا در زمانی که آنها از قدرت ظاهری برخوردارند جز با توکل بر ذات خدا ممکن نیست ، در پایان آیه می افزاید: آنها گفتند: پروردگارا! ما بر تو توکل کردیم و به سوی تو بازگشت نمودیم و رجوع نهائی همه سرانجام به سوی تو است)) (ربنا علیک توکلنا و الیک انبنا و الیک المصیر).
در حقیقت آنها سه مطلب را در این عبارت به پیشگاه الهی عرضه داشتند: نخست توکل بر ذات او، و دیگر توبه و باگزشت به سوی او، و سپس توجه به این حقیقت که رجوع نهائی همه چیز به سوی او است که علت و معلول یکدیگرند، ایمان به معاد و بازگشت نهائی سبب توبه می گردد و توبه روح توکل را در انسان زنده می کند. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 22
در آیه بعد به یکی دیگر از درخواستهای ابراهیم و یارانش را که در این

زمینه ، حساس و چشمگیر است اشاره کرده ، می گوید: پروردگارا! ما را مایه گمراهی کافران قرار مده)) (ربنا لا تجعلنا فتنة للذین کفروا).
این تعبیر ممکن است اشاره به اعمالی مانند اعمال ((حاطب ابن ابی بلتعه)) باشد که گاهی از افراد بی خبر سر می زند و کاری می کنند که سبب تقویت گمراهان می گردد در حالی که گمان می کنند کار خلافی نکرده اند.
و یا اشاره به این است ما را در چنگال آنها گرفتار مکن ، و در برابر آنها مغلوب مساز، مبادا بگویند: اگر اینها بر حق بودند هرگز گرفتار شکست نمی شدند، و این مایه گمراهی آنها می گردد.
یعنی اگر آنها از شکست و تسلط کفار می ترسند نه به خاطر خودشان است ، بلکه به خاطر این است که آئین حق زیر سؤ ال نرود، و پیروزی ظاهری مشرکان دلیل بر حقانیت آنها تلقی نشود، و این است راه و رسم یک مؤ من واقعی که هر چه می خواهد برای خدا می خواهد، از همه بریده و به خدا پیوسته است و همه چیز را برای رضای او می طلبد.
سوی تو کردیم روی و دل به تو بستیم
از همه باز آمدیم با تو نشستیم
هر چه نه پیوند یار بود بریدیم
هر چه نه پیمان دوست بود گسستیمو در پایان آیه می افزاید: ((پروردگارا! اگر لغزشی از ما سر زد ما را ببخش)) (و اغفر لنا ربنا).
((تو عزیز و حکیمی)) (انک انت العزیز الحکیم).
قدرتت شکست ناپذیر است و حکمتت نافذ در همه چیز.
این جمله ممکن است اشاره به آن باشد که اگر در خلال زندگی ما نشانه ای از تمایل و محبت و دوستی به دشمنان تو وجود داشته این لغزش را بر ما ببخش ، و این درسی است برای مسلمانان که آنها نیز سرمشق گیرند و
اگر تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 23
حاطبی در میان آنها پیدا شد استغفار کنند و به سوی خدا بازگردند.
در آخرین آیه مورد بحث بار دیگر روی همان مطلبی تکیه می کند که در نخستین آیه تکیه شده بود، می فرماید: ((برای شما مسلمانان در برنامه زندگی آنها اسوه و الگوی نیکوئی بود، برای آنها که امید به خدا و روز قیامت دارند)) (لقد کان لکم فیهم اسوة حسنة لمن کان یرجوا الله و الیوم الاخر).
نه تنها برائت و بیزاریشان از بت پرستان و خط کفر، بلکه دعاهای آنها و تقاضاهایشان در پیشگاه خدا که نمونه هائی از آن در آیات قبل گذشت نیز برای همه مسلمانان سرمشق است .
این سرمشق را تنها کسانی می گیرند که دل به خدا بسته اند، و ایمان به مبدء و معاد قلبشان را روشن ساخته ، و در طریق حق به حرکت در آمده

اند.
بدون شک این تاسی و پیروی نفعش قبل از هر کس به خود مسلمانان باز می گردد لذا در پایان می افزاید: ((هر کس سرپیچی کند و طرح دوستی با دشمنان خدا بریزد، به خودش ضرر زده ، و خداوند نیازی به او ندارد، چرا که او از همگان بی نیاز و شایسته هرگونه حمد و ستایش است)) (و من یتول فان الله هو الغنی الحمید).
زیرا طرح دوستی با دشمنان خدا آنها را تقویت می کند، و قوت آنها باعث شکست خود شما است ، و اگر آنها بر شما مسلط گردند بر صغیر و کبیر رحم نخواهند کرد. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 24
نکته ها:
1 - الگوهای جاویدان
برنامه های عملی ، همیشه مؤ ثرترین برنامه ها است ، چون عمل حکایت از ایمان عمیق انسان به گفتارش می کند، و سخنی که از دل برآید لا جرم بر دل نشیند.
همیشه وجود الگوها و سرمشقهای بزرگ در زندگی انسانها، وسیله مؤ ثری برای تربیت آنها بوده است ، به همین دلیل ، پیامبر و پیشوایان معصوم مهمترین شاخه هدایت را با عمل خود نشان می دادند، و لذا هنگامی که سخن از ((سنت)) به میان می آید، گفته می شود سنت عبارت است از ((قول)) و ((فعل)) و ((تقریر)) معصوم ، یعنی پیشوایان معصوم سخن و عمل و سکوتشان همه حجت و راهنما است ، و نیز به همین دلیل است که عصمت در تمام پیامبران و امامان ، شرط است تا الگوهائی در همه زمینه ها باشند.
قرآن نیز بر این مساءله مهم ، صحه گذارده ، الگوها و سرمشقهائی در همه زمینه ها برای ماءمنان معرفی می کند، از جمله در آیات مورد بحث ، دو بار از ابراهیم و یارانش سخن می گوید، و در سوره احزاب ، شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عنوان الگو و اسوه ، به مسلمانان معرفی می نماید.
(باید توجه داشت ، اسوه معنی مصدری دارد، و به معنی تاءسی کردن و پیروی عملی است ، هر چند در استعمالات روزمره فارسی به معنی کسی است که مورد تاسی قرار می گیرد).
در جنگ پر مخاطره احزاب ، در ایامی که مسلمانان ، سخت در بوته آزمایش قرار گرفته بودند، و حوادث کوبنده نیرومندترین افراد را به لرزه در می آورد، خداوند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به عنوان الگو و اسوه ای از استقامت و پایمردی و ایمان تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 25
و اخلاص ، و آرامش در میان طوفان ، معرفی می کند، و البته این امر

منحصر به میدان احزاب نبود که در همه جا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سرمشق عظیمی برای مسلمانان محسوب می شد.
شعار ((کونوا دعاة الناس باعمالکم و لا تکونوا دعاة بالسنتکم)): ((مردم را به اعمال خویش دعوت به سوی خدا کنید نه به زبان خود)) که از حدیث امام صادق (علیه السلام) گرفته شده ، دلیل بر این است که همه مسلمانان راستین نیز به نوبه خود باید الگو و اسوه برای دگران باشند، و با زبان عمل ، اسلام را به دنیا معرفی کنند که اگر این کار می شد، اسلام دنیاگیر شده بود!
2 - خداوند از همگان بی نیاز است .در قرآن مجید کرارا روی این نکته تکیه شده که اگر خداوند دستورهائی به شما می دهد، و گاه مشکل و شاق به نظر می رسد، فراموش نکنید تمام منافع آن به خود شما بازمی گردد، چرا که دریای بیکران هستی خدا کمبودی ندارد تا از شما کمک بگیرد، بعلاوه شما چیزی ندارید که به او بدهید بلکه هر چه دارید از او است .
در احادیث قدسی آمده است : ((بندگان من ! شما هرگز نمی توانید به من زیانی برسانید و یا نفعی بدهید، بندگانم ! اگر اولین و آخرین و جن و انس پاکترین قلب را داشته باشند، ذره ای بر ملک من نمی افزاید، و اگر اولین و آخرین و انس و جن ، ناپاکترین قلب را داشته باشند، از ملک من چیزی نمی کاهد)).
((بندگانم ! اگر اولین و آخرین و انس و جن در میدانی جمع شوند و هر چه

می خواهند از من بخواهند و همه آن را به آنها بدهم چیزی از خزائن من کاسته نمی شود، و درست مانند رطوبتی است که یک ریسمان از دریا برمی گیرد)).
((بندگانم ! من اعمال شما را احصا می کنم ، سپس به شما باز می گردانم ، کسی که نیکی بیابد خدا را شکر کند، و کسی که غیر آن را ببیند جز خویشتن را ملامت ننماید.
3 - اصل اساسی حب فی الله و بغض فی الله
پیوند مکتبی مهمترین پیوندی است که انسانها را با یکدیگر مربوط می سازد که هر پیوندی تحت الشعاع آن است .
این سخنی است که قرآن بارها روی آن تاءکید کرده است ، و اگر این پیوند تحت تاثیر روابط دوستی و خویشاوندی و منافع شخصی قرار گیرد ارکان مذهب متزلزل خواهد شد.
بعلاوه ارزش نهائی در ایمان و تقوا است ، چگونه ممکن است با کسانی که فاقد این دو هستند ارتباط برقرار سازیم ؟
لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من احب لله و ابغض لله ، و اعطی لله جل و عز فهو ممن کمل ایمانه : ((کسی که برای

خدا دوست دارد، و برای خدا دشمن دارد، و برای خدا ببخشد، از کسانی است که ایمانش کامل شده)).
در حدیث دیگری از همان حضرت (علیه السلام) می خوانیم : من اوثق عری الایمان ان تحب فی الله ، و تبغض فی الله ، و تعطی فی الله ، و تمنع فی الله : ((از محکمترین دستگیره های ایمان این است که برای خدا دوست داری ، تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 27
و برای خدا دشمن داری ، و برای خدا ببخشی ، و برای خدا منع کنی .
احادیث در این زمینه بسیار فراوان است ، برای آگاهی بیشتر به جلد دوم اصول کافی ((باب الحب فی الله)) مراجعه شود، مرحوم کلینی در این باب 16 حدیث در این زمینه نقل کرده است .
و نیز برای توضیح بیشتر در زمینه ((حب فی الله و بغض فی الله)) به جلد 23 تفسیر نمونه ذیل آیه 22 سوره مجادله مراجعه شود. الممتحنة
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 28
آیه 7-9
آیه و ترجمه
عَسى اللَّهُ أَن يجْعَلَ بَيْنَكمْ وَ بَينَ الَّذِينَ عَادَيْتُم مِّنهُم مَّوَدَّةً وَ اللَّهُ قَدِيرٌ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(7)
لا يَنْهَاشُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَتِلُوكُمْ فى الدِّينِ وَ لَمْ يخْرِجُوكم مِّن دِيَرِكُمْ أَن تَبرُّوهُمْ وَ تُقْسِطوا إِلَيهِمْ إِنَّ اللَّهَ يحِب الْمُقْسِطِينَ(8)
إِنَّمَا يَنهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَتَلُوكُمْ فى الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكم مِّن دِيَرِكُمْ وَ ظهَرُوا عَلى إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ وَ مَن يَتَوَلهُّمْ فَأُولَئک هُمُ الظلِمُونَ(9)
ترجمه :7 - امید است خدا میان شما و دشمنانتان (از طریق اسلام) پیوند محبت برقرار کند، و خداوند قادر و آمرزنده و مهربان است .
8 - خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی کند، چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد.
9 - تنها شما را از دوستی کسانی نهی می کند که در امر دین با شما پیکار کردند، و شما را تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 29
از خانه هایتان بیرون راندند، یا به بیرون راندن شما کمک کردند از اینکه با آنها دوستی کنید، و هر کس آنها را دوست دارد ظالم و ستمگر است .
تفسیر :محبت به کفاری که سر جنگ ندارند
در این آیات بحثهائی که در آیات گذشته پیرامون ((حب فی الله و بغض فی الله)) و قطع رابطه با مشرکان آمده ادامه می یابد، و از آنجا که این قطع رابطه یک نوع خلا عاطفی برای جمعی از مسلمانان ایجاد می کرد، و با این حال مؤ منان راستین و یاران رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در این مسیر ثبات قدم نشان دادند خداوند برای پاداش آنها و رفع این کمبود

به آنها بشارت می دهد که غم مخورید وضع چنین نخواهد ماند می فرماید: ((امید است خدا میان شما و دشمنانتان پیوند محبت و دوستی (از طریق پذیرش اسلام) برقرار سازد)) (عسی الله ان یجعل بینکم و بین الذین عادیتم منهم مودة).
و این امر سرانجام تحقق یافت ، سال هشتم هجری فرا رسید و مکه فتح شد و اهل مکه به مصداق یدخلون فی دین الله افواجا گروه گروه مسلمان شدند، ابرهای تیره و تار دشمنی و عناد از آسمان زندگی آنها کنار رفت و آفتاب ایمان با گرمی محبت و دوستی تابیدن گرفت .
بعضی از مفسران این جمله را اشاره به ازدواج پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با ((ام حبیبه)) دختر ابو سفیان می دانند که اسلام اختیار کرده بود، و همراه شوهرش عبید الله بن جحش به اتفاق مهاجران حبشه ، به حبشه رفته بود، همسرش تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 30
در آنجا از دنیا رفت ، پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کسی را نزد نجاشی فرستاد و او را به همسری خود در آورد، و از آنجا که رابطه دامادی در میان عرب سبب کاهش عداوتها می شد این مساءله در ابوسفیان و اهل مکه اثر گذاشت .
ولی این احتمال بعید به نظر می رسد، چرا که آیات مورد بحث در آستانه فتح مکه نازل شده ، زیرا ((حاطب بن ابی بلتعه)) هدفش از نامه نگاری به مشرکان مکه این بود که آنها را از این ماجرا آگاه کند، در حالی که می دانیم جعفر بن ابی طالب و یارانش مدتی قبل از این ماجرا (مقارن فتح خیبر) به مدینه بازگشتند.
به هر حال اگر کسانی که مورد علاقه مسلمانان هستند از خط مکتبی آنان جدا شوند نباید از بازگشت آنها ماءیوس شد، چرا که خداوند بر همه چیز قادر است ، او است که می تواند دلها را دگرگون سازد، و او است که گناهان و خطاهای بندگانش را می بخشد، لذا در پایان آیه می افزاید: ((و خدا قادر و توانا، و غفور و رحیم است)) (و الله قدیر و الله غفور رحیم).
کلمه ((عسی)) در لغت عرب در مواردی گفته می شود که امید به تحقق چیزی می رود و از آنجا که این معنی احیانا تواءم با ((جهل)) یا ((عجز)) است بسیاری از مفسران آن را در قرآن مجید به معنی امید دیگران از خدا تفسیر کرده اند، ولی چنانکه سابقا نیز گفته ایم هیچ مانعی ندارد که این واژه در کلام خداوند همان معنی اصلیش را داشته باشد، زیرا گاه برای وصول به یک هدف شرائطی لازم است ، هرگاه بعضی از شرائط حاصل نباشد این تعبیر به کار می رود (دقت کنید). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 31
آیات بعد شرح و توضیحی است بر مساءله ترک رابطه دوستی با مشرکان ، می فرماید: ((خداوند از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی

که با شما در امر دین پیکار نکردند و شما را از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی کند)) (لا ینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من دیارکم ان تبروهم و تقسطوا الیهم).
((چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد)) (ان الله یحب المقسطین).
((خدا شما را تنها از دوستی کسانی نهی می کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه و دیارتان آواره نمودند، یا کمک به بیرون راندن شما کردند آری خدا شما را از هرگونه پیوند دوستی با اینها نهی می کند)) (انما ینهاکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین و اخرجوکم من دیارکم و ظاهروا علی اخراجکم ان تولوهم).
((و هر کس آنها را دوست دارد ظالم و ستمگر است)) (و من یتولهم فاولئک هم الظالمون).
به این ترتیب افراد غیر مسلمان به دو گروه تقسیم می شوند: گروهی که در مقابل مسلمین ایستادند و شمشیر به روی آنها کشیدند، و آنها را از خانه و کاشانه شان به اجبار بیرون کردند، و خلاصه عداوت و دشمنی خود را با اسلام و مسلمین در گفتار و عمل آشکارا نشان دادند، تکلیف مسلمانان این است که هرگونه مراوده با این گروه را قطع کنند، و از هرگونه پیوند محبت و دوستی خودداری نمایند که مصداق روشن آن مشرکان مکه مخصوصا سران قریش بودند، گروهی رسما دست به این کار زدند و گروهی دیگر نیز آنها را یاری کردند.
اما دسته دیگری بودند که در عین کفر و شرک کاری به مسلمانان نداشتند، نه عداوت می ورزیدند، نه با آنها پیکار می کردند، و نه اقدام به بیرون راندنشان تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 32
از شهر و دیارشان نمودند، حتی گروهی از آنها پیمان ترک مخاصمه با مسلمانان بسته بودند، نیکی کردن با این دسته اظهار محبت با آنها بی مانع بود، و اگر معاهده ای با آنها بسته بودند باید به آن وفا کنند و در اجرای عدالت بکوشند.
مصداق این گروه طائفه ((خزاعه)) بودند که با مسلمین پیمان ترک مخاصمه داشتند.
بنابراین جائی برای گفتار جمعی از مفسران باقی نماند که این دستور را منسوخ دانسته ، و ناسخ آنرا آیه 5 سوره توبه ذکر کرده اند که می گوید: فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم : ((هنگامی که ماههای حرام پایان گیرد بت پرستان را هر کجا دیدید به قتل برسانید)) چرا که این آیه سوره توبه فقط از مشرکانی سخن می گوید که پیمانشکنی کرده ، و به مخالفت علنی در برابر اسلام و مسلمین برخاسته بودند به گواهی آیات بعد از آن .

بعضی از مفسران در مورد این آیه روایت کرده اند که همسر مطلقه ابو بکر برای دخترش ((اسماء)) هدایائی از مکه آورد ((اسماء)) از پذیرش آن امتناع کرد، و حتی اجازه ورود به مادرش نداد، آیه فوق نازل شد و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به او دستور داد مادرش را بپذیرد و هدیه اش را قبول کند و او را مورد اکرام و احسان قرار دهد.
این روایت نشان می دهد که تمام مردم مکه نیز مشمول این حکم نبودند،
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 33
بلکه در میان آنها اقلیتی بودند که موضع خصمانه ای در برابر مسلمانان نداشتند.
به هر حال از این آیات ((یک اصل کلی و اساسی)) در چگونگی رابطه مسلمانان با غیر مسلمین استفاده می شود، نه تنها برای آن زمان که برای امروز و فردا نیز ثابت است ، و آن اینکه مسلمانان موظفند در برابر هر گروه و جمعیت و هر کشوری که موضع خصمانه با آنها داشته باشند و بر ضد اسلام و مسلمین قیام کنند، یا دشمنان اسلام را یاری دهند سرسختانه بایستند، و هرگونه پیوند محبت و دوستی را با آنها قطع کنند.
اما اگر آنها در عین کافر بودن نسبت به اسلام و مسلمین بی طرف بمانند و یا تمایل داشته باشند، مسلمین می توانند با آنها رابطه دوستانه برقرار سازند البته نه در آن حد که با برادران مسلمان دارند، و نه در آن حد که موجب نفوذ آنها در میان مسلمین گردد.
و اگر جمعیت یا دولتی جزو گروه اول باشند و تغییر موضع دهند و یا به عکس در گروه دوم باشند و مسیر خود را تغییر دهند باید وضع فعلی آنها را معیار قرار داد و طبق آیات فوق با آنها عمل کرد. الممتحنة
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 34
آیه 10-11
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا جَاءَكمُ الْمُؤْمِنَت مُهَجِرَتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَنهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَتٍ فَلا تَرْجِعُوهُنَّ إِلى الْكُفَّارِ لا هُنَّ حِلٌّ لهَّمْ وَ لا هُمْ يحِلُّونَ لهُنَّ وَ ءَاتُوهُم مَّا أَنفَقُوا وَ لا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَن تَنكِحُوهُنَّ إِذَا ءَاتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَ لا تُمْسِكُوا بِعِصمِ الْكَوَافِرِ وَ سئَلُوا مَا أَنفَقْتُمْ وَ لْيَسئَلُوا مَا أَنفَقُوا ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يحْكُمُ بَيْنَكُمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ(10)
وَ إِن فَاتَكمْ شىْءٌ مِّنْ أَزْوَجِكُمْ إِلى الْكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَئَاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَت أَزْوَجُهُم مِّثْلَ مَا أَنفَقُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِى أَنتُم بِهِ مُؤْمِنُونَ(11) تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 35
ترجمه :10 - ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که زنان با ایمان به عنوان هجرت نزد شما آیند آنها را آزمایش کنید - خداوند از ایمان آنها آگاهتر است - هرگاه آنان را مؤ من یافتید آنها را به سوی کفار بازنگردانید،

نه آنها برای کفار حلالند، و نه کفار برای آنها حلال ، و آنچه را همسران آنها (برای ازدواج با این زنان) پرداخته اند به آنها بپردازید، و گناهی بر شما نیست که با آنها ازدواج کنید هرگاه مهرشان را به آنها بدهید، و هرگز همسران کافره را در همسری خود نگه ندارید (و اگر کسی از زنان شما کافر شد به بلاد کفر فرار کرد) حق دارید مهری را که پرداخته اید مطالبه کنید، همانگونه که آنها حق دارند مهر زنانشان را که از آنان جدا شده اند از شما مطالبه کنند، این حکم خداوند است که در میان شما حکم می کند و خداوند دانا و حکیم است .
11 - و اگر بعضی از همسران شما از دستتان بروند (و به سوی کفار بازگردند) و شما در جنگی به آنان پیروز شدید و غنائمی گرفتید به کسانی که همسرانشان رفته اند همانند مهری را که پرداخته اند بدهید، و از مخالفت خداوندی که همه به او ایمان دارید بپرهیزید.
شان نزول :جمعی از مفسران در شاءن نزول این آیات چنین آورده اند که : رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در حدیبیه با مشرکان مکه پیمانی امضاء کرد که یکی از مواد پیمان این بود که هر کس از اهل مکه به مسلمانان بپیوندد او را بازگردانند، اما اگر کسی از مسلمانان اسلام را رها کرده به مکه بازگردد می توانند او را برنگردانند.
در این هنگام زنی به نام ((سبیعه)) اسلام را پذیرفت ، و در همان سرزمین حدیبیه به مسلمانان پیوست ، همسرش خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و گفت : ای محمد! همسرم را به من بازگردان ، چرا که این یکی از مواد پیمان ما است ، و هنوز مرکب آن خشک نشده ، آیه فوق نازل شد و دستور داد زنان مهاجر را امتحان کنند (ابن عباس می گوید امتحانشان به این بود که باید سوگند یاد تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 36
کنند هجرت آنها به خاطر کینه با شوهر، یا علاقه به سرزمین جدید، و یا هدف دنیوی نبوده بلکه تنها به خاطر اسلام بوده است).
آن زن سوگند یاد کرد که چنین است .در اینجا رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مهریه ای را که شوهرش پرداخته بود و هزینه هائی را که متحمل شده بود به او پرداخت و فرمود: طبق این ماده قرارداد تنها مردان را باز می گرداند نه زنان را.
تفسیر :جبران زیانهای مسلمین و کفار
در آیات گذشته سخن از ((بغض فی الله)) و قطع پیوند با دشمنان خدا بود، اما در آیات مورد بحث سخن از ((حب فی الله)) و برقرار ساختن پیوند با کسانی است که از کفر جدا می شوند و به ایمان می پیوندند.
در نخستین آیه از زنان مهاجر، سخن می گوید، و جمعا هفت دستور در این آیه وارد شده که عمدتا درباره زنان مهاجر، و قسمتی نیز درباره زنان کافر

است .
1 - نخستین دستور درباره آزمایش ((زنان مهاجرات)) است ، روی سخن را به مؤ منان کرده ، می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که زنان با ایمان به عنوان هجرت نزد شما آیند، آنها را از خود نرانید، بلکه آزمایش کنید)) (یا ایها الذین آمنوا اذا جائکم المؤ منات مهاجرات فامتحنوهن).
دستور به امتحان ، با اینکه آنها را مؤ منان نامیده به خاطر آن است که

آنها ظاهرا شهادتین را بر زبان ، جاری می کردند و در سلک اهل ایمان بودند، اما امتحان برای این بود که اطمینان حاصل شود که این ظاهر با باطن هماهنگ است .
اما نحوه این امتحان چنانکه گفتیم به این ترتیب بود که آنها را سوگند به خدا می دادند که مهاجرتشان جز برای قبول اسلام نبوده ، و آنها باید سوگند یاد کنند که به خاطر دشمنی با همسر و یا علاقه به مرد دیگری ، یا علاقه به سرزمین مدینه و مانند آن هجرت ننموده اند.
این احتمال نیز وجود دارد که آیه دوازدهم همین سوره تفسیری باشد بر کیفیت امتحان زنان مهاجر که (طبق آن باید) با پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بیعت کنند که راه شرک نپویند، و گرد سرقت و اعمال منافی عفت ، و کشتن فرزندان ، و مانند آن نروند، و سر تا پا تسلیم فرمان رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باشند.
البته ممکن است کسانی در آن سوگند و این بیعت نیز خلاف بگویند اما مقید بودن بسیاری از مردم حتی مشرکان در آن زمان به مساءله بیعت و سوگند به خدا سبب می شد که افراد کمتر دروغ بگویند، و به این ترتیب امتحان مزبور، گرچه همیشه دلیل قاطعی بر ایمان واقعی آنها نبود اما غالبا می توانست بیانگر این واقعیت باشد.
لذا در جمله بعد می افزاید: ((خداوند از درون دل آنها و ایمانشان آگاهتر است)) (الله اعلم بایمانهن).
2 - در دستور بعد می فرماید: ((هرگاه از عهده این امتحان بر آمدند و آنها را مؤ من واقعی دانستید، آنها را به سوی کفار بازنگردانید)) (فان علمتموهن مؤ منات فلا ترجعوهن الی الکفار).
درست است که یکی از مواد تحمیلی پیمان حدیبیه این بود که افرادی را که به عنوان مسلمان از مکه به مدینه هجرت می کنند به مکه بازگردانند،

ولی این ماده شامل زنان نمی شد، و لذا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هرگز آنها را به کفار باز نگرداند، کاری که اگر انجام می شد با توجه به ضعف فوق العاده زنان در آن جامعه سخت خطرناک بود.

3 - در سومین مرحله که در حقیقت دلیلی است برای حکم قبل اضافه می کند: نه این زنان بر آنها حلالند، و نه آن مردان کافر بر این زنان با ایمان (لا هن حل لهم و لا هم یحلون لهن).
باید هم چنین باشد چرا که ایمان و کفر در یکجا جمع نمی شود، و پیمان مقدس ازدواج نمی تواند رابطه در میان مؤ من و کافر برقرار سازد، چرا که اینها در دو خط متضاد قرار دارند، در حالی که پیمان ازدواج باید نوعی وحدت در میان دو زوج برقرار سازد و این دو با هم سازگار نیست .
البته در آغاز اسلام که هنوز جامعه اسلامی استقرار نیافته بود زوجهائی بودند که یکی کافر و دیگری مسلمان بود، و پیامبر از آن نهی نمی کرد تا اسلام ریشه دوانید، ولی ظاهرا بعد از صلح حدیبیه دستور جدائی کامل داده شد و آیه مورد بحث یکی از دلائل این موضوع است .
4 - از آنجا که معمول عرب بود که مهریه زنان خود را قبلا می پرداختند در چهارمین دستور می افزاید: ((به همسران کافر آنها آنچه را در طریق این ازدواج انفاق کرده اند بپردازید)) (و آتوهم ما انفقوا).
درست است که شوهرشان کافر است اما چون اقدام بر جدائی به وسیله ایمان از طرف زن شروع شده ، عدالت اسلامی ایجاب می کند که خسارات همسرش پرداخته شود.
آیا منظور از انفاق در اینجا تنها مهر است ، و یا سایر هزینه هائی را که در این راه متحمل شده نیز شامل می شود؟ غالب مفسران معنی اول را برگزیده اند، و تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 39
قدر مسلم از آیه نیز همین است ، هر چند بعضی مانند ((ابو الفتوح رازی)) در تفسیرش نفقات دیگر نیز گفته است .
البته این پرداخت مهر در مورد مشرکانی بود که با مسلمانان پیمان ترک مخاصمه در حدیبیه یا غیر آن امضاء کرده بودند.
اما چه کسی باید این مهر را بپردازد؟ ظاهر این است که این کار بر عهده حکومت اسلامی و بیت المال است ، چرا که تمام اموری که مسئول خاصی در جامعه اسلامی ندارد بر عهده حکومت است و خطاب جمع در آیه مورد بحث گواه این معنی است (همانگونه که در آیات حد سارق و زانی دیده می شود).
5 - حکم دیگر که به دنبال احکام فوق آمده این است که می فرماید: گناهی بر شما نیست که با آنها ازدواج کنید هر گاه مهر آنها را بپردازید (و لا جناح علیکم ان تنکحوهن اذا آتیتموهن اجورهن).
مبادا تصور کنید که چون قبلا مهری از شوهر سابق گرفته اند و معادل آن از بیت المال به شوهرشان پرداخته شده اکنون که با آنها ازدواج می کنید دیگر مهری در کار نیست و برای شما مجانی تمام می شود! نه ، حرمت زن ایجاب می کند که در ازدواج جدید نیز مهر مناسبی برای او در نظر

گرفته شود.
باید توجه داشت که در اینجا زن بدون طلاق از شوهر کافر جدا می شود، ولی باید عده نگهدارد.
فقیه معروف ((صاحب جواهر)) در شرح کلام محقق در شرایع که گفته است ((در غیر زن و مردی که اهل کتاب هستند هر گاه یکی از دو همسر اسلام را پذیرا شود اگر قبل از دخول باشد عقد بلافاصله فسخ می شود و اگر بعد از دخول باشد منوط به گذشتن عده است)) می فرماید: ((هیچگونه اختلافی در این احکام تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 40
نیست و روایات و فتاوای فقها در این باره هماهنگ است)).
6 - اما هرگاه قضیه بر عکس باشد یعنی شوهر اسلام را بپذیرد و زن بر کفر باقی بماند، در اینجا نیز رابطه زوجیت به هم می خورد و نکاح فسخ می شود، چنانکه در ادامه همین آیه می فرماید: ((همسران کافره را در همسری خود نگه ندارید)) (و لا تمسکوا بعصم الکوافر).
((عصم)) جمع ((عصمت)) در اصل به معنی منع و در اینجا - چنانکه گفته اند و قرائن گواهی می دهد - به معنی نکاح و زوجیت است (البته بعضی تصریح کرده اند که منظور نکاح دائم است ، و تعبیر به عصمت نیز مناسب همین معنی است چرا که زن را از ازدواج با هر شخص دیگری برای همیشه منع می کند).
((کوافر)) جمع ((کافرة)) به معنی زنان کافر است .
در این که آیا این حکم مخصوص زنان مشرک است ، و یا اهل کتاب ، مانند زنان مسیحی و یهودی را نیز شامل می شود، در میان فقهاء محل بحث است ، و روایات در این زمینه مختلف است که شرح آن را باید در کتب فقه بررسی کرد ولی ظاهر آیه مطلق است و همه زنان کافر را شامل می شود و شاءن نزول آن را محدود نمی کند اما مساءله عده در اینجا به طریق اولی برقرار است ، چرا که اگر فرزندی از آن زن متولد شود فرزندی است مسلمان زیرا پدرش مسلمان بوده .
7 - در آخرین حکم که در آیه ذکر شده سخن از مهر زنانی است که از اسلام جدا شوند و به اهل کفر بپیوندند، می فرماید: ((هرگاه کسی از زنان شما از اسلام جدا گشت شما حق دارید مهری را که پرداخته اید مطالبه کنید، تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 41
همانگونه که آنها حق دارند مهر زنانشان را که از آنها جدا شده و به اسلام پیوسته اند مطالبه کنند)) (و سئلوا ما انفقتم و لیسئلوا ما انفقوا).
و این مقتضای عدالت و احترام به حقوق متقابل است .
و در پایان آیه به عنوان تاءکید بر آنچه گذشت می فرماید: ((اینها حکم الهی است که در میان شما حکم می کند و خداوند دانا و حکیم است)) (ذلکم حکم الله یحکم بینکم و الله علیم حکیم).

احکامی است که همه از علم الهی سرچشمه گرفته ، و آمیخته با حکمت است و حقوق همه افراد در آن در نظر گرفته شده ، و با اصل عدالت و قسط اسلامی کاملا هماهنگ است ، و توجه به این حقیقت که همه از سوی خدا است بزرگترین ضمانت اجرائی برای این احکام محسوب می شود.
در دومین و آخرین آیه مورد بحث در ادامه همین سخن می فرماید: ((اگر بعضی از همسران شما از دست شما رفتند، اسلام را رها کرده به کفار پیوستند سپس شما در جنگی بر آنها پیروز شدید و غنائمی به دست آوردید، به کسانی که همسران خود را از دست داده اند همانند مهری را که پرداخته اند از غنائم بپردازید)) (و ان فاتکم شی ء من ازواجکم الی الکفار فعاقبتم فاتوا الذین ذهبت ازواجهم مثل ما انفقوا).
طبق آیه گذشته مسلمانان می توانستند مهر اینگونه زنان را از کفار بگیرند همانگونه که آنها حق داشتند مهر همسرانشان را که به اسلام پیوسته و به مدینه هجرت کرده اند از مسلمانان دریافت دارند.
ولی طبق بعضی از روایات در عین اینکه مسلمانان به این حکم عادلانه عمل کردند مشرکان مکه سر باز زدند، لذا دستور داده شد برای عدم تضییع حق این تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 42
افراد هرگاه غنائمی به دست آمد اول حق آنها را بپردازند سپس غنائم را تقسیم کنند.
این احتمال نیز وجود دارد که حکم فوق مربوط به اقوامی باشد که مسلمانان با آنها پیمان نداشتند، و طبعا حاضر نبودند مهر اینگونه زنان را به مسلمانان باز پس دهند، جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است
((عاقبتم)) از ماده ((معاقبة)) در اصل از ((عقب)) (بر وزن کدر) به معنی ((پاشنه پا)) است ، و به همین مناسبت کلمه ((عقبی)) به معنی ((جزا)) و ((عقوبت)) به معنی کیفر کار خلاف آمده است ، و روی همین جهت ((معاقبة)) به معنی کیفر دادن و قصاص کردن به کار می رود، و گاه این واژه (معاقبة) به معنی ((تناوب)) در امری نیز استعمال شده ، زیرا افرادی که متناوبا کاری را انجام می دهند هر یک عقب سر دیگری فرا می رسند.
لذا ((عاقبتم)) در آیه فوق به معنی پیروز شدن مسلمانان بر کفار و کیفر و مجازات آنها و ضمنا گرفتن غنائم تفسیر شده است و هم به معنی تناوب چرا که یک روز نوبت کفار است و روز دیگری نوبت به مسلمانان می رسد و بر آنها غالب می شوند.
این احتمال نیز داده شده که منظور از این جمله رسیدن به عاقبت و پایان کار است ، و منظور از پایان کار در اینجا گرفتن غنائم جنگی است .
هر کدام از این معانی که باشد نتیجه یکی است ، فقط راههای وصول به

این نتیجه متفاوت ذکر شده است (دقت کنید).
و در پایان آیه ، همه مسلمانان را به تقوی دعوت کرده ، می فرماید: ((از خدائی که همه به او ایمان آورده اید بپرهیزید و راه مخالفت او را نپوئید)) (و اتقوا الله الذی انتم به مؤ منون).
دستور به تقوی در اینجا ممکن است به خاطر این باشد که معمولا در
تشخیص تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 43
مقدار مهریه به گفته همسران اعتماد می شود، چون راهی برای اثبات آن جز گفته خود آنها وجود ندارد، و امکان دارد وسوسه های شیطانی سبب شود که بیش از مقدار واقعی ادعا کنند، لذا آنها را توصیه به تقوی می نماید.
در تواریخ و روایات آمده است که این حکم اسلامی تنها شامل شش زن شد که از همسران مسلمان خود بریدند و به کفار پیوستند و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مهر همه آنها را از غنائم جنگی به شوهرانشان بازگرداند.
نکته :
عدالت حتی درباره دشمنان
دقت در آیات فوق و لطافت و ظرافت و نکته سخن خاصی که در احکام مزبور به کار رفته نشان می دهد که اصل عدالت و قسط تا چه حد در تشریع احکام اسلامی مورد توجه بوده است که حتی در مواقع بحرانی و طوفانی نیز تلاش می شود ضرر و زیان به کسی حتی به کفار نرسد.
این در حالی است که معمول دنیا این است که در بحرانها همه می گویند شرائط فوق العاده است و باید به آن تن درداد، و جای احقاق حق نیست و هرگونه نابسامانی را باید تحمل کرد، قرآن می گوید حتی در سختترین شرایط باید تلاش کرد که حقی بر باد نرود، نه تنها از دوستان که اگر دشمنان هم حقی داشته باشند باید رعایت گردد.
این گونه احکام اسلامی نوعی اعجاز، و نشانه حقانیت دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است که در چنان محیطی که نه مال احترامی داشت و نه جان ارزشی ، تا این حد در احقاق حقوق کوششی به خرج می دهد. الممتحنة
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 44
آیه 12
آیه و ترجمه
يَأَيهَا النَّبىُّ إِذَا جَاءَک الْمُؤْمِنَت يُبَايِعْنَک عَلىٰ أَن لا يُشرِكْنَ بِاللَّهِ شيْئاً وَ لا يَسرِقْنَ وَ لا يَزْنِينَ وَ لا يَقْتُلْنَ أَوْلَدَهُنَّ وَ لا يَأْتِينَ بِبُهْتَنٍ يَفْترِينَهُ بَينَ أَيْدِيهِنَّ وَ أَرْجُلِهِنَّ وَ لا يَعْصِينَک فى مَعْرُوفٍ فَبَايِعْهُنَّ وَ استَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(12)

ترجمه :12 - ای پیامبر هنگامی که زنان مؤ من نزد تو آیند و با تو بیعت کنند که چیزی را شریک قرار خدا ندهند دزدی نکنند، آلوده زنا نشوند، فرزندان خود را نکشند، تهمت و افترائی پیش دست و پای خود نیاورند، و در هیچ کار شایسته ای مخالفت فرمان تو نکنند، با آنها بیعت کن ، و برای آنها از درگاه خداوند طلب آمرزش نما که خدا آمرزنده و مهربان است .
تفسیر :شرایط بیعت زنان
در تعقیب آیات گذشته که احکام زنان مهاجر را بیان می کرد در نخستین آیه مورد بحث حکم بیعت زنان را با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شرح می دهد.
به طوری که مفسران نوشته اند این آیه روز فتح مکه نازل شد، هنگام

که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر کوه صفا قرار گرفته بود از مردان بیعت گرفت ، زنان مکه که ایمان آورده بودند برای بیعت خدمتش آمدند، آیه فوق نازل شد و کیفیت بیعت با آنان را شرح داد.
روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده ، می فرماید: ((ای پیامبر! هنگامی که زنان مؤ من نزد تو آیند و با این شرائط با تو بیعت کنند که چیزی را شریک خدا قرار ندهند، دزدی نکنند، آلوده زنا نشوند، فرزندان خود را به قتل نرسانند، و تهمت و افترائی پیش دست و پای خود نیاورند، و در هیچ دستور شایسته ای نافرمانی تو نکنند، با آنها بیعت کن و طلب آمرزش نما، که خداوند آمرزنده و مهربان است)) (یا ایها النبی اذا جاءک المؤ منات یبایعنک علی ان لا یشرکن باللّه شیئا و لا یسرقن و لا یزنین و لا یقتلن اولادهن و لا یاتین ببهتان یفترینه بین ایدیهن و ارجلهن و لا یعصینک فی معروف فبایعهن و استغفر لهن اللّه ان اللّه غفور رحیم).
و به دنبال این ماجرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از آنها بیعت گرفت .
در مورد چگونگی بیعت بعضی نوشته اند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور داد ظرف آبی آوردند، و دست خود را در آن ظرف آب گذارد و زنان هم دست خود را در طرف دیگر ظرف می گذاردند، و بعضی گفته اند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از روی لباس با آنها بیعت می کرد.
قابل توجه این که در آیه فوق شش شرط برای بیعت زنان ذکر شده که آنها باید همه را پذیرا شوند:
1 - ترک هرگونه شرک و بت پرستی - این شرط اساس اسلام و ایمان است .
2 - ترک سرقت و شاید بیشتر ناظر به اموال شوهر باشد، چرا که وضع بد مالی آن زمان ، و سختگیری مردان ، و پائین بودن سطح فرهنگ ، سبب

می شد که زنان از اموال همسران خود سرقت کنند، و احتمالا به بستگان خود دهند، تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 46
داستان هند که بعدا خواهد آمد، نیز شاهد این معنی است ، ولی به هر حال مفهوم آیه ، وسیع و گسترده است .
3 - ترک آلودگی به زنا، چرا که تاریخ می گوید: در عصر جاهلیت انحراف از جاده عفت بسیار زیاد بود.
4 - عدم قتل اولاد که به دو صورت انجام می شد، گاه به صورت ((سقط جنین)) بود و گاه به صورت ((وئاد)) (زنده به گور کردن دختران و پسران)!
5 - ترک بهتان و افترا - بعضی آن را چنین تفسیر کرده اند که فرزندان مشکوکی را از سر راه برمی داشتند، و مدعی می شدند که این فرزند از همسرشان است (این امر در غیبتهای طولانی شوهر بیشتر امکان پذیر بود).
بعضی نیز آن را اشاره به عمل شرم آوری دانسته اند که باز از بقایای عصر جاهلی بود که یک زن خود را در اختیار چند مرد قرار می داد، و هنگامی که فرزندی از او متولد می شد، به هر یک از آنها که مایل بود، فرزند را به او نسبت می داد.
ولی با توجه به اینکه مساءله زنا قبلا ذکر شده و ادامه چنین امری در اسلام امکان پذیر نبود، این تفسیر بعید به نظر می رسد، و تفسیر اول مناسبتر است هر چند گستردگی مفهوم آیه هرگونه افتراء و بهتان را شامل می شود.
تعبیر ((بین ایدیهن و ارجلهن)) (پیش دست و پاهایشان) ممکن است اشاره به همان فرزندان سرراهی باشد که به هنگام شیر دادن در دامان آنها قرار می گرفت و طبعا پیش پا و دست آنها بود.
6 - نافرمانی نکردن در برابر دستورات سازنده پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این حکم نیز گسترده است ، و تمام فرمانهای پیامبر را شامل می شود هر چند بعضی آن را اشاره به بعضی از اعمال زنان در جاهلیت مانند نوحه گری با صدای بلند بر مردگان و پاره کردن گریبان و خراشیدن صورت و مانند آن دانسته اند ولی منحصر به اینها نیست . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 47
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که چرا بیعت با زنان مشروط به این شرائط بود، در حالی که بیعت با مردان ، تنها بر اسلام و جهاد بود.
در پاسخ می توان گفت : آنچه در مورد مردان در آن محیط از همه مهمتر بوده ، همان ایمان و جهاد بوده است ، و در مورد زنان ، چون جهاد، مشروع نبود، شرائط دیگری ذکر شده که مهمتر از همه بعد از توحید اموری بوده که زنان در آن جامعه گرفتار انحراف ، از آن بودند.

نکته ها:
1 - رابطه بیعت زنان با شخصیت اسلامی آنها
در تفسیر سوره فتح (ذیل آیه 18) بحث مشروحی پیرامون بیعت و شرائط و خصوصیات آن در اسلام داشتیم که نیاز به تکرار آن نمی بینیم ، آنچه یادآوری آن در اینجا لازم است ، مساءله بیعت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با زنان است ، آنهم با شرائطی مفید و سازنده که در آیه فوق آمد.
این مساءله نشان می دهد که بر خلاف گفته بیخبران یا مغرضانی که می گویند اسلام برای نیمی از جامعه انسانی یعنی زنان ، ارزشی قائل نشده و آنها را به حساب نیاورده است ، دقیقا آنها را در مهمترین مسائل به حساب آورده است ، از جمله مساءله ((بیعت)) است که یکبار در حدیبیه (در سال ششم هجرت) و یکبار در فتح مکه انجام گرفت ، و آنها نیز دوشبدوش مردان در این پیمان الهی وارد شدند، و حتی شرائط بیشتری را نسبت به مردان پذیرا گشتند، شرائطی که هویت انسانی زن را زنده می کرد، و او را از اینکه تبدیل به متاع بی ارزش یا وسیله ای تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 48
برای کامجوئی مردان بوالهوس گردد نجات می داد.
2 - ماجرای بیعت هند همسر ابوسفیان
در جریان فتح مکه از جمله زنانی که آمدند و با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بیعت کردند ((هند)) همسر ابوسفیان بود، زنی که تاریخ اسلام ماجراهای دردناکی از او به خاطر دارد، از جمله ماجرای شهادت حمزه سیدالشهداء در میدان احد با آن وضع غم انگیز است .
گرچه او سرانجام ناچار شد در برابر اسلام و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) زانو بزند و ظاهرا مسلمان شود، ولی ماجرای بیعتش نشان می دهد که در واقع همچنان به عقائد سابقش وفادار بود، و لذا جای تعجب نیست که دودمان بنی امیه و فرزندان او بعد از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنان جنایاتی را مرتکب شوند که سابقه نداشت .
به هر حال مفسران چنین نوشته اند که هند نقابی بر صورت پوشیده بود، و خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد در حالی که حضرت بر کوه صفا قرار داشت ، جمعی از زنان نیز با او بودند، هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود من با شما زنان بیعت می کنم که چیزی را شریک خدا قرار ندهید، هند اعتراض کرد و گفت : ((تعهدی از ما می گیری که از مردان نگرفتی)) (زیرا در آن روز بیعت مردان تنها بر ایمان و جهاد بود).
پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بی آنکه اعتنائی به گفته او کند ادامه داد، فرمود و سرقت هم نکنید:

هند گفت : ابو سفیان مرد ممسکی است و من از اموال او چیزهائی برداشته ام ، نمی دانم مرا حلال می کند یا نه ، ابوسفیان حاضر بود و گفت آنچه را از اموال من در گذشته برداشته ای همه را حلال کردم (اما در آینده مواظب باش)! تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 49
اینجا بود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خندید و هند را شناخت فرمود توئی هند؟
عرض کرد: آری ای پیامبر خدا! گذشته را ببخش خدا تو را ببخشد!.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ادامه داد: ((و آلوده زنا نشوید)).
هند از روی تعجب گفت : ((مگر زن آزاده هرگز چنین عملی انجام می دهد))؟! بعضی از حاضران که در جاهلیت وضع او را می دانستند از این سخن خندیدند، زیرا سابقه هند بر کسی مخفی نبود.
باز پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ادامه داد و فرمود: و فرزندان خود را به قتل نرسانید)).
هند گفت : ((ما در کودکی آنها را تربیت کردیم ، ولی هنگامی که بزرگ شدند شما آنها را کشتید! و شما و آنها خود بهتر می دانید)) (منظورش فرزندش حنظله بود که روز بدر به دست علی (علیه السلام) کشته شده بود).
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از این سخن تبسم کرد، و هنگامی که به این جمله رسید که فرمود: ((بهتان و تهمت روا مدارید)) هند افزود بهتان قبیح است ، و تو ما را جز به صلاح و خیر و مکارم اخلاق دعوت نمی کنی)).
و هنگامی که فرمود: ((باید در تمام کارهای نیک فرمان مرا اطاعت کنید)) هند افزود ((ما در اینجا ننشسته ایم که در دل قصد نافرمانی تو داشته باشیم)) (در حالی که مسلما مطلب چنین نبود ولی طبق تعلیمات اسلام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) موظف بود این اظهارات را بپذیرد).
3 - اطاعت در معروف
از نکته های جالبی که از آیه فوق استفاده می شود این است که اطاعت از تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 50
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مقید به معروف کرده ، با اینکه پیامبر معصوم است و هرگز امر به منکر نمی کند، ولی این تعبیر ممکن است به عنوان الگوئی برای تمام اوامری باشد که از زمامداران اسلامی صادر می شود این اوامر در صورتی محترم و قابل اجرا است که با تعلیمات قرآن و اصول شریعت اسلام سازگار باشد و مصداق لا یعصینک فی معروف گردد.
و چه دورند کسانی که اوامر زمامداران را واجب الاطاعه می دانند هر چه باشد و از هر کس که باشد، چیزی که نه با عقل سازگار است و نه با حکم

شرع و قرآن .
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در نامه معروفی که به مردم مصر درباره فرمانروائی مالک اشتر نوشت با تمام توصیفهای والائی که در مورد مالک فرمود، در پایان چنین گفت : فاسمعوا له و اطیعوا امره فیما طابق الحق ، فانه سیف من سیوف الله : ((سخنش را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید، در آنچه مطابق حق است ، که او شمشیری از شمشیرهای خدا است)). الممتحنة
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 51
آیه 13
آیه و ترجمه
یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا لا تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِب اللَّهُ عَلَیْهِمْ قَدْ یَئسوا مِنَ الاَخِرَةِ کَمَا یَئس الْکُفَّارُ مِنْ أَصحَبِ الْقُبُورِ(13)
ترجمه :13 - ای کسانی که ایمان آورده اید با قومی که خداوند آنها را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید، آنها از آخرت ماءیوسند همانگونه که کفار مدفون در قبرها ماءیوس می باشند.
تفسیر :با این قوم مغضوب علیم طرح دوستی نریزید.
چنانکه دیدیم این سوره با مساءله قطع رابطه از دشمنان خدا آغاز شد و با همین امر نیز پایان می گیرد، و به تعبیر دیگر پایان سوره بازگشتی است به آغاز آن ، می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید با قومی که خداوند آنها را مورد غضب قرار داده دوستی نکنید)) (یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم).
شما نباید آنها را به دوستی برگزینید و اسرار خود را در اختیار آنها بگذارید.
در اینکه ((قوم مغضوب علیهم)) چه اشخاصی هستند بعضی صریحا آنرا ناظر به یهود می دانند چرا که در آیات دیگر قرآن از آنها به این عنوان یاد شده است (چنانکه در آیه 90 بقره در مورد یهود می خوانیم : فباءوا بغضب علی غضب).
این تفسیر با شاءن نزولی که برای آیه ذکر کرده اند نیز سازگار است چه اینکه گفته اند جمعی از فقراء مسلمین بودند که اخبار مسلمانان را برای
یهود تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 52
می بردند و در مقابل آنها از میوه های درختان خود به آنان هدیه می کردند، آیه فوق نازل شد و آنها را نهی کرد.
ولی با اینهمه تعبیرات آیه مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که همه کفار و مشرکین را شامل می شود، و تعبیر به غضب در قرآن مجید منحصر به ((یهود)) نیست ، بلکه در مورد منافقان نیز آمده است (فتح - 6) و شاءن نزول نیز مفهوم آیه را محدود نمی کند.
بنابراین آنچه در آیه آمده هماهنگ با مطلب گسترده ای است که در

نخستین آیه سوره تحت عنوان دوستی با دشمنان خدا آمده است .
سپس به ذکر مطلبی می پردازد که در حکم دلیل بر این نهی است ، می فرماید: ((آنها به کلی از نجات در آخرت ماءیوسند همانگونه که کافران مدفون در قبرها ماءیوس می باشند)) (قد یئسوا من الاخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور).
زیرا مردگان کفار در جهان برزخ نتائج کار خود را می بینند و راه بازگشت برای جبران ندارند لذا به کلی ماءیوسند، این گروه از زندگان نیز به قدری آلوده گناهند که هرگز امیدی به نجات خویش ندارند، درست همانند مردگان از کفار.
چنین افرادی مسلما افرادی خطرناک و غیر قابل اعتمادند، نه به قول آنها اعتمادی است ، و نه برای صداقت و صمیمیتشان اعتباری ، آنها ماءیوس از رحمت تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 53
حقند و به همین دلیل دست به هر جنایتی می زنند، با این حال چگونه بر آنها اعتماد می کنید، و طرح دوستی با آنان می ریزید؟!
خداوندا! هرگز ما را از لطف بی پایانت محروم و ماءیوس مگردان .
پروردگارا! چنان توفیقی رحمت فرما که همیشه با دوستانت دوست و با دشمنانت دشمن و در طریق دوستیت ثابت قدم باشیم .
بارالها! ما را به تاءسی کردن به اولیاء و انبیاء گرامت موفق دار.
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 55
سوره صف
مقدمه
این سوره در مدینه نازل شده و دارای 14 آیه است تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 57
محتوای سوره صف
این سوره در حقیقت بر دو محور اساسی دور می زند: یکی برتری اسلام بر تمام آئینهای آسمانی ، و تضمین بقاء و جاودانگی آن از سوی خداوند، و دیگر لزوم جهاد در طریق حفظ و پیشرفت این آئین .
اما در یک نظر تفصیلی می توان آن را به هفت بخش تقسیم کرد.
1 - آغاز سوره که از تسبیح خداوند عزیز و حکیم شروع می شود و آمادگی پذیرش حقایق بعد را در قلوب ایجاد می کند.
2 - دعوت به هماهنگی گفتار و کردار و پرهیز از سخنان بی عمل .
3 - دعوت به جهاد با عزم راسخ و اتحاد کامل .
4 - یادآوری از پیمان شکنی بنی اسرائیل و بشارت مسیح به ظهور اسلام .
5 - تضمین پیروزی اسلام بر همه ادیان .
6 - دعوت مؤ ثر به سوی جهاد و ذکر پاداشهای دنیوی و اخروی مجاهدان راه حق .
7 - اشاره فشرده ای به زندگی حواریین مسیح و الهام از آنها.
ولی محور اصلی همانطور که گفتیم اسلام و جهاد است .
و انتخاب نام ((صف)) برای سوره به خاطر تعبیری است در آیه چهارم این سوره آمده است ، گاهی نیز به عنوان سوره ((عیسی)) و یا سوره ((حواریین)) نامیده شده است .
مشهور و معروف این است که این سوره کلا در مدینه نازل شده ، وجود آیات جهاد در این سوره نیز مؤ ید همین معنی است ، زیرا می دانیم جهاد هرگز تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 58
در مکه تشریع نشده بود.
فضیلت تلاوت سوره صف
در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من قراء سورة عیسی کان عیسی مصلیا علیه مستغفرا له ما دام فی الدنیا و هو یوم القیمة رفیقه : ((هر کس سوره عیسی (سوره صف) را بخواند حضرت مسیح بر او درود می فرستد و تا در دنیا زنده است برای او استغفار می کند و در قیامت رفیق او است)).

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : من قراء سورة الصف و اد من قرائتها فی فرائضه و نوافله صفه الله مع ملائکته و انبیائه المرسلین ((هر کس سوره صف را بخواند، و در نمازهای واجب و مستحب به آن ادامه دهد، خداوند او را در صف فرشتگان و پیامبران مرسل قرار می دهد)). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 59
آیه 4-1
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الحْکِیمُ(1)
یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لا تَفْعَلُونَ(2)
کبرَ مَقْتاً عِندَ اللَّهِ أَن تَقُولُوا مَا لا تَفْعَلُونَ(3)
إِنَّ اللَّهَ یحِب الَّذِینَ یُقَتِلُونَ فی سبِیلِهِ صفًّا کَأَنَّهُم بُنْیَنٌ مَّرْصوصٌ(4)
ترجمه :1 - آنچه در آسمانها و زمین است همه تسبیح خدا می گویند و او قدرتمند و آگاه است .
2 - ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا سخنی می گوئید که عمل نمی کنید؟
3 - نزد خدا بسیار موجب خشم است که سخنی بگوئید که عمل نمی کنید؟
4 - خداوند کسانی را دوست می دارد که در راه او پیکار می کنند همچون بنائی آهن . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 60
شان نزول :مفسران برای آیه لم تقولون ما لا تفعلون ، شاءن نزولهای متعددی ذکر کرده اند که تفاوت زیادی با هم ندارد از جمله اینکه :
1 - جمعی از مؤ منان بودند که می گفتند: بعد از این هر وقت با دشمن روبرو شویم پشت نخواهیم کرد، و فرار نمی کنیم ، ولی به گفته خود وفا نکردند، و در روز احد فرار نمودند، تا آنجا که پیشانی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و دندان مبارک او شکسته شد.
2 - هنگامی که خداوند ثواب شهدای بدر را بیان کرد، جمعی از صحابه گفتند: حال که چنین است ما در جنگهای آینده ، تمام نیروی خود را به کار خواهیم گرفت ، ولی در احد فرار کردند، آیه فوق نازل شد و آنها را سرزنش نمود.
3 - جمعی از مؤ منان پیش از آنکه حکم جهاد نازل شود می گفتند: ای کاش خداوند بهترین اعمال را به ما نشان می داد تا عمل کنیم ، چیزی نگذشت که خداوند به آنها خبر داد که ((افضل اعمال ایمان خالص و جهاد است))، اما این خبر آنها را خوش نیامد، و تعلل ورزیدند، آیه نازل شد و آنها را ملامت کرد.
تفسیر :پیکارگرانی همچون سد فولادین !
آغاز این سوره نیز از تسبیح خداوند است و به همین جهت آن را جزء

سوره های ((مسبحات)) (سورههائی که با تسبیح خدا شروع می شود) شمرده اند. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 61
می فرماید: ((آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است ، همه تسبیح خدا می گویند)) (سبح لله ما فی السماوات و ما فی الارض).
چرا تسبیح او نگویند و از هر عیب و نقصی منزهش نشمرند با اینکه ((او قادری است شکست ناپذیر، و حکیمی است آگاه از همه چیز)) (و هو العزیز الحکیم).
چنانکه قبلا نیز گفتیم این سوره ، سوره ایمان و توحید و معرفت است ، توجه به مساءله تسبیح عمومی موجودات که با زبان حال و قال صورت می گیرد، و نظام شگفت انگیز حاکم بر آنها که بهترین دلیل بر وجود خالق عزیز و حکیم است پایه های ایمان را در قلوب مستحکم می سازد، و راه را برای فرمان جهاد استوار می کند.
سپس به عنوان ملامت و سرزنش از کسانی که به گفته های خود عمل نمی کنند، می فرماید ((ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا سخنی می گوئید که عمل نمی کنید))؟! (یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون).
گرچه مطابق شاءن نزول ، این آیات در مورد گفتگوهای جهاد، و سپس فرار در روز جنگ احد نازل شده ، ولی می دانیم هیچگاه شاءن نزولها مفهوم گسترده آیات را محدود نمی کند، بنابراین هرگونه گفتار بی عمل درخور سرزنش و ملامت است ، خواه در رابطه با پایمردی در میدان جهاد باشد، و یا تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 62
در هر عمل مثبت و سازنده دیگر.
بعضی از مفسران ، مخاطب را در این آیات مؤ منان ظاهری و منافقان واقعی دانسته اند، در حالی که خطاب ((یا ایها الذین آمنوا)) و تعبیرات آیات بعد همگی نشان می دهد که مخاطب مؤ منان واقعی هستند اما مؤ منانی که هنوز به سر حد کمال ایمان نرسیده و گفتار و کردارشان هماهنگ نشده است .
سپس در ادامه همین سخن می افزاید: ((این کار موجب خشم عظیم نزد خدا است که سخنانی بگوئید که عمل نمی کنید)) (کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون).
در مجالس انس می نشینید و داد سخن می دهید، اما هنگامی که میدان عمل فرا می رسد هر کس به گوشه ای فرار کند.
از نشانه های مهم مؤ منان راستین این است که گفتار و کردارشان صددرصد هماهنگ باشد، و هر قدر انسان از این اصل دور شود از حقیقت ایمان دور شده است .
((مقت)) در اصل به معنی ((بغض شدید است نسبت به کسی که کار قبیحی انجام داده است)) و لذا در میان عرب جاهلی کسی که همسر

پدرش را به نکاح خود در می آورد ((نکاح مقت)) می گفتند، در جمله ((کبر مقتا)) واژه ((مقت)) با ((کبر)) که آن نیز دلیل بر شدت و عظمت است توام شده و دلیل بر خشم عظیم خدا است نسبت به گفتار خالی از عمل .
((علامه طباطبائی)) در ((المیزان)) می گوید: ((فرق است بین اینکه انسان سخنی را بگوید که انجام نخواهد داد، و بین اینکه انجام ندهد کاری

می گوید، اولی دلیل بر نفاق است و دومی دلیل بر ضعف اراده)).
ظاهرا منظور این است که گاه انسان سخنی می گوید که از اول تصمیم دارد انجام ندهد این یک نوع نفاق است ، اما گاه از اول تصمیم بر عمل دارد ولی بعدا پشیمان می شود، این دلیل ضعف اراده است .
به هر حال آیه فوق هرگونه تخلف از عهد و پیمان و وعده ، و حتی به گفته بعضی نذر را نیز شامل می شود، و لذا در فرمان مالک اشتر می خوانیم که علی (علیه السلام) به او فرمود: ایاک پ .. ان تعدهم فتتبع موعدک بخلفک پ .. و الخلف یوجب المقت عند الله و الناس ، قال الله تعالی : ((کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون)): ((از اینکه به مردم وعده بدهی و تخلف کنی سخت بپرهیز، زیرا این موجب خشم عظیم در نزد خدا و مردم خواهد شد، چنانکه قرآن می گوید: کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون)).
و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : عدة المؤ من اخاه نذر لا کفارة فیه ، فمن اخلف فبخلف الله بداء و لمقته تعرض ، و ذلک قوله ، ((یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون)): ((وعده مؤ من به برادرش نوعی نذر است ، هر چند کفاره ندارد، و هر کس خلف وعده کند با خدا مخالفت کرده ، و خویش را در معرض خشم او قرار داده ، و این همان است که قرآن می گوید: ((یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون)).
در آیه بعد مساءله اصلی را که مساءله جهاد است پیش کشیده ، می فرماید: تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 64
((خداوند کسانی را دوست می دارد که در راه او پیکار می کنند همچون بنائی آهنین و سدی فولادین)) (ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص).
بنابراین نفس پیکار مطرح نیست ، آنچه مهم است اینکه پیکار ((فی سبیل الله)) باشد، و آنهم با اتحاد و انسجام کامل همانند سدی فولادین .
((صف)) در اصل معنی مصدری دارد، و به معنی قرار دادن چیزی در خط صاف است ، ولی در اینجا معنی اسم فاعل را دارد.
((مرصوص)) از ماده ((رصاص)) به معنی سرب است ، و از آنجا که گاه

برای استحکام و یکپارچگی بناها سرب را آب می کردند و در لابلای قطعات آن می ریختند به طوری که فوق العاده محکم و یکپارچه می شد به هر بنای محکمی مرصوص اطلاق می شود.
و در اینجا منظور این است که مجاهدان راه حق در برابر دشمن یک دل و یک جان و مستحکم و استوار بایستند، گوئی همه یک واحد بهم پیوسته اند که هیچ شکافی در میان آن نیست . لذا در تفسیر علی بن ابراهیم می خوانیم که در توضیح این آیه فرمود: یصطفون کالبنیان الذی لا یزول : ((مجاهدان راه خدا صف می کشند همانند بنائی که هرگز ویران نمی گردد)).
در حدیثی آمده است که اءمیر مؤ منان علی (علیه السلام) در میدان ((صفین)) هنگامی که می خواست یاران خود را آماده پیکار کند فرمود:
((خداوند عز و جل شما را به این وظیفه راهنمائی کرده است ... و فرموده ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص ، بنابراین صفوف خود را همچون یک بنای آهنین محکم کنید، آنها که زره تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 65
پوشند مقدم شوند، و آنها که بی زره اند پشت سر آنان قرار گیرند، دندانها را محکم به هم بفشارید که ... و در برابر نیزه ها در پیچ و خم باشید که برای رد کردن نیزه دشمن مؤ ثرتر است ، به انبوه دشمن خیره نگاه نکنید تا قلبتان قویتر و روحتان آرامتر باشد، سخن کمتر بگوئید که سستی را دور می کند، و با وقار شما مناسبتر است ، پرچمهای خود را کج نکنید و آنها را از جا تکان ندهید، و جز به دست دلیران مسپارید))!
نکته ها:
1 - ضرورت وحدت صفوف
از مهمترین عوامل پیروزی در برابر دشمنان انسجام و به هم پیوستگی صفوف در میدان نبرد است ، نه تنها در نبردهای نظامی که در نبرد سیاسی و اقتصادی نیز جز از طریق وحدت کاری ساخته نیست .
در حقیقت قرآن دشمنان را به سیلاب ویرانگری تشبیه می کند که تنها با سد فولادین آنها را می توان مهار کرد، تعبیر به ((بنیان مرصوص)) جالب ترین تعبیری است که در این زمینه وجود دارد، در یک بنا یا سد عظیم هر کدام از اجزاء نقشی دارند، ولی این نقش در صورتی مؤ ثر می شود که هیچگونه فاصله و شکاف در میان آنها نباشد، و چنان متحد گردند که گوئی یک واحد بیش نیستند، همگی تبدیل به یک دست و یک مشت عظیم و محکم شوند که فرق دشمن را درهم می کوبد و متلاشی می کند!
افسوس که این تعلیم بزرگ اسلام امروز فراموش شده ، و جامعه بزرگ تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 66
اسلامی نه تنها شکل ((بنیان مرصوص)) ندارد، بلکه به صفوف پراکنده ای

تبدیل گشته که در مقابل هم ایستاده اند، و هر کدام هوائی در سر، و هوسی در دل دارند.
باید توجه داشت که وحدت صفوف با گفتار و شعار به دست نمی آید، نیاز به ((وحدت هدف)) و ((وحدت عقیده)) دارد، و این چیزی است که بدون خلوص نیت و معرفت واقعی و تربیت صحیح اسلامی و احیای فرهنگ قرآن ممکن نیست .
اگر خدا مجاهدینی را دوست دارد که همچون بنیان مرصوصند، پس این جمعیتهای پراکنده را دشمن می دارد، و هم اکنون آثار خشم خدا و غضب الهی را در این جامعه چند صدملیونی ، با چشم خود می بینیم که یک نمونه آن تسلط گروه کوچک صهیونیستها بر سرزمینهای اسلامی است ، خدایا! به ما آگاهی و بیداری و آشنائی به قرآن و تعلیمات حیاتبخش آن مرحمت فرما.
2 - گفتار بی عمل
زبان ترجمان دل است ، و اگر راه این دو از یکدیگر جدا شود نشانه نفاق است ، و می دانیم یک انسان منافق از سلامت فکر و روح برخوردار نیست .
از بدترین بلاهائی که ممکن است بر یک جامعه مسلط شود بلای سلب اطمینان است ، و عامل اصلی آن جدائی گفتار از کردار است ، مردمی که می گویند و عمل نمی کنند هرگز نمی توانند به یکدیگر اعتماد کنند و در برابر مشکلات هماهنگ باشند، هرگز برادری و صمیمیت در میان آنها حاکم نخواهد شد، هرگز ارزش و قیمتی نخواهند داشت ، و هیچ دشمنی از آنها حساب نمی برد. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 67
هنگامی که غارتگران لشکر شام مرزهای عراق را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند و خبر به گوش علی (علیه السلام) رسید سخت ناراحت شد، خطبه ای خواند و چنین فرمود: ایها الناس المجتمعة ابدانهم المختلفة اهواؤ هم ، کلامکم یوهی الصم الصلاب ، و فعلکم یطمع فیکم الاعداء، تقولون فی المجالس کیت و کیت ، فاذا جاء القتال قلتم حیدی حیاد!:
علی (علیه السلام) در این گفتار که از سوز دل مبارکش حکایت می کند به مردم عراق می گوید: ((ای مردمی که بدنهایتان جمع و دلها و افکارتان پراکنده است ، سخنان داغ شما سنگهای سخت را درهم می شکند، ولی اعمال سست شما دشمنانتان را به طمع وا می دارد، در مجالس و محافل چنین و چنان می گوئید و اما به هنگام پیکار فریاد می زنید که ای جنگ از ما دور شو)).
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: یعنی بالعلماء من صدق فعله قوله ، و من لم یصدق فعله قوله فلیس بعالم : ((عالم کسی است که عملش ، گفتارش را تصدیق کند، و هر کس عملش

گفتارش را تصدیق نکند، عالم نیست)).
یکی از شعرای معاصر سرنوشت ملتهائی را که اهل سخنند و نه اهل عمل ، و به همین دلیل همیشه اسیر چنگال دشمنانند در داستان زیبائی که از زبان بلبل و باز شکاری مطرح کرده مجسم ساخته است :
دوش می گفت بلبلی با باز
کز چه حال تو خوشتر است از من !
تو که زشتی و بد عبوس و مهیب
تو که لالی و گنگ و بسته دهن !
مست و آزاد روی دست شهان
با دوصد ناز می کنی مسکن !

من بدین ناطقی و خوشخوانی
با خوش اندامی و ظریفی تن
قفسم مسکن است و روزم شب
بهره ام غصه است و رنج و محن !
باز گفتا که راست می گوئی
لیک سرش بود بسی روشن :
داءب تو گفتن است و ناکردن
خوی من کردن است و ناگفتن ! الصف

آیه 5-6
آیه و ترجمه
وَ إِذْ قَالَ مُوسی لِقَوْمِهِ یَقَوْمِ لِمَ تُؤْذُونَنی وَ قَد تَّعْلَمُونَ أَنی رَسولُ اللَّهِ إِلَیْکمْ فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَ اللَّهُ لا یهْدِی الْقَوْمَ الْفَسِقِینَ(5)
وَ إِذْ قَالَ عِیسی ابْنُ مَرْیمَ یَبَنی إِسرءِیلَ إِنی رَسولُ اللَّهِ إِلَیْکم مُّصدِّقاً لِّمَا بَینَ یَدَی مِنَ التَّوْرَاةِ وَ مُبَشرَا بِرَسولٍ یَأْتی مِن بَعْدِی اسمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُم بِالْبَیِّنَتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِینٌ(6)
ترجمه :5 - بیاد آورید هنگامی را که موسی به قومش گفت ای قوم من ! چرا مرا آزار می دهید با اینکه می دانید من فرستاده خدا به سوی شما هستم ؟ هنگامی که آنها از حق منحرف شدند خداوند قلوبشان را منحرف ساخت ، و خدا فاسقان را هدایت نمی کند.
6 - و به یاد آورید هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت : ای بنی اسرائیل ! من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده یعنی تورات می باشم ، و بشارت دهنده به رسولی هستم که بعد از من می آید،
و نام او احمد است ، هنگامی که او (احمد) با معجزات و دلائل روشن به

سراغ آنها آمد گفتند این سحری است آشکار!
تفسیر:من بشارت ظهور احمد را آورده ام !
در تعقیب دو دستوری که در آیات قبل درباره ((هماهنگی گفتار و کردار)) و ((وحدت صفوف)) آمده بود در این آیات برای تکمیل این معنی به گوشه ای از زندگی دو پیامبر موسی (علیه السلام) و مسیح (علیه السلام) اشاره می کند که متاءسفانه نمونه های روشنی از ((جدائی گفتار و عمل)) و ((عدم انسجام صفوف)) در زندگی پیروان آن دو دیده می شود، با سرنوشت شومی که به دنبال آن پیدا کردند.
نخست می فرماید: ((به یاد آورید هنگامی را که موسی به قومش گفت : ای قوم من ! چرا مرا آزار می دهید با اینکه می دانید من فرستاده خدا به سوی شما هستم))؟! (و اذ قال موسی لقومه یا قوم لم تؤ ذوننی و قد تعلمون انی رسول الله الیکم).
این آزار ممکن است اشاره به تمام مخالفتها و بهانه جوئیهائی باشد که بنی اسرائیل در طول حیات موسی (علیه السلام) با این پیامبر بزرگ داشتند، و یا اشاره به ماجرائی همچون ماجرای ((بیت المقدس)) که به موسی گفتند ما حاضر نیستیم وارد این شهر شویم و با ((عمالقه)) که جمعی نیرومند و جبارند بجنگیم ، تو و پروردگارت بروید و آنجا را فتح کنید تا ما وارد شویم ! (مائده - 24):
و همین امر سبب شد که سالیان دراز در وادی ((تیه)) بمانند، و طعم تلخ ادعاهای واهی و سستی در امر جهاد را بچشند.
ولی با توجه به آنچه در آیه 69 سوره احزاب وارد شده به نظر می رسد که این ایذا، و آزار اشاره به نسبتهای ناروائی است که به موسی می دادند
و خداوند تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 71
موسی را از آن مبرا ساخت ، در این آیه می خوانیم یا ایها الذین آمنوا لا تکونوا کالذین آذوا موسی فبراءه الله مما قالوا و کان عند الله وجیها: ((ای کسانی که ایمان آورده اید همانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند و خداوند او را (از آنچه در حق او می گفتند) مبرا ساخت)).
این نسبتها بسیار بود، گاه او را متهم به قتل برادرش هارون کردند! و گاه (العیاذ بالله) به روابط نامشروع با یک زن بدکار (توطئه ای که توسط قارون حیله گر چیده شده بود تا زیر بار فرمان زکات نرود!) و گاه او را متهم به سحر و جنون ، و یا پاره ای از عیوب جسمانی که شرح آن ذیل آیه فوق در سوره احزاب آمده است کردند.
چگونه ممکن است کسی مدعی ایمان به پیامبری باشد، و چنین نسبتهائی را به او بدهند؟ آیا این روشنترین نمونه جدائی گفتار از کردار نیست ؟ و لذا موسی می گوید: با اینکه شما یقین دارید من رسول خدا هستم این سخنان ناروا چیست ؟!

ولی این عمل بدون مجازات نماند چنانکه در پایان آیه مورد بحث می خوانیم : ((هنگامی که آنها از حق منحرف شدند خداوند قلوبشان را منحرف ساخت ، و خدا فاسقان را هدایت نمی کند (فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم و الله لا یهدی القوم الفاسقین).
چه مصیبتی از این بزرگتر؟ که انسان از هدایت الهی محروم گردد و قلبش از حق منحرف شود؟
از این تعبیر استفاده می شود که هدایت و ضلالت ، هر چند از ناحیه خداوند است اما زمینه ها و مقدمات و عوامل آن ، از ناحیه خود انسان است ، زیرا از یکسو تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 72
می فرماید: ((هنگامی که آنها از حق منحرف شدند، خداوند قلوب آنها را منحرف ساخت)) یعنی گام اول را آنها برداشتند، و از سوی دیگر می گوید: ((خداوند قوم فاسق را هدایت نمی کند)) نخست فسق و گناهی سرمی زند که انسان مستحق سلب توفیق و هدایت الهی می گردد و سپس گرفتار این محرومیت بزرگ می شود.
بحث مشروحی در این زمینه در ذیل آیه 36 سوره زمر آمده است (به جلد 19 تفسیر نمونه از صفحه 461 تا 468 مراجعه فرمائید).
در آیه بعد به مساءله رسالت حضرت عیسی (علیه السلام) و کارشکنی و تکذیب بنی اسرائیل در مقابل او اشاره کرده ، می افزاید: ((و به یاد آورید هنگامی را که عیسی بن مریم گفت : ای بنی اسرائیل ! من فرستاده خدا به سوی شما هستم ، این در حالی است که تصدیق کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده (تورات)، می باشم)) (و اذ قال عیسی بن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقا لما بین یدی من التوراة).
((و نیز بشارت دهنده به رسولی هستم که بعد از من می آید و نام او ((احمد)) است)) (و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد).
بنابراین من حلقه اتصالی هستم که امت موسی و کتاب او را، به امت پیامبر آینده (پیامبر اسلام) و کتاب او، پیوند می دهم .
به این ترتیب ، حضرت مسیح (علیه السلام) ادعائی جز رسالت الهی ، آن هم در مقطع خاصی از زمان نداشت ، و آنچه به او درباره الوهیت یا فرزند خدا بودن بسته اند، همه کذب و دروغ است .
گرچه جمعی از بنی اسرائیل به این پیامبر موعود ایمان آوردند، اما گروه عظیمی سرسختانه در برابر او ایستادند، و حتی معجزات آشکار او را انکار

کردند و لذا در پایان آیه می افزاید: ((هنگامی که او (احمد) با معجزات و دلائل روشن به سراغ آنها آمد گفتند: این سحری است آشکار))! (فلما جاءهم بالبینات قالوا هذا سحر مبین).
عجب اینکه : طایفه یهود، قبل از مشرکان عرب ، این پیامبر (صلی اللّه

علیه و آله و سلّم) را شناخته بودند و حتی برای شوق دیدار او ترک وطن نموده ، و طوائفی از آنها در سرزمین مدینه ساکن شدند، اما با اینهمه بسیاری از بت پرستان ، سرانجام این پیامبر موعود را شناخته و ایمان آوردند ولی بسیاری از یهود بر لجاج و عناد و انکار باقی ماندند.
گروهی از مفسران ضمیر در فلما جائهم را به پیامبر اسلام (احمد) همانگونه که در بالا آوردیم ، برگردانده اند، ولی بعضی معتقدند که ضمیر به حضرت عیسی (علیه السلام) برمی گردد، یعنی هنگامی که عیسی (علیه السلام) معجزات روشن را برای بنی اسرائیل آورد آنرا انکار کرده ، سحرش خواندند.
ولی آیات بعد نشان می دهد که تفسیر اول صحیحتر است ، چرا که در این آیات تکیه روی اسلام و پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شده است .
نکته ها:
1 - رابطه بشارت و تکامل دین
تعبیر ((بشارت)) در مورد خبر دادن مسیح (علیه السلام) از ظهور اسلام اشاره لطیفی به تکامل این آئین نسبت به آئینهای پیشین است ، بررسی آیات قرآن و مقایسه معارف و تعلیمات اسلام در زمینه عقائد، احکام ، قوانین و مسائل اخلاقی و اجتماعی با آنچه در کتب عهدین (تورات و انجیل) آمده است این برتری را به وضوح نشان می دهد.
گرچه در آیه فوق ذکری از این سخن به میان نیامده که این بشارت تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 74
در متن کتاب آسمانی مسیح بوده یا نه ، ولی آیات دیگر قرآن گواه بر ذکر آن در خود انجیل است در آیه 156 اعراف می خوانیم : الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوراة و الانجیل ...: ((آنها که از فرستاده خدا، پیامبر امی پیروی می کنند، همان کس که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است مکتوب می بینند...)) و بعضی آیات دیگر.
2 - بشارات عهدین و تعبیر ((فارقلیطا))
بدون شک آنچه امروز در دست یهود و نصاری به نام تورات و انجیل است کتابهای نازل شده بر پیامبران بزرگ خدا یعنی موسی و مسیح نیست ، بلکه مجموعه ای است از کتبی که به وسیله یاران آنها یا افرادی که بعد از آنها پا به عرصه وجود گذاشتند تالیف یافته ، یک مطالعه اجمالی در این کتابها گواه زنده این مدعا است ، خود مسیحیان و یهود نیز ادعائی جز این ندارند.
ولی با این حال شک نیست که قسمتی از تعلیمات موسی و عیسی و محتوای کتب آسمانی آنها در ضمن گفته های پیروانشان به این کتابها

انتقال یافته است ، به همین دلیل نمی توان همه آنچه را در عهد قدیم (تورات و کتابهای وابسته به آن) و عهد جدید (انجیل و کتب وابسته به آن) آمده است پذیرفت ، و نه همه آن قابل انکار است ، بلکه مخلوطی است از تعلیمات این دو پیامبر بزرگ ، با افکار و اندیشه های دیگران .
به هر حال در کتابهای موجود تعبیرات فراوانی که بشارت به ظهور بزرگی که نشانه های آن جز بر اسلام و آورنده آن تطبیق نمی کند دیده می شود.
قابل توجه اینکه : غیر از پیشگوئیهائی که در این کتب دیده می شود، و بر شخص پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) صدق می کند، در سه مورد از انجیل ((یوحنا)) تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 75
روی کلمه ((فارقلیط)) تکیه شده است که در ترجمه های فارسی ، به ((تسلی دهنده)) ترجمه شده است ، اکنون به متن انجیل یوحنا توجه کنید:
((و من از پدر خواهم خواست و او ((تسلی دهنده دیگر به شما خواهد داد که تا به ابد با شما خواهد ماند)).
و در باب بعد آمده : ((و چون آن ((تسلی دهنده)) بیاید که من از جانب پدر به شما خواهم فرستاد، یعنی روح راستی که از طرف پدر می آید او درباره من شهادت خواهد داد)).
و در باب بعد نیز می خوانیم : ((لیکن به شما راست می گویم که شما را مفید است که من بروم که اگر من نروم ، آن ((تسلی دهنده)) به نزد شما نخواهد آمد، اما اگر بروم او را به نزد شما خواهم فرستاد))!
مهم این است که در متن سریانی اناجیل که از اصل یونانی گرفته شده بجای تسلی دهنده ((پارقلیط))ا آمده ، و در متن یونانی ((پیرکلتوس)) آمده که از نظر فرهنگ یونانی به معنی ((شخص مورد ستایش)) است ((معادل محمد، احمد)).
ولی هنگامی که ارباب کلیسا دیدند انتشار چنین ترجمه ای به تشکیلات آنها ضربه شدیدی وارد می کند، بجای ((پیرکلتوس))، ((پاراکلتوس)) نوشتند!، که به معنی ((تسلی دهنده)) است ، و با این تحریف آشکار، این سند زنده را دگرگون ساختند، هر چند با وجود این تحریف ، نیز بشارت روشنی از یک ظهور بزرگ در آینده است . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 76
در جلد اول تفسیر نمونه ، شهادت گویای یکی از کشیشان معروف مسیحی را که بعد از مدتی اسلام را پذیرا شده (فخرالاسلام نویسنده کتاب معروف انیس الاعلام) به نقل از استاد بزرگش در تفسیر ((فارقلیطا))، نقل کردیم ، که روشن می سازد، این بشارتها درباره شخصی به نام ((احمد)) و ((محمد)) (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بوده است .
در اینجا شما را به ترجمه مطلبی که در دائرة المعارف بزرگ فرانسه ، در این باره آمده است جلب می کنیم :

((محمد مؤ سس دین اسلام و فرستاده خدا و خاتم پیامبران است ، کلمه ((محمد)) به معنی بسیار حمد شده است ، و از ریشه ((حمد)) که به معنی تجلیل و تمجید است مشتق گردیده ، و بر اثر تصادف عجیب ، نام دیگری که آن هم از ریشه ((حمد)) است و مرادف لفظ محمد می باشد، یعنی ((احمد)) ذکر شده که احتمال قوی می رود، مسیحیان عربستان ، آن لفظ را بجای ((فارقلیط)) به کار می بردند، احمد یعنی بسیار ستوده شده و بسیار مجلل ، ترجمه لفظ ((پیرکلتوس)) است که اشتباها لفظ ((پاراکلتوس)) را جای آن گذاردند، به این ترتیب نویسندگان مذهبی مسلمان مکرر گوشزد کرده اند که مراد از این لفظ بشارت ظهور پیامبر اسلام است ، قرآن مجید نیز آشکار در آیه شگفت انگیز سوره صف به این موضوع اشاره می کند)).
کوتاه سخن اینکه معنی ((فارقلیطا)) روح القدس یا تسلی دهنده نیست ، بلکه مفهومی معادل ((احمد)) دارد (دقت کنید). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 77
3 - مگر نام پیامبر اسلام ((احمد)) است ؟
سؤ ال مهمی که در اینجا مطرح می شود این است که نام معروف پیامبر اسلام ((محمد)) می باشد، در حالی که در آیه مورد بحث به عنوان ((احمد)) ذکر شده ، این دو چگونه با هم سازگار است ؟
در پاسخ این سؤ ال لازم است به نکات زیر توجه شود:
الف - در تواریخ آمده است که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از کودکی دو نام داشت ، و حتی مردم او را با هر دو نام خطاب می کردند، یکی ((محمد)) و دیگری ((احمد)) اولی را جدش عبدالمطلب برای او برگزیده بود و دومی را مادرش آمنه .
این مطلب در سیره حلبی مشروحا ذکر شده است .
ب - از کسانی که مکرر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را با این نام یاد کردند عمویش ابوطالب بود، هم امروز در کتابی که به نام ((دیوان ابوطالب)) در دست ما است اشعار زیادی دیده می شود که در آن از پیغمبر گرامی اسلام به عنوان ((احمد)) یاد شده مانند:
ارادوا قتل احمد ظالموهم
و لیس بقتلهم فیهم زعیم((ستمگران آنها تصمیم قتل او را داشتند ولی برای این کار رهبری نیافتند)).
و ان کان احمد قد جائهم
بحق و لم یاتهم بالکذب((قطعا احمد آئین حقی برای آنها آورد و هرگز آئین دروغ نیاورد)).
در غیر دیوان ابوطالب نیز اشعاری از اءبوطالب در این زمینه نقل شده مانند:

لقد اکرم الله النبی محمدا
فاکرم خلق الله فی الناس احمدخداوند پیامبر خود محمد را گرامی داشت و لذا گرامی ترین خلق خدا در میان مردم احمد است . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 78
ج - در اشعار ((حسان بن ثابت)) شاعر معروف عصر پیامبر نیز این تعبیر دیده می شود:
مفجعة قد شفها فقد احمد
فظلت لالاء الرسول تعدد((مصیبت زده ای که فقدان احمد او را لاغر کرده بود و پیوسته عطایا و مواهب رسولخدا را برمی شمرد)).
اشعاری که از ابوطالب یا غیر او نام احمد (به جای محمد) در آن آمده آن قدر فراوان است که مجال نقل همه آنها در اینجا نیست ، این بحث را با شعر جالب دیگری از فرزند ابوطالب یعنی علی (علیه السلام) پایان می دهیم :
اتاءمرنی بالصبر فی نصر ((احمد))
و والله ما قلت الذی قلت جازعا
ساسعی لوجه الله فی نصر ((احمد))
نبی الهدی المحمود طفلا و یافعا((آیا به من می گوئی در یاری احمد شکیبائی کنم ؟ به خدا سوگند من آنچه را گفتم از روی جزع و بی صبری نگفتم)).
((من برای خاطر خدا در یاری ((احمد)) می کوشم همان پیامبر هدایت که در طفولیت و جوانی پیوسته محمود و ستوده بود)).
د - در روایاتی که در مساءله معراج وارد شده بسیار می خوانیم که خداوند پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را در شب معراج بارها به عنوان ((احمد)) خطاب کرد، و شاید از اینجا است که مشهور شده نام آن حضرت در آسمانها ((احمد)) و در زمین ((محمد)) (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است .
در حدیثی از امام ((باقر)) (علیه السلام) نیز آمده است که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ده نام داشت که پنج نام آن در قرآن آمده ((محمد)) و ((احمد)) و ((عبدالله)) و ((یس)) و ((ن)). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 79
ه - هنگامی که پیامبر آیات فوق (آیات سوره صف را) برای مردم مدینه و مکه خواند و قطعا به گوش اهل کتاب نیز رسید هیچکس از مشرکان و اهل کتاب ایراد نکردند که انجیل بشارت از آمدن ((احمد)) داده نام تو ((محمد)) است ، این سکوت خود دلیل بر شهرت این اسم در آن محیط است ، زیرا اگر اعتراضی شده بود برای ما نقل می شد، چه اینکه اعتراضهای دشمنان ، حتی در مواردی که بسیار زننده بوده ، نیز در تاریخ

ثبت است .
از مجموع این بحث نتیجه می گیریم که نام احمد از نامهای معروف پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بوده است . الصف
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 80
آیه 7-9
آیه و ترجمه
وَ مَنْ أَظلَمُ مِمَّنِ افْتَرَی عَلی اللَّهِ الْکَذِب وَ هُوَ یُدْعَی إِلی الاسلَمِ وَ اللَّهُ لا یهْدِی الْقَوْمَ الظلِمِینَ(7)
یُرِیدُونَ لِیُطفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کرِهَ الْکَفِرُونَ(8)
هُوَ الَّذِی أَرْسلَ رَسولَهُ بِالهُدَی وَ دِینِ الحَقِّ لِیُظهِرَهُ عَلی الدِّینِ کلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشرِکُونَ(9)
ترجمه :7 - چه کسی ظالمتر است از آن کس که بر خدا دروغ می بندد (و تکذیب کند) در حالی که دعوت به اسلام می شود، خداوند قوم ظالم را هدایت نمی کند.
8 - آنها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند، ولی خدا نور خود را کامل می کند هر چند کافران خوش نداشته باشند!
9 - او کسی است که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد تا او را بر همه ادیان غالب سازد، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند.
تفسیر:می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؟!
در آیات گذشته خواندیم که چگونه گروهی معاند و لجوج علی رغم بشارت پیامبر پیشین حضرت مسیح (علیه السلام) درباره ظهور پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، و علی رغم تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 81
توام بودن دعوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با ((بینات)) و دلائل روشن و معجزات ، چگونه به مقابله و انکار برخاستند، در آیات مورد بحث عاقبت کار این افراد، و سرنوشت آنها را تشریح می کند.
نخست می فرماید: ((چه کسی ظالمتر است از آن کس که بر خدا دروغ بندد در حالی که دعوت به سوی اسلام می شود)) (و من اظلم ممن افتری علی الله الکذب و هو یدعی الی الاسلام).
آری چنین کسی که دعوت پیامبر الهی را دروغ ، و معجزه او را سحر، آئین او را باطل ، می شمرد ستمکارترین مردم است ، چرا که راه هدایت و نجات را به روی خود و سایر بندگان خدا می بندد، و آنها را از این سرچشمه فیض الهی که ضامن سعادت ابدی آنها است محروم می سازد.
و در پایان آیه می افزاید: ((خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند)) (و الله لا یهدی القوم الظالمین).
کار خدا هدایت است ، و ذات پاکش نور و روشنائی معنوی است ((الله نور

السموات و الارض)) ولی هدایت زمینه می خواهد، و این زمینه در کسانی که دشمن حقیقت اند وجود ندارد.
این آیه بار دیگر تاءکیدی است بر این حقیقت که هدایت و ضلالت هر چند از ناحیه خدا است ولی مقدمات آن از ناحیه خود انسان شروع می شود، و به همین دلیل هرگز جبر لازم نمی آید.
جمله ((و هو یدعی الی الاسلام)) اشاره به این است که دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) متضمن سلامت دنیا و آخرت و نجات انسانها است ، با اینحال چگونه انسان تیشه بر ریشه سعادت خویش می زند؟
تعبیر به من اظلم (چه کسی ستمکارتر است ...) پانزده بار در قرآن مجید تکرار شده که آیه مورد بحث آخرین آنها است ، گرچه موارد آنها ظاهرا

متفاوت است ، و همین امر ممکن است منشاء این سؤ ال شود که مگر ((ظالمترین مردم)) بیش از یک گروه می تواند باشد؟ اما دقت در این آیات نشان می دهد که همه بازگشت به تکذیب آیات الهی و مانع شدن مردم از راه حق است و در واقع ستمی بالاتر از این نیست که مردم را از رسیدن به چنین برنامه ای که راه خوشبختی در همه زمینه ها است بازدارند.
سپس برای این که نشان دهد دشمنان حق قادر نیستند آئین او را برچینند ضمن تشبیه جالبی می فرماید: ((آنها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند، ولی خداوند نور خود را کامل می کند هر چند کافران خوش نداشته باشند))! (یریدون لیطفؤ ا نور الله بافواههم و الله متم نوره و لو کره الکافرون).
آنها به کسی می مانند که می خواهد نور آفتاب عالمتاب را با پف کردن خاموش سازد، آنها خفاشانی هستند که گمان می کنند اگر چشم از آفتاب فرو پوشند و خود را در پرده های ظلمت شب فرو برند می توانند به مقابله با این چشمه نور برخیزند.
تاریخ اسلام سند زنده ای است بر تحقق عینی این پیشگوئی بزرگ قرآن ، چرا که از نخستین روز ظهور اسلام توطئه های گوناگون برای نابودی آن چیده شد:
گاه از طریق سخریه و ایذاء و آزار دشمنان .
گاه از طریق محاصره اقتصادی و اجتماعی .
گاه از طریق تحمیل جنگهای گوناگون در میدان های احد و احزاب و حنین و...

گاه از طریق ایجاد اختلاف در میان صفوف مسلمین .
گاه از طریق جنگهای صلیبی .

گاه از طریق اشغال سرزمین قدس و قبله اول مسلمین .
گاه از طریق تقسیم کشور عظیم اسلامی به بیش از چهل کشور!
گاه از طریق برنامه تغییر خط و بریدن جوانان اسلام از فرهنگ کهن خویش .
گاه از طریق نشر فحشاء و وسائل فساد اخلاق و انحراف عقیده در میان قشرهای جوان .
گاه از طریق استعمار نظامی و سیاسی و اقتصادی .
و گاه از طرق دیگر...
ولی همانگونه که خداوند اراده کرده بود این نور الهی روز به روز در گسترش است و دامنه اسلام هر زمان به گذشته وسیعتر می شود، و آمارها نشان می دهد که جمعیت مسلمانان جهان علی رغم تلاشهای مشترک ((صهیونیستها)) و ((صلیبیها)) و ((ماتریالیستهای شرق)) رو به افزایش است ، آری آنها پیوسته می خواهند که نور خدا را خاموش سازند ولی خداوند اراده دیگری دارد.
و این یک معجزه جاودانی قرآن است .
قابل توجه اینکه این مضمون دو بار در آیات قرآن مجید ذکر شده با این تفاوت که در یک مورد ((یریدون ان یطفئوا)) آمده است (توبه 32) ولی در اینجا ((یریدون لیطفئوا)) می باشد.
((راغب)) در ((مفردات)) در توضیح این تفاوت می گوید: آیه نخست اشاره به خاموش کردن بدون مقدمه است ، ولی دومی اشاره به خاموش کردن با توسل به مقدمات است . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 84
یعنی خواه آنها مقدمه چینی کنند یا نکنند قادر به خاموش کردن نور الهی نیستند!
در آخرین آیه مورد بحث برای تاءکید بیشتر با صراحت می گوید: ((او کسی است که فرستاده خود را با هدایت و دین حق فرستاده تا او را بر همه ادیان غالب کند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند)) (هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون).
تعبیر به ((ارسل رسوله بالهدی و دین الحق)) به منزله بیان رمز پیروزی و غلبه اسلام است ، زیرا در طبیعت ((هدایت)) و ((دین حق)) این پیروزی نهفته است ، اسلام و قرآن نور الهی است و نور هر جا باشد آثار خود را نشان می دهد و مایه پیروزی است ، و کراهت مشرکان و کافران نمی تواند سدی در این راه ایجاد کند.
جالب اینکه این آیه نیز با مختصر تفاوتی سه بار در قرآن مجید آمده : یک بار در سوره توبه (آیه 33) و یک بار در سوره فتح (آیه 38) و یک بار در همین سوره صف .
ولی نباید فراموش کرد که این تکرار و تاءکید در زمانی بود که هنوز اسلام

در جزیره عربستان جا نیفتاده بود، تا چه رسد به نقاط دیگر جهان ، اما قرآن در همان وقت مؤ کدا روی این مساءله تکیه کرد و حوادث آینده صدق این پیشگوئی بزرگ را ثابت نمود و سرانجام اسلام هم از نظر منطق ، و هم از نظر پیشرفت عملی بر مذاهب دیگر غالب شد، و دشمنان را از قسمتهای وسیعی از جهان عقب زد و جای آنها را گرفت و هم اکنون نیز در حال پیشروی است .
البته مرحله نهائی این پیشروی به عقیده ما با ظهور حضرت مهدی تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 85
ارواحنا فداه تحقق می یابد که این آیات خود دلیلی بر آن ظهور عظیم است .
درباره محتوای این آیه و اینکه منظور غلبه منطقی یا غلبه قدرت است ؟ و ارتباط آن با ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) چگونه است ؟ بحثهای بیشتری ذیل آیه 23 سوره توبه آورده ایم . الصف
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 86
آیه 10-13
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلى تجَرَةٍ تُنجِيكم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ(10)
تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسولِهِ وَ تجَهدُونَ فى سبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَلِكُمْ وَ أَنفُسِكُمْ ذَلِكمْ خَيرٌ لَّكمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ(11)
يَغْفِرْ لَكمْ ذُنُوبَكمْ وَ يُدْخِلْكمْ جَنَّتٍ تجْرِى مِن تحْتهَا الاَنهَرُ وَ مَسكِنَ طيِّبَةً فى جَنَّتِ عَدْنٍ ذَلِك الْفَوْزُ الْعَظِيمُ(12)
وَ أُخْرَى تحِبُّونهَا نَصرٌ مِّنَ اللَّهِ وَ فَتْحٌ قَرِيبٌ وَ بَشرِ الْمُؤْمِنِينَ(13)
ترجمه :10 - ای کسانی که ایمان آورده اید آیآ شما را به تجارتی کنم که از عذاب از عذاب دردناک شما را رهائی می بخشد؟!
11 - به خدا و رسول او ایمان بیاورید، و در راه خداوند با اموال و جانهایتان جهاد کنید، این برای شما از هر چیز بهتر است بدانید.
12 - اگر این کار کنید گناهانتان را می بخشد و شما را در باغهائی از بهشت داخل می کند تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 87
که نهرها از زیر درختانش جاری است ، و در مسکنهای پاکیزه در بهشت جاویدان جای می دهد و این پیروزی عظیمی است .
13 - و نعمت دیگری که آن را دوست دارید به شما می بخشد و آن یاری خداوند و پیروزی نزدیک است و مؤ منان را بشارت ده !
تفسیر:تجارتی پر سود و بی نظیر!
همانگونه که در آغاز سوره گفتیم ، یکی از اهداف مهم این سوره ، دعوت به ایمان و جهاد است ، آیات مورد بحث نیز تاءکیدی است به این دو اصل ، بامثال لطیفی که انگیزه حرکت الهی را در جان انسان به وجود می آورد،

انگیزه ای که شرط پیروزی اسلام بر تمام ادیان است که در آیات قبل به آن اشاره شده بود.
نخست می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید! آیا شما را به تجارتی دلالت کنم که از عذاب الیم ، نجاتتان می دهد))؟ (یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تنجیکم من عذاب الیم).
با اینکه ((ایمان)) و ((جهاد)) از واجبات قطعیه اند، ولی در اینجا آن را نه به صورت امر، بلکه به صورت پیشنهاد تجارت ، مطرح می کند، آن هم آمیخته با تعبیراتی که از لطف بی پایان خدا حکایت دارد.
بدون شک نجات از ((عذاب الیم))، از مهمترین خواسته های هر انسانی است ، و لذا این سؤ ال که آیا می خواهید شما را به تجارتی رهنمون شوم که شما را از عذاب الیم رهائی می بخشد؟
برای همه ، جالب توجه است .
هنگامی که با این سؤ ال دلها را به سوی خود جذب کرد، بی آنکه منتظر پاسخ آنها باشد، به شرح آن تجارت پرسود پرداخته ، می افزاید: ((و آن

به خدا و رسول او ایمان بیاورید و در راه خداوند با اموال و جانهایتان جهاد کنید)) (تؤ منون بالله و رسوله و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم).
بدون شک خدا نیازی به این تجارت پرسود ندارد، بلکه تمام منافع آن دربست به مؤ منان تعلق می گیرد، لذا در پایان آیه می فرماید: ((این برای شما از هر چیز بهتر است اگر بدانید)) (ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون).
قابل توجه اینکه مخاطب ، مؤ منانند، به قرینه یا ایها الذین آمنوا و در عین حال آنها را به دو اصل ((ایمان)) و ((جهاد)) دعوت می کند، ممکن است این تعبیر اشاره به این باشد که ایمان اسمی و سطحی کافی نیست ، ایمان عمیق و خالص لازم است که بتواند سرچشمه ایثار و فداکاری و جهاد گردد، و نیز ممکن است ذکر ایمان به خدا و رسول در اینجا شرحی باشد بر ایمان که به طور اجمال در آغاز آیه گذشته آمده بود.
به هر حال ، ایمان به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از ایمان به خدا جدا نیست ، همانگونه که جهاد با جان ، از جهاد با مال نمی تواند جدا باشد، زیرا تمام نبردها نیاز به وسائل و امکاناتی دارد که از طریق کمکهای مالی باید تاءمین شود، بعضی قادر بر هر دو نوع جهادند، و بعضی تنها قادر بر جهاد با مال و در پشت جبهه اند، و گاه تنها جان دارند و آماده بذل جان .
اما به هر صورت باید این دو نوع جهاد با یکدیگر تواءم گردد تا پیروزی فراهم شود و اگر می بینیم جهاد با مال مقدم داشته شده نه به خاطر آن است که از جهاد با جان مهمتر می باشد، بلکه به خاطر این است که مقدمه آن محسوب می شود چرا که ابزار جهاد از طریق کمکهای مالی

فراهم می گردد. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 89
تا اینجا سه رکن اساسی از ارکان این تجارت بزرگ و بی نظیر مشخص شد: ((خریدار)) خدا است ، و ((فروشنده)) انسانهای با ایمان ، و ((متاع)) جانها و اموالشان ، اکنون نوبت به رکن چهارم می رسد که بهای این معامله عظیم است .
می فرماید: ((هر گاه چنین کنید خداوند گناهانتان را می بخشد و شما را در باغهائی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است و در مسکنهای پاکیزه در بهشت جاویدان جای می دهد، و این پیروزی عظیمی است)) (یغفر لکم ذنوبکم و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار و مساکن طیبة فی جنات عدن ذلک الفوز العظیم).
در مرحله پاداش اخروی نخست به سراغ آمرزش گناهان می رود چرا که بیشترین ناراحتی فکر انسان از گناهان او است ، وقتی آمرزش و غفران مسلم شد غصه ای ندارد، این تعبیر نشان می دهد که نخستین هدیه الهی به شهیدان راهش این است که تمام گناهانشان را می بخشد.
اما آیا این تنها ناظر به ((حق الله)) است ، و یا ((حق الناس)) را نیز شامل می شود؟ مطلق بودن آیه دلیل بر عمومیت است ، ولی با توجه به اینکه خداوند حق الناس را به خود آنها واگذار کرده بعضی در عمومیت آیه تردید کرده اند.
به این ترتیب در آیات فوق دو شاخه از ایمان (ایمان به خدا و رسول) و دو شاخه از جهاد (جهاد با مال و جان) و دو شاخه از پاداشهای اخروی تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 90
(آمرزش گناهان و دخول در بهشت جاودان) و چنانکه خواهیم دید دو شاخه از مواهب الهی در دنیا نیز در آیه بعد آمده است .
آنجا که می فرماید: ((و نعمت دیگری که آن را دوست دارید و مورد علاقه است به شما می بخشد، و آن یاری خداوند، و پیروزی نزدیک است)) (و اخری تحبونها نصر من الله و فتح قریب).
چه تجارت پرسود و پربرکتی ؟ که سراسرش فتح و پیروزی و نعمت و رحمت است ، و به همین دلیل از آن به عنوان ((فوز عظیم)) و پیروزی بزرگ یاد کرده .
سپس به همین دلیل به مؤ منان در مورد این تجارت بزرگ تبریک می گوید و بشارت می دهد و می افزاید: ((و مؤ منان را بشارت ده (و بشر المؤ منین).
در حدیثی آمده است هنگامی که در ((لیله عقبة)) (شبی که پیامبر در نزدیکی مکه مخفیانه با جمعی از مردم مدینه ملاقات کرد و از آنان بیعت گرفت) میان رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مسلمانان مدینه پیمان بسته شد ((عبدالله بن رواحه)) عرض کرد هر شرطی می خواهی

در ضمن این پیمان برای پروردگارت و برای خودت بکن .
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ((اما برای پروردگارم شرط این است که به هیچوجه چیزی را شریک او قرار ندهید، اما برای خودم همانگونه که از خود و اموالتان دفاع می کنید از من نیز دفاع کنید.
((عبدالله)) گفت : در مقابل آن به ما چه داده خواهد شد؟
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: بهشت ! تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 91
عبدالله گفت : ربح البیع لا نقیل و لا نستقیل : ((چه معامله پرسودی ؟ نه ما از این معامله بازمی گردیم و نه اگر بازگشتی از ما بخواهند می پذیریم ! (نه فسخ می کنیم و نه فسخ را پذیرا می شویم)
نکته ها:
1 - ((فتح قریب)) کدام است ؟
پیروزی موعود در این آیات هم در جنبه های منطقی ، و هم در میدانهای نبرد به طور مکرر عائد مسلمانان شد.
و در اینکه منظور از ((فتح قریب)) کدام فتح است مفسران احتمالات متعددی داده اند بسیاری آن را به ((فتح مکه)) تفسیر کرده اند، و بعضی به ((فتح بلاد ایران و روم)) و بعضی به کل فتوحات اسلامی که به فاصله نزدیکی به دنبال ایمان و جهاد مسلمین به دست آمد.
و از آنجا که مخاطب تنها اصحاب و یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیستند، بلکه همه مؤ منان در طول تاریخ مخاطب به این خطاب می باشند، جمله ((نصر من الله و فتح قریب)) معنی وسیع و گسترده ای دارد، و بشارتی است به همه آنها هر چند در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و به هنگام نزول این آیات مصداق روشن آن فتح مکه بود.
2 - مساکن طیبه چیست ؟
در میان نعمتهای بهشتی در اینجا به خصوص روی مساءله مسکن پاکیزه و مرفه ، آنهم مسکنی در باغهای بهشت جاویدان تکیه شده ، و این به خاطر آن تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 92
است که یکی از شروط اساسی آسایش و آرامش انسان همان مساءله مسکن است ، آنهم مسکنی پاک و پاکیزه از هرگونه آلودگی ظاهری و باطنی که انسان با خیال راحت در آن بیارامد.
((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: معنی ((طیب)) در اصل چیزی است که حواس ظاهر و باطن از آن لذت برد، و این معنی جامعی است که همه شرائط مناسب یک مسکن را در بر می گیرد.
قابل توجه اینکه در قرآن سه چیز مایه آرامش شمرده شده است : تاریکی شب و جعل اللیل سکنا (انعام - 96).
خانه های مسکونی و الله جعل لکم من بیوتکم سکنا (نحل - 80).

و همسران یکدل ، و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها (روم - 21).
3 - دنیا تجارتخانه اولیاء خدا است
در نهج البلاغه می خوانیم علی (علیه السلام) در مقابل شخص پر ادعائی که به اصطلاح ((جا نماز آب می کشید)) و پشت سر هم مذمت دنیا می کرد، فرمود: اشتباه کردی دنیا برای آنها که بیدار و آگاهند سرمایه بزرگی است ، و سپس شرحی در این زمینه بیان فرمود از جمله اینکه : دنیا ((متجر اولیاءالله)) و تجارتخانه دوستان خدا است .
بنابراین اگر در یکجا دنیا به ((مزرعه)) آخرت تشبیه شده ، در اینجا به تجارتخانه تشبیه گردیده است که انسان سرمایه هائی را که از خدا گرفته به گرانترین قیمت به خود او می فروشد، و در برابر متاع ناچیزی بزرگترین نعمت را از او دریافت می دارد. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 93
اصولا تعبیر به تجارت آنهم تجارتی پرسود برای تحریک مهمترین انگیزه های انسان است ، انگیزه جلب منفعت و دفع ضرر، زیرا این تجارت الهی تنها سودآور نیست بلکه ((عذاب الیم)) را نیز دفع می کند.
نظیر همین معنی در آیه 111 سوره توبه نیز آمده است ان الله اشتری من المؤ منین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة : ((خداوند از مؤ منان جانها و اموالشان را خریداری می کند و در برابر آن بهشت به آنها می دهد)).
شرح دیگری در این زمینه در تفسیر سوره توبه داده ایم . الصف
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 94
آیه 14
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا أَنصارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسى ابْنُ مَرْيمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنصارِى إِلى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نحْنُ أَنصارُ اللَّهِ فَئَامَنَت طائفَةٌ مِّن بَنى إِسرءِيلَ وَ كَفَرَت طائفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلى عَدُوِّهِمْ فَأَصبَحُوا ظهِرِينَ(14)
ترجمه :14 - ای کسانی که ایمان آورده اید یاوران خدا باشید همانگونه که عیسی بن مریم به حواریون گفت : چه کسانی در راه خدا یاوران من هستند؟ حواریون گفتند: ما یاوران خدا هستیم ، و در این هنگام گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند، ما کسانی را که ایمان آورده بودند در برابر دشمنانشان تاءیید کردیم و سرانجام بر آنها پیروز شدند.
تفسیر :همچون حواریون باشید
در این آیه که آخرین آیه سوره صف می باشد باز تکیه و تاءکید روی امر ((جهاد)) است که محور اصلی سوره را تشکیل می دهد، منتهی از طریقی دیگر این مساءله را تعقیب می کند، و مطلبی مهمتر از عنوان بهشت و

ارائه داده ، می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید! یاوران خدا باشید)) (یا ایها الذین آمنوا کونوا انصارالله).
آری یاوران خدا، خدائی که تمام قدرتها از او سرچشمه می گیرد و به او بازمی گردد، خداوندی که قدرتش بی پایان و شکست ناپذیر است ، و عجب اینکه در اینجا بندگان را به یاری خود طلبیده است ، و این افتخاری است بی مانند، هر چند معنی و مفهومش همان یاری پیامبر و آئین او است ولی لطف و رحمت شگرفی در آن نهفته است .
سپس به یک نمونه تاریخی اشاره می کند تا بدانند این راه بدون رهرو نبوده و نیست ، می افزاید: ((همانگونه که عیسی بن مریم بر حواریین گفت : چه کسانی یاوران من به سوی خدا هستند))؟! (کما قال عیسی بن مریم للحواریین من انصاری الی الله).
و ((حواریون)) در پاسخ با نهایت افتخار عرض کردند: ((ما یاوران خدا هستیم)) (قال الحواریون نحن انصارالله).
و در همین مسیر با دشمنان حق به مبارزه برخاستند ((گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند (و به حواریین پیوستند) و گروهی کافر شدند)) (فامنت طائفة من بنی اسرائیل و کفرت طائفة).
اینجا بود که نصرت و یاری ما به کمک آنها شتافت ((ما کسانی را که ایمان آورده بودند در برابر دشمنان تقویت کردیم ، و سرانجام بر آنها غالب شدند)) (فایدنا الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا ظاهرین).
شما نیز حواریون محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هستید، و به این افتخار مفتخرید که یاوران الله می باشید، و همانگونه که حواریون بر دشمنان غلبه کردند شما نیز پیروز خواهید شد، و سربلندی و افتخار در این جهان و جهان دیگر از آن شما خواهد بود. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 96
این موضوع منحصر به یاران و اصحاب رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نبود و همیشه طرفداران حق که در یک درگیری مستمر در برابر اهل باطل قرار دارند از یاوران خدایند و سرانجام پیروزی نصیب آنها خواهد بود.
رگ رگ است این آب شیرین و آب شور
بر خلائق می رود تا نفخ صور!نکته :
حواریون کیانند؟
در قرآن مجید پنج بار از حواریون مسیح (علیه السلام) یاد شده که دو بار در همین سوره است ، این تعبیر اشاره به دوازده نفر از یاران خاص حضرت مسیح (علیه السلام) است که نام آنها در انجیلهای کنونی (انجیل متی و لوقا باب 6) ذکر شده است .
و به طوری که قبلا نیز اشاره کرده ایم ، این واژه از ماده ((حور)) به معنی

شستن و سفید کردن است ، و چون آنها قلبی پاک و روحی باصفا داشتند و در شستشوی روح و جان خود و دیگران تلاش و کوشش می کردند، این واژه بر آنها اطلاق شده .
در بعضی از روایات آمده است که حضرت مسیح (علیه السلام) هر یک از آنها را به عنوان نمایندگی خود به یکی از مناطق مختلف جهان فرستاد، آنها افرادی مخلص ، ایثارگر و مجاهد و مبارز بودند، و سخت به مسیح (علیه السلام) عشق می ورزیدند.
ولی در روایات مسیحیان آمده است که یکی از آنها بنام ((یهودای اسخریوطی)) سرانجام به مسیح (علیه السلام) خیانت کرد و مطرود شد.
در این زمینه توضیحات بیشتری ذیل آیه 52 سوره آل عمران داده شده است . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 97
در حدیثی آمده است که پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هنگامی که در عقبه با جمعی از اهل مدینه که برای بیعت آمده بودند روبرو شد فرمود: دوازده نفر از خودتان را انتخاب و به من معرفی کنید که اینها نماینده قوم خود باشند، همانگونه که حواریون نسبت به عیسی بن مریم بوده اند و این نیز اهمیت مقام آن بزرگواران را نشان می دهد.
خداوندا! ما را توفیق ده ، که در این تجارت پرسود که برای اولیایت فراهم کرده ای ، شرکت جوئیم و از برکات عظیم آن بهره مند شویم .
پروردگارا! اختلاف و پراکندگی صفوف مسلمین جهان را در برابر دشمنان ، متزلزل ساخته ، آنچنان آگاهی و بیداری مرحمت فرما که همه مسلمین دنیا در صف واحدی چون ((بنیان مرصوص)) در برابر دشمنان خونخوار گرد آیند.
بارالها! آئین تو بی یار و یاور نمی ماند، این افتخار را نصیب ما کن که در زمره آن یار و یاوران باشیم .
آمین یا رب العالمین تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 98

تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 99
سوره جمعه
مقدمه
این سوره در مدینه نازل شده و 11 آیه است تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 100 تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 101
محتوای سوره جمعه
این سوره در حقیقت بر دو محور اصلی اساسی دور می زند: نخست توجه به توحید و صفات خدا و هدف از بعثت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مساءله معاد، و دیگری برنامه سازنده نماز جمعه و بعضی از خصوصیات این عبادت بزرگ .
ولی با نظر دیگر محتوای این سوره را در چند بخش می توان خلاصه کرد.
1 - تسبیح عمومی موجودات .
2 - هدف بعثت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از نظر بعد تعلیم و تربیت .
3 - هشدار به مؤ منان که از اصول آئین حق منحرف نشوند آنگونه که یهود منحرف شدند.
4 - اشاره ای به قانون عمومی مرگ که دریچه ای است به سوی عالم بقاء.
5 - دستور مؤ کد برای انجام فریضه نماز جمعه و تعطیل کسب و کار برای شرکت در آن .
فضیلت تلاوت سوره جمعه
در فضیلت تلاوت این سوره روایات بسیاری وارد شده ، چه مستقلا و یا در ضمن نمازهای یومیه .
در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : و من قرء سورة الجمعة اعطی عشر حسنات بعدد من اتی الجمعة ، و بعدد من لم یاتها فی امصار المسلمین : ((هر کس سوره جمعه را بخواند خداوند به تعداد کسانی که در نماز جمعه شرکت می کنند و کسانی که شرکت نمی کنند در تمام بلاد مسلمین به او ده حسنه تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 102 می بخشد)).
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است که بر هر مؤ منی از شیعیان ما لازم است در شب جمعه ، سوره ((جمعه)) و ((سبح اسم ربک الاعلی)) را بخواند، و در ظهر جمعه ، سوره جمعه و منافقین را، و هر گاه چنین کند گوئی عمل رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را

انجام داده ، و پاداش و ثوابش بر خدا بهشت است .
مخصوصا تاءکید زیادی روی این مطلب شده که سوره ((جمعه)) و ((منافقین)) را در نماز جمعه بخوانند و در بعضی از این روایات آمده که حتی الامکان آن را ترک نکنند و با این که عدول از سوره توحید و ((قل یا ایها الکافرون)) به سوره های دیگر در قرائت نماز جائز نیست این مساءله در خصوص نماز جمعه استثنا شده است و عدول از آنها به سوره ((جمعه)) و ((منافقین)) جایز بلکه مستحب شمرده است .
و اینها همه نشانه اهمیت فوق العاده این سوره قرآن مجید است . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 103
آیه 1-4
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
یُسبِّحُ للَّهِ مَا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الاَرْضِ المْلِکِ الْقُدُّوسِ الْعَزِیزِ الحْکِیمِ(1)
هُوَ الَّذِی بَعَثَ فی الاُمِّیِّینَ رَسولاً مِّنهُمْ یَتْلُوا عَلَیهِمْ ءَایَتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَب وَ الْحِکْمَةَ وَ إِن کانُوا مِن قَبْلُ لَفی ضلَلٍ مُّبِینٍ(2)
وَ ءَاخَرِینَ مِنهُمْ لَمَّا یَلْحَقُوا بهِمْ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الحَْکِیمُ(3)
ذَلِک فَضلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضلِ الْعَظِیمِ(4) تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 104
ترجمه :به نام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - آنچه در آسمانها و زمین است همواره تسبیح خدا می گویند، خداوندی که مالک و حاکم است ، و از هر عیب و نقصی مبرا و عزیز و حکیم است .
2 - او کسی است که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها بخواند، و آنها را پاکیزه کند، و کتاب و حکمت بیاموزد، هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.
3 - و رسول بر گروه دیگری که هنوز به آنها ملحق نشده اند، و او عزیز و حکیم است .
4 - این فضل خدا است که به هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد و خداوند صاحب فضل عظیم است .
تفسیر :هدف بعثت پیامبر:
این سوره نیز با تسبیح و تقدیس پروردگار شروع می شود، و به قسمتی از صفات جمال و جلال و اسماء حسنای او اشاره می کند که در حقیقت مقدمه ای است برای بحثهای آینده .
می فرماید: ((آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است پیوسته تسبیح خدا می گویند و با زبان حال و قال او را از تمام نقایص و عیوب پاک می شمرند)) (یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض).
((همان خداوندی که مالک و حاکم است ، و از هر عیب و نقصی مبرا است

)) (الملک القدوس).
((خداوندی که عزیز و حکیم است)) (العزیز الحکیم).
و به این ترتیب نخست بر ((مالکیت و حاکمیت)) و سپس ((منزه بودن او
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 105
از هرگونه ظلم و ستم و نقص)) تاءکید می کند، زیرا با توجه به مظالم بیحساب ملوک و شاهان واژه ((ملک)) تداعی معانی نامقدسی می کند که با کلمه ((قدوس)) همه شستشو می شود.
و از طرفی روی ((قدرت)) و ((علم)) که دو رکن اصلی حکومت است تکیه نموده ، و چنانکه خواهیم دید این صفات ارتباط نزدیکی به بحثهای آینده این سوره دارد، و نشان می دهد که انتخاب اوصاف حق در آیات مختلف قرآن روی حساب و نظم و رابطه خاصی است .
درباره تسبیح عمومی موجودات جهان قبلا بحثهای مشروحی داشته ایم .
بعد از این اشاره کوتاه و پرمعنی به مساءله توحید و صفات خدا به مساءله بعثت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و هدف از این رسالت بزرگ که در ارتباط با عزیز و حکیم و قدوس بودن خداوند است پرداخته چنین می گوید: ((او کسی است که در میان درس نخوانده ها رسولی از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنها بخواند)) (هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته).
و در پرتو این تلاوت ((آنها را از هرگونه شرک و کفر و انحراف و فساد پاک و پاکیزه کند، و کتاب و حکمت بیاموزد)) (و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة).
((هر چند پیش از آن در ضلال مبین و گمراهی آشکاری بودند)) (و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین).
جالب اینکه بعثت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را با آن ویژگیهائی که جز از طریق اعجاز نمی توان تفسیر کرد نشانه عظمت خدا و دلیل بر وجود او گرفته ، می گوید: تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 106
خداوند همان کسی است که چنین پیامبری را مبعوث کرد، و چنین شاهکاری را در آفرینش به وجود آورد!
((امیین)) جمع ((امی)) به معنی درس نخوانده است (منسوب به ((ام)) (مادر) یعنی مکتبی جز مکتب دامان مادرش را ندیده است) و بعضی آن را به معنی ((اهل مکه)) دانسته اند، زیرا مکه را ((ام القری)) (مادر آبادیها) می نامیدند ولی این احتمال بعید به نظر می رسد، چرا که نه پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تنها مبعوث به اهل مکه بود، و نه سوره جمعه در مکه نازل شده است .
بعضی از مفسران نیز آن را به معنی ((امت عرب)) در مقابل یهود و دیگران تفسیر کرده اند، و آیه 75 سوره ((آل عمران)) را شاهد بر این

معنی می دانند که می گوید: قالوا لیس علینا فی الامیین سبیل : ((یهود گفتند ما در برابر امیین (غیر یهود) مسؤ ل نیستیم)).
اگر این تفسیر را هم بپذیریم به خاطر آن است که یهود خود را اهل کتاب و با سواد می دانستند و امت عرب را بیسواد و درس نخوانده .
بنابراین تفسیر اول از همه مناسبتر است .
قابل توجه اینکه می گوید: پیامبر اسلام از میان همین گروه و همین قشر درس نخوانده برخاسته تا عظمت رسالت او را روشن سازد، و دلیلی باشد بر حقانیت او، چرا که کتابی مثل قرآن با این محتوای عمیق و عظیم ، و فرهنگی چون فرهنگ اسلام ، محال است زائیده فکر بشر باشد آن هم بشری که نه خود درس خوانده ، و نه در محیط علم و دانش پرورش یافته است ، این نوری است که از ظلمت برخاسته ، و باغ سرسبزی است که از دل کویر سر برآورده ، و این خود معجزه ای است آشکار و سندی است روشن بر حقانیت او. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 107
در آیه فوق هدف این بعثت را در سه امر خلاصه کرده که یکی جنبه مقدماتی دارد و آن تلاوت آیات الهی است ، و دو قسمت دیگر یعنی ((تهذیب و تزکیه نفوس)) و ((تعلیم کتاب و حکمت)) دو هدف بزرگ نهائی را تشکیل می دهد.
آری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است که انسانها را هم در زمینه علم و دانش ، و هم اخلاق و عمل ، پرورش دهد، تا به وسیله این دو بال بر اوج آسمان سعادت پرواز کنند، و مسیر الی الله را پیش گیرند، و به مقام قرب او نائل شوند.
این نکته نیز شایان توجه است که در بعضی از آیات قرآن ((تزکیه)) مقدم بر ((تعلیم)) و در بعضی ((تعلیم)) مقدم بر ((تزکیه)) شمرده شده ، یعنی از چهار مورد در سه مورد تربیت بر تعلیم مقدم است ، و در یک مورد تعلیم بر تربیت مقدم .
این تعبیر ضمن اینکه نشان می دهد این دو امر در یکدیگر تاثیر متقابل دارند (اخلاق زائیده علم است همانگونه که علم زائیده اخلاق است) اصالت تربیت را مشخص می سازد، البته منظور علوم حقیقی است نه اصطلاحی در لباس علم .
فرق میان ((کتاب)) و ((حکمت)) ممکن است این باشد که اول اشاره به قرآن و دومی به سخنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و تعلیمات اوست که ((سنت)) نام دارد.
و نیز ممکن است ((کتاب)) اشاره به اصل دستورات اسلام باشد، و ((حکمت)) اشاره به فلسفه و اسرار آن .
این نکته نیز قابل توجه است که ((حکمت)) در اصل به معنی منع کردن به قصد اصلاح است ، و لجام مرکب را از این جهت ((حکمت)) گویند که او

را منع و مهار کرده ، و در مسیر صحیح قرار می دهد، بنابراین مفهوم آن دلائل عقلی است ، و از اینجا روشن می شود که ذکر کتاب و حکمت پشت سر یکدیگر می تواند اشاره به دو سرچشمه بزرگ شناخت یعنی ((وحی)) و ((عقل)) بوده باشد، تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 108
یا به تعبیر دیگر احکام آسمانی و تعلیمات اسلام در عین اینکه از وحی الهی سرچشمه می گیرد با ترازوی عقل قابل سنجش و درک می باشد (منظور کلیات احکام است).
و اما ((ضلال مبین)) (گمراهی آشکار) که در ذیل آیه به عنوان سابقه قوم عرب بیان شده ، اشاره سربسته و پرمعنائی است به عصر جاهلیت که گمراهی بر سراسر جامعه آنها حکمفرما بود، چه گمراهی از این بدتر و آشکارتر که : بتهائی را که از سنگ و چوب با دست خود می تراشیدند پرستش می کردند و در مشکلات خود به این موجودات بی شعور پناه می بردند.
دختران خود را با دست خویش زنده به گور می کردند، سهل است به این عمل فخر و مباهات نیز می کردند که نگذاردیم ناموسمان دست بیگانگان بیفتد!.
مراسم نماز و نیایش آنها کف زدن و سوت کشیدن در کنار خانه کعبه بود، و حتی زنان بصورت برهنه مادرزاد بر گرد خانه خدا طواف می کردند و آنرا عبادت می شمردند!
انواع خرافات و موهومات بر افکار آنها حاکم بود، و جنگ و خونریزی و غارتگری مایه مباهاتشان زن در میان آنها متاع بی ارزشی بود که حتی روی آن قمار می زدند! و از ساده ترین حقوق انسانی محروم بود، کینه ها و عداوتها را پدران به ارث به فرزندانشان منتقل می کردند، و به همین دلیل خونریزی و کشت و کشتار یک امر عادی محسوب می شد.
آری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و آنها را از این ضلال مبین به برکت کتاب و حکمت نجات داد، و تعلیم و تربیت نمود، و به راستی نفوذ در چنین جامعه گمراهی خود یکی از دلائل عظمت اسلام و معجزه آشکار پیامبر بزرگ ما است . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 109
ولی از آنجا که پیامبر اسلام تنها مبعوث به این قوم ((امی)) نبود، بلکه دعوتش همه جهانیان را دربر می گرفت در آیه بعد می افزاید: ((او مبعوث به گروه دیگری از مؤ منان نیز هست که هنوز ملحق به اینها نشده اند))، (و آخرین منهم لما یلحقوا بهم).
اقوام دیگری که بعد از یاران پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پا به عرصه وجود گذاردند، در مکتب تعلیم و تربیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پرورش یافتند، و از سرچشمه زلال قرآن و سنت محمدی (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سیراب گشتند، آری آنها نیز مشمول این

دعوت بزرگ بودند.
به این ترتیب آیه فوق تمام اقوامی را که بعد از صحابه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به وجود آمدند از عرب و عجم شامل می شود، در حدیثی می خوانیم هنگامی که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این آیه را تلاوت فرمود سؤ ال کردند: اینها کیانند؟ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دست خود را بر شانه سلمان گذارد، و فرمود لو کان الایمان فی الثریا لنالته رجال من هؤ لاء: ((اگر ایمان در ثریا (ستاره دوردستی که در این زمینه ضرب المثل است). باشد مردانی از این گروه (ایرانیان) به آن دست می یابند)).
و از آنجا که همه این امور از قدرت و حکمت خداوند سرچشمه می گیرد
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 110
در پایان آیه می فرماید: ((او عزیز و حکیم است)) (و هو العزیز الحکیم).
سپس به این نعمت بزرگ یعنی بعثت پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و برنامه تعلیم و تربیت او اشاره کرده . می افزاید: ((این فضل خدا است که به هر کس بخواهد و لایق ببیند می بخشد، و خداوند صاحب فضل عظیم است)) (ذلک فضل الله یؤ تیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم).
در حقیقت این آیه همانند آیه 164 سوره آل عمران است که می گوید: لقد من الله علی المؤ منین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین و همه چیز آن تقریبا شبیه آیات مورد بحث است .
بعضی نیز احتمال داده اند که ((ذلک فضل الله)) (این فضل الهی است) اشاره به اصل مقام نبوت باشد که خداوند این مقام را به هر کس که شایسته بداند می دهد.
ولی تفسیر اول ، مناسبتر است ، هر چند جمع میان هر دو نیز ممکن است ، که هم رهبری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای امت فضل الهی است و هم مقام نبوت برای شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم).
ناگفته پیدا است که تعبیر ((من یشاء)) (هر کس را بخواهد) مفهومش این نیست که خدا بیحساب ، فضل و مرحمت خود را به کسی می دهد، بلکه مشیت در اینجا تواءم با حکمت است ، همانگونه که توصیف خداوند را به عزیز و حکیم در نخستین آیه سوره این مطلب را روشن ساخته .
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نیز در تشریح این فضل بزرگ الهی در نهج البلاغه می فرماید: فانظروا الهی مواقع نعم الله علیهم ، حین بعث الیهم رسولا، فعقد بملته طاعتهم ، و جمع علی دعوته الفتهم ، کیف نشرت النعمة علیهم جناح
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 111
کرامتها، و اسالت لهم جداول نعیمها، و التفت الملة بهم فی عوائد برکتها

فاصبحوا فی نعمتها غرقین ، و فی خضرة عیشها فکهین : ((به نعمتهای خداوند بر این امت بنگرید! در آن زمان که رسولش را به سوی آنها مبعوث کرد، اطاعت آنها را به آئینش جلب کرد، و با دعوتش آنها را متحد ساخت ، بنگرید چگونه این نعمت بزرگ پر و بال کرامت خود را بر آنها گسترد، و نهرهای مواهب خویش را به سوی آنان جاری ساخت ، و آئین حق با تمام برکاتش آنها را در برگرفت ، آنها در میان نعمتهایش غرقند، و در زندگانی خرمش شادمانند)).
نکته :
فضل الهی روی حساب است
در حدیثی آمده است که جمعی از فقرای امت خدمت رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیدند و عرض کردند: ای رسول خدا! ثروتمندان اموالی برای انفاق دارند و ما چیزی نداریم ، وسیله برای حج دارند و ما نداریم ، و امکانات برای آزاد کردن بردگان دارند و ما نداریم . پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: هر کسی صد بار ((تکبیر)) بگوید افضل است از آزاد کردن یک برده ، و کسی که صد بار ((تسبیح خدا)) بگوید افضل است از اینکه یکصد اسب را برای جهاد زین و لجام کند، و کسی که صد بار ((لا اله الاالله)) بگوید، عملش از تمام مردم در آن روز برتر است ، مگر اینکه کسی بیشتر بگوید.
این سخن به گوش اغنیاء رسید، آنها نیز به سراغ این اذکار رفتند، فقرای امت خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیدند و عرض کردند:
سخن شما به گوش تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 112
اینها رسیده و آنها نیز مشغول ذکر شده اند! پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ذلک فضل الله یؤ تیه من یشاء: ((این فضل الهی است به هر کس بخواهد می دهد)) (اشاره به اینکه این برای امثال شما است که اشتیاق انفاق دارید و وسیله آن در اختیار ندارید، و اما برای آنها که ثروتمندند راه وصول به فضل الهی از طریق انفاق از ثروتهایشان است).
این حدیث نیز شاهد سخنی است که در بالا گفتیم که فضل الهی روی حساب حکیمانه است . الجمعة
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 113
آیه 5-8
آیه و ترجمه
مَثَلُ الَّذِینَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ ثمَّ لَمْ یحْمِلُوهَا کَمَثَلِ الْحِمَارِ یحْمِلُ أَسفَارَا بِئْس مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِئَایَتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ لا یهْدِی الْقَوْمَ الظلِمِینَ(5)
قُلْ یَأَیهَا الَّذِینَ هَادُوا إِن زَعَمْتُمْ أَنَّکُمْ أَوْلِیَاءُ للَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا المَوْت إِن کُنتُمْ صدِقِینَ(6)
وَ لا یَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدَا بِمَا قَدَّمَت أَیْدِیهِمْ وَ اللَّهُ عَلِیمُ بِالظلِمِینَ(7)

قُلْ إِنَّ الْمَوْتِ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَقِیکمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلی عَلِمِ الْغَیْبِ وَ الشهَدَةِ فَیُنَبِّئُکُم بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ(8)
ترجمه :5 - کسانی که مکلف به تورات شدند ولی حق آن را ادا ننمودند مانند درازگوشی هستند که کتابهائی را حمل می کند، قومی که آیات الهی را تکذیب کردند مثال بدی دارند، و خداوند جمعیت ظالمان را هدایت نمی کند.
6 - بگو ای یهودیان ! اگر گمان می کنید که شما دوستان خدا غیر از مردم هستید آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید! (تا به لقای محبوبتان برسید). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 114
7 - ولی آنها هرگز تمنای مرگ نمی کنند به خاطر اعمالی که از پیش فرستاده اند، و خداوند ظالمان را بخوبی می شناسد.
8 - بگو این مرگی که از آن فرار می کنید سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد، سپس به سوی کسی که از پنهان و آشکار با خبر است برده می شوید و شما را از آنچه انجام می دادید خبر می دهد.
تفسیر :چارپائی بر او کتابی چند!
در بعضی از روایات آمده است که یهود می گفتند: اگر محمد به رسالت مبعوث شده رسالتش شامل حال ما نیست ، لذا نخستین آیه مورد بحث به آنها گوشزد می کند که اگر کتاب آسمانی خود را دقیقا خوانده و عمل می کردید این سخن را نمی گفتید، چرا که بشارت ظهور پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در آن آمده است .
می فرماید: ((کسانی که تورات بر آنها نازل شد و مکلف به آن گشتند ولی حق آن را اداء ننمودند و به آیاتش عمل نکردند همانند درازگوشی هستند که کتابهائی بر پشت خود حمل می کند)) (مثل الذین حملوا التوراة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا).
او از کتاب چیزی جز سنگینی احساس نمی کند، و برایش تفاوت ندارد که سنگ و چوب بر پشت دارد یا کتابهائی که دقیقترین اسرار آفرینش و مفیدترین برنامه های زندگی در آن است .
این قوم از خود راضی که تنها به نام تورات یا تلاوت آن قناعت کردند، بی آنکه اندیشه در محتوای آن داشته باشند و عمل کنند همانند همین حیوانی هستند که در حماقت و نادانی ضرب المثل و مشهور خاص و عام است .
این گویاترین مثالی است که برای عالم بی عمل می توان بیان کرد که تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 115
سنگینی مسؤ لیت علم را بر دوش دارد بی آنکه از برکات آن بهره گیرد، و افرادی که با الفاظ قرآن سر و کار دارند ولی از محتوا و برنامه عملی آن بیخبرند (و چه بسیارند این افراد در بین صفوف مسلمین) مشمول همین آیه اند.

این احتمال نیز وجود دارد که یهود با شنیدن آیات نخستین این سوره و مانند آن که از موهبت بعثت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سخن می گوید گفته باشند که ما نیز اهل کتابیم ، و مفتخر به بعثت حضرت موسی کلیم هستیم ، قرآن در پاسخ آنها می گوید: چه فائده ؟ که دستورهای تورات را زیر پا نهادید و آن را در زندگی خود هرگز پیاده نکردید.
ولی به هر حال هشداری است به همه مسلمانان که مراقب باشند سرنوشتی همچون یهود پیدا نکنند، این فضل عظیم الهی که شامل حال آنها شده ، و این قرآن مجید که بر آنها نازل گردیده ، برای این نیست که تنها در خانه ها خاک بخورد، یا به عنوان ((تعویذ چشم زخم)) حمایل کنند، یا برای حفظ از حوادث به هنگام سفر از زیر آن رد شوند، یا برای میمنت و شگون خانه جدید همراه آئینه و ((جاروب))! به خانه تازه بفرستند، و تا این حد آن را تنزل دهند، و یا آخرین همت آنها تلاش و کوشش برای تجوید و تلاوت زیبا و ترتیل و حفظ آن باشد، ولی در زندگی فردی و اجتماعی کمترین انعکاسی نداشته باشد و در عقیده و عمل از آن اثری به چشم نخورد.
سپس در ادامه این مثل می افزاید: ((قومی که آیات الهی را تکذیب کردند مسلما مثال بدی دارند)) (بئس مثل القوم الذین کذبوا بایات الله).
چگونه آنها تشبیه به ((حمار حامل اسفار)) نشوند؟ در حالی که نه تنها با عمل که با زبان هم آیات الهی را انکار کردند، چنانکه در آیه 87 سوره بقره درباره همین قوم یهود می خوانیم : ا فکلما جاءکم رسول بما لا تهوی انفسکم استکبرتم ففریقا کذبتم و فریقا تقتلون : ((آیا هر زمان پیامبری بر

هوای نفس شما آمد در برابر او تکبر کردید، گروهی را تکذیب نمودید، و گروهی را به قتل رساندید))؟!
و در پایان آیه در یک جمله کوتاه و پرمعنی می فرماید: ((خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند))؟ (و الله لا یهدی القوم الظالمین).
درست است که هدایت کار خدا است ، اما زمینه لازم دارد، و زمینه آن که روح حق طلبی و حقجوئی است باید از ناحیه خود انسانها فراهم شود، و ستمگران از این مرحله دورند.
گفتیم یهود خود را امتی برگزیده ، و به اصطلاح تافته ای جدا بافته می دانستند، حتی گاهی ادعا می کردند که پسران خدا هستند! و گاه خود را دوستان خاص خداوند قلمداد می کردند، چنانکه در آیه 18 سوره مائده آمده است ، و قالت الیهود و النصاری نحن ابناء الله و احباؤ ه : ((یهود و نصارا گفتند ما پسران خدا و دوستان خاص او هستیم)). (هر چند منظورشان فرزندان مجازی باشد).

قرآن در مقابل این بلندپروازیهای بیدلیل ، آنهم از ناحیه گروهی که حامل کتاب الهی بودند اما عامل به آن نبودند، می گوید: ((به آنها بگو ای یهودیان اگر گمان می کنید که شما دوستان خدا غیر از مردم هستید پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گوئید)) (قل یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین).
چرا که دوست همیشه مشتاق لقای دوست است ، و می دانیم که لقای
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 117
معنوی پروردگار در قیامت رخ می دهد هنگامی که حجابهای عالم دنیا کنار رفت ، و غبارهای شهوات و هوسها فرو نشست ، پرده ها برداشته می شود، و انسان با چشم دل جمال دل آرای محبوب را می بیند، و بر بساط قربش گام می نهد، و به مصداق ((فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر)) به حریم دوست راه می یابد.
اگر شما راست می گوئید و دوست خاص او هستید پس چرا این قدر به زندگی دنیا چسبیده اید؟! چرا این قدر از مرگ وحشت دارید؟ این دلیل بر این است که شما در این ادعای خود صادق نیستید.
قرآن همین معنی را به تعبیر دیگری در سوره بقره آیه 96 بازگو کرده است می گوید: و لتجدنهم احرص الناس علی حیاة و من الذین اشرکوا یود احدهم لو یعمر الف سنة و ما هو بمزحزحه من العذاب ان یعمر و الله بصیر بما یعملون : ((آنها را حریصترین مردم بر زندگی این دنیا می یابی ، حتی حریصتر از مشرکان ، تا آنجا که هر یک از آنها دوست دارد هزار سال عمر کند، در حالی که این عمر طولانی او را از عذاب الهی باز نخواهد داشت و خداوند به اعمال آنها بینا است))!
سپس به دلیل اصلی وحشت آنها از مرگ اشاره کرده می افزاید: ((آنها هرگز آرزوی مرگ نمی کنند به خاطر اعمالی که از پیش فرستاده اند)) (و لا یتمنونه ابدا بما قدمت ایدیهم).
ولی ((خداوند ظالمان را به خوبی می شناسد)) (و الله علیم بالظالمین).
در حقیقت ترس انسان از مرگ به خاطر یکی از دو عامل است : یا به زندگی بعد از مرگ ایمان ندارد، و مرگ را هیولای فنا و نیستی و ظلمتکده عدم می پندارد، و طبیعی است که انسان از نیستی و عدم بگریزد. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 118
و یا اینکه به جهان پس از مرگ معتقد است اما پرونده اعمال خود را چنان تاریک و سیاه می بیند که از حضور در آن دادگاه بزرگ سخت بیمناک است .
و از آنجا که یهود معتقد به معاد و جهان پس از مرگ بودند طبعا علت وحشت آنها از مرگ عامل دوم بود.
تعبیر به ((ظالمین)) مفهوم وسیعی دارد که تمام اعمال ناروای یهود از

کشتن پیامبران بزرگ الهی گرفته ، تا نسبتهای ناروا به آنها و غصب حقوق و چپاول اموال و غارت سرمایه های مردم ، و آلوده بودن به انواع مفاسد اخلاقی .
ولی مسلما این وحشت و اضطراب مشکلی را حل نمی کند، مرگ شتری است که بر در خانه همه خوابیده است لذا قرآن می گوید: ((ای پیامبر! به آنها بگو این مرگی را که از آن فرار می کنید سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد)) (قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم).
سپس به سوی کسی که از پنهان و آشکار با خبر است برده می شوید و شما را از آنچه انجام می دادید خبر می دهد)) (ثم تردون الی عالم الغیب و الشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون).
قانون مرگ از عمومی ترین و گسترده ترین قوانین این عالم است ، انبیاء بزرگ الهی و فرشتگان مقربین همه می می رند، و جز ذات پاک خداوند در این جهان باقی نمی ماند، ((کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام)) (سوره رحمان آیه 26 و 27).
هم مرگ از قوانین مسلم این عالم است ، و هم حضور در دادگاه عدل خدا و حسابرسی اعمال و هم خداوند از تمام اعمال بندگان دقیقا آگاه است .
بنابراین تنها راه برای پایان دادن به این وحشت ، پاک سازی اعمال ، و

شستشوی دل از آلودگی گناه می باشد که هر کس حسابش پاک است از محاسبه اش چه باک است ؟ و تنها در این صورت است که علی وار می توان گفت : هیهات بعد اللتیا و اللتی و الله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بثدی امه : ((هیهات بعد از آنهمه جنگها و حوادث به خدا سوگند علاقه فرزند ابو طالب به مرگ از علاقه طفل به پستان مادرش بیشتر است))!
و به هنگامی که فرق مبارکش با ضربه ((اشقی الاخرین)) از هم شکافته شد خروشی برآورد و فرمود، فزت و رب الکعبه : ((به پروردگار کعبه پیروز شدم و نجات یافتم)).
نکته ها:
1 - عالم بی عمل ؟
بدون شک تحصیل علم ، مشکلات فراوانی دارد، ولی این مشکلات هر قدر باشد در برابر برکات حاصل از علم ناچیز است ، بیچارگی انسان روزی خواهد بود که زحمت تحصیل علم را بر خود هموار کند، اما چیزی از برکاتش عائد او نشود، درست بسان چهارپائی است که سنگینی یک بار کتاب را به پشت خود احساس می کند. بی آنکه از محتوای آن بهره گیرد.
در بعضی از تعبیرات عالم بیعمل به ((شجر بلاثمر)) (درخت بی میوه) یا ((سحاب بلامطر)) (ابر بی باران) یا شمعی که می سوزد و اطراف خود

را روشن می کند ولی خودش از بین می رود، یا چهارپائی که به ((طاحونه)) (آسیاب) می بندند و دائما زحمت می کشد و طی طریق می کند، اما چون به دور خود می گردد، هرگز راهی را طی نمی کند و به جائی نمی رسد و مانند این تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 120
تشبیهات که هر کدام بیانگر گوشه ای از سرنوشت شوم عالم بی عمل است .
در روایات اسلامی نیز در نکوهش این گونه عالمان ، تعبیرات تکان دهنده ای آمده است :
از جمله : از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود: ((هر کس علمش افزوده شود ولی بر هدایتش نیفزاید، این علم ، جز دوری از خدا، برای او، حاصلی ندارد)) ((من ازداد علما و لم یزدد هدی لم یزدد من الله الا بعدا)) در جای دیگر از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : ((علم با عمل تواءم است ، هر کس چیزی را می داند باید به آن عمل کند و علم فریاد می زند و عمل را دعوت می کند، اگر به او پاسخ مثبت نداد، از آنجا کوچ می کند))!: ((العلم مقرون بالعمل ، فمن علم عمل ، و العلم یهتف بالعمل فان اجابه و الا ارتحل عنه)).
اصولا از بعضی از روایات استفاده می شود که عالم بی عمل ، شایسته نام ((عالم)) نیست ، رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می فرماید: ((لا یکون المرء عالما حتی یکون بعلمه عاملا)).
و از این بالاتر آنکه : او تمام مسؤ لیت عالم را بر دوش می کشد، بی آنکه از مزایای علم بهره مند باشد، لذا در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم که ضمن خطبه ای بر فراز منبر فرمود:
ایها الناس ! اذا علمتم فاعملوا بما علمتم لعلکم تهتدون ، ان العالم العامل بغیره کالجاهل الحائر الذی لا یستفیق عن جهله بل قد راءیت ان الحجة علیه اعظم و الحسرة ادوم :
((ای مردم ! هنگامی که چیزی را دانستید عمل کنید تا هدایت یابید، تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 121
زیرا عالمی که بر خلاف علمش عمل می کند، مانند جاهل سرگردانی است که هرگز از جهلش هشیار نمی شود، بلکه من حجت را بر چنین عالمی بزرگتر، و حسرت را پایدارتر می بینم)).
و بدون شک وجود چنین علما و دانشمندانی ، بزرگترین بلا برای یک جامعه ، محسوب می شود، و سرنوشت مردمی که عالمشان چنین باشد، سرنوشت خطرناکی است که به گفته شاعر:
و راعی الشاة یحمی الذئب عنها
فکیف اذا الرعاة لها ذئاب !: شبان ، گوسفندان را از چنگال گرگ نجات می دهد اما وای به حال گوسفندانی که شبانشان گرگان باشند.

2 - چرا از مرگ بترسم ؟
معمولا غالب مردم از مرگ می ترسند، تنها گروه اندکی هستند که بر چهره مرگ لبخند می زنند، و آن را تنگ تنگ در آغوش می فشارند، دلقی رنگرنگ را می دهند و جانی جاودان می گیرند.
اما ببینیم چرا مرگ و مظاهر آن ، و حتی نام آن ، برای گروهی ، دردآور است ؟ دلیل عمده اش ، این است که به زندگی بعد از مرگ ، ایمان ندارند، و یا اگر ایمان دارند، این ایمان به صورت یک باور عمیق در نیامده و بر افکار و عواطف آنها حاکم نشده است .
وحشت انسان از فناء و نیستی ، طبیعی است ، انسان حتی از تاریکی شب می ترسد، چرا که ظلمت نیستی نور است ، و گاه از مرده نیز می ترسد، چرا تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 122
که آن هم در مسیر فنا قرار گرفته .
اما اگر انسان با تمام وجودش باور کند که دنیا، زندان مؤ من ، و بهشت کافر است ((الدنیا سجن المؤ من و جنة الکافر)).
اگر باور کند که این جسم خاکی ، قفسی است برای مرغ روح او که وقتی این قفس شکست آزاد می شود، و به هوای کوی دوست پر و بال می زند.
اگر باور کند ((حجاب چهره جان می شود غبار تنش)) مسلما در آرزوی آن دم است که از این چهره ، پرده برفکند.
اگر باور کند مرغ باغ ملکوت است و از عالم خاک نیست ، و تنها ((دو سه روزی قفسی ساخته اند از بدنش))؟
آری اگر دیدگاه انسان درباره مرگ چنین باشد هرگز از مرگ وحشت نمی کند، در عین اینکه زندگی را برای پیمودن مسیر تکامل خواهان است .
لذا در حدیث عاشورا می خوانیم : هر قدر حلقه محاصره دشمن تنگتر و فشار دشمن بر حسین (علیه السلام) و یارانش بیشتر می شد چهره های آنها برافروخته تر و شکوفاتر می گشت ، و حتی پیرمردان اصحابش صبح عاشورا خندان بودند وقتی از آنها سؤ ال می شد چرا؟ می گفتند: برای اینکه ساعاتی دیگر شربت شهادت می نوشیم و حور العین را در آغوش می گیریم !.
علت دیگر برای ترس از مرگ دلبستگی بیش از حد به دنیا است ، چرا که مرگ میان او و محبوبش جدائی می افکند، و دل کندن از آنهمه امکاناتی که برای زندگی مرفه و پر عیش و نوش فراهم ساخته برای او طاقت فرسا است .
عامل سوم خالی بودن ستون حسنات و پر بودن ستون سیئات نامه عمل است . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 123
در حدیثی می خوانیم کسی خدمت پیامبر آمد عرض کرد یا رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) من چرا مرگ را دوست نمی دارم ؟

فرمود: آیا ثروتی داری ؟
عرض کرد: آری .
فرمود: چیزی از آن را پیش از خود فرستاده ای ؟
عرض کرد: نه .
فرمود: به همین دلیل است که مرگ را دوست نداری (چون نامه اعمالت از حسنات خالی است).
دیگری نزد ابو ذر آمد و همین سؤ ال را کرد که ما چرا از مرگ متنفریم ؟!
فرمود: لانکم عمرتم الدنیا، و خربتم الاخرة فتکرهون ان تنتقلوا من عمران الی خراب !:
((برای اینکه شما دنیا را آباد کرده اید، و آخرتتان را ویران ، طبیعی است که دوست ندارید از نقطه آبادی به نقطه ویرانی منتقل شوید)). الجمعة
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 124
آیه 9-11
آیه و ترجمه
یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِی لِلصلَوةِ مِن یَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسعَوْا إِلی ذِکْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَیْعَ ذَلِکُمْ خَیرٌ لَّکُمْ إِن کُنتُمْ تَعْلَمُونَ(9)
فَإِذَا قُضِیَتِ الصلَوةُ فَانتَشِرُوا فی الاَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِن فَضلِ اللَّهِ وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً لَّعَلَّکمْ تُفْلِحُونَ(10)
وَ إِذَا رَأَوْا تجَرَةً أَوْ لهْواً انفَضوا إِلَیهَا وَ تَرَکُوک قَائماً قُلْ مَا عِندَ اللَّهِ خَیرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجَرَةِ وَ اللَّهُ خَیرُ الرَّزِقِینَ(11)
ترجمه :9 - ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته می شود به سوی ذکر خدا بشتابید، و خرید و فروش را رها کنید که این برای شما بهتر است اگر می دانستید.
10 - و هنگامی که نماز پایان گرفت شما آزادید در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی طلب کنید، و خدا را بسیار یاد نمائید تا تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 125
11 - هنگامی که تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند پراکنده می شوند و به سوی آن می روند، و تو را ایستاده به حال خود رها می کنند، بگو آنچه نزد خدا است بهتر از لهو و تجارت است و خداوند بهترین روزی دهندگان است .
شان نزول :در شاءن نزول این آیات یا خصوص آیه ((واذا راءوا تجارة)) روایات مختلفی نقل شده که همه آنها از این معنی خبر می دهد که در یکی از سالها که مردم مدینه گرفتار خشکسالی و گرسنگی و افزایش نرخ اجناس شده بودند ((دحیه)) با کاروانی از شام فرا رسید و با خود مواد غذائی آورده بود، در حالی که روز جمعه بود و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مشغول خطبه نماز جمعه بود، طبق معمول برای اعلام ورود

کاروان طبل زدند و حتی بعضی دیگر آلات موسیقی را نواختند، مردم با سرعت خود را به بازار رساندند، در این هنگام مسلمانانی که در مسجد برای نماز اجتماع کرده بودند خطبه را رها کرده و برای تاءمین نیازهای خود به سوی بازار شتافتند، تنها دوازده مرد و یک زن در مسجد باقی ماندند (آیه نازل شد و آنها را سخت مذمت کرد) پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: اگر این گروه اندک هم می رفتند از آسمان سنگ بر آنها می بارید.

تفسیر :بزرگترین اجتماع عبادی سیاسی هفته

در آیات گذشته بحثهای فشرده ای پیرامون توحید و نبوت و معاد، و نیز مذمت یهود دنیاپرست آمده بود، آیات مورد بحث به گفتگو پیرامون یکی از

مهمترین وظائف اسلامی که در تقویت پایه های ایمان تاءثیر فوق العاده دارد، و از یک نظر هدف اصلی سوره را تشکیل می دهد، یعنی نماز جمعه و بعضی از احکام آن می پردازد.

نخست همه مسلمانان را مخاطب قرار داده می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته می شود به سوی ذکر خدا (خطبه و نماز) بشتابید و خرید و فروش را رها کنید، این برای شما بهتر است اگر می دانستید)) (یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون).

((نودی)) از ماده ((نداء)) به معنی بانگ برآوردن است ، و در اینجا به معنی اذان است ، زیرا در اسلام ندائی برای نماز جز اذان نداریم ، چنانکه در آیه 58 سوره مائده نیز می خوانیم : و اذا ناديتم الی الصلوة اتخذوها هزوا و لعبا ذلک بانهم قوم لا یعقلون : ((هنگامی که مردم را به سوی نماز می خوانید (و اذان می گوئید) آنرا به مسخره و بازی می گیرند، این بخاطر آن است که آنها قومی هستند بی عقل)).

به این ترتیب هنگامی که صدای اذان نماز جمعه بلند می شود مردم موظفند کسب و کار را رها کرده به سوی نماز که مهمترین یاد خدا است بشتابند.

جمله ذلکم خیر لکم ... اشاره به این است که اقامه نماز جمعه و ترک کسب و کار در این موقع منافع مهمی برای مسلمانان دربردارد اگر درست پیرامون آن بیندیشند، و گرنه خداوند از همگان بی نیاز و بر همه مشفق است .

این جمله یک اشاره اجمالی به فلسفه و منافع نماز جمعه است که به خواست خدا در بحث نکات از آن بحث خواهیم کرد.

البته ترک خرید و فروش مفهوم وسیعی دارد که هر کار مزاحمی را شامل

می شود. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 127
اما اینکه چرا روز ((جمعه)) را به این نام نامیده اند؟ به خاطر اجتماع مردم در این روز برای نماز است ، و این مساءله تاریخچهای دارد که در بحث نکات خواهد آمد.
قابل توجه اینکه در بعضی از روایات اسلامی در مورد نمازهای روزانه آمده است اذا اقیمت الصلوة فلا تاتوها و انتم تسعون و اءتوها و انتم تمشون و علیکم السکینة : ((هنگامی که نماز (نمازهای یومیه) برپا شود برای شرکت در نماز ندوید، و با آرامش گام بردارید)) ولی در مورد نماز جمعه آیه فوق می گوید: فاسعوا (بشتابید) و این دلیل بر اهمیت فوق العاده نماز جمعه است .
منظور از ((ذکرالله)) در درجه اول نماز است ، ولی می دانیم که خطبه های نماز جمعه هم که آمیخته با ذکر خدا است ، در حقیقت بخشی از نماز جمعه است ، بنابراین باید برای شرکت در آن نیز تسریع کرد.
در آیه بعد می افزاید: ((هنگامی که نماز پایان گیرد شما آزادید در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی طلب کنید، و خدا را بسیار یاد نمائید تا رستگار شوید)) (فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض و ابتغوا من فضل الله و اذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون).
گرچه جمله ((ابتغوا من فضل الله)) (فضل خدا را طلب کنید) یا تعبیرات مشابه آن در قرآن مجید شاید غالبا به معنی طلب روزی و کسب و تجارت آمده است ، ولی روشن است که مفهوم این جمله گسترده است و کسب و کار یکی از مصادیق آن است ، لذا بعضی آنرا به معنی عیادت مریض ، و زیارت مؤ من ، یا تحصیل علم و دانش تفسیر کرده اند، هر چند منحصر به اینها نیز نمی باشد. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 128
ناگفته پیدا است که امر به ((انتشار در زمین)) و ((طلب روزی)) امر وجوبی نیست ، بلکه به اصطلاح ((امر بعد از حظر)) و نهی است ، و دلیل بر جواز می باشد، ولی بعضی از این تعبیر چنین استفاده کرده اند که تحصیل روزی بعد از نماز جمعه مطلوبیت و برکتی دارد، و در حدیثی آمده است که پیامبر بعد از نماز جمعه سری به بازار می زد.
جمله ((و اذکرواالله کثیرا)) اشاره به یاد خدا است در برابر آنهمه نعمتهائی که به انسان ارزانی داشته ، و بعضی ((ذکر)) را در اینجا به معنی ((فکر)) تفسیر کرده اند، آنچنان که در حدیث آمده تفکر ساعة خیر من عبادة سنة : ((یک ساعت اندیشیدن از یک سال عبادت بهتر است)).
بعضی نیز آن را به مساءله توجه به خدا در بازارها و به هنگام معاملات و عدم انحراف از اصول حق و عدالت تفسیر کرده اند.
ولی روشن است که آیه مفهوم گسترده ای دارد که همه اینها را در بر می گیرد، این نیز مسلم است که روح ((ذکر)) ((فکر)) است ، و ذکر بی فکر

لقلقه زبانی بیش نیست ، و آنچه مایه فلاح و رستگاری است همان ذکر آمیخته با تفکر در جمیع حالات است .
اصولا ادامه ((ذکر)) سبب می شود که یاد خدا در اعماق جان انسان رسوخ کند و ریشه های غفلت و بیخبری را که عامل اصلی هرگونه گناه است بسوزاند، و انسان را در مسیر فلاح و رستگاری قرار دهد و حقیقت لعلکم تفلحون حاصل گردد.
در آخرین آیه مورد بحث کسانی که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به هنگام نماز جمعه رها کردند و برای خرید از قافله تازه وارد به بازار شتافتند شدیدا مورد تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 129
ملامت قرار داده می گوید: ((هنگامی که تجارت یا لهوی را بهبینند پراکنده می شوند و به سوی آن می روند، و تو را ایستاده (در حالی که خطبه نماز جمعه می خوانی) رها می کنند)) (و اذا راءوا تجارة او لهوا انفضوا الیها و ترکوک قائما).
ولی ((به آنها بگو آنچه نزد خدا است از لهو و تجارت بهتر است و خداوند بهترین روزی دهندگان است)) (قل ما عند الله خیر من اللهو و من التجارة و الله خیر الرازقین).
ثواب و پاداش الهی و برکاتی که از حضور در نماز جمعه و شنیدن مواعظ و اندرزهای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و تربیت معنوی و روحانی عائد شما می شود قابل مقایسه با هیچ چیز دیگر نیست ، و اگر از این می ترسید که روزی شما بریده شود اشتباه می کنید، خداوند بهترین روزی دهندگان است .
تعبیر به لهو اشاره به طبل و سایر آلات لهوی است که به هنگام ورود قافله تازه ای به مدینه می زدند که هم نوعی اخبار و اعلام بود و هم وسیلهای برای سرگرمی و تبلیغ کالا، همانگونه که در دنیای امروز نیز در فروشگاههائی که به سبک غرب است نیز نمونه آن دیده می شود.
تعبیر به ((انفضوا)) به معنی پراکنده شدن و انصراف از نماز جماعت ، و روی آوردن به کاروان است که در شاءن نزول گفته شد هنگامی که کاروان ((دحیه)) وارد مدینه شد (و او هنوز اسلام را اختیار نکرده بود) با صدای طبل و سایر آلات لهو مردم را به بازار فراخواند، مردم مدینه حتی مسلمانانی که در مسجد مشغول استماع خطبه نماز جمعه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بودند، به سوی او شتافتند، و تنها سیزده نفر، و به روایتی کمتر، در مسجد باقی ماندند.
ضمیر در ((الیها)) به تجارت بازمی گردد، یعنی به سوی مال التجارة شتافتند، این به خاطر آن است که لهو، هدف اصلی آنها نبود، بلکه مقدمه ای تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 130
بود برای اعلام ورود کاروان و یا سرگرمی و تبلیغ کالا در کنار آن .

تعبیر به ((قائما)) نشان می دهد که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ایستاده ، خطبه نماز جمعه می خواند، چنانکه در حدیثی از ((جابر بن سمره)) نقل شده که می گوید: ((هرگز رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را در حال خطبه نشسته ندیدم و هر کس بگوید نشسته خطبه می خواند، تکذیبش کنید)).
و نیز روایت شده که از ((عبدالله بن مسعود)) پرسیدند: ((آیا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ایستاده خطبه می خواند))؟ گفت : مگر نشنیده ای که خداوند می گوید: و ترکوک قائما: ((تو را در حالی که ایستاده بودی رها کردند))؟
در تفسیر ((درالمنثور)) آمده است که اولین کسی که نشسته ، خطبه نماز جمعه خواند، معاویه بود!
نکته ها:
1 - نخستین نماز جمعه در اسلام
در بعضی از روایات اسلامی آمده است که مسلمانان مدینه ، پیش از آنکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هجرت کند، با یکدیگر صحبت کردند و گفتند: یهود در یک روز هفته اجتماع می کنند (روز شنبه) و نصاری نیز روزی برای اجتماع دارند (یکشنبه) خوبست ما هم روزی قرار دهیم و در آن روز جمع شویم و ذکر خدا گوئیم و شکر او را بجا آوریم ، آنها روز قبل از شنبه را که در آن زمان ((یوم العروبه)) نامیده می شد، برای این هدف برگزیدند، و به سراغ تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 131
((اسعد بن زراره)) (یکی از بزرگان مدینه) رفتند، او نماز را به صورت جماعت با آنها بجا آورد و به آنها اندرز داد و آن روز، روز جمعه نامیده شد، زیرا روز اجتماع مسلمین بود.
((اسعد)) دستور داد گوسفندی را ذبح کردند و نهار و شام همگی از همان یک گوسفند بود، چرا که تعداد مسلمانان در آن روز، بسیار کم بود...
و این نخستین جمعه ای بود که در اسلام تشکیل شد.
اما اولین جمعه ای که رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با اصحابش تشکیل دادند، هنگامی بود که به مدینه هجرت کرد، وارد مدینه شد، و آن روز روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول هنگام ظهر بود، حضرت ، چهار روز در ((قبا)) ماندند و مسجد قبا را بنیان نهادند، سپس روز جمعه به سوی مدینه حرکت کرد (فاصله میان قبا و مدینه بسیار کم است و امروز قبا یکی از محله های داخل مدینه است) و به هنگام نماز جمعه به محله ((بنی سالم)) رسید، و مراسم نماز جمعه را در آنجا برپا داشت ، و این اولین جمعه ای بود که رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در اسلام بجا آورد، خطبه ای هم در این نماز جمعه خواند که اولین خطبه حضرت در مدینه بود.

یکی از محدثان از ((عبدالرحمن بن کعب)) نقل کرده که پدرم هر وقت صدای اذان جمعه را می شنید بر ((اسعد بن زرارة)) رحمت می فرستاد، هنگامی که دلیل این مطلب را جویا شدم گفت به خاطر آن است که او نخستین کسی بود که نماز جمعه را با ما بجا آورد گفتم آنروز چند نفر بودید گفت فقط چهل نفر! تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 132

2 - اهمیت نماز جمعه

بهترین دلیل بر اهمیت این فریضه بزرگ اسلامی قبل از هر چیز آیات همین سوره است ، که به همه مسلمانان و اهل ایمان دستور می دهد به محض شنیدن اذان جمعه به سوی آن بشتابند، و هرگونه کسب و کار برنامه مزاحم را ترک گویند، تا آنجا که اگر در سالی که مردم گرفتار کمبود مواد غذائی هستند کاروانی بیاید و نیازهای آنها را با خود داشته باشد به سراغ آن نروند، و برنامه نماز جمعه را ادامه دهند.

در احادیث اسلامی نیز تاءکیدهای فراوانی در این زمینه وارد شده است از جمله : در خطبه ای که موافق و مخالف آن را از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل کرده اند آمده : ان الله تعالی فرض علیکم الجمعه فمن ترکها فی حیاتی او بعد موتی استخفافا بها او جحودا لها فلا جمع الله شمله ، و لا بارک له فی امره ، الا و لا صلوة له ، الا و لا زکوة له ، الا و لا حج له ، الا و لا صوم له ، الا و لا بر له حتی یتوب : ((خداوند نماز جمعه را بر شما واجب کرده هر کس آن را در حیات من یا بعد از وفات من از روی استخفاف یا انکار ترک کند خداوند او را پریشان می کند، و به کار او برکت نمی دهد، بدانید نماز او قبول نمی شود، بدانید زکات او قبول نمی شود، بدانید حج او قبول نمی شود، بدانید اعمال نیک او قبول نخواهد شد تا از این کار توبه کند))!

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : صلوة الجمعة فریضة ، و الاجتماع الیها فریضة مع الامام ، فان ترک رجل من غیر علة ثلاث جمع فقد ترک ثلاث فرائض ، و لا یدع ثلاث فرائض من غیر علة الا منافق : ((نماز جمعه فریضه است و اجتماع برای آن با امام (معصوم) فریضه است ، هر گاه مردی بدون عذر سه جمعه را ترک گوید فریضه را ترک گفته و کسی تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 133

سه فریضه را بدون علت ترک نمی گوید مگر منافق .

و در حدیث دیگری از رسول خدا می خوانیم : من اتی الجمعة ایمانا و احتسابا استانف العمل : ((کسی که از روی ایمان و برای خدا در نماز جمعه شرکت کند گناهان او بخشوده خواهد شد و برنامه عملش را از نو آغاز می کند)).

روایات در این زمینه بسیار است که ذکر همه آنها به طول می انجامد در اینجا با اشاره به یک حدیث دیگر این بحث را پایان مي دهیم .

کسی خدمت رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد، عرض کرد یا رسول الله ! من بارها آماده حج شده ام اما توفیق نصیبم نشده فرمود: علیک بالجمعة فانها حج المساکین : ((بر تو باد به نماز جمعه که حج مستمندان است)) (اشاره به اینکه بسیاری از برکات کنگره عظیم اسلامی حج در اجتماع نماز جمعه وجود دارد).
البته باید توجه داشت که مذمتهای شدیدی که در مورد ترک نماز جمعه آمده است و تارکان جمعه در ردیف منافقان شمرده شده اند در صورتی است که نماز جمعه واجب عینی باشد یعنی در زمان حضور امام معصوم و مبسوطالید و اما در زمان غیبت بنابر اینکه واجب مخیر باشد (تخییر میان نماز جمعه و نماز ظهر) و از روی استخفاف و انکار انجام نگیرد مشمول این مذمتها نخواهد شد، هر چند عظمت نماز جمعه و اهمیت فوق العاده آن در این حال نیز محفوظ است (توضیح بیشتر درباره این مساءله را در کتب فقهی باید مطالعه کرد).
3 - فلسفه نماز عبادی سیاسی جمعه
نماز جمعه ، قبل از هر چیز یک عبادت بزرگ دستجمعی است ، و اثر عمومی تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 134
عبادات را که تلطیف روح و جان ، و شستن دل از آلودگیهای گناه و زدودن زنگار معصیت از قلب می باشد در بردارد، بخصوص اینکه مقدمتا دو خطبه دارد که مشتمل بر انواع مواعظ و اندرزها و امر به تقوی و پرهیزگاری است .
و اما از نظر اجتماعی و سیاسی ، یک کنگره عظیم هفتگی است که بعد از کنگره سالانه حج ، بزرگترین کنگره اسلامی می باشد، و به همین دلیل در روایتی که قبلا از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل کردیم آمده بود که جمعه حج کسانی است که قادر به شرکت در مراسم حج نیستند.
در حقیقت اسلام ، به سه اجتماع بزرگ اهمیت می دهد:
اجتماعات روزانه که در نماز جماعت حاصل می شود.
اجتماع هفتگی که در مراسم نماز جمعه است .
و اجتماع حج که در کنار خانه خدا هر سال یکبار انجام می گیرد نقش نماز جمعه در این میان بسیار مهم است بخصوص اینکه یکی از برنامه های خطیب در خطبه نماز جمعه ، ذکر مسائل مهم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی است و به این ترتیب این اجتماع عظیم و پرشکوه می تواند منشاء برکات زیر شود:
الف : آگاهی بخشیدن به مردم در زمینه معارف اسلامی و رویدادهای مهم اجتماعی و سیاسی .
ب : ایجاد همبستگی و انسجام هر چه بیشتر در میان صفوف مسلمین به

گونه ای که دشمنان را به وحشت افکند و پشت آنها را بلرزاند.
ج : تجدید روح دینی و نشاط معنوی برای توده مردم مسلمان .
د: جلب همکاری برای حل مشکلات عمومی .
به همین دلیل همیشه دشمنان اسلام ، از یک نماز جمعه جامع الشرائط که دستورهای اسلامی دقیقا در آن رعایت شود بیم داشته اند.
و نیز به همین دلیل نماز جمعه همیشه به عنوان یک اهرم نیرومند سیاسی
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 135
در دست حکومتها بوده است ، منتها حکومتهای عدل همچون حکومت پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از آن بهترین بهره برداریها را به نفع اسلام ، و حکومتهای جور همانند بنی امیه از آن سوء استفاده برای تحکیم پایه های قدرت خود می کردند.
در طول تاریخ مواردی را مشاهده می کنیم که هر کس می خواست ، بر ضد حکومتی قیام کند، نخست از شرکت در نماز جمعه او خودداری می کرد، چنانکه در داستان عاشورا می خوانیم که گروهی از شیعیان در خانه ((سلیمان بن صرد خزاعی)) جمع شدند، و نامه ای خدمت امام حسین (علیه السلام) از کوفه فرستادند، که در نامه آمده بود ((نعمان بن بشیر)) والی بنی امیه بر کوفه ، منزوی شده و ما در نماز جمعه او شرکت نمی کنیم ، و چنانچه بدانیم شما به سوی ما حرکت کرده اید او را از کوفه بیرون خواهیم کرد.
در صحیفه سجادیه از امام سجاد علی بن الحسین (علیهماالسلام) می خوانیم : اللهم ان هذا المقام لخلفائک و اصفیائک و مواضع امنائک فی الدرجة الرفیعة التی اختصصتهم بها قد ابتزوها: ((خداوندا! این (اشاره به نماز جمعه و عید قربان) مقامی است که مخصوص خلفاء و برگزیدگان و امناء بلندپایه تو است که ویژه آنها نمودی ، و (خلفای جور بنی امیه) آن را به زور از اولیای حق گرفته و غصب کرده اند)).
گاه می شود که دشمنان اسلام یک هفته تمام شبانه روز تبلیغات مسموم می کنند ولی با یک خطبه نماز جمعه و مراسم پرشکوه و حیاتبخش آن همه خنثی می شود، روح تازه ای در کالبدها دمیده ، و خون تازه ای در عروق به حرکت درمی آید.
توجه به این نکته که طبق فقه شیعه در محدوده یک فرسخ در یک فرسخ
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 136
بیش از یک نماز جمعه جائز نیست و حتی کسانی که در دو فرسخی (تقریبا 11 کیلومتری) از محل انعقاد جمعه قرار دارند در آن نماز شرکت می کنند، روشن می شود که عملا در هر شهر کوچک یا بزرگ و حومه آن یک نماز جمعه بیشتر منعقد نخواهد شد، بنابراین اجتماعی چنین عظیمترین اجتماع آن منطقه را تشکیل می دهد.

اما با نهایت تاسف این مراسم عبادی سیاسی که می تواند مبداء حرکت عظیمی در جوامع اسلامی گردد به خاطر نفوذ حکومتهای فاسد در آن در بعضی کشورهای اسلامی چنان بی روح و بی رمق شده است که عملا هیچ اثر مثبتی از آن گرفته نمی شود و شکل یک برنامه تشریفاتی به خود گرفته ، و به راستی این از سرمایه های عظیمی است که برای از دست رفتن آن باید گریه کرد.
مهمترین نماز جمعه سال نماز جمعه ای است که قبل از رفتن به عرفات در مکه انجام می گیرد که تمام حجاج خانه خدا از سراسر جهان در آن شرکت دارند که نماینده واقعی تمام قشرهای مسلمین در کره زمین هستند، سزاوار است که برای تهیه خطبه چنین نماز حساسی عده زیادی از دانشمندان هفته ها و ماهها مطالعه کنند و محصول آن را در آن روز حساس و خطبه تاریخی بر مسلمانان عرضه نمایند و مسلما می توانند به برکت آن آگاهی زیادی به جامعه اسلامی داده و مشکلات مهمی را حل کنند.
اما با نهایت تاسف در این ایام دیده می شود که مسائل بسیار پیش پا افتاده و مطالبی که تقریبا همه از آن آگاهی دارند مطرح می شود، و از مسائل اصولی ابدا خبری نیست ؟ آیا برای از دست رفتن چنین فرصتهای بزرگ و سرمایه های عظیم نباید گریست ؟! و برای دگرگون ساختن آن نباید به پا خاست ؟! تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 137
4 - آداب نماز جمعه و محتوای خطبه ها
نماز جمعه (با وجود شرائط لازم) بر مردان بالغ و سالم که قدرت بر شرکت در نماز را دارند واجب است ، و بر مسافران و پیرمردان واجب نیست هر چند حضور در نماز جمعه برای مسافر جائز است ، همچنین زنها نیز می توانند در نماز جمعه شرکت کنند، هر چند بر آنها واجب نیست .
کمترین عددی که نماز جمعه با آن منعقد می شود پنج نفر از مردان است . نماز جمعه دو رکعت است و جای نماز ظهر را می گیرد، و دو خطبه ای که قبل از نماز جمعه خوانده می شود در حقیقت به جای دو رکعت دیگر محسوب می شود.
نماز جمعه همانند نماز صبح است و مستحب است حمد و سوره را در آن بلند بخوانند و نیز مستحب است سوره جمعه را در رکعت اول و سوره منافقین را در رکعت دوم قرائت کنند.
در نماز جمعه دو قنوت مستحب است یکی قبل از رکوع رکعت اول و دیگر بعد از رکوع رکعت دوم .
خواندن دو خطبه قبل از نماز جمعه واجب است همانگونه که ایستادن خطیب به هنگام ایراد خطبه نیز واجب می باشد، شخصی که خطبه می خواند حتما باید همان امام نماز جمعه باشد.

خطیب باید صدای خود را چنان بلند کند که مردم صدای او را بشنوند تا محتوای خطبه به گوش همگان برسد.
به هنگام ایراد خطبه باید خاموش بود، و به سخنان خطیب گوش داد، و رو به روی خطیب نشست .
شایسته است خطیب مردی فصیح و بلیغ و آگاه به اوضاع و احوال مسلمین و با خبر از مصالح جامعه اسلامی ، و شجاع ، و صریح اللهجه ، و قاطع در اظهار تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 138
حق باشد. اعمال و رفتار او سبب تاثیر و نفوذ کلامش گردد، و زندگی او مردم را به یاد خدا بیاندازد.
شایسته است پاکیزه ترین لباس در تن بپوشد، و خود را خوشبو کند، و با وقار و سکینه گام بردارد، و هنگامی که بر فراز منبر جای گرفت بر مردم سلام کند، و رو به روی آنان بایستد، و بر شمشیر یا کمان یا عصا تکیه کند، نخست بر منبر بنشیند، تا اذان تمام شود، و بعد از فراغت از اذان شروع به خطبه کند.
محتوای خطبه نخست حمد خدا و درود بر پیامبر است (احتیاط این است که این قسمت به زبان عربی باشد ولی بقیه به زبان مستمعین خوانده می شود) سپس مردم را به تقوای الهی توصیه کند، و یکی از سور کوتاه قرآن را بخواند، و این امر را در هر دو خطبه رعایت کند، و در خطبه دوم بعد از درود بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دعا بر ائمه مسلمین کند، و برای مؤ منین و مؤ منات استغفار نماید.
و شایسته است در ضمن خطبه مسائل مهمی که با دین و دنیای مسلمین ارتباط دارد مطرح کند، و آنچه مورد نیاز مسلمین در داخل و خارج کشورهای اسلامی و در داخل و خارج آن منطقه می باشد مورد بحث قرار دهد، و مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و دینی را با در نظر گرفتن اولویتها مطرح نماید، به مردم آگاهی بخشد و آنها را از توطئه های دشمنان با خبر بسازد، برنامه های کوتاه مدت و دراز مدت برای حفظ جامعه اسلامی و خنثی کردن نقشه های مخالفان به آنها گوشزد کند.
خلاصه خطیب باید بسیار هوشیار و بیدار و اهل فکر و مطالعه در مسائل اسلامی باشد، و از موقعیت این مراسم بزرگ حداکثر استفاده را برای پیشبرد اهداف اسلام و مسلمین بنماید. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 139
در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم : انما جعلت الخطبة یوم الجمعة لان الجمعة مشهد عام ، فاراد ان یکون للامیر سبب الی موعظتهم ، و ترغیبهم فی الطاعة ، و ترهیبهم من المعصیة ، و توقیفهم علی ما اراد من مصلحة دینهم و دنیاهم ، و یخبرهم بما ورد علیهم من الافاق من الاهوال التی لهم فیها المضرة و المنفعة ... و انما جعلت خطبتین لیکون واحدة للثناء علی الله و التمجید و التقدیس لله عز و جل و

الاخری للحوائج و الاعذار و الانذار و الدعاء و لما یرید ان یعلمهم من امره و نهیه ما فیه الصلاح و الفساد:
((خطبه ، برای این در روز جمعه تشریع شده است که نماز جمعه یک برنامه عمومی است ، خداوند می خواهد به امیر مسلمین امکان دهد تا مردم را موعظه کند به اطاعت ترغیب نماید، و از معصیت الهی بترساند و آنها از آنچه مصلحت دین و دنیایشان است آگاه سازد، و اخبار و حوادث مهمی که از نقاط مختلف به او می رسد و در سود و زیان و سرنوشت آنها مؤ ثر است به اطلاعشان برساند... و دو خطبه قرار داده شده تا در یکی حمد و ثنا و تمجید و تقدیس الهی کنند، و در دیگری نیازها و هشدارها و دعاها را قرار دهند، و اوامر و نواهی و دستوراتی که باصلاح و فساد جامعه اسلامی در ارتباط است به آنها اعلام دارند)).
5 - شرائط وجوب نماز جمعه
در اینکه امام جمعه مانند هر امام جماعت دیگر باید عادل باشد تردیدی نیست ، ولی سخن در این است که شرائطی افزون بر این دارد یا نه ؟
جمعی معتقدند این نماز از وظائف امام معصوم یا نماینده خاص او است ، و به تعبیر دیگر مربوط به زمان حضور امام معصوم (علیه السلام) است .
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 140
در حالی که بسیاری از محققین معتقدند که این شرط وجوب عینی نماز جمعه است ، ولی برای وجوب تخییری این شرط لازم نیست و در زمان غیبت نیز می توان نماز جمعه را برپا داشت و جانشین نماز ظهر می شود، و حق همین است ، بلکه هر گاه حکومت اسلامی با شرایط آن از طرف نایب عام امام (علیه السلام) تشکیل گردد احتیاط این است که امام جمعه منصوب از طرف او باشد، و مسلمانان در نماز جمعه شرکت کنند.
در این زمینه و در مسائل دیگر مربوط به نماز جمعه سخن بسیار است که ذکر همه آنها از حوصله یک بحث تفسیری خارج و باید آنها را در کتب فقه و حدیث جستجو کرد.
خداوندا! بما توفیقی مرحمت فرما که از این شعائر بزرگ اسلامی برای تربیت نفوس و نجات مسلمین از چنگال دشمنان حداکثر بهره برداری را بنمائیم .
پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده که مشتاق لقای تو باشیم و از مرگ نهراسیم .
بارالها! نعمت ایمان و تعلیم و تربیت انبیاء را هرگز از ما سلب نفرما.
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 141
َسوره منافقین
مقدمه
این سوره در مدینه نازل شده و دارای 11 آیه است تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 142 تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 143
محتوای سوره منافقین
سوره منافقین از سوره های پر محتوا است که محور اصلی بحثهای آنرا مسائل حساس مربوط به ((منافقان)) تشکیل می دهد، ولی در ذیل سوره آیاتی به عنوان اندرز به مسلمانان در زمینه های مختلف نیز آمده است .
روی هم رفته می توان محتوای آنرا در چهار بخش خلاصه کرد:
1 - نشانه های منافقان که خود شامل چندین قسمت حساس است .
2 - برحذر داشتن مؤ منان از توطئه های منافقان ، و لزوم مراقبت دائم در این زمینه .
3 - هشدار به مؤ منان که مواهب مادی دنیا آنها را از ذکر خداوند غافل نکند.
4 - توصیه به انفاق در راه خدا، و بهره گیری از اموال پیش از آنکه مرگ فرا رسد و آتش حسرت به جان انسان بیفتد.
دلیل نامگذاری این سوره به ((منافقین)) نیز ناگفته پیدا است .
قابل توجه اینکه طبق آنچه در تفسیر سوره جمعه گفتیم یکی از آداب نماز جمعه این است که در رکعت اول سوره جمعه ، و در رکعت دوم سوره منافقین خوانده شود، تا مسلمانان همه هفته در این مراسم بزرگ عبادی سیاسی توطئه های منافقان را مجددا به خاطر بیاورند و دائما مراقب تحریکها، تخریبها و نقشه های شوم آنها باشند. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 144
فضیلت تلاوت سوره منافقین .
در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : ((من قراء سورة المنافقین برء من النفاق)): ((کسی که سوره منافقین را بخواند از هرگونه نفاق پاک می شود)).
و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ((بر هر مؤ منی از شیعیان ما لازم است که در شب جمعه سوره جمعه و سبح اسم ربک الاعلی بخواند، و در نماز ظهر جمعه سوره ((جمعه)) و ((منافقین)) را، سپس افزود فاذا فعل ذلک فکانما یعمل بعمل رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و کان جزاؤ ه و ثوابه علی الله الجنة :

((هنگامی که چنین کند گوئی عمل رسول خدا را انجام داده و جزا و پاداشش بر خدا بهشت است)).
کرارا بعد از ذکر فضائل سوره گفته ایم که این فضائل و آثار مهم نمی تواند تنها نتیجه تلاوت خالی از اندیشه و عمل باشد، روایات فوق نیز شاهد این سخن است ، چرا که هرگز خواندن این سوره بی آنکه برنامه زندگی بر آن تطبیق شود روح نفاق را از انسان بیرون نمی برد. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 145
آیه 1-4
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
إِذَا جَاءَکَ الْمُنَفِقُونَ قَالُواَ نَشهَدُ إِنَّکَ لَرَسولُ اللَّهِ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ إِنَّکَ لَرَسولُهُ وَ اللَّهُ یَشهَدُ إِنَّ الْمُنَفِقِینَ لَکَذِبُونَ(1)
اتخَذُواِ أَیْمَنهُمْ جُنَّةً فَصدُّوا عَن سبِیلِ اللَّهِ إِنهُمْ ساءَ مَا کانُوا یَعْمَلُونَ(2)
ذَلِک بِأَنهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا فَطبِعَ عَلَى قُلُوبهِمْ فَهُمْ لا یَفْقَهُونَ(3)
وَ إِذَا رَأَیْتَهُمْ تُعْجِبُک أَجْسامُهُمْ وَ إِن یَقُولُوا تَسمَعْ لِقَوْلِهِمْ کَأَنهُمْ خُشبٌ مُّسنَّدَةٌ یحْسبُونَ کلَّ صیْحَةٍ عَلَیهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَنى یُؤْفَکُونَ(4) تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 146
ترجمه :1 - هنگامی که منافقان نزد تو می آیند می گویند ما شهادت می دهیم که حتما تو رسول خدائی - خداوند می داند که تو قطعا رسول او هستی - ولی خداوند شهادت می دهد که منافقان دروغگو هستند.
2 - آنها سوگندهایشان را سپر ساخته اند تا مردم را از راه خدا بازدارند، آنها کارهای بسیار بدی انجام می دهند.
3 - این به خاطر آن است که آنها نخست ایمان آوردند سپس کافر شدند، لذا بر دلهای آنها مهر نهاده شده ، و حقیقت را درک نمی کنند.
4 - هنگامی که آنها را می بینی جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرو می برد، و اگر سخن بگویند به سخنانشان گوش فرا می دهی ، اما گوئی چوبهای خشکی هستند که بر دیوار تکیه داده شده ، هر فریادی از هر جا بلند شود بر ضد خود می پندارند، آنها دشمنان واقعی تو هستند از آنان برحذر باش ، خداوند آنها را بکشد چگونه از حق منحرف می شوند؟
تفسیر :سرچشمه نفاق و نشانه های منافقان !
قبل از ورود در تفسیر این آیات ذکر مقدمه ای لازم به نظر می رسد و آن اینکه مساءله نفاق و منافقان در اسلام از زمانی مطرح شد که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به مدینه هجرت فرمود و پایه های اسلام قوی ، و پیروزی آن آشکار شد، و گرنه در مکه تقریبا منافقی وجود نداشت ، زیرا مخالفان قدرتمند هر چه می خواستند آشکارا بر ضد اسلام می گفتند، و انجام می دادند، و از کسی پروا نداشتند و نیازی به کارهای

منافقانه نبود.
اما هنگامی که نفوذ و گسترش اسلام در مدینه دشمنان را در ضعف و ناتوانی قرار داد دیگر اظهار مخالفت به طور آشکار مشکل ، و گاه غیر ممکن بود، تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 147
و لذا دشمنان شکست خورده برای ادامه برنامه های تخریبی خود تغییر چهره داده ، ظاهرا به صفوف مسلمانان پیوستند، ولی در خفا به اعمال خود ادامه می دادند.
اصولا طبیعت هر انقلابی چنین است که بعد از پیروزی چشمگیر با صفوف منافقان روبرو خواهد شد، و دشمنان سرسخت دیروز به صورت عوامل نفوذی امروز در لباس دوستان ظاهری جلوه گر می شوند، و از اینجا است که می توان فهمید چرا اینهمه آیات مربوط به منافقین در مدینه نازل شده نه در مکه .
این نکته نیز قابل توجه است که مساءله نفاق و منافقان مخصوص به عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نبود، بلکه هر جامعه ای - مخصوصا جوامع انقلابی - با آن روبرو هستند، به همین دلیل باید تحلیلها و موشکافیهای قرآن را روی این مساءله نه به عنوان یک مساءله تاریخی ، بلکه به عنوان یک مساءله مورد نیاز فعلی ، مورد بررسی دقیق قرار داد، و از آن برای مبارزه با روح نفاق و خطوط منافقین در جوامع اسلامی امروز الهام گرفت .
و نیز باید نشانه های آنها را که قرآن به طور گسترده بازگو کرده است دقیقا شناخت ، و از طریق این نشانه ها به خطوط و نقشه های آنها پی برد.
نکته مهم دیگر اینکه خطر منافقان برای هر جامعه از خطر هر دشمنی بیشتر است ، چرا که از یکسو شناخت آنها غالبا آسان نیست ، و از سوی دیگر دشمنان داخلی هستند، و گاه چنان در تار و پود جامعه نفوذ می کنند که جدا ساختن آنها کار بسیار مشکلی است و از سوی سوم روابط مختلف آنها با سایر اعضاء جامعه کار مبارزه را با آنها دشوار می سازد.
به همین دلیل اسلام در طول تاریخ خود بیشترین ضربه را از منافقان خورده ، و نیز به همین دلیل قرآن سختترین حملات خود را متوجه منافقان ساخته و آن قدر که آنها را کوبیده هیچ دشمنی را نکوبیده است . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 148
با توجه به این مقدمه به تفسیر آیات باز می گردیم :
نخستین سخنی را که قرآن در اینجا درباره منافقان مطرح می کند همان اظهار ایمان دروغین آنها است که پایه اصلی نفاق را تشکیل می دهد، می فرماید: ((هنگامی که منافقان نزد تو می آیند می گویند ما شهادت می دهیم که حتما تو رسول خدائی))! (اذا جاءک المنافقون قالوا نشهد انک

لرسول الله).
سپس قرآن می افزاید ((خداوند می داند که تو فرستاده او هستی ، ولی خداوند گواهی می دهد که منافقان دروغگو هستند)) (و الله یعلم انک لرسوله و الله یشهد ان المنافقین لکاذبون).
و از اینجا نخستین نشانه نفاق ، روشن می شود و آن دوگانگی ظاهر و باطن است که با زبان مؤ کدا اظهار ایمان می کنند، ولی در دل آنها مطلقا خبری از ایمان نیست ، این دروغگوئی و کذب ، این دوگانگی درون و برون محور اصلی نفاق را تشکیل می دهد.
قابل توجه اینکه : صدق و کذب بر دو گونه است ، صدق و کذب خبری ، صدق و کذب ((مخبری))، در قسم اول ، معیار، موافق و مخالف واقع بودن است در حالی که در قسم دوم ، موافقت و مخالفت با اعتقاد، مطرح می باشد، به این معنی که اگر انسان ، خبری می دهد که مطابق با واقع است ، ولی بر خلاف عقیده او، آن را کذب (مخبری) می نامیم ، و اگر موافق عقیده او است ، صدق .
روی این حساب ، شهادت منافقان به رسالت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از نظر تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 149
اخبار، هرگز کذب نبود، یک واقعیت بود. ولی از نظر گوینده و مخبر چون بر خلاف عقیده آنها بود کذب محسوب می شد، لذا قرآن می گوید، تو پیغمبر خدا هستی اما اینها دروغ می گویند!
به تعبیر دیگر: منافقان نمی خواستند، خبر از رسالت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بدهند، بلکه می خواستند از اعتقاد خود به نبوت او خبر دهند، و مسلما در این خبر دروغگو بودند.
این نکته نیز قابل توجه است که آنها در شهادت خود انواع تاءکیدها را به کار بردند و خداوند نیز با قاطعیت با همان لحن ، آنها را تکذیب می کند، اشاره به اینکه در برابر آن قاطعیت ، چنین قاطعیتی لازم است .
ذکر این نکته نیز در اینجا لازم است که ((منافق)) در اصل از ماده ((نفق)) (بر وزن نفخ) به معنی نفوذ و پیشروی است ، و ((نفق)) (بر وزن شفق) به معنی کانالها و نقبهائی است که زیر زمین می زنند تا برای استتار یا فرار از آن استفاده کنند.
بعضی از مفسران گفته اند بسیاری از حیوانات مانند موش صحرائی و روباه و سوسمار برای لانه خود دو سوراخ قرار می دهند: یکی آشکار که از آن وارد و خارج می شوند، و دیگری پنهانی که اگر احساس خطری کنند از آن می گریزند، این سوراخ پنهانی را ((نافقاء)) گویند
و به این ترتیب ((منافق)) کسی است که طریقی مرموز و مخفیانه برای خود برگزیده ، تا با مخفی کاری و پنهان کاری در جامعه نفوذ کند، و به هنگام خطر از طریق دیگر فرار نماید. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 150

آیه بعد به دومین نشانه آنها پرداخته چنین می گویند: ((آنها سوگندهایشان را سپر ساخته اند، تا مردم را از راه خدا بازدارند)) (اتخذوا ایمانهم جنة فصدوا عن سبیل الله).
((آنها کارهای بسیار بدی انجام می دهند)) (انهم ساء ما کانوا یعملون).
چرا که در ظاهر ابراز ایمان می کنند، و در باطن کفر می ورزند، و در طریق هدایت مردم به آئین حق ، ایجاد مانع می نمایند، و چه عملی از این بدتر و زشت تر؟.
((جنة)) از ماده ((جن)) (بر وزن فن) در اصل به معنی پنهان کردن چیزی از حس است ، و ((جن)) (بر وزن سن) به خاطر اینکه موجودی است ناپیدا، این واژه بر او اطلاق می شود، و از آنجا که ((سپر)) انسان را از ضربات اسلحه دشمن ، مستور می دارد در لغت عرب به آن ، ((جنة)) گفته می شود، و باغهای پردرخت را نیز به خاطر مستور شدن زمینهایشان ، ((جنت)) می گویند.
به هر حال ، این یکی از آثار نفاق است ، که خود را در زیر پوششی از نام مقدس خداوند، و سوگندهای غلاظ و شداد، قرار می دهند تا چهره واقعی خویش را مکتوم دارند، عواطف مردم را به سوی خود جلب کرده و از این طریق به اغفال آنها بپردازند و ((صد عن سبیل الله)) کنند.
این تعبیر ضمنا نشان می دهد که آنها دائما با مؤ منان در حال جنگ و ستیزند، و هرگز نباید فریب این ظاهرسازی و چربزبانی آنها را خورد، زیرا انتخاب سپر مخصوص میدانهای نبرد است .
درست است که در بعضی از مواقع ، انسان چاره ای جز سوگند ندارد، و یا لااقل سوگند کمک به بیان اهمیت موضوع مورد نظر می کند، ولی نه سوگند دروغ ، و نه سوگند برای هر چیز و هر کار که این شیوه منافقان است .
در آیه 74 سوره توبه می خوانیم یحلفون بالله ما قالوا و لقد قالوا کلمة تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 151
الکفر: ((آنها به خدا سوگند یاد می کنند که (سخنان زننده در غیاب پیامبر) نگفته اند، در حالی که قطعا سخنان کفرآمیز گفته اند)).
مفسران برای جمله ((صدوا عن سبیل الله))، دو معنی ذکر کرده اند: نخست اعراض از راه خدا و دیگر بازداشتن دیگران از این راه ، گرچه جمع میان هر دو معنی در آیه مورد بحث امکان پذیر است ، ولی با توجه به توسل آنها به سوگندهای دروغ ، معنی دوم ، مناسبتر به نظر می رسد، چرا که هدف از این سوگندها، اغفال دیگران است .
یک جا ((مسجد ضرار)) بر پا می کنند، و هنگامی که از آنها سؤ ال می شد هدفتان چیست ؟ سوگند یاد می کنند که جز هدف خیر ندارند! (توبه - 107).

در جای دیگر برای شرکت در جنگهائی که فاصله آن نزدیک و احتمال غنائم در آن زیاد است اظهار آمادگی می کنند ولی برای شرکت در میدان تبوک که پر از مشکلات است هزار عذر و بهانه می آورند و سوگند یاد می کنند که اگر توانائی می داشتیم همراه شما حرکت می کردیم ! (توبه - 42).
آنها نه فقط برای مردم سوگند دروغین یاد می کنند بلکه همانگونه که در آیه 18 سوره مجادله آمده در عرصه محشر نیز در پیشگاه خداوند متوسل به سوگند دروغ می شوند! و این نشان می دهد که این عمل جزء بافت وجودشان شده است که حتی در عرصه محشر و در پیشگاه خدا نیز دست بردار نیستند!.
آیه بعد به علت اصلی این گونه اعمال ناروا پرداخته می افزاید: ((این به خاطر آن است که آنها نخست ایمان آوردند، سپس کافر شدند، و لذا بر دلهای آنها مهر نهاده شده و حقیقت را درک نمی کنند)) (ذلک بانهم آمنوا ثم کفروا تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 152
فطبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون).
جمعی از مفسران معتقدند که منظور از این ایمان در اینجا ایمان ظاهری است ، در حالی که در باطن کافر بودند.
ولی ظاهر آیه نشان می دهد که آنها در آغاز حقیقتا مؤ من شدند، و بعد از آن که طعم ایمان را چشیدند و نشانه های حقانیت اسلام و قرآن را دیدند راه کفر را پیش گرفتند، اما کفری تواءم با نفاق ، نه آشکارا و با صراحت ، و همین سبب شد که خدا حس تشخیص را از آنها سلب کند، و از درک حقائق محروم بمانند، زیرا اگر از اول حق را تشخیص نداده بودند عذری داشتند، اما بعد از تشخیص حق و ایمان آوردن اگر به آن پشت پا بزنند خداوند توفیق را از آنها سلب می کند.
در حقیقت منافقان دو گروهند، گروهی از اول ایمانشان صوری و ظاهری بوده ، و گروه دیگر در آغاز ایمان حقیقی داشته اند سپس راه ارتداد و نفاق را پیش گرفته اند، ظاهر آیه مورد بحث گروه دوم را می گوید.
در حقیقت این آیه شبیه آیه 74 سوره توبه است که می گوید: و کفروا بعد اسلامهم : ((آنها پس از اسلام کافر شدند)).
به هر حال این سومین نشانه از نشانه های آنها است که از درک حقائق روشن غالبا محرومند، و ناگفته پیدا است که این هرگز منتهی به جبر نمی شود چرا که مقدمات آن را خودشان فراهم کرده اند.
آیه بعد نشانه های بیشتری را از آنها ارائه داده ، می گوید: ((هنگامی که آنها را می بینی جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرو می برد)) (و اذا راءیتهم تعجبک اجسامهم). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 153
ظاهری آراسته و قیافه هائی جالب دارند.
علاوه بر این چنان شیرین و جذاب سخن می گویند که ((وقتی حرف می

زنند تو نیز به سخنانشان گوش فرا می دهی))! (و ان یقولوا تسمع لقولهم).
جائی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ظاهرا تحت تاءثیر جذابیت سخنان آنها قرار گیرد تکلیف دیگران روشن است .
این از نظر ظاهر و اما از نظر باطن ((گوئی چوبهای خشکی هستند که بر دیوار تکیه داده شده است)) (کانهم خشب مسندة).
اجسامی بی روح ، و صورتهائی بیمعنی و هیکلهائی تو خالی دارند، نه از خود استقلالی ، نه در درون نور و صفائی ، و نه اراده و تصمیم محکم و ایمانی دارند، درست همچون چوبهای خشک تکیه زده بر دیوار!
بعضی از مفسران روایت کرده اند که ((عبدالله بن ابی)) سرکرده منافقان مردی درشت اندام ، خوش قیافه و فصیح و چربزبان بود، هنگامی که با گروهی از یارانش وارد مجلس رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می شد اصحاب از ظاهر آنها تعجب می کردند، و به سخنانشان گوش فرا می دادند ولی آنها (به خاطر غرور و نخوتی که داشتند) کنار دیوار رفته و به آن تکیه کرده ، و مجلس را تحت تاثیر قیافه و سخنان خود قرار می دادند و آیه ناظر به حال آنها است .
سپس می افزاید: آنها چنان تو خالی و فاقد توکل بر خدا و اعتماد بر نفس هستند که ((هر فریادی از هر جا بلند شود آن را بر ضد خود می پندارند)) (یحسبون کل صیحة علیهم).
ترس و وحشتی عجیب همیشه بر قلب و جان آنها حکمفرما است ، و یک حالت سوءظن و بدبینی جانکاه سرتاسر روح آنها را فرا گرفته ، و به حکم الخائن خائف از همه چیز، حتی از سایه خود می ترسند، و این است تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 154
نشانه دیگری از نشانه های منافقان .
و در پایان آیه به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هشدار می دهد که ((اینها دشمنان واقعی تواند از آنها برحذر باش)) (هم العدو فاحذرهم).
سپس می گوید: ((خدا آنها را بکشد، چگونه از حق منحرف می شوند))؟! (قاتلهم الله انی یؤ فکون).
روشن است که این تعبیر، اخبار نیست ، بلکه به صورت نفرین است ، و برای مذمت و سرزنش و تحقیر این گروه ، ذکر شده ، شبیه تعبیرات روزمره ای که انسانها درباره یکدیگر دارند، که قرآن با زبان خود مردم با آنها سخن می گوید:
به این ترتیب در آیه مورد بحث نشانه های دیگری از منافقان مطرح شده از جمله : وضع فریبنده ظاهری تواءم با خالی بودن درون ، همچنین ، ترس و وحشت و بد گمانی نسبت به هر چیز و هر حادثه . المنافقون
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 155

آیه 5-8
آیه و ترجمه
وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَستَغْفِرْ لَكُمْ رَسولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُءُوسهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصدُّونَ وَ هُم مُّستَكْبِرُونَ(5)
سوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَستَغْفَرْت لَهُمْ أَمْ لَمْ تَستَغْفِرْ لهُمْ لَن يَغْفِرَ اللَّهُ لهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يهْدِى الْقَوْمَ الْفَسِقِينَ(6)
هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لا تُنفِقُوا عَلى مَنْ عِندَ رَسولِ اللَّهِ حَتى يَنفَضوا وَ للَّهِ خَزَائنُ السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنَفِقِينَ لا يَفْقَهُونَ(7)
يَقُولُونَ لَئن رَّجَعْنَا إِلى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الاَعَزُّ مِنهَا الاَذَلَّ وَ للَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَفِقِينَ لا يَعْلَمُونَ(8)
ترجمه :5 - هنگامی که به آنها گفته شود بیائید تا رسول خدا برای شما استغفار کند سرهای خود را (از روی استهزا و کبر و غرور) تکان می دهند، و آنها را می بینی که از تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 156
سخنان تو اعراض کرده و تکبر می ورزند.
6 - برای آنها تفاوت نمی کند خواه استغفار برایشان کنی یا نکنی ، هرگز خداوند آنها را نمی بخشد، زیرا خداوند قوم فاسق را هدایت نمی کند.
7 - آنها کسانی هستند که می گویند : به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند (غافل از اینکه) خزائن آسمانها و زمین از آن خدا است ولی منافقان نمی فهمند.
8 - آنها می گویند: اگر به مدینه بازگردیم عزیزان ذلیلان را بیرون می کنند، در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤ منان است ، ولی منافقان نمی دانند
شان نزول :برای آیات فوق ، شاءن نزول مفصلی در کتب تاریخ و حدیث و تفسیر آمده است که خلاصه آن چنین است : بعد از غزوه بنی المصطلق (جنگی که در سال ششم هجرت در سرزمین ((قدید)) واقع شد).
دو نفر از مسلمانان ، یکی از طایفه انصار و دیگری از مهاجران به هنگام گرفتن آب از چاه با هم اختلاف پیدا کردند، یکی قبیله انصار را به یاری خود طلبید، و دیگری مهاجران را، یک نفر از مهاجران به یاری دوستش آمد، و ((عبدالله بن ابی)) که از سرکرده های معروف منافقان بود به یاری مرد انصاری شتافت ، و مشاجره لفظی شدیدی در میان آن دو درگرفت ، عبدالله بن ابی ، سخت ، خشمگین شد، و در حالی که جمعی از قومش نزد او بودند گفت : ((ما این گروه مهاجران را پناه دادیم و کمک کردیم اما کار ما شبیه ضرب المثل معروفی است که می گوید: ((سمن کلبک یاکلک))! (سگت را فربه کن تا تو را بخورد)! و الله لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل : ((به خدا سوگند اگر به مدینه بازگردیم ، عزیزان ، ذلیلان را بیرون خواهند کرد)) و منظورش از عزیزان ، خود و اتباعش بود و از

ذلیلان مهاجران ، سپس رو به اطرافیانش تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 157
کرد و گفت : این نتیجه کاری است که شما به سر خودتان آوردید، این گروه را در شهر خود جای دادید و اموالتان را با آنها قسمت کردید: هرگاه باقیمانده غذای خودتان را به مثل این مرد (اشاره به مرد مهاجری که طرف دعوی بود) نمی دادید بر گردن شما سوار نمی شدند، از سرزمین شما می رفتند و به قبائل خود ملحق می شدند!
در اینجا ((زید بن ارقم)) که در آن وقت جوانی نوخاسته بود، رو به ((عبدالله بن ابی)) کرد و گفت به خدا سوگند ذلیل و قلیل توئی ! و محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در عزت الهی و محبت مسلمین است ، و به خدا قسم من بعد از این تو را دوست ندارم ، ((عبدالله)) صدا زد خاموش باش تو باید بازی کنی ای کودک ! زید بن ارقم خدمت رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و ماجرا را نقل کرد.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کسی را به سراغ ((عبدالله)) فرستاد فرمود: این چیست که برای من نقل کرده اند؟ عبد الله گفت به خدائی که کتاب آسمانی بر تو نازل کرده من چیزی نگفتم ! و ((زید)) دروغ می گوید.
جمعی از انصار که حاضر بودند عرض کردند ای رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ((عبدالله)) بزرگ ما است ، سخن کودکی از کودکان انصار را بر ضد او نپذیر، پیامبر عذر آنها را پذیرفت در اینجا طائفه انصار ((زید بن ارقم)) را ملامت کردند.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور حرکت داد، یکی از بزرگان انصار به نام ((اسید)) خدمتش آمد و عرض کرد ای رسول خدا! در ساعت نامناسبی حرکت کردی ، فرمود: بله آیا نشنیدی رفیقتان عبدالله چه گفت او گفته است هرگاه به مدینه بازگردد عزیزان ذلیلان را خارج خواهند کرد.
اسید عرض کرد تو ای رسول خدا اگر اراده کنی او را بیرون خواهی راند، والله تو عزیزی و او ذلیل است ، سپس عرض کرد یا رسول الله با او مدارا کنید. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 158
سخنان عبدالله ابی به گوش فرزندش رسید خدمت رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و عرض کرد شنیده ام می خواهید پدرم را به قتل برسانید، اگر چنین است به خود من دستور دهید سرش را جدا کرده برای شما می آورم ! زیرا مردم می دانند کسی نسبت به پدر و مادرش از من نیکوکارتر نیست ، از این می ترسم دیگری او را به قتل برساند و من نتوانم بعد از آن به قاتل پدرم نگاه کنم ، و خدای ناکرده او را به قتل برسانم و مؤ منی را کشته باشم و به دوزخ بروم !.
پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود مساءله کشتن پدرت مطرح

نیست ، مادامی که او با ما است با او مدارا و نیکی کن .
سپس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور داد تمام آن روز و تمام شب را لشکریان به راه ادامه دهند، فردا هنگامی که آفتاب برآمد دستور توقف داد، لشکریان به قدری خسته شده بودند که همین که سر به زمین گذاشتند به خواب عمیقی فرو رفتند (و هدف پیغمبر این بود که مردم ماجرای دیروز و حرف عبداللّه ابی را فراموش کنند...).
سرانجام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) وارد مدینه شد، زید بن ارقم می گوید من از شدت اندوه و شرم در خانه ماندم و بیرون نیامدم ، در این هنگام سوره منافقین نازل شد، و زید را تصدیق ، و عبداللّه را تکذیب کرد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گوش زید را گرفت و فرمود: ای جوان ! خداوند سخن تو را تصدیق کرد همچنین آنچه را به گوش شنیده بودی و در قلب حفظ نموده بودی ، خداوند آیاتی از قرآن را درباره آنچه تو گفته بودی نازل کرد.
در این هنگام ((عبداللّه ابی)) نزدیک مدینه رسیده بود وقتی خواست وارد شهر شود پسرش آمد و راه را بر پدر بست ، گفت وای بر تو چه می کنی ؟ پسرش گفت : به خدا سوگند جز به اجازه رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نمی توانی وارد مدینه شوی و امروز می فهمی عزیز و ذلیل کیست ؟!! تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 159
((عبداللّه)) شکایت پسرش را خدمت رسول خدا فرستاد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به پسرش پیغام داد که بگذار پدرت داخل شهر شود، فرزندش گفت : حالا که اجازه رسول خدا آمد مانعی ندارد.
عبداللّه وارد شهر شد، اما چند روزی بیشتر نگذشت که بیمار گشت و از دنیا رفت ! (و شاید دق مرگ شد)
هنگامی که این آیات نازل شد و دروغ عبداللّه ظاهر گشت بعضی به او گفتند آیات شدیدی درباره تو نازل شده خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برو تا برای تو استغفار کند، عبداللّه سرش را تکان داد گفت : به من گفتید: ایمان بیاور آوردم ، گفتید: زکات بده ، دادم ، چیزی باقی نمانده که بگوئید برای محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سجده کن ! و در اینجا آیه و اذا قیل لهم تعالوا نازل گردید.
تفسیر :نشانه های دیگری از منافقان
این آیات همچنان ادامه بیان اعمال منافقان و نشانه های گوناگون آنها است ، می فرماید: ((هنگامی که به آنها گفته شود بیائید تا رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای شما استغفار کند، سرهای خود را از روی استهزاء و کبر و غرور تکان می دهند و مشاهده می کنی که از سخنان تو اعراض کرده ، تکبر ورزند)) (و اذا قیل لهم تعالوا یستغفر لکم رسول اللّه لووا رؤ سهم و راءیتهم یصدون و هم مستکبرون).

آری در برابر لغزشهائی که از آنها سرمی زند و فرصت توبه و جبران آن

را دارند، کبر و غرور به آنان اجازه نمی دهد که در مقام جبران برآیند، نمونه بارز این مطلب ، همان عبدالله بن اءبی بود که ماجرای عجیب او را در شاءن نزول خواندیم ، هنگامی که آن سخن بسیار زشت و ناروا را درباره پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان مهاجر گفت : که وقتی به مدینه بازگردیم عزیزان ذلیلان را بیرون خواهند کرد، و آیات قرآن نازل شد و سخت او را نکوهش نمود به او پیشنهاد کردند که نزد رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بیاید تا برای او از درگاه خداوند آمرزش بطلبد سخن ناروای دیگری گفت که حاصلش این بود: گفتید: ایمان بیاورم ، آوردم ، گفتید زکات بده ، دادم ، چیزی نمانده که بگوئید برای محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سجده کن !
روشن است که روح اسلام ، تسلیم در برابر حق است و کبر و غرور، همیشه مانع این تسلیم است ، به همین دلیل یکی از نشانه های منافقان ، بلکه یکی از انگیزه های نفاق را همین خودخواهی و خود برتربینی و غرور می توان شمرد.
((لوو)) از ماده ((لی)) در اصل به معنی ((تابیدن طناب)) است ، و به همین مناسبت به معنی برگرداندن سر و یا تکان دادن سر، نیز آمده است .
یصدون چنانکه قبلا نیز گفتیم در دو معنی به کار می رود: ((منع کردن)) و ((اعراض نمودن)) بد و مناسب آیه مورد بحث ، معنی دوم ، و مناسب آیه گذشته ، معنی اول است .
در آیه بعد برای رفع هرگونه ابهام در این زمینه ، می افزاید: ((به فرض که آنها نزد تو بیایند و برای آنها استغفار کنی ، زمینه آمرزش در آنها وجود ندارد بنابراین ((تفاوتی نمی کند که برای آنها استغفار کنی یا نکنی ، هرگز خداوند آنها را نمی بخشد))! (سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم).

دلیل آن هم این است که ((خداوند، قوم فاسق را هدایت نمی کند)) (ان الله لا یهدی القوم الفاسقین).
و به تعبیر دیگر استغفار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) علت تامه برای آمرزش نیست ، بلکه مقتضی است ، و تنها در صورتی اثر می گذارد که زمینه مساعد و قابلیت لازم فراهم شود، اگر به راستی آنها توبه کنند و تغییر مسیر دهند و از مرکب کبر و غرور پیاده شوند و سر تسلیم در مقابل حق فرود آورند، استغفار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و شفاعت او مسلما مؤ ثر است ، و در غیر این صورت کمترین اثری نخواهد داشت .
شبیه همین معنی در آیه 80 سوره توبه نیز آمده است که درباره گروه

دیگری از منافقان می گوید: استغفر لهم اولا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم ذلک بانهم کفروا بالله و رسوله و الله لا یهدی القوم الفاسقین .
((چه برای آنها استغفار کنی و چه نکنی ، تاءثیری ندارد، حتی اگر هفتاد بار برای آنها، استغفار کنی خداوند آنها را نمی بخشد، چرا که آنها به خدا و رسولش کافر شدند و خداوند قوم فاسق را هدایت نمی کند)).
روشن است که عدد هفتاد عدد تکثیر است یعنی هر قدر هم برای آنها استغفار کنی سودی ندارد.
این نکته نیز معلوم است که منظور از فاسق هرگونه گناهکاری نیست ، چرا که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای نجات گناهکاران آمده ، بلکه منظور آن دسته از گناهکاران است که در گناه اصرار می ورزند و لجاجت دارند، و در برابر حق مستکبرند.
سپس به یکی از گفته های بسیار زشت آنها که روشنترین گواه نفاق آنها محسوب می شود اشاره کرده ، می فرماید: ((آنها همان کسانی هستند که می گویند تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 162
به افرادی که نزد رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هستند انفاق نکنید، و از اموال و امکانات خود در اختیار آنها قرار ندهید، تا پراکنده شوند)) (هم الذین یقولون لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا).
((غافل از اینکه تمام خزائن آسمانها و زمین از آن خدا است ولی منافقان درک نمی کنند)) (و لله خزائن السموات و الارض و لکن المنافقین لا یفقهون).
این بینواها نمی دانند که هر کس هر چه دارد از خدا دارد، و همه بندگان از خوان گسترده او روزی می خورند، اگر انصار می توانند به مهاجران پناه دهند و آنها را در اموال خود سهیم کنند این بزرگترین افتخاری است که نصیبشان شده ، نه تنها نباید منتی بگذارند، بلکه باید خدا را بر این توفیق بزرگ شکر گویند، ولی همانگونه که در شاءن نزول خواندیم منافقان مدینه منطق دیگری داشتند.
سپس به یکی دیگر از نفرت انگیزترین سخنان آنها اشاره کرده ، می افزاید: ((آنها می گویند اگر به مدینه بازگردیم ، عزیزان ذلیلان را بیرون می کنند))! (یقولون لئن رجعنا الی المدینة لیخرجن الاعز منها الاذل).
این همان گفتاری است که از دهان آلوده ((عبدالله بن ابی)) خارج شد، و منظورش این بود که ما ساکنان مدینه ، رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان مهاجر را بیرون می کنیم ، و مراد از بازگشت به مدینه ، بازگشت از غزوه ((بنی المصطلق)) بود که مشروحا در شاءن نزول به این مطلب اشاره شد.
درست است که این سخن از یک نفر صادر شد، ولی چون همه منافقان

همین خط و مشی را داشتند قرآن به صورت جمعی از آن تعبیر می کند و می فرماید: یقولون ... (آنها می گویند).
سپس قرآن پاسخ دندانشکنی به آنان داده ، می گوید: ((عزت مخصوص
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 163
خدا و رسول او و مؤ منان است ولی منافقان نمی دانند)) (ولله العزة و لرسوله و للمؤ منین و لکن المنافقین لا یعلمون).
تنها منافقان مدینه نبودند که این سخن را در برابر مؤ منان مهاجر گفتند بلکه قبل از آنها نیز سران قریش در مکه می گفتند: اگر این گروه اندک مسلمان فقیر را در محاصره اقتصادی قرار دهیم ، یا از مکه بیرونشان کنیم ، مطلب تمام است !
امروز نیز دولتهای استعماری به پندار اینکه خزائن آسمان و زمین را در اختیار دارند می گویند ملتهائی را که در برابر ما تسلیم نمی شوند باید در محاصره اقتصادی قرار داد تا بر سر عقل آیند و تسلیم شوند!
این کوردلان تاریخ که شیوه آنها دیروز و امروز یکسان بوده و هست خبر ندارند که با یک اشاره خداوند تمام ثروتها و امکاناتشان بر باد می رود و عزت پوشالی آنها دستخوش فنا می گردد.
به هر حال این طرز تفکر (خود را عزیز دانستن و دیگران ذلیل ، و خود را ولی نعمت و دیگران محتاج شمردن) یک تفکر منافقانه است که از غرور و تکبر از یکسو، و گمان استقلال در برابر خدا از سوی دیگر، ناشی می شود، اگر آنها به حقیقت عبودیت آشنا بودند و مالکیت خدا را بر همه چیز مسلم می دانستند هرگز گرفتار این اشتباهات خطرناک نمی شدند.
قابل توجه اینکه در آیه قبل در مورد منافقان تعبیر به ((لا یفقهون)) (نمی فهمند) آمده ، و در اینجا ((لا یعلمون)) (نمی دانند) این تفاوت تعبیر ممکن است برای پرهیز از تکرار که مخالف فصاحت است بوده باشد، و نیز ممکن است از این جهت باشد که درک مساءله مالکیت خداوند نسبت به تمام خزائن آسمانها و زمین مطلب پیچیده تری است که احتیاج به دقت و فهم بیشتری دارد، تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 164
در حالی که اختصاص عزت به خدا و پیامبر و مؤ منان بر کسی مخفی نیست .
نکته ها:
1 - ده نشانه منافق !
از مجموع آیات فوق ، نشانه های متعددی برای منافقان ، استفاده می شود که در یک جمع بندی می توان ، آن را در ده نشانه ، خلاصه کرد:
1 - دروغگوئی صریح و آشکار (و الله یشهد ان المنافقین لکاذبون).
2 - استفاده از سوگندهای دروغین برای گمراه ساختن مردم (اتخذوا ایمانهم جنة).

3 - عدم درک واقعیات ، بر اثر رها کردن آئین حق ، بعد از شناخت آن (لا یفقهون).
4 - داشتن ظاهری آراسته و زبانی چرب ، علی رغم تهی بودن درون و باطن (و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم).
5 - بیهودگی در جامعه و عدم انعطاف در مقابل حق ، همچون یک قطعه چوب خشک (کانهم خشب مسندة).
6 - بدگمانی و ترس و وحشت از هر حادثه و هر چیز به خاطر خائن بودن (یحسبون کل صیحة علیهم).
7 - حق را به باد سخریه و استهزاء گرفتن (لووا روؤ سهم).
8 - فسق و گناه (ان الله لا یهدی القوم الفاسقین).
9 - خود را مالک همه چیز دانستن ، و دیگران را محتاج به خود پنداشتن (هم الذین یقولون لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا).
10 - خود را عزیز و دیگران را ذلیل ، تصور کردن (لیخرجن الاعز تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 165
منها الاذل).
بدون شک نشانه های منافق منحصر به اینها نیست ، و از آیات دیگر قرآن و روایات اسلامی و نهج البلاغه نیز نشانه های متعدد دیگری برای آنها استفاده می شود، حتی در معاشرتهای روزمره می توان به اوصاف و ویژگیهای دیگری از آنها پی برد، ولی آنچه در آیات این سوره آمده ، قسمت مهم و قابل توجهی از این اوصاف است .
در نهج البلاغه خطبه ای مخصوص توصیف منافقان است ، در قسمتی از آن خطبه چنین آمده است :
ای بندگان خدا شما را به تقوی و پرهیزکاری سفارش می کنم و از منافقان برحذر می دارم ، چرا که آنها گمراه و گمراه کننده اند، خطاکار و غلط اندازند.
هر روز به رنگ تازه ای درمی آیند، و به قیافه ها و زبانهای مختلف خودنمائی می کنند.
از هر وسیله ای برای فریفتن و درهم شکستن شما بهره می گیرند و در هر کمینگاهی به کمین شما نشسته اند.
بدباطن و خوشظاهرند، و پیوسته مخفیانه برای فریب مردم گام برمی دارند، و از بیراهه ها حرکت می کنند.
گفتارشان به ظاهر شفابخش ، اما کردارشان ، دردی است درماناپذیر.
بر رفاه و آسایش مردم ، حسد می ورزند، و اگر کسی گرفتار بلائی شود خوشحالند.
همواره امیدواران را ماءیوس می کنند و همه جا آیه یاءس می خوانند.
آنها در هر راهی کشته ای دارند! و برای نفوذ در هر دلی راهی ! و برای

هر مصیبتی اشک ساختگی می ریزند! تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 166
مدح و ثنا به یکدیگر، قرض می دهند، و از یکدیگر انتظار پاداش دارند.
در تقاضاهای خود اصرار می ورزند، و در ملامت پرده دری می کنند، و هر گاه حکمی کنند از حد تجاوز می نمایند.
در برابر هر حقی باطلی ساخته ، و در مقابل هر دلیلی شبهه ای ، برای هر زنده ای عامل مرگی ، برای هر دری کلیدی ، و برای هر شبی چراغی تهیه دیده اند!
برای رسیدن به مطامع خویش و گرمی بازار خود و فروختن کالا به گرانترین قسمت تخم یاءس در دلها می پاشند.
باطل خود را شبیه حق جلوه می دهند، و در توصیفها راه فریب پیش می گیرند.
طریق وصول به خواسته ی خود را آسان ، و طریق خروج از دامشان را تنگ و پر پیچ و خم جلوه می دهند، آنها دار و دسته شیطان و شراره های آتش دوزخند! همانگونه که خداوند فرموده : اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون ((آنها حزب شیطانند، بدانید حزب شیطان زیانکارند))!
در این خطبه غرا به اوصاف زیادی از آنها اشاره شده که بحثهای گذشته را تکمیل می کند.
2 - خطر منافقان
همانگونه که در مقدمه این بحث گفتیم منافقان خطرناکترین افراد تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 167
هر اجتماعند چرا که ((اولا)) در درون جامعه ها زندگی می کنند و از تمام اسرار باخبرند.
ثانیا - شناختن آنها همیشه کار آسانی نیست ، و گاه خود را چنان در لباس دوست نشان می دهند که انسان باور نمی کند.
ثالثا - چون چهره اصلی آنها برای بسیاری از مردم ناشناخته است درگیری مستقیم و مبارزه صریح با آنها کار مشکلی است .
رابعا - آنها پیوندهای مختلفی با مؤ منان دارند (پیوندهای سببی و نسبی و غیر اینها) و وجود همین پیوندها مبارزه با آنها را پیچیده تر می سازد خامسا - آنها از پشت خنجر می زنند و ضرباتشان غافلگیرانه است .
این جهات و جهات دیگری سبب می شود که آنها ضایعات جبران ناپذیری برای جوامع به بار آورند، و به همین دلیل برای دفع شر آنها باید برنامه ریزی دقیق و وسیعی داشت .
در حدیثی آمده است که پیامبر فرمود: انی لا اخاف علی امتی مؤ منا و لا مشرکا اما المؤ من فیمنعه الله بایمانه ، و اما المشرک فیخزیه الله بشرکه ، و لکنی اخاف علیکم کل منافق عالم اللسان ، یقول ما تعرفون و یفعل ما

تنکرون : ((من بر امتم نه از مؤ منان بیمناکم ، نه از مشرکان ، اما مؤ من ایمانش مانع ضرر او است ، و اما مشرک خداوند او را به خاطر شرکش رسوا می کند، ولی من از ((منافق)) بر شما می ترسم که از زبانش علم می ریزد (و در قلبش کفر و جهل است) سخنانی می گوید که برای شما دلپذیر است ، اما اعمالی (در خفا) انجام می دهد که زشت و بد است)).
درباره منافقان بحثهای مشروح دیگری در جلد اول (ذیل آیات 8 تا 16
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 168
بقره) و در جلد 8 ذیل آیات 60 تا 85 سوره توبه (صفحه 19 تا 72) و در جلد 17 ذیل آیات 12 تا 17 سوره احزاب (صفحه 224 تا 232) و در جلد هفتم ذیل آیه 43 تا 45 سوره توبه (صفحه 428 تا 456) داشته ایم .
کوتاه سخن اینکه کمتر گروهی است که قرآن درباره آنها اینهمه بحث کرده باشد، و نشانه ها و اعمال و خطرات آنها را بازگو نموده باشد، این سرمایه - گزاری وسیع قرآن در این باره دلیل بر خطر فوق العاده منافقان است .
3 - منافق خشک و شکننده است
در طول زندگی طوفانهائی می وزد، و امواج خروشانی پدیدار می گردد.
مؤ منان با استفاده از نیروی ایمان و توکل ، و نقشه های صحیح ، گاه جنگ و گریز، و گاه حمله های پی در پی ، آنها را از سر می گذرانند و پیروز می شوند، اما منافق یکدنده و لجوج می ایستد تا می شکند، در حدیثی (از پیغمبر گرامی اسلام) آمده : مثل المؤ من کمثل الزرع لا تزال الریح تمیله ، و لا یزال المؤ من یصیبه البلاء، و مثل المنافق کمثل شجرة الارز لا تهتز حتی تستحصد:
((مؤ من همچون ساقه های زراعت است ، بادها او را می خواباند اما بعدا به پا می خیزد و پیوسته حوادث سخت و بلاها را تحمل کرده از سر می گذراند، اما منافق همانند درخت صنوبر است نرمشی از خود نشان نمی دهد و می ایستد تا از ریشه کنده شود))!
4 - عزت مخصوص خدا و دوستان او است
گرچه در فارسی روزمره ((عزت)) به معنی احترام و آبرو یا گرانبها
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 169
بودن است ، ولی در لغت عرب چنین نیست ، بلکه عزت به معنی قدرت شکست - ناپذیر است ، قابل توجه اینکه در آیات فوق و در آیه 10 سوره فاطر ((عزت)) منحصرا از آن خدا شمرده شده ، و در آیات مورد بحث می افزاید: ((و از آن رسول او و مؤ منان است)) چرا که اولیاء و دوستان خدا نیز پرتوی از عزت او را دارند و به او متکی هستند.
به همین دلیل در روایات اسلامی روی این مساءله تاءکید شده است که مؤ من نباید وسائل ذلت خود را فراهم سازد، خدا خواسته او عزیز باشد او هم برای حفظ این عزت باید بکوشد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر همین آیه (و لله العزة و لرسوله و للمؤ منین) می خوانیم : فالمؤ من یکون عزیزا و لا یکون ذلیلا... المؤ من اعز من الجبل ان الجبل یستفل منه بالمعاول ، و المؤ من لا یستفل من دینه شی ء: ((مؤ من عزیز است و ذلیل نخواهد بود مؤ من از کوه محکمتر و پر صلابت تر است چرا که کوه را با کلنگها ممکن است سوراخ کرد ولی چیزی از دین مؤ من هرگز کنده نمی شود.
در حدیث دیگری از همان امام می خوانیم : لا ینبغی للمؤ من ان یذل نفسه قیل له و کیف یذل نفسه قال یتعرض لما لا یطیق !: ((سزاوار نیست مؤ من خود را ذلیل کند، سؤ ال شد چگونه خود را ذلیل می کند! فرمود: به سراغ کاری می رود که از او ساخته نیست))!
و باز در حدیث سومی از آنحضرت آمده است ان الله تبارک و تعالی فوض الی المؤ من اموره کلها و لم یفوض الیه ان یذل نفسه ا لم تر قول الله سبحانه و تعالی هیهنا ((و لله العزة و لرسوله و للمؤ منین)) و المؤ من ینبغی ان یکون عزیزا و لا یکون ذلیلا: ((خداوند همه کارهای مؤ من را به او واگذار کرده تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 170
جز اینکه به او اجازه نداده است که خود را ذلیل و خوار کند، مگر نمی بینی خداوند در این باره فرموده : عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤ منان است ، سزاوار است مؤ من همیشه عزیز باشد، و ذلیل نباشد)).
در این زمینه ذیل آیه 10 سوره فاطر (جلد 18 صفحه 197) بحث دیگری داشته ایم . المنافقون
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 171
آیه 9-11
آیه و ترجمه
یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا لا تُلْهِکمْ أَمْوَلُکُمْ وَ لا أَوْلَدُکمْ عَن ذِکرِ اللَّهِ وَ مَن یَفْعَلْ ذَلِک فَأُولَئک هُمُ الْخَسِرُونَ(9)
وَ أَنفِقُوا مِن مَّا رَزَقْنَکُم مِّن قَبْلِ أَن یَأْتىَ أَحَدَکُمُ الْمَوْت فَیَقُولَ رَب لَوْ لا أَخَّرْتَنى إِلى أَجَلٍ قَرِیبٍ فَأَصدَّقَ وَ أَکُن مِّنَ الصلِحِینَ(10)
وَ لَن یُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَ اللَّهُ خَبِیرُ بِمَا تَعْمَلُونَ(11)
ترجمه :9 - ای کسانی که ایمان آورده اید اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند، و هر کس چنین کند زیانکار است .
10 - از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید، پیش از آنکه مرگ یکی از شما فرا رسد، و بگوید پروردگارا! چرا مرا مدت کمی به تاخیر نینداختی ، تا صدقه دهم و از صالحان باشم !
11 - خداوند هرگز مرگ کسی را هنگامی که اجلش فرا رسد به تاخیر نمی اندازد، و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 172

تفسیر :اموال و فرزندان ، شما را از یاد خدا غافل نکنند!
از آنجا که یکی از عوامل مهم نفاق حب دنیا، و علاقه افراطی به اموال و فرزندان است ، در این آیات که آخرین آیات سوره ((منافقین)) است مؤ منان را از چنین علاقه افراطی باز می دارد، و می گوید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید اموال و فرزندانتان شما را از یاد خدا غافل نکند)) (یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله).
((و آنها که چنین کنند زیانکارانند)) (و من یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون).
درست است که اموال و اولاد از مواهب الهی هستند، ولی تا آنجا که از آنها در راه خدا و برای نیل به سعادت کمک گرفته شود، اما اگر علاقه افراطی به آنها سدی در میان انسان و خدا ایجاد کند بزرگترین بلا محسوب می شوند، و چنانکه در داستان منافقین در آیات گذشته دیدیم یکی از عوامل انحراف آنها همین حب دنیا بود.
در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) این معنی به روشنترین وجهی ترسیم شده است ، آنجا که می فرماید: ما ذئبان ضاریان فی غنم لیس لها راع ، هذا فی اولها و هذا فی آخرها باسرع فیها من حب المال و الشرف فی دین المؤ من : ((دو گرگ درنده در یک گله بی چوپان که یکی در اول گله و دیگری در آخر آن باشد آنقدر ضرر نمی زنند که مال پرستی و جاهطلبی به دین مؤ من ضرر می رسانند))!
در اینکه منظور از ذکر خدا در اینجا چیست ؟ مفسران احتمالات زیادی
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 173
ذکر کرده اند بعضی آن را به نمازهای پنجگانه ، و بعضی شکر نعمت و صبر بر بلا و رضای به قضا، و بعضی حج و زکات و تلاوت قرآن ، و بعضی به تمام فرائض تفسیر کرده اند، ولی روشن است ذکر خدا معنی وسیعی دارد که همه اینها و غیر اینها را شامل می شود بنابراین تفسیر به امور فوق از قبیل ذکر مصداقهای روشن است .
تعبیر به ((خاسرون)) (زیانکاران) به خاطر آن است که حب دنیا چنان انسان را سرگرم می کند که سرمایه های وجودی خویش را در راه لذات ناپایدار، و گاهی اوهام و پندارها، صرف می کند و با دست خالی از این دنیا می رود در حالی که با داشتن سرمایه های بزرگ برای زندگی جاویدانش کاری نکرده است .
سپس به دنبال این اخطار شدید به مؤ منان ، دستور انفاق در راه خدا را صادر کرده ، می فرماید: ((از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید پیش از آنکه مرگ یکی از شما فرا رسد و بگوید: پروردگارا! چرا مرگ مرا مدت کمی به تاخیر نینداختی تا انفاق کنم و از صالحان باشم))؟! (و انفقوا مما رزقناکم من قبل ان یاتی احدکم الموت فیقول رب لو لا اخرتنی الی اجل

قریب فاصدق و اکن من الصالحین).
گرچه بعضی امر به انفاق را در اینجا به معنی وجوب تعجیل در ادای زکات تفسیر کرده اند ولی روشن است که منظور آیه هرگونه انفاق واجب و مستحب را که وسیله نجات انسان در آخرت است ، شامل می شود.
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 174
جالب اینکه : در ذیل آیه می گوید: ((من انفاق کنم و از صالحان شوم این تعبیر بیانگر تاثیر عمیق انفاق در صالح بودن انسان است ، گرچه بعضی ، صالح بودن را در اینجا به معنی انجام مراسم ((حج)) تفسیر کرده اند و در بعضی از روایات نیز، صریحا آمده ولی اینها نیز از قبیل ذکر مصداق روشن است .
جمله ((من قبل ان یاتی احدکم الموت)) اشاره به قرار گرفتن انسان در آستانه مرگ و ظاهر شدن علائم آن است ، زیرا این سخن را انسان بعد از مرگ نمی گوید بلکه در آستانه مرگ می گوید.
تعبیر به ((مما رزقناکم)) (از آنچه به شما روزی داده ایم) علاوه بر اینکه منحصر به اموال نیست ، بلکه تمام مواهب را دربر می گیرد، بیانگر این حقیقت است که همه اینها از ناحیه دیگری است و چند روزی این امانت نزد ما است ، بنابراین بخل ورزیدن چه معنی دارد؟
به هر حال بسیارند کسانی که وقتی چشم برزخی پیدا می کنند و خود را در آخرین لحظات زندگی و در آستانه قیامت می بینند، و پردههای غفلت و بیخبری از جلو چشمان آنها کنار می رود، و می بینند باید اموال و سرمایه ها را بگذارند و بروند بی آنکه بتوانند از آن توشه ای برای این سفر طولانی برگیرند، پشیمان می شوند، و آتش حسرت به جانشان می افتد، و تقاضای بازگشت به زندگی می کنند، هر چند بازگشتن کوتاه و گذرا باشد، تا جبران کنند، ولی دست رد بر سینه آنها گذارده می شود، چرا که سنت الهی است که این راه ، بازگشت ندارد!
لذا در آخرین آیه با قاطعیت تمام ، می فرماید: ((خداوند هرگز مرگ کسی را، هنگامی که اجلش فرا رسد، به تاءخیر نمی اندازد))! (و لن یؤ خر الله
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 175
نفسا اذا جاء اجلها).
حتی یک ساعت ، پس و پیش در کار نیست ، چنانکه در آیات دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است ، در آیه 34 سوره اعراف می خوانیم : فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون : ((هنگامی که مرگ آنها فرا رسد، نه یکساعت پیشی می گیرند نه یکساعت ، تاءخیر می کنند)).
و سرانجام آیه را با این جمله پایان می دهد: ((خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است)) (و الله خبیر بما تعملون).
و همه آنها را برای پاداش و کیفر، ثبت کرده و در برابر همه آنها به شما

جزا می دهد.
نکته ها:
1 - راه غلبه بر نگرانیها
در حالات عالم بزرگ ، ((شیخ عبدالله شوشتری)) که از معاصرین مرحوم ((علامه مجلسی)) است نوشته اند، فرزندی داشت که بسیار مورد علاقه او بود، این فرزند، سخت بیمار شد، پدرش مرحوم شیخ عبدالله ، هنگامی که برای اداء نماز جمعه به مسجد آمد، پریشان بود، هنگامی که طبق دستور اسلامی ، سوره منافقین را در رکعت دوم تلاوت کرد و به این آیه رسید: یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم و لا اولادکم عن ذکرالله : ((ای کسانی که ایمان آورده اید اموال و فرزندان شما نباید شما را از یاد خدا غافل کند)) چندین بار آیه را تکرار کرد (تکرار آیات قرآن در نماز جایز است) هنگامی که از نماز فراغت یافت ، بعضی از یاران از علت این تکرار سؤ ال کردند، فرمود: هنگامی که به این آیه رسیدم به یاد فرزندم افتادم و با تکرار آن به مبارزه با نفس خود برخاستم ، تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 176
آنچنان مبارزه کردم که فرض کردم فرزندم مرده ، و جنازه اش در برابر من است ، و من از خدا غافل نیستم ، آنگاه بود که دیگر آیه را تکرار نکردم !
2 - نفاق ((اعتقادی)) و ((عملی))
نفاق معنی وسیعی دارد که هرگونه دوگانگی ظاهر و باطن را در بر می گیرد، مصداق بارز آن ، نفاق عقیدتی است ، که آیات منافقین معمولا ناظر به آن است و آن مربوط به کسانی است که در ظاهر اظهار ایمان می کنند، ولی در دل شرک و کفر، پنهان می دارند.
اما نفاق عملی در مورد کسانی است که اعتقاد باطنی آنها اسلام است ، ولی اعمالی بر خلاف این تعهد باطنی انجام می دهند که دوگانگی چهره درون و برون را نشان می دهد، مانند: پیمانشکنی ، دروغ ، خیانت در امانت ، لذا در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : ثلاث من کن فیه کان منافقا، و ان صام و صلی ، و زعم انه مسلم : من اذ ائتمن خان ، و اذا حدث کذب ، و اذا وعد، اخلف : ((سه چیز است در هر کس باشد منافق است ، هر چند نماز بخواند و روزه بگیرد و خود را مسلمان بداند: کسی که در امانت خیانت می کند و به هنگام سخن گفتن دروغ می گوید، و هر گاه وعده ای می دهد، تخلف می کند)).
در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : ما زاد خشوع الجسد تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 177
علی ما فی القلب فهو عندنا نفاق : ((هر مقدار خشوع ظاهر بر آنچه در قلب است ، افزون گردد او در نزد ما نفاق است)).

و در جای دیگر از امام علی بن الحسین (علیه السلام) می خوانیم : ان المنافق ینهی و لا ینتهی و یامر بما لا یاتی : ((منافق ، نهی از منکر می کند، اما خود، آن را ترک نمی گوید، و امر به معروف می کند اما خودش انجام نمی دهد))!
و از شعب مهم نفاق عملی ، مساءله شرک و ریاکاری است که در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است .
خداوندا! دامنه نفاق ، وسیع و گسترده است و جز به لطف و مرحمتت راه نجات از آن نیست ، ما را در این راه پرپیچ و خم یاری فرما!
پروردگارا! ما را از کسانی قرار ده که به هنگام وداع با دنیا در آتش حسرت نمی سوزند و تقاضای بازگشت نمی کنند.
بارالها! خزائن آسمانها و زمین از آن تو است ، و عزت مخصوص تو و اولیاء تو است . ما را به برکت ایمان ، عزیز دار، و از خزائن بی پایانت نصیبی مرحمت کن - آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 179
َسوره تغابن
مقدمه
این سوره در مدینه نازل شده و 18 آیه است تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 180 تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 181
محتوای سوره تغابن
در اینکه این سوره در مدینه نازل شده یا در مکه ؟ در میان مفسران ، سخت گفتگو است ، هر چند مشهور مدنی بودن آن است ، در حالی که بعضی آن را کلا، مکی ، و بعضی ، تنها سه آیه آخر را مدنی دانسته ، و باقی را، مکی می دانند.
البته لحن آیات اخیر این سوره ، با سوره های مدنی هماهنگ است ، ولی صدر آن ، با سوره های مکی موافقتر است ، اما به هر حال ما مجموع آن را طبق مشهور، مدنی ، تلقی می کنیم .
((ابو عبدالله)) زنجانی در کتاب نفیس ((تاریخ القرآن))، از فهرست ((ابن ندیم))، نقل می کند که سوره تغابن بیست و سومین سوره ای است که در مدینه نازل شده است ، و با توجه به اینکه سوره های مدنی کلا 28 سوره است ، لذا باید گفت این سوره از آخرین سوره هائی است که بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده).
اما از نظر محتوی ، این سوره را می توان به چند بخش تقسیم کرد:
1 - آغاز سوره که از توحید و صفات و افعال خدا بحث می کند.
2 - به دنبال آن ، با استفاده از علم خداوند، به مردم هشدار می دهد که مراقب اعمال پنهان و آشکار خود باشند، و سرنوشت ، اقوام پیشین را فراموش نکنند.
3 - در بخش دیگری از سوره ، سخن از معاد است .
و اینکه روز قیامت روز ((تغابن)) و مغبون شدن گروهی و برنده شدن گروه تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 182
دیگر است (نام سوره نیز از همین گرفته شده).
4 - در بخشی دیگر دستور به اطاعت خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داده و پایه های اصل نبوت را تحکیم می بخشد.
5 - آخرین بخش سوره ، مردم را به انفاق در راه خدا تشویق می کند و از اینکه فریفته اموال و اولاد و همسران شوند برحذر می دارد، و سوره را با نام و صفات خدا پایان می دهد همانگونه که آغاز کرده بود.
فضیلت تلاوت سوره

در حدیثی از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من قراء سورة التغابن دفع عنه موت الفجاة : ((هر کس سوره تغابن را بخواند مرگ ناگهانی از او دفع می شود)).
و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من قرء سورة التغابن فی فریضته ، کانت شفیعة له یوم القیامة و شاهد عدل عند من یجیز شهادتها ثم لا تفارقه حتی یدخل الجنة : ((کسی که سوره تغابن را در نماز فریضهای بخواند شفیع او روز قیامت خواهد شد، و شاهد عادلی است در نزد کسی که شفاعت او را اجازه می دهد، سپس از او جدا نمی شود تا داخل بهشت گردد)).
بدیهی است این تلاوت باید تواءم با اندیشه باشد اندیشه ای که محتوای آنرا در عمل منعکس کند، تا این همه آثار و برکات بر آن مترتب گردد.
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 183
آیه 1-6
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
یُسبِّحُ للَّهِ مَا فی السمَوَتِ وَ مَا فی الاَرْضِ لَهُ الْمُلْک وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلی کلِّ شیْءٍ قَدِیرٌ(1)
هُوَ الَّذِی خَلَقَکمْ فَمِنکمْ کافِرٌ وَ مِنکم مُّؤْمِنٌ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ(2)
خَلَقَ السمَوَتِ وَ الاَرْض بِالحَْقِّ وَ صوَّرَکمْ فَأَحْسنَ صوَرَکمْ وَ إِلَیْهِ الْمَصِیرُ(3)
یَعْلَمُ مَا فی السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ یَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ وَ اللَّهُ عَلِیمُ بِذَاتِ الصدُورِ(4)
أَ لَمْ یَأْتِکمْ نَبَؤُا الَّذِینَ کَفَرُوا مِن قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَ لهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ(5)
ذَلِک بِأَنَّهُ کانَت تَّأْتِیهِمْ رُسلُهُم بِالْبَیِّنَتِ فَقَالُوا أَ بَشرٌ یهْدُونَنَا فَکَفَرُوا وَ تَوَلَّوا وَّ استَغْنَی اللَّهُ وَ اللَّهُ غَنیٌّ حَمِیدٌ(6) تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 184
ترجمه :1 - آنچه در آسمانها و زمین است برای خدا تسبیح می گویند، مالکیت و حکومت از آن او است ، و ستایش از آن او، و بر همه چیز توانا است .
2 - او کسی است که شما را آفرید (و به شما آزادی و اختیار داد) گروهی از شما کافر و گروهی مؤ من هستند، و خداوند به آنچه می دهید بینا است .
3 - آسمانها و زمین را به حق آفرید و شما را تصویر کرد، تصویری زیبا و دلپذیر، و سرانجام بازگشت همه به سوی او است .
4 - آنچه را در آسمانها و زمین است می داند، و از آنچه پنهان یا آشکار می کنید با خبر است ، و خداوند از آنچه در سینه است آگاه است .
5 - آیا خبر کسانی که قبل از شما بودند به شما نرسیده است که چگونه

طعم گناهان بزرگ خود را چشیدند، و عذاب دردناک برای آنها است ؟!
6 - این به خاطر آن است که رسولان آنها با دلائل روشن به سراغشان آمدند، ولی آنها (از روی کبر و غرور) گفتند: آیا بشرهائی می خواهند ما را هدایت کنند؟! و به این ترتیب کافر شدند و روی برگرداندند، و خداوند (از ایمان و طاعتشان) بی نیاز بود، و خدا غنی و شایسته ستایش است .
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 185
تفسیر :او از اسرار نهفته درون سینه ها آگاه است
این سوره نیز با تسبیح خداوند آغاز می شود، خداوندی که مالک و حاکم بر کل جهان هستی ، و قادر بر همه چیز است ، می فرماید: ((آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است برای خدا تسبیح می گویند)) (یسبح لله ما فی السموات و ما فی الارض).
سپس می افزاید: ((مالکیت و حاکمیت از آن او است)) (له الملک).
((و (به همین دلیل) تمام حمد و ستایش نیز به ذات پاک او برمی گردد)) (و له الحمد).
((و او بر هر چیز توانا است)) (و هو علی کل شی ء قدیر).
چون کرارا درباره تسبیح عمومی موجودات جهان سخن گفته ایم و تفسیرهای متعددی که برای این موضوع بیان شده آورده ایم نیاز به تکرار نیست .
این تسبیح و حمد در حقیقت لازمه قدرت او بر همه چیز، و مالکیت او نسبت به هر چیز است ، زیرا تمام اوصاف جمال و جلالش در این دو امر نهفته است .
سپس به امر خلقت و آفرینش که لازمه قدرت است اشاره کرده ، می فرماید: ((او کسی است که شما را آفرید)) (هو الذی خلقکم).
و به شما نعمت آزادی و اختیار داد، لذا ((گروهی از شما کافر و گروهی مؤ من شدند)) (فمنکم کافر و منکم مؤ من). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 186
و به این ترتیب بازار امتحان و آزمایش الهی داغ شد و در این میان ((خداوند نسبت به آنچه انجام می دهید بینا است)) (و الله بما تعملون بصیر).
سپس مساءله ((خلقت)) را با توضیح بیشتر، و با اشاره به هدف آفرینش در آیه بعد ادامه داده می فرماید: ((خداوند آسمانها و زمین را به حق آفرید)) (خلق السماوات و الارض بالحق).
هم در آفرینش آن ، نظام حق و دقیقی است ، و هم دارای هدف حکیمانه و مصالح حقی است ، چنانکه در آیه 27 سوره ((ص)) نیز فرمود: و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما باطلا ذلک ظن الذین کفروا: ((ما آسمان و زمین و آنچه را در میان این دو است بیهوده نیافریدیم ، این گمان کافران

است)).
بعد به آفرینش ((انسان)) پرداخته و ما را از سیر آفاقی به سیر انفسی دعوت کرده ، می افزاید: ((شما را تصویر کرد، تصویری زیبا و دلپذیر)) (و صورکم فاحسن صورکم).
به انسان ، ظاهری آراسته ، و باطنی پیراسته ، عقلی فروزان و خردی نیرومند داد، و از آنچه در کل جهان هستی است ، نمونههائی در وجود او آفرید، آنچنانکه عالم کبیر در این ((جرم صغیر)) خلاصه شده است .
ولی همان گونه که در پایان آیه می فرماید: ((سرانجام بازگشت همه چیز به سوی او است)) (و الیه المصیر).
آری انسان که جزئی از مجموعه عالم هستی است ، از نظر آفرینش با هدفدار بودن کل جهان هماهنگ است ، از پستترین مراحل ، شروع به حرکت کرده و به سوی بی نهایت که وجود بی پایان حق و قرب به خدا است ، پیش می رود. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 187
تعبیر به ((فاحسن صورکم)) (صورت شما را نیکو آفرید) هم صورت ظاهر را شامل می شود، و هم صورت باطن را، هم از نظر جسم و هم از نظر جان ، و به راستی یک نظر اجمالی در آفرینش جسم و جان انسان ، نشان می دهد که زیباترین پدیده عالم هستی او است ، و خدا در آفرینش این موجود، قدرت نمائی عجیبی کرده و سنگ تمام گذارده است !
و از آنجا که انسان برای هدف بزرگی آفریده شده باید دائما تحت مراقبت پروردگار باشد، پروردگاری که ، از درون و برون او باخبر است ، لذا در آیه بعد می فرماید: ((خداوند، آنچه را در آسمانها و زمین است می داند، و از آنچه شما پنهان یا آشکار می کنید باخبر است ، و از عقائد و نیاتی که در درون سینه ها است ، آگاه است)) (یعلم ما فی السماوات و الارض و یعلم ما تسرون و ما تعلنون و الله علیم بذات الصدور).
این آیه ترسیمی است از علم بی پایان خداوند، در سه مرحله : نخست علم او نسبت به تمامی موجودات آسمانها و زمین ، سپس علم او به همه اعمال انسانها و آنچه را پنهان می دارند یا آشکار می سازند، و در مرحله سوم مخصوصا روی عقائد باطنی و چگونگی نیتها و آنچه بر قلب و جان انسان ، حاکم است ، تکیه می کند.
معرفت به این علم گسترده الهی ، اثر تربیتی فوق العاده های در انسان دارد، و به او هشدار می دهد که هر که باشی و به هر جا برسی ، و هر عقیده ای در سر و هر نیتی در دل و هر اخلاقی در درون جان تو باشد، همه در پیشگاه علم بی پایان حق آشکار است ، مسلما توجه به این حقیقت در اصلاح و تربیت انسان فوق العاده مؤ ثر است ، و اینها تعلیماتی است که انسان را برای وصول به هدف آفرینش و قانون تکامل آماده می سازد. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 188

و از آنجا که یکی از مؤ ثرترین وسائل تربیت و طرق انذار، توجه دادن به سرنوشت اقوام و امتهای پیشین است ، آیه بعد، یک نگاه اجمالی به زندگی آنها افکنده ، سپس انسانها را مخاطب ساخته ، می گوید: ((آیا خبر کافرانی که قبل از شما بودند، به شما نرسیده است که چگونه طعم تلخ گناهان بزرگ خود را چشیدند و در آخرت نیز عذاب دردناک از آن آنها است))؟! (ا لم یاتکم نبؤ ا الذین کفروا من قبل فذاقوا و بال امرهم و لهم عذاب الیم).
شما از کنار شهرهای بلا دیده و ویران شده آنها، در مسیر خود به سوی شام و مناطق دیگر عبور می کنید، نتیجه کفر و ظلم و عصیانگری آنها را با چشم می بینید، و اخبار آنها را در تاریخ می خوانید، همانها که طومار زندگانیشان با طوفان و سیلاب درهم پیچیده شد، و یا صاعقه ها خرمن عمرشان را آتش زد، و یا زلزله های ویرانگر آنها را به کام زمین فرو کشید، و یا تندباد سنگینی اجسام آنها را چون پر کاه به هر سو پرتاب کرد، این عذاب دنیای آنها بود، در آخرت نیز عذاب دردناکی در انتظارشان است .
آیه بعد به منشا اصلی این سرنوشت دردناک اشاره کرده می افزاید: ((این به خاطر آن بود که رسولان آنها با دلائل روشن و معجزات به سراغشان می آمدند ولی آنها از روی کبر و غرور می گفتند: ((آیا انسانهائی می خواهند ما را هدایت کنند))؟ مگر چنین چیزی ممکن است ؟ (ذلک بانه کانت تاتیهم رسلهم بالبینات فقالوا ا بشر یهدوننا).
و با این منطق پوشالی به مخالفت با آنها برخاستند ((و کافر شدند و از قبول حق سر برتافتند)) (فکفروا و تولوا). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 189
((در حالی که خداوند هم از ایمان آنها بی نیاز بود و هم از طاعاتشان)) (واستغنی الله).
و اگر آنها را موظف به ایمان و اطاعت و پرهیز از گناه فرمود تنها برای منفعت خودشان و سعادت و نجاتشان در این جهان و جهان دیگر بود.
آری خداوند بی نیاز است و شایسته هرگونه حمد و ستایش (و الله غنی حمید).
اگر جمله کائنات کافر شوند بر دامان کبریائیش گردی نمی نشیند، همانگونه که اگر همه مخلوقات مؤ من و مطیع فرمان او باشند چیزی بر جلالش افزوده نمی شود، این مائیم که نیازمند به این برنامه های تربیتی و سازنده و تکامل بخش هستیم .
تعبیر به ((واستغنی الله)) (خداوند بی نیاز بود) آنچنان مطلق است که بی نیازی او از همه چیز حتی از ایمان و اطاعت انسانها را بیان می کند، تا تصور نشود که اینهمه تاءکید و اصرار به خاطر این است که سود این

طاعت به خدا باز می گردد، او هرگز آفریدگان را نیافرید تا سودی کند او می خواست بر بندگانش جودی کند.
بعضی برای جمله واستغنی الله تفسیر دیگری ذکر کرده اند، و آن اینکه خداوند آنقدر آیات و دلائل روشن و موعظه و اندرز کافی برای آنها فرستاد که از غیر آن بی نیاز بود. التغابن
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 190
آیه 7-10
آیه و ترجمه
زَعَمَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَن لَّن یُبْعَثُوا قُلْ بَلی وَ رَبی لَتُبْعَثُنَّ ثمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَ ذَلِک عَلی اللَّهِ یَسِیرٌ(7)
فَئَامِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسولِهِ وَ النُّورِ الَّذِی أَنزَلْنَا وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ(8)
یَوْمَ یجْمَعُکمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ ذَلِک یَوْمُ التَّغَابُنِ وَ مَن یُؤْمِن بِاللَّهِ وَ یَعْمَلْ صلِحاً یُکَفِّرْ عَنْهُ سیِّئَاتِهِ وَ یُدْخِلْهُ جَنَّتٍ تجْرِی مِن تحْتهَا الاَنْهَرُ خَلِدِینَ فِیهَا أَبَداً ذَلِک الْفَوْزُ الْعَظِیمُ(9)
وَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ کذَّبُوا بِئَایَتِنَا أُولَئک أَصحَب النَّارِ خَلِدِینَ فِیهَا وَ بِئْس الْمَصِیرُ(10) تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 191
ترجمه :7 - کافران پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد بگو آری به پروردگارم سوگند که همه شما (در قیامت) مبعوث خواهید شد، سپس آنچه را عمل می کردید به شما خبر می دهند و این برای خداوند آسان است .
8 - حال که چنین است به خدا و رسول او و نوری که نازل کرده ایم ایمان بیاورید، و بدانید خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است .
9 - این در زمانی خواهد بود که همه شما را در آن روز اجتماع گردآوری می کند، آن روز روز تغابن است (روزی که معلوم می شود چه کسانی مغبون شده اند) و هر کس ایمان به خدا آورد و عمل صالح انجام دهد گناهان او را می بخشد و او را در باغهائی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است وارد می کند، جاودانه در آن می مانند و این پیروزی بزرگی است .
10 - اما کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند آنها اصحاب دوزخند، و جاودانه در آن می مانند، و سرانجام آنها سرانجام بدی است .
تفسیر :روز تغابن و آشکار شدن غبن ها
در تعقیب بحثهائی که در آیات قبل ، پیرامون هدف دار بودن آفرینش آمده در این آیات ، مساءله معاد و رستاخیز را که تکمیلی است بر بحث هدف آفرینش انسان ، مطرح می کند.
نخست از ادعای بی دلیل ، منکران رستاخیز، شروع کرده ، می فرماید: ((کافران پنداشتند که هرگز مبعوث نخواهند شد)) (زعم الذین کفروا ان

لن یبعثوا).
((زعم)) از ماده ((زعم)) (بر وزن طعم) به معنی سخنی است که احتمال یا یقین دروغ در آن است ، و گاه به پندار باطل نیز اطلاق می شود،

مورد بحث منظور همان معنی اول است .
از بعضی از کلمات لغویین نیز استفاده می شود که این ماده به معنی اخبار به طور مطلق نیز آمده است هر چند از موارد استعمال این لغت و کلمات مفسران ، استفاده می شود که این واژه با مفهوم دروغ آمیخته است ، و لذا گفته اند ((هر چیز کنیه ای دارد و ((زعم)) کنیه دروغ است)).
به هر حال قرآن در تعقیب این سخن ، به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد: ((بگو: آری به پروردگارم سوگند همه شما برانگیخته خواهید شد، سپس آنچه را عمل کردید به شما خبر می دهند، و این برای خداوند آسان است)) (قل بلی و ربی لتبعثن ثم لتنبؤ ن بما عملتم و ذلک علی الله یسیر).
در حقیقت ، نخست با لحن قاطع ، ادعای بی دلیل منکران قیامت را نفی می کند، لحنی مؤ کد و آمیخته با قسم ، که حکایت از اعتقاد راسخ گوینده یعنی پیامبر دارد، سپس با جمله و ذلک علی الله یسیر بر آن استدلال می کند، زیرا می دانیم مهمترین شبهه منکران معاد، این بود که چگونه استخوانهای پوسیده و خاک شده به حیات مجدد بازمی گردد، آیه فوق می گوید: وقتی که کار دست خداوند قادر متعال است مشکلی در میان نخواهد بود، چرا که در آغاز آنها را از عدم به وجود آورد و احیای مردگان نسبت به آن ساده تر است بلکه به عقیده بعضی همان سوگند ((و ربی)) خود اشاره لطیفی به دلیل معاد است ، زیرا ((ربوبیت)) خداوند، ایجاب می کند که این حرکت تکاملی انسان را در محدوده زندگی بی ارزش دنیا، عقیم نگذارد، به تعبیر دیگر تا مساءله معاد را نپذیریم ربوبیت خداوند در مورد انسان و تربیت و تکامل او، مفهوم نخواهد داشت .
بعضی از مفسران ، جمله و ذلک علی الله یسیر را مربوط به خصوص

خداوند از اعمال انسانها در قیامت که در جمله قبل آمده است می دانند، ولی ظاهر این است که به کل محتوای آیه برمی گردد (اصل رستاخیز و فرع آن که مساءله اخبار به اعمال است ، اخباری که مقدمه حساب و جزا است).
در آیه بعد چنین نتیجه گیری می کند: ((اکنون که قطعا معادی در کار است ، همه شما به خدا و رسول او و نوری که نازل کرده ایم ایمان بیاورید)) (فامنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا).
و بدانید ((خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است)) (والله بما تعملون

خبیر).
به این ترتیب دستور می دهد که خود را برای رستاخیز از طریق ایمان و عمل صالح آماده کنند، ایمان به سه اصل به ((خدا)) و ((پیامبر)) و ((قرآن)) که اصول دیگر نیز در آن درج است .
تعبیر از قرآن به عنوان ((نور)) در آیات متعددی وارد شده و تعبیر به ((انزلنا)) (نازل کردیم) شاهد دیگری بر آن است ، هر چند در روایات متعددی که از طرق اهلبیت (علیهمالسلام) به ما رسیده ((نور)) در آیه مورد بحث به وجود امام (علیه السلام) تفسیر شده ، این تفسیر ممکن است از این نظر باشد که وجود امام (علیه السلام) تجسم عملی کتاب الله محسوب می شود، و لذا گاه از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و امام (علیه السلام) به قرآن ناطق یاد می شود، در ذیل یکی از این روایات از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که درباره امامان می گوید: و هم الذین ینورون قلوب المؤ منین : ((آنها کسانی هستند که دلهای مؤ منان را نور و روشنائی می بخشند)). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 194
آیه بعد به توصیف روز قیامت پرداخته چنین می گوید: ((این بعث و نشور و حساب و جزا در روزی خواهد بود که شما را در آن روز اجتماع ، گردآوری می کند)) (یوم یجمعکم لیوم الجمع).
آری یکی از نامهای قیامت ((یوم الجمع)) است که در آیات قرآن با تعبیرهای مختلف کرارا به آن اشاره شده است ، از جمله در آیه 49 و 50 سوره واقعه می خوانیم : قل ان الاولین و الاخرین لمجموعون الی میقات یوم معلوم : ((بگو تمام اولین و آخرین در میعاد روز معینی جمع می شوند)) و از آن به خوبی استفاده می شود که رستاخیز همه انسانها در یک روز است .
سپس می افزاید: ((آن روز، روز تغابن است)) (ذلک یوم التغابن).
روزی است که ((غابن)) (برنده) و ((مغبون)) (بازنده) شناخته می شوند، روزی که روشن می شود چه کسانی در تجارت خود در عالم دنیا گرفتار غبن و زیان و خسران شده اند؟
روزی است که جهنمیان جایگاه خالی خود را در بهشت می بینند، و تاءسف می خورند، و بهشتیان جای خالی خود را در دوزخ می بینند و خوشحال می شوند، زیرا در حدیث آمده است که هر انسانی جایگاهی در بهشت ، و جایگاهی در دوزخ دارد، هر گاه به بهشت برود جایگاه دوزخیش به دوزخیان واگذار می شود، و هر گاه به جهنم برود جایگاه بهشتیش به بهشتیان و تعبیر به ارث در آیات قرآن در این مورد احتمالا ناظر به همین مطلب است .
به این ترتیب یکی دیگر از نامهای قیامت ((یوم التغابن)) روز ظهور تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 195

غبن هاست سپس به بیان حال مؤ منان در آن روز پرداخته می افزاید.
کسی که ایمان به خدا آورد و عمل صالح انجام دهد، خداوند سیئات او را می پوشاند و از بین می برد، و او را در باغهائی از بهشت وارد می کند که از زیر درختانش نهرها جاری است ، جاودانه تا ابد در آن می مانند، و این پیروزی بزرگی است)) (و من یؤ من بالله و یعمل صالحا یکفر عنه سیئاته و یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا ذلک الفوز العظیم).
به این ترتیب هنگامی که دو شرط اصلی ، یعنی ایمان و عمل صالح ، حاصل شود، این مواهب عظیم ، پشت سر آن خواهد بود: بخشودگی گناهان که بیش از همه چیز فکر انسان را به خود مشغول می دارد، و بعد از پاک شدن از گناه ورود به بهشت جاودان ، و نیل به فوز عظیم ، بنابراین همه چیز بر محور ایمان و عمل صالح دور می زند و سرمایه های اصلی همینها است ، اینها کسانی هستند که در آن ((یوم التغابن)) نه تنها مغبون نیستند، بلکه به پیروزی بزرگ و فوز عظیم رسیده اند.
سپس می افزاید: ((اما کسانی که کافر شدند، و آیات ما را تکذیب کردند اصحاب دوزخند و جاودانه در آن می مانند، و سرانجام آنها سرانجام بدی است)) (و الذین کفروا و کذبوا بایاتنا اولئک اصحاب النار خالدین فیها و بئس المصیر). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 196
در اینجا نیز، عامل بدبختی دو چیز شمرده شده است : ((کفر)) و ((تکذیب آیات الهی)) که ضد ((ایمان)) و ((عمل صالح)) است ، و در نتیجه در آنجا سخن از بهشت جاویدان است و در اینجا از دوزخ همیشگی ، آنجا فوز عظیم است و اینجا بئس المصیر و سرانجام مرگبار!
تنها تفاوتی که در میان بهشتیان ، و دوزخیان در این دو آیه دیده می شود، یکی این است که در مورد بهشتیان ، عفو از گناهان ، قبل از هر چیز ذکر شده که در مورد دوزخیان مطرح نیست ، دیگر اینکه در آنجا خلود در بهشت با کلمه ابدا نیز تاءکید شده ، ولی در مورد دوزخیان تنها به مساءله خلود و جاودانگی اکتفا گردیده است .
این تفاوت تعبیر ممکن است از این جهت باشد که در میان دوزخیان کافرانی باشند که مساءله ایمان و کفر را به هم آمیخته اند و به خاطر ایمانشان سرانجام از عذاب رهائی یابند، یا اشاره به غلبه رحمت او بر غضب است .
ولی بعضی از مفسران معتقدند که ابدا در جمله دوم حذف شده به خاطر اینکه در جمله اول آمده است . التغابن
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 197
آیه 11-13
آیه و ترجمه
مَا أَصاب مِن مُّصِيبَةٍ إلا بِإِذْن اللَّهِ وَ مَن يُؤْمِن بِاللَّهِ يهْدِ قَلْبَهُ وَ اللَّهُ بِكلِّ شىْءٍ

عَلِيمٌ(11)
وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسولَ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلى رَسولِنَا الْبَلَغُ الْمُبِينُ(12)
اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ وَ عَلى اللَّهِ فَلْيَتَوَكلِ الْمُؤْمِنُونَ(13)
ترجمه :11 - هیچ مصیبتی رخ نمی دهد مگر به اذن خدا، و هر کس به خدا ایمان آورد خداوند قلبش را هدایت می کند، و خدا به همه چیز دانا است .
12 - و اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیامبر را، و اگر رویگردان شوید رسول ما جز ابلاغ آشکار وظیفه ای ندارد.
13 - خداوند کسی است که هیچ معبودی جز او نیست و مؤ منان باید فقط بر او توکل کنند.
تفسیر :همه مصائب به فرمان او است !
در نخستین آیه مورد بحث به یک اصل کلی در مورد مصائب و حوادث دردناک این جهان اشاره می کند، شاید از این جهت که همیشه وجود مصائب دستاویزی برای کفار در مورد نفی عدالت در این جهان بوده است ، و یا از این نظر که در راه تحقق ایمان و عمل صالح همیشه مشکلاتی وجود دارد که بدون مقاومت تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 198
در برابر آنها مؤ من به جائی نمی رسد، و به این ترتیب رابطه این آیات با آیات گذشته روشن می شود.
نخست می فرماید: ((هیچ مصیبتی رخ نمی دهد مگر به اذن خدا)) (ما اصاب من مصیبة الا باذن الله).
بدون شک همه حوادث این عالم به اذن خدا است ، چرا که به مقتضای ((توحید افعالی)) در تمام عالم هستی چیزی بدون اراده حق تحقق نمی یابد، ولی از آنجا که مصائب همیشه به صورت یک علامت استفهام در اذهان جای داشته بالخصوص روی آن تکیه شده است .
البته منظور از اذن در اینجا همان اراده تکوینی خداوند است ، نه اراده تشریعی .
در اینجا سؤ ال مهمی مطرح است و آن اینکه : بسیاری از این مصائب به وسیله ظلم ظالمان و اراده جباران رخ می دهد، و یا اینکه خود انسان بر اثر کوتاهی و ندانم کاری ، و یا ارتکاب خلاف ، گرفتار آن می شود، آیا اینها همه به اذن خدا است ؟!
در پاسخ این سؤ ال باید گفت از مجموع آیاتی که درباره مصائب در قرآن مجید آمده است برمی آید که مصائب بر دوگونه است : مصائبی که با طبیعت زندگی انسان سرشته شده ، و اراده بشر کمترین تاثیری در آن ندارد، مانند مرگ و میر و قسمتی از حوادث دردناک طبیعی .
دوم مصائبی که انسان به نحوی در آن نقشی داشته است .
قرآن درباره دسته اول می گوید همه به اذن خدا روی می دهد، و درباره

قسم دوم می گوید به خاطر اعمال خودتان دامانتان را می گیرد! تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 199
بنابراین کسی نمی تواند به این بهانه که تمام مصائب از سوی خدا است در مقابل ظالمان سکوت کرده ، به مبارزه برنخیزد، و نیز نمی تواند به این بهانه دست از مبارزه با بیماریها و آفات و مبارزه با فقر و جهل بردارد.
البته در اینجا نکته دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه حتی در مصائبی که خود انسان در آن نقشی دارد تاءثیر این اسباب از ناحیه خداوند و به اذن و فرمان او است که اگر او اراده کند هر سببی بی رنگ و بی اثر می شود.
سپس در دنباله آیه به مؤ منان بشارت می دهد که ((هر کس به خدا ایمان آورد، خدا قلبش را هدایت می کند)) (آنچنانکه در برابر مصائب زانو نزند، ماءیوس نشود جزع و بیتابی نکند) (و من یؤ من بالله یهد قلبه).
این هدایت الهی هنگامی که به سراغ انسان آید در نعمتها شاکر باشد و در مصیبتها صابر، و در برابر قضای الهی تسلیم .
البته هدایت قلبی معنی وسیعی دارد که ((صبر)) و ((شکر)) و ((رضا)) و ((تسلیم)) و ((گفتن اناالله و اناالیه راجعون)) هر کدام یکی از شاخه های آن است ، و اینکه بعضی از مفسران خصوص یکی از این موضوعات را نقل کرده اند در حقیقت تمام مفهوم آیه نیست بلکه بیان مصداق روشن است ، و در پایان آیه می فرماید: ((خداوند به همه چیز دانا است)) (و الله بکل شی ء علیم).
این تعبیر می تواند اشاره اجمالی به فلسفه مصائب و بلاها باشد که خداوند روی علم و آگاهی بی پایانش برای تربیت بندگان و اعلام بیدارباش و مبارزه با هرگونه غرور و غفلت گهگاه در زندگانی آنها مصائبی ایجاد می کند، تا به خواب فرو نروند و موقعیت خویش را در دنیا فراموش نکنند، و دست به طغیان و سرکشی نزنند. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 200
و از آنجا که معرفت مبدء و معاد که در آیات قبل ، پایه ریزی شده ، اثر حتمی آن ، تلاش در راستای اطاعت خدا و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، در آیه بعد می افزاید: ((و اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر را)) (و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول).
ناگفته پیدا است که اطاعت رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز شعبه ای از اطاعت خداوند است ، چرا که او از خود چیزی نمی گوید، و تکرار ((اطیعوا)) در اینجا اشاره به همین است که این دو در عرض هم نیست ، بلکه یکی از دیگری سرچشمه می گیرد، از این گذشته اطاعت خداوند، مربوط به اصول قوانین و تشریع الهی است ، و اطاعت رسول مربوط به تفسیرها و مسائل اجرائی می باشد، بنابراین یکی اصل و دیگری فرع است .
سپس می فرماید: ((اگر شما رویگردان شوید و اطاعت نکنید، او هرگز

مامور به اجبار شما نیست ، وظیفه رسول ما تنها ابلاغ آشکار است)) (فان تولیتم فانما علی رسولنا البلاغ المبین).
آری او موظف به رساندن پیام حق است ، بعدا سر و کار شما با خدا است ، و این تعبیر یکنوع تهدید جدی و سربسته است .
در آیه بعد، اشاره به مساءله توحید در عبودیت می کند که به منزله دلیلی برای وجوب اطاعت است ، می فرماید: ((خداوند کسی است که هیچ معبودی جز او نیست)) (الله لا اله الا هو). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 201
((و چون چنین است ، مؤ منان باید فقط بر او تکیه کنند)) (و علی الله فلیتوکل المؤ منون).
غیر از او هیچکس شایسته عبودیت نیست ، چرا که مالکیت و قدرت و علم و غنی ، همه از آن او است ، و دیگران هر چه دارند، از او دارند، و به همین دلیل نباید در برابر غیر او سر تسلیم و تعظیم فرود آورند و نیز به همین دلیل برای حل هرگونه مشکل باید از او مدد گیرند و فقط بر او توکل کنند. التغابن
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 202
آیه 14-18
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَجِكُمْ وَ أَوْلَدِكمْ عَدُوًّا لَّكمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَ إِن تَعْفُوا وَ تَصفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ(14)
إِنَّمَا أَمْوَلُكُمْ وَ أَوْلَدُكمْ فِتْنَةٌ وَ اللَّهُ عِندَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ(15)
فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا استَطعْتُمْ وَ اسمَعُوا وَ أَطِيعُوا وَ أَنفِقُوا خَيراً لاَنفُسِكمْ وَ مَن يُوقَ شحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِک هُمُ الْمُفْلِحُونَ(16)
إِن تُقْرِضوا اللَّهَ قَرْضاً حَسناً يُضعِفْهُ لَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ شكُورٌ حَلِيمٌ(17)
عَلِمُ الْغَيْبِ وَ الشهَدَةِ الْعَزِيزُ الحْكِيمُ(18)
ترجمه :14 - ای کسانی که ایمان آورده اید بعضی از همسران و فرزندانتان دشمنان شما هستند، از آنها برحذر باشید، و اگر عفو کنید و صرفنظر نمائید و ببخشید (خدا شما را می بخشد) چرا که خداوند بخشنده و مهربان است . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 203
15 - اموال و فرزندانتان وسیله آزمایش شما هستند، و اجر و پاداش عظیم نزد خدا است .
16 - بنابراین تا آنجا که در توان دارید تقوای الهی پیشه کنید، و گوش دهید و اطاعت نمائید، و انفاق کنید که برای شما بهتر است ، و آنها که از بخل و حرص خویشتن مصون بمانند رستگار و پیروزند.
17 - اگر به خدا قرض الحسنه دهید آنرا برای شما مضاعف می سازد، و شما را می بخشد و خداوند شکر کننده و بردبار است .

18 - او از پنهان و آشکار با خبر است و او عزیز و حکیم است .
شان نزول :در روایتی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : که در مورد آیه ((ان من ازواجکم ...)) فرمود: منظور این است که وقتی بعضی از مردان می خواستند هجرت کنند پسر و همسرش دامن او را گرفتند و می گفتند: تو را به خدا سوگند که هجرت نکن ، زیرا اگر بروی ما بعد از تو بی سرپرست خواهیم شد، بعضی می پذیرفتند و می ماندند، آیه فوق نازل شد و آنها را از قبول این گونه پیشنهادها و اطاعت فرزندان و زنان در این زمینه ها برحذر داشت ، اما بعضی دیگر اعتنا نمی کردند و می رفتند ولی به خانواده خود می گفتند به خدا اگر با ما هجرت نکنید و بعدا در (دار الهجرة) مدینه نزد ما آئید ما مطلقا به شما اعتنا نخواهیم کرد، ولی به آنها دستور داده شد که هر وقت خانواده آنها به آنها پیوستند گذشته را فراموش کنند و جمله و ان تعفوا و تصفحوا و تغفروا فان الله غفور رحیم ناظر به همین معنی است . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 204
تفسیر :اموال و فرزندانتان وسیله آزمایش شما هستند
از آنجا که در آیات گذشته فرمان به اطاعت بی قید و شرط خدا و رسولش آمده بود، و از آنجا که یکی از موانع مهم این راه علاقه افراطی به اموال و همسران و فرزندان است در آیات مورد بحث به مسلمان در این زمینه هشدار می دهد.
نخست می گوید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید! بعضی از همسران و فرزندانتان دشمنان شما هستند، از آنها برحذر باشید)) (یا ایها الذین آمنوا ان من ازواجکم و اولادکم عدوا لکم فاحذروهم).
البته نشانه های این عداوت کم نیست گاه می خواهید اقدام به کار مثبتی همچون هجرت کنید دامان شما را می گیرند و مانع این فیض عظیم می شوند، و گاه انتظار مرگ شما را می کشند تا ثروت شما را تملک کنند، و مانند اینها.
بدون شک نه همه فرزندان چنینند، و نه همه همسران ، و لذا در آیه با تعبیر ((من)) تبعیضیه ، به همین معنی اشاره می کند که تنها بعضی از آنها چنینند، مراقب آنها باشید.
البته این دشمنی گاه در لباس دوستی است و به گمان خدمت است ، و گاه به راستی با نیت سوء و قصد عداوت انجام می گیرد، و یا به قصد منافع خویشتن .
مهم این است که وقتی انسان بر سر دوراهی قرار می گیرد که راهی به سوی خدا می رود و راهی به سوی زن و فرزند، و این دو احیانا از هم جدا شده اند، باید در تصمیم گیری تردید به خود راه ندهد که رضای حق را بر همه چیز مقدم بشمارد زیرا نجات دنیا و آخرت در آن است .
لذا در آیه 23 سوره توبه می خوانیم : یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا آبائکم و

اخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان و من یتولهم منکم تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 205
فاولئک هم الظالمون : ((ای کسانی که ایمان آورده اید پدران و برادرانتان را دوستان خود قرار ندهید اگر آنها کفر را بر ایمان مقدم بشمرند، و هر کس از شما آنها را دوست دارد ظالم و ستمگر است)).
ولی از آنجا که ممکن است این دستور بهانه ای برای خشونت و انتقامجوئی و افراط از ناحیه پدران و همسران گردد بلا فاصله در ذیل آیه برای تعدیل آنها می فرماید: ((و اگر عفو کنید و صرفنظر نمائید و ببخشید خداوند نیز شما را مشمول عفو و رحمتش قرار می دهد چرا که خدا غفور و رحیم است)) (و ان تعفوا و تصفحوا و تغفروا فان الله غفور رحیم).
بنابراین اگر آنها از کار خود پشیمان شدند و در مقام عذرخواهی برآمدند، و یا بعد از هجرت به شما پیوستند آنها را از خود نرانید، عفو و گذشت پیشه کنید، همانطور که انتظار دارید خدا هم با شما چنین کند.
در داستان افک ((عایشه)) در تفسیر سوره نور می خوانیم : هنگامی که کار شایعه سازان در مدینه بالا گرفت بعضی از مؤ منان که بستگانشان در صف شایعه - سازان بودند سوگند یاد کردند که هرگونه کمک مالی را از آنها قطع کنند، آیه 22 همان سوره نازل شد و گفت : ((آنها که دارای برتری مالی و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند که از انفاق نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند آنها باید عفو کنند و صرفنظر نمایند)): الا تحبون ان یغفر الله لکم : ((آیا دوست ندارید خداوند شما را ببخشد))؟!
در اینکه فرق میان ((عفو)) و ((صفح)) و ((غفران)) چیست ؟ با توجه به مفهوم لغوی آنها روشن می شود که سلسله مراتب بخشش گناه را بیان می کند، زیرا ((عفو)) به معنی صرفنظر کردن از مجازات است ، و ((صفح)) مرتبه بالاتری است یعنی ترک هرگونه سرزنش ، و ((غفران)) به معنی پوشاندن گناه و به فراموشی سپردن آن است . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 206
به این ترتیب افراد با ایمان در عین قاطعیت در حفظ اصول اعتقادی خویش ، و عدم تسلیم در مقابل زن و فرزندانی که آنها را به راه خطا دعوت می کنند، باید تا آنجا که می توانند در تمام مراحل از محبت و عفو و گذشت دریغ ندارند که همه اینها وسیله ای است برای تربیت و باز گرداندن آنان به خط اطاعت خداوند.
در آیه بعد به یک اصل کلی دیگر در مورد اموال و فرزندان اشاره کرده ، می فرماید: ((اموال و اولاد شما، وسیله آزمایش شما هستند)) (انما اموالکم و اولادکم فتنة).
و اگر در این میدان آزمایش ، از عهده برآئید، ((اجر و پاداش عظیم نزد

خداوند (از آن شما) خواهد بود)) (و الله عنده اجر عظیم).
در آیه گذشته تنها سخن از عداوت ((بعضی)) از همسران و فرزندان نسبت به انسان بود که او را از راه اطاعت خدا منحرف ساخته ، به گناه ، و گاهی به کفر می کشانند، ولی در اینجا سخن از همه فرزندان و اموال است که وسیله آزمایش انسانند.
در واقع خداوند برای تربیت انسان ، دائما او را در کوره های داغ امتحان قرار می دهد، و با امور مختلفی او را می آزماید، اما این دو (اموال و فرزندان) از مهمترین وسائل امتحان او را تشکیل می دهند، چرا که جاذبه اموال از یکسو و عشق و علاقه به فرزندان از سوی دیگر، چنان کشش نیرومندی در انسان ایجاد می کند که در مواردی که رضای خدا از رضای آنها جدا می شود، انسان سخت در فشار قرار می گیرد.
تعبیر به ((انما)) که معمولا برای حصر آورده می شود نشان می دهد که این دو موضوع ، بیش از هر چیز دیگر وسیله امتحان است ، و به همین دلیل در روایتی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود:

لا یقولن احدکم : ((اللهم انی اعوذ بک من الفتنة لانه لیس احد الا و هو مشتمل علی فتنة ، و لکن من استعاذ فلیستعذ من مضلات الفتن ، فان الله سبحانه یقول : و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنة)): ((هیچکس از شما نگوید خداوندا، من به تو پناه می برم ، از امتحان و آزمایش ، چرا که هر کس دارای وسیله آزمایشی است (و حداقل مال و فرزندی دارد و اصولا طبیعت زندگی دنیا، طبیعت آزمایش و بوته امتحان است) و لکن کسی که می خواهد به خدا پناه برد، از امتحانات گمراه کننده پناه برد چه اینکه خداوند می گوید: ((بدانید اموال و اولاد شما وسیله آزمون است .
همین معنی با مختصر تفاوتی در آیه 28 سوره انفال دیده می شود (آنچه در ذیل کلام امیر مؤ منان علی (علیه السلام) و روایت فوق ذکر شده تعبیری است که در سوره انفال آمده است ، دقت کنید).
در اینجا بسیاری از مفسران و محدثان نقل کرده اند که روزی رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر فراز منبر مشغول خطبه بود، حسن و حسین (علیهماالسلام) که آن روز دو کودک بودند وارد شدند در حالی که پیراهنهای سرخی به تن داشتند، گاه به هنگام راه رفتن لغزش پیدا کرده می افتادند، همینکه چشم رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آنها افتاد خطبه خود را قطع کرد و از منبر فرود آمد و آنها را در بغل گرفت ، و بر فراز منبر برد، و بر دامان خود نشانید و بعد فرمود: ((خداوند عز و جل درست فرموده است که می گوید: انما اموالکم و اولادکم فتنة من هنگامی که نظر به این دو کودک کردم که راه می روند و می لغزند، شکیبائی نکردم تا گفتارم را قطع نمودم و آنها را برداشتم ، و بعد از آن به خطبه

خود ادامه داد. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 208
باید توجه داشت که ((فتنه)) و آزمایش ، گاه آزمون خیر است و گاه آزمون شر، و در اینجا می تواند آزمون خیر باشد به این معنی که خدا می خواهد پیامبرش را بیازماید که به هنگام اشتغال به خطبه آنهم بر فراز منبر آیا ممکن است از حال این دو فرزند که جگر گوشه های زهرا (علیهاالسلام) هستند و هر کدام در آینده مقام والائی خواهند داشت غافل گردد، یا ابهت و شکوه خطبه مانع از ابراز عاطفه و محبت نخواهد گشت ، و گرنه مسلم است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از یاد خدا و انجام مسؤ لیت سنگین تبلیغ و هدایت به خاطر محبت فرزندان هرگز غافل نمی شد.
و به هر حال این عمل پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هشداری بود به همه مسلمانان تا موقعیت این دو فرزند علی (علیه السلام) و فاطمه (علیهاالسلام) را بشناسند.
لذا در حدیثی که در منابع معروف اهل سنت نقل شده می خوانیم که ((براء ابن عازب)) (صحابی معروف) می گوید: راءیت الحسن بن علی علی عاتق النبی صلی الله علیه و آله و هو یقول : اللهم انی احبه فاحبه : ((حسن بن علی را بر شانه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دیدم در حالی که می فرمود: خدایا من او را دوست می دارم تو هم او را دوست بدار)).
در روایات دیگر آمده که گاه حسین (علیه السلام) می آمد و به هنگام سجده بر دوش پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می رفت و حضرت مانع او نمی شد! و اینها همه بیانگر عظمت مقام این دو امام بزرگ است .
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 209
در آیه بعد به عنوان نتیجه گیری می فرماید، ((اکنون که چنین است تقوای الهی پیشه کنید آنقدر که در توان دارید، و فرمانهای او را بشنوید و اطاعت کنید، و در راه او انفاق نمائید که برای شما بهتر است)) (فاتقوا الله ما استطعتم و اسمعوا و اطیعوا و انفقوا خیرا لانفسکم).
نخست دستور به اجتناب از گناهان می دهد (چرا که تقوا بیشتر ناظر به پرهیز از گناه است) و سپس دستور به اطاعت فرمان و شنیدنی که مقدمه این اطاعت است و از میان طاعات بخصوص روی مساءله انفاق که از مهمترین آزمایشهای الهی است تکیه می کند و سرانجام هم می گوید سود تمام اینها عائد خود شما می شود.
بعضی از مفسران ((خیرا)) را به معنی ((مال)) تفسیر کرده اند که وسیله نیل به کارهای مثبت است همانگونه که در آیه وصیت نیز به همین معنی آمده است : کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف : ((بر شما مقرر شده هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد اگر خیری از خود به یادگار گذاشته وصیت به طور

شایسته برای پدر و مادر و نزدیکان کند)) (بقره - 180).
جمعی نیز خیر را به معنی گسترده ای تفسیر کرده ، و آن را قید ((انفاق)) ندانسته ، بلکه به کل آیه مربوط می دانند و می گویند: منظور این است اطاعت تمام این اوامر به سود شما است ، (این تفسیر مناسبتر به نظر می رسد).
ذکر این نکته نیز لازم است که دستور به تقوا به مقدار توانائی هیچ منافاتی با آیه 102 سوره آل عمران ندارد که می گوید: اتقوا الله حق تقاته : ((آنگونه که حق تقوا و پرهیزکاری است از خدا بپرهیزید)) بلکه این تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 210
هر دو مکمل یکدیگرند، چرا که در یکجا می گوید: ((تا آنجا که در توان دارید تقوا پیشه کنید)) و در جای دیگر می گوید: ((حق تقوا را اداء کنید)) مسلم است ادا کردن حق تقوا به مقدار قدرت و توانائی انسان است ، زیرا تکلیف ما لا یطاق معنی ندارد، هدف این است که انسان آخرین کوشش خود را در این طریق به کار گیرد.
بنابراین کسانی که آیه مورد بحث را ناسخ آیه سوره آل عمران دانسته اند در اشتباهند.
و در پایان آیه به عنوان تاءکیدی بر مساءله انفاق می فرماید: ((و آنها که از بخل و حرص خویش مصون بمانند رستگار و پیروزند)) (و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون).
((شح)) به معنی بخل تواءم با حرص است ، و می دانیم این دو صفت رذیله از بزرگترین موانع رستگاری انسان ، و بزرگترین سد راه انفاق و کارهای خیر است ، اگر انسان دست به دامن لطف الهی زند و با تمام وجودش از او تقاضا کند و در خودسازی و تهذیب نفس بکوشد و از این دو رذیله نجات یابد سعادت خود را تضمین کرده است .
گرچه در بعضی از روایات از امام صادق (علیه السلام) آمده است : من ادی الزکاة فقد وقی شح نفسه : ((کسی که زکات را بپردازد از بخل و حرص رهائی یافته)) ولی روشن است که این یکی از مصداقهای زنده ترک بخل و حرص است ، نه تمام مفهوم آن .
در حدیث دیگری می خوانیم که امام صادق (علیه السلام) از شب تا صبح طواف خانه خدا بجا می آورد و پیوسته می فرمود: اللهم ق شح نفسی : ((خداوندا! مرا تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 211
از حرص و بخل خودم نگاه دار)) یکی از یارانش عرض می کند: فدایت شوم ، امشب نشنیدم غیر از این دعا، دعای دیگری کنی فرمود: چه چیز از بخل و حرص نفس مهمتر است در حالی که خداوند می فرماید: و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون .
سپس برای تشویق به انفاق و جلوگیری از بخل و شح نفس می فرماید:

((اگر شما به خدا، قرض الحسنه دهید، آن را برای شما مضاعف می سازد، و شما را مشمول آمرزش خویش می گرداند، و خدا شکرگزار و بردبار است) (ان تقرضوا الله قرضا حسنا یضاعفه لکم و یغفر لکم و الله شکور حلیم).
چه تعبیر عجیبی که بارها در قرآن مجید در مورد ((انفاق فی سبیل الله)) تکرار شده ، خدائی که آفریننده اصل و فرع وجود ما، و بخشنده تمام نعمتها، و مالک اصلی همه ملکها است ، از ما وام می طلبد! و در برابر آن وعده ((اجر مضاعف)) و آمرزش می دهد، و نیز از ما تشکر می کند، لطف و محبت بالاتر از این تصور نمی شود، و بزرگواری و رحمت فراتر از این ممکن نیست ، ما چه هستیم و چه داریم که به او وام دهیم ؟ و تازه چرا اینهمه پاداش عظیم بگیریم ؟!
اینها همه نشانه اهمیت مساءله انفاق از یکسو و لطف بی پایان خدا درباره بندگان از سوی دیگر نیست ؟
((قرض)) در اصل به معنی قطع کردن و بریدن است ، و چون با واژه ((حسن)) همراه شود، اشاره به جدا کردن مال از خویشتن و دادن آن در راه خیر است .
((یضاعفه)) از ماده ((ضعف)) (بر وزن شعر) چنانکه قبلا هم گفته ایم ،

تنها به معنی دو برابر نیست ، بلکه چندین برابر را نیز شامل می شود که در مورد ((انفاق)) تا هفتصد برابر، و بیش از آن ، در قرآن آمده است ! (بقره - 261).
ضمنا جمله ((یغفر لکم)) دلیل بر این است که انفاق ، یکی از عوامل آمرزش گناه است .
تعبیر به ((شکور)) که یکی از اوصاف خدا است ، دلیل بر این است که خداوند از بندگانش به وسیله پاداشهای عظیم تشکر می کند، و ((حلیم)) بودن او اشاره به مساءله آمرزش گناهان ، و عدم تعجیل در عقوبت بندگان است .
و بالاخره در آخرین آیه می فرماید: ((او آگاه از پنهان و آشکار است و قدرتمند و حکیم است)) (عالم الغیب و الشهادة العزیز الحکیم).
از اعمال بندگان مخصوصا انفاقهای آنها، در نهان و آشکار، با خبر است ، و اگر از آنها تقاضای وامی می کند، نه به خاطر نیاز و عدم قدرت است بلکه به خاطر کمال لطف و محبت است ، و اگر این همه پاداش در برابر انفاقها به آنها وعده می دهد، این نیز مقتضای حکمت او است .
و به این ترتیب اوصاف پنجگانه خداوند که در این آیه و آیه قبل به آن اشاره شده ، همگی نوعی ارتباط با مساءله انفاق در راه او دارد، ولی توجه به این صفات پنجگانه خداوند علاوه بر مساءله تشویق به انفاق ،

انسان را در مساءله اطاعت پروردگار به طور کلی و خودداری از هرگونه گناه مصممتر می کند و به او قوت قلب و نیروی اراده و روح تقوا می بخشد. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 213

نکته :

یک حدیث پر معنی

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام آمده است : ما من مولود یولد الا فی شبابیک راءسه مکتوب خمس آیات من سورة التغابن : ((هیچ نوزادی متولد نمی شود مگر اینکه در مشبکهای سرش پنج آیه از سوره تغابن نوشته شده !))

ممکن است منظور همین پنج آیه آخر سوره باشد که در مورد اموال و اولاد سخن می گوید، و نوشته شدن این پنج آیه در شبکه های سر اشاره به حتمی بودن این مساءله است ، یعنی محتوای این آیات درباره همه فرزندان آدم بدون استثناء صادق است .

تعبیر به ((شبابیک)) جمع ((شباک)) بر وزن (خفاش) به معنی (مشبک) ممکن است اشاره به استخوانهای سر باشد که قطعات آن درهم فرورفته و یا اشاره به شبکه های مغزی است ، و در هر حال دلیل بر وجود این روحیات در انسانها است .

خداوندا! ما را در این آزمون بزرگ به اموال ، اولاد، و همسر یاری فرما.

پروردگارا! ما را از بخل و حرص و شح نفس دور دار که هر کس را از آن دور داری اهل نجات و رستگاری است . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 214

بارالها! در روز قیامت روزی که غبن و زیان بندگان گنهکار ظاهر می شود ما را در کنف لطفت از این ((تغابن)) برکنار فرما آمین یا رب العالمین .

تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 215
سوره طلاق
مقدمه
این سوره در مدینه نازل شده و دارای 12 آیه است تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 216 تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 217
محتوای سوره طلاق
مهمترین مساءله که در این سوره مطرح است - چنانکه از نامش پیدا است - مساءله طلاق و احکام و خصوصیات ، و پیامدهای آن است ، سپس بحثهائی از مبدء و معاد و نبوت پیامبر و بشارت و انذار به دنبال آن آمده است .
از این رو می توان محتوای این سوره را به دو بخش عمده تقسیم کرد:
بخش اول هفت آیه نخستین سوره است که پیرامون طلاق و مسائل مربوط به آن سخن می گوید، و به قدری جزئیات این مساءله را در عباراتی کوتاه و پر معنی به طور دقیق و ظریف مطرح ساخته که انسان با ملاحظه آن خود را کاملا مستغنی می بیند.
بخش دوم که در حقیقت انگیزه اجرای بخش اول است از عظمت خداوند، و عظمت مقام رسول او، و پاداش صالحان ، و مجازات بدکاران ، بحث می کند، و مجموعه منسجمی را برای ضمانت اجرای این مساءله مهم اجتماعی ارائه می دهد، ضمنا این سوره نام دیگری نیز دارد و آن سوره ((نساء قصری)) (بر وزن و معنی صغری) در مقابل سوره معروف نساء است که ((نساء کبری)) می باشد. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 218
فضیلت تلاوت سوره
در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است من قراء سورة الطلاق مات علی سنة رسول الله صلی الله علیه و آله : ((هر کس سوره طلاق را بخواند (و آنرا در برنامه های زندگی خود به کار بندد) بر سنت پیامبر از دنیا می رود)).
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 219
آیه 1
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم
یَأَیهَا النَّبىُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطلَِّقُوهُنَّ لِعِدَّتهِنَّ وَ أَحْصوا الْعِدَّةَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّکمْ لا تخْرِجُوهُنَّ مِن بُیُوتِهِنَّ وَ لا یخْرُجْنَ إِلاَ أَن یَأْتِینَ بِفَحِشةٍ مُّبَیِّنَةٍ وَ تِلْک حُدُودُ اللَّهِ وَ مَن یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظلَمَ نَفْسهُ لا تَدْرِی لَعَلَّ اللَّهَ یحْدِث بَعْدَ

ذَلِک أَمْراَ(1)
ترجمه :1 - ای پیامبر! هر زمان خواستید زنان را طلاق دهید در زمان عده طلاق گوئید (زمانی که از عادت ماهانه پاک شده و با همسرشان نزدیکی نکرده باشند) و حساب عده را نگه دارید، و از خدائی که پروردگار شما است به پرهیزید، نه شما آنها را از خانه هایشان بیرون کنید، و نه آنها (در دوران عده) بیرون روند، مگر اینکه کار زشت آشکاری انجام دهند، این حدود الهی است ، و هر کس از حدود الهی تجاوز کند به خویشتن ستم کرده ، تو نمی دانی شاید خداوند بعد از این ، وضع تازه (و وسیله اصلاحی) فراهم کند. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 220
تفسیر :شرایط طلاق و جدائی
گفتیم مهمترین بحث این سوره همان بحث طلاق است که از نخستین آیه آن شروع می شود، روی سخن را به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عنوان پیشوای بزرگ مسلمانان کرده سپس یک حکم عمومی را با صیغه جمع بیان می کند و می فرماید: ای پیامبر هنگامی که خواستید زنان را طلاق دهید آنها را در زمان عده طلاق دهید))! (یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن).
این نخستین حکم از احکام پنج گانه ای است که در این آیه آمده است ، و چنانکه مفسران از آن استفاده کرده اند منظور این است که صیغه طلاق در زمانی اجرا شود که زن از عادت ماهیانه پاک شده ، و با همسرش نزدیکی نکرده باشد، زیرا طبق آیه 228 سوره بقره عده طلاق باید به مقدار ((ثلاثة قروء)) (سه بار پاک شدن) بوده باشد، و در اینجا تاءکید می کند که طلاق باید با آغاز عده همراه گردد، و این تنها در صورتی ممکن است که طلاق در حال پاکی بدون آمیزش تحقق یابد چه اینکه اگر طلاق در حال حیض واقع شود آغاز زمان عده از آغاز طلاق جدا می شود و شروع عده بعد از پاک شدن خواهد بود.
و همچنین اگر در حال طهارتی باشد که با همسرش نزدیکی کرده باز جدائی مسلم است زیرا چنین پاکی به خاطر آمیزش دلیلی بر نبودن نطفه در رحم نیست (دقت کنید).
به هر حال این نخستین شرط طلاق است .
در روایات متعددی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است که ((هر گاه کسی همسرش را در عادت ماهیانه طلاق دهد باید اعتناء به آن طلاق نکند، و باز تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 221
گردد تا زن پاک شود سپس اگر می خواهد او را طلاق دهد اقدام کند)).
همین معنی در روایات اهل بیت (علیهمالسلام) نیز به طور مکرر آمده ، حتی به عنوان تفسیر آیه ذکر شده است .
سپس به دومین حکم که مساءله نگه داشتن حساب عده است پرداخته می

فرماید: ((حساب عده را نگه دارید)) (و احصوا العدة).
دقیقا ملاحظه کنید که سه بار زن ، ایام پاکی خود را به پایان رساند و عادت ماهیانه ببیند، هنگامی که سومین دوران پاکی پایان یافت ، و وارد عادت ماهیانه سوم شد، ایام عده سر آمده و پایان یافته است .
اگر در این امر دقت نشود ممکن است ، دوران عده بیش از مقدار لازم محسوب گردد، و ضرر و زیانی متوجه زن شود، چرا که او را از ازدواج مجدد باز می دارد، و اگر کمتر باشد، هدف اصلی از عده که حفظ حریم ازدواج اول ، و مساءله عدم انعقاد نطفه است رعایت نشده .
((احصوا)) از ماده ((احصاء)) به معنی شمارش است و در اصل از ((حصی)) به معنی ریگ گرفته شده ، زیرا بسیاری از مردم در زمانهای قدیم که به خواندن و نوشتن آشنا نبودند، حساب موضوعات مختلف را با ریگها نگه می داشتند.
قابل توجه اینکه : مخاطب به نگه داری حساب عده ، مردان هستند، این به خاطر آن است که مساءله ((حق نفقه و مسکن)) بر عهده آنها است ، و همچنین ((حق رجوع)) نیز از آن آنان است ، و گرنه زنان نیز مؤ ظفید که برای روشن شدن تکلیفشان حساب عده را دقیقا نگه دارند.
بعد از این دستور، همه مردم را به تقوی و پرهیزگاری دعوت کرده تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 222
می فرماید: ((از خدائی که پروردگار شما است به پرهیزید)) (و اتقوا الله ربکم)
او پروردگار و مربی شما است ، و دستوراتش ، ضامن سعادت شما می باشد، بنابراین فرمانهای او را به کار بندید و از عصیان و نافرمانیش به پرهیزید، مخصوصا در امر طلاق و نگهداری حساب عده دقت به خرج دهید.
بعد به ((سومین)) و ((چهارمین)) که یکی مربوط به شوهران است و دیگری مربوط به زنان ، می فرماید: ((شما آنها را از خانه هایشان ، خارج نسازید، و آنها نیز از خانه ها در دوران عده خارج نشوند)) (لا تخرجوهن من بیوتهن و لا یخرجن).
گرچه بسیاری از بیخبران ، این حکم اسلامی را به هنگام طلاق اصلا اجرا نمی کنند، و به محض جاری شدن صیغه طلاق ، هم مرد به خود اجازه می دهد که زن را بیرون کند، و هم زن خود را آزاد می پندارد که از خانه شوهر خارج شود و به خانه بستگان بازگردد، ولی این حکم اسلامی فلسفه بسیار مهمی دارد، زیرا علاوه بر حفظ احترام زن ، غالبا زمینه را برای بازگشت شوهر از طلاق ، و تحکیم پیوند زناشوئی ، فراهم می سازد.
پشت پا زدن به این حکم مهم اسلامی که در متن قرآن مجید آمده است سبب می شود که بسیاری از طلاقها به جدائی دائم منتهی شود، در حالی که اگر این حکم اجرا می شد، غالبا به آشتی و بازگشت مجدد منتهی می

گشت .
ولی از آنجا که گاهی شرائطی فراهم می شود که نگهداری زن بعد از طلاق در خانه طاقت فرسا است ، به دنبال آن پنجمین حکم را به صورت استثناء اضافه کرده ، می گوید: ((مگر اینکه آنها کار زشت آشکاری را انجام دهند)) (الا ان یاتین بفاحشة مبینة).
مثلا آنقدر، ناسازگاری ، بدخلقی ، و بدزبانی با همسر و کسان او کند که ادامه حضور او در منزل ، باعث مشکلات بیشتر گردد. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 223
این معنی در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت (علیهمالسلام) نقل شده است دیده می شود.
البته منظور هر مخالفت و ناسازگاری جزئی نیست ، زیرا در مفهوم کلمه ((فاحشه)) کار زشت مهم افتاده است ، بخصوص اینکه با وصف ((مبینه)) نیز توصیف شده است .
این احتمال نیز وجود دارد که منظور از فاحشه ((عمل منافی با عفت)) است و در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده ، و منظور از خارج ساختن در این صورت بیرون بردن برای اجرای حد و سپس بازگشت به خانه است .
جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است .
و باز به دنبال بیان این احکام به عنوان تاءکید می افزاید: ((این حدود و مرزهای الهی است ، هر کس از حدود الهی تجاوز کند به خویشتن ستم کرده)) (و تلک حدود الله و من یتعد حدود الله فقد ظلم نفسه).
چرا که این قوانین و مقررات الهی ضامن مصالح خود مکلفین است ، و تجاوز از آن خواه از ناحیه مرد باشد یا زن لطمه به سعادت خود آنان می زند.
و در پایان آیه ضمن اشاره لطیفی به فلسفه عده ، و عدم خروج زنان از خانه و اقامتگاه اصلی ، می فرماید: ((تو نمی دانی شاید خداوند بعد از این ماجرا وضع تازه و وسیله اصلاحی فراهم سازد)) (لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلک امرا).
با گذشتن زمان ، طوفان خشم و غضب که غالبا موجب تصمیمهای ناگهانی در امر طلاق و جدائی می شود فرو می نشیند، و حضور دائمی زن در خانه در کنار مرد در مدت عده ، و یادآوری عواقب شوم طلاق ، مخصوصا در آنجا که پای فرزندانی در کار است ، و اظهار محبت هر یک نسبت به دیگری ، زمینه ساز رجوع تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 224
می گردد، و ابرهای تیره و تار دشمنی و کدورت را غالبا از آسمان زندگی آنها دور می سازد.
جالب اینکه در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : المطلقة

تکتحل و تختضب و تطیب و تلبس ما شائت من الثیاب ، لان الله عز و جل یقول لعل الله یحدث بعد ذلک امرا لعلها ان تقع فی نفسه فیراجعها.
((زن مطلقه در دوران عده اش می تواند آرایش کند، سرمه در چشم نماید، و موهای خود را رنگین ، و خود را معطر، و هر لباسی که مورد علاقه او است بپوشد، زیرا خداوند می فرماید: شاید خدا بعد از این ماجرا وضع تازه ای فراهم سازد، و ممکن است از همین راه زن بار دیگر قلب مرد را تسخیر کرده و مرد رجوع کند))!
همانگونه که گفتیم تصمیم بر جدائی و طلاق غالبا تحت تاءثیر هیجانهای زودگذر است که با گذشت زمان و معاشرت مستمر مرد و زن در یک مدت نسبتا طولانی (مدت عده) و اندیشه در پایان کار، صحنه به کلی دگرگون می شود، و بسیاری از جدائیها به آشتی منتهی می گردد اما به شرط اینکه دستورهای اسلامی فوق یعنی ماندن زن در مدت عده در خانه همسر سابق دقیقا اجرا شود.
به خواست خدا بعدا خواهیم گفت که همه اینها مربوط به ((طلاق رجعی)) است
نکته ها:
1 - طلاق منفورترین حلالها
بدون شک ، قرارداد زوجیت از جمله قراردادهائی است که باید قابل جدائی باشد، چرا که گاه عللی پیش می آید که زندگی مشترک زن و مرد را تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 225
با هم غیر ممکن ، یا طاقت فرسا و مملو از مفاسد می کند، و اگر اصرار داشته باشیم که این قرارداد تا ابد بماند، سرچشمه مشکلات زیادی می گردد، لذا اسلام با اصل طلاق موافقت کرده است ، و هم اکنون نتیجه ممنوع بودن کامل طلاق را در جوامع مسیحی ، ملاحظه می کنیم که چگونه زنان و مردان زیادی هستند که به حکم قانون تحریف یافته مذهب مسیح (علیه السلام) طلاق را ممنوع می شمرند و قانونا همسر یکدیگرند، ولی در عمل جدا از یکدیگر زندگی کرده ، و حتی هر کدام برای خود همسری غیر رسمی انتخاب کرده اند!
بنابراین اصل مساءله طلاق یک ضرورت است ، اما ضرورتی که باید به حد اقل ممکن تقلیل یابد، و تا آنجا که راهی برای ادامه زوجیت است کسی سراغ آن نرود.
به همین دلیل در روایات اسلامی ، شدیدا از طلاق مذمت گردیده ، و به عنوان مبغوضترین حلالها، از آن یاد شده است ، چنانکه در روایتی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : ما من شی ء ابغض الی الله عز و جل من بیت یخرب فی الاسلام بالفرقة یعنی الطلاق : ((هیچ عمل منفورتر، نزد خداوند متعال از این نیست که اساس خانه ای در اسلام با

جدائی (یعنی طلاق) ویران گردد)).
و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ما من شی ء مما احله الله ابغض الیه من الطلاق : ((چیزی از امور حلال ، در پیشگاه خدا مبغوضتر از طلاق نیست)).
باز در حدیث دیگری از رسول اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است که فرمود: تزوجوا و لا تطلقوا، فان الطلاق یهتز منه العرش !: ((ازدواج کنید و طلاق ندهید که طلاق عرش خدا را به لرزه درمی آورد))!
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 226
چرا چنین نباشد، در حالی که طلاق مشکلات زیادی برای خانواده ها، زنان و مردان و مخصوصا فرزندان به وجود می آورد، که آن را عمدتا در سه قسمت می توان خلاصه کرد:
1 - مشکلات عاطفی - بدون شک مرد و زنی که سالها یا ماهها با یکدیگر زندگی کرده اند، سپس از هم جدا می شوند، و از نظر عاطفی جریحه دار خواهند شد، و در ازدواج آینده خاطره ازدواج گذشته ، دائما آنها را نگران می دارد، و حتی به همسر آینده با یک نوع بدبینی و سوءظن می نگرند، آثار زیانبار این امر بر کسی مخفی نیست ، و لذا بسیار دیده شده که این گونه زنان و مردان برای همیشه از ازدواج چشم می پوشند.
2 - مشکلات اجتماعی - بسیاری از زنان بعد از طلاق شانس زیادی برای ازدواج مجدد، آن هم به طور شایسته و دلخواه ، ندارند، و از این نظر گرفتار خسران شدید می شوند، و حتی مردان نیز بعد از طلاق دادن همسر خود، شانس ازدواج مطلوبشان به مراتب کمتر خواهد بود، مخصوصا اگر پای فرزندانی در میان باشد، لذا غالبا ناچار می شوند، تن به ازدواجی در دهند که نظر واقع آنها را تاءمین نمی کند، و از این نظر تا پایان عمر رنج می برند.
3 - مشکلات فرزندان که از همه اینها مهمتر است ، کمتر دیده شده است که نامادریها همچون مادر، دلسوز و مهربان باشند، و بتوانند خلاء عاطفی فرزندانی را که از آغوش پر مهر مادر بریده شده اند پر کنند، همانگونه که اگر زن سابق فرزند را با خود ببرد، در مورد ناپدری نیز این صادق است ، البته هستند زنان و مردانی که نسبت به غیر فرزندان خود، پر محبت و وفا دارند، ولی مسلما تعداد آنها کم است ، و به همین دلیل ، فرزندان بعد از طلاق ، گرفتار بزرگترین زیان و خسران می شوند، و شاید غالب آنها، سلامت روانی خود را تا آخر عمر از دست می دهند. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 227
و این ضایعه ای است نه تنها برای هر خانواده بلکه برای کل جامعه ، چرا که چنین کودکانی که از مهر مادر یا پدر، محروم می شوند گاه به صورت افرادی خطرناک درمی آیند، که بدون توجه تحت تاءثیر روح انتقام جوئی

قرار گرفته و انتقام خود را از کل جامعه می گیرند.
اگر اسلام این همه درباره طلاق سختگیری کرده ، دلیلش همین آثار زیانبار آن در ابعاد مختلف است .
و نیز به همین دلیل قرآن مجید صریحا دستور می دهد که هرگاه اختلافی میان زن و مرد پیدا شود بستگان دو طرف در اصلاح آن دو بکوشند، و از طریق تشکیل ((محکمه صلح خانوادگی)) از کشیده شدن دو همسر به دادگاه شرع ، یا به مساءله طلاق و جدائی ، مانع شوند.
(شرح محکمه صلح را در جلد سوم صفحه 375 به بعد ذیل آیه 35 سوره نساء داده ایم).
و باز به همین دلیل آنچه به خوشبینی زن و مرد، و تحکیم پایه های علائق خانوادگی ، کمک کند، از نظر اسلام مطلوب ، و آنچه آنرا متزلزل سازد مبغوض و منفور است .
2 - انگیزه طلاق
طلاق مانند هر پدیده دیگری اجتماعی دارای ریشه های مختلفی است که بدون بررسی دقیق و مقابله با آن جلوگیری از بروز چنین حادثه ای مشکل است ، و لذا قبل از هر چیز باید به سراغ عوامل طلاق برویم و ریشه های آنرا در جامعه بخشکانیم ، این عوامل بسیار زیاد است که امور زیر از مهمترین آنها است : تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 228
الف - توقعات نامحدود زن یا مرد یکی از مهمترین عوامل جدائی است ، و اگر هر کدام دامنه توقع خویش را محدود سازند، و از عالم رؤ یاها و پندارها بیرون آیند، و طرف مقابل خود را به خوبی درک کنند، و در حدودی که ممکن است توقع داشته باشند، جلوی بسیاری از طلاقها گرفته خواهد شد.
ب - حاکم شدن روح تجمل پرستی و اسراف و تبذیر بر خانواده ها عامل مهم دیگری است که مخصوصا زنان را در یک حالت نارضائی دائم نگه می دارد، و با انواع بهانه گیریها راه طلاق و جدائی را صاف می کند.
ج - دخالتهای بیجای اقوام و بستگان و آشنایان در زندگی خصوصی دو همسر، و مخصوصا در اختلافات آنها، عامل مهم دیگری محسوب می شود.
تجربه نشان داده است که اگر هنگام بروز اختلافات در میان دو همسر آنها را به حال خود رها کنند و با جانبداری از این یا از آن دامن به آتش این اختلاف نزنند چیزی نمی گذرد که خاموش می شود، ولی دخالت کسان دو طرف که غالبا با تعصب و محبتهای ناروا همراه است کار را روز به روز مشکلتر و پیچیده تر می سازد.
البته این به آن معنا نیست که نزدیکان همیشه خود را از این اختلافات دور دارند، بلکه منظور این است که آنها را در اختلافات جزئی به حال خود رها کنند، ولی هرگاه اختلاف به صورت کلی و ریشه دار درآمد با توجه به

مصلحت طرفین ، و اجتناب و پرهیز از هر گونه موضع گیری یکجانبه و تعصب آمیز دخالت کنند، و مقدمات صلحشان را فراهم سازند.
د - بی اعتنایی زن و مرد به خواست یکدیگر، مخصوصا آنچه به مسائل عاطفی و جنسی برمی گردد، مثلا هر مردی انتظار دارد که همسرش پاکیزه و جذاب باشد، همچنین هر زن نیز چنین انتظاری از شوهرش دارد، ولی این از اموری است که غالبا حاضر به اظهار آن نیستند، اینجا است که

مقابل و نرسیدن به وضع ظاهر خویش و ترک تزیین لازم ، و ژولیده و کثیف بودن ، همسر او را از ادامه چنین ازدواجی سیر می کند، مخصوصا اگر در محیط زندگانی آنها افرادی باشند که این امور را رعایت کنند و آنها بی اعتنا از کنار این مساءله بگذرند.
لذا در روایات اسلامی اهمیت زیادی به این معنی داده شده ، چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : لا ینبغی للمرئة ان تعطل نفسها: ((سزاوار نیست که زن خود را بدون زینت و آرایش برای شوهرش بماند و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: و لقد خرجن نساء من العفاف الی الفجور ما اخرجهن الا قلة تهیئة ازواجهن ! زنانی از جاده عفت خارج شدند و علتی جز این نداشت که مردان آنها به خودشان نمی رسیدند))!
ه - عدم تناسب فرهنگ خانوادگی و روحیات زن و مرد با یکدیگر نیز یکی از عوامل مهم طلاق است ، و این مساءله ای است که باید قبل از اختیار همسر دقیقا مورد توجه قرار گیرد که آن دو علاوه بر اینکه ((کفو شرعی)) یعنی مسلمان باشند، ((کفو فرعی)) نیز باشند، یعنی تنها تناسبهای لازم از جهات مختلف در میان آن دو رعایت شود، در غیر این صورت باید از بهم خوردن چنین ازدواجهائی تعجب نکرد.
3 - فلسفه نگه داشتن عده
بدون شک ((عده)) دو فلسفه اساسی دارد که در قرآن مجید و اخبار اسلامی به آن اشاره شده است : نخست مساءله حفظ نسل و مشخص شدن وضع زن از نظر بارداری و عدم بارداری ، و دیگر وجود وسیله ای برای بازگشت به تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 230
زندگی اول ، و از بین بردن عوامل جدائی است که در آیه فوق اشاره لطیفی به آن شده بود، بخصوص اینکه اسلام روی این مساءله تاءکید می کند که زنان در دوران عده باید در خانه مرد بمانند، و طبعا یک معاشرت دائمی چند ماهه خواهند داشت که به آنها مجال می دهد مساءله جدائی را دور از هیجانات زودگذر مجددا مورد بررسی قرار دهند.
مخصوصا در مورد طلاق رجعی که بازگشت به زوجیت نیازی به هیچگونه تشریفات ندارد، و هر کار و یا سخنی که دلیل بر تمایل مرد به بازگشت

باشد رجوع محسوب می شود، حتی اگر دست بر بدن زن یا شهوت و یا بدون شهوت بگذارد هر چند قصد رجوع هم نداشته باشد رجوع محسوب می شود.
به این ترتیب اگر این مدت با شرائطی که در بالا گفتیم بگذرد و آن دو با هم آشتی نکنند معلوم می شود به راستی آمادگی ادامه زندگی مشترک ندارند مصلحت در این است که از هم جدا شوند.
در این زمینه شرح دیگری در جلد دوم تفسیر نمونه ذیل آیه 228 سوره بقره داده ایم ، الطلاق
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 231
آیه 2-3
آیه و ترجمه
فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشهِدُوا ذَوَی عَدْلٍ مِّنكمْ وَ أَقِيمُوا الشهَدَةَ للَّهِ ذَلِكمْ يُوعَظ بِهِ مَن كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الاَخِرِ وَ مَن يَتَّقِ اللَّهَ يجْعَل لَّهُ مخْرَجاً(2)
وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْث لا يحْتَسِب وَ مَن يَتَوَكلْ عَلی اللَّهِ فَهُوَ حَسبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَلِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكلِّ شىْءٍ قَدْراً(3)
ترجمه :2 - و هنگامی که عده آنها سرآمد یا آنها را به طرز شایسته ای نگهدارید، و یا به طرز شایسته ای از آنها جدا شوید، و دو مرد عادل از خودتان را گواه گیرید، و شهادت را برای خدا برپا دارید، این چیزی است که افرادی که به خدا و روز قیامت ایمان دارند به آن اندرز داده می شوند، و هر کس تقوای الهی پیشه کند خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند.
3 - و او را از جائی که گمان ندارد روزی می دهد، و هر کس بر خداوند توکل کند کفایت امرش را می کند، خداوند فرمان خود را به انجام می رساند، و خدا برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 232
تفسیر :یا سازش یا جدائی خداپسندانه
در ادامه بحثهای مربوط به ((طلاق)) که در آیات پیشین آمده ، در نخستین آیه مورد بحث به چند حکم دیگر اشاره می کند، نخست می فرماید:
((هنگامی که مدت عده آنها سرآمد باید آنها را به طرز شایسته ای - از طریق رجوع - نگاهدارید، یا به طرز شایسته ای از آنها جدا شوید)).
(فاذا بلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف او فارقوهن بمعروف).
مراد به ((بلوغ اجل)) (رسیدن به پایان مدت) این نیست که مدت عده به طور کامل پایان گیرد، بلکه منظور رسیدن به اواخر مدت است ، و گرنه رجوع کردن بعد از پایان عده جایز نیست ، مگر اینکه نگهداری آنها از طریق صیغه عقد جدید صورت گیرد، ولی این معنی از مفهوم آیه بسیار بعید به نظر می رسد.

به هر حال ، در این آیه ، یکی از مهمترین و حساب شده ترین دستورهای مربوط به زندگی زناشوئی ، مطرح ، و آن اینکه زن و مرد یا باید به طور شایسته با هم زندگی کنند، و یا به طور شایسته از هم جدا شوند. همانگونه که زندگی مشترک باید روی اصول صحیح و طرز انسانی و شایسته باشد، جدائی نیز باید خالی از هرگونه جار و جنجال و دعوی و نزاع و بدگوئی و ناسزا و اجحاف و تضییع حقوق بوده باشد این مهم است که همانگونه که پیوندها با صلح و صفا انجام گیرد جدائیها نیز تواءم با تفاهم باشد، چرا که ممکن است در آینده این زن و مرد بار دیگر به فکر تجدید زندگی مشترک شوند، ولی بدرفتاریهای هنگام جدائی چنان جو فکری آنها را تیره و تار ساخته که راه بازگشت را به روی آنها می بندد، و به فرض بخواهند مجددا با هم ازدواج کنند زمینه فکری تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 233
و عاطفی مناسب ندارند، از سوی دیگر بالاخره هر دو مسلمانند و متعلق به یک جامعه ، و جدائی تواءم با مخاصمه و امور ناشایست نه تنها در خود آنها اثر می گذارد که در فامیل دو طرف هم اثرات زیانباری دارد، و گاه زمینه همکاریهای آنها را در آینده به کلی بر باد می دهد.
راستی چه خوب است که نه فقط در زندگی زناشوئی ، بلکه در هرگونه دوستی و برنامه مشترک ، انسان تا آنجا که می تواند به همکاری شایسته ادامه دهد و هرگاه نتوانست به طرز شایسته جدا شود که ((جدائی شایسته)) نیز خود نوعی پیروزی و موفقیت برای طرفین است !
از آنچه که گفتیم معلوم شد که ((امساک به معروف)) و ((جدائی به معروف)) معنی وسیعی دارد که هرگونه شرائط واجب و مستحب و برنامه های اخلاقی را دربر می گیرد و مجموعه ای از آداب اسلامی و اخلاقی را در ذهن مجسم می کند. سپس به دومین حکم اشاره کرده می افزاید: هنگام طلاق و جدائی ، دو مرد عادل از خودتان (از مسلمانان) را شاهد بگیرید (و اشهدوا ذوی عدل منکم).
تا اگر در آینده اختلافی روی دهد، هیچیک از طرفین ، نتوانند واقعیتها را انکار کنند.
بعضی از مفسران ، احتمال داده اند که شاهد گرفتن ، هم در مورد طلاق است و هم در مورد رجوع ، ولی از آنجا که شاهد گرفتن به هنگام رجوع ، بلکه به هنگام تزویج ، قطعا واجب نیست ، بنابراین اگر فرضا آیه فوق رجوع را هم شامل شود، در این مورد یک دستور مستحب است .
و در سومین دستور، وظیفه شهود را چنین بیان می کند: ((شهادت را برای خدا برپا دارید)) (و اقیموا الشهادة لله).
مبادا تمایل قلبی شما به یکی از دو طرف ، مانع شهادت به حق باشد، باید تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 234
جز خدا و اقامه حق انگیزه دیگری در آن راه نیابد، درست است که شهود

باید عادل باشند، ولی با وجود عدالت ، نیز صدور گناه محال نیست ، به همین دلیل به آنها هشدار می دهد که مراقب خویش باشند و آگاهانه یا ناآگاهانه از مسیر حق منحرف نشوند.
ضمنا تعبیر به ((ذوی عدل منکم)) دلیل بر این است که دو شاهد باید ((مسلمان)) و ((عادل)) و ((مرد)) باشند.
و در پایان آیه به عنوان تاءکید درباره تمام احکام گذشته می افزاید: ((تنها کسانی که ایمان به خدا و روز قیامت دارند از این وعظ و اندرز نتیجه می گیرند)) (ذلکم یوعظ به من کان یؤ من بالله و الیوم الاخر).
بعضی ذلکم را تنها اشاره به مساءله توجه به خدا و رعایت عدالت از ناحیه شهود دانسته اند، ولی ظاهر این است که این تعبیر معنی وسیعی دارد و تمام احکام گذشته را در مورد طلاق دربر می گیرد.
به هر صورت این تعبیر دلیل بر اهمیت فوق العاده این احکام است به گونه ای که اگر کسی آنها را رعایت نکند و از آن وعظ و اندرز نگیرد گوئی ایمان به خدا و روز قیامت ندارد.
و از آنجا که گاهی مسائل مربوط به معیشت و زندگی آینده و یا گرفتاریهای دیگر خانوادگی سبب می شود که دو همسر به هنگام طلاق یا رجوع ، و یا دو شاهد به هنگام شهادت دادن از جاده حق و عدالت منحرف شوند در پایان آیه می فرماید: ((هر کس از خدا بپرهیزد و ترک گناه کند خداوند برای او راه نجاتی قرار می دهد و مشکلات زندگی او را حل می کند)) (و من یتق الله یجعل له مخرجا). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 235
و او را از جائی که گمان ندارد روزی می دهد)) (و یرزقه من حیث لا یحتسب).
((و هر کس بر خداوند توکل کند و کار خود را به او واگذارد خدا کفایت امرش می کند)) (و من یتوکل علی الله فهو حسبه).
((چرا که خداوند قادر مطلق ، فرمانش در همه چیز نافذ است و هر کاری را اراده کند به انجام می رساند)) (ان الله بالغ امره).
((ولی خداوند برای هر کار و هر چیز اندازه و حسابی قرار داده است)).
(قد جعل الله لکل شی ء قدرا).
به این ترتیب به زنان و مردان و شهود هشدار می دهد که از مشکلات حق نهراسند، و مجری عدالت باشند، و گشایش کارهای بسته را از خدا بخواهند چرا که خداوند تضمین کرده که مشکل پرهیزکاران را بگشاید و آنها را از جائی که خودشان هم انتظار ندارند روزی دهد.
خداوند ضمانت کرده که هر کس توکل کند درنمی ماند، و خداوند قادر بر انجام این ضمانت است .
درست است که این آیات در مورد طلاق و احکام مربوط به آن نازل شده ، ولی محتوای گسترده ای دارد که سایر موارد را نیز شامل می شود و

وعده امید بخشی است از سوی خداوند به همه پرهیزکاران و توکل کنندگان که سرانجام لطف الهی آنها را می گیرد، و از پیچ و خم مشکلات عبور می دهد، و به افق تابناک سعادت رهنمون می گردد سختی های معیشت را برطرف می سازد، و ابرهای تیره و تار مشکلات را از آسمان زندگی آنها کنار می زند.
جمله ((قد جعل الله لکل شی ء قدرا)) اشاره لطیفی است به نظامی که حاکم بر تشریح و تکوین است یعنی این دستورهائی که خداوند در مورد طلاق و غیر آن صادر فرموده همه طبق حساب و اندازه گیری دقیق و حکیمانه ای است ، تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 236
همچنین مشکلاتی که در طول زندگی انسان چه در مساءله زناشوئی و چه در غیر آن رخ می دهد هر کدام اندازه و حساب و مصلحت و پایانی دارد، نباید به هنگام بروز این حوادث دستپاچه شوند، و زبان به شکوه بگشایند، و یا برای حل مشکلات به بی تقوائیها توسل جویند، بلکه باید با نیروی تقوا و خویشتنداری به جنگ آنها بروند و حل نهائی را از خدا بخواهند.
نکته ها:
1 - تقوی و نجات از مشکلات
آیات فوق از امیدبخشترین آیات قرآن مجید است که تلاوت آن دل را صفا و جان را نور و ضیا می بخشد، پرده های یاءس و نومیدی را می درد، شعاعهای حیاتبخش امید را به قلب می تاباند، و به تمام افراد پرهیزگار با تقوا وعده نجات و حل مشکلات می دهد.
در حدیثی از ابو ذر غفاری نقل شده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: انی لا علم آیة لو اخذ بها الناس لکفتهم : و من یتق الله یجعل له مخرجا... فما زال یقولها و یعیدها: ((من آیه ای را می شناسم که اگر تمام انسانها دست به دامن آن زنند برای حل مشکلات آنها کافی است ، پس آیه ((ومن یتق الله)) را تلاوت فرمود و بارها آن را تکرار کرد)).
در حدیث دیگری از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود: من شبهات الدنیا و من غمرات الموت و شدائد یوم القیامة :
((خداوندا پرهیزکاران را از شبهات دنیا و حالات سخت مرگ و شدائد تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 237
روز قیامت رهائی می بخشد))!
این تعبیر دلیل بر این است که گشایش امور برای اهل تقوا منحصر به دنیا نیست ، بلکه قیامت را نیز شامل می شود.
و در حدیث دیگری از همان حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : من اکثر الاستغفار جعله الله له من کل هم فرجا و من کل ضیق مخرجا:

((هر کس بسیار استغفار کند (و لوح دل را از زنگار گناه بشوید) خدا برای او از هر اندوهی گشایشی ، و از هر تنگنائی راه نجاتی قرار می دهد)).
جمعی از مفسران گفته اند: که نخستین آیه فوق ، درباره ((عوف بن مالک)) نازل شده که از یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود، دشمنان اسلام فرزندش را اسیر کردند، او به محضر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و از این ماجرا و فقر و تنگدستی شکایت کرد، فرمود: تقوای را پیشه کن و شکیبا باش و بسیار ذکر لا حول و لا قوة الا بالله را بگو، او این کار را انجام داد، ناگهان در حالی که در خانه اش نشسته بوده فرزندش از در، درآمد، معلوم شد که از یک لحظه غفلت دشمن استفاده کرده و فرار نموده ، و حتی شتری از دشمن را نیز با خود آورده است . (اینجا بود که آیه فوق نازل شد و از گشایش مشکل این فرد با تقوی و روزی از جائی که انتظارش را نداشت خبر داد).
ذکر این مطلب نیز لازم است که هرگز مفهوم آیه ، این نیست که انسان تلاش و کوشش برای زندگی را به دست فراموشی بسپارد، و بگوید در

می نشینم و تقوا پیشه می کنم و ذکر ((لا حول و لا قوة الا بالله)) می گویم تا از آنجا که گمان ندارم به من روزی می رسد، نه هرگز مفهوم آیه چنین نیست ، هدف تقوی و پرهیزکاری تواءم با تلاش و کوشش است ، اگر با این حال درها به روی انسان بسته شد خداوند گشودن آنها را تضمین فرموده است .
و لذا در حدیثی می خوانیم که یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) ((عمر بن مسلم)) مدتی خدمتش نیامد، حضرت جویای حال او شد، عرض کردند: او تجارت را ترک گفته ، و رو به عبادت آورده ، فرمود: وای بر او ا ما علم ان تارک الطلب لا یستجاب له : ((آیا نمی داند کسی که تلاش و طلب روزی را ترک گوید دعایش مستجاب نمی شود)).
سپس افزود: ((جمعی از یاران رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) وقتی آیه و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب)) نازل شد درها را به روی خود بستند، و رو به عبادت آوردند و گفتند: ((خداوند روزی ما را عهده دار شده))! این جریان به گوش پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسید، کسی را نزد آنها فرستاد که چرا چنین کرده اید؟ گفتند: ای رسول خدا! چون خداوند روزی ما را تکفل کرده و ما مشغول عبادت شدیم ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: انه من فعل ذلک لم یستجب له ، علیکم بالطلب !: ((هر کس چنین کند دعایش مستجاب نمی شود، بر شما باد که تلاش و طلب کنید)).
2 - روح توکل
منظور از توکل بر خدا، این است که انسان تلاشگر کار خود را به او

واگذارد و حل مشکلات خویش را از او بخواهد، خدائی که از تمام نیازهای او آگاه است ، خدائی که نسبت به او، رحیم و مهربان است ، و خدائی که

به حل هر مشکلی دارد.
کسی که دارای روح توکل است ، هرگز یاءس و نومیدی را به خود راه نمی دهد، در برابر مشکلات احساس ضعف و زبونی نمی کند، در برابر حوادث سخت ، مقاوم است ، و همین فرهنگ و عقیده چنان قدرت روانی به او می دهد که می تواند بر مشکلات پیروز شود، و از سوی دیگر امدادهای غیبی که به متوکلان نوید داده شده است به یاری او می آید، و او را شکست و ناتوانی رهائی می بخشد.
در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است که فرمود: از پیک وحی خدا، جبرئیل ، پرسیدم : توکل چیست ؟ گفت : العلم بان المخلوق لا یضر و لا ینفع ، و لا یعطی و لا یمنع ، و استعمال الیاس من الخلق ، فاذا کان العبد کذلک لم یعمل لاحد سوی الله ، و لم یرج و لم یخف سوی الله ، و لم یطمع فی احد سوی الله فهذا هو التوکل .
: ((حقیقت توکل این است که انسان بداند: مخلوق ، نه زیان می رساند، و نه نفع ، و نه عطا می کند و نه منع ، چشم امید از خلق برداشتن (و به خالق دوختن) هنگامی که چنین شود، انسان جز برای خدا کار نمی کند، به غیر او امید ندارد، از غیر او نمی ترسد، و دل به کسی جز او نمی بندد، این روح توکل است)).
((توکل)) با این محتوای عمیق ، شخصیت تازه ای به انسان می بخشد، و در تمام اعمال او اثر می گذارد، لذا در حدیثی می خوانیم که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در شب معراج از پیشگاه خداوند سؤ ال کرد: پروردگارا! ای الاعمال افضل ((چه عملی از همه اعمال برتر است)).
خداوند متعال فرمود لیس شی ء عندی افضل من التوکل علی و الرضا

بما قسمت : ((چیزی در نزد من افضل و برتر از توکل بر من ، و خشنودی به آنچه قسمت کرده ام نیست)).
بدیهی است توکل به این معنی همیشه تواءم با جهاد و تلاش و کوشش است ، نه تنبلی و فرار از مسئولیتها.
شرح دیگری در این زمینه در جلد دهم صفحه 295 به بعد (ذیل آیه 12 سوره ابراهیم) آورده ایم . الطلاق

آیه 4-7
آیه و ترجمه

وَ الّئِی یَئسنَ مِنَ الّمَحِیضِ مِن نِّسائِکمْ إِنِ ارْتَبْتُمْ فَعِدَّتهُنَّ ثَلَثَةُ أشهُرٍ وَ الّئِی لَمْ یحِضنَ وَ أُولَت الاَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَن یَضعْنَ حَمْلَهُنَّ وَ مَن یَتَّقِ اللَّهَ یجْعَل لَّهُ مِنْ أَمْرِهِ یُسراً(4)
ذَلِک أَمْرُ اللَّهِ أَنزَلَهُ إِلَیْکمْ وَ مَن یَتَّقِ اللَّهَ یُکَفِّرْ عَنْهُ سیِّئَاتِهِ وَ یُعْظِمْ لَهُ أَجْراً(5)
أَسکِنُوهُنَّ مِنْ حَیْث سکَنتُم مِّن وُجْدِکُمْ وَ لا تُضارُّوهُنَّ لِتُضیِّقُوا عَلَیهِنَّ وَ إِن کُنَّ أُولَتِ حَمْلٍ فَأَنفِقُوا عَلَیهِنَّ حَتی یَضعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضعْنَ لَکمْ فَئَاتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَ أْتَمِرُوا بَیْنَکم بمَعْرُوفٍ وَ إِن تَعَاسرْتمْ فَستَرْضِعُ لَهُ أُخْرَی (6)
لِیُنفِقْ ذُو سعَةٍ مِّن سعَتِهِ وَ مَن قُدِرَ عَلَیْهِ رِزْقُهُ فَلْیُنفِقْ مِمَّا ءَاتَاهُ اللَّهُ لا یُکلِّف اللَّهُ نَفْساً إِلا مَا ءَاتَاهَا سیَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسرٍ یُسراً(7) تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 242
ترجمه :4 - زنانی از شما که از عادت ماهانه ماءیوسند، اگر در وضع آنها (از نظر بارداری) شک کنید، عده آنان سه ماه است ، و همچنین آنها که عادت ماهانه ندیده اند، و عده زنان باردار این است که بار خود را بر زمین بگذارند، و هر کس تقوای الهی پیشه کند خداوند کار را بر او آسان می سازد.
5 - این فرمان خدا است که بر شما نازل کرده ، و هر کس تقوای الهی پیشه کند خداوند گناهان او را می بخشد، و پاداش او را بزرگ می دارد.
6 - آنها (زنان مطلقه) را هر جا خودتان سکونت دارید، و در توانائی شما است ، سکونت دهید، و به آنها زیان نرسانید تا کار را بر آنان تنگ کنید (و مجبور به ترک منزل شوند) و هرگاه باردار باشند نفقه آنها را بپردازید تا وضع حمل کنند، و اگر برای شما فرزند را شیر دهند پاداش آنها را بپردازید، و (درباره فرزندان کار را) با مشاوره شایسته انجام دهید، و اگر بتوافق نرسیدید زن دیگری شیر دادن آن بچه را بر عهده می گیرد.
7 - آنها که امکانات وسیعی دارند باید از امکانات وسیع خود انفاق کنند، و آنها که تنگدستند از آنچه که خدا به آنها داده انفاق نمایند، خداوند هیچکس را جز به مقدار توانائی که به او داده تکلیف نمی کند، خداوند به زودی بعد از سختیها آسانی قرار می دهد.
تفسیر :احکام زنان مطلقه و حقوق آنها
از جمله احکامی که از آیات گذشته استفاده شد لزوم نگهداشتن عده بعد از طلاق است ، و از آنجا که در آیه 228 سوره بقره حکم زنانی که عادت ماهیانه می بینند در مساءله عده روشن شده است که باید سه بار پاکی را پشت سر گذاشته تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 243
عادت ماهانه ببینند هنگامی که برای بار سوم وارد ماهانه شدند عده آنها پایان یافته ، ولی در این میان افراد دیگری هستند که به عللی عادت ماهانه نمی بینند و یا باردارند، آیات فوق حکم این افراد را روشن ساخته و بحث

عده را تکمیل می کند.
نخست می فرماید: ((زنانی از شما که ماءیوس از عادت ماهانه شده اند، اگر در وضع آنها (از نظر بارداری) شک کنید عده آنان سه ماه است)) (و اللائی یئسن من المحیض من نسائکم ان ارتبتم فعدتهن ثلثة اشهر).
((و همچنین زنانی که عادت ماهانه ندیده اند آنها نیز باید سه ماه تمام عده نگهدارند)) (و اللائی لم یحضن) سپس به سومین گروه اشاره کرده می افزاید: ((عده زنان باردار این است که بار خویش را بر زمین بگذارند)) (و اولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن).
به این ترتیب حکم سه گروه دیگر از زنان در آیه فوق مشخص شده است ، دو گروه باید سه ماه عده نگهدارند، و گروه سوم یعنی زنان باردار با وضع حمل عده آنان پایان می گیرد، خواه یک ساعت بعد از طلاق وضع حمل کنند یا مثلا هشت ماه .
در اینکه منظور از جمله ((ان ارتبتم)) (هرگاه شک و تردید کنید) چیست ؟ سه احتمال ذکر شده است :
1 - منظور احتمال و شک در وجود ((حمل)) است ، به این معنی که اگر بعد از سن یاءس (سن پنجاه سالگی در زنان عادی و شصت سالگی در زنان قرشی) احتمال وجود حمل در زنی برود باید عده نگهدارد، این معنی هر چند کمتر اتفاق می افتد ولی گاه اتفاق افتاده است (توجه داشته باشید که واژه ((ریبه)) تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 244
به معنی شک در حمل در روایات و کلمات فقهاء کرارا آمده است)
2 - منظور زنانی است که به درستی نمی دانیم به سن یاءس رسیده اند یا نه ؟.
3 - منظور شک و تردید در حکم این مساءله است ، بنابراین آیه می گوید اگر حکم خدا را نمی دانید، حکم خدا این است که چنین زنانی عده نگهدارند، ولی از همه این تفسیرها مناسبتر تفسیر اول است ، زیرا ظاهر جمله و اللائی یئسن ... این است که این زنان به سن یاءس رسیده اند، در ضمن هرگاه زنانی بر اثر بیماریها یا عوامل دیگر، عادت ماهانه آنها قطع شود، مشمول همین حکمند، یعنی باید سه ماه عده نگهدارند (این حکم را از طریق قاعده اولویت و یا مشمول لفظ آیه می توان استفاده کرد).
جمله و اللائی لم یحضن (زنانی که عادت ماهانه ندیده اند) ممکن است به این معنی باشد که به سن بلوغ رسیده اند اما عادت نمی بینند، در این صورت بدون شک باید سه ماه عده نگهدارند، احتمال دیگری که در تفسیر آیه داده اند این است که کلیه زنانی که عادت ندیده اند خواه به سن بلوغ رسیده باشند یا نه ؟.
ولی مشهور در میان فقهای ما این است که هرگاه زن به سن بلوغ نرسیده باشد بعد از طلاق عده ندارد، ولی این مساءله نیز مخالفینی دارد که به

بعضی از روایات تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 245
در این زمینه استدلال کرده اند، و ظاهر آیه فوق نیز با آنها موافق است (شرح بیشتر این مساءله را نیز در کتب فقهی باید مطالعه کرد).
از شاءن نزولی که برای جمله های اخیر ذکر شده نیز تفسیر فوق استفاده می شود و آن اینکه ((ابی بن کعب)) به رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرض کرد که عده بعضی از زنان در قرآن نیامده است ، از جمله زنان صغیره و زنان کبیره (یائسه) و باردار، آیه فوق نازل شد و احکام آنها را بیان کرد.
در ضمن عده در صورتی است که احتمال حمل درباره او برود، زیرا در آیه فوق عطف بر زنان یائسه شده ، و مفهومش این است که حکم هر دو یکسان می باشند.
و بالاخره در پایان آیه مجددا روی مساءله تقوا تکیه می کند و می فرماید: ((هر کس تقوای الهی پیشه کند خداوند کار را بر او آسان می سازد)) (و من یتق الله یجعل له من امره یسرا).
هم در این جهان و هم در جهان دیگر مشکلات او را، چه در رابطه مساءله جدائی و طلاق و احکام آن ، و چه در رابطه با مسائل دیگر به لطفش حل می کند.
در آیه بعد باز برای تاءکید بیشتر روی احکامی که در زمینه طلاق و عده در آیات قبل آمده می افزاید: ((این فرمان خدا است که آنرا بر شما نازل کرده است)) (ذلک امر الله انزله الیکم).
((و هر کس تقوای الهی پیشه کند، و از مخالفت فرمان او بپرهیزد، تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 246
خداوند گناهان او را می بخشد، و پاداش او را بزرگ می سازد)) (و من یتق الله یکفر عنه سیئاته و یعظم له اجرا).
بعضی از مفسران گفته اند که منظور از ((سیئات)) در اینجا ((گناهان صغیره)) است ، و منظور از تقوا پرهیز از ((گناهان کبیره)) است به این ترتیب پرهیز از کبائر سبب بخشودگی صغائر می شود، شبیه آنچه در آیه 31 سوره نساء آمده است . و لازمه این سخن آن است که مخالفت احکام گذشته در زمینه طلاق و عده جزء گناهان کبیره محسوب می شود.
البته درست است که ((سیئات)) گاهی به معنی گناهان صغیره آمده است ، ولی در بسیاری از آیات قرآن مجید ((سیئات)) به عموم گناهان اعم از صغیره و کبیره اطلاق شده است ، مثلا در آیه 65 سوره مائده می خوانیم : و لو ان اهل الکتاب آمنوا و اتقوا لکفرنا عنهم سیئاتهم : ((اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند ما تمام گناهان گذشته آنها را می بخشیم)) (این معنی در آیات دیگری نیز آمده است).
مسلم است که ایمان و قبول اسلام سبب بخشودگی همه گناهان پیشین

می شود.
آیه بعد توضیح بیشتری درباره حقوق زن بعد از جدائی می دهد، هم از نظر ((مسکن)) و ((نفقه)) و هم از جهات دیگر.
نخست درباره چگونگی مسکن زنان مطلقه می فرماید: ((آنها را هر جا خودتان سکونت دارید و امکانات شما ایجاب می کند سکونت دهید)) (اسکنوهن من حیث سکنتم من وجدکم). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 247
((وجد)) (بر وزن حکم) به معنی توانائی و تمکن است ، بعضی از مفسران تفسیرهای دیگری برای آن ذکر کرده اند که در نتیجه به همین معنی باز می گردد، راغب نیز در مفردات می گوید: تعبیر به ((من وجدکم)) مفهومش این است که به مقدار توانائی و به اندازه غنای خود مسکن مناسب برای زنان مطلقه در نظر بگیرید.
طبیعی است آنجا که مسکن بر عهده شوهر است بقیه نفقات نیز بر عهده او خواهد بود دنباله آیه که درباره ((نفقه)) زنان باردار سخن می گوید نیز شاهد این مدعا است .
سپس به حکم دیگری پرداخته می گوید: ((به آنها زیان نرسانید تا کار را بر آنها تنگ کنید و مجبور به نقل مکان و ترک نفقه شما شوند) (و لا تضاروهن لتضیقوا علیهن).
مبادا کینه توزیها و عداوت و نفرت شما را از راه حق و عدالت منحرف سازد، و آنها را از حقوق مسلم خود در مسکن و نفقه محروم کنید، و آنچنان در فشار قرار گیرند که همه چیز را رها کرده ، فرار کنند!.
در سومین حکم در مورد زنان باردار می گوید: ((و اگر باردار باشند مخارج آنها را تا زمانی که وضع حمل کنند بدهید)) (و ان کن اولات حمل فانفقوا علیهن حتی یضعن حملهن).
زیرا مادام که وضع حمل نکرده اند در حال عده هستند، و نفقه و مسکن بر همسر واجب است .
و در چهارمین حکم در مورد حقوق ((زنان شیرده)) می فرماید: ((اگر حاضر شدند بعد از جدائی ، فرزندان را شیر دهند اجر و پاداش آنها را بپردازید)) (فان ارضعن لکم فاتوهن اجورهن).
اجرتی متناسب با مقدار و زمان شیر دادن بر حسب عرف و عادت .
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 248
و از آنجا که بسیار می شود نوزادان و کودکان مال المصالحه اختلافات دو همسر بعد از جدائی واقع می شوند در پنجمین حکم یک دستور قاطع در این زمینه صادر کرده ، می فرماید: ((درباره سرنوشت فرزندان با مشاوره یکدیگر و به طور شایسته تصمیم بگیرید)) (و اءتمروا بینکم بمعروف).
مبادا اختلافات دو همسر ضربه بر منافع کودکان وارد سازد از نظر جسمی

و ظاهری گرفتار خسران شوند، و یا از نظر عاطفی از محبت و شفقت لازم محروم بمانند، پدر و مادر موظفند خدا را در نظر گیرند، و منافع نوزاد بی دفاع را فدای اختلافات و اغراض خویش نکنند.
جمله ((واءتمروا)) از ماده ((ایتمار)) گاه به معنی ((پذیرا شدن دستور)) و گاه به معنی مشاوره می آید، و در اینجا معنی دوم مناسبتر است و تعبیر ((بمعروف)) تعبیر جامعی است که هرگونه مشاوره ای را که خیر و صلاح در آن باشد شامل می گردد.
و از آنجا که گاهی توافق لازم میان دو همسر بعد از طلاق برای حفظ مصالح فرزند و مساءله شیر دادن حاصل نمی شود در ششمین حکم می فرماید: ((و اگر هر کدام بر دیگری سخت گرفتید و به توافق نرسیدید زن دیگری می تواند شیر دادن آن بچه را بر عهده گیرد تا کشمکشها ادامه نیابد)) (و ان تعاسرتم فسترضع له اخری).
اشاره به اینکه اگر اختلافها به طول انجامید خود را معطل نکنید، و کودک را به دیگری بسپارید، در درجه اول حق مادر بود که این فرزند را شیر دهد، اکنون که با سختگیری و کشمکش این امر امکان پذیر نیست نباید منافع کودک را به دست فراموشی سپرد، باید آن را بر عهده دایه ای گذارد.
آیه بعد، هفتمین و آخرین حکم را در این زمینه بیان کرده ، می افزاید:
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 249
((آنهائی که امکانات وسیعی دارند، از امکانات خود انفاق کنند، و آنها که تنگدستند، از آنچه خدا به آنها داده انفاق نمایند، خداوند هیچکس را جز به اندازه آنچه به او داده ، تکلیف نمی کند)) (لینفق ذو سعة من سعته و من قدر علیه رزقه فلینفق مما آتاه الله لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها).
آیا این دستور یعنی انفاق به اندازه توانائی ، مربوط به زنانی است که بعد از جدائی ، شیر دادن کودکان را بر عهده می گیرند، و یا مربوط به ایام عده است که در آیات قبل به طور اجمال اشاره شده بود، و یا مربوط به هر دو است ؟.
معنی اخیر از همه مناسبتر است ، هر چند جمعی از مفسران ، آن را تنها مربوط به زنان شیرده دانسته اند، در حالی که در آیات گذشته در این باره تعبیر به اجر شده نه ((نفقه و انفاق)).
به هر حال آنها که توانائی کافی دارند، باید مضایقه و سختگیری نکنند، و آنها که تمکن مالی ندارند، بیش از توانائی خود ماءمور نیستند، و زنان نمی توانند ایرادی به آنها داشته باشند.
به این ترتیب به آنها که دارند بخل کنند، و نه آنها که ندارند مستحق ملامتند.
و در پایان آیه ، برای اینکه تنگی معیشت ، سبب خارج شدن از جاده حق و عدالت نگردد، و هیچ یک زبان به شکایت نگشایند، می فرماید: ((خداوند به

زودی بعد از سختیها، آسانی و راحتی قرار می دهد)) (سیجعل الله بعد عسر یسرا).
یعنی غم مخورید، بیتابی نکنید، دنیا به یک حال نمی ماند، مبادا مشکلات مقطعی و زودگذر رشته صبر و شکیبائی شما را پاره کند.
این تعبیر برای همیشه و مخصوصا هنگام نزول این آیات که مسلمانان از نظر معیشت سخت در فشار بودند، نوید و بشارتی است از آینده امیدبخش تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 250
صابران ، و اتفاقا چیزی نگذشت که خداوند درهای رحمت و برکت خود را به روی آنها گشود.
نکته ها:
1 - احکام ((طلاق رجعی))
گفتیم ((طلاق رجعی)) آن است که شوهر مادام که عده بسر نیامده هر زمان بخواهد می تواند بازگردد و پیوند زناشوئی را برقرار سازد، بی آنکه نیاز به عقد تازه ای باشد، و جالب اینکه رجوع با کمتر سخن و عملی که نشانه بازگشت باشد حاصل می گردد.
بعضی از احکامی که در آیات فوق آمده ، مانند نفقه و مسکن ، مخصوص عده طلاق رجعی است ، و همچنین مساءله عدم خروج زن از خانه همسرش در حال عده و اما در طلاق بائن یعنی طلاقی که قابل رجوع نیست (مانند سومین طلاق) احکام فوق وجود ندارد.
تنها در مورد زن باردار حق نفقه و مسکن تا زمان وضع حمل ثابت است .
تعبیر به لا تدری لعل الله یحدث بعد ذلک امرا: ((تو نمی دانی شاید خداوند وضع تازه ای به وجود آورد)) نیز اشاره به این است که همه یا قسمتی از احکام فوق ، مربوط به طلاق رجعی است .
2 - خدا تکلیف ما لا یطاق نمی کند
نه تنها حکم عقل ، بلکه حکم شرع نیز بر این معنی گواه است که تکالیف تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 251
انسانها باید در حدود توانائی آنها باشد، جمله ((لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها)) که در ضمن آیات فوق آمده نیز اشاره به همین معنی است .
ولی در بعضی از روایات می خوانیم که منظور از ((ما آتاها))، ((ما اعلمها)) است ، یعنی خداوند هر کس را به مقداری تکلیف می کند که به او ((اعلام)) کرده است ، و لذا به این آیه در مباحث ((اصل برائت)) در علم اصول استدلال کرده اند، که اگر انسان حکمی را نمی داند، مسئولیتی در برابر آن ندارد.
ولی از آنجا که عدم آگاهی ، گاهی سبب عدم توانائی می شود، ممکن است ، منظور، جهلی باشد که سرچشمه عجز گردد.
بنابراین آیه می تواند مفهوم وسیعی داشته باشد، که هم عدم قدرت را

شامل شود و هم جهل را که موجب عدم قدرت بر انجام کار می گردد.
3 - اهمیت نظام خانواده
دقت و ظرافتی که در بیان احکام زنان مطلقه و حقوق آنها در آیات فوق به کار رفته ، و حتی بسیاری از ریزه کاریهای این مساءله ، در آیات قرآن ، که در حقیقت قانون اساسی اسلام است ، بازگو شده ، دلیل روشنی است به اهمیتی که اسلام برای نظام خانواده و حفظ حقوق زنان و فرزندان قائل است .
از طلاق تا آنجا که ممکن است جلوگیری می کند، و ریشه های آن را می خشکاند، اما هرگاه کار به بنبست کشید و چاره ای جز طلاق و جدائی نبود، اجازه نمی دهد، حقوق فرزندان و یا زنان در این کشمکش پایمال گردد، حتی طرح جدائی را طوری می ریزد که امکان بازگشت غالبا وجود داشته باشد.
دستوراتی همچون امساک به معروف و جدائی به معروف و نیز عدم زیان و ضرر و تضییق و سخت گیری نسبت به زنان ، و همچنین مشاوره شایسته برای روشن تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 252
ساختن سرنوشت کودکان ، و مانند اینها که در آیات فوق آمده است ، همگی گواه بر این معنی است .
اما متاءسفانه عدم آگاهی بسیاری از مسلمانان از این امور، و یا عدم عمل به آن در عین آگاهی ، سبب شده است که در هنگام جدائی و طلاق مشکلات زیادی برای خانواده ها و مخصوصا فرزندان ، به وجود آید، و این نیست جز به خاطر اینکه مسلمانان از چشمه فیض بخش قرآن دور ماندند. مثلا با اینکه قرآن با صراحت می گوید: زنان مطلقه نباید در دوران عده از خانه شوهر بیرون روند و نه شوهر حق دارد آنها را بیرون بفرستد، کاری که اگر انجام شود، امید بازگشت غالب زنان به زندگی زناشوئی بسیار زیاد است ، اما کمتر زن و مرد مسلمانی را پیدا می کنید که بعد از جدائی و طلاق به این دستور اسلامی عمل کند، و این راستی مایه تاءسف است . الطلاق
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 253
آیه 8-11
آیه و ترجمه
وَ كَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَتَت عَنْ أَمْرِ رَبهَا وَ رُسلِهِ فَحَاسبْنَهَا حِساباً شدِيداً وَ عَذَّبْنَهَا عَذَاباً نُّكْراً(8)
فَذَاقَت وَبَالَ أَمْرِهَا وَ كانَ عَقِبَةُ أَمْرِهَا خُسراً(9)
أَعَدَّ اللَّهُ لهُمْ عَذَاباً شدِيداً فَاتَّقُوا اللَّهَ يَأُولى الالْبَبِ الَّذِينَ ءَامَنُوا قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكمْ ذِكْراً(10)
رَّسولاً يَتْلُوا عَلَيْكمْ ءَايَتِ اللَّهِ مُبَيِّنَتٍ لِّيُخْرِجَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ

مِنَ الظلَمَتِ إِلی النَّورِ وَ مَن یُؤْمِنَ بِاللّهِ وَ یَعْمَلْ صلِحاً یُدْخِلْهُ جَنَّتٍ تجْرِی مِن تحْتِهَا الاَنهَرُ خَلِدِینَ فِیهَا أَبَداً قَدْ أَحْسنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقاً(11) تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 254
ترجمه :8 - چه بسیار شهرها و آبادیها که اهل آن از فرمان خدا و رسولانش سرپیچی کرده اند و ما حساب آنها را به شدت رسیدیم ، و به مجازات کم نظیری گرفتار ساختیم .
9 - آنها وبال کار خود را چشیدند، و عاقبت کارشان خسران بود.
10 - خداوند عذاب شدیدی برای آنها فراهم ساخته ، از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید ای صاحبان خرد، ای کسانی که ایمان آورده اید، (زیرا) خداوند چیزی که مایه تذکر شما است بر شما نازل کرده .
11 - رسولی به سوی شما فرستاده که آیات روشن الهی را بر شما تلاوت می کند، تا آنها را که ایمان آورده ، و عمل صالح انجام داده اند از تاریکیها به نور هدایت کند و هر کس به خدا ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد او را در باغهائی از بهشت وارد سازد که از زیر درختانش نهرها جاری است ، جاودانه در آن می مانند، و خداوند روزی نیکوئی برای او قرار داده است .
تفسیر :سرانجام دردناک سرکشان
شیوه قرآن این است که در بسیاری از مواد بعد از ذکر یک سلسله از دستورات عملی اشاره به وضع امتهای پیشین می کند، تا مسلمانان نتیجه ((اطاعت)) و ((عصیان)) را در سرگذشت آنها با چشم ببینند، و مساءله شکل حسی به خود گیرد.
لذا در این سوره نیز بعد از ذکر وظایف ، مردان و کنان در موقع طلاق و جدائی به سراغ همین معنی رفته ، و به عاصیای و گردنکشان هشدار می دهد.
نخست می فرماید: ((چه بسیار شهر و آبادیها که اهل آن در برابر فرمان پروردگار و رسولانش طغیان و سرپیچی کردند، و ما حساب آنها را با دقت و شدت رسیدیم و آنها را به مجازات وحشتناک و عذاب کم نظیری گرفتار ساختیم))! (و کاین من قریة عتت عن امر ربها و رسله فحاسبناها شدیدا و تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 255
عذبناها عذابا نکرا).
منظور از قریه ، چنانکه قبلا نیز گفته ایم ، محل اجتماع انسانها اعم از شهر و روستا است ، و در اینجا منظور اهل آنها می باشد.
عتت از ماده ((عتو)) (بر وزن غلو) به معنی سرپیچی از اطاعت است .
و ((نکر)) (بر وزن شکر) به معنی کار مشکل و بی سابقه یا کم سابقه می باشد.
((حسابا شدیدا)) یا به معنی حساب دقیق و تواءم با سختگیری است ، و یا به معنی مجازات شدید است که نتیجه حساب دقیق می باشد، و در هر

حال اشاره به عذاب این اقوام سرکش در این دنیا است که گروهی با طوفان ، گروهی با زلزله های ویرانگر، گروهی با صاعقه و مانند آن ، ریشه کن شدند، و شهرها و دیار ویران شده آنها به صورت درس عبرتی برای آیندگان باقی ماند.
لذا در آیه بعد می افزاید: ((آنها وبال کفر و گناه خود را چشیدند، و عاقبت امر آنها خسران و زیان بود)) (فذاقت وبال امرها و کانت عاقبة امرها خسرا).
چه زیانی از این بدتر که سرمایه های خداداد، را از کف دادند، و در این بازار تجارت دنیا نه تنها متاعی نخریدند بلکه سرانجام با عذاب الهی نابود شدند. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 256
بعضی ((حساب شدید)) و ((عذاب نکر)) را در اینجا اشاره به ((عذاب قیامت)) دانسته اند، و فعل ماضی را به معنی مستقبل گرفته اند، ولی هیچ موجبی برای این کار نیست ، بخصوص اینکه در مورد عذاب قیامت در آیه بعد سخن گفته خواهد شد، و این خود گواه زنده ای است بر اینکه عذاب در اینجا عذاب دنیا است .
سپس به عذاب اخروی آنها اشاره کرده ، می فرماید: ((خداوند عذاب شدیدی برای آنها آماده ساخته)) (اعد الله لهم عذابا شدیدا).
عذابی دردناک ، شدید، وحشت انگیز، خوار کننده ، رسواگر، و همیشگی در دوزخ برای آنها از هم اکنون فراهم است .
حال که چنین است ((از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید ای صاحبان اندیشه و مغز، ای کسانی که ایمان آورده اید))! (فاتقوا الله یا اولی الالباب الذین آمنوا).
فکر و اندیشه از یکسو، ایمان و آیات الهی از سوی دیگر، به شما هشدار می دهد که سرنوشت اقوام متمرد و طغیانگر را ببینید، و از آن عبرت بگیرید، مبادا در صف آنها واقع شوید که خداوند هم در این جهان شما را به مجازات هولناک و بی سابقه ای گرفتار می کند، و هم عذاب شدید آخرت در انتظار شما است .
سپس مؤ منان اندیشمند را مخاطب ساخته می افزاید: ((خداوند آن چیزی که مایه تذکر شما است بر شما نازل کرده است)) (قد انزل الله الیکم ذکرا)
و رسولی به سوی شما فرستاده که آیات روشن الهی را بر شما تلاوت می کند تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 257
تا کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند از تاریکیها به سوی نور، هدایت کند)) (رسولا یتلوا علیکم آیات الله مبینات لیخرج الذین آمنوا و عملوا الصالحات من الظلمات الی النور).
در اینکه منظور از ((ذکر)) چیست ؟ و مراد از ((رسول)) کیست ؟ در

میان مفسران گفتگو است .
جمعی ((ذکر)) را به معنی ((قرآن)) می دانند، در حالی که جمع دیگری به ((رسول خدا)) (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تفسیر کرده اند، چرا که مایه تذکر و یادآوری مردم است ، مطابق این تفسیر ((رسولا)) که بعد از آن آمده شخص پیامبر است (و کلام محذوفی ندارد) ولی منظور از ((نازل کردن)) در اینجا اعطای وجود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به امت از سوی خدا است .
اما اگر ((ذکر)) را به معنی قرآن مجید بگیریم ((رسولا)) نمی تواند بدل از آن باشد، و در این جمله محذوفی است و در تقدیر چنین است ((انزل الله الیکم ذکرا و ارسل رسولا)): خداوند مایه تذکری برای شما نازل کرد، و رسولی فرستاد.
بعضی ((رسول)) را به معنی ((جبرئیل)) تفسیر کرده اند، و در این صورت نزول او نزول حقیقی خواهد بود، چرا که از آسمان نازل می شد، ولی این تفسیر با جمله ((یتلوا علیکم آیات الله)): ((آیات خدا را بر شما می خواند)) سازگار نیست ، زیرا جبرئیل مستقیما آیات الهی را بر مؤ منان نمی خواند.
کوتاه سخن اینکه هر یک از این تفسیرها ((مزیت)) و ((مشکلی)) دارد، ولی رویهمرفته تفسیر اول (ذکر به معنی قرآن و رسول به معنی پیامبر اکرم) (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از همه بهتر است ، زیرا در آیات بسیار زیادی از قرآن مجید کلمه ذکر بر قرآن اطلاق شده مخصوصا آنجا که با کلمه ((انزال)) همراه باشد، به گونه ای که هرگاه ((نزول ذکر)) گفته شود تداعی قرآن می کند. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 258
در آیه 44 سوره نحل می خوانیم : و انزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم ((ما ذکر را بر تو نازل کردیم تا برای مردم تبیین کنی آنچه بر آنها نازل شده است)) و در آیه 6 سوره ((حجر)) آمده است و قالوا یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون : دشمنان گفتند: ((ای کسی که ذکر بر تو نازل شده تو دیوانه ای))!
و اگر در بعضی از روایات از ائمه اهلبیت (علیهمالسلام) آمده که منظور از ذکر رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است و ((اهل الذکر)) مائیم ممکن است اشاره به بطون آیه باشد، زیرا می دانیم ((اهل الذکر)) که در آیه فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون (از اهل ذکر سؤ ال کنید اگر نمی دانید) (نحل 43) آمده به معنی خصوص اهل بیت (علیهمالسلام) نیست بلکه شاءن نزول آن علمای اهل کتاب است ولی با توجه به اینکه ((ذکر)) معنی وسیعی دارد که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را نیز شامل می شود این یکی از مصداقهای آن محسوب می شود.
به هر حال هدف نهائی از ارسال این رسول و انزال این کتاب آسمانی این

است که با تلاوت آیات الهی آنها را از ظلمتهای کفر و جهل و گناه و فساد اخلاق بیرون آورده ، به سوی نور ایمان ، و توحید، و تقوا، رهنمون گردد، و در حقیقت تمام اهداف بعثت پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و نزول قرآن در همین یک جمله خلاصه شده ، خارج کردن از ظلمتها به نور، و قابل توجه اینکه ((ظلمات)) به صیغه جمع و ((نور)) به صیغه مفرد ذکر شده ، زیرا شرک و کفر و فساد، عامل پراکندگی و چندگانگی است ، در حالی که ایمان و توحید و تقوا عامل وحدت و یگانگی می باشد. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 259
و در پایان آیه به اجر و پاداش کسانی که ایمان و عمل صالح دارند اشاره کرده می افزاید: ((کسی که به خدا ایمان آورد، و عمل صالح انجام دهد، و این راه را تداوم بخشد، خداوند او را در باغهائی از بهشت داخل می کند که از زیر درختانش نهرها جاری است ، جاودانه و برای همیشه در آن خواهد ماند، و خداوند روزی نیکوئی برای او قرار داده است)) (و من یؤ من باللله و بی عمل صالحا یدخله جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها اءبدا قد احسن الله له رزقا).
تعبیر به ((یؤ من)) و ((یعمل)) به صورت فعل مضارع اشاره به این است که ایمان و عمل صالح آنها محدود به زمان خاصی نیست بلکه استمرار و تداوم دارد.
و تعبیر به ((خالدین)) دلیل بر جاودانگی بهشت است ، بنابراین ذکر کلمه ((ابدا)) بعد از آن تاءکیدی برای ((خلود)) محسوب می شود.
تعبیر ((رزقا)) به صورت ((نکره)) اشاره به عظمت و اهمیت روزیهای نیکوئی است که خداوند برای این جمعیت فراهم می سازد، و مفهوم وسیعی دارد که هرگونه موهبت الهی را در آخرت و حتی در دنیا نیز دربر می گیرد، چرا که نتیجه ایمان و تقوا تنها مربوط به آخرت نیست ، افراد مؤ من و پرهیزگار در این دنیا نیز زندگی پاک تر و آرام تر و لذتبخش تری دارند. الطلاق
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 260
آیه 12
آیه و ترجمه
اللَّهُ الَّذِی خَلَقَ سبْعَ سمَوَتٍ وَ مِنَ الاَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنزَّلُ الاَمْرُ بَیْنهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلی کلِّ شیْءٍ قَدِیرٌ وَ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاط بِکلِّ شیْءٍ عِلْمَا(12)
ترجمه :12 - خداوند کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن را، فرمان او در میان آنها پیوسته نازل می شود، تا بدانید که خداوند بر هر چیز توانا است و علم او به همه چیز احاطه دارد.
تفسیر :هدف از آفرینش عالم معرفت است
این آیه که آخرین آیه سوره طلاق است ، اشاره پرمعنی روشنی به عظمت

قدرت خداوند در آفرینش آسمانها و زمین ، و نیز هدف نهائی این آفرینش دارد، و بحثهائی را که در آیات گذشته پیرامون وعده ثواب عظیم به مؤ منان پرهیزگار، و همچنین وعده هائی که به گشودن گره مشکلات آنها داده تکمیل می کند، بدیهی است خداوندی که قدرت بر این آفرینش عظیم دارد، توانائی بر انجام آن وعده ها در این جهان و جهان دیگر نیز دارد.
نخست می فرماید: ((خداوند همان کسی است که هفت آسمان را آفرید)) (الله الذی خلق سبع سماوات).
((و از زمین نیز همانند آن)) (و من الارض مثلهن).
یعنی همانگونه که آسمانها ((هفتگانه)) اند زمینها نیز هفتگانه می باشند، و این تنها آیه ای از قرآن مجید است که اشاره به زمینهای هفتگانه می کند.
اکنون ببینیم منظور از این آسمانهای هفتگانه و زمینهای مشابه آن تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 261
چیست ؟ در این زمینه در جلد اول ذیل آیه 29 سوره بقره و در جلد بیستم ذیل آیه 12 سوره فصلت ، بحثهای مشروحی داشتیم ، لذا در اینجا به اشاره فشرده ای قناعت می کنیم ، و آن اینکه :
ممکن است ، منظور از عدد هفت ، همان کثرت باشد، زیرا این تعبیر در قرآن مجید و غیر آن گاه به معنی کثرت آمده است ، مثلا می گوئیم اگر هفت دریا را هم بیاوری کافی نیست .
بنابراین منظور از هفت آسمان و هفت زمین ، تعداد عظیم و کثیر کواکب آسمانی و کراتی مشابه زمین است .
اما اگر عدد هفت را برای ((تعداد)) و شماره بدانیم ، مفهوم آن وجود هفت آسمان می شود، و با توجه به آیه 6 سوره صافات که می گوید: انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب : ((ما آسمان نزدیک (آسمان اول) را با کواکب و ستارگان زینت بخشیدیم)) روشن می شود که آنچه ما می بینیم و علم و دانش بشر به آن احاطه دارد همه مربوط به آسمان اول است ، و ماورای این ثوابت و سیارات ، شش عالم دیگر وجود دارد که از دسترس علم ما بیرون است .
این در مورد آسمانهای هفتگانه ، و اما در مورد زمینهای هفتگانه ممکن است اشاره به طبقات مختلف کره زمین باشد، زیرا امروز ثابت شده که زمین از قشرهای گوناگونی تشکیل یافته ، و یا اشاره به اقلیمهای هفتگانه روی زمین چرا که هم در گذشته و هم امروز کره زمین را به هفت ((منطقه)) تقسیم می کردند (البته طرز تقسیم در گذشته و امروز متفاوت است ، امروز زمین به دو منطقه منجمد شمالی و جنوبی و دو منطقه معتدله و دو منطقه حاره و یک منطقه استوائی تقسیم می شود، اما در گذشته اقلیمهای هفتگانه به شکل دیگری تقسیم می شد). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 262

ولی ممکن است در اینجا نیز عدد هفت که از تعبیر ((مثلهن)) استفاده می شود نیز برای ((تکثیر)) و اشاره به زمینهای متعددی باشد که در عالم هستی وجود دارد. تا آنجا که بعضی از دانشمندان فلکی می گویند کراتی که مشابه کره زمین بر گرد خورشیدها در این عالم بزرگ گردش می کند حداقل سیصد میلیون کره است !.
هر چند با اطلاعات کمی که ما از ماورای منظومه شمسی داریم به دست دادن عدد در این زمینه کار مشکلی است ، ولی به هر حال دانشمندان دیگر فلکی نیز تاءکید می کنند که در کهکشانی که منظومه شمسی جزء آن است میلیونها میلیون کره وجود دارد که در شرایطی مشابه کره زمین قرار گرفته ، و مرکز حیات و زندگی می باشد.
البته ممکن است پیشرفت علم و دانش بشر در آینده اطلاعات بیشتری درباره تفسیر اینگونه آیات در اختیار ما بگذارد.
سپس به مساءله تدبیر این عالم بزرگ به وسیله فرمان خداوند اشاره کرده می افزاید: ((امر و فرمان او در میان آنها پیوسته نازل می شود)) (یتنزل الامر بینهن).
پیدا است که منظور از ((امر)) در اینجا همان فرمان تکوینی خداوند در مورد تدبیر این عالم بزرگ و آسمانها و زمینهای هفتگانه است ، چرا که او پیوسته با فرمان مخصوص خود آنها را در مسیر منظمی هدایت و رهبری می کند در حقیقت این آیه شبیه آیه 4 سوره سجده که می فرماید: یدبر الامر من السماء تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 263
الی الارض ((او تدبیر امور می کند از آسمان به زمین)).
به هر حال اگر تدبیر او لحظه ای از این عالم برداشته شود نظام همگی درهم می ریزد، و راه فنا پیش می گیرند.
و در پایان به هدف این آفرینش عظیم اشاره کرده ، می گوید: ((اینها همه به خاطر آن است که شما بدانید خداوند بر هر چیزی توانا است و علم و آگاهی او به همه چیز احاطه دارد)) (لتعلموا ان الله علی کل شی ء قدیر و ان الله قد احاط بکل شی ء علما).
چه تعبیر جالبی که هدف این آفرینش عظیم را آگاهی انسان از صفات خدا از علم و قدرت او می شمرد که آگاهی از این دو صفت برای تربیت انسان کافی است .
انسان باید بداند او بر تمام اسرار وجودش احاطه دارد، و از همه اعمالش باخبر است ، و نیز بداند وعده هایش در زمینه معاد و رستاخیز، در زمینه پاداش و کیفر و در زمینه وعده پیروزی مؤ منان تخلف ناپذیر است .
آری خدائی که چنین ((علم)) و ((قدرتی)) دارد و نظام عالم هستی را اداره می کند اگر احکامی در زمینه زندگی انسانها، در رابطه با طلاق و حقوق زنان قرار داده ، همگی روی حساب دقیق و متقن است .

در زمینه ((هدف آفرینش)) بحث مشروحی ذیل آیه 56 ذاریات جلد 22 تفسیر نمونه داشته ایم .
قابل توجه اینکه در آیات مختلف قرآن اشاراتی به هدف آفرینش انسان یا مجموع این جهان شده که در بدو امر ممکن است مختلف به نظر برسد، ولی با دقت می بینیم همه به یک حقیقت بازمی گردند:
1 - در آیه 56 ذاریات هدف آفرینش انسان و جن را ((عبادت)) می شمرد (و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 264
2 - و در آیه 7 سوره هود هدف آفرینش عظیم آسمانها و زمین را آزمون بشر معرفی می کند (و هو الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام و کان عرشه علی الماء لیبلوکم ایکم احسن عملا).
3 - در آیه 119 هود هدف را رحمت الهی می شمرد (و لذلک خلقهم)
4 - و بالاخره در آیه مورد بحث هدف را علم و آگاهی از صفات خدا دانسته است (لتعلموا...)
کمی دقت در این آیات نشان می دهد که بعضی مقدمه برای بعضی دیگر است ، آگاهی و معرفت مقدمه ای است برای بندگی و عبادت ، و آن نیز مقدمه ای است برای آزمون و تربیت بشر و آن هم مقدمه ای است برای بهره گیری از رحمت خدا (دقت کنید).
خداوندا! اکنون که ما را به هدف آفرینش بزرگت آشنا فرمودی ، در وصول به این هدف بزرگ ما را یاری کن !
پروردگارا! علم و قدرتت بی پایان و رحمتت نیز بی انتها است ، ما را از این رحمت بی انتها بهره ای عنایت فرما!
بارالها! قرآن و پیامبر را برای بیرون بردن مؤ منان از ظلمات به نور نازل کردی ما را از ظلمت گناه و هوای نفس بیرون بر، و قلب ما را به نور ایمان و تقوا روشن نما آمین یا رب العالمین .

تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 265
سوره تحریم
مقدمه
این سوره در مدینه نازل شده و دارای 12 آیه است تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 266 تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 267
محتوای سوره تحریم
این سوره عمدتا از چهار بخش تشکیل شده است :
بخش اول : که از آیه یک تا پنج ادامه دارد مربوط به ماجرای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با بعضی از همسرانش می باشد، حضرت پاره ای از غذاهای حلال را بر خود تحریم فرمود، و آیات فوق نازل شد و همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مورد ملامت قرار داد، که شرح آن در شاءن نزول به خواست خدا خواهد آمد.
بخش دوم : که از آیه 6 تا 8 ادامه دارد خطابی است کلی به همه مؤ منان در مورد مراقبت در امر تعلیم و تربیت خانواده ، و لزوم توبه از گناهان .
بخش سوم : که تنها یک آیه است ، خطاب به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مورد جهاد با کفار و منافقین است .
در بخش چهارم : که آخرین بخش سوره را تشکیل می دهد و شامل آیه 10 تا 12 می باشد، خداوند برای تبیین بخشهای قبل شرح حال دو نفر از زنان صالح (مریم و همسر فرعون) و دو نفر از زنان ناصالح (همسر نوح و همسر لوط) را بیان کرده است و در واقع به زنان مسلمین و به خصوص همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هشدار می دهد که خود را با گروه اول هماهنگ کنند نه دوم . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 268
فضیلت تلاوت سوره
در حدیثی از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل شده ، ((هر کس این سوره را بخواند اعطاه الله توبة نصوحا: ((خداوند توفیق توبه خالص به او می دهد))
و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ((هر کس سوره طلاق و تحریم را در نماز فریضه بخواند، خداوند او را در قیامت از ترس و اندوه پناه می دهد، و از آتش دوزخ رهائی می بخشد، و او را به خاطر تلاوت این سوره و مداومت بر آن ، وارد بهشت می کند، زیرا این دو سوره ، از آن پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است)). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 269
آیه 1-5

آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
یَأَیهَا النَّبىُّ لِمَ تحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَک تَبْتَغِی مَرْضات أَزْوَجِک وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِیمٌ(1)
قَدْ فَرَض اللَّهُ لَکمْ تحِلَّةَ أَیْمَنِکُمْ وَ اللَّهُ مَوْلَاشْ وَ هُوَ الْعَلِیمُ الحْکِیمُ(2)
وَ إِذْ أَسرَّ النَّبىُّ إِلى بَعْضِ أَزْوَجِهِ حَدِیثاً فَلَمَّا نَبَّأَت بِهِ وَ أَظهَرَهُ اللَّهُ عَلَیْهِ عَرَّف بَعْضهُ وَ أَعْرَض عَن بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِ قَالَت مَنْ أَنبَأَک هَذَا قَالَ نَبَّأنىَ الْعَلِیمُ الْخَبِیرُ(3)
إِن تَتُوبَا إِلى اللَّهِ فَقَدْ صغَت قُلُوبُکُمَا وَ إِن تَظهَرَا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَ جِبرِیلُ وَ صلِحُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمَلَئکةُ بَعْدَ ذَلِک ظهِیرٌ(4)
عَسى رَبُّهُ إِن طلَّقَکُنَّ أَن یُبْدِلَهُ أَزْوَجاً خَیراً مِّنکُنَّ مُسلِمَتٍ مُّؤْمِنَتٍ قَنِتَتٍ تَئبَتٍ عَبِدَتٍ سئحَتٍ ثَیِّبَتٍ وَ أَبْکاراً(5) تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 270
ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده به خاطر جلب رضایت همسرانت بر خود حرام می کنی ، و خداوند غفور و رحیم است .
2 - خداوند راه گشودن سوگندهایتان را (در این گونه موارد) روشن ساخته و خداوند مولای شماست و او عالم و حکیم است .
3 - به خاطر بیاورید هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت ، ولی هنگامی که وی آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت قسمتی از آن را برای او بازگو کرد و از قسمت دیگر خودداری نمود هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد گفت چه کسی تو را از این راز آگاه ساخته ؟ فرمود خدای عالم و آگاه مرا آگاه ساخت !
4 - اگر از کار خود توبه کنید (به نفع شما است) زیرا دلهایتان از حق منحرف گشته و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید (کاری از پیش نخواهید برد) زیرا خداوند یاور او است ، و همچنین جبرئیل و مؤ منان صالح ، و فرشتگان بعد از آنها پشتیبان او هستند. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 271
5 - امید است اگر او شما را طلاق دهد پروردگارش بجای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد، همسرانی مسلمان ، مؤ من ، متواضع ، توبه کار، عابد، هجرت کننده زنانی ثیبه و باکره .
شان نزول :در شاءن نزول آیات فوق روایات زیادی در کتب تفسیر و حدیث و تاریخ شیعه و اهل سنت نقل شده است که ما از میان آنها آنچه مشهورتر و مناسبتر به نظر می رسد انتخاب کرده ایم و آن اینکه :
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گاه که نزد ((زینب بنت جحش)) (یکی از همسرانش) می رفت زینب ِ او را نگاه می داشت و از عسلی که

تهیه کرده بود خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می آورد، این سخن به گوش ((عایشه)) رسید، و بر او گران آمد، می گوید: من با ((حفصه)) (یکی دیگر از همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قرار گذاشتیم که هر وقت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نزد یکی از ما آمد فورا بگوئیم آیا صمغ ((مغافیر)) خورده ای ؟! (((مغافیر)) صمغی بود که یکی از درختان حجاز به نام ((عرفط)) (بر وزن هرمز) تراوش می کرد و بوی نامناسبی داشت) و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مقید بود که هرگز بوی نامناسبی از دهان یا لباسش شنیده نشود بلکه به عکس اصرار داشت همیشه خوشبو و معطر باشد! به این ترتیب روزی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نزد ((حفصه)) آمد، او این سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گفت ، حضرت فرمود: من ((مغافیر)) نخورده ام ، بلکه عسلی نزد زینب بنت جحش نوشیدم ، و من سوگند یاد می کنم که دیگر از آن عسل ننوشم (نکند زنبور آن عسل روی گیاه نامناسبی و احتمالا مغافیر نشسته باشد) ولی این سخن را به کسی مگو (مبادا به گوش مردم برسد، و به گویند چرا پیامبر تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 272
غذای حلالی را بر خود تحریم کرده ؟ و یا از کار پیامبر در این مورد و یا مشابه آن تبعیت کنند، و یا به گوش زینب برسد و او دلشکسته شود).
ولی سرانجام او این راز را افشا کرد، و بعدا معلوم شد اصل این قضیه توطئه ای بوده است ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سخت ناراحت شد و آیات فوق نازل گشت و ماجرا را چنان پایان داد که دیگر این گونه کارها در درون خانه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تکرار نشود).
در بعضی از روایات نیز آمده است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعد از این ماجرا یک ماه از همسران خود کناره گیری کرد و حتی شایعه تصمیم آن حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نسبت به طلاق آنها منتشر شد، به طوری که سخت به وحشت افتادند و از کار خود پشیمان شدند.
تفسیر :سرزنش شدید نسبت به بعضی از همسران پیامبر (ص)
بدون شک مرد بزرگی همچون پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تنها به خودش تعلق ندارد، بلکه به تمام جامعه اسلامی و عالم بشریت متعلق است ، بنابراین اگر در داخل خانه او توطئه هائی بر ضد وی ، هر چند به ظاهر کوچک و ناچیز، انجام گیرد نباید به سادگی از کنار آن گذشت ، حیثیت او نباید نعوذ بالله بازیچه دست این و آن گردد، و اگر چنین برنامه ای پیش آید باید با قاطعیت با آن تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 273
برخورد کرد.
آیات فوق در حقیقت قاطعیتی است از سوی خداوند بزرگ در برابر چنین

حادثه ای ، و برای حفظ حیثیت پیامبرش .
نخست روی سخن را به خود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده می گوید: ((ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده به خاطر جلب رضایت همسرانت بر خود تحریم می کنی))؟! (یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله لک تبتغی مرضات ازواجک).
معلوم است که این تحریم ، تحریم شرعی نبود، بلکه به طوری که از آیات بعد استفاده می شود سوگندی از ناحیه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یاد شده بود و می دانیم که قسم خوردن بر ترک بعضی از مباحات گناهی ندارد.
بنابراین جمله ((لم تحرم)) (چرا بر خود تحریم می کنی ؟) به عنوان عتاب و سرزنش نیست بلکه نوعی دلسوزی و شفقت است .
درست مثل این که ما به کسی که زحمت زیاد برای تحصیل درآمد می کشد و خود از آن بهره چندانی نمی گیرد، می گوئیم چرا اینقدر به خود زحمت می دهی ، و از نتیجه این زحمت بهره نمی گیری ؟.
سپس در پایان آیه می افزاید: ((خداوند غفور و رحیم است)) (والله غفور رحیم).
این عفو و رحمت نسبت به همسرانی است که موجبات آن حادثه را فراهم کردند که اگر راستی توبه کنند مشمول آن خواهند بود، یا اشاره به این است که اولی این بود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین سوگندی یاد نمی کرد کاری که احتمالا موجب جراءت و جسارت بعضی از همسران حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می شد. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 274
در آیه بعد اضافه می کند: ((خداوند راه گشودن سوگندهایتان را (در این گونه موارد) روشن ساخته است)) (قد فرض الله لکم تحلة ایمانکم) و (2) به این ترتیب که کفاره قسم را بدهید و خود را آزاد سازید.
البته اگر سوگند در موردی باشد که ترک کاری رجحان دارد باید به سوگند عمل کرد، و شکستن آن گناه است ، و کفاره دارد. اما اگر در مواردی باشد که ترک آن عمل مرجوح باشد (مانند آیه مورد بحث) در این صورت شکستن آن جایز است ، اما برای حفظ احترام قسم بهتر است کفاره نیز داده شود.
سپس می افزاید: ((خداوند مولای شما و حافظ و یاور شما است و او علیم و حکیم است)) (و الله مولاکم و هو العلیم الحکیم).
لذا او راه نجات از این گونه سوگندها را برای شما هموار ساخته ، و طبق علم و حکمتش مشکل را برای شما گشوده است .
از روایات استفاده می شود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعد از نزول این آیه برده ای آزاد کرده و آنچه را بر خود از طریق قسم حرام

کرده بود حلال نمود. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 275
در آیه بعد، شرح بیشتری پیرامون این ماجرا داده ، می فرماید: ((به خاطر بیاورید هنگامی را که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت ، ولی او رازداری نکرد و به دیگران خبر داد، و خداوند پیامبرش را از این افشای ((سر)) آگاه ساخت ، او قسمتی از آن را برای همسرش بازگو کرد و از قسمت دیگری خودداری نمود)) (و اذا سر النبی الی بعض ازواجه حدیثا فلما نبات به و اظهره الله علیه عرف بعضه و اعرض عن بعض).
این چه رازی بود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به بعضی از همسران خود گفت که او رازداری نکرد؟، مطابق آنچه در شاءن نزول گفتیم و این راز مشتمل بر دو مطلب بود: یکی نوشیدن عسل نزد همسرش زینب بنت جحش ، و دیگرش تحریم نوشیدن آن بر خود در آینده بود، و منظور از همسر غیر رازدارش در این آیه ((حفصه)) بود، که او این سخن را شنید و به ((عایشه)) بازگو کرد.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چون از طریق وحی ، از این افشای راز، آگاه شده بود، قسمتی از آن را به ((حفصه)) فرمود، و برای آنکه او زیاده شرمنده و خجل نشود از ذکر قسمت دیگری خودداری کرد (ممکن است قسمت اول ، اصل نوشیدن عسل باشد و قسمت دوم تحریم آن بر خویشتن).
به هر حال ((هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این افشای ((سر)) را به او (حفصه) خبر داد او گفت : چه کسی تو را از این موضوع آگاه کرد))؟ (فلما نباها به قالت من انباک هذا).
((گفت : خداوند دانا و آگاه مرا با خبر ساخت)) (قال نبانی العلیم الخبیر).
از مجموع این آیه برمی آید که بعضی از همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نه تنها او را با سخنان خود ناراحت می کردند، بلکه مساءله رازداری که از مهمترین تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 276
شرائط یک همسر باوفا است نیز در آنها نبود، اما به عکس ، رفتار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با آنها با تمام این اوصاف چنان بزرگوارانه بود که حتی حضرت حاضر نشد تمام رازی که او افشا کرده بود به رخ او بکشد، تنها به قسمتی از آن اشاره کرده و لذا در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) آمده است : ما استقصی کریم قط، لان الله یقول عرف بعضه و اعرض عن بعض : ((افراد کریم و بزرگوار هرگز در مقام احقاق حق شخصی خویش تا آخرین مرحله ، پیش نمی روند، زیرا خداوند در اینجا برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می فرماید: او قسمتی را خبر داد و از قسمتی خودداری کرد)).
سپس روی سخن را به این دو همسر که در توطئه بالا دست داشتند کرده

می گوید: ((اگر شما از کار خود توبه کنید، و دست از آزار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بردارید به سود شما است ، زیرا دلهای شما با این عمل از حق منحرف گشته ، و به گناه آلوده شده)) (ان تتوبا الی الله فقد صغت قلوبکما).
منظور از این دو نفر به اتفاق مفسران شیعه و اهل سنت ، ((حفصه)) و ((عایشه)) است که به ترتیب دختران ((عمر)) و ((ابوبکر)) بودند.
((صغت)) از ماده ((صغو)) (بر وزن عفو) به معنی متمایل شدن به چیزی است لذا می گویند: صغت النجوم یعنی ستارگان ، متمایل به سوی مغرب شدند))، به همین جهت واژه ((اصغاء))، به معنی گوش فرا دادن به سخن دیگری آمده است ، و منظور از ((صغت قلوبکما)) در آیه مورد بحث ، انحراف دلهای آنها از حق به سوی گناه بوده است . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 277
سپس اضافه می کند: ((اگر شما دو نفر بر ضد او دست به دست هم دهید کاری از پیش نخواهید برد، چرا که خداوند مولی و یاور او است ، و همچنین جبرئیل و مؤ منان صالح ، و فرشتگان نیز بعد از آنها پشتیبان او هستند)) ((وان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه و جبریل و صالح المؤ منین و الملائکة بعد ذلک ظهیر).
این تعبیر، نشان می دهد که تا چه حد این ماجرا در قلب پاک پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و روح عظیم او تاثیر منفی گذاشت ، تا آنجا که خداوند به دفاع از او پرداخته و با اینکه قدرت خودش از هر نظر کافی است ، حمایت جبرئیل و مؤ منان صالح و فرشتگان دیگر را نیز اعلام می دارد.
قابل توجه اینکه : در ((صحیح بخاری)) از ((ابن عباس)) نقل شده که می گوید: از عمر پرسیدم آن دو نفر از همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که بر ضد او دست به دست داده بودند چه کسانی بودند؟ عمر گفت : حفصه و عایشه بودند، سپس افزود: به خدا سوگند ما در عصر جاهلیت برای زنان چیزی قائل نبودیم تا اینکه خداوند آیاتی را درباره آنان نازل کرد، و حقوقی برای آنان قرار داد، (و آنها جسور شدند).
در تفسیر ((درالمنثور)) نیز همین معنی ، ضمن حدیث مفصلی از ابن عباس تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 278
نقل شده ، و در آن حدیث آمده است که عمر می گوید: بعد از این ماجرا آگاه شدم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از تمام همسرانش کناره گیری کرده ، و در محلی بنام ((مشربه ام ابراهیم)) اقامت گزیده ، خدمتش رسیدم ، و عرض کردم : ای رسول خدا! آیا همسرانت را طلاق گفتی ؟ فرمود: نه ، گفتم : الله اکبر، ما جمعیت قریش پیوسته بر زنانمان مسلط بودیم ، اما هنگامی که به مدینه آمدیم جمعی را دیدیم که زنانشان

بر آنان مسلطند زنان ما نیز از آنها یاد گرفتند! روزی دیدم همسرم با من مشاجره می کند، من این عمل او را عجیب و زشت شمردم ، گفت : چرا تعجب می کنی ؟ به خدا همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هم با پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین می کنند! حتی گاه از او قهر می نمایند، و من به دخترم حفصه سفارش کردم که هرگز چنین کاری را نکند و گفتم اگر همسایه ات (منظور عایشه است) چنین می کند تو نکن ، زیرا شرایط او با تو متفاوت است .
درباره ((صالح المؤ منین)) بحثی داریم که در نکات به خواست خدا خواهد آمد.
در آخرین آیه مورد بحث خداوند روی سخن را به تمام زنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده ، با لحنی که خالی از تهدید نیست می فرماید: ((هرگاه او شما را طلاق گوید امید می رود که پروردگار به جای شما همسرانی بهتر برای او قرار دهد همسرانی مسلمان ، مؤ من ، متواضع ، توبه کار، عبادت کننده و مطیع فرمان خدا زنانی غیر باکره و باکره)) (عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا منکن مسلمات مؤ منات قانتات تائبات عابدات سائحات ثیبات و ابکارا).
به این ترتیب به آنها هشدار می دهد تصور نکنند که پیامبر هرگز آنها را

طلاق نخواهد داد، و نیز تصور نکنند که اگر آنها را طلاق دهد همسرانی بهتر از آنان جانشین آنها نمی شود، دست از توطئه و مشاجره و آزار بردارند، و گرنه از افتخار همسری پیامبر برای همیشه محروم می شوند. و زنانی بهتر و با فضیلت تر جای آنها را خواهند گرفت !.
نکته ها:
1 - اوصاف همسر شایسته
در اینجا قرآن شش وصف برای همسران خوب شمرده است که می تواند الگوئی برای همه مسلمانان به هنگام انتخاب همسر باشد.
نخست ((اسلام)) و سپس ((ایمان)) یعنی اعتقادی که در اعماق قلب انسان نفوذ کند، و سپس حالت ((قنوت)) یعنی تواضع و اطاعت از همسر و بعد از آن ((توبه)) یعنی اگر کار خلافی از او سر زند در اشتباه خود اصرار نورزد، و از در عذرخواهی درآید. و بعد از آن ((عبادت)) خداوند، عبادتی که روح و جان او را بسازد، و پاک و پاکیزه کند، و سپس ((اطاعت فرمان خدا)) و پرهیز از هرگونه گناه .
قابل توجه این که ((سائحات)) جمع (سائح) را بسیاری از مفسران به معنی ((صائم)) و روزه دار تفسیر کرده اند، ولی به طوری که ((راغب)) در ((مفردات)) می گوید روزه بر دو گونه است ((روزه حقیقی)) که به معنی ترک غذا و آمیزش است ، و ((روزه حکمی)) که به معنی نگهداری

اعضای بدن از گناهان است ، و منظور از روزه در اینجا معنی دوم است (این گفته راغب با توجه به مناسبت مقام جالب به نظر می رسد، ولی باید دانست که سائح را به معنی کسی که در تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 280 طریق اطاعت خدا سیر می کند نیز تفسیر کرده اند).
این نیز قابل توجه است که قرآن روی باکره و غیر باکره بودن زن تکیه نکرده ، و برای آن اهمیتی قائل نشده ، زیرا در مقابل اوصاف معنوی که ذکر شد این مساءله اهمیت چندانی ندارد.
2 - منظور از ((صالح المؤ منین)) کیست ؟
بدون شک ((صالح المؤ منین)) معنی وسیعی دارد که همه مؤ منان صالح و با تقوا و کامل الایمان را شامل می شود، هر چند صالح در اینجا مفرد است ، و نه جمع ولی چون معنی جنسی دارد از آن عمومیت استفاده می شود.
اما در اینکه مصداق اتم و اکمل آن در اینجا کیست ؟ از روایات متعددی استفاده می شود که منظور ((امیر مؤ منان)) علی (علیه السلام) است .
در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : لقد عرف رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) علیا (علیه السلام) اصحابه مرتین : اما مرة فحیث قال : من کنت مولاه فعلی مولاه و اما الثانیة فحیث نزلت هذه الایة : فان الله هو مولاه و جبریل و صالح المؤ منین ...)) اخذ رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بید علی (علیه السلام) فقال : ایها الناس هذا صالح المؤ منین !!: ((رسول خدا دو بار علی (علیه السلام) را (با صراحت) به یارانش معرفی کرده تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 281
یکبار آنجا که فرمود: (در غدیر خم): من کنت مولاه فعلی مولاه : ((هر کس من مولای او هستم علی مولای او است))، و اما بار دوم هنگامی که آیه ان الله هو مولاه ... نازل شد، رسول خدا دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود: ای مردم این ((صالح المؤ منین)) است))!
این معنی را بسیاری از علمای اهل سنت نیز در کتابهای خود نقل کرده اند از جمله علامه ((ثعلبی)) و علامه ((گنجی)) در ((کفایة الطالب)) و ((ابوحیان اندلسی)) و ((سبط ابن جوزی)) و غیر آنها.
جمعی از مفسران از جمله ((سیوطی)) در ((درالمنثور)) ذیل آیه مورد بحث و ((قرطبی)) در تفسیر معروف خود و همچنین ((آلوسی)) در ((روح المعانی)) در تفسیر همین آیه این روایت را نقل کرده اند.
نویسنده ((روح البیان)) بعد از نقل این روایت از ((مجاهد)) می گوید: مؤ ید این حدیث ، حدیث معروف ((منزله)) است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به علی (علیه السلام) فرمود: انت منی بمنزلة هارون من موسی ، زیرا عنوان ((صالحین)) در آیات قرآن برای انبیاء آمده است ، از جمله در آیه و کلا جعلنا صالحین (انبیاء - 72) و در آیه الحقنا بالصالحین

(یوسف - 101) می باشد (که در اولی عنوان ((صالح)) به جمعی از انبیاء، و در دومی به حضرت یوسف اطلاق شده است) و هنگامی که علی (علیه السلام) به منزله ((هارون)) باشد، او نیز مصداق صالح است (دقت کنید).
کوتاه سخن اینکه : احادیث در این زمینه فراوان است ، مفسر معروف محدث ((بحرانی)) در تفسیر ((برهان)) بعد از ذکر روایتی در این زمینه از محمد بن تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 282
عباس نقل می کند که او 52 حدیث در این زمینه از طرق شیعه و اهل سنت جمع آوری کرده ، سپس خود او به نقل قسمتی از آن می پردازد.
3 - نارضائی پیامبر (ص) از بعضی از همسران خود
در طول تاریخ بسیارند بزرگانی که همسرانی در شان خود نداشتند، و از عدم اجتماع شرائط لازم در آنها رنج می بردند که در قرآن مجید نیز نمونه هایی از آنها در میان انبیای بزرگ ذکر شده است .
آیات فوق نشان می دهد که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نسبت به بعضی از همسرانش چنین بود، آنها به خاطر رقابتهائی که با یکدیگر داشتند گاه روح پاک حضرتش را جریحه دار می کردند، و گاه به اعتراض نسبت به او و یا افشاء سرش می پرداختند، تا آنجا که خداوند به سرزنش آنان و دفاع از پیامبرش پرداخته و مؤ کدترین بیان را در این زمینه فرموده و حتی آنها را تهدید به طلاق می کند، و چنانکه دیدیم بعد از ماجرای آیات فوق پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) حدود یک ماه از همسرانش قهر کرد، شاید خود را اصلاح کنند!
اصولا تاریخ زندگی آن حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به خوبی نشان می دهد که بعضی از همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نه تنها معرفت لازم را نسبت به مقام نبوت نداشتند، بلکه گاه او را همچون یک فرد عادی مورد بازخواست ، و حتی خدای نکرده مورد اهانت قرار می دادند! بنابراین اصرار بر این معنا که همه آنها افرادی شایسته تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 283
و کاملی بوده اند بی دلیل به نظر می رسد آنهم با توجه به صراحت آیات فوق .
تاریخ اسلام نسبت به زنان بعد از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مخصوصا داستان جنگ ((جمل)) نیز نشان داد که این معنی نه تنها در عصر آن حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، که بعد از او نسبت به جانشینانش نیز تکرار شده است که اینجا جای شرح همه این مسائل نیست .
اصولا تعبیر آیات فوق که می گوید: ((هرگاه پیامبر شما را طلاق دهد خداوند زنانی از شما بهتر که واجد صفات ششگانه مذکور در آیه باشند به

او می دهد بیانگر این واقعیت است که لااقل بعضی از همسران حضرت واجد این شرایط نبودند.
مراجعه به آیات سوره احزاب درباره زنان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز نظر فوق را تاءیید می کند.
4 - افشای سر
رازداری نه تنها از صفات مؤ منان حقیقی است که هر انسان با شخصیتی باید رازدار باشد، این معنی در مورد دوستان نزدیک و همسر اهمیت بیشتری دارد، در آیات فوق خواندیم که چگونه خداوند بعضی از همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به خاطر ترک رازداری شدیدا ملامت و سرزنش می کند.
علی (علیه السلام) در حدیثی می فرماید: جمع خیر الدنیا و الاخره فی کتمان السر و مصادقة الاخیار، و جمع الشر فی الاذاعة و مواخاة الاشرار: ((تمام خیر دنیا و آخرت در این دو چیز نهفته شده : کتمان سر و دوستی با نیکان و تمام شر در این دو چیز نهفته شده : افشای اسرار و دوستی با اشرار)). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 284
5 - نباید حلال خدا را بر خود حرام کنید
اموری که از سوی خداوند حلال یا حرام شده همه طبق مصالح دقیقی بوده و به همین دلیل جای آن ندارد که انسان حلالی را بر خود حرام ، و یا حرامی را بر خود حلال نماید، حتی اگر سوگندی در این زمینه یاد کند - چنانکه در آیات فوق آمده است - آن قسم را می توان شکست .
آری اگر مباحی که سوگند بر ترک آن خورده عمل مکروهی بوده باشد، یا از جهتی ترک آن اولی باشد در این صورت باید به قسم پایبند بود. التحریم
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 285
آیه 6-8
آیه و ترجمه
یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا قُوا أَنفُسکمْ وَ أَهْلِیکمْ نَاراً وَقُودُهَا النَّاس وَ الْحِجَارَةُ عَلَیهَا مَلَئکَةٌ غِلاظٌ شِدَادٌ لا یَعْصونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ(6)
یَأَیهَا الَّذِینَ کَفَرُوا لا تَعْتَذِرُوا الْیَوْمَ إِنَّمَا تجْزَوْنَ مَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ(7)
یَأَیهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا تُوبُوا إِلی اللَّهِ تَوْبَةً نَّصوحاً عَسی رَبُّکُمْ أَن یُکَفِّرَ عَنکُمْ سیِّئَاتِکُمْ وَ یُدْخِلَکمْ جَنَّتٍ تجْرِی مِن تحْتِهَا الاَنْهَرُ یَوْمَ لا یخْزِی اللَّهُ النَّبىَّ وَ الَّذِینَ ءَامَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ یَسعَی بَینَ أَیْدِیهِمْ وَ بِأَیْمَنهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَ اغْفِرْ لَنَا إِنَّک عَلی کلِّ شىْءٍ قَدِیرٌ(8) تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 286
ترجمه :6 - ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسانها و سنگها است نگاهدارید، آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند، و هرگز مخالفت فرمان خدا نمی

کنند و دستورات او را دقیقا اجرا می نمایند!
7 - ای کسانی که کافر شده اید، امروز عذرخواهی نکنید، چرا که تنها به اعمالتان جزا داده می شوید!
8 - ای کسانی که ایمان آورده اید! توبه کنید توبه خالصی ، امید است با این کار پروردگارتان گناهانتان را ببخشد، و شما را در باغهائی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است وارد کند، در آن روزی که خداوند پیامبر و کسانی را که با او ایمان آوردند خوار نمی کند، این در حالی است که نور آنها از پیشاپیش آنها و از سوی راستشان در حرکت است ، و می گویند پروردگارا! نور ما را کامل کن ، و ما را ببخش که تو بر هر کار قادری .
تفسیر :خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید!
به دنبال اخطار و سرزنش نسبت به بعضی از همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خداوند در آیات مورد بحث روی سخن را به همه مؤ منان کرده ، و دستوراتی درباره تعلیم و تربیت همسر و فرزندان و خانواده به آنها می دهد، نخست می فرماید:
((ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسانها و سنگها هستند نگاهدارید)) (یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا و قودها الناس و الحجارة).
نگهداری خویشتن به ترک معاصی و عدم تسلیم در برابر شهوات سرکش است ، و نگهداری خانواده به تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 287
و فراهم ساختن محیطی پاک و خالی از هرگونه آلودگی ، در فضای خانه و خانواده است .
این برنامه ای است که باید از نخستین سنگ بنای خانواده ، یعنی از مقدمات ازدواج ، و سپس نخستین لحظه تولد فرزند آغاز گردد، و در تمام مراحل با برنامه ریزی صحیح و با نهایت دقت تعقیب شود.
به تعبیر دیگر حق زن و فرزند تنها با تاءمین هزینه زندگی و مسکن و تغذیه آنها حاصل نمی شود، مهم تر از آن تغذیه روح و جان آنها و به کار گرفتن اصول تعلیم و تربیت صحیح است .
قابل توجه اینکه تعبیر به ((قوا)) (نگاهدارید) اشاره به این است که اگر آنها را به حال خود رها کنید خواه ناخواه به سوی آتش دوزخ پیش می روند شما هستید که باید آنها را از سقوط در آتش دوزخ حفظ کنید.
((وقود)) (بر وزن کبود) چنانکه قبلا نیز اشاره کرده ایم به معنی ((آتشگیره)) یعنی ماده قابل اشتعال مانند ((هیزم)) است (نه به معنی ((آتش زنه)) مثل کبریت ، چرا که اعراب آنرا ((زناد)) می گوید).
به این ترتیب آتش دوزخ مانند آتشهای این جهان نیست ، شعله های آن از درون وجود خود انسانها زبانه می کشد! و از درون سنگها! نه فقط

سنگهای گوگردی که بعضی از مفسران به آن اشاره کرده اند، بلکه همه انواع سنگها چون لفظ آیه مطلق است ، و امروز می دانیم که هر قطعه از سنگها مرکب از میلیاردها میلیارد دانه اتم است که اگر نیروی ذخیره درون آنها آزاد شود چنان آتشی برپا می کند که انسان را خیره می کند.
بعضی از مفسران ((حجارة)) را در اینجا به بتهائی تفسیر کرده اند که از سنگ ساخته می شد، و مورد پرستش مشرکان بود تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 288
سپس می افزاید: فرشتگانی بر این آتش گمارده شده که خشن و سختگیرند هرگز معصیت فرمان خدا نمی کنند، و هر دستوری به آنها دهد بدون چون و چرا اجرا می کنند)) (علیها ملائکة غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤ مرون).
و به این ترتیب نه راه گریزی وجود دارد، و نه گریه و التماس و جزع و فزع مؤ ثر است .
روشن است هر ماءموری برای کاری گمارده شود باید روحیاتی متناسب آن داشته باشد، و ماءموران عذاب طبعا باید خشن باشند، چرا که جهنم کانون رحمت نیست ، کانون خشم و غضب الهی است ، اما در عین حال ، این ماءموران هرگز از مرز عدالت خارج نمی شوند، و فرمان خدا را بیکم و کاست اجرا می کنند.
جمعی از مفسران در اینجا سؤ الی مطرح کرده اند که تعبیر به عدم عصیان در آیه فوق ، با مساءله عدم وجود تکلیف در قیامت چگونه سازگار است ؟
ولی باید توجه داشت که اطاعت و ترک عصیان فرشتگان یکنوع اطاعت تکوینی است نه تشریعی ، و اطاعت تکوینی همیشه وجود دارد، و به تعبیر دیگر آنها آنچنان ساخته شده اند که فرمانهای الهی را با کمال میل و رغبت و عشق در عین اختیار اجرا می کنند.
در آیه بعد کفار را مخاطب ساخته و وضع آنها را در آن روز بازگو می کند و می فرماید: ((ای کسانی که کافر شده اید! امروز عذرخواهی نکنید، چرا که تنها به اعمالتان جزا داده می شوید)) (یا ایها الذین کفروا لا تعتذروا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 289
قرار گرفتن این آیه بعد از آیه گذشته که مخاطب در آن مؤ منان بودند اشاره به این واقعیت است که اگر به وضع زن و فرزند و خانواده خود نرسید ممکن است کار شما به جائی رسد که در قیامت مخاطب به این خطاب شوید.
تعبیر ((انما تجزون ما کنتم تعملون)) بار دیگر این حقیقت را تاءیید می کند که جزای گنهکاران در قیامت خود اعمال آنها است ، که در برابر آنان ظاهر می شود، و با آنها خواهد بود، تعبیر آیه گذشته که در آتش جهنم از

درون وجود خود انسانها زبانه می کشد نیز مؤ ید همین معنی است .
این نکته نیز قابل توجه است که عدم قبول اعتذار در آنجا به خاطر این است که عذرخواهی نوعی توبه است ، و توبه تنها در این جهان امکان پذیر است ، نه در جهان دیگر و نه بعد از ورود در جهنم .
آیه بعد در حقیقت راه نجات از آتش دوزخ را نشان می دهد، می گوید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید! به سوی خدا باز گردید و توبه کنید، توبه خالصی)) (یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا).
آری نخستین گام برای نجات ، توبه از گناه است ، توبه ای که از هر نظر خالص باشد، توبه ای که محرک آن فرمان خدا و ترس از گناه ، نه وحشت از آثار اجتماعی و دنیوی آن ، بوده باشد، توبه ای که برای همیشه انسان را از معصیت جدا کند و بازگشتی در آن رخ ندهد.
می دانیم حقیقت ((توبه)) همان ندامت و پشیمانی از گناه است که لازمه آن تصمیم بر ترک در آینده است ، و اگر کاری بوده که قابل جبران است در صدد جبران برآید، و گفتن استغفار نیز بیانگر همین معنی است ، و به این ترتیب ارکان توبه را می توان در پنج چیز خلاصه کرد: ((ترک گناه - ندامت - تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 290
تصمیم بر ترک در آینده - جبران گذشته - استغفار).
((نصوح)) از ماده ((نصح)) (بر وزن صلح) در اصل به معنی خیرخواهی خالصانه است ، و لذا به عسل خالص ((ناصح)) گفته می شود، و از آنجا که خیرخواهی واقعی باید تواءم با محکم کاری باشد واژه ((نصح)) گاه به این معنی نیز آمده است ، به همین جهت به نمای محکم ((نصاح)) (بر وزن کتاب) و به خیاط ((ناصح)) گفته می شود، و این هر دو معنی یعنی ((خالص بودن)) و ((محکم بودن)) در توبه ((نصوح)) باید جمع باشد.
در اینکه توبه نصوح چیست ؟ تفسیرهای زیادی برای آن ذکر کرده اند تا آنجا که بعضی شماره تفسیرهای آن را بالغ بر بیست و سه تفسیر دانسته اند ولی همه این تفسیرها تقریبا به یک حقیقت باز می گردد، یا شاخ و برگها و شرائط مختلف توبه است .
از جمله اینکه : ((توبه نصوح)) آن است که واجد چهار شرط باشد: پشیمانی قلبی ، استغفار زبانی ، ترک گناه ، و تصمیم بر ترک در آینده .
بعضی دیگر گفته اند: ((توبه نصوح)) آن است که واجد سه شرط باشد: ترس از اینکه پذیرفته نشود، امید به اینکه پذیرفته شود، و ادامه اطاعت خدا.
یا اینکه ((توبه نصوح)) آن است که گناه خود را همواره در مقابل چشم خود ببینی و از آن شرمنده باشی !
یا اینکه ((توبه نصوح آن است که مظالم را به صاحبانش باز گرداند، و از مظلومین حلیت بطلبد، و بر اطاعت خدا اصرار ورزد. تفسیر نمونه جلد 24

یا اینکه ((توبه نصوح)) آن است که در آن سه شرط باشد: کم سخن گفتن کم خوردن ، و کم خوابیدن .
یا اینکه ((توبه نصوح)) آن است که تواءم با چشمی گریان ، و قلبی بیزار از گناه باشد... و مانند اینها که همگی شاخ و برگ یک واقعیت است و این توبه خالص و کامل است .
در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم هنگامی که ((معاذ بن جبل)) از توبه نصوح سؤ ال کرد، در پاسخ فرمود: ان یتوب التائب ثم لا یرجع فی ذنب کما لا یعود اللبن الی الضرع : ((آن است که شخص توبه کننده به هیچوجه بازگشت به گناه نکند آن چنانکه شیر به پستان هرگز باز نمی گردد))!
این تعبیر لطیف بیانگر این واقعیت است که توبه نصوح چنان انقلابی در انسان ایجاد می کند که راه بازگشت به گذشته را به کلی بر او می بندد. همانگونه که بازگشت شیر به پستان غیر ممکن است .
این معنی که در روایات دیگر نیز وارد شده ، در حقیقت درجه عالی توبه نصوح را بیان می کند، و گرنه در مراحل پایین تر ممکن است بازگشتی باشد که بعد از تکرار توبه سرانجام منتهی به ترک دائمی شود.
سپس به آثار این توبه نصوح اشاره کرده ، می افزاید ((امید است با این کار پروردگار شما گناهانتان را ببخشد و بپوشاند)) (عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم).
((و شما را در باغهائی از بهشت وارد کند که نهرها از زیر درختانش جاری است)) (و یدخلکم جنات تجری من تحتها الانهار).
((این کار در روزی خواهد بود که خداوند پیامبر و کسانی را که با او تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 292
ایمان آوردند خوار و موهون نمی کند)) (یوم لا یخزی الله النبی و الذین آمنوا معه).
((این در حالی است که نور (ایمان و عمل صالح) آنها از پیشاپیش و از سوی راستشان در حرکت است)) و عرصه محشر را روشن می سازد، و راه آنها را به سوی بهشت می گشاید (نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم).
در اینجاست که آنها رو به درگاه خداوند آورده ، ((می گویند پروردگارا! نور ما را کامل کن ، و ما را ببخش که بر هر کار قادری)) (یقولون ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شی ء قدیر).
در حقیقت این توبه نصوح ، پنج ثمره بزرگ دارد:
((نخست)) بخشودگی سیئات و گناهان .
((دوم)) ورود در بهشت پر نعمت الهی .

((سوم)) عدم رسوائی در آن روز که پرده ها کنار می رود، و حقایق آشکار می گردد، و دروغگویان تبهکار خوار و رسوا می شوند، آری در آن روز پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان آبرومند خواهند بود، چرا که آنچه گفتند به واقعیت می پیوندد.
((چهارم)) اینکه نور ایمان و عمل آنها از پیشاپیش و سمت راست آنها حرکت می کند و مسیر آنها را به سوی بهشت روشن می سازد (بعضی از مفسران نوری را که پیشاپیش حرکت می کند نور ((عمل)) دانسته اند، در این زمینه تفسیر دیگری نیز ذیل آیه 12 سوره حدید در جلد 23 تفسیر نمونه داشتیم).
((پنجم)) اینکه توجهشان به خدا بیشتر می گردد، لذا رو به سوی درگاه خدا می آورند و از او تقاضای تکمیل نور و آمرزش کامل گناه خویش می کنند. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 293
نکته ها:
1 - تعلیم و تربیت خانواده
دستور امر به معروف و نهی از منکر، یک دستور عام است ، که همه مسلمین نسبت به یکدیگر دارند، ولی از آیات فوق ، و روایاتی که درباره حقوق فرزند و مانند آن در منابع اسلامی وارد شده ، به خوبی استفاده می شود که انسان در مقابل همسر و فرزند خویش مسئولیت سنگین تری دارد، و موظف است تا آنجا که می تواند در تعلیم و تربیت آنها بکوشد، آنها را از گناه بازدارد و به نیکیها دعوت نماید، نه اینکه تنها به تغذیه جسم آنها قناعت کند.
در حقیقت اجتماع بزرگ از واحدهای کوچکی تشکیل می شود که ((خانواده)) نام دارد، و هرگاه این واحدهای کوچک که رسیدگی به آن آسان تر است اصلاح گردد کل جامعه اصلاح می شود، و این مسئولیت در درجه اول بر دوش پدران و مادران است .
مخصوصا در عصر ما که امواج کوبنده فساد در بیرون خانواده ها بسیار قوی و خطرناک است ، برای خنثی کردن آنها از طریق تعلیم و تربیت خانوادگی باید برنامه ریزی اساسی تر و دقیق تر انجام گیرد.
نه تنها آتشهای قیامت که آتشهای دنیا نیز از درون وجود انسانها سرچشمه می گیرد، و هر کس موظف است خانواده خود را از این آتشها حفظ کند.
در حدیثی می خوانیم : ((هنگامی که آیه فوق نازل شد، کسی از یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سؤ ال کرد: چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنم : حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود:
تامرهم بما امر الله ، و تنهاهم عما نهاهم الله ، ان اطاعوک کنت قد وقیتهم ، و ان عصوک کنت قد قضیت ما علیک : تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 294
:((آنها را امر به معروف و نهی از منکر می کنی ، اگر از تو پذیرفتند آنها را

از آتش دوزخ حفظ کرده ای ، و اگر نپذیرفتند وظیفه خود را انجام داده ای)).
و در حدیث جامع و جالب دیگری از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : الا کلکم راع ، و کلکم مسؤ ل عن رعیته ، فالامیر علی الناس راع ، و هو مسؤ ل عن رعیته ، و الرجل راع علی اهل بیته ، و هو مسؤ ل عنهم ، فالمرئة راعیة علی اهل بیت بعلها و ولده ، و هی مسؤ لة عنهم ، الا فکلکم راع ، و کلکم مسؤ ل عن رعیته :
((بدانید همه شما نگهبانید، و همه در برابر کسانی که ماءمور نگهبانی آنها هستید مسئولید، امیر و رئیس حکومت اسلامی نگهبان مردم است و در برابر آنها مسئول است ، مرد نگهبان خانواده خویش است و در مقابل آنها مسئول ، زن نیز نگهبان خانواده شوهر و فرزندان است و در برابر آنها مسئول می باشد، بدانید همه شما نگهبانید و همه شما در برابر کسانی که ماءمور نگهبانی آنها هستید مسئولید!
این بحث دامنه دار را با حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) پایان می دهیم ، امام (علیه السلام) در تفسیر آیه فوق فرمود: علموا انفسکم و اهلیکم الخیر، و ادبوهم ((منظور این است که خود و خانواده خویش را نیکی بیاموزید و آنها را ادب کنید)).
2 - توبه دری به سوی رحمت خدا
بسیار می شود که از انسان - مخصوصا در آغاز تربیت و سیر و سلوک الی الله - تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 295
لغزشهائی سرمی زند، اگر درهای بازگشت به روی او بسته شود، ماءیوس می گردد، و برای همیشه از راه می ماند، و لذا در مکتب تربیتی اسلام ، توبه به عنوان یک اصل تربیتی با اهمیت فوق العاده ای مطرح است ، و از تمام گنهکاران دعوت می کند که برای اصلاح خویش و جبران گذشته از این در، وارد شوند.
امام علی بن الحسین (علیه السلام) در مناجات ((تائبین)) به پیشگاه خدا چنین عرضه می دارد:
الهی انت الذی فتحت لعبادک بابا الی عفوک سمیته التوبة ، فقلت توبوا الی الله توبة نصوحا، فما عذر من اغفل دخول الباب بعد فتحه ((خدای من تو کسی هستی که دری به سوی عفوت به روی بندگانت گشوده ای ، و نامش را توبه نهاده ای ، و فرموده ای بازگردید به سوی خدا و توبه کنید توبه خالصی ، اکنون عذر کسانی که از ورود از این در، بعد از گشایش آن ، غافل شوند چیست))؟!
به قدری در مساءله توبه در روایات تاءکید شده که در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : ان الله تعالی اشد فرحا بتوبة عبده من رجل اضل راحلته و زاده فی لیلة ظلماء، فوجدها: ((خداوند از توبه بنده اش

بیش از کسی که مرکب و توشه خود را در بیابان در یک شب تاریک گم کرده و سپس آن را بیابد شاد می گردد))!
این تعبیرات آمیخته با بزرگواری همه برای تشویق به این امر مهم حیاتی است .
ولی باید توجه داشت که توبه تنها لقلقه زبان ، و گفتن ((استغفرالله)) نیست بلکه شرایط و ارکانی دارد که در تفسیر توبه نصوح در آیات فوق به آن تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 296
اشاره شد، هرگاه توبه با این شرایط انجام گیرد آنچنان اثر می گذارد که گناه و آثار گناه را به کلی از روح و جان انسان محو می کند، لذا در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم :
التائب من الذنب کمن لا ذنب له ، و المقیم علی الذنب و هو مستغفر منه کالمستهزء!: کسی که از گناه توبه کند همچون کسی است که اصلا گناه نکرده ، و کسی که به گناه خود ادامه دهد در حالی که استغفار می کند مانند کسی است که مسخره می کند))!.
درباره توبه بحثهای مشروح دیگری (در جلد سوم صفحه 312 به بعد) ذیل آیه 17 سوره نساء و (جلد 19 صفحه 498 به بعد) ذیل آیه 53 زمر داشته ایم . التحریم
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 297
آیه 9-12
آیه و ترجمه
یَأَیهَا النَّبىُّ جَهِدِ الْکفَّارَ وَ الْمُنَفِقِینَ وَ اغْلُظ عَلَیهِمْ وَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْس الْمَصِیرُ(9)
ضرَب اللَّهُ مَثَلاً لِّلَّذِینَ کَفَرُوا امْرَاَت نُوحٍ وَ امْرَأَت لُوطٍ کانَتَا تحْت عَبْدَیْنِ مِنْ عِبَادِنَا صلِحَینِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ یُغْنِیَا عَنهُمَا مِنَ اللَّهِ شیْئاً وَ قِیلَ ادْخُلا النَّارَ مَعَ الدَّخِلِینَ(10)
وَ ضرَب اللَّهُ مَثَلاً لِّلَّذِینَ ءَامَنُوا امْرَأَت فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَت رَب ابْنِ لى عِندَک بَیْتاً فى الْجَنَّةِ وَ نجِّنى مِن فِرْعَوْنَ وَ عَمَلِهِ وَ نجِّنى مِنَ الْقَوْمِ الظلِمِینَ(11)
وَ مَرْیمَ ابْنَت عِمْرَنَ الَّتى أَحْصنَت فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِیهِ مِن رُّوحِنَا وَ صدَّقَت بِکلِمَتِ رَبهَا وَ کُتُبِهِ وَ کانَت مِنَ الْقَنِتِینَ(12) تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 298
ترجمه :9 - ای پیامبر! با کفار و منافقین پیکار کن و بر آنها سخت بگیر، جایگاهشان جهنم است و بد جایگاهی است .
10 - خداوند مثلی برای کسانی که کافر شده اند زده است ، مثل به همسر نوح ، و همسر لوط، آنها تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند، و ارتباط آنها با این دو (پیامبر) سودی به حالشان (در برابر عذاب الهی) نداشت .

و به آنها گفته شد: وارد آتش شوید همراه کسانی که وارد می شوند!
11 - و خداوند مثلی برای مؤ منان زده ، به همسر فرعون ، در آن هنگام که گفت پروردگارا! خانه ای برای من نزد خودت در بهشت بساز، و مرا از فرعون و عمل او نجات ده ، و مرا از قوم ظالم رهائی بخش .
12 - و همچنین مریم دختر عمران مثل زده که دامان خود را پاک نگاه داشت ، و ما از روح خود در او دمیدیم ، او کلمات پروردگار و کتابهایش را تصدیق کرد، و از مطیعان فرمان خدا بود.
تفسیر :الگوهائی از زنان مؤ من و کافر
از آنجا که منافقان از افشای اسرار درونی خانه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و بروز مشاجرات و اختلافهائی در میان همسران او که در آیات قبل به آن اشاره شده قطعا خوشحال بودند، بلکه به شایعات در این زمینه دامن می زدند شاید به همین مناسبت در نخستین آیه مورد بحث دستور شدت عمل درباره آنها داده ، می فرماید: ((ای پیامبر با کفار و منافقان پیکار و جهاد کن و بر آنها سخت بگیر جایگاهشان جهنم و بد جایگاهی است)). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 299
(یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم و ماواهم جهنم و بئس المصیر).
این جهاد در مورد کفار ممکن است به صورت مسلحانه یا غیر مسلحانه بوده باشد، ولی در مورد منافقان بدون شک جهاد مسلحانه نیست ، زیرا در هیچ تاریخی نقل نشده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با منافقان پیکار مسلحانه کرده باشد، لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: ان رسول الله لم یقاتل منافقا قط انما کان یتالفهم : ((رسول خدا هرگز با منافقی جنگ نکرد، بلکه پیوسته در تاءلیف قلوب آنها می کوشید)).
بنابراین مراد از جهاد با آنها همان توبیخ و سرزنش و تهدید و انذار و رسوا ساختن آنها، و یا در بعضی از موارد تاءلیف قلوب آنها است ، چه اینکه ((جهاد)) معنی وسیع و گسترده ای دارد، و هرگونه تلاش و کوشش را شامل می شود، تعبیر به ((واغلظ علیهم)) (بر آنها سخت بگیر و خشونت کن) نیز اشاره به خشونت در سخن و افشاگری و تهدید و مانند آن است .
این وضع خاص در مقابل منافقان ، با اینکه آنها خطرناکترین دشمن اسلام بودند، به خاطر این بود که آنها ظاهرا دم از اسلام می زدند، و با مسلمانان کاملا آمیزش داشتند، لذا ممکن نبود همچون یک کافر با آنها رفتار کرد.
البته این در صورتی بود که آنها دست به اسلحه نبرند و اگر این کار را می کردند مسلما با آنها مقابله به مثل می شد، زیرا در این صورت عنوان محارب به خود می گرفتند.
گرچه این مساءله در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) واقع نشد

ولی بعد از او مخصوصا در عصر امیر مؤ منان (علیه السلام) روی داد، و او با منافقان مسلح به نبرد برخاست .
بعضی گفته اند منظور از ((جهاد با منافقان))در آیه فوق اجرای حدود
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 300
شرعی در مورد آنهاست ، زیرا اکثر کسانی که حد بر آنها جاری می شد از منافقان بودند، ولی هیچ دلیلی برای این تفسیر، و بر این ادعا که حدود شرعی در آن عصر غالبا بر آنها واقع شده ، در دست نیست .
قابل توجه اینکه آیه فوق عینا و بدون هیچ کم و زیاد در سوره توبه آیه 73 نیز آمده است .
سپس بار دیگر به ماجرای همسران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باز می گردد، و برای اینکه درس عملی زنده ای به آنها بدهد به ذکر سرنوشت فشرده دو نفر از زنان بی تقوا که در خانه دو پیامبر بزرگ خدا بودند، و سرنوشت دو زن مؤ من و ایثارگر که یکی از آنها در خانه یکی از جبارترین مردان تاریخ بود می پردازد.
نخست می فرماید: ((خداوند مثلی برای کافران زده است ، مثلی به همسر نوح و همسر لوط)) (ضرب الله مثلا للذین کفروا امراءت نوح و امراءت لوط).
((آنها تحت سرپرستی دو بنده از بندگان صالح ما بودند، ولی به آن دو خیانت کردند)) (کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما).
((اما ارتباط آنها با این دو پیامبر بزرگ سودی به حالشان در برابر عذاب الهی نداشت ، و به آنها گفته شد که وارد در آتش شوید همراه کسانی که وارد می شوند)) (فلم یغنیا عنهما من الله شیئا و قیل ادخلا النار مع الداخلین).
و به این ترتیب به دو همسر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که
در ماجرای افشای تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 301
اسرار و آزار آن حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دخالت داشتند هشدار می دهد که گمان نکنند همسری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به تنهائی می تواند مانع کیفر آنها باشد، همانگونه که رابطه همسران نوح و لوط، به خاطر خیانت ، از خاندان نبوت و وحی قطع شد، و گرفتار عذاب الهی شدند.
و در ضمن هشداری است به همه مؤ منان در تمام قشرها که پیوندهای خود را با اولیاءالله در صورت گناه و عصیان مانع عذاب الهی نپندارند.
در بعضی از کلمات مفسران آمده است که اسم همسر حضرت نوح ((والهة)) و اسم همسر حضرت لوط ((والعة)) بوده است و بعضی عکس این را نوشته اند، یعنی نام همسر نوح را ((والعه)) و همسر لوط را ((والهه)) یا ((واهله)) گفته اند.

به هر حال این دو زن به این دو پیامبر بزرگ خیانت کردند، البته خیانت آنها هرگز انحراف از جاده عفت نبود، زیرا هرگز همسر هیچ پیامبری آلوده به بی عفتی نشده است ، چنانکه در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) صریحا آمده است ، ((ما بغت امراءة نبی قط)): ((همسر هیچ پیامبری هرگز آلوده عمل منافی عفت نشد)).
خیانت همسر ((لوط)) این بود که با دشمنان آن پیامبر (علیه السلام) همکاری می کرد، و اسرار خانه او را به دشمن می سپرد، و همسر نوح نیز چنین بود.
((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: ((خیانت)) و ((نفاق)) یک حقیقت است ، جز اینکه ((خیانت)) در مقابل ((عهد و امانت)) گفته می شود، و نفاق در مسائل دینی . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 302
تناسب این داستان با داستان افشای اسرار خانه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز ایجاب می کند که منظور از خیانت همین باشد.
به هر حال آیه فوق امیدهای کاذب افرادی را که گمان می کنند تنها ارتباط با شخص بزرگی همچون پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می تواند مایه نجات آنها گردد (هر چند در عمل آلوده باشند) قطع می کند، تا هیچکس از این نظر برای خود مصونیتی قائل نشود، لذا در پایان آیه می گوید: ((به آنها گفته می شود با سایر دوزخیان وارد جهنم شوید)) یعنی میان شما و دیگران از این نظر هیچ امتیازی نیست !.
سپس دو مثال برای افراد باایمان ذکر کرده ، می گوید: ((خداوند مثلی برای مؤ منان ذکر کرده : همسر فرعون را، در آن زمان که به پیشگاه خدا عرضه داشت : پروردگار من ! خانهای برایم در جوار قربت در بهشت بنا کن ، و مرا از فرعون و کارهایش رهائی بخش ، و مرا از این قوم ظالم نجات ده)) (و ضرب الله مثلا للذین آمنوا امراءت فرعون اذ قالت رب ابن لی عندک بیتا فی الجنة و نجنی من فرعون و عمله و نجنی من القوم الظالمین).
معروف این است که نام همسر فرعون ((آسیه)) و نام پدرش ((مزاحم)) بوده است ، گفته اند هنگامی که معجزه موسی (علیه السلام) را در مقابل ساحران مشاهده کرد اعماق قلبش به نور ایمان روشن شد، و از همان لحظه به موسی ایمان آورد او پیوسته ایمان خود را مکتوم می داشت ، ولی ایمان و عشق به خدا چیزی نیست که بتوان آنرا همیشه کتمان کرد، هنگامی که فرعون از ایمان او باخبر شد بارها او را نهی کرد، و اصرار داشت که دست از دامن آیین موسی (علیه السلام) بردارد، و خدای او را رها کند، ولی این زن با استقامت هرگز تسلیم خواسته فرعون نشد. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 303
سرانجام فرعون دستور داد دست و پاهایش را با میخها بسته ، در زیر

آفتاب سوزان قرار دهند، و سنگ عظیمی بر سینه او بیفکنند، هنگامی که آخرین لحظه های عمر خود را می گذارند دعایش این بود ((پروردگارا! برای من خانه ای در بهشت در جوار خودت بنا کن و مرا از فرعون و اعمالش رهائی بخش و مرا از این قوم ظالم نجات ده))!
خداوند نیز دعای این زن مؤ من پاکباز فداکار را اجابت فرمود و او را در کنار بهترین زنان جهان مانند مریم قرار داد. چنانکه در همین آیات در ردیف او قرار گرفته است .
در روایتی از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : افضل نساء اهل الجنة خدیجة بنت خویلد، و فاطمة بنت محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، و مریم بنت عمران ، و آسیه بنت مزاحم ، امراءة فرعون !: ((برترین زنان اهل بهشت چهار نفرند ((خدیجه)) دختر خویلد و ((فاطمه)) دختر محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ((مریم)) دختر عمران و ((آسیه)) دختر مزاحم همسر فرعون)).
جالب اینکه همسر فرعون با این سخن کاخ عظیم فرعون را تحقیر می کند و آن را در برابر خانه ای در جوار رحمت خدا به هیچ می شمرد، و به این وسیله به آنها که او را نصیحت می کردند که اینهمه امکانات چشمگیری که از طریق ((ملکه مصر بودن در اختیار تو است با ایمان به مرد شبانی همچون موسی از دست نده ! پاسخ می گوید)).
و با جمله ((نجنی من فرعون و عمله)) بیزاری خود را، هم از خود فرعون و هم از مظالم و جنایاتش ، اعلام می دارد.
و با جمله ((و نجنی من القوم الظالمین)) ناهمرنگی خود را با محیط آلوده

و بیگانگی خویش را از جنایات آنها برملا می کند، و چقدر حساب شده است این جمله های سه گانه ای که این زن با معرفت و ایثارگر در واپسین لحظه های عمرش بیان کرد، جمله هایی که می تواند برای همه زنان و مردان مؤ من جهان الهامبخش باشد، جمله هایی که بهانه های واهی را از دست تمام کسانی که فشار محیط، یا همسر را، مجوزی برای ترک اطاعت خدا و تقوی می شمرند، می گیرد.
مسلما زرق و برق و جلال و جبروتی برتر از دستگاه فرعونی وجود نداشت همانطور که فشار و شکنجه ای فراتر از شکنجه های فرعون جنایتکار نبود، ولی نه آن زرق و برق ، و نه این فشار و شکنجه ، آن زن مؤ من را به زانو در نیاورد و همچنان به راه خود در مسیر رضای خدا ادامه داد تا جان خویش را در راه معشوق حقیقی فدا کرد.
قابل توجه اینکه تقاضا می کند خداوند خانهای در بهشت ، و در نزد خودش ، برای او بنا کند، که در بهشت بودن جنبه جسمانی آن است ، و نزد خدا بودن جنبه روحانی آن ، و او هر دو را در یک عبارت کوتاه جمع کرده است .

سپس به دومین زن با شخصیت که الگوئی برای افراد باایمان محسوب می شود اشاره کرده ، می فرماید: و ((نیز خداوند مثلی زده است ((مریم)) دختر عمران را که دامان خود را پاک نگاه داشت)) (و مریم ابنت عمران التی احصنت فرجها). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 305
((و ما از روح خود در او دمیدیم)) (فنفخنا فیه من روحنا).
و او به فرمان خدا بدون داشتن همسر، فرزندی آورد که پیامبر اولوالعزم پروردگار شد.
سپس می افزاید ((او سخنان پروردگار و کتابهایش را تصدیق کرد، و به همه آنها ایمان آورد)) (و صدقت به کلمات ربها و کتبه).
((و او از مطیعان فرمان خدا بود)) (و کانت من القانتین).
از نظر ایمان در سرحد اعلی قرار داشت ، و به تمام کتب آسمانی و اوامر الهی مؤ من ، و از نظر عمل پیوسته مطیع اوامر الهی بود، و بنده ای بود جان و دل بر کف ، و چشم بر امر و گوش بر فرمان داشت .
تفاوت ((کلمات)) و ((کتب)) ممکن است از این نظر باشد که تعبیر به ((کتب)) اشاره به تمام کتابهای آسمانی است که بر پیامبران نازل شده و تعبیر به ((کلمات)) ناظر وحی هائی است که صورت کتاب آسمانی نداشته است .
مریم آن چنان نسبت به این کلمات و کتب مؤ من بود که قرآن در آیه 75 سوره مائده به عنوان ((صدیقه)) (بسیار تصدیق کننده) از او یاد کرده است .
در آیات مختلف قرآن مطالب زیادی درباره شخصیت این زن باایمان و مقام والای او دیده می شود که قسمت مهمی از آن در همان سوره ای است که به نام او نامیده شده (جمعی نیز صدیقه را به معنی بسیار راستگو توصیف کرده اند).
و به هر حال قرآن با این تعبیرات دامان مریم را از سخنان ناروائی که جمعی از یهودیان آلوده و جنایتکار، درباره او می گفتند، و شخصیت ، و حتی پاکدامنی او را زیر سؤ ال می بردند، پاک می شمرد، و مشت محکمی بر دهان تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 306
بدگویان می کوبد.
تعبیر به ((فنفخنا فیه من روحنا)) (از روح خود در او دمیدیم) چنانکه قبلا نیز اشاره کرده ایم منظور از آن یک روح با عظمت و متعالی است ، یا به تعبیر دیگر اضافه ((روح)) به ((خداوند)) ((اضافه تشریفیه)) است که برای بیان عظمت چیزی می آید، مانند اضافه ((خانه)) به ((خدا)) در تعبیر ((بیت الله)) و گرنه خداوند نه روح دارد، و نه خانه و بیت .
عجب اینکه بعضی از مفسران حدیثی درباره زنان با شخصیت و والامقام در نزد خداوند نقل کرده اند که ((عایشه را برترین آنها شمرده اند! چه

خوب بود این حدیث را در تفسیر سوره تحریم ذکر نمی کردند، چرا که این سوره با صدای رسا پیامی بر خلاف این حدیث ساختگی می دهد، و چنانکه دیدیم بسیاری از مفسران اهل سنت و مورخان تصریح کرده اند آن دو زن که آیات این سوره آنها را شدیدا ملامت می کند و مایه خشم خدا و رسولش شدند، ((حفصه)) و ((عایشه)) بودند، و این معنی صریحا در صحیح بخاری نیز آمده است .
ما از تمام کسانی که آزاد می اندیشند می خواهیم بار دیگر آیات این سوره را مرور کنند و سپس ارزش چنین احادیثی را روشن سازند.
خداوندا! ما را از حب و بغضهای بی دلیل و تعصب آمیز حفظ فرما، و چنان کن که در برابر آیات قرآن مجیدت با تمام وجود خود تسلیم و خاضع باشیم
. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 307
پروردگارا! مباد آن روزی که پیامبر بزرگت از اعمال ما ناخشنود و از روش زندگی ما ناراضی گردد.
بارالها! به ما چنان استقامتی مرحمت کن که فشارها و شکنجه های فراعنه زمان در سراسر جهان در روح و ایمان ما کمترین اثر نگذارد.
آمین یا رب العالمین .

تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 309
َسوره ملک
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 30 آیه است تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 310 تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 311
محتوای سوره ملک
این سوره که سرآغاز جزء 29 قرآن مجید است از سوره هایی است که بنابر مشهور، تمام آن در مکه نازل شده ، همانگونه که غالب سوره های این جزء مکی است ، بلکه به گفته بعضی از مفسران تمام سوره های این جزء مکی است به عکس سوره های جزء قبل که مدنی بود، ولی چنانکه خواهیم گفت : سوره دهر (یا سوره انسان) از این قاعده مستثنی است و در مدینه نازل شده است .
سوره ((ملک)) که نام دیگرش سوره ((منجیة)) (نجاتبخش) و نام سومش ((واقیة)) یا ((مانعة)) است (زیرا تلاوت کننده خود را از عذاب الهی یا عذاب قبر نگاه می دارد) از سوره های بسیار پرفضیلت قرآن می باشد، و مسائل زیادی در آن مطرح شده که عمدتا بر سه محور دور می زند.
1 - بحثهائی پیرامون ((مبداء)) و صفات خداوند، و نظام شگفت انگیز خلقت مخصوصا آفرینش آسمانها و ستارگان ، و آفرینش زمین و مواهب آن ، و همچنین آفرینش پرندگان ، و آبهای جاری و آفرینش گوش و چشم و ابزار شناخت .
2 - بحثهائی پیرامون ((معاد)) و عذاب دوزخ ، و گفتگوهای ماءموران عذاب با دوزخیان ، و مانند آن . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 312
3 - انذار و تهدید کافران و ظالمان به انواع عذابهای دنیا و آخرت .
و به گفته بعضی از نظر محور اصلی تمام سوره را همان مالکیت و حاکمیت خدا تشکیل می دهد که در نخستین آیه آمده است .
فضیلت تلاوت سوره
روایات زیادی در فضیلت این سوره از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ائمه اهل بیت (علیهمالسلام) نقل شده است :
از جمله در حدیثی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من قراء سورة تبارک فکانما احیا لیلة القدر!: ((کسی که سوره تبارک را بخواند چنان است که گوئی شب قدر را احیا داشته)).
و در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است : وددت ان تبارک الملک

فی قلب کل مؤ من : ((دوست می داشتم که سوره تبارک در قلب همه مؤ منان ثبت بود)).
در حدیثی از امام محمد بن علی الباقر می خوانیم که فرمود: سورة الملک هی المانعة تمنع من عذاب القبر، و هی مکتوبة فی التوراة سورة الملک و من قراءها فی لیلة فقد اکثر، و اطاب ، و لم یکتب من الغافلین ... ((سوره ملک سوره ((مانعه)) است ، یعنی از عذاب قبر ممانعت می کند، و در تورات به همین نام ثبت است ، کسی که آنرا در شبی بخواند بسیار خوانده ، و تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 313
خوب خوانده ، و از غافلان محسوب نمی شود)).
و احادیث در این زمینه بسیار است .
البته اینهمه آثار عظیم مربوط به خواندن بدون فکر و عمل نیست ، هدف خواندنی است آمیخته با الهام گرفتن برای عمل . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 314
آیه 1-5
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
تَبَرَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْک وَ هُوَ عَلی کلِّ شیْءٍ قَدِیرٌ(1)
الَّذِی خَلَقَ الْمَوْت وَ الحْیَوةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکمْ أَحْسنُ عَمَلاً وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْغَفُورُ(2)
الَّذِی خَلَقَ سبْعَ سمَوَتٍ طِبَاقاً مَّا تَرَی فی خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصرَ هَلْ تَرَی مِن فُطورٍ(3)
ثمَّ ارْجِعِ الْبَصرَ کَرَّتَینِ یَنقَلِب إِلَیْک الْبَصرُ خَاسِئاً وَ هُوَ حَسِیرٌ(4)
وَ لَقَدْ زَیَّنَّا السمَاءَ الدُّنْیَا بِمَصبِیحَ وَ جَعَلْنَهَا رُجُوماً لِّلشیَطِینِ وَ أَعْتَدْنَا لهُمْ عَذَاب السعِیرِ(5) تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 315
ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - پربرکت و زوال ناپذیر است کسی که حکومت جهان هستی به دست او است ، و بر همه چیز قادر است .
2 - همان کسی که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدامیک بهتر عمل می کنید و او شکست ناپذیر و بخشنده است .
3 - همان کسی که هفت آسمان را بر روی یکدیگر آفرید، در آفرینش خداوند رحمان هیچ تضاد و عیبی نمی بینی ، بار دیگر نگاه کن ، آیا هیچ شکاف و خللی مشاهده می کنی ؟
4 - بار دیگر (به عالم هستی) نگاه کن سرانجام چشمانت (در جستجوی خلل و نقصان ناکام مانده) به سوی تو باز می گردد در حالی که خسته و ناتوان است .
5 - ما آسمان پایین را با چراغهای پرفروغی زینت بخشیدیم ، و آنها (شهب) را تیرهائی برای شیاطین قرار دادیم و برای آنان عذاب دوزخ فراهم

ساختیم .
تفسیر :هیچ نقصی در جهان هستی نمی بینی
این سوره با مساءله مهم مالکیت و حاکمیت خداوند و جاودانگی ذات پاک او آغاز می شود که در واقع کلید همه بحثهای این سوره است .
می فرماید: ((پربرکت و زوال ناپذیر است کسی که حکومت جهان هستی به دست او است ، و او بر همه چیز قادر است)) (تبارک الذی بیده الملک و هو علی کل شی ء قدیر). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 316
((تبارک)) از ماده ((برکت)) در اصل از ((برک)) (بر وزن برگ) به معنی سینه شتر است ، و هنگامی که ((برک البعیر)) گفته شود مفهومش این است که شتر سینه خود را به زمین زد، سپس این کلمه به معنی دوام و بقاء و زوال ناپذیری آمده ، و در مورد هر نعمتی که پایدار و بادوام باشد گفته شده است ، مخزن آب را از این رو ((برکه)) می گویند که آب مدتی طولانی در آن باقی می ماند.
در آیه فوق در حقیقت دلیل مبارک بودن ذات پاک خدا ذکر شده و آن مالکیت و حاکمیت او بر جهان و قدرت او بر همه چیز است ، و به همین دلیل وجودی است زوال ناپذیر و پربرکت .
در آیه بعد به هدف آفرینش مرگ و حیات انسان که از شؤ ون مالکیت و حاکمیت خدا است اشاره کرده ، می فرماید: ((او کسی است که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدامیک بهتر عمل می کنید)) (الذی خلق الموت و الحیاة لیبلوکم ایکم احسن عملا).
((مرگ)) اگر به معنی فنا و نیستی باشد مخلوق نیست ، چرا که خلقت به امور وجودی تعلق می گیرد، ولی می دانیم که حقیقت مرگ انتقال از جهانی به جهان دیگر است ، و این قطعا یک امر وجودی است که می تواند مخلوق باشد.
و اگر مرگ در اینجا قبل از حیات ذکر شده به خاطر تاءثیر عمیقی است که توجه به مرگ در حسن عمل دارد. گذشته از اینکه مرگ قبل از زندگی بوده است .
منظور از آزمایش خداوند چنانکه قبلا نیز گفته ایم نوعی پرورش است ، تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 317
به این معنی که انسانها را به میدان عمل می کشد تا ورزیده و آزموده و پاک و پاکیزه شوند. و لایق قرب خدا گردند.
قابل توجه اینکه هدف ((آزمایش حسن)) عمل معرفی کرده ، نه کثرت عمل ، و این دلیل بر این است که اسلام به ((کیفیت)) اهمیت می دهد نه به کمیت مهم آن است که عمل خالصانه و برای خدا مفید و جامع باشد، هر چند از نظر کمیت کم باشد.
لذا در اینکه منظور از ((احسن عملا)) چیست در بعضی از روایات اسلامی

از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود: اتمکم عقلا، و اشدکم لله خوفا، و احسنکم فیما امر الله به و نهی عنه نظرا، و ان کان اقلکم تطوعا! ((منظور این است که کدامیک از شما عقل و خرد کامل تر، و خداترسی بیشتر، و آگاهی فزون تر بر اوامر و نواهی الهی دارید، هر چند اعمال مستحبتان کمتر بوده باشد)).
بدیهی است عقل کامل عمل را پاکتر و نیت را خالص تر و پاداش را بیشتر می کند.
و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : لیس یعنی اکثر عملا، و لکن اصوبکم عملا، و انما الاصابة خشیة الله و النیة الصادقة ، ثم قال الابقاء علی العمل حتی یخلص . اشد من العمل ، و العمل الخالص الصالح الذی لا ترید ان یحمدک علیه احد الا الله عز و جل : ((منظور این نیست کدامیک بیشتر عمل می کنید، بلکه منظور این است کدامیک صحیح تر عمل می کنید، و عمل صحیح آن است که تواءم با خداپرستی تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 318
و نیت پاک باشد، سپس فرمود: نگهداری عمل از آلودگی سخت تر است از خود عمل ، و عمل خالص صالح ، عملی است که نمی خواهی احدی جز خدا تو را به خاطر آن بستاید)).
در مورد هدف آفرینش انسان در تفسیر سوره ((ذاریات)) ذیل آیه 56 ((و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون)) بحث مشروحی داشتیم در آنجا هدف ((عبودیت خدا)) ذکر شده ، و در اینجا ((آزمایش حسن عمل))، روشن است که مساءله آزمون و امتحان از مساءله عبودیت جدا نیست ، همانگونه که کمال عقل و خداترسی و نیت خالص که در روایات بالا به آن اشاره شده ، روح عبودیت را تشکیل می دهد.
به این ترتیب عالم میدان آزمایش بزرگی است برای همه انسانها، وسیله آزمایش ، مرگ و حیات ، و هدف این آزمون بزرگ رسیدن به حسن عمل ، که مفهومش ((تکامل معرفت ، و اخلاص نیت ، و انجام هر کار خیر)) است .
و اگر می بینیم بعضی از مفسران ((احسن عملا)) را در اینجا به معنی یاد مرگ کردن ، یا آماده برای مرگ شدن ، و امثال آن تفسیر کرده اند در حقیقت اشاره به مصداقهائی از این معنی کلی است .
و از آنجا که در این میدان آزمایش بزرگ انسان گرفتار لغزشهای فراوانی می شود، نباید این لغزشها او را ماءیوس کند، و از تلاش و کوشش برای اصلاح خویش باز دارد، در پایان آیه به بندگان وعده یاری و آمرزش داده می گوید: ((و او شکست ناپذیر و بخشنده است)) (و هو العزیز الغفور)
آری او قادر بر هر چیز، و آمرزنده هر انسان توبه کاری است . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 319

بعد از بیان نظام مرگ و زندگی ، به نظام کلی جهان پرداخته ، و انسان را به مطالعه مجموعه عالم هستی دعوت می کند، تا از این طریق خود را برای آن آزمون بزرگ آماده کند، می فرماید: ((همان خدائی که هفت آسمان را بر روی یکدیگر آفرید)) (الذی خلق سبع سموات طباقا).
درباره ((آسمانهای هفتگانه کمی قبل از این در تفسیر آیه 12 سوره طلاق بحث کرده ایم ، و در مورد ((طباقا)) در اینجا باید بیفزاییم که بر اساس این تعبیر آسمانهای هفتگانه هر کدام فوق دیگری قرار دارد، زیرا معنی ((مطابقه)) در اصل آن است که چیزی را فوق چیز دیگری قرار دهند.
حال اگر آسمانهای هفتگانه را اشاره به کرات هفتگانه منظومه شمسی بدانیم که با چشم غیر مسلح قابل رؤ یتند، هر کدام فاصله معینی از خورشید دارند و هر یک فوق دیگری است .
و اگر آنچه را از ستارگان ثوابت و سیار می بینیم همه را جزء آسمان اول بشمریم معلوم می شود که در مراحل بالاتر عوالم دیگری است که یکی برتر از دیگری قرار دارد.
و به دنبال آن می افزاید: ((در خلقت خداوند رحمان هیچ نقص و تضاد و عیبی نمی بینی)) (ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت).
با تمام عظمتی که عالم هستی دارد هر چه هست نظم است و استحکام ، و انسجام ، و ترکیبات حساب شده ، و قوانین دقیق و اگر بی نظمی در گوشه ای از جهان راه می یافت آن را به نابودی می کشید.
از نظام عجیب و شگفت انگیزی که بر یک دانه اتم ، و ذرات الکترون و پروتون حاکم است گرفته ، تا نظامات حاکم بر کل منظومه شمسی ، و منظومه های دیگر و کهکشانها، همه در سیطره قوانین دقیقی قرار دارند که آنها تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 320
را در مسیر خاصی پیش می برند، خلاصه همه جا قانون است و حساب ، و همه جا نظم است و برنامه .
و در پایان آیه برای تاءکید بیشتر می فرماید: ((بار دیگر نگاه کن و عالم را با دقت بنگر، آیا هیچ شکاف و خلل و اختلافی در جهان مشاهده می کنی))؟! (فارجع البصر هل تری من فطور).
((فطور)) از ماده ((فطر)) (بر وزن سطر) به معنی شکافتن از طول است ، و به معنی شکستن (مانند افطار روزه) و اختلال و فساد نیز می آید، و در آیه مورد بحث به همین معنی است .
منظور این است که هر چه انسان در جهان آفرینش دقت کند کمترین خلل و ناموزونی در آن نمی بیند.
و لذا در آیه بعد برای تاءکید همین معنی می افزاید: ((بار دیگر دیده خود را باز کن ، و دو مرتبه به عالم هستی بنگر، سرانجام چشمانت به سوی تو باز می گردد در حالی که خسته و ناتوان شده ، و در جستجوی خلل و نقصان

در این عالم بزرگ ناکام مانده است))! (ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا و هو حسیر).
((کرتین)) از ماده ((کر)) (بر وزن شر) به معنی توجه و بازگشت به چیزی است ، و ((کرة)) به معنی تکرار و ((کرتین)) تثنیه آن است ، ولی بعضی از مفسران گفته اند که منظور از ((کرتین)) در اینجا معنی تثنیه نیست ، بلکه منظور توجه ای مکرر و پی درپی و متعدد است .
بنا بر این حداقل قرآن در این آیات دستور به مردم می دهد که سه بار در عالم هستی بنگرند، و اسرار آفرینش را مطالعه کنند، و به یک معنی بارها

و بارها دقیق شوند و هنگامی که نتوانستند کمترین خلل و نقصانی در این نظام عجیب بیابند به آفریننده این دستگاه و خالق این جهان و علم و قدرت بی پایان آشناتر شوند.
((خاسی ء)) از ماده ((خساء)) و ((خسوء)) (بر وزن مدح و خشوع) هرگاه در مورد چشم به کار رود به معنی خسته و ناتوان شدن است ، و هرگاه در مورد ((سگ)) به کار رود به معنی دور کردن آن است .
((حسیر)) از ماده ((حسر)) (بر وزن قصر) به معنی برهنه کردن است ، و از آنجا که انسان به هنگام خستگی تاب و توان خود را از دست می دهد و گوئی برهنه از نیروهای خود می شود به معنی خستگی و ناتوانی آمده است ، بنابراین ((خاسی ء)) و ((حسیر)) در آیه فوق هر دو به یک معنی و برای تاءکید در موضوع درماندگی و ناتوانی چشم از دیدن نقصانی در نظام عالم هستی است .
بعضی میان این دو چنین فرق گذاشته اند ((خاسی ء)) به معنی ناکام و ((حسیر)) به معنی ناتوان است .
به هر حال از این آیات دو نتیجه مهم می توان گرفت : نخست اینکه قرآن به همه رهروان راه حق ، دستور مؤ کد می دهد که هر چه می توانند در اسرار عالم هستی و شگفتیهای جهان آفرینش بیشتر مطالعه و دقت کنند، و به یک بار و دو بار قناعت ننماید، چه بسیار اسراری که در نگاه اول و دوم خود را نشان نمی دهد، دیده های تیزبین لازم است که بعد از چندین نگاه آنها را بیابد.
دیگر اینکه هر قدر انسان در این نظام دقیق تر و باریکتر شود انسجام آن را بهتر درک می کند، انسجامی خالی از هرگونه نقص و خلل و کژی و اعوجاج .
و اگر در نظر سطحی و ابتدائی بعضی از پدیده های این جهان به عنوان شرور و آفات و فساد دیده می شود (همچون زمین لرزه ها، سیلابها و بیماریها و

حوادث ناگواری که گهگاه در زندگی انسانها رخ می دهد) در مطالعات

دقیق تر روشن می شود که آنها نیز اسرار و فلسفه های دقیق و مهمی دارد.
این آیات اشاره روشنی به برهان نظم دارد که می گوید: وجود نظم در هر دستگاه نشانه وجود علم و قدرتی در پشت آن دستگاه است ، و گرنه حوادث اتفاقی حساب نشده ، و تصادفهای کور و کر، هرگز نمی تواند مبداء نظام و حساب گردد، همانگونه که در حدیث معروف مفضل از امام صادق (علیه السلام) آمده است : ان الاهمال لا یاتی بالصواب ، و التضاد لا یاتی بالنظام :
((مهمل کاری هرگز نتیجه درست نمی دهد، و تضاد مبداء نظام نمی گردد))!
آخرین آیه مورد بحث نظری به صفحه آسمان افکنده ، و از ستارگان درخشنده و زیبا سخن به میان آورده : می گوید: ((ما آسمان پایین را با چراغهای پرفروغی زینت بخشیدیم ، و آنها را تیرهائی برای شیاطین قرار دادیم ، و برای آنها عذاب آتش دوزخ فراهم ساختیم)) (و لقد زینا السماء الدنیا بمصابیح و جعلناها رجوما للشیاطین و اعتدنا لهم عذاب السعیر).
یک نگاه به آسمان در یک شب تاریک و پرستاره ، و توجه به آن عوالم رؤ یائی دوردست ، و تصور نظامهائی که بر آنها حاکم است ، و دقت در زیبائی و ظرافت و عظمت و سکوت اسرارآمیز و پر ابهتی که بر آنها سایه افکنده ، انسان را در جهانی مملو از عرفان و نور حق وارد می کند، و در عوالمی از عشق پروردگار سیر می دهد که با هیچ زبانی قابل توصیف نیست .
این آیه بار دیگر این حقیقت را تاءکید می کند که تمام ستارگانی که ما

می بینم همه بخشی از آسمان اول است ، آسمانی که از میان آسمانهای هفتگانه به ما نزدیکتر می باشد، و به همین دلیل به عنوان ((السماء الدنیا)) (آسمان نزدیک و پایین) از آن تعبیر شده است .
تعبیر به ((رجوم)) (تیرها) اشاره به شهابها است که همچون تیری از یکسوی آسمان به سوی دیگر پرتاب می شود، می دانیم ((شهب)) باقیمانده ستارگانی است که طی حوادثی از هم متلاشی شده ، بنا بر این اگر می گوید ما کواکب را تیرهائی برای شیاطین قرار دادیم اشاره به همین سنگریزه های مخصوص است .
و اما اینکه چگونه شیاطین با تیرهای شهاب که سنگهای کوچک سرگردانی در آسمانها هستند نشانه گیری می شوند شرح آن را در تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 42 (ذیل آیه 18 سوره حجر) و در جلد 19 صفحه 15 به بعد (ذیل آیه 20 سوره صافات) مشروحا بیان کرده ایم .
نکته :
عظمت عالم آفرینش

با اینکه قرآن مجید از محیط عقب افتاده عصر جاهلیت عرب برخاست ولی غالبا تاءکید می کند که مسلمانان در اسرار با عظمت عالم هستی بیندیشند، مطلبی که در عصر جاهلیت مفهوم نداشت ، و این خود دلیل روشنی است بر اینکه قرآن از مبداء دیگری صادر شده ، و هر قدر علم و دانش پیش می رود عظمت تاءکیدات قرآن در این زمینه آشکارتر می گردد.
می دانیم کره زمینی که ما در آن زندگی می کنیم با تمام بزرگی که دارد در مقابل مرکز منظومه شمسی یعنی قرص ((خورشید)) به اندازه ای کوچک است که اگر یک میلیون و دویست هزار کره زمین را روی هم بگذارند تازه تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 324
به اندازه قرص آفتاب می شود!
از سوی دیگر منظومه شمسی ما جزئی از یک کهکشان عظیم است که همان کهکشان ((راه شیری)) نام دارد.
طبق محاسبات دانشمندان فلکی تنها در کهکشان ما بالغ بر یکصد میلیارد (000 000 000 100) ستاره وجود دارد که خورشید ما با تمام عظمتش یکی از ستاره های متوسط آن محسوب می شود!
از سوی سوم در این جهان بزرگ آنقدر کهکشان وجود دارد که از حساب و شماره بیرون است . و هر قدر تلسکوپهای نجومی عظیمتر و مجهزتر می شوند کهکشانهای تازه ای کشف می شود!
و چه بزرگ است خدائی که این طرح عظیم را با آن نظام دقیق ریخته العظمة لله الواحد القهار الملک
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 325
آیه 6-11
آیه و ترجمه
وَ لِلَّذِینَ کَفَرُوا بِرَبهِمْ عَذَاب جَهَنَّمَ وَ بِئْس الْمَصِیرُ(6)
إِذَا أُلْقُوا فِیهَا سمِعُوا لهَا شهِیقاً وَ هِیَ تَفُورُ(7)
تَکَادُ تَمَیزُ مِنَ الْغَیْظِ کلَّمَا أُلْقِیَ فِیهَا فَوْجٌ سأَلَهُمْ خَزَنَتهَا أَ لَمْ یَأْتِکمْ نَذِیرٌ(8)
قَالُوا بَلی قَدْ جَاءَنَا نَذِیرٌ فَکَذَّبْنَا وَ قُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شىْءٍ إِنْ أَنتُمْ إِلا فی ضلَلٍ کَبِیرٍ(9)
وَ قَالُوا لَوْ کُنَّا نَسمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا کُنَّا فی أَصحَبِ السعِیرِ(10)
فَاعْترَفُوا بِذَنبهِمْ فَسحْقاً لاَصحَبِ السعِیرِ(11)
ترجمه :6 - و برای کسانی که به پروردگارشان کافر شدند عذاب جهنم است و بد جایگاهی است .
7 - هنگامی که در آن افکنده می شوند صدای وحشتناکی از آن می شنوند و این در حالی است که پیوسته می جوشد. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 326

8 - نزدیک است از شدت غضب پاره پاره شود، هر زمان گروهی در آن افکنده می شوند نگهبانان دوزخ از آنها سؤ ال می کنند: مگر انذارکننده الهی به سراغ شما نیامد!
9 - می گویند: آری ، انذارکننده به سراغ ما آمد، ولی ما او را تکذیب کردیم و گفتیم خداوند هرگز چیزی نازل نکرده ، و شما در گمراهی بزرگی هستید!
10 - و می گویند: اگر ما گوش شنوا داشتیم ، یا تعقل می کردیم ، جزء دوزخیان نبودیم .
11 - اینجاست که به گناه خود اعتراف می کنند، دور باشند دوزخیان از رحمت خدا!
تفسیر :اگر گوش شنوا و فکر بیدار داشتیم در دوزخ نبودیم !
از آنجا که در آیات گذشته سخن از نشانه های عظمت و قدرت خدا و دلائل آن در عالم آفرینش بود، در آیات مورد بحث سخن از کسانی می گوید که این دلائل را نادیده گرفته ، و راه کفر و شرک را پیش می گیرند، و همچون شیاطین ، عذاب الهی را به جان می خرند.
نخست می فرماید:
((برای کسانی که به پروردگارشان کافر شدند عذاب جهنم است و بد جایگاهی است)) (و للذین کفروا بربهم عذاب جهنم و بئس المصیر).
سپس به شرح گوشه ای از این عذاب وحشتناک پرداخته می افزاید: ((هنگامی که کفار در آن افکنده می شوند صدای وحشتناکی از آن می شنوند و این در حالی است که پیوسته می جوشد و غلیان دارد)) (اذا القوا فیها سمعوا لها شهیقا و هی تفور).
آری هنگامی که آنها با نهایت ذلت و حقارت در آن پرتاب می شوند تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 327
فریاد وحشتناک و طولانی جهنم برمی خیزد، و تمام وجود آنها را در وحشت فرو می برد.
((شهیق)) در اصل به معنی صدای زشت و منکری همچون صدای الاغ است ، و گاه گفته اند از ماده ((شهوق)) به معنی طولانی بودن گرفته شده (لذا کوه بلند را جبل شاهق می گویند) بنابراین ((شهیق)) به معنی ناله طولانی است .
بعضی گفته اند ((زفیر)) صدائی است که در گلو می پیچد، و ((شهیق)) صدائی است که در سینه رفت و آمد می کند، و به هر حال اشاره به صداهای وحشت انگیز و ناراحت کننده است .
سپس برای مجسم ساختن شدت خشم ((دوزخ)) می افزاید: ((نزدیک است از شدت غضب پاره پاره شود))! (تکاد تمیز من الغیظ).
درست همانند ظرف عظیمی که روی آتش فوق العاده پرحرارتی گذارده

اند و چنان می جوشد و زیر و رو می شود که هر زمان بیم متلاشی شدن آن می رود، و یا همچون انسان خشمگینی که می جوشد و می خروشد و فریاد می کشد و نزدیک است منفجر گردد، آری چنین است منظره دوزخ این کانون خشم خدا!
سپس ادامه می دهد: ((هر زمان گروهی از کافران در آن افکنده می شوند نگهبانان دوزخ از روی تعجب و توبیخ از آنها سؤ ال می کنند مگر شما رهبر و راهنما نداشتید؟ مگر انذارکننده الهی به سراغ شما نیامد))؟ پس چرا به این روز سیاه افتاده اید؟! (کلما القی فیها فوج سالهم خزنتها ا لم یاتکم نذیر). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 328
آنها باور نمی کنند که انسانی آگاهانه و با داشتن رهبر آسمانی به چنین سرنوشتی گرفتار شود، و چنین جایگاهی را برای خود انتخاب کند.
((ولی آنان در پاسخ می گویند: آری انذارکننده به سراغ ما آمد، ولی ما او را تکذیب کردیم و گفتیم خداوند هرگز چیزی نازل نکرده و خداوند وحی بر کسی نفرستاده است ، تا به هوای نفس خویش ادامه دهیم ، حتی به آنها گفتیم شما در گمراهی عظیمی هستید))! (قالوا بلی قد جاءنا نذیر فکذبنا و قلنا ما نزل الله من شی ء ان انتم الا فی ضلال کبیر).
نه تنها آنها را تصدیق نکردیم ، و به پیام حیاتبخششان گوش فرا ندادیم ، بلکه به مخالفت برخاسته ، و این طبیبان روحانی را گمراه خواندیم ، و از خود راندیم .
بعد به دلیل اصلی بدبختی و گمراهی خود اشاره کرده ، ((می گویند: اگر ما گوش شنوا داشتیم ، و عقل خود را به کار می گرفتیم ، هرگز از دوزخیان نبودیم))! (و قالوا لو کنا نسمع او نعقل ما کنا فی اصحاب السعیر).
آری ((اینجاست که به گناه خود اعتراف می کنند، دور باشند دوزخیان از رحمت خدا))! (فاعترفوا بذنبهم فسحقا لاصحاب السعیر).
در این آیات ضمن بیان سرنوشت وحشتناک دوزخیان ، انگشت روی علت اصلی بدبختی آنها گذارده شده است ، می گوید: از یکسو خداوند گوش شنوا عقل و هوش داده ، و از سوی دیگر پیامبرانش را با دلائل روشن فرستاده ، اگر این دو با هم ضمیمه شوند سعادت انسان تاءمین است . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 329
ولی هنگامی که انسان گوش دارد اما با آن نمی شنود، و چشم دارد و نمی بیند، و عقل دارد و نمی اندیشد، اگر تمام پیامبران الهی و کتب آسمانی به سراغ او آیند اثری ندارد!
در روایتی آمده است که جمعی در محضر پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مدح و ستایش از مسلمانی کردند، رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: کیف عقل الرجل ؟!: ((عقل او چگونه است))؟

عرض کردند: ای رسول خدا! ما از تلاش و کوشش او در عبادت و انواع کارهای خیر سؤ ال می کنیم ، شما از عقلش سؤ ال می فرمائید؟
فرمود: (ان الاحمق یصیب بحمقه اعظم من فجور الفاجر، و انما یرتفع العباد غدا فی الدرجات ، و ینالون الزلفی من ربهم علی قدر عقولهم !.
((مصیبتی که از ناحیه حماقت احمق حاصل می شود بدتر است از فجور فاجران و گناه بدکاران ، خداوند فردای قیامت مقام بندگان را به مقدار عقل و خرد آنها بالا می برد، و بر این اساس به قرب خداوند نائل می گردند)).
((سحق)) (بر وزن قفل) در اصل به معنی سائیدن و نرم کردن است ، و به لباس کهنه نیز گفته می شود، ولی در اینجا به معنی دوری از رحمت خدا است ، بنا بر این فسحقا لاصحاب السعیر مفهومش این است که دوزخیان از رحمت خدا دور باشند، و از آنجا که نفرین خداوند تواءم با تحقق خارجی است این جمله دلیل بر این است که این گروه به کلی از رحمت خدا دورند. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 330
نکته
ارزش والای عقل و خرد
این نخستین بار نیست که قرآن مجید به ارزش فوق العاده عقل و خرد اشاره می کند، و گناه عمده دوزخیان و عامل اصلی بدبختی آنها را از کار انداختن این نیروی الهی می شمرد، بلکه هر کس با قرآن آشنا باشد می داند که در مناسبتهای مختلف اهمیت این موضوع را آشکار ساخته است ، و علی رغم دروغپردازیهای کسانی که مذهب را وسیله تخدیر مغزها، و نادیده گرفتن فرمان عقل و خرد می شمرند، اسلام اساس خداشناسی و سعادت و نجات را بر عقل و خرد می نهد، و روی سخنش در همه جا با ((اولوالالباب)) و ((اولوالابصار)) و اندیشمندان و دانشمندان است .
در منابع اسلامی آنقدر روایت در این زمینه وارد شده که از حساب بیرون است ، جالب اینکه کتاب معروف ((کافی)) که از معتبرترین منابع حدیث است مشتمل بر کتابهائی است که نخستین کتابش به نام کتاب ((عقل و جهل)) است ، و هر کس روایاتی را که در این زمینه در این کتاب نقل شده ملاحظه کند به عمق بینش اسلام در این باره پی می برد، و ما در اینجا به ذکر دو روایت قناعت می کنیم :
در حدیثی از علی (علیه السلام) (در همین کتاب) آمده است : جبرئیل بر آدم نازل شد و گفت من مامورم که تو را میان یکی از این سه موهبت مخیر کنم ، تا یکی را برگزینی ، و بقیه را رها کنی ، آدم گفت : آنها چیست ؟ جبرئیل در پاسخ گفت : ((عقل)) و ((حیاء)) و ((دین)). آدم گفت : من عقل را برگزیدم ، جبرئیل به ((حیاء)) و ((دین)) گفت او را رها کنید و به دنبال کار خود بروید، گفتند ما ماموریم همه جا با عقل باشیم و از آن جدا

نشویم ! جبرئیل گفت : حال که چنین است به ماموریت خود عمل تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 331
کنید، سپس به آسمان صعود کرد))!.
این لطیفترین تعبیری است که ممکن است درباره عقل و خرد، و نسبت آن با ((حیا)) و ((دین)) گفته شود، چرا که اگر عقل از دین جدا گردد با اندک چیزی بر باد می رود، یا به انحراف کشیده می شود، و اما ((حیا)) که مانع انسان از ارتکاب زشتیها و گناهان است آن نیز ثمره شجره معرفت و عقل و خرد است .
این نشان می دهد که ((آدم)) سهم قابل ملاحظه ای از عقل داشت که به هنگام مخیر شدن در میان این سه چیز، مرحله بالاتر عقل را برگزید، و در سایه آن هم دین را تصاحب کرد و هم حیا را.
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من کان عاقلا کان له دین ، و من کان له دین دخل الجنة : ((کسی که عاقل باشد دین دارد، و کسی که دین داشته باشد داخل بهشت می شود)) (بنابراین بهشت جای عاقلان است)
البته عقل در اینجا به معنی معرفت راستین است ، نه شیطنتهای شیاطین که در سیاستمداران جبار و ظالم جهان دیده می شود که به گفته امام صادق (علیه السلام) شبیهة بالعقل ، و لیست بالعقل ((شبیه عقل است ولی عقل نیست))!. الملک
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 332
آیه 12-14
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ یخْشوْنَ رَبَّهُم بِالْغَیْبِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ کَبِیرٌ(12)
وَ أَسِرُّوا قَوْلَکُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِیمُ بِذَاتِ الصدُورِ(13)
أَ لا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِیف الْخَبِیرُ(14)
ترجمه :12 - کسانی که از پروردگارشان در نهان می ترسند آمرزش و اجر بزرگی دارند.
13 - گفتار خود را پنهان کنید یا آشکار (تفاوتی نمی کند) او به آنچه در دلها است آگاه است .
14 - آیا آن کسی که موجودات را آفریده از حال آنها آگاه نیست ؟ در حالی که او از اسرار دقیق با خبر، و نسبت به همه چیز عالم است .
تفسیر :آیا خالق جهان ، از اسرار جهان آگاه نیست ؟
به دنبال بحثهائی که در آیات گذشته پیرامون کفار و سرنوشت آنها در قیامت بیان شد، قرآن در آیات مورد بحث به سراغ مؤ منان و پاداشهای عظیم آنها می رود.
نخست می فرماید: ((کسانی که از پروردگارشان در نهان می ترسند

تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 333
مغفرت و پاداش عظیمی دارند)) (ان الذین یخشون ربهم بالغیب لهم مغفرة و اجر کبیر).
تعبیر به ((غیب)) در اینجا ممکن است اشاره به معرفت خدای نادیده ، و یا معاد نادیده ، و یا همه اینها بوده باشد.
این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که اشاره به ترس از خداوند در مورد معاصی پنهانی باشد، چرا که اگر انسان معصیت پنهان نکند به طریق اولی معصیت آشکار نخواهد کرد، و یا این تعبیر اشاره به مقام خلوص نیت در پرهیز از گناهان ، و انجام اوامر الهی می باشد، زیرا عمل پنهانی از ریا دورتر است .
جمع میان این تفسیرها نیز مانعی ندارد.
تعبیر به ((مغفرة)) به صورت ((نکره)) و همچنین ((اجر کبیر)) اشاره به عظمت و اهمیت آن است ، یعنی آنچنان این مغفرت و اجر و پاداش عظیم است که برای همه ناشناخته خواهد بود.
سپس برای تاءکید می افزاید: ((اگر گفتار خود را پنهان کنید یا آشکار، خداوند به آنچه در دلهاست آگاه است)) (و اسروا قولکم او اجهروا به انه علیم بذات الصدور).
بعضی از مفسران شاءن نزولی برای این آیه از ((ابن عباس)) نقل کرده اند که جمعی از کفار یا منافقان پشت سر پیامبر خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سخنان ناروائی می گفتند و جبرئیل به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خبر می داد، بعضی از آنها به یکدیگر گفتند: اسروا قولکم : ((سخنان خود را پنهانی بگوئید تا خدای محمد نشنود))! آیه فوق نازل شد و گفت : چه آشکار بگوئید و چه پنهان خدا از آن آگاه است . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 334
آیه بعد در حقیقت به منزله دلیلی است برای آنچه در آیه قبل آمد می فرماید: آیا آن کسی که موجودات را آفریده از حال آنها آگاه نیست ؟ در حالی که او از دقیقترین اسرار با خبر و نسبت به همه چیز عالم است)) (الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخبیر).
در تفسیر جمله ((الا یعلم من خلق)) احتمالات گوناگونی داده اند: بعضی گفته اند منظور این است که آیا خدائی که دلها را آفریده از اسرار درون آنها آگاه نیست ؟
یا اینکه : خدائی که بندگان را آفریده آیا از اسرار بندگان بی خبر است ؟
یا اینکه خداوندی که تمام عالم هستی را آفریده از همه اسرار جهان آگاه است ، آیا انسان که موجودی از این خلقت عظیم است اسرارش بر خدا پوشیده است ؟!
به هر حال برای درک این حقیقت باید به این نکته توجه داشته باشیم که

خلقت خداوند دائمی است ، یعنی لحظه به لحظه فیض وجود از ناحیه او به مخلوقات می رسد، و چنان نیست که آنها را بیافریند و به حال خود واگذارد.
اصولا ممکنات وابسته وجود او هستند، و اگر لحظه ای پیوند آنها از ذات پاکش قطع شود راه فنا پیش می گیرند، توجه به این پیوند دائمی و خلقت مستمر بهترین دلیل بر علم خداوند نسبت به اسرار همه موجودات در هر زمان و هر مکان است .
توصیف خداوند به ((لطیف)) از این نظر است که لطیف از ماده ((لطف)) به معنی هر موضوع دقیق ، ظریف ، و هرگونه حرکت سریع و جسم لطیف است بنابراین لطیف بودن خداوند اشاره به علم او نسبت به اسرار دقیق و ظریف تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 335
آفرینش است ، و گاه به معنی خلقت اجسام لطیف و کوچک و ذره بینی و مافوق ذره بینی آمده است .
اشاره به اینکه هر قدر نیات قلبی شما پنهان و مخفی باشد، و یا سخنان خود را در مجالس محرمانه بگوئید، و یا اعمال خلاف را در خلوتگاهها انجام دهید خداوند لطیف از همه آنها باخبر است .
بعضی از مفسران در تفسیر ((لطیف)) گفته اند: (هو الذی یکلف الیسیر و یعطی الکثیر): ((او کسی است که تکلیف را آسان می کند و پاداش را فراوان می دهد)).
در حقیقت این نیز یکنوع ظرافت و دقت در رحمت است .
بعضی نیز گفته اند توصیف خداوند به لطیف ، به خاطر این است که در درون همه اشیاء نفوذ دارد و جائی در همه جهان از او خالی نیست .
اما همه اینها به یک حقیقت بازمی گردد، و تاءکیدی است بر عمق آگاهی خداوند و علم او به اسرار نهان و آشکار. الملک
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 336
آیه 15-18
آیه و ترجمه
هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الاَرْض ذَلُولاً فَامْشوا فی مَنَاکِبِهَا وَ کلُوا مِن رِّزْقِهِ وَ إِلَیْهِ النُّشورُ(15)
ءَ أَمِنتُم مَّن فی السمَاءِ أَن یخْسِف بِکُمُ الاَرْض فَإِذَا هِیَ تَمُورُ(16)
أَمْ أَمِنتُم مَّن فی السمَاءِ أَن یُرْسِلَ عَلَیْکُمْ حَاصِباً فَستَعْلَمُونَ کَیْف نَذِیرِ(17)
وَ لَقَدْ کَذَّب الَّذِینَ مِن قَبْلِهِمْ فَکَیْف کانَ نَکِیرِ(18)
ترجمه :15 - او کسی است که زمین را برای شما رام کرد، بر شانه های آن راه بروید، و از روزیهای خداوند بخورید، و بازگشت همه به سوی او است .
16 - آیا خود را از عذاب کسی که حاکم بر آسمان است در امان می دانید

که دستور دهد زمین بشکافد و شما را فرو برد و دائما به لرزش خود ادامه دهد؟
17 - یا خود را از عذاب خداوند آسمان در امان می دانید که تندبادی مملو از سنگریزه بر شما فرستد، و به زودی خواهید دانست تهدیدهای من چگونه است ؟
18 - کسانی که پیش از آنها بودند (آیات الهی را) تکذیب کردند اما (ببین) مجازات من چگونه بود؟ تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 337
تفسیر :هیچ مجرمی از مجازات او درامان نیست !
به دنبال بحثهائی پیرامون دوزخیان و بهشتیان ، و کافران و مؤ منان در آیات پیشین گذشت در آیات مورد بحث برای ترغیب و تشویق به پیوستن به صفوف بهشتیان ، و برحذر بودن از راه و رسم دوزخیان ، به ذکر بخشی از نعمتهای الهی ، و سپس به قسمتی از عذابهای او، اشاره می کند.
می فرماید: ((او کسی است که زمین را برای شما رام کرد)) (هو الذی جعل لکم الارض ذلولا).
((پس بر شانه ها و صفحه زمین راه بروید، و از روزیهای پروردگار بخورید، و بدانید بازگشت همه به سوی او است)) (فامشوا فی مناکبها و کلوا من رزقه و الیه النشور).
((ذلول)) به معنی ((رام)) جامعترین تعبیری است که درباره زمین ممکن است بشود.
چرا که این مرکب راهوار با حرکات متعدد و بسیار سریعی که دارد آنچنان آرام به نظر می رسد که گوئی مطلقا ساکن است ، بعضی از دانشمندان می گویند زمین چهارده نوع حرکت مختلف دارد که سه قسمت آن حرکت به دور خود، و حرکت به دور خورشید، و حرکت همراه مجموعه منظومه شمسی در دل کهکشان است ، این حرکات که سرعت زیادی دارد چنان نرم و ملایم است که تا براهین قطعی بر حرکت زمین اقامه نشده بود کسی باور نمی کرد حرکتی در کار باشد!
از سوی دیگر، پوسته زمین نه چنان سفت و خشن است که قابل زندگی نباشد، و نه چنان سست و نرم است که قرار و آرام نگیرد، بلکه کاملا برای تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 338
زندگی بشر رام است ، اگر فی المثل غالب سطح زمین باتلاقهائی بود که همه چیز در آن فرو می رفت ، یا ماسه های نرمی که پای انسان تا زانو در آن فرو می نشیند یا سنگهای تیز و خشنی که با مختصر راه رفتن بدن انسان را کوفته و مجروح می کند، آنوقت معنی ناآرامی زمین روشن می شد.
از سوی سوم ، فاصله آن از خورشید نه چندان کم است که همه چیز از شدت گرما بسوزد، و نه چندان دور است که همه چیز از سرما بخشکد،

فشار هوا بر کره زمین آنچنان است که آرامش انسان را تاءمین کند، نه آن قدر زیاد است که او را خفه کند، و نه آن قدر کم است که از هم متلاشی شود، جاذبه زمین نه آنقدر زیاد است که استخوانها را درهم بشکند، و نه آن قدر کم است که با یک حرکت انسان از جا کنده شود و در فضا پرتاب شود!
خلاصه از هر نظر ((ذلول)) و رام و مسخر فرمان انسان است ، جالب اینکه بعد از توصیف زمین به ذلول بودن دستور می دهد که بر ((مناکب)) آن راه بروید، و می دانیم ((مناکب)) جمع ((منکب)) (بر وزن مغرب) به معنی شانه است ، گوئی انسان پا بر شانه زمین می گذارد و چنان زمین آرام است که می تواند تعادل خود را حفظ کند.
در عین حال اشاره ای است به اینکه تا گامی برندارید و تلاشی نکنید بهرهای از روزیهای زمین نخواهید داشت !
تعبیر به ((رزق)) نیز تعبیر بسیار جامعی است که تمام مواد غذائی زمین را اعم از حیوانی و گیاهی و معدنی شامل می شود.
ولی بدانید اینها هدف نهائی آفرینش شما نیست ، اینها همه وسائلی است در مسیر ((نشور)) و رستاخیز و حیات ابدی شما. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 339
به دنبال این تشویق و تبشیر به سراغ تهدید و انذار می رود، و می افزاید: ((آیا خود را از عذاب کسی که حاکم بر آسمان است در امان می دانید که دستور دهد زمین بشکافد و شما را در خود فرو برد، و دائما به لرزش خود ادامه دهد))؟! (ء اءمنتم من فی السماء ان یخسف بکم الارض فاذا هی تمور).
آری اگر او دستور دهد این زمین ذلول و آرام طغیان می کند، و به صورت حیوان چموشی درمی آید، زلزله ها شروع می شود، شکافها در زمین ظاهر می گردد و شما و خانه ها و شهرهایتان را در کام خود فرو می بلعد، و باز هم به لرزه و اضطراب خود ادامه می دهد.
جمله ((فاذا هی تمور)) (آن پیوسته حرکت می کند و ناآرام است) ممکن است اشاره به این باشد که خدا می تواند فرمان دهد زمین شما را فرو برد و پیوسته از نقطه ای به نقطه ای دیگر در درون خود منتقل سازد حتی قبر شما هم آرام نباشد!
یا اینکه زمین آرامش خود را برای همیشه از دست دهد، و زلزال دائمی بر آن حاکم گردد، درک این معنی برای کسانی که در بعضی از مناطق زلزلهخیز زندگی کرده اند و دیده اند گاه زمین در چند شبانه روز مطلقا آرامشی ندارد و خواب و خوراک و راحت را از همگان سلب می کند، بسیار آسان است ، اما برای غالب ما مردم که به آرامش زمین عادت کرده ایم مشکل است .

تعبیر به ((من فی السماء)) (کسی که در آسمان است) اشاره به ذات پاک خدا است که حاکمیت او بر کل آسمانها - تا چه رسد به زمین - مسلم است ، بعضی نیز گفته اند اشاره به فرشتگان خدا است که در آسمانها هستند و مامور اجرای فرمان او می باشند. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 340
سپس می افزاید: ((لازم نیست حتما زلزله ها به سراغ شما آید بلکه می تواند این فرمان را به تندبادها دهد، آیا شما خود را در امان می دانید که خداوند حاکم بر آسمانها تندبادی مملو از سنگریزه بر شما فرستد و شما را زیر کوهی از آن مدفون سازد))؟! (اءم اءمنتم من فی السماء ان یرسل علیکم حاصبا).
((و به زودی خواهید دانست تهدیدهای من چگونه است))! (فستعلمون کیف نذیر).
درک این معنی نیز برای کسانی که شنهای روان و بادهای ((حاصب)) (بادهائی که توده های ریگ را با خود حرکت داده ، از جائی به جای دیگر منتقل می کند) دیده اند بسیار ساده است ، آنها می دانند که ممکن است در چند لحظه خانه ها یا آبادیهائی زیر توده ای از ریگها و شنهای روان مدفون گردد، و یا کاروانهائی که در وسط بیابان در حرکتند در زیر آن دفن شوند!
در حقیقت آیات فوق به این معنی اشاره می کند که عذاب آنها منحصر به عذاب قیامت نیست ، در این دنیا نیز خداوند با مختصر تکان زمین ، یا حرکت بادها، می تواند به زندگی آنها پایان دهد، و بهترین دلیل این امکان ، وقوع آن در امتهای پیشین است .
لذا در آخرین آیه مورد بحث می گوید: ((کسانی که پیش از آنها بودند آیات الهی و رسولان او را تکذیب کردند، اما ببین مجازات من در حق آنها چگونه بود))؟! تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 341
(و لقد کذب الذین من قبلهم فکیف کان نکیر).
گروهی را با زلزله های ویرانگر، و اقوامی را با صاعقه ها، و جمعی را با طوفان یا تندباد مجازات کردیم ، و شهرهای ویران شده و خاموش آنها را به عنوان درس عبرتی باقی گذاردیم . الملک
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 342
آیه 19-21
آیه و ترجمه
أَ وَ لَمْ یَرَوْا إِلی الطیرِ فَوْقَهُمْ صفَّتٍ وَ یَقْبِضنَ مَا یُمْسِکُهُنَّ إِلا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِکلِّ شىْءِ بَصِیرٌ(19)
أَمَّنْ هَذَا الَّذِی هُوَ جُندٌ لَّکمْ یَنصرُکم مِّن دُونِ الرَّحْمَنِ إِنِ الْکَفِرُونَ إِلا فی غُرُور(20)

أَمَّنْ هَذَا الَّذِی یَرْزُقُکمْ إِنْ أَمْسک رِزْقَهُ بَل لَّجُّوا فی عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ(21)
ترجمه :1 - آیا پرندگانی را که بالای سرشان گاه بالهای خود را گسترده و گاه جمع می کنند نگاه نکردند؟ جز خداوند رحمان کسی آنها را بر فراز آسمان نگه نمی دارد چرا که او به هر چیز بینا است .
20 - آیا کسی که لشکر شما است می تواند شما را در برابر خداوند یاری دهد، ولی کافران تنها گرفتار غرورند.
21 - یا آن کسی که شما را روزی می دهد اگر روزیش را باز دارد (چه کسی می تواند نیاز شما را تاءمین کند) ولی آنها در سرکشی و فرار از حقیقت لجاجت می ورزند. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 343
تفسیر :به این پرندگان بالای سر خود بنگرید
در آیات آغاز این سوره به هنگامی که بحث از قدرت و مالکیت خداوند بود سخن از آسمانهای هفتگانه و ستارگان و کواکب آنها به میان آمد، ولی در نخستین آیه مورد بحث همین مساءله قدرت با ذکر یکی از موجودات به ظاهر کوچک عالم هستی تعقیب می شود، می فرماید:
((آیا آنها به پرندگانی که بالای سرشان بالهای خود را گسترده و گاه جمع می کنند نگاه نکرده اند))؟! (اء و لم یروا الی الطیر فوقهم صافات و یقبضن).
این اجسام سنگین بر خلاف قانون جاذبه از زمین برمی خیزند، و به راحتی تمام بر فراز آسمان ، ساعتها، و گاه هفته ها و ماهها! پشت سر هم به حرکت سریع و نرم خود ادامه می دهند، بی آنکه هیچ مشکلی داشته باشند.
بعضی به هنگام پرواز غالبا بالهای خود را گسترده اند (صافات) و گوئی نیروی مرموزی آنها را به حرکت درمی آورد.
در حالی که بعضی دیگر دائما بال می زنند (ممکن است یقبضن اشاره به همین معنی باشد).
بعضی دیگر گاه بال می زنند، و گاه بال را می گسترانند.
گروه چهارمی مدتی بال می زنند، هنگامی که سرعت گرفتند بالها را به کلی جمع کرده و در اقیانوس هوا شیرجه می روند (مانند گنجشکها!)
خلاصه تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 344
در عین اینکه همه پرواز می کنند هر کدام برای خود برنامه مخصوصی دارند.
چه کسی بدن آنها را به گونه ای آفریده که به راحتی در هوا سیر می کنند؟!، و چه کسی این قدرت را به بالهای آنها بخشیده ، و دانش پرواز را به آنها آموخته ؟ مخصوصا در پروازهای پیچیده دستجمعی پرندگان مهاجر که گاه چندین ماه به طول می انجامد، و هزاران کیلومتر راه را پیموده ، و از فراز کشورهای زیادی ، از کوهها و دره ها و جنگلها و دریاها می گذرند،

و به مقصد خود می رسند، راستی چه کسی اینهمه نیرو و آگاهی به آنها داده است ؟!
لذا در پایان آیه می افزاید: جز خداوند رحمن کسی آنها را بر فراز آسمان نگه نمی دارد، چرا که او به هر چیز بینا است و نیاز هر مخلوقی را می داند (ما یمسکهن الا الرحمن انه بکل شی ء بصیر).
او است که وسایل و نیروهای مختلف را برای پرواز در اختیار آنها گذارده ، آری خداوند رحمان که رحمت عامش همه موجودات را فرا گرفته به پرندگان نیز آنچه لازم داشتند بخشیده است ، نگهدارنده پرندگان در آسمان ، همان نگهدارنده زمین و موجودات دیگر است ، و هر زمان اراده کند نه پرنده قدرت به پرواز دارد و نه زمین آرامش خود را حفظ می کند.
تعبیر به ((صافات و یقبضن)) (بالها را گسترده و جمع می کنند) ممکن است اشاره به پرندگان مختلف باشد، یا اشاره به حالات مختلف یک پرنده .
درباره شگفتیهای جهان پرندگان و عجائب مساءله پرواز آنها در جلد 11 تفسیر نمونه صفحه 338 تا 341 (ذیل آیه 79 نحل) مشروحا بحث کرده ایم . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 345
در آیه بعد به این معنی اشاره می کند که کافران در برابر قدرت خداوند هیچگونه یار و مددکاری ندارند، می فرماید: آیا کسی که لشکر شما است می تواند شما را در برابر خداوند یاری دهد))؟!
(اءمن هذا الذی هو جند لکم ینصرکم من دون الرحمن).
نه تنها نمی توانند شما را در گرفتاریها یاری دهند، بلکه اگر بخواهد همانها را مامور عذاب و نابودی شما می کند، مگر آب و باد و خاک و آتش خدمتگزار و ارکان حیات شما نیستند؟ ولی خداوند همینها را مامور نابودی اقوام سرکش ساخت ، و نیز تاریخ بسیار به خاطر دارد که نزدیکترین افراد به پادشاهان و فراعنه و گردنکشان عامل مرگ آنها شدند. و در تاریخ معاصر هم بسیار دیده شده که وفادارترین نیروهای دولتها بر ضد آنان قیام کرده ، و فرمان مرگشان را صادر کردند!
ولی کافران تنها گرفتار غرور و غفلتند)) (ان الکافرون الا فی غرور) پرده های غرور و جهل بر عقلهای آنها افتاده ، و به آنان اجازه نمی دهد اینهمه درس عبرت را بر صفحات تاریخ یا در گوشه و کنار زندگی خود ببینند.
((جند)) در اصل به معنی زمین ناهموار و سفتی است که سنگهای فراوانی در آن جمع است ، و به همین مناسبت به انبوه لشکر نیز ((جند)) گفته شده .
بعضی از مفسران ((جند)) را در آیه مورد بحث اشاره به بتها می دانند، که هرگز در قیامت قادر به یاری مشرکان نیستند، ولی ظاهر این است که آیه

مفهوم وسیعی دارد که بتها یکی از مصادیق آن است .
باز برای تاءکید بیشتر می افزاید: ((یا آنکس که شما را روزی می دهد اگر روزی خود را از شما بازدارد چه کسی می تواند شما را بی نیاز کند))؟!
(اءمن هذا الذی یرزقکم ان امسک رزقه).
هر گاه به آسمان دستور دهد نبارد، و زمینها گیاهی نرویاند، و یا آفات مختلف نباتی محصولات را نابود کنند، چه کسی توانائی دارد غذائی در اختیار شما بگذارد؟ و یا اگر روزیهای معنوی و وحی آسمانی از شما قطع کند چه کسی توانائی راهنمائی شما را دارد؟
اینها حقایقی است آشکار، ولی لجاجت و خیره سری ، حجابی است در برابر درک و شعور آدمی : و لذا در پایان آیه می فرماید: ((بلکه آنها در سرکشی و فرار و فاصله گرفتن از حقایق اصرار و لجاجت می ورزند))
(بل لجوا فی عتو و نفور).
هم امروز با تمام پیشرفتی که در جهات مختلف زندگی بشر مخصوصا در صنایع غذائی حاصل شده ، اگر فقط یکسال مطلقا باران نبارد، چه فاجعه ای در تمام جهان رخ می دهد، و یا اگر لشکر ملخها و آفات نباتی همه جا را فرا گیرد چه مصیبتی واقع خواهد شد؟
نکته :
چهار عامل برای ناکامی انسانها
در آیات گذشته خواندیم که نداشتن گوش شنوا و عقل بیدار مهمترین
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 347
عاملی است که دوزخیان را به دوزخ می کشاند، و در آیات مورد بحث خواندیم که چهار عامل دیگر یعنی ((غرور))، ((لجاجت))، ((سرکشی)) (عتو) و ((فاصله گرفتن از حق)) (نفور) سبب بدبختی و گمراهی انسان می شود.
اگر درست دقت کنیم می بینیم ، این عوامل نیز با عامل گذشته در ارتباط است ، زیرا این صفات زشت پرده بر گوش و چشم بصیرت انسان می افکند، و او را از درک حقایق مانع می شود. الملک
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 348
آیه 22-27
آیه و ترجمه
أَ فَمَن یَمْشی مُکِباًّ عَلی وَجْهِهِ أَهْدَی أَمَّن یَمْشی سوِیاًّ عَلی صِرَطٍ مُّستَقِیم(22)
قُلْ هُوَ الَّذِی أَنشأَکمْ وَ جَعَلَ لَکمُ السمْعَ وَ الاَبْصرَ وَ الاَفْئِدَةَ قَلِیلاً مَّا تَشکُرُونَ(23)
قُلْ هُوَ الَّذِی ذَرَأَکُمْ فی الاَرْضِ وَ إِلَیْهِ تحْشرُونَ(24)
وَ یَقُولُونَ مَتی هَذَا الْوَعْدُ إن کُنتُمْ صدِقِینَ(25)

قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِندَ اللّهِ وَ إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ(26)
فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِيئَت وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ قِيلَ هَذَا الَّذِى كُنتُم بِهِ تَدَّعُونَ(27)
ترجمه :2 - آیا کسی که به رو افتاده حرکت می کند به هدایت نزدیکتر است یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام برمی دارد؟!
23 - بگو او کسی است که شما را آفرید، و برای شما چشم و گوش و قلب قرار دارد اما کمتر سپاسگزاری می کنید.
24 - بگو: او کسی است که شما را در زمین خلق کرد، و به سوی او باز می گردید. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 349
25 - آنها می گویند: اگر راست می گوئید این وعده قیامت چه زمانی است ؟
26 - بگو علم آن مخصوص خدا است و من فقط بیم دهنده آشکار هستم .
27 - هنگامی که آن وعده الهی را از نزدیک می بینند صورت کافران زشت و سیاه می گردد و به آنها گفته می شود این همان چیزی است که تقاضای آن را داشتید.
تفسیر :راست قامتان جاده توحید
در تعقیب آیات گذشته ، پیرامون کافران و مؤ منان ، در نخستین آیه مورد بحث وضع حال این دو گروه را در ضمن مثال جالبی منعکس ساخته ، می فرماید: ((آیا کسی که به رو افتاده حرکت می کند، به هدایت نزدیکتر است ، یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام برمی دارد و پیش می رود))؟! (اء فمن یمشی مکبا علی وجهه اءهدی اءم من یمشی سویا علی صراط مستقیم).
در اینجا افراد بیایمان و ظالمان لجوج مغرور، به کسی تشبیه شده اند که از جادهای ناهموار و پرپیچ و خم ، می گذرد، در حالی که به رو افتاده ، و با دست و پا، یا به سینه حرکت می کند، نه راه را به درستی می بیند، و نه قادر بر کنترل خویشتن است ، نه از موانع با خبر است و نه سرعتی دارد؟ کمی راه می رود و درمانده می شود.
ولی مؤ منان را به افراد راستقامتی تشبیه می کند که از جادهای هموار و صاف مستقیم با سرعت و قدرت و آگاهی تمام ، به راحتی پیش می رود.
چه تشبیه جالب و دقیقی ؟ که آثار آن در زندگی این دو گروه کاملا نمایان است و با چشم خود می بینیم .
بعضی مظهر این دو گروه را پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ابو جهل شمرده اند، البته اینها تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 350
مصداقهای روشنی برای آیه فوق است ، ولی عمومیت مفهوم آیه را محدود نمی کند.
در تفسیر مکبا علی وجهه ، احتمالات متعددی گفته شده :

آنچه با مفهوم لغوی آن سازگارتر است همان است که در بالا گفتیم ، و آن کسی است به رو افتاده و با دست و پا و سینه به پیش می رود.
ولی بعضی دیگر گفته اند: منظور این است که ایستاده راه می رود، اما سر به زیر افکنده ، و مسیر خود را به هیچوجه مشاهده نمی کند.
در حالی که بعضی دیگر معتقدند: منظور کسی است که تعادل خود را حفظ نمی کند، چند گام پیش می رود، بر زمین می خورد و برمی خیزد، و این وضع پی در پی تکرار می شود.
از بعضی از کلمات راغب در مفردات نیز چنین برمی آید که منظور کسی است که تمام توجهش به وضع خویش است ، و از غیر خود غافل است ، ولی معنی اول به قرینه مقابله با وضع مؤ منان که از آن تعبیر به سویا شده است ، مناسبتر به نظر می رسد.
و به هر حال آیا این وضع کافر و مؤ من در آخرت است ؟ یا در هر دو جهان ؟ دلیلی بر محدود بودن معنی آیه در دست نیست ، آنها هم در زندگی دنیا چنینند و هم در آخرت .
آری افراد بی ایمان چون خودخواه و خودپرست و لجوجند، و جز منافع مادی و زودگذر خویش را نمی بینند، و از آنجا که مسیر آنها مسیر هواپرستی است ، به کسی می مانند که از سنگلاخی عبور می کند در حالی که بر سینه و دست و پا می خزد، اما کسانی که در پرتو ایمان از قید هوای نفس رسته اند بینشی عمیق ، و مسیری صاف و روشن دارند.
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 351
در آیه بعد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مخاطب ساخته می افزاید: ((بگو او کسی است که شما را آفرید، و برای شما چشم و گوش و قلب قرار داد، اما کمتر سپاسگزاری می کنید)) (قل هو الذی اءنشاکم و جعل لکم السمع و الابصار و الافئدة قلیلا ما تشکرون).
خداوند، هم وسیله مشاهده و تجربه را در اختیار شما قرار داد (چشم) و هم وسیله آگاهی بر نتیجه افکار دیگران (گوش) و هم وسیله اندیشیدن در علوم عقلی (قلب) را، خلاصه تمام ابزار لازم برای آگاهی به علوم عقلی و نقلی را در اختیار شما گذارده است ، اما کمتر کسی سپاس اینهمه نعمتهای بزرگ را بجا می آورد، زیرا شکر نعمت آن است که هر نعمتی را در مسیر هدفی که به خاطر آن آفریده شده است به کار گرفته شود، آیا همه از چشم و گوش و عقل به درستی در این راه استفاده می کنند؟!
بار دیگر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مخاطب ساخته ، می فرماید: ((بگو او کسی است که شما را در زمین خلق کرد و به سوی او بازگشت می کنید و نزد او جمع می شوید)) (قل هو الذی ذراءکم فی الارض و الیه تحشرون).
در حقیقت آیه نخست ، ((مسیر)) را مشخص می کند، و آیه دوم ((ابزار و

وسائل کار)) را، و این آیه ((هدف و مقصد)) را، یعنی در راه راست و صراط مستقیم ایمان اسلام گام بردارید، و از تمام ابزار شناخت بهره گیرید، و به سوی زندگی جاویدان حرکت کنید.
قابل توجه اینکه در آیه قبل ، تعبیر به ((انشاءکم)) شده ، و در این آیه به ((ذراءکم))، ممکن است تفاوت این دو تعبیر در این باشد که جمله اول

به ایجاد کردن انسان از عدم است (یعنی هیچ نبودید و شما را آفرید) و جمله دوم اشاره به آفرینش انسان از ماده خاکی است ، یعنی شما را از خاک آفریدیم .
سپس در همین رابطه ، به گفتار منکران معاد و پاسخ آنها پرداخته ، می فرماید: ((آنها از روی استهزاء می گویند: اگر راست می گوئید این وعده قیامت چه زمانی است))؟! (و یقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین).
چرا دقیقا تاریخ آن را تعیین نمی کنید؟ چرا تکلیف همه را از این نظر روشن نمی سازید؟.
در اینکه منظور از ((هذاالوعد)) چیست ! دو احتمال ذکر کرده اند: نخست وعده قیامت ، دیگر وعده مجازاتهای گوناگون دنیا، مانند زلزلها و صاعقها و طوفانها، ولی با توجه به آیه گذشته معنی اول مناسبتر به نظر می رسد هر چند جمع میان هر دو معنی نیز ممکن است .
در آیه بعد به آنها چنین پاسخ می گوید: ((به آنها بگو علم و آگاهی این موضوع ، مخصوص خدا است ، و من تنها انذار کننده آشکاری هستم)) (قل انما العلم عند الله و انما انا نذیر مبین).
این تعبیر درست شبیه چیزی است که در آیات متعدد قرآن ، از جمله آیه 187 اعراف آمده است (قل انما علمها عند ربی): ((بگو علم به زمان وقوع رستاخیز فقط نزد پروردگار من است)).
و باید چنین باشد چرا که اگر تاریخ قیامت معلوم بود هرگاه فاصله

زیادی داشت مردم در غفلت فرو می رفتند، و اگر فاصله کم بود حالتی شبیه به اضطرار پیدا می کردند، و در هر حال ، هدفهای تربیتی ناتمام می ماند.
در آخرین آیه مورد بحث می افزاید: ((هنگامی که آن وعده الهی و عذاب را از نزدیک مشاهده کنند، صورت کافران زشت و سیاه می شود))، به گونه ای که آثار غم و اندوه از آن می بارد (فلما راءوه زلفة سیئت وجوه الذین کفروا)
((و به آنها گفته می شود: این همان چیزی است که تقاضای آن را داشتید))! (و قیل هذا الذی کنتم به تدعون).
((تدعون)) از ماده ((دعاء)) است ، یعنی پیوسته دعا و تقاضا می کردید

قیامت واقع شود، اکنون واقع شده است ، و راه فراری از آن نیست .
این مضمون در حقیقت شبیه همان است که در آیه 14 ذاریات خطاب به کفار آمده است که روز قیامت به آنها گفته می شود: (هذا الذی کنتم به تستعجلون): ((این همان چیزی است که برای آن عجله داشتید)) و به هر حال ناظر به عذاب قیامت است همانگونه که اکثر مفسران گفته اند، و دلیلی می شود بر اینکه : جمله ((متی هذاالوعد)) نیز اشاره به وعده قیامت است .
حاکم ابو القاسم حسکانی می گوید: هنگامی که کافران مقامات علی (علیه السلام) را نزد خداوند مشاهده کردند، صورتهای آنها (از شدت خشم و غضب) سیاه شد.
در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) نیز همین معنی نقل شده که این آیه درباره تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 354
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) و یارانش نازل گردیده است .
البته این تفسیر که از طرق شیعه و اهل سنت ، نقل شده از قبیل نوعی تطبیق است ، و گرنه مورد آیه ، مربوط به رستاخیز و قیامت است و این قبیل تطبیقها در لسان روایات کم نیست . الملک
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 355
آیه 28-30
آیه و ترجمه
قُلْ أَ رَءَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنىَ اللَّهُ وَ مَن مَّعِىَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَن يجِيرُ الْكَفِرِينَ مِنْ عَذَابٍ أَلِيم(28)
قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ ءَامَنَّا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكلْنَا فَستَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فى ضلَلٍ مُّبِينٍ(29)
قُلْ أَ رَءَيْتُمْ إِنْ أَصبَحَ مَاؤُكمْ غَوْراً فَمَن يَأْتِيكم بِمَاءٍ مَّعِينٍ(30)
ترجمه :2 - بگو: اگر خداوند من و تمام کسانی را که با من هستند هلاک کند یا مورد ترحم قرار دهد، چه کسی کافران را از عذاب دردناک پناه می دهد؟
29 - بگو: او خداوند رحمان است ، ما به او ایمان آورده ایم ، و بر او توکل کرده ایم و به زودی می دانید چه کسی در گمراهی آشکار است ؟
30 - بگو: به من خبر دهید اگر آبهای (سرزمین) شما در زمین فرو رود چه کسی می تواند آب جاری در دسترس شما قرار دهد؟
تفسیر :چه کسی آب جاری در اختیار شما قرار می دهد؟
آیات فوق که آخرین آیات سوره ((ملک)) است و همه با کلم ((قل))
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 356
خطاب به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شروع می شود ادامه بحثهائی است که در آیات قبل با کفار شده ، که جنبه های دیگرش در این

آیات ، منعکس است .
نخست به آنها که غالبا انتظار مرگ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و یارانش را داشتند و گمان می کردند که با مرگ وی آئین او برچیده می شود و همه چیز پایان (و غالب دشمنان شکست خورده درباره رهبران راستین همیشه همین انتظار را دارند) می فرماید: ((بگو اگر خداوند مرا و تمام کسانی که با من هستند، هلاک کند، یا مورد ترحم قرار دهد چه کسی کافران را از عذاب دردناک پناه می دهد))؟ (قل اء راءیتم ان اهلکنی الله و من معی او رحمنا فمن یجیر الکافرین من عذاب الیم).
در بعضی از روایات آمده است که کافران مکه ، به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مسلمانان نفرین می کردند و تقاضای مرگ او را داشتند به گمان اینکه اگر آن حضرت از دنیا برود، دعوتش نیز برچیده می شود، آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ داد.
شبیه همین معنی در آیه 30 سوره طور آمده است ، آنجا که می گوید: (ام یقولون شاعر نتربص به ریب المنون): ((آنها می گویند محمد شاعری است که انتظار مرگش را می کشیم))!
غافل از اینکه مصطفی را الطاف حق وعده داده که گر بمیرد نمی رد نام حق ، آری وعده پیروزی این آئین و سیطره آن را بر تمام جهان به او داده است ، و حیات و مرگ پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چیزی را تغییر نمی دهد.
بعضی تفسیر دیگری برای این آیه ذکر کرده اند که به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می فرماید: بگو ما با داشتن ایمان به خدا میان خوف و رجا هستیم شما درباره خود چه می اندیشید؟!
ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 357
و در ادامه همین سخن می افزاید: ((به آنها بگو که او خداوند رحمان است ، ما به او ایمان آورده ایم ، و توکل کرده ایم ، و به زودی می دانید چه کسی در گمراهی آشکار است)) (قل هو الرحمن آمنا به و علیه توکلنا فستعلمون من هو فی ضلال مبین).
یعنی ما اگر به خدا ایمان آورده ایم ، و او را ولی و وکیل و سرپرست خود برگزیده ایم ، دلیلش روشن است ، او خدای رحمان است ، رحمت عامش همه جا رسیده ، و فیض انعامش دوست و دشمن را فرا گرفته ، و نگاهی کوتاه به جهان هستی و صفحه زندگی شاهد این مدعا است ، اما معبودهای شما چه کاری کرده اند؟!
گرچه ضلال و گمراهی شما همینجا آشکار است ، ولی در آخرت برای شما روشنتر خواهد شد، و یا در همین دنیا به هنگامی که اسلام با امدادهای الهی بر لشکر کفر پیروز می گردد، پیروزی معجزه آسا، حقیقت روشنتر

خواهد گشت .
این آیه در حقیقت نوعی دلداری به پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان است که تصور نکنند در این مبارزه گسترده حق و باطل تنها هستند، بلکه خداوند بخشنده مهربان یار و یاور آنها است .
در آخرین آیه به عنوان ذکر یک مصداق از رحمت عام خداوند که بسیاری از مردم از آن غافلند، می گوید: ((به آنها بگو به من خبر دهید اگر آبهای مورد استفاده شما در زمین فرو رود چه کسی می تواند آب جاری در

دسترس شما قرار دهد))؟! (قل اء راءیتم ان اءصبح ماؤ کم غورا فمن یاتیکم بماء معین).
می دانیم زمین از دو قشر مختلف تشکیل شده : ((قشر نفوذ پذیر)) که آب را در خود فرو می برد و در زیر آن ((قشر نفوذ ناپذیر)) است که آب را در آنجا نگاه می دارد، تمام چشمه ها، چاه ها، قناتها از برکت این ترکیب خاص به وجود آمده ، زیرا اگر تمام روی زمین تا اعماق زیاد قشر نفوذپذیر بود آبها چنان در زمین فرو می رفتند که هرگز دست کسی به دامانشان نمی رسید، و اگر همه نفوذناپذیر بودند آبها روی زمین می ایستادند و تبدیل به یک باتلاق می شدند، یا به زودی به دریاها می ریختند، و به این ترتیب تمام ذخائر زیر زمینی آب از دست می رفت .
این نمونه کوچکی از رحمت عام خدا است که مرگ و حیات انسان سخت با آن گره خورده است .
((معین)) از ماده ((معن)) (بر وزن طعن) به معنی جریان آب است ، و گاه گفته اند از ((عین)) گرفته شده ، و میم آن زائده است ، لذا بعضی از مفسران ((معین)) را به معنی آبی گرفته اند که با چشم دیده می شود هر چند جاری نباشد.
ولی بیشتر آنرا به همان معنی آب جاری تفسیر کرده اند، گرچه آب نوشیدنی منحصر به آب جاری نیست ، ولی بدون شک آبهای جاری بهترین نوع آنها محسوب می شوند، خواه به صورت چشمه ها باشد یا نهرها و یا قنات و چاه های جوشان .
بعضی از مفسران نقل کرده اند که یکی از کفار هنگامی که این آیه را شنید که می گوید: ((اگر آبهای مورد استفاده شما در زمین فرو رود چه

آب جاری در اختیار شما می گذارد)) گفت : ((رجال شداد و معاول حداد))! ((مردان قوی پنجه و کلنگهای تیز. آب را از اعماق زمین بیرون می کشند))! اما شب خوابید آب سیاه چشمان او را فرا گرفت ، در این حال صدائی شنید که می گوید: ((آن مردان قوی پنجه و کلنگهای تیز را بیاور تا این آب را از چشم تو بیرون کشند))!

اما امروز می دانیم که اگر قشر ((نفوذ ناپذیر)) زمین از میان برود هیچ انسان قوی پنجه ، و هیچ کلنگ تیز نمی تواند آبی استخراج کند.
نکته :
در روایاتی که از ائمه اهلبیت (علیهمالسلام) به ما رسیده ، آیه اخیر به ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) و عدل جهان گستر او تفسیر شده است ، از جمله در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر این آیه می خوانیم :
((نزلت فی الامام القائم (علیه السلام) یقول ان اصبح امامکم غائبا عنکم ، لا تدرون این هو؟ فمن یاتیکم بامام ظاهر یاتیکم باخبار السموات و الارض ، و حلال الله و حرامه ، ثم قال : و الله ما جاء تاویل هذه الایة ، و لابد اءن یجی ء تاویلها.
((این آیه درباره امامی نازل شده است که قیام به عدل الهی می کند (حضرت مهدی) می گوید: اگر امام شما پنهان گردد، و نمی دانید کجاست ؟ چه کسی برای شما امامی می فرستد که اخبار آسمانها و زمین ، و حلال و حرام تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 360
خدا را برای شما شرح دهد)).
سپس فرمود: ((به خدا سوگند تاویل این آیه نیامد و سرانجام خواهد آمد)).
روایات در این زمینه فراوان است و باید توجه داشت که همه از باب ((تطبیق)) است ، و به تعبیر دیگر ظاهر آیه مربوط به آب جاری است که مایه حیات موجودات زنده است ، و باطن آیه مربوط به وجود امام و علم و عدالت جهان گستر او است که آن نیز مایه حیات جامعه انسانی است .
بارها گفته ایم که آیات قرآن معانی متعدد، و ظاهر و باطن دارد، ولی این نکته را نیز مؤ کدا تکرار می کنیم که پی بردن به بطون آیات جز برای پیامبر و امام معصوم ممکن نیست و هیچکس حق ندارد چیزی به عنوان باطن آیه از پیش خود مطرح کند، آنچه ما می گوئیم مربوط به ظواهر آیات است ، و آنچه مربوط به بطون آیات است فقط باید از معصومین بشنویم .
سوره ((ملک)) با حاکمیت و مالکیت خداوند شروع شد، و با رحمانیت او که آنهم شاخهای از حاکمیت و مالکیت او است پایان می گیرد، و به این ترتیب آغاز و انجامش کاملا منسجم است .
خداوندا! ما را مشمول رحمت عام و خاصت گردان ، و از آب حیات ولایت اولیائت سیراب فرما.
پروردگارا! ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) آن چشمه آب حیات را تسریع کن ، و تشنگان جمالش را با ظهورش سیراب گردان . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 361
بارالها! به ما چشم بینا و گوش شنوا و عقل دانا، مرحمت فرمودی ، حجابهای خودخواهی و غرور را از مقابل آنها برگیر، تا چهره حقیقت را

آنچنان که هست ببینیم ، و در صراط مستقیم هدایت تو راست قامت گام برداریم .
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 363
َسوره قلم
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 52 آیه است تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 365
محتوای سوره قلم
گرچه بعضی از مفسران در ((مکی)) بودن تمام سوره تردید کرده اند، یا معتقدند قسمتی از آن در ((مدینه))، و قسمتی در ((مکه)) نازل شده ، ولی لحن سوره و محتوای آیات کاملا هماهنگ با سوره های ((مکی)) است ، چرا که بیش از هر چیز بر محور مساءله نبوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، و مبارزه با دشمنانی که او را مجنون می خواندند، و دعوت به صبر و استقامت ، و انذار و تهدید مخالفان به عذاب الهی ، دور می زند.
رویهمرفته مباحث این سوره را می توان در هفت بخش خلاصه کرد:
1 - نخست به ذکر قسمتی از صفات ویژه رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مخصوصا اخلاق برجسته او می پردازد، و آنرا با قسمتهای مؤ کدی تاءکید می کند.
2 - سپس قسمتی از صفات زشت و اخلاق نکوهیده دشمنان او را بازگو می نماید.
3 - در بخش دیگری داستان ((اصحاب الجنة)) که در حقیقت هشداری است به مشرکان زشت سیرت بیان شده .
4 - در قسمت دیگری مطالب گوناگونی راجع به قیامت و عذاب کفار در آن روز آمده است .
5 - در بخش دیگری انذارها و تهدیدهائی نسبت به مشرکان بازگو شده .
6 - در بخش دیگری به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد که در برابر دشمنان سرسخت ، استقامت و صبر نشان دهد.
7 - سرانجام در پایان سوره نیز سخن از عظمت قرآن و توطئه های مختلف تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 366
دشمنان بر ضد پیامبر به میان آورده .
انتخاب نام ((قلم)) برای این سوره به تناسب نخستین آیه آن است ، بعضی نیز نام آن را سوره ((ن)) ذکر کرده اند، و از بعضی از روایات که در فضیلت این سوره آمده استفاده می شود که نام آن سوره ((ن و القلم)) است .

فضیلت تلاوت سوره قلم
در فضیلت تلاوت این سوره از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده که فرمود:
من قراء سورة ((ن و القلم)) اعطاه الله ثواب الذین حسن اخلاقهم :
((کسی که سوره ((ن و القلم)) را تلاوت کند خداوند ثواب کسانی را که دارای حسن اخلاقند به آنها می دهد)).
و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من قراء سورة ((ن و القلم)) فی فریضة او نافلة آمنه الله ان یصیبه فی حیاته فقر اءبدا، و اعاذه اذا مات من ضمة القبر ان شاء الله :
((کسی که سوره ن و القلم را در نماز واجب یا نافله بخواند خداوند او را برای همیشه از فقر در امان می دارد، و هنگامی که بمیرد او را از فشار قبر پناه می دهد)).
این ثوابها تناسب خاصی با محتوای سوره دارد، و نشان می دهد که هدف تلاوتی است که تواءم با آگاهی و به دنبال آن عمل باشد. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 367
آیه 1-7
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
ن وَ الْقَلَمِ وَ مَا یَسطرُونَ(1)
مَا أَنت بِنِعْمَةِ رَبِّک بِمَجْنُونٍ(2)
وَ إِنَّ لَک لَاَجْراً غَیرَ مَمْنُونٍ(3)
وَ إِنَّک لَعَلی خُلُقٍ عَظِیمٍ(4)
فَستُبْصِرُ وَ یُبْصِرُونَ(5)
بِأَییِّکُمُ الْمَفْتُونُ(6)
إِنَّ رَبَّک هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضلَّ عَن سبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ(7)
ترجمه :نام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - ن ، سوگند به قلم ، و آنچه را با قلم می نویسند
2 - به برکت نعمت پروردگارت تو مجنون نیستی . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 368
3 - و برای تو اجر و پاداشی عظیم و همیشگی است .
4 - و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری .
5 - و به زودی تو می بینی و آنها نیز می بینند.
6 - که کدامیک از شما مجنون هستید.
7 - پروردگار تو بهتر از هر کس می داند چه کسی از راه او گمراه شده ، و هدایت یافتگان را نیز بهتر می شناسد.
تفسیر :عجب اخلاق برجسته ای داری !
این سوره تنها سورهای است که با حرف مقطع ((ن)) آغاز شده است ،

می فرماید: (ن)
و درباره تفسیر حروف مقطعه بارها مخصوصا در آغاز سوره ((بقره))، و ((آل عمران)) و ((اعراف)) (جلد 1 - 2 - 6) بحث کرده ایم ، چیزی که در اینجا باید بیفزائیم این است که بعضی در اینجا ((ن)) را مخفف کلمه ((رحمان)) و اشاره به آن دانسته اند و بعضی آن را به معنی ((لوح)) یا به معنی ((دوات)) و یا ((نهری)) در بهشت تفسیر کرده اند، ولی هیچیک از این تفسیرها قرینه و شاهد روشنی ندارد.
بنابراین تفسیر این حرف مقطع از تفسیر کل حروف مقطعه که در بالا اشاره کردیم جدا نیست .
سپس به دو موضوع از مهمترین مسائل زندگی بشر سوگند یاد کرده ، می افزاید: سوگند به ((قلم)) و آنچه را با قلم می نویسند:)) (و القلم و ما یسطرون).
چه سوگند عجیبی ؟ در واقع آنچه به آن در اینجا سوگند یاد شده است
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 369
ظاهرا موضوع کوچکی است : یک قطعه نی ، و یا چیزی شبیه به آن ، و کمی ماده سیاه رنگ ، و سپس سطوری که بر صفحه کاغذ ناچیز رقم زده می شود.
اما در واقع این همان چیزی است که سرچشمه پیدایش تمام تمدنهای انسانی ، و پیشرفت و تکامل علوم ، و بیداری اندیشه ها و افکار، و شکل گرفتن مذهبها، و سرچشمه هدایت و آگاهی بشر است ، تا آنجا که دوران زندگی بشر را به دو دوران تقسیم می کند ((دوران تاریخ)) و ((دوران قبل از تاریخ))، دوران تاریخ بشر از زمانی شروع می شود که خط اختراع شد، و انسان توانست ماجرای زندگی خود را بر صفحات نقش کند، و یا به تعبیر دیگر دورانی است که انسان دست به قلم گردید، و از او ((ما یسطرون)) یادگار ماند.
عظمت این سوگند هنگامی آشکارتر می شود که توجه داشته باشیم آن روزی که این آیات نازل گشت ، نویسنده و ارباب قلمی در آن محیط وجود نداشت ، و اگر کسانی مختصر سواد خواندن و نوشتن را داشتند تعداد آنها در کل سرزمین مکه که مرکز عبادی و سیاسی و اقتصادی حجاز بود به بیست نفر نمی رسید، آری سوگند به قلم یاد کردن در چنین محیطی عظمت خاصی دارد.
و جالب اینکه : در نخستین آیاتی که در ((جبل النور)) و غار ((حرا)) بر قلب پاک پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شد نیز به مقام والای قلم اشاره شده ، آنجا که می فرماید: اقراء باسم ربک الذی خلق - خلق الانسان من علق - اقراء و ربک الاکرم - الذی علم بالقلم - علم الانسان ما لم یعلم :

((بخوان به نام پروردگارت که مخلوقات را آفرید، و انسان را از خون بسته ای ایجاد کرد، بخوان به نام پروردگار بزرگت ، هم او که انسان را به وسیله ((قلم)) تعلیم داد، و آنچه را نمی دانست به او آموخت)) (سوره علق 1 - 5).
و از همه جالبتر اینکه : همه این سخنان از زبان کسی تراوش می کند

که خودش درس نخوانده بود، و هرگز به مکتب نرفت و خط ننوشت ، و این هم دلیل بر آن است که چیزی جز وحی آسمانی نیست .
بعضی از مفسران ((قلم)) را در اینجا به قلمی تفسیر کرده اند که فرشتگان بزرگ خدا وحی آسمانی را با آن می نویسند، و یا نامه اعمال آدمیان را با آن رقم می زنند، ولی مسلما آیه مفهوم گسترده ای دارد که این تفسیر بیان یکی از مصداقهای آن است ، همانگونه که ((ما یسطرون)) نیز مفهوم وسیعی دارد، و تمام آنچه را در طریق هدایت و تکامل فکری و اخلاقی و عملی بشر به رشته تحریر می آورند شامل می شود و منحصر به وحی آسمانی یا اعمال انسانها نیست .
سپس به چیزی که سوگند برای آن یاد شده پرداخته ، می فرماید: ((به برکت نعمت پروردگارت تو مجنون نیستی)) (ما انت بنعمة ربک بمجنون)
آنها که این نسبت ناروا را به تو می زنند کوردلانی هستند که اینهمه نعمت الهی را درباره تو نمی نگرند، نعمت عقل و درایت سرشار، نعمت امانت و صدق و راستی و نعمت علم و دانش آشکار، و نبوت و مقام عصمت .
دیوانه آنها هستند که مظهر عقل کل را متهم به جنون می کنند، و تفسیر

رهبر و راهنمای انسانها را با این نسبت ناروا از خود دور می سازند.
و به دنبال آن می افزاید: ((برای تو اجر عظیم و همیشگی است)) (و ان لک لاجرا غیر ممنون).
چرا چنین پاداشی نداشته باشی ؟ در حالی که در برابر این تهمتهای زشت و ناروا استقامت می کنی ، و برای آنها آرزوی هدایت و نجات داری ، و هرگز از تلاش و کوشش در این راه خسته نمی شوی .
((ممنون)) از ماده ((من)) به معنی ((قطع)) آمده است ، یعنی اجر و پاداشی که هرگز قطع نمی شود و دائما باقی است بعضی گفته اند ریشه این معنی از منت گرفته شده زیرا منت باعث قطع نعمت است .
بعضی نیز گفته اند منظور از غیر ممنون این است که خداوند در مقابل این اجر عظیم هرگز بر تو منت نمی گذارد ولی تفسیر اول مناسبتر است .
آیه بعد در توصیف دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می گوید: ((تو صاحب اخلاق عظیم و برجسته ای هستی)) (و انک لعلی خلق عظیم).

اخلاقی که عقل در آن حیران است لطف و محبتی بی نظیر، صفا و صمیمیتی بی مانند، صبر و استقامت و تحمل و حوصله ای توصیف ناپذیر.
اگر مردم را به بندگی خدا دعوت می کنی تو خود بیش از همه عبادت می نمائی ، و اگر از کار بد بازمی داری تو قبل از همه خودداری می کنی آزارت می کنند و تو اندرز می دهی ، ناسزایت می گویند و برای آنها دعا می کنی ، بر بدنت سنگ می زنند و خاکستر داغ بر سرت می ریزند و تو برای هدایت آنها تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 372
دست به درگاه خدا برمی داری .
آری تو کانون محبت و عواطف و سرچشمه رحمتی .
((خلق)) از ماده ((خلقت)) به معنی صفاتی است که از انسان جدا نمی شود و همچون خلقت و آفرینش انسان می گردد.
بعضی از مفسران خلق عظیم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به ((صبر در راه حق ، و گستردگی بذل و بخشش ، و تدبیر امور، و رفق و مدارا، و تحمل سختیها در مسیر دعوت به سوی خدا، و عفو و گذشت ، و جهاد در راه پروردگار، و ترک حسد و حرص)) تفسیر کرده اند، ولی گرچه همه این صفات در پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود، ولی ((خلق عظیم)) او منحصر به اینها نبود.
در بعضی از تفاسیر نیز ((خلق عظیم)) به قرآن یا آئین اسلام تفسیر شده است که می تواند از مصادیق مفهوم وسیع فوق باشد، و به هر حال وجود این خلق عظیم در پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دلیل بارزی بر عقل و درایت آن حضرت و نفی نسبتهای دشمنان بود.
و به دنبال آن می افزاید: ((به زودی تو می بینی و آنها نیز می بینند)) (فستبصر و یبصرون).
((که کدامیک از شما مجنون هستید))؟! (بایکم المفتون).
((مفتون)) اسم مفعول از ((فتنه)) به معنی ابتلاء، و در اینجا به معنی ابتلای به جنون است . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 373
آری آنها امروز این نسبت ناروا را به تو می دهند تا بندگان خدا را از تو دور کنند، ولی مردم عقل و شعور دارند، تدریجا به تعلیمات و سخنان تو آگاهی می یابند، آنگاه این مساءله روشن می شود که این تعلیمات برجسته از سوی خداوند بزرگ بر قلب پاک و نورانی تو نازل شده ، و خداوند سهم عظیمی از عقل و علم به تو بخشیده .
حرکتها و موضعگیریهای تو در آینده و پیشرفت و نفوذ سریع اسلام در سایه آن ، نیز نشان خواهد داد که تو منبع بزرگ عقل و درایتی ، دیوانه خفاشانی هستند که با نور این آفتاب به ستیز برخاستند.
و البته در قیامت این حقایق باز هم روشنتر و آشکارتر خواهد شد.
باز برای تاءکید بیشتر می فرماید: پروردگار تو به کسی که از طریق او

گمراه شده آگاهتر است ، و او هدایت یافتگان را بهتر می شناسند) (ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین).
چرا که راه راه او است ، و او بهتر از هر کس راه خود را می شناسد، و به این ترتیب به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اطمینان بیشتر می دهد که او در مسیر هدایت و دشمنانش در مسیر ضلالتند.
در حدیث مستندی آمده است هنگامی که قریش دیدند پیامبر علی (علیه السلام) را بر دیگران مقدم می شمرد و بزرگ می دارد به مذمت علی (علیه السلام) پرداختند، و گفتند: محمد مفتون او شده است ، اینجا بود که خداوند ((ن و القلم)) را نازل کرد و به آن سوگند یاد نمود که ای محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تو مفتون و مجنون نیستی - تا آنجا که فرمود - خداوند می داند کسانی را که گمراه شده اند اشاره به جماعت قریش که این سخنان را می گفتند، و خداوند هدایت یافتگان را بهتر می شناسد تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 374
اشاره به علی (علیه السلام).
نکته ها:
1 - نقش قلم در حیات انسانها
از مهمترین رویدادهای زندگی بشر - چنانکه قبلا نیز اشاره کردیم - پیدایش خط، و راه افتادن قلم بر صفحه کاغذها یا سنگها بود، و همان بود که دوران تاریخ را از ما قبل از تاریخ جدا کرد.
گردش نیش قلم بر صفحه کاغذ، سرنوشت بشر را رقم می زند، لذا پیروزی و شکست جوامع انسانی به نوک قلمها بسته است .
((قلم)) حافظ علوم و دانشها، پاسدار افکار اندیشمندان ، حلقه اتصال فکری علما، و پل ارتباطی گذشته و آینده بشر است ، و حتی ارتباط آسمان و زمین نیز از طریق لوح و قلم حاصل شده است !
قلم انسانهائی را که جدا از هم ، از نظر زمان و مکان ، زندگی می کنند پیوند می دهد، گوئی همه متفکران بشر را در تمام طول تاریخ ، و در تمام صفحه روی زمین در یک کتابخانه بزرگ جمع می بینی !
((قلم)) رازدار بشر، و خزانه دار علوم ، و جمع آوری کننده تجربیات قرون و اعصار است ، و اگر قرآن به آن سوگند یاد می کند به همین دلیل است زیرا همیشه سوگند به یک امر بسیار عظیم و پرارزش یاد می شود.
و البته ((قلم)) وسیله ای است برای ((ما یسطرون)) و نوشته ها که قرآن به هر دو سوگند یاد کرده است ، هم به ((ابزار)) و هم به ((محصول)) ابزار. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 375
در بعضی از روایات آمده است که (ان اول ما خلق الله القلم) ((نخستین چیزی را که خدا آفرید قلم بود)).
این حدیث را محدثان شیعه از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده اند و

در کتب اهل سنت به عنوان یک خبر معروف نیز آمده است .
و در حدیث دیگری آمده است : اول ما خلق الله تعالی جوهرة) ((نخستین چیزی را که خدا آفرید گوهری بود))
و در بعضی از اخبار نیز آمده است : (ان اول ما خلق الله العقل) ((نخستین چیزی را که خدا آفرید عقل و خرد بود)).
توجه به پیوند ویژه ای که در میان ((گوهر)) و ((قلم)) و ((عقل)) است مفهوم ((اول بودن)) همه آنها را روشن می کند.
در ذیل حدیثی که در بالا از امام صادق (علیه السلام) نقل کردیم آمده است که خداوند بعد از آفرینش قلم به او فرمود: بنویس ! و او آنچه را بوده و خواهد بود تا روز قیامت نوشت !
گرچه قلم در این روایت اشاره به قلم تقدیر و قضا و قدر است ، ولی هر چه هست نقش قلم را در سرنوشت بشر و مقدرات او روشن می سازد.
پیشوایان اسلام در احادیث متعددی به یاران خود تاءکید می کردند که به حافظه خود قناعت نکنند، و احادیث اسلامی و علوم الهی را به رشته تحریر درآورند، و برای آیندگان به یادگار بگذارند.
بعضی از دانشمندان گفته اند: البیان بیانان : بیان اللسان ، و بیان البنان و بیان اللسان تدرسه الاعوام ، و بیان الاقلام باق علی مر الایام ! تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 376
((بیان دو گونه است : بیان زبان ، و بیان قلم ، بیان زبان با گذشت زمان کهنه می شود و از بین می رود، ولی بیان قلمها تا ابد باقی است))!
و نیز گفته اند: (ان قوام امور الدین و الدنیا بشیئین القلم و السیف و السیف تحت القلم : ((پایه امور دین و دنیا بر دو چیز است : ((قلم)) و ((شمشیر)) و شمشیر زیر پوشش قلم قرار دارد))!
همین معنی را بعضی از شعرای عرب چنین به نظم آورده :
کذا قضی الله للاقلام مذ بریت
ان السیوف لها مذ ارهفت خدم !((خداوند اینگونه برای قلم از آن روز که تراشیده شد مقدر کرده است که شمشیرهای تیز خدمتگزار آن باشند))!
(این تعبیر اشاره لطیفی است به تراشیدن قلم به وسیله چاقو و قرار گرفتن تیغهای تیز در خدمت قلم از آغاز کار).
شاعر دیگری با استناد به آیات مورد بحث در این زمینه می گوید:
اذا اقسم الابطال یوما بسیفهم
و عدوه مما یجلب المجد و الکرم
کفی قلم الکتاب فخرا و رفعة
مدی الدهر ان الله اقسم بالقلم !((آن روز که جنگجویان قهرمان به شمشیرهای خود سوگند یاد کنند.
و آن را اسباب بزرگی و افتخار بشمرند.

برای قلم نویسندگان همین افتخار و سربلندی در تمام دوران جهان بس که خداوند سوگند به قلم یاد کرده است (و نه به شمشیر))). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 377
و راستی چنین است چرا که پیروزیهای نظامی اگر از ناحیه فرهنگ نیرومندی تضمین نگردد هرگز پایدار نخواهد بود، مغولها در تاریخ ایران بزرگترین پیروزی را کسب کردند ولی چون ملت بی فرهنگی بودند به زودی در فرهنگ اسلام و ایران حل شدند و مسیر خود را تغییر دادند.
گرچه این بحث بسیار دامنه دار است ولی برای اینکه از روش تفسیری خارج نشویم سخن را با حدیث بسیار پرمعنائی از پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در این زمینه پایان می دهیم :
ثلاث تخرق الحجب ، و تنتهی الی ما بین یدی الله : صریر اقلام العلماء، و وطی اقدام المجاهدین ، و صوت مغازل المحصنات : ((سه صدا است که حجابها را پاره می کند و به پیشگاه با عظمت خدا می رسد: صدای گردش قلمهای دانشمندان به هنگام نوشتن ، و صدای قدمهای مجاهدان در میدان جهاد، و صدای چرخ نخریسی زنان پاکدامن))!
البته تمام آنچه گفته شد درباره قلمهائی است که در مسیر حق و عدالت ، و در صراط مستقیم ، گردش می کند، اما قلمهای مسموم و گمراه کننده بزرگترین بلا، و عظیمترین خطر برای جوامع انسانی محسوب می شود.
2 - نمونه ای از اخلاق پیامبر (ص)
پیروزی پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هر چند با تاءیید و امداد الهی بود، ولی عوامل زیادی از نظر ظاهر داشت که یکی از مهمترین آنها جاذبه اخلاقی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود. آنچنان صفات عالی انسانی و مکارم اخلاق در او جمع بود که دشمنان سرسخت را تحت تاثیر قرار می داد، و به تسلیم وادار می کرد، و دوستان را سخت مجذوب می ساخت . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 378
بلکه اگر این را معجزه اخلاقی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بنامیم اغراق نگفته ایم ، چنانکه نمونه ای از این معجزه اخلاقی در فتح مکه نمایان گشت : هنگامی که مشرکان خونخوار و جنایت پیشه که سالیان دراز هر چه در توان داشتند بر ضد اسلام و شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به کار گرفتند، در چنگال مسلمین گرفتار شدند، پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر خلاف تمام محاسبات دوستان و دشمنان فرمان عفو عمومی آنها را صادر کرد، و تمام جنایات آنها را به دست فراموشی سپرد، و همین سبب شد که به مصداق ((یدخلون فی دین الله افواجا)) فوج فوج مسلمان شوند.
درباره حسن خلق پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و عفو و گذشت و عطوفت و مهربانی و ایثار و فداکاری و تقوای آن حضرت (صلی اللّه علیه

و آله و سلّم) داستانهای زیادی در کتب تفسیر و تواریخ آمده است که همه آنها ما را از بحث تفسیری خارج می کند، ولی همینقدر باید بگوئیم : که در حدیثی از حسین بن علی (علیه السلام) آمده است که می گوید: از پدرم امیر مؤ منان علی (علیه السلام) درباره ویژگیهای زندگی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و اخلاق او سؤ ال کردم ، و پدرم مشروحا به من پاسخ فرمود، در بخشی از این حدیث آمده است :
رفتار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با همنشینانش چنین بود که دائما خوشرو و خندان و سهل الخلق و ملایم بود، هرگز خشن و سنگدل و پرخاشگر و بدزبان و عیبجو و مدیحه گر نبود، هیچکس از او ماءیوس نمی شد، و هر کس به در خانه او می آمد نومید بازنمی گشت : سه چیز را از خود رها کرده بود: مجادله در سخن پرگوئی ، و دخالت در کاری که به او مربوط نبود، و سه چیز را در مورد مردم رها کرده بود: کسی را مذمت نمی کرد، و سرزنش نمی فرمود، و از لغزشها و عیوب پنهانی مردم جستجو نمی کرد.
هرگز سخن نمی گفت مگر در مورد اموری که ثواب الهی را امید داشت ،

در موقع سخن گفتن به قدری نافذ الکلمه بود که همه سکوت اختیار می کردند و تکان نمی خوردند، و به هنگامی که ساکت می شد آنها به سخن درمی آمدند، اما نزد او هرگز نزاع و مجادله نمی کردند... هرگاه فرد غریب و ناآگاهی با خشونت سخن می گفت و درخواستی می کرد تحمل می نمود، و به یارانش می فرمود: هرگاه کسی را دیدید که حاجتی دارد به او عطا کنید، و هرگز کلام کسی را قطع نمی کرد تا سخنش پایان گیرد.
آری اگر این اخلاق کریمه و این ملکات فاضله نبود آن ملت عقب مانده جاهلی و آن جمع خشن انعطاف ناپذیر در آغوش اسلام قرار نمی گرفتند، و به مصداق ((لانفضوا من حولک)) همه پراکنده می شدند.
و چه خوب است که این اخلاق اسلامی امروز زنده شود و در هر مسلمانی پرتوی از خلق و خوی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باشد.
روایات اسلامی نیز در این زمینه چه درباره شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و چه درباره وظیفه همه مسلمین فراوان است که در اینجا به چند روایت اشاره می کنیم :
1 - در حدیثی آمده است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: (انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق : ((من برای این مبعوث شده ام که فضائل اخلاقی را تکمیل کنم)).
به این ترتیب یکی از اهداف اصلی بعثت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) همین تکمیل اخلاق فضیله است .
2 - در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است : (انما المؤ من لیدرک

بحسن خلقه درجة قائم اللیل و صائم النهار): ((مؤ من با حسن خلق خود به درجه کسی می رسد که شبها به عبادت می ایستد، و روزها روزهدار است)). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 380
3 - و باز از همان حضرت آمده است که فرمود: ما من شی ء اثقل فی المیزان من خلق حسن : ((چیزی در میزان عمل در روز قیامت سنگین تر از خلق خوب نیست)).
4 - و نیز از آن حضرت نقل شده که فرمود: احبکم الی الله احسنکم اخلاقا الموطؤ ن اکنافا، الذین یالفون و یؤ لفون ، و ابغضکم الی الله المشاؤ ن بالنمیمة ، المفرقون بین الاخوان ، الملتمسون للبرءاء العثرات :
((از همه شما محبوبتر نزد خدا کسی است که اخلاقش از همه بهتر باشد، همان کسانی که متواضعند، با دیگران می جوشند، و مردم نیز با آنها می جوشند، و از همه شما مغبوضتر نزد خدا افراد سخن چینی هستند که در میان برادران جدائی می افکند، و برای افراد بی گناه در جستجوی لغزشند)).
5 - در حدیث دیگری از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : اکثر ما یدخل الناس الجنة تقوی الله و حسن الخلق : ((بیشترین چیزی که مردم را وارد بهشت می کند تقوی و حسن خلق است)).
6 - در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده است : ان اکمل المؤ منین ایمانا احسنهم خلقا: ((از میان مؤ منان کسی ایمانش از همه بهتر است که اخلاقش کاملتر باشد)).
7 - در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) آمده است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: علیکم بحسن الخلق ، فان حسن الخلق فی الجنة لامحالة ، و ایاکم و سوء الخلق فان سوء الخلق فی النار لامحالة : تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 381
((بر شما لازم است به سراغ حسن خلق بروید، زیرا حسن خلق سرانجام در بهشت است ، و از سوء خلق بپرهیزید که سوء خلق سرانجام در آتش است)).
از مجموع اخبار فوق به خوبی استفاده می شود که حسن خلق کلید بهشت ، وسیله جلب رضای خدا، نشانه قدرت ایمان ، و همطراز عبادتهای شبانه و روزانه است ، و حدیث در این زمینه بسیار فراوان است . القلم
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 382
آیه 8-16
آیه و ترجمه
فَلا تُطِعِ الْمُکَذِّبِینَ(8)
وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَیُدْهِنُونَ(9)
وَ لا تُطِعْ کلَّ حَلافٍ مَّهین(10)

هَمَّازٍ مَّشاءٍ بِنَمِيمٍ(11)
مَّنَّاعٍ لِّلْخَيرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ(12)
عُتُلٍّ بَعْدَ ذَلِک زَنِيمٍ(13)
أَن كانَ ذَا مَالٍ وَ بَنِينَ(14)
إِذَا تُتْلى عَلَيْهِ ءَايَتُنَا قَالَ أَسطِيرُ الاَوَّلِينَ(15)
سَنَسِمُهُ عَلى الخُرْطومِ(16)
ترجمه :8 - حال که چنین است از تکذیب کنندگان اطاعت مکن .
9 - آنها دوست دارند نرمش نشان دهی تا آنها نرمش نشان دهند (نرمشی تواءم با انحراف از مسیر حق).
10 - و اطاعت از کسی که بسیار سوگند یاد می کند و پست است مکن
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 383
11 - کسی که بسیار عیبجو و سخن چین است .
12 - و بسیار مانع کار خیر. و تجاوزگر، و گناهکار است .
13 - علاوه بر اینها کینه توز و پرخور و خشن و بدنام است .
14 - مبادا به خاطر اینکه صاحب مال و فرزندان فراوان است از او پیروی کنی .
15 - هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود می گوید اینها افسانه های خرافی پیشینیان است .
16 - به زودی ما بر بینی او علامت و داغ ننگ می نهیم .
تفسیر :از آنها که دارای این صفاتند پیروی مکن
بعد از ذکر اخلاق عظیم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که در آیات گذشته آمده بود در این آیات به ذکر اخلاق دشمنان او می پردازد تا در یک مقایسه ، فاصله میان این دو کاملا روشن شود.
نخست می فرماید: ((از این تکذیب کنندگان که خدا و پیامبر و روز رستاخیز و آئین او را تکذیب می کنند اطاعت و پیروی مکن)) (فلا تطع المکذبین).
آنها مردمی گمراه و اغواگرند، و تمام اصول حق را زیر پا نهاده اند، و اطاعت از چنین کسانی حتی در یک کلام نتیجه ای جز گمراهی و بدبختی ندارد.
سپس به تلاش و کوشش آنها برای سازشکشیدن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اشاره کرده می افزاید: ((آنها دوست دارند نرمش نشان دهی تا آنها هم نرمش نشان دهند)) (ودوا لو تدهن فیدهنون).
نرمش و انعطاف به معنی صرفنظر کردن از قسمتی از فرمانهای خدا به خاطر آنان .
مفسران نقل کرده اند که این آیات زمانی نازل شد که رؤ سای مکه پیامبر
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 384

(صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به پیروی از آئین نیاکان و شرک و بتپرستی دعوت کردند، خداوند او را از اطاعت آنها نهی کرد.
بعضی دیگر نقل کرده اند که ((ولید بن مغیرة)) که از سران بزرگ شرک بود اموال عظیمی به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرضه داشت و سوگند یاد کرد که اگر از آئینش بازگردد به او خواهد داد!
از لحن آیات و از آنچه در تواریخ آمده است به خوبی استفاده می شود که وقتی مشرکان کوردل سرعت پیشرفت آئین اسلام را مشاهده کردند به فکر افتادند که از طریق دادن امتیازاتی به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) امتیازاتی از او بگیرند، و او را به نوعی سازش بکشانند - همانگونه که روش همه طرفداران باطل در طول تاریخ است - لذا گاه اموال عظیم ، و گاه زنان زیبا، و گاه پست و مقام برجسته پیشنهاد می کردند، و در حقیقت روح پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را با مقیاس وجود خود اندازه - گیری و مقایسه می نمودند.
ولی قرآن بارها به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هشدار داده که هرگز کمترین انعطافی در برابر این پیشنهادهای انحرافی از خود نشان ندهد، و با اهل باطل هرگز مداهنه نکند، چنانکه در آیه 49 سوره مائده می خوانیم : (و ان احکم بینهم بما انزل الله و لا تتبع اهوائهم و احذرهم ان یفتنوک عن بعض ما انزل الله الیک): ((در میان آنها (اهل کتاب) بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم کن و از هوسهای آنها پیروی مکن ، و برحذر باش که تو را از تعلیماتی که خدا بر تو نازل کرده منحرف نسازند)).
((یدهنون)) از ماده ((مداهنه)) در اصل از ((دهن)) به معنی ((روغن)) تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 385
گرفته شده ، و در اینگونه موارد به معنی نرمش و انعطاف به خرج دادن است . و معمولا این تعبیر در مورد انعطافهای مذموم و منافقانه به کار می رود.
سپس بار دیگر از اطاعت آنها نهی کرده و صفات نه گانه مذمومی را که هر یک به تنهائی می تواند مانع اطاعت و تبعیت گردد، برمی شمرد، می فرماید: ((اطاعت از هر کس که بسیار سوگند یاد می کند و پست است مکن)) (و لا تطع کل حلاف مهین).
((حلاف)) به کسی می گویند که بسیار قسم می خورد، و برای هر کار کوچک و بزرگی سوگند یاد می کند، و معمولا اینگونه افراد در سوگندهای خویش صادق نیستند.
((مهین)) از ((مهانت)) به معنی حقارت و پستی است و بعضی آن را به معنی افراد کم فکر یا دروغگو یا شرور تفسیر کرده اند.
سپس می افزاید: ((کسی که بسیار عیبجو و سخن چین است)) (هماز مشاء بنمیم).

((هماز)) از ماده ((همز)) (بر وزن طنز) به معنی غیبت کردن و عیبجوئی نمودن است .
((مشاء بنمیم)) کسی است که برای بر هم زدن و افساد در میان مردم و ایجاد خصومت و دشمنی رفت و آمد می کند (باید توجه داشت که این هر دو وصف به صورت صیغه مبالغه آمده که از نهایت اصرار آنها در این کارهای زشت حکایت می کند). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 386
در پنجمین و ششمین و هفتمین وصف می گوید: ((کسی که بسیار از کار خیر جلوگیری می کند، و تجاوزگر، و گنهکار است)) (مناع للخیر معتد اثیم)
نه تنها خود کار خیری نمی کند و راه خیری ارائه نمی دهد، بلکه سدی است در مقابل خیر و برکت دیگران ، بعلاوه انسانی است متجاوز از حدود الهی و حقوقی که خدا برای هر انسانی تعیین کرده ، و اضافه بر این صفات ، آلوده هرگونه گناهی نیز هست ، به طوری که گناه جزء طبیعت او شده است .
و سرانجام به هشتمین و نهمین صفات آنها اشاره کرده ، می فرماید: ((او بعد از همه اینها پرخور، و بدنام است)) (عتل بعد ذلک زنیم).
((عتل)) به طوری که ((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: به کسی می گویند که بسیار غذا می خورد، و همه چیز را به سوی خود می کشد، و دیگران را از آن باز می دارد.
بعضی دیگر ((عتل)) را به معنی انسان بدخوی کینه توز خشن ، یا انسان بی حیای بد خلق تفسیر کرده اند.
((زنیم)) کسی است که اصل و نسب روشنی ندارد و او را به قومی نسبت می دهند در حالی که از آنها نیست ، و در اصل از ((زنمه)) (بر وزن قلمه) به قسمتی از گوش گوسفند می گویند که آویزان است ، گوئی جزء گوش نیست و به آن وابسته است .
تعبیر به ((بعد ذلک)) اشاره ای به این معنی است که این دو صفت از صفات سابق زشتتر و نکوهیده تر است ، چنانکه جمعی از مفسران از آن استفاده کرده اند.
خلاصه اینکه خداوند در اینجا چنان ترسیمی از مکذبان و صفات زشت و تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 387
اخلاق رذیله آنها فرموده که شاید در سرتاسر قرآن شبیه و نظیر نداشته باشد، و به این ترتیب روشن می سازد که مخالفان اسلام و قرآن و مخالفان شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چگونه افرادی بوده اند، افرادی دروغگو، پست ، عیبجو، سخن چین ، متجاوز گنهکار، بی اصل و نسب ، و به راستی از غیر چنین افرادی مخالفت با چنان مصلح بزرگی انتظار نمی رود.

در آیه بعد هشدار می دهد ((مبادا به خاطر اینکه آنها دارای مال و فرزندان فراوان هستند در برابر آنها نرم و تسلیم شوی ، و از آنها اطاعت کنی)) (ان کان ذا مال و بنین).
بدون شک پیامبر هرگز تسلیم نمی شد، و این آیات در حقیقت تاءکیدی است بر این معنی ، تا خط مکتبی و روش عملی او بر همه آشکار گردد، و هیچکس از دوست و دشمن چنین انتظاری نداشته باشد.
بنابراین جمله فوق تتمه ای است برای آیه ((و لا تطع کل حلاف مهین)) ولی بعضی گفته اند این آیه در حقیقت بیان علت پیدایش این صفات است ، یعنی : غرور ناشی از ثروت و نفرات بسیار آنها را به این رذائل اخلاقی می کشاند، و به همین دلیل در بسیاری از ثروتمندان و قدرتمندان بی ایمان همه این صفات دیده می شود، ولی لحن آیات با تفسیر اول مناسبتر است ، و به همین دلیل غالب مفسران نیز آنرا برگزیده اند.
آیه بعد عکس العمل اینگونه افراد را که دارای چنین صفات پست هستند در برابر آیات الهی نشان می دهد، و می گوید: ((هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود و می گوید: اینها افسانه های خرافی پیشینیان است))! (اذا تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 388
تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین).
و با این بهانه و این برچسب زشت از آیات خداوند فاصله می گیرد، و آنها را به دست فراموشی می سپرد، و دیگران را نیز اغوا می کند، و به همین دلیل نباید از چنین افرادی اطاعت و پیروی کرد، و این تکمیلی است بر نهی از اطاعت اینگونه افراد.
آخرین آیه مورد بحث از یکی از مجازاتهای این گروه پرده برداشته ، می افزاید: ((به زودی بر بینی و خرطوم او علامت و داغ ننگ می نهیم))! (سنسمه علی الخرطوم).
این تعبیری است گویا و رسا بر نهایت ذلیل ساختن آنها، زیرا اولا تعبیر به ((خرطوم)) بینی که تنها در مورد خوک و فیل گفته می شود تحقیر روشنی برای آنها است ، و ((ثانیا)) بینی در لغت عرب معمولا کنایه از بزرگی و عزت است همانگونه که در فارسی نیز وقتی می گوئیم بینی او را به خاک بمالید دلیل بر این است که عزت او را بر باد دهید ((ثالثا)) علامت گذاردن مخصوص حیوانات است ، حتی در حیوانات در صورت آنها مخصوصا بر بینی آنها علامتگذاری نمی شود، و در اسلام نیز این کار نهی شده است ، همه اینها با بیانی رسا می گوید: خداوند اینچنین افراد طغیانگر خودخواه متجاوز سرکش را چنان ذلیل می کند و کوس رسوائی آنها را در همه جا به صدا درمی آورد که عبرت همگان گردند.
و تاریخ اسلام نیز گواه بر این معنی است که این دسته از مخالفان لجوج با پیشرفت اسلام چنان خوار و ذلیل شدند که نظیر و مانند نداشت ، و

رسوائی در آخرت از آن هم بیشتر است .
بعضی از مفسران گفته اند که بیشتر آیات این سوره ناظر به ((ولید بن
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 389
مغیره)) یکی از سران معروف شرک می باشد، ولی مسلما این معنی مانع از عمومیت مفهوم آیات و گستردگی و شمول تعبیرات آن نیست .
نکته ها:
1 - رذائل اخلاقی
آیات فوق گرچه توصیفی است از صفات رذیله مخالفان سرسخت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ولی در عین حال الگوئی برای تشخیص این صفات به دست می دهد، صفاتی که انسان را از خدا دور می سازد و در پرتگاه شقاوت و بدبختی می افکند، صفاتی که مؤ منان راستین باید به دقت مراقب باشند به آنها آلوده نشوند، لذا در روایات اسلامی نیز در این زمینه تاءکیدهای بسیاری شده است ، از جمله :
1 - در حدیثی از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : الا انبئکم بشرارکم قالوا بلی یا رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قال : المشاؤ ن بالنمیمة المفرقون بین الاحبة ، الباغون للبرءاء المعایب :
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 390
آیا شما را به شریرترین افراد شما خبر دهم ، گفتند: آری ، ای رسول خدا ! فرمود: آنهائی که بسیار سخن چینی می کنند، در میان دوستان جدائی می افکنند، و برای افراد پاک و بیگناه در جستجوی عیوبند)).
مخصوصا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) صریحا در این زمینه توصیه می کرد و فرمود: لا یبلغنی احد عن احد من اصحابی شیئا فانی احب ان اخرج الیکم و انا سلیم الصدر:
((احدی از شما درباره هیچیک از یاران من سخنی که مرا نسبت به او بدبین سازد نقل نکند، چرا که من دوست دارم با قلبی پاک با شما روبرو شوم)).
و بالاخره در حدیث دیگر از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که فرمود: لا یدخل الجنة جواظ، و لا جعظری ، و لا عتل زنیم .
((سه گروه وارد بهشت نمی شوند، ((جواظ)) ((جعظری)) و ((عتل زنیم)) راوی می گوید پرسیدم ((جواظ)) کیست ؟ فرمود: کل جماع مناع : هر کس که بسیار جمع می کند و از دیگران منع می نماید، پرسیدم ((جعظری)) کیست ؟ فرمود افراد خشن و تندخو، پرسیدم : ((عتل زنیم)) کیست ؟ فرمود: افراد شکمباره و بداخلاق ، آنها که بسیار می خورند و می پوشند و بیدادگر و ظالمند))
2 - مداهنه و سازشکاری
از تفاوتهای روشنی که میان رهروان راه حق و بازیگران سیاسی وجود

دارد این است که گروه دوم روی اصول خاصی ثابت نیستند، بلکه همیشه
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 391
حاضرند در مقابل امتیازاتی که می گیرند امتیازاتی بدهند، و از اصولی که دارند به خاطر منافعی صرفنظر کنند، مرام و عقائد آنها چیز مقدسی برای آنها نیست ، و دائما روی آن معامله می کنند! و این درست مضمون آیه فوق است که می گوید: (ودوا لو تدهن فیدهنون): ((آنها دوست دارند تو را هم به جرگه خود بکشند، همانگونه که آنها مداهنه و معامله می کنند تو هم مداهنه کنی)).
ولی گروه اول هرگز معامله گر نیستند، آنها هرگز اهداف مقدس خود را با هیچ بهائی از دست نمی دهند، و بر سر آن معامله نمی کنند، مداهنه و سازشکاری و اینگونه دادوستدهای سیاسی در کار آنها نیست ، و یکی از بهترین نشانه هائی است که می توان سیاستبازان حرفه ای را به وسیله آن شناخت و از مردان خدا جدا نمود. القلم
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 392
آیه 17-25
آیه و ترجمه
إِنَّا بَلَوْنَهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصحَب الجَنَّةِ إِذْ أَقْسمُوا لَيَصرِمُنهَا مُصبِحِينَ(17)
وَ لا يَستَثْنُونَ(18)
فَطاف عَلَيهَا طائفٌ مِّن رَّبِّک وَ هُمْ نَائمُونَ(19)
فَأصبَحَت كالصرِيم(20)
فَتَنَادَوْا مُصبِحِينَ(21)
أَنِ اغْدُوا عَلَى حَرْثِكمْ إِن كُنتُمْ صرِمِينَ(22)
فَانطلَقُوا وَ هُمْ يَتَخَفَتُونَ(23)
أَن لا يَدْخُلَنهَا الْيَوْمَ عَلَيْكم مِّسكِينٌ(24)
وَ غَدَوْا عَلى حَرْدٍ قَدِرِينَ(25)
ترجمه :17 - ما آنها را آزمودیم همانگونه که صاحبان باغ را آزمایش کردیم ، هنگامی که تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 393
سوگند یاد کردند که میوه های باغ را صبحگاهان (دور از انظار مستمندان) بچینند.
18 - و هیچ از آن استثنا نکنند.
19 - اما عذابی فراگیر (شبانه) بر تمام باغ آنها فرود آمد در حالی که همه در خواب بودند.
20 - و آن باغ سرسبز همچون شب سیاه و ظلمانی شد.
21 - صبحگاهان یکدیگر را صدا زدند.
22 - که به سوی کشتزار و باغ خود حرکت کنید اگر قصد چیدن میوه ها را دارید.

23 - آنها حرکت کردند در حالی که آهسته با هم می گفتند.
24 - مواظب باشید امروز حتی یک فقیر وارد بر شما نشود!
25 - آنها صبحگاهان تصمیم داشتند که با قدرت از مستمندان جلوگیری کنند.
تفسیر :داستان عبرت انگیز ((اصحاب الجنة))
به تناسب بحثی که در آیات گذشته پیرامون ثروتمندان خودخواه و مغرور بود که بر اثر فزونی مال و فرزندان پشت پا به همه چیز می زنند، در این آیات داستانی را درباره عده ای از ثروتمندان پیشین که دارای باغ خرم و سرسبزی بودند، و سرانجام بر اثر خیره سری نابود شدند ذکر می کند، داستانی به نظر می رسد در آن عصر در میان مردم معروف بوده ، و به همین دلیل به آن استشهاد شده است .
نخست می فرماید: ((ما آنها را آزمودیم همانگونه که صاحبان باغ را آزمایش کردیم)) (انا بلوناهم کما بلونا اصحاب الجنة).
در اینکه باغ کجا بوده ؟ در سرزمین یمن در نزدیکی شهر بزرگ صنعاء؟ یا در سرزمین حبشه ؟ یا در میان بنی اسرائیل در سرزمین شام ؟ و یا طائف ؟ گفتگو تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 394
است ولی مشهور همان یمن است .
ماجرا چنین بود که این باغ در اختیار پیرمرد مؤ من قرار داشت ، او به قدر نیاز از آن برمی گرفت ، و بقیه را به مستحقان و نیازمندان می داد، اما هنگامی که چشم از دنیا پوشید، فرزندانش گفتند: ما خود به محصول این باغ سزاوارتریم ، چرا که عیال و فرزندان ما بسیارند، و ما نمی توانیم مانند پدرمان عمل کنیم ! و به این ترتیب تصمیم گرفتند تمام مستمندان را که هر ساله از آن بهره می گرفتند محروم سازند، و سرنوشت آنها همان شد که در این آیات می خوانیم :
می گوید: ((ما آنها را آزمودیم ، آن زمان که سوگند یاد کردند که میوه های باغ را صبحگاهان و دور از انظار مستمندان بچینند)) (اذ اقسموا لیصرمنها مصبحین).
((و هیچ از آن استثنا نکنند)) و برای مستمندان چیزی فرو نگذارند (و لا یستثنون).
این تصمیم آنها نشان می دهد که این کار ناشی از نیاز نبود، بلکه ناشی از بخل و ضعف ایمان آنها بود، زیرا انسان هر قدر هم نیازمند باشد می تواند کمی از محصول یک باغ پردرآمد را به نیازمندان اختصاص دهد، بعضی گفته اند منظور از عدم استثناء این است که آنها ((الا ان یشاءالله)) نگفتند، یعنی آنقدر مغرور بودند که گفتند می رویم و این کار را می کنیم حتی خود را از گفتن ((انشاءالله)) بی نیاز دیدند. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 395
ولی تفسیر اول صحیحتر است .

سپس در ادامه این سخن می افزاید: ((به هنگام شب ، در آن موقع که همه آنها در خواب بودند عذاب و بلائی فراگیر از ناحیه پروردگارت بر تمام باغ فرود آمد در حالی که همه در خواب بودند)) (فطاف علیها طائف من ربک و هم نائمون).
آتشی سوزان و صاعقه ای مرگبار چنان بر آن مسلط شد که ((آن باغ خرم و سرسبز همچون شب سیاه و ظلمانی گردید)) و جز مشتی خاکستر از آن باقی نماند (فاصبحت کالصریم).
((طائف)) از ماده ((طواف)) در اصل به معنی کسی است که بر گرد چیزی می گردد، ولی گاه کنایه از بلا و مصیبتی است که در شب روی می دهد، و منظور در اینجا همین است .
((صریم)) از ماده ((صرم)) به معنی ((قطع)) است و در اینجا به معنی ((شب ظلمانی))، یا ((درخت بدون میوه)) یا ((خاکستر سیاه)) است : زیرا شب با فرا رسیدن روز قطع می شود همانگونه که روز با فرارسیدن شب ، و لذا گاهی به شب و روز ((صریمان)) می گویند، به هر حال منظور این است که آنچنان این بلای آسمانی که ظاهرا صاعقه عظیمی بوده است در این باغستان فرود آمد که تمام آن را یکجا آتش زد، و چیزی جز مشتی زغال و خاکستر سیاه از آن باقی نماند، و صاعقه ها هرگاه به چیزی بزنند همین گونه خواهد بود. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 396
به هر حال صاحبان باغ به گمان اینکه درختهای پربارشان آماده برای چیدن میوه است ((در آغاز صبح یکدیگر را صدا زدند)) (فتنادوا مصبحین).
و گفتند: ((به سوی کشتزار و باغستان خود حرکت کنید، اگر می خواهید میوه های خود را بچینید))! (ان اغدوا علی حرثکم ان کنتم صارمین):
((اغدوا)) از ماده ((غدوة)) به معنی اول روز است ، و لذا به غذائی که در آغاز روز خورده می شود (صبحانه) ((غداء)) می گویند (هر چند در تعبیرات عربی روزمره کنونی ((غداء)) به ناهار گفته می شود).
به این ترتیب ((آنها به سوی باغشان حرکت کردند در حالی که آهسته با هم سخن می گفتند)) (فانطلقوا و هم یتخافتون).
((که مواظب باشید امروز حتی یک فقیر وارد بر شما نشود))! (ان لا یدخلنها الیوم علیکم مسکین).
و چنان آهسته سخن می گفتند که صدای آنها به گوش کسی نرسد، مبادا مسکینی خبردار شود، و برای خوشه چینی ، یا گرفتن مختصری میوه برای سیر کردن شکم خود، به سراغ آنها برود!
چنین به نظر می رسد که به خاطر سابقه اعمال نیک پدر، جمعی از فقرا همه سال در انتظار چنین ایامی بودند که میوه چینی باغ شروع شود و بهره ای تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 397
عائد آنها گردد، و لذا این فرزندان بخیل و ناخلف چنان مخفیانه حرکت

کردند که هیچکس احتمال ندهد چنان روزی فرا رسیده ، و هنگامی فقرا باخبر شوند که کار از کار گذشته باشد.
و به این ترتیب ((آنها صبحگاهان به قصد باغ و کشتزار خود با قدرت تمام بر منع مستمندان حرکت کردند)) (و غدوا علی حرد قادرین).
((حرد)) (بر وزن سرد) به معنی ممانعت تواءم با شدت و غضب است ، آری آنها از تمنا و انتظار مستمندان عصبانی بودند، و تصمیم داشتند با کمال قدرت از آنها جلوگیری کنند (و لذا این تعبیر در مورد سالهائی که باران قطع می شود، یا شتری که شیر آن نیز قطع شده بکار می رود).
اکنون ببینیم سرانجام کار آنها به کجا انجامید: القلم
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 398
آیه 26-33
آیه و ترجمه
فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَضالُّونَ(26)
بَلْ نحْنُ محْرُومُونَ(27)
قَالَ أَوْسطهُمْ أَ لَمْ أَقُل لَّكمْ لَوْ لا تُسبِّحُونَ(28)
قَالُوا سبْحَنَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظلِمِينَ(29)
فَأَقْبَلَ بَعْضهُمْ عَلى بَعْض يَتَلَوَمُونَ(30)
قَالُوا يَوَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا طغِينَ(31)
عَسى رَبُّنَا أَن يُبْدِلَنَا خَيراً مِّنهَا إِنَّا إِلى رَبِّنَا رَغِبُونَ(32)
كَذَلِک الْعَذَاب وَ لَعَذَاب الاَخِرَةِ أَكْبرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ(33)
ترجمه :26 - هنگامی که (وارد باغ شدند، و) آن را دیدند گفتند: ما راه را گم کرده ایم ! تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 399
27 - (آری همه چیز به طور کامل از دست ما رفته) بلکه ما محرومیم .
28 - یکی از آنها که از همه عاقلتر بود گفت : آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی گوئید؟
29 - گفتند: منزه است پروردگار ما، مسلما ما ظالم بودیم .
30 - سپس آنها رو به هم کردند و به ملامت یکدیگر پرداختند.
31 - (و فریادشان بلند شد) گفتند: وای بر ما که طغیانگر بودیم .
32 - امیدواریم پروردگارمان (ما را ببخشد و) بهتر از آن را بجای آن به ما بدهد، چرا که ما به او دل بسته ایم .
33 - اینگونه است عذاب خداوند (در دنیا) و عذاب آخرت از آن هم بزرگتر است اگر می دانستند.
تفسیر :سرانجام دردناک صاحبان باغ سرسبز
این آیات ادامه داستان ((اصحاب الجنة)) است که در آیات پیشین گذشت صاحبان باغ به این امید که محصول فراوان خود را بچینند، و دور از نظر مستمندان جمع آوری کنند، و همه را در انحصار خویش گیرند، و حتی یک

فقیر بر سر این خوان نعمت گسترده الهی ننشیند، صبحگاهان به راه افتادند اما بی خبر از اینکه صاعقه ای مرگبار شب هنگام درست در موقعی که آنها در خواب بوده اند باغ را تبدیل به یک مشت خاکستر کرده است .
قرآن می گوید: ((هنگامی که آنها باغ خود را دیدند چنان اوضاع به هم ریخته بود که گفتند این باغ ما نیست ، ما راه را گم کرده ایم))! (فلما راءوها قالوا انا لضالون).
منظور از ((ضالون)) ممکن است گم کردن راه باغ باشد، چنانکه در بالا گفتیم ، و یا گم کردن راه حق ، چنانکه بعضی احتمال داده اند.
ولی معنی تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 400
اول مناسبتر به نظر می رسد.
سپس افزودند: ((بلکه ما محرومان واقعی هستیم)) (بل نحن محرومون) می خواستیم مستمندان و نیازمندان را محروم کنیم اما خودمان از همه بیشتر محروم شدیم ، هم محروم از درآمد مادی ، و هم برکات معنوی که از طریق انفاق در راه خدا و به نیازمندان به دست می آید.
((در این میان یکی از آنها که از همه عاقلتر بود گفت : آیا به شما نگفتم چرا تسبیح خدا نمی گوئید)): (قال اوسطهم ا لم اقل لکم لو لا تسبحون).
نگفتم خدا را به عظمت یاد کنید، و از مخالفت او بپرهیزید، شکر نعمت او را بجا آورید، و نیازمندان را از اموال خود بهره مند سازید؟ ولی شما گوش نکردید، و به روزگار سیاه افتادید!
از این آیه استفاده می شود که در میان آنها فرد مؤ منی بود که آنها را از بخل و حرص نهی می کرد، و چون در اقلیت بود کسی گوش به حرفش نمی داد، اما پس از این حادثه دردناک ، زبان او گشوده شد، و منطقش تیزتر و برنده تر گشت ، و آنها را زیر رگبار ملامت و سرزنش گرفت .
آنها نیز لحظه ای بیدار شدند و به گناه خود اعتراف کردند، ((و گفتند منزه است پروردگار ما، مسلما ما ظالم و ستمگر بودیم)) هم بر خویشتن ستم کردیم و هم بر دیگران (قالوا سبحان ربنا انا کنا ظالمین).
تعبیر به ((اوسط)) در آیه قبل به معنی کسی است که در سرحد اعتدال از نظر عقل و خرد و دانش باشد، بعضی آن را حد وسط در سن و سال معنی
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 401
کرده اند، ولی این معنی بسیار بعید به نظر می رسد، چرا که ارتباطی میان سن و گفتن چنین سخن پرمحتوائی نیست ، ارتباط میان عقل و خرد و چنین سخنانی است .
تعبیر به ((لو لا تسبحون)) (چرا تسبیح خدا نمی گوئید؟) از این جهت است که ریشه همه اعمال نیک ایمان و معرفة الله و تسبیح و تنزیه خدا است .
بعضی نیز تسبیح را در اینجا به معنی شکر نعمت کرده اند که لازمه آن

بهره مند ساختن محرومان است ، ولی این دو تفسیر منافاتی با هم ندارد، و در مفهوم آیه جمع است .
و اما تسبیح آنها قبل از اعتراف به گناه ممکن است از این جهت باشد که می خواهند ((خدا)) را در مورد این بلای عظیمی که بر باغشان فرود آمد و نابودش کرد از هرگونه ظلم و ستمی منزه شمرند، و بگویند خداوندا! این ما بودیم که بر خود و دیگران ستم کردیم و مستحق چنین عذاب دردناکی شدیم ، اما کار تو عین عدالت و حکمت بود.
در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز قبل از اقرار به ظلم همین تسبیح دیده می شود، چنانکه در داستان یونس (علیه السلام) می خوانیم : موقعی که در شکم آن ماهی عظیم قرار گرفت گفت : ((لا اله الا اءنت سبحانک انی کنت من الظالمین)). ((معبودی جز تو نیست ، منزهی ، من از ظالمان و ستمگران بودم)) (انبیاء 87).
البته ظلم در مورد این پیامبر بزرگ به معنی ترک اولی است چنانکه در تفسیر همین آیه در جلد 13 گفته ایم .
ولی مطلب به اینجا خاتمه نیافت ((آنها رو به هم کردند و شروع به ملامت و سرزنش یکدیگر نمودند)) (فاقبل بعضهم علی بعض یتلاومون). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 402
و احتمالا هر کدام در عین اعتراف به خطای خویش گناه اصلی را به دوش دیگری می انداخت ، و او را شدیدا سرزنش می کرد که تو عامل اصلی بدبختی ما شدی ؟ و گرنه ما اینقدر هم از خدا و عدالت بیگانه نبودیم !
آری اینچنین است سرنوشت همه ظالمانی که در چنگال عذاب الهی گرفتار می شوند که در عین اعتراف به گناه ، هر کدام سعی دارد عامل اصلی بدبختی خود را دیگری بشمرد، شاید به این دلیل که در اینگونه موارد معمولا یکی پیشنهاد می کند، و دیگری تاءیید می نماید، و یکی اجرای آن را بر عهده می گیرد و دیگری با سکوت خود ابراز رضایت می کند، ولی روشن است که همه آنها شریک جرم و دخیل در گناهند.
سپس می افزاید: هنگامی که به عمق بدبختی خود آگاه شدند فریادشان بلند شد و ((گفتند: وای بر ما که طغیانگر بودیم))! (قالوا یا ویلنا انا کنا طاغین).
آنها در مرحله قبل اعتراف به ((ظلم)) و ستم کردند، و در اینجا اعتراف به ((طغیان)) و در حقیقت طغیان مرحله ای است بالاتر از ظلم ، زیرا ظالم ممکن است اصل قانون را بپذیرد ولی بر اثر غلبه هوای نفس ستم کند، اما طغیانگر اصلا زیربار قانون نمی رود و آن را به رسمیت نمی شناسد.
این احتمال نیز وجود دارد که ظلم اشاره به ((ظلم بر خویشتن)) است ، و طغیان اشاره به ((تجاوز بر حق دیگران)).
این نکته نیز قابل توجه است که عرب هنگامی که با مصیبتی روبرو می

شود و یا می خواهد اظهار انزجار از چیزی کند گاه ((ویس)) می گوید و گاه ((ویح)) و گاه ((ویل)) که اولی در مصیبت خفیف است ، و دومی شدیدتر، تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 403
و سومی اشد آنها است ، و این نشان می دهد که صاحبان باغ خود را مستحق شدیدترین سرزنشها می دانستند.
سرانجام آنها بعد از این بیداری و هشیاری و اعتراف به گناه و بازگشت به سوی خدا، رو به درگاه او آوردند، و گفتند: ((امید است پروردگارمان گناهان ما را ببخشد، و باغستان بهتر از این باغ بجای آن در اختیار ما بگذارد)) (عسی ربنا ان یبدلنا خیرا منها).
((چرا که ما به سوی او روی آورده ایم ، و به ذات پاکش دل بسته ایم ، و حل این مشکل را نیز از قدرت بی پایان او می طلبیم)).
(انا الی ربنا راغبون).
آیا به راستی این گروه از کار خود پشیمان شدند، و در برنامه خویش تجدید نظر کردند، و تصمیم قاطع گرفتند که اگر در آینده مشمول نعمت الهی شوند حق شکر آن را ادا کنند؟ و یا مانند بسیاری از ظالمان که وقتی گرفتار طوفان عذاب می شوند موقتا بیدار می گردند اما همینکه طوفان فرو نشست باز همان برنامه ها تکرار می گردد؟
در این زمینه در میان مفسران گفتگو است ، آنچه از لحن آیه بعد احتمالا استفاده می شود این است که توبه آنها به خاطر اینکه شرائطش جمع نبود پذیرفته نشد، ولی در بعضی از روایات می خوانیم که آنها از روی خلوص نیت توبه کردند، و خداوند توبه آنها را قبول کرد، و باغی بهتر به آنها عنایت
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 404
فرمود که مخصوصا درختان انگور پربار با خوشه های بسیار بزرگ داشت .
در آخرین آیه مورد بحث به عنوان یک نتیجه گیری کلی و درس همگانی می فرماید: ((عذاب خداوند اینگونه است ، و عذاب آخرت از آن هم بزرگتر است اگر می دانستند)) (کذلک العذاب و لعذاب الاخرة اکبر لو کانوا یعلمون).
شما نیز اگر به خاطر مال و ثروت و امکانات مادی مست و مغرور شوید، و روح انحصارطلبی بر شما چیره گردد، همه چیز را برای خود بخواهید، و نیازمندان را محروم کنید، سرنوشتی بهتر از این نخواهید داشت ، منتها یک روز ((صاعقه)) آمد و آن باغ را آتش زد، امروز ممکن است آفتهای دیگر، و حتی جنگهای خانمانسوز جهانی و منطقه ای این نعمتها را بر باد دهد.
نکته ها:
1 - انحصار طلبی بلای بزرگ ثروتمندان
انسان خواه ناخواه علاقه به مال دنیا دارد چرا که گذران زندگی او به وسیله آن می باشد، و این علاقه در حد اعتدال مذموم نیست ، مهم آن

است که نیازمندان را هم در اموال خود سهیم کنید، نه تنها حقوق واجب الهی را بپردازد بلکه از انفاقهای مستحب نیز خودداری نکند.
مخصوصا در مورد باغ و زراعت در روایات اسلامی دستور داده شده که به نیازمندان حاضر سهمی بدهند که با اقتباس از آیه شریفه (و آتوا حقه یوم حصاده) (حق آن را به هنگام درو بپردازید) (انعام 141) به عنوان ((حق الحصاد)) معروف شده است ، و آن حقی است غیر از زکات معروف ، و
منظور از تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 405
آن چیزی است که هنگام حضور مستمندان در موقع چیدن میوه ، یا درو کردن زراعت به آنها پرداخته می شود، و حد معنی ندارد.
ولی هنگامی که علاقه به مال و ثروت در شکل افراطی و انحرافی ظاهر می شود صورت انحصارطلبی به خود می گیرد، و حتی گاهی بی آنکه خود نیاز به چیزی داشته باشد دوست دارد دیگران از آن محروم باشند! و به تعبیر دیگر از منحصر بودن مواهب الهی به خودش لذت می برد، و این بلای بزرگی است که مخصوصا امروز هم در جوامع انسانی نمونه های بسیار دارد، و می توان آن را یکنوع بیماری خطرناک شمرد.
داستان ((اصحاب الجنة)) و صاحبان باغستان که در آیات فوق آمده ترسیم روشنی از روحیه انحصار طلبی گروهی از ثروتمندان است که چگونه دست به دست هم می دهند، و برای محروم ساختن نیازمندان نقشه می کشند، و دور از چشم آنها به برداشتن محصول و استفاده های کلان می پردازند، ولی بسیار می شود که آه این محرومان به صاعقه های سوزانی تبدیل می گردد و خرمن زندگی این ثروتمندان انحصار طلب را به آتش می کشد، و بسیار دیده شده است که این صاعقه ها در شکل انقلابها ظاهر می شود، و آنچه را آنها باور نمی کردند با چشم خود می بینند، آه و فریادشان به آسمان بلند می شود و دم از توبه و جبران خطاهای گذشته می زنند اما کار از کار گذشته است .
2 - رابطه میان ((گناه)) و ((قطع روزی))
از داستان فوق ضمنا استفاده می شود که در میان ((گناه)) و ((قطع روزی)) تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 406
رابطه نزدیکی است ، لذا در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم :
ان الرجل لیذنب الذنب فیدراء عنه الرزق ، و تلا هذه الایة : اذ اقسموا لیصرمنها مصبحین و لا یستثنون فطاف علیها طائف من ربک و هم نائمون : ((گاه انسان گناهی می کند و روزی او قطع می شود)) سپس امام (علیه السلام) آیات بالا را تلاوت فرمود:
((هنگامی که صاحبان باغ سوگند یاد کردند که صبحگاهان میوه ها را بچینند، و اجازه ندهند حتی یک نفر غیر از آنها استفاده کند، اما بلائی از سوی

پروردگارت در حالی که آنها در خواب بودند بر آن باغ مسلط شد و آن را نابود کرد)).
از ابن عباس نیز نقل شده که ((رابطه گناه و قطع روزی از آفتاب هم روشنتر است ، چنانکه خداوند آن را در سوره ن و القلم (سوره مورد بحث) بیان فرموده))! القلم
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 407
آیه 34-41
آیه و ترجمه
إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ عِندَ رَبهِمْ جَنَّتِ النَّعِيمِ(34)
أَ فَنَجْعَلُ المُسلِمِينَ كالمُجْرِمِينَ(35)
مَا لَكمْ كَيْف تحْكُمُونَ(36)
أَمْ لَكمْ كِتَبٌ فِيهِ تَدْرُسونَ(37)
إِنَّ لَكمْ فِيهِ لمَا تخَيرُونَ(38)
أَمْ لَكمْ أَيْمَنٌ عَلَيْنَا بَلِغَةٌ إِلى يَوْمِ الْقِيَمَةِ إِنَّ لَكمْ لمَا تحْكُمُونَ(39)
سلْهُمْ أَيُّهُم بِذَلِك زَعِيمٌ(40)
أَمْ لهُمْ شرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشرَكائهِمْ إِن كانُوا صدِقِينَ(41)
ترجمه :34 - برای پرهیزکاران نزد پروردگارشان باغهای پرنعمت بهشت است
35 - آیا مؤ منان را همچون مجرمان قرار می دهیم ؟ تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 408
36 - شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟
37 - آیا کتابی دارید که از آن درس می خوانید؟
38 - که آنچه را شما انتخاب می کنید از آن شما است ؟
39 - یا اینکه عهد و پیمان مؤ کد و مستمری تا روز قیامت بر ما دارید که هر چه را به نفع خود اختیار می کنید برای شما قرار می دهد؟
40 - از آنها بپرس کدامیک از آنان چنین چیزی را تضمین می کند؟
41 - یا اینکه معبودانی دارند (که آنها را شریک خدا قرار داده اند و برای آنان شفاعت می کنند) اگر راست می گویند معبودان خود را ارائه دهند.
تفسیر :1 - بازپرسی کامل
می دانیم روش قرآن این است که شرح حال زندگی بدان و خوبان را در مقابل هم قرار می دهد، تا در مقایسه با یکدیگر بهتر شناخته شوند، و این روش از نظر تربیتی بسیار مؤ ثر است .
طبق همین روش بعد از ذکر سرنوشت دردناک ((اصحاب الجنة)) (صاحبان باغ خرم و سرسبز) در آیات گذشته به ذکر حال پرهیزگاران پرداخته می گوید: ((برای پرهیزگاران نزد پروردگارشان باغهای پرنعمت بهشت است)) (ان للمتقین عند ربهم جنات النعیم).

باغهائی از بهشت که هر نعمتی تصور شود کاملترین نوع آن در آنجا است ، علاوه بر نعمتهائی که به فکر هیچ انسانی نرسیده است .
ولی از آنجا که جمعی از مشرکان و ثروتمندان خودخواه بودند که ادعا می کردند همان طور که در دنیا وضع ما عالی است در قیامت نیز بسیار خوب است ، خداوند در آیه بعد شدیدا آنها را مؤ اخذه قرار داده بلکه محاکمه می کند می فرماید: ((آیا ما مؤ منانی را که در برابر حق و عدالت تسلیمند، همچون تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 409
مشرکان و مجرمان قرار دهیم))؟ (ا فنجعل المسلمین کالمجرمین).
((شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید))؟! (ما لکم کیف تحکمون)
هیچ انسان عاقلی باور می کند سرنوشت عادل و ظالم ، مطیع و مجرم ، ایثارگر و انحصارطلب ، یکسان باشد؟ آن هم در پیشگاه خداوندی که همه کارش روی حساب و برنامه حکیمانه است .
در سوره فصلت (آیه - 50) نیز اشارهای به این قبیل افراد کرده می فرماید: (و لئن اذقناه رحمة منا من بعد ضراء مسته لیقولن هذا لی و ما اظن الساعة قائمة و لئن رجعت الی ربی ان لی عنده للحسنی):
((و هرگاه به او رحمتی از سوی خود بعد از ناراحتی بچشانیم می گوید: این به خاطر شایستگی و استحقاق من بودن است ، و گمان نمی کنم قیامتی برپا شود، و به فرض که قیامتی باشد هر گاه به سوی پروردگارم بازگردم برای من نزد او پاداشهای نیک است))!
آری این گروه مغرور و از خود راضی دنیا و آخرت را متعلق به خودشان می دانند!
سپس می افزاید: ((اگر عقل و خرد، شما را به چنین حکمی رهنمون نشده آیا دلیلی از ((نقل)) بر آن دارید ((آیا کتابی دارید که از آن درس می خوانید))؟! (ام لکم کتاب فیه تدرسون).
((که آنچه را شما اختیار می کنید و تمایل دارید از آن شما است))؟!
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 410
(ان لکم فیه لما تخیرون).
شما انتظار دارید مجرمانی همچون خودتان همطراز مسلمین باشند، این سخنی است که نه عقل به آن حکم می کند و نه در هیچ کتاب معتبری آمده است .
در آیه بعد چنین ادامه می دهد: ((اگر شما مدرکی از عقل و نقل بر این ادعا ندارید آیا عهد و پیمانهای مؤ کدی بر ما دارید که تا روز قیامت استمرار دارد که هر چه را به نفع خود حکم می کنید برای شما قرار می دهد))؟! (ام لکم ایمان علینا بالغة الی یوم القیامة ان لکم لما تحکمون).
چه کسی می تواند ادعا کند که از خدا عهد و پیمان گرفته است که تسلیم تمایلات او گردد، و هر امتیاز و مقامی می خواهد بی چون و چرا به او

بدهد؟! تا آنجا که مجرمان همردیف مؤ منان شوند.
باز در ادامه این پرسشها که راهها را از هر سو به روی آنان می بندد می افزاید: ((از آنها بپرس کدامیک از آنان تضمین می کنند که مجرمان و مؤ منان یکسان باشند یا هر چه آنها می خواهند خدا در اختیارشان بگذارد)) (سلهم ایهم بذلک زعیم). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 411
و در آخرین مرحله از این بازپرسی عجیب می فرماید: ((یا اینکه آنها معبودانی دارند که نزد خداوند برای آنان شفاعت و حمایت می کنند، اگر راست می گویند آنها را بیاورند و معرفی کنند))! (ام لهم شرکاء فلیاتوا بشرکائهم ان کانوا صادقین).
آیا آنها کمترین دلیلی دارند بر اینکه بتها این جمادات کم ارزش و بی شعور و شریک خدا و شفیع درگاه اویند؟
بعضی از مفسران ((شرکاء)) را در اینجا به معنی ((شهداء)) (گواهان) گرفته اند.
به این ترتیب در یک جمعبندی از مجموع آیات فوق می توان چنین نتیجه گرفت که آنها برای اثبات مدعای خود که همردیف مؤ منان ، بلکه از آنها برترند، باید به یکی از چهار وسیله متشبث شوند: یا دلیلی از عقل ، یا کتابی از کتب آسمانی ، یا عهد و پیمانی از خداوند، و یا شفاعت شفیعان و گواهی گواهان ، و چون پاسخ همه این سؤ الات منفی است بنابراین ادعای مزبور به کلی بی اساس و بی ارزش است . القلم
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 412
آیه 42-45
آیه و ترجمه
يَوْمَ يُكْشِف عَن ساقٍ وَ يُدْعَوْنَ إِلى السجُودِ فَلا يَستَطِيعُونَ(42)
خَشِعَةً أَبْصرُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَ قَدْ كانُوا يُدْعَوْنَ إِلى السجُودِ وَ هُمْ سلِمُونَ(43)
فَذَرْنى وَ مَن يُكَذِّب بهَذَا الحْدِيثِ سنَستَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْث لا يَعْلَمُونَ(44)
وَ أُمْلى لهُمْ إِنَّ كَيْدِى مَتِينٌ(45)
ترجمه :42 - به خاطر بیاورید روزی را که ساق پاها از وحشت برهنه می گردد و دعوت به سجود می شوند اما قادر بر آن نیستند!
43 - این در حالی است که چشمهای آنها (از شدت ندامت و شرمساری) به زیر افتاده و ذلت و خواری وجود آنها را فرا گرفته ، آنها پیش از این دعوت به سجود می شدند در حالی که سالم بودند (ولی امروز دیگر توانائی آن را ندارند)
44 - اکنون مرا با آنها که این سخن را تکذیب می کنند رها کن و ما آنها را از آنجا که نمی دانند تدریجا به سوی عذاب پیش می بریم .
45 - و به آنها مهلت می دهم ، چرا که نقشه های من محکم و دقیق است

. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 413
تفسیر :آن روز می خواهند سجده کنند اما قادر نیستند
در تعقیب آیات گذشته که مشرکان و مجرمان را در برابر یک بازپرسی کوبنده قرار می داد، در آیات مورد بحث گوشه ای از سرنوشت آنها را در قیامت نشان می دهد تا روشن شود این گروه خودخواه و پر ادعا در آن روز چقدر ذلیل و خوارند؟
می فرماید: ((به خاطر بیاورید روزی را که از شدت ترس و وحشت ساقها برهنه می شود، و آنها را دعوت به سجده می کنند اما قادر بر آن نیستند)) (یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود فلا یستطیعون).
جمله ((یکشف عن ساق)) (ساقها برهنه می شود) به گفته جمعی از مفسرین کنایه از شدت هول و وحشت و وخامت کار است ، زیرا در میان عرب معمول بوده هنگامی که در برابر کار مشکلی قرار می گرفت دامن را به کمر می زد و ساق پاها برهنه می کرد، لذا می خوانیم هنگامی که از ((ابن عباس)) مفسر معروف از تفسیر این آیه سؤ ال کردند گفت : هر گاه چیزی از قرآن بر شما مخفی شد به تعبیرات عرب در اشعار مراجعه کنید، آیا نشنیده اید که شاعر می گوید: و قامت الحرب بنا علی ساق : ((جنگ ما را بر ساق پا نگهداشت)) کنایه از شدت بحران جنگ است .
بعضی نیز گفته اند ((ساق)) به معنی اصل و اساس چیزی است ، مانند ساقه درخت ، بنا بر این ((یکشف عن ساق)) یعنی در آن روز ریشه های هر چیز تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 414
آشکار می شود، ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.
آری در آن روز همگان به سجده و خضوع در برابر پروردگار دعوت می شوند، مؤ منان به سجده می افتند، ولی مجرمان قدرت سجده را ندارند! زیرا روحیات زشتی که در دنیا در وجود آنها راسخ شده بود و در آن روز به روز می کند و مانع می شود که در برابر ذات پاک خدا کمر خم کنند. در اینجا سؤ الی پیش می آید که روز قیامت روز تکلیف نیست ، پس دعوت به سجود برای چیست ؟
پاسخ این سؤ ال را می توان از تعبیری که در احادیث آمده است به دست آورد، در حدیثی می خوانیم : ((در قیامت حجابی از نور الهی برداشته می شود، و مؤ منان به خاطر عظمت آن به سجده می افتند، ولی پشت منافقان آنچنان خشک می شود که قدرت بر سجده را ندارند))!
و به تعبیر دیگر: در آن روز عظمت خدا آشکار می گردد این عظمت مؤ منان را به سجده دعوت می کند و آنها به سجده می افتند ولی کافران از این سعادت محرومند.
آیه بعد می گوید ((این در حالی است که چشمهای آنها از شدت ندامت و شرمساری به زیر افتاده و ذلت و خواری تمام وجود آنها را دربرگرفته

است)) (خاشعة ابصارهم ترهقهم ذلة).
افراد مجرم هنگامی که در دادگاه محکوم می شوند معمولا سر خود را به زیر می افکنند، و ذلت تمام وجودشان را فرا می گیرد. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 415
سپس می افزاید: ((آنها پیش از این در دار دنیا دعوت به سجود می شدند در حالی که سالم بودند))، (و قد کانوا یدعون الی السجود و هم سالمون).
ولی آنها هرگز سجده نکردند، و روح استکبار و تمرد و سرپیچی را با خود به صحنه قیامت آوردند با اینحال چگونه قدرت بر سجده دارند.
روشن است دعوت به سجود در دنیا هم از طریق پیام مؤ ذنین در موقع نماز و هم اجتماعات نماز جماعت ، و هم از سوی آیات قرآن و احادیث پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و پیشوایان معصوم (علیهمالسلام) صورت می گرفت ، این دعوت مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که همه اینها را شامل می شود.
سپس روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده می گوید: ((مرا با تکذیب کنندگان این سخن (یعنی قرآن) رها کن تا حساب همه آنها را برسم))! (فذرنی و من یکذب بهذا الحدیث).
این تهدیدی است شدید از ناحیه خداوند قادر قهار که به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می گوید: نمی خواهد تو دخالت کنی ، مرا با این تکذیب کنندگان لجوج و سرکش رها کن ، تا آنچه مستحقند به آنها بدهم !
فراموش نکنیم این را خداوندی می گوید که بر همه چیز توانا است ، این تعبیر ضمنا مایه دلداری و قوت قلب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان در مقابل کارشکنیها و توطئه های دشمنان است ،
سپس می افزاید: ((ما آنها را به زودی از آنجا که نمی دانند تدریجا به سوی عذاب پیش می بریم (سنستدرجهم من حیث لا یعلمون). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 416
((و به آنها مهلت می دهم ، و در عذابشان عجله نخواهم کرد، چرا که نقشه های من محکم و دقیق و عذاب من شدید است)) (و املی لهم ان کیدی متین).
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : (اذا احدث العبد ذنبا جدد له نعمة ، فیدع الاستغفار فهو الاستدراج): ((گاه هنگامی که بندگان سرکش گناه می کنند خداوند به آنها نعمتی می دهد، آنها از گناه خود غافل می شوند، و توبه را فراموش می کنند، این همان استدراج و بلا و عذاب تدریجی است)).
از این حدیث و احادیث دیگری که در این زمینه وارد شده استفاده می شود که گاه خداوند برای مجازات بندگان معاند و لجوج ، در مقابل گناهانی که انجام می دهند نعمت می بخشد، آنها تصور می کنند این لطف الهی است

که به خاطر شایستگی ، شامل حالشان شده ! و لذا در غرور و غفلت فرو می روند، اما ناگهان خداوند آنها را می گیرد و از میان ناز و نعمت به کام عذاب و بلا فرو می فرستد و این دردناکترین شکل عذاب است .
البته این درباره کسانی است که طغیان و سرکشی را به حد اعلی رسانده ولی افرادی که هنوز تا این حد پیش نرفته اند خداوند در برابر گناهانشان آنها را گوشمالی می دهد، و همان سبب بیداری و توبه آنها می گردد، و این لطف خدا در حق آنها است .
به تعبیر دیگر: هنگامی که انسان گناه می کند از سه حال بیرون نیست : یا خودش متوجه می شود و باز می گردد، و یا خداوند تازیانه ((بلا)) بر او می نوازد تا بیدار شود، و یا شایستگی هیچیک از این دو را ندارد، خدا به جای بلا نعمت به او می بخشد و این همان ((عذاب استدراج)) است که در آیات قرآن یا تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 417
به همین تعبیر، و یا به تعبیرات دیگر به آن اشاره شده است .
لذا انسان باید به هنگام روی آوردن نعمتهای الهی مراقب باشد نکند این امر که ظاهرا نعمت است ((عذاب استدراج)) گردد، به همین دلیل مسلمانان بیدار در اینگونه مواقع در فکر فرو می رفتند، و به بازنگری اعمال خود می پرداختند، چنانکه در حدیثی آمده است که یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) عرض کرد: من از خداوند مالی طلب کردم به من روزی فرمود، فرزندی خواستم به من بخشید، خانه ای طلب کردم به من مرحمت کرد، من از این می ترسم نکند این ((استدراج)) باشد! امام فرمود: ((اگر اینها تواءم با حمد و شکر الهی است استدراج نیست)) (نعمت است).
تعبیر به ((املی لهم)) (آنها را مهلت می دهم) اشاره به این است که خداوند در مجازات ظالمان هرگز عجله نمی کند، کسی عجله می کند که می ترسد فرصتها از دست او برود، اما خداوند قادر متعال که هر لحظه هر چه اراده کند صورت می گیرد از دست رفتن فرصت برای او مفهوم ندارد، و به هر حال این هشداری است به همه ظالمان و گردنکشان که سلامت و نعمت و امنیت هرگز آنها را مغرور نکند و هر لحظه در انتظار کیفر شدید خداوند باشند. القلم
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 418
آیه 46-50
آیه و ترجمه
أَمْ تَسئَلُهُمْ أَجْراً فَهُم مِّن مَّغْرَمٍ مُّثْقَلُونَ(46)
أَمْ عِندَهُمُ الْغَيْب فَهُمْ يَكْتُبُونَ(47)
فَاصبرْ لحُِكْمِ رَبِّک وَ لا تَكُن كَصاحِبِ الحُْوتِ إِذْ نَادَى وَ هُوَ مَكْظومٌ(48)
لَّوْ لا أَن تَدَرَكَهُ نِعْمَةٌ مِّن رَّبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ مَذْمُومٌ(49)

فَاجْتَبَهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصلِحِينَ(50)
ترجمه :46 - یا اینکه تو از آنها مطالبه مزدی می کنی که پرداخت آن برای آنها سنگین است ؟!
47 - یا اسرار غیب نزد آنها است ، و آن را می نویسند (و به یکدیگر می دهند)؟.
48 - اکنون که چنین است صبر کن و منتظر فرمان پروردگارت باش و مانند صاحب ماهی (یونس) نباش (که در تقاضای مجازات قومش عجله کرد و گرفتار مجازات ترک اولی شد) در آن زمان که خدا را خواند در حالی که مملو از اندوه بود.
49 - و اگر رحمت خدا به یاریش نیامده بود (از شکم ماهی) بیرون افکنده می شد در حالی که مذموم بود.
50 - ولی پروردگارش او را برگزید، و از صالحان قرار داد. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 419
تفسیر :در تقاضای مجازات عجله مکن
در ادامه بازپرسیهائی که در آیات گذشته از مشرکان و مجرمان شده بود، در این آیات دو سؤ ال دیگر بر آن می افزاید: نخست می گوید: ((یا اینکه تو از آنها مطالبه اجر و مزدی می کنی که پرداخت این غرامت برای آنها سنگین است))؟ (ام تسالهم اجرا فهم من مغرم مثقلون).
اگر بهانه آنها این است که شنیدن دعوت تو خرج دارد و اجر و مزد کلانی باید در مقابل آن بپردازند و آنها قادر بر آن نیستند که این سخن دروغی است ، و تو مطلقا از آنها اجر و پاداشی مطالبه نمی کنی ، و نه هیچ پیامبر دیگری از پیامبران خدا مزدی مطالبه کردند.
((مغرم)) از ماده ((غرامت)) به معنی ضرری است که به انسان می رسد بی آنکه جنایت و خیانتی کرده باشد، و ((مثقل)) از ماده ((ثقل)) به معنی سنگینی است ، و به این ترتیب بهانه دیگری از دست بهانه جویان می گیرد.
آیه فوق ، و آیه بعد از آن ، عینا در سوره طور (آیه 40 - 41) آمده است .
سپس در ادامه همین گفتگو، می افزاید: ((یا اینکه اسرار غیب نزد آنها است ، و آنها آن را می نویسند و به یکدیگر منتقل می کنند، و در این اسرار آمده است که آنها با مسلمانان یکسانند))؟ (ام عندهم الغیب فهم یکتبون).
این در حقیقت یکی از احتمالات بعیدی است که ممکن است کفار به آن متشبث شوند و قرآن آن را نیز فروگذار نکرده است و آن اینکه ادعا کنند از طریق کاهنان و مانند آنها به عالم غیب مربوطند، و اسرار غیب را بدینوسیله تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 420
دریافت می دارند و می نویسند و به یکدیگر می دهند، و از این طریق

امتیاز خود را بر مسلمین و یا لااقل مساواتشان را با آنها دریافته اند.
مسلما آنها دلیلی بر چنین ادعائی نیز نداشتند، و این جمله معنی استفهام انکاری را دارد، و اینکه بعضی احتمال داده اند منظور از غیب لوح محفوظ است ، و مراد از نوشتن ، تقدیر و قضا بوده باشد، بسیار بعید به نظر می رسد، چرا که آنها هرگز ادعا نداشتند که امر قضا و قدر و لوح محفوظ به دست آنها است .
و از آنجا که سرسختی و بی منطقی مشرکان و دشمنان اسلام گاه چنان قلب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را می فشرد که امکان داشت در مورد آنها نفرین کند، خداوند در آیه بعد پیامبرش را دلداری داده ، و امر به صبر و شکیبائی می کند، می فرماید: ((صبر کن و منتظر فرمان پروردگارت باش)) (فاصبر لحکم ربک).
منتظر باش تا خداوند وسائل پیروزی تو و یارانت و شکست دشمنانت را فراهم سازد، هرگز برای عذاب آنها عجله مکن ، و بدان این مهلتها که به آنها داده می شود یک نوع عذاب استدراج است .
بنابراین منظور از ((حکم ربک)) فرمان نهائی خدا درباره پیروزی مسلمین است ، ولی بعضی گفته اند: منظور این است که در طریق ابلاغ احکام پروردگار صبر و استقامت داشته باش .
این احتمال نیز وجود دارد که منظور این است چون پروردگارت حکم کرده صابر باش .
ولی تفسیر اول مناسبتر است .
سپس می افزاید: ((و مانند صاحب داستان ماهی (یونس) نباش که برای

مجازات قومش عجله کرد، و گرفتار مجازات ترک اولی شد)) (و لا تکن کصاحب الحوت).
((در آن زمان که خدا را از درون شکم ماهی خواند در حالی که محبوس بود و سینه اش مملو از غم و اندوه)) (اذ نادی و هو مکظوم).
منظور از این ((ندا)) همان است که در آیه 87 سوره انبیاء آمده است فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین : ((او در میان ظلمتها صدا زد که معبودی جز تو نیست ، منزهی تو من از ستمکاران بودم))، و به این ترتیب به ترک اولای خود اعتراف کرد، و از خدا تقاضای عفو و بخشش نمود.
این احتمال نیز وجود دارد که منظور از ((ندا)) همان نفرینی باشد که برای قومش کرد در حالی که مملو از خشم و غضب بود، ولی مفسران تفسیر اول را برگزیده اند از این جهت که تعبیر به ((نادی)) در این آیه هماهنگ است با تعبیری که در آیه 87 سوره انبیا آمده ، که مسلما مربوط به زمانی است که در شکم ماهی محبوس بود.

به هر حال ((مکظوم)) از ماده ((کظم)) (بر وزن هضم) به معنی گلوگاه است ، و ((کظم سقاء)) به معنی بستن دهان مشک است بعد از پرشدن ، به همین مناسبت به کسانی که بسیار خشمگین یا غمناک می شوند و خویشتنداری می کنند ((کاظم)) گفته می شود و باز به همین مناسبت این واژه در معنی ((حبس)) نیز به کار رفته ، بنابراین ((مکظوم)) در آیه فوق دو معنی می تواند داشته باشد، مملو بودن از خشم و اندوه ، و یا محبوس بودن در شکم ماهی ، ولی معنی اول چنانکه گفتیم مناسبتر است . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 422
در آیه بعد می افزاید: ((هرگاه نعمت و رحمت پروردگار او به یاریش نشتافته بود از شکم ماهی به بیرون افکنده می شد در حالی که درخور مذمت بود)) (لو لا ان تدارکه نعمة من ربه لنبذ بالعراء و هو مذموم).
می دانیم سرانجام یونس از شکم ماهی به بیابانی خشک که قرآن از آن تعبیر به ((عراء)) کرده است افکنده شد، ولی این در حالی بود که خدا توبه او را پذیرفته ، و مشمول رحمتش قرار داده بود، و هرگز شایسته مذمت نبود.
در سوره صافات آیه 145 و 146 نیز می خوانیم : فنبذناه بالعراء و هو سقیم و انبتنا علیه شجرة من یقطین ((ما او را در یک سرزمین خشک و خالی افکندیم در حالی که بیمار بود و کدوبنی بر او رویاندیم)) (تا در سایه برگهای پهن و مرطوبش بیاساید) و ظاهرا منظور از ((نعمت)) در آیه فوق همان توفیق توبه و مشمول رحمت الهی است .
در اینجا دو سؤ ال پیش می آید: نخست اینکه : در آیه 143 و 144 صافات آمده است : فلو لا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون : ((اگر او از تسبیح کنندگان نبود تا روز قیامت در شکم ماهی باقی می ماند))، و این با آنچه در آیه مورد بحث آمده است منافات دارد.
در پاسخ این ایراد می توان گفت که دو مجازات مختلف ، یکی شدیدتر و دیگری خفیف تر، در انتظار یونس بوده است ، نخست اینکه : تا پایان دنیا در شکم ماهی بماند، و این ببرکت تسبیح و حمد الهی برطرف شد، و دیگر اینکه : هنگامی که از شکم ماهی بیرون می آمد مذموم و دور از لطف خدا باشد آن هم ببرکت نعمت پروردگار و رحمت خاص او برطرف گردید. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 423
سؤ ال دیگر اینکه : در آیه 142 صافات آمده است : فالتقمه الحوت و هو ملیم : ((ماهی عظیمی او را بلعید در حالی که درخور ملامت بود)) ولی از آیه مورد بحث استفاده می شود که مذمت و ملامتی بر او نبود.
پاسخ این سؤ ال نیز با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه این ملامت مربوط به زمانی است که تازه در شکم ماهی قرار گرفته بود ولی رفع مذمت مربوط به زمانی است که توبه کرد و خدا توبه او را پذیرفت ،

و از شکم ماهی رهائی یافت .
لذا در آیه بعد می فرماید: ((پروردگارش او را برگزید و از صالحان قرار داد)) (فاجتباه ربه فجعله من الصالحین).
و به دنبال آن ماموریت هدایت قومش را مجددا بر عهده او گذارد، و او به سراغ آنها آمد، و همگی ایمان آوردند، و خداوند تا مدت زیادی آنان را از مواهب زندگی بهره مند ساخت .
شرح ماجرای ((یونس)) و قومش ، و همچنین مسائل دیگری در ارتباط با ترک اولای او و قرار گرفتنش در شکم ماهی ، و سؤ الات مختلفی را که در این زمینه مطرح است مشروحا در جلد 19 صفحه 152 تا 168 (ذیل آیات 139 تا 148 سوره صافات) و همچنین در جلد 13 صفحه 484 تا 489 (ذیل آیه 87 و 88 سوره انبیاء) آورده ایم . القلم
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 424
آیه 51-52
آیه و ترجمه
وَ إِن یَکادُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَیزْلِقُونَک بِأَبْصرِهِمْ لَمَّا سمِعُوا الذِّکْرَ وَ یَقُولُونَ إِنَّهُ لمَجْنُونٌ(51)
وَ مَا هُوَ إِلا ذِکْرٌ لِّلْعَلَمِینَ(52)
ترجمه :51 - نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را می شنوند تو را با چشمان خود هلاک کنند و می گویند او دیوانه است !
52 - در حالی که این (قرآن) جز مایه بیداری برای جهانیان نیست .
تفسیر :می خواهند تو را نابود کنند اما نمی توانند
دو آیه فوق که پایان سوره ((قلم)) را تشکیل می دهد، در حقیقت تعقیب چیزی است که در آغاز این سوره درباره نسبت جنون از ناحیه دشمنان به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده .
نخست می فرماید: ((نزدیک است که کافران هنگامی که آیات قرآن را از تو می شنوند تو را با چشمان خود هلاک کنند، و می گویند او دیوانه است)) (و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون).
((لیزلقونک)) از ماده ((زلق)) به معنی لغزیدن و بر زمین افتادن است و کنایه از هلاکت و نابودی می باشد. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 425
در تفسیر این آیه نظرات گوناگونی داده اند:
1 - بسیاری از مفسران گفته اند: منظور این است که دشمنان به هنگامی که آیات با عظمت قرآن را از تو می شنوند، به قدری خشمگین و ناراحت می شوند، و با عداوت به تو نگاه می کنند که گوئی می خواهند تو را با چشمهای خود بر زمین افکنند و نابود کنند!
و در توضیح این معنی جمعی افزوده اند که آنها می خواهند از طریق چشم

زدن که بسیاری از مردم به آن عقیده دارند و می گویند در بعضی از چشمها اثر مرموزی نهفته است که با یک نگاه مخصوص ممکن است طرف را بیمار یا هلاک کند، تو را از بین ببرند.
2 - بعضی دیگر گفته اند که این کنایه از نگاههای بسیار غضب آلود است مثل اینکه می گوئیم فلانکس آنچنان بد به من نگاه کرد که گوئی می خواست مرا با نگاهش بخورد یا بکشد!
3 - تفسیر دیگری برای این آیه به نظر می رسد که شاید از تفسیرهای بالا نزدیکتر باشد و آن اینکه قرآن می خواهد تضاد عجیبی را که در میان گفته های دشمنان اسلام وجود داشت با این بیان ظاهر سازد و آن اینکه : آنها وقتی آیات قرآن را می شنوند آنقدر مجذوب می شوند و در برابر آن اعجاب می کنند که می خواهند تو را چشم بزنند (زیرا چشم زدن معمولا در برابر اموری است که بسیار اعجاب انگیز می باشد) اما در عین حال می گویند: تو دیوانه ای ، و این راستی شگفت آور است ، دیوانه و پریشان گوئی کجا و این آیات اعجاب انگیز جذاب و پرنفوذ کجا؟. این سبک مغزان نمی دانند چه می گویند و چه نسبتهای ضد و نقیضی به تو می دهند؟
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 426
به هر حال در اینکه آیا چشم زخم از نظر اسلامی و از نظر علوم روز واقعیت دارد یا نه ؟ در بحث نکات به خواست خدا سخن خواهیم گفت .
و سرانجام در آخرین آیه می افزاید: ((این قرآن چیزی جز مایه بیداری و تذکر برای جهانیان نیست)) (و ما هو الا ذکر للعالمین).
معارفش روشنگر، انذارهایش آگاه کننده ، مثالهایش پرمعنی ، تشویقها و بشارتهایش روح پرور، و در مجموع مایه ، بیداری خفتگان و یادآوری غافلان است ، با این حال چگونه می توان نسبت جنون به آورنده آن داد؟
مطابق این تفسیر ((ذکر)) (بر وزن فکر) در اینجا به معنی ((یادآوری)) است ، ولی بعضی از مفسران آن را به معنی ((شرف)) تفسیر کرده اند، و گفته اند این قرآن شرافتی است برای تمام جهانیان ، شبیه چیزی که در آیه 44 سوره زخرف آمده که می فرماید: و انه لذکر لک و لقومک ((قرآن مایه شرف و آبرو برای تو و قوم تو است)) ولی همانگونه که در ذیل آیه مزبور نیز گفتیم ((ذکر)) در آنجا هم به معنی یادآوری و آگاهی بخشی است ، و اصولا یکی از نامهای قرآن مجید همان ((ذکر)) است ، بنابراین تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.
نکته :
آیا چشم زدن واقعیت دارد؟
بسیاری از مردم معتقدند در بعضی از چشمها اثر مخصوصی است که وقتی از روی اعجاب به چیزی بنگرند ممکن است آن را از بین ببرد، یا درهم بشکند، و اگر انسان است بیمار یا دیوانه کند. تفسیر نمونه جلد 24

این مساءله از نظر عقلی امر محالی نیست ، چه اینکه بسیاری از دانشمندان امروز معتقدند در بعضی از چشمها نیروی مغناطیسی خاصی نهفته شده که کارائی زیادی دارد، حتی با تمرین و ممارست می توان آن را پرورش داد، خواب مغناطیسی از طریق همین نیروی مغناطیسی چشمها است .
در دنیائی که ((اشعه لیزر)) که شعاعی است نامرئی می تواند کاری کند که از هیچ سلاح مخربی ساخته نیست پذیرش وجود نیروئی در بعضی از چشمها که از طریق امواج مخصوص در طرف مقابل اثر بگذارد چیز عجیبی نخواهد بود.
بسیاری نقل می کنند که با چشم خود افرادی را دیده اند که دارای این نیروی مرموز چشم بوده اند، و افراد یا حیوانات یا اشیائی را از طریق چشم زدن از کار انداخته اند.
لذا نه تنها نباید اصراری در انکار این امور داشت باید امکان وجود آن را از نظر عقل و علم پذیرفت .
در روایات اسلامی نیز تعبیرات مختلفی دیده می شود که وجود چنین امری را اجمالا تایید می کند.
در حدیثی می خوانیم که ((اسماء بنت عمیس)) خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرض کرد: گاه به فرزندان جعفر چشم می زنند، آیا ((رقیه)) ای برای آنها بگیرم (منظور از ((رقیه)) دعاهائی است که می نویسند و افراد برای جلوگیری از چشم زخم با خود نگهمیدارند و آن را تعویذ نیز می گویند).
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: نعم ، فلو کان شی ء یسبق القدر لسبقه العین ((آری ، مانعی ندارد، اگر چیزی می توانست بر قضا و قدر پیشی گیرد چشم زدن بود))!. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 428
و در حدیث دیگری آمده است که امیر مؤ منان (علیه السلام) فرمود: پیامبر برای امام حسن و امام حسین ((رقیه)) گرفت ، و این دعا را خواند: اعیذکما بکلمات التامة و اسماء الله الحسنی کلها عامة ، من شر السامة و الهامة ، و من شر کل عین لامة ، و من شر حاسد اذا حسد: ((شما را به تمام کلمات و اسماء حسنای خداوند از شر مرگ و حیوانات موذی ، و هر چشم بد، و حسود آنگاه که حسد ورزد می سپارم ، سپس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نگاهی به ما کرد و فرمود: ((اینچنین حضرت ابراهیم برای اسماعیل و اسحاق تعویذ نمود)).
در نهج البلاغه نیز آمده است العین حق و الرقی حق : ((چشم زخم حق است و توسل به دعا برای دفع آن نیز حق است)).
ذکر این نکته لازم است که هیچ مانعی ندارد این دعاها و توسلها به فرمان

خداوند جلو تاثیر نیروی مرموز مغناطیسی چشمها را بگیرد همانگونه که دعاها در بسیاری از عوامل مخرب دیگر اثر می گذارد و آنها را به فرمان خدا خنثی می کند.
این نیز لازم به یادآوری است که قبول تاءثیر چشم زخم به طور اجمال به این معنی نیست که به کارهای خرافی و اعمال عوامانه در اینگونه موارد پناه برده شود که هم بر خلاف دستورات شرع است ، و هم سبب شک و تردید افراد ناآگاه در اصل موضوع است ، همانگونه که آلوده شدن بسیاری از حقایق با خرافات این تاءثیر نامطلوب را در اذهان گذارده است . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 429
خداوندا! ما را در پناه خودت از شر اشرار، و مکائد دشمنان محفوظ دار.
پروردگارا! استقامت و صبری مرحمت کن که در پرتو آن بتوانیم رضای تو را جلب کنیم .
بارالها! توفیق بهره گیری از نعمتهای بی پایانت را به ما مرحمت کن پیش از آن که ناشکریها آنرا از ما سلب کند.
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 431
َسوره حاقه
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 52 آیه است تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 433
محتوای سوره حاقه
مباحث این سوره بر سه محور دور می زند.
((محور اول)) که مهمترین محورهای بحث این سوره است مسائل مربوط به قیامت و بسیاری از خصوصیات آن می باشد، و لذا سه نام از نامهای قیامت یعنی ((حاقه)) و ((قارعه)) و ((واقعه)) در این سوره آمده است .
((محور دوم)) بحثهائی است که پیرامون سرنوشت اقوام کافر پیشین ، مخصوصا قوم عاد و ثمود و فرعون ، می باشد که مشتمل بر انذارهای قوی و مؤ کدی است برای همه کافران و منکران قیامت .
((محور سوم)) بحثهائی است پیرامون عظمت قرآن و مقام پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و کیفر تکذیب کنندگان .
فضیلت تلاوت این سوره
در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام می خوانیم : من قراء سورة الحاقه حاسبه الله حسابا یسیرا: ((کسی که سوره حاقه را بخواند خداوند حساب او را در قیامت آسان می کند)).
و در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) آمده است : اکثروا من قرائة الحاقة ، فان قرائتها فی الفرائض و النوافل من الایمان بالله و رسوله ، و لم یسلب قارئها دینه حتی یلقی الله : ((سوره حاقه را بسیار تلاوت کنید چرا که قرائت آنها در فرائض و نوافل نشانه ایمان به خدا و رسول او است ، و کسی که آن را بخواند دینش محفوظ می ماند تا به لقاءالله بپیوندد)). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 434
آیه 1-8
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
الْحَاقَّةُ(1)
مَا الْحَاقَّةُ(2)
وَ مَا أَدْرَاک مَا الْحَاقَّةُ(3)
کَذَّبَت ثَمُودُ وَ عَادُ بِالْقَارِعَةِ(4)

فَأَمَّا ثَمُودُ فَأُهْلِكوا بِالطاغِيَةِ(5)
وَ أَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكوا بِرِيحٍ صرْصرٍ عَاتِيَةٍ(6)
سخَّرَهَا عَلَيهِمْ سبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَنِيَةَ أَيَّامٍ حُسوماً فَترَى الْقَوْمَ فِيهَا صرْعَى كَأَنهُمْ أَعْجَازُ نخْلٍ خَاوِيَةٍ(7)
فَهَلْ تَرَى لَهُم مِّن بَاقِيَةٍ(8) تفسير نمونه جلد 24 صفحه 435
ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - آن روزی که مسلما واقع می شود.
2 - چه روز واقع شدنی است ؟
3 - و تو چه می دانی آن روز تحقق یابنده چیست ؟
4 - قوم ثمود و عاد عذاب کوبنده الهی را انکار کردند.
5 - اما قوم ((ثمود)) با عذابی سرکش هلاک شدند.
6 - و اما قوم ((عاد)) به وسیله تندبادی طغیانگر و سرد و پرصدا به هلاکت رسیدند.
7 - (خداوند) این تندباد را هفت شب و هشت روز پی در پی و بنیانکن بر آنها مسلط ساخت و (اگر آنجا بودی) می دیدی که آن قوم همچون تنه های پوسیده و تو خالی درختان نخل در میان این تندباد روی زمین افتاده و هلاک شده اند.
8 - آیا کسی از آنها را باقی می بینی ؟
تفسیر :عذابی سرکش برای قوم طغیانگر!
این سوره از مساءله قیامت و آن هم با عنوان تازه ای شروع می شود، می فرماید:
((آن روز تحقق یابنده)) (الحاقة).
((چه روز تحقق یابنده ای است)) (ما الحاقة). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 436
((و تو چه میدانی که آن روز تحقق یابنده چیست))؟ (و ما ادریک ما الحاقة).
تقریبا عموم مفسران ((حاقة)) به معنی روز قیامت تفسیر کرده اند، به خاطر اینکه روزی است که قطعا واقع می شود، همانند تعبیر به ((الواقعة)) در سوره ((واقعة))، و همین تعبیر در آیه 16 همین سوره نیز آمده است ، و اینها همه حاکی از یقینی بودن آن روز بزرگ است .
تعبیر به ((ماالحاقة)) برای بیان عظمت آن روز است ، درست مثل اینکه در تعبیرات روزمره می گوئیم : فلان کس انسان است ، چه انسانی ؟ یعنی حد و مرزی برای توصیف انسانیت او نیست .
تعبیر به ((ما ادراک ماالحاقة)) باز هم برای تاءکید بیشتر روی عظمت حوادث آن روز عظیم است ، تا آنجا که حتی به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خطاب می شود که تو نمی دانی آن روز چگونه است ؟

و حقیقت همین است که درک حوادث قیامت برای ما زندانیان زندان دنیا امکان پذیر نیست ، همانگونه که درک مسائل مربوط به دنیا برای جنینی که در شکم مادر است با هیچ بیانی میسر نمی باشد.
احتمال دیگری که در تفسیر این آیات وجود دارد گرچه کمتر کسی از مفسران آن را پذیرفته است اینکه ((الحاقه)) اشاره به عذابهائی است که در این تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 437
دنیا ناگهان دامان مجرمان سرکش و طاغیان خودخواه را می گیرد، همانگونه که ((القارعة)) در آیه بعد در کلمات بعضی از مفسران به همین معنی تفسیر شده است ، و اتفاقا این تفسیر با آیات آینده که سخن از عذابهای کوبنده قوم عاد و ثمود و فرعون و قوم لوط می گوید تناسب بیشتری دارد.
در تفسیر ((علی بن ابراهیم)) نیز می خوانیم : ((الحاقة ، الحذر بنزول العذاب)): ((حاقه هشداری است به نازل شدن عذاب)) نظیر آنچه درباره آل فرعون (مؤ من - آیه 45) آمده است که می فرماید و حاق بال فرعون سوء العذاب : ((عذاب بد بر آل فرعون نازل گشت)).
سپس به سراغ بیان سرنوشت اقوامی می رود که روز قیامت (یا نزول عذاب الهی را در دنیا) منکر شدند، و می افزاید: ((قوم ثمود و عاد عذاب کوبنده الهی را انکار کردند)) (کذبت ثمود و عاد بالقارعة).
((اما قوم ثمود به وسیله عذابی سرکش هلاک شدند)) (فاما ثمود فاهلکوا بالطاغیة).
((قوم ثمود)) قومی بودند که در یک منطقه کوهستانی میان حجاز و شام زندگی می کردند، حضرت ((صالح)) به سوی آنها مبعوث شد، ولی آنها هرگز ایمان نیاوردند و به مبارزه با او برخاستند حتی از او خواستند که اگر راست می گوئی عذابی را که به ما وعده می دهی فرود آور! در این هنگام ((صاعقه ای ویرانگر)) بر آنها مسلط شد، و در چند لحظه لرزه بر قصرها و خانه های تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 438
مستحکمشان افکند، و همه را درهم کوبید و جسمهای بی جانشان بر زمین افتاد.
قابل توجه اینکه : قرآن عامل نابودی این قوم سرکش را عذابی سرکش می شمرد ((الطاغیة)) و این عذاب سرکش در سوره اعراف آیه 78 به عنوان ((رجفة)) (زلزله) ذکر شده ، و در آیه 13 فصلت ((صاعقة)) و در 67 هود ((صیحة)) آمده است که در حقیقت همه به یک معنی بازمی گردد، زیرا صاعقه همیشه با صدای عظیمی همراه است ، و لرزه بر نقطه ای که فرود می آید وارد می کند و عذابی است طغیانگر
سپس به سراغ سرنوشت ((قوم عاد)) می رود، قومی که در سرزمین ((احقاف)) (در شبه جزیره عرب یا یمن زندگی می کردند) قامتهائی

طویل ، اندامی قوی ، شهرهائی آباد، زمینهائی خرم و سرسبز، و باغهائی پرطراوت داشتند، پیامبر آنها حضرت ((هود)) بود، آنها نیز طغیان و سرکشی را بجائی رساندند که خداوند با عذابی دردناک که شرح آن در همین آیات آمده است طومار زندگی آنها را درهم پیچیده ، نخست می فرماید: ((اما عاد به وسیله تندبادی سرکش و پرسروصدا و سرد و مسموم به هلاکت رسیدند)) (و اما عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیة).
((صرصر)) (بر وزن دفتر) به بادهای سرد یا پرسروصدا و یا مسموم گفته می شود، و مفسران هر سه معنی را در تفسیر آن ذکر کرده اند، و جمع میان آنها نیز ممکن است .
((عاتیة)) از ماده ((عتو)) (بر وزن غلو) به معنی سرکش است ، منتها نه سرکش از فرمان خدا، بلکه سرکش در معیار نسیمها و بادهای معمولی .
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 439
سپس به توصیف دیگری از این تندباد کوبنده پرداخته ، می افزاید: ((خداوند آن را بر این قوم ، مدت هفت شب و هشت روز پی در پی و بنیان کن مسلط ساخت)) (سخرها علیهم سبع لیال و ثمانیة ایام حسوما).
((حسوما)) از ماده ((حسم)) (بر وزن رسم) به معنی از بین بردن آثار چیزی است ، و اگر به شمشیر ((حسام)) (بر وزن غلام) گفته می شود به همین مناسبت است ، و گاه به داغ نهادن بر زخم برای سوزاندن ریشه آن نیز ((حسم)) گفته می شود، و در اینجا منظور این است که این هفت شب و هشت روز پی در پی زندگی گسترده و با رونق این قوم عظیم را درهم کوبید و متلاشی کرد و ریشه کن ساخت .
نتیجه آن شد که قرآن می گوید: ((اگر آنجا بودی مشاهده می کردی که آن قوم همگی به روی زمین افتاده ، همچون تنه های پوسیده و تو خالی درختان نخل))! (فتری القوم فیها صرعی کانهم اعجاز نخل خاویة).
چه تشبیه جالبی که هم بزرگی قامت آنها را مشخص می کند، و هم ریشه کن شدن آنها را، و هم تو خالی بودن در برابر عذابهای الهی به گونه ای که تندباد آنها را به آسانی جابه جا می کرد.
((خاویة)) از ماده ((خواء)) (بر وزن هواء) در اصل به معنی خالی شدن است ، این تعبیر در مورد شکمهای گرسنه ، ستارگان خالی از باران (به اعتقاد عرب جاهلی) و گردوی پوک نیز به کار می رود. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 440
و در آخرین آیه می افزاید: ((آیا کسی از آنها را باقی می بینی))؟! (فهل تری لهم من باقیة).
آری امروز نه تنها اثری از قوم عاد نیست که از ویرانه های شهرهای آباد، و عمارتهای پرشکوه ، و مزارع سرسبز آنها نیز چیزی باقی نمانده است .
درباره سرگذشت قوم عاد مشروحا در جلد 9 صفحه 140 تا 148 (ذیل

آیات 58 تا 60 سوره هود) بحث کرده ایم ، و همچنین در جلد 20 صفحه 233 تا 241). الحاقة
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 441
آیه 9-12
آیه و ترجمه
وَ جَاءَ فِرْعَوْنُ وَ مَن قَبْلَهُ وَ الْمُؤْتَفِكَت بِالخَْاطِئَةِ(9)
فَعَصوْا رَسولَ رَبهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَّابِيَةً(10)
إِنَّا لَمَّا طغَا الْمَاءُ حَمَلْنَكمْ فى الجَْارِيَةِ(11)
لِنَجْعَلَهَا لَكمْ تَذْكِرَةً وَ تَعِيهَا أُذُنٌ وَعِيَةٌ(12)
ترجمه :9 - و فرعون و کسانی که قبل از او بودند، و همچنین اهل شهرهای زیر و رو شده (قوم لوط) مرتکب گناهان بزرگ شدند.
10 - با فرستاده رسول پروردگارشان مخالفت کردند، و خداوند نیز آنها را به عذاب شدیدی گرفتار ساخت .
11 - ما هنگامی که آب طغیان کرد شما را سوار بر کشتی کردیم .
12 - تا آن را وسیله تذکری برای شما قرار دهیم ، و گوشهای شنوا آن را نگهداری می کنند.
تفسیر :کجاست گوشهای شنوا؟
بعد از ذکر گوشه از سرگذشت قوم عاد و ثمود به سراغ اقوام دیگری همچون قوم ((نوح)) و ((قوم)) لوط می رود، تا از زندگی آنها درس عبرت دیگری به افراد بیداردل دهد، می فرماید: ((فرعون و کسانی که قبل از او بودند و مردم شهرهای زیر و رو شده (قوم لوط) مرتکب گناهان بزرگ شدند)) تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 442
(و جاء فرعون و من قبله و المؤ تفکات بالخاطئة).
((خاطئة)) به معنی خطا است (هر دو معنی مصدری دارد) و مراد از خطا در اینجا شرک و کفر و ظلم و فساد و انواع گناهان است .
((مؤ تفکات)) جمع ((مؤ تفکه)) از ماده ((اءاءتفاک)) به معنی انقلاب و زیر و رو شدن است ، و در اینجا اشاره به شهرهای قوم لوط است که با زلزله شدیدی زیر و رو گردید.
منظور از ((من قبله)) اقوامی است که قبل از فرعون بودند، مانند قوم ((شعیب)) و گردنکشانی همچون نمرود.
سپس می افزاید: ((آنها با فرستاده پروردگارشان به مخالفت برخاستند، و خداوند آنها را به عذاب شدیدی گرفتار ساخت)) (فعصوا رسول ربهم فاخذهم اخذة رابیة).
فرعونیان با ((موسی)) و ((هارون)) به مخالفت برخاستند، و ساکنان شهرهای ((سدوم)) به مخالفت با حضرت ((لوط))، و اقوام دیگر نیز از فرمان پیامبر خود سرپیچیدند، و هر گروهی از این سرکشان به نوعی

عذاب گرفتار شدند، فرعونیان در کام امواج ((نیل که مایه حیات و آبادی و برکت کشورشان بود غرق گشتند، و قوم لوط با ((زلزله)) شدید، و سپس ((بارانی از سنگ)) محو و نابود شدند.
((رابیة)) و ((ربا)) از یک ماده است ، و به معنی افزایش و اضافه است ، و در اینجا منظور عذابی است که بسیار سخت و شدید بود.
شرح ماجرای قوم فرعون در بسیاری از سوره های قرآن آمده ، و از همه مشروحتر در آیه 10 تا 68 سوره شعرا می باشد (به تفسیر نمونه جلد 15 صفحه تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 443
195 به بعد مراجعه شود).
و در سوره اعراف از آیه 103 تا 137 (تفسیر نمونه جلد 6 صفحه 277 به بعد).
و در سوره طه از آیه 24 تا 79 (تفسیر نمونه جلد 13 صفحه 185 به بعد).
و داستان قوم لوط نیز در بسیاری از سوره های قرآن از جمله آیه 61 تا 77 سوره حجر (تفسیر نمونه جلد 11 صفحه 106 به بعد).
و در سوره هود از آیه 77 تا 83 (تفسیر نمونه جلد 9 صفحه 178) آمده است .
و سرانجام اشاره کوتاهی به سرنوشت قوم نوح و مجازات دردناک آنها کرده ، می گوید: ((ما هنگامی که آب طغیان کرد شما را در کشتی سوار کردیم)) (انا لما طغا الماء حملناکم فی الجاریة).
طغیان آب چنین بود که ابرهای تیره و تار آسمان را پوشانید، و چنان بارانی نازل شد که گوئی سیلاب از آسمان فرو می ریزد، چشمه ها نیز از زمین جوشیدن گرفت ، و این هر دو آب دست بهم دادند، و همه چیز زیر آب فرو رفت ، باغها، مزارع قصرها و خانه های قوم طغیانگر، تنها گروهی که نجات یافتند مؤ منانی بودند که همراه نوح سوار بر کشتی شدند.
تعبیر به ((حملناکم)) (شما را حمل کردیم) کنایه از اسلاف و نیاکان ما چرا که اگر آنها نجات نیافته بودند ما نیز امروز وجود نداشتیم .
بعد به هدف اصلی این مجازاتها اشاره کرده ، می افزاید: ((منظور این بود
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 444
که آن را وسیله ای برای یادآوری شما قرار دهیم)) (لنجعلها لکم تذکرة).
((و گوشهای شنوا آن را در خود نگهداری کند)) (و تعیها اذن واعیة).
هرگز نمی خواستیم از آنها انتقام بگیریم ، بلکه هدف تربیت انسانها و هدایت آنها در مسیر کمال ، و ارائه طریق ، و ایصال به مطلوب بوده است .
((تعیها)) از ماده ((وعی)) (بر وزن سعی) آن گونه که ((راغب)) در ((مفردات)) و ((ابن منظور)) در ((لسان العرب)) گفته اند: در اصل به معنی نگهداری چیزی در قلب است ، سپس به هر ظرفی ((وعاء)) گفته

شده ، چون چیزی را در خود نگه می دارد، و در آیه مورد بحث این صفت برای ((گوشها)) ذکر شده است ، گوشهائی که حقایق را می شنوند و در خود نگه می دارند.
یا به تعبیر دیگر گاه انسان سخنی را می شنود، و فورا آن را از گوش بیرون می افکند همانطور که در تعبیرات عامیانه می گوئیم : از این گوش شنید و از گوش دیگر بیرون کرد، ولی گاه روی آن اندیشه می کند و در دل جای می دهد، و آن را چراغ راه زندگی خود می شمرد. این چیزی است که از آن تعبیر به ((وعی)) می شود.
نکته ها:
1 - فضیلت دیگری از فضائل علی (ع).
در بسیاری از کتب معروف اسلامی اعم از تفسیر و حدیث آمده است که

پیغمبر گرامی اسلام به هنگام نزول آیه فوق (و تعیها اذن واعیة) فرمود: سالت ربی ان یجعلها اذن علی : ((من از خدا خواستم که گوش علی را از این گوشهای شنوا و نگهدارنده حقایق قرار دهد)) و به دنبال آن علی (علیه السلام) می فرمود: ما سمعت من رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شیئا قط فنسیته الا و حفظته : ((من هیچ سخنی بعد از آن از رسول خدا نشنیدم که آن را فراموش کنم بلکه همیشه آن را به خاطر داشتم)).
در ((غایة المرام)) شانزده حدیث در این زمینه از طرق شیعه و اهل سنت نقل کرده است ، و ((محدث بحرانی)) در تفسیر ((البرهان)) از ((محمد بن عباس)) نقل می کند که در این باره سی حدیث از طرق عامه و خاصه نقل شده است .
و این فضیلتی است بزرگ برای پیشوای بزرگ اسلام علی (علیه السلام) که صندوقچه اسرار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و وارث تمام علوم رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود، و به همین دلیل بعد از او در مشکلاتی که برای جامعه اسلامی در مسائل علمی پیش می آمد موافقان و مخالفان به او پناه می بردند، و حل مشکل را از او می خواستند که در کتب تواریخ مشروحا آمده است .
2 - تناسب میان ((گناه)) و ((کیفر))
تعبیراتی که در آیات فوق آمده است جالب توجه است در مورد عذاب قوم ثمود ((طاغیة)) و در مورد قوم عاد ((عاتیة)) و در مورد قوم فرعون و

لوط ((رابیة)) و درباره قوم نوح تعبیر به ((طغاالماء)) می کند که همه اینها مفهوم طغیان و سرکشی در آن نهفته است و به این ترتیب عذاب این اقوام طغیانگر طغیان بعضی از مواهب زندگی شمرده شده است اعم از آب و باد و خاک و آتش .

این تعبیرات تاءکیدی بر این حقیقت است که کیفرهای دنیا و آخرت تجسمی از اعمال خود ما است و این کردار انسانهاست که به آنها باز می گردد. الحاقة
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 447
آیه 13-17
آیه و ترجمه
فَإِذَا نُفِخَ فی الصور نَفْخَةٌ وَحِدَةٌ(13)
وَ حُمِلَتِ الاَرْض وَ الْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَحِدَةً(14)
فَيَوْمَئذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ(15)
وَ انشقَّتِ السمَاءُ فَهِىَ يَوْمَئذٍ وَاهِيَةٌ(16)
وَ الْمَلَک عَلى أَرْجَائهَا وَ يحْمِلُ عَرْش رَبِّک فَوْقَهُمْ يَوْمَئذٍ ثمَنِيَةٌ(17)
ترجمه :13 - به محض اینکه یکبار در صور دمیده شود،
14 - و زمین و کوهها از جا برداشته شوند و یکباره درهم کوبیده و متلاشی گردند،
15 - در آن روز ((واقعه عظیم)) روی می دهد!
16 - آسمانها از هم می شکافند و سست می گردند و فرو می ریزند.
17 - فرشتگان در جوانب و کناره های آسمان قرار می گیرند.
(و برای انجام ماموریتها آماده می شوند) و آن روز عرش پروردگارت را هشت فرشته بر فراز همه آنها حمل می کنند. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 448
تفسیر :روزی که آن واقعه بزرگ رخ می دهد
در ادامه آیات آغاز این سوره که ناظر به مساءله رستاخیز و قیامت بود آیات مورد بحث بحثهائی از حوادث این رستاخیز عظیم را مطرح می کند، با تعبیراتی تکان دهنده و بیدارگر که انسان را به عظمت وقایعی که در پیش دارد آشنا می سازد.
نخست می فرماید: ((هنگامی که یکبار در صور دمیده شد...)) (فاذا نفخ فی الصور نفخة واحدة).
چنانکه قبلا نیز اشاره کرده ایم از قرآن مجید استفاده می شود که پایان این جهان و آغاز جهان دیگر با ناگهانی و صدائی عظیم انجام می گیرد که از آن تعبیر به ((نفخه صور)) (دمیدن در شیپور) شده است .
این به خاطر آن است که در گذشته و امروز برای جمع کردن و آماده باش لشکر. و یا فرستادن آنها به استراحتگاه ، از شیپور استفاده می کنند که با دو آهنگ مختلف نواخته می شود، هنگامی که شیپور استراحت و خواب نواخته می شود سربازان همه به استراحتگاه می روند، و هنگامی که شیپور جمع و آماده باش نواخته می شود همه سربازان از جا حرکت کرده و صفوف خود را منظم می کنند، گوئی خداوند می خواهد بفرماید که

مساءله پایان این جهان و آغاز جهان دیگر در برابر قدرت من به همان سادگی دمیدن در یک شیپور است ، با یک فرمان و در یک لحظه ناگهانی همه اهل آسمان و زمین می میرند، و با یک فرمان دیگر همگی لباس حیات در تن می پوشند و آماده حساب می شوند.
درباره خصوصیات ((صور)) و چگونگی ((نفخ)) در آن ، و تعداد نفخ ها، و فاصله میان آنها مطالب فراوانی در تفسیر سوره ((زمر)) آیه 68 (جلد 19
صفحه تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 449
534 به بعد) آورده ایم و نیاز به تکرار آن نمی بینیم .
تنها چیزی که باید در اینجا یادآور شویم این است که ((نفخه صور)) همانگونه که در بالا اشاره شد ((دو نفخه)) است : ((نفخه مرگ)) و ((نفخه حیات مجدد)) و در اینکه آنچه در آیه مورد بحث آمده ((نفخه اول)) است یا دوم ؟ مفسران عقیده واحدی ندارند، زیرا آیاتی که بعد می آید، بعضی مناسب نفخه مرگ است ، و بعضی مناسب نفخه حیات و رستاخیز، ولی رویهمرفته این آیات تناسب بیشتری با نفخه اول یعنی نفخه پایان دنیا دارد.
سپس می افزاید: ((و هنگامی که زمین و کوهها از جا برداشته شوند، و با یک ضربه درهم کوبیده و خرد شوند)) (و حملت الارض و الجبال فدکتا دکة واحدة).
((دک)) چنانکه ((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: در اصل ((به معنی زمین صاف و نرم است)) و از آنجا که برای صاف کردن یک زمین ناهموار باید آن را درهم بکوبند در بسیاری از موارد این واژه به معنی کوبیدن شدید به کار رفته است .
ولی از بعضی از منابع لغت استفاده می شود که اصل معنی ((دک)) همان کوبیدن و ویران کردن است ، و چون لازمه کوبیدن و ویران کردن صاف و هموار شدن است این واژه در این معنی نیز به کار می رود.
و به هر حال این کلمه در آیه مورد بحث به معنی کوبیدن شدید کوهها و زمینهای ناهموار به یکدیگر است به گونه ای که یکباره از هم متلاشی و
هموار تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 450
گردند!
سپس می افزاید: ((در آن روز واقعه عظیم در جهان رخ می دهد، و رستاخیز برپا می شود)) (فیومئذ وقعت الواقعة).
نه تنها زمین و کوهها متلاشی می شوند، بلکه ((آسمانها نیز از هم می شکافند و سست و نااستوار می گردند)) (و انشقت السماء فهی یومئذ واهیة).
کرات عظیم آسمانی از این حادثه هولناک و وحشتناک برکنار نمی مانند، آنها نیز شکافته ، پراکنده و متلاشی خواهند شد، و با آن صلابت و

استحکامی که دارند آنچنان سست می شوند که به گفته قرآن در آیه 37 سوره الرحمن ((آسمان از هم شکافته و همانند روغن مذاب گلگون می شود)) ((فاذا انشقت السماء فکانت وردة کالدهان)).
و یا به تعبیر دیگر زمین و آسمان کنونی ویران شده ، و بر ویرانه های آنها جهانی نو برپا می گردد که از جهان کنونی برتر و بالاتر و کاملتر است .
((و فرشتگان در جوانب و کناره های آسمانها قرار می گیرند)) (و الملک علی ارجائها).
((ارجاء)) جمع ((رجا)) به معنی اطراف و جوانب چیزی است ، و ((ملک)) در اینجا گرچه به صیغه مفرد ذکر شده ولی منظور جنس و جمع است .
گوئی در آن روز فرشتگان همانند ماموارنی که اطراف میدانی ایستاده و منتظر فرمان برای انجام کارند، در گرداگرد آسمانها صف می کشند و در انتظار تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 451
فرمان حقند.
سپس می فرماید: ((و در آن روز هشت فرشته فوق آنها عرش پروردگارت را حمل می کنند)) (و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیة).
این حاملان عرش گرچه صریحا در این آیه تعیین نشده اند که از فرشتگانند یا غیر آنها ولی ظاهر تعبیرات مجموع آیه نشان می دهد که آنها از فرشتگانند، ولی مشخص نیست که آیا هشت فرشته اند یا هشت گروه کوچک یا بزرگ .
البته آنچه در روایات اسلامی آمده است که حاملان عرش هم اکنون چهار نفر (یا چهار گروه) هستند اما در قیامت دو برابر می شوند، چنانکه در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم انهم الیوم اربعة فاذا کان یوم القیامة ایدهم باربعة آخرین ، فیکونون ثمانیة : ((آنها امروز چهار نفرند، و روز قیامت آنها را با چهار نفر دیگر تقویت می کند و هشت نفر می شوند)).
ولی ((عرش)) چیست ؟ و این فرشتگان کیانند؟ مسلما منظور از ((عرش)) یک تخت سلطنتی جسمانی نیست ، بلکه همانگونه که در سابق در تفسیر کلمه عرش گفته ایم به معنی ((مجموعه جهان هستی)) است که عرش حکومت خدا است ، و به وسیله فرشتگان که مجری فرمان خدا هستند تدبیر می شود.
و جالب اینکه در روایتی آمده است که ((حاملان هشتگانه عرش خدا در قیامت چهار نفر از اولین ، و چهار نفر از آخرین هستند، اما چهار نفر از اولین ((نوح)) و ((ابراهیم)) و ((موسی)) و ((عیسی)) می باشند، و چهار نفر از آخرین محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ((علی)) و ((حسن)) و ((حسین)) (علیهماالسلام) هستند))!. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 452

این تعبیر ممکن است اشاره به مقام شفاعت آنها برای اولین و آخرین باشد، البته شفاعت در مورد کسانی که لایق شفاعتند، و به هر حال گسترش مفهوم ((عرش)) را نشان می دهد.
البته اگر حاملان هشتگانه عرش هشت گروه باشند، ممکن است گروههائی از فرشتگان و گروهی از انبیاء و اولیاء عهده دار این مهم گردند، و به این ترتیب بخشی از تدبیر نظام آن روز را فرشتگان بر عهده دارند، و بخشی را انبیاء، اما همه به فرمان خدا است .
در اینکه ضمیر در ((فوقهم)) (بر فراز آنها) به ((انسانها)) برمی گردد یا به ((فرشتگان)) احتمالات متعددی داده شده ، و چون در جمله قبل از آن سخن از فرشتگان است ظاهر این است که به آنها برمی گردد، و به این ترتیب فرشتگان گرداگرد جهان را فرا می گیرند و بر بالای آنها (بالا از نظر مقام) هشت فرشته حاملان عرش خدایند.
این احتمال نیز وجود دارد که حاملان عرش خدا افرادی برتر و بالاتر از فرشتگانند، و در این صورت با حدیث گذشته که حاملان عرش خدا را هشت نفر از انبیاء و اولیاء می شمرد تطبیق می کند.
بدون شک حوادث مربوط به قیامت ، تا چه رسد به مسائل مربوط به حاملان عرش در آن روز، چیزی نیست که به طور دقیق برای ما که ساکنان این جهان محدود و تاریک هستیم روشن باشد، آنچه می گوئیم شبحی است که از دور در پرتو آیات الهی می بینیم ، و گرنه حقیقت آن را باید رفت و تماشا کرد!. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 453
این نکته نیز لازم به یادآوری است در ((نفخه صور)) اول همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند می میرند، بنابراین بحث از ((حاملان عرش)) مربوط به ((نفخه دوم)) است که همه زنده می شوند هر چند در آیه سخنی از نفخه دوم نیست ، ولی از قرائن روشن می شود، مطالبی را که در آیات بعد می خوانیم نیز مربوط به همین نفخه دوم است . الحاقة
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 454
آیه 18-24
آیه و ترجمه
يَوْمَئذٍ تُعْرَضونَ لا تخْفَى مِنكمْ خَافِيَةٌ(18)
فَأَمَّا مَنْ أُوتِىَ كِتَبَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَءُوا كِتَبِيَهْ(19)
إِنى ظنَنت أَنى مُلَقٍ حِسابِيَهْ(20)
فَهُوَ فى عِيشةٍ رَّاضِيَةٍ(21)
فى جَنَّةٍ عَالِيَةٍ(22)
قُطوفُهَا دَانِيَةٌ(23)
كلُوا وَ اشرَبُوا هَنِيئَا بِمَا أَسلَفْتُمْ فى الاَيَّام الخَالِيَةِ(24)
ترجمه :18 - در آن روز همگی به پیشگاه خدا عرضه می شوید، و چیزی از

کارهای شما مخفی نمی ماند.
19 - اما کسی که نامه اعمالش به دست راست او است (از فرط خوشحالی و مباهات) فریاد می زند که (ای اهل محشر!) نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید.
20 - من یقین داشتم که (قیامتی در کار است و) من به حساب اعمالم می رسم .
21 - او در یک زندگی کاملا رضایتبخش قرار خواهد داشت .
22 - در بهشتی عالی ، تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 455
23 - که میوه هایش در دسترس است .
24 - (و به آنها گفته می شود) بخورید و بیاشامید گوارا در برابر اعمالی که در ایام گذشته انجام دادید.
تفسیر :ای اهل محشر! نامه اعمال مرا بخوانید
در تفسیر آیات گذشته گفته شد که ((نفخ صور)) دو بار رخ می دهد در مرتبه اول همه زندگان می میرند، و نظام هستی متلاشی می شود، و در مرتبه دوم جهان نوینی برپا می گردد. و انسانها و فرشتگان حیات نوینی پیدا می کنند، و چنانکه گفتیم آغاز آیات از نفخه اول خبر می دهد، و پایان آن از نفخه دوم در ادامه همین مطلب در آیات مورد بحث می فرماید: ((در آن روز همگی به پیشگاه خدا عرضه می شوید و چیزی از کارهای شما پنهان نمی ماند)) (یومئذ تعرضون لا تخفی منکم خافیة).
((تعرضون)) از ماده ((عرض)) به معنی نشان دادن و عرضه داشتن چیزی است ، خواه در مورد کالا به هنگام معامله باشد، و یا غیر آن ، البته ، انسانها و غیر انسانها در این دنیا نیز دائما در محضر خدا هستند، ولی این مطلب در قیامت ظهور و بروز بیشتری دارد فی المثل حاکمیت خداوند بر عالم هستی دائمی است ولی این حاکمیت در این روز از هر زمان آشکارتر است .
جمله ((تخفی منکم خافیة)) ممکن است اشاره به این باشد که در آن روز غیب و سر اشخاص تبدیل به شهود و ظهور می شود، چنانکه قرآن درباره قیامت می گوید: یوم تبلی السرائر: ((آن روز روزی است که صفات نهانی ظاهر می شود)) (طارق - 9) تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 456
نه تنها اعمال مخفیانه انسانها که صفات و روحیات و خلقیات و نیتها همه برملا می گردد، و این حادثه ای است عظیم ، و به گفته بعضی از مفسران : عظیمتر از متلاشی شدن کوهها و شکافتن کرات آسمان ! روز رسوائی بزرگ بدکاران و سربلندی بی نظیر مؤ منان ، روزی است که انسان عریان از نظر اعمال و اسرار درون در آن صحنه ظاهر می شود آری آن روز هیچ چیز از وجود ما پنهان نمی ماند.
و نیز ممکن است اشاره به احاطه علمی خداوند بر همه چیز در آن روز

باشد، ولی تفسیر اول مناسبتر است .
و لذا به دنبال آن می گوید: ((اما کسی که نامه اعمالش به دست راست او داده شده از فرط خوشحالی فریاد می زند که بیائید و بگیرید نامه اعمال مرا و بخوانید)) (فاما من اوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤ م اقراءوا کتابیه).
گوئی از خوشحالی در پوست نمی گنجد و از اینهمه نعمت و توفیق و هدایتی که خدا به او داده تمام ذرات وجودش شاکر است و فریاد ((الحمدلله)) سرمی دهد.
سپس بزرگترین افتخار خود را در این کلمه خلاصه کرده ، می گوید: تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 457
((من یقین داشتم که رستاخیزی در کار است ، و من به حساب اعمالم می رسم)) (انی ظننت انی ملاق حسابیه).
((ظن)) در اینگونه موارد به معنی یقین است ، او می خواهد بگوید: آنچه نصیب من شده به خاطر ایمان به چنین روزی است ، و راستی هم همین است ایمان به حساب و کتاب به انسان روح تقوی و پرهیزگاری می بخشد و تعهد و احساس مسئولیت در او ایجاد می کند، و مهمترین عامل تربیت انسان است .
در آیات بعد گوشه ای از پاداشهای چنین کسانی را بیان کرده ، می فرماید: ((او در یک زندگی کاملا رضایت بخش قرار خواهد داشت)) (فهو فی عیشة راضیة).
گرچه با همین یک جمله همه گفتنیها را گفته است ، ولی برای توضیح بیشتر می افزاید: ((او در بهشتی بلند مرتبه قرار دارد)) (فی جنة عالیة).
بهشتی که آنقدر رفیع و والا است که هیچکس مانند آن را ندیده و نشنیده و حتی تصور نکرده است . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 458
((بهشتی که میوه هایش در دسترس است)) (قطوفها دانیة).
نه زحمتی برای چیدن میوه ها درکار است ، و نه مشکلی برای نزدیک شدن به درختان پربارش ، و اصولا تمام نعمتهایش بدون استثنا در دسترس است .
و در آخرین آیه مورد بحث خطاب محبت آمیز خداوند را به این بهشتیان چنین بیان کرده ((بخورید و بیاشامید گوارا، در برابر اعمالی که در ایام گذشته انجام داده اید)) (کلوا و اشربوا هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة).
آری این نعمتهای بزرگ بی حساب نیست ، اینها پاداش اعمال شما است که در دنیا برای امروز ذخیره کردید و از پیش فرستادید، البته این اعمال ناچیز هنگامی که در افق فضل و رحمت الهی قرار گرفته به چنین ثمراتی منتهی شده است .
نکته ها:

1 - تفسیر دیگری برای کلمه ((عرش))
1 - در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: حملة العرش - و العرش العلم - ثمانیة اربعة منا، و اربعة ممن شاءالله .
((حاملان عرش - منظور از عرش علم خدا است - هشت نفرند، چهار نفر از ما و چهار نفر از کسانی که خدا خواسته)). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 459
در حدیث دیگری از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) آمده است : فالذین یحملون العرش ، هم العلماء، الذین حملهم الله علمه : ((حاملان عرش ، علما و دانشمندانی هستند که خداوند علم خود را به آنها تعلیم فرمود))!.
و در حدیث دیگری از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) می خوانیم : العرش لیس هو الله و العرش اسم علم و قدرة : ((عرش خدا نیست ، بلکه نام علم و قدرت او است)).
از این احادیث به خوبی استفاده می شود که عرش علاوه بر تفسیری که سابقا گفتیم تفسیر دیگری نیز دارد و آن ((صفات خدا)) صفاتی همچون ((علم)) و ((قدرت)) است ، و بنابراین حاملان عرش الهی حاملان علم اویند، و هر قدر انسان یا فرشتگان علم بیشتری داشته باشند سهم بیشتری در حمل این عرش عظیم دارند!.
و به این ترتیب این حقیقت روشنتر می شود که عرش به معنی یک تخت جسمانی شبیه تختهای سلطنتی نیست ، بلکه هرگاه در مورد خداوند به کار می رود معانی کنائی مختلفی دارد.
2 - مقام علی (ع) و شیعیان او
در روایات متعددی آمده که آیه فاما من اوتی کتابه بیمینه ... درباره علی (علیه السلام) است یا درباره علی (علیه السلام) و شیعیان او.
این در واقع از قبیل ذکر مصادیق روشن است ، بی آنکه مفهوم آیه را محدود کند. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 460
3 - پاسخ به یک سؤ ال
در اینجا ممکن است سؤ الی مطرح شود و آن اینکه آیا مؤ منانی که طبق آیات فوق صدا می زنند: ((ای اهل محشر! بیایید و نامه اعمال ما را بخوانید، مگر گناهی در تمام نامه اعمالشان نیست ؟
پاسخ این سؤ ال را می توان از بعضی از احادیث استفاده کرد از جمله در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که خداوند در قیامت نخست از بندگان خود اقرار بر گناهانشان می گیرد، سپس می فرماید من این گناهان را در دنیا برای شما مستور ساختم ، و امروز هم آن را می بخشم سپس (فقط) نامه حسناتش را به دست راست او می دهند.
بعضی نیز گفته اند که در آن روز خداوند ((سیئات)) مؤ منان را به

((حسنات)) تبدیل می کند، و اینجاست که در مجموع نامه اعمالشان نقطه ضعفی وجود ندارد! الحاقة
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 461
آیه 25-29
آیه و ترجمه
وَ أَمَّا مَنْ أُوتىَ كِتَبَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَلَيْتَنى لَمْ أُوت كِتَبِيَهْ(25)
وَ لَمْ أَدْرِ مَا حِسابِيَهْ(26)
يَلَيْتهَا كانَتِ الْقَاضِيَةَ(27)
مَا أَغْنى عَنى مَالِيَهْ(28)
هَلَک عَنى سلْطنِيَهْ(29)
ترجمه :25 - اما کسی که نامه اعمال او به دست چپش داده شده می گوید: ای کاش هرگز نامه اعمالم به من داده نمی شد.
26 - و نمی دانستم حساب من چیست ؟
27 - ای کاش مرگم فرا می رسید!
28 - مال و ثروتم هرگز مرا بی نیاز نکرد،
29 - قدرت من نیز از دست رفت !.
تفسیر :ای کاش مرگم فرا می رسید!
در آیات گذشته سخن از ((اصحاب الیمین)) و مؤ منانی بود که نامه اعمال
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 462
به دست راستشان داده می شود، و با افتخار و مباهات اهل محشر را صدا می زنند دعوت به قرائت اعمال خود می کنند، سپس در بهشت جاویدان جای می گیرند.
ولی آیات مورد بحث درست به نقطه مقابل آنها یعنی ((اصحاب الشمال)) پرداخته ، و در یک مقایسه وضع آن دو را کاملا روشن می سازد نخست می فرماید: ((اما کسی که نامه عملش به دست چپش داده شده ، می گوید: ای کاش هرگز نامه اعمالم به من داده نمی شد))! (و اما من اوتی کتابه بشماله فیقول یا لیتنی لم اوت کتابیه).
((و ای کاش از حساب خود هرگز خبردار نمی شدم))! (و لم ادر ما حسابیه).
((و ای کاش مرگ من فرا می رسید و به این زندگی حسرتبار پایان می داد))! (یا لیتها کانت القاضیة).
آری در آن دادگاه بزرگ ، در آن ((یوم البروز)) و ((یوم الظهور)) هنگامی که تمام قبایح اعمال خود را برملا می بیند، فریادش بلند می شود، و پی در پی آه سوزان از دل می کشد، آهی حسرتبار، و نالهای شرربار دارد، تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 463
آرزو می کند با گذشته اش به کلی قطع رابطه کند، آرزوی مرگ از خدا و

نابودی و نجات از آن رسوائی بزرگ می نماید، همانگونه که در ((آیه 40 سوره نباء)) نیز آمده است : و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا: ((کافر در آن روز می گوید: ای کاش خاک بودم و هرگز انسان نمی شدم)).
در معنی جمله ((یالیتها کانت القاضیة)) تفسیرهای دیگری نیز گفته شده است ، از جمله اینکه : منظور از ((قاضیة)) مرگ نخستین است ، یعنی ای کاش آن زمان که در دنیا مردیم دیگر زنده نمی شدیم ، این در حالی است که در دنیا چیزی ناخوشایندتر از مرگ در نظر او نبود، ولی در قیامت آرزو می کند ای کاش آن مرگ ادامه می یافت !
بعضی نیز آن را ناظر به ((نفخه صور)) اول دانسته اند که از آن تعبیر به ((قارعة)) نیز شده است ، یعنی ای کاش نفخه دومی درکار نبود.
ولی تفسیری که در آغاز گفتیم از همه مناسبتر است .
سپس می افزاید: این مجرم گنهکار زبان به اعتراف گشوده می گوید: ((مال و ثروتم هرگز مرا بی نیاز نکرد، و به درد امروز که روز بیچارگی من است نخورد)) (ما اغنی عنی مالیه).
نه تنها اموالم مرا بی نیاز نکرد و حل مشکلی از من ننمود ((بلکه قدرت و سلطه من نیز نابود شد و از دست رفت))! (هلک عنی سلطانیه).
خلاصه نه مال به کار آمد، و نه مقام ، و امروز با دست تهی ، و در نهایت ذلت و شرمساری ، در دادگاه عدل الهی حاضرم ، همه اسباب نجات قطع شده ، قدرتم بر باد رفته ، و امیدم از همه جا بریده است . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 464
بعضی ((سلطان)) را در اینجا به معنی دلیل و برهانی که مایه پیروزی انسان است دانسته اند، یعنی امروز هیچ دلیل و حجتی که بتوانم اعمالم را با آن توجیه کنم در پیشگاه خدا ندارم .
بعضی از مفسران نیز گفته اند که مراد از ((سلطان)) در اینجا سلطه و حکومت نیست ، چرا که تمام کسانی که وارد دوزخ می شوند سلطان کشور و امیر بلادی نبودند، بلکه مراد سلطه انسان بر نفس خویش و زندگانی خویش است ، ولی با توجه به اینکه بسیاری از دوزخیان برای خود سلطه و نفوذ در جهان داشتند یا از سردمداران بودند این صحیح به نظر نمی رسد.
نکته
چند داستان عبرت انگیز
در اینجا سرگذشتهای بسیاری نقل شده که همه تاءکیدی است بر محتوای آیات فوق و درس عبرتی است برای آنها که تکیه بر مال و مقام کرده ، سرتاپا آلوده غرور و غفلت و گناهند، از جمله :
1 - در ((سفینة البحار)) از کتاب ((نصائح)) چنین نقل شده : ((هنگامی که بیماری هارون الرشید در خراسان شدید شد دستور داد طبیبی از طوس

حاضر کنند، و سپس سفارش کرد که ادرار او را با ادرار جمع دیگری از بیماران و از افراد سالم بر طبیب عرضه کنند، طبیب شیشه ها را یکی بعد از دیگری وارسی می کرد تا به شیشه هارون رسید، و بی اینکه بداند مال کیست ، گفت : به صاحب این شیشه بگوئید وصیتش را بکند، چرا که نیرویش مضمحل شده و بنیه اش فرو ریخته است ! ((هارون)) از شنیدن این سخن از حیات ماءیوس تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 465
شد، و شروع به خواندن این اشعار کرد:
ان الطبیب بطبه و دوائه
لا یستطیع دفاع نحب قداءتی
ما للطبیب یموت بالداء الذی
قد کان یبرء مثله فیما مضی((طبیب با طبابت و داروی خود - قدرت ندارد در برابر مرگی که فرا رسید دفاع کند)) ((اگر قدرت دارد پس چرا خودش با همان بیماری می میرد - که سابقا آن را درمان می کرد))؟!.
در این هنگام به او خبر دادند که مردم شایعه مرگ او را پخش کرده اند، برای اینکه این شایعه برچیده شود دستور داد چهارپائی آوردند و گفت مرا بر آن سوار کنید، ناگهان زانوی حیوان سست شد، گفت مرا پیاده کنید که شایعه پراکنان راست می گویند! سپس سفارش کرد کفنهائی برای او بیاورند، و از میان آنها یکی را پسندید و انتخاب کرد، و گفت در کنار همین بسترم قبری برای من آماده کنید، سپس نگاهی در قبر کرد و این آیات را تلاوت نمود: ما اغنی عنی مالیه - هلک عنی سلطانیه و در همان روز از دنیا رفت .
2 - و نیز در همان کتاب از عالم بزرگوار ((شیخ بهائی)) چنین نقل شده : ((مردی به نام ((توبه)) بود که غالبا به ((محاسبه نفس)) می پرداخت ، روزی گذشته عمر خود را محاسبه کرد، در حالی که شصت ساله بود، مجموعه ایام آن را حساب کرد 500 21 روز شد، گفت : ای وای بر من اگر در ازای هر روز یک گناه بیشتر نکرده باشم بیش از بیست و یکهزار گناه کرده ام ، آیا می خواهم خدا را با بیست و یکهزار گناه ملاقات کنم ؟! در این هنگام صیحه ای زد و بر زمین افتاد و جان به جان آفرین تسلیم کرد)). تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 466
3 - در کتاب ((یتیمه)) ثعالبی چنین آمده است : هنگامی که مرگ عضد الدوله فرا رسید زبانش جز به تلاوت این آیه حرکت نمی کرد: ما اغنی عنی مالیه هلک عنی سلطانیه . الحاقة
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 467
آیه 30-37
آیه و ترجمه
خُذُوهُ فَغُلُّوهُ(30)

ثُمَّ الْجَحِيمَ صلّوهُ(31)
ثُمَّ فی سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سِبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسلُکُوهُ(32)
إِنَّهُ کانَ لا یُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِیمِ(33)
وَ لا یحُض عَلی طعَامِ الْمِسکِینِ(34)
فَلَیْس لَهُ الْیَوْمَ هَهُنَا حَمِیمٌ(35)
وَ لا طعَامٌ إِلا مِنْ غِسلِینٍ(36)
لا یَأکلُهُ إِلا الْخُطِئُونَ(37)
ترجمه :30 - او را بگیرید و در بند و زنجیرش کنید!
31 - سپس او را در دوزخ بیفکنید!
32 - بعد او را به زنجیری که هفتاد ذرع است ببندید!
33 - چرا که او هرگز به خداوند بزرگ ایمان نمی آورد.
34 - و هرگز مردم را بر اطعام مستمندان تشویق نمی نمود.
35 - لذا امروز در اینجا یار مهربانی ندارد. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 468
36 - و نه طعامی جز از چرک و خون .
37 - غذائی که جز خطاکاران آن را نمی خورند.
تفسیر :او را بگیرید و زنجیرش کنید!
در ادامه آیات گذشته که سخن از ((اصحاب شمال)) می گفت که نامه اعمالشان را به دست چپشان می دهند و آه و ناله از آنها برمی خیزد و آرزوی مرگ می کنند، در آیات مورد بحث به گوشه ای از عذابهای آنها در قیامت اشاره کرده می فرماید:
((در این هنگام به فرشتگان عذاب دستور داده می شود: بگیرید او را، و در بند و زنجیرش کنید))! (خذوه فغلوه).
((غلوه)) از ماده ((غل)) چنانکه قبلا هم گفته ایم زنجیری است که گاه به وسیله آن دست و پای مجرمان را به گردن آنها می بستند و بسیار مشقتبار و رنج آور بوده .
((سپس گفته می شود او را در آتش دوزخ وارد کنید)) (ثم الجحیم صلوه).
((بعد او را به زنجیری بکشید که درازای آن هفتاد ذراع است)) (ثم فی سلسة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه).
((سلسله)) به معنی زنجیر است ، و در اصل از ماده ((تسلسل)) به معنی تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 469
تکان خوردن و لرزش گرفته شده ، زیرا حلقه های زنجیر می لرزند و تکان می خورند.
تعبیر به ((هفتاد ذراع)) ممکن است از باب ((تکثیر)) باشد، زیرا عدد هفتاد از اعدادی است که غالبا برای کثرت به کار می رود، و نیز ممکن است که منظور همان عدد هفتاد باشد، به هر حال چنان زنجیری را آنچنان اطراف

مجرمان می پیچند که سرتاپای آنها را فرا می گیرد.
بعضی از مفسران گفته اند این زنجیرهای طولانی برای یک فرد نیست ، بلکه هر گروه را به یک زنجیر می بندند، ذکر این مجازات بعد از ذکر غل و زنجیر در آیات گذشته تناسب بیشتری با همین معنی دارد.
((ذراع)) به معنی ((فاصله آرنج تا نوک انگشتان)) است (در حدود نیم متر) که واحد طول نزد عرب بوده ، و یک مقیاس طبیعی است ، ولی بعضی گفته اند که این ذراع غیر از ذراع معمول است به طوری که هر ذراع از آن فاصله های عظیمی را دربر می گیرد، و همه دوزخیان را به آن زنجیر می بندند.
بار دیگر تکرار می کنیم که مسائل مربوط به قیامت را با زبان ما ساکنان دنیا نمی توان کاملا بیان کرد و آنچه در آیات و روایات آمده تنها شبحی از آن را ترسیم می کند.
تعبیر به ((ثم)) در این آیه نشان می دهد که بعد از ورود به جهنم در زنجیر هفتاد ذراعی گرفتار می شود، و این مجازات جدیدی است برای آنها، این احتمال نیز وجود دارد که همه این زنجیرهای فردی و جمعی قبل از ورود در جهنم است ، و ((ثم)) به اصطلاح برای تاءخیر در ذکر است .
در دو آیه بعد به علت اصلی این عذاب سخت پرداخته می فرماید: ((زیرا او اصرار داشت که به خدای بزرگ ایمان نیاورد)) (انه کان لا یؤ من بالله

العظیم).
و هر قدر انبیا و اولیا و رسولان پروردگار او را به سوی خدا دعوت می کردند نمی پذیرفت ، و به این ترتیب پیوند او با خالق به کلی قطع شده بود.
و نیز مردم را ((بر اطعام مستمندان تشویق نمی کرد)) (و لا یحض علی طعام المسکین).
و به این ترتیب پیوند خود را از ((خلق)) نیز بریده بود.
بنابراین عامل بزرگ بدبختی او قطع رابطه از ((خالق)) و ((خلق)) بود، و از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که عمده اطاعات و عبادات و دستورات شرع را می توان در این دو خلاصه کرد، و عطف ((اطعام مسکین)) بر ((ایمان)) اشاره به اهمیت فوق العاده این عمل بزرگ انسانی است ، و به راستی چنین است زیرا به گفته بعضی بدترین عقائد ((کفر)) است ، و بدترین رذائل اخلاقی ((بخل)).
جالب توجه اینکه نمی گوید: ((اطعام نمی کرد)) می گوید: دیگران را وادار به اطعام نمی نمود، اشاره به اینکه اولا تنها اطعام کردن یک فرد، مشکل مستمندان را حل نمی کند، باید دیگران را نیز دعوت به این کار خیر کرد تا جنبه عمومی پیدا کند.

ثانیا ممکن است انسان شخصا توانائی بر اطعام نداشته باشد، اما همه کس توانائی بر ترغیب دیگران داشته باشد.
ثالثا افراد بخیل چنانند که نه تنها بذل و بخششی ندارند بلکه علاقه به بذل و بخشش دیگران نیز ندارند.
از بعضی از قدماء نقل شده است که به همسر خود دستور می داد غذا را

بیشتر طبخ کند تا به مسکینان نیز بدهد، و بعد می گفت : ((نصف آن زنجیر را با ایمان به خدا از تن خود بیرون آوردیم ، و نصف دیگرش را با اطعام بیرون می کنیم)).
سپس می افزاید: ((چون عقیده و عمل او چنین بود امروز در اینجا یار مهربانی ندارد)) (فلیس له الیوم ههنا حمیم).
((و نه طعامی جز از چرک و خون)) (و لا طعام الا من غسلین).
قابل توجه اینکه ((جزا)) و ((عمل)) آنها کاملا با هم متناسبند، به خاطر قطع پیوند با خالق ، در آنجا دوست گرم و صمیمی ندارند، و به خاطر ترک اطعام مستمندان ، غذائی جز چرک و خون از گلوی آنها پائین نمی رود، چرا که آنها سالها لذیذترین طعامها را می خوردند در حالی که بی نوایان جز خوندل طعامی نداشتند.
((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: ((غسلین)) به معنی آبی است که از شستشوی بدن کفار در دوزخ فرو می ریزد، ولی معروف این است که منظور چرک و خونی است که از بدن دوزخیان فرو می ریزد، و شاید منظور راغب نیز همین باشد، و تعبیر به ((طعام)) نیز مناسب همین معنی است .
در اینجا سؤ الی مطرح می شود و آن اینکه در آیه 6 سوره غاشیه آمده است : لیس لهم طعام الا من ضریع : ((آنها غذائی جز ((ضریع)) ندارند و ((ضریع)) را به نوعی ((خار)) تفسیر کرده اند، و در آیه 43 - 44 سوره ((دخان)) می خوانیم ان شجرت الزقوم طعام الاثیم : ((درخت زقوم طعام

گنهکاران است)) و ((زقوم)) را به گیاه تلخ و بدبو و بدطعمی تفسیر کرده اند که نمونه آن در سرزمین ((تهامه)) می روئیده است ، و شیره تلخ و سوزنده ای داشته ، چگونه می توان میان آن آیات و آیه مورد بحث جمع کرد؟
در پاسخ این سؤ ال بعضی گفته اند: این هر سه کلمه (((ضریع)) و ((زقوم)) و ((غسلین))).
اشاره به یک مطلب است ، (و آن گیاه خشن و ناگواری است که غذای اهل دوزخ است).
بعضی دیگر گفته اند: دوزخیان در طبقات مختلفی هستند و هر یک از این

سه چیز غذای گروهی از آنان است .
بعضی دیگر گفته اند غذای آنها ((زقوم و ضریع)) است ، و نوشیدنی آنها ((غسلین)) و تعبیر به ((طعام)) در مورد نوشیدنی بی سابقه نیست .
در آخرین آیه مورد بحث برای تاءکید می افزاید: ((این غذا را جز خطاکاران نمی خورند)) (لا یاکله الا الخاطئون).
بعضی از مفسران گفته اند: ((خاطی)) به کسی گفته می شود که عمدا به سراغ کار خطا می رود، ولی ((مخطی)) هم به عمد گفته می شود هم به سهو، بنابراین این غذای دوزخی مخصوص کسانی است که با تعمد و آگاهی و به عنوان طغیان و سرکشی راه شرک و کفر و بخل را می پویند.
نکته :
آغاز حرکتگذاری حروف قرآن
در حدیثی آمده است که ((صعصعة بن صوحان)) که از یاران ((علی)) (علیه السلام) تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 473
بود، می گوید: مرد عربی خدمت علی (علیه السلام) آمد و از آیه ((لا یاءکله الا الخاطئون)) سؤ ال کرد، و بجای ((خاطئون)) یعنی خطاکاران ((خاطون)) که به معنی گام برداران است قرائت کرد، لذا پرسید: همه مردم گام برمی دارند ، آیا خداوند به همه آنها از این غذا می دهد؟
امام تبسمی فرمود و گفت : ای مرد عرب صحیح آن لا یاکله الا الخاطئون است ، عرض کرد راست گفتی ای امیر مؤ منان ! خداوند بنده غیر خطاکار را تسلیم عذاب نمی کند، سپس امام (علیه السلام) رو به ((ابو الاسود)) (که مرد ادیبی بود) کرد و فرمود: امروز حتی بیگانگان از لغت عرب نیز مسلمان شده اند، ترتیبی ده تا بتوانند زبان خود را اصلاح کنند، و ابوالاسود به دنبال این دستور علامت رفع و نصب و کسر (پیش و زبر و زیر) را ابداع کرد. الحاقة
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 474
آیه 38-43
آیه و ترجمه
فَلا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ(38)
وَ مَا لا تُبْصِرُونَ(39)
إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسولٍ كَرِيمٍ(40)
وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلاً مَّا تُؤْمِنُونَ(41)
وَ لا بِقَوْلِ كاهِنٍ قَلِيلاً مَّا تَذَكَّرُونَ(42)
تَنزِيلٌ مِّن رَّبِ الْعَلَمِينَ(43)
ترجمه :38 - سوگند می خورم به آنچه می بینید.
39 - و آنچه نمی بینید.
40 - که این قرآن گفتار رسول بزرگواری است .

41 - و گفته شاعری نیست ، اما کمتر ایمان می آورید.
42 - و نه گفته کاهنی ، هر چند کمتر متذکر می شوید.
43 - بلکه کلامی است که از سوی پروردگار عالمیان نازل شده .
تفسیر :این قرآن قطعا کلام خدا است
به دنبال بحثهائی که در آیات گذشته پیرامون قیامت و سرنوشت مؤ منان
تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 475
و کافران بود، در این آیات بحث گویائی پیرامون قرآن مجید و نبوت بیان می کند تا بحث ((نبوت)) و ((معاد)) مکمل یکدیگر باشند.
نخست می فرماید: ((سوگند می خورم به آنچه می بینید)) (فلا اقسم بما تبصرون).
((و آنچه نمی بینید)) (و ما لا تبصرون).
معروف این است که کلمه ((لا)) در اینگونه موارد زائده و برای تاءکید است ، ولی بعضی گفته اند که ((لا)) در اینجا نیز معنی نفی را می بخشد، یعنی من قسم نمی خورم به این امور، چرا که اولا نیازی به این سوگند نیست ، ثانیا سوگند باید به نام خدا باشد، ولی این قول ضعیف است ، و مناسب همان معنی اول است و در قرآن مجید سوگند به نام خدا و غیر نام او فراوان است .
جمله ما ((تبصرون و ما لا تبصرون)) مفهوم گسترده ای دارد که همه آنچه را انسانها می بینند و نمی بینند فرا می گیرد، و به تعبیر دیگر سراسر عالم ((شهود)) و ((غیب)) را شامل می شود.
در اینجا احتمالات دیگری در تفسیر این دو آیه داده شده ، از جمله اینکه : منظور از ((ما تبصرون)) عالم خلقت و ((ما لا تبصرون)) خالق است ، یا اینکه منظور نعمتهای ظاهری و باطنی ، یا انسانها و فرشتگان ، یا اجسام و ارواح ، یا دنیا و آخرت است .
ولی همانطور که اشاره کردیم گستردگی مفهوم این دو تعبیر مانع از محدود ساختن معنی آن است ، بنابراین همه آنچه در افق دید قرار می گیرد، و آنچه قرار نمی گیرد، در این سوگند داخل است ، ولی شمول آن نسبت به خداوند بعید به نظر می رسد، چرا که قرار دادن خالق در کنار خلق مناسب تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 476
نیست مخصوصا با تعبیر به ((ما)) که معمولا برای غیر عاقل می آید.
ضمنا از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که آنچه را انسان با چشم نمی بیند بسیار است ، و علم و دانش امروز این حقیقت را ثابت کرده که محسوسات دایره محدودی از موجودات را شامل می شود و آنچه در افق حس قرار نمی گیرد، چه در زمینه رنگها، اصوات ، طعمها، امواج و غیر آن ، به مراتب افزونتر است .
ستارگانی که در مجموع دو نیم کره زمین با چشم دیده می شود طبق

محاسبه دانشمندان در حدود پنج هزار ستاره است ، در حالی که ستارگانی که با چشم دیده نمی شود از ملیاردها تجاوز می کند.
امواج صوتی که گوش انسان قادر به درک آن است امواج محدودی است ، در حالی که هزاران موج دیگر صوتی وجود دارد که گوش انسان قادر به شنیدن آن نیست .
رنگهائی را که ما می توانیم ببینیم هفت رنگ معروف است ، ولی امروز مسلم شده که رنگهای بی شمار دیگری ماوراء بنفش ، و مادون قرمز، وجود دارد که چشم ما قدرت مشاهده آن را ندارد.
تعداد حیوانات کوچکی که با چشم دیده نمی شود آنقدر زیاد است که تمام دنیا را پر کرده ، و گاه در یک قطره آب هزاران هزار از آنها وجود دارد، با این حال چقدر دردناک است که ما خود را در زندان محسوسات زندانی کنیم و از ماوراء حس بی خبر بمانیم یا آنرا انکار کنیم ؟
عالم ارواح عالمی است که با دلائل عقلی و حتی تجربی اثبات شده ، عالمی است بسیار گسترده تر از عالم جسم ما، با این حال چگونه می توان در چهارچوب محسوسات محبوس ماند؟ تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 477
سپس در آیه بعد به ذکر نتیجه و جواب این سوگند بزرگ و بی نظیر پرداخته می فرماید ((این قرآن گفتار رسول بزرگواری است)) (انه لقول رسول کریم)
منظور از ((رسول)) در اینجا بدون شک پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است نه جبرائیل ، چرا که آیات بعد به وضوح به این معنی گواهی می دهد.
و اینکه می گوید ((این گفتار رسول بزرگواری است)) با اینکه می دانیم قرآن گفته خدا است به این جهت است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ابلاغ کننده آن می باشد به خصوص اینکه روی عنوان ((رسالت)) او تکیه شده ، و می دانیم آنچه را رسول می آورد گفتار فرستنده او است ، هر چند بر زبان رسول جاری و از لبهای مبارک او شنیده می شود.
سپس می افزاید ((این گفته شاعری نیست ، اما کمتر ایمان می آورید)) (و ما هو بقول شاعر قلیلا ما تؤ منون).
((و قول کاهنی نیز نمی باشد هر چند کمتر متذکر می شوید)) (و لا بقول کاهن قلیلا ما تذکرون).
در حقیقت این دو آیه نفی نسبتهای ناروائی است که مشرکان و مخالفان به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می دادند، گاه می گفتند او شاعر است و این آیات شعر او است ، و گاه می گفتند: او کاهن است و اینها کهانت ، چرا که کاهنان کسانی بودند تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 478
که بر اثر ارتباط با جن و شیاطین گاه بعضی از اسرار غیب را بازگو می

کردند، و مخصوصا کلمات خود را با سجع و جمله بندیهای موزون همراه می ساختند، و از آنجا که قرآن هم دارای خبرهای غیبی ، و هم نظم مخصوصی دارد، این تهمت را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می زدند، در حالی که تفاوت میان این دو از زمین تا آسمان است .
بعضی در شاءن نزول این آیات نقل کرده اند کسی که نسبت شعر و شاعری به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داد ((ابوجهل)) بود، و کسی که نسبت کهانت می داد ((عقبه)) یا ((عتبه)) بود، و دیگران هم به دنبال آنها این تهمتها را تکرار می کردند.
درست است که الفاظ قرآن هماهنگی و نظم زیبائی دارد که گوش را نوازش ، و روح را آرامش می بخشد، اما این نه ارتباطی با شعر شاعران دارد و نه با سجع کاهنان .
((شعر)) معمولا زائیده تخیلات ، و بیانگر احساسات برافروخته ، و هیجانات عاطفی است ، و به همین دلیل فراز و نشیب و افت و خیز فراوان دارد در حالی که قرآن در عین زیبائی و جذابی کاملا مستدل و منطقی ، و محتوائی عقلانی دارد، و اگر گهگاه پیشگوئیهائی از آینده کرده این پیشگوئیها اساس قرآن را تشکیل نمی دهد، تازه بر خلاف خبرهای کاهنان همه قرین واقعیت بوده .
جمله های ((قلیلا ما تؤ منون)) و ((قلیلا ما تذکرون)) توبیخ و سرزنش برای کسانی است که این وحی آسمانی را با نشانه های روشن می بینند اما گاه شعرش می خوانند، و گاه کهانت ، و کمتر ایمان می آورند.
و در آخرین آیه مورد بحث به عنوان تاءکید با صراحت می گوید: ((این

قرآن از سوی پروردگار عالمیان نازل شده است (تنزیل من رب العالمین) بنابراین قرآن نه شعر است و نه کهانت ، نه ساخته فکر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و نه گفته جبرئیل ، بلکه سخن خداست که به وسیله پیک وحی بر قلب پاک پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده ، همین تعبیر با مختصر تفاوتی در یازده مورد از قرآن مجید آمده است . الحاقة

آیه 44-52
آیه و ترجمه
وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْض الاَقَاوِيلِ(44)
لاَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ(45)
ثمَّ لَقَطعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ(46)
فَمَا مِنكم مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَجِزِينَ(47)
وَ إِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ(48)

وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أنَّ مِنكم مُّكَذِّبِينَ(49)
وَ إِنَّهُ لَحَسرَةٌ عَلى الْكَفِرِينَ(50)
وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ(51)
فَسبِّحْ بِاسمِ رَبِّکَ الْعَظِيمِ(52)
ترجمه :44- هرگاه او سخنی دروغ بر ما می بست ،
45 - ما او را با قدرت گرفتیم ، تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 481
46 - سپس رگ قلبش را قطع می کردیم !
47 - واحدی از شما نمی توانست مانع شود و از او حمایت کند.
48 - این مسلما تذکری است برای پرهیزگاران .
49 - و ما می دانیم که بعضی از شما آن را تکذیب می کنید.
50 - و این مایه حسرت کافران است .
51 - و آن یقین خالص است .
52 - حال که چنین است بنام پروردگار بزرگت تسبیح گو.
تفسیر :اگر او دروغ بر ما می بست مهلتش نمی دادیم !
در ادامه بحثهای مربوط به قرآن ، در این آیات به ذکر دلیل روشنی بر اصالت آن پرداخته ، می فرماید: ((اگر او سخنی دروغ بر ما می بست ...)) (و لو تقول علینا بعض الاقاویل).
((ما او را با قدرت می گرفتیم)) (لاخذنا منه بالیمین).
((سپس رگ قلبش را قطع می کردیم))! (ثم لقطعنا منه الوتین).
((واحدی از شما نمی توانست از این کار مانع گردد و از او حمایت کند (فما منکم من احد عنه حاجزین)
((اقاویل)) جمع ((اقوال)) و ((اقوال)) نیز به نوبه خود جمع ((قول)) است ، تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 482
بنابراین ((اقاویل)) جمع است و منظور از آن در اینجا سخنان دروغین است .
((تقول)) از ماده ((تقول)) (بر وزن تکلف) به معنی سخنانی است که انسان از خود ساخته و حقیقتی ندارد.
جمله ((لاخذنا منه بالیمین)) (ما او را با دست راست می گرفتیم و مجازات می کردیم ، زیرا انسان کارهائی را که با دست راست انجام می دهد از قدرت بیشتری برخوردار است ، و به این ترتیب ((یمین)) کنایه از قدرت است .
بعضی از مفسران احتمالات دیگری در تفسیر این آیه داده اند که چون نامانوس و ناموزون بود از آن صرفنظر کردیم .
((وتین)) به معنی ((رگ قلب)) یعنی شاهرگی است که خون را به تمام اعضا می رساند و اگر قطع شود مرگ انسان فورا و بدون یک لحظه تاءخیر فرامی رسد، و این سریعترین مجازاتی است که در مورد یک نفر

ممکن است انجام گیرد.
بعضی نیز آن را به رگی که قلب به آن آویزان است ، یا رگی که خون را به کبد می رساند، یا رگ نخاع که در وسط ستون فقرات قرار گرفته ، تفسیر کرده اند ولی تفسیر اول از همه صحیحتر به نظر می رسد.
((حاجزین)) جمع ((حاجز)) به معنی مانع است در اینجا سئوالی پیش می آید و آن اینکه اگر هر کس دروغ بر خدا ببندد خداوند فورا او را مجازات و هلاک کند باید مدعیان دروغین نبوت همگی به سرعت نابود شوند، در حالی که چنین نیست ، و بسیاری از آنها سالیان دراز زنده مانده اند، و حتی آئین باطل آنها بعد از آنها نیز باقی مانده . تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 483
پاسخ این سؤ ال با توجه به یک نکته روشن می شود، و آن اینکه قرآن نمی گوید ((هر مدعی))، بلکه می گوید اگر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین کاری را کند یعنی پیامبری که خدا به او معجزه داده و دلائل حقانیت او را تاءیید کرده اگر او از طریق حق منحرف گردد لحظه ای به او مهلت داده نخواهد شد، چرا که مایه گمراهی و ضلالت مردم خواهد بود.
ولی کسی که ادعای باطلی می کند معجزه یا دلیل روشنی بر حقانیت خویش ندارد هیچ لازم نیست خداوند فورا او را هلاک کند، چرا که بطلان سخنان او برای هر کسی که طالب حق باشد روشن است ، آنجا کار مشکل می شود که مدعی نبوت با دلائل و معجزات همراه گردد و از طریق حق منحرف گردد.
و از اینجا روشن می شود اینکه بعضی از ((فرق ضاله)) برای اثبات دعوی پیشوایان خود به این آیه چسبیده اند کاملا اشتباه است ، و گرنه باید مسیلمه های کذاب ، و هر مدعی دروغین دیگر نیز بتواند به این آیه بر حقانیت خود استدلال کند.
در آیه بعد باز هم برای تاءکید و یادآوری می فرماید: این قرآن مسلما اندرزی است برای پرهیزگاران)) (و انه لتذکرة للمتقین).
برای آنها که آماده اند خود را از گناه پاک کنند و راه حق را بپویند، برای آنها که جستجوگرند و طالب حقیقت ، و کسانی که این حد از تقوا را ندارند مسلما نمی توانند از تعلیمات قرآن بهره گیرند. تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 484
تاءثیر عمیق و فوق العاده ای که قرآن از این نظر دارد خود نشانه دیگری از حقانیت آن است .
سپس می گوید: ((و ما می دانیم گروهی از شما آن را تکذیب می کنند)) (و انا لنعلم ان منکم مکذبین)
اما وجود تکذیب کننده لجوج هرگز مانع دلیل بر عدم حقانیت آن نخواهد بود، چرا که پرهیزگاران و طالبان حقیقت از آن متذکر می شوند، نشانه های حق را در آن می بینند و در راه خدا گام می نهند.

بنابراین همانگونه که برای استفاده از نور یک چراغ پر فروغ حداقل لازم است انسان چشم خود را باز کند، برای بهره گیری از نور قرآن نیز باید دیده دل را به روی آن گشود.
و در آیه بعد می افزاید: ((و این قرآن مایه حسرت کافران است)) (و انه لحسرة علی الکافرین)
امروز آن را تکذیب می کنند، ولی فردا که ((یوم الظهور)) و ((یوم البروز)) و در عین حال ((یوم الحسرة)) است می فهمند چه نعمت بزرگی را به خاطر لجاجت و عناد از دست داده اند، و چه عذابهای دردناکی را برای خود خریده اند، آن روز که درجات مؤ منان ، و درکات خود را می بینند، و با هم مقایسه می کنند انگشت حسرت بر دهان می گیرند، و دستهای خود را از شدت خشم زیر دندان می فشارند ((و یوم یعض الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا)) ((به خاطر بیاور روزی را که ظالم هر دو دست خود را از شدت حسرت به دندان می گزد، و می گوید: ای کاش با رسول خدا راهی داشتم (فرقان - 27) تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 485
و برای اینکه کسی تصور نکند که شک و تردید، یا تکذیب منکران به خاطر ابهام مفاهیم قرآن است ، در آیه بعد اضافه می کند: ((این قرآن یقین خالص و حق یقین است .)) (و انه لحق الیقین).
تعبیر به ((حق الیقین)) به عقیده بعضی از مفسران از قبیل ((اضافه شی ء به نفس)) است ، زیرا ((حق)) عین ((یقین)) است ، و ((یقین)) عین ((حق)) همانگونه که می گوئیم ((مسجدالجامع)) و ((یوم الخمیس)) و به اصطلاح اضافه ، اضافه بیانیه می باشد.
ولی بهتر این است که گفته شود از قبیل اضافه ((موصوف)) به ((صفت)) است ، یعنی قرآن یقینی است خالص ، و یا به تعبیر دیگر ((یقین)) دارای مراحل مختلفی است : گاه از دلیل عقلی حاصل می شود، مثل اینکه دودی را از دور مشاهده می کنیم و از آن یقین به وجود آتش حاصل می شود، در حالی که آتش را ندیده ایم ، این را ((علم الیقین)) گویند.
گاه نزدیکتر می رویم و شعله های آتش را با چشم می بینیم ، در اینجا یقین محکمتر می شود، و آن را ((عین الیقین)) می نامند.
گاه از این هم نزدیکتر می رویم و در مجاورت آتش یا داخل آتش قرار می گیریم ، و سوزش آن را با دست خود لمس می کنیم ، مسلما این مرحله بالاتری از یقین است که آن را ((حق الیقین)) می نامند.
آیه فوق می گوید قرآن در چنین مرحله ای از یقین است ، و با این حال کوردلان آن را انکار می کنند!
و سرانجام در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره ((حاقه)) است ، می فرماید: ((حال که چنین است به نام پروردگار بزرگت تسبیح بگو، تفسیر نمونه جلد 24 صفحه 486

و او را از هرگونه عیب و نقص منزه بشمار)) (فسبح باسم ربک العظیم).
قابل توجه اینکه مضمون این آیه و آیه قبل با مختصر تفاوتی در آخر سوره واقعه نیز آمده است ، با این تفاوت که در اینجا سخن از قرآن مجید است و توصیف آن به ((حق الیقین))، اما در پایان سوره ((واقعه)) سخن از گروههای مختلف نیکوکاران و بدکاران در قیامت است .
نکته :
قابل توجه اینکه در این آیات ((قرآن)) به چهار وصف توصیف شده نخست می گوید: این نازل شده از سوی رب العالمین است ، بعد می گوید یادآوری برای متقین می باشد، سپس می گوید مایه حسرت برای کافران است ، و در آخرین مرحله می افزاید. این ((حق الیقین)) است که اولی برای همه مردم ، دومی برای پرهیزکاران سومی مربوط به کافران ، و چهارمی مربوط به خاصان و مقربان است .
خداوندا! تو خود می دانی چیزی برتر از سرمایه یقین نیست ، به ما ایمان و یقینی مرحمت کن که مصداق ((حق الیقین)) باشد.
پروردگارا! روز قیامت یوم الحسرة است ، ما را حداقل از کسانی قرار ده که از کمی طاعات حسرت می خورند نه از انجام کثرت گناه و ترک طاعت .
بارالها! نامه اعمال ما را به دست راستمان ده ، و در جنت عالیه و عیشه راضیه ات داخل فرما.
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 1
َسوره معارج
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 44 آیه است تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 3
محتوای سوره معارج
معروف در میان مفسران این است که سوره معارج از سوره های مکی است ، و بر اساس ((فهرست ابن ندیم)) و ((کتاب نظم الدرر))، و ((تناسق الایات و السور)) مطابق نقل ((تاریخ القرآن)) ابوعبدالله زنجانی این سوره هفتاد و هفتمین سوره ای است که در مکه نازل شده است .
ولی این مانع از آن نخواهد بود که بعضی از آیات آن در مدینه نازل شده باشد، و این منحصر به سوره ((معارج)) نیست ، در بسیاری از سوره های قرآن که مکی است آیه یا آیاتی وجود دارد که در مدینه نازل شده ، و به عکس بعضی از سوره های مدنی آیات مکی دارد.
نمونه های زیادی از این موضوع را ((علامه امینی)) در ((الغدیر)) آورده است .
دلیل بر اینکه آیات آغاز این سوره در مدینه نازل شده روایات زیادی است که در تفسیر این آیات به خواست خدا خواهد آمد.
به هر حال ویژگیهای سوره های مکی مانند بحث پیرامون اصول دین مخصوصا معاد و انذار مشرکان و مخالفان در این سوره کاملا نمایان است ، و روی همرفته این سوره دارای چهار بخش است :
بخش اول از عذاب سریع کسی سخن می گوید که بعضی از گفته های پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را انکار کرد، و گفت اگر این سخن حق است عذابی بر من نازل شود و نازل شد (آیه 1 تا 3) تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 4
بخش دوم بسیاری از خصوصیات قیامت و مقدمات آن و حالات کفار در آن روز آمده است . (آیات 4 تا 18).
بخش سوم این سوره بیانگر قسمتهائی از صفات انسانهای نیک و بد است که او را بهشتی یا دوزخی می کند (آیات 19 تا 34).
بخش چهارم شامل انذارهائی است نسبت به مشرکان و منکران ، و بار دیگر به مساءله رستاخیز بر می گردد و سوره را پایان می دهد.
فضیلت تلاوت این سوره
در حدیثی از پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من قرأ

((ساءل سائل)) اعطاه الله ثواب الذين هم لاماناتهم و عهدهم راعون و الذين هم على صلواتهم يحافظون :
((کسی که سوره سال سائل را بخواند خداوند ثواب کسانی را به او می دهد که امانات و عهد و پیمان خود را حفظ می کنند و کسانی که مواظب و مراقب نمازهای خویشند)).
حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) آمده است : من أ دمن قرائة ((ساءل سائل)) لم یساله الله یوم القیامة عن ذنب عمله و اسکنه جنته مع محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم):
کسی که پیوسته سوره ((ساءل سائل)) را بخواند خداوند در قیامت او را
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 5
از گناهانش بازپرسی نمی کند، و او را در بهشتش با محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سکونت می دهد.
همین مضمون از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است .
بدیهی است آنچه انسان را مشمول اینهمه ثواب عظیم می کند تلاوتی است که با عقیده و ایمان ، و سپس با عمل همراه باشد، نه اینکه آیات و سوره را بخواند و هیچ انعکاسی در روح و فکر و عملش نداشته باشد.
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 6
آیه 1 - 3
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم
سأَلَ سائلُ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ(1)
لِّلْکَفِرِینَ لَیْس لَهُ دَافِعٌ(2)
مِّنَ اللَّهِ ذِی الْمَعَارِج (3)
ترجمه :به نام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - تقاضا کننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد!
2 - این عذاب مخصوص کافران است ، و هیچکس نمی تواند آن را دفع کند.
3 - از سوی خداوند ذی المعارج است (خداوندی که فرشتگانش بر آسمانها صعود می کند).
شان نزول :بسیاری از مفسران و ارباب حدیث شاءن نزولی برای این آیات نقل کرده اند که حاصل آن چنین است : تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 7
هنگامی که رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) علی (علیه السلام) را در روز ((غدیر خم)) به خلافت منصوب فرمود و درباره او گفت : من کنت مولاه فعلی مولاه ((هر کس من مولی و ولی او هستم علی مولی و ولی او است)) چیزی نگذشت که این مساءله در بلاد و شهرها منتشر شد

((نعمان بن حارث فهری)) خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و عرض کرد تو به ما دستور دادی شهادت به یگانگی خدا و اینکه تو فرستاده او هستی دهیم ما هم شهادت دادیم ، سپس دستور به جهاد و حج و روزه و نماز و زکات دادی ما همه اینها را نیز پذیرفتیم ، اما با اینها راضی نشدی تا اینکه این جوان (اشاره به علی (علیه السلام) است) را به جانشینی خود منصوب کردی ، و گفتی : من کنت مولاه فعلی مولاه ، آیا این سخنی است که از ناحیه خودت یا از سوی خدا؟!
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ((قسم به خدائی که معبودی جز او نیست این از ناحیه خدا است)).
((نعمان)) روی بر گرداند در حالی که می گفت اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء: ((خداوندا! اگر این سخن حق است و از ناحیه تو، سنگی از آسمان بر ما باران))!
اینجا بود که سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و او را کشت ، همینجا آیه ساءل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع نازل گشت .
آنچه را در بالا گفتیم مضمون عبارتی است که در ((مجمع البیان)) از ((ابوالقاسم حسکانی)) با سلسله سندش از ((امام صادق (علیه السلام))) نقل شده است .
همین مضمون را بسیاری از مفسران اهل سنت ، و روات حدیث با مختصری تفاوت نقل کرده اند.
مرحوم ((علامه امینی)) در ((الغدیر)) آن را از سی نفر از علمای معروف تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 8
اهل سنت نقل می کند (با ذکر مدرک و نقل عین عبارت) از جمله :
تفسیر غریب القرآن ((حافظ ابوعبید هروی)).
تفسیر شفاء الصدور ((ابوبکر نقاش موصلی)).
تفسیر الکشف و البیان ((ابواسحاق ثعالبی)).
تفسیر ابوبکر یحیی ((القرطبی)).
تذکره ابواسحاق ((ثعلبی)).
کتاب فرائد السمطین ((حموینی)).
کتاب ((دررالسمطین)) ((شیخ محمد زرندی)).
تفسیر سراج المنیر ((شمس الذین شافعی)).
کتاب ((سیره حلبی)).
کتاب ((نور الابصار)) سید مؤ من شبلنجی)).
و کتاب شرح جامع الصغیر سیوطی از ((شمس الدین الشافعی)).
و غیر اینها.
در بسیاری از این کتب تصریح شده که آیات فوق در همین رابطه نازل شده است ، البته درباره اینکه این شخص ((حارث بن نعمان)) بوده یا

((جابر بن نذر)) یا ((نعمان بن حارث فهری)) اختلاف است ، و می دانیم این امر تاءثیری در اصل مطلب ندارد.
البته بعضی از مفسران یا محدثانی که فضائل علی (علیه السلام) را با ناخشنودی می پذیرند ایرادهای مختلفی بر این شاءن نزول گرفته اند که در پایان بحث تفسیری به خواست خدا به آن اشاره خواهد شد. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 9
تفسیر :عذاب فوری
سوره معارج از اینجا آغاز می شود که می فرماید: تقاضا کننده ای تقاضای عذابی کرد که واقع شد (سال سائل بعذاب واقع).
این تقاضا کننده همانگونه که در شاءن نزول گفتیم ((نعمان بن حارث)) یا ((نضر بن حارث)) بود که به هنگام منصوب شدن علی (علیه السلام) به مقام خلافت و ولایت در غدیر خم و پخش شدن این خبر در شهرها بسیار خشمگین گشت ، و خدمت رسول خدا آمد و گفت : آیا این از ناحیه تو است ، یا از ناحیه خداوند؟ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) صریحا فرمود: از ناحیه خدا است ، او بیشتر ناراحت شد، و گفت خداوندا! اگر این حق است و از ناحیه تو است سنگی از آسمان بر ما فرود آور، و در این هنگام سنگی فرود آمد و بر سر او خورد و او را کشت .
در برابر این تفسیر تفسیر دیگری است که از این کلی تر است مطابق این تفسیر منظور این است که کسی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سؤ ال کرد که این عذابی که تو می گوئی بر چه کسی واقع می شود؟ و آیه بعد جواب می دهد: برای کافرین خواهد بود.
و مطابق تفسیر سومی این سؤ ال کننده پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است که تقاضای عذاب برای کفار کرد و نازل شد. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 10
ولی تفسیر اول علاوه بر اینکه با خود آیه سازگارتر است ، دقیقا منطبق بر روایات متعددی است که در شاءن نزول وارد شده .
سپس می افزاید: ((این عذاب مخصوص کافران است و هیچکس نمی تواند از آن جلوگیری کند)) (للکافرین لیس له دافع).
و در آیه بعد به کسی که این عذاب از ناحیه او است اشاره کرده ، می گوید: این عذاب از سوی خداوندی است که صاحب آسمانهائی است که فرشتگان بر آن صعود می کنند (من الله ذی المعارج).
((معارج)) جمع ((معرج)) به معنی پله یا جائی است که از آنجا صعود می کنند و از آنجا که خداوند مقامات مختلفی برای فرشتگان قرار داده که با سلسله مراتب به سوی قرب خدا پیش می روند، خداوند به ((ذی المعارج)) توصیف شده است .
آری این فرشتگانند که ماءموریت عذاب کافران و مجرمان دارند، و همانها

بودند که بر ابراهیم خلیل (علیه السلام) نازل شدند، و به او خبر دادند که ما ماءمور نابودی قوم لوط هستیم ، و صبحگاهان شهرهای آن قوم آلوده و ننگین را زیر و رو کردند همانها ماءموریت عذاب را درباره مجرمان دیگر نیز انجام می دهند.
بعضی از مفسران ((معارج)) را به معنی فضائل و مواهب الهی و بعضی به معنی تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 11
((فرشتگان)) تفسیر کرده اند، ولی معنی اول مناسبتر، و با مفهوم لغوی کلمه سازگارتر است .
نکته :
اشکالات واهی بهانه جویان !
معمولا در مواردی که آیات قرآن یا روایات اشاره به فضائل خاصی درباره امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می کند بعضی اصرار دارند تا آنجا که می توانند مطلب را نادیده گرفته ، یا توجیه انحرافی کنند، و با دقت و وسوسه خاصی مساءله را تعقیب نمایند، در حالی که اگر این فضائل برای دیگران باشد با سماحت و سهولت و آسانی از آن می گذرند!
نمونه زنده این کلام اشکالات هفتگانه ای است که ((ابن تیمیه)) در کتاب ((منهاج السنة)) در مورد احادیثی که در شاءن نزول آیات فوق آمده است بیان کرده که ما به طور فشرده به بیان آن می پردازیم .
1 - داستان غدیر بعد از بازگشت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از حجة الوداع یعنی در سال دهم هجرت واقع شد در حالی که سوره معارج از سوره های مکی است که قبل از هجرت نازل شده است .
پاسخ : همانگونه که قبلا نیز اشاره کردیم بسیاری از سوره ها است به نام مکی نامیده می شود در حالی که بعضی از آیات نخستین آن طبق تصریح مفسران در مدینه نازل شده و به عکس سوره هائی است که رسما مدنی نامیده می شود ولی بعضی از آیات آن در مکه نازل گشته است .
2 - در این حدیث آمده است که ((حارث بن نعمان)) خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 12
در ((ابطح)) رسید، و می دانیم ((ابطح)) دره ای است در ((مکه)) و این با نزول آیه بعد از داستان غدیر مناسب نیست .
پاسخ ((اولا)) تعبیر به ((ابطح)) فقط در بعضی از روایات است ، نه در همه روایات ، و ((ثانیا)) ((ابطح و بطحاء)) به معنی هر زمین شنزاری است که سیل از آن جاری می شود، و اتفاقا در سرزمین مدینه نیز مناطقی وجود دارد، که آن را ((ابطح)) یا ((بطحاء)) می نامند، و در اشعار عرب و روایات بسیار به آن اشاره شده است .
3 - آیه و اذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فامطر علینا حجارة من السماء (انفال - 32) مسلما بعد از جنگ بدر نازل شده ، و سالها قبل

از داستان غدیر است .
جواب کسی نگفته است که شاءن نزول آن آیه ، داستان غدیر است بلکه سخن در آیه ساءل سائل بعذاب واقع می باشد.
و اما آیه 32 سوره انفال چیزی است که ((حارث بن نعمان)) از آن در کلام خود استفاده کرد و این ربطی به شاءن نزول ندارد، ولی تعصبهای افراطی سبب می شود که انسان از چنین مطلب روشن غافل گردد.
4 - قرآن مجید می گوید: و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون : ((خداوند آنها را عذاب نمی کند در حالی که تو در میان آنها هستی ، و خداوند آنها را عذاب نمی کند در حالی که استغفار می کنند)) (انفال - 33) این آیه می گوید: با وجود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هرگز عذابی نازل نخواهد شد.
پاسخ : آنچه قابل قبول است اینکه عذاب عمومی و دستجمعی به خاطر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) وجود نداشت ، ولی عذابهای خصوصی و شخصی کرارا بر افراد نازل تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 13 شد، چنانکه تاریخ اسلام گواه است که افراد متعددی مانند ((ابو زمعه)) و ((مالک بن طلاله)) و ((حکم بن ابی العاص)) و غیر آنها به خاطر نفرین پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یا بدون آن گرفتار عذاب شدند.
علاوه بر این آیه فوق تفسیرهای دیگری نیز دارد که طبق آن استدلال به آن در اینجا ممکن نیست (به تفسیر نمونه جلد 7 صفحه 154 ذیل همان آیه 33 انفال مراجعه شود).
5 - اگر چنین شاءن نزولی صحیح بود باید مانند داستان ((اصحاب الفیل)) معروف شود.
پاسخ : این شاءن نزول به قدر کافی مشهور و معروف است و در بالا اشاره کردیم که حداقل درسی کتاب از کتب تفسیر و حدیث آمده وآنگهی عجیب است که انتظار داشته باشیم یک حادثه شخصی همانند یک حادثه عمومی مثل داستان اصحاب الفیل انعکاس یابد، چرا که آن داستان جنبه همگانی داشت سر تا سر مکه را گرفته بود و یک لشکر بزرگ طی آن نابود گشت ولی داستان ((حارث بن نعمان)) تنها مربوط به یک نفر است !
6 - از این حدیث استفاده می شود که ((حارث بن نعمان)) مبانی اسلام را قبول داشت چگونه ممکن است یک مسلمان در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به چنین عذابی گرفتار شود؟
پاسخ : این ایراد نیز ناشی از تعصب شدید است ، زیرا احادیث فوق به خوبی نشان می دهد که او نه تنها گفته پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را قبول نداشت بلکه به خداوند نیز معترض بود که چرا چنین دستوری را درباره علی (علیه السلام) به پیامبرش داده است ؟! و این شدیدترین

مرتبه کفر و ارتداد محسوب می شود.
7 - در کتابهای معروفی مانند ((استیعاب)) که نام ((صحابه)) آمده است اسمی از ((حارث بن نعمان)) نمی بینیم . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 14
پاسخ : آنچه در این کتاب و مانند آن از نامهای صحابه آمده تنها مربوط به قسمتی از صحابه است ، مثلا در کتاب ((اسدالغابة)) که از مهمترین کتبی است که اصحاب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را بر می شمرد تنها هفت هزار و پانصد و پنجاه و چهار نفر را برشمرده ، در حالی که می دانیم تنها در حجة الوداع صد هزار نفر یا بیشتر در محضر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بودند، بنابراین شکی نیست که بسیاری از صحابه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نامشان در این کتب نیامده است . المعارج
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 15
آیه 4 - 7
آیه و ترجمه
تَعْرُجُ الْمَلَئکةُ وَ الرُّوحُ إِلَیْهِ فی یَوْمٍ کانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِینَ أَلْف سنَةٍ(4)
فَاصبرْ صبراً جَمِیلاً(5)
إِنهُمْ یَرَوْنَهُ بَعِیداً(6)
وَ نَرَاهُ قَرِیباً(7)
ترجمه :4 - فرشتگان و روح (فرشته مخصوص) به سوی او عروج می کنند در آن روزی که مقدارش پنجاه هزار سال است .
5 - بنابراین صبر جمیل پیشه کن .
6 - زیرا آنها آن روز را دور می بینند.
7 - و ما آن را نزدیک می بینیم !
تفسیر :روزی به اندازه پنجاه هزار سال !
بعد از ذکر داستان عذاب دنیوی کسی که تقاضای عذاب الهی کرده بود وارد بحثهای معاد و عذابهای اخروی مجرمان در آن روز می شود، نخست می فرماید: فرشتگان و روح به سوی او (خداوند) عروج می کنند در روزی که مقدارش
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 16
پنجاه هزار سال است (تعرج الملائکة و الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة).
مسلما منظور از ((عروج فرشتگان)) عروج جسمانی نیست ، بلکه عروج روحانی است ، یعنی آنها به مقام قرب خدا می شتابند، و در آن روز که روز قیامت است آماده گرفتن فرمان ، و اجرای آن می باشند، همانگونه که در تفسیر آیه 17 سوره ((حاقه)) گفتیم که منظور از جمله ((و الملک علی ارجائها)) فرشتگان در اطراف آسمان قرار می گیرند اینست که در آن روز آنها گرداگرد آسمانها ایستاده و آماده انجام هر گونه فرمانند.
منظور از ((روح)) همان ((روح الامین)) بزرگ فرشتگان است که در

سوره ((قدر)) نیز به او اشاره شده است ، آنجا که می گوید: تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر: ((در شب قدر فرشتگان روح به فرمان پروردگارشان برای تقدیر امور نازل می شوند)) (قدر - 4).
البته ((روح)) معانی مختلفی دارد که در هر مورد به تناسب قرائن موجود ممکن است مفهوم خاصی ببخشد: روح انسان ، روح به معنی قرآن ، و روح به معنی روح القدس و به معنی فرشته وحی همه از معانی روح است که در آیات دیگر قرآن به آنها اشاره شده .
و اما تعبیر به ((پنجاه هزار سال)) از این نظر است که آن روز بر حسب سالهای دنیا تا این حد ادامه پیدا می کند، و با آنچه در آیه 5 سوره سجده آمده تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 17
است که مقدار آن را یکهزار سال تعیین می نماید منافاتی ندارد، زیرا همانگونه که در روایات وارد شده است در قیامت پنجاه موقف است ، و هر موقف به اندازه یکهزار سال طول می کشد.
بعضی نیز احتمال داده اند عدد ((پنجاه هزار سال)) برای ((تکثیر)) باشد نه تعداد یعنی آن روز بسیار طولانی است .
و به هر حال این درباره مجرمان و ظالمان و کافران است لذا در حدیثی از ((ابو سعید خدری)) آمده است که بعد از نزول این آیه کسی عرض کرد ای رسول خدا! چقدر آن روز طولانی است ؟ فرمود: و الذی نفس محمد بیده انه لیخف علی المؤ من حتی یکون أ خف علیه من صلاة مکتوبة یصلیها فی الدنیا: ((قسم به کسی که جان محمد به دست او است آن روز برای مؤ من سبک و آسان می شود آسانتر از یک نماز واجب که در دنیا می خواند)).
در آیه بعد پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مخاطب ساخته ، می فرماید: ((صبر جمیل پیشه کن ، و در برابر استهزاء و تکذیب و آزار آنها شکیبا باش)) (فاصبر صبرا جمیلا).
((صبر جمیل)) به معنی شکیبائی زیبا و قابل توجه است ، و آن صبر و استقامتی است که تداوم داشته باشد، یاءس و نومیدی به آن راه نیابد، و تواءم با بیتابی و جزع و شکوه و آه و ناله نگردد، و در غیر این صورت جمیل نیست . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 18
سپس می افزاید ((زیرا آنها چنان روزی را بعید و دور می بینند)) (انهم یرونه بعیدا).
((و ما آنرا قریب و نزدیک می بینیم)) (و نراه قریبا).
آنها اصلا باور نمی کنند چنان روزی در کار باشد که حساب همه خلایق را برسند و کوچکترین گفتار و کردار آنها محاسبه شود، آن هم در روزی که پنجاه هزار سال به طول می انجامد، ولی آنها در حقیقت خدا را نشناخته اند و در قدرت او شک و تردید دارند.

آنها می گویند: مگر ممکن است استخوانهای پوسیده ، و خاکهائی که هر ذره ای از آن در گوشه ای پراکنده گشته است بار دیگر جمع شود. و لباس حیات در تن بپوشد؟ (همانگونه که قرآن در سایر آیاتش این تعبیرات را از آنها نقل کرده است) وانگهی مگر روز پنجاه هزار سال امکان پذیر است ؟!.
جالب اینکه علم امروز می گوید مقدار روز در هر کره ای از کرات آسمانی با دیگر کرات متفاوت است ، زیرا تابع مقدار زمانی است که آن کره یکبار به دور محور خود می چرخد، و لذا روز در کره ماه به اندازه دو هفته در کره زمین است ، حتی می گویند ممکن است با گذشت زمان کره زمین از سرعت حرکت وضعی خود بکاهد و مقدار یکروز معادل یک ماه یا یکسال یا صدها سال شود.
نمی گوئیم روز قیامت چنین است بلکه می گوئیم روز معادل پنجاه هزار سال ، حتی با مقیاسهای عالم دنیا چیز عجیبی نیست . المعارج
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 19
آیه 8 - 18
آیه و ترجمه
يَوْمَ تَكُونُ السمَاءُ كالمُْهْلِ(8)
وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كالْعِهْنِ(9)
وَ لا يَسئَلُ حَمِيمٌ حَمِيماً(10)
يُبَصرُونهُمْ يَوَدُّ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِى مِنْ عَذَابِ يَوْمِئذِ بِبَنِيهِ(11)
وَ صحِبَتِهِ وَ أَخِيهِ(12)
وَ فَصِيلَتِهِ الَّتى تُئْوِيهِ(13)
وَ مَن فى الاَرْضِ جَمِيعاً ثمَّ يُنجِيهِ(14)
كَلا إِنهَا لَظى (15)
نَزَّاعَةً لِّلشوَى (16)
تَدْعُوا مَنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلى (17)
وَ جَمَعَ فَأَوْعَى (18) تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 20
ترجمه :8 - همان روز که آسمان همچون فلز گداخته می شود.
9 - و کوهها مانند پشم رنگین متلاشی خواهد بود.
10 - و هیچ دوست صمیمی سراغ دوستش را نمی گیرد!
11 - آنان را به آنها نشان می دهند (ولی هر کس گرفتار کار خویشتن است) چنان است که گنهکار دوست می دارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا کند.
12 - و همسر و برادرش را.
13 - و قبیله اش که همیشه از او حمایت می کردند.
14 - و تمام مردم روی زمین را تا مایه نجاتش شود.

15 - اما هرگز چنین نیست شعله های سوزان آتش است .
16 - دست و پا و پوست سر را می کند و می برد.
17 - و کسانی را که به فرمان خدا پشت کردند صدا می زند.
18 - و آنها که اموال را جمع و ذخیره کردند.
تفسیر :آن روز که هیچ دوست صمیمی سراغ دوستش را نمی گیرد
در این آیات ، بحثهای گذشته درباره قیامت با شرح و توضیح بیشتری ادامه می یابد، می فرماید:
((همان روزی که آسمان همچون فلز گداخته می شود)) (یوم تکون السماء کالمهل).
((و کوهها مانند پشم رنگین زده شده خواهد بود)) (و تکون الجبال کالعهن). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 21
((مهل)) (بر وزن قفل) به معنی فلز گداخته است ، و گاه به معنی درد خاصی است که در روغن زیتون تهنشین می شود، و در اینجا مناسب همان معنی اول است ، هر چند در مقام تشبیه تفاوت چندانی با هم ندارند.
((عهن)) به معنی پشم زده شده ای است که رنگین باشد.
آری در آن روز آسمانها از هم متلاشی و ذوب می شود، و کوهها درهم کوبیده و خرد و سپس با تند بادی در فضا پراکنده می گردد، همچون پشمی که تند باد آن را با خود ببرد و چون کوهها رنگهای مختلفی دارند تشبیه به پشمهای رنگین شده اند، و بعد از این ویرانی ، جهانی نوین ایجاد می گردد، و انسانها حیات نوین خود را از سر می گیرند.
هنگامی که رستاخیز در آن جهان نو بر پا می شود آنچنان وضع حساب و رسیدگی به اعمال وحشتناک است که همه در فکر خویشند، احدی به دیگری نمی پردازد و هیچ دوست گرم و صمیمی سراغ دوستش را نمی گیرد (و لا یسئل حمیم حمیما).
همه به خود مشغولند، و هر کس در فکر نجات خویش است همانگونه که در آیه 37 عبس آمده است : لکل امری ء منهم یومئذ شان یغنیه : ((هر یک از آنها آن روز چنان گرفتاری دارد که تمام فکر او را به خود مشغول می کند)). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 22
نه اینکه دوستان صمیمی خود را در آنجا نشناسند، بلکه دوستانشان را به آنها نشان می دهند در عین حال هر کس گرفتار کار خویشتن است (یبصرونهم).
مساءله این است که هول و وحشت بیش از آن است که بتواند به دیگری بیندیشد.
و در ادامه همین سخن و ترسیم آن صحنه وحشتناک می افزاید: وضع چنان است که ((گنهکار دوست می دارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا کند)) (یود المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنیه).

نه تنها فرزندانش بلکه دوست دارد ((همسر و برادرش را نیز بدهد)) (و صاحبته و اخیه).
و همچنین فامیل و قبیله ای که به آن تعلق داشت و از او حمایت می کرد (و فصیلته التی تؤ یه).
((بلکه تمام کسانی را که در روی زمین هستند همگی را فدا کند تا مایه نجاتش شود)) (و من فی الارض جمیعا ثم ینجیه). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 23
آری به قدری عذاب خدا در آن روز هولناک است که انسان می خواهد عزیزترین عزیزان را که در چهار گروه در اینجا خلاصه شده اند (فرزندان ، همسران ، برادران ، و فامیل نزدیک که یار و یاور او هستند) همه را برای نجات خود فدا کند، نه فقط آنها بلکه حاضر است تمام مردم روی زمین برای رهائی او از عذاب قربانی شوند!
((یود)) از ماده ((ود)) (بر وزن حب) به معنی ((دوست داشتن)) تواءم با ((تمنی)) است ، و به گفته ((راغب)) در هر یک از این دو معنی (بلکه در هر دو معنی) نیز به کار می رود.
((یفتدی)) از ماده ((فداء)) به معنی حفظ کردن خود از مصائب و مشکلات به وسیله پرداخت چیزی است .
((فصیلة)) به معنی ((عشیره)) و فامیل و قبیله ای است که انسان از آن منفصل و جدا شده است .
((تؤ یه)) از ماده ((ایواء)) به معنی انضمام کردن چیزی به دیگری است سپس به معنی پناه دادن به کار رفته .
جمعی از مفسران گفته اند تعبیر به ((ثم)) در جمله ((ثم ینجیه)) نشان می دهد که آنها می دانند این فداها بعید است اثر کند (زیرا ثم معمولا برای بعد و فاصله و تراخی می آید).
ولی در جواب همه این تمناها و آرزوها می فرماید: ((هرگز چنین نیست)) هیچ فدیه و فدائی پذیرفته نمی شود (کلا).
((آن شعله های سوزان آتش است)) (انها لظی).
پیوسته زبانه می کشد، و هر چیز را در کنار و مسیر خود می یابد می سوزاند. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 24
دست و پا و پوست سر را می کند و با خود می برد (نزاعة للشوی).
((لظی)) به معنی شعله خالص آتش است ، و یکی از نامهای جهنم نیز می باشد، و در آیات فوق هر دو معنی ممکن است .
((نزاعة)) به معنی چیزی است که پی درپی جدا می کند.
و ((شوی)) به معنی دست و پا و اطراف بدن است ، و گاه به معنی بریان کردن نیز آمده ، ولی در اینجا منظور همان معنی اول است ، زیرا هنگامی که آتش سوزان و شعله وری به چیزی می رسد اول اطراف و جوانب و

شاخ و برگ آن را می سوزاند و جدا می کند.
بعضی از مفسران ((شوی)) را در اینجا به معنی پوست تن ، و بعضی به معنی پوست سر، و بعضی به معنی گوشت ساق پا، تفسیر کرده اند، و همه اینها در آن مفهوم وسیعی که گفتیم جمع است ، و عجب اینکه با اینهمه مصیبت مرگ و میری در کار نیست !
سپس به کسانی اشاره می کند که طعمه چنان آتشی هستند، می فرماید: ((این شعله سوزان کسانی را که پشت به فرمان خدا کردند و از اطاعت او روی گردان شدند صدا می زند و به سوی خود می خواند)) (تدعوا من ادبر و تولی).
((و آنها که اموال را جمع کردند و ذخیره نمودند و در راه خدا انفاق نکردند)) (و جمع فاوعی).
به این ترتیب این آتش سوزان با زبان حال و جاذبه مخصوصی که نسبت به

مجرمان دارد، یا با زبان قال که خداوند به او داده ، پیوسته آنها را صدا می زند و به سوی خود فرا می خواند، همانها که دارای این دو صفتند ((پشت به ایمان کرده و از طاعت خدا و رسول (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سر برتافته)) و از سوی دیگر ((دائما در فکر جمع مال از حرام و حلال و ذخیره کردن آن بوده اند بی آنکه به حقوق مستمندان توجه کنند، و یا اصلا فلسفه این نعمت الهی یعنی مال را بدانند)). المعارج

آیه 19 - 28
آیه و ترجمه
إِنَّ الانسنَ خُلِقَ هَلُوعاً(19)
إِذَا مَسهُ الشرُّ جَزُوعاً(20)
وَ إِذَا مَسِهُ الْخَْيرُ مَنُوعاً(21)
إِلا الْمُصلِّينَ(22)
الَّذِينَ هُمْ عَلى صلاتهِمْ دَائمُونَ(23)
وَ الَّذِينَ فى أَمْوَلهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ(24)
لِّلسائلِ وَ الْمَحْرُومِ(25)
وَ الَّذِينَ يُصدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ(26)
وَ الَّذِينَ هُم مِّنْ عَذَابِ رَبهِم مُّشفِقُونَ(27)
إِنَّ عَذَاب رَبهِمْ غَيرُ مَأْمُونٍ(28) تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 27
ترجمه :19 - انسان حریص و کم طاقت آفریده شده .
20 - هنگامی که بدی به او رسد بیتابی می کند.
21 - و هنگامی که خوبی به او رسد مانع دیگران می شود.
22 - مگر نمازگزاران .

23 - آنها که نمازها را مرتبا بجا می آورند.
24 - و آنها که در اموالشان حق معلومی است .
25 - برای تقاضا کنندگان و محرومان .
26 - و آنها که به روز جزا ایمان دارند.
27 - و آنها که از عذاب پروردگارشان بیمناکند.
28 - چرا که هیچگاه خود را از عذاب پروردگار در امان نمی بینند.
تفسیر :اوصاف انسانهای شایسته
بعد از ذکر گوشه ای از عذابهای قیامت به ذکر اوصاف افراد بی ایمان و در مقابل آنها مؤ منان راستین می پردازد تا معلوم شود چرا گروهی اهل عذابند و گروهی اهل نجات .
نخست می فرماید: ((انسان حریص و کم طاقت آفریده شده است)) (ان الانسان خلق هلوعا).
((هنگامی که بدی به او رسد بسیار جزع و بیتابی می کند)) (اذا مسه الشر جزوعا). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 28
((و هنگامی که خوبی به او رسد از دیگران دریغ می دارد)) (و اذا مسه الخیر منوعا).
جمعی از مفسران و ارباب لغت ((هلوع)) را به معنی حریص و جمعی به معنی ((کم طاقت)) تفسیر کرده اند، بنابر تفسیر اول در اینجا به سه نکته منفی اخلاقی در وجود اینگونه انسانها اشاره شده ، ((حرص)) و ((جزع)) و ((بخل)) و بنابر تفسیر دوم به دو نکته ((جزع)) و ((بخل)) زیرا آیه دوم و سوم تفسیری است برای معنی (هلوع).
این احتمال نیز وجود دارد که هر دو معنی در این واژه جمع باشد، چرا که این دو وصف لازم و ملزوم یکدیگرند، آدمهای حریص غالبا بخیلند، و در برابر حوادث سوء کم تحمل ، و عکس آن نیز صادق است .
در اینجا سؤ ال یا سؤ الهائی مطرح می شود که اگر خداوند انسان را برای سعادت و کمال آفریده چگونه در طبیعت او شر و بدی قرار داده است ؟ وآنگهی آیا ممکن است خداوند چیزی را با صفتی بیافریند، و سپس آفرینش خود را مذمت کند؟
و از همه اینها گذشته قرآن در آیه 4 سوره ((تین)) صریحا می گوید: لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم : ((ما انسان را به بهترین صورت و ساختمان آفریدیم)).
مسلما منظور این نیست که ظاهر انسان خوب و باطنش زشت و بد است ، بلکه کل خلقت انسان به صورت ((احسن تقویم)) است ، و همچنین آیات دیگری که مقام والای انسان را می ستایند، این آیات با آیه مورد بحث چگونه سازگار است ؟ تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 29
پاسخ همه این سؤ الات با توجه به یک نکته روشن می شود، و آن این

است که خداوند نیروها و غرائز و صفاتی در انسان آفریده است که اینها بالقوه وسیله تکامل و ترقی و سعادت او محسوب می شوند، بنابراین صفات و غرائز مزبور ذاتا بد نیست ، بلکه وسیله کمال است ، اما هنگامی که همین صفات در مسیر انحرافی قرار گیرد، و از آن سوء استفاده شود، مایه نکبت و بدبختی و شر و فساد خواهد بود.
فی المثل همین حرص نیروئی است که به انسان اجازه نمی دهد به زودی از تلاش و کوشش بازایستد، و با رسیدن به نعمتی سیر شود، این یک عطش سوزان است که بر وجود انسان مسلط است ، اگر این صفت در مسیر تحصیل علم و دانش به کار افتد، و انسان حریص در علم و یا به تعبیر دیگر تشنه و عاشق بی قرار علم باشد، مسلما مایه کمال او است ، اما اگر آن در مسیر مادیات به کار افتد مایه شر و بدبختی و بخل می گردد.
به تعبیر دیگر: این صفت شاخه ای از حب ذات است ، و می دانیم حب ذات چیزی است که انسان را به سوی کمال می فرستد، اما اگر در مسیر انحرافی واقع شود به سوی انحصارطلبی ، و بخل و حسد و مانند آن پیش می رود.
در مورد مواهب دیگر نیز مطلب همین گونه است ، خداوند قدرت عظیمی در دل اتم آفریده که مسلما مفید و سودمند است ، ولی هر گاه از این قدرت درونی اتم سوء استفاده شود و از آن بمبهای ویرانگر بسازند، نه نیروگاههای برق و وسائل صنعتی دیگر، این مایه شر و فساد خواهد بود. و با توجه به بیان فوق ، می توان میان تمام آیاتی که در قرآن مجید درباره انسان وارد شده است جمع کرد. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 30
سپس به ذکر اوصاف انسانهای شایسته به صورت یک استثنا ضمن بیان نه صفت از اوصاف بر جسته پرداخته ، می گوید:
((مگر نمازگزاران)) (الا المصلین).
((همان نمازگزارانی که نمازهای خود را تداوم می بخشند)) (الذین هم علی صلاتهم دائمون).
این نخستین ویژگی آنهاست که ارتباط مستمر با درگاه پروردگار متعال دارند، و این ارتباط از طریق نماز تاءمین می گردد، نمازی که انسان را از فحشاء و منکر باز می دارد، نمازی که روح و جان انسان را پرورش می دهد، و او را همواره به یاد خدا می دارد، و این توجه مستمر مانع از غفلت و غرور، و فرو رفتن در دریای شهوات ، و اسارت در چنگال شیطان و هوای نفس می شود.
بدیهی است منظور از مداومت بر نماز این نیست که همیشه در حال نماز باشند، بلکه منظور این است در اوقات معین نماز را انجام می دهند.
اصولا هر کار خیری آنگاه در انسان اثر مثبت می گذارد که تداوم داشته

باشد، و لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : ان احب الاعمال الی الله ما دام و ان قل : ((محبوبترین اعمال نزد خدا چیزی است که مداومت داشته باشد، هر چند کم باشد)).
قابل توجه اینکه در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : منظور این است هر گاه انسان چیزی از نوافل را بر خود فرض می کند همواره به آن ادامه دهد. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 31
و در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ((این آیه اشاره به نافله است ، و آیه و الذین هم علی صلاتهم یحافظون (که در چند آیه بعد می آید) ناظر به نماز فریضه)).
این تفاوت ممکن است از اینجا باشد که تعبیر به محافظت مناسب نمازهای واجب است که دقیقا آنها را باید در وقتهای معین انجام داد، اما تعبیر به تداوم مناسب نمازهای مستحب است ، چرا که انسان می تواند آنها را انجام دهد و گاه ترک کند.
به هر حال بعد از ذکر نماز که بهترین اعمال ، و بهترین حالات مؤ منان است ، به دومین ویژگی آنها پرداخته می افزاید: ((کسانی که در اموالشان حق معلومی است)) (و الذین فی اموالهم حق معلوم).
((برای تقاضا کنندگان و محرومان)) (للسائل و المحروم).
و به این ترتیب هم ارتباطشان را با خالق حفظ می کنند، و هم پیوندشان را با خلق خدا.
بعضی از مفسران معتقدند که منظور از ((حق معلوم)) در اینجا همان زکات است که مقدار معینی دارد، و از مصارف آن ((سائل)) و ((محروم)) است ، در حالی که می دانیم این سوره مکی است و حکم زکات در مکه نازل نشده بود، یا اگر نازل شده بود مقدار معین نداشت ، لذا بعضی دیگر معتقدند: مراد از ((حق معلوم)) چیزی غیر از زکات است که انسان بر خود لازم می شمرد که به نیازمندان دهد شاهد این تفسیر حدیثی است که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که وقتی از تفسیر این آیه تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 32
سؤ ال کردند که آیا این چیزی غیر از زکات است ؟ فرمود: هو الرجل یؤ تیه الله الثروة من المال ، فیخرج منه الالف و الالفین و الثلاثة آلاف و الاقل و الاکثر، فیصل به رحمه ، و یحمل به الکل عن قومه : ((آری این درباره کسی است که خداوند ثروت و مالی به او می بخشد و او به مقدار هزار یا دو هزار یا سه هزار یا بیشتر و کمتر از آن جدا کرده و با آن صله رحم می کند و مشقت از قوم خود بر می دارد)).
تفاوت میان ((سائل)) و ((محروم)) این است که ((سائل)) کسی است که حاجت خود را می گوید و تقاضا می کند، و ((محروم)) کسی است که شرم و حیا مانع تقاضای او است ، و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام

) آمده است : ((محروم کسی است که زحمت در کسب و کار می کشد ولی زندگی او پیچیده شده است)).
این حدیث نیز مناسب همان تفسیری است که ذکر شده ، زیرا چنین اشخاصی کمتر روی سؤ ال دارند.
شرح بیشتری درباره حق مزبور و تفسیر ((سائل)) و ((محروم)) در جلد 22 تفسیر نمونه صفحه 323 آمده است (ذیل آیه 19 ذاریات).
به هر حال انجام این کار از یک سو اثر اجتماعی دارد، و با فقر و محرومیت مبارزه می کند، و از سوی دیگر اثر اخلاقی روی کسانی که به آن عمل می کنند می گذارد، و قلب و جانشان را از حرص و بخل و دنیا پرستی می شوید.
آیه بعد به سومین ویژگی آنها اشاره کرده می افزاید: ((کسانی که به روز جزا ایمان دارند)) (و الذین یصدقون بیوم الدین). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 33
و در ویژگی چهارم می گوید: ((و کسانی که از عذاب پروردگارشان بیمناکند)) (و الذین هم من عذاب ربهم مشفقون).
((چرا که هیچکس را از عذاب پروردگار در امان نمی بینند)) (ان عذاب ربهم غیر مامون).
آنها از یکسو ایمان به روز جزا دارند، و با توجه به تعبیر ((یصدقون)) که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد، آنها پیوسته توجه دارند که حساب و کتاب و جزائی در کار است .
بعضی از مفسران آن را به معنی ((تصدیق عملی)) یعنی انجام وظائف و ترک محرمات تفسیر کرده اند، ولی ظاهر آیه مطلق است ، هم تصدیق علمی و هم عملی را شامل می شود.
ولی از آنجا که ممکن است کسی ایمان به روز جزا داشته باشد اما خود را مشمول مجازات نشمرد، می گوید: آنها هرگز خود را در امان نمی بینند یعنی دائما احساس مسئولیت می کنند، حسنات خود را ناچیز و سیئات خویش را بزرگ محسوب می دارند، لذا در حدیثی از امیر مؤ منان (علیه السلام) آمده است که به فرزندش نصیحت کرد و فرمود: فرزندم ! خف الله خوفا انک لو اتیته بحسنات اهل الارض لم یقبلها منک ، و ارج الله رجاءا انک لو اتیته بسیئات اهل الارض غفرها لک : ((آنچنان از خدا خائف باش که اگر تمام حسنات مردم روی زمین را بیاوری احتمال بده از تو نپذیرد! و آنچنان به او امیدوار باش که اگر تمام گناهان اهل زمین را داشته باشی احتمال ده تو را بیامرزد))!. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 34
حتی خود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می فرمود: لن یدخل الجنة احدا عمله قالوا و لا انت یا رسول الله ؟ قال و لا انا، الا ان یتغمدنی الله برحمته !: ((هیچکس با عملش وارد بهشت نمی شود، عرض کردند: حتی

خود شما ای رسول خدا؟! فرمود: آری من هم چنین هستم ، مگر آنکه رحمت خدا شامل من شود))! المعارج
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 35
آیه 29 - 35
آیه و ترجمه
وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَفِظونَ(29)
إِلا عَلی أَزْوَجِهِمْ أَوْ مَا مَلَکَت أَیْمَنهُمْ فَإِنهُمْ غَیرُ مَلُومِینَ(30)
فَمَنِ ابْتَغَی وَرَاءَ ذَلِک فَأُولَئک هُمُ الْعَادُونَ(31)
وَ الَّذِینَ هُمْ لاَمَنَتهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَعُونَ(32)
وَ الَّذِینَ هُم بِشهَدَتهِمْ قَائمُونَ(33)
وَ الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتهِمْ یحَافِظونَ(34)
أُولَئک فی جَنَّتٍ مُّکْرَمُونَ(35)
ترجمه :29 - و آنها که دامان خویش را از بی عفتی حفظ می کنند.
30 - و آمیزش جنسی جز با همسران و کنیزان (که در حکم همسرند) ندارند ولی در بهره گیری از اینها مورد سرزنش نخواهند بود.
31 - و هر کس ماوراء این را طلب کند متجاوز است .
32 - و آنها که امانتها و عهد خود را رعایت می کنند.
33 - و آنها که قیام به ادای شهادت حق می نمایند. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 36
34 - و آنها که بر نماز مواظبت دارند.
35 - این افراد در باغهای بهشتی گرامیند.
تفسیر :بخش دیگری از ویژگیهای بهشتیان
در آیات گذشته چهار وصف از اوصاف ویژه مؤ منان راستین و آنها که در قیامت اهل بهشتند ذکر شد و در این آیات به پنج وصف دیگر اشاره می کند که مجموعا نه وصف می شود.
در نخستین توصیف می فرماید: ((آنها کسانی هستند که فروج خویش را از بی عفتی حفظ می کنند)) (و الذین هم لفروجهم حافظون).
((مگر نسبت به همسران و کنیزانشان که در بهره گیری از آنها هیچگونه ملامت و سرزنش ندارند)) (الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین).
بدون شک غریزه جنسی از غرائز سرکش انسان ، و سرچشمه بسیاری از گناهان است تا آنجا که بعضی معتقدند در تمام پرونده های مهم جنائی اثری از این غریزه دیده می شود، لذا کنترل و حفظ حدود آن از نشانه های مهم تقوی است و به همین دلیل بعد از ذکر نماز و کمک به نیازمندان و ایمان به روز قیامت و ترس از عذاب الهی کنترل این غریزه ذکر شده است .

استثنائی که ذیل آن آمده نشان می دهد که منطق اسلام هرگز این نیست که این غریزه به کلی محو و نابود شود و کسی مانند راهبان و کشیشان بر خلاف قانون خلقت گام بردارد که این عملی است غالبا غیر ممکن ، و به فرض امکان تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 37
غیر منطقی ، و لذا رهبانها نیز نتوانستند این غریزه را از صحنه زندگی حذف کنند، و اگر به طور رسمی ازدواج نمی کنند بسیاری از آنها چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند!
رسوائیهائی که از این رهگذر ببار آمده کم نیست مورخان مسیحی همچون ((ویل دورانت)) و غیر او پرده از روی آن برداشته اند.
تعبیر به ((ازدواج)) همسران دائمی و موقت را هر دو شامل می شود، و اینکه بعضی گمان کرده اند این آیه نفی ((ازدواج موقت)) می کند، به خاطر آن است که نمی دانند آن هم نوعی ازدواج است .
در آیه بعد برای تاءکید بیشتر روی همین موضوع می افزاید: ((کسانی که ماورای آن را طلب کنند متجاوز و خارج از مرزهای الهی هستند)) (فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون).
و به این ترتیب اسلام طرح جامعه ای می ریزد که هم به غرائز فطری در آن پاسخ داده می شود، و هم آلوده فحشاء و فساد جنسی و مفاسد ناشی از آن نیست .
البته کنیزان از نظر اسلام دارای بسیاری از شرایط همسر و انضباطهای قانونی او هستند هر چند در عصر و زمان ما موضوع آن منتفی است .
سپس به دومین و سومین اوصاف آنها اشاره کرده ، می گوید: ((کسانی که امانتها و عهد خود را رعایت می کنند)) (و الذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون).
البته ((امانت)) معنی وسیعی دارد که نه تنها امانتهای مادی مردم را از هر نوع در بر می گیرد بلکه امانتهای الهی و پیامبران و پیشوایان معصوم همه را شامل می شود. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 38
هر یک از نعمتهای الهی امانتی از امانات او هستند پستهای اجتماعی و مخصوصا مقام حکومت از مهمترین امانات است ، و لذا در حدیث معروف امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه ((ان الله یامرکم ان تؤ دوا الامانات الی اهلها)) صریحا آمده است که ولایت و حکومت را به اهلش واگذارید.
در آیه 72 سوره احزاب نیز خواندیم که مساءله تکلیف و مسئولیت به عنوان یک امانت بزرگ الهی معرفی شده است : انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و از همه مهمتر دین و آئین خدا و کتاب او قرآن امانت بزرگ او است ، که باید در حفظش کوشید.
((عهد)) نیز مفهوم وسیعی دارد که هم عهدهای مردمی را شامل می شود

و هم عهدها و پیمانهای الهی را.
زیرا ((عهد)) هر گونه التزام و تعهدی است که انسان نسبت به دیگری می دهد، و بدون شک کسی که ایمان به خدا و پیامبر او می آورد با این ایمان تعهدات وسیعی را پذیرفته است .
در اسلام اهمیت فوق العاده زیادی به حفظ امانت و پای بند بودن به تعهدات داده شده ، و از مهمترین نشانه های ایمان معرفی گردیده است .
بحث مشروحتری در این زمینه در جلد سوم تفسیر نمونه صفحه 432 ذیل آیه 58 سوره نساء داشتیم .
و در چهارمین وصف اضافه می کند: کسانی که برای ادای شهادت حق ، قیام می کنند (و الذینهم بشهاداتهم قائمون). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 39
زیرا اقامه شهادت عادلانه و ترک کتمان آن یکی از مهمترین پایه های اقامه عدالت در جامعه بشری است .
آنها که می گویند چرا ما به شهادت و گواهی دادن بر ضد این و آن عداوت اینها را بخریم و درد سر برای خود بیافرینیم ، افرادی بی اعتنا به حقوق انسانی و فاقد روح اجتماعی و غیر متعهد نسبت به اجرای عدالتند.
و لذا قرآن در آیات متعددی مسلمانان را دعوت به ادای شهادت حق کرده است ، و کتمان را گناه شمرده اند در فقه اسلامی نیز شهادت اهمیت خاصی دارد و پایه اثبات بسیاری از حقوق فردی و اجتماعی شمرده شده و احکام ویژه ای دارد.
در آخرین وصف که در واقع نهمین توصیف از این مجموعه است بار دیگر به مساءله نماز باز می گردد، همانگونه که آغاز آن نیز از نماز بود، می فرماید: ((کسانی که نماز خود را محافظت می کنند)) (و الذین هم علی صلاتهم یحافظون).
و همانگونه که قبلا اشاره کردیم با توجه به بعضی از قرائن به نظر می رسد که ((نماز)) در اینجا اشاره به ((نماز واجب)) و در آیه گذشته اشاره به ((نماز نافله)) است .
البته در نخستین وصف اشاره به ((تداوم)) نماز بود، اما در اینجا سخن از حفظ آداب و شرائط و ارکان و خصوصیات آن است آدابی که هم ظاهر نماز را از آنچه مایه فساد است حفظ می کند، و هم روح نماز را که حضور قلب است تقویت می نماید، و هم موانع اخلاقی را که سد راه قبول آن است از بین می برد، بنابراین هرگز تکرار محسوب نمی شود. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 40
این آغاز و پایان نشان می دهد که در میان تمام این اوصاف توجه به نماز برترین و مهمترین آنها است ، چرا چنین نباشد در حالی که ((نماز مکتب عالی تربیت)) و ((مهمترین وسیله تهذیب نفوس و پاکسازی جامعه))

است .
و در پایان این سخن مسیر نهائی صاحبان این اوصاف را بیان می کند همانگونه که در آیات گذشته مسیر نهائی مجرمان را شرح داد، در اینجا در یک جمله کوتاه و پر معنی می فرماید: ((کسانی که دارای این صفاتند در باغهای بهشت جای دارند و از هر نظر گرامی داشته می شوند)) (اولئک فی جنات مکرمون).
چرا گرامی نباشند؟ در حالی که میهمانهای خدا هستند، و خداوند قادر و رحمان تمام وسائل پذیرائی را برای آنها فراهم ساخته است ، و در حقیقت این دو تعبیر (((جنات)) و ((مکرمون))) اشاره به نعمتهای مادی و معنوی است که شامل حال این گروه است . المعارج
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 41
آیه 36 - 41
آیه و ترجمه
فَمَا لِ الَّذِینَ کَفَرُوا قِبَلَک مُهْطِعِینَ(36)
عَنِ الْیَمِینِ وَ عَنِ الشمَالِ عِزِینَ(37)
أَ یَطمَعُ کلُّ امْرِیٍ مِّنهُمْ أَن یُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِیمٍ(38)
َکلا إِنَّا خَلَقْنَهُم مِّمَّا یَعْلَمُونَ(39)
فَلا أُقْسِمُ بِرَب الْمُشرِقِ وَ الْمَغَرِبِ إِنَّا لَقَدِرُونَ(40)
عَلی أَن نُّبَدِّلَ خَیراً مِّنْهُمْ وَ مَا نحْنُ بِمَسبُوقِینَ(41)
ترجمه :36 - این کافران را چه می شود که با سرعت نزد تو می آیند.
37 - از راست و چپ ، گروه گروه (طمع بهشت دارند)!
38 - آیا هر یک از آنها طمع دارد که در بهشت پر نعمت الهی وارد شود؟
39 - هرگز چنین نیست ، ما آنها را از آنچه خودشان می دانند آفریده ایم !
40 - سوگند به پروردگار مشرقها و مغربها که ما قادریم .
41 - بر اینکه جای آنها را به کسانی بدهیم که از آنها بهترند، و ما هرگز مغلوب نخواهیم شد.
تفسیر :به کدام روسفیدی طمع بهشت داری ؟!
در آیات گذشته این سوره بحثهائی پیرامون نشانه های مؤ منان و کفار
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 42
و سرنوشت هر یک از این دو گروه آمده است ، در آیات بالا بار دیگر به شرحی پیرامون وضع کفار و استهزای آنها نسبت به مقدسات باز می گردد.
بعضی گفته اند این آیات در مورد گروههائی از مشرکان نازل شده که وقتی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مکه آیات معاد را برای مسلمانان می خواند، آنها از هر گوشه و کنار می آمدند و می گفتند: اگر معادی در کار باشد وضع ما از این افرادی که به تو ایمان آورده اند در آن

عالم بهتر است ، همانگونه که در این دنیا وضع ما از آنها بهتر می باشد!
قرآن در پاسخ آنها چنین می گوید:
((این کافران را چه می شود که با سرعت نزد تو می آیند)) (فمال الذین کفروا قبلک مهطعین).
((از راست و چپ گروه گروه می آیند و طمع بهشت دارند)) (عن الیمین و عن الشمال عزین).
((آیا هر یک از آنها طمع دارد که در بهشت پر نعمت الهی وارد شود)) (ایطمع کل امری ء منهم ان یدخل جنة نعیم).
با کدام ایمان و با کدام عمل چنین شایستگی برای خود قائلند؟!
((مهطعین)) جمع ((مهطع)) به معنی کسی است که گردن می کشد و با سرعت راه می رود و در جستجوی چیزی است ، و گاه تنها به معنی گردن کشیدن برای خبر گرفتن می آید.
((عزین)) جمع ((عزة)) (بر وزن هبه) به معنی جماعتهای پراکنده است و ریشه اصلی آن عزو (بر وزن جذب) به معنی نسبت دادن است ، و از آنجا

که هر گروهی که با هم هستند به یکدیگر نسبت و ارتباطی دارند، و یا هدف واحدی را تعقیب می کنند، به جماعت و گروه عزه گفته شده .
به هر حال مشرکان خود خواه و خودپرست از این ادعاهای بی اساس بسیار داشتند، و مرفه بودن زندگی مادی خود را که غالبا از طرق نامشروع و غارتگری و مانند آن حاصل شده بود، دلیل بر بلندی مقامشان در پیشگاه خدا و محبوبیت نزد پروردگار می پنداشتند، سپس با یک مقایسه بی معنی مقامات والائی در قیامت برای خود قائل بودند.
درست است که آنها به معاد البته به آن صورتی که قرآن بیان می کرد. عقیده نداشتند ولی گاه به صورت احتمال روی آن بحث می کردند که اگر معادی باشد ما در جهان دیگر چنین و چنان خواهیم بود، شاید این سخن را از روی استهزا نیز می گفتند.
در اینجا قرآن مجید به پاسخ آنها پرداخته ، می گوید: ((هرگز چنین نیست که آنها وارد باغهای پر نعمت بهشت شوند، چرا که ما آنها را از آنچه خودشان می دانند آفریده ایم)) (کلا انا خلقناهم مما یعلمون).
در حقیقت خداوند می خواهد با این جمله اولا غرور آنها را درهم بشکند، زیرا می گوید: خودتان بهتر می دانید که ما شما را از چه چیز آفریده ایم ؟ از نطفه ای بی ارزش ، از آبی گندیده و پست ، پس اینهمه غرور و نخوت برای چیست ؟.
((ثانیا)) پاسخی به استهزا کنندگان معاد می گوید که اگر شما در امر معاد شک دارید بروید و حال نطفه را بررسی کنید، و ببینید چگونه از یک قطره آب بی ارزش موجودی بدیع می سازیم که در تطورات جنینی هر روز

خلقت و آفرینش تازه ای به خود می گیرد. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 44
آیا خالق انسان از نطفه قادر نیست که بعد از خاک شدن لباس حیات در تن انسان بپوشاند.
((ثالثا)) اینها چگونه طمع بهشت دارند با اینکه در صحیفه اعمال خود اینهمه عمل گناه دارند، زیرا موجودی که از نطفه ای بی ارزش آفریده شده از نظر مادی شرافتی ندارد، اگر شرفی هست به خاطر ایمان و عمل صالح است که اینها فاقد آنند، پس چگونه انتظار دارند در باغهای بهشتی گام بنهند.
سپس برای تاءکید این مطلب می افزاید: ((سوگند به پروردگار مشرقها و مغربها که ما قادریم ... (((فلا اقسم برب المشارق و المغارب انا لقادرون).
((بر اینکه جای آنها را به کسانی بدهیم که از آنها بهترند و ما هرگز در این کار مغلوب نخواهیم شد)) (علی ان نبدل خیرا منهم و ما نحن بمسبوقین).
این جمله ممکن است اشاره به آن باشد که ما نه تنها قادریم که آنها را بعد از خاک شدن به زندگی و حیات نوین باز گردانیم ، بلکه می توانیم آنها را به موجوداتی کاملتر و بهتر تبدیل کنیم ، و هیچ چیز مانعی از این کار نخواهد بود. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 45
و به این ترتیب ، تعبیر فوق ادامه ای بر بحث معاد است .
و یا اشاره به این باشد که برای ما هیچ مانعی ندارد شما را به کیفر اعمالتان نابود کنیم ، و افرادی شایسته و آگاه و مؤ من جانشین شما سازیم ، تا یار و یاور پیامبر ما باشند، و چیزی مانع ما از این کار نخواهد بود.
بنابراین اگر اصرار به شما می کنیم ایمان بیاورید نه از روی نیاز و عجز است ، بلکه مصلحت کلی تربیت و هدایت بشر ایجاب می کند.
تعبیر به ((رب المشارق و المغارب)) (پروردگار مشرقها و مغربها) ممکن است اشاره به این باشد که همان خداوندی که قادر است خورشید با عظمت را هر روزی در مشرق و مغرب جدیدی قرار دهد، و آنچنان این حساب دقیق باشد که میلیونها سال دوره سالانه خود را بی کم و کاست طی کند، قادر است بار دیگر انسان را به زندگی باز گرداند و حیات نوینی بخشد و یا گروهی را ببرد و گروهی شایسته تر جانشین آنها کند.
نکته :
خداوند ((مشارق)) و ((مغارب))
در آیات قرآن مجید گاهی تعبیر ((مشرق)) و ((مغرب)) به صورت ((مفرد)) آمده است مانند آیه 115 بقره و لله المشرق و المغرب : ((مشرق و مغرب از آن خدا است)) و گاه به صورت ((تثنیه)) آمده است ، مانند آیه 17 سوره رحمن رب المشرقین و رب المغربین : ((پروردگار دو

مشرق و پروردگار دو مغرب)) و گاه به صورت ((جمع)) المشارق و المغارب مانند آیه مورد بحث .
بعضی کوته نظران این تعبیرات را متضاد پنداشته اند، در حالی که همگی هماهنگ ، و هر یک اشاره به نکته ای است ، توضیح اینکه خورشید هر روز
از تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 46
نقطه تازه ای طلوع ، و در نقطه تازه ای غروب می کند، بنابراین به تعداد روزهای سال مشرق و مغرب داریم ، و از سوی دیگر در میان اینهمه مشرق و مغرب دو مشرق و دو مغرب در میان آنها ممتاز است که یکی در آغاز تابستان ، یعنی حداکثر اوج خورشید در مدار شمالی ، و یکی در آغاز زمستان یعنی حداقل پائین آمدن خورشید در مدار جنوبی است (که از یکی تعبیر به مدار رأ س السرطان و از دیگری تعبیر به مدار رأ س الجدی می کنند) و چون این دو کاملا مشخص است روی آن تکیه شده است ، علاوه بر این دو مشرق و دو مغرب دیگر که آنها را مشرق و مغرب اعتدالی می نامند (در اول بهار و اول پائیز هنگامی که شب و روز در تمام دنیا برابر است) نیز مشخص می باشد که بعضی رب المشرقین و رب المغربین را اشاره به آن گرفته اند و آن نیز قابل توجه است .
اما آنجا که به صورت ((مفرد)) ذکر شده معنی جنس را دارد که توجه تنها روی اصل مشرق و مغرب است بی آنکه نظر به افراد داشته باشد، به این ترتیب تعبیرات مختلف بالا هر یک نکته ای دارد و انسان را متوجه تغییرات مختلف طلوع و غروب آفتاب و تغییر منظم مدارات شمس می کند.
المعارج
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 47
آیه 42 - 44
آیه و ترجمه
فَذَرْهُمْ یخُوضوا وَ یَلْعَبُوا حَتی یُلَقُوا یَوْمَهُمُ الَّذِی یُوعَدُونَ(42)
یَوْمَ یخْرُجُونَ مِنَ الاَجْدَاثِ سِرَاعاً کَأَنهُمْ إِلی نُصبٍ یُوفِضونَ(43)
خَشِعَةً أَبْصرُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِک الْیَوْمُ الَّذِی کانُواْ یُوعَدُونَ(44)
ترجمه :42 - آنها را به حال خود واگذار تا در باطل خود فرو روند، و بازی کنند، تا زمانی که روز موعود خود را ملاقات نمایند.
43 - همان روز که از قبرها به سرعت خارج می شوند، گوئی به سوی بتهایشان می دوند!
44 - در حالی که چشمهای آنها از شدت وحشت به زیر افتاده ، و پرده ای از ذلت و خواری آنها را پوشانده است (و به آنها گفته می شود) این همان روزی است که به شما وعده داده می شد.
تفسیر :گوئی به سوی بتهایشان می دوند!
در این آیات که آخرین آیات سوره معارج است به عنوان انذار و تهدید

کافران سر سخت و استهزاء کننده و لجوج ، می فرماید: ((آنها را به حال خود واگذار، تا در مطالب باطل خود فرو روند، و به بازی مشغول باشند، تا زمانی که روز موعود خود را ملاقات کنند)) (فذرهم یخوضوا و یلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 48
بیش از این استدلال و موعظه لازم نیست ، آنها نه اهل منطقند و نه آمادگی برای بیدار شدن دارند، بگذار در اباطیل و اراجیف خود غوطه ور باشند، و همچون کودکان سرگرم بازی ، تا روز موعود آنها، روز رستاخیز، فرا رسد، و همه چیز را با چشم خود ببینند!
این آیه با همین تعبیر و بدون هیچگونه تفاوت در سوره زخرف آیه 83 نیز آمده است .
سپس به معرفی آن روز موعود پرداخته ، و نشانه هائی از این روز وحشتناک و هول انگیز را بیان می کند، و می فرماید: همان روزی که از قبرها به سرعت خارج می شوند، و چنان تند حرکت می کنند که گوئی به سوی بتهایشان می دوند! (یوم یخرجون من الاجداث سراعا کانهم الی نصب یوفضون).
چه تعبیر عجیبی ؟ وضع حال آنها را در قیامت و هنگامی که به سوی دادگاه عدل الهی با سرعت حرکت می کنند تشبیه به هجوم آنها در یک روز جشن یا عزا به سوی بتهایشان می کند اما آن کجا و این کجا؟ و در حقیقت سخریه ای است نسبت به عقائد پوچی که در عالم دنیا داشتند.
((اجداث)) جمع ((جدث)) (بر وزن عبث) به معنی ((قبر)) است .
((سراع)) جمع ((سریع)) (مثل ظراف و ظریف) به معنی شخص یا چیزی است که به سرعت حرکت می کند. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 49
((نصب)) جمع ((نصیب)) آن هم به گفته بعضی جمع ((نصب)) (بر وزن سقف) در اصل به معنی چیزی است که در جائی نصب می شود و به بتهائی که به صورت قطعه سنگی آنها را در جاهائی نصب می کردند و پرستش می نمودند و روی آن قربانی کرده و خون قربانی را بر آن می ریختند گفته می شد، و تفاوتش با ((صنم)) این بود که ((صنم)) بتی بود که دارای شکل و صورت خاصی بود، اما ((نصب)) قطعه سنگهای بی شکلی بود که آنها را به علتی پرستش می کردند، همانگونه که در آیه 3 سوره مائده می خوانیم که از جمله گوشتهای حرام گوشت حیوانی را می شمرد که روی این بتها ذبح می شد (و ما ذبح علی النصب).
((یوفضون)) از ماده ((افاضه)) به معنی حرکت سریع است شبیه حرکت سریع آب از سر چشمه .
بعضی نیز گفته اند که منظور از ((نصب)) در آیه مورد بحث پرچمها است که در میان لشکرها با کاروانها در یک نقطه بر پا می کنند، و هر کس با سرعت خود را به آن می رساند، ولی تفسیر اول مناسبتر است .

سپس به نشانه های دیگری پرداخته می افزاید: ((این در حالی است که چشمهای آنها از شدت هول و وحشت به زیر افتاده و خاضعانه نگاه می کنند)) (خاشعة ابصارهم).
((و پرده ای از ذلت و خواری تمام وجود آنها را در بر گرفته)) (ترهقهم ذلة).
و در پایان آیه می فرماید: ((این همان روزی است که به آنها وعده داده می شد)) (ذلک الیوم الذی کانوا یوعدون). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 50
آری این همان روز موعود است که آن را به باد مسخره می گرفتند، و گاه می گفتند: به فرض که چنین روزی در کار باشد وضع ما در آن روز از مؤ منان هم بهتر است ، ولی آن روز از شدت ترس و وحشت و شرمساری جرئت ندارند سر بر آورند، گرد و غبار مذلت بر سر و روی آنها نشسته ، و در هاله ای از غم و اندوه فرو رفته اند، مسلما آن روز نادم و پشیمان می شوند اما چه سود؟
خداوندا. در آن روز هولناک ما را در پوشش رحمتت قرار بده .
پروردگارا! دامهای شیطان سخت ، و هوای نفس غالب ، و آرزوهای دور و دراز فریبنده است ، تو خودت بیداری و آگاهی و عدم انحراف از مسیر را به ما مرحمت فرما.
بارالها! ما را از مؤ منانی که بر عهد خود با تو وفا کرده اند و کمر به اطاعتت بسته اند قرار ده
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 51
سوره نوح
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 28 آیه است تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 53
محتوای سوره نوح
این سوره چنانکه از نامش پیدا است سرگذشت نوح پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را بیان می کند، در سوره های متعددی از قرآن مجید به سر گذشت این پیامبر بزرگ اشاره شده ، از جمله سوره های ((شعرا))، ((مؤ منون))، ((اعراف))، ((انبیاء)) و از همه مشروحتر در سوره ((هود)) آمده که در حدود 25 آیه درباره این پیامبر اولوالعزم سخن می گوید (از آیه 25 تا 49).
ولی آنچه در سوره نوح آمده قسمت خاصی از زندگی او است که در جائی دیگر به این سبک نیامده است ، و این قسمت مربوط به دعوت مستمر و پی گیر او به سوی توحید، و کیفیت ، و عناصر این دعوت . و ریزه کاری هائی است که در این مساءله مهم به کار رفته است ، آن هم در برابر قوم لجوج و خود خواه و متکبری که مطلقا حاضر نبودند در برابر حق سر فرود آورند.
با توجه به اینکه این سوره در مکه نازل شده ، و پیامبر و مسلمانان اندک آن زمان در شرائطی مشابه شرائط زمان نوح و یارانش قرار داشتند، مسائل زیادی را به آنها می آموزد، و یکی از اهداف ذکر این ماجرا همین بوده است از جمله اینکه :
1 - به آنها یاد می دهد که چگونه از طریق استدلال منطقی تواءم با محبت و دلسوزی کامل دشمنان را تبلیغ کنند، و از هر وسیله مفید و مؤ ثری در این راه بهره گیرند.
2 - به آنها می آموزد که هرگز در طریق دعوت به سوی خدا خسته نشوند هر چند سالها طول بکشد، و دشمن کارشکنی کند. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 54
3 - به آنها می آموزد که در یک دست وسائل تشویق ، و در دست دیگر عوامل انذار را داشته باشند، و از هر دو در طریق دعوت بهره گیرند.
4 - آیات آخر این سوره هشداری است برای مشرکان لجوج که اگر در برابر حق تسلیم نشوند و به فرمان خدا گردن ننهند عاقبت دردناکی در پیش دارند.

5 - علاوه بر اینها این سوره سبب تسلی خاطر برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان نخستین و افراد مشابه آنها است که در برنامه های خود به لطف خدا دلگرم و در برابر مشکلات و سختیها صابر و شکیبا باشند.
به تعبیر دیگر این سوره ترسیمی است از بیان مبارزه دائمی طرفداران حق و باطل و برنامه هائی که طرفداران حق در مسیر خود باید به کاربندند.
فضیلت تلاوت سوره
در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من قرأ سورة نوح کان من المؤ منین الذین تدرکهم دعوة نوح : ((کسی که سوره نوح را بخواند از مؤ منانی خواهد بود که شعاع دعوت نوح پیامبر او را فرا می گیرد)).
و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم من کان یؤ من بالله و الیوم الاخر و یقرأ کتابه فلا یدع ان یقرأ سورة انا ارسلنا نوحا فای عبد قرأ ها محتسبا صابرا فی فریضة او نافلة ، اسکنه الله مساکن الابرار و اعطاه ثلاث جنان مع جنته کرامة من الله : تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 55
((کسی که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارد و کتاب او را می خواند تلاوت سوره نوح را رها ننماید، هر کس آن را برای خدا و تواءم با شکیبائی در نماز فریضه یا نافله تلاوت کند خداوند او را در منازل نیکان جای می دهد، و سه باغ از باغهای بهشت همراه باغ خودش برای احترام او مرحمت می کند)).
ناگفته پیدا است که هدف از تلاوت آن این است که از راه و رسم این پیامبر بزرگ و استقامت و شکیبائی یاران او در راه دعوت به سوی حق الهام گیرد، و خود را در شعاع دعوت او قرار دهد، نه خواندن فاقد اندیشه و فکر و نه اندیشه ای خالی از عمل . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 56
آیه 1 - 4
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
إِنَّا أَرْسلْنَا نُوحاً إِلَى قَوْمِهِ أَنْ أَنذِرْ قَوْمَک مِن قَبْلِ أَن یَأْتِیَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ(1)
قَالَ یَقَوْمِ إِنی لَکمْ نَذِیرٌ مُّبِینٌ(2)
أَنِ اعْبُدُواَ اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ وَ أَطِیعُونِ(3)
یَغْفِرْ لَکم مِّن ذُنُوبِکمْ وَ یُؤَخِّرْکُمْ إِلَى أَجَلٍ مُّسمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لا یُؤَخَّرُ لَوْ کُنتُمْ تَعْلَمُونَ(4)
ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - ما نوح را به سوی قومش فرستادیم ، و گفتیم : قوم خود را انذار کن پیش از آنکه عذاب دردناک به سراغشان آید.

2 - گفت : ای قوم ! من برای شما بیم دهنده آشکاری هستم . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 57
3 - که خدا را پرستش کنید، و از مخالفت او بپرهیزید، و مرا اطاعت نمائید.
4 - اگر چنین کنید خدا گناهانتان را می آمرزد، و تا زمان معینی شما را عمر می دهد، اما هنگامی که اجل الهی فرا رسد تاخیری نخواهد داشت اگر می دانستید.
تفسیر :نخستین پیام نوح
گفتیم این سوره بیانگر آن قسمت از حالات نوح است که مربوط به مساءله دعوت او می باشد، و نکات جالبی را در زمینه دعوت به سوی حق مخصوصا در برابر اقوام لجوج به همه رهروان راه خدا می آموزد.
نخست از مساءله بعثت او شروع کرده می فرماید: ((ما نوح را به سوی قومش فرستادیم ، و گفتیم : قوم خود را انذار کن پیش از آنکه عذاب دردناک به سراغشان آید)) (انا ارسلنا نوحا الی قومه ان انذر قومک من قبل ان یاتیهم عذاب الیم).
این عذاب دردناک ممکن است عذاب دنیا باشد یا عذاب آخرت ، و مناسبتر اینکه هر دو باشد، هر چند به قرینه آیات آخر سوره بیشتر منظور عذاب دنیا است .
تکیه روی ((انذار)) (و بیم دادن) با اینکه پیامبران هم بیم دهنده بودند و هم بشارت دهنده به خاطر آن است که انذار غالبا
تاثیر قویتر دارد همانگونه که برای ضمانت اجرائی قوانین در تمام دنیا روی انذار و مجازات تکیه می شود.
نوح این پیامبر ((اولوالعزم)) که صاحب نخستین شریعت و آئین الهی تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 58
بود و دعوت جهانی داشت بعد از دریافت این فرمان به سراغ قومش آمد و گفت : ای قوم ! من برای شما بیم دهنده آشکاری هستم (قال یا قوم انی لکم نذیر مبین)
((هدف این است که خداوند یگانه یکتا را پرستش کنید و هر چه غیر از او است به دور افکنید، تقوا را پیشه نموده ، و از دستورات من که دستور خدا است اطاعت کنید)) (ان اعبدوا الله و اتقوه و اطیعون)
در حقیقت نوح محتوای دعوت خود را در سه جمله خلاصه کرد: پرستش خدای یکتا، رعایت تقوا و اطاعت از قوانین و دستوراتی که او از سوی خدا آورده که مجموعه عقاید و اخلاق و احکام بود.
سپس به تشویق آنها پرداخته نتائج مهم اجابت این دعوت را در دو جمله کوتاه بیان می کند و می گوید: اگر دعوت مرا اجابت کنید خداوند گناهان شما را می آمرزد (یغفر لکم من ذنوبکم).

در حقیقت قاعده معروف ((الاسلام یجب ما قبله)) (اسلام پیش از خود را می پوشاند و از بین می برد) قانونی است که در همه ادیان الهی و توحیدی بوده است و منحصر به اسلام نیست .
سپس می افزاید: ((و شما را تا زمان معینی به تاخیر می اندازد، عمرتان را تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 59
طولانی کرده و عذاب را از شما دور می دارد (و یؤ خرکم الی اجل مسمی).
((زیرا هنگامی که اجل نهائی الهی فرا رسد تاخیر پیدا نمی کند اگر می دانستید (ان اجل الله اذا جاء لا یؤ خر لو کنتم تعلمون).
از این آیه به خوبی استفاده می شود که ((اجل)) و سر رسید عمر انسان دو گونه است ((اجل مسمی)) و ((اجل نهائی)) و یا به تعبیر دیگر ((اجل ادنی)) (نزدیکتر) و ((اجل اقصی)) (دورتر) و یا ((اجل معلق)) (مشروط) و ((اجل حتمی)) (مطلق)
قسم اول سر رسیدی است که قابل تغییر و دگرگونی است ، و بر اثر اعمال نادرست انسان ممکن است بسیار جلو بیفتد که عذابهای الهی یکی از آنها است و به عکس بر اثر تقوا و نیکو کاری و تدبیر ممکن است بسیار عقب بیفتد.
ولی اجل و سررسید نهائی به هیچوجه قابل دگرگونی نیست ، این موضوع را با یک مثال می توان مشخص کرد و آن اینکه یک انسان استعداد عمر جاویدان ندارد اگر تمام دستگاههای بدن خوب کار کند سرانجام زمانی فرا می رسد که بر اثر فرسودگی زیاد قلب او خود به خود از کار می افتد، ولی رعایت اصول بهداشت و جلوگیری به موقع از بیماریها می تواند عمر انسان را طولانی کند در حالی که عدم رعایت این امور ممکن است آنرا بسیار کوتاه سازد و به زودی به آن پایان دهد.
نکته
عوامل معنوی زیادی و کوتاهی عمر
نکته دیگری که به خوبی از این آیه استفاده می شود تاءثیر گناهان در کوتاهی عمر است ، زیرا می گوید: اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید خدا تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 60
به شما عمر طولانی می دهد و مرگ شما را به تاخیر می اندازد، با توجه به اینکه گناهان همواره بر جسم و یا روح انسان ضربه های هولناک وارد می کند درک این معنی آسان است .
در روایات اسلامی نیز روی این معنی تاءکید فراوان شده است ، از جمله در یک حدیث پر معنی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم من یموت بالذنوب اکثر ممن یموت بالاجال ، و من یعیش بالاحسان اکثر ممن یعیش بالاعمار!:

((آنها که بر اثر گناهان می میرند بیش از آنها هستند که به مرگ الهی از دنیا می روند، و کسانی که بر اثر نیکو کاری عمر طولانی پیدا می کنند بیش از کسانی هستند که بر اثر عوامل طبیعی عمرشان زیاد می شود!.
نوح
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 61
آیه 5 - 9
آیه و ترجمه
قَالَ رَب إِنی دَعَوْت قَوْمِی لَیْلاً وَ نَهَاراً(5)
فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعَاءِی إِلا فِرَاراً(6)
وَ إِنی کلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصبِعَهُمْ فی ءَاذَانهِمْ وَ استَغْشوْا ثِیَابهُمْ وَ أَصرُّوا وَ استَکْبرُوا استِکْبَاراً(7)
ثُمَّ إِنی دَعَوْتهُمْ جِهَاراً(8)
ثُمَّ إِنی أَعْلَنت لهُمْ وَ أَسرَرْت لهُمْ إِسرَاراً(9)
ترجمه :5 - (نوح) گفت پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به سوی تو) دعوت کردم .
6 - اما دعوت من چیزی جز فرار از حق بر آنها نیفزود!
7 - و من هر زمان آنها را دعوت کردم که ایمان بیاورند و تو آنها را بیامرزی انگشتان خویش را در گوشها قرار داده ، و لباسهایشان را بر خود (پیچیدند، و در مخالفت اصرار ورزیدند، و شدیدا استکبار کردند.
8 - سپس من آنها را آشکارا (به توحید و بندگی تو) دعوت کردم .
9 - و پنهان آنها را به سوی تو خواندم . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 62
تفسیر :از هر فرصتی برای هدایت آنها استفاده کردم ، اما...
در این آیات در ادامه رسالت و ماءموریت نوح برای دعوت قومش سخنانی از زبان خود او، هنگامی که به پیشگاه پروردگار شکایت می برد، نقل شده که بسیار آموزنده است .
سخنان نوح در این زمینه سخنانی است که می تواند راهگشا برای همه مبلغان دینی باشد، می فرماید: ((نوح گفت پروردگارا! من قوم خود را شب و روز به سوی تو دعوت کردم)) (قال رب انی دعوت قومی لیلا و نهارا)
و لحظه ای در ارشاد و تبلیغ آنها کوتاهی نکردم .
((اما این دعوت و ارشاد من چیزی جز فرار از حق بر آنها نیفزود)) (فلم یزدهم دعائی الا فرارا)
و این عجیب است که دعوت به سوی چیزی سبب فرار از آن شود، اما با توجه به اینکه تاءثیر دعوتهای نیاز به یک نوع آمادگی و سنخیت و جاذبه متقابل دارد جای تعجب نیست که در دلهای تا آماده اثر معکوس و منفی ببخشد، و به تعبیر دیگر افراد لجوج و دشمن حق هنگامی که دعوت مردان

خدا را می شنوند در مقابل آن مقاومت به خرج می دهند، و همین مقاومت آنها را از خدا دورتر می کند و کفر و نفاق را راسختر می سازد.
این درست همانند چیزی است که در آیه 80 سوره اسراء آمده است : و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤ منین و لا یزید الظالمین الا خسارا ((ما در قرآن آیاتی نازل کرده ایم که مایه شفاء و رحمت برای مؤ منان است اما ظالمان را جز خسران و زیان نمی افزاید))! تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 63
و اینکه در آیات قرآن می خوانیم این کتاب آسمانی مایه هدایت پرهیزگاران است ((هدی للمتقین)) (بقره - 2) به خاطر همین است که باید مرحله ای از تقوا هر چند ضعیف ، در وجود انسان باشد، تا آماده پذیرش حق گردد، این مرحله همان ((روح حقیقت جوئی)) و آمادگی برای پذیرش گفتار حق است .
سپس نوح در ادامه این سخن می افزاید: ((خداوندا! من هر زمان آنها را دعوت کردم که ایمان بیاورند تا تو آنها را مشمول آمرزش خود قرار دهی ، آنها انگشتان خویش را در گوشهای خود قرار داده ، و لباسهایشان را بر خود پیچیدند و در مخالفت و عدم ایمان اصرار ورزیدند و شدیدا استکبار کردند)) (و انی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی آذانهم و استغشوا ثیابهم و اصروا و استکبروا استکبارا).
گذاشتن انگشت در گوشها برای این بوده که صدای حق را نشنوند و پیچیدن لباس بر خویشتن یا به این معنی است که لباس بر سر می انداختند تا پشتوانه ای برای انگشتان فرو کرده در گوش باشد و کمترین امواج صوتی به پرده صماخ آنها نرسد، و از آنجا که پیامی به مغز منتقل نگردد! و یا می خواستند صورت خود را بپوشانند مبادا چشمانشان بر قیافه ملکوتی نوح این پیامبر بزرگ بیفتد، در واقع اصرار داشتند هم گوش از شنیدن باز ماند و هم چشم از دیدن !
این راستی حیرت انگیز است که انسان به این مرحله از عداوت و دشمنی با حق برسد که حتی اجازه دیدن و شنیدن و اندیشیدن را به خود ندهد.
در بعضی از تفاسیر اسلامی آمده است که بعضی از آن قوم منحرف دست فرزندان خویش را گرفته و نزد ((نوح)) می بردند، و به فرزند خود چنین می گفتند: تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 64
از این مرد بترس مبادا تو را گمراه کند این وصیتی است که پدرم به من کرده ، و من الان همان سفارش را به تو می کنم (تا حق وصیت و خیر خواهی را ادا کرده باشم).
این آیه نشان می دهد که نوح با عمر طولانی خود در طی چند نسل همچنان به دعوت الهی خویش ادامه می داد و هرگز خسته نمی شد.
و ضمنا نشان می دهد که یکی از عوامل مهم بدبختی آنها استکبار و غرور

بود، زیرا خود را بالاتر از این می دیدند که در برابر انسانی مانند خود هر چند نماینده خدا باشد و قلبش کانون علم و دانش و تقوا سر تسلیم فرود آورند، این کبر و و غرور همیشه یکی از موانع مهم راه حق بوده و ثمره شوم آنرا در تمام طول تاریخ بشر در زندگی افراد بی ایمان مشاهده می کنیم .
نوح همچنان به سخنان خود در پیشگاه پروردگار ادامه داده ، می گوید: ((خداوندا!
سپس آنها را آشکارا به توحید و عبادت تو دعوت کردم)) (ثم انی دعوتهم جهارا).
در جلسات عمومی و با صدای بلند آنها را به سوی ایمان فرا خواندم .
به این نیز قناعت نکردم ((آشکارا و نهان ، حقیقت توحید و ایمان را برای آنها بیان داشتم)) (ثم انی اعلنت لهم و اسررت لهم اسرارا).
به گفته بعضی از مفسران ، نوح برای نفوذ در این جمعیت لجوج و خود خواه دعوت خود را از سه طریق مختلف دنبال کرد: گاه تنها دعوت مخفیانه

می نمود که مواجه با عکس العملهای چهارگانه شد (انگشتها را در گوش گذاشته لباسها را به خود پیچیدند، و در کفر اصرار ورزیدند، و استکبار نمودند) و گاه تنها دعوت علنی و آشکار داشت ، و گاه نیز از روش آمیختن دعوت آشکار و نهان استفاده می کرد ولی هیچ یک از اینهانیفتاد.
اصولا ساختمان انسان چنین است که اگر در مسیر باطل آن قدر پیش برود که ریشه های فساد در وجود او مستحکم گردد، و در اعماق وجودش نفوذ کرده به صورت طبیعت ثانوی در آید نه دعوت مردان خدا در او اثر می بخشد، و نه پیامهای رسای الهی فایده ای می دهد.
نکته ها:
1 - راه و رسم تبلیغ
آنچه در آیات فوق درباره دعوت نوح آمده در عین این که وسیله ای برای تسلی خاطر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان اندکی که در مکه به او پیوستند بود یک برنامه عمومی و همگانی را برای همه مبلغان راه خدا ارائه می دهد.
او هرگز انتظار نداشت مردم دعوتش را اجابت کرده ، در یک مرکز عمومی شهر جمع شوند سپس با آرامش خاطر در حالی که همگان چشم به دهان او دوخته و گوش به سخنانش دارند پیام الهی را به آنان برساند، بلکه از لحن آیات استفاده می شود (و در بعضی از روایات نیز آمده) که او گاه به سراغ مردم در خانه هایشان می رفت ، یا در کوچه و بازار آنها را به طور خصوصی صدا می زد، و با حوصله و لحن محبت آمیزی تبلیغ می کرد، و گاه در مجالس عمومی که به منظورهای دیگری از قبیل جشن و

عزا تشکیل شده بود می آمد و با صدای بلند تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 66
و آشکار فرمان خدا را بر آنها می خواند، اما همیشه با عکس العملهای نامطلوب و توهین و استهزاء، و گاه ضرب و جرح روبرو می شد، ولی با این حال هرگز دست از کار خود برنداشت .
این حوصله عجیب ، و آن دلسوزی عجیب تر، و پشتکار و استقامت بی نظیر سرمایه او در راه دعوت به آئین حق بود.
و شگفت انگیزتر اینکه در طول نهصد و پنجاه سال دعوتش تنها حدود هشتاد نفر به او ایمان آوردند که اگر این دو عدد را بر یکدیگر تقسیم کنیم روشن می شود که برای هدایت هر یک نفر به طور متوسط حدود دوازده سال تبلیغ کرد!!.
آیا اگر مبلغان اسلامی از یک چنین استقامت و پشتکاری برخوردار باشند اسلام با این محتوای غنی و جالب عالمگیر نخواهد شد؟!
2 - فرار از حقیقت چرا؟
گاه انسان تعجب می کند که مگر ممکن است در زیر این آسمان کسانی پیدا شوند که حتی حاضر به شنیدن حرف حق نباشند و از آن فرار کنند؟ سخن از پذیرش نیست سخن تنها از شنیدن است .
ولی تاریخ می گوید این گونه افراد بسیار بوده اند.
نه تنها قوم نوح به هنگامی که آنها را دعوت به توحید می کرد انگشت در گوش نهاده و جامه بر سر و صورت می پیچیدند که حق را نشنوند و نبینند، بلکه در عصر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) طبق صریح قرآن گروهی بودند که وقتی صدای دل انگیز پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آیات قرآن بلند می شد با جار و جنجال و سوت و صفیر چنان غوغائی به راه می انداختند که هیچکس صدای او را نشنود، و قال الذین کفروا لا تسمعوا تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 67
لهذا القرآن و الغوا فیه لعلکم تغلبون : ((کافران گفتند: گوش به این قرآن فرا ندهید و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید تا پیروز شوید)) (فصلت 26)
در تاریخ خونین کربلا نیز آمده است هنگامی که امام حسین (علیه السلام) سالار شهیدان می خواست دشمنان منحرف را ارشاد و بیدار کند چنان جنجالی به راه انداختند که صدای امام در میان آنها گم شد.
امروز نیز این برنامه ادامه دارد منتهی در اشکال و چهره های دیگر طرفداران باطل با انواع سرگرمیهای ناسالم ، موسیقیهای مخرب مواد مخدر و مانند آن چنان جوی فراهم کرده اند که مردم مخصوصا جوانان نتوانند صدای دلنواز مردان خدا را بشنوند. نوح
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 68
آیه 10 - 14

آیه و ترجمه
فَقُلْت استَغْفِرُوا رَبَّکُمْ إِنَّهُ کانَ غَفَّاراً(10)
یُرْسِلِ السمَاءَ عَلَیْکم مِّدْرَاراً(11)
وَ یُمْدِدْکم بِأَمْوَلٍ وَ بَنِینَ وَ یجْعَل لَّکمْ جَنَّتٍ وَ یجْعَل لَّکمْ أَنهَراً(12)
مَّا لَکمْ لا تَرْجُونَ للَّهِ وَقَاراً(13)
وَ قَدْ خَلَقَکمْ أَطوَاراً(14)
ترجمه :10 - به آنها گفتم از پروردگار خویش آمرزش بطلبید که او بسیار آمرزنده است .
11 - تا بارانهای پر برکت آسمان را پی درپی بر شما فرستد،
12 - و شما را با اموال و فرزندان فراوان امداد کند، و باغهای سر سبز و نهرهای جاری در اختیارتان قرار دهد.
13 - چرا شما برای خدا عظمت قائل نیستید؟
14 - در حالی که شما را در مراحل مختلف آفریده است .
تفسیر :پاداش دنیوی ایمان
((نوح)) در ادامه بیانات مؤ ثر خود برای هدایت آن قوم لجوج و سرکش این بار روی بشارت و تشویق تکیه می کند، و به آنها وعده مؤ کد می دهد
که اگر از تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 69
شرک و گناه توبه کنند خدا درهای رحمت خویش را از هر سو به روی آنها می گشاید، عرض می کند: ((خداوندا من به آنها گفتم : از پروردگار خویش تقاضای آمرزش کنید که او بسیار آمرزنده است)) (فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا).
نه تنها شما را از گناهان پاک می سازد بلکه ((اگر چنین کنید بارانهای پربرکت آسمان را پی درپی بر شما فرو می فرستد)) (یرسل السماء علیکم مدرارا)
خلاصه هم باران رحمت معنوی و هم باران پر برکت مادی او شما را فرا می گیرد.
قابل توجه اینکه می گوید: ((آسمان را بر شما می فرستد)) یعنی آنقدر باران می بارد که گوئی آسمان دارد نازل می شود! اما چون باران رحمت است نه ویرانی می آورد، و نه آسیبی می رساند، بلکه در همه جا مایه خرمی و سر سبزی و طراوت است .
سپس می افزاید: ((و اموال و فرزندان شما را افزون می کند،)) (و یمدد کم باموال و بنین).
((و برای شما باغهای خرم و سرسبز و نهرهای آب جاری قرار می دهد.)) (و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهارا).
به این ترتیب یک نعمت بزرگ معنوی ، و پنج نعمت بزرگ مادی به آنها وعده داده نعمت بزرگ معنوی بخشودگی گناهان و پاک شدن از آلودگی

تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 70
کفر و عصیان است ، اما نعمتهای مادی : ریزش بارانهای مفید و به موقع و پر برکت ، فزونی اموال ، فزونی فرزندان (سرمایه های انسانی) باغهای پر برکت ، و نهرهای آب جاری
آری ایمان و تقوی طبق گواهی قرآن مجید هم موجب آبادی دنیا و هم آخرت است .
در بعضی از روایات آمده است که وقتی این قوم لجوج از قبول دعوت نوح سر باز زدند خشکسالی و قحطی آنها را فرا گرفت ، و بسیاری از اموال و فرزندانشان هلاک شدند، زنان عقیم گشتند و کمتر بچه می آوردند، نوح به آنها گفت : اگر ایمان بیاورید همه این مصائب و بلاها از شما دفع خواهد شد، ولی آنها اعتنائی به او نکردند و همچنان سر سختی نشان دادند تا عذاب نهائی فرا رسید و همه را درو کرد!
سپس بار دیگر به انذار باز می گردد، و می گوید: ((چرا شما از خدا نمی ترسید و برای خدای عظمت قائل نیستید))؟! (ما لکم لا ترجون لله وقارا).
((در حالی که خدا شما را آفرینش های گوناگون داد)) (و قد خلقکم اطوارا)
نخست ((نطفه)) بی ارزشی بودید، چیزی نگذشت که شما را به صورت ((علقه)) و از آن پس به صورت ((مضغه)) در آورد، سپس شکل و اندام انسانی به شما داد، تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 71
بعد لباس حیات در اندام شما پوشانید، و به شما روح و حس و حرکت داد، همین گونه مراحل مختلف جنینی را یکی پس از دیگری پشت سر نهادید، تا به صورت انسانی کامل از مادر متولد شدید باز اطوار حیات و اشکال مختلف زندگی ادامه یافت ، شما همیشه تحت ربوبیت او قرار دارید، و دائما نو می شوید، و آفرینش جدیدی می یابید، چگونه در برابر آستان با عظمت خالق خود سر تعظیم فرود نمی آورید؟
نه تنها از نظر جسمانی اشکال مختلفی به خود می گیرید، که چهره روح و جان شما نیز دائما در تغییر است ، هر یک از شما استعدادی دارید، و در هر سری ذوقی و در هر دلی عشقی است ، و همه شما دائما دگرگون می شوید احساسات کودکی جان خود را به احساسات جوانی می دهد، و آن هم جای خود را به احساسات کهولت و پیری می بخشد.
و به این ترتیب او در همه جا با شما است و در هر گام رهبری و هدایت می کند و با این همه لطف و عنایت او، اینهمه کفران و بی حرمتی چرا؟
نکته :
رابطه ((تقوی)) و ((عمران و آبادی))
از آیات مختلف قرآن ، از جمله آیات فوق ، این نکته به خوبی استفاده می شود که ایمان و عدالت مایه آبادی جامعه ها، و کفر و ظلم و گناه مایه

ویرانی است .
در آیه 96 ((اعراف)) می خوانیم : و لو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض : ((اگر اهل شهرها و آبادیها ایمان بیاورند و تقوا پیشه کنند درهای برکات آسمان و زمین را به روی آنها می گشائیم)). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 72
و در آیه 41 سوره ((روم)) می خوانیم : ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس : ((فساد در خشکی و دریا بر اثر اعمال مردم ظاهر شد)).
و در آیه 30 ((شوری)) آمده است : و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم : ((هر مصیبتی به شما می رسد به خاطر اعمال شما است)) و در آیه 66 مائده آمده است و لو انهم اقاموا التوراة و الانجیل و ما انزل الیهم من ربهم لاکلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم : ((اگر آنها تورات و انجیل و آنچه از طرف پروردگارشان بر آنان نازل شده است بر پا دارند، از آسمان و زمین روزی می خورند)) (و برکات زمین و آسمان آنها را فرا خواهد گرفت) و آیات دیگری از این قبیل .
این ((رابطه)) تنها یک رابطه معنوی نیست ، بلکه علاوه بر رابطه معنوی که آثارش را به خوبی می بینیم رابطه مادی روشنی نیز در این زمینه وجود دارد.
کفر و بی ایمانی سرچشمه عدم احساس مسؤ ولیت ، قانون شکنی ، و فراموش کردن ارزشهای اخلاقی است ، و این امور سبب از میان رفتن وحدت جامعه ها، متزلزل شدن پایه های اعتماد و اطمینان ، هدر رفتن نیروهای انسانی و اقتصادی ، و به هم خوردن تعادل اجتماعی است .
بدیهی است که جامعه ای که این امور بر آن حاکم گردد به سرعت عقب نشینی می کند و راه سقوط و نابودی را پیش خواهد گرفت .
و اگر می بینیم جوامعی هستند که با وجود عدم ایمان و تقوا از پیشرفت نسبی وضع مادی برخوردارند آن را نیز باید مرهون رعایت نسبی بعضی از اصول اخلاقی بدانیم که میراث انبیای پیشین و نتیجه زحمات رهبران الهی و دانشمندان و علما در طول قرنها است .
علاوه بر آیات فوق در روایات اسلامی نیز روی این معنی زیاد تکیه شده تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 73
است که استغفار و ترک گناه سبب فزونی روزی و بهبودی زندگی می شود، از جمله :
در حدیثی از علی (علیه السلام) آمده که فرمود اکثر الاستغفار تجلب الرزق : ((زیاد استغفار کن تا روزی را به سوی خود جلب کنی)).
در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل شده که فرمود: من انعم الله علیه نعمة فلیحمد الله تعالی ، و من استبطا

الرزق فليستغفر الله ، و من حزنه امر فليقل : لا حول و لا قوة الا بالله : ((کسی که خداوند نعمتی به او بخشیده شکر خدا را بجا آورد، و کسی که روزیش تاءخیر کرده از خدا طلب آمرزش کند، و کسی که بر اثر حادثه ای غمگین گردد بگوید: لا حول و لا قوة الا بالله)).
در نهج البلاغه نیز می خوانیم ((و قد جعل الله سبحانه الاستغفار سببا لدرور الرزق و رحمة الخلق ، فقال سبحانه استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا...)): ((خداوند سبحان ، استغفار را سبب فزونی روزی و رحمت خلق قرار داده ، و فرموده از پروردگارتان طلب آمرزش کنید که او بسیار آمرزنده است ، باران پر برکت آسمان را بر شما می فرستد))
حقیقت این است که مجازات بسیاری از گناهان محرومیتهائی در این جهان است و هنگامی که انسان از آن توبه کند و راه پاکی و تقوی را پیش گیرد خداوند این مجازات را از او بر طرف می سازد. نوح
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 74
آیه 15 - 20
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَرَوْا کَیْف خَلَقَ اللَّهُ سبْعَ سمَوَتٍ طِبَاقاً(15)
وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِیهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشمْس سِرَاجاً(16)
وَ اللَّهُ أَنبَتَکم مِّنَ الاَرْض نَبَاتاً(17)
ثمَّ یُعِیدُکمْ فِیهَا وَ یخْرِجُکمْ إِخْرَاجاً(18)
وَ اللَّهُ جَعَلَ لَکمُ الاَرْض بِساَطاً(19)
لِّتَسلُکُوا مِنهَا سبُلاً فِجَاجاً(20)
ترجمه :15 - آیا نمی دانید چگونه خداوند هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده ؟
16 - و ماه را در میان آسمانها مایه روشنائی ، و خورشید را چراغ فروزانی قرار داده است .
17 - و خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویانید!
18 - سپس شما را به همان زمین باز می گرداند، و بار دیگر شما را خارج می سازد.
19 - و خداوند زمین را برای شما فرش گسترده ای قرار داد.
20 - تا از راههای وسیع و دره های آن بگذرید (و به هر نقطه می خواهید بروید).
تفسیر :باغبان هستی ، شما را چون گلی پرورش داد
حضرت ((نوح)) در بیانات عمیق و مستدل خود در برابر مشرکان لجوج
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 75
نخست دست آنها را گرفته و به اعماق وجودشان برد، تا آیات انفسی را

مشاهده کنند، (چنانکه در آیات قبل گذشت) سپس همان گونه که آیات مورد بحث می گوید آنها را به مطالعه نشانه های خدا در عالم بزرگ آفرینش دعوت کرده و آنان را به سیر آفاقی می برد.
نخست از آسمان شروع کرده ، می گوید: ((آیا نمی دانید چگونه خداوند هفت آسمان را یکی بالای دیگری آفریده است))؟! (الم تروا کیف خلق الله سبع سماوات طباقا).
((طباق)) مصدر باب ((مفاعله)) به معنی مطابقه است ، گاه به معنی قرار گرفتن چیزی بالای چیزی می آید، و گاه به معنی هماهنگی و مطابقت دو چیز با یکدیگر است ، و در اینجا هر دو معنی صدق می کند.
مطابق معنی اول آسمانهای هفتگانه یکی بالای دیگری قرار دارد، و به طوری که در تفسیر آسمانهای هفتگانه در گذشته گفته ایم یک تفسیر قابل توجه این است که تمام آنچه را ما با چشم مسلح و غیر مسلح از ستارگان ثوابت و سیار می بینیم همه جزء آسمان اول است ، و شش عالم دیگر یکی ما فوق دیگری بعد از آن قرار دارد که از دسترس علم و دانش انسان امروز بیرون است ، و ممکن است در آینده این شایستگی را پیدا کند که آن عوالم عجیب و گسترده را یکی بعد از دیگری کشف کند. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 76
و بنابر احتمال دوم قرآن به هماهنگی و مطابقت آسمانهای هفتگانه در نظم و عظمت و زیبائی اشاره می کند.
سپس می افزاید: ((خداوند ماه را در میان آسمانهای هفتگانه مایه نور و روشنائی برای شما قرار داد، و خورشید را چراغ فروزانی)) (و جعل القمر فیهن نورا و جعل الشمس سراجا).
درست است که در آسمانهای هفتگانه میلیونها میلیون کوکب فروزنده است که از خورشید و ماه ما نیز پرفروغ تر می باشد، ولی آنچه برای ما مهم است و در زندگی ما اثر دارد همین خورشید و ماه منظومه شمسی است که فضای زندگی ما را یکی در روزها، و دیگری در شبها روشن می سازد. تعبیر به ((سراج)) (چراغ) درباره ((خورشید)) و ((نور)) در مورد ((ماه)) به خاطر آن است که نور خورشید از درون خودش می جوشد مانند چراغ ، اما نور ماه از درون خودش نیست و شبیه بازتابی است که از آئینه منعکس می شود، و لذا کلمه ((نور)) که مفهوم اعمی دارد در مورد آن به کار رفته است . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 77
این تفاوت تعبیر در آیات دیگر قرآن نیز دیده می شود.
شرح بیشتری در این زمینه ذیل آیه 5 سوره یونس آورده ایم (جلد 8 صفحه 226).
سپس بار دیگر به آفرینش انسان باز می گردد، و می افزاید: ((خداوند شما را همچون گیاهی از زمین رویانید))! (و الله انبتکم من الارض نباتا).

تعبیر به ((انبات)) و رویانیدن ، در مورد انسان ، به خاطر آن است که اولا آفرینش نخستین انسان از خاک است ، و ثانیا تمام مواد غذائی که انسان می خورد و به کمک آن رشد و نمو می کند از زمین است ، یا مستقیما مانند سبزیها و دانه های غذائی و میوه ها، و یا به طور غیر مستقیم مانند گوشت حیوانات ، و ثالثا شباهت زیادی در میان انسان و گیاه وجود دارد و بسیاری از قوانینی که حاکم بر تغذیه و تولید مثل و نمو و رشد گیاهان است بر انسان نیز حکمفرما است .
این تعبیر در مورد انسان بسیار پر معنی است و نشان می دهد که کار خداوند در مساءله هدایت فقط کار یک معلم و استاد نیست ، بلکه همچون کار یک باغبان است که بذرهای گیاهان را در محیط مساعد قرار می دهد تا استعدادهای نهفته آنها شکوفا گردد.
در مورد حضرت مریم نیز در آیه 37 آل عمران می خوانیم : فانبتها نباتا حسنا ((خداوند به طرز شایسته ای گیاه وجود مریم را آفرید و پرورش داد)) اینها همه اشاره به همان نکته لطیف است . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 78
بعد به سراغ مساءله معاد که یکی دیگر از مسائل پیچیده برای مشرکان بوده است رفته ، می فرماید: ((سپس شما را به همان زمین که از آن روئیدید باز می گرداند، و بار دیگر شما را از آن خارج می کند)) (ثم یعیدکم فیها و یخرجکم اخراجا).
در آغاز خاک بودید بار دیگر به خاک بر می گردید و همان کسی که قدرت داشت در آغاز شما را از خاک بیافریند توانائی دارد بار دیگر بعد از خاک شدن لباس حیات در اندامتان بپوشاند.
این انتقال از مساءله ((توحید)) به ((معاد)) که به طرز بسیار جالبی در آیات فوق منعکس شده بیانگر رابطه نزدیک این دو مساءله است ، و به این ترتیب نوح در مقابل مخالفان از طریق نظام آفرینش هم استدلال بر توحید می کند و هم از این طریق استدلال بر معاد.
مجددا به آیات آفاقی و نشانه های توحید در عالم بزرگ باز می گردد و از نعمت وجود زمین سخن می گوید، می فرماید: ((خداوند زمین را برای شما فرش گسترده ای قرار داد)) (و الله جعل لکم الارض بساطا).
نه آنچنان خشن است که نتوانید بر آن استراحت و رفت و آمد کنید، و نه آنچنان نرم است که در آن فرو روید و قدرت حرکت نداشته باشید.
نه چنان داغ و سوزان است که از گرمایش به زحمت بیفتید، و نه چنان سرد و بی حرارت است که زندگی روی آن برای شما مشکل گردد، به علاوه بساطی است گسترده و آماده و دارای همه نیازمندیهای زندگی شما. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 79
نه تنها زمینهای هموار همچون فرش گسترده ای است ، بلکه کوهها به

خاطر دره و شکافهائی که در لابلای آن وجود دارد و قابل عبور است نیز بساط گسترده ای می باشد، ((هدف این است که از راههای وسیع و درههائی که در این زمین قرار دارد بگذرید و به هر نقطه ای که می خواهید بروید)) (لتسلکوا منها سبلا فجاجا).
((فجاج)) (بر وزن مزاج) جمع ((فج)) (بر وزن حج) به معنی دره ای است که در میان دو کوه قرار دارد، و به جاده های وسیع نیز گفته می شود.
به این ترتیب ((نوح)) در این قسمت از سخنان خود گاه به نشانه های خدا در آسمانها و کواکب آسمانی اشاره می کند، و گاه به نعمتهای گوناگون او در کره زمین ، و گاه به ساختمان خود انسان و مساءله حیات و زندگی او که هم دلیلی است برای شناخت خداوند و هم اثبات مساءله معاد.
ولی نه آن انذارهای نخستین و نه بشارتها و تشویقها و نه استدلالات منطقی هیچیک در دل سیاه این قوم لجوج اثر نگذاشت ، همچنان به مخالفت و کفر ادامه دادند و از قبول حق استنکاف جستند که در آیات بعد سرانجام این خیره سری را خواهیم دید. نوح
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 80
آیه 21 - 25
آیه و ترجمه
قَالَ نُوحٌ رَّبِ إِنهُمْ عَصوْنى وَ اتَّبَعُوا مَن لَّمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلا خَساراً(21)
وَ مَكَرُوا مَكْراً كبَّاراً(22)
وَ قَالُوا لا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكمْ وَ لا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لا سوَاعاً وَ لا يَغُوث وَ يَعُوقَ وَ نَسراً(23)
وَ قَدْ أَضلُّوا كَثِيراً وَ لا تَزِدِ الظلِمِينَ إِلا ضلَلاً(24)
مِّمَّا خَطِيئَتهِمْ أُغْرِقُوا فَأُدْخِلُوا نَاراً فَلَمْ يجِدُوا لهُم مِّن دُونِ اللَّهِ أَنصاراً(25)
ترجمه :21 - نوح (بعد از یاءس از هدایت آنها) عرض کرد پروردگارا! آنها نافرمانی من کردند، و از کسانی پیروی نمودند که اموال و فرزندانشان چیزی جز زیانکاری بر آنها نیفزوده .
22 - و (این رهبران گمراه) مکر عظیمی به کار بردند.
23 - و گفتند: دست از خدایان و بتهای خود بر ندارید، مخصوصا بتهای ((ود)) و ((سواع)) و ((یغوث)) و ((یعوق)) و ((نسر)) را رها نکنید!
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 81
24 - و آنها گروه بسیاری را گمراه کردند خداوندا! ظالمان را جز ضلالت میفزا!
25 - (آری سر انجام) همگی به خاطر گناهانشان غرق شدند، و در آتش دوزخ وارد گشتند، و جز خدا یاورانی برای خود نیافتند!
تفسیر :لطف حق با تو مداراها کند ...

هنگامی که نوح آخرین تلاش خود را در طی صدها سال به کار زد، و آن قوم ، جز گروه اندکی ، همچنان بر کفر و بت پرستی و گمراهی و فساد اصرار ورزیدند از هدایت آنها ماءیوس شد رو به درگاه خدا آورد، و ضمن مناجات مستدلی از خداوند تقاضای مجازات برای آنها کرد، چنانکه در آیات مورد بحث می خوانیم :
((نوح گفت پروردگارا! آنها نافرمانی من کردند، و از کسی پیروی نمودند که اموال و فرزندانش چیزی جز زیانکاری بر او نیفزوده است)) (قال نوح رب انهم عصونی و اتبعوا من لم یزده ماله و ولده الا خسارا).
اشاره به اینکه رهبران این قوم جمعیتی هستند که تنها امتیازشان اموال و فرزندان زیاد است ، آن هم اموال و فرزندانی که جز در مسیر فساد به کار گرفته نمی شود، نه خدمتی به خلق می کنند، و نه خضوعی در برابر خالق دارند، و این امکانات فراوان مایه غرور و طغیان و سرکشی آنها شده است .
اگر به تاریخ بشر نگاه کنیم می بینیم بسیاری از رهبران اقوام مختلف از همین قماش مردم بوده اند، کسانی که تنها امتیازشان اندوختن اموال حرام ، و به وجود آوردن فرزندان ناصالح ، و سپس سر کشی و طغیان ، و سرانجام تحمیل افکار خود بر توده های مستضعف و به زنجیر کشیدن آنها بوده است . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 82
سپس می افزاید: ((این رهبران ضال و مضل مکر عظیمی به کار بردند)) (و مکروا مکرا کبارا).
((کبار)) که صیغه مبالغه از ((کبر)) است و در اینجا به صورت نکره ذکر شده ، نشان می دهد که آنها طرحهای شیطانی عظیم و گسترده ای برای گمراه ساختن مردم ، و ممانعت از قبول دعوت نوح ریخته بودند، اما این طرحها چه بوده است ؟ درست مشخص نیست .
احتمال دارد که همان مساءله بت پرستی بوده باشد، زیرا طبق بعضی از روایات بت پرستی قبل از نوح سابقه نداشت ، بلکه قوم نوح آن را به وجود آوردند، و مساءله از اینجا سرچشمه گرفت که در فاصله زمان آدم و نوح مردان صالحی بودند که مردم به آنها اظهار علاقه می کردند، شیطان (و انسانهای شیطان صفت) از علاقه مردم سوء استفاده نمود، و آنها را تشویق به ساختن مجسمه آن بزرگان و گرامی داشت آن مجسمه ها کرد.
اما چیزی نگذشت که نسلهای بعد رابطه تاریخی این موضوع را فراموش کرده و تصور نمودند که این مجسمه ها موجوداتی محترمند که باید مورد پرستش قرار گیرند، و به این ترتیب به پرستش بتها سرگرم شدند، و مستکبران ظالم با اغفال آنها از این طریق آنان را به بند کشیدند و مکر بزرگ واقع شد.
آیه بعد می تواند گواه این مطلب باشد، زیرا بعد از اشاره سربسته به این

مکر بزرگ می افزاید: رؤ سای ((آنها گفتند: دست از خدایان و بتهای خود برندارید)) (و قالوا لا تذرن الهتکم)
و هرگز دعوت نوح را به خدای یگانه نپذیرید، خدائی که هرگز دیده نمی شود، و با دست قابل لمس نیست ! تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 83
مخصوصا روی پنج بت تاءکید کردند، و گفتند: بتهای ((ود)) و ((سواع)) و ((یغوث)) و ((یعوق)) و ((نسر)) را هرگز رها نکنید، و دست از دامنشان نکشید! (و لا تذرن ودا و لا سواعا و لا یغوث و یعوق و نسرا).
از قرائن چنین استفاده می شود که این پنج بت امتیازات ویژه ای داشتند، و مورد توجه خاص آن قوم گمراه بودند، به همین دلیل رهبران فرصت طلب آنان نیز روی عبادت آنها تکیه می کردند.
در اینکه این پنج بت از کجا پیدا شدند؟ روایات گوناگونی وجود دارد:
1 - بعضی گفته اند اینها نام پنج مرد صالح است که قبل از نوح می زیستند، هنگامی که از دنیا رفتند مجسمه های آنان را به عنوان یادگار به تحریک ابلیس ساختند و گرامی داشتند، و تدریجا به صورت بت پرستی در آمد.
2 - بعضی گفته اند اینها نامهای پنج فرزند آدم است که هر کدام از دنیا می رفت مجسمه او را برای یاد بود می ساختند، ولی مدتی بعد این مسائل فراموش شد و در عصر نوح موج پرستش آنها بالا گرفت .
3 - بعضی دیگر معتقدند که اینها نام بتهائی است که در عصر خود نوح ساخته شد، و این به خاطر آن بود که نوح مردم را از طواف قبر آدم جلوگیری می کرد، گروهی به تحریک ابلیس بجای آن مجسمه هائی ساختند و به پرستش آنها مشغول شدند.
اتفاقا این بتهای پنجگانه به عرب جاهلی منتقل شد، و هر قبیله ای یکی از این بتها را برای خود برگزیدند، البته بسیار بعید است که خود آن بتها منتقل شده باشد، بلکه ظاهر این است که نام آنها منتقل شد و بتهائی به این نامها ساختند، ولی بعضی از مفسران از ابن عباس نقل کرده اند که این بتهای پنجگانه تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 84
در طوفان نوح دفن شد و در عصر جاهلیت عرب شیطان آنها را بیرون کشید و مردم را به پرستش آن دعوت نمود.
باز در اینکه این بتها در میان قبائل عرب جاهلی چگونه تقسیم شد؟ گفتگو است .
بعضی گفته اند بت ((ود)) متعلق به طایفه ((بنی کلب)) در سرزمین ((دومة الجندل)) قرار داشت (شهری در نزدیکی تبوک که امروز آن را ((جوف)) می نامند) و ((سواع)) متعلق به قبیله ((هذیل)) در سرزمین ((رهاط)) بود، و بت ((یغوث)) بطائفه ((بنی قطیف)) یا طائفه ((بنی مذجح)) تعلق داشت ، و ((یعوق)) به طایفه ((همدان)) و ((نسر)) به

طایفه ((ذی الکلاع)) از قبائل حمیر.
رویهمرفته از این پنج بت سه بت (یغوث و یعوق و نسر) در سرزمین یمن قرار داشت که با تسلط ((ذو نواس)) بر یمن از میان رفت و مردم آن سامان به آئین یهود گرویدند.
((واقدی)) مورخ معروف می گوید: ((بت ود)) به شکل ((مرد)) بود و ((سواع)) به صورت ((زن)) و ((یغوث)) به صورت ((شیر)) و ((یعوق)) به صورت ((اسب)) و ((نسر)) به صورت ((باز)) (پرنده معروف).
البته عرب جاهلی مخصوصا اهالی مکه بتهای دیگری نیز داشتند که از جمله بت ((هبل)) بود که بزرگترین بتهای آنان محسوب می شد و در داخل خانه کعبه قرار داشت ، و 18 ذراع طول آن بود! و بت ((اساف)) در مقابل حجر الاسود و بت ((نائله)) در مقابل رکن یمانی (گوشه جنوبی خانه کعبه) و همچنین بت ((لات)) و ((عزی)) بود. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 85
سپس نوح می افزاید: ((خداوندا این رهبران گمراه و خود خواه گروه بسیاری را گمراه ساختند)) (و قد اضلوا کثیرا).
((خداوندا! ظالمان را جز ضلالت میفزا)) (و لا تزد الظالمین الا ضلالا).
منظور از افزودن ضلالت و گمراهی ظالمان و ستمگران ، همان سلب توفیق الهی از آنها است که سبب بدبختی آنها می شود، و یا مجازاتی است که آنها به خاطر ظلمشان دریافت می دارند که خدا نور ایمان را از آنها می گیرد، و تاریکی کفر را جانشین آن می سازد.
و یا این خاصیت اعمال آنهاست که به خدا نسبت داده می شود، زیرا هر موجودی هر تاءثیری دارد به فرمان او است (دقت کنید).
هر چه باشد هیچ منافاتی با حکمت خداوند در مورد مساءله ایمان و کفر و هدایت و ضلالت ندارد، و سبب سلب اختیار نیز نمی شود.
سرانجام در آخرین آیه مورد بحث ، خداوند سخن آخر را در این زمینه چنین می فرماید: ((به خاطر گناهانشان غرق شدند، و آنها را در آتش وارد ساختند، و یاورانی جز خدا نیافتند که در برابر خشم او از آنها دفاع کند)) تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 86
(مما خطیئاتهم اغرقوا فادخلوا نارا فلم یجدوا لهم من دون الله انصارا).
تعبیر آیه نشان می دهد که آنها بعد از غرق شدن ، بلافاصله وارد آتش شدند، و این عجیب است که از آب فورا وارد آتش شوند! و این آتش همان آتش برزخی است ، چرا که طبق گواهی آیات قرآن گروهی بعد از مرگ در عالم برزخ مجازات می شوند، و طبق بعضی از روایات ((قبر)) یا باغی از باغهای بهشت است یا حفره ای از حفره های دوزخ !
این احتمال نیز داده شده که منظور آتش قیامت است ، ولی از آنجا که وقوع قیامت قطعی است و فاصله زیادی ندارد به صورت فعل ماضی ذکر شده است .

بعضی نیز احتمال دادند که منظور آتش دنیا است ، می گویند به فرمان خدا در میان همان امواج طوفان آتشی ظاهر شد و آنها را در کام خود فرو کشید!. نوح
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 87
آیه 26 - 28
آیه و ترجمه
وَ قَالَ نُوحٌ رَّب لا تَذَرْ عَلی الاَرْضِ مِنَ الْکَفِرِینَ دَیَّاراً(26)
إِنَّک إِن تَذَرْهُمْ یُضِلُّوا عِبَادَک وَ لا یَلِدُوا إِلا فَاجِراً کفَّاراً(27)
رَّب اغْفِرْ لی وَ لِوَلِدَی وَ لِمَن دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِناً وَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَتِ وَ لا تَزِدِ الظلِمِینَ إِلا تَبَارَا(28)
ترجمه :26 - ((نوح)) گفت : پروردگارا! روی زمین احدی از کافران را زنده مگذار.
27 - چرا که اگر آنها را بگذاری بندگانت را گمراه می کنند، و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آورند.
28 - پروردگارا! مرا بیامرز، و همچنین پدر و مادرم ، و تمام کسانی را که با ایمان وارد خانه من شدند، و جمیع مردان و زنان باایمان را، و ظالمان را جز هلاکت میفزا!
تفسیر :این قوم فاسد و مفسد باید بروند!
این آیات همچنان ادامه سخنان نوح و شکایتش از قوم به درگاه خدا و نفرین درباره آنها است می فرماید:
((نوح گفت : پروردگارا! احدی از کافران را روی زمین زنده مگذار))! (و قال نوح رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا)... تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 88
این سخن را هنگامی گفت که به طور کامل از هدایت آنها ماءیوس شده بود، و آخرین تلاش و کوشش خود را برای ایمان آوردن آنها به کار زد و نتیجه ای نگرفت ، و تنها گروهی اندک به او ایمان آوردند.
تعبیر به ((علی الارض)) (بر صفحه زمین) نشان می دهد که هم دعوت نوح جهانی بوده و هم طوفان و عذابی که بعد از آن آمد.
((دیار)) (بر وزن سیار) از ماده ((دار)) به معنی کسی است که در خانه ای سکنی می گزیند، این واژه معمولا در موارد نفی عام به کار می رود، مثلا گفته می شود ما فی الدار دیار (در خانه احدی ساکن نیست).
سپس ((نوح)) برای نفرین خود استدلال می کند و می افزاید: ((زیرا اگر آنها را واگذاری بندگانت را گمراه می کنند، و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آورند))! (انک تذرهم یضلوا عبادک و لا یلدوا الا فاجرا کفارا).
این نشان می دهد که نفرین انبیاء، از جمله نوح (علیه السلام) از روی خشم و غضب و انتقامجوئی و کینه توزی نبود بلکه روی یک حساب منطقی

صورت گرفته است ، و نوح مانند افراد کم حوصله ای نبود که با کوچکترین چیزی از جا در برود و دهان به نفرین بگشاید، بلکه بعد از نهصد و پنجاه سال دعوت و صبر و شکیبائی و خون دل خوردن ، و بعد از یاءس کامل زبان به نفرین گشود.
در اینکه نوح از کجا فهمید که اینها دیگر ایمان نمی آورند، و علاوه بر آن ، بندگان خدا را که در آن محیط بودند گمراه می سازند، و از این گذشته نسل آینده آنان نیز فاسد و مفسد است ؟! تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 89
بعضی گفته اند این از طریق آگاهی بر غیب بود که خدا به او داد، این احتمال نیز داده شده که نوح این مطلب را از وحی الهی استفاده کرد آنجا که می فرماید: و اوحی الی نوح انه لن یؤ من من قومک الا من قد آمن : ((به نوح وحی فرستاده شد که از قوم تو احدی جز آنان که ایمان آورده اند ایمان نخواهد آورد)) سوره هود - آیه 36.
ولی این احتمال نیز قابل قبول است که نوح از روی مجرای طبیعی و محاسبات معمولی به این حقیقت رسیده بود، زیرا قومی که نهصد و پنجاه سال با مؤ ثرترین بیانات تبلیغ شوند و ایمان نیاورند امیدی به هدایتشان نیست ، و چون این گروه کافر اکثریت قاطع را در اجتماع داشتند و همه امکانات در اختیار آنها بود طبعا برای اغوای دیگران کوشش می کردند، و نسلهای آینده چنین قومی قطعا فاسد بوده جمع میان این احتمالات سه گانه نیز ممکن است .
((فاجر)) به معنی کسی که گناه زشت و شنیعی مرتکب می شود، و ((کفار)) مبالغه در ((کفر)) است ، بنابراین تفاوت میان این دو واژه این است که یکی مربوط به جنبه های عملی است و دیگری اعتقادی .
از مجموع این آیات به خوبی استفاده می شود که عذابهای الهی بر اساس حکمت است ، جمعیتی که فاسد و مفسد باشند و نسلهای آینده آنها نیز در خطر فساد و گمراهی قرار گیرند در حکمت خداوند حق حیات ندارند، طوفان یا صاعقه یا زمین لرزه ، یا بلای دیگری ، نازل می شود و آنها را از صفحه زمین بر می اندازد همانگونه که طوفان نوح زمین را از لوث وجود آن قوم شرور شستشو داد.
و با توجه به اینکه این قانون الهی مخصوص زمان و مکانی نیست ، باید توجه تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 90
داشته باشیم که اگر امروز هم قومی فاسد و مفسد و فرزندانشان ((فاجر)) و ((کفار)) بودند باید منتظر عذاب الهی باشند، چرا که در این امور تبعیضی وجود ندارد و این یک سنت الهی است .
تعبیر به ((یضلوا عبادک)) (بندگانت را گمراه می کنند) ممکن است اشاره به گروه اندک مؤ منانی باشد که در این مدت طولانی به نوح ایمان آوردند،

و نیز ممکن است اشاره به توده های مستضعف مردم باشد که بر اثر فشار رهبران گمراه از آئین آنها پیروی می کنند.
در پایان ، نوح برای خودش و کسانی که به او ایمان آورده بودند چنین دعا می کنند: ((پروردگارا! مرا بیامرز، و همچنین پدر و مادرم ، و تمام کسانی را که با ایمان وارد خانه من شدند، و برای تمام مؤ منین و مؤ منات ، و ظالمان را جز هلاکت میفزا)) (رب اغفرلی و لوالدی و لمن دخل بیتی مؤ منا و للمؤ منین و المؤ منات و لا تزد الظالمین الا تبارا).
این طلب آمرزش برای این است که نوح می خواهد بگوید گر چه من صدها سال تبلیغ مستمر داشتم ، و هر گونه زجر و شکنجه را در این راه تحمل کردم ، اما چون ممکن است ترک اولائی در این مدت از من سرزده باشد من از آن هم تقاضای عفو می کنم ، و هرگز خود را در پیشگاه مقدست تبرئه نمی نمایم .
و چنین است حال ((اولیاء الله)) که بعد از آنهمه زحمت و تلاش در راه خدا باز هم خویش را مقصر می دانند و هرگز گرفتار غرور و خود بزرگ بینی نمی شوند تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 91
نه همچون افراد کم ظرفیت که با انجام یک کار کوچک چنان مغرور می شوند که گوئی از خداوند طلبکارند!
نوح در حقیقت برای چند نفر طلب آمرزش می کند:
((اول)) برای خودش ، مبادا قصور و ترک اولائی از او سر زده باشد.
((دوم)) برای پدر و مادرش ، به عنوان قدردانی و حق شناسی از زحمات آنان .
((سوم)) برای تمام کسانی که به او ایمان آوردند هر چند کم بودند، و سپس همراه او سوار بر کشتی شدند که آن کشتی نیز خانه نوح بود.
((چهارم)) برای مردان و زنان باایمان در تمام جهان و در تمام طول تاریخ ، و از اینجا رابطه خود را با مؤ منان سراسر عالم بر قرار می سازد.
ولی در پایان باز تاءکید بر نابودی ظالمان می کند، اشاره به اینکه آنها به خاطر ظلمشان مستحق چنین عذابی بودند.
نکته ها:
نوح (علیه السلام) نخستین پیامبر اولواالعزم
قرآن مجید در آیات فراوانی از نوح (علیه السلام) سخن می گوید، و روی هم رفته در بیست و نه سوره از قرآن درباره این پیامبر بزرگ ، سخن گفته شده ، و نام او 43 بار در قرآن آمده است .
قرآن مجید، قسمتهای مختلفی از زندگی او را دقیقا شرح داده ، قسمتهائی که بیشتر مربوط به جنبه های تعلیم و تربیت و پند و اندرز گرفتن می شود.
مورخان و مفسران نوشته اند، اسم نوح (علیه السلام) ((عبدالغفار)) یا ((عبدالملک)) یا ((عبدالاعلی)) بوده ، و لقب ((نوح)) از این نظر به او

داده شده است که سالیان تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 92
دراز بر خویشتن یا بر قوم خود نوحه گری می کرد، نام پدرش ((لمک)) یا ((لامک)) بود، و در مقدار عمرش اختلاف است ، بعضی 1490 سال ، و در بعضی از روایات 2500 سال آمده ، و درباره قوم او نیز عمرهای طولانی در حدود 300 سال نوشته اند، آنچه مسلم است اینکه او عمری بسیار طولانی داشت ، و طبق صریح قرآن 950 سال در میان قومش درنگ کرد (و مشغول تبلیغ بود).
نوح سه فرزند داشت ((حام)) و ((سام)) و ((یافث)) و مورخان معتقدند که تمام نژادهای امروز کره زمین به آن سه فرزند باز می گردد، گروهی نژاد ((حامی)) هستند که در منطقه آفریقا ساکنند، و گروه دیگری از نژاد ((سامی)) هستند که در خاورمیانه و خاور نزدیک سکنی دارند، و نژاد ((یافث)) را ساکنان چین می دانند.
در اینکه نوح بعد از طوفان چند سال زندگی کرد نیز گفتگو است بعضی 50 سال ، و بعضی 60 سال نوشته اند.
در منابع یهود (تورات کنونی) نیز بحث مشروحی پیرامون زندگی نوح آمده که در جهات زیادی با قرآن متفاوت است ، و از نشانه های تحریف تورات می باشد.
این بحثها در فصل 6 و 7 و 8 و 9 و 10 از سفر ((تکوین)) تورات ذکر شده است .
((نوح)) فرزند دیگری داشت بنام ((کنعان)) که با پدر مخالفت نمود حتی حاضر نشد در کشتی نجات به او ملحق شود، و با بدان بنشست و ارزش خاندان نبوت را گم کرد، و طبق صریح قرآن سرانجام همچون سایر کفار در طوفان غرق شد.
در اینکه چند نفر در این مدت طولانی به نوح ایمان آوردند، و با او تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 93
بر کشتی سوار شدند، نیز گفتگو است : بعضی 80 نفر و بعضی 7 نفر! نوشته اند
داستان نوح در ادبیات عربی و فارسی انعکاس فراوانی دارد و بیشتر روی طوفان و کشتی نجات او تکیه شده است .
((نوح)) اسطوره ای از صبر و شکر و مقاومت بود و گفته اند نخستین کسی است که برای هدایت انسانها علاوه بر منطق وحی از منطق استدلال و عقل نیز کمک گرفت ، (همانگونه که در آیات این سوره به خوبی منعکس است) و به همین دلیل حق بزرگی بر همه خداپرستان جهان دارد.
شرح حال نوح را با حدیثی از امام باقر (علیه السلام) پایان می دهیم : فرمود: نوح هنگام غروب و صبح این دعا و نیایش را می خواند: ((امسیت

اشهد انه ما امسی بی من نعمة فی دین او دنیا فانها من الله وحده لا شریک له ، له الحمد بها علی و الشکر کثیرا))، فانزل الله : ((انه کان عبدا شکورا)) فهذا کان شکره :
((شام کردم در حالی که گواهی می دهم هر نعمتی در دین و دنیا دارم از خداوند یگانه ای است که شریک ندارد، و او را ستایش بر این نعمتها می کنم و بسیار شکر می گویم)).
((به همین جهت خداوند در قرآن نازل فرموده که او بنده شکرگزاری بود و شکر نوح چنین بود)).
2 - در جمله رب اغفرلی و لوالدی و لمن دخل بیتی مؤ منا ((پروردگارا مرا ببخش و پدر و مادرم را و هر کس در خانه من مؤ من وارد شود در معنی بیت گفتگو است ، و روی هم رفته چهار معنی برای آن ذکر شده بعضی آن تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 94
را به معنی خانه شخصی ، و بعضی مسجد، و بعضی کشتی نوح ، و بعضی آئین و شریعت او دانسته اند، در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: ((منظور از بیت در اینجا ولایت است ، هر کس وارد ولایت گردد در خانه انبیا وارد شده است)) من دخل فی الولایة دخل فی بیت الانبیاء علیهم السلام .
خداوندا! به ما توفیق مرحمت کن که از طریق پذیرش ولایت ائمه اهل بیت در بیت انبیا وارد شویم .
پروردگارا! به ما چنان استقامتی مرحمت کن که همچون پیامبران بزرگی مانند نوح در راه دعوت به آئینت خسته نشویم ، و هرگز از پای ننشینیم .
بارالها در آن هنگام که طوفان خشم و غضبت فرا می رسد ما را با کشتی نجات لطف و رحمتت رهائی ببخش .
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 95
سوره جن
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 28 آیه است تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 97
محتوای سوره ((جن))
این سوره ، چنانکه از نامش پیدا است ، عمدتا درباره خلق ناپیدائی به نام ((جن)) سخن می گوید، سخن از ایمان آنها به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، و خضوع در برابر قرآن مجید، و ایمان و اعتقاد آنها به معاد، و وجود گروهی مؤ من و کافر در میان آنان و مسائلی از این قبیل است ، این بخش از سوره نوزده آیه از بیست و هشت آیه سوره را در بر می گیرد، و بسیاری از عقائد خرافی را در زمینه ((جن)) اصلاح می کند و بر آنها خط بطلان می کشد.
در بخش دیگری از این سوره اشاره ای به مساءله توحید و معاد آمده است . و در آخرین بخش این سوره ، سخن از مساءله علم غیب است که هیچکس از آن آگاهی ندارد جز آنچه خداوند اراده کرده است .
فضیلت تلاوت این سوره
در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : من قرء سورة الجن اعطی بعدد کل جنی و شیطان صدق بمحمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و کذب به عتق رقبة : ((هر کس سوره ((جن)) را بخواند به تعداد هر جن و شیطانی که تصدیق به محمد یا تکذیب او کرده است ثواب آزاد کردن برده ای داده می شود)).
و در حدیث دیگر از امام صادق (علیه السلام) آمده است من اکثر قراءة قل اوحی تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 98
لم یصبه فی الحیاة الدنیا شی ء من اعین الجن و لا نفثهم و لا سحرهم ، و لا کیدهم ، و کان مع محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فیقول یا رب لا ارید منه بدلا و لا ابغی عنه حولا:
((هر کس بسیار سوره جن را بخواند هرگز در زندگی دنیا چشم زخم جن و جادو و سحر و مکر آنها به او نمی رسد، و با محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) همراه خواهد بود، و می گوید: ((پروردگارا! من کسی را به جای او نمی خواهم ، و هرگز از او به دیگری متمایل نمی شوم)). البته این تلاوت مقدمه ای است بر آگاهی از محتوای سوره ، و سپس به کار بستن آن .
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 99

آیه 1 - 6
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
قُلْ أُوحِیَ إِلیَّ أَنَّهُ استَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سمِعْنَا قُرْءَاناً عجَباً(1)
یهْدِی إِلی الرُّشدِ فَئَامَنَّا بِهِ وَ لَن نُّشرِک بِرَبِّنَا أَحَداً(2)
وَ أَنَّهُ تَعَلی جَدُّ رَبِّنَا مَا اتخَذَ صحِبَةً وَ لَا وَلَداً(3)
وَ أَنَّهُ کانَ یَقُولُ سفِیهُنَا عَلی اللَّهِ شطَطاً(4)
وَ أَنَّا ظنَنَّا أَن لَّن تَقُولَ الانس وَ الْجِنُّ عَلی اللَّهِ کَذِباً(5)
وَ أَنَّهُ کانَ رِجَالٌ مِّنَ الانسِ یَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقاً(6)
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 100
ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - بگو به من وحی شده است که جمعی از ((جن)) به سخنانم گوش فرا داده اند، سپس گفته اند: ما قرآن عجیبی شنیده ایم !
2 - که به راه راست هدایت می کند، لذا ما به آن ایمان آورده ایم ، و هرگز احدی را شریک پروردگارمان قرار نمی دهیم .
3 - و اینکه بلند است مقام با عظمت پروردگار ما، و او هرگز برای خود همسر و فرزندی انتخاب نکرده است .
4 - و اینکه سفیهان ما درباره خداوند سخنان ناروا می گفتند.
5 - و اینکه ما گمان می کردیم که انس و جن هرگز دروغ بر خدا نمی بندند.
6 - و اینکه مردانی از بشر به مردانی از جن پناه می بردند، و آنها سبب افزایش گمراهی و طغیانشان می شدند.
شان نزول :در تفسیر آیات 29 تا 32 سوره احقاف شاءن نزولهائی آمده بود که با مطالب سوره مورد بحث (سوره جن) کاملا هماهنگ است ، و نشان می دهد که هر دو مربوط به یک حادثه است ، شاءن نزولها بطور فشرده چنین است :
1 - پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از مکه به سوی بازار ((عکاظ)) در ((طائف)) آمد، تا مردم را در آن مرکز اجتماع بزرگ به سوی اسلام دعوت کند، اما کسی به دعوت او پاسخ مثبت نگفت ، در باز گشت به محلی رسید که آن را وادی ((جن)) می گفتند شب را در آنجا ماند و تلاوت آیات قرآن می فرمود، گروهی از جن شنیدند و ایمان آوردند، و برای تبلیغ به سوی قوم خود بازگشتند. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 101
2 - ((ابن عباس)) می گوید ((پیامبر)) (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مشغول نماز صبح بود، و در آن تلاوت قرآن می کرد، گروهی از جن در صدد تحقیق از علت قطع اخبار آسمانها از خود بودند صدای تلاوت قرآن محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را شنیدند و گفتند: علت قطع اخبار

آسمان از ما همین است ، به سوی قوم خود باز گشتند و آنها را به سوی اسلام دعوت کردند.
3 - بعد از وفات ((ابوطالب)) کار بر رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سخت شده ، به سوی ((طائف)) عزیمت فرمود: تا یارانی پیدا کند، اشراف ((طائف)) شدیدا او را تکذیب کردند، و آنقدر از پشت سر سنگ به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) زدند که خون از پاهای مبارکش جاری شد، خسته و ناراحت به کنار باغی آمد، و سرانجام غلام صاحبان آن باغ ، که نامش ((عداس)) بود، به حضرت ایمان آورد، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به سوی مکه باز می گشت ، شبانه به نزدیکی نخلی رسید، مشغول نماز شد و در اینجا بود که گروهی از ((جن)) از اهل ((نصیبین)) یا ((یمن)) از آنجا می گذشتند صدای تلاوت قرآن حضرت را در نماز صبح شنیدند و ایمان آوردند.
نظیر همین شاءن نزولها را جمعی از مفسران در آغاز سوره جن نیز آورده اند ولی شاءن نزول دیگری در اینجا آمده که با آنها متفاوت است و آن اینکه از ((عبدالله بن مسعود)) پرسیدند: آیا کسی از شما یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در حوادث شب جن خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود گفت احدی از ما نبود، ما شبی در مکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را نیافتیم ، و هر چه جستجو کردیم اثری از او ندیدیم ، از این ترسیدیم که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را کشته باشند، به جستجوی حضرت در دره های مکه رفتیم ، تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 102
ناگهان دیدیم از سوی کوه ((حرا)) می آید، عرض کردیم کجا بودی ای رسول خدا؟ ما سخت نگران شدیم ، و دیشب بدترین شب زندگی ما بود، فرمود دعوت کننده جن به سراغ من آمد، و من رفتم قرآن برای آنها بخوانم .
تفسیر :ما قرآن عجیبی شنیده ایم !
اکنون با توجه به آنچه گفته شد به تفسیر آیات بر می گردیم :
در آیه نخست می فرماید: ((بگو به من وحی شده که جمعی از جن به سخنانم گوش فرا داده اند، و گفته اند ما قرآن عجیبی شنیده ایم)) (قل اوحی الی انه استمع نفر من الجن فقالوا انا سمعنا قرآنا عجبا).
تعبیر ((اوحی الی)) (به من وحی شده) نشان می دهد که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در این ماجرا شخصا افراد جن را مشاهده نکرده ، بلکه از طریق وحی به استماع آنها نسبت به قرآن مجید آگاه شده است .
و در ضمن این آیه به خوبی نشان می دهد که طایفه جن دارای عقل و شعور و فهم و درک ، و تکلیف و مسؤ ولیت ، و آشنائی به لغت ، و توجه به فرق بین کلام اعجاز آمیز دارند، همچنین خود را موظف به تبلیغ حق می

دانند، و مخاطب خطابهای قرآن نیز هستند.
این قسمتی از ویژگیهای این موجود زنده ناپیدا است که تنها از این آیه استفاده می شود، آنها ویژگیهای دیگری نیز دارند که به خواست خدا در پایان همین بحث شرح خواهیم داد. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 103
آنها حق داشتند که قرآن را سخنی عجیب بشمرند، زیرا هم لحن و آهنگ آن عجیب است ، و هم نفوذ و جاذبه اش ، هم محتوا و تاءثیرش عجیب است و هم آورنده آن که درس نخوانده بود و از امیین برخاست .
کلامی است در ظاهر و باطن عجیب و متفاوت با هر سخن دیگر، و به این ترتیب آنها اعتراف به اعجاز قرآن نمودند.
آنها به دنبال این جمله سخنان دیگری به قوم خود گفتند که قرآن در آیات بعد در دوازده جمله ، آنها را بیان کرده که هر کدام با ((ان)) شروع شده که نشانه تاءکید است .
نخست می فرماید: ((آنها گفتند: این قرآن همگان را به راه راست هدایت می کند، و لذا ما به آن ایمان آورده ایم . و هرگز احدی را شریک پروردگارمان قرار نمی دهیم)) (یهدی الی الرشد فامنا به و لن نشرک بربنا أ حدا).
تعبیر به ((رشد)) تعبیر بسیار گسترده و جامعی است که هر گونه امتیازی را در بر می گیرد، راهی است صاف بدون پیچ و خم ، روشن و واضح که پویندگان را به سرمنزل سعادت و کمال می رساند. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 104
بعد از ابراز ایمان و نفی هر گونه شرک سخنان خود را درباره صفات خدا چنین ادامه دادند: ((و بلند است مقام با عظمت پروردگارمان (از شباهت به مخلوقین ، و از هر گونه عیب و نقص) و او هرگز برای خود همسر و فرزندی انتخاب نکرده است)) (و انه تعالی جد ربنا ما اتخذ صاحبة و لا ولدا).
((جد)) در لغت معانی زیادی دارد از جمله : ((عظمت))، ((شدت))، ((جدیت)) ((بهره و نصیب))، ((نو شدن)) و مانند آن می باشد، ولی ریشه اصلی آن ، به طوری که راغب در مفردات آورده ، به معنی ((قطع)) است ، و از آنجا که هر وجود با عظمتی از موجودات دیگر جدا می شود، این واژه به معنی عظمت آمده است .
همچنین در مورد سایر معانی آن همین تناسب را می توان در نظر گرفت . و اگر به پدر بزرگ جد گفته می شود آنهم به واسطه بزرگی مقام یا سن او است .
جمعی از مفسران برای ((جد)) در اینجا معانی محدودتری ذکر کرده اند بعضی آن را به معنی ((صفات))، و بعضی به معنی ((قدرت)) و بعضی به معنی ((ملک و حکومت)) و بعضی به معنی ((نعمت)) و بعضی به معنی

((نام)) تفسیر کرده اند که همه اینها در معنی عظمت جمع است .
ولی از آنجا که این تعبیر به هر حال معنی معروف ((جد)) که همان پدر بزرگ است تداعی می کند در بعضی از روایات آمده است که طایفه جن از روی نادانی چنین تعبیر نامناسبی را برگزیدند، یعنی شما هرگز این گونه درباره خداوند تعبیر نکنید. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 105
این حدیث ممکن است ناظر به مواردی باشد که چنین تداعی وجود دارد. و گرنه قرآن سخنان جن را در این آیات با لحن موافق نقل می کند و بر آن صحه می گذارد، به علاوه در بعضی از خطبه های ((نهج البلاغه)) نیز این تعبیر به کار رفته است :
چنانکه در خطبه 191 می خوانیم : الحمد لله الفاشی فی الخلق حمده و الغالب جنده ، و المتعالی جده : ((ستایش مخصوص خداوندی است که حمد و ثنایش همه جا را فرا گرفته ، و لشکرش همه جا پیروز است ، و مجد و عظمتش متعالی است)).
در بعضی از روایات نیز آمده است که ((انس بن مالک)) می گوید: کان الرجل اذا قرء سورة البقرة جد فی اعیننا: ((هنگامی که کسی سوره بقره را یاد می گرفت و قرائت می کرد، در نظر ما بزرگ می نمود)).
به هر حال استعمال این کلمه در معنی مجد و عظمت مطلبی است که هم با متون لغت هماهنگ است و هم با موارد استعمال آن .
قابل توجه اینکه گویندگان جن در اینجا مخصوصا روی این مطلب تکیه می کنند که خداوند همسر و فرزندی ندارد، و این تعبیر احتمالا اشاره به نفی خرافه ای است که در میان عرب وجود داشت ، می گفتند: ملائکه دختران خدا هستند از همسری از جن که خداوند برای خود برگزیده !
همین معنی به عنوان یک احتمال در تفسیر آیه 158 سوره صافات نیز آمده تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 106
است و جعلوا بینه و بین الجنة نسبا: ((آنها میان خداوند و جن خویشاوندی قائل شدند)).
سپس افزودند: ((ما اکنون اعتراف می کنیم که سفیهان ما سخن ناروا و دور از حق درباره خدا می گفتند)) (و انه کان یقول سفیهنا علی الله شططا).
تعبیر به ((سفیه)) در اینجا ممکن است معنی جنسی و جمعی داشته باشد یعنی سفهای ما برای خدا همسر و فرزندان قائل بودند، و شبیه و شریکی انتخاب کرده بودند، و از راه حق منحرف شده و سخنی به گزاف می گفتند.
این احتمال را نیز بسیاری از مفسران داده اند که سفیه در اینجا همان مفهوم فردی را دارد و اشاره به ((ابلیس)) است که بعد از مخالفت فرمان خدا نسبتهای ناروائی به ساحت مقدس او داد، حتی به دستور

پروردگار دائر به سجده بر آدم . رسما اعتراض کرد، و آن را دور از حکمت شمرد، و خود را برتر از آدم پنداشت .
از آنجا که ((ابلیس)) از جن بوده ، مؤ منان جن به این وسیله از او ابراز تنفر می کنند، و سخن او را گزافه و شطط می نامند، هر چند ظاهرا عالم و عابد بود، اما عالم بی عمل و عابد خود خواه و منحرف و مغرور، از مصداقهای روشن ((سفیه)) است .
((شطط)) (بر وزن وسط) به معنی خارج شدن از حد اعتدال و دور افتادن است ، لذا به سخنانی که دور از حق است ، شطط گفته می شود، و نیز به همین دلیل حاشیه نهرهای بزرگ که از آب فاصله زیادی دارد و دیواره هایش بلند است ((شط)) نامیده می شود. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 107
سپس افزودند: ((ما گمان می کردیم که انس و جن هرگز، دروغ بر خدا نمی بندند)) (و انا ظننا ان لن تقول الانس و الجن علی الله کذبا).
این سخن ممکن است اشاره به تقلید کورکورانه ای باشد که این گروه قبلا از دیگران داشتند، و برای خدا شریک و شبیه و همسر و فرزند قائل بودند می گویند: اگر ما این مسائل را از دیگران بدون دلیل پذیرفتیم به خاطر خوش باوری بود، هرگز خیال نمی کردیم که انس و جن به خود جراءت دهند که چنین دروغهای بزرگی به خدا ببندند، ولی اکنون که در مقام تحقیق برآمدیم و حق را دریافتیم و به آن ایمان آوردیم حالا پی به غلط بودن این تقلید ناروا می بریم ، و به این ترتیب به اشتباه خود و انحراف مشرکان جن اعتراف می کنیم .
سپس افزودند: یکی دیگر از انحرافات جن و انس این بود که ((مردانی از انسانها به مردانی از جن پناه می بردند، و آنها سبب افزایش گمراهی و گناه و طغیانشان می شدند)) (و انه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقا).
((رهق)) (بر وزن شفق) در اصل به معنی پوشاندن چیزی با قهر و غلبه است ، و از آنجا که ((گمراهی)) و ((گناه)) و ((طغیان)) و ((ترس)) بر قلب و روح آدمی مسلط می شود و آن را می پوشاند، به این معانی تفسیر شده است .
جمعی از مفسران این جمله را اشاره به خرافه دیگری دانسته اند که در عصر جاهلیت وجود داشت ، و آن اینکه : وقتی بعضی از قافله های عرب ، شب هنگام تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 108
به دره ای وارد می شدند می گفتند: اعوذ بعزیز هذا الوادی من شر سفهاء قومه !: ((به بزرگ و رئیس این سرزمین از شر سفیهان قومش پناه می بریم)) و عقیده داشتند با گفتن این سخن ، بزرگ جنیان آنها را از شر سفیهان جن حفظ می کند!.

و از آنجا که خرافات ، منشاء افزایش انحطاط فکری و ترس و گمراهی می گردد در آخر آیه ، جمله ((فزادوهم رهقا)) آمده است .
ضمنا از این آیه استفاده می شود که طایفه جن نیز، مرد و زن دارند زیرا در آن تعبیر به ((رجال من الجن)) شده است .
اما به هر حال مفهوم آیه ، مفهوم وسیعی است که شامل هر گونه پناه بردن افرادی از انسانها به جن را شامل می شود و خرافه بالا یک مصداق از آن است ، چه اینکه می دانیم در میان عرب کاهنان زیادی وجود داشتند که معتقد بودند به وسیله طایفه ((جن)) بسیاری از مشکلات را حل می کنند و از آینده خبر می دهند. الجن
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 109
آیه 7 -10
آیه و ترجمه
وَ أَنهُمْ ظنُّوا کَمَا ظنَنتُمْ أَن لَّن یَبْعَث اللَّهُ أَحَداً(7)
وَ أَنَّا لَمَسنَا السمَاءَ فَوَجَدْنَهَا مُلِئَت حَرَساً شدِیداً وَ شهُباً(8)
وَ أَنَّا کُنَّا نَقْعُدُ مِنهَا مَقَعِدَ لِلسمْع فَمَن یَستَمِعِ الاَنَ یجِدْ لَهُ شهَاباً رَّصداً(9)
وَ أَنَّا لا نَدْرِی أَ شرٌّ أُرِیدَ بِمَن فی الاَرْضِ أَمْ أَرَادَ بهِمْ رَبهُمْ رَشداً(10)
ترجمه :7 - و اینکه آنها گمان کردند همانگونه که شما گمان می کردید که خداوند هرگز کسی را (به نبوت) مبعوث نمی کند.
8 - و اینکه ما آسمان را جستجو کردیم ، و همه را پر از محافظان قوی و تیرهای شهب یافتیم !
9 - و اینکه ما پیش از این به استراق سمع در آسمانها می نشستیم . اما اکنون هر کس بخواهد استراق سمع کند شهابی را در کمین خود می یابد!
10 - و اینکه (با این اوضاع و احوال) ما نمی دانیم آیا اراده شری درباره اهل زمین شده یا پروردگارشان اراده کرده است آنها هدایت کند. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 110
تفسیر :ما قبلا استراق سمع می کردیم اما ...
این آیات همچنان ادامه سخنان مؤ منان جن است که به هنگام تبلیغ قوم خود بیان داشتند، و از طرق مختلف آنها را به سوی اسلام و قرآن دعوت نمودند، نخست می گویند: ((و گروهی از انسانها مانند شما گمان می کردند خداوند هیچ انسانی را (بعد از موسی و مسیح) به نبوت مبعوث نمی کند)) (و انهم ظنوا کما ظننتم ان لن یبعث الله احدا).
لذا به انکار قرآن ، و تکذیب نبوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برخاستند، ولی ما هنگامی که با دقت به آیات این کتاب آسمانی گوش فرا دادیم حقانیت آن را به روشنی درک کردیم ، مبادا شما هم مانند مشرکان انسانها راه کفر پیش گیرید و به سرنوشت آنها گرفتار شوید.
این تعبیر هشداری است به مشرکان که بدانند وقتی جن ، منطقش این

است و داوریش چنین ، بیدار شوند و به دامن قرآن و پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنگ زنند.
بعضی احتمال داده اند که جمله ((ان لن یبعث الله احدا)) اشاره به انکار معاد است نه انکار بعثت پیامبران ، و نیز بعضی گفته اند که این آیه و آیه قبل به طور کلی از کلام خدا است ، نه از مؤ منان جن ، و به صورت جمله های معترضه در وسط سخنان آنها قرار گرفته ، و مخاطب در آن مشرکان عربند.
مطابق این تفسیر، مفهوم آیه چنین می شود که ای مشرکان عرب ، جنیان نیز مثل شما چنین پنداشتند که خدا نیز هیچ رسولی را مبعوث نمی کند، اما بعد از شنیدن قرآن به اشتباه خود پی بردند، وقت آن رسیده که شما نیز بیدار شوید. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 111
ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد، بلکه ظاهر این است که این سخنان ادامه گفتار مؤ منان جن ، و مخاطب در آن ((کافران جن)) می باشند.
سپس مؤ منان جن ، به یکی از نشانه های صدق گفتار خود که در جهان طبیعت برای همه جنیان قابل درک است اشاره کرده ، می گویند: ((ما آسمانها را جستجو کردیم و همه را پر از نگهبانان و محافظان قوی و تیرهای شهب یافتیم)) (و انا لمسنا السماء فوجدناها ملئت حرسا شدیدا و شهبا) (1 و 2)،
((ما پیش از این به استراق سمع در آسمانها می نشستیم ، و اخباری از آن را دریافت می داشتیم و به اطلاع دوستان خود می رساندیم ولی الان چنان است که هر کس بخواهد استراق سمع کند شهابی را در کمین خود می یابد که او را هدف قرار می دهد))! (و انا کنا نقعد منها مقاعد للسمع فمن یستمع الان یجد له شهابا رصدا).
آیا این وضع تازه دلیل ، بر این حقیقت نیست که با ظهور این پیامبر و نزول کتاب آسمانی او دگرگونی عظیمی در جهان رخ داده است ؟ چرا شما قبلا قدرت بر استراق سمع داشتید، و الان احدی توانائی بر این کار ندارد؟! آیا مفهوم وضع جدید این نیست که دوران شیطنت و کهانت و فریب پایان گرفته ، و شب تاریک جهل به پایان رسیده و آفتاب عالمتاب وحی و نبوت طلوع کرده است ؟! تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 112
((شهاب)) در اصل به معنی شعله ای است که از آتش زبانه می کشد، و به شعله های آتشینی که در آسمان به صورت خط ممتد ظاهر می شود نیز شهاب می گویند طبق تحقیقات دانشمندان امروز آنها قطعه سنگهای کوچکی هستند که در فضای بیرون از کره زمین در حرکتند، هنگامی که به زمین نزدیک شوند تحت تاءثیر جاذبه آن قرار گرفته ، و به سرعت به طرف زمین سقوط می کنند، هنگامی که وارد جو، یعنی قشر هوای فشرده

محیط به زمین ، شوند به خاطر بر خورد شدید با آن ، داغ و آتشین و به صورت شعله سوزانی در می آیند، و سرانجام خاکستر آنها بر زمین می نشیند.
در آیات قرآن مجید کرارا این مساءله مطرح شده که ((شهابها)) تیرهائی است که به سوی شیاطین که قصد استراق سمع در آسمانها دارند پرتاب می شود.
در اینکه منظور از استراق سمع چیست ؟ و چگونه جن و شیاطین به وسیله شهابها از صحنه آسمان رانده می شوند؟ بحثهای مشروحی ذیل آیه 18 سوره ((حجر)) (جلد 11 صفحه 40 به بعد) و ذیل آیه 10 سوره صافات (جلد 19 صفحه 15 به بعد) آورده ایم .
به هر حال واژه ((رصد)) (بر وزن حسد) به معنی آمادگی برای انتظار چیزی است که در فارسی از آن تعبیر ((به کمین کردن)) می شود، این واژه گاه به معنی اسم فاعل یعنی کسی یا چیزی که در کمین نشسته نیز آمده است ، و در آیات فوق به همین معنی به کار رفته .
سپس افزودند با این اوضاع و احوال ما نمی دانیم آیا این ممنوعیت از استراق سمع دلیل بر این است که اراده شری برای مردم روی زمین شده ، یا خداوند می خواهد از این طریق آنها را هدایت فرماید؟! تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 113
(و انا لا ندری اشرارید بمن فی الارض ام اراد بهم ربهم رشدا).
و به تعبیر دیگر ما نمی دانیم آیا این امر مقدمه نزول عذاب و بلا از سوی خدا است یا مقدمه هدایت آنها؟
ولی مؤ منان جن قاعدتا باید فهمیده باشند که ممنوعیت از استراق سمع که با ظهور پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مقارن بوده ، مقدمه هدایت انسانها، و بر چیده شدن دستگاه کهانت و خرافات دیگری مانند آن است ، و این چیزی جز اعلام پایان یک دوره تاریک ، و آغاز دورانی نورانی نمی تواند باشد.
اما از آنجا که جن به مساءله استراق سمع دلبستگی خاصی داشت هنوز نمی توانست باور کند که این محرومیت یک نوع خیر و برکت است ، و گرنه روشن است که کاهنان در عصر جاهلیت با اتکاء به همین مساءله استراق سمع سهم بزرگی در گمراه ساختن مردم داشتند.
قابل توجه این که آنها در این جمله هدایت را به خدا نسبت می دهند، ولی شر را به صورت فعل مجهول بدون نسبت به خدا ذکر می کنند، اشاره به اینکه آنچه از سوی خدا می رسد خیر و هدایت است ، و شر و فساد از خود مردم و سوء استفاده آنها از نعمتهای الهی و مواهب آفرینش ناشی می شود.
گر چه می بایست در مقابل ((شر))، واژه ((خیر)) ذکر شود، ولی از آنجا

که واژه ((خیر)) در اینجا به معنی ((هدایت)) بوده روی همین مصداق تکیه شده است . الجن
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 114
آیه 11 - 15
آیه و ترجمه
وَ أَنَّا مِنَّا الصلِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذَلِک کُنَّا طرَائقَ قِدَداً(11)
وَ أَنَّا ظنَنَّا أَن لَّن نُّعجِزَ اللَّهَ فى الاَرْضِ وَ لَن نُّعْجِزَهُ هَرَباً(12)
وَ أَنَّا لَمَّا سمِعْنَا الْهُدَى ءَامَنَّا بِهِ فَمَن يُؤْمِن بِرَبِّهِ فَلا يخَاف بخْساً وَ لا رَهَقاً(13)
وَ أَنَّا مِنَّا الْمُسلِمُونَ وَ مِنَّا الْقَسِطونَ فَمَنْ أَسلَمَ فَأُولَئک تحَرَّوْا رَشداً(14)
وَ أَمَّا الْقَسِطونَ فَکانُوا لِجَهَنَّمَ حَطباً(15)
ترجمه :11 - و اینکه در میان ما افرادی صالح و افرادی غیر صالحند، و ما گروههای متفاوتی هستیم .
12 - و اینکه ما یقین داریم هرگز نمی توانیم بر اراده خداوند در زمین غالب شویم ، و نمی توانیم از پنجه قدرت او فرار کنیم .
13 - و اینکه ما هنگامی که هدایت قرآن را شنیدیم به آن ایمان آوردیم ، و هر کس به پروردگارش ایمان بیاورد نه از نقصان می ترسند و نه از ظلم .
14 - و اینکه گروهی از ما مسلمانان ، و گروهی ظالمند، هر کس اسلام را اختیار کند راه راست را برگزیده .
15 - و اما ظالمان آتشگیره دوزخند! تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 115
تفسیر :ما حق را شنیدیم و تسلیم شدیم
این آیات همچنان ادامه گفتار مؤ منان جن به هنگام تبلیغ قوم گمراه خویش است ، در نخستین آیه از زبان آنها می گوید: در میان ما افراد صالح و افراد غیر صالحی وجود دارد و ما گروههای مختلف و متفاوتی هستیم (و انا منا الصالحون و منا دون ذلک کنا طرائق قددا).
این جمله را احتمالا به این منظور گفتند که مبادا وجود ((ابلیس)) در میان طایفه جن ، این توهم را برای عده ای از آنها به وجود آورد که طبیعت جن بر شر و فساد و شیطنت است ، و هرگز نور هدایت به قلب او نمی تابد.
مؤ منان جن با این سخن روشن می سازند که اصل اختیار و آزادی اراده بر آنها نیز حاکم است . و افرادی صالح و غیر صالح هر دو وجود دارند، بنابراین زمینه های هدایت در وجود آنها فراهم می باشد، و اصولا یکی از عوامل تاءثیر تبلیغ ، شخصیت دادن به طرف مقابل ، و توجه دادن او به وجود زمینه های هدایت و کمال است .
این احتمال نیز وجود دارد که مؤ منان جن برای تبرئه آنها از موضوع سوء استفاده از مساءله استراق سمع ، این سخن را گفته باشند، یعنی : گر چه بعضی از ما اخباری را که از طریق استراق سمع به دست می آوردند در

اختیار انسانهای شرور می گذاردند تا مایه گمراهی مردم شوند، ولی همه طایفه جن چنین نبودند.
این آیه در ضمن ذهنیات ما انسانها را درباره جن نیز اصلاح می کند، زیرا در تصور بسیاری از مردم واژه ((جن)) با نوعی ((شیطنت)) و فساد و گمراهی و انحراف ، همراه است ، این آیه می گوید آنها نیز گروههای مختلفی دارند، صالح و غیر صالح . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 116
واژه ((قدد)) (بر وزن پسر) جمع ((قد)) (بر وزن ضد) به معنی ((بریده شده)) است ، و به گروههای مختلف ، به خاطر اینکه قطعه های جدا از هم هستند، نیز اطلاق می شود.
مؤ منان جن در ادامه سخنان خود به دیگران هشدار می دهند و می گویند ((ما یقین داریم که هرگز نمی توانیم بر اراده خداوند در زمین غالب شویم و نمی توانیم از پنجه قدرت او فرار کنیم)) (و انا ظننا ان لن نعجز الله فی الارض و لن نعجزه هربا).
بنابراین اگر تصور کنید می توانید از کیفر و مجازات خدا با فرار کردن به گوشه ای از زمین یا نقطه ای از آسمانها نجات یابید، سخت در اشتباهید.
به این ترتیب جمله اول اشاره به فرار کردن از پنجه قدرت خداوند در زمین ، و جمله دوم اشاره به فرار کردن مطلق ، اعم از زمین و آسمان است .
این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که اولی اشاره به این است که نمی توان بر خداوند غالب شد، و دومی اشاره به این است که نمی توان از پنجه عدالت او گریخت ، بنابراین وقتی نه راه غلبه وجود دارد و نه راه گریز، چاره ای جز تسلیم فرمان عدالت او نیست .
مؤ منان جن در ادامه کلام خود می افزایند: ((ما هنگامی که هدایت قرآن را شنیدیم به آن ایمان آوردیم)) (و انا لما سمعنا الهدی آمنا به).
و اگر شما را به هدایت قرآن فرا می خوانیم ، قبلا خودمان به این برنامه تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 117
عمل کرده ایم ، بنابراین دیگران را به چیزی دعوت نمی کنیم که خود آن را ترک گفته باشیم .
سپس نتیجه ایمان را در یک جمله کوتاه بیان کرده می گویند: هر کس به پروردگارش ایمان بیاورد، نه از نقصانی می ترسد و نه از ظلم (فمن یؤ من بربه فلا یخاف بخسا و لا رهقا).
((بخس)) (بر وزن شخص) به معنی ((نقصان از طریق ظلم و ستم)) است ، و ((رهق)) (بر وزن شفق) چنانکه قبلا هم اشاره کرده ایم به معنی ((پوشانیدن چیزی به زور)) است .
بعضی فرق میان این دو تعبیر را چنین گفته اند که : ((بخس)) اشاره به این است که چیزی از ((حسنات)) آنها کاسته نمی شود و ((رهق)) اشاره

به آن است که چیزی بر ((سیئات)) آنها افزوده نخواهد شد.
بعضی نیز ((بخس)) را ناظر به کمبود ((حسنات))، و ((رهق)) را به ((تکالیف شاق)) دانسته اند.
به هر حال منظور این است : مؤ منان هر کار کوچک و بزرگی را انجام دهند، اجر و پاداش آن را بی کم و کاست دریافت می نمایند.
درست است که عدالت پروردگار منحصر به مؤ منان نیست ، ولی چون غیر مؤ منان عمل صالحی ندارند سخنی از اجر آنان به میان نیامده .
و در آیه بعد برای توضیح بیشتر پیرامون سرنوشت مؤ منان و کافران می گویند: ((ما از طریق هدایت قرآن می دانیم گروهی از ما مسلم و گروهی ظالم و بیدادگرند)) (و انا منا المسلمون و منا القاسطون). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 118
((اما آنها که اسلام را، اختیار کنند، راه راست را برگزیده ، و به سوی هدایت و ثواب الهی گام بر داشته اند)) (فمن اسلم فاولئک تحروا رشدا)
((و اما ظالمان ، آتشگیره دوزخند)) (و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا).
قابل توجه اینکه در این آیات ، مسلم در مقابل ظالم قرار گرفته ، اشاره به اینکه چیزی که انسان را از ظلم باز می دارد، همان ایمان است ، و گرنه یک فرد بی ایمان به هر حال آلوده ظلم و ستم خواهد شد، و در ضمن نشان می دهد که مؤ من واقعی کسی است که هرگز آلوده به ظلم و ستمی نشود چنانکه در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم المؤ من من آمنه الناس علی انفسهم و اموالهم : ((مؤ من کسی است که مردم بر جان و مال خود از ناحیه او در امان باشند)).
و در حدیث دیگری از همان حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده : ((مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او آسوده باشند)).
تعبیر به ((تحروا رشدا)) نشان می دهد که مؤ منان از روی توجه و قصد
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 119
و تحقیق به سراغ هدایت می روند، نه چشم بسته و کورکورانه ، و بالاترین پاداش آنها نیز همان نیل به حقیقت است که در سایه آن به همه نعمتهای الهی نائل می شوند، در حالی که بدترین بدبختی ستمکاران آن است که هیزم دوزخند، یعنی آتش از درون وجودشان زبانه می کشد! الجن
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 120
آیه 16 - 19
آیه و ترجمه
وَ أَلَّوِ استَقَمُوا عَلی الطرِیقَةِ لاَسقَیْنَهُم مَّاءً غَدَقاً(16)
لِّنَفْتِنَهُمْ فِیهِ وَ مَن یُعْرِض عَن ذِکْرِ رَبِّهِ یَسلُکْهُ عَذَاباً صعَداً(17)
وَ أَنَّ الْمَسجِدَ للَّهِ فَلاَ تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً(18)

وَ أَنَّهُ لمَّا قَامَ عَبْدُ اللّهِ يَدْعُوهُ كادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَداً(19)
ترجمه :16 - و اگر آنها (جن و انس) بر طريقه (ايمان) استقامت ورزند ما آنها را با آب فراوان سيراب مى كنيم .
17 - هدف اين است كه ما آنها را با اين نعمت فراوان بيازمائيم و هر كس از ذكر پروردگارش روى گردان شود او را به عذاب شديد و روز افزونى گرفتار مى سازد.
18 - و اينكه مساجد از آن خدا است ، در اين مساجد احدى را با خدا نخوانيد؟
19 - و اينكه هنگامى كه بنده خدا (محمد (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) به عبادت) برمى خاست ، و او را مى خواند گروهى سخت اطراف او جمع مى شدند. تفسير نمونه جلد 25 صفحه 121
تفسير :شما را با اين نعمتهاى فراوان مى آزمائيم
اين آيات ظاهرا ادامه سخنان مؤ منان جن با قوم خويش است (هر چند جمعى از مفسران آن را كلام خداوند دانسته كه به عنوان جمله معترضه در ميان كلمات جن قرار گرفته است) ولى از آنجا كه معترضه بودن خلاف ظاهر است و تعبير آيات شباهت زيادى با لحن آيات گذشته كه سخنان مؤ منان جن بود دارد بعيد است كه از كلام جن نباشد.
به هر حال در آيات گذشته سخن از پاداشهاى مؤ منان در قيامت بود، و در اين آيات سخن از پاداش دنيوى آنهاست ، مى فرمايد: ((اگر آنها (جن و انس) بر طريقه ايمان استقامت ورزند ما آنها را با آب فراوان سيراب مى كنيم)) (و ان لو استقاموا على الطريقة لاسقيناهم ماء غدقا).
باران رحمت خود را بر آنها فرو مى باريم ، و منابع و چشمه هاى آب حياتبخش را در اختيارشان مى گذاريم ، و آنجا كه آب فراوان است همه چيز فراوان است ، و به اين ترتيب آنها را مشمول انواع نعمتها قرار مى دهيم .
((غدق)) (بر وزن شفق) به معنى آب فراوان است . تفسير نمونه جلد 25 صفحه 122
اين براى چندمين بار است كه قرآن مجيد روى اين مطلب تكيه مى كند كه ((ايمان و تقوى)) نه تنها سرچشمه ((بركات معنوى)) است كه موجب فزونى ارزاق مادى و وفور نعمت و آبادى و عمران و ((بركت مادى)) نيز مى باشد بحث مشروحى در اين زمينه در همين جلد در تفسير سوره نوح ذيل آيه 12 تحت عنوان رابطه ((ايمان و تقوى با عمران و آبادى)) داشتيم .
قابل توجه اينكه طبق اين بيان آنچه مايه وفور نعمت مى شود، استقامت بر ايمان است نه اصل ايمان ، زيرا ايمان موقت و زودگذر نمى تواند چنين بركاتى از خود نشان دهد، مهم استقامت بر ايمان و تقوى است كه پاى

بسیاری در آن لنگ و لرزان است .
در آیه بعد به حقیقت دیگری در همین رابطه اشاره کرده ، می افزاید: ((منظور این است که ما آنها را با وفور نعمت بیازمائیم)) (لنفتنهم فیه).
آیا فزونی نعمت مایه غرور و غفلت آنها می شود؟ یا سبب بیداری و شکر گزاری و توجه بیشتر به خدا؟
و از اینجا روشن می شود که یکی از اسباب مهم امتحان الهی وفور نعمت است ، و اتفاقا آزمایش به وسیله نعمت از آزمایش به وسیله عذاب ، سخت تر و پیچیده تر است ، زیرا طبیعت فزونی نعمت ، سستی و تنبلی و غفلت و غرق شدن در لذائذ و شهوات است ، و این درست چیزی است که انسان را از خدا دور می سازد و میدان را برای فعالیت شیطان آماده می کند تنها کسانی می توانند از عوارض نامطلوب فزونی وفور نعمت در امان بمانند که به طور دائم به یاد خدا باشند، ذکر او را فراموش نکنند، و با یادآوریهای مداوم خانه قلب را از نفوذ شیاطین حفظ نمایند. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 123
و لذا به دنبال آن ، می افزاید: ((و هر کس از ذکر پروردگارش روی گردان شود، او را به راه عذاب شدید و روز افزونی می برد)) (و من یعرض عن ذکر ربه یسلکه عذابا صعدا).
((صعد)) (بر وزن سفر) به معنی صعود کردن و بالا رفتن است ، و گاه به معنی ((گردنه)) آمده است ، و از آنجا که بالا رفتن از گردنه ها، مشقتبار است این واژه به معنی ((امور مشقت بار)) به کار می رود، و لذا بسیاری از مفسران آیه فوق را همین گونه تفسیر کرده اند که منظور ((عذاب مشقت بار)) است شبیه آنچه در آیه 17 سوره مدثر آمده که درباره بعضی از مشرکان می فرماید: سارهقه صعودا: ((من او را در عذابی مشقت بار می پوشانم)).
ولی این احتمال وجود دارد که تعبیر فوق ، ضمن بیان مشقت بار بودن این عذاب ، اشاره به روز افزون بودن آن نیز باشد.
به این ترتیب ، در آیات فوق ، از یکسو رابطه ایمان و تقوی را با فزونی نعمت بیان می کند، و از سوی دیگر رابطه فزونی نعمت را با آزمونهای الهی ، و از سوی سوم رابطه اعراض از یاد خدا را با عذاب مشقت بار و روز افزون ، و اینها حقایقی است که در آیات دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده است .
چنانکه در آیه 124 سوره طه می خوانیم : و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا: هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی تنگ و سختی خواهد داشت . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 124
و در آیه 40 سوره نمل از زبان سلیمان می خوانیم : هذا من فضل ربی لیبلونی ءاشکرام اکفر: ((این از فضل پروردگار من است می خواهد مرا

آزمایش کند که آیا شکر او را بجا می آورم یا کفران می کنم))؟
و در آیه 28 سوره انفال آمده است : و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنة ((بدانید اموال و فرزندان شما مایه امتحان شما است)).
در آیه بعد از زبان مؤ منان جن به هنگام دعوت دیگران به سوی توحید چنین می گوید: ((مساجد از آن خدا است ، در این مساجد احدی را با خدا نخوانید)) (و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا).
در اینکه منظور از ((مساجد))، در اینجا چیست ؟ تفسیرهای گوناگونی ذکر شده :
نخست اینکه : منظور مکانهائی است که در آنجا برای خدا سجده می شود که مصداق اکمل آن مسجد الحرام ، و مصداق دیگرش سایر مساجد، و مصداق گسترده ترش ، تمام مکانهائی است که انسان در آنجا نماز می خواند، و برای خدا سجده می کند، و به حکم حدیث معروف پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که فرمود: جعلت لی الارض مسجدا و طهورا ((تمام روی زمین ، سجده گاه و وسیله طهور (تیمم کردن) برای من قرار داده شده همه جا را شامل می شود.
و به این ترتیب پاسخی است به اعمال مشرکان عرب و مانند آنها که خانه کعبه را بتکده ساخته بودند، و به اعمال مسیحیان منحرف که به سراغ ((تثلیث)) رفته و در کلیساهای خود خدایان سه گانه را می پرستیدند، قرآن می گوید: تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 125
تمام معابد، مخصوص خدا است و در این معابد، جز برای خدا سجده نمی توان کرد و پرستش غیر او ممنوع است .
دوم اینکه منظور از مساجد اعضای هفتگانه سجده است ، این اعضاء را تنها برای خدا باید بر زمین گذاشت و برای غیر او جایز نیست ، چنانکه در حدیث معروفی از امام نهم ((محمد بن علی الجواد)) (علیه السلام) نقل شده است که ((معتصم عباسی)) در مجلسی که از فقهای اهل سنت در آن جمع بودند سؤ ال کرد که دست دزد را از کدام قسمت باید برید؟ بعضی گفتند: از مچ ، و به آیه تیمم استدلال کردند، بعضی دیگر گفتند: از مرفق و به آیه وضو استدلال کردند، ((معتصم)) از آن حضرت علیه السلام در این باره توضیح خواست ، حضرت علیه السلام نخست از او ((در خواست نمود که از سؤ ال خود صرفنظر کند، و چون اصرار کرد، فرمود: آنچه آنها گفتند همه خطا است ، تنها باید چهار انگشت از مفصل انگشتان بریده شود، و کف دست و انگشت شست باقی بماند، هنگامی که معتصم جویای دلیل شد، امام به کلام پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که سجود باید بر هفت عضو باشد پیشانی و دو دست و دو سر زانوها و پاها استدلال کرد و سپس افزود اگر از مچ یا مرفق بریده شود دستی برای او باقی نمی ماند که سجده کند، در حالی که خداوند فرموده و ان المساجد

لله یعنی این اعضای هفتگانه مخصوص خدا است ، و آنچه مخصوص خدا است نباید قطع کرد، این سخن اعجاب معتصم را برانگیخت و دستور داد بر طبق حکم آن حضرت دست دزد را از مفصل چهار انگشت ببرند)).
و به این مضمون ، احادیث دیگری نیز نقل شده است .
ولی احادیثی که در این زمینه نقل شده غالبا بدون سند و یا با سند ضعیف

است ، و از این گذشته موارد نقضی دارد که پاسخ گوئی از آن آسان نیست ، مثلا در میان فقهای ما مسلم است که اگر ((سارق)) برای دفعه دوم دزدی کند (بعد از آن که حد برای او جاری شده باشد) قسمت جلو پای او را قطع می کنند و پاشنه پا را سالم می گذارند در حالی که انگشت بزرگ پا نیز از اعضای هفتگانه سجده است و همچنین در مورد ((محارب)) که یکی از مجازاتهایش قطع قسمتی از دست و پا است .
سوم : این که منظور از مساجد همان سجود است ، یعنی همواره سجده باید برای خدا باشد و برای غیر او نمی توان سجده کرد.
این احتمال نیز خلاف ظاهر آیه است ، و شاهدی بر آن نیست .
از جمع بندی آنچه گفته شد استفاده می شود که آنچه موافق ظاهر آیه می باشد همان تفسیر اول است ، و تناسب کاملی با آیات قبل و بعد در مورد توحید و مخصوص بودن عبادت برای خدا دارد، و تفسیر دوم ممکن است از قبیل توسعه در مفهوم آیه بوده باشد، و اما تفسیر سوم شاهدی برای آن وجود ندارد.
و در ادامه این سخن برای بیان تاءثیر فوق العاده قرآن مجید و عبادت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می افزاید ((هنگامی که بنده خدا محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عبادت برمی خاست و خدا را می خواند گروهی از جن سخت اطراف او جمع شدند)) (و انه لما قام عبد الله یدعوه کادوا یکونون علیه لبدا).
((لبد)) (بر وزن پدر) به معنی چیزی است که اجزای آن روی هم متراکم شده باشد، این تعبیر بیانگر هجوم عجیب مؤ منان جن برای شنیدن قرآن

اولین برخورد با آن ، و همچنین بیانگر جاذبه فوق العاده نماز پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است .
برای این آیه دو تفسیر دیگر نیز بیان شده : نخست اینکه مؤ منان جن حال یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را شرح می دهند که چگونه با همان تعداد کمی که در مکه داشتند برای شنیدن سخنانش از سر و دوش هم بالا می رفتند، و منظور این بود که طایفه جن از آنها سرمشق گرفته ، به سوی ایمان بشتابند.
دیگر اینکه بیان حال مشرکان عرب است که وقتی پیامبر (صلی اللّه علیه

و آله و سلّم) مشغول نماز و قرآن می شد سخت اطراف او را می گرفتند، و به استهزا و آزارش می پرداختند.
ولی تفسیر اخیر تناسب چندانی با هدف مبلغان جن که می خواستند دیگران را به ایمان تشویق کنند ندارد، و مناسب یکی از دو معنی قبل است .
نکته :
تحریف در تفسیر آیه ((و ان المساجد لله))
مساءله ((توسل)) به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و اولیای دین (علیهم السلام) یعنی آنها را وسیله و شفیع در درگاه خدا قرار دادن مطلبی است که نه با حقیقت توحید منافات دارد، و نه با آیات قرآن مجید، بلکه تاءکیدی است بر توحید، و اینکه همه چیز از ناحیه خدا است ، در آیات قرآن نیز کرارا به مساءله شفاعت و همچنین استغفار و طلب آمرزش پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای مؤ منان اشاره شده است .
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 128
با این حال بعضی از دور افتادگان از تعلیمات اسلام و قرآن اصرار دارند که هر گونه توسل و شفاعتی را منکر شوند، و برای اثبات مقصود خود دستاویزهائی پیدا کرده اند، از جمله آیه فوق (و ان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا) می باشد، آنها می گویند: مطابق این آیه قرآن دستور می دهد نام هیچکس را همراه نام خدا نبرید، و جز او را نخوانید، و شفاعت نطلبید!
ولی انصاف این است که این آیه هیچ ارتباطی به مطلب آنها ندارد، بلکه هدف از آن نفی شرک ، یعنی چیزی را همردیف خدا در عبادت ، یا طلبیدن حاجت ، قرار دادن است .
به تعبیر دیگر: اگر کسی به راستی کار خدا را از غیر خدا بخواهد و او را صاحب اختیار و مستقل در انجام آن بشمرد مشرک است ، همانگونه که واژه ((مع)) در جمله فلا تدعوا مع الله به این معنی گواهی می دهد که نباید کسی را ((همردیف)) خدا و ((مبداء تاءثیر مستقل)) دانست .
ولی اگر از انبیاء الهی شفاعتی بخواهد، یا تقاضای وساطت در درگاه پروردگار کند نه تنها آن را نفی نمی کند بلکه قرآن گاه خود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به این معنی دعوت کرده ، و گاه به دیگران دستور داده از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شفاعت بخواهند.
در آیه 103 توبه می خوانیم : خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها و صل علیهم ان صلاتک سکن لهم : ((از اموال آنها زکات بگیر تا به وسیله آن آنها را پاک سازی ، و (هنگام گرفتن زکات) به آنها دعا کن که دعای تو مایه آرامش آنها است)).
و در آیه 97 سوره یوسف از زبان برادرانش خطاب به پدر می خوانیم : یا

ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین ((ای پدر! برای ما استغفار کن که ما خطا کار بودیم)). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 129
یعقوب نیز این تقاضا را نه تنها انکار نکرد بلکه به آنها قول مساعد داد و گفت : سوف استغفر لکم ربی : ((به زودی برای شما از درگاه خداوند تقاضای آمرزش می کنم)).
بنابراین مساءله توسل و شفاعت طلبیدن به مفهومی که گفته شد از دستورهای صریح قرآن است . الجن
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 130
آیه 20 - 24
آیه و ترجمه
قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبی وَ لا أُشرِک بِهِ أَحَداً(20)
قُلْ إِنی لا أَمْلِک لَکمْ ضرًّا وَ لا رَشداً(21)
قُلْ إِنی لَن یجِیرَنی مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَ لَنْ أَجِدَ مِن دُونِهِ مُلْتَحَداً(22)
إِلا بَلَغاً مِّنَ اللَّهِ وَ رِسلَتِهِ وَ مَن یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَلِدِینَ فِیهَا أَبَداً(23)
حَتی إِذَا رَأَوْا مَا یُوعَدُونَ فَسیَعْلَمُونَ مَنْ أَضعَف نَاصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً(24)
ترجمه :20 - بگو: من تنها پروردگارم را می خوانم ، و هیچکس را شریک او قرار نمی دهم .
21 - بگو: من مالک زیان و هدایتی برای شما نیستم .
22 - بگو: (اگر من بر خلاف فرمانش رفتار کنم) هیچکس مرا در برابر او پناه نمی دهد و پناهگاهی جز او نمی یابم .
23 - تنها وظیفه من ابلاغ از سوی خدا، و رساندن رسالات او است و هر کس نافرمانی خدا و رسولش کند آتش دوزخ از آن او است ، جاودانه در آن می مانند.
24 - (این کارشکنی کفار همچنان ادامه می یابد) تا زمانی که آنچه را به آنها وعده داده شده ببینند، آنگاه می دانند چه کسی یاورش ضعیفتر و جمعیتش کمتر است . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 131
تفسیر :بگو: من مالک سود و زیان کسی نیستم
در این آیات برای تحکیم پایه های توحید، و نفی هر گونه شرک که در آیات قبل به آن اشاره شده بود نخست به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد: ((بگو من تنها پروردگارم را می خوانم و فقط او را عبادت می کنم ، و هیچکس را شریک او قرار نمی دهم)) (قل انما ادعوا ربی و لا اشرک به احدا).
سپس دستور می دهد: ((بگو من مالک زیان و سودی برای شما نیستم و هدایت به دست دیگری است)) (قل انی لا املک لکم ضرا و لا رشدا).
و باز اضافه می کند: ((بگو اگر من نیز بر خلاف فرمان حق رفتار کنم

هیچکس مرا در برابر او پناه نمی دهد، و ملجاء و پناهگاهی جز او نمی یابم)) (قل انی لن یجیرنی من الله احد و لن اجد من دونه ملتحدا).
به این ترتیب نه کسی می تواند به من پناه دهد نه چیزی می تواند پناهگاه واقع شود این سخنان از یکسو اعتراف به عبودیت کامل در پیشگاه خداوند است ، و از سوی دیگر هر گونه ((غلو)) را در مورد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نفی می کند، و از سوی سوم نشان می دهد که نه تنها از بتها کاری ساخته نیست که شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز با آنهمه عظمت ملجاء و پناه مستقلی در برابر عذاب خدا نمی تواند باشد، و از سوی چهارم به بهانه جوئیها و انتظارات بی موردی که افراد لجوج در

پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داشتند و از او تقاضای کارهای خدائی می کردند پایان می دهد، و ثابت می کند که توسل و شفاعت نیز به اذن خدا است .
((ملتحد)) به معنی پناهگاه مطمئن است ، و در اصل از ماده ((لحد)) (بر وزن مهد) به معنی حفره ای است که در کنار قرار گرفته باشد شبیه آنچه برای مردگان در عمق قبر کنده می شود که در یکسوی عمق قبر مقداری پیشروی به یک طرف می کنند، و جسم مرده را در آن می گذارند، تا خاک به روی او ریخته نشود، و از آسیب جانوران نیز محفوظتر بماند، سپس به هر مکان و پناهگاه مطمئن دیگری اطلاق شده است .
همانگونه که در آیات گذشته نیز اشاره کردیم منظور از این تعبیرات این است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در برابر خداوند و به طور مستقل هیچ نقشی ندارد، در عین حال می تواند از خدا تقاضای حل مشکلات برای مردم کند، و یا تقاضای هدایت برای افراد شایسته بنماید و این عین توحید است نه شرک .
قابل توجه اینکه : در این آیات در مقابل ((ضر)) (زیان) ((رشد)) (هدایت) قرار داده شده ، اشاره به اینکه سود و نفع حقیقی در هدایت است ، همانگونه که در سخنان جن در آیات گذشته در برابر شر، رشد قرار گرفته بود، و این هر دو با یکدیگر هماهنگ است .
در آیه بعد می افزاید: ((تنها وظیفه من ابلاغ از سوی خدا و رساندن رسالتهای او است)) (الا بلاغا من الله و رسالاته).
این تعبیر شبیه چیزی است که در آیات قرآن کرارا به آن اشاره شده ،

چنانکه در آیه 92 مائده می خوانیم : انما علی رسولنا البلاغ المبین ((تنها چیزی که بر عهده پیامبر است ابلاغ آشکار است)).
و در آیه 188 - اعراف آمده است : قل لا املک لنفسی نفعا و لا ضرا الا ما شاء الله و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما مسنی السوء ان

انا الا نذیر و بشیر لقوم یؤ منون ((بگو من مالک سود و زیانی برای خویش نیستم ، مگر آنچه خدا بخواهد، و اگر از غیب باخبر بودم منافع فراوانی برای خود فراهم می ساختم ، و هیچ بدی به من نمی رسید، من تنها بیم دهنده و بشارت دهنده ام برای گروهی که ایمان می آورند)).
برای این جمله تفسیر دیگری نیز از سوی جمعی از مفسران ذکر شده ، و آن اینکه : ((من هیچگونه پناهگاهی برای نجات خود جز ابلاغ دعوت حق و ادای رسالت او ندارم)).
در اینکه میان ((بلاغ)) و ((رسالات)) چه تفاوتی است ؟ بعضی گفته اند ((بلاغ)) اشاره به ابلاغ اصول دین است و ((رسالات)) بیان فروع دین .
بعضی ((بلاغ)) را به معنی ابلاغ دستورات الهی و ((رسالات)) را به معنی اجرای آنها دانسته اند.
ولی به نظر می رسد که هر دو به یک معنی باز گردد و تاءکید یکدیگر باشد، به قرینه آیات متعددی از قرآن که هر دو را به صورت یک معنی ذکر می کند، مانند آیه 62 اعراف که می گوید ابلغکم رسالات ربی : من ((رسالتهای)) پروردگارم را به شما ((ابلاغ)) می کنم (و آیات متعدد دیگر) و به هر حال در پایان آیه هشدار می دهد که هر کس معصیت خدا و

را کند آتش جهنم از آن او است ، و جاودانه در آن می ماند (و من یعص الله و رسوله فان له نار جهنم خالدین فیها ابدا).
روشن است که منظور هر گنهکاری نیست ، بلکه منظور مشرکان و کافران است زیرا هر گنهکاری مستحق خلود در آتش دوزخ نمی باشد.
سپس می افزاید: ((این وضع کفار و مشرکان که پیوسته مسلمانان را استهزا می کنند و ضعیف می شمرند همچنان ادامه می یابد تا زمانی که آنچه را که به آنها وعده داده شده ببینند، آنگاه می دانند چه کسی یاورش ضعیفتر، و جمعیتش کمتر است (حتی اذا رأ وا ما یوعدون فسیعلمون من اضعف ناصرا و اقل عددا).
در اینکه منظور از جمله ((ما یوعدون)) عذاب دنیا یا آخرت ، یا هر دو است ؟ تفسیرهای متعددی گفته اند، ولی مناسب این است که معنی آن عام و گسترده باشد، بخصوص اینکه فزونی و کمی عدد و ضعف و قدرت ناصر و یاور بیشتر مربوط به دنیا است ، و لذا جمعی از مفسرین آن را به مساءله جنگ بدر که در آن قوت و قدرت مسلمانان آشکار گشت تفسیر کرده اند، و در روایات متعددی به ظهور مهدی (ارواحنا فداه) تفسیر شده است ، بنابراین اگر آیه را به معنی وسیعش تفسیر کنیم همه اینها را شامل می شود.
بعلاوه در آیه 75 سوره مریم نیز آمده است : حتی اذا رأ وا ما یوعدون

اما العذاب و اما الساعة فسیعلمون من هو شر مکانا و اضعف جندا: ((این وضع همچنان ادامه می یابد تا زمانی که وعده الهی را با چشم خود ببینند: یا عذاب این دنیا، یا عذاب آخرت ، آن روز می دانند چه کسی موقعیتش بدتر و لشکرش نا تواناتر است)).
به هر حال لحن آیه به خوبی نشان می دهد که دشمنان اسلام پیوسته قدرت و کثرت نفرات خود را به رخ آنها می کشیدند، و آنها را ضعیف و ناتوان می شمردند قرآن به این وسیله به مؤ منان دلداری و نوید می دهد که سرانجام روز پیروزی آنها و شکست و ناتوانی دشمنان فرا خواهد رسید.
نکته ها:
1 - صداقت رهبران الهی
یکی از ویژگیهای ((رهبران الهی)) این است که بر خلاف رهبران شیطانی هرگز پر مدعا و خود بزرگ بین و متکبر و مغرور نیستند.
در حالی که فرعون فریاد احمقانه انا ربکم الاعلی : ((من خدای بزرگ شما هستم))! و هذه الانهار تجری من تحتی : ((این شاخه های عظیم رود نیل همه زیر نظر من جریان دارد)) بلند می کرد، رهبران الهی در نهایت تواضع و فروتنی خود را بنده کوچکی از بندگان خدا معرفی می نمودند که در برابر اراده او هیچ قدرتی از خود ندارند.
در آیه 110 کهف می خوانیم : قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی : ((بگو من تنها بشری همچون شما هستم جز اینکه بر من وحی می شود)).
و در جای دیگر آمده : و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم ان اتبع الا ما یوحی الی و ما انا الا نذیر مبین : ((من نمی دانم خداوند با من و با شما چه خواهد کرد؟ تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 136
تنها از چیزی پیروی می کنم که بر من وحی می شود، و جز بیم دهنده آشکاری نیستم (احقاف 9).
و در آیه دیگر می خوانیم : قل لا اقول لکم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب و لا اقول لکم انی ملک : ((بگو من نمی گویم خزائن خدا نزد من است من از غیب آگاه نیستم (جز آنچه خدا به من بیاموزد) و ادعا نمی کنم که من فرشته ام)) (انعام 50).
آنها حتی اگر به اوج قدرت مادی می رسیدند هرگز دست و پای خود را گم نمی کردند و همچون سلیمان می گفتند هذا من فضل ربی : ((این قدرت و شوکت از فضل پروردگار من است)) (نمل 40).
جالب اینکه در آیات متعددی از قرآن مجید تعبیرات تندی دیده می شود که مخاطب در آن شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، و به او عتاب می کند و هشدار می دهد که دقیقا مراقب مسؤ ولیتهای خویش باشد.

مجموعه این آیات و آیات گذشته که تعداد آن در قرآن کم نیست سند زنده ای بر حقانیت این پیامبر بزرگ است ، و گر نه چه مانعی داشت در برابر توده مردمی که آماده پذیرش هر گونه مقامی برای او بودند، مقامات عظیمی برای خود ادعا کند که از دسترس فکر بشر بالاتر، و دور از هر گونه چون و چرا باشد همانگونه که تاریخ نظیر آن را در مورد رهبران شیطانی بسیار نشان داده است .
آری تعبیراتی همچون آیات مورد بحث و مانند آن از شواهد زنده حقانیت دعوت رسول الله است . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 137
2 - فزونی جمعیت مهم نیست ، ایمان جمعیت مهم است .
در آیات قرآن این مطلب زیاد به چشم می خورد که طاغوتهای هر زمان نفرات و فزونی جمعیت خود را به رخ دیگران می کشیدند، و در برابر انبیاء به آن می بالیدند.
فرعون در تحقیر هواداران موسی می گفت : ان هؤ لاء لشرذمة قلیلون : ((اینها گروهی اندکند)) (شعرا - 54).
و مشرکان عرب و می گفتند: نحن اکثر اموالا و اولادا و ما نحن بمعذبین : ((ما اموال و فرزندان بیشتری داریم ، و هرگز مجازات نخواهیم شد)) (سبا 35).
و گاه یک فرد بی ایمان در مقابل یک فرد مؤ من ، ثروت و نفراتش را به رخ او می کشید می گفت : انا اکثر منک ما لا و اعز نفرا: ((من ثروتی بیشتر از تو دارم و نفراتی نیرومندتر)) (کهف 34) ولی در مقابل ، افراد مؤ من به پیروی انبیاء و رهبران الهی هرگز روی فزونی جمعیت و نفرات تکیه نمی کردند، منطق آنها این بود کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله : ((چه بسیار گروه اندکی بر گروه بسیاری به فرمان خدا پیروز شدند)) (بقره 249).
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می فرماید ایها الناس لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقلة اهله : ((ای مردم در طریق هدایت هرگز از کمی نفرات وحشت نکنید)).
تاریخ انبیا مخصوصا تاریخ زندگی پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز نشان می دهد که چگونه جمعیتهای انبوه و بی ایمان با داشتن همه گونه قدرت در برابر مؤ منان اندک یاران او گرفتار شکست و درماندگی شدند، در قرآن مجید در داستان ((بنی اسرائیل)) و ((فرعون)) و ((طالوت)) و ((جالوت))، و آیات مربوط به جنگ ((بدر)) و ((احزاب)) نیز این معنی به خوبی منعکس شده است . الجن
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 138
آیه 25 - 28
آیه و ترجمه

قُلْ إِنْ أَدْرِی أَ قَرِیبٌ مَّا تُوعَدُونَ أَمْ یجْعَلُ لَهُ رَبی أَمَداَ(25)
عَلِمُ الْغَیْبِ فَلا یُظهِرُ عَلی غَیْبِهِ أَحَداً(26)
إِلا مَنِ ارْتَضی مِن رَّسولٍ فَإِنَّهُ یَسلُک مِن بَینِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصداً(27)
لِّیَعْلَمَ أَن قَدْ أَبْلَغُوا رِسلَتِ رَبهِمْ وَ أَحَاط بِمَا لَدَیهِمْ وَ أَحْصی کلَّ شیْءٍ عَدَدَا(28)
ترجمه :25 - بگو من نمی دانم آنچه به شما وعده داده شده نزدیک است ، یا پروردگارم زمانی برای آن قرار می دهد؟!
26 - عالم الغیب او است ، و هیچکس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد،
27 - مگر رسولانی که آنها را برگزیده است و مراقبینی از پیش رو و پشت سر برای آنها قرار می دهد.
28 - تا بداند پیامبرانش رسالتهای پروردگارشان را ابلاغ کرده اند، و او به آنچه نزد آنها است احاطه دارد، و هر چیزی را احصا کرده است . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 139
تفسیر :عالم الغیب خدا است
چون در آیات قبل اشاره به این حقیقت شده بود که ((استهزا و سرکشی این گروه همچنان ادامه می یابد تا زمانی که وعده الهی دائر بر عذاب فرا رسد)) این سؤ ال را برمی انگیزد که این وعده کی تحقق می یابد؟ همانگونه که مفسران در شاءن نزول آیه نیز ذکر کرده اند که بعضی از مشرکان مانند ((نضر بن حارث)) که بعد از نزول آیات گذشته همین سؤ ال را مطرح کردند، قرآن مجید به پاسخ این سؤ ال پرداخته می گوید:
((بگو من نمی دانم آنچه را به شما وعده داده شده (از عذاب دنیا و قیام رستاخیز) نزدیک است ، یا پروردگارم زمانی برای آن قرار می دهد))؟ (قل ان ادری ا قریب ما توعدون ام یجعل له ربی امدا).
این علم مخصوص ذات پاک خدا است ، و او خواسته از بندگانش مکتوم بماند تا موضوع امتحان و آزمون خلق کامل گردد، چرا که اگر بدانند دور است یا نزدیک در هر دو صورت امتحان کم اثر خواهد بود.
((أ مد)) (بر وزن صمد) به معنی زمان است ، با این تفاوت که به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) ((زمان)) شامل ابتدا و انتها هر دو می شود، ولی ((امد)) تنها به انتهای زمان چیزی می گویند.
و نیز گفته اند ((امد)) و ((ابد)) از نظر معنی به هم نزدیکند، با این تفاوت که ((اءبد)) مدت نامحدود را شامل می شود، در حالی که ((اءمد)) مدت محدودی را، هر چند طولانی باشد.
به هر حال بارها در آیات قرآن مجید به این معنی برخورد می کنیم که هر وقت سؤ ال از زمان قیامت می شد پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اظهار بی اطلاعی می فرمود و می گفت : علم آن مخصوص خدا است . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 140

در حدیثی آمده است که روزی ((جبرئیل)) در صورت یک عرب بیابانی در برابر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ظاهر شد، و از جمله سؤ الاتی که از آن حضرت نمود این بود که گفت : اخبرنی عن الساعة : ((به من بگو کی قیامت برپا می شود))؟
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ما المسئول عنها باعلم من السائل ((کسی که از او سؤ ال می کنی (در این مساءله) آگاه تر از سؤ ال کننده نیست))!
بار دیگر آن مرد عرب با صدای بلند گفت : یا محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)! متی الساعة : ((ای محمد! قیامت کی خواهد آمد))؟
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ویحک انها کائنة فما اعددت لها؟!: ((وای بر تو قیامت می آید، بگو. ببینم چه چیز برای آن فراهم کرده ای ؟!
اعرابی گفت من نماز و روزه بسیاری فراهم نکرده ام ، ولی خدا و رسولش را دوست دارم .
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: فانت مع من احببت : ((پس تو با کسی خواهی بود که دوستش داری))!
((آنس)) یکی از یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می گوید: فما فرح المسلمون بشی ء فرحهم بهذا الحدیث : ((مسلمانان از هیچ سخنی مانند این سخن خوشحال نشدند)).
سپس در ادامه این بحث یک قاعده کلی را در مورد علم غیب بیان می دارد و می فرماید: ((عالم الغیب خدا است او هیچکس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد)) تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 141
(عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا)
سپس به عنوان یک استثنا از این مساءله کلی می افزاید: ((مگر رسولی که او را برگزیده ، و از آنان راضی شده)) (الا من ارتضی من رسول)
به او آنچه را بخواهد از علم غیب می آموزد، و از طریق وحی به او ابلاغ می کند.
((سپس مراقبین و نگهبانانی از پیش رو و پشت سر همراه او می فرستد)) (فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه رصدا)
((رصد)) در اصل معنی ((مصدری)) دارد و به معنی آمادگی برای مراقبت از چیزی است ، و بر اسم ((فاعل)) و ((مفعول)) نیز اطلاق شده است ، و در مفرد و جمع هر دو به کار می رود، یعنی به یک فرد مراقب و نگهبان یا جمعیت مراقبین و نگهبانان هر دو اطلاق می شود.
و منظور از آن در اینجا فرشتگانی است که خداوند بعد از نزول وحی به آنها دستور می دهد پیامبرش را از هر سو احاطه کنند، و از شر شیاطین جن و انس و وسوسه های آنها و آنچه اصالت وحی را خدشه دار می کند،

محافظت و پاسداری نمایند، تا پیام الهی بی کم و زیاد و بدون کمترین خدشه ای به بندگان ابلاغ گردد.
و این خود یکی از دلائل معصوم بودن پیامبران است که با نیروهای غیبی و امدادهای الهی ، و مراقبت فرشتگان او، از لغزشها و خطاها مصون و محفوظند. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 142
در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره است دلیل وجود این نگاهبانان و مراقبین را چنین بیان می کند: ((مقصود این است که خدا بداند که پیامبرانش رسالتهای پروردگارشان را بی کم و کاست ابلاغ کرده اند، و خداوند به آنچه نزد آنها است احاطه دارد، و هر چیزی را دقیقا احصا کرده است)) (لیعلم ان قد ابلغوا رسالات ربهم و احاط بما لدیهم و احصی کل شی ء عددا).
منظور از ((علم)) در اینجا علم فعلی است ، و به تعبیر دیگر معنی آیه این نیست که خداوند چیزی را درباره پیامبرانش نمی دانسته و بعدا دانسته است ، چه اینکه علم خدا ازلی و ابدی و بی پایان است ، بلکه منظور این است که این علم الهی در خارج تحقق یابد و صورت عینی به خود بگیرد، یعنی پیامبران رسالت او را عملا ابلاغ کنند و اتمام حجت نمایند.
نکته ها:
1 - تحقیق گسترده ای پیرامون علم غیب
با دقت در آیات مختلف قرآن به خوبی روشن می شود که دو دسته آیه در زمینه علم غیب وجود دارد نخست آیاتی که علم غیب را مخصوص خدا معرفی کرده و از غیر او نفی می نماید، مانند آیه 59 انعام و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 143
هو: ((کلیدهای غیب نزد خدا است که جز او کسی آنها را نمی داند))، و آیه 65 نمل قل لا یعلم من فی السموات و الارض الغیب الا الله بگو هیچیک از کسانی که در آسمانها و زمین هستند غیب را نمی دانند، جز خدا.
و مانند آنچه درباره پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در آیه 50 سوره انعام آمده است قل لا اقول لکم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب : ((بگو من به شما نمی گویم خزائن خداوند نزد من است ، و من غیب را نمی دانم))
و در آیه 188 اعراف می خوانیم و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر ((اگر من غیب را می دانستم خیر فراوانی برای خود فراهم می نمودم و بالاخره در آیه 20 یونس می خوانیم ، فقل انما الغیب لله : بگو غیب مخصوص خدا است
و امثال این آیات .
گروه دوم آیاتی است که به روشنی نشان می دهد که اولیای الهی اجمالا از غیب آگاهی داشتند چنانکه در آیه 179 آل عمران می خوانیم و ما کان

الله لیطلعکم علی الغیب و لکن الله یجتبی من رسله من یشاء: ((چنان نبود که خدا شما را از علم غیب آگاه کند ولی خداوند از میان رسولان خود هر کس را بخواهد برمی گزیند)) (و قسمتی از اسرار غیب را در اختیار او می گذارد)
و در معجزات حضرت مسیح می خوانیم که فرمود: و انبئکم بما تاکلون و ما تدخرون فی بیوتکم : ((من شما را از آنچه می خورید، یا در خانه های خود ذخیره می کنید خبر می دهم)). (آل عمران - 49)
آیه مورد بحث نیز با توجه به استثنائی که در آن آمده نشان می دهد که خداوند قسمتی از علم غیب را در اختیار رسولان برگزیده اش قرار می دهد (زیرا استثناء از نفی همیشه اثبات است) تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 144
از سوی دیگر آیاتی از قرآن که مشتمل بر خبرهای غیبی است نیز کم نیست ، مانند آیه دوم تا چهارم سوره روم : غلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین : ((رومیان مغلوب شدند، و این شکست در سرزمین نزدیک واقع شد، اما آنها بعد از این مغلوبیت به زودی غالب خواهند شد در عرض چند سال)) و آیه 85 سوره قصص که می گوید: ان الذی فرض علیک القران لرادک الی معاد آنکس که قرآن را بر تو فرض کرد تو را به جایگاهت (مکه) باز می گرداند
و آیه 27 فتح که می گوید: لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین : ((شما به خواست خدا مسلما وارد مسجدالحرام می شوید در نهایت امنیت)) و مانند این آیات :
اصولا وحی آسمانی که بر پیامبران نازل می شود نوعی غیب است که در اختیار آنان قرار می گیرد، چگونه می توان گفت آنها آگاهی از غیب ندارند در حالی که وحی بر آنان نازل می شود.
از همه اینها گذشته روایات زیادی داریم که نشان می دهد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و امامان معصوم (علیهم السلام) اجمالا آگاهی از غیب داشتند، و گاه از آن خبر می دادند. مثلا در داستان فتح مکه و ماجرای ((حاطب بن ابی بلتعه)) که نامه ای به مردم مکه نوشت و به دست زنی بنام ((ساره)) داد، تا به مشرکان مکه برساند، و آنها را از حمله قریب الوقوع لشکر اسلام آگاه سازد، و آن زن نامه را در میان گیسوان خود پنهان کرد، و به سوی مکه حرکت نمود، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) علی (علیه السلام) و بعضی دیگر از مسلمانان را به سراغ او فرستاد، و فرمود: در منزلگاهی که نامش روضه ((خاخ)) است به چنین زنی برخورد می کنید که نامه ای از ((حاطب)) به مشرکان مکه دارد، نامه را از او بگیرید، و آنها آمدند و او را یافتند، او در آغاز شدیدا انکار کرد، ولی سرانجام اعتراف نمود و نامه را از او گرفتند. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه

و مانند خبر دادن از ماجرای جنگ ((موته)) و شهادت جعفر، و بعضی دیگر از فرماندهان اسلام که در همان لحظه وقوع ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مدینه مسلمانان را آگاه کرد و مانند آن در زندگی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کم نیست .
در ((نهج البلاغه)) نیز پیشگوئیهای بسیاری از حوادث آینده به چشم می خورد که نشان می دهد علی (علیه السلام) این اسرار غیب را می دانست ، مانند آنچه در خطبه 13 در مذمت اهل بصره آمده است که می فرماید: کانی بمسجدکم کجؤ جؤ سفینة قد بعث الله علیها العذاب من فوقها و من تحتها و غرق من فی ضمنها.
((گویا می بینم عذاب خدا از آسمان و زمین بر شما فرود آمده و همه غرق شده اید، تنها قله بلند مسجدتان همچون سینه کشتی در روی آب نمایان است ! در روایات دیگری که در کتب علمای اهل سنت و شیعه نقل شده پیشگوئیهای متعددی از آن حضرت (علیه السلام) نسبت به حوادث آینده آمده است ، مانند آنچه به ((حجر بن قیس)) فرمود که تو را بعد از من مجبور به لعن می کنند.
و آنچه درباره مروان فرمود که او پرچم ضلالت را بعد از پیری به دوش خواهد کشید.
و آنچه ((کمیل بن زیاد)) به ((حجاج)) گفت که ((امیر مؤ منان علی (علیه السلام) به من خبر داده که تو قاتل منی)).
و آنچه درباره خوارج نهروان فرمود که در جنگ با آنها از گروه ما، تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 146
ده نفر کشته نمی شود، و از آنها ده نفر نجات نمی یابد و مطلب عینا چنین شد
و آنچه درباره محل قبر امام حسین (علیه السلام) به هنگام عبور از کنار سرزمین کربلا به ((اصبغ بن نباته)) فرمود.
در کتاب فضائل الخمسه روایات فراوانی از کتب اهل سنت درباره وسعت فوق العاده علم علی (علیه السلام) نقل شده که ذکر همه آنها در اینجا به طول می انجامد.
در روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز در احادیث متعددی اشاره به علم غیب برای امامان معصوم شده است از جمله در کتاب کافی جلد اول در ابواب متعدد تصریح یا اشاراتی در این زمینه دیده می شود.
و مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار جلد 26 احادیث زیادی که بالغ بر 22 حدیث می شود در این زمینه آورده است .
رویهمرفته روایات در زمینه آگاهی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و امامان معصوم (علیهم السلام) بر اسرار غیب در حد تواتر است .

اکنون سخن در این است که چگونه بین این آیات و روایات که بعضی علم غیب را از غیر خدا نفی ، و بعضی اثبات می کنند جمع کنیم ؟
در اینجا طرق مختلفی برای جمع وجود دارد.
1 - از معروفترین راههای جمع این است که منظور از اختصاص علم غیب به خدا علم ذاتی و استقلالی است ، غیر او مستقلا هیچگونه آگاهی از غیب ندارند، و هر چه دارند از ناحیه خدا است ، با الطاف و عنایت او است ، و جنبه تبعی دارد.
شاهد این جمع همان آیه مورد بحث است ، که می گوید: تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 147
((خداوند هیچکس را از اسرار غیب آگاه نمی کند، مگر رسولانی را که مورد رضایت او هستند))
در ((نهج البلاغه)) نیز به همین معنی اشاره شده است که وقتی علی (علیه السلام) از حوادث آینده خبر می داد (و حمله مغول را به کشورهای اسلامی پیش بینی می فرمود) یکی از یارانش عرض کرد: ای امیر مؤ منان آیا دارای علم غیب هستی ؟ حضرت خندید و فرمود: لیس هو بعلم غیب ، و انما هو تعلم من ذی علم ! ((این علم غیب نیست ، این علمی است که از صاحب علمی (پیامبر) آموخته ام))!
این جمع را بسیاری از دانشمندان و محققان پذیرفته اند.
2 - اسرار غیب دو گونه است قسمتی مخصوص به خدا است و هیچکس جز او نمی داند مانند قیام قیامت ، و اموری از قبیل آن ، و قسمتی از آن را به انبیاء و اولیاء می آموزد، چنانکه در نهج البلاغه در ذیل همان خطبه ای که در بالا اشاره کردیم می فرماید: و انما علم الغیب علم الساعة ، و ما عدده الله سبحانه بقوله : ان الله عنده علم الساعة ، و ینزل الغیث ، و یعلم ما فی الارحام ، و ما تدری نفس ما ذا تکسب غدا و ما تدری نفس بای ارض تموت : ((علم غیب تنها علم قیامت و آنچه خداوند در این آیه برشمرده است می باشد آنجا که می فرماید: آگاهی از زمان قیامت مخصوص خدا است و او است که باران را نازل می کند، و آنچه در رحم مادران است می داند، و هیچکس نمی داند فردا چه می کند یا در چه سرزمین می میرد))
سپس امام (علیه السلام) در شرح این معنی افزود: خداوند سبحان از آنچه در رحم ها قرار دارد آگاه است ، پسر است یا دختر؟ زشت است یا زیبا؟ سخاوتمند است یا بخیل ؟ سعادتمند است یا شقی ؟ اهل دوزخ است یا بهشت ؟ ... اینها علوم غیبی تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 148
است که غیر از خدا کسی نمی داند، و غیر از آن علومی است که خدا به پیامبرانش تعلیم کرده و او به من آموخته است .
ممکن است بعضی از انسانها علم اجمالی به وضع جنین یا نزول باران و

مانند آن پیدا کنند، اما علم تفصیلی و آگاهی بر جزئیات این امور مخصوص ذات پاک خدا است ، همانگونه که در مورد قیامت ما نیز علم اجمالی داریم ، اما از جزئیات و خصوصیات قیامت بی خبریم ، و اگر در روایاتی آمده است که پیامبر یا امامان از بعضی از نوزادان ، یا از پایان عمر بعضی از افراد خبر دادند، مربوط به همان علم اجمالی است .
3 - راه دیگر برای جمع میان این دو گروه از آیات و روایات اینکه اسرار غیب در دو جا ثبت است : در ((لوح محفوظ)) (خزانه مخصوص علم خداوند) که هیچگونه دگرگونی در آن رخ نمی دهد و هیچکس از آن آگاه نیست و ((لوح محو و اثبات)) که علم به مقتضیات است نه علت تامه ، و به همین دلیل قابل دگرگونی است و آنچه دیگران نمی دانند مربوط به همین قسمت است .
لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ان لله علما لم یعلمه الا هو، و علما اعلمه ملائکته و رسله ، فما اعلمه ملائکته و انبیاءه و رسله فنحن نعلمه ((خداوند علمی دارد که جز خودش نمی داند و علمی دارد که فرشتگان و پیامبران را از آن آگاه ساخته ، آنچه را به فرشتگان و پیامبران و رسولانش داده ما می دانیم))
از امام علی بن الحسین (علیه السلام) نیز نقل شده است که فرمود: لو لا آیة فی کتاب الله لحدثتکم بما کان و ما یکون الی یوم القیامة ! فقلت له ایة آیة ؟ تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 149
فقال : قول الله : یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب : ((اگر آیه ای در قرآن مجید نبود من از آنچه در گذشته اتفاق افتاده ، و حوادثی که تا روز قیامت اتفاق می افتد، خبر می دادم ، کسی عرض کرد کدام آیه ؟ فرمود: خداوند می فرماید یمحو الله ما یشاء: ((خدا هر چیزی را بخواهد محو می کند، و هر چیزی را بخواهد ثابت می دارد و ام الکتاب (لوح محفوظ) نزد او است))
تقسیم بندی علوم مطابق این جمع بر اساس حتمی بودن و نبودن آن است و در جمع سابق بر اساس مقدار معلومات است (دقت کنید)
4 - راه دیگر اینکه خداوند بالفعل از همه اسرار غیب آگاه است ولی انبیاء و اولیاء ممکن است بالفعل بسیاری از اسرار غیب را ندانند، اما هنگامی که اراده کنند خداوند به آنها تعلیم می دهد، و البته این اراده نیز با اذن و رضای خدا انجام می گیرد.
بنابراین جمع ، آیات و روایاتی که می گوید آنها نمی دانند اشاره به ندانستن فعلی است و آنها که می گوید می دانند اشاره به امکان دانستن آن است .
این درست به آن می ماند که کسی نامه ای را به انسان بدهد که به دیگری برساند، در اینجا می توان گفت : او از محتوای نامه اطلاعی ندارد،

و در عین حال می تواند نامه را باز کند و باخبر شود گاه صاحب نامه اجازه مطالعه را به او داده در این صورت می توان او را از یک نظر عالم به محتوای نامه دانست ، و گاه به او اجازه نداده است .
شاهد این جمع روایاتی است که در کتاب کافی در بابی تحت عنوان ان الائمة اذا شاؤ ا ان یعلموا علموا: ((امامان هر گاه بخواهند چیزی را بدانند به آنها تعلیم داده می شود))، از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : اذا اراد تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 150
الامام ان یعلم شیئا اعلمه الله بذلک : هنگامی که امام اراده می کند چیزی را بداند خدا به او تعلیم می دهد
این وجه جمع بسیاری از مشکلات را در زمینه علم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و امام (علیه السلام) حل می کند، از جمله اینکه : چگونه آنها، آب یا غذائی را که مثلا مسموم بود می خوردند، در حالی که جایز نیست انسان به کاری که موجب خطر برای او است اقدام کند، باید گفت در این گونه موارد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یا امام (علیه السلام) اجازه نداشته اند که اراده کنند تا اسرار غیب بر آنها آشکار گردد.
همچنین گاه مصلحت ایجاب می کند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یا امام (علیه السلام) مطلبی را نداند، یا آزمایشی برای او صورت گیرد که موجب تکامل او گردد، همانگونه که در داستان ((لیلة المبیت)) آمده است که علی (علیه السلام) در بستر پیغمبر خوابید، در حالی که از خود آن حضرت نقل شده است که نمی دانست صبحگاهان که مشرکان قریش به آن بستر حمله می کنند شهید خواهد شد یا جان به سلامت می برد؟
در اینجا مصلحت این است که امام (علیه السلام) از سرانجام این کار آگاه نگردد، تا آزمون الهی تحقق یابد، و اگر امام (علیه السلام) می دانست که در بستر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوابد و صبح سالم برمی خیزد چندان افتخاری محسوب نمی شد، و آنچه در آیات قرآن و روایات در اهمیت این ایثارگری وارد شده است چندان موجه به نظر نمی رسید.
آری مساءله علم ارادی پاسخی است برای تمام اینگونه اشکالات .
5 - راه جمع دیگری نیز برای روایات مختلف در علم غیب وجود دارد (هر چند این راه فقط در مورد قسمتی از این روایات صادق است) و آن اینکه تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 151
مخاطبین در این روایات مختلف بودند، آنها که استعداد و آمادگی پذیرش مساءله علم غیب را درباره امامان داشتند حق مطلب به آنها گفته می شد، ولی در برابر افراد مخالف یا ضعیف و کم استعداد سخن به اندازه فهم شنونده مطرح می گشت .
مثلا در حدیثی می خوانیم که ابو بصیر و چند تن از یاران بزرگ امام صادق

(علیه السلام) در مجلسی بودند امام غضبناک وارد مجلس شد هنگامی که نشست در حضور جمع فرمود: یا عجبا لاقوام یزعمون انا نعلم الغیب ! ما یعلم الغیب الا الله عزوجل ، لقد هممت بضرب جاریتی فلانة ، فهربت منی فما علمت فی ای بیوت الدار هی : ((عجیب است که عده ای گمان می کنند ما علم غیب داریم هیچکس جز خداوند متعال از غیب آگاه نیست ، من الان می خواستم کنیزم را تاءدیب کنم از دست من گریخت ، ندانستم در کدامیک از اطاقهای خانه است))!!.
راوی حدیث می گوید: هنگامی که امام (علیه السلام) از مجلس برخاست من و بعضی دیگر از یاران حضرت وارد اندرون منزل شدیم و گفتیم : فدایت شویم شما درباره کنیزتان چنین گفتی ، در حالی که ما می دانیم شما علوم زیادی دارید و ما نامی از علم غیب نمی بریم ؟
امام (علیه السلام) سپس شرحی در این زمینه داد که مفهومش آگاهی او بر اسرار غیب بود.
واضح است که در آن مجلس افرادی بوده اند که آمادگی و استعداد لازم برای درک این معانی و معرفت مقام امام نداشتند.
باید توجه داشت که این طرق پنجگانه منافاتی با هم ندارند و همه آنها می تواند صادق باشد (دقت کنید). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 152
2 - راه دیگری برای اثبات علم غیب پیشوایان
در اینجا دو راه دیگر برای اثبات این واقعیت که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و امامان معصوم (علیهم السلام) اجمالا از اسرار غیب آگاه بودند وجود دارد.
نخست این که : می دانیم دایره ماءموریت آنها محدود به مکان و زمان خاصی نبوده ، بلکه رسالت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و امامت امامان (علیهم السلام) جهانی و جاودانی است ، چگونه ممکن است کسی چنین ماءموریت گسترده ای داشته باشد در حالی که هیچگونه آگاهی جز بر زمان و محیط محدود خود نداشته باشد؟ آیا کسی را که مثلا ماءمور امارت و استانداری بخش عظیمی از کشوری می کنند می تواند از آن منطقه آگاهی نداشته باشد و در عین حال ماءموریت خود را به خوبی انجام دهد؟!.
به تعبیر دیگر: پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و امام (علیه السلام) در مدت حیات خود باید آنچنان احکام الهی را بیان و اجرا کند که جوابگوی نیازمندیهای همه انسانها در هر زمان و مکان باشد، و این ممکن نیست مگر اینکه لااقل بخشی از اسرار غیب را بداند.
دیگر اینکه سه آیه در قرآن مجید است که اگر آنها را در کنار هم بچینیم مساءله علم غیب و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و امامان (علیهم السلام) از آن روشن می شود، نخست اینکه قرآن در مورد کسی که تخت

ملکه ((سبا)) را در یک چشم بر هم زدن نزد ((سلیمان)) آورد (یعنی آصف بن برخیا) می گوید: قال الذی عنده علم من الکتاب انا اتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک فلما رآه مستقرا عنده قال هذا من فضل ربی : ((کسی که دانشی از کتاب داشت گفت من آن را پیش از آنکه چشم بر هم زنی نزد تو خواهم آورد، و هنگامی که (سلیمان) آن را نزد خود مستقر دید گفت : این از فضل پروردگار من است)) (نمل - 40). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 153

در آیه دیگر می خوانیم : قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب : ((بگو کافی است برای گواه میان من و شما، خداوند، و کسی که علم کتاب نزد او است)) (رعد 43).

از سوی دیگر در احادیث متعددی که در کتب اهل سنت و شیعه نقل شده چنین می خوانیم که ابو سعید خدری می گوید از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) معنی ((الذی عنده علم من الکتاب)) را سؤ ال کردم ، فرمود: او وصی برادرم سلیمان بن داود بود، گفتم : ((و من عنده علم الکتاب)) کیست ؟ فرمود: ذاک اخی علی بن ابیطالب ! ((او برادرم علی بن ابی طالب است)).

با توجه به اینکه ((علم من الکتاب)) که در مورد ((آصف)) آمده ((علم جزئی)) را می گوید، و ((علم الکتاب)) که درباره علی (علیه السلام) آمده ((علم کلی)) را می گوید، تفاوت میان مقام علمی ((آصف)) و علی (علیه السلام) روشن می گردد.

از سوی سوم در آیه 89 سوره نحل می خوانیم : و نزلنا علیک الکتاب تبیانا لکل شی ء: ((ما قرآن را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی است)).

روشن است کسی که عالم به اسرار چنین کتابی باشد، باید اسرار غیب را بداند، و این دلیلی است آشکار بر اینکه ممکن است انسانی از اولیاء الله ، از اسرار غیب به فرمان خدا آگاه گردد.

در زمینه علم غیب ذیل آیه 50 و 59 سوره انعام (جلد 5 صفحه 245 و 268) و آیه 188 سوره اعراف (جلد 7 صفحه 46) بحثهای دیگری داشته ایم . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 154

3 - تحقیقی پیرامون آفرینش ((جن))

((جن)) چنانکه از مفهوم لغوی این کلمه به دست می آید موجودی است نا پیدا که مشخصات زیادی در قرآن برای او ذکر شده ، از جمله اینکه :

1 - موجودی است که از شعله آتش آفریده شده ، بر خلاف انسان که از خاک آفریده شده است ، (و خلق الجان من مارج من نار الرحمن - 15)

2 - دارای علم و ادراک و تشخیص حق از باطل و قدرت منطق و استدلال است (آیات مختلف سوره جن).

3 - دارای تکلیف و مسؤ ولیت است (آیات سوره جن و سوره الرحمن).

4 - گروهی از آنها مؤ من صالح و گروهی کافرند (و انا منا الصالحون و منا دون ذلک) (جن 11).
5 - آنها دارای حشر و نشر و معادند (و اما القاسطون فکانوا لجهنم حطبا) (جن 15).
6 - آنها قدرت نفوذ در آسمانها و خبرگیری و استراق سمع داشتند، و بعدا ممنوع شدند (و انا کنا نقعد منها مقاعد للسمع فمن یستمع الان یجد له شهابا رصدا) (جن 9).
7 - آنها با بعضی انسانها ارتباط برقرار می کردند و با آگاهی محدودی که نسبت به بعضی از اسرار نهانی داشتند به اغوای انسانها می پرداختند (و انه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقا) (جن 6).
8 - در میان آنها افرادی یافت می شوند که از قدرت زیادی برخوردارند، همانگونه که در میان انسانها نیز چنین است (قال عفریت من الجن انا آتیک به قبل ان تقوم من مقامک) ((یکی از گردنکشان جن به سلیمان گفت من تخت ملکه سبا را پیش از آنکه از جای برخیزی از سرزمین او به اینجا می آورم))! (نمل 39). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 155
9 - آنها قدرت بر انجام بعضی کارهای مورد نیاز انسان دارند (و من الجن من یعمل بین یدیه باذن ربه ... یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل و جفان کالجواب): ((گروهی از جن پیش روی سلیمان به اذن پروردگار کار می کردند، و برای او معبدها، تمثالها، و ظروف بزرگ غذا تهیه می کردند)) (سبا 12 - 13).
10 - خلقت آنها در روی زمین قبل از خلقت انسانها بوده است (و الجان خلقناه من قبل) (حجر 27) و ویژگیهای دیگر.
بعلاوه از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که بر خلاف آنچه در افواه مردم عوام مشهور است و آنها را از ما بهتران می دانند، انسان نوعی است برتر از آنها، به دلیل اینکه تمام پیامبران الهی از انسانها برگزیده شدند، و آنها به پیامبر اسلام که از نوع بشر بود ایمان آوردند، و از او تبعیت کردند، و اصولا واجب شدن سجده در برابر آدم بر شیطان که بنا به تصریح قرآن آن روز از (بزرگان) طایفه جن بود (کهف - 50) دلیل بر فضیلت نوع انسان بر جن می باشد.
تا اینجا سخن از مطالبی بود که از قرآن مجید درباره این موجود ناپیدا استفاده می شود که خالی از هر گونه خرافه و مسائل غیر علمی است ، ولی می دانیم مردم عوام و نا آگاه خرافات زیادی درباره این موجود ساخته اند که با عقل و منطق جور نمی آید، و به همین جهت یک چهره خرافی و غیر منطقی به این موجود داده که وقتی کلمه جن گفته می شود مشتی خرافات نیز با آن تداعی می شود از جمله اینکه آنها را با اشکال غریب و عجیب و وحشتناک ، و موجوداتی دم دار و سم دار!، موذی و پر آزار، کینه

توز و بد رفتار که ممکن است از ریختن یک ظرف آب داغ در یک نقطه خالی ، خانه هائی را به آتش کشند! و موهومات دیگری از این قبیل .
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 156
در حالی که اگر موضوع وجود جن از این خرافات پیراسته شود، اصل مطلب کاملا قابل قبول است ، چرا که هیچ دلیلی بر انحصار موجودات زنده به آنچه ما می بینیم ، نداریم ، بلکه علماء و دانشمندان علوم طبیعی می گویند: موجوداتی را که انسان با حواس خود می تواند درک کند، در برابر موجوداتی که با حواس قابل درک نیستند ناچیز است .
تا این اواخر که موجودات زنده ذره بینی کشف نشده بود، کسی باور نمی کرد که در یک قطره آب ، یا یک قطره خون هزاران هزار موجود زنده باشد که انسان قدرت دید آنها را نداشته باشد.
و نیز دانشمندان می گویند: چشم ما رنگهای محدودی را می بیند و گوش ما امواج صوتی محدودی را می شنود، رنگها و صداهائی که با چشم و گوش ما قابل درک نیست بسیار بیش از آن است که قابل درک است .
وقتی وضع جهان ، چنین باشد چه جای تعجب که انواع موجودات زنده ای در این عالم وجود داشته باشند که ما نتوانیم با حواس خود آنها را درک کنیم ، و وقتی فجر صادقی مانند پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از آن خبر دهد چرا نپذیریم ؟
به هر حال از یکسو قرآن کلام ناطق صادق ، خبر از وجود جن با ویژگیهائی که در بالا ذکر شد داده است ، و از سوی دیگر هیچ دلیل عقلی بر نفی آن وجود ندارد، بنابراین باید آن را پذیرفت ، و از توجیهات غلط و ناروا باید برحذر بود همانگونه که از خرافات عوام در این قسمت باید اجتناب کرد.
این نکته نیز قابل توجه است که جن گاهی بر یک مفهوم وسیعتر اطلاق می شود که انواع موجودات ناپیدا را شامل می گردد، اعم از آنها که دارای عقل و درکند و آنها که عقل و درک ندارند، و حتی گروهی از حیواناتی که با چشم دیده می شوند و معمولا در لانه ها پنهانند، نیز در این معنی وسیع وارد است . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 157
شاهد این سخن روایتی است که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است که فرمود: خلق الله الجن خمسة اصناف : صنف کالریح فی الهواء، و صنف حیات و صنف عقارب ، و صنف حشرات الارض ، و صنف کبنی آدم علیهم الحساب و العقاب : ((خداوند جن را پنج صنف آفریده است : صنفی مانند باد در هوا (ناپیدا هستند) و صنفی به صورت مارها، و صنفی به صورت عقربها، و صنفی حشرات زمین اند، و صنفی از آنها مانند انسانند که بر آنها حساب و عقاب است)).
با توجه به این روایت و مفهوم گسترده آن ، بسیاری از مشکلاتی که در روایات و داستانها در مورد جن گفته می شود، حل خواهد شد.

مثلا در بعضی از روایات از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: لا تشرب الماء من ثلمة الاناء و لا من عروته فان الشیطان یقعد علی العروة و الثلمة : ((از قسمت شکسته ظرف و طرف دستگیره آن آب نخورید زیرا شیطان روی دستگیره ، و قسمت شکسته می نشیند)).
با توجه به اینکه ((شیطان)) از ((جن)) است ، و با توجه به اینکه جای شکسته ظرف ، و همچنین دسته آن محل اجتماع انواع میکربها است ، بعید به نظر نمی رسد که ((جن و شیطان)) به ((مفهوم عام)) اینگونه موجودات را نیز شامل شود هر چند معنی خاصی دارد که به موجودی است که دارای فهم و شعور و مسئولیت و تکلیف است .
و روایات در این زمینه فراوان است . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 158
پروردگارا! در آن روز که جن و انس در دادگاه عدل تو حاضر می شوند و بدکاران همگی از کرده خود پشیمانند ما را در سایه لطفت قرار ده .
خداوندا! دامنه ملک تو وسیع و گسترده است و معلومات و معرفت ما محدود ما را از لغزشها و خطاها و داوری به غیر حق مصون و محفوظ دار.
بار الها! مقام پیامبرت آنقدر والا است که دعوت او را علاوه بر انسانها پریان نیز اجابت کردند ما را در زمره مؤ منان به دعوت او قرار ده .
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 159
َسوره مزمل
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده است و دارای بیست آیه می باشد تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 160 تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 161
محتوای سوره ((مزمل))
لحن آیات سوره به خوبی نشان می دهد که با سوره های ((مکی)) هماهنگ است ، و به این ترتیب احتمال نزول آن در ((مدینه))، چنانکه بعضی گفته اند، بعید به نظر می رسد، ولی تفاوت لحن آغاز و انجام آیه نشان می دهد که در میان این آیات فاصله زمانی قابل ملاحظه ای بوده است که بعضی از مفسران آن را ((هشت ماه)) و بعضی ((یکسال)) و بعضی حتی ((ده سال)) نوشته اند.
بسیاری از آیات این سوره نشان می دهد هنگامی نازل شده که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دعوت علنی خود را شروع کرده بود، و مخالفان در برابر او به مخالفت و تکذیب برخاسته بودند، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور پیدا می کند در این مرحله با آنها مدارا نماید.
لذا این احتمال که تمام سوره در آغاز دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده باشد بسیار بعید به نظر می رسد، ممکن است آیات نخستین آن چنین باشد ولی مسلما همه آیات آن چنین نیست ، چرا که تعبیراتش نشانه گسترش اسلام ، لااقل در سطح مکه ، و قیام مخالفین به مخالفت و مبارزه است ، و می دانیم چنین چیزی در سه سال آغاز دعوت وجود نداشت .
شاءن نزولی که برای سوره یا قسمتی از آیات آن در روایات آمده نیز متفاوت است . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 162
در بعضی از روایات آمده است که وقتی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اولین پیام الهی و وحی را دریافت کرد وحشت زده نزد خدیجه آمد (احساس ناراحتی جسمانی داشت و به استراحت پرداخت) و فرمود: ((مرا در جامعه ای بپیچید)) اینجا بود که جبرئیل نازل شد، و ((یا ایها المزمل)) را برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آورد.
در حالی که در روایات دیگری آمده است که این ماجرا زمانی بود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دعوت خود را آشکار کرده بود، و قریش در ((دار الندوة)) جمع شدند تا در کار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله

و سلّم) بیندیشند، و برای مقابله با او نام و شعاری انتخاب کنند، بعضی گفتند او ((کاهن)) است ، ولی گروهی با این پیشنهاد مخالفت کردند، بعضی دیگر گفتند او ((مجنون)) است ، اما باز گروهی مخالفت کردند بعضی عنوان ((ساحر)) را ترجیح دادند، آن را نیز نپذیرفتند.
سرانجام گفتند هر چه هست او میان دوستان جدائی می اندازد (بنابراین ساحر است) سپس مشرکان پراکنده شدند.
این سخن به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسید خود را در لباسهایش پیچید (و به استراحت پرداخت) در این هنگام جبرئیل آمد و ((یا ایها المزمل)) و ((یا ایها المدثر)) را بر آن حضرت خواند.
نتیجه اینکه همانطور که قبلا اشاره کردیم ظاهرا این سوره در مکه نازل شده ، و قطعا قسمتی از آن بعد از ظهور علنی اسلام ، و نفوذ نسبی آن در مکه بوده است ، هر چند احتمال دارد، آیاتی از آغاز سوره در اول بعثت نازل شده باشد. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 163
به هر حال محتوای سوره را می توان در پنج بخش خلاصه کرد:
بخش اول : آیات آغاز سوره است که پیامبر را به قیام شبانه برای عبادت و تلاوت قرآن دعوت می کند، و برای آمادگی برای پذیرش یک برنامه سنگین آماده می سازد.
بخش دوم سوره : او را به صبر و شکیبائی و مقامت و مدارا با مخالفان در این مقطع خاص دعوت می کند.
در بخش سوم : بحثهائی پیرامون معاد، و ارسال موسی بن عمران به سوی فرعون و سرکشی و سپس عذاب دردناک او را بیان می دارد.
در بخش چهارم : دستورات شدیدی را که در آغاز سوره پیرامون قیام شبانه آمده است به خاطر گرفتاریهای مسلمانان تخفیف می دهد.
و در بخش پنجم : یعنی آخرین بخش سوره ، بار دیگر دعوت به تلاوت قرآن ، و خواندن نماز و دادن زکات و انفاق فی سبیل الله و استغفار می نماید.
فضیلت تلاوت سوره
در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : من قرا سورة المزمل رفع عنه العسر فی الدنیا و الاخرة : ((هر کس سوره مزمل را بخواند سختیها در دنیا و آخرت از او برداشته می شود)).
و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من قرا سورة المزمل فی العشاء الاخرة ، او فی آخر اللیل کان له اللیل و النهار شاهدین مع السورة ، و احیاه الله حیاة طیبة و اماته میتة طیبة : ((هر کس سوره مزمل را در نماز عشاء تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 164
دوم (منظور همان نماز عشاء است زیرا گاه به مغرب عشاء اول گفته می

شود) یا در آخر شب بخواند، شب و روز، و همچنین خود این سوره گواه او در روز قیامت خواهد بود، و خداوند او را حیات پاکیزه و مرگ پاکیزه ای خواهد داد!.
مسلما این فضائل بزرگ در صورتی است که محتوای سوره دائر به قیام شبانه و تلاوت قرآن و صبر و استقامت و ایثار و انفاق عملی گردد، نه تلاوتی خالی از عمل . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 165
آیه 1 - 5
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
یَأَیهَا الْمُزَّمِّلُ(1)
قُمِ الَّیْلَ إلا قَلِیلاً(2)
نِّصفَهُ أوِ انقُص مِنْهُ قَلِیلاً(3)
أَوْ زِدْ عَلَیْهِ وَ رَتِّلِ الْقُرْءَانَ تَرْتِیلاً(4)
إِنَّا سنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلاً ثَقِیلاً(5)
ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - ای جامه به خود پیچیده !
2 - شب را جز کمی ، به پا خیز!
3 - نیمی از شب را، یا کمی از آن کم کن .
4 - یا بر نصف آن بیفزا، و قرآن را با دقت و تامل بخوان .
5 - چرا که ما به زودی سختی سنگین را به تو القا خواهیم کرد. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 166
تفسیر :ای جامه به خود پیچیده بپاخیز!
همانگونه که از لحن آغاز این سوره بر می آید دعوتی است آسمانی از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای استقامت ، و آمادگی جهت پذیرش یک وظیفه بزرگ و سنگین ، که بدون خودسازی قبلی انجام آن ممکن نیست ، می فرماید:
((ای جامه به خود پیچیده))! (یا ایها المزمل).
((شب را جز کمی بپا خیز))! (قم اللیل الا قلیلا).
((نیمی از شب را یا کمی از آن کم کن)) (نصفه او انقص منه قلیلا).
((یا بر نصف بیفزا)) (او زد علیه).
((و قرآن را با تامل و دقت و در نهایت روشنی و فصاحت تلاوت کن)) (و رتل القرآن ترتیلا).
جالب اینکه مخاطب در این آیات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ولی نه به عنوان ((یا ایها الرسول)) و ((یا ایها النبی)) بلکه به عنوان ((یا ایها المزمل))، اشاره به اینکه دوران ((جامه به خود پیچیدن)) و در گوشه انزوا نشستن نیست ، تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 167

بلکه دوران قیام و خودسازی و آمادگی برای انجام رسالتی عظیم است .
و انتخاب شب برای این کار به خاطر این است که اولا چشم و گوش دشمنان در خواب است ، و ثانیا کارهای زندگی تعطیل می باشد و به همین دلیل انسان آمادگی بیشتری برای اندیشه و تفکر و تربیت نفس دارد.
همچنین انتخاب قرآن به عنوان متن اصلی این برنامه به خاطر آن است که تمام درسهای لازم را در این زمینه در بر دارد، و بهترین وسیله تقویت ایمان و استقامت و تقوی و پرورش نفوس است .
تعبیر به ((ترتیل)) که در اصل به معنی تنظیم و ترتیب موزون است ، در اینجا به معنی خواندن آیات قرآن با تانی و نظم لازم ، و اداء صحیح حروف ، و تبیین کلمات ، و دقت و تامل در مفاهیم آیات ، و اندیشه در نتایج آن است .
بدیهی است چنین قرآن خواندنی می تواند به سرعت به انسان رشد و نمو معنوی ، و شهامت اخلاقی ، و تقوا و پرهیزگاری ببخشد، و اگر بعضی از مفسران آن را به معنی نماز خواندن تفسیر کرده اند به خاطر آن است که یکی از بخشهای مهم نماز ((تلاوت قرآن)) است .
تعبیر به ((قیام)) در جمله ((قم اللیل)) به معنی برخاستن در مقابل خوابیدن است ، نه فقط روی پا ایستادن است .
و اما تعبیرات مختلفی که درباره مقدار ((شب زنده داری)) در این آیات آمده ، در حقیقت برای بیان ((تخییر)) است ، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مخیر می کند که نیمی از شب ، یا چیزی کمتر، یا چیزی بیشتر را بیدار بماند، و تلاوت قرآن کند، در مرحله اول ((تمام شب)) را جز مقدار کمی ذکر می کند، و بعد تخفیف داده و آن را به نیمی از شب می رساند و سپس کمتر از نیم .
بعضی گفته اند منظور تخییر در میان دو سوم و نصف و یک سوم شب است ، به قرینه آیه ای که در آخر همین سوره خواهد آمد که می فرماید:

ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل و نصفه و ثلثه .
ضمنا از همین آیه آخر سوره به خوبی استفاده می شود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در این قیام شبانه ، تنها نبود، بلکه گروهی از مؤ منان نیز در این برنامه خودسازی و تربیتی و آمادگی ، همگام و همراه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بودند، و او را به عنوان اسوه و الگوئی در این راه پذیرفته بودند.
بعضی از مفسران گفته اند که منظور از جمله قم اللیل الا قلیلا این است که تمام شبها را جز بعضی از شبها بپاخیز، و به این ترتیب استثناء در اجزاء شب نیست ، بلکه در افراد شبها است ، ولی این تفسیر با توجه به مفرد بودن لیل و تعبیر به نصف و کمتر از آن ، درست به نظر نمی رسد.

سپس ((هدف نهائی)) این دستور سخت و مهم را چنین بیان می کند: ((ما به زودی سخنی سنگین را به تو القا خواهیم کرد)) (انا سنلقی علیک قولا ثقیلا)
گر چه مفسران در تفسیر ((قول ثقیل)) هر کدام بیانی دارند که ناظر به یکی از ابعاد مساءله است ، ولی چنین به نظر می رسد که سنگین بودن این قول که منظور از آن بدون شک قرآن مجید است ، از جهات و ابعاد مختلف است .
سنگین از نظر محتوا، و مفهوم آیات !
سنگین از نظر تحمل آن بر قلوب و دلها، تا آنجا که خود قرآن می گوید: لو انزلنا هذا القرآن علی جبل لرأ یته خاشعا متصدعا من خشیة الله : ((اگر این قرآن را بر کوهها نازل می کردیم آن را خاشع و از هم شکافته می دیدی))! (حشر 21).
سنگین از نظر وعده ها، و وعیدها، و بیان مسؤ ولیتها.
سنگین از نظر تبلیغ ، و مشکلات راه دعوت . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 169
سنگین در ترازوی عمل و در عرصه قیامت .
و بالاخره سنگین از نظر برنامه ریزی و اجرای کامل آن .
آری خواندن قرآن گر چه سهل و آسان و زیبا و دلنشین است ، ولی تحقق بخشیدن به مفاد آن به همان نسبت سنگین و مشکل می باشد، مخصوصا در آغاز دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و قیام او در مکه که محیط را ابرهای تیره و تار جهل و بت پرستی و خرافات فرا گرفته بود، و دشمنان متعصب و لجوج و بیرحم در برابر او دست به دست هم داده بودند، ولی پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و یاران اندکش با استمداد از تربیت قرآن مجید، و استعانت به نماز شب و استفاده از تقرب به ذات پاک پروردگار توانستند بر تمام این مشکلات فایق آیند، و بار این ((قول ثقیل)) را بر دوش کشند و به منزل مقصود برسانند!
نکته ها:
1 - قیام شبانه برای تلاوت قرآن و نیایش
گفتیم گر چه مخاطب در این آیات ، شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، ولی ذیل سوره نشان می دهد که مؤ منان هم در این برنامه با شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) همگام بودند، اکنون سخن در این است که آیا این قیام و شب زنده داری در اوائل دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر همگان واجب بوده است یا نه ؟
بعضی از مفسران معتقدند، این امر واجب بوده ، بعدا آیه آخر سوره این حکم را نسخ کرده ، و فاصله آن حدود یکسال بوده است .
حتی بعضی معتقدند که این حکم قبل از تشریع نمازهای پنجگانه بوده ، و

پس از آنکه نمازهای پنجگانه تشریع شد، این حکم نسخ گردید. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 170
ولی همانطور که مرحوم ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) نیز آورده ، در ظاهر آیات این سوره چیزی که دلیل بر نسخ باشد به چشم نمی خورد، و بهتر آن است که گفته شود، این قیام و عبادت ، مستحب و سنت مؤ کد بوده ، و هرگز جنبه وجوب نداشته است ، جز در مورد شخص پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که طبق بعضی از آیات دیگر قرآن نماز شب بر او واجب بوده است ، و مانعی ندارد که این مساءله برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) واجب باشد، و بر مسلمین مستحب ، از این گذشته آنچه در آیات فوق آمده منحصر به نماز شب نیست ، چرا که نماز شب نیمی از شب ، یا دو ثلث از شب و یا حتی یک ثلث از شب را اشغال نمی کند آنچه در آیه مطرح است قیام برای ترتیل قرآن است .
بنابراین در اوائل کار این حکم به صورت مستحب مؤ کدی بوده ، و بعد تخفیف داده شده است ، و با توجه به اینکه در آغاز هر کار مخصوصا در اوائل یک انقلاب بزرگ همیشه توان و نیروی بیشتری لازم است ، جای تعجب نیست که یک چنین دستور فوق العاده به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مسلمانان داده شده باشد که قسمت زیادی از شب را بیدار بمانند، و به محتوای این برنامه جدید و تعلیمات انقلابی آن آشنا گردند، و علاوه بر آگاهی ، خود را برای پیاده کردن آن از نظر روحیه بسازند.
2 - معنی ترتیل
آنچه در آیات فوق روی آن تکیه شده مساءله قرائت قرآن نیست ، بلکه مساءله ((ترتیل)) است .
در تفسیر ((ترتیل)) روایاتی از معصومین (علیهم السلام) نقل شده که هر کدام به یکی از ابعاد وسیع آن اشاره می کند. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 171
در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم که : بینه بیانا و لا تهذه هذا الشعر، و لا تنثره نثر الرمل ، و لکن اقرع به القلوب القاسیة ، و لا یکونن هم احدکم آخر السورة : ((ترتیل)) یعنی آن را به طور روشن بیان کن ، نه مانند اشعار، سریع و پشت سر هم بخوان ، و نه مانند دانه های شن آن را پراکنده ساز، لکن چنان بخوان که دلهای سنگین را با آن بکوبی و بیدار کنی ، هرگز هدف شما این نباشد که حتما به آخر سوره برسید (مهم آن است که محتوای آیات را درک کنید).
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر ((ترتیل)) می خوانیم اذا مررت بایة فیها ذکر الجنة فاسال الله الجنة ، و اذا مررت بایة فیها ذکر النار فتعوذ بالله من النار: ((وقتی از کنار آیه ای می گذری که در آن نامی از بهشت است توقف کن و از خدا بهشت را بطلب (و خود را

برای آن بساز) و هنگامی که از آیه ای می گذری که در آن نام دوزخ است از آن به خدا پناه بر (و خویشتن را از آن دور دار).
و در روایت دیگری از همان امام (علیه السلام) آمده که در تفسیر ((ترتیل)) فرمود: هو ان تتمکث فیه و تحسن به صوتک : ((ترتیل آن است که در آیات مکث کنی ، و با صدای خوب آن را بخوانی))،
و نیز در حدیث دیگری از همان حضرت چنین نقل شده : ان القرآن لا یقرأ هذرمة ، و لکن یرتل ترتیلا، اذا مررت بایة فیها ذکر النار وقفت عندها و تعوذت بالله من النار: ((قرآن را سریع و تند نباید خواند، بلکه تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 72
باید با ترتیل خوانده شود، هر گاه از آیه ای می گذری که در آن سخنی از دوزخ است می ایستی ، و از آتش دوزخ به خدا پناه می بری)).
و بالاخره در حالات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است که آن حضرت آیات را از یکدیگر جدا می کرد، و صدای خود را می کشید.
این روایات و روایات دیگری که به همین معنی در ((اصول کافی)) و ((نور الثقلین)) و ((در المنثور)) و سایر کتب ((حدیث)) و ((تفسیر)) نقل شده همگی گواه بر این حقیقت است که نباید آیات قرآن را به عنوان الفاظی خالی از محتوا و پیام ، تلاوت کرد، بلکه باید به تمام اموری که تاءثیر آن را در خواننده و شنونده عمیق می سازد توجه داشت ، و فراموش نکرد که این پیام الهی است ، و هدف تحقق بخشیدن به محتوای آن است .
ولی متاءسفانه امروز بسیاری از مسلمانان از این واقعیت فاصله گرفته ، و از قرآن تنها به الفاظی اکتفا نموده اند، و همشان فقط ختم سوره و ختم قرآن است بی آنکه بدانند این آیات برای چه نازل شده ؟ و چه پیامی را ابلاغ می کند؟ درست است که الفاظ قرآن نیز محترم ، و خواندن آن دارای فضیلت است ، ولی نباید فراموش کرد که این الفاظ و تلاوت مقدمه بیان محتوا است .
3 - فضیلت نماز شب
این آیات بار دیگر اهمیت شب زنده داری ، و نماز شب ، و تلاوت قرآن را در آن هنگام که غافلان در خوابند گوشزد می کند، و چنانکه قبلا نیز اشاره کرده ایم عبادت در شب ، مخصوصا در سحرگاهان و نزدیک طلوع فجر، اثر تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 173
فوق العاده ای در صفای روح ، و تهذیب نفوس ، و تربیت معنوی انسان ، و پاکی قلب و بیداری دل و تقویت ایمان و اراده ، و تحکیم پایه های تقوا در دل و جان انسان دارد که حتی با یک مرتبه آزمایش انسان آثار آن را به روشنی در خود احساس می کند.
و به همین دلیل علاوه بر آیات قرآن در روایات اسلامی نیز تاءکید فراوان روی آن شده است .

از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ان من روح الله تعالی ثلاثة التهجد باللیل و افطار الصائم ، و لقاء الاخوان : ((سه چیز از عنایات مخصوص الهی است : عبادت شبانه (نماز شب) و افطار دادن به روزه داران ، و ملاقات برادران مسلمان)).
و در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که در تفسیر آیه ان الحسنات یذهبن السیئات (کارهای نیک اثر کارهای بد را از بین می برد) فرمود: صلاة اللیل تذهب بذنوب النهار: ((نماز شب گناهان روز را از بین می برد)).
در ذیل آیه 79 سوره اسراء نیز بحث مشروحی در این زمینه داشتیم ، و ده روایت جالب درباره اهمیت نماز شب در آنجا نقل کردیم . المزمل
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 174
آیه 6 - 10
آیه و ترجمه
إِنَّ نَاشِئَةَ الَّیْلِ هِیَ أَشدُّ وَطئاً وَ أَقْوَمُ قِیلاً(6)
إِنَّ لَکَ فی النهَارِ سبْحاً طوِیلاً(7)
وَ اذْکُرِ اسمَ رَبِّکَ وَ تَبَتَّلْ إِلَیْهِ تَبْتِیلاً(8)
رَب الَمْشرِقِ وَ المْغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلا هُوَ فَاتخِذْهُ وَکِیلاً(9)
وَ اصبرْ عَلَی مَا یَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِیلاً(10)
ترجمه :6 - مسلما برنامه (عبادت) شبانه پابرجاتر و با استقامت تر است .
7 - و تو در روز تلاش مستمر و طولانی خواهی داشت .
8 - نام پروردگارت را یاد کن و تنها به او دل ببند.
9 - همان پروردگار شرق و غرب که معبودی جز او نیست ، او را نگاهبان و وکیل خود انتخاب کن .
10 - و در برابر آنچه آنها (دشمنان) می گویند شکیبا باش و به طرزی شایسته از آنها دوری نما.
تفسیر :تاءثیر نیایش در دل شب
این آیات همچنان به بحث پیرامون عبادت شبانه ، و آموزشهای معنوی در پرتو تلاوت قرآن در دل شب ادامه می دهد، و در حقیقت به منزله بیان
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 175
دلیلی است برای آنچه در آیات قبل آمده است ، می فرماید: ((این دستور عبادت و تلاوت شبانه به خاطر آن است که برنامه (عبادت و تعلیم) شب پابرجاتر و با استقامت تر است)) (ان ناشئة اللیل هی اشد وطئا و اقوم قیلا)
((ناشئة)) از ماده نشی ء (بر وزن نثر) به معنی ((حادثه)) است و در اینکه منظور از آن در اینجا چیست سه تفسیر برای آن ذکر شده :
نخست اینکه منظور ساعات شب است که یکی بعد از دیگری حادث می

گردد، یا خصوص ساعات آخر شب و سحرگاه .
دیگر اینکه منظور برنامه قیام برای نماز و عبادت و تلاوت قرآن است همانگونه که در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمودند: هی القیام فی آخر اللیل الی صلاة اللیل : ((منظور قیام در آخر شب برای نماز شب است)).
و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه آمده : قیامه عن فراشه لا یرید الا الله : ((منظور برخاستن از بستر است که هدفی جز خدا نداشته باشد)).
سوم اینکه منظور آن ((حالات معنوی و روحانی)) و ((نشاط و جذبه ملکوتی)) است که در دل و جان انسان در این ساعات مخصوص شب به وجود می آید که آثارش در روح انسان عمیقتر و دوامش بیشتر است .
البته این تفسیر و تفسیر قبل از آن لازم و ملزوم یکدیگرند و مناسب است که هر دو در معنی آیه جمع باشد. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 176
((وطئا)) در اصل به معنی گام نهادن و همچنین به معنی توافق کردن است .
تعبیر به ((اشد وطئا)) یا به معنی مشقت و زحمتی است که قیام و عبادت شبانه دارد، و یا به معنی تاءثیرات ثابت و راسخی است که در پرتو این عبادات در روح و جان انسان پیدا می شود (البته معنی دوم مناسب تر است).
این احتمال نیز وجود دارد که به معنی توافق بیشتری است که در این لحظات در میان قلب و چشم و گوش انسان و بسیج همه آنها در مسیر عبادت پیدا می شود.
((اقوم)) از ماده ((قیام)) به معنی پابرجاتر و صافتر است ، و ((قیل)) به معنی ((سخن گفتن)) است که در اینجا اشاره به ذکر خدا و تلاوت قرآن است .
رویهمرفته این آیه از آیاتی است که با تعبیرات پرمحتوایش رساترین سخن را درباره عبادت شبانه و نیایش سحرگاهان ، و راز و نیاز با محبوب ، در ساعاتی که اسباب فراغت خاطر از هر زمان فراهم تر است ، و همچنین تاءثیر آن در تهذیب نفس ، و پرورش روح و جان انسانی ، بیان کرده است ، و نشان می دهد که روح آدمی در آن ساعات آمادگی خاصی برای نیایش و مناجات و ذکر و فکر دارد.
در آیه بعد می افزاید: ((این به خاطر آن است که در روز تلاش و کوشش مستمر و فراوانی خواهی داشت)) (ان لک فی النهار سبحا طویلا).
دائما مشغول هدایت خلق و ابلاغ رسالت پروردگار، و حل مشکلات زندگی جمعی و فردی هستی ، و مجال کافی برای عبادت و نیایش حاصل نمی شود، بنابراین عبادت شبانه را جانشین آن کن .

احتمال دیگری که در تفسیر آیه وجود دارد و از جهاتی جالبتر، و با تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 177
آیات قبل و بعد هماهنگ تر است این است که می فرماید: چون در طول روز وظائف سنگین و تلاش و کوشش فراوان بر دوش داری ، باید با عبادت شبانه خود را تقویت کنی ، و آمادگی لازم برای این فعالیتهای بزرگ و گسترده را از آن قیام شب به دست آوری .
((سبح)) (بر وزن مدح) در اصل به معنی حرکت و رفت و آمد است و گاه به شنا کردن نیز اطلاق می گردد، چرا که حرکات مداومی دارد.
گوئی جامعه انسانی را به اقیانوس بیکرانی تشبیه می کند که گروه کثیری در آن در حال غرق شدن می باشند، امواج خروشانش به هر سو حرکت می کند کشتیهای سرگردان در آن پناهگاهی می جویند، و پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تنها منجی غریق در این دریا، و قرآنش تنها کشتی نجات در این اقیانوس است .
این شناگر بزرگ باید با عبادات شبانه خود را برای این ماءموریت و رسالت عظیم روزانه آماده سازد.
بعد از دستور قیام عبادت شبانه و اشاره اجمالی به آثار عمیق آن به ذکر پنج دستور که مکمل آن است پرداخته می فرماید: ((نام پروردگارت را یاد کن)) ((و اذکر اسم ربک))
مسلم است منظور تنها ذکر نام نیست ، بلکه توجه به معنی است چرا که یاد لفظی مقدمه یاد قلبی است ، و ذکر قلبی روح و جان را صفا می بخشد، و نهال معرفت و تقوا را در دل آبیاری می کند.
تعبیر به ((رب)) اشاره به این است که هر گاه نام مقدس او را می بری توجه به نعمتهای بی پایان و تربیت مستمر او نسبت به خویش داشته باش .
یکی از مفسران برای ذکر پروردگار مراحلی بیان کرده : تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 178
مرحله اول ذکر نام او است که در آیه مورد بحث به آن اشاره شده .
در مرحله بعد نوبت به یادآوری ذات پاک او در قلب می رسد، که در آیه 205 سوره اعراف ذکر شده است و اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفة ((پروردگارت را در دل خود از روی تضرع و خوف یاد کن)).
سرانجام مرحله سوم فرا می رسد، در این مرحله از مقام ربوبیت خداوند فراتر می رود و به مقام مجموعه صفات جمال و جلال خدا که در الله جمع است می رسد، چنانکه در آیه 41 سوره احزاب می فرماید: یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا
((ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را بسیار یاد کنید)).
و به این ترتیب این ذکر همچنان ادامه می یابد و مرحله به مرحله تکامل

پیدا می کند و صاحب آن را با خود به اوج کمال می برد.
در دستور دوم می فرماید: ((دل به خدا ببند و از غیر او قطع امید کن و خالصانه به عبادتش برخیز)) (و تبتل الیه تبتیلا).
((تبتل)) از ماده ((بتل)) (بر وزن حتم) در اصل به معنی ((انقطاع)) است ، و لذا به مریم ((بتول)) گفته شده ، چرا که هیچ همسری برای خود انتخاب نکرده بود، و اگر به بانوی اسلام فاطمه زهرا (سلام الله علیها) نیز بتول گفته می شود به خاطر این است که او از زنان عصر خود از نظر

و معرفت جدا و برتر، و به حالت انقطاع الی الله رسیده بود.
به هر حال ((تبتل)) آن است که انسان با تمام قلبش متوجه به خدا گردد، و از ما سوی الله منقطع شود، و اعمالش را فقط به خاطر او بجا آورد و غرق در اخلاص گردد.
و اگر در روایت از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده : لا رهبانیة ، و لا تبتل فی الاسلام ((در اسلام نه رهبانیت است و نه تبتل)) اشاره به این است که ترک دنیا به آن معنی که در میان راهبان مسیحی معمول است در اسلام وجود ندارد آنها برای ترک دنیا هم ازدواج را ترک می کنند، و هم هر گونه فعالیت اجتماعی را، اما یک مسلمان واقعی در عین اینکه در قلب اجتماع زندگی می کند تمام توجهش به خدا است .
در بعضی از روایات ، از ائمه معصومین نقل شده که ((تبتل)) به معنی بلند کردن دست در نماز است ولی روشن است که این در حقیقت بیان یکی از مظاهر اخلاص و انقطاع الی الله می باشد.
به هر حال آن یاد پروردگار و این اخلاص سرمایه عظیم مردان خدا در برنامه سنگین هدایت خلق است .
سپس به سومین دستور پرداخته می افزاید: ((همان پروردگار مشرق و مغرب که معبودی جز او نیست ، او را وکیل و حافظ و یاور خود انتخاب کن)) (رب المشرق و المغرب لا اله الا هو فاتخذه وکیلا).
در اینجا بعد از مرحله ((ذکر الله)) و ((اخلاص)) مرحله توکل و واگذاری

همه کارها به خدا فرا می رسد، خداوندی که مشرق و مغرب عالم ، یعنی مجموعه جهان هستی در زیر سیطره حکومت و ربوبیت او قرار دارد، و تنها معبود شایسته پرستش او است ، این تعبیر در حقیقت به منزله دلیلی است برای موضوع توکل بر خدا، چگونه انسان بر او توکل نکند، و کار خویش را به او نسپارد، در حالی که در پهنه جهان هستی غیر از او حاکم و فرمانروا و منعم و مربی و معبود نیست .
و بالاخره در چهارمین و پنجمین دستور می فرماید: ((در برابر آنچه

دشمنان می گویند صابر و شکیبا باش ، و از آنها دوری کن ، اما دوری شایسته و جمیل)) (و اصبر علی ما یقولون و اهجرهم هجرا جمیلا).
و به این ترتیب در اینجا مقام ((صبر)) و ((هجران)) فرا می رسد، چرا که در مسیر دعوت به سوی حق ، بدگوئی دشمنان ، و ایذاء و آزار آنان ، فراوان است ، و اگر باغبان بخواهد گلی را بچیند باید در برابر زبان خار صبر و تحمل داشته باشد.
بعلاوه گاهی در اینجا بی اعتنائی و دوری لازم است ، تا هم از شرشان در امان بماند، و هم درسی از این طریق به آنان بدهد، ولی این هجران و دوری نباید به معنی قطع برنامه های تربیتی ، و تبلیغ و دعوت به سوی خدا باشد.
به این ترتیب آیات فوق نسخه جامع و کاملی به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و تمام کسانی که در خط او گام بر می دارند می دهد که از عبادات شبانه و نیایش پروردگار در سحرگاهان ، مدد بگیرند، و سپس این نهال را با آب یاد خدا و اخلاص و توکل و صبر و هجران جمیل آبیاری کنند، چه نسخه جامع و جالبی ؟! تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 181
تعبیر به ((رب المشرق و المغرب)) (خداوند مشرق و مغرب) اشاره به حاکمیت و ربوبیت او بر تمام جهان هستی است ، همانگونه که در تعبیرات روزمره می گوئیم : فلانکس شرق و غرب زمین را در سیطره خود قرار داد، یعنی تمام روی زمین را، نه فقط نقطه مشرق و مغرب .
((هجر جمیل)) (دوری و جدائی شایسته) همانگونه که اشاره کردیم به معنی هجران تواءم با دلسوزی و دعوت و تبلیغ به سوی حق است ، که یکی از روشهای تربیتی در مقطع های خاصی محسوب می شود، و هرگز منافات با مساءله ((جهاد)) در مقطع های دیگر ندارد که هر کدام جائی و هر نکته مقامی دارد، و به تعبیر دیگر این دوری ، بی اعتنائی نیست ، بلکه خود نوعی اعتنا است و به هر حال اینکه بعضی حکم آیه فوق را منسوخ با آیات جهاد دانسته اند صحیح نیست .
مرحوم ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) در ذیل آیه می گوید: و فی هذا دلالة علی وجوب الصبر علی الاذی ، لمن یدعو الی الذین و المعاشرة باحسن الاخلاق و استعمال الرفق لیکونوا اقرب الی الاجابة : ((این آیه دلالت می کند که مبلغین اسلام ، و دعوت کنندگان به سوی قرآن ، باید در مقابل نا ملائمات شکیبائی پیشه کنند، و با حسن خلق ، و مدارا، با مردم معاشرت نمایند، تا سخنان آنها زودتر پذیرفته شود. المزمل
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 182
آیه 11 - 19
آیه و ترجمه
وَ ذَرْنی وَ الْمُکَذِّبِینَ أُولِی النَّعْمَةِ وَ مَهِّلْهُمْ قَلِیلاً(11)

إِنَّ لَدَيْنَا أنكالاً وَ جَحِيماَ(12)
وَ طعَاماً ذَا غُصةٍ وَ عَذَاباً أَلِيماً(13)
يَوْمَ تَرْجُف الاَرْض وَ الْجِبَالُ وَ كانَتِ الْجِبَالُ كَثِيباً مَّهِيلاً(14)
إِنَّا أَرْسلْنَا إِلَيْكمْ رَسولاً شهِداً عَلَيْكمْ كَمَا أَرْسلْنَا إِلى فِرْعَوْنَ رَسولاً(15)
فَعَصى فِرْعَوْنُ الرَّسولَ فَأَخَذْنَهُ أَخْذاً وَبِيلاً(16)
فَكَيْف تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتمْ يَوْماً يجْعَلُ الْوِلْدَنَ شِيباً(17)
السمَاءُ مُنفَطِرُ بِهِ كانَ وَعْدُهُ مَفْعُولاً(18)
إِنَّ هَذِهِ تَذْكرَةٌ فَمَن شاءَ اتخَذَ إِلى رَبِّهِ سبِيلاً(19)
ترجمه :11 - مرا با تکذیب کنندگان صاحب نعمت واگذار، و آنها را کمی مهلت ده !
12 - که نزد ما غل و زنجیرها (آتش) دوزخ است . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 183
13 - و غذائی گلوگیر، و عذابی دردناک !
14 - در آن روز که زمین و کوهها سخت به لرزه می افتد، و کوهها (چنان درهم کوبیده می شود که) به شکل توده هائی از شن نرم درمی آید!
15 - ما پیامبری به سوی شما فرستادیم که گواه بر شما است ، همان گونه که به سوی فرعون رسولی فرستادیم .
16 - فرعون به مخالفت و نافرمانی آن رسول برخاست ، و ما او را شدیدا مجازات کردیم .
17 - شما اگر کافر شوید چگونه خود را (از عذاب شدید الهی) برکنار می دارید در آن روز که کودکان را پیر می کند؟
18 - در آن روز آسمان از هم شکافته می شود، و وعده او تحقق می یابد.
19 - این هشدار و تذکری است و هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش بر می گزیند.
تفسیر :حساب این گنهکاران مستکبر را با من واگذار!
در آخرین آیه از آیات پیشین اشاره ای به کارشکنیها و سخنان ناروا و اذیت و آزار دشمنان اسلام بود، آیات مورد بحث آنها را زیر رگباری از تهدیدات شدید، دائر به عذابهای دنیا و آخرت از سوی خداوند، قرار داده ، و آنها را دعوت به تجدید نظر در برنامه های شوم خود می کند، و هم به مسلمانان صدر اول در برابر هجوم سخت این دشمنان دلداری می دهد و پایمردی می بخشد.
نخست می فرماید: ((مرا با این تکذیب کنندگان ثروتمند و صاحب نعمت واگذار، و آنها را کمی مهلت ده))! (و ذرنی و المکذبین اولی النعمة و مهلهم قلیلا).
یعنی طرف آنها تو نیستی ، منم مجازات و کیفر آنها را به خود من واگذار، و کمی به آنها مهلت ده ، تا هم اتمام حجت گردد، و هم ماهیت خود را

و پشت خود را از بار گناه سنگین کنند، آن گاه عذاب من گلوی آنها را خواهد فشرد!
و می دانیم مدت کمی گذشت که مسلمانان نیرومند شدند، و ضربات سنگین و شکننده خود را در جنگهای ((بدر)) و ((حنین)) و ((احزاب)) و مانند آن بر پیکر دشمن وارد آوردند، و نیز مدت کمی بیشتر نگذشت که این گردنکشان از دنیا رفتند، و گرفتار عذاب الهی در برزخ شدند و عذاب قیامت نیز از آنها چندان دور نیست .
ضمنا تعبیر به ((اولی النعمة)) (صاحبان نعمت) اشاره به غرور و غفلت ناشی از فزونی مال و ثروت و امکانات مادی است که غالبا دامنگیر صاحبان آنها می شود و به همین دلیل در طول تاریخ انبیاء چنانکه قرآن شاهد و گواه است این دسته همیشه در صف اول مخالفان قرار داشتند.
در حقیقت این آیه شبیه آیه 34 سوره سباء است که می گوید: و ما ارسلنا فی قریة من نذیر الا قال مترفوها انا بما ارسلتم به کافرون : ((ما در هیچ شهر و دیاری انذار کننده ای نفرستادیم ، مگر اینکه مترفین آنها (کسانی که مست ناز و نعمت بودند) گفتند: ما به آنچه شما به آن فرستاده شده اید کافریم)).
در حالی که اینگونه افراد باید قبل از دیگران دعوت منادیان حق را لبیک گویند، تا شکر اینهمه نعمت الهی را از این طریق بجا آورند.
سپس در ادامه همین تهدید به صورت صریحتر می گوید: ((نزد ما غل و زنجیرها و آتش دوزخ است))! (ان لدینا انکالا و جحیما).
((انکال)) جمع ((نکل)) (بر وزن فکر) به معنی زنجیرهای سنگین است ، و در اصل از ماده نکول ، به معنی ضعف و ناتوانی گرفته شده ، و از آنجا که تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 185
زنجیرهائی که بر دست و پا و گردن می نهند انسان را از حرکت باز می دارد و ناتوان می سازد، این واژه در معنی زنجیر به کار رفته است ، آری در برابر آزادی بی قید و شرط و تنعمی که در این دنیا داشتند بهره آنها در آنجا اسارت است و آتش !
و باز می افزاید: ((و غذائی گلو گیر و عذابی دردناک)) (و طعاما ذا غصة و عذابا الیما).
غذائی بر عکس غذاهای چرب و شیرین دنیای آنها که به راحتی از گلو فرو می رفت و گوارا بود، و زندگی دردناک در برابر آسایش بی حساب این مغروران خود خواه و مستکبر در این جهان .
با اینکه غذای خشن و گلو گیر خود عذابی است الیم ، بعد از آن عذاب الیم را جداگانه ذکر می کند، و این نشان می دهد ابعاد عذاب الیم آخرت از نظر شدت و عظمت بر هیچکس جز خدا معلوم نیست ، و لذا در حدیثی

می خوانیم که روزی یکی از مسلمانان این آیه را تلاوت می کرد، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) استماع می فرمود: ناگهان شخص مزبور صیحه ای زد و مدهوش شد.
و در حدیث دیگری آمده است که خود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این آیه را تلاوت می فرمود و چنین حالی به او دست داد.
چگونه این غذای گلوگیری نباشد؟ در حالی که در آیه 6 سوره غاشیه می خوانیم لیس لهم طعام الا من ضریع : ((آنها غذائی جز از خارهای جانگداز ندارند)).
و نیز در آیه 43 و 44 سوره دخان می خوانیم : ان شجرت الزقوم طعام
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 186
الاثیم : ((درخت زقوم (همان گیاه تلخ بد بو و بد طعم و تلخ و کشنده) غذای گنهکاران است))!
سپس به شرح روزی می پردازد که این عذابها در آن ظاهر می شوند، می فرماید: ((این در روزی خواهد بود که زمین و کوهها سخت به لرزه در می آید و چنان کوهها در هم کوبیده می شود که به شکل توده هائی از رمل و شن نرم در می آید)) (یوم ترجف الارض و الجبال و کانت الجبال کثیبا مهیلا).
((کثیب)) به معنی شنهای متراکم است ، و ((مهیل)) از ماده هیل (بر وزن کیل) به معنی ریختن شی ء نرمی مانند رمل و آرد بر چیزی است ، و در اینجا منظور شنهای نرمی است که هرگز استقرار و ثبات ندارد.
بنابراین معنی ، کوهها در قیامت آنچنان از هم متلاشی می شوند که به صورت شنهای نرمی در می آیند که اگر پا روی آن بگذارند فرو می رود.
درباره سرنوشت کوهها در آستانه قیامت ، قرآن تعبیرات مختلفی دارد که همگی حکایت از نابودی و تبدیل آنها به خاکهای نرم می کند (شرح بیشتر درباره مراحل مختلف نابودی کوهها، و تعبیرات متفاوت قرآن در این زمینه در ذیل آیه 105 سوره طه آمده است .
سپس به مقایسه ای در میان بعثت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مخالفت زورمندان عرب ، و قیام موسی بن عمران در مقابل فرعونیان پرداخته ، می فرماید: ((ما پیامبری به سوی شما فرستادیم که گواه بر شما است ، همانگونه که به سوی فرعون رسولی فرستادیم)) (انا ارسلنا الیکم رسولا شاهدا علیکم کما ارسلنا الی فرعون رسولا). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 187
هدف او، هدایت شما و نظارت بر اعمال شما است ، همانگونه که هدف موسی بن عمران ، هدایت فرعون و فرعونیان و نظارت بر اعمال آنها بود.
ولی فرعون به مخالفت با آن رسول ، برخاست ، ما هم او را به مجازات شدیدی گرفتار ساختیم (فعصی فرعون الرسول فاخذناه اخذا وبیلا).

نه لشکر عظیم او مانع از عذاب الهی شد، و نه وسعت مملکت و قدرت حکومت و اموال و ثروتمندانشان جلو این کار را گرفت و سرانجام همگی در امواج خروشان نیل که به آن مباهات می کردند غرق شدند شما که در سطحی بسیار پائینتر از آنها قرار دارید و از نظر عده و عده به مراتب از فرعون و فرعونیان ضعیفترید درباره خود چه می اندیشید؟ و چگونه به این مختصر اموال و نفراتتان مغرور می شوید؟
((وبیل)) از ماده ((وبل)) در اصل به معنی باران شدید و سنگین است ، و سپس به هر چیز شدید و سنگین اطلاق شده ، مخصوصا در مورد مجازات ، و در آیه مورد بحث نیز اشاره به شدت عذاب است که گوئی اشخاص را مانند یک باران شدید زیر رگبار خود قرار می دهد.
سپس روی سخن را به کفار زمان پیامبر اسلام کرده ، به آنها چنین هشدار می دهد: ((اگر شما کافر شوید چگونه خود را از عذاب شدید الهی برکنار می دارید در آن روز کودکان را پیر می کند))! (فکیف تتقون ان کفرتم یوما یجعل الولدان شیبا. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 188
آری عذاب آن روز آنقدر زیاد، سنگین ، شدید، هولناک و کمرشکن است که کودکان را پیر می کند، و این کنایه از شدت آن است
عذاب آخرت که سهل است بعضی نقل می کنند در همین دنیا گاه که انسان در تنگناهای فوق العاده شدید قرار می گیرد محسوس است که در یک لحظه زودگذر موهای او رو به سفیدی می رود!
به هر حال آیه فوق اشاره به این است به فرض اینکه شما در این جهان همچون فرعونیان گرفتار عذاب نابود کننده نشوید، قیامت و عذاب قیامت را چه خواهید کرد؟!
در آیه بعد توصیف بیشتری درباره آن روز وحشتناک بیان کرده ، می افزاید: ((در آن روز کرات آسمانی از هم شکافته می شود، و وعده الهی تحقق می یابد)) (السماء منفطر به کان وعده مفعولا).
بسیاری از آیات قیامت و ((اشراط الساعة)) (حوادثی که در آستانه پایان جهان و آغاز رستاخیز صورت می گیرد) حکایت از انفجارهای عظیم ، و زلزله های شدید، و دگرگونیهای سریع می کند که آیه مورد بحث تنها به گوشه ای از آن اشاره نموده است .
وقتی آسمان و کرات آسمانی با آنهمه عظمت نتوانند در برابر حوادث عظیم آن روز مقاومت کنند از این انسان ضعیف و ناتوان و آسیب پذیر چه کاری ساخته است ؟!. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 189
در پایان این بحث اشاره ای به تمام هشدارها و انذارهای گذشته کرده می فرماید: ((آنچه گفته شد تذکر و یادآوری است)) (ان هذه تذکرة).
شما در انتخاب راه آزاد هستید، ((و هر کس بخواهد هدایت شود و طالب سعادت ابدی باشد راهی به سوی پروردگارش بر می گزیند)) (فمن شاء

اتخذ الی ربه سبیلا).
اگر پیمودن این راه از طریق اجبار و اکراه صورت گیرد، نه افتخاری است ، نه فضیلتی ، فضیلت آن است که انسان با اراده و اختیار خود این راه را انتخاب کرده ، و بپوید.
خلاصه اینکه خداوند راه و چاه را نشان داده ، و دیده بینا، و آفتاب روشنی بخش را در اختیار گذارده ، و مردم را مخیر ساخته تا در اطاعت فرمانش با اراده و تصمیم وارد عمل شوند.
در اینکه جمله ((ان هذه تذکرة)) (اینها تذکر و یادآوری است) اشاره به چیست ؟ احتمالات متعددی از سوی مفسران داده شده است : گاه گفته اند اشاره به مواعظی است که در آیات قبل آمد، و گاه گفته شده اشاره به تمام سوره است ، و یا اشاره به تمام قرآن مجید.
بعضی نیز گفته اند ممکن است اشاره به دستور نماز و عبادت شبانه باشد که در آیات نخستین سوره آمده بود و مخاطب در آن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود، این جمله می خواهد آن را تعمیم و گسترش به سایر مسلمانان دهد، بنابراین منظور از ((سبیل)) (راه) در جمله بعد نیز نماز شب است که از جمله راههای مهم به سوی پروردگار است همانگونه که در آیه 26 سوره دهر بعد از دستور عبادت شبانه (و من اللیل فاسجد له و سبحه لیلا طویلا) با فاصله مختصری می فرماید ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا که عینا همان آیه مورد بحث است تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 190
البته این تفسیر مناسبی است ولی مناسبتر این است که مفهوم آیه گسترده باشد و تمام برنامه های انسان ساز این سوره در بر گیرد چنانکه در بالا اشاره کردیم
نکته :
مراحل چهار گانه عذاب الهی
در آیات فوق تکذیب کنندگان مغرور و مست نعمت را به چهار عذاب دردناک تهدید می کند: غل و زنجیرها (انکال)
آتش سوزان جهنم (جحیم)
غذاهای خشن و گلوگیر و مرگبار (و طعاما ذاغصة)
و انواع مجازاتهای دردناک دیگر که به فکر انسان نمی گنجد (و عذابا الیما)
این مجازاتها در حقیقت نقطه مقابل وضع آنها در این زندگی دنیا است از یکسو داشتن آزادی بی حد و مرز
و از سوی دیگر زندگی مرفه ؛
و از سوی سوم غذاهای گوارا
و از سوی چهارم انواع آسایشها
و چون همه اینها را به قیمت ظلم و تجاوز به حقوق دیگران و کبر و غرور و

غفلت از خدا پیدا کرده اند در قیامت به چنان سرنوشتی گرفتار خواهند شد. المزمل
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 191
آیه 20
آیه و ترجمه
إِنَّ رَبَّک یَعْلَمُ أَنَّک تَقُومُ أَدْنی مِن ثُلُثیِ الَّیْلِ وَ نِصفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طائفَةٌ مِّنَ الَّذِینَ مَعَک وَ اللَّهُ یُقَدِّرُ الَّیْلَ وَ النهَارَ عَلِمَ أَن لَّن تحْصوهُ فَتَاب عَلَیْکمْ فَاقْرَءُوا مَا تَیَسرَ مِنَ الْقُرْءَانِ عَلِمَ أَن سیَکُونُ مِنکم مَّرْضی وَ ءَاخَرُونَ یَضرِبُونَ فی الاَرْضِ یَبْتَغُونَ مِن فَضلِ اللَّهِ وَ ءَاخَرُونَ یُقَتِلُونَ فی سبِیلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَیَسرَ مِنْهُ وَ أَقِیمُوا الصلَوةَ وَ ءَاتُوا الزَّکَوةَ وَ أَقْرِضوا اللَّهَ قَرْضاً حَسناً وَ مَا تُقَدِّمُوا لاَنفُسِکم مِّنْ خَیرٍ تجِدُوهُ عِندَ اللَّهِ هُوَ خَیراً وَ أَعْظمَ أَجْراً وَ استَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِیمُ(20)
ترجمه :20 - پروردگارت می داند که تو و گروهی از کسانی که با تو هستند نزدیک دو سوم از شب یا نصف یا ثلث آن را بپا می خیزید، و خداوند شب و روز را اندازه گیری می کند، او می داند که شما نمی توانید مقدار آن را (دقیقا) اندازه گیری کنید، لذا شما را بخشید اکنون آن مقدار از قرآن که برای شما میسر است تلاوت کنید، او می داند به زودی گروهی از شما بیمار می شوند، و گروهی دیگر برای به دست آوردن فضل الهی (و کسب روزی) به سفر می روند، و گروهی دیگری در راه خدا جهاد می کنند، پس آن مقدار که برای شما ممکن است از آن تلاوت تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 192
کنید، و نماز را بر پا دارید و زکات ادا کنید، و به خدا قرض الحسنه دهید (در راه او انفاق نمائید) و (بدانید) آنچه را از کارهای خیر برای خود از پیش می فرستید نزد خدا به بهترین وجه و بزرگترین پاداش خواهید یافت ، و از خدا آمرزش بطلبید که خداوند غفور و رحیم است .
تفسیر :هر چه برای شما امکان دارد قرآن بخوانید
این آیه که طولانی ترین آیات این سوره است مشتمل بر مسائل بسیاری است که محتوای آیات گذشته را تکمیل می کند.
در اینکه این آیه ناسخ دستور آیات آغاز این سوره است یا توضیح و تفسیری برای آن ، و همچنین در اینکه آیا این آیه در مکه نازل شده یا در مدینه ؟ در میان مفسران سخت گفتگو است .
پاسخ این سؤ الها بعد از تفسیر آیه روشن خواهد شد.
نخست می فرماید: ((پروردگارت می داند که تو و گروهی از کسانی که با تو هستند نزدیک دو سوم از شب یا نصف یا ثلث آن را به پا می خیزند، چگونه خداوند از آن آگاه نیست در حالی که اندازه گیری شب و روز به وسیله او است)) (ان ربک یعلم انک تقوم ادنی من ثلثی اللیل و نصفه و

ثلثه و طائفة من الذین معک و الله یقدر اللیل و النهار).
اشاره به همان دستوری است که در آغاز سوره به پیامبر داده شده ، تنها
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 193
چیزی که در اینجا اضافه دارد این است که گروهی از مؤ منان نیز در این عبادت شبانه ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را همراهی می کردند (به عنوان یک حکم استحبابی و یا احتمالا یک حکم وجوبی زیرا شرائط آغاز اسلام ایجاب می کرد که آنها با تلاوت قرآن که مشتمل بر انواع درسهای عقیدتی و عملی و اخلاقی است و همچنین عبادات شبانه خود را بسازند و آماده تبلیغ اسلام و دفاع از آن گردند).
ولی به گونه ای که از بعضی روایات استفاده می شود جمعی از مسلمانان در نگهداشتن حساب ((ثلث)) و ((نصف)) و ((دو ثلث)) گرفتار اشکال و دردسر می شدند (چرا که وسیله سنجش زمان در آن عصر وجود نداشت) و به همین جهت ناچار احتیاط می کردند، و این امر سبب می شد که گاه تمام شب را بیدار بمانند، و مشغول عبادت باشند، تا آنجا که پاهای آنها به خاطر قیام شبانه ورم کرد!
لذا خداوند این حکم را بر آنها تخفیف داد و فرمود: ((او می داند که شما نمی توانید مقدار مزبور را دقیقا اندازه گیری کنید، به همین جهت شما را بخشید، اکنون آن مقداری که از قرآن برای شما میسر است تلاوت کنید)) (علم ان لن تحصوه فتاب علیکم فاقرءوا ما تیسر من القرآن).
((لن تحصوه)) از ماده ((احصاء)) به معنی شماره کردن است ، یعنی شما نمی توانید دقیقا وقت شب را از نظر مقدار دو ثلث و نصف و یک ثلث تعیین کنید، و به زحمت می افتید.
بعضی نیز گفته اند منظور این است که شما نمی توانید بر این کار در تمام ایام سال مداومت کنید.
حتی امروز هم که با وسائلی می توان به موقع از خواب بیدار شد تعیین دقیق این مقادیر، در تمام طول سال ، مخصوصا با تفاوت مستمر شب و روز، کار آسانی نیست .
جمله ((تاب علیکم)) را غالب مفسران به معنی تخفیف این تکلیف ذکر کرده اند، نه به معنی ((توبه از گناه)) تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 194
این احتمال نیز وجود دارد که وقتی حکم وجوب برداشته شود گناهی صورت نمی پذیرد، و در نتیجه همچون آمرزش الهی خواهد بود.
در اینکه منظور از جمله ((فاقرؤ وا ما تیسر من القرآن)) ((آنچه از قرآن برای شما میسر است بخوانید)) چیست ؟ گفتگو بسیار است : جمعی آن را به نماز شب تفسیر کرده اند که در لابلای آن حتما آیات قرآن خوانده می شود، و بعضی گفته اند منظور همان تلاوت قرآن است هر چند در اثناء نماز نباشد، سپس بعضی مقدار آن را به پنجاه آیه ، و بعضی به یکصد آیه ،

و بعضی دویست آیه تفسیر کرده اند، ولی هیچیک از این اعداد دلیل خاصی ندارد، بلکه مفهوم آیه این است که هر مقداری که انسان به زحمت نمی افتد از قرآن بخواند.
بدیهی است منظور از ((تلاوت قرآن)) در اینجا تلاوتی است به عنوان درس و فراگیری برای خودسازی و پرورش ایمان و تقوا.
سپس به بیان دلیل دیگری برای این تخفیف پرداخته می افزاید: ((خداوند می داند که گروهی از شما بیمار می شوند، و گروهی دیگر برای تحصیل معاش و ابتغاء فضل الهی راهی سفر می کردند، و گروه دیگری در راه خدا جهاد می کنند، و این امور مانع از آن خواهد شد که عبادات شبانه را در نصابی که قبلا تعیین شده به طور مداوم انجام دهند)) (علم ان سیکون منکم مرضی و آخرون یضربون فی الارض یبتغون من فضل الله و آخرون یقاتلون فی سبیل الله).
و همین سبب دیگری برای تخفیف این برنامه است ، لذا بار دیگر تکرار می کند ((حال که چنین است آن مقدار که برای شما ممکن است و توانائی دارید در شب از قرآن تلاوت کنید)) (فاقرءوا ما تیسر منه). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 195
روشن است که ذکر بیماری ، و مسافرتهای ضروری ، و جهاد فی سبیل الله ، به عنوان سه مثال برای عذرهای موجه است ، ولی منحصر به اینها نیست ، منظور این است چون خداوند می داند شما گرفتار مشکلات مختلف زندگی در روز خواهید شد، و این مانع تداوم آن برنامه سنگین است ، به شما تخفیف داده است .
اکنون این سؤ ال مطرح می شود که آیا این حکم آنچه را که در آغاز سوره آمده است نسخ می کند؟ یا به صورت استثنائی برای آن است ؟ ظاهر آیات نسخ حکم سابق می باشد، در حقیقت لازم بود این برنامه مدتی اجرا بشود و اجرا شد، و منظور از این حکم که جنبه موقت و فوق العاده داشت حاصل گردید، و بعد از پایان این مدت به صورت خفیف تری باقی ماند، زیرا ظاهر آیه این است که به خاطر وجود معذورین این حکم درباره همه تخفیف داده شده ، نه فقط درباره گروه معذوران ، و به این ترتیب نمی تواند استثنا باشد بلکه باید نسخ باشد (دقت کنید)
در اینجا سؤ ال دیگری پیش می آید که : آیا تلاوت مقدار ممکن از قرآن که در این آیه دو بار به آن امر شده ، واجب است ، یا جنبه مستحب دارد؟
بعضی گفته اند: مسلما مستحب است ، و بعضی احتمال وجوب داده اند، چرا که تلاوت قرآن موجب آگاهی بر دلائل توحید، و ارسال رسل ، و اعجاز این کتاب آسمانی ، و فراگیری سایر واجبات دین می گردد، بنابراین تلاوت قرآن مقدمه واجب است و واجب می باشد.
ولی باید توجه داشت که در این صورت لازم نیست قرآن را شبانه بخوانند،

و یا در اثناء نماز شب ، بلکه بر هر مکلفی واجب است که به مقدار لازم برای تعلیم و تربیت ، و آگاهی بر اصول و فروع اسلام ، و همچنین حفظ قرآن و رساندن آن به نسلهای آینده تلاوت کند بدون اینکه وقت و زمان خاصی در آن مطرح باشد. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 196
ولی حق این است که ظاهر امر در جمله ((فاقرءوا ...)) وجوب است چنانکه در اصول فقه بیان شده) مگر اینکه گفته شود این ((امر)) به قرینه ((اجماع فقهاء بر عدم وجوب)) یک امر استحبابی است ، و نتیجه این می شود که در آغاز اسلام به خاطر وجود شرائطی این تلاوت و عبادت شبانه واجب بوده ، و بعد هم از نظر مقدار و هم از نظر حکم تخفیف داده شده ، و به صورت یک حکم استحبابی آن هم به مقدار میسور در آمده است ، ولی به هر حال وجوب نماز شب بر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تا آخر عمر ثابت ماند (به قرینه سایر آیات قرآن و روایات).
در روایتی از امام باقر (علیه السلام) نیز می خوانیم : حکم مربوط به دو ثلث از شب ، یا نیمی از آن ، و یا ثلث آن ، منسوخ شده ، و به جای آن فاقرءوا ما تیسر من القرآن قرار گرفته است .
قابل توجه اینکه سه نوع عذر در آیه مورد بحث ذکر شده که یکی جنبه جسمانی دارد (بیماری) و دیگری جنبه مالی دارد (مسافرت برای کسب و کار) و سومی جنبه دینی دارد (جهاد فی سبیل الله) و لذا بعضی گفته اند از این آیه استفاده می شود که تلاش برای معاش همردیف جهاد فی سبیل الله است !
و نیز این جمله را دلیلی دانسته اند بر اینکه خصوص این آیه در مدینه نازل شده ، چرا که وجوب جهاد در مکه نبود، ولی با توجه به اینکه می فرماید سیکون (به زودی خواهد بود) ممکن است این جمله خبر از تشریع جهاد در آینده باشد، یعنی چون عذرهائی در حال دارید و عذرهائی در آینده برای شما پیدا می شود، این حکم به صورت دائمی در نیامد، و به این صورت با مکی بودن آیه منافات ندارد. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 197
سپس به چهار دستور دیگر در پایان این آیه اشاره کرده ، و برنامه خودسازی ارائه شده را به این وسیله تکمیل می کند، می فرماید: ((نماز را بر پا دارید، و زکات را ادا کنید، و از طریق انفاقهای مستحبی به خداوند قرض الحسنه دهید، و بدانید آنچه را از کارهای خیر برای خود از پیش می فرستید آن را نزد خداوند به بهترین وجه بزرگترین ، پاداش خواهید یافت)).
(و اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و اقرضوا الله قرضا حسنا و ما تقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عند الله هو خیرا و اعظم اجرا).
((و استغفار کنید، و از خداوند آمرزش بطلبید که خداوند غفور و رحیم است)) (و استغفروا الله ان الله غفور رحیم).

این چهار دستور (نماز، زکات ، انفاقهای مستحبی ، و استغفار) به ضمیمه دستور تلاوت و تدبر در قرآن که در جمله های قبل آمده بود مجموعا یک برنامه کامل خودسازی را تشکیل می دهد که در هر عصر و زمان به خصوص در آغاز اسلام تاءثیر انکار ناپذیری داشته و دارد.
منظور از ((نماز)) در اینجا نمازهای واجب پنجگانه و منظور از ((زکات)) زکات واجب است ، منظور از دادن ((قرض الحسنه)) به خداوند همان انفاقهای مستحبی است ، و این بزرگوارانه ترین تعبیری است که در این زمینه تصور می شود، چرا که مالک تمام ملکها، از کسی که مطلقا چیزی از خود ندارد قرض می طلبد تا از این طریق او را تشویق به انفاق و ایثار و کسب فضیلت این عمل خیر کند، و از این طریق تربیت شود و تکامل یابد.
ذکر استغفار در پایان این دستورات ممکن است اشاره به این باشد که مبادا با انجام این طاعات خود را انسان کاملی بدانید و به اصطلاح طلبکار تصور کنید، بلکه همواره باید خود را مقصر بشمرید، و عذر به درگاه خدا آورید، ((ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد)). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 198
بعضی از مفسران معتقدند تکیه روی این دستورات به خاطر آن است که تصور نشود اگر تخفیفی درباره قیام شبانه و تلاوت قرآن قائل شده به سایر برنامه ها و دستورات دینی نیز سرایت می کند بلکه آنها همچنان به قوت خود باقی است .
ضمنا ذکر زکات واجب را در اینجا دلیل دیگری بر مدنی بودن این آیه گرفته اند زیرا حکم زکات در مدینه نازل شد نه در مکه ، ولی بعضی گفته اند اصل زکات در مکه نازل شد، اما نصاب و مقداری برای آن بیان نگردیده بود، آنچه در مدینه تشریع شد مساءله نصاب و مقدار زکات بود. نکته ها:
1 - ضرورت آمادگی عقیدتی و فرهنگی
برای انجام کارهای مهم اجتماعی مخصوصا ایجاد یک انقلاب وسیع و گسترده در تمام شؤ ن زندگی قبل از هر چیزی یک نیروی مصمم انسانی لازم است که با اعتقاد راسخ ، و آگاهی کامل ، و تعلیمات لازم فکری و فرهنگی ، و پرورشهای اخلاقی ، برای این کار ساخته شده باشد.
و این دقیقا کاری بود که پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مکه در سالهای نخستین بعثت بلکه در تمام دوران عمرش انجام داد، و به همین دلیل و به خاطر وجود همین زیر بنای محکم ، نهال اسلام به سرعت نمو کرد، و جوانه زد، و شاخ و برگ آورد. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 199
آنچه در این سوره آمده است نمونه زنده و بسیار گویائی از این برنامه حساب شده است : دستور به عبادت دو سوم یا حداقل یک سوم از شب ، آن هم تواءم با تلاوت و دقت در آیات قرآن مجید تاءثیر عجیبی در روح

مسلمانان گذارد، و آنها را برای قبول ((قول ثقیل)) و ((سبح طویل)) آماده ساخت ، این حرکتها و ناشئه های شبانه که به تعبیر قرآن ((اشد وطا)) و ((اقوم قیلا)) بود سرانجام کار خود را کرد، و گروهی اندک از توده های محروم و قشرهای مستضعف و در بند چنان ساخته شدند که شایستگی برای حکومت بر بخش عظیمی از جهان را پیدا کردند.
و امروز هم اگر ما مسلمانان بخواهیم عظمت و قدرت دیرین را باز یابیم ، راه همین راه ، و برنامه همین برنامه است ، هرگز نباید انتظار داشته باشیم با افرادی ضعیف و ناتوان از نظر تفکر و ایمان ، افرادی که پرورشهای لازم فرهنگی و اخلاقی را نیافته اند سیطره ((یهود)) را از قلب کشورهای اسلامی بر اندازیم ، و دست زورگویان و ابر جنایتکاران را از ممالک اسلامی کوتاه کنیم این سخنی است دامنه دار، اما آنجا که کس است یک حرف بس است !
2 - تلاوت قرآن همراه با تفکر
از روایات اسلامی به خوبی استفاده می شود فضیلت تلاوت قرآن در زیاد خواندن آن نیست ، بلکه در خوب خواندن و تدبر و اندیشه در آن است .
جالب اینکه در ذیل آیه فوق که دستور می دهد آنچه از قرآن برای شما میسر است بخوانید ((فاقرؤ وا ما تیسر منه)) روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) آمده است که از جدش چنین نقل می فرماید: ما تیسر منه لکم فیه خشوع القلب و صفاء السر!: ((آن مقدار بخوانید که در آن خشوع قلب و صفای باطن و نشاط روحانی و معنوی باشد))!.
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 200
چرا چنین نباشد در حالی که هدف اصلی تلاوت ، تعلیم و تربیت است .
و روایات در این زمینه بسیار است .
3 - تلاش برای معاش همردیف جهاد
در آیه فوق - چنانکه دیدیم - تلاش برای زندگی را در کنار ((جهاد فی سبیل الله)) قرار داده ، و این نشان می دهد که اسلام برای این موضوع اهمیت زیادی قائل است ، چرا چنین نباشد در حالی که یک ملت فقیر و گرسنه و محتاج به بیگانه ، هرگز استقلال و عظمت و سربلندی نخواهد یافت ، و اصولا ((جهاد اقتصادی)) بخشی از جهاد با دشمن است .
در این زمینه جمله ای از عبدالله بن مسعود صحابی معروف نقل شده است که می گوید: ایما رجل جلب شیئا الی مدینة من مدائن المسلمین ، صابرا محتسبا، فباعه بسعر یومه کان عند الله بمنزلة الشهداء، ثم قرأ ((و آخرون یضربون فی الارض)) ... ((هر کس متاعی را به یکی از شهرهای مسلمانان ببرد، و زحمات خود را در این راه برای خدا محسوب دارد، سپس آن را به قیمت عادلانه آن روز بفروشد چنین کسی در پیشگاه خدا به منزله شهیدان است)) سپس این جمله از آیه آخر سوره مزمل را به

عنوان شاهد تلاوت کرد: و آخرون یضربون فی الارض . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 201
خداوندا! به ما توفیق جهاد در تمام ابعادش مرحمت فرما.
بار الها! توفیق قیام شبانه و تلاوت قرآن کریم و ساختن خویشتن در پرتو این نور آسمانی به همه ما لطف کن .
پروردگارا! جامعه اسلامی ما را با الهام از این سوره پر محتوا به مقام شایسته و عظمت دیرین برسان .
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 203
سوره مدثر
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 56 آیه می باشد تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 205
محتوای سوره مدثر
شکی نیست که این سوره از سورهائی است که در مکه نازل شده ، اما در این مساءله گفتگو است که آیا اولین سوره ای است که بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شد، و یا بعد از سوره ((اقراء)) نازل گردیده است ؟
ولی دقت در محتوای سوره ((اقراء)) و سوره ((مدثر)) نشان می دهد که ((اقراء)) در آغاز دعوت بوده ، و سوره ((مدثر)) مربوط به زمانی است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ماءمور به دعوت آشکار شد، و دوران دعوت پنهانی پایان گرفت ، لذا بعضی گفته اند سوره ((اقراء)) اولین سوره ای است که در آغاز بعثت نازل شده ، و سوره ((مدثر)) نخستین سوره بعد از دعوت آشکار است ، و این جمع خوبی به نظر می رسد.
به هر حال طبیعت سوره های مکی که دعوت به مبداء و معاد و مبارزه با شرک ، و انذار و تهدید مخالفان به عذاب الهی است در این سوره کاملا منعکس است .
بحثهای این سوره رویهمرفته بر هفت محور دور می زند:
1 - دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به قیام و انذار و ابلاغ آشکار و صبر و استقامت در این طریق ، و تحصیل آمادگیهای لازم برای این کار.
2 - اشاره به رستاخیز، و صفات دوزخیان ، همانها که به مقابله با قرآن برخاسته ، و به استهزای حق پرداختند.
3 - قسمتی از ویژگیهای دوزخ تواءم با انذار کافران .
4 - تاءکید بر امر رستاخیز از طریق سوگندهای مکرر.
5 - ارتباط سرنوشت هر انسانی با اعمال او، و نفی هر گونه افکار غیر منطقی در این زمینه . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 206
6 - قسمتی از ویژگیهای بهشتیان و دوزخیان و سرنوشت هر کدام از آنها.
7 - چگونگی فرار افراد جاهل و بیخبر و مغرور و خود خواه از حق .
فضیلت تلاوت سوره
در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده

است : من قرأ سورة المدثر اعطي من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق بمحمد (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) و كذب به بمكة : ((هر كس سوره مدثر را بخواند به تعداد هر يک از كسانى كه پيامبر اسلام (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) را در مكه تصديق يا تكذيب كردند به او ده حسنه داده مى شود)).
و در حديث ديگرى از امام باقر (عليه السلام) آمده است : من قرأ فى الفريضة سورة المدثر كان حقا على الله ان يجعله مع محمد (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) فى درجته ، و لا يدركه فى حياة الدنيا شقاء ابدا: ((كسى كه سوره مدثر را در نماز فريضه بخواند بر خداوند حق است كه او را همراه پيامبر (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) و در جوار، و درجه او قرار دهد، و در زندگى دنيا بدبختى و رنج دامنش را هرگز نگيرد)).
بديهى است چنين نتائج عظيمى تنها بر خواندن الفاظ سوره مترتب نخواهد شد، بلكه بايد محتواى سوره را نيز در نظر گرفت و مو به مو اجرا كرد.
تفسير نمونه جلد 25 صفحه 207
آيه 1 - 10
آيه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَأَيهَا الْمُدَّثِّرُ(1)
قُمْ فَأَنذِرْ(2)
وَ رَبَّک فَكَبرْ(3)
وَ ثِيَابَک فَطهِّرْ(4)
وَ الرُّجْزَ فَاهْجُرْ(5)
وَ لا تَمْنُن تَستَكْثرُ(6)
وَ لِرَبِّک فَاصبرْ(7)
فَإِذَا نُقِرَ فى النَّاقُورِ(8)
فَذَلِک يَوْمَئذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ(9)
عَلى الْكَفِرِينَ غَيرُ يَسِيرٍ(10) تفسير نمونه جلد 25 صفحه 208
ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشايگر
1 - اى در بستر خواب آرميده !
2 - برخيز و انذار كن (و عالميان را بيم ده).
3 - و پروردگارت را بزرگ بشمار.
4 - و لباست را پاک كن .
5 - و از پليديها بپرهيز.
6 - و منت مگذار، و فزونى مطلب .
7 - و به خاطر پروردگارت شكيبائى كن .
8 - هنگامى كه در صور دميده شود.

9 - آن روز روز سختی است .
10 - و برای کافران آسان نیست .
تفسیر :برخیز و جهانیان را انذار کن !
بدون شک مخاطب در این آیات شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، هر چند تصریحی به این عنوان در آن نشده ، ولی قرائن موجود در این آیات بیانگر این واقعیت است .
نخست می فرماید: ((ای در بستر خواب آرمیده ، و جامه خواب به سر کشیده))! (یا ایها المدثر).
((برخیز و انذار کن و عالمیان را بیم ده)) (قم فانذر).
که وقت خواب و استراحت گذشته ، و زمان قیام و تبلیغ فرا رسیده است .
تکیه بر خصوص انذار با اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هم بشیر است و هم تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 209
((نذیر)) به خاطر آن است که ((انذار)) مخصوصا در آغاز کار تاءثیر عمیقتری در بیدار کردن ارواح خفته دارد.
در اینکه چرا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در بستر آرمیده بود که این خطاب او را دعوت به قیام کرد مفسران احتمالات زیادی داده اند:
1 - مشرکان عرب در آستانه موسم حج جمع شدند، و سران آنها مانند ابوجهل ، و ابوسفیان ، و ولید بن مغیره ، و نضر بن حارث ، و ... به مشورت پرداختند که در برابر سؤ الات مردمی که از خارج به مکه می آیند، و جسته گریخته مطالبی درباره ظهور پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شنیده اند چه بگویند؟
اگر هر کدام بخواهند جواب جداگانه ای بدهند، یکی کاهنش خواند، و دیگری مجنون ، و دیگری ساحر، این تشتت آراء اثر منفی خواهد گذاشت ، باید با وحدت کلمه به مبارزه تبلیغاتی بر ضد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر خیزند! بعد از گفتگو به اینجا رسیدند که بهتر از همه این است که بگویند ساحر است زیرا یکی از آثار پدیده سحر جدائی افکندن میان دو همسر، و پدر و فرزند است ، و پیامبر با عرضه آئین اسلام چنین کاری را انجام داده بود!
این سخن به گوش پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیده سخت ناراحت شده و بیمار گونه ، غمگین به خانه آمد و در بستر آرمید که آیات فوق نازل شده و او را دعوت به قیام و مبارزه کرد.
2 - این آیات از نخستین آیاتی بود که بر پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شد، زیرا از جابر بن عبدالله از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود: من بر کوه حرا بودم که صدائی برخاست گفت ای محمد! ((تو رسول خدائی))! به راست و چپ نگاه کردم چیزی ندیدم به بالای سر نگاه کردم ، فرشته ای را بر عرش در میان آسمان و

زمین دیدم ترسیدم ، و به سوی خدیجه بازگشتم ، و گفتم : مرا بپوشانید مرا بپوشانید، و آب سرد بر من بریزید، در این هنگام بود که جبرئیل نازل شد و ((یا ایها المدثر)) را آورد. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 210
ولی با توجه به اینکه آیات سوره بیانگر دعوت آشکار است مسلم می شود که این آیات حداقل بعد از سه سال دعوت پنهانی نازل شده ، و این با آنچه در روایت فوق آمده است سازگار نیست ، مگر اینکه گفته شود چند آیه آغاز این سوره در آغاز دعوت نازل شده و آیات بعد مربوط به چند سال بعد است !
3 - پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در حال خواب بود و جامه بر خود افکنده بود، جبرئیل نازل شد و او را بیدار کرد و این آیات را بر او خواند که بر خیز و بستر و خواب را کنار بگذار و به انجام رسالت پرداز.
4 - منظور از پوشیدن جامه ، جامه ظاهری نیست بلکه لباس نبوت و رسالت است ، همانطور که درباره پرهیزگاری لباس تقوی گفته شده است .
5 - منظور از ((مدثر)) کسی است که در گوشه عزلت قرار گرفته ، و در انزوا و تنهائی به سر می برند، بنابراین آیه می گوید از انزوا و عزلت به در آی ، و به انذار خلق و هدایت بندگان خدا پرداز.
تفسیر اول از همه این تفسیرهای پنجگانه مناسبتر به نظر می رسد.
قابل توجه اینکه جمله ((فانذر)) (انذار کن) بیان نمی کند درباره چه چیز؟ و چه موضوع ؟ انذار کند، و این در حقیقت برای بیان عمومیت است ، یعنی درباره بت پرستی و شرک و کفر و ظلم و بیدارگری و فساد، درباره عذاب الهی و حساب محشر و ... به مردم هشدار ده (و به اصطلاح حذف متعلق دلالت بر عموم دارد) در ضمن هم شامل عذاب دنیا می شود و هم عذاب آخرت و هم نتائج سوء اعمال انسان که دامنگیر او خواهد شد.
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 211
و به دنبال دعوت به قیام و انذار پنج دستور مهم به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می دهد که سرمشقی است برای دیگران ، و نخستین دستور درباره توحید است می فرماید: ((تنها پروردگارت را بزرگ بشمار)) (و ربک فکبر).
همان خدائی که مالک و مربی تو است ، و هر چه داری از او داری .
غیر او را در بوته فراموشی بیفکن ، و خط سرخ بر تمام معبودهای دروغین درکش ، و هرگونه آثار شرک و بت پرستی را محو کن .
تکیه روی کلمه ((رب)) و مقدم داشتن آن بر ((کبر)) که دلیل بر انحصار است ، مساءله توحید را با ذکر دلیل در این عبارت کوتاه مطرح می کند، چه جالب و پر محتوا است ، تعبیرات قرآن که در یک عبارت کوتاه اینهمه معنی بیان شده است .

منظور از جمله ((فکبر)) تنها گفتن ((الله اکبر)) نیست ، هر چند گفتن ((الله اکبر)) یکی از مصداقهای آن است که در روایات نیز به آن اشاره شده ، بلکه منظور این است که خدای خود را بزرگ بشمار، هم از نظر اعتقاد، هم عمل ، و هم در سخن و او را متصف به اوصاف جمال و منزه از هر گونه نقص و عیب بدان ، بلکه او را از اینکه در توصیف بگنجد برتر بدان ، همانگونه که در روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده است که معنی ((الله اکبر)) این است که خدا برتر از آن است که توصیف شود، و در فکر انسان بگنجد، بنابراین ((تکبیر)) مفهومی گسترده تر از ((تسبیح)) تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 212
دارد که فقط تنزیه از هر گونه عیب و نقص را شامل می شود.
و به دنبال مساءله توحید دومین دستور را درباره پاکیزگی از آلودگیها داده ، می افزاید ((و لباست را پاک کن)) (و ثیابک فطهر).
تعبیر به ((لباس)) ممکن است کنایه از عمل انسان باشد چرا که اعمال هر کس به منزله لباس او است ، و ظاهر او بیانگر باطن او است .
بعضی نیز گفته اند منظور از لباس در اینجا قلب و روح و جان است ، یعنی قلبت را از هر گونه آلودگی پاک کن ، جائی که باید لباس تطهیر شود صاحب لباس اولویت دارد.
بعضی نیز آن را به همان لباس ظاهر تفسیر کرده اند چرا که پاکیزگی لباس ظاهر از مهمترین نشانه های شخصیت ، و تربیت و فرهنگ انسان است ، مخصوصا در عصر جاهلیت کمتر از آلودگیها اجتناب می نمودند و لباسهائی بسیار آلوده داشتند، مخصوصا معمول بود (همانگونه که در میان گرفتاران جاهلیت عصر اخیر نیز معمول است) دامان لباس را بسیار بلند می کردند، به گونه ای که روی زمین می کشید، و آلوده می شد، و اینکه در بعضی از روایات از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: معنی آیه این است ((ثیابک فقصر)) (لباست را کوتاه کن) نیز ناظر به همین معنی است .
بعضی نیز آن را به همسران تفسیر کرده اند، چرا که قرآن می گوید: شما لباس همسران خود هستید، و آنها را نیز لباس شما (چرا که حفظ آبروی یکدیگر می کنید، و زینت یکدیگرید هن لباس لکم و انتم لباس لهن (بقره آیه 187). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 213
جمع میان این معانی نیز ممکن است .
در حقیقت آیه اشاره به این نکته نیز دارد که رهبران الهی هنگامی می توانند نفوذ کلمه داشته باشند که دامانشان از هر گونه آلودگی پاک باشد و تقوی و پرهیزکاریشان از هر نظر مسلم گردد، و لذا به دنبال فرمان قیام و انذار، فرمان پاکدامنی می دهد.
در سومین دستور می فرماید: ((از پلیدیها و آنچه موجب عذاب الهی است

بپرهیز)) (و الرجز فاهجر).
گسترش مفهوم رجز (پلیدی) سبب شده است که تفسیرهای گوناگونی برای آن ذکر کنند.
گاه آن را به بتها، و گاه به هر گونه معصیت ، و گاه به اخلاق زشت و ناپسند و گاه به حب دنیا که سرآغاز هر خطیئه و گناه است ، و گاه به عذاب الهی که نتیجه شرک و معصیت است و گاه به معنی هر چیزی که انسان را از خدا غافل می کند تفسیر کرده اند.
نکته اصلی این است که ((رجز)) در اصل به معنی اضطراب و تزلزل است و سپس به هر گونه گناه شرک ، بتپرستی وسوسه های شیطانی ، اخلاق ذمیمه و عذاب الهی که مایه اضطراب انسان می گردد و او را از مسیر صحیح منحرف می کند، اطلاق شده است .
در حالی که بعضی معنی این لغت را ((عذاب)) می دانند، و از آنجا که شرک و گناه و اخلاق سوء و حب دنیا جلب عذاب الهی می کند به آنها نیز

اطلاق شده است . این نیز لازم به یاد آوری است که در قرآن مجید واژه ((رجز)) (بر وزن شرک) غالبا به معنی عذاب آمده است .
بعضی نیز معتقدند که ((رجز)) و ((رجس)) که به معنی ((پلیدی)) است مرادف است .
این معانی سه گانه گر چه با هم متفاوتند، ولی در عین حال ارتباط نزدیکی با یکدیگر دارند، و به هر حال آیه مفهوم جامعی دارد که هر گونه انحراف و عمل زشت و پلید، و هر کاری را که موجب خشم و عذاب الهی در دنیا و آخرت می گردد شامل می شود.
مسلم است پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) حتی قبل از نبوت از این امور پرهیز و هجران داشت ، و تاریخ زندگی او که دوست و دشمن به آن معترفند نیز گواه بر این معنی است ، ولی در اینجا به عنوان یک اصل اساسی در مسیر دعوت الی الله و نیز به عنوان یک الگو و اسوه برای همگان ، روی آن تکیه شده است .
و در چهارمین دستور می فرماید: ((منت مگذار و فزونی مطلب)) (و لا تمنن تستکثر).
در اینکه نهی از منت و فزونی طلبیدن در چه مواردی است باز در اینجا

مفهوم آیه کلی و گسترده است ، و هر گونه منت گذاردن بر خالق و خلق را شامل می شود، نه بر پروردگارت منت بگذار که برای او جهاد و تلاش می کنی ، چرا که او بر تو منت گذارده که این مقام منیع را به تو ارزانی داشته است .
همچنین عبادت و اطاعت و اعمال صالحت را بسیار مشمر، بلکه همیشه

خود را در سرحد ((قصور)) و ((تقصیر)) بدان ، و عبادت را یکنوع توفیق بزرگ الهی برای خودت بشمار.
به تعبیر دیگر نباید قیام و انذار تو، و نشر توحید و بیان عظمت پروردگار، و تطهیر ثیاب ، و پرهیز از هر گونه گناه را مایه منت بر خداوند بشمری ، یا آنها را بزرگ بدانی بلکه باید اینها را هدایای گرانبهائی از سوی پروردگارت بدانی و به خاطر آن ممنون باشی ، و آنچنان در عشق و محبت او غرق شوی که این کارهای مهم را بسیار ناچیز حساب کنی .
و نیز اگر خدمتی به خلق می کنی چه در جهات معنوی باشد مانند تبلیغ و هدایت و چه در جهات مادی مانند انفاق و بخشش ، هیچکدام را نباید با منت یا انتظار جبران ، آن هم جبرانی فزونتر تواءم نمائی چرا که منت ، اعمال نیک را باطل و بیاثر می کند یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی (بقره : 264).
((لا تمنن)) از ماده ((منت)) در اینگونه موارد به معنی سخن و گفتاری است که بیانگر اهمیت نعمتی است که انسان به دیگری داده است ، و از اینجا رابطه آن با مساءله ((استکثار)) (طلب فزونی) روشن می شود، چرا که اگر انسان خدمتش را ناچیز بشمرد انتظار پاداشی ندارد، تا چه رسد به اینکه فزونی بطلبد، و به این ترتیب منت گذاردن همیشه سرچشمه ((استکثار)) است ، عملی که ارزش نعمت را به کلی از بین می برد.
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 216
و اینکه در بعضی از روایات آمده است که معنی آیه این است لا تعط تلتمس اکثر منها ((چیزی را به دیگری عطا مکن که انتظار بیشتر از آن را داشته باشی)) در حقیقت بیان یکی از شاخه های مفهوم کلی آیه شریفه است .
همانگونه که در حدیث دیگری آمده است که امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرمود: لا تستکثر ما عملت من خیر لله ((کار نیکی را که برای خدا انجام می دهی هرگز زیاد مشمر)) این هم شاخه دیگری از آن مفهوم کلی است .
در آیه بعد به آخرین دستور در این زمینه اشاره کرده ، می گوید: ((و به خاطر پروردگارت صبر و شکیبائی پیشه کن)) (و لربک فاصبر).
باز در اینجا با مفهوم گسترده ای از صبر و استقامت و شکیبائی برخورد می کنیم که همه چیز را شامل می شود.
یعنی در طریق ادای این رسالت بزرگ شکیبائی کن ، و در برابر آزار مشرکان و دشمنان جاهل و نادان صابر باش ، در طریق عبودیت اطاعت فرمان خدا استقامت نما، و در جهاد با نفس و در میدان جهاد با دشمن شکیبا باش .
مسلم است که صبر و شکیبائی اساس و ضامن اجرای همه برنامه های

گذشته است ، اصولا مهمترین سرمایه راه تبلیغ و هدایت همین صبر و شکیبائی است ، و لذا بارها در قرآن مجید روی آن تکیه شده است ، و به همین دلیل در گفتار امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم (الصبر من الایمان کالرأ س من الجسد): ((صبر و استقامت در برابر ایمان همچون سر است در برابر تن))!.
و نیز به همین دلیل یکی از مهمترین برنامه های انبیاء و مردان خدا همین تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 217
برنامه صبر و استقامت بوده است ، هر قدر حوادث سختر و سنگینتر بر آنها فرو می ریخت شکیبائی آنها بیشتر می شد.
در حدیثی از پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : که در مورد اجر صابران می گوید: قال الله تعالی : اذا و جهت الی عبد من عبیدی مصیبة فی بدنه او ماله او ولده ، ثم استقبل ذلک بصبر جمیل ، استحییت منه یوم القیامة ان انصب له میزانا او انشر له دیوانا: ((خداوند می فرماید هنگامی که مصیبتی متوجه یکی از بندگانم در بدن یا مال یا فرزندش می کنم ، و او با صبر جمیل با آن مقابله می کند حیا می کنم که در قیامت میزان سنجش اعمال برای او نصب کنم ، و یا نامه عمل او را بگشایم))!.
در تعقیب دستوری که در زمینه قیام و انذار در آیات قبل آمده ، در آیات مورد بحث انذار را با بیانی بسیار مؤ کد و رسا شروع می کند، و می فرماید: ((هنگامی که در صور دمیده می شود)) (فاذا نقر فی الناقور).
((آن روز روز سختی است)) (فذلک یومئذ یوم عسیر).
((روزی است بسیار پرمشقت که برای کافران آسان نیست)) (علی الکافرین غیر یسیر). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 218
قابل توجه اینکه ((ناقور)) در اصل از ماده ((نقر)) به معنی کوبیدنی است که منتهی به سوراخ کردن شود، و منقار پرندگان که وسیله کوبیدن و سوراخ کردن اشیاء است نیز از همین معنی گرفته شده ، به همین جهت به شیپوری که صدای آن گوئی گوش انسان را سوراخ می کند و در مغز فرو می رود ((ناقور)) گفته می شود.
از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که در پایان دنیا و آغاز رستاخیز دو بار در صور دمیده می شود، یعنی دو صدای فوق العاده وحشت انگیز و تکان دهنده که اولی صدای مرگ است ، و دومی صدای بیداری و حیات است سراسر جهان را فرا می گیرد، که از آن تعبیر به ((نفخه صور اول)) و ((نفخه صور دوم)) می شود، و آیه مورد بحث اشاره به ((نفخه دوم)) است که رستاخیز با آن بر پا می گردد، و روز سخت و سنگینی بر کافران است .
درباره ((صور)) و ((نفخه صور)) بحث مشروحی ذیل آیه 68 سوره زمر

(جلد 9 صفحه 534 تا 542) داشته ایم .
به هر حال آیات فوق بیانگر این واقعیت است که در نفخه رستاخیز مشکلات کافران یکی بعد از دیگری نمایان می گردد، روزی است بسیار دردناک و مصیبت بار و طاقت فرسا که نیرومندترین انسانها را به زانو در می آورد. المدثر
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 219
آیه 11 - 17
آیه و ترجمه
ذَرْنی وَ مَنْ خَلَقْت وَحِیداً(11)
وَ جَعَلْت لَهُ مَالاً مَّمْدُوداً(12)
وَ بَنِینَ شهُوداً(13)
وَ مَهَّدت لَهُ تَمْهِیداً(14)
ثمَّ یَطمَعُ أَنْ أَزِیدَ(15)
َکلا إِنَّهُ کانَ لاَیَتِنَا عَنِیداً(16)
سأُرْهِقُهُ صعُوداً(17)
ترجمه :11 - مرا با کسی که او را تنها آفریدم واگذار!
12 - همان کس که برای او مال گسترده ای قرار دادم .
13 - و فرزندانی که همواره نزد او (و در خدمت او) هستند.
14 - و وسائل زندگی را از هر نظر برای وی فراهم ساختم .
15 - باز هم طمع دارد که بر او بیفزایم !
16 - هرگز چنین نخواهد شد، چرا که او نسبت به آیات ما دشمنی می ورزد.
17 - به زودی او را مجبور می کنم که از قله زندگی بالا رود (سپس او را به زیر می افکنم) تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 220
شان نزول :برای این آیات دو شاءن نزول ذکر شده است :
1 - قریش در ((دار الندوة)) (مرکزی در نزدیکی مسجد الحرام که برای شور در مسائل مهم در آن جمع می شدند) اجتماع کردند، ((ولید)) (مرد معروف و سرشناس مکه که مشرکان به عقل و درایت او معتقد بودند و در مسائل مهم با او به مشورت می پرداختند) رو به آنها کرده گفت : شما مردمی هستید دارای نسب والا، و عقل و خرد، و عرب از هر سو به سراغ شما می آیند (برای زیارت خانه کعبه و غیر آن) و پاسخهای مختلفی از شما می شنوند حرف خود را یکی کنید.
سپس رو به آنها کرده گفت : شما درباره این مرد (اشاره به پیغمبر اکرم) چه می گوئید؟ گفتند می گوئیم ((شاعر)) است ! ولید چهره درهم کشید و گفت ما شعر بسیار شنیده ایم ، اما سخن او شباهتی به شعر ندارد، گفتند: می گوئیم ((کاهن)) است ، گفت هنگامی که نزد او می روید سخنانی را

که کاهنان (به شکل اخبار غیبی) می گویند در او نمی یابید، گفتند می گوئیم ((دیوانه)) است ، گفت وقتی به سراغ او می روید هیچ اثری از جنون در او نخواهید یافت .
گفتند، می گوئیم ((ساحر)) است گفت ساحر به چه معنی ؟ گفتند کسی که میان دشمنان و میان دوستان ایجاد دشمنی می کند، گفت بلی او ((ساحر)) است و چنین می کند! (زیرا بعضی از آنها مسلمان می شوند و راه خود را از دیگران جدا می سازند).
سپس از ((دار الندوه)) خارج شدند در حالی که هر کدام پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را ملاقات می کرد می گفت : ای ساحر! ای ساحر! تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 221
این مطلب بر پیامبر گران آمد خداوند آیات آغاز این سوره و آیات فوق را (تا آیه 25) نازل فرمود (و پیامبرش را دلداری داد).
2 - بعضی نیز گفته اند: هنگامی که آیات سوره الم سجده (سوره غافر) نازل شد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مسجد الحرام (به نماز) ایستاده بود و ((ولید بن مغیره)) نزدیک حضرت بود و تلاوت او را می شنید، هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) متوجه این معنی شد تلاوت این آیات را تکرار کرد.
((ولید)) به مجلس قومش - طائفه بنی مخزوم - آمد و گفت : به خدا سوگند کلامی الان از محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شنیدم که نه شبیه سخن انسانهاست ، و نه سخن جن ، و ان له لحلاوة و ان علیه لطلاوة و ان اعلاه لمثمر، و ان اسفله لمغدق ، و انه لیعلو و ما یعلی ! گفتار او شیرینی خاصی دارد، و زیبائی و طراوت مخصوصی شاخه هایش پرمیوه ، و ریشه هایش قوی و نیرومند، سخنی است که از هر سخن دیگر برتر می رود و هیچ سخنی بر آن برتری نمی یابد!
این را گفت و به منزلش بازگشت قریش به یکدیگر گفتند: به خدا سوگند او دلباخته آئین محمد شده ، و از آئین ما بیرون رفته ، و تمام قریش را منحرف خواهد کرد، و آنها به ولید ((ریحانة قریش)) (گل سرسبد قبیله قریش) می گفتند.
ابوجهل گفت من چاره این کار را می کنم ، حرکت کرد و آمد و با چهره ای غمگین کنار ولید نشست .
((ولید)) گفت : چرا غمگینی فرزند برادرم ؟! گفت : قریش بر تو با این سن و سال عیب می نهند، و گمان می کنند که تو سخن محمد را زینت بخشیدی ، او همراه ابوجهل برخاست و به مجلس قوم در آمد، و گفت : شما گمان می کنید محمد دیوانه است ؟ آیا هرگز آثار جنون بر او دیده اید؟ گفتند: نه تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 222
گفت : فکر می کنید او کاهن است ؟ آیا هرگز آثار کهانت بر او دیده اید؟

گفتند: نه .
گفت : تصور می کنید او شاعر است ؟ آیا هرگز دیده اید لب به شعر بگشاید؟ گفتند: نه .
گفت : پس فکر می کنید او دروغگو است ؟ آیا هرگز سابقه دروغی درباره او دارید؟ گفتند: نه ، او نزد ما همیشه به عنوان ((صادق امین)) قبل از ادعای نبوتش شناخته شده .
در اینجا قریش به ((ولید)) گفتند: پس به عقیده تو درباره او چه بگوئیم ؟ ولید فکر کرد و نگاهی نمود، و چهره درهم کشید و گفت : او فقط مرد ساحری است ، مگر ندیده اید میان مرد و خانواده و فرزندان و دوستانش جدائی می اندازد؟ (گروهی به او ایمان می آوردند و از خانواده خود جدا می شوند).
بنابراین او ساحر است و آنچه می گوید سحری است جالب !.
تفسیر :((ولید)) آن ثروتمند مغرور حق نشناس !
در تعقیب آیات گذشته که کافران را به طور جمعی مورد انذار قرار می داد، آیات مورد بحث بالخصوص روی بعضی از افراد آنها که مؤ ثرتر بودند انگشت گذارده و با تعبیراتی گویا و رسا و کوبنده او را زیر رگبار شدیدترین انذارها می گیرد. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 223
نخست می گوید: ((مرا با کسی که تنها آفریدم واگذار)) (ذرنی و من خلقت وحیدا) این آیه و آیات بعد چنانکه در شاءن نزول گفتیم در مورد ولید بن مغیره مخزومی یکی از سران معروف قریش نازل شده است .
تعبیر به ((وحیدا)) (تنها) ممکن است توصیفی برای خالق باشد، و یا برای مخلوق ، در صورت اول نیز دو احتمال وجود دارد: نخست اینکه مرا با او تنها بگذار که خودم او را کیفر شدید دهم ، یا اینکه من تنها خودم او را آفریدم و اینهمه نعمتها به او بخشیدم ، اما او نمک نشناسی کرد
و در صورت دوم نیز دو احتمال وجود دارد: ممکن است اشاره به این باشد که او در شکم مادر، و به هنگام تولد، تک و تنها بود، نه اموالی داشت و نه فرزندانی ، و اینها را همه بعدا به او بخشیدم
یا اشاره به اینکه او خودش را ((وحید)) (شخص منحصر به فرد در میان عرب) می نامید، و مشهور است که می گفت انا الوحید ابن الوحید، لیس لی فی العرب نظیر، و لا لابی نظیر! ((من منحصر به فرد و فرزند منحصر به فردم ! در عرب نه نظیری برای من وجود دارد و نه برای پدرم))! این مطلب به عنوان استهزا در آیه تکرار شده است .
ولی از میان همه این تفسیرهای چهار گانه تفسیر اول از همه مناسبتر است تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 224
سپس می افزاید: ((من برای او مال گسترده و فراوانی قرار دادم)) (و جعلت له مالا ممدودا).

((ممدود)) در اصل به معنی ((کشیده)) است که در اینجا ناظر به گستردگی و حجم اموال او یا کشش از نظر زمان و یا از نظر مکان است .
بعضی گفته اند اموال او به قدری گسترده بود که در فاصله مکه و طائف شتران بسیار و اسبهای فراوان و مستغلات زیاد داشت .
و بعضی گفته اند باغها و مزارعی داشت که غلات یکی تمام نشده دیگری می رسید، بعلاوه دارای صد هزار دینار طلا بود، و همه این معانی در کلمه ((ممدود)) جمع است .
سپس به فزونی نیروی انسانی او اشاره کرده می افزاید ((و فرزندانی برای او قرار دادم که همواره نزد او و در خدمت او حاضرند)) (و بنین شهودا).
دائما آماده کمک و خدمت بودند، و حضورشان مایه انس و راحت او بود، و هرگز به خاطر تنگی معیشت مجبور نبودند هر کدام به نقطه دور دستی سفر کنند، و پدر را در رنج دوری و هجران و تنهائی بگذارند، در بعضی از روایات آمده او ده فرزند داشت .
و بعد به سایر مواهبی که به او ارزانی داشته بود به طور کلی اشاره کرده می فرماید: ((وسائل زندگی او را از هر نظر فراهم ساختم)) (و مهدت له تمهیدا).
نه فقط مال و فرزندان برومند، بلکه در جهات اجتماعی و جنبه های جسمانی از هر نظر غرق در نعمت بود.
((تمهید)) از ماده ((مهد)) در اصل به معنی محلی است که برای کودک آماده

می کنند (گاهواره و مانند آن) سپس به هر گونه وسائل استراحت و پیشرفت و موقعیت و مقام برجسته اجتماعی اطلاق شده است ، و رویهمرفته معنی وسیعی دارد که انواع مواهب حیات و وسائل پیشرفت و موفقیت را شامل می شود.
ولی او بجای اینکه در برابر بخشنده اینهمه نعمتها سر تعظیم فرود آورد، و پیشانی به آستانش بساید، در مقام کفران و افزون طلبی برآمد ((و با اینهمه مال و نعمت باز هم طمع دارد که بر نعمتهای او بیفزایم)) (ثم یطمع ان ازید).
این منحصر به ((ولید بن مغیره)) نبود، بلکه همه دنیاپرستان چنینند، هرگز عطش آنها فرو نمی نشیند، و اگر هفت اقلیم را زیر نگین آنها قرار دهند باز هم دربند اقلیمی دیگرند.
ولی آیه بعد با شدت تمام دست رد به سینه این نامحرم می گذارد، و می گوید: ((هرگز چنین نخواهد شد که بر نعمتش بیفزایم ، چرا که او نسبت به آیات ما دشمنی می ورزید)) (کلا انه کان لایاتنا عنیدا).
و با اینکه به خوبی می دانست که این قرآن نه کلام جن است و نه کلام

بشر، ریشه هائی نیرومند، و شاخه هائی پرثمر، و جاذبه ای بی مانند دارد، باز آن را سحر می نامید، و آورنده آن را ساحر!
((عنید)) از ماده ((عناد)) به گفته بعضی به آن نوع مخالفت و دشمنی گفته می شود که آگاهانه صورت می گیرد، یعنی انسان حقانیت چیزی را درک کند و با آن به مخالفت برخیزد، و ((ولید)) مصداق روشن این معنی بود.
تعبیر به ((کان)) نشان می دهد که عناد او با حق یک امر مستمر و همیشگی بود، نه مقطعی و زود گذر. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 226
و بالاخره در آخرین آیه مورد بحث به سرنوشت دردناک او با عبارتی کوتاه و پرمعنی اشاره کرده ، می فرماید: ما به زودی او را مجبور می کنیم که از قله صعب العبور زندگی بالا رود (و سپس از فراز آن قله او را به زیر می افکنیم) (سارهقه صعودا).
((ساءرهقه)) از ماده ((ارهاق)) در اصل به معنی ((پوشاندن چیزی با عنف)) است و به معنی تحمیل کارهای سخت ، و مبتلا ساختن به انواع عذاب نیز آمده .
((صعود)) (بر وزن کبود) به معنی مکانی است که از آن بالا می روند و ((صعود)) (بر وزن قعود) به معنی بالا رفتن است .
و از آنجا که بالا رفتن از قله های مرتفع کار بسیار شاق و مشکل است این تعبیر در مورد هر کار مشکل و پرزحمت به کار می رود، و لذا بعضی آن را به عذاب الهی تفسیر کرده اند، و بعضی گفته اند ((صعود)) کوهی است در جهنم از آتش که او را مجبور می کنند از آن بالا رود، یا اینکه کوهی است صعب العبور و با شیب تند و زیاد که وقتی از آن بالا می رود سقوط می کند و به زیر می افتد، و این موضوع پیوسته تکرار می شود.
این احتمال نیز وجود دارد که آیه اشاره به عذاب دنیوی ((ولید)) در این جهان باشد، زیرا همانطور که در تاریخ آمده است او بعد از رسیدن به اوج قله پیروزی در زندگی فردی و اجتماعی چنان سقوط کرد که تا آخر عمر مرتبا اموال و فرزندان خود را از دست می داد و بیچاره شد. المدثر
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 227
آیه 18 - 25
آیه و ترجمه
إِنَّهُ فَكَّرَ وَ قَدَّرَ(18)
فَقُتِلَ كَيْف قَدَّرَ(19)
ثمَّ قُتِلَ كَيْف قَدَّرَ(20)
ثمَّ نَظرَ(21)
ثمَّ عَبَس وَ بَسرَ(22)
ثمَّ أَدْبَرَ وَ استَكْبرَ(23)
فَقَالَ إِنْ هَذَا إلا سِحْرٌ يُؤْثَرُ(24)

إِنْ هَذَآ إِلا قَوْلُ الْبَشرِ(25)
ترجمه :18 - او (برای مبارزه با قرآن) اندیشه کرد و مطلب را آماده ساخت .
19 - مرگ بر او باد چگونه (برای مبارزه با حق) مطلب را آماده کرد.
20 - باز هم مرگ بر او چگونه مطلب (و نقشه شیطانی خود را) آماده نمود.
21 - سپس نگاهی افکند.
22 - بعد چهره درهم کشید و عجولانه دست به کار شد.
23 - سپس پشت (به حق) کرد و تکبر ورزید. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 228
24 - و سرانجام گفت این (قرآن) چیزی جز یک سحر جالب همچون سحرهای پیشینیان نیست !
25 - این جز سخن انسان نمی باشد!
تفسیر :مرگ بر او چه نقشه شومی کشید!
در این آیات توضیحات بیشتری پیرامون مردی که خداوند مال و فرزندان فراوان به او داده بود و او در مقام مخالفت با پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر آمد - یعنی ((ولید بن مغیره)) مخزومی - آمده است .
می فرماید: ((او اندیشه کرد که پیامبر و قرآن را به چه چیز متهم کند؟ و مطلب را در ذهن خود آماده ساخت)) (انه فکر و قدر).
بدیهی است فکر کردن ذاتا کار خوبی است اما به شرط اینکه در مسیر حق باشد که گاه یکساعت آن فضیلت عبادت یکسال ، و حتی یک عمر را دارد، چرا که همان یک ساعت می تواند سرنوشت انسان را به کلی دگرگون سازد، ولی اگر فکر در مسیر کفر و فساد و شیطنت به کار گرفته شود مذموم و نکوهیده است ، و فکر کردن ولید از همین نوع بود.
((قدر)) از ماده ((تقدیر)) در اینجا به معنی آماده ساختن مطلب در ذهن و تصمیم گرفتن برای اجرای آن نقشه شوم است .
سپس برای مذمت او می افزاید: ((مرگ بر او باد چگونه نقشه برای مبارزه با حق کشید)) (فقتل کیف قدر).
سپس به عنوان تاءکید می افزاید: ((باز هم مرگ بر او باد چگونه مطلب تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 229
را برای مبارزه با حق آماده کرد)) (ثم قتل کیف قدر).
و این اشاره به همان چیزی است که در شاءن نزول آمد که او می خواست افکار مشرکان را متحد سازد، و به آنها جهت واحدی دهد، تا یک زبان ، مطلبی را بر ضد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تبلیغ کنند و هنگامی که پیشنهاد کردند که به حضرت لقب ((شاعر)) دهد او نپذیرفت ، سپس عنوان ((کاهن)) را پیشنهاد کردند او موافقت نکرد، بعد عنوان

((مجنون)) پیشنهاد شد آن را نیز نپسندید، سرانجام پیشنهاد کردند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را ((ساحر)) بخوانند، و او با آن موافقت کرد، چرا که به پندارش اثر سحر که جدائی افکندن میان دو دوست و ایجاد دوستی میان دو فرد مخالف بود و این امر با ظهور اسلام و قرآن پیدا شده بود، و چون این طرح و نقشه بعد از مطالعه و اندیشه آماده شد قرآن از آن تعبیر ((فکر و قدر)) که بسیار کوتاه و پر معنی است می کند، و به این ترتیب اگر پیشنهاد هم از ناحیه دیگران بود ولی فکر و انتخاب از ناحیه ((ولید)) صورت گرفت .
و به هر حال این جمله مخصوصا با توجه به تکرار آن دلیل بر این است که او در افکار شیطانی مهارت داشت ، آنچنان که فکر و اندیشه اش مایه تعجب بود.
سپس می افزاید: ((او بار دیگر نظر کرد)) (ثم نظر).
و ساخته و پرداخته فکر خود را مورد بازرسی مجدد قرار داد تا از استحکام و انسجام لازم و جنبه های مختلف آن آگاه و مطمئن گردد.
((بعد چهره درهم کشید و عجولانه دست به کار شد)) (ثم عبس و بسر).
((سپس پشت به حق نمود و تکبر ورزید)) (ثم ادبر و استکبر). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 230
((و سرانجام گفت : این چیزی جز یک سحر جالب همانند آنچه از پیشینیان نقل شده ، نیست)) (فقال ان هذا الا سحر یؤ ثر).
((این فقط قول بشر است و هیچ ارتباطی با وحی آسمانی ندارد))! (ان هذا الا قول البشر).
و به این ترتیب آخرین سخن خود را بعد از مطالعه مکرر و تفکر شیطانی و برای مبارزه با قرآن اظهار داشت ، و با تمام شیطنتی که این مغز متفکر عصر جاهلیت و شرک به خرج داد با این سخنش مدح و تمجید فوق العاده ای از قرآن کرد بی آنکه خودش بداند، او نشان داد قرآن جاذبه فوق العاده ای دارد که قلب هر انسانی را تسخیر می کند، و به گفته او تاءثیر سحرانگیزی در آن است که دلها را مسحور می سازد، و از آنجا که قرآن هیچ شباهتی به سحر ساحران نداشت ، بلکه سخنانی بود منطقی و موزون و حساب شده این خود دلیل بر آن بود که قول بشر نیست و از یک وحی آسمانی ، از جهان ماوراء طبیعت ، از علم بی پایان خداوند سرچشمه گرفته ، که همه زیبائیها را تواءم با انسجام و استحکام در خود جمع کرده است .
((عبس)) از ماده ((عبوس)) (بر وزن جلوس) به معنی درهم کشیدن چهره است ، و عبوس (بر وزن مجوس) به معنی کسی است که دارای این صفت است .
((بسر)) از ماده ((بسور)) و ((بسر)) (بر وزن نصر) گاه به معنی عجله

کردن در انجام کاری قبل از فرارسیدن وقت آن است ، و گاه به معنی درهم کشیدن صورت و دگرگون ساختن چهره .
در آیه مورد بحث اگر معنی دوم مراد باشد هماهنگ با جمله ((عبس)) می شود تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 231
و اگر به معنی اول بوده باشد اشاره به دستپاچگی و تصمیم گیری عجولانه برای انتخاب یک ((برچسب)) نادرست برای قرآن است .
جمله ((یؤ ثر)) از ماده ((اثر)) به معنی روایتی است که از پیشینیان نقل شده و آثاری است که از آنها باقیمانده و بعضی آن را از ماده ((ایثار)) به معنی برگزیدن و مقدم داشتن دانسته اند.
مطابق معنی اول ((ولید)) می گوید: این سحری است همانند سحرهائی که از پیشینیان نقل شده ، و مطابق معنی دوم می گوید: سحری است که به خاطر حلاوت و جاذبه اش در دلها اثر می کند، و مردم آن را بر همه چیز مقدم می دارند.
به هر حال این یک اعتراف ضمنی به اعجاز قرآن است ، چرا که قرآن هیچگونه شباهتی به کارهای خارق العاده ساحران ندارد، کلامی است متین و استوار، مملو از معنویت ، و دارای جاذبه و نفوذ بی مانند که اگر طبق گفته ولید قول بشر بود دیگران هم باید بتوانند همانند آن را بیاورند، در حالی که می دانیم قرآن بارها دعوت به مقابله کرد، و احدی از دشمنان سرسخت که در زبان عرب مهارت فوق العاده داشتند نتوانستند چیزی همسان آن بیاورند و نه حتی کمتر از آن ، و این است معنی معجزه .
المدثر
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 232
آیه 26 - 30
آیه و ترجمه
سأُصلِیهِ سقَرَ(26)
وَ مَا أَدْرَاک مَا سقَرُ(27)
لا تُبْقِی وَ لا تَذَرُ(28)
لَوَّاحَةٌ لِّلْبَشرِ(29)
عَلَیهَا تِسعَةَ عَشرَ(30)
ترجمه :26 - (اما) به زودی او را وارد دوزخ می کنیم .
27 - و تو نمی دانی دوزخ چیست ؟
28 - (آتشی است که) نه چیزی را باقی می گذارد و نه چیزی را رها می سازد!
29 - پوست تن را به کلی دگرگون می کند.
30 - نوزده نفر (از فرشتگان عذاب) بر آن گمارده شده اند!
تفسیر :و این هم سرنوشت شوم او

در ادامه آیات گذشته که وضع بعضی از سران شرک و سخن او را در نفی و انکار قرآن مجید و رسالت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بازگو می کرد، در این آیات به مجازات وحشتناک او در قیامت اشاره می کند.
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 233
می فرماید: ((به زودی او را وارد دوزخ می کنم و به آتش دوزخ می سوزانم))! (ساصلیه سقر).
((سقر)) در اصل از ماده ((سقر)) (بر وزن فقر) به معنی دگرگون شدن و ذوب شدن بر اثر تابش آفتاب است ، سپس به عنوان یکی از نامهای جهنم انتخاب شده است ، و کرارا در آیات قرآن آمده ، و انتخاب این نام اشاره به عذابهای هولناک دوزخ است که دامان اهل خود را می گیرد، بعضی نیز آن را نام یکی از طبقات و درکات هول انگیز دوزخ دانسته اند.
سپس برای بیان عظمت و شدت عذاب دوزخ می گوید: ((تو چه می دانی که سقر چیست)) (و ما ادریک ما سقر) یعنی به قدری عذاب آن شدید است که از دایره تصور بیرون می باشد، و به فکر هیچکس نمی گنجد، همانگونه که اهمیت نعمتهای بهشتی و عظمت آن به فکر کسی خطور نمی کند.
((نه چیزی را باقی می گذارد، و نه رها می سازد))! (لا تبقی و لا تذر) این جمله ممکن است اشاره به آن باشد که آتش دوزخ بر خلاف آتش دنیا که گاه در نقطه ای از بدن اثر می کند، و نقطه دیگر سالم می ماند، و گاه در جسم اثر می گذارد، و روح از آن در امان می باشد آتشی است فراگیر که تمامی وجود انسان را در بر می گیرد، و هیچ چیز را رها نمی کند.
بعضی نیز گفته اند منظور این است که نه دوزخیان را می میراند و نه زنده نگه می دارد، و بلکه پیوسته در میان مرگ و حیات گرفتارند همانگونه که در آیه 13 سوره اعلی آمده لا یموت فیها و لا یحیی ((نه در آن می میرد نه زنده می ماند))! تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 234
یا اینکه نه پوست و گوشتی بر تن می گذارد و نه استخوان را سالم می گذارد، بنابراین مفهوم آیه این نیست که به کلی می سوزاند و نابود می کند چرا که این معنی با آنچه در آیه 56 سوره نساء آمده سازگار نیست ، آنجا که می فرماید: کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب : ((هر زمان که پوستهای تن آنها می سوزد پوستهای دیگری بر آن می رویانیم تا مجازات الهی را بچشند))!
سپس به بیان وصف دیگری از این آتش سوزان قهر الهی پرداخته می افزاید: ((پوست تن را کاملا دگرگون می سازد که از فاصله بسیار دوری برای انسانها نمایان است)) (لواحة للبشر).
آنچنان چهره را سیاه و تاریک می کند که سیاه تر از شب تاریک است :
((بشر)) در اینجا جمع ((بشره)) به معنی ظاهر پوست تن است و نیز

ممکن است به معنی انسانها بوده باشد، و ((لواحة)) از ماده ((لوح)) گاه به معنی ظاهر و آشکار شدن آمده ، و گاه به معنی تغییر دادن و دگرگون ساختن .
بنابر معنی اول ، تفسیر آیه چنین می شود: دوزخ از فاصله دوری برای انسانها نمایان می گردد، همانگونه که در آیه 36 سوره نازعات آمده است ، و برزت الجحیم لمن یری ((دوزخ برای بینندگان آشکار می گردد)).
و بنابر معنی دوم تفسیر آیه چنین است : ((دوزخ رنگ پوست تن را به کلی دگرگون می سازد))
و در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: ((نوزده نفر از فرشتگان عذاب

بر دوزخ گمارده شده اند)) (علیها تسعة عشر).
فرشتگانی که قطعا ماءمور به ترحم و شفقت و مهربانی نیستند، بلکه ماءمور به کیفر و عذاب و خشونتند.
گر چه در آیه فوق تنها عدد نوزده ذکر شده ، و تصریح به ملائکه ماءمور عذاب نشده است ، ولی از آیه بعد به خوبی استفاده می شود که این عدد اشاره به عدد ماءموران عذاب از فرشتگان است .
بعضی نیز گفته اند اشاره به نوزده گروه از فرشتگان می باشد، نه نوزده نفرو جمله ((و ما یعلم جنود ربک الا هو)) لشکریان پروردگارت را جز او کسی نمی داند که در آیه بعد آمده قرینه ای بر این معنی می دانند.
اما چرا از میان اعداد تنها عدد نوزده برای ماءموران عذاب الهی انتخاب شده ؟ کسی دقیقا به درستی نمی داند، ولی جمعی احتمال داده اند این به خاطر آن است که در عدد نوزده بزرگترین عدد آحاد (عدد نه) و کوچکترین عدد عشرات (عدد ده) جمع است .
بعضی نیز گفته اند به خاطر آن است که ریشه های اخلاق رذیله به نوزده خلق ظاهر و باطن باز می گردد، و از آنجا که اخلاق رذیله هر کدام یکی از عوامل عذاب الهی است . طبقات دوزخ نوزده طبقه ، به تعداد آنها، و در هر طبقه فرشته یا گروهی از فرشتگان ماءمور عذابند.
اصولا مسائل مربوط به قیامت و بهشت و دوزخ و جزئیات و خصوصیات آنها برای ما که در محیط محدود دنیا اسیریم دقیقا روشن نیست ، آنچه ما می دانیم

کلیات آن است ، و لذا در روایات دارد که هر یک از این نوزده فرشته قدرت عظیمی دارند که می توانند قبیله بزرگی را به آسانی در دوزخ بیفکنند!
و از اینجا ضعف و ناتوانی افکار کسانی که مانند ابوجهل فکر می کنند روشن می شود، او وقتی این آیه را شنید از روی استهزا به طایفه قریش گفت مادرانتان به عزایتان بنشینند آیا نمی شنوید ((ابن ابی کبشه))

(اشاره به پیغمبر اکرم است) چه می گوید؟ می گوید: خازنان دوزخ نوزده نفرند! اما شما گروه عظیمی از شجاعانید، آیا هر ده نفر از شما نمی تواند یکی از آنها را مغلوب کند؟! ((ابو الاسد جمحی)) (یکی از افراد زورمند قریش) گفت : من از عهده هفده نفر از آنها بر می آیم شما هم حساب دو نفر دیگر را برسید!.
این سبک مغزان می خواستند با این سخریه ها جلو نور حق را بگیرند و خود را از نابودی حتمی نجات دهند. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 237
نکته :
عدد نوزده ، عدد فرشتگان عذاب است .
در آیات فوق به روشنی عدد خازنان دوزخ را نوزده نفر، یا نوزده گروه و لشکر معرفی می کند، و در آیات بعد نیز روی همین مطلب تکیه شده است ، ولی عجب این است که بعضی از فرق انحرافی اصراری بر مقدس بودن این عدد دارند و حتی سعی دارند عدد ماههای سال ، و عدد روزهای ماه را بر خلاف تمام موازین طبیعی و فلکی بر همین محور نوزده تنظیم کنند! و احکام عملی خود را نیز بر طبق آن قرار داده اند.
و عجبتر اینکه نویسنده ای که شاید بی ارتباط با تشکیلات آنها نباشد، اصرار عجیب و مضحکی دارد که همه چیز قرآن را بر همین اساس نوزده توجیه کند، و در بسیاری از موارد که این عدد دلخواه او با واقعیات موجود آیات قرآن هماهنگ نیست به میل خود چیزی کم یا اضافه می کند تا بر عدد نوزده ، و یا مضربهای عدد نوزده هماهنگ گردد که صرف وقت به ذکر مطالب آنها و پاسخگوئی از آن شاید از قبیل اتلاف وقت باشد.
آری یک ((مذهب دوزخی)) باید بر محور ((عدد دوزخی)) دور زند، و یک جمعیت دوزخی باید خود را هماهنگ با عدد فرشتگان عذاب کنند!. المدثر
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 238
آیه 31
آیه و ترجمه
وَ مَا جَعَلْنَا أَصحَب النَّارِ إِلا مَلَئکَةً وَ مَا جَعَلْنَا عِدَّتهُمْ إِلا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ کَفَرُوا لِيَستَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْکِتَب وَ يَزْدَادَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِيمَناً وَ لا يَرْتَاب الَّذِينَ أُوتُوا الْکِتَب وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ لِيَقُولَ الَّذِينَ فى قُلُوبهِم مَّرَضٌ وَ الْکَفِرُونَ مَا ذَا أَرَادَ اللَّهُ بهَذَا مَثَلاً کَذَلِک يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشاءُ وَ يَهْدِى مَن يَشاءُ وَ مَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّک إِلا هُوَ وَ مَا هِىَ إِلا ذِکْرَى لِلْبَشرِ(31)
ترجمه :31 - ماءموران دوزخ را جز فرشتگان (عذاب) قرار ندادیم ، و تعداد آنها را جز برای آزمایش کافران معین نکردیم ، تا اهل کتاب (یهود و نصاری) یقین پیدا کنند، و ایمان مؤ منان افزوده شود، و اهل کتاب و مؤ منان (در حقانیت این کتاب آسمانی) تردید به خود راه ندهند، و کافران بگویند: خدا از این توصیف چه منظوری دارد؟ (آری) اینگونه خداوند هر

کس را بخواهد گمراه می سازد و هر کس را بخواهد هدایت می کند، و لشکریان پروردگارت را جز او کسی نمی داند، و این جز هشدار و تذکری برای انسانها نیست . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 239
تفسیر :این عدد ماءموران دوزخ برای چیست ؟
همانگونه که در آیات قبل خواندیم خداوند عدد خازنان و ماءموران دوزخ را نوزده نفر (یا نوزده گروه) ذکر می کند، و نیز خواندیم که ذکر این عدد سبب گفتگو در میان مشرکان و کفار شد، و گروهی آن را به باد سخریه گرفتند، و تعداد کمی آنها را دلیل بر این پنداشتند که غلبه بر آنها کار مشکلی نیست !
آیه مورد بحث که طولانی ترین آیه این سوره است به آنها پاسخ می گوید و حقایق بیشتری را در این زمینه روشن می سازد.
نخست می فرماید: ((ما اصحاب آتش (ماءموران عذاب) را جز فرشتگان قرار ندادیم)) (و ما جعلنا اصحاب النار الا ملائکة).
فرشتگانی نیرومند، پر قدرت و به تعبیر قرآن ((غلاظ)) و ((شداد)) خشن و سخت گیر که تمام گنهکاران در برابر آنها ضعیف و ناتوانند.
سپس می افزاید: ((ما تعداد آنها را جز برای آزمایش کافران قرار ندادیم)) (و ما جعلنا عدتهم الا فتنة للذین کفروا).
این آزمایش از دو جهت بود: نخست اینکه آنها استهزا می کردند که چرا از میان تمام اعداد عدد 19 انتخاب شده ، در حالی که هر عدد دیگری انتخاب شده بود جای همین سؤ ال وجود داشت . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 240
از سوی دیگر این تعداد را کم می شمردند، و از روی سخریه می گفتند ما در مقابل هر یک از آنها ده نفر قرار می دهیم ، تا آنها را در هم بشکنیم !
در حالی که فرشتگان خدا چنان هستند که به گفته قرآن چند نفر از آنها مامور هلاکت قوم لوط می شوند و شهرهای آباد آنها را از زمین برداشته زیر و رو می کنند، و از این گذشته انتخاب عدد نوزده برای خازنان دوزخ نکته هائی دارد که در ضمن آیات قبل بیان شد.
و باز می افزاید ((هدف این بود که اهل کتاب (یهود و نصاری) یقین پیدا کنند)) (لیستیقن الذین اوتوا الکتاب)
در روایتی آمده است که گروهی از یهود از بعضی از یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از عدد خازنان جهنم سؤ ال کردند او گفت خدا و رسولش آگاهترند، جبرئیل در همان ساعت نازل شد و به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خبر داد: ((علیها تسعة عشر)) ((نوزده نفر (یا نوزده گروه) بر آن گمارده شده اند)).
و از آنجا که آنها ایرادی به این موضوع نکردند معلوم می شود آن را هماهنگ با کتب خود یافتند، و بر یقین آنها به نبوت پیامبر اسلام (صلی اللّه

علیه و آله و سلّم) افزوده شد و همین امر سبب گردید که مؤ منان نیز در عقیده و ایمان خود را سختر شوند
لذا در جمله بعد می افزاید: ((و هدف این بود که ایمان مؤ منان افزوده شود)) (و یزداد الذین آمنوا ایمانا)
و بلافاصله بعد از ذکر این جمله روی همان اهداف سه گانه به عنوان تاءکید باز می گردد، و مجددا روی ایمان اهل کتاب ، سپس مؤ منان و بعد
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 241
به آزمون کفار و مشرکان تکیه کرده ، می گوید: ((و هدف این بود که اهل کتاب ، و مؤ منان ، در حقانیت قرآن تردید به خود راه ندهند، و آنها که در قلوبشان بیماری است و کافران بگویند: خدا از این توصیف چه اراده کرده است و چه منظوری دارد))؟! (و لا یرتاب الذین اوتوا الکتاب و المؤ منون و لیقول الذین فی قلوبهم مرض و الکافرون ما ذا اراد الله بهذا مثلا).
در اینکه منظور از ((الذین فی قلوبهم مرض)) (آنها که در دلهایشان بیماری است) چه اشخاصی هستند؟ جمعی گفته اند منظور منافقان است ، چرا که در آیات قرآن این تعبیر درباره آنها آمده است ، چنانکه در آیه 10 سوره بقره که به قرینه آیات قبل و بعد در مورد منافقان سخن می گوید، می خوانیم : فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا: ((در دلهای آنها یکنوع بیماری است و خداوند بر بیماری آنها می افزاید)) و این را دلیل بر مدنی بودن آیه فوق گرفته اند زیرا گروه منافقان به هنگام قدرت اسلام در مدینه پیدا شدند نه در مکه .
ولی بررسی موارد ذکر این تعبیر در آیات قرآن ، نشان می دهد که این تعبیر منحصر به منافقان نیست ، بلکه به تمام کفاری که حالت عناد و لجاج و دشمنی نسبت به آیات حق داشتند اطلاق شده است ، حتی گاهی عطف بر منافقان شده که ممکن است دلیل بر دوگانگی آنها باشد، مثلا در آیه 49 سوره انفال می خوانیم :
اذ یقول المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض غر هؤ لاء دینهم : ((هنگامی که منافقان و آنها که در دلهایشان بیماری بود می گفتند این گروه (مسلمانان) را دینشان مغرور ساخته))، و همچنین آیات دیگر. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 242
بنابراین دلیلی بر نفی مکی بودن این آیه وجود ندارد، به خصوص اینکه هماهنگی و ارتباط کاملی با آیات قبل دارد که نشانه های مکی بودن در آنها کاملا نمایان است (دقت کنید).
سپس به دنبال این گفتگوها که درباره چگونگی بهره گیری مؤ منان و کافران بیمار دل از سخنان الهی بود می افزاید: ((اینگونه خداوند هر کس را بخواهد گمراه می سازد، و هر کس را بخواهد هدایت می کند)).
(کذلک یضل الله من یشاء و یهدی من یشاء)

جمله های گذشته به خوبی نشان می دهد که این مشیت و اراده الهی درباره هدایت بعضی ، و گمراهی بعضی دیگر، بی حساب نیست ، آنها که معاند و لجوج و بیمار دلند استحقاقی جز این ندارند، و آنها که در برابر فرمان خدا تسلیم و مؤ منند مستحق چنین هدایت هستند.
و در پایان آیه می فرماید: ((به هر حال ، لشکریان پروردگارت را جز او نمی داند، و این جز هشدار و تذکری برای انسانها نیست))! (و ما یعلم جنود ربک الا هو و ما هی الا ذکری للبشر).
بنابراین اگر سخن از نوزده نفر از خازنان دوزخ به میان آمده مفهومش این نیست که لشکریان خداوند محدود به اینها هستند، بلکه لشکریان پروردگار آنقدر زیادند که به تعبیر بعضی از روایات تمام زمین و آسمان را پر کرده اند، حتی ((جای پائی در تمام عالم هستی نیست مگر اینکه در آنجا فرشته ای به تسبیح خدا مشغول است))!
در اینکه ضمیر ((هی)) در جمله و ما هی الا ذکری للبشر (و این جز تذکری برای انسانها نیست) به چه چیز برمی گردد مفسران احتمالات متعددی داده اند. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 243
گاه گفته اند: به جنود و لشکریان خدا برمی گردد که گروهی از آنان خازنان دوزخند.
و گاه گفته اند، به ((سقر)) یعنی خود دوزخ باز می گردد.
و گاه گفته شده : اشاره به آیات قرآن مجید است .
گر چه هر یک از اینها مایه تذکر و بیداری و آگاهی است ، ولی تفسیر اول با توجه به لحن آیات مناسبتر به نظر می رسد، زیرا هدف بیان این حقیقت است که اگر خداوند جنود و لشکریانی برای خود برگزیده ، نه به خاطر آن است که خود نمی تواند همه معاندان و گنهکاران را کیفر دهد، بلکه اینها برای تذکر و بیداری و توجه به جدی بودن مساءله عذاب الهی است .
نکته :
عدد لشکریان پروردگار!
حضور خداوند در همه جا، و گسترش قدرتش در تمام عالم هستی ، ذات پاک او را از هر گونه یار و یاور و لشکر بی نیاز می کند، ولی با این حال برای نشان دادن عظمتش به خلایق ، و برای تذکر و یادآوری آنها، جنود و لشکر فراوانی برای خود برگزیده که مجری فرمان او در سراسر عالمند.
در روایات اسلامی درباره کثرت و عظمت و قدرت جنود پروردگار تعبیرات عجیبی وارد شده است که چون با مقیاسهائی که ما با آن سر و کار داریم سازگار نیست ، شنیدن آن برای ما بسیار تعجب آور است .
در اینجا به کلام پر عظمتی که از علی (علیه السلام) در نخستین خطبه نهج البلاغه در این زمینه نقل شده است قناعت می کنیم ، و چون عبارت طولانی است تنها ترجمه تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 244

آن را می آوریم :
آنگاه آسمانهای بالا را از هم باز کرد، و آنها را مملو از اصناف مختلف فرشتگان ساخت :
گروهی از آنان همیشه در سجودند و به رکوع نمی پردازند.
و گروهی دائما در رکوعند و سر از رکوع برنمی دارند.
و گروهی دائما ایستاده اند و به عبادت مشغولند و تغییر موضع نمی دهند.
گروهی همواره تسبیح می گویند و خسته نمی شوند.
هیچگاه خواب چشمان آنها را نمی پوشاند، و سهو و نسیان بر عقل آنان غالب نمی گردد.
اندام آنها به سستی نمی گراید، و غفلت و فراموشی عارض آنها نمی شود.
و گروهی دیگر امنای وحی اویند، و زبان او به سوی پیامبران که پیوسته برای ابلاغ فرمان و امر او در رفت و آمدند.
و جمعی دیگر حافظان بندگان او هستند و دربانان بهشت برین .
بعضی از آنها پاهایشان در طبقات پائین زمین ثابت ، و گردنهایشان از آسمان برین گذشته !، و ارکان وجودشان از ابعاد جهان بیرون رفته ؟ و شانه هایشان برای حفظ پایه های عرش خدا آماده است .
چنانکه قبلا نیز گفته ایم (ملک) مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که هم فرشتگانی را شامل می شود که دارای عقل و شعور و اطاعت و تسلیمند، و هم بسیاری از نیروها و قوای عالم هستی را.
شرح بیشتری درباره این موضوع در تفسیر آیات آغاز سوره فاطر (جلد 18 صفحه 165 به بعد) ذکر کرده ایم . المدثر
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 245
آیه 32 - 37
آیه و ترجمه
كَلاَ وَ الْقَمَرِ(32)
وَ الَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ(33)
وَ الصبْحِ إِذَا أَسفَرَ(34)
إِنهَا لاِحْدَى الْكُبرِ(35)
نَذِيراً لِّلْبَشرِ(36)
لِمَن شاءَ مِنكمْ أَن يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ(37)
ترجمه :32 - اینچنین نیست که آنها تصور می کنند، سوگند به ماه .
33 - و به شب هنگامی که (دامن برچیند و) پشت کند.
34 - و به صبح هنگامی که چهره بگشاید.
35 - که آن (حوادث هولناک قیامت) از مسائل مهم است .
36 - هشدار و انذاری است برای همه انسانها.

37 - برای کسانی از شما که می خواهند تقدم جویند یا عقب بمانند (به سوی هدایت خیرات پیش روند یا نروند).
تفسیر :در ادامه بحث با منکران نبوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، و انکار رستاخیز، در تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 246
این آیات سوگندهای متعددی یاد کرده و بر مساءله قیامت و رستاخیز و دوزخ و عذاب آن تاءکید می نماید.
می فرماید: ((چنین نیست که آنها تصور می کنند، سوگند به ماه)) (کلا و القمر).
((کلا)) حرف ((ردع)) است ، وبرای نفی سخنانی که طرف قبلا ذکر کرده می باشد، و گاهی نیز برای نفی سخنان بعد است ، و در اینجا به قرینه آیات گذشته پندار مشرکان را که منکر دوزخ و عذاب آن بودند، و عدد فرشتگان خازن جهنم را به باد سخریه می گرفتند، نفی می کند.
ذکر سوگند به ((ماه)) به خاطر آن است که یکی از آیات بزرگ الهی است ، هم از نظر خلقت ، و هم گردش منظم ، و هم نور و زیبائی ، و هم تغییرات تدریجی که خود تقویم زنده ای برای مشخص ساختن روزها است .
سپس می افزاید: ((و سوگند به شب هنگامی که پشت کند و دامن برچیند)) (و اللیل اذا ادبر).
((و قسم به صبح هنگامی که نقاب از چهره برگیرد)) (و الصبح اذا اسفر).
در واقع این سه سوگند به یکدیگر مربوط، و مکمل یکدیگرند، زیرا می دانیم : جلوه گری ماه در شبها است ، و نور ماه به هنگام روز تحت الشعاع نور خورشید است و مطلقا جلوه ای ندارد. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 247
شب نیز گر چه آرامبخش است و خاموش ، و هنگام راز و نیاز عاشقان حق ، اما این شب تاریک آن زمان جالب است که پشت کند و رو به صبح روشنی پیش رود و آخر سحرگاه باشد، و طلوع صبح که پایانگر شب تاریک است از همه زیباتر و دل انگیزتر است که هر انسانی را به وجد و نشاط می آورد و غرق در نور و صفا می کند.
این سوگندهای سه گانه در ضمن تناسبی با نور هدایت قرآن و پشت کردن ظلمات ((شرک)) و بت پرستی و دمیدن سپیده صبحگاهان توحید دارد.
بعد از بیان این سوگندها به چیزی می پردازد که سوگند به خاطر آن یاد شده ، می فرماید: ((مسلما حوادث هولناک قیامت و دوزخ و فرشتگان عذاب از مسائل مهم است)) (انها لاحدی الکبر).
ضمیر در ((انها)) یا به ((سقر)) (دوزخ) برمی گردد، یا جنود و لشکریان پروردگار، و یا مجموعه حوادث قیامت ، و هر کدام باشد عظمت آن روشن است .

سپس اضافه می کند ((هدف از آفرینش دوزخ هرگز انتقامجوئی نیست ، بلکه این وسیله ای است برای انذار انسانها)) (نذیرا للبشر). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 248
تا همگان را بیم دهد، و از عذاب وحشتناکی که در انتظار کافران و گنهکاران و دشمنان حق است برحذر دارد.
و سرانجام برای تاءکید بیشتر می افزاید: این انذار مخصوص گروه معینی نیست بلکه ((برای همه افراد بشر است برای کسانی از شما که می خواهند تقدم جویند، و به سوی خیرات و اطاعت فرمان خدا پیش روند، و چه آنها که مایلند از این قافله عقب بمانند)) (لمن شاء منکم ان یتقدم او یتاخر).
هر کس راه ((تقدم)) را پیش گیرد خوشا به حال او، و هر کس راه ((تاءخر)) و عقب گرد را بپیماید بدا به حال او.
بعضی نیز احتمال داده اند که منظور از تقدم و تاءخر در اینجا تقدم به سوی آتش دوزخ و تاخر از آن است .
و بعضی نیز گفته اند منظور تقدم نفس انسانی و تکامل او و یا انحطاط و تاءخر او می باشد.
معنی اول و سوم مناسبتر است و تفسیر دوم چندان تناسبی ندارد. المدثر
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 249
آیه 38 - 48
آیه و ترجمه
كلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسبَت رَهِينَةٌ(38)
إلا أصحَبَ الْيَمِينِ(39)
فى جَنَّتٍ يَتَساءَلُونَ(40)
عَنِ الْمُجْرِمِينَ(41)
مَا سلَككمْ فى سقَرَ(42)
قَالُوا لَمْ نَک مِنَ الْمُصلِّينَ(43)
وَ لَمْ نَک نُطعِمُ الْمِسكِينَ(44)
وَ كنَّا نخُوض مَعَ الخَْائضِينَ(45)
وَ كُنَّا نُكَذِّب بِيَوْمِ الدِّينِ(46)
حَتى أَتَانَا الْيَقِينُ(47)
فَمَا تَنفَعُهُمْ شفَعَةُ الشفِعِينَ(48) تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 250
ترجمه :38 - هر کس در گرو اعمال خویش است .
39 - مگر اصحاب الیمین (که نامه اعمالشان را به نشانه ایمان و تقوی به دست راستشان می دهند).
40 - آنها در باغهای بهشتند و سؤ ال می کنند.
41 - از مجرمان :

42 - چه چیز شما را به دوزخ فرستاد؟
43 - می گویند: ما از نمازگزاران نبودیم !
44 - و اطعام مستمند نمی کردیم !
45 - و پیوسته با اهل باطل همنشین و همصدا بودیم .
46 - و همواره روز جزا را انکار می کردیم .
47 - تا زمانی که مرگ ما فرا رسید.
48 - لذا شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی نمی بخشید.
تفسیر :شما چرا اهل دوزخ شدید؟
در ادامه بحثی که درباره دوزخ و دوزخیان در آیات قبل آمد، در این آیات می افزاید: ((هر کس در گرو اعمال خویش است)) (کل نفس بما کسبت رهینة).
((رهینه)) از ماده ((رهن)) به معنی ((گروگان)) است ، و آن وثیقه ای است که معمولا در مقابل ((وام)) می دهند گوئی تمام وجود انسان در گرو انجام وظائف و تکالیف او است ، هنگامی که آن را انجام می دهد آزاد می گردد و گرنه در قید اسارت باقی خواهد ماند.
از بعضی از کلمات اهل لغت چنین بر می آید که یکی از معانی ((رهن))
ملازمت تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 251
و همراهی است طبق این معنی مفهوم آیه چنین می شود که همه همراه اعمال خویشند، خواه نیکوکاران ، و خواه بدکاران .
ولی به قرینه آیات بعد، تفسیر اول مناسبتر است .
لذا بلافاصله می فرماید: ((مگر اصحاب الیمین که از قید این اسارت آزادند)) (الا اصحاب الیمین).
آنها در پرتو ایمان و عمل صالح ، غل و زنجیرهای اسارت را شکسته اند، و بی حساب وارد بهشت می شوند.
در اینکه منظور از ((اصحاب الیمین)) در اینجا چه کسانی هستند؟ در میان مفسران گفتگو است :
بعضی آنرا به کسانی تفسیر کرده اند که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود.
و بعضی آنها را مؤ منانی می دانند که مطلقا گناه ندارند، و بعضی آن را اشاره به فرشتگان دانسته اند، و احتمالات دیگر.
ولی آنچه از آیات مختلف قرآن بر می آید، و شواهد قرآنی دارد، همان معنی اول است ، آنها کسانی هستند که دارای ایمان و عمل صالحند، و اگر گناهان مختصری داشته باشند تحت الشعاع حسنات آنهاست ، و به حکم ان الحسنات یذهبن السیئات (هود 114). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 252
اعمال نیکشان اعمال بد را می پوشاند، یا بدون حساب وارد بهشت می شوند و یا اگر حسابی داشته باشند سهل و ساده و آسان است ، همانگونه

که در آیه 7 سوره انشقاق آمده است : فاما من اوتی کتابه بیمینه فسوف یحاسب حسابا یسیرا: اما کسی که نامه اعمالش به دست راست او داده شده حساب او آسان خواهد بود.
((قرطبی)) مفسر معروف اهل سنت از امام باقر(علیه السلام) در تفسیر این آیه نقل کرده است که فرمود: نحن و شیعتنا اصحاب الیمین ، و کل من ابغضنا اهل البیت فهم المرتهنون : ((ما و شیعیانمان ((اصحاب الیمین)) هستیم ، و هر کس ما اهل بیت را دشمن دارد در اسارت اعمال خویش است)).
این حدیث را مفسران دیگر از جمله در ((مجمع البیان)) و نویسنده تفسیر ((نور الثقلین)) و بعضی دیگر ذیل آیات مورد بحث آورده اند.
سپس به گوشه ای از شرح حال ((اصحاب الیمین)) و گروه مقابل آنها پرداخته می افزاید: ((آنها در باغهای پر نعمت و با عظمت بهشتند در حالی که سؤ ال می کنند ...)) (فی جنات یتسائلون). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 253
((از گنهکاران)) (عن المجرمین).
می گویند: چه چیز شما را به دوزخ فرستاد؟! (ما سلککم فی سقر).
از این آیات به خوبی استفاده می شود که رابطه میان بهشتیان و دوزخیان به کلی قطع نمی گردد، بهشتیان می توانند از عالم خود وضع دوزخیان را مشاهده کنند، و با آنها به گفتگو پردازند.
اکنون ببینیم مجرمان در پاسخ این سؤ ال ((اصحاب الیمین)) چه می گویند؟ آنها به چهار گناه بزرگ خویش در این رابطه اعتراف می کنند.
نخست اینکه ((می گویند: ما از نمازگزاران نبودیم)) (قالوا لم نک من المصلین).
اگر نماز می خواندیم نماز ما را به یاد خدا می انداخت ، و نهی از فحشاء و منکر می کرد، و ما را به صراط مستقیم الهی دعوت می نمود.
دیگر اینکه ((ما اطعام مسکین نمی کردیم)) (و لم نک نطعم المسکین).
اطعام مسکین گر چه به معنی غذا دادن به بینوایان است ، ولی ظاهرا منظور از آن ، هر گونه کمک به نیازمندیهای ضروری نیازمندان می باشد اعم از خوراک و پوشاک و مسکن و غیر اینها.
و همانگونه که مفسران تصریح کرده اند منظور از آن زکات واجب است چرا که ترک انفاقهای مستحبی سبب ورود در دوزخ نمی شود، و این آیه بار دیگر این مطلب را تاءکید می کند که زکات به طور اجمال در مکه نیز نازل شده بود هر چند تشریع جزئیات و تعیین خصوصیات حدود و مخصوصا تمرکز آن در بیت المال در مدینه بوده است . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 254
دیگر اینکه ((ما پیوسته با اهل باطل همنشین و همصدا می شدیم)) (و کنا

نخوض مع الخائضين).
هر صدائی از هر گوشه ای بر ضد حق بلند می شد، و هر مجلسی برای ترویج باطل تشکیل می گردید و ما با خبر می شدیم ، با آنها همراهی می کردیم و همرنگ جماعت می شدیم ، سخنان آنها را تصدیق می کردیم ، و بر تکذیب و انکار آنها صحه می گذاردیم ، و از استهزا و سخریه آنها نسبت به حق لذت می بردیم .
((نخوض)) از ماده ((خوض)) (بر وزن حوض) در اصل به معنی ورود و حرکت در آب است ، و سپس به ورود و آلوده شدن به سایر امور نیز گفته شده ، ولی در قرآن مجید غالبا در مورد ورود در مطالب باطل و بی اساس استعمال می شود.
((خوض در باطل)) معنی وسیع و گسترده ای دارد که هم شامل ورود در مجالس کسانی می شود که آیات خدا را به باد استهزا می گیرند، تبلیغات ضد اسلامی می کنند، یا ترویج بدعت می نمایند، و یا شوخیهای رکیک دارند، یا گناهانی را که انجام داده اند به عنوان افتخار یا تلذذ نقل می کنند، و همچنین شرکت در مجالس غیبت و تهمت و لهو و لعب و مانند آنها ولی در آیه مورد بحث بیشتر نظر بر مجالسی است که برای تضعیف دین خدا و استهزای مقدسات ، و ترویج کفر و شرک و بی دینی تشکیل می شود.
سپس می افزایند ((و اینکه ما همواره روز جزا را انکار می کردیم)) (و کنا نکذب بیوم الدین). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 255
((تا زمانی که مرگ ما فرا رسید)) (حتی أ تانا الیقین).
روشن است انکار معاد و روز حساب و جزا، تمام ارزشهای الهی و اخلاقی را متزلزل می سازد، و انسان را برای ارتکاب گناه تشجیع می کند، و موانع را از این راه بر می دارد، مخصوصا اگر این مساءله به صورت یک امر مداوم تا پایان عمر در آید.
به هر حال از این آیات به خوبی استفاده می شود که اولا کفار همانگونه که مکلف به اصول دین هستند به فروع دین نیز مکلفند، و نیز نشان می دهد این امور چهار گانه یعنی ((نماز)) و ((زکات)) و ((ترک مجالس اهل باطل)) و ((ایمان به قیامت)) اهمیت و نقش فوق العاده ای در هدایت و تربیت انسان دارد، و به این ترتیب جهنم جای نمازگزاران واقعی ، و زکات دهندگان ، و تارکان باطل ، و مؤ منان به قیامت نیست .
البته نماز از آنجا که عبادت خدا است بدون ایمان به او میسر نیست ، بنابراین ذکر آن رمزی است برای ایمان و اعتقاد به خداوند، و تسلیم در برابر فرمان او و می توان گفت : این امور چهارگانه از توحید شروع می شود و به معاد پایان می پذیرد، و ارتباط انسان را با ((خالق)) و ((خلق)) و ((خویشتن)) دربر می گیرد.
معروف در میان مفسران این است که منظور از ((یقین)) در اینجا مرگ

است ، چرا که یک امر یقینی برای مؤ من و کافر محسوب می شود، و انسان در هر چیز شک کند در مرگ نمی تواند شک کند، در آیه 99 سوره حجر نیز می خوانیم و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین : ((خدای خود را عبادت کن تا یقین (و مرگ تو) فرا رسد)).
ولی بعضی یقین را در اینجا به معنی آگاهی حاصل بعد از مرگ انسان تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 256
نسبت به مسائل برزخ و قیامت تفسیر کرده اند که با تفسیر اول از جهتی هماهنگ است .
و در آخرین آیه مورد بحث به عاقبت شوم این گروه اشاره کرده می گوید: ((لذا شفاعت هیچیک از شفاعت کنندگان به حال آنها سودی ندارد)) و باید در عذاب الهی برای همیشه بمانند (فما تنفعهم شفاعة الشافعین).
نه شفاعت انبیا و رسولان پروردگار و امامان ، و نه شفاعت فرشتگان و صدیقین و شهداء و صالحین ، چرا که شفاعت نیاز به وجود زمینه مساعد دارد، و اینها زمینه ها را به کلی از میان برده اند شفاعت همچون آب زلالی است که بر پای نهال ضعیفی ریخته می شود، و بدیهی است اگر نهال به کلی مرده باشد این آب زلال آن را زنده نمی کند، و به تعبیر دیگر همانگونه که در بحث شفاعت گفته ایم ((شفاعت)) از ماده شفع به معنی ((ضمیمه کردن چیزی به چیز دیگر)) است ، و مفهوم این سخن آن است که شخص شفاعت شونده قسمتی از راه را با پای خود پیموده ، و در فراز و نشیبهای سخت وامانده ، شخص شفاعت کننده به او ضمیمه می شود و او را یاری می کند تا بقیه راه را بپیماید.
ضمنا این آیه بار دیگر بر مساءله شفاعت و تنوع و تعدد شفیعان درگاه خدا تاءکید می کند، و پاسخ دندان شکنی است برای آنها که منکر اصل شفاعتند. همچنین تاءکیدی است بر اینکه شفاعت بیقید و شرط نیست ، و به معنی چراغ سبز برای گناه محسوب نمی شود، بلکه عاملی است برای تربیت انسان که حداقل او را به مرحله ای که قابلیت شفاعت داشته باشد برساند، و رابطه او با خدا و اولیای او به کلی قطع نشود. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 257
این نکته نیز قابل ذکر است که مفهوم آیه فوق این نیست که شافعان به شفاعت چنین کسانی برمی خیزند، بلکه مفهومش آن است که چون شفاعت به حال آنها سودی ندارد آنها شفاعت نمی کنند زیرا اولیاء الله مرتکب کار لغو و بیهوده نمی شوند.
نکته :
شفیعان روز جزا
از آیات مورد بحث ، همچنین بعضی دیگر از آیات قرآن مجید، استفاده می شود که شفیعان در روز قیامت متعددند، (و دایره شفاعت آنها متفاوت

است) از مجموع روایاتی که از منابع شیعه و اهل سنت نقل شده - و این روایات بسیار زیاد است - استفاده می شود که این شفیعان در قیامت برای گنهکارانی که زمینه های شفاعت در آنها موجود است شفاعت می کنند.
1 - نخستین شفیع شخص پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، چنانکه در حدیثی می خوانیم رسول الله فرمود، انا اول شافع فی الجنة .
2 - تمام انبیاء از شفعاء روز قیامتند، چنانکه در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است که فرمود: یشفع الانبیاء فی کل من یشهد أ ن لا اله الا الله مخلصا فیخرجونهم منها: ((پیامبران درباره تمام کسانی که از روی اخلاص به وحدانیت خداوند گواهی می دهند شفاعت می کنند، و آنها را از دوزخ خارج می سازند)). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 258
3 - فرشتگان از شفیعان روز محشرند، همانگونه که از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده : یؤ ذن للملائکة و النبیین و الشهداء ان یشفعوا در آن روز به فرشتگان و انبیاء و شهداء اجازه داده می شود که شفاعت کنند.
4 و 5 - ائمه معصومین و شیعیان آنها نیز شفاعت می کنند چنانکه علی (علیه السلام) می فرماید: لنا شفاعة و لاهل مودتنا شفاعة : ((برای ما شفاعت است و برای ما دوستان ما نیز مقام شفاعت است)).
6 و 7 - علماء و دانشمندان و همچنین شهیدان راه خدا از شفیعانند چنانکه در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : یشفع یوم القیامة الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء ((روز قیامت نخست انبیاء شفاعت می کنند سپس علما، و بعد از آنها شهداء))
حتی در حدیثی از همان حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است که یشفع الشهید فی سبعین انسانا من اهل بیته : شفاعت شهید درباره هفتاد نفر از خانواده اش پذیرفته می شود.
و در حدیث دیگری که مرحوم ((علامه مجلسی)) در ((بحار الانوار)) آورده : شفاعت آنها درباره هفتاد هزار نفر پذیرفته می شود!.
و با توجه به اینکه عدد هفتاد، و هفتاد هزار هر دو از اعداد تکثیر است منافاتی بین این دو روایت نیست .
8 - قرآن نیز در روز قیامت شفاعت می کند چنانکه علی (علیه السلام) فرمود: تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 259
و اعلموا انه (القرآن) شافع مشفع ((بدانید قرآن شفاعت کننده ای است که شفاعتش پذیرفته می شود)).
9 - کسانی که عمری در اسلام صرف کرده اند، چنانکه در حدیثی از پیغمبر

اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : اذا بلغ الرجل التسعین غفر الله ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و شفع فی اهله ((هنگامی که انسان به نود سالگی برسد (و در مسیر ایمان سیر کند) خداوند گناهان گذشته و آینده او را می بخشد، و شفاعت او در خانواده اش پذیرفته می شود)).
10 - عبادات نیز شفاعت می کنند چنانکه در حدیثی از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : الصیام و القرآن یشفعان للعبد یوم القیامة ((روزه و قرآن برای بندگان در قیامت شفاعت می کنند)).
11 - از بعضی از روایات استفاده می شود که اعمال نیک مانند امانتی که انسان در حفظ آن کوشیده است نیز در قیامت از انسان شفاعت می کند.
12 - جالب اینکه از بعضی روایات استفاده می شود که خود خداوند هم شفاعت گنهکاران می کند، چنانکه در حدیث دیگری از رسول اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : یشفع النبیون و الملائکة و المؤ منون فیقول الجبار بقیت شفاعتی : ((در قیامت پیامبران و فرشتگان و مؤ منان شفاعت می کنند، و خداوند می گوید شفاعت من باقی مانده است)).
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 260
روایات در این زمینه بسیار فراوان است و آنچه ذکر کردیم گوشه ای از آن می باشد.
باز تکرار می کنیم که شفاعت شرائط و قیودی دارد که بدون آن امکان پذیر نیست ، چنانکه در آیات مورد بحث صریحا این معنی آمده که درباره گروهی از مجرمان شفاعت تمام شفیعان بی اثر است ، مهم آن است که قابلیت قابل نیز موجود باشد، زیرا فاعلیت فاعل به تنهائی کافی نیست .
(شرح بیشتر در این زمینه را در جلد اول در بحث شفاعت آورده ایم).
المدثر
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 261
آیه 49 - 56
آیه و ترجمه
فَمَا لهُمْ عَنِ التَّذْکِرَةِ مُعْرِضِینَ(49)
کَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّستَنفِرَةٌ(50)
فَرَّت مِن قَسوَرَةِ(51)
بَلْ یُرِیدُ کلُّ امْرِیٍ مِّنهُمْ أَن یُؤْتی صحُفاً مُّنَشرَةً(52)
َکلا بَلَ لا یخَافُونَ الاَخِرَةَ(53)
کلا إِنَّهُ تَذْکِرَةٌ(54)
فَمَن شاءَ ذَکرَهُ(55)
وَ مَا یَذْکُرُونَ إِلا أَن یَشاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَی وَ أَهْلُ المَْغْفِرَةِ(56)
ترجمه :49 - چرا آنها اینهمه از تذکر گریزانند؟
50 - گوئی آنها گورخرانی هستند رمیده .

51 - که از شیر فرار کرده اند! تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 262
52 - بلکه هر کدام از آنها انتظار دارد نامه جداگانه ای (از سوی خدا) برای او فرستاده شود.
53 - چنین نیست که آنها می گویند، بلکه آنها از آخرت نمی ترسند.
54 - چنین نیست که آنها می گویند، آن (قرآن) یک تذکر و یادآوری است .
55 - هر کس بخواهد از آن پند می گیرد.
56 - و هیچکس پند نمی گیرد مگر اینکه خدا بخواهد، او اهل تقوی و آمرزش است .
تفسیر :چنان از حق می گریزند که گورخران از شیر!
در ادامه بحثی که پیرامون سرنوشت مجرمان و دوزخیان در آیات قبل آمده بود در آیات مورد بحث وحشت این گروه معاند و لجوج را از شنیدن سخن حق و هر گونه اندرز و نصیحت به روشنترین وجهی منعکس می کند.
نخست می گوید: ((چرا آنها اینهمه از تذکر و یادآوری روی گردانند))؟ (فما لهم عن التذکرة معرضین).
چرا از داروی شفابخش قرآن فرار می کنند؟ چرا دست رد بر سینه طبیب دلسوز می زنند؟ راستی جای تعجب است .
((گوئی آنها گورخرانی هستند رمیده و فراری)) (کانهم حمر مستنفرة).
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 263
که از شیر (یا صیاد) فرار کرده اند (فرت من قسورة).
((حمر)) جمع ((حمار)) به معنی الاغ است ، منتها در اینجا به قرینه فرار کردن از چنگال شیر یا صیاد منظور خر وحشی یا گورخر است و به تعبیر دیگر این کلمه مفهوم وسیعی دارد که وحشی و اهلی آن را شامل می شود.
((قسورة)) از ماده ((قسر)) (به معنی قهر و غلبه) گرفته شده ، و یکی از نامهای ((شیر)) است ، و بعضی آن را به معنی تیرانداز و یا صیاد نیز تفسیر کرده اند، ولی معنی اول در اینجا مناسبتر به نظر می رسد.
معروف است که ((گورخر)) وحشت عجیبی از شیر دارد، حتی موقعی که صدای شیر را می شنود چنان وحشتی بر او مستولی می شود که دیوانه وار به هر سو می دود، مخصوصا هنگامی که شیر به گروهی از آنها برسد چنان پراکنده می شوند و به هر سو می دوند که هر بیننده ای را غرق تعجب می کند، اصولا این حیوان به حکم وحشی بودن از همه چیز وحشت دارد تا چه رسد به دشمن خونخوارش شیر.
به هر حال این آیه تعبیری است بسیار رسا و گویا از وحشت و فرار مشرکان از آیات روح پرور قرآن ، آنها را به گورخر تشبیه کرده که هم فاقد عقل و شعور است ، و هم به علت وحشی بودن گریزان از همه چیز، در حالی که در برابر آنها چیزی جز تذکره (وسیله یادآوری و بیداری و

هوشیاری) قرار ندارد.
ولی با اینهمه نادانی و بیخبری آنچنان پر ادعا و متکبرند که هر کدام از

آنها انتظار دارد نامه های جداگانه ای از سوی خداوند به او داده شود! (بل یرید کل امری منهم ان یؤ تی صحفا منشرة).
این شبیه چیزی است که در آیه 93 سوره اسراء آمده است : ولن نؤ من لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقرؤ ه : ((اگر به آسمان نیز بروی ما به تو ایمان نمی آوریم مگر آنکه نامه ای (از سوی خدا) بر ما نازل کنی))! و یا آیه 124 سوره انعام که می گوید: قالوا لن نؤ من حتی نؤ تی مثل ما اوتی رسل الله : آنها می گویند ما ایمان نمی آوریم تا زمانی که همان چیزی که به رسولان الهی نازل شده به ما نیز داده شود!
و به این ترتیب هر کدام انتظار داشتند پیامبری اولوالعزم باشند! و نامه مخصوصی به نامشان از سوی خدا از آسمان نازل شود، و تازه اگر چنین چیزی نازل می شد معلوم نبود ایمان بیاورند.
در بعضی از روایات آمده است که ابوجهل و جماعتی از قریش گفتند ای محمد ما به تو ایمان نمی آوریم تا زمانی که نامه ای از آسمان بیاوری که عنوانش این باشد: ((از خداوند رب العالمین به فلان فرزند فلان و در آن رسما دستور داده شود که ما به تو ایمان بیاوریم))!
و لذا در آیه بعد می افزاید ((چنان نیست که آنها می گویند)) (کلا).
نازل شدن کتاب آسمانی بر آنها و مطالب دیگری از این قبیل همه بهانه

((آنها در حقیقت از آخرت نمی ترسند)) (بل لا یخافون الاخرة).
اگر آنها از عذاب آخرت بیم داشتند، اینهمه بهانه جوئی نمی کردند، تکذیب رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نمی نمودند، آیات الهی را به باد سخریه نمی گرفتند، تعداد فرشتگان ماءمور عذاب را وسیله استهزاء قرار نمی دادند.
و از اینجا اثر ایمان به معاد در تقوا پرهیز از گناه و پاک شدن از انواع معاصی بزرگ روشن می شود.
به حق باید گفت که ایمان به جهان رستاخیز و پاداش و کیفر قیامت شخصیت تازه ای به انسان می بخشد، و می تواند افراد بی بند و بار و متکبر و خودخواه و ظالم را به انسانی متعهد و متقی و متواضع و عدالت پیشه تبدیل کند.
سپس بار دیگر تاءکید می کند آن گونه که آنها درباره قرآن می اندیشند، نیست ، (کلا).
((مسلما قرآن تذکر و یادآوری است)) (انه تذکرة).
((و هر کس بخواهد از آن پند می گیرد)) (فمن شاء ذکره).

قرآن هم راه را نشان داده ، و هم دیده بینا در اختیار گذارده ، و هم نور آفتاب را، ((تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش)).
در عین حال پند گرفتن از آن جز به مشیت و توفیق الهی ممکن نیست ((و آنها اندرز نمی گیرند جز اینکه خدا بخواهد)) (و ما یذکرون الا ان یشاء الله).
این جمله دارای چند تفسیر است ، یکی همان که در بالا گفتیم ، یعنی انسان تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 266
نمی تواند راه هدایت را بپوید جز اینکه به ذیل عنایت پروردگار توسل جوید، و از او توفیق و امداد طلبد.
تا که از جانب معشوق نباشد کششی
کوشش عاشق بیچاره به جائی نرسدو البته این امداد الهی در زمینه های مساعد نازل می گردد.
دیگر اینکه : جمله ((فمن شاء ذکره)) که در آیه قبل آمده ، ممکن است این توهم را ایجاد کند که همه چیز بسته به اراده خود انسان است ، و اراده او از هر نظر استقلال دارد، این آیه برای رفع این اشتباه می گوید انسان در عین مختار و آزاد بودن وابسته به مشیت الهی است ، مشیتی که بر سراسر عالم هستی و جهان آفرینش حاکم است ، و به تعبیر دیگر: همین اختیار و آزادی انسان نیز با مشیت او است ، و هر لحظه بخواهد می تواند آنرا بگیرد.
سوم اینکه : می گوید آنها به هیچ قیمتی ایمان نمی آورند مگر اینکه خداوند بخواهد و آنها را مجبور سازد، و می دانیم خدا کسی را اجبار به ایمان یا کفر نمی کند.
البته تفسیر اول و دوم بهتر و مناسبتر است .
و در پایان آیه می فرماید: ((او اهل تقوا و آمرزش است)) (هو اهل التقوی و اهل المغفرة).
شایسته است که از عقاب او بترسند، و از اینکه چیزی را شریک او قرار دهند بپرهیزند و نیز شایسته است که به آمرزش او امیدوار باشند.
در حقیقت این جمله اشاره ای به مقام ((خوف)) و ((رجاء)) و ((عذاب)) و ((مغفرت)) الهی است ، و در حقیقت تعلیلی است برای آیه قبل .
لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: خداوند می گوید: انا اهل ان اتقی ، و لا یشرک بی عبدی شیئا و انا اهل ان لم یشرک بی شیئا ان ادخله الجنة : ((من شایسته این هستم که از من پرهیز تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 267
شود، و بنده ام چیزی را شریک من قرار ندهد، و من شایسته ام که اگر بنده ام چیزی را شریک من قرار ندهد او را داخل بهشت کنم)).
گر چه تمام مفسران تا آنجا که ما دیده ایم ، ((تقوا)) را در اینجا به معنی

مفعولی تفسیر کرده اند و گفته اند خدا شایسته این است که از او (از شرک و معصیت او) بپرهیزند، ولی این احتمال نیز هست که به معنی فاعلی نیز تفسیر شود یعنی خدا، اهل تقوی است ، از هر گونه ظلم و قبیح و هر گونه کاری که بر خلاف حکمت است می پرهیزد، و در حقیقت بالاترین مقام تقوی از آن خدا است و آنچه در بندگان است ، شعله ضعیفی از آن تقوای بی انتها است ، هر چند تعبیر به ((تقوا)) به معنی اسم فاعلی در مورد خداوند کمتر گفته می شود.
به هر حال این سوره با امر به ((انذار)) و ((تکلیف)) شروع شد، و با دعوت به ((تقوی)) و ((وعده مغفرت)) پایان می پذیرد، و اینجا است که با نهایت خضوع و تضرع به پیشگاه مقدسش عرضه می داریم :
پروردگارا! ما را از اهل تقوی و مغفرت خود قرار ده .
خداوندا! تا توفیق و الطاف تو دست ما را نگیرد به جائی نمی رسیم ، ما را مشمول این عنایت فرما.
بار الها! دام سخت است ، و راه پر پیچ و خم ، و شیطان آماده اغواگری پیمودن این راه جز به امداد تو میسر نیست ، ما را امداد کن .
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 269
َسوره قیامت
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 40 آیه است تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 271
محتوای سوره قیامت
همانگونه که از نام سوره پیدا است مباحث آن بر محور مسائل مربوط به معاد و روز قیامت دور می زند، جز چند آیه که درباره قرآن مجید و مکذبین به آن سخن می گوید، و اما بحثهائی که در مورد قیامت در این سوره آمده رویهمرفته در چهار محور است .
1 - مسائل مربوط به اشراط الساعة (حوادث عجیب و بسیار هول انگیزی که در پایان این جهان و آغاز قیامت روی می دهد).
2 - مسائل مربوط به وضع حال نیکوکاران و بدکاران در آن روز.
3 - مسائل مربوط به لحظات پر اضطراب مرگ و انتقال از این جهان به جهان دیگر.
4 - بحثهای مربوط به هدف آفرینش انسان و رابطه آن با مساءله معاد.
فضیلت تلاوت سوره
در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من قرأ سورة القیامة شهدت انا و جبریل له یوم القیامة انه کان مؤ منا بیوم القیامة ، و جاء و وجهه مسفر علی وجوه الخلایق یوم القیامة ((کسی که سوره قیامت را بخواند من و جبرئیل برای او در روز قیامت گواهی می دهیم که او ایمان به آن روز داشته ، و در آن روز صورتش از صورت سایر مردم درخشنده تر است)). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 272
و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من ادمن قرائة لا اقسم و کان یعمل بها، بعثها الله یوم القیامة معه فی قبره ، فی احسن صورة تبشره و تضحک فی وجهه ، حتی یجوز الصراط و المیزان : ((کسی که تداوم بر سوره لا اقسم (سوره قیامت) کند و به آن عمل نماید خداوند این سوره را در قیامت همراه او از قبرش با بهترین چهره برمی انگیزد، و پیوسته به او بشارت می دهد و در صورتش می خندد تا از صراط و میزان بگذرد)).
قابل توجه اینکه آنچه را از قرائن در فضیلت تلاوت سوره های قرآن در موارد دیگر استفاده می کردیم در اینجا صریحا در متن روایت آمده است زیرا می فرماید: هر کسی بر آن مداومت کند و ((به آن عمل نماید))

بنابراین همه اینها مقدمه عمل کردن و به کار بستن مضمون آن است .
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 273
آیه 1 - 6
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَمَةِ(1)
وَ لا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ(2)
أَ يحْسب الانسنُ أَلَّن نجْمَعَ عِظامَهُ(3)
بَلى قَدِرِينَ عَلى أَن نُّسوِّى بَنَانَهُ(4)
بَلْ يُرِيدُ الانسنُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ(5)
يَسئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ(6)
ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایگر
1 - سوگند به روز قیامت .
2 - و سوگند به نفس لوامه ، وجدان بیدار و ملامتگر، (که رستاخیز حق است).
3 - آیا انسان می پندارد که استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد؟
4 - آری قادریم که (حتی خطوط سر) انگشتان او را موزون و مرتب کنیم .
5 - (انسان شک در معاد ندارد) بلکه او می خواهد (آزاد باشد و) مادام العمر گناه کند.
6 - (لذا) می پرسد قیامت کی خواهد آمد. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 274
تفسیر :سوگند به روز قیامت و وجدان ملامت گر؟
این سوره با دو سوگند پر معنی آغاز شده ، می فرماید: ((سوگند به روز قیامت)) (لا اقسم بیوم القیامة).
((و سوگند به وجدان بیدار انسانها و نفس ملامت کننده)) (و لا اقسم بالنفس اللوامة).
در اینکه ((لا)) در این دو آیه ((زائده)) و برای تاءکید است (بنابراین سوگند را نفی نمی کند، بلکه آنرا مؤ کدتر می کند) و یا اینکه ((لا)) نافیه است ، و هدف آن است که بگوید این موضوع به قدری مهم است که به آن سوگند یاد نمی کنم (مثل اینکه گاهی مردم به یکدیگر می گویند به جان تو قسم یاد نمی کنم که برتر از سوگند است) در میان مفسران گفتگو است .
غالب مفسران احتمال اول را برگزیده اند در حالی که بعضی طرفدار تفسیر دوم هستند و معتقدند که ((لا)) زائده در آغاز کلام نمی آید، بلکه باید در وسط کلام باشد.
ولی تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد، زیرا قرآن به اموری مهمتر از

قیامت ، مانند ذات پاک خدا سوگند یاد کرده بنابراین دلیلی ندارد که به روز قیامت در اینجا قسم یاد نشود، و قرار گرفتن ((لا)) زائده در آغاز کلام نیز نمونه دارد چنانکه از اشعار امراء القیس نقل کرده اند که در آغاز بعضی از قصائدش لاء زائده را به کار برده است . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 275
ولی به عقیده ما بحث پیرامون زائده بودن یا نافیه بودن ((لا)) چندان مهم نیست ، چرا که نتیجه نهائی هر دو یکی است ، و آن اهمیت موضوعی است که سوگند به خاطر آن یاد شده .
مهم این است که ببینیم در میان این دو سوگند (سوگند به روز قیامت و سوگند به وجدان بیدار) چه رابطه ای وجود دارد؟
حقیقت این است که یکی از دلائل وجود ((معاد)) وجود ((محکمه وجدان)) در درون جان انسان است که به هنگام انجام کار نیک روح آدمی را مملو از شادی و نشاط می کند، و از این طریق به او پاداش می دهد، و به هنگام انجام کار زشت یا ارتکاب جنایت روح او را سخت در فشار قرار داده و مجازات و شکنجه می کند، به حدی که گاه برای نجات از عذاب وجدان اقدام به خودکشی می کند.
یعنی در واقع وجدان حکم اعدام او را صادر کرده ، و به دست خودش اجرا می کند!
بازتاب ((نفس لوامه)) در وجود انسانها بسیار وسیع و گسترده ، و از هر نظر قابل دقت و مطالعه است ، و در بحث نکات اشاره بیشتری به آن خواهیم کرد.
وقتی ((عالم صغیر)) یعنی وجود انسان در دل خود محکمه و دادگاه کوچکی دارد، چگونه ((عالم کبیر)) با آن عظمتش محکمه عدل عظیمی نخواهد داشت ؟ و از اینجا است که ما از وجود وجدان اخلاقی پی به وجود رستاخیز و قیامت میبریم و نیز از همینجا رابطه جالب این دو سوگند روشن می شود، و به تعبیر دیگر سوگند دوم دلیلی است بر سوگند اول . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 276
در اینکه مراد از ((نفس لوامه)) چیست ؟ مفسران تفسیرهای مختلفی برای آن ذکر کرده اند، یک تفسیر معروف همان است که در بالا گفتیم ، یعنی وجدان اخلاقی که انسان را به هنگام اعمال خلاف در این دنیا ملامت می کند، و به جبران و تجدید نظر وا می دارد.
تفسیر دیگر اینکه منظور ملامت کردن همه انسانها در قیامت نسبت به خویشتن است ، مؤ منان به این جهت خود را ملامت می کنند که چرا اعمال صالح کم بجا آورده اند؟ و کافران از این جهت که چرا راه کفر و شرک و گناه پیموده اند؟
دیگر اینکه منظور تنها نفس کافران است که در قیامت آنها را به خاطر اعمال سوءشان بسیار ملامت و سرزنش می کند.

ولی مناسب با آیه قبل و بعد همان تفسیر اول است
آری این دادگاه وجدان آنقدر عظمت و احترام دارد که خداوند به آن سوگند یاد می کند، و آن را بزرگ می شمرد، و به راستی بزرگ است ، چرا که یکی از عوامل مهم نجات انسان محسوب می شود، به شرط آنکه وجدان بیدار باشد و بر اثر کثرت گناه ضعیف و ناتوان نگردد.
این نکته نیز قابل توجه است که به دنبال این دو سوگند پراهمیت و پرمعنی بیان نشده است که برای چه چیز سوگند یاد شده ؟ و به اصطلاح ((مقسم له)) محذوف است ، این به خاطر آن است که از سیاق آیات بعد مطلب روشن است ، بنابراین ، آیات فوق چنین معنی می دهد ((سوگند به روز قیامت ، و نفس لوامه که همه شما در قیامت برانگیخته می شوید و به سزای اعمالتان می رسید)). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 277
جالب اینکه به روز قیامت سوگند یاد شده که قیامت و رستاخیزی هست ، این به خاطر آن است که مساءله رستاخیز آنچنان مسلم شمرده شده که حتی در برابر منکران می توان به آن سوگند یاد کرد.
سپس در آیه بعد به عنوان یک استفهام انکاری می افزاید: ((آیا انسان می پندارد که ما استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد))؟ (ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه).
آری ما قادریم که حتی انگشتان (خطوط سر انگشتان) او را دوباره به صورت اول موزون و مرتب کنیم (بلی قادرین علی ان نسوی بنانه).
در روایتی آمده است که یکی از مشرکان که در همسایگی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) زندگی می کرد به نام ((علی بن ابی ربیعه)) خدمت حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و از روز قیامت سؤ ال کرد که چگونه است ؟ و کی خواهد بود؟ سپس افزود: اگر آن روز را من با چشم خودم . ببینم باز تصدیق تو نمی کنم ، و به تو ایمان نمی آورم ! آیا ممکن است خداوند این استخوانها را جمع آوری کند؟ این باور کردنی نیست !
اینجا بود که آیات فوق نازل شد و به او پاسخ گفت و لذا پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) درباره این مرد لجوج معاند می فرمود: اللهم اکفنی شر جاری السوء ((خداوندا شر این همسایه بد را از من دور کن)).
نظیر این معنی در آیات دیگر قرآن نیز به چشم می خورد، از جمله در آیه 78 سوره یس می خوانیم : یکی از منکران معاد قطعه استخوان پوسیده ای تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 278
را به دست گرفته بود و به پیغمبر می گفت من یحیی العظام و هی رمیم : ((چه کسی این استخوانها را زنده می کند در حالی که پوسیده است))؟
ضمنا تعبیر به ((یحسب)) (از ماده ((حسبان)) به معنی گمان) اشاره به این است که این منکران هرگز به گفته خود ایمان نداشتند بلکه تنها بر

پندار و گمانهای واهی و بی اساس تکیه می کردند.
اما ببینیم چرا مخصوصا روی استخوانها تکیه شده است ؟ این به خاطر آن است که اولا دوام استخوان بیش از سایر اعضا می باشد، و لذا هنگامی که بپوسد و خاک شود و ذرات غبارش پراکنده گردد امید بازگشت آن در نظر افراد سطحی کمتر است .
ثانیا استخوان مهمترین رکن بدن انسان می باشد، چرا که ستونهای بدن را استخوانها تشکیل می دهند، و تمام حرکات و جابجائی و فعالیتهای مهم بدن به وسیله استخوانها انجام می گیرد، کثرت و تنوع و اشکال و اندازه های مختلف استخوانها در بدن انسان از عجایب خلقت خداوند محسوب می شود، و ارزش یک مهره کوچک پشت انسان هنگامی ظاهر می شود که از کار بیفتد و می بینیم که تمام بدن را فلج می کند.
((بنان)) در لغت هم به معنی ((انگشتان)) آمده ، و هم به معنی ((سر انگشتان)) و در هر دو صورت اشاره به این نکته است که نه تنها خداوند استخوانها را جمع آوری می کند، و به حال اول باز می گرداند، بلکه استخوانهای کوچک و ظریف و دقیق انگشتان را همه در سر جای خود قرار می دهد، و از آن بالاتر خداوند حتی سر انگشتان او را به طور موزون به صورت نخست باز می گرداند.
این تعبیر می تواند اشاره لطیفی به خطوط سر انگشت انسانها باشد که می گویند کمتر انسانی در روی زمین پیدا می شود که خطوط سر انگشت

دیگری یکسان باشد، یا به تعبیر دیگر خطوط ظریف و پیچیده ای که بر سر انگشتان هر انسانی نقش است معرف شخص او است ، و لذا در عصر ما مساءله ((انگشت نگاری)) به صورت علمی در آمده ، و به وسیله آن بسیاری از مجرمان شناخته شده ، و جرمها کشف گردیده است ، همینقدر کافی است که مثلا یک سارق هنگامی که وارد اتاق یا منزلی می شود دست خود را بر دستگیره در، یا شیشه اطاق یا قفل و صندوق بگذارد و اثر خطوط انگشتانش روی آن بماند، فورا از آن نمونه برداری کرده ، با سوابقی که از سارقان و مجرمان دارند مطابقه نموده و مجرم را پیدا می کنند. در آیه بعد به یکی از علل حقیقی انکار معاد اشاره کرده می فرماید: چنین نیست که انسان در قدرت خداوند بر جمع استخوانها و زنده کردن مردگان تردید داشته باشد، بلکه هدفش از انکار این است که مادام العمر گناه کند (بل یرید الانسان لیفجر امامه).
او می خواهد از طریق انکار معاد، کسب آزادی برای هر گونه هوسرانی و ظلم و بیدارگری و گناه بنماید، هم وجدان خود را از این طریق اشباع کاذب کند، و هم در برابر خلق خدا مسؤ ولیتی برای خود قائل نباشد چرا که ایمان به معاد و رستاخیز و دادگاه عدل خدا سد عظیمی است در مقابل هر

گونه عصیان و گناه ، او می خواهد این لجام را بر گیرد و این سد را در هم بشکند و آزادانه هر عملی را خواست انجام دهد.
این منحصر به زمانهای گذشته نبوده است ، امروز هم یکی از علل گرایش به مادیگری و انکار مبدء و معاد، کسب آزادی برای فجور و گریز از مسؤ ولیتها، و شکستن هر گونه قانون الهی است ، و گرنه دلائل مبدء و معاد آشکار است . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 280
در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که در توضیح معنی این آیه فرمود: یقدم الذنب و یؤ خر التوبة و یقول سوف اتوب : آیه اشاره به کسی است که گناه را مقدم می دارد و توبه را به تاخیر می اندازد و می گوید بعدا توبه خواهم کرد.
بعضی نیز گفته اند منظور از ((فجور)) در آیه ((تکذیب)) است ، بنابراین معنی آیه چنین می شود: انسان می خواهد قیامت و رستاخیز را که در پیش روی او قرار دارد تکذیب کند، ولی تفسیر اول مناسبتر است .
و به دنبال آن می افزاید: لذا ((می پرسد قیامت کی خواهد بود))؟! (یسئل ایان یوم القیامة).
آری او برای گریز از مسؤ لیتها استفهام انکاری درباره وقت قیام قیامت می کند، تا راه را برای فجور خود بگشاید.
این نکته لازم به یادآوری است که سؤ ال آنها از وقت بر پا شدن قیامت نه به این معنی است که اصل آن را قبول داشتند و از وقت آن سؤ ال می کردند، بلکه این سؤ ال مقدمه ای است برای انکار اصل قیامت ، درست مثل اینکه کسی می گوید فلان شخص از سفر می آید و هنگامی که طول کشید و نیامد دیگری که منکر آمدن آن مسافر است می گوید: پس این مسافر کی خواهد آمد؟
نکته ها:
1 - ((محکمه وجدان)) یا ((قیامت صغری))
از قرآن مجید به خوبی استفاده می شود که روح و نفس انسانی دارای سه مرحله است : تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 281
1 - ((نفس اماره)) یعنی روح سرکش که پیوسته انسان را به زشتیها و بدیها دعوت می کند، و شهوات و فجور را در برابر او زینت می بخشد، این همان چیزی است که همسر عزیز مصر، آن زن هوسباز هنگامی که پایان شوم کار خود را مشاهده کرد به آن اشاره نمود و گفت : و ما ابری ء نفسی ان النفس لامارة بالسوء: ((من هرگز نفس خود را تبرئه نمی کنم ، چرا که نفس سرکش همواره به بدیها فرمان می دهد)) (سوره یوسف آیه 53).
2 - ((نفس لوامه)) که در آیات مورد بحث به آن اشاره شده ، روحی است بیدار و نسبتا آگاه ، هر چند هنوز در برابر گناه مصونیت نیافته گاه

لغزش پیدا می کند.
و در دامان گناه می افتد اما کمی بعد بیدار می شود توبه می کند و به مسیر سعادت باز می گردد، انحراف درباره او کاملا ممکن است ، ولی موقتی است نه دائم ، گناه از او سر می زند، اما چیزی نمی گذرد که جای خود را به ملامت و سرزنش و توبه می دهد.
این همان چیزی است که از آن به عنوان ((وجدان اخلاقی)) یاد می کنند، در بعضی از انسانها بسیار قوی و نیرومند است و بعضی بسیار ضعیف و ناتوان ولی به هر حال در هر انسانی وجود دارد دیگر اینکه با کثرت گناه آن را به کلی از کار بیندازد.
3 - ((نفس مطمئنه)) یعنی روح تکامل یافته ای که به مرحله اطمینان رسیده ، نفس سرکش را رام کرده ، و به مقام تقوای کامل و احساس مسؤ ولیت رسیده که دیگر به آسانی لغزش برای او امکان پذیر نیست .
این همان است که در سوره والفجر آیه 27 و 28 می فرماید: یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة : ((ای نفس مطمئنه ! به

سوی پروردگارت باز گرد، در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو))
به هر حال این ((نفس لوامه)) چنانکه گفتیم رستاخیز کوچکی است در درون جان هر انسان که بعد از انجام یک کار نیک یا بد، بلافاصله محکمه آن در درون جان تشکیل می گردد و به حساب و کتاب او می رسد.
لذا گاه در برابر یک کار نیک و مهم چنان احساس آرامش درونی می کند و روح او لبریز از شادی و نشاط می شود، که لذت و شکوه و زیبائی آن با هیچ بیان و قلمی قابل توصیف نیست .
و به عکس ، گاهی به دنبال یک خلاف و جنایت بزرگ چنان گرفتار کابوس وحشتناک ، و طوفانی از غم و اندوه می گردد، و از درون می سوزد، که از زندگی به کلی سیر می شود، و حتی گاه برای رهائی از چنگال این ناراحتی خود را آگاهانه به مقامات قضائی معرفی و به چوبه دار تسلیم می کند.
این دادگاه عجیب درونی شباهت عجیبی به دادگاه رستاخیز دارد:
1 - قاضی و شاهد و مجری حکم در حقیقت در اینجا یکی است همانطور که در قیامت چنین است : عالم الغیب و الشهادة انت تحکم بین عبادک خداوندا تو از اسرار پنهان و آشکار آگاهی و تو در میان بندگانت قضاوت خواهی کرد (زمر - آیه 46).
2 - این دادگاه وجدان توصیه و رشوه و پارتی و پرونده سازی رائج بشری را نمی پذیرد، همانطور که درباره دادگاه قیامت نیز می خوانیم : و اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا و لا یقبل منها شفاعة و لا یؤ خذ منها عدل و لا هم ینصرون : ((از آن روز بترسید که هیچکس بجای دیگری مجازات نمی شود، و نه شفاعتی پذیرفته می گردد، و نه فدیه و رشوه ای

، و نه یاری می شوند)) (سوره بقره - آیه 48).
3 - محکمه وجدان مهمترین و قطورترین پرونده ها را در کوتاهترین تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 283
مدت رسیدگی کرده ، حکم نهائی خود را به سرعت صادر می کند، نه استیناف در آن هست ، و نه تجدید نظر، و نه ماهها و سالها سرگردانی همانطور که در دادگاه رستاخیز نیز می خوانیم : و الله یحکم لا معقب لحکمه و هو سریع الحساب . ((خداوند حکم می کند و حکم او رد و نقض نمی شود و حساب او سریع است)) (سوره رعد - آیه 41).
4 - مجازات و کیفرش بر خلاف مجازاتهای دادگاههای رسمی این جهان نخستین جرقه هایش در اعماق دل و جان افروخته می شود، و از آنجا به بیرون سرایت می کند، نخست روح انسان را می آزارد، سپس آثارش در جسم ، و چهره و دگرگون شدن خواب و خوراک او آشکار می شود، همانطور که درباره دادگاه قیامت نیز می خوانیم : نار الله الموقدة التی تطلع علی الافئدة ، ((آتش بر افروخته الهی که از قلبها زبانه می کشد))! (سوره همزه - آیه 6 - 7).
5 - این دادگاه وجدان چندان نیاز به ناظر و شهود ندارد، بلکه معلومات و آگاهیهای خود انسان متهم را به عنوان ((شهود)) به نفع یا بر ضد او می پذیرد! همانطور که در دادگاه رستاخیز نیز ذرات وجود انسان حتی دست و پا و پوست تن او گواهان بر اعمال او هستند چنانکه می فرماید:
حتی اذا ما جاءوها شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم : ((چون به کنار آتش دوزخ برسند گوش و چشم و پوست تن آنها بر ضد آنها گواهی می دهد)) (سوره فصلت - آیه 20).
این شباهت عجیب در میان این دو دادگاه نشانه دیگری بر فطری بودن مساءله معاد است ، زیرا چگونه می توان باور کرد در وجود یک انسان که قطره کوچکی از این اقیانوس عظیم هستی است ، چنان حساب و کتاب و دادگاه مرموز و اسرارآمیزی وجود داشته باشد، اما در درون این عالم بزرگ مطلقا حساب تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 284
و کتاب و دادگاه و محکمه ای وجود نداشته باشد، این باور کردنی نیست .
2 - نامهای قیامت در قرآن مجید
می دانیم قسمت مهمی از معارف قرآن ، و مسائل اعتقادی آن ، بر محور مسائل مربوط به قیامت و رستاخیز دور می زند، چرا که مهمترین تاءثیر را در تربیت انسان و روند تکامل او دارد.
نام هائی که در قرآن برای این روز بزرگ انتخاب شده نیز بسیار است و هر کدام بیانگر بعدی از ابعاد آن روز می باشد، و به تنهائی می تواند مسائل بسیاری را در این رابطه بازگو کند.
به گفته مرحوم ((فیض کاشانی)) در ((محجة البیضاء)) در زیر هر یک از

این نامها سری نهفته شده ، و در هر توصیفی معنای مهمی بیان گشته ، باید کوشید تا این معانی را درک کرد و این اسرار را یافت .
او بیش از یکصد نام برای قیامت ذکر کرده که همه یا اکثر آن را می توان از قرآن مجید استفاده کرد. مانند ((یوم الحسرة)) ((یوم الندامة)) ((یوم المحاسبة)) ((یوم المسالة)) ((یوم الواقعة)) ((یوم القارعة)) ((یوم الراجفة)) ((یوم الرادفة)) ((یوم الطلاق)) ((یوم الفراق)) ((یوم الحساب)) ((یوم التناد)) ((یوم العذاب)) ((یوم الفرار)) ((یوم الحق)) ((یوم الحکم)) ((یوم الفصل)) ((یوم الجمع)) ((یوم الدین)) ((یوم تبلی السرائر)) ((یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا)) ((یوم یفر المرء من اخیه)) یوم لا ینفع مال و لا بنون)) و ((یوم التغابن و ....)) تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 285
ولی معروفترین نام آن همان ((یوم القیامة)) است که هفتاد بار در قرآن مجید ذکر شده ، و حکایت از قیام عمومی بندگان و رستاخیز عظیم انسانها می کند و توجه به آن نیز انسان را به قیام در این دنیا برای انجام وظیفه دعوت می نماید.
به عقیده ما برای بیدار شدن از خواب غفلت و غرور، و مهار کردن نفس سرکش ، و تعلیم و تربیت انسان ، کافی است که در این نامها بیندیشیم و وضع خود را در آن روز عظیم ، روزی که همگی در پیشگاه خداوند بزرگ حاضر می شویم ، و پرده ها کنار می رود و اسرار درون ظاهر می شود، بهشت تزیین می گردد و جهنم بر افروخته می شود، و همگان در پای میزان عدل الهی حاضر می شویم در نظر بگیریم (خداوندا ما را در آن روز در پناه خودت جای ده). القیامة
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 286
آیه 7 - 15
آیه و ترجمه
فَإِذَا بَرِقَ الْبَصرُ(7)
وَ خَسف الْقَمَرُ(8)
وَ جُمِعَ الشمْس وَ الْقَمَرُ(9)
یَقُولُ الانسنُ یَوْمَئذٍ أَیْنَ الْمَفَرُّ(10)
َکلا لا وَزَرَ(11)
إِلی رَبِّک یَوْمَئذٍ الْمُستَقَرُّ(12)
یُنَبَّؤُا الانسنُ یَوْمَئذٍ بِمَا قَدَّمَ وَ أَخَّرَ(13)
بَلِ الإِنسنُ عَلی نَفْسِهِ بَصِیرَةٌ(14)
وَ لَوْ أَلْقَی مَعَاذِیرَهُ(15)
ترجمه :7 - در آن هنگام چشمها از شدت وحشت به گردش در می آید.
8 - و ماه بی نور گردد.

9 - و خورشید و ماه یکجا جمع شوند.
10 - آن روز انسان می گوید: را فرار کجاست ؟ تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 287
11 - هرگز چنین نیست ، راه فرار و پناهگاهی وجود ندارد.
12 - و قرارگاه نهائی تنها به سوی پروردگار تو است .
13 - و در آن روز انسان را از تمام کارهائی که از پیش یا پس فرستاده ، آگاه می کنند.
14 - بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است .
15 - هر چند (در ظاهر) برای خود عذرهائی بتراشد.
تفسیر :انسان بهترین داور خویش است
در آیات گذشته سخن به سؤ الی که منکران رستاخیز درباره قیامت داشتند منتهی شد، آنها می گفتند: اگر قیامت راست است کی خواهد آمد؟!
آیات مورد بحث پاسخ گویائی است به این سؤ ال .
نخست به حوادث قبل از رستاخیز یعنی تحول عظیمی که در دنیا پیدا می شود و نظام آن متلاشی می گردد اشاره کرده می فرماید: ((هنگامی که چشمها از شدت هول و وحشت به گردش درآید و مضطرب شود)) (فاذا برق البصر).
و زمانی که ماه بی نور و منخسف گردد (و خسف القمر). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 288
((و زمانی که خورشید و ماه در یکجا جمع شوند)) (و جمع الشمس و القمر).
در اینکه منظور از ((جمع ماه و خورشید)) چیست ؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده اند.
گاه گفته اند: هر دو در کنار هم قرار می گیرند، و یا هر دو با هم از مشرق طلوع کرده در مغرب غروب می کنند.
و گاه گفته اند هر دو در این صفت که نور خود را از دست می دهند جمع خواهند بود.
این احتمال نیز وجود دارد که ماه تدریجا تحت تاءثیر جاذبه خورشید به آن نزدیک و سرانجام به سوی آن جذب و جمع می شود، و هر دو بی فروغ می گردند.
به هر حال در اینجا به دو قسمت از مهمترین پدیده های انقلابی آخر جهان ، یعنی بی نور شدن ماه ، و جمع شدن خورشید و ماه با یکدیگر است اشاره شده ، که در آیات دیگر قرآن نیز کم و بیش اشاراتی به آن دیده می شود، مثلا در آیه 1 سوره تکویر می فرماید: اذا الشمس کورت : ((هنگامی که خورشید تاریک گردد)) و می دانیم نور ماه از خورشید است ، هنگامی که خورشید تاریک شود ماه نیز تاریک می گردد، در نتیجه کره زمین در

ظلمت و تاریکی وحشتناکی فرو می رود. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 289
به این ترتیب با یک انقلاب و تحول عظیم ، جهان پایان می یابد سپس با تحول عظیم دیگری (با نفخه صور دوم که نفخه حیات است) رستاخیز انسانها آغاز می گردد، و در آن روز انسان می گوید: راه فرار کجاست ! (یقول الانسان یومئذ این المفر).
آری انسانهای کافر و گنهکار که روز قیامت را تکذیب می کردند آن روز از شدت خجالت و شرم پناهگاهی می جویند، و از سنگینی بار گناه و ترس از عذاب راه فرار می طلبند درست همانند این دنیا که وقتی مواجه با حادثه خطرناکی می شدند دنبال راه فرار می گشتند آنجا را نیز به اینجا قیاس می کنند!
ولی به زودی به آنها گفته می شود هرگز چنین نیست ، راه فرار و پناهگاهی در اینجا وجود ندارد (کلا لا وزر).
((بلکه قرارگاه نهائی همگان به سوی پروردگار است)) و جز او پناهگاهی وجود ندارد (الی ربک یومئذ المستقر).
برای این آیه غیر از تفسیر فوق تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند از جمله اینکه : در آن روز حکم نهائی به دست خدا است . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 290
یا اینکه قرارگاه نهائی از بهشت و دوزخ به فرمان او است .
یا اینکه استقرار برای محاکمه و حساب در پیشگاه او است .
ولی با توجه به آیه بعد تفسیری را که انتخاب کردیم از همه مناسبتر است .
بعضی معتقدند که این آیه از جمله آیاتی است که خط سیر تکامل ابدی انسان را بیان می کند، و در زمره آیاتی است که می گوید: و الیه المصیر ((بازگشت همه به سوی او است)) (تغابن : 3) - و یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه : ((ای انسان تو با سعی و زحمت به سوی پروردگارت پیش می روی ، و او را ملاقات خواهی کرد)) (انشقاق : 6) و ان الی ربک المنتهی : ((و اینکه همه به سوی پروردگارت باز می گردند)) (نجم : 42).
به تعبیر روشنتر انسانها رهروانی هستند که از سرحد عدم حرکت کرده و تا به اقلیم وجود اینهمه راه را آمده اند، و در این اقلیم نیز رو به سوی وجود مطلق و هستی بی پایان خداوند در حرکتند، و هر گاه از مسیر اصلی و صراط مستقیم منحرف نشوند این حرکت تکاملی تا ابد ادامه خواهد یافت و هر روز وارد مرحله تازه ای از قرب خدا می شوند، اما اگر از مسیر خود منحرف شوند سقوط کرده و نابود خواهند شد.
سپس در ادامه همین سخن می افزاید: در آن روز انسان را از تمام

کارهائی که ((مقدم)) داشته یا ((مؤ خر)) نموده است آگاه می سازند (ینبؤ الانسان یومئذ بما قدم و اخر).
در اینکه منظور از این دو تعبیر چیست ؟ تفسیرهای زیادی ذکر شده است : تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 291
نخست اینکه منظور اعمالی است که در حیات خود از پیش فرستاده ، یا آثاری که بعد از مرگ از او باقیمانده ، اعم از سنت نیک و بد که در میان مردم گذاشته و به آن عمل می کنند و حسنات و سیئاتش به او می رسد، و یا کتاب و نوشته ها، و بناهای خیر و شر، و فرزندان صالح و ناصالح ، که آثارش به او می رسد.
دیگر اینکه منظور اولین اعمالی است که بجا آورده ، و آخرین اعمالی که در عمرش انجام داده است ، و به تعبیر دیگر از تمام اعمالش با خبر می شود.
دیگر اینکه اموالی را که پیش از خود فرستاده ، و اموالی را که برای وارثان گذاشته است .
بعضی نیز گفته اند منظور گناهانی است که مقدم داشته ، و اطاعاتی است که مؤ خر داشته است ، یا بالعکس .
ولی از همه مناسبتر تفسیر اول است ، به خصوص اینکه در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر این آیه آمده است که فرمود: (ینبؤ) بما قدم من خیر و شر، و ما اخر من سنة لیس بها من بعده ، فان کان شرا کان علیه مثل وزرهم ، و لا ینقص من وزرهم شیئا، و ان کان خیرا کان له مثل اجورهم ، و لا ینقص من اجورهم شیئا:
((در آن روز به انسان خبر می دهند آنچه از خیر و شر را مقدم داشته ، و آنچه مؤ خر نموده است ، از سنتهائی که از خود به یادگار گذارده ، تا کسانی که بعد از او می آیند به آن عمل کنند، اگر سنت بدی بوده به اندازه گناه عمل کنندگان بر او خواهد بود، بی آنکه چیزی از گناه آنان بکاهد، و اگر سنت خیری بوده همانند پاداشهای آنها برای او خواهد بود بی آنکه چیزی از اجر آنها کاسته شود)). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 292
در آیه بعد می افزاید: گرچه خداوند و فرشتگان او انسان را از تمام اعمالش آگاه می کنند، ولی نیازی به این اعلام نیست ، ((بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است)) و خود و اعضایش در آن روز بزرگ شاهد و گواه او هستند (بل الانسان علی نفسه بصیرة).
((هر چند در ظاهر برای خود عذرهائی بتراشد)) (و لو القی معاذیره).
این آیات در حقیقت همان چیزی را می گوید که در آیات دیگر قرآن درباره گواهی اعضای انسان بر اعمال او آمده است ، مانند آیه 20 سوره فصلت که می گوید: شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما کانوا یعملون :
((گوشها و چشمها و پوستهای تنشان به آنچه انجام می دادند گواهی می

دهند)) و آیه 65 یس که می فرماید: و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون : ((دستهای آنها با ما سخن می گویند، و پاهایشان به اعمالی که انجام داده اند گواهی می دهند))!
بنابراین در آن دادگاه بزرگ قیامت بهترین گواه بر اعمال انسان ، خود اوست ، چرا که او از همه بهتر از وضع خویشتن آگاه است ، هر چند خداوند برای اتمام حجت گواهان زیاد دیگری نیز برای او قرار داده است .
((بصیرة)) هم معنای مصدری دارد (بینائی و آگاهی) و هم معنی وصفی (شخص آگاه) و لذا بعضی آن را به معنی حجت و دلیل و برهان که آگاهی بخش است تفسیر کرده اند. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 293
((معاذیر)) جمع ((معذرت)) در اصل به معنی پیدا کردن چیزی است که آثار گناه را از بین ببرد که گاهی عذر واقعی است ، و گاه صوری و ظاهری بعضی نیز گفته اند: ((معاذیر)) جمع ((معذار)) به معنی پرده و پوشش است ، طبق این تفسیر معنی آیه چنین می شود: انسان بر خویشتن آگاهی دارد هر چند پرده ها بر اعمال خود بیفکند، و کارهای خویش را مستور دارد، ولی تفسیر اول مناسبتر است .
به هر حال حاکم بر حساب و جزا در آن روز بزرگ کسی است که هم از اسرار درون و برون آگاه است ، و هم خود انسان را حسابگر اعمال خویش قرار می دهد، همانگونه که در آیه 14 سوره اسراء آمده : اقراء کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا ((نامه اعمالت را بخوان ، کافی است که امروز خود حسابگر خویش باشی))!
گرچه آیات مورد بحث همگی درباره معاد و قیامت سخن می گوید ولی مفهوم آن گسترده است ، عالم دنیا را نیز شامل می شود، در اینجا نیز مردم از حال خود آگاهند، هر چند گروهی با دروغ و پشت هم اندازی و ظاهرسازی و ریاکاری چهره واقعی خویش را مکتوم می دارند.
لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: ما یصنع احدکم ان یظهر حسنا، و یسر سیئا الیس اذا رجع الی نفسه یعلم انه لیس کذلک ، و الله سبحانه یقول : بل الانسان علی نفسه بصیرة ، ان السریرة اذا صلحت قویت العلانیة : ((هر گاه یکی از شما ظاهر خود را بیاراید اما در پنهانی بد کار باشد چه می تواند انجام دهد؟ آیا هنگامی که به خویشتن مراجعه کند نمی داند که اینگونه نیست ؟ همانگونه که خداوند سبحان می فرماید: بلکه انسان به خویشتن آگاه است ، هنگامی که باطن انسان صالح گردد ظاهر او نیز تقویت می شود. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 294
و در احادیث روزه مریض نیز آمده است که یکی از یاران امام صادق (علیه السلام) سؤ ال کرد: ما حد المرض الذی یفطر صاحبه ؟ میزان آن بیماری که مجوز افطار است چیست ؟ امام در جواب فرمود: بل الانسان علی بصیرة ، هو اعلم بما یطیق : ((انسان از وضع خود آگاهتر است و بهتر می

داند چه اندازه توانائی دارد)). القیامة
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 295
آیه 16 - 19
آیه و ترجمه
لا تحَرِّک بِهِ لِسانَک لِتَعْجَلَ بِهِ(16)
إِنَّ عَلَیْنَا جَمْعَهُ وَ قُرْءَانَهُ(17)
فَإِذَا قَرَأنَهُ فَاتَّبِعْ قُرْءَانَهُ(18)
ثمَّ إِنَّ عَلَیْنَا بَیَانَهُ(19)
ترجمه :16 - زبانت را به خاطر عجله برای خواندن آن (قرآن) حرکت مده .
17 - چرا که جمع و خواندن آن بر عهده ماست .
18 - و هنگامی که ما آن را خواندیم از آن پیروی کن .
19 - سپس بیان (و توضیح) آن نیز بر عهده ماست .
تفسیر :جمع و حفظ قرآن بر عهد ماست !
این آیات در حقیقت به منزله جمله معترضه ای است که گاه گوینده در لابلای سخن خویش می آورد، مثلا شخصی مشغول خطابه است و می بیند آخر مجلس مملو از جمعیت شده در حالی که جلو مجلس خالی است موقتا سخنان خویش را قطع می کند، و حاضران را دعوت به جلو آمدن می کند تا جا برای آیندگان باز شود و بعد به سخنان خویش ادامه می دهد و یا استادی به هنگام تدریس غفلتی از شاگرد خود می بیند سخن خویش را قطع کرده و به او هشدار می دهد سپس درس را ادامه می دهد. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 296
اگر شخصی ناآگاه ، آن سخنرانی یا این تدریس را از نوار بشنود ممکن است گرفتار اشتباه شود، و از عدم ارتباط این جمله ها با جمله های قبل و بعد تعجب کند، ولی با دقت در شرایط خاص مجلس ، فلسفه این جمله های معترضه روشن می شود.
با توجه به این مقدمه ساده به تفسیر آیات مورد بحث می پردازیم .
خداوند موقتا رشته سخن درباره قیامت و احوال مؤ منان و کافران را رها کرده ، و تذکر فشرده ای به پیامبرش درباره قرآن می دهد و می فرماید: ((زبانت را به خاطر عجله برای خواندن آن حرکت مده)) (لا تحرک به لسانک لتعجل به).
در تفسیر این آیه مفسران گفتگو بسیار دارند، و رویهمرفته سه تفسیر برای آن ذکر شده است .
نخست تفسیر معروفی است که از ابن عباس در کتب حدیث و تفسیر نقل شده است ، و آن اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به خاطر عشق و علاقه شدیدی که به دریافت و حفظ قرآن داشت ، هنگامی که پیک

وحی آیات را بر او می خواند، همراه او زبان خود را حرکت می داد و عجله می کرد، خداوند او را نهی فرمود که این کار را مکن ، خود ما آن را برای تو جمع می کنیم .
دیگر اینکه : می دانیم قرآن دارای دو نزول است : ((نزول دفعی)) یعنی همه آن یکجا در ((شب قدر)) بر قلب پاک پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شد، و ((نزول تدریجی)) که در طی 23 سال صورت گرفته ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به خاطر عجله ای که در ابلاغ دعوت داشت گاه قبل از نزول تدریجی ، و یا همراه آن آیات را تلاوت می کرد، به او دستور داده شد که از این کار خود داری کند، و بگذارد هر آیه ای در موقع خود تلاوت و ابلاغ گردد.
و به این ترتیب مضمون این آیه همانند آیه 114 سوره طه است (و لا تعجل تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 297
بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه :) ((درباره قرآن عجله مکن پیش از آنکه وحی آن تمام شود)).
این دو تفسیر تفاوت زیادی با هم ندارند، و در مجموع به این معنی باز می گردد که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) حتی در گرفتن وحی هم نباید عجله کند.
تفسیر سومی که طرفدار بسیار کمی دارد این است که مخاطب در این آیات گنهکاران در قیامتند که به آنها دستور داده می شود نامه اعمال خود را بخوانند و حسابگر خویش باشند، و به آنها گفته می شود: در خواندن آن عجله نکنید طبیعی است آنها به هنگام خواندن نامه عمل خود وقتی به سیئات می رسند ناراحت می شوند، و می خواهند با عجله از آن بگذرند، این دستور به آنها داده می شود و آنها را از عجله باز می دارد، و موظف می شوند هنگامی که فرشتگان الهی نامه اعمال آنها را می خوانند آنها نیز از آنها پیروی کنند.
مطابق این تفسیر این آیات شکل جمله معترضه ندارد، و با آیات گذشته و آینده مربوط است ، و همگی با هم پیوند دارد، چرا که همه مربوط به احوال قیامت و معاد است ، ولی طبق تفسیر اول و دوم - همانگونه که گفتیم این آیات جنبه معترضه دارد.
ولی به هر حال تفسیر سوم مخصوصا با توجه به ذکر نام قرآن در آیات بعد، بسیار بعید به نظر می رسد، و اصولا لحن آیات به خوبی نشان می دهد که مراد یکی از دو تفسیر قبل است ، و جمع میان آن دو نیز مانعی ندارد، هر چند لحن آیات بعد موافق تفسیر اول یعنی تفسیر مشهور است (دقت کنید).
سپس می افزاید ((بر ما است که آن را جمع کنیم و بر تو بخوانیم)) (ان علینا جمعه و قرآنه). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 298

خلاصه از ناحیه جمع آوری قرآن نگران نباش ، ما آیات آن را جمع می کنیم باز هم به وسیله پیک وحی بر تو می خوانیم .
((و هنگامی که ما بر تو خواندیم از آن پیروی کن و بخوان)) (فاذا قرأ ناه فاتبع قرآنه).
((سپس بر ما است که آن را تبیین کنیم)) (ثم ان علینا بیانه).
بنابراین جمع قرآن ، و هم تلاوت آن بر تو، و هم تبیین و تفصیل معانی آن هر سه بر عهده ما است ، به هیچوجه نگران مباش ، آنکس که این وحی را نازل کرده ، در تمام مراحل حافظ آن است ، تنها وظیفه تو از یکسو پیروی از تلاوت پیک وحی ، و از سوی دیگر ابلاغ این رسالت به عامه مردم است .
بعضی نیز گفته اند منظور از جمع کردن جمع در لسان وحی نیست بلکه جمع در سینه پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و تلاوت آن در لسان آن حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، یعنی عجله مکن ما تمام این آیات را در سینه تو جمع می کنیم ، و سپس قرائت آن را بر زبانت جاری می سازیم .
به هر حال این تعبیرات همگی تفسیر اول را تایید می کند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به هنگام نزول وحی به وسیله جبرئیل ، پیوسته عجله داشت که آیات را به سرعت تکرار کند مبادا از حافظه او برود، و اینجا بود که از سوی خداوند به او تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 299
اعلام شد که خونسردی خود را حفظ کند، و نیز اطمینان داده شد که نه تنها جمع آیات و تلاوت آن ، بلکه تبیین آن نیز از سوی خداوند تضمین شده است .
این آیات در ضمن بیانگر اصالت قرآن ، و حفظ آن از هر گونه تحریف و دگرگونی است ، چرا که خداوند وعده جمع و تلاوت و تبیین آن را داده است .
در حدیث آمده است که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعد از نزول این آیات هنگامی که جبرئیل بر او نازل می شد کاملا سکوت می کرد، و هنگامی که جبرئیل می رفت شروع به تلاوت آیات می نمود. القیامة
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 300
آیه 20 - 25
آیه و ترجمه
َكلا بَلْ تحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ(20)
وَ تَذَرُونَ الآخِرَةَ(21)
وُجُوهٌ يَوْمَئذٍ نَّاضِرَةٌ(22)
إِلى رَبهَا نَاظِرَةٌ(23)
وَ وُجُوهٌ يَوْمَئذِ بَاسِرَةٌ(24)

تَظنُّ أن يُفْعَلَ بهَا فَاقِرَةٌ(25)
ترجمه :20 - چنین نیست که شما می پندارید (و دلایل معاد را مخفی می شمرید) بلکه شما دنیای زودگذر را دوست دارید (و هوسرانی بیقید و شرط را).
21 - و آخرت را رها می کنید.
22 - در آن روز صورتهائی شاداب و مسرور است .
23 - و به پروردگارش می نگرد!
24 - و در آن روز صورتهائی درهم کشیده است .
25 - زیرا می داند عذابی در مورد او انجام می شود که پشت را درهم می شکند! تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 301
تفسیر :چهره های خندان و چهره های عبوس در صحنه قیامت
در این آیات بار دیگر به ادامه بحثهای مربوط به معاد باز می گردد، ویژگیهای دیگری را از قیامت ، و همچنین علل انکار معاد را بیان می کند، می فرماید: ((چنان نیست که دلائل معاد مخفی باشد و نتوانید به حقانیت آن پی ببرید، بلکه در حقیقت شما این دنیای زود گذر را دوست دارید)) (کلا بل تحبون العاجلة).
((و به همین دلیل آخرت را رها می کنید)) (و تذرون الاخرة).
دلیل اصلی انکار معاد شک در قدرت خداوند و جمع آوری ((عظام رمیم)) و خاکهای پراکنده نیست ، بلکه علاقه شدید شما به دنیا، و شهوات و هوسهای سرکش سبب می شود که هر گونه مانع و رادعی را از سر راه خود بر دارید، و از آنجا که پذیرش معاد و امر و نهی الهی ، موانع و محدودیتهای فراوانی بر سر این راه ایجاد می کند، لذا به انکار اصل مطلب برمی خیزید، و آخرت را به کلی رها می سازید.
همانگونه که قبلا نیز گفتیم یکی از علل مهم گرایش به مادیگری و انکار مبداء و معاد کسب آزادی بیقید و شرط در برابر شهوات و لذات ، و هر گونه گناه ، می باشد، نه تنها در گذشته که در دنیای امروز نیز این معنی به صورت آشکارتری صادق است .
این دو آیه در حقیقت تاءکیدی است بر آنچه در آیات قبل گذشت که می فرمود: بل یرید الانسان لیفجر امامه - یسئل ایان یوم القیامة . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 302
سپس به بیان حال مؤ منان نیکوکار، و کافران بدکار، در آن روز پرداخته چنین می گوید: ((صورتهائی در آن روز شاداب و خندان و نورانی و زیبا است)) (وجوه یومئذ ناضرة).
((ناضرة)) از ماده ((نضرة)) به معنی شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت و رفاه به انسان دست می دهد که تواءم با سرور و زیبائی و نورانیت است ، یعنی رنگ رخساره آنها از وضع حالشان خبر می دهد که

چگونه غرق نعمتهای الهی شده اند، در حقیقت این شبیه چیزی است که در آیه 24 سوره مطففین آمده : تعرف فی وجوههم نضرة النعیم ((در صورتهای آنها (بهشتیان) شادابی نعمت را مشاهده می کنی)).
این از نظر پاداشهای مادی ، و اما در مورد پاداشهای روحانی آنها می فرماید: ((آنها فقط به ذات پاک پروردگارشان می نگرند))! (الی ربها ناظره).
نگاهی با چشم دل و از طریق شهود باطن ، نگاهی که آنها مجذوب آن ذات بی مثال ، و آن کمال و جمال مطلق می کند، و لذتی روحانی و توصیف ناپذیر به آنها دست می دهد که یک لحظه آن از تمام دنیا و آنچه در دنیا است برتر و بالاتر است !
توجه داشته باشید که مقدم شدن ((الی ربها)) بر ((ناظرة)) افاده حصر تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 303
می کند، یعنی تنها به او می نگرند، و نه به غیر او.
و اگر گفته شود بهشتیان مسلما بغیر او نیز نگاه می کنند، می گوئیم : اگر به غیر او نگاه می کنند همه را آثار او می بینند، و نگاه کردن به اثر نگاه به مؤ ثر است ، و به تعبیر دیگر در همه جا او را می بینند، و در همه چیز قدرت و جلال و جمال او را تماشا می کنند، لذا توجه به نعمتهای بهشتی نیز آنها را از نظر به ذات خداوند غافل نمی کند.
به همین دلیل در بعضی از روایات که در تفسیر این آیه آمده است می خوانیم : آنها نظر به رحمت خداوند و نعمت او و ثواب او می کنند چرا که نگاه به اینها نیز نگاه به ذات مقدس او است .
جمعی از بیخبران آیه فوق را اشاره به مشاهده حسی خداوند در قیامت گرفته اند. و می گویند در آن روز خدا را با همین چشم ظاهر مشاهده خواهند کرد!
در حالی که چنین مشاهده ای لازمه اش جسمانی بودن خداوند، و وجود در مکان و کیفیت و حالت خاص جسمانی است ، و می دانیم ذات پاکش از این آلودگیها بر کنار است ، همانگونه که در آیات مختلف قرآن کرارا روی آن تکیه شده است از جمله در آیه 103 سوره انعام می خوانیم : لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار: ((چشمها او را نمی بیند، و او چشمها را می بیند)) این آیه مطلق است ، و هیچ اختصاص به دنیا ندارد.
به هر حال عدم مشاهده حسی خداوند واضحتر از آن است که بخواهیم بیش از این روی آن بحث کنیم ، و هر کس کمترین آشنائی با قرآن و معارف اسلامی داشته باشد به این حقیقت اعتراف می کند. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 304
بعضی برای ((ناظره)) تفسیر دیگری ذکر کرده ، و گفته اند: از ماده ((انتظار)) است ، یعنی مؤ منان در آن روز انتظارشان تنها از ذات پاک خدا

است ، و حتی بر اعمال نیک خود نیز تکیه نمی کنند، و پیوسته منتظر رحمت و نعمت اویند.
و اگر گفته شود این انتظار آمیخته با نوعی ناراحتی خواهد بود، در حالی که در آنجا برای مؤ منان ناراحتی وجود ندارد.
در پاسخ می گویند: آن انتظاری آمیخته با ناراحتی است که اطمینانی به سرانجامش نباشد، ولی با وجود اطمینان ، چنین انتظاری آمیخته با آرامش است .
جمع میان معنی ((نظر کردن)) و ((انتظار داشتن)) نیز بعید به نظر نمی رسد، زیرا استعمال لفظ واحد در معانی متعدد جائز است ، اما اگر بنا شود یکی از این دو معنی منظور باشد ترجیح با معنی اول است .
این سخن را با حدیث پر معنائی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پایان می دهیم : فرمود: اذا دخل اهل الجنة الجنة یقول الله تعالی تریدون شیئا ازیدکم ؟
فیقولون ا لم تبیض وجوهنا؟ الم تدخلنا الجنة و تنجینا من النار؟ قال فیکشف الله تعالی الحجاب فما اعطوا شیئا احب الیهم من النظر الی ربهم !:
((هنگامی که اهل بهشت وارد بهشت می شوند خداوند می فرماید: چیز دیگری میخواهید بر شما بیفزایم))؟ تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 305
آنها می گویند: (پروردگارا همه چیز به ما داده ای) آیا روی ما را سفید نکردی ؟ آیا ما را وارد بهشت ننمودی ؟ و رهائی از آتش نبخشیدی ؟
در این هنگام حجابها کنار می رود (و خداوند را با چشم دل مشاهده می کنند) و در آن حال چیزی محبوبتر نزد آنان از نگاه به پروردگارشان نیست .
جالب توجه اینکه : در حدیثی از ((انس بن مالک)) از آن حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است که فرمود: ینظرون الی ربهم بلا کیفیة و لا حد محدود و لا صفة معلومة : ((آنها به پروردگارشان می نگرند بدون کیفیت و حد محدود و صفت مشخصی))!.
و این حدیث تاءکیدی است بر شهود باطنی نه مشاهده با چشم .
و در نقطه مقابل این گروه مؤ منان گروهی هستند که صورتهایشان ، عبوس و درهم کشیده است (و وجوه یومئذ باسرة).
((باسرة)) از ماده ((بسر)) (بر وزن نصر) به معنی چیز نارس و کار قبل از موعد است ، و لذا به میوه کال نخل ، ((بسر)) (بر وزن عسر) گفته می شود، و سپس به درهم کشیدن صورت و عبوس بودن اطلاق شده است ، از این جهت که عکس العملی است که انسان قبل از فرا رسیدن رنج و عذاب و ناراحتی اظهار می دارد.
به هر حال آنها وقتی که نشانه های عذاب را می نگرند، و نامه های اعمال خویش را خالی از حسنات ، و مملو از سیئات ، مشاهده می کنند، سخت

پریشان و محزون و اندوهگین می شوند، و چهره درهم می کشند. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 306
((آنها می دانند عذابی سخت که پشت آنها را درهم می شکند درباره آنها انجام خواهد شد)) (تظن ان یفعل بها فاقرة).
بسیاری از مفسران معتقدند که ((ظن)) در اینجا به معنی علم است ، یعنی آنها یقین به چنین عذابی پیدا می کنند، در حالی که بعضی گفته اند: ظن در اینجا به همان معنی اصلی یعنی گمان می باشد، البته آنها اجمالا یقین دارند عذاب می شوند اما نسبت به چنین عذاب کمرشکن گمان دارند.
((فاقرة)) از ماده ((فقرة)) (بر وزن ضربة) و جمع آن فقار به معنی مهره های پشت است ، بنابراین ((فاقره)) به حادثه سنگینی می گویند که مهره های پشت را درهم می شکند، و فقیر را از این رو فقیر گفته اند که گوئی پشتش شکسته است .
به هر حال ، این تعبیر کنایه از انواع مجازاتهای سنگینی است که در دوزخ در انتظار این گروه است ، این گروه انتظار عذابهای کمرشکن را می کشند در حالی که گروه سابق در انتظار رحمت پروردگار، و آماده لقای محبوبند اینها بدترین عذاب را دارند، و آنها برترین نعمت جسمانی و موهبت و لذت روحانی را. القیامة
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 307
آیه 26 - 30
آیه و ترجمه
َكلا إِذَا بَلَغَتِ التَرَاقىَ(26)
وَ قِيلَ مَنْ رَاقٍ(27)
وَ ظنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ(28)
وَ الْتَفَّتِ الساقُ بِالساقِ(29)
إِلى رَبِّک يَوْمَئذٍ الْمَساقُ(30)
ترجمه :26 - چنین نیست ، او هرگز ایمان نمی آورد تا جان به گلوگاهش رسد.
27 - و گفته شود: آیا کسی هست که این بیمار را از مرگ نجات دهد؟!
28 - و یقین به فراق از دنیا پیدا کند.
29 - و ساق پاها (از شدت جان دادن) به هم می پیچید.
30 - (آری) در آن روز مسیر همه به سوی (دادگاه) پروردگارت خواهد بود.
تفسیر :در ادامه بحثهای مربوط به جهان دیگر و سرنوشت مؤ منان و کافران ، در این آیات سخن از لحظه دردناک مرگ است که دریچه ای است به سوی جهان دیگر.

می فرماید: ((چنین نیست ، او هرگز ایمان نمی آورد تا زمانی که جان
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 308
به گلوگاهش برسد)) (کلا اذا بلغت التراقی).
آن روز است که چشم برزخی او باز می شود، حجابها کنار می رود، نشانه های عذاب و کیفر را می بیند، و به اعمال خود واقف می شود، و در آن لحظه ایمان می آورد، ولی ایمانی که هرگز مفید به حال او نخواهد بود.
((تراقی)) جمع ((ترقوه)) به معنی استخوانهائی است که گرداگرد گلو را گرفته است ، و رسیدن جان به گلوگاه ، کنایه از آخرین لحظات عمر است ، زیرا هنگامی که روح از بدن بیرون می رود، اعضائی که فاصله بیشتری از قلب دارند (مانند دست و پاها) زودتر از کار می افتند، گوئی روح تدریجا خود را از بدن بر می چیند تا به گلوگاه برسد.
در این هنگام اطرافیان او سراسیمه و دستپاچه به دنبال راه نجاتی می گردند ((و گفته می شود، آیا کسی هست که بیاید و این بیمار را از مرگ نجات دهد)) (و قیل من راق).
این سخن را از روی عجز و یاءس و بیچارگی می گویند، در حالی که می دانند کار از کار گذشته است ، و از دست طبیب نیز کاری ساخته نیست .
((راق)) از ماده ((رقی)) (بر وزن نهی) و ((رقیه)) (بر وزن خفیه) به معنی ((بالا رفتن)) است ، این واژه (رقیه) به اوراد و دعاهائی که موجب نجات مریض می شود اطلاق گردیده ، به خود طبیب از آنجا که بیمار را رهائی می بخشد و نجات می دهد نیز ((راقی)) گفته اند، بنابراین مفهوم آیه چنین است که اطرافیان تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 309
مریض ، و گاه خود او، از شدت ناراحتی صدا می زند آیا طبیبی پیدا می شود؟ آیا کسی هست که دعائی بخواند و این بیمار رهائی یابد؟
بعضی نیز گفته اند معنای آیه این است که چه کسی از فرشتگان روح او را قبض می کند و بالا می برد؟ آیا فرشتگان عذاب ، یا فرشتگان رحمت ؟!
و بعضی افزوده اند از آنجا که فرشتگان الهی از گرفتن و بالا بردن روح چنین انسان بی ایمانی کراهت دارند ملک الموت می گوید: کیست که روح او را بگیرد و بالا برد؟
ولی تفسیر اول از همه صحیحتر و مناسبتر است .
در آیه بعد به یاءس کامل محتضر اشاره کرده ، می گوید: ((در این حال او از زندگی به طور مطلق ماءیوس شده ، و یقین به فراق و جدائی از دنیا پیدا می کند)) (و ظن انه الفراق).
((و ساق پاها به هم پیچیده می شود و لحظه مرگ فرا می رسد)) (و التفت الساق بالساق).
این به هم پیچیدگی ، یا به خاطر شدت ناراحتی جان دادن است ، یا در نتیجه از کار افتادن دست و پا و بر چیده شدن روح ، از آنها.

برای این آیه تفسیرهای دیگری نیز نقل شده است ، از جمله در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : التفت الدنیا بالاخرة : ((دنیا به آخرت پیچیده می شود)).
و در تفسیر علی بن ابراهیم نیز همین معنی آمده است . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 310
از ابن عباس نیز نقل شده که منظور ((به هم پیچیدن شدت امر آخرت به امر دنیا است)).
بعضی نیز گفته اند: منظور به هم پیچیدن شدائد مرگ با شدائد قیامت است .
ظاهر این است که همه اینها به همان معنی که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده باز می گردد.
این تفسیر از اینجا گرفته شده که یکی از معانی ((ساق)) در لغت عرب ، حادثه شدید و مصیبت و بلای عظیم است .
و بعضی نیز گفته اند: منظور به هم پیچیدن ساق پاها در کفن است .
البته این تفسیرها تضادی با هم ندارند، و می تواند همه آنها در معنی آیه جمع باشد.
و در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: ((مسیر همه خلایق در آن روز به سوی دادگاه پروردگار تو است)) (الی ربک یومئذ المساق).
آری همه به سوی او بازمی گردند و در دادگاه عدل او حاضر می شوند و تمام خطوط به او منتهی خواهد گشت .
این آیه هم تاءکیدی بر مساءله معاد و رستاخیز عمومی بندگان است ، و هم می تواند اشاره ای به جهت گیری حرکت تکاملی خلایق به سوی ذات پاک او که ذاتی است بی نهایت از هر جهت ، بوده باشد. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 311
نکته :
لحظه دردناک مرگ
چنانکه می دانیم قرآن بارها روی مساءله مرگ و مخصوصا لحظه جان دادن تکیه می کند، و به انسانها هشدار می دهد که همگی چنین لحظه ای را در پیش دارند، گاه از آن به ((سکرة الموت)) (مستی و گیجی حال مرگ) تعبیر کرده است .
و گاه تعبیر به ((غمرات الموت)) یعنی ((شدائد مرگ)).
گاه تعبیر به ((رسیدن روح به حلقوم)) و گاه تعبیر به ((رسیدن روح به تراقی))، یعنی استخوانهای اطراف گلوگاه نموده است (آیات مورد بحث)
از مجموع اینها به خوبی استفاده می شود که آن لحظه - بر خلاف آنچه بعضی از مادیین می گویند - لحظه سخت و دردناکی است ، چرا چنین نباشد در حالی که لحظه انتقال از این جهان به جهان دیگر می باشد، یعنی

همانگونه که انتقال انسان از عالم جنین به جهان دنیا تواءم با درد و رنج فراوان است ، انتقال به جهان دیگر نیز طبعا چنین خواهد بود.
ولی از روایات اسلامی استفاده می شود که این لحظه برراستین آسان می گذرد، در حالی که برای افراد بی ایمان سخت دردناک است ، این به خاطر آن است که شوق به لقای پروردگار و رحمت و نعمتهای بی پایان او،

چنان گروه اول را از خود بی خود می کند که دردهای لحظه انتقال را احساس نمی کنند.
در حالی که گروه دوم وحشت مجازات از یکسو، و مصیبت فراق از دنیائی که به آن دل بسته بودند از سوی دیگر، دردهای لحظه انتقال از دنیا را برای آنها مضاعف می کند.
در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیه السلام) می خوانیم هنگامی که درباره مرگ از آنحضرت سؤ ال شد فرمود مرگ برای مؤ من مانند کندن یک لباس چرکین پرحشره ، و گشودن غل و زنجیرهای سنگین ، و تبدیل آن به بهترین لباسها، و خشبوترین عطرها، و راهوارترین مرکبها، و مرفه ترین منزلهای است و نسبت به کافر مانند کندن یک لباس فاخر، و نقل مکان از منزلها مرفه ، و تبدیل آن به کثیف ترین و خشن ترین لباسها، و وحشتناکترین منزلها و عظیم ترین عذابها است .
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که شخصی از حضرتش توصیف مرگ را خواست امام فرمود: للمؤ من کاطیب ریح یشمه فینعس لطیبه و ینقطع التعب و الالم کله عنه ، و للکافر کلسع الافاعی و لدغ العقارب او اشد!: ((نسبت به مؤ من همچون عطر بسیار خشبوئی است که آن را می بوید و حالتی شبیه خواب به او دست می دهد، و درد و رنج به کلی از او قطع می شود! و نسبت به کافر مانند گزیدن افعیها و عقربها و یا شدیدتر از آن است))!.
به هر حال مرگ ، دریچه عالم بقا است ، چنانکه در حدیثی از علی (علیه السلام) آمده که فرمود: لکل دار باب و باب دار الاخرة الموت : ((هر خانه ای دری دارد

و در خانه آخرت ، مرگ است)).
آری توجه آن اثر عمیقی در شکستن شهوات ، و پایان دادن به آرزوهای دور و دراز، و زدودن زنگار غفلت از آئینه دل دارد، لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ذکر الموت یمیت الشهوات فی النفس و یقلع منابت الغفلة ، و یقوی القلب بمواعد الله و یرق الطبع ، و یکسر اعلام الهوی ، و یطفی ء نار الحرص ، و یحقر الدنیا، و هو معنی ما قال النبی (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فکر ساعة خیر من عبادة سنة :
یاد مرگ شهوتهای سرکش را در درون آدمی می میراند، و ریشه های

غفلت را از دل بر می کند، قلب را به وعده های الهی نیرو می بخشد، و به طبع آدمی نرمی و لطافت می دهد نشانه های هواپرستی را درهم می شکند، آتش حرص را خاموش می کند. و دنیا را در نظر انسان کوچک می کند، و این است معنی سخنی که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرموده : یک ساعت فکر کردن از یکسال عبادت بهتر است !.
البته منظور بیان یکی از مصداقهای روشن تفکر است نه اینکه موضوع تفکر منحصر به آن بوده باشد.
در این باره بحث دیگری در جلد 22 صفحه 235 (ذیل آیه 19 سوره ق) گذشت . القیامة
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 314
آیه 31 - 40
آیه و ترجمه
فَلا صدَّقَ وَ لا صلی (31)
وَ لَکِن کَذَّب وَ تَوَلی (32)
ثمَّ ذَهَب إِلی أَهْلِهِ یَتَمَطی (33)
أَوْلی لَک فَأَوْلی (34)
ثمَّ أَوْلی لَک فَأَوْلی (35)
أَ یحْسب الانسنُ أَن یُترَک سدیً(36)
أَ لَمْ یَک نُطفَةً مِّن مَّنیٍّ یُمْنی (37)
ثمَّ کانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسوَّی (38)
فجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَینِ الذَّکَرَ وَ الأُنثی (39)
أَ لَیْس ذَلِک بِقَدِرٍ عَلی أَن یحْیِیَ المَوْتی (40)
ترجمه :31 - او هرگز ایمان نیاورد و نماز نخواند تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 315
32 - بلکه تکذیب کرد، و روی گردان شد.
33 - سپس به سوی خانواده خود بازگشت در حالی که متکبرانه قدم بر می داشت .
34 - عذاب الهی برای تو شایسته تر است ، شایسته تر!
35 - سپس عذاب الهی برای تو شایسته تر است ، شایسته تر!
36 - آیا انسان گمان می کند بیهوده و بی هدف رها می شود؟
37 - آیا او نطفه ای از منی که در رحم ریخته می شود نبود؟
38 - سپس به صورت خون بسته در آمد، و او را آفرید و موزون ساخت ؟
39 - و از او دو زوج مذکر و مؤ نث آفرید.
40 - آیا چنین کسی قادر نیست که مردگان را زنده کند؟!
تفسیر :خدائی که انسان را از نطفه بی ارزش آفرید ...
در ادامه بحثهای مربوط به مرگ که نخستین گام در سفر آخرت است و در

آیات گذشته آمده ، در آیات مورد بحث از خالی بودن دست کافران از توشه این مسافرت سخن می گوید.
نخست می فرماید: ((این انسان منکر معاد هرگز ایمان نیاورد و آیات خدا را تصدیق نکرد و برای او نماز نگذارد)) (فلا صدق و لا صلی).
((بلکه راه تکذیب را پیش گرفت و به فرمان خدا پشت کرد)) (و لکن کذب و تولی).
منظور از جمله فلا صدق عدم تصدیق قیامت و حساب و جزا و آیات الهی
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 316
و توحید و نبوت پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، ولی بعضی آن را اشاره به ترک انفاق و ((صدقه)) از ناحیه کافران دانسته اند، به قرینه ذکر آن در کنار نماز.
ولی آیه دوم به خوبی گواهی می دهد که نقطه مقابل این تصدیق ، تکذیب است ، بنابراین تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.
در آیه بعد می افزاید: ((سپس او به سوی خانواده خود بازگشت ، در حالی که متکبرانه راه می رفت)) (ثم ذهب الی اهله یتمطی).
او به گمان اینکه با بی اعتنائی و تکذیب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و آیات الهی ، پیروزی مهمی به دست آورده ، از باده غرور سرمست بود، و به سراغ خانواده خود می آمد تا طبق معمول مسائل افتخارآمیز را که در خارج خانه رخ داده برای آنها بازگو کند، حتی راه رفتنش و حرکت اعضاء پیکرش همگی بیانگر این کبر و غرور بوده .
((یتمطی)) از ماده ((مطا)) در اصل به معنی پشت است و ((تمطی)) به معنی کشیدن پشت از روی بی اعتنائی و غرور، و یا کسالت و بی حالی است ، و در اینجا منظور همان معنی اول است .
بعضی نیز آن را از ماده ((مط)) (بر وزن خط) به معنی کشیدن پا یا سایر اعضای بدن به هنگام اظهار بی اعتنائی یا کسالت می دانند، ولی اشتقاق آن از ((مطا)) با ظاهر لفظ مناسبتر است .
به هر حال این معنی شبیه چیزی است که در آیه 31 سوره ((مطففین))
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 317
آمده است : و اذا انقلبوا الی اهلهم انقلبوا فکهین : ((هنگامی که آنها به سوی خانواده های خود بازمی گردند از روی استهزا درباره مؤ منان سخن می گویند)).
سپس اینگونه افراد بی ایمان را مخاطب ساخته ، و به عنوان تهدید می گوید: ((عذاب الهی برای تو شایسته تر است ، شایسته تر))! (أ ولی لک فاولی).
((باز هم عذاب الهی برای تو شایسته تر است شایسته تر))! (ثم أ ولی لک فاولی).

تفسیرهای متعدد دیگری برای این آیه نیز ذکر کرده اند از جمله اینکه :
تهدیدی است به آنها که عذاب بر تو باد باز هم عذاب بر تو باد.
یا این حالتی را که داری برای تو سزاوارتر است ، سزاوارتر.
یا سرزنش و مذمت برای تو بهتر است ، باز هم بهتر.
یا وای بر تو، باز هم وای بر تو.
یا خیرات دنیا از تو دور باد، و خیرات آخرت نیز دور باد.
یا شر و عذاب دامنگیر تو باد، باز هم شر و عذاب دامنگیرت باد.
یا عذابی که در میدان بدر مشاهده می کنی برای تو در این دنیا شایسته تر است ، و عذاب قبر و قیامت نیز برای تو شایسته تر. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 318
ولی ناگفته پیدا است که غالب این معانی به یک معنی کلی و جامع بر می گردد که تهدید به عذاب و مذمت و شر و عقاب را در بر می گیرد اعم از عذاب دنیا، برزخ ، و قیامت .
در روایات آمده است که رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دست ابوجهل را گرفت (و طبق بعضی از روایات گریبان او را گرفت) و فرمود: أ ولی لک فاولی ثم أ ولی لک فاولی ابوجهل گفت : ((مرا به چه چیز تهدید می کنی ، نه تو می توانی و نه پروردگارت می تواند به من زیانی برساند، من قدرتمندترین افراد این سرزمین هستم ،))! اینجا بود که همین جمله ها بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به صورت آیات قرآنی نازل شد.
سپس به دو استدلال جالب درباره معاد می پردازد که یکی از طریق بیان هدف آفرینش و حکمت خداوند است و دیگری از طریق بیان قدرت او به استناد تحول و تکامل نطفه انسان در مراحل مختلف عالم جنین .
در مرحله اول می فرماید: ((آیا انسان گمان می کند که بیهوده و بی هدف رها می شود))؟! (ایحسب الانسان ان یترک سدی).
((سدی)) (بر وزن هدی) به معنی مهمل و بیهوده و بی هدف است عرب می گوید: ((ابل سدی)) در مورد شتری که بدون ساربان رها شده و هر جا می خواهد به چرا می رود.
منظور از ((انسان)) در این آیه همان انسانی است که منکر معاد و رستاخیز می باشد، آیه می گوید: او چگونه باور می کند خداوند این جهان پهناور را، با این عظمت ، و اینهمه شگفتیها برای انسان بیافریند، ولی در آفرینش انسان هدفی نباشد،؟ چگونه می تواند باور کرد، که هر عضوی از اعضای تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 319
انسان برای هدف خاصی آفریده شده باشد، چشم برای دیدن و گوش برای شنیدن ، و قلب برای رسانیدن غذا و اکسیژن و آب به تمام سلولهای بدن . حتی خطوط سر انگشتان انسان نیز حکمتی دارد، ولی برای مجموع وجود او هیچ هدفی در کار نیست ، و بیهوده و مهمل و بدون هیچگونه

برنامه و امر و نهی و تکلیف و مسؤ ولیت آفریده شده است ؟
یک فرد عادی اگر مصنوع کوچکی بی هدف بسازد به او ایراد می کنند، و نامش را از زمره انسانهای عاقل حذف می نمایند، چگونه خداوند حکیم علی الاطلاق ممکن است چنین آفرینش بی هدفی داشته باشد؟!
و اگر گفته شود هدف همین زندگی چند روزه دنیا است ، همین خور و خواب تکراری و آمیخته با هزار گونه درد و رنج ، قطعا این چیزی نیست که بتواند آن آفرینش بزرگ را توجیه کند.
بنابراین نتیجه می گیریم که این انسان برای هدف بزرگتری یعنی زندگی جاویدان در جوار قرب رحمت حق ، و تکامل بی وقفه و بی پایان ، آفریده شده است .
سپس به بیان دلیل دوم پرداخته ، می افزاید: ((آیا انسان در آغاز نطفه ای از منی نبود که در رحم ریخته می شود))؟! (الم یک نطفة من منی یمنی)
((سپس این مرحله را پشت سر گذارد و به صورت خون بسته درآمد،
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 320
و خداوند او را آفرینش تازه ای بخشید، و موزون ساخت)) (ثم کان علقة فخلق فسوی).
باز در این مرحله متوقف نماند خداوند از همین نطفه دو جفت مرد و زن را آفرید (فجعل منه الزوجین الذکر و الانثی).
آیا کسی که نطفه کوچک و بی ارزش را در ظلمتکده رحم مادر، هر روز آفرینش جدیدی می بخشد، و لباس تازه ای از حیات و زندگی در تن او می کند، و چهره نوینی به او می دهد، تا سرانجام انسان مذکر یا مؤ نث کاملی می شود و از مادر متولد می گردد آیا چنین کسی قادر نیست مردگان را زنده کند؟ (الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی).
این بیان در حقیقت در مقابل منکرانی است که در مساءله معاد جسمانی غالبا دم از محال بودن می زدند، و امکان بازگشت به زندگی را بعد از مردن و خاک شدن نفی می کردند، و قرآن برای اثبات امکان این معنی دست انسان را گرفته و او را به آغاز خلقتش بازمی گرداند، مراحل عجیب جنین ، و تطورات شگفت انگیز انسان را در این مراحل به او نشان می دهد، تا بداند او بر همه چیز قادر و توانا است ، و به تعبیر دیگر بهترین دلیل برای امکان یک شی ء وقوع آن است .
نکته ها:
1 - تطورات جنین یا رستاخیزهای مکرر!
((نطفه)) در اصل به معنی آب کم یا آب صاف است ، سپس به قطرات آبی تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 321
که از طریق لقاح سبب پیدایش انسان یا حیوانی می شود گفته شده است .

در حقیقت تحول نطفه در دوران جنینی از عجیب ترین پدیده های جهان هستی است که موضوع علم ((جنین شناسی)) می باشد، و در قرون اخیر پرده از روی اسرار آن تا حد زیادی برداشته شده است .
قرآن در آن روز که هنوز این مسائل کشف نشده بود کرارا به عنوان یکی از نشانه های قدرت خداوند روی آن تکیه کرده ، و این خود از نشانه های عظمت این کتاب بزرگ آسمانی است .
گرچه در این آیات تنها بعضی از مراحل جنینی ذکر شده ولی در آیات دیگر قرآن مانند آیات آغاز سوره حج ، و اوائل سوره مؤ منون ، مراحل بیشتری بیان گردیده است ، و ما شرح بیشتری در ذیل این آیات در این زمینه داده ایم .
ضمنا به ((ذلک)) که اسم اشاره به بعید است در مورد خداوند کنایه از عظمت مقام او است و اشاره به این است که بقدری ذات پاکش والا است که از دسترس افکار بشر بیرون است .
در روایتی آمده است هنگامی که آیات الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی : ((آیا خداوند با اینهمه توانائی ، قادر نیست مردگان را زنده کند))؟ نازل گردید؟ رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرضه داشت : سبحانک اللهم ، و بلی : منزهی تو ای خداوند آری چنین قدرتی را داری .
همین معنی از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده است .
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 322
2 - نظام جنسیت در جهان بشریت
با تمام گفتگوهائی که درباره عوامل جنسیت جنین شده ، و اینکه تحت تاءثیر چه اموری تبدیل به جنس ((مذکر)) یا ((مؤ نث)) می شود، هنوز هیچکس به درستی نمی داند که عوامل اصلی چیست ؟
درست است که بعضی از مواد غذائی یا پاره ای از داروها ممکن است در این مساءله بی تاءثیر نباشد. ولی یقینا هیچکدام عامل تعیین کننده محسوب نمی شود، و به تعبیر دیگر این مطلبی است که علمش نزد خداوند عالم است .
از سوی دیگر همواره یک تعادل نسبی در میان این دو جنس در همه جوامع دیده می شود گرچه در غالب جوامع تعداد زنان کمی بیشتر و ندرتا در بعضی جوامع تعداد مردان کمی زیادتر است ولی رویهمرفته یک تعادل نسبی در میان این دو جنس وجود دارد.
اگر فرضا روزی فرا رسد که این تعادل به هم بخورد، و مثلا تعداد زنان ده برابر مردان ، یا تعداد مردان ده برابر زنان شود، فکر کنید چگونه نظام جامعه انسانی به هم می خورد؟ و چه مفاسد عجیبی از این رهگذر به وجود می آید که در برابر هر یک زن ده مرد، و یا در برابر هر ده مرد یک زن

وجود داشته باشد، و چه جنجالی بر پا می شود.
آیات فوق که می گوید فجعل منه الزوجین الذکر و الانثی اشاره لطیف و سربسته ای به این دو موضوع است : از یکسو به تنوع مرموز انسانها، و تقسیم آنها به این دو جنس در دوران جنین اشاره می کند، و از سوی دیگر به این تعادل نسبی . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 323
خداوندا! ما گواهی می دهیم که تو قادری بر اینکه در یک لحظه تمام مردگان را لباس حیات بپوشانی ، چیزی در مقابل قدرت تو مشکل و پیچیده نیست .
پروردگارا! در آن روز که جانها به گلوگاه می رسد، و از همه چیز قطع امید می کنیم تنها امیدمان به ذات پاک تو است .
بار الها! ما را به هدف آفرینش آشنا بفرما.
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 325
َسوره انسان (دهر)
مقدمه
این سوره در مدینه نازل شده و 31 آیه دارد تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 327
محتوای سوره ((انسان))
این سوره در عین کوتاهی محتوای عمیق و متنوع و جامعی دارد و از یک نظر می توان آن را به پنج بخش تقسیم کرد:
در بخش اول از آفرینش انسان و خلقت او از نطفه امشاج (مختلط) و سپس هدایت و آزادی اراده او سخن می گوید.
در بخش دوم سخن از پاداش ابرار و نیکان است که شاءن نزول خاصی در مورد اهل بیت (علیهم السلام) دارد که به آن اشاره خواهد شد.
در بخش سوم دلائل استحقاق این پاداشها را در جمله هائی کوتاه و مؤ ثر بازگو می کند.
در بخش چهارم به اهمیت قرآن ، و طریق اجرای احکام آن ، و راه پرفراز و نشیب خودسازی اشاره شده .
و در بخش پنجم سخن از حاکمیت مشیت الهی (در عین مختار بودن انسان) به میان آمده است .
برای این سوره نامهای متعددی است که مشهورترین آنها سوره ((انسان)) و سوره ((دهر)) و سوره ((هل اتی)) است که هر کدام از آنها از یکی از کلمات اوائل سوره گرفته شده است ، هر چند در روایاتی که بعدا در فضیلت سوره می خوانیم تنها از ((هل اتی)) یاد شده است . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 328
آیا این سوره در مدینه نازل شده است ؟
در اینکه سوره ((هل اتی)) مدنی یا مکی است ؟ در میان مفسران گفتگو است ، ولی اجماع علما و مفسران شیعه بر این است که همه یا حداقل قسمتی از آیات آغاز سوره که مقام ابرار و اعمال صالح آنها را بیان می کند در مدینه نازل شده ، که شاءن نزول آن یعنی داستان نذر علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین (علیه السلام) و فضه مشروحا خواهد آمد.
و همچنین مشهور در میان علمای اهل سنت نیز نزول آن در مدینه است ، همانگونه که قرطبی مفسر مشهور اهل تسنن در تفسیرش می گوید: و قال الجمهور مدنية : ((مشهور علما معتقدند که در مدینه نازل شده است

)).
از کسانی که تمام این سوره یا قسمتی از آیات آن را که در بالا اشاره شد مدنی می دانند علماء زیر را می توان نام برد:
1 - حاکم ابوالقاسم حسکانی از ابن عباس تعداد آیاتی را که در مکه و در مدینه نازل شده به ترتیب مشروحا نقل کرده است ، و این سوره را جزء سوره های مدنی شمرده که بعد از سوره ((رحمن))، و قبل از سوره ((طلاق)) نازل گردیده .
صاحب کتاب ((ایضاح)) استاد احمد زاهد نیز همین معنی را از ابن عباس آورده است .
2 - در ((تاریخ القرآن)) ابو عبدالله زنجانی از کتاب ((نظم الدرر و تناسق الایات و السور)) از جمعی از بزرگان اهل سنت نقل کرده که سوره انسان را تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 329
در ردیف سوره های مدنی آورده اند.
3 - و نیز در همان کتاب از ((فهرست ابن ندیم)) از ابن عباس نقل شده که سوره هل اتی را یازدهمین سوره مدنی می شمارد.
4 - در ((اتقان)) سیوطی از بیهقی در ((دلائل النبوة)) از عکرمه نقل شده که سوره هل اتی در مدینه نازل شده است .
5 - در ((در المنثور)) نیز همین معنی از ابن عباس به طرق مختلف نقل شده .
6 - ((زمخشری)) در ((تفسیر کشاف)) شاءن نزول معروف آیات آغاز این سوره را در مورد نذر علی (علیه السلام) و همسر و فرزندانش نقل کرده است .
7 - گذشته از موارد بالا جمع کثیر دیگری از بزرگان اهل سنت نزول آیات آغاز این سوره را (ان الابرار ...) درباره علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا و حسن و حسین (علیهماالسلام) نقل کرده اند که شهادتی است بر مدنی بودن آن (زیرا می دانیم تولد امام حسن و امام حسین (علیهماالسلام) در مدینه بوده است) مانند واحدی در ((اسباب النزول)) بغوی در ((معالم التنزیل)) سبط بن جوزی در ((تذکره)) گنجی شافعی در ((کفایة الطالب)) و جمعی دیگر.
این مساءله به قدری معروف و مشهور است که ((محمد بن ادریس شافعی)) یکی از ائمه چهار گانه اهل سنت ، در شعر معروفش می گوید:
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 330
الی م الی م و حتی متی ؟
اعاتب فی حب هذا الفتی !
و هل زوجت فاطم غیره ؟
و فی غیره هل اتی هل اتی ؟!

تا کی تا کی و تا چه زمانی ؟
مرا در محبت این جوانمرد سرزنش می کنید!
مگر فاطمه به غیر او تزویج شد؟
و مگر هل اتی درباره غیر او نازل شده است ؟!مدارک فراوان دیگری در این زمینه وجود دارد که به قسمتی از آنها به هنگام بیان شاءن نزول آیات ان الابرار یشربون ... اشاره خواهیم کرد.
اما با این همه بعضی از متعصبان اصرار دارند که آن را مکی بدانند، و تمام روایات مربوط به نزول آن در مدینه ، و همچنین نزول این سوره درباره علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا و حسنین انکار کنند!
راستی عجیب است ، هر جا آیه و روایتی منتهی به فضائل علی و اهل بیت (علیهم السلام) می شود گروهی داد و فریاد بلند می کنند و حساسیت فوق العاده ای نشان می دهند گوئی اسلام به خطر افتاده !
با اینکه ادعا می کنند علی (علیه السلام) را از خلفای راشدین ، و از پیشوایان بزرگ اسلام می دانند و نسبت به اهل بیت (علیهم السلام) اظهار علاقه می کنند، به اعتقاد ما این عصبیت نتیجه حاکمیت روح اموی بر افکار این گروه است و زائیده تبلیغات آن دوران شوم ، خدا همه ما را از اینگونه اشتباهات حفظ کند. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 331
فضیلت تلاوت سوره انسان
در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : من قرأ سورة ((هل اتی)) کان جزاؤ ه علی الله جنة و حریرا: ((کسی که سوره هل اتی را بخواند پاداش او بر خداوند بهشت و لباسهای بهشتی است)).
و در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده که ((یکی از پاداشهای کسی که سوره هل اتی را در هر صبح پنجشنبه بخواند این است که در قیامت با پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خواهد بود)). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 332
آیه 1 - 4
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
هَلْ أَتی عَلی الانسنِ حِینٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُن شیْئاً مَّذْکُوراً(1)
إِنَّا خَلَقْنَا الانسنَ مِن نُّطفَةٍ أَمْشاجٍ نَّبْتَلِیهِ فَجَعَلْنَهُ سمِیعَا بَصِیراً(2)
إِنَّا هَدَیْنَهُ السبِیلَ إِمَّا شاکِراً وَ إِمَّا کَفُوراً(3)
إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْکَفِرِینَ سلَسِلا وَ أَغْلَلاً وَ سعِیراً(4)
ترجمه :بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - آیا چنین نیست که زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود؟!

2 - ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم ، و او را می آزمائیم (لذا) او را شنوا و بینا قرار دادیم .
3 - ما راه را به او نشان دادیم ، خواه شاکر باشد (و پذیرا گردد) یا کفران کند.
4 - ما برای کافران زنجیرها و غلها و شعله های سوزان آماده کرده ایم .
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 333
تفسیر :نطفه بی ارزش را انسان کردیم ، و تمام وسائل هدایت را در اختیارش نهادیم
با اینکه بیشترین بحثهای این سوره پیرامون قیامت و نعمتهای بهشتی است ، ولی در آغاز آن سخن از آفرینش انسان است چرا که توجه به این آفرینش زمینه ساز توجه به قیامت و رستاخیز است همانگونه که در تفسیر سوره قیامت در چند صفحه قبل شرح دادیم .
می فرماید: ((آیا چنین نیست که زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیزی قابل ذکر نبود))؟ (هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا).
آری ، ذرات وجود او هر کدام در گوشه ای پراکنده بود در میان خاکها، در لابلای قطرات آب دریاها، در هوائی که در جو زمین وجود دارد، مواد اصلی وجود او هر کدام در گوشه یکی از این سه محیط پهناور افتاده بود، و او در میان آنها در حقیقت گم شده ، و هیچ قابل ذکر نبود.
آیا منظور از ((انسان)) در اینجا نوع انسان است ، و عموم افراد بشر را شامل می شود؟ یا خصوص حضرت آدم است ؟.
آیه بعد که می گوید ما انسان را از نطفه آفریدیم قرینه روشنی بر معنی اول می باشد، هر چند بعضی معتقدند که انسان در آیه اول به معنی
حضرت تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 334
((آدم)) و ((انسان)) در آیه دوم اشاره به فرزندان آدم است ، ولی این جدائی در این فاصله کوتاه بسیار بعید به نظر می رسد.
در تفسیر جمله ((لم یکن شیئا مذکورا)): چیز قابل ذکری نبود نیز نظرات دیگری اظهار شده است ، از جمله اینکه : انسان به هنگامی که در عالم نطفه و جنین بود موجود قابل ذکری نبود، ولی بعدا که مراحل تکامل را پیمود به موجودی قابل ذکر تبدیل شد.
در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ((انسان در ((علم خدا)) مذکور بود، هر چند در ((عالم خلق)) مذکور نبود)).
در بعضی از تفاسیر نیز آمده که منظور از ((انسان)) در اینجا علماء و دانشمندان است که قبل از فرا گرفتن علم قابل ذکر نبودند، اما بعد از رسیدن به نظام علم در میان همه مردم ، در حیات و بعد از موتشان ، همه جا ذکر آنها است .

بعضی نقل کرده اند که ((عمر بن خطاب)) این آیه را از کسی شنید گفت ای کاش آدم همچنان غیر مذکور باقی مانده بود، و از مادرزاده نمی شد، و فرزندانش مبتلا نمی شدند!.
و این سخن تعجب آور است چرا که در واقع ایرادی است به مساءله آفرینش .
به هر حال بعد از این مرحله نوبت آفرینش انسان ، و موجود قابل ذکر شدن است ، می فرماید.
((ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم ، و او را می آزمائیم ، و لذا او

را شنوا و بینا قرار دادیم)) (انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعا بصیرا).
((امشاج)) جمع ((مشج)) (بر وزن نسج یا بر وزن سبب) یا جمع ((مشیج)) (بر وزن مریض) به معنی شی ء مخلوط است .
آفرینش انسان از ((نطفه مخلوط)) ممکن است اشاره به اختلاط نطفه مرد و زن و ترکیب ((اسپر)) و ((اوول)) بوده باشد همانگونه که در روایات اهلبیت (علیهم السلام) اجمالا به آن اشاره شده است . یا اشاره به استعدادهای مختلفی که در درون نطفه از نظر عامل وراثت از طریق ژنها و مانند آن وجود دارد، و یا اشاره به اختلاط مواد مختلف ترکیبی نطفه است ، چرا که از دهها ماده مختلف تشکیل یافته ، و یا اختلاط همه اینها با یکدیگر معنی اخیر از همه جامعتر و مناسبتر است .
این احتمال نیز داده شده که امشاج اشاره به تطورات نطفه در دوران جنینی است .
جمله ((نبتلیه)) اشاره به رسیدن انسان به مقام ((تکلیف و تعهد و مسؤ ولیت و آزمایش و امتحان)) است ، و این یکی از بزرگترین مواهب خدا است که به انسان کرامت فرموده و او را شایسته ((تکلیف و مسؤ ولیت)) قرار داده است .
و از آنجا که ((آزمایش و تکلیف)) بدون ((آگاهی)) ممکن نیست ، در آخر آیه اشاره به ابزار شناخت و چشم و گوش می کند که در اختیار انسانها قرار داده است . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 336
بعضی نیز گفته اند منظور از ابتلاء و آزمایش در اینجا تطورات و تحولاتی است که به جنین از مرحله نطفه تا رسیدن به یک انسان کامل دست می دهد. ولی با توجه به تعبیر ((نبتلیه)) و همچنین تعبیر به ((انسان)) تفسیر اول مناسبتر است .
ضمنا از این تعبیر استفاده می شود که ریشه همه ادراکات انسان از ادراکات حسی او است : و به تعبیر دیگر ادراکات حسی ((مادر)) همه ((معقولات)) است ، و این نظریه بسیاری از فلاسفه اسلامی است ، و در

میان فلاسفه یونان ((ارسطو)) نیز طرفدار همین نظر بوده است .
و از آنجا که تکلیف و آزمایش انسان علاوه بر مساءله آگاهی و ابزار شناخت نیاز به دو عامل دیگر یعنی به مساءله ((هدایت)) و ((اختیار)) دارد آیه بعد به آن اشاره کرده ، می فرماید: ((ما راه را به او نشان دادیم ، خواه شاکر و پذیرا باشد، یا کفران کننده و ناپذیرا)) (انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا).
((هدایت)) در اینجا معنی وسیع و گسترده ای دارد که هم هدایت ((تکوینی)) را شامل می شود و هم هدایت ((فطری)) و هم ((تشریعی)) را هر چند سوق آیه بیشتر روی هدایت تشریعی است .
((توضیح)) اینکه از آنجا که خداوند انسان را برای هدف ((ابتلاء و امتحان)) و تکامل آفریده است مقدمات وصول به این هدف را در وجود او تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 337
آفریده ، و نیروهای لازم را به او بخشیده این همان هدایت ((تکوینی)) است .
سپس در اعماق فطرتش عشق به پیمودن این راه را قرار داده ، و از طریق الهامات فطری مسیر را به او نشان داده ، و از این نظر هدایت ((فطری)) نموده و از سوی دیگر، رهبران آسمانی و انبیای بزرگ را به تعلیمات و قوانین روشن برای ((ارائه طریق)) مبعوث کرده ، و به وسیله آنها هدایت ((تشریعی)) فرموده است ، و البته تمام این شعب سه گانه هدایت ، جنبه عمومی دارد، و همه انسانها را شامل می شود.
رویهمرفته این آیه به سه مساءله مهم و سرنوشت ساز در زندگی انسان اشاره می کند:
مساءله ((تکلیف))، مساءله ((هدایت)) و مساءله ((آزادی اراده و اختیار)) که لازم و ملزوم یکدیگر و مکمل یکدیگرند.
در ضمن جمله ((انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا)) خط بطلان بر مکتب جبر می کشد.
تعبیر به ((شاکرا)) و ((کفورا)) مناسبترین تعبیری است که در اینجا امکان دارد، چرا که در مقابل نعمت بزرگ هدایت الهی آنها که پذیرا و تسلیم شوند، و راه هدایت پیش گیرند، شکر این نعمت را بجا آورده ، و آنها که مخالفت کنند کفران کرده اند.
و از آنجا که از دست و زبان هیچکس بر نمی آید، که از عهده شکرش بدر آید، در مورد ((شکر)) تعبیر به اسم فاعل کرده ، در حالی که در مورد ((کفران)) تعبیر به ((کفور)) (صیغه مبالغه) آمده ، زیرا آنها که این نعمت بزرگ را نادیده بگیرند بالاترین کفران را کرده اند، چرا که خداوند انواع وسائل هدایت را در اختیار آنها گذارده ، و این نهایت کفران است که همه را نادیده بگیرد و راه خطا برود. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 338

ضمنا باید توجه داشت ((کفور)) واژه ای است که هم در مورد ((کفران نعمت)) به کار می رود و هم در مورد ((کفر اعتقادی)) (همانگونه که راغب در مفردات آورده است).
در آخرین آیه مورد بحث اشاره کوتاه و پرمعنائی به سرنوشت کسانی که راه کفر و کفران را می پویند کرده ، می فرماید: ((ما برای کافران زنجیرها و غلها و شعله های سوزان آتش آماده کرده ایم)) (انا اعتدنا للکافرین سلاسلا و اغلالا و سعیرا).
تعبیر به ((اعتدنا)) (آماده کرده ایم) تاءکیدی است بر مساءله حتمی بودن مجازات این گروه درست است که آماده کردن از قبل ، کار کسانی است که توانائی محدودی دارند و احتمال می دهند به هنگام نیاز توانائی پیدا نکنند، و این معنی درباره خداوند موردی ندارد چرا که هر چه را اراده کند با فرمان ((کن)) فورا موجود می شود، در عین حال برای بیان قطعی بودن مجازات کافران اعلام می کند که وسائل مجازات آنها از هم اکنون آماده است !
((سلاسل)) جمع ((سلسله)) به معنی ((زنجیر)) و ((اغلال)) جمع ((غل)) به معنی حلقه ای است که بر گردن یا دستها قرار می دهند، سپس آن را با زنجیر می بندند.
به هر حال ذکر غل و زنجیر، و سپس شعله های سوزان آتش بیانگر مجازات عظیم این گروه است که در آیات دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده ، و ((عذاب)) و ((اسارت)) در آن جمع است .
آزادی آنها در شهوات در اینجا سبب اسارت آنها در آنجا می شود، تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 339
آتشهائی که در این دنیا بر پا کرده اند در آنجا تجسم می یابد و دامانشان را می گیرد.
نکته :
عالم پر غوغای جنین :
می دانیم نطفه انسان از ترکیب نطفه مرد و زن که اولی ((اسپر)) یا ((کرمک)) و دومی ((اوول)) یا ((تخمک)) نام دارد تشکیل می شود.
اصل وجود ((نطفه)) و سپس ترکیب آن ، و بعد مراحل مختلف جنین ، از عجائب و شگفتیهای بزرگ جهان آفرینش است که با پیشرفت علم ((جنین شناسی)) پرده از اسرار آن برداشته شده ، هر چند اسرار بیشتری هنوز در پرده نهان است .
از جمله شگفتیهای مزبور که گوشه کوچکی را تشکیل می دهد امور زیر است :
1 - ((اسپر)) که با آب نطفه مرد خارج می شود موجود زنده متحرک بسیار کوچک ذره بینی است که دارای یک سر و گردن و دم متحرک می باشد، و

عجب اینکه در هر بار انزال مرد ممکن است از دو تا پانصد میلیون ! اسپر وجود داشته باشد که مطابق جمعیت چندین کشور است ، ولی از این عده بیشمار، فقط یک یا چند عدد وارد تخمک شده ، و بارور می گردد، وجود این تعداد نطفه نر به خاطر آن است که اسپرها برای رسیدن به تخمک و ترکیب با آن تلفات زیادی می دهند، و اگر این تعداد عظیم نبود شاید امر بارور شدن مشکل می شد. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 340
2 - ((رحم)) قبل از دوران بارداری فقط به اندازه یک گردو است ! اما بعد از انعقاد نطفه و پرورش جنین به قدری بزرگ می شود که جای زیادی را اشغال می کند و عجب اینکه جدار آن بقدری قابل ارتجاع است که در برابر این حجم عظیم کاملا مقاومت می کند.
3 - خون در دیواره رحم در عروق و رگها نیست ! بلکه به صورت ناودان در میان عضلات جاری است ، زیرا اگر رگی وجود داشت مسلما در برابر کشش فوق العاده جدار رحم تاب مقاومت نمی آورد!
4 - بعضی از دانشمندان معتقدند که نطفه زن دارای الکتریسته ((مثبت)) است و اسپر داری الکتریسته ((منفی))، و لذا به سوی هم کشیده می شوند، اما هنگامی که اسپر وارد تخمک شد بار الکتریکی آن را منفی می کند و به همین دلیل اسپرهای بیشمار دیگر که در اطراف آن وجود دارند از آن رانده می شوند و بعضی نیز گفته اند با ورود اسپر، ماده شیمیائی مخصوص ترشح می شود که سایر اسپرها را می راند.
5 - جنین در میان کیسه ای بزرگ در آبی غلیظ بنام ((آمنی بوس)) غوطه ور است که خاصیت ضد ضربه در مقابل انواع حرکات تند مادر، و یا اصابت چیزی به شکم ، دارد، بعلاوه جنین را به صورت یکنواخت گرم نگه می دارد، و تغییر حرارت خارجی در آن به زودی اثر نمی کند و از همه جالبتر اینکه او را در حالت بی وزنی قرار می دهد، و از فشار آوردن اعضای مختلف جنین روی همدیگر که ممکن است موجب ضایعاتی شود جلوگیری می کند!
6 - تغذیه جنین از طریق ((جفت)) و ((بند ناف)) صورت می گیرد، یعنی خون مادر با تمام مواد غذائی و اکسیژن وارد جفت شده ، و با تصفیه جدیدی از تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 341
طریق بند ناف وارد قلب جنین می شود، و از آنجا به تمام اعضای بدن پخش می گردد.
جالب اینکه بطن چپ و راست قلب جنین با یکدیگر مربوط است چون مساءله تصفیه از طریقه ریه در آنجا مطرح نیست ، زیرا جنین تنفس نمی کند اما به محض ، تولد، حفره ها از هم جدا می شوند، و دستگاه تنفس به کار می افتد!. الإنسان
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 342
آیه 5 - 11

آیه و ترجمه
إِنَّ الاَبْرَارَ یَشرَبُونَ مِن کَأْسٍ کانَ مِزَاجُهَا کافُوراً(5)
عَیْناً یَشرَبُ بهَا عِبَادُ اللَّهِ یُفَجِّرُونهَا تَفْجِیراً(6)
یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ یخَافُونَ یَوْماً کانَ شرُّهُ مُستَطِیراً(7)
وَ یُطعِمُونَ الطعَامَ عَلی حُبِّهِ مِسکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً(8)
إِنمَا نُطعِمُکمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِیدُ مِنکمْ جَزَاءً وَ لا شکُوراً(9)
إِنَّا نخَاف مِن رَّبِّنَا یَوْماً عَبُوساً قَمْطرِیراً(10)
فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شرَّ ذَلِک الْیَوْمِ وَ لَقَّاهُمْ نَضرَةً وَ سرُوراً(11)
ترجمه :5 - ابرار (نیکان) از جامی می نوشند که با عطر خوشی آمیخته است .
6 - از چشمه ای که بندگان خاص خدا از آن می نوشند، و از هر جا بخواهند آنرا جاری می سازند!
7 - آنها به نذر خود وفا می کنند، و از روزی که عذابش گسترده است می ترسند.
8 - و غذای (خود) را با اینکه به آن علاقه (و نیاز) دارند به مسکین و یتیم و اسیر می دهند.
9 - (و می گویند) ما شما را برای خدا اطعام می کنیم و، هیچ پاداش و تشکری از شما نمی خواهیم . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 343
10 - ما از پروردگارمان خائفیم در آن روز که عبوس و شدید است .
11 - از این رو خداوند آنها را از شر آن روز نگه می دارد و از آنها استقبال می کند در حالی که شادمان و مسرورند.
شان نزول :(سندی بزرگ بر فضیلت اهل بیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)).
ابن عباس می گوید حسن و حسین (علیهماالسلام) بیمار شدند پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با جمعی از یاران به عیادتشان آمدند، و به علی (علیه السلام) گفتند: ای ابوالحسن ! خوب بود نذری برای شفای فرزندان خود می کردی ، علی (علیه السلام) و فاطمه (علیهاالسلام) و فضه که خادمه آنها بود نذر کردند که اگر آنها شفا یابند سه روز روزه بگیرند (طبق بعضی از روایات حسن و حسین (علیهماالسلام) نیز گفتند ما هم نذر می کنیم روزه بگیریم).
چیزی نگذشت که هر دو شفا یافتند، در حالی که از نظر مواد غذائی دست خالی بودند علی (علیه السلام) سه من جو قرض نمود، و فاطمه (صلی الله علیه و آله) یک سوم آن را آرد کرد، و نان پخت ، هنگام افطار سائلی بر در خانه آمد و گفت : السلام علیکم اهل بیت محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سلام بر شما ای خاندان محمد! مستمندی از مستمندان مسلمین هستم ، غذائی به من بدهید خداوند به شما از غذاهای بهشتی

مرحمت کند، آنها همگی مسکین را بر خود مقدم داشتند، و سهم خود را به او دادند و آن شب جز آب ننوشیدند.
روز دوم را همچنان روزه گرفتند و موقع افطار وقتی که غذا را آماده کرده بودند (همان نان جوین) یتیمی بر در خانه آمد آن روز نیز ایثار کردند و غذای خود را به او دادند (بار دیگر با آب افطار کردند و روز بعد را نیز روزه گرفتند). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 344
در سومین روز اسیری به هنگام غروب آفتاب بر در خانه آمد باز سهم غذای خود را به او دادند هنگامی که صبح شد علی (علیه السلام) دست حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) را گرفته بود و خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمدند هنگامی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آنها را مشاهده کرد دید از شدت گرسنگی می لرزند! فرمود! این حالی را که در شما می بینم برای من بسیار گران است ، سپس برخاست و با آنها حرکت کرد هنگامی که وارد خانه فاطمه (علیهاالسلام) شد دید در محراب عبادت ایستاده ، در حالی که از شدت گرسنگی شکم او به پشت چسبیده ، و چشمهایش به گودی نشسته پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ناراحت شد.
در همین هنگام جبرئیل نازل گشت و گفت ای محمد! این سوره را بگیر، خداوند با چنین خاندانی به تو تهنیت می گوید، سپس سوره ((هل اتی)) را بر او خواند (بعضی گفته اند که از آیه ((ان الابرار)) تا آیه کان سعیکم مشکورا که مجموعا هیجده آیه است در این موقع نازل گشت).
آنچه را در بالا آوردیم نص حدیثی است که با کمی اختصار در ((الغدیر)) به عنوان ((قدر مشترک)) میان روایات زیادی که در این باره نقل شده آمده است ، و در همان کتاب از 34 نفر از علمای معروف اهل سنت نام می برد که این حدیث را در کتابهای خود آورده اند (با ذکر نام کتاب و صفحه آن).
به این ترتیب روایت فوق از روایاتی است که در میان اهل سنت مشهور بلکه متواتر است . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 345
و اما علمای شیعه همه اتفاق نظر دارند که این هیجده آیه یا مجموع این سوره ، در ماجرای فوق نازل شده است ، و همگی بدون استثناء در کتب تفسیر یا حدیث ، روایت مربوط به آن را به عنوان یکی از افتخارات و فضائل مهم علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا و فرزندانشان آورده اند.
حتی چنانکه در آغاز سوره گفتیم این مطلب به قدری معروف و مشهور است که در اشعار شعرا، و حتی در شعر معروف ((امام شافعی)) آمده است .
در اینجا بهانه جویانی که هر وقت به فضائل علی (علیه السلام) می رسند حساسیت فوق العاده ای نشان می دهند منتهای دقت را در اشکال تراشی

به عمل آورده و خرده گیریهائی بر این شاءن نزول دارند از جمله :
1 - این سوره ((مکی)) است در حالی که داستان شاءن نزول مربوط به بعد از تولد امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) است که قطعا در مدینه واقع شده !
ولی چنانکه در آغاز این سوره مشروحا بیان کردیم دلائل روشنی در دست داریم که نشان می دهد تمام سوره ((هل اتی)) و یا لااقل ((هیجده آیه)) در مدینه نازل شده است .
2 - لفظ آیه عام است چگونه می توان آن را تخصیص به افراد معینی داد.
ولی ناگفته پیدا است که عام بودن مفهوم آیه منافاتی با نزول آن در مورد خاصی ندارد، بسیاری از آیات قرآن مفهوم عام و گسترده ای دارد، ولی شاءن نزول که مصداق اتم و اعلای آن است مورد خاصی می باشد، و این عجیب است که عمومیت مفهوم آیه ای را کسی دلیل بر نفی شاءن نزول آن بگیرد.
3 - بعضی ، شاءن نزولهای دیگری نقل کرده اند که با شاءن نزول فوق سازگار نیست ، از جمله اینکه ((سیوطی)) در ((در المنثور)) نقل کرده که مرد سیاه پوستی خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و از ((تسبیح)) و ((تهلیل)) سؤ ال کرد. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 346
عمر گفت : بس است زیاد از رسول خدا سؤ ال کردی ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود عمر خاموش باش ، و در این هنگام سوره ((هل اتی)) بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شد!.
در حدیث دیگری در همان کتاب آمده است که مردی از حبشه خدمت رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و می خواست از او سؤ ال کند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود سؤ ال کن و فرا گیر، عرض کرد ای رسول خدا گروه شما از نظر رنگ و صورت و نبوت به ما برتری دارید، اگر من به آنچه تو ایمان آورده ای ایمان بیاورم ، و همانند آنچه عمل می کنی عمل کنم ، من با تو در بهشت خواهم بود؟ فرمود آری ، سوگند به کسی که جانم به دست او است سفیدی سیاه پوستان در بهشت از هزار سال راه دیده می شود، سپس پیامبر ثوابهای مهمی برای گفتن لا اله الا الله و سبحان الله و بحمده بیان فرمود و در این هنگام سوره هل اتی نازل شد!
ولی با توجه به اینکه این روایات تقریبا هیچگونه تناسبی با مضمون آیات سوره ((هل اتی)) ندارد، به نظر می رسد که برای پایمال کردن شاءن نزول سابق از سوی عمال بنی امیه یا مانند آنان جعل شده باشد.
4 - بهانه دیگر که ممکن است در اینجا مطرح شود این است که چگونه انسان می تواند سه روز گرسنه بماند و تنها با آب افطار کند؟!
ولی این ایراد عجیبی است برای اینکه خود ما افراد متعددی را دیده ایم که

برای بعضی از معالجات طبی سه روز که سهل است امساک معروف ((چهل روز)) را انجام داده اند، یعنی چهل روز تمام تنها آب نوشیده اند! و مطلقا غذائی نخورده اند! و همین امر باعث درمان بسیاری از بیماریهای آنها شده ، تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 347
حتی یکی از اطبای معروف غیر مسلمان بنام ((الکسی سوفورین)) کتابی در زمینه آثار درمانی مهم چنین امساکی با ذکر برنامه دقیق آن نوشته است .
حتی اگر تعجب نکنید بعضی از همکاران در تفسیر نمونه ، این امساک را تا 22 روز عملا انجام داده اند.
5 - بعضی دیگر برای اینکه به سادگی از کنار این فضیلت بگذرند از طریق دیگری وارد شده اند، مثلا ((آلوسی)) می گوید: اگر بگوئیم این سوره درباره علی (علیه السلام) و فاطمه (علیهاالسلام) نازل نشده چیزی از قدر آنها نمی کاهد، زیرا داخل بودن آنها در عنوان ((ابرار)) مطلب آشکاری است که هر کس می داند، سپس به بیان بعضی از فضائل آنها پرداخته ، می گوید: انسان چه درباره این دو بزرگوار می تواند بگوید جز اینکه علی (علیه السلام) مولای مؤ منان و وصی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و فاطمه (علیهاالسلام) پاره تن رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و جزء وجود محمدی (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و حسنین (علیهماالسلام) روح و ریحان ، و آقایان جوانان بهشتند، اما مفهوم این سخن ترک دیگران نیست ، بلکه هر کس غیر این راه را بپوید گمراه است .
ولی ما می گوییم اگر بنا شود فضیلتی را با این شهرت نادیده بگیریم ، بقیه فضائل نیز تدریجا به چنین سرنوشتی دچار می شود، و روزی فرا خواهد رسید که بعضی اصل فضیلت علی و بانوی اسلام و حسنین (علیهم السلام) را نیز انکار کنند!
قابل توجه اینکه در بعضی از روایات از خود علی (علیه السلام) نقل شده که در موارد متعدد به نزول این آیات در مورد خود و فرزندانش در مقابل مخالفان استدلال کرده است . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 348
این نکته نیز قابل توجه است که ((اسیر)) معمولا در ((مدینه)) وجود داشت ، و در مکه به حکم آن که هنوز غزوات اسلامی شروع نشده بود کمتر اسیر دیده می شد، و این گواه دیگری بر مدنی بودن این سوره است .
آخرین نکته ای را که در اینجا لازم به یاد آوری می دانیم این است که به گفته جمعی از دانشمندان اسلامی از جمله ((آلوسی)) مفسر معروف اهل سنت بسیاری از نعمتهای بهشتی در این سوره بر شمرده شده است ولی از ((حورالعین)) که غالبا در قرآن مجید در عداد نعمتهای بهشتی آمده مطلقا سخنی مطرح نیست ، ممکن است این امر به خاطر نزول این

سوره درباره فاطمه زهرا و همسر و فرزندانش می باشد که به احترام بانوی اسلام (علیهاالسلام) ذکری از ((حور)) به میان نیامده !.
گرچه بحث ما در زمینه این شاءن نزول طولانی شد ولی در برابر اشکال - تراشیهای بهانه جویان چاره ای جز این نبود.
تفسیر :پاداش عظیم ابرار:
در آیات گذشته بعد از آن که انسانها را به دو گروه ((شکور)) و ((کفور)) یا شکرگزار و کفران کننده تقسیم کرد، اشاره کوتاهی به مجازات و کیفر سخت کفران کنندگان آمده بود، آیات مورد بحث به سراغ پاداشهای شکر گزاران و ابرار (نیکان و پاکان) می رود، و نکات جالبی در این زمینه یادآوری می کند.
نخست می فرماید: ((نیکان از جامی می نوشند که با عطر خوشی آمیخته است)) تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 349
(ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا).
((ابرار)) جمع ((بر)) (بر وزن رب) در اصل به معنی وسعت و گستردگی است ، و به همین جهت صحراهای وسیع را ((بر)) می گویند، و از آنجا که افراد نیکوکار اعمالشان نتائج گسترده ای در سطح جامعه دارد این واژه بر آنها اطلاق می شود، و ((بر)) (به کسر ب) به معنی ((نیکو کاری)) است ، بعضی گفته اند فرق بیان آن و خیر این است که بر به معنی نیکی تواءم با توجه است در حالی که خیر معنی اعمی دارد.
((کافور)) در لغت معانی متعددی دارد و یکی از معانی معروف آن بوی خوش است همچنین گیاهی است خوشبو، و یکی دیگر از معانی آن همان ((کافور)) معمولی است که بوی تندی دارد، و برای مصارف طبی از جمله ضدعفونی کردن به کار می رود.
به هر حال آیه فوق نشان می دهد که این شراب طهور بهشتی بسیار معطر و خوشبو است که هم ذائقه از آن لذت می برد، و هم شامه .
بعضی از مفسران نیز گفته اند ((کافور)) نام یکی از چشمه های بهشتی است ، ولی این تفسیر با تعبیر ((کان مزاجها کافورا)) که می گوید آمیخته با کافور است سازگار نیست .
از سوی دیگر با توجه به این که کافور از ماده ((کفر)) به معنی ((پوشش)) است ، بعضی از ارباب لغت مانند ((راغب)) در ((مفردات)) معتقدند که انتخاب این نام برای ((کافور)) به خاطر پوشیده بودن میوه درختی که این ماده از آن گرفته می شود در میان غلافها است .
بعضی نیز تعبیر ((کافور)) را اشاره به سفیدی فوق العاده و خنکی آن دانسته اند، زیرا کافور معمولی نیز از نظر ((خنکی)) و ((سفیدی)) ضرب المثل است .
اما روی هم رفته تفسیر نخست از همه مناسبتر به نظر می رسد، به

خصوص تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 350
این که گاهی در عبارات کافور را همردیف مشک و عنبر شمرده اند که از بهترین بوهای خوش است .
سپس به سرچشمه ای که این جام شراب طهور از آن پر می شود اشاره کرده می افزاید: ((این از چشمه خاصی است که بندگان خدا از آن می نوشند، و آن را از هر جا بخواهند جاری می سازند))! (عینا یشرب بها عباد الله یفجرونها تفجیرا).
آری این چشمه شراب طهور چنان در اختیار ابرار و عباد الله است که هر جا اراده کنند از همانجا سر بر می آورد، و جالب اینکه در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که در توصیف آن فرمود: هی عین فی دار النبی (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تفجر الی دور الانبیاء و المؤ منین : ((این چشمه ای است در خانه پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که از آنجا به خانه سایر پیامبران و مؤ منان جاری می شود)).
آری همانگونه که در دنیا چشمه های علم و رحمت از خانه پیامبر اکرم
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 351
(صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به سوی بندگان خدا و نیکان سرازیر می شود، در آخرت که تجسم بزرگی از این برنامه است چشمه شراب طهور الهی از همین بیت وحی می جوشد، و شاخه های آن به خانه های مؤ منان سرازیر می گردد!
((یفجرون)) از ماده ((تفجیر)) در اصل از ریشه ((فجر)) گرفته شده که به معنی شکافتن وسیع است ، خواه شکافتن زمین باشد یا چیز دیگر، و از آنجا که نور صبح گوئی پرده شب را می شکافد به آن ((فجر)) گفته اند، و به شخص فاسق از این رو ((فاجر)) می گویند که پرده حیا و پاکی را دریده ، و از مسیر حق خارج شده است .
اما در آیه مورد بحث به معنی شکافتن زمین است .
قابل توجه اینکه در میان نعمتهای فراوان بهشتی که در این سوره آمده است نخستین نعمت ((شراب طهور معطر خاصی)) ذکر شده ، و این شاید به خاطر آن است که پس از فراغ از حساب محشر در نخستین گام که در بهشت می نهند با نوشیدن از این شراب هرگونه اندوه و ناراحتی و ناخالصی را از درون جان خود می شویند، و سرمست از عشق حق به استفاده از سایر مواهب بهشتی می پردازند.
در آیات بعد به ذکر اعمال و اوصافی که ((ابرار)) و ((عباد الله)) دارند، پرداخته با ذکر پنج وصف دلیل استحقاق آنها را نسبت به این همه نعمتهای بی مانند توضیح می دهد.
می فرماید: ((آنها به نذر خود وفا می کنند)) (یوفون بالنذر).
((و از روزی که عذاب و شر آن گسترده است بیمناکند)) (و یخافون یوما

کان شره مستطیرا). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 352
جمله ((یوفون)) و ((یخافون)) و جمله های بعد از آن که همه به صورت فعل مضارع آمده نشان می دهد که این برنامه مستمر و همیشگی آنان است .
البته همانگونه که در شاءن نزول گفتیم مصداق اتم و اکمل این آیات امیر مؤ منان علی و فاطمه زهرا و فرزندان آنها حسن و حسین ((سلام الله علیهم اجمعین)) می باشند که نذر خود را در مورد سه روز روزه داشتن ادا کردند، و جز با آب افطار ننمودند، و قلب آنان از خوف خدا و خوف قیامت مالا مال بود.
((مستطیر)) به معنی گسترده و پراکنده است ، و اشاره به عذابهای گوناگون و وسیع آن روز عظیم می باشد.
به هر حال وقتی آنها به نذرهائی که بر خویشتن واجب کرده اند وفا می کنند به طریق اولی واجبات الهی را محترم شمرده و در انجام آن می کوشند.
ترس آنها از شر آن روز بزرگ اشاره به ایمانشان به مساءله معاد، و احساس مسؤ ولیت شدید در برابر فرمان الهی است .
آنها به خوبی معاد را باور کرده اند، و به تمام کیفرهای بدکاران در آن روز ایمان دارند، و اثر این ایمان در اعمالشان کاملا نمایان است .
سپس به ذکر سومین عمل شایسته آنها پرداخته ، می گوید: ((آنها غذای خود را در عین اینکه به آن نیازمندند و دوست دارند به ((مسکین)) و ((یتیم)) و ((اسیر)) می دهند)) (و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا).
اطعام کردن آنها ساده نیست ، بلکه تواءم با ایثار در هنگام نیاز شدید است ، و از سوی دیگر اطعامی است گسترده که انواع نیازمندان را از ((مسکین)) و ((یتیم)) و ((اسیر)) شامل می شود، و به این ترتیب رحمتشان عام و خدمتشان گسترده است .
ضمیر در ((علی حبه)) به طعام باز می گردد، یعنی در عین اینکه علاقه به طعام تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 353
دارند آن را انفاق می کنند، و به این ترتیب شبیه چیزی است که در آیه 92 سوره آل عمران آمده است لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون : ((هرگز به حقیقت نیکوکاری نمی رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید))
بعضی نیز گفته اند ضمیر مزبور به ((الله)) بر می گردد که در آیات گذشته آمده یعنی آنها به عشق پروردگار اطعام اطعام می کنند ولی با توجه به اینکه این مطلب در آیه بعد می آید معنی اول صحیحتر به نظر می رسد.
معنی ((مسکین)) و ((یتیم)) و ((اسیر)) روشن است ، اما در اینکه این

اسیر اشاره به کدام اسیر است در میان مفسران گفتگو است .
بسیاری گفته اند منظور اسیرانی است که از مشرکان و کفار می گرفتند، و به قلمرو حکومت اسلامی در مدینه می آوردند، بعضی احتمال داده اند که منظور از آن بردگانی است که اسیر دست مالک خود می باشند، و بعضی آن را به زندانیان تفسیر کرده اند، ولی تفسیر اول از همه مناسبتر و مشهورتر است .
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که مطابق شاءن نزول مرد اسیر بر در خانه علی (علیه السلام) به هنگام افطار آمد، مگر اسیران زندانی نبودند؟
اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤ ال روشن می شود که طبق نقل تواریخ در زمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مطلقا زندانی وجود نداشت ، و حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اسیران را تقسیم کرده و به دست مسلمانان می سپرد، و می فرمود مراقب آنها باشید، و به آنها نیکی کنید، و گاه که توانائی بر تاءمین غذای آنها نداشتند، از دیگر مسلمانان برای اطعام اسیران کمک می گرفتند، و آنها را همراه خود و یا حتی بدون همراهی خود به سراغ سایر مسلمانان می فرستادند، تا به آنها کمک کنند.
زیرا در آن موقع مسلمین سخت در مضیقه بودند.
البته بعدا که حکومت اسلامی گسترش پیدا کرد، و تعداد اسیران بالا گرفت

و حتی مجرمان با گسترش دامنه حکومت زیاد شدند، زندان به وجود آمد، و ارتزاق اسیران و مجرمان از طریق بیت المال صورت می گرفت .
به هر حال از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که یکی از بهترین اعمال اطعام محرومان و نیازمندان است ، نه تنها نیازمندان مسلمان که اسیران بلاد شرک نیز تحت پوشش این دستور اسلامی قرار گرفته ، تا آنجا که اطعام آنها یکی از کارهای برجسته ((ابرار)) شمرده شده است .
در حدیثی از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : استوصوا بالاسری خیرا و کان احدهم یؤ ثر اسیره بطعامه : ((با اسیران به نیکی رفتار کنید، مسلمانان هنگامی که این سخن را شنیدند گاه غذای خود را به اسیر داده و او را بر خویشتن مقدم می شمردند)).
چهارمین عمل بر جسته ابرار را اخلاص می شمرد، و می فرماید: ((آنها می گویند ما شما را تنها برای خدا اطعام می کنیم ، نه پاداشی از شما می خواهیم و نه تشکری)) (انما نطعکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا).
این برنامه منحصر به مساءله اطعام نیست که تمام اعمالشان مخلصانه و برای ذات پاک خداوند است و هیچ چشمداشتی به پاداش مردم و حتی تقدیر و تشکر آنها نیست ، و اصولا در اسلام ارزش عمل به خلوص نیت

است ، و گرنه اعمالی که انگیزه های غیر الهی داشته باشد، خواه ریاکارانه باشد، و یا به خاطر هوای نفس ، و یا تشکر و قدردانی مردم ، یا پاداش مادی ، و هیچگونه ارزش معنوی و الهی ندارد، و حدیث مشهور پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) لا عمل الا بالنیة و انما تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 355
الاعمال بالنیات اشاره به همین معنی است .
منظور از وجه الله همان ذات خدا است ، و گرنه خدا صورت جسمانی ندارد، و این همان چیزی است که در سایر آیات قرآن نیز روی آن تکیه و تاءکید شده است ، در آیه 272 بقره می خوانیم : و ما تنفقون الا ابتغاء وجه الله : ((شما جز برای خداوند انفاق نکنید)) و در آیه 28 سوره کهف در توصیف همنشینان شایسته پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین آمده است : و اصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة و العشی یریدون وجهه : ((با کسانی باش که پروردگار خود را صبح و شام می خوانند، و تنها ذات او را می طلبند)).
و در آخرین توصیف ((ابرار)) می فرماید: ((آنها می گویند: ما از پروردگارمان خائفیم از آن روز که عبوس و شدید است)) (انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا).
این سخن ممکن است زبان حال ((ابرار)) باشد یا زبان قال آنها.
تعبیر از روز قیامت به روز ((عبوس)) و ((سخت)) با اینکه عبوس از صفات انسان است و به کسی می گویند که قیافه اش را درهم کشیده ، به خاطر تاءکید بر وضع وحشتناک آن روز است ، یعنی آنقدر حوادث آن روز سخت و ناراحت کننده است که نه تنها انسانها در آن روز عبوسند بلکه گوئی خود آن روز نیز عبوس است .
در اینکه ((قمطریر)) از چه ماده ای گرفته شده ؟ در میان مفسران و ارباب لغت گفتگو است بعضی آن را از ((قمطر)) می دانند، و بعضی آن را مشتق از ماده ((قطر)) (بر وزن مرغ) و میم را زائده می دانند.
ولی مشهور همان اول است که به معنی شدید و عبوس است . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 356
در اینجا سؤ الی پیش می آید و آن اینکه اگر ابرار تنها برای ذات پاک خدا کار می کنند پس چرا می گویند ما از عذاب روز قیامت بیمناکیم ، آیا انگیزه الهی ، با انگیزه ترس از عذاب قیامت ، سازگار است ؟!
اما با توجه به یک نکته پاسخ این سؤ ال روشن می شود، و آن این که آنها به هر حال به خاطر خدا گام بر می دارند، و اگر از عذاب قیامت می ترسند به خاطر آن است که عذاب الهی است ، و اگر به نعمتهای بهشت علاقه دارند چون این نعمتها از ناحیه او است ، و این همان چیزی است که در باب ((نیت عبادت)) در فقه مطرح است که می گویند: قصد قربت در

عبادات منافات با انگیزه علاقه به ثواب ، و ترس از عقاب ، و یا حتی کسب مواهب مادی این دنیا از سوی خداوند (مانند نماز استسقا برای نزول باران) ندارد، زیرا همه اینها بازگشت به خداوند می کند، و به اصطلاح از قبیل ((داعی بر داعی)) است ، هر چند مرحله عالی عبادت این است که علاقه به نعمتهای بهشت و ترس از عذاب دوزخ نیز انگیزه آن نباشد بلکه یک پارچه به عنوان ((حبالله)) انجام گیرد.
تعبیر به ((انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا)) نیز شاهد بر این است که این خوف نیز خوف از پروردگار است .
نکته قابل توجه اینکه دومین وصف از اوصاف پنجگانه ، و پنجمین وصف هر دو مساءله خوف است ، با این تفاوت که در اولی تنها سخن از خوف روز قیامت است و در دومی خوف از پروردگار در روز قیامت ، در یک مورد روز قیامت چنین توصیف شده که شر آن گسترده است و در مورد دیگر عبوس و شدید است که در واقع یکی گستردگی آن را می رساند و دیگری گستردگی کیفی را.
در آخرین آیه مورد بحث به نتیجه اجمالی اعمال نیک و نیات پاکی که

((ابرار)) دارند اشاره کرده ، می فرماید: ((به خاطر همینها خداوند آنها را از شر آن روز نگهداری می کند، و در حالی که با طراوت و مسرور و شادمان هستند از آنها استقبال می کند)) (فوقاهم الله شر ذلک الیوم و لقاهم نظرة و سرورا).
((نظرة)) به معنی طراوت و خرمی و شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت و رفاه به انسان دست می دهد، آری رنگ رخسار آنها در آن روز آرامش و نشاط درونی آنان خبر می دهد.
بنابراین اگر در دنیا به خاطر احساس مسؤ ولیت از آن روز بیمناک بودند، خداوند در عوض آنها را در آن روز غرق شادمانی و سرور می کند.
تعبیر به ((لقاهم)) از تعبیرهای بسیار جالبی است که نشان می دهد خداوند بزرگ از این میهمانان گرانقدر با لطف خاصش استقبال می کند، و آنها را که غرق شادی و سرورند در سایه رحمتش جای می دهد.
نکته :
سیر کردن گرسنگان از بهترین حسنات است
نه تنها در آیات مورد بحث اطعام طعام را یکی از کارهای برجسته ابرار و عباد الله می شمرد، بلکه در بسیاری از آیات قرآن روی این معنی تکیه و تاءکید شده است ، و نشان می دهد این کار در پیشگاه خدا محبوبیت خاصی دارد.
و اگر نگاه به دنیای امروز کنیم که طبق اخبار منتشره هر سال میلیونها نفر از گرسنگی می میرند، در حالی که در مناطق دیگر دنیا آن قدر غذای

اضافی به زباله دانها می ریزند که حسابی برای آن نیست ، اهمیت این دستور اسلامی از یکسو و دوری دنیای امروز از موازین اخلاقی از سوی دیگر روشن می گردد. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 358
در روایات اسلامی نیز تاءکید بسیار در این زمینه دیده می شود که به عنوان نمونه چند حدیث را در اینجا می آوریم :
1 - در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : من اطعم ثلاثة نفر من المسلمین اطعمه الله من ثلاث جنان فی ملکوت السموات : ((کسی که سه نفر از مسلمانان را اطعام کند خداوند او را از سه باغ بهشتی در ملکوت آسمانها اطعام خواهد کرد)).
و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من اطعم مؤ منا حتی یشبعه لم یدر احد من خلق الله ما له من الاجر فی الاخرة ، لا ملک مقرب ، و لا نبی مرسل الا الله رب العالمین : ((کسی که مؤ منی را اطعام کند تا سیر شود احدی از خلق خدا نمی داند چقدر در آخرت پاداش دارد، و نه فرشتگان مقرب الهی ، و نه پیامبران مرسل ، جز خداوند که پروردگار عالمیان است)).
در حدیث دیگری از همان امام آمده است که فرمود: لان اطعم مؤ منا محتاجا احب الی من ان ازوره ، و لان ازوره احب الی من ان اعتق عشر رقاب : ((اگر مؤ من نیازمندی را اطعام کنم نزد من محبوبتر است از اینکه تنها به دیدار او بروم ، و اگر بدیدار او بروم نزد من محبوبتر است از اینکه ده برده را آزاد کنم))!.
قابل توجه اینکه در روایات تنها روی نیازمندان و گرسنگان تکیه نشده بلکه در بعضی صریحا آمده است که اطعام مؤ منان هر چند بی نیاز باشند همچون آزاد کردن برده است ، و این نشان می دهد که هدف از این کار علاوه بر رفع نیازمندیها جلب محبت و تحکیم پیوندهای دوستی و صمیمیت است ، به عکس تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 359
آنچه در دنیای مادی امروز معمول است که گاه دو دوست نزدیک ، یا دو خویشاوند به مهمانخانه ای می روند هر کدام باید سهم خود را بپردازد گوئی مساءله میهمانی کردن مخصوصا نفرات بسیار برای آنان بسیار شگفت آور است .
در بعضی از روایات نیز تصریح شده که اطعام گرسنگان به طور مطلق (هر چند مؤ من و مسلمان هم نباشند) از افضل اعمال است ، چنانکه در روایتی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است که فرمود: من افضل الاعمال عند الله ابراد الکباد الحارة و اشباع الکباد الجائعة و الذی نفس محمد صلی الله علیه و آله بیده لا یؤ من بی عبد یبیت شبعان و اخوه - او قال جاره - المسلم جائع : ((یکی از برترین اعمال نزد خدا خنک کردن جگرهای داغ است ، و سیر کردن شکمهای گرسنه ، سوگند

به کسی که جان محمد در دست او است بنده ای که شب سیر بخوابد و برادر - یا فرمود همسایه - مسلمانش گرسنه باشد به من ایمان نیاورده است))!.
ذیل حدیث فوق گرچه درباره سیر کردن مسلمانان است ، ولی آغاز آن هر تشنه و گرسنه ای را شامل می شود، و بعید نیست گستردگی مفهوم آن حتی حیوانات را نیز شامل شود.
و در این زمینه روایات بسیار است . الإنسان
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 360
آیه 12 - 22
آیه و ترجمه
وَ جَزَاهُم بِمَا صبرُوا جَنَّةً وَ حَرِیراً(12)
مُّتَّکِئِینَ فِیهَا عَلَی الاَرَائکِ لا یَرَوْنَ فِیهَا شمْساً وَ لا زَمْهَرِیراً(13)
وَ دَانِیَةً عَلَیهِمْ ظِلَلُهَا وَ ذُلِّلَت قُطوفُهَا تَذْلِیلاً(14)
وَ یُطاف عَلَیهِم بِئَانِیَةٍ مِّن فِضةٍ وَ أَکْوَابٍ کانَت قَوَارِیرَا(15)
قَوَارِیرَا مِن فِضةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِیراً(16)
وَ یُسقَوْنَ فِیهَا کَأساً کانَ مِزَاجُهَا زَنجَبِیلاً(17)
عَیْناً فِیهَا تُسمَّی سلْسبِیلاً(18)
وَ یَطوف عَلَیهِمْ وِلْدَنٌ مخَلَّدُونَ إِذَا رَأَیْتهُمْ حَسِبْتهُمْ لُؤْلُؤ اً مَّنثُوراً(19)
وَ إِذَا رَأَیْت ثمَّ رَأَیْت نَعِیماً وَ مُلْکاً کَبِیراً(20)
عَلِیهُمْ ثِیَاب سندُسٍ خُضرٌ وَ إِستَبرَقٌ وَ حُلُّوا أَساوِرَ مِن فِضةٍ وَ سقَاهُمْ رَبهُمْ شرَاباً طهُوراً(21)
إِنَّ هَذَا کانَ لَکمْ جَزَاءً وَ کانَ سعْیُکم مَّشکُوراً(22) تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 361
ترجمه :12 - خداوند در برابر شکیبائی آنان ، بهشت و لباسهای حریر بهشتی را به آنها پاداش می دهد.
13 - این در حالی است که بر تختهای زیبا تکیه کرده اند، نه آفتاب را در آنجا می بینند، نه سرما را.
14 - و در حالی است که سایه های آن (درختان بهشتی) بر آنها فرو افتاده ، و چیدن میوه هایش بسیار آسان است .
15 - و در گرداگرد آنها ظرفهائی از نقره ، و قدحهائی بلورین می گردانند (مملو از بهترین غذاها و نوشیدنی ها)
16 - ظرفهای بلورینی از نقره ! که آنها را به اندازه لازم آماده کرده اند.
17 - و در آنجا از جامهائی سیراب می شوند که لبریز از شراب طهوری است که با زنجبیل آمیخته است .
18 - از چشمه ای در بهشت که نامش سلسبیل است .
19 - و بر گرد آنها نوجوانانی جاودانی (برای پذیرائی) می گردند که هر

گاه آنها را ببینی گمان می کنی مروارید پراکنده اند!
20 - و هنگامی که آنجا را ببینی نعمتها و ملک عظیمی را می بینی !
21 - بر اندام آنها (بهشتیان) لباسهائی است از حریر نازک سبز رنگ ، و از دیبای ضخیم و با دستبندهائی از نقره تزیین شده اند، و پروردگارشان شراب طهور به آنها می نوشاند!
22 - این جزای شما است و سعی و تلاش شما مورد قدردانی است .
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 362
تفسیر :پاداشهای عظیم بهشتی !
بعد از اشاره اجمالی در آیات گذشته به نجات ابرار و نیکان از عذابهای دردناک روز قیامت ، و رسیدن آنها به لقای محبوب ، و غرق سرور و شادمانی شدن ، در آیات مورد بحث به شرح این نعمتهای بهشتی پرداخته ، حداقل پانزده نعمت را در طی این آیات بر می شمرد:
نخست از مسکن و لباس این بهشتیان سخن می گوید و می فرماید: ((خداوند در برابر صبر و شکیبائی آنها بهشت و لباسها و فرشهائی از حریر را به آنها پاداش می دهد)) (و جزاهم بما صبروا جنة و حریرا).
آری در برابر آن همه استقامت و ایثار که نمونه آن وفاء به نذر، و روزه داشتن ، و بخشیدن طعام مورد نیاز خود هنگام افطار به مسکین و یتیم و اسیر است ، خداوند آنها را در باغهای مخصوصی از بهشت جای می دهد، و بهترین لباسها را بر آنها می پوشاند.
نه تنها در این آیه که در آیات دیگر قرآن نیز به این حقیقت تصریح شده که پاداشهای قیامت در مقابل صبر و شکیبائی انسان است (صبر در طریق اطاعت ، صبر در برابر معصیت ، و صبر و استقامت در برابر مشکلات و مصائب).
در آیه 24 سوره رعد می خوانیم فرشتگان به بهشتیان چنین خوشامد می گویند: سلام علیکم بما صبرتم : ((درود بر شما به خاطر صبر و استقامتی که داشتید)).
و در آیه 111 مؤ منون آمده است : انی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون : ((من امروز آنها را به خاطر صبر و استقامتشان پاداش دادم ، آنها پیروز و رستگارند)). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 363
سپس می افزاید: ((این در حالی است که آنها بر تختهای زیبا تکیه کرده ، نه گرمی آفتاب را می بینند، و نه سردی هوا را)) (متکئین فیها علی الارائک لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا)):
ذکر این حالت (تکیه کردن بر تختها) اشاره به آرامش و راحتی کامل آنها است ، چرا که انسان معمولا در حالت آرامش در چنین حالتی به سر می برد، و ذیل آیه نیز اشاره به اعتدال کامل هوای بهشت است .
نه اینکه خورشید و ماه در آنجا وجود نداشته باشد، بلکه تابش ناراحت

کننده خورشید وجود ندارد، با وجود سایه های درختان بهشتی .
((زمهریر)) از ماده ((زمهر)) به معنی شدت سرما، یا شدت غضب ، یا سرخ شدن چشم بر اثر خشم ، می باشد، و در اینجا منظور همان معنی اول است .
در حدیثی آمده است که در جهنم نقطه ای وجود دارد که از شدت سرما اعضای بدن از هم متلاشی می شود.
((ارائک)) جمع ((اریکه)) در اصل به تختهائی می گویند که در حجله عروس می نهند و منظور در اینجا تختهای زیبا و فاخر است .
((آلوسی)) مفسر معروف اهل سنت در ((روح المعانی)) در حدیثی از ابن عباس چنین نقل می کند: بینا اهل الجنة فی الجنة اذا راوا ضوءا کضوء الشمس ، و قد اشرقت الجنان به فیقول اهل الجنة یا رضوان ما هذا؟
و قد قال ربنا لا یرون فیها شمسا و لا زمهریرا، فیقول لهم رضوان لیس هذا بشمس ، و لا قمر، و لکن علی (علیه السلام) و فاطمة (علیهاالسلام) ضحکا، و اشرقت الجنان من نور ثغریهما!: ((هنگامی که بهشتیان در بهشت هستند ناگهان نوری تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 364
همچون نور آفتاب مشاهده می کنند که صحنه بهشت را روشن ساخته بهشتیان به رضوان (فرشته ماءمور بهشت) می گویند: این نور چیست با اینکه پروردگار ما فرموده در بهشت نه آفتاب را می بینند و نه سرما را؟! او در پاسخ می گوید: این نور خورشید و ماه نیست ، ولی علی (علیه السلام) و فاطمه (علیهاالسلام) خندان شده اند و بهشت از نور دندانشان روشن گشته است !.
آیه بعد در ادامه این نعمتها می افزاید: ((این در حالی است که سایه های درختان بهشتی بر آنها فرو افتاده ، و چیدن میوه هایش برای آنها بسیار سهل و آسان است)): (و دانیة علیهم ظلالها و ذللت قطوفها تذلیلا.
نه مشکلی وجود دارد، نه خاری در دست می رود، و نه احتیاج به تلاش و حرکتی برای چیدن میوه ها است !
بار دیگر یاد آوری این نکته را ضروری می دانیم که اصول حاکم بر زندگی انسان در آن جهان با این جهان بسیار متفاوت است ، و آنچه درباره نعمتهای بهشتی در این آیات و آیات دیگر قرآن آمده ، تنها اشاراتی است پر معنی به آن مواهب عظیم ، و گرنه طبق تصریح بعضی از روایات در آنجا نعمتهائی است که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر اندیشه هیچ کسی نگذشته است .
((ابن عباس)) سخنی دارد که در ذیل بعضی از آیات همین سوره بیان کرده است : می گوید: آنچه را خداوند در قرآن از نعمتهای بهشتی نام برده مثل تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 365
و مانندی در دنیا ندارد، ولی خداوند آن را با نامی که برای ما شناخته شده

است نام می برد، مثلا از شراب طهوری نام می برد که با ((زنجبیل)) ممزوج است این ماده معطری بود که عرب به آن علاقه داشت .
در آیه بعد به توضیح قسمتی از چگونگی پذیرائی از این میهمانان بهشتی خدا وسائل پذیرائی آنها، و پذیرائی کنندگان می پردازد و می فرماید: ((در گرداگرد آنها ظرفهائی از نقره و قدحهائی بلورین می گردانند)) (و یطاف علیهم بانیة من فضة و اکواب کانت قواریرا).
((ظرفهای بلورینی از نقره ! که آن را به اندازه لازم آماده کرده اند)) (قواریر من فضة قدرها تقدیرا).
در این ظرفها انواع غذاهای بهشتی ، و در آن قدحهای بلورین انواع نوشیدنیهای لذت بخش و نشاط آفرین ، به مقداری که می خواهند و علاقه دارند موجود است ، و خدمتکاران بهشتی پیوسته گرد آنها دور می زنند و به آنها عرضه می کنند.
((آنیة)) جمع ((اناء)) به معنی هرگونه ظرف است ، و ((اکواب)) جمع ((کوب)) (بر وزن خوب) به معنی ظرف آب است که دسته نداشته باشد که گاه از آن تعبیر به ((قدح)) می شود.
((قواریر)) جمع ((قاروره)) به معنی ظرف بلورین و شیشه ای است .
عجب اینکه می فرماید: ظرفهای بلورین بهشتی از نقره ساخته شده ! در حالی که در عالم دنیا چنین ظرفی مطلقا وجود ندارد، و ظرفهای بلورین را

از سنگهای مخصوصی که ذوب می کنند می سازند، ولی همان خدائی که این امکان را در سنگ تیره آفرید که قابل تبدیل به شیشه و بلور باشد می تواند در فلزی همچون نقره نیز بیافریند.
و به هر حال از این تعبیر استفاده می شود که ظرفها و جامهای بهشتی هم صفا و شفافیت بلور را دارد، و هم درخشندگی و زیبائی نقره را، و نوشابه هائی که در آن است کاملا نمایان است .
قابل توجه اینکه : در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که ینفذ البصر فی فضة الجنة کما ینفذ فی الزجاج !: ((نور چشم انسان در نقره بهشتی نفوذ می کند، آنچنانکه در شیشه و بلور دنیا نفوذ دارد)).
این را نیز می دانیم در عصر ما دانشمندان به اشعه هائی پی برده اند (مانند اشعه ایکس) که از اجسام تیره نیز عبور می کند و درون آن را مانند بلور نشان می دهد.
ابن عباس می گوید: همه نعمتهای بهشتی شبیه و مانندی در دنیا دارد جز ظرفهای بلورین که از نقره است که در دنیا شبیه و مانندی برای آن نیست .
سپس می افزاید: ((در آنجا از جامهائی سیراب می شوند که لبریز از شراب طهوری است که با زنجبیل آمیخته)) (و یسقون فیها کاسا کان

مزاجها زنجیلا).
بسیاری از مفسران تصریح کرده اند که عرب جاهلی از شرابهائی که آمیخته با زنجبیل بود لذت می برد زیرا که تندی مخصوصی به شراب می داد، و قرآن در اینجا از جامهائی سخن می گوید که شراب طهورش با زنجبیل آمیخته تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 367
است ، ولی بدیهی است میان این شراب و آن شراب تفاوت از زمین تا آسمان است ! و یا به تعبیر دیگر تفاوت از دنیا تا آخرت است !.
به نظر می رسد که عرب دو نوع شراب با دو حالت مختلف داشته یکی به اصطلاح نشاط آور و محرک ، و دیگری سست کننده و آرام بخش که اولی را با ((زنجبیل)) می آمیخته ، و دومی را با ((کافور))، و از آنجا که حقایق عالم آخرت در قالب الفاظ این جهان نمی گنجد چاره ای جز این نیست که این الفاظ با معانی گسترده تر و والاتری برای آن حقایق بزرگ استخدام شود.
گرچه درباره معنی ((زنجبیل)) تفسیرهای مختلفی نقل شده ، ولی غالبا به همان ریشه معطر و خوشبوئی که در ادویه مخصوص غذا، و نوشابه ها به کار می رود تفسیر کرده اند.
سپس می افزاید: ((این جامها از چشمه ای در بهشت پر می شود که سلسبیل نامیده می شود)) (عینا فیها تسمی سلسبیلا).
((سلسبیل)) نوشیدنی بسیار لذیذی را می گویند که به راحتی در دهان و گلو جاری می شود و کاملا گوارا است ، بسیاری معتقدند که از ماده ((سلاسه)) به معنی ((روانی)) گرفته شده ، همانگونه که به عبارات روان و جالب نیز ((سلیس)) گفته می شود.
بعضی دیگر گفته اند از ماده ((تسلسل)) گرفته شده که به معنی ((حرکت پی درپی)) است در نتیجه روان بودن چیزی را تداعی می کند، بنابراین هر دو معنی به هم نزدیک است ، و در هر صورت باء در آن اضافی می باشد.
بعضی نیز معتقدند که این واژه ای است مرکب از دو کلمه ((سال)) و ((سبیل)) تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 368
و بعضی نیز آن را مرکب از ((سال)) و ((سبیل)) می دانند که در صورت اول مفهومش این است ((راهی به طلب)) و در صورت دوم ((راهی طلبید)) و معنی کنائی هر دو ((گوارا)) است .
بعضی نیز تصریح کرده اند که در لغت عرب کلمه ((سلسبیل)) وجود نداشته و این از ابداعات قرآن مجید است .
ولی معنی اول از همه مشهورتر و مناسبتر است .
سپس از پذیرائی کنندگان این بزم پرسرور که در جوار رحمت حق در بهشت برین برپا می شود سخن به میان آورده ، می گوید: ((بر گرد آنها نوجوانان جاودانی می گردند که هر گاه آنها را ببینی گمان می کنی

مرواریدهای پراکنده اند))! (و یطوف علیهم ولدان مخلدون اذا رایتهم حسبتم لؤ لؤ ا منثورا).
هم خودشان در بهشت جاودانی هستند، و هم طراوت و زیبائی و نشاط جوانی آنها جاودانی است ، و هم پذیرائی کردن آنان ، چرا که تعبیر ((مخلدون)) از یکسو، و تعبیر ((یطوف علیهم)) (بر آنها طواف می کنند) از سوی دیگر بیانگر این واقعیت است .
تعبیر به ((لؤ لؤ ا منثورا)) (مرواریدهای پراکنده) اشاره ای است به زیبائی و صفا و درخشندگی و جذابیت آنها، و هم حضورشان در همه جای این بزم الهی و روحانی . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 369
و از آنجا که نعمتهای جهان دیگر به وصف نمی آید هر قدر الفاظ گویا و رسا باشد، در آیه بعد به صورت سربسته می افزاید: ((و هنگامی که آنجا را می نگری نعمتها و ملک عظیمی را می بینی))! (و اذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا).
برای ((نعیم)) و ((ملک کبیر)) تفسیرهای زیادی شده ، از جمله در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم ((معنی آیه این است که ملکی است که هرگز زائل نمی شود و فنا نمی پذیرد)).
یا نعمتهای بهشتی آنقدر گسترده است که از نظر کثرت به وصف نمی آید.
یا اینکه ((ملک کبیر)) آن است که فرشتگان به هنگام دخول بر بهشتیان اذن می گیرند، و با سلام به آنها تحیت می گویند.
یا بهشتیان هر چه اراده کنند به آن دست می یابند.
یا پائین ترین فرد بهشتی قلمرو ملکش به اندازه است که وقتی نگاه می کند فاصله هزار سال راه را می بیند!
یا به معنی ملک دائمی و ابدی و تواءم با تحقق تمام آرزوها است .
واژه ((نعیم)) که در لغت به معنی نعمتهای فراوان است ، و ((ملک کبیر)) که از عظمت و وسعت باغهای بهشتیان خبر می دهد مفهوم وسیع و گسترده ای تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 370
دارند که همه تفسیرهای فوق را شامل می شوند.
تا اینجا به قسمتی از نعمتهای بهشتی از قبیل ((مساکن)) و ((تختها)) و ((سایه ها)) و ((میوه ها)) و ((نوشیدنیها)) و ((ظرفها)) و ((گروه پذیرائی کنندگان)) اشاره شد، اکنون نوبت وسائل تزیینی بهشتیان است ، می فرماید: ((بر اندام آنها لباسهائی است از حریر نازک سبز، و از دیبای ضخیم)) (عالیهم ثیاب سندس خضر و استبرق).
سندس به معنی پارچه ابریشمین نازک است ، در حالی که ((استبرق)) به معنی پارچه ابریشمین ضخیم است ، بعضی آن را از کلمه فارسی استبر یا ((ستبر)) می دانند، و بعضی احتمال داده اند که از ریشه عربی ((برق)) به معنی تلاءلؤ گرفته شده . سپس می افزاید: ((و آنها با دستبندهائی از

نقره تزیین شده اند)) (و حلوا اساور من فضة).
نقره هائی شفاف که همچون بلور می درخشد، و از یاقوت و در و مروارید زیباتر است .
((اساور)) جمع ((اسورة)) (بر وزن مغفرة) و آن نیز به نوبه خود جمع ((سوار)) (بر وزن غبار) یا سوار (بر وزن کتاب) است که در اصل از کلمه فارسی ((دستوار)) به معنی ((دستبند)) گرفته شده ، و به هنگام نقل به زبان عربی مختصر تغییری در آن پیدا شده است ، و به صورت ((سوار)) در آمده است . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 371
انتخاب رنگ سبز برای لباسهای بهشتی به خاطر آن است که رنگی است بسیار نشاط آفرین ، همانند برگهای زیبای درختان ، و البته رنگ سبز انواع و اقسامی دارد و هر کدام خود دارای لطفی است .
در بعضی از آیات قرآن مانند آیه 30 سوره کهف آمده است که بهشتیان یا دستبندهائی از طلا تزئین می شوند ((یحلون فیها من اساور من ذهب)) و این منافاتی با آنچه در آیه مورد بحث آمده ندارد، زیرا ممکن است از جهت تنوع ، گاه با این تزیین کنند، و گاه با آن .
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که مگر دستبند طلا و نقره زینت زنانه نیست ؟ چگونه برای مردان بهشتی این زینت ذکر شده ؟
ولی جواب آن روشن است چرا که در بسیاری از محیطها زینت طلا و نقره هم برای مردان است ، و هم برای زنان (هر چند اسلام زینت طلا را برای مردان تحریم کرده) ولی البته نوع دستبندهای مردان و زنان متفاوت است ، و از آیه 53 سوره زخرف که از قول فرعون نقل شده : فلو لا القی علیه اسورة من ذهب ((چرا به موسی دستبندهائی از طلا داده نشده))؟ بر می آید که دستبند طلا برای مردان در محیط مصر نشانه عظمت محسوب می شد.
بعلاوه همانگونه که بارها اشاره کرده ایم چون برای بیان نعمتهای بهشتی الفاظ معمولی این دنیا هرگز کافی نیست ، راهی جز این وجود ندارد که با این الفاظ اشاراتی به آن نعمتهای عظیم و توصیف ناکردنی شود.
و سرانجام در پایان آیه به عنوان آخرین و مهمترین نعمت از این سلسله نعمتها می فرماید ((و پروردگارشان شراب طهور به آنها می نوشاند)) (و سقاهم ربهم شرابا طهورا).
درست است که در لابلای این نعمتها نیز سخن از نوشیدنیهای گوارا از جامهائی که از چشمه سلسبیل پر می شود، و بهشتیان از آن سیراب می گردند، در تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 372
میان بود، ولی میان آنها و آنچه در این آیه آمده است فرق بسیار است . زیرا از یکسو در آنجا ساقی ((ولدان مخلدون)) بودند، اما در اینجا ساقی ((خدا)) است ، و چه تعبیر عجیبی ؟ مخصوصا با تکیه بر کلمه ((رب))

خداوندی که همیشه این انسان را پرورش داده و مالک و مربی او است وی را در مراحل تکامل همواره به پیش برده تا به آخرین مرحله رسیده ، و اکنون نوبت آن است که ربوبیتش را به حد اعلا برساند، و با دست قدرتش از جام شراب طهور بندگان ابرار و نیکان را سیراب و سرخوش کند.
و از سوی دیگر ((طهور)) به معنی چیزی است که هم پاک است و هم پاک کننده به این ترتیب این شراب ، جسم و روح انسان را از هر گونه آلودگی و ناپاکی پاک می کند، و آنچنان روحانیت و نورانیت و نشاط به او می بخشد، که وصفش در هیچ عبارتی نمی گنجد، حتی در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است : یطهر هم عن کل شی ء سوی الله : ((قلب و جان آنها را از همه چیز جز خداوند پاک می کند)).
پرده های غفلت را می درد، حجابها را از بین می برد، و انسان را شایسته حضور دائم در جوار قرب خدا می کند، نشئه این شراب طهور از هر نعمتی برتر، و از هر موهبتی بالاتر است .
اگر شراب آلوده دنیا عقل را زایل می کند، و انسان را از خدا دور می سازد، اما شراب طهوری که با دست ساقی ((الست)) داده می شود، او را از ما سوی الله بیگانه کرده ، غرق در جمال و جلال او می کند.
کوتاه سخن اینکه لطفی که در این آیه و در این نعمت نهفته است از همه برتر و بالاتر است . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 373
از حدیثی که از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده استفاده می شود که چشمه شراب طهور بر در بهشت قرار دارد: فیسقون منها شربة فیطهر الله بها قلوبهم من الحسد! ... و ذلک قول الله عزوجل و سقاهم ربهم شرابا طهورا: ((جرعه ای از این شراب طهور به آنها داده می شود و خدا به وسیله آن قلوب آنها را از حسد (و هر گونه صفات رذیله) پاک می سازد)).
جالب اینکه تعبیر به ((طهور)) در قرآن مجید فقط در دو مورد آمده یکی در مورد باران (فرقان 48) که همه چیز را پاک و زنده می کند و دیگر در آیه مورد بحث درباره شراب مخصوص بهشتی که آن نیز پاک کننده و حیات بخش است
و در آخرین آیه مورد بحث آخرین سخن را در این زمینه بیان کرده ، می فرماید: ((از سوی خدا به آنها گفته می شود: این نعمتهای عظیم و مواهب بی نظیر پاداش اعمال شما است ، و سعی و کوشش و تلاش شما در طریق اطاعت فرمان حق مقبول و مشکور است)) (ان هذا کان لکم جزاءا و کان سعیکم مشکورا).
مبادا کسی تصور کند که این مواهب و پاداشهای عظیم را بی حساب می دهند اینها همه جزای سعی و عمل است ، و پاداش مجاهدتها و خودسازیها و چشم پوشی از گناه است .

بیان این مطلب خود لذت و لطف خاصی دارد که خداوند بزرگ ، یا فرشتگان او، ابرار و نیکان را مخاطب ساخته و به عنوان قدردانی و تشکر از آنها می گوید: اینها همه پاداش اعمال شما است ، و سعی شما مشکور است ، بلکه به تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 374
گفته بعضی از مفسران این نعمتی است مافوق همه نعمتها و موهبتی است بالاتر از همه مواهب که خدا از انسان تشکر کند.
تعبیر به ((کان)) که فعل ماضی است خبر از گذشته می دهد، ممکن است اشاره به این باشد که این نعمتها از قبل برای شما فراهم شده است ، چرا که هر وقت کسی به میهمان خود بسیار اهمیت دهد وسائل پذیرائی او را از مدتها پیش آماده می کند. الإنسان
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 375
آیه 23 - 26
آیه و ترجمه
إِنَّا نحْنُ نَزَّلْنَا عَلَیْک الْقُرْءَانَ تَنزِیلاً(23)
فَاصبِرْ لِحُکمِ رَبِّک وَ لا تُطِعْ مِنهُمْ ءَاثِماً أَوْ کَفُوراً(24)
وَ اذْکُرِ اسمَ رَبِّک بُکْرَةً وَ أَصِیلاً(25)
وَ مِنَ الَّیْلِ فَاسجُدْ لَهُ وَ سبِّحْهُ لَیْلاً طوِیلاً(26)
ترجمه :23 - مسلما ما قرآن را بر تو نازل کردیم .
24 - پس در (تبلیغ و اجرای) حکم پروردگارت شکیبا باش ، و از هیچ گنهکار و کافری از آنان اطاعت مکن .
25 - و نام پروردگارت را هر صبح و شام به یاد آور.
26 - و در شبانگاه برای او سجده کن ، و مقداری طولانی از شب ، او را تسبیح گوی .
تفسیر :پنج دستور مهم برای موفقیت در اجرای حکم خدا
آیات این سوره از آغاز تاکنون درباره خلقت انسان و سپس معاد و رستاخیز او سخن می گفت ، در آیات مورد بحث روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده ، دستورات مؤ کدی برای هدایت انسانها و صبر و مقاومت در این راه به او می دهد، در واقع این آیات راه وصول به آنهمه نعمتهای بی مانند را نشان داده است که تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 376
تنها از طریق تمسک به قرآن و پیروی از رهبری چون پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و الهام گرفتن از دستورات او امکان پذیر است .
نخست می فرماید: ((مسلما ما قرآن را بر تو نازل کردیم)) (انا نحن نزلنا علیک القرآن تنزیلا).
بعضی از مفسران ((تنزیلا)) را که به صورت مفعول مطلق در آیه فوق آمده اشاره به نزول تدریجی قرآن دانسته اند که اثر تربیتی آن روشن

است ، و بعضی اشاره به عظمت مقام این کتاب آسمانی و تاءکیدی بر نزول قرآن از ناحیه خداوند، مخصوصا با توجه به تاءکیدات دیگر که در آیه آمده (تاءکید به وسیله ((ان)) و ((نحن)) و ((جمله اسمیه))) می دانند، و در حقیقت پاسخی است به کسانی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به کهانت و سحر و افترا بر خداوند متهم می کردند.
سپس پنج دستور مهم به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می دهد که نخستین آن دعوت به صبر و استقامت است ، می فرماید: ((اکنون که چنین است در طریق تبلیغ و اجرای احکام پروردگارت صابر و شکیبا باش)) (فاصبر لحکم ربک).
از مشکلات و موانع راه و کثرت دشمنان و سرسختی آنها ترس و هراسی به خود راه مده ، و همچنان به پیش حرکت کن .
قابل توجه اینکه : دستور به استقامت را (با توجه به ((فاء تفریع)) در ((فاصبر))) فرع بر نزول قرآن از سوی خدا می گیرد، یعنی چون پشتیبان تو خدا است قطعا در این راه استقامت کن ، و تعبیر به ((رب)) اشاره لطیف دیگری به همین معنی است .
و در دومین دستور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را از هر گونه سازش با منحرفان بر حذر داشته می گوید: ((از هیچ گنهکار و کافری از آنها اطاعت مکن)) (و لا تطع منهم اثما او کفورا): تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 377
در حقیقت این حکم دوم تاءکیدی است بر حکم اول چرا که جمعیت دشمنان تلاش می کردند که از طرق مختلف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را در مسیر باطل به سازش بکشانند، چنانکه نقل شده که ((عتبة بن ربیعه)) و ((ولید بن مغیره)) به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می گفتند از دعوت خود باز گرد، ما آنقدر ثروت در اختیار تو می گذاریم که راضی شوی ، و زیباترین دختران عرب را به همسری تو در می آوریم ، و پیشنهادهای دیگری از این قبیل ، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عنوان یک رهبر بزرگ راستین باید در برابر این وسوسه های شیطانی ، یا تهدیداتی که بعد از بی اثر ماندن این تطمیعات عنوان می شود، صبر و استقامت به خرج دهد، نه تسلیم تطمیع گردد، و نه تهدید.
درست است که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هرگز تسلیم نشد، ولی این تاءکیدی است بر اهمیت این موضوع در مورد آن حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و سرمشقی است جاودانی برای سایر رهبران راه خدا.
گرچه بعضی از مفسران ((آثم)) را به ((عتبة بن ربیعه)) و ((کفور)) را به ((ولید بن مغیره)) یا ((ابوجهل)) که هر سه از مشرکان عرب بودند تفسیر کرده اند، ولی روشن است که ((آثم)) (گنهکار) و ((کفور)) (کافر و

کفران کننده) مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که همه مجرمان و مشرکان را شامل می گردد، هر چند این سه نفر از مصداقهای روشن آن بودند. این نکته نیز قابل توجه است که ((آثم)) مفهوم عامی دارد که ((کفور)) را نیز شامل می شود، بنابراین ذکر ((کفور)) از قبیل ذکر خاص بعد از عام و برای تاءکید است .
ولی از آنجا که صبر و استقامت در برابر هجوم این مشکلات عظیم کار

نیست ، و پیمودن این راه را دو توشه خاصی لازم دارد، در آیه بعد می افزاید:
((نام پروردگارت را هر صبح و شام به یاد آور)) (و اذکر اسم ربک بکرة و اصیلا).
((و شبانگاه برای او سجده کن ، و مقدار زیادی از شب او را تسبیح گوی)) (و من اللیل فاسجد له و سبحه لیلا طویلا).
تا در سایه آن ((ذکر)) و این ((سجده)) و ((تسبیح))، نیروی لازم و قدرت معنوی و پشتوانه کافی برای مبارزه با مشکلات این راه فراهم سازی .
((بکرة)) (بر وزن نکته) به معنی آغاز روز است و ((اصیل)) نقطه مقابل آن یعنی شامگاهان و آخر روز است .
بعضی گفته اند اطلاق این واژه بر آخر روز با توجه به اینکه از ماده ((اصل)) گرفته شده ، به خاطر آن است که آخر روز اصل و اساس شب را تشکیل می دهد.
از بعضی از تعبیرات استفاده می شود که ((اصیل)) گاه به فاصله میان ظهر و غروب اطلاق می گردد (مفردات راغب).
و از بعضی دیگر بر می آید که ((اصیل)) به اوائل شب نیز گفته می شود، زیرا که آن را به ((عشی)) تفسیر کرده اند و ((عشی)) آغاز شب است چنانکه نماز مغرب و عشا را ((عشائین)) می گویند، حتی از بعضی کلمات استفاده می شود که ((عشی)) از زوال ظهر تا صبح فردا را نیز شامل می شود.
ولی با توجه به اینکه ((اصیل)) در آیه شریفه در مقابل ((بکرة)) (صبحگاهان) قرار گرفته ، و بعد از آن نیز سخن از عبادت شبانه به میان

که منظور همان طرف آخر روز است .
به هر حال این دو آیه در حقیقت بیانگر لزوم توجه شبانه روزی و مستمر به ذات مقدس پروردگار است .
بعضی آنرا به خصوص نمازهای پنجگانه ، یا به اضافه نماز شب ، یا خصوص نماز صبح و عصر و مغرب و عشا تفسیر کرده اند، ولی ظاهر این است که این نمازها مصداقهائی از این ذکر مستمر الهی ، و تسبیح و سجده در

پیشگاه مقدس اوست .
تعبیر به ((لیلا طویلا)) اشاره به این است که مقدار زیادی از شب را تسبیح خدا کن ، در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) در تفسیر آن آمده که در پاسخ این سؤ ال که منظور از این تسبیح چیست ؟ فرمود: منظور نماز شب است !.
ولی بعید نیست که این تفسیر نیز از قبیل بیان مصداق روشن باشد، چرا که نماز شب در تقویت روح ایمان ، و تهذیب نفوس ، و زنده نگهداشتن اراده انسان در طریق اطاعت خدا، تاءثیر فوق العاده ای دارد.
در اینجا باید به این نکته توجه داشت که دستورهای پنجگانه آیات فوق گرچه به صورت برنامه ای برای پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ذکر شده ، ولی در حقیقت سرمشقی است برای همه کسانی که در مسیر رهبری معنوی و انسانی جامعه بشری گام بر می دارند.
آنها باید بدانند بعد از اطمینان و ایمان کامل به هدف و رسالتی که دارند لازم است صبر و استقامت پیشه کنند، و از انبوه مشکلات راه ، وحشت نداشته باشند چرا که هدایت یک جمعیت به خصوص زمانی که در مقابل انسان افراد ناآگاه و دشمنان لجوج وجود داشته باشند، همیشه تواءم با مشکلات عظیم بوده و هست ، تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 380
و اگر صبر و استقامت رهبران نباشد هیچ رسالتی به ثمر نمی رسد.
و در مرحله بعد باید در برابر وسوسه های شیاطینی که مصداق آثم و کفورند و با انواع حیل و تزویر سعی در منحرف ساختن رهبران و پیشوایان می کنند، تا رسالت آنها عقیم ماند، با کمال قدرت مقاومت کنند، نه فریب تطمیع بخورند و نه واهمه ای از تهدید به خود راه دهند.
و در تمام مراحل برای کسب قدرت روحی ، و نیروی اراده ، عزم راسخ ، و تصمیم آهنین ، هر صبح و شام به یاد خدا باشند، و پیشانی را بر درگاهش بسایند مخصوصا از عبادتهای شبانه و راز و نیاز با او مدد گیرند که اگر این امور رعایت شود پیروزی حتمی است .
و اگر در پاره ای از مراحل مصیبت و شکستی رخ دهد در پرتو این اصول می توان آنها را جبران کرد برنامه زندگی پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و دعوت و رسالت او سرمشق مؤ ثری برای رهروان این راه است . الإنسان
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 381
آیه 27 - 31
آیه و ترجمه
إِنَّ هَؤُلاءِ یحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَ یَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ یَوْماً ثَقِیلاً(27)
نَحْنُ خَلَقْنَهُمْ وَ شدَدْنَا أَسرَهُمْ وَ إِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِیلاً(28)
إِنَّ هَذِهِ تَذْکِرَةٌ فَمَن شاءَ اتخَذَ إِلى رَبِّهِ سبِیلاً(29)

وَ مَا تَشاءُونَ إِلا أن یَشاءَ اللّهُ إِنَّ اللّهَ کانَ عَلِیماً حَکِیماً(30)
یُدْخِلُ مَن یَشاءُ فی رَحْمَتِهِ وَ الظلِمِینَ أَعَدَّ لهُمْ عَذَاباً أَلِیمَا(31)
ترجمه :27 - آنها زندگی زودگذر دنیا را دوست دارند در حالی که پشت سر خود روز سخت و سنگینی را رها می کنند.
28 - ما آنها را آفریدیم و پیوندهای وجودشان را محکم کردیم ، و هر زمان بخواهیم جای آنان را به گروه دیگری می دهیم .
29 - این یک تذکر و یاد آوری است و هر کس بخواهد (با استفاده از آن) راهی به سوی

پروردگارش انتخاب می کند.
30 - و شما چیزی را نمی خواهید مگر اینکه خدا بخواهد، خداوند عالم و حکیم است .
31 - هر کس را بخواهد (و شایسته ببیند) در رحمت خود وارد می کند، و برای ظالمان عذاب دردناکی فراهم ساخته است .
تفسیر :این یک هشدار است ، و انتخاب راه با شماست !
در آیات گذشته به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هشدار داده شده که تحت تاءثیر افراد ((آثم)) و ((کفور)) (مجرم و کافر) هرگز واقع نشود، و به شهادت تاریخ آنها کسانی بودند که به پندار خامشان برای نفوذ در اراده و تصمیم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خواستند از تطمیع به مال و مقام و زنهای زیبا کمک بگیرند.
آیات مورد بحث معرفی بیشتری از آنها کرده می گوید: ((آنها زندگی زود گذر این جهان را دوست دارند، در حالی که در پشت سر خود روز سخت و سنگینی را رها می کنند و نادیده می گیرند))! (ان هؤ لاء یحبون العاجلة و یذرون وراءهم یوما ثقیلا).
افق افکار آنها از خور و خواب و شهوت فراتر نمی رود، و آخرین نقطه دید آنها همین لذائذ بی قید و شرط مادی است ، و عجب اینکه می خواهند روح بزرگ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را نیز با همین مقیاس بسنجند.
اما این بیخبران کوردل توجه ندارند که چه روز سنگینی در پیش دارند؟!، سنگین از نظر مجازاتها، سنگین از نظر محاسبه ، و سنگین از نظر طول زمان و فضاحت و رسوائی سنگین .
تعبیر به ((وراءهم)) (پشت سرشان) با اینکه باید قاعدتا پیش روی آنها گفته شود به خاطر آن است اینها آن روز را به دست فراموشی می سپارند، تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 383
گوئی پشت سر انداخته اند، ولی به گفته بعضی از مفسران کلمه ((وراء)) گاه به معنی پشت سر، و گاه به معنی پیش رو به کار می رود.
در آیه بعد به آنها هشدار می دهد که از نیرو و قدرت خود مغرور نشوند که

اینها را همه خدا داده ، و هر زمان بخواهد به سرعت باز پس می گیرد، می فرماید: ((ما آنها را آفریدیم ، و پیوندهای وجودشان را محکم کردیم ، به آنها قوت و قدرت بخشیدیم ، و هر زمان بخواهیم آنها را می بریم و گروه دیگری را جانشینشان می سازیم)) (نحن خلقناهم و شددنا اسرهم و اذا شئنا بدلنا امثالهم تبدیلا).
((اسر)) (بر وزن عصر) در اصل به معنی بستن چیزی با زنجیر است ، و اسیران را از این جهت اسیر نامیده اند که آنها را می بندند ولی ((اسر)) در اینجا اشاره به استحکام پیوندهای وجودی انسان است که قدرت حرکت و توانائی فعالیتهای مهم به او می دهد.
به راستی قرآن در اینجا انگشت روی نقطه حساسی گذارده ، و آن پیوندهای مختلف اجزای وجود بشر است از عصبهای کوچک و بزرگ که همچون طنابهای آهنین عضلات را به یکدیگر مربوط می سازد گرفته ، تا رباطها و عضلات مختلف ، تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 384
آنچنان قطعات کوچک و بزرگ استخوان و گوشتهای اندام انسان را به یکدیگر محکم بسته که از مجموع آنها یک واحد کاملا منسجم که آماده انجام هر گونه فعالیتی است ساخته ، اما رویهمرفته این جمله کنایه از قدرت و قوت است .
این آیه در ضمن غنا و بی نیازی ذات پاک خدا را، از آنها، و از اطاعت و ایمانشان ، روشن می سازد، تا بدانند اگر اصراری برای ایمان آنها است ، در حقیقت لطف و رحمتی است از ناحیه پروردگار.
نظیر این معنی در آیه 133 سوره انعام نیز آمده است ، آنجا که می فرماید: و ربک الغنی ذو الرحمة ان یشا یذهبکم و یستخلف من بعدکم ما یشاء:
((پروردگار تو بی نیاز و مهربان است ، اگر بخواهد همه شما را می برد، و هر کس را بخواهد جانشین شما می سازد)).
سپس به کل بحثهائی که در این سوره آمده است که مجموعا یک برنامه جامع سعادت را ارائه می دهد اشاره کرده ، می گوید: ((این یک تذکر و یادآوری است ، و هر کس بخواهد با استفاده از آن راهی به سوی پروردگارش انتخاب می کند)) (ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا).
وظیفه ما نشان دادن راه است ، نه اجبار بر انتخاب ، این شما هستید که باید با عقل و درک خود، حق را از باطل تشخیص دهید، و با اراده و اختیار خود تصمیم بگیرید.
این در حقیقت تاءکیدی است بر آنچه در آغاز سوره گذشته که فرمود:
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 385
انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا: ((ما راه را به او نشان دادیم ،

خواه پذیرا شود و شکر این نعمت را بجا آورد، یا اعراض و کفران کند)).
و از آنجا که ممکن است افراد کوته فکر از تعبیر فوق نوعی تفویض و واگذاری مطلق به بندگان تصور کنند، در آیه بعد برای نفی این توهم می افزاید: ((شما چیزی را نمی خواهید مگر اینکه خدا بخواهد)) (و ما تشاءون الا ان یشاء الله).
((چرا که خداوند عالم و حکیم است)) (ان الله کان علیما حکیما).
و این در حقیقت اثبات اصل معروف ((الامر بین الامرین)) است ، از یکسو می فرماید: ((خدا راه را نشان داده و انتخاب با شما است)) و از سوی دیگر می افزاید: ((انتخاب شما منوط به مشیت الهی است)) یعنی شما استقلال کامل ندارید بلکه قدرت و توان و آزادی اراده شما همه به خواست خدا و از ناحیه او است ، و هر زمان اراده کند می تواند این قدرت و آزادی را سلب کند.
به این ترتیب نه ((تفویض)) و واگذاری کامل است و نه اجبار و سلب اختیار، بلکه حقیقتی است دقیق و ظریف در میان این دو، یا به تعبیر دیگر: نوعی آزادی وابسته به مشیت الهی است که هر لحظه بخواهد می تواند آن را باز پس گیرد، تا هم بندگان بتوانند بار تکلیف و مسؤ ولیت را که رمز تکامل آنهاست بر دوش گیرند و هم خود را بی نیاز از خداوند تصور نکنند.
خلاصه این تعبیر برای آن است که بندگان ، خود را بی نیاز از هدایت

و حمایت و توفیق و تاءیید ذات مقدس او ندانند، و در عین تصمیم گیری در کارها، خود را به او بسپارند، و تحت حمایت او قرار دهند.
از اینجا روشن می شود اینکه بعضی از مفسران جبری مسلک مانند فخر رازی به این آیه چسبیده اند به خاطر پیشداوریهائی است که در این مساءله داشته اند، او می گوید: و اعلم ان هذه الایة من جملة الایات التی تلاطمت فیها امواج الجبر و القدر!: ((بدان که این آیه از آیاتی است که امواج جبر در آن متلاطم است))!.
آری ، اگر این آیه را از آیات قبل جدا کنیم جای این توهم وجود دارد ولی با توجه به اینکه در یک آیه بیان تاءثیر اختیار شده ، و در یک آیه دیگر بیان تاءثیر مشیت پروردگار، به خوبی مساءله ((الامر بین الامرین)) تثبیت می گردد.
عجیب است طرفداران تفویض به همان آیه ای می چسبند که سخن از اختیار مطلق می گوید، و طرفداران جبر به آیه ای که به تنهائی بوی جبر می دهد، و هر کدام می خواهند پیشداوریهای خود را با آن توجیه کنند، در حالی که فهم صحیح کلام الهی (و هر کلام دیگر) ایجاب می کند که همه را در کنار هم بگذارند، و بدون تعصب و پیشداوری قبلی قضاوت کنند.
ذیل آیه که می فرماید: ان الله کان علیما حکیما نیز ممکن است اشاره به

همین معنی باشد چرا که علم و حکمت خدا ایجاب می کند بندگان را در پیمودن راه تکامل آزاد بگذارد، و گرنه تکامل اجباری و تحمیلی تکامل نیست بعلاوه علم و حکمت او اجازه نمی دهد که افرادی را مجبور به کار خیر و افرادی را مجبور به کار شر، کند، و بعد گروه اول را پاداش دهد، و گروه دوم را مجازات کند. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 387
و سرانجام در آخرین آیه این سوره ، به سرنوشت نیکوکاران و بدکاران در یک جمله کوتاه و پرمعنی اشاره کرده ، می فرماید: ((خدا هر کس را بخواهد در رحمتش وارد می کند، و برای ظالمان عذاب دردناکی فراهم ساخته است)) (یدخل من یشاء فی رحمته و الظالمین اعدلهم عذابا الیما).
جالب اینکه در آغاز آیه می گوید: ((هر کس را بخواهد در رحمت خود وارد می کند)) ولی در پایان آیه ، عذاب را روی ظالمان متمرکز می سازد، و این نشان می دهد که مشیت او بر عذاب به دنبال مشیت انسان بر ظلم و گناه است ، و به قرینه مقابله روشن می شود که مشیت او در رحمت نیز به دنبال اراده انسان در ایمان و عمل صالح و اجرای عدل است ، و جز این از حکیم نمی توان انتظار داشت .
عجب اینکه با این قرینه روشن باز افرادی مانند فخر رازی صدر آیه را دلیل بر مساءله جبر گرفته اند بی آنکه ذیل آیه را که درباره آزادی اراده و عمل ظالمان سخن می گوید مورد توجه قرار دهند!.
خداوندا! ما را در رحمتت داخل کن ، و از عذاب الیمی که در انتظار ظالمان است برهان .
پروردگارا! تو راه را نشان دادی ما نیز تصمیم به پیمودن این راه داریم ، ما را مدد فرما!
بارالها! اگر از ((ابرار)) نیستیم دوستدار آنهائیم ، ما را به آنها ملحق نما.

تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 389
َسوره مرسلات
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 50 آیه است تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 391
محتوای سوره مرسلات
معروف این است که این سوره در مکه نازل شده ، ولی بعضی تصریح کرده اند به این که آیه 48 ((و اذا قیل لهم ارکعوا لا یرکعون)) ((مدنی)) است ، هر چند دلیل روشنی برای آن ذکر نکرده اند، و اگر مساءله ((رکوع)) و ((نماز)) سبب این استنباط شده ، درست به نظر نمی رسد، زیرا مدتها مسلمانان در مکه نماز می خواندند و رکوع می کردند.
به هر حال بیشترین مطلبی که در این سوره مطرح شده است ، مسائل مربوط به قیامت و تهدید و انذار مکذبان و منکران است .
و از امتیازات این سوره این است که آیه ((ویل یومئذ للمکذبین)): ((وای در آن روز بر تکذیب کنندگان ده بار در آن تکرار شده ، و هر بار به دنبال مطلب تازه ای)).
بعد از ذکر سوگندهائی ، از قیامت و حوادث سنگین و سخت رستاخیز خبر می دهد، و به دنبال آن همین آیه را ذکر می کند، و می گوید: ((وای بر تکذیب کنندگان در آن روز))!
در مرحله بعد سرگذشت غم انگیز اقوام گنهکار پیشین .
و در مرحله سوم گوشه ای از ویژگیهای آفرینش انسان .
و در مرحله چهارم قسمتی از مواهب الهی در زمین .
و در مرحله پنجم قسمتهائی از عذاب تکذیب کنندگان را شرح می دهد.
همچنین در هر مرحله اشاره ای به مطلبی بیدارگر و تکان دهنده کرده ، و به دنبال آن این آیه را تکرار می کند، و حتی در بخشی از آن به نعمتهای
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 392
بهشتی که نصیب پرهیزگاران شده اشاره نموده تا انذار را با بشارت بیامیزد و تهدید را با تشویق .
و به هر حال این تکرار، تکرار بعضی از آیات را در سوره الرحمان تداعی می کند، با این تفاوت که در آنجا سخن از نعمتها بود، و در اینجا غالبا از عذابهای مکذبان است .
انتخاب نام ((مرسلات)) برای این سوره به تناسب نخستین آیه این سوره است .

فضیلت تلاوت این سوره
در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : ((من قرء سورة و المرسلات کتب انه لیس من المشرکین)): ((کسی که سوره مرسلات را بخواند نوشته می شود که او از مشرکان نیست)).
و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است : ((من قراها عرف الله بینه و بین محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم))): ((کسی که این سوره را بخواند خداوند او را با پیامبر آشنا (و همجوار) می سازد)).
بدون شک این ثواب و فضیلت از آن کسانی است که بخوانند و بیندیشند و عمل کنند، و لذا در حدیثی آمده است : بعضی از یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خدمتش عرض کردند: اسرع الشیب الیک یا رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم): ((چه زود آثار پیری در شما نمایان شده ای رسول خدا))؟! تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 393
فرمود: ((شیبتنی هود و الواقعه و المرسلات و عم یتسائلون))!: ((سوره های هود، واقعه ، مرسلات ، و عم یتسائلون مرا پیر کرده))!.
قابل توجه این که در تمام این سوره ها احوال قیامت و مسائل هول انگیز آن دادگاه بزرگ منعکس است ، و همینها بوده که در روح مقدس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اثر گذارد.
بدیهی است تلاوت بدون فکر و تصمیم بر عمل نمی تواند چنین اثری بگذارد. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 394
آیه 1 - 15
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
وَ الْمُرْسلَتِ عُرْفاً(1)
فَالْعَصِفَتِ عَصفاً(2)
وَ النَّشِرَاتِ نَشراً(3)
فَالْفَرِقَتِ فَرْقاً(4)
فَالْمُلْقِیَتِ ذِکْراً(5)
عُذْراً أَوْ نُذْراً(6)
إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَقِعٌ(7)
فَإِذَا النُّجُومُ طمِست (8)
وَ إِذَا السمَاءُ فُرِجَت (9)
وَ إِذَا الْجِبَالُ نُسِفَت (10)
وَ إِذَا الرُّسِلُ أُقِّتَت (11)
لاَِی یَوْمٍ أُجِّلَت (12)
لِیَوْمِ الْفَصلِ(13)
وَ مَا أَدْرَاکَ مَا یَوْمُ الْفَصل(14)

وَيْلٌ يَوْمَئذٍ لّلْمُكَذّبِينَ(15)َ تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 395
ترجمه :1 - سوگند به فرشتگانی که پی درپی فرستاده می شوند.
2 - و آنها که همچون تند باد حرکت می کنند.
3 - و سوگند به آنها که (ابرها را) می گسترانند، و منتشر می سازند.
4 - و آنها که جدا می کنند.
5 - و سوگند به آنها که آیات بیدار کننده (الهی) را به (انبیاء) القا می نمایند.
6 - برای اتمام حجت ، یا انذار!
7 - که آنچه به شما (درباره قیامت) وعده داده می شود به وقوع می پیوندد.
8 - در آن هنگام که ستارگان محو و تاریک گردند،
9 - و (کواکب) آسمان از هم بشکافند،
10 - و در آن زمان که کوهها از جا کنده شوند.
11 - و در آن هنگام که برای پیامبران (به منظور اداء شهادت) تعیین وقت شود.
12 - این امر برای چه روزی به تاءخیر افتاده ؟ تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 396
13 - برای روز جدائی (حق از باطل).
14 - تو چه می دانی روز جدائی چیست ؟
15 - وای در آن روز بر تکذیب کنندگان .
تفسیر :وعده های الهی حق است ، وای بر تکذیب کنندگان !
در آغاز این سوره مقدمه در پنج آیه ، پنج سوگند آمده که در تفسیر معنی آنها سخن بسیار است :
می فرماید: ((سوگند به آنها که پی درپی فرستاده می شوند)) (و المرسلات عرفا.
((و آنها که همچون طوفان و تند باد حرکت می کنند)) (فالعاصفات عصفا).
((و سوگند به آنها که می گسترانند و منتشر می سازند)) (و الناشرات نشرا).
((و آنها که جدا می کنند)) (فالفارقات فرقا).
((و آنها که آیات بیدار کننده را القا می نمایند)) (فالملقیات ذکرا). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 397
((برای اتمام حجت یا انذار)) (عذرا او نذرا).
اکنون ببینیم این سوگندهای سربسته که از مسائل مهمی خبر می دهد مفهومش چیست ؟
در اینجا سه تفسیر معروف وجود دارد:
1 - تمام این قسمتهای پنجگانه اشاره به بادها و طوفانها است ، که نقش

مؤ ثری در بسیاری از مسائل جهان طبیعت دارند، بنابراین مفهوم آیات چنین می شود: سوگند به بادهائی که پشت سر هم می وزند.
و سوگند به طوفانهائی که شدیدا حرکت می کنند.
و قسم به آنها که ابرها را می گسترانند و قطرات حیاتبخش باران را از لابلای آنها روانه سرزمینهای خشک می کنند.
و سوگند به آنها که ابرها را بعد از ریزش باران پراکنده می سازند.
و قسم به این بادها که با این برنامه انسانها را به یاد خدا می اندازند.
(بعضی نیز ((فالعاصفات عصفا)) را اشاره به طوفانهای عذاب که نقطه مقابل بادهای حیاتبخش است دانسته اند که آن هم به نوبه خود مایه تذکر و بیداری است).
2 - تمام این سوگندها اشاره به ((فرشتگان آسمان)) است ، یعنی قسم به فرشتگانی که پی درپی به سوی انبیاء فرستاده می شوند (یا فرشتگانی که با برنامه های شناخته شده و معروف فرستاده می شوند).
و قسم به آنها که همچون طوفان با سرعت تمام به دنبال ماءموریت خود می روند. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 398
و به آنها که آیات کتب آسمانی را در برابر پیامبران می گسترانند و نشر می دهند.
و آنها که با این عمل حق را از باطل جدا می سازند.
و آنها که ذکر حق و دستورات او را به انبیاء القا می کنند.
3 - سوگند اول و دوم ناظر به مساءله ((بادها و طوفانها)) است ، و سوگند سوم و چهارم و پنجم را ناظر به نشر آیات حق به وسیله ((فرشتگان))، و سپس جدا کردن حق از باطل ، و بعد القاء ذکر و دستورهای الهی به پیامبران ، به منظور اتمام حجت و انذار است .
چیزی که می تواند شاهد بر تفسیر سوم باشد اولا جداسازی این دو دسته از سوگندها در آیات به وسیله ((واو)) است ، در حالی که بقیه به وسیله ((فاء)) عطف شده که نشانه ارتباط و پیوند آنها است .
ثانیا چنانکه خواهیم دید همه این سوگندها برای مطلبی است که در آیه هفتم آمده یعنی حقانیت و واقعیت رستاخیز و معاد، و می دانیم در آستانه رستاخیز دگرگونی عظیمی در عالم پیدا می شود، طوفانهای شدید زلزله ها و حوادث تکاندهنده از یکسو، و سپس تشکیل دادگاه عدل الهی از سوی دیگر که در آنجا فرشتگان نامه های اعمال را نشر می دهند، و میان صفوف مؤ منان و کافران جدائی می افکنند، و حکم الهی را در این زمینه القا می کنند.
اگر قسمتهای پنجگانه فوق طبق این تفسیر بیان شود تناسبی با مقسم به یعنی چیزی که برای آن سوگند یاد شده است خواهد داشت و تفسیر اخیر از این نظر برتری دارد.

ذکر در جمله ((فالملقیات ذکرا)) یا به معنی علوم و دانشهائی است که به انبیاء القا شده ، یا آیاتی است که بر آنها نازل گشته است ، و می دانیم در آیات قرآن از خود قرآن تعبیر به ((ذکر)) شده است ، چنانکه در آیه 6 سوره حجر تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 399
آمده است و قالوا یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون (دشمنان) می گفتند ای کسی که ذکر بر تو نازل شده است تو دیوانه ای !
تعبیر به ((الملقیات)) به صورت ((جمع)) با اینکه فرشته وحی یعنی جبرئیل یک فرد بیشتر نبود، به خاطر این است که از بعضی از روایات استفاده می شود که گاه برای نزول آیات قرآن گروههای عظیمی از فرشتگان جبرئیل را همراهی می کردند، در آیه 15 سوره عبس نیز آمده است بایدی سفرة یعنی ((آیات قرآنی به دست سفیران الهی (فرشتگان) بر پیامبر اسلام نازل شده است)).
حال باید دید که این سوگندها برای چه منظوری است ؟ در آیه بعد پرده از روی این معنی برداشته ، می گوید: آنچه به شما وعده داده می شود واقع خواهد شد (انما توعدون لواقع)
بعث و نشور، ثواب و عقاب ، حساب و جزا، همه حق است ، و تردیدی در آن نیست .
بعضی نیز آن را اشاره به تمام وعده های الهی ، اعم از وعده هائی که به نیکان یا بدان در دنیا، یا در آخرت داده است ، ولی آیات بعد نشان می دهد که منظور فقط وعده قیامت است .
گرچه در این آیه استدلالی بر مساءله معاد نشده است و تنها به ادعا قناعت گردیده ، ولی لطف مطلب اینجا است که در قسمهای پیشین مطالبی آمده که خود از دلائل معاد است ، از جمله زنده شدن زمینهای مرده به وسیله نزول بارانها که خود نمونه ای از صحنه معاد است دیگر نزول تکالیف الهی بر پیامبران و ارسال رسل که بدون وجود معاد نامفهوم است ، خود نشان می دهد که وعده رستاخیز قطعی است . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 400
نظیر این مطلب در آیه 23 سوره ذاریات نیز آمده است که خداوند می فرماید: فو رب السماء انه لحق : ((سوگند به پروردگار آسمان که روزی شما حق است)) سوگند به ((رب)) که اشاره به ربوبیت پروردگار و تدبیر او در جهان آفرینش است ایجاب می کند که بندگان را بی روزی نگذارد.
سپس به بیان نشانه های این روز موعود پرداخته ، می فرماید: ((این روز موعود زمانی فرا می رسد که ستاره ها از صفحه آسمان محو و تاریک گردند)). (فاذا النجوم طمست).
((و آسمان (کواکب آسمان) از هم شکافته شود)) (و اذا السماء فرجت)
((و زمانی که کوهها از جا کنده شود)) (و اذا الجبال نسفت).

((طمست)) از ماده ((طمس)) (بر وزن شمس) به معنی محو کردن و زائل کردن آثار چیزی است ، و در اینجا ممکن است اشاره به محو نور ستارگان باشد یا متلاشی شدن آنها، ولی تفسیر اول مناسبتر است ، همانگونه که در آیه 2 - تکویر آمده است و اذا النجوم انکدرت : ((در آن هنگام که ستارگان تاریک شوند)).
و ((نسفت)) از ماده ((نسف)) (بر وزن حذف) در اصل به معنی ریختن دانه های غذائی در غربال و تکان دادن آن است تا پوست از دانه جدا شود، و در اینجا به معنی خرد شدن و سپس بر باد رفتن کوهها است .
اصولا از آیات متعددی در قرآن مجید استفاده می شود که پایان این جهان
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 401
با یک سلسله حوادث بسیار هول انگیز و کوبنده همراه است ، به طوری که نظام آن را به کلی متلاشی می سازد، و جهان آخرت با نظامی نوین جایگزین آن می گردد.
به طوری که این حوادث عجیب و وحشتناک است که با هیچ بیانی نمی توان آن را توصیف کرد، آیا حوادثی که کوهها را از جا می کند و چنان به هم می کوبد که تبدیل به غبار می شود، و به صورت پشمهای زده شده در می آورد قابل توصیف است ؟
و به تعبیر بعضی از مفسران عظمت این حوادث به قدری است که عظیمترین زلزله هائی که انسان به چشم دیده در برابر آن مانند ترقه های کوچکی است که بچه ها برای بازی منفجر می کنند در برابر بزرگترین بمب اتم .
و به هر حال این تعبیرات قرآنی دلیل بر تفاوت زیاد نظامات آخرت با نظامات دنیا است .
و به دنبال آن اشاره ای به صحنه رستاخیز کرده می افزاید: ((و این در هنگامی است که برای پیامبران تعیین وقت می شود که به نوبت بیایند و شهادت خود را درباره امتها بدهند)) (و اذا الرسل اقتت).
همانگونه که در آیه 6 سوره اعراف آمده است ، فلنسئلن الذین ارسل الیهم و لنسئلن المرسلین : ((ما هم از کسانی که رسولان به آنها مبعوث شدند سؤ ال می کنیم ، و هم از رسولان)). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 402
سپس می افزاید: ((برای چه روزی شهادت این رسولان و گواهی آنها بر امتها به تاءخیر افتاده))؟! (لای یوم اجلت).
((برای روز جدائی)) (لیوم الفصل).
روز جدائی حق از باطل ، جدائی صفوف مؤ منان از کافران ، و نیکوکاران از بدکاران ، و روز داوری مطلق حق درباره همگان .
این سؤ ال و جواب برای بیان عظمت آن روز بزرگ است و چه تعبیر پر

معنی و گویائی از آن روز شده است روز جدائیها!
سپس برای بیان عظمت آن روز می فرماید: ((تو چه می دانی یوم الفصل و روز جدائیها چیست))؟ (و ما ادریک ما یوم الفصل).
جائی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با آن علم وسیع و گسترده ، و با آن دیده تیز بینی که اسرار غیب را مشاهده می کرد ابعاد عظمت آن روز را به درستی نداند، تکلیف بقیه مردم روشن است ، و همان گونه که بارها گفته ایم درک تمام اسرار با عظمت قیامت برای ما زندانیان قفس دنیا ممکن نیست تنها شبحی از آن را می بینیم و به آن ایمان داریم .
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 403
و در آخرین آیه مورد بحث ، تکذیب کنندگان آن روز را شدیدا مورد تهدید قرار داده ، می فرماید: ((وای در آن روز بر تکذیب کنندگان)) (ویل یومئذ للمکذبین).
((ویل)) را بعضی به معنی ((هلاکت))، و بعضی به معنی ((انواع عذاب)) و بعضی آن را به معنی ((وادی پر عذابی در جهنم)) تفسیر کرده اند، این کلمه معمولا در مورد حوادث اسفناک به کار می رود، و در اینجا حکایت از سرنوشت دردناک تکذیب کنندگان در آن روز می کند.
منظور از ((مکذبین)) در اینجا کسانی است که قیامت را تکذیب می کنند، و می دانیم کسی که ایمان به قیامت و دادگاه عدل خداوند و حساب و جزا نداشته باشد به آسانی مرتکب هر گونه گناه و ظلم و فسادی می شود، اما ایمان راسخ به آن روز به انسان تعهد و احساس مسؤ ولیت و تقوی و پرهیزگاری می بخشد.
نکته :
1 - محتوای این سوگندها!
در آیات فوق نخست به بادها و طوفانها سوگند یاد شده ، و این بخاطر نقش مهمی است که آنها در جهان آفرینش دارند: ابرها را به حرکت در می آورند، و سپس آنها را بر فراز زمینها خشک و مرده پیوند می دهند، و بعد از نزول باران آنها را متفرق می سازند.
بذرهای گیاهان را جابجا می کنند، و جنگلها و مرتعها به وجود می آورند.
بسیاری از گلها و میوه ها را بارور می سازند، و حرارت و برودت را از
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 404
مناطق مختلف زمین به نقاط دیگر می برند و هوا را تعدیل می کنند.
هوای زنده و پر اکسیژن را از مزارع و صحراها به شهرها می برند، و هوای آلوده را برای تصفیه به صحراها می فرستند.
آبهای دریا را متلاطم و مواج ، و برای موجودات زنده آبزی پر اکسیژن می کنند آری بادها و نسیمها خدمات عظیم و حیاتی در جهان دارند.
بخش دیگر این سوگندها که از برنامه نزول وحی به وسیله فرشتگان سخن

می گوید نیز در عالم معنی شباهت با وزش نسیم در عالم ماده دارد، فرشتگان ، کلمات وحی را که همچون قطرات باران زنده کننده است بر قلوب پیامبران خدا نازل می کنند، و گلها و میوه های معارف الهی و تقوی را در قلبها می رویانند، و به این ترتیب خداوند هم به مربیان عالم ماده و هم مربیان عالم معنی سوگند یاد کرده است .
و جالب اینکه تمام این سوگندها برای بیان واقعیت روزی است که تمام این تلاشها و کوششها به ثمر می نشیند روز قیامت و یوم الفصل .
المرسلات
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 405
آیه 16 - 28
آیه و ترجمه
أَ لَمْ نهْلِكِ الاَوَّلِينَ(16)
ثمَّ نُتْبِعُهُمُ الاَخِرِينَ(17)
كَذَلِک نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ(18)
وَيْلٌ يَوْمَئذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ(19)
أَ لَمْ نخْلُقكم مِّن مَّاءٍ مَّهِينٍ(20)
فَجَعَلْنَهُ فى قَرَارٍ مَّكِينٍ(21)
إِلى قَدَرٍ مَّعْلُومٍ(22)
فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَدِرُونَ(23)
وَيْلٌ يَوْمَئذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ(24)
أَ لَمْ نجْعَلِ الاَرْض كِفَاتاً(25)
أَحْيَاءً وَ أَمْوَتاً(26)
وَ جَعَلْنَا فِيهَا رَوَسىَ شمِخَتٍ وَ أَسقَيْنَكم مَّاءً فُرَاتاً(27)
وَيْلٌ يَوْمَئذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ(28) تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 406
ترجمه :16 - آیا ما اقوام (مجرم) نخستین را هلاک نکردیم ؟
17 - سپس آخرین را به دنبال آنها می فرستیم .
18 - (آری) اینگونه با مجرمان رفتار می کنیم .
19 - وای در آن روز بر تکذیب کنندگان .
20 - آیا شما را از آبی پست و ناچیز نیافریدیم ؟
21 - سپس آن را در قرارگاهی محفوظ و آماده قرار دادیم .
22 - تا مدتی معین .
23 - ما قدرت بر این کار داشتیم پس ما قدرتمند خوبی هستیم (و امر معاد برای ما سهل است)
24 - وای در آن روز بر تکذیب کنندگان .
25 - آیا زمین را مرکز اجتماع انسانها قرار ندادیم ؟
26 - هم در حال حیاتشان و هم مرگشان .

27 - و در آن کوههای استوار و بلند قرار دادیم ، و آبی گوارا به شما نوشاندیم .
28 - وای در آن روز بر تکذیب کنندگان .
تفسیر :با اینهمه مظاهر قدرت باز در معاد شک دارید؟!
در این آیات نیز از طرق مختلف به منکران رستاخیز هشدار می دهد، و با بیانات گوناگون آنها را از خواب سنگین غفلت بیدار می کند.
نخست دست آنها را گرفته و به گذشته تاریخ می برد، و سرزمینهای بلا دیده اقوام کفار پیشین را به آنها نشان می دهد، می فرماید: ((آیا ما اقوام نخستین که راه کفر و انکار را پیش گرفتند هلاک نکردیم)) (الم نهلک الاولین).
آثار آنها نه تنها بر صفحات تاریخ که بر صفحه روی زمین نیز نمایان است ، تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 407
اقوامی همچون قوم ((عاد)) و ((ثمود)) و قوم ((نوح)) و قوم ((لوط)) و قوم ((فرعون)) که گروهی با طوفان ، و جمعی با صاعقه ، و عده ای با تندباد، و قومی با زلزله و سنگهای آسمانی به کیفر اعمالشان مجازات و نابود شدند.
((سپس ما اقوام آخرین را که اعمال مشابهی دارند به دنبال آنها می فرستیم)) (ثم نتبعهم الاخرین).
چرا که این یک سنت مستمر است و تبعیض و استثنا برنمی دارد، مگر ممکن است گروهی را به جرمی مجازات کند و همان جرم را برای دیگران بپسندد؟!
و لذا در آیه بعد می افزاید: ((اینگونه ما با گنهکاران رفتار می کنیم)) (کذلک نفعل بالمجرمین).
این آیه در حقیقت به منزله بیان دلیل بر هلاکت اقوام اولین و به دنبال آنها هلاکت اقوام آخرین است ، چرا که عذابهای الهی نه جنبه انتقامجوئی دارد، و نه تصفیه حساب شخصی است ، بلکه تابع اصل استحقاق و مقتضای حکمت است .
بعضی گفته اند: منظور از ((اولین)) اقوامی هستند که در گذشته دور بودند، مانند قوم نوح و عاد و ثمود، و ((آخرین)) اقوامی می باشند که بعد از آنها آمدند، مانند قوم لوط و قوم فرعون ، ولی با توجه به اینکه ((نتبعهم)) به صورت ((فعل مضارع)) آمده در حالی که ((الم نهلک)) معنی ماضی دارد روشن می شود که ((اولین)) تمام اقوام پیشین را می گیرد که به عذاب الهی هلاک شدند، و ((آخرین)) کفاری را شامل است که در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بودند، یا بعد از آن پا به عرصه وجود می گذارند و آلوده جرم و گناه و ظلم و فساد می شوند. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 408

و سرانجام نتیجه گیری کرده ، می افزاید: ((وای در آن روز بر تکذیب کنندگان)) (ویل یومئذ للمکذبین).
((یومئذ)) در اینجا اشاره به روز رستاخیز است که مجازات اصلی و مهم آنها مربوط به آن روز است ، و این تکرار برای تاءکید مطلب است ، و اینکه بعضی احتمال داده اند که این آیه ناظر به عذاب دنیا می باشد، و آیه مشابه آن که قبلا آمد ناظر به عذاب آخرت است بسیار بعید به نظر می رسد.
سپس دست آنها را گرفته ، و به عالم جنین می برد، و عظمت و قدرت خداوند، و کثرت مواهب او را در این جهان اسرار آمیز، به آنها نشان می دهد، تا از یکسو به قدرت خدا بر مساءله رستاخیز و معاد پی ببرند، و از سوی دیگر خود را مدیون نعمتهای بیشمارش بدانند، و سر تعظیم بر آستانش فرود آورند.
می فرماید ((آیا ما شما را از آبی پست و ناچیز نیافریدیم))؟! (الم نخلقکم من ماء مهین).
سپس ما آن را در قرار گاهی مناسب و محفوظ و آماده قرار دادیم (فجعلناه فی قرار مکین).
قرار گاهی که تمام شرائط حیات و پرورش و رشد و محافظت نطفه انسان در آن از هر نظر تاءمین شده ، و آنقدر عجیب و جالب و موزون است که هر انسانی را در شگفتی فرو می برد. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 409
سپس می افزاید: ((قرار گرفتن نطفه در آن جایگاه محفوظ تا مدت معینی ادامه دارد)) (الی قدر معلوم).
مدتی که آن را هیچکس جز خدا نمی داند، مدتی مملو از تغییرات و دگرگونیها و تحولات بسیار که هر روز لباس تازه ای از حیات و زندگی بر نطفه پوشانیده می شود، و او را در مسیر تکامل در آن مخفیگاه پیش می برد.
سپس نتیجه گیری می کند ((ما قدرت بر این کار داشتیم که از نطفه بی ارزش و حقیر و ناچیزی چنان انسان شریف و کاملی بسازیم ، پس ما قادر و توانای خوبی هستیم)) (فقدرنا فنعم القادرون).
این همان دلیلی است که قرآن بارها برای اثبات مساءله معاد روی آن تکیه کرده است ، از جمله در آیات آغاز سوره حج می گوید: چگونه در بازگشت مردگان به حیات جدید تردید می کنید با اینکه قدرت او را در آفرینش این انسان از یک نطفه بی ارزش مشاهده می کنید که هر روزش معاد و رستاخیزی تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 410
است ؟! چه تفاوتی میان خاک و آن نطفه بی ارزش است ؟
در پایان باز همان جمله را تکرار فرموده ، می گوید: ((وای در آن روز بر

تکذیب کنندگان)) (ویل یومئذ للمکذبین).
وای بر آنها که اینهمه آثار قدرت او را می بینند و باز او را انکار می کنند.
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در این زمینه می فرماید: ایها المخلوق السوی ، و المنشا المرعی فی ظلمات الارحام ، و مضاعفات الاستار، بدئت من سلالة من طین ، و وضعت فی قرار مکین ، الی قدر معلوم ، و اجل مقسوم ، تمور فی بطن امک جنینا، لا تحیر دعاء، و لا تسمع نداء، ثم اخرجت من مقرک الی دار لم تشهدها، و لم تعرف سبل منافعها، فمن هداک لاجترار الغذاء من ثدی امک ، و عرفک عند الحاجة مواضع طلبک و ارادتک ؟!
ای مخلوقی که با اندام متناسب و در محیطی محفوظ آفریده شده ای ! در ظلمات رحم و پرده های مضاعف ، آفرینش تو از عصاره گل آغاز شده ، و در قرارگاه محفوظی تا زمان معلوم و سرآمد معینی قرار داده شدی .
آن روز که چنین بودی و در رحم مادر حرکت داشتی نه قدرت پاسخگوئی در تو بود، و نه توانائی شنیدن صدای کسی .
سپس از این قرارگاه به سرائی آمدی که هرگز آن را مشاهده نکرده بودی ، و راه منافع آن را نمی شناختی .
بگو چه کسی در مکیدن شیر از پستان مادرت تو را هدایت کرد؟ و چه کسی راههای وصول به نیازهایت را به تو نشان داد؟ تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 411
در بخش دیگری از این آیات به بیان قسمتی از آیات و نشانه های آفاقی خداوند و نعمتها و مواهب او در جهان بزرگ می پردازد که هم دلیل بر قدرت و رحمت واسعه او است ، و هم دلیلی بر امکان معاد، در حالی که در آیات گذشته سخن از آیات انفسی و مواهب خداوند در آفرینش خود انسان بود.
می فرماید: ((آیا ما زمین را مرکز اجتماع انسانها قرار ندادیم))؟! (الم نجعل الارض کفاتا).
((هم در حال حیات و هم مرگشان)) (احیاء و امواتا).
((کفات)) (بر وزن کتاب) و ((کفت)) (بر وزن کشف) به معنی جمع کردن و ضمیمه کردن چیزی به یکدیگر است ، و به پرواز سریع پرندگان نیز ((کفات)) گفته می شود، چرا که به هنگام پرواز سریع بالها را جمع می کند تا با سرعت بیشتری هوا را بشکافد و به پیش رود.
منظور این است که زمین قرارگاهی است برای همه انسانها، زندگان را روی خود جمع می کند، و تمام حوائج و نیازهایشان را در اختیارشان می گذارد، و مردگان آنها را نیز در خود جای می دهد، که اگر زمین آماده برای دفن مردگان نبود عفونت و بیماریهای ناشی از آن فاجعه ای برای همه زندگان به وجود می آورد.

آری زمین همچون مادری که فرزندان را دور خود جمع می کند و زیر
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 412
پر و بال خویش قرار می دهد انسانها را روی خود جای می دهد، نوازش می کند، تغذیه می نماید، لباس می پوشاند، مسکن می دهد، و همه حوائجشان را تاءمین می نماید و مردگان آنها را نیز در دل خود نگاه می دارد، و جذب می کند، و آثار سوء آنها را از بین می برد.
بعضی در اینجا ((کفات)) را به معنی پرواز سریع تفسیر کرده ، و آیه را اشاره به حرکت زمین به دور آفتاب و حرکات دیگر می دانند که در زمان نزول قرآن مسلما کشف نشده بود.
ولی با توجه به آیه بعد از آن یعنی ((احیاء و امواتا)) تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.
به خصوص اینکه در روایتی آمده است که امیر مؤ منان علی (علیه السلام) هنگامی که از میدان صفین باز می گشت به نزدیک کوفه رسید، هنگامی که چشمان مبارکش به قبرستانی که بیرون دروازه کوفه بود افتاد فرمود: هذه کفات الاموات ای مساکنهم : ((این کفات مردگان است یعنی منزلگاههای آنها است)) و سپس نگاهی به خانه های کوفه کرده ، و فرمود: هذه کفات الاحیاء: ((این هم منازل زندگان است)) سپس آیات فوق را تلاوت فرمود: الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا.
اشاره به اینکه فاصله زیادی میان منازل زندگان و مردگان وجود ندارد.
سپس به یکی از نعمتهای بزرگ الهی در کره زمین اشاره کرده ، می افزاید: ((در آن کوههای ثابت و استوار و بلند قرار دادیم)) (و جعلنا فیها رواسی شامخات) تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 413
این کوهها که سر به آسمان کشیده ، و ریشه های آن به یکدیگر پیوسته است از یک سو همچون زرهی زمین را در بر گرفته ، و در برابر فشار داخلی و فشارهای ناشی از جزر و مد خارجی حفظ می کند، و از سوی دیگر جلو اصطکاک قشر هوا را با زمین می گیرد، و پنجه در هوا انداخته و آن را با خود به گردش در می آورد، و از سوی سوم طوفانها و بادهای عظیم را کنترل می کند، و به این ترتیب از جهات مختلف به اهل زمین آرامش می بخشد.
و در ذیل همین آیه به یکی دیگر از برکات کوهها اشاره کرده می افزاید: ((و آبی گوارا به شما نوشاندیم)) (و اسقیناکم ماء فراتا).
آبی که هم برای شما گوارا و مایه حیات است ، و هم برای حیوانات شما و زراعتها و باغهایتان .
درست است که تمام آبهای گوارا از باران است ، ولی کوهها مهمترین نقش را در آن ایفا می کند بسیاری از چشمه ها و قناتها از کوهها می جوشد، و سرچشمه بسیاری از نهرها و شطهای عظیم از برفهای متراکمی

است که بر قله های کوهها می نشیند، و مهمترین ذخائر آبی انسانها را تشکیل می دهد.
قله کوهها به خاطر دوری از سطح زمین همیشه سرد است و می تواند ذخائر برف را سالیان دراز در خود جای دهد تا تدریجا در پرتو آفتاب آب شود و به صورت نهرها جریان یابد. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 414
در پایان این قسمت باز می فرماید: ((وای در آن روز بر تکذیب کنندگان)) (ویل یومئذ للمکذبین).
همان کسانی که اینهمه آیات و نشانه های قدرت حق را با چشم خود می بینند، و اینهمه نعمتهای الهی را که در آن غرقند مشاهده می کنند باز هم رستاخیز و دادگاه قیامت را که مظهر عدل و حکمت او است انکار می نمایند. المرسلات
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 415
آیه 29 - 40
آیه و ترجمه
انطلِقُوا إِلی مَا کُنتُم بِهِ تُکَذِّبُونَ(29)
انطلِقُوا إِلی ظِلٍّ ذِی ثَلَثِ شعَبٍ(30)
لا ظلِیلٍ وَ لا یُغْنی مِنَ اللَّهَبِ(31)
إِنهَا تَرْمِی بِشرَرٍ کالْقَصرِ(32)
کَأَنَّهُ جِمَلَتٌ صفْرٌ(33)
وَیْلٌ یَوْمَئذٍ لِّلْمُکَذِّبِینَ(34)
هَذَا یَوْمُ لا یَنطِقُونَ(35)
وَ لا یُؤْذَنُ لهُمْ فَیَعْتَذِرُونَ(36)
وَیْلٌ یَوْمَئذٍ لِّلْمُکَذِّبِینَ(37)
هَذَا یَوْمُ الْفَصلِ جَمَعْنَکمْ وَ الاَوَّلِینَ(38)
فَإِن کانَ لَکمْ کَیْدٌ فَکِیدُونِ(39)
وَیْلٌ یَوْمَئذٍ لِّلْمُکَذِّبِینَ(40) تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 416
ترجمه :29 - (و در آن روز به آنها گفته می شود) بیدرنگ بروید به سوی همان چیزی که پیوسته آنرا انکار می کردید!
30 - بروید به سوی سایه سه شاخه (دودهای خفقان بار آتش !).
31 - سایه ای که نه آرامبخش است ، و نه از شعله های آتش جلوگیری می کند!.
32 - جرقه هائی از خود پرتاب می کند مانند یک کاخ !
33 - گوئی (در سرعت و کثرت) همچون شتران زرد رنگی هستند (که به هر سو پراکنده می شوند).
34 - وای در آن روز بر تکذیب کنندگان .
35 - امروز روزی است که سخن نمی گویند (و قادر بر دفاع از خویش

نیستند).
36 - و به آنها اجازه داده نمی شود که عذر خواهی کنند.
37 - وای در آن روز بر تکذیب کنندگان .
38 - امروز همان روز جدائی (حق از باطل) است که شما و پیشینیان را در آن جمع کرده ایم .
39 - اگر چاره ای در برابر من (برای فرار از چنگال مجازات) دارید انجام دهید.
40 - وای در آن روز بر تکذیب کنندگان .
تفسیر :نه قدرت بر دفاع دارند نه راهی برای فرار!
در این آیات سرنوشت نهائی تکذیب کنندگان قیامت ، و منکران آن دادگاه عدل الهی بیان شده است ، بیانی که به راستی انسان را در وحشتی عمیق فرو می برد، و ابعاد فاجعه را روشن می سازد.
می فرماید: ((به آنها گفته می شود بیدرنگ رهسپار شوید به سوی همان چیزی که پیوسته آن را انکار می کردید))! (انطلقوا الی ما کنتم به تکذبون).
رهسپار شوید به سوی جهنم سوزان که همیشه آن را به باد استهزا می گرفتید. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 417
حرکت کنید به سوی انواع عذابها که با اعمالتان آن را از پیش فراهم ساخته اید.
((انطلقوا)) از ماده ((انطلاق)) به معنی حرکت کردن بدون توقف است ، و یک نوع آزادی از قید و بند نیز در آن نهفته شده ، و این در حقیقت توضیحی است برای وضع آنها در عرصه محشر که آنها را مدتی طولانی برای حساب نگه می دارند، سپس آنها را رها ساخته ، می گویند بدون توقف به سوی دوزخ حرکت کنید.
گوینده این سخن ممکن است خداوند متعال باشد که مستقیما به آنها خطاب می کند، و یا فرشتگان عذاب ، و به هر حال لحنی است آمیخته با سرزنشی عمیق که خود عذابی است دردناک و جانکاه .
سپس به توضیح بیشتری درباره این عذاب پرداخته می گوید: ((رهسپار شوید به سوی سایه ای از دودهای خفه کننده آتش که دارای سه شعبه است))! (انطلقوا الی ظل ذی ثلاث شعب).
شاخه ای از بالاسر، و شاخه ای از طرف راست ، و شاخه ای از طرف چپ ، و به این ترتیب از هر طرف این دود غلیظ مرگبار آنها را احاطه می کند، و در کام خود فرو می برد.
((اما سایه ای که آرام بخش نیست و هرگز دوزخیان را از شعله های آتش جلوگیری نمی کند)) (لا ظلیل و لا یغنی من اللهب).
چه اینکه خود بر خاسته از آتش است . تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 418

ممکن است تعبیر به ((ظل)) (سایه) این تصور را ایجاد کند که در آنجا سایه ای وجود دارد که از سوزندگی شعله های آتش ، کمی می کاهد، ولی این آیه بر این پندار غلط خط بطلان می کشد، و می گوید: این سایه هرگز سایه ای که شما تصور می کنید نیست ، سایه ای است سوزان و خفقان آور، و بر خاسته از دودهای غلیظ آتش که می تواند گرمای شعله ها را کاملا منعکس کند.
شاهد این سخن آیات سوره واقعه است که درباره ((اصحاب الشمال)) می فرماید: فی سموم و حمیم و ظل من یحموم لا بارد و لا کریم : ((آنها در میان بادهای کشنده و آب سوزان قرار دارند، و در سایه دودهای متراکم و آتش زا، سایه ای که نه خنک می باشد، و نه مفید و آرام بخش)) (سوره واقعه 41 - 44).
بعضی گفته اند این شعبه های سه گانه بازتابی است از تکذیبهای سه گانه آنها نسبت به اساس دین ، یعنی ((توحید)) و ((نبوت)) و ((معاد)) زیرا تکذیب معاد از تکذیب نبوت و توحید جدا نیست .
و بعضی گفته اند اشاره ای است به مبداءهای سه گانه گناه ((قوه غضبیه)) و ((شهویه)) و ((وهمیه)) آری آن دود تاریک تجسمی است از تاریکیهای شهوات :
زتاریکی خشم و شهوت حذر کن
که از دود آن چشم دل تیره گردد!
غضب چون در آید رود عقل بیرون
هوی چون شود چیره جان خیره گردد!سپس در توصیف دیگری از آن آتش سوزان می افزاید: ((جرقه هائی از خود بیرون می دهد مانند یک کاخ عظیم))! (انها ترمی بشرر کالقصر). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 419
نه همچون جرقه های آتش این دنیا که گاه به اندازه سر سوزنی بیش نیست تعبیر به ((قصر)) (کاخ) در اینجا تعبیر پر معنائی است ، شاید تصور شود مناسبتر این بود که گفته شود جرقه هائی همچون کوه ، ولی نباید فراموش کرد کوهها همان گونه که در آیات قبل اشاره شد منبع انواع برکات است و سرچشمه های آب فرات و گوارا، این قصرها و کاخهای ستمکاران هستند که منشاء شعله های سوزان و آتشهای شرر بارند.
در آیه بعد به توصیف دیگری از شراره ها و جرقه های این آتش سوزان پرداخته ، می فرماید: ((آنها همچون شترهای زرد رنگی هستند)) (کانه جمالت صفر).
((جمالة)) جمع ((جمل)) به معنی ((شتر)) است (مانند حجر و حجارة) و ((صفر)) (بر وزن قفل) جمع ((اصفر)) به معنی چیزی است که زرد رنگ باشد و گاه به رنگهای تیره و متمایل به سیاه نیز اطلاق شده ، ولی در اینجا مناسب همان معنی اول است زیرا جرقه های آتش زرد متمایل به سرخ

است .
در آیه قبل این جرقه ها از نظر حجم به کاخ بزرگ تشبیه شده بود، و در این آیه از نظر کثرت و رنگ و سرعت حرکت و پراکنده شدن به هر سو به گروهی از شتران زرد رنگ تشبیه شده که به هر سو روانند. تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 420
جائی که جرقه ها این چنین باشد، پیدا است که خود آن آتش سوزان چگونه است ؟ و در کنار آن چه عذابهای دردناک دیگری قرار گرفته ؟ (خداوند همه ما را به رحمت و لطفش از آن حفظ کند).
بار دیگر در پایان این بخش از آیات همان هشدار را تکرار کرده ، می فرماید: ((وای در آن روز بر تکذیب کنندگان)) (ویل یومئذ للمکذبین).
سپس فصل دیگری از مشخصات آن روز هولناک را شروع کرده ، می افزاید: ((امروز، روزی است که سخن نمی گویند:)) (هذا یوم لا ینطقون).
آری خداوند در آن روز بر دهان مجرمان و گناهکاران مهر سکوت می زند همانگونه که در آیه 65 سوره یس آمده است ، ((الیوم نختم علی افواههم)): امروز بر دهانشان مهر می نهیم و باز همانگونه که در ذیل همین آیه آمده است دست و پای آنها به سخن درمی آیند و حتی طبق آیات دیگر قرآن پوستهای آنان زبان باز می کنند و همه گفتنیها را می گویند.
سپس می افزاید: ((و به آنها اجازه داده نمی شود که عذر خواهی کنند)) (و لا یؤ ذن لهم فیعتذرون). تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 421
نه اجازه سخن گفتن دارند، و نه عذر خواهی و دفاع از خویشتن ، چرا که همه حقایق در آنجا روشن است ، و چیزی برای گفتن ندارند، آری این زبان پشت هم انداز که در دنیا از آزادی خود سوء استفاده کرده ، به تکذیب انبیاء، و استهزاء اولیاء، و باطل کردن حق ، و حق جلوه دادن باطل ، می پرداخت در آنجا باید به کیفر آن اعمال قفل شود، و از کار بیفتد که این خود عذاب و شکنجه دردناکی است که در چنان صحنه ای انسان قدرت بر دفاع از خویش ، و یا عذرخواهی نداشته باشد.
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که خداوند برتر و عادلتر و بزرگتر از آن است که بنده اش عذر موجهی داشته باشد و به او اجازه عذرخواهی ندهد، بلکه آنها در حقیقت هیچ عذر موجهی ندارند که مطرح کنند.
البته از بعضی از آیات قرآن استفاده می شود که در قیامت مجرمان گاهی سخن می گویند، این بخاطر آن است که همان گونه که قبلا هم اشاره کرده ایم - در قیامت مواقف زیادی است ، در بعضی از مواقف زبان از کار می افتد و نوبت به گواهی اعضاء می رسد، و در بعضی دیگر زبان گشوده می شود، و مطالبی را بازگو می کند که نشانه حسرت و اندوه شدید و سرگردانی و بدبختی آنها است .

باز در پایان این مقطع می گوید: ((وای در آن روز بر تکذیب کنندگان)) (ویل یومئذ للمکذبین).
در مقطع دیگر روی سخن را به مجرمان کرده ، به عنوان حکایت از صحنه آن روز، می گوید: ((امروز همان روز جدائی است که همه شما و پیشینیان را تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 422
در آن جمع کرده ایم)) (هذا یوم الفصل جمعناکم و الاولین).
امروز همه انسانها را بدون استثنا از اولین گرفته ، تا آخرین ، همه را برای حسابرسی و فصل خصومت در این عرصه و دادگاه بزرگ گرد آورده ایم .
((اکنون اگر شما در برابر من چاره ای برای فرار از چنگال مجازات دارید انجام دهید)) (فان کان لکم کید فکیدون).
آیا می توانید از قلمرو حکومت من بگریزید؟
یا می توانید بر قدرت من غلبه کنید؟
یا توانائی دارید با پرداختن فدیه ای آزاد شوید؟
و یا قدرت دارید ماءموران حسابرسی را فریب دهید؟
هر کار از دست شما ساخته است انجام دهید، ولی بدانید کاری از شما ساخته نیست !
در حقیقت این امر به اصطلاح ((امر تعجیزی)) است که برای روشن ساختن عجز و ناتوانی طرف مقابل ذکر می شود مثل همان چیزی که در مورد قرآن مجید آمده است که می فرماید: ((اگر در آنچه بر بنده خود نازل کرده ایم تردید دارید سوره ای مانند آن را بیاورید)).
((کید)) (بر وزن صید) به طوری که ((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: نوعی چاره جوئی است که گاه نکوهیده و گاه قابل تمجید است ، هر چند استعمال تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 423
آن در موارد مذموم بیشتر است (همانگونه که در آیه مورد بحث نیز چنین است).
مسلما در آن روز کاری از دستشان ساخته نیست ، چرا که می دانیم آن روز روزی است که دست انسان از هر گونه اسباب و وسائل کوتاه می گردد، چنانکه در آیه 166 سوره بقره آمده است : ((و تقطعت بهم الاسباب)).
قابل توجه اینکه از یکسو می فرماید: آن روز، یوم ((الفصل یعنی)) روز جدائیها است ، از سوی دیگر می فرماید آن روز ((یوم الجمع)) یعنی روز اجتماع است که هر کدام از این دو در یک مقطع انجام می شود، نخست همه را در آن دادگاه بزرگ جمع می کنند، و سپس بر حسب عقائد و اعمالشان در صفوف مختلفی از هم جدا می شوند، حتی آنها که رهسپار بهشت می شوند صفوف گوناگون و درجات مختلفی دارند و راهیان دوزخ نیز صفوف متفاوت و درکاتی دارند.

آری آن روز روز جدائی حق از باطل ، و ظالم از مظلوم است .
و باز همان جمله تهدید آمیز و بیدار کننده را تکرار کرده ، می فرماید ((وای در آن روز بر تکذیب کنندگان)) (ویل یومئذ للمکذبین). المرسلات
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 424
آیه 41 - 50
آیه و ترجمه
إِنَّ الْمُتَّقِینَ فی ظِلَلٍ وَ عُیُونٍ(41)
وَ فَوَکِهَ مِمَّا یَشتهُونَ(42)
کلُوا وَ اشرَبُوا هَنِیئَا بِمَا کُنتُمْ تَعْمَلُونَ(43)
إِنَّا کَذَلِک نجْزِی الْمُحْسِنِینَ(44)
وَیْلٌ یَوْمَئذٍ لِّلْمُکَذِّبِینَ(45)
کلُوا وَ تَمَتَّعُوا قَلِیلًا إِنَّکم مجْرِمُونَ(46)
وَیْلٌ یَوْمَئذٍ لِّلْمُکَذِّبِینَ(47)
وَ إِذَا قِیلَ لَهُمُ ارْکَعُوا لا یَرْکَعُونَ(48)
وَیْلٌ یَوْمَئذٍ لِّلْمُکَذِّبِینَ(49)
فَبِأَی حَدِیثٍ بَعْدَهُ یُؤْمِنُونَ(50) تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 425
ترجمه :41 - افراد با تقوی در سایه های (درختان بهشتی) و در میان چشمه ها قرار دارند.
42 - و میوه هائی از آنچه مایل باشند.
43 - بخورید و بنوشید گوارا، اینها در برابر اعمالی است که انجام می دادید.
44 - ما اینگونه نیکوکاران را جزا می دهیم .
45 - وای در آن روز بر تکذیب کنندگان .
46 - (در مقابل ، به مجرمان گفته می شود) بخورید و بهره گیرید در این مدت کم (ولی بدانید عذاب الهی در انتظار شما است) چرا که شما مجرمید.
47 - وای در آن روز بر تکذیب کنندگان .
48 - و هنگامی که به آنها گفته شود رکوع کنید رکوع نمی کنند.
49 - وای در آن روز بر تکذیب کنندگان .
50 - (اگر آنها به این قرآن ایمان نمی آورند) پس به کدام سخن بعد از آن ایمان می آورند.
تفسیر :اگر به قرآن ایمان نمی آورند به کدام سخن ایمان می آورند؟!
می دانیم برنامه قرآن آمیختن انذار به بشارت ، و تهدید به تشویق است ، و همچنین ذکر سرنوشت مؤ منان در برابر سرنوشت مجرمان تا با قرینه مقابله مسائل بهتر درک شود.
بر اساس همین سنت ، در آیات فوق به دنبال بیان مجازاتهای گوناگون

مجرمان در قیامت ، اشاره پر معنی و کوتاهی درباره وضع پرهیزکاران در آن روز کرده ، می فرماید: ((افراد با تقوی در سایه های درختان و در میان چشمه ها قرار دارند)) (ان المتقین فی ظلال و عیون).
این در حالی است که مجرمان چنانکه از آیات قبل دانسته شد در سایه

شرر بار و سوزان دودهای خفه کننده اند.
((ظلال)) جمع ((ظل)) به معنی سایه است ، خواه سایه ای مانند سایه درختان در روز، و یا سایه ای که در تاریکی شب حاصل می شود، در حالی که ((فی ء)) به سایه ای گفته می شود که تنها در مقابل یک مبداء نورانی به وجود می آید همچون سایه درختان در مقابل آفتاب .
سپس می افزاید: ((آنها در میان انواع میوه ها از آنچه مایل باشند و می خواهند قرار دارند)) (و فواکه مما یشتهون).
روشن است ذکر ((میوه ها)) و ((سایه ها)) و ((چشمه ها)) اشاره به گوشه ای از مواهب عظیم الهی بر آنها است ، گوشه ای که با زبان اهل دنیا قابل بیان و ترسیم است ، اما آنچه در بیان نمی گنجد، و به فکر ساکنان دنیا خطور نمی کند، از آن به مراتب برتر و بالاتر است .
جالب اینکه آنها در این میهمان سرای الهی به عالیترین وجهی پذیرائی می شوند، همان گونه که در آیه بعد آمده که به آنها گفته می شود ((بخورید و بنوشید گوارا، اینها در برابر اعمالی است که انجام می دادید))! (کلوا و اشربوا هنیئا بما کنتم تعملون).
این جمله خواه مستقیما از سوی خداوند به عنوان خطاب به آنها باشد، یا وسیله فرشتگان تواءم با لطف و محبتی است آشکار که غذائی است برای روح و جان آنها.
تعبیر ((بما کنتم تعملون)) (در مقابل اعمالی که انجام می دادید) اشاره به این است که این مواهب را بدون حساب به کسی نمی دهند، و با ادعا و

و پندار به دست نمی آید، تنها به وسیله اعمال صالح فراهم می شود.
((هنی ء)) (بر وزن ملیح) به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) هر چیزی است که مشقتی به دنبال ندارد، و ناراحتی تولید نمی کند، و لذا به غذا و آب گوارا ((هنی ء)) گفته می شود، گاه به زندگی گوارا نیز اطلاق می گردد.
و این اشاره به آن است که میوه ها و غذاها و نوشابه های بهشتی ، همانند آب و غذای دنیا نیست که گاه آثار سوئی در بدن می گذارد یا عوارض نامطلوبی به دنبال دارد.
در میان مفسران گفتگو است که این امر به خوردن و نوشیدن آیا برای بیان مباح بودن استفاده از این نعمتها است ، و یا واقعا امر و فرمان و

دستور است ؟
ولی باید توجه داشت اینگونه اوامر که به هنگام پذیرائی گفته می شود نوعی طلب و خواست گوینده است که برای عظمت و احترام میهمان بیان می گردد، و میزبان دوست دارد غذایش را بیشتر بخورد تا اکرام بیشتری از او شده باشد.
در آیه بعد باز روی این مطلب تکیه می کند که این نعمتها بی حساب نیست ، می افزاید: ((مسلما ما این گونه ، نیکوکاران را جزا می دهیم)) (انا کذلک نجزی المحسنین).
جالب اینکه در آیه نخست روی مساءله ((تقوی)) تکیه شده ، و در آیه بعد از آن روی ((عمل)) و در این آیه روی ((احسان و نیکوکاری)).
((تقوی)) هرگونه پرهیز از گناه و فساد و شرک و کفر است و ((احسان)) انجام هر کار نیک ، و ((عمل)) نیز ناظر به اعمال صالح است ، تا روشن شود برنامه نعمتهای الهی تنها مربوط به این گروه است ، نه مدعیان دروغین ایمان ، تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 428
و آلودگان به انواع فساد، هر چند ظاهرا در سلک اهل ایمان در آیند.
و در پایان این مقطع باز تکرار می کند: ((وای در آن روز بر تکذیب کنندگان)) (ویل یومئذ للمکذبین).
وای بر آنها که از تمام این نعمتها و محبتها محروم می شوند، که حسرت این محرومیت آزارش کمتر از آتش سوزان دوزخ نیست ؟
و از آنجا که یکی از عوامل انکار معاد پرداختن به لذات زودگذر دنیا، و تمایل به آزادی بیقید و شرط برای بهره گیری از این لذات است ، در آیه بعد روی سخن را به مجرمان کرده با لحنی تهدید آمیز می فرماید: ((بخورید و بهره گیرید در این چند روز کوتاه ، ولی بدانید عذاب الهی در انتظار شما است ، چرا که شما مجرم و گنهکارید)) (کلوا و تمتعوا قلیلا انکم مجرمون).
تعبیر به ((قلیلا)) می تواند اشاره به مدت کوتاه عمر انسان در دنیا باشد، و هم ناچیز بودن مواهب این جهان در برابر نعمتهای بی حساب آخرت .
گرچه بعضی از مفسران گفته اند که این خطاب را در آخرت به مجرمان می کنند، ولی با توجه به اینکه در آخرت هیچ گونه تمتع و بهره گیری برای مجرمان از مواهب حیات تصور نمی شود، باید قبول کرد که این سخن خطابی است به آنها در این دنیا.
در حقیقت ((متقین)) و پرهیزگاران با نهایت احترام در آخرت پذیرائی می شوند، و با جمله پر از لطف کلوا و اشربوا هنیئا مخاطب می گردند، ولی دنیا پرستان در این دنیا با جمله تهدید آمیز کلوا و تمتعوا قلیلا مخاطبند.
به پرهیزکاران می فرماید: بما کنتم تعملون (اینها در برابر اعمال صالحی
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 429

است که انجام می دادید).
و به اینها نیز می گوید: ((انکم مجرمون)): ((این تهدید به خاطر آن است که شما مجرمید)).
و به هر حال نشان می دهد که سرچشمه عذاب الهی جرم و گناه انسان است که از بی ایمانی یا اسارت در چنگال شهوات ناشی می شود.
سپس این تهدید را بار دیگر با جمله : ((وای در آن روز بر تکذیب کنندگان)) تکمیل می کند (ویل یومئذ للمکذبین).
همانها که به زرق و برق دنیا و لذات و شهوات آن مغرور و فریفته شدند، و عذاب الهی را برای خود خریدند.
در آیه بعد به یکی دیگر از عوامل انحراف و بدبختی و آلودگی آنها اشاره کرده ، می افزاید: ((چنان از باده غرور سرمستند که وقتی به آنان گفته شود در برابر پروردگار رکوع کنید رکوع نمی کنند)) (و اذا قیل لهم ارکعوا لا یرکعون)
بسیاری از مفسران گفته اند که این آیه درباره قبیله ((ثقیف)) نازل شد که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آنها فرمود: ((نماز بخوانید)) آنها گفتند: ما هرگز در برابر کسی خم نمی شویم ، و این برای ما عیب است ! پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: لا خیر فی دین لیس فیه رکوع و لا سجود: ((دینی که در آن رکوع و سجود نباشد ارزشی ندارد))!.
آنها نه فقط از رکوع و سجود ابا داشتند بلکه این روح غرور و نخوت تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 430
در تمامی افکار و زندگیشان منعکس بود، نه در برابر خدا تسلیم بودند و نه در برابر دستورات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، نه حقوق مردم را به رسمیت می شناختند و نه تواضعی در برابر خالق و فروتنی در برابر خلق داشتند در حقیقت این دو عامل (غرور و شهوت پرستی) از مهمترین عوامل جرم و گناه و کفر و ظلم و طغیان است .
بعضی احتمال داده اند که این خطاب ارکعوا (رکوع کنید) در قیامت به آنها گفته می شود ولی این احتمال بعید به نظر می رسد، مخصوصا با در نظر گرفتن آیات قبل و بعد.
و بعد برای دهمین و آخرین بار در این سوره می فرماید: ((وای در آن روز بر تکذیب کنندگان)) ((ویل یومئذ للمکذبین)).
و در آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره ((مرسلات)) است با لحنی آمیخته از عتاب ، و مملو از سرزنش ، به صورت یک استفهام آمیخته با تعجب می فرماید: ((اگر به این قرآن که دلائل صدقش از تمام آیاتش نمایان است ، و حقانیتش در تمام تعبیراتش منعکس می باشد ایمان نیاورند، به کدام سخن بعد از آن ایمان می آورند))؟! (فبای حدیث بعده یؤ

منون).
کسی که به قرآنی که اگر بر کوهها نازل می شد لرزان و خاشع می شدند و از هم می شکافتند ایمان نیاورد، در برابر هیچ کتاب آسمانی ، و هیچ منطق عقلانی تسلیم نخواهد شد، و این نشانه روح عناد و لجاج است .
تفسیر نمونه جلد 25 صفحه 431
نکته :
همان گونه که در آغاز سوره اشاره کردیم ده بار جمله ((ویل یومئذ للمکذبین)) در آن تکرار شده ، و این برای تاءکید بر یک واقعیت مهم و تکان دهنده است ، و شبیه آن در سخنان فصحا و بلغا فراوان است که قسمتی را که عنایت و تاءکید مخصوصی روی آن دارند در شعر و نثر تکرار می کنند.
ولی بعضی از مفسران معتقدند که هر یک از این ده آیه اشاره به نکته جدیدی است که به تکذیب مطالب قبل از آن مربوط می شود بنابراین تکراری در بین نیست .
این سوره را با جمله ای از تفسیر ((روح البیان)) خاتمه می دهیم ، او می گوید این سوره در غاری در نزدیکی مسجد ((خیف)) در سرزمین ((منی)) بر پیامبر نازل گردید، و من شخصا این غار را زیارت کرده ام .
خداوندا! ما را توفیقی مرحمت کن که هرگز آلوده تکذیب آیات تو نشویم .
پروردگارا! ما را از غرور و نخوت و هوا و هوس که سرچشمه های اصلی جرائمند محفوظ دار.
بارالها! در آن روزی که پرهیزگاران در جوار قرب تو با احترام تمام پذیرائی می شوند ما را در صف آنان قرار ده .
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 1
سوره نبا
مقدمه
این سوره مکی است و دارای 40 آیه است تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 2
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 3
محتوای سوره ((نبا))
اصولا اکثریت قریب به اتفاق سوره های جزء آخر قرآن در مکه نازل شده ، و بیش از همه چیز روی مساءله مبدا و معاد، و بشارت و انذار، که طبیعت سوره های مکی است تکیه می کند، غالبا لحنی کوبنده و تکان دهنده و بیدارکننده دارد، آیه ها همگی جز در موارد معدودی کوتاه ، و مملو از اشارات است ، و به همین دلیل تاءثیر بسیار عمیقی روی هر فرد آگاه می گذارد، ناآگاهان را نیز بیدار می کند، و به کالبدهای بی روح جان می دهد، به افراد بی تفاوت احساس و تعهد و مسؤ ولیت می بخشد، و برای خود عالمی دارد، عالمی پرغوغا و پر از شور و نوا!
سوره ((نبا)) نیز از این اصل کلی مستثنا نیست ، با سؤ الی بیدارگر شروع می شود، و با جمله ای پر از عبرت پایان می یابد.
محتوای این سوره را می توان در چند بخش خلاصه کرد.
1 - سؤ الی که در آغاز سوره از حادثه بزرگ (نبا عظیم) یعنی روز قیامت مطرح شده است .
2 - سپس به بیان نمونه هایی از مظاهر قدرت خداوند در آسمان و زمین و زندگی انسانها و مواهب آن - به عنوان دلیلی بر امکان معاد و رستاخیز - می پردازد.
3 - در بخش دیگری قسمتی از نشانه های آغاز رستاخیز را بیان می دارد.
4 - در بخش دیگری گوشه ای از عذابهای دردناک طغیانگران را.
5 - به دنبال آن قسمتی از نعمتها و مواهب شوق انگیز بهشتی را شرح می دهد. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 4
6 - سرانجام با انذار شدیدی از عذاب قریب ، و سپس ذکر سرنوشت غم انگیز کافران سوره پایان می گیرد.
ضمنا نامگذاری این سوره به خاطر تعبیری است که در آیه دوم آن آمده است ، و گاه از آن به عنوان سوره ((عم)) به تناسب آیه نخستین آن تعبیر می شود.
فضیلت تلاوت سوره نبا
در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده

است : من قراء سورة عم يتسائلون سقاه الله برد الشراب يوم القيامة : ((کسی که سوره عم يتسائلون را بخواند خداوند از نوشيدنی خنک و گوارای بهشتی در قيامت سيرابش می کند)).
و در حديثی از امام صادق (عليه السلام) ميخ وانيم : من قراء عم يتسائلون لم يخرج سنته اذا کان يدمنها فی کل يوم حتی يزور البيت الحرام !: ((کسی که همه روز سوره عم يتسائلون را ادامه دهد سال تمام نمی شود مگر اينکه خانه خدا را زيارت می کند!)).
و نيز در حديث ديگری از رسول خدا (صلی اللّه عليه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود: من قراءها و حفظها کان حسابه يوم القيامة بمقدار صلوة واحدة : ((کسی که آن را بخواند و حفظ کند حساب او در روز قيامت (چنان سريع انجام می گيرد که) به مقدار خواندن يک نماز خواهد بود)).
تفسير نمونه جلد 26 صفحه 5
آيه 1 - 5
آيه و ترجمه
بِسمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
عَمَّ يَتَساءَلُونَ(1) عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ(2) الَّذِی هُمْ فِيهِ مخْتَلِفُونَ(3)کلا سيَعْلَمُونَ(4) ثُمَّکلا سيَعْلَمُونَ(5)
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده بخشايشگر
1 - آنها از چه چيز از يکديگر سؤ ال می کنند؟!
2 - از خبر بزرگ و پر اهميت (رستاخيز).
3 - همان خبری که پيوسته در آن اختلاف دارند.
4 - چنين نيست که آنها فکر می کنند، و به زودی می فهمند.
5 - باز هم چنين نيست که آنها می پندارند، و به زودی می فهمند.
تفسير :
خبر مهم !
در نخستين آيه سوره به عنوان يک استفهام آميخته با تعجب می فرمايد:
تفسير نمونه جلد 26 صفحه 6
((آنها از چه چيز از يکديگر سؤ ال می کنند؟)) (عم يتساءلون).
سپس بی آنکه در انتظار پاسخ آنها باشد خود به پاسخگويی پرداخته می افزايد: ((آنها از خبر بزرگ و پر اهميت سؤ ال می کنند)) (عن النبا العظيم).
((همان خبری که پيوسته در آن اختلاف دارند)) (الذی هم فيه مختلفون).
در اينکه منظور از اين خبر بزرگ (نبا عظيم) چيست ؟ مفسران پاسخهای متعددی گفته اند: گروهی آن را اشاره به روز رستاخيز، و بعضی اشاره به نزول قرآن مجيد، و بعضی به همه اصول دين از توحيد گرفته تا معاد، و در

روایاتی نیز تفسیر به مساءله ولایت و امامت شده است که در نکته های آینده به آن اشاره خواهد شد
دقت در مجموع آیات این سوره مخصوصا تعبیراتی که در آیات بعد آمده و جمله ان یوم الفصل کان میقاتا که بعد از ذکر نشانه های قدرت خداوند در زمین و آسمان آمده ، و توجه به این حقیقت که شدیدترین مخالفت مشرکان در مساءله ((معاد)) بود، رویهمرفته تفسیر اول یعنی معاد و رستاخیز را تایید می کند.
((نبا)) به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) به معنی خبری است که ((مهم)) باشد و دارای ((فایده)) و انسان نسبت به آن ((علم)) یا ((ظن غالب)) پیدا کند، و این امور تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 7
سه گانه در معنی نبا شرط است .
بنابراین توصیف به ((عظیم)) تاءکید بیشتری را می رساند و رویهمرفته نشان می دهد که این خبر که گروهی در آن تردید داشتند واقعیتی بوده است شناخته شده ، پر اهمیت ، و با عظمت ، و چنانکه گفتیم مناسبتر از همه این است که منظور خبر رستاخیز باشد.
جمله ((یتساءلون)) (از یکدیگر سؤ ال می کنند) ممکن است تنها اشاره به کفار باشد که آنها همواره درباره معاد از یکدیگر سؤ ال می کردند، نه سؤ ال برای تحقیق و درک حقیقت .
این احتمال نیز وجود دارد که منظور از آن سؤ ال از مؤ منان باشد، و یا سؤ ال از شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم).
در اینجا سؤ الی مطرح شده که اگر منظور از ((نبا عظیم)) رستاخیز است ، این امر ظاهرا مورد انکار همه کفار بوده ، چرا می فرماید: ((آنها در آن اختلاف دارند))؟
در پاسخ می گوییم : اولا انکار معاد به صورت مطلق حتی در میان مشرکان قطعی نیست ، چه اینکه بسیاری از آنها بقای روح را بعد از بدن و به تعبیر دیگری معاد روحانی را اجمالا قبول داشتند. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 8
اما در مورد معاد جسمانی بعضی در آن اظهار تردید و شک می کردند که لحن آیات قرآن آن را منعکس کرده است (نمل 66) و بعضی شدیدا منکر بوده و حتی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به خاطر ادعای معاد جسمانی (نعوذ بالله) دیوانه ، یا مفتری بر خدا، می دانستند (سبا 7 و 8) و به این ترتیب اختلاف آنها در مساءله معاد قابل انکار نیست .
سپس می افزاید: ((اینچنین نیست که آنها درباره قیامت می گویند و فکر می کنند، و به زودی می فهمند)) (کلا سیعلمون).
باز هم چنین نیست که آنها می پندارند، و به زودی آگاه خواهند شد (ثم کلا سیعلمون).

((آن روز با خبر می شوند که فریاد واحسرتای آنها بلند است ، و از تفریط و کوتاهی خود سخت پشیمان می شوند)) ((ان تقول نفس یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله)) (زمر - 56).
آن روز که امواج عذاب گرداگرد آنها را می گیرد، و تقاضای بازگشت به دنیا را می کنند ((هل الی مرد من سبیل)): ((آیا راهی به بازگشت وجود دارد)) (شوری - 44).
حتی در لحظه مرگ که حجابها از برابر چشم انسان کنار می رود، تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 9
و حقایق عالم دیگر در برابر او آشکار می شود، و به برزخ و معاد یقین پیدا می کند در همان لحظه نیز فریادش بلند می شود که مرا باز گردانید تا عمل صالحی انجام دهم ((رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت)) (مؤ منون 99 - 100).
تعبیر به ((سیعلمون)) (با ((س)) که معمولا برای آینده نزدیک می آید) اشاره به این است که قیامت امری است نزدیک ، و تمام عمر دنیا در برابر آن ساعتی بیش نیست !
در اینکه دو آیه فوق که به صورت تکرار آمده به منظور تاءکید یک واقعیت (آگاهی آنها در آینده نزدیک از قیامت و رستاخیز) است ، یا بیان دو مطلب جداگانه (اولی اشاره به این است که در آینده نزدیک عذاب دنیا را می بینند، و دومی اشاره به اینکه عذاب آخرت را بعد از آن خواهند دید) مفسران دو احتمال داده اند، ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.
این احتمال نیز داده شده که منظور این است که با پیشرفت علم و دانش بشر شواهد و دلائل بر وجود رستاخیز آنقدر فراوان می شود که حتی منکران چاره ای جز اعتراف به آن نمی بینند.
ولی اشکال این تفسیر آن است که چنین آگاهی برای آیندگان از نوع بشر خواهد بود نه برای آن گروهی که در عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می زیستند و در امر قیامت اختلاف داشتند، در حالی که آیه درباره آنها سخن می گوید.
نکته ها:
1 - مساءله ((ولایت)) و ((نبا عظیم)):
چنانکه گفتیم نبا عظیم به چند معنی تفسیر شده : قیامت ، قرآن ، تمام اصول عقائد دینی اعم از مبدا و معاد، ولی قرائن موجود در مجموعه آیات این تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 10
سوره نشان می دهد که تفسیر آن به معاد از همه برتری دارد.
ولی در روایات زیادی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) و بعضی از طرق اهل سنت نقل شده ، ((نبا عظیم)) (خبر بزرگ) به مساءله ولایت و امامت امیر مؤ منان علی (علیه السلام) که مورد اختلاف و گفتگو از سوی

جمعی بود، یا به مساءله ((ولایت به طور اعم)) تفسیر شده است .
این روایات گاه از خود علی (علیه السلام)، و گاه از امامان دیگر (علیهم السلام) نقل شده که به عنوان نمونه سه روایت را در اینجا می آوریم :
1 - روایتی است که حافظ محمد بن مؤ من شیرازی که از علمای اهل سنت است نقل کرده که رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در تفسیر عم یتساءلون عن النبا العظیم فرمود: منظور ولایت علی است که از آنها درباره آن در قبر سؤ ال می شود، و هیچکس در شرق و غرب عالم ، در بر و بحر از دنیا نمی رود مگر اینکه فرشتگان از او درباره ولایت امیر مؤ منان (علیه السلام) بعد از مرگ پرسش می کنند، و به او می گویند: دینت چیست ؟ پیامبرت کیست ؟ و امامت کیست ؟.
2 - در حدیث دیگری آمده است که روز جنگ صفین مردی از لشکر شام در حالی که سلاح بر تن پوشیده ، و قرآنی حمایل کرده بود، وارد میدان شد، و سوره عم یتساءلون عن النبا العظیم را تلاوت می کرد، علی (علیه السلام) شخصا به میدان او آمد و به او فرمود: اتعرف النبا العظیم الذی هم فیه مختلفون ((آیا می دانی نبا عظیمی که در آن اختلاف دارند چیست ؟!))
آن مرد در جواب گفت : نه ، نمی دانم !
امام فرمود: انا و الله النبا العظیم الذی فیه اختلفتم و علی ولایته تنازعتم ، و عن ولایتی رجعتم بعد ما قبلتم ... و یوم القیامة تعلمون ما علمتم تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 11
((منم آن نبا عظیم که درباره آن اختلاف دارید! و در ولایت او به نزاع برخاسته اید، شما از ولایت من باز گشتید بعد از آنکه پذیرفتید، و در قیامت بار دیگر آنچه را قبلا در این زمینه دانسته اید خواهید دانست !)).
3 - در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: النبا العظیم الولایة : ((نبا عظیم همان مساءله ولایت است)).
جمع میان محتوای این روایات و آنچه در مورد تفسیر آیه به مساءله معاد ذکر کردیم از دو راه ممکن است : نخست اینکه ((نبا عظیم)) مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که همه اینها را شامل می شود هر چند به هنگام نزول این آیات تکیه قرآن بیش از همه در بیان این جمله روی مساءله معاد بود، ولی این مانع نمی شود که آیه مصداقهای دیگری نیز داشته باشد دیگر اینکه همانگونه که می دانیم و بارها نیز گفته ایم قرآن دارای بطون مختلفی است ، یعنی یک آیه ممکن است معانی متعددی داشته باشد که از میان آنها یک معنی ظاهر است ، و معانی دیگر بطون قرآن است که به کمک قرائن مختلفی از آن استفاده می شود، و یا به تعبیر دیگر نوعی دلالت التزامی است که برای همه کس جز خاصان روشن نیست .
تنها این آیه نیست که دارای ظاهر و باطنی است ، آیات زیاد دیگری در قرآن کریم داریم که در روایات اسلامی تفسیرهای گوناگونی برای آن آمده

که بعضی هماهنگ با ظاهر است ، و بعضی معنی باطن را بیان می کند.
ولی این نکته را مؤ کدا یادآور می شویم که فهم باطن قرآن بدون وجود قرائن روشن ، یا تفسیرهایی که از شخص پیغمبر و امامان معصوم (علیهم السلام) رسیده است جائز نیست ، و وجود بطون برای قرآن نباید دستاویزی برای هوسبازان تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 12
و منحرفان شود که آیات قرآن را هرگونه بخواهند به میل خود تفسیر کنند.
2 - این همه تکیه بر معاد برای چیست ؟
گفتیم از مهم ترین مسائلی که در جزء سیام قرآن مجید که اکثریت قریب به اتفاق سوره های آن مکی است روی آن تکیه شده مساءله ((معاد)) و شرح احوال انسان در روز رستاخیز است .
این به خاطر آن است که برای اصلاح انسان نخستین گام این است که بداند حساب و کتابی در کار است .
دادگاهی وجود دارد که چیزی بر دادرسان آن مخفی نمی ماند.
محکمه ای که نه ظلم و جور در آن راه دارد و نه خطا و اشتباه .
نه توصیه و رشوه در آن کارساز است ، و نه امکان دروغ و انکار و بالاخره هیچ راهی برای فرار از چنگال مجازات در آنجا نیست ، تنها راه ترک گناه در اینجاست .
ایمان به وجود چنین محکمه و دادگاهی انسان را تکان می دهد، و ارواح خفته را بیدار می کند، روح تقوی و تعهد و احساس مسؤ ولیت را زنده می کند، و او را به وظیفه شناسی دعوت می نماید.
اصولا در هر محیطی فساد رخنه کند عامل آن یکی از دو چیز است : ضعف نیروی مراقبت ، یا ضعف تشکیلات قضایی اگر مراقبین تیزبین اعمال انسانها را زیر نظر بگیرند، و دادگاه ها دقیقا به جرائم متخلفان برسند، و هیچ ((جرمی)) بدون ((جریمه)) نماند، در چنین محیطی مسلما فساد و گناه و تجاوز و تعدی و طغیان به حداقل خواهد رسید
جایی که زندگی مادی در پرتو مراقبین و دادگاه های آن چنین باشد تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 13
تکلیف زندگی معنوی و الهی انسان روشن است . ایمان به وجود مبدیی که همه جا با او است لا یعزب عنه مثقال ذرة : ((به اندازه سنگینی ذره ای چیزی از علم او مخفی نمی گردد)) (سبا - 3) و ایمان به وجود معادی که به مصداق فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره (زلزال - 7 و 8) ذره ای کار خوب و بد به دست فراموشی سپرده نمی شود، و در آنجا در برابر او قرار می گیرد، چنین ایمانی ، چنان تقوایی در انسان ایجاد می کند که در تمام زندگی می تواند راهنمای او در مسیر خیر باشد. النبأ
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 14

آیه 6 - 16
آیه و ترجمه
أَ لَمْ نجْعَلِ الاَرْض مِهَداً(6) وَ الْجِبَالَ أَوْتَاداً(7) وَ خَلَقْنَکمْ أَزْوَجاً(8) وَ جَعَلْنَا نَوْمَکمْ سبَاتاً(9) وَ جَعَلْنَا الَّیْلَ لِبَاساً(10) وَ جَعَلْنَا النهَارَ مَعَاشاً(11) وَ بَنَیْنَا فَوْقَکُمْ سبْعاً شِدَاداً(12) وَ جَعَلْنَا سِرَاجاً وَهَّاجاً(13) وَ أَنزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَتِ مَاءً ثجَّاجاً(14) لِّنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتاً(15) وَ جَنَّتٍ أَلْفَافاً(16) تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 15
ترجمه :
6 - آیا ما زمین را محل آرامش (شما) قرار ندادیم ؟
7 - و کوهها را میخهای زمین ؟
8 - و شما را به صورت زوجها آفریدیم .
9 - و خواب شما را مایه آرامشتان قرار دادیم .
10 - و شب را پوششی (برای شما).
11 - و روز را وسیله ای برای زندگی و معاش .
12 - و بر فراز شما هفت (آسمان) محکم بنا کردیم .
13 - و چراغی روشن و حرارت بخش آفریدیم .
14 - و از ابرهای باران زا آبی فراوان نازل کردیم .
15 - تا به وسیله آن دانه و گیاه بسیار برویانیم .
16 - و باغهایی پر درخت .
تفسیر :
همه از بهر تو سر گشته و فرمانبردار...
این آیات در حقیقت پاسخی است به سؤ الاتی که منکران معاد، و اختلاف کنندگان در این نبا عظیم داشته اند، زیرا در این آیات گوشه ای از نظام حکیمانه این عالم هستی و مواهب حساب شده ای که نقش بسیار مؤ ثری در زندگی انسانها دارد بیان شده است ، که از یکسو دلیل روشنی بر قدرت خدا بر همه چیز و از جمله تجدید حیات مردگان است ، و از سوی دیگر اشاره به این است که این نظام حکیمانه نمی تواند بیهوده و عبث باشد، در حالی که اگر با پایان این زندگی مادی دنیا همه چیز پایان یابد، مسلما طرحی عبث و بیهوده خواهد بود.
و به این ترتیب از دو جهت ، استدلال برای مساءله معاد محسوب می شود، از طریق ((برهان قدرت)) و ((برهان حکمت)). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 16
در این آیات یازده گانه به دوازده نعمت مهم ، با تعبیراتی آمیخته با لطف و محبت ، و تواءم با استدلال و تحریک عواطف ، اشاره شده است ، چرا که اگر در کنار استدلالات عقلی ، احساس و نشاط روحی نباشد کارایی آن کم است .

نخست از زمین شروع کرده ، می فرماید: ((آیا زمین را گاهواره و محل آرامش شما قرار ندادیم ؟!)) (الم نجعل الارض مهادا).
((مهاد)) به طوری که ((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: به معنی مکان آماده و صاف و مرتب است ، و در اصل از ((مهد)) به معنی محلی که برای استراحت کودک آماده می کنند (اعم از گاهواره و یا بستر) گرفته شده و جمعی از ارباب لغت و مفسران ، آن را به فراش یعنی ((بستر)) تفسیر کرده اند که هم صاف و نرم است و هم راحت .
انتخاب این تعبیر برای زمین ، بسیار پرمعنی است ، چرا که از یک سو قسمتهای زیادی از زمین آنچنان نرم و صاف و مرتب است که انسان به خوبی می تواند در آن خانه سازی کند، زراعت و باغ احداث نماید.
از سوی دیگر همه نیازمندیهای او بر سطح زمین یا در اعماق آن به صورت مواد اولیه و معادن گرانبها نهفته است .
و از سوی سوم مواد زائد او را به خود جذب می کند، و اجساد مردگان با دفن در آن به زودی تجزیه و متلاشی می شوند، و انواع میکربها بواسطه اثر مرموزی که دست آفرینش در خاک نهاده است نابود می گردد.
و از سوی چهارم با حرکت نرم و سریع خود. به دور آفتاب ، و به دور خود گردش می کند، شب و روز و فصول چهارگانه را که نقش عمده ای در حیات انسان دارند می آفریند.
از سوی پنجم قسمت زیادی از آبهایی که بر سطح آن می بارد در درون خود ذخیره می کند و به صورت چشمه ها و قناتها بیرون می فرستد.
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 17
خلاصه در این بستر آرام همه وسائل آسایش و آرامش فرزندان این زمین آماده و مهیا است ، و هنگامی اهمیت این نعمت آشکارتر می گردد که مختصر تزلزل و دگرگونی در آن رخ دهد.
و از آنجا که ممکن است در برابر نرمی زمینهای مسطح ، اهمیت کوهها و نقش حیاتی آنها، فراموش شود، در آیه بعد می افزاید: ((آیا، ما کوهها را میخهای زمین قرار ندادیم ؟)) (و الجبال اوتادا)
کوهها علاوه بر اینکه ریشه های عظیمی در اعماق زمین دارند، و در آنجا به هم پیوسته اند و همچون زرهی پوسته زمین را در برابر فشار ناشی از مواد مذاب درونی ، و تاءثیر جاذبه جزر و مد آفرین ماه از بیرون حفظ می کنند، دیوارهای بلندی در برابر طوفانهای سخت و سنگین محسوب می شوند، و پناهگاه مطمئنی برای مهد آسایش انسان می سازند که اگر نبودند دائما زندگی انسان زیر ضربات کوبنده طوفانها دستخوش ناآرامی بود.
و از سوی سوم کانونی هستند برای ذخیره آبها و انواع معادن گرانبها.
علاوه بر همه اینها در اطراف کره زمین قشر عظیمی از هوا وجود دارد که

بر اثر وجود کوهها که به صورت دنده های یک چرخ ، پنجه در این قشر عظیم افکنده اند همراه زمین حرکت می کنند، دانشمندان می گویند اگر سطح زمین صاف بود، قشر هوا به هنگام حرکت زمین روی آن میلغزید، و طوفانهای عظیم ایجاد می شد، و هم ممکن بود این اصطکاک دائمی سطح زمین را داغ و سوزان و غیر قابل سکونت کند.
بعد از بیان این دو نمونه از مواهب و آیات آفاقی به سراغ مواهب درونی
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 18
وجودی انسان و آیات انفسی می رود و می فرماید: ((ما شما را زوجها آفریدیم)) (و خلقناکم ازواجا).
((ازواج)) جمع زوج به معنی جفت ، و جنس ((مذکر و مؤ نث)) است ، و آفرینش انسان از این دو جنس علاوه بر اینکه ضامن بقای نسل او است ، سبب آرامش جسم و جان او محسوب می شود، چنانکه در آیه 21 سوره روم می خوانیم : و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودة و رحمة : ((از نشانه های (عظمت) خداوند این است که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید، تا در کنار آنها آرامش بیابید، و در میان شما محبت و رجعت قرار داد)).
و به تعبیر دیگر جنس مذکر و مؤ نث هر کدام مکمل وجود دیگری و بر طرف کننده کمبودهای طرف مقابل می باشد.
و از آنجا که ((ازواج)) در لغت به معنی ((اصناف و انواع)) نیز آمده ، بعضی این آیه را اشاره به اصناف مختلف انسانها می دانند، و تفاوتهایی که از نظر رنگ و نژاد و روحیات و استعدادهای مختلف در میان انسانها است که آن نیز از نشانه های عظمت حق و مایه تکامل جامعه انسانی است .
سپس به پدیده ((خواب)) که از مواهب بزرگ الهی بر انسان است اشاره کرده ، می افزاید: ((ما خواب شما را مایه آرامش و آسایش شما قرار دادیم)) (و جعلنا نومکم سباتا) تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 19
((سبات)) از ماده سبت (بر وزن وقت) در اصل به معنی قطع نمودن است ، و سپس به معنی تعطیل کار به منظور استراحت آمده ، و اینکه ((روز شنبه)) در لغت عرب ((یوم السبت)) نامیده شده ، به خاطر آن است که این نامگذاری متاءثر از برنامه های یهود بوده که روز شنبه را روز تعطیلی می دانستند.
تعبیر به ((سبات)) اشاره لطیفی به تعطیل قسمتهای قابل توجهی از فعالیتهای جسمی و روحی انسان در حال خواب است ، و همین تعطیل موقت سبب استراحت و بازسازی اعضای فرسوده ، و تقویت روح و جسم ، و تجدید نشاط انسان ، و رفع هرگونه خستگی و ناراحتی ، و بالاخره آمادگی برای تجدید فعالیت می شود.
با اینکه یک سوم زندگی انسان را ((خواب)) فرا گرفته ، و همیشه انسان

با این مساءله مواجه بوده ، هنوز اسرار خواب به خوبی شناخته نشده است ، و حتی اینکه چه عامل سبب می شود که در لحظه معینی بخشی از فعالیتهای مغزی از کار بیفتد، و سپس پلک چشمها بر هم آمده ، و تمام اعضای تن در سکون و سکوت فرو رود، هنوز به درستی روشن نیست !
ولی این مساءله روشن است که خواب نقش عظیمی در سلامت انسان دارد، و به همین دلیل پزشکان روانی تلاش می کنند که خواب بیماران خود را به صورت عادی تنظیم کنند، چرا که بدون آن ، تعادل روانی آن ممکن نیست .
افرادی که به صورت طبیعی نمی خوابند افرادی پژمرده ، عصبانی ، افسرده ، غمگین و ناراحتند، و به عکس کسانی که از خواب معتدلی بهره مندند به هنگامی که بیدار می شوند نشاط و توان فوق العاده ای در خود می بینند.
مطالعه بعد از یک خواب آرام بخش بسیار سریع پیش می رود، و کارهای فکری و جسمی بعد از چنین خوابی همیشه قرین موفقیت است ، و اینها همه بیانگر نقش پر اهمیت خواب در زندگی انسان است .
کمتر شکنجه ای برای انسان به اندازه ((بی خوابی اجباری و اضطراری))
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 20
دردناک و جانکاه است و تجربه نشان داده تحمل انسان در برابر بی خوابی بسیار کم است ، و بعد از مدت کوتاهی سلامت خود را از دست می دهد و بیمار می شود.
البته آنچه درباره اهمیت خواب گفته شد، منظور از آن یک خواب متعادل و مناسب است و گرنه پر خوابی مانند پرخوری از صفات زشت و موجب بیماریهای مختلف است .
و عجب اینکه مقدار خواب طبیعی برای انسانها یکسان نیست ، و هیچگونه حد معینی برای آن نمی توان در نظر گرفت و لذا هر کس باید با تجربه نیاز خویش را به خواب با توجه به میزان فعالیتهای جسمی و روحی خود دریابد.
و عجیب تر اینکه به هنگام بروز حوادث سخت که انسان ناچار است مدتها بیدار بماند مقاومت انسان در برابر بی خوابی موقتا افزایش می یابد، خواب از سر انسان می پرد، و گاه به حداقل لازم یعنی یک یا دو ساعت می رسد، ولی بسیار دیده شده که این کمبود به هنگام عادی شدن اوضاع جبران می گردد، و جسم و روح انسان طلب خود را از خواب باز می ستاند!.
البته به ندرت کسانی یافت می شوند که ماه ها پشت سر هم بیدار بمانند، و لحظه ای خواب به چشمانشان نرود، و به عکس افرادی هستند که حتی در موقع راه رفتن در کوچه و خیابان و حتی موقعی که با شما سخن می

گویند خواب به آنها دست می دهد و اگر کسی همراه آنها نباشد خطرناک است ، ولی این افراد مسلما افراد سالمی نیستند، و خواه ناخواه گرفتار ضایعات جسمی و روحی می گردند.
خلاصه این تحول و دگرگونی عجیبی که به نام ((خواب)) در انسان پیدا می شود شگفتیهای زیادی دارد که آن را شبیه یک ((معجزه)) می کند.
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 21
گرچه آیه فوق ناظر به خواب به عنوان یک نعمت الهی است ، ولی از آنجا که خواب شباهتی به ((مرگ)) و ((بیداری)) شباهتی به ((رستاخیز)) دارد، می تواند اشاره ای به این مطلب نیز باشد.
سپس در رابطه با مساءله ((خواب)) سخن از موهبت ((شب)) به میان آورده ، می فرماید: ((ما شب را پوششی قرار دادیم)) (و جعلنا اللیل لباسا).
و بلافاصله می افزاید: ((و روز را وسیله ای برای زندگی قرار دادیم)) (و جعلنا النهار معاشا)
به عکس آنچه ((ثنویین)) (دو گانه پرستان) بر اثر بی اطلاعی از اسرار آفرینش می پنداشتند که نور و روشنایی روز نعمت است ، و ظلمت و تاریکی شب شر و عذاب ، و برای هر کدام خالقی قائل بودند، یکی را از ((یزدان)) و دیگری را از اهریمن می دانستند، با کمی دقت روشن می شود که هر یک در جای خود نعمتی است بزرگ و سرچشمه نعمتهایی دیگر.
مطابق آیات فوق پرده شب لباس و پوششی است بر اندام زمین ، و تمام
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 22
موجودات زنده ای که روی آن زیست می کنند، فعالیتهای خسته کننده زندگی را به حکم اجبار تعطیل می کند، و تاریکی را که مایه سکون و آرامش و استراحت است بر همه چیز مسلط می سازد، تا اندامهای فرسوده مرمت گردد و روح خسته تجدید نشاط کند، چرا که خواب آرام جز در تاریکی میسر نیست .
از این گذشته با فرو افتادن پرده شب ، نور آفتاب بر چیده می شود که اگر به طور مداوم بتابد تمام گیاهان و حیوانات را می سوزاند، و زمین جای زندگی نخواهد بود! به همین دلیل قرآن مجید کرارا روی این مساءله تکیه کرده ، در یک جا می فرماید: قل اءراءیتم ان جعل الله علیکم النهار سرمدا الی یوم القیامة من اله غیر الله یاتیکم بلیل تسکنون فیه : ((بگو به من خبر دهید اگر خداوند روز را تا قیامت بر شما جاویدان کند، چه کسی غیر از خدا است که ((شب)) برای شما آورد تا در آن آرامش یابید))؟! (قصص 72) و به دنبال آن می فرماید: و من رحمته جعل لکم اللیل و النهار لتسکنوا فیه و لتبتغوا من فضله : ((از رحمت او است که برای شما شب و روز قرار داد تا هم در آن آرامش یابید، و هم برای بهره گیری از فضل خدا

تلاش کنید)) (قصص 73).
قابل توجه اینکه در قرآن مجید به بسیاری از موضوعات مهم یکبار قسم یاد شده ، در حالی که به ((شب)) هفت بار سوگند یاد شده است ! و می دانیم سوگند به امور مهم یاد می شود، و این خود نشانه اهمیت پرده ظلمت شب است .
آنها که ((شب)) را با نور مصنوعی روشن می سازند، و تمام شب را بیدارند و بجای آن روز را می خوابند، افرادی رنجور و ناسالم و فاقد نشاط می باشند. در روستاها که به عکس شهرها شب را زود می خوابند، و صبح زود برمی خیزند مردمی سالم تر زندگی می کنند.
شب منافع جنبی نیز دارد چرا که سحرگاهانش بهترین وقت برای راز

و نیاز به درگاه محبوب ، و عبادت و خودسازی و تربیت نفوس است ، همانگونه که قرآن مجید در توصیف پرهیزگاران می گوید: و بالاسحار هم یستغفرون ((آنها در سحرگاهان استغفار می کنند)) (ذاریات - 18).
روشنایی روز نیز خود نعمتی است بی نظیر، جنب و جوش و حرکت می آفریند، انسان را برای کار و تلاش آماده می سازد، گیاهان را در پرتو نور خود می رویاند، و حیوانات در پرتو آن رشد می کنند، و به حق تعبیر بالا که می فرماید: ((روز را وسیله معاش و زندگی شما قرار دادیم تعبیری است از هر نظر رسا که نیاز به شرح و توصیف ندارد)).
آخرین سخن اینکه آمد و شد شب و روز و نظام دقیق تغییرات تدریجی آنها یکی از آیات خلقت و نشانه های خدا است ، بعلاوه سرچشمه پیدایش یک تقویم طبیعی برای نظام بندی زمانی زندگی انسانها محسوب می شود.
سپس از زمین به ((آسمان)) پرداخته ، می فرماید: ((ما بالای سر شما هفت آسمان محکم بنا کردیم)) (و بنینا فوقکم سبعا شدادا).
عدد ((هفت)) در اینجا ممکن است عدد ((تکثیر))، و اشاره به کرات متعدد آسمان ، و مجموعه های منظومه ها و کهکشانها و عوالم متعدد جهان هستی باشد، که دارای خلقتی محکم و ساختمانی عظیم و قوی هستند، و یا عدد ((تعداد)) به این ترتیب که آنچه ما از ستارگان می بینیم همه به حکم ((آیه 6 سوره صافات)) انا زینا السماء الدنیا بزینة الکواکب : ((ما آسمان

بخشیدیم)) متعلق به آسمان اول است و ماورای آن شش عالم و آسمان دیگر وجود دارد که از دسترس علم بشر بیرون است .
این احتمال نیز وجود دارد که منظور طبقات متعدد هوای اطراف زمین باشد که در عین رقیق بودن ظاهری ، از چنان استحکامی برخوردار است که این کره خاکی را از هجوم مستمر سنگهای آسمانی حفظ می کند، و به محض اینکه یکی از آنها جذب کره زمین شود بر اثر تصادم شدید با قشر

هوا چنان داغ می شود که آتش می گیرد، و می سوزد، و خاکستر آن به طور ملایم بر زمین می نشیند، و اگر این قشر هوا نبود شهرها و آبادیهای ما شب و روز در معرض پرتاب این سنگها قرار داشت .
بعضی از دانشمندان محاسبه کرده اند که استقامت قشر هوای اطراف زمین که بیش از یکصد کیلومتر ضخامت دارد به اندازه یک ((سقف پولادین به ضخامت ده متر)) است ! و این است یکی از تفسیرهای سبع شده اند
بعد از اشاره اجمالی به آفرینش آسمانها به سراغ نعمت بزرگ آفتاب عالمتاب می رود و می فرماید: ((ما چراغی نورانی و حرارتبخش آفریدیم)) (و جعلنا سراجا وهاجا).
((وهاج)) از ماده ((وهج)) (بر وزن کرج) به معنی نور و حرارتی است که از آتش صادر می شود بنابراین ذکر این وصف برای این چراغ پر فروغ آسمانی تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 25
اشاره ای به دو نعمت بزرگ است که خمیر مایه همه مواهب مادی این جهان است ((نور)) و ((حرارت)).
نور خورشید نه تنها صحنه زندگی انسان و تمام منظومه شمسی را روشن می سازد، بلکه تاءثیر عمیقی در پرورش موجودات زنده دارد.
حرارت آن نیز علاوه بر تاءثیری که در حیات انسان و حیوان و گیاه به طور مستقیم دارد، منبع اصلی وجود ابرها، و وزش بادها، و نزول بارانها و آبیاری سرزمینهای خشک است .
خورشید به خاطر اشعه مخصوص ((ماوراء بنفش)) تاءثیر فراوانی در کشتن میکربها دارد، که اگر نبود کره زمین به بیمارستان عظیمی تبدیل می شد، و چه بسا در مدت کوتاهی نسل موجودات زنده از میان می رفت .
خورشید نوری سالم و مجانی و دائمی و از فاصله ای مناسب ، نه چندان گرم و سوزان ، و نه سرد و بی روح ، در اختیار همه ما می گذارد.
اگر قیمت انرژی حاصل از خورشید را با قیمت منابع دیگر انرژی محاسبه کنیم عدد بسیار عظیمی را تشکیل می دهد، و اگر فرضا بخواهیم درخت سیبی را با نور و انرژی مصنوعی پرورش دهیم قیمت هر دانه سیب سرسام آور خواهد بود، آری این ((سراج وهاج)) عالم آفرینش همه اینها را رایگان در اختیار ما می گذارد. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 26
جرم خورشید که حدود ((یک میلیون و سیصد هزار)) برابر کره زمین است و فاصله آن حدود ((یکصد و پنجاه میلیون)) کیلومتر می باشد، و حرارت برونی سطح خورشید که بالغ بر شش هزار درجه سانتیگراد، و حرارت درونی آن که در حدود بیست میلیون درجه ! تخمین زده شده است ، همه آنچنان حساب شده است که اگر کمی کمتر یا بیشتر می بود، عرصه زندگی را بر اهل زمین تنگ می کرد و ادامه حیات را غیر ممکن می ساخت که شرح آن در حوصله این بیان مختصر نمی گنجد.

و به دنبال نعمت نور و حرارت از ماده حیاتی مهم دیگری که ارتباط نزدیکی با تابش خورشید دارد سخن به میان آورده ، می افزاید: ((و ما از ابرهای باران زا آبی فراوان نازل کردیم)) (و انزلنا من المعصرات ماء ثجاجا).
((معصرات)) جمع معصر از ماده ((عصر)) به معنی فشار است ، که اشاره به ((ابرهای باران زا)) است ، گویی خودش را می فشارد تا آب از درونش فرو ریزد توجه داشته باشید که ((معصرات)) اسم فاعل است).
بعضی نیز آن را به معنی ابرهایی که آماده ریزش باران است تفسیر کرده اند تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 27
زیرا اسم فاعل گاه به معنی آمادگی برای چیزی می آید.
بعضی نیز گفته اند ((معصرات)) صفت ابرها نیست بلکه صفت بادها است که از هر سو ابرها را تحت فشار برای ریزش باران قرار می دهد.
و ((ثجاج)) از ماده ((ثج)) (بر وزن حج) به معنی فرو ریختن آب به صورت پی در پی و فراوان است ، و با توجه به اینکه ((ثجاج)) صیغه مبالغه است کثرت و فزونی بیشتری را بیان می کند، و در مجموع معنی آیه چنین می شود که ما از ابرهای باران زا آبی فراوان و پی در پی فرو فرستادیم .
گرچه نزول باران به خودی خود مایه خیر و برکت است ، هوا را لطیف می کند، آلودگیها را می شوید، کثافات را با خود می برد، گرمای هوا را فرو می نشاند، و حتی سرما را تعدیل می کند، از عوامل بیماری می کاهد، و به انسان روح و نشاط می دهد، ولی با اینهمه در آیات بعد به سه فایده مهم آن اشاره کرده ، می فرماید: ((هدف از نزول باران این است که دانه های غذایی و گیاهان را به وسیله آن از زمین خارج کنیم)) (لنخرج به حبا و نباتا).
((و باغهایی پر درخت)) (و جنات الفافا).
((الفاف)) به گفته راغب در ((مفردات)) اشاره به این است درختان این باغها به قدری زیاد و انبوه است که به یکدیگر پیچیده شده . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 28
در حقیقت در این دو آیه به تمام مواد غذایی که انسان و حیوان از آن استفاده می کنند، و از زمین روید، اشاره شده است ، زیرا قسمت مهمی از آنها را دانه های غذایی تشکیل می دهد (حبا) و قسمت دیگری سبزیجات و ریشه ها است (و نباتا) و بخش دیگری نیز میوه ها می باشد (و جنات).
درست است که در این دو آیه تنها همین سه منفعت بزرگ برای نزول باران ذکر شده ، ولی بدون شک منافع باران منحصر به اینها نیست ، اصولا حدود هفتاد درصد بدن انسان را آب تشکیل می دهد، و سرچشمه پیدایش همه موجودات زنده طبق صریح قرآن آب است : و جعلنا من الماء کل شی

ء حی (انبیاء - 30) بنابراین آب نقش اصلی و اساسی را در مورد موجودات زنده مخصوصا انسان دارد.
نه تنها بدن انسان که غالب کارخانه ها نیز بدون آب فلج می شود و نظام صنایع نیز فرو می ریزد
زیبایی چهره طبیعت و نشاط آن با آب است ، و بهترین جاده های تجاری و اقتصادی دنیا را راه های آبی تشکیل می دهد.
نکته : نکته :
پیوند این آیات با مساءله ((معاد))
در یازده آیه فوق به مهم ترین مواهب الهی ، و اساسیترین ارکان زندگی انسان ، یعنی ((نور)) و ((ظلمت)) و ((حرارت)) و ((آب)) و ((خاک)) و ((گیاهان)) اشاره شده است .
بیان این نظام دقیق از یکسو دلیل روشنی است بر قدرت خداوند بر همه چیز، بنابراین جایی برای این سخن باقی نمی ماند که چگونه ممکن است خداوند بار دیگر مردگان را به زندگی و حیات باز گرداند همانگونه که در پاسخ تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 29
منکران معاد در آیات آخر سوره ((یس)) نیز با کمال وضوح بیان شده است که می فرماید: ((آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده قادر نیست همانند آن را بیافریند)) (یس - 81).
از سوی دیگر این تشکیلات عظیم حتما هدفی دارد، و این هدف مسلما زندگی چند روزه دنیا نمی تواند باشد، و به همین خوردنها و آشامیدنها و خواب و بیداریها اکتفاء شود، بلکه حکمت خداوند ایجاب می کند که هدفی والاتر برای آن باشد یا به تعبیر دیگر ((نشاءه اولی)) تذکری است برای ((نشاءه آخرت)) و منزلگاهی است برای سیر طولانی بشر، همانگونه که در آیه 115 سوره مؤ منون می فرماید: افحسبتم انما خلقناکم عبثا و انکم الینا لا ترجعون ((آیا گمان کردید که شما را بیهوده آفریدیم و به سوی ما باز نمی گردید؟!))
و از سوی سوم مساءله خواب و بیداری که خود نمونه ای از مرگ و حیات مجدد است ، و مساءله زنده شدن زمینهای مرده بر اثر نزول باران که صحنه معاد را همه سال در برابر چشمان انسانها جلوه گر می کند، اشاراتی است پر معنی به مساءله رستاخیز و زندگی پس از مرگ ، همانگونه که در آیه 9 سوره فاطر بعد از ذکر تجدید حیات زمینهای مرده با نزول باران می فرماید: کذلک النشور: ((رستاخیز نیز چنین است)). النبأ
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 30
آیه 17 - 20
آیه و ترجمه
إِنَّ یَوْمَ الْفَصل کانَ مِیقَتاً(17) یَوْمَ یُنفَخُ فی الصور فَتَأْتُونَ ِأَفْوَاجاً(18) وَ

فُتِحَتِ السمَاءُ َفَکانَت أبْوَباَ(19) وَ سیرَتِ الجِْبَالُ فَکانَت سرَاباَ(20)
ترجمه
17 - روز جدایی میعاد همگان است .
18 - روزی که در ((صور)) دمیده می شود، و شما فوج فوج وارد محشر می شوید.
19 - و آسمان گشوده می شود، و به صورت درهای متعددی در می آید
20 - و کوهها به حرکت در می آید و به صورت سرابی می شود!
تفسیر :
سرانجام روز موعود فرا می رسد در آیات قبل اشاراتی به دلائل مختلف معاد آمده بود، در نخستین آیه مورد بحث به عنوان یک نتیجه گیری ، می فرماید: ((روز جدایی (روز رستاخیز) روز وعده همگان است)) (ان یوم الفصل کان میقاتا).
تعبیر به ((یوم الفصل)) تعبیر بسیار پر معنایی است که بیانگر جداییها در

جدایی حق از باطل .
جدایی صفوف مؤ منان صالح از مجرمان بدکار.
جدایی پدر و مادر از فرزند، و برادر از برادر.
((میقات)) از ماده ((وقت)) مانند ((میعاد)) و ((وعد)) به معنی وقت معین و مقرر است ، و اینکه به مکانهای معینی که زائران خانه خدا از آنجا محرم می شوند میقات گفته می شود به خاطر آن است که در وقت معینی در آنجا اجتماع می کنند.
سپس به شرح بعضی از ویژگیها و حوادث آن روز بزرگ پرداخته می گوید ((همان روزی که در صور دمیده می شود، و شما فوج فوج وارد محشر می شوید)) (یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا).
از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که دو حادثه عظیم به عنوان ((نفخ صور)) واقع می شود، در حادثه اول نظام جهان هستی به هم می ریزد، و تمام اهل زمین و همه کسانی که در آسمانها هستند می میرند، و در حادثه دوم جهان ، نوسازی می شود، و مردگان به حیات جدید باز می گردند، و رستاخیز بزرگ انجام می گیرد.
((نفخ)) به معنی ((دمیدن)) و ((صور)) به معنی شیپور است که معمولا آن را برای توقف قافله و لشکر، یا برای حرکت آن به صدا در می آورند، و اهل قافله و لشکریان از آهنگ مختلف این دو صدا می فهمند که باید توقف کنند، یا حرکت نمایند.
این تعبیر کنایه لطیف و زیبایی از آن دو حادثه عظیم است ، و آنچه در آیه بالا آمده اشاره به ((نفخ صور دوم)) است که ((نفخه حیات و زندگی مجدد و رستاخیز)) می باشد.

(درباره نفخ صور و نکات مربوط به آن به طور مشروح در جلد 19، ذیل آیه 68 زمر، صفحه 534 تا 542 بحث کرده ایم) آیه مورد بحث می گوید: در آن روز فوج فوج وارد محشر می شوید، در حالی که آیه 95 مریم می گوید: ((هر کس در آن روز تنهاست)) و کلهم آتیه یوم القیامة فردا و آیه 71 اسراء می گوید: ((هر گروهی با پیشوای خودشان وارد عرصه محشر می شوند)) یوم ندعوا کل اناس بامامهم .
جمع میان این آیات چنین است که فوج فوج بودن مردم منافاتی با این ندارد که هر فوج با رهبرش وارد محشر شود، و اما فرد بودن آنها به خاطر این است که قیامت مواقف متعددی دارد، ممکن است در مواقف نخستین مردم گروه گروه با رهبران هدایت و ضلال وارد محشر شوند، اما به هنگام قرار گرفتن در پای محکمه عدل الهی فرد فرد باشند، و به تعبیر قرآن در آیه 21 سوره ق هر کدام با یک نفر ماءمور و یک گواه در آنجا حاضر می گردند ((و جائت کل نفس معها سائق و شهید)).
این احتمال نیز وجود دارد که منظور از فرد بودن جدا شدن از دوستان و حامیان و یار و یاور باشد، چرا که انسان در آنجا خودش هست و عملش . و به دنبال آن می افزاید: ((آسمان گشوده می شود، و به صورت درهای متعددی در می آید)) (و فتحت السماء فکانت ابوابا).
منظور از این ((درها)) چیست ؟ و گشوده شدن چه مفهومی دارد؟
بعضی گفته اند: منظور این است که درهای عالم ((غیب)) به عالم ((شهود)) گشوده می شود، حجابها کنار می رود، و عالم فرشتگان به عالم انسان راه می یابد. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 33
ولی جمعی این آیه را اشاره به چیزی دانسته اند که در آیات دیگر قرآن آمده که می گوید: ((در آستانه قیامت آسمان شکافته می شود)) و اذا السماء انشقت (انشقاق - 1) و در جای دیگر همین معنی را به تعبیر دیگری بیان فرمود: اذا السماء انفطرت (انفطار - 1).
در حقیقت آنقدر در کرات آسمانی شکافها ظاهر می شود که گویی سرتاسر آن تبدیل به درهایی شده است .
این احتمال نیز وجود دارد که انسان در شرائط موجود در دنیا قادر به حرکت در آسمانها نیست ، و اگر هم برای او امکان داشته باشد بسیار محدود است ، گویی شرائط موجود تمام درهای آسمان را به روی او بسته ، ولی در قیامت انسان از کره خاکی آزاد می شود، و درهای سفر به آسمانها به روی او گشوده ، و شرائط آن فراهم می گردد.
به تعبیر دیگر: در آن روز نخست آسمانها از هم متلاشی می شوند، و به دنبال آن طبق آیه 48 سوره ابراهیم آسمانهایی نوین و زمینی نو جای آن را می گیرد: یوم تبدل الارض غیر الارض و السموات و در این حال درهای آسمانها به روی زمینیان گشوده می شود، و راه آسمانها به روی انسان باز

می گردد، بهشتیان به سوی بهشت می روند، و درهای بهشت به روی آنها گشوده خواهد شد: حتی اذا جاءوها و فتحت ابوابها و قال لهم خزنتها سلام علیکم : ((تا زمانی که بهشتیان به سوی بهشت می آیند و درهای آن گشوده می شود: و خازنان بهشت به آنها می گویند درود بر شما)) (زمر - 73).
و در همین جا است که فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می شوند و تبریک و تهنیت می گویند و الملائکة یدخلون علیهم من کل باب (رعد - 23).
و درهای دوزخ نیز به روی کافران گشوده می شود: و سیق الذین کفروا

الی جهنم زمرا حتی اذا جاءوها فتحت ابوابها (زمر - 71).
و به این ترتیب انسان در عرصه ای قدم می گذارد که پهنایش به پهنای زمین و آسمان کنونی است : و جنة عرضها السموات و الارض (آل عمران - 133).
و بالاخره در آخرین آیه مورد بحث ، وضع کوهها را در قیامت ، منعکس کرده می فرماید: ((کوهها به حرکت در آورده می شود و سرانجام سرابی می گردد)) (و سیرت الجبال فکانت سرابا).
به طوری که از جمع بندی آیات مختلف قرآن درباره سرنوشت کوهها در قیامت به دست می آید، کوهها مراحلی را طی می کند، نخست کوهها به حرکت در می آید: و تسیر الجبال سیرا (طور - 10).
سپس از جا کنده می شود، و سخت درهم کوفته خواهد شد و حملت الارض و الجبال فدکتا دکة واحدة (حاقه - 14).
و بعدا به صورت ((توده ای از شنهای متراکم)) در می آید: و کانت الجبال کثیبا مهیلا (مزمل - 14).
و بعد به صورت ((پشم زده شده)) در می آید که با تند باد حرکت می کند و تکون الجبال کالعهن المنفوش (قارعه - 5).
و سپس به صورت ((گرد و غبار)) در می آید که در فضا پراکنده می شود و بست الجبال بسا فکانت هباء منبثا (واقعه - 5 و 6).
و بالاخره چنانکه در آیه مورد بحث آمده تنها اثری از آن باقی می ماند و همچون ((سرابی)) از دور نمایان خواهد شد.
و به این ترتیب سرانجام کوهها از صفحه زمین برچیده می شود، و زمین هموار می گردد و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا

صفصفا: از تو درباره کوهها سؤ ال می کنند، بگو: پروردگارم آنها را بر باد می دهد و زمین را صاف و هموار می سازد! (طه - 105 - 106).
((سراب)) از ماده ((سرب)) (بر وزن طرف) به معنی راه رفتن در سراشیبی است ، و از آنجا که در بیابانها در هوای گرم به هنگامی که

انسان در سراشیبی حرکت می کند از دور تلاءلؤ ی به نظرش می رسد که گمان می کند آب وجود دارد در حالی که چیزی جز ((شکست نور)) نیست ، سپس به هر چیزی که ظاهری دارد اما حقیقتی در آن نیست سراب گفته می شود. به این ترتیب آیه فوق آغاز این حرکت و پایان آن را بیان می کند و مراحل دیگر در آیات دیگر آمده است .
در حقیقت کوهها به شکل غباری در فضا، به وضعی سراب مانند در می آیند آنجا که کوه با آن عظمت و صلابت ، سرنوشتی این چنین پیدا کند، پیداست چه دگرگونیها در جهان به موازات آن روی می دهد؟ همچنین افراد یا قدرتهایی که در زندگی این جهان ، ظاهری همچون کوه داشتند، در آنجا سرابی بیش نخواهند بود!
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که آیا این حوادث در ((نفخه اولی)) که مربوط به پایان جهان است صورت می گیرد؟ یا در ((نفخه ثانیه)) که آغاز رستاخیز است ؟
ولی با توجه به اینکه آیه ((یوم ینفخ فی الصور فتاتون افواجا)) مسلما مربوط به ((نفخه ثانیه)) است که انسانها زنده شده ، و فوج فوج وارد عرصه محشر می شوند این آیه نیز قاعدتا باید مربوط به همین نفخه باشد، منتهی ممکن است آغاز این (حرکت کوهها) در ((نفخه نخست)) صورت گیرد، و پایان آن (تبدیل به سراب شدن) در ((نفخه ثانیه)) باشد.
این احتمال نیز وجود دارد که تمام مراحل متلاشی شدن کوهها مربوط

به نفخه اولی باشد منتهی چون در میان این دو فاصله زیادی نیست ، با هم ذکر شده ، همانگونه که در بعضی دیگر از آیات قرآن نیز حوادث نفخه اولی و ثانیه با هم ذکر شده (نمونه آن در سوره تکویر و انفطار دیده می شود - دقت کنید).
قابل توجه این که در آیات گذشته ، کوهها به عنوان میخها، و زمین به عنوان گهواره معرفی شده بود، و در آیات مورد بحث می گوید آن روز که فرمان فنای جهان صادر می شود آن گهواره به هم می خورد، و این میخهای عظیم از جا کنده خواهد شد، روشن است هنگامی که میخهای چیزی را بکشند از هم متلاشی می شود. النبأ

آیه 21 - 30
آیه و ترجمه
إِنَّ جَهَنَّمَ كانَت مِرْصاداً(21) لِّلطغِينَ مَئَاباً(22) لَّبِثِينَ فِيهَا أَحْقَاباً(23) لا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْداً وَ لا شرَاباً(24) إِلا حَمِيماً وَ غَساقاً(25) جَزَاءً وِفَاقاً(26) إِنهُمْ كانُوا لا يَرْجُونَ حِساباً(27) وَ كَذَّبُوا بِئَايَتِنَا كِذَّاباً(28) وَ كلَّ شىْءٍ أَحْصيْنَهُ كتَباً(29) فَذُوقُوا فَلَن نَّزِيدَكُمْ إلا عَذَاباً(30)

ترجمه :
21 - جهنم کمین گاهی است بزرگ !
22 - و محل بازگشتی برای طغیانگران !
23 - مدتهای طولانی در آن می مانند. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 38
24 - در آنجا نه چیز خنکی می چشند، و نه نوشیدنی گوارایی .
25 - جز آبی سوزان و مایعی از چرک و خون !
26 - این مجازاتی است موافق و مناسب (اعمال آنها).
27 - چرا که امیدی به حساب نداشتند.
28 - و آیات ما را به کلی تکذیب کردند.
29 - و ما همه چیز را احصا و ثبت کرده ایم .
30 - پس بچشید که چیزی جز عذاب بر شما نمی افزاییم .
تفسیر :
جهنم کمین گاه بزرگ !
بعد از بیان بعضی از دلائل معاد، و قسمتی از حوادث رستاخیز، به سراغ سرنوشت دوزخیان و بهشتیان می رود، نخست از ((دوزخیان)) شروع کرده ، می فرماید: ((جهنم کمین گاهی است)) (ان جهنم کانت مرصادا).
((و محل بازگشت طغیانگران !)) (للطاغین مابا).
((مدتهای طولانی در آن می مانند)) (لابثین فیها احقابا).
((مرصاد)) اسم مکان است به معنی جایگاهی که در آن کمین می کنند، راغب در مفردات می گوید: ((مرصد)) (بر وزن مرقد) و ((مرصاد)) هر دو یک معنی دارند، با این تفاوت که ((مرصاد)) به مکانی گفته می شود که مخصوص کمین است . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 39
بعضی نیز گفته اند ((صیغه مبالغه)) است ، به معنی کسی که بسیار کمین می کند مانند ((معمار)) که به معنی شخصی است که بسیار عمران و آبادی می کند.
البته معنی اول هم مشهورتر است و هم مناسبتر، و در اینکه چه کسی در دوزخ در کمین طغیانگران است ؟ گفته اند: فرشتگان عذاب ، زیرا طبق آیه 71 سوره مریم ، همه انسانها اعم از نیک و بد از کنار دوزخ ، یا از بالای آن عبور می کنند، و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا در این گذرگاه عمومی و همگانی فرشتگان عذاب در کمینند و دوزخیان را می ربایند!
و اگر به معنی ((صیغه مبالغه)) تفسیر کنیم خود دوزخ در کمین آنها قرار دارد و هر کدام از طغیانگران به آن نزدیک می شوند آنها را به سوی خود می کشاند و در کام خود فرو می برد، به هر حال از این گذرگاه عمومی احدی از سرکشان نمی توانند بگذرند، یا فرشتگان عذاب آنها را می ربایند، و یا جاذبه شدید جهنم .

((مآب)) به معنی مرجع و محل بازگشت است ، و گاه به معنی منزلگاه و قرارگاه می آید، و در اینجا به همین معنی است .
و اما ((احقاب)) جمع ((حقب)) (بر وزن قفل) به معنی مدت نامعلومی از زمان است ، بعضی آن را به هشتاد سال ، و بعضی هفتاد، و بعضی چهل سال تفسیر کرده اند، و چون از این تعبیر به هر حال استشمام می شود که دوزخیان مدتهایی طولانی در دوزخ می مانند، و سرانجام پایان می یابد، و این با آیات خلود و عذاب دائم تضاد دارد، هر کدام در تفسیر آن راهی را پوییده اند.
معروف میان مفسران این است که منظور از ((احقاب)) در اینجا این است که مدتهایی طولانی و سالیان دراز پی در پی می آید و می گذرد، بی آنکه پایان یابد، و هر زمانی که می گذرد زمان دیگری جانشین آن می شود.
در بعضی از روایات نیز آمده است که این آیه درباره گنهکارانی است که

سرانجام پاک می شوند و از دوزخ آزاد می گردند نه کافرانی که مخلد در آتشند.
سپس به گوشه کوچکی از عذابهای بزرگ جهنم اشاره کرده ، می افزاید: ((آنها در آنجا نه چیز خنکی می چشند که گرمای وحشتناک دوزخ را فرونشاند و نه نوشیدنی گوارایی که عطش شدید آنها را تسکین بخشد)) (لا یذوقون فیها بردا و لا شرابا).
((جز آبی سوزان ، و مایعی از چرک و خون)) (الا حمیما و غساقا).
و جز سایه دودهای غلیظ و داغ و خفقان آور آتش که در آیه 43 سوره واقعه آمده است ((و ظل من یحموم)).
((حمیم)) به معنی آب بسیار داغ و ((غساق)) به معنی چرک و خونی است که از زخم جاری می شود، و بعضی آن را به معنی مایعات بد بو تفسیر کرده اند.
این در حالی است که بهشتیان از چشمه های گوارای شراب طهور به وسیله پروردگارشان سیراب می شوند ((و سقاهم ربهم شرابا طهورا)) (دهر - 21) و نوشیدنیهایی در ظرفهای زیبای بهشتی است که مهر بر آن نهاده شده ، مهری که از مشک است ((ختامه مسک)) (مطففین - 26) ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا؟ و از آنجا که ممکن است وجود این کیفرهای سخت و شدید در نظر بعضی عجیب آید، در آیه بعد می افزاید: ((این مجازاتی است موافق و مناسب اعمال آنها)) تفسیر نمونه جلد 26

(جزاء وفاقا).
چرا چنین نباشد؟ در حالی که آنها در این دنیا قلبهای مظلومان را

سوزاندند، روح و جان آنها را به آتش کشیدند و با ظلم و ستم و طغیان خود بر کسی رحم نکردند، سزاوار است که در آنجا کیفرشان چنان باشد، و نوشابه هایشان چنین !
اصولا همانگونه که بارها تاءکید کرده ایم از آیات قرآن استفاده می شود که حداقل بسیاری از کیفرهای قیامت تجسمی است از اعمال دنیای انسانها، چنانکه در سوره تحریم آیه 7 می خوانیم : یا ایها الذین کفروا لا تعتذروا الیوم انما تجزون ما کنتم تعملون : ((ای کافران امروز عذر مخواهید، چرا که جزای شما تنها اعمالی است که انجام می دادید)) (که اکنون تجسم یافته و در برابر شما حضور پیدا کرده).
سپس به توضیح علت این مجازات پرداخته ، می فرماید: ((این به خاطر آن است که آنها امیدی به حساب و ترسی از عقاب خداوند نداشتند)) (انهم کانوا لا یرجون حسابا).
و همین بی اعتنایی به حساب و روز جزا مایه طغیان و سرکشی و ظلم و ستم آنها شد، و آن ظلم و فساد چنین سرنوشت دردناکی را برای آنان فراهم ساخت .
در حقیقت عدم ایمان به حساب عاملی است برای طغیان ، و آن هم عاملی است برای آن کیفرهای سخت .
توجه داشته باشید که ((لا یرجون)) از ماده رجاء هم به معنی ((امید))

است و هم به معنی عدم ترس و وحشت اصولا انسان وقتی امید و انتظار کیفر داشته باشد طبعا می ترسد، و اگر نداشته باشد نمی ترسد و این دو لازم و ملزوم یکدیگرند، لذا آنان که امید به حساب نداشته باشند ترسی هم ندارند.
تعبیر به ((ان)) که برای تاءکید است و ((کانوا)) که استمرار در ماضی را بیان می کند و ((حسابا)) که به صورت نکره بعد از نفی ذکر شده و معنی عموم را می دهد، همه بیانگر این واقعیت است که آنها مطلقا و هرگز هیچگونه انتظار و ترسی از حساب و کتاب نداشتند، یا به تعبیر دیگر حساب روز قیامت را به دست فراموشی سپرده ، و از برنامه زندگی خود کاملا حذف کرده بودند، و طبیعی است که چنین افرادی ، آلوده چنان گناهان عظیمی شوند، و سرانجام گرفتار این عذابهای سخت و دردناک .
و لذا بلافاصله می افزاید: ((آنها آیات ما را به کلی تکذیب کردند)) (و کذبوا بایاتنا کذابا).
هوای نفس آنچنان بر آنها چیره شده بود که همه آیات بیدارگر الهی را شدیدا انکار کردند، تا به هوسهای سرکش خود ادامه دهند، و به خواسته ها و تمنیات نامشروع خویش لباس عمل بپوشاند.
پیداست که آیات در اینجا معنی وسیع و گسترده ای دارد که همه آیات

توحید و نبوت و تشریع و تکوین ، و معجزات انبیا و احکام و سنن را شامل می شود، و با توجه به تکذیب اینهمه نشانه ها و آیات الهی که جهان تکوین و تشریع را پر تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 43
کرده باید تصدیق کنیم که آن مجازات برای چنین اشخاصی جزاء وفاق و کیفر مناسب است .
سپس به عنوان هشدار به این طغیانگران ، و هم برای تاءکید بر مساءله وجود موازنه میان ((جرم)) و ((جریمه)) و حاکمیت ((جزای وفاق)) می افزاید: ما همه چیز را قطعا احصاء و ثبت کرده ایم (و کل شی ء احصیناه کتابا).
تا گمان نکنید چیزی از اعمال شما بی حساب و مجازات می ماند، و نیز هرگز فکر نکنید این کیفرهای شدید غیر عادلانه است .
این حقیقت که تمام کارهای انسان اعم از کوچک و بزرگ ، صغیر و کبیر، آشکار و پنهان ، و حتی نیات و عقائد انسان ، ثبت و ضبط می شود، در بسیاری از آیات قرآن منعکس است .
در یکجا می فرماید: و کل شی ء فعلوه فی الزبر و کل صغیر و کبیر مستطر: ((هر کاری را که انجام دادند در نامه های اعمالشان ثبت است و هر عمل کوچک و بزرگی نوشته می شود)) (قمر - 52 و 53).
و در جای دیگر می فرماید: ان رسلنا یکتبون ما تمکرون : ((رسولان ما آنچه مکر می کنید می نویسند)) (یونس - 21).
و در جای دیگر می خوانیم : و نکتب ما قدموا و آثارهم : ((ما آنچه را از پیش فرستاده اند و همچنین تمام آثار آنها را می نویسیم)) (یس - 12).
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 44
و لذا هنگامی که نامه اعمال مجرمان را به دست آنها می دهند فریادشان بلند می شود، می گویند: یا ویلتنا مال هذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها: ((ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ کار کوچک و بزرگی نیست مگر اینکه آن را ثبت و شماره کرده است ؟!)) (کهف - 49).
بدون شک کسی که این واقعیت را با تمام قلبش باور کند در انجام کارها بسیار دقیق و حسابگر خواهد بود، و همین اعتقاد مانع بزرگی میان انسان و گناه ایجاد می کند و از عوامل مهم تربیت محسوب می شود.
در آخرین آیه مورد بحث لحن سخن را تغییر داده ، و از غیبت به خطاب مبدل نموده ، آنها را مخاطب ساخته ، و ضمن جمله تهدیدآمیز و خشم آلود و تکان دهنده ای می فرماید: ((پس بچشید که چیزی جز عذاب بر شما نمی افزاییم !)) (فذوقوا فلن نزیدکم الا عذابا).
هر چه فریاد کنید، یا ویلتنا بگویید، تقاضای باز گشت به دنیا و جبران گناهان نمایید از شما مسموع نیست ، و چیزی جز بر عذاب شما افزوده نخواهد شد.

این جزای کسانی است که وقتی در مقابل دعوت پر مهر انبیای الهی به سوی ایمان و تقوی قرار می گرفتند، می گفتند: سواء علینا اوعظت ام لم تکن من الواعظین : ((برای ما یکسان است می خواهی اندرز ده ، یا اندرز مده !)) (شعراء - 136).
و این جزای کسی است که وقتی آیات الهی برای او خوانده می شد ((جز بر نفرتش چیزی نمی افزود،)) (و ما یزیدهم الا نفورا) (اسراء - 41).
و بالاخره این است سزای کسی که از هیچ گناهی رویگردان نبود و به هیچ کار خیری علاقه نداشت . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 45
در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است که فرمود: هذه الایة اشد ما فی القرآن علی اهل النار: ((این آیه شدیدترین آیه ای است که در قرآن مجید درباره دوزخیان آمد است !)).
چگونه این چنین نباشد در حالی که خداوند غفور و رحیم آن چنان بر آنها خشمگین شده که آنها را با جمله ای که تمام درهای امید را به روی آنان می بندد مخاطب ساخته ، و جز وعده افزودن عذاب چیزی به آنها نمی دهد. النبأ
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 46
آیه 31 - 37
آیه و ترجمه
إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ مَفَازاً(31) حَدَائقَ وَ أَعْنَباً(32) وَ کَوَاعِب أَتْرَاباً(33) وَ کَأْساً دِهَاقاً(34) لا یَسمَعُونَ فِیهَا لَغْواً وَ لا کِذَّاباً(35) جَزَاءً مِّن رَّبِّک عَطاءً حِساباً(36) رَّب السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ مَا بَیْنهُمَا الرَّحْمَنِ لا یمْلِکُونَ مِنْهُ خِطاباً(37)
ترجمه :
31 - برای پرهیزگاران مسلما پیروزی بزرگی است .
32 - باغهایی سرسبز، و انواعی از انگورها.
33 - و حوریانی بسیار جوان و هم سن و سال .
34 - و جامهایی لبریز و پیاپی (از شراب طهور)
35 - در آنجا نه سخن لغو و بیهوده ای می شنوند و نه دروغی .
36 - این جزایی است از سوی پروردگارت و عطیه ای است کافی .
37 - همان پروردگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو است ، پروردگار رحمان ، و هیچ کس حق ندارد بی اجازه او سخنی بگوید (یا شفاعتی کند). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 47
تفسیر :
بخشی از پاداش عظیم پرهیزگاران
در آیات پیشین سخن از سرنوشت طغیانگران و قسمتی از کیفرهای دردناک آنها و علت این بدبختی بود، در آیات مورد بحث به شرح نقطه

مقابل آنها پرداخته از مؤ منان راستین ، و پرهیزگاران ، و قسمتی از مواهب آنها در قیامت سخن می گوید تا در یک مقایسه رویارو میان این دو، حقایق روشن تر گردد، همانگونه که سیره قرآن مجید در سوره های دیگر می باشد که اضداد را در مقابل هم قرار داده ، و وضع آنها را در این مقابله تبیین می کند.
نخست می فرماید: ((برای پرهیزگاران پیروزی و نجات بزرگی است)) (ان للمتقین مفازا).
((مفاز)) ((اسم مکان)) یا ((مصدر میمی)) از ماده ((فوز)) به معنی ((رسیدن به خیر و نیکی تواءم با سلامت)) است ، و به معنی نجات و پیروزی که لازمه این معنی است نیز آمده ، و با توجه به اینکه ((مفازا)) به صورت نکره ذکر شده ، اشاره به پیروزی عظیم و رسیدن به خیر و سعادت بزرگی است .
سپس به شرح این فوز و سعادت پرداخته ، می افزاید: ((باغهایی خرم و سرسبز و محفوظ با میوه هایی از انواع انگورها)) (حدائق و اعنابا).
((حدائق)) جمع ((حدیقه)) به معنی باغ و بستان خرم و سرسبز و پر درخت است که دیوار گرداگرد آن کشیده شده و از هر نظر محفوظ است ، ((راغب)) در مفردات می گوید: ((حدیقه)) در اصل به زمینی می گویند که دارای آب است تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 48
همچون حدقه چشم که همیشه آب در آن وجود دارد! جالب اینکه از میان تمام میوه ها در اینجا روی انگور تکیه شده ، به خاطر مزایای فوق العاده ای که این میوه در میان میوه ها دارد، زیرا به گفته دانشمندان غذاشناس انگور علاوه بر اینکه از نظر خواص یک غذای کامل محسوب می شود و مواد غذایی آن بسیار نزدیک به شیر مادر است ، دو برابر گوشت در بدن ایجاد حرارت می کند، گذشته از این ، به قدری مواد مفید در آن وجود دارد که می توان گفت یک داروخانه طبیعی است
((انگور)) دارای خاصیت ضد سم ، مفید برای تصفیه خون ، دفع رماتیسم ، نقرس ، و عامل مبارزه با افزایش اوره خون است .
اضافه بر اینها انگور اعصاب را تقویت کرده ، و تولید نشاط می کند، و به خاطر داشتن انواع ویتامینها به انسان نیرو و توان می بخشد.
اینها گوشه ای از آثار و خواص انگور است ، و لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : خیر فواکهکم العنب : ((بهترین میوه های شما انگور است)).
سپس به همسران بهشتی که یکی دیگر از مواهب پرهیزگاران است اشاره کرده ، می افزاید: ((برای آنها حوریانی است بسیار جوان که تازه برآمدگی سینه آنها ظاهر شده ، و هم سن و سالند)) (و کواعب اترابا).
((کواعب)) جمع ((کاعب)) به معنی دوشیزه ای است که تازه برآمدگی

سینه او آشکار شده ، و اشاره به آغاز جوانی است ، و ((اتراب)) جمع ((ترب)) (بر وزن حزب) به معنی افراد هم سن و سال است ، و بیشتر در مورد جنس مؤ نث به کار می رود، و به گفته بعضی در اصل از ترائب به معنی دنده های قفسه سینه گرفته تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 49
شده که شباهت زیادی با هم دارند.
این هم سن و سال بودن ممکن است در میان خود زنان بهشتی باشد، یعنی همگی جوان ، و همسان در زیبایی و حسن و جمال و اعتدال قامتند، و یا میان آنها و همسرانشان ، چرا که توافق سنی میان دو همسر سبب می شود که بهتر احساسات یکدیگر را درک کنند، ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.
سپس چهارمین نعمت بهشتی را که در انتظار پرهیزگاران است چنین شرح می دهد: ((و جامهایی پر و لبریز و پیاپی از شراب طهور!)) (و کاسا دهاقا).
اما نه شرابی همچون شرابهای آلوده دنیا که عقل را می زداید، و انسان را تا سر حد یک حیوان تنزل می دهد، بلکه شرابی که عقل آور، و نشاط آفرین و جانپرور و روح افزا است .
((کاءس)) (بر وزن راءس) به معنی جام مملو از نوشیدنی است ، و گاه به خود جام یا محتوای آن نیز اطلاق می شود.
((دهاق)) را بسیاری از مفسران و اهل لغت به معنی ((لبریز)) تفسیر کرده اند ولی ((ابن منظور)) در ((لسان العرب)) دو معنی دیگر نیز برای آن نقل کرده : ((پی درپی)) و ((صاف و زلال)).
بنابراین اگر مجموع این معانی را در نظر بگیریم مفهوم آیه چنین می شود که برای بهشتیان جامه ای مملو از شراب طهور زلال و لبریز و پی در پی می آورند.
و از آنجا که سخن از جام و شراب تداعی معنی نامطلوب آن را در دنیا می کند، در حالی که شراب بهشتی درست نقطه مقابل شرابهای شیطانی دنیا است تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 50
بلافاصله می افزاید: ((بهشتیان در آنجا نه سخن لغو و بیهوده ای می شنوند، و نه دروغ و تکذیبی را)) (لا یسمعون فیها لغوا و لا کذابا).
شراب دنیا عقل را می زداید، و هوش را از سر می برد، و انسان را به بیهوده گویی و سخنان ناموزون وا می دارد، اما شراب طهور بهشتی به انسان روح و عقل و نور و صفا می بخشد.
در اینکه مرجع ضمیر ((فیها)) چیست ؟ دو احتمال داده اند: نخست اینکه به ((بهشت)) باز می گردد، و دیگر اینکه به ((کاءس)) (جام).
بنا بر تفسیر اول مفهوم آیه چنین خواهد بود که در بهشت سخن لغو و دروغی نمی شنوند مانند آنچه در آیه 10 و 11 سوره غاشیه آمده است فی

جنة عالية لا تسمع فيها لاغية : ((آنها در بهشت عالی جای خواهند داشت بهشتی که در آن سخن لغو و بیهوده نخواهی شنید)).
و بنا بر تفسیر دوم مفهوم آیه این است که از نوشیدن آن جام شراب لغو و بیهوده و دروغی حاصل نمی شود، مانند آنچه در آیه 23 طور آمده است : یتنازعون فیها کاسا لا لغو فیها و لا تاثیم : ((آنها در بهشت جامه ای پر از شراب طهور را از یکدیگر می گیرند که نه بیهوده گویی در آن است و نه گناه)).
به هر حال یکی از مواهب بزرگ معنوی بهشتیان این است که در آنجا اثری از دروغ پردازیها، بیهوده گوییها، تهمتها و افتراها، تکذیب حق ، و توجیه باطل ، و گفتگوهای ناهنجاری که قلب پرهیزکاران را در این دنیا آزار می دهد وجود نخواهد داشت و به راستی چه زیباست آن محیطی که اثری از این سخنان ناموزون و رنج آور در آن وجود ندارد، و طبق آیه 62 مریم ((جز سلام و تحیت و سخنان مسالمت آمیز در آنجا چیزی نمی شنوند)) ((لا یسمعون فیها لغوا الا سلاما)). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 51
و در پایان ذکر این نعمتها به نعمت معنوی دیگری اشاره می کند که از همه بالاتر است ، می فرماید: ((این جزایی است از سوی پروردگارت ، و عطیه ای است کافی)) (جزاء من ربک عطاء حسابا).
چه بشارت و نعمتی از این برتر و بالاتر که بنده ضعیف ، مورد نوازش و الطاف و محبتهای مولای کریم خود قرار گیرد، او را اکرام کند، بزرگ دارد، و خلعت بخشد، این توجه و عنایت ، و این لطف و محبت ، چنان لذتی به مؤ منان می دهد که با هیچ نعمتی برابر نیست .
و به گفته شاعر:
من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم
لطفها می کنی ای خاک درت تاج سرمتعبیر به ((رب)) (پروردگار) همراه با ضمیر مخاطب و تواءم با کلمه ((عطاء)) همگی بیانگر لطف فوق العاده ای است که در این پاداشها نهفته است .
واژه ((حسابا)) به عقیده بسیاری از مفسران در اینجا به معنی ((کافیا)) می باشد، چنانکه گاه گفته می شود ((احسبت)) یعنی آنقدر به او بخشیدم که گفت ((حسبی)) (کافی است).
در حدیثی از امام امیر مؤ منان علی (علیه السلام) آمده است که در قیامت خداوند حسنات مؤ منان را حساب می کند، و هر حسنه را ده برابر تا هفتصد برابر پاداش مرحمت می کند، همانگونه که خدا در قرآن فرموده : جزاء من ربک عطاء حسابا. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 52
از این روایت ، استفاده می شود که عطایای الهی با آنکه جنبه تفضل دارد، در عین حال روی حساب اعمال است ، یعنی تفضلات و عطایای او، تناسب با اعمال صالحه انسانها دارد، و به این ترتیب می توان ((حسابا)) را در آیه

فوق به همان معنی معروف ((محاسبه)) تفسیر کرد، و جمع این معنی و معنی گذشته نیز مانعی ندارد (دقت کنید).
سپس در آخرین آیه مورد بحث می افزاید: ((این عطایای بزرگ را همان کسی می بخشد که پروردگار آسمان و زمین است و آنچه میان آن دو قرار دارد همان خداوند رحمان و بخشنده)) (رب السماوات و الارض و ما بینهما الرحمن).
آری آن کس که مالک این جهان با عظمت و مدبر و مربی آن است ، و رحمتش همه جا، و همه کس را فرا گرفته ، همو بخشنده آنهمه عطایا در قیامت به نیکان و پاکان است .
در حقیقت ، آیه فوق اشاره ای به این واقعیت است که اگر خداوند چنین وعده هایی را به متقین می دهد گوشه ای از آن را در این دنیا، به صورت رحمت عامش ، به اهل آسمانها و زمین نشان داده است .
و در پایان آیه می فرماید: ((و هیچکس حق ندارد بی اجازه او در پیشگاهش سخنی بگوید، یا شفاعتی کند)) (لا یملکون منه خطابا).
ضمیر در ((لا یملکون)) ممکن است به همه اهل آسمانها و زمین بر گردد، یا تمام متقین و طاغیان که در عرصه محشر برای حساب و جزاء جمع می شوند، و در هر حال اشاره به این است که هیچکس را در آن روز حق اعتراض و چون و چرا نیست ، زیرا آنقدر حساب الهی دقیق و عادلانه است که جایی برای چون و چرا باقی نمی ماند. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 53
علاوه بر این ، هیچکس حق شفاعت را نیز ندارد جز به اذن و اجازه او ((من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه)) (بقره - 255).
نکته : نکته ها:
1 - عطایای متقین و کیفرهای طغیانگران
در آیات فوق ، که پیرامون مواهب پرهیزگاران سخن می گوید با مقایسه به آیات گذشته که از کیفرهای طغیانگران بحث می کند، مقابله جالبی دیده می شود.
در اینجا سخن از ((مفاز)) (محل نجات) است ، و در آنجا سخن از ((مرصاد)) (کمینگاه).
در اینجا سخن از باغهای پر میوه و ((حدائق و اعناب)) است ، و در آنجا غوطه ور بودن در آتش به مدت نامحدود ((احقاب)).
در اینجا سخن از جامه ای لبریز و دمادم ((شراب طهور)) است ، و در آنجا سخن از آب سوزان و ((حمیم و غساق)).
در اینجا سخن از عطایای گسترده خداوند ((رحمان)) است ، و در آنجا سخن از کیفر عادلانه و ((جزاء وفاق)).
در اینجا سخن از افزایش ((نعمت)) الهی است ، و در آنجا سخن از افزایش ((عذاب)).

خلاصه این دو گروه از هر نظر در دو قطب مخالف قرار دارند، چرا که از نظر ایمان و عمل نیز دو قطب مخالف بودند. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 54

2 - شرابهای بهشتی !

در آیات مختلف قرآن مجید، توصیفهای زیادی از شرابهای بهشتی شده است ، که بررسی آنها نشان می دهد، نوشندگان آنها در چنان لذت روحانی فرو می روند که با هیچ بیانی قابل توصیف نیست .

در یک جا آن را به عنوان شراب طهور توصیف می کند ((و سقاهم ربهم شرابا طهورا)) (دهر - 21).

و در جای دیگر تاءکید می کند که این شراب زلال و بیغش و لذت بخش نه دردسر می آفریند، و نه مستی می آورد و نه فساد عقل ، ((یطاف علیهم بکاس من معین بیضاء لذة للشاربین فیها لا غول و لا هم عنها ینزفون)) (صافات - 45 تا 47)

در یک جا می فرماید: از جامی می نوشند که با ((کافور)) آمیخته شده (خنک و آرام کننده است) ((یشربون من کاس کان مزاجها کافورا)) (دهر - 5).

و در جای دیگر می افزاید: از جامی به آنها می نوشانند که آمیخته با زنجبیل است ، (گرم کننده و نشاط آفرین) ((و یسقون فیها کاءسا کان مزاجها زنجبیلا)) (دهر - 17).

در آیات مورد بحث نیز خواندیم : جامهایی لبالب و زلال و دمادم دارند ((و کاءسا دهاقا)).

و از همه مهم تر اینکه ((ساقی)) این بزم روحانی ، خدا است !! از دست قدرت او و از بساط لطف و مرحمتش بر می گیرند و می نوشند و مست جذبه عشق و معرفت او می شوند و سقاهم ربهم ... (دهر - 21).

خداوندا به ما هم از آن شراب طهور مرحمت کن . النبأ

تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 55

آیه 38 - 40

آیه و ترجمه

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَ الْمَلَئكَةُ صفًّا لا يَتَكلَّمُونَ إِلا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ قَالَ صوَاباً(38) ذَلِک الْيَوْمُ الْحَقُّ فَمَن شاءَ اتخَذَ إِلى رَبِّهِ مَئَاباً(39) إِنَّا أَنذَرْنَكُمْ عَذَاباً قَرِيباً يَوْمَ يَنظرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَت يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكافِرُ يَلَيْتَنى كُنت تُرَبَا(40)

ترجمه :

38 - اینها در آن روز واقع می شود که ((روح)) و ((ملائکه)) در یک صف قیام می کنند، و هیچیک جز به اذن خداوند رحمان سخن نمی گویند: و آنگاه که می گویند صواب می گویند.

39 - آن روز حق است ، هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش بر می گزیند.
40 - و ما شما را از عذاب نزدیکی بیم می دهیم ، این عذاب در روزی خواهد بود که انسان آنچه را از قبل با دستهای خود فرستاده می بیند، و کافر می گوید: ((ای کاش خاک بودم !))
تفسیر :
کافران می گویند ای کاش خاک بودیم !
در آیات گذشته قسمتهای قابل ملاحظه ای از کیفرها و مجازاتهای طغیانگران و مواهب و پاداشهای پرهیزگاران در روز رستاخیز بیان شد.
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 56
در آیات مورد بحث به معرفی آن روز بزرگ پرداخته ، بخشی از اوصاف آن روز و حوادث آن را شرح می دهد، می فرماید:
((اینها همه در روزی واقع می شود که روح و تمام ملائکه در یک صف بپا می خیزند، و هیچیک جز به اذن خداوند رحمن سخن نمی گویند، و آن کس که سخن می گوید جز صواب و حق نمی گوید)) (یوم یقوم الروح و الملائکة صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن و قال صوابا).
بدون شک قیام ((روح)) و ((فرشتگان)) در آن روز در یک صف ، و سخن نگفتن جز به اذن خداوند رحمن ، فقط برای اجرای فرمان او است ، آنها در این جهان نیز ((مدبرات امر)) و مجری فرمانهای او هستند، و در عالم آخرت این امر آشکارتر و واضح تر و گسترده تر خواهد بود.
در اینکه مراد از ((روح)) در اینجا چیست ؟ مفسران تفسیرهای زیادی ذکر کرده اند که در بعضی از تفاسیر به هشت احتمال بالغ می شود که مهم تر از همه تفسیرهای زیر است :
1 - منظور مخلوقی است غیر از فرشتگان و برتر از همه آنها.
2 - منظور جبرییل امین پیک وحی خدا و واسطه میان او و پیامبران است ، که بزرگترین فرشتگان می باشد.
3 - منظور ((ارواح انسانها)) است که همراه فرشتگان بپا می خیزند.
4 - فرشته ای است بالاتر از همه فرشتگان و برتر از جبرییل ، و هم او بود که با انبیاء و امامان معصوم همراه بوده و هست . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 57
قابل توجه اینکه روح در قرآن مجید گاه به صورت مطلق ، و بدون هیچ قید ذکر شده ، و در این حال غالبا در برابر ((ملائکه)) قرار گرفته مانند: تعرج الملائکة و الروح الیه : فرشتگان و روح به سوی او بالا می روند (معارج - 4).
تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر: ((در شب قدر ملائکه و روح به فرمان پروردگارشان با هر چیزی نازل می شوند)) (قدر - 4).

در این دو آیه روح بعد از ملائکه ذکر شده ، و در آیه مورد بحث قبل از ملائکه ، البته ممکن است این جدا شدن به عنوان یک فرد مشخص و بزرگ بوده باشد، و به اصطلاح ذکر عام بعد از خاص یا ذکر خاص بعد از عام است .
اما در بسیاری از آیات ، ((روح)) با اضافه یا وصفی آمده است ، مانند ((روح القدس)) در آیه قل نزله روح القدس من ربک بالحق : ((بگو روح القدس این قرآن را از سوی پروردگارت به حق نازل کرد)) (نحل - 102) یا آیه نزل به الروح الامین قرآن را ((روح الامین)) نازل کرده (شعرا - 193).
در بعضی از آیات خداوند ((روح)) را به خودش اضافه فرمود، می فرماید: ((و نفخت فیه من روحی :)) ((در آدم از روح خودم دمیدم)) (روح شریفی که به خاطر شرافت به ذات مقدس او اضافه شده) (حجر 29) و در جای دیگر می فرماید: فارسلنا الیها روحنا: ((ما به سوی مریم روح خود را فرستادیم)) (مریم - 17)
به نظر می رسد که ((روح)) در این آیات که به صورتهای متفاوتی بیان شده معناهای متفاوتی داشته باشد که شرح هر کدام در ذیل همان آیات بیان شده است .
ولی آنچه از میان تفاسیر مختلف نسبت به آیه مورد بحث مناسب تر به نظر می رسد این است که ، منظور از روح در اینجا یکی از فرشتگان بزرگ الهی تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 58
است که بر طبق بعضی از روایات حتی از جبرییل برتر است ، چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : هو ملک اعظم من جبرییل و میکاییل : ((او فرشته ای است بزرگتر از جبرییل و میکاییل)).
و در تفسیر ((علی بن ابراهیم)) نیز آمده است : الروح ملک اعظم من جبرییل و میکاییل و کان مع رسول الله و هو مع الائمة (علیهم السلام): ((روح فرشته ای است برتر از جبرییل و میکاییل و او با رسول الله همراه بود و با امامان نیز همراه است)).
هر چند در بعضی از روایات در تفاسیر اهل سنت از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود: الروح جند من جنود الله لیسوا بملائکة لهم رؤ س و ایدی و ارجل ، ثم قرا یوم یقوم الروح و الملائکة صفا، قال هؤ لاء جند و هؤ لاء جند:
((روح لشکری از لشکریان خدا است که ملائکه نیستند، آنها دارای سر و دست و پا می باشند، سپس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این آیه را تلاوت فرمود: یوم یقوم الروح و الملائکة صفا سپس افزود: اینها لشکری هستند و آنها لشکر دیگری)).
درباره روح انسان و تجرد و استقلال آن ، بحثهای مشروح و مفصلی در

جلد 12 صفحه 250 تا 269 (ذیل آیه 85 سوره اسراء) آورده ایم .
به هر حال همانگونه که اشاره شد این مخلوق بزرگ الهی خواه از فرشتگان باشد، یا موجود دیگری ، در قیامت همراه ملائکه آماده اطاعت فرمان او هستند، و چنان هول و اضطراب محشر همه را فرا گرفته که هیچکس را یارای سخن گفتن نیست ، و آنگاه که ذکری یا سخنی بگویند یا شفاعتی کنند تنها به اذن تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 59
پروردگار است ، حمد و ثنای او می گویند و یا شفاعت برای آنها که شایسته شفاعتند.
در حدیثی آمده است از امام صادق (علیه السلام) درباره این آیه سؤ ال کردند، فرمود: نحن و الله الماذون لهم یوم القیامة و القائلون : ((به خدا سوگند در روز قیامت به ما اجازه داده می شود و سخن می گوییم)).
راوی سؤ ال می کند در آن روز شما چه می گویید؟ فرمود: نمجد ربنا، و نصلی علی نبینا، و نشفع لشیعتنا، فلا یردنا ربنا: ((تمجید و ستایش پروردگارمان را می کنیم ، و بر پیامبرمان درود می فرستیم ، و برای پیروانمان شفاعت می کنیم ، و خداوند شفاعت ما را رد نمی کند)).
از این روایت استفاده می شود که انبیاء و امامان معصوم نیز در صف فرشتگان و روح قرار می گیرند، و از کسانی که به آنها اجازه سخن گفتن و مدح و ثنای خداوند و شفاعت داده می شود آنها هستند.
تعبیر ((صوابا)) دلیل بر این است که اگر ملائکه و روح یا انبیاء و اولیاء برای کسانی شفاعت کنند آن هم روی حساب است و بی دلیل نیست .
سپس اشاره به این روز بزرگ که هم روز قیام انسانها و هم فرشتگان ، و هم یوم الفصل و روز کیفر طاغین و پاداش متقین است کرده می فرماید: ((آن روز حق است)) (ذلک الیوم الحق).
حق به معنی چیزی است که ثابت است ، واقعیت دارد و تحقق می یابد، و این معنی درباره قیامت کاملا صادق است ، بعلاوه روزی است که حق هر کس تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 60
به او داده می شود، حقوق مظلومان از ظالمان گرفته خواهد شد، و ((حقایق)) و اسرار درون به ظهور می پیوندد، بنابراین روزی است به تمام معنی حق .
و چون توجه به این واقعیت می تواند مؤ ثرترین انگیزه انسان برای حرکت به سوی پروردگار، و اطاعت فرمان او گردد، بلافاصله می افزاید: ((پس هر کسی بخواهد راهی به سوی پروردگارش می گزیند، و به سوی او باز می گردد)) (فمن شاء اتخذ الی ربه مابا).
یعنی تمام اسباب این حرکت الهی فراهم است ، راه و چاه ارائه شده ، انبیا به قدر کافی ابلاغ فرمان حق کرده اند، عقل انسانی نیز که پیامبری از درون او است ، سرنوشت طاغیان و پرهیزگاران نیز به خوبی تبیین شده ،

و ((دادگاه)) و ((دادخواه)) و ((دادرس)) نیز تعیین گردیده ، تنها چیزی که باقیمانده تصمیم قاطع انسان است که با استفاده از اختیاری که خدا به او داده است راه را برگزیند و پیش رود.
ماب به معنی محل بازگشت است ، به معنی ((طریق و راه)) نیز آمده است .
سپس به عنوان تاءکید روی مساءله مجازات مجرمان ، و بیان نزدیک بودن آن روز بزرگ در برابر کسانی که آن را دور، یا نسیه اش می پندارند، می افزاید: ((ما شما را از عذاب نزدیکی بیم می دهیم)) (انا انذرناکم عذابا قریبا).
چرا که عمر دنیا هر قدر باشد در برابر عمر آخرت ساعتی بیش نیست ، و نیز طبق ضرب المثل معروف عرب ((هر چه قطعا می آید نزدیک است)) کل ما هو آت قریب ! و لذا در آیه 5 تا 7 معارج خداوند به پیامبرش می فرماید: فاصبر صبرا جمیلا انهم یرونه بعیدا و نراه قریبا: ((صبر کن صبری جمیل تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 61
و خالی از هر گونه جزع و فزع ، آنها آن روز را دور می بینند و ما نزدیک می بینیم)).
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نیز در این زمینه ، می فرماید: کل آت قریب دان ((هر چیزی که می آید قریب و نزدیک است)).
چرا نزدیک نباشد در حالی که مایه اصلی عذاب الهی اعمال خود انسانها است که همیشه با آنها است ((و جهنم هم اکنون کافران را احاطه کرده)) و ان جهنم لمحیطة بالکافرین (عنکبوت - 54).
و از آنجا که در آن روز گروه عظیمی غرق حسرت و اندوه شده ، نادم و پشیمان می گردند، حسرتی که به حالشان سودی نخواهد داشت و پشیمانی که نتیجه ای ندارد، به دنبال این هشدار می افزاید: ((این عذاب روزی واقع می شود که انسان آنچه با دست خود از قبل فرستاده همه را می بیند، و کافر می گوید: ای کاش خاک بودم :)) (یوم ینظر المرء ما قدمت یداه و یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا).
جمعی از مفسران جمله ((ینظر)) را در این آیه به معنی ((ینتظر)) تفسیر کرده ، و گفته اند منظور این است که انسان در آن روز در انتظار جزای اعمال خویش است .
و بعضی آن را به معنی ((نگریستن به نامه اعمال و ملاحظه حسنات و سیئات)) دانسته اند.
و نیز احتمال داده شده که منظور مشاهده پاداش و کیفر اعمال است .
این تفسیرها همه از اینجا ناشی شده که آنها به مساءله حضور و تجسم اعمال آدمی در آن روز کمتر توجه داشته اند، و الا با توجه به این واقعیت مفهوم آیه تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 62

روشن است و نیاز به هیچگونه تقدیر و تاویلی ندارد.
توضیح اینکه از آیات مختلف قرآن و روایات اسلامی استفاده می شود که اعمال انسان در آن روز به صورتهای مناسبی مجسم شده ، و در برابر او ظاهر می شوند، او به راستی اعمال خویش را می بیند، و از مشاهده منظره اعمال بدش در وحشت و ندامت و حسرت فرو می رود، و از دیدن اعمال حسنه اش شاد و مسرور می گردد، و اصولا یکی از بهترین پاداشهای نیکوکاران ، و یکی از بدترین کیفرهای بدکاران همین اعمال مجسم آنها است که همراهشان خواهد بود.
در آیه 49 سوره کهف می خوانیم : و وجدوا ما عملوا حاضرا: ((آنچه را انجام داده بودند حاضر می بینند)) و در آخرین آیات سوره زلزال آمده است : فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذره شرا یره : ((هر کس به اندازه ذره ای کار نیک کرده باشد آن را می بیند، و هر کس به اندازه ذره ای کار بد کرده باشد آن را نیز می بیند)).
و این از شگفتیهای عالم قیامت است که اعمال آدمی در آنجا مجسم می گردد و انرژیها تبدیل به ماده شده جان می گیرد.
تعبیر به ((قدمت یداه)) (دو دست او آن را از پیش فرستاده) به خاطر آن است که انسان غالب کارها را با دست انجام می دهد، ولی مسلما منحصر به اعمال دست نیست ، بلکه آنچه با زبان و چشم و گوش نیز انجام می دهد همه مشمول این قانون است .
قرآن قبل از رسیدن آن روز به ما هشدار داده می گوید: باید هر کس بنگرد که برای آن روز چه از پیش فرستاده ؟ ((و لتنظر نفس ما قدمت لغد)) (حشر - 18).
به هر حال کفار بعد از آنکه اعمال تمام عمر خود را همه در برابر خویش حاضر می بینند آنچنان در اندوه و حسرت فرو می روند که می گویند ای کاش تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 63
خاک بودیم ! ای کاش از آغاز از مرحله خاک فراتر نمی رفتیم ، و از جمادی نامی ، و از نامی حیوان و از حیوان سر از انسان بیرون نمی آوردیم .
و ای کاش بعد از آنکه انسان شدیم و مردیم هرگز پس از مردن و خاک شدن زندگی تازه ای در رستاخیز نمی یافتیم ! البته آنها می دانند که خاک هم از آنها بهتر است ، چرا که خاک یکدانه می گیرد و گاه صدها دانه پس می دهد، خاک منبع انواع مواد غذایی و معادن و سایر برکات است ، خاک بستر انسان و گاهواره زندگی او است ، و بی آنکه کمترین ضرری داشته باشد آنهمه فایده دارد، اما آنها یکی از فوائد خاک را ندارند ولی کان ضررهای بسیارند.
آری کار انسانی که اشرف مخلوقات است گاه بر اثر کفر و گناه به جایی می رسد که آرزو می کند در صف یکی از موجودات بی روح و پست باشد.

در آیات قرآن می خوانیم : کفار و مجرمان هنگامی که صحنه قیامت و دادرسی پروردگار و جزای اعمال را مشاهده می کنند، عکس العملهای مختلفی نشان می دهند که همگی حکایت از شدت تاءثر و تاءسف آنها می کند.
گاه می گویند: ((وای بر ما از این حسرت که در اطاعت فرمان خدا کوتاهی کردیم :)) یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله (زمر - 56) و گاه می گویند: خداوندا ما را به دنیا باز گردان تا عمل صالح کنیم فارجعنا نعمل صالحا (الم سجده - 12).
و گاه می گویند: ((ای کاش خاک بودیم و هرگز زنده نمی شدیم)) همانگونه که در آیات مورد بحث آمده است . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 64
نکته : نکته :
راه حل روشن برای مساءله ((جبر و اختیار))
این مساءله از قدیمی ترین مسائلی است که در میان دانشمندان مطرح بوده گروهی طرفدار آزادی اراده انسان ، و گروهی طرفدار جبر بوده اند و هر کدام دلائلی برای اثبات مقصد خود ذکر کرده اند.
ولی جالب این است که هم ((جبریین)) و هم ((طرفداران اختیار)) در عمل اصل اختیار و آزادی اراده را به رسمیت شناخته ، و پذیرفته اند، یا به تعبیر دیگر تمام این جر و بحثها در دائره مباحث علمی بوده نه در مقام عمل ، و این به خوبی نشان می دهد که اصل آزادی اراده و اختیار فطری همه انسانها است ، و اگر پای وسوسه های مختلف پیش نیاید همه طرفدار اصل آزادی اراده اند.
این وجدان عمومی و فطرت همگانی که یکی از روشن ترین دلائل اختیار است به صورتهای گوناگونی در زندگی انسان تجلی می کند زیرا اگر انسان خود را در اعمالش مجبور می دانست و اختیاری برای خود قائل نبود چرا:
1 - گاه به خاطر اعمالی که انجام داده و یا به خاطر اعمالی که انجام نداده پشیمان می شود، و تصمیم می گیرد در آینده از تجربه گذشته استفاده کند، این حالت ندامت برای طرفداران عقیده جبر فراوان است ، اگر اختیاری در کار نیست ندامت چرا؟!
2 - بدکاران را همه ملامت و سرزنش می کنند، اگر جبر است سرزنش چرا؟.
3 - نیکوکاران را مدح و تمجید و ستایش می نمایند.
4 - در تربیت و تعلیم فرزندان می کوشند تا آنها سعادتمند شوند، و اگر همه مجبورند تعلیم چه مفهومی دارد؟ تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 65
5 - برای بالا بردن سطح اخلاق جامعه همه دانشمندان بدون استثنا تلاش

دارند.
6 - انسان از خطاهای خود توبه می کند، با قبول اصل جبر توبه معنی ندارد.
7 - انسان بر کوتاهی هایی که کرده حسرت می خورد، چرا؟
8 - در تمام دنیا بدکاران و مجرمان را محاکمه می کنند و آنها را تحت بازپرسی شدید قرار می دهند، کاری که از اختیار بیرون است بازپرسی و محاکمه ندارد.
9 - در همه دنیا و میان تمام اقوام اعم از خداپرستان و مادیین برای مجرمان مجازات قائلند، مجازات بر کاری که مجبور بوده ؟!
10 - حتی طرفداران مکتب جبر هنگامی که کسی به منافع و حیثیت آنها تجاوز کند فریاد می کشند و او را مقصر می شمارند و به دادگاه می کشانند! خلاصه اگر راستی انسان از خود اختیاری ندارد، پشیمانی چه معنی دارد؟ ملامت و سرزنش برای چیست ؟ آیا می شود کسی را که دستش بی اختیار مرتعش و لرزان است ملامت کرد؟ چرا نیکوکاران را مدح و تشویق می کنند، مگر از خود اختیاری داشته اند که با تشویق به کار نیک ادامه دهند؟ اصولا با پذیرش تاءثیر تعلیم و تربیت جبر مفهوم خود را از دست خواهد داد و از این گذشته مسائل اخلاقی بدون قبول آزادی اراده ابدا مفهومی ندارد.
اگر ما در کارها مجبوریم توبه یعنی چه ؟ حسرت خوردن چرا؟ محاکمه شخص مجبور از ظالمانه ترین کارها است ، و مجازات او از محاکمه اش بدتر.
همه اینها نشان می دهد که اصل آزادی اراده ، فطری همه انسانها و موافق تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 66
وجدان عمومی بشر است ، نه تنها عوام که همه خواص و همه فلاسفه در عمل چنینند و حتی جبریها در عمل اختیاری هستند ((الجبریون اختیاریون من حیث لا یعلمون !))
و جالب اینکه قرآن مجید نیز کرارا روی همین مساءله تکیه کرده نه تنها در آیات مورد بحث می فرماید: فمن شاء اتخذ الی ربه ماباً: ((هر کس بخواهد می تواند راهی را به سوی پروردگارش برگزیند)).
بلکه در آیات دیگر نیز روی مشیت و اراده انسان بسیار تکیه کرده است که ذکر همه آنها طولانی می شود تنها به سه آیه زیر اکتفا می کنیم : انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا: ((ما راه را به انسان نشان دادیم خواه پذیرا شود و شکرگزار گردد یا مخالفت کند و کفران نماید)) (دهر - 3).
و در آیه 29 سوره کهف می فرماید فمن شاء فلیؤ من و من یشاء فلیکفر: ((هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر کس نمی خواهد راه کفر پیش

گیرد)) (ولی بدانند ما برای کافران آتش عظیمی فراهم ساخته ایم).
و نیز در آیه 29 دهر می خوانیم : ان هذه تذکرة فمن شاء اتخذ الی ربه سبیلا : ((این تذکری است ، هر کس بخواهد راهی به سوی پروردگارش انتخاب می کند)).
سخن درباره مساءله جبر و تفویض بسیار طولانی است و در این زمینه کتابها یا مقاله ها نوشته شده ، آنچه در بالا گفته شد تنها نگاهی به این مساءله از زاویه ((قرآن)) و ((وجدان)) بود، و این کلام را با یادآوری یک ((نکته مهم)) پایان می دهیم :
طرفداری گروهی از مساءله جبر تنها به خاطر پاره ای از مشکلات فلسفی و استدلالی نبوده بلکه عوامل مهم روانی و اجتماعی دیگری بدون شک در پیدایش و ادامه این عقیده دخالت داشته است . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 67
بسیاری از افراد عقیده به ((جبر)) یا ((سرنوشت جبری)) یا ((قضا و قدر)) به معنی جبری آن را که همه ریشه های مشترکی دارند به خاطر فرار از زیر بار مسؤ ولیتها پذیرفته اند یا این عقیده را پوششی برای شکستها و ناکامیهای خود که بر اثر کوتاهی و سهل انگاری حاصل شده قرار داده اند.
و یا پوششی برای هوسهای سرکش خویش که ((می خوردن ما را حق ز ازل می دانسته و ما برای این می می خوریم که علم خداوند جهل نشود!))
گاه استعمارگران برای درهم کوبیدن مقاومت مردم ، و خاموش کردن آتش قهر ملتها با توسل به این عقیده خود را بر همه تحمیل می کردند که سرنوشت شما از اول همین بوده و غیر تسلیم و رضا کوچارهای ؟!
با قبول این مکتب اعمال همه جنایتکاران موجه می شود، و گناه همه گنهکاران توجیه منطقی می یابد، و فرقی میان مطیع و مجرم باقی نخواهد ماند.
خداوندا! ما را از این عقاید انحرافی و پی آمدهای آن حفظ فرما.
پروردگارا! آن روز که جهنم مرصاد طاغین ، و بهشت مفاز متقین می شود، چشم امید همه ما به لطف تو دوخته است .
بارالها! آن روز که همه اعمالمان را با چشم خود می بینیم ما را شرمنده و شرمسار مفرما آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 69
سوره نازعات
مقدمه
این سوره مکی است و دارای 46 آیه است تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 70 تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 71
محتوای سوره نازعات
این سوره همانند سوره نبا بر محور مسائل ((معاد)) دور می زند، و روی هم رفته در شش بخش خلاصه می شود:
1 - نخست با قسمهای مؤ کدی که ارتباط با مساءله معاد دارد روی تحقق این روز بزرگ تکیه و تاءکید می کند.
2 - در مرحله بعد به قسمتی از مناظر هول انگیز و وحشتناک آن روز اشاره می نماید.
3 - در بخش دیگر اشاره کوتاه و گذرایی به داستان موسی و سرنوشت فرعون طغیانگر دارد که هم مایه تسلی خاطر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان است و هم هشداری به مشرکان طغیانگر، و هم اشاره ای است به اینکه انکار معاد انسان را به چه گناهانی آلوده می کند.
4 - در بخش بعد نمونه هایی را از مظاهر قدرت خداوند در آسمان و زمین که خود دلیلی است برای امکان معاد و حیات بعد از مرگ بر می شمرد.
5 - بار دیگر به شرح قسمتی دیگر از حوادث وحشتناک آن روز بزرگ و سرنوشت طغیانگران و پاداش نیکوکاران می پردازد.
6 - سرانجام در پایان سوره بر این حقیقت تاءکید می کند که هیچکس از تاریخ آن روز با خبر نیست ، ولی همین اندازه مسلم است که نزدیک است .
انتخاب نام ((نازعات)) برای این سوره به خاطر نخستین آیه آن است تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 72
فضیلت تلاوت این سوره
در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : من قراء سورة ((و النازعات)) لم یکن حبسه و حسابه یوم القیامة الا کقدر صلاة مکتوبة حتی یدخل الجنة : ((کسی که سوره نازعات را بخواند توقف و حساب او در روز قیامت تنها به اندازه خواندن یک نماز روزانه است ، و بعد از آن وارد بهشت می شود)).
امام صادق (علیه السلام) می فرماید: من قراءها لم یمت الا ریان ، و لم یبعثه الله الا ریان ، و لم یدخله الجنة الا ریان : ((کسی که این سوره را

بخواند سیراب از دنیا می رود، و خداوند او را سیراب محشور می کند، و سیراب وارد بهشت می سازد)) (سیراب از رحمت بی پایان حق).
مسلم است کسی که محتوای این سوره را که آیات تکان دهنده اش ارواح خفته را بیدار و متوجه وظائف خود می سازد در جان خویش پیاده کند از چنان پاداشهایی برخوردار خواهد شد، نه آنها که فقط به خواندن الفاظ قناعت می کنند. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 73
آیه 1 - 5
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
وَ النَّزِعَتِ غَرْقاً(1) وَ النَّشِطتِ نَشطاً(2) وَ السبِحَتِ سبْحاً(3) فَالسبِقَتِ سبْقاً(4) فَالْمُدَبِّرَتِ أَمْراً(5)
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - سوگند به فرشتگانی که ارواح مجرمان را به شدت از بدنهایشان بر می کشند!
2 - و فرشتگانی که ارواح مؤ منان را با مدارا و نشاط جدا می سازند.
3 - و سوگند به فرشتگانی که در اجرای فرمان الهی با سرعت حرکت می کنند.
4 - و سپس بر یکدیگر سبقت می گیرند
5 - و آنها که امور را تدبیر تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 74
تفسیر :
سوگند به این فرشتگان پر تلاش
در این آیات به پنج موضوع مهم قسم یاد شده ، و هدف از این سوگندها بیان حقانیت و تحقق مساءله معاد و رستاخیز است ، می فرماید:
((سوگند به آنها که به سختی می کشند و بر می کنند)) (و النازعات غرقا)
((و سوگند به آنها که به راحتی جدا می سازند)) (و الناشطات نشطا)
((و سوگند به آنها که به سرعت حرکت می کنند)) (و السابحات سبحا)
((و آنها که به خوبی سبقت می گیرند)) (فالسابقات سبقا)
((و آنها که امور را تدبیر می کنند)) (فالمدبرات امرا)
پیش از آنکه به تفسیر این آیات بپردازیم باید لغاتی که در آن به کار رفته دقیقا روشن شود.
((نازعات)) از ماده ((نزع)) به معنی چیزی را از جا بر کندن و یا کشیدن است ، مانند کشیدن کمان به هنگام پرتاب تیر، و گاه این واژه در امور معنوی نیز به کار می رود مانند ((نزع)) عداوت یا محبت از قلب به معنی برکندن آن
((غرق)) با فتح را (بر وزن شفق) به گفته بسیاری از ارباب لغت در اصل

به تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 75
معنی فرو رفتن در آب است ، و گاه به معنی گرفتاری شدید در یک حادثه و بلا نیز آمده .
و ((غرق)) (بر وزن فرق) به گفته ابن منظور در ((لسان العرب)) اسمی است که جانشین مصدر شده و به معنی ((اغراق)) است ، و اغراق در اصل به معنی کشیدن کمان تا آخرین نقطه ممکن است ، سپس به معنی مبالغه در هر کار آمده .
و از اینجا به خوبی روشن می شود که آنچه در آیه فوق آمده به معنی غرق شدن نیست بلکه به معنی انجام یک کار تا سر حد ممکن است .
((ناشطات)) از ماده ((نشط)) (بر وزن هشت) در اصل به معنی گشودن گره هایی است که به آسانی باز می شود، و به چاه هایی که عمق کمی دارد و دلو به آسانی و با یک حرکت از آن بیرون می آید ((انشاط)) گفته می شود، و به شترهایی که با اندک اشاره ای به سرعت حرکت می کنند نیز ((نشیطة)) می گویند، و لذا به طور کلی این واژه در هر گونه حرکتی که با سهولت انجام می شود به کار می رود.
((سابحات)) از ماده ((سبح)) (بر وزن سطح) به معنی حرکت سریع در آب یا در هوا است ، لذا در مورد شنا کردن در آب و یا حرکت سریع اسب ، و با سرعت به دنبال کاری رفتن گفته می شود، تسبیح که به معنی پاک شمردن خداوند از هر عیب و نقص است نیز از همین معنی گرفته شده ، گویی کسی که تسبیح می گوید با سرعت در عبادت پروردگار به پیش می رود.
((سابقات)) از ماده ((سبقت)) به معنی پیشی گرفتن است ، و از آنجا که پیشی گرفتن معمولا بدون سرعت ممکن نیست گاه از این ماده مفهوم سرعت نیز استفاده می شود.
مدبرات از ماده تدبیر به معنی عاقبت چیزی را اندیشیدن است ، و از
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 76
آنجا که عاقبت اندیشی و آینده نگری سبب سامان یافتن کار به نحو احسن می گردد واژه تدبیر در این معنی نیز به کار می رود.
اکنون با توجه به آنچه در معنی لغات این آیات گفته شد به سراغ تفسیر آنها می رویم .
این سوگندهای پنجگانه که در ابتدا در هاله ای از ابهام فرو رفته ، ابهامی که انگیزه ((اندیشه)) بیشتر و عمیق تر، و سبب جولان ذهن و فکر و دقت و بررسی است اشاره به چه کسان ، یا چه چیزهایی است ؟ مفسران درباره آن بسیار سخن گفته اند، و تفسیرهای فراوانی دارند که عمدتا بر سه محور دور می زند:
1 - منظور از این سوگندها فرشتگانی است که ماءمور قبض ارواح کفار و

مجرمانند که آنها را به شدت از بدنهایشان بر می کشند، ارواحی که هرگز حاضر به تسلیم در برابر حق نبودند.
و فرشتگانی که ماءمور قبض ارواح مؤ منانند که با مدارا و نرمش و نشاط آنها را جدا می سازند.
و فرشتگانی که در اجرای فرمان الهی با سرعت حرکت می کنند.
سپس بر یکدیگر پیشی می گیرند.
و سرانجام امور جهان را به فرمان او تدبیر می کنند.
2 - این سوگندها اشاره به ((ستارگان)) آسمان است که پیوسته از افقی کنده می شوند و به افق دیگری رهسپار می گردند.
گروهی آرام حرکت می کنند، و گروهی به سرعت راه می سپرند.
و در اقیانوس عالم بالا شناورند
و بر یکدیگر پیشی می گیرند.
و سرانجام با تاءثیراتی که این کواکب دارند (تاءثیراتی همچون تاءثیر نور
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 77
آفتاب و ماه در کره زمین) امور جهان را به فرمان خدا تدبیر می کنند.
3 - منظور جنگجویان یا اسبهای مجاهدان راه خدا است که از خانه ها و وطنهای خود به شدت بر کنده می شوند.
سپس با نشاط و نرمی راه میدان نبرد را پیش می گیرند.
و بر یکدیگر سبقت می گیرند.
و امور جنگ را تدبیر و اداره می کنند.
گاه بعضی از مفسران این تفسیرها را به هم آمیخته ، قسمتی از سوگندهای پنجگانه را از یک تفسیر، و قسمت دیگر را از تفسیر دیگر گرفته اند، ولی اصول همان تفسیرهای سهگانه فوق است .
البته میان این تفسیرها تضادی وجود ندارد، و ممکن است آیات فوق اشاره به همه اینها باشد، ولی در مجموع تفسیر اول با توجه به نکاتی که ذیلا گفته می شود از همه مناسب تر است : نخست تناسب با روز قیامت است که سوره در مجموع ناظر به آن می باشد و دیگر تناسب با آیات مشابه آن در آغاز سوره ((مرسلات)) است . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 78
و دیگر اینکه جمله ((والمدبرات امرا)) بیشترین تناسب را با فرشتگان دارد که به فرمان خدا تدبیر امور جهان می کنند، و لحظه ای از انجام اوامر او سر باز نمی زنند لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون (انبیا - 27) به خصوص اینکه مساءله تدبیر امور در اینجا به صورت مطلق ذکر شد و هیچ قید و شرطی در آن نیست .
از همه اینها گذشته روایاتی از ائمه معصومین در تفسیر این آیات نقل شده که مناسب با همین معنی است از جمله :

در روایتی از علی (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر ((والنازعات غرقا)) فرمود: ((منظور فرشتگانی است که ارواح کفار را از بدنهایشان به شدت بیرون می کشند، آنچنانکه تیرانداز کمان را تا آخرین مرحله می کشد)).
شبیه همین معنی از آن حضرت (علیه السلام) در تفسیر ((والناشطات)) و نیز تفسیر ((والسابحات)) و ((فالمدبرات)) نقل شده است .
البته می توان همین تفسیر را به صورت کلی تر و عمومی تری بیان کرد که مساءله قبض ارواح مؤ منان و کفار یکی از مصادیق آن باشد نه تمام محتوای آن ، به این ترتیب که گفته شود منظور از این سوگندها در مجموع فرشتگان است در رابطه با اجرای کل فرمانهای الهی که اجرای این فرمانها در پنج مرحله تحقق می یابد، اول حرکت شدید نخستین به دنبال تصمیم گیری قاطع ، و بعد مرحله راه افتادن آرام ، و سپس سرعت گرفتن ، و پیشی جستن ، و در نهایت تدبیر امور و سامان دادن به کارها است ، ولی به هر حال برنامه فرشتگان در زمینه قبض ارواح کفار و مؤ منان یکی از مصادیق این مفهوم کلی است ، و زمینه ساز بحثهای آینده این سوره درباره معاد محسوب می شود. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 79
پاسخ به دو سؤ ال
در اینجا دو سؤ ال باقی می ماند نخست اینکه ((نازعات)) و ((ناشطات)) جمعهای مؤ نث است ، به چه مناسبت در اینجا به کار رفته ؟ دیگر اینکه سه سوگند اول با واو قسم شروع شده ، ولی در چهارمین و پنجمین سوگند ((ف)) جانشین آن گشته است که برای عطف یا تفریع است ؟
در پاسخ سؤ ال اول باید به این نکته توجه داشت که ((نازعات)) جمع ((نازعة)) به معنی طایفه و گروهی از فرشتگان است که این برنامه را انجام می دهند همچنین ((ناشطات)) و بقیه این صیغه های جمع و از آنجا که طایفه مؤ نث لفظی است جمع آن به همین صورت بسته شده .
و در پاسخ سؤ ال دوم می توان گفت که سبقت جستن نتیجه حرکت سریع است که از ((سابحات)) استفاده می شود، و تدبیر امور نیز نتیجه ای است برای مجموع این حرکت .
آخرین سخن که در اینجا باید گفته شود این است که همه این سوگندها برای بیان مطلبی است که صریحا در آیه ذکر نشده ، ولی از قرینه مقام ، و همچنین از آیات بعد به خوبی روشن می شود، هدف این است که بگوید: ((سوگند به این امور که همه شما سرانجام مبعوث و محشور می شوید و قیامت و رستاخیز حق است)). النازعات
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 80
آیه 6 - 14
آیه و ترجمه

يَوْمَ تَرْجُف الرَّاجِفَةُ(6) تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ(7) قُلُوبٌ يَوْمَئذٍ وَاجِفَةٌ(8) أَبْصرُهَا خَشِعَةٌ(9) يَقُولُونَ أَ ءِنَّا لَمَرْدُودُونَ فى الحَْافِرَةِ(10) أَ ءِذَا كُنَّا عِظماً نخِرَةً(11) قَالُوا تِلْک إِذاً كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ(12) فَإِنمَا هِىَ زَجْرَةٌ وَحِدَةٌ(13) فَإِذَا هُم بِالساهِرَةِ(14)

ترجمه :

6 - در آن روز که زلزله های وحشتناک همه چیز را به لرزه در می آورند.

7 - و به دنبال آن حادثه دومین (صیحه عظیم) رخ می دهد.

8 - دلهایی در آن روز سخت مضطرب است .

9 - و چشمهای آنان از شدت ترس فرو افتاده !

10 - (ولی امروز) می گویند: آیا ما به زندگی مجدد تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 81

11 - آیا هنگامی که استخوانهای پوسیده ای شدیم (ممکن است زنده شویم ؟).

12 - می گویند اگر قیامتی در کار باشد بازگشتی است زیانبار!

13 - ولی این بازگشت تنها با یک صیحه عظیم واقع می شود.

14 - ناگهان همگی بر عرصه زمین ظاهر می شوند.

تفسیر :

معاد تنها با یک صیحه عظیم رخ می دهد! بعد از آن که با قسمهای مؤ کد وقوع قیامت به عنوان یک امر حتمی در آیات گذشته بیان شد، در آیات مورد بحث به شرح بعضی از نشانه ها و حوادث این روز بزرگ می پردازد، و می فرماید: این بعث و رستاخیز در روزی واقع می شود که زلزله وحشتناک همه چیز را به لرزه در می آورد (یوم ترجف الراجفة).

سپس دومین حادثه عظیم رخ می دهد (تتبعها الرادفة).

((راجفه)) از ماده ((رجف)) (بر وزن کشف) به معنی اضطراب و لرزه شدید است ، و از آنجا که اخبار فتنه انگیز مایه اضطراب جامعه می شود به آن ((اراجیف)) می گویند.

((رادفه)) از ماده ((ردف)) (بر وزن حرف) به معنی شخصی یا چیزی است که به دنبال دیگری قرار می گیرد، و لذا به شخصی که دنبال سر دیگری سوار بر مرکب می شود ردیف می گویند.

بسیاری از مفسران معتقدند که منظور از ((راجفه)) همان صیحه نخستین یا نفخ صور اول است که شیپور فنای جهان و زلزله نابودی دنیا است ، و ((رادفه)) تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 82

اشاره به صیحه دوم یا نفخ صور ثانی است که نفخه حیات و رستاخیز و بازگشت به زندگی جدید است .

بنابراین آیه شبیه چیزی است که در آیه 68 سوره زمر آمده است و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله ثم

نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون : ((در صور دمیده می شود و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند مدهوش می شوند و می میرند، مگر آنها که خدا بخواهد، سپس بار دیگر در صور دمیده می شود ناگهان همه بپا می خیزند و در انتظار حسابند)).
بعضی نیز گفته اند که ((راجفه)) اشاره به زلزله ای است که زمین را متلاشی می کند و ((رادفه)) زلزله ای است که آسمانها را درهم می ریزد، ولی تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد
سپس می افزاید: ((دلهایی در آن روز سخت مضطرب است)) (قلوب یومئذ واجفة).
دلهای مجرمان و گنهکاران و طغیانگران همه به شدت می لرزد، و نگران حساب و جزا و کیفر است .
((واجفه)) از ماده ((وجف)) (بر وزن حذف) در اصل به معنی سرعت سیر است ، و اوجفت البعیر در جایی گفته می شود که انسان شتر را با سرعت به حرکت تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 83
در آورد و از آنجا که حرکت سریع باعث لرزه و اضطراب است ، این واژه در معنی ((شدت اضطراب)) نیز به کار می رود.
این اضطراب درونی به قدری شدید است که آثار آن در تمام وجود گنهکاران ظاهر می شود، لذا در آیه بعد می افزاید: ((چشمهای آنان از شدت ترس فرو افتاده و خاضع است)) (ابصارها خاشعة).
در آن روز چشمها به گودی می نشیند، از حرکت باز می ایستد و خیره می شود، و گویی دید خود را از شدت ترس از دست می دهد.
آنگاه سخن را از قیامت به دنیا می کشاند و می فرماید: ((با اینهمه آنها در این دنیا می گویند آیا ما بار دیگر به زندگی باز می گردیم ؟!)) (یقولون ائنا لمردودون فی الحافرة).
((حافره)) از ماده ((حفر)) در اصل به معنی کندن زمین است ، و اثری که از آن باقی می ماند ((حفره)) نامیده می شود، سم اسب را ((حافر)) می گویند چون زمین را حفر می کند، سپس ((حافره)) به عنوان کنایه در حالت نخستین استعمال شده ، زیرا انسان از راهی که می رود زمین را با پای خود حفر می کند و جای پای او باقی می ماند، و هنگامی که باز می گردد در همان ((حفره های نخستین)) گام می نهد، و لذا این واژه به معنی ((حالت اول)) آمده است . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 84
آیه بعد ادامه سخنان آنها را نقل کرده می گوید: ((آیا هنگامی که ما به صورت استخوانهای پوسیده و پراکنده ای در آمدیم بار دیگر به زندگی باز می گردیم ؟!)) (ائذا کنا عظاما نخرة).
این همان چیزی است که همواره منکران معاد روی آن تکیه می کردند، و می گفتند: باور کردنی نیست که استخوان پوسیده بار دیگر لباس حیات در

تن بپوشد، چرا که فاصله میان آن و یک موجود زنده را بسیار زیاد می دیدند، در حالی که فراموش کرده بودند که در آغاز نیز از همان خاک آفریده شده اند
((نخرة)) ((صفت مشبهه)) است از ماده ((نخر)) (بر وزن ((نخل)) و همچنین بر وزن ((شجر)) در اصل به معنی درخت پوسیده و تو خالی است ، که وقتی باد بر آن میوزد صدا می کند، و لذا به صدایی که در بینی می پیچد ((نخیر)) می گویند، سپس این کلمه در مورد هر موجود پوسیده و متلاشی شده به کار رفته است .
منکران معاد به این هم قناعت نمی کنند، بلکه به استهزای ((معاد)) برخاسته و به عنوان مسخره ((می گویند: اگر قیامتی در کار باشد بازگشتی است زیانبار و وضع و حال ما در آن روز سخت و دردناک خواهد بود!)) (قالوا تلک اذا کرة خاسرة).
احتمال دیگری که در تفسیر این آیه است اینکه آنها از روی جد و نه از روی استهزاء، این سخن را می گویند، و مقصودشان این است که اگر بازگشتی در کار باشد یک بازگشت تکراری و بیهوده ، بلکه زیانبار است ، اگر زندگی خوب است چه بهتر که خداوند همین را ادامه دهد، و اگر بد است باز گشت تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 85
برای چیست ؟ جمله ((ائنالمردودون فی الحافرة)) با توجه به اینکه ((حافرة)) به معنی چاله و گودال است نیز می تواند قرینه ای برای این تفسیر باشد، ولی آنچه در میان مفسران معروف است همان تفسیر اول است .
قابل توجه اینکه : در آیات گذشته تعبیر به ((یقولون)) آمده بود که نشانه استمرار و تکرار آن سخن از سوی آنها است ، ولی تعبیر به ((قالوا)) (گفتند) در آیه مورد بحث دلیل بر این است که این سخن را همیشه تکرار نمی کردند تنها گاهی از آنها سر زده است ، و این است نکته تفاوت این تعبیر.
در پایان این آیات بار دیگر به مساءله قیام قیامت و بر پا شدن رستاخیز باز می گردد، و با لحنی قاطع و کوبنده می فرماید: ((این بازگشت تنها با یک صیحه و فریاد عظیم واقع می شود)) (فانما هی زجرة واحدة).
((ناگهان همگی بپا می خیزند و بر عرصه زمین ظاهر می شوند)) (فاذا هم بالساهرة).
این کار پیچیده و مشکلی نیست ، همین که به فرمان خدا نفخه دوم دمیده شود و بانگ حیات و زندگی برخیزد، تمام این خاکها و استخوانهای پوسیده یک مرتبه جمع می شوند و جان می گیرند، و از قبرها بیرون می پرند!
((زجرة)) در اصل به معنی فریادی است که برای راندن گفته می شود، و در اینجا به معنی نفخه دوم است ، انتخاب این تعبیر.

(زجرة واحدة) با توجه به محتوای این دو کلمه اشاره به سرعت و ناگهانی بودن رستاخیز و سهولت و آسانی آن در برابر قدرت خدا است که با یک فریاد آمرانه از سوی فرشته رستاخیز، یا صور اسرافیل ، همه مردگان لباس حیات تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 86
در تن می کنند، و در عرصه محشر حاضر برای حساب می شوند.
((ساهرة)) از ماده ((سهر)) (بر وزن سحر) به معنی شب بیداری است ، و از آنجا که حوادث وحشتناک خواب شبانه را از چشم می برد، و زمین قیامت نیز بسیار هول انگیز است ، کلمه ((ساهره)) به عرصه محشر اطلاق شده است ، بعضی نیز گفته اند ((ساهره)) را به هر بیابانی می گویند، چون اصولا همه بیابانها وحشتناکند، گویی بر اثر وحشت خواب شبانه را از چشم می برند. النازعات
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 87
آیه 15 - 26
آیه و ترجمه
هَلْ أَتَاک حَدِیث مُوسی (15) إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طویً(16) اذْهَب إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طغَی (17) فَقُلْ هَل لَّک إِلَی أَن تَزَکی (18) وَ أَهْدِیَک إِلی رَبِّک فَتَخْشی (19) فَأَرَاهُ الاَیَةَ الْکُبرَی (20) فَکَذَّب وَ عَصی (21) ثمَّ أَدْبَرَ یَسعَی (22) فَحَشرَ فَنَادَی (23) فَقَالَ أَنَا رَبُّکُمُ الاَعْلی (24) فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَکالَ الاَخِرَةِ وَ الأُولی (25) إِنَّ فی ذَلِک لَعِبرَةً لِّمَن یخْشی (26) تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 88
ترجمه :
15 - آیا داستان موسی به تو رسیده است ؟
16 - در آن هنگام که پروردگارش او را در سرزمین مقدس طوی صدا زد و گفت :
17 - به سوی فرعون برو که طغیان کرده است
18 - و به او بگو: آیا می خواهی پاکیزه شوی ؟
19 - و من تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم تا از او بترسی (و خلاف نکنی).
20 - سپس موسی معجزه بزرگ را به او نشان داد.
21 - اما او تکذیب کرد و عصیان نمود.
22 - سپس پشت کرد و پیوسته (برای محو آیین موسی) تلاش نمود.
23 - و ساحران را جمع کرد و مردم را دعوت نمود.
24 - و گفت من پروردگار بزرگ شما هستم !
25 - لذا خداوند او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساخت .
26 - در این عبرتی است برای کسانی که خدا ترسند.
تفسیر :

فرعون می گفت من خدای بزرگ شما هستم !
بعد از بیانات نسبة مشروحی که در آیات قبل درباره مساءله معاد و انکار و مخالفت مشرکان آمد، در آیات مورد بحث به داستان یکی از طغیانگران بزرگ تاریخ یعنی فرعون و سرنوشت دردناک او اشاره می کند، تا هم مشرکان عرب بدانند که افراد نیرومندتر از آنها نتوانستند در برابر خشم و عذاب الهی مقاومت کنند، و هم مؤ منان را دلگرم سازد که از برتری نیروی ظاهری دشمن هراسی به دل راه ندهند، چرا درهم کوبیدن آنها برای خداوند بسیار سهل و آسان است .
نخست از اینجا شروع می کند: ((آیا داستان موسی به تو رسیده است ؟!)) (هل اءتاک حدیث موسی). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 89
جالب اینکه روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده ، و مطلب را با استفهام شروع می کند، تا شوق شنونده را بیدار سازد، و آماده برای شنیدن این داستان عبرت انگیز شود.
سپس می افزاید: ((در آن هنگام که پروردگارش او را در سرزمین مقدس طوی صدا زد)) (اذ ناداه ربه بالواد المقدس طوی).
((طوی)) ممکن است نام سرزمین مقدسی باشد که در شام در میان ((مدین)) و مصر قرار داشت ، و نخستین جرقه وحی در آن بیابان بر قلب موسی وارد شد، همین تعبیر در سوره ((طه)) نیز آمده است ، در آنجا که موسی ندایی می شنود که می گوید: انی انا ربک فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی : ((من پروردگار تواءم ، کفشهایت را بیرون آور که در سرزمین مقدس طوی هستی !)) (طه - 12).
یا معنی وصفی دارد از ماده ((طی)) به معنی ((پیچیدن)) گویی آن سرزمین در قداست و برکت پیچیده شده بود، یا به گفته راغب موسی می بایست راهی طولانی به پیماید تا آماده وحی گردد، ولی خداوند این راه را برای او درهم پیچید و او را به هدف نزدیک ساخت .
سپس به پیامی که خداوند به موسی در آن سرزمین مقدس داد، در دو جمله تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 90
کوتاه و پر معنی ، اشاره کرده ، می فرماید: ((به سوی فرعون برو که طغیان کرده است !)) (اذهب الی فرعون انه طغی).
((و به او بگو: آیا می خواهی پاک و پاکیزه شوی ؟)) (فقل هل لک الی ان تزکی).
((و پس از پاک شدن و لایق لقای محبوب گشتن ، من تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم ، تا از او بترسی و از اعمال خلاف بیگانه شوی)) (و اهدیک الی ربک فتخشی)
و از آنجا که هر دعوتی باید آمیخته با دلیل باشد در آیه بعد می افزاید: ((موسی به دنبال این سخن ، معجزه بزرگ را به او نشان داد)) (فاراه الایة

الکبری).
این معجزه خواه معجزه تبدیل شدن عصا به مار عظیم باشد، یا ید بیضا، و یا هر دو (بنا بر اینکه الف و لام در ((الایة الکبری)) اشاره به جنس باشد) هر چه بوده از معجزات بزرگ موسی بوده است که در آغاز دعوتش بر آن تکیه کرده .
در این چهار آیه نکات جالبی است که توجه به آن لازم است :
1 - علت رفتن به سوی فرعون را طغیان فرعون ذکر می کند، و این نشان می دهد که یکی از اهداف بزرگ انبیا هدایت طغیانگران یا مبارزه قاطع با آنها است . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 91
2 - دعوت فرعون را با ملایم ترین و خیرخواهانه تان تعبیر دستور می دهد می فرماید: به او بگو: آیا میل داری پاک و پاکیزه شوی ؟ (البته پاکیزگی مطلق که هم شامل پاکیزگی از شرک و کفر می شود و هم از ظلم و فساد) شبیه تعبیری که در آیه 44 سوره طه آمده است فقولا له قولا لینا ((با او با ملایمت سخن بگویید)).
3 - این تعبیر اشاره لطیفی به این حقیقت است که رسالت انبیا برای پاکسازی انسانها و باز گرداندن طهارت فطری نخستین به آنها است .
در ضمن نمی گوید: من تو را پاک کنم ، بلکه می گوید: پاکی را پذیرا شوی ! و این نشان می دهد که پاک شدن باید به صورت خودجوش باشد نه تحمیل از برون .
4 - ذکر ((هدایت)) بعد از ((پاک شدن)) دلیل بر این است که باید در آغاز شستشویی کرد سپس به کوی دوست گام نهاد.
5 - تعبیر به ((ربک)) (پروردگارت) در حقیقت تاءکید بر این نکته است که تو را به سوی کسی می برم که مالک و مربی و پرورش دهنده تو است ، چرا از مسیر سعادتت می گریزی ؟!
6 - ((خشیت)) و خدا ترسی نتیجه هدایت به سوی خدا است ، آری ثمره درخت هدایت و توحید همان احساس مسؤ ولیت در برابر خداوند بزرگ است ، چرا که هرگز خشیت بدون معرفت حاصل نمی شود، و لذا در آیه 28 سوره فاطر می خوانیم : انما یخشی الله من عباده العلماء ((تنها علما و ارباب معرفت از خدا می ترسند))
7 - موسی نخست سراغ هدایت عاطفی او می رود، بعد هدایت عقلی و منطقی از طریق نشان دادن آیت کبری و معجزه بزرگ ، و این مؤ ثرترین راه تبلیغ است که نخست از طریق خیر خواهی و محبت در عواطف طرف نفوذ کنند سپس به طرح استدلال و بیان حجت بپردازند. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 92
اکنون ببینیم فرعون در برابر اینهمه لطف و محبت ، و این منطق و بیان زیبا و ارائه آیت کبری چه عکس العملی نشان داد؟ این طاغوت خیره سر،

هرگز از مرکب غرور پیاده نشد، و چنانکه در آیه بعد آمده ((او دعوی موسی را تکذیب کرد، و به عصیان پروردگار پرداخت)) (فکذب و عصی).
این نشان می دهد که تکذیبها مقدمه عصیانها است ، همانگونه که تصدیقها و ایمانها مقدمه طاعتها است .
به این مقدار هم قناعت نکرد و در برابر دعوت موسی بی تفاوت نماند بلکه ((سپس پشت کرد و بی وقفه برای مبارزه با او و محو آیینش سعی و تلاش نمود)) (ثم ادبر یسعی).
و از آنجا که معجزه موسی تمام موجودیت طاغوتی او را به خطر می انداخت ، ماءموران را به شهرهای مختلف اعزام کرد تا ساحران را جمع کنند، و در میان مردم نیز دستور داد ندا دهند و آنها را برای مشاهده مبارزه ساحران با موسی دعوت نمایند (فحشر فنادی).
گرچه قرآن کلمه ((حشر)) را در اینجا مطلق ذکر کرده ، ولی به قرینه آیه 111 و 112 اعراف ((و ارسل فی المدائن حاشرین یاتوک بکل ساحر علیم)).
و تعبیر به ((نادی)) نیز اگر چه مطلق است ظاهرا اشاره به دعوت فرعون

از مردم برای اجتماع و تماشای منظره این مبارزه است ، به قرینه آیه 39 شعرا و قیل للناس هل انتم مجتمعون : ((به مردم گفته شد آیا شما اجتماع می کنید؟))
باز به این توطئه ها اکتفا نکرد، بلکه بزرگترین ادعا را با بدترین تعبیرات مطرح نمود و گفت : ((من پروردگار بزرگ شما هستم !!)) (فقال انا ربکم الاعلی).
و به راستی عجیب است که این طاغیان خیره سر هنگامی که بر مرکب غرور و خود خواهی سوار می شوند هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی شناسند، حتی به ادعای خدایی نیز قانع نیستند، بلکه می خواهند ((خدای خدایان)) شوند! این سخن در ضمن اشاره به آن است که اگر شما بتهایی را می پرستید آنها در جای خود محترم ، اما من برترین بت و معبود شما هستم !
و عجب اینکه فرعون به شهادت آیه 127 سوره اعراف اتذر موسی و قومه لیفسدوا فی الارض و یذرک و الهتک : ((آیا اجازه می دهی موسی و قومش در زمین فساد کنند و تو و معبودهایت را به حال خود واگذارند؟))
خودش یکی از بت پرستان بود، ولی در اینجا ادعا می کند من پروردگار بزرگ شما هستم ، یعنی حتی خودش را از معبود خودش نیز بالاتر می شمرد و این است بیهوده گوییهای طاغوتها!.
و عجبتر اینکه در یک جا تنها ادعای الوهیت می کند ما علمت لکم من اله غیری : ((من معبودی غیر از خودم برای شما نمی شناسم)) (قصص - 38)

اما در آیه مورد بحث پا را از این فراتر نهاده ادعای ربوبیت می کند و می گوید من پروردگار شمایم و این است برنامه های این مغروران سبک مغز.
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 94
به هر حال فرعون سرکشی را به آخرین مرحله رسانده و مستحق دردناک ترین عذاب شده و فرمان الهی باید فرا رسد و او و دستگاه ظلم و فسادش را درهم بکوبد لذا در آیه بعد می فرماید: ((خداوند او را به عذاب آخرت و دنیا گرفتار ساخت)) (فاخذه الله نکال الاخرة و الاولی).
((نکال)) (بر وزن ضلال) در اصل به معنی ضعف و ناتوانی و عجز است و لذا در مورد کسی که از ادای حواله ای خودداری می کند می گویند نکول کرد نکل (بر وزن فکر) به معنی زنجیر سنگین است که انسان را ضعیف و ناتوان می سازد و از حرکت باز می دارد و از آنجا که عذاب الهی نیز مایه ناتوانی است و افراد دیگر را از ارتکاب گناه باز می دارد به آن نکال گفته شده .
تعبیر به ((نکال الاخرة)) اشاره به عذابهای قیامت است که دامان فرعون و فرعونیان را می گیرد و چون در درجه اول اهمیت است مقدم دانسته شده و منظور او ((اولی)) عذاب دنیا است که دامان فرعون را گرفت و او تمام یارانش را در کام خود در دریای نیل فرو برد.
در اینجا تفسیر دیگری برای آیه ذکر شده است و آن اینکه منظور از ((الاولی)) کلمه نخستین است که فرعون در مسیر طغیان گفت و ادعای الوهیت کرد (قصص آیه 38) و ((الاخرة)) اشاره به آخرین کلمه ای است که او گفت و آن ادعای ربوبیت اعلی بود خداوند او را به مجازات این دو ادعای کفر آمیزش در همین دنیا گرفتار ساخت . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 95
این معنی در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده و امام افزود در میان این دو جمله چهل سال فاصله شد (و خداوند برای حداکثر اتمام حجت او را در این مدت عذاب نکرد)
این تفسیر با جمله ((اخذ)) که فعل ماضی است و نشان می دهد این مجازات به طور کامل در دنیا واقع شده و آیه بعد که این ماجرا را درس عبرتی می شمرد موافق تر است .
و سرانجام در آخرین آیه مورد بحث از اتمام این ماجرا نتیجه گیری کرده می فرماید: ((در این داستان موسی و فرعون و پایان عاقبت آن درس عبرت بزرگی است برای آنها که خدا ترسند)) (ان فی ذلک لعبرة لمن یخشی).
این آیه به خوبی نشان می دهد که عبرت گرفتن از این ماجراها تنها برای کسانی میسر است که بهره ای از خوف و خشیت و احساس مسئولیت به دل راه داده اند و یا به تعبیر دیگر دارای چشمی عبرت بینند:

ای خوشا چشمی که عبرت بین بود
عبرت از نیک و بدش آیین بودآری این بود سرنوشت فرعون طغیانگر، تا فراعنه دیگر، رؤ سای مشرکان عرب و پویندگان راه فرعون در هر عصر و زمان حساب خویش را برسند و بدانند این فرمان قطعی تاریخ و سنت تغییر ناپذیر خدا است . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 96
نکته : نکته :
گوشه ای از فصاحت قرآن
دقت در یازده آیه کوتاه بالا بیانگر نهایت فصاحت و بلاغت قرآن است ، در این چند خط کوتاه خلاصه ای از تمام ماجرای موسی و فرعون ، انگیزه رسالت ، هدف رسالت ، وسیله پاکسازی ، چگونگی دعوت ، کیفیت واکنش و عکس العمل ، چگونگی توطئه فرعون ، نمونه ای از ادعاهای پوچ و بی اساس او، و سرانجام مجازاتهای دردناک این مست باده غرور و در نهایت درس عبرتی که از آن عائد همه انسانهای بیدار می شود منعکس شده است . النازعات
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 97
آیه 27 - 33
آیه و ترجمه
ءَ أَنتُمْ أَشدُّ خَلْقاً أَمِ السمَاءُ بَنَاهَا(27) رَفَعَ سمْكَهَا فَسوَّاهَا(28) وَ أَغْطش لَيْلَهَا وَ أَخْرَجَ ضحَاهَا(29) وَ الاَرْض بَعْدَ ذَلِک دَحَاهَا(30) أَخْرَجَ مِنهَا مَاءَهَا وَ مَرْعَاهَا(31) وَ الْجِبَالَ أَرْساهَا(32) مَتَعاً لَّكمْ وَ لاَنْعَمِكمْ(33)
ترجمه :
27 - آیا آفرینش شما (بعد از مرگ) مشکل تر است یا آفرینش آسمانی که خداوند بنا نهاد؟!.
28 - سقف آن را برافراشته و آن را منظم ساخت .
29 - و شبش را تاریک و روزش را آشکار نمود.
30 - و زمین را بعد از آن گسترش داد.
31 - آبش خارج کرد و چراگاهش را آماده ساخت
32 - و کوهها را ثابت و محکم نمود.
33 - همه اینها برای بهره گیری شما و چهارپایان شما است . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 98
تفسیر :
آفرینش شما مشکل تر است یا آسمانها؟ دلیل دیگری بر معاد.
به دنبال نقل سرگذشت موسی و فرعون به عنوان یک درس عبرت برای همه طغیانگران و تکذیب کنندگان بار دیگر به مساءله معاد و رستاخیز بر می گردد و نمونه هایی از قدرت بی انتهای حق را در جهان هستی به عنوان یک دلیل برای امکان معاد بیان می کند و گوشه هایی از نعمتهای بی

پایانش را بر انسانها شرح می دهد تا حس شکرگزاری را که سرچشمه معرفة الله است در آنها برانگیزد.
نخست منکران معاد را مخاطب ساخته و ضمن یک استفهام توبیخی می فرماید ((آیا آفرینش شما (و بازگشت به زندگی پس از مرگ) مشکل تر است یا آفرینش این آسمان با عظمت که خداوند بنا نهاده است)) ءاءنتم اشد خلقا ام السماء بناها).
این سخن در حقیقت پاسخی است به گفتار آنها که در آیات پیشین گذشت که می گفتند ءإ نا لمردودون فی الحافره ((آیا ما به حالت اول باز می گردیم)) این آیه می گوید هر انسانی در هر مرحله ای از درک و شعور باشد می داند که آفرینش این آسمان بلند اینهمه کرات عظیم و کهکشانهای بی انتها قابل مقایسه به آفرینش انسان نیست کسی که این قدرت را داشته چگونه از باز گرداندن شما به حیات عاجز است .
سپس به شرح بیشتر درباره این آفرینش بزرگ پرداخته می افزاید ((سقف آسمان را برافراشت و آن را منظم و مرتب و موزون کرد)) (رفع سمکها فسواها). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 99
((سمک)) (بر وزن سقف) در اصل به معنی ارتفاع و بلندی است و به معنی سقف نیز آمده در تفسیر کبیر فخر رازی آمده است که بلندی چیزی را هر گاه از سمت بالا به پایین اندازه گیری کنند عمق نامیده می شود و هر گاه از سمت پایین به بالا اندازه گیری کنند سمک نامیده می شود.
((سواها)) از ماده تسویه به معنی تنظیم و موزون ساختن چیزی است و اشاره به نظم دقیقی است که بر تمام کرات آسمانی حکمفرما است و اگر منظور از سمک سقف باشد اشاره به قشر عظیمی از هوا است که همچون سقف محفوظ و محکمی گرداگرد زمین را گرفته و آن را از هجوم سنگهای پراکنده آسمانی و اشعه های مرگبار کیهانی حفظ می کند. بعضی تعبیر فوق را اشاره به کروی بودن آسمانی که گرداگرد زمین را گرفته است می دانند چرا که تسویه اشاره ای است به فاصله مساوی اجزای این سقف نسبت به مرکز اصلی یعنی زمین و این بدون کرویت ممکن نیست .
این احتمال نیز وجود دارد که آیه هم اشاره به ارتفاع آسمان و فاصله بسیار زیاد و سرسام آور کرات آسمانی از ما بوده باشد و هم اشاره به سقف محفوظ اطراف زمین .
به هر حال این آیه شبیه چیزی است که در سوره مؤ من آیه 57 آمده است .
لخلق السموات و الارض اکبر من خلق الناس و لکن اکثر الناس لا یعلمون .
((آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش انسانها مهم تر است ولی اکثر مردم (غافل و بیخبر) نمی دانند)). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 100
سپس به یکی از مهم ترین نظامات این عالم بزرگ یعنی نظام نور و

ظلمت اشاره کرده می فرماید: شبش را تاریک و ظلمانی و روزش را آشکار و نورانی ساخت (و اغطش لیلها و اخرج ضحاها).
که هر کدام از این دو در زندگی انسان و سایر موجودات زنده اعم از حیوان و گیاه نقش فوق العاده مهمی دارد.
نه انسان بدون نور می تواند زندگی کند که همه برکات و روزیها و حس و حرکت او وابسته به آن است و هم بدون ظلمت زندگی او ممکن نیست که رمز آرامش او است .
((اغطش)) از ماده ((غطش)) (بر وزن عرش) به معنی تاریکی است ولی راغب در مفردات می گوید اصل آن از اغطش به معنی کسی که چشم کم نوری دارد گرفته شده .
((وضحی)) به معنی موقعی است که نور آفتاب در آسمان و زمین پهن می شود.
سپس از آسمان به زمین می آید و می فرماید: زمین را بعد از آن گسترش داد (و الارض بعد ذلک دحاها).
((دحا)) از ماده ((دحو)) (بر وزن محو) به معنی گستردن است بعضی نیز آن را به معنی تکان دادن چیزی از محل اصلیش تفسیر کرده اند و چون این دو معنی لازم و ملزوم یکدیگرند به یک ریشه باز می گردد.
به هر حال منظور از ((دحوالارض)) این است که در آغاز تمام سطح زمین

را آبهای حاصل از بارانهای سیلابی نخستین فرا گرفته بود این آبها تدریجا در گودالهای زمین جای گرفتند و خشکیها از زیر آب سر بر آوردند و روز به روز گسترده تر شدند تا به وضع فعلی در آمد (و این مساءله بعد از آفرینش زمین و آسمان روی داد).
بعد از گسترش زمین و آماده شدن برای زندگی و حیات سخن از آب و گیاه به میان آورده می فرماید: ((خداوند در زمین آب آن را خارج نمود و همچنین چراگاه هایش را)) (اخرج منها ماءها و مرعاها).
این تعبیر نشان می دهد که آب در لابلای قشر نفوذ پذیر زمین پنهان بود، سپس به صورت چشمه ها و نهرها جاری شد و حتی دریا و دریاچه ها را تشکیل داد.
((مرعی)) اسم مکان است به معنی چراگاه و در اصل از ((رعی)) به معنی حفظ و مراقبت حیوان ، خواه از طریق تغذیه یا جهات دیگر گرفته شده و لذا مراعات به معنی محافظت و مراقبت و تدبیر امور آمده است ، و حدیث معروف کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته نیز اشاره به لزوم مراقبت مردم ، از یکدیگر آمده است .
ولی از آنجا که عوامل مختلفی می توانست آرامش زمین را بر هم زند، از جمله طوفانهای عظیم و دائمی و دیگر جزر و مدهایی که در پوسته زمین

بر اثر جاذبه تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 102
ماه و خورشید و همچنین لرزه هایی که بر اثر فشار مواد مذاب درونی ، آن را بوسیله شبکه نیرومندی از کوهها که سرتاسر روی زمین را فرا گرفته آرام کرد، و لذا می فرماید: ((و کوهها را در زمین ثابت و محکم ساخت)) (و الجبال ارساها).
درباره نقش مهم کوهها در زندگی انسانها و آرامش زمین بحث مشروحی ذیل آیه 3 سوره رعد (جلد 10 صفحه 114) داشته ایم .
و در پایان می فرماید همه اینها را برای این انجام داد تا وسیله تمتع و حیات شما و چهارپایانتان باشد (متاعا لکم و لانعامکم).
آری آسمان را برافراشت .
و نظام نور و ظلمت را برقرار ساخت .
زمین را گسترش داد.
و آب و گیاه از آن خارج نمود.
کوهها را مراقب حفظ زمین نمود.
و همه وسائل زندگی انسان را فراهم ساخت .
و همه را از بهر او، سرگشته و فرمانبردار کرد
تا از مواهب حیات بهره گیرد و به غفلت نخورد، و بپاس این همه فرمانبرداران که برای او آفریده است ، فرمان الهی برد.
اینها از یک سو نشانه های قدرت او بر مساءله معاد است و از سوی دیگر دلائل عظمت و نشانه های وجود او در مسیر توحید و معرفت است .
النازعات
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 103
آیه 34 - 41
آیه و ترجمه
فَإِذَا جَاءَتِ الطامَّةُ الْكُبرَى (34) يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الانسنُ مَا سعَى (35) وَ بُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَن يَرَى (36) فَأَمَّا مَن طغَى (37) وَ ءَاثَرَ الْحَيَوةَ الدُّنْيَا(38) فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِىَ الْمَأْوَى (39) وَ أَمَّا مَنْ خَاف مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْس عَنِ الهْوَى (40) فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِىَ الْمَأْوَى (41)
ترجمه :
34 - هنگامی که آن حادثه بزرگ رخ دهد.
35 - در آن روز انسان به یاد کوششهایش می افتد.
36 - و جهنم برای هر بیننده ای آشکار می گردد.
37 - اما آن کسی که طغیان کرده ،
38 - و زندگی دنیا را مقدم داشته ،
39 - مسلما دوزخ جایگاه او است .
40 - و آن کس که از مقام پروردگارش خائف بوده و نفس را از هوی باز

داشته .
41 - بهشت جایگاه او است . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 104
تفسیر :
آنها که نفس را از هوی و هوس باز دارند.
بعد از اشاره که به بعضی از دلائل معاد، در آیات قبل گذشت ، در آیات مورد بحث بار دیگر، به مساءله رستاخیز و سرنوشت خدا ترسان و هواپرستان در آن روز باز می گردد می فرماید: ((هنگامی که آن حادثه عظیم ، رخ دهد نیکوکاران و بدکاران هر کدام به جزای اعمال خویش می رسند)) (فاذا جائت الطامة الکبری).
(طامة) از ماده طم (بر وزن فن) در اصل به معنی پر کردن است و به هر چیزی که در حد اعلی قرار گیرد طامه می گویند و لذا به حوادث سخت و مصائب بزرگ که مملو از مشکلات است نیز طامه اطلاق می شود و در اینجا اشاره به قیامت است که مملو از حوادث هولناک می باشد و توصیف آن به کبری تاءکید بیشتری درباره اهمیت و عظمت این حادثه بی نظیر است .
سپس می افزاید این حادثه عظیم هنگامی که به وقوع پیوندد همگان از خواب غفلت بیدار می شوند و انسان به یاد سعی و کوشش و اعمال خویش اعم از نیک و بد می افتد (یوم یتذکر الانسان ما سعی).
اما این تذکر و یادآوری چه سودی برای او می تواند داشته باشد.
اگر تقاضای بازگشت به دنیا و جبران گذشته کند دست رد به سینه او
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 105
می زنند و در پاسخ این تقاضا ((کلا)) می گویند.
و اگر توبه کند و از اعمالش پوزش طلبد فایده ای ندارد چرا که درهای توبه دیگر بسته شده است .
بنابراین چاره ای جز آه حسرت کشیدن و افسوس خوردن و به گفته قرآن هر دو دست را با دندان گزیدن ندارد یوم یعض الظالم علی یدیه (فرقان - 27).
باید توجه داشت که ((یتذکر)) فعل مضارع است و معمولا دلالت بر استمرار دارد یعنی در آن روز انسان پیوسته همه اعمال خویش را بیاد می آورد و این به خاطر آن است که در آن روز حجابها از قلب و روح انسان برداشته می شود و همه حقایق مکنون بارز و آشکار می شود.
و لذا در آیه بعد می افزاید ((در آن روز جهنم برای هر بیننده آشکار می گردد)) (و برزت الجحیم لمن یری).
جهنم هم اکنون نیز وجود دارد بلکه طبق آیه 54 عنکبوت و ان جهنم لمحیطة بالکافرین کافران را از هر سو احاطه کرده اما حجابهای عالم دنیا مانع رؤ یت آن است ولی آن روز که روز ظهور و بروز همه چیز است

جهنم از همه آشکارتر ظهور می کند.
جمله ((لمن یری)) اشاره به این است که جهنم در آن روز به قدری آشکار است که هر بیننده ای بدون استثنا آن را می بیند و بر هیچکس مخفی نیست ، نه نیکان و نه بدان که جایگاهشان دوزخ است .
این احتمال نیز داده شده است که جمله اشاره به کسانی است که در آن روز دارای چشم بینا هستند زیرا طبق آیه 124 سوره طه بعضی در آن روز نابینا محشور می شوند و نحشره یوم القیامة اعمی ولی معنی اول که غالب مفسران تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 106
آن را پذیرفته اند مناسب تر به نظر می رسد زیرا جهنم برای بدکاران خود عذاب و مجازات مضاعفی است و نابینا بودن گروهی در محشر ممکن است در بعضی مواقف باشد نه در تمام مواقف .
سپس به وضع حال مجرمان و افراد بی ایمان در صحنه قیامت اشاره کرده و با چند جمله کوتاه و پر معنی هم سرنوشت آنها را بیان می کند و هم عوامل گرفتاری آنها را می فرماید ((اما کسی که طغیان کند)) (فاما من طغی)
((و زندگی دنیا را بر همه چیز مقدم دارد)) (و آثر الحیاة الدنیا).
((مسلما دوزخ جایگاه و ماوای او است)) (فان الحجیم هی الماوی).
در جمله اول اشاره به فساد عقیدتی آنها می کند زیرا طغیان ناشی از خود بزرگ بینی است و خود بزرگ بینی ناشی از عدم معرفة الله است .
کسی که خدا را به عظمت بشناسد خود را بسیار کوچک و ضعیف می بیند و هرگز پای خود را از جاده عبودیت بیرون نمی گذارد.
و جمله دوم اشاره به فساد عملی آنها است چرا که طغیان سبب می شود که انسان لذات زودگذر دنیا و زرق و برق آن را بالاترین ارزش حساب کند و آن را بر همه چیز مقدم بشمرد.
این دو در حقیقت علت و معلول یکدیگرند طغیان و فساد عقیده ، سرچشمه فساد تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 107
عمل و ترجیح زندگی ناپایدار دنیا بر همه چیز است و سرانجام این دو آتش سوزان دوزخ است .
علی (علیه السلام) در حدیثی می فرماید و من طغی ضل علی عمل بلا حجة ((کسی که طغیان کند گمراه می شود و دست به اعمالی می زند که هیچ دلیلی برای آن ندارد)) و این ناشی از همان خود بزرگ بینی است که انسان تمایلات خویش را بدون هیچ دلیل منطقی می پذیرد و برای آن ارج قائل است .
سپس به ذکر اوصاف بهشتیان در دو جمله کوتاه و بسیار پر معنی پرداخته می فرماید ((اما کسی که از مقام پروردگارش بترسد و نفس را از هوا و هوس باز دارد..)). (و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی).

((بهشت جایگاه و ماوای او است)) (فان الجنة هی الماوی).
آری شرط اول بهشتی شدن ((خوف)) ناشی از ((معرفت)) است ، شناختن مقام پروردگار و ترسیدن از مخالفت فرمان او، شرط دوم که در حقیقت نتیجه شرط اول و میوه درخت معرفت و خوف است تسلط بر هوای نفس و باز داشتن آن از سرکشی ، چرا که تمام گناهان و مفاسد و بدبختیها از هوای نفس سرچشمه می گیرد، هوای نفس بدترین بتی است که معبود واقع شده ((ابغض اله عبد علی وجه الارض الهوی)).
حتی ابزار نفوذ شیطان در وجود آدمی ((هوای نفس)) است که اگر این ((شیطان درون)) با ((شیطان برون)) هماهنگ نشود و در را به روی او نگشاید وارد شدن او غیر ممکن است ، همانگونه که قرآن می گوید: ان عبادی لیس لک تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 108
علیهم سلطان الا من اتبعک من الغاوین ((تو هرگز بر بندگان من تسلط نخواهی یافت مگر گمراهانی که از تو پیروی می کنند)) (حجر - 42).
نکته ها:
1 - مقام رب چیست ؟
قابل توجه اینکه در آیات مورد بحث می فرماید: ((کسی که از ((مقام)) پروردگارش بترسد)) نمی فرماید: ((کسی که از پروردگارش بترسد)) در اینکه منظور از مقام چیست ؟ در اینجا تفسیرهای متعددی است :
1 - نخست اینکه منظور ((مواقف قیامت)) است که انسان در این مقامات در پیشگاه خداوند برای حساب متوقف می شود (بنابراین تفسیر، ((مقام ربه)) به معنی ((مقامه عندربه)) یعنی ایستادن انسان در پیشگاه خدا است).
2 - منظور ((علم خداوند و مقام مراقبت او)) نسبت به همه انسانها است ، همانطور که در آیه 33 رعد آمده است افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت : ((آیا کسی که بالای سر همه ایستاده و مراقب اعمال همگان است همچون کسی است که این وصف را ندارد؟!))
شاهد دیگری برای این تفسیر حدیثی است که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: من علم ان الله یراه ، و یسمع ما یقول ، و یعلم ما یعلمه من خیر او شر فیحجزه ذلک عن القبیح من الاعمال فذلک الذی خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی : ((کسی که می داند خدا او را می بیند و آنچه را می گوید، می شنود و از آنچه از خیر و شر انجام می دهد آگاه است ، و این توجه او را از اعمال قبیح باز می دارد، او کسی است که از مقام پروردگارش تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 109
خائف است ، و خود را از هوای نفس باز داشته)).
منظور ((مقام عدالت)) او است ، چرا که ذات مقدس او مایه خوف نیست ، خوف از عدالت او می باشد، و در حقیقت این خوف از مقایسه

اعمال خود با عدل او حاصل می شود، همانگونه که مجرمان از دیدن یک قاضی عادل بر خود می لرزند، و از شنیدن نام محکمه و دادگاه وحشت می کنند، در حالی که شخص بی گناه نه از آن ترسی دارد، و نه از این وحشتی ! در میان این تفسیرهای سه گانه تضادی نیست و ممکن است همه آنها در معنی آیه جمع باشد.

2 - رابطه طغیان و ((دنیا پرستی))

در حقیقت آیات فشرده بالا اصول سعادت و شقاوت انسان را به نحو زیبا و شایسته ای ترسیم کرده است ، شقاوت انسان را در طغیان و ((دنیا پرستی)) می شمرد، و سعادت او را در ((خوف از خدا)) و ((ترک هوا)) و عصاره تمام تعلیمات انبیاء و اولیاء نیز همین است و بس

در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم :

ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان : اتباع الهوی و طول الامل ، فاما اتباع الهوی فیصد عن الحق ، و اما طول الامل فینسی الاخرة : ((هولناک ترین چیزی که از آنها بر شما خائفم دو چیز است : پیروی از هوای نفس ، و آرزوهای طولانی ، اما پیروی از هوی شما را از حق باز می دارد، و اما آرزوهای طولانی آخرت را به فراموشی می سپرد)). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 110

هوا پرستی پرده ای بر عقل انسان می کشد، اعمال سوئش را در نظر او تزیین می دهد، و حس تشخیص را که بزرگترین نعمت خدا، و امتیاز انسان از حیوان است ، از او می گیرد، و او را به خود مشغول می دارد، این همان است که یعقوب آن پیغمبر روشن ضمیر به فرزندان خلافکار گفت : بل سولت لکم انفسکم امرا (یوسف - 18).

در اینجا سخن بسیار است بهتر آن است به دو حدیث از احادیث اهل بیت که همه گفتنیها در آن گفته شده است ، اشاره کرده و این بحث را پایان دهیم :

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: الجنة محفوفة بالمکاره و الصبر، فمن صبر علی المکاره فی الدنیا دخل الجنة ، و جهنم محفوفة باللذات و الشهوات ، فمن اعطی نفسها لذتها و شهوتها دخل النار: ((جهنم در لابلای ناراحتیها و صبر و شکیبایی و استقامت پوشیده شده است ، هر کس در برابر ناراحتیها (و ترک شهوات) در دنیا شکیبایی کند داخل بهشت می شود، و دوزخ در لابلای لذات نامشروع و شهوات سرکش پیچیده شده ، و هر کس نفس خویش را در برابر این لذات و شهوات آزاد بگذارد داخل آتش می شود)).

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: لا تدع النفس و هواها، فان هواها فی رداها، و ترک النفس و ما تهوی داءها، و کف النفس عما تهوی دواءها: ((نفس را با هوا و هوسها رها مکن چرا که هوای نفس سبب مرگ نفس

است و آزاد گذاردن نفس در برابر هواها درد آن است ، و باز داشتن آن از هوا و هوسهایش دوای آن است)).
نه تنها جهنم آخرت زاییده هوا پرستی است که جهنمهای سوزان دنیا،

همچون ناامنیها، بی نظمیها، جنگها، و خونریزیها، جدالها، و کینه توزیها همه ناشی از آن است .
3 - تنها دو گروه
در آیات فوق تنها از دو دسته سخن به میان آمده : طغیانگران دنیاپرست ، و خدا ترسان با تقوی ، جایگاه همیشگی دسته اول دوزخ و جایگاه جاودانی دسته دوم بهشت ذکر شده است
البته در اینجا گروه سومی نیز هستند، مؤ منانی که از نظر عمل کوتاهی یا آلودگی داشته اند، که اگر مشمول عفو الهی شوند و شایسته آن باشند به گروه بهشتی می پیوندند، و اگر مشمول نشوند به دوزخ می روند اما ماوی و جایگاهشان آنجا نخواهد بود، ولی در آیات فوق سخنی از آنها در میان نیست . النازعات

آیه 42 - 46
آیه و ترجمه
يَسئَلُونَک عَنِ السا‌عَةِ أَيَّانَ مُرْساهَا(42) فِيمَ أَنت مِن ذِكْرَاهَا(43) إِلى رَبِّک مُنتهَاهَا(44) إِنَّمَا أَنت مُنذِرُ مَن يخْشاهَا(45) كَأَنهُمْ يَوْمَ يَرَوْنهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلا عَشِيَّةً أَوْ ضحَاهَا(46)
ترجمه :
42 - از تو درباره قیامت سؤ ال می کنند که در چه زمانی واقع می شود؟
43 - تو را با یادآوری این سخن چه کار؟
44 - انتهای آن به سوی پروردگار تو است .
45 - کار تو فقط انذار کردن کسانی است که از آن می ترسند.
46 - آنها در آن روز که قیام قیامت را می بینند چنین احساس می کنند که گویی توقف آنها (در دنیا و برزخ) جز عصر گاهی یا صبحگاهی بیشتر نبوده است .
تفسیر :
تاریخ قیامت را فقط خدا می داند
در تعقیب مطالبی که درباره قیامت و سرنوشت نیکان و بدان در آن روز در آیات پیشین آمد، در این آیات به سراغ سؤ ال همیشگی مشرکان تفسیر

و معاد رفته می فرماید:
((از تو درباره قیامت سؤ ال می کنند که در چه زمانی واقع خواهد شد))

(یسئلونک عن الساعة ایان مرساها).
قرآن در پاسخ این سؤ ال برای اینکه به آنها بفهماند که هیچکس از لحظه وقوع قیامت با خبر نبوده و نخواهد بود، روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده ، می گوید: ((تو را با یادآوری این سخن چه کار؟!)) (فیم انت من ذکراها)
یعنی تاریخ وقوع قیامت حتی از تو پنهان است ، تا چه رسد به دیگران ، این از آن علم غیبی است که از مختصات ذات پروردگار می باشد، واحدی را به آن راهی نیست !.
بارها گفته ایم از مطالبی که بر همگان مکتوم است زمان قیام قیامت است ، چرا که اثر تربیتی آن بدون کتمان ممکن نیست ، زیرا اگر آشکار شود و زمانش دور باشد غفلت ، همگان را فرا می گیرد، و اگر نزدیک باشد پرهیز از بدیها به شکل اضطرار، و دور از آزادی و اختیار، در می آید، و این هر دو فاقد ارزش تربیتی است .
احتمالات دیگری در تفسیر این آیه نیز داده اند از جمله اینکه : تو مبعوث برای بیان زمان قیام قیامت نشده ای ، تو تنها مبعوث شده ای که اصل وجود آن را اطلاع دهی ، نه لحظه وقوع آن را. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 114
و دیگر اینکه : قیام تو بیانگر نزدیک شدن روز قیامت است ، همانگونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که دو انگشت مبارکش را کنار هم گرفت و فرمود: ((بعثت انا و الساعة کهاتین :)) ((قیام من و قیام قیامت همانند این دو است !)).
ولی تفسیر اول از همه مناسبتر است .
سپس می افزاید: ((منتهای قیامت به سوی پروردگار تو است)) (الی ربک منتهاها).
تنها او است که می داند قیامت کسی بر پا می شود، هیچ شخص دیگری از آن آگاه نیست ، و هر گونه تلاش و کوشش برای آگاهی از زمان قیام قیامت بی فایده است .
این همان مطلبی است که در آیه 34 سوره لقمان نیز آمده است : ان الله عنده علم الساعة : ((علم زمان وقوع قیامت تنها نزد خدا است)) و در آیه 187 سوره اعراف می فرماید: قل انما علمها عند ربی : ((بگو علم آن فقط نزد پروردگار من است)).
بعضی گفته اند منظور از جمله بالا این است که تحقق و انجام قیامت به دست خدا است ، و در حقیقت به منزله بیان علتی است برای آنچه در آیه قبل آمده است .
جمع میان این دو تفسیر نیز مانعی ندارد. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 115

باز برای توضیح بیشتر می افزاید: ((کار تو فقط انذار کردن کسانی است که از آن می ترسند)) (انما انت منذر من یخشاها).
وظیفه تو همین انذار و هشدار و بیم دادن است و بس ، و اما تعیین وقت از قلمرو وظیفه و آگاهی تو بیرون است .
قابل توجه اینکه انذار را مخصوص کسانی می شمرد که ترس و خوف از آن روز بزرگ دارند، و این شبیه همان مطلبی است که در آیه دوم سوره ((بقره)) آمده است : ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین : ((در این کتاب آسمانی تردیدی نیست ، و مایه هدایت پرهیزگاران است)) اینگونه تعبیرات اشاره به این حقیقت است که تا روح حقجویی و حقطلبی و احساس مسؤ ولیت در برابر پروردگار در انسان نباشد نه به سراغ تحقیق از کتب آسمانی می رود نه معاد، و نه گوش به انذارهای انبیا و اولیا می دهد.
و سرانجام در آخرین آیه این سوره برای بیان این واقعیت که تا قیامت زمان زیادی نیست ، می فرماید: ((روزی که قیامت ساعت را می بینند چنین احساس می کنند که گویی توقف آنها در این جهان ، عصر گاهی یا صبحگاهی بیشتر نبوده است !))
(کانهم یوم یرونها لم یلبثوا الا عشیة او ضحاها)
به قدری عمر کوتاه دنیا به سرعت می گذرد، و دوران برزخ نیز سریع طی می شود که به هنگام قیام قیامت آنها فکر می کنند تمام این دوران چند ساعتی بیش نبود.
این امر هم ذاتا صحیح است که عمر دنیا بسیار کوتاه و زودگذر است ، و هم در مقایسه با قیامت که تمام عمر جهان در مقایسه با آن لحظه ای بیش نیست . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 116
((عشیة)) به معنی عصر و ((ضحی)) به موقعی گفته می شود که آفتاب بالا آمده و شعاع آن گسترده شده است .
در بعضی از آیات قرآن آمده است که در قیامت هنگامی که مجرمان درباره مقدار توقفشان در عالم برزخ یا دنیا به گفتگو می پردازند بعضی به بعضی دیگر می گویند شما تنها ده شبانه روز در جهان برزخ توقف کرده اید: یتخافتون بینهم ان لبثتم الا عشرا (طه - 103).
ولی آنها که بهتر فکر می کنند می گویند: شما تنها به اندازه یک روز در برزخ درنگ کردید! ((یقول امثلهم طریقة ان لبثتم الا یوما)).
و در جای دیگر از مجرمان نقل می کند که وقتی قیامت بر پا می شود مجرمان سوگند یاد می کنند که جز یک ساعت توقف نداشتند!
و یوم تقوم الساعة یقسم المجرمون ما لبثوا غیر ساعة (روم - 55).
تفاوت این تعبیرات به خاطر آن است که آنها می خواهند کوتاهی این مدت را با یک بیان تقریبی منعکس کنند، و هر کدام احساس خود را با تعبیری

بیان می کنند که همه در یک امر مشترک است و آن کوتاهی عمر این جهان در برابر عمر قیامت است ، و این مطلبی است که انسان را تکان می دهد و از خواب غفلت بیدار می سازد.
خداوندا! امنیت و آرامش را در آن روز بزرگ و در این جهان و آن جهان برزخ نصیب همه ما بفرما.
پروردگارا! هیچکس از سختیهای آن روز عظیم جز به لطف تو رهایی
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 117
نمی یابد ما را مشمول لطف خاصت بگردان
بار الها! ما را از کسانی قرار ده که از مقام تو خائفند و نفس خویش را از هوی و هوس باز می دارند و در بهشت برین ماوی می گیرند
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 119
سوره عبس
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 42 آیه است تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 120 تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 121
محتوای سوره عبس
سوره ((عبس)) در عین کوتاهی ، از مسائل مختلف و مهمی بحث می کند، و تکیه خاصی روی مساءله ((معاد)) دارد، و محتوای آن را در پنج موضوع می توان خلاصه کرد:
1 - عتاب شدید خداوند نسبت به کسی که در برابر مرد نابینای حقیقتجو برخورد مناسبی نداشت .
2 - ارزش و اهمیت قرآن مجید.
3 - کفران و ناسپاسی انسان در برابر نعمتهای خداوند.
4 - بیان گوشه ای از نعمتهای او در زمینه تغذیه انسان و حیوانات برای تحریک حس شکرگزاری بشر.
5 - اشاره به قسمتهای تکان دهنده ای از حوادث قیامت و سرنوشت مؤ منان و کفار در آن روز بزرگ .
نامگذاری آن به این نام به تناسب نخستین آیه سوره است .
فضیلت تلاوت این سوره
در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : من قراء سورة ((عبس)) جاء یوم القیامة و وجهه ضاحک مستبشر: ((کسی که سوره ((عبس)) را بخواند روز قیامت در حالی وارد محشر می شود که صورتش خندان و بشاش است)). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 122
آیه 1 - 10
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
عَبَسَ وَ تَوَلی (1) أَن جَاءَهُ الاَعْمَی (2) وَ مَا یُدْرِیک لَعَلَّهُ یَزَّکی (3) أَوْ یَذَّکَّرُ فَتَنفَعَهُ الذِّکْرَی (4) أَمَّا مَنِ استَغْنی (5) فَأَنت لَهُ تَصدَّی (6) وَ مَا عَلَیْک أَلا یَزَّکی (7) وَ أَمَّا مَن جَاءَک یَسعَی (8) وَ هُوَ یخْشی (9) فَأَنت عَنْهُ تَلَهَّی (10) تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 123
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

1 - چهره درهم کشید و روی برتافت !
2 - از اینکه نابینایی به سراغ او آمده بود.
3 - تو چه می دانی شاید او پاکی و تقوی پیشه کند؟
4 - یا متذکر گردد و این تذکر به حال او مفید باشد.
5 - اما آن کس که مستغنی است
6 - تو به او روی می آوری !
7 - در حالی که اگر او خود را پاک نسازد چیزی بر تو نیست .
8 - اما کسی که به سراغ تو می آید و کوشش می کند،
9 - و از خدا ترسان است ،
10 - تو از او غافل می شوی .
نکته : شاءن نزول :
این آیات اجمالا نشان می دهد که خداوند کسی را در آنها مورد عتاب قرار داده به خاطر اینکه فرد یا افراد غنی و ثروتمندی را بر نابینای حقطلبی مقدم داشته است ، اما این شخص مورد عتاب کیست ؟ در آن اختلاف نظر است :
مشهور در میان مفسران عامه و خاصه این است که :
عده ای از سران قریش مانند عتبة بن ربیعه ، ابوجهل ، عباس بن عبد المطلب ، و جمعی دیگر، خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بودند و پیامبر مشغول تبلیغ و دعوت آنها به سوی اسلام بود و امید داشت که این سخنان در دل آنها مؤ ثر شود (و مسلما اگر اینگونه افراد اسلام را می پذیرفتند گروه دیگری را به اسلام می کشاندند و هم کارشکنیهای آنها از میان می رفت و از هر دو جهت به نفع اسلام بود) در این میان ((عبد الله بن ام مکتوم)) که مرد نابینا و ظاهرا فقیری بود وارد مجلس شد، تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 124
و از پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تقاضا کرد آیاتی از قرآن را برای او بخواند و به او تعلیم دهد، و پیوسته سخن خود را تکرار می کرد و آرام نمی گرفت ، زیرا دقیقا متوجه نبود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با چه کسانی مشغول صحبت است .
او آنقدر کلام پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را قطع کرد که حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ناراحت شد، و آثار ناخشنودی در چهره مبارکش نمایان گشت و در دل گفت : این سران عرب پیش خود می گویند پیروان محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نابینایان و بردگانند، و لذا رو از ((عبدالله)) برگرداند، و به سخنانش با آن گروه ادامه داد.
در این هنگام آیات فوق نازل شد (و در این باره پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مورد عتاب قرار داد) رسول (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعد از این ماجرا ((عبدالله)) را پیوسته گرامی می داشت ، و هنگامی که

او را می دید می فرمود: مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی : ((مرحبا به کسی که پروردگارم به خاطر او مرا مورد عتاب قرار داد)) و سپس به او می فرمود: ((آیا حاجتی داری آنرا انجام دهم ؟)) و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دو بار او را در غزوات اسلامی در مدینه جانشین خویش قرار داد.
شاءن نزول دومی که برای آیات فوق نقل شده این است که این آیات درباره مردی از ((بنی امیه)) نازل شده که نزد پیامبر نشسته بود، در همان حال ((عبدالله بن ام مکتوم)) وارد شد، هنگامی که چشمش به ((عبدالله)) افتاد خود را جمع کرد، مثل اینکه می ترسید آلوده شود و قیافه درهم کشیده و صورت خود را برگردانید، خداوند در آیات فوق عمل او را نقل کرده ، و مورد ملامت و سرزنش قرار داده است ، این شاءن نزول در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است .
محقق بزرگ شیعه مرحوم سید مرتضی این شاءن نزول را پذیرفته است .
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 125
البته در آیه چیزی که صریحا دلالت کند که منظور شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است وجود ندارد تنها چیزی که می تواند قرینه ای بر این معنی باشد خطابهایی است که از آیات 8 تا 10 این سوره آمده که می گوید: ((کسی که پیوسته (برای شنیدن آیات خدا) به سرعت سراغ تو می آید، و از خدا می ترسد، تو از او غافل می شوی !))
این چیزی است که بهتر از هر کس در مورد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می تواند صادق باشد.
ولی به گفته مرحوم ((سید مرتضی)) قرائنی نیز در این آیات وجود دارد که نشان می دهد منظور شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیست از جمله اینکه :
((عبوس بودن)) از صفات پیامبران مخصوصا پیغمبر اسلام نیست ، او حتی نسبت به دشمنان خود با چهره گشاده سخن می گفت ، تا چه رسد به مؤ منان حقیقت جو.
دیگر اینکه پرداختن به اغنیا و غافل شدن از فقرای حق طلب با اخلاق آن حضرت که در آیه 4 سوره ((ن)) به آن اشاره شده و انک لعلی خلق عظیم : ((تو اخلاق عظیم و برجسته ای)) داری هرگز نمی سازد، (بخصوص اینکه معروف است سوره ((ن)) قبل از سوره عبس نازل شده است).
ولی به فرض که شاءن نزول اول واقعیت داشته باشد این مطلب در حد ترک اولایی بیش نیست : و کاری که منافات با مقام عصمت داشته باشد در آن مشاهده نمی شود.
زیرا ((اولا)) پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هدفی جز نفوذ در سران قریش ، و گسترش دعوت اسلام از این طریق ، و درهم شکستن مقاومت

آنها، نداشت . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 126
((ثانیا)) چهره درهم کشیدن در برابر یک مرد نابینا مشکلی ایجاد نمی کند چرا که او نمی بیند، به علاوه عبد الله بن ام مکتوم نیز رعایت آداب مجلس را نکرده بود زیرا که هنگامی که می شنود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با گروهی مشغول صحبت است نباید سخن او را قطع کند.
ولی از آنجا که خداوند اهمیت فوق العاده ای به محبت و ملاطفت کردن با مؤ منان مستضعف حقیقت طلب می دهد همین مقدار بی اعتنایی را در برابر این مرد مؤ من برای پیامبرش نمی پسندد و او را مورد عتاب قرار می دهد، اینها همه از یک سو.
از سوی دیگر، اگر به این آیات از زاویه حقانیت و عظمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نگاه کنیم ، می بینیم در سرحد یک معجزه است ، چرا که رهبر بزرگ اسلام در کتاب آسمانی خود آنچنان مسؤ ولیت برای خود ذکر می کند که حتی کوچکترین ترک اولی ، یعنی بی اعتنایی مختصری نسبت به یک مرد نابینای حق طلب ، را مورد عتاب خداوند می بیند، این دلیل زنده ای است بر اینکه این کتاب آسمانی از سوی خدا است و او پیامبر صادق است ، مسلما اگر این کتاب از سوی خداوند نبود چنین محتوایی نداشت .
و عجبتر اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) طبق روایتی که در بالا آوردیم هر وقت ((عبد الله بن ام مکتوم)) را می دید به یاد این ماجرا می افتاد و او را بسیار احترام می کرد.
و از سوی دیگر این آیات می تواند بیانگر فرهنگ اسلام در بر خورد با مستضعفان و مستکبران باشد، که چگونه مرد فقیر نابینای مؤ منی را بر آن همه اغنیا و سران قدرتمند مشرک عرب مقدم می شمرد، این به خوبی نشان می دهد که اسلام حامی مستضعفان و دشمن مستکبران است .
در پایان این سخن بار دیگر تکرار می کنیم که مشهور در میان مفسران
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 127
گرچه شاءن نزول اول است ولی باید اعتراف کرد که در خود آیه چیزی که صریحا دلیل بر این معنی باشد که منظور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است وجود ندارد.
تفسیر :
عتاب شدید به خاطر بی اعتنایی به نابینای حق طلب
با توجه به آنچه در شاءن نزول آیات گفته شد، به سراغ تفسیر آیات می رویم .
نخست می فرماید:
((چهره درهم کشید، و روی برتافت)) (عبس و تولی).
((از اینکه نابینایی به سراغ او آمده بود)) (ان جاءه الاعمی).

((تو چه می دانی شاید او در جستجوی ایمان و پاکی و تقوی باشد؟!)) (و ما یدریک لعله یزکی).
((یا از شنیدن سخنان حق متذکر شود و این تذکر به حال او مفید باشد)) (او یذکر فتنفعه الذکری).
و اگر صددرصد پاک و با تقوی نشود لااقل از تذکر پند می گیرد و بیدار

می شود، و این بیداری در او اجمالا اثر می گذارد.
سپس این عتاب را ادامه داده ، می افزاید: اما آنکه خود را بی نیاز و غنی می داند (اما من استغنی).
((تو به او رو می آوری و توجه می کنی !)) (فانت له تصدی).
و اصرار به هدایت او داری در حالی که او گرفتار غرور ثروت ، و خود خواهی است ، غروری که منشاء طغیان و گردنکشی است همانگونه که در آیه 6 - 7 سوره علق آمده است ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی ((انسان طغیان می کند از اینکه خود را غنی می بیند)).
((در حالی که اگر او راه تقوی را پیش نگیرد و ایمان نیاورد چیزی بر تو

نیست)) (و ما علیک الا یزکی).
وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت است ، خواه از آن پند گیرند یا ملال بنا براین به خاطر اینگونه افراد نمی توانی نابینای حق طلب را نادیده بگیری ، یا آزرده خاطر سازی ، هر چند هدف تو هدایت این گردنکشان باشد.
بار دیگر تاءکید و عتاب را از سر می گیرد، و همچنان به صورت خطاب می فرماید: ((اما کسی که به سراغ تو می آید، و تلاش برای هدایت و پاکی دارد)) (و اما من جاءک یسعی).
((و از خدا ترسان است)) (و هو یخشی).
و همین انگیزه ترس از خداوند او را به دنبال تو فرستاده ، تا حقایق بیشتری بشنود و به کار بندد، و خود را پاک و پاکیزه کند.
((تو از او غافل می شوی و به دیگری می پردازی)) (فانت عنه تلهی) تعبیر به ((انت)) (تو) در حقیقت اشاره به این است که مثل تویی سزاوار نیست از چنین انسان حقطلبی لحظه ای غافل شوی و به دیگری بپردازی

هر چند هدفت از پرداختن به دیگران نیز هدایت آنها باشد، چرا که در محاسبه اولویتها، اولویت از آن این گروه مستضعف پاکدل است .
به هر حال این عتاب و خطاب خواه به شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باشد یا غیر او بیانگر این واقعیت مهم است که اسلام و قرآن اهمیت و احترام خاصی برای پویندگان راه حق مخصوصا از طبقات مستضعف قائل است .

و به عکس موضعگیری تند و خشنی در برابر آنها که بر اثر وفور نعمت الهی ، مست و مغرور شده اند دارد، تا آنجا که خدا راضی نمی شود به خاطر پرداختن به آنان کمترین رنجشی در این قشر مستضعف حق طلب پیدا شود.
دلیل آن نیز روشن است ، زیرا همیشه این گروه پشتیبان مخلص اسلام و فریادرس پیشوایان بزرگ دین در مشکلات ، و ایثارگر میدانهای نبرد و شهادت بوده اند، همانگونه که امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در فرمان معروف مالک اشتر می فرماید: و انما عماد الدین و جماع المسلمین و العدة للاعداء العامة من الامة ، فلیکن صغوک لهم و میلک معهم : ((ستون دین ، و سرمایه اجتماع مسلمین ، و نیروی ذخیره در برابر دشمنان ، تنها همین توده مردمند، لذا باید به سخنان آنها گوش فرا دهی و علاقه خود را به آنها معطوف داری)). عبس
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 131
آیه 11 - 23
آیه و ترجمه
َکلا إِنهَا تَذْکِرَةٌ(11) فَمَن شاءَ ذَکَرَهُ(12) فی صحُفٍ مُّکَرَّمَةٍ(13) مَّرْفُوعَةٍ مُّطهَّرَةٍ(14) بِأَیْدِی سفَرَةٍ(15) کِرَامٍ بَرَرَةٍ(16) قُتِلَ الانسنُ مَا أَکْفَرَهُ(17) مِنْ أَی شیْءٍ خَلَقَهُ(18) مِن نُّطفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ(19) ثُمَّ السبِیلَ یَسرَهُ(20) ثمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبرَهُ(21) ثمَّ إِذَا شاءَ أَنشرَهُ(22)کلا لَمَّا یَقْضِ مَا أَمَرَهُ(23)
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 132
ترجمه :
11 - هرگز چنین مکن ، این (قرآن) یک تذکر و یاد آوری است .
12 - و هر کس بخواهد از آن پند می گیرد.
13 - در الواح پرارزشی ثبت است .
14 - الواحی والاقدر و پاکیزه .
15 - به دست سفیرانی است ،
16 - والامقام و فرمانبردار و نیکوکار.
17 - مرگ بر این انسان ، چقدر کافر و ناسپاس است ؟!
18 - (خداوند) او را از چه چیز آفرید؟
19 - از نطفه ناچیزی او را آفرید، سپس اندازه گیری کرد و موزون ساخت .
20 - سپس راه را برای او آسان ساخت .
21 - بعد او را می راند و در قبر پنهان نمود.
22 - سپس هر زمان بخواهد او را زنده می کند.
23 - چنین نیست که او می پندارد، او هنوز فرمان الهی را اطاعت نکرده است .

تفسیر :
تنها دست پاکان به دامن قرآن می رسد
در تعقیب آیات گذشته که در آن سخن از سرزنش کسی آمده بود که نسبت به نابینای حقطلبی کم توجهی نموده بود، در این آیات به مساءله اهمیت قرآن مجید و مبدا پاک آن و تاءثیرش در نفوس پرداخته ، می فرماید: تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 133
((هرگز این کار را تکرار مکن و آن را برای همیشه فراموش نما)) (کلا).
((چرا که این آیات وسیله ای است برای تذکر و یادآوری خلق خدا)) (انها تذکرة).
نیازی به این نیست که از مستضعفان پاکدل غافل شوی ، و به افراد متنفذ و مغرور روی آوری .
این احتمال نیز وجود دارد که جمله ((کلا انها تذکرة)) پاسخی باشد به تمام تهمتهای مشرکان و دشمنان اسلام در مورد قرآن که گاه شعرش می خواندند، و گاه سحر، و گاه نوعی کهانت ، قرآن می گوید: هیچیک از این نسبتها صحیح نیست ، بلکه این آیات وسیله ای است برای بیداری و یادآوری و آگاهی و ایمان و دلیل آن در خودش نهفته است ، چرا که هر کس به آن نزدیک می شود - جز معاندان لجوج این اثر را در خود احساس می کند.
سپس می افزاید: ((هر کس بخواهد از آن پند می گیرد)) (فمن شاء ذکره).
این تعبیر هم اشاره ای است به اینکه اکراه و اجباری در کار نیست ، و هم دلیلی است بر آزادی اراده انسان که تا نخواهد و تصمیم بر قبول هدایت نگیرد نمی تواند از آیات قرآن بهره گیرد. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 134
((سپس می افزاید: این کلمات بزرگ الهی در صحائف (الواح و اوراق) باارزشی ثبت است)) (فی صحف مکرمة).
((صحف)) جمع ((صحیفه)) به معنی ((لوح)) یا ((ورقه)) و یا چیز دیگری است که در آن مطلبی را می نویسند، و این تعبیر نشان می دهد که آیات قرآنی قبل از نزول بر پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در الواحی نوشته شده بود، و فرشتگان وحی آن را با خود می آورند، الواحی بسیار گرانقدر و پر ارزش .
و اینکه بعضی گفته اند منظور از این ((صحف)) کتب انبیای پیشین است ، ظاهرا با آیات قبل و بعد سازگار نیست ، همچنین اینکه گفته شده منظور از آن ((لوح محفوظ)) است آن نیز مناسب به نظر نمی رسد، زیرا ((صحف)) به صورت صیغه جمع در مورد ((لوح محفوظ)) به کار نرفته است .
((بعد می فرماید: این صحائف و الواح ، والاقدر و پاکیزه است)) (مرفوعة

مطهرة)
بالاتر از آن است که دست نااهلان به سوی آن دراز شود، و یا قادر بر تحریف آن باشند، و پاکتر از آن است که دست ناپاکان آن را آلوده کند، و نیز پاک است از هرگونه تناقض و تضاد و شک و شبهه .
از این گذشته ((این آیات الهی در دست سفیرانی است)) (بایدی سفرة).
((سفیرانی والامقام ، و مطیع و فرمانبردار و نیکوکار)) (کرام بررة).
((سفرة)) (بر وزن طلبه) جمع ((سافر)) از ماده ((سفر)) (بر وزن قمر) در اصل به معنی پرده برداری از چیزی است ، و لذا به کسی که میان اقوام رفت تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 135
و آمد دارند تا مشکلات آنها را حل کنند و از مبهمات پرده بردارند ((سفیر)) گفته می شود، به شخص نویسنده نیز سافر می گویند چرا که پرده از روی مطلبی بر می دارد.
بنابراین منظور از ((سفره)) در اینجا فرشتگان الهی است که سفیران وحی یا کاتبان آیات او هستند.
بعضی گفته اند: منظور از ((سفرة)) در اینجا حافظان و قاریان و کاتبان قرآن ، و علما و دانشمندانی هستند که این آیات او را در هر عصر و زمانی از دستبرد شیاطین محفوظ می دارند.
ولی این تفسیر بعید به نظر می رسد چرا که در این آیات سخن از زمان نزول وحی و عصر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است نه از آینده .
ولی در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: الحافظ للقرآن العامل به مع السفرة الکرام البررة : ((کسی که حافظ قرآن باشد و به آن عمل کند با سفیران بزرگوار فرمانبردار الهی خواهد بود)).
این تعبیر به خوبی نشان می دهد که حافظان و مفسران و عاملان به قرآن در ردیف این سفره و همگام آنها هستند، نه اینکه خود آنها می باشند و این یک واقعیت است که وقتی این دانشمندان و حافظان کاری شبیه فرشتگان و حاملان وحی انجام دهند در ردیف آنها قرار می گیرند.
به هر حال از مجموع این گفتار استفاده می شود که تمام کسانی که در راه حفظ قرآن و احیای آن می کوشند مقامی والا همچون مقام فرشتگان ((کرام برره)) دارند.
((کرام)) جمع ((کریم)) به معنی ((عزیز و بزرگوار)) است ، و اشاره به تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 136
عظمت فرشتگان وحی در پیشگاه خداوند و بلندی مقام آنها است ، و گاه گفته شده این تعبیر اشاره به پاکی آنها از هر گونه گناه می باشد، همانگونه که در آیه 26 - 27 سوره انبیاء در توصیف فرشتگان آمده است : بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون : ((آنها بندگان گرامی حقند که در سخن بر او پیشی نمی گیرند، و اوامر او را پیوسته

اجرا می کنند)).
((بررة)) جمع ((بار)) (مثل طالب و طلبه) از ماده ((بر)) در اصل به معنی وسعت و گستردگی است ، و لذا به صحراهای وسیع ((بر)) (به فتح با) گفته می شود، و از آنجا که افراد نیکوکار وجودی گسترده دارند، و برکات آنها به دیگران می رسد به آنها ((بار)) گفته شده .
البته منظور از نیکوکاری در آیه مورد بحث اطاعت فرمان الهی و پاکی از گناه می باشد.
و به این ترتیب خداوند فرشتگان را به سه وصف توصیف کرده است : نخست اینکه آنها سفیران و حاملان وحی اویند، و دیگر اینکه ذاتا عزیز و گرانمایه اند، و سومین وصف پاکی اعمال آنها و اطاعت و تسلیم و نیکوکاری است .
سپس می افزاید: ((با وجود اینهمه اسباب هدایت الهی که در صحف مکرمه به وسیله فرشتگان مقرب خداوند، با انواع تذکرات ، نازل شده ، باز هم این انسان سرکش و ناسپاس تسلیم حق نمی شود مرگ بر این انسان ، چقدر کافر و ناسپاس است ؟!)) (قتل الانسان ما اکفره). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 137
((کفر)) در اینجا ممکن است به معنی عدم ایمان ، و یا به معنی ناسپاسی و کفران ، و یا به معنی هر گونه ستر و پوشش حق باشد، و مناسب همین معنی جامع است ، چرا که در آیات قبل سخن از اسباب هدایت و ایمان بود، و در آیات بعد سخن از انواع نعمتهای پروردگار است .
به هر حال منظور از تعبیر ((مرگ بر این افراد)) معنی کنایی آن یعنی اظهار شدت غضب و تنفر نسبت به اینگونه افراد کافر و ناسپاس است .
و از آنجا که سرچشمه سرکشیها و ناسپاسیها غالبا غرور است برای درهم شکستن این غرور در آیه بعد می فرماید: خداوند این انسان را از چه چیز آفریده ؟! (من ای شی ء خلقه).
او را از نطفه ای ناچیز و بیارزش آفرید، و سپس او را موزون ساخت و در تمام مراحل اندازه گیری نمود (من نطفة خلقه فقدره).
چرا این انسان به اصل خلقت خود نمی اندیشد؟! و ناچیز بودن مبدا اصلی خود را فراموش می کند، وانگهی چرا قدرت خداوند در آفرینش این موجود بدیع از آن نطفه ناچیز را نمی نگرد؟ که دقت در همین آفرینش انسان از نطفه و اندازه گیری تمام ابعاد وجودی او، اعضاء پیکرش ، استعدادهایش و نیازهایش خود بهترین دلیل برای خداشناسی و معرفة الله است .
جمله ((قدره)) از ماده ((تقدیر)) به معنی اندازه گیری و موزون ساختن است ، زیرا می دانیم در ساختمان وجود انسان بیش از بیست نوع فلز و شبه فلز به کار رفته که هر کدام از نظر کمیت و کیفیت اندازه معینی دارد، که اگر کم و بیشی در آن رخ دهد نظام وجود انسان به هم می ریزد،

از این گذشته کیفیت تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 138
ساختمان اعضاء بدن ، و تناسب و ارتباطهای آنها با یکدیگر، اندازه های دقیقی دارد، و نیز استعدادها و غرائز و امیالی که در فرد انسان ، و در مجموعه جهان بشریت ، نهفته است ، باید طبق حساب خاصی باشد تا سعادت بشر را تاءمین کند.
خداوند کسی است که تمام این اندازه گیریها را در آن نطفه بی ارزش انجام داد، نطفه ای که به قدری کوچک است که اگر به تعداد تمام افراد انسانها از سلول اصلی حیات که شناور در آب نطفه است در یکجا جمع شود بیش از یک انگشتانه را پر نمی کند.
آری در چنین موجود خرد صغیر اینهمه بدایع و نقوش را ترسیم کرد و به ودیعت نهاد.
بعضی نیز ((تقدیر)) را به معنی ((آماده ساختن)) معنی کرده اند.
این احتمال نیز وجود دارد که منظور از ((تقدیر)) ایجاد قدرت در این نطفه ناچیز است ، چه بزرگ است آن خدایی که این موجود ضعیف را اینهمه قدرت و توانایی بخشید که می تواند آسمان و زمین و اعماق دریاها را جولانگاه خود قرار دهد، و همه نیروهای محیط خود را مسخر فرمان خویش سازد.
جمع میان این سه تفسیر نیز ممکن است .
در ادامه همین سخن می افزاید: ((سپس راه را برای او آسان ساخت)) (ثم السبیل یسره).
راه تکامل پرورش جنین در شکم مادر، و سپس راه انتقال او را به این دنیا سهل و آسان نمود.
از عجائب تولد انسان این است که قبل از لحظات تولد آن چنان در شکم
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 139
مادر قرار دارد که سر او به طرف بالا و صورتش به پشت مادر و پای او در قسمت پایین رحم است ، ولی هنگامی که فرمان تولد صادر می شود ناگهان واژگونه می گردد سر او به طرف پایین می آید، و همین موضوع امر تولد را برای او و مادرش سهل و آسان می کند، البته گاهی بچه هایی هستند که از طرف پا متولد می شوند و مشکلات زیادی برای مادر ایجاد می کنند.
بعد از تولد نیز در مسیر نمو و رشد جسمی در دوران کودکی ، و سپس نمو و رشد غرائز، و بعد از آن رشد در مسیر هدایت معنوی و ایمان ، همه را از طریق عقل و دعوت انبیاء برای او سهل و آسان ساخته است .
چه جمله جامع و جالبی است که در عین فشردگی به همه این مسائل اشاره می کند ((ثم السبیل یسره)).
این نکته نیز قابل توجه است که می فرماید: ((راه را برای انسان آسان

ساخت)) و نمی فرماید: ((او را مجبور بر پیمودن این راه کرد و این خود تاءکید دیگری بر مساءله آزادی اراده انسان و اختیار است)).
سپس به مرحله پایانی عمر انسان بعد از پیمودن این راه طولانی اشاره می فرماید: ((بعد او را می راند و در قبر پنهان نمود)) (ثم اماته فاقبره).
مسلما ((اماته)) (میراندن) کار خدا است ، ولی مساءله پنهان ساختن در قبر به ظاهر کار انسان است ، اما از آنجا که عقل و هوش لازم برای این کار، و همچنین وسائل دیگر را خداوند فراهم ساخته این کار به او نسبت داده شده است .
بعضی نیز گفته اند منظور از نسبت دادن این کار به خدا این است که او برای انسان قبری آفریده و آن دل خاک است ، و بعضی نیز این جمله را به معنی حکم تشریعی و دستور الهی درباره دفن کردن اموات دانسته اند.

و به هر حال یکی از احترامات خداوند نسبت به نوع بشر همین برنامه دفن اجساد آنها است ، چرا که اگر راهی برای دفن وجود نداشت ، و یا دستوری در این زمینه صادر نشده بود، و جسد آدمی روی زمین می ماند و متعفن می گشت و سپس طعمه حیوانات درنده و پرندگان می شد، ذلت و خواری عجیبی بود، بنابراین الطاف الهی نه تنها شامل حال انسان در حیات دنیا است که بعد از مرگ نیز مشمول الطاف او است .
از این گذشته دستور به دفن کردن بدن مردگان (بعد از غسل و کفن و نماز) دستوری است الهام بخش که مرده انسانها باید از هر نظر پاک و محترم باشد تا چه رسد به زنده آنها!
این نکته نیز قابل توجه است که مساءله مرگ در این آیه نیز در عداد نعمتهای الهی ذکر شده ، و اگر دقت شود مطلب همین گونه است ، چرا که اولا مرگ مقدمه ای است برای آسودگی از رنجهای این جهان ، و انتقال به سرای دیگر که عالمی است بسیار گسترده تر، و ثانیا مرگ نسلهای موجود سبب می شود که جا برای نسلهای آینده گشوده شود، و نوع انسان طی نسلها تداوم و تکامل یابد، و در غیر این صورت چنان عرصه بر انسانها تنگ می شد که زندگی کردن در روی زمین غیر ممکن بود.
جالب اینکه همین معنی ضمن اشاره لطیفی در سوره الرحمن آیات 26 تا 28 نیز آمده است آنجا که می فرماید: کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام فبای آلاء ربکما تکذبان : ((تمام کسانی که روی زمین زندگی می کنند می میرند، تنها ذات ذو الجلال و گرامی پروردگارت باقی می ماند، پس کدامین نعمت از نعمتهای پروردگارتان را انکار می کنید؟!))
مطابق این آیات مرگ یکی از نعمتهای بزرگ خدا است .
آری دنیا با تمام نعمتهایش زندانی است برای مؤ من ، و خروج از این

دنیا آزاد شدن از این زندان است ، و از این گذشته نعمتهای فراوان الهی گاه برای گروهی مایه غفلت و بی خبری می شود، و یاد مرگ پرده های غفلت را می درد و از این نظر نیز نعمتی است و هشداری ، از همه گذشته زندگی دنیا اگر ادامه یابد مسلما ملال آور و خسته کننده است ، نه همچون زندگی آخرت که سرتاسر نشاط و خوشدلی است .
بعد به مرحله رستاخیز انسانها پرداخته ، می افزاید: ((سپس هر زمان که بخواهد او را زنده و برای حساب و جزا محشور می کند)) (ثم اذا شاء انشره).
((انشره)) از ماده ((انشار)) به معنی گستردن بعد از جمع کردن است ، و این تعبیر جالبی است که نشان می دهد با مرگ زندگی انسان به کلی جمع می شود و در رستاخیز در محیطی بزرگتر و عالیتر گسترش می یابد.
قابل توجه اینکه در مساءله مردن و در قبر پنهان شدن تعبیر به ((مشیت الهی)) شده است ، ولی در اینجا می گوید: هر وقت خدا بخواهد او را زنده می کند، این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که هیچکس از تاریخ وقوع این حادثه بزرگ (قیام قیامت) آگاه نیست ، و تنها او است که می داند، ولی در مورد مرگ به طور اجمال معلوم است که انسان بعد از پیمودن یک عمر طبیعی خواه ناخواه می میرد.
در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: با اینهمه مواهب الهی نسبت به انسان از آن روز که به صورت نطفه ای بی ارزش بود تا آن روز که قدم

دنیا گذارد، و راه خود را به سوی کمال طی کرد و سپس از این دنیا می رود و در قبر نهان می گردد باز این انسان راه صحیح خود را پیدا نمی کند ((چنین نیست که او می پندارد، او هنوز فرمان الهی را انجام نداده است)) (کلا لما یقض ما امره).
تعبیر به ((لما)) که معمولا برای نفی تواءم با انتظار می باشد اشاره به این است که با اینهمه مواهب الهی و اینهمه وسائل بیداری که در اختیار بشر قرار داده انتظار می رود که او در راه امتثال اوامر الهی جدی و کوشا باشد، ولی تعجب است که هنوز این وظیفه را انجام نداده .
در اینکه منظور از ((انسان)) در اینجا چه اشخاصی هستند؟ دو تفسیر وجود دارد:
نخست اینکه منظور انسانهایی هستند که در مسیر کفر و نفاق و انکار حق و ظلم و عصیان گام بر می دارند، به قرینه آیه 34 سوره ابراهیم که می فرماید: ان الانسان لظلوم کفار ((انسان بسیار ظالم و کافر و ناسپاس است)).
تفسیر دیگر این است که همه انسانها را شامل می شود چرا که هیچکس (اعم از مؤ من و کافر) حق عبودیت و بندگی و اطاعت خدا را آنچنان که

شایسته مقام با عظمت او است انجام نداده آن گونه که گفته اند:
بنده همان به که ز تقصیر خویش
عذر به درگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندیش
کس نتواند که بجا آورد! عبس
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 143
آیه 24 - 32
آیه و ترجمه
فَلْيَنظرِ الانسنُ إِلى طعَامِهِ(24) أَنَّا صبَبْنَا الْمَاءَ صبًّا(25) ثمَّ شقَقْنَا الاَرْض شقًّا(26) فَأَنبَتْنَا فِيهَا حَبًّا(27) وَ عِنَباً وَ قَضباً(28) وَ زَيْتُوناً وَ نخْلاً(29) وَ حَدَائقَ غُلْباً(30) وَ فَكِهَةً وَ أَبًّا(31) مَّتَعاً لَّكمْ وَ لاَنْعَمِكمْ(32)
ترجمه :
24 - انسان باید به غذای خویش بنگرد.
25 - ما آب فراوانی از آسمان فروریختیم !
26 - سپس زمین را از هم شکافتیم .
27 - و در آن دانه های فراوانی رویاندیم . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 144
28 - و انگور و سبزی بسیار،
29 - و زیتون و نخل فراوان ،
30 - و باغهایی پر درخت ،
31 - و میوه و چراگاه ،
32 - تا وسیله ای برای بهره گیری و چهارپایانتان باشد.
تفسیر :
انسان باید به غذای خود بنگرد!
از آنجا که آیات قبل سخن از مساءله معاد می گفت ، و آیات آینده نیز با صراحت بیشتری از این مساءله سخن می گوید، به نظر می رسد که آیات مورد بحث به منزله دلیلی است برای مساءله معاد که از طریق بیان قدرت خداوند بر همه چیز، و همچنین احیای زمینهای مرده به وسیله نزول باران که خود نوعی معاد در عالم گیاهان است ، امکان رستاخیز را اثبات می کند.
در ضمن چون این آیات از انواع غذاهایی که خدا در اختیار انسان و چهار پایان قرار داده سخن می گوید حس شکرگزاری انسان را برمی انگیزد و او را به شناخت منعم و معرفت الله دعوت می کند.
نخست می فرماید: ((انسان باید به غذای خویش بنگرد که چگونه خداوند آن را آفریده است ؟)) (فلینظر الانسان الی طعامه).
نزدیکترین اشیاء خارجی به انسان غذای او است که با یک دگرگونی جزء

بافت وجود او می شود، و اگر به او نرسد به زودی راه فنا را پیش می گیرد، و به همین دلیل قرآن از میان تمام موجودات روی مواد غذایی آن هم
موادی تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 145
که از طریق گیاهان و درختان ، عائد انسان می شود تکیه کرده است .
روشن است که منظور از نگاه کردن تماشای ظاهری نیست ، بلکه نگاه به معنی دقت و اندیشه در ساختمان این مواد غذایی ، و اجزاء حیاتبخش آن ، و تاءثیرات شگرفی که در وجود انسان دارد، و سپس اندیشه در خالق آنها است .
و اینکه بعضی احتمال داده اند مراد نگاه ظاهری است ، نگاهی که باعث تحریک غده های بزاقی دهن ، می شود، در نتیجه کمک به هضم غذا می کند بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا آیه به قرینه آیات قبل و بعد اصلا در مقام بیان اینگونه مسائل نیست ، منتها بعضی از دانشمندان غذاشناس که قرآن را تنها از زاویه محدود مسائل شخصی خود می نگرند طبیعی است چنین پنداری درباره آیه فوق داشته باشند.
بعضی نیز معتقدند که منظور از نگاه کردن به مواد غذایی این است که انسان هنگامی که بر سر سفره می نشیند دقیقا بنگرد که آنها را از چه راهی تهیه کرده ؟ حلال یا حرام ؟ مشروع یا نامشروع ؟ و به این ترتیب جنبه های اخلاقی و تشریعی را مورد توجه قرار دهد.
در بعضی از روایات که از معصومین نقل شده نیز آمده است که منظور از ((طعام)) در اینجا ((علم و دانشی)) است که غذای روح انسان است ، باید بنگرد که آن را از چه کسی گرفته ؟ از جمله از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که در تفسیر این آیه فرمود: ((علمه الذی یاخذه عمن یاخذه ؟)).
نظیر همین معنی از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده است .
بدون شک معنی ظاهری آیه همان غذاهای جسمانی است که در آیات بعد مشروحا ذکر شده ، ولی غذای روح را نیز از طریق قیاس اولویت می توان استفاده کرد، چرا که انسان ترکیبی است از روح و جسم ، همانگونه که جسم تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 146
او نیاز به غذای مادی دارد، روح او نیز محتاج به غذای روحانی است .
و جایی که انسان باید در غذای جسمانیش دقیق شود، و سرچشمه آن را که باران حیاتبخش است طبق آیات بعد بشناسد باید در غذای روحانی خود نیز دقت بخرج دهد که از طریق باران وحی بر سر زمین قلب پاک پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل می گردد، و از آنجا در سینه های معصومین (علیهم السلام) ذخیره می شود و همچون چشمه های جوشانی در صفحه قلوب جاری می گردد، و انواع میوه های لذتبخش ایمان و تقوا و فضائل اخلاقی را پرورش می دهد.

آری انسان باید درست بنگرد که سرچشمه اصلی علم و دانش او که غذای روحانی او است کجا است مبادا از سرچشمه آلوده ای تغذیه شود و روح و جان او را بیمار کند یا به هلاکت افکند.
و نیز از طریق قیاس اولویت می توان مساءله ((حلال و حرام)) و مشروع و نامشروع را به وسیله ((دلالت التزامی)) از آیه استفاده کرد.
این احتمال نیز وجود دارد که هم ((طعام)) در آیه شریفه معنی وسیع و گسترده دارد، و هم ((نگاه کردن)) و بنابراین تفسیرهای سه گانه فوق در آن جمع می گردد.
در اینکه منظور از ((انسان)) در اینجا چه کسی است ؟ ناگفته پیدا است که همه انسانها را شامل می شود، اعم از مؤ من و کافر، همه باید به این مواد غذایی و شگفتیها و اسرار نهفته در آنها بنگرند، تا افراد بی ایمان راه حق را پیدا کنند و افراد مؤ من بر ایمانشان افزوده شود.
و به راستی هر یک از مواد غذایی : میوهها، دانه های غذایی سبزیها، برای خود دنیای شگفت انگیزی دارد که مدتها می توان روی آن مطالعه کرد، و درسهایی از آن آموخت که در تمام عمر به ما روشنایی و بینش می دهد.
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 147
سپس به شرح تفصیلی این مواد غذایی و منابع آن پرداخته ، می فرماید: ((ما آب فراوانی از آسمان فرو ریختیم)) (انا صببنا الماء صبا).
((صب)) به معنی ((فرو ریختن آب است از طرف بالا)) و در اینجا منظور نزول باران است ، و تعبیر به ((صبا)) در آخر آیه برای بیان تاءکید و فراوانی این آب می باشد
آری آب که مهم ترین مایه حیات است همواره به مقدار فراوان به لطف پروردگار از آسمان نازل می شود، و می دانیم تمام نهرها، و چشمهها، و قناتها، و چاه های آب ، ذخائر آبی خود را از باران می گیرند، و مایه اصلی همه آنها باران است که ((اگر باران به کوهستان نبارد به سالی دجله گردد خشک رودی)).
بنابراین به هنگام مطالعه ((مواد غذایی)) قبل از هر چیز انسان به نظام بارش باران متوجه می شود، که چگونه دائما آفتاب بر سطح دریاها می تابد، و ابرها از آن برمی خیزند، و بادها آنها را بحرکت در می آورند، سپس به خاطر دور شدن از سطح زمین ، و قرار گرفتن در منطقه سرد جوی بار دیگر تبدیل به آب شده ، و فرو می ریزند آبی زلال و پاک و خالی از هر گونه املاح مضر و آلودگی ، آن هم به صورت قطرات کوچک ، یا دانه های نرم برف که به آرامی بر زمین می نشیند، و جذب زمین و گیاهان و درختان می شود.
بعد از ذکر موضوع آب که یکی از ارکان مهم رویش گیاهان است ، به سراغ رکن مهم دیگر یعنی ((زمین)) می رود، و می افزاید: ((سپس زمین

را از هم شکافتیم)) (ثم شققنا الارض شقا).
بسیاری از مفسران گفته اند که این شکافتن اشاره به شکافتن زمین به وسیله جوانه های گیاهان است ، و به راستی این یکی از عجائب است که جوانهای با آنهمه تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 148
نرمی و لطافت خاکهای سخت را می شکافد، و گاه در کوهستانها از لابلای سنگها عبور کرده ، سر بیرون می آورد، چه قدرت عظیمی خالق بزرگ در این جوانه لطیف آفریده است که می تواند این چنین قدرتنمایی کند؟!
بعضی نیز احتمال داده اند که منظور شکافتن زمین به وسیله شخم زدن انسانها، یا حتی به وسیله کرمهایی است که نوعی عمل شخم زدن را تواءم با اعمال حیاتی دیگر در زمین انجام می دهند!
درست است که شخم زدن کار انسان است ، ولی از آنجا که تمام وسائل آن را خدا در اختیار او گذاشته ، به خداوند نسبت داده شده است .
تفسیر سومی که برای این تعبیر به نظر می رسد و از جهاتی ترجیح دارد این است که منظور از شکافتن زمین خرد شدن سنگهای سطح آن است .
توضیح اینکه : در آغاز سطح زمین را قشر عظیمی از سنگها پوشانده بود، بارانهای سیلابی پی در پی فرو باریدند، و سنگها را شکافتند، ذرات آن را جدا کردند و در قسمتهای گود زمین گستردند، و به این ترتیب توده خاک قابل زراعت تشکیل شد، و هم اکنون نیز سیلابها قسمتی از آنها را در خود حل کرده به دریا می ریزند، اما خاکهای جدیدی که به وسیله برف و باران مجددا تشکیل می شود جای آن را می گیرد، و گرنه انسان گرفتار کمبود خاک زراعتی می شد!
به این ترتیب آیه اشاره به یکی از معجزات علمی قرآن است که نشان می دهد اول بارانها فرو می بارند، و سپس زمینها شکافته می شوند و آماده زراعت می گردند، نه تنها در روزهای نخست این عمل صورت گرفته که امروز نیز ادامه دارد.
این تفسیر از آنجا که مساءله ((انبات)) و رویاندن گیاه در آیه بعد ذکر می شود مناسبتر به نظر می رسد. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 149
جمع میان هر سه تفسیر نیز بعید نیست .
بعد از ذکر این دو رکن اساسی یعنی ((آب)) و ((خاک)) به هشت قسمت از از روییدنیها که از ارکان اساسی غذای انسان یا حیوانات است اشاره کرده ، می فرماید: ((سپس ما در زمین دانه فراوانی رویاندیم)) (فانبتنا فیها حبا).
دانه های غذایی که مایه اصلی تغذیه انسان و انواع حیوانات است ، دانه هایی که اگر یکسال بر اثر خشکسالی قطع شود قحطی و گرسنگی تمام جهان را فرا می گیرد، و انسانها همه در زحمت فرو می روند.
تعبیر به ((حبا)) به صورت ((نکره)) در اینجا دلیل بر بیان عظمت ، و یا

تنوع انواع این دانه ها است ، و اینکه بعضی آن را تفسیر به خصوص ((گندم)) و ((جو)) کرده اند دلیلی بر آن نیست ، چرا که این تعبیر همه حبوبات را شامل می شود.
و در مرحله بعد می افزاید: ((همچنین انگور و سبزی بسیار)) (و عنبا و قضبا)
ذکر ((عنب)) (انگور) از میان تمام میوهها به خاطر مواد غذایی و حیاتی فراوانی است که در این میوه نهفته شده ، و آن را به صورت یک غذای کامل در آورده است (توجه داشته باشید که ((عنب)) هم به ((انگور)) گفته می شود و هم به ((درخت انگور)) و در آیات قرآن بر هر دو اطلاق شده ، ولی در اینجا مناسب همان انگور است).
((قضب)) (بر وزن جذب) در اصل به معنی سبزیهایی است که آن را در نوبتهای مختلف می چینند، و در اینجا به معنی انواع سبزیهای خوردنی است ، و ذکر آن به دنبال انگور دلیل بر اهمیت این ماده غذایی است . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 150
که در علم غذاشناسی امروز فوق العاده روی آن تکیه می شود.
گاه کلمه ((قضب)) به معنی قطع کردن و چیدن ، و واژه ((قضیب)) به معنی شاخه درخت آمده ، و ((سیف قاضب)) به معنی شمشیر قاطع است .
از ابن عباس نقل شده که منظور از ((قضب)) در اینجا ((رطب)) است که آن را از درخت می چینند، ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد، چرا که در آیه بعد اشاره جداگانه به مساءله رطب شده است .
بعضی نیز احتمال داده اند که ((قضب)) به معنی میوه های بوته ای باشد (مانند خیار و هندوانه و مانند آنها) و یا ریشه های گیاهی (مانند هویج و پیاز و کلم).
ولی بعید نیست که قضب در اینجا معنی گسترده ای داشته باشد که هم سبزیهای خوردنی را شامل شود، و هم میوه های بوته ای و هم ریشه های غذایی را.
سپس می افزاید: ((و زیتون و نخل فراوان)) (و زیتونا و نخلا).
تکیه روی این دو میوه نیز دلیلش روشن است چرا که امروز ثابت شده که هم ((زیتون)) و هم ((خرما)) از مهم ترین مواد غذایی نیروبخش و مفید و سلامت آفرین است .
و در مرحله بعد می افزاید: ((و باغهایی پر درخت (با انواع میوه های رنگارنگ))) (و حدائق غلبا).
((حدائق)) جمع ((حدیقة)) به معنی باغی است که اطراف آن دیوار و محفوظ باشد، و در اصل به معنی قطعه زمینی است که دارای آب است ، این واژه از ((حدقه)) چشم گرفته شده که دائما آب در آن جاری است .

و از آنجا که اینگونه باغها معمولا باغهای میوه است می تواند اشاره ای به

انواع میوه های بهشتی بوده باشد.
((غلب)) (بر وزن قفل) جمع ((اغلب)) و ((غلباء)) به معنی گردن کلفت است ، و در اصل از ماده غلبه گرفته شده ، و در اینجا به معنی درختان بلند و تنومند است .
سپس می افزاید: ((و میوه و چراگاه)) (و فاکهة و ابا).
((اب)) (با تشدید باء) به معنی گیاهان خودرو و چراگاهی است که آماده چریدن حیوانات و یا چیدن گیاهان باشد، و در اصل معنی ((آمادگی)) را می بخشد، و از آنجا که اینگونه چراگاهها آماده بهره برداری است به آن ((اب)) گفته شده .
بعضی نیز گفته اند منظور از ((اب)) میوه هایی است که قابل خشک کردن و ذخیره نمودن برای زمستان است ، به مناسبت اینکه همیشه آماده بهره برداری است .
بسیاری از مفسران اهل سنت و شیعه در ذیل این آیه نقل کرده اند که روزی عمر بر منبر بود و این آیات را تلاوت کرد، سپس گفت : همه اینها را ما می شناسیم اما ((اب)) چیست ؟ نمی دانم ، سپس عصایی را که در دست داشت رها کرد و گفت : به خدا سوگند که این یکنوع تکلف است ، چه اشکالی دارد معنی ((اب)) را ندانی ! شما از چیزی از کتاب الله پیروی کنید که برای شما تبیین شده ، و به آن عمل نمایید و آنچه را نمی دانید و نمی فهمید موکول به پروردگار کنید!.
این نشان می دهد که او مفهوم کلمه ((اب)) را چیز پیچیده ای می دانست ، در حالی که با مراجعه به متون لغت روشن می شود که مطلب پیچیده ای نیست .
و عجب اینکه در در المنثور آمده است که همین سؤ ال را از ابو بکر

کرده اند، او گفت من اگر در کتاب خدا چیزی را بگویم که نمی دانم کدام آسمان بر سر من سایه می افکند، و کدام زمین حاضر است مرا بپذیرد؟.
درست است که بسیاری از دانشمندان اهل سنت از این دو حدیث نتیجه گرفته اند که هیچکس نباید در مورد مسائلی که آگاه نیست ، مخصوصا در کتاب الله ، سخنی بگوید، ولی بالاخره جای این سؤ ال باقی است که چگونه کسی که به عنوان پیشوا و خلیفه مسلمین می خواهد حکومت کند از مفهوم لغتی که در متن قرآن مجید آمده و چندان پیچیدگی ندارد آگاه نباشد؟ اینها همه دلیل بر این است که باید در هر عصر و زمان رهبری الهی در میان مردم بوده باشد که از تمام مسائل شرع آگاه و از هر اشتباه و خطایی مصون و معصوم باشد.

و لذا در ذیل حدیثی که مرحوم ((مفید)) در ((ارشاد)) آورده است می خوانیم : هنگامی که این ماجرا به گوش امیر مؤ منان علی (علیه السلام) رسید، فرمود: سبحان الله اما علم ان الاب هو الکلاء و المرعی و ان قوله تعالی : و فاکهه و ابا اعتداد من الله بانعامه علی خلقه ، فیما غذاهم به ، و خلقه لهم و لانعامهم ، مما تحیی به انفسهم و تقوم به اجسادهم : ((عجیب است ، آیا او نمی دانست که ((اب)) به معنی گیاهان خودرو و چراگاه است ، و اینکه جمله ((و فاکهة و ابا)) عنایتی است از سوی خداوند نسبت به بندگانش در آنچه از مواد غذایی به آنها داده ، و برای آنان و چهارپایانشان آفریده ، از چیزهایی که مایه حیات و قوام جسم آنها است ؟!.

در اینجا این سؤ ال پیش می آید که در آیات گذشته بعضی از میوهها بالخصوص مطرح شده بود، و در اینجا میوه به طور کلی مطرح شده ، و از این گذشته در آیه قبل که سخن از باغها می گفت ظاهرا نظر به میوه های باغها داشت ، چگونه بار دیگر میوه در اینجا مطرح شده است ؟ تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 153

در پاسخ می گوییم : اما اینکه بعضی از میوهها بالخصوص ذکر شده مانند انگور و زیتون و خرما (به قرینه درخت نخل) به خاطر اهمیت فوق العاده ای است که از میان میوهها دارند، و اما اینکه چرا فاکهه (میوه) جداگانه از ((حدائق)) (باغها) ذکر شده ؟، ممکن است به خاطر این باشد که باغها منافع دیگری غیر از میوه نیز دارند، منظره زیبا، طراوت و هوای سالم و مانند آن از این گذشته برگ بعضی از درختان و ریشه و پوست بعضی دیگر، جزء مواد خوراکی هستند (مانند چای و دارچین و زنجبیل و امثال آن) به علاوه برگهای بسیاری از درختان خوراک مناسبی برای حیوانات است و می دانیم آنچه در آیات فوق آمده ، هم خوراک انسان را شامل می شود، هم خوراک حیوان را.

و لذا در آیه بعد که آخرین آیه مورد بحث است ، می افزاید: ((تا وسیله بهره گیری شما و چارپایانتان باشد)) (متاعا لکم و لانعامکم).

((متاع)) هر چیزی است که انسان از آن متمتع و بهرهمند می شود.

نکته : نکته :

مواد غذایی سالم

آنچه در این آیات آمده بود، هشت نوع از مواد غذایی برای انسان و چارپایان بود، و جالب اینکه همه آنها، غذاهای گیاهی و نباتی است ، این به خاطر اهمیتی است که ((گیاهان)) و ((حبوبات)) و ((میوهها)) در تغذیه انسان دارند، بلکه غذای حقیقی انسان همینها است ، و غذاهای حیوانی در درجه بعد قرار دارد و تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 154

به مقدار کمتر.

آنچه در اینجا قابل توجه است اینکه : علم غذاشناسی امروز که یکی از علوم گسترده و مهم است و برای خود دنیای وسیعی با چشم اندازهای وسیعتری را مجسم می کند، در حقیقت شرحی است بر آنچه در این آیات آمده ، و عظمت قرآن را منعکس می کند، مخصوصا موادی که در آیات بالا روی آن تکیه شده هر یک از دیدگاه علم غذاشناسی ، بسیار مهم و با ارزش است .
به هر حال دقت در این امور، انسان را به عظمت خالق آنها، و الطاف و محبتهای او نسبت به نوع بشر آشناتر می سازد.
آری دقت در غذای جسم ، و سپس در غذای روح ، هم از نظر محتوی و ساختمان ، و هم از نظر طرق اکتساب ، می تواند آدمی را در مسیر معرفة الله و تهذیب نفس و خودسازی پیش برد، آری ((آدمی باید در غذایش به دقت بنگرد)) و چه پر معنی است همین یک جمله کوتاه عبس
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 155
آیه 33 - 42
آیه و ترجمه
فَإِذَا جَاءَتِ الصاخَّةُ(33) يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ(34) وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ(35) وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ(36) لِكلِّ امْرِئٍ مِّنهُمْ يَوْمَئذٍ شأْنٌ يُغْنِيهِ(37) وُجُوهٌ يَوْمَئذٍ مُّسفِرَةٌ(38) ضاحِكَةٌ مُّستَبْشِرَةٌ(39) وَ وُجُوهٌ يَوْمَئذٍ عَلَيهَا غَبرَةٌ(40) تَرْهَقُهَا قَترَةٌ(41) أُولَئک هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ(42) تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 156
ترجمه :
33 - هنگامی که آن صدای مهیب (صیحه رستاخیز) بیاید (کافران در اندوه عمیقی فرو می روند)
34 - در آن روز که انسان از برادر خود فرار می کند،
35 - و از مادر و پدرش ،
36 - و زن و فرزندانش ،
37 - در آن روز هر کدام از آنها وضعی دارد که او را کاملا به خود مشغول میسازد
38 - صورتهایی در آن روز گشاده و نورانی است ،
39 - خندان و مسرور است
40 - و صورتهایی در آن روز غبارآلود است ،
41 - و دود تاریکی آنها را پوشانده
42 - آنها همان کافران فاجرند
تفسیر :
صیحه رستاخیز
بعد از ذکر قسمت قابل توجهی از مواهب الهی و نعم دنیوی ، به بیان معاد و گوشه ای از حوادث رستاخیز و سرنوشت مؤ منان و کافران می پردازد،

تا از یکسو اعلام کند که این مواهب و متاع هر چه باشد زود گذر است و نقطه پایانی دارد، و از سوی دیگر وجود اینها دلیلی است بر قدرت خداوند بر همه چیز و بر مساءله معاد.
می فرماید: ((هنگامی که آن صدای مهیب و گوشخراش (صیحه رستاخیز) بیاید کافران و مجرمان در اندوه و ندامت عمیقی فرو می روند)) (فاذا جائت الصاخة). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 157
((صاخه)) از ماده ((صخ)) در اصل به معنی صوت شدیدی است که نزدیک است گوش انسان را کر کند، و یا به راستی گوش را کر می کند، و در اینجا اشاره به ((نفخه دوم صور)) است ، همان صیحه عظیمی که صیحه بیداری و حیات می باشد، و همگان را زنده کرده ، به عرصه محشر دعوت می کند.
آری این صیحه چنان عظیم و تکان دهنده است که انسان را از همه چیز جز خودش و اعمالش و سرنوشتش غافل می کند.
و لذا بلا فاصله بعد از آن می افزاید: ((در آن روز که انسان از برادر خود فرار می کند)) (یوم یفر المرء من اخیه).
همان برادری که با جان برابر بود و همه جا به یاد او بود و در فکر او، امروز به کلی از او گریزان می شود
و همچنین ((از مادر و پدرش)) (و امه و ابیه).
((و زن و فرزندانش)) و صاحبته و بنیه).
و به این ترتیب انسان نزدیکترین نزدیکانش را که برادر و پدر و مادر و زن و فرزند هستند نه فقط فراموش می نماید بلکه از آنها فرار می کند، و این نشان می دهد هول و وحشت محشر آنقدر زیاد است که انسان را از تمام پیوندها و تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 158
علائقش جدا می کند.
مادری که به او عشق می ورزید.
پدری که سخت مورد احترام او بود.
همسری که شدیدا به او محبت داشت .
و فرزندانی که میوه قلب و نور چشمان او محسوب می شدند.
بعضی گفته اند منظور فرار از برادران و پدران و مادران و همسر و فرزندانی است که راه ایمان و تقوا و اطاعت خدا را نپیمودند، او از آنها فرار می کند مبادا به سرنوشتشان گرفتار شود.
بعضی نیز گفته اند این فرار به خاطر آن است مبادا اینها حقوقی به گردن او داشته باشند و از او مطالبه کنند، و او از ادای آن عاجز باشد.
در میان این سه تفسیر، تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد، گرچه جمع میان آنها نیز بی مانع است .
در این که چرا نخست از برادر، و بعد مادر، سپس پدر، و بعد همسر، و در

آخرین مرحله سخن از فرزندان به میان آمده ؟ بعضی معتقدند به خاطر این است که در تمام اینها از مرحله پایین تر به مرحله بالاتر منتقل می شود و مقتضای بلاغت همین است که نخست بگوید انسان از برادرش می گریزد، بعد از مادر و پدر، و بعد از همسر و فرزندان .
ولی با توجه به این که همه مردم در مورد علاقه و رابطه با این پنج گروه یکسان نیستند گاه برادر نقش مهمتری در زندگی انسان دارد بیشتر مورد علاقه او است ، و گاه همسر، و گاه فرزند، و لذا نمی توان یک قاعده کلی در اینجا به دست داد.
البته برای اهمیت پیوند انسان با هر یک از این گروه پنجگانه مطالب بسیاری می توان گفت ولی چنان نیست که بطور مطلق بتوان یکی را بر

از تمام جهات - مخصوصا به شکلی که در آیه آمده است ترجیح داد، بنابراین ترتیب فوق روی حساب ترتیب در اهمیت نیست
در آیه بعد دلیل این فرار را بیان کرده ، می فرماید: ((در آن روز هر کدام از آنها وضعی دارد که او را کاملا به خود مشغول می سازد)) (لکل امرء منهم یومئذ شان یغنیه).
تعبیر به ((یغنیه)) (او را بی نیاز می سازد) کنایه ظریفی است از این حقیقت که در آن روز آنقدر انسان به خود مشغول است ، که به دیگری نمی پردازد و حوادث بقدری شدید و هولناک است که برای اشغال تمامی فکر و قلب او کافی است .
در حدیثی آمده است که بعضی از خاندان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از آن حضرت سؤ ال کردند که آیا در روز قیامت انسان به یاد دوست صمیمیش می افتد؟
در جواب فرمود: ((ثلاثة مواطن لا یذکر (فیها) احد احدا عند المیزان حتی ینظر ایثقل می زانه ام یخف ؟ و عند الصراط حتی ینظر ایجوزه ام لا؟ و عند الصحف حتی ینظر بیمینه یاخذ الصحف ام بشماله ؟ فهذه ثلاثة مواطن لا یذکر فیها احد حمیمه و لا حبیبه و لا قریبه و لا صدیقه ، و لا بنیه و لا والدیه و ذلک قول الله تعالی : لکل امرء منهم یومئذ شان یغنیه))
سه موقف است که هیچکس در آنها به یاد هیچکس نمی افتد: اول پای میزان سنجش اعمال است تا ببیند آیا میزانش سنگین است یا سبک ؟ سپس بر صراط است تا ببیند آیا از آن می گذرد یا نه ؟ و سپس به هنگامی است که نامه های اعمال را به دست انسانها می دهند تا ببینند آن را به دست راستش می دهند یا دست چپ ؟ این سه موقف است که در

نه دوست صمیمی ، نه یار مهربان ، نه افراد نزدیک ، نه دوستان مخلص ، نه فرزندان ، و نه پدر و مادر، و این همان است که خداوند متعال می

فرماید: در آن روز هر کسی به قدر کافی به خود مشغول است .
سپس به چگونگی حال مؤ منان و کافران در آن روز پرداخته می گوید:
((صورتهایی در آن روز گشاده و نورانی است)) (وجوه یومئذ مسفرة).
((خندان و مسرور است)) (ضاحکة مستبشرة)
((و صورتهایی در آن روز غبارآلود است)) (و وجوه یومئذ علیها غبرة)
((و دود تاریکی آن را پوشانده)) (ترهقها قترة).
((آنها همان کافران فاجرند!)) (اولئک هم الکفرة الفجرة).
((مسفرة)) از ماده ((اسفار)) چنانکه قبلا هم نیز گفته ایم به معنی آشکار شدن و درخشیدن است ، همانند طلوع سپیده صبح در پایان شب تاریک .
((غبرة)) (بر وزن غلبه) از ((غبار)) به معنی باقی مانده خاکی است که از زمین بر خاسته و بر چیزی نشسته
((قترة)) (بر همان وزن) در اصل از ماده ((قتار)) (بر وزن غبار) به معنی دودی است که از چوب یا چیزی دیگری برمی خیزد، بعضی از ارباب لغت آن را نیز به معنی غبار تفسیر کرده اند، اما جمع میان این دو تعبیر در آیات

فوق نشان می دهد که این دو واژه دارای دو معنی متفاوت است .
((کفرة)) و ((فجرة)) (بر همان وزن) جمع ((کافر)) و ((فاجر)) است که اولی اشاره به افراد فاسد العقیده و دومی اشاره به افراد فاسد العمل است .
از این آیات به خوبی استفاده می شود که در صحنه قیامت آثار عقائد و اعمال سوء انسانها در چهره هایشان نمایان می گردد.
ضمنا تعبیر به وجوه به خاطر این است که رنگ صورت بیش از هر چیزی می تواند بیانگر حالات درونی باشد، هم ناراحتیهای فکر و روحی و هم ناراحتیهای جسمانی .
به هر حال گروهی در آنجا خندان و مسرورند، چهره هایشان گشاده و نورانی است ، روشنایی ایمان و پاکی عمل در صورت آنها موج می زند، ((و رنگ رخساره آنها خبر از سر درون می دهد)).
بر عکس گروهی که تاریکی کفر و زشتی اعمالشان در چهره هایشان نمایان است ، گویی گرد و غبار سیاهی بر صورتشان نشسته ، و هاله ای از دود آن را در خود فرو برده ، آثار غم و اندوه و رنج و درد از صورتهایشان می بارد، و اصولا همانگونه که در آیه 41 سوره رحمان آمده ((یعرف المجرمون بسیماهم)) ((گنهکاران با سیمایشان شناخته می شوند)) در آن روز رنگ چهرهها برای شناخت انسانها کافی است .
نکته : نکته :
راه خودسازی
تعبیراتی که در آیات کوتاه و پر طنین این سوره آمده برنامه جامعی برای

خودسازی است : تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 162
1 - از یکسو به انسان دستور می دهد که برای درهم شکستن کبر و غرور به آغاز آفرینش خود باز گردد، و ببیند چگونه از نطفه بی ارزشی آفریده شده ؟ و می دانیم یکی از بزرگترین موانع راه خودسازی همین کبر و غرور است .
2 - از سوی دیگر هدایتهای الهی را به عنوان بهترین زاد و توشه این راه معرفی می کند، اعم از هدایتهایی که از طریق وحی و رهنمودهای انبیاء و اولیاء سر چشمه می گیرد، و هدایتهایی که از طریق عقل و بررسی قوانین و نظامات عالم تکوین حاصل می شود.
3 - سپس به انسان دستور می دهد که به غذای جسمانیش خوب بنگرد، چشمانش را بگشاید و ببیند این خالق رحیم و مهربان چگونه انواع مواد غذایی دانهها و میوهها را از این خاک تیره برای او آفریده ، و در برابر ربوبیتش سر تعظیم فرود آورد نه تنها به ساختمان تکوینی این مواد غذایی بنگرد، بلکه چگونگی تحصیل آن را نیز مورد توجه قرار دهد چرا که غذای پاک و حلال یکی از پایه های مهم خودسازی است .
4 - به طریق اولی باید به غذای روحش بنگرد که از کدامین سر چشمه تراوش کرده سر چشمه ای پاک یا آلوده ؟ چرا که تعلیمات ناسالم و تبلیغات گمراه کننده همچون غذای مسمومی است که حیات معنوی انسان را به خطر می افکند.
عجب اینکه بعضی از مردم در مورد غذای جسم بسیار سختگیر و موشکافند، ولی در غذای روحشان بی اعتنا، هر کتاب فاسد و مفسدی را میخوانند، به هر گونه تعلیمات گمراه کننده گوش فرامی دهند، و برای غذای روحشان هیچ قید و شرطی قائل نیستند.
در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : ما لی اری الناس اذا قرب الیهم الطعام لیلا تکلفوا انارة المصابیح ، لیبصروا ما یدخلون بطونهم ، و لا یهتمون بغذاء النفس ، بان ینیروا مصابیح البابهم بالعلم ، لیسلموا من تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 163
لواحق الجهالة و الذنوب ، فی اعتقاداتهم و اعمالهم :
((برای چیست که می بینم مردم را هنگامی که در شب طعامی نزدشان حاضر کنند حتما چراغ می افروزند تا ببینند چه غذایی در شکم خود وارد می سازند؟ ولی به غذای روحشان اهمیت نمی دهند، و چراغ عقل را به وسیله علم روشن نمی سازند، تا از عوارض جهالت و گناهان در اعتقادات و اعمال سالم بمانند)).
نظیر همین معنی را فرزندش امام مجتبی (علیه السلام) فرموده : عجبت لمن یتفکر فی ماکوله ، کیف لا یتفکر فی معقوله ، فیجنب بطنه ما یؤ ذیه ، و یودع صدره ما یردیة : ((عجب دارم از آنها که به غذای جسم خود می

اندیشند، اما در غذای روح دقت نمی کنند، خوراک زیانبار را از شکم خود دور می دارند، اما قلب را با مطالب مهلک آکنده می کنند)).
5 - بعد به خاطر بیاورد که صیحه گوشخراش محشر همه را از خواب مرگ بیدار می کند، و انسان را در برابر اعمالش قرار می دهد و آنچنان اوضاع محشر هولناک است که انسان عزیزترین عزیزانش را فراموش می کند، باید بیندیشد آیا امروز کاری می کند که در آن روز چهره ای خندان و مسرور و نورانی داشته باشد، یا چهره ای زشت و عبوس و تاریک ؟ و از هم اکنون خود را برای آن روز آماده کند
خداوندا! به ما توفیق خودسازی مرحمت کن .
پروردگارا! ما را از غذای جانپرور روحی محروم مفرما.
بار الها! پیش از صیحه محشر ما را از خواب گران بیدار نما.
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 165
سوره تکویر
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 29 آیه است تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 166
محتوای سوره ((تکویر))
این سوره از سوره های مکی است ، و قرائن مختلفی گواهی بر این معنی می دهد، از جمله اینکه حاکی از این است که دشمنان لجوج به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نسبت جنون می دادند، و این معنی معمولا در مکه ، و بیشتر در آغاز دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود که دشمنان سعی داشتند سخنانش را جدی نگیرند و با بی اعتنایی از آن بگذرند.
به هر حال این سوره عمدة بر دو محور دور می زند:
((محور اول)) آیات آغاز این سوره است که بیانگر نشانه هایی از قیامت و دگرگونیهای عظیم در پایان این جهان و آغاز رستاخیز است .
در ((محور دوم)) سخن از عظمت قرآن و آورنده آن و تاءثیرش در نفوس انسانی می گوید، و این قسمت با سوگندهای بیدار کننده و پرمحتوایی همراه است .
فضیلت تلاوت این سوره
احادیث متعددی در اهمیت این سوره و تلاوت آن نقل شده است : از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من قراء سورة اذا الشمس کورت اعاذه الله تعالی ان یفضحه حین تنشر صحیفته : کسی که سوره اذا الشمس کورت تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 167
را بخواند خداوند او را از رسوایی در آن هنگام که نامه های عمل گشوده می شود حفظ می کند.
در حدیث دیگری از همان حضرت نقل شده که فرمود: ((من احب ان ینظر الی یوم القیامة فلیقراء اذا الشمس کورت)): کسی که دوست دارد روز قیامت به من نظر کند سوره اذا الشمس کورت را بخواند.
این حدیث به شکل دیگری نیز نقل شده : ((من سره ان ینظر الی یوم القیامة (کانه رای عین) فلیقرا اذا الشمس کورت و اذا السماء انفطرت و اذا السماء انشقت)): ((کسی که دوست دارد قیامت را بنگرد (گویی با چشم می بیند!) سوره ((اذا الشمس کورت)) و سوره ((اذا السماء

انفطرت)) و سوره ((اذا السماء انشقت)) را بخواند)) (زیرا در این سورهها نشانه های قیامت آنچنان بیان شده که تلاوت کننده را گویی در مقابل صحنه قیامت قرار می دهد).
در حدیث دیگری می خوانیم که به پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گفتند: چرا اینقدر زود آثار پیری در شما نمایان گشته ؟ فرمود: شیبتنی هود و الواقعه و المرسلات و عم یتسائلون و اذا الشمس کورت : ((سوره هود، و واقعه ، و مرسلات ، و عم ، و اذا الشمس کورت ، مرا پیر کرد (زیرا آنچنان حوادث هولناک قیامت در اینها ترسیم شده است که هر انسان بیداری را گرفتار پیری زود رس می کند)))
در حدیثی نیز امام صادق (علیه السلام) آمده است : ((هر کس سوره

و اذا الشمس کورت ، را بخواند، در زیر بال و پر لطف پروردگار در جنت جاودان ، و در سایه لطف و کرامت الهی در باغهای بهشت خواهد بود و این برای خداوند چیز مهمی نیست اگر اراده کند.
تعبیراتی که در روایات بالا آمده به خوبی نشان می دهد که منظور تلاوتی است که سر چشمه آگاهی و ایمان و عمل باشد. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 169
آیه 1 - 9
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
إِذَا الَشمْس کُوِّرَت (1) وَ إِذَا النُّجُومُ انکَدَرَت (2) وَ إِذَا الْجِبَالُ سیرَت (3) وَ إِذَا الْعِشارُ عُطلَت (4) وَ إِذَا الْوُحُوش حُشِرَت (5) وَ إِذَا الْبِحَارُ سجِّرَت (6) وَ إِذَا النُّفُوس زُوِّجَت (7) وَ إِذَا الْمَوْءُدَةُ سئلَت (8) بِأَی ذَنبٍ قُتِلَت (9) تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 170
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - در آن هنگام که خورشید درهم پیچیده شود.
2 - و در آن هنگام که ستارگان بی فروغ شوند.
3 - و در آن هنگام که کوهها بحرکت در آیند.
4 - و در آن هنگام که باارزشترین اموال به دست فراموشی سپرده شود.
5 - و در آن هنگام که وحوش جمع شوند.
6 - و در آن هنگام که دریاها بر افروخته شوند.
7 - و در آن هنگام که هر کس با همسان خود قرین گردد.
8 - و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤ ال شود،
9 - که به کدامین گناه کشته شدند؟!
تفسیر :

آن روز که طومار کائنات پیچیده شود
در آغاز این سوره چنانکه گفتیم به اشارات کوتاه و هیجان انگیز و تکان دهنده ای از حوادث هولناک پایان این جهان ، و آغاز رستاخیز بر خورد می کنیم که انسان را در عوالم عجیبی سیر می دهد، و مجموعا هشت نشانه از این نشانه ها را بازگو می کند.
نخست می فرماید: ((در آن هنگام که طومار خورشید درهم پیچیده شود)) (اذا الشمس کورت).
((کورت)) از ماده ((تکویر)) در اصل به معنی پیچیدن و جمع و جور کردن چیزی است (همچون پیچیدن عمامه بر سر) این مطلبی است که از کتب مختلف لغت و تفسیر استفاده می شود، و گاه آن را به ((افکندن)) یا ((تاریک شدن)) تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 171
چیزی گفته شده ، و به نظر می رسد که این دو معنی نیز باز گشت به همان ریشه اول می کند.
به هر حال منظور در اینجا پیچیده شدن نور خورشید، و تاریک شدن و جمع شدن حجم آن است .
می دانیم خورشید در حال حاضر کره ای است فوق العاده داغ و سوزان به اندازه ای که تمام مواد آن به صورت گاز فشرده ای در آمده و در گرداگردش شعله های سوزانی زبانه می کشد که صدها هزار کیلومتر ارتفاع آنها است ! و اگر کره زمین در وسط یکی از این شعله های عظیم گرفتار شود در دم خاکستر و تبدیل به مشتی گاز می شود!
ولی در پایان این جهان و در آستانه قیامت این حرارت فرو می نشیند، و آن شعله ها جمع می شود، روشنایی آن به خاموشی می گراید، و از حجم آن کاسته می شود، و این است معنی ((تکویر))
و لذا در لسان العرب آمده است ((کورت الشمس : جمع ضوءها و لف کما تلف العمامة : معنی تکویر خورشید این است که نور آن جمع و پیچیده می شود، همانگونه که عمامه را می پیچند)).
این حقیقتی است که در علم و دانش امروز نیز منعکس است و ثابت خورشید تدریجا رو به تاریکی و خاموشی می رود.
سپس می افزاید: ((و در آن هنگام که ستارگان بی فروغ گشته و افول کنند)) (و اذا النجوم انکدرت).
((انکدرت)) از ماده ((انکدار)) به معنی ((سقوط کردن و پراکنده شدن)) است ، و از ریشه ((کدورت)) به معنی ((تیرگی و تاریکی)) است ، و جمع میان هر دو معنی در آیه مورد بحث امکان پذیر است ، چرا که در آستانه قیامت ستارگان تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 172
هم فروغ و روشنایی خود را از دست می دهند و هم پراکنده می شوند و سقوط می کنند و نظام جهان بالا درهم می ریزد، همانگونه که در آیه 2

سوره انفطار آمده و اذا الکواکب انتثرت هنگامی که ستارگان فرو ریزند و پراکنده شوند و همانگونه که در آیه 8 سوره مرسلات آمده : و اذا النجوم طمست : ((و هنگامی که ستارگان محو و تاریک شوند)).
در سومین نشانه رستاخیز می فرماید: ((و در آن هنگام که کوهها به حرکت در آیند)) (و اذا الجبال سیرت).
همانگونه که قبلا نیز اشاره کرده ایم از آیات مختلف قرآن استفاده می شود که در آستانه قیامت کوهها مراحل مختلفی را طی می کنند نخست به حرکت در می آیند، و در آخرین مرحله به غبار پراکنده ای تبدیل می شوند (شرح بیشتر در این باره را در همین جلد در تفسیر آیه 20 سوره نبا مطالعه فرمایید).
سپس می افزاید: ((و در آن هنگام که باارزشترین اموال به دست فراموشی سپرده شود)) (و اذا العشار عطلت)
((عشار)) جمع ((عشراء)) در اصل به معنی شتر ماده بارداری است که ده ماه بر حمل او گذشته ، و در آستانه آوردن بچه است یعنی چیزی نمی گذرد که شتر دیگری از او متولد می شود، و شیر فراوان در پستان او ظاهر می گردد.
در آن روز که این آیات نازل گشت چنین شتری باارزشترین اموال عرب محسوب می شد.
((عطلت)) از ماده تعطیل به معنی رها کردن بدون سرپرست و تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 173
چوپان است .
منظور این است شدت هول و وحشت آن روز به قدری است که هر انسانی نفیسترین اموال خویش را فراموش می کند.
مرحوم ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) نقل می کند که بعضی ((عشار)) را به معنی ((ابرها)) گرفته اند، و ((عطلت)) به معنی تعطیل شدن باران آنها است ، یعنی در آن روز ابرها در آسمان ظاهر می شود اما نمی بارد (ممکن است این ابرها ناشی از گازهای مختلف یا ابرهای اتمی و یا توده های گرد و غبار حاصل از متلاشی شدن کوهها در آستانه قیامت باشد که ابرهایی است بدون باران).
ولی ((طبرسی)) می افزاید: ((بعضی گفته اند تفسیر ((عشار)) به ((ابرها)) چیزی است که در لغت عرب شناخته نشده)).
اما با توجه به مطلبی که ((طریحی)) در ((مجمع البحرین)) آورده که ((عشار)) در اصل به معنی شتران باردار است ، و سپس به هر بارداری گفته شده ممکن است اطلاق آن بر ((ابرها))
نیز به خاطر آن باشد که آنها نیز غالبا باردارند، هر چند ابرهایی که در آستانه قیامت در صفحه آسمان ظاهر می شود باردار نیست (دقت کنید).

بعضی نیز ((عشار)) را به معنی خانه ها یا زمینهای زراعتی تفسیر کرده اند که در آستانه قیامت تعطیل می گردد و از ساکنان و زراعت خالی می شود.
ولی تفسیر اول از همه معروفتر است .
در آیه بعد می افزاید: ((و در آن هنگام که حیوانات وحشی جمع می شوند)) (و اذا الوحوش حشرت).
همان حیواناتی که در حال عادی از هم دور بودند، و از یکدیگر می ترسیدند

و فرار می کردند، ولی شدت وحشت حوادث هولناک آستانه قیامت آنچنان است که اینها را گرد هم جمع می کند، و همه چیز را فراموش می کند، گویی می خواهند با این اجتماعشان از شدت ترس و وحشت خود بکاهند.
و به تعبیر دیگر: وقتی آن صحنه های هولناک خصائص ویژه حیوانات وحشی را از آنها می گیرد با انسانها چه می کند؟!
ولی بسیاری از مفسران معتقدند که آیه فوق اشاره به ((حشر حیوانات وحشی)) در دادگاه قیامت است که آنها نیز در عالم خود و در حدود آگاهی خویش مسؤ ولیتهایی دارند، و اگر ظلم و ستمی به یکدیگر کرده باشند در آنجا از آنها قصاص می شود، و این آیه را شبیه آیه 38 سوره انعام می دانند که می گوید: و ما من دابة فی الارض و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شی ء ثم الی ربهم یحشرون : ((هیچ جنبنده ای در زمین و هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند وجود ندارد مگر اینکه امتهایی همانند شما هستند، ما چیزی را در این کتاب فروگذار نکردیم ، سپس همگی به سوی پروردگارشان جمع و محشور می شوند)).
در زمینه حشر و حساب حیوانات بحث مشروحی در ذیل همان آیه در سوره انعام (جلد 5 صفحه 224 تا 227 داشتیم) ولی آنچه در اینجا می توان گفت این است که با توجه به اینکه آیات مورد بحث از نشانه های هولناک پایان دنیا و آغاز آخرت بحث می کند تفسیر اول مناسبتر است .
سپس می افزاید: ((و در آن هنگام که دریاها بر افروخته شود!)) (و اذا البحار سجرت).
((سجرت)) از ماده ((تسجیر)) در اصل به معنی بر افروختن و به هیجان آوردن آتش است . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 175
و اگر این تعبیر قرآن در گذشته برای مفسران عجیب بود امروز برای ما جای تعجب نیست ، زیرا می دانیم آب از دو ماده ((اکسیژن)) و ((هیدروژن)) ترکیب یافته که هر دو سخت قابل اشتعال است ، بعید نیست که در آستانه قیامت آب دریاها چنان تحت فشار قرار گیرد که تجزیه شوند و تبدیل به یکپارچه آتش گردند.

بعضی این واژه را به معنی ((پر شدن)) تفسیر کرده اند، همان گونه که به تنور پر از آتش ((مسجر)) گفته می شود، ممکن است زلزله های آستانه قیامت و متلاشی شدن کوهها سبب پر شدن دریاها گردد، و یا سنگهای آسمانی در آنها فرو ریزد و پر شود و آبهای متلاطم آن بر صفحه خشکیها جاری گردد و همه چیز را غرق کند.
سپس می افزاید: ((و در آن هنگام که هر کس با همسان خود قرین گردد)) (و اذا النفوس زوجت).
صالحان با صالحان ، و بدکاران با بدکاران ، اصحاب الیمین با اصحاب الیمین ، و اصحاب الشمال با اصحاب الشمال ، بر خلاف این دنیا که همه با هم آمیخته اند، گاه همسایه مؤ من ، مشرک است ، و گاه همسر صالح ، ناصالح ولی در قیامت که یوم الفصل و روز جداییها است این صفوف کاملا از هم جدا می شوند.
در تفسیر این آیه احتمالات دیگری نیز ذکر شده است از جمله اینکه : ارواح به بدنها بازمی گردند، یا نفوس بهشتی با حوریان تزویج و نفوس جهنمی با شیاطین قرین می شوند، یا اینکه هر انسانی با دوست و رفیقش قرین می گردد، بعد از آنکه مرگ میان آنها جدایی افکند، و یا هر انسانی با اعمالش قرین می شود. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 176
ولی تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می رسد، و آیه 7 تا 11 سوره واقعه گواه آن است : و کنتم ازواجا ثلاثه فاصحاب المیمنة ، ما اصحاب المیمنة و اصحاب المشئمة ما اصحاب المشئمة و السابقون السابقون اولئک المقربون :
((در آن روز شما به سه گروه تقسیم خواهید شد: نخست اصحاب میمنه هستند چه اصحاب میمنه ای ؟ گروه دیگر اصحاب شمال و گروه شومند، و چه گروه شومی ؟ و سومین گروه پیشگامان پیشگامند و آنها مقربانند)).
در حقیقت این آیه بعد از ذکر شش تحول عظیم که از مقدمات رستاخیز است به نخستین طلیعه آن روز بزرگ یعنی روزی که هر کس با قرین خود همراه می گردد اشاره می کند
سپس به سراغ یکی دیگر از حوادث رستاخیز رفته می افزاید: ((و در آن هنگام که از دختران زنده به گور شده سؤ ال می شود)) (و اذا الموءودة سئلت).
((به کدامین گناه کشته شدند؟!)) (بای ذنب قتلت).
((موءودة)) از ماده ((واءد)) (بر وزن وعد) به معنی دختری است که زنده در زیر خاک دفن شده ، بعضی گفته اند ریشه آن به معنی ثقل و سنگینی است ، و چون این دختران را در گور دفن می کنند و خاک به روی آنها می ریزند، این تعبیر درباره آنها به کار رفته است .
در بعضی از روایات در تفسیر این آیه توسعه داده شده ، تا آنجا که شامل

هر گونه قطع رحم ، و یا قطع مودت اهل بیت (علیهم السلام) می شود.
در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه سؤ ال شد فرمود: من قتل فی مودتنا: ((منظور کسانی است که در

و دوستی ما کشته می شوند)).
در حدیث دیگری آمده است که شاهد این سخن آیه قربی است قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی : ((بگو: من هیچ پاداشی در برابر دعوت نبوت از شما نمی طلبم جز محبت اهلبیتم)).
البته ظاهر آیه همان تفسیر اول است ، ولی ملاک و مفهوم آن قابل چنین توسعه ای می باشد.
نکته : نکته ها:
1 - زنده به گور کردن دختران :
یکی از دردناکترین و وحشیانه ترین پدیده های عصر جاهلیت عرب پدیده ((واءد)) است که در قرآن مجید مکرر به آن اشاره شده .
گرچه بعضی معتقدند که این جنایت در همه قبائل عرب عمومیت نداشته ، و تنها در قبیله ((کنده)) (یا بعضی از قبائل دیگر) بوده است ، ولی مسلما مساءله نادری نیز محسوب نمی شده ، و گرنه قرآن با این تاءکید و به طور مکرر، روی آن صحبت نمی کرد.
ولی به هر حال این کار به قدری وحشتناک است که حتی موارد نادر آن ، قابل دقت و بررسی است .
مفسران گفته اند: در جاهلیت عرب ، هنگامی که وقت وضع حمل زن فرا می رسید، حفره ای در زمین حفر می کرد و بالای آن می نشست ، اگر نوزاد دختر بود، آن را در میان حفره پرتاب می کرد، و اگر پسر بود، آن را نگاه می داشت ، لذا یکی از شعرای آنها در همین زمینه با لحن افتخار آمیزی می گوید: تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 178
سمیتها اذا ولدت تموت
و القبر صهر ضامن ذمیت((نام آن نوزاد دختر را به هنگام تولد ((تموت)) (یعنی می میرد در مقابل یحیی که مفهومش این است که زنده می ماند) گذاشتم ! و قبر داماد من است که او را در بر گرفته و خاموش ساخته است !)).
عامل پیدایش این جنایت ، امور مختلفی بوده است از جمله : عدم ارزش زن به عنوان یک انسان در جامعه جاهلی .
مساءله فقر شدید که بر آن جامعه حاکم بوده ، مخصوصا با توجه به اینکه دختران همانند پسران قادر بر تولید اقتصادی نبودند، و در غارتگریها شرکت نداشتند.
همچنین این فکر که در جنگهای فراوان قبیله ای آن روز، ممکن بود دختران

به اسارت در آیند، و به اصطلاح نوامیس آنها به دست بیگانگان بیفتد و از این راه لکه ننگی بر دامنشان بنشیند، در این کار بی اثر نبود.
این عوامل چند گانه دست به دست هم داد، و پدیده وحشتناک ((واءد)) و زنده به گور کردن دختران را به وجود آورده بود.
با نهایت تاءسف این مساءله به اشکال دیگری در جاهلیت قرون اخیر نیز خودنمایی می کند، در شکل آزادی سقط جنین که به صورت قانونی در بسیاری از کشورهای به اصطلاح متمدن رواج یافته اگر عرب جاهلی بعد از تولد نوزادان را می کشت انسانهای متمدن عصر ما آن را در شکم مادر می کشند! شرح بیشتری در این زمینه در جلد 11 صفحه 270 تا 274 نوشته ایم (ذیل آیه 59 سوره نحل). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 179
2 - قابل توجه این که قرآن مجید به قدری این مساءله را زشت و منفور شمرده ، و با آن برخورد قاطع کرده است که حتی رسیدگی به این موضوع را مقدم بر مساءله نشر نامه های اعمال در قیامت و دادخواهی در مسائل دیگر می شمرد، و این نهایت اهتمام اسلام را به خون انسانها و مخصوصا انسانهای بی گناه ، همچنین ارزش جنس زن را از دیدگاه اسلام نشان می دهد.
3 - نکته دیگری که توجه به آن در اینجا لازم است این که قرآن نمی گوید از قاتلین سؤ ال می کنند، بلکه می گوید از این کودکان معصوم سؤ ال می شود که گناهشان چه بوده است که چنین بی رحمانه کشته شدند؟ گویی قاتلین ارزش بازپرسی را هم ندارند، بعلاوه شهادت و گواهی این مقتولین به تنهایی کافی است التکویر
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 180
آیه 10 - 14
وَ إِذَا الصحُف نُشِرَت (10) وَ إِذَا السمَاءُ كُشِطت (11) وَ إِذَا الجْحِيمُ سعِّرَت (12) وَ إِذَا الجْنَّةُ أُزْلِفَت (13) عَلِمَت نَفْسٌ مَّا أَحْضرَت (14)
ترجمه :
10 - و در آن هنگام که نامه های اعمال گشوده شود.
11 - و در آن هنگام که پرده از روی آسمان بر گرفته شود.
12 - و در آن هنگام که دوزخ شعله ور گردد.
13 - و در آن هنگام که بهشت نزدیک شود.
14 - آری در آن موقع هر کس می داند چه چیزی را آماده کرده است !
تفسیر :
آن روز معلوم شود که در چه کاریم همه ؟
به دنبال بحثی که در آیات گذشته در مورد مرحله اول رستاخیز یعنی مرحله ویرانی این جهان آمده بود، در آیات مورد بحث به مرحله دوم آن یعنی بروز و ظهور عالم دیگر و حسابرسی اعمال اشاره می کند.

نخست می فرماید: ((و در آن هنگام که نامه های اعمال گشوده شود))

(و اذا الصحف نشرت).
((صحف)) جمع ((صحیفه)) در اصل به معنی چیز گسترده است ، مانند صفحه صورت ، و سپس به الواح و کاغذهایی که روی آن مطالبی را می نویسند اطلاق شده است .
گشوده شدن نامه های اعمال در قیامت هم در برابر چشم صاحبان آنها است ، تا بخوانند و خودشان به حساب خود برسند، همانگونه که در سوره اسراء آیه 14 آمده است : اقرء کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا.
و هم در برابر چشم دیگران است که خود تشویقی است برای نیکوکاران و مجازات و رنجی است برای بدکاران .
سپس می افزاید: ((و در آن زمان که پرده از روی آسمان بر گرفته شود))
(و اذا السماء کشطت).
((کشطت)) از ماده ((کشط)) (بر وزن کشف) در اصل چنانکه ((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: به معنی ((کندن پوست حیوان)) است ، و بنا به گفته ((ابن منظور)) در ((لسان العرب)) به معنی برداشتن پرده از روی چیزی نیز آمده است ، و لذا هنگامی که ابرها پاره شوند و متفرق گردند این تعبیر به کار می رود.
منظور از آن در آیه مورد بحث این است که پرده هائی که در این دنیا بر جهان ماده و عالم بالا افکنده شده ، و مانع از آن است که مردم فرشتگان یا بهشت و دوزخ را که درون این جهان است ببینند کنار می رود، و انسانها حقایق عالم هستی را می بینند، و همانطور که در آیات بعد می آید دوزخ شعله ور، و بهشت به انسانها نزدیک می گردد.
آری روز قیامت ((یوم البروز)) است ، و حقایق اشیاء در آن روز ظاهر

و آشکار می گردد، و پرده از آسمان برداشته می شود.
مطابق این تفسیر آیه فوق ناظر به حوادث مرحله دوم رستاخیز، یعنی مرحله باز گشت انسانها به زندگی و حیات نوین است ، آیات قبل و بعد نیز ناظر به همین معنی است ، و اینکه بسیاری از مفسران آن را به معنی درهم پیچیده شدن آسمانها، و ناظر به حوادث مرحله اول رستاخیز یعنی فنای جهان دانسته اند بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا نه موافق معنی ریشه ای ((کشطت)) می باشد که به معنی پوست کندن و پرده بر گرفتن است ، و نه با نظم آیات قبل و بعد سازگار است .
و لذا در آیه بعد می افزاید: ((و در آن هنگام که دوزخ فروزان و شعله ور گردد)) (و اذا الجحیم سعرت).
مطابق آیه و ان جهنم لمحیطة بالکافرین دوزخ به کافران احاطه دارد (توبه

- 49) جهنم هم امروز موجود است ، ولی پرده ها و حجابهای عالم دنیا مانع از مشاهده آن است ، همانگونه که مطابق بسیاری از آیات قرآن بهشت نیز هم اکنون آماده برای پرهیزکاران است .
و نیز به همین دلیل در آیه بعد می فرماید: ((و در آن زمان که بهشت به پرهیزگاران نزدیک شود)) (و اذا الجنة ازلفت).
همین معنی در آیه 90 سوره ((شعرا)) نیز آمده است با این تفاوت که در اینجا تصریح به نام ((متقین)) نشده و در آنجا تصریح شده است .
((ازلفت)) از ماده ((زلف)) (بر وزن حرف) و ((زلفی)) (بر وزن کبری) به معنی قرب و نزدیکی است ، ممکن است منظور نزدیکی مکانی باشد، و یا زمانی ، تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 183
و یا از نظر اسباب و مقدمات ، و یا همه اینها، یعنی بهشت هم از نظر مکان به مؤ منان نزدیک می شود و هم از نظر زمان ورود و هم اسباب و وسائلش در آنجا سهل و آسان است .
قابل توجه اینکه نمی گوید: نیکوکاران به بهشت نزدیک می شوند بلکه می گوید بهشت را به آنها نزدیک می سازند، و این محترمانه ترین تعبیری است که در این زمینه ممکن است .
همانگونه که گفتیم بهشت و جهنم هم اکنون وجود دارند اما در آن روز بهشت نزدیکتر و دوزخ از هر زمان شعله ورتر می گردد.
و بالاخره در آخرین آیه مورد بحث که در حقیقت مکمل تمام آیات گذشته و جزایی برای جمله های شرطیه است که در دوازده آیه قبل آمده می فرماید: ((در آن موقع هر کس می داند چه چیزی را حاضر کرده است))! (علمت نفس ما احضرت).
و این تعبیر به خوبی نشان می دهد که همه اعمال انسانها در آنجا حاضر می شود، و علم و آگاهی آدمی نسبت به آنها علمی تواءم با شهود و مشاهده خواهد بود.
این حقیقت در آیات متعدد دیگری از قرآن نیز آمده است : در آیه 49 سوره کهف می خوانیم : و وجدوا ما عملوا حاضرا و در آخرین آیات سوره زلزال آمده است : فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره : ((هر کس به اندازه ذره ای کار نیک کرده باشد آن را می بیند، و هر کس به اندازه ذره ای کار بد کرده باشد آن را می بیند)).
این آیه نیز بیانگر تجسم اعمال است و اینکه اعمال انسانها که ظاهرا در تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 184
این جهان نابود می شود هرگز نابود نشده ، و در آن روز به صورتهای مناسبی مجسم می گردد و در عرصه محشر حاضر می شود.
نکته : نکته ها:
1 - نظم آیات

در آیات مورد بحث و آیات گذشته به دوازده حادثه در رابطه با مساءله رستاخیز اشاره شده که شش حادثه نخست مربوط به مرحله اول ، یعنی فنای این جهان است ، و شش حادثه دوم مربوط به مرحله دوم ، یعنی زندگانی مجدد و حیات پس از مرگ است در قسمت اول سخن از تاریکی خورشید، بی فروغی ستارگان ، تزلزل و حرکت کوهها، آتش گرفتن دریاها، فراموش شدن اموال و ثروتها، و متوحش شدن حیوانات است .
و در مرحله دوم سخن از محشور شدن انسانها در صفوف جداگانه سؤ ال از دختران بی گناهی که ، زنده به گور شدند، گشوده شدن نامه اعمال ، کنار رفتن حجابها از صفحه آسمان ، بر افروخته شدن آتش دوزخ ، نزدیک شدن بهشت ، و بالاخره آگاهی کامل انسان از اعمال خویش است .
این آیات در عین کوتاهی به قدری پر معنی ، و پر طنین و بیدارگر است که هر انسانی را تکان می دهد، و در عالمی از اندیشه و فکر فرو می برد، به گونه ای که سرانجام این جهان ، و چگونگی رستاخیز را در عباراتی کوتاه در برابر چشمان خود مجسم می بیند، و چه زیبا و رسا است آیات قرآن و تعبیراتش ، و چه پر معنی و الهام بخش است اشارات و نکاتش ؟! تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 185
2 - آیا منظومه شمسی و ستارگان خاموش می شوند؟
قبل از هر چه باید بدانیم خورشید این کانون حیاتبخش منظومه ما گرچه نسبت به ستارگان آسمان ستاره متوسطی است ولی در حد ذات خود و نسبت به کره زمین فوق العاده عظیم است ، طبق بررسی دانشمندان حجم آن یک میلیون و و سیصد هزار مرتبه از زمین بزرگتر است ! منتها چون فاصله ای در حدود یکصد و پنجاه میلیون کیلومتر با ما دارد به اندازه فعلی دیده می شود.
برای تجسم عظمت و وسعت خورشید همین اندازه کافی است که اگر کره ماه و زمین را با همین فاصله ای که الان بین آنها وجود دارد به داخل خورشید منتقل کنیم ماه به آسانی می تواند دور زمین بگردد بی آنکه از سطح خورشید خارج شود!
حرارت سطح خورشید را بالغ بر شش هزار درجه سانتیگراد! و حرارت عمق آن را بالغ بر چند میلیون درجه می دانند!!!
هر گاه بخواهیم وزن خورشید را بر حسب تن بیان کنیم باید عدد ((2)) را بنویسیم و بیست و هفت صفر پهلوی آن بگذاریم (یعنی دو میلیارد میلیارد میلیارد تن)!
از سطح خورشید شعله هایی زبانه می کشد که ارتفاع آن گاه بالغ بر یکصد و شصت هزار کیلومتر است ، و کره زمین به آسانی در وسط آن گم می شود، چرا که قطر کره زمین بیش از دوازده هزار کیلومتر نیست .
و اما منبع انرژی حرارتی و نورانی خورشید بر خلاف آنچه بعضی تصور می

کنند ناشی از سوختن نیست چرا که به گفته ((جورج گاموف)) در کتاب ((پیدایش و مرگ خورشید)) اگر جرم خورشید از زغال سنگ خالص ساخته شده بود و در زمان نخستین فرعون مصر آن را آتش زده بودند باید تا امروز تمام آن سوخته و چیزی جز خاکستر بر جای نمانده باشد، هر نوع ماده سوختنی دیگری بجای تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 186
زغال سنگ فرض کنیم همین اشکال را دارد.
حقیقت این است که مفهوم سوختن در مورد خورشید صادق نیست ، آنچه صدق می کند انرژی حاصل از تجزیه های اتمی است ، و می دانیم این انرژی فوق العاده عظیم است ، بنابراین اتمهای خورشید دائما در حال تجزیه و تشعشع و تبدیل به انرژی است ، که طبق محاسبه دانشمندان هر ثانیه ای که بر او می گذرد چهار میلیون تن از او کاسته می شود! اما حجم خورشید به قدری عظیم است که با گذشت هزاران سال خم به ابرو نمی آورد، و کمترین تغییری ظاهرا در وضع آن حاصل نمی شود.
ولی باید دانست که همین امر در دراز مدت به فنا و نابودی خورشید کمک می کند و سرانجام این جرم عظیم لاغر و لاغرتر و کم فروغ و عاقبت بی نور می شود، این امر درباره سایر ستارگان نیز صادق است .
بنابراین آنچه در آیات فوق پیرامون تاریک شدن خورشید و متلاشی شدن ستارگان آمده است حقیقتی است که با علم امروز کاملا هماهنگ می باشد، و قرآن زمانی این حقایق را بیان کرده که نه تنها در محیط جزیره عربستان که در محافل جهان علمی آن روز نیز از این مسائل خبری نبود.
التکویر
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 187
آیه 15 - 25
آیه و ترجمه
فَلا أُقْسِمُ بِالخُنَّسِ(15) الجْوَارِ الْكُنَّسِ(16) وَ الَّيْلِ إِذَا عَسعَس (17) وَ الصبْح إِذَا تَنَفَّس (18) إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسولٍ كَرِيمٍ(19) ذِى قُوَّةٍ عِندَ ذِى الْعَرْشِ مَكِينٍ(20) مُّطاعٍ ثمَّ أَمِينٍ(21) وَ مَا صاَحِبُكُم بِمَجْنُونٍ(22) وَ لَقَدْ رَءَاهُ بِالأُفُقِ المُبِينِ(23) وَ مَا هُوَ عَلى الْغَيْبِ بِضنِينٍ(24) وَ مَا هُوَ بِقَوْلِ شيْطنٍ رَّجِيمٍ(25) تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 188
ترجمه :
15 - سوگند به ستارگانی که باز می گردند.
16 - حرکت می کنند و از دیده ها پنهان می شوند.
17 - و قسم به شب هنگامی که پشت کند و به آخر رسد،
18 - و صبح هنگامی که تنفس کند،
19 - که این (قرآن) کلام فرستاده بزرگواری است (جبرییل امین).
20 - که صاحب قدرت است و نزد (خداوند) صاحب عرش مقام والا دارد.

21 - فرمانروا و امین است .
22 - و مصاحب شما (پیامبر) دیوانه نیست .
23 - او رسول الهی (جبرئیل) را در افق روشن مشاهده کرد.
24 - او نسبت به آنچه از طریق وحی دریافت داشته بخل ندارد.
25 - این (قرآن) گفته شیطان رجیم نیست .
تفسیر :
پیک وحی الهی بر او نازل شده
به دنبال آیات گذشته که سخن از معاد و مقدمات رستاخیز و بخشی از حوادث آن روز بزرگ می گفت ، در این آیات به بحث از حقانیت قرآن و صدق گفتار پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می پردازد، و در حقیقت آنچه را در آیات قبل پیرامون معاد آمده است تاءکید می کند و با ذکر قسمهای آگاهی بخش ، مطلب را مؤ کد می سازد.
نخست می فرماید: ((قسم به ستارگانی که باز می گردند)) (فلا اقسم بالخنس). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 189
((حرکت می کنند و از دیده ها پنهان می شوند)) (الجوار الکنس).
((خنس)) جمع ((خانس)) از ماده ((خنس)) (بر وزن شمس) در اصل به معنی انقباض و باز گشت و پنهان شدن است ، و شیطان را از این جهت ((خناس)) می گویند که خود را مخفی می کند، و هنگامی که نام خدا برده شود منقبض می شود همان گونه که در حدیث آمده است الشیطان یوسوس الی العبد فاذا ذکر الله خنس ((شیطان پیوسته بندگان خدا را وسوسه می کند و هنگامی که خدا را یاد کنند بر می گردد)).
((جوار)) جمع ((جاریه)) به معنی رونده سریع است .
((کنس)) جمع ((کانس)) از ماده ((کنس)) (بر وزن شمس) به معنی مخفی شدن است و ((کناس)) (بر وزن پلاس) به لانه پرندگان و مخفیگاه آهوان و حیوانات وحشی گفته می شود.
در اینکه منظور از این سوگندها چیست بسیاری از مفسران معتقدند که اشاره به پنج ستاره سیار منظومه شمسی است که با چشم غیر مسلح دیده می شود (عطارد، زهره ، مریخ ، مشتری ، و زحل).
توضیح اینکه اگر در چند شب متوالی چشم به آسمان بدوزیم به این معنی پی می بریم که ستارگان آسمان دستجمعی تدریجا طلوع می کنند و با هم غروب می نمایند بی آنکه تغییری در فواصل آنها به وجود آید، گویی مرواریدهایی هستند که روی یک پارچه سیاه در فواصل معینی دوخته شده اند، و این پارچه را از یک طرف بالا می آورند و از طرف دیگر پایین می کشند، تنها پنج ستاره است که از این قانون کلی مستثنا است ، یعنی در لابلای ستارگان دیگر حرکت تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 190
می کند گویی پنج مروارید ندوخته روی این پارچه آزاد قرار گرفته اند، و در

لابلای آنها می غلطند!
اینها همان پنج ستاره بالا است که عضو خانواده منظومه شمسی می باشد، و حرکات آنها به خاطر نزدیکیشان با ما است ، و گرنه سایر ستارگان آسمان نیز دارای چنین حرکاتی هستند اما چون از ما بسیار دورند ما نمی توانیم حرکات آنها را احساس کنیم ، این از یکسو.
از سوی دیگر: توجه به این نکته لازم است که علمای هیئت این ستارگان را ((نجوم متحیره)) نامیده اند زیرا حرکات آنها روی خط مستقیم نیست ، و به نظر می رسد که مدتی سیر می کنند بعد کمی بر می گردند، دو مرتبه به سیر خود ادامه می دهند که درباره علل آن در علم ((هیئت)) بحثهای فراوانی شده است .
آیات فوق ممکن است اشاره به همین باشد که این ستارگان دارای حرکتند (الجوار) و در سیر خود رجوع و باز گشت دارند (الخنس) و سرانجام به هنگام طلوع سپیده صبح و آفتاب مخفی و پنهان می شوند، شبیه آهوانی که شبها در بیابانها برای به دست آوردن طعمه می گردند، و به هنگام روز از ترس صیاد و حیوانات وحشی در ((کناس)) خود مخفی می شوند (الکنس).
این احتمال نیز وجود دارد که منظور از ((کنس)) پنهان شدن آنها در شعاع خورشید است ، به این معنی که به هنگام گردش در اطراف خورشید گاه به نقطه ای می رسند که در کنار خورشید قرار می گیرند و مطلقا پیدا نیستند که علماء نجوم از آن تبیر به ((احتراق)) می کنند، و این نکته لطیفی است که با توجه و دقت در وضع این ستارگان روشن می شود.
بعضی نیز ((کنس)) را اشاره به قرار گرفتن این ستارگان در برجهای آسمانی می دانند که شباهت به پنهان شدن آهوان در لانه هایشان دارد البته معلوم است که سیارات منظومه شمسی منحصر به این پنج ستاره نیستند، و سه ستاره دیگر تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 191
به نامهای ((اورانوس)) ((پلوتون)) ((و نپتون)) وجود دارد که تنها با دوربینهای نجومی قابل مشاهده اند و با کره زمین مجموعا نه سیاره منظومه شمسی را تشکیل می دهند (البته بسیاری از این سیارات نهگانه ((قمر)) یا ((قمرهایی)) دارند که حساب آنها از این جمع جدا است).
ضمنا تعبیر به ((جواری)) جمع ((جاریه)) که یکی از معانی آن کشتیهای در حال حرکت است تعبیر لطیفی است که شباهت حرکت این ستارگان را در اوقیانوس آسمان به حرکت کشتیها بر صفحه دریاها نشان می دهد.
به هر حال گویا قرآن مجید می خواهد با این سوگندهای پر معنی و آمیخته با نوعی ابهام اندیشه ها را به حرکت در آورد و متوجه وضع خاص و استثنایی این سیارات در میان خیل عظیم ستارگان آسمان کند، تا بیشتر در آن فکر کنند و به عظمت پدید آورنده این دستگاه عظیم آشناتر شوند.

بعضی از مفسران تفسیرهای دیگری برای آیات فوق کرده اند که چون قابل ملاحظه نبود از ذکر آن خودداری شد.
در حدیثی از امیر مؤ منان نیز آمده است که در تفسیر این آیات فرمود: هی خمسة انجم : زحل ، و المشتری و المریخ ، و الزهره ، و عطارد: ((آنها پنج ستاره اند: زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد)).
سپس به دومین سوگند پرداخته ، می گوید: ((قسم به شب هنگامی که پشت کند و به آخر رسد)) (و اللیل اذا عسعس).
((عسعس)) از ماده ((عسعسة)) در اصل به معنی تاریکی رقیق است و از آنجا که در ابتدا و انتهای شب تاریکی رقیق تر می شود این معنی در

آوردن یا پشت کردن شب به کار می رود، و اطلاق کلمه ((عسس)) به ماءموران شب گرد نیز به همین مناسبت است .
گرچه این واژه همانگونه که گفتیم دو معنی کاملا مختلف دارد، ولی در اینجا به قرینه آیه بعد که سخن از صبح می گوید منظور همان پایان گرفتن شب است ، و در حقیقت شبیه سوگندی است که در آیه 33 سوره مدثر آمده و اللیل اذا ادبر.
اصولا شب همانگونه که قبلا اشاره کرده ایم یکی از مواهب بزرگ الهی است ، هم مایه آرامش روح و جسم است ، و هم سبب تعدیل حرارت آفتاب و ادامه حیات موجودات ، ولی تکیه روی پایان شب ممکن است به خاطر این باشد که رو به سوی روشنایی و نور می رود، و از این گذشته بهترین زمان برای نیایش و عبادت پروردگار است ، و آغاز حرکت و جنبش در عالم حیات .
و سرانجام به سراغ سومین و آخرین قسم رفته ، می فرماید: ((و سوگند به صبح هنگامی که تنفس کند))! (و الصبح اذا تنفس).
چه تعبیر جالبی ؟ صبح را به موجود زنده ای تشبیه کرده که نخستین تنفسش با طلوع سپیده آغاز می شود، و روح حیات در همه موجودات می دمد، گویی در زیر دست و پای لشکر زنگی شب نفسش بریده بود، و با درخشیدن اولین شعاع نور از زیر چنگال او آزاد می شود و نفس تازه می کند!. این تعبیر شبیه تعبیری است که در سوره مدثر بعد از سوگند به شب آمده است که می فرماید: و الصبح اذا اسفر: ((سوگند به صبح هنگامی که نقاب از چهره بر گیرد)) گویی ظلمت شب همچون نقاب سیاهی بر صورت صبح افتاده ، به هنگام سپیده دم نقاب را کنار می زند و چهره نورانی و پر

زندگی و حیات است به جهانیان نشان دهد.
در آیه بعد به چیزی که تمام این سوگندها به خاطر آن یاد شده پرداخته می فرماید: ((یقینا این قرآن کلام فرستاده بزرگواری است (جبرییل امین) که

از سوی خداوند برای پیامبرش آورده)) (انه لقول رسول کریم).
و این پاسخی است به آنها که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را متهم می کردند که قرآن را خود ساخته و پرداخته ، و به خدا نسبت داده است .
در این آیه و آیات بعد پنج وصف برای جبرییل پیک وحی خدا بیان شده ، که در حقیقت اوصافی است که برای هر فرستاده جامع الشرائط لازم است .
نخست توصیف او به ((کریم)) بودن که اشاره به ارزش وجودی او است ، آری او نزد خداوند بزرگ وجودی است با ارزش و با اهمیت .
سپس به اوصاف دیگر او پرداخته ، می افزاید: ((او صاحب قدرت است ، و نزد خداوند صاحب عرش مقامی والا دارد)) (ذی قوة عند ذی العرش مکین)
((ذی العرش)) اشاره به ذات پاک خداوند است ، گرچه او صاحب تمام عالم هستی است ولی از آنجا که عرش خواه به معنی عالم ماوراء طبیعت باشد، و یا مقام علم مکنون خداوند، اهمیت بیشتری دارد، او را به صاحب

توصیف می کند.
تعبیر به ((ذی قوة)) (صاحب قدرت) درباره جبرییل به خاطر آن است که برای دریافت چنین پیام بزرگ و ابلاغ دقیق آن قدرت و نیروی عظیمی لازم است ، و اصولا هر رسول و فرستاده ای باید در حدود رسالت خود صاحب قدرت باشد، مخصوصا باید از هر گونه فراموشکاری در زمینه پیامی که مسؤ ول ابلاغ آن است بر کنار باشد.
((مکین)) به معنی کسی است که صاحب منزلت و ((مکانت)) است ، اساسا باید رسول شخص بزرگ و فرد بر جسته ای باشد که بتواند نمایندگی و رسالت او را به عهده گیرد، و کاملا مقرب و نزدیک به او باشد، و مسلما تعبیر به ((عند)) (نزد) به معنی حضور مکانی نیست ، چرا که خداوند مکان ندارد بلکه حضور مقامی و قرب معنوی است .
و در چهارمین و پنجمین توصیف می گوید: ((او فرمانروای فرشتگان و امین است)) (مطاع ثم امین).
تعبیر به ((ثم)) که برای اشاره به بعید به کار می رود ناظر به این حقیقت است که پیک وحی خدا در عالم فرشتگان نافذ الکلمه و مورد اطاعت است ، و از همه اینها گذشته در ابلاغ رسالت خویش نهایت امانت را دارد.
از روایات استفاده می شود که گاه جبرییل امین برای ابلاغ آیات قرآن از سوی گروه عظیمی از فرشتگان همراهی می شد و مسلما در میان آنها مطاع بود و یک رسول باید در میان همراهانش مطاع باشد.
در حدیثی آمده است به هنگام نزول این آیات پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به جبرییل فرمود: ما احسن ما اثنی علیک ربک !: ذی قوة

مکین مطاع ثم امین ، فما کانت قوتک ؟ و ما کانت امانتک ؟: ((چه خوب خداوند تو را ستوده است که فرموده : صاحب قدرت است ، و در نزد خداوند صاحب عرش قرب و مقام دارد و در آنجا فرمانروا است و امین ، نمونه ای از قدرت و امانت خود را بیان کن))!
جبرییل در پاسخ عرض کرد: اما نمونه قوت من اینکه ماءمور نابودی شهرهای قوم لوط شدم ، و آن چهار شهر بود، در هر شهر چهار صد هزار مرد جنگجو وجود داشت ، به جز فرزندان آنها، من این شهرها را از بین برداشتم و به آسمان بردم تا آنجا که فرشتگان آسمان صدای حیوانات آنها را شنیدند، سپس به زمین آوردم ، و زیر و رو کردم !
و اما نمونه امانت من این است که هیچ دستوری به من داده نشده که از آن دستور کمترین تخطی کرده باشم .
سپس به نفی نسبت ناروایی که به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می دادند پرداخته می افزاید: مصاحب شما دیوانه نیست (و ما صاحبکم بمجنون).
تعبیر به ((صاحب)) که به معنی ملازم و رفیق و همنشین است ، علاوه بر اینکه از مقام تواضع پیامبر نسبت به همه مردم حکایت می کند، که او هرگز قصد برتری جویی نداشت ، اشاره به این است که او سالیان دراز در میان شما زندگی کرده ، و همنشین با افراد شما بوده است ، و او را به عقل و درایت و امانت شناخته اید، چگونه نسبت جنون به او می دهید؟! جز اینکه او بعد از بعثت ، تعلیماتی با خود آورده که با تعصبها و تقلیدهای کورکورانه و هوا و هوسهای شما سازگار نیست ، تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 196
لذا برای اینکه خود را از اطاعت دستورات او معاف کنید چنین نسبت ناروایی را به او می دهید.
نسبت ((جنون)) از جمله نسبتهایی است که طبق آیات قرآن به همه پیامبران الهی از سوی دشمنان لجوج و معاند داده شده : کذلک ما اتی الذین من قبلهم من رسول الا قالوا ساحر او مجنون : ((اینگونه است که هیچ پیامبری قبل از اینها به سوی قومی فرستاده نشد مگر اینکه گفتند ساحر است یا دیوانه)) (ذاریات - 52).
عاقل در منطق آنها کسی بود که همرنگ با محیط فاسد باشد، و دنباله رو شهوات آنها، نان را به نرخ روز خورد، و از هر حرکت اصلاحی و انقلابی دوری کند، و با این معیار و ضابطه ، همه پیامبران از دیدگاه تاریک دنیا پرستان دیوانه بودند.
بعد برای تاءکید ارتباط پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با جبرییل امین می افزاید: ((او به طور مسلم جبرییل را در افق روشن و آشکار مشاهده کرد)) (و لقد رآه بالافق المبین) منظور از افق مبین همان ((افق

اعلی)) و افق آشکار کننده فرشتگان است که پیامبر جبرییل را در آن مشاهده کرد.
بعضی آیه 7 سوره نجم را که می فرماید: و هو بالافق الاعلی شاهد بر این تفسیر دانسته اند، ولی همانگونه که در تفسیر سوره نجم بیان کردیم این آیه همچون سایر آیات این سوره حقیقت دیگری را بازگو می کند که با مراجعه به آن روشن خواهد شد.
بعضی نیز گفته اند: پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) جبرییل را در صورت اصلیش دو بار مشاهده کرد: یکی در آغاز بعثتش که جبرییل بر آن حضرت در افق بالا ظاهر گشت ، و تمامی شرق و غرب را پوشانده بود، و آنچنان عظمت داشت که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 197
هیجان آمد.
مرتبه دوم در جریان معراج بود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) او را در آسمانهای بالا، در صورت اصلیش مشاهده کرد، و آیه مورد بحث را نیز اشاره به آن می دانند.
این احتمال نیز وجود دارد که منظور مشاهده خداوند از طریق شهود باطنی بوده باشد برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد 22 صفحه 486 به بعد (سوره نجم آیات 5 تا 13) مراجعه فرمایید،
سپس می افزاید: ((پیامبر نسبت به آنچه از طریق وحی از عالم غیب دریافت داشته بخیل نیست)) (و ما هو علی الغیب بضنین).
همه را بی کم و کاست در اختیار بندگان خدا می نهد، او مانند بسیاری از مردم نیست که وقتی به حقیقت مهمی دست می یابند اصرار در کتمان آن دارند، و غالبا از بیان آن بخل می ورزند، و چه بسا آن معلومات را با خود به گور می برند.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نیست ، او با سخاوت تمام آنچه را از طریق وحی دریافت داشته در اختیار همه نیازمندان می گذارد، و حتی در اختیار کسانی که برای آن ارج و قربی قائل نیستند، به امید اینکه شاید هدایت شوند و راه حق را پیش گیرند.
((ضنین)) از ماده ((ضنه)) (بر وزن منه) به معنی بخل در مورد اشیاء نفیس و گرانبها است ، و این صفتی است که هرگز در پیامبران وجود ندارد، و اگر دیگران به خاطر علوم محدودشان چنین صفتی را دارند پیامبر که سر چشمه علمش اوقیانوس بیکران علم خدا است از اینگونه صفات مبرا است
و نیز می افزاید: ((و آن گفته شیطان رجیم نیست)) (و ما هو بقول شیطان رجیم). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 198
این آیات قرآنی هرگز مانند سخنان کاهنان که از طریق ارتباط با شیاطین

دریافت می داشتند نمی باشد، و نشانه های این حقیقت در آن ظاهر است ، چرا که سخنان کاهنان آمیخته با دروغ و اشتباهات فراوان بود، و بر محور امیال و مطامعشان دور می زند: و این هیچ نسبتی با قرآن مجید ندارد.
در حقیقت پاسخی است به یکی از نعمتهای دیگر مشرکان که می گفتند پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کاهن است ، و آنچه را آورده از شیاطین گرفته ، در حالی که سخن شیطانی تاریک است و گمراه کننده ، ولی آیات قرآنی - همانگونه که در اولین بر خورد برای هر کس روشن می شود سراسر نور و هدایت و روشنایی است .
واژه ((رجیم)) در اصل از ماده ((رجم)) و ((رجام)) (بر وزن لجام) به معنی سنگ گرفته شده ، و سپس به پرتاب سنگ برای راندن شخص یا حیوانی اطلاق گردیده ، و بعد از آن به معنی هر گونه طرد کردن و دور کردن آمده ، و منظور از ((شیطان رجیم)) در اینجا همین معنی است ، یعنی شیطانی که از درگاه خداوند مطرود است .
نکته : نکته :
شرایط رسول شایسته
صفات پنجگانه ای که در آیات فوق برای جبرییل امین به عنوان فرستاده خداوند به سوی پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده ، صفاتی است که با در نظر گرفتن سلسله مراتب در هر رسول و فرستاده ای ضرورت دارد.
نخست کرامت و داشتن صفات برجسته نفسانی است که او را لایق رسالت مهمی کند.
سپس دارا بودن قدرت (ذی قوة) تا در امر رسالت خویش با قاطعیت و توانایی پیش رود، و از هر ضعف و فتور و سستی بر کنار باشد. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 199
سپس داشتن مقام و منزلت در نزدیکی کسی که از طرف او رسالتی را پذیرفته (مکین) تا بتواند پیامها را به خوبی دریافت دارد، و چنانچه جوابی لازم بود بدون هیچگونه ترس و واهمه ای ابلاغ کند.
و در مرحله چهارم چنانچه امر رسالت مهم باشد باید معاونانی داشته باشد که او را در این کار یاری کنند، معاونانی گوش به فرمان و هماهنگ و فرمانبردار (مطاع)
و در مرحله نهایی دارا بودن امانت تا کسانی که می خواهند پیام را از آن رسول بگیرند بر او اعتماد کنند، و گفتار او بی کم و کاست گفتار کسی محسوب شود که از ناحیه او آمده است .
هنگامی که این اصول پنجگانه تاءمین گردد حق رسالت ادا خواهد شد، و لذا در حالات پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و تاریخ زندگی او می بینیم که رسولان خود را با دقت زیاد از میان کسانی که واجد این

صفات بودند انتخاب می کرد که یک نمونه زنده آن رسالت امیر مؤ منان علی (علیه السلام) از سوی پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در ابلاغ آیات آغاز سوره برائت به مشرکان مکه در آن شرایط خاص است که شرح آن در تفسیر سوره برائت آمد.
علی (علیه السلام) می فرماید: رسولک ترجمان عقلک و کتابک ابلغ ما ینطق عنک : ((فرستاده تو نمایانگر عقل تو است ، و نامه تو گویاترین سخنگویت)). التکویر
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 200
آیه 26 - 29
آیه و ترجمه
فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ(26) إِنْ هُوَ إِلا ذِكْرٌ لِّلْعَلَمِينَ(27) لِمَن شاءَ مِنكُمْ أَن يَستَقِيمَ(28) وَ مَا تَشاءُونَ إِلا أَن يَشاءَ اللَّهُ رَب الْعَلَمِينَ(29)
ترجمه :
26 - پس به کجا می روید؟!
27 - این قرآن چیزی جز تذکری برای جهانیان نیست .
28 - برای آنها که می خواهند راه مستقیم در پیش گیرند.
29 - و شما اراده نمی کنید مگر اینکه خداوند پروردگار جهانیان بخواهد.
تفسیر :
ای غافلان به کجا می روید؟!
در آیات گذشته این حقیقت روشن شد که قرآن مجید کلام خدا است ، چرا که محتوایش نشان می دهد که گفتار شیطانی نیست بلکه سخن رحمانی است ، که به وسیله پیک وحی خدا با قدرت و امانت کامل بر پیامبری که در نهایت اعتدال عقل است نازل شده ، پیامبری که در ابلاغ رسالت هرگز بخل نورزیده ، و آنچه به او تعلیم شده بی کم و کاست بیان کرده است .
در آیات مورد بحث مخالفان را به خاطر عدم پیروی از این کلام بزرگ
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 201
مورد توبیخ قرار می دهد، یک استفهام توبیخی می گوید: ((با این حال شما به کجا می روید))؟ (فاین تذهبون).
چرا راه راست را رها کرده ، به بیراهه گام می نهید؟ و چرا پشت به این چراغ فروزان نموده رو به سوی تاریکی می روید؟! مگر دشمن سعادت و سلامت خویش هستید؟
سپس می افزاید: ((این قرآن جز تذکر برای جهانیان نیست)) (ان هو الا ذکر للعالمین).
همه را اندرز می دهد، هشدار می دهد، تا از خواب غفلت بیدار شوند.
و از آنجا که برای هدایت و تربیت تنها فاعلیت فاعل کافی نیست ، بلکه قابلیت قابل نیز شرط است ، در آیه بعد می افزاید: ((قرآن مایه بیداری

است برای آنها که می خواهند راه مستقیم را بپویند)) (لمن شاء منکم ان یستقیم).
قابل توجه اینکه در آیه قبل می گوید: ((قرآن مایه ذکر و بیداری برای همه جهانیان است)) و در این آیه تنها گروه خاصی را ذکر می کند همانها که تصمیمی بر قبول هدایت و پیمودن راه راست گرفته اند، این تفاوت به خاطر آن است که آیه قبل عمومیت این فیض الهی را بیان می کند، و این آیه شرط بهره گیری از این فیض را، و تمام مواهب عالم چنین است که اصل فیض عام است ولی استفاده از آن مشروط به اراده و تصمیم است .
شبیه همین معنی در آیه 2 سوره بقره آمده است ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین : ((این کتاب هیچگونه تردیدی در آن نیست ، و مایه هدایت پرهیزگاران است)).
به هر حال این آیه از آیاتی است که نشان می دهد خداوند انسان را آزاد

و مختار آفریده ، و تصمیم نهایی برای پیمودن راه حق و باطل با خود او است .
تعبیر به ((یستقیم)) تعبیر جالبی است که نشان می دهد راه اصلی که در پیش روی انسان قرار دارد راه مستقیم هدایت و سعادت است ، و بقیه راهها همه انحرافی است ، تمامی نیروهای درون و برون انسان همه بسیج شده اند که او را در این راه مستقیم به حرکت در آورند، و اگر افراط و تفریطها، وسوسه های شیطانی ، و تبلیغات گمراه کننده در کار نباشد انسان با ندای فطرت در همین مسیر مستقیم گام می نهد می دانیم خط مستقیم همیشه نزدیکترین راه به مقصد است .
اما از آنجا که تعبیر به مشیت و اراده انسان ممکن است این توهم را ایجاد کند که انسان چنان آزاد است که هیچ نیازی در پیمودن این راه به خداوند و توفیق الهی ندارد، در آیه بعد که آخرین آیه این سوره است به بیان نفوذ مشیت پروردگار پرداخته می فرماید: ((شما اراده نمی کنید مگر اینکه خداوندی که پروردگار جهانیان است بخواهد)) (و ما تشاءون الا ان یشاء الله رب العالمین).
در حقیقت مجموع این دو آیه همان مساءله دقیق و ظریف ((امر بین الامرین)) را بیان می کند، از یکسو می گوید تصمیم گیری به دست شما است ، از سوی دیگر می گوید: تا خدا نخواهد شما نمی توانید تصمیم بگیرید، یعنی اگر شما مختار و آزاد آفریده شده اید این اختیار و آزادی نیز از ناحیه خدا است ، او خواسته است که شما چنین باشید.
انسان در اعمال خود نه مجبور است ، و نه صد در صد آزاد، نه طریقه ((جبر)) صحیح است و نه طریقه ((تفویض)) بلکه هر چه او دارد، از عقل و هوش و توانایی جسمی و قدرت تصمیم گیری همه از ناحیه خدا است ، و

همین واقعیت است که او را از یکسو دائما نیازمند به خالق می سازد، و از سوی دیگر به مقتضای آزادی و اختیارش به او تعهد و مسؤ ولیت می دهد.
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 203
تعبیر به ((رب العالمین)) به خوبی نشان می دهد که مشیت الهی نیز در مسیر تربیت و تکامل انسان و همه جهانیان است ، او هرگز نمی خواهد کسی گمراه شود، یا گناه کند و از جوار قرب خدا دور افتد، او به مقتضای ربوبیتش همه کسانی را که بخواهند در مسیر تکامل گام بردارند یاری می دهد.
عجب اینکه طرفداران مسلک جبر تنها به آیه دوم چسبیده اند در حالی که طرفداران تفویض نیز ممکن است به آیه اول متوسل شوند، این جداسازی آیات از یکدیگر که غالبا معلول پیشداوریهای نادرست است مایه گمراهی است آیات قرآن را باید در کنار هم گذاشت ، و از مجموع استفاده کرد.
جالب اینکه بعضی از مفسران نقل کرده اند که وقتی آیه اول (لمن شاء منکم ان یستقیم) نازل شد، ابوجهل که عملا از طرفداران عقیده تفویض بود گفت خوب شد همه اختیارات با ما است ، و اینجا بود که آیه دوم نازل گردید و ما تشاءون الا ان یشاء الله رب العالمین .
خداوندا می دانیم پیمودن راه حق جز با توفیق تو میسر نمی شود، ما را در پیمودن این راه موفق دار.
پروردگارا! ما آرزو کرده ایم که در راه هدایت گام بگذاریم ، تو نیز اراده فرما که دست ما را در این راه بگیری .
بارالها! صحنه محشر و دادگاه عدل تو بسیار هولناک و نامه اعمال ما از حسنات خالی است ، ما را در پناه عفو و فضلت جای ده ، نه در برابر میزان عدالت
آمین رب العالمین . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 204

تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 205
سوره انفطار
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 19 آیه است تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 206
محتوای سوره ((انفطار))
این سوره مانند بسیاری از سوره های دیگر جزء آخر قرآن بر محور مسائل مربوط به قیامت دور می زند، و رویهمرفته در آیات نوزدهگانه آن به پنج موضوع در این رابطه اشاره شده :
1 - اشراط الساعة : یعنی حوادث عظیمی که در پایان جهان و در آستانه قیامت رخ می دهد.
2 - توجه انسان به نعمتهای خداوند که سراسر وجود او را فرا گرفته ، و شکستن غرور او، تا خود را برای معاد آماده سازد.
3 - اشاره به فرشتگانی که ماءمور ثبت اعمال انسانها هستند.
4 - سر نوشت نیکان و بدان در قیامت .
5 - گوشه ای از سختیهای آن روز بزرگ .
فضیلت تلاوت این سوره
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من قراء هاتین السورتین ((اذا السماء انفطرت)) و اذا السماء انشقت و جعلهما نصب عینه فی صلاة الفریضة و النافلة لم یحجبه من الله حجاب ، و لم یحجزه من الله حاجز، و لم یزل ینظر الی الله و ینظر الله الیه حتی یفرغ من حساب الناس : ((هر کس این دو سوره : سوره انفطار و سوره انشقاق را تلاوت کند، و آن دو را تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 207
در نماز فریضه و نافله برابر چشم خود قرار دهد هیچ حجابی او را از خدا محجوب نمی دارد، و چیزی میان او و خداوند حائل نمی شود، پیوسته (با چشم دل) به خدا می نگرد و خدا (با لطفش) به او نگاه می کند، تا از حساب مردم فارغ شود)).
مسلما نعمت بزرگ حضور در پیشگاه خدا، و از میان رفتن حجابها او و پروردگار، برای کسی است که این دو سوره را در عمق جانش جای دهد و خود را بر اساس آن بسازد، نه اینکه به لقلقه زبان اکتفا کند.
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 208
آیه 1 - 5
آیه و ترجمه

بِسمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
إِذَا السمَاءُ انفَطرَت (1) وَ إِذَا الْكَوَاكِب انتَثرَت (2) وَ إِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَت (3) وَ إِذَا الْقُبُورُ بُعْثرَت (4) عَلِمَت نَفْسٌ مَّا قَدَّمَت وَ أَخَّرَت (5)
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - آن زمان که آسمان (کرات آسمانی) از هم شکافته شود.
2 - و آن زمان که ستارگان پراکنده شود و فرو ریزد
3 - و آن زمان که دریاها به هم پیوسته شود.
4 - و آن زمان که قبرها زیر و رو شود (و مردگان خارج شوند).
5 - در آن زمان هر کس می داند آنچه را از قبل فرستاده ، و آنچه را برای بعد گذاشته است تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 209
تفسیر :
آن زمان که نظام جهان درهم ریزد!
باز در آغاز این سوره به قسمتی از حوادث وحشت انگیزی که در آستانه رستاخیز سرتاسر این جهان را فرا می گیرد برخورد می کنیم .
نخست می فرماید:
((در آن زمان که آسمان (کرات آسمانی) از هم شکافته شود)) (اذا السماء انفطرت).
((و آن زمان که ستارگان پراکنده شوند و فرو ریزند)) (و اذا الکواکب انتثرت).
نظام جهان بالا درهم می ریزد، و انفجارهای عظیمی سراسر کرات آسمانی را فرا می گیرد، منظومه ها نظام خویش را از دست می دهند، و ستارگان از مدار خود بیرون می روند، و بر اثر تصادم شدید به یکدیگر متلاشی می شوند، عمر این جهان به پایان می رسد، و همه چیز ویران می شود، تا بر ویرانه هایش عالم نوین آخرت بر پا گردد.
((انفطرت)) از ماده ((انفطار)) به معنی انشقاق و شکافته شدن است ، نظیر این تعبیر در بسیاری از آیات قرآن آمده ، از جمله : در آیه 1 سوره انشقاق می خوانیم اذا السماء انشقت ، و در آیه 18 سوره مزمل می فرماید السماء منفطر به
((انتثرت)) در اصل از ماده ((نثر)) (بر وزن نصر) به معنی پراکنده ساختن و ((انتثار)) به معنی پراکنده شدن و از آنجا که پراکنده شدن ستارگان (همانند گردن بندی که رشته آن گسیخته باشد) سبب می شود که هر کدام در گوشه ای تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 210
بیفتد بسیاری از مفسران آن را به معنی سقوط ستارگان تفسیر کرده اند، و این لازمه معنی پراکندگی است .
((کواکب)) جمع کوکب در لغت عرب معانی زیادی دارد از جمله : ستاره

به طور اعم ، و ستاره زهره به طور اخص ، سفیدی که در چشم ظاهر می شود، گیاهان بلند، شکوفه درختان ، درخشندگی فولاد، نوجوان زیبا، شمشیر، آب ، رییس یک جمعیت ، و غیر آن .
ولی ظاهرا معنی حقیقی آن ، همان ستاره درخشنده و فروزان است ، و بقیه ، معانی مجازی محسوب می شود که به مناسبت شباهت با معنی اصل ، در آنها استعمال شده است
در اینکه پراکنده شدن ستارگان و انفجار کواکب آسمان و به هم ریختن نظام آنها تحت تاءثیر چه عواملی رخ می دهد؟ آیا تعادل جاذبه و دافعه به هم می خورد؟ یا یک نیروی عظیم مرموزی آن را تحت الشعاع خویش قرار می دهد؟ یا انبساط تدریجی عالم که امروز از نظر دانشمندان به اثبات رسیده به جایی می رسد که این نتیجه را به دنبال دارد؟ هیچکس به درستی نمی داند، ولی همین اندازه می دانیم که هدف اعلام این مطلب است جایی که این کرات عظیم آسمانی به چنین سرنوشتی دچار شوند تکلیف انسان ضعیف در این میان معلوم است !
این همه هشداری است به انسان در زمینه فنای این جهان ، تا آن را سرای جاویدان خود نداند، به آن دل نبندد، به خاطر آن آلوده هزاران گناه نشود.
سپس از آسمان به زمین می آید و می فرماید: ((در آن زمان که دریاها به هم پیوسته شوند)) (و اذا البحار فجرت).
گرچه امروز نیز تمام دریاهای روی زمین (غیر از دریاچه ها) به هم ارتباط

دارند، ولی به نظر می رسد که در آستانه قیامت بر اثر زلزله های شدید، یا متلاشی شدن کوهها و ریختن آنها در دریاها چنان دریاها پر می شوند که آب سراسر خشکیها را فرا می گیرد، و دریاها به صورت یک اقیانوس گسترده فراگیر در می آیند، همانگونه که یکی از تفسیرهای آیه 6 سوره تکویر (و اذا البحار سجرت). همین است و قبلا اشاره کردیم .
احتمال دیگری که در تفسیر این آیه و همچنین آیه 6 سوره تکویر داده شده این است که منظور از فجرت و سجرت همان انفجار و برافروختگی است که اقیانوسها را مبدل به یکپارچه از آتش می کند، زیرا همانگونه که اشاره کردیم آب از دو عنصر تشکیل یافته که هر دو شدیدا قابل احتراق است ، و اگر بر اثر عواملی آب دریاها تجزیه و تبدیل به ((اکسیژن)) و ((ئیدروژن)) شود بر اثر یک جرقه همگی تبدیل به آتش خواهد شد!
سپس درباره مرحله دوم رستاخیز مرحله تجدید حیات جهان و تجدید حیات مردگان است می فرماید: و در آن هنگام که قبرها زیر و رو شود (و اذا القبور بعثرت).
و مردگان بیرون آیند و برای حساب آماده شوند.
((بعثرت)) به معنی زیر و رو شدن و پراکنده گشتن است ، راغب در

((مفردات)) بعید نمی شمرد که این واژه مرکب از دو واژه ((بعث)) و ((اثیرت)) بوده باشد، و لذا معنی هر دو را در خود جمع کرده ، و در نتیجه به معنی زیر و رو و پراکنده شدن آمده است (نظیر ((بسمله)) که از ((بسم)) و ((الله)) گرفته شده).
به هر حال آنچه در آیه فوق آمده شبیه چیزی است که در سوره ((زلزال)) می خوانیم و اخرجت الارض اثقالها: ((زمین ذخائر خود را خارج می سازد))
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 212
(بنابر اینکه منظور مردگان مدفون در زمین باشد که یکی از تفسیرهای مشهور این آیه است) و یا شبیه چیزی که در سوره ((نازعات)) آیه 13 و 14 آمده است : فانما هی زجرة واحدة فاذا هم بالساهرة : ((تنها یک صیحه خواهد بود و به دنبال آن ناگهان همگی بر صفحه زمین ظاهر می شوند)).
همه این تعبیرات نشان می دهد که زنده شدن و خارج گشتن مردگان از قبرها سریع و ناگهانی صورت می گیرد.
و بعد از ذکر این نشانه ها که قبل از رستاخیز و بعد از آن صورت می گیرد، سخن نهایی را چنین بیان می کند: ((در آن روز هر کس می داند آنچه را که از قبل فرستاده و آنچه را برای بعد گذاشته است)) (علمت نفس ما قدمت و اخرت).
آری آن روز حجابها کنار می رود، پرده های غرور و غفلت دریده می شود، و حقایق جهان عریان و آشکار می گردد، و از آنجا که آن روز ((یوم البروز)) است همه چیز بارز و ظاهر می شود، و در آنجا است که انسان تمامی اعمال خود را می بیند و از نیک و بد آن آگاه می شود، چه اعمالی را که از قبل فرستاده ، و چه کارهایی که آثارش بعد از او در دنیا باقیمانده ، و نتائجش به او رسیده است ، مانند خیرات و صدقات جاریه ، و بناها و آثاری که برای مقاصد رحمانی یا شیطانی ساخته ، و از خود بجا نهاده است ، و یا کتابها و آثار علمی و غیر علمی که برای مقاصد نیک و بد تحریر یافته ، و بعد از او مورد بهره برداری دیگران قرار گرفته است ، همچنین سنتهای نیک و بد که اقوامی را به دنبال خود کشانیده .
اینها است نمونه هایی که از کارهایی که نتائجش بعد از انسان به او می رسد و مصداق ((اخرت)) در آیه فوق است .
درست که انسان در این دنیا نیز اجمالا از اعمال خود با خبر است ، ولی
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 213
فراموشکاریها و خودخواهیها و حب ذات غالبا مانع می شود که همه را به خاطر بسپارد، و به عمق آثار اعمال خویش واقف گردد، ولی در آن روز که انقلاب و تحولی در همه چیز پیدا می شود روح و جان آدمی نیز دستخوش چنین انقلابی می گردد، آنجاست که به تمام اعمال خود علم تفصیلی و دقیق پیدا می کند بلکه طبق آیه 30 سوره آل عمران ((یوم تجد کل نفس

ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء)) همه را در مقابل خود حاضر می بیند.
بعضی از مفسران برای آیه تفسیرهای دیگری نیز ذکر کرده اند، از جمله اینکه منظور کارهایی است که در آغاز عمر مقدم داشته و کارهایی که به اواخر عمر انداخته است ، ولی تفسیر اول از هر جهت مناسب تر است .
ضمنا منظور از ((نفس)) در اینجا هر نفسی از نفوس انسانی است و تمامی افراد بشر را شامل می شود.
نکته : نکته :
آثاری که از انسان باقی می ماند
علاوه بر آنچه در آیات فوق آمده از روایات اسلامی نیز به خوبی استفاده می شود که ممکن است آثاری از انسان باقی بماند که برکات یا عواقب سوئش تا سالهای متمادی و حتی تا دامنه قیامت به او برسد.
چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : لیس یتبع الرجل بعد موته من الاجر الا ثلاث خصال : صدقة اجراها فی حیاته ، فهی تجری بعد موته ، و سنة هدی سنها، فهی تعمل بها بعد موته ، و ولد صالح یستغفر له : ((بعد از مرگ انسان پرونده اعمال او بسته می شود، و اجر و پاداشی به او نمی رسد مگر از سه طریق : بناها و اشیاء مفیدی که برای استفاده مردم از خود به یادگار تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 214
گذارده ، و بعد از او جریان خود را طی می کند، و سنت هدایتگری که آن را به وجود آورده ، و بعد از مرگ او به آن عمل می شود، و فرزند صالحی که برای او استغفار می کند)).
در روایت دیگری این امور شش چیز شمرده شده که به حال مؤ منان بعد از موتشان مفید است : فرزند صالح ، قرآنی که آن را تلاوت می کند، چاهی که حفر کرده ، درختی که غرس نموده ، تهیه آب ، و سنت حسنه ای که بعد از او باقی می ماند و مورد توجه قرار می گیرد.
در بعضی از روایات روی علم و دانشی که از انسان در میان مردم نیز می ماند تکیه شده است .
مخصوصا در مورد سنت نیک و بد روایات متعددی داریم که به مردم هشدار می دهد، مراقب باشند که بر اثر اعمال آنها چگونه سنتی در میان مردم باقی می ماند.
مرحوم طبرسی در ذیل آیات مورد بحث حدیثی به این مضمون نقل می کند که روزی شخصی در محضر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برخاست و از مردم تقاضای کمک کرد، همگی خاموش شدند، در این موقع یکی از اصحاب چیزی به سائل داد، بقیه نیز از او پیروی کرده و به مرد فقیر کمک می کردند، پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: من استن خیرا فاستن به فله اجره ، و مثل اجور من اتبعه ، غیر منتقص من

اجورهم ، و من استن شرا فاستن به فعليه وزره ، و مثل اوزار من اتبعه غير منتقص من اوزارهم : کسی که سنت نیکی بگذارد و دیگران به او اقتدا کنند پاداش خود را دارد، و همانند پاداش کسانی که از او پیروی کرده اند، تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 215
بی آنکه از اجر آنها کاسته شود، و کسی که سنت بدی بگذارد و از آن پیروی کنند، گناه خود را دارد و همانند گناهان کسانی که از او پیروی کرده اند، بی آنکه از گناهان آنها چیزی کاسته شود، در اینجا بود که خذیفه یکی از یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آیه علمت نفس ما قدمت و اخرت را تلاوت کرد.
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نیز می فرماید: فکیف بکم لو تناهت بکم الامور و بعثرت القبور هنالک تبلو کل نفس ما اسلفت و ردوا الی الله مولاهم الحق و ضل عنهم ما کانوا یفترون : چگونه خواهید بود آنگاه که همه امور پایان پذیرد، قبرها زیر و رو شود، و همه شما در عرصه محشر حاضر شوید، آنجا است که هر کس هر عملی را قبلا انجام داده می آزماید، و همگی به سوی خداوند که مولی و سرپرست حقیقی آنها است باز می گردند، و کسانی را که به دروغ همتای او قرار دادند از خاطر آنها می رود.
این آیات و روایات ابعاد مسئولیت انسان را در برابر اعمالش از دیدگاه اسلام منعکس می کند و نشان می دهد که تا چه حد هر انسانی در مقابل اعمال خویش مسئول است ، تا آنجا که ممکن است بعد از گذشتن هزاران سال آثارش برای او پاداشی نیک بیافریند، یا وزر و لعن و گناه به بار آورد.
در این زمینه در جلد 11 صفحه 206 تا 208 (ذیل آیه 25 سوره نحل) نیز بحث کرده ایم). الانفطار
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 216
آیه 6 - 12
آیه و ترجمه
يَأَيهَا الانسنُ مَا غَرَّک بِرَبِّک الْکرِيم(6) الَّذِی خَلَقَک فَسوَّاک فَعَدَلَک (7) فی أی صورَةٍ مَّا شاءَ رَکَّبَک (8)کَلَا بَلْ تُکَذِّبُونَ بِالدِّينِ(9) وَ إِنَّ عَلَيْکُمْ لحَفِظِينَ(10) کِرَاماً کَتِبِينَ(11) يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ(12)
ترجمه :
6 - ای انسان چه چیز تو را در برابر پروردگار کریمت مغرور ساخته ؟!
7 - همان خدایی که تو را آفرید و منظم ساخت .
8 - و در هر صورتی می خواست تو را ترکیب نمود
9 - آنچنان که شما می پندارید نیست ، بلکه شما روز جزا را منکرید.
10 - و بدون شک نگاهبانانی بر شما گمارده شده .
11 - والامقام و نویسنده (اعمال نیک و بد شما).
12 - آنها می دانند شما چه می کنید. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 217

تفسیر :
ای انسان چه چیز تو را مغرور ساخته ؟!
در تعقیب آیات گذشته که پیرامون معاد سخن می گفت ، در آیات مورد بحث برای بیدار کردن انسان از خواب غفلت ، و توجه او به مسئولیتهایش در برابر خداوند، نخست او را مخاطب ساخته و با یک استفهام توبیخی شدید و در عین حال تواءم با نوعی لطف و محبت می فرماید: ((ای انسان چه چیزی تو را از پروردگار کریمت غافل ساخته ؟ و در برابر او جسور و مغرور نموده))؟! (یا ایها الانسان ما غرک بربک الکریم).
در اینجا ((انسان)) را به عنوان انسانیتش که اتمام امتیازات او را بر سایر موجودات این جهان یاد آور می شود مخاطب ساخته ، سپس او را در برابر خداوندی قرار می دهد که هم ((رب)) است و هم ((کریم)) به مقتضای ربوبیتش پیوسته او را در کنف حمایت خود قرار داده ، و تربیت و تکامل او را بر عهده گرفته ، و به مقتضای کرمش او را بر سر خوان نعمت خود نشانده ، و از تمام مواهب مادی و معنوی برخوردار ساخته است ، بی آنکه انتظاری از او داشته باشد و پاداش و عوضی بطلبد، حتی خطاهای او را نادیده می گیرد، و با کرمش او را مورد عفو قرار می دهد.
آیا سزاوار است چنین موجود شریفی در برابر چنان پروردگار بزرگی جسور گردد؟
و یا لحظه ای از او غافل شود و در انجام فرمانش که ضامن سعادت خود او است قصور ورزد؟
و لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است که هنگام تلاوت این تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 218
آیه فرمود: غره جهله : ((جهل و نادانیش او را مغرور و غافل ساخته است))!.
و از اینجا روشن می شود هدف این است که با تکیه بر مساءله ربوبیت و کرم خداوند غرور و غفلت انسان را درهم بشکند، آنگونه که بعضی پنداشته اند که هدف تلقین آدمی در زمینه عذر خواهی او است که در جواب بگوید: کرمت مرا مغرور ساخت .
و نیز آنچه از ((فضیل بن عیاض)) نقل شده که از او سؤ ال کردند اگر در روز قیامت خداوند تو را به حضور طلبد و از تو بپرسد: ما غرک بربک الکریم ، در جواب چه می گویی گفت : در جواب می گویم : غرنی ستورک المرخاة ((پرده هایی که بر گناهان من افکنده بودی مرا غافل و مغرور ساخت)) نیز متناسب مفهوم آیه نیست ، بلکه در جهت مخالف هدف اصلی آیه قرار دارد، چرا که هدف درهم شکستن غرور و بیدار کردن از خواب غفلت است ، نه پرده جدیدی بر پرده های غفلت افکندن !
بنابراین سزاوار نیست آیه را از هدفی که داشته منحرف سازیم ، و در

جهت مخالف آن نتیجه گیری کنیم .
((غرک)) از ماده ((غرور)) در اصل به معنی غفلت به هنگام بیداری است ، و به تعبیر دیگر غفلت در جایی که انسان باید غافل نباشد، و از آنجا که غفلت گاه سر چشمه ((جسارت)) و یا ((خود برتربینی)) می شود واژه ((غرور)) به این معانی نیز تفسیر شده است ، و شیطان را از این رو غرور (بر وزن شرور) می گویند که انسان را با وسوسه های خود فریب می دهد و غافل و مغرور می کند. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 219
در تفسیر ((کریم)) تعبیرات گوناگونی گفته اند، بعضی گفته اند: کریم بخشنده ای است که تمام افعالش احسان است و هرگز با بخشش خود در پی کسب سود یا دفع زیان نیست .
بعضی گفته اند: کریم کسی است که هم آنچه را بر او است و هم آنچه را بر او لازم نیست می بخشد.
و بعضی گفته اند: کریم کسی است که متاع کم را می پذیرد، و بهای زیاد در برابر آن می دهد.
ولی در حقیقت همه اینها در مفهوم کریم در صورتی که در حد اعلی همچون کرم خداوند در نظر گرفته شود جمع است . و در کرم خداوند همین بس که تنها به عفو گنهکار راضی نمی شود بلکه گناهان را (در مورد کسانی که شایستگی دارند) به حسنات تبدیل می کند.
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در تفسیر این آیه جمله های عجیبی دارد، می فرماید:
این آیه کوبنده ترین دلیل در برابر شنونده است ، و قاطعترین عذر در برابر شخص مغرور، کسی که جهالت و نادانیش او را جسور و مغرور ساخته ، خداوند می فرماید:
ای انسان چه چیز تو را بر گناهت جراءت داده ؟، و چه چیز تو را در برابر پروردگارت مغرور ساخته ؟، و چه چیز تو را به هلاکت خویش علاقه مند نموده ؟
آیا این بیماری تو بهبودی ندارد؟ یا این خوابت به بیداری نمی انجامد؟ چرا (لااقل) آن مقدار که به دیگران رحم می کنی به خودت رحم نمی کنی ، تو هر گاه کسی را در میان آفتاب سوزان به بینی بر او سایه می افکنی ، هر گاه تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 220
بیماری را به بینی که درد، او را سخت ناتوان ساخته از روی ترحم بر او گریه می کنی ، پس چه چیز تو را بر بیماریت صبور ساخته ، و بر مصیبتت شکیبا نموده ، و از گریه بر خویشتن تسلیت داده ؟ در حالی که عزیزترین افراد نزد تو خودت می باشی چگونه ترس از نزول بلا در شب ترا بیدار نکرده ، با اینکه در گناه و معصیت او غوطه وری ، و در حالی که زیر سلطه او قرار داری .

بیا و این بیماری (غفلت از خدا) را با داروی تصمیم و عزم راسخ مداوا کن ، و این خواب غفلتی را که چشمانت را فرو گرفته با بیداری برطرف ساز، بیا مطیع خداوند شو، و به یاد او انس گیر، خوب تصور کن که به هنگام غفلتت از خدا او با دادن نعمتها به تو عنایت می کند، تو را به سوی عفو و بخشش خویش می خواند، و زیر پوشش فضل و برکات خود قرار می دهد.
در حالی که تو همچنان به او پشت کرده ای ، و به دیگری رو می آوری ، بزرگ است خداوندی که با این قدرت عظیم ، کریم است ، اما تو با این ضعف و حقارت چقدر بر معصیت او جسوری !. ...
سپس برای بیدار ساختن این انسان غافل به گوشه ای از کرم و الطافش به او در چهار مرحله اشاره کرده . می فرماید: ((همان خدایی که تو را آفرید، سپس دستگاه های وجودت را منظم ساخت و سپس تعدیل نمود)) (الذی خلقت فسواک فعدلک).
((و به هر صورتی می خواست تو را ترکیب نمود)) (فی ای صورة ما شاء رکبک). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 221
و به این ترتیب مراحل چهارگانه عظیم خلقت را یعنی اصل آفرینش ، و سپس تنظیم ، و بعد از آن تعدیل ، و سرانجام ترکیب بندی را در عباراتی کوتاه و پر معنی بیان می کند.
در مرحله اول اصل آفرینش انسان قرار دارد که او را از نطفه ای ناچیز در ظلمتکده رحم آفرید.
و در مرحله بعد که مرحله ((تسویه و تنظیم)) است هر عضوی از اعضاء پیکر او را با نظم بندی عجیبی موزون ساخت ، چشم و گوش و قلب و عروق و سایر اعضا را که اگر انسان در ساختمان و نظام هر یک به تنهایی بیندیشد، و الطاف و مواهب الهی را در هر یک از آنها بنگرد دنیایی از علم و قدرت و لطف و کرم را در برابر چشمان خود مجسم می بیند.
مواهبی که هزاران سال است دانشمندان علوم طبیعی درباره آن می اندیشند، و می گویند، و می نویسند، و هنوز آغاز دفتر است و آنها همچنان در اول وصف او مانده اند.
سپس نوبت به موهبت سوم دیگری می رسد که ((تعدیل میان قوا و اعضای پیکر و هماهنگی و رابطه آنها با یکدیگر است)).
بدن انسان عمدتا از دو بخش آفریده شده که قرینه یکدیگرند: دستها و پاها چشمها و گوشها و استخوان بندیها و عروق و اعصاب و عضلات در دو بخش بدن هماهنگ و مکمل یکدیگرند.
بعلاوه اعضاء مختلف نیز کار یکدیگر را تکمیل می کنند، فی المثل دستگاه تنفس به گردش خون کمک می کند، و دستگاه گردش خون به تنفس ، برای بلعیدن یک لقمه غذا، دندانها و زبان ، و غده های بزاقی ، و عضلات اطراف دهان ، و گلو، همه دست به دست هم می دهند تا لقمه ای وارد

دستگاه هاضمه شود، و از آن پس نیز هماهنگیهای زیادی صورت می گیرد تا غذا هضم و جذب بدن گردد، تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 222
و نیروی لازم را برای تلاش و حرکت ایجاد کند اینها همه در جمله ((فعدلک)) جمع است .
بعضی این جمله را اشاره به راست قامت بودن انسان در میان انواع حیوانات که فضیلت و مزیتی برای او محسوب می شود دانسته اند، این معنی با مرحله بعد سازگارتر است ولی معنی قبل جامعتر می باشد.
و سرانجام مرحله ((ترکیب)) و ((صورت بندی)) او در مقایسه با موجودات دیگر فرا می رسد، آری خداوند نوع انسان را در مقایسه با انواع حیوانات و جانوران صورتی موزون و زیبا و بدیع داده است ، همچنین سیرتی زیبا تواءم با فطرتی بیدار، و ترکیبی که آماده پذیرش هر گونه علم و آگاهی و تعلیم و تربیت است .
و از این گذشته صورتهای افراد انسان با یکدیگر متفاوت است و همانگونه که در آیه 22 سوره روم آمده است ((اختلاف رنگها و زبانهای شما از آیات خدا است)) ((و من آیاته خلق السموات و الارض و اختلاف السنتکم و الوانکم)) که اگر این تفاوت نبود نظام زندگی اجتماعی بشر مختل می شد.
علاوه بر این اختلاف ظاهری ، اختلافهایی در استعدادها و ذوقها و سلیقه ها قرار داده ، و آنها را به صورتهایی که حکمتش اقتضا می کرده ترکیب و تنظیم نموده ، تا از مجموع آنها جامعه ای سالم به وجود آید که همه نیازمندیهای خود را تاءمین کند و قوای ظاهر و باطن انسانها مکمل یکدیگر شوند.
در مجموع همانگونه که در آیه 4 سوره ((تین)) آمده است لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ((خداوند این انسان را به بهترین صورت آفریده است)).
کوتاه سخن اینکه در این آیات و بسیاری دیگر از آیات قرآن خداوند این انسان فراموشکار و مغرور را وادار به عرفان خویشتن می کند از آغاز آفرینش تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 223
در رحم مادر، تا لحظه تولد، و از آنگاه تا نمو و رشد کامل ، وجود خویش را مورد بررسی دقیق قرار دهد، و ببیند در هر گام ، و در هر لحظه ، نعمت تازه ای از سوی آن منعم بزرگ به سراغش آمده ، تا خود را سراپا غرق احسان او بیند و از مرکب غرور و غفلت پایین آید و طوق بندگی حق را بر گردن نهد.
سپس قرآن به سراغ منشاء غرور و غفلت آنها می رود، و می فرماید: آن گونه که می پندارید نیست ((بلکه روز جزا را منکرید)) (کلا بل تکذبون بالدین).

نه مساءله کرم خداوند مایه غرور شما است ، و نه لطف و نعمتهای او، بلکه ریشه اصلی را در عدم ایمان به روز رستاخیز باید بیابید.
آری هنگامی که در حال افراد مغرور و غافل دقت کنیم می بینم مساءله اصلی این است که در اعماق روح بسیاری از آنها شک و تردید یا انکار قیامت نهفته است ، و امور دیگر همگی بهانه است ، به همین دلیل اگر پایه های ایمان به معاد در دلها تقویت گردد این غرور و غفلتها برچیده خواهد شد.
منظور از ((دین)) در اینجا جزا و روز جزا است و اینکه بعضی احتمال داده اند تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 224
منظور دین اسلام است بعید به نظر می رسد چرا که محور سخن در این آیات معاد است .
سپس برای از میان بردن عوامل غرور و غفلت و تقویت ایمان به معاد می افزاید: ((بدون شک نگاهبانانی بر شما گمارده شده است)) (و ان علیکم لحافظین).
((نگاهبانانی که در نزد پروردگار مقرب و محترمند و پیوسته اعمال شما را می نویسند)) (کراما کاتبین).
((و از آنچه شما انجام می دهید آگاهند، و همه را به خوبی می دانند)) (یعلمون ما تفعلون)
منظور از ((حافظین)) در اینجا فرشتگانی هستند که ماءمور حفظ و نگهداری اعمال انسانها اعم از نیک و بد هستند که در آیه 17 سوره ق از آنها تعبیر به ((رقیب و عتید)) شده است : ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید: انسان هیچ سخنی را تلفظ نمی کند مگر اینکه نزد آن فرشته ای است مراقب و آماده برای انجام ماءموریت ، و در همان سوره ق در آیه قبل می فرماید: اذ یتلقی المتلقیان عن الیمین و عن الشمال قعید: ((به خاطر بیاورید هنگامی را که دو فرشته راست و چپ که ملازم شما هستند اعمال شما را تلقی و ثبت می کنند)). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 225
در آیات دیگر قرآن نیز به وجود این فرشتگان مراقب اعمال اشاره شده است .
بدون شک خداوند قبل از هر کس ، و بهتر از هر کس ، شاهد و ناظر اعمال آدمی است ، ولی برای تاءکید بیشتر و احساس مسؤ ولیت فزونتر مراقبان زیادی گمارده است که یک گروه از آنها همین فرشتگانند.
علاوه بر اینها مراقبان دیگری انسان را از هر طرف احاطه کرده اند که مجموع آنها را تحت عنوان گواهان در دادگاه قیامت در هفت قسمت در جلد 20 صفحه 254 - 258 ذکر کرده ایم (ذیل آیه 20 و 21 سوره فصلت) و فهرست وار در اینجا به آن اشاره می شود:
نخست ذات پاک خداوند که می فرماید: ((هر عملی را انجام می دهید ما

شاهد و ناظریم)) (یونس 61).
سپس پیامبران و اوصیا هستند (نساء - 41).
و بعد از آن زبان و دست و پا و به طور کلی اعضای پیکر انسان (نور - 24).
و دیگر پوست تن انسان (فصلت 21).
و دیگر فرشتگان (ق - 21) و آیه مورد بحث .
و سپس زمینی که انسان روی آن زندگی می کند و اطاعت و گناه از او سر می زند (زلزال - 4).
و سرانجام زمانی که اعمال در آن انجام می شود (سفینة البحار جلد 2 ماده یوم).
در ((احتجاج طبرسی)) آمده است که شخصی از امام صادق (علیه السلام) پرسید: علت وجود فرشتگان ماءمور ثبت اعمال نیک و بد انسانها چیست ، در حالی که می دانیم خداوند عالم السر و ما هو اخفی است یعنی هر چیزی را که از آن مخفی تر نیست می داند؟! امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 226
استعبدهم بذلک ، و جعلهم شهودا علی خلقه ، لیکون العباد لملازمتهم ایاهم اشد علی طاعة الله مواظبة ، و عن معصیته اشد انقباضا، و کم من عبد یهم بمعصیة فذکر مکانهما فارعوی و کف ، فیقول ربی یرانی ، و حفظتی علی بذلک تشهد، و ان الله براءفته و لطفه و کلهم بعباده ، یذبون عنهم مردة الشیاطین ، و هو ام الارض ، و آفات کثیرة من حیث لا یرون باذن الله ، الی ان یجی ء امر الله عزوجل .
((خداوند این فرشتگان را به عبادت خود دعوت کرد و آنها را شهود بر بندگانش قرار داد، تا بندگان به خاطر مراقبت آنان ، بیشتر مراقب اطاعت الهی باشند، و از عصیان او بیشتر ناراحت شوند، و چه بسیار بنده ای که تصمیم به گناه می گیرد سپس به یاد این فرشته می افتد و خودداری می کند، می گوید: پروردگارم مرا می بیند، و فرشتگان حافظ اعمال نیز گواهی می دهند، علاوه بر این ، خداوند به رحمت و لطفش اینها را ماءمور بندگان کرده ، تا به فرمان خدا شیاطین سرکش را از آنها دور کند، و همچنین جانوران زمین و آفات بسیار را که آنها نمی بینند، تا آن زمان که فرمان خدا و مرگ آنها فرا - رسد)).
از این روایت به خوبی استفاده می شود که آنها علاوه بر ماءموریت ثبت اعمال ماءمور حفظ انسان از حوادث ناگوار و آفات و وسوسه های شیاطین نیز هستند.
درباره وظائف مختلف فرشتگان الهی و ماءموریتهای آنها شرح مبسوطی در جلد 18 صفحه 173 تا 177 (ذیل آیه 1 سوره فاطر) آمده است .
قابل توجه اینکه آیات فوق در توصیف این فرشتگان می گوید: ((آنها تفسیر

نمونه جلد 26 صفحه 227
بزرگوار و در نزد پروردگار والامقامند)) تا انسانها بیشتر مراقب اعمال خویش باشند زیرا هر قدر ناظر بر اعمال انسان شخصیت والاتری داشته باشد انسان بیشتر از او ملاحظه می کند، و از انجام گناه شرمنده تر می شود.
تعبیر به ((کاتبین)) در حقیقت تاءکیدی است بر این معنی که آنها به حافظه قناعت نمی کنند، بلکه دقیقا می نویسند و ثبت می کنند، و به این ترتیب هرگز چیزی از آنها فوت نمی شود و صغیر و کبیر را ثبت می کند.
تعبیر به ((یعلمون ما تفعلون)) ((آنچه را انجام می دهید آنها می دانند)) باز تاءکید مجددی است بر این حقیقت که آنها از همه اعمال شما بدون استثنا آگاهند و نوشتن آنها بر اساس همین آگاهی است .
ضمنا تمام این تعبیرات بیانگر اختیار و آزادی اراده انسان است ، چرا که اگر آدمی اختیاری از خود نداشت گماردن اینهمه ماءمورین ثبت و ضبط اعمال ، و اینهمه هشدار و اخطارها هدف و مفهوم صحیحی نخواهد داشت .
از سوی دیگر همه اینها بیانگر این واقعیت است که مساءله حساب و جزای الهی بسیار سخت جدی است ، چرا که خداوند اهمیت فوق العاده ای به آن داده است .
و توجه و ایمان به این واقعیت کافی است که انسان را تربیت کند و به مسؤ ولیتهایش آشنا سازد و اثر بازدارنده فوق العاده روی اعمال خلاف بگذارد.
نکته : نکته :
ماءموران ثبت اعمال
نه تنها در آیات فوق که در بسیاری دیگر از آیات قرآن و روایات اسلامی به این معنی اشاره شده که خداوند ماءمورانی مراقب هر انسانی کرده که اعمال او را اعم از نیک و بد می نویسند، و نامه اعمال را برای روز جزا آماده می کنند. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 228
درباره ویژگیهای این فرشتگان تعبیرات پر معنی و هشدار دهنده ای در روایات اسلامی وارد شده است از جمله اینکه :
1 - کسی از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) سؤ ال کرد: دو فرشته ای که ماءمور ثبت اعمال انسان هستند آیا از اراده و تصمیم باطنی او به هنگام گناه یا کار نیک نیز با خبر می شوند؟
امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: آیا بوی چاه فاضل آب و عطر یکی است ؟
راوی عرض کرد: نه !
امام (علیه السلام) فرمود: هنگامی که انسان نیت کار خوبی کند نفسش

خوشبو می شود! فرشته ای که در سمت راست است (و ماءمور ثبت حسنات می باشد) به فرشته سمت چپ می گوید: برخیز که او اراده کار نیک کرده است و هنگامی که آن را انجام داد زبان آن انسان قلم آن فرشته ، و آب دهانش مرکب او می شود، و آن را ثبت می کند، اما هنگامی که اراده گناهی می کند نفسش بد بو می شود! ملائکه طرف چپ به فرشته سمت راست می گوید بر خیز که او اراده معصیت کرده ، و هنگامی که آن را انجام می دهد زبانش قلم آن فرشته و آب دهانش مرکب او است و آن را می نویسد!.
این حدیث به خوبی نشان می دهد که نیت انسان در تمام وجود او اثر می گذارد، و فرشتگان از اسرار درونش بوسیله آثار برون آگاه می شوند، و مسلما اگر آگاه نباشند نمی توانند اعمال انسان را به خوبی ثبت کنند، چرا که چگونگی نیت در ارزش و خلوص و آلودگی عمل فوق العاده مؤ ثر است تا آنجا که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در حدیث معروفی فرموده : انما الاعمال بالنیات ((اعمال به نیتها بستگی دارد)). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 229
دیگر اینکه معلوم می شود از خود انسان می گیرند و برای او خرج می کنند، زبان ما قلم آنها است ، و آب دهان ما مرکب آنها!
2 - آنها ماءمورند به هنگامی که انسان نیت کار نیک می کند آن را به عنوان یک حسنه ثبت کنند، و هنگامی که آن را انجام می دهد ده حسنه بنویسند، اما هنگامی که تصمیم بر گناه می گیرد تا عمل نکرده چیزی بر او نمی نویسند و بعد از عمل تنها یک گناه ثبت کنند.
این تعبیر بیانگر نهایت لطف و فضل الهی بر انسان است که نیت گناه را بر او می بخشد، و فعل گناه را بر طبق موازین عدالت جزا می دهد، ولی در مسیر اطاعت هر نیتی حسنه ای است ، و هر کار نیکی را بر طبق تفضل پاداش می دهد، نه بر میزان عدل ، و این تشویقی است برای انجام اعمال نیک .
3 - در روایت دیگری آمده است که رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بعد از اشاره به وجود این دو فرشته ، و نوشتن حسنات با پاداش ده برابر، فرمود هنگامی که انسان کار بدی انجام می دهد، فرشته راست به فرشته چپ می گوید: در نوشتن این گناه عجله مکن شاید کار نیکی بعد از آن انجام دهد که گناه او را بپوشاند همانگونه که خداوند بزرگ می فرماید: ((ان الحسنات یذهبن السیئات)) یا اینکه توبه و استغفار کند (و اثر گناه از میان برود)... و او هفت ساعت از نوشتن کار بد خودداری می کند، و اگر کار نیک یا استغفاری به دنبال آن نیاید فرشته حسنات به فرشته سیئات می گوید بنویس بر این بدبخت محروم !.
4 - در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است : ((هنگامی

که مؤ منان در یک مجلس خصوصی با هم سخن می گویند حافظان اعمال ، به یکدیگر می گویند تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 230
ما از آنها دور شویم ، شاید سری دارند که خدا آن را مستور داشته))!.
5 - علی (علیه السلام) در یکی از خطبه هایش که مردم را در آن به تقوی دعوت کرده ، می فرماید: ((بدانید ای بندگان خدا که مراقبانی از خودتان بر شما گماشته شده ، و دیدبانهایی از اعضای پیکرتان ، و نیز بدانید حسابگران راستگو اعمال شما را ثبت می کنند، و حتی شماره نفسهایتان را نگه می دارند، نه ظلمت شب تاریک شما را از آنها پنهان می دارد، و نه درهای محکم و فرو بسته و چه فردا به امروز نزدیک است ! الانفطار
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 231
آیه 13 - 19
آیه و ترجمه
إِنَّ الاَبْرَارَ لَفِی نَعِیمٍ(13) وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِی جَحِیمٍ(14) یَصلَوْنهَا یَوْمَ الدِّینِ(15) وَ مَا هُمْ عَنهَا بِغَائبِینَ(16) وَ مَا أَدْرَاکَ مَا یَوْمُ الدِّینِ(17) ثمَّ مَا أَدْرَاکَ مَا یَوْمُ الدِّینِ(18) یَوْمَ لا تَمْلِک نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شیْئاً وَ الاَمْرُ یَوْمَئذٍ لِّلَّهِ(19)
ترجمه :
13 - مسلما نیکان در نعمت فراوانی هستند.
14 - و بدکاران در دوزخند.
15 - روز جزا وارد آن می شوند و می سوزند.
16 - و هیچگاه از آن غائب و دور نیستند.
17 - تو چه می دانی روز قیامت چیست ؟
18 - باز چه می دانی روز قیامت چیست ؟
19 - روزی است که هیچکس قادر بر انجام کاری در حق دیگری نیست ، و همه امور در آن روز از آن خدا است . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 232
تفسیر :
آن روز که هیچکس برای دیگری کاری انجام نمی دهد!
به دنبال بحثی که در آیات گذشته پیرامون ثبت و ضبط اعمال انسانها وسیله فرشتگان آمد، در این آیات به نتیجه این حسابرسی ، و مسیر نهایی نیکان و بدان اشاره کرده ، می فرماید: ((مسلما نیکان در نعمت عظیم الهی هستند)) (ان الابرار لفی نعیم).
((و مسلما بدکاران در دوزخند))! (و ان الفجار لفی جحیم).
((ابرار)) جمع ((بار)) و ((بر)) (بر وزن حق) به معنی شخص نیکوکار است ، و ((بر)) (به کسر باء) به معنی هر نوع نیکوکاری می باشد، و در اینجا هم عقاید نیک را شامل می شود و هم نیات خیر و هم اعمال صالح را!

((نعیم)) ((مفرد)) است و به معنی نعمت می باشد، و در اینجا به معنی بهشت جاودانی است و اینکه به صورت نکره ذکر شده برای بیان اهمیت و گستردگی و عظمت این نعمت است که هیچکس جز خدا وسعت و عظمت آن را به درستی نمی داند، و انتخاب نعیم که صفت مشبهه است در اینجا تاءکیدی است بر بقاء و استمرار این نعمت ، زیرا این مفهوم معمولا در صفت مشبهه نهفته شده است .
((فجار)) جمع ((فاجر)) در اصل از ((فجر)) به معنی شکافتن وسیع است ، و طلوع صبح را به این جهت طلوع فجر می گویند که گویی پرده سیاهی شب با سپیده دم به کلی شکافته می شود، و از همین رو واژه ((فجور)) در مورد اعمال کسانی که پرده عفاف و تقوی را می درند و در راه گناه قدم می گذارند به کار می رود. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 233
((جحیم)) از ماده ((جحم)) (بر وزن فهم) به معنی بر افروختن آتش است ، بنابراین ((جحیم)) همان آتش فروزان و شعله ور است ، و معمولا در تعبیر قرآن به معنی دوزخ آمده .
و اینکه می فرماید: ((نیکوکاران در بهشت ، و بدکاران در دوزخند)) ممکن است به این معنی باشد که آنها هم اکنون نیز در بهشت و دوزخ وارد شده اند، و در همین دنیا نیز نعمتهای بهشتی و عذابهای دوزخی آنها را فرا گرفته ، همانگونه که در آیه 54 سوره عنکبوت می خوانیم : و ان جهنم لمحیطة بالکافرین : ((دوزخ کافران را احاطه کرده است)).
ولی جمعی گفته اند که اینگونه تعبیرها اشاره به آینده حتمی است ، زیرا در ادبیات عرب آینده حتمی ، و ((مضارع متحقق الوقوع)) را به صورت حال و گاه به صورت ماضی بیان می کنند (معنی اول با ظاهر آیه سازگارتر ولی معنی دوم مناسبتر است).
در آیه بعد توضیح بیشتری درباره سرنوشت فاجران داده ، می افزاید: ((آنها در روز جزا داخل دوزخ می شوند و با آتش آن می سوزند)) (یصلونها یوم الدین).
هرگاه معنی آیه گذشته چنین باشد که آنها هم اکنون داخل دوزخند این آیه نشان می دهد که در روز قیامت ورود بیشتر و عمیقتری در این آتش سوزان می یابند و اثر آتش را به خوبی احساس می کنند.
((یصلون)) از ماده صلی (بر وزن سعی) به معنی دخول در آتش و سوختن و برشته شدن و تحمل درد و رنج آن ، آمده است ، و به حکم اینکه فعل مضارع تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 234
است دلالت بر استمرار و ملازمت دارد.
و باز برای تاءکید بیشتر می فرماید: ((آنها هیچگاه از آن غائب و دور نیستند)) (و ما هم عنها بغائبین).
بسیاری از مفسران این جمله را دلیلی بر خلود و جاودانگی عذاب

((فجار)) گرفته اند، و چنین نتیجه گیری کرده اند که منظور از ((فجار)) در این آیات کفارند، چرا که خلود و جاودانگی جز در مورد آنها وجود ندارد، بنابراین فجار کسانی هستند که پرده های تقوی و عفاف را به خاطر عدم ایمان و تکذیب روز جزا دریده اند، نه به خاطر غلبه هوای نفس در عین داشتن ایمان
تعبیر این آیه به صورت ((زمان حال)) باز تاءکیدی است بر آنچه قبلا اشاره شد که اینگونه افراد در این دنیا نیز به کلی از جهنم غائب و دور نیستند، زندگی آنها خود دوزخی است ، و قبرشان نیز طبق حدیث معروف حفره ای از حفره های آتش است ، و به این ترتیب دوزخ دنیا، و دوزخ برزخ ، و دوزخ قیامت هر سه برای آنها فراهم است .
ضمنا آیه فوق این حقیقت را نیز بازگو می کند که عذاب دوزخیان هیچگونه فترتی ندارد، و حتی برای ساعت و یا لحظه ای از آن دور نمی شوند.
بعد برای بازگو کردن اهمیت آن روز بزرگ می افزاید: ((تو چه می دانی روز جزا چه روزی است))؟! (و ما ادراک ما یوم الدین). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 235
((باز هم چه می دانی روز جزا چه روزی است))؟! (ثم ما ادراک ما یوم الدین).
جایی که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با آن آگاهی وسیع از قیامت و علم فوق العاده او نسبت به مبداء و معاد، حوادث آن روز بزرگ و اضطراب و وحشت عظیمی را که بر آن حاکم است به خوبی نداند تکلیف بقیه روشن است .
این سخن بیانگر این واقعیت است که ابعاد حوادث هولناک قیامت آنقدر گسترده و عظیم است که با هیچ بیانی قابل توصیف نیست ، و همانگونه که ما زندانیان عالم خاک از نعمتهای بی پایان بهشت به درستی آگاه نیستیم ، از عذاب جهنم ، و به طور کلی حوادث آن روز بزرگ نیز نمی توانیم آگاه شویم .
سپس در یک جمله کوتاه و پر معنی یکی دیگر از ویژگیهای آن روز را که در حقیقت همه چیز در آن نهفته است مطرح کرده ، می فرماید: ((همان روزی که هیچکس قادر بر انجام کاری در حق دیگری نیست ، و همه امور در آن روز از آن خدا است)) (یوم لا تملک نفس لنفس شیئا و الامر یومئذ لله).
البته در این جهان نیز همه کارها به دست قدرت او است ، و همگان به او نیازمندند، ولی در اینجا به هر حال مالکان و حاکمان و فرمانروایان صوری وجود دارند که گاهی افراد سطحی و ناآگاه آنها را مبداء قدرت مستقلی می پندارند، ولی در آن روز این مالکیت و حاکمیت صوری و مجازی نیز بر چیده می شود، و حاکمیت مطلقه خداوند و مالکیت او بر هر چیز از هر

زمان آشکارتر است
این همان است که در آیات دیگر قرآن نیز آمده : لمن الملک الیوم تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 236
لله الواحد القهار ((حکومت امروز برای کیست ؟ برای خداوند یکتای غالب)) (مؤ من - 16).
اصولا در آن روز هر کس به قدری گرفتار خویش است که اگر به فرض قدرتی هم می داشت به دیگری نمی پرداخت : لکل امری ء منهم یومئذ شان یغنیه : ((هر کدام از آنها در آن روز گرفتاریهایی دارد که برای او کافی است))! (عبس - 37).
در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : ان الامر یومئذ و الیوم کله لله ،... اذا کان یوم القیامة بادت الحکام فلم یبق حاکم الا الله : ((همه کارها ((امروز)) و ((آن روز)) به دست خدا است ... ولی هنگامی که روز قیامت می شود تمام حاکمان از میان می روند و هیچ حکومتی جز حکومت خدا باقی نمی ماند)).
در اینجا سؤ الی مطرح است که آیا این تعبیر با مساءله ((شفاعت)) انبیا و اولیا و فرشتگان منافات ندارد؟.
پاسخ این سؤ ال از بحثهایی که سابقا در مساءله شفاعت کرده ایم روشن می شود، و آن اینکه قرآن در آیات متعددی تصریح می کند که شفاعت نیز به اذن و اجازه خدا است ، و شفیعان روز جزا جز به رضای او برای کسی شفاعت نمی کنند: و لا یشفعون الا لمن ارتضی (انبیا - 28).
خداوندا! در آن روز هولناک چشم همه به تو دوخته شده ما هم امروز تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 237
نیز چشم به سوی تو داریم .
پروردگارا! ما را در این جهان و در آن جهان از الطاف بی پایانت محروم مگردان .
بارالها! در همه حال حاکم مطلق تویی ، ما را از گرفتاری در وادی شرک و پناه بردن به دیگران حفظ فرما.
(آمین یا رب العالمین) تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 238

تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 239
سوره مطففین
مقدمه
این سوره در ((مکه)) نازل شده و دارای 36 آیه است تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 240
محتوای سوره مطففین
در اینکه این سوره در مکه نازل شده یا در مدینه ؟ در میان مفسران گفتگو است
شاءن نزولی نشان می دهد که آیات آغاز این سوره که درباره کمفروشان سخن می گوید ناظر به افرادی است که در ((مدینه)) به این کار کثیف مشغول بودند.
ولی لحن دیگر آیات این سوره شباهت زیادی با سوره های مکی دارد که در آیاتی کوتاه و پر طنین از رستاخیز و حوادث قیامت خبر می دهد، مخصوصا آیات اواخر این سوره که بیانگر استهزای کفار نسبت به مسلمانان است نیز تناسب زیادی با محیط مکه دارد که مؤ منان در اقلیت بودند و کفار در اکثریت قاطع .
و شاید به همین دلیل است که بعضی قسمتی از سوره را مکی و قسمتی را مدنی می دانند ولی روی هم رفته این سوره به سوره های مکی شبیه تر است .
به هر حال بحثهای این سوره بر پنج محور دور می زند:
1 - هشدار و تهدید شدیدی نسبت به کمفروشان .
2 - اشاره به این مطلب که گناهان بزرگ از عدم ایمان راسخ به رستاخیز سرچشمه می گیرد.
3 - بخشی از سرنوشت فجار در آن روز بزرگ .
4 - قسمتی از مواهب عظیم و نعمتهای روح پرور نیکوکاران در بهشت .
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 241
5 - اشاره ای به استهزای جاهلانه کافران نسبت به مؤ منان و معکوس شدن این کار در قیامت .
فضیلت تلاوت این سوره
در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من قراء سورة المطففین سقاه الله من الرحیق المختوم یوم القیامة : ((هر کس سوره مطففین را بخواند خدا او را از شراب طهور زلال و خالص که دست احدی به آن نرسیده است در آن روز سیراب می کند)).

و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است : من قراء فی فرائضه ویل للمطففین اعطاه الامن یوم القیامة من النار، و لم تره ، و لم یرها...: ((هر کس در نمازهای فریضه خود سوره مطففین را بخواند خداوند امنیت از عذاب دوزخ را در قیامت به او عطا می کند، نه آتش دوزخ او را می بیند و نه او آتش دوزخ را)) پیدا است ، اینهمه ثواب و فضیلت و برکت برای کسی است که خواندن آن را مقدمه ای برای عمل قرار دهد. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 242

آیه 1 - 6

آیه و ترجمه

بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

وَیْلٌ لِّلْمُطفِّفِینَ(1) الَّذِینَ إِذَا اکْتَالُوا عَلی النَّاسِ یَستَوْفُونَ(2) وَ إِذَا کالُوهُمْ أَو وَّزَنُوهُمْ یخْسِرُونَ(3) أَ لا یَظنُّ أُولَئک أَنهُم مَّبْعُوثُونَ(4) لِیَوْمٍ عَظِیمٍ(5) یَوْمَ یَقُومُ النَّاس لِرَب الْعَلَمِینَ(6)

ترجمه :

بنام خداوند بخشنده مهربان

1 - وای بر کمفروشان .

2 - آنها که وقتی برای خود کیل می کنند حق خود را به طور کامل می گیرند.

3 - اما هنگامی که می خواهند برای دیگران کیل یا وزن کنند کم می گذارند!

4 - آیا آنها باور ندارند که برانگیخته می شوند.

5 - در روزی بزرگ .

6 - روزی که مردم در پیشگاه رب العالمین می ایستند. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 243

نکته : شاءن نزول :

((ابن عباس)) می گوید: هنگامی که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) وارد مدینه شد بسیاری از مردم سخت آلوده کم فروشی بودند، خداوند این آیات را نازل کرد و آنها پذیرفتند: و بعد از آن کم فروشی را ترک کردند.

در حدیث دیگری آمده است که بسیاری از اهل مدینه تاجر بودند و در کار خود کم فروشی می کردند، و بسیاری از معاملات آنها معاملات حرام بود، این آیات نازل شد و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آنها را برای اهل مدینه تلاوت فرمود سپس افزود خمس بخمس : ((پنج چیز در برابر پنج چیز است))!

عرض کردند ای رسول خدا: کدام پنج در مقابل کدام پنج است ؟! فرمود:

ما نقض قوم العهد الا سلط الله علیهم عدوهم !

و ما حکموا بغیر ما انزل الله الا فشا فیهم الفقر!
و ما ظهرت فیهم الفاحشة الا فشا فیهم الموت !
و لا طففوا الکیل الا منعوا النبات و اخذوا بالسنین !
و لا منعوا الزکات الا حبس عنهم المطر!:
هیچ قومی عهدشکنی نکردند مگر اینکه خداوند دشمنانشان را بر آنها مسلط ساخت .
و هیچ جمعیتی به غیر حکم الهی حکم نکردند مگر اینکه فقر در میان آنها زیاد شد.
و در میان هیچ ملتی فحشاء ظاهر نشد مگر اینکه مرگ و میر در میان آنها فراوان گشت !
هیچ گروهی کم فروشی نکردند مگر اینکه زراعت آنها از بین رفت تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 244
و قحطی آنها را فرو گرفت !
و هیچ قومی زکات را منع نکردند مگر اینکه باران از آنها قطع شد!
مرحوم ((طبرسی)) نیز در ((مجمع البیان)) در شاءن نزول این آیات نقل کرده است که مردی در مدینه بود بنام ((ابو جهینه)) که دو پیمانه کوچک و بزرگ داشت به هنگام خریدن از پیمانه بزرگ استفاده می کرد و به هنگام فروش از پیمانه کوچک (این سوره نازل شد و به او و امثالش هشدار داد).
تفسیر :
وای بر کم فروشان !
در این آیات قبل از هر چیز کم فروشان را مورد تهدید شدیدی قرار داده ، می فرماید ((وای بر کمفروشان))! (ویل للمطففین).
این در حقیقت اعلان جنگی است از ناحیه خداوند به این افراد ظالم و ستمگر و کثیف که حق مردم را به طرز ناجوانمردانه ای پایمال می کنند.
((مطففین)) از ماده ((تطفیف)) در اصل از ((طف)) گرفته شده که به معنی کناره های چیزی است ، و اینکه سرزمین کربلا را وادی طف می گویند به خاطر این است که در ساحل فرات واقع شده ، سپس به هر چیز کمی واژه ((طفیف)) اطلاق شده است ، همچنین به پیمانه ای که پر نباشد یعنی محتوایش به کنارهای آن رسیده اما مملو نشده است نیز همین معنی اطلاق می شود، و بعد این واژه در کم فروشی تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 245
به هر شکل و به هر صورت استعمال شده .
((ویل)) در اینجا به معنی ((شر)) یا ((غم و اندوه)) یا ((هلاکت)) یا ((عذاب دردناک)) و یا ((وادی سخت و سوزانی در دوزخ)) است ، و معمولا این واژه به هنگام نفرین و بیان زشتی چیزی به کار می رود، و یا اینکه تعبیری است کوتاه اما مفاهیم زیادی را تداعی می کند.

قابل توجه اینکه در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده که خداوند ((ویل)) را درباره هیچکس در قرآن قرار نداده مگر اینکه او را کافر نام نهاده همانگونه که می فرماید: فویل للذین کفروا من مشهد یوم عظیم : ((وای بر کافران از مشاهده روز بزرگ از این روایت استفاده می شود که کم فروشی بوی کفر می دهد))!
سپس به شرح کار ((مطففین)) و کم فروشان پرداخته می فرماید: ((آنها کسانی هستند که وقتی می خواهند برای خود کیل کنند حق خود را به طور کامل می گیرند)) (الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون).
((اما هنگامی که می خواهند برای دیگران کیل یا وزن کنند کم می گذارند)) (و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون).
جمعی از مفسران از آیات فوق چنین استفاده کرده اند که منظور از ((مطفف)) تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 246
کسی است که به هنگام خرید بیش از حق خود می گیرد، و به هنگام فروش کمتر از حق می دهد، لذا خداوند به خاطر هر دو جهت ((ویل)) را بر آنها نهاده .
ولی این اشتباه است ، زیرا تعبیر ((یستوفون)) مفهومش این است که حق خود را به طور کامل می گیرند، و چیزی که دلالت بر اضافه بر حق کند در این عبارت نیست ، و اینکه می بینیم خداوند آنها را مذمت کرده در مقایسه این دو حالت با یکدیگر است که به هنگام خرید حق را به طور کامل می گیرند، و به هنگام فروش ناقص می دهند، درست مثل این است که در مقام مذمت کسی می گوییم : ((هر گاه طلبی از کسی داشته باشد سر موعد آن را می گیرد، اما اگر بدهکار باشد ماهها تاءخیر می اندازد)) با اینکه گرفتن طلب در راءس موعد کار بدی نیست ، کار بد در مقایسه این دو با یکدیگر است .
قابل توجه اینکه : در مورد گرفتن حق تنها سخن از ((کیل)) است ولی در مورد پرداختن سخن از ((کیل)) و ((وزن)) هر دو به میان آمده ، این تفاوت تعبیر ممکن است به یکی از دو دلیل زیر باشد:
نخست اینکه خریداران عمده در زمانهای گذشته بیشتر از ((کیل)) استفاده می کردند، زیرا ترازوهای بزرگی که بتواند وزنهای زیاد را بسنجد وجود نداشت ، اما پیمانه های بزرگ به آسانی یافت می شد (در باب ((کر)) نیز گفته اند که این واژه در اصل نام پیمانه بزرگی بوده است).
ولی به هنگام فروش هم عمده فروشی داشتند (با کیل) و هم خرده فروشی (با وزن).
دیگر اینکه برای گرفتن حق استفاده از پیمانه مناسبتر است ، چرا که تقلب در آن مشکلتر می باشد، ولی برای کم فروشی استفاده از وزن معمولتر است چرا که امکان تقلب در آن بیشتر می باشد.

این نکته نیز قابل توجه است که آیات فوق گرچه تنها از کم فروشی در
مورد تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 247
کیل و وزن سخن می گوید، ولی بدون شک مفهوم آیه وسیع است و هر گونه کم فروشی را هر چند در معدودات (چیزهایی را که با عدد می فروشند) نیز شامل می شود.
بلکه بعید نیست با استفاده از الغای خصوصیت ، کم گذاردن در خدمات را نیز فرا گیرد، فی المثل اگر کارگر و کارمندی چیزی از وقت خود بدزدد در ردیف ((مطففین)) و کم فروشانی است که آیات این سوره سخت آنها را نکوهش کرده است .
بعضی می خواهند برای آیه توسعه بیشتری قائل شوند و هر گونه تجاوز از حدود الهی و کم و کسر گذاشتن در روابط اجتماعی و اخلاقی را مشمول آن بدانند، گرچه استفاده این معنی از الفاظ آیه روشن نیست ، ولی بی تناسب هم نمی باشد.
و لذا از ((عبدالله بن مسعود)) صحابی معروف نقل شده که گفت : نماز نیز قابل پیمانه است ! کسی که کیل آن را به طور کامل ادا کند خداوند پاداش او را کامل می دهد، و هر کس از آن کم بگذارد درباره او همان جاری می شود که خداوند درباره ((مطففین)) (کم فروشان) فرموده .
سپس آنها را با این جمله استفهام توبیخی مورد تهدید قرار می دهد: ((آیا آنها باور ندارند که برانگیخته می شوند))؟! (الا یظن اولئک انهم معبوثون).
((در روزی بزرگ)) (لیوم عظیم).
روزی که عذاب و حساب و خبر او و هول و وحشتش همه عظیم است .
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 248
روزی که مردم از قبرها برمی خیزند، و در پیشگاه رب العالمین حاضر می شوند (یوم یقوم الناس لرب العالمین).
یعنی اگر آنها قیامت را باور می داشتند و می دانستند حساب و کتابی در کار است ، و تمام اعمالشان برای محاکمه در آن دادگاه بزرگ ثبت می شود، و هر کس به اندازه سر سوزنی کار نیک و بد کرده ، نتیجه آن را در آن روز عظیم می بیند، هرگز چنین ظلم و ستم نمی کردند، و حقوق افراد را پایمال نمی ساختند.
بسیاری از مفسران ((یظن)) را که از ماده ((ظن)) است در اینجا به معنی ((یقین)) می دانند، و نظیر این تعبیر در قرآن مجید وجود دارد، مانند آیه 249 سوره بقره قال الذین یظنون انهم ملاقوا ربهم کم فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله : ((آنها که می دانستند خدا را ملاقات خواهند کرد (و به روز قیامت ایمان داشتند) گفتند چه بسیار گروه کوچکی که به فرمان خدا بر گروه عظیمی پیروز شدند)) (توجه داشته باشید این آیه درباره گروهی از بنی اسرائیل است که ایمان و استقامت خود را در مراحل

مختلف نشان داده بودند).
شاهد گویای این سخن حدیثی است که از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) نقل شده که در تفسیر آیه : الا یظن اولئک انهم مبعوثون لیوم عظیم فرمود: ((مفهومش این است : الیس یوقنون انهم مبعوثون ؟ آیا یقین ندارند که آنها برانگیخته می شوند))؟!
و نیز از همان حضرت (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: ((ظن بر دو گونه است : ظن تردید، و ظن یقین ، آنچه در قرآن درباره معاد آمده است ظن یقین است ، و آنچه درباره دنیا آمده است ظن شک))!.
این احتمال نیز از سوی جمعی داده شده است که ظن در اینجا به همان

معنی معروف امروز یعنی گمان بوده باشد، اشاره به اینکه توجه به قیامت آنچنان در روح و جان انسان اثر می گذارد که حتی اگر کسی گمان به آن داشته باشد و احتمال وجود چنین روزی را بدهد باید از انجام کارهای خلاف خودداری کند، تا چه رسد به اینکه یقین داشته باشد، و این همان چیزی است که در میان دانشمندان به عنوان ((دفع ضرر مظنون)) یا ((دفع ضرر محتمل)) معروف شده است ، و مفهوم این سخن آن خواهد بود که این گنهکاران بی پروا و بی باک نه تنها یقین به قیامت ندارند بلکه گمان آن را نیز ندارند (ولی تفسیر اول با دلائلی که گفته شد مقدم است).
مهم این است که واژه ((ظن)) به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) در اصل اسم برای آن حالتی است که از وجود قرائنی در فکر انسان حاصل می شود اگر نشانه ها قوی باشد علم و یقین می آورد، و اگر نشانه ها ضعیف باشد از حد گمان بالاتر نمی رود.
بنابراین واژه مزبور بر خلاف آنچه امروز در میان ما معروف است مفهوم گسترده ای دارد که هم ((علم)) و هم ((گمان)) را شامل می شود، و گاه در این ، و گاه در آن به کار می رود.
نکته : نکته :
کم فروشی از عوامل فساد در ارض .
در آیات قرآن مجید کرارا از کم فروشی نکوهش شده ، گاه در داستان شعیب (علیه السلام) در آنجا که قوم را مخاطب ساخته ، می گوید: اوفوا الکیل و لا تکونوا من المخسرین و زنوا بالقسطاس المستقیم و لا تبخسوا الناس اشیائهم و لا تعثوا فی الارض مفسدین : ((حق پیمانه را ادا کنید، و

را به خسارت میفکنید، با ترازوی صحیح وزن کنید، و حق مردم را کم نگذارید، و در زمین فساد نکنید)) (شعراء 181 - 183).
و به این ترتیب کم فروشی و ترک عدالت به هنگام پیمانه و وزن را در ردیف فساد در زمین شمرده است ، و این خود دلیلی به ابعاد مفاسد

اجتماعی این این کار است .
و نیز در آیه 7 و 8 سوره الرحمن رعایت عدالت در وزن را همردیف عدالت در نظام آفرینش در عالم جهان هستی گذارده ، می فرماید: و السماء رفعها و وضع المیزان الا تطغوا فی المیزان : ((خداوند آسمان را برافراشت و میزان و حساب در همه چیز گذاشت تا شما در وزن و حساب طغیان نکنید)) اشاره به اینکه مساءله رعایت عدل در سنجش مساءله کوچک و کم اهمیتی نیست ، بلکه در حقیقت جزیی از اصل عدالت و نظم کلی حاکم بر سراسر عالم هستی است .
و به همین دلیل پیشوایان بزرگ اسلام به این مساءله اهمیت فراوانی می دادند، تا آنجا که در روایت معروف اصبغ بن نباته آمده است که می گوید: از علی (علیه السلام) شنیدم که بر فراز منبر می فرمود: یا معشر التجار! الفقه ثم المتجر: ((ای گروه تجار! اول فقه بیاموزید، و سپس تجارت کنید)) و این سخن را امام (علیه السلام) سه بار تکرار فرمود... و در پایان این کلام فرمود: التاجر فاجر، و الفاجر فی النار، الا من اخذ الحق و اعطی الحق : ((تاجر فاجر است و فاجر در دوزخ است مگر آنها که به مقدار حق خویش از مردم بگیرند و حق مردم را بپردازند)).
و در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است : ((هنگامی که امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در کوفه بود همه روز صبح در بازارهای کوفه می آمد و بازار به بازار می گشت و تازیانه ای (برای مجازات متخلفان) بر دوش داشت در وسط تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 251
هر بازار می ایستاد و صدا می زد: ((ای گروه تجار! از خدا بترسید))! هنگامی که بانگ علی (علیه السلام) را می شنیدند هر چه در دست داشتند بر زمین گذاشته و با تمام دل به سخنانش گوش فرامی دادند، سپس می فرمود: قدموا الاستخارة و تبرکوا بالسهولة ، و اقتربوا من المبتاعین ، و تزینوا بالحلم ، و تناهوا عن الیمین ، و جانبوا الکذب ، و تجافوا عن الظلم و انصفوا المظلومین ، و لا تقربوا الربا، و اوفوا الکیل و المیزان ، و لا تبخسوا الناس اشیائهم ، و لا تعثوا فی الارض مفسدین :
((از خداوند خیر بخواهید، و با آسان گرفتن کار بر مردم برکت بجویید، و به خریداران نزدیک شوید، حلم را زینت خود قرار دهید، از سوگند بپرهیزید، از دروغ اجتناب کنید، از ظلم خودداری نمایید، و حق مظلومان را بگیرید، به ربا نزدیک نشوید، پیمانه و وزن را به طور کامل وفا کنید، و از اشیاء مردم کم نگذارید، و در زمین فساد نکنید))!
و به این ترتیب در بازارهای کوفه گردش می کرد، سپس به دار الاماره باز می گشت و برای دادخواهی مردم می نشست .
و نیز همانگونه که در شاءن نزول آیات نیز آمده پیغمبر اکرم (صلی اللّه

علیه و آله و سلّم) می فرماید: ((هر گروهی کم فروشی کنند خداوند زراعت آنها را از آنها می گیرد، و گرفتار قحطی می شوند))!
از مجموع آنچه در بالا گفته شد استفاده می شود که یکی از عوامل مهم نابودی و عذاب بعضی از اقوام گذشته مساءله کم فروشی بوده است که موجب به هم خوردن نظام اقتصادی آنها، و نزول عذاب الهی شده .
حتی در روایات اسلامی در آداب تجارت آمده است که مؤ منان بهتر است به هنگام پیمانه و وزن کمی بیشتر بدهند، و به هنگام گرفتن حق خود کمی
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 252
کمتر بگیرند (درست بر عکس کار کسانی که در آیات فوق به آنها اشاره شده است که حق خود را به طور کامل می گیرند و حق دیگران را به طور ناقص می پردازند).
از سوی دیگر همانگونه که در تفسیر آیه فوق اشاره کردیم مساءله کم - فروشی به عقیده بعضی معنی وسیعی دارد که هرگونه کم و کسر گذاردن در کار و انجام وظائف فردی و اجتماعی و الهی را شامل می شود. المطففین
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 253
آیه 7 - 10
آیه و ترجمه
كَلا إِنَّ كِتَبَ الفُجَّارِ لَفِى سِجِّينٍ(7) وَ مَا أَدْرَاک مَا سجِّينٌ(8) كِتَبٌ مَّرْقُومٌ(9) وَيْلٌ يَوْمَئذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ(10)
ترجمه :
7 - چنین نیست که آنها (درباره قیامت خیال می کنند) مسلما نامه اعمال فاجران در سجین است !
8 - تو چه می دانی سجین چیست ؟
9 - نامه ای است رقم زده شده و سرنوشتی است حتمی .
10 - وای در آن روز بر تکذیب کنندگان .
تفسیر :
تو نمی دانی ((سجین)) چیست ؟!
در تعقیب بحثی که در آیات گذشته درباره کم فروشان ، و رابطه گناه با عدم ایمان راسخ به روز رستاخیز آمده بود، در این آیات به گوشه ای از سرنوشت بدکاران و فاجران در آن روز اشاره می کند.
نخست می فرماید: ((چنین نیست که آنها درباره رستاخیز می پندارند که حساب و کتابی در کار نیست ، بلکه نامه اعمال فاجران در سجین است))
(کلا ان کتاب الفجار لفی سجین). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 254
((تو چه می دانی سجین چیست))؟ (و ما ادراک ما سجین)
((نامه ای است رقم زده شده)) (کتاب مرقوم).

در تفسیر این آیات عمدتا دو نظریه وجود دارد:
1 - منظور از کتاب همان نامه اعمال انسانها است که هیچ کار کوچک و بزرگ وای نیست مگر اینکه آن را احصا کرده ، و همه چیز بی کم و کاست در آن ثبت است .
و منظور از ((سجین)) کتاب جامعی است که نامه اعمال همه انسانها به طور مجموعی در آن گرد آوری شده ، و به تعبیر ساده مانند دفتر کلی است که حساب هر یک از بستانکاران و بدهکاران را در صفحه مستقلی در آن ثبت می کنند، منتها از این آیات و آیات بعد استفاده می شود که اعمال همه بدکاران در یک کتاب بنام ((سجین)) و اعمال همه نیکوکاران و ابرار در یک کتاب دیگر بنام ((علیین)) جمع آوری می شود.
((سجین)) از ماده ((سجن)) به معنی ((زندان و حبس)) گرفته شده ، و معانی مختلفی دارد: زندان سخت و شدید، هر موجود صلب و محکم ، وادی بسیار هولناکی در قعر جهنم ، محلی که نامه های اعمال بدکاران در آنجا گذارده می شود و آتش دوزخ .
((طریحی)) در ((مجمع البحرین)) در ماده ((سجن)) می گوید: و فی التفسیر هو کتاب جامع دیوان الشر دون الله فیه اعمال الکفرة و الفسقة من الجن و الانس : ((در تفسیر آمده است که سجین کتابی است جامع دیوان بدیها که خداوند اعمال کافران و فاسقان جن و انس را در آن تدوین کرده است)) (طریحی تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 255
روشن نساخته که منظور از این تفسیر کدام تفسیر است ، از معصوم است یا از غیر او).
قرائنی که این معنی را تایید می کند عبارت است از:
1 - تعبیر به ((کتاب)) در قرآن مجید در اینگونه موارد غالبا به معنی نامه اعمال است .
2 - آیه اخیر که به صورت تفسیر برای سجین ذکر شده می فرماید آن کتابی است رقم زده شده ، و اینکه بعضی آیه را تفسیر سجین نگرفته اند مسلما بر خلاف ظاهر است .
3 - بعضی گفته اند که ((سجین)) و ((سجیل)) یک معنی دارد، و می دانیم سجل (به کسر سین و جیم و تشدید لام) به معنی کتاب بزرگ است .
4 - از آیات دیگر قرآن استفاده می شود که اعمال انسان در چند کتاب ثبت و ضبط می شود، تا به هنگام حساب هیچگونه عذر و بهانه ای برای هیچکس باقی نماند.
نخست نامه اعمال شخصی است که در قیامت به دست صاحبان آنها داده می شود، نیکوکاران به دست راستشان ، و بدکاران به دست چپشان ، و در آیات قرآن بسیار به آن اشاره شده است
دوم کتابی است که می توان آن را نامه اعمال امتها نام گذارد که در آیه

28 سوره ((جاثیه)) به آن اشاره شده : کل امة تدعی الی کتابها: ((روز قیامت هر امتی به نامه اعمالش فرا خوانده می شود)).
سوم نامه اعمال عمومی همه بدکاران و نیکوکاران است که در آیات مورد بحث و آیات آینده به عنوان ((سجین)) و ((علیین)) از آن نام برده شده .
خلاصه طبق این تفسیر ((سجین)) همان دیوان کل است که نامه اعمال
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 256
همه بدان در آن جمع می باشد، و تعبیر از آن به عنوان سجین شاید به خاطر این باشد که محتویات این دیوان سبب زندانی شدن آنها در جهنم است ، یا خود این دیوان در قعر جهنم جای دارد، به عکس کتاب ابرار و نیکان که در اعلی علیین بهشت است .
2 - تفسیر دوم این است که ((سجین)) به همان معنی مشهور و معروف یعنی دوزخ است که زندان عظیمی است برای همه بدکاران ، و یا محل سختی از دوزخ می باشد، و منظور از ((کتاب فجار)) همان سرنوشتی است که برای آنها رقم زده شده .
بنابراین معنی آیه چنین است : سرنوشت مقرر و مسلم بدکاران در جهنم است و استعمال کلمه ((کتاب)) در این معنی در قرآن کم نیست ، مانند آیه 24 سوره نساء بعد از آنکه می فرماید: زنان شوهردار بر شما حرام است ، می افزاید: کتاب الله علیکم : ((این حکم (و احکام قبل از آن) احکامی است که خداوند بر شما مقرر داشته است)) و در آیه 75 انفال می خوانیم : و اولو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله : ((خویشاوندان نسبت به یکدیگر در احکامی که خداوند مقرر داشته (از دیگران) سزاوارترند)).
مطلبی که این تفسیر را تاءیید می کند این است که ((سجین)) به همان معنی معروفش که در اخبار و آثار اسلامی از آن یاد شده یعنی ((جهنم)) تفسیر گردیده .
در تفسیر علی بن ابراهیم نیز آمده است که معنی ان کتاب الفجار لفی سجین آن است که آنچه برای آنها از عذاب مقرر داشته شده در سجین (دوزخ) است .
در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) نیز می خوانیم : السجین الارض السابعة و علیون السماء السابعة : ((سجین)) زمین هفتم و ((علیین)) آسمان هفتم است (اشاره تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 257
به پایین ترین و برترین مکان است)
از روایات متعددی نیز استفاده می شود که اعمالی که لایق قرب خدا نیست سقوط می کند، و در سجین قرار می گیرد، چنانکه در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : ان الملک لیصعد بعمل العبد مبتهجا فاذا صعد بحسناته یقول الله عزوجل اجعلوها فی سجین

، انه لیس ایای اراد فیها!: ((گاه می شود که فرشته عمل بنده ای را با خوشحالی و سرور به آسمان بالا می برد هنگامی که حسنات او را بالا برد خداوند عزوجل می فرماید: آن را در سجین قرار دهید که او هدفش جلب رضای من نبوده))!.
از مجموع این روایات بر می آید که ((سجین)) مکانی است بسیار پست در دوزخ که اعمال یا نامه اعمال بدکاران را در آن می نهند یا سرنوشت آنها گرفتار شدن در آن زندان است .
مطابق این تفسیر جمله کتاب مرقوم تاءکیدی است بر جمله ان کتاب الفجار لفی سجین (نه اینکه تفسیری برای سجین باشد) یعنی این مجازاتی است برای آنها رقم زده شده و قطعی و حتمی .
مرقوم از ماده ((رقم)) (بر وزن زخم) به معنی خط درشت است ، و از آنجا که خطوط درشت و روشن خالی از ابهام است ممکن است این تعبیر اشاره به قطعی بودن و خالی از ابهام بودن باشد، چیزی که نه هرگز محو می شود و نه فراموش می گردد.
جمع میان این دو تفسیر نیز مانعی ندارد، چرا که سجین در تفسیر اول به معنی دیوان کل اعمال بدکاران است ، و در تفسیر دوم به معنی دوزخ یا قعر زمین است و معلوم است که اینها علت و معلول یکدیگرند، یعنی هنگامی که نامه عمل تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 258
انسان در دیوان کل اعمال بدکاران قرار گرفت همان سبب می شود که او را به پست ترین مقام و قعر دوزخ بکشاند.
در آخرین آیه مورد بحث با یک جمله تکان دهنده به عاقبت شوم منکران معاد اشاره کرده ، می فرماید: ((وای در آن روز بر تکذیب کنندگان)) (ویل یومئذ للمکذبین).
تکذیبی که سرچشمه انواع گناهان و از جمله کم فروشی و ظلم است ، در آیه نخست فرمود: ویل للمطففین و در اینجا می فرماید: ویل یومئذ للمکذبین تعبیری که در عین فشرده بودن اشاره به انواع عذابهای دردناک و مصائب هولناک می کند.
قابل توجه اینکه در آیه نخست سخن از مطففین (کم فروشان) است و بعدا سخن از فجار (بدکاران) و در آیه اخیر از مکذبین (منکران قیامت) و این به خوبی نشان می دهد که در میان این اعتقاد و آن اعمال رابطه نزدیکی بر قرار است که در آیات آینده بطور روشنتری منعکس شده است . المطففین
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 259
آیه 11 - 17
آیه و ترجمه
الَّذِینَ یُکَذِّبُونَ بِیَوْمِ الدِّین(11) وَ مَا یُکَذِّب بِهِ إلا کلُّ مُعْتَدٍ أَثِیم(12) إذَا تُتْلی

عَلَيْهِ ءَايَتُنَا قَالَ أَسطِيرُ الاَوَّلِينَ(13)كلا بَلْ َ رَانَ عَلىَ قُلُوَبهم مَّا كانُوا يَكْسِبُونَ(14)كلا إِنهُمْ عَن رَّبهِمْ يَوْمَئذٍ لمَّحْجُوبُونَ(15) ثمَّ إِنهُمْ لَصالُوا الجْحِيمِ(16) ثمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِى كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ(17)

ترجمه :

11 - همانها که روز قیامت را انکار می کنند.

12 - و تنها کسانی آن را انکار می کنند که متجاوز و گنهکارند.

13 - همان کس که وقتی آیات ما بر او خوانده می شود می گوید: این افسانه های پیشینیان است !

14 - چنین نیست که آنها خیال می کنند، بلکه اعمالشان چون زنگاری بر دلهایشان نشسته !

15 - چنین نیست که آنها می پندارند، بلکه آنها در آن روز از پروردگارشان محجوبند. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 260

16 - سپس آنها مسلما وارد دوزخ می شوند.

17 - بعد به آنها گفته می شود این همان چیزی است که آن را تکذیب می کردید!

تفسیر :

گناهان زنگار دلهاست

در آخرین آیه از آیات گذشته اشاره گویایی به سرنوشت شوم مکذبان شده بود، آیات مورد بحث نخست به معرفی آنان پرداخته ، می گوید: ((آنها کسانی هستند که روز جزا را انکار می کنند)) (الذین یکذبون بیوم الدین).

و بعد می افزاید: ((تنها کسانی روز جزا را تکذیب می کنند که متجاوز و گنهکارند)) (و ما یکذب به الا کل معتد اثیم).

یعنی ریشه انکار قیامت ، منطق و تفکر و استدلال نیست ، بلکه افرادی که می خواهند پیوسته به تجاوزها ادامه دهند و در گناه غوطه ور باشند منکر قیامت می شوند (توجه داشته باشید که ((اثیم)) صفت مشبهه است و دلالت بر استمرار و ادامه گناه دارد).

آنها می خواهند بدون هیچگونه احساس مسؤ ولیت ، و به گمان خود با نهایت آزادی و دوری از هر گونه فشار و ناراحتی وجدان به زشتکاریها ادامه دهند و هیچ قانونی را به رسمیت نشناسند این نظیر همان چیزی است که در آیه 5 سوره قیامت آمده است بل یرید الانسان لیفجر امامه : ((بلکه انسان می خواهد در آینده عمر خویش پیوسته راه فجور پیش گیرد، لذا قیامت را تکذیب می کند)).

و به این ترتیب همانگونه که عقیده در عمل اثر می گذارد، اعمال آلوده نیز در شکل بندی عقائد تاءثیر می کند، این معنی در تفسیر آیات بعد روشنتر خواهد شد. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 261

در آیه بعد به سومین وصف منکران قیامت اشاره کرده ، می افزاید: هنگامی که آیات ما بر او خوانده می شود می گوید: ((این همان افسانه ها و مطالب بی اساس پیشینیان است)) (اذا تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین).
آنها علاوه بر اینکه تجاوزگر (معتد) و گنهکار و (اثیم) هستند آیات الهی را نیز به باد سخریه و استهزا گرفته ، آنرا مجموعه ای از اسطوره ها و افسانه های موهوم و سخنان بی ارزش ، نظیر آنچه از دورانهای نخستین (دوران نادانی بشر) به یادگار مانده است معرفی می کنند و به این بهانه می خواهند خود را از مسؤ ولیت در برابر این آیات بر کنار دارند.
نه تنها در این مورد در آیات دیگری از قرآن مجید نیز می خوانیم که مجرمان جسور برای فرار از اجابت دعوت الهی به همین بهانه متوسل می شدند، بطوری که در نه آیه از قرآن مجید درست همین مطلب منعکس شده است که مشرکان در مقابل آیات قرآن مجید به همین سخن زشت متوسل می شدند، از جمله در آیه 5 سوره فرقان می خوانیم : و قالوا اساطیر الاولین اکتتبها فهی تملی علیه بکرة و اصیلا: ((گفتند این قرآن اسطوره هایی است از پیشینیان که او آن را رونویس کرده و هر صبح و شام بر او املا می شود))!
در سوره احقاف آیه 17 از زبان جوان طغیانگری که در مقابل پدر مادر مهربان و مؤ منش می ایستد چنین می خوانیم که او تمام نصائح آنها را با این جمله به باد استهزا می گیرد و می گوید: ما هذا الا اساطیر الاولین : ((اینها که شما می گویید چیزی جز اسطوره ها و سخنان بی اساس پیشینیان نیست)). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 262
بعضی از مفسران گفته اند که آیه مورد بحث درباره ((نضر بن حارث بن کلده)) پسر خاله پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که از سران کفر و ضلال بود نازل شد، ولی پیدا است نزول آیه در مورد خاصی مانع از آن نیست که درباره دیگران نیز صادق باشد.
به هر حال همیشه طغیانگران برای نجات از ملامت وجدان از یکسو، و از اعتراضات مردم حقجو از سوی دیگر، بهانه های واهی می تراشند تا خویشتن را از این و آن راحت کنند، و عجب اینکه آنها غالبا برنامه ای هماهنگ و یکنواخت داشته اند، گویی در طول تاریخ آن را در گوش هم فرو می خواندند، عناوینی همچون ((سحر)) و ((کهانت)) و ((جنون)) و ((اسطوره)) و مانند آن !
ولی قرآن در آیه بعد بار دیگر به ریشه اصلی طغیان و سرکشی آنها اشاره کرده می افزاید: ((چنین نیست که آنها خیال می کنند، بلکه اعمال سوء آنها همچون زنگاری بر دلشان نشسته ، و از درک حقیقت وامانده اند)) (کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون).

عجب تعبیر تکاندهنده ای ؟! اعمال آنها زنگار بر قلبشان ریخته ، و نور و صفای نخستین را که به حکم فطرت خداداد در آن بوده گرفته ، به همین دلیل چهره حقیقت که همچون آفتاب عالمتاب می درخشد هرگز در آن بازتابی ندارد، و پرتو انوار وحی در آن منعکس نمی گردد.
((ران)) از ماده ((رین)) (بر وزن عین) به طوری که ((راغب)) در ((مفردات)) می گوید: همان زنگاری است که روی اشیاء قیمتی می نشیند، و به گفته بعضی دیگر از ارباب لغت قشر قرمز رنگی است که بر اثر رطوبت هوا روی آهن ، و مانند آن ظاهر می شود که در فارسی ما آن را زنگ یا زنگار می نامیم ، و معمولا نشانه پوسیدن و ضایع شدن آن فلز، و طبعا از بین رفتن شفافیت تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 263
و درخشندگی آن است .
و گاه آن را به معنی غلبه و تسلط چیزی بر شی ء دیگر یا افتادن در چیزی که راه خلاص از آن نیست تفسیر کرده اند که در واقع اینها همه لازمه همان معنی اصلی است .
درباره تاءثیر ویرانگر گناه در زدودن نورانیت و صفای دل بحثی داریم که در نکته ها مطالعه خواهید کرد.
در آیه بعد می افزاید: ((چنین نیست که آنها می پندارند، بلکه آنها در آن روز از پروردگارشان محجوبند)) (کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون).
و این دردناکترین مجازات آنها است ، همانگونه که لقای معنوی پروردگار، و حضور در بارگاه قرب او برای ابرار و نیکان بالاترین موهبت و لذتبخش ترین نعمت است .
((کلا)) معمولا برای نفی سخنی می آید که قبلا مطرح بوده ، و در اینجا مفسران احتمالات متعددی درباره آن داده اند.
نخست اینکه تاءکیدی است بر کلا که در آیه قبل آمده یعنی چنان نیست که آنها روز قیامت را افسانه و اسطوره معرفی می کنند.
یا اینکه چنان نیست که زنگاری که بر قلب آنها بر اثر گناه نشسته پاک شود، آنها هم در این جهان از مشاهده جمال حق محرومند، و هم در جهان دیگر.
یا اینکه آنها همانگونه که در آیات دیگر قرآن آمده است مدعی بودند تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 264
اگر به فرض که قیامتی هم در کار باشد در آنجا مشمول انواع نعمتهای خدا خواهند بود!
چنین نیست که آنها می پندارند بلکه در قیامت در شدیدترین عذابها و سخترین شکنجه ها هستند.
آری آخرت بازتاب و تجسم عظیمی از اعمال انسان در این دنیا است ، آنها که چشم خود را در اینجا از مشاهده حق فرو می بندند، و اعمالشان

همچون زنگاری بر قلبشان نشسته ، در آنجا نیز از پروردگار محجوبند، و هرگز یارای مشاهده جمال حق را در آن عالم ندارند و از فیض لقای آن محبوب حقیقی محرومند.
((سپس آنها قطعا وارد آتش دوزخ می شوند و ملازم آن هستند)) (ثم انهم لصالوا الجحیم).
این ورود در آتش نتیجه محجوب بودن از پروردگار است ، و اثری است که از آن جدا نیست ، و به طور مسلم آتش محرومیت از دیدار حق ، از آتش دوزخ هم سوزانتر است !
و در آخرین آیه می فرماید: ((سپس به آنها گفته می شود این همان چیزی است که آن را تکذیب می کردید))! (ثم یقال هذا الذی کنتم به تکذبون).
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 265
این سخن به عنوان توبیخ و ملامت و سرزنش به آنها گفته می شود و عذابی است روحانی و شکنجه ای است معنوی برای این گروه خیره سر و لجوج .
نکته : نکته ها:
1 - چرا گناه ، زنگار دل است ؟!
نه تنها در آیات این سوره از تاءثیر گناه در تاریک ساختن دل سخن گفته شده ، که در بسیاری دیگر از آیات قرآن مجید نیز این معنی به طور مکرر، و با صراحت مورد توجه قرار گرفته است .
در یکجا می فرماید: کذلک یطبع الله علی قلب کل متکبر جبار: ((این گونه خداوند بر قلب هر متکبر طغیانگری مهر می نهد)) (مؤ من - 35).
و در جای دیگر درباره گروهی از گنهکاران لجوج و عنود می فرماید: ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم : ((خداوند بر دلهای آنها مهر نهاده ، و همچنین بر گوشه ای آنها، و بر چشمهایشان پرده ای فرو افتاده ، و برای آنها عذاب بزرگی است)) (بقره - 7).
و در آیه 46 سوره حج می خوانیم : فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور: ((چشمهای ظاهر نابینا نمی شود، بلکه دلهایی که در سینه ها جای دارد نابینا می گردد)).
آری بدترین اثر گناه و ادامه آن ، تاریک ساختن قلب ، و از میان بردن نور علم و حس تشخیص است ، گناهان از اعضاء و جوارح سرازیر قلب می شود، و قلب را به یک باتلاق متعفن و گندیده مبدل می سازد، اینجاست که انسان راه و چاه را تشخیص نمی دهد، و مرتکب اشتباهات عجیبی می شود که همه را حیران می کند. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 266
با دست خود تیشه به ریشه سعادت خویش می زند و سرمایه خوشبختی خویش را به باد فنا می دهد.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : کثرة الذنوب مفسدة للقلب : ((گناهان زیاد قلب انسان را فاسد می کند)).
و در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم : ان العبد اذا اذنب ذنبا نکتت فی قلبه نکتة سوداء، فان تاب و نزع و استغفر صقل قلبه ، و ان عاد زادت حتی تعلو قلبه ، فذلک الرین الذی ذکر الله فی القران : ((کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون)):
((هنگامی که بنده گناه کند نکته سیاهی در قلب او پیدا می شود، اگر توبه کند و از گناه دست بردارد و استغفار نماید قلب او صیقل می یابد و اگر باز هم به گناه برگردد سیاهی افزون می شود، تا تمام قلبش را فرا می گیرد، این همان زنگاری است که در آیه ((کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون)) به آن اشاره شده)).
همین معنی از امام باقر (علیه السلام) در اصول کافی با مختصر تفاوتی نقل شده است .
و نیز در همان کتاب از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل شده که فرمود: تذاکروا و تلاقوا و تحدثوا فان الحدیث جلاء للقلوب ان القلوب لترین کما یرین السیف ، و جلائه الحدیث : ((مذاکره کنید و یکدیگر را ملاقات نمایید و احادیث (پیشوایان دین) را نقل نمایید که حدیث مایه جلای دلها است ، دلها زنگار می گیرد همانگونه که شمشیر زنگار می گیرد، و صیقل آن حدیث است)). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 267
از نظر اصول روانشناسی نیز این معنی ثابت شده که اعمال آدمی همواره بازتابی در روح او دارد، و تدریجا روح را به شکل خود در می آورد، حتی در تفکر و اندیشه و قضاوت او مؤ ثر است .
این نکته نیز قابل توجه است که انسان با ادامه گناه ، لحظه به لحظه ، در تاریکی روحی بیشتری فرو می رود، و به جایی می رسد که گناهانش در نظرش حسنات جلوه می کند، و گاه به گناهش افتخار می نماید! و در این مرحله راههای بازگشت به روی او بسته می شود، و تمام پلها پشت سرش ویران می گردد و این خطرناکترین حالتی است که ممکن است برای یک انسان پیش آید.
2 - حجاب چهره جان !
گرچه بسیاری از مفسران کوشیده اند که در آیه ((کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون)) چیزی در تقدیر بگیرند، و بگویند: این گنهکاران از ((رحمت)) خدا محجوب می شوند و یا از ((احسان)) و ((کرامت)) و ((ثواب)) او.
ولی ظاهرا آیه هیچ نیاز به تقدیر ندارد، آنها به راستی محجوب از پروردگار می شوند، و در حالی که نیکان و پاکان به جوار قرب او راه می یابند، و از لذت دیدار محبوب و شهود باطنی او که برترین لذت ممکن است بهره مند می گردند، این دوزخیان بی ایمان و گنهکار از این فیض عظیم و نعمت بی

نظیر محرومند.
بعضی از مؤ منان پاکدل حتی در این جهان به فیض دیدار او متنعم می گردند، در حالی که مجرمان کوردل در این جهان نیز از این فیض محرومند.
آنها دائما در حضورند و این بی بصران تاریک دل دورند! تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 268
آنها از مناجات او چنان لذتی می برند که با هیچ بیانی قابل توصیف نیست ، در حالی که اینها چنان در نکبت گناهان خود غرقند که راه نجات ندارند و به گفته شاعر:
تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون
کجا به کوی حقیقت گذر توانی کرد؟!
جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی
غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد!امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در دعای معروف کمیل عرض می کند: هبنی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک : ((گیرم که بر عذاب دردناک تو صبر کنم چگونه می توان بر فراق و دوریت صبر کرد))؟! المطففین
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 269
آیه 18 - 28
آیه و ترجمه
كَلا إِنَّ كِتَب الاَبْرَارِ لَفِى عِلِّيِّينَ(18) وَ مَا أَدْرَاک مَا عِلِّيُّونَ(19) كِتَبٌ مَّرْقُومٌ(20) يَشهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ(21) إِنَّ الاَبْرَارَ لَفِى نَعِيمٍ(22) عَلى الاَرَائكِ يَنظرُونَ(23) تَعْرِف فى وُجُوهِهِمْ نَضرَةَ النَّعِيمِ(24) يُسقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ(25) خِتَمُهُ مِسكٌ وَ فى ذَلِک فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَفِسونَ(26) وَ مِزَاجُهُ مِن تَسنِيمٍ(27) عَيْناً يَشرَب بهَا الْمُقَرَّبُونَ(28) تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 270
ترجمه :
18 - چنان نیست که آنها (درباره معاد) خیال می کنند، بلکه نامه اعمال نیکان در علیین است .
19 - و تو چه می دانی علیین چیست ؟!
20 - نامه ای است رقم زده شده و سرنوشتی است قطعی .
21 - که مقربان شاهد آنند.
22 - مسلما نیکان در انواع نعمت متنعمند.
23 - بر تختهای زیبای بهشتی تکیه کرده و به زیباییهای بهشت می نگرند.
24 - در چهره های آنها طراوت و نشاط نعمت را می بینی .
25 - آنها از شراب زلال دست نخورده سربسته ای سیراب می شوند.
26 - مهری که بر آن نهاده شده از مشک است ، و در این نعمتهای بهشتی باید راغبان بر یکدیگر پیشی گیرند!

27 - این شراب (طهور) ممزوج با تسنیم است .
28 - همان چشمه ای که مقربان از آن می نوشند.
تفسیر :
علیین در انتظار ابرار است
به دنبال توصیفی که در آیات گذشته درباره ((فجار)) و نامه اعمال و سرنوشت آنها آمده ، در این آیات ، سخنی از گروه مقابل آنان ، یعنی ابرار و نیکان است که ملاحظه افتخارات و امتیازات آنها در برابر فاجران ، موقعیت هر دو را روشنتر می سازد.
نخست می فرماید: ((چنان نیست که آنها درباره معاد می پندارند، بلکه نامه اعمال ابرار و نیکان در ((علیین)) است)) (کلا ان کتاب الابرار لفی علیین).
((علیین)) جمع ((علی)) (بر وزن ملی) در اصل به معنی مکان بالا یا اشخاصی تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 271
است که در محل بالا می نشینند، و به ساکنان قسمتهای مرتفع کوهها نیز اطلاق شده است ، و در اینجا جمعی آن را به معنی ((برترین مکان آسمان)) یا ((برترین مکان بهشت)) تفسیر کرده اند.
بعضی نیز گفته اند که ذکر آن به صیغه جمع به خاطر تاءکید است و به معنی علو فی علو یعنی ((بلندی در بلندی)) می باشد.
به هر حال شبیه همان دو تفسیر که در آیات سابقه درباره ((سجین)) داشتیم در اینجا نیز صادق است
نخست اینکه منظور از کتاب الابرار نامه اعمال نیکان و پاکان و مؤ منان است ، و هدف بیان این نکته است که نامه اعمال آنها در یک دیوان کل که بیانگر تمام اعمال مؤ منان است قرار دارد، دیوانی که بسیار بلند مرتبه و والامقام است .
یا اینکه نامه اعمال آنها بر فراز آنها در شریفترین مکان ، یا بر فراز بهشت در بلندترین مقام جای دارد، و همه اینها نشان می دهد که مقام خود آنها فوق العاده بلند و والا است .
در حدیثی می خوانیم که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: منظور از ((علیین)) آسمان هفتم و زیر عرش خدا است .
و این درست نقطه مقابل نامه اعمال ((فجار)) است که در پست ترین محل یا پایین ترین طبقات دوزخ قرار گرفته .
تفسیر دیگر اینکه ((کتاب)) در اینجا به معنی سرنوشت و حکم قطعی الهی است که مقرر داشته نیکان در اعلی درجات بهشت باشند.
و البته جمع میان این دو تفسیر نیز ممکن است که هم نامه اعمال آنها تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 272
در یک دیوان کل قرار دارد، و هم مجموعه آن دیوان بر فراز آسمانها است

و هم فرمان الهی بر آن قرار گرفته که خودشان در بالاترین درجات بهشت باشند.
سپس برای بیان اهمیت و عظمت ((علیین)) می افزاید: ((تو چه می دانی علیین چیست)) (و ما ادراک ما علیون).
اشاره به اینکه مقام و مکانی است برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم که هیچکس حتی پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز نمی تواند ابعاد عظمت آن را دریابد.
سپس خود قرآن به توضیح بیشتر پرداخته ، می افزاید: ((علیین نامه ای است رقم زده شده)) (کتاب مرقوم).
این بنابر تفسیری است که ((علیین)) را به معنی دیوان کل نامه اعمال ابرار معرفی می کند، و اما بنابر تفسیر دیگر معنی آیه چنین است : ((این سرنوشت حتمی است که خداوند درباره آنها رقم زده که جایگاهشان برترین درجات بهشت باشد)) (بنابراین ((کتاب مرقوم)) تفسیری است بر ((کتاب الابرار)) نه بر ((علیین)) (دقت کنید).
سپس می افزاید: ((این کتاب کتابی است که مقربان آن را مشاهده می کنند یا بر آن گواهی می دهند)) (یشهده المقربون).
گرچه جمعی از مفسران ((مقربون)) را در این آیه به معنی فرشتگانی که مقرب درگاه الهی هستند تفسیر کرده اند، فرشتگانی که ناظر بر نامه اعمال یا سرنوشت حتمی ابرار و نیکانند. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 273
ولی آیات بعد به خوبی نشان می دهد که ((مقربون)) گروهی از خاصان و برگزیدگان مؤ منانند که مقامی بس والا دارند، و شاهد و ناظر نامه اعمال ابرار و نیکان دیگرند، همانگونه که در آیه 10 و 11 سوره واقعه بعد از ذکر دو گروه ((اصحاب المیمنه)) و ((اصحاب المشئمة)) می فرماید: و السابقون السابقون اولئک المقربون : ((و پیشگامان پیشگام مقربان درگاه اویند)).
و در آیه 89 سوره ((نحل)) می خوانیم : و یوم نبعث فی کل امة شهیدا علیهم من انفسهم و جئنا بک شهیدا علی هؤ لاء: ((به یاد آورید روزی را که از هر امتی گواهی از خودشان بر آنها مبعوث می کنیم و تو را گواه آنها قرار می دهیم)).
سپس به شرح بخشی از پاداشهای عظیم ابرار و نیکان پرداخته ، می فرماید: ((مسلما ابرار در میان انواع نعمت متنعمند)) (ان الابرار لفی نعیم).
مفهوم اصلی ((نعیم)) که به گفته راغب به معنی نعمت بسیار است به اضافه ذکر آن به صورت نکره که در اینجا دلیل بر عظمت و اهمیت است نشان می دهد که آنها دارای آنچنان نعمتها و برکاتی هستند که نمی توان

آن را توصیف کرد، و این تعبیری است جامع و سربسته برای اشاره به همه مواهب مادی و معنوی بهشت .
بعد به شرح بعضی از آنها پرداخته می فرماید: ((آنها بر تختهای زیبای بهشتی تکیه کرده ، و به آن مناظر زیبا و آنهمه نعمت نظر می کنند و لذت می برند)) (علی الا رائک ینظرون). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 274
((ارائک)) جمع ((اریکه)) به معنی تختهای زیبای سلطنتی است ، و یا تختهای پر زینتی که در ((حجله گاه)) می نهند، و در اینجا اشاره به تختهای بسیار زیبای بهشتی است که نیکان بر آن تکیه می کنند.
بعضی معتقدند که اصل این کلمه فارسی است و از ((ارگ)) به معنی کاخ سلطنتی گرفته شده است (این واژه به معنی قلعه ای که درون شهر بوده باشد نیز آمده و از آنجا که قلعه درون شهر غالبا مخصوص شاهان است به آن اطلاق شده).
بعضی دیگر ((ارائک)) را مفرد و از واژه فارسی ((اراک)) یا ((ارایک)) دانسته اند که به معنی تخت پادشاهی است ، سپس به معنی ((پایتخت)) و یا استانی که پایتخت در آن است اطلاق شده ، و ((عراق)) را معرب ((اراک)) می دانند که به معنی چنین استانی است و می گویند لفظ ((ارایک)) به معنی بارگاه و تخت سلطنتی در ((اوستا)) نیز آمده است .
در حالی که بعضی از علمای لغت عرب ریشه آن را عربی می دانند، و معتقدند از واژه ((اراک)) که نام درخت معروفی است و با آن تخت و سایبان درست می کردند گرفته شده .
ولی آنچه از موارد استعمال این کلمه در قرآن مجید استفاده می شود این است که به همان معنی تختهای زیبا و مزین است که صاحبان نعمت و قدرت از آن استفاده می کنند.
در تعبیر ((ینظرون)) (نگاه می کنند) که به صورت سربسته بیان شده نمی فرماید به چه می نگرند؟ تا مفهوم وسیع و گسترده ای داشته باشد، آری آنها تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 275
به لطف خدا می نگرند، به جمال بی مثال او، به انواع نعمتهای بهشتی ، و به زیباییهای خیره کننده ای که در بهشت برین است می نگرند، چرا که یکی از مهمترین لذات انسانی ((لذت دید و نگاه)) است .
سپس می افزاید: ((هرگاه به چهره های آنها بنگری طراوت و خرمی و نشاط نعمت را در آن می بینی)) (تعرف فی وجوههم نضرة النعیم).
اشاره به اینکه نشاط و سرور و شادی در چهره هایشان موج می زند و نیازی به سؤ ال نیست ، به عکس دوزخیان که اگر در چهره هایشان بنگری غم و رنج و اندوه و بدبختی و بیچارگی از چهره هایشان نمایان است .
((نضرة)) همانگونه که قبلا هم اشاره کرده ایم به معنی طراوت و نشاطی است که در صورت صاحبان زندگی مرفه نمایان است .

بعد از نعمت ((تخت)) و ((نگاه)) و ((آرامش و نشاط)) اشاره به نعمت دیگری یعنی شراب بهشتیان کرده ، می افزاید: ((به آنها از شراب زلال دست نخورده سربسته می نوشانند)) (یسقون من رحیق مختوم).
شراب طهوری که مانند شراب آلوده و شیطانی دنیا معصیبت زا و جنون آفرین نیست ، بلکه هوش و عقل و نشاط و عشق و صفا می آفریند.
غالب مفسران ((رحیق)) را به معنی شراب خالص گرفته اند، شرابی که هیچگونه غش و ناخالصی و آلودگی در آن وجود ندارد، و تعبیر به ((مختوم)) که در فارسی امروز به جای آن ((دربسته)) و ((پلمپ)) شده به کار می رود، نیز تاءکیدی بر خلوص و پاکی و دست نخوردگی آن است .
علاوه بر این استفاده از چنین ظرفها نشانه احترام خاص به میهمان می باشد، تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 276
ظرفی که آن را بسته اند و مهر کرده اند و مهرش تنها به دست میهمان شکسته می شود!.
سپس می فرماید: ((مهر آن را با مشک نهاده اند)) (ختامه مسک).
نه همچون ظرفهای دربسته دنیا که مهر آن را با گل می نهند، و هنگامی که انسان می خواهد شویی سربسته را با شکستن مهرش باز کند، دستش آلوده می شود، شراب طهور بهشتی چنین نیست ، هنگامی که دست بر مهرش می نهند، بوی عطر مشک در فضا پراکنده می شود!.
بعضی نیز گفته اند که منظور این است که در ختام یعنی پایان نوشیدن این شراب طهور دهان بوی مشک می دهد، بر خلاف شرابهای آلوده دنیا که بعد از نوشیدنش دهان تلخ و بدبو می شود، ولی با توجه به تعبیری که در آیه قبل بود این تفسیر بعید به نظر می رسد.
در پایان آیه بعد از ذکر اوصاف شراب طهور بهشتی می فرماید: ((در این نعمتهای بهشتی و به خصوص در این شراب طهور بی نظیر باید راغبان بر یکدیگر پیشی گیرند)) (و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون).
مفسر بزرگ ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) می گوید: ((تنافس)) به معنی تمنی (و تلاش) دو انسان است که هر کدام می خواهد شی ء نفیسی که برای دیگری است در اختیار او نیز باشد. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 277
و در مجمع البحرین آمده است ((تنافس)) به معنی سبقت و پیشی گرفتن بزرگوارانه بر دیگری است (رقابت و مسابقه سالم).
((راغب)) در ((مفردات)) نیز می گوید: ((منافسه)) به معنی تلاش انسان است برای شباهت به افراد برجسته ، و ملحق شدن به آنها، بی آنکه ضرری به دیگری وارد شود.
در حقیقت مضمون آیه شبیه چیزی است که در آیه 21 سوره حدید آمده است : سابقوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها کعرض السماء و الارض :

((پیشی بگیرید بر یکدیگر برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان ، و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است))!.
و یا آنچه در آیه 133 سوره آل عمران آمده است : و سارعوا الی مغفرة من ربکم و جنة عرضها السموات و الارض .
به هر حال تعبیری که در آیه آمده است زیباترین تعبیری است که برای تشویق انسانها برای وصول به این نعمتهای بی مانند از طریق ایمان و عمل صالح تصور می شود، و فصاحت قرآن مجید را به عالیترین وجه منعکس می کند. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 278
و بعد به آخرین نعمتی که در این سلسله آیات آمده اشاره کرده ، می فرماید: ((این شراب طهور ممزوج با ((تسنیم)) است)) (و مزاجه من تسنیم).
((همان چشمه ای که مقربان از آن می نوشند)) (عینا یشرب بها المقربون).
از این آیات استفاده می شود که ((تسنیم)) برترین شراب طهور بهشتی است که مقربان آن را به طور خالص می نوشند، ولی برای ابرار مقداری از آن را با رحیق مختوم که نوع دیگری از شراب طهور بهشتی است می آمیزند!.
در اینکه چرا این شراب یا این چشمه ((تسنیم)) نامیده شده است (با توجه به اینکه تسنیم از نظر لغت به معنی چشمه ای است که از بالا به پایین فرو می ریزد) بعضی گفته اند به خاطر آن است که این چشمه مخصوص در طبقات بالای بهشت قرار دارد، و بعضی دیگر گفته اند شرابی است که از آسمان بهشت فرو می ریزد!.
در حقیقت شرابهای بهشتی انواعی دارد: بعضی در نهرها جاری است که در آیات متعددی از قرآن به آن اشاره شده است .
و بعضی در ظرفهای دربسته مهر شده است ، چنانکه در آیات بالا آمد، و از همه مهمتر شرابی است که از آسمان بهشت و یا طبقات بالای آن فرو می ریزد و این همان شراب ((تسنیم)) است که هیچیک از نوشیدنیهای بهشتی به پای آن نمی رسد، و طبعا تاءثیری که در روح و جان بهشتیان می گذارد از همه عالیتر و تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 279
پرجاذبه تر و عمیقتر است ، و نشئه روحانی حاصل از آن غیر قابل توصیف است .
البته باید این حقیقت را بار دیگر تکرار کنیم که اینها همه شبحی است که از دور دیده می شود، و گرنه توصیف نعمتهای گرانقدر و بی نظیر بهشتی با هیچ زبان و قلمی ممکن نیست ، و حتی به گفته خود قرآن از فکر هیچکس نمی گذارد فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین (الم سجده 17).

نکته : نکته ها:
1 - ((ابرار)) و ((مقربان)) کیانند؟
در آیات قرآن مجید کرارا سخن از ((ابرار)) و ((مقربان)) و مقامات و پاداشهای عظیم آنها به میان آمده ، تا آنجا که طبق آیه 193 سوره آل عمران اولو الالباب (صاحبان اندیشه های قوی) تقاضا می کنند که پایان زندگیشان با ابرار باشد و توفنا مع الابرار.
و در آیات سوره دهر نیز پاداشهای بسیار مهمی برای آنها ذکر شده است (دهر آیه 5 تا 22).
و در آیه 13 سوره انفطار و آیات مورد بحث (سوره مطففین) نیز مکرر از الطاف الهی نسبت به آنها یاد شده .
ابرار چنانکه قبلا نیز گفته ایم جمع ((بر)) آنهایی هستند که روحی وسیع و همتی بلند و اعتقاد و عملی نیک دارند، و مقربان دارای قرب مقامی در درگاه خدا می باشند و ظاهرا نسبت میان این دو ((عموم و خصوص مطلق)) است ، یعنی همه مقربان از ابرارند، ولی همه ابرار در سلک مقربان نیستند.
در حدیثی از امام مجتبی (علیه السلام) می خوانیم : کلما فی کتاب الله عزوجل من قوله ان الابرار فو الله ما اراد به الا علی بن ابی طالب و فاطمة و انا تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 280
و الحسین (علیه السلام): ((هر جا در قرآن مجید ((ان الابرار)) آمده به خدا سوگند منظور پروردگار از آن علی بن ابیطالب و فاطمه و من و حسین است)).
بدون شک خمسه طیبه آن پنج نور مقدس از روشن ترین مصداق روشن ابرار و مقربانند، و چنانکه در تفسیر سوره دهر گفتیم این سوره عمدتا به امیر مؤ منان علی (علیه السلام) و فاطمه و حسن و حسین اشاره می کند و هیجده آیه از آن بحث از فضائل آنها است هر چند نزول آیات درباره آنها مانع از عمومیت و گسترش مفهوم آیات نیست .
2 - شرابهای بهشتی !
از آیات مختلف قرآن به خوبی استفاده می شود که در بهشت انواع شرابهای طهور با نامها و کیفیتهای متنوع وجود دارد که از هر جهت با شرابهای آلوده دنیا متفاوت است ، اینها عقل را می زداید، جنون می آفریند، منشاء عداوت و خونریزی و فساد می شود، بدبو و بد طعم و آلوده است ، ولی آنها عقل و نشاط و عشق می آفریند، خوشبو و معطر و پاک است ، و کسانی که از آن می نوشند در نشئه ای روحانی و توصیف ناپذیر فرو می روند، که دو نوع آن در این سوره آمده است : ((رحیق مختوم)) و ((تسنیم)) و انواع دیگرش در سوره دهر، و سایر سوره های قرآن ذکر شده که هر کدام را در جای خود شرح داده ایم .

جالب اینکه : در روایات متعددی این شراب بهشتی پاداش کسانی ذکر شده که از شراب آلوده دنیا چشم بپوشند، و تشنه کامان را سیراب کنند، و آتش اندوه را در دل مؤ منان خاموش سازند.
پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به علی (علیه السلام) فرمود: یا علی من ترک الخمر لله سقاه تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 281
الله من الرحیق المختوم : ((ای علی کسی که خمر و شراب را به خاطر خدا ترک گوید خداوند او را از شراب زلال دربسته مهر شده بهشتی سیراب می کند)).
و جالبتر اینکه در حدیث دیگری از همان حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است که حتی اگر شراب دنیا را برای غیر خدا نیز ترک گوید خداوند او را از این شراب طهور می نوشاند، علی (علیه السلام) می گوید: عرض کردم برای غیر خدا؟ فرمود: ((آری ! کسی که برای حفظ جان خود نیز از شراب دنیا چشم بپوشد خدا او را از رحیق مختوم سیراب می کند)).
آری این گروه که شراب را برای حفظ سلامت خود ترک می کنند در حقیقت از اولوالالبابند، و همانگونه که از آیه 193 آل عمران استفاده می شود ((اولو الالباب)) نیز در زمره ابرارند که از شرابهای طهور بهشتی بهره مند می شوند.
و در حدیثی از علی بن الحسین (علیه السلام) آمده است : من سقی مؤ منا من ظماء سقاه الله من الرحیق المختوم : ((کسی که شخص مؤ من تشنه ای را سیراب کند خدا او را از رحیق مختوم سیراب خواهد کرد)).
و در حدیث دیگری آمده است : من صام لله فی یوم صائف سقاه الله من الظما من الرحیق المختوم : ((کسی که در روز گرم تابستان روزه بدارد خداوند او را از تشنگی قیامت با رحیق مختوم سیراب می کند)).
المطففین
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 282
آیه 29 - 36
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ أَجْرَمُوا کانُوا مِنَ الَّذِینَ ءَامَنُوا یَضحَکُونَ(29) وَ إِذَا مَرُّوا بِهِمْ یَتَغَامَزُونَ(30) وَ إِذَا انقَلَبُوا إِلی أَهْلِهِمُ انقَلَبُوا فَکِهِینَ(31) وَ إِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلاءِ لَضالُّونَ(32) وَ مَا أُرْسِلُوا عَلَیهِمْ حَفِظِینَ(33) فَالْیَوْمَ الَّذِینَ ءَامَنُوا مِنَ الْکُفَّارِ یَضحَکُونَ(34) عَلی الاَرَائکِ یَنظرُونَ(35) هَلْ ثُوِّب الْکُفَّارُ مَا کانُوا یَفْعَلُونَ(36)
ترجمه :
29 - بدکاران (در دنیا) پیوسته به مؤ منان می خندیدند.
30 - و هنگامی که از کنار آنها (جمع مؤ منان) می گذشتند آنها را با

اشارات مورد سخریه قرار می دادند.
31 - و هنگامی که به سوی خانواده خود باز می گشتند مسرور و خندان بودند.
32 - و هنگامی که آنها (مؤ منان) را می دیدند می گفتند: اینها گمراهانند.
33 - در حالی که آنها هرگز ماءمور مراقبت و متکفل آنان (مؤ منان) نبودند. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 283
34 - ولی امروز مؤ منان به کفار می خندند.
35 - در حالی که بر تختهای مزین بهشتی نشسته اند و نگاه می کنند.
36 - آیا کفار پاداش اعمال خود را گرفتند؟!
نکته : شاءن نزول :
مفسران برای این آیات دو شاءن نزول نقل کرده اند:
نخست اینکه روزی علی (علیه السلام) و جمعی از مؤ منان از کنار جمعی از کفار مکه گذشتند، آنها به علی (علیه السلام) و مؤ منان خندیدند و استهزا کردند، آیات فوق نازل شد و سرنوشت این گروه کافر استهزا کننده را در قیامت روشن ساخت .
حاکم ابوالقاسم حسکانی در ((شواهد التنزیل)) از ((ابن عباس)) چنین نقل می کند: ((منظور از ((ان الذین اجرموا)) منافقان قریش و منظور از ((الذین آمنوا)) علی بن ابیطالب و یاران او است)).
دیگر اینکه آیات فوق درباره افرادی همچون عمار، صهیب ، خباب ، بلال ، و سایر فقرای مؤ منین که مورد استهزای مشرکان قریش همچون ابوجهل ، و ولید بن مغیره ، و عاص بن وائل ، واقع می شدند نازل شده .
جمع میان این دو شاءن نزول نیز کاملا ممکن است .
تفسیر :
آن روز آنها مؤ منان را مسخره می کردند، اما امروز...
در تعقیب آیات گذشته که سخن از نعمتها و پاداشهای عظیم ابرار و نیکان تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 284
می گفت ، در آیات مورد بحث به گوشه ای از مصائب و زحمات آنها که در این جهان به خاطر ایمان و تقوا با آن روبرو می شوند اشاره می کند، تا روشن شود که آن پاداشهای بزرگ بی حساب نیست .
در این آیات از موضعگیری و برخورد زشت و زننده کفار با آنها سخن می گوید، و چهار نوع عکس العمل کفار را در برابر آنان بازگو می کند:
نخست می فرماید: ((بدکاران و کفار پیوسته از مؤ منان می خندیدند)) (ان الذین اجرموا کانوا من الذین آمنوا یضحکون).
خنده ای تمسخرآمیز و تحقیرکننده ، خنده ای که از روح طغیان و کبر و غرور و غفلت ناشی می شود، و همیشه افراد سبکسر مغرور در برابر مؤ منان با تقوا چنین خنده های مستانه داشته اند.

ضمنا تعبیر به ((اجرموا)) به جای ((کفروا)) نشان می دهد که افراد کافر و بی ایمان را از اعمال گناه آلودشان می توان شناخت چرا که همیشه کفر سرچشمه جرم و عصیان است
در آیه بعد دومین برخورد زشت آنها را بیان کرده ، می فرماید: ((و هنگامی که مشرکان از کنار جمع مؤ منان می گذرند آنها را با اشارات چشم و ابرو مسخره می کنند)) (و اذا مروا بهم یتغامزون).
و با این علامات و اشارات می گویند: این بی سر و پاها را ببینید که مقربان درگاه خدا شده اند! این آستین پاره ها و پا برهنه ها را تماشا کنید که مدعی نزول وحی الهی بر آنها هستند!، و این گروه نادان را بنگرید که می گویند استخوان پوسیده و خاک شده بار دیگر به حیات و زندگی برمی گردد؟!
و امثال این سخنان زشت و بی محتوا. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 285
به نظر می رسد که خنده آشکار مشرکان در زمانی بوده که مؤ منان از کنار جمع آنها می گذشتند، و اشارات سخریه آمیز آنها زمانی بوده که به عکس آنها از کنار جمع مؤ منان می گذشتند، و چون در میان آن جمع نمی توانستند به آسانی مسخره کنند با اشارات چشم و ابرو یکدیگر مطالب را حالی می کردند، ولی آنجا که مرکز تجمع مشرکان بود و مسلمانان از کنار آنها می گذشتند آزادی و جسارت بیشتری داشتند.
یتغامزون از ماده ((غمز)) (بر وزن طنز) به معنی اشاره با چشم و دست است به چیزی که مورد عیبجویی است ، و گاه این واژه به معنی هر گونه عیبجویی به کار می رود هر چند با زبان باشد، و تعبیر به ((تغامز)) (از باب تفاعل) دلیل بر این است که همه آنها در مقابل یکدیگر در این کار شرکت داشتند، هر یک با اشاره به دیگری چیزی می گفت که همه استهزاآمیز بود.
اینها همه در برخوردشان با مؤ منان بود، در جلسات خصوصی نیز همین برنامه را بازگویی کرده ، و سخریه ها را غیابا ادامه می دادند، همانگونه که آیه بعد می گوید: ((هنگامی که به خانواده خود باز می گشتند مسرور و خندان بودند و از آنچه انجام داده بودند خوشحالی می کردند)) (و اذا انقلبوا الی اهلهم انقلبوا فکهین).
گویی فتح و پیروزی نصیب آنها شده که به آن مباهات می کنند، و باز هم در غیاب ، همان سخریه ها، و همان استهزاءها ادامه دارد. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 286
فکهین جمع ((فکه)) صفت مشبهه (بر وزن خشن) از فکاهه (بر وزن قباله) به معنی مزاح کردن و خندیدن است ، و در اصل از ((فاکهه)) به معنی میوه گرفته شده است گویی این گفتگوها و شوخیها همچون میوه هایی است که از آن لذت می برند، و به گفتگوی شیرین و دوستانه فکاهه (به ضم فا) گفته می شود.

گرچه کلمه ((اهل)) معمولا به معنی خانواده و خویشاوندان نزدیک است ، ولی ممکن است در اینجا معنی وسیعتری داشته باشد و دوستان نزدیک را نیز دربرگیرد.
چهارمین عکس العمل شرارت آمیز آنها در برابر مؤ منان این بود که وقتی آنها را می دیدند می گفتند اینها گمراهانند (و اذا راءوهم قالوا ان هؤ لاء لضالون).
چرا که راه و رسم بت پرستی و خرافاتی را که در میان آنها رائج بود و هدایتش می پنداشتند رها کرده ، و به سوی ایمان به خدا و توحید خالص بازگشته و به گمان آنها لذت نقد دنیا را به نعمتهای نسیه آخرت فروخته بودند.
ممکن است این تعبیر در مراحلی باشد که مطلب از مرحله استهزا گذشته بود و خود را ناچار می دیدند که شدت عمل بیشتری نشان دهند، زیرا همیشه هنگام ظهور پیامبران بزرگ و آیینهای تازه عکس العمل دشمنان و مخالفان در آغاز از طریق استهزا و به شوخی گرفتن ظاهر می شد، گویی آیین تازه را کمتر از آن می دیدند که به طور جدی با آن برخورد کنند، ولی هنگامی که آیین الهی در قلوب افراد آماده نفوذ می کرد، و پیروان بیشتری برای آن پیدا می شد، آنها احساس خطر کرده ، آن را جدی گرفته و مبارزه را شدت می بخشیدند، تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 287
سپس مرحله به مرحله آن را تشدید می کردند، و آیه فوق نخستین مرحله برخورد جدی آنها است ، که در مراحل بعد حتی منجر به جنگهای خونین و نبرد مسلحانه شد.
و از آنجا که مؤ منان غالبا از افرادی بودند که موقعیت اجتماعی و ثروت قابل توجهی در اختیار نداشتند، و به همین دلیل کفار به آنها با چشم حقارت می نگریستند، و ایمانشان را بی ارزش شمرده ، و آیینشان را به باد مسخره می گرفتند، قرآن در آیه بعد می گوید: ((این گروه کفار هرگز حافظ و نگهبان و متکفل زندگی آنها نبودند)) (و ما ارسلوا علیهم حافظین).
پس به چه حقی ، و مطابق کدام منطقی بر آنها خرده می گیرند؟!
در آیه 27 سوره هود می خوانیم که ثروتمندان و مستکبران قوم نوح به او می گفتند: و ما نراک اتبعک الا الذین هم اراذلنا بادی الراءی : ((ما کسانی را که از تو پیروی کرده اند جز گروهی اراذل ساده لوح نمی بینیم)).
و او در جواب می گفت : و لا اقول للذین تزدری اعینکم لن یؤ تیهم الله خیرا الله اعلم بما فی انفسهم : ((من هرگز نمی گویم آنها که در نظر شما خوار می آیند خداوند خیری بر آنها نخواهد داد، خدا از دل آنها آگاهتر است)) (هود 31).
این در حقیقت جوابی است به این افراد خودخواه و پرادعا که به شما چه

مربوط که مؤ منان از کدام گروهند؟! شما در متن دعوت و محتوای آیین پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بنگرید.
ولی در قیامت مساءله بر عکس می شود، چنانکه در آیه بعد می فرماید:
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 288
((امروز مؤ منان از کفار می خندند))! (فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون).
چرا که قیامت بازتابی است از اعمال انسان در دنیا، و در آنجا باید عدالت الهی اجرا شود، و عدالت ایجاب می کند که در آنجا مؤ منان پاکدل از کفار لجوج و معاند و استهزاگر بخندند، و این خود نوعی عذاب دردناک برای این مغروران مستکبر است !
در بعضی از روایات از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است که ((در آن روز دری از بهشت به روی کفار گشوده می شود، و آنها به گمان اینکه فرمان آزادی از دوزخ و ورود در بهشت داده شده است به سوی آن حرکت می کنند، هنگامی که به آن رسیدند ناگهان در بسته می شود، و این کار چند بار تکرار می شود و مؤ منان که از بهشت نظاره گر آنانند می خندند))!.
لذا در آیه بعد می افزاید: ((آنها بر تختهای مزین نشسته اند و به این صحنه ها نگاه می کنند)) (علی الارائک ینظرون).
به چه چیزی نگاه می کنند؟ به آنهمه نعمتهای بی پایان الهی ، به آن مواهب عظیم و الطاف بیکران به آن آرامش و عظمت و احترام ، و به آن عذابهای دردناکی که کفار مغرور و خودخواه در نهایت ذلت و زبونی به آن گرفتارند.
سرانجام در آخرین آیه این سوره به صورت یک جمله استفهامیه می فرماید: ((آیا کفار ثواب اعمال و پاداش کار خود را خوب گرفتند))؟!
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 289
(هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون).
این سخن خواه از ناحیه خداوند باشد، یا فرشتگان ، و یا مؤ منان ، نوعی طعن و استهزا نسبت به افکار و ادعاهای این مغروران مستکبر است که انتظار داشتند در مقابل اعمال زشتشان جایزه و پاداشی هم از خداوند دریافت دارند، و در برابر این پندار غلط و خیال خام می فرماید: ((آیا آنها پاداش اعمالشان را گرفتند))؟
بسیاری از مفسران این جمله را یک جمله مستقل دانسته اند، در حالی که بعضی معتقدند دنباله آیه قبل است ، یعنی مؤ منان بر تختهای مزین نشسته اند و نگاه می کنند به بینند آیا کفار پاداش اعمال خلافشان را گرفتند؟ آری اگر آنها پاداشی بگیرند باید از شیطان بگیرند، آیا آن بینوای گرفتار می تواند به آنها پاداشی دهد؟!
((ثوب)) از ماده ((ثوب)) (بر وزن جوف) در اصل به معنی بازگشتن

چیزی به حالت نخستین است ، و ((ثواب)) به پاداشی گفته می شود که به انسان در مقابل اعمالش می دهند چرا که نتیجه اعمالش به او بر می گردد، این واژه هم در جزای نیک و هم بد به کار می رود، هر چند غالبا در مورد خیر استعمال می شود و لذا آیه فوق دلالت بر نوعی طعن نسبت به کفار دارد، و باید چنین باشد چرا که آنها همواره مؤ منان و آیات خدا را به باد استهزا می گرفتند و باید در آن روز نتیجه استهزاهایشان را ببینند.
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 290
نکته : نکته :
استهزا حربه ناجوانمردانه دشمنان حق
در طول تاریخ انبیاء کرارا می بینیم که یکی از حربه های دشمنان خدا در مقابل آنان استفاده از حربه سخریه بوده است ، و آیات قرآن مکرر این موضوع را منعکس کرده است ، و از آنجا که سخریه و استهزا معمولا از کسانی صادر می شود که مست باده غرورند، و خود را برتر از دیگران می دانند، و با چشم حقارت به سایرین نگاه می کنند جای تعجب نیست که ظالمان کافر و لجوج و خودخواه دست به چنین حربه ای در برابر اهل ایمان زنند.
امروز نیز همان برنامه به صورتهای متنوع در رسانه های گروهی جهان تحت عنوان ((طنز)) و برنامه های فکاهی و تفریحی ادامه دارد، الان نیز می کوشند حق و طرفدارانش را با استفاده از این حربه قدیمی از میدان بیرون کنند.
ولی مؤ منان در برابر آنها با توجه به وعده های الهی که نمونه آن در آیات فوق آمده است آرامش می یابند، و روح مقاومت در مقابل آن تاریک دلان در آنها دمیده می شود.
اصولا ((استهزا)) و ((سخریه)) و ((غمز)) و ((ضحک)) در مقابل حق که در آیات فوق به آن اشاره شده همه از گناهان کبیره و نشانه جهل و غرور است ، یک انسان فهمیده و عاقل و هوشیار به فرض که به مکتبی عقیده نداشته باشد با آن برخورد منطقی می کند، و هرگز به خود اجازه نمی دهد به اینگونه حربه ها متوسل گردد. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 91
خداوندا! همه ما را از غرور و جهل و کبر حفظ فرما.
پروردگارا! به ما روح حق طلبی و حق جویی و تواضع مرحمت کن .
بارالها! نامه اعمال ما را در ((علیین)) قرار ده ، و از زمره ((سجینیان)) بیرون بر.
آمین رب العالمین تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 292

تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 293
سوره انشقاق
مقدمه
این سوره در ((مکه)) نازل شده و دارای 25 آیه است تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 294
محتوای سوره انشقاق و فضیلت تلاوت آن
این سوره مانند بسیاری از سوره های جزء اخیر قرآن مجید از مباحث معاد سخن می گوید، در آغاز اشاراتی به حوادث هولناک و تکاندهنده پایان جهان و شروع قیامت می کند، و در مرحله بعد به مساءله رستاخیز و حساب اعمال نیکوکاران و بدکاران ، و سرنوشت آنها، و در مرحله سوم به بخشی از اعمال و اعتقاداتی که موجب عذاب و کیفر الهی می شود، و در مرحله چهارم بعد از ذکر سوگندهایی به مراحل سیر انسان در مسیر زندگی دنیا و آخرت اشاره می کند و سرانجام در مرحله پنجم باز سخن از اعمال نیک و بد و کیفر و پاداش آنها است .
در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من قراء سورة انشقت اعاذه الله ان یؤ تیه کتابه وراء ظهره : ((کسی که سوره انشقاق را بخواند خداوند او را از اینکه در قیامت نامه اعمالش به پشت سرش داده شود در امان می دارد))!
و در کتاب ((ثواب الاعمال)) از امام صادق (علیه السلام) آمده است که ((هر کس این دو سوره (سوره انفطار و سوره انشقاق) را بخواند و در نماز فریضه و نافله برابر چشمش قرار دهد خداوند او را به خواسته هایش می رساند، و چیزی میان او و خدا حائل نمی شود و پیوسته او به (لطف) خداوند نظر می کند و خداوند به او، تا از حساب مردم فارغ شود)).
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 295
آیه 1 - 9
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
إِذَا السمَاءُ انشقَّت (1) وَ أَذِنَت لِرَبهَا وَ حُقَّت (2) وَ إِذَا الاَرْض مُدَّت (3) وَ أَلْقَت مَا فِیهَا وَ تخَلَّت (4) وَ أَذِنَت لِرَبهَا وَ حُقَّت (5) یَأَیُّهَا الانسنُ إِنَّک کادِحٌ إِلی رَبِّک کَدْحاً فَمُلَقِیهِ(6) فَأَمَّا مَنْ أُوتىَ کِتَبَهُ بِیَمِینِهِ(7) فَسوْف یحَاسب حِساباً یَسِیراً(8) وَ یَنقَلِب إِلی أَهْلِهِ مَسرُوراً(9) تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 296
ترجمه :

بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - در آن هنگام که آسمان (کرات آسمانی) شکافته شود.
2 - و تسلیم فرمان پروردگارش شود، و سزاوار است چنین باشد.
3 - و در آن هنگام که زمین گسترده شود.
4 - و آنچه در درون دارد بیرون افکنده و خالی شود.
5 - و تسلیم فرمان پروردگارش گردد، و شایسته است که چنین باشد.
6 - ای انسان ! تو با تلاش و رنج به سوی پروردگارت می روی و او را ملاقات خواهی کرد.
7 - اما کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شده .
8 - به زودی حساب آسانی برای او می شود.
9 - و خوشحال به اهل و خانواده اش باز می گردد.
تفسیر :
تلاشی پر رنج به سوی کمال مطلق
همانگونه که در شرح محتوای سوره گفتیم در آغاز این سوره نیز اشاره به حوادث عظیم و عجیب پایان جهان اشاره شده می فرماید:
((در آن هنگام که آسمان شکافته شود)) (و اجرام و کرات آسمانی متلاشی گردد، و نظام کواکب برهم خورد) (اذا السماء انشقت).
نظیر آنچه در سوره ((انفطار)) آمده که می فرماید: اذا السماء انفطرت و اذا الکواکب انتثرت : ((در آن زمان که آسمان (و کرات آسمانی) شکافته و ستارگان پراکنده شوند و فرو ریزند)) (انفطار 1 و 2). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 297
و این اعلام پایان دنیا و خرابی و فنای آن است .
سپس می افزاید: ((و تسلیم فرمان پروردگارش شود و سزاوار است چنین باشد)) (و اذنت لربها و حقت).
مبادا تصور شود که آسمان با آن عظمت کمترین مقاومتی در مقابل این فرمان الهی می کند، او همچون بنده مطیع و فرمانبرداری است که در برابر این دستور کاملا تسلیم است .
((اذنت)) در اصل از ((اذن)) (بر وزن افق) به معنی ((گوش)) گرفته شده ، و مفهوم آن استماع کردن و شنوا بودن و در اینجا کنایه از اطاعت فرمان و تسلیم است .
((حقت)) از ماده ((حق)) به معنی شایسته و سزاوار است
چگونه می تواند تسلیم نباشد در حالی که فیض وجود لحظه به لحظه از سوی خداوند به آن می رسد، و اگر یک آن این رابطه قطع گردد متلاشی و نابود خواهد شد.
آری آسمان و زمین نه تنها در آغاز آفرینش ، طبق آیه 11 سوره فصلت ((قالتا اتینا طائعین)) مطیع فرمان حق بود که در پایان عمر نیز چنین است

.
بعضی نیز گفته اند: که منظور از جمله ((حقت)) این است که وحشت و ترس قیامت آنچنان است که سزاوار است آسمانها نیز از هم بشکافد.
ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.
و در مرحله بعد به وضع ((زمین)) اشاره کرده ، می فرماید: ((و در آن هنگام که زمین کشیده و گسترده شود)) (و اذا الارض مدت). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 298
کوهها - به شهادت آیات فراوانی از قرآن - به کلی متلاشی و برچیده می شوند، و تمام بلندیها و پستیها از میان می رود، زمین صاف و گسترده و آماده حضور همه بندگان در صحنه می شود، همانطور که در آیه 105 تا 107 سوره طه می فرماید: و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا: ((از تو درباره کوهها سؤ ال می کنند، بگو: پروردگارم آنها را بر باد می دهد، سپس زمین را صاف و هموار می سازد، به گونه ای که هیچ پستی و بلندی در آن نمی بینی))!
و چنان دادگاه بزرگی که خلق اولین و آخرین در آن جمعند چنین صحنه ای نیز لازم دارد!
بعضی گفته اند معنی آیه این است که خداوند، زمین کنونی را در قیامت بسیار گسترده تر از آنچه امروز است می کند تا آمادگی بیشتری برای حشر و نشر خلایق داشته باشد.
و در سومین مرحله می افزاید: ((زمین آنچه را در درون دارد بیرون افکنده و خالی می شود)) (و القت ما فیها و تخلت).
معروف در میان مفسران این است که مفهوم آیه این است که تمام مردگانی که در درون خاک و داخل قبرها آرمیده اند یکباره همه به بیرون پرتاب می شوند، و لباس حیات و زندگی بر تن می کنند، شبیه آنچه در سوره ((زلزال)) آمده : و اخرجت الارض اثقالها ((زمین بارهای سنگین خود را خارج می کند))
یا آنچه در سوره نازعات آیه 13 و 14 آمده : فانما هی زجرة واحدة فاذا هم بالساهرة : ((تنها یک صیحه زده می شود، و به دنبال آن همگی بر

زمین ظاهر می شوند))!
بعضی از مفسران گفته اند علاوه بر انسانها، معادن و گنجهای نهفته درون زمین نیز همگی بیرون می ریزد.
این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که مواد مذاب درون زمین با زلزله های هولناک و وحشتناک به کلی بیرون می ریزد، و همه پستیها را پر می کنند و سپس درون زمین خالی و آرام می گردد.
جمع میان این معانی نیز بی مانع است .

باز به دنبال این سخن می افزاید: ((زمین تسلیم فرمان پروردگارش شود و شایسته است که تسلیم باشد)) (و اذنت لربها و حقت).
این حوادث عظیم که با تسلیم کامل همه موجودات تواءم است ، از یکسو بیانگر فنای این دنیا است ، فنای زمین و آسمان و انسانها و گنجها و گنجینه ها، و از سوی دیگر دلیل بر ایجاد نقطه عطفی است در جهان آفرینش ، و مرحله نوین و تازه هستی .
و از سوی سومی نشانه قدرت خداوند بزرگ است ، بر همه چیز مخصوصا بر مساءله معاد و رستاخیز.
آری هنگامی که این حوادث واقع شود، انسان ، نتیجه اعمال نیک و بد خود را می بیند (و این جمله ای است که در تقدیر است).
سپس انسانها را مخاطب ساخته و سرنوشت آنها را در مسیری که در پیش دارند برای آنها روشن می کند، می فرماید: ((ای انسان تو با تلاش و رنج و زحمت به سوی پروردگارت پیش می روی ، و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد)) (یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 300
((کدح)) (بر وزن مدح) به معنی تلاش و کوششی است که با رنج و تعب همراه باشد، و در جسم و جان اثر بگذارد، و لذا به گاو سخت کوشی که آثار کار کردن در جسم او ظاهر شده ((ثور فیه کدوح)) می گویند.
در تفسیر ((کشاف)) و ((فخر رازی)) و ((روح المعانی)) آمده است که : این کلمه در اصل به معنی خراشی است که بر پوست تن وارد می شود، و به همین مناسبت به تلاشهایی که در روح انسان اثر می گذارد، اطلاق شده است .
این آیه اشاره به یک اصل اساسی در حیات همه انسانها است ، که همواره زندگی آمیخته با زحمت و رنج و تعب است ، حتی اگر هدف رسیدن به متاع دنیا باشد، تا چه رسد به اینکه هدف آخرت و سعادت جاویدان و قرب پروردگار باشد، این طبیعت زندگی دنیا است ، حتی افرادی که در نهایت رفاه زندگی می کنند آنها نیز از رنج و زحمت و درد بر کنار نیستند.
تعبیر به ((ملاقات پروردگار)) در اینجا، خواه اشاره به ملاقات صحنه قیامت که صحنه حاکمیت مطلقه او است باشد، یا ملاقات جزا و پاداش و کیفر او، یا ملاقات خود او از طریق شهود باطن ، نشان می دهد که این رنج و تعب تا آن روز ادامه خواهد یافت ، و زمانی به پایان می رسد که پرونده این دنیا بسته شود و انسان با عملی پاک خدای خویش را ملاقات کند.
آری راحتی بی رنج و تعب ، تنها در آنجا است .
خطاب به ((انسان)) که همه نوع انسان را شامل می شود (با توجه به تکیه بر انسانیت انسان) بیانگر این حقیقت است که خداوند نیروهای لازم را برای این حرکت مستمر الهی در وجود این اشرف مخلوقات آفرید.

و تکیه بر عنوان ((رب)) (پروردگار) اشاره به این است که این سعی و تلاش جزئی از برنامه ربوبیت و تکامل و تربیت انسان است .
آری ما همه مسافرانی هستیم که از سرحد عدم بار سفر بسته ، و به اقلیم تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 301
وجود گام نهاده ایم ، ما همه رهرو منزل عشق او هستیم ، و به طلبکاری مهر گیاه رخ دوست آمده ایم .
نظیر این تعبیر در آیات دیگر قرآن نیز آمده است ، مانند: و ان الی ربک المنتهی : ((و اینکه همه امور به پروردگارت باز می گردد و تمام خطوط به او منتهی می شود)) (نجم 42) و نیز می فرماید و الی الله المصیر ((بازگشت همه به سوی خداوند است)) (فاطر 18).
و آیات دیگر که همه حاکی از این سیر دائمی تکامل موجودات به سوی پروردگار متعال است .
ولی در اینجا انسانها به دو گروه تقسیم می شوند همانگونه که می فرماید: ((اما کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شده)) (فاما من اوتی کتابه بیمینه).
((به زودی حساب آسانی برای او می شود)) (فسوف یحاسب حسابا یسیرا).
((و مسرور و خوشحال به اهل و خانواده اش باز می گردد)) (و ینقلب الی اهله مسرورا).
اینها کسانی هستند که در مدار اصلی آفرینش ، در همان مداری که خداوند برای این انسان و سرمایه ها و نیروهای او تعیین کرده حرکت می کنند، و تلاش و کوشش آنها همواره برای خدا، و سعی و حرکتشان به سوی خدا است ، در آنجا نامه اعمالشان را به دست راستشان می دهند که این نشانه پاکی عمل و تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 302
صحت ایمان و نجات در قیامت است ، و مایه سرافرازی و سربلندی در برابر اهل محشر
هنگامی که در پای میزان عدل قرار می گیرند، میزانی که کمترین وزنها را می سنجد، خداوند حساب را بر آنها آسان می گیرد، از لغزشهایشان می گذرد، و به خاطر ایمان و اعمال صالح ، سیئات آنها را تبدیل به حسنات می کند.
در اینکه منظور از ((حساب یسیر)) چیست بعضی گفته اند: منظور حساب سهل و آسان است که سخت گیری و دقت در آن نباشد، از سیئات بگذرد و حسنات را پاداش دهد.
در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : ثلاث من کن فیه حاسبه الله حسابا یسیرا، و ادخله الجنة برحمته .
قالوا: و ما هی یا رسول الله ؟! قال : تعطی من حرمک ، و تصل من

قطعک و تعفو عمن ظلمک : ((سه چیز در هر کس باشد خداوند حساب او را آسان می کند، و او را به رحمتش در بهشت وارد می سازد.
عرض کردند: آنها چه چیز است ای رسول خدا؟! فرمود: عطا کنی به کسی که تو را محروم کرده ، و پیوند برقرار سازی با کسی که از تو بریده ، و عفو کنی کسی را که به تو ستم کرده است)).
این مطلب نیز از روایات استفاده می شود که دقت و سخت گیری در حساب در قیامت به میزان عقل و دانش انسانها بستگی دارد، چنانکه امام باقر (علیه السلام) می فرماید: انما یداق الله العباد فی الحساب یوم القیامة علی ما آتاهم من العقول فی الدنیا: ((خداوند در قیامت در حساب بندگان به اندازه عقلی که در دنیا به آنها داده است دقت و سخت گیری می کند))!. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 303
و برای ((اهل)) در آیات فوق تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند، بعضی گفته اند: منظور همسر و فرزندان با ایمان او است که مؤ منان در بهشت به آنها می رسند، و این خود نعمت بزرگی است که انسان افراد مورد علاقه اش را در بهشت ببیند، و در کنار آنها باشد.
بعضی دیگر ((اهل)) را به معنی حوریان بهشتی گرفته اند که برای مؤ منان تعیین شده اند، و بعضی آن را به افراد با ایمانی که در دنیا مورد علاقه او بودند و در خط او قرار داشتند تفسیر کرده اند.
جمع میان این معانی نیز ممکن است .
نکته : نکته ها:
1 - یک حدیث اعجازآمیز
در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در تفسیر ((اذا السماء انشقت)) آمده است که فرمود انها تنشق من المجرة : ((آسمانها از کهکشان جدا می شود))!
این حدیث پرمعنی و قابل دقت است ، و از معجزات علمی محسوب می شود، از حقیقتی پرده برمی دارد که در آن زمان هیچیک از دانشمندان به آن نرسیده بودند و آن اینکه دانشمندان فلکی امروز با مشاهدات نجومی خود به وسیله تلسکوبهای عظیم و نیرومند ثابت کرده اند که عالم مجموعه ای است از کهکشانها و هر کهکشان مجموعه ای است از منظومه ها و ستارگان ، و به همین دلیل آنها را شهرهای ستارگان می نامند، کهکشان راه شیری معروف که با چشم قابل مشاهده است مجموعه عظیم و دایره مانندی از همین منظومه ها و ستارگان است ، یک طرف تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 304
از آن بقدری از ما دور است که ستارگانش را به صورت ابری سفید می بینیم ، ولی در واقع مجموعه نقاط نورانی نزدیک به هم است .
اما آن طرفش که به ما نزدیک است ستارگانش قابل رؤ یت می باشد، و

همین ستارگانی است که ما در آسمان شب می بینیم ، و به این ترتیب منظومه شمسی ما جزء این ((مجره)) (کهکشان) است .
مطابق روایت فوق ، علی (علیه السلام) می گوید: در آستانه قیامت این کواکب را که ما مشاهده می کنیم از کهکشان جدا می شود، و نظام همگی به هم می خورد.
چه کسی آن زمان می دانست که ستارگانی که ما می بینیم در واقع جزء این کهکشان راه شیری (مجره) است جز کسی که قلبش به عالم غیب مربوط باشد و از سرچشمه علم خدا سیراب گردد.
2 - دنیادار رنجها و دردهاست
تعبیر به ((کادح)) در آیات فوق که اشاره به تلاش و کوشش آمیخته با رنج و زحمت است ، با توجه به اینکه مخاطب در آن همه انسانها می باشند، بیانگر این واقعیت است که طبیعت زندگی این جهان در هیچ مرحله خالی از مشکلات ، ناراحتیها، و رنج و مشقت نیست ، خواه این مشکلات جنبه جسمانی و بدنی داشته باشد، و یا جنبه روحی و فکری و یا هر دو، و هیچکس را خالی از آن نمی بینیم .
در حدیث بسیار پرمعنایی از امام علی بن الحسین (علیه السلام) می خوانیم : الراحة لم تخلق فی الدنیا و لا لاهل الدنیا، انما خلقت الراحة فی الجنة و لاهل الجنة ، و التعب و النصب خلقا فی الدنیا، و لاهل الدنیا، و ما اعطی احد منها جفنة الا اعطی من الحرص مثلیها، و من اصاب من الدنیا
اکثر، تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 305
کان فیها اشد فقرا لانه یفتقر الی الناس فی حفظ امواله ، و تفتقر الی کل آلة من آلات الدنیا، فلیس فی غنی الدنیا الراحة !
:((راحتی و آسایش در دنیا و برای اهل دنیا وجود ندارد، راحتی و آسایش تنها در بهشت است ، و برای اهل بهشت ! رنج و تعب در دنیا آفریده شده ، و برای اهل دنیا، و (به همین دلیل) هر کسی پیمانه ای از آن به دست می آورد دو برابر آن حرص نصیب او می شود، و کسانی که از دنیا بیشتر دارند فقیرترند! زیرا محتاج دیگران در حفظ اموال خویشند، و به وسائل و ادوات زیادی برای حفظ آن نیازمندند، بنابراین در ثروت دنیا راحتی نیز وجود ندارد)).
سپس امام (علیه السلام) در ذیل این حدیث فرمود:
کلا ما تعب اولیاء الله فی الدنیا للدنیا، بل تعبوا فی الدنیا للاخرة : ((هرگز دوستان خدا در دنیا به خاطر دنیا رنج و تعب نمی کشند، بلکه رنج و تعب آنها در دنیا برای آخرت است))!. الانشقاق
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 306
آیه 10 - 15
آیهِ و ترجمهِ

وَ أَمَّا مَنْ أوتىَ كِتَبَهُ وَرَاءَ ظهْرِهِ(10) فَسوْف يَدْعُواْ ثُبُوراً(11) وَ يَصلى سعِيراً(12) إِنَّهُ كانَ فى أَهْلِهِ مَسرُوراً(13) إِنَّهُ ظنَّ أَن لَّن يحُورَ(14) بَلى إِنَّ رَبَّهُ كانَ بِهِ بَصِيراً(15)
ترجمه :
10 - و اما کسی که نامه اعمالش پشت سرش داده شده .
11 - به زودی فریادش بلند می شود که ای وای بر من که هلاک شدم !
12 - و در شعله های سوزان آتش دوزخ می سوزد.
13 - او در میان خانواده اش پیوسته (از کفر و گناه خود) مسرور بود!
14 - او گمان می کرد هرگز بازگشت نمی کند.
15 - آری پروردگارش نسبت به او بینا بود (و اعمالش را برای حساب ثبت کرد).
تفسیر :
آنها که از شرم نامه اعمال را پشت سر می گیرند!
به دنبال بحثی که در آیات قبل پیرامون اصحاب الیمین (مؤ منانی که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود) گذشت در این آیات از کفار
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 307
و مجرمان و چگونگی نامه اعمال آنها سخن می گوید، نخست می فرماید:
((اما کسی که نامه عملش را به پشت سرش داده اند)) (و اما من اوتی کتابه وراء ظهره).
((به زودی فریاد می زند ای وای بر من که هلاک شدم))! (فسوف یدعوا ثبورا).
((و در شعله های سوزان آتش دوزخ می سوزد)) (و یصلی سعیرا).
در اینکه چگونه نامه اعمالشان را به پشت سرشان می دهند، و چگونه این آیه با آیاتی که می گوید نامه اعمالشان را به دست چپشان می دهند، جمع می شود؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده اند:
بعضی گفته اند: دست راست آنها را به گردنشان زنجیر می کنند، و نامه اعمالشان را به دست چپ و از پشت سر می دهند که نشانه ذلت و سرافکندگی و شرمساری است .
بعضی دیگر گفته اند: هر دو دست آنها را مانند اسیران از پشت سر می بندند و نامه اعمالشان را به دست چپشان می دهند.
بعضی دیگر گفته اند: با توجه به آیه 47 سوره نساء که می گوید من قبل ان نطمس وجوها فنردها علی ادبارها: ((پیش از آنکه صورتهایی را محو کنیم و به پشت سر باز گردانیم)) این گروه مجرمان صورتهایشان به عقب برگشته ، و باید نامه اعمالشان را شخصا بخوانند، لذا آن را به دست چپ آنها در پشت سر می دهند.
ولی مناسبتر این است که گفته شود اصحاب الیمین با سرافرازی و افتخار

و مباهات نامه اعمالشان را به دست راست گرفته و صدا می زنند: هاؤ م اقراءو تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 308
کتابیه : ((ای اهل محشر! بیایید و نامه اعمال ما را بگیرید و بخوانید)) (حاقه 19) اما وقتی مجرمان تبهکار نامه اعمالشان را به دست چپشان می دهند آنها از شرمساری و ذلت دست را پشت سر می گیرند، تا این سند جرم و فضاحت کمتر دیده شود، ولی چه فایده که در آنجا چیزی پنهان شدنی نیست .
جمله ((یدعوا ثبورا)) اشاره به تعبیری است که عرب به هنگام بروز یک حادثه خطرناک دارد، و فریاد می زند: ((وا ثبورا))! یعنی ای وای که هلاک شدم (توجه داشته باشد که ((ثبور)) به معنی هلاکت است).
ولی این آه و ناله و داد و فریاد به جایی نمی رسد، و به دنبال آن ((و یصلی سعیرا)) است یعنی وارد آتش سوزان جهنم می شود.
سپس به بیان علت این سرنوشت شوم پرداخته می فرماید: ((این به علت آن است که او در میان اهل و خانواده خود پیوسته (از کفر و گناه خویش) مسرور بود)) (انه کان فی اهله مسرورا).
سروری آمیخته با غرور، و غروری آمیخته با غفلت و بیخبری از خدا، سروری که نشانه دلبستگی سخت به دنیا و بی اعتنایی به جهان پس از مرگ بود.
بدیهی است سرور و خوشحالی ذاتا مذموم و نکوهیده نیست ، بلکه مؤ من باید به لطف خدا مسرور و در معاشرت گشاده رو و بشاش باشد، سروری مذموم است که انسان را از یاد خدا غافل کند و در شهوات غوطه ور سازد.
و لذا در آیه بعد می افزاید: ((این به خاطر آن است که او گمان می کرد هرگز بازگشت نمی کند)) و معادی در کار نیست ! (انه ظن ان لن یحور).
در حقیقت منشاء اصلی بدبختی او اعتقاد فاسد و گمان باطلش دائر بر نفی تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 309
معاد بود، و همین اعتقاد باعث غرور و سرور او شد، او را از خدا دور ساخت و در شهوات غوطه ور نمود، تا آنجا که دعوت انبیا را به باد استهزا گرفت ، و وقتی به سراغ خانواده خود می آمد از این استهزا و سخریه شاد و خوشحال بود، همین معنی در آیه 31 سوره مطففین و اذا انقلبوا الی اهلهم انقلبوا فکهین نیز آمده ، همچنین در داستان ((قارون)) آن ثروتمند مغرور و از خدا بیخبر آمده است که آگاهان بنی اسرائیل به او می گفتند: لا تفرح ان الله لا یحب الفرحین : ((اینقدر شادی مغرورانه مکن که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد)) (قصص - 76).
((لن یحور)) (هرگز بازگشت نمی کند) از ماده ((حور)) (بر وزن غور) در اصل به معنی تردد و رفت و آمد است ، خواه این رفت و آمد در عمل بوده

باشد، یا تفکر و اندیشه ، و لذا به گردش آب در حوض و استخر این کلمه اطلاق می شود، و ((محور)) به میله ای می گویند که چرخ بر دور آن گردش می کند، ((محاوره)) به معنی رفت و آمد و رد و بدل کردن بحث است ، و ((حوار)) نیز به همین معنی است ، و گاه به معنی داد و فریادی است که به هنگام مباحثه بلند می شود.
و ((تحیر)) نیز نتیجه رفت و آمد فکر در یک مساءله است که لازمه آن سرگردانی در عمل است .
بعضی معتقدند ریشه این کلمه ((حبشی)) است ، و از ابن عباس نقل شده که می گوید من معنی این جمله را در قرآن نمی دانستم ، تا اینکه از یک عرب بیابانی شنیدم که به دخترک خود گفت : ((حوری))! یعنی بازگرد.
تعبیر به ((حواری)) در مورد نزدیکان حضرت مسیح (علیه السلام) یا نزدیکان هر کس تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 310
شاید نیز به همین مناسبت باشد که آنها نزد او رفت و آمد دارند.
بعضی نیز آن را از ماده ((حور)) به معنی شستن و سفید کردن دانسته اند، چرا که آنها قلوب مردم را از زنگار شرک و گناه پاک می کردند و ((حوریان)) بهشتی را از این رو به این نام نامیده اند که سفید پوستند و یا سفیدی چشمانشان بسیار شفاف است !.
بعضی نیز گفته اند اطلاق این کلمه به حوریان بهشتی بخاطر این است که آنها بقدری زیبا هستند که چشم از دیدنشان حیران می شود.
ولی به هر حال این واژه در آیه مورد بحث به معنی بازگشت و معاد است ضمنا این آیه نشان می دهد که عدم ایمان به رستاخیز سرچشمه غفلت و غرور و آلودگی به انواع گناهان می شود.
و در آخرین آیه مورد بحث برای نفی عقائد باطل آنها می فرماید: ((آری پروردگارش نسبت به او بینا بود)) (بلی ان ربه کان به بصیرا).
همه اعمال او را ثبت و ضبط نمود، و برای روز حساب در نامه اعمالش منعکس ساخت .
تعبیر این آیه همانند آیه قبل ((یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه)) می تواند به منزله دلیلی بر مساءله معاد محسوب شود، به خصوص اینکه در هر دو آیه روی عنوان ((رب)) تکیه شده است ، چرا که سیر تکاملی انسان به سوی پروردگار هرگز نمی تواند با مرگ متوقف گردد، و زندگی دنیا کمتر از آن است که هدف چنین سیری باشد.
و نیز بصیر بودن خداوند نسبت به اعمال آدمی ، و ثبت و ضبط آنها حتما باید مقدمه ای برای حساب و جزا باشد و گرنه بیهوده است . الانشقاق
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 311
آیه 16 - 25
آیه و ترجمه

فَلا أُقْسِمُ بِالشفَقِ(16) وَ الّيْلِ وَ مَا وَسقَ(17) وَ الْقَمَرِ إِذَا اتَّسقَ(18) لَتَرْكَبنَّ طبَقاً عَن طبَقٍ(19) فَمَا لهُمْ لا يُؤْمِنُونَ(20) وَ إِذَا قُرِىَ عَلَيهِمُ الْقُرْءَانُ لا يَسجُدُونَ (21) بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ(22) وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ(23) فَبَشرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ(24) إِلا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ لهُمْ أَجْرٌ غَيرُ مَمْنُونٍ(25) تفسير نمونه جلد 26 صفحه 312

ترجمه :

16 - سوگند به شفق !

17 - و سوگند به شب و آنچه را جمع آورى مى كند.

18 - و سوگند به ماه آنگاه كه بدر كامل مى شود.

19 - كه همه شما دائما از حالى به حال ديگر منتقل مى شويد.

20 - پس چرا آنها ايمان نمى آورند؟

21 - و هنگامى كه قرآن بر آنها خوانده شود سجده نمى كنند؟

22 - بلكه كافران پيوسته آيات الهى را تكذيب مى كنند.

23 - و خداوند آنچه را در دل پنهان مى دارند به خوبى مى داند.

24 - پس آنها را به عذاب دردناک بشارت ده .

25 - مگر آنها كه ايمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند كه براى آنها پاداشى است قطع نشدنى .

تفسير :

دائما دگرگون مى شويد!

به دنبال بحثى كه در آيات گذشته پيرامون سير تكاملى انسان به سوى خداوند آمد.

در اين آيات براى تاءكيد اين مطلب و توضيح بيشتر مى فرمايد: ((سوگند به شفق)) (فلا اقسم بالشفق).

((و سوگند به شب و آنچه را از امور پراكنده جمع مى كند)) (و الليل و ما وسق).

((و سوگند به ماه آنگاه كه كامل مى شود و به صورت بدر در مى آيد)) تفسير نمونه جلد 26 صفحه 313

(و القمر اذا اتسق).

((كه همه شما دائما از حالى به حال ديگر منتقل مى شويد)) (لتركبن طبقا عن طبق).

((لا)) در جمله ((فلا اقسم)) همانگونه كه سابقا هم اشاره كرده ايم ((زائده)) و براى تاءكيد است ، هر چند بعضى احتمال داده اند كه براى نفى باشد، يعنى سوگند ياد نمى كنم ، به خاطر اينكه مطلب عيان است و حاجتى به سوگند ندارد، و يا اينكه مطلب بقدرى مهم است كه درخور اين سوگندها نيست ، و يا اينكه اين امورى كه به آن سوگند ياد شده است آنقدر اهميت دارد كه سزاوار است به آن قسم ياد نشود.

ولی معنی اول (زائده و تاءکید بودن) از همه مناسبتر است .
((شفق)) به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) آمیخته شدن روشنایی روز به تاریکی شب است ، و لذا واژه ((اشفاق)) به معنی توجه و عنایت آمیخته با ترس به کار می رود، فی المثل هر گاه انسان نسبت به کسی علاقه داشته باشد و در عین حال از حوادثی درباره او بیمناک گردد به این حالت ((اشفاق)) گوید و آن شخص را ((مشفق)).
ولی فخر رازی معتقد است که واژه ((شفق)) در اصل به معنی ((رقت)) و ((نازکی)) است ، و لذا به لباس بسیار نازک ((شفق)) می گویند و حالت ((شفقت)) به همان حالت رقت قلب اطلاق می شود (ولی گفته راغب صحیحتر به نظر می رسد).
به هر حال منظور از ((شفق)) در اینجا همان روشنی آمیخته با تاریکی در آغاز شب است ، و از آنجا که در آغاز شب نخست سرخی کمرنگی در افق مغرب پیدا می شود، و بعد جای خود را به سفیدی می دهد، اختلاف شده است تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 314
که آیا شفق به آن سرخی اطلاق می شود، یا سفیدی ، مشهور و معروف در میان علما و دانشمندان و مفسران همان معنی اول است که در اشعار نیز روی آن تکیه شده است ، و شفق را به ((دماء الشهداء)) (خون شهیدان) تشبیه کرده اند.
ولی بعضی معنی دوم را انتخاب کرده اند که بسیار ضعیف به نظر می رسد، به خصوص اینکه اگر ریشه لغوی این واژه را ((رقت)) بدانیم تناسب با همان سرخی کمرنگ که نور رقیق آفتاب است دارد.
به هر حال از آنجا که ظهور ((شفق)) خبر از یک حالت تحول و دگرگونی عمیق در جهان می دهد، و اعلام پایان روز و آغاز شب است ، بعلاوه جلوه و زیبایی خاصی دارد، و از همه گذشته وقت نماز مغرب است ، خداوند به آن سوگند یاد فرموده تا همگان را وادار به اندیشه در این پدیده زیبای آسمانی کند.
و اما سوگند به شب به خاطر آثار و اسرار زیادی است که در آن نهفته شده و در گذشته مشروحا از آن سخن گفته ایم .
تعبیر به ((ما وسق)) با توجه به اینکه ((وسق)) به معنی جمع کردن پراکنده هاست اشاره به بازگشت انواع حیوانات و پرندگان و حتی انسانها به خانه ها و لانه های خود به هنگام شب است ، که نتیجه آن آرامش و آسایش عمومی جانداران می باشد، و یکی از اسرار و آثار پر اهمیت شب محسوب می شود، چنانکه در آیه 61 سوره ((غافر)) می خوانیم : الله الذی جعل لکم اللیل لتسکنوا فیه : ((خداوند کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن آرامش و سکون تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 315
پیدا کنید)).

و از اینجا روشن می شود که تعبیر به ((اذا اتسق)) که از همان ماده است نیز به معنی جمع و جور شدن و در اینجا به معنی کمال نور ماه در شب چهاردهم است و می دانیم که ماه در این حالت جلوه فوق العاده ای دارد که تمام چشمها را به سوی خود جلب می کند، نور و فروغ آن صفحه زمین را روشن می کند، روشنایی کمرنگی که مزاحم آرامش شب نیست ، و در عین حال راه را برای رهروان شب می گشاید، لذا آیتی از آیات بزرگ خداوند است ، و به همین دلیل به آن سوگند یاد فرموده .
قابل توجه اینکه هر چهار موضوعی که در این آیات به آن سوگند یاد شده است (شفق - شب - موجوداتی که شب آنها را گردآوری می کند - ماه در حالت بدر کامل) همه موضوعاتی است مربوط به هم ، و مکمل یکدیگر، و مجموعه ای زیبا و منسجم را تشکیل می دهد که اندیشه انسان را تحریک می کند، تا در قدرت عظیم آفرینش بیندیشد، و از این دگرگونیهای سریع به مساءله معاد و قدرت خداوند بر آن آشناتر شود.
و جالب اینکه این قسمتها اشاره به حالات و دگرگونیهایی است که پشت سر هم در عالم آفرینش رخ می دهد، خورشید سر در نقاب فرو می برد، شفق که بقایای نور آن است ظاهر می شود، موجودات زنده به سرعت به لانه های خود باز می گردند، ماه در صورت بدر کامل طلوع می کند) توجه داشته باشید که ماه شب چهارده در همان آغاز شب طلوع می کند و این سوگندها را مقدمه ای قرار می دهد برای جمله ((لترکبن طبقا عن طبق)) که بیانگر حالات مختلفی است که انسان در مسیر زندگی خود یکی پس از دیگری پیدا می کند.
و برای این جمله تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند از جمله :
1 - منظور حالات گوناگونی است که انسان در طریق پر رنج و مشقت خود

به سوی خداوند و کمال مطلق پیدا می کند، نخست عالم دنیا، بعد جهان برزخ و سپس رستاخیز و حالات مختلف آن (توجه داشته باشید که ((طبق)) از ماده ((مطابقه)) به معنی قرار دادن چیزی فوق چیز دیگر است ، و به معنی منازلی که انسان در سیر صعودی خود طی می کند نیز آمده است).
2 - منظور حالاتی است که انسان از هنگامی که نطفه است تا موقع مرگ می پیماید که بعضی آن را به سی و هفت حالت شماره کرده اند!
3 - منظور حالات مختلفی است که انسان در زندگی دنیا از سلامت و بیماری اندوه و سرور، غم و شادی ، سختی و آسایش ، صلح و جنگ می پیماید.
4 - منظور حالات و شدائد مختلفی است که انسان در روز قیامت با آن رو به رو می شود، تا از حساب فارغ گردد، و هر کس به سوی نتیجه کار

خویش از بهشت و دوزخ برود.
5 - منظور حالاتی است که در اقوام پیشین واقع شده ، یعنی همان حوادث تلخ و شیرین ، و انواع تکذیبها و انکارهای مخالفان در این امت نیز واقع می شود این معنی در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است .
البته جمع میان این تفسیرها مانعی ندارد و ممکن است آیه ناظر به همه این دگرگونیها و تحولات و مراحلی باشد که انسان در مسیر زندگی خود آن را می پیماید.
بعضی مخاطب در این آیه را شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دانسته ، و آیه را اشاره به آسمانهایی می دانند که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در شب معراج از آنها گذشت ، اما با توجه به اینکه ((ب)) در ((لترکبن)) ضمه دارد و معنی جمعی را می رساند این تفسیر مناسب نیست ، بخصوص اینکه در آیات سابق نیز مخاطب کل انسانها بودند.
به هر حال حدوث این حالات ، و عدم استقرار آدمی بر یک حالت ، از یکسو دلیل مخلوق بودن او، و نیاز به خالق داشتن است ، چرا که هر متغیری حادث ، تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 317
و هر حادثی خالقی می خواهد، و از سوی دیگر دلیلی است بر عدم پایداری این جهان ، و از سوی سوم نشانه ای است بر حرکت مستمر انسان به سوی ذات پروردگار و مساءله معاد، همانگونه که در آیات قبل آمده بود یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه .
سپس به عنوان یک نتیجه گیری کلی از بحثهای گذشته می فرماید: ((چرا آنها ایمان نمی آورند))؟! (فما لهم لا یؤ منون).
با اینکه دلائل حق روشن و آشکار است هم دلائل توحید و خداشناسی و هم دلائل معاد، هم آیات آفاقی که در آفرینش شب و روز و ماه و خورشید و نور و ظلمت و طلوع و غروب آفتاب و شفق ، و تاریکی شب ، و تکامل روشنی ماه نهفته است و هم آیات انفسی از لحظه ای که نطفه در قرارگاه رحم جای می گیرد، و مراحل گوناگونی را یکی بعد از دیگری طی کرده تا به اوج کمال خود در عالم جنین می رسد، سپس از لحظه تولد تا مرگ مراحل دیگری را می پیماید، با این نشانه های روشن چرا آنها ایمان نمی آورند؟!
سپس از کتاب ((تکوین)) به سراغ کتاب ((تدوین)) می رود، و می افزاید: ((چرا هنگامی که قرآن بر آنها خوانده می شود در برابر آن خضوع نمی کنند))؟ (و اذا قری ء علیهم القرآن لا یسجدون).
قرآنی که همچون آفتاب ، خود دلیل خویشتن است ، نور اعجاز از جوانب مختلف آن می درخشد، و محتوای آن دلیل روشنی است بر اینکه از سرچشمه وحی گرفته شده .

قرآنی که هر ناظر بی طرف می داند ممکن نیست زاییده مغز بشری باشد، تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 318
آن هم بشری که هرگز درس نخوانده بود، و در یک محیط تاریک و ظلمانی و مملو از خرافات پرورش یافته بود.
منظور از ((سجده)) در اینجا خضوع و تسلیم و اطاعت است و سجده معروف که پیشانی را در آن بر زمین می گذارند یکی از مصداقهای این مفهوم کلی است ، و شاید به همین دلیل در بعضی از روایات آمده است که وقتی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این آیات را تلاوت فرمود سجده کرد.
البته طبق فتاوای معروف فقهای اهل بیت (علیه السلام) این سجده از سجده های مستحب قرآن است ، و مذاهب چهارگانه اهل تسنن همه آنها سجده را به هنگام تلاوت این آیه واجب می دانند، جز ((مالک)) که معتقد است بعد از پایان سوره باید سجده کرد.
در آیه بعد می افزاید: ((بلکه کافران پیوسته آیات الهی و معاد و رستاخیز را تکذیب می کنند)) (بل الذین کفروا یکذبون).
به کار بردن ((فعل مضارع)) در اینجا که معمولا برای استمرار می آید گواه برای معنی است که آنها در تکذیبهای خود اصرار داشتند، اصراری که از روح لجاج و عناد سرچشمه می گرفت ، تکذیبی که از نارسایی دلائل حق نبود بلکه به خاطر تعصب و تقلید کورکورانه از نیاکان و حفظ منافع مادی و کسب تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 319
آزادی برای اشباع هوسهای شیطانی بود.
سپس با لحنی تهدیدآمیز می فرماید: ((خداوند آنچه را آنها در درون دل پنهان می دارند به خوبی می داند)) (و اللّه اعلم بما یوعون).
خداوند از نیات و اهداف آنها، و انگیزه هایی که سبب این تکذیبهای مستمر می گردد، با خبر است هر قدر آنها بر آن پرده پوشی کنند و سرانجام کیفر همه آن را به آنها خواهد داد.
((یوعون)) از ماده ((وعاء)) به معنی ظرف است همانگونه که در عبارت معروف نهج البلاغه از علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ان هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها: این دلها ظرفهائی است و بهترین آنها دلی است که حفظ و نگهداری و ظرفیتش بیشتر باشد!
و در آیه بعد می فرماید: ((پس آنها را به عذاب دردناک بشارت ده)) (فبشرهم بعذاب الیم).
تعبیر به ((بشارت)) که معمولا در خبرهای خوش به کار می رود در اینجا نوعی طعن و سرزنش است ، این در حالی است که مؤ منان را حقیقتا بشارت به نعمتهای گسترده بهشتی می دهد، تا تکذیب کنندگان دوزخی در حسرت و اندوه فرو روند.

در آخرین آیه این سوره ، به صورت یک استثناء بار دیگر به سرنوشت مؤ منان صالح العمل اشاره کرده ، می فرماید: ((مگر کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند که برای آنها پاداشی است ثابت و لا ینقطع و خالی از هرگونه نقصان تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 320
و منت)) (الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم اجر غیر ممنون)
((ممنون)) از ماده ((من)) هم به معنی ((قطع)) و ((نقصان)) آمده است ، و هم ((منت)) (واژه منون به معنی مرگ نیز از همین ماده است) و ممکن است همه این معانی در اینجا جمع باشد، زیرا نعمتهای آخرت بر عکس نعمتهای دنیا که ناپایدار و هم نقصان پذیر، و غالبا آمیخته با عوارض نامطلوب ، و یا منت این و آن است ، هیچگونه منت و نقصان و فناء و عوارض نامطلوب در آن راه ندارد جاودانی است . نقصان ناپذیر است ، خالی از هرگونه ناملائمات و هرگونه منت است .
آیا این ((استثناء متصل)) است یا ((منقطع)) در میان مفسران بحث است ، بعضی احتمال داده اند منقطع باشد، یعنی شرح حال کفار را که در آیات قبل بود رها کرده و به سراغ پاداش جاویدان مؤ منان می رود.
ولی مناسبتر این است که استثناء متصل باشد، و هدف این است که راه بازگشت را به روی کفار بگشاید، و بفرماید: این عذاب الیم از کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و اعمال صالح انجام دهند قطعا برداشته می شود، و پاداش دائم و نقصان ناپذیر به آنها می دهد.
نکته : نکته :
مرحوم طبرسی در مجمع البیان از آیات اخیر این سوره اولا اصل اختیار و آزادی اراده را استفاده می کند، چرا که ملامت بر ترک سجده ، و ترک ایمان ، در مورد افراد مجبور، از خداوند حکیم قبیح است ، و اینکه می فرماید: فما لهم لا یؤ منون و اذا قری ء علیهم القرآن لا یسجدون دلیل روشنی است بر مساءله اختیار، و ثانیا ملامت بر ترک سجده دلیل بر این است که کفار همانگونه تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 321
که مکلف به اصول دین هستند مکلف به فروع نیز می باشند (این سخن بنابراین است که سجده در آیه فوق به معنی همان سجده معهود نماز باشد و یا لااقل معنی گسترده ای داشته باشد که آن را شامل شود).
خداوندا! در آن روز که همگی در دادگاه عدل تو حضور می یابند حساب را بر ما آسان گردان .
پروردگارا! در این مسیری که همه بندگان به سوی تو حرکت می کنند ما را در پیمودن صراط مستقیم یاری فرما.
بارالها! ما در برابر قرآن کریمت سر تعظیم فرود آورده ایم ، توفیق عمل به آن را نیز به همه ما مرحمت نما.
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 323
سوره بروج
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 22 آیه است تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 324
محتوای سوره و فضیلت آن
مؤ منان در مکه مخصوصا در آغاز دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سخت در رنج و فشار بودند، و دائما از طرف دشمنان شکنجه های روحی و جسمی می شدند تا از ایمان خود بازگردند، گروهی مقاومت کرده ، و بعضی از افراد ضعیف تسلیم می شدند، و باز می گشتند.
با توجه به اینکه این سوره از سوره های مکی است چنین به نظر می رسد که هدف اصلی تقویت روحیه مؤ منان در برابر این جریان و تشویق آنان به پایمردی و استقامت است .
و در همین رابطه در این سوره داستان ((اصحاب اخدود)) را نقل می کند، همانها که خندقها کندند و آتشهای عظیمی در آن افروختند، و مؤ منان را تهدید به شکنجه با آتش کردند، گروهی را زنده زنده در آتش سوزاندند، اما آنها از ایمانشان بازنگشتند.
در قسمت دیگری از این سوره کافرانی را که مؤ منان را تحت فشار قرار می دهند سخت مورد حمله قرار داده و آنها را به عذاب سوزان جهنم تهدید می کند، در حالی که مؤ منان را بشارت به باغهای پرنعمت بهشتی می دهد.
در مقطع بعد آنها را به گذشته تاریخ باز می گرداند، و داستان فرعون و ثمود و اقوام زورمند و گردنکش را در برابر دیدگانشان مجسم می سازد که چگونه در مقابل فرمان عذاب الهی به زانو درآمدند و نابود شدند، تا کفار مکه که نسبت به آنها قدرت ناچیزی داشتند حساب خود را بکنند، و هم مایه تسلی خاطر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان بوده باشد.
و در آخرین مقطع سوره اشاره به عظمت قرآن مجید و اهمیت فوق العاده تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 325
این وحی الهی می کند، و سوره را با آن پایان می دهد.
رویهمرفته این سوره ، سوره استقامت و پایمردی و شکیبایی در برابر فشارهایی است که از ظالمان و مستکبران بر مؤ منان وارد می شود، و در لابلای آیات آن وعده نصرت الهی نهفته است .

نامگذاری این سوره به سوره ((بروج)) به تناسب سوگندی است که در آیه اول آمده است .
در فضیلت این سوره همین بس که در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من قراء هذه السورة اعطاه الله من الاجر بعدد کل من اجتمع فی جمعة و کل من اجتمع یوم عرفه عشر حسنات ، و قرائتها تنجی من المخاوف و الشدائد: ((هر کس این سوره را بخواند خداوند به تعداد تمام کسانی که در نماز جمعه اجتماع می کنند، و تمام کسانی که روز عرفه (در عرفات) جمع می شوند، ده حسنه به او می دهد، و تلاوت آن انسان را از ترسها و شدائد رهایی می بخشد)).
با توجه به اینکه یکی از تفسیرهای آیه ((و شاهد و مشهود)) روز جمعه و روز عرفه است ، و نیز با توجه به اینکه سوره حکایت از مقاومت شدید مؤ منان پیشین در برابر شدائد و فشارها می کند، تناسب این پاداشها با محتوای سوره روشن می شود، و در ضمن نشان می دهد که اینهمه اجر و پاداش از آن کسانی است که آن را بخوانند و در آن بیندیشند و سپس عمل کنند. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 326
آیه 1 - 9
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
وَ السَمَاءِ ذَاتِ الْبرُوجِ (1) وَ الْیَوْمِ المَوْعُودِ(2) وَ شاهِدٍ وَ مَشهُودٍ(3) قُتِلَ أَصحَب الاُخْدُودِ(4) النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ(5) إِذْ هُمْ عَلَیهَا قُعُودٌ(6) وَ هُمْ عَلی مَا یَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِینَ شهُودٌ(7) وَ مَا نَقَمُوا مِنهُمْ إِلا أَن یُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِیزِ الحْمِیدِ(8) الَّذِی لَهُ مُلْک السمَوَتِ وَ الاَرْضِ وَ اللَّهُ عَلی کلِّ شىْءٍ شهِیدٌ(9)
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 327
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - سوگند به آسمان که دارای برجهای بسیار است .
2 - و سوگند به آن روز موعود.
3 - و ((شاهد)) ((و مشهود)) (شاهد پیامبر و گواهان اعمال و مشهود اعمال امت است).
4 - مرگ و عذاب بر شکنجه گران صاحب گودال (آتش) باد.
5 - گودالهایی پر از آتش شعله ور.
6 - هنگامی که در کنار آن نشسته بودند.
7 - و آنچه را نسبت به مؤ منان انجام می دادند (با خونسردی) تماشا می کردند!
8 - هیچ ایرادی بر آنها (مؤ منان) نداشتند جز اینکه به خداوند عزیز و حمید ایمان آورده بودند.

9 - همان خدایی که حکومت آسمانها و زمین از آن او است و بر همه چیز گواه است .
تفسیر :
مؤ منان در برابر کوره های آدم سوزی !
می دانیم مسلمانان مکه در آغاز سخت در فشار بودند، و دشمنان هرگونه شکنجه را درباره آنان روا می داشتند، و همانگونه که در شرح محتوای سوره گفتیم هدف از نزول این سوره هشداری است به این شکنجه گران که سرنوشت اقوام مشابه خود را در گذشته تاریخ به خاطر بیاورند، و از سوی دیگر تسلی و دلداری و تقویت روحیه مؤ منان نخستین است و درسی است برای همه مسلمانان در طول تاریخ .
نخست می فرماید: ((سوگند به آسمان که دارای برجهای بسیار است)) (و السماء ذات البروج). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 328
((بروج)) جمع ((برج)) در اصل به معنی قصر است ، و بعضی آن را به معنی ((شی ء ظاهر و آشکار)) می دانند، و نامگذاری قصرها و عمارتهای بلند و مرتفع را به این نام به خاطر وضوح و ظهورشان دانسته اند، به همین جهت قسمت مخصوصی از دیوار اطراف شهر یا محل اجتماع لشکر که بروز و ظهور خاصی دارد ((برج)) نامیده می شود، و هنگامی که زن زینت خود را آشکار سازد ((تبرجت المراة)) می گویند.
برجهای آسمانی یا به معنی ستارگان درخشان و روشن آسمان است یا به معنی ((صورتهای فلکی)) است ، یعنی مجموعه ای از ستارگان که در نظر ما شباهت به یکی از موجودات زمینی دارد، و برجهای دوازدهگانه دوازده صورت فلکی است که خورشید در مسیر سالانه خود در هر ماه محاذی یکی از آنها قرار می گیرد (البته خورشید حرکت نمی کند بلکه زمین به دور آن می گردد ولی به نظر می رسد که خورشید جا به جا می شود و محاذی یکی از این صورتهای فلکی می گردد).
سوگند به هر یک از این معانی باشد حکایت از عظمت آن می کند، عظمتی که شاید در آن زمان در نظر عرب روشن نبود، ولی امروز برای ما کاملا شناخته شده است ، هر چند بیشتر به نظر می رسد که منظور همان ستارگان درخشان آسمانی باشد. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 329
لذا در حدیثی آمده است که از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تفسیر این آیه را خواستند فرمود: ((منظور کواکب و ستارگان است)).
سپس می افزاید: ((و سوگند به آن روز موعود)) (روز رستاخیز) (و الیوم الموعود).
همان روزی که تمام انبیا و پیامبران الهی آن را وعده داده اند و صدها آیه قرآن مجید از آن خبر می دهد، همان روزی که میعاد و وعده گاه همه اولین و آخرین است و روزی است که باید حساب همگان تصفیه شود.

و در سومین و چهارمین سوگند می فرماید: ((و قسم به شاهد و مشهود)) (و شاهد و مشهود).
در اینکه منظور از ((شاهد)) و ((مشهود)) چیست ؟ تفسیرهای بسیار فراوانی ذکر کرده اند که بالغ بر سی تفسیر می شود، و مهمترین آنها تفسیرهای زیر است :
1 - ((شاهد)) شخص پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است چنانکه قرآن می گوید: یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا: ((ای پیغمبر ما تو را شاهد و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم)) (احزاب 45).
و ((مشهود)) همان روز قیامت است ، چنانکه قرآن می گوید ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود: ((روز قیامت روزی است که همه مردم در آن جمع می شوند، و روزی است کاملا ((مشهود)) و آشکار)) (هود 103).
2 - شاهد گواهان عمل انسانند، مانند اعضای پیکر او چنانکه در آیه 24 تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 330
سوره نور می خوانیم : یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیهم و ارجلهم بما کانوا یعملون : ((روزی که زبانها و دستها و پاهایشان به اعمالی که انجام داده اند گواهی می دهد)).
و ((مشهود)) انسانها و اعمال آنها هستند.
3 - ((شاهد)) به معنی روز جمعه است که شاهد اجتماع مسلمین در مراسم بسیار مهم نماز آن روز است .
و مشهود روز عرفه است که زائران بیت الله الحرام شاهد و ناظر آن روزند، در روایتی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) این تفسیر نقل شده است .
4 - ((شاهد)) روز عید قربان و ((مشهود)) روز عرفه (روز ما قبل آن) می باشد.
در حدیثی آمده است که ((مردی وارد مسجد پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شد کسی را دید که نشسته و از رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) حدیث نقل می کند، می گوید: تفسیر این آیه را از او خواستم گفت : آری ((شاهد)) روز جمعه و ((مشهود)) روز عرفه است ، از او گذشتم به دیگری رسیدم که از رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سخن می گوید، تفسیر همین آیه را از او خواستم ، گفت : ((شاهد)) روز جمعه و ((مشهود)) روز عید قربان است ، از او نیز گذشتم به نوجوانی رسیدم خوشرو که او نیز از رسول خدا حدیث می گفت گفتم : از تفسیر این آیه برایم سخن بگو، گفت : ((شاهد)) محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است و ((مشهود)) روز قیامت آیا نشنیده ای که خداوند می

فرماید: ((یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا)) و نیز نشنیده ای که می گوید: ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود.
من سؤ ال کردم نخستین نفر که بود گفتند: ابن عباس ، دومین نفر را تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 331
پرسیدم ، گفتند: عبدالله بن عمر، و از سومین نفر سؤ ال کردم گفتند: حسن بن علی (علیه السلام) است !
5 - منظور از ((شاهد)) شبها و روزها است ، و ((مشهود)) بنی آدم است که به اعمال او گواهی می دهد، همان گونه که در دعای امام زین العابدین (علیه السلام) در دعای صباح و مساء می خوانیم : هذا یوم حادث جدید و هو علینا شاهد عتید، ان احسنا ودعنا بحمد، و ان اسانا فارقنا بذنب : ((این روز تازه ای است که شاهد آماده بر اعمال ما است ، اگر نیکی کنیم با حمد و سپاس ما را وداع می گوید، و اگر بد کنیم با نکوهش و مذمت از ما جدا می شود)).
6 - منظور از ((شاهد)) ملائکه و ((مشهود)) قرآن است .
7 - منظور از ((شاهد)) حجر الاسود و ((مشهود)) حاجیانند که در کنار آن می آیند و دست بر آن می نهند.
8 - ((شاهد)) خلق است و ((مشهود)) حق است .
9 - منظور از ((شاهد)) امت اسلامی است و ((مشهود)) امتهای دیگر همانگونه که در آیه 143 سوره بقره آمده است : لتکونوا شهداء علی الناس ((هدف این است که شما گواه بر دیگر امتها باشید)).
10 - ((شاهد)) پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ((مشهود)) سایر انبیاء هستند، به گواهی آیه 41 سوره نساء و جئنابک علی هؤ لاء شهیدا: ((در آن روز ما تو را به عنوان گواه بر آنها (بر پیامبران دیگر) می آوریم)).
11 - یا اینکه ((شاهد)) پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و ((مشهود)) امیر مؤ منان علی (علیه السلام) است . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 332
البته تناسب این آیه با آیات قبل ایجاب می کند که اشاره به شهود روز قیامت باشد، اعم از پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یا سایر پیامبران نسبت به امتهای خود، و ملائکه و فرشتگان و اعضاء پیکر آدمی و شب و روز، و مانند آنها، و ((مشهود)) انسانها یا اعمال آنها است .
و به این ترتیب بسیاری از تفاسیر فوق درهم ادغام می شود و در یک مجموعه با یک مفهوم وسیع خلاصه می گردد
ولی تفسیرهایی مانند روز ((جمعه)) و روز ((عرفه)) و روز ((عید)) از این معنی جدا است ، هر چند آنها نیز از شهود روز محشر و گواهان اعمال انسانها هستند، بلکه هر یک از این ایام پر اجتماع خود صحنه ای از رستاخیز در این دنیا محسوب می شود.

با توجه به این بیان روشن می شود که میان تفاسیر فوق تضادی وجود ندارد، و ممکن است در مفهوم گسترده ((شاهد)) و ((مشهود)) جمع باشد، و این از نشانه های عظمت قرآن است که مفاهیمی چنان گسترده دارد که تفسیرهای زیادی را در خود جای می دهد، چرا که ((شاهد)) هرگونه گواه را شامل می شود، و ((مشهود)) هر چیزی را که بر آن گواهی می دهند، و اینکه هر دو به صورت نکره ذکر شده است اشاره به عظمت این شاهد و مشهود است که در تمام تفسیرهای بالا به خوبی منعکس می باشد.
نکته قابل توجه اینکه پیوند ظریفی در میان این قسمتهای چهارگانه از یکسو، و مطلبی که برای آن سوگند یاد شده از سوی دیگر وجود دارد، آسمان و ستارگان درخشان و برجهای موزونش همگی نشانه نظم و حساب است و ((یوم موعود)) صحنه روشنی از حساب و کتاب ، و شاهد و مشهود نیز وسیله ای است برای رسیدگی دقیق به این حساب ، وانگهی همه این سوگندها برای آن است که به شکنجه گران ظالم هشدار دهد
اعمال آنها در برابر مؤ منان راستین تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 333
همگی ثبت و ضبط، و برای روز موعود نگهداری می شود، و شهودی که گرداگرد وجود شما را فرا گرفته اند، اعم از فرشتگان ، و اعضای پیکر و شبها و روزها، و مانند آن همه این کارها را زیر نظر دارند و در آن روز گواهی می دهند.
لذا بعد از این سوگندها می فرماید: ((مرگ و عذاب بر صاحبان گودال شکنجه باد))! (قتل اصحاب الاخدود).
((همان گودالهای پرآتش و پرهیزم که شعله های عظیم داشت)) (النار ذات الوقود).
((در آن هنگام که در کنار آن گودال آتش (با خونسردی) نشسته بودند)) (اذ هم علیها قعود).
((و آنچه را که نسبت به مؤ منان انجام می دادند تماشا می کردند))! (و هم علی ما یفعلون بالمؤ منین شهود).
((اخدود)) به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) به معنی شکاف وسیع و عمیق و گسترده در زمین است ، یا به تعبیر دیگر گودالها و خندقهای بزرگ را گویند، و جمع آن ((اخادید)) و در اصل از ((خد)) انسان گرفته شده که به معنی دو تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 334
فرورفتگی است که در دو طرف بینی انسان در سمت راست و چپ قرار دارد (و به هنگام گریه اشک بر آن جاری می شود) و سپس کنایتا بر گودالی که بر صورت زمین ظاهر می شود اطلاق شده (و بعدا به صورت یک معنی حقیقی درآمده است).
در اینکه این گروه شکنجه گر چه اشخاصی بودند؟ و در چه زمانی می زیستند؟ مفسران و ارباب تواریخ نظرات مختلفی دارند که شرح آن به

خواست خدا در نکات ذیل آیات می آید، ولی قدر مسلم این است که آنها خندقهای بزرگی از آتش فراهم ساخته بودند، و مؤ منان را وادار می کردند که دست از ایمان خود بردارند، هنگامی که با مقاومت آنان روبرو می شدند آنها را در این کوره های آدم سوزی انداخته ، به آتش می کشیدند!
((وقود)) در اصل به معنی ماده ای است که آتش با آن می افروزند، (مانند هیزم) و تعبیر به ((ذات الوقود)) با اینکه همه آتشها احتیاج به هیزم و مانند آن دارد اشاره به کثرت مواد آتش زایی است که آنها به کار می گرفتند، و طبعا آتش آن بسیار دامنه دار و پر شعله ای به وجود می آمد و اگر بعضی ((ذات الوقود)) را در اینجا به معنی آتش شعله ور تفسیر کرده اند، ظاهرا به همین دلیل است ، نه آنچه بعضی پنداشته اند که ((وقود)) دارای دو معنی است یکی هیزم و دیگری ((شعله)) و تاءسف خورده اند که چرا مفسران و مترجمان به این نکته توجه نکرده اند!
منظور از آیه ((اذ هم علیها قعود)) و آیه بعد، این است که گروهی با کمال خونسردی نشسته بودند و صحنه های شکنجه را تماشا می کردند و لذت می بردند که این خود نشانه نهایت قساوت آنها بود.
بعضی نیز گفته اند این گروه ماءمور بازجویی و اجبار مؤ منان به ترک مذهب حق بودند.
بعضی نیز آنها را دو گروه دانسته اند گروهی ((شکنجه گر)) و گروهی تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 335
((تماشاچی)) و از آنجا که تماشاچیان راضی به اعمال شکنجه گران بودند این فعل به همه آنها نسبت داده شده است ، و این طبیعی است که در یک چنین برنامه ای همیشه گروهی عاملند، و گروهی تماشاگر، بعلاوه سران آنها معمولا دستور می دهند و عمال از قشرهای پایین ترند.
این نیز گفته شده است که گروهی نشسته بودند و مراقب عمال شکنجه بودند تا از برنامه خود تخلف نکنند، و نزد سلطان شهادت دهند که آنها وظائف خود را به خوبی انجام می دادند!
ترکیب آن جمعیت از همه این گروه های مختلف نیز بعید به نظر نمی رسد، بنابراین جمع میان همه این تفسیرها نیز ممکن است .
و به هر حال جمله ((یفعلون)) به صورت فعل مضارع دلیل بر این است که این عمل مدتی استمرار داشت و یک حادثه زودگذر نبود.
سپس می افزاید: ((آنها (شکنجه گران) هیچ ایرادی بر آنان (مؤ منان) نداشتند جز اینکه به خداوند عزیز حمید ایمان آورده بودند))؟! (و ما نقموا منهم الا ان یؤ منوا بالله العزیز الحمید).
آری تنها جرم و گناهشان همان ایمان به خداوند یگانه یکتا بود، خداوند قادر که شایسته هر گونه ستایش و جامع هر گونه کمال است ، آیا ایمان به چنین خداوندی گناه بود؟ یا ایمان به بتهای فاقد عقل و شعور و خالی از هر

گونه شایستگی ؟!
((نقموا)) از ماده ((نقم)) (بر وزن قلم) به معنی انکار و عیب گرفتن چیزی است یا به زبان و یا عملا از طریق مجازات ، و ((انتقام)) نیز از همین ماده است . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 336
مسلما چنین کاری در مقابل یک جرم بزرگ و گناه آشکار انجام می گیرد، نه در مقابل ایمان به خداوند توانا و شایسته هر گونه حمد و ستایش ، و این نشان می دهد که تا چه حد فرهنگ آن قوم منحط و تحریف یافته بود که بزرگترین افتخارات نزد آنها بزرگترین جرم و گناه بود.
به هر حال این شبیه چیزی است که در آیه 59 سوره مائده آمده که ساحران بعد از ایمان به موسی و تهدید به شکنجه و قتل از ناحیه فرعون ، به او گفتند: و ما تنقم منا الا ان آمنا بایات ربنا: ((تو انتقامی از ما نمی گیری مگر از این جهت که به آیات پروردگارمان ایمان آورده ایم)).
تعبیر به ((عزیز)) (قدرتمند شکست ناپذیر) و ((حمید)) (شایسته هر گونه ستایش و دارای هر گونه کمال) در حقیقت پاسخی است به جنایتهای آنها، و دلیلی است بر ضد آنان ، یعنی مگر ایمان به چنین خدایی جرم و گناه است ؟! و در ضمن تهدید و هشداری نیز به این شکنجه گران در طول تاریخ محسوب می شود که خداوند عزیز و حمید در کمین آنها است .
سپس به بیان دو وصف دیگر از اوصاف این معبود بزرگ پرداخته می افزاید: ((همان خدایی که حکومت آسمانها و زمین از آن او است و بر همه چیز شاهد و گواه و حاضر است)) (الذی له ملک السموات و الارض و الله علی کل شی ء شهید).
در حقیقت این چهار وصف از اوصافی است که شایستگی برای عبودیت را مسلم می کند، قدرت و توانایی ، واجد هر گونه کمال بودن ، مالکیت آسمانها و زمین ، و آگاهی از همه چیز.
در ضمن بشارتی است به مؤ منان که خدا حاضر و ناظر است و صبر و شکیبایی تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 337
و استقامتشان را در راه حفظ ایمان می بیند، و ناظر ایثارگری و فداکاریهای آنها است و البته توجه به این حقیقت به آنها نیرو و نشاط می دهد.
از سوی دیگر تهدیدی است برای دشمنان آنها و هشداری است که اگر خدا مانع کار آنها نمی شود نه به خاطر ناتوانی است ، بلکه به خاطر آزمون و امتحان است ، و سرانجام طعم تلخ عذاب دردناک خدا را خواهند چشید.
نکته ها:
1 - اصحاب اخدود چه کسانی بودند؟
گفتیم ((اخدود)) به معنی گودال بزرگ یا خندق است ، و منظور در اینجا خندقهای عظیمی است که مملو از آتش بود تا شکنجه گران مؤ منان را در

آنها بیفکنند و بسوزانند.
در اینکه این ماجرا مربوط به چه زمان و چه قومی است ؟ و آیا این یک ماجرای خاص و معین بوده ، و یا اشاره به ماجراهای متعددی از این قبیل در مناطق مختلف جهان است ؟ در میان مفسران و مورخان گفتگو است .
معروفتر از همه آن است که مربوط به ((ذونواس)) آخرین پادشاه ((حمیر)) در سرزمین ((یمن)) است .
توضیح اینکه : ((ذونواس)) که آخرین نفر از سلسله گروه ((حمیر)) بود به آیین یهود درآمد، و گروه ((حمیر)) نیز از او پیروی کردند، او نام خود را ((یوسف)) نهاد، و مدتی بر این منوال گذشت ، سپس به او خبر دادند که در سرزمین ((نجران)) (در شمال یمن) هنوز گروهی بر آیین نصرانیتند، هم مسلکان ((ذونواس)) او را وادار کردند که اهل ((نجران)) را مجبور

کند، او به سوی نجران حرکت کرد، و ساکنان آنجا را جمع نمود، و آیین یهود را بر آنها عرضه داشت و اصرار کرد آن را پذیرا شوند، ولی آنها ابا کردند حاضر به قبول شهادت شدند. اما حاضر به صرف نظر کردن از آیین خود نبودند.
((ذونواس)) دستور داد خندق عظیمی کندند و هیزم در آن ریختند و آتش زدند، گروهی را زنده زنده به آتش سوزاند، و گروهی را با شمشیر کشت و قطعه قطعه کرد، به طوری که عدد مقتولین و سوختگان به آتش به بیست هزار نفر رسید!.
بعضی افزوده اند که در این گیرودار یک تن از نصارای نجران فرار کرد و به سوی روم و دربار قیصر شتافت ، و از ذونواس شکایت کرد و یاری طلبید.
((قیصر)) گفت : سرزمین شما از من دور است ، اما نامه ای به پادشاه حبشه می نویسم که او مسیحی است و همسایه شما است ، و از او می خواهم شما را یاری دهد، سپس نامه ای نوشت و از پادشاه حبشه انتقام خون مسیحیان نجران را خواست مرد نجرانی نزد سلطان حبشه نجاشی آمد، و نجاشی از شنیدن این داستان سخت متاءثر گشت ، و از خاموشی شعله آیین مسیح (علیه السلام) در سرزمین نجران افسوس خورد، و تصمیم بر انتقام شهیدان را از او گرفت .
لشکریان حبشه به جانب یمن تاختند و در یک پیکار سخت سپاه ذونواس را شکست دادند، و گروه زیادی از آنان کشته شد، و طولی نکشید که مملکت یمن به دست نجاشی افتاد و به صورت ایالتی از ایالات حبشه درآمد.
بعضی از مفسران نقل کرده اند که طول آن خندق چهل ذراع ، و عرض آن دوازده ذراع بوده است (هر ذراع تقریبا نیم متر است و گاه به معنی گز که حدود یک متر است به کار می رود) و بعضی نقل کرده اند هفت گودال

بوده که تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 339
هر کدام وسعتش به مقداری که در بالا ذکر شده بوده است .
ماجرای فوق به صورتهای متفاوتی در بسیاری از کتب تفسیر و تاریخ آمده است از جمله مفسر بزرگ ((طبرسی)) در ((مجمع البیان)) و ((ابوالفتوح رازی)) در تفسیر خود، و ((فخر رازی)) در تفسیر کبیر و ((آلوسی)) در ((روح المعانی)) و ((قرطبی)) در تفسیر خود ذیل آیات مورد بحث ، و همچنین ((ابن هشام)) در سیره خود (جلد اول صفحه 35) و جمعی دیگر آورده اند.
از آنچه در بالا گفتیم روشن می شود که این شکنجه گران بیرحم ، سرانجام به عذاب الهی گرفتار شدند و انتقام خونهایی که ریخته بودند در همین دنیا از آنها گرفته شد، و عذاب حریق و سوزنده قیامت نیز در انتظارشان است .
این کوره های آدم سوزی که به دست یهود به وجود آمد احتمالا نخستین کوره های آدم سوزی در طول تاریخ بود، ولی عجب اینکه این بدعت قساوت بار ضد انسانی سرانجام دامان خود یهود را گرفت ، و چنانکه می دانیم گروه زیادی از آنها در ماجرای آلمان هیتلری در کوره های آدم سوزی به آتش کشیده شدند، و مصداق ((عذاب الحریق)) این جهان نیز درباره آنها تحقق یافت .
علاوه بر این ((ذونواس یهودی)) بنیانگذار اصلی این بنای شوم ، نیز از شر اعمال خود بر کنار نماند.
آنچه در بالا در مورد اصحاب اخدود گفته شد، موافق نظریه معروف و مشهور است ولی روایات دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که نشان می دهد اصحاب اخدود تنها در ((یمن))، و در عصر ((ذونواس)) نبودند، تا آنجا که بعضی از مفسران ده قول درباره اصحاب اخدود نقل کرده اند! در روایتی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود:
((مجوس اهل تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 340
کتاب بودند و به کتاب آسمانی خود عمل می کردند، یکی از پادشاهان آنها با خواهر خود همبستر شد و آن زن از پادشاه خواست که ازدواج با خواهر را مجاز بشمرد، ولی مردم نپذیرفتند و زیر بار نرفتند، و پادشاه عده ای از مؤ منان را که سخن او را قبول نکردند در خندقی از آتش افکند)).
و این در مورد ((اصحاب الاخدود فارس)) است ، و در مورد ((اصحاب اخدود شام)) نیز نوشته اند در آنجا مردم مؤ منی می زیستند، و ((آنتیاخوس)) آنها را در خندق آتش افکند.
بعضی نیز این ماجرا را مربوط به اصحاب ((دانیال)) پیامبر معروف بنی اسرائیل و یارانش دانسته اند که در کتاب دانیال از تورات به آنها اشاره شده ، و ((ثعلبی)) هم اخدود فارس را بر آنها منطبق ساخته است .

هیچ بعید نیست که ((اصحاب اخدود)) شامل همه اینها و مانند آن بشود، هر چند مصداق معروف و مشهور آن همان داستان ذونواس در سرزمین یمن است .
2 - استقامت در طریق حفظ ایمان
فداکاری در حفظ ایمان در گذشته و حال جلوه های باشکوهی داشته ، و تاریخ افراد زیادی را نشان می دهد که عاشقانه جام بلا را در این راه نوشیدند، بر طناب دار، یا بر لبه شمشیر دژخیمان ، بوسه زدند، و پروانه وار در آتش شکنجه گران سوختند که نام و نشان گروهی از آنها در تاریخ ثبت شده است .
داستان همسر فرعون ((آسیه)) که به خاطر ایمان به ((موسی بن عمران)) تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 341
مورد آنهمه شکنجه قرار گرفت و سرانجام جان خود را در این راه باخت همه شنیده ایم .
در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) آمده است که خداوند پیامبری از میان مردم ((حبشه)) بر آنها مبعوث کرد، آنها به تکذیبش برخاستند، و در میان آنان جنگی واقع شد، سرانجام گروهی از یاران آن پیامبر را کشتند، و گروه دیگری را با خود آن پیامبر اسیر کردند، سپس محلی آماده کردند و آن را پر از آتش ساختند، و مردم را به کنار آن دعوت کردند و گفتند: هر کس بر آیین ما است به کناری رود، و هر کس دین این گروه را دارد باید خودش را در آتش بیفکند، یاران آن پیامبر (چون دیدند هیچ راهی نیست شجاعانه خود را در آتش افکندند) و بر یکدیگر سبقت می گرفتند، در این هنگام زنی آمد که فرزند خردسال یکماهه ای در آغوش داشت ، هنگامی که می خواست خود را در آتش بیفکند، عطوفت مادری به هیجان آمد و مانع شد کودک شیرخوار صدا زد: مادرم نترس ! هم خود را بیفکن و هم مرا! به خدا سوگند این در راه خدا چیز اندکی است : ان هذا و الله فی الله قلیل ... و این کودک از کسانی بود که در گاهواره سخن گفت)).
از این داستان استفاده می شود که گروه چهارمی از اصحاب الاخدود در حبشه بودند.
داستان پدر و مادر عمار یاسر و افراد دیگری مانند او، و از آن بالاتر داستان یاران امام حسین (علیه السلام) در میدان جانبازی ((کربلا)) و سبقت گرفتن بر یکدیگر برای نوشیدن شربت شهادت ، در تاریخ اسلام معروف است . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 342
در عصر ما نیز نمونه های بسیار زیادی از این موضوع را با چشم خود دیده یا شنیده ایم که پیر و جوان در طریق حفظ دین و ایمان جان بر کف نهاده و آگاهانه و عاشقانه به سوی شهادت گام برداشتند و باید گفت : بقاء

آیینهای الهی در گذشته و امروز بدون چنین ایثارگریهایی امکان پذیر نبوده و نیست . البروج
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 343
آیه 10 - 16
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا المُؤْمِنِينَ وَ المُؤْمِنَتِ ثمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَاب جَهَنَّمَ وَ لهُمْ عَذَاب الحْرِيق(10) إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ لهُمْ جَنَّتٌ تجْرِى مِن تحْتهَا الاَنهَرُ ذَلِک الْفَوْزُ الْكَبِيرُ(11) إِنَّ بَطش رَبِّک لَشدِيدٌ(12) إِنَّهُ هُوَ يَبْدِئُ وَ يُعِيدُ(13) وَ هُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ(14) ذُو الْعَرْشِ المَْجِيدُ(15) فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ(16)
ترجمه :
10 - کسانی که مردان و زنان با ایمان را مورد شکنجه قرار دادند عذاب دوزخ برای آنها است ، و عذاب آتش سوزان .
11 - کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند برای آنها باغهایی از بهشت است که نهرها زیر درختانش جاری است ، و این پیروزی بزرگی است . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 344
12 - گرفتن قهرآمیز و مجازات پروردگارت بسیار شدید است ،
13 - او است که آفرینش را آغاز می کند، و او است که بازمی گرداند.
14 - و او آمرزنده و دوستدار (مؤ منان) است .
15 - صاحب عرش مجید است .
16 - و آنچه را می خواهد انجام می دهد.
تفسیر :
شکنجه گران در برابر مجازات الهی
بعد از بیان جنایت عظیم شکنجهگران اقوام پیشین که مؤ منان با استقامت را زنده زنده در آتش می سوزاندند، در این آیات به کیفر سخت الهی نسبت به آن شکنجه گران و پاداشهای عظیم مؤ منان اشاره می کند.
نخست می فرماید: ((کسانی که مردان و زنان با ایمان را مورد آزار و عذاب و شکنجه قرار دادند، سپس توبه نکردند، عذاب دوزخ برای آنها است ، و همچنین عذاب آتش سوزان)) (ان الذین فتنوا المؤ منین و المؤ منات ثم لم یتوبوا فلهم عذاب جهنم و لهم عذاب الحریق).
((فتنوا)) از ماده ((فتن)) (بر وزن متن) و ((فتنه)) در اصل به معنی قرار دادن طلا در آتش است تا میزان خلوص آن روشن شود، سپس این ماده (فتنه) هم به معنی ((آزمایش))، و هم به معنی ((عذاب و مجازات)) و هم به معنی ((گمراهی و شرک)) به کار رفته است و در آیه مورد بحث به معنی عذاب و آزار و شکنجه است ، نظیر آن در آیه 13 و 14 ذاریات نیز آمده : یوم هم علی النار یفتنون ذوقوا فتنتکم هذا الذی کنتم به

تستعجلون : ((همان روزی که آنها بر آتش سوزانده می شوند، و به آنها می گویند: بچشید عذاب خود را، این همان چیزی است که درباره آن عجله داشتید))! تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 345
جمله ((ثم لم یتوبوا)) نشان می دهد که راه توبه حتی برای چنین شکنجه - گران ستمگری باز است ، و این نهایت لطف پروردگار را نسبت به گنهکاران نشان می دهد، و ضمنا هشداری است به مردم مکه که تا دیر نشده است دست از آزار و شکنجه مؤ منان بردارند، و به سوی خدا بازگردند.
اصولا قرآن راه بازگشت را به روی کسی نمی بندد، و این نشان می دهد که قرار دادن مجازاتهای سخت و دردناک نیز برای اصلاح فاسدان و مفسدان و به منظور بازگشت آنها به سوی حق است .
قابل توجه اینکه در این آیه دو گونه عذاب برای آنها ذکر کرده : یکی عذاب جهنم و دیگری ((عذاب حریق)) (عذاب آتش سوزان) ذکر این دو ممکن است به خاطر این باشد که در جهنم انواعی از مجازاتها وجود دارد که یکی از آنها آتش سوزان است ، و ذکر آن بالخصوص به خاطر این است که شکنجه - گران مزبور مؤ منان را با آتش می سوزاندند و باید در آنجا با آتش مجازات شوند اما این آتش کجا و آن آتش کجا.
این آتش از شعله های قهر و غضب خدا افروخته شده ، آتشی است جاویدان و همیشگی ، آتشی است تواءم با ذلت و خواری ، ولی آن آتش دنیا آتش ناپایداری است که به دست خلق ضعیف افروخته شده است ، و مؤ منانی که با آن می سوزند سربلند و مفتخرند، و در صف اول شهیدان راه خدا جای دارند.
بعضی نیز گفته اند عذاب جهنم در برابر کفر آنها بوده ، و عذاب حریق در مقابل اعمال شکنجه آنها است .
سپس به پاداش مؤ منان پرداخته ، می فرماید: ((کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند برای آنها باغهایی از بهشت است که نهرها زیر درختانش جاری است ، و این پیروزی و نجات بزرگی است)) (ان الذین آمنوا و عملوا تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 346
الصالحات لهم جنات تجری من تحتها الانهار ذلک الفوز الکبیر).
چه فوز و پیروزی از این برتر که در جوار قرب پروردگار و در میان انواع نعمتهای پایدار، با سربلندی و افتخار جای گیرند، ولی نباید فراموش کرد که کلید اصلی این پیروزی و فوز کبیر، ((ایمان و عمل صالح)) است ، این است سرمایه اصلی این راه ، و بقیه هر چه هست شاخ و برگ است .
تعبیر به ((عملواالصالحات)) (با توجه به اینکه صالحات جمع صالح است) نشان می دهد تنها یک یا چند عمل صالح کافی نیست ، باید برنامه در همه جا بر محور عمل صالح دور زند.

تعبیر به ((ذلک)) که در لغت عرب برای اشاره به دور است در اینگونه مقامات بیانگر اهمیت و علو مقام است ، یعنی پیروزی و نجات و افتخارات آنها بقدری است که از دسترس فکر ما بیرون است .
سپس بار دیگر به تهدید کفار و شکنجهگران پرداخته ، می افزاید: ((مسلما گرفتن قهرآمیز و مجازات پروردگارت بسیار شدید است))! (ان بطش ربک لشدید)
بعد می فرماید گمان نکنید قیامتی در کار نیست و یا بازگشت شما مشکل است ((او است که آفرینش را آغاز می کند، و او است که باز می گرداند)) (انه هو یبدی و یعید).
((بطش)) به معنی گرفتن تواءم با قهر و قدرت است ، و از آنجا که این کار غالبا مقدمه مجازات می باشد این واژه به معنی مجازات و کیفر نیز آمده .
تعبیر به ((ربک)) (پروردگار تو) برای تسلی خاطر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و تاءکید بر حمایت خداوند از او است . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 347
قابل توجه اینکه آیه فوق با انواع تاءکیدها همراه است از یکسو واژه ((بطش)) خود به معنی گرفتن قهرآمیز است ، و شدت در آن نهفته شده ، و از سوی دیگر ((جمله اسمیه)) معمولا برای تاءکید می آید، و از سوی سوم تعبیر به ((شدید))، و از سوی چهارم کلمه ((ان)) و از سوی پنجم ((لام)) که در اینگونه موارد نیز برای تاءکید می باشد در این یک آیه جمع است .
بنابراین قرآن مجید می خواهد آنها را با نهایت قاطعیت تهدید به مجازات کند و جمله انه هو یبدی ء و یعید که دلیل اجمالی معاد در آن نهفته است نیز تاءکید دیگری بر آن می افزاید.
سپس به بیان پنج وصف از اوصاف خداوند بزرگ پرداخته ، می گوید: ((او آمرزنده بندگان توبهکار، و دوستدار مؤ منان است)) (و هو الغفور الودود).
((او دارای تخت قدرت ، و حکومت مطلقه بر عالم هستی و صاحب مجد و عظمت است)) (ذو العرش المجید).
((او هر کاری را اراده کند انجام می دهد)) (فعال لما یرید).
((غفور)) و ((ودود)) که هر دو صیغه مبالغه هستند اشاره به نهایت بخشندگی تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 348
و محبت او است ، بخشنده و آمرزنده نسبت به گنهکاران توبه کار، و پر محبت نسبت به بندگان صالح .
در حقیقت ذکر این اوصاف در برابر تهدیدی که در آیات قبل آمده برای بیان این حقیقت است که راه بازگشت به روی گنهکاران باز است ، و خداوند در عین شدیدالعقاب بودن غفور و ودود و رحیم و مهربان است .

از آنچه گفته شد: روشن می شود که و ((ودود)) در اینجا معنی فاعلی دارد نه مفعولی ، و اینکه بعضی صیغه ودود را به معنی ((اسم مفعول)) دانسته اند مانند ((رکوب)) که به معنی ((مرکوب)) آمده است ، یعنی خداوند بسیار دوست داشتنی است تناسب با وصف ((غفور)) که قبل از آن آمده ، ندارد زیرا هدف بیان محبت پروردگار نسبت به بندگان است ، نه علاقه و محبت بندگان نسبت به او.
وصف سوم یعنی ((ذوالعرش)) با توجه به اینکه عرش که به معنی تخت بلند سلطنتی است در اینگونه موارد کنایه از قدرت و حاکمیت می باشد، و بیانگر این واقعیت است که حکومت جهان هستی از آن او است ، و هر چه اراده کند انجام می گیرد بنابراین در حقیقت جمله ((فعال لما یرید)) از لوازم این حاکمیت مطلقه است ، و در مجموع قدرت او را بر مساءله معاد و زنده کردن مردگان بعد از مرگ و کیفر و مجازات جباران و شکنجه گران نشان می دهد.
((مجید)) از ماده ((مجد)) به معنی گستردگی کرم و شرافت و جلال است ، و این از صفاتی است که مخصوص خداوند می باشد، و در مورد دیگران کمتر به کار می رود.
این پنج وصف انسجام روشنی دارد، زیرا ((غفور)) و ((ودود)) بودن آنگاه مفید است که شخص دارای ((قدرت)) باشد، و کرمش وسیع و نعمتش بی پایان ، تا تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 349
هر چه را اراده کند انجام دهد، نه چیزی مانع کار او گردد، و نه کسی قدرت بر مقابله داشته باشد و نه در اراده اش ضعف و فتور و تردید و فسخ حاصل گردد. البروج
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 350
آیه 17-22
آیه و ترجمه
هَلْ أَتَاک حَدِیث الجُنُودِ(17) فِرْعَوْنَ وَ ثَمُودَ(18) بَلِ الَّذِینَ کَفَرُوا فی تَکْذِیبٍ(19) وَ اللَّهُ مِن وَرَائهِم محِیط(20) بَلْ هُوَ قُرْءَانٌ مجِیدٌ(21) فی لَوْحٍ محْفُوظِ(22)
ترجمه :
17 - آیا داستان لشکرها به تو رسیده است ؟!
18 - لشکریان فرعون و ثمود.
19 - بلکه کافران پیوسته مشغول تکذیب حقند.
20 - و خداوند به همه آنها احاطه دارد.
21 - (این سخن سحر و دروغ نیست) بلکه قرآن با عظمت است .
22 - که در لوح محفوظ جای دارد.
تفسیر :

دیدی خدا با لشکر فرعون و ثمود چه کرد؟
آیات قبل بیان قدرت مطلقه خداوند و حاکمیت بلا منازع او، و تهدید کفار و شکنجه گران بود، برای اینکه معلوم شود این تهدیدها عملی است و تنها سخن و شعار نمی باشد، در آیات مورد بحث روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 351
کرده می فرماید: ((آیا داستان لشکرها به تو رسیده است)) (هل اتیک حدیث الجنود).
لشکریان عظیمی که در برابر پیامبران الهی صف آرایی کردند و به مبارزه برخاستند به گمان اینکه می توانند در مقابل قدرت خدا عرض اندام کنند.
و بعد به دو نمونه آشکار از آنها که یکی در قدیم الایام ، و دیگری در عصر نزدیکتر واقع شد اشاره کرده می افزاید: ((همان لشکریان فرعون و قوم ثمود)) (فرعون و ثمود).
همانها که بعضی شرق و غرب جهان را زیر سلطه خود قرار دادند، و بعضی دل کوهها را شکافتند و سنگهای عظیم آن را برکندند، و از آن خانه ها و قصرهای عظیم ساختند، و کسی را یارای مقابله با آنها نبود.
اما خداوند گروه اول را با ((آب))، و گروه دوم را با ((باد)) که هر دو وسیله های حیات آدمی هستند، و از لطیف ترین و ظریفترین موجودات محسوب می شوند درهم کوبید! امواج نیل ، فرعون و لشکرش را در کام خود فرو بلعید، و باد سرد و کوبنده ، قوم ثمود را همچون پر کاه از مقابل خود برمیداشت و بعد از مدتی جسم بی جانشان را بر صفحه زمین می افکند.
تا مشرکان عرب بدانند کاری از آنها ساخته نیست ، جایی که خدا از آن لشکرهای عظیم و قدرتمند چنین انتقام گرفت وضع کسانی که از آنها ضعیف ترند و ناتوانترند روشن است ، هر چند ضعیف و قوی در برابر قدرت او یکسان است
انتخاب قوم ((فرعون)) و ((ثمود)) از میان همه اقوام پیشین به عنوان دو نمونه از اقوام سرکش به خاطر این است که هر دو در نهایت قدرت بودند، یکی مربوط به گذشته های دور است (قوم ثمود) و دیگری به گذشته نزدیکتر تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 352
(قوم فرعون) بعلاوه اقوام عرب با نام آنها آشنا بودند و از تاریخشان اجمالا باخبر.
در آیه بعد می افزاید: ((بلکه کسانی که کافر شدند پیوسته گرفتار تکذیب و انکار حقند)) (بل الذین کفروا فی تکذیب).
چنان نیست که نشانه های حق بر کسی مخفی و پنهان باشد، لجاجت و عناد اجازه نمی دهد که بعضی راه را پیدا کنند، و در طریق حق گام بگذارند.

تعبیر به ((بل)) که به اصطلاح برای ((اضراب)) (عدول از چیزی به چیز دیگر است) گویی اشاره به این است که این گروه مشرک از قوم فرعون و ثمود هم بدتر و لجوجترند، دائما مشغول تکذیب و انکار قرآنند، و از هر وسیله برای این مقصود بهره می گیرند.
ولی آنها باید بدانند که ((خداوند به همه آنها احاطه دارد و همه در چنگال قدرت او هستند)) (والله من ورائهم محیط).
اگر خدا به آنها مهلت می دهد نه به خاطر عجز و ناتوانی است ، و اگر آنها را سریعا مجازات نمی کند نه به خاطر این است که از قلمرو قدرتش بیرونند.
تعبیر به ((ورائهم)) (پشت سر آنها) اشاره به این است که آنها از هر جهت در قبضه قدرت الهی هستند، و خداوند از تمام جهات به آنها احاطه دارد، بنابراین ممکن نیست از چنگال عدالت و کیفر او فرار کنند.
این احتمال نیز وجود دارد که منظور احاطه علمی خداوند به اعمال آنها در جمیع جهات است به گونه ای که هیچ گفتار و کردار و نیات آنها از وی

نمی ماند.
در آیه بعد می افزاید: اصرار آنها در تکذیب قرآن و نسبت آن به سحر و کهانت و شعر بیهوده است ((بلکه آن قرآن مجید و با عظمت و بلند مقام است)) (بل هو قرآن مجید).
((کلامی است که در لوح محفوظ ثبت است)) و دست نا اهلان و شیاطین و کاهنان هرگز به آن نمی رسد، و از هر گونه تغییر و تبدیل و زیاده و نقصان بر کنار می باشد (فی لوح محفوظ).
بنابراین اگر نسبتهای ناروا به تو می دهند، و شاعر و ساحر و کاهن و مجنونت می خوانند، هرگز غمگین مباش ، تکیه گاه تو محکم ، راهت روشن ، و پشتیبانت قدرتمند و توانا است .
((مجید)) چنانکه گفتیم از ماده ((مجد)) به معنی گستردگی شرافت و جلالت است ، و این معنی درباره قرآن کاملا صادق می باشد، چرا که محتوایش عظیم و گسترده ، و معانیش بلند و پرمایه است ، هم در زمینه معارف و اعتقادات ، و هم اخلاق و مواعظ، و هم احکام و سنن .
((لوح)) (به فتح لام) به معنی صفحه عریضی است که چیزی بر آن می نویسند، و ((لوح)) (به ضم لام) به معنی عطش ، و همچنین هوایی است که بین آسمان و زمین قرار دارد.
فعلی که از اولی مشتق می شود به معنی آشکار شدن و درخشیدن است .
و به هر حال در اینجا منظور صفحه ای است که قرآن مجید بر آن ثبت و ضبط شده است ولی نه صفحه ای همچون الواح متداول در میان ما، بلکه

در تفسیری از ابن عباس آمده است ((لوح محفوظ)) طولش به اندازه فاصله زمین تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 354
و آسمان ! و عرضش به اندازه فاصله مغرب و مشرق است !
و اینجا است که به نظر می رسد که لوح محفوظ همان صفحه علم خداوند است که شرق و غرب عالم را فرا گرفته ، و از هر گونه دگرگونی و تحریف مصون و محفوظ است .
آری قرآن از علم بی پایان حق سرچشمه گرفته ، نه زاییده فکر بشر است و نه القاء شیاطین ، و محتوایش شاهد بر این مدعی است .
این احتمالا همان چیزی است که در قرآن مجید گاه از آن به ((کتاب مبین)) و گاه به ((ام الکتاب)) تعبیر شده ، چنانکه در آیه 39 رعد می خوانیم : یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب : ((خداوند هر چه را بخواهد محو و هر چه را بخواهد ثابت می دارد، و ام الکتاب (کتاب اصلی و مادر) نزد او است)).
و در آیه 59 انعام آمده است : و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین : ((و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب آشکار ثبت است)).
ضمنا باید توجه داشت که تعبیر به ((لوح محفوظ)) در قرآن مجید تنها در همین جا آمده است .
خداوندا! ما را به حقیقت این کتاب بزرگ آسمانیت آشناتر بفرما.
پروردگارا! در آن روز که مؤ منان صالح به فوز کبیر و کافران مجرم به عذاب حریق می رسند ما را در کنف حمایتت قرار ده .
بار الها! تو غفور و ودود و رحیم و مهربانی با ما آن کن که این اسماء و صفاتت ایجاب می کند نه آنچه اعمال ما اقتضا دارد.
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 355
سوره طارق
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 17 آیه است تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 356
محتوای سوره ((طارق)) و فضیلت آن
مطالب این سوره عمدتا بر دو محور دور می زند.
1 - محور معاد و رستاخیز.
2 - محور قرآن مجید و ارزش و اهمیت آن .
ولی در آغاز بعد از سوگندهای اندیشه آفرینی اشاره به وجود مراقبین الهی بر انسان می کند.
بعد برای اثبات امکان معاد به زندگی نخستین ، و بدو پیدایش انسان از آب نطفه ، اشاره فرموده ، نتیجه گیری می کند: خداوندی که قادر است او را از چنین آب بیارزش و ناچیزی بیافریند توانایی بر بازگشت مجدد او دارد.
در مرحله بعد به بعضی از ویژگیهای روز رستاخیز اشاره کرده ، سپس با ذکر سوگندهای متعدد و پرمعنایی اهمیت قرآن را گوشزد می نماید، و سرانجام سوره را با تهدید کفار به مجازات الهی پایان می دهد.
در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من قراءها اعطاه الله بعدد کل نجم فی السماء عشر حسنات !: ((هر کس آن را تلاوت کند خداوند به تعداد هر ستاره ای که در آسمان وجود دارد ده حسنه به او می بخشد))!.
و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است من کان قرائته فی الفریضة و السماء و الطارق کان له عند الله یوم القیامة جاه و منزلة ، و کان من رفقاء النبیین و اصحابهم فی الجنة : ((هر کس در نماز فریضه سوره و السماء و الطارق تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 357
را تلاوت کند در قیامت نزد خداوند مقام و منزلت عظیمی خواهد داشت ، و از دوستان پیامبران و یاران آنها در بهشت خواهد بود)).
بدیهی است محتوای سوره و عمل به آن است که اینهمه پاداش عظیم را ببار می آورد نه تلاوت خالی از عمل . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 358
آیه 1 - 10
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
وَ السَمَاءِ وَ الطارِقِ(1) وَ مَا أَدْرَاک مَا الطارِقُ(2) النَّجْمُ الثَّاقِب (3) إِن کلُّ

نَفْسٍ لمَّا عَلَيهَا حَافِظٌ(4) فَلْيَنظرِ الانسنُ مِمَّ خُلِقَ(5) خُلِقَ مِن مَّاءٍ دَافِقٍ(6) يخْرُجُ مِن بَينِ الصلْبِ وَ التَرَائبِ(7) إِنَّهُ عَلى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ(8) يَوْمَ تُبْلى السرَائرُ(9) فَمَا لَهُ مِن قُوَّةٍ وَ لا نَاصِرٍ(10) تفسير نمونه جلد 26 صفحه 359

ترجمه :

بنام خداوند بخشنده مهربان

1 - سوگند به آسمان و کوبنده شب .

2 - و تو نمی دانی کوبنده شب چیست ؟!

3 - همان ستاره درخشان و شکافنده تاریکیها.

4 - (به این آیت بزرگ الهی سوگند) که هر کس مراقب و حافظی دارد.

5 - انسان باید نگاه کند که از چه چیز آفریده شده ؟!

6 - از یک آب جهنده آفریده شده است .

7 - آبی که خارج می شود از میان ((پشت)) و ((سینه ها)).

8 - (کسی که او را از چنین موجود ناچیزی آفرید) می تواند او را بازگرداند.

9 - در آن روز که اسرار پنهان آشکار می شود.

10 - و برای او هیچ نیرو و یاوری نیست .

تفسیر :

ای انسان بنگر از چه آفریده شده ای ؟!

این سوره نیز همچون بسیاری دیگر از سوره های جزء آخر قرآن ، با سوگندهای زیبا و اندیشه برانگیزی آغاز می شود، سوگندهایی که مقدمه ای است برای بیان یک واقعیت بزرگ .

((سوگند به آسمان و کوبنده شب))! (و السماء و الطارق).

((و تو نمی دانی کوبنده شب چیست))؟! (و ما ادراک ما الطارق). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 360

((ستارهای است بلند و درخشان و شکافنده تاریکها)) (النجم الثاقب).

طارق از ماده ((طرق)) (بر وزن برق) به معنی کوبیدن است ، و راه را از این جهت طریق گویند که با پای رهروان کوبیده می شود، و ((مطرقه)) به معنی پتک و چکش است که برای کوبیدن فلزات و مانند آن به کار می رود.

و از آنجا که درهای خانه ها را به هنگام شب می بندند، و کسی شب وارد می شود ناچار است در را بکوبد، به اشخاصی که در شب وارد می شوند ((طارق)) گویند.

امیر مؤ منان علی (علیه السلام) درباره ((اشعث بن قیس)) منافق که شب هنگام به در خانه آن حضرت آمد و حلوای شیرینی با خود آورده بود که به پندار خام خویش قلب علی (علیه السلام) را به خود متوجه سازد تا در

ماجرایی به نفع او حکم کند می فرماید: و اعجب من ذلک طارق طرقنا بملفوفة فی وعائها: ((و از این شگفت انگیزتر داستان کسی است که شب هنگام ، در خانه را کوبید و بر ما وارد شد، در حالی که ظرف سرپوشیده پر از حلوای لذیذ با خود آورده بود)).
اما قرآن خودش در اینجا ((طارق)) را تفسیر کرده ، می گوید: ((این مسافر شبانه ، همان ستاره درخشانی است که بر آسمان ظاهر می شود و بقدری بلند است که گویی می خواهد سقف آسمان را سوراخ کند، و نورش بقدری خیره کننده است که تاریکیها را می شکافد و به درون چشم آدمی نفوذ می کند (توجه داشته باشید که ((ثاقب)) از ماده ((ثقب)) به معنی سوراخ کردن است).
در اینکه آیا منظور ستاره معینی است مانند ((ستاره ثریا)) (از نظر بلندی و دوری در آسمان) یا ستاره زحل ، یا زهره یا شهب (از نظر روشنایی خیره کننده) یا اشاره به همه ستارگان آسمان است ؟ تفسیرهای متعددی در اینجا گفته شده ، تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 361
ولی با توجه به این که در آیات بعد آن را به ((نجم ثاقب)) (ستاره نفوذ کننده) تفسیر کرده است معلوم می شود منظور هر ستاره ای نیست بلکه ستارگان درخشانی است که نور آنها پرده های ظلمت را می شکافد و در چشم آدمی نفوذ می کند.
در بعضی از روایات ((النجم الثاقب)) به ستاره ((زحل)) تفسیر شده است که از سیارات منظومه شمسی و بسیار پرفروغ و نورانی است .
این معنی از حدیثی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده استفاده می شود، در آنجا که منجمی از آن حضرت سؤ ال کرد که منظور از ((ثاقب)) در کلام خدا ((النجم الثاقب)) چیست ؟
فرمود: ستاره ((زحل)) است که طلوعش در آسمان هفتمین است ، و نورش آسمانها را می شکافد، و به آسمان پایین می رسد، لذا خداوند آن را ((نجم ثاقب)) نامیده است .
قابل توجه اینکه زحل آخرین و دورترین ستاره منظومه شمسی است که با چشم غیر مسلح دیده می شود، و از آنجا که از نظر ترتیب بندی کواکب منظومه شمسی نسبت به خورشید در هفتمین مدار قرار گرفته (با محاسبه مدار ماه) امام (علیه السلام) در این حدیث مدار آن را آسمان هفتم شمرده است .
این ستاره ویژگیهایی دارد که آن را شایسته سوگند می کند، از یک سو دورترین ستارگان قابل مشاهده منظومه شمسی است ، و به همین جهت در ادبیات عرب هر چیز بلند را بدان مثال می زنند، و گاه آن را ((شیخ النجوم)) گفته اند.
ستاره زحل که نام فارسی اش ((کیوان)) است دارای حلقه های نورانی

متعددی است که آن را احاطه کرده ، و هشت ((قمر)) دارد، حلقه های نورانی تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 362
زحل که گرداگرد آن را گرفته از عجیب ترین پدیده های آسمانی است که دانشمندان فلکی درباره آن نظرات گوناگونی دارند، و هنوز هم پدیده ای اسرارآمیز است .
بعضی معتقدند ((زحل)) ده قمر دارد که هشت عدد آن را می توان با دوربینهای معمولی نجومی مشاهده کرد، و دو عدد دیگر تنها با دوربینهای بسیار عظیم قابل رؤ یت است .
البته این اسرار در آن روز که قرآن نازل شد بر کسی روشن نبود، بعدها با گذشت قرنها آشکار گشت .
اما به هر حال تفسیر نجم ثاقب به خصوص ستاره ((زحل)) ممکن است از قبیل بیان یک مصداق روشن باشد، و منافاتی با تفسیر آن به دیگر ستارگان بلند و درخشان آسمان ندارد، ولی می دانیم تفسیر مصداقی در روایات ما بسیار است .
در آیه 10 سوره صافات می خوانیم ! الا من خطف الخطفة فاتبعه شهاب ثاقب : ((مگر کسی که در لحظه ای کوتاه برای استراق سمع به آسمان نزدیک شود که شهاب ثاقب او را تعقیب می کند)) در این آیه ((شهاب)) توصیف به ((ثاقب)) شده است ، و از آنجا که این پدیده آسمانی از عجائب عالم آفرینش است ممکن است یکی از تفسیرهای آیه مورد بحث باشد.
شاءن نزول ی که در بعضی از کتب تفسیر برای آیه فوق آمده نیز این معنی را تایید می کند.
اکنون ببینیم این سوگندها برای چیست ؟ در آیه بعد می فرماید: ((مسلما تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 363
هر کس مراقب و حافظی دارد)) (ان کل نفس لما علیها حافظ)!
که اعمال او را ثبت و ضبط و حفظ می کند، و برای حساب و جزا نگهداری می نماید.
همانگونه که در آیه 10 و 11 و 12 سوره انفطار می خوانیم : و ان علیکم لحافظین کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون و بر شما مراقبانی گمارده شده نویسنده و بزرگوار که پیوسته اعمال شما را می نویسند، و آنچه را انجام می دهید می دانند)).
به این ترتیب شما هرگز تنها نیستید، و هر که باشید، و هر کجا باشید، تحت مراقبت فرشتگان الهی و ماءموران پروردگار خواهید بود، این مطلبی است که توجه به آن در اصلاح و تربیت انسان فوق العاده مؤ ثر است .
قابل توجه اینکه : در آیه تبیین نشده است که این ((حافظ)) چه کسی است ؟ و چه اموری را حفظ می کند؟ ولی آیات دیگر قرآن به خوبی

گواهی می دهد که حافظان ملائکه اند، و آنچه را حفظ می کنند اعمال آدمی اعم از طاعات و معاصی است .
این احتمال نیز داده شده که منظور حفظ انسان از حوادث و مهالک است که به راستی اگر مراقبت الهی از انسانها به عمل نیاید کمتر کسی به مرگ طبیعی از دنیا می رود، چرا که حجم حوادث آنقدر زیاد است که احدی از آن سالم به در نمی رود، مخصوصا کودکان در سنین پایین .
و یا اینکه منظور حفظ انسان در برابر وسوسه های شیاطین است که اگر این محافظت الهی نیز نباشد وساوس شیاطین جن و انسان آنقدر زیاد است که هیچکس از آن سالم نمی ماند. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 364
ولی با توجه به اینکه آیات بعد سخن از مساءله معاد و حساب اعمال می گوید تفسیر اول از همه مناسبتر است ، هر چند جمع میان هر سه تفسیر در آیه شریفه نیز بعید به نظر نمی رسد.
جالب اینکه : میان سوگندهایی که قبلا یاد شده با مساءله مراقبت فرشتگان از اعمال آدمی که جواب قسم محسوب می شود رابطه زنده ای است ، چرا که آسمان بلند و ستارگانی که مسیرهای منظم خود را همواره می پیمایند دلیلی بر وجود نظم و حساب در این عالم بزرگند، پس چگونه ممکن است اعمال انسانها بی حساب و کتاب باشد، و مراقبین الهی بر آن نظارت نکنند.
سپس به عنوان یک استدلال بر مساءله معاد در برابر کسانی که آن را غیر ممکن می شمردند می فرماید: ((انسان باید نگاه کند از چه چیز آفریده شده است))؟! (فلینظر الانسان مم خلق).
و به این ترتیب قرآن دست همه انسانها را گرفته و به خلقت نخستین باز می گرداند، و با یک جمله استفهامیه از آنها می پرسد ((آفرینش شما از چه بوده است)).
و بی آنکه منتظر پاسخ آنها باشد جواب این سؤ ال را که روشن است خودش می دهد، و می افزاید: ((او از یک آب جهنده آفریده شد))! (خلق من ماء دافق) که این توصیفی است برای نطفه مرد که در آب منی شناور است ، و به هنگام بیرون آمدن جهش دارد.
و بعد در توصیف دیگری از این آب می گوید: ((خارج می شود از میان صلب تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 365
و ترائب)) (یخرج من بین الصلب و الترائب).
((صلب)) به معنی پشت است و اما ((ترائب)) جمع ((تریبه)) بنابر مشهورعلمای لغت استخوانهای بالای سینه است ، همانجا که گردنبند روی آن قرار می گیرد، چنانکه این منظور در لسان العرب می گوید: قال اهل اللغة اجمعون موضع القلادة من الصدر.
در عین حال معانی متعدد دیگری نیز برای آن ذکر کرده است ، از جمله

اینکه ((ترائب)) به معنی قسمت پیش روی انسان است (در مقابل صلب که پشت انسان است) یا اینکه ((ترائب)) به معنی دستها و پاها و چشمها است ، یا اینکه مجموعه استخوانهای سینه ، و یا چهار دنده از طرف راست و چهار دنده از طرف چپ است .
به هر حال در اینکه منظور از ((صلب)) و ((ترائب)) در این آیه شریفه چیست ؟ در میان مفسران گفتگوی بسیار است و تفسیرهای فراوانی برای آن گفته اند از جمله :
1 - ((صلب)) اشاره به خود مردان و ((ترائب)) اشاره به زنان است چرا که مردان مظهر صلابت ، و زنان مظهر لطافت و زینتند، بنابراین آیه اشاره به ترکیب نطفه انسان از نطفه مرد و زن می کند در اصطلاح امروز ((اسپر)) و ((اوول)) نامیده می شود.
2 - ((صلب)) اشاره به پشت مرد، و ((ترائب)) اشاره به سینه و قسمتهای جلو بدن او است ، بنابراین منظور نطفه مرد است که از قسمتهای درون شکم که در میان پشت و قسمت جلو قرار دارد خارج می شود.
3 - منظور خروج جنین است از رحم زن که میان پشت و قسمتهای جلو بدن او قرار گرفته است .
4 - بعضی گفته اند این آیه اشاره به یک نکته دقیق علمی است که اکتشافات تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 366
اخیر از روی آن پرده برداشته و در عصر نزول قرآن مسلما از همه پنهان بود، و آن اینکه : نطفه از ((بیضه)) مرد و ((تخمدان)) زن گرفته می شود، و مطالعات دانشمندان جنینشناسی نشان می دهد که این دو در ابتدای امر که در جنین ظاهر می شوند در مجاورت کلیه ها قرار دارد، و تقریبا مقابل وسط ستون فقرات در میان صلب (پشت) و ترائب (پایین ترین دنده های انسان) قرار گرفته ، سپس با گذشت زمان و نمو این دو عضو تدریجا از آن محل پایین می آیند، و هر کدام در موضع فعلی خود جای می گیرد، و از آنجا که پیدایش انسان از ترکیب نطفه زن و مرد است ، و محل اصلی این دو در آغاز در میان ((صلب)) و ((ترائب)) قرار دارد، قرآن چنین تعبیری را انتخاب کرده ، تعبیری که در آن روز برای هیچکس شناخته شده نبود، و علم جنین شناسی جدید پرده از روی آن برداشته است .
به تعبیر روشن تر بیضه مرد و تخمدان زن در آغاز پیدایش یعنی در آن هنگام که مرد و زن خود در عالم جنین بودند در پشت آنها قرار داشت تقریبا محاذی وسط ستون فقرات بود، به طوری که می توان گفت دستگاه نطفه ساز مرد و دستگاه نطفه ساز زن هر دو بین صلب و ترائب بودند، ولی تدریجا که خلقت مرد و زن در شکم مادر کامل می شود از آنجا جدا

شده و تدریجا به پایین می آیند، به طوری که هنگام تولد بیضه مرد به خارج از شکم و در کنار آلت تناسلی قرار می گیرد، و تخمدان زن در مجاورت رحم .
ولی اشکال مهم این تفسیر این است که قرآن می گوید آن آب جهنده از میان صلب و ترائب خارج می شود، یعنی به هنگام خروج آب ازاین دو می گذرد، در حالی که طبق این تفسیر در حال خروج آب نطفه چنین نیست ، بلکه دستگاه نطفه ساز در آن موقعی که خود در شکم مادر بود میان صلب
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 367
و ترائب قرار داشت ، از این گذشته تفسیر ترائب به آخرین دنده پایین خود خالی از بحث و گفتگو نیست .
5 - منظور از این جمله این است که منی در حقیقت از تمام اجزای بدن انسان گرفته می شود، و لذا به هنگام خروج تواءم با هیجان کلی بدن ، و بعد از آن همراه با سستی تمام بدن است ، بنابراین ((صلب)) و ((ترائب)) اشاره به تمام پشت و تمام پیش روی انسان می باشد.
6 - بعضی نیز گفته اند عمده ترین عامل پیدایش منی ((نخاع شوکی)) است که در پشت مرد و سپس قلب و کبد است که یکی زیر استخوانهای سینه و دیگری در میان این دو قرار دارد، و همین سبب شده که تعبیر ما بین صلب و ترائب برای آن انتخاب گردد.
ولی قبل از هر چیز باید به این نکته مهم برای حل مشکل توجه داشت که در آیات فوق تنها سخن از نطفه مرد در میان است ، زیرا تعبیر به ((ماء دافق)) (آب جهنده) درباره نطفه مرد صادق است نه زن ، و همان است که ضمیر ((یخرج)) در آیه بعد به آن باز می گردد، و می گوید: ((این آب جهنده از میان صلب و ترائب بیرون می آید)).
روی این حساب شرکت دادن زن در این بحث قرآنی مناسب به نظر نمی رسد، بلکه مناسبترین تعبیر همان است که گفته شود قرآن به یکی از دو جزء اصلی نطفه که همان نطفه مرد است ، و برای همه محسوس می باشد، اشاره کرده ، و منظور از ((صلب)) و ((ترائب)) قسمت پشت و پیش روی انسان است ، چرا که آب نطفه مرد از میان این دو خارج می شود. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 368
این تفسیری است روشن و خالی از هرگونه پیچیدگی و هماهنگ با آنچه در کتب لغت در معنی این دو واژه آمده است ، در عین حال ممکن است حقیقت مهمتری در این آیه نیز نهفته باشد که در حد علم امروز برای ما کشف نشده و اکتشافات دانشمندان در آینده پرده از روی آن برخواهد داشت .
سپس از این بیان نتیجه گیری کرده می گوید: ((کسی که انسان را در آغاز از آب نطفه آفرید قادر است که او را بار دیگر به زندگی بازگرداند)) (انه

علی رجعه لقادر).
در آغاز خاک بود، و سپس بعد از طی مراحلی به صورت نطفه درآمد، و نطفه نیز بعد از طی مراحل پیچیده و شگفت انگیزی ، تبدیل به انسان کاملی شد، بنابراین بازگشت او به حیات و زندگی مجدد هیچ مشکلی ایجاد نمی کند.
نظیر این بیان در آیات دیگر قرآن نیز دیده می شود، از جمله در آیه 5 سوره حج می فرماید: یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفة : ((ای مردم ! اگر در رستاخیز تردید دارید ما شما را از خاک آفریدیم و سپس از نطفه)).
و نیز در آیه 14 سوره ق می خوانیم : او لا یذکر الانسان انا خلقناه من قبل و لم یک شیئا: ((آیا انسان به خاطر نمی آورد که ما قبلا او را آفریدیم و چیزی نبود))؟!
در آیه بعد به توصیف آن روز بزرگ پرداخته ، می فرماید: ((این بازگشت روزی تحقق می یابد که اسرار پنهان ، آشکار می شود)) (یوم تبلی السرائر) تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 369
((تبلی)) از ماده ((بلوی)) به معنی آزمایش و امتحان است ، و از آنجا که به هنگام آزمایش حقیقت اشیاء ظاهر و آشکار می شود این ماده در اینجا به معنی ظهور و بروز آمده است .
((سرائر)) جمع ((سریره)) به معنی حالات و صفات و نیات درونی و پنهانی است .
آری در آن روز که ((یوم البروز)) و ((یوم الظهور)) است اسرار درون آشکار می شود، اعم از ایمان و کفر و نفاق ، یا نیت خیر و شر، یا ریا و اخلاص ، و این ظهور و بروز برای مؤ منان مایه افتخار و مزید بر نعمت است ، و برای مجرمان مایه سرافکندگی و منشاء خواری و خفت ، و چه دردناک است که انسان عمری زشتیهای درونی خود را از خلق خدا مخفی کرده باشد، و با آبرو در میان مردم زندگی کند ولی در آن روز که همه اسرار نهانی آشکار می گردد در برابر همه خلایق شرمسار و سرافکنده شود که گاه درد و رنج این عذاب از آتش دوزخ دردناکتر است .
در آیه 41 الرحمن نیز آمده است : یعرف المجرمون بسیماهم : ((در قیامت گنهکاران از چهره هایشان شناخته می شوند)) و نیز در آیات دیگر آمده است که در قیامت ((گروهی چهره های سفید و روشن دارند و گروهی چهره هایشان تاریک و غبارآلود است)) (عبس 38 - 41).
آری همانگونه که طارق و ستارگان به هنگام شب در آسمان ظاهر می شوند، و از خفا و پنهانی بیرون می آیند، حافظان و مراقبانی که ماءمور حفظ و ضبط اعمال آدمی هستند نیز در آنجا همه را آشکار می سازند.
در روایتی از ((معاذبن جبل)) نقل شده است که می گوید: از رسول خدا

تفسیر ((سرائر)) را در این آیه شریفه سؤ ال کردم ، و گفتم : چه اسرار نهانی است که خداوند بندگان را در آخرت با آن می آزماید؟ فرمود: سرائرکم تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 370
هی اعمالکم من الصلاة و الصیام و الزکاة و الوضوء و الغسل من الجنابة و کل مفروض ، لان الاعمال کلها سرائر خفیة ، فان شاء الرجل قال صلیت و لم یصل ، و ان شاء قال توضات و لم یتوضا، فذلک قوله یوم تبلی السرائر: ((سرائر شما همان اعمال شما است ، همچون نماز و روزه و زکات و وضو و غسل جنابت و هر عمل واجبی ، زیرا همه اعمال در حقیقت پنهان است ، اگر انسان بخواهد می گوید: نماز خوانده ام ، در حالی که نخوانده ، و می گوید: وضو گرفته ام در حالی که وضو نگرفته ، و این است تفسیر کلام خداوند یوم تبلی السرائر)).
اما مشکل مهم در آن روز اینجا است که ((برای انسان هیچ نیرویی از درون ، و یاوری از برون وجود ندارد)) (فما له من قوة و لا ناصر):
نیرویی که بر زشتیهای اعمال و نیات او پرده بیفکند، و یاوری که او را از عذاب الهی رهایی بخشد.
این معنی در بسیاری از آیات قرآن آمده است که در آن روز نه یار و یاوری وجود دارد، نه فدیه و فدایی پذیرفته می شود، نه راه فرار و بازگشتی در برابر انسان قرار دارد، و نه طریقی برای فرار از چنگال عدالت پروردگار، تنها و تنها وسیله نجات ایمان و عمل صالح است ، آری مایه نجات فقط همین است . الطارق
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 371
آیه 11 - 17
آیه و ترجمه
وَ السمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ (11) وَ الاَرْضِ ذَاتِ الصدْعِ (12) إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصلٌ(13) وَ مَا هُوَ بِالهَْزْلِ(14) إِنهُمْ یَکِیدُونَ کَیْداً(15) وَ أَکِیدُ کَیْداً(16) فَمَهِّلِ الْکَفِرِینَ أَمْهِلْهُمْ رُوَیْدَا(17)
ترجمه :
11 - سوگند به آسمان پرباران !
12 - و سوگند به زمین پرشکاف (که گیاهان از آن سر برمی آورند).
13 - که این یک سخن حق است .
14 - و شوخی نیست .
15 - آنها پیوسته حیله می کنند.
16 - و من در مقابل آنها چاره می کنم .
17 - حال که چنین است کافران را اندکی مهلت ده (تا سزای اعمالشان را ببینند). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 372
تفسیر :

نقشه های دشمنان را نقش بر آب می کنم !
در تعقیب آیات گذشته که استدلال بر مساءله معاد از طریق توجه به آفرینش نخستین انسان از نطفه داشت ، در این آیات باز برای تاءکید در امر معاد و اشاره به بعضی از دلائل دیگر بحث را ادامه داده ، می فرماید: ((سوگند به آسمان پرباران)) (والسماء ذات الرجع).
((و سوگند به زمین که شکافته می شود و گیاهان از آن سر برمی آورند)) (و الارض ذات الصدع).
((که این یک سخن حق است که شما زنده می شوید)) (انه لقول فصل).
سخنی است جدی ((و هیچگونه شوخی در آن نیست))! (و ما هو بالهزل).
((رجع)) از ماده ((رجوع)) به معنی بازگشت است ، و عرب به باران ، ((رجع)) می گوید، به خاطر اینکه آبی که از زمین و دریاها برخاسته ، از طریق ابرها و باران به سوی زمین برمی گردد، یا اینکه در فواصل مختلف بارش باران تکرار می شود.
به گودالهایی را که آب باران در آن جمع می شود نیز ((رجع)) می گویند، یا به خاطر جمع آب باران در آن ، و یا به خاطر امواجی که بر اثر وزش نسیم بر سطح آن آشکار می گردد. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 373
((صدع)) به معنی شکاف در اجسام صلب و سخت است ، و با توجه به آنچه در معنی ((رجع)) گفته شد آن را اشاره به شکافتن زمینهای خشک و سخت ، بعد از نزول باران ، و رشد و نمو گیاهان دانسته اند.
در حقیقت این دو سوگند اشاره ای است به احیای زمینهای مرده به وسیله باران که قرآن بارها آن را به عنوان دلیلی بر مساءله رستاخیز ذکر کرده است ، مانند آیه 11 سوره ق و احیینا به بلدة می تا کذلک الخروج : ((ما بوسیله باران سرزمین مرده ای را زنده کردیم ، خروج و قیام شما در قیامت نیز همین گونه است))!
به این ترتیب تناسب روشنی در میان این سوگندها و آنچه سوگند به خاطر آن یاد شده وجود دارد، و این یکی از لطائف بلاغت قرآن است ، که در میان سوگندها و آنچه برای آن سوگند یاد می کند تناسب جالبی دیده می شود.
یا به تعبیر دیگر: همانگونه که در آیه 5 سوره حج ، به هنگام استدلال بر مساءله معاد، هم استدلال به مساءله آفرینش انسان از نطفه و تطورات جنین می کند، و هم استدلال به زنده شدن زمینهای مرده بر اثر نزول باران ، در این سوره (سوره طارق) نیز روی هر دو مساءله تکیه شده است .
بعضی برای جمله ((والسماء ذات الرجع)) تفسیر دیگری نیز ذکر کرده اند، و آن تکرار گردش کواکب آسمان و بازگشت آنها به حالت نخستین در طی دورانهای مختلف است ، گردش زمین به دور خود و به دور خورشید، و

حرکت سیارات منظومه شمسی ، و حرکت طلوع و غروب حسی ماه و خورشید و ستارگان ، همه حرکاتی است دارای بازگشت .
وجود این بازگشتها نشانه ای است از بازگشت عمومی انسانها به حیات ، البته معنی اول تناسب بیشتری با مساءله شکافته شدن زمین و همچنین دلائل معاد دارد. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 374
((قول فصل)) به معنی سخنی است که میان حق و باطل جدایی می افکند، و در اینجا به قرینه آیات گذشته جمعی آن را اشاره به معاد دانسته اند، در حالی که جمع دیگری آن را اشاره به قرآن می دانند و در بعضی از روایات معصومین (علیهم السلام) نیز به آن اشاره شده است .
البته تعبیر از قیامت به ((یوم الفصل)) در آیات زیادی از قرآن به چشم می خورد.
این احتمال نیز وجود دارد که این تعبیر را اشاره به آیات قرآن بدانیم که در ضمن از معاد خبر می دهد، و به این ترتیب جمع میان هر دو تفسیر می شود.
در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده که فرمود: انها ستکون فتنة ! قلت فما المخرج منها یا رسول الله ؟! قال کتاب الله فیه نبا من قبلکم ، و خبر ما بعدکم ، و حکم ما بینکم ، هو الفصل لیس بالهزل من ترکه من جبار قصمه الله و من ابتغی الهدی فی غیره اضله الله :
((به زودی فتنه ای در میان شما ظاهر می شود، عرض کردم ای رسول خدا! راه نجات از آن چیست ؟ فرمود: قرآن است که اخبار پیشینیان و آیندگان و داوری میان شما در آن است ، آن کلامی است که حق را از باطل جدا می کند، جدی است و شوخی نیست ، هر جباری آن را ترک کند خداوند او را درهم می شکند، و هر کس هدایت را در غیر آن جستجو کند خداوند گمراهش می سازد))!. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 375
سپس برای تسلی خاطر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان از یکسو، و تهدید دشمنان اسلام از سوی دیگر می افزاید: ((آنها پیوسته حیله می کنند و نقشه ها می ریزند)) (انهم یکیدون کیدا).
((و من نیز در برابر آنها نقشه می ریزم و نقشه هاشان را نقش بر آب می کنم)) (و اکید کیدا).
((حال که چنین است کافران را اندکی مهلت ده)) تا عاقبت کار خویش را ببینند! (فمهل الکافرین امهلهم رویدا).
آری آنها پیوسته نقشه های شومی برای مبارزه با تو طرح می کنند:
گاه از طریق استهزا وارد می شوند.
گاه به محاصره اقتصادی دست می زنند.
گاه مؤ منان را شکنجه و آزار می کنند.

گاه می گویند: به این قرآن گوش فرا ندهید، و به هنگام تلاوت آن قال و غوغا می کنند تا پیروز شوند.
گاه ساحرت می خوانند، گاه کاهنت می گویند، گاه دیوانه ات می شمرند.
گاه در آغاز صبح ایمان می آورند و عصر گاهان کافر می شوند، تا گروهی را به دنبال خود بکشند.
گاه می گویند کسانی که دور تو را گرفته اند فقرا و بینوایانند آنها را دور کن تا ما با تو باشیم .
گاه می گویند: لااقل بعضی از خدایان ما را به رسمیت بشناس تا با تو همراه شویم . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 376
و گاه نقشه تبعید یا قتل تو را می کشند.
خلاصه هر لمحه به شکلی و هر دم به لباسی درمی آیند، تا جمع تو را متفرق سازند، و یارانت را در فشار بگذارند، یا تو را از میان بردارند و نور خدا را خاموش کنند.
ولی اینها باید بدانند خدا اراده کرده است این نور عالمگیر شود، این نور الهی است که با پف کردن این و آن خاموش نمی شود.
این خورشید فروزان آسمان است با چشم پوشی خفاشان ازنمی رود آنها نقشه می کشند و ما هم نقشه می کشیم .
((کید)) به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) نوعی چاره جویی است (که جنبه پنهانی و از طریق آماده ساختن مقدمات بوده باشد) و آن دو گونه است : ((نکوهیده)) و ((پسندیده)) هر چند استعمال آن در مذموم بیشتر است ، ولی در عین حال در ممدوح نیز به کار می رود، مانند کذلک کدنا لیوسف : ((ما اینگونه برای یوسف چارهجویی کردیم)) (یوسف 76).
منظور از ((کید دشمنان)) در آیه مورد بحث روشن است که نمونه های آن را در بالا اشاره کردیم ، و قرآن پر است از نقل توطئه های موذیانه و نقشه های شرورانه آنها، و اما در اینکه منظور از کید الهی در اینجا چیست ؟ بعضی گفته اند: همان مهلت دادنی است که سرانجام منتهی به عذاب دردناک می شود، و بعضی آن را به معنی خود عذاب دانسته اند.
ولی مناسبتر این است که گفته شود منظور همان الطافی است که شامل حال پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان می شد و دشمنان اسلام را غافلگیر می ساخت ، کوششهای آنها را از میان می برد، و توطئه های آنان را درهم می شکست ، که نمونه هایش در تاریخ اسلام فراوان است .
در این آیات مخصوصا به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد: با آنها مدارا کن تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 377
و به آنها مهلت ده و برای نابودیشان عجله مکن ، بگذار بقدر کافی اتمام حجت شود، بگذار آنها که مختصر آمادگی دارند سرانجام به اسلام بپیوندند،

اصولا عجله کار کسی است که از فوت فرصتها و از دست رفتن امکانات می ترسد، و این درباره خداوند قاهر و قادر مفهوم ندارد.
قابل توجه اینکه نخست می فرماید: ((فمهل الکافرین)) (کافران را مهلت ده) و بار دیگر تاءکید کرده ، می گوید: ((امهلهم)) (آنها را مهلت ده) که یکی از باب ((تفعیل)) است و دیگری از باب ((افعال)) و تکرار آن برای تاءکید است ، بی آنکه لفظ عینا تکرار شده باشد، تا بر گوشها سنگین نیاید.
((رویدا)) از ماده ((رود)) (بر وزن عود) به معنی رفت و آمد و تلاش برای انجام چیزی تواءم با ملایمت است .
و در اینجا معنی مصدری دارد، و تواءم با ((تصغیر)) است یعنی ، مختصر مهلتی به آنها ده .
و به این ترتیب خداوند در این جمله کوتاه سه بار به پیامبرش دستور مدارا و مهلت به آنها می دهد، و این سرمشقی است برای همه مسلمانان که در کارهای خود مخصوصا هنگامی که در مقابل دشمنانی نیرومند و خطرناک قرار می گیرند با حوصله و صبر و شکیبایی و دقت رفتار کنند، و از هر گونه شتابزدگی و کارهای بی نقشه یا بی موقع بپرهیزند.
بعلاوه در راه تبلیغ آیین حق همواره باید از عجله پرهیز کرد، تا تمام تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 378
کسانی که احتمال هدایتشان می رود ایمان بیاورند، و نسبت به همه اتمام حجت شود.
در اینکه چرا این مهلت کم و کوتاه شمرده شده است یا به خاطر این است که اسلام در مدت کوتاهی بر دشمنان پیروز شد، و نقشه های آنها را برهم زد که اولین ضربه را در میدان ((بدر)) چشیدند، سپس به زودی در میدان ((احزاب)) و ((خیبر)) و ((صفین)) و غیر آن نقشه های آنها منجر به شکست شد، و پایه های کاخ قدرتشان فرو ریخت ، و در پایان عمر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نور اسلام تمام جزیرة العرب را فرا گرفت ، و قبل از گذشتن یک قرن بر قسمت عمده جهان آن روز سایه افکند.
و یا به خاطر آن است که عذاب قیامت نیز نزدیک است ، و اصولا آنچه قطعی و تخلف ناپذیر است نزدیک محسوب می شود.
به هر حال این سوره از سوگند به آسمان و ستارگان آغاز می شود، و با تهدید کافران توطئه گر و دشمنان حق و حقیقت پایان می یابد، و در لابلای آن دلائلی بر معاد به طرزی زیبا و مؤ ثر، و بیانی لطیف پیرامون نظارت مراقبین الهی بر انسانها، و تسلی و دلداری مؤ منان آمده که همگی با عباراتی بسیار کوتاه که در عین لطافت قاطعیت مخصوصی دارد، منعکس شده است .
خداوندا! کید و مکر دشمنان را که در عصر و زمان ما فزونی گرفته متوجه

خودشان کن و نقشه های شومشان را نقش بر آب فرما.
پروردگارا! در آن روزی که سرائر و پنهانیها آشکار می گردد ما را شرمنده مساز.
بار الها! ما قوه و ناصری جز تو نداریم ما را به غیرت واگذار مکن .

تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 379
سوره اعلی
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 19 آیه است تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 380
محتوای سوره ((اعلی)) و فضیلت آن
این سوره در حقیقت از دو بخش تشکیل یافته ، بخشی که در آن روی سخن به شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است و دستوراتی را در زمینه تسبیح پروردگار، و ادای رسالت ، به او می دهد، و اوصاف هفتگانه ای از خداوند بزرگ در این رابطه می شمرد.
و بخش دیگری که از مؤ منان خاشع ، و کافران شقی ، سخن به می آورد، و عوامل سعادت و شقاوت این دو گروه را به طور فشرده در این بخش بیان می کند.
و در پایان سوره اعلام می دارد که این مطالب تنها در قرآن مجید نیامده است ، بلکه حقایقی است که در کتب و صحف پیشین ، صحف ابراهیم و موسی ، نیز بر آن تاءکید شده است .
در فضیلت تلاوت این سوره روایات فراوانی رسیده : از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من قرئها اعطاه الله عشر حسنات بعدد کل حرف انزل الله علی ابراهیم و موسی و محمد (صلوات الله علیهم):
((هر کسی سوره اعلی را بخواند خداوند به عدد هر حرفی که بر ابراهیم (علیه السلام) و موسی (علیه السلام) و محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل کرده ده حسنه به او عطا می فرماید)).
و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من قراء سبح اسم ربک الاعلی فی فرائضه او نوافله قیل له یوم القیامه ادخل الجنة من ای ابواب الجنة شئت ان شاءالله ! تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 381
((کسی که سوره اعلی را در فرائض یا نوافل خود بخواند، روز قیامت به او گفته می شود: از هر یک از درهای بهشت می خواهی وارد شو ان شاء - الله)).
در روایات متعددی نیز آمده است هنگامی که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یا ائمه هدی (علیهم السلام) آیه ((سبح اسم ربک الاعلی)) را می خواندند بعد از آن به این دستور عمل کرده می فرمودند سبحان ربی الاعلی .

و در روایت دیگری آمده که یکی از یاران علی (علیه السلام) می گوید: بیست شب پشت سر آن حضرت نماز خواندم جز سوره سبح اسم ربک الاعلی را در نماز نمی خواند، و می فرمود اگر می دانستید چه برکاتی در آن است هر یک از شما در هر روز ده بار آن را تلاوت می کردید، و هر کس آن را بخواند گویی کتب و صحف موسی و ابراهیم را تلاوت کرده است .
خلاصه از مجموعه روایاتی که در این زمینه رسیده استفاده می شود که این سوره از اهمیت خاصی برخوردار است ، تا آنجا که در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم : این سوره محبوب پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود کان رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یحب هذه السورة سبح اسم ربک الاعلی .
در اینکه آیا این سوره در مکه نازل شده یا در مدینه ؟ در میان مفسران گفتگو است مشهور آن است که این سوره در مکه نازل شده است ، در حالی که بعضی معتقدند که مدنی است .
علامه طباطبایی (رحمة الله علیه) ترجیح می دهد که قسمت اول سوره مکی باشد، و ذیل سوره مدنی ، چرا که در آن سخن از نماز و زکات است
و طبق تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 382
تفسیری که از ائمه اهل بیت (علیه السلام) رسیده منظور ((نماز عید فطر)) و ((زکات فطره)) است ، و می دانیم روزه ماه مبارک و نماز عید و زکات فطره در مدینه نازل شده است .
ولی این احتمال وجود دارد که دستور به نماز و زکات در بخش آخر این سوره یک دستور عام باشد هر چند نماز عید فطر و زکات فطره یکی از مصادیق روشن آن محسوب می شود، و می دانیم تفسیر به مصداق روشن در روایات اهل بیت (علیه السلام) بسیار فراوان است .
بنابراین نظر مشهور که می گویند تمام سوره مکی است بعید به نظر نمی رسد، به خصوص اینکه آیات آغاز و پایان سوره کاملا از نظر مقاطع حروف هماهنگ است ، و مشکل بتوان گفت قسمتی در مکه و قسمتی در مدینه نازل شده در روایتی نیز آمده است که هر گروهی از مسلمانان وارد مدینه می شدند این سوره را برای مردم مدینه می خواندند.
و این احتمال که فقط صدر آن خوانده می شد و ذیل آن در مدینه نازل شده بسیار بعید است . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 383
آیه 1 - 5
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
سَبِّحَ اِسمَ رَبِّکَ اَلاَعْلی (1) الَّذِی خَلَقَ فَسوَّی (2) وَ الَّذِی قَدَّرَ فَهَدَی (3) وَ الَّذِی أَخْرَجَ المَرْعَی (4) فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَی (5)

ترجمه :
بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - نام پروردگار بلند مرتبهات را منزه دار.
2 - همان خداوندی که آفرید و منظم کرد.
3 - و همان کس که تقدیر کرد و هدایت فرمود.
4 - و آنکس که چراگاه را به وجود آورد.
5 - سپس آن را خشک و سیاه قرار داد. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 384
تفسیر :
خداوند بزرگ را تسبیح گوی
این سوره که در حقیقت عصاره مکتب انبیا و دعوت پیامبران از تسبیح و تقدیس پروردگار شروع می شود در آغاز روی سخن را به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرده می فرماید: ((نام پروردگار بلند مرتبه ات را از هر عیب و نقص پاک بشمر)) (سبح اسم ربک الاعلی)
جمعی از مفسران معتقدند که منظور از ((اسم)) در اینجا ((مسمی)) است ، در حالی که جمعی گفته اند منظور خود نام پروردگار است ، البته نامی که دلالت بر مسمی می کند، و میان این دو تفسیر تفاوت چندانی نیست و به هر حال منظور این است که نام خداوند در ردیف نام بتها قرار داده نشود، و ذات پاک او را از هر گونه عیب و نقص ، و صفات مخلوقها و عوارض جسم و جسمانیت ، و هر گونه محدودیت و نقصان منزه بشمریم ، نه همچون بت پرستان که نام او را در کنار نام بتهای خود قرار می دهند، یا کسانی که او را جسم و جسمانی می شمرند.
تعبیر به ((اعلی)) بیانگر این حقیقت است که او از هر کس و هر چیز و و هر چه تصور کنیم ، و هر خیال و قیاس و گمان و وهم ، و هر گونه شرک جلی و خفی برتر و بالاتر است .
تعبیر به ((ربک)) (پروردگارت) اشاره به این است که پروردگاری که تو مردم را به سوی او می خوانی از پروردگار بت پرستان جدا است .
و بعد از این دو توصیف (رب و اعلی) در توضیح آن پنج وصف دیگر را بیان می کند که همگی شرح ربوبیت اعلای پروردگار است ، می فرماید: ((همان خداوندی که آفرید و مرتب و منظم کرد)) (الذی خلق فسوی).
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 385
((سوی)) از ماده تسویه به معنی نظام بخشیدن و مرتب نمودن است و مفهوم گسترده ای دارد که تمام نظامات جهان را شامل می شود، اعم از نظاماتی که بر منظومه ها و کواکب آسمان حاکم است ، و یا آنچه بر مخلوقات زمینی ، مخصوصا انسان از نظر جسم و جان ، و اینکه بعضی از مفسران آن را تنها به نظام خاص دست و پا و چشمهای انسان ، و یا راست قامت بودن او تفسیر کرده اند در حقیقت بیان مصداق محدودی از

این مفهوم وسیع است .
و به هر حال نظام عالم آفرینش که از بزرگترین منظومه های آسمانی را شامل می شود تا موضوعات سادهای همچون خطوط سر انگشتهای انسان که در سوره قیامت به آن اشاره شده بلی قادرین علی ان نسوی بنانه (قیامت 4) شاهد گویایی بر ربوبیت او، و اثبات وجود پروردگار است ، و در این تعبیر کوتاه یک دنیا مطلب نهفته است .
بعد از مساءله آفرینش و نظم بندی خلقت ، به موضوع برنامه ریزی برای حرکت کمالی ، و هدایت موجودات در این مسیر، پرداخته ، می افزاید: ((همان کسی که تقدیر کرد و هدایت فرمود)) (و الذی قدر فهدی).
منظور از ((تقدیر)) همان اندازه گیری و تعیین برنامه های حرکت به سوی اهدافی است که موجودات به خاطر آن آفریده شده اند.
و منظور از ((هدایت)) همان هدایت تکوینی است که به صورت انگیزه ها و قوانینی که به بر هر موجودی حاکم ساخته (اعم از انگیزه های درونی و برونی می باشد.
فی المثل از یکسو پستان مادر و شیر آن را برای تغذیه طفل آفریده و به مادر عاطفه شدید مادری داده و از سوی دیگر در طفل انگیزه ای آفریده که او را تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 386
به سوی پستان مادر می کشاند، و این آمادگی و جاذبه دو جانبه در مسیر هدف ، در همه موجودات دیده می شود.
خلاصه اینکه : دقت در ساختمان هر موجود و مسیری را که در طول عمر خود طی می کند، به وضوح این حقیقت را نشان می دهد که برنامه ریزی دقیقی دارد، و دست هدایت نیرومندی پشت سر آن است ، و آن برای اجرای این برنامه ها کمک می کند، و این نشانه دیگری از ربوبیت پروردگار است .
البته در مورد انسان غیر از برنامه هدایت تکوینی ، نوع هدایت دیگری وجود دارد که از طریق وحی و ارسال انبیاء صورت می گیرد، و هدایت تشریعی نام دارد، و جالب اینکه هدایت تشریعی انسان نیز در تمام زمینه ها مکمل هدایت تکوینی او است .
نظیر این معنی در آیه 50 طه نیز آمده است ، آنجا که موسی (علیه السلام) در مقابل این سؤ ال فرعون که می گوید: پروردگار شما کیست))؟ و من ربکما یا موسی ؟ جواب می دهد: ربنا الذی اعطی کل شی ء خلقه ثم هدی : ((پروردگار ما کسی است که به هر موجودی آنچه را لازمه آفرینش او بود داد، سپس رهبریش کرد)).
مفهوم این سخن در زمان موسی بن عمران یا نزول قرآن گرچه اجمالا معلوم بود، ولی امروز با پیشرفت علوم و دانش بشری در زمینه شناخت انواع موجودات ، مخصوصا جانداران و گیاهان ، از هر زمان آشکارتر شده

است ، و هزاران هزار کتاب در زمینه این ((تقدیر)) و ((هدایت تکوینی)) نوشته شده ، و در عین حال اعتراف می کنند، آنچه هنوز ناگفته مانده به مراتب بیشتر است . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 387
در مرحله بعد اشاره به گیاهان و مخصوصا مواد غذایی چهار پایان کرده ، می افزاید: ((آن کسی که چراگاه را به وجود آورد و از دل زمین بیرون فرستاد)) (و الذی اخرج المرعی).
تعبیر به ((اخرج)) از ماده ((اخراج)) اشاره به این است که گویی همه اینها در دل زمین وجود داشته ، و خداوند آنها را بیرون فرستاده ، بدیهی است تغذیه حیوانات مقدمه ای است برای تغذیه انسان ، و فایده آن سرانجام به انسانها باز می گردد.
و بعد می افزاید: ((سپس خداوند آن را خشک و سیاه قرار داد)) (فجعله غثاءا احوی).
((غثاء)) در اصل به معنی گیاهان خشکی است که روی سیلاب قرار می گیرد، همچنین به کفهایی که روی دیگ در حال جوشیدن پیدا می شود ((غثاء)) می گویند، و این تعبیر به عنوان کنایه از هر چیزی که ضایع می شود و بیهوده از دست می رود استعمال می شود، و در آیه مورد بحث به معنی گیاهان خشکیده و در هم ریخته است .
((احوی)) از ماده ((حوه)) (بر وزن قوه) به معنی رنگ سبز سیر و گاه به معنی رنگ سیاه آمده است .
و هر دو به یک معنی باز می گردد، چرا که رنگ سبز سیر همواره متمایل به سیاهی است ، و این تعبیر به خاطر آن است که گیاهان خشک هنگامی که روی هم متراکم می شوند تدریجا میل به سیاهی پیدا می کنند.
انتخاب این تعبیر با اینکه در مقام بیان نعمتهای الهی است ممکن است به یکی از سه علت بوده باشد: تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 388
نخست اینکه این وضع گیاهان بازگو کننده فنای دنیا است ، و همیشه درس عبرتی برای انسانها محسوب می شود، همان گیاهی که در فصل بهار سرسبز و خرم و با طراوت و نشاط آفرین بود با گذشت چند ماه خشک و بی فروغ و مرده و سیاه رنگ می شود، و با زبان حال بیانگر ناپایداری دنیا و گذشت سریع روزگار است .
دیگر اینکه : گیاهان خشکیده هنگامی که روی هم متراکم می شوند و می پوسند تبدیل به نوعی کود طبیعی می شوند که به زمین قدرت کافی برای پرورش گیاهان تازه می دهد.
سوم اینکه بعضی گفته اند در این آیه اشاره ای است به مساءله پیدایش زغال سنگ از گیاهان و درختان ، زیرا می دانیم زغال سنگ که یکی از مهم ترین منابع انرژی در کره زمین است ، و بشر در زندگی روزمره و صنایع خود از آن استفاده فراوان کرده و می کند، باقیمانده گیاهان و درختانی

است که میلیونها سال قبل خشکیده و در زمین دفن شده ، و با گذشت زمان متحجر و سیاه رنگ گشته است .
بعضی از دانشمندان معتقدند مراتعی که امروز به صورت زغال سنگ در آمده اند حدود دویست و پنجاه میلیون سال قبل روئیده سپس در دل زمین مدفون شده است !
این مراتع بقدری زیادند که اگر مصرف فعلی زغال سنگ دنیا را در نظر بگیریم نیاز بیش از چهار هزار سال مردم دنیا را تاءمین می کند.
البته تفسیر آیه به خصوص معنی اخیر بعید به نظر می رسد ولی آیه می تواند معنی جامعی داشته باشد که هر سه تفسیر در آن جمع گردد. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 389
به هر حال غثاء احوی (گیاهان خشکیده تیره رنگ) منافع زیادی در بر دارد هم غذای مناسبی است برای زمستان حیوانات ، و هم وسیله ای است برای سوخت و سوز انسان ، و هم کود مناسبی است برای زمینها.
قابل توجه اینکه در هفت توصیفی که در آیات فوق آمده (ربوبیت علو - خلقت - تسویه - تقدیر - هدایت - رویاندن گیاهان).
در حقیقت مساءله ربوبیت عالی پروردگار با پنج وصف اخیر به نحو احسن تشریح شده است که مطالعه آنها انسان را به خوبی به مقام ربوبیت والای خداوند آشنا می سازد، و نور ایمان را در دل او می افکند، و مهم ترین نعمتهای الهی را به طور اجمال بازگو می کند، و حسن شکرگزاری را در آدمی برمی انگیزد.
نکته : نکته :
مساءله تقدیر (اندازه گیری) و هدایت عمومی موجودات که در آیات فوق از مظاهر ربوبیت پروردگار شمرده شده ، از مسائلی است که هر قدر زمان بر آن بگذرد و علم و دانش بشر پیشرفت کند حقایق بیشتری از آن بروز می کند.
اکتشافات علمی به ما امکان می دهد که چهره های تازه و شگفت آور و شوق انگیزتری از این تقدیر و هدایت را در تمام ذرات جهان بنگریم ، بعضی از مفسران در اینجا با استناد به نوشته های دانشمند معروف ((کمریسی موریسن)) در کتاب ((راز آفرینش انسان)) نمونه هایی از این راز بزرگ را در مورد هدایت حیوانات و انواع مختلف جانداران آورده است که ذیلا به قسمتی از آن با مختصر تغییر و تکمیل اشاره می شود.
1 - پرندگان مهاجر که گاهی در سال هزاران کیلومتر را بر فراز اقیانوسها و جنگلها و بیابانها می پیمایند هرگز آشیانه خود را گم نمی کنند، و بعد از بازگشت تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 390
درست به وطن اصلی باز می گردند، و همچنین زنبوران عسل هر قدر از کندوی خود دور شوند و باد آنها از این طرف و آن طرف ببرد باز دقیقا به

آشیانه خود بر می گردند، در حالی که انسان برای بازگشت به وطن احتیاج به نشانه ها و آدرسهای دقیق و راهنما دارد.
2 - حشرات چشمهای میکروسکوبی (ذره بین) دارند که ساختمان و قدرت دید آن انسان را به حیرت وا می دارد، در حالی که بازهای شکاری دارای چشمهای تلسکوبی (دوربین) هستند.
3 - انسان برای پیدا کردن راه خویش در شب باید از منبع نور استفاده کند، ولی بسیاری از پرندگان در نهایت ظلمت و تاریکی شب اهداف خود را می بینند، و این از طریق چشمانی است که در برابر اشعه ، مادون قرمز حساسیت دارد و همچنین دستگاه رادارمانندی است که در وجود بعضی از آنها به یادگار گذاشته شده است .
4 - سگها به خاطر داشتن شامه اضافی می توانند هر حیوانی را در مسیر آنها باشند از طریق بو بشناسند، در حالی که انسان حتی با وسائلی که در دست دارد قادر به چنین مطلبی نیست .
5 - تمام حیوانات صداهایی را که شدت ارتعاش آن بیرون از قدرت سامعه ما است درک می کنند، و شنوایی آنها به مراتب از شنوایی ما دقیقتر است ، هر چند انسان توانسته است این مطلب را با وسائل و ابزار علمی جبران کند و صدای بال مگسی را که چندین کیلومتر از او دور است آنچنان بشنود که گویی روی لاله گوش او قرار گرفته ! و شاید این تفاوت قدرتی را که خداوند میان انسان و حیوان قائل شده به خاطر همین است که انسان از طریق علم و عقل قادر بر جبران ضعفهایش می باشد ولی حیوانات چنین نیستند.
6 - نوعی ماهی کوچک است که سالها در دریا زندگی می کند سپس برای
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 391
تخم ریزی به همان نهری که در آن متولد شده است باز می گردد و بر ضد امواج پیش می رود موطن اصلی را که مناسبت پرورش او است بعد از سالها آن در فاصله دور دستی پیدا می کند!
7 - و از این عجیب تر داستان بعضی از حیوانات آبی است که آنها عکس این مسیر را طی می کنند. الأعلی
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 392
آیه 6 - 13
آیه و ترجمه
سنُقْرِئُک فَلا تَنسی (6) إلا مَا شاءَ اللَّهُ إِنَّهُ یَعْلَمُ الجَهْرَ وَ مَا یخْفَی (7) وَ نُیَسرُک لِلْیُسرَی (8) فَذَکرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّکْرَی (9) سیَذَّکرُ مَن یخْشی (10) وَ یَتَجَنَّبهَا الاَشقَی (11) الَّذِی یَصلی النَّارَ الْکُبرَی (12) ثمَّ لا یَمُوت فِیهَا وَ لا یحْیی (13)
ترجمه :

6 - ما به زودی (قرآن را) بر تو قرائت می کنیم و هرگز فراموش نخواهی کرد.
7 - مگر آنچه را خدا بخواهد، که او آشکار و پنهان را می داند.
8 - و ما تو را برای انجام هر کار خیر آماده می کنیم .
9 - پس تذکر ده اگر تذکر مفید باشد.
10 - و به زودی آنها که از خدا می ترسند متذکر می شوند.
11 - اما بدبخت ترین افراد از آن دوری می گزیند.
12 - همان کسی که در آتش بزرگ وارد می شود.
13 - سپس در آن آتش نه می میرد و نه زنده می شود. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 393
تفسیر :
ما تو را برای هر کار خیر آماده می کنیم
در آیات گذشته سخن از ربوبیت و ((توحید)) پروردگار بود و به دنبال آن در آیات مورد بحث سخن از قرآن و ((نبوت)) پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، در آیات گذشته سخن از ((هدایت عمومی)) موجودات بود، و در آیات مورد بحث سخن از ((هدایت نوع انسان)) است ، و بالاخره در آیات گذشته تسبیح پروردگار علی اعلی آمده بود، و در این آیات از قرآن که بیانگر این تسبیح است سخن به میان می آورد.
می فرماید: ((ما به زودی بر تو قرائت می کنیم و هرگز فراموش نخواهی کرد (سنقرئک فلا تنسی).
بنابراین هنگام نزول وحی عجله مکن ، و هرگز نگران فراموش کردن آیات الهی مباش ، آن کس که این آیات بزرگ را برای هدایت انسانها بر تو فرستاده ، هم او حافظ و نگاهبان آنها است ، آری او نقش این آیات را در سینه پاک تو ثابت می دارد، به طوری که هرگز گرد و غبارنسیان بر آن نخواهد نشست .
این نظیر مطلبی است که در آیه 114 سوره طه آمده است : فلا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه و قل رب زدنی علما: ((برای خواندن قرآن پیش از آنکه وحی آن بر تو تمام شود عجله مکن ، و بگو پروردگارا علم مرا افزون کن)) و در آیه 16 سوره قیامت می خوانیم لا تحرک به لسانک لتعجل به ان علینا جمعه و قرآنه : ((زبان خود را به قرآن حرکت مده پیش از آنکه وحی بر تو تمام شود، بر ما است که آن را جمع آوری کنیم و بر تو بخوانیم)). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 394
سپس برای اثبات قدرت خداوند و اینکه هر خیر و برکتی است از ناحیه او است می افزاید: (تو چیزی از آیات الهی را فراموش نمی کنی) مگر آنچه را خدا بخواهد که او آشکار و پنهان را می داند)) (الا ماشاءالله انه یعلم الجهر و ما یخفی).

مفهوم این تعبیر آن نیست که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چیزی از آیات الهی را فراموش می کند و الا از گفتار او سلب اطمینان خواهد شد بلکه هدف بیان این حقیقت است که موهبت حفظ آیات الهی از سوی خدا است ، و لذا هر لحظه بخواهد می تواند آن را از پیامبرش بگیرد، و یا به تعبیر دیگر هدف بیان تفاوت علم ذاتی خداوند و علم موهبتی پیامبرش (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است .
این آیه در حقیقت شبیه چیزی است که درباره خلود بهشتیان در آیه 108 سوره هود آمده است : و اما الذین سعدوا ففی الجنة خالدین فیها ما دامت السموات و الارض الا ما شاء ربک عطاءا غیر مجذوذ: ((سعادتمندان همیشه در بهشت خواهند بود نه مادام که آسمانها و زمین برپا است ، مگر آنچه را پروردگار تو بخواهد این عطایی است که هرگز قطع نمی شود)).
مسلم است که بهشتیان هرگز از بهشت بیرون نمی روند و ذیل آیه خود گواه این موضوع است ، بنابراین جمله ((الا ماشاء ربک)) اشاره به حاکمیت اراده و قدرت خداوند، و ارتباط همه چیز به مشیت و خواست او است ، هم در آغاز پیدایش و هم در بقاء.
از جمله اموری که بر این معنی گواهی می دهد این است که حفظ بعضی از مسائل و فراموشی بعضی دیگر در میان همه انسانها است ، و این امتیازی نیست که خداوند آن را به عنوان یک موهبت برای پیامبرش بیان کند، بنابراین منظور حفظ تمامی آیات قرآن و احکام و معارف اسلام است .
بعضی نیز گفته اند منظور از این استثناء آیاتی است که هم محتوا و هم

آن هر دو نسخ شده است .
ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد، اصولا وجود چنین آیاتی ثابت نیست .
بعضی نیز احتمال داده اند که استثناء از مساءله قرائت باشد، بنابراین مفهوم آیه چنین می شود: ما به زودی بر تو قرائت می کنیم و آیات خود را بیان می داریم ، مگر آیاتی که پروردگارت اراده کرده که در علم مخزون او مکتوم باشد این تفسیر نیز با توجه به سیاق آیه بعید به نظر می رسد.
جمله ((انه یعلم الجهر و ما یخفی)) در حقیقت بیان علت مطلبی است که در جمله ((سنقرئک)) آمده است ، اشاره به اینکه خداوندی که از تمام حقایق آشکار و پنهان با خبر است ، آنچه مورد نیاز بشر بوده و هست از طریق وحی به تو القا می کند، و چیزی را در این زمینه فروگذار نخواهد کرد.
این احتمال نیز وجود دارد که منظور این است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در گرفتن وحی عجله نکند، و از نسیان و فراموشکاری بیم

نداشته باشد، چرا که خداوند عالم به حقایق آشکار و پنهان وعده داده است که او چیزی را فراموش نکند.
به هر حال این یکی از معجزات پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است که آیات و سوره های طولانی را با یکبار تلاوت جبرییل به خاطر می سپرد، و همیشه به خاطر داشت ، و چیزی را فراموش نمی کرد.
سپس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را دلداری داده ، می افزاید: ((ما تو را به انجام هر کار خیری توفیق می دهیم و کارها را بر تو آسان می سازیم)) (و نیسرک للیسری). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 396
و به تعبیر دیگر هدف بیان این حقیقت است که در راهی که تو در پیش داری مشکلات و سختیها فراوان است ، هم در راه گرفتن وحی و حفظ آن ، و هم در تبلیغ رسالت و ادای آن ، و هم در انجام کارهای خیر و عمل به آن ، ما در تمام این امور (دریافت وحی و ابلاغ و نشر و تعلیم و عمل کردن به آن) به تو یاری می دهیم و مشکلات را بر تو آسان می سازیم .
این جمله ممکن است اشاره به محتوای دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و تکالیف و برنامه های الهی نیز باشد یعنی محتوای آن آسان ، و شریعت او شریعت سمحه سهله است ، و تکالیف شاق و کمرشکن در این آیین الهی وجود ندارد.
بنابراین ، آیه فوق مفهوم بسیار وسیعی دارد هر چند بسیاری از مفسران آن را در یکی از ابعادش محدود کرده اند.
و به راستی اگر یاری و توفیق و نصرت الهی نبود پیروزی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر آنهمه مشکلات غیر ممکن بود.
زندگانی خود پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز نمونه کاملی از تعلیم این حقیقت بود.
او در هیچ چیز، اعم از لباس و خوراک و مرکب و وسائل زندگی ، سخت گیر نبود، هر غذای مناسبی را تناول می فرمود، هر گونه لباسی را که زنندگی نداشت می پوشید، گاه در بستر می آرمید، و گاه روی فرش ، و گاه حتی روی شنهای بیابان ، و از هر گونه تعلق و تقیدی آزاد بود.
بعد از بیان موهبت وحی آسمانی به پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، و وعده توفیق و تسهیل امور برای او، به ذکر مهم ترین وظیفه او پرداخته ، می فرماید: ((پس تذکر ده اگر تذکر مفید باشد)) (فذکر ان نفعت الذکری).
بعضی گفته اند: منظور این است که تذکر به هر حال سودمند است ، تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 397
و افرادی که به هیچوجه از آن منتفع نشوند کمند، بعلاوه حداقل موجب اتمام حجت بر منکران می شوند که این خود منفعت بزرگی است .
در حالی که بعضی عقیده دارند آیه محذوفی دارد و مفهومش این است

تذکر ده خواه مفید باشد یا نباشد، ((فذکر ان نفعت الذکری او لم تنفع)) و در حقیقت شبیه چیزی است که در آیه 81 سوره نحل آمده است و جعل لکم سرابیل تقیکم الحر: ((خداوند برای شما پیراهنهایی قرار داد که شما را از گرما (و سرما) حفظ می کند)) در این آیه فقط ((گرما)) ذکر شده و ((سرما)) به قرینه مقابله معلوم می شود.
ولی بعضی از مفسران اصرار دارند که ((جمله شرطیه)) در اینجا مفهوم دارد، و منظور این است که در آن جایی باید تذکر دهی که مفید است ، و در آنجا که هیچ فایده ای ندارد لازم نیست .
این احتمال نیز داده شده که ((ان)) در اینجا ((شرطیه)) نباشد، بلکه به معنی ((قد)) و برای تاءکید و تحقیق است و مفهوم جمله این است : تذکر ده که تذکر مفید و سودمند است .
از میان این چهار تفسیر، تفسیر اول از همه مناسب تر به نظر می رسد.
برنامه عملی پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز گواه بر این است که او برای تبلیغات و تذکرات خود هیچ قید و شرطی قائل نبود و همگان را وعظ می کرد و انذار می نمود. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 398
در آیات بعد به عکس العمل مردم در برابر تذکر وعظ و انذار پرداخته ، و آنها را به دو گروه تقسیم می کند: می فرماید: ((به زودی آنها که از خدا می ترسند و احساس مسؤ ولیت می کنند متذکر می شوند)) (سیذکر من یخشی).
آری تا روح خشیت و ترس ، و یا به تعبیر دیگر روح ((حق طلبی)) و ((حق جویی)) که مرتبه ای از تقوا است در انسان وجود نداشته باشد از مواعظ الهی و تذکرات پیامبران نفعی نمی برد، لذا در آغاز سوره بقره قرآن را مایه هدایت برای پرهیزگاران شمرده می گوید: هدی للمتقین .
و در آیه بعد به گروه دوم پرداخته می افزاید: ((اما بدبخت ترین افراد از آن دوری می گزینند)) (و یتجنبها الاشقی).
در بعضی از روایات آمده است که ابن عباس می گوید: آیه ((سیذکر من یخشی)) درباره ((عبدالله بن ام مکتوم)) آن مرد نابینای پاکدل حق طلب نازل شده ، و بعضی گفته اند: آیه ((و یتجنبها الاشقی)) درباره ((ولید بن مغیره)) و ((عتبة بن ربیعه)) است که از سران شرک و کفر بودند.
بعضی گفته اند که منظور از ((اشقی)) در اینجا معاندین و دشمنان حق است ، چرا که مردم سه گروهند: گروهی عارف و آگاه ، و گروهی متوقف و شاک ، و گروهی معاند، و طبیعی است که گروه اول و دوم از تذکرات منتفع می شوند، تنها گروه سودمند که بهره مثبتی نمی گیرند و تنها تاءثیر تذکر در مورد آنها همان تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 399
اتمام حجت است .

ضمنا از این آیه استفاده می شود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گروه سوم را هم نیز مشمول تذکرات خود قرار می داد، ولی آنها دوری می کردند و چهره بر می تافتند.
قابل توجه این است که در این دو آیه ((شقاوت)) نقطه مقابل ((خشیت)) قرار داده شده ، در حالی که قاعده باید در مقابل سعادت قرار گیرد، و این به خاطر آن است که ریشه اصلی سعادت و خوشبختی انسان ، همان احساس مسؤ ولیت و خشیت است .
و در آیه بعد سرنوشت گروه اخیر را چنین بیان می کند ((همان شقاوتمندی که در آتش بزرگ دوزخ وارد می شود، و در آن جای می گیرد)) (الذی یصلی النار الکبری).
((سپس در آن آتش برای همیشه می ماند، نه می میرد، و نه زنده می شود)) (ثم لا یموت فیها و لا یحیی).
یعنی نه می میرد که آسوده گردد، و نه حالتی را که در آن است می توان زندگی نام نهاد، بلکه دائما در میان مرگ و زندگی دست و پا می زند، و این بدترین بلا و مصیبت برای آنها است .
در اینکه منظور از ((النارالکبری)) (آتش بزرگ) چیست ؟ جمعی گفته اند منظور پایین ترین طبقه جهنم و اسفل السافلین است ، چرا چنین نباشد که آنها شقی ترین و معاندترین مردم بودند، و عذاب آنها نیز باید سخت ترین و هولناک ترین عذاب باشد.
ولی بعضی گفته اند که توصیف این آتش به ((کبری)) در مقابل آتش ((صغری)) است ، یعنی آتشهای این دنیا می باشد، همانگونه که در حدیثی آمده که امام تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 400
صادق (علیه السلام) فرمود: ان نارکم هذه جزء من سبعین جزء من نار جهنم ، و قد اطفئت سبعین مرة بالماء ثم التهبت و لو لا ذلک ما استطاع آدمی ان یطیقها:
((این آتش شما جزیی از هفتاد جزء از آتش دوزخ است ، که هفتاد مرتبه با آب خاموش شده ، باز شعله ور گردیده و اگر چنین نبود هیچ انسانی قدرت تحمل آن را نداشت و نمی توانست در کنار آن قرار گیرد.
در دعای معروف کمیل که از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) منقول است درباره مقایسه آتش دنیا و آخرت می خوانیم : علی ان ذلک بلاء و مکروه قلیل مکثه یسیر بقائه قصیر مدته : ((این بلا و مکروهی است که توقف آن کم و بقایش مختصر و مدتش کوتاه است)). الأعلی
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 401
آیه 14 - 19
آیه و ترجمه
قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَکی (14) وَ ِذَکَرَ اسمَ رَبِّهِ فَصلی (15) بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیَوةَ

الدُّنْيَا(16) وَ الاَخِرَةُ خَيرٌ وَ أبْقَى (17) إِنَّ هَذَا لَفِى الصحُفِ الاُولى (18) صحُفِ إِبْرَهِيمَ وَ مُوسى (19)
ترجمه :
14 - مسلما رستگار می شود کسی که خود را تزکیه کند.
15 - و نام پروردگارش را بیاد آورد و نماز بخواند.
16 - بلکه شما حیات دنیا را مقدم می دارید.
17 - در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است .
18 - این دستورات در کتب آسمانی پیشین آمده است .
19 - کتب ابراهیم و موسی .
تفسیر :
برنامه ای که در همه کتب آسمانی آمده
در آیات قبل اشاره ای به مجازات سخت کفار معاند، و دشمنان حق شده
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 402
بود، و در آیات مورد بحث به نجات اهل ایمان و عوامل این نجات اشاره می کند، نخست می فرماید ((مسلما رستگار می شود کسی که خود را تزکیه کند)) (قد افلح من تزکی).
((و نام پروردگارش را به یاد آورد و به دنبال آن نماز بخواند)) (و ذکر اسم ربه فصلی).
به این ترتیب عامل فلاح و رستگاری و پیروزی و نجات را سه چیز می شمرد: ((تزکیه)) و ((ذکر نام خداوند)) و سپس ((بجا آوردن نماز)).
در اینکه منظور از ((تزکیه)) چیست تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده اند:
نخست اینکه منظور پاکسازی روح از شرک است ، به قرینه آیات قبل ، و نیز به قرینه اینکه مهم ترین پاکسازی همان پاکسازی از شرک است .
دیگر اینکه منظور پاکسازی دل از رذائل اخلاقی و انجام اعمال صالح است ، به قرینه آیات فلاح در قرآن مجید از جمله آیات آغاز سوره مؤ منون که فلاح را در گرو اعمال صالح می شمرد، و به قرینه آیه 9 سوره شمس که بعد از ذکر مساءله تقوی و فجور می فرماید: قد افلح من زکیها: ((رستگار شد کسی که نفس خود را از فجور و اعمال زشت پاک کرد و به زینت تقوی بیاراست)).
دیگر اینکه منظور ((زکات فطره)) در روز عید فطر است که نخست باید زکات را پرداخت و بعد نماز عید را بجا آورد، چنانکه در روایات متعددی از امام صادق (علیه السلام) این معنی نقل شده است .
همین معنی در منابع اهل سنت از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) روایت شده . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 403
در اینجا این سؤ ال مطرح است که سوره اعلی سوره مکی است ، و در مکه نه زکات فطر مقرر شده بود، و نه روزه ماه مبارک ، و نه مراسم نماز

عید فطر.
در پاسخ این سؤ ال بعضی گفته اند که هیچ مانعی ندارد آغاز این سوره در مکه نازل شده باشد و پایانش در مدینه .
این احتمال نیز قویا وجود دارد که تفسیر فوق از قبیل بیان یک مصداق روشن و تطبیق آیه بر فرد واضح است .
بعضی نیز ((تزکیه)) را در اینجا به معنی دادن صدقه مالی دانسته اند.
مهم این است که ((تزکیه)) معنی وسیعی دارد که همه این مفاهیم را در بر می گیرد، هم پاکسازی روح از آلودگی شرک ، و هم پاکسازی از اخلاق رذیله ، و هم پاکسازی عمل از محرمات ، و هر گونه ریا، و هم پاکسازی مال و جان به وسیله دادن زکات در راه خدا، زیرا طبق آیه خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها: ((از اموال آنها صدقه ای (زکات) بگیر تا آنها را به وسیله آن پاکسازی و تزکیه کنی)) دادن زکات سبب پاکی روح و جان است .
بنابراین ، تمام تفسیرها ممکن است در معنی گسترده آیه جمع باشد.
قابل توجه اینکه : در آیات فوق نخست سخن از تزکیه و بعد ذکر پروردگار و سپس نماز است .
به گفته بعضی از مفسران مراحل عملی مکلف سه مرحله است :
نخست ((ازاله عقائد فاسده از قلب)) سپس ((حضور معرفة الله و صفات و اسماء او در دل)) و سوم ((اشتغال به خدمت)) آیات فوق در سه جمله کوتاه اشاره به این سه مرحله کرده است .
این نکته نیز قابل توجه است که ((نماز)) را فرع بر ((ذکر پروردگار)) می شمرد، این به خاطر آن است که تا بیاد او نیفتد و نور ایمان در دل او پرتو افکن تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 404
نشود به نماز نمی ایستد، بعلاوه نمازی ارزشمند است که تواءم با ذکر او و ناشی از یاد او باشد، و اینکه بعضی ذکر پروردگار را تنها به معنی ((الله اکبر)) یا ((بسم الله الرحمن الرحیم)) که در آغاز نماز گفته می شود تفسیر کرده اند در حقیقت بیان مصداقهایی از آن است .
سپس به عامل اصلی انحراف از این برنامه فلاح و رستگاری اشاره کرده ، می افزاید: ((بلکه شما حیات دنیا را مقدم می دارید)) (بل تؤ ثرون الحیوة الدنیا).
((در حالی که آخرت بهتر و پایدارتر است)) (و الاخرة خیر و ابقی).
و این در حقیقت همان مطلبی است که در احادیث نیز آمده : حب الدنیا راءس کل خطیئة : ((محبت دنیا سرچشمه هر گناهی است .
در حالی که هیچ عقلی اجازه نمی دهد که انسان ((سرای باقی)) را به ((متاع فانی)) بفروشد و این لذات مختصر و آمیخته با انواع درد و رنج را بر آن همه نعمت جاویدان و خالی از هرگونه ناملائمات مقدم بشمرد.

و سرانجام در پایان سوره می فرماید: ((این دستوراتی که گفته شد منحصر به این کتاب آسمانی نیست ، بلکه در صحف و کتب پیشین نیز آمده است)) (ان هذا لفی الصحف الاولی). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 405
((صحف و کتب ابراهیم و موسی)) (صحف ابراهیم و موسی).
در اینکه مشار الیه ((هذا)) چیست ؟ نظرات گوناگونی وجود دارد: جمعی گفته اند اشاره به دستورات اخیر در زمینه تزکیه و نماز و مقدم نشمردن حیات دنیا بر آخرت است ، چرا که اینها از اساسی ترین تعلیمات همه انبیا بوده ، و در تمام کتب آسمانی آمده است .
بعضی دیگر آن را اشاره به تمام ((سوره)) می دانند، چرا که از توحید شروع می شود، و با نبوت ادامه می یابد، و به برنامه های عملی ختم می شود.
و به هر حال ، این تعبیر نشان می دهد که محتوای پر اهمیت این سوره ، یا خصوص آیات اخیر، از اصول اساسی عالم ادیان ، و از تعلیمات بنیادی همه انبیا و پیامبران است و این خود نشانه ای است از عظمت سوره و از اهمیت این تعلیمات .
((صحف)) جمع ((صحیفه)) در اینجا به معنی لوح و یا صفحه ای است که چیزی بر آن می نویسند.
آیات فوق نشان می دهد که حضرت ابراهیم (علیه السلام) و موسی (علیه السلام) نیز دارای کتابهای آسمانی بوده اند.
در روایتی از ابو ذر می خوانیم که می گوید: به پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرض کردم انبیا چند نفر بودند؟
فرمود یکصد و بیست و چهار هزار نفر.
گفتیم : رسولان آنها چند نفر بودند؟
فرمود: سیصد و سیزده نفر، و بقیه فقط ((نبی)) بودند. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 406
عرض کردم : آدم نبی بود؟
فرمود بله ، خداوند با او سخن گفت و او را با دست خود آفرید، سپس پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) افزود، ای ابو ذر! چهار نفر از انبیاء عرب بودند: هود و صالح و شعیب و پیامبر تو.
گفتم : ای رسول خدا! خداوند چند کتاب نازل فرمود؟
فرمود: صد و چهار کتاب ، ده کتاب بر ((آدم)) پنجاه کتاب بر ((شیث)) و بر ((اخنوخ)) که ادریس است سی کتاب ، و او نخستین کسی است که با قلم نوشت و بر ((ابراهیم)) ده کتاب و نیز تورات و انجیل و زبور و فرقان را (بر موسی و مسیح و داود و پیامبر اسلام نازل کرد).
تعبیر به ((الصحف الاولی)) در مورد کتابهای ابراهیم و موسی در برابر صحف اخیر است که بر حضرت مسیح و پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله

و سلّم) نازل شده است .
نکته : نکته :
تحلیلی بر حدیث ((حب الدنیا راءس کل خطیئة))
مسلما برای افراد مؤ من این محاسبه قرآنی که در آیات فوق آمده در مقایسه دنیا با آخرت که می گوید ((آخرت بهتر و پایدارتر است)).
کاملا روشن است ، اما با این حال چگونه انسان مؤ من در بسیاری از اوقات این علم و آگاهی خود را زیر پا می گذارد و آلوده گناهان و جرائمی می شود؟!
پاسخ این سؤ ال یک جمله است ، و آن غلبه شهوات بر وجود انسان ، و سرچشمه غلبه شهوات نیز حب دنیا است .
حب دنیا اعم از حب مال ، مقام ، شهوت جنسی ، تفوق طلبی ، برتری جویی ، تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 407
تن پروری ، انتقام جویی ، و مانند اینها، گاه چنان طوفانی در روح انسان ایجاد می کند که تمام معلومات او را بر باد می دهد، و حتی گاه حس تشخیص او را از میان می برد، و در نتیجه حیات دنیا بر آخرت مقدم می دارد.
اینکه در روایات اسلامی کرارا حب دنیا به عنوان سرچشمه تمام گناهان شمرده شده است یک واقعیت عینی و محسوس است که در زندگی خود و دیگران بارها آن را آزموده ایم .
بنابراین برای قطع ریشه های گناه راهی جز این نیست که حب و عشق دنیا را از دل بیرون کنیم .
باید به دنیا همچون وسیله ای ، گذرگاهی ، پلی ، و یا همچون مزرعه ای بنگریم .
ممکن نیست عاشقان دنیا بر سر دو راهی ((وصول به متاع این جهان و نیل به رضای خدا)) دومی را مقدم شمرند.
اگر پرونده های جنایی را بنگریم واقعیت حدیث فوق را در آنها به خوبی مشاهده می کنیم .
هنگامی که علل جنگها، خونریزیها، کشت و کشتارها (حتی برادران و دوستان) را مورد توجه قرار می دهیم جای پای حب دنیا در همه آنها مشهود و نمایان است .
اما چگونه می توان حب دنیا را از دل بیرون کرد با اینکه ما همه فرزند دنیاییم ، و علاقه فرزند به مادر یک امر طبیعی است ؟!
این نیاز به آموزش فکری و فرهنگی و عقیدتی ، و سپس تهذیب نفس دارد. و از جمله اموری که می تواند بالاترین کمک را به سالکان راه در این مسیر کند ملاحظه عاقبت کار دنیا پرستان است .
فراعنه با آنهمه قدرت و امکانات مالی سرانجام چه کردند؟ قارون از

اینهمه تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 408
گنجهائی که کلید آنها را چندین انسان نیرومند به زحمت می کشیدند چه اندازه با خود برد؟!
قدرتهای عظیمی را که در عصر و زمان خود می نگریم ، و با نسیمی دفتر زندگانیشان بر هم می خورد، و با یک گردش لیل و نهار از تخت قدرت فرو می افتند، و کاخها و ثروتهایشان را می گذارند و می گریزند، و یا به زیر خاک پنهان می شوند، خود بهترین واعظ و معلم ماست .
این سخن دامنه دار را با حدیثی از امام علی بن الحسین (علیه السلام) که بسیار رسا و گویا است پایان می دهیم :
از حضرتش پرسیدند که افضل اعمال نزد خدا چیست ؟
فرمود: ما من عمل بعد معرفة الله عز و جل و معرفة رسوله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) افضل من بغض الدنیا: ((هیچ عملی بعد از معرفت خداوند و رسولش افضل از دشمنی با دنیا نیست))!
سپس افزود: زیرا برای حب دنیا شعب بسیاری است ، و معاصی نیز شعب بسیاری دارد، اولین چیزی که با آن معصیت خدا شد معصیت ابلیس بود در آن زمان که ابا کرد و ((تکبر)) ورزید و از کافرین شد.
سپس ((حرص)) بود که سرچشمه معصیت (و ترک اولای) آدم و حوا گشت ، در آن زمان که خداوند متعال به آنها فرمود: از هر جای بهشت می خواهید بخورید، ولی نزدیک این درخت (ممنوع) نشوید که از ستمکاران خواهید بود ولی آنها به سراغ چیزی رفتند که به آن نیاز نداشتند! و همین برای فرزندان آنها تا روز قیامت باقی ماند، چرا که غالب چیزهایی را که انسان می طلبد به آن نیازی ندارد (نیازها غالبا منشاء گناه نیستند، آنچه منشاء گناه است هوسها و امور زائد بر نیاز است) سپس ((حسد)) بود که سرچشمه گناه فرزند آدم شد، نسبت به برادرش حسد ورزید و او را به قتل رساند. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 409
و از شعب آن حب زنان ، حب دنیا، حب ریاست ، حب راحتی ، حب سخن ، حب برتری ، و حب ثروت است ، اینها هفت خصلتند که همگی در حب دنیا جمعند، و لذا پیامبران و دانشمندان بعد از آگاهی بر این حقیقت گفته اند: حب الدنیا راءس کل خطیئة .
خداوندا! حب دنیا را که ریشه همه گناهان است از دل ما بیرون ببر.
پروردگارا! خودت در مسیر پر پیچ و خم تکامل دست ما را بگیر و به سر منزل مقصود هدایت فرما.
بار الها تو از پنهان و آشکار آگاهی گناهان مخفی و آشکار ما را به لطف و کرمت ببخشا.
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 411
سوره غاشیه
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و 26 آیه دارد تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 412
محتوا و فضیلت سوره ((غاشیه))
این سوره که از سوره های مکی است عمدتا بر سه محور دور می زند:
((محور اول)) بحث ((معاد)) است ، مخصوصا کیفرهای دردناک مجرمان و پاداشهای شوق انگیز مؤ منان .
((محور دوم)) بحث ((توحید)) است که با اشاره به آفرینش آسمان و خلقت جبال و زمین و توجه انسانها به این سه موضوع اسرار آمیز بیان شده .
و ((محور سوم)) بحث از ((نبوت)) و گوشه ای از وظائف پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، و در مجموع اهداف سوره های مکی را که تقویت مبانی ایمان و اعتقاد است تعقیب می کند.
در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من قراءها حاسبه الله حسابا یسیرا: ((هر کس آن را تلاوت کند خداوند حساب او را در قیامت آسان می کند.
و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ((کسی که مداومت بر قرائت این سوره در نمازهای فریضه یا نافله کند خداوند او را تحت پوشش رحمت خود در دنیا و آخرت قرار می دهد، و در قیامت او را از عذاب آتش امان می بخشد.
و مسلما این همه ثواب و فضیلت در صورتی عائد می شود که تلاوت انگیزه اندیشه و عمل گردد. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 413
آیه 1-7
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
هَلْ أَتَاک حَدِیث الْغَشِیَةِ(1) وُجُوهٌ یَوْمَئذٍ خَشِعَةٌ(2) عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ(3) تَصلی نَاراً حَامِیَةً(4) تُسقَی مِنْ عَینٍ ءَانِیَةٍ(5) لَّیْس لهُمْ طعَامٌ إِلا مِن ضرِیعٍ(6) لا یُسمِنُ وَ لا یُغْنی مِن جُوعٍ(7)
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - آیا داستان ((غاشیه)) (روز قیامت که حوادث وحشتناکش همه را می

پوشاند) به تو رسیده است ؟!
2 - چهره هائی در آن روز خاشع و ذلت بار است .
3 - آنها که پیوسته عمل کرده و خسته شده اند (و نتیجه ای عائدشان نشده). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 414
4 - و در آتش سوزان وارد می گردند.
5 - از چشمهای فوق العاده داغ به آنها می نوشانند.
6 - طعامی جز از ضریع (خار خشک تلخ و بد بو) ندارند.
7 - غذایی که نه آنها را فربه می کند و نه گرسنگی را فرو می نشاند!
تفسیر :
خستگان بی نصیب !
در آغاز این سوره به نام تازه ای درباره قیامت برخورد می کنیم که آن ((غاشیه)) است ، می فرماید:
((آیا داستان غاشیه به تو رسیده است))؟! (هل اتیک حدیث الغاشیه)
((غاشیه)) از ماده ((غشاوة)) به معنی پوشاندن است ، انتخاب این نام برای قیامت به خاطر آن است که حوادث وحشتناک آن ناگهان همه را زیر پوشش خود قرار می دهد.
بعضی گفته اند به خاطر آن است که خلق و اولین و آخرین در آن روز برای حساب جمع می شوند.
و نیز گفته اند که منظور آتشی است که چهره های کفار و مجرمان را می پوشاند.
ولی تفسیر اول از همه مناسب تر است .
ظاهر این است که مخاطب در این آیه شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است و ذکر این جمله به صورت استفهام از شخص پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای بیان عظمت و اهمیت آن روز بزرگ است .
بعضی نیز احتمال داده اند که مخاطب در این آیه هر انسانی است ، ولی این معنی بعید به نظر می رسد. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 415
سپس به بیان چگونگی حال مجرمان پرداخته ، می گوید: ((چهره هایی در آن روز خاشع و ذلت بار است)) (وجوه یومئذ خاشعة).
ذلت و ترس از عذاب و کیفرهای عظیم آن روز تمام وجود آنها را فرا گرفته ، و از آنجا که حالات روحی انسان بیش از همه جا در چهره او منعکس می شود، اشاره به خوف و ذلت و وحشتی می کند که سراسر چهره آنها را می پوشاند
بعضی نیز گفته اند: منظور از ((وجوه)) در اینجا بزرگان و سردمداران کفر است که در ذلت عمیقی فرو می روند، ولی معنی اول مناسب تر به نظر می رسد.

آنگاه می افزاید: ((اینها کسانی هستند که پیوسته عمل کرده و خسته شده اند))، (عاملة ناصبة).
تلاش و کوشش زیادی در زندگی دنیا به خرج می دهند، ولی هیچ فایده ای جز خستگی در حقیقت نصیبشان نمی شود، نه عمل مقبولی در درگاه خدا دارند، و نه چیزی از آنهمه ثروتهایی که اندوخته اند می توانند با خود ببرند، و نه نام نیکی از خود به یادگار می گذارند، و نه فرزند صالحی ، آنها زحمتکشان خسته و بینوایند، و چه تعبیر رسایی است جمله ((عاملة ناصبة)) در حق آنان .
بعضی در تفسیر این جمله گفته اند: منظور این است که در این دنیا عمل می کنند، اما خستگی و رنج در آخرت می برند!
و بعضی گفته اند: مجرمان را در دوزخ وادار به انجام اعمال شاقه و طاقت فرسا می کنند تا عذاب بیشتری ببینند.
اما تفسیر اول از میان این سه تفسیر صحیح تر به نظر می رسد. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 416
سرانجام این زحمتکشان خسته و بیهوده گر، وارد آتش داغ و سوزان می شوند و با آن می سوزند)) (تصلی نارا حامیة).
((تصلی)) از ماده ((صلی)) (بر وزن نفی) به معنی ورود در آتش و ماندن و سوختن با آن است .
ولی مجازات آنها به همین جا ختم نمی گردد، بلکه هنگامی که بر اثر حرارت آتش تشنه می شوند ((از چشمه ای فوق العاده سوزان به آنها می نوشانند)) (تسقی من عین آنیة).
((آنیة)) مؤ نث ((آنی)) از ماده ((انی)) (بر وزن حلی) به معنی تاءخیر افکندن است ، و برای بیان فرا رسیدن وقت چیزی گفته می شود، و در اینجا به معنی آب سوزانی است که حرارتش به منتها درجه رسیده است .
در آیه 29 سوره کهف می خوانیم : و ان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب و ساءت مرتفقا: ((و اگر تقاضای آب کنند آبی برای آنها می آورند مانند فلز گداخته که صورتهایشان را بریان می کند، چه بد نوشیدنی است و چه بد محل اجتماعی ؟!
و در آیه بعد درباره خوراک آنها به هنگامی که گرسنه می شوند بعد می افزاید: ((آنها طعامی جز ضریع ندارند)) (لیس لهم طعام الا من ضریع).
در اینکه ((ضریع)) چیست ؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند: بعضی گفته اند: نوعی خار است که به زمین می چسبد، هنگامی که تر باشد قریش آن را ((شبرق)) می نامیدند، و هنگامی که خشک می شد آن را تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 417
((ضریع)) می گفتند، گیاهی است سمی که هیچ حیوان و چهارپایی به آن نزدیک نمی شود.

((خلیل)) از علمای لغت می گوید: ((ضریع)): ((گیاه سبز بدبویی است که از دریا بیرون می افتد)).
((ابن عباس)) گفته است : ((درختی است از آتش که اگر در دنیا باشد زمین و هر چه را بر آن است می سوزاند))!
ولی در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : ((ضریع چیزی است که در آتش دوزخ ، شبیه خار، تلخ تر از صبر، و متعفن تر از مردار، و سوزنده تر از آتش ، خداوند آن را ضریع نام نهاده است)) (الضریع شی ء یکون فی النار یشبه الشوک ، اشد مرارة من الصبر، و انتن من الجیفة ، و احر من النار، سماه الله ضریعا).
بعضی نیز گفته اند: ((ضریع)) طعامی است ذلت آفرین که دوزخیان برای رهایی از آن به درگاه خدا تضرع می کنند فراموش نکنیم که ماده ضرع به معنی ضعف و ذلت و خضوع است) این تفسیرها با هم منافاتی ندارد و ممکن است در معنی این واژه جمع باشد.
سپس می افزاید: ((نه آنها را فربه می کند و نه گرسنگی را فرو می نشاند)) (لا یسمن و لا یغنی من جوع). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 418
مسلما چنین غذایی برای تقویت جسم و فرونشاندن گرسنگی نیست ، غذایی است گلوگیر که خود نوعی عذاب است ، چنانکه در آیه 13 مزمل می خوانیم : و طعاما ذا غصة و عذابا الیما: ((نزد ما غذاهایی است گلوگیر و عذابی است دردناک))!
آنها که در این دنیا انواع غذاهای لذیذ و چرب و شیرین را از طریق ظلم و تجاوز به حقوق دیگران فراهم کردند، و آنها که اجازه ندادند محرومان جز از غذاهای گلوگیر و ناگوار استفاده کنند، باید در آنجا غذایی داشته باشند که ((عذاب الیم)) آنها گردد.
البته همانگونه که بارها گفته ایم نه نعمتهای بهشتی ، و نه عذابهای دوزخی را می توان برای ما محبوسان زندان دنیا توصیف کرد، اینها همه اشاراتی است و تنها شبحهایی است که از دور می بینیم . الغاشیة
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 419
آیه 8 - 16
آیه و ترجمه
وُجُوهٌ یَوْمَئذٍ نَّاعِمَةٌ(8) لِّسعْیهَا رَاضِیَةٌ(9) فی جَنَّةٍ عَالِیَةٍ(10) لا تَسمَعُ فِیهَا لَغِیَةً(11) فِیهَا عَینٌ جَارِیَةٌ(12) فِیهَا سرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ(13) وَ أَکْوَابٌ مَّوْضوعَةٌ(14) وَ نمَارِقُ مَصفُوفَةٌ(15) وَ زَرَابىُّ مَبْثُوثَةٌ(16)
ترجمه :
8 - چهره هایی در آن روز شاداب با طراوت است .
9 - چرا که از سعی و تلاش خود خشنود است .
10 - در بهشتی است عالی !

11 - که در آن هیچ سخن لغو و بیهوده ای نمی شنوی .
12 - در آن چشمه های جاری است . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 420
13 - در آن تختهای زیبای بلند است .
14 - و قدحهائی که در کنار این چشمه ها نهاده .
15 - و بالشها و پشتیهای صف داده شده .
16 - و فرشهای فاخر گسترده !
تفسیر :
دورنمائی از نعمتهای روحپرور بهشتی
به دنبال توصیفی که در آیات گذشته از حال مجرمان و بدکاران در جهان دیگر و عذابهای دوزخی آمده ، در این آیات به شرح حال مؤ منان نیکوکار، و توصیف نعمتهای بی نظیر بهشتی می پردازد، تا ((قهر)) را با ((مهر)) بیامیزد، و ((انذار)) را با ((بشارت)) همراه سازد.
می فرماید: ((چهره هایی در آن روز شاداب و با طراوت و غرق در سرور است)) (وجوه یومئذ ناعمة).
به عکس چهره بدکاران که در آیات قبل به آن اشاره شده بود که غرق ذلت و اندوه است .
((ناعمة)) از ماده ((نعمة)) در اینجا اشاره به چهره هایی است که غرق نعمت شده و تر و تازه و شاداب و مسرور و نورانی است ، همانگونه که در آیه 24 سوره مطففین آمده است که در توصیف بهشتیان می فرماید: تعرف فی وجوههم نضرة النعیم : ((در چهره های آنها طراوت و خرمی نعمت را مشاهده می کنی)).
این چهره ها چنان می نماید که از سعی و تلاش خود راضی و خشنود است)) (لسعیها راضیة).
به عکس دوزخیان که از تلاش و کوشش خود جز خستگی و رنج بهره ای
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 421
نبردند و ((عاملة ناصبه)) بودند، بهشتیان نتائج تلاش و کوشش خود را به احسن وجه می بینند و کاملا راضی و خشنودند.
تلاشهایی که در پرتو لطف خدا به اضعاف مضاعف ، گاه ده برابر، و گاه هفتصد برابر، و گاه بیشتر، رشد و نمو یافته ، و گاهی با آن جزای بی حساب را خریداری کرده اند: ((انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب)) (زمر - 10).
سپس به شرح این مطلب پرداخته ، می گوید: آنان در بهشتی عالی قرار دارند)) (فی جنة عالیة).
واژه ((عالیة)) ممکن است اشاره به علو مکانی باشد، یعنی آنها در طبقات عالی بهشتند، و یا ((علو مقامی)) و هر دو احتمال را مفسران گفته اند، ولی تفسیر دوم مناسبتر به نظر می رسد، هر چند جمع میان دو

معنی نیز ممکن است .
بعد به توصیف دیگری از این بهشت که جنبه روحانی و معنوی دارد پرداخته می افزاید: ((در آنجا هیچ سخن لغو و بیهوده ای را نمی شنوی)) (لا تسمع فیها لاغیة).
نه سخنی که حاکی از نفاق باشد، یا عداوت و جنگ و جدال ، و یا کینه - توزی و حسد، نه سخنان دروغ ، نه تهمت و افترا، نه غیبت و ایذاء، و نه حتی لغو و بی فایده .
و چه آرامبخش است محیطی که از همه این سخنان پاک باشد، و اگر درست بیندیشیم قسمت عمده ناراحتیهای زندگی دنیا از شنیدن اینگونه سخنان است که آرامش روح و جان و نظامات اجتماعی را برهم می زند و آتش فتنه ها را تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 422
شعله ور می سازد.
بعد از ذکر این نعمت روحانی و آرامش که بر روح و جان بهشتیان به خاطر نبودن سخنان لغو و بیهوده حکم فرماست به بیان قسمتی از نعمتهای مادی بهشت پرداخته ، می گوید: ((در آن بهشت چشمه ها جاری است)) (فیها عین جاریة).
گرچه ((عین)) در اینجا ((نکره)) است و معمولا نکره برای بیان یک فرد می آید، ولی به قرینه سایر آیات قرآن معنی جنس دارد، و شامل چشمه های مختلف می شود، همانگونه که در آیه 15 ذاریات می خوانیم : ان المتقین فی جنات و عیون : ((پرهیزگاران در میان باغهای بهشت و چشمه ها قرار دارند))
بعضی نیز گفته اند در هر قصری از قصرهای بهشتیان چشمه ای جاری است و مفرد بودن ((عین)) در اینجا ناظر به آن است ، چشمه ای که مطابق میل بهشتیان به هر طرف که بخواهند جریان پیدا می کند، و نیازی به شکافتن نهر و ساختن بستر ندارد.
البته وجود چشمه های متعدد علاوه بر افزودن بر زیبایی و طراوت ، این فایده را نیز دارد که هر کدام نوشابه مخصوصی دارد و ذائقه بهشتیان را هر زمان با انواع شراب طهور شیرین و معطر می کند.
بعد از ذکر چشمه ها به سراغ تختهای بهشتی می رود، و می فرماید: ((در آن باغهای بهشتی تختها و سریرهائی بلند وجود دارد)) (فیها سرر مرفوعة).
((سرر)) جمع ((سریر)) از ماده ((سرور)) به معنی تختهایی است که در مجالس انس و سرور بر آن می نشینند. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 423
بلند بودن این تختها به خاطر آن است که بهشتیان بر تمام مناظر و صحنه های اطراف خود مسلط باشند، و از مشاهده آن لذت برند.
((ابن عباس می گوید: این تختهای بلند چنان هستند که وقتی صاحبان آنها

اراده جلوس بر آن کنند تواضع می کند و فرو می نشیند، و بعد از جلوس به حال اول باز می گردد!
این احتمال نیز وجود دارد که توصیف این تختها به ((مرفوعة)) اشاره به گرانبها بودن آنها است ، و آنگونه که بعضی گفته اند از قطعات طلا ساخته شده ، و مزین به زبرجد و در و یاقوت است .
جمع میان هر دو تفسیر نیز ممکن است .
و از آنجا که استفاده از آن چشمه های گوارا و شرابهای طهور بهشتی ، نیاز به ظرفهایی دارد، در آیه بعد می افزاید: ((قدحهای زیبا و جالبی در کنار این چشمه ها گذارده شده)) (و اکواب موضوعة).
هر زمان اراده کنند قدحها از چشمه ها پر می شود، و در برابر آنان قرار می گیرد، تازه به تازه می نوشند، و سیراب می شوند و لذت می برند، لذتی که توصیفش برای ساکنان دنیا غیر ممکن است .
((اکواب)) جمع ((کوب)) (بر وزن خوب) به معنی ((قدح)) یا ظرفی است که دسته دار باشد.
توجه به این نکته لازم است که در قرآن تعبیرات مختلفی درباره ظرفهای شراب طهور بهشتیان آمده ، در اینجا و بعضی از آیات دیگر تعبیر به ((اءکواب)) شده ، در حالی که در بعضی از آیات دیگر تعبیر به ((اباریق)) جمع ((ابریق)) به معنی ظرفی که دارای دسته و لوله برای ریختن مایعات است یا ((کاس)) تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 424
(به معنی جام پر از شراب) آمده است ، مانند یطوف علیهم ولدان مخلدون باکواب و اباریق و کاس من معین : ((گرداگرد آنها نوجوانانی می گردند که همیشه طراوت جوانی را دارا هستند، در حالی که قدحها و کوزه ها و جامهایی پر از شراب طهور در دست دارند و به آنها عرضه می کنند)) (واقعه - 17 و 18).
باز به نکته های بیشتری از جزییات نعمتهای بهشتی پرداخته ، اضافه می کند: ((در آنجا بالشها و پشتیهایی بر تختها وجود دارد که صف داده شده است)) (و نمارق مصفوفة).
((نمارق)) جمع ((نمرقه)) (بر وزن غلغله) به معنی پشتی کوچک است که بر آن تکیه می کنند و معمولا به هنگام استراحت کامل از آنها استفاده می شود، و تعبیر به ((مصفوفة)) اشاره به تعدد و نظم خاصی است که بر آنها حاکم است ، این تعبیر نشان می دهد که آنها جلسات انس دستجمعی تشکیل می دهند، و این اجتماع که خالی از هر گونه لغو و بیهوده گی است ، و تنها از الطاف الهی و نعمتهای بی پایان او، و نجات از درد و رنجهای دنیا و عذاب آخرت ، در آن سخن گفته می شود چنان لطف و لذتی دارد که چیزی با آن برابری نمی کند.
و در آخرین آیه مورد بحث به فرشهای فاخر بهشتی اشاره کرده ، می

فرماید: ((در آنجا فرشهایی گرانبها و بسیار زیبا گسترده شده)) (و زرابی مبثوثة).
((زرابی)) جمع ((زریبة)) به معنی فرشهای عالی خوابدار است که هم نرم و راحت است ، و هم گرانبها و پر قیمت .
و پیدا است به موازات این وسائل آسایش و لذت ، چه وسائل دیگری در
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 425
آنجا وجود دارد که مشت نمونه خروار است .
در این آیات هفت نعمت مهم بهشتی ذکر شده که هر یک از دیگری جالبتر و زیباتر است .
کوتاه سخن اینکه بهشت جایگاهی است بی نظیر از هر جهت و خالی از هر گونه ناراحتی و جنگ و جدال ، با انواع میوه های رنگارنگ ، و نغمه های دلپذیر و چشمه های آب جاری ، و شرابهای طهور، و خدمتگزارانی شایسته و همسرانی بی مانند، و تختهایی مرصع ، و فرشهائی فاخر، و دوستانی با صفا و ظروف و قدحهائی جالب در کنار چشمه ها، و خلاصه نعمتهایی که نه بالفاظ محدود این جهان قابل شرح است ، و نه در عالم خیال قابل درک ، و همه اینها در انتظار مقدم مؤ منانی است که با اعمال صالح خود اجازه ورود در این کانون نعمت الهی را کسب کرده اند.
و فراتر از این لذات مادی لذات معنوی ، و برتر از همه ((لقاءالله)) و جلوه های محبوب ، و الطاف آن معبود است که اگر یک لحظه آن به دست آید بر تمام نعمتهای مادی بهشت برتری دارد، و به گفته شاعر.
گرم به دامن وصل تو دسترس باشد
دگر ز طالع خویشم چه ملتمس باشد؟!
اگر به هر دو جهان یک نفس زنم با دوست
مرا ز هر دو جهان حاصل آن نفس باشد الغاشیة
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 426
آیه 17 - 26
آیه و ترجمه
أَ فَلا یَنظرُونَ إِلی الابِلِ کیْف خُلِقَت (17) وَ إِلی السمَاءِ کَیْف رُفِعَت (18) وَ إِلی الْجِبَالِ کَیْفَ نُصِبَت (19) وَ إِلی الاَرْضِ کَیْف سطِحَت (20) فَذَکرْ إِنَّمَا أَنت مُذَکرٌ(21) لَّست عَلَیْهِم بِمُصیْطِرٍ(22) إِلا مَن تَوَلی وَ کَفَرَ(23) فَیُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَاب الاَکْبرَ(24) إِنَّ إِلَیْنَا إِیَابهُمْ(25) ثمَّ إِنَّ عَلَیْنَا حِسابهُم (26)
ترجمه :
17 - آیا آنها به شتر نمی نگرند چگونه آفریده شده ؟
18 - و به آسمان نگاه نمی کنند که چگونه بر پا شده ؟
19 - و به کوهها که چگونه در جای خود نصب گردیده ؟ تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 427

20 - و به زمین که چگونه مسطح گشته ؟
21 - پس تذکر ده تو فقط تذکر دهنده ای .
22 - تو مسلط بر آنها نیستی که مجبورشان (بر ایمان) کنی .
23 - مگر کسی که پشت کند و کافر شود.
24 - که خداوند او را به عذاب بزرگ مجازات می کند.
25 - مسلما بازگشت آنها به سوی ما است .
26 - و مسلما حساب آنها با ما است .
تفسیر :
به شتر نگاه کن که خود آیتی است !
در آیات گذشته بحثهای فراوانی پیرامون بهشت و نعمتهایش آمده بود، اما در آیات مورد بحث سخن از کلید اصلی وصول آنهمه نعمتها که ((معرفة الله)) است به آمده ، و با ذکر چهار نمونه از مظاهر قدرت خداوند، از خلقت بدیع خدا، و دعوت انسان به مطالعه درباره آنها راه ورود به بهشت را نشان می دهد، در ضمن اشاره ای است به قدرت بی پایان خدا که کلید حل مساءله ((معاد)) است .
نخست می فرماید: ((آیا آنها به شتر نمی نگرند چگونه آفریده شده))؟! (ا فلا ینظرون الی الابل کیف خلقت).
در اینکه چرا در اینجا قبل از هر چیز بر مساءله آفرینش ((شتر)) تکیه شده است مفسران سخنان بسیار دارند، ولی پیدا است که روی سخن در مرحله اول به اعراب مکه بود که ((شتر)) همه چیز زندگی آنها را تشکیل می داد، و شب و روز با آن سر و کار داشتند.
از این گذشته این حیوان ویژگیهای عجیبی دارد که او را از حیوانات دیگر ممتاز می کند، و به حق آیتی است از آیات خدا، از جمله اینکه : تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 428
1 - بعضی از چهارپایان تنها از گوشتشان استفاده می شود، و بعضی دیگر غالبا از شیرشان ، بعضی دیگر تنها به درد سواری می خورند، و بعضی برای باربری ، اما شتر حیوانی است که تمام این جهات در آن جمع است ، هم گوشتش قابل استفاده است ، و هم شیرش ، هم از آن برای سواری و هم باربری استفاده می شود.
2 - شتر نیرومندترین و با مقاومتت رین حیوانات اهلی است ، بار زیادی با خود می برد، و عجب اینکه به هنگامی که خوابیده است بار سنگینی را بر او حمل می کنند، و او با یک حرکت برمی خیزد و روی پا می ایستد، در حالی که چهارپایان دیگر قدرت بر چنین کاری ندارند.
3 - شتر می تواند روزهای متوالی (حدود یک هفته الی ده روز) تشنه بماند، و در مقابل گرسنگی نیز تحمل بسیار دارد.
4 - شتر می تواند هر روز مسافتی طولانی راه را طی کند، و از زمینهای

صعب العبور، و شنزارهایی که هیچ حیوانی قادر بر عبور از آن نیست بگذرد، و به همین دلیل عربها آن را ((کشتی بیابانها))! می نامند.
5 - او از نظر تغذیه بسیار کم خرج است و هر گونه خار و خاشاکی را می خورد.
6 - او در شرائط نامناسب جوی در میان طوفانهای بیابان که چشم و گوش را کور و کر می کند با وسائل خاصی که خداوند در پلکها و گوشها و بینی او آفریده مقاومت می کند، و به راه خود ادامه می دهد!
7 - شتر با تمام قدرتی که دارد از رام ترین حیوانات است به طوری که یک کودک خردسال می تواند مهار یک قطار شتر را در دست گرفته و هر جا که خاطر خواه او است ببرد.
خلاصه اینکه ویژگیهای این حیوان چنان است که دقت در آفرینش او تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 429
انسان را متوجه خالق بزرگی می کند که آفریننده چنین موجودی است ، آری قرآن می گوید آیا این گمشدگان وادی غفلت ، به اسرار شگفت انگیز این موجود اندیشه نمی کنند، تا راهی به حق یافته و از بیراهه بازگردند.
ناگفته پیدا است منظور از ((نظر)) در جمله ((افلا ینظرون)) نگاه کردن عادی نیست ، بلکه نگاهی است تواءم با تفکر و اندیشه و دقت .
و بعد از آن به آسمان می پردازد، و می فرماید: ((آیا به آسمان نگاه نمی کنند که چگونه بر پا شده))؟! (و الی السماء کیف رفعت).
آسمان با آن عظمتش ، و با آنهمه شگفتیهایش ، ستاره ها و کهکشانها و آنهمه جمال و زیبایی و شکوه که آدمی را غرق در حیرت می کند، و خود را در مقابل آفریننده این جهان عظیم و مملو از نظم و حساب کوچک و ناچیز، بلکه همچون ((صفر)) در مقابل ((بی نهایت)) می بیند.
چگونه این کرات عظیم هر یک در مدار خود میخکوب شده اند؟ و بدون ستونی در جای خود قرار گرفته اند؟ میلیونها سال بر کرات منظومه شمسی می گذرد و محورهای اصلی حرکت این کرات تغییر نمی یابد.
آفرینش آسمان گرچه همیشه عجیب بوده ، ولی در پرتو اکتشافات علمی امروز شگفتیهایش به مراتب بیشتر و عظمتش جلوه گرتر شده است .
آیا نباید درباره خالق و مدبر این جهان بزرگ اندیشید و به اهداف بزرگ و والای او نزدیک شد؟!
سپس از آسمان به زمین آمده ، می افزاید: آیا ((به کوهها نگاه نمی کنند چگونه در جای خود نصب شده است))؟! (و الی الجبال کیف نصبت).
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 430
کوههایی که ریشه های آن به یکدیگر متصل است ، و همچون حلقه های زره گرداگرد زمین را فرا گرفته ، و لرزشهای ناشی از مواد مذاب درونی ، و جزر و مد ناشی از جاذبه های ماه و خورشید را به حداقل می رساند.

کوههایی که پناهگاه مطمئن است و سپری است در مقابل طوفانها که اگر نبودند کره زمین تبدیل به بیابانی می شد غیر قابل زندگی .
و بالاخره کوههایی که آبها را در خود حفظ می کند و تدریجا به سوی سرزمینهای تشنه روان می سازد، و در دامنه های خود نشاط حیات و سرسبزی و خرمی و طراوت می آفریند و شاید به خاطر همین جهات است که در آیات دیگر قرآن کوهها به عنوان میخها و اوتاد زمین معرفی شده .
اصولا کوهها مظهر ابهت و عظمت و صلابت ، و همه جا مایه خیر و برکت است ، و شاید به همین دلیل انسان در دل کوهها اندیشه بیدارتری می یابد، و بی جهت نیست که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قبل از بعثتش مدتها به عبادت در ((جبل النور)) و ((غار حرا)) مشغول بود.
((نصبت)) از ماده ((نصب)) به معنی ثابت قرار دادن است ، و ممکن است این تعبیر ضمنا اشاره ای به کیفیت خلقت کوهها در آغاز آفرینش نیز بوده باشد، همان چیزی که علم امروز پرده از آن برداشته ، و پیدایش کوهها را به عوامل متعددی نسبت می دهد، و انواع و اقسامی برای آن قائل است :
کوههائی که بر اثر چین خوردگی زمین پیدا شده .
کوههائی که از آتشفشانها به وجود آمده .
کوههائی که نتیجه آبرفتهای ناشی از باران است .
و کوههائی که در دل دریاها تکوین می یابد و مجموعه ای است از رسوبات دریا و باقی مانده حیوانات آن (مانند کوهها و جزائر مرجانی).
آری هر کدام از این کوهها، تکوین آنها، و آثار و برکات آنها درخور تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 431
دقت و اهمیت است ، و برای انسانهای بیدار نشانه های زندهای است از قدرت پروردگار.
سپس به زمین می پردازد، و می گوید: ((آیا به زمین نگاه نمی کنند چگونه مسطح شده))؟! (و الی الارض کیف سطحت).
چگونه بارانهای مداوم کوهها را شسته ، و ذرات خاک را به وجود آورده ، سپس در گودالها پهن کرده و زمینهای صافی که هم آماده کشاورزی است و هم قابل هر گونه ساختمان ، در اختیار انسان قرار داده است ؟
اگر به راستی کره زمین تماما کوه و دره بود زندگی کردن بر آن چقدر مشکل و طاقت فرسا بود؟ چه کسی آن را پیش از تولد ما مسطح و قابل استفاده ساخت ؟ اینها همه اموری است که قرآن ما را به اندیشه کردن در آن دعوت می کند.
در اینجا این سؤ ال مطرح است که چه ارتباط و پیوندی میان این امور چهارگانه وجود دارد: شتر، آسمان ، کوهها و زمین ؟

فخر رازی در تفسیر خود می گوید: ((این به خاطر آن است که قرآن به لغت عرب نازل شده ، و آنها غالبا اقدام به مسافرت می کردند چون بلادشان خالی از زراعت و فرآورده های کشاورزی بود، از طرفی بیشتر سفرهای آنها با شتر صورت می گرفت ، و هنگامی که در این بیابانهای هولناک و دور از اجتماع سفر می کردند اندیشه و فکر در آنان زنده می شد، کسی نبود که با آنها سخن گوید، و چیزی نبود که چشم و گوش آنها را به خود مشغول دارد، در این حال هنگامی که فکر می کردند قبل از هر چیز چشمشان به شتری می افتاد که بر آن سوار بودند، منظره عجیب آن را می دیدند و در فکر فرو می رفتند، و هنگامی که نگاه بالای سرشان می کردند چیزی جز آسمان مشاهده نمی نمودند، و هنگامی که به چپ و راست خود نظر می افکندند، جز کوهها چیزی مشاهده نمی شد، و هنگامی

به زیر پای خود نظر می افکندند چیزی جز زمین وجود نداشت ، گویی خداوند می خواهد به آنها دستور اندیشه کردن دهد، اندیشه ای به هنگام تنهایی که طبعا بر محور این چهار چیز دور می زند)).
ولی اگر بخواهیم نظر را از محیط زندگی محدود عرب برداریم و در جوی وسیع تر به اندیشه پردازیم ، می توان گفت : امور چهارگانه ای که در آیات فوق آمده زیر بنای زندگی انسان را تشکیل می دهد:
آسمان کانون نور است و باران و هوا، و زمین مرکز پرورش انواع مواد غذایی کوهها رمز آرامش و ذخیره آب و مواد معدنی ، و شتر نمونه روشنی از چهارپایان اهلی که در اختیار بشر قرار دارد.
به این ترتیب هم مسائل کشاورزی ، هم دامداری و هم صنعتی در این امور چهارگانه نهفته شده است ، و اندیشه در این نعمتهای گوناگون ، خواه ناخواه انسان را به شکر منعم وامی دارد، و شکر منعم او را به معرفت الله و شناخت خالق نعمت دعوت می کند.
و به دنبال این بحث توحیدی روی سخن را به پیامبر کرده می گوید: ((اکنون که چنین است آنها را یادآوری کن ، تو فقط یادآوری کننده ای)) (فذکر انما انت مذکر).
تو هرگز مسلط بر آنان نیستی که مجبورشان به ایمان سازی)) (لست علیهم بمصیطر).
آری آفرینش آسمان و زمین و کوهها و حیوانات نشان می دهد که این عالم بی حساب نیست ، و آفرینش انسان نیز هدفی داشته ، اکنون که چنین است آنها

را با تذکرات خویش به اهداف خلقت و آفرینش آشناساز، و راه قرب خدا را به آنها نشان ده ، و در مسیر تکامل رهبر و راهنمایشان باش .
البته راه کمال در صورتی پیموده می شود که با میل و اراده و اختیار

همراه باشد، و گرنه تکامل اجباری سخنی بی مفهوم است ، تو هرگز نمی توانی آنها را مجبور سازی ، و اگر هم می توانستی فایده ای نداشت .
بعضی تصور کرده اند که این دستور قبل از نزول فرمان ((جهاد)) بوده ، و با نزول حکم جهاد نسخ شد.
چه اشتباه بزرگی ؟ مساءله تذکر و تبلیغ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از نخستین روز شروع شد، و تا آخرین دقیقه حیات آن حضرت ادامه داشت ، و بعد از او نیز به وسیله جانشینان معصوم و علمای دین تداوم داشته و خواهد داشت این مطلبی نسخ شدنی نیست ، همچنین عدم اجبار مردم بر ایمان نیز یک اصل ثابت است ، و هدف جهاد عمده مبارزه با طغیانگران و برداشتن موانع از راه مردم حق طلب است .
این مطلب شبیه چیزی است که در آیه 80 سوره نساء آمده است که می گوید: و من تولی فما ارسلناک علیهم حفیظا: ((هر کس رویگردان شود ما تو را مسؤ ول آنها قرار ندادیم)) و آیه 107 انعام ، و 48 شوری که همین معنی را بازگو می کند.
((مصیطر)) از ماده ((سطر)) به معنی همان سطور کتاب است و ((مسیطر)) کسی است که سطربندی می کند، و سطور کتاب را تنظیم می نماید، سپس به عنوان هر شخصی که بر چیزی مسلط باشد، و خطوط آن را تنظیم کند، یا او را به اجبار وادار بر انجام کاری نماید اطلاق شده است .
در آیه بعد به صورت یک استثناء می فرماید: ((مگر کسی که پشت کند

و کافر شود)) (الا من تولی و کفر)
((که خداوند او را به عذاب بزرگ مجازات می کند)) (فیعذبه الله العذاب الاکبر).
در اینکه این استثناء از کدام جمله است ؟ تفسیرهای مختلفی وجود دارد:
نخست اینکه استثناء از مفعول جمله ((فذکر)) است ، یعنی لزومی ندارد افراد معاندی را که از حق رویگردانند و اندرزناپذیرند تذکر دهی ، و در حقیقت شبیه چیزی است که در آیه 83 سوره زخرف آمده است : فذرهم یخوضوا و یلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون : ((آنها را به حال خود واگذار تا در باطل خود غوطه ور باشند و بازی کنند، تا روزی را که وعده داده شده ملاقات نمایند))!
دوم اینکه از جمله محذوفی است ، و در معنی چنین است : ((تذکر ده که تذکر برای همه نافع است ، مگر آنها که با حق دشمنی دارند)) شبیه چیزی که در آیه 9 سوره اعلی آمده : فذکر ان نفعت الذکری (بنابر اینکه آیه معنی شرطی داشته باشد).
سوم اینکه استثناء از ضمیر ((علیهم)) در آیه قبل است ، یعنی : ((تو

سلطه ای بر آنها نداری مگر کسانی که رویگردان شوند، و از در لجاج و عناد درآیند که موظفی با آنها به مقابله برخیزی)).
اینها همه در صورتی است که استثناء به اصطلاح ((متصل)) باشد، ولی

این احتمال نیز وجود دارد که استثنای ((منقطع)) باشد که تقریبا مفهوم ((بلکه)) دارد، و معنی جمله چنین می شود، بلکه کسانی که رویگردان شوند و کافر گردند خداوند بر آنها مسلط است ، یا خداوند آنها را به عذاب اکبر مجازات می کند.
از میان این تفاسیر دو تفسیر مناسب تر است نخست اینکه استثنا متصل باشد و به جمله ((لست علیهم بمصیطر)) بازگردد، و اشاره به توسل به زور در مقابل زورگویان باشد، و یا منفصل و به معنی مشمول عذاب الهی نسبت به کافران لجوج باشد.
منظور از عذاب اکبر ((عذاب آخرت)) است در برابر ((عذاب دنیا)) که عذاب کوچک و کم اهمیت نسبت به آن است ، همانگونه که در آیه 26 سوره ((زمر)) می خوانیم : فاذاقهم الله الخزی فی الحیاة الدنیا و لعذاب الاخرة اکبر : ((خداوند خواری را در زندگی این دنیا به آنها چشانید، و عذاب آخرت اکبر است اگر می دانستند)).
این احتمال نیز وجود دارد که مراد از ((عذاب اکبر)) قسمت شدیدتری از عذاب قیامت و دوزخ باشد، زیرا عذاب همه مجرمان در دوزخ یکسان نیست .
و در پایان این سوره با لحنی تهدید آمیز می گوید: ((مسلما بازگشت آنها به سوی ما است)) (ان الینا ایابهم).
و بعد می افزاید: ((سپس مسلما حساب آنها بر ما است)) (ثم ان علینا حسابهم).
و این در حقیقت نوعی دلداری و تسلی خاطر به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است که در

مقابل لجاجت آنها ناراحت و دلسرد نشود، و به کار خود ادامه دهد، و در ضمن تهدیدی است نسبت به همه این کافران لجوج که بدانند حسابشان با کیست .
به این ترتیب سوره غاشیه که از مساءله قیامت آغاز شد به مساءله قیامت نیز پایان می یابد، و در اثناء آن به توحید و نبوت که پایه های معاد را تشکیل می دهد اشاره شده است ، و در ضمن آیات آغاز این سوره بخشی از مجازاتهای سنگین مجرمان ، و سپس قسمت مهمی از پاداشهای روحپرور مؤ منان آمده است ، ضمنا اختیار انتخاب طریق به مردم واگذار شده در عین حال هشدار داده است که بازگشت همگی به سوی خدا و حسابشان با او است .

در ضمن روشن می سازد که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ماءمور ابلاغ رسالت است ، و در برابر کفر و خطا و گناه مردم مسؤ ول نیست ، و اینگونه است وظیفه همه مبلغان راه حق .
خداوندا! در آن روز که بازگشت همه خلایق به سوی تو است و حساب همگی بر تو، ما را مشمول لطف و رحمت گردان .
پروردگارا! ما را با رحمت کبرایت از عذاب اکبرت رهایی بخش .
بار الها! نعمتهای بهشتیت که گوشه ای از آن را در این سوره بازگو کردهای بسیار پربها و شوق انگیز است ، اگر به اعمالمان مستحق آنها نیستیم با فضلت آنها را به ما مرحمت کن .
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 437
سوره فجر
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 30 آیه است تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 438
محتوی و فضیلت سوره ((فجر))
این سوره همانند بسیاری دیگر از سوره هایی که در مکه نازل شده دارای آیاتی کوتاه ، تکان دهنده ، پر طنین ، و تواءم به انذارهای فراوان است .
در بخش اول این سوره به سوگندهای متعددی برخورد می کنیم که در نوع خود بی سابقه است ، و این قسمها مقدمه ای است برای تهدید جباران به عذاب الهی .
در بخش دیگری از این سوره اشاره ای به بعضی از اقوام طغیانگر پیشین مانند قوم عاد و ثمود و فرعون و انتقام شدید خداوند از آنان کرده است ، تا قدرتهای دیگر حساب خود را برسند.
در سومین بخش این سوره به تناسب بخشهای گذشته اشاره مختصری به امتحان و آزمایش انسان دارد، و کوتاهی او را که در اعمال خیر به باد انتقاد می گیرد.
در آخرین بخش این سوره به سراغ مساءله معاد و سرنوشت مجرمان و کافران ، و همچنین پاداش عظیم مؤ منانی که صاحب نفوس مطمئنه هستند می رود.
در فضیلت تلاوت این سوره ، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من قراءها فی لیال عشر غفر الله له و من قراءها سائر الایام کانت له نورا یوم القیامة : ((کسی که آن را در شبهای دهگانه (ده شب اول ذی الحجة) بخواند خداوند گناهان او را می بخشد، و کسی که در سایر ایام بخواند نور و روشنایی خواهد بود برای روز قیامتش)).
و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ((سوره فجر را در هر نماز واجب و مستحب بخوانید که سوره حسین بن علی (علیه السلام) است ، هر کس آن را بخواند با حسین بن علی (علیه السلام) در قیامت در درجه او از بهشت خواهد بود)). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 439
معرفی این سوره به عنوان سوره حسین بن علی (علیه السلام) ممکن است به خاطر این باشد که مصداق روشن ((نفس مطمئنه)) که در آخرین آیات این سوره مخاطب واقع شده حسین بن علی (علیه السلام) است ،

همانگونه که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) ذیل همین آیات آمده است .
و یا به خاطر اینکه لیالی عشر (شبهای دهگانه) یکی از تفسیرهایش شبهای دهگانه آغاز محرم است که رابطه خاصی با حسین بن علی (علیه السلام) دارد.
و به هر حال اینهمه پاداش و فضیلت از آن کسانی است که تلاوت آن را مقدمه ای برای اصلاح خویش و خودسازی قرار دهند. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 440
آیه 1 - 5
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
وَ الْفَجْرِ(1) وَ لَیَالٍ عَشرٍ(2) وَ الشفْعِ وَ الْوَتْرِ(3) وَ الَّیْلِ إِذَا یَسرِ(4) هَلْ فی ذَلِک قَسمٌ لِّذِی حِجْرٍ(5)
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - به سپیده دم سوگند.
2 - و به شبهای دهگانه .
3 - و به زوج و فرد.
4 - و به شب هنگامی که (به سوی روشنایی روز) حرکت می کند سوگند (که پروردگارت در کمین ظالمان است).
5 - آیا در آنچه گفته شد سوگند مهمی برای صاحبان خرد نیست ؟! تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 441
تفسیر :
به سپیده صبح شما سوگند!
در آغاز این سوره به پنج سوگند بیدارگر اشاره شده :
نخست می فرماید: ((قسم به فجر و شکافتن پرده سیاه شب)) (و الفجر).
((و قسم به شبهای دهگانه)) (و لیال عشر).
((فجر)) در اصل به معنی شکافتن وسیع است ، و از آنجا که نور صبح تاریکی شب را می شکافد از آن تعبیر به ((فجر)) شده است ، و می دانیم فجر بر دو گونه است ((کاذب)) و ((صادق)).
فجر کاذب همان سپیدی طولانی است که در آسمان ظاهر می شود و آن را تشبیه به دم روباه می کنند که نقطه باریک آن در طرف افق است و قاعده مخروط آن در وسط آسمان .
فجر صادق از همان ابتدا در افق گسترش پیدا می کند، صفا و نورانیت و شفافیت خاصی دارد، مانند یک نهر آب زلال افق مشرق را فرا می گیرد، و

بعد در تمام آسمان گسترده می شود.
فجر صادق اعلام پایان شب ، و آغاز روز است ، در این موقع روزهداران باید امساک کنند، و وقت نماز صبح وارد می شود.
بعضی ((فجر)) را در این آیه به معنی مطلق آن یعنی سپیده صبح تفسیر کرده اند که مسلما یکی از نشانه های عظمت خداوند است ، نقطه عطفی است در زندگی انسانها و تمام موجودات زمینی ، و آغاز حاکمیت نور و پایان گرفتن ظلمت است ، آغاز جنبش و حرکت موجودات زنده ، و پایان یافتن خواب و سکوت تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 442
است ، و به خاطر این حیات خداوند به آن سوگند یاد کرده .
ولی بعضی آن را به معنی فجر آغاز محرم که آغاز سال جدید است تفسیر کرده اند.
و بعضی به ((فجر روز عید قربان)) که مراسم مهم حج در آن انجام می گیرد، و متصل به شبهای دهگانه است . و بالاخره بعضی به صبحگاهان ماه مبارک رمضان و یا ((فجر صبح جمعه)).
ولی آیه مفهوم وسیعی دارد که همه اینها را شامل می شود، هر چند بعضی از مصداقهای آن از بعضی دیگر روشن تر و پراهمیت تر است .
بعضی معنی آیه را از این هم گسترده تر دانسته اند، و گفته اند منظور از فجر هر روشنایی است که در دل تاریکی می درخشد.
بنابر این درخشیدن اسلام و نور پاک محمدی (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در تاریکی عصر جاهلیت یکی از مصادیق فجر است ، و همچنین درخشیدن سپیده صبح قیام مهدی (علیه السلام) به هنگام فرو رفتن جهان در تاریکی و ظلمت ظلم و ستم ، مصداق دیگری از آن محسوب می شود (همانگونه که در بعضی از روایات به آن اشاره شده است).
و قیام عاشورای حسینی در آن دشت خونین کربلا، و شکافتن پرده های تاریک ظلم بنی امیه ، و نشان دادن چهره واقعی آن دیوصفتان مصداق دیگر بود.
و همچنین تمام انقلابهای راستینی که بر ضد کفر و جهل و ظلم و ستم در تاریخ گذشته و امروز انجام می گیرد.
و حتی نخستین جرقه های بیداری که در دلهای تاریک گنهکاران ظاهر می شود و آنها را به توبه دعوت می کند ((فجر)) است .
ولی البته این یک توسعه در مفهوم آیه است در حالی که ظاهر آیه همان تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 443
فجر به معنی طلوع سپیده صبح است .
و اما ((لیال عشر)) (شبهای دهگانه) مشهور همان شبهای دهگانه ذی الحجه است که شاهد بزرگترین و تکاندهنده ترین اجتماعات عبادی سیاسی مسلمین جهان است .

این معنی در حدیثی از ((جابر بن عبدالله انصاری)) از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است .
بعضی نیز آن را به ده شب آخر ماه مبارک رمضان که شبهای قدر در آن است تفسیر کرده اند.
و بعضی آن را به شبهای آغاز ماه محرم .
جمع میان این تفسیرهای سه گانه نیز کاملا ممکن است .
در بعضی از روایاتی که اشاره به بطون قرآن می کند فجر به وجود حضرت مهدی (علیه السلام) و لیال عشر به ده امام قبل از او، و ((شفع)) که در آیه بعد می آید به حضرت ((علی)) و ((فاطمه زهرا)) (علیهاالسلام) تفسیر شده است .
به هر حال سوگند به این شبهای دهگانه به هر تفسیری که باشد دلیل بر اهمیت فوق العاده آنها است چرا که همیشه سوگند به امور مهمه یاد می کنند جمع میان معانی نیز ممکن است .
سپس سوگندها را ادامه داده می افزاید: ((قسم به زوج و فرد)) (و الشفع و الوتر). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 444
در اینکه منظور از ((شفع)) و ((وتر)) (زوج و فرد) در این آیه چیست ؟ مفسران اقوال و احتمالات فراوانی ذکر کرده اند: بعضی بالغ بر بیست قول و بعضی از آن هم فراتر رفته و بالغ بر سی و شش قول نقل کرده اند!.
و مهم ترین آنها اقوال زیر است .
1 - منظور اعداد زوج و فرد است ، مطابق این تفسیر خداوند به کل اعداد که از زوج و فرد تشکیل شده است سوگند یاد کرده ، اعدادی که همه محاسبات و نظامها بر محور آن می چرخد، و سراسر عالم هستی را فرا می گیرد، گویی فرموده است قسم به نظم و حساب ، و در حقیقت مهم ترین مطلب در جهان هستی همین مساءله نظم و حساب و عدد است و در زندگی انسانها نیز پایه اصلی را تشکیل می دهد.
2 - منظور از ((شفع)) مخلوقات است چرا که همه آنها دارای زوج و قرینی هستند و منظور از ((وتر)) خدا است که هیچ شبیه و نظیر و مانند ندارد، بعلاوه ممکنات همگی مرکب از ((ماهیت)) و ((وجود)) هستند که در فلسفه از آن تعبیر به ((زوج ترکیبی)) می شود، تنها هستی بی انتها و بدون ماهیت ذات پاک خدا است (این تفسیر در بعضی از روایات معصومین به آن اشاره شده است).
3 - منظور از زوج و فرد کل مخلوقات جهان است که از یک نظر بعضی زوجند و بعضی فرد. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 445
4 - منظور نمازها است که بعضی از نظر تعداد رکعات زوج است و بعضی فرد (این معنی نیز در روایتی از معصومین (علیهم السلام) نقل شده است

) یا اینکه منظور همان نماز شفع و وتر است که در آخر نافله شب خوانده می شود.
5 - منظور از ((شفع)) روز ((ترویه)) (هشتم ماه ذی الحجة که حاجیان آماده کوچ به عرفات می شوند) و منظور از ((وتر)) روز ((عرفه)) است که زائران خانه خدا در عرفاتند، یا اینکه منظور از شفع روز عید قربان (دهم ذی الحجه) و منظور از وتر روز ((عرفه)) است (این تفسیر نیز در روایات معصومین آمده است).
عمده آن است اگر الف و لام در این دو کلمه برای عموم باشد همه این معانی در آن جمع می گردد، چرا که هر کدام از این تفسیرها و غیر اینها بیان مصداقی است از مصداقهای ((شفع)) و ((وتر))، و ذکر هر یک به خصوص به معنی انحصار در آن مفهوم نیست ، بلکه از قبیل تطبیق بر یک مصداق روشن است .
ولی اگر الف و لام در آنها برای عهد باشد اشاره به زوج و فرد خاصی است ، و در اینجا به تناسب سوگندهای گذشته دو معنی از همه مناسب تر است نخست اینکه منظور روز عید و روز عرفه باشد که با شبهای دهگانه آغاز ذی الحجه مناسبت کامل دارد، و مهم ترین قسمتهای مناسک حج در آنها انجام می شود، و یا اینکه نمازها است به تناسب سوگند به فجر که وقت سحرگاهان و وقت راز و نیاز به درگاه پروردگار است به خصوص اینکه هر دو تفسیر در روایاتی که از معصومین نقل شده نیز وارد است .
و بالاخره در آخرین سوگند می فرماید: ((و قسم به شب هنگامی که به

سوی صبحگاهان و روشنایی روز پیش می رود)) (و اللیل اذا یسر).
چه تعبیر جالبی که راه رفتن را به خود شب نسبت داده است ؟ آن هم راه رفتن در شب (زیرا ((یسر)) از ماده ((سری)) (بر وزن شما) به گفته راغب در مفردات به معنی راه رفتن در شب است).
گویی شب موجود زنده ای است و دارای حس و حرکت که در تاریکی خود گام برمی دارد، و به سوی صبحی روشن حرکت می کند.
آری قسم به آن تاریکی یاد شده که رو به سوی روشنایی است ، تاریکی متحرک نه ایستا و ثابت ، تاریکی آن گاه وحشتناک است که به صورت ثابت در آید، اما اگر در آن حرکتی باشد به سوی نور، پرارزش است .
بعضی نیز گفته اند که ظلمت شب بر صفحه کره زمین در حال حرکت است و اصولا آنچه از شب مهم و مفید و حیاتبخش است همین شبی است که در حال حرکت می باشد، یعنی دائما و به طور متناوب جای خود را با روز عوض می کند که اگر شب در نیمی از کره میخکوب شود هم آن نیم می میرد، و هم نیم دیگر که در برابر تابش دائم آفتاب قرار گرفته است !
در اینکه منظور از شب در اینجا چیست ؟ آیا همه شبهاست یا شب خاصی

؟ باز در میان مفسران گفتگو است ، اگر الف و لام آن به معنی عموم باشد تمام شبها را شامل می شود که خود آیتی است از آیات خدا، و پدیده ای است از پدیده های مهم آفرینش .
و اگر الف و لام آن عهد باشد اشاره به شب معینی است ، و به تناسب سوگندهای گذشته منظور شب عید قربان است که حاجیان از عرفات به ((مزدلفه)) (مشعرالحرام) و بعد از گذراندن شب را در آن وادی مقدس
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 447
به هنگام طلوع آفتاب به سوی سرزمین منی روان می شوند (این تفسیر در روایاتی که از معصومین نقل شده نیز آمده است).
کسانی که از نزدیک منظره آن شب را در عرفات و مشعر دیده اند می دانند که چگونه از هر گوشه و کنار هزاران هزار نفر در حال حرکتند، گویی احساس می کند که شب با تمام وجودش در آنجا حرکت می کند، درست است که حجاج در حرکتند اما این حرکت عمومی به قدری گسترده است که گویی تمام زمین و زمان در حرکت است و این تنها وقتی احساس می شود که انسان شب عید را در آن سرزمین باشد و معنی والليل اذا يسر را با چشم خود ببیند.
به هر حال شب به هر معنی بوده باشد (عام یا خاص) از آیات عظمت الهی است ، و از موضوعات پر اهمیت عالم هستی ، شب حرارت هوا را تعدیل می کند، و به همه موجودات آرامش می بخشد، و جو آرامی برای راز و نیاز به درگاه خدا فراهم می سازد، و اما شب عید قربان که آن را لیله جمع می نامند، آن نیز از عجیب ترین شبهای سال در آن وادی مقدس مشعرالحرام است .
به هر حال پیوند این قسمهای پنجگانه (سوگند به فجر، و شبهای دهگانه ، و زوج ، و فرد، و شب به هنگامی که حرکت می کند) در صورتی که همه را ناظر به ایام ذی الحجه و مراسم بزرگ حج بدانیم روشن است .
در غیر این صورت اشاره به مجموعه ای از حوادث مهم عالم تکوین و تشریع شده که نشانه هایی هستند از عظمت خداوند و پدیده هایی هستند شگفت انگیز در عالم هستی .
بعد از ذکر این قسمهای پر معنی و بیدارگر می افزاید: ((آیا در آنچه
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 448
گفته شد سوگند مهمی برای صاحبان عقل و خرد وجود ندارد))؟! (هل فی ذلک قسم لذی حجر).
((حجر)) در اینجا به معنی عقل است و در اصل به معنی ((منع)) می باشد مثلا گفته می شود قاضی فلانکس را ((حجر)) (بر وزن زجر) کرد، یعنی او را از تصرف در اموالش ممنوع ساخت ، و یا اینکه به اطاق ((حجره)) گفته می شود چون محلی است محفوظ و ممنوع از اینکه

دیگران وارد آن شوند، و به دامان نیز حجر (بر وزن فکر) گفته می شود، به خاطر حفظ و منع دیگران ، و از آنجا که ((عقل)) نیز انسان را از کارهای نادرست منع می کند از آن تعبیر به ((حجر)) شده ، همانگونه که خود واژه عقل نیز به معنی ((منع)) است ، لذا به طنابی که بر زانوی شتر می بندند تا مانع حرکت او شود ((عقال)) می گویند.
در اینکه ((مقسم به)) (چیزی که این سوگندها به خاطر آن یاد شده است) چیست ؟ دو احتمال وجود دارد: نخست اینکه جمله ((ان ربک لبالمرصاد)) (پروردگار تو در کمینگاه است) جواب این قسمها است .
دیگر اینکه جواب قسم محذوف است و آیات آینده که سخن از مجازات طغیانگران می گوید گواه بر آن است ، و در معنی چنین است : ((قسم به آنچه گفته شد که ما کفار و طغیانگران را عذاب می کنیم)).
و به این ترتیب قسم و مقسم به روشن می گردد. الفجر
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 449
آیه 6 - 14
آیه و ترجمه
أَ لَمْ تَرَ کَیْف فَعَلَ رَبُّک بِعَادٍ(6) إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ(7) الَّتی لَمْ یخْلَقْ مِثْلُهَا فی الْبِلَادِ(8) وَ ثَمُودَ الَّذِینَ جَابُوا الصخْرَ بِالْوَادِ(9) وَ فِرْعَوْنَ ذِی الاَوْتَادِ(10) الَّذِینَ طغَوْا فی الْبِلَادِ(11) فَأَکْثَرُوا فِیهَا الْفَسادَ(12) فَصب عَلَیْهِمْ رَبُّک سوْط عَذَابٍ(13) إِنَّ رَبَّک لَبِالْمِرْصادِ(14)
ترجمه :
6 - آیا ندیدی پروردگارت به قوم عاد چه کرد؟
7 - و با آن شهر ((ارم)) با عظمت .
8 - همان شهری که نظیرش در بلاد آفریده نشده بود.
9 - و قوم ثمود که صخره های عظیم را از دره می بریدند (و از آن خانه و کاخ می ساختند). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 450
10 - و فرعونی که قدرتمند و شکنجه گر بود.
11 - همان اقوامی که در شهرها طغیان کردند.
12 - و فساد فراوان در آنها ببار آوردند.
13 - لذا خداوند تازیانه عذاب را بر آنها فرو ریخت .
14 - مسلما پروردگار تو در کمینگاه است .
تفسیر :
پروردگارت در کمین ظالمان است .
به دنبال آیات گذشته که متضمن سوگندهای پر معنایی درباره مجازات طغیانگران بود، در این آیات به چند قوم نیرومند از اقوام پیشین که هر کدام برای خود قدرتی عظیم داشتند، اما بر مرکب غرور سوار شدند و راه طغیان و کفر را پیش گرفتند اشاره می کند، و سرنوشت دردناک آنها را

روشن می سازد، تا مشرکان مکه و اقوام دیگر که شاید از آنها بسیار ضعیف تر بودند حساب خود را برسند، و از خواب غفلت بیدار شوند.
نخست می فرماید: ((آیا ندیدی پروردگارت به قوم عاد چه کرد؟))؟! (ا لم تر کیف فعل ربک بعاد).
منظور از ((رؤ یت)) (دیدن) در اینجا ((علم و آگاهی)) است ، منتها از آنجا که داستان این اقوام به قدری مشهور و معروف بوده که گویی مردم زمانهای بعد نیز آن را با چشم خود می دیدند تعبیر به ((رؤ یت)) شده است .
البته مخاطب در این آیه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ، ولی هشداری است برای همگان .
((عاد)) همان قوم پیامبر بزرگ خدا ((هود)) است بعضی از مورخان معتقدند عاد بر دو قبیله اطلاق می شود: قبیله ای که در گذشته بسیار دور

داشتند، و قرآن از آنها تعبیر به ((عادالاولی)) کرده است (نجم - 50).
آنها احتمالا قبل از تاریخ زندگی می کرده اند.
قبیله دوم که در دوران تاریخ بشر، و احتمالا حدود هفتصد سال قبل از میلاد مسیح (علیه السلام) وجود داشتند، و به نام ((عاد)) مشهورند در سرزمین ((احقاف)) یا ((یمن)) زندگی می کردند.
قامتهایی بلند و اندامی نیرومند داشتند، و به همین دلیل جنگجویانی زبده محسوب می شدند.
به علاوه از نظر تمدن ظاهری نیز پیشرفته بودند، شهرهایی آباد و زمینهای خرم و سرسبز، و کاخهای عظیم و باغهای پر طراوت داشتند.
بعضی می گویند ((عاد)) نام جد این قبیله است ، و قبیله را معمولا بنام جد آن قبیله می خواندند.
سپس می افزاید: ((همان شهر ارم پرشکوه و عظیم)) (ارم ذات العماد).
در اینکه ((ارم)) نام ((شخص)) یا ((قبیله)) است ، یا محل و شهری است ؟ درمفسران گفتگو است .
((زمخشری)) در ((کشاف)) از بعضی نقل می کند که ((عاد)) فرزند ((عوص)) و او فرزند ((ارم)) و او فرزند ((سام)) فرزند ((نوح)) است ، و از آنجا که نام جد قبیله بر آن قبیله اطلاق می شده به قبیله عاد نیز ((ارم)) می گفتند.
بعضی نیز معتقدند که ((ارم)) همان ((عاد اولی)) است ، و عاد قبیله دوم است در حالی که بعضی دیگر معتقدند ((ارم)) نام شهر و سرزمین آنها است .
ولی مناسب با آیه بعد این است که ((ارم)) نام شهر بی نظیر آنها باشد.

((عماد)) به معنی ستون و جمع آن ((عمد)) (بر وزن شتر).
بنابر تفسیر اول اشاره به اندام نیرومند و پیکرهای ستون مانند قوم عاد است ، و بنابر تفسیر دوم اشاره به ساختمانهای با عظمت و کاخهای رفیع و ستونهای عظیمی است که در این کاخها به کار رفته بود، و در هر دو صورت اشاره ای است به قدرت و قوت قوم عاد.
ولی تفسیر دوم (یعنی ستونهای عظیم کاخهای آنها) مناسبتر است .
و لذا در آیه بعد می افزاید: ((همان شهر و دیاری که مانند آن در بلاد آفریده نشده بود)) (التی لم یخلق مثلها فی البلاد).
این تعبیر نشان می دهد که منظور از ((ارم)) همان شهر است ، نه قبیله و طایفه . و شاید به همین دلیل است که بعضی از مفسران بزرگ همین تفسیر را پذیرفته اند و ما نیز آن را ترجیح دادیم .
بعضی از مفسران داستان مفصلی از کشف شدن شهر زیبا و پرشکوه ((ارم)) در بیابانهای جزیرة العرب ، و صحاری عدن ، نقل کرده اند که از ساختمان با عظمت و زینت آلات فوق العاده عجیب و بی نظیر آن سخن می گوید ولی داستان مزبور به افسانه یا خواب شبیه تر است تا به یک واقعیت !
اما به هر حال جای تردید نیست که قوم ((عاد)) و شهرهای آنان از نیرومندترین قبائل ، و پیشرفته ترین بلاد بود، و همانگونه که قرآن اشاره می کند همانند آن در بلاد پیدا نمی شد.
داستانهای زیادی نیز از ((بهشت شداد)) که فرزند ((عاد)) بوده در افواه ،
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 453
و تواریخ وجود دارد، تا آنجا که ((بهشت شداد)) و باغهای ارم)) به صورت ضرب المثل درآمده ، ولی این داستانها به ((اساطیر)) شبیه تر است ، اساطیری که ریشه ای از واقعیت دارد، اما پیرامون آن شاخ و برگهای زیادی درست کرده اند.
سپس به سراغ دومین گروه طغیانگر از اقوام پیشین می رود و می فرماید: ((آیا ندیدی پروردگارت با قوم ثمود چه کرد، همان قومی که صخره های عظیم را در وادی می بریدند)) و از آن خانه ها و کاخها می ساختند (و ثمود الذین جابوا الصخر بالواد).
قوم ((ثمود)) از قدیمی ترین اقوامند و پیامبرشان ((صالح)) (علیه السلام) بود، و در سرزمینی بنام ((وادی القری)) میان ((مدینه)) و ((شام)) زندگی داشتند، تمدنی پیشرفته و زندگانی مرفه ، و صاحب ساختمانهای عظیم و پیشرفته بودند.
بعضی گفته اند: ثمود نام پدر قبیله بود که به آن نام نامیده شده اند.
((جابوا)) در اصل از ((جوبة)) (بر وزن توبه) به معنی زمین پست گرفته شده ، سپس به معنی قطع و بریدن هر قطعه زمینی آمده است ، و پاسخ

کلام را از این رو ((جواب)) نامیده اند که گویی هوا را قطع می کند و از دهان گوینده به گوش شنونده می رسد (یا به این جهت که سؤ ال را قطع کرده و به آن پایان می دهد).
به هر حال منظور در اینجا بریدن قطعات کوهها، و ایجاد خانه های مطمئن است ، همانگونه که در آیه 82 سوره ((حجر)) درباره همین قوم ثمود تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 454
می خوانیم : و کانوا ینحتون من الجبال بیوتا آمنین : ((آنها در دل کوهها خانه های امن می تراشیدند)) نظیر همین معنی در آیه 149 سوره شعراء نیز آمده ، و در آنجا تعبیر به بیوتا فارهین شده که دلیل بر آن است آنها در این خانهها به عیش و نوش و هوسرانی می پرداختند.
بعضی گفته اند قوم ثمود نخستین قومی بودند که بریدن سنگها را از کوه و ایجاد خانه های محکم در دل کوهها اقدام کردند.
((واد)) که در اصل ((وادی)) بوده ، و به معنی بستر رودخانه ، یا محل عبور سیلابها، و گاه به معنی ((دره)) نیز آمده چرا که سیلابها از دره هایی که در کنار کوهها است می گذرد.
و در اینجا مناسب معنی دوم یعنی دره ها و کوهپایه ها است زیرا با توجه به آیات دیگر قرآن که درباره این قوم سخن می گوید و در بالا اشاره شد قوم ثمود خانه های خود را در دامنه کوهها می ساختند، به این ترتیب که سنگها را می بریدند و در درون آنها خانه های امنی ایجاد می کردند.
در حدیثی آمده است که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در غزوه تبوک در مسیر خود به شمال عربستان به وادی ثمود رسید، در حالی که سوار بر اسب بود، فرمود سرعت کنید که شما در سرزمین ملعون و نفرین شده ای هستید.
بدون شک قوم ثمود نیز در عصر خود تمدنی پیشرفته و شهرهایی آباد داشتند، ولی باز در اینجا به اعداد و ارقامی برخورد می کنیم که مبالغه آمیز یا افسانه به نظر می رسد، مثل اینکه جمعی از مفسران نوشته اند که آنها یکهزار و هفتصد شهر ساخته بودند که همه آنها از سنگ بود! تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 455
سپس به سومین قوم پرداخته ، می گوید: ((و همچنین فرعون صاحب قدرت))! (و فرعون ذی الاوتاد).
اشاره به اینکه آیا ندیدی خداوند با قوم فرعون قدرتمند و ظالم و بیدادگر چه کرد؟!
((اوتاد)) جمع ((وتد)) (بر وزن صمد) به معنی میخ است .
در اینکه چرا فرعون را ((ذی الاوتاد)) گفته اند تفسیرهای مختلفی است ، نخست اینکه او دارای لشکر فراوانی بود که بسیاری از آنها در خیمه ها زندگی می کردند، و چادرهای نظامی را که برای آنها بر پا می شد با میخها

محکم می کردند.
دیگر اینکه بیشترین شکنجه فرعون نسبت به کسانی که مورد خشم او قرار می گرفتند این بود که آنها را به چهار میخ می کشید، دستها و پاهای او را با میخ به زمین می بست ، یا با میخ به زمین می کوبید، و یا او را بر روی قطعه چوبی می خواباندند و دست و پای او را با میخ به آن می کوبیدند، یا می بستند و به همان حال رها می کردند تا بمیرد!
این تفسیر در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده چنانکه در تواریخ آمده هنگامی که همسرش ((آسیه)) به ((موسی)) (علیه السلام) ایمان آورد او را به همین صورت شکنجه کرد و کشت .
دیگر اینکه : ((ذی الاوتاد)) اصولا کنایه از قدرت و استقرار حکومت است .
البته این سه تفسیر با هم منافاتی ندارد و ممکن است در معنی آیه جمع باشد. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 456
سپس در یک جمع بندی به اعمال این اقوام سهگانه اشاره کرده ، می افزاید: ((همانها که در شهرها طغیان کردند)) (الذین طغوا فی البلاد).
و فساد فراوان در آنها ببار آوردند (فاکثروا فیها الفساد).
فساد که شامل هر گونه ظلم و ستم و تجاوز و هوسرانی و عیاشی می شود در واقع یکی از آثار طغیان آنها بود، و هر قوم طغیانگری سرانجام در فساد همه جانبه فرو می رود.
سپس در یک جمله کوتاه و پر معنی به مجازات دردناک همه این اقوام طغیانگر اشاره کرده ، می افزاید: لذا خداوند تازیانه عذاب را بر آنها فرو ریخت (فصب علیهم ربک سوط عذاب).
((سوط)) به معنی ((تازیانه)) و در اصل به معنی مخلوط کردن چیزی به چیزی است سپس به تازیانه که از رشته های مختلف چرم و مانند آن بافته شده اطلاق گردیده است ، و بعضی آن را کنایه از عذاب می دانند، عذابی که با گوشت و خون انسان آمیخته می شود، و او را سخت ناراحت می کند.
در کلام امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در مورد امتحان می خوانیم : و الذی بعثه بالحق لتبلبلن بلبلة و لتغربلن غربلة و لتساطن سوط القدر: ((سوگند به کسی که پیامبر را به حق مبعوث کرد، به سختی ، مورد آزمایش قرار می گیرید، و غربال می شوید، و مانند محتویات دیگ به هنگام جوشش مخلوط و زیر و رو خواهید شد)).
تعبیر به ((صب)) که در اصل به معنی فرو ریختن آب است در اینجا اشاره تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 457
به شدت و استمرار این عذاب است و ممکن است اشاره به تطهیر صفحه زمین از وجود این طاغیان باشد، و به هر حال از همه معانی سوط مناسب تر همان معنی اول یعنی ((تازیانه)) است ، تعبیری که در گفتگوهای

روزمره نیز رائج است که می گوییم فلانکس تازیانه عذاب را بر پشت دشمن کوبید.
این تعبیر کوتاه اشاره به مجازاتهای شدید و مختلفی است که دامنگیر این اقوام شد، اما ((عاد)) به گفته قرآن مجید به وسیله تندباد سرد و سوزناک هلاک شدند ((و اما عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیة)) (حاقه - 6).
و اما قوم ثمود بوسیله صیحه عظیم آسمانی نابود شدند ((فاما ثمود فاهلکوا بالطاغیة)) (حاقه - 5).
و اما قوم فرعون در میان امواج نیل غرق و مدفون گشتند فاغرقناهم اجمعین (زخرف - 55).
و در آخرین آیه مورد بحث به عنوان هشداری به همه کسانی که در مسیر آن اقوام طغیانگر گام برمی دارند، می فرماید: ((مسلما)) پروردگار تو در کمینگاه است (ان ربک لبالمرصاد).
((مرصاد)) از ماده ((رصد)) به معنی آمادگی برای مراقبت از چیزی است ، و معادل آن در فارسی کمینگاه است ، این واژه معمولا در جایی به کار می رود که افراد ناچارند از گذرگاهی بگذرند، و شخصی در آن گذرگاه آماده ضربه زدن به آنها است ، و در مجموع اشاره به این است گمان نکنید کسی می تواند از چنگال عذاب الهی بگریزد، همه در قبضه قدرت او هستند و هر وقت اراده کند آنها را مجازات می نماید.
بدیهی است خداوند مکان ندارد، و در گذرگاهی نمی نشیند، این تعبیر تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 458
کنایه از احاطه قدرت پروردگار به همه جباران و طغیانگران و مجرمان است ، و لذا در حدیثی از علی (علیه السلام) آمده است که معنای این آیه این است : ان ربک قادر علی ان یجزی اهل المعاصی جزائهم : ((پروردگارت توانایی دارد که کیفر گنهکاران را به آنها بدهد)).
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: المرصاد قنطرة علی الصراط، لا یجوزها عبد بمظلمة عبد: ((مرصاد پلی است بر طریقی که از روی جهنم می گذرد کسی که حق مظلومی بر گردن او باشد از آنجا نخواهد گذشت)).
و این در حقیقت از قبیل بیان یک مصداق روشن است چرا که کمینگاه الهی منحصر به قیامت و پل معروف صراط نیست ، خداوند در همین دنیا نیز در کمین ظالم است ، و عذاب اقوام سه گانه پیشین مصداق بارز آن است .
تعبیر به ((ربک)) (پروردگار تو) اشاره به این است که سنت الهی در مورد اقوام سرکش و ظالم و ستمگر در امت تو نیز جاری می شود، هم تسلی خاطری است برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان که بدانند این دشمنان لجوج کینه توز از چنگال قدرت خدا هرگز فرار نخواهند

کرد، و هم اعلام خطری است به آنها که هر گونه ظلم و ستمی را به پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مؤ منان روا می داشتند، آنها باید بدانند کسانی که از آنان قدرتمندتر و نیرومندتر بودند در مقابل یک تندباد، یک طوفان ، و یا یک جرقه و صیحه آسمانی ، تاب مقاومت نیاوردند، اینها چگونه فکر می کنند می توانند با این اعمال خلافشان از عذاب الهی نجات یابند.
در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم . که فرمود: ((روح الامین تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 459
به من خبر داد در آن هنگام که خداوند یکتا خلایق را از اولین و آخرین در صحنه قیامت متوقف می سازد، جهنم را می آورد، و صراط را که باریکتر از مو و تیزتر از شمشیر است بر آن می نهد، و بر صراط سه پل قرار دارد، روی پل اول امانت و درستکاری و رحمت و محبت است ! و بر پل دوم نماز! و بر پل سوم عدل پروردگار جهان !
و به مردم دستور داده می شود که از آن بگذرند، آنها که در امانت و رحم کوتاهی کرده اند در پل اول می مانند، و اگر از آن بگذرند چنانچه در نماز کوتاهی کرده باشند، در پل دوم می مانند، و اگر از آن بگذرند در پایان مسیر در برابر عدل الهی قرار می گیرند، و این است معنی آیه ان ربک لبالمرصاد.
در سخنان علی (علیه السلام) می خوانیم : و لئن امهل الله الظالم فلن یفوت اخذه ، و هو له بالمرصاد، علی مجاز طریقه ، و بموضع الشجی من مساغ ریقه : ((اگر خداوند ظالم را مهلت دهد هرگز مجازات او از بین نمی رود، او بر سر راه در کمین ستمگران است ، و چنان گلوی آنها را در دست دارد که هر زمان بخواهد آن را چنان می فشارد که حتی آب دهان از گلویشان فرو نرود)). الفجر
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 460
آیه 15 - 20
آیه و ترجمه
فَأَمَّا الانسنُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبى أَكْرَمَنِ(15) وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبى أَهَنَنِ(16)كلا بَل لا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ(17) وَ لا تحَضونَ عَلَى طعَامِ الْمِسكِينِ(18) وَ تَأْكلُونَ التراث أَكلاً لَّمًّا(19) وَ تحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا(20)
ترجمه :
15 - اما انسان هنگامی که خداوند او را برای آزمایش اکرام می کند و نعمت می بخشد (مغرور می شود و) می گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته !.
16 - و اما هنگامی که برای امتحان روزی را بر او تنگ بگیرد ماءیوس می

شود و می گوید پروردگارم مرا خوار کرده !
17 - چنان نیست که شما خیال می کنید، بلکه شما یتیمان را گرامی نمی دارید.
18 - و یکدیگر را بر اطعام مستمندان تشویق نمی کند. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 461
19 - و میراث را (از طریق مشروع و نامشروع) جمع کرده می خورید.
20 - و مال و ثروت را بسیار دوست می دارید.
تفسیر :
نه از نعمتش مغرور باش و نه از سلب نعمت ماءیوس !
در تعقیب آیات گذشته که به طغیانگران هشدار می داد و آنها را به مجازات الهی تهدید می کرد، در آیات مورد بحث به مساءله امتحان که معیار ثواب و عقاب الهی است و مهم ترین مساءله زندگی انسان محسوب می شود می پردازد.
نخست می فرماید: ((اما انسان هنگامی که پروردگارش او را برای آزمایش اکرام کند و نعمت بخشد، مغرور می شود، و می گوید: خداوند مرا گرامی داشته است))! (فاما الانسان اذا ما ابتلاه ربه فاکرمه و نعمه فیقول ربی اکرمن).
او نمی داند که آزمایش الهی گاه با نعمت است ، و گاه با انواع بلا، نه روی آوردن نعمت باید مایه غرور گردد، و نه بلاها مایه یاس و نومیدی ، ولی این انسان کم ظرفیت در هر دو حال هدف آزمایش را فراموش می کند، به هنگام روی آوردن نعمت چنان می پندارد که مقرب درگاه خدا شده ، و این نعمت دلیل بر آن قرب است .
قابل توجه اینکه در آغاز آیه می گوید: خداوند او را مورد اکرام قرار می دهد ولی در ذیل آیه از اینکه انسان خود را مورد اکرام خدا می بیند ملامت می شود این به خاطر آن است که اکرام اول به همان معنی انعام است و اکرام دوم به معنی قرب در درگاه خداست . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 462
و اما هنگامی که برای امتحان روزی را بر او تنگ بگیرد، ماءیوس می شود و می گوید: پروردگارم مرا خوار کرده))! (و اما اذا ما ابتلاه فقدر علیه رزقه فیقول ربی اهانن).
یاءس سر تا پای او را فرا می گیرد، و از پروردگارش می رنجد و ناخشنود می شود، غافل از اینکه اینها همه وسائل آزمایش و امتحان او است ، امتحانی که رمز پرورش و تکامل انسان ، و به دنبال آن سبب استحقاق ثواب ، و در صورت مخالفت مایه استحقاق عذاب است .
این دو آیه هشدار می دهد که نه اقبال نعمت دلیل بر تقرب به خدا است ، و نه ادبار نعمت دلیل بر دوری از حق ، اینها مواد مختلف امتحانی است که

خداوند طبق حکمتش هر گروهی را به چیزی آزمایش می کند، این انسانهای کم ظرفیتند که گاه مغرور، و گاه ماءیوس می شوند.
در آیه 51 ((فصلت)) نیز آمده است : و اذا انعمنا علی الانسان اعرض و نا بجانبه و اذا مسه الشر فذو دعاء عریض : ((هنگامی که نعمتی به انسان می دهیم روی می گرداند و با تکبر از حق دور می شود، اما هنگامی که مختصر ناراحتی به او برسد پیوسته دعا می کند و بی تابی می نماید)).
و در آیه 9 سوره ((هود)) آمده است : و لئن اذقنا الانسان منا رحمة ثم نزعناها منه انه لیؤ س کفور: ((هر گاه ما به انسان رحمتی بچشانیم سپس از او بگیریم نومید و ناسپاس می شود)).
این دو آیه علاوه بر اینکه مساءله آزمایش الهی را از طرق مختلف گوشزد می کند این نتیجه را نیز می بخشد که هرگز نباید برخوردار شدن از نعمتها، و یا محرومیت از آن را دلیل بر شخصیت و مقام در پیشگاه خداوند، و یا دوری از ساحت مقدس او بدانیم ، بلکه معیار همیشه و همه جا ایمان و تقوی است . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 463
چه بسیار پیامبرانی که به انواع مصائب در این دنیا گرفتار شدند، و در مقابل چه بسیار کفار ستمگری که از انواع نعمتها برخوردار بودند، و این است طبیعت زندگی دنیا.
در ضمن ، این آیه اشاره سربسته ای به فلسفه بلاها و حوادث دردناک نیز می کند.
سپس به شرح اعمالی که موجب دوری از خدا و گرفتاری در چنگال مجازات الهی می شود پرداخته ، می فرماید: ((چنان نیست که شما خیال می کنید (که اموالتان دلیل بر مقام شما نزد پروردگار است ، بلکه اعمالتان حاکی از دوری شما از خدا است) شما یتیمان را گرامی نمی دارید)) (کلا بل لا تکرمون الیتیم).
((و یکدیگر را بر اطعام مستمندان تشویق نمی کنید)) (و لا تحاضون علی طعام المسکین).
قابل توجه اینکه در مورد یتیمان از ((اطعام)) سخن نمی گوید، بلکه از ((اکرام)) سخن می گوید، چرا که در مورد یتیم تنها مساءله گرسنگی مطرح نیست ، بلکه از آن مهم تر جبران کمبودهای عاطفی او است ، یتیم نباید احساس کند که چون پدرش را از دست داده خوار و ذلیل و بی مقدار شده ، باید آنچنان مورد اکرام قرار گیرد که جای خالی پدر را احساس نکند، و لذا در روایات اسلامی به مساءله محبت و نوازش یتیمان اهمیت خاصی داده شده است :
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم ما من عبد یسمح یده علی راءس یتیم رحمة له الا اعطاه الله بکل شعرة نورا یوم القیامة : ((هیچ بنده‌ای دست مرحمت بر سر یتیمی نمی کشد مگر اینکه خداوند به تعداد

موهائی که از زیر تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 464
دست او می گذرد نوری در قیامت به او می بخشد)).
در آیه 9 سوره ((ضحی)) نیز آمده است : فاما الیتیم فلا تقهر: ((اما یتیم را مورد قهر و تحقیر قرار مده)).
و این درست در مقابل چیزی است که در جوامع دور از ایمان و اخلاق همچون جامعه عصر جاهلیت دیروز و امروز رواج داشته و دارد، که نه تنها به انواع حیله ها برای تملک اموال یتیمان متوسل می شوند بلکه خود او را در جامعه چنان تنها می گذارند که درد یتیمی و فقدان پدر را به تلخ ترین صورتی احساس می کند.
از آنچه گفتیم روشن می شود که اکرام یتیمان منحصر به حفظ اموال آنها نیست ، آنچنانکه بعضی از مفسران پنداشته اند، بلکه معنی وسیع و گسترده ای دارد که هم آن ، و هم امور دیگر را شامل می شود.
جمله ((تحاضون)) از ماده ((حض)) به معنی تحریص و ترغیب است ، اشاره به اینکه تنها اطعام مسکین کافی نیست ، بلکه مردم باید یکدیگر را بر این کار خیر تشویق کنند، تا این سنت در فضای جامعه گسترش یابد.
عجب اینکه در آیه 34 سوره ((حاقه)) این موضوع را همردیف عدم ایمان به خداوند بزرگ ذکر کرده می فرماید: انه کان لا یؤ من بالله العظیم و لا یحض علی طعام المسکین : ((او به خداوند بزرگ ایمان نمی آورد و دیگران را به اطعام مستمندان تشویق نمی کند)). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 465
سپس به سومین کار زشت آنها اشاره کرده و آنها را مورد نکوهش قرار می دهد، و می افزاید: شما میراث را (از طریق حلال و حرام) جمع کرده و می خورید)) (و تاکلون التراث اکلا لما).
بدون شک خوردن اموالی که از طریق میراث مشروع به انسان رسیده کار مذمومی نیست ، بنابر این نکوهش این کار در آیه فوق ممکن است اشاره به یکی از امور زیر باشد:
نخست اینکه منظور جمع میان حق خود و دیگران است ، زیرا کلمه ((لم)) در اصل به معنی ((جمع)) است ، و بعضی از مفسران مانند ((زمخشری)) در کشاف مخصوصا آن را به جمع میان ((حلال)) و ((حرام)) تفسیر کرده است ، به خصوص اینکه عادت عرب جاهلی این بود که زنان و کودکان را از ارث محروم می کردند، و حق آنها را برای خود برمی داشتند، و معتقد بودند ارث را باید کسانی ببرند که جنگجو هستند (زیرا بسیاری از اموالشان از طریق غارت به دست می آمد، تنها کسانی را سهیم می دانستند که قدرت بر غارتگری داشته باشند!).
دیگر اینکه وقتی ارثی به شما می رسد به بستگان فقیر و محرومان جامعه هیچ انفاق نمی کنید، جایی که با اموال ارث که بدون زحمت به دست می

آید چنین می کنید، مسلما در مورد درآمد دسترنج خود بخیل تر و سخت گیرتر خواهید بود و این عیب بزرگی است .
سوم اینکه منظور خوردن ارث یتیمان و حقوق صغیران است زیرا بسیار دیده شده است که افراد بی ایمان ، یا بی بندوبار هنگامی که دستشان به اموال تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 466
ارث می رسد به هیچوجه ملاحظه یتیم و صغیر را نمی کنند، و از اینکه آنها قدرت بر دفاع از حقوق خویش ندارند حداکثر سوء استفاده را می کنند، و این از زشت ترین و شرم آورترین گناهان است .
جمع میان هر سه تفسیر نیز امکان پذیر است .
بعد به چهارمین عمل نکوهیده آنها پرداخته می افزاید: ((و شما بسیار ثروت و اموال را دوست می دارید)) (و تحبون المال حبا جما).
شما افرادی دنیاپرست ، ثروتاندوز، عاشق و دلباخته مال و متاع دنیا هستید، و مسلما کسی که چنین علاقه فوق العاده ای به مال و ثروت دارد به هنگام جمع آوری آن ملاحظه مشروع و نامشروع و حلال و حرام را نمی کند، و نیز چنین شخصی حقوق الهی آن را اصلا نمی پردازد، و یا کم می گذارد، و نیز چنین کسی که حب مال تمام قلبش را فرا گرفته جایی برای یاد خدا در دل او نیست .
و به این ترتیب بعد از ذکر آزمایش انسانها به وسیله نعمت و بلا آنها را متوجه به چهار آزمایش مهم که این گروه مجرم در همه آنها ناکام و مردود شده بودند می کند: آزمایش در مورد یتیمان .
اطعام مستمندان .
آزمایش جمع آوری سهام ارث از طریق مشروع و نامشروع .
و بالاخره آزمایش جمع اموال بدون هیچ قید و شرط. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 467
و عجب اینکه تمام این آزمونها جنبه مالی دارد، و در واقع اگر کسی از عهده آزمایشهای مالی برآید آزمایشهای دیگر برای او آسانتر است .
این مال و ثروت دنیا است که به قول معروف ((ایمان فلک داده به باد)) چرا بزرگترین لغزشهای فرزندان آدم در همین قسمت است ؟
کسانی هستند در حدی از ((مال)) امینند، اما هنگامی پیمانه آنها پر شود و از آن حد بگذرد وسوسه های شیطان آنها را به خیانت می کشاند، مؤ منان راستین کسانی هستند که امانت و درستکاری و رعایت حقوق واجب و مستحب دیگران را در هر حدی از مال و بدون هیچ قید و شرط رعایت کنند چنین کسانی می توانند دم از ایمان و تقوی زنند.
کوتاه سخن اینکه کسانی که از عهده امتحانات مالی در هر اندازه و کمیت و در هر شرایط برآیند افرادی قابل اعتماد متقی و پرهیزکار و با شخصیتند، و بهترین دوستان و یاران محسوب می شوند، آنها در زمینه های دیگر نیز

(غالبا) افراد پاک و درستی هستند، تکیه آیات فوق بر آزمونهای مالی نیز از همین جهت است . الفجر
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 468
آیه 21 - 26
آیه و ترجمه
َکلا إِذَا دُکَّتِ الاَرْض دَکًّا دَکًّا(21) وَ جَاءَ رَبُّک وَ الْمَلَک صفًّا صفًّا(22) وَ جِای ءَ یَوْمَئذِ بجَهَنَّمَ یَوْمَئذٍ یَتَذَکرُ الانسنُ وَ أَنی لَهُ الذِّکْرَی (23) یَقُولُ یَلَیْتَنی قَدَّمْت لحَِیَاتی (24) فَیَوْمَئذٍ لا یُعَذِّب عَذَابَهُ أَحَدٌ(25) وَ لا یُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ(26)
ترجمه :
21 - چنان نیست که آنها خیال می کنند، در آن هنگام که زمین سخت درهم کوبیده شود.
22 - و فرمان پروردگارت فرا رسد و فرشتگان صف در صف حاضر شوند.
23 - و در آن روز جهنم را حاضر کنند (آری) در آن روز انسان متذکر می شود، اما چه فایده که این تذکر برای او سودی ندارد.
24 - می گوید: ایکاش برای این زندگی چیزی فرستاده بودم .
25 - در آن روز هیچکس عذابی همانند عذاب او نمی کند.
26 - و هیچکس همچون او کسی را به بند نمی کشد. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 469
تفسیر :
روزی بیدار می شوند که کار از کار گذشته !
به دنبال نکوهشها که در آیات قبل از طغیانگران دنیاپرست و متجاوز به حقوق دیگران شده بود، در این آیات به آنها اخطار می کند که سرانجام قیامتی در کار است ، و حساب و کتاب و مجازات شدیدی در پیش است ، باید خود را برای آن آماده کنند.
نخست می فرماید: چنان نیست که آنها خیال می کنند (که حساب و کتابی در کار نیست ، و اگر خدا مال و ثروتی به آنها داده به خاطر احترام آنها بوده نه برای آزمایش و امتحان) (کلا).
((در آن هنگام که زمین سخت درهم کوبیده شود)) (اذا دکت الارض دکا دکا).
((دک)) در اصل به معنی زمین نرم و صاف است ، و سپس به درهم کوبیدن در ارتفاعات و ساختمانها و صاف کردن آن اطلاق شده ، ((دکان)) به محلی گفته می شود که صاف و بدون پستی و بلندی است ، و ((دکه)) به سکویی می گویند که آن را صاف و آماده نشستن کرده اند.
تکرار ((دک)) در آیه فوق برای تاءکید است .
رویهمرفته این تعبیر اشاره به زلزله ها و حوادث تکان دهنده پایان دنیا و آغاز رستاخیز است ، چنان تزلزلی در ارکان موجودات رخ می دهد که

کوهها همه از هم متلاشی شده ، و زمینها صاف و مستوی می شوند، چنانکه در آیه 106 - 108 سوره طه آمده است : و یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا و لا امتا: ((از تو درباره کوهها سؤ ال می کنند، بگو: پروردگارم آنها را بر باد می دهد، سپس زمین را صاف و هموار و بی آب و گیاه تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 470
می سازد، به گونه ای که هیچ پستی و بلندی در آن نمی بینی !
بعد از پایان یافتن مرحله نخستین رستاخیز یعنی ویرانی جهان ، مرحله دوم آغاز می شود و انسانها همگی به زندگی باز می گردند، و در دادگاه عدل الهی حاضر می شوند و ((در آن هنگام فرمان پروردگارت فرا رسد، و فرشتگان صف در صف حاضر شوند)) (و جاء ربک و الملک صفا صفا).
و گرداگرد حاضران در محشر را می گیرند و آماده اجرای فرمان حقند.
این ترسیمی است از عظمت آن روز بزرگ و عدم توانایی انسان بر فراز چنگال عدالت .
تعبیر به ((جاء ربک)) (پروردگار تو می آید) کنایه از فرا رسیدن فرمان خدا برای رسیدگی به حساب خلایق است .
یا اینکه منظور ظهور آیات عظمت و نشانه های خداوند است .
و یا منظور از ظهور پروردگار ظهور معرفت او در آن روز است به گونه ای که جای انکار برای هیچکس باقی نمی ماند، گویی همه با چشم ، ذات بی مثالش را مشاهده می کنند، و به هر حال مسلم است که آمدن خداوند به معنی حقیقی کلمه که لازمه آن جسم بودن و انتقال در مکان است ، معنی ندارد چرا که او از جسم و خواص جسم مبرا است .
همین معنی با صراحت در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نقل تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 471
شده است .
شاهد این تفسیر آیه 33 سوره نحل است که می فرماید: هل ینظرون الا ان تاتیهم الملائکة او یاتی امر ربک : ((آیا آنها جز این انتظاری دارند که فرشتگان به سراغشان بیایند و یا امر پروردگارت فرا رسد))؟!
تعبیر به ((صفاصفا)) اشاره به این است که ملائکه در صفوف مختلفی وارد محشر می شوند و احتمالا فرشتگان هر آسمان در یک صف حضور می یابند و گرداگرد اهل محشر را می گیرند.
سپس می افزاید: ((و در آن روز جهنم را حاضر کنند و در آن روز انسان متذکر می شود، اما چه فایده که این تذکر برای او سودی ندارد (و جی ء یومئذ بجهنم یومئذ یتذکر الانسان و انی له الذکری).
از این تعبیر استفاده می شود که جهنم قابل حرکت دادن است ، و آن را به مجرمان نزدیک می کنند!، همانگونه که در مورد بهشت نیز در آیه 90

سوره شعرا می خوانیم : و ازلفت الجنة للمتقین : ((بهشت را به پرهیزکاران نزدیک می سازند))!
گرچه بعضی میل دارند اینها را بر معنی مجازی حمل کنند و کنایه از ظهور بهشت و جهنم در برابر دیدگان نیکوکاران و بدکاران بگیرند، ولی دلیلی بر این خلاف ظاهر در دست نیست ، بلکه بهتر است آن را به ظاهر خود رها سازیم ، چرا که حقایق عالم قیامت دقیقا بر ما روشن نیست و شرایط حاکم بر آنجا با اینجا تفاوت بسیار دارد، و هیچ مانعی ندارد که در آن روز بهشت و دوزخ تغییر مکان دهند. تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 472
در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که وقتی آیه فوق (و جی ء یومئذ بجهنم) نازل شده رنگ چهره مبارکش دگرگون گشت ، این حالت بر اصحاب گران آمد، بعضی به سراغ علی ژ(علیه السلام) رفتند و ماجرا را بیان کردند، علی (علیه السلام) آمد میان دو شانه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را بوسید و گفت : ((ای رسول خدا! پدرم و مادرم به فدایت باد، چه حادثه ای روی داده))؟
فرمود: جبرییل آمد و این آیه را بر من تلاوت کرد.
علی (علیه السلام) می گوید: عرض کردم : چگونه جهنم را می آورند.
فرمود: هفتاد هزار فرشته آن را با هفتاد هزار مهار می کشند و می آورند! و آن در حال سرکشی است که اگر او را رها کنند همه را آتش می زند، سپس من در برابر جهنم قرار می گیرم و او می گوید ای محمد! مرا با تو کاری نیست ، خداوند گوشت تو را بر من حرام کرده ، در آن روز هر کس در فکر خویش است ولی محمد می گوید: رب امتی ! امتی ! ((پروردگارا! امتم امتم))!.
آری هنگامی که انسان مجرم این صحنه ها را می بیند تکان می خورد و بیدار می شود، هاله ای از غم و اندوه وجودش را می پوشاند، نگاهی به گذشته خویش می کند، و از اعمال خود سخت پشیمان می شود اما این پشیمانی هیچ سودی ندارد.
انسان آرزو می کند بازگردد و گذشته تاریک را جبران کند، اما درهای بازگشت به کلی بسته است .
می خواهد توبه کند اما زمان توبه سپری شده است .
می خواهد اعمال صالحی بجا آورد تا اعمال سوئش را تلافی کند اما پرونده اعمال درهم پیچیده شده . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 473
اینجا است که فریادش بلند می شود ((می گوید: ایکاش اعمال صالحی برای زندگی فرستاده بودم))! (یقول یا لیتنی قدمت لحیاتی).
جالب توجه اینکه نمی گوید برای ((زندگی آخرتم بلکه می گوید برای ((زندگیم)) گویی واژه ((حیات)) شایسته غیر زندگی آخرت نیست ، و زندگی زودگذر آمیخته با انواع مصائب در دنیا زندگی محسوب نمی شود.

همانگونه که در آیه 64 عنکبوت می خوانیم و ما هذه الحیاة الدنیا الا لهو و لعب و ان الدار الاخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون : این حیات دنیا چیزی جز سرگرمی و بازی نیست ، و حیات حقیقی حیات آخرت است اگر می دانستند)).
آری آنها که اموال یتیمان را به غارت بردند، لقمه ای در دهان گرسنگان نگذاشتند، اموال ارث را از این و آن به یغما گرفتند و محبت اموال دنیا تمام قلوبشان را تسخیر کرده بود، در آن روز آرزو می کنند که ایکاش چیزی برای حیات آخرت که حیات حقیقی و جاویدان است از پیش فرستاده بودند، ولی این آرزویی است بی نتیجه که هرگز بجایی نمی رسد.
سپس در دو جمله کوتاه شدت عذاب الهی را در آن روز تشریح می کند، می فرماید: ((در آن روز خداوند او را چنان مجازات می نماید که هیچکس عذابی همانند عذاب او نمی کند)) (فیومئذ لا یعذب عذابه احد).
آری این طغیانگرانی که به هنگام قدرت بدترین جرائم و گناهان را مرتکب شدند در آن روز چنان مجازات می شوند که سابقه نداشته ، همانگونه که نیکوکاران چنان پاداشهایی می بینند که حتی از خیال کسی نگذشته است ، چرا که او در جای خود ((ارحم الراحمین)) است و در جای دیگر ((اشدالمعاقبین)). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 474
((و نیز در آن روز هیچکس همچون خداوند کسی را به بند نمی کشد)) (و لا یوثق وثاقه احد).
نه بند و زنجیر او مانندی دارد، و نه مجازات و عذابش ، چرا چنین نباشد در حالی که آنها نیز در این دنیا بندگان مظلوم خدا را تا آنجا که قدرت داشتند در بند کشیدند، و سخت ترین شکنجه ها را به آنها دادند. الفجر
تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 475
آیه 27 - 30
آیه و ترجمه
یَأَیَّتهَا النَّفْس الْمُطمَئنَّةُ(27) ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ رَاضِیَةً مَّرْضِیَّةً(28) فَادْخُلی فی عِبَدِی (29) وَ ادْخُلی جَنَّتی (30)
ترجمه :
27 - تو ای روح آرام یافته !
28 - به سوی پروردگارت بازگرد در حالی هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است .
29 - و در سلک بندگانم داخل شو.
30 - و در بهشتم ورود کن .
تفسیر :
ای صاحب نفس مطمئنه !
بعد از ذکر عذاب وحشتناکی که دامان طغیانگران و دنیاپرستان را در

قیامت می گیرد، در آیات مورد بحث به نقطه مقابل آن پرداخته ، و از ((نفوس مطمئنه)) و مؤ منانی که در میان این طوفان عظیم از آرامش کامل برخوردارند پرداخته ، و آنها را با یک دنیا لطف و محبت مخاطب ساخته می گوید: ((ای نفس مطمئنه))! (یا ایتها النفس المطمئنة). تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 476
((به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است))! (ارجعی الی ربک راضیة مرضیة).
((و در سلک بندگانم داخل شو)) (فادخلی فی عبادی).
((و در بهشتم وارد شو)) (و ادخلی جنتی).
چه تعبیرات جالب و دل انگیز و روحپروری ؟ که لطف و صفا و آرامش و اطمینان از آن می بارد!
دعوت مستقیم پروردگار، از نفوسی که در پرتو ایمان به حالت اطمینان و آرامش رسیده اند.
دعوت از آنها برای بازگشت به سوی پروردگارشان به سوی مالک و مربی و مصلحشان .
دعوتی که آمیخته با رضایت طرفینی است ، رضایت عاشق دلداده از معشوق ، و رضایت محبوب و معبود حقیقی .
و به دنبال آن تاج افتخار عبودیت را بر سر او نهادن ، و به لباس بندگی مفتخرش کردن ، و در سلک خاصان درگاه او را جای دادن !
و سپس دعوت از او برای ورود در بهشت ، آنهم با تعبیر ((وارد بهشتم شو)) که نشان می دهد میزبان این میهمانی تنها و تنها ذات مقدس او است ، عجب دعوتی ! عجب میزبانی ! و عجب میهمانی !
منظور از ((نفس)) در اینجا همان روح آدمی است .
و تعبیر به ((مطمئنة)) اشاره به آرامشی است که در پرتو ایمان پیدا و حاصل شده ، چنانکه قرآن می گوید: الا بذکر الله تطمئن القلوب . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 477
((بدانید تنها با ذکر خدا دلها آرام می گیرد)) (رعد - 28).
چنین نفسی هم اطمینان به وعده های الهی دارد، و هم به راه و روشی که برگزیده مطمئن است ، هم در اقبال دنیا و هم در ادبار دنیا، هم در طوفانها، و هم در حوادث و بلاها، و از همه بالاتر در آن هول و وحشت و اضطراب عظیم قیامت نیز آرام است .
منظور از بازگشت به سوی پروردگار به عقیده جمعی از مفسران بازگشت به ثواب و رحمت او است ، ولی بهتر آن است که گفته شود بازگشت به سوی خود او است ، یعنی در جوار قرب او جای گرفتن ، بازگشتی معنوی و روحانی نه مکانی و جسمانی .
آیا این دعوت به بازگشت به سوی پروردگار تنها در قیامت است ، و یا از

لحظه جان دادن و پایان گرفتن عمر؟
سیاق آیات البته مربوط به قیامت است ، هر چند تعبیر خود این آیه مطلق و گسترده است .
تعبیر به ((راضیه)) به خاطر آن است که تمام وعده های پاداش الهی را بیش از آنچه تصور می کرد قرین واقعیت می بیند، و آنچنان فضل و رحمت خدا شامل حال او می گردد که یکپارچه رضا و خشنودی می شود و اما تعبیر به ((مرضیة)) به خاطر این است که مورد قبول و رضای دوست واقع شده است .
چنین بنده ای ، با چنان اوصاف ، و با رسیدن به مقام رضا و تسلیم کامل ، حقیقت عبودیت را که گذشتن از همه چیز در طریق معبود است دریافته ، و در سلک بندگان خاص خدا گام نهاده ، و مسلما جایی جز بهشت برای او نیست .
در بعضی از تفاسیر آمده است که این آیات در مورد ((حمزه ((سید الشهداء)) نازل شده ، ولی با توجه به اینکه این سوره مکی است این در حقیقت نوعی تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 478
تطبیق است نه شاءن نزول ، همانگونه که درباره امام حسین نیز در آغاز سوره خواندیم .
جالب اینکه در روایتی که در کافی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده می خوانیم : که یکی از یارانش پرسید آیا ممکن است مؤ من از قبض روحش ناراضی باشد؟!
فرمود: نه به خدا سوگند، هنگامی که فرشته مرگ برای قبض روحش می آید اظهار ناراحتی می کند، فرشته مرگ می گوید: ای ولي خدا ناراحت نباش ! سوگند به آنکس که محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مبعوث کرده من بر تو مهربانترم از پدر مهربان ، درست چشمهایت را بگشا و ببین ، او نگاه می کند، رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و امیر مؤ منان (علیه السلام) و فاطمه (علیهاالسلام) و حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) و امامان از ذریه او (علیهم السلام) را می بیند، فرشته به او می گوید نگاه کن این رسول خدا و امیر مؤ منان و فاطمه و حسن و حسین و امامان (علیهم السلام) دوستان تواند.
او چشمانش را باز می کند و نگاه می کند، ناگهان گوینده ای از سوی پروردگار بزرگ ندا می دهد، و می گوید: یا ایتها النفس المطمئنة : ((ای کسی که به محمد و خاندانش اطمینان داشتی ! بازگرد به سوی پروردگارت ، در حالی که تو به ولایت آنها راضی هستی ، و او با ثوابش از تو خشنود است ، داخل شو در میان بندگانم یعنی محمد و اهلبیتش (علیهم السلام) و داخل شو در بهشتم ، در این هنگام چیزی برای انسان محبوبتر از آن نیست که هر چه زودتر روحش از تن جدا شود و به این منادی

بپیوندد))!.
خداوندا! ما را به چنان آرامشی مفتخر فرما که شایسته این خطاب بزرگ شویم . تفسیر نمونه جلد 26 صفحه 479
پروردگارا! رسیدن به این مقام جز به لطف و عنایتت ممکن نیست ، ما را مشمول الطافت فرما.
خداوندا! مسلما چیزی از کرمت کم نمی شود اگر ما را از صاحبان نفوس مطمئنه قرار دهی ، بیا و بر ما منت گذار و کرم کن .
بار الها! می دانیم که این آرامش جز در سایه ذکر تو ممکن نیست توفیق ذکر را خودت عنایت فرما.
آمین یا رب العالمین

سوره بلد
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای بیست آیه است تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 3
سوره بلد این سوره در مکه نازل شده و دارای بیست آیه است تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 4
محتوی و فضیلت سوره بلد
این سوره در عین کوتاهی حقایق بزرگی را در بردارد.
1 - در قسمت اول این سوره بعد از ذکر سوگندهای پرمعنائی اشاره به این حقیقت شده که زندگی انسان در عالم دنیا همواره تواءم با مشکلات و رنج است ، تا از یکسو خود را برای رفتن به جنگ مشکلات آماده سازد، و از سوی دیگر انتظار آرامش و آسودگی مطلق را در این جهان از سر بیرون کند، آرامش مطلق تنها در زندگی آخرت امکانپذیر است و بس .
2 - در بخش دیگری از این سوره قسمتی از مهمترین نعمتهای الهی را بر انسان می شمرد، و سپس به ناسپاسی او در مقابل این نعمتها اشاره می کند.
3 - در آخرین بخش این سوره مردم را به دو گروه : ((اصحاب المیمنة)) و ((اصحاب المشئمة)) تقسیم کرده ، و گوشهای از صفات اعمال گروه اول (مؤ منان صالح) و سپس سرنوشت آنها را بیان می کند، و بعد به نقطه مقابل آنها یعنی کافران و مجرمان و سرنوشت آنها می پردازد.
تعبیر آیات سوره بسیار قاطع و کوبنده ، جمله بندیها کوتاه و پرطنین ، و الفاظ بسیار مؤ ثر و گویا است ، و شکل آیات و محتوا نشان می دهد که این سوره از سوره های مکی است .
در فضیلت تلاوت این سوره از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود: من قراءها اعطاه الله الامن من غضبه یوم القیامة : کسی که سوره بلد را بخواند خداوند او را از خشم خود در قیامت در امان می دارد. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 5
و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : کسی که در نماز واجب سوره ((لا اقسم بهذا البلد)) را بخواند، در دنیا از صالحان شناخته خواهد شد، و در آخرت از کسانی شناخته می شود که در درگاه خداوند مقام و منزلتی دارد، و از دوستان پیامبران و شهدا و صالحین خواهد بود.
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 6
آیه 1 - 7

آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ(1) وَ أَنت حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ(2) وَ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ(3) لَقَدْ خَلَقْنَا الانسنَ فی کَبَدٍ(4) أَ یحْسب أَن لَّن یَقْدِرَ عَلَیْهِ أَحَدٌ(5) یَقُولُ أَهْلَکْت مَالاً لُّبَداً(6) أَ یحْسب أَن لَّمْ یَرَهُ أَحَدٌ(7)
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - قسم به این شهر مقدس (مکه).
2 - شهری که تو ساکن تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 7
3 - و قسم به پدر و فرزندش (ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح).
4 - که ما انسان را در رنج آفریدیم (و زندگی او مملو از رنجها است).
5 - آیا او گمان می کند که هیچ کس قادر نیست بر او دست یابد؟!
6 - می گوید: مال زیادی را (در کارهای خیر) تلف کرده ام !
7 - آیا گمان می کند هیچ کس او را ندیده (و نمی بیند)؟
تفسیر :
سوگند به این شهر مقدس
سنت قرآن در بسیاری از موارد بر این است که بیان حقایق بسیار مهم را با سوگند شروع می کند، سوگندهائی که خود نیز سبب حرکت اندیشه و فکر و عقل انسان است ، سوگندهائی که ارتباط خاصی با همان مطلب مورد نظر دارد. در اینجا نیز برای بیان این واقعیت که زندگی انسان در دنیا تواءم با درد و رنج است از سوگند تازه ای شروع می کند و می فرماید:
قسم به این شهر مقدس شهر مکه (لا اقسم بهذا البلد).
شهری که تو ساکن آن هستی (و انت حل بهذا البلد).
گرچه در این آیات نام مکه صریحا نیامده است ، ولی با توجه به مکی بودن سوره از یکسو، و اهمیت فوق العاده این شهر مقدس از سوی دیگر، پیدا است که منظور همان مکه است ، و اجماع مفسران نیز بر همین است .
البته شرافت و عظمت سرزمین مکه ایجاب می کند خداوند به آن سوگند
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 8
یاد نماید، چرا که نخستین مرکز توحید و عبادت پروردگار در اینجا ساخته شده ، و انبیای بزرگ گرد این خانه طواف کرده اند، ولی جمله ((و انت حل بهذا البلد)) مطلب تازه ای در بر دارد، می گوید این شهر به خاطر وجود پر فیض و پر برکت تو چنان عظمتی به خود گرفته که شایسته این سوگند شده است .
و حقیقت همین است که ارزش سرزمینها به ارزش انسانهای مقیم در آن است ، مبادا کفار مکه تصور کنند اگر قرآن به این سرزمین قسم یاد می کند برای وطن آنها و یا کانون بتهایشان اهمیت قائل شده است ، نه چنین

نیست ، تنها ارزش این شهر (گذشته از سوابق تاریخی خاص آن) به خاطر وجود ذیجود بنده خاص خدا محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است .
ای کعبه را ز یمن قدوم تو صد شرف
وی مرده را از مقدم پاک تو صد صفا
بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ
یثرب ز خاک تو با رونق و نوا
در اینجا تفسیر دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه من به این شهر مقدس سوگند یاد نمی کنم در حالی که احترام تو را هتک کرده اند، و جان و مال و عرضت را حلال و مباح شمرده اند.
و این توبیخ و سرزنش شدیدی است نسبت به کفار قریش که آنها خود را خادمان ، و حافظان حرم مکه می پنداشتند، و برای این سرزمین آنچنان احترامی قائل بودند که حتی اگر قاتل پدرشان در آنجا دیده می شد در امان بود، حتی می گویند کسانی که از پوست درختان مکه بر می گرفت ند و به خود می بستند به خاطر آن در امان بودند. ولی با این حال چرا تمام این آداب و سنن در مورد پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) زیر پا گذارده شد؟!
چرا هر گونه اذیت و آزار نسبت به او و یارانش روا می داشتند، و حتی خونشان را مباح می شمردند؟! تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 9
این تفسیر در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده است .
سپس می افزاید: ((و قسم به پدر و فرزندش)) (و والد و ما ولد).
در اینکه منظور از این پدر و فرزند کیست ؟ تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند:
نخست اینکه : منظور از ((والد)) ابراهیم خلیل و از ((ولد)) اسماعیل ذبیح است و با توجه به اینکه در آیه قبل به شهر مکه سوگند یاد شده و می دانیم ابراهیم و فرزندش بنیانگذار کعبه و شهر مکه بودند این تفسیر بسیار مناسب به نظر می رسد بخصوص اینکه عرب جاهلی نیز برای حضرت ابراهیم و فرزندش اهمیت فوق العادهای قائل بود، و به آنها افتخار می کرد و بسیاری از آنها نسب خود را به آن دو می رساندند.
دیگر اینکه : منظور آدم و فرزندانش می باشد.
سوم اینکه : منظور آدم و پیامبرانی هستند که از دودمان او برخاسته اند. و چهارم اینکه : منظور سوگند به هر پدر و فرزندی است ، چرا که مساءله تولد و بقاء نسل انسانی در طول ادوار مختلف ، از شگفت انگیزترین بدایع خلقت است ، و خداوند مخصوصا به آن سوگند یاد کرده است .
جمع میان این چهار تفسیر نیز بعید نیست هر چند تفسیر اول از همه مناسب تر به نظر می رسد.
سپس به چیزی می پردازد که هدف نهائی این سوگندها است ، می فرماید

مسلما ما انسان را در رنج آفریدیم (لقد خلقنا الانسان فی کبد). تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 10
((کبد)) به گفته طبرسی در مجمع البیان در اصل به معنی شدت است ، و لذا هنگامی که شیر غلیظ شود ((تکبد اللبن)) می گویند.
ولی به گفته راغب در مفردات ((کبد)) (بر وزن حسد) به معنی دردی است که عارض کبد انسان (جگر سیاه) می شود و سپس به هر گونه مشقت و رنج اطلاق شده است .
ریشه این لغت هر چه باشد مفهوم فعلی آن همان رنج و ناراحتی است .
آری انسان از آغاز زندگی حتی از آن لحظه ای که نطفه او در قرارگاه رحم واقع می شود، مراحل زیادی از مشکلات و درد و رنجها را طی می کند تا متولد شود، و بعد از تولد در دوران طفولیت ، و سپس جوانی ، و از همه مشکلتر دوران پیری ، مواجه به انواع مشقتها و رنجها است ، و این است طبیعت زندگی دنیا، و انتظار غیر آن داشتن اشتباه است اشتباه ، و به گفته شاعر عرب :
طبعت علی کدر و انت تریدها
صفوا عن الاکدار و الاقذار؟
و مکلف الایام ضد طباعها
متطلب فی الماء جدوة نار!
طبیعت جهان بر کدورت است و تو می خواهی از هر گونه کدورت و ناپاکی پاک باشد؟
((هر کس دوران جهان را بر ضد طبیعتش بطلبد همچون کسی است که در میان امواج آب شعله آتش جستجو می کند!))
نگاهی به زندگی انبیاء و اولیاء الله نیز نشان می دهد که زندگی این گلهای سرسبد آفرینش نیز با انواع ناملائمات و درد و رنجها قرین بود، هنگامی که دنیا برای آنها چنین باشد، وضع برای دیگران روشن است .
و اگر افراد یا جوامعی را می بینیم که به ظاهر درد و رنجی ندارند یا بر - اثر مطالعات سطحی ما است ، و لذا وقتی نزدیکتر می شویم به عمق درد و رنجهای تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 11
همین صاحبان زندگی مرفه آشنا می گردیم ، و یا اینکه برای مدتی محدود و زمانی استثنائی است که قانون کلی جهان را بر هم نمی زند.
سپس می افزاید: آیا این انسان گمان می کند که هیچکس قادر نیست بر او دست بیابد؟ (ا یحسب ان لن یقدر علیه احد).
اشاره به اینکه آمیختگی زندگی انسان با آن همه درد و رنج دلیل بر این است که او قدرتی ندارد.
ولی او بر مرکب غرور سوار است ، و هر کار خلاف و گناه و جرم و تجاوزی را مرتکب می شود گوئی خود را در امن و امان می بیند، و از

قلمرو مجازات الهی بر کنار تصور می کند، هنگامی که به قدرت می رسد تمام احکام الهی را زیر پا می گذارد، و مطلقا خدا را بنده نیست ، آیا به راستی چنین می پندارد که از چنگال مجازات پروردگار رهائی می یابد، چه اشتباه بزرگی !
این احتمال نیز داده شده که منظور ثروتمندانی هستند که می پنداشتند احدی توانائی ندارد ثروت آنها را بگیرد.
و نیز گفته شده منظور کسانی هستند که معتقد بودند احدی آنها را در برابر اعمالشان بازخواست نمی کنند.
ولی آیه مفهوم جامعی دارد که ممکن است همه این تفسیرها را شامل شود.
بعضی گفته اند: آیه فوق اشاره به مردی از قبیله ((جمح)) که ((ابو الاسد)) نامیده می شد، او بقدری نیرومند بود که روی یک قطعه چرم می نشست ده نفر می خواستند آن را از زیر پای او بکشند نمی توانست ند، چرم پاره پاره می شد و او تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 12
از جا تکان نمی خورد!.
ولی نظر داشتن آیه به چنین فرد یا افراد مغروری مانع از عمومیت مفهوم آن نیست .
سپس در ادامه همین سخن می افزاید: او می گوید من مال زیادی را تباه کردم (یقول اهلکت مالا لبدا).
اشاره به کسانی است که وقتی به آنها پیشنهاد صرف مال در کار خیری می کردند از روی غرور و نخوت می گفتند: ما بسیار در این راه ها صرف کرده ایم در حالی که چیزی برای خدا انفاق نکرده بودند، و اگر اموالی به این و آن داده بودند برای تظاهر و ریا کاری و اغراض شخصی بوده است .
بعضی نیز گفته اند: آیه اشاره است به کسانی که اموال زیادی در دشمنی با اسلام و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و توطئه های ضد اسلامی صرف کرده بودند، و به آن افتخار می کردند، همانگونه که در حدیثی آمده است که در روز جنگ خندق هنگامی که علی (علیه السلام) اسلام را به عمرو بن عبد ود عرضه نمود، او در پاسخ گفت : فاین ما انفقت فیکم مالا لبدا: پس آن همه اموالی که بر ضد شما مصرف کردم چه می شود))؟!.
بعضی نیز گفته اند: آیه ناظر به بعضی از سران قریش مانند حارث بن عامر است که مرتکب گناهی شده بود راه نجات را از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سؤ ال کرد حضرت دستور کفاره به او داد. او گفت : اموال من از آن روز که وارد دین اسلام شدم در کفارات و نفقات نابود شد!. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 13
جمع میان هر سه تفسیر نیز بی مانع است ، هر چند تفسیر اول تناسب بیشتری با آیه بعد دارد.

تعبیر به ((اهلکت)) اشاره به این است که اموال او در حقیقت نابود شده و بهره ای عائدش نمی شود.
((لبد)) (بر وزن لغت) به معنی شی ء متراکم و انبوه است و در اینجا به معنی مال فراوان است .
سپس می افزاید: آیا گمان می کند که هیچکس او را ندیده و نمی بیند؟! (ایحسب ان لم یره احد).
او از این حقیقت غافل است که خداوند نه فقط ظواهر اعمال او را در خلوت و جمع می بیند، بلکه از اعماق قلب و روح او نیز آگاه است ، و از نیات او با خبر، مگر ممکن است خدائی که وجود بی انتهایش به همه چیز احاطه دارد چیزی را نبیند و نداند؟! این غافلان بی خبرند که بر اثر جهل و ناآگاهی خود را از مراقبت دائمی پروردگار بر کنار می پندارند.
آری خدا می داند این اموال را از کجا به دست آورده ؟ و در چه راهی مصرف کرده است ؟!
در حدیثی از ابن عباس نقل شده است که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: لا تزول قدما العبد حتی یسال عن اربعة : عن عمره فیما افناه ؟ و عن ماله من این جمعه ، و فیما ذا انفقه ؟ و عن عمله ما ذا عمل به ؟ و عن حبنا اهل البیت :
در قیامت هیچ بندهای قدم از قدم بر نمی دارد تا از چهار چیز سؤ ال شود:
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 14
از عمرش که در چه راهی آن را فانی کرده ؟ و از مالش که از کجا جمع آوری نموده ، و در چه راه مصرف کرده است ؟ و از عملش که چه کاری انجام داده ؟ و از محبت ما اهل بیت))!.
کوتاه سخن اینکه چگونه انسان مغرور می شود و ادعای قدرت می کند در حالی که زندگی او با درد و رنج عجین است ، اگر مالی دارد به شبی است ، و اگر جانی دارد به تبی است !
وآنگهی چگونه ادعا می کند که من اموال فراوانی در راه خدا انفاق کرده ام ، در حالی که او از نیتش آگاه است ، هم کیفیت تحصیل آن اموال نامشروع را می داند و هم چگونگی صرف کردن ریاکارانه و مغرضانه آن را. البلد
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 15
آیه 8 - 10
آیه و ترجمه
أَ لَمْ نجْعَل لَّهُ عَیْنَینِ(8) وَ لِساناً وَ شفَتَینِ(9) وَ هَدَیْنَهُ النَّجْدَیْنِ(10)
ترجمه :
8 - آیا برای او (انسان) دو چشم قرار ندادیم ؟
9 - و یک زبان و دو لب ؟

10 - و او را به خیر و شرش هدایت نمودیم .
تفسیر :
نعمت چشم و زبان ، و هدایت
در تعقیب آیات گذشته که سخن از غرور و غفلت انسانهای طغیانگر می گفت در آیات مورد بحث بخشی از مهمترین نعمتهای مادی و معنوی الهی را بر این انسان می شمرد، تا از یکسو غرور و غفلت او را بشکند، و از سوی دیگر وادار به تفکر در خالق این نعمتها کند، و با تحریک حس شکرگزاری در درون جانش او را به سوی معرفت خالق سوق دهد.
نخست می فرماید: آیا ما برای این انسان دو چشم قرار ندادیم ؟! (ا لم نجعل له عینین).
و یک زبان و دو لب ؟! (و لسانا و شفتین) تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 16
((و او را به خیر و شرش آگاه کردیم ، و هدایت نمودیم (و هدیناه النجدین).
به این ترتیب در این چند جمله کوتاه به سه نعمت مهم مادی و یک نعمت بزرگ معنوی که همه از عظیمترین نعمتهای الهی است اشاره نموده است : نعمت چشمها، و زبان ، و لبها، از یکسو، و نعمت هدایت و معرفت خیر و شر از سوی دیگر.
(توجه داشته باشید ((نجد)) در اصل به معنی مکان مرتفع است در مقابل ((تهامه)) که به سرزمینهای پست گفته می شود، یا به تعبیر دیگر بلند بوم و ((پست بوم)) است ، و در اینجا کنایه از خیر و شر و مسیر سعادت و شقاوت است).
در اهمیت نعمتهای فوق همین بس که :
((چشم)) مهمترین وسیله ارتباط انسان با جهان خارج است ، شگفتیهای چشم به اندازهای است که به راستی انسان را به خضوع در مقابل خالق آن وا - می دارد، طبقات هفتگانه چشم که به نامهای صلبیه (قرنیه) مشیمیه ، عنبیه ، جلدیه ، زلالیه ، زجاجیه ، و شبکیه نامیده شده ، هر کدام ساختمان عجیب و ظریف و شگفت انگیزی دارد که قوانین فیزیکی و شیمیائی مربوط به نور و آئنه ها به دقیقترین وجهی در آنها رعایت شده به طوری که پیشرفته ترین دوربینهای دقیق عکاسی در برابر آن موجود ارزشی است ، و به راستی اگر در تمام دنیا جز انسان ، و در تمام وجود انسان جز چشم ، چیز دیگری نبود، مطالعه شگفتیهایش برای شناخت علم و قدرت عظیم پروردگار کافی بود. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 17
و اما ((زبان)) مهمترین وسیله ارتباط انسان با انسانهای دیگر و نقل و مبادله اطلاعات و معلومات از قومی به قوم دیگر، و از نسلی به نسل دیگر است ، و اگر این وسیله ارتباطی نبود هرگز انسان نمی توانست تا این حد در علم و دانش و تمدن مادی و مسائل معنوی ترقی کند.

و اما ((لبها)) اولا نقش مؤ ثری در تکلم دارند، چرا که بسیاری از مقاطع حروف به وسیله لبها ادا می شود، و از این گذشته لبها کمک زیادی به جویدن غذا، و حفظ رطوبت دهان ، و نوشیدن آب می کند و اگر نبودند مساءله خوردن و آشامیدن انسان ، و حتی منظره چهره او بر اثر جریان آب دهان به بیرون ، و عدم قدرت بر اداء بسیاری از حروف وضع اسف انگیزی داشت .
و از آنجا که درک حقایق در درجه اول با چشم و زبان است .
و به دنبال اینها به مساءله وجود ((عقل)) و هدایت عقلانی ، و فطری اشاره می کند، و حتی تعبیر آیه ، هدایت تشریعی که به وسیله انبیاء و اولیاء انجام می گیرد شامل می شود.
آری او هم دیده بینا و آفتاب را در اختیار انسان گذارده ، و هم راه و چاه را به او نشان داده ، تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش . اما با این همه چراغ فروزان که فرا راه او قرار داده است اگر از بیراهه می رود باید گفت بگذار تا بیفتد و بیند سزای خویش !
جمله ((و هدیناه النجدین)) ما او را از راه خیر و شر آگاه کردیم علاوه بر اینکه مساءله اختیار و آزادی اراده انسان را بیان می کند، با توجه به اینکه نجد مکان مرتفع است اشاره به این است که پیمودن راه خیر خالی از مشکلات و زحمت و رنج نیست ، همانگونه که بالا رفتن از زمینهای مرتفع مشکلاتی دارد، حتی پیمودن راه شر نیز مشکلاتی دارد، چه بهتر که انسان با سعی و تلاشش راه خیر را برگزیند. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 18
ما در عین حال انتخاب راه با خود انسان است ، او است که می تواند چشم و زبان را در مسیر حلال یا حرام به گردش درآورد، و از دو جاده خیر و شر هر کدام را بخواهد برگزیند.
و لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : خداوند متعال به فرزندان آدم می گوید: یا بن آدم ! ان نازعک لسانک فیما حرمت علیک فقد اعنتک علیه بطبقتین فاطبق ، و ان نازعک بصرک الی بعض ما حرمت علیک فقد اعنتک علیه بطبقتین فاطبق ...:
ای فرزند آدم ! اگر زبانت خواست تو را وادار به حرام کند من دو لب را برای جلوگیری از آن در اختیار تو قرار داده ام ، لب را فروبند، و اگر چشمت بخواهد تو را به سوی حرام ببرد من پلکها را در اختیار تو قرار داده ام ، آنها را فرو بند!....
و به این ترتیب خداوند وسائل کنترل این نعمتهای بزرگ نیز در اختیار بشر قرار داده و این یکی دیگر از الطاف بزرگ او است .
جالب اینکه آیات فوق در مورد زبان اشاره به لبها شده ، اما در مورد چشمها اشاره به پلکها نشده است ، و این ظاهرا به دو علت است یکی اینکه نقش لبها برای سخن گفتن و غذا خوردن و سایر جهات به مراتب

بیش از پلکها در مورد چشم است ، و دیگر اینکه کنترل زبان از کنترل چشم به مراتب مهمتر و سرنوشت سازتر است .
نکته ها:
1 - شگفتیهای چشم
چشم را معمولا به یک دستگاه دوربین عکاسی تشبیه می کنند که با عدسی
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 19
بسیار ظریف خود از صحنه های مختلف عکسبرداری می کند، عکسهائی که به جای فیلم روی شبکیه چشم منعکس می شود، و از آنجا به وسیله اعصاب بینائی به مغز منتقل می گردد.
این دستگاه عکسبرداری فوق العاده ظریف و دقیق ، در شبانه روز ممکن است هزاران هزار عکس از صحنه های مختلف بردارد، ولی از جهات زیادی قابل مقایسه حتی با پیشرفته ترین دستگاه های عکسبرداری و فیلمبرداری نیست ، زیرا:
1 - دریچه تنظیم نور (دیافراگم) در این دستگاه که همان مردمک چشم است به طور خودکار در برابر نور تغییر شکل داده در مقابل نور قوی تنگ تر و در مقابل نور ضعیف گشادتر می شود در حالی که دستگاه های عکاسی را باید به وسیله اشخاص تنظیم کرد.
2 - عدسی چشم بر خلاف تمام عدسیهائی که در دوربینهای عکاسی دنیا به کار رفته دائما تغییر شکل می دهد، به طوری که گاه قطر آن 5/1 میلیمتر است و گاه تا 8 میلیمتر می رسد! تا آماده عکسبرداری از صحنه های دور و نزدیک شود، و این کار به وسیله عضلاتی که اطراف عدسی را گرفته اند، و آن را می کشند یا رها می کنند انجام می شود، بطوری که یک عدسی چشم به تنهائی کار صدها عدسی را انجام می دهد!
3 - این دستگاه عکاسی در چهار جهت مختلف حرکت می کند، و می تواند به کمک عضلات چشم به هر طرف حرکت کرده و فیلمبرداری کند.
4 - نکته مهم دیگر اینجا است که در دوربینهای عکاسی باید فیلمها را عوض کنند، و یک حلقه فیلم که تمام شد باید حلقه دیگری جای آن بگذارند، اما چشمهای انسان در تمام طول عمر فیلمبرداری می کند، آنکه چیزی از آن عوض شود، این به خاطر آن است که در قسمت شبکیه چشم که تصویرها
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 20
روی آن منعکس می شود دو رقم سلول وجود دارد، سلولهای مخروطی و استوانهای که دارای ماده بسیار حساسی در برابر نور است ، و با کمترین تابش نور تجزیه می شود و امواجی به وجود می آورد که به مغز منتقل می شود، و بعد اثر آن زائل می شود، و شبکیه مجددا آماده فیلمبرداری جدید خواهد شد.
5 - دوربینهای عکاسی از موادی بسیار محکم ساخته شده است ، ولی

دستگاه عکاسی چشم به قدری ظریف و لطیف است که با مختصر چیزی خراش می یابد و به همین جهت در محفظه محکم استخوانی قرار گرفته اما در عین ظرافت بسیار از آهن و فولاد پر دوامتر است .
6 - مساءله تنظیم نور برای فیلمبرداران و عکاسان مساءله بسیار مهمی است و برای اینکه تصویرها روشن باشد گاهی لازم است چندین ساعت مشغول تنظیم نور و مقدمات آن باشند در حالی که چشم در هر شرائطی از نور قوی و متوسط و ضعیف حتی در تاریکی به شرط آنکه نور بسیار کمی در آنجا باشد عکسبرداری می کند، و این از عجائب چشم است .
7 - گاهی ما از روشنائی به تاریکی می رویم ، و یا لامپهای برق دفعتا خاموش می شود در آن لحظه مطلقا چیزی را نمی بینیم ، ولی با گذشتن چند لحظه چشم ما به طور خودکار وضع خود را با آن نور ضعیف تطبیق می دهد، بطوری که وقتی به اطراف خود نگاه می کنیم تدریجا اشیاء زیادی را می بینیم و می گوئیم چشم ما با تاریکی عادت کرد، و این تعبیر عادت که با زبان ساده ادا می شود نتیجه مکانیسم بسیار پیچیدهای است که در چشم قرار دارد، و می تواند خود را در زمان بسیار کوتاهی با شرائط جدید تطبیق دهد.
عکس این معنی به هنگامی که از تاریکی به روشنائی منتقل می شویم نیز صادق است ، که در آغاز، چشم ما تحمل نور قوی را ندارد ولی بعد از چند لحظه خود را با آن تطبیق می دهد و به اصطلاح عادت می کند، این امور

در دستگاه های فیلمبرداری وجود ندارد.
8 - دستگاه های فیلمبرداری از فضای محدودی می توانند فیلم تهیه کنند در حالی که چشم انسان تمام نیم دایره افق را که در مقابل او قرار داد می بیند و به تعبیر دیگر ما تقریبا 180 درجه دائره اطراف خود را می بینیم در حالی که هیچ دستگاه عکاسی چنین نیست .
9 - از مطالب عجیب و جالب اینکه دو چشم انسان که هر کدام دستگاه مستقلی است چنان تنظیم شده که عکسهای حاصل از آنها درست روی یک نقطه می افتد بطوری که اگر کمی این تنظیم به هم بخورد انسان با دو چشمش جسم واحد را دو جسم می بیند! همانگونه که در اشخاص احول (دو بین) این معنی مشاهده می شود.
10 - نکته جالب دیگر اینکه تمام صحنه هائی که چشم از آن عکسبرداری می کند به طور وارونه روی شبکیه چشم می افتد، در حالی که ما هیچ چیز را وارونه نمی بینیم ، این بخاطر عادت کردن چشم ، و حفظ نسبت اشیاء با یکدیگر می باشد.
11 - سطح چشم باید دائما مرطوب باشد به طوری که اگر چند ساعتی خشک شود ضربه شدیدی بر آن وارد می گردد، این رطوبت دائمی از غده

های اشک تاءمین می شود، که از یکسو وارد چشم شده ، و از رگهای بسیار باریک و ظریفی که در گوشه چشمان قرار دارد بیرون می رود، و به بینیها منتقل می شود، و بینی را نیز مرطوب می کند.
اگر غده های اشک بخشکد چشم به خطر می افتد و حرکت پلکها غیر ممکن می شود، و اگر بیش از حد فعالیت کند دائما اشک بر صورت جاری می شود یا اگر راه باریک فاضل آب چشم بسته شود باید دائما دستمالی به دست داشته باشیم آبهای زیادی را از صورت خشک کنیم و چه دردسر بزرگی است . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 22
12 - ترکیب اشک (آب چشم) ترکیب پیچیده ای است ، و از بیش از ده عنصر تشکیل می یابد که در مجموع بهترین و مناسب ترین مایع برای نگهداری چشم است .
کوتاه سخن اینکه عجائب چشم بقدری زیاد است که باید روزها نشست و درباره آن سخن گفت ، و کتابها نوشت ، و با تمام اینها ماده اصلی آن را که می نگریم تقریبا یک تکه پیه بیشتر نیست !
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در آن سخن پرمایه اش می فرماید: اعجبوا لهذا الانسان ینظر بشحم ، و یتکلم بلحم ، و یسمع بعظم ، و یتنفس من خرم !: ((شگفتا از این انسان که با یک قطعه پیه می بیند، و با قطعه گوشتی سخن می گوید، و با استخوانی می شنود، و از شکافی نفس می کشد))! (و این کارهای بزرگ حیاتی را با این وسائل کوچک انجام می دهد).
2 - شگفتیهای زبان
زبان نیز به نوبه خود از اعضاء بسیار شگفت انگیز بدن انسان است ، و وظائف سنگینی بر عهده دارد، علاوه بر اینکه کمک مؤ ثری به بلع غذا می کند، در جویدن نیز نقش مهمی دارد، مرتبا لقمه غذا را به زیر چکش دندانها هل می دهد! اما این کار را بقدری ماهرانه انجام می دهد که خود را از ضربات دندان دور نگه می دارد، در حالی که دائما کنار آن و چسبیده به آن است !
گاه ندرتا هنگام جویدن غذا زبان خود را جویده ایم ، و فریاد ما بلند شده ، و فهمیده ایم که اگر آن مهارت در زبان نبود چه به سر ما می آمد؟
در ضمن بعد از خوردن غذا فضای دهن و دندانها را رفتوروب و تمیز می کند. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 23
و از این کارها مهمتر مساءله سخن گفتن است که با حرکات سریع و منظم و پی در پی و حرکت کردن در جهات ششگانه انجام می گیرد.
جالب اینکه خداوند برای حرف زدن و تکلم وسیله ای در اختیار انسانها قرار داده که بسیار سهل و آسان و در دسترس همه است ، نه خستگی می آورد، و نه ملالی حاصل می شود، و نه هزینهای دارد.

و از آن عجیب تر مساءله استعداد تکلم در انسان است که در روح آدمی به ودیعت گذارده ، و انسان می تواند جمله بندیهای زیادی را در بی نهایت شکل مختلف برای تعبیر از مقاصد فوق العاده متنوع خود انجام دهد.
و باز از آن مهمتر استعداد وضع لغات مختلفی است که با مطالعه هزاران زبان که در دنیا موجود است اهمیت آن آشکار می شود راستی ((العظمة لله الواحد القهار!.))
3 - هدایت به ((نجدین))
((نجد)) چنانکه گفتیم به معنی بلندی یا سرزمین بلند است ، و در اینجا منظور راه خیر و راه شر است . در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که فرمود: یا ایها الناس ! هما نجدان : نجد الخیر و نجد الشر، فما جعل نجد الشر احب الیکم من نجد الخیر: ای مردم ! دو سرزمین مرتفع وجود دارد: سرزمین خیر، و سرزمین شر، و هرگز سرزمین شر نزد شما محبوب تر از سرزمین خیر قرار داده نشده است .
بدون شک ((تکلیف)) و مسؤ ولیت بدون شناخت و آگاهی ممکن نیست ، و خداوند طبق آیه فوق این آگاهی را در اختیار انسانها قرار داده است .
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 24
این آگاهی از سه طریق انجام می گیرد: از طریق ادراکات عقلی و استدلال ، و از طریق فطرت و وجدان بدون نیاز به استدلال ، و از طریق وحی و تعلیمات انبیاء و اوصیاء، و آنچه را مورد نیاز بشر در پیمودن مسیر تکامل است خداوند به یکی از این سه طریق یا در بسیاری از موارد با هر سه طریق به او تعلیم کرده است .
قابل توجه اینکه در این حدیث تصریح شده که پیمودن یکی از این دو راه بر طبع آدمی آسانتر از دیگری نیست ، و این در حقیقت تصور عمومی را که انسان تمایل بیشتری به شرور دارد و پیمودن راه شر برای او آسانتر است نفی می کند.
و به راستی اگر تربیتها غلط و محیطهای فاسد نباشد، عشق و علاقه انسان به نیکیها بسیار زیاد است ، و شاید تعبیر به ((نجد)) (سرزمین مرتفع) در مورد نیکی ها به خاطر همین است زیرا زمینهای مرتفع هوای بهتر و جالب تری دارند و در مورد شرور از باب تغلیب است .
بعضی نیز گفته اند این تعبیر اشاره به ظهور و بروز و آشکار بودن راه خیر و شر است ، همانگونه که یک سرزمین مرتفع کاملا نمایان است . البلد
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 25
آیه 11 - 20
آیه و ترجمه
فَلا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ(11) وَ مَا أَدْرَاک مَا الْعَقَبَةُ(12) فَک رَقَبَةٍ(13) أَوْ إِطعَمٌ فی یَوْم ذِي مَسغَبَةٍ(14) یَتِیماً ذَا مَقْرَبَةٍ(15) أَوْ مِسکِیناً ذَا مَتربَةٍ(16) ثُمَّ

كَانَ مِنَ الّذِينَ ءَامَنُوا وَ تَوَاصوْا بِالصبرِ وَ تَوَاصوْا بِالّمَرْحَمَةِ(17) أولَئک أَصحَب الْمَيْمَنَةِ(18) وَ الُّذِينَ كَفَرُوا بِئَايَتِنَا هُمْ أَصحَب الْمَشئَمَةِ(19) عَلَيهِمْ نَارٌ مُّؤْصدَةُ(20) تفسير نمونه جلد 27 صفحه 26
ترجمه :
11 - ولی او (انسان ناسپاس) از آن گردنه مهم بالا نرفت !
12 - و تو نمی دانی آن گردنه چیست ؟
13 - آزاد کردن برده است !
14 - یا اطعام کردن در روز گرسنگی .
15 - یتیمی از خویشاوندان را.
16 - یا مستمندی به خاک افتاده را.
17 - سپس از کسانی بوده باشد که ایمان آورده ، و یکدیگر را به شکیبائی و رحمت توصیه می کنند.
18 - آنها اصحاب الیمین هستند (و نامه اعمالشان را به دست راستشان می دهند).
19 - و کسانی که آیات ما را انکار کرده اند افرادی شومند و نامه اعمالشان به دست چپشان داده می شود.
20 - بر آنها آتشی است فرو بسته (که راه فراری از آن نیست).
تفسیر :
گردنه صعب العبور!
به دنبال ذکر نعمتهای بزرگی که در آیات قبل آمده بود در آیات مورد بحث بندگان ناسپاس را مورد ملامت و سرزنش قرار می دهد که چگونه با داشتن آن همه وسائل سعادت راه نجات را نپیموده اند، نخست می فرماید:
((این انسان ناسپاس از آن گردنه بزرگ بالا نرفت)) (فلا اقتحم العقبة).
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 27
در اینکه منظور از عقبه در اینجا چیست آیات بعد آن را تفسیر می کند.
می فرماید: تو نمی دانی آن گردنه چیست ؟ (و ما ادریک ما العقبة).
آزاد کردن برده است (فک رقبة).
((یا اطعام کردن در روز گرسنگی)) (او اطعام فی یوم ذی مسغبة).
((یتیمی از خویشاوندان را)) (یتیما ذا مقربة).
((یا مستمندی به خاک افتاده را)) (او مسکینا ذا متربة).
به این ترتیب این گردنه صعب العبور را که انسانهای ناسپاس هرگز خود را برای گذشتن از آن آماده نکرده اند، مجموعه ای است از اعمال خیر که عمدتا بر محور خدمت به خلق و کمک به ضعیفان و ناتوانها دور می زند، و نیز مجموعه ای از عقائد صحیح و خالص است که در آیات بعد به آن اشاره شده .

و به راستی گذشتن از این گردنه با توجه به علاقه شدیدی که غالب مردم به مال و ثروت دارند کار آسانی نیست .
اسلام و ایمان با ادعا و گفتار حاصل نمی شود، بلکه در برابر هر فرد مسلمان و مؤ من گردنه های صعب العبوری است که باید از آنها، یکی بعد از دیگری . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 28
بحول و قوه الهی ، و با استمداد از روح ایمان و اخلاص بگذرد.
بعضی ((عقبه)) را در اینجا به معنی هوای نفس تفسیر کرده اند که جهاد با آن را پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) طبق حدیث معروف ((جهاد اکبر)) نامید.
البته با توجه به اینکه خود آیات ، عقبه را در اینجا تفسیر کرده ، باید مراد از این تفسیر چنین باشد که گردنه اصلی گردنه هوای نفس است ، و اما آزاد کردن بردگان ، و اطعام مسکینان مصداقهای روشنی از مبارزه با آن محسوب می شود.
بعضی دیگر از مفسران گفته اند منظور از این عقبه گردنه صعب العبوری است در قیامت ، همانطور که در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است :
ان امامکم عقبة کؤ دا لا یجوزها المثقلون ، و انا ارید ان اخفف عنکم لتلک العقبة !: ((پیش روی شما گردنه صعب العبوری است که سنگین باران از آن نمی گذرند، و من می خواهم بار شما را برای عبور از این گردنه سبک کنم !
البته این حدیث که از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده به عنوان تفسیر آیه مورد بحث نیست ، ولی مفسران از آن چنین برداشتی کرده اند، و این برداشت با توجه به تفسیری که صریحا در خود آیات آمده مناسب به نظر نمی رسد، مگر اینکه منظور این باشد که گردنه های صعب العبور قیامت تجسمی است از طاعات سخت و سنگین این جهان و گذشتن از آنها فرع بر گذشتن از اینها است (دقت کنید). قابل توجه در اینجا تعبیر به ((اقتحم)) از ماده ((اقتحام)) است که در اصل به معنی ورود در کار سخت و خوفناک است (مفردات راغب) یا دخول و گذشتن از چیزی با شدت و مشقت است (تفسیر کشاف) و این نشان می دهد که گذشتن از این گردنه کار آسانی نیست ، و تاءکیدی است بر آنچه در آغاز سوره آمده که تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 29
فرمود ما انسان را در درد و رنج آفریدیم هم زندگی او تواءم با رنج است و هم اطاعت فرمان پروردگار تواءم با مشکلات می باشد.
در سخنی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : ان الجنة حفت بالمکاره و ان النار حفت بالشهوات : بهشت در میان ناملائمات پیچیده شده و دوزخ در لابلای شهوات .

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت :
1 - منظور از ((فک رقبة)) ظاهرا همان آزاد کردن بردگان و بندگان است .
در حدیثی آمده است که مردی اعرابی خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده و عرض کرد ای رسول خدا! عملی به من تعلیم کن که مرا داخل بهشت کند، فرمود: ان کنت اقصرت الخطبه لقد عرضت المسالة : ((اگر چه سخن کوتاهی گفتی ، اما مطلب بزرگی سؤ ال کردی)) (یا اینکه گرچه سخن کوتاهی گفتی اما مقصود خود را به خوبی بیان کردی) سپس افزود: اعتق النسمة و فک الرقبة : بردگان را آزاد کن و گردنها را (از طوق بردگی) بگشا)).
راوی سؤ ال می کند مگر این دو یکی نیست ؟
فرمود: نه ، منظورم از اول این است که مستقلا برده ای را آزاد کنی ، و در دوم اینکه کمک به پرداخت قیمت آن نما تا آزاد شود.
سپس افزود: و الفی ء علی ذی الرحم الظالم ، فان لم یکن ذلک فاطعم الجائع ، واسق الظمان ، و امر بالمعروف ، و انه عن المنکر، فان لم تطق ذلک فکف لسانک الا من الخیر: نسبت به خویشاوندانی که به تو ستم کرده و از تو بریده اند باز گرد (و به آنها نیکی کن) و اگر چنین کاری ممکن نشود تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 30
گرسنگان را سیر و تشنگان را سیراب کن ، امر به معروف و نهی از منکر نما، و اگر توانائی بر این کار نیز نداری (لا اقل) زبان خود را جز از نیکی بازدار.
2 - بعضی از مفسران ((فک رقبه)) را به معنی آزاد کردن گردن خویش از زیر بار گناهان از طریق توبه ، یا آزاد کردن خویش از عذاب الهی از طریق تحمل طاعات دانسته اند، ولی با توجه به آیاتی که بعد از آن آمده و نسبت به یتیم و مسکین توصیه می کند ظاهرا منظور همان آزاد کردن بردگان است .
3 - ((مسغبة)) از ماده ((سغب)) (بر وزن غضب) به معنی گرسنگی است بنابر این یوم ذی مسغبة به معنی روز گرسنگی است گرچه همیشه گرسنگان در جوامع بشری بوده اند ولی این تعبیر تاءکیدی است بر اطعام گرسنگان در ایام قحطی و خشکسالی و مانند آن . برای اهمیت این موضوع ، والا اطعام گرسنگان همیشه از افضل اعمال بوده و هست .
در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من اشبع جائعا فی یوم سغب ادخله الله یوم القیامة من باب من ابواب الجنة لا یدخلها الا من فعل مثل ما فعل : کسی که گرسنه ای را در ایام قحطی سیر کند خدا او را در قیامت از دری از درهای بهشت وارد می سازد که هیچ شخص دیگر از آن وارد نمی شود، جز کسی که عملی همانند عمل او

انجام داده باشد.
4 - ((مقربة)) به معنی قرابت و خویشاوندی است ، و تاءکید روی یتیمان خویشاوند نیز به خاطر ملاحظه اولویتها است ، و گرنه همه یتیمان را باید اطعام و نوازش نمود، این نشان می دهد که خویشاوندان در مورد یتیمان فامیل خود مسؤ ولیت سنگین تری دارند.
از این گذشته سوء استفاده هائی که مخصوصا در آن عصر در این زمینه

به اموال یتیمان خویشاوند می شده ، ایجاب می کرده است که هشدار خاصی در مورد این گردنه صعب العبور داده شود.
ابوالفتوح رازی معتقد است که مقربه از ماده قرابت نیست بلکه از ماده قرب است و اشاره به یتیمانی است که از شدت گرسنگی گوئی پهلوهایشان به هم چسبیده است ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد.
5 - ((متربة)) مصدر میمی از ماده ترب (بر وزن طرب) در اصل از تراب به معنی خاک گرفته شده ، و به کسی می گویند که بر اثر شدت فقر خاک نشین شده ، باز در اینجا تاءکید روی اینگونه مسکینها به خاطر اولویت آنها است والا اطعام همه مسکینان از اعمال حسنه است .
در حدیثی آمده است : امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) هنگامی که می خواست غذا بخورد دستور می فرمود سینی بزرگی کنار سفره بگذارند، و از هر غذائی که در سفره بود از بهترین آنها بر می داشت و در آن سینی می گذاشت ، سپس دستور می داد آنها را برای نیازمندان ببرند ، بعد این آیه را تلاوت می فرمود: فلا اقتحم العقبة ... سپس می افزود، خداوند متعال می دانست که همه قادر بر آزاد کردن بردگان نیستند راه دیگری نیز به سوی بهشتش قرار داد!.
در آیه بعد در ادامه تفسیری که برای این گردنه صعب العبور بیان فرموده می افزاید: سپس از کسانی بوده باشد که ایمان آورده ، و یکدیگر را به صبر و استقامت و ترحم و عطوفت توصیه می کنند (ثم کان من الذین آمنوا و تواصوا بالصبر و تواصوا بالمرحمة).
به این ترتیب کسانی از این گردنه سخت عبور می کنند که هم دارای ایمان

هستند و هم اخلاق والائی همچون دعوت به صبر و عواطف انسانی دارند، و هم اعمال صالحی همچون آزاد کردن بردگان و اطعام یتیمان و مسکینان انجام داده اند.
یا به تعبیر دیگر در سه میدان ایمان و اخلاق و عمل گام بگذارند و سر بلند و سرافراز بیرون آیند، اینها هستند که می توانند از آن گردنه صعب العبور بگذرند.

تعبیر به ((ثم)) (بعد) همیشه به معنی تاءخیر زمانی نیست ، تا لازمه این سخن آن باشد که اول اطعام و انفاق کنند، و بعد ایمان آورند، بلکه در اینگونه موارد - همانگونه که جمعی از مفسران تصریح کرده اند برای بیان برتری مقامی است ، چرا که مسلما رتبه ایمان ، و توصیه به صبر و مرحمت ، بالاتر از کمک به نیازمندان است ، بلکه اعمال صالح از آن ایمان و اخلاق سرچشمه می گیرد و ریشه همه آنها را باید در اعتقادات و خلقیات عالی جستجو کرد.
بعضی نیز احتمال داده اند که ((ثم)) در اینجا به معنی تاءخیر زمانی است ، چرا که اعمال خیر گاه سرچشمه گرایش به ایمان می شود، و مخصوصا در تحکیم مبانی اخلاق مؤ ثر است ، چرا که خلق و خوی انسان نخست به صورت فعل است ، و بعد به صورت حالت و سپس عادت و بعد از آن به صورت ملکه در می آید.
تعبیر به ((تواصوا)) که مفهومش سفارش کردن به یکدیگر است ، نکته مهمی در بر دارد، و آن اینکه : مسائلی همچون صبر و استقامت در طریق اطاعت پروردگار، و مبارزه با هوای نفس ، و همچنین تقویت اصل محبت و رحمت ، نباید به صورت فردی در جامعه باشد، بلکه باید به صورت یک جریان عمومی در کل جامعه درآید، و همه افراد یکدیگر را به رعایت و حفظ این اصول توصیه کنند تا از این طریق پیوندهای اجتماعی نیز محکمتر شود. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 33
بعضی گفته اند: ((صبر)) در اینجا اشاره به شکیبائی در اطاعت فرمان خدا و اهتمام به او امر او است ، و ((مرحمت)) اشاره به محبت نسبت به خلق خدا است و می دانیم اساس دین را ارتباط با خالق و خلق تشکیل می دهد ، و به هر حال صبر و استقامت ریشه اصلی هر گونه اطاعت و بندگی و ترک گناه و عصیان است .
و در پایان این اوصاف ، مقام صاحبان آن را چنین بیان می کند: آنها اصحاب الیمین هستند (اولئک اصحاب المیمنة).
و نامه اعمالشان به نشانه مقبول بودن در درگاه پروردگار به دست راستشان داده می شود.
این احتمال نیز داده شده که میمنة از ماده یمن و برکت است یعنی آنها صاحبان برکتند که وجودشان هم برای خودشان برکت دارد، و هم برای جامعه .
سپس به نقطه مقابل این گروه ، یعنی آنها که نتوانستند از این گردنه صعب العبور بگذرند، پرداخته ، می فرماید: کسانی که به آیات ما کافر شدند افرادی شوم هستند که نامه اعمالشان به دست چپشان داده می شود (و الذین کفروا بایاتنا هم اصحاب المشئمة).
و این نشانه آن است که دستشان از حسنات تهی ، و نامه اعمالشان از

سیئات سیاه است .
((مشئمة)) از ماده ((شوم)) نقطه مقابل میمنة از ماده یمن است ، یعنی این گروه کافر افرادی شوم و نامیمونند که هم سبب بدبختی خودشانند، و هم بدبختی جامعه ، ولی از آنجا که شوم بودن و خجسته بودن در قیامت به آن شناخته می شود که نامه اعمال افراد در دست چپ ، یا در دست راست آنها باشد بعضی این تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 34
تفسیر را برای آن پذیرفته اند، به خصوص اینکه ماده شوم در لغت به معنی گرایش به چپ نیز آمده است .
و در آخرین آیه این سوره اشاره کوتاه و پر معنائی به مجازات گروه اخیر کرده می فرماید: بر فراز آنها آتشی است فروبسته ! که راه فراری از آن نیست (علیهم نار مؤ صدة).
((مؤ صدة)) از ماده ((ایصاد)) به معنی بستن در و محکم کردن آن است ، ناگفته پیدا است انسان در اطاقی که هوای آن کمی گرم است می خواهد درها را باز کند، نسیمی بوزد و گرمی هوا را تعدیل کند، حال باید فکر کرد در کوره سوزان دوزخ هنگامی که تمام درها بسته شود چه حالی پیدا خواهد شد؟!
خداوندا! ما را از چنین عذاب جانگدازی در پناه لطفت حفظ کن .
پروردگارا! گذشتن از عقبه هائی که در پیش داریم جز به توفیق تو میسر نیست توفیقت را از ما دریغ مفرما.
بارالها! ما را در صف اصحاب المیمنه جای ده ، و با نیکان و ابرار محشور نما.
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 35
سوره الشمس
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و 15 آیه دارد تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 36
محتوی و فضیلت سوره ((الشمس))
این سوره که در حقیقت سوره تهذیب نفس و تطهیر قلوب از ناپاکیها و ناخالصیها است ، بر محور همین معنی دور می زند، منتها در آغاز سوره به یازده موضوع مهم از عالم خلقت و ذات پاک خداوند برای اثبات این معنی که فلاح و رستگاری در گرو تهذیب نفس است قسم یاد شده ، و بیشترین سوگندهای قرآن را به طور جمعی در خود جای داده است .
و در پایان سوره به ذکر نمونه ای از اقوام متمرد و گردنکش که به خاطر ترک تهذیب نفس در شقاوت ابدی فرو رفتند، و خداوند آنها را به مجازات شدیدی گرفتار کرد، یعنی قوم ((ثمود)) می پردازد، و با اشاره کوتاهی به سرنوشت آنها سوره را پایان می دهد.
در حقیقت این سوره کوتاه یکی از مهمترین مسائل سرنوشت ساز زندگی بشر را بازگو می کند، و نظام ارزشی اسلام را در مورد انسانها مشخص می سازد. در فضیلت تلاوت این سوره همین بس که در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : من قراءها فکانما تصدق بکل شی ء طلعت علیه الشمس و القمر!: هر کس آن را بخواند گوئی به تعداد تمام اشیائی که خورشید و ماه بر آنها می تابد در راه خدا صدقه داده است !.
و مسلما این فضیلت بزرگ از آن کسی است که محتوای بزرگ این سوره کوچک را در جان خود پیاده کند، و تهذیب نفس را وظیفه قطعی خود بداند.
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 37
آیه 1 - 10
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
وَ الشَمْسِ وَ ضحَاهَا(1) وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا(2) وَ النهَارِ إِذَا جَلَّاهَا(3) وَ الَّیْلِ إِذَا یَغْشاهَا(4) وَ السمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا(5) وَ الاَرْضِ وَ مَا طحَاهَا(6) وَ نَفْسٍ وَ مَا سوَّاهَا(7) فَأَلْهمَهَا فجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا(8) قَدْ أَفْلَحَ مَن زَکَّاهَا(9) وَ قَدْ خَابَ مَن دَساهَا(10) تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 38
ترجمه :

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - به خورشید و گسترش نور آن سوگند!
2 - و به ماه در آن هنگام که بعد از آن در آید
3 - و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد
4 - و قسم به شب آن هنگام که صفحه زمین را بپوشاند
5 - و قسم به آسمان و کسی که آسمان را بنا کرده .
6 - و قسم به زمین و کسی که آن را گسترانیده .
7 - و سوگند به نفس آدمی و آن کس که آن را منظم ساخته ،
8 - سپس فجور و تقوا (شر و خیر) را به او الهام کرده است
9 - که هر کس نفس خود را تزکیه کرده ، رستگار شده
10 - و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده ساخته ، نومید و محروم گشته است .
تفسیر :
رستگاری بدون تهذیب نفس ممکن نیست
سوگندهای پی در پی و مهمی که در آغاز این سوره آمده ، به یک حساب ((یازده)) سوگند و به حساب دیگر ((هفت)) سوگند است ، و بیشترین تعداد سوگندهای قرآن را در خود جای داده ، و به خوبی نشان می دهد که مطلب مهمی در اینجا مطرح است ، مطلبی به عظمت آسمانها و زمین و خورشید و ماه ، مطلبی سرنوشت ساز و حیات بخش .
نخست باید به شرح و تفسیر این سوگندها بپردازیم ، و بعد به بررسی آن مطلب بر اهمیت که این همه آوازه ها از او است . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 39
نخست می فرماید: به خورشید و گسترش نور آن سوگند (و الشمس و ضحاها).
همانگونه که قبلا نیز گفته ایم سوگندهای قرآن عموما دو مقصد را تعقیب می کند: نخست اهمیت مطلبی که سوگند به خاطر آن یاد شده ، و دیگر اهمیت خود این امور که مورد سوگند است ، چرا که سوگند همیشه به موضوعات مهم یاد می شود، به همین دلیل این سوگندها فکر و اندیشه انسان را به کار میان دازد تا در باره این موضوعات مهم عالم خلقت بیندیشد، و از آنها راهی به سوی خدا بگشاید.
((خورشید)) مهمترین و سازنده ترین نقش را در زندگی انسان و تمام موجودات زنده زمینی دارد، زیرا علاوه بر اینکه منبع نور و حرارت است و این دو از عوامل اصلی زندگی انسان به شمار می رود، منابع دیگر حیاتی نیز از آن مایه می گیرند، وزش بادها، نزول بارانها، پرورش گیاهان ، حرکت رودخانه ها و آبشارها، و حتی پدید آمدن منابع انرژیزا، همچون نفت و ذغال سنگ ، هر کدام اگر درست دقت کنیم به صورتی با نور آفتاب ارتباط دارد

بطوری که اگر روزی این چراغ حیات بخش خاموش گردد تاریکی و سکوت و مرگ همه جا را فرا خواهد گرفت .
((ضحی)) در اصل به معنی گسترش نور آفتاب است و این در هنگامی است که خورشید از افق بالا بیاید و نور آن همه جا را فرا گیرد، سپس به آنموقع از روز نیز ((ضحی)) اطلاق شده است .
تکیه بر خصوص ضحی به خاطر اهمیت آن است ، چرا که موقع سلطه نور آفتاب بر زمین است . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 40
سپس به سومین سوگند پرداخته می گوید: قسم به ماه در آن هنگام که پشت سر خورشید در آید (و القمر اذا تلاها).
این تعبیر - چنانکه جمعی از مفسران نیز گفته اند - در حقیقت اشاره به ماه در موقع بدر کامل یعنی شب چهارده است ، زیرا ماه در شب چهاردهم تقریبا مقارن غروب آفتاب سر از افق مشرق بر می دارد، و چهره پر فروغ خود را ظاهر کرده و سلطه خویش را بر پهنه آسمان تثبیت می کند، و چون از هر زمان جالب تر و پر شکوهتر است به آن سوگند یاد شده است .
این احتمال را نیز داده اند که تعبیر فوق اشاره به تبعیت دائمی ماه از خورشید، و اکتساب نور از آن منبع باشد، ولی در این صورت جمله ((اذا تلاها)) قید توضیحی می شود.
بعضی احتمالات دیگر نیز در تفسیر آیه داده اند که شایان توجه نیست لذا از ذکر آن خودداری می شود.
و در چهارمین سوگند، می افزاید: و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد سوگند (و النهار اذا جلاها).
((جلاها)) از ماده ((تجلیة)) به معنی اظهار و ابراز است .
در اینکه ضمیر در جلاها به چه چیز باز می گردد؟ در میان مفسران گفتگو است ، بسیاری آن را به زمین یا دنیا بر می گردانند (چنانکه در بالا گفتیم) درست است که در آیات گذشته سخنی از زمین در میان نبوده ، ولی از قرینه مقام روشن می شود.
بعضی نیز معتقدند که ضمیر به خورشید برمی گردد، یعنی قسم به روز هنگامی که خورشید را ظاهر می کند، درست است که در حقیقت خورشید تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 41
روز را ظاهر می کند ولی به طور مجازی می توان گفت که روز خورشید را آشکار کرد، اما تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.
به هر حال سوگند به این پدیده مهم آسمانی به خاطر تاءثیر فوق العاده آن در زندگی بشر، و تمام موجودات زنده است ، چرا که روز رمز حرکت و جنبش و حیات است و تمام تلاشها و کششها و کوششهای زندگی معمولا در روشنائی روز صورت می گیرد.
و در پنجمین سوگند می فرماید: قسم به شب ، آن هنگام که صفحه زمین

(یا خورشید) را بپوشاند (و اللیل اذا یغشاها).
شب با تمام برکات و آثارش ، که از یکسو حرارت آفتاب روز را تعدیل می کند، و از سوی دیگر مایه آرامش و استراحت همه موجودات زنده است ، که اگر تاریکی شب نبود، و آفتاب پیوسته می تابید آرامشی وجود نداشت ، زیرا حرارت سوزان آفتاب همه چیز را نابود می کرد، حتی اگر نظام شب و روز بر خلاف وضع کنونی بود همین مشکل پیش می آمد، چنانکه در کره ماه که شبهایش معادل دو هفته کره زمین است و روزهایش نیز معادل دو هفته ، در وسط روز حرارت به حدود سیصد درجه سانتیگراد می رسد که هیچ موجود زنده ای تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 42
که ما می شناسیم در آن شرائط باقی نمی ماند، و در وسط شب مقدار زیادی زیر صفر می رود که اگر در آنجا موجود زنده ای باشد حتما یخ می زند و نابود می شود.
قابل توجه اینکه در آیات سابق افعال به صورت ماضی آمده بود، و در این آیه به صورت مضارع است ، این تفاوت تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که حوادثی همچون ظهور روز و شب مخصوص زمانی نیست ، گذشته و آینده را همه شامل می شود و لذا بعضی به صورت فعل ماضی ، و بعضی به صورت فعل مضارع آمده ، تا عمومیت این حوادث را در بستر زمان روشن سازد.
در ششمین و هفتمین سوگند به سراغ آسمان و خالق آسمان می رود، و می افزاید: به آسمان و آن کسی که آسمان را بنا کرده سوگند (و السماء و ما بناها).
اصل خلقت آسمان با آن عظمت خیره کننده از شگفتیهای بزرگ خلقت است ، و بناء و پیدایش این همه کواکب و اجرام آسمانی و نظامات حاکم بر آنها شگفتی دیگر، و از آن مهمتر خالق این آسمان است .
قابل توجه اینکه ما در لغت عرب معمولا برای موجود غیرعاقل می آید، و اطلاق آن بر خداوند عالم حکیم تناسبی ندارد، و لذا بعضی ناچار شده اند ما را در اینجا مصدریه بگیرند، نه موصوله و در این صورت مفهوم آیه چنین می شود: سوگند به آسمان و بنای آسمان .
ولی با توجه به آیات ((و نفس و ما سواها فالهمها فجورها و تقواها)) که تفسیر آن به زودی بیان می شود راهی جز این نیست که ما موصوله و اشاره به ذات پاک خداوند باشد که خالق همه آسمانها است ، و استعمال ما در مورد افراد عاقل نیز در لغت عرب بی سابقه نیست چنانکه در آیه 3 سوره نساء تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 43
می خوانیم : فانکحوا ما طاب لکم من النساء: ازدواج کنید زنانی را که مورد علاقه شما است .
جمعی از مفسران معتقدند که تعبیر به ((ما)) (چیزی) در اینجا برای این

است که مبداء جهان را نخست به صورت مبهم ذکر کرده باشد، تا بعدا با دقت و مطالعه ، به علم و حکمت او آشنا شوند و چیزی تبدیل به کسی گردد، ولی تفسیر اول مناسب تر است .
سپس در هشتمین و نهمین سوگند سخن از زمین و خالق زمین به میان آورده می فرماید: قسم به زمین و آن کس که زمین را گسترانیده است (و الارض و ما طحاها).
زمین که گاهواره زندگی انسان و تمام موجودات زنده است .
زمین با تمام شگفتیها: کوه ها و دریاها، دره ها و جنگلها، چشمه ها و رودخانه ها ، معادن و منابع گرانبهایش ، که هر کدام به تنهائی آیتی است از آیات حق و نشانه ای است از نشانه های او.
و از آن برتر و بالاتر خالق این زمین و کسی که آن را گسترانیده است .
((طحاها)) از ماده طحو (بر وزن سهو) هم به معنی انبساط و گستردگی آمده است ، و هم به معنی راندن و دور کردن و از میان بردن و در اینجا به معنی گستردن است ، چرا که اولا زمین در آغاز در زیر آب غرق بود، تدریجا آبها در گودالهای زمین قرار گرفت و خشکیها سر بر آورد و گسترده شد، و از آن تعبیر به ((دحو الارض)) نیز می شود.
ثانیا زمین در آغاز به صورت پستیها و بلندیها با شیبهای تند و غیر قابل سکونتی بود، بارانهای سیلابی مداوم باریدند، ارتفاعات زمین را شستند، و

دره ها گستردند، و تدریجا زمینهای مسطح و قابل استفاده برای زندگی انسان و کشت و زرع به وجود آمد.
بعضی از مفسران معتقدند که در این تعبیر یک اشاره اجمالی به حرکت زمین نیز وجود دارد، چرا که یکی از معانی ((طحو)) همان راندن است که می تواند اشاره به حرکت انتقالی زمین به دور آفتاب ، و یا حتی حرکت وضعی آن به دور خود، و یا هر دو باشد.
سرانجام به دهمین و یازدهمین سوگند که آخرین قسمها در این سلسله است ، پرداخته می فرماید: سوگند به نفس آدمی ، و آن کس که آن را منظم و مرتب ساخت (و نفس و ما سواها).
همان انسانی که عصاره عالم خلقت ، و چکیده جهان ملک و ملکوت ، و گل سرسبد عالم آفرینش است :
این خلقت بدیع که مملو از شگفتیها و اسرار است آنقدر اهمیت دارد که خداوند به خودش و خالق آن یکجا قسم یاد کرده !.
در اینکه منظور از ((نفس)) در اینجا روح انسان است ، یا جسم و روح هر دو؟ مفسران احتمالات گوناگونی داده اند.
اگر منظور روح باشد مراد از ((سواها)) (از ماده تسویه) همان تنظیم و تعدیل قوای روحی انسان است ، از حواس ظاهر گرفته ، تا نیروی ادراک ،

حافظه ، انتقال ، تخیل ، ابتکار، عشق ، اراده و تصمیم ، و مانند آن در مباحث علم النفس مطرح شده است .
و اگر منظور روح و جسم هر دو باشد تمام شگفتیهای نظامات بدن و دستگاه های مختلف آن را که در علم ((تشریح)) و ((فیزیولوژی)) (وظایف الاعضاء) به طور گسترده مورد بحث گرفته شامل می شود.
البته نفس به هر دو معنی در قرآن مجید اطلاق شده است : تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 45
در مورد روح در آیه 42 زمر می خوانیم : الله یتوفی الانفس حین موتها: خداوند ارواح را به هنگام مرگ می گیرد.
و در مورد ((جسم)) در آیه 33 قصص آمده است که موسی می گوید قال رب انی قتلت منهم نفسا فاخاف ان یقتلون موسی گفت پروردگارا من یکی از آنها (از فرعونیان ظالم) را کشته ام می ترسم مرا به قتل برسانند.
ولی مناسب در اینجا این است که هر دو را شامل شود چرا که شگفتیهای قدرت خداوند هم در جسم است و هم در جان و اختصاص به یکی از این دو ندارد جالب اینکه نفس در اینجا به صورت نکره ذکر شده ، که می تواند اشاره به عظمت و اهمیت نفس آدمی باشد، عظمتی مافوق تصور و آمیخته با ابهام که آن را به صورت یک ((موجود ناشناخته)) معرفی می کند، همانگونه که بعضی از بزرگترین دانشمندان امروز از انسان به همین عنوان تعبیر کرده ، و انسان را موجود ناشناخته نامیده اند.
در آیه بعد به یکی از مهمترین مسائل مربوط به آفرینش انسان پرداخته می افزاید: پس از تنظیم قوی و جسم و جان آدمی ، فجور و تقوی را به او الهام کرد (فالهمها فجورها و تقواها).
آری هنگامی که خلقتش تکمیل شد، و ((هستی)) او تحقق یافت ، خداوند بایدها و نبایدها را به او تعلیم داد، و به این ترتیب وجودی شد از نظر آفرینش مجموعه ای از گل بد بو و روح الهی و از نظر تعلیمات آگاه بر فجور و تقوی و در نتیجه وجودی است که می تواند در قوس صعودی برتر از فرشتگان گردد، و از ملک پران شود، و آنچه اندر وهم ناید آن شود، و در قوس نزولی از حیوانات درنده نیز منحطتر گردد و به مرحله ((بل هم اضل)) برسد و این منوط به آن است که با اراده و انتخابگری خویش کدام مسیر را برگزینند. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 46
((لهمها)) از ماده ((الهام)) در اصل به معنی بلعیدن یا نوشیدن چیزی است ، و سپس به معنی القاء مطلبی از سوی پروردگار در روح و جان آدمی آمده است ، گوئی روح انسان آن مطلب را با تمام وجودش می نوشد و می بلعد، و گاه به معنی وحی نیز آمده ، ولی بعضی از مفسرین معتقدند که تفاوت ((الهام)) با وحی در این است که شخصی که به او

الهام می شود نمی فهمد مطلب را از کجا به دست آورده ، در حالی که هنگام وحی می داند از کجا و به چه وسیله به او رسیده است .
((فجور)) از ماده ((فجر)) چنانکه قبلا هم اشاره کرده ایم به معنی شکافتن وسیع است ، و از آنجا که سپیده صبح پرده شب را می شکافد به آن فجر گفته شده . و نیز از آنجا که ارتکاب گناهان پرده دیانت را می شکافد به آن فجور اطلاق شده .
البته منظور از فجور در آیه مورد بحث همان اسباب و عوامل و طرق آن است .
و منظور از ((تقوی)) که از ماده ((وقایه)) به معنی نگهداری است ، این است که انسان خود را از زشتیها و بدیها و آلودگیها و گناهان نگهدارد و برکنار کند.
لازم به یادآوری است که معنی این آیه (فالهمها فجورها و تقواها) این نیست که خداوند عوامل فجور و تقوی را در درون جان آدمی ایجاد کرد، عواملی که او را به فجور و آلودگی و دریدن پرده های حیا دعوت می کند، و عواملی که او را به خیرات و نیکیها می کشاند، آنچنان که بعضی پنداشته ، و آیه را دلیلی بر وجود تضاد در درون وجود انسان دانسته اند.
بلکه می گوید این دو حقیقت را به او الهام و تعلیم کرد، یا به تعبیر ساده تر - راه و چاه را به او نشان داد، همانگونه که در آیه 10 سوره بلد آمده است تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 47
و هدیناه النجدین : ما انسان را به خیر و شر هدایت کردیم .
و به تعبیر دیگر: خداوند آنچنان قدرت تشخیص و عقل و وجدان بیدار، به او داده که فجور و تقوی را از طریق عقل و فطرت در می یابد.
و لذا بعضی از مفسران گفته اند این آیه در حقیقت اشاره به مساءله ((حسن و قبح عقلی)) است که خداوند توانائی درک آن را به انسانها داده است .
قابل توجه اینکه خداوند نعمتهای فراوانی در اختیار بشر گذارده ، ولی از میان تمام این نعمتها در اینجا روی مساءله الهام فجور و تقوی و درک حسن و قبح تکیه کرده ، چرا که این مساءله سرنوشت سازترین مسائل زندگی بشر است . و سرانجام بعد از تمام این سوگندهای مهم و پی در پی به نتیجه آنها پرداخته می فرماید: سوگند به اینها که هر کس نفس خویش را تزکیه کند رستگار است (قد افلح من زکیها). زکیها از ماده تزکیة در اصل - چنانکه راغب در مفردات آورده - به معنی نمو و رشد دادن است ، و زکات نیز در اصل به معنی نمو و رشد است ، و لذا در روایتی از علی (علیه السلام) می خوانیم : المال تنقصه النفقة و العلم یزکوا علی الانفاق . مال با انفاق نقصان می یابد ولی علم با انفاق نمو می کند. سپس این واژه به معنی تطهیر و پاک کردن نیز آمده ، شاید به این مناسبت که

پاکسازی از آلودگیها سبب رشد و نمو است ، و در آیه مورد بحث هر دو معنی امکان دارد. آری رستگاری از آن کسی است که نفس خویش را تربیت کند و رشد و نمو دهد، و از آلودگی به خلق و خوی شیطانی و گناه و عصیان و کفر پاک سازد تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 48
و در حقیقت مساءله اصلی زندگی انسان نیز همین تزکیه است ، که اگر باشد سعادتمند است و الا بدبخت و بینوا.
سپس به سراغ گروه مخالف رفته ، می فرماید: نومید و محروم گشت هر کس نفس خود را با معصیت و گناه آلوده ساخت (و قد خاب من دساها).
((خاب)) از ماده ((خیبة)) به معنی نرسیدن به مطلوب و محروم شدن و زیانکار گشتن است .
((دساها)) از ماده ((دس)) در اصل به معنی داخل کردن چیزی تواءم با کراهت است ، چنانکه قرآن مجید درباره عرب جاهلی و زنده به گور کردن دختران می فرماید: ام یدسه فی التراب : آن را با کراهت و نفرت در خاک پنهان می کند (نحل - 59) و ((دسیسه)) به کارهای مخفیانه زیانبار گفته می شود. در تناسب این معنی با آیه مورد بحث بیانات گوناگونی گفته اند:
گاه گفته شده این تعبیر کنایه از فسق و گناه است ، چرا که اهل تقوی و صلاح ، خود را آشکار می سازند، در حالی که افراد آلوده و گنهکار خود را پنهان می دارند، چنانکه نقل شده است سخاوتمندان عرب خیمه های خود را در نقاط مرتفع می زدند، و شبها آتش روشن می کردند، تا نیازمندان در طول شب و روز به سراغشان بروند، و مورد محبت آنها واقع شوند، ولی افراد بخیل و لئیم در زمینهای پست خیمه برپا می کردند تا کسی به سراغ آنان نیاید!
و گاه گفته اند منظور این است که گنهکاران خود را در لابلای صالحان پنهان می کنند.
یا اینکه نفس خود یا هویت انسانی خویش را در معاصی و گناه پنهان می دارند. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 49
یا معاصی و گناه را در درون نفس خود مخفی می کنند. و در هر حال کنایه ای است از آلودگی به گناه و معصیت و خوهای شیطانی و درست در نقطه مقابل تزکیه است .
جمع تمام این معانی در مفهوم وسیع آیه نیز بی مانع است .
و به این ترتیب پیروزمندان و شکست خوردگان در صحنه زندگی دنیا مشخص می شوند، و معیار ارزیابی این دو گروه چیزی جز تزکیه نفس و نمو و رشد روح تقوی و اطاعت خداوند یا آلودگی به انواع معاصی و گناهان نیست .
و از اینجا روشن می شود اینکه در حدیثی از امام باقر و امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه نقل شده است که فرمود: قد افلح من اطاع و خاب

من عصی : رستگار شد کسی که اطاعت کرد و نومید و محروم گشت کسی که عصیان نمود در حقیقت بیان نتیجه و حاصل مقصود است .
در حدیث دیگری آمده است که رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هنگامی که ((آیه قد افلح من زکاها)) را تلاوت می فرمود، توقف می کرد و چنین دعا می نمود: اللهم آت نفسی تقواها، انت ولیها و مولاها، و زکها انت خیر من زکاها: پروردگارا به نفس من تقوایش را مرحمت کن ، تو ولی و مولای آن هستی ، و آن را تزکیه فرما که تو بهترین تزکیه کنندگانی .
این سخن نشان می دهد که پیمودن این راه پر پیچ و خم ، و گذشتن از این گردنه صعب العبور حتی برای پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) جز به توفیق الهی ممکن نیست ، یعنی با گامهائی از سوی بندگان و تاءییداتی از سوی خداوند، و لذا در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم که در تفسیر این دو آیه فرمود: (افلحت نفس تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 50
زکاها الله ، و خابت نفس خیبها الله من کل خیر!): رستگار شد نفسی که خدا او را تزکیه کرده و نومید و محروم گشت نفسی که خدا او را از هر خیر محروم نموده است .
نکته ها :
1 - ارتباط سوگندهای قرآن با نتیجه آن
چه رابطه ای میان این سوگندهای یازده گانه و بسیار مهم با حقیقتی که به خاطر آن سوگند یاد شده وجود دارد؟
به نظر می رسد که هدف بیان این حقیقت از سوی خداوند بزرگ است که من تمام وسائل مادی و معنوی را برای سعادت و خوشبختی شما انسانها فراهم ساخته ام ، از یکسو با نور آفتاب و ماه صحنه زندگی شما را روشن و پر بار نموده و نظام روز و شب حرکت و سکون شما را تنظیم کرده ، و زمین را برای زندگی شما از هر جهت آماده ساخته ام .
از سوی دیگر روح شما را با تمام استعدادهای لازم آفریده ام ، وجدان بیدار به شما داده ، و حسن و قبح امور را به شما الهام کرده ام ، بنابراین هیچ کمبودی برای پیمودن راه سعادت ندارید، با این حال چگونه نفس خویش را تزکیه نمی کنید؟ و تسلیم دسیسه های شیطانی می شوید؟
2 - نقش خورشید در عالم حیات
درباره خورشید که مرکز منظومه شمسی ، و رهبر و سالار کواکب آن تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 51
است دو بحث وجود دارد: یکی بحث از عظمت آن که قبلا از آن سخن گفته ایم و دیگر بحث در برکات و آثار آن است که به طور خلاصه می توان چنین گفت :
1 - زندگی بشر و تمام موجودات زنده دیگر در درجه اول نیاز به حرارت و نور دارد، و این دو امر حیاتی به وسیله این کره عظیم آتشین به طور کاملا

متعادلی تاءمین می شود.
2 - تمام مواد غذائی به وسیله نور آفتاب تاءمین می شود، حتی موجوداتی که در اعماق دریاها زندگی می کنند، از گیاهانی استفاده می کنند که در سطح اقیانوسها در پرتو نور آفتاب ، و در لابلای امواج آب ، پرورش می یابد و ته نشین می کند، و یا اگر موجودات زنده از یکدیگر تغذیه می کنند باز غذای گروهی از آنان از گیاهان و نباتات است که بدون نور خورشید پرورش نمی یابند.
3 - تمام رنگها، زیبائیها، و جلوه هائی که در جهان طبیعت می بینیم به نوعی با تابش آفتاب ارتباط دارد، و این معنی در علوم مختلف مخصوصا فیزیک ثابت شده است .
4 - بارانهای حیاتبخش از ابرها فرو می ریزند، و ابرها همان بخاراتی هستند که از تابش خورشید بر صفحه اقیانوسها به وجود می آیند، بنابر این تمام منابع آب که از باران تغذیه می شوند، اعم از نهرها، چشمه ها، قناتها و چاه های عمیق از برکات نور آفتاب است .
5 - بادها که وظیفه تعدیل هوا و جابجا کردن ابرها، و تلقیح نباتات ، و منتقل ساختن گرما و سرما از مناطق گرم به سرد، و از مناطق سرد به گرم ، را بر عهده دارند، بر اثر تابش نور آفتاب و تغییر درجه حرارت مناطق مختلف روی زمین به وجود می آیند، و به این ترتیب آنها نیز از آفتاب مایه می گیرند.
6 - مواد و منابع انرژیزا، اعم از آبشارها، سدهای عظیمی که در مناطق کوهستانی ایجاد می کنند، منابع نفت ، و معادن ذغال سنگ ، همه آنها به نوعی تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 52
با آفتاب گره می خورند که اگر او نبود هیچ یک از این منابع وجود نداشت ، تمام حرکتها در صفحه زمین مبدل به سکون می شد!.
7 - بقاء نظام منظومه شمسی به خاطر تعادل جاذبه و دافعه ای است که میان کره آفتاب از یکسو، و سیاراتی که دور آن می گردند از سوی دیگر، وجود دارد، و به این ترتیب خورشید نقش بسیار مؤ ثری در نگهداری این سیارات در مدارات خود دارد.
از مجموع این سخن استفاده می کنیم که اگر خداوند نخستین سوگند را از خورشید شروع کرده چه دلیلی داشته است ؟!
همچنین ماه و روشنائی روز و تاریکی شب و کره زمین هر کدام نقش مهمی در زندگی انسان و غیر انسان دارند، و به همین دلیل سوگند به آنها یاد شده است و فراتر از همه اینها روح و جسم انسان که از همه اسرارآمیزتر و شگفت انگیزتر است .
درباره اهمیت تهذیب نفس در پایان سوره بحثی خواهیم داشت . الشمس
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 53

آیه 11 - 15
آیه و ترجمه
كَذَّبَت ثَمُودُ بِطغْوَاهَا(11) إِذِ انبَعَث أَشقَاهَا(12) فَقَالَ لهُمْ رَسولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَ سقْيَهَا(13) فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسوَّاهَا(14) وَ لا يخَاف عُقْبَهَا(15)
ترجمه :
11 - قوم ثمود بر اثر طغیان (پیامبرشان را) تکذیب کردند.
12 - آنگاه که شقی ترین آنها بپاخاست .
13 - و فرستاده الهی (صالح) به آنها گفت ناقه خدا را با آبشخورش واگذارید (و مزاحم آن نشوید).
14 - ولی آنها او را تکذیب نمودند و ناقه را پی کردند و به هلاکت رساندند، لذا پروردگارشان آنها را به خاطر گناهی که مرتکب شده بودند در هم کوبید و سرزمینشان را صاف و مسطح نمود!
15 - و او هرگز از فرجام این کار بیم ندارد تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 54
تفسیر :
عاقبت مرگبار طغیانگران
به دنبال هشداری که در آیات قبل در باره عاقبت کار کسانی که نفس خود را آلوده می کنند آمده بود، در این آیات به عنوان نمونه به یکی از مصداقهای واضح تاریخی این مطلب پرداخته ، و سرنوشت قوم طغیانگر ثمود را در عباراتی کوتاه و قاطع و پر معنی بیان کرده می فرماید:
قوم ثمود به سبب طغیان ، پیامبرشان را تکذیب کردند، و آیات الهی را انکار نمودند (کذبت ثمود بطغواها).
((طغوی)) و ((طغیان)) هر دو به یک معنی است ، و آن تجاوز از حد و مرز است ، و در اینجا منظور تجاوز از حدود الهی و سرکشی در مقابل فرمانهای او است .
قوم ثمود که نام پیامبرشان صالح بود از قدیمیترین اقوامی هستند که در یک منطقه کوهستانی میان حجاز و شام زندگی می کردند، زندگی مرفه ، سرزمین آباد، دشتهای مسطح با خاکهای مساعد و آماده برای کشت و زرع ، و قصرهای مجلل ، و خانه های مستحکم داشتند، ولی نه تنها شکر این همه نعمت را بجا نیاوردند، بلکه سر به طغیان برداشته ، و به تکذیب پیامبرشان صالح برخاستند، و آیات الهی را به باد سخریه گرفتند، و سرانجام خداوند آنها را با یک صاعقه آسمانی نابود کرد. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 55
سپس به یکی از نمونه های بارز طغیان این قوم پرداخته ، می افزاید:
آنگاه که شقی ترین آنها بپاخاست (اذ انبعث اشقاها)

((اشقی)) به معنی شقی ترین و سنگدلترین افراد آن قوم ، اشاره به همان کسی است که ناقه ثمود را به هلاکت رساند همان ناقه (شتر ماده)ای که به عنوان یک معجزه در میان آن قوم ظاهر شده بود، و هلاک کردن آن اعلان جنگ با آن پیامبر الهی بود.
به گفته مفسران و مؤرخان نام این شخص قدار بن سالف بود.
در بعضی از روایات آمده است که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به علی (علیه السلام) فرمود: من اشقی الاولین ؟ سنگدلترین افراد اقوام نخستین که بود؟
علی (علیه السلام) در پاسخ عرض کرد: عاقر الناقة آن کسی که ناقه ثمود را به هلاکت رساند.
پیامبر فرمود: صدقت ، فمن اشقی الاخرین ؟: راست گفتی ، شقی ترین افراد اقوام اخیر چه کسی است
علی (علیه السلام) می گوید: عرض کردم نمی دانم ای رسول خدا.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: الذی یضربک علی هذه ، و اشار الی یافوخه : کسی که شمشیر را بر این نقطه از سر تو وارد می کند، و پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اشاره به قسمت بالای پیشانی آن حضرت کرد و. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 56
در آیه بعد به شرح بیشتری در زمینه طغیانگری قوم ثمود پرداخته ، می افزاید: رسول خدا به آنها گفت : ناقه خداوند را با آبشخورش واگذارید ، و مزاحم آن نشوید (فقال لهم رسول الله ناقه الله و سقیاها).
منظور از ((رسول الله)) ((در اینجا حضرت صالح (علیه السلام) پیغمبر قوم ثمود است ، و تعبیر به ناقة الله (شتر ماده متعلق به خداوند) اشاره به این است که این شتر یک شتر معمولی نبود، بلکه به عنوان معجزه و سند گویای صدق دعوی صالح فرستاده شده بود، یکی از ویژگیهای آن طبق روایت مشهور این بود که شتر مزبور از دل صخره ای از کوه برآمد تا معجزه گویائی در برابر منکران لجوج باشد.
از آیات دیگر قرآن به خوبی استفاده می شود که حضرت صالح (علیه السلام) به آنها خبر داد که آب آشامیدنی قریه باید میان آنها و ناقه تقسیم شود، یک روز برای ناقه ، و روز دیگر برای اهل قریه باشد، و هر کدام در نوبت خود از آب استفاده کنند و مزاحم دیگری نشوند: و نبئهم ان الماء قسمة بینهم کل شرب محتضر (قمر - 28).
و مخصوصا به آنها گفت : اگر متعرض این ناقه شوید عذاب خداوند دامان شما را خواهد گرفت : ((فلا تمسوها بسوء فیاخذکم عذاب یوم عظیم)) (شعراء - 156).
و در آیه بعد می گوید: این قوم سرکش اعتنائی به کلمات این پیامبر بزرگ و هشدارهای او نکردند، او را تکذیب کرده ، و ناقه را به هلاکت رساندند

(فکذبوه فعقروها). تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 57
((عقروها)) از ماده عقر (بر وزن ظلم) به معنی اصل و اساس و ریشه چیزی است ، و عقر ناقه به معنی ریشه کن کردن و هلاک نمودن آن است .
بعضی نیز گفته اند که منظور پی کردن این حیوان است ، یعنی پائین پای او را قطع کردن و به زمین افکندن که نتیجه آن نیز مرگ این حیوان است .
جالب توجه اینکه کسی که ناقه را به هلاکت رساند، یک نفر بیشتر نبود که قرآن از او تعبیر به ((اشقی)) کرده است ، ولی در آیه فوق می بینیم که این عمل به تمام طغیانگران قوم ثمود نسبت داده شده ، و ((عقروها)) به صورت صیغه جمع آمده ، این به خاطر آن است که دیگران هم به نحوی در این کار سهیم بودند، چرا که اولا اینگونه توطئه ها معمولا توسط گروه و جمعیتی طراحی می شود، سپس به دست فرد معین یا افراد معدودی به اجرا در می آید، و ثانیا چون با رضایت و خشنودی دیگران انجام می گیرد سبب شرکت آنها در این امر می شود که رضایت سبب شرکت در نتیجه است .
لذا در کلام رسا و گویائی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : انما عقر ناقة ثمود رجل واحد فعمهم الله بالعذاب ، لما عموه بالرضی ، فقال سبحانه : ((فعقروها فاصبحوا نادمین)): ناقه ثمود را تنها یک نفر به هلاکت رساند، ولی خداوند همه را مشمول عذاب ساخت ، چرا که همگی به این امر رضایت دادند، و لذا فرموده است : آنها (همگی) ناقه را هلاک کردند، و سپس از کرده خود همگی پشیمان شدند (اما در زمانی که پشیمانی سودی نداشت).
و به دنبال این تکذیب و مخالفت شدید خداوند چنان آنها را مجازات کرد که اثری از آنان باقی نماند، چنانکه در ادامه همین آیه می فرماید: پروردگارشان به خاطر گناهی که کرده بودند همه را درهم کوبید و نابود کرد و سرزمین آنها را صاف و مسطح نمود (فدمدم علیهم ربهم بذنبهم فسواها). تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 58
صاعقه همان صیحه عظیم آسمانی در چند لحظه کوتاه چنان زلزله و لرزهای در سرزمین آنها ایجاد کرد که تمام بناها روی هم خوابید و صاف شد و خانه هایشان را به گورهای آنها مبدل ساخت .
((دمدم)) از ماده (دمدمة) گاه به معنی هلاک کردن آمده ، و گاه به عذاب و مجازات کامل ، و گاه به معنی کوبیدن و نرم کردن و گاه به معنی ریشه کن ساختن ، و گاه به معنی خشم و غضب نمودن و یا احاطه کردن و فراگیر شدن و همه این معانی در آیه مورد بحث صادق است ، چرا که این عذاب گسترده از خشم الهی سرچشمه می گرفت و همه آنها را در هم کوبید و نرم کرد و ریشه کن ساخت .

((سواها)) از ماده تسویه ممکن است به معنی صاف کردن خانه ها و زمینهای آنها بر اثر صیحه عظیم و صاعقه و زلزله باشد، و یا به معنی یکسره کردن کار این گروه ، و یا مساوات همه آنها در مجازات و عذاب به گونه ای که احدی از آنان از این ماجرا سالم در نرفت .
جمع میان این معانی نیز ممکن است .
ضمیر در ((سواها)) به قبیله ثمود باز می گردد، و یا به شهرها و آبادیهای آنان که خداوند همه را با خاک یکسان نمود.
بعضی نیز گفته اند به ((دمدمة)) بر می گردد که از جمله بعد استفاده می شود، یعنی خداوند این خشم و غضب و هلاکت را یکسان در میان آنها قرار داد به طوری که همگی را فرا گرفت .
تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.
در ضمن از این آیه به خوبی استفاده می شود که مجازات آنها نتیجه گناه آنها و متناسب با آن بوده است ، و این عین عدالت و حکمت است .
درباره بسیاری از اقوام می خوانیم که به هنگام ظهور آثار عذاب پشیمان

شده ، و راه توبه را پیش می گرفتند ولی عجیب اینکه در بعضی از روایات آمده است که وقتی قوم صالح نشانه های عذاب را دیدند به جستجوی او پرداختند که هر کجا وی را پیدا کنند نابود سازند و این دلیل بر عمق عصیان و سرکشی آنها در مقابل خدا و پیامبر او است ، ولی خداوند او را نجات داد و آنها را هلاک کرد و طومار زندگانیشان را به کلی در هم پیچید.
سرانجام در آخرین آیه برای اینکه هشدار محکمی به تمام کسانی که در همان مسیر و خط حرکت می کنند بدهد می فرماید: و خداوند هرگز از فرجام این کار بیمی ندارد (و لا یخاف عقباها).
بسیارند حاکمانی که قدرت بر مجازات دارند ولی پیوسته از پی آمدهای آن بیمناکند، و از واکنشها و عکس العملها ترسان ، و به همین دلیل از قدرت خود استفاده نمی کنند، و یا به تعبیر صحیحتر قدرت آنان آمیخته با ضعف و ناتوانی و علمشان آمیخته با جهل است ، چرا که می ترسند توانائی بر مقابله با پی آمدهای آن نداشته باشند.
ولی خداوند قادر متعال که علمش احاطه به همه این امور و عواقب و آثار آنها دارد، و قدرتش برای مقابله با پیامدهای حوادث با هیچ ضعفی آمیخته نیست بیمی از عواقب این امور ندارد، و به همین دلیل با نهایت قدرت و قاطعیت آنچه را که اراده کرده است انجام می دهد.
طغیانگران نیز باید حساب کار خود را برسند و از اینکه به خاطر اعمالشان مشمول خشم و غضب الهی گردند خود را بر حذر دارند.
((عقبی)) به معنی پایان و نهایت و فرجام کار است و ضمیر در ((عقباها))

((دمدمه)) و هلاکت باز می گردد
نکته ها :
1 - خلاصه سرگذشت قوم
ثمود قوم ثمود چنانکه گفتیم در سرزمینی میان مدینه و شام (بنام وادی القری) زندگی می کردند، آئینشان بت پرستی و در انواع گناهان غوطه ور بودند، صالح پیغمبر بزرگ الهی از میان آنان برخاست ، و برای هدایت و نجاتشان همت گماشت ، ولی آنها نه دست از بت پرستی برداشتند، و نه در طغیان و گناه تجدید نظر کردند.
هنگامی که تقاضای معجزه ای کردند خداوند ناقه (شتر مادهای) را به طریق اعجازآمیز و خارق العاده از دل کوه برآورد، ولی برای اینکه آنها را در این مورد بیازماید دستور داد یک روز تمام آب قریه را در اختیار این ناقه بگذارند، و روز دیگر در اختیار خودشان باشد، حتی در بعضی از روایات آمده که در آن روز که از آب محروم بودند از شیر ناقه بهره می گرفتند، ولی این معجزه بزرگ نیز از لجاجت و عناد آنها نکاست ، هم طرح نابودی ناقه ریختند، و هم کشتن صالح (علیه السلام) را چرا که او را مزاحم امیال و هوسهای خود می دیدند.
نقشه نابودی ناقه چنانکه گفتیم به وسیله مرد بسیار بی رحم و شقاوتمندی بنام ((قدار بن سالف)) عملی شد و او با ضرباتی ناقه را از پای در آورد.
این در حقیقت اعلان جنگ با خدا بود، چرا که می خواستند با از میان بردن ناقه که معجزه صالح بود نور هدایت را خاموش کنند، اینجا بود که حضرت صالح به آنها اخطار کرد که سه روز در خانه های خود از هر نعمتی می خواهند تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 61
متمتع شوند ولی بدانند بعد از سه روز عذاب الهی همه را فرا می گیرد (سوره هود آیه 65).
این سه روز مهلتی بود برای تجدید نظر نهائی ، و آخرین فرصتی بود برای توبه و بازگشت ، ولی آنها نه تنها تجدید نظر نکردند بلکه بر طغیانشان افزودند، در اینجا بود که عذاب الهی بر آنها فرو بارید، صیحه آسمانی سرزمینشان را در هم کوبید، و همگی در خانه هایشان بر زمین افتادند و مردند و اخذ الذین ظلموا الصیحة فاصبحوا فی دیارهم جاثمین (هود - 67).
آنچنان نابود گشتند و سرزمینشان خاموش شد که گوئی هرگز کسی ساکن آن دیار نبود، ولی خداوند صالح و یاران مؤ منش را از این مهلکه نجات داد (هود - 66).
شرح بیشتر درباره سرگذشت قوم ثمود را در جلد 9 تفسیر نمونه صفحه 161 به بعد مطالعه فرمائید.
2 - ((اشقی الاولین)) و ((اشقی الاخرین))
جمعی از بزرگان شیعه و اهل سنت از جمله ثعلبی و واحدی و ابن مردویه

و خطیب بغدادی و طبری و موصلی و احمد حنبل و غیر آنها به اسناد خود از عمار یاسر و جابر بن سمره و عثمان بن صهیب از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین نقل کرده اند که به علی (علیه السلام) فرمود: یا علی ! اشقی تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 62
الاولین عاقر الناقة ، و اشقی الاخرین قاتلک ، و فی روایة من یخضب هذه من هذا: ای علی ! شقی ترین پیشینیان همان کسی بود که ناقه صالح را کشت ، و شقی ترین فرد از آخرین قاتل تو است ، و در روایتی آمده است کسی است که این را با آن رنگین کند (اشاره به اینکه محاسنت را با خون فرقت خضاب می کند).
در حقیقت شباهتی میان قدار بن سالف کننده ناقه صالح و قاتل امیر مؤ منان عبد الرحمن بن ملجم مرادی وجود داشت . هیچ یک از این دو خصومت شخصی نداشتند، بلکه هر دو می خواستند نور حق را خاموش کنند، و معجزه و آیتی از آیات الهی را از میان بردارند، و همانگونه که بعد از ماجرای ناقه صالح عذاب الهی آن قوم طاغی و سرکش را فرو گرفت مسلمین نیز بعد از شهادت مظلومانه امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در زیر سلطه حکومت جبار و بیدادگر بنی امیه شاهد دردناکترین عذابها شدند.
قابل توجه اینکه حاکم حسکانی در ((شواهد التنزیل)) روایات بسیار فراوانی در این زمینه نقل کرده که از نظر مضمون و محتوی شبیه روایت بالا است .
3 - تهذیب نفس وظیفه بزرگ الهی
هر قدر سوگندهای قرآن در یک زمینه بیشتر و محکمتر باشد دلیل بر اهمیت موضوع است ، و میدانیم طولانی ترین و مؤ کدترین در این سوره است به خصوص اینکه سوگند به ذات پاک خداوند سه بار در آن تکرار شده ، و سرانجام تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 63
روی این مساءله تکیه شده است که فلاح و رستگاری در تزکیه نفس است ، و محرومیت و شکست و بدبختی در ترک تزکیه است .
در واقع مهمترین مساءله زندگی انسان نیز همین مساءله است ، و در حقیقت قرآن با تعبیر فوق مطلب را بازگو می کند که رستگاری انسان نه در گرو پندارها و خیالها است ، نه در سایه مال و ثروت و مقام ، نه وابسته به اعمال اشخاص دیگر (آنگونه که مسیحیان تصور می کنند که فلاح هر انسانی در گرو فداکاری عیسای مسیح است) و نه مانند اینها.
بلکه در گرو پاکسازی و تعالی روح و جان در پرتو ایمان و عمل صالح است . بدبختی و شکست انسان نیز نه در قضا و قدر اجباری است ، و نه در سرنوشتهای الزامی نه معلول فعالیتهای این و آن ، بلکه تنها و تنها به خاطر آلودگی به گناه و انحراف از مسیر تقوی است .
در تواریخ آمده است که همسر عزیز مصر (زلیخا) هنگامی که یوسف مالک

خزائن ارض شد و حاکم بر سرزمین مصر گشت ، او را ملاقات کرد و گفت : ان الحرص و الشهوة تصیر الملوک عبیدا، و ان الصبر و التقوی یصیر العبید ملوکا، فقال یوسف قال الله تعالی : انه من یتق و یصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین : حرص و شهوت پادشاهان را برده ساخت ، و صبر و تقوی بردگان را پادشاه یوسف سخن او را تصدیق کرد و این کلام الهی را به او خاطر نشان ساخت : هر کس که تقوی و شکیبائی را پیشه کند خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی سازد.
همین معنی به عبارت دیگری نقل شده که همسر عزیز مصر در رهگذری نشسته بود که موکب یوسف از آنجا عبور کرد، زلیخا گفت : الحمد لله الذی جعل الملوک بمعصیتهم عبیدا، و جعل العبید بطاعتهم ملوکا: تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 64
شکر خدائی را که پادشاهان را به سبب معصیت برده کرد، و بردگان را به خاطر اطاعت پادشاه .
آری بندگی نفس ، سبب بردگی انسان ، و تقوی و تهذیب نفس سبب حکومت بر جهان هستی است .
چه بسیارند کسانی که بر اثر بندگی خدا به مقامی رسیده اند که صاحب ولایت تکوینی شده و می توانند به اذن خدا در حوادث این جهان اثر بگذارند و دست به کرامات و خوارق عادات بزنند.
خداوندا! در مبارزه با هوای نفس تو یار و یاور ما باش .
پروردگارا! تو فجور و تقوی را به ما الهام کردی ، توفیق استفاده از این الهام را به ما عنایت فرما.
بار الها! دسیسه های شیطان در نفس آدمی مخفی و مرموز است ، ما را به شناخت این دسیسه ها آشنا ساز!
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 65
سوره اللیل
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 21 آیه است تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 66
محتوی و فضیلت سوره اللیل
این سوره که از سوره های مکی است ویژگیهای سوره های مکی را در بر دارد، مقطعهای آیات کوتاه ، محتوای آنها داغ ، و عمدتا ناظر به قیامت و پاداش و کیفر الهی و عوامل و اسباب آن است .
در آغاز بعد از ذکر سه سوگند مردم را به دو گروه تقسیم می کند: انفاق کنندگان با تقوی ، و بخیلانی که منکر پاداش قیامتند، پایان کار گروه اول را خوشبختی و سهولت و آرامش ، و پایان کار گروه دوم را سختی و تنگی و بدبختی می شمرد.
در بخش دیگری از این سوره ، بعد از اشاره به این معنی که هدایت بندگان بر خدا است ، همگان را از آتش فروزان دوزخ انذار می کند. و در آخرین بخش کسانی را که در این آتش می سوزند و گروهی را که از آن نجات می یابند با ذکر اوصاف معرفی می کند.
در فضیلت تلاوت این سوره از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است که فرمود: من قراءها اعطاه الله حتی یرضی ، و عافاه من العسر و یسر له الیسر: هر کس این سوره را تلاوت کند خداوند آنقدر به او می بخشد که راضی شود، و او را از سختیها نجات می دهد و مسیر زندگی را برای او آسان می سازد.
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 67
آیه 1 - 11
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
وَ الَّیْلِ إِذَا یَغْشی (1) وَ النهَارِ إِذَا تجَلی (2) وَ مَا خَلَقَ الذَّکَرَ وَ الاُنثی (3) إِنَّ سعْیَکَمْ لَشتی (4) فَأَمَّا مَنْ أَعْطی وَ اتَّقَی (5) وَ صدَّقَ بِالحُسنی (6) فَسنُیَسرُهُ لِلْیُسرَی (7) وَ أَمَّا مَن بخِلَ وَ استَغْنی (8) وَ کَذَّب بِالحُسنی (9) فَسنُیَسرُهُ لِلْعُسرَی (10) وَ مَا یُغْنی عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّی (11) تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 68
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده مهربان

1 - قسم به شب در آن هنگام که جهان را بپوشاند.
2 - و قسم به روز هنگامی که تجلی کند.
3 - و قسم به آن کس که جنس مذکر و مؤ نث را آفرید.
4 - که سعی و تلاش شما مختلف است :
5 - اما آن کس که (در راه خدا) انفاق کند و پرهیزگاری پیش گیرد.
6 - و جزای نیک (الهی) را تصدیق کند.
7 - ما او را در مسیر آسانی قرار می دهیم .
8 - اما کسی که بخل ورزد و از این طریق بی نیازی طلبد.
9 - و پاداش نیک (الهی) را تکذیب کند.
10 - ما به زودی او را در مسیر دشواری قرار می دهیم .
11 - و در آن هنگام که (در جهنم یا قبر) سقوط می کند اموالش به حال او سودی نخواهد داشت !
شاءن نزول
مفسران برای کل این سوره شاءن نزولی از ابن عباس نقل کرده اند که ما مطابق آنچه مرحوم طبرسی در مجمع البیان آورده است روایت را می آوریم :
مردی در میان مسلمانان بود که شاخه یکی از درختان خرمای او تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 69
بالای خانه مرد فقیر عیالمندی قرار گرفته بود، صاحب نخل هنگامی که بالای درخت می رفت تا خرماها را بچیند، گاهی چند دانه خرما در خانه مرد فقیر می افتاد، و کودکانش آن را برمی داشتند، آن مرد از نخل فرود می آمد و خرما را از دستشان می گرفت (و آنقدر بخیل و سنگدل بود که) اگر خرما را در دهان یکی از آنها می دید انگشتش را در داخل دهان او می کرد تا خرما را بیرون آورد!.
مرد فقیر به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شکایت آورد پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: برو تا به کارت رسیدگی کنم .
سپس صاحب نخل را ملاقات کرد و فرمود: این درختی که شاخه هایش بالای خانه فلانکس آمده است به من می دهی تا در مقابل آن نخلی در بهشت از آن تو باشد، مرد گفت : من درختان نخل بسیاری دارم ، و خرمای هیچ کدام به خوبی این درخت نیست (و حاضر به چنین معامله ای نیستم).
کسی از یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این سخن را شنید، عرض کرد: ای رسول خدا! اگر من بروم و این درخت را از این مرد خریداری و واگذار کنم ، شما همان چیزی را که به او می دادید به من عطا خواهی کرد؟ فرمود: آری .
آن مرد رفت و صاحب نخل را دید و با او گفتگو کرد، صاحب نخل گفت : آیا می دانی که محمد حاضر شد درخت نخلی در بهشت در مقابل این به من

بدهد (و من نپذیرفتم) و گفتم من از خرمای این بسیار لذت می برم و نخل فراوان دارم و هیچ کدام خرمایش به این خوبی نیست .
خریدار گفت : آیا می خواهی آن را بفروشی یا نه ؟ گفت : نمی فروشم مگر آنکه مبلغی را که گمان نمی کنم کسی بدهد به من بدهی گفت چه مبلغ ؟ گفت چهل نخل .
خریدار تعجب کرد و گفت عجب بهای سنگینی برای نخلی که کج شده مطالبه می کنی ، چهل نخل تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 70
سپس بعد از کمی سکوت گفت : بسیار خوب ، چهل نخل به تو می دهم .
فروشنده (طمعکار) گفت اگر راست می گوئی چند نفر را به عنوان شهود بطلب ! اتفاقا گروهی از آنجا می گذشتند آنها را صدا زد، و بر این معامله شاهد گرفت .
سپس خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد و عرض کرد ای رسول خدا! نخل به ملک من در آمد و تقدیم (محضر مبارکتان) می کنم .
رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به سراغ خانواده فقیر رفت و به صاحب خانه گفت این نخل از آن تو و فرزندان تو است .
اینجا بود که سوره و اللیل نازل شد (و گفتنیها را درباره بخیلان و سخاوتمندان گفت).
در بعضی از روایات آمده که مرد خریدار شخصی بنام ابوالدحداح بود.
تفسیر :
تقوا و امدادهای الهی
باز در آغاز این سوره به سه سوگند تفکرانگیز از مخلوقات و خالق عالم برخورد می کنیم ، می فرماید:
به شب در آن هنگام که جهان را بپوشاند سوگند (و اللیل اذا یغشی). تعبیر به ((یغشی)) ممکن است به خاطر آن باشد که تاریکی شب همچون پرده ای بر نیمی از کره زمین می افتد، و آن را زیر پوشش خود قرار می دهد، تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 71
و یا به خاطر اینکه چهره روز یا چهره آفتاب عالمتاب با فرا رسیدن آن پوشانده می شود، و به هر حال اشاره ای است به اهمیت شب و نقش مؤ ثر آن در زندگی انسانها، از تعدیل حرارت آفتاب گرفته ، تا مساءله آرامش و سکون همه موجودات زنده در پرتو آن ، و نیز عبادت شب زنده داران بیدار دل و آگاه .
سپس به سراغ سوگند دیگری می رود و می افزاید: و قسم به روز هنگامی که آشکار و ظاهر گردد (و النهار اذا تجلی).
و این از آن لحظه ای است که سپیده صبح پرده ظلمانی شب را می شکافد و تاریکیها را به عقب می راند و بر تمام پهنه آسمان حاکم می شود، و همه چیز را غرق نور و روشنائی می کند همان نوری که رمز

حرکت و حیات و مایه پرورش تمام موجودات زنده است .
در قرآن مجید زیاد بر مساءله نظام ((نور)) و ((ظلمت ،)) و تاءثیر آنها در زندگی بشر توجه داده شده ، چرا که دو نعمت بزرگ دائمی و دو آیت از آیات مهم پروردگار است .
و بعد به سراغ آخرین قسم رفته ، می فرماید: و سوگند به آن کس که

جنس مذکر و مؤ نث را آفرید (و ما خلق الذکر و الانثی). چرا که وجود این دو جنس در عالم انسان و حیوان و نبات و دگرگونیهائی که از لحظه انعقاد نطفه تا هنگام تولد رخ می دهد، و ویژگیهائی که هر یک از دو جنس به تناسب فعالیتها و برنامه هایشان دارند، و اسرار فراوانی که در مفهوم جنسیت نهفته است ، همه نشانه ها و آیاتی است از جهان بزرگ آفرینش ، که از طریق آن می توان به عظمت آفریننده آن واقف شد.
تعبیر به ما (چیزی) در اینجا درباره خداوند کنایه از عظمت فوق - العاده ذات پاک او و ابهامی است که از این نظر در این قسمت حاکم است ، به طوری که او را برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم می سازد.
بعضی نیز گفته اند ما در اینجا مصدریه است ، و بنابر این معنی جمله چنین می شود. سوگند به آفرینش مذکر و مؤ نث ولی این احتمال ضعیف به نظر می رسد.
در حقیقت دو سوگند اول و دوم اشاره به آیات آفاقی است و سوگند سوم اشاره به آیات انفسی .
و سرانجام به هدف نهائی این سوگندها می رسد، و می فرماید: سعی و تلاش و کوشش شما در زندگی گوناگون و مختلف است (ان سعیکم لشتی). جهت گیری تلاشها و نتائج آن نیز کاملا مختلف و متفاوت می باشد.
اشاره به اینکه شما به هر حال در زندگی آرام نخواهید گرفت ، و حتما به سعی و تلاشی دست می زنید، و نیروهای خدا داد که سرمایه های وجودتان است در مسیری خرج می شود، ببینید سعی و تلاش شما در کدام مسیر، به کدام سمت ، و دارای کدام نتیجه است ؟ نکند تمام سرمایه ها و استعدادهای خود را به بهای اندکی

بفروشید، و یا بیهوده به هدر دهید. ((شتی)) جمع ((شتیت)) از ماده ((شت)) (بر وزن شط) به معنی پراکنده کردن جمعیت است ، و در اینجا اشاره به تفاوت کوششهای مردم از نظر کیفیت و هدف گیری و نتیجه آنها است .
سپس مردم را به دو گروه تقسیم کرده ، و ویژگیهای هر یک را بر می شمرد، و می فرماید: اما آن کس که در راه خدا اعطا کند و پرهیزگاری پیشه نماید... (فاما من اعطی و اتقی).
و به جزای نیک الهی ایمان داشته باشد... (و صدق بالحسنی).

ما او را در مسیر آسانی قرار می دهیم و به سوی بهشت جاویدان هدایت می کنیم (فسنیسره للیسری).
منظور از ((اعطی)) همان انفاق در راه خدا و کمک به نیازمندان است .
و تاءکید بر ((تقوی)) به دنبال آن ممکن است اشاره به لزوم نیت پاک و قصد خالص به هنگام انفاق ، و تهیه اموال از طریق مشروع ، و انفاق آن نیز در طریق مشروع ، و خالی بودن از هر گونه منت و اذیت و آزار بوده باشد، چرا که مجموعه این اوصاف در عنوان تقوی جمع است .
بعضی نیز گفته اند: ((اعطی)) اشاره به عبادات مالی است ، و ((اتقی)) اشاره به سایر عبادات ، و انجام واجبات ، و ترک محرمات است ، ولی تفسیر اول هم با ظاهر آیه سازگارتر است ، و هم با شاءن نزولی که در بالا آوردیم .
تصدیق کردن ((حسنی)) (((حسنی)) مؤ نث ((احسن)) به معنی نیکوتر است) تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 74
اشاره به ایمان به پاداشهای نیکوی الهی است ، همانگونه که در شاءن نزول آمده بود که ابو الدحداح با ایمان به پاداشهای خداوند اموالش را انفاق کرد، در آیه 95 نساء نیز می خوانیم : و کلا وعد الله الحسنی : خداوند هر یک از آنها را وعده پاداش نیک داده است (حسنی در این آیه نیز به معنی پاداش نیک است).
بعضی نیز گفته اند: منظور ((شریعت حسنی)) یعنی ایمان به آئین اسلام است که بهترین آئینهاست .
و بعضی آن را به کلمه لا اله الا الله یا شهادتین تفسیر کرده اند.
اما با توجه به سیاق آیات و شاءن نزول ، و ذکر حسنی به معنی پاداش نیک در بسیاری از آیات قرآن تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.
جمله ((فسنیسره للیسری)) ممکن است اشاره به توفیق الهی ، و آسان کردن امر طاعت بر چنین اشخاص بوده باشد، و یا گشودن راه بهشت به روی آنها و استقبال ملائکه و فرشتگان با تحیت و سلام از آنان ، و یا همه اینها!.
مسلم است آنها که راه انفاق و تقوی پیش می گیرند، و به پاداشهای بزرگ الهی مؤ من و دلگرمند، مشکلات برای آنها آسان می شود، و در دنیا و آخرت از آرامش خاصی برخوردارند.
از همه اینها گذشته ، ممکن است انفاقهای مالی در ابتدا بر طبع انسان شاق و مشکل باشد، ولی با تکرار و ادامه راه چنان بر او آسان می شود که از آن لذت می برد.
چه بسیارند افراد سخاوتمندی که از حضور میهمان بر سر سفره خود شاد و به عکس اگر یک روز میهمانی برای آنها نرسد ناراحتند، و این نیز نوعی آسان کردن مشکلات برای آنها است .

از این نکته نیز نباید غفلت کرد که اصولا ایمان به معاد و پاداشهای عظیم تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 75
الهی تحمل انواع مشکلات را برای انسان سهل و آسان می کند، نه تنها مال که جان خود را نیز در طبق اخلاص می گذارد و به عشق شهادت در میدان جهاد شرکت می کند، و از این ایثارگری خود لذت می برد.
((یسری)) از ماده ((یسر)) در اصل به معنی زین کردن اسب و لجام نمودن و آماده ساختن آن برای سواری است ، و سپس به هر کار سهل و آسانی اطلاق شده است .
در آیات بعد به نقطه مقابل این گروه پرداخته ، می فرماید: اما کسی که بخل ورزد و از این طریق بی نیازی طلبد... (و اما من بخل و استغنی).
و پاداش نیک الهی را تکذیب کند... (و کذب بالحسنی).
ما به زودی او را در مسیر دشواری قرار می دهیم (فسنیسره للعسری).
((بخل)) در اینجا نقطه مقابل ((اعطاء)) است که در گروه اول (گروه سخاوتمندان سعادتمند) بیان شد، ((و استغنی)) (بی نیازی بطلبد) یا بهانهای است برای بخل ورزیدن ، و وسیله ای است برای ثروت اندوختن ، و یا اشاره به این است که او خود را از پاداشهای الهی بی نیاز می شمرد، بر عکس گروه اول که چشمشان دائما به لطف خدا است ، و یا خود را از اطاعت پروردگار مستغنی می بیند و دائما آلوده گناه است .
از میان این تفسیرهای سه گانه تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد هر چند جمع میان هر سه تفسیر نیز ممکن است . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 76
منظور از تکذیب ((حسنی)) همان انکار پاداشهای قیامت است ، و یا انکار دین و آئین و روش نیکوی پیغمبران .
تعبیر ((فسنیسره للعسری)) که در واقع دو تعبیر ظاهر متضاد است (ما راه آنها را به سوی مشکلات آسان می سازیم) نقطه مقابل ((فسنیسره للیسری)) است به این ترتیب که خداوند گروه اول را مشمول توفیقات خود قرار می دهد، و پیمودن راه اطاعت و انفاق را بر آنها آسان می سازد، تا از مشکلات در زندگی رهائی یابند، ولی گروه دوم توفیقاتشان سلب شده پیمودن راه برای آنها مشکل می شود، و در دنیا و آخرت مواجه با سختیها خواهند بود، و اصولا برای این بخیلان بی ایمان انجام اعمال نیک و مخصوصا انفاق در راه خدا کار سخت و دشوار است ، در حالی که برای گروه اول نشاطآور و روح افزا است .
و در آخر آیه مورد بحث به این بخیلان کور دل هشدار می دهد و می فرماید: در آن هنگام که او در قبر یا جهنم سقوط می کند اموالش به حال او سودی نخواهد داشت (و ما یغنی عنه ماله اذا تردی).
نه می تواند این اموال را با خود از این دنیا ببرد، و نه اگر ببرد مانع سقوط

او در آتش دوزخ خواهد شد.
((ما)) در آغاز این آیه ممکن است نافیه باشد (چنانکه در بالا گفتیم)
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 77
یا برای استفهام) انکاری یعنی اموال او به هنگام سقوط در قبر یا دوزخ چه سودی به حال او خواهد داشت ؟
((تردی)) از ماده ((ردائت)) و ((ردی)) به معنی هلاکت است ، و به معنی سقوط از بلندی که مایه هلاکت شود نیز آمده است ، بلکه بعضی اصل آن را به معنی سقوط می دانند، و از آنجا که سقوط از نقطه مرتفع موجب هلاکت می شود به معنی هلاکت نیز آمده است ، و در آیه مورد بحث ممکن است به معنی سقوط در قبر، یا دوزخ ، و یا هلاکت به معنی مجازات بوده باشد.
و به این ترتیب قرآن در این آیات از دو گروه سخن می گوید: گروهی مؤ من و با تقوی و سخاوتمند، و گروهی بی ایمان و بی تقوی و بخیل که نمونه هر دو گروه در شاءن نزول به طور وضوح منعکس شده است .
گروه اول با استفاده از توفیقات الهی مسیر خود را با سهولت پیموده و به سوی بهشت و نعمتهای آن روان می شوند، در حالی که گروه دوم در زندگی با انبوه مشکلات روبرو هستند ، اموال سرشاری را جمع می کنند و می گذارند و می روند و جز حسرت و اندوه و وبال و مجازات الهی بهرهای عائدشان نمی شود و متاعی نمی خرند. اللیل
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 78
آیه 12 - 21
آیه و ترجمه
إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى (12) وَ إِنَّ لَنَا لَلاَخِرَةَ وَ الاُولى (13) فَأَنذَرْتُكمْ نَاراً تَلَظى (14) لا يَصلَاهَا إِلا الاَشقَى (15) الَّذِى كَذَّب وَ تَوَلى (16) وَ سيُجَنَّبهَا الاَتْقَى (17) الَّذِى يُؤْتى مَالَهُ يَتزَكى (18) وَ مَا لاَحَدٍ عِندَهُ مِن نِّعْمَةٍ تجْزَى (19) إِلا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الاَعْلى (20) وَ لَسوْف يَرْضى (21) تفسير نمونه جلد 27 صفحه 79
ترجمه :
12 - مسلما هدایت کردن بر ما است .
13 - و دنیا و آخرت از آن ما است .
14 - و من شما را از آتشی که زبانه می کشد بیم می دهم .
15 - کسی جز بدبخت ترین مردم وارد آن نمی شود.
16 - همان کس که آیات (خدا را) تکذیب کرد و به آن پشت نمود.
17 - و به زودی باتقواترین مردم از آن دور داشته می شود.
18 - همان کس که مال خود را (در راه خدا) می بخشد تا تزکیه نفس کند.
19 - و هیچ کس را نزد او حق نعمتی نیست تا بخواهد (به وسیله این انفاق

) او را جزا دهد.
20 - بلکه تنها هدفش جلب رضای پروردگار بزرگ او است .
21 - و به زودی راضی و خشنود می شود.
تفسیر :
انفاق و دوری از آتش دوزخ
در تعقیب آیات گذشته که مردم را به دو گروه مؤ من سخاوتمند و گروه بی ایمان بخیل تقسیم کرده ، و سرنوشت هر کدام را بیان می نمود در آیات مورد بحث نخست به سراغ این مطلب می رود که کار ما هدایت است نه اجبار و الزام ، این وظیفه شما است که تصمیم بگیرید و مرد راه باشید، بعلاوه پیمودن این راه به سود خود شما است ، و هیچ نیازی ما به آن نداریم .
می فرماید: مسلما هدایت کردن بر عهده ما است (ان علینا للهدی). چه هدایت از طریق تکوین (فطرت و عقل) و چه از طریق تشریع (کتاب و سنت) ما آنچه در این زمینه لازم بوده گفته ایم و حق آن را ادا کرده ایم .
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 80
و مسلما آخرت و دنیا همه از آن ما است (و ان لنا للاخرة و الاولی). هیچ نیازی به ایمان و طاعت شما نداریم ، نه اطاعت شما به سودی می رساند، و نه معصیت شما زیانی ، و تمام این برنامه ها به سود شما و برای خود شما است . مطابق این تفسیر هدایت در اینجا به معنی ((ارائه طریق)) است ، این احتمال نیز دارد که هدف از این دو آیه تشویق مؤ منان سخاوتمند و تاءکید بر این مطلب باشد که ما آنها را مشمول هدایت بیشتر خواهیم ساخت ، و در این جهان و جهان دیگر راه را بر آنها آسان می کنیم ، و چون دنیا و آخرت از آن ما است بر انجام این امر قادریم .
درست است که دنیا از نظر زمان بر آخرت مقدم است ، ولی از نظر اهمیت و هدف نهائی مقصود اصلی آخرت است ، و به همین دلیل مقدم داشته شده است .
و از آنجا که یکی از شعب هدایت هشدار و انذار است در آیه بعد می افزاید: حال که چنین است من شما را از آتشی که زبانه می کشد بیم می دهم ! (فانذرتکم نارا تلظی).
((تلظی)) از ماده ((لظی)) (بر وزن قضا) به معنی شعله خالص است ، و می دانیم شعله های خالص و خالی از هر گونه دود گرما و حرارت بیشتری دارد، و گاه واژه ((لظی)) به خود جهنم نیز اطلاق شده است . پپتفسیر نمونه جلد 27 صفحه 81
سپس به گروهی که وارد این آتش بر افروخته و سوزان می شوند اشاره کرده می فرماید: کسی جز بدبخت ترین مردم وارد آن نمی شود (لا یصلها الا الاشقی).

و در توصیف اشقی می فرماید: همان کسی که آیات خدا را تکذیب کرد و به آن پشت نمود (الذی کذب و تولی).
بنابراین معیار خوشبختی و بدبختی همان کفر و ایمان است با پیامدهای عملی که این دو دارد، و به راستی کسی که آن همه نشانه های هدایت و امکانات برای ایمان و تقوی را نادیده بگیرد مصداق روشن ((اشقی)) و بدبخت ترین مردم است .
در جمله ((الذی کذب و تولی)) ممکن است تکذیب اشاره به کفر و تولی اشاره به ترک اعمال صالح بوده باشد، چرا که لازمه کفر همین است . و نیز ممکن است هر دو اشاره به ترک ایمان باشد به این ترتیب که اول پیامبر خدا را تکذیب می کند، و بعد پشت کرده برای همیشه از او دور می شود. بسیاری از مفسران در اینجا اشکالی را مطرح کرده ، و به پاسخ آن پرداخته اند، و آن اینکه : آیات فوق نشان می دهد که آتش دوزخ مخصوص کفار است ، و این مخالف چیزی است که از آیات دیگر قرآن و مجموعه روایات اسلامی استفاده می شود که مؤ منان گنهکار نیز سهمی از آتش دوزخ دارند، و لذا بعضی از گروه های منحرف که معتقدند با وجود ایمان هیچ گناهی ضرر نمی زند به این آیات برای مقصود خود استدلال کرده اند (این گروه ((مرجئه)) نام دارند).
در پاسخ به و نکته باید توجه کرد: نخست اینکه منظور از ورود در آتش در اینجا همان خلود است و می دانیم خلود مخصوص کفار می باشد، قرینه این سخن آیاتی است که نشان می دهد غیر کفار نیز وارد دوزخ می شوند.

دیگر اینکه آیات فوق و آیات بعد که می گوید: برکناری از آتش دوزخ مخصوص اتقی است (باتقویترین مردم) یعنی در مجموع می خواهد فقط حال دو گروه را بیان کند: گروه بی ایمان بخیل ، و گروه مؤ منان سخاوتمند و بسیار با تقوی ، از این دو گروه فقط دسته اول وارد جهنم می شوند و دسته دوم وارد بهشت ، و به این ترتیب اصلا از گروه سوم یعنی مؤ منان گنهکار سخنی به میان نیامده است .
به تعبیر دیگر ((حصر)) در اینجا ((حصر اضافی)) است ، گوئی بهشت فقط برای گروه دوم و جهنم تنها برای گروه اول آفریده شده است با این بیان پاسخ اشکال دیگری که در ارتباط با تضاد آیات مورد بحث ، و آیات آینده که نجات را مخصوص اتقی می کند نیز روشن می شود.
سپس سخن از گروهی می گوید که از این آتش شعله ور سوزان برکنارند، می فرماید: به زودی با تقواترین مردم از این آتش سوزان دور داشته می شود (و سیجنبها الاتقی).
همان کسی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کند، و منظورش جلب رضای خدا، و تزکیه نفس و پاکی اموال می باشد (الذی یؤ تی ماله یتزکی

).
تعبیر به ((یتزکی)) در حقیقت اشاره به قصد قربت و نیت خالص است خواه این جمله به معنی کسب نمو معنوی و روحانی باشد، یا به دست آوردن پاکی اموال ، چون ((تزکیة)) هم به معنی نمو دادن آمده و هم پاک کردن در آیه 103 توبه نیز می خوانیم : خذ من اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها وصل علیهم ان صلاتک سکن لهم : از اموال آنها زکاتی بگیر تا به وسیله آن آنها را پاک سازی و پرورش دهی و (هنگام گرفتن زکات) به آنها دعا کن که دعای تو مایه آرامش آنها است . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 83
سپس برای تاءکید بر مساءله خلوص نیت آنها در انفاقهائی که دارند، می افزاید: هیچ کس را نزد او حق نعمتی نیست تا به وسیله این انفاق جزا داده شود (و ما لاحد عنده من نعمة تجزی).
بلکه تنها هدفش جلب رضای پروردگار بزرگ او است (الا ابتغاء وجه ربه الاعلی).
و به تعبیر دیگر: بسیاری از انفاقها در میان مردم پاسخی است به انفاق مشابهی که از ناحیه طرف مقابل قبلا شده است ، البته حق شناسی و پاسخ احسان به احسان کار خوبی است ، ولی حسابش از انفاقهای خالصانه پرهیزگاران جدا است ، آیات فوق می گوید: انفاق مؤ منان پرهیزگار به دیگران نه از روی ریا است و نه به خاطر جواب گوئی خدمات سابق آنها است ، بلکه انگیزه آن تنها و تنها جلب رضای خداوند است ، و همین است که به آن انفاقها ارزش فوق العادهای می دهد.
تعبیر به ((وجه)) در اینجا به معنی ذات است ، و منظور رضایت و خشنودی ذات پاک او است .
تعبیر به ((ربه الاعلی)) نشان می دهد که این انفاق با معرفت کامل صورت می گیرد، و در حالی است که هم به ربوبیت پروردگار آشنا است و هم از مقام اعلای او با خبر است .
در ضمن این استثناء هر گونه نیتهای انحرافی را نیز نفی می کند، مانند انفاق کردن برای خوشنامی و جلب توجه مردم و کسب موقعیت اجتماعی و مانند آن ، زیرا مفهوم آن منحصر ساختن انگیزه انفاقهای آنها در جلب خشنودی تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 84
پروردگار است .
و سرانجام در آخرین آیه این سوره به ذکر پاداش عظیم و بی نظیر این گروه پرداخته و در یک جمله کوتاه ، می گوید: و چنین شخصی به زودی راضی و خشنود می شود (و لسوف یرضی).
آری همانگونه که او برای رضای خدا کار می کرد خدا نیز او را راضی می سازد، رضایتی مطلق و بی قید و شرط، رضایتی گسترده و نامحدود،

رضایتی پر معنی که تمام نعمتها در آن جمع است رضایتی که حتی تصورش امروز برای ما غیرممکن است و چه نعمتی از این برتر و بالاتر تصور می شود.
آری پروردگار اعلی ، پاداش و جزای او نیز اعلی است ، و چیزی برتر از رضایت و خشنودی مطلق بندگان تصور نمی شود.
بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که ضمیر در ((یرضی)) به خداوند باز می گردد، یعنی به زودی خداوند از این گروه راضی می شود که آن نیز موهبتی است عظیم و بی نظیر که خداوند بزرگ و پروردگار اعلی از چنین بندهای راضی و خشنود شود، آن هم رضایتی مطلق و بی قید و شرط، و مسلما به دنبال این رضای الهی ، رضا و خشنودی آن بنده با ایمان با تقوا است که این دو لازم و ملزوم یکدیگرند، همانگونه که در آیه 8 بینه می خوانیم رضی الله تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 85
عنهم و رضوا عنه و یا در آیه 28 فجر آمده است راضیة مرضیة ولی تفسیر اول مناسب تر است .
نکته :
1 - سخنی در باره شاءن نزول سوره اللیل
فخر رازی می گوید: مفسران اهل سنت عموما معتقدند که منظور از اتقی در سیجنبها الاتقی ابو بکر است ، و شیعه عموما این حدیث را انکار می کنند و می گویند در حق علی بن ابیطالب (علیه السلام) نازل شده است .
سپس او در یک تحلیل مخصوص به خود چنین می گوید: امت اسلامی (اعم از اهل سنت و شیعه) اتفاق بر این دارند که برترین مردم بعد از رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یا ابو بکر بوده ، و یا علی ، و این آیه را نمی توان بر علی تطبیق کرد، زیرا قرآن در باره این فرد اتقی می گوید و ما لاحد عنده من نعمة تجزی : هیچ کس نزد او حق و نعمتی ندارد که پاداش داده شود و این صفت بر علی (علیه السلام) تطبیق نمی کند، چرا که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر او حق نعمت داشت ! ولی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نه تنها بر ابوبکر حق نعمت مادی نداشت بلکه به عکس او انفاق بر رسول الله می کرد و حق نعمت داشت !
نتیجه این می شود که مصداق اتقی ابو بکر است و چون اتقی به معنی پرهیزکارترین مردم است افضلیت او ثابت می شود!.
گرچه مایل نیستیم در مباحث این تفسیر زیاد در این گونه مسائل وارد تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 86
شویم ، ولی اصرار بعضی از مفسران بر اثبات پیشداوریهای خود به وسیله آیات قرآن تا آنجا که حتی تعبیراتی می کنند که مناسب مقام شامخ پیامبر

(صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نمی باشد باعث می شود که چند نکته را در اینجا یادآور شویم .
اولا - اینکه فخر رازی می گوید: اجماع اهل سنت بر این است که این آیه درباره ابوبکر نازل شده بر خلاف چیزی است که بعضی از مفسران معروف اهل سنت صریحا آورده اند، از جمله قرطبی در تفسیرش در روایتی از ابن عباس نقل می کند که تمام این سوره (سوره اللیل) درباره ابو - الدحداح نازل شده است (که داستانش را در آغاز سوره آورده ایم) مخصوصا به آیه و سیجنبها الاتقی که می رسد باز می گوید منظور ابوالدحداح است ، هر چند از اکثر مفسران نقل کرده که درباره ابوبکر نازل شده ، اما خودش این نظر را نپذیرفته است .
ثانیا - اینکه گفته است اتفاق شیعه بر این است که این آیه درباره علی (علیه السلام) نازل شده درست نیست ، چرا که بسیاری از مفسران شیعه همان داستان ابو - الدحداح را ذکر کرده و پذیرفته اند آری در بعضی از روایات از امام صادق نقل شده که منظور از اتقی پیروان و شیعیان او است ، و منظور از الذی یؤ تی ماله یتزکی امیر مؤ منان علی (علیه السلام) است ولی ظاهر این است که اینها جنبه شاءن نزول ندارد بلکه از قبیل تطبیق بر مصداق روشن و بارز است .
ثالثا - بدون شک اتقی در آیه فوق به معنی باتقواترین مردم نیست بلکه مفهوم آن همان متقی بودن است ، شاهد گویای این سخن این است که اشقی در مقابل آن به معنی بدترین مردم نیست ، بلکه منظور کفاری است که از انفاق بخل می ورزیدند، بعلاوه این آیه زمانی نازل شده که

(صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در حیات بود آیا می توان ابوبکر را حتی بر پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مقدم داشت ، چرا برای اثبات پیشداوریها و ذهنیات خود تعبیری کنیم که حتی به مقام شامخ پیغمبر لطمه زند.
و اگر گفته شود حساب پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) جدا است ، می گوئیم پس چرا در آیه ((و ما لاحد عنده من نعمة تجزی)) حساب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) جدا نشد، و برای اینکه علی (علیه السلام) را از مورد آیه خارج کنیم بگوئیم چون مشمول نعمتهای مادی پیغمبر بوده نمی تواند داخل در آیه باشد.
رابعا - چه کسی است که در زندگیش مورد محبت احدی واقع نشده ، و هیچ کس برای او هدیه ای و ضیافتی نکرده است ، آیا واقعا چنین بوده است که ابوبکر در تمام عمرش نه به ضیافت کسی رفت ، و نه هدیه ای از کسی پذیرفت ، و نه هیچ خدمت مادی دیگری را، آیا این باور کردنی است ؟ نتیجه اینکه منظور از آیه و ما لاحد عنده من نعمة تجزی این نیست

که هیچ کس بر آنها حق نعمت ندارد بلکه انفاق کردن آنها به خاطر حق نعمت نیست .
یعنی اگر آنها به کسی انفاقی می کنند تنها برای خدا است نه به خاطر خدمتی که بخواهند آن را پاداش دهند.
خامسا - آیات این سوره نشان می دهد که این سوره در یک ماجرای دو قطبی نازل شده یکی در قطب اتقی بوده است ، و دیگری در قطب اشقی هر گاه شاءن نزول آن را داستان ((ابوالدحداح)) بدانیم مساءله حل است ، اما اگر بگوئیم منظور ابوبکر بود مشکل اشقی باقی می ماند که منظور از آن چه کسی است ؟!.
شیعه اصراری ندارد که خصوص این آیه در مورد علی (علیه السلام) است آیات در شاءن او بسیار زیاد است ولی اگر بر علی (علیه السلام) تطبیق شود مشکل اشقی در آن حل است چرا که در ذیل آیه 12 سوره شمس (اذا انبعث اشقاها) روایات تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 88
زیادی از طرق اهل سنت نقل شده است که منظور از اشقی قاتل علی بن ابی طالب (علیه السلام) است (این روایات را چنانکه گفتیم حاکم حسکانی در شواهد التنزیل جمع کرده است).
کوتاه سخن اینکه گفتار فخر رازی و تحلیل او درباره این آیه بسیار ضعیف و مشتمل بر اشتباهات فراوان است و لذا حتی بعضی از مفسران معروف اهل سنت مانند آلوسی در روح المعانی این تحلیل را نپسندیده و بر آن خرده گرفته است آنجا که می گوید: و استدل بذلک الامام علی انه (ابوبکر) افضل الامة و ذکر ان فی الایات ما یابی قول الشیعه انها فی علی و اءطال الکلام فی ذلک و آتی بما لا یخلو عن قیل و قال : فخر رازی به این آیه استدلال کرده است که ابوبکر افضل امت است و اضافه کرده که در آیات بعضی قرائن است که با قول شیعه سازگار نیست ، و در اینجا سخن را طولانی کرده و مطالبی گفته که خالی از قیل و قال (و اشکال) نیست .
فراموش نباید کرد که خود آلوسی نیز نسبة مرد متعصبی است با این حال تحلیل فخر رازی را در این آیه نپسندیده است .
2 - فضیلت انفاق فی سبیل الله
انفاق و بخشش در راه خدا و کمک مالی به افراد محروم و مخصوصا آبرومند، تواءم با خلوص نیت از اموری است که در آیات قرآن مجید مکرر بر مکرر روی آن تکیه شده ، و از نشانه های ایمان ذکر شده است .
روایات اسلامی نیز مملو از تاءکید در این باره است تا آنجا که نشان می دهد در فرهنگ اسلام انفاق مالی به شرط اینکه انگیزهای جز رضای تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 89
پروردگار نداشته باشد و از هر گونه ریاکاری و منت و آزار خالی باشد از

بهترین اعمال است .
این بحث را با ذکر چند حدیث پر معنی تکمیل می کنیم .
1 - در روایتی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : ان احب الاعمال الی الله ادخال السرور علی المؤ من ، شبعة مسلم او قضاء دینه : محبوبترین اعمال نزد خدا این است که قلب مؤ من نیازمندی را مسرور کند، به اینکه او را سیر کرده ، یا بدهی او را ادا کند.
2 - در حدیثی از رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : من الایمان حسن الخلق ، و اطعام الطعام ، و اراقة الدماء: از ایمان حسن خلق و اطعام طعام و ریختن خون (قربانی کردن در راه خدا) است .
3 - در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: ما اری شیئا یعدل زیارة المؤ من الا اطعامه ، و حق علی الله ان یطعم من اطعم مؤ منا من طعام الجنة : من چیزی را معادل دیدار مؤ من نمی بینم ، جز اطعام کردن او ، و هر کس مؤ منی را اطعام کند بر خدا است که او را از طعام جنت اطعام نماید.
4 - در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است که مردی مهار مرکب حضرت را گرفت و عرض کرد ای رسول خدا! ای الاعمال افضل ؟ چه عملی از همه اعمال برتر است ؟ فرمود: اطعام الطعام ، و اطیاب الکلام : غذا دادن به مردم و خوش زبان بودن . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 90
5 - و سرانجام در حدیثی از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من عال اهل بیت من المسلمین یومهم و لیلتهم غفر الله ذنوبه : کسی که خانوادهای از مسلمین را یک شبانه روز پذیرائی کند خداوند گناهانش را می بخشد.
خداوندا! به همه ما توفیق ده تا در این خیر بزرگ گام نهیم .
پروردگارا! بر اخلاص نیت ما در همه اعمال بیفزای .
بارالها! از تو می خواهیم که ما را آن چنان مشمول نعمت و رحمتت سازی که هم تو از ما خشنود باشی و هم ما خشنود و راضی شویم .
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 91
سوره ضحی
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و 11 آیه دارد تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 92
محتوی و فضیلت سوره الضحی
این سوره که از سوره های مکی است ، و طبق بعضی از روایات وقتی نازل شد که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر اثر تاءخیر و انقطاع موقت وحی ناراحت بود، و زبان دشمنان نیز باز شده بود، سوره نازل شد و همچون باران رحمتی بر قلب پاک پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نشست ، و تاب و توان تازهای به او بخشید و زبان بدگویان را قطع کرد.
این سوره با دو سوگند آغاز می شود، سپس به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بشارت می دهد که خدا هرگز تو را رها نساخته است .
بعد به او نوید می دهد که خداوند آنقدر به او عطا می کند که خشنود شود.
و در آخرین مرحله ، گذشته زندگانی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را در نظر او مجسم می سازد که خداوند چگونه او را همیشه مشمول انواع رحمت خود قرار داده ، و در سخت ترین لحظات زندگی حمایتش نموده است .
و لذا در آخرین آیات به او دستور می دهد که (به شکرانه این نعمتهای بزرگ الهی) با یتیمان و مستمندان مهربانی کند و نعمت خدا را بازگو نماید در فضیلت این سوره همین بس که در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است من قراءها کان ممن یرضاه الله ، و لمحمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ان یشفع له و له عشر حسنات بعدد کل یتیم وسائل !: هر کس آن را تلاوت کند از کسانی خواهد بود که خدا از آنها راضی می شود و شایسته است که محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای او شفاعت کند و به عدد هر یتیم و مسکین سؤ ال کننده ده حسنه برای او خواهد بود.
و این همه فضیلت از آن کسی است که آنرا بخواند و در عمل پیاده کند.
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 93
قابل توجه اینکه مطابق روایات متعددی ، این سوره و سوره آینده (سوره ا لم نشرح) یک سوره است ، و لذا برای اینکه در هر رکعت بعد از سوره حمد باید یک سوره کامل خوانده شود این دو سوره را باید با هم خواند (نظیر این معنی درباره سوره های ((فیل)) و ((لایلاف)) نیز گفته شده

است).
و اگر درست در محتوای این دو سوره دقت کنیم می بینیم پیوند مطالب آنها بقدری زیاد است که حتما یکی ادامه دیگری می باشد، هر چند میان آن دو بسم الله فاصله شده است .
در اینکه آیا این دو سوره از هر نظر یکی است ؟ یا در خصوص نماز باید در حکم یک سوره حساب شود؟ گفتگوئی است که باید شرح آن را در کتب فقهی (بحث قرائت نماز) مطالعه کرد، ولی به هر حال اجماع علماء بر این است که در قرائت نماز نمی توان به یکی از این دو قناعت نمود. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 94
آیه 1 - 5
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
وَ الضحَی (1) وَ الَّیْلِ إِذَا سجَی (2) مَا وَدَّعَک رَبُّک وَ مَا قَلی (3) وَ لَلاَخِرَةُ خَیرٌ لَّک مِنَ الاُولی (4) وَ لَسوْف یُعْطِیک رَبُّک فَترْضی (5)
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده بخشایشگر
1 - قسم به روز در آن هنگام که آفتاب بر آید (و همه جا را فرا گیرد).
2 - و سوگند به شب در آن هنگام که آرام گیرد.
3 - که خداوند هرگز تو را وانگذاشته ، و مورد خشم قرار نداده است .
4 - و مسلما آخرت برای تو از دنیا بهتر است .
5 - و به زودی پروردگارت آن قدر به تو عطا می کند که خشنود شو تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 95
شاءن نزول :
درباره شاءن نزول این سوره روایات زیادی نقل شده که از همه روشن تر روایت زیر است .
ابن عباس می گوید: پانزده روز گذشت ، و وحی بر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل نشد، مشرکان گفتند: پروردگار محمد، او را رها کرده ، و دشمن داشته ، اگر راست می گوید ماءموریت او از سوی خدا است ، باید وحی به طور مرتب بر او نازل می شد، در اینجا سوره فوق نازل گشت (و به سخنان آنها پاسخ گفت). قابل توجه اینکه طبق حدیثی وقتی این سوره نازل شد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به جبرئیل فرمود: دیر کردی در حالی که سخت به تو مشتاق بودم ، جبرئیل گفت و انا کنت اشد الیک شوقا: من به تو مشتاق تر بودم ، ولی من بنده ماءمورم و جز به فرمان پروردگار نازل نمی شوم !
در حدیث دیگری آمده است که جماعتی از یهود خدمت رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسیدند، و از داستانِ ذی القرنین و اصحاب کهف و

آفرینش روح سؤ ال کردند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود فردا به شما خبر خواهم داد، و ان شاء الله نگفت ، و همین سبب شد که وحی الهی ایامی از او قطع شود و زبان دشمنان به شماتت باز گشت ، و از این جهت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) غمگین شد سوره نازل شد تا مایه تسلی خاطر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) گردد (ولی این شاءن نزول بعید به نظر می رسد چرا که تماس یهود با پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و اینگونه سؤ الات معمولا در مدینه بود نه در مکه).
در بعضی از روایات نیز آمده است جمعی از مسلمانان عرض کردند: ای رسول خدا! چرا وحی بر شما نازل نمی شود ؟ فرمود: و کیف ینزل علی

الوحی و انتم لا تنقون براجمکم و لا تقلمون اظفارکم : چگونه وحی بر من نازل شود در حالی که شما مفاصل انگشتان خود را پاکیزه نمی کنید، و ناخنهای خود را نمی گیرید!؟.
در اینکه مدت انقطاع وحی چقدر بود؟ روایات مختلف است ، بعضی دوازده روز، بعضی پانزده ، بعضی نوزده ، بعضی بیست و پنج ، و حتی بعضی چهل روز نقل کرده اند.
و در روایتی نیز فقط دو سه شبانه روز نقل شده است .
تفسیر :
آن قدر به تو میبخشد که خشنود شوی !
در آغاز این سوره نیز با دو سوگند روبرو می شویم : سوگند به نور و سوگند به ((ظلمت)) می فرماید:
قسم به روز در آن هنگام که آفتاب بر آید و همه جا را فرا گیرد (و الضحی).
و سوگند به شب در آن زمان که آرام گیرد و همه جا را در آرامش فرو برد (و اللیل اذا سجی).
((ضحی)) به معنی اوائل روز است آن موقعی که خورشید در آسمان بالا بیاید و نور آن بر همه جا مسلط شود، و این در حقیقت بهترین موقع روز است ، و به تعبیر بعضی در حکم فصل جوانی است ، در تابستان هوا هنوز گرم نشده ، و در تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 97
زمستان سرمای هوا شکسته شده است ، و روح و جان انسان در این موقع آماده هر گونه فعالیت است .
((سجی)) از ماده ((سجو)) (بر وزن سرد، و بر وزن غلو) در اصل به معنی سکون و آرامش است ، و به معنی پوشاندن و تاریک شدن نیز آمده است و لذا هنگامی که میت در کفن می پیچند ((مسجی)) به او گفته می شود، ولی در اینجا همان معنی اصلی را می بخشد که سکون و آرامش

است ، به همین جهت شبهائی که باد نمی وزد لیلة ساجیة (شب آرام) می گویند و به دریای خالی از طوفان و امواج خروشان ((بحر ساج)) (دریای آرام) گفته می شود.
در هر حال آنچه در شب مهم است همان آرامشی است که بر آن حکم فرما است ، و طبعا اعصاب و روح انسان را در آرامش فرو می برد، و برای تلاش و کوشش فردا و فرداها آماده می سازد، و از این نظر نعمت بسیار مهمی است که شایسته است سوگند به آن یاد شود.
میان این دو قسم و محتوای آیه شباهت و رابطه نزدیکی وجود دارد، روز همچون نزول نور وحی بر قلب پاک پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است و شب همچون انقطاع موقت وحی که آن نیز در بعضی از مقاطع لازم است .
و به دنبال این دو سوگند بزرگ به نتیجه و جواب قسم پرداخته می فرماید: پروردگارت هرگز تو را ترک نگفته ، و هرگز مورد خشم قرار نداده است (ما ودعک ربک و ما قلی).
((ودع)) از ماده ((توديع)) به معنی ترک گفتن و وداع کردن است .
((قلی)) از ماده ((قلا)) (بر وزن صدا) به معنی شدت بغض و عداوت است و از ماده قلو (بر وزن سرو) به معنی پرتاب کردن نیز آمده است .
راغب معتقد است که این هر دو به یک معنی باز می گردد، زیرا کسی

که مورد عداوت انسان است گوئی قلب او را پرت می کند و نمی پذیرد.
به هر حال این تعبیر دلداری و تسلی خاطری است برای شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که بداند اگر گاهی در نزول وحی تاءخیر افتد روی مصالحی است که خدا می داند، و هرگز دلیل بر آن نیست که طبق گفته دشمنان خداوند نسبت به او خشمگین شده باشد یا بخواهد او را ترک گوید، او همیشه مشمول لطف و عنایات خاصه خدا است ، و همواره در کنف حمایت ویژه او است .
سپس اضافه می کند: بی شک جهان آخرت برای تو از این دنیا بهتر است (و للاخرة خير لک من الاولی).
تو در این جهان مشمول الطاف او هستی ، و در آخرت بیشتر و بهتر، نه در کوتاه مدت مورد غضب پروردگار خواهی بود، و نه در دراز مدت ، کوتاه سخن اینکه تو در دنیا و آخرت عزیزی ، در دنیا عزیز و در آخرت عزیزتر.
بعضی از مفسران ((آخرت)) و ((اولی)) را اشاره به آغاز و پایان عمر پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دانسته اند و گفته اند منظور این است که تو در آینده عمرت موفقتر و پیروزتر خواهی بود، و این اشاره به گسترش اسلام و پیروزیهای مکرر مسلمین بر دشمنان ، و فتوحات آنها در غزوات ، و بارور شدن نهال توحید، و برچیده شدن آثار شرک و بت پرستی

است .
جمع میان این دو تفسیر نیز بی مانع است . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 99
و در آخرین آیه مورد بحث برترین نوید را به او داده می افزاید: به زودی پروردگارت آنقدر به تو عطا می کند که خشنود شوی (و لسوف یعطیک ربک فترضی).
این بالاترین اکرام و احترام پروردگار نسبت به بنده خاصش محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است که می فرماید: آنقدر به تو می بخشیم که راضی شوی ، در دنیا بر دشمنان پیروز خواهی شد و آئین تو جهان گیر خواهد گشت ، و در آخرت نیز مشمول بزرگترین مواهب خواهی بود.
بدون شک پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عنوان خاتم انبیاء و رهبر عالم بشریت خشنودیش تنها در نجات خویش نیست ، بلکه آن زمان راضی و خشنود می شود که شفاعتش درباره امتش نیز پذیرفته شود، به همین دلیل در روایات آمده است که این آیه امیدبخشترین آیات قرآن مجید و دلیل بر پذیرش شفاعت آن حضرت است .
در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) از پدرش زین العابدین (علیه السلام) از عمویش محمد بن حنفیه از پدرش امیر مؤ منان (علیه السلام) می خوانیم : رسول الله فرمود: روز قیامت من در موقف شفاعت می ایستم ، و آنقدر گنهکاران را شفاعت کنم که خداوند گوید: ارضیت یا محمد؟!: آیا راضی شدی ای محمد؟! من می گویم : رضیت ، رضیت : راضی شدم ، راضی شدم !
سپس امیر مؤ منان (علیه السلام) رو به جمعی از اهل کوفه کرده و افزود شما معتقدید امیدبخش ترین آیات قرآن آیه ((قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله)) است (ای کسانی که نسبت به خود زیاده روی کرده اید از رحمت خدا نومید نشوید).
گفتند: آری ما چنین می گوئیم .
فرمود: ولی ما اهل بیت می گوئیم امیدبخش ترین آیات قرآن آیه تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 100
((و لسوف یعطیک ربک فترضی)) است .
ناگفته پیدا است که شفاعت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شرائطی دارد، نه او برای هر کس شفاعت می کند، و نه هر گنهکاری می تواند چنین انتظاری را داشته باشد (مشروح این بحث را در جلد اول ذیل آیه 48 سوره بقره مطالعه فرمائید).
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : رسول خدا وارد خانه فاطمه (علیهاالسلام) شد در حالی که لباس خشنی از پشم شتر در تن دخترش بود، با یک دست آسیا می کرد، و با دست دیگر فرزندش را

شیر می داد، اشک در چشمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ظاهر شد، فرمود دخترم ! تلخی دنیا را در برابر شیرینی آخرت تحمل کن ، چرا که خداوند بر من نازل کرده است که آنقدر پروردگارت به تو می بخشد که راضی شوی (و لسوف یعطیک ربک فترضی).
نکته :
فلسفه انقطاع وحی
از مجموع آیات فوق به خوبی روشن می شود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هر چه دارد از ناحیه خدا است حتی در نزول وحی از خود اختیاری ندارد، هر زمان خدا بخواهد وحی قطع می شود، و هر زمان بخواهد برقرار می گردد، و شاید انقطاع وحی نیز به همین منظور بود تا پاسخی باشد به آنها که از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تقاضای معجزات اقتراحی و بر طبق میل خود داشتند، یا به او پیشنهاد می کردند که فلان حکم یا فلان آیه را تغییر ده ، و او می فرمود من در این امور اختیاری از خود ندارم (همانگونه که در آیه 15 سوره یونس آمده است). الضحی
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 101
آیه 6 - 11
آیه و ترجمه
أَ لَمْ یجِدْک یَتِیماً فَئَاوَی (6) وَ وَجَدَک ضالاًّ فَهَدَی (7) وَ وَجَدَک عَائلاً فَأَغْنی (8) فَأَمَّا الْیَتِیمَ فَلا تَقْهَرْ(9) وَ أَمَّا السائلَ فَلا تَنهَرْ(10) وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّک فَحَدِّث (11)
ترجمه :
6 - آیا تو را یتیم نیافت و سپس پناه داد؟
7 - و تو را گمشده یافت و هدایت کرد.
8 - و تو را فقیر یافت و بی نیاز نمود.
9 - حال که چنین است یتیم را تحقیر مکن .
10 - و سؤ ال کننده را از خود مران .
11 - و نعمتهای پروردگارت را بازگو کن .
تفسیر :
به شکرانه این همه نعمت که خدا به تو داده ...
چنانکه گفتیم هدف در این سوره تسلی و دلداری پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 102
الطاف الهی نسبت به آن حضرت است ، لذا در ادامه آیات گذشته که از این معنی سخن می گفت ، در آیات مورد بحث نخست به ذکر سه موهبت از مواهب خاص الهی به پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پرداخته ، و سپس سه دستور مهم در همین رابطه به او می دهد.

می فرماید: آیا خداوند تو را یتیم نیافت و سپس پناه داد (ا لم یجدک یتیما فاوی).
در شکم مادر بودی که پدرت عبدالله از دنیا رفت ، تو را در آغوش جدت عبدالمطلب (سید مکه) پرورش دادم .
شش ساله بودی که مادرت از دنیا رفت ، و از این نظر نیز تنها شدی ، اما عشق و محبت تو را در قلب عبدالمطلب افزون ساختم .
هشت ساله بودی که جدت عبدالمطلب از دنیا رفت عمویت ابوطالب را به خدمت و حمایتت گماشتم ، تا تو را همچون جان شیرین در بر گیرد و محافظت کند.
آری تو یتیم بودی و من به تو پناه دادم .
بعضی از مفسران معانی دیگری برای این آیه گفته اند که با ظاهر آن سازگار نیست ، از جمله اینکه منظور از یتیم کسی است که در شرافت و فضیلت مثل و مانند ندارد، همانگونه که گوهر بی نظیر را ((درّ یتیم)) گویند، بنابراین معنی جمله چنین می شود خداوند تو را در شرافت و فضل بی مانند یافت لذا تو را بر گزید و مقام نبوت بخشید.
دیگر اینکه : تو خود یک روز یتیم بودی ، ولی سرانجام پناهگاه یتیمان و رهبر انسانها شدی .
بدون شک معنی اول از هر جهت مناسب تر است و با ظاهر آیه هماهنگ تر. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 103
بعد به ذکر نعمت دوم پرداخته می فرماید و تو را گمشده یافت و هدایت کرد (و وجدک ضالا فهدی).
آری تو هرگز از نبوت و رسالت آگاه نبودی ، و ما این نور را در قلب تو افکندیم که به وسیله آن انسانها را هدایت کنی چنانکه در جای دیگر می فرماید: ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و لکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء من عبادنا: تو نه کتاب را می دانستی و نه ایمان را (از محتوای قرآن و اسلام قبل از نزول وحی آگاه نبودی) ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگانمان را بخواهیم هدایت می کنیم (شوری - 52). روشن است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قبل از رسیدن به مقام نبوت و رسالت فاقد این فیض الهی بود، خداوند دست او را گرفت و هدایت فرمود، و به این مقام نشاند، چنانکه در آیه 3 سوره یوسف می خوانیم : نحن نقص علیک احسن القصص بما او حینا الیک هذا القرآن و ان کنت من قبله لمن الغافلین : ما بهترین داستانها را برای تو از طریق وحی این قرآن بازگو کردیم ، هر چند پیش از آن از غافلان بودی .
مسلما اگر هدایت الهی و امدادهای غیبی دست پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را نمی گرفت . او هرگز به سر منزل مقصود راه نمی یافت .
بنابراین منظور از ((ضلالت)) در اینجا نفی ایمان و توحید و پاکی و تقوی

نیست ، بلکه به قرینه آیاتی که در بالا به آن اشاره شد نفی آگاهی از اسرار نبوت ، و قوانین اسلام ، و عدم آشنائی با این حقایق بود، همانگونه که بسیاری از مفسران گفته اند، ولی بعد از بعثت به کمک پروردگار بر همه این امور واقف شد و هدایت یافت (دقت کنید).
در آیه 282 سوره بقره به هنگام ذکر فلسفه تعدد گواهان در مساءله نوشتن سند وامها، می فرماید: ان تضل احداهما فتذکر احداهما الاخری :
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 104
این به خاطر آن است که اگر یکی از آن دو گمراه شود و فراموش کند دیگری به او یاد آوری نماید.
در این آیه ((ضلالت)) فقط به معنی فراموشی آمده است به قرینه جمله ((فتذکر)).
در اینجا تفسیرهای متعدد دیگری نیز برای آیه ذکر شده ، از جمله اینکه : منظور آن است که تو بی نام و نشان بودی و خداوند آنقدر به تو از مواهب بی نظیر عطا کرد که همه جا شناخته شدی .
یا اینکه : تو چند بار در دوران طفولیتت گم شدی (یکبار در دره های مکه ، آنگاه که در حمایت عبدالمطلب بودی ، بار دیگر زمانی که مادر رضاعیت ((حلیمه)) سعدیه بعد از پایان دوران شیرخواری تو را به سوی مکه می آورد تا به عبدالمطلب دهد، در راه گم شدی ، و مرتبه سوم در آن هنگام که با عمویت ابوطالب در قافله ای که به سوی شام می رفت در یک شب تاریک و ظلمانی راه را گم کردی) و خداوند در تمام این موارد تو را هدایت کرد و به آغوش پر مهر جد یا عمویت رسانید.
قابل توجه اینکه ((ضال)) از نظر لغت به دو معنی آمده : گمشده و گمراه مثلا گفته می شود: الحکمة ضالة المؤ من : دانش گمشده انسان با ایمان است .
و به همین مناسبت به معنی مخفی و غائب نیز آمده ، و لذا در آیه 10 سجده می خوانیم : منکران معاد می گفتند: اء إ ذا ضللنا فی الارض اء ئنا لفی خلق جدید: هنگامی که در زمین پنهان و غائب شدیم در خلقت نوینی قرار خواهیم گرفت ؟.
اگر ((ضال)) در آیه مورد بحث به معنی ((گمشده)) باشد مشکلی پیش نمی آید، و اگر به معنی گمراه باشد منظور نداشتن دسترسی به راه نبوت
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 105
و رسالت قبل از بعثت است ، و یا به تعبیر دیگر پیامبر در ذات خود چیزی نداشت ، هر چه داشت از سوی خدا بود، بنابراین در هر دو صورت مشکلی پیش نمی آید.
بعد به بیان سومین نعمت پرداخته ، می فرماید: خداوند تو را فقیر یافت و غنی و بی نیاز کرد (و وجدک عائلا فاغنی).

توجه ((خدیجه)) آن زن مخلص با وفا را به سوی تو جلب نمود تا ثروت سرشارش را در اختیار تو و اهداف بزرگت قرار دهد، و بعد از ظهور اسلام غنائم فراوانی در جنگها نصیب تو کرد آن گونه که برای رسیدن به اهداف بزرگت بی نیاز شدی .
در روایتی از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) می خوانیم که در تفسیر این آیات چنین فرمود: ا لم یجدک یتیما فاوی قال : فردا لا مثل لک فی المخلوقین ، فاوی الناس الیک ، و وجدک ضالا ای ضالة فی قوم لا یعرفون فضلک فهداهم الیک ، و وجدک عائلا تعول اقواما بالعلم فاغناهم بک : آیا تو را یتیم یعنی فردی بی نظیر در میان مخلوقات خود نیافت و سپس مردم را در پناه تو قرار داد؟ و تو را گمشده و ناشناخته در میان قومی یافت که مقام فضل تو را نمی دانستند و خدا آنها را به سوی تو هدایت کرد، تو را سرپرست اقوامی در علم و دانش قرار داد و آنها را به وسیله تو بی نیاز ساخت . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 106
البته این حدیث ناظر به بطون آیه است ، و گرنه ظاهر آیات همان است که در بالا گفته شد.
مبادا تصور شود که بیان این امور که در ظاهر آیه است از مقام شامخ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می کاهد، و یا توصیفی منفی از سوی پروردگار درباره او است ، بلکه این در حقیقت بیان الطاف الهی و اکرام و احترام او نسبت به این پیغمبر بزرگ است ، هنگامی که محبوب ، سخن از الطافش نسبت به عاشق دلباخته می گوید خود عین لطف و محبت است و دلیل بر عنایت خاص او است ، و به همین دلیل با شنیدن این الفاظ از سوی محبوب روح تازه می شود، و جان او صفا می یابد و قلبش غرق آرامش و سکینه می شود.
در آیات بعد به عنوان نتیجه گیری از آیات قبل ، سه دستور پر اهمیت به پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می دهد که هر چند مخاطب در آن شخص رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ولی مسلما همگان را شامل می شود، نخست می فرماید: حال که چنین است یتیم را تحقیر مکن (فاما الیتیم فلا تقهر).
((تقهر)) از ماده ((قهر)) به گفته ((راغب)) در مفردات به معنی غلبه تواءم با تحقیر است ، ولی در هر یک از این دو معنی نیز جداگانه استعمال می شود، و مناسب در اینجا همان ((تحقیر)) است .
این نشان می دهد که در مورد یتیمان مساءله اطعام و انفاق گرچه مهم است ، ولی از آن مهمتر دلجوئی و نوازش و رفع کمبودهای عاطفی است ، و لذا در حدیث معروفی می خوانیم که ((رسول الله)) (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: من مسح علی راءس یتیم کان له بکل شعرة تمر علی یده نور یوم القیامة : هر کس به عنوان نوازش دست بر سر یتیمی کشد به

تعداد هر موئی که دست او از آن می گذرد در روز تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 107
قیامت نوری خواهد داشت .
گوئی خداوند به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می فرماید: تو هم خود یتیم بودی و رنج یتیمی را کشیدهای ، اکنون از دل و جان مراقب یتیمان باش و روح تشنه آنها را با محبت سیراب کن .
و در آیه بعد به دومین دستور پرداخته ، می فرماید: و سؤ ال کننده را از خود مران (و اما السائل فلا تنهر).
((لا تنهر)) از ماده ((نهر)) به معنی راندن تواءم با خشونت است ، و بعید نیست ریشه آن با نهر به معنی نهر آب جاری یکی باشد چرا که آن هم آب را با شدت می راند!
در اینکه منظور از سائل در اینجا چه کسی است ؟ چند تفسیر وجود دارد: نخست اینکه منظور کسانی است که سؤ الاتی در مسائل علمی و اعتقادی و دینی دارند، به قرینه اینکه این دستور نفریعی است بر آنچه در آیات قبل آمده ((و وجدک ضالا فهدی)) خداوند تو را گمشده یافت و هدایت کرد پس به شکرانه این هدایت الهی تو نیز در هدایت نیازمندان کوشا باش ، و هیچ تقاضا کننده هدایتی را از خود مران .
دیگر اینکه منظور کسانی است که دارای فقر مادی هستند، و به سراغ تو می آیند، باید آنچه در توان داری به کارگیری ، و آنها را ماءیوس نکنی ، و از خود نرانی .
سوم اینکه هم ناظر به فقر علمی است و هم فقر مادی ، دستور می دهد که به تقاضای سائلان در هر قسمت پاسخ مثبت ده ، این معنی هم تناسب با هدایت الهی نسبت به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دارد و هم سرپرستی از او در زمانی که یتیم بود. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 108
عجب اینکه بعضی از مفسران برای اثبات اینکه مقصود از ((سائل)) در اینجا تنها سؤ ال کننده از مسائل علمی است گفته اند که تعبیر سائل در قرآن مجید هرگز به معنی تقاضا کننده مالی نیامده است .
در حالی که مکرر در قرآن در این معنی به کار رفته است ، چنانکه در آیه 19 ذاریات می خوانیم : و فی اموالهم حق للسائل و المحروم : در اموال آنها حقی است برای سائل و محروم همین معنی در آیه 25 معارج و 177 بقره نیز آمده است .
و سرانجام در سومین و آخرین دستور می فرماید: و اما نعمتهای پروردگارت را بازگو کن (و اما بنعمة ربک فحدث).
بازگو کردن نعمت ، گاه با زبان است و تعبیراتی که حاکی از نهایت شکر و سپاس باشد، نه غرور و برتری جوئی ، و گاه با عمل است به این ترتیب که از آن انفاق و بخشش در راه خدا کند، بخششی که نشان دهد خداوند

نعمت فراوانی به او عطا کرده است .
این سنت افراد سخاوتمند و کریم است که وقتی نعمتی به آنها روی آورد بازگو می کنند و شکر خدا را بجا می آورند، و عملشان نیز تایید و تاءکیدی است بر این حقیقت ، به عکس بخیلان دون همت که دائما ناله می کنند، و اگر دنیا را نیز به آنها بدهی اصرار در پرده پوشی بر نعمتها دارند، چهره آنها فقیرانه ، و سخنانشان آمیخته با آه و زاری و عملشان نیز بیانگر فقر است !
این در حالی است که از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است که فرمود: ان الله تعالی اذا انعم علی عبد نعمة یحب ان یری اثر النعمة علیه : تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 109
((خداوند هنگامی که نعمتی به بنده ای می بخشد دوست دارد آثار نعمت را بر او ببیند)).
بنابراین حاصل معنی آیه چنین می شود: به شکرانه اینکه فقیر بودی خدا بی نیازت کرد، تو هم آثار نعمت را آشکار کن ، و با گفتار و عمل این موهبت الهی را بازگو نما.
ولی بعضی از مفسران گفته اند منظور از ((نعمت)) در اینجا تنها نعمتهای معنوی از جمله نبوت یا قرآن مجید است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مؤ ظف بود آنها را ابلاغ کند و این است منظور از بازگو کردن نعمت .
این احتمال نیز وجود دارد که تمام نعمتهای معنوی و مادی را شامل شود.
لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود معنی آیه چنین است : حدث بما اعطاک الله ، و فضلک ، و رزقک ، و احسن الیک و هداک : آنچه را خدا به تو بخشیده و برتری داده و روزی عطا فرموده و نیکی به تو کرده و هدایت نموده همه را بازگو کن .
و بالاخره در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم به عنوان یک دستور کلی می خوانیم : من اعطی خیرا فلم یر علیه ، سمی بغیض الله ، معادیا لنعم الله !: هر کس خیری به او رسد و آثارش بر او دیده نشود، دشمن خدا شمرده می شود، و مخالف نعمتهای او.
این سخن را با حدیث دیگری از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) پایان می دهیم که تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 110
فرمود: ان الله جمیل یحب الجمال ، و یحب ان یری اثر النعمة علی عبده : خداوند زیبا است ، و زیبائی را دوست دارد! و همچنین دوست دارد آثار نعمت را بر بنده خود ببیند.
نکته ها :
1 - رهبری برخاسته از میان درد و رنجها!
آیات بالا ضمن اینکه نعمتهای خداوند را به پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و

آله و سلّم) شرح می دهد این نکته را نیز منعکس می کند که او در آغاز کودکی یتیم بود، و در شرائط سخت مادی زندگی می کرد، با درد و رنج قرین بود، و از میان رنجها برخاست و باید چنین باشد.
یک رهبر الهی و انسانی باید مرارتهای زندگی را بچشد، ناراحتیها را شخصا لمس کند، و با تمام وجودش تلخیها را احساس کند، تا بتواند ارزیابی صحیحی از قشرهای محروم جامعه کند و از حال مردمی که در درد و رنج غوطه ورند با خبر باشد.
باید در خردی پدر را از دست دهد تا از درد طفلان یتیمش با خبر باشد، باید روزها گرسنه بماند و شبها گرسنه بخوابد، تا درد گرسنگان را با تمام وجودش درک کند.
لذا گاه که یتیمی را می دید قطرات اشک از چشمان مبارکش سرازیر می شد، او را بر دامان می نشاند و نوازش می داد و همچون جان شیرین در بر - می گرفت .
او باید فقر فرهنگی جامعه را به خوبی درک کرده باشد، تا کسانی را که

برای کسب دانشی خدمتش می رسند گرامی دارد، و با آغوش باز آنها را پذیرا گردد.
نه تنها پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بلکه شاید همه انبیاء پرورش یافتگان رنجها و محرومیتها بودند، و نه تنها انبیاء که همه رهبران راستین و مؤ فق چنین بودند، و باید چنین باشند.
آن کس که در میان ناز و نعمت پرورش یافته ، در کاخهای مجلل زندگی کرده ، و هر زمان هر چه می خواسته در اختیارش بوده ، چگونه می تواند درد محرومان را درک کند، منظره خانه فقرا و کاشانه یتیمان را در نظر مجسم سازد و به کمک آنها بشتابد؟!
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ما بعث الله نبیا قط حتی یسترعیه الغنم یعلمه بذلک رعیة الناس :
خدا هرگز پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه او را به چوپانی گوسفندان گماشت تا از این طریق چوپانی انسانها را به او بیاموزد.
یعنی هم رنج کشیدند، و هم صبر و تحمل در برابر موجودی کم شعور را تجربه کردند، و هم در میان کوه و صحرا و آغوش طبیعت درسهای بزرگ توحید و عرفان را آموختند.
در حدیث دیگری آمده است که موسی بن عمران از خدای خود پرسید: من به چه دلیل به این مقام رسیدم ؟ خطاب آمد آیا به خاطر می آوری آن روز که بچه گوسفندی از میان گله تو فرار کرد، به دنبال آن رفتی و آن را گرفتی ، و به او گفتی : حیوان ! چرا خود را خسته نمودی ؟ سپس بر دوش گرفتی و به گله گوسفندان باز گرداندی به این دلیل من تو را سرپرست

خلق تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 112
کردم (این تحمل و حوصله عجیب تو در مقابل یک حیوان دلیل بر قدرت عظیم روحی تو است و لذا شایسته آن مقام بزرگی).
2 - نوازش یتیمان
وجود کودکان یتیم که پدر خود را در طفولیت از دست داده اند در هر اجتماعی اجتناب ناپذیر است ، این کودکان از جهات مختلفی باید مورد حمایت قرار گیرند.
از نظر عاطفی دارای کمبودهائی هستند که اگر خلاء وجود آنها از این نظر پر نشود کودکانی ناسالم ، و در بسیاری از مواقع سنگدل و جانی و خطرناک بار می آیند، بعلاوه عواطف انسانی ایجاب می کند که آنها همچون سایر فرزندان جامعه مورد حمایت و توجه عموم باشند، و از همه اینها گذشته مردم از آینده کودکان خود که ممکن است در چنین شرائطی قرار گیرند مطمئن شوند.
یتیمان در بسیاری از موارد دارای اموالی هستند که باید با دقت و امانت برای آینده آنها حفظ شود، و در بسیاری از موارد فاقد امکانات مالی هستند که باید از این نظر نیز مورد توجه قرار گیرند باید دیگران همچون پدران و مادرانی دلسوز رنج یتیمی را از روح آنها بیرون کنند، و گرد و غبار تنهائی را از چهره آنها بزدانید.
لذا در آیات قرآن مجید و روایات اسلامی بسیار روی این مساءله تکیه شده است که هم بعد اخلاقی دارد و هم بعد اجتماعی و انسانی .
این حدیث از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) معروف است که فرمود: ان الیتیم اذا بکی اهتز لبکائه عرش الرحمن !: هنگامی که یتیم گریه می کند عرش خدا به لرزه در می آید خداوند به فرشتگانش می فرماید: ای ملائکه من ! تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 113
چه کسی این یتیم را که پدرش در خاک پنهان شده است به گریه در آورده ؟ ملائکه می گویند: خدایا! تو آگاهتری ، خداوند می فرماید: ای ملائکه من ! شما را گواه می گیرم که هر کس گریه او را خاموش ، و قلبش را خشنود کند، من روز قیامت او را خشنود خواهم کرد.
از این بالاتر حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : اذا بکی الیتیم وقعت دموعه فی کف الرحمن : هر گاه یتیم گریه کند اشکهای او در دست خداوند رحمن می ریزد!.
باز در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است که فرمود: انا و کافل الیتیم کهاتین فی الجنة اذا اتقی الله عز و جل و اءشار بالسبابة و الوسطی : من و سرپرست یتیم مانند این دو در بهشت خواهیم بود - به شرط اینکه تقوای الهی را پیشه کند - سپس اشاره به انگشت سبابه و انگشت وسط نمود. اهمیت این موضوع آن قدر زیاد است که امیر مؤ منان علی در

وصیت نامه معروفش توجه به یتیمان را در کنار توجه به نماز و قرآن قرار داده ، می فرماید: الله الله فی الایتام فلا تغبوا افواههم و لا یضیعوا بحضرتکم : خدا را خدا را درباره یتیمان ، آنها را گاهی سیر و گاهی گرسنه نگذارید، و نکند با حضور شما ضایع شوند.
در حدیثی از یکی از یاران پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است که می گوید ما خدمت رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نشسته بودیم ، پسر بچه ای خدمتش آمد، عرض کرد: کودکی یتیم هستم ، و خواهری یتیم دارم ، و مادری بیوه زن . از آنچه خدا به تو اطعام تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 114
کرده به ما اطعام کن ، تا خداوند از آنچه نزد او است آنقدر به تو ببخشد که خشنود شوی !
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: چه زیبا گفتی ای پسر! سپس رو به بلال کرده ، فرمود: برو از آنچه نزد ما است بیاور، بلال بیست و یک خرما با خود آورد پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: هفت دانه برای تو، هفت دانه برای خواهرت ، و هفت دانه برای مادرت .
معاذ بن جبل برخاست دستی بر سر کودک یتیم کشید گفت : خداوند یتیمی تو را جبران کند، و تو را جانشین صالحی برای پدرت سازد (کودک یتیم از فرزندان مهاجران بود).
پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رو به معاذ کرد و فرمود: انگیزه تو برای اینکار چه بود؟ عرض کرد: محبت و رحمت بود.
فرمود: هر کس از شما سرپرستی یتیمی را بر عهده گیرد، و حق آن را ادا کند، و دست بر سر یتیم کشد خداوند به عدد هر موئی حسنه ای برای او می نویسد، و به هر موئی سیئه ای از او محو می کند، و به هر موئی درجه ای به او می بخشد.
البته در جوامع گسترده ای مانند جوامع امروز، مسلمانان باید به کارهای فردی در این زمینه قناعت نکنند بلکه باید نیروهای خود را متمرکز کرده یتیمان را زیر پوشش برنامه های حساب شده اقتصادی و فرهنگی و آموزشی قرار دهند، و از آنها افرادی لایق برای جامعه اسلامی بسازند، و این امر مهم نیاز به همکاری عمومی دارد. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 115
3 - بازگو کردن نعمتها
دستوری که در آیات فوق در این زمینه آمده در صورتی که به عنوان شکر و سپاس الهی ، و نه به عنوان افتخار برتری جوئی انجام گیرد، علاوه بر اینکه انسان را در مقام عبودیت پروردگار تکامل می بخشد و اثرات مثبت اجتماعی دارد در روح و جان خود انسان نیز اثر آرام بخشی می گذارد.
یادآوری نعمتهای خدا سبب می شود که انسان کمبودها را کمتر احساس

کند، از بیماریها شکوه نکند چرا که بر سلامت اعضاء دیگر خود شکرگزار است ، بخاطر از دست دادن چیزی جزع و فزع ننماید چرا که بقیه امکانات خود را بازگو می کند.
اینگونه افراد در سختیها و طوفانهای زندگی گرفتار یاءس و نومیدی و اضطراب و ناراحتی نمی شوند روحی آرام و قلبی مطمئن دارند و توان آنها در مبارزه با مشکلات زیاد است .
خداوندا! نعمتهایت بیش از آن است که بتوان آنها را بازگو کرد، آنها را از ما سلب مکن ، و به کرمت بیفزا.
پروردگارا! ما در این دنیا غرق احسان توئیم ، انتظار داریم در آن دنیا نیز چنین باشیم .
بارالها! ما را توفیقی مرحمت کن که همیشه پشتیبان محرومان و حافظ حقوق یتیمان باشیم .
آمین یا رب العالمین

الشرح

تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 117
سوره الم نشرح
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 8 آیه است تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 118
محتوی و فضیلت سوره ا لم نشرح
معروف این است که این سوره بعد از سوره و الضحی نازل شده است و محتوای آن نیز همین مطلب را تایید می کند چرا که در این سوره باز قسمتی از مواهب الهی بر پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شمرده شده است در واقع سه نوع موهبت بزرگ در سوره و الضحی آمده بود و سه موهبت بزرگ در سوره ا لم نشرح آمده است مواهب گذشته بعضی مادی و بعضی معنوی بود اما مواهب سه گانه این سوره همه جنبه معنوی دارد و عمده این سوره بر سه محور دور می زند:
یکی بیان همین نعمتهای سه گانه و دیگر بشارت به پیامبر از نظر بر طرف شدن مشکلات دعوت او در آینده و دیگر توجه به خداوند یگانه و تحریص و ترغیب به عبادت و نیایش .
و به همین دلیل در روایات اهل بیت (علیهمالسلام) چنانکه قبلا هم اشاره کرده ایم این دو به منزله یک سوره شمرده شده است و لذا در قرائت نماز برای اینکه یک سوره کامل خوانده شود هر دو را با هم می خوانند.
در میان اهل سنت نیز بعضی طرفدار این نظریه هستند چنانکه فخر رازی از طاووس و عمر بن عبد العزیز نقل کرده که آنها نیز می گفتند این دو سوره سوره واحده است و در یک رکعت هر دو را تلاوت می کردند و میان این دو بسم الله را حذف می کردند (ولی طبق فتاوای فقهای ما بسم الله در هر دو باید باشد و اینکه مرحوم طبرسی در مجمع البیان نقل کرده که فقهای ما بسم الله را حذف می کنند درست به نظر نمی رسد).
عجب اینکه فخر رازی بعد از ذکر قول کسانی که آنها را سوره واحده می گویند، می گوید این سخن درست نیست زیرا محتوای آن دو با هم فرق دارد تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 119
سوره و الضحی هنگامی نازل شد که رسول خدا از ایذاء کفار ناراحت بود و در محنت و اندوه بسر می برد در حالی که دومی وقتی نازل شد که پیغمبر خوشحال و شادمان بود این دو چگونه با هم جمع می شود.
ولی این استدلال عجیبی است چرا که هر دو سوره سخن از زندگی گذشته پیغمبر می گوید و این در حالی بود که بسیاری از مشکلات را پشت سر

نهاده و قلب پاک او غرق امید و سرور بوده است هر دو سوره از مواهب الهی سخن می گوید و گذشته سخت و پر محنت را یادآور می شود تا مایه تسلی خاطر پیامبر و امیدواری بیشتر و کاملتر گردد.
به هر حال پیوند نزدیک محتوای این دو سوره چیزی نیست که قابل شک و تردید باشد نظیر همین معنی در سوره فیل و قریش نیز خواهد آمد انشاء الله در اینکه این سوره (ا لم نشرح) در مکه نازل شده یا مدینه از بیانات فوق روشن می شود که در مکه نازل شده است ولی با توجه آیه و رفعنا لک ذکرک : ما نام تو را بلند کردیم بعضی معتقدند که در مدینه نازل شده است در آن زمان که آوازه اسلام و پیامبر همه جا را گرفته بود ولی انصاف این است که این دلیل قانع کننده نمی باشد زیرا پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با تمام مشکلاتی که در مکه داشت بلند آوازه بود و در تمام محافل سخن از قیام و رسالت و دعوت او بود و به وسیله اجتماع سالانه حج این آوازه به سایر مناطق حجاز مخصوصا مدینه رسید.
در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که فرمود: من قراءها اعطی من الاجر کمن لقی محمدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مغتما ففرج عنه : هر کس این سوره را بخواند پاداش کسی را دارد که محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را غمگین دیده و اندوه را از قلب او زدوده است . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 120
آیه 1 - 8
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم
أَ لَمْ نَشرَحْ لَک صَدْرَک (1) وَ وَضعْنَا عَنک وِزْرَک (2) الَّذِی أَنقَض ظهْرَک (3) وَ رَفَعْنَا لَک ذِکْرَک (4) فَإِنَّ مَعَ الْعُسرِ یُسراً(5) إِنَّ مَعَ الْعُسرِ یُسراً(6) فَإِذَا فَرَغْت فَانصب (7) وَ إِلَی رَبِّک فَارْغَب (8) تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 121
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - آیا ما سینه تو را گشاده نساختیم ؟
2 - و بار سنگین را از تو بر نداشتیم ؟
3 - همان باری که سخت بر پشت تو سنگینی می کرد.
4 - و آوازه تو را بلند کردیم .
5 - بنابراین مسلما با سختی آسانی است .
6 - و مسلما با سختی آسانی است .
7 - پس هنگامی که از کار مهمی فارغ می شوی به مهم دیگری پرداز! 8-

و به سوی پروردگارت توجه کن .
تفسیر :
ما تو را مشمول انواع نعمتها ساختیم
لحن آیات آمیخته با لطف و محبت فوق العاده پروردگار و تسلی و دلداری پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است .
در نخستین آیه به مهمترین موهبت الهی اشاره کرده می فرماید: آیا ما سینه تو را گشاده نساختیم (ا لم نشرح لک صدرک).
((نشرح)) از ماده شرح در اصل به گفته راغب در مفردات به معنی گسترش دادن قطعات گوشت و تولید ورقه های نازکتر است سپس می افزاید منظور از شرح صدر گسترش آن به وسیله نور الهی و سکینه و آرامش خداداد می باشد و بعد می گوید شرح دادن مشکلات سخن به معنی گسترش آن و توضیح معانی مخفی است به هر حال شک نیست که منظور از شرح صدر در اینجا معنی کنائی آن است و آن توسعه دادن به روح و فکر پیامبر است و این توسعه می تواند تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 122
مفهوم وسیعی داشته باشد که هم وسعت علمی پیامبر را از طریق وحی و رسالت شامل گردد و هم بسط و گسترش تحمل و استقامت او در برابر لجاجتها و کارشکنیهای دشمنان و مخالفان .
و لذا هنگامی که موسی بن عمران ماءموریت دعوت فرعون طغیانگر را پیدا می کند اذهب الی فرعون انه طغی بلافاصله عرض می کند رب اشرح لی صدری و یسر لی امری خداوندا سینه ام را گشاده ساز و کار را بر من آسان کن (طه 25 - 26).
و در جائی دیگر خطاب به پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است فاصبر لحکم ربک و لا تکن کصاحب الحوت اکنون که چنین است منتظر فرمان پروردگارت باش استقامت و شکیبائی کن و مانند یونس مباش (که بر اثر ترک شکیبائی لازم گرفتار آن همه مشکلات و مرارت شد) (قلم - 48).
شرح صدر در حقیقت نقطه مقابل ضیق صدر است چنانکه در آیه 97 سوره حجر می خوانیم و لقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون : ما می دانیم که سینه تو بخاطر گفتگوهای (مغرضانه) آنها تنگ می شود اصولا هیچ رهبر بزرگی نمی تواند بدون شرح صدر به مبارزه با مشکلات رود و آن کس که رسالتش از همه عظیم تر است (مانند پیغمبر اکرم) شرح صدر او باید از همه بیشتر باشد طوفانها آرامش اقیانوس روح او را بر هم نزند مشکلات او را به زانو در نیاورد کارشکنیهای دشمنان ماءیوسش نسازد سؤ الات از مسائل پیچیده او را در تنگنا قرار ندهد و این عظیم ترین هدیه الهی به رسول الله بود.

و لذا در حدیثی آمده است که پیامبر می فرماید: من تقاضائی از پروردگارم کردم و دوست می داشتم این تقاضا را نمی کردم عرض کردم خداوندا پیامبران قبل از من بعضی جریان باد در اختیارشان قرار دادی ، و بعضی مردگان را زنده می کردند، خداوند به من فرمود: آیا تو یتیم نبودی پناهت دادم ؟ گفتم آری ، تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 123
فرمود: آیا گمشده نبودی هدایتت کردم ؟ عرض کردم : آری ، ای پروردگار! فرمود: آیا سینه تو را گشاده ، و پشتت را سبکبار نکردم ؟ عرض کردم : آری ای پروردگار!
این نشان می دهد که نعمت شرح صدر ما فوق معجزات انبیا است ، و به راستی اگر کسی حالات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را دقیقا مطالعه کند و میزان شرح صدر او را در حوادث سخت و پیچیده دوران عمرش بنگرد یقین می کند که این از طریق عادی ممکن نیست ، این یک تاءیید الهی و ربانی است .
در اینجا بعضی گفته اند که منظور از شرح صدر همان حادثه ای است که در طفولیت یا جوانی پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) واقع شد که فرشتگان آسمان آمدند و سینه او را شکافتند و قلبش را بیرون آورده شستشو دادند، و آن را از علم و دانش و راءفت و رحمت پر کردند.
بدیهی است که منظور از این حدیث این قلب جسمانی نیست ، بلکه کنایه و اشاره ای است به امدادهای الهی از نظر روحی و تقویت عزم و اراده پیغمبر و پاکسازی او از هر گونه نقایص اخلاقی و وسوسه های شیطانی .
ولی به هر حال دلیلی نداریم که آیه مورد بحث اشاره به خصوص این ماجرا باشد، بلکه مفهومی گسترده و وسیع دارد که این داستان ممکن است مصداقی از آن محسوب شود.
و به خاطر همین شرح صدر بود که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عالیترین وجهی مشکلات رسالت را پشت سر گذاشت ، و وظائف خود را در این طریق به خوبی انجام داد تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 124
سپس به ذکر موهبت دیگری از مواهب عظیم خود به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پرداخته می افزاید: ((آیا ما بار سنگین را از تو برنداشتیم !؟)) (و وضعنا عنک وزرک).
همان باری که سخت بر پشت تو سنگینی می کرد (الذی انقض ظهرک).
((وزر)) در لغت به معنی سنگینی است ، واژه ((وزیر)) نیز از همین معنی مشتق شده است ، چون بارهای سنگین حکومت را بر دوش می کشد، و گناهان را نیز به همین جهت وزر گویند چرا که بار سنگینی است بر دوش گنهکار.
((انقض)) از ماده ((نقض)) به معنی گشودن گره طناب ، یا جدا کردن قسمتهای به هم فشرده ساختمان است ، و ((انتقاض)) به صدائی گفته

می شود که به هنگام جدا شدن قطعات ساختمان از یکدیگر بگوش می رسد، و یا صدای مهره های کمر به هنگامی که زیر بار سنگینی قرار می گیرد.
این کلمه در مورد شکستن پیمانها و قراردادها نیز به کار می رود و می گویند فلانکس نقض عهد کرد.
به این ترتیب آیه فوق می گوید: خداوند آن بار سنگین و کمرشکن را از تو برداشت .
این کدام بار بود که خداوند از پشت پیامبرش برداشت ؟ قرائن آیات به خوبی نشان می دهد که منظور همان مشکلات رسالت و نبوت ، و دعوت به سوی توحید و یکتاپرستی ، و برچیدن آثار فساد از آن محیط بسیار آلوده بوده است ، نه تنها پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که همه پیغمبران در آغاز دعوت با چنین مشکلات عظیمی روبرو بودند، و تنها با امدادهای الهی بر آنها پیروز می شدند، منتها شرائط محیط و زمان پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از جهاتی سخت تر و سنگین تر بود.
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 125
بعضی نیز ((وزر)) را به معنی بار سنگین ((وحی)) در آغاز نزول ، تفسیر کرده اند.
بعضی نیز به ضلالت و گمراهی و لجاج و عناد مشرکان .
و بعضی به اذیت و آزار فوق العاده آنها.
و بعضی به اندوه ناشی از وفات عمویش ابو طالب و همسرش خدیجه و بالاخره بعضی به مساءله عصمت و پاکی از گناه تفسیر کرده اند.
ولی ظاهرا همان تفسیر اول از همه مناسب تر است ، و اینها شاخ و برگی برای آن محسوب می شود.
و در سومین موهبت می فرماید: ((ما آوازه تو را بلند کردیم)) (و رفعنا لک ذکرک).
نام تو همراه اسلام و نام قرآن همه جا پیچید، و از آن بهتر اینکه نام تو در کنار نام الله هر صبح و شام بر فراز ماذنه ها و هنگام اذان برده می شود، و شهادت به رسالت تو، در کنار شهادت به توحید و یگانگی خداوند نشان اسلام ، و دلیل پذیرش این آئین پاک است .
چه افتخاری از این برتر، و رفعت مقامی از این بالاتر تصور می شود؟!
در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در تفسیر این آیه می خوانیم که فرمود: جبرئیل به من گفت : خداوند متعال می گوید: هنگامی که نام من برده می شود نام تو نیز همراه من ذکر می شود (و در عظمت مقام تو همین بس).
تعبیر به ((لک)) (برای تو) تاءکیدی است بر اینکه نام و آوازه پیامبر را علیرغم تمام آن کارشکنیها و دشمنیها بلند ساخت . تفسیر نمونه جلد 27

در اینجا سؤ الی مطرح است که این سوره در مکه نازل شده در حالی که گسترش اسلام ، و حل مشکلات رسالت ، و برداشتن بارهای سنگین از دوش پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و بلند شدن آوازه او در اقطار جهان ، در مدینه واقع شد.
در پاسخ این سؤ ال بعضی گفته اند: منظور این است که بشارت آن قبلا به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داده شد، و همان بود که بار اندوه و غم را از دل او برداشت ، و گاه گفته اند: فعل ماضی در اینجا معنی مستقبل را می بخشد، و نویدی است نسبت به آینده .
ولی حق این است که قسمتی از این امور در مکه مخصوصا در اواخر دوران سیزده ساله ای که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مکه مشغول به دعوت مردم بود تحقق یافت ، ایمان در قلوب عده زیادی نفوذ کرد، و مشکلات نسبة کمتر شد اسم و آوازه پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، همه جا پیچید، و زمینه برای پیروزیهای بزرگ آینده فراهم گشت .
جالب اینکه ((حسان بن ثابت)) شاعر معروف پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مدح آن حضرت به مضمون همین آیه در شکل زیبائی اشاره کرده ، می گوید:
و ضم الاله اسم النبی الی اسمه اذا
قال فی الخمس المؤ ذن اشهد
و شق له من اسمه لیجله
فذو العرش محمود و هذا محمدخداوند اسم پیامبر را به اسم خود ضمیمه کرد در آن هنگام که مؤ ذن در پنج نوبت اشهد... می گوید.
و از نام خود نامی برای او انتخاب کرد تا احترامش کند لذا خداوند صاحب عرش محمود است و او محمد است !
سیمرغ فهم هیچکس از انبیا نرفت
آنجا که تو به بال کرامت پریده ای

هر یک بقدر خویش بجائی رسیده اند
آنجا که جای نیست بجائی رسیده ایدر آیه بعد به پیامبرش مهمترین بشارت را می دهد و انوار امید را بر قلب پاکش می پاشد، و می فرماید: قطعا با سختی آسانی است (فان مع العسر یسری)
باز تاءکید می کند قطعا با سختی آسانی است (ان مع العسر یسری) غم مخور مشکلات و سختیها به این صورت باقی نمی ماند، کارشکنیهای دشمنان برای همیشه ادامه نخواهد یافت ، و محرومیتهای مادی و مشکلات اقتصادی و فقر مسلمین به همین صورت ادامه نمی یابد.

آن کس که تحمل مشکلات کند، و در برابر طوفانها ایستادگی به خرج دهد روزی میوه شیرین آن را میچشد، روزی که فریاد دشمنان خاموش ، کارشکنیها بی رنگ ، جاده های پیشرفت و تکامل صاف ، و پیمودن مسیر حق آسان خواهد شد.
گرچه بعضی از مفسران این آیات را اشاره به فقر مالی عمومی مسلمانان در آغاز ظهور اسلام شمرده اند، ولی گستردگی مفهوم آیات همه مشکلات را شامل می شود، این دو آیه به صورتی مطرح شده که اختصاص به شخص پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و زمان آن حضرت نیز ندارد و بلکه به صورت یک قاعده کلی و به عنوان تعلیلی بر مباحث سابق مطرح است ، و به همه انسانهای مؤ من مخلص و تلاشگر نوید می دهد که همیشه در کنار سختیها آسانیها است ، حتی تعبیر به (()) (بعد نمی کند بلکه تعبیر به ((مع)) که نشانه همراهی است می کند.
آری چنین است که با هر مشکلی آسانی آمیخته ، و با هر صعوبتی سهولتی همراه است ، و این دو همیشه با هم بوده و با هم خواهند بود. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 128
این نوید و وعده الهی است که دل را نور و صفا می بخشد، و به پیروزیها امیدوار می کند، و گرد و غبار یاس و نومیدی را از صفحه روح انسان می زداید.
در حدیثی آمده است که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: و اعلم ان مع العسر یسرا، و ان مع الصبر النصر، و ان الفرج مع الکرب : بدان که با سختیها آسانی است ، و با صبر پیروزی و با غم و اندوه خوشحالی و گشایش است
و در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : زنی شکایت همسرش را نزد آن حضرت برد که او چیزی بر من انفاق نمی کند، در حالی که همسرش واقعا تنگدست بود، علی (علیه السلام) از اینکه همسر او را به زندان بیفکند خودداری کرد، و در جواب فرمود: ان مع العسر یسرا (و او را به صبر و شکیبائی دعوت کرد)
آری :
صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند
بر اثر صبر نوبت ظفر آیدسپس در آخرین آیات این سوره می فرماید: پس هنگامی که از کار مهمی فارغ می شوی به مهم دیگری پرداز (فاذا فرغت فانصب).
هرگز بیکار نمان ، تلاش و کوشش را کنار مگذار، پیوسته مشغول مجاهده باش و پایان مهمی را آغاز مهم دیگر قرار ده .
و در تمام این احوال به خدا تکیه کن و به سوی پروردگارت توجه نما (و الی ربک فارغب). تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 129

رضایت او را بطلب ، و خشنودی او را جستجو کن ، و به سوی قرب جوارش بشتاب .
مطابق آنچه گفته شد آیه مفهوم گسترده ای دارد که فراغت از هر مهمی ، و پرداختن به مهم دیگر را شامل می شود، و جهت گیری تمام تلاشها را به سوی پروردگار توصیه می کند، ولی غالب مفسران معانی محدودی برای آیه ذکر کرده اند که می توان هر یک از آنها را به عنوان مصداقی پذیرفت :
جمعی گفته اند منظور این است هنگامی که از نماز واجب فراغت یافتی به دعا پرداز و از خدا تمنا کن تا هر چه می خواهی به تو بدهد.
یا اینکه هنگامی که از فرائض فارغ شدی برای نافله شب برخیز.
یا اینکه هنگامی که از دنیا فارغ شدی به امور آخرت و عبادت و نماز پروردگارت بپرداز.
یا اینکه هنگامی که از واجبات فراغت پیدا کردی به مستحباتی که خدا دستور داده توجه کن .
یا اینکه هنگامی که از جهاد با دشمن فارغ شدی به عبادت برخیز.
یا اینکه هنگامی که از جهاد با دشمن فارغ شدی به جهاد نفس پرداز.
یا اینکه هنگامی از ادای رسالت فارغ شدی به تقاضای شفاعت برخیز!
در روایات متعددی که دانشمند معروف اهل سنت حافظ ((حاکم حسکانی)) در ((شواهد التنزیل)) نقل کرده از امام صادق چنین آمده است که فرمود: یعنی هنگامی که فراغت یافتی علی را به ولایت نصب کن .
قرطبی نیز در تفسیر خود از بعضی نقل کرده است که معنای آیه این است هنگامی که فراغت یافتی امامی را که جانشین تو است نصب کن (هر چند تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 130
نامبرده خودش این معنی را نپذیرفته است).
با توجه به اینکه در آیه شریفه موضوع ((فراغت)) معین نشده است و ((فانصب)) از ماده ((نصب)) (بر وزن نسب) به معنی تعب و زحمت است آیه بیانگر یک اصل کلی و فراگیر است ، و هدف آن است که پیامبر را به عنوان یک الگو و سرمشق از اشتغال به استراحت بعد از پایان یک امر مهم باز دارد، و تلاش مستمر و پی گیر را در زندگی به او گوشزد کند.
با توجه به این معنی روشن می شود که تمام تفاسیر فوق صحیح است ولی هر کدام به عنوان یک مصداق از این معنی فراگیر و عام .
و چه برنامه سازنده و مؤ ثری که رمز پیروزی و تکامل در آن نهفته است ، اصولا بیکار بودن و فراغت کامل مایه خستگی ، کم شدن نشاط، تنبلی و فرسودگی ، و در بسیاری از مواقع مایه فساد و تباهی و انواع گناهان است .
قابل توجه اینکه آمارها نشان می دهد که به هنگام تعطیلات مؤ سسات

آموزشی میزان فساد گاهی تا هفت برابر بالا می رود!
به هر حال مجموعه این سوره بیانگر عنایت خاص الهی به پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و تسلی او در برابر مشکلات ، و وعده نصرت و تاءیید او در برابر مشکلات و فراز و نشیبهای راه رسالت است .
و در عین حال مجموعه ای است امیدبخش سازنده و حیات آفرین برای همه انسانها و همه رهروان راه حق .
نکته ها :
1 - همانگونه که در بالا اشاره کرده ایم در روایات متعددی آمده است که
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 131
منظور از آیه ((فاذا فرغت فانصب)) (به عنوان بیان یک مصداق) نصب امیر - مؤ منان علی (علیه السلام) به خلافت بعد از انجام امر رسالت است .
آلوسی در ((روح المعانی)) بعد از نقل این سخن از بعضی از ((امامیه)) می گوید: آنها ((فانصب)) را با کسر ((ص)) خوانده اند، و به فرض که چنین باشد دلیلی بر این نمی شود که منظور نصب علی بن ابیطالب باشد، سپس از زمخشری در کشاف نقل می کند که اگر برای شیعه چنین تفسیری ممکن باشد ناصبیها (دشمنان علی (علیه السلام) نیز می توانند آن را به عنوان دستور به نصب (به معنی بغض علی بن ابیطالب) تفسیر کنند!.
زیرا ((انصب)) (بفتح ص) به معنی خود را به تعب بینداز و جد و جهد کن آمده در حالی که ((انصب)) (به کسر ((ص))) دستور به نصب کردن و بالا بردن و برپا داشتن است .
این مفسران چنین پنداشته اند که ((شیعه)) قرائت آیه را تغییر می دهد، تا برای مساءله ولایت به آن استدلال کند، در حالی که هرگز نیاز به چنین تغییری نیست ، بلکه همین قرائت معروف و شناخته شده برای تفسیر مزبور کافی است ، زیرا می گوید بعد از فراغت از امر مهمی مانند رسالت برای امر مهم دیگری مانند ولایت تلاش و کوشش کن ، و این به عنوان یک مصداق ، کاملا قابل قبول است ، و می دانیم پیامبر طبق حدیث معروف غدیر و احادیث فراوان دیگر که در کتب همه علمای اسلام آمده است تلاش پی گیر و مستمری در این زمینه داشت . اما چقدر زننده است که دانشمندی همچون زمخشری که علی (علیه السلام) را به عنوان چهارمین پیشوای بزرگ اسلام و جانشین پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می شمرد به خود اجازه دهد که بگوید ناصبیها نیز حق دارند آیه را به بغض علی بن ابیطالب تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 132
تفسیر کنند، چه تعبیر رکیک و زننده ای ؟ آنهم از چنین مفسری ؟
راستی تعصب چه پیامدهای زشتی که ندارد؟!

2 - دانشمند معروف معتزلی ((ابن ابی الحدید)) در شرح ((نهج البلاغه)) از زبیر بن بکار که به گفته او نه شیعه بود و نه با معاویه دشمنی داشت بلکه از علی (علیه السلام) جدا شد و کناره گیری کرد، و به مخالفان پیوست او از فرزند مغیرة بن شعبه نقل می کند که پدرم ((مغیره)) از عقل و درایت معاویه سخن بسیار می گفت ، و از طرز تفکرش اعجاب داشت ، ولی شبی از نزد او آمد در حالی که بسیار غمگین و ناراحت بود فهمیدم مساءله مهمی رخ داده است از او سؤ ال کردم دیدم از معاویه شدیدا بدگوئی می کند، علت را سؤ ال کردم گفت : امشب با او خلوت کرده بودم ، و به او گفتم تو به مقاماتی که می خواستی رسیدی ، اکنون در عدالت و گسترش خیرات بکوش ، زیرا سن تو بالا رفته است ، نسبت به بنی هاشم نیز نیکی کن ، چرا که امروز تهدیدی برای تو محسوب نمی شوند، و این سبب نام نیک برای تو می شود.
او در پاسخ گفت : هیهات چه نامی از من باقی می ماند؟ خلیفه اول و دوم آن همه کار کردند چه نامی از آنها باقی مانده ؟ ولی شما ابن ابی کبشه (محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)) را بنگرید که هر روز پنج مرتبه نام او را بر فراز ماذنه ها به صورت ((اشهد ان محمدا رسول الله)) می برند، ای بیچاره ! چه کاری بعد از او باقی می ماند؟ و چه نامی برای ما خواهد ماند؟ نه به خدا سوگند مگر اینکه این وضع دگرگون گردد و نام پیامبر مدفون شود!
ولی به مقتضای و رفعنا لک ذکرک خدا خواسته است که این نام در سراسر تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 133
تاریخ و در تمام جهان بشریت بلندآوازه باشد چه دیگران بپسندند یا نپسندند؟ خشنود باشند یا ناخشنود؟ اصلا این تعبیرات را اگر بشکافیم چه معنی خواهد داشت ؟! لا حول و لا قوة الا بالله !.
خداوندا! قلب ما را از حب ذات تهی کن و از عشق خودت مملو ساز.
پروردگارا! تو خود وعده دادهای که با هر مشکلی راحتی و آسودگی است ، مسلمین امروز را از این مشکلات عظیم و ناملائماتی که از ناحیه دشمنان به آنها می رسد آسوده ساز.
بارالها! نعمتها و مواهب تو بر ما فراوان است به ما توفیق شکرگزاری آنها را مرحمت فرما.
آمین یا رب العالمین

تفسير نمونه جلد 27 صفحه 135
سوره تين
مقدمه
اين سوره در مكه نازل شده و داراى 8 آية است تفسير نمونه جلد 27 صفحه 136
محتوى و فضيلت سوره تين
اين سوره در حقيقت بر محور آفرينش زيباى انسان ، و مراحل تكامل ، و انحطاط او دور مى زند، و اين مطلب با سوگندهاى پر معنائى در آغاز سوره شروع شده است ، و بعد از شمردن عوامل پيروزى و نجات انسان ، سرانجام با تاءكيد بر مساءله معاد و حاكميت مطلقه خداوند پايان مى گيرد.
در حديثى از پيغمبر اكرم (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) آمده است : من قراءها اعطاه الله خصلتين : العافية و اليقين ما دام فى دار الدنيا، فاذا مات اعطاه الله من الاجر بعدد من قراء هذه السورة صيام يوم !:
هر كس اين سوره را بخواند خداوند دو نعمت را مادامى كه در دنيا است به او مى بخشد: سلامت و يقين ، و هنگامى كه از دنيا برود به تعداد تمام كسانى كه اين سوره را خوانده اند ثواب يک روز روزه به عنوان پاداش به او مى بخشد. اين سوره در مكه نازل و آيه و هذا البلد الامين كه در آن سوگند به شهر مكه با اسم اشاره نزديک ياد شده دليل بر آن است .
تفسير نمونه جلد 27 صفحه 137
آيه 1 - 8
آيه و ترجمه
بِّسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَ التِّينِ وَ الزَّيْتُونِ(1) وَ طورِ سِينِينَ(2) وَ هَذَا الْبَلَدِ الاَمِينِ(3) لَقَدْ خَلَقْنَا الانسنَ فى أَحْسنِ تَقْوِيمٍ(4) ثُمَّ رَدَدْنَهُ أَسفَلَ سفِلِينَ(5) إِلا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيرُ ممْنُونٍ(6) فَمَا يُكَذِّبُک بَعْدُ بِالدِّينِ(7) أَ لَيْس اللَّهُ بِأَحْكمِ الحْكِمِينَ(8) تفسير نمونه جلد 27 صفحه 138
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - قسم به انجير و زيتون (يا قسم به سرزمين شام و بيت المقدس).
2 - و سوگند به طور سينين .
3 - و قسم به اين شهر اءمن (مكه).
4 - كه ما انسان را در بهترين صورت و نظام آفريده ايم .

5 - سپس او را به پائین ترین مرحله باز گرداندیم .
6 - مگر کسانی که ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند که برای آنها پاداشی است قطع ناشدنی !
7 - پس چه چیز سبب می شود که تو بعد از این همه ، روز جزا را تکذیب کنی ؟!
8 - آیا خداوند بهترین حکم کنندگان نیست ؟
تفسیر :
ما انسان را در بهترین صورت آفریدیم
در آغاز این سوره نیز به چهار سوگند پر معنی برخورد می کنیم که مقدمه برای بیان معنی پر اهمیتی است .
می فرماید: قسم به تین ، و زیتون (و التین و الزیتون).
و سوگند به طور سینین (و طور سینین). تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 139
و سوگند به این شهر امن و امان (و هذا البلد الامین).
((تین)) در لغت به معنی انجیر و زیتون همان زیتون معروف است ماده روغنی مفیدی از آن می گیرند.
در اینکه آیا منظور سوگند به همین دو میوه معروف است یا چیز دیگر؟ مفسران سخنان گوناگونی دارند.
در حالی که بعضی آن را اشاره به همان دو میوه معروف می دانند که خواص غذائی و درمانی فوق العاده زیادی دارد، بعضی دیگر معتقدند که منظور از آن ، دو کوهی است که شهر دمشق و بیت المقدس بر آنها قرار گرفته ، چرا که این دو محل سرزمین قیام بسیاری از انبیاء و پیامبران بزرگ خدا است ، و این دو قسم با سوگندهای سوم و چهارم که از سرزمینهای مقدسی یاد می کند هماهنگ است .
بعضی نیز گفته اند نامگذاری این دو کوه بنام تین و زیتون به خاطر این است که بر یکی از آنها درختان انجیر می روید، و بر دیگری درختان زیتون .
بعضی نیز تین را اشاره به دوران آدم دانسته اند، چرا که لباسی که آدم و حوا در بهشت پوشیدند از برگ درختان انجیر بود ، و زیتون را اشاره به دوران نوح می دانند، زیرا در آخرین مراحل طوفان نوح کبوتری را رها کرد تا درباره پیدا شدن خشکی از زیر آب جستجو کند او با شاخه زیتونی بازگشت ، و نوح فهمید که طوفان پایان گرفته و خشکی از زیر آب ظاهر شده است (لذا شاخه زیتون رمز صلح و امنیت است).
بعضی نیز تین را اشاره به مسجد نوح که بر کوه جودی بنا شد می دانند تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 140
و زیتون را اشاره به بیت المقدس .
ولی ظاهر آیه در بدو نظر همان دو میوه معروف است ، اما با توجه به

سوگندهای بعد مناسب دو کوه یا دو مرکز مقدس و مورد احترام می باشد.
لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که خداوند از میان شهرها چهار شهر را برگزید، و در باره آنها فرمود: و التین و الزیتون و طور سینین و هذا البلد الامین : تین مدینه است و زیتون بیت المقدس و طور سینین کوفه و هذا البلد الامین مکه است .
منظور از ((طور سینین)) ظاهرا همان طور سیناء است که مفسران آن را اشاره به کوه طور معروف که در صحرای سیناء است دانسته اند، و در آنجا درختان پر بار زیتون وجود دارد.
سینا را به معنی کوه پر برکت ، یا پر درخت ، یا زیبا، می دانند، و همان کوهی است که موسی به هنگام مناجات به آنجا می رفت .
بعضی نیز آن را کوهی در نزدیک کوفه و سرزمین نجف دانسته اند.
بعضی تصریح کرده اند که سینین و سیناء یکی است و معنای آن پر برکت است .
و اما ((هذا البلد الامین)) مسلما اشاره به سرزمین مکه است سرزمینی که حتی در عصر جاهلیت به عنوان منطقه اءمن و حرم خدا شمرده می شد، و کسی در آنجا حق تعرض به دیگری نداشت ، حتی مجرمان و قاتلان

سرزمین می رسیدند در امنیت بودند.
این سرزمین در اسلام اهمیت فوق العادهای دارد، حیوانات و درختان و پرندگان او، تا چه رسد به انسانها، از امنیت خاصی باید در آنجا برخوردار باشند.
این نکته نیز قابل دقت است که واژه تین در قرآن مجید تنها در اینجا ذکر شده ، در حالی که کلمه زیتون شش بار صریحا در قرآن مجید آمده ، و یک بار هم به صورت اشاره ، در آنجا که می فرماید و شجرة تخرج من طور سیناء تنبت بالدهن و صبغ للاکلین و درختی که از طور سینا می روید و از آن روغن و نانخورش برای خورندگان فراهم می گردد (مؤ منون - 20).
و هر گاه این دو قسم (تین و زیتون) را بر معنی ابتدائی آنها حمل کنیم یعنی انجیر و زیتون معروف ، باز سوگند پر معنائی است زیرا:
انجیر دارای ارزش غذائی فراوانی است و لقمهای است مغذی و مقوی برای هر سن و سال و خالی از پوست و هسته و زوائد.
غذا شناسان می گویند:
از انجیر می توان بعنوان قند طبیعی جهت کودکان استفاده نمود، ورزشکاران و آنها که گرفتار ضعف و پیری اند می توانند از انجیر برای تغذیه خود استفاده کنند.
می گویند افلاطون به قدری انجیر را دوست می داشت که بعضی آن را دوست فیلسوفان نامیده اند، و سقراط انجیر را جذب کننده مواد نافع و

کننده مضار می دانسته .
((جالینوس)) رژیم مخصوصی از انجیر برای پهلوانان تنظیم کرده بود، به پهلوانان روم و یونان قدیم نیز انجیر داده می شد.
دانشمندان غذاشناس می گویند انجیر سرشار است از ویتاءمین های مختلف و قند، و در بسیاری از بیماریها از آن به عنوان یک دارو می توان استفاده کرد، مخصوصا هر گاه انجیر و عسل را به طور مساوی مخلوط کنند برای زخم معده بسیار مفید است ، خوردن انجیر خشک فکر را تقویت می کند، خلاصه به علت وجود عناصر معدنی در انجیر که سبب تعادل قوای بدن و خون می گردد انجیر را غذای هر سن و شرائطی معرفی کرده اند.
در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) آمده است التین یذهب بالبخر و یشد الفم و العظم ، و ینبت الشعر، و یذهب بالداء و لا یحتاج معه الی دواء و قال (علیه السلام): التین اشبه شی ء بنبات الجنة :
انجیر بوی دهان را می برد ، لثه ها و استخوانها را محکم می کند، مو را می رویاند درد را برطرف می سازد، و با وجود آن نیاز به دارو نیست ، و نیز فرمود انجیر شبیه ترین اشیاء به میوه بهشتی است .
و اما در باره زیتون غذاشناسان و دانشمندان بزرگی که سالیان دراز از عمر خود را در راه مطالعه خواص گوناگون میوه ها صرف کرده اند برای زیتون و روغن آن اهمیت فوق العادهای قائلند، و معتقدند کسانی که می خواهند همواره سالم باشند باید از این اکسیر حیاتی استفاده کنند.
روغن زیتون دوست صمیمی کبد آدمی ، و برای رفع عوارض کلیه ها تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 143
و سنگهای صفراوی ، و قولنجهای کلیوی ، و کبدی ، و رفع یبوست بسیار مؤ ثر است .
به همین دلیل از درخت زیتون به عنوان شجره مبارکه در قرآن مجید یاد شده است .
روغن زیتون نیز سرشار از انواع ویتاءمین ها است و دارای فسفور و گوگرد و کلسیوم و آهن و پتاسیوم و منگنز است .
مرهمهائی را که از روغن زیتون و سیر تهیه می شود برای انواع دردهای رماتیسمی مفید دانسته اند، سنگهای کیسه صفرا وسیله خوردن روغن زیتون از بین می روند.
در خبری از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : ما افقر بیت یاتدمون بالخل و الزیت و ذلک ادام الانبیاء: خانه ای که در آن از سرکه و روغن زیتون به عنوان نان خورش استفاده می کنند هرگز خالی از طعام نمی شود، و این غذای پیامبران است .
و در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) آمده است :

نعم الطعام الزيت : يطيب النكهة ، و يذهب بالبلغم ، و يصفى اللون ، و يشد العصب ، و يذهب بالوصب ، و يطفى ء الغضب : روغن زيتون غذای خوبی است ، دهان را خشبو، و بلغم را برطرف می سازد، رنگ صورت را صفا و طراوت می بخشد، اعصاب را تقویت کرده ، بیماری و درد و ضعف را از میان می برد و آتش خشم را فرو می نشاند. این بحث را با حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پایان می دهیم ، فرمود: تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 144
کلوا الزیت و ادهنوا به فانه من شجرة مبارکة : روغن زیتون را بخورید و بدن را با آن چرب کنید که از درخت مبارکی است .
بعد از ذکر این قسمهای پر محتوای چهارگانه به جواب قسم پرداخته چنین می فرماید: مسلما ما انسان را در بهترین شکل و نظام آفریدیم (لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم).
((تقویم)) به معنی در آوردن چیزی به صورت مناسب ، و نظام معتدل و کیفیت شایسته است ، و گستردگی مفهوم آن اشاره به این است که خداوند انسان را از هر نظر موزون و شایسته آفرید، هم از نظر جسمی ، و هم از نظر روحی و عقلی ، چرا که هر گونه استعدادی را در وجود او قرار داده ، و او را برای پیمودن قوس صعودی بسیار عظیمی آماده ساخته ، و با اینکه انسان جرم صغیری است ، ((عالم کبیر)) را در او جا داده و آنقدر شایستگیها به او بخشیده که لایق خلعت و لقد کرمنا بنی آدم ما فرزندان آدم را کرامت و عظمت بخشیدیم (سوره اسراء آیه 70) شده است همان انسانی که بعد از اتمام خلقتش می فرماید: فتبارک الله احسن الخالقین پس بزرگ و پر برکت است خدائی که بهترین خلق کنندگان است !
ولی همین انسان با تمام این امتیازات اگر از مسیر حق منحرف گردد چنان سقوط می کند که به ((اسفل السافلین)) کشیده می شود، لذا در آیه بعد می فرماید سپس ما او را بپائینترین مراحل باز گرداندیم (ثم رددناه اسفل سافلین). تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 145
می گویند همیشه در کنار کوه های بلند دره های بسیار عمیق وجود دارد، و در برابر آن قوس صعودی تکامل انسان ، قوس نزولی وحشتناکی دیده می شود، چرا چنین نباشد در حالی که موجودی است مملو از استعدادهای سرشار که اگر در طریق صلاح از آن استفاده کند بر بالاترین قله افتخار قرار می گیرد، و اگر این همه هوش و استعداد را در طریق فساد به کار اندازد بزرگترین مفسده را می آفریند و طبیعی است که به اسفل السافلین کشیده شود.
ولی در آیه بعد می افزاید: مگر کسانی که ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند که برای آنها پاداشی است قطع نشدنی (الا الذین آمنوا و

عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون).
((ممنون)) از ماده من در اینجا به معنی قطع یا نقص است ، بنابراین غیر ممنون اشاره به پاداشی دائمی و خالی از هر گونه نقص است ، و بعضی گفته اند منظور خالی از منت بودن است اما معنی اول مناسب تر به نظر می رسد.
بعضی جمله ثم رددناه اسفل سافلین را به معنی ضعف و ناتوانی و کم هوشی فوق العاده دوران پیری تفسیر کرده اند، ولی در این صورت با استثناء آیه بعد سازگار نیست ، بنابراین با توجه به مجموع آیات قبل و بعد همان تفسیر اول درست به نظر می رسد. در آیه بعد این انسان ناسپاس و بی اعتنا به دلائل و نشانه های معاد را مخاطب ساخته ، می گوید: چه چیز سبب می شود که تو بعد از این همه دلائل روز جزا را تکذیب کنی ؟! (فما یکذبک بعد بالدین).
ساختمان وجود تو از یکسو، و ساختمان این جهان پهناور از سوی دیگر، نشان می دهد که زندگی چند روزه دنیا نمی تواند هدف نهائی آفرینش تو
و این تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 146
عالم بزرگ باشد.
اینها همه مقدمه ای است برای جهانی وسیعتر و کاملتر، و به تعبیر قرآن نشاه اولی خود خبر از نشاه اخری می دهد، چرا انسان متذکر نمی شود (و لقد علمتم النشاة الاولی فلو لا تذکرون) (واقعه 62).
عالم گیاهان پیوسته و در هر سال منظره مرگ و حیات مجدد را در برابر چشم انسان مجسم می سازند، و آفرینشهای پی در پی دوران جنینی هر کدام معاد و حیات مجددی محسوب می شود با این همه چگونه این انسان روز جزا را انکار می کند؟
از آنچه گفتیم روشن می شود که مخاطب در این آیه نوع انسان است ، و این احتمال که مخاطب شخص پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باشد و منظور این است که با وجود دلائل معاد چه کسی یا چه چیزی می تواند تو را تکذیب کند بعید به نظر می رسد.
و نیز روشن شد که منظور از ((دین)) در اینجا آئین و شریعت نیست بلکه همان جزا و روز جزا است ، آیه بعد نیز گواه بر این معنی است .
چنانکه می فرماید: آیا خداوند بهترین حکم کنندگان و داوران نیست ؟! (الیس الله باحکم الحاکمین).
و اگر دین را به معنی کل شریعت و آئین بگیریم معنی این آیه چنین می شود: آیا خداوند احکام و فرمانهایش از همه حکیمانه تر و متقن تر نیست ؟ یا اینکه آفرینش پروردگار در مورد انسان از هر نظر آمیخته با حکمت و علم و تدبیر است . ولی چنانکه گفتیم معنی اول مناسب تر به نظر می رسد. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 147

در حدیثی آمده است موقعی که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سوره و التین را تلاوت می فرمود وقتی به آیه ((الیس الله باحکم الحاکمین)) می رسید، می فرمود: بلی و انا علی ذلک من الشاهدین : ((آری خداوند احکم الحاکمین است و من بر این امر گواهم)).
خداوندا! ما نیز گواهی می دهیم که تو احکم الحاکمینی .
پروردگارا! خلقت ما را در بهترین صورت قرار داده ای ، توفیقی مرحمت کن تا عمل و اخلاق ما نیز در بهترین صورت باشد.
بارالها! پیمودن راه ایمان و عمل صالح جز به لطف تو میسر نیست ، ما را در این راه مشمول الطافت فرما.
آمین یا رب العالمین تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 148

تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 149
سوره علق
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 19 آیه است تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 150
محتوی و فضیلت سوره علق
مشهور در میان مفسران این است که این سوره نخستین سوره ای است که بر پیغمبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده ، و محتوای آن نیز مؤ ید همین معنی است ، و اینکه بعضی گفته اند نخستین سوره سوره ((حمد،))، یا سوره ((مدثر)) است خلاف مشهور است .
این سوره در آغاز به پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور قرائت و تلاوت می دهد. و سپس از آفرینش این انسان با عظمت ، از یک قطعه خون بی ارزش ، سخن می گوید:
و در مرحله بعد از تکامل انسان در پرتو لطف و کرم پروردگار، و آشنائی او به علم و دانش و قلم بحث می کند.
در مرحله بعد، از انسانهای ناسپاسی که علیرغم این همه موهبت و اکرام الهی راه طغیان را پیش می گیرند سخن به میان می آورد.
و سرانجام اشاره به مجازات دردناک کسانی که مانع هدایت مردم و اعمال نیک اند می کند.
و سوره را با دستور ((سجده)) و ((تقرب)) به درگاه پروردگار پایان می دهد.
در فضیلت قرائت این سوره از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: من قراء فی یومه او لیلته اقراء باسم ربک ثم مات فی یومه او لیلته مات شهیدا و بعثه الله شهیدا، و احیاه کمن ضرب بسیفه فی سبیل الله مع رسول الله !: هر کس در روز یا شب سوره اقراء باسم ربک را بخواند، و در همان تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 151
شب یا روز بمیرد شهید از دنیا رفته است و خداوند او را شهید مبعوث می کند و در صف شهیدان جای می دهد، و در قیامت همچون کسی است که با شمشیر در راه خدا با پیامبر خدا جهاد کرده است .
این سوره به مناسبت تعبیرهای مختلفی که در آغاز آن است بنام سوره ((علق)) یا سوره ((اقراء)) یا سوره ((قلم)) نامیده شده . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 152
آیه 1 - 5

آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
اَقْرَأْ بِاسمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ(1) خَلَقَ الانسنَ مِنْ عَلَقٍ(2) اقْرَأْ وَ رَبُّکَ الاَکْرَمُ(3) الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ(4) عَلَّمَ الانسنَ مَا لَمْ یَعْلَمْ(5)
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - بخوان به نام پروردگارت که جهان را آفرید.
2 - همان کس که انسان را از خون بسته ای خلق کرد.
3 - بخوان که پروردگارت از همه بزرگوارتر است .
4 - همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود.
5 - و به انسان آنچه را نمی دانست یاد داد. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 153
شاءن نزول :
همانگونه که در شرح محتوای سوره نیز اشاره کردیم به اعتقاد اکثر مفسران این سوره نخستین سوره ای است که بر پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده است ، بلکه به گفته بعضی پنج آیه فوق به اتفاق همه مفسران در آغاز وحی بر رسول اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده ، مضمون آن نیز مؤ ید این معنی است .
در روایات آمده است که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به کوه حرا رفته بود جبرئیل آمد و گفت : ای محمد بخوان ! پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: من قرائت کننده نیستم .
جبرئیل او را در آغوش گرفت و فشرد، و بار دیگر گفت : بخوان ! پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) همان جواب را تکرار کرد، بار دوم نیز جبرئیل این کار را کرد، و همان جواب را شنید، و در سومین بار گفت : اقراء باسم ربک الذی خلق ... (تا آخر آیات پنجگانه).
این سخن را گفت و از دیده پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پنهان شد.
رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که با دریافت نخستین اشعه وحی سخت خسته شده بود به سراغ خدیجه آمد، و فرمود: زملونی و دثرونی : مرا بپوشانید و جامهای بر من بیفکنید تا استراحت کنم .
((طبرسی)) در مجمع البیان نیز نقل می کند که رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به خدیجه فرمود هنگامی که تنها می شوم ندائی می شنوم (و نگرانم !).
خدیجه عرض کرد: خداوند جز خیر در باره تو کاری نخواهد کرد، چرا تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 154
که به خدا سوگند تو امانت را ادا می کنی ، صله رحم بجا می آوری ، در

سخن گفتن راستگو هستی .
خدیجه می گوید: بعد از این ماجرا ما به سراغ ورقة بن نوفل رفتیم (او از آگاهان عرب و عموزاده خدیجه بود) رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آنچه را دیده بود برای ((ورقه)) بیان کرد، ((ورقه)) گفت : هنگامی که آن منادی به سراغ تو می آید دقت کن ببین چه می شنوی ؟ سپس برای من نقل کن .
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در خلوتگاه خود این را شنید که می گوید: ای محمد بگو: بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین - تا - و لا الضالین ، و بگو: لا اله الا الله ، سپس حضرت به سراغ ورقه آمد و مطلب را برای او بازگو کرد. ورقه گفت : بشارت بر تو، باز هم بشارت بر تو، من گواهی می دهم تو همان هستی که عیسی بن مریم بشارت داده است ! و تو شریعتی همچون موسی داری تو پیامبر مرسلی ، و به زودی بعد از این روز ماءمور به جهاد می شوی و اگر من آن روز را درک کنم در کنار تو جهاد خواهم کرد!.
هنگامی که ورقه از دنیا رفت رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: من این روحانی را در بهشت (بهشت برزخی) دیدم در حالی که لباس حریر بر تن داشت ، زیرا او به من ایمان آورد و مرا تصدیق کرد.
البته در بعضی از کلمات مفسرین ، یا کتب تاریخ ، مطالب ناموزونی در باره این فصل از زندگی پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به چشم می خورد که مسلما از احادیث مجعول و اسرائیلیات است ، مثل اینکه پیغمبر بعد از ماجرای نخستین نزول وحی بسیار ناراحت شد و از این ترسید که القاآت شیطانی باشد! یا چند بار تصمیم گرفت خود را از کوه به زیر پرتاب کند! و امثال این لاطائلات که نه با مقام شامخ نبوت سازگار است ، نه با آنچه در تاریخ از عقل و درایت فوق العاده پیامبر تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 155
(صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و مدیریت و شکیبائی و تسلط بر نفس و اعتماد او ثبت شده است .
به نظر می رسد اینگونه روایات ضعیف و رکیک ساخته و پرداخته دشمنان اسلام است و خواسته اند هم اسلام را زیر سؤ ال برند و هم شخص پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را با توجه به آنچه گفته شد به سراغ تفسیر آیات می رویم .
تفسیر :
بخوان به نام پروردگارت
در نخستین آیه پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مخاطب ساخته می گوید: بخوان بنام پروردگارت که جهان را آفرید (اقراء باسم ربک الذی خلق).

بعضی گفته اند، مفعول در جمله بالا محذوف است و در اصل چنین بود اقراء القرآن باسم ربک : ((قرآن را با نام پروردگارت بخوان)) و به همین جهت بعضی این آیه را دلیل بر آن گرفته اند که بسم الله جزء سوره های قرآن است . و بعضی با را زائده دانسته ، و گفته اند: منظور این است که نام پروردگارت را بخوان ، ولی این تفسیر بعید به نظر می رسد، چرا که مناسب این است گفته شود نام پروردگارت را به یادآور.
قابل توجه اینکه در اینجا قبل از هر چیز تکیه روی مساءله ربوبیت پروردگار شده است ، و می دانیم ((رب)) به معنی ((مالک مصلح)) است کسی که هم صاحب چیزی است و هم به اصلاح و تربیت آن می پردازد.
سپس برای اثبات ربوبیت پروردگار روی مساءله خلقت و آفرینش جهان

هستی تکیه شده ، چرا که بهترین دلیل بر ربوبیت او خالقیت او است ، کسی عالم را تدبیر می کند که آفریننده آن است .
این در حقیقت پاسخی است به مشرکان عرب که خالقیت خدا را پذیرفته بودند، اما ربوبیت و تدبیر را برای بتها قائل بودند! به علاوه ربوبیت خداوند و تدبیر او در نظام هستی بهترین دلیل بر اثبات ذات مقدس او است .
سپس از میان مخلوقات روی مهمترین پدیده جهان خلقت و گل سرسبد آفرینش یعنی ((انسان)) تکیه کرده ، و آفرینش او را یادآور شده ، و می فرماید: همان خدائی که انسان را از خون بسته ای خلق کرد (خلق الانسان من علق).
((من علق)) در اصل به معنی چسبیدن به چیزی است ، و لذا به خون بسته و همچنین به زالو که برای مکیدن خون به بدن می چسبد ((علق)) گفته اند و از آنجا که نطفه بعد از گذراندن دوران نخستین را در عالم جنین ، به شکل قطعه خون بسته چسبنده ای در می آید که در ظاهر بسیار کم ارزش است ، مبداء آفرینش انسان را در این آیه همین موجود ناچیز می شمرد، تا قدرت نمائی عظیم پروردگار روشن شود که از موجودی چنان ارزش مخلوقی چنین پر ارزش آفریده است .
بعضی نیز گفته اند: منظور از علق در اینجا گل آدم است که آن هم حالت چسبندگی داشت ، بدیهی است خدائی که این مخلوق عجیب را از آن قطعه گل چسبنده به وجود آورد، شایسته هر گونه ستایش است .
گاه ((علق)) را به معنی موجود ((صاحب علاقه)) دانسته اند که اشاره ای است به روح اجتماعی انسان ، و علقه آنها به یکدیگر که در حقیقت پایه اصلی تکامل بشر و پیشرفت تمدنها را تشکیل می دهد. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 157
بعضی نیز ((علق)) را اشاره به ((نطفه نر)) (اسپر) میدانند که شباهت زیادی به زالو دارد، این موجود ذره بینی در آب نطفه شناور است ، و به

سوی نطفه زن در رحم پیش می رود، و به آن می چسبد، و از ترکیب آن دو نطفه کامل انسان به وجود می آید.
درست است که در آن زمان اینگونه مسائل هنوز شناخته نشده بود، ولی قرآن مجید از طریق اعجاز علمی پرده از روی آن برداشته است .
از میان این تفسیرهای چهارگانه تفسیر اول روشن تر به نظر می رسد، هر چند جمع میان چهار تفسیر نیز بی مانع است .
از آنچه گفتیم روشن شد که انسان بر طبق یک تفسیر به معنی حضرت آدم و بر طبق سه تفسیر دیگر به معنی مطلق انسانها است .
بار دیگر برای تاءکید می افزاید: بخوان که پروردگارت از هر کریمی کریمتر است ، و از هر بزرگواری بزرگوارتر (اقراء و ربک الاکرم).
بعضی معتقدند که ((اقراء)) دوم تاءکیدی است بر ((اقراء)) در آیات قبل ، و بعضی گفته اند با آن متفاوت است ، در جمله اول منظور قرائت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برای خویش است و در جمله دوم قرائت برای مردم ، ولی تاءکید مناسب تر به نظر می رسد، زیرا دلیلی بر این تفاوت در دست نیست .
و به هر حال تعبیر این آیه در حقیقت پاسخی است به گفتار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در جواب جبرئیل که گفت : من قرائت کننده نیستم ، یعنی از برکت پروردگار فوق العاده کریم و بزرگوار تو توانائی بر قرائت و تلاوت داری . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 158
سپس به توصیف خداوندی که اکرم الاکرمین است پرداخته می فرماید: همان کسی که به وسیله قلم تعلیم فرمود (الذی علم بالقلم).
و به انسان آنچه را نمی دانست یاد داد (علم الانسان ما لم یعلم).
در حقیقت این آیات نیز پاسخی است به همان گفتار پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که فرمود من قرائت کننده نیستم یعنی همان خدائی که به وسیله قلم انسانها را تعلیم داد، و به انسان آنچه را نمی دانست آموخت ، قادر است که به بنده ای درس نخوانده همچون تو نیز قرائت و تلاوت را بیاموزد.
جمله (الذی علم بالقلم) تاب دو معنی دارد، نخست اینکه : خداوند نوشتن و کتاب را به انسان آموخت و قدرت و توانائی این کار عظیم را که مبداء تاریخ بشر، و سرچشمه تمام علوم و فنون و تمدنها است ، در او ایجاد کرد.
دیگر اینکه منظور این است که علوم و دانشها را از این طریق و با این وسیله به انسان آموخت .
خلاصه اینکه طبق یک تفسیر منظور تعلیم کتابت است ، و طبق تفسیر دیگر منظور علومی است که از طریق کتابت به انسان رسیده است .
و در هر حال تعبیری است پر معنی که در آن لحظات حساس نخستین

نزول وحی در این آیات بزرگ و پر معنی منعکس شده است .
نکته ها :
1 - آغاز وحی همراه با آغاز یک حرکت علمی بود
این آیات چنانکه گفتیم به اعتقاد غالب مفسران یا تمام آنها نخستین آیاتی است که بر قلب پاک پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده است و با تابش نخستین اشعه وحی فصل تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 159
تازهای در تاریخ بشریت آغاز شد، و نوع بشر مشمول یکی از بزرگترین الطاف الهی گشت ، کاملترین آئینهای الهی که نقطه پایان و ختم ادیان بود، نازل گردید، و پس از نزول تمام احکام و تعلیمات اسلامی به مصداق الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا (مائده - 3) دین الهی تکمیل و نعمتش به حد تمام و کمال رسید و اسلام دین مرضی الهی گشت .
موضوع بسیار جالب اینجا است در عین اینکه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) امی و درس نخوانده بود، و محیط حجاز را یکپارچه محیط جهل و نادانی فرا گرفته بود، در نخستین آیات وحی تکیه بر مساءله ((علم)) و ((قلم)) است که بلافاصله بعد از نعمت بزرگ خلقت و آفرینش در این آیات ذکر شده است !
در حقیقت این آیات نخست از تکامل ((جسم)) انسان ، از یک موجود بی ارزش مانند علقه ، خبر می دهد، و از سوی دیگر از تکامل روح به وسیله تعلیم و تعلم مخصوصا از طریق قلم سخن می گوید.
آن روز که این آیات نازل می شد نه تنها در محیط حجاز که محیط جهل بود کسی ارزشی برای قلم قائل نبود در دنیای متمدن آن زمان نیز قلم از اهمیت کمی برخوردار بود.
اما امروز می دانیم که تمام تمدنها و علوم و دانشها و پیشرفتهائی که در هر زمینه نصیب بشر شده بر محور قلم دور می زند، و به راستی مداد علماء بر دماء شهداء پیشی گرفته ، چرا که هم زیربنای خون شهید، و هم پشتوانه آن مرکبهای قلمهای دانشمندان است ، و اصولا سرنوشت اجتماعات انسانی در درجه اول به نیش قلمها بسته است .
اصلاحات جوامع انسانی از قلمهای مؤ من و متعهد شروع می شود، و فساد و تباهی اجتماعات نیز از قلمهای مسموم و فاسد مایه می گیرد.
بی جهت نیست که قرآن مجید سوگند به قلم و آنچه با قلم می نویسند یاد تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 160
کرده ، یعنی هم به ((ابزار)) و هم به ((محصول)) آن ابزار، آنجا که می فرماید: ن والقلم و ما یسطرون (قلم - 1).
می دانیم دوران زندگی بشر را به دو دوران تقسیم می کنند:

دوران تاریخ .
و دوران قبل از تاریخ .
دوران تاریخ زمانی است که قلم و خواندن و نوشتن ابداع شده بود، و انسان توانسته است چیزی از زندگی خود را با قلم بنگارد و برای آیندگان بیادگار بگذارد، و به این ترتیب تاریخ بشر مساوی است با تاریخ پیدایش قلم و خط!.
در زمینه نقش قلم در حیات انسانها شرح مبسوطی در جلد 24 تفسیر نمونه در آغاز سوره ((قلم)) داشته ایم .
بنابراین پایه اسلام از همان آغاز بر علم و قلم گذارده شده ، و بی جهت نیست که قومی چنان عقب مانده بقدری در علوم و دانشها پیش رفتند که علم و دانش را - به اعتراف دوست و دشمن - به همه جهان صادر کردند، و به اعتراف مورخان معروف اروپا این نور علم و دانش مسلمین بود که بر صفحه اروپای تاریک قرون وسطی تابید، و آنها را وارد عصر تمدن ساخت .
در این زمینه کتابهای فراوانی از سوی خود آنها تحت عنوان ((تاریخ تمدن اسلام)) یا ((میراث اسلام)) نوشته شده اند.
چقدر نازیباست ملتی این چنین ، و آئینی آن چنان ، در میدان علم و دانش عقب بمانند و نیازمند دیگران و حتی وابسته به آنها شوند.
3 - ذکر خدا در هر حال
آغاز دعوت پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از ذکر نام خدا شروع شد، ((اقراء باسم تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 161
ربک)).
و جالب اینکه تمام زندگانی پر بار او آمیخته با ذکر خدا و یاد خدا بود. ذکر خداوند با هر نفسش تواءم بود، برمی خاست ، می نشست ، می خوابید، راه می رفت ، سوار می شد، پیاده می شد، توقف می کرد همه با یاد خدا بود و با نام ((الله)).
هنگامی که از خواب بیدار می شد می فرمود: الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا و الیه النشور.
ابن عباس می گوید: شبی خدمتش خوابیده بودم ، هنگامی که از خواب بیدار شد سر به سوی آسمان بلند کرد، و ده آیه آخر سوره آل عمران را تلاوت فرمود: ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف اللیل و النهار...
سپس عرضه داشت : اللهم لک الحمد انت نور السموات و الارض و من فیهن ... اللهم لک اسلمت و بک آمنت و علیک توکلت و الیک انبت ...
هنگامی که از خانه بیرون می آمد می فرمود: بسم الله ، توکلت علی الله ، اللهم انی اعوذ بک ان اضل ، او اضل ، او ازل ، او اظلم ، او اظلم ، او اجهل او یجهل علی .

و هنگامی که وارد مسجد می شد می فرمود: اعوذ بالله العظیم و بوجهه الکریم و سلطانه القدیم من الشیطان الرجیم .
و هنگامی که لباس نوی در تن می کرد می فرمود: اللهم لک الحمد انت کسوتنیه اسئلک خیره و خیر ما صنع له و اعوذ بک من شره و شر ما صنع له . و هنگامی که به خانه باز می گشت می فرمود: الحمد لله الذی کفانی و آوانی و الحمد لله الذی اطعمنی و سقانی .
و به همین ترتیب تمام زندگی او با یاد خدا و نام خدا و تقاضای الطاف خداوند عجین و آمیخته بود. العلق
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 162
آیه 6 - 14
آیه و ترجمه
َکلا إِنَّ الانسنَ لَیَطغَی (6) أَن رَّءَاهُ استَغْنی (7) إِنَّ إِلی رَبِّک الرُّجْعَی (8) أَ رَءَیْت الَّذِی یَنهَی (9) عَبْداً إِذَا صلی (10) أَ رَءَیْت إِن کانَ عَلی الْهُدَی (11) أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَی (12) أَ رَءَیْت إِن کَذَّب وَ تَوَلی (13) أَ لَمْ یَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ یَرَی (14)
ترجمه :
6 - چنین نیست که انسان حقشناس باشد مسلما طغیان می کند.
7 - به خاطر اینکه خود را بی نیاز می بیند!
8 - مسلما بازگشت همه به سوی پروردگار تو است .
9 - به من خبر ده آیا کسی که نهی می کند تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 163
10 - بنده ای را به هنگامی که نماز می خواند (آیا مستحق عذاب الهی نیست)؟
11 - به من خبر ده اگر این بنده بر طریق هدایت باشد،
12 - یا مردم را به تقوا دستور دهد (آیا نهی کردن او سزاوار است ؟).
13 - به من خبر ده اگر (این طغیانگر) تکذیب حق کند و به آن پشت نماید (چه سرنوشت دردناکی خواهد داشت ؟).
14 - آیا او نمی داند که خداوند همه اعمالش را می بیند؟!
تفسیر :
آیا نمی دانی خدا همه اعمالت را می بیند؟
در تعقیب آیات گذشته که در آن اشاره به نعمتهای مادی و معنوی پروردگار نسبت به انسان شده بود، و لازمه یک چنین نعمت گسترده ای سپاسگزاری انسان و تسلیم او در برابر خداوند است ، در آیات مورد بحث می فرماید: چنین نیست که نعمتهای الهی روح شکرگزاری را همیشه در انسان زنده کند، بلکه او مسلما طغیان می کند... (کلا ان الانسان لیطغی).
به خاطر اینکه خود را مستغنی و بی نیاز می بیند (ان رآه استغنی). این

طبیعت غالب انسانها است ، طبیعت کسانی است که در مکتب عقل
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 164
و وحی پرورش نیافته اند که وقتی خود را مستغنی می پندارند، شروع به سرکشی و طغیان می کنند.
نه خدا را بنده اند، نه احکام او را به رسمیت می شناسند، نه به ندای وجدان گوش فرا می دهند، و نه حق و عدالت را رعایت می کنند.
انسان و هیچ مخلوق دیگر هرگز بی نیاز و مستغنی نخواهد شد، بلکه موجودات ممکنه همیشه نیازمند به لطف و نعمتهای خدا هستند، و اگر لحظهای فیض او قطع شود درست در همان لحظه همه نابود می گردند، منتها انسان گاهی به غلط خود را بی نیاز می پندارد، و تعبیر لطیف آیه نیز اشاره به همین معنی است که می گوید: خود را بی نیاز می بیند نمی گوید: بی نیاز می شود.
بعضی معتقدند که منظور از انسان در آیه مورد بحث خصوص ابوجهل است که از آغاز دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به مخالفت برخاست ، ولی مسلما انسان در اینجا مفهوم کلی دارد، و امثال ابو جهل مصداقهائی از آن می باشند.
به هر حال چنین به نظر می رسد که هدف آیه این است که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) انتظار نداشته باشد مردم به زودی دعوتش را پذیرا شوند، بلکه باید خود را برای انکار و مخالفت مستکبران طغیانگر، آماده سازد، و بداند راهی پر فراز و نشیب در پیش روی او است .
سپس این طاغیان مستکبر را مورد تهدید قرار داده ، می فرماید: مسلما بازگشت همه به سوی پروردگار تو است (ان الی ربک الرجعی).
و او است که طغیانگران را به کیفر اعمالشان می رساند.
اصولا همانگونه که بازگشت همه چیز به سوی او است ، و همه می میرند و میراث آسمان و زمین برای ذات پاک او می ماند: و لله میراث السموات و الارض تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 165
(آل عمران - 180) در آغاز نیز همه چیز از ناحیه او بوده ، و جای این نیست که انسان خود را بی نیاز بشمرد و مغرور گردد، و طغیان کند.
سپس به قسمتی از کارهای طغیانگران مغرور، ممانعت آنها از سلوک راه حق و پیمودن طریق هدایت و تقوی ، پرداخته ، می افزاید: به من خبر ده آیا کسی که نهی می کند... (اء راءیت الذی ینهی).
بنده ای را به هنگامی که نماز می خواند (عبدا اذا صلی).
آیا چنین کسی مستحق عذاب و کیفر الهی نیست ؟!
در احادیث آمده است : ابو جهل از اطرافیان خود سؤ ال کرد: آیا محمد در میان شما نیز (برای سجده) صورت به خاک می گذارد؟ گفتند: آری ، گفت : سوگند به آنچه ما به آن سوگند یاد می کنیم ، اگر او را در چنین حالی

ببینم با پای خود گردن او را له می کنم ! به او گفتند: ببین ، او در آنجا مشغول نماز خواندن است !
ابوجهل حرکت کرد تا گردن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را زیر پای خود بفشارد، ولی هنگامی که نزدیک آمد عقب نشینی کرده و با دستش گوئی چیزی را از خود دور می کرد!، به او گفتند: این چه وضعی است در تو می بینیم ؟ گفت : ناگهان میان خودم و او خندقی از آتش دیدم و منظره وحشتناک و همچنین بال و پرهائی مشاهده کردم !
در اینجا پیغمبر خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: قسم به کسی که جانم در دست او است اگر به من نزدیک شده بود فرشتگان خدا بدن او را قطعه قطعه می کردند و عضو عضو او را می ربودند! تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 166
اینجا بود که آیات فوق نازل شد.
طبق این روایات آیات فوق در آغاز بعثت نازل نشده ، بلکه وقتی نازل شد که دعوت اسلام برملا شده بود، و لذا عدهای معتقدند تنها پنج آیه نخستین این سوره در آغاز بعثت نازل شده و بقیه با فاصله قابل ملاحظه ای بوده است .
ولی به هر حال این شاءن نزول هرگز مانع گستردگی مفهوم آیه نیست .
در آیه بعد برای تاءکید بیشتر می افزاید: به من خبر ده اگر این بنده نمازگزار بر طریق هدایت باشد... (اء راءیت ان کان علی الهدی).
یا مردم را به تقوی دستور دهد... (او امر بالتقوی).
آیا نهی کردن او سزاوار است ؟ و آیا مجازات چنین کسی جز آتش دوزخ می تواند باشد؟!
به من خبر ده اگر این شخص طغیانگر که رهروان راه حق را از نماز و هدایت و تقوی باز می دارد، اگر تکذیب حق کند و از آن روی گرداند چه سرنوشت دردناکی خواهد داشت ؟! (اء راءیت ان کذب و تولی). تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 167
آیا او نمی داند که خداوند همه اعمال او را می بیند و همه را برای حساب و جزا ثبت و ضبط می کند؟! (ا لم یعلم بان الله یری).
تعبیر به قضیه شرطیه در آیات فوق اشاره به این است که این طغیانگر مغرور لا اقل این احتمال را باید بدهد که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر طریق هدایت است ، و دعوتش دعوت به سوی تقوی است ، همین احتمال برای اینکه جلو طغیان او را بگیرد کافی است .
بنابراین مفهوم این آیات تردید در هدایت و دعوت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به سوی تقوی نمی باشد، بلکه اشاره به نکته ظریف بالاست .
بعضی از مفسران ضمیر در ((کان)) و ((اءمر)) را به همان شخص نهی کننده مانند ابوجهل باز گردانده اند، بنابراین مفهوم آیات چنین می شود:

اگر او هدایت را بپذیرد و به جای منع از نماز دعوت به تقوی کند چقدر به حال او مفید است ؟
ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.
نکته :
عالم هستی محضر خدا است
توجه به این واقعیت که هر کاری را انسان انجام می دهد در پیشگاه خدا است ، و اصولا تمام عالم هستی محضر خدا است ، و چیزی از اعمال و حتی نیات آدمی از او پنهان نیست ، می تواند روی برنامه زندگی انسان اثر زیاد بگذارد، و او را از خلافکاریها باز دارد، مشروط بر اینکه ایمان به این مطلب واقعا در دل او جای گیرد و به صورت یک باور قطعی در آید.
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 168
در حدیثی می خوانیم : اعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک : خدا را آنچنان عبادت کن که گوئی او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را به خوبی می بیند.
نقل می کنند بیدار دلی بعد از گناهی توبه کرده بود، و پیوسته می گریست ، گفتند: چرا اینقدر گریه می کنی ؟ مگر نمی دانی خداوند متعال غفور است ؟ گفت : آری ، ممکن است او عفو کند، ولی این خجلت و شرمساری که او مرا دیده چگونه از خود دور سازم ؟!
گیرم که تو از سر گنه درگذری
- زان شرم که دیدی که چه کردم چکنم ؟! العلق
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 169
آیه 15 - 19
آیه و ترجمه
َکلا لَئن لَّمْ یَنتَهِ لَنَسفَعَا بِالنَّاصِیَةِ(15) نَاصِیَةٍ کَذِبَةٍ خَاطِئَةٍ(16) فَلْیَدْعُ نَادِیَهُ(17) سنَدْعُ الزَّبَانِیَةَ(18)کلا لا تُطِعْهُ وَ اسجُدْ وَ اقْترِب (19)
ترجمه :
15 - چنان نیست که او خیال می کند اگر دست از کار خود بر ندارد ناصیه اش (موی پیش سرش) را گرفته (و به سوی عذاب می کشانیم).
16 - همان ناصیه دروغگوی خطا کار!
17 - سپس هر که را می خواهد صدا بزند (تا یاریش کند).
18 - ما هم به زودی ماءموران دوزخ را صدا می زنیم !
19 - چنان نیست که او می پندارد، هرگز او را اطاعت مکن و سجده نما و تقرب جوی .
تفسیر :
سجده کن و تقرب جوی !
به دنبال بحثی که در آیات گذشته پیرامون طغیانگران کافر و مزاحمت آنها

نسبت به پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و نمازگزاران آمده بود، در این آیات آنها را زیر رگبار شدیدترین تهدیدها گرفته می فرماید:
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 170
چنان نیست که او می پندارد (گمان می کند می تواند پا بر گردن پیغمبر به هنگام سجده بگذارد و او را از این برنامه الهی باز دارد) (کلا).
اگر دست از این جهل و غرور خود برندارد، موی جلو سر او را گرفته و به سوی عذاب می کشانیم (لئن لم ینته لنسفعا بالناصیة).
همان پیش سر دروغگوی خطا کار! (ناصیة کاذبة خاطئة).
لنسفعا از ماده سفع (بر وزن عفو) به گفته بعضی از مفسران معانی مختلفی دارد: گرفتن و به شدت کشیدن ، سیلی به صورت زدن ، چهره را سیاه کردن (آن سه قطعه سنگی را که به هنگام گذاردن دیگ بر روی آتش پایه های دیگ را تشکیل می دهد نیز سفع می نامند چرا که سیاه و دود آلوده است) و بالاخره علامت گذاردن و خوار کردن .
و از همه مناسب تر در اینجا همان معنی اول است ، هر چند در آیه مورد بحث معانی دیگر نیز احتمال دارد.
به هر حال آیا منظور این است که این ماجرا در قیامت واقع می شود که موی پیش سر امثال ابوجهل را می گیرند و به سوی آتش دوزخ می کشانند، یا در دنیا تحقق می یابد، و یا هر دو؟! بعید نیست هر دو باشد، و شاهدش روایت زیر است .
در روایتی می خوانیم : هنگامی که سوره الرحمن نازل شد پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به یارانش فرمود: چه کسی از شما این سوره را بر رؤ سای قریش می خواند؟ حاضران در پاسخ کمی سکوت کردند، چرا که از آزار سران قریش بیمناک بودند.
عبدالله بن مسعود برخاست و گفت : ای رسول خدا! من این کار را تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 171
می کنم ... ابن مسعود که جثه ای کوچک داشت و از نظر جسمانی ضعیف بود برخاست و نزد سران قریش آمد، آنها را در گرد کعبه جمع دید، تلاوت سوره الرحمن را آغاز کرد.
ابوجهل برخاست و چنان سیلی به صورت او زد که گوش او پاره شد، و خون جاری گشت !
ابن مسعود گریان به خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد، هنگامی که چشم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر او افتاد، ناراحت شد، سر را به زیر انداخت و در غم و اندوه عمیقی فرو رفت .
ناگهان جبرئیل نازل شد در حالی که خندان و مسرور بود، فرمود: ای جبرئیل چرا می خندی در حالی که ابن مسعود گریان است ؟ عرض کرد به زودی دلیل آن را خواهی دانست .

این ماجرا گذشت ، هنگامی که مسلمانان روز جنگ بدر پیروز شدند ابن مسعود در میان کشته های مشرکان گردش می کرد، چشمش به ابوجهل افتاد، در حالی که آخرین نفسهای خود را می کشید، ابن مسعود روی سینه او قرار گرفت هنگامی که چشمش به او افتاد، گفت : ای چوپان ناچیز! بر جایگاه بلندی قرار گرفته ای ! ابن مسعود گفت الاسلام یعلو و لا یعلی علیه : اسلام برتری می گیرد و چیزی بر اسلام برتری نخواهد گرفت .
ابوجهل به او گفت به دوستت محمد بگو: احدی در زندگی در نظر من از او مبغوضتر نبود و حتی در حال مرگم !
هنگامی که این سخن به گوش پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) رسید فرمود: فرعون زمان من ، از فرعون موسی بدتر بود، چرا که او در واپسین لحظات عمر گفت : من ایمان آوردم ، ولی این طغیانش بیشتر شد!
سپس ابوجهل رو به ابن مسعود کرد و گفت : سر مرا با این شمشیر قطع

کن که تیزتر است ، هنگامی که ابن مسعود سرش را جدا کرد نمی توانست آن را بردارد و به خدمت رسول خدا آورد (موی پیش سر او را گرفت و روی زمین کشید و خدمت پیامبر آورد، و مضمون آیه در این دنیا نیز تحقق یافت).
((ناصیة)) موی پیش سر است ، و گرفتن ناصیه در جائی گفته می شود که بخواهند کسی را با ذلت و خواری به سوی کاری برند، زیرا هنگامی که موی پیش سر کسی را می گیرند قدرت هر گونه حرکت از او سلب می شود، و چاره ای جز تسلیم ندارد.
البته کلمه ((ناصیه)) هم در مورد افراد، و هم اشیاء نفیس ، به کار می رود، همانگونه که ما در فارسی تعبیر به پیشانی جمعیت یا پیشانی ساختمان می کنیم .
تعبیر به ((ناصیة کاذبة خاطئة)) اشاره به شخصی است که صاحب این ناصیه است که هم دروغگو بود و هم خطا کار، همچون ابوجهل .
در روایتی از ابن عباس آمده است که روزی ابوجهل نزد رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد در حالی که حضرت نزدیک مقام ابراهیم مشغول نماز بود، صدا زد مگر من تو را از این کار نهی نکردم ؟ حضرت (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر او بانگ زد و او را از خود راند.
ابوجهل گفت : ای محمد! بر من بانگ می زنی ، و مرا میرانی ؟ تو نمی دانی قوم و عشیره من در این سرزمین از همه بیشتر است .
در اینجا آیه بعد نازل شد این جاهل مغرور تمام قوم و عشیره خود را صدا زند و از آنها یاری بطلبد (فلیدع ناديه). تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 173
ما هم ماءموران دوزخ را صدا می زنیم (سندع الزبانية).

تا معلوم شود که این غافل بیخبر کاری از او ساخته نیست ، و در چنگال ماءموران عذاب همچون پر کاهی در وسط یک طوفان سهمگین است !
((نادی)) از ماده ((ندا)) (صدا زدن) به معنی مجلس عمومی است ، و گاه به مرکز تفریح نیز نادی گفته می شود، چون در آنجا افراد یکدیگر را صدا می زنند و ندا می کنند.
بعضی گفته اند: از ندا به معنی بخشش گرفته شده ، چون در آنجا از یکدیگر پذیرائی می کنند.
((دارالندوة)) که به مجلس مشورتی معروف قریش گفته می شد نیز از همین معنی گرفته شده .
ولی در اینجا منظور از نادی جماعتی است که در آن مجلس جمع می شوند، یا به تعبیر دیگر قوم و عشیره و دوستانی است که امثال ابوجهل در کارهای خود بر نیروی آنها تکیه می کردند.
((زبانیة)) جمع زبنیه (به کسر زا) در اصل به معنی ماءمورین انتظامی ، از ماده ((زبن)) (بر وزن متن) به معنی دفع کردن و صدمه زدن و دور ساختن است ، و در اینجا به معنی فرشتگان عذاب و ماءموران دوزخ است .
در آخرین آیه این سوره که آیه سجده است می فرماید: چنان نیست که او می پندارد و اصرار بر ترک سجده تو دارد (کلا).
((هرگز او را اطاعت مکن و به درگاه پروردگارت سجده کن و به او تقرب جوی)) (لا تطعه و اسجد و اقترب). تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 174
ابوجهل ها کوچکتر از آنند که بتوانند مانع سجده تو شوند، و یا در راه پیشرفت آئینت سنگ بیندازند و مانع ایجاد کنند، تو با توکل بر پروردگار و نیایش و عبادت و سجده ، در این مسیر گام بردار و هر روز به خدای خود نزدیک و نزدیک تر شو.
ضمنا از این آیه به خوبی استفاده می شود که ((سجده)) باعث قرب انسان در درگاه خدا است ، و لذا در حدیثی از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که فرمود: اقرب ما یکون العبد من الله اذا کان ساجدا نزدیکترین حالت بنده به خداوند زمانی است که در سجده باشد.
البته می دانیم طبق روایات اهل بیت عصمت (علیهمالسلام) چهار سجده واجب در قرآن داریم ((الم سجده)) و ((فصلت)) و ((النجم)) و در اینجا (سوره علق) و بقیه سجده های قرآن مستحب است .
نکته :
طغیان و احساس بی نیازی
غالب مفاسد دنیا از قشرهای مرفه و مستکبر سرچشمه می گیرد، و همیشه در صف اول مبارزه در مقابل انبیاء آنها بودند، همانها که گاه قرآن از آنان به ((ملا)) تعبیر کرده (اعراف 60) و گاه به ((مترفین)) (سبا 34)

و گاه به ((مستکبرین)) (مؤ منون 67) که اولی اشاره به جمعیت اشرافی است که ظاهرشان چشمها را پر می کند و درونشان تهی و خالی است ، و دومی اشاره به کسانی است که در ناز و نعمت به سر می برند و مست و مغرورند و از درد و رنج دیگران بی خبر و سومی به آنها که بر مرکب کبر و غرور سوار و از خدا و خلق دورند.
و سرچشمه همه اینها احساس بی نیازی و غنا است ، و این از ویژگیهای
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 175
افراد کم ظرفیت است که وقتی به نعمت و مال و مقامی می رسند، چنان مست می شوند و احساس بی نیازی می کنند که خدا را هم به دست فراموشی می سپارند. در حالی که می دانیم از نسیمی دفتر ایام بر هم می خورد و تمام اموال انسان در کمتر از یک ساعت ممکن است نابود شود، یا سیل و زلزله و صاعقه ای همه را بر باد دهد، و سلامت او نیز با گلوگیر شدن یک جرعه آب چنان به خطر بیفتد که مرگ را با چشم خود ببیند.
این چه غفلتی است که دامن گروهی را می گیرد و خود را بی نیاز می پندارند، و بر مرکب سرکش غرور سوار شده صحنه اجتماع را جولانگاه خود قرار می دهند. پناه بر خدا از این جهل و نادانی ! و از این بی خبری و خیره سری !
برای از میان رفتن چنین حالتی کافی است که انسان کمی به ضعف بی حساب خود، و قدرت عظیم پروردگار، بیندیشد، و کمی تاریخ گذشتگان را ورق بزند و سرگذشت اقوامی را که از او قویتر و نیرومندتر بودند ببیند، تا از مرکب غرور پیاده شود.
خداوندا! ما را از کبر و غرور که عامل اصلی دوری از تو است حفظ کن .
پروردگارا! لحظه ای در دنیا و آخرت ما را به خودمان وامگذار.
بارالها! به ما چنان قدرتی مرحمت کن که بینی این مستکبران مغرور که سد راه تواند بر خاک بمالیم و نقشه هایشان نقش بر آب کنیم .
آمین یا رب العالمین تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 176

تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 177
سوره قدر
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 5 آیه است تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 178
محتوی و فضیلت سوره قدر
محتوای این سوره چنانکه از نامش نیز پیدا است بیان نزول قرآن مجید در شب قدر است ، و سپس بیان اهمیت شب قدر و برکات و آثار آن .
در اینکه این سوره در مکه نازل شده ، یا مدینه ؟ مشهور میان مفسران مکی بودن آن است ، ولی بعضی احتمال داده اند که در مدینه نازل شده است ، زیرا در روایتی آمده که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در خواب دید که بنی امیه از منبر او بالا رفته اند، این امر بر پیامبر گران آمد و ناراحت شد، سوره قدر نازل گردید و پیامبر را تسلی دارد (لذا بعضی لیلة القدر خیر من الف شهر را ناظر به مدت حکومت بنی امیه که حدود یک هزار ماه بود می دانند) و می دانیم مسجد و منبر در مدینه تشکیل شد نه در مکه .
ولی معروف چنانکه گفتیم مکی بودن است ، و این روایت ممکن است از قبیل تطبیق باشد نه شاءن نزول :
در فضیلت تلاوت این سوره همین بس که از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل است که فرمود: من قراءها اعطی من الاجر کمن صام رمضان و احیا لیلة القدر: هر کس آن را تلاوت کند مانند کسی است که ماه رمضان را روزه گرفته ، و شب قدر را احیا داشته است .
در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : من قراء انا انزلناه بجهر کان کشاهر سیفه فی سبیل الله ، و من قراءها سرا کان کالمتشحط بدمه فی سبیل الله کسی که سوره انا انزلناه را بلند و آشکار بخواند مانند کسی است که در تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 179
راه خدا شمشیر کشیده و جهاد می کند، و کسی که بطور پنهان بخواند مانند کسی است که در راه خدا به خون آغشته است .
واضح است این همه فضیلت از آن کسی نیست که آن را می خواند و حقیقتش را درک نمی کند، بلکه از آن کسی است که می خواند و می فهمد و به محتوایش جامه عمل می پوشاند، قرآن را بزرگ می شمرد و آیاتش را در زندگی پیاده می کند.
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 180

آیه 1 - 5
آیه و ترجمه
بِّسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
إِنَّا أَنزَلْنَهُ فی لَیْلَةِ الْقَدْرِ(1) وَ مَا أَدْرَاک مَا لَیْلَةُ الْقَدْرِ(2) لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیرٌ مِّنْ أَلْفِ شهْرٍ(3) تَنزَّلُ الْمَلَئکَةُ وَ الرُّوحُ فِیهَا بِإِذْنِ رَبهِم مِّن کلِّ أَمْرٍ(4) سلَمٌ هِیَ حَتی مَطلَعِ الْفَجْرِ(5)
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - ما آن (قرآن) را در شب قدر نازل کردیم .
2 - و تو چه می دانی شب قدر چیست ؟!
3 - شب قدر بهتر از هزار ماه تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 181
4 - فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای (تقدیر) هر کار نازل می شوند.
5 - شبی است مملو از سلامت (و برکت و رحمت) تا طلوع صبح !
تفسیر :
شب قدر شب نزول قرآن !
از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که قرآن مجید در ماه مبارک رمضان نازل شده است : ((شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن)) (بقره 185) و ظاهر این تعبیر آن است که تمام قرآن در این ماه نازل گردید.
و در نخستین آیه سوره قدر می افزاید: ما آن را در شب قدر نازل کردیم (انا انزلناه فی لیلة القدر).
گر چه در این آیه صریحا نام قرآن ذکر نشده ولی مسلم است که ضمیر انا انزلناه به قرآن باز می گردد و ابهام ظاهری آن برای بیان عظمت و اهمیت آن است .
تعبیر به انا انزلناه (ما آن را نازل کردیم) نیز اشاره دیگری به عظمت این کتاب بزرگ آسمانی است که خداوند نزول آن را به خودش نسبت داده مخصوصا با صیغه متکلم مع الغیر که مفهوم جمعی دارد و دلیل بر عظمت است . نزول آن در شب قدر همان شبی که مقدرات و سرنوشت انسانها تعیین می شود دلیل دیگری بر سرنوشت ساز بودن این کتاب بزرگ آسمانی است .
از ضمیمه کردن این آیه با آیه سوره بقره نتیجه گیری می شود که شب قدر در ماه مبارک رمضان است ، اما کدام شب است ؟ از قرآن چیزی در این مورد استفاده نمی شود، ولی روایات در این باره بحث فراوان کرده اند که در پایان تفسیر این سوره به خواست خدا در این زمینه و مسائل دیگر سخن خواهیم گفت . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 182
در اینجا سؤ الی مطرح است و آن اینکه هم از نظر تاریخي و هم از نظر

ارتباط محتوای قرآن با حوادث زندگی پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مسلم است که این کتاب آسمانی به طور تدریجی و در طی 23 سال نازل گردید، این امر چگونه با آیات فوق که می گوید در ماه رمضان و شب قدر نازل شده است سازگار می باشد؟ پاسخ این سؤ ال - به گونهای که بسیاری از محققان گفته اند این است که قرآن دارای دو نزول بوده است .
نزول دفعی که در یک شب تمام آن بر قلب پاک پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یا بیت المعمور یا از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل گردید.
و نزول تدریجی که در طول بیست و سه سال دوران نبوت انجام گرفت (شرح این مطلب را ذیل آیه 3 سوره دخان جلد 21 تفسیر نمونه صفحه 148 به بعد بیان کرده ایم).
بعضی نیز گفته اند آغاز نزول قرآن در لیلة القدر بوده نه تمام آن ولی این بر خلاف ظاهر آیه است که می گوید ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم .
قابل توجه اینکه : درباره نازل شدن قرآن در بعضی از آیات تعبیر به ((انزال)) و در بعضی تعبیر به ((تنزیل)) شده است ، و از پاره ای از متون لغت استفاده می شود که تنزیل معمولا در جائی گفته می شود که چیزی تدریجا نازل گردد، ولی ((انزال)) مفهوم وسیع تری دارد که نزول دفعی را نیز شامل می گردد این تفاوت تعبیر که در آیات قرآن آمده می تواند اشاره به دو نزول فوق باشد.
در آیه بعد برای بیان عظمت شب قدر می فرماید: تو چه می دانی شب قدر تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 183
چیست ؟ (و ما ادراک ما لیلة القدر).
و بلافاصله می گوید: شب قدر شبی است که از هزار ماه بهتر است (لیلة القدر خیر من الف شهر).
این تعبیر نشان می دهد که عظمت این شب به قدری است که حتی پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با آن علم وسیع و گسترده اش قبل از نزول این آیات به آن واقف نبود.
می دانیم هزار ماه بیش از هشتاد سال است ، به راستی چه شب با عظمتی است که به اندازه یک عمر طولانی پر برکت ارزش دارد.
در بعضی از تفاسیر آمده است که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: یکی از بنی اسرائیل لباس جنگ در تن کرده بود و هزار ماه از تن بیرون نیاورد و پیوسته مشغول (یا آماده) جهاد فی سبیل الله بود، اصحاب و یاران تعجب کردند و آرزو داشتند چنان فضیلت و افتخاری برای آنها نیز میسر می شد، آیه فوق نازل گشت و بیان کرد که ((شب قدر از هزار ماه برتر است)).

در حدیث دیگری نیز آمده است که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از چهار نفر از بنی اسرائیل که هشتاد سال عبادت خدا را بدون عصیان انجام داده بودند سخن به میان آورد، اصحاب آرزو کردند که ای کاش آنها هم چنین توفیقی پیدا می کردند آیه فوق در این زمینه نازل شد.
در اینکه عدد هزار در اینجا برای تعداد است یا تکثیر؟ بعضی گفته اند: برای تکثیر است ، و ارزش شب قدر از هزاران ماه نیز برتر می باشد، ولی روایاتی که در بالا نقل کردیم نشان می دهد که عدد مزبور برای تعداد است ، تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 184
و اصولا عدد همیشه برای تعداد است مگر اینکه قرینه روشنی بر تکثیر باشد.
سپس به توصیف بیشتری از آن شب بزرگ پرداخته ، می افزاید: فرشتگان و روح در آن شب به اذن پروردگارشان برای تقدیر هر کار نازل می شوند (تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر).
با توجه به اینکه ((تنزل)) فعل مضارع است ، و دلالت بر استمرار دارد (در اصل ((تتنزل)) بوده) روشن می شود که شب قدر مخصوص به زمان پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و نزول قرآن مجید نبوده ، بلکه امری است مستمر و شبی است مداوم که در همه سال تکرار می شود.
در اینکه منظور از روح کیست ؟ بعضی گفته اند: ((جبرئیل امین)) است که ((روح الامین)) نیز نامیده می شود، و بعضی ((روح)) را به معنی ((وحی)) تفسیر کرده اند، به قرینه آیه 52 سوره شوری ((و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا)): ((همانگونه که بر پیامبران پیش وحی فرستادیم بر تو نیز به فرمان خود وحی کردیم)).
بنابراین مفهوم آیه چنین می شود: ((فرشتگان با وحی الهی در زمینه تعیین مقدرات در آن شب نازل می شوند)).
در اینجا تفسیر سومی وجود دارد که از همه نزدیکتر به نظر می رسد، و آن اینکه ((روح)) مخلوق عظیمی است ما فوق فرشتگان ، چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که شخصی از آن حضرت سؤ ال کرد: ((آیا روح همان جبرئیل است ؟)) امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: ((جبرئیل من الملائکة ، و الروح اعظم من الملائکة ، ا لیس ان الله عز و جل یقول : تنزل الملائکة و الروح ؟))
جبرئیل از ملائکه است ، و روح اعظم از ملائکه است ، مگر خداوند تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 185
متعال نمی فرماید: ملائکه و روح نازل می شوند؟)).
یعنی به قرینه مقابله ، این دو با هم متفاوتند، تفسیرهای دیگری نیز برای کلمه ((روح)) در اینجا ذکر شده چون دلیلی برای آنها نبود از آن صرف نظر گردید.

منظور از ((من کل امر)) این است که فرشتگان برای تقدیر و تعیین سرنوشتها و آوردن هر خیر و برکتی در آن شب نازل می شوند، و هدف از نزول آنها انجام این امور است .
یا اینکه هر امر خیر و هر سرنوشت و تقدیری را با خود می آورند. بعضی نیز گفته اند منظور این است که آنها به امر و فرمان خدا نازل می شوند، ولی مناسب همان معنی اول است .
تعبیر به ((ربهم)) که در آن تکیه روی مساءله ربوبیت و تدبیر جهان شده است . تناسب نزدیکی با کار این فرشتگان دارد که آنها برای تدبیر و تقدیر امور نازل می شوند و کار آنها نیز گوشه ای از ربوبیت پروردگار است .
و در آخرین آیه می فرماید: شبی است آکنده از سلامت و خیر و رحمت تا طلوع صبح (سلام هی حتی مطلع الفجر).
هم قرآن در آن نازل شده ، هم عبادت و احیاء آن معادل هزار ماه است ، هم خیرات و برکات الهی در آن شب نازل می شود، هم رحمت خاصش شامل حال بندگان می گردد، و هم فرشتگان و روح در آن شب نازل می گردند.
بنابراین شبی است سرتاسر سلامت ، از آغاز تا پایان ، حتی طبق بعضی از

روایات در آن شب شیطان در زنجیر است و از این نظر نیز شبی است سالم و تواءم با سلامت .
بنابراین اطلاق ((سلام)) که به معنی سلامت است بر آن شب (به جای اطلاق سالم) در حقیقت نوعی از تاءکید است همانگونه که گاه می گوئیم فلانکس عین عدالت است .
بعضی نیز گفته اند که اطلاق سلام بر آن شب به خاطر این است که فرشتگان پیوسته به یکدیگر یا به مؤ منان سلام می کنند، یا به حضور پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و جانشین معصومش می رسند و سلام عرضه می دارند.
جمع میان این تفسیرها نیز امکانپذیر است .
به هر حال شبی است سراسر نور و رحمت و خیر و برکت و سلامت و سعادت و بی نظیر از هر جهت .
در حدیثی آمده است که از امام باقر سؤ ال شد: آیا شما می دانید شب قدر کدام شب است ؟ فرمود: کیف لا نعرف و الملائکة تطوف بنا فیها: چگونه نمی دانیم ، در حالی فرشتگان در آن شب در گرد ما دور می زنند!.
در داستان ابراهیم (علیه السلام) آمده است که چند نفر از فرشتگان الهی نزد او آمدند و بشارت تولد فرزند برای او آوردند و بر او سلام کردند (هود - 69) می گویند لذتی که ابراهیم (علیه السلام) از سلام این فرشتگان برد با تمام دنیا برابری نداشت ، اکنون باید فکر کرد که وقتی گروه گروه

فرشتگان در شب قدر نازل می شوند و بر مؤ منان سلام می کنند چه لذت و لطف و برکتی دارد؟!
وقتی ابراهیم (علیه السلام) را در آتش نمرودی افکندند فرشتگان آمدند و بر او سلام کردند، و آتش بر او گلستان شد، آیا آتش دوزخ به برکت سلام فرشتگان بر مؤ منان در شب قدر برد و سلام نمی شود؟ تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 187
آری این نشانه عظمت امت محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است که در آنجا بر خلیل (علیه السلام) نازل می شوند و در اینجا بر این امت اسلام .
نکته ها :
1 - چه اموری در شب قدر مقدر می شود؟
در پاسخ این سؤ ال ، که چرا این شب ، شب قدر نامیده شده ؟ سخن بسیار گفته اند، از جمله اینکه :
1 - شب قدر به این جهت ((قدر)) نامیده شده که جمیع مقدرات بندگان در تمام سال در آن شب تعیین می شود، شاهد این معنی سوره دخان است که می فرماید: انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا کنا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم : ما این کتاب مبین را در شبی پر برکت نازل کردیم ، و ما همواره انذار کننده بوده ایم ، در آن شب که هر امری بر طبق حکمت خداوند تنظیم و تعیین می گردد (دخان - 3 و 4).
این بیان هماهنگ با روایات متعددی است که می گوید: در آن شب ، مقدرات یکسال انسانها تعیین می گردد، و ارزاق و سرآمد عمرها، و امور دیگر، در آن لیله مبارکه تفریق و تبیین می شود.
البته این امر هیچگونه تضادی با آزادی اراده انسان و مساءله اختیار ندارد، چرا که تقدیر الهی به وسیله فرشتگان بر طبق شایستگیها و لیاقتهای افراد، و میزان ایمان و تقوی و پاکی نیت و اعمال آنها است .
یعنی برای هر کس آن مقدر می کنند که لایق آن است ، یا به تعبیر دیگر زمینه هایش از ناحیه خود او فراهم شده ، و این نه تنها منافاتی با اختیار ندارد تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 188
و بلکه تاءکیدی بر آن است .
2 - بعضی نیز گفته اند آن شب را از این جهت شب قدر نامیده اند که دارای قدر و شرافت عظیمی است (نظیر آنچه در آیه 74 سوره حج آمده است ما قدروا الله حق قدره آنها قدر خداوند را نشناختند).
3 - گاه نیز گفته اند به خاطر آن است که قرآن با تمام قدر و منزلتش بر رسول والا قدر، و به وسیله فرشته صاحب قدر نازل گردید.
4 - یا اینکه شبی است که مقدر شده قرآن در آن نازل گردد.
5 - یا اینکه کسی که آن شب را احیاء بدارد صاحب قدر و مقام و منزلت

می شود.
6 - یا اینکه در آن شب ، آنقدر فرشتگان نازل می شوند که عرصه زمین بر آنها تنگ می شود، چون تقدیر به معنی - تنگ گرفتن نیز آمده است مانند و من قدر علیه رزقه (طلاق - 7).
جمع میان تمام این تفسیرها در مفهوم گسترده ((لیلة القدر)) کام لا ممکن است هر چند تفسیر اول از همه مناسب تر و معروف تر است .
2 - شب قدر کدام شب است ؟
در اینکه لیلة القدر در ماه رمضان است تردیدی نیست ، چرا که جمع میان آیات قرآن همین معنی را اقتضاء می کند، از یکسو می گوید: قرآن در ماه رمضان نازل شده (بقره - 185) و از سوی دیگر می فرماید: در شب قدر نازل گردیده (آیات مورد بحث).
ولی در اینکه کدام شب از شبهای ماه رمضان است ؟ گفتگو بسیار است ، و در این زمینه تفسیرهای زیادی شده ، از جمله شب اول ، شب هفدهم ، شب نوزدهم ، شب بیست و یکم ، شب بیست و سوم ، شب بیست و هفتم ، و شب بیست و نهم . ولی مشهور و معروف در روایات این است که در دهه آخر ماه رمضان و شب تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 189
بیست و یکم یا بیست و سوم است ، لذا در روایتی می خوانیم که در دهه آخر ماه مبارک پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تمام شبها را احیا می داشت و مشغول عبادت بود.
و در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که شب قدر شب بیست و یکم یا بیست و سوم است ، حتی هنگامی که راوی اصرار کرد کدام یک از این دو شب است و گفت : اگر من نتوانم هر دو شب را عبادت کنم کدام یک را انتخاب نمایم ؟! امام (علیه السلام) تعیین نفرمود، و افزود، ما ایسر لیلتین فیما تطلب : چه آسان است دو شب برای آنچه می خواهی !.
ولی در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهمالسلام) رسیده است بیشتر روی شب بیست و سوم تکیه شده ، در حالی که روایات اهل سنت بیشتر روی شب بیست و هفتم دور می زند.
در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نیز نقل شده که فرمود:
التقدیر فی لیلة القدر تسعة عشر، و الابرام فی لیلة احدی و عشرین و الامضاء فی لیلة ثلاث و عشرین .
تقدیر مقدرات در شب نوزدهم ، و تحکیم آن در شب بیست و یکم ، و امضاء در شب بیست و سوم است و به این ترتیب بین روایات جمع می شود.
ولی به هر حال حالهای از ابهام شب قدر را به خاطر جهتی که بعدا به آن اشاره می شود، فرا گرفته است .

3 - چرا شب قدر مخفی است ؟
بسیاری معتقدند مخفی بودن شب قدر در میان شبهای سال ، یا در میان شبهای تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 190
ماه مبارک رمضان برای این است که مردم به همه این شبها اهمیت دهند، همانگونه که خداوند رضای خود را در میان انواع طاعات پنهان کرده تا مردم به همه طاعات روی آورند، و غضبش را در میان معاصی پنهان کرده تا از همه بپرهیزند، دوستانش را در میان مردم مخفی کرده تا همه را احترام کنند، اجابت را در میان دعاها پنهان کرده تا به همه دعاها رو آورند، اسم اعظم را در میان اسمائش مخفی ساخته تا همه را بزرگ دارند، و وقت مرگ را مخفی ساخته تا در همه حال آماده باشند.
و این فلسفه مناسبی به نظر می رسد.
4 - آیا شب قدر در امتهای پیشین نیز بوده است ؟
ظاهر آیات این سوره نشان می دهد که شب قدر مخصوص زمان نزول قرآن و عصر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نبوده ، بلکه همه سال تا پایان جهان تکرار می شود. تعبیر به فعل مضارع (تنزل) که دلالت بر استمرار دارد، و همچنین تعبیر به جمله اسمیه ((سلام هی حتی مطلع الفجر)) که نشانه دوام است نیز گواه بر این معنی است .
بعلاوه روایات بسیاری که شاید در حد تواتر باشد نیز این معنی را تاءیید می کند.
ولی آیا در امتهای پیشین نیز بوده است یا نه .
صریح روایات متعددی این است که این از مواهب الهی بر این امت می باشد، چنانکه در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است که فرمود: ان الله وهب لامتی لیلة القدر لم یعطها من کان قبلهم : خداوند به امت من شب قدر را بخشیده و احدی از امتهای پیشین از این موهبت برخوردار نبودند. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 191
در تفسیر آیات فوق نیز بعضی از روایات دلالت بر این مطلب دارد.
5 - چگونه شب قدر برتر از هزار ماه است ؟
ظاهر این است که بهتر بودن این شب از هزار ماه ، به خاطر ارزش عبادت و احیای آن شب است ، و روایات فضیلت لیلة القدر و فضیلت عبادت آن که در کتب شیعه و اهل سنت فراوان است این معنی را کاملا تاءیید می کند.
علاوه بر این ، نزول قرآن در این شب ، و نزول برکات و رحمت الهی در آن ، سبب می شود که از هزار ماه برتر و بالاتر باشد.
در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که به علی بن ابی حمزه ثمالی فرمود: فضیلت شب قدر را در شب بیست و یکم و بیست و سوم بطلب ، و در هر کدام از این دو یکصد رکعت نماز بجای آور، و اگر

بتوانی هر دو شب را تا طلوع صبح احیا بدار و در آن شب غسل کن .
((ابوحمزه)) می گوید: عرض کردم : اگر نتوانم ایستاده این همه نماز بخوانم ؟
فرمود: نشسته بخوان ، عرض کردم : اگر نتوانم ؟ فرمود: در بستر بخوان ، و مانعی ندارد در آغاز شب خواب مختصری بکنی و بعد مشغول عبادت شوی ، درهای آسمان در ماه رمضان گشوده است ، و شیاطین در غل و زنجیرند، و اعمال مؤ منین مقبول است و چه ماه خوبی است ماه رمضان ؟!.
6 - چرا قرآن در شب قدر نازل شد؟
از آنجا که در شب قدر سرنوشت انسانها برای یکسال ، بر طبق لیاقتها و

شایستگیهای آنها، تعیین می شود، باید آن شب را بیدار بود، و توبه کرد و خودسازی نمود و به درگاه خدا رفت و لیاقتی بیشتر و بهتر برای رحمت او پیدا کرد.
آری در لحظاتی که سرنوشت ما تعیین می شود نباید انسان در خواب باشد، و از همه چیز غافل و بی خبر که در این صورت سرنوشت غمانگیزی خواهد داشت ! قرآن چون یک کتاب سرنوشت ساز است ، و خط سعادت و خوشبختی و هدایت انسانها در آن مشخص شده است باید در شب قدر،! شب تعیین سرنوشتها، نازل گردد، و چه زیبا است رابطه میان قرآن و شب قدر؟ و چه پر معنی است پیوند این دو با یکدیگر؟
7 - آیا شب قدر در مناطق مختلف ، یکی است ؟
می دانیم آغاز ماه های قمری در همه بلاد یکسان نیست ، و ممکن است در منطقهای امروز اول ماه باشد و در منطقه دیگری دوم ماه ، بنابراین شب قدر نمی تواند یکشب معین در سال بوده باشد، چرا که فی المثل شب بیست و سوم در مکه ممکن است شب بیست و دوم در ایران و عراق باشد، و به این ترتیب قاعدتا هر کدام باید برای خود شب قدری داشته باشند، آیا این با آنچه از آیات و روایات استفاده می شود که شب قدر یک شب معین است سازگار است ؟!
پاسخ این سؤ ال با توجه به یک نکته روشن می شود و آن اینکه :
شب همان سایه نیم کره زمین است که بر، نیم کره دیگر می افتد، و می دانیم این سایه همراه گردش زمین در حرکت است ، و یک دوره کامل آن در بیست و چهار ساعت انجام می شود، بنابراین ممکن است شب قدر یک دوره کامل شب به دور زمین باشد، یعنی مدت بیست و چهار ساعت

را زیر پوشش خود قرار می دهد شب قدر است که آغاز آن از یک نقطه شروع می شود و در نقطه دیگر پایان می گیرد (دقت کنید).

خداوندا! به ما آنچنان بیداری و آگاهی عطا کن که از فضیلت لیلة القدر بهره کافی گیریم .
پروردگارا! چشم امید ما به لطفت دوخته است مقدرات ما را بر وفق آن تعیین فرما.
بارالها! ما را از محرومان این ماه قرار مده که محرومیتی از آن بالاتر نیست .
آمین یا رب العالمین تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 194

تفسير نمونه جلد 27 صفحه 195
سوره بينه
مقدمه
اين سوره در مدينه نازل شده و داراى 8 آيه است تفسير نمونه جلد 27 صفحه 196
محتوى و فضيلت سوره بينة
مشهور اين است كه اين سوره در مدينه نازل شده است ، و محتواى آن نيز گواه بر همين معنى است ، چرا كه در آن مكرر از اهل كتاب بحث شده ، و ميدانيم سر و كار مسلمانان با اهل كتاب بيشتر در مدينه بود.
از اين گذشته سخن از نماز و زكات هر دو به ميان آمده ، درست است كه زكات در مكه تشريع شده بود، ولى رسميت و گسترش آن در مدينه بود.
به هر حال اين سوره اشاره به رسالت جهانى پيغمبر اكرم (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) و آميخته بودن آن با دلائل و نشانه هاى روشن ، مى كند، رسالتى كه قبلا آن را انتظار مى كشيدند ولى هنگامى كه به سراغشان آمد گروهى به خاطر اينكه منافع مادىشان به خطر مى افتاد به آن پشت كردند.
در ضمن اين حقيقت را نيز در بردارد كه اصول دعوت انبياء، مانند ايمان و توحيد و نماز و روزه ، اصولى است ثابت و جاودانى كه در همه اديان آسمانى وجود داشته است .
و در بخش ديگرى از اين سوره موضع گيريهاى مختلف اهل كتاب و مشركان را در برابر اسلام مشخص مى كند كه آن گروه كه ايمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند بهترين مخلوقاتند، و آن گروه كه راه كفر و شرك و گناه پيش گرفتند بدترين مخلوقات محسوب مى شوند.
اين سوره داراى نامهاى متعددى است كه به تناسب الفاظ آن انتخاب شده ، اما از همه معروف تر سوره ((بينه)) و ((لم يكن)) و ((قيمة)) است .
در حديثى از پيغمبر اكرم (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) در فضيلت تلاوت اين سوره چنين نقل شده : تفسير نمونه جلد 27 صفحه 197
اگر مردم مى دانستند چه بركاتى اين سوره دارد خانواده و اموال را رها كرده ، به فرا گرفتن آن مى پرداختند!
مردى از قبيله خزاعه عرض كرد: اى رسول خدا! تلاوت آن چه اجر و پاداشى دارد؟
فرمود: هيچ منافقى آن را قرائت نمى كند، و نه كسانى كه شك و ترديد در دلشان است ، به خدا سوگند فرشتگان مقرب از آن روز كه آسمانها و زمين آفريده شده است آن را مى خوانند، و لحظه اى در تلاوت آن سستى

نمی کنند، هر کس آن را در شب بخواند خداوند فرشتگانی را مامور می کند که دین و دنیای او را حفظ کنند، و آمرزش و رحمت برای او بطلبند، و اگر در روز بخواند به اندازه آنچه روز آن را روشن می کند و شب آن را تاریک می سازد ثواب به او می دهند. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 198
آیه 1 - 5
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَبِ وَ الْمُشرِكِينَ مُنفَكِّينَ حَتى تَأْتِيهُمُ الْبَيِّنَةُ(1) رَسولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُوا صحُفاً مُّطهَّرَةً(2) فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ(3) وَ مَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَب إِلا مِن بَعْدِ مَا جَاءَتهُمُ الْبَيِّنَةُ(4) وَ مَا أُمِرُوا إِلا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَ يُقِيمُوا الصلَوةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَوةَ وَ ذَلِک دِينُ الْقَيِّمَةِ(5) تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 199
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - کافران از اهل کتاب و مشرکان (می گفتند) ما دست از آئین خود بر نمی داریم تا دلیل روشنی برای ما بیاید!
2 - پیامبری از سوی خدا که صحیفه های پاکی را بر ما بخواند.
3 - و در آن نوشته های صحیح و پر ارزش باشد.
4 - ولی اهل کتاب (در دین خدا) اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه دلیل روشن برای آنان آمد.
5 - در حالی که به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را پرستش کنند با کمال اخلاص ، و از شرک به توحید باز گردند، نماز را برپا دارند، و زکات را ادا کنند، و این است آئین مستقیم و صحیح و پایدار.
تفسیر :
این است آئین جاویدان
در آغاز سوره به وضع اهل کتاب (یهود و نصاری) و مشرکان عرب قبل از ظهور اسلام پرداخته می گوید: آنها مدعی بودند ما دست از آئین خود بر نمی داریم تا دلیل روشنی و پیامبر مسلمی برای ما بیاید (لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین منفکین حتی تاتیهم البینة).
پیامبری که از سوی خدا باشد، و صحیفه های پاک و پاکیزهای را بر ما بخواند (رسول من الله یتلوا صحفا مطهرة).
صحیفه هائی که در آن نوشته های درست و موزون و ثابت و پر ارزش باشد تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 200
(فیها کتب قیمة).
آری آنها قبل از ظهور پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنین ادعائی را داشتند، ولی بعد از ظهور او و نزول کتاب آسمانیش صحنه

عوض شد، و آنها در دین خدا اختلاف کردند و اهل کتاب اختلاف نکردند مگر بعد از آنکه دلیل روشن و پیامبر راستین و آشکار برای آنها آمد، (و ما تفرق الذین اوتوا الکتاب الا من بعد ما جاءتهم البینة).
به این ترتیب آیات فوق ادعای اهل کتاب و مشرکان را بازگو می کند که در آغاز اصرار داشتند که اگر پیامبری با دلائل روشن برای دعوت ما بیاید پذیرا می شویم .
ولی بعد از آمدنش از این قول خود سرباز زدند، و با او به مقابله و ستیز برخاستند، جز گروهی که طریق ایمان را پیش گرفتند.
بنابراین آیه فوق شبیه چیزی است که در سوره بقره آیه 89 آمده است : و لما جائهم کتاب من عند الله مصدق لما معهم و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جائهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین : هنگامی که از طرف خداوند کتابی برای آنها آمد که موافق نشانه هائی بود که با خود داشتند، و پیش از آن به خود نوید فتح می دادند، هنگامی که این کتاب و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد آنها آمد کافر شدند، پس لعنت خدا بر کافران باد.
می دانیم اهل کتاب انتظار چنین ظهوری را داشتند، و قاعدة مشرکان عرب که اهل کتاب را از خود عالم تر و آگاه تر می دانستند نیز در این برنامه با آنها همصدا بودند، ولی بعد از تحقق آرزوهایشان مسیر خود را تغییر دادند و به صف مخالفان پیوستند. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 201
جمعی از مفسران اعتقاد دیگری در تفسیر این آیات دارند، و آن اینکه : منظور این است که آنها واقعا نه بر حسب ادعا از آئین خود دست بر نمی داشتند و منفک و جدا نمی شدند، تا دلیل روشنی به سراغشان آید.
ولی مفهوم این سخن آن است که بعد از آمدن چنین دلیل روشنی ایمان آوردند، در حالی که آیات بعد نشان می دهد این مطلب چنین نبود، مگر اینکه گفته شود منظور ایمان آوردن گروهی از آنها است هر چند در اقلیت باشند، و به اصطلاح از قبیل موجبه جزئیه است
ولی به هر حال این تفسیر بعید به نظر می رسد، و شاید به همین دلیل فخر رازی در تفسیر خود آیه نخست را از پیچیده ترین آیات قرآن می شمرد که در تضاد با آیات بعد است ، و بعد برای حل مشکل طرقی ذکر می کند که بهترین آن همان است که ما در بالا آوردیم .
در اینجا تفسیر سومی نیز وجود دارد و آن اینکه : منظور این است که خداوند مشرکان و اهل کتاب را به حال خود رها نمی کند، تا زمانی که به آنان اتمام حجت نماید، و بینه ای بفرستد، و راه را به آنان نشان دهد و لذا پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را برای هدایت آنها فرستاد.
در حقیقت این آیه اشاره به قاعده لطف است که در علم کلام مطرح می باشد که خداوند برای هر قوم و ملتی دلائل روشن را برای اتمام حجت

خواهد فرستاد.
به هر حال منظور از ((بینه)) در اینجا دلیل روشن است که مصداق آن طبق آیه دوم شخص ((رسول الله)) است ، در حالی که قرآن مجید را بر زبان داشت . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 202
((صحف)) جمع ((صحیفه)) به معنی اوراقی است که چیزی بر آن می نویسند، و منظور از آن در اینجا محتوای اوراق است ، زیرا می دانیم پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هرگز چیزی را از روی اوراق نمی خواند.
و منظور از ((مطهره)) پاک بودن آن از هر گونه شرک و کذب و دروغ و باطل است ، و مطهر از اینکه شیاطین جن و انس در آن دخالت کنند.
همانگونه که در آیه 42 فصلت آمده است : لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه : هیچگونه باطلی نه از پیش رو، و نه از پشت سر، به سراغ آن نمی آید.
جمله ((فیها کتب قیمة)) اشاره به این است که در این صحف آسمانی مطالبی نوشته شده که از هر گونه انحراف و اعوجاج و کجی برکنار است . بنابراین ((کتب)) به معنی مکتوبات است و یا به معنی احکام و مقرراتی که از ناحیه خداوند تعیین شده است ، زیرا کتابت به معنی تعیین حکم نیز آمده ، چنانکه می فرماید: کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم روزه بر شما مقرر شد همانگونه که بر پیشینیان مقرر گردید (بقره 183).
و به این ترتیب ((قیمة)) به معنی صاف و مستقیم ، یا محکم و پابرجا، یا ارزشمند و پربها، و یا همه این مفاهیم در آن جمع است .
این احتمال نیز داده شده که چون قرآن تمام محتوای کتب پیشین را با اضافات فراوانی در بر دارد و لذا گفته شده که در آن کتب قیمه گذشته است . قابل توجه اینکه در آیه اول اهل کتاب مقدم بر مشرکان ذکر شده اند، و در آیه چهارم تنها سخن از اهل کتاب است و از مشرکان سخنی به میان نیامده ، در حالی که آیه ناظر به هر دو است .
این تعبیرات ظاهرا به خاطر آن است که اهل کتاب در این برنامه ها اصل و اساس بودند، و مشرکان تابع آنها، و یا به خاطر آن است که اهل کتاب تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 203
در خور مذمت بیشتری بودند، چرا که آنها علما و دانشمندان فراوانی داشتند، و از این نظر در سطحی بالاتر از مشرکان قرار گرفته بودند، بنابراین مخالفت آنها زشت تر و ناپسندتر بود و در خور سرزنش فراوان .
سپس اهل کتاب و به تبع آنها مشرکان را مورد ملامت قرار داده ، می گوید: چرا در این آئین جدید اختلاف کردند، بعضی مؤ من و بعضی کافر شدند، در حالی که در این آئین دستوری به آنها داده نشده است جز اینکه

خدا را پرستش کنند، و عبادت او را از عبادت غیر او خالص سازند، و از هر گونه شرک باز گردند و متمایل به توحید شوند، نماز را بر پا دارند و زکات را ادا کنند (و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء و یقیموا الصلوة و یؤ توا الزکاة).
سپس می افزاید:
((و این است آئین مستقیم و پایدار)) (و ذلک دین القیمة).
در اینکه منظور از ((و ما امروا))... در اینجا چیست جمعی گفته اند منظور این است که اهل کتاب در آئین خودشان مساءله توحید و نماز و زکات وجود داشته و اینها مسائلی است ثابت ، ولی آنها به این دستورات نیز وفادار نمانده اند.
دیگر اینکه در آئین اسلام دستوری جز توحید خالص و نماز و زکات و مانند

آن نیامده ، و اینها اموری هستند شناخته شده ، چرا از قبول آن سرباز می زنند؟ و در پذیرش آن اختلاف می کنند.
معنی دوم نزدیک تر به نظر می رسد، زیرا به دنبال آیه قبل که سخن از اختلاف آنها در پذیرش آئین جدید می گفت مناسب همین است که ((امروا)) ناظر به آئین جدید باشد.
از این گذشته معنی اول تنها در باره اهل کتاب صادق است و مشرکان را شامل نمی شود، در حالی که معنی دوم همگان را شامل می شود.
منظور از ((دین)) که باید آن را برای خدا خالص کنند به عقیده بعضی از مفسران همان ((عبادت)) است ، و جمله ((الا لیعبدوا الله)) که قبل از آن ذکر شده نیز همین معنی را تاءیید می کند
ولی این احتمال وجود دارد که منظور مجموعه دین و شریعت باشد، یعنی آنها ماءمور شده بودند که خدا را پرستش کنند و دین و آئین خود را در تمام جهات خالص گردانند، این معنی با گستردگی مفهوم دین سازگارتر است ، و جمله بعد ((و ذلک دین القیمة)) که دین را به معنی وسیع مطرح کرده همین معنی را تاءیید می کند.
((حنفا)) جمع ((حنیف)) از ماده حنف (بر وزن کنف) به گفته راغب در مفردات به معنی تمایل یافتن از گمراهی به سوی راه مستقیم است ، و عرب تمام کسانی را که حج بجا می آوردند یا ختنه می کردند حنیف می نامید، اشاره به اینکه آنها بر آئین ابراهیم بوده اند و احنف به کسی گفته می شود که پای او کث باشد.
رویهمرفته از کتب مختلف لغت چنین به دست می آید که این واژه در اصل به معنی انحراف و کجی بوده ، منتها در قرآن و اخبار اسلامی به معنی انحراف از شرک به سوی توحید و هدایت به کار رفته است . تفسیر نمونه

انتخاب این تعبیر ممکن است در اصل به این دلیل باشد که جامعه های بت پرست هر کسی که آئین آنها را رها می کرد و به سوی توحید گام بر می داشت او را حنیف (منحرف) می شمردند، و تدریجا این تعبیر برای پویندگان راه توحید به عنوان یک تعبیر رائج شناخته شد که در حقیقت مفهومش انحراف از ضلالت به هدایت بود، و لازمه آن همان توحید خالص و اعتدال کامل و اجتناب از هر گونه افراط و تفریط است ، ولی نباید فراموش کرد که اینها معانی ثانوی این کلمه است .
جمله ((و ذلک دین القیمة)) اشاره به آن است که این اصول یعنی توحید خالص و نماز (توجه به خالق) و زکات (توجه به خلق) از اصول ثابت و پابرجای همه ادیان است ، بلکه می توان گفت اینها در متن فطرت آدمی قرار دارد.
زیرا از یکسو سرنوشت انسان بر مساءله توحید است ، و از سوی دیگر فطرتش او را دعوت به شکر منعم و معرفت و شناخت او می کند، و از سوی سوم روح اجتماعی و مدنیت انسان او را به سوی کمک به محرومان فرا می خواند.
بنابراین ریشه این دستورات به صورت کلی در اعماق همه فطرتها جای دارد، لذا در متن تعلیمات همه انبیای پیشین و پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قرار گرفته است . البینة
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 206
آیه 6 - 8
آیه و ترجمه
إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتَبِ وَ الْمُشرِکِینَ فِی نَارِ جَهَنَّمَ خَلِدِینَ فِیهَا أُولَئک هُمْ شرُّ الْبرِیَّةِ(6) إِنَّ الَّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصلِحَتِ أُولَئک هُمْ خَیرُ الْبرِیَّةِ(7) جَزَاؤُهُمْ عِندَ رَبهِمْ جَنَّت عَدْنٍ تجْرِی مِن تحْتهَا الاَنهَرُ خَلِدِینَ فِیهَا أَبَداً رَّضىَ اللَّهُ عَنهُمْ وَ رَضوا عَنْهُ ذَلِک لِمَنْ خَشىَ رَبَّهُ(8)
ترجمه :
6 - کافران از اهل کتاب و مشرکان در دوزخند، جاودانه در آن می مانند، آنها بدترین مخلوقاتند.
7 - (اما) کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند بهترین مخلوقات (خدا) هستند.
8 - پاداش آنها نزد پروردگارشان باغهای بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش جاری است ، همیشه در آن می مانند، هم خدا از آنها خشنود است و هم آنها از خدا خشنود، و این (مقام والا) برای کسی است که از پروردگارش بترسد. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 207
تفسیر :
بهترین و بدترین مخلوقات !

در آیات گذشته آمده بود که کفار اهل کتاب و مشرکان در انتظار این بودند که دلیل روشنی از سوی خداوند سراغ آنها بیاید، ولی بعد از آمدن ((بینه)) متفرق و پراکنده شدند و هر کدام راهی را پیش گرفتند.
در آیات مورد بحث به دو گروه کافران و مؤ منان در برابر این دعوت الهی ، و سرانجام کار هر یک از آنها اشاره می کند.
نخست می فرماید: کسانی که از اهل کتاب و مشرکان به این آئین جدید کافر شدند در آتش دوزخند، جاودانه در آن می مانند، آنها بدترین مخلوقاتند! (ان الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین فی نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شر البریة).
تعبیر به ((کفروا)) اشاره به کفرشان در مقابل آئین اسلام است ، و گر نه کفر و شرک قبلی آنها مطلب تازه ای نیست .
تعبیر اولئک هم شر البریة (آنها بدترین مخلوقاتند) تعبیر تکان دهنده ای است که نشان می دهد در میان تمام جنبندگان و غیر جنبندگان موجودی مطرودتر از کسانی که بعد از وضوح حق و اتمام حجت راه راست را رها کرده در ضلالت گام می نهند یافت نمی شود، و این در حقیقت شبیه چیزی است که در آیه 22 سوره انفال آمده است : ان شر الدواب عند الله الصم البکم الذین لا یعقلون : بدترین جنبندگان نزد خداوند افرادی هستند که نه گوش شنوا دارند و نه زبان گویا و نه اندیشه بیدار!
و یا آنچه در سوره اعراف آیه 179 آمده که بعد از ذکر گروه دوزخیان با همین اوصاف می فرماید: اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک هم الغافلون :

((آنها همچون چهارپایانند، بلکه گمراهتر، آنها غافلانند)).
آیه مورد بحث مطلبی فراتر از اینها نیز دارد چرا که آنها را بدترین مخلوقات معرفی کرده ، و این در حقیقت به منزله بیان دلیلی است برای خلود آنها در آتش دوزخ .
چرا آنها بدترین مخلوقات نباشند در حالی که تمام درهای سعادت به رویشان گشوده شده و از روی کبر و غرور و عناد و لجاج آگاهانه به مخالفت برخاستند. مقدم داشتن اهل کتاب بر مشرکان در این آیه نیز ممکن است به خاطر این باشد که آنها دارای کتاب آسمانی و علما و دانشمندان بودند و نشانه های پیغمبر اسلام در کتب آنها صریحا آمده بود، بنابراین مخالفت آنها زشت تر و بدتر بود.
در آیه بعد به گروه دوم که نقطه مقابل آنها هستند و در قوس صعودی قرار دارند اشاره کرده می فرماید: کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند آنها بهترین مخلوقات خدا هستند (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة).
سپس پاداش آنها را در چند جمله کوتاه چنین بیان می کند: جزای آنها نزد

پروردگارشان باغهای بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختانش پیوسته جاری است ، در حالی که همیشه در آن می مانند (جزاؤ هم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابدا).
((هم خدا از آنها خشنود است و هم آنها از خدا خشنود)) (رضی الله عنهم و رضوا عنه). تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 209
و این مقام والا و پاداشهای مهم و بی نظیر از آن کسی است که از پروردگارش بترسد (ذلک لمن خشی ربه).
قابل توجه اینکه در مورد مؤ منان سخن از انجام اعمال صالح نیز به میان آمده که در حقیقت میوه درخت ایمان است ، اشاره به اینکه ادعای ایمان به تنهائی کافی نیست ، بلکه اعمال انسان باید گواه بر ایمان او باشد، ولی کفر به تنهائی هر چند تواءم با عمل ناصالحی نیز نباشد مایه سقوط و بدبختی است ، گذشته از این کفر معمولا مبداء انواع گناهان و جنایات و اعمال خلاف نیز می شود.
تعبیر ((اولئک هم خیر البریة)) به خوبی نشان می دهد که انسانهای مؤ من و صالح العمل حتی از فرشتگان برتر و بالاترند، چرا که آیه مطلق است ، و هیچ استثنائی در آن نیست ، آیات دیگر قرآن نیز گواه بر این معنی می باشد ، مانند آیات سجود فرشتگان بر آدم ، و آیه و لقد کرمنا بنی آدم (اسراء - 70).
به هر حال در این آیه نخست از پاداش مادی و جسمانی آنها که باغهای پر نعمت بهشتی است سخن به میان آمده ، و بعد از پاداش معنوی و روحانی آنان که هم خدا از آنان راضی است و هم آنان از خدا راضی .
آنها از خدا راضی اند چرا که هر چه خواسته اند به آنها داده ، و خدا از آنها راضی است چرا که هر چه او خواسته انجام داده اند، و اگر هم لغزشی بوده به لطفش صرف نظر کرده ، چه لذتی از این برتر و بالاتر که احساس کند مورد قبول و رضای معبود و محبوبش واقع شده ، و به لقای او واصل گردیده است .
دارند هر کس از تو مرادی و مطلبی
مقصود ما ز دنیی و عقبی لقای تو است !آری بهشت جسم انسان ، باغهای جاویدان آن جهان است ، ولی بهشت جانش رضای خدا و لقای محبوب است .
جمله ((ذلک لمن خشی ربه)) نشان می دهد که تمام این برکات از ((خوف تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 210
و خشیت و ترس از خدا)) سرچشمه می گیرد، چرا که همین ترس انگیزه حرکت به سوی هر گونه اطاعت و تقوی و اعمال صالح است .
بعضی از مفسران با ضمیمه کردن این آیه به آیه 28 سوره فاطر انما یخشی الله من عباده العلماء تنها دانشمندان از خدا می ترسند چنین نتیجه

گرفته اند که بهشت در واقع حق مسلم دانشمندان و آگاهان است .
البته با توجه به اینکه خشیت مراتب و مراحلی دارد و علم و دانش و آگاهی نیز دارای سلسله مراتب است مفهوم این سخن روشن می شود.
ضمنا بعضی عقیده دارند که مقام ((خشیت)) مقامی برتر از مقام ((خوف)) است ، زیرا خوف به هر گونه ترس گفته می شود ولی خشیت ترسی است تواءم با تعظیم و احترام .
نکته ها :
1 - علی (علیه السلام) و شیعیانش خیر البریه اند
در روایات فراوانی که از طرق اهل سنت و منابع معروف آنها، و همچنین در منابع معروف شیعه نقل شده ، آیه ((اولئک هم خیر البریة)) (آنها بهترین مخلوقات خدا هستند) به علی (علیه السلام) و پیروان او تفسیر شده است .
((حاکم حسکانی)) نیشابوری که از دانشمندان معروف اهل سنت در قرن پنجم هجری است این روایات را در کتاب معروفش ((شواهدالتنزیل)) با اسناد مختلف نقل می کند، و تعداد آن بیش از بیست روایت است که به عنوان نمونه چند روایت را از نظر می گذارنیم :
1 - ((ابن عباس)) می گوید: هنگامی که آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة نازل شد پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به علی (علیه السلام) فرمود: تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 211
هو انت و شیعتک تاتی انت و شیعتک یوم القیامة راضیین مرضیین ، و یاتی عدوک غضبانا مقحمین :
منظور از این آیه تو و شیعیانت هستید که در روز قیامت وارد عرصه محشر می شوید در حالی که هم شما از خدا راضی و هم خدا از شما راضی است و دشمنت خشمگین وارد محشر می شود و به زور به جهنم می رود (در بعضی از نسخه های حدیث مقمحین آمده است که به معنی بالا نگاه داشتن سر به وسیله غل و زنجیر می باشد).
2 - در حدیث دیگری از ((ابوبرزه)) آمده است که وقتی پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این آیه را قرائت کرد، فرمود: هم انت و شیعتک یا علی ، و میعاد ما بینی و بینک الحوض : آنها تو و شیعیانت هستید، ای علی ! و وعده من و شما کنار حوض کوثر است !.
3 - در حدیث دیگری از ((جابر بن عبدالله انصاری)) آمده است که ما خدمت پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کنار خانه خدا نشسته بودیم علی (علیه السلام) به سوی ما آمد، هنگامی که چشم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به او افتاد فرمود: قد اتاکم اخی : برادرم به سراغ شما می آید سپس رو به کعبه کرد: فقال و رب هذه البنیة ! ان هذا و شیعته هم الفائزون یوم القیامة : به خدای این کعبه قسم که این مرد و

شیعیانش در قیامت رستگارانند سپس رو به سوی ما کرد و افزود:
اما و الله انه اولکم ایمانا بالله ، و اقومکم بامر الله ، و اوفاکم بعهد الله و اقضاکم بحکم الله و اقسمکم بالسویة ، و اعدلکم فی الرعیة ، و اعظمکم عند الله مزیة .
قال ((جابر)): فانزل الله : ((ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 212
اولئک هم خیر البریة)) فکان علی اذا اقبل قال اصحاب محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قد اتاکم خیر البریة بعد رسول الله .
به خدا سوگند او قبل از همه شما به خدا ایمان آورد، و قیام او به فرمان خدا بیش از همه شما است ، وفایش به عهد الهی از همه بیشتر، و قضاوتش به حکم الله افزونتر، و مساواتش در تقسیم (بیت المال) از همه زیادتر، عدالتش درباره رعیت از همه فزون تر، و مقامش نزد خداوند از همه بالاتر است .
جابر می گوید: در اینجا خداوند آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة را نازل فرمود و از آن به بعد هنگامی که علی (علیه السلام) می آمد یاران محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می گفت ند: بهترین مخلوق خدا بعد از رسول الله آمد!.
نزول این آیه در کنار خانه کعبه منافات با مدنی بودن سوره ندارد، زیرا ممکن است از قبیل نزول مجدد، و یا تطبیق بوده باشد، بعلاوه بعید نیست که نزول این آیات در سفرهائی که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از مدینه به مکه آمده است واقع شده باشد، به خصوص اینکه راوی روایت جابر بن عبد الله انصاری است که در مدینه به حضرت ملحق شد، و اطلاق مدنی بر اینگونه آیات بعید نیست .
بعضی از این احادیث را ((ابن حجر)) در کتاب ((صواعق)) آورده و بعضی را محمد ((شبلنجی)) در ((نور الابصار)).
((جلال الدین سیوطی)) در ((در المنثور)) نیز قسمت عمده روایت اخیر را از ((ابن عساکر)) از ((جابر بن عبدالله)) نقل کرده است . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 213
4 - در ((درالمنثور)) از ((ابن عباس)) آمده است که وقتی آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة نازل شد پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به علی فرمود: هو انت و شیعتک یوم القیامة راضیین مرضیین : آن تو و شیعیان تو در قیامت می باشید که هم شما از خدا خشنود هستید و هم خدا از شما خشنود!
5 - نامبرده در حدیث دیگری از ابن مردویه از علی (علیه السلام) نقل می کند که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به من فرمود: ا لم تسمع قول الله : ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة ؟

انت و شیعتک و موعدی و موعدکم الحوض ، اذا جئت الامم للحساب ، تدعون غرا محجلین : آیا این سخن خدا نشنیده ای که می فرماید: کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند بهترین مخلوقاتند؟ این تو و شیعیان تو هستید، و وعده گاه من و شما کنار حوض کوثر است ، هنگامی که من برای حساب امتها می آیم و شما دعوت می شوید در حالی که پیشانی سفید و شناخته شده اید.
بسیاری دیگر از دانشمندان اهل سنت نیز همین مضمون را در کتب خود نقل کرده اند از جمله خطیب خوارزمی در ((مناقب)) و ((ابو نعیم اصفهانی)) در ((کفایة الخصام)) و ((علامه طبری)) در ((تفسیر معروفش)) و ابن صباغ مالکی در ((فصول المهمه)) و ((علامه شوکانی)) در ((فتح الغدیر)) و ((شیخ سلیمان قندوزی)) در ((ینابیع المودة)) و آلوسی در ((روح المعانی)) ذیل آیات مورد بحث و جمعی دیگر.
کوتاه سخن اینکه حدیث فوق از احادیث بسیار معروف و مشهور است که از سوی غالب دانشمندان و علمای اسلام پذیرفته شده ، و این فضیلتی است بزرگ و بی نظیر برای علی (علیه السلام) و پیروانش .
ضمنا از این روایات به خوبی این حقیقت آشکار می شود که واژه ((شیعه)) تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 214
از همان عصر رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به وسیله آن حضرت در میان مسلمین نشر شد، و اشاره به پیروان خاص امیر مؤ منان علی (علیه السلام) است ، و آنها که گمان می کنند تعبیر شیعه از تعبیراتی است که قرنها بعد به وجود آمده سخت در اشتباهند.
2 - لزوم اخلاص نیت در عبادت
بعضی از علمای اصول فقه به آیه و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین برای لزوم قصد قربت در عبادات ، و اینکه اصل در اوامر تعبدی بودن است نه توصلی استدلال کرده اند، و این منوط به آن است که دین در اینجا به معنی عبادت بوده باشد، تا دلیل بر لزوم اخلاص در عبادات گردد و امر را در این آیه به طور مطلق قرار دهیم تا مفهومش لزوم قصد قربت در همه اوامر باشد (مگر مواردی که به دلیلی خارج شده) در حالی که مفهوم آیه ظاهرا هیچ یک از اینها نیست ، بلکه مقصود اثبات توحید در مقابل شرک است ، یعنی آنها جز به توحید دعوت نشده اند و با این حال ارتباطی با احکام فرعی ندارد.
3 - قوس عجیب صعودی و نزولی انسان
از آیات این سوره به خوبی استفاده می شود که هیچ مخلوقی در عالم فاصله قوس صعودی و نزولیش به اندازه انسان نیست ، اگر دارای ایمان و اعمال صالح باشد (توجه داشته باشید که عملوا الصالحات همه اعمال صالح را شامل می شود نه بعضی را) برترین خلق خدا است ، و اگر راه

کفر و ضلالت و لجاج و عناد را بپوید چنان سقوط می کند که بدترین خلق خدا می شود!
این فاصله عظیم میان قوس صعودی و نزولی انسان گر چه مساءله تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 215
حساس و خطرناکی است ، ولی دلالت بر عظمت مقام نوع بشر و قابلیت تکامل او دارد، و طبیعی است که در کنار چنین قابلیت و استعداد فوق العادهای امکان تنزل و سقوط فوق العاده نیز باشد. خداوندا! برای رسیدن به مقام شامخ خیر البریة از لطف تو استمداد می طلبیم . پروردگارا! ما را از شیعیان و پیروان آن بزرگ مردی قرار ده که برای این عنوان از همه شایسته تر است . بارالها! چنان اخلاصی مرحمت کن که جز تو را نپرستیم و به غیر تو عشق نورزیم .
آمین یا رب العالمین تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 216

تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 217
سوره زلزله
مقدمه
این سوره در مدینه نازل شده و دارای 8 آیه است تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 218
محتوی و فضیلت سوره زلزله
در اینکه این سوره در مکه نازل شده است ، یا در مدینه ؟ در میان مفسران گفتگو است : بسیاری آن را مدنی می دانند، در حالی که بعضی معتقدند در مکه نازل شده ، لحن آیات آن که در باره معاد و اشراط الساعة (نشانه های وقوع رستاخیز) سخن می گوید، به آیات مکی شبیه تر است ، ولی در حدیثی آمده که ابو سعید خدری وقتی این سوره نازل شده از پیغمبر اکرم سؤ الی در باره آیه فمن یعمل مثقال ذرة ... کرد، و می دانیم ((ابوسعید)) در مدینه به مسلمانان ملحق شد.
اما مدنی بودن یا مکی بودن این سوره تاءثیری در مفاهیم و تفسیر آن ندارد.
به هر حال این سوره عمدة بر سه محور دور می زند:
نخست از ((اشراط الساعة)) و نشانه های وقوع قیامت بحث می کند، و در دنبال آن سخن از شهادت زمین به تمام اعمال آدمی آمده است .
در بخش سوم از تقسیم مردم به دو گروه نیکوکار و بدکار و رسیدن هر کس به اعمال خود سخن می گوید.
در فضیلت این سوره تعبیرات مهمی در روایات اسلامی آمده ، از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : من قراءها فکانما قراء البقرة و اعطی من الاجر کمن قراء ربع القرآن : ((هر کس آن را تلاوت کند گوئی سوره بقره را قرائت کرده ، و پاداش او به اندازه کسی است که یک چهارم قرآن را تلاوت تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 219
کرده باشد)).
و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: هرگز از تلاوت سوره اذا زلزلت الارض خسته نشوید، چرا که هر کس آن را در نمازهای نافله بخواند هرگز به زلزله گرفتار نمی شود، و با آن نمی میرد، و به صاعقه و آفتی از آفات دنیا تا هنگام مرگ گرفتار نخواهد شد. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 220
آیه 1 - 8

آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم
إِذَا زُلْزِلَتِ الاَرْض زِلْزَالهَا(1) وَ أَخْرَجَتِ الاَرْض أَثْقَالَهَا(2) وَ قَالَ الانسنُ مَا لَهَا(3) یَوْمَئذٍ تحَدِّث أَخْبَارَهَا(4) بِأَنَّ رَبَّک أَوْحَی لَهَا(5) یَوْمَئذٍ یَصدُرُ النَّاس أَشتَاتاً لِّیُرَوْا أَعْمَلَهُمْ(6) فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ(7) وَ مَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شرًّا یَرَهُ(8) تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 221
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - هنگامی که زمین شدیدا به لرزه در آید.
2 - و زمین بارهای سنگینش را خارج سازد!
3 - و انسان می گوید زمین را چه می شود (که اینگونه می لرزد)؟
4 - در آن روز زمین تمام خبرهای خود را بازگو می کند.
5 - چرا که پروردگارت به او وحی کرده است .
6 - در آن روز مردم به صورت گروه های مختلف از قبرها خارج می شوند تا اعمالشان به آنها نشان داده شود.
7 - پس هر کس به اندازه سنگینی ذره ای کار خیر انجام داده آن را می بیند.
8 - و هر کس به اندازه ذره ای کار بد کرده آن را می بیند.
تفسیر :
آن روز که انسان تمام اعمالش را می بیند!
همانگونه که در بیان محتوای سوره اشاره شد آغاز این سوره همراه است با بیان بعضی از حوادث هول انگیز و وحشتناک پایان این جهان و شروع رستاخیز.
نخست می فرماید: ((هنگامی که زمین شدیدا به لرزه در آید)) (اذا زلزلت الارض زلزالها). تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 222
و چنان زیر و رو شود که بارهای سنگینی را که در درون دارد خارج سازد (و اخرجت الارض اثقالها).
تعبیر به ((زلزالها)) (زلزله اش) یا اشاره به این است که در آن روز تمام کره زمین به لرزه در می آید (برخلاف زلزله های معمولی که همه آنها موضعی و مقطعی است) و یا اشاره به زلزله معهود یعنی زلزله رستاخیز است و.
در اینکه منظور از ((اثقال)) (بارهای سنگین) چیست ؟ مفسران تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند: بعضی گفته اند منظور انسانها هستند که با زلزله رستاخیز از درون قبرها به خارج پرتاب می شوند، نظیر آنچه در سوره انشقاق آیه 4 آمده است ((و القت ما فیها و تخلت)).
و بعضی گفته اند: گنجهای درون خود را بیرون می ریزد، و مایه حسرت

دنیاپرستان بی خبر می گردد.
این احتمال نیز وجود دارد که منظور بیرون فرستادن مواد سنگین و مذاب درون زمین است که معمولا کمی از آن به هنگام آتشفشانها و زلزله ها بیرون می ریزد، در پایان جهان آنچه در درون زمین است به دنبال آن زلزله عظیم به بیرون پرتاب می شود. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 223
تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد هر چند جمع میان این تفاسیر نیز بعید نیست .
به هر حال ، در آن روز انسان از دیدن این صحنه بی سابقه ، سخت متوحش می شود، و می گوید: چه می شود که زمین اینگونه به لرزه در آمده است ، و آنچه در درون داشته بیرون ریخته ؟ (و قال الانسان مالها).
گر چه بعضی انسان را در اینجا به خصوص انسانهای کافر تفسیر کرده اند که در مساءله معاد و رستاخیز شک و تردید داشته اند، ولی ظاهر این است که انسان در اینجا معنی گسترده ای دارد که همگان را شامل می شود، زیرا تعجب از اوضاع و احوال زمین در آن روز مخصوص به کافران نیست .
آیا این تعجب ، و سؤ ال ناشی از آن ، مربوط به نفخه اولی است یا دوم ؟.
ظاهر این است که همان نفخه اولی است که نفخه پایان جهان است ، زیرا زلزله عظیم در پایان جهان رخ می دهد.
این احتمال نیز داده شده است که منظور نفخه رستاخیز و زنده شدن مردگان ، و بیرون ریختن آنها از درون زمین می باشد، زیرا آیات بعد نیز همه مربوط به نفخه دوم است .
ولی از آنجا که در آیات قرآن کرارا حوادث این دو نفخه با هم ذکر شده ، تفسیر اول با توجه به بیان زلزله وحشتناک پایان جهان مناسب تر به نظر می رسد، و در این صورت منظور از اثقال زمین معادن و گنجها و مواد مذاب درون آن است . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 224
و از آن مهمتر اینکه : زمین در آن روز تمام خبر خود را باز می گوید (یومئذ تحدث اخبارها).
آنچه از خوبیها و بدیها، و اعمال خیر و شر، بر صفحه زمین واقع شده است ، همه را برملا می سازد، و یکی از مهمترین شهود اعمال انسان در آن روز همین زمینی است که ما اعمال خود را بر آن انجام می دهیم ، و شاهد و ناظر ما است .
در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که فرمود، ((ا تدرون ما اخبارها))؟: آیا می دانید منظور از اخبار زمین در اینجا چیست ؟
قالوا: الله و رسوله اعلم : گفتند: خدا و پیغمبرش آگاه تر است فرمود:

اخبارها ان تشهد علی کل عبد و امة بما عملوا علی ظهرها، تقول عمل کذا و کذا، یوم کذا، فهذا اخبارها: منظور از خبر دادن زمین این است که اعمال هر مرد و زنی را که بر روی زمین انجام داده اند خبر می دهد، می گوید: فلان شخص در فلان روز فلان کار را انجام داد، این است خبر دادن زمین !.
در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : حافظوا علی الوضوء و خیر اعمالکم الصلاة ، فتحفظوا من الارض فانها امکم ، و لیس فیها احد یعمل خیرا او شرا الا و هی مخبرة به !: مواظبت بر وضو کنید، و بهترین اعمال شما نماز است ، و مراقب زمین باشید که مادر شما است ، هیچ انسانی کار خیر یا شری بجا نمی آورد مگر اینکه زمین از آن خبر می دهد!.
از ابوسعید خدری نقل شده که می گفت : هر گاه در بیابان هستی صدایت را به اذان بلند کن ، چرا که از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شنیدم که میفرمود: لا یسمعه جن و لا انس و لا حجر الا یشهد له : هیچ جن و انس و قطعه سنگی آن را نمی شنود مگر اینکه برای او (در قیامت) گواهی می دهد. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 225
آیا راستی زمین به فرمان خدا زبان می گشاید و تکلم می کند؟ یا اینکه منظور ظاهر شدن آثار اعمال انسان بر صفحه زمین است ؟ زیرا می دانیم هر عملی که انسان انجام دهد، خواه ناخواه در اطراف او آثاری بجا می گذارد، هر چند امروز برای ما محسوس نباشد، درست همانند آثاری که از خطوط انگشتان یک دوست یا دشمن بر روی دستگیره درمی ماند، و در آن روز همه این آثار ظاهر می شود، و سخن گفتن زمین چیزی جز این ظهور بزرگ نیست ، همانگونه که گاه به یک شخص خواب آلود می گوئیم چشمان تو می گوید که دیشب نخوابیده ای ، یعنی آثار بی خوابی در آن نمایان است .
به هر حال این موضوع عجیبی نیست ، چرا که هم امروز با پیشرفت علم و دانش بشر ابزار و وسائلی اختراع شده که در همه جا، و هر لحظه ، می تواند صدای انسان را ضبط کند، یا از انسان و اعمالش عکسبرداری نماید، و به عنوان یک سند مسلم در دادگاه مطرح شود، به گونه ای که قابل هیچگونه انکار نباشد.
اگر در گذشته بعضی از شهادت زمین تعجب می کردند امروز یک نوار نازک یا یک دستگاه ضبط که به صورت یک دکمه به لباس دوخته می شود می تواند مسائل بسیاری بازگو کند.
جالب اینکه در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: صلوا المساجد فی بقاع مختلفة ، فان کل بقعة تشهد للمصلی علیها یوم القیامة : در قسمتهای مختلف مساجد نماز بخوانید، زیرا هر قطعه زمینی در قیامت

برای کسی که روی آن نماز خوانده گواهی می دهد.
و در حدیث دیگری آمده است که امیر مؤ منان علی (علیه السلام) هنگامی که بیت المال را تقسیم می کرد و خالی می شد، دو رکعت نماز بجا می آورد و می فرمود: تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 226
اشهدی انی ملا تک بحق ، و فرغتک بحق : (روز قیامت) گواهی ده که من تو را به حق پر کردم و به حق خالی کردم !.
در آیه بعد می افزاید: این به خاطر آن است که پروردگار تو به زمین وحی کرده (بان ربک اوحی لها).
و زمین در اجرای این فرمان کوتاهی نمی کند، تعبیر ((اوحی)) در اینجا به خاطر آن است که چنین سخن گفتن اسرارآمیز بر خلاف طبیعت زمین است و این جز از طریق یک وحی الهی ممکن نیست .
بعضی گفته اند: منظور این است که به زمین وحی می کند آنچه در درون دارد بیرون بریزد.
ولی تفسیر اول صحیح تر و مناسب تر به نظر می رسد.
سپس می فرماید: در آن روز مردم به صورت گروه های مختلف از قبرها خارج شده ، در عرصه محشر وارد می شوند، تا اعمالشان به آنها نشان داده شود!
(یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم).
((اشتات)) جمع شت (بر وزن شط) به معنی متفرق و پراکنده است ، این اختلاف و پراکندگی ممکن است به خاطر این باشد که اهل هر مذهبی جداگانه وارد عرصه محشر می شوند، یا اهل هر نقطهای از مناطق زمین جدا وارد می شوند، و یا اینکه گروهی با صورتهای زیبا و شاد و خندان ، و گروهی تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 227
با چهره های عبوس و تیره و تاریک در محشر گام می نهند.
یا هر امتی همراه امام و رهبر و پیشوایشان هستند، همانگونه که در آیه 71 سوره اسراء آمده : یوم ندعوا کل اناس بامامهم : روزی که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم .
و یا اینکه مؤ منان با مؤ منان و کافران با کافران محشور می شوند.
جمع میان این تفسیرها کاملا ممکن است زیرا مفهوم آیه گسترده است .
((یصدر)) از ماده ((صدر)) (بر وزن صبر) به معنی خارج شدن شتران از آبگاه است که به صورت انبوه و هیجان زده بیرون می آیند به عکس ((ورود)) که به معنی داخل شدن آنها در آبگاه است و در اینجا کنایه از خروج اقوام مختلف از قبرها و آمدنشان در محشر برای حسابرسی است .
این احتمال نیز داده شده که منظور خروجشان از محشر، و حرکت به سوی جایگاهشان در بهشت و دوزخ است .
معنی اول با آیات گذشته تناسب بیشتری دارد.

منظور از جمله لیروا اعمالهم : تا اعمالشان را به آنها نشان دهند مشاهده جزای اعمال است .
یا مشاهده نامه اعمال که هر نیک و بدی در آن ثبت است .
یا مشاهده باطنی به معنی معرفت و شناخت چگونگی اعمالشان است .
و یا به معنی ((تجسم اعمال)) و مشاهده خود اعمال است .
تفسیر اخیر با ظاهر آیه از همه موافق تر است ، و این آیه یکی از روشن ترین آیات بر مساءله تجسم اعمال محسوب می شود که در آن روز اعمال آدمی به صورتهای مناسبی تجسم می یابد و در برابر او حضور پیدا می کند، و همنشینی با آن مایه نشاط یا رنج و بلا است . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 228
سپس به سرانجام کار هر یک از این دو گروه مؤ من و کافر، نیکوکار و بدکار، اشاره کرده می فرماید: پس کسی که به اندازه سنگینی ذرهای کار خیر انجام داده آن را می بیند (فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره).
و هر کس به اندازه سنگینی ذرهای کار بد کرده آن را می بیند! (و من یعمل مثقال ذرة شرا یره).
باز در اینجا تفسیرهای مختلفی ذکر شده که آیا جزای اعمال را می بیند و یا نامه اعمال را مشاهده می کند و یا خود عمل را.
ظاهر این آیات نیز تاءکید مجددی است بر مساءله تجسم اعمال و مشاهده خود عمل ، اعم از نیک و بد در روز قیامت که حتی اگر سر سوزنی کار نیک یا بد باشد در برابر صاحب آن مجسم می شود و آنرا مشاهده می کند.
((مثقال)) در لغت هم به معنی ثقل و سنگینی آمده ، و هم ترازوئی که با آن سنگینی اشیاء را می سنجند، و در اینجا به همان معنی اول است .
برای ((ذرة)) نیز در لغت و کلمات مفسران تفسیرهای گوناگونی ذکر شده است : گاه به معنی مورچه کوچک ، و گاه گرد و غباری که وقتی دست را بر زمین بگذاریم و برداریم به آن می چسبد، و گاه به معنی ذرات بسیار کوچک غبار که در فضا معلق است و به هنگامی که آفتاب از روزنه ای به اطاق تاریک می تابد آشکار می گردد تفسیر شده است .
می دانیم امروز کلمه ((ذره)) را به ((اتم)) نیز اطلاق می کنند و بمب اتمی را ((القنبلة الذریة)) می گویند، اتم به قدری کوچک است که نه با چشم عادی ، و نه با دقیق ترین میکروسکوپها قابل مشاهده نیست ، و تنها آثار آن را مشاهده می کنند، و حجم و وزن آن با محاسبات علمی قابل سنجش است ، و به قدری کوچک است که چند میلیون روی نوک سوزنی جای می گیرد! تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 229
مفهوم ذره هر چه باشد منظور در اینجا کوچکترین وزنها است .
به هر حال این آیه از آیاتی است که پشت را می لرزاند و نشان می دهد که حسابرسی خداوند در آن روز فوق العاده دقیق و حساس است ، و

ترازوهای سنجش عمل در قیامت آنقدر ظریف است که حتی کوچکترین اعمال انسانی را وزن می کنند و به حساب می آورند.
نکته ها :
1 - دقت و سختگیری در حسابرسی قیامت
نه تنها از آیات اخیر این سوره که از آیات مختلف قرآن به خوبی استفاده می شود که در حسابرسی اعمال در قیامت فوق العاده دقت و موشکافی می شود، در آیه 16 سوره لقمان می خوانیم : یا بنی انها ان تک مثقال حبة من خردل فتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یات بها الله ان الله لطیف خبیر: پسرم ! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (عمل نیک یا بد) باشد و در دل سنگی یا در گوشه ای از آسمانها یا زمین پنهان گردد، خداوند آن را (در قیامت) برای حسابرسی می آورد، خداوند دقیق و آگاه است .
((خردل)) دانه بسیار کوچکی از گیاه معروفی است که ضرب المثل در کوچکی می باشد.
این تعبیرات نشان می دهد که در آن حسابرسی بزرگ کوچکترین کارها محاسبه می شود، ضمنا این آیات هشدار می دهد که نه گناهان کوچک را کم اهمیت بشمرند، و نه اعمال خیر کوچک را، چیزی که مورد محاسبه الهی قرار می گیرد هر چه باشد کم اهمیت نیست .
لذا بعضی از مفسران گفته اند این آیات زمانی نازل شد که بعضی از یاران تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 230
پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نسبت به انفاق اموال کم اعتنا بودند، و می گفتند: اجر و پاداش بر چیزهائی داده می شود که ما آن را دوست داریم ، و اشیاء کوچک چیزی نیست که مورد علاقه ما باشد، و همچنین نسبت به گناهان کوچک بی اعتنا بودند، آیات نازل شد و آنها را به خیرات کوچک ترغیب کرد، و از گناهان کوچک بر حذر داشت .
2 - پاسخ به یک سؤ ال
در اینجا سؤ الی مطرح است و آن اینکه مطابق این آیات انسان همه اعمال خود را در قیامت اعم از نیک و بد کوچک و بزرگ می بیند، این معنی چگونه با آیات احباط و ((تکفیر)) و ((عفو)) و ((توبه)) سازگار است ؟ زیرا آیات ((احباط)) می گوید: بعضی از اعمال مانند کفر تمام حسنات انسان را از بین می برد لئن اشرکت لیحبطن عملک (زمر - 65) و طبق آیات ((تکفیر)) گاهی ((حسنات)) ((سیئات)) را از بین می برد ان الحسنات یذهبن السیئات (هود - 114).
و آیات ((عفو)) و ((توبه)) می گوید: در سایه عفو الهی یا توبه کردن ، گناهان محو می شوند، این مفاهیم چگونه با مساءله مشاهده تمام اعمال نیک و بد تطبیق می کند؟

در پاسخ این سؤ ال باید به یک نکته توجه کرد و آن اینکه : دو اصلی که در آیات فوق آمده است که می گوید انسان هر ذره ای از کار نیک و بد را می بیند به صورت یک قانون کلی است ، و میدانیم هر قانون ممکن است استثناهائی داشته باشد، آیات عفو و توبه و حباط و تکفیر در حقیقت به منزله استثناء است در این قانون کلی .
پاسخ دیگر اینکه : در مورد احباط و تکفیر در حقیقت موازنه و کسر تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 231
و انکساری رخ می دهد، و درست مانند مطالبات و بدهیها است که از یکدیگر کسر می شود، هنگامی که انسان نتیجه این موازنه را می بیند در حقیقت تمام اعمال نیک و بد خود را دیده است ، همین سخن در مورد عفو و توبه نیز جاری است ، چرا که عفو بدون لیاقت و شایستگی صورت نمی گیرد، و توبه خود نیز یکی از اعمال نیک است .
بعضی در اینجا جواب دیگری گفته اند که صحیح به نظر نمی رسد و آن اینکه افراد کافر نتیجه اعمال خوب خود را در این دنیا می بینند، همانگونه که افراد مؤ من کیفر اعمال بد خود را در این جهان می بینند.
ولی ظاهر این است که آیات مورد بحث مربوط به قیامت است نه دنیا بعلاوه این کلیت ندارد که هر مؤ من و کافری نتیجه اعمالش را در دنیا ببیند.
3 - جامعترین آیات قرآن
از عبدالله بن مسعود نقل شده است که محکمترین آیات قرآن مجید همین آیات ((فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره)) می باشد و از آن تعبیر به جامعه می کرد و به راستی ایمان عمیق به محتوای آن کافی است که انسان را در مسیر حق وادارد، و از هر گونه شر و فساد بازدارد، لذا در حدیثی آمده است که مردی خدمت پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد عرض کرد: علمنی مما علمک الله : از آنچه خداوند به تو تعلیم داده به من بیاموز.
پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) او را به مردی از یارانش سپرد، تا قرآن به او تعلیم کند، و او سوره ((اذا زلزلت الارض)) را تا به آخر به او تعلیم داد، آن مرد از جا برخاست و گفت : همین مرا کافی است (و در روایت دیگری آمده تکفینی هذه الایة : همین یک آیه مرا کفایت می کند)!
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 232
پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: او را به حال خود بگذار که مرد فقیهی شد! (و طبق روایتی فرمود رجع فقیها: او فقیه شد و بازگشت !) دلیل آن هم روشن است زیرا کسی که می داند که اعمال ما حتی به اندازه یک ذره یا یک دانه خردل مورد محاسبه قرار می گیرد امروز به حساب خود مشغول می شود، و این بزرگترین اثر تربیتی روی او دارد.

با این حال در روایت دیگری از ابوسعید خدری آمده است که وقتی آیه فمن یعمل ... نازل شد عرض کردم ای رسول خدا آیا من همه اعمالم را می بینم ؟ فرمود: آری . گفتم : آن کارهای بزرگ را؟ فرمود: بله ، گفتم : کارهای کوچک کوچک را؟ فرمود: بله ، عرض کردم : ای وای بر من ! مادرم بنشیند و برای من عزاداری کند!
فرمود: بشارت باد بر تو ای ابوسعید! چرا که حسنات به ده برابر حساب می شود، تا هفتصد برابر، و خدا برای هر کس بخواهد آن را هم مضاعف می کند، و اما هر گناه به اندازه یک گناه مجازات دارد، یا خداوند عفو می کند و بدان احدی با عملش نجات نخواهد یافت ! (جز اینکه کرم خدا شامل او گردد) عرض کردم حتی تو هم ای رسول خدا؟! فرمود: حتی من ، مگر اینکه خداوند مرا مشمول رحمتش سازد!.
خداوندا! جائی که پیامبرت با آن عظمت تنها به عفو تو دل بسته است تکلیف ما روشن است . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 233
پروردگارا! اگر اعمال ما معیار نجات ما باشد وای به حال ما، و اگر کرم تو یار ما باشد خوشا بحال ما؟!
بارالها! آن روز که تمام اعمال کوچک و بزرگ در برابر ما مجسم می شود ما تنها به لطف عمیم تو چشم دوخته ایم .
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 235
سوره والعادیات
مقدمه
این سوره در مدینه نازل شده و دارای 11 آیه است تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 236
محتوی و فضیلت سوره و العادیات :
در اینکه این سوره در مکه نازل شده است یا در مدینه ؟ در میان مفسران سخت گفتگو است ، بسیاری آن را مکی شمرده اند، در حالی که جمعی آن را مدنی می دانند.
کوتاه بودن مقطع آیات ، و تکیه بر سوگندها، و همچنین تکیه بر مساءله معاد قرائنی است که مکی بودن سوره را تاءیید می کند.
ولی از سوی دیگر مضمون سوگندهای این سوره که تناسب زیادی با مسائل جهاد دارد - چنانکه انشاء الله مشروحا بیان خواهد شد - و همچنین روایاتی که می گوید این سوره بعد از جنگ ((ذات السلاسل)) نازل شده است .
(جنگی که در سال هشتم هجرت واقع شد و در آن گروه کثیری از کفار به اسارت درآمدند، و آنها را با طنابها محکم بستند و لذا آن را ذات السلاسل نامیده اند و شرح آن در تفسیر آیات به خواست خدا خواهد آمد) گواه بر مدنی بودن این سوره است ، حتی اگر سوگندهای آغاز این سوره را ناظر به حرکت حجاج به سوی منی و مشعر بدانیم نیز تناسب با مدینه دارد.
درست است که مراسم حج با اکثر شاخ و برگهایش در میان عرب جاهلی نیز - به خاطر اقتدا به سنت ابراهیم - رواج داشت ولی آنها چنان با خرافات آمیخته شده بود که بعید به نظر می رسد قرآن به آن سوگند یاد کرده باشد.
با توجه به مجموع این جهات ما مدنی بودن آن را ترجیح می دهیم . از آنچه گفتیم ضمنا محتوای سوره نیز روشن شد که در آغاز سوگندهای بیدار کننده ای را ذکر می کند، و بعد از آن سخن از پاره ای از ضعفهای نوع انسان همچون کفر و بخل و دنیاپرستی به میان می آورد، و سرانجام با اشاره کوتاه تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 237
و گویائی به مساءله معاد، و احاطه علمی خداوند به بندگان ، سوره را پایان می دهد.
در فضیلت تلاوت این سوره از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : من قراءها اعطی من الاجر عشر حسنات ، بعدد من بات

بالمزدلفة ، و شهد جمعا: هر کس آن را تلاوت کند به عدد هر یک از حاجیانی که (شب عید قربان) در مزدلفه توقف می کنند و در آنجا حضور دارند ده حسنه به او داده می شود و
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من قراء و العادیات و اءدمن قرائتها بعثه الله مع امیر المؤ منین (سلام الله علیه) یوم القیامة خاصه ، و کان فی حجره و رفقائه : هر کس سوره و العادیات را بخواند، و بر آن مداومت کند، خداوند روز قیامت او را با امیر مؤ منان (سلام الله علیه) مبعوث می کند، و در جمع او و میان دوستان او خواهد بود.
از بعضی از روایات نیز استفاده می شود که سوره و العادیات معادل نصف قرآن است .
ناگفته پیدا است که این همه فضیلت برای آنها است که آن را برنامه زندگی خویش قرار دهند و به تمام محتوای آن ایمان دارند و عمل می کنند. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 238
آیه 1 - 11
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم
وَ الْعَدِیَتِ ضبْحاً(1) فَالْمُورِیَتِ قَدْحاً(2) فَالمُغِیرَتِ صبْحاً(3) فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعاً(4) فَوَسطنَ بِهِ جَمْعاً(5) إِنَّ الانسنَ لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ(6) وَ إِنَّهُ عَلی ذَلِک لَشهِیدٌ(7) وَ إِنَّهُ لِحُب الْخَیرِ لَشدِیدٌ(8) أَ فَلا یَعْلَمُ إِذَا بُعْثرَ مَا فی الْقُبُورِ(9) وَ حُصلَ مَا فی الصدُورِ(10) إِنَّ رَبهُم بهِمْ یَوْمَئذٍ لَّخَبِیرُ(11) تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 239
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - سوگند به اسبان دوندهای که نفس زنان (به سوی میدان جهاد) پیش رفتند.
2 - و سوگند به آنها (که بر اثر برخورد سمشان به سنگهای بیابان) جرقه های آتش افروختند.
3 - و با دمیدن صبح بر دشمن یورش بردند.
4 - و گرد و غبار به هر سو پراکنده کردند.
5 - و (ناگهان) در میان دشمن ظاهر شدند.
6 - که انسان در برابر نعمتهای پروردگارش ناسپاس و بخیل است .
7 - و او خود نیز بر این معنی گواه است .
8 - او علاقه شدیدی به مال دارد.
9 - آیا نمی داند روزی که تمام آنچه در قبرهاست زنده می شود.
10 - و آنچه در درون سینه ها است آشکار می گردد.

11 - در آن روز پروردگارشان از آنها کاملا با خبر است .
شاءن نزول :
در حدیثی آمده است که این سوره بعد از جنگ ذات السلاسل نازل شد و ماجرا چنین بود:
در سال هشتم هجرت به پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خبر دادند که دوازده هزار سوار در سرزمین یابس جمع شده ، و با یکدیگر عهد کرده اند که تا پیامبر تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 240
(صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و علی (علیه السلام) را به قتل نرسانند و جماعت مسلمین را متلاشی نکنند از پای ننشینند!
پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) جمع کثیری از یاران خود را به سرکردگی بعضی از صحابه به سراغ آنها فرستاد، ولی بعد از گفتگوهائی بدون نتیجه بازگشتند، سرانجام پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) علی (علیه السلام) را با گروه کثیری از مهاجر و انصار به نبرد آنها اعزام داشت ، آنها به سرعت به سوی منطقه دشمن حرکت کردند و شبانه راه می رفتند، و صبحگاهان دشمن را در حلقه محاصره گرفتند، نخست اسلام را بر آنها عرضه داشتند چون نپذیرفتند هنوز هوا تاریک بود که به آنها حمله کردند و آنان را درهم شکستند، عده ای را کشتند، و زنان و فرزندانشان را اسیر کردند، و اموال فراوانی به غنیمت گرفتند.
سوره و العادیات نازل شد در حالی که هنوز سربازان اسلام به مدینه باز نگشته بودند، پیغمبر خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آن روز برای نماز صبح آمد، و این سوره را در نماز تلاوت فرمود، بعد از پایان نماز اصحاب عرض کردند: این سوره ای است که ما تا به حال نشنیده بودیم !.
فرمود: آری ، علی (علیه السلام) بر دشمنان پیروز شد، و جبرئیل دیشب با آوردن این سوره به من بشارت داد.
چند روز بعد علی (علیه السلام) با غنائم و اسیران به مدینه وارد شد
بعضی معتقدند که این یکی از مصادیق روشن آیه است نه شاءن نزول .
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 241
تفسیر :
سوگند به جهادگران بیدار!
گفتیم این سوره با سوگندهای بیدارگری آغاز شد، نخست می فرماید: به اسبان دونده ای که نفس زنان (به سوی میدان جهاد) پیش رفتند سوگند (و العادیات ضبحا).
یا به شتران حاجیان که از سرزمین عرفات به مشعر الحرام و از مشعر نفس زنان به سوی منی حرکت می کنند سوگند.
((عادیات)) جمع عادیة از ماده عدو (بر وزن صبر) در اصل به معنی گذشتن و جدا شدن است ، خواه قلبا بوده باشد که آن را عداوت گویند و یا

در حرکت خارجی که آن را عدو (دویدن) می خوانند، و گاه در معاملات است که آن را عدوان می نامند، و در اینجا منظور همان دویدن با سرعت است .
ضبح (بر وزن مدح) به معنی صدای نفسهای تند و سریع اسب است که هنگام دویدن از او به گوش می رسد.
همانگونه که در بالا اشاره کردیم در تفسیر این آیه دو نظر وجود دارد:
نخست اینکه منظور سوگند به اسبهائی است که با سرعت به سوی میدان جهاد پیش می روند، و از آنجا که جهاد امر مقدسی است این حیوانات نیز در این مسیر مقدس آنچنان ارزش پیدا می کنند که شایسته است سوگند به آنها یاد شود. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 242
تفسیر دیگر سوگند به شترانی است که در فریضه بزرگ حج در میان مواقف و اماکن مقدس به سرعت حرکت می کنند، و به همین دلیل دارای قداستی هستند شایسته سوگند.
در حدیثی آمده است که ابن عباس می گوید: در حجر اسماعیل در کنار خانه کعبه بودم ، مردی آمد در باره آیه ((والعادیات ضبحا)) از من سؤ ال کرد، من گفتم : منظور اسبانی است که در راه جهاد حمله می کنند، و شبانگاه به محل استراحت باز می گردند، و سربازانی که آتش روشن می کنند و برای خود غذا درست می کنند.
آن مرد از من دور شد و به سراغ علی بن ابیطالب (علیه السلام) رفت در حالی که در کنار زمزم بود و از همین آیه از آن حضرت سؤ ال کرد.
فرمود: آیا از کسی قبل از من این آیه را پرسیده ای عرض کرد آری ، از ابن عباس پرسیده ام او گفت منظور اسبانی است که در راه جهاد حمله می کنند، فرمود: برو و او را صدا کن نزد من بیاید.
هنگامی که خدمت حضرت علی (علیه السلام) آمدم فرمود: چرا مردم را به چیزی که نمی دانی فتوا می دهی ؟ اولین غزوه در اسلام بدر بود و با ما جز دو اسب نبود: اسبی از زبیر و اسبی از مقداد چگونه عادیات به معنی اسبان است ؟! نه ، مقصود شترانی است که از عرفات به مشعر و از مشعر به منی می روند.
ابن عباس می گوید این را که شنیدم از نظر خود بازگشتم و نظر امیر مؤ منان علی (علیه السلام) را پذیرفتم .
این احتمال نیز وجود دارد که ((عادیات)) دارای معنی وسیعی است که تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 243
هم اسبان مجاهدان را شامل می شود، و هم شتران حاجیان را، و منظور از روایت فوق این است که نباید معنی آن را محدود به اسبان کرد چرا که این معنی همه جا صادق نیست ، مصداق واضحترش شتران حجاج است .
این تفسیر از جهاتی مناسب تر به نظر می رسد. سپس می افزاید: سوگند

به آنها که جرقه های آتش افروختند (فالموریات قدحا).
اسبان مجاهدانی که چنان با سرعت به سوی میدان نبرد حرکت می کنند که از اثر برخورد سم آنها به سنگهای بیابان جرقه ها می پرد، یا شترانی که به سرعت به مواقف حج می دوند و سنگها و ریگها از زیر پای آنها پریده و بر اثر برخورد به سنگهائی دیگر تولید جرقه می کند.
یا طوائف و گروه هائی که در مواقف حج برای تهیه غذا آتش می افروزند، یا کنایه از کسانی است که آتش جنگ و جهاد را برمی افروزند و یا زبانهائی که با بیان کوبنده خود آتش به دل دشمن می زنند، و یا منظور کسانی است که به گفته بعضی از مفسران در انجام حاجات مردم تلاش می کنند و مقصود خود را پیش می برند همانگونه که آتش از سنگ آتشزنه بیرون می آید ولی این احتمالات بسیار بعید به نظر می رسد و ظاهر آیه همان دو تفسیر نخست است .
((موریات)) جمع ((موریه)) از ماده ((ایراء)) به معنی آتش افروختن و قدح به معنی زدن سنگ یا چوب و یا آهن و چخماق به یکدیگر برای تولید جرقه است .
سپس در سومین سوگند می فرماید: ((قسم به آنها که با دمیدن صبح

بر دشمن حمله کردند)) (فالمغیرات صبحا).
رسم عرب - چنانکه طبرسی در ((مجمع البیان)) می گوید - بر این بوده که شبانگاه نزدیک منطقه دشمن رفته و کمین می کردند تا صبحگاهان حمله کنند.
در شاءن نزول این آیات (یا یکی از مصداقهای روشن آن) خواندیم که لشگریان اسلام به فرماندهی علی (علیه السلام) از تاریکی شب استفاده کرده و به سوی میدان نبرد پیش رفته اند و در نزدیکی قبیله دشمن کمین کرده ، صبحگاهان همچون صاعقه بر آنها یورش بردند، و پیش از آنکه دشمن بتواند عکس العملی از خود نشان دهد قدرت آنها را درهم شکستند.
و اگر سوگندها را اشاره به شتران حاجیان بدانیم منظور از این آیه هجوم قافله های شتران در صبحگاهان عید از مشعر به منی است .
((مغیرات)) جمع ((مغیرة)) از ماده ((اغارة)) به معنی هجوم و حمله به دشمن است ، و از آنجا که گاهی این هجوم و حمله به منظور گرفتن اموال صورت می گیرد، گاه این واژه به معنی معمول در فارسی ، یعنی غارت کردن و گرفتن اموال دیگران به کار می رود.
بعضی گفته اند در ماده این لغت ، هجوم و حمله با اسب نهفته شده است ، ولی موارد استعمال آن به خوبی نشان می دهد که اگر در آغاز، این قید وجود داشته ، تدریجا حذف گردیده است .

و اینکه بعضی احتمال داده اند، منظور از ((مغیرات)) در اینجا قبائل و طوائف مهاجم است که به سوی میدان نبرد، و یا با عجله به سوی منی حرکت می کنند، بعید به نظر می رسد، چرا که آیه ((والعادیات ضبحا)) مسلما توصیفی برای اسبها یا شتران بود، نه صاحبان آنها، این آیه نیز ادامه همان است . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 245
سپس به یکی دیگر از ویژگیهای این مجاهدان و مرکبهای آنها اشاره کرده می افزاید: ((آنچنان بر دشمن هجوم سریع می برند که به سبب آن گرد و غبار را به هر سو پخش کردند)) (فاثرن به نقعا).
یا اینکه بر اثر هجوم شتران حاجیان از مشعر الحرام به سوی منی ، گرد و غبار از هر سو پراکنده می شود.
((اثرن)) از ماده ((اثاره)) به معنی پراکندن غبار یا دود است ، و گاه به معنی هیجان آوردن نیز به کار رفته است ، همچنین گاه به معنی پخش شدن امواج صوت در فضا آمده .
((نقع)) (بر وزن نفع) به معنی غبار است ، و اصل این ماده به معنی فرو رفتن آب یا فرو رفتن در آب است و از آنجا که فرو رفتن در غبار نیز شباهت با آن دارد، این کلمه ، بر آن اطلاق شده ، ((نقیع)) به آب راکد گفته می شود
و در آخرین ویژگی از ویژگیهای آنها می فرماید: آنها در همان بامداد در میان دشمن ظاهر شدند (فوسطن به جمعا).
چنان هجوم آنها غافلگیرانه و برق آسا بود که در چند لحظه صفوف تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 246
دشمن را از هم شکافته و به قلب آنها هجوم بردند، و جمعیت آنها را از هم متلاشی کردند، و این نتیجه همان سرعت عمل و بیداری و آمادگی و شهامت و شجاعت است .
و یا اشاره به ورود حاجیان از ((مشعر)) به قلب منی است .
بعضی نیز گفته اند: منظور، قرار دادن دشمن در حلقه محاصره است ، ولی این تفسیر، در صورتی صحیح است که جمله ((فوسطن)) با تشدید سین خوانده شود در حالی که قرائت مشهور چنین نیست ، بنابراین صحیح همان معنی اول است .
رویهمرفته در یک جمعبندی نهائی به اینجا می رسیم که سوگند به اسبهائی یاد شده که نخست با سرعت ، نفس زنان به سوی میدان جهاد پیش می روند، و سپس سرعت آنها بیشتر می شود، آنچنان که از ضربات سم آنها بر سنگها جرقه هائی برمی خیزد و تاریکی شب را می شکافد، و در مرحله بعد که به نزدیکی منطقه دشمن می رسند، آنها را غافلگیر ساخته ، و هنگام روشن شدن هوا بر آنها هجوم می برند، آنچنان هجومی - که گرد و غبار را در فضا پراکنده می کند و سرانجام به قلب جمعیت دشمن وارد

شده ، صفوف آنها را از هم متلاشی می کنند.
سوگند به این اسبهای پر قدرت !
سوگند به این سواران شجاع !
سوگند به نفسهای مرکبهای مجاهدان !
سوگند به آن جرقه های آتشین که از سم آنها برمی خیزد!
سوگند به آن هجوم غافلگیرانه شان !
سوگند به آن ذرات گرد و غباری که در فضا پخش می کنند!.
و سرانجام سوگند به ورودشان در قلب صفوف دشمن و متلاشی کردن
آنها تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 247
و پیروزی درخشانشان !
گر چه تمام آنچه گفته شده در معنی این سوگندها نیامده ، ولی در دلالت ضمنی کلام همه اینها جمع است .
و از اینجا روشن می شود که جهاد آنچنان عظمتی دارد که حتی نفسهای اسبهای مجاهدین شایسته سوگند است ، و همچنین جرقه های ناشی از برخورد سمشان به سنگها، و همچنین گرد و غباری که در فضا پخش می کنند، آری گرد و غبار صحنه جهاد هم پر ارزش و با عظمت است .
بعضی گفته اند منظور از این سوگندها احتمالا نفوسی است که می توانند کمالات خود را به دیگران منتقل سازند، و جرقه های دانش را با افکار خود ظاهر کنند، و بر هوا و هوس هجوم برند. و شوق الهی را در خود و دیگران پراکنده کنند، و سرانجام در قلب ساکنان علیین جای گیرند.
ولی پیدا است که اینها را نمی توان به عنوان تفسیر آیات فوق پذیرفت ، بلکه اینها تشبیهاتی است که به تناسب تفسیر آیه به ذهن می رسد.
بعد از این سوگندهای عظیم به پاسخ قسم ، یعنی چیزی که سوگندها به خاطر آن یاد شده است پرداخته ، می فرماید: مسلما انسان نسبت به نعمتهای پروردگارش ناسپاس و بخیل است (ان الانسان لربه لکنود).
همان انسان تربیت نایافته ، همان انسانی که انوار معارف الهی و تعلیمات انبیا بر قلبش نتافته ، و بالاخره همان انسانی که خود را تسلیم غرائز و شهوات سرکش نموده است او مسلما ناسپاس و بخیل است .
((کنود)) به زمینی می گویند که چیزی از آن نمی روید، و به انسان تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 248
ناسپاس و بخیل نیز اطلاق می شود.
مفسران برای کنود معانی زیادی گفته اند، ابوالفتوح رازی حدود پانزده معنی در این زمینه نقل کرده است ، ولی غالبا شاخ و برگ همان معنی اصلی است که در بالا آورده ایم از جمله اینکه :
1 - کنود کسی است که مصائبش را با آب و تاب می شمرد ، ولی نعمتها را فراموش می کند.

2 - کنود کسی است که نعمتهای خدا را تنها می خورد، و از دیگران منع می کند، چنانکه در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : ((اتدرون من الکنود)) ((می دانید کنود کیست))؟! عرض کرد خدا و رسولش آگاه تر است .
فرمود: الکنود الذی یاکل وحده ، و یمنع رفده ، و یضرب عبده : کنود کسی است که تنها غذا می خورد، و از عطا و بخشش به دیگران خودداری می کند، و بنده زیردستش را می زند.
3 - کنود کسی است که در مشکلات و مصائب با دوستان خود همدردی نمی کند.
4 - کسی که خیرش بسیار کم است .
5 - کسی که وقتی نعمتی به او برسد از دیگران دریغ می دارد و اگر گرفتار مشکلی گردد ناشکیبائی و جزع می کند.
6 - کسی که نعمتهای الهی را در معصیت صرف می کند.
7 - کسی که نعمت خدا را انکار می کند. ولی همانگونه که گفتیم همه این معانی مصداقها و شاخ و برگهای همان ناسپاسی و بخل است . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 249
تعبیر به ((انسان)) در اینگونه موارد به معنی انسانهای شرور هواپرست سرکش و طغیانگر است ، و بعضی آن را به انسان کافر تفسیر کرده اند، و گرنه مسلما هر انسانی چنین نیست ، بسیارند کسانی که سپاسگزاری و عطا و بخشش با روحشان عجین شده ، و از کفران و بخل بیزارند، همچنین انسانهائی که در پرتو ایمان به خدا از وادی خودخواهی و خودپرستی گام بیرون نهاده ، و در آسمان معرفت اسماء و صفات پروردگار و تخلق به اخلاق الهی به پرواز درآمده اند.
سپس می افزاید: خود او نیز بر این معنی گواه است (و انه علی ذلک لشهید).
چرا که انسان نسبت به نفس خویش بصیرت دارد، و اگر صفات درونی خود را از هر کس بتواند پنهان کند از خدا و وجدان خویش نمی تواند مخفی دارد ، خواه به این حقیقت اعتراف کند یا نه !
بعضی نیز گفته اند ضمیر در ((انه)) به خدا برمی گردد، یعنی خداوند گواه وجود صفت کنود در انسان است .
ولی با توجه به آیات قبل و بعد که ضمائر مشابه آن در این آیات به انسان برمی گردد این احتمال بسیار بعید به نظر می رسد، هر چند بسیاری از مفسران این تفسیر را ترجیح داده اند.
این احتمال نیز داده شده که منظور شهادت انسان بر گناهان و عیوب خود در قیامت است ، چنانکه از بسیاری از آیات قرآن استفاده می شود.
این تفسیر نیز در اینجا هیچ دلیلی ندارد، زیرا آیه مفهوم گسترده ای دارد

که شهادت و گواهی او را بر کفران و بخل خویش در این دنیا نیز شامل می شود. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 250
درست است که گاهی انسان از شناخت خویش عاجز می گردد، و به اصطلاح وجدان خود را فریب می دهد، و تسویل و تزیین شیطانی صفات مذمومش را در نظرش زیبا جلوه گر می سازد، ولی در خصوص مورد کفران و بخل مطلب آنقدر واضح است که نمی تواند بر آن پرده پوشی کند و وجدان خود را بفریبد.
باز در آیه می افزاید: او علاقه شدیدی به مال و مادیات دارد (و انه لحب الخیر لشدید).
و همین علاقه شدید و افراطی او به مال و ثروت سبب بخل و ناسپاسی و کفران او می شود.
البته ((خیر)) معنی وسیعی دارد که هر گونه نیکی را شامل می شود، و مسلما علاقه به بسیاری از نیکیها همچون علم و دانش و تقوی و بهشت و سعادت مطلب مذمومی نیست که قرآن با تعبیر فوق از آن نکوهش کند، و لذا مفسران آن را در اینجا به معنی ((مال)) تفسیر کرده اند که هم قرینه مقام و آیه گذشته گواه بر آن است ، و هم بعضی آیات دیگر قرآن ، مانند آیه 180 سوره بقره که می فرماید: کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین و الاقربین : بر شما مقرر شده است که اگر کسی از شما مالی از خود بگذارد، برای پدر و مادر و نزدیکان وصیت کند.
مسلما اطلاق خیر بر ((مال)) به خاطر آن است که در حد ذات خود چیز خوبی است ، و می تواند وسیله انواع خیرات گردد، ولی انسان ناسپاس و بخیل تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 251
آن را از هدف اصلیش بازداشته ، و در مسیر خودخواهی و خودکامگی به کار می گیرد.
سپس به صورت یک استفهام انکاری تواءم با تهدید می فرماید: آیا این انسان ناسپاس و بخیل و دنیاپرست نمی داند هنگامی که تمام آنچه در قبرهاست زنده می شوند...؟ (ا فلا یعلم اذا بعثر ما فی القبور).
و هنگامی که آنچه در درون سینه ها از کفر و ایمان و اخلاص و ریا کبر و غرور و تواضع نیات خیر و سوء است آشکار می گردد: (و حصل ما فی الصدور).
((در آن روز پروردگارشان از آنها و اعمال و نیاتشان آگاه است)) و بر طبق آن به آنها کیفر می دهد (ان ربهم بهم یؤ مئذ لخبیر).
بعثر از ماده بعثرة (بر وزن منقبة) در اصل به معنی زیر و رو کردن و بیرون آوردن و استخراج نمودن است ، و از آنجا که به هنگام احیای مردگان ، قبرها زیر و رو می شود، و آنچه در درون آنها است ظاهر می گردد، این تعبیر در آیات فوق در مورد رستاخیز به کار رفته است .

تعبیر به ((ما فی القبور)) (با توجه به اینکه ((ما)) معمولا برای غیر ذوی العقول می آید) یا به خاطر آن است که نظر به حالتی دارد که هنوز مردگان خاکند، و یا به خاطر ابهامی است که بر آنها حاکم است که معلوم نیست چه اشخاصی هستند؟
تعبیر به ((قبور)) (قبرها) منافاتی با این ندارد که گروهی از مردم اصولا قبر ندارند، فی المثل در دریا غرق می شوند، یا قبرشان بعد از مدتی از میان تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 252
می رود و خاکهایشان متفرق می شود، زیرا نظر به غالب مردم است که دارای قبر هستند، بعلاوه قبر در اینجا می تواند معنی وسیعی داشته باشد یعنی محلی که خاکهای انسانها در آنجا قرار دارد، هر چند به صورت قبر معمولی نباشد.
((حصل)) از ماده ((تحصیل)) در اصل به معنی بیرون آوردن مغز از پوست است ، همچنین به تصفیه معادن ، و خارج کردن طلا و امثال آن از سنگ معدن اطلاق می شود، سپس در معنی وسیعی یعنی مطلق استخراج و مجزا ساختن به کار رفته است ، و در آیه مورد بحث منظور جداسازی خیر و شری است که در دلها نهفته شده ، اعم از ایمان و کفر، یا صفات حسنه و رذیله ، و یا نیات خوب و بد که در آن روز آنها از یکدیگر جدا و ظاهر و آشکار می شود، و هر کس بر طبق آن به پاداش کیفر خود می رسد.
همانگونه که در آیه 9 سوره طارق آمده است : یوم تبلی السرائر: در آن روز که اسرار درون آشکار گردد.
تعبیر به یومئذ و تکیه بر این معنی که خداوند در آن روز از اعمال و اسرار مکنون دلهای آنها با خبر است ، با اینکه میدانیم خدا همیشه از این مسائل آگاه می باشد، به خاطر آن است که آن روز، روز جزا است ، و آنها را بر اعمال و عقائدشان جزا می دهد.
به گفته بعضی از مفسران این تعبیر مانند آن است که کسی در مقام تهدید به دیگری می گوید ساعرف لک اءمرک به زودی عملت را به تو معرفی خواهم کرد در حالی که هم امروز نیز چنین معرفی موجود است ، منظور آن است که نتیجه آن را به تو خواهم داد.
آری خداوند همیشه و در همه حال از اسرار درون و برون به طور کامل آگاه است ، ولی اثر این آگاهی در قیامت و به هنگام پاداش و کیفر ظاهرتر و آشکارتر می گردد، و این هشداری است به همه انسانها که اگر به راستی به آن تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 253
ایمان داشته باشند سد نیرومندی در میان آنان و گناهان ایجاد می کند، اعم از گناهان آشکار و پنهان ، و گناهان برون و درون ، و اثر تربیتی این اعتقاد بر کسی پنهان نیست .

نکته ها :
1 - رابطه سوگندهای این سوره و هدف آن
از سؤ الاتی که پیرامون این سوره مطرح می شود این است که چه ارتباطی میان سوگند به اسبهای مجاهدان و جمله ((ان الانسان لربه لکنود)) وجود دارد؟ زیرا بررسی آیات قرآن به ما نشان می دهد که همواره نوعی ارتباط در میان قسمها و مقسم به (آنچه به آن قسم یاد می شود) موجود است و اصولا بلاغت و فصاحت قرآن نیز چنین مطلبی اقتضا می کند.
درباره آیات مورد بحث ممکن است رابطه چنین باشد که قرآن می گوید انسانهائی یافت می شوند ایثارگر که در مسیر جهاد بی پروا پیش می روند، و از هیچگونه فداکاری مضایقه ندارند، جان و مال خود را در راه خدا می دهند، با این حال چگونه بعضی آن همه بخیل و ناسپاسند، و در برابر نعمتهای حق نه حمد خدا می گویند و نه در راه او ایثار می کنند؟
درست است که قسم به اسبها خورده شده است ، ولی می دانیم که اهمیت آنها از این نظر است که ابزاری برای مجاهدان هستند در واقع سوگند به جهاد مجاهدان است (همچنین اگر سوگند به شتران حاجیان و زوار خانه خدا باشد).
بعضی نیز گفته اند که ارتباط از این رو حاصل می شود که این حیوانات در طریق رضای حق به سرعت پیش می روند پس تو ای انسان چرا تسلیم او نیستی ، تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 254
تو که اشرف مخلوقاتی ، و شایسته تری ؟! ولی مناسبت اول روشن تر است .
2 - آیا طبیعت انسان ناسپاسی و بخل است ؟
ممکن است کسانی از جمله ان الانسان لربه لکنود چنین استفاده کنند که حالت کنود بودن ، یعنی ناسپاسی و بخل ، جزء طبیعت همه انسانها است ، سپس این سؤ ال پیش می آید که این امر با وجدان بیدار و شعور فطری که انسان را دعوت به شکر منعم و ایثار می کند چگونه می تواند سازگار باشد؟
نظیر این سؤ ال در آیات زیادی از قرآن مجید که انسان را با نقاط ضعف واضحی توصیف می کند مطرح می شود.
در یک جا انسان ((ظلوم و جهول)) شمرده شده (احزاب - 72).
در جای دیگر ((هلوع))(کم ظرفیت) (معارج - 19).
و در جای دیگر یؤ وس و کفور (ماءیوس و ناسپاس) (هود - 9).
و در جای دیگر طغیانگر (علق - 6) توصیف شده است .
آیا به راستی همه این نقاط ضعف در طبیعت انسان نهفته است ؟ با اینکه قرآن تصریح می کند که خدا بنی آدم را گرامی داشته ، و بر همه خلایق

برتری بخشیده ،: و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا (اسراء - 70).
پاسخ این سؤ ال با توجه به یک نکته روشن می شود، و آن اینکه : انسان دارای دو بعد وجودی است ، و به همین دلیل می تواند در قوس صعودیش به اعلی علیین رسد، و در قوس نزولیش به اسفل سافلین کشیده شود.
اگر تحت تربیت مربیان الهی قرار گیرد، و از پیام عقل الهام پذیرد تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 255
و خودسازی کند، مصداق ((وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا)) می شود.
و اگر به ایمان و تقوی پشت کند، و از خط اولیای خدا خارج گردد، به صورت موجودی ((ظلوم)) و ((کفار)) و ((یؤ وس)) و ((کفور)) و ((هلوع)) و ((کنود)) درمی آید.
و به این ترتیب هیچگونه تضادی در میان این آیات وجود ندارد، منتها هر کدام به یکی از ابعاد وجود انسان نگاه می کند.
آری در درون فطرت انسان ریشه تمام خوبیها و نیکیها و افتخارات و فضائل نهفته است ، همانگونه که انسان آمادگی برای نقطه مقابل این فضائل نیز دارد، و لذا هیچ موجودی در عالم آفرینش در میان قوس صعودی و نزولیش اینقدر فاصله نیست (دقت کنید).
3 - عظمت جهاد!
در قرآن مجید سخن از مساءله جهاد و عظمت مجاهدان راه خدا بسیار به میان آمده ، ولی شاید در هیچ جا مساءله با این عظمت ترسیم نشده است که حتی نفس زدن اسبهای آنها، و جرقه های سم این ستوران و گرد و غبار ناشی از حرکت سریع آنان ، آنقدر با عظمت شناخته شده که مورد قسم قرار گرفته .
مخصوصا روی سرعت عمل آنها که یکی از مهمترین عوامل پیروزی در جنگها است تکیه شده ، و نیز روی اصل غافلگیری که یکی دیگر از عوامل موفقیت در جنگ است تکیه گردیده است .
و اینها همه آموزشی است در زمینه برنامه ((جهاد)).
قابل توجه اینکه در شاءن نزول این سوره نیز آمده است که علی (علیه السلام) دستور داد در تاریکی شب مرکبها را آماده کنند، خوراک لازم به آنها بدهند و زین بر آنها تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 256
نهند و به حالت آماده باش کامل درآیند، هنگامی که پرده تاریکی شب شکافته شد فورا نماز صبح را با یاران خود بجا آورد، و بلافاصله به دشمن حمله کرد، دشمن وقتی بیدار شد که زیر دست و پای اسبهای مجاهدین اسلام قرار گرفته بود. این حمله سریع و غافلگیرانه ، هم تعداد تلفات را به

حداقل رساند، و هم در ساعاتی کوتاه به جنگ خاتمه داد، و جالب اینکه همه این مسائل در آیات این سوره به طرز ظریفی منعکس شده است .
بدیهی است نه اسب خصوصیت دارد، و نه مساءله جرقه ناشی از برخورد سم آنها به سنگهای بیابان و نه گرد و غبار پای آنها آنچه موضوعیت دارد مساءله جهاد، و سپس ابزار آن است که تمام وسائل جنگی امروز را شامل می شود همانگونه که در آیه 60 سوره انفال در کنار رباط الخیل (اسبهای ورزیده) سخن از قوه و (نیرو) به صورت کلی به میان آمده .
خداوندا! توفیق جهاد و ایثار در راه رضایت را به ما مرحمت کن .
پروردگارا! نفس سرکش تمایل به ناسپاسی و کفر دارد، ما را از خطرات آن حفظ فرما.
بارالها! تو از اسرار درون و برون همه کس آگاهی ، و از اعمال ما باخبری ، با لطف و عنایت خود با ما رفتار کن .
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 257
سوره قارعه
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 11 آیه است تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 258
محتوی و فضیلت سوره قارعه
این سوره به طور کلی از معاد و مقدمات آن سخن می گوید، با تعبیراتی کوبنده و بیانی تکان دهنده ، و انذار و هشداری صریح و روشن ، و سرانجام انسانها را به دو گروه تقسیم می کند!
گروهی که اعمالشان در میزان عدل الهی سنگین است ، و پاداششان زندگانی سراسر رضایت بخش در جوار رحمت حق و گروهی که اعمالشان سبک و کم وزن است و سرنوشتشان آتش داغ و سوزان جهنم .
نام این سوره یعنی ((قارعة)) از آیه اول آن گرفته شده است .
در فضیلت آن همین بس که در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : من قراء القارعة آمنه الله من فتنة الدجال ان یؤ من به ، و من قیح جهنم یوم القیامة ان شاء الله : کسی که سوره قارعه را بخواند خداوند متعال او را از فتنه دجال و ایمان آوردن به او حفظ می کند، و او را در قیامت از چرک جهنم دور می دارد انشاء الله . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 259
آیه 1 - 11
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
الْقَارِعَةُ(1) مَا الْقَارِعَةُ(2) وَ مَا أَدْرَاک مَا الْقَارِعَةُ(3) یَوْمَ یَکُونُ النَّاس کالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ(4) وَ تَکُونُ الْجِبَالُ کالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ(5) فَأَمَّا مَن ثَقُلَت مَوَزِینُهُ(6) فَهُوَ فی عِیشةٍ رَّاضِیَةٍ(7) وَ أُمَّا مَنْ خَفَّت مَوَزِینُهُ(8) فَأُمُّهُ هَاوِیَةٌ(9) وَ مَا أَدْرَاک مَا هِیَهْ(10) نَارٌ حَامِیَةُ(11) تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 260
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - آن حادثه کوبنده ،
2 - و چه حادثه کوبندهای ؟!
3 - و تو چه می دانی که حادثه کوبنده چیست ؟
4 - روزی که مردم مانند پروانه های پراکنده به هر سو می دوند.

5 - و کوه ها مانند پشم رنگین حلاجی شده می گردد.
6 - (در آن روز) کسی که ترازوهای اعمالش سنگین است .
7 - در یک زندگی خشنود خواهد بود.
8 - و اما کسی که ترازوهایش سبک است .
9 - پناهگاهش هاویه (دوزخ) است .
10 - و تو چه می دانی هاویه چیست ؟
11 - آتشی است سوزان .
تفسیر :
حادثه کوبنده !
در این آیات که در وصف قیامت است ، نخست می فرماید: آن حادثه کوبنده ... (القارعة).
چه حادثه کوبنده ای است ؟! (ما القارعة). تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 261
و تو چه می دانی که حادثه کوبنده چیست ؟ (و ما ادراک ما القارعة).
قارعة از ماده قرع (بر وزن فرع) به معنی کوبیدن چیزی بر چیزی است ، به گونه ای که صدای شدید از آن برخیزد تازیانه و چکش را نیز به همین مناسبت مقرعة گویند بلکه به هر حادثه مهم و سخت ((قارعة)) گفته می شود (تاء تانیث در اینجا ممکن است اشاره به تاءکید باشد).
با تعبیراتی که در آیه دوم و سوم آمده که حتی به پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می گوید تو چه می دانی آن حادثه سخت و کوبنده چیست ، روشن می شود که این حادثه کوبنده بقدری عظیم است که ابعادش به فکر هیچکس نمی رسد.
به هر حال بسیاری از مفسران گفته اند که قارعة یکی از نامهای قیامت است ، ولی درست روشن نساخته اند که آیا این تعبیر اشاره به مقدمات قیامت می باشد که عالم دنیا درهم کوبیده می شود، خورشید و ماه تاریک می گردد، و دریاها برافروخته می شود، اگر چنین باشد انتخاب نام قارعة برای این حادثه دلیلش روشن است .
و یا اینکه منظور مرحله دوم ، یعنی مرحله زنده شدن مردگان ، و طرح نوین در عالم هستی است ، و تعبیر به کوبنده به خاطر آن است که وحشت و خوف و ترس آن روز دلها را می کوبد.
آیاتی که بعد از آن آمده بعضی تناسب با حادثه تخریب جهان دارد، و بعضی متناسب با زنده شدن مردگان است ، ولی رویهمرفته احتمال اول مناسب تر به نظر می رسد، هر چند در این آیات هر دو حادثه پشت سر یکدیگر ذکر شده است (مانند بسیاری دیگر از آیات قرآن که از قیامت خبر می دهد).
سپس در توصیف آن روز عجیب می گوید: همان روزی که مردم مانند

تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 262
پروانه های پراکنده و حیران و سرگردان به هر سو می روند (یوم یکون الناس کالفراش المبثوث).
((فراش)) جمع ((فراشة)) بسیاری آن را به معنی ((پروانه)) می دانند، بعضی نیز آن را به معنی ((ملخ)) تفسیر کرده اند، و ظاهرا این معنی از آیه 7 سوره قمر که مردم را در آن روز به ملخهای پراکنده تشبیه می کند گرفته شده (کانهم جراد منتشر) و گرنه معنی لغوی آن همان پروانه است .
به هر حال تشبیه به پروانه به خاطر آن است که پروانه ها معمولا خود را دیوانه وار به آتش می افکنند و می سوزانند، بدکاران نیز خود را در آتش جهنم می افکنند.
این احتمال نیز دارد که تشبیه به پروانه اشاره به حیرت و سرگردانی خاصی است که در آن روز بر همه انسانها مستولی می شود.
و اگر فراش به معنی ملخها باشد تشبیه مزبور به خاطر این است که می گویند بسیاری از پرندگان به هنگام حرکت دست جمعی در مسیر معینی پرواز می کنند، جز ملخها که در حرکت گروهی مسیر مشخصی ندارند و هر کدام به سوئی پیش می روند!
باز این سؤ ال در اینجا مطرح است که این حیرت و سرگردانی و پراکنده گی و وحشت و اضطراب بر اثر حوادث هولناک پایان جهان است ، و یا آغاز قیامت و حشر و نشر؟
پاسخ این سؤ ال از آنچه در بالا گفتیم روشن می شود.
سپس به سراغ یکی دیگر از اوصاف آنروز رفته می افزاید: و کوه ها مانند پشم رنگین حلاجی شده خواهد بود (و تکون الجبال کالعهن المنفوش).
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 263
عهن (بر وزن ذهن) به معنی پشم رنگ شده است .
و منفوش از ماده نفش (بر وزن نقش) به معنی گستردن پشم است که معمولا به وسیله ابزار مخصوص حلاجی و زدن پشم انجام می گیرد.
سابقا گفته ایم که طبق آیات مختلف قرآن کوه ها در آستانه قیامت نخست به حرکت درمی آیند بعد درهم کوبیده و متلاشی می گردند و سرانجام به صورت غباری در آسمان درمی آیند که در آیه مورد بحث آن را تشبیه به پشمهای رنگین حلاجی شده کرده است ، پشمهائی که همراه تندباد حرکت کنند و تنها رنگی از آنها نمایان باشد، و این آخرین مرحله متلاشی شدن کوه ها است . این تعبیر ممکن است اشاره به رنگهای مختلف کوه ها نیز باشد، چرا که کوه های روی زمین هر کدام رنگ خاصی دارند.
به هر حال این جمله گواه بر آن است که آیات فوق از مراحل نخستین قیامت یعنی مرحله ویرانی و پایان جهان سخن می گوید.

بعد به مرحله حشر و نشر و زنده شدن مردگان و تقسیم آنها به دو گروه پرداخته ، می فرماید: اما کسی که ترازوهای عملش سنگین است ... (فاما من ثقلت موازینه).
او در یک زندگی سراسر رضایتبخش خواهد بود (فهو فی عیشة راضیة).
و اما کسی که ترازوهایش سبک است ... (و اما من خفت موازینه).
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 264
((جایگاه و پناهگاهش دوزخ است)) (فامه هاویة).
((و تو چه دانی هاویه و دوزخ چیست))؟! (و ما ادراک ماهیه).
آتشی است سوزان ! (نار حامیة).
((موازین)) جمع ((میزان)) به معنی وسیله سنجش است ، این واژه نخست در وزنهای مادی به کار رفته ، سپس در موازین و مقیاسهای معنوی نیز استعمال شده است .
بعضی معتقدند که اعمال انسان در آن روز به صورت موجودات جسمانی و قابل وزن درمی آید، و راستی آنها را با ترازوهای سنجش اعمال می سنجند.
این احتمال نیز داده شده که خود نامه اعمال را وزن می کنند اگر اعمال صالحی در آن نوشته شده است سنگین است و گرنه سبک وزن ، یا بی وزن است . ولی ظاهرا نیازی به این توجیهات نیست ، میزان حتما به معنی ترازوی ظاهری که دارای کفه های مخصوص است نمی باشد، بلکه به هر گونه وسیله سنجش اطلاق می شود، چنانکه در حدیثی می خوانیم : ان امیر المؤ منین و الائمة من ذریته (علیهمالسلام) هم الموازین : امیر مؤ منان و امامان از دودمانش ترازوهای سنجشند.
و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که وقتی از معنی میزان سؤ ال کردند. در پاسخ فرمود: المیزان العدل !: ترازوی سنجش همان عدل تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 265
است .
به این ترتیب وجود اولیاء الله یا قوانین عدل الهی مقیاسهائی هستند که انسانها و اعمالشان را بر آنها عرضه می کنند، و به همان اندازه که با آنها شباهت و مطابقت دارند وزنشان است !
روشن است که منظور از سبکی و سنگینی میزان به معنی سنگینی خود ترازوهای سنجش نیست ، بلکه وزن چیزهائی است که با آن می سنجند.
ضمنا تعبیر به موازین به صورت صیغه جمع به خاطر آن است که اولیای حق و قوانین الهی هر کدام یکی از میزانهای سنجشند، و از این گذشته تنوع صفات و اعمال آدمی ایجاب می کند که هر کدام را با میزانی بسنجند، و الگوها و ترازهای سنجش متفاوت باشد.
راغب در مفردات می گوید: میزان در قرآن مجید گاهی به صورت مفرد، و

گاه به صورت جمع آمده ، در صورت اول ناظر به کسی است که حساب می کند، یعنی خداوند یکتا، و در صورت دوم ناظر به حساب شوندگان است .
بعضی از مفسران نیز گفته اند که موازین جمع ((موزون)) است ، یعنی عملی که آن را وزن می کنند، بنابراین سنگین و سبک بودن موازین به معنی سنگین و سبک بودن خود اعمال است ، نه سبک و سنگین بودن ترازوها.
البته نتیجه هر دو یکی است ولی از دو راه مختلف . در این زمینه شرح بیشتری در ذیل آیه 8 و 9 سوره اعراف (جلد 6 صفحه تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 266
90) و همچنین ذیل آیه 105 کهف (جلد 12 صفحه 567) و ذیل آیه 102 سوره مؤ منون (جلد 14 صفحه 328) ذکر کرده ایم .
تعبیر به ((عیشة راضیة)) (زندگی خشنود) تعبیر بسیار جالب و رسائی است از زندگی پر نعمت و سراسر آرامش بهشتیان در قیامت ، این زندگی آنقدر رضایت بخش است که گوئی خودش راضی است یعنی بجای اینکه ((مرضیة)) گفته شود برای تاءکید هر چه بیشتر بجای اسم مفعول ، اسم فاعل به کار رفته است .
و این امتیاز بزرگ مخصوص زندگی آخرت است ، چرا که زندگی دنیا هر قدر مرفه و پر نعمت و تواءم با امن و امان و رضایت و خشنودی باشد باز از عوامل ناخشنودی خالی نیست ، تنها زندگی آخرت است که سراسر رضایت و خشنودی و آرامش و امنیت و مایه جمعیت خاطر می باشد.
تعبیر به ((ام)) در جمله ((فامه هاویة)) به خاطر این است که ((ام)) به معنی ((مادر)) است ، و می دانیم مادر پناهگاهی است برای فرزندان که در مشکلات به او پناه می برند، و نزد او می مانند، و در اینجا اشاره به این است که این گنهکاران خفیف المیزان محلی برای پناه گرفتن جز دوزخ نمی یابند، وای به حال کسی که پناهگاهش جهنم باشد!
بعضی نیز گفته اند معنی ((ام)) در اینجا ((مغز)) است ، زیرا عرب به مغز سر ((ام الراءس)) می گوید، بنابر این معنی آیه چنین می شود که آنها را با سر در جهنم می افکنند، ولی این احتمال بعید به نظر می رسد زیرا در این صورت آیه تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 267
بعد ((و ما ادراک ماهیه)) (تو چه می دانی آن چیست) مفهوم درستی نخواهد داشت .
((هاویة)) از ماده ((هوی)) به معنی افتادن و سقوط کردن است ، و آن یکی از نامهای دوزخ می باشد، چرا که گنهکاران در آن سقوط می کنند، و نیز اشاره به عمق آتش دوزخ است .
و اگر ((ام)) را در اینجا به معنی مغز بگیریم هاویه به معنی سقوط کننده

می باشد، ولی تفسیر اول صحیحتر و مناسب تر به نظر می رسد.
((حامیة)) از ماده حمی (بر وزن نفی) به معنی شدت حرارت است و ((حامیة)) در اینجا اشاره به سوزندگی فوق العاده آتش دوزخ است .
به هر حال این جمله که می فرماید: تو چه می دانی هاویه چیست ؟ هاویه آتش سوزان است تاءکیدی است بر این معنی که عذاب قیامت و آتش دوزخ فوق تصور همه انسانها است .
نکته :
اسباب سنگینی میزان اعمال
بدون شک ، ارزش همه اعمال نیک و صالحات یکسان نیست ، و با هم تفاوت زیادی دارند، و به همین جهت در روایات مختلف اسلامی ، روی پارهای از اعمال خیر، تکیه بیشتری شده است ، و آنها اسباب سنگینی میزان و ترازوی عمل در قیامت شمرده اند.
از جمله در حدیثی ، از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که در تفسیر لا اله الا الله فرمود: یعنی بوحدانیته لا یقبل الله الاعمال الا بها، و هی کلمة التقوی یثقل الله بها الموازین یوم القیامة : لا اله الا الله اشاره به وحدانیت خداوند تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 268
است و هیچ عملی بدون آن پذیرفته نمی شود، و این کلمه تقوی است که ترازوی سنجش اعمال را در قیامت سنگین می کند.
در حدیث دیگری از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) درباره شهادت به وحدانیت خداوند و نبوت پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : خف میزان ترفعان منه و ثقل میزان توضعان فیه : ترازوی سنجشی که شهادتین از آن برداشته شود سبک است ، و میزانی که شهادتین در آن گذارده شود سنگین است .
و در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) یا امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ما فی المیزان شی ء اثقل من الصلوة علی محمد و آل محمد: در میزان عمل چیزی سنگین تر از درود فرستادن بر محمد و آل محمد نیست و در ذیل روایت می فرماید: افرادی در قیامت در پای میزان عمل قرار می گیرند و کفه اعمالشان سبک است ، سپس درود بر محمد و آل محمد را در آن می نهند و سنگین می شود. جالب اینکه در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : من کان ظاهره ارجح من باطنه خف میزانه !: هر کس ظاهرش از باطنش بهتر باشد میزان عملش در قیامت سبک خواهد بود!.
این بحث را با سخنی از سلمان فارسی که در حقیقت چکیده وحی و سنت است پایان می دهیم ، در این حدیث می خوانیم : کسی از طریق تحقیر به سلمان گفت : تو کیستی ؟ و چیستی ؟ ارزشی نداری سلمان در پاسخ گفت :

اما اولی و اولک فنطفة قذرة و اما آخری و آخرک فجیفة منتنة فاذا کان یوم القیامة و نصبت الموازین فمن ثقلت موازینه فهو الکریم و من خفت موازینه فهو اللئیم : تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 269
اما آغاز وجود من و تو نطفه آلودهای بوده ، و پایان من و تو مرداری گندیده بیش نیست ، هنگامی که روز قیامت فرا رسد و ترازوهای سنجش اعمال نصب گردد، هر کس ترازوی عملش سنگین بود شریف و بزرگوار است ، و هر کس ترازوی عملش سبک بود پست و لئیم است .
خداوندا! ترازوی عمل ما را با محبت محمد و آل محمد سنگین فرما.
پروردگارا! وصول به ((عیشة راضیة)) جز با لطف تو میسور نیست ، خودت در این راه به ما کمک کن .
بارالها! آتش دوزخت سخت سوزان است و ما را تاب تحمل نیست ، آن را با آب مرحمت و کرمت بر ما خاموش گردان .
آمین یا رب العالمین تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 270

تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 271
سوره تکاثر
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 8 آیه است تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 272
محتوی و فضیلت سوره تکاثر
بسیاری از مفسران معتقدند که این سوره در مکه نازل شده ، بنابراین سخنی که درباره تفاخر در آن آمده قاعدة مربوط به قبائل قریش است که با امور موهومی بر یکدیگر فخر و مباهات می کردند.
ولی بعضی - مانند مرحوم طبرسی در مجمع البیان - معتقدند در مدینه نازل شده ، و آنچه از تفاخر در آن آمده ناظر به یهود یا دو طائفه از انصار است ولی مکی بودن سوره با توجه به شباهت زیادی که با سوره های مکی دارد صحیحتر به نظر می رسد.
محتوای این سوره در مجموع نخست سرزنش و ملامت افرادی است که بر اساس یک مطالب موهوم بر یکدیگر تفاخر می کردند، سپس هشداری نسبت به مساءله معاد و قیامت و آتش دوزخ ، و سرانجام هشداری در زمینه مساءله سؤ ال و بازپرسی از نعمتها می دهد.
نام این سوره از آیه اول آن گرفته شده .
و در فضیلت تلاوت آن در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : و من قراءها لم یحاسبه الله بالنعیم الذی انعم علیه فی دار الدنیا، و اعطی من الاجر کانما قرء الف آیة : کسی که آن را بخواند خداوند در برابر نعمتهائی که در دنیا به او داده او را مورد حساب قرار نمی دهد و پاداشی به او می دهد که گوئی هزار آیه قرآن را تلاوت کرده .
و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که خواندن این سوره در نمازهای تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 273
فریضه و نافله ثواب شهادت شهیدان دارد.
بدیهی است این همه ثواب از آن کسی است که آن را بخواند و در برنامه زندگی به کار گیرد و روح و جان خود را هماهنگ با آن بسازد.
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 274
آیه 1 - 8
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
أَلْهَاکُمُ التَّکاثُرُ(1) حَتی زُرْتمُ الْمَقَابِرَ(2)کلا سوْف تَعْلَمُونَ(3) ثُمَّکلا سوْف

تَعْلَمُونَ(4)كلا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ(5) لَترَوُنَّ الجْحِيمَ(6) ثُمَّ لَترَوُنهَا عَينَ الْيَقِينِ(7) ثُمَّ لَتُسئَلُنَّ يَوْمَئذٍ عَنِ النَّعِيمِ(8) تفسير نمونه جلد 27 صفحه 275
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - تفاخر و تكاثر شما را به خود مشغول داشته (و از خدا غافل كرده).
2 - تا آنجا كه زيارت قبرها رفتيد (و قبور مردگان خود را برشمرديد).
3 - چنين نيست كه شما خيال مى كنيد به زودى خواهيد دانست .
4 - باز چنان نيست كه شما مى پنداريد به زودى خواهيد دانست .
5 - چنان نيست كه شما خيال مى كنيد اگر شما علم اليقين (به آخرت) داشتيد (به سراغ اين موهومات و تفاخرها نمى رفتيد).
6 - شما قطعا جهنم را خواهيد ديد!
7 - سپس (با ورود در آن) آن را به عين اليقين مشاهده خواهيد كرد.
8 - سپس در آن روز همه شما از نعمتهائى كه داشته ايد سؤ ال خواهيد شد.
شاءن نزول :
همانگونه كه اشاره كرديم مفسران معتقدند كه اين سوره درباره قبائلى نازل شد كه بر يكديگر تفاخر مى كردند، و با كثرت نفرات و جمعيت يا اموال و ثروت خود بر آنها مباهات مى نمودند تا آنجا كه براى بالا بردن آمار نفرات قبيله به گورستان مى رفتند و قبرهاى مردگان هر قبيله را مى شمردند!.
منتها بعضى آن را ناظر به دو قبيله از قبائل قريش در مكه مى دانند، و بعضى دو قبيله از قبائل انصار پيامبر (صلى اللّه عليه و آله و سلّم) در مدينه و بعضى تفاخر يهود را بر ديگران ، هر چند مكى بودن آن صحيحتر به نظر مى رسد.
ولى مسلم است كه اين شاءن نزولها هر چه باشد هرگز مفهوم آيه را محدود نمى كند. تفسير نمونه جلد 27 صفحه 276
تفسير :
بلاى تكاثر و تفاخر!
در اين آيات نخست با لحنى ملامت بار مى فرمايد: تفاخر و مباهات بر يكديگر شما را از خدا و قيامت به خود مشغول داشت (الهاكم التكاثر).
تا آنجا كه به زيارت و ديدار قبرها رفتيد، و قبور مردگان خود را برشمرديد (حتى زرتم المقابر).
اين احتمال نيز در تفسير آيه داده شده است كه ((تكاثر)) و ((تفاخر)) آنچنان آنها را به خود مشغول داشته كه تا لحظه ورود در قبر نيز ادامه دارد.
ولى معنى اول با تعبير ((زرتم المقابر)) و همچنين شاءن نزولها و خطبه

نهج البلاغه که به خواست خدا بعدا به آن اشاره می شود سازگارتر است .
((الهاکم)) از ماده ((لهو)) به معنی سرگرم شدن به کارهای کوچک و غافل ماندن از اهداف و کارهای مهم است ، راغب در مفردات می گوید: ((لهو)) چیزی است که انسان را به خود مشغول داشته ، و از مقاصد و اهدافش باز می دارد.
((تکاثر)) از ماده کثرت به معنی تفاخر و مباهات و فخرفروشی بر یکدیگر است .
((زرتم)) از ماده ((زیارة)) و ((زور)) (بر وزن قول) در اصل به معنی قسمت بالای سینه است ، سپس به معنی ملاقات کردن و روبرو شدن به کار رفته است ، و تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 277
((زور)) (بر وزن قمر) به معنی کج شدن قسمت بالای سینه است ، و از آنجا که دروغ نوعی انحراف از حق است ، به آن ، ((زور)) (بر وزن نور) اطلاق می شود.
((مقابر)) جمع ((مقبرة)) به معنی محل قبر میت است ، و زیارت کردن مقابر در اینجا یا کنایه از مرگ است (طبق بعضی از تفاسیر) و یا به معنی رفتن به سراغ قبرها برای شماره کردن و تفاخر نمودن (طبق تفسیر مشهور).
و همانگونه که گفتیم معنی دوم صحیحتر به نظر می رسد، و یکی از شواهد آن سخنی است که از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در این زمینه در نهج البلاغه آمده است که بعد از تلاوت الهاکم التکاثر حتی زرتم المقابر فرمود: یا له مراما ما ابعده ؟ و زورا ما اغفله ؟ و خطرا ما اءفظعه ؟ لقد استخلوا منهم ای مدکر و تناوشوهم من مکان بعید، ا فبمصارع آبائهم یفخرون ؟ ام بعد ید الهلکی یتکاثرون ؟ یرتجعون منهم اجسادا خوت ، و حرکات سکنت ، و لان یکونوا عبرا احق من ان یکونوا مفتخرا!:
شگفتا! چه هدف بسیار دوری ؟ و چه زیارت کنندگان غافلی ؟ و چه افتخار موهوم و رسوائی ؟ به یاد استخوان پوسیده کسانی افتاده اند که سالها است خاک شده اند، آنهم چه یادآوری ؟ با این فاصله دور به یاد کسانی افتاده اند که سودی به حالشان ندارند، آیا به محل نابودی پدران خویش افتخار می کنند؟ و یا با شمردن تعداد مردگان و معدومین خود را بسیار می شمرند؟ آنها خواهان بازگشت اجسادی هستند که تار و پودشان از هم گسسته ، و حرکاتشان به سکون مبدل شده .
این اجساد پوسیده اگر مایه عبرت باشند سزاوارتر است تا موجب افتخار گردند!. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 278
این خطبه که تنها به قسمتی از آن در اینجا اشاره کرده ایم بقدری تکان دهنده و گویا و صریح است که ابن ابی الحدید معتزلی می گوید: من به کسی که همه امتها به او سوگند یاد می کنند قسم می خورم که از پنجاه

سال پیش تاکنون بیش از هزار بار این خطبه را خوانده ام ، و در هر بار در درون قلبم لرزش و ترس و پند و موعظه تازه ای پدید آمده ، و در روحم به سختی اثر گذارده ، اعضاء و جوارحم به لرزه افتاده ، و هرگز نشده که در آن تاءمل کنم جز اینکه در آن حال به یاد مرگ خانواده و بستگان و دوستانم افتاده ام و درست برایم مجسم شده که من همانم که امام (علیه السلام) توصیف فرموده است .
چقدر واعظان و خطبا و گویندگان و افراد فصیح در این باره سخن گفته اند، و من گوش فرا داده ام ، و در سخنان آنها دقت کرده ام ، ولی در هیچیک تاءثیر سخن امام (علیه السلام) را نیافته ام !.
این تاءثیری که سخن او در قلب من می گذارد یا از ایمانی سرچشمه می گیرد که به گوینده آن تعلق دارد، و یا نیت یقین و اخلاص او سبب شده است که اینچنین در ارواح نفوذ کند، و در قلوب جایگزین شود.
او در قسمت دیگری از سخنانش می گوید: ینبغی لو اجتمع فصحاء العرب قاطبة فی مجلس و تلی علیهم ان یسجدوا له !: سزاوار است اگر فصحاء عرب همگی در مجلسی اجتماع کنند و این خطبه برای آنها خوانده شود در برابر آن سجده کنند، و در همین جا اشاره به گفتار معاویه در باره فصاحت امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می کند که می گوید: و الله ما سن الفصاحة لقریش غیره : به خدا هیچکس فصاحت را برای قریش غیر او پایه گذاری نکرد! تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 279
در آیه بعد آنها را با این سخن مورد تهدید شدید قرار داده ، می فرماید: چنین نیست که شما می پندارید و با آن تفاخر می کنید، شما به زودی نتیجه این تفاخر موهوم خود را خواهید دانست (کلا سوف تعلمون).
باز برای تاءکید می افزاید: سپس چنین نیست که شما می پندارید، به زودی خواهید دانست (ثم کلا سوف تعلمون).
جمعی از مفسران این دو آیه را تکرار و تاءکید یک مطلب دانسته اند و هر دو به صورت سربسته از عذابهائی که در انتظار این مستکبران متفاخر است خبر می دهد.
در حالی که بعضی دیگر اولی را اشاره به عذاب قبر و برزخ که انسان بعد از مرگ ، با آن روبرو می شود دانسته اند، و دومی را اشاره به عذاب قیامت .
در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) آمده است که فرمود: ((مازلنا نشک فی عذاب القبر حتی نزلت الهاکم التکاثر، الی قوله کلا سوف تعلمون ، یرید فی القبر، ثم کلا سوف تعلمون ، بعد البعث :))
گروهی از ما پیوسته در باره عذاب قبر در شک بودند تا اینکه سوره ((الهاکم التکاثر)) نازل شد تا آنجا که فرمود: کلا سوف تعلمون منظور از آن عذاب قبر است ، سپس می فرماید: ثم کلا سوف تعلمون منظور

عذاب قیامت است .
در تفسیر کبیر فخر رازی این مطلب از یکی از یاران علی (علیه السلام) بنام زر بن جیش نقل شده که می گوید: ما از عذاب قبر در شک بودیم تا از علی (علیه السلام) تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 280
شنیدیم که می فرمود: این آیه دلیل بر عذاب قبر است)).
سپس می افزاید: اینچنین نیست که شما تفاخر کنندگان می پندارید اگر شما به آخرت ایمان داشتید و با علم الیقین آن را می دانستید هرگز به سراغ این امور نمی رفتید و تفاخر و مباهات به این مسائل باطل نمی کردید (کلا لو تعلمون علم الیقین).
باز برای تاءکید و انذار بیشتر می افزاید: شما قطعا جهنم را خواهید دید (لترون الجحیم).
سپس با ورود در آن ، آن را به عین الیقین مشاهده خواهید کرد (ثم لترونها عین الیقین).
سپس در آن روز همه شما قطعا از نعمتهائی که داشته اید سؤ ال خواهید شد.
(ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم).
باید در آن روز روشن سازید که این نعمتهای خداداد را در چه راهی مصرف کرده اید؟ و از آنها برای اطاعت الهی یا معصیتش کمک گرفته اید، یا تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 281
نعمتها را ضایع ساخته هرگز حق آن را ادا ننموده اید؟
نکته ها :
1 - سرچشمه تفاخر و فخرفروشی
از آیات فوق استفاده می شود که یکی از عوامل اصلی تفاخر و تکاثر و فخرفروشی همان جهل و نادانی نسبت به پاداش و کیفر الهی و عدم ایمان به معاد است .
از این گذشته جهل انسان به ضعفها و آسیب پذیریهایش ، به آغاز پیدایش و سرانجامش ، از عوامل دیگر این کبر و غرور و تفاخر است ، به همین دلیل قرآن مجید برای درهم شکستن این تفاخر و تکاثر سرگذشت اقوام پیشین را در آیات مختلف بازگو می کند که چگونه اقوامی با داشتن امکانات و قدرت فراوان با وسائل ساده ای نابود شده اند.
با وزش بادها، با یک جرقه آسمانی (صاعقه)، با یک زمین لرزه ، با نزول باران بیش از حد، خلاصه با آب و باد و خاک و گاه با سجیل و پرندگان کوچک ، نابود شدند و از میان رفتند.
با اینحال این همه تفاخر و غرور برای چیست ؟!.
عامل دیگری برای این امر همان احساس ضعف و حقارت ناشی از شکستها است که افراد برای پوشاندن شکستهای خود پناه به تفاخر و

فخرفروشی می برند، و لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) ما من رجل تکبر او تجبر الا لذلة وجدها فی نفسه : هیچکس تکبر و فخرفروشی نمی کند مگر به خاطر ذلتی که در نفس خود می یابد و لذا هنگامی که احساس کند به حد کمال رسیده است تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 282
نیازی در این تفاخر نمی بیند.
در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : ثلاثة من عمل الجاهلیة : الفخر بالانساب ، و الطعن فی الاحساب ، و الاستسقاء بالانواء: سه چیز است که از عمل جاهلیت است : تفاخر به نسب ، و طعن در شخصیت و شرف خانوادگی افراد، و طلبیدن باران به وسیله ستارگان .
در حدیث دیگری از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : اهلک الناس اثنان : خوف الفقر، و طلب الفخر: دو چیز مردم را هلاک کرده : ترس از فقر (که انسان را وادار به جمع مال از هر طریق و با هر وسیله می کند) و تفاخر.
و به راستی از مهمترین عوامل حرص و بخل و دنیاپرستی و رقابتهای مخرب و بسیاری از مفاسد اجتماعی همین ترس بی دلیل از فقر و تفاخر و برتریجوئی در میان افراد و قبائل و امتها است .
و لذا در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که فرمود: ما اخشی علیکم الفقر و لکن اخشی علیکم التکاثر: من از فقر بر شما نمی ترسم ولی از تکاثر بیم دارم .
((تکاثر)) همانگونه که قبلا اشاره کردیم در اصل به معنی تفاخر است ، ولی گاه به معنی فزون طلبی و جمع مال آمده چنانکه در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم :
التکاثر، (فی) الاموال جمعها من غیر حقها، و منعها من حقها، و شدها فی الاوعیة : تکاثر جمع آوری اموال از طرق نامشروع ، و خودداری از تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 283
ادای حق آن و بستن آنها در خزینه ها و صندوقها است .
این بحث دامنه دار را با حدیث پر معنایی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پایان می دهیم ، او در تفسیر الهاکم التکاثر فرمود:
یقول ابن آدم مالی مالی ، و ما لک من مالک الا ما اکلت فافنیت او لبست فابلیت او تصدقت فامضیت : انسان می گوید مال من ، مال من ! در حالی که مال تو تنها همان غذائی است که می خوری ، و لباسی که می پوشی ، و صدقاتی که در راه خدا انفاق می کنی !
و این نکته ای است بسیار جالب که بهره هر کس از اموال فراوانی که جمع آوری می کند و گاه کمترین دقتی در حلال و حرام بودن آن ندارد چیزی جز همان مختصری که می خورد و می نوشد و می پوشد، و یا در راه خدا انفاق می کند نیست ، و می دانیم : آنچه را شخصا مصرف می کند،

ناچیز است و چه بهتر که از طریق انفاق بهره خود را بیشتر کند.
2 - یقین و مراحل آن :
یقین نقطه مقابل شک است ، همانگونه که علم نقطه مقابل جهل است ، و به معنی وضوح و ثبوت چیزی آمده است ، و طبق آنچه از اخبار و روایات استفاده می شود به مرحله عالی ایمان یقین گفته می شود، امام باقر (علیه السلام) فرمود: ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است ، و تقوی یک درجه از ایمان بالاتر، و یقین یک درجه برتر از تقوا است سپس افزود: و لم یقسم بین الناس شی ء اقل من الیقین : در میان مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است ! تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 284
راوی سؤ ال می کند یقین چیست ؟ می فرماید: التوکل علی الله ، و التسلیم لله ، و الرضا بقضاء الله ، و التفویض الی الله !: حقیقت یقین توکل بر خدا ، و تسلیم در برابر ذات پاک او، و رضا به قضای الهی ، و واگذاری تمام کارهای خویش به خداوند است .
برتری مقام یقین از مقام تقوی و ایمان و اسلام چیزی است که در روایات دیگر نیز روی آن تاءکید شده است .
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من صحة یقین المراء المسلم ان لا یرضی الناس بسخط الله ، و لا یلومهم علی ما لم یؤ ته الله ... ان الله بعدله و قسطه جعل الروح و الراحة فی الیقین و الرضا و جعل الهم و الحزن فی الشک و السخط: از نشانه های صحت یقین مردم مسلمان این است که مردم را با خشم الهی از خود خشنود نکند، و آنها را بر چیزی که خداوند به او نداده است ملامت ننماید (آنها را مسؤ ول محرومیت خود نشمارد)... خداوند به خاطر عدل و دادش آرامش و راحت را در یقین و رضا قرار داده ، و اندوه و حزن را در شک و ناخشنودی !
از این تعبیرات و تعبیرات دیگر به خوبی استفاده می شود که وقتی انسان به مقام یقین می رسد آرامش خاصی سراسر قلب و جان او را فرا می گیرد.
ولی با این حال برای یقین مراتبی است که در آیات فوق و آیه 95 سوره واقعه (ان هذا لهو حق الیقین) به آن اشاره شده است و آن سه مرحله است .
1 - علم الیقین و آن این است که انسان از دلائل مختلف به چیزی ایمان آورد مانند کسی که با مشاهده دود ایمان به وجود آتش پیدا می کند.
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 285
2 - عین الیقین ، و آن در جائی است که انسان به مرحله مشاهده می رسد و با چشم خود مثلا آتش را مشاهده می کند.
3 - حق الیقین و آن همانند کسی است که وارد در آتش شود و سوزش آن را لمس کند، و به صفات آتش متصف گردد، و این بالاترین مرحله یقین

است .
محقق طوسی در یکی از سخنان خود می گوید: یقین همان اعتقاد جازم مطابق و ثابت است که زوال آن ممکن نیست ، و در حقیقت از دو علم ترکیب یافته ، علم به معلوم ، و علم به اینکه خلاف آن علم محال است ، و دارای چند مرتبه است : علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین .
در حقیقت مرحله اول جنبه عمومی دارد و مرحله دوم ، برای پرهیزگاران است و مرحله سوم مخصوص خاصان و مقربان .
و لذا در حدیثی آمده است که خدمت پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرض کردند: شنیده ایم بعضی از یاران عیسی روی آب راه می رفتند؟! فرمود: لو کان یقینه اشد من ذلک لمشی علی الهواء: اگر یقینش از آن محکمتر بود بر هوا راه می رفت ! مرحوم علامه طباطبائی بعد از ذکر این حدیث می افزاید: همه چیز بر محور یقین به خداوند سبحان ، و محو کردن اسباب جهان تکوین از استقلال در تاءثیر دور می زند، بنابراین هر قدر اعتقاد و ایمان انسان به قدرت مطلقه الهیه بیشتر گردد اشیاء جهان به همان نسبت در برابر او مطیع و منقاد خواهد شد. و این است رمز رابطه یقین و تصرف خارق العاده در عالم آفرینش . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 286
3 - همگی دوزخ را مشاهده می کنند!
جمله ((لترون الجحیم)) دارای دو تفسیر است : نخست اینکه منظور مشاهده دوزخ در آخرت است ، که مخصوص کفار، و یا برای عموم جن و انس است ، چرا که طبق بعضی آیات قرآن همگی از کنار جهنم باید بگذرند.
دیگر اینکه منظور مشاهده آن با شهود قلبی در همین عالم دنیا است ، و در این صورت این جمله جواب قضیه شرطیه است ، می فرماید: اگر شما علم الیقین می داشتید جهنم را در همین جهان با چشم دل مشاهده می کردید چرا که می دانیم بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده اند و وجود خارجی دارند.
ولی همانگونه که قبلا نیز اشاره کرده ایم تفسیر اول با آیات بعد که سخن از روز قیامت می گوید مناسب تر است ، بنابر این یک قضیه قطعی و غیر مشروط است .
4 - در قیامت از چه نعمتهائی سؤ ال می شود؟
در آخرین آیه این سوره خواندیم که مسلما همه شما روز قیامت از نعمتها بازپرسی خواهید شد، بعضی گفته اند منظور از این نعمت سلامت و فراغت خاطر است ، و بعضی آن را تندرستی و امنیت می دانند و بعضی همه نعمتها را مشمول آیه شمرده اند.
در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم : النعیم الرطب

، و الماء البارد: نعیم رطب و آب خنک است !
در حالی که در حدیث دیگری می خوانیم که ابو حنیفه از امام صادق (علیه السلام) درباره تفسیر این آیه سؤ ال کرد، امام (علیه السلام) سؤ ال را به او برگرداند، تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 287
و فرمود: نعیم به عقیده تو چیست ؟ عرض کرد: غذا است و طعام و آب خنک ، فرمود: اگر خدا بخواهد تو را روز قیامت در پیشگاهش نگهدارد تا از هر لقمه ای که خوردهای ، و هر جرعه ای که نوشیده ای ، از تو سؤ ال کند باید بسیار در آنجا بایستی ! عرض کرد: پس نعیم چیست ؟
فرمود: ما اهل بیت هستیم که خداوند به وجود ما به بندگانش نعمت داده ، و میان آنها بعد از اختلاف الفت بخشیده ، دلهای آنان را به وسیله ما به هم پیوند داده ، و برادر خود ساخته ، بعد از آنکه دشمن یکدیگر بودند، و به وسیله ما آنها را به اسلام هدایت کرده ... آری نعیم همان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و خاندان او است .
تفسیر این روایات ظاهرا مختلف ، چنین است که نعیم یک معنی بسیار گسترده دارد که همه مواهب الهی را اعم از معنوی مانند دین و ایمان و اسلام و قرآن و ولایت ، و انواع نعمتهای مادی را اعم از فردی و اجتماعی شامل می شود، منتها نعمتهائی که اهمیت بیشتری دارند مانند نعمت ایمان و ولایت بیشتر از آنها سؤ ال می شود که آیا حق آنها ادا شده یا نه ؟ و ظاهرا روایاتی که نعمتهای مادی را از شمول این آیه نفی می کند ناظر به این معنی است که شما نباید مصداقهای مهمتر را رها کرده به مصداقهای کوچکتر روی آورید، و در حقیقت هشداری است به مردم در زمینه سلسله مراتب مواهب و نعمتهای الهی و اینکه در برابر آنها مسؤ ولیت سنگین دارند.
و چگونه ممکن است از این نعمتها سؤ ال نشود در حالی که سرمایه ه ای بزرگی هستند که در اختیار بشر قرار داده شده ، و باید از هر کدام دقیقا قدر - دانی کنند و شکر آن را بجای آورند، و در موارد خود صرف کنند.
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 288
خداوندا! نعمتهای بی پایانت مخصوصا نعمت ایمان و ولایت را بر ما مستدام دار.
پروردگارا! توفیق ادای حق این همه نعمت را به ما مرحمت فرما.
بارالها! بر این نعمتهای بزرگ بیفزا و آنها را هرگز از ما سلب مکن .
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 289
سوره والعصر
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 3 آیه است تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 290
محتوی و فضیلت سوره و العصر
معروف این است که این سوره در مکه نازل شده ، هر چند بعضی احتمال مدنی بودن آن را نیز داده اند، مقاطع کوتاه آیات سوره ، و لحن آن ، نیز شاهد مکی بودن آن است .
به هر حال جامعیت این سوره به حدی است که به گفته بعضی از مفسران تمام علوم و مقاصد قرآن در این سوره خلاصه شده است ، و به عبارت دیگر: این سوره در عین کوتاه بودن برنامه جامع و کاملی برای سعادت انسان تنظیم و ارائه نموده است .
نخست از سوگند پر معنی به عصر شروع می شود که تفسیر آن را به زودی خواهید دید، سپس سخن از زیانکار بودن همه انسانها که در طبیعت زندگی تدریجی نهفته است به میان می آورد، بعد فقط یک گروه را از این اصل کلی جدا می کند، آنها که دارای برنامه چهار ماده ای زیر هستند:
ایمان ، عمل صالح ، سفارش یکدیگر به حق ، و سفارش یکدیگر به صبر و این چهار اصل ، در واقع برنامه های اعتقادی و عملی و فردی و اجتماعی اسلام را در برمی گیرد.
درباره فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : من قراء ((و العصر)) فی نوافله بعثه الله یوم القیامة مشرقا وجهه ضاحکا سنه قریرة عینه حتی یدخل الجنة : هر کس سوره و العصر را در نمازهای نافله بخواند خداوند او را در قیامت برمی انگیزد در حالی که صورتش نورانی ، چهره اش خندان و چشمش (به نعمتهای الهی) روشن است ، تا داخل بهشت تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 291
شود!
و معلوم است که این همه افتخار و سرور و شادمانی از آن کسی است که این اصول چهارگانه را در زندگی خود پیاده کند، نه فقط به خواندن قناعت نماید. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 292
آیه 1 - 3
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

وَ الْعَصرِ(1) إِنَّ الانسنَ لَفِی خُسرٍ(2) إِلا الّذِینَ ءَامَنُوا وَ عَمِلَوا الصلِحَتِ وَ تَوَاصوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصوْا بِالصبرِ(3)
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - به عصر سوگند،
2 - که انسانها همه در زیانند.
3 - مگر کسانی که ایمان آورده ، و اعمال صالح انجام داده اند و یکدیگر را به حق سفارش کرده ، و یکدیگر را به شکیبائی و استقامت توصیه نمود
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 293
تفسیر :
تنها راه نجات
در ابتدای این سوره با قسم تازه ای روبرو می شویم ، می فرماید: به عصر سوگند! (و العصر).
واژه ((عصر)) در اصل به معنی فشردن است ، و سپس به وقت عصر اطلاق شده ، به خاطر اینکه برنامه ها و کارهای روزانه در آن پیچیده ، و فشرده می شود. سپس این واژه به معنی مطلق زمان و دوران تاریخ بشر و یا بخشی از زمان ، مانند عصر ظهور اسلام و قیام پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)، و امثال آن استعمال شده است ، و لذا در تفسیر این سوگند مفسران احتمالات زیادی گفته اند:
1 - بعضی آن را اشاره به همان وقت عصر می دانند، به قرینه اینکه در بعضی دیگر از آیات قرآن به آغاز روز سوگند یاد شده است مانند ((والضحی)) (سوره ضحی آیه 1) - یا - و الصبح اذا اسفر (مدثر - 34).
این سوگند به خاطر اهمیتی است که این موقع از روز دارد چرا که زمان زمان دگرگونی نظام زندگی و حیات انسانها است ، کارهای روزانه پایان می گیرد، پرندگان و حیوانات به لانه های خود بازمی گردند، خورشید سر در افق مشرق فرو می کشد، و هوا تدریجا رو به تاریکی می رود.
این دگرگونی انسان را به قدرت لا یزال الهی که بر این نظام حاکم است متوجه می سازد، و در حقیقت نشانهای از نشانه های توحید و آیتی از آیات پروردگار است که شایسته سوگند می باشد.
2 - بعضی دیگر آن را اشاره به سراسر زمان و تاریخ بشریت دانسته اند که مملو از درسهای عبرت ، و حوادث تکان دهنده و بیدارگر است ، و روی همین جهت آنچنان عظمتی دارد که شایسته سوگند الهی است . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 294
3 - بعضی روی قسمت خاصی از این زمان مانند عصر قیام پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) یا عصر قیام مهدی (علیه السلام) که دارای ویژگی و عظمت خاصی در تاریخ بشر بوده و هست انگشت گذارده ، و

سوگند را ناظر به آن می دانند.
4 - بعضی نیز به همان ریشه لغوی این واژه برگشته ، و سوگند را ناظر به انواع فشارها و مشکلاتی میدانند که در طول زندگی انسانها رخ می دهد، آنها را از خواب غفلت بیدار می کند، به یاد خداوند بزرگ میان دارد، و روح استقامت را پرورش می دهد.
5 - بعضی دیگر آن را اشاره به انسانهای کامل می دانند که عصاره عالم هستی و جهان آفرینشند.
6 - بالاخره بعضی آن را ناظر به ((نماز عصر)) شمرده اند، به خاطر اهمیت ویژهای که در میان نمازها دارد، زیرا آنها ((صلاة وسطی)) را که در قرآن روی آن تاءکید خاصی به عمل آورده نماز عصر می دانند.
با اینکه تفسیرهای فوق با هم تضادی ندارد و ممکن است همه در معنی آیه جمع باشد و سوگند به تمام این امور مهم یاد شود، ولی در میان آنها از همه مناسب تر همان عصر به معنی زمان و تاریخ بشر است ، چرا که بارها گفته ایم سوگندهای قرآن همواره متناسب با مطلبی است که سوگند به خاطر آن یاد شده ، و مسلم است که خسران انسانها در زندگی نتیجه گذشتن زمان عمر آنها است ، و یا عصر قیام پیغمبر خاتم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به خاطر اینکه برنامه چهار ماده ای ذیل سوره در چنین عصری نازل گردیده .
از آنچه گفته شد عظمت آیات قرآن و گستردگی مفاهیم آن به خوبی
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 295
روشن می شود که یک کلمه از آن تا چه حد پر معنی و شایسته تفسیرهای عمیق و گوناگونی است .
در آیه بعد اشاره به چیزی می کند که این سوگند مهم برای آن یاد شده است می فرماید: به طور مسلم همه انسانها در زیانند (ان الانسان لفی خسر). سرمایه های وجودی خود را چه بخواهند یا نخواهند از دست می دهند، ساعات و ایام و ماه ها و سالهای عمر به سرعت می گذرد، نیروهای معنوی و مادی تحلیل می رود، و توان و قدرت کاسته می شود.
آری انسان ، همانند کسی است که سرمایه عظیمی در اختیار داشته باشد، و بی آنکه بخواهد هر روز بخشی از آن سرمایه ها را از او بگیرند، این طبیعت زندگی دنیا است ، طبیعت زیان کردن مداوم !
یک قلب استعداد معینی برای ضربان دارد، وقتی آن استعداد و توان پایان گرفت قلب خود به خود می ایستد، بی آنکه عیب و علت و بیماری در کار باشد، و این در صورتی است که بر اثر بیماری قبلا از کار نیفتد همچنین سایر دستگاه های وجودی انسان و سرمایه های استعدادهای مختلف او.
((خسر)) (بر وزن عسر) و ((خسران)) چنانکه راغب در مفردات می گوید: به معنی کم شدن سرمایه است ، گاه به انسان نسبت داده می شود

و می گویند فلانکس زیان کرد، و گاه به خود عمل نسبت داده می شود و می گویند: تجارتش زیان کرد، این واژه غالبا در سرمایه های برونی مانند مال و مقام به کار می رود، و گاه در سرمایه های درونی مانند صحت و سلامت و عقل و ایمان و ثواب و این همان است که خداوند متعال به عنوان ((خسران مبین)) (زیان آشکار) از آن یاد فرموده آنجا که می گوید:
ان الخاسرین الذین خسروا انفسهم و تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 296
اهلیهم یوم القیامة الا ذلک هو الخسران المبین زیانکاران واقعی کسانی هستند سرمایه وجود خود و خانواده خویش را در قیامت از دست می دهند، بدانید خسران مبین همین است (زمر - 15).
((فخر رازی)) درتفسیر این آیه سخنی نقل می کند که حاصلش چنین است : یکی از بزرگان پیشین می گوید: معنی این سوره را من از مرد یخ فروشی آموختم ، فریاد می زد و می گفت : ارحموا من یذوب راءس ماله ارحموا من یذوب راءس ماله !: رحم کنید به کسی که سرمایه اش ذوب می شود، رحم کنید به کسی که سرمایه اش ذوب می شود! پیش خود گفتم این است معنی ان الانسان لفی خسر: عصر و زمان بر او می گذرد و عمرش پایان می گیرد، و ثوابی کسب نمی کند و در این حال زیانکار است .
به هر حال از نظر جهانبینی اسلام دنیا یک بازار تجارت است همانگونه که در حدیثی از امام هادی (علیه السلام) علی بن محمد النقی می خوانیم : الدنیا سوق ربح فیها قوم و خسر آخرون : دنیا بازاری است که جمعی در آن سود می برند و جمع دیگری زیان .
آیه مورد بحث می گوید همه در این بازار بزرگ زیان می کنند مگر یک گروهی که برنامه آنها در آیه بعد بیان شده است .
آری تنها یک راه برای جلوگیری از این خسران عظیم و زیان قهری و اجباری وجود دارد، فقط یک راه که در آخرین آیه این سوره به آن اشاره شده است ، تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 297
می فرماید مگر کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، و یکدیگر را به طرفداری و انجام حق سفارش کردند، و یکدیگر را به صبر و استقامت توصیه نمودند (الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر).
و به تعبیر دیگر چیزی که می تواند جلو این زیان بزرگ را بگیرد و آن را به منفعت و سودی عظیم مبدل کند آن است که در برابر از دست دادن این سرمایه ، سرمایه ای گرانبهاتر و ارزشمندتر به دست آورد که نه تنها جای خالی آن سرمایه پر شود، بلکه ده ها و صدها و هزاران بار از آن بیشتر و بهتر باشد. هر نفسی که انسان می زند یک گام به مرگ نزدیکتر می شود چنانکه امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در آن عبارت نورانیش فرمود:

نفس المرء خطاه الی اءجله نفسهای انسان گامهای او به سوی مرگ است .
بنابراین ، هر ضربانی که قلب انسان می زند او را یک قدم به پایان عمر نزدیکتر می سازد، و به این ترتیب باید در برابر این زیان قطعی کاری کرد که جای خالی پر شود.
گروهی سرمایه های نفیس عمر و زندگی را از دست می دهند و در برابر آن مالی مختصر یا بسیار، خانه ای محقر یا کاخی زیبا، فراهم می سازند.
گروهی تمام این سرمایه را برای رسیدن به مقامی از دست می دهند.
و گروه هائی آن را در مسیر عیش و نوش و لذات زودگذر مادی .
مسلما هیچیک از اینها نمی تواند بهای آن سرمایه عظیم باشد، بهای آن فقط و فقط رضای خدا و مقام قرب او است .
یا همان گونه که امیر مؤ منان علی (علیه السلام) فرموده انه لیس لانفسکم ثمن الا الجنة فلا تبیعوها الا بها: برای وجود شما بها و قیمتی جز بهشت نیست ، مبادا تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 298
آن را به کمتر از آن بفروشید)).
و یا همانگونه که در دعای ماه رجب از امام صادق (علیه السلام) آمده است : خاب الوافدون علی غیرک و خسر المتعرضون الا لک : آنها که بر غیر تو وارد شوند ماءیوس خواهند شد، و آنها که به سراغ غیر تو آیند زیانکارند! و بی جهت نیست که یکی از نامهای قیامت ((یوم التغابن)) است ، همانگونه که در آیه 9 سوره تغابن آمده است ذلک یوم التغابن : آن روز معلوم می شود چه کسانی مغبون شده و زیان کرده اند.
حسن مطلب ، و لطف مساءله اینجا است که از یکسو خریدار سرمایه های وجود انسان خداوند بزرگ است ((ان الله اشتری من المؤ منین ...)) (توبه - 111). از سوی دیگر سرمایه های کم را نیز خریداری می کند: ((فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره)) (زلزال - 7).
و از سوی دیگر بهای عظیم در برابر آن می پردازد، و گاه ده برابر و گاه تا هفتصد برابر و گاه بیشتر ((فی کل سنبلة ماة حبة و الله یضاعف لمن یشاء)) (بقره 261) و همانگونه که در دعا وارد شده است یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر: ای خدائی که حسنات کم را می پذیری و گناهان بسیار را می بخشی .
و از سوی چهارم با اینکه تمام سرمایه ها را خودش در اختیار گذاشته ، آنقدر بزرگوار است که برمی گردد و همانها را با گرانترین قیمت خریداری می کند! تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 299
نکته :
برنامه چهار مادهای خوشبختی
قابل توجه اینکه قرآن برای نجات از آن خسران عظیم برنامه جامعی

تنظیم کرده که در آن بر چهار اصل تکیه شده است :
اصل اول در این برنامه مساءله ((ایمان)) است که زیربنای همه فعالیتهای انسان را تشکیل می دهد، چرا که تلاشهای عملی انسان از مبانی فکری و اعتقادی او سرچشمه می گیرد، نه همچون حیوانات که حرکاتشان به خاطر انگیزه های غریزی است .
و به تعبیر دیگر اعمال انسان تبلوری است از عقائد و افکار او، و به همین دلیل تمام انبیای الهی قبل از هر چیز به اصلاح مبانی عقیدتی امتها می پرداختند، مخصوصا با شرک که سرچشمه انواع رذائل و بدبختیها و پراکندگیها است به مبارزه می پرداختند.
جالب اینکه ایمان در اینجا به طور مطلق ذکر شده است ، تا شامل ایمان به همه مقدسات گردد، یعنی از ایمان به خدا و صفات او گرفته ، تا ایمان به قیامت و حساب و جزا و کتب آسمانی و انبیای الهی و اوصیای آنها. در اصل دوم به میوه درخت بارور و پر ثمره ایمان پرداخته از ((اعمال صالح)) سخن می گوید.
چه تعبیر وسیع و پر محتوائی ، آری صالحات همان اعمال شایسته نه فقط عبادات ، نه تنها انفاق فی سبیل الله ، نه فقط جهاد در راه خدا، نه تنها کسب علم و دانش ، بلکه هر کار شایسته ای که وسیله تکامل نفوس و پرورش اخلاق و قرب الی الله و پیشرفت جامعه انسانی در تمام زمینه ها شود.
این تعبیر حتی کارهای کوچکی همچون برداشتن یک سنگ مزاحم را از سر
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 300
راه مردم شامل می شود، تا نجات میلیونها میلیون انسان از گمراهی و ضلالت و نشر آئین حق و عدالت در تمام جهان .
و اگر در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) اعمال صالح به ((مواسات و مساوات با برادران دینی)) تفسیر شده از قبیل بیان مصداق روشن است .
ممکن است گاهی اوقات اعمال صالح از بعضی از انسانهای غیر مؤ من سر زند ولی مسلما ریشه دار و پایدار و گسترده نیست ، چرا که از انگیزه های عمیق الهی سرچشمه نمی گیرد، و از جامعیت برخوردار نیست .
قرآن در اینجا ((صالحات)) را مخصوصا به صورت جمع آورده ، جمعی که با الف و لام همراه است ، و معنی عموم دارد. و بیانگر این حقیقت است که راه جلوگیری از آن خسران طبیعی و قهری بعد از ایمان ، انجام همه اعمال صالح است ، نه تنها قناعت به یک یا چند عمل صالح ، و به راستی اگر ایمان عمیقا در جان انسان جای گیرد، چنین آثاری را از خود ظاهر می سازد.
ایمان تنها یک اندیشه و اعتقاد در زوایای روح و فاقد هر گونه تاءثیر نیست

، ایمان تمام وجود انسان را به رنگ خود درمی آورد.
ایمان همانند چراغ پر نوری است که درون اطاقی روشن شود نه تنها فضای اطاق را نورانی می کند، بلکه شعاع آن از تمام دریچه های اطاق به بیرون می افتد، و هر کس از خارج بگذرد به خوبی می فهمد آنجا چراغ پر نوری روشن است .
همین گونه وقتی چراغ ایمان در سرای در قلب انسان روشن شود نور آن از زبان و چشم و گوش و دست و پای انسان منعکس می شود، حرکات هر کدام از آنها نشان می دهد نوری در قلب است که اشعه اش بیرون تافته .
به همین دلیل در آیات قرآن غالبا عمل صالح همراه ایمان به عنوان تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 301
((لازم و ملزوم)) یکدیگر آمده است ، در آیه 97 سوره نحل می خوانیم : من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤ من فلنحیینه حیوة طیبة : هر فردی از مرد یا زن عمل صالحی انجام دهد در حالی که ایمان دارد ما او را با حیات پاکیزه ای زنده می کنیم و در آیه 100 سوره مؤ منون می خوانیم : تاءسف بدکاران بعد از جدائی از این عالم در این است که چرا عمل صالحی انجام نداده اند، و لذا با اصرار زیاد تقاضای بازگشت برای انجام عمل صالح می کنند: رب ارجعون لعلی اعمل صالحا فیما ترکت .
و در آیه 51 سوره مؤ منون آمده است که خداوند به رسولانش دستور می دهد از طیبات تناول کنید و عمل صالح بجا آورید ((یا ایها الرسل کلوا من الطیبات و اعملوا صالحا)).
و از آنجا که ایمان و اعمال صالح هرگز تداوم نمی یابد مگر اینکه حرکتی در اجتماع برای دعوت به سوی حق و شناخت و معرفت آن از یکسو، و دعوت به استقامت و صبر در طریق انجام این دعوت از سوی دیگر صورت پذیرد، به دنبال این دو اصل ، به دو اصل دیگر اشاره می فرماید که در حقیقت ضامن اجرای دو اصل اساسی ((ایمان)) و ((عمل صالح)) است .
در اصل سوم به مساءله ((تواصی به حق)) یعنی دعوت همگانی و عمومی به سوی حق اشاره می کند، تا همگان حق را از باطل به خوبی بشناسند و هرگز آن را فراموش نکنند در مسیر زندگی از آن منحرف نگردند.
((تواصوا)) از ماده ((تواصی)) همانگونه که راغب در مفردات آورده به معنی آن است که بعضی بعض دیگر را سفارش کنند
و ((حق)) به معنی ((واقعیت)) یا ((مطابقت با واقعیت)) است ، در کتاب ((وجوه قرآن)) دوازده معنی و مورد استعمال برای این کلمه در قرآن مجید ذکر شده است ، مانند خدا، قرآن اسلام ، توحید، عدل ، صدق ، آشکار بودن ، تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 302
واجب بودن و مانند اینها، ولی همه آنها به ریشه ای که در بالا گفتیم باز می گردد.

به هر حال جمله ((تواصوا بالحق)) معنی بسیار وسیعی دارد که هم امر به معروف و نهی از منکر را شامل می شود، و هم تعلیم و ارشاد جاهل و تنبیه غافل و تشویق و تبلیغ ایمان و عمل صالح را.
بدیهی است کسانی که یکدیگر را به حق سفارش می کنند، خود باید طرفدار حق و عامل به آن باشند.
در اصل چهارم مساءله شکیبائی و ((صبر)) و استقامت و سفارش کردن یکدیگر به آن مطرح است ، چرا که بعد از مساءله شناخت و آگاهی ، هر کس در مسیر عمل در هر گام با موانعی روبرو است اگر استقامت و صبر نداشته باشد هرگز نمی تواند احقاق حق کند، و عمل صالحی انجام دهد و یا ایمان خود را حفظ کند.
آری احقاق حق ، و اجرای حق ، و ادای حق در جامعه جز با یک حرکت و تصمیم گیری عمومی و استقامت و ایستادگی در برابر موانع ممکن نیست .
صبر در اینجا نیز معنی وسیع و گسترده ای دارد که هم صبر بر اطاعت را شامل می شود، و هم صبر در برابر انگیزه های معصیت ، و هم صبر در برابر مصائب و حوادث ناگوار، و از دست دادن نیروها و سرمایه ها و ثمرات .
با توجه به آنچه در بالا در مورد این اصول چهارگانه که به حق جامع ترین برنامه حیات و سعادت انسانها است گفته شد روشن می شود که چرا در روایات آمده است که وقتی اصحاب و یاران پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به یکدیگر می رسیدند پیش از آنکه از هم جدا شوند سوره و العصر را می خواندند، و محتوای بزرگ تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 303 این سوره کوچک را یادآور می شدند، سپس با یکدیگر خداحافظی کرده به سراغ کار خود می رفتند.
و به راستی اگر مسلمانان امروز همین اصول چهارگانه را در زندگی فردی و اجتماعی خود اجرا کنند مشکلات و نابسامانیهای آنها حل می شود، عقب ماندگیها جبران می گردد، و ضعفها و شکستها به پیروزی مبدل می شود، و شر اشرار جهان از آنها قطع می گردد.
خداوندا! صبر و استقامت و توفیق تواصی به حق و صبر را به ما مرحمت کن .
پروردگارا! همه ما در خسرانیم ، و جبران این خسران جز با لطف تو میسر نیست .
بارالها! ما دوست داریم که به این دستورات چهارگانه ای که در این سوره داده ای عامل باشیم خودت توفیق را رفیق راه ما گردان .
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 305
سوره همزه
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 9 آیه است تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 306
محتوی و فضیلت سوره همزة
این سوره که از سوره های مکی است از کسانی سخن می گوید که تمام هم خود را متوجه جمع مال کرده ، و تمام ارزشهای وجودی انسان را در آن خلاصه می کنند، سپس نسبت به کسانی که دستشان از آن خالی است به دیده حقارت می نگرند و آنها را به باد استهزا می گیرند.
این ثروت اندوزان مستکبر، و خودخواهان حیله گر چنان از باده کبر و غرور مست می شوند که از تحقیر دیگران و عیب جوئی و استهزا و غیبت آنها لذت می برند و با آن تفریح می کنند.
و در پایان سوره از سرنوشت دردناک آنها سخن می گوید که چگونه به صورت حقارت آمیزی در دوزخ پرتاب می شوند، و آتش سوزان جهنم قبل از هر چیز بر قلب آنها مسلط می گردد، و روح و جان آنها را که کانون این همه کبر و غرور و این همه شرارت بود به آتش می کشد، آتشی سوزان و مستمر و طولانی . در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : من قراء سورة الهمزة اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من استهزاء بمحمد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و اصحابه : هر کس این سوره را تلاوت کند به عدد هر یک از کسانی که محمد و یارانش را استهزاء کردند ده حسنه به او داده می شود.
و در حدیثی از امام صادق می خوانیم : هر کس آن را در نماز فریضه ای بخواند فقر از او دور می شود، روزی به او رو می آورد، و مرگهای زشت و بد از او دفع می گردد. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 307
آیه 1 - 9
آیه و ترجمه
بِسمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
وَیْلٌ لِّکلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ(1) الَّذِی جَمَعَ مَالاً وَ عَدَّدَهُ(2) یحْسب أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ(3)کلا لَیُنبَذَنَّ فی الحُطمَةِ(4) وَ مَا أَدْرَاک مَا الحُطمَةُ(5) نَارُ اللّهِ الْمُوقَدَةُ(6) الَّتی تَطلِعُ عَلی الاَفْئِدَةِ(7) إِنهَا عَلَیهِم مُّؤْصدَةٌ(8) فی عَمَدٍ مُّمَدَّدَةِ(9) تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 308
ترجمه :

بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - وای بر هر عیب جوی مسخره کننده ای !
2 - همان کس که مال را جمع آوری و شماره کرده (بی آنکه حساب مشروع و نامشروع کند).
3 - گمان می کند که اموالش سبب جاودانگی او است !
4 - چنین نیست که او می پندارد، به زودی در حطمه (آتشی خردکننده) پرتاب می شود.
5 - و تو چه می دانی حطمه چیست ؟
6 - آتش برافروخته الهی است .
7 - آتشی که از دلها سرمی زند!
8 - این آتش بر آنها به صورت دربسته است .
9 - در ستونهای کشیده و طولانی !
شاءن نزول :
جمعی از مفسران چنین گفته اند که آیات این سوره درباره ((ولید بن مغیره)) نازل شده است که در پشت سر پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) غیبت می کرد، و در پیش رو طعن و استهزاء می نمود.
بعضی دیگر آن را درباره افراد دیگری از سران شرک و دشمنان کینه توز و سرشناس اسلام مانند ((اخنس بن شریق)) و ((امیة بن خلف)) و ((عاص بن وائل)) دانسته اند.
ولی چنانچه این شاءن نزولها را بپذیریم باز عمومیت مفهوم آیات شکسته نمی شود، بلکه شامل تمام کسانی است که دارای این صفاتند. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 309
تفسیر :
وای بر عیبجویان و غیبت کنندگان !
این سوره با تهدیدی کوبنده آغاز می شود می فرماید: وای بر هر عیب جوی مسخره کننده ای ! (ویل لکل همزة لمزة)
آنها که با نیش زبان و حرکات ، دست و چشم و ابرو در پشت سر و پیش رو، دیگران را استهزاء کرده ، یا عیب جوئی و غیبت می کنند، یا آنها را هدف تیرهای طعن و تهم قرار می دهند.
((همزة)) و ((لمزة)) هر دو صیغه مبالغه است اولی از ماده ((همز)) در اصل به معنی شکستن است و از آنجا که افراد عیب جو و غیبت کننده شخصیت دیگران را درهم می شکنند به آنها همزة اطلاق شده .
و ((لمزة)) از ماده ((لمز)) (بر وزن رمز) در اصل به معنی غیبت کردن و عیب جوئی نمودن است .
در اینکه آیا این دو واژه به یک معنی است ، و اشاره به غیبت کنندگان و عیب جویان می کند؟ یا در میان این دو فرقی است ؟ مفسران احتمالات

زیادی داده اند، بعضی آنها را به یک معنی گرفته اند، و بنابراین ذکر این دو با هم برای تاءکید است .
ولی بعضی گفته اند ((همزه)) به معنی غیبت کننده و ((لمزه)) به معنی عیب جو است .
بعضی دیگر ((همزه)) را به معنی کسانی که با اشارت دست و سر عیب

می کنند و لمزه را به معنی کسانی که با زبان این کار را انجام می دهند دانسته اند.
بعضی اولی را اشاره به عیب جوئی روبرو، و دومی را به عیب جوئی پشت سر می دانند.
بعضی اولی را به معنی عیب جوئی آشکار، و دومی را عیب جوئی پنهان و با اشاره چشم و ابرو شمرده اند.
و گاه گفته شده هر دو به معنی کسی است که مردم را با القاب زشت و زننده یاد می کند.
و بالاخره در سخنی از ابن عباس آمده است که در تفسیر این دو چنین می گفت : هم المشاؤ ون بالنمیمة ، المفرقون بین الاحبة ، الناعتون للناس بالعیب : آنها کسانی هستند که سخن چینی می کنند، و میان دوستان جدائی می افکنند، و مردم را با عیوب توصیف می کنند.
گویا ابن عباس این سخن را از حدیثی که از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است استفاده کرده ، آنجا که فرمود: الا انبئکم بشرارکم ؟ قالوا: بلی یا رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قال : المشاؤ ون بالنمیمة ، المفرقون بین الاحبة ، الباغون للبرآء المعایب : آیا شما را از شریرترین افراد خبر دهم ؟ گفتند: آری ای رسول خدا! فرمود: آنها که بسیار سخن چینی می کنند، در میان دوستان جدائی می افکنند، و برای افراد پاک و بی گناه در جستجوی عیوبند.
ولی از مجموع کلمات ارباب لغت استفاده می شود که این دو واژه به یک معنی است ، و مفهوم وسیعی دارد که هر گونه عیب جوئی و غیبت و طعن و استهزاء به وسیله زبان و علائم و اشارات و سخن چینی و بدگوئی را شامل می شود. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 311
به هر حال تعبیر به ((ویل)) تهدید شدیدی است نسبت به این گروه ، و اصولا آیات قرآن موضع گیری سختی در برابر اینگونه افراد نموده ، و تعبیراتی دارد که درباره هیچ گناهی مانند آن دیده نمی شود، مثلا بعد از آنکه منافقان کوردل را به خاطر سخریه مؤ منان به عذاب الیم تهدید می کند، می فرماید: استغفر لهم او لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم : چه برای آنها استغفار کنی و چه نکنی ، حتی اگر هفتاد بار برای آنها استغفار کنی خداوند آنها را هرگز نمی بخشد (توبه 80).

شبیه همین معنی در باره منافقانی که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را استهزا می کردند در سوره منافقون آیه 5 آمده است .
اصولا آبرو و حیثیت اشخاص از نظر اسلام بسیار محترم است ، و هر کاری که موجب تحقیر مردم گردد گناه بزرگی است ، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : اذل الناس من اهان الناس : ذلیل ترین مردم کسی است که به مردم توهین کند!.
شرح بیشتری در این زمینه ذیل آیه 11 و 12 سوره حجرات (جلد 22 صفحه 177 تا 195) آورده ایم .
سپس به سرچشمه این عمل زشت (عیب جوئی و استهزاء) که غالبا از کبر و غرور ناشی از ثروت مایه می گیرد) پرداخته ، می افزاید: همان کسی که مال را جمع آوری و شماره کرده بی آنکه حساب مشروع و نامشروع آنرا کند (الذی جمع مالا و عدده).
آنقدر به مال و ثروت علاقه دارد که پیوسته آنها را می شمرد، و از برق درهم و دینار، و پولهای دیگر، لذت می برد و شادی می کند. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 312
هر درهم و دیناری برای او بتی است ، نه تنها شخصیت خویش که تمام شخصیتها را در آن خلاصه می بیند، و طبیعی است که چنین انسان گمراه و ابلهی مؤ منان فقیر را پیوسته به باد سخریه بگیرد.
((عدده)) در اصل از ماده ((عد)) به معنی شمارش است ، بعضی نیز احتمال داده اند که از ((عده)) (بر وزن غده) به معنی آماده کردن این اموال و ذخیره نمودن برای مشکلات و روز مبادا است .
بعضی نیز آن را به امساک و نگهداری تفسیر نموده اند.
ولی معنی اول از همه ظاهرتر است .
به هر حال آیه ناظر به ثروت اندوزانی است که مال را نه به عنوان یک وسیله بلکه به عنوان یک هدف می نگرند، و در جمع آوری آن هیچ قید و شرطی قائل نیستند، از حلال و حرام و تجاوز بر حقوق دیگران ، از طریق شرافتمندانه و یا طرق پست و رذیلانه آن را جمع آوری می کنند، و آنرا تنها نشانه عظمت و شخصیت می دانند.
آنها مال را برای رفع نیازهای زندگی نمی خواهند، و به همین دلیل هر قدر بر اموالشان افزوده شود حرصشان بیشتر می گردد، و گرنه مال در حدود معقول و از طرق مشروع نه تنها مذموم نیست ، بلکه در قرآن مجید گاهی از آن به عنوان ((فضل الله)) تعبیر شده ، آنجا که می فرماید: و ابتغوا من فضل الله (جمعه - 10) و در جای دیگر از آن تعبیر به خیر می کند: کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة : بر شما مقرر شده که وقتی مرگ یکی از شما فرا رسد اگر خیری از خود به یادگار گذارده وصیت کند.

چنین مالی مسلما نه مایه طغیان است ، نه وسیله تفاخر، نه بهانه استهزای دیگران ، اما مالی که معبود است و هدف نهائی است ، و صاحبان آن را همچون ((قارون)) دعوت به طغیان می کند ننگ است و ذلت ، و مصیبت است و نکبت ، تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 313
و مایه دوری از خدا و خلود در آتش دوزخ است .
و غالبا جمع آوری کمیت زیادی از این مال جز با آلودگیهای فراوان ممکن نمی شود.
لذا در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیهماالسلام) می خوانیم : که فرمود: لا یجتمع المال الا بخمس خصال : بخل شدید، و امل طویل ، و حرص غالب ، و قطیعة رحم ، و ایثار الدنیا علی الاخرة : مال جز با پنج خصلت در یک جا جمع نمی شود: بخل شدید، آرزوهای دور و دراز، حرص غالب ، قطع رحم ، و مقدم داشتن دنیا بر آخرت .
زیرا کسانی که سخاوتمندند و گرفتار آرزوهای دور و دراز نیستند مراقب حلال و حرامند، به ارحام خود کمک می کنند، و غالبا اموال نزد آنها جمع نمی شود، هر چند درآمدشان زیاد باشد.
در آیه بعد می افزاید: این انسان زراندوز و مال پرست گمان می کند اموالش سبب جاودانگی او است (یحسب ان ماله اخلده).
جالب اینکه ((اخلد)) در اینجا به صورت فعل ماضی آمده ، یعنی او گمان می کند اموالش او را به صورت یک موجود جاودانه در آورده است ، نه مرگ می تواند به سراغ او آید، نه بیماریها و حوادث جهان مشکلی برای او ایجاد می کند، چرا که مشکل گشا در نظرش تنها مال و ثروت است و این مشکل گشا تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 314
را در دست دارد.
چه پندار غلط و خیال خامی ؟ اموالی که آنقدر در اختیار قارون بود که کلید گنجهایش را چندین مرد زورمند به زحمت برمی داشت ، ولی به هنگام حمله عذاب الهی نتوانستند مرگ او را ساعتی به تاءخیر اندازند، و خداوند او و گنجهایش را در یک لحظه با یک زمین لرزه مختصر در زمین فرو برد: فخسفنا به و بداره الارض (قصص - 81).
اموالی که نمونه کاملش در دست فراعنه مصر بود، ولی به مصداق کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم و نعمة کانوا فیها فاکهین : چه بسیار باغها و چشمه ها از خود به جای گذاشتند و زراعتها و قصرهای جالب و گرانقیمت و نعمتهای فراوان دیگر که در آن متنعم بودند (دخان - 25 تا 27) ولی همه اینها به آسانی در عرض ساعتی به دیگران رسید: کذلک و اورثناها قوما آخرین (دخان - 28).
و لذا در قیامت که پرده ها کنار می رود آنها به اشتباه بزرگشان پی می برند و فریادشان بلند می شود: ما اغنی عنی مالیه هلک عنی سلطانیه :

مال و ثروتم هرگز مرا بی نیاز نکرد، قدرت من نیز از دست رفت (حاقه - 28 و 29). اصولا انسان از فنا و نیستی متنفر است ، و طرفدار خلود و جاودانگی است ، و همین علاقه درونی به ما در مباحث معاد کمک می کند که بدانیم انسان برای جاودانگی آفریده شده است ، و الا غریزه عشق به جاودانگی در او نبود.
ولی این انسان مغرور و خودخواه و دنیاپرست گاه جاودانگی خود را در اموری می بیند که درست مایه فنا و نیستی او است ، فی المثل مال و مقام را که غالبا دشمنان بقای او هستند وسیله جاودانگی می شمرد.
از این بیان روشن شد که پندار جاودانگی به وسیله مال دلیلی برای جمع مال ، و جمع مال نیز عاملی برای استهزاء و سخریه دیگران در نظر این

محسوب می شود.
قرآن در پاسخ این گروه می فرماید: چنان نیست که او می پندارد (کلا).
بلکه به زودی با کمال ذلت و حقارت در آتشی خرد کننده پرتاب می شود! (لینبذن فی الحطمة).
بعد ((حطمة)) را چنین تفسیر می کند: و تو چه می دانی حطمه چیست ؟! (و ما ادراک ما الحطمة).
آتش برافروخته الهی است (نار الله الموقدة).
آتشی که از دلها سرمی زند و نخستین جرقه هایش در قلوب ظاهر می شود! (التی تطلع علی الافئدة).
((لینبذن)) از ماده ((نبذ)) (بر وزن سبز) به گفته راغب در ((مفردات)) در اصل به معنی دور انداختن چیزی به خاطر حقارت و بی ارزشی آن است .
یعنی خداوند، این مغروران خودخواه خود برتربین را در آن روز به صورت موجوداتی ذلیل و بی ارزش در آتش دوزخ پرتاب می کند، تا نتیجه کبر و غرور خود را ببینند.
((حطمه)) صیغه مبالغه از ماده حطم به معنی درهم شکستن چیزی است ، و این نشان می دهد که آتش سوزان دوزخ به شدت اعضای آنها را درهم می شکند، ولی از بعضی از روایات استفاده می شود که ((حطمه)) نام

نیست بلکه نام بخش فوق العاده سوزانی از آن است .
فهم این معنی که آتش به جای سوزاندن ، اعضا را درهم بشکند شاید در گذشته مشکل بود، ولی امروز که مساءله شدت تاءثیر امواج انفجار بر همه ما واضح شده که چگونه ممکن است امواج ناشی از یک انفجار مهیب نه تنها انسانها بلکه میله های محکم آهن و ستونهای عظیم ساختمانها را درهم بشکند مطلب عجیبی نیست .

تعبیر به ((ناراللہ)) (آتش الهی) دلیل بر عظمت آن است و تعبیر به ((موقدة)) دلیل بر فروزان بودن همیشگی آن است .
عجیب اینکه این آتش بر خلاف تمام آتشهای دنیا که نخست پوست را می سوزاند و سپس به داخل نفوذ می کند، اول بر دلها شراره می زند، و درون را می سوزاند، نخست قلب را، و بعد مغز و استخوان را، و سپس به خارج سرایت می کند.
این چه آتشی است که اولین جرقه هایش بر دل آدمی ظاهر می شود؟ این چه آتشی است که درون را قبل از برون می سوزاند؟ همه چیز قیامت عجیب است و با این جهان تفاوت بسیار دارد، حتی درگیری آتش سوزانش !. چرا چنین نباشد؟ در حالی که قلبهای آنها کانون کفر و کبر و غرور بود و مرکز حب دنیا و ثروت و مال .
چرا آتش قهر و غضب الهی قبل از هر چیز بر قلوب آنها مسلط نشود در حالی که آنها دل مؤ منان را در این دنیا با سخریه ها و عیب جوئی و غیبت و تحقیر سوزاندند، عدالت الهی ایجاب می کند که آنها کیفری همانند اعمالشان را ببینند. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 317
در آخرین آیات این سوره می فرماید: این آتش سوزان بر آنها به صورت دربسته است ! (انها علیهم مؤ صدة).
((مؤ صده)) از ماده ((ایصاد)) به معنی بستن در و محکم کردن آن است ، و لذا به اطاقکهائی که در درون کوه ها. برای جمع اموال بوجود می آورند ((وصید)) می گفتند.
در حقیقت همانگونه که آنها اموال خود را در گاوصندوقها و مخازن در بسته نگاه می داشتند خداوند هم آنها را در عذاب در بسته دوزخ که راه خلاص و نجاتی از آن نیست زندانی می کند!.
و سرانجام می گوید:
((آنها در ستونهای کشیده و طولانی قرار خواهند داشت)) (فی عمد ممددة) ((عمد)) جمع ((عمود)) به معنی ستون یا هر شی ء طولانی مانند قطعات چوب و آهن است ، و ((ممددة)) به معنی کشیده و طویل است .
جمعی از مفسران این تعبیر را اشاره به میخهای عظیم آهنین دانسته اند که درهای جهنم محکم با آنها بسته می شود، به گونهای که راه خروج مطلقا از آن وجود ندارد، و بنابر این تاءکیدی است بر آیه قبل که می گوید درهای جهنم را بر آنها می بندند و از هر طرف محصورند.
بعضی نیز آن را اشاره به نوعی از وسائل عذاب و مجازات دانسته اند، شبیه چیزی که در میان ما به ((کند و زنجیر)) معروف است ، و آن قطعه چوب یا آهن سنگینی است که دو فرورفتگی در آن به اندازه مچ پاها وجود دارد، پا را در آن می نهادند، و با میل های روی آن را گرفته و قفل می کردند، به طوری که شخص قدرت بر حرکت نداشت ، و این جزای شکنجه

های آنها نسبت به مردم بی گناه در این دنیا است . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 318
بعضی نیز تفسیر سومی به کمک اکتشافات اخیر برای آن ذکر کرده اند، و آن این که شعله های سوزان جهنم به صورت ستونهای کشیده و طولانی بر آنها مسلط می شود آنها می گویند در اکتشافات اخیر ثابت شده که اشعه مخصوص ایکس (رونتگن) بر خلاف اشعه های دیگر که به صورت مخروطی پخش می شود به صورت استوانه ای درست همچون ستون منتشر می گردد، و عجیب اینکه این اشعه در تمام وجود انسان نفوذ می کند، و حتی بر قلب مسلط می شود، و به همین دلیل برای عکسبرداری از اعضای داخلی از آن استفاده می کنند، معلوم می شود اشعه ای از آتش سوزان جهنم برمی خیزد که بی شباهت به اشعه فوق نیست .
ولی از میان این تفاسیر مناسب تر همان تفسیر اول است (البته بنا بر بعضی از این تفاسیر جمله فی ((عمد ممددة)) بیان حالت دوزخ و در بعضی دیگر بیان حال دوزخیان است
نکته ها :
1 - کبر و غرور، سرچشمه گناهان بزرگ است .
خود برتربینی بلای عظیمی است که خمیر مایه بسیاری از معاصی محسوب می شود، غفلت از خدا، کفران نعمتها، غرق شدن در عیاشی و هوسبازی ، تحقیر دیگران ، و استهزای مؤ منان ، همه از آثار شوم این صفت رذیله است ، افراد کم ظرفیت همین که به نوائی می رسند، چنان گرفتار کبر و غرور می شوند که مطلقا ارزشی برای دیگران قائل نیستند، و همان سبب جدائی آنها از جامعه ، و جدائی جامعه از آنها می شود.
در عالمی از پندار فرو می روند، خود را تافته ای جدا بافته می پندارند
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 319
و حتی از مقربان خدا می شمارند، و همین سبب می شود که عرض و آبرو و حتی جان دیگران در نظر آنها، بی ارزش و بی مقدار باشد، به همز و لمز مشغول می شوند، و با عیب جوئی و مذمت دیگران ، به گمان خود بر عظمت خویش می افزایند! جالب اینکه در بعضی از روایات اینگونه افراد به عقرب تشبیه شده اند، که کارشان نیش زدن است ، (و اگر نیش عقرب نه از ره کین است ، نیش آنها از راه کینه توزیهاست).
در حدیثی آمده است که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: من در شب معراج گروهی از دوزخیان را دیدم که گوشت از پهلویشان جدا می کردند و به آنها می خوراندند!، از جبرئیل پرسیدم اینها کیانند؟! گفت : هؤ لاء الهمازون من امتک ، اللمازون !: اینها عیب جویان و استهزاء کنندگان از امت تواند همانگونه که در بالا اشاره کردیم ، بحث مشروحی در این زمینه ذیل آیات سوره حجرات داشته ایم .

2 - حرص بر جمع مال
درباره مال و ثروت ، نظرات متفاوتی در جهت افراط و تفریط وجود دارد، بعضی چنان اهمیتی برای آن قائلند که حلال تمام مشکلاتش می دانند، تا آنجا که طرفداران این عقیده در اشعار خود داد سخن در این زمینه داده اند، از جمله شاعر عرب : می گوید: فصاحة سحبان و خط ابن مقلة و حکمة لقمان و زهد بن ادهم اذا اجتمعت فی المرء و المرء مفلس فلیس له قدر به مقدار درهم ! تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 320
: فصاحت سحبان (فصیح معروف عرب) و خط ابن مقله (خطاط معروف) و حکمت لقمان و زهد ابراهیم بن ادهم اگر در انسانی جمع شود و مفلس و بی پول باشد قدر و مقامی حتی به مقدار یک درهم نخواهد داشت ! و لذا جای تعجب نیست که این گروه دائما به جمع اموال پردازند و آنی راحت ننشینند و هیچ قید و شرطی برای آن قائل نباشند و حلال و حرام در نظرشان یکسان باشد.
در نقطه مقابل این گروه جمعیتی هستند که برای مال و ثروت ، کمترین ارزشی قائل نیستند، فقر را می ستایند و برای آن ارج قائلند، حتی مال را مزاحم تقوی و قرب خدا می دانند!
ولی در برابر این دو عقیده که در طرف افراط و تفریط قرار دارد آنچه از قرآن مجید و روایات اسلامی استفاده می شود، این است که مال خوب است اما به چند شرط: نخست اینکه : وسیله باشد و نه هدف .
دیگر اینکه انسان را اسیر خود نسازد، بلکه انسان امیر بر آن باشد.
سوم اینکه از طرق مشروع به دست آید و در راه رضای خدا مصرف گردد.
علاقه به چنین مالی نه تنها دنیاپرستی نیست بلکه دلیلی بر علاقه به آخرت است ، و لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : هنگامی که حضرت ذهب و فضه (طلا و نقره) را لعن و نفرین فرمود: یکی از یاران تعجب کرد و در این سؤ ال نمود امام (علیه السلام) فرمود: لیس حیث تذهب الیه انما الذهب الذی ذهب بالدین و الفضة التی افاضت الکفر: منظور از ذهب چیزی است که دین را از بین برد و منظور از فضه چیزی است که سرچشمه کفر و بی ایمانی می شود. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 321
در حدیث دیگری از امام امیر مؤ منان (علیه السلام) می خوانیم : السکر اربع سکرات سکر الشراب ، و سکر المال ، و سکر النوم ، و سکر الملک : مستی چهار - گونه است ، مستی شراب ، مستی مال ، مستی خواب و مستی قدرت !.
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است که مردی خدمتش آمد و عرض کرد پدر و مادرم به فدایت باد، مرا موعظه ای کن ، فرمود: ان کان الحسنات حقا فالجمع لما ذا؟ و ان کان الخلف من الله عز

و جل حقا فالبخل لما ذا؟!: اگر حسنات حق است و به آن ایمان داریم ، جمع مال برای چیست ؟ (چرا در راه خدا انفاق نکنیم) و اگر پاداش و جبران الهی حق است ، بخل برای چیست ؟.
بسیاری هستند تا پایان عمر به جمع آوری مال مشغولند، و سرانجام برای دیگران وامی گذارند، حسابش را آنها باید بدهند و بهره اش نصیب دیگران است لذا در حدیثی می خوانیم از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) سؤ ال کردند، من اعظم الناس حسرة ؟: چه کسی حسرتش از همه بیشتر است ؟!
فرمود: من راءی ماله فی میزان غیره ، و ادخله الله به النار و ادخل وارثه به الجنة !: کسی که اموال خود را در ترازوی سنجش اعمال دیگران ببیند، خداوند او را به خاطر اموالش وارد دوزخ کند، و وارث او را به خاطر آن وارد بهشت سازد!.
و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه ((کذلک یریهم الله اعمالهم حسرات علیهم : ((اینگونه خداوند اعمال آنها را مایه حسرتشان قرار می دهد)) فرمود: هو الرجل یدع المال لا ینفقه فی طاعة الله بخلا ثم یموت تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 322
فیدعه لمن یعمل به فی طاعة الله او فی معصیته : ((این درباره کسی است که مالی را وامی گذارد و به خاطر بخل ، در راه طاعت الهی انفاق نمی کند، سپس می میرد و آن را برای کسی می نهد که در طاعت الهی یا در معصیتش مصرف می کند)).
سپس امام (علیه السلام) افزود اگر در طریق اطاعت خدا صرف کند آن را در میزان عمل دیگری می بیند و حسرت می خورد، چرا که مال مال او بوده ، و اگر در معصیت الهی صرف کند سبب تقویت او شده تا گناه کند (و باز عقوبت و حسرتش متوجه او است).
آری موضع گیری انسانها در برابر اموال مختلف است گاه از آن بت خطرناکی می سازند و گاه وسیله سعادت بزرگی .
این سخن را با حدیث پر معنائی از ابن عباس پایان می دهیم ، او می گوید: ان اول درهم و دینار ضربا فی الارض نظر الیهما ابلیس فلما عاینهما اخذهما فوضعهما علی عینیه ، ثم ضمهما الی صدره ، ثم صرخ صرخة ، ثم ضمهما الی صدره ، ثم قال : انتما قرة عینی ! و ثمرة فؤ ادی ما ابالی من بنی آدم اذا احبوکما ان لا یعبدوا وثنا! حسبی من بنی آدم ان یحبوکما:
هنگامی که نخستین سکه درهم و دینار در جهان زده شد ابلیس نگاهی به آنها افکند وقتی آنها را تماشا کرد آن دو را گرفت و بر چشمانش گذاشت ، سپس برداشت و به سینه اش چسباند! بعد فریاد عاشقانه ای کشید! دگر بار به سینه اش چسباند، سپس گفت : شما (خطاب به درهم و دینار) نور چشمان منید و میوه دل من ! اگر انسانها شما را دوست دارند برای من

مهم نیست که بت پرستی نکنند. همین که شما را دوست دارند برای من کافی است (چرا که شما برترین بت هستید). تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 323
خداوندا! ما را از مستی مال و مقام و دنیا و شهوات حفظ کن .
پروردگارا ! ما را از سلطه شیطان و بندگی درهم و دینار رهائی بخش .
بارالها! آتش دوزخ سخت شکننده است و رهائی از آن جز به لطف تو ممکن نیست ما را مشمول لطفت فرما.
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 325
سوره فیل
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 5 آیه است تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 326
محتوی و فضیلت سوره فیل
این سوره چنانکه از نامش پیدا است اشاره به داستان تاریخی معروفی می کند که در سال تولد پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) واقع شده ، و خداوند خانه کعبه را از شر لشکر عظیم کفاری که از سرزمین یمن سوار بر فیل آمده بودند حفظ کرد.
این سوره یادآور آن داستان عجیب است که بسیاری از مردم مکه آن را به خاطر داشتند، زیرا در گذشته نزدیکی واقع شده بود.
یادآوری این داستان هشداری است به کفار مغرور و لجوج که بدانند در برابر قدرت خدا کمترین قدرتی ندارند، خداوندی که لشکر عظیم فیل را با آن پرندگان کوچک ، و آن سنگریزه های نیمبند (حجارة من سجیل) در هم کوبید قدرت دارد که این مستکبران لجوج را نیز مجازات کند.
نه قدرت آنها عظیم تر از قدرت ابرهه بود، و نه لشکر و نفرات آنها هرگز به آن حد می رسید، یعنی شما که این ماجرا را با چشم خود دیدید چرا از مرکب غرور پائین نمی آیید؟!
در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است : هر کسی سوره فیل را در نماز واجب بخواند در قیامت هر کوه و زمین هموار و کلوخی برای او شهادت می دهد که او او نمازگزاران است ، و منادی صدا می زند در باره بنده من راست گفتید، شهادت شما را به سود یا زیان او می پذیرم بنده ام را بدون حساب داخل بهشت کنید او کسی است که من وی را دوست تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 327
دارم و عملش را نیز دوست دارم .
بدیهی است این همه فضیلت و ثواب و پاداش عظیم از آن کسی است که با خواندن این آیات از مرکب غرور پیاده شود و در طریق رضای حق گام بردارد. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 328
آیه 1 - 5
آیه و ترجمه
بِسمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
أَ لَمْ تَرَ کَیْف فَعَلَ رَبُّک بِأَصحَبِ الْفِیلِ(1) أَ لَمْ یجْعَلْ کَیْدَهُمْ فی تَضلِیلٍ(2) وَ

أَرْسلَ عَلَيهِمْ طيراً أَبَابِيلَ(3) تَرْمِيهِم بحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ(4) فجَعَلَهُمْ كَعَصفٍ مَّأْكولِ(5)
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - آیا ندیدی پروردگارت با اصحاب فیل (لشگر ابرهه که به قصد نابودی کعبه آمده بودند) چه کرد؟!
2 - آیا نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد؟
3 - و بر سر آنها پرندگانی را گروه گروه فرستاد.
4 - که با سنگهای کوچکی آنها را هدف قرار می دادند.
5 - در نتیجه آنها را همچون کاه خورده شده قرار داد تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 329
شاءن نزول :
در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیهماالسلام) می خوانیم : ابوطالب همواره با شمشیرش از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دفاع می کرد تا آنجا که می فرماید: (روزی) ابوطالب عرض کرد فرزند برادر! آیا تو مبعوث به همه مردم شده ای ، یا تنها به قوم خودت ؟
پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: نه ، مبعوث به جمیع انسانها شده ام ، از سفید و سیاه عربی و عجمی ، سوگند به کسی که جانم در دست او است که من همه انسانهای سفید پوست و سیاه پوست را به این آئین دعوت می کنم ، و تمام کسانی که بر قله کوه ها و دریاها هستند به این آئین فرا می خوانم ، و من تمام زبانهای فارس و روم را دعوت می کنم .
هنگامی که این سخن به گوش قریش رسید تعجب کردند و گفتند آیا گوش به سخنان فرزند برادرت نمی دهی که چه می گوید ؟ به خدا سوگند اگر مردم فارس و روم این سخنان را بشنوند ما را از سرزمینمان میربایند! و سنگهای خانه کعبه را قطعه قطعه جدا می کنند! اینجا بود که خداوند آیه شریفه و قالوا ان نتبع الهدی معک نتخطف من ارضنا ا و لم نمکن لهم حرما آمنا یجبی الیه ثمرات کل شی ء: آنها گفتند اگر ما هدایت را با بپذیریم ما را از سرزمینمان می ربایند!، آیا ما آنها را در حرم اءمنی که ثمرات هر چیز را به سوی آن می آورند جای ندادیم ؟ (قصص - 57).
و درباره این سخن آنها که خانه کعبه را متلاشی می کنند سوره فیل را نازل کرد (و به آنها گوشزد نمود که هیچکس قادر بر چنین کاری نیست) تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 330
داستان اصحاب الفیل
مفسران و مورخان این داستان را به صورتهای مختلفی نقل کرده اند، و در سال وقوع آن نیز گفتگو دارند، اما اصل داستان آنچنان مشهور است که در

ردیف اخبار متواتر قرار گرفته ، و ما آن را طبق روایات معروف که از ((سیره ابن هشام)) و ((بلوغ الارب)) و ((بحار الانوار)) و ((مجمع البیان)) خلاصه کرده ایم می آوریم :
((ذو نواس)) پادشاه ، مسیحیان نجران را که در نزدیکی آن سرزمین می زیستند تحت شکنجه شدید قرار داد، تا از آئین مسیحیت بازگردند، (قرآن این ماجرا را به عنوان اصحاب الاخدود در سوره بروج آورده ، و ما آن را در تفسیر همان سوره مشروحا بیان کردیم).
بعد از این جنایت بزرگ مردی بنام ((دوس)) از میان آنها جان سالم به در برد، و خود را به ((قیصر روم)) که بر آئین مسیح بود رسانید، و ماجرا را برای او شرح داد.
از آنجا که فاصله میان روم و یمن زیاد بود ((قیصر)) نامه ای به ((نجاشی)) سلطان ((حبشه)) نوشت تا انتقام نصارای نجران را از ((ذو نواس)) بگیرد، و نامه را با همان شخص برای ((نجاشی)) فرستاد.
((نجاشی)) سپاهی عظیم بالغ بر هفتاد هزار نفر به فرماندهی شخصی بنام ارياط روانه یمن کرد ((ابرهه)) نیز یکی از فرماندهان این سپاه بود.
((ذو نواس)) شکست خورد، و ارياط حکمران یمن شد، بعد از مدتی ، ((ابرهه)) بر ضد او قیام کرد و او را از بین برد و بر جای او نشست .
خبر این ماجرا به نجاشی رسید، او تصمیم گرفت ابرهه را سرکوب کند، ابرهه برای نجات خود موهای سر را تراشید، و با مقداری از خاک یمن

به نشانه تسلیم کامل نزد نجاشی فرستاد و اعلام وفاداری کرد.
نجاشی چون چنین دید او را بخشید و در پست خود ابقا نمود.
در این هنگام ((ابرهه)) برای اثبات خوش خدمتی کلیسای بسیار زیبا و مهمی بنا کرد که مانند آن در آن زمان در کره زمین وجود نداشت ، و به دنبال آن تصمیم گرفت مردم جزیره عربستان را به جای کعبه به سوی آن فرا خواند، و تصمیم گرفت آنجا را کانون حج عرب سازد، و مرکزیت مهم مکه را به آنجا منتقل کند.
برای همین منظور مبلغان بسیاری به اطراف ، و در میان قبائل عرب و سرزمین حجاز فرستاد، اعراب که سخت به مکه و کعبه علاقه داشتند و آن را از آثار بزرگ ابراهیم خلیل می دانستند احساس خطر کردند.
طبق بعضی از روایات گروهی آمدند و مخفیانه کلیسا را آتش زدند، و طبق نقل دیگری بعضی آن را مخفیانه آلوده و ملوث ساختند، و به این ترتیب در برابر این دعوت بزرگ عکس العمل شدید نشان دادند و معبد ابرهه را بی اعتبار کردند.
ابرهه سخت خشمگین شد، و تصمیم گرفت خانه کعبه را به کلی ویران سازد، تا هم انتقام گرفته باشد، و هم عرب را متوجه معبد جدید کند، با

لشگر عظیمی که بعضی از سوارانش از فیل استفاده می کردند عازم مکه شد. هنگامی که نزدیک مکه رسید کسانی را فرستاد تا شتران و اموال اهل مکه را به غارت آورند ، و در این میان دویست شتر از ((عبدالمطلب)) غارت شد.
ابرهه کسی را به داخل مکه فرستاد و به او گفت بزرگ مکه را پیدا کند، و به او بگوید: ابرهه پادشاه یمن می گوید: من برای جنگ نیامده ام ، تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 332
تنها برای این آمده ام که این خانه کعبه را ویران کنم ، اگر شما دست به جنگ نبرید نیازی به ریختن خونتان ندارم !
فرستاده ابرهه وارد مکه شد و از رئیس و شریف مکه جستجو کرد، همه عبدالمطلب را به او نشان دادند، ماجرا را نزد عبدالمطلب بازگو کرد عبدالمطلب نیز گفت : ما توانائی جنگ با شما را نداریم ، و اما خانه کعبه را خداوند خودش حفظ می کند.
فرستاده ابرهه به عبدالمطلب گفت ، باید با من نزد او بیائی ، هنگامی که عبدالمطلب وارد بر ابرهه شد، او سخت تحت تاءثیر قامت بلند و قیافه جذاب و ابهت فوق العاده عبدالمطلب قرار گرفت ، تا آنجا که ابرهه برای احترام او را از جا برخاست و روی زمین نشست ، و عبدالمطلب را در کنار دست خود جای داد، زیرا نمی خواست او را روی تخت در کنار خود بنشاند، سپس به مترجمش گفت از او بپرس حاجت تو چیست ؟
مترجم گفت : حاجتم این است که دویست شتر را از من به غارت برده اند دستور دهید اموالم را بازگردانند.
ابرهه سخت از این تقاضا در عجب شد، و به مترجمش گفت : به او بگو هنگامی که تو را دیدم عظمتی از تو در دلم جای گرفت ، اما این سخن را که گفتی در نظرم کوچک شدی تو در باره دویست شترت سخن می گوئی ، اما درباره کعبه که دین تو و اجداد تو است و من برای ویرانیش آمده ام مطلقا سخنی نمی گوئی ؟!
((عبدالمطلب)) گفت : انا رب الابل ، و ان للبیت ربا سیمنعه !: من صاحب شترانم ، و این خانه صاحبی دارد که از آن دفاع می کند (این سخن ، ابرهه را تکان داد و در فکر فرو رفت).
عبدالمطلب به مکه آمد، و به مردم اطلاع داد که به کوه های اطراف تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 333
پناهنده شوند، و خودش با جمعی کنار خانه کعبه آمد تا دعا کند و یاری طلبد، دست در حلقه در خانه کعبه کرد و اشعار معروفش را خواند:
لا هم ان المرء یمنع رحله فامنع رحالک
- لا یغلبن صلیبهم و محالهم ابدا محالک !
جروا جمیع بلادهم و الفیل کی یسبوا عیالک

لاهم ان المرء یمنع رحله فامنع عیالکو انصر علی آل الصلیب و عابدیه الیوم آلک
خداوندا! هر کس از خانه خود دفاع می کند تو خانه ات را حفظ کن ! هرگز مباد روزی که صلیب آنها و قدرتشان بر نیروهای تو غلبه کنند. آنها تمام نیروهای بلاد خویش و فیل را با خود آورده اند تا ساکنان حرم تو را اسیر کنند.
خداوندا! هر کس از خانواده خویش دفاع می کند تو نیز از ساکنان حرم اءمنت دفاع کن .
و امروز ساکنان این حرم را بر آل صلیب و عبادت کنندگانش یاری فرما.
سپس عبدالمطلب به یکی از دره های اطراف مکه آمد و در آنجا با جمعی از قریش پناه گرفت ، و به یکی از فرزندانش دستور داد بالای کوه ابو قبیس بروند ببیند چه خبر می شود.
فرزندش به سرعت نزد پدر آمد و گفت : پدر! ابری سیاه از ناحیه دریا (دریای احمر) به چشم می خورد که به سوی سرزمین ما می آید،
عبدالمطلب تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 334
خرسند شد صدا زد: یا معشر قریش ! ادخلوا منازلکم فقد آتاکم الله بالنصر من عنده : ای جمعیت قریش ! به منزلهای خود بازگردید که نصرت الهی به سراغ شما آمد این از یکسو.
از سوی دیگر ابرهه سوار بر فیل معروفش که ((محمود)) نام داشت با لشگر انبوهش برای درهم کوبیدن کعبه از کوه های اطراف سرازیر مکه شد، ولی هر چه بر فیل خود فشار می آورد پیش نمی رفت ، اما هنگامی که سر او را به سوی یمن بازمی گرداندند به سرعت حرکت می کرد، ابرهه از این ماجرا سخت متعجب شد و در حیرت فرو رفت .
در این هنگام پرندگانی از سوی دریا فرا رسیدند، همانند پرستوها و هر یک از آنها سه عدد سنگریزه با خود همراه داشت ، یکی به منقار و دو تا در پنجه ها، تقریبا به اندازه نخود، این سنگریزه ها را بر سر لشگریان ابرهه فرو ریختند، و به هر کدام از آنها اصابت می کرد هلاک می شد، و بعضی گفته اند: سنگریزه ها به هر جای بدن آنها می افتاد سوراخ می کرد و از طرف مقابل خارج می شد.
در این هنگام وحشت عجیبی بر تمام لشگر ابرهه سایه افکند، آنها که زنده مانده بودند پا به فرار گذاشتند، و راه یمن را سؤ ال می کردند که بازگردند، ولی پیوسته در وسط جاده مانند برگ خزان به زمین می ریختند.
خود ابرهه نیز مورد اصابت سنگی واقع شد و مجروح گشت ، و او را به صنعاء (پایتخت یمن) بازگرداندند و در آنجا چشم از دنیا پوشید.
بعضی گفته اند اولین بار که بیماری حصبه و آبله در سرزمین عرب دیده شد آن سال بود.

تعداد فیلهائی را که ابرهه با خود آورده بود بعضی همان فیل ((محمود)) و بعضی هشت فیل و بعضی ده ، و بعضی دوازده نوشته اند. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 335
و در همین سال مطابق مشهور پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تولد یافت ، و جهان به نور وجودش روشن شد، و لذا جمعی معتقدند که میان این دو رابطه ای وجود داشته .
به هر حال اهمیت این حادثه بزرگ بقدری بود که آن سال را ((عام الفیل)) (سال فیل) نامیدند و مبداء تاریخ عرب شناخته شد.
تفسیر :
با ابرهه گو کز پی تعجیل نیاید!
در نخستین آیه این سوره پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مخاطب ساخته می فرماید: آیا ندیدی پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد؟ (ا لم تر کیف فعل ربک باصحاب الفیل).
آنها با آن همه لشگر و قدرت آمده بودند تا خانه خدا را ویران سازند، و خداوند با لشگری به ظاهر بسیار کوچک و ناچیز، آنها را درهم کوبید، فیلها را با پرنده های کوچک و سلاحهای پیشرفته آن روز را با سنگریزه سجیل از کار انداخت ، تا ضعف و ناتوانی این انسان مغرور و خیره سر را در برابر قدرت الهی ظاهر و آشکار سازد.
تعبیر به ا لم تر (آیا ندیدی ؟) با اینکه این حادثه زمانی رخ داد که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دیده به جهان نگشوده بود، و یا مقارن تولد آن حضرت بود به خاطر آن است که حادثه مزبور بسیار نزدیک به عصر پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود و بعلاوه بقدری مشهور و معروف و متواتر بود که گوئی پیغمبر با چشم مبارکش آن را مشاهده
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 336
کرده بود، و جمعی از معاصران پیامبر مسلما آن را با چشم خود دیده بودند. تعبیر به ((اصحاب الفیل)) به خاطر همان چند فیلی است که آنها با خود از یمن آورده بودند، تا مخالفان را مرعوب ساخته و شترها و اسبها از مشاهده آن رم کنند و در میدان جنگ نمانند.
سپس می افزاید: آیا خداوند نقشه آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد؟! (ا لم یجعل کیدهم فی تضلیل).
آنها قصد داشتند خانه کعبه را خراب کنند، به این امید که به کلیسای یمن مرکزیت بخشند، و تمام قبائل عرب را متوجه آنجا سازند، اما آنها نه تنها به مقصد خود نرسیدند، بلکه این ماجرا که آوازه اش در تمام جزیره عربستان پیچید بر عظمت مکه و خانه کعبه افزود، و در دلهای مشتاقان را بیش از پیش متوجه آن ساخت و به آن دیار امنیت بیشتری بخشید.
و منظور از تضلیل که همان گمراه ساختن است این است که آنها هرگز به

هدف خود نرسیدند.
سپس بر شرح این ماجرا پرداخته ، می فرماید: ((خداوند پرندگانی را گروه گروه بر سر آنها فرستاد)) (و ارسل علیهم طیرا ابابیل).
((ابابیل)) بر خلاف آنچه در زبانهای مشهور است نام آن پرنده نبود، بلکه معنی وصفی دارد، بعضی آن را به معنی جماعات متفرقه دانسته اند، به این معنی که پرندگان مزبور ((گروه ، گروه)) از هر طرف به سوی لشکر فیل آمدند. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 337
این کلمه معنی جمعی دارد که بعضی مفرد آن را ابابله به معنی گروهی از پرندگان یا اسبها و شتران دانسته اند، و بعضی می گویند جمعی است که مفرد از جنس خود ندارد.
به هر حال ((طیر)) در اینجا معنی جمعی دارد و این دو واژه طیر و ابابیل مجموعا به معنی پرندگان گروه گروه است (نه اینکه ابابیل نام آن پرندگان باشد).
در اینکه این پرنده چه پرنده ای بوده است ؟ همانطور که در شرح داستان آورده ایم مشهور این است پرندگانی شبیه به پرستو و چلچله بودند که از طریق دریای احمر برخاستند و به سراغ لشگر فیل آمدند.
در آیه بعد می افزاید: ((این پرندگان آن لشگر را با سنگهای کوچکی از سجیل (گلهای متحجر) هدف قرار می دادند)) (ترمیهم بحجارة من سجیل).
و چنانکه در شرح این ماجرا از تواریخ و تفاسیر و روایات نقل کردیم هر یک از این پرندگان کوچک سه سنگریزه به اندازه نخود یا کوچکتر با خود داشتند، که یکی را با منقار و دو تا را با پاهای خویش حمل می کردند، و این سنگهای کوچک بر هر کس فرود می آمد او را از هم متلاشی می ساخت !
چنانکه در آیه بعد می فرماید: آنها را مانند کاه خورده شده قرار داد! (فجعلهم کعصف ماکول).
((عصف)) (بر وزن حذف) به معنی برگهائی است که بر ساقه زراعت است و سپس خشکیده و کوبیده شده است ، و به تعبیری دیگر به معنی ((کاه)) است ، تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 338
و بعضی آن را به معنی پوسته گندم هنگامی که در خوشه است تفسیر کرده اند. و در اینجا مناسب همان معنی اول است .
تعبیر به ((ماءکول)) اشاره به آن است که این کاه در زیر دندانهای حیوان بار دیگر کوبیده شده ، و کاملا از هم متلاشی گشته ، سپس معده حیوان نیز آن را برای سومین بار خرد کرده است ، و این نشان می دهد که سنگ ریزه ها بر هر کس فرو می افتاد او را کاملا از هم متلاشی می کرد!
این تعبیر علاوه بر اینکه دلیل بر شدت متلاشی شدن آنها است اشارهای به

بی ارزش بودن و ضعف و ناتوانی این گروه و جمعیت طغیانگر و مستکبر و ظاهرا نیرومند است .
نکته ها :
1 - معجزه بی نظیر! این خانه را صاحبی است !
جالب اینکه قرآن مجید این داستان مفصل و طولانی را در چند جمله کوتاه و کوبنده ، در نهایت فصاحت و بلاغت ، آورده است ، و در واقع روی نقطه هائی انگشت گذارده که به اهداف قرآن ، یعنی بیدار ساختن گردنکشان مغرور و نشان دادن ضعف انسان در برابر قدرت عظیم خداوند کمک می کند.
این ماجرا نشان می دهد که معجزات و خوارق عادات - بر خلاف آنچه بعضی پنداشته اند - لزومی ندارد که بر دست پیامبر و امام ظاهر شود، بلکه در هر شرائطی که خدا بخواهد و لازم بداند انجام می گیرد، هدف آن است که مردم به عظمت خداوند و حقانیت آئین او آشنا شوند.
این مجازات عجیب و اعجازآمیز، با مجازات اقوام گردنکش دیگر یک فرق روشن دارد، زیرا مجازاتی همچون طوفان نوح ، زلزله و سنگباران قوم
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 339
لوط، تندباد قوم عاد، و صاعقه قوم ثمود، یک سلسله حوادث طبیعی بودند که فقط وقوع آنها در آن شرائط خاص معجزه بود.
ولی داستان نابودی لشگر ابرهه به وسیله سنگریزه هائی که از منقار و پاهای آن پرندگان کوچک فرو می افتاد چیزی نیست که شبیه حوادث طبیعی باشد.
برخاستن آن پرندگان کوچک ، و آمدن به سوی آن لشکر مخصوص ، و همراه آوردن سنگریزه ها و نشانهگیری خاص آنها و متلاشی شدن بدنهای افراد یک لشگر عظیم با آن سنگهای کوچک همه اموری هستند خارق عادت ، ولی میدانیم اینها در برابر قدرت خداوند بسیار ناچیز است .
خداوندی که در درون همین سنگریزه ها قدرت اتمی آفریده که اگر آزاد شود انفجار عظیمی تولید می کند، برای او آسان است که در آنها خاصیتی بیافریند که اندام لشگر ابرهه را همانند ((عصف ماءکول)) (کاه درهم کوبیده و خورده شده) قرار دهد.
هیچ نیازی نیست که مانند بعضی از مفسران مصری برای توجیه این حادثه بگوئیم که سنگها حامل می کربهای وبا، یا حصبه و آبله بوده اند. و اگر در بعضی از روایات آمده که از بدنهای مصدومین مانند مبتلایان به آبله خون و چرک می آمد دلیل بر این نیست که آنها حتما به آبله مبتلا شده بودند.
همچنین نیازی به آن نیست که بگوئیم این سنگریزه ها اتمهای فشردهای بودند که خلاء موجود در میان آنها را از میان رفته ، و فوق العاده سنگین بودند که ، بطوری که به هر کجا فرود می آمدند سوراخ می کردند. تفسیر

اینها همه توجیهاتی است که برای طبیعی جلوه دادن این حادثه ذکر شده ، و ما نیازی به اینها نمی بینیم ، همین اندازه میدانیم که این سنگها دارای چنان خاصیت عجیبی بود که بدنها را متلاشی می کرد، بیش از این اطلاعی از آن در دست نیست ، و به هر حال در برابر قدرت خداوند هیچ کاری مشکل نمی باشد.
2 - سختترین مجازات با کمترین وسیله !
قابل توجه اینکه خداوند قدرت خود را در برابر مستکبران و گردنکشان در این ماجرا به عالیترین وجهی نشان داده است ، شاید مجازاتی سختتر از مجازات لشکر ابرهه در دنیا پیدا نشود که جمعی چنان درهم کوبیده شوند که به صورت کاه خرد شده و خورده شده (عصف ماکول) درآیند.
برای نابودی جمعیتی با آن همه قدرت و شوکت از سنگریزه هائی سست ، و از پرندهای ضعیف و کوچکی همانند پرستو استفاده شود، این هشداری است به همه گردنکشان و مستکبران جهان ، تا بدانند در برابر قدرت او تا چه حد ناتوانند؟!
حتی گاه می شود خداوند این ماموریتهای بزرگ را به دست موجودات کوچکتری می سپرد، مثلا می کربی را که هرگز با چشم دیده نمی شود ماموریت می دهد در یک مدت کوتاه به سرعت توالد و تناسل کند، و اقوام نیرومندی را به یک بیماری خطرناک مسری مانند وبا و طاعون مبتلا سازد و در مدتی کوتاه همه را مانند برگ خزان بر زمین ریزد.
سد عظیم ((ماءرب)) در ((یمن)) - چنانکه در تفسیر سوره سبا گفتیم -

پیدایش عمران و آبادی فراوان و تمدن عظیم و نیرومندی شد، و به دنبال آن طغیان این قوم فزون گشت ، ولی فرمان نابودی آن به طوری که در بعضی از روایات آمده است به یک یا چند موش صحرائی سپرده شد ! تا در آن سد عظیم نفوذ کنند و سوراخی در آن به وجود آوردند. بر اثر نفوذ آب تدریجا این سوراخ بزرگ و بزرگتر شد، سرانجام سد عظیم درهم شکست ، و آبی که پشت آن متراکم بود تمام آن آبادیها و خانه ها و کاخها را ویران ساخت ، و آن جمعیت عظیم نابود یا در مناطق دیگر پراکنده و سرگردان شدند، و این است قدرت نمائی خداوند بزرگ .
3 - اهداف داستان فیل
از سوره آینده (سوره لایلاف) به خوبی استفاده می شود که یکی از اهداف سوره فیل یادآوری خاطره بزرگ نعمتهای عظیم خداوند به قریش است تا به آنها نشان دهد که اگر لطف پروردگار نبود نه آثاری از این کانون مقدس یعنی مکه و کعبه وجود داشت ، و نه از قریش ، شاید از مرکب کبر و غرور فرود آیند، و به دعوت پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)

گردن نهند.
از سوی دیگر این ماجرا که مقارن میلاد مسعود پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) واقع شد در حقیقت زمینه ساز آن ظهور بزرگ بود، و پیام آور عظمت این قیام ، و این همان چیزی است که مفسران از آن تعبیر به ((ارهاص)) کرده اند.
و از سوی سوم تهدیدی است که به همه گردنکشان جهان اعم از قریش
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 342
و غیر آنها که بدانند هرگز نمی توانند در برابر قدرت پروردگار بایستند، چه بهتر که پندار خام را از سر بدر کنند و سر بر فرمان او نهند و تسلیم حق و عدالت گردند.
و از سوی چهارم اهمیت این خانه بزرگ را نشان می دهد که وقتی دشمنان کعبه توطئه نابودی آن را در سر میپروراندند، و می خواستند مرکزیت این سرزمین ابراهیمی را به جای دیگر منتقل کنند خداوند چنان گوشمالی به آنها داد که برای همگان مایه عبرت شد و بر اهمیت این کانون مقدس افزود.
و از سوی پنجم خداوندی که دعای ابراهیم خلیل را در باره امنیت این سرزمین مقدس اجابت فرمود و آن را تضمین نمود، در این ماجرا نشان داد که مشیتش بر این قرار گرفته که این کانون توحید و عبادت همیشه مرکز اءمنی باشد.
4 - یک رویداد مسلم تاریخی
جالب توجه اینکه ماجرای اصحاب فیل چنان در میان عرب مسلم بود که سرآغاز تاریخی برای آنها شد، و همانگونه که گفتیم قرآن مجید با تعبیر زیبای ((الم تر)) (آیا ندیدی ؟) آن هم خطاب به پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که در آن زمان نبود و ندید از آن یاد می کند که نشانه دیگری بر مسلم بودن این ماجرا است .
از اینها گذشته هنگامی که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این آیات را برای مشرکان مکه خواند احدی آن را انکار نکرد، هر گاه مطلب مشکوکی بود لا اقل گروهی اعتراض می کردند، و اعتراض آنها مانند سایر اعتراضهایشان در تاریخ ثبت می شد، به خصوص اینکه قرآن با جمله ((الم تر)) مطلب را ادا کرده . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 343
در ضمن عظمت این خانه مقدس با این اعجاز مسلم تاریخی به ثبوت می رسد.
خداوندا! ما را توفیقی مرحمت فرما که این کانون بزرگ توحید را پاسداری کنیم .
پروردگارا! دست کسانی را که قصد دارند تنها به حفظ ظواهر این کانون مقدس قناعت کنند، اما پیام حقیقتش را نشنیده بگیرند از این مرکز قطع

کن .
بارالها! زیارتش را با آگاهی و عرفان کامل نصیب همه مشتاقان فرما.
آمین یا رب العالمین تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 344

تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 345
سوره قریش
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و 4 آیه دارد تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 346
محتوی و فضیلت تلاوت سوره قریش
این سوره در حقیقت مکمل سوره ((فیل)) محسوب می شود و آیات آن دلیل روشنی بر این مطلب است .
محتوای این سوره بیان نعمت خداوند بر قریش و الطاف و محبتهای او نسبت به آنهاست ، تا حس شکرگزاری آنها تحریک شود و به عبادت پروردگار این بیت عظیم که تمام شرف و افتخارشان از آن است قیام کنند.
همانگونه که در آغاز سوره و الضحی گفتیم آن سوره و سوره ا لم نشرح در حقیقت یک سوره محسوب می شود، همچنین سوره فیل و سوره قریش چرا که اگر درست در محتوای آن دو دقت کنیم پیوند مطالب آنها بقدری است که می تواند دلیل بر وحدت آن دو بوده باشد.
به همین دلیل برای خواندن یک سوره کامل در هر رکعت از نماز اگر کسی سوره های فوق را انتخاب کند باید هر دو را با هم بخواند. برای توضیح بیشتر در این زمینه به کتب فقهی (کتاب صلاة بحث قرائت) مراجعه شود.
در فضیلت تلاوت این سوره همین بس که در حدیثی (از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود: من قراءها اعطی من الاجر عشر حسنات ، بعدد من طاف بالکعبة ، و اعتکف بها: کسی که آن را بخواند به تعداد هر یک از کسانی که تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 347 در گرد خانه کعبه طواف کرده ، یا در آنجا معتکف شده ، ده حسنه به او می دهد.
مسلما چنین فضیلتی از آن کسانی است که در پیشگاه خداوندی که پروردگار کعبه است سر تعظیم فرود آورده ، او را عبادت کنند، و احترام این خانه را پاسداری کرده و پیامش را با گوش جان بشنوند و به کار بندند.
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 348
آیه 1 - 4
آیه و ترجمه
بِسمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
لَایلَفِ قُرَیْشٍ(1) إِلَفِهِمْ رِحْلَةَ الشتَاءِ وَ الصیْفِ(2) فَلْیَعْبُدُوا رَب هَذَا

الْبَيْتِ(3) الّذِى أطعَمَهُم مِّن جُوعٍ وَ ءَامَنَهُم مِّنْ خَوْفِ(4)
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - (مجازات اصحاب الفيل) به خاطر اين بود كه قريش (به اين سرزمين مقدس) الفت گيرند (و مقدمات ظهور پيامبر فراهم شود).
2 - الفت آنها در سفرهای زمستانه و تابستانه است .
3 - پس (به شكرانه اين نعمت بزرگ) بايد پروردگار اين خانه را عبادت كنند.
4 - همانكس كه آنها را از گرسنگی نجات داد و از نااءمنی رهائی بخشيد.
تفسير نمونه جلد 27 صفحه 349
تفسير :
پروردگار اين خانه را بايد عبادت كرد
از آنجا كه در سوره گذشته (سوره فيل) شرح نابودی اصحاب الفيل و و لشكريان ابرهه كه به قصد نابود كردن خانه كعبه و متلاشی ساختن اين كانون مقدس الهی آمده بودند آمد، در اولين آيه اين سوره كه در واقع تكمله ای است برای سوره فيل می فرمايد: ما لشكر فيل را نابود كرديم ، و آنها را همچون كاه درهم كوبيده شده متلاشی ساختيم تا قريش به اين سرزمين مقدس الفت گيرند و مقدمات ظهور پيامبر اسلام (صلی اللّه عليه و آله و سلّم) فراهم گردد (لايلاف قريش).
((ايلاف)) مصدر است و به معنی الفت بخشيدن ، و ((الفت)) به معنی اجتماع تواءم با انسجام و انس و التيام است ، و اينكه بعضی ايلاف را به مؤ الفت و عهد و پيمان تفسير كرده اند، نه تناسبی با اين واژه دارد كه مصدر باب افعال است ، و نه به محتوای آيات اين سوره .
به هر حال منظور ايجاد الفت ميان قريش و سرزمين مقدس مكه ، و خانه كعبه است ، زيرا آنها و تمام اهل مكه به خاطر مركزيت و امنيت اين سرزمين در آنجا سكنی گزيده بودند، بسياری از مردم حجاز هر سال به آنجا می آمدند، مراسم حج را بجا می آوردند، و مبادلات اقتصادی و ادبی داشتند، و از تفسير نمونه جلد 27 صفحه 350
بركات مختلف اين سرزمين استفاده می نمودند.
همه اينها در سايه امنيت ويژه آن بود، اگر با لشكركشی ابرهه و امثال او اين امنيت خدشهدار می شد يا خانه كعبه ويران می گشت ديگر كسی با اين سرزمين الفتی پيدا نمی كرد.
واژه ((قريش)) به طوری كه بسياری از مفسران و ارباب لغت گفته اند در اصل به معنی نوعی از حيوانات بزرگ دريائی است كه هر حيوانی را به آسانی می خورد! اين عبارت از ابن عباس معروف است كه وقتی از او سؤ ال كردند: چرا قريش را قريش می نامند؟ در پاسخ چنين گفت :

لدابة تکون فی البحر من اعظم دوابه یقال لها القریش ، لا تمر بشی ء من الغث و السمین الا اکلته !: این به خاطر آن است که در اصل نام حیوانی از بزرگترین حیوانات دریا است که به هیچ حیوان لاغر و چاقی نمی گذرد مگر اینکه آن را می بلعد!
سپس از اشعار عرب برای سخن خود شاهد می آورد.
بنابراین انتخاب این نام برای قبیله فوق به خاطر قدرت و قوت این قبیله ، و سوء استفاده هایشان از این قدرت بوده است .
ولی بعضی آن را از ماده قرش (بر وزن فرش) به معنی اکتساب دانسته اند چرا که این قبیله غالبا به تجارت و کسب مشغول بودند.
بعضی نیز این ماده را به معنی بازرسی و تفتیش می دانند، و از آنجا که قریش از حال حجاج خبر می گرفتند، و گاه به کمک آنها می شتافتند، این واژه برای آنها انتخاب شده .
((قرش)) در لغت به معنی اجتماع نیز آمده است ، و چون این قبیله از اجتماع و انسجام خاصی برخوردار بودند این نام برای آنها انتخاب شده .
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 351
ولی به هر حال نام قریش امروز هرگز مفهوم جالبی را تداعی نمی کند، و با اینکه آنها قبیله پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بودند، از سر سختترین دشمنان اسلام محسوب می شدند، که از هیچ کارشکنی و عداوت و دشمنی فروگذار نکردند، حتی آن روز که قدرت آنها با پیروزی اسلام درهم شکست به توطئه های پنهانی ادامه دادند، و بعد از رحلت پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نیز حوادث دردناکی آفریدند که تاریخ اسلام هرگز آن را فراموش نخواهد کرد، میدانیم بنی امیه و بنی عباس که بارزترین نمونه های حکومت جبار و طاغوتی بودند از قریش برخاستند.
قرائن نیز نشان می دهد که در جاهلیت عرب نیز سعی و تلاش در استثمار و استعمار مردم داشتند، و به همین دلیل هنگامی که اسلام آزادیبخش طلوع کرد و منافع نامشروع آنها به خطر افتاد با تمام قدرت به مبارزه برخاستند، اما قدرت عظیم اسلام سرانجام آنها را درهم کوبید.
در آیه بعد می افزاید: هدف این بود که خداوند قریش را در سفرهای زمستانه و تابستانه الفت بخشد (ایلافهم رحلة الشتاء و الصیف) و 2)
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 352
ممکن است منظور الفت بخشیدن قریش به این سرزمین مقدس باشد که آنها در طول سفر تابستانه و زمستانه خود عشق و علاقه به این کانون مقدس را از دل نبرند، و به خاطر امنیتش به سوی آن بازگردند، نکند تحت تاثیر مزایای زندگی سرزمین یمن و شام واقع شوند و مکه را خالی کنند. و یا اینکه منظور ایجاد الفت میان قریش و سایر مردم در طول این دو سفر

بزرگ است ، چرا که بعد از داستان ابرهه مردم با دیده دیگری به آنها مینگریستند، و برای کاروان قریش احترام و اهمیت و امنیت قائل بودند. قریش هم نیاز به این امنیت در طول راه داشت ، و هم نیاز به آن در سرزمین مکه ، و خداوند در سایه شکست لشکر ابرهه هر دو امنیت را به آنها بخشید.
می دانیم زمین مکه باغ و زراعتی نداشت ، دامداری آن نیز محدود بود، بیشترین درآمد از طریق همین کاروانهای تجاری تاءمین می شد، در فصل زمستان به سوی جنوب یعنی سرزمین یمن که هوای آن نسبة گرم بود روی می آوردند، و در فصل تابستان به سوی شمال و سرزمین شام که هوای ملایم و مطلوبی داشت ، و اتفاقا هم سرزمین یمن و هم سرزمین شام از کانونهای مهم تجارت در آن روز بودند، و مکه و مدینه حلقه اتصالی در میان آن دو محسوب می شد.
البته قریش با کارهای خلافی که انجام میدادند مستحق این همه لطف و محبت الهی نبودند، اما چون مقدر بود از میان قبیله ، و از آن سرزمین مقدس ، اسلام و پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) طلوع کند، خداوند این لطف را در حق آنها انجام داد.
در آیه بعد چنین نتیجه می گیرد که قریش با این همه نعمت الهی که به

کعبه پیدا کرده اند باید پروردگار این خانه را عبادت کنند نه بتها را (فلیعبدوا رب هذا البیت).
همان خداوندی که آنها را از گرسنگی نجات داد و اطعام کرد، و از نااءمنی رهائی بخشید و امنیت داد (الذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف).
از یکسو به آنها رونق تجارت عطا فرمود، و جلب منفعت نمود، و از سوی دیگر نااءمنی را از آنها دور کرد و دفع ضرر فرمود، و اینها همه با شکست لشگر ((ابرهه)) فراهم گشت ، و در حقیقت استجابت دعای ابراهیم بنیانگذار کعبه بود، ولی آنها قدر این همه نعمت را ندانستند، و این خانه مقدس را به بتخانهای تبدیل کردند، و عبادت بتان را بر پرستش خدای خانه مقدم داشتند، و سرانجام ثمره شوم این همه ناسپاسی را دیدند.
خداوندا! ما را توفیق عبادت و بندگی و سپاسگزاری نعمتها، و پاسداری این بیت عظیم ، مرحمت فرما.
پروردگارا! این مرکز بزرگ اسلامی را روز به روز پر شکوه تر، و حلقه اتصال مسلمین جهان قرار ده .
بار الها! دست همه دشمنان خونخوار و آنها که از این مرکز بزرگ سوء استفاده می کنند از آن قطع کن !
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 355
سوره ماعون
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 7 آیه است تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 356
محتوی و فضیلت سوره ماعون
این سوره به عقیده بسیاری از مفسران از سوره های مکی است ، و لحن آیات آن که در مقاطع کوتاه و کوبنده ، از قیامت و اعمال منکران آن سخن می گوید گویای همین مطلب است .
رویهمرفته در این سوره صفات و اعمال منکران قیامت در پنج مرحله بیان شده ، که آنها به خاطر تکذیب این روز بزرگ چگونه از ((انفاق)) در راه خدا، کمک به ((یتیمان))، و ((مسکینان)). سرباز می زنند، و چگونه در مورد ((نماز)) مسامحه کار و ریاکارند، و از کمک به ((نیازمندان)) رویگردانند؟
در شاءن نزول این سوره بعضی گفته اند: در باره ابو سفیان نازل شده که هر روز دو شتر بزرگ نحر می کرد، و خود و اطرافیان یارانش از آن استفاده مینمودند اما روزی یتیمی آمد و تقاضای چیزی کرد او با عصایش بر او زد و او را دور کرد بعضی دیگر گفته اند که آیه در باره ولید بن مغیره یا عاص بن وائل نازل شده است .
در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده است که من قراء اء راءیت الذی یکذب بالدین فی فرائضه و نوافله قبل الله صلاته و صیامه ، و لم یحاسبه بما کان منه فی الحیاة الدنیا: هر کس این سوره را در نمازهای فریضه و نافله اش بخواند خداوند نماز و روزه او را قبول می کند، و او را در برابر کارهائی که در زندگی دنیا از او سرزده است مورد محاسبه قرار نمی دهد. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 357
آیه 1 - 7
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم
أَ رَءَیْت الَّذِی یُکَذِّب بِالدِّینِ(1) فَذَلِک الَّذِی یَدُعُّ الْیَتِیمَ(2) وَ لا یحُض عَلی طعَامِ الْمِسکِینِ(3) فَوَیْلٌ لِّلْمُصلِّینَ(4) الَّذِینَ هُمْ عَن صلاتهِمْ ساهُونَ(5) الَّذِینَ هُمْ یُرَاءُونَ(6) وَ یَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ(7)
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده مهربان

1 - آیا کسی که روز جزا را پیوسته انکار می کند مشاهده کردی ؟
2 - او همان کسی است که یتیم را با خشونت می راند.
3 - و دیگران را به اطعام مسکین تشویق نمی کند.
4 - پس وای بر نمازگزارانی که ...
5 - نماز خود را به دست فراموشی می سپارند تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 358
6 - آنها که ریا می کنند.
7 - و دیگران را از ضروریات زندگی منع می نمایند.
تفسیر :
اثرات شوم انکار معاد
در این سوره نخست پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مخاطب قرار داده و اثرات شوم انکار روز جزا را در اعمال منکران بازگو می کند.
آیا دیدی کسی را که روز جزا را پیوسته انکار می کند؟! (اء راءیت الذی یکذب بالدین).
سپس بی آنکه در انتظار پاسخ این سؤ ال بماند می افزاید.
او همان کسی است که یتیم را با خشونت میراند! (فذلک الذی یدع الیتیم).
و دیگران را به اطعام مسکین و مستمند تشویق نمی کند (و لا یحض علی طعام المسکین).
منظور از ((دین)) در اینجا ((جزا)) یا ((روز جزا)) است ، و انکار روز جزا و دادگاه بزرگ آن ، بازتاب وسیعی در اعمال انسان دارد که در این سوره به پنج قسمت از آن اشاره شده است از جمله : ((راندن یتیمان با خشونت ،)) و ((عدم تشویق دیگران به اطعام افراد مسکین)) است یعنی نه خود انفاق می کند و نه دیگران را دعوت به این کار می نماید.
بعضی نیز احتمال داده اند که منظور از ((دین)) در اینجا قرآن یا تمام آئین اسلام است ، ولی معنی اول مناسب تر به نظر می رسد، و نظیر آن را در سوره ((انفطار)) آیه 9 کلا بل تکذبون بالدین ، و سوره ((تین)) آیه 7 فما یکذبک بعد بالدین نیز تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 359
آمده است که به قرینه آیات دیگر آن سوره ها منظور از دین روز جزا است .
((یدع)) از ماده ((دع)) (بر وزن حد) به معنی دفع شدید و راندن تواءم با خشونت و عنف است .
و ((یحض)) از ماده ((حض)) به معنی تحریض و ترغیب دیگران بر چیزی است ، راغب در مفردات می گوید: حص تشویق در حرکت و سیر است ، ولی حض چنین نیست .

از آنجا که ((یحض)) و ((یدع)) به صورت فعل ((مضارع)) آمده نشان می دهد که این کار مستمر آنها است در مورد یتیمان و مستمندان .
باز در اینجا این نکته جلب توجه می کند که در مورد یتیمان مساءله عواطف انسانی بیشتر مطرح است تا اطعام و سیر کردن ، چرا که بیشترین رنج یتیم از دست دادن کانون عاطفه و غذای روح است ، و تغذیه جسمی در مرحله بعد قرار دارد. و باز در این آیات به مساءله اطعام ((مستمندان)) که از مهمترین کارهای خیر است برخورد می کنیم ، تا آنجا که می فرماید: اگر خود قادر به اطعام مستمندی نیست دیگران را به آن تشویق کند.
تعبیر به ((فذلک)) (با توجه به اینکه فا در اینجا معنی سببیت را می بخشد) اشاره به این نکته است که فقدان ایمان به معاد سبب این خلافکاریها می شود، و به راستی چنین است ، آن کس که آن روز بزرگ و آن دادگاه عدل ، و آن حساب و کتاب و پاداش و کیفر را در اعماق جان باور کرده باشد، آثار مثبتش در تمام اعمال او ظاهر می شود، ولی آنها که ایمان ندارند اثر آن در جراءتشان بر گناه و انواع جرائم کاملا محسوس است .
در سومین وصف این گروه ، می فرماید: ((وای بر نمازگزاران)) (فویل للمصلین). تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 360
((همان نمازگزارانی که نماز خود را به دست فراموشی می سپرند)) (الذین هم عن صلاتهم ساهون).
نه ارزشی برای آن قائلند، و نه به اوقاتش اهمیتی می دهند، و نه ارکان و شرائط و آدابش را رعایت می کنند.
((ساهون)) از ماده ((سهو)) در اصل به معنی خطائی که از روی غفلت سرزند، خواه در فراهم کردن مقدماتش مقصر باشد یا نه ، البته در صورت اول معذور نیست ، و در صورت دوم معذور است ، ولی در اینجا منظور سهو تواءم با تقصیر است .
باید توجه داشت که نمی فرماید در نمازشان سهو می کنند چون سهو در نماز به هر حال برای هر کس واقع می شود، بلکه می فرماید از اصل نماز سهو می کنند و کل آن را به دست فراموشی می سپرند.
روشن است این مطلب اگر یک یا چند بار اتفاق بیفتد ممکن است از قصور باشد، اما کسی که پیوسته نماز را فراموش می کند و آن را به دست فراموشی می سپارد، پیدا است که برای آن اهمیتی قائل نیست ، و یا اصلا به آن ایمان ندارد، و اگر گهگاه نماز می خواند از ترس زبان مردم و مانند آن است .
در این که منظور از ((ساهون)) در اینجا چیست ؟ علاوه بر آنچه در بالا گفتیم تفسیرهای دیگری نیز کرده اند، از جمله اینکه منظور تاءخیر انداختن نماز از وقت فضیلت است .

و یا اینکه منظور اشاره به منافقانی است که نه برای نماز ثوابی معتقد بودند و نه برای ترک آن عقاب .
یا اینکه منظور کسانی است که در نمازهای خود ریا می کنند (در حالی

که این معنی در آیه بعد می آید).
البته جمع میان این معانی ممکن است هر چند تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.
به هر حال وقتی فراموش کنندگان نماز شایسته ویل هستند آنها که به کلی ترک نماز گفته و تارک الصلوة هستند چه حالی خواهند داشت ؟!
در چهارمین مرحله به یکی دیگر از بدترین اعمال آنها اشاره کرده ، می فرماید: آنها کسانی هستند که پیوسته ریا می کنند (الذین هم یراءون).
و در آخرین مرحله می افزاید: آنها دیگران را از ضروریات زندگی منع می کنند (و یمنعون الماعون).
مسلما یکی از سرچشمه های تظاهر و ریاکاری عدم ایمان به روز قیامت ، و عدم توجه به پاداشهای الهی است ، و گرنه چگونه ممکن است انسان پاداشهای الهی را رها کند و رو به سوی خلق و خوش آیند آنها آورد؟!
((ماعون)) از ماده ((معن)) (بر وزن شاءن) به معنی چیز کم است ، و بسیاری از مفسران معتقدند که منظور از آن در اینجا اشیاء جزئی است که مردم مخصوصا همسایه ها از یکدیگر به عنوان عاریه یا تملک می گیرند، مانند مقداری نمک ، آب ، آتش (کبریت) ظروف و مانند اینها.
بدیهی است کسی که از دادن چنین اشیائی به دیگری خودداری می کند آدم بسیار پست و بی ایمانی است ، یعنی آنها به قدری بخیل اند که حتی از دادن این اشیاء کوچک مضایقه دارند، در حالی که همین اشیاء کوچک گاه نیازهای بزرگی را برطرف می کند، و منع آن ، مشکلات بزرگی در زندگی مردم ایجاد می نماید. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 362
جمعی نیز گفته اند منظور از ((ماعون)) زکات است ، چرا که زکات نسبت به اصل مال غالبا بسیار کم است ، گاه ده درصد، و گاه پنج درصد، و گاه دو و نیم درصد است .
البته منع زکات نیز یکی از بدترین کارها است ، چرا که زکات بسیاری از مشکلات اقتصادی جامعه را حل می کند.
در روایتی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که در تفسیر ماعون فرمود: هو القرض یقرضه ، و المتاع یعیره ، و المعروف یصنعه : ماعون وامی است که انسان به دیگری می دهد، و وسائل زندگی است که به عنوان عاریه در اختیار دیگران می گذارد، و کمکها و کارهای خیری که انسان انجام می دهد در روایت دیگری از همان حضرت این معنی نقل شده ، و در ذیل آن آمده است که راوی گفت : ما همسایگانی داریم که

وقتی وسائلی را به آنها عاریه می دهیم آن را می شکنند و خراب می کنند، آیا گناه است به آنها ندهیم ؟ فرمود: در این صورت مانعی ندارد.
در معنی ((ماعون)) احتمالات دیگری نیز گفته اند، تا آنجا که در تفسیر قرطبی بالغ بر دوازده قول در این زمینه نقل شده که بسیاری از آنها را می توان در هم ادغام کرد و مهم همان است که در بالا آوردیم .
ذکر این دو کار پشت سر یکدیگر (ریاکاری و منع ماعون) گوئی اشاره به این است که آنها آنچه برای خدا است به نیت خلق بجا می آورند، و آنچه برای خلق است از آنها دریغ میدارند، و به این ترتیب هیچ حقی را به حق دارش نمی رسانند.
این سخن را با حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) پایان می دهیم ، فرمود: تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 363
من منع الماعون جاره منعه الله خیره یوم القیامة ، و وکله الی نفسه ، و من وکله الی نفسه فما اسوء حاله ؟!: کسی که وسائل ضروری و کوچک را از همسایه اش دریغ دارد خداوند او را از خیر خود، در قیامت منع می کند، و او را به حال خود وامی گذارد، و هر کسی خدا او را به خود واگذارد، چه بد حالی دارد؟.
نکته ها :
1 - جمعبندی بحثهای سوره ماعون
در این سوره کوتاه ، مجموعه ای از صفات رذیله که در هر کس باشد نشانه ایمانی و پستی و حقارت او است آمده ، و قابل توجه اینکه همه آنها را فرع بر تکذیب دین ، یعنی جزا یا روز جزا قرار داده است ،
تحقیر یتیمان ، ترک اطعام گرسنگان ، غفلت از نماز، ریاکاری ، و عدم همکاری با مردم حتی در دادن وسائل کوچک زندگی این مجموعه را تشکیل می دهد، و به این ترتیب افراد بخیل و خودخواه ، و متظاهری را منعکس می کند که نه پیوندی با خلق دارند، و نه رابطه ای با خالق افرادی که نور ایمان و احساس مسؤ ولیت در وجودشان نیست نه به پاداش الهی میان دیشند و نه از عذاب او بیمناکند.
2 - تظاهر و ریا یک بلای بزرگ اجتماعی
ارزش هر عمل بستگی به ((انگیزه)) آن دارد، و یا به تعبیر دیگر از دیدگاه تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 364
اسلام ، اساس هر عمل را، ((نیت)) تشکیل می دهد، آن هم ((نیت خالص)).
اسلام قبل از هر چیز پرونده نیت را مورد بررسی قرار می دهد، و لذا در حدیث معروفی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است که : انما الاعمال بالنیات ، و لکل امرء ما نوی : هر عملی بستگی به نیت او دارد، و بهره هر کس مطابق نیتی است که در عمل دارد. و در ذیل این

حدیث آمده است : آن کس که برای خدا جهاد کند اجرش بر خداوند بزرگ است ، و کسی که برای متاع دنیا پیکار کند، یا حتی نیت به دست آوردن عقال (طناب کوچکی که پای شتر را با آن می بندند) کرده باشد بهره اش فقط همان است .
اینها همه به خاطر آن است که نیت همیشه به عمل شکل می دهد، آن کس که برای خدا کاری انجام می دهد، شالوده آن را محکم می کند، و تمام تلاش او این است که مردم از آن بهره بیشتر گیرند، ولی کسی که برای تظاهر و ریاکاری عملی انجام می دهد، تنها به ظاهر و زرق و برق آن می پردازد، بی آنکه به عمق و باطن و شالوده و بهره گیری نیازمندان اهمیت دهد.
جامعه ای که به ریاکاری عادت کند، نه فقط از خدا و اخلاق حسنه و ملکات فاضله دور می شود، بلکه تمام برنامه های اجتماعی او از محتوا تهی می گردد، و در یک مشت ظواهر فاقد معنی خلاصه می شود، و چه دردناک است سرنوشت چنین انسان ، و چنین جامعه ای ؟!
روایات در مذمت ریا بسیار زیاد است ، تا آنجا که آن را نوعی شرک نامیده اند، و ما در اینجا به ذکر سه روایت تکان دهنده قناعت می کنیم :
1 - در حدیث از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : سیاتی علی الناس تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 365
زمان تخبث فیه سرائرهم ، و تحس فیه علانیتهم ، طمعا فی الدنیا لا یریدون به ما عند ربهم ، یکون دینهم ریاء، لا یخالطهم خوف ، یعمهم الله بعقاب فیدعونه دعاء الغریق فلا یستجیب لهم !:
زمانی بر مردم فرا می رسد که باطنهای آنها زشت و آلوده می شود، و ظاهرشان زیبا، به خاطر طمع در دنیا این در حالی که علاقه ای به پاداشهای پروردگارشان ندارند ، دین آنها ریا می شود، و خوف خدا، در دل آنها وجود ندارد، خداوند همه آنها را به عذاب سختی گرفتار می کند، و هر قدر خدا را مانند شخص غریق بخوانند هرگز دعایشان مستجاب نمی شود.
2 - در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که به یکی از یارانش به نام زراره فرمود. من عمل للناس کان ثوابه علی الناس یا زراره ! کل ریاء شرک !: کسی که برای مردم عمل کند ثوابش بر مردم است ، ای زراره ! هر ریائی شرک است !.
3 - در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است :
ان المرائی یدعی یوم القیامة باربعة اسماء: یا کافر! یا فاجر! یا غادر! یا خاسر! حبط عملک ، و بطل اجرک ، فلا خلاص لک الیوم ، فالتمس اجرک ممن کنت تعمل له !: شخص ریاکار در روز قیامت با چهار نام صدا زده می شود: ای کافر! ای فاجر! ای حیلهگر! وای زیانکار ! عملت نابود شد، و

اجرت باطل گشت ، امروز هیچ راه نجاتی نداری ، پاداش خود را از کسی بخواه که از برای او عمل کردی !. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 366
خداوندا! خلوص نیت ، سخت مشکل است ، خودت ما را در این راه یاری فرما.
پروردگارا! آنچنان ایمانی به ما مرحمت کن که جز به ثواب و عقاب تو نیندیشیم و رضا و خشنودی و غضب خلق در راه تو برای ما یکسان باشد.
بارالها! هر خطائی در این راه تاکنون کرده ایم بر ما ببخش .
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 367
سوره کوثر
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 3 آیه است تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 368
محتوی و فضیلت سوره کوثر
مشهور این است که این سوره در ((مکه)) نازل شده است ولی بعضی احتمال مدنی بودن آن را داده اند، این احتمال نیز داده شده است که این سوره دو بار نازل شده یکبار در مکه و بار دیگری در مدینه ، ولی روایاتی که در شاءن نزول این سوره وارد شده ، قول مشهور را که این سوره مکی است تاءیید می کند.
در شاءن نزول این سوره می خوانیم : ((عاص بن وائل)) که از سران مشرکان بود، پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به هنگام خارج شدن از مسجد الحرام ملاقات کرد، و مدتی با حضرت گفتگو نمود، گروهی از سران قریش در مسجد نشسته بودند و این منظره را از دور مشاهده کردند، هنگامی که ((عاص بن وائل)) وارد مسجد شد به او گفتند: با که صحبت می کردی ؟ گفت : با این مرد ((ابتر))!
این تعبیر را به خاطر این انتخاب کرد که ((عبدالله)) پسر پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از دنیا رفته بود، و عرب کسی را که پسر نداشت ((ابتر)) (یعنی بلاعقب) می نامید، و لذا قریش این نام را بعد از فوت پسر پیغمبر برای حضرت انتخاب کرده بود (سوره فوق نازل شد و پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را به نعمتهای بسیار و کوثر بشارت داد، و دشمنان او را ابتر خواند).
توضیح اینکه : پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دو فرزند پسر از بانوی اسلام خدیجه داشت : یکی قاسم و دیگری طاهر که او را ((عبدالله)) نیز می نامیدند، و این هر دو در مکه از دنیا رفتند، و پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فاقد فرزند پسر شد، این موضوع زبان بدخواهان قریش را گشود، و کلمه ((ابتر)) را برای حضرتش انتخاب تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 369
کردند.
آنها طبق سنت خود برای فرزند پسر اهمیت فوق العاده ای قائل بودند، او را تداوم بخش برنامه های پدر می شمردند، بعد از این ماجرا آنها فکر می کردند با رحلت پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برنامه های او

به خاطر نداشتن فرزند ذکور تعطیل خواهد شد و خوشحال بودند.
قرآن مجید نازل شد و بطرز اعجازآمیزی در این سوره به آنها پاسخ گفت ، و خبر داد که دشمنان او ابتر خواهند بود، و برنامه اسلام و قرآن هرگز قطع نخواهد شد، بشارتی که در این سوره داده شده از یکسو ضربه ای بود بر امیدهای دشمنان اسلام ، و از سوی دیگر تسلی خاطری بود به رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که بعد از شنیدن این لقب زشت و توطئه دشمنان قلب پاکش غمگین و مکدر شده بود.
در فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی (از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است : من قراءها سقاه الله من انهار الجنة ، و اعطی من الاجر بعدد کل قربان قربه العباد فی یوم عید، و یقربون من اهل الکتاب و المشرکین :
هر کس آن را تلاوت کند خداوند او را از نهرهای بهشتی سیراب خواهد کرد، و به عدد هر قربانی که بندگان خدا در روز عید (قربان) قربانی می کنند، و همچنین قربانیهائی که اهل کتاب و مشرکان دارند، به عدد هر یک از آنان اجری به او می دهد.
نام این سوره (کوثر) از اولین آیه آن گرفته شده است . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 370
آیه 1 - 3
آیه و ترجمه
بِسمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
إِنَّا أَعْطیْنَک الْکَوْثَرَ(1) فَصَلِّ لِرَبِّک وَ انحَرْ(2) إِنَّ شانِئَک هُوَ الاَبْترُ(3)
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - ما به تو کوثر (خیر و برکت فراوان) عطا کردیم .
2 - اکنون که چنین است برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن .
3 - مسلما دشمن تو ابتر و بلا عقب است .
تفسیر :
ما به تو خیر فراوان دادیم
روی سخن در تمام این سوره به پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است (مانند سوره و الضحی و سوره ا لم نشرح) و یکی از اهداف مهم هر سه سوره تسلی خاطر آن حضرت در برابر انبوه حوادث دردناک و زخم زبانهای مکرر دشمنان است . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 371
نخست می فرماید: ما به تو کوثر عطا کردیم (انا اعطیناک الکوثر).
((کوثر)) وصف است که از کثرت گرفته شده ، و به معنی خیر و برکت فراوان است ، و به افراد سخاوتمند نیز کوثر گفته می شود.
در اینکه منظور از کوثر در اینجا چیست ؟ در روایتی آمده است که وقتی

این سوره نازل شد پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر فراز منبر رفت و این سوره را تلاوت فرمود، اصحاب عرض کردند: این چیست که خداوند به تو عطا فرموده ؟ گفت : نهری است در بهشت ، سفیدتر از شیر، و صافتر از قدح (بلور) در دو طرف آن قبه هائی از در و یاقوت است ....
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: کوثر نهری است در بهشت که خداوند آن را به پیغمبرش در عوض فرزندش (عبد الله که در حیات او از دنیا رفت) به او عطا فرمود.
بعضی نیز گفته اند: منظور همان حوض کوثر است که تعلق به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دارد و مؤ منان به هنگام ورود در بهشت از آن سیراب می شوند.
بعضی آن را به نبوت تفسیر کرده ، و بعضی دیگر به قرآن ، و بعضی به کثرت اصحاب و یاران ، و بعضی به کثرت فرزندان و ذریه که همه آنها از نسل دخترش فاطمه زهرا (علیهاالسلام) به وجود آمدند، و آنقدر فزونی یافتند که از شماره بیرونند، و تا دامنه قیامت یادآور وجود پیغمبر اکرمند، بعضی نیز آن را به شفاعت تفسیر کرده و حدیثی از امام صادق در این زمینه نقل نموده اند.
تا آنجا که ((فخر رازی)) پانزده قول در تفسیر ((کوثر)) ذکر کرده است ، ولی ظاهر این است که غالب اینها بیان مصداقهای روشنی از این مفهوم وسیع تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 372
و گسترده است ، زیرا چنانکه گفتیم ((کوثر)) به معنی ((خیر کثیر و نعمت فراوان)) است ، و می دانیم خداوند بزرگ نعمتهای فراوان بسیاری به پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) ارزانی داشت که هر یک از آنچه در بالا گفته شد یکی از مصداقهای روشن آن است ، و مصداقهای بسیار دیگری نیز دارد که ممکن است به عنوان تفسیر مصداقی برای آیه ذکر شود.
به هر حال تمام مواهب الهی بر شخص پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در تمام زمینه ها حتی پیروزیهایش در غزوات بر دشمنان ، و حتی علمای امتش که در هر عصر و زمان مشعل فروزان قرآن و اسلام را پاسداری می کنند، و به هر گوشهای از جهان می برند، همه در این خیر کثیر وارد هستند.
فراموش نباید کرد این سخن را خداوند زمانی به پیامبرش می گوید که که آثار این خیر کثیر هنوز ظاهر نشده بود، این خبری بود از آینده نزدیک و آینده های دور، خبری بود اعجازآمیز و بیانگر حقانیت دعوت رسول اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم).
این نعمت عظیم و خیر فراوان شکرانه عظیم لازم دارد، هر چند شکر

مخلوق هرگز حق نعمت خالق را ادا نمی کند، بلکه توفیق شکرگزاری خود نعمت دیگری است از ناحیه او لذا می فرماید: اکنون که چنین است ، فقط برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن (فصل لربک و انحر).
آری بخشنده نعمت او است ، بنابراین نماز و عبادت و قربانی که آن هم نوعی عبادت است برای غیر او معنی ندارد، مخصوصا با توجه به مفهوم رب که حکایت از تداوم نعمتها و تدبیر و ربوبیت پروردگار می کند.
کوتاه سخن اینکه ((عبادت)) خواه به صورت نماز باشد، یا قربانی کردن مخصوص رب و ولی نعمت است ، و او منحصرا ذات پاک خدا است .
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 373
این در برابر اعمال مشرکان است که برای بتها سجده و قربانی می کردند، در حالی که نعمتهای خود را از خدا می دانستند! و به هر حال تعبیر ((لربک)) دلیل روشنی است بر مساءله لزوم قصد قربت در عبادات .
بسیاری از مفسران معتقدند که منظور نماز روز عید قربان ، و قربانی کردن در همان روز است ، ولی ظاهرا مفهوم آیه مفهوم عام و گسترده ای است هر چند نماز و قربانی روز عید یکی از مصداقهای روشن آن است .
تعبیر به ((وانحر)) از ماده ((نحر)) که مخصوص کشتن شتر است ، شاید به خاطر این است که در میان قربانیها شتر از اهمیت بیشتری برخوردار بود، و مسلمانان نخستین علاقه بسیار به آن داشتند، و قربانی کردن شتر بدون ایثار و گذشت ممکن نبود.
در اینجا دو تفسیر دیگر برای آیه فوق ذکر شده است :
1 - منظور از جمله ((وانحر)) رو به قبله ایستادن به هنگام نماز است ، چرا که ماده نحر به معنی گلوگاه می باشد، سپس عرب آن را معنی مقابله با هر چیز استعمال کرده است ، و لذا می گویند ((منازلنا تتناحر)) یعنی : منزلهای ما در مقابل یکدیگر است .
2 - منظور بلند کردن دستها به هنگام تکبیر و آوردن آن در مقابل گلوگاه و صورت است ، در حدیثی می خوانیم : هنگامی که این سوره نازل شد پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از جبرئیل سؤ ال فرمود: این ((نحیره)) ای که پروردگارم مرا به آن ماءمور ساخته چیست ؟
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 374
((جبرئیل)) عرض کرد: ((این نحیره نیست ، بلکه خداوند به تو دستور می دهد هنگامی که وارد نماز می شوی موقع تکبیر، دستها را بلند کن ، و همچنین هنگامی که رکوع می کنی یا سر از رکوع برمی داری ، و یا سجده می کنی ، چرا که نماز ما و نماز فرشتگان در هفت آسمان همین گونه است ، و برای هر چیزی زینتی است ، و زینت نماز بلند کردن دستها در هر تکبیر است)).
و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر این آیه

با دست مبارکش اشاره کرده و فرمود: منظور این است که دستها را اینگونه در آغاز نماز بلند کنی به طوری که کف آنها رو به قبله باشد.
ولی تفسیر اول از همه مناسب تر است ، چرا که منظور نفی اعمال بت پرستان است که عبادت و قربانی را برای غیر خدا می کردند، ولی با این حال جمع میان همه معانی و روایاتی که در این باب رسیده است هیچ مانعی ندارد و به خصوص اینکه درباره بلند کردن دست به هنگام تکبیرات روایات متعددی در کتب شیعه و اهل سنت نقل شده است ، به این ترتیب آیه مفهوم جامعی دارد که اینها را نیز شامل می شود.
و در آخرین آیه این سوره با توجه به نسبتی که سران شرک به آن حضرت می دادند می فرماید: ((تو ابتر و بلاعقب نیستی ، دشمن تو ابتر است !)) (ان شانئک هو الابتر).
((شانی ء)) از ماده ((شنئان)) (بر وزن ضربان) به معنی عداوت و کینه - ورزی و بدخلقی کردن است ، و ((شانی ء)) کسی است که دارای این وصف باشد. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 375
قابل توجه اینکه : ((ابتر)) در اصل به معنی ((حیوان دم بریده)) است و انتخاب این تعبیر از سوی دشمنان اسلام به منظور هتک و توهین بود، و تعبیر ((شانی ء)) بیانگر این واقعیت است که آنها در دشمنی خود حتی کمترین ادب را نیز رعایت نمی کردند، یعنی عداوتشان آمیخته با قساوت و رذالت بود، در حقیقت قرآن می گوید: این لقب خود شما است نه پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم).
از سوی دیگر همانگونه که در شاءن نزول سوره گفته شد: قریش انتظار مرگ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و برچیده شدن بساط اسلام را داشتند، چرا که می گفت ند او بلا عقب است ، قرآن می گوید تو بلا عقب نیستی ، دشمنان تو بلا عقب اند!
نکته ها :
1 - فاطمه (علیهاالسلام) و کوثر
گفتیم کوثر یک معنی جامع و وسیع دارد، و آن خیر کثیر و فراوان است ، و مصادیق آن زیاد است ، ولی بسیاری از بزرگان علمای شیعه یکی از روشن ترین مصداقهای آن را وجود مبارک ((فاطمه زهرا)) (سلام الله علیها) دانسته اند، چرا که شاءن نزول آیه می گوید: آنها پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را متهم می کردند که بلا عقب است ، قرآن ضمن نفی سخن آنها می گوید: ما به تو کوثر دادیم .
از این تعبیر استنباط می شود که این ((خیر کثیر)) همان فاطمه زهرا (علیهاالسلام) است ، زیرا نسل و ذریه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به وسیله همین دختر گرامی در جهان انتشار یافت نسلی که نه تنها فرزندان جسمانی پیغمبر بودند، بلکه آئین او و تمام ارزشهای تفسیر نمونه

اسلام را حفظ کردند، و به آیندگان ابلاغ نمودند، نه تنها امامان معصوم اهل بیت (علیهمالسلام) که آنها حساب مخصوص به خود دارند، بلکه هزاران هزار از فرزندان فاطمه (علیهاالسلام) در سراسر جهان پخش شدند که در میان آنها علمای بزرگ و نویسندگان و فقها و محدثان و مفسران والا مقام و فرماندهان عظیم بودند که با ایثار و فداکاری در حفظ آئین اسلام کوشیدند.
در اینجا به بحث جالبی از ((فخر رازی)) برخورد می کنیم که در ضمن تفسیرهای مختلف کوثر می گوید:
قول سوم این است که این سوره به عنوان رد بر کسانی نازل شده که عدم وجود اولاد را بر پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خرده می گرفتند، بنابراین معنی سوره این است که خداوند به او نسلی می دهد که در طول زمان باقی می ماند، ببین چه اندازه از اهل بیت را شهید کردند، در عین حال جهان مملو از آنها است ، این در حالی است که از بنی امیه (که دشمنان اسلام بودند) شخص قابل ذکری در دنیا باقی نماند، سپس بنگر و ببین چقدر از علمای بزرگ در میان آنها است ، مانند باقر و صادق و رضا و نفس زکیه و.
2 - اعجاز این سوره
این سوره در حقیقت سه پیشگوئی بزرگ در بردارد: از یکسو اعطاء خیر کثیر را به پیغمبر نوید می دهد (گر چه ((اعطینا)) به صورت فعل ماضی است ، ولی ممکن است از قبیل مضارع مسلم باشد که در شکل ماضی

شده) و این خیر کثیر تمام پیروزیها و موفقیتهائی را که بعدا نصیب پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شد، به هنگام نزول این سوره در مکه قابل پیشبینی نبود، شامل می شود.
از سوی دیگر خبر می دهد که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بلا عقب نخواهد بود، بلکه نسل و دودمان او به طور فراوان در جهان وجود خواهند داشت .
از سوی سوم خبر می دهد که دشمنان او ابتر و بلا عقب خواهند بود، این پیشگوئی نیز تحقق یافت ، و چنان دشمنانش تار و مار شدند که امروز اثری از آنها باقی نمانده است ، در حالی که طوائفی همچون بنی امیه و بنی عباس که به مقابله با پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و فرزندان او برخاستند روزی آنقدر جمعیت داشتند که فامیل و فرزندان آنها قابل شماره نبود، ولی امروز اگر هم چیزی از آنها باقی مانده باشد هرگز شناخته نیست .
3 - ضمیر جمع در باره خدا برای چیست ؟

قابل توجه اینکه در اینجا و در آیات فراوان دیگری از قرآن مجید خداوند با صیغه متکلم مع الغیر از خود یاد می کند می فرماید: ما کوثر را به تو عطا کردیم !
این تعبیر و مانند آن برای بیان عظمت و قدرت است ، زیرا بزرگان هنگامی که از خود سخن می گویند نه فقط از خود که از ماءمورانشان نیز خبر می دهند، و این کنایه از قدرت و عظمت و وجود فرمانبردارانی در مقابل اوامر است .
در آیه مورد بحث کلمه ((ان)) نیز تاءکید دیگری است بر این معنی ، و تعبیر به ((اعطیناک)) و نه ((آتیناک)) دلیل بر این است که خداوند ((کوثر)) را به حضرتش بخشیده و اعطا فرموده است ، و این بشارتی است بزرگ به پیغمبر اکرم تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 378
تا در برابر یاوه گوئیهای دشمنان قلب مبارکش آزرده نشود، و در عزم آهنینش فتور و سستی راه نیابد، و بداند تکیه گاه او خدائی است که منبع همه خیرات است و خیر کثیر در اختیار او نهاده .
خداوندا! ما را از برکات این ((خیر کثیر)) که به پیامبرت مرحمت فرمودی بی نصیب مگردان .
پروردگارا! تو می دانی ما آن حضرت و ذریه طاهرینش را از صمیم دل دوست داریم ، ما را در زمره آنان محشور کن .
بارالها! عظمت او و آئینش بسیار است روز به روز بر این عظمت و عزت و شوکت بیفزای .
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 379
سوره کافرون
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 6 آیه است تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 380
محتوی و فضیلت سوره ((کافرون))
این سوره در ((مکه)) نازل شده ، و لحن و محتوای آن گواه روشنی بر این معنی است ، همچنین شاءن نزولی که به خواست خدا بعدا به آن اشاره می شود دلیل دیگری بر این مدعا است ، و اینکه بعضی احتمال داده اند مدنی باشد بسیار بعید به نظر می رسد.
لحن سوره نشان می دهد در زمانی نازل شده که مسلمانان در اقلیت بودند و کفار در اکثریت ، و پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از ناحیه آنها سخت در فشار بود، و اصرار داشتند او را به سازش با شرک بکشانند، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دست رد بر سینه همه آنها می زند، و آنها را به کلی ماءیوس می کند، بدون آنکه بخواهد با آنها درگیر شود.
این سرمشقی است برای همه مسلمانان که در هیچ شرائطی در اساس دین و اسلام با دشمنان سازش نکنند، و هر وقت چنین تمنائی از ناحیه آنها صورت گیرد آنها را کاملا ماءیوس کنند، مخصوصا در این سوره دو بار این معنی تاءکید شده که من معبودهای شما را نمی پرستم و این تاءکید برای ماءیوس ساختن آنها است ، همچنین دوباره تاءکید شده که شما هرگز معبود من ، خدای یگانه را نمی پرستید و این دلیلی است بر لجاجت آنها، و سرانجامش این است که من و آئین توحیدیم ، و شما و آئین پوسیده شرک آلودتان !
درباره فضیلت این سوره روایات فراوانی نقل شده که حاکی از اهمیت فوق العاده محتوای آن است از جمله :
در حدیثی (از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده که فرمود: من قراء قل یا تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 381
ایها الکافرون فکانما قراء ربع القرآن و تباعدت عنه مردة الشیاطین ، و براء من الشرک ، و یعافی من الفزع الاکبر: کسی که سوره قل یا ایها الکافرون را بخواند گوئی ربع قرآن را خوانده ، و شیاطین طغیانگر از او دور می شوند، و از شرک پاک می گردد، و از فزع (روز قیامت) در امان خواهد بود.

تعبیر به ((ربع القرآن)) شاید به خاطر آن است که حدود یک چهارم قرآن مبارزه با شرک و بت پرستی است ، و عصاره آن در این سوره آمده است ، و دور شدن شیاطین سرکش به خاطر آن است در این سوره دست رد بر سینه مشرکان زده شده ، و می دانیم شرک مهمترین ابزار شیطان است .
نجات در قیامت نیز در درجه اول در گرو توحید و نفی شرک است ، همان مطلبی که این سوره بر محور آن دور می زند.
در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : مردی خدمتش آمد عرض کرد ای رسول خدا! برای این آمده ام که چیزی به من یاد دهی که به هنگام خواب بخوانم ، فرمود: اذا اخذت مضجعک فاقراء قل یا ایها الکافرون ثم نم علی خاتمتها فانها براءة من الشرک : هنگامی که به بستر رفتی سوره یا ایها الکافرون را بخوان ، بعد از آن بخواب که این بیزاری از شرک است . و نیز در روایتی از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است که به جبیر بن مطعم فرمود: آیا دوست داری هنگامی که به سفر میروی از بهترین یارانت از نظر زاد و توشه باشی ؟ گفت : آری پدرم و مادرم فدایت ای رسول خدا!
فرمود: این پنج سوره را بخوان : ((قل یا ایها الکافرون))، و ((اذا جاء نصر الله و الفتح))، و ((قل هو الله احد))، و ((قل اعوذ برب الفلق ،)) و ((قل اعوذ برب تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 382
الناس))، و قرائت خود را با ((بسم الله الرحمن الرحیم)) آغاز کن .
و در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که می فرمود: پدرم می گفت قل یا ایها الکافرون ربع قرآن است ، و هنگامی که از آن فراغت می یافت می فرمود: اعبدالله وحده ، اعبدالله وحده : من تنها خدا را عبادت می کنم من تنها خدا را عبادت می کنم . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 383
آیه 1 - 6
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیم
قُلْ یَأَیهَا الْکفِرُونَ(1) لا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ(2) وَ لا أَنتُمْ عَبِدُونَ مَا أَعْبُدُ(3) وَ لا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدتمْ(4) وَ لا أَنتُمْ عَبِدُونَ مَا أَعْبُدُ(5) لَکمْ دِینُکُمْ وَ لىَ دِینِ(6)
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - بگو ای کافران !
2 - آنچه را شما می پرستید من نمی پرستم .
3 - و نه شما آنچه را من پرستش می کنم می پرستید.
4 - و نه من هرگز آنچه را شما پرستش کرده اید می پرستم تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 384

5 - و نه شما آنچه را که من می پرستم عبادت می کنید.
6 - (حال که چنین است) آئین شما برای خودتان و آئین من برای خودم !
شاءن نزول :
در روایات آمده است که این سوره در باره گروهی از سران مشرکان قریش نازل شده ، مانند ولید بن مغیره و عاص بن وائل و حارث بن قیس و امیة بن خلف و... گفتند: ای محمد! تو بیا از آئین ما پیروی کن ، ما نیز از آئین تو پیروی می کنیم ، و تو را در تمام امتیازات خود شریک می سازیم ، یکسال تو خدایان ما را عبادت کن ! و سال دیگر ما خدای تو را عبادت می کنیم ، اگر آئین تو بهتر باشد ما در آن با تو شریک شده ایم ، و بهره خود را گرفته ایم ، و اگر آئین ما بهتر باشد تو در آئین ما شریک شده و بهره ات را از آن گرفته ای ! پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: پناه بر خدا که من چیزی را همتای او قرار دهم ! گفتند: لا اقل بعضی از خدایان ما را لمس کن و از آنها تبرک بجوی ما تصدیق تو می کنیم و خدای تو را می پرستیم !
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: من منتظر فرمان پروردگارم هستم .
در این هنگام سوره ((قل یا ایها الکافرون)) نازل شد، و رسول الله به مسجدالحرام آمد، در حالی که جمعی از سران قریش در آنجا جمع بودند بالای سر آنها ایستاد، و این سوره را تا آخر بر آنها خواند آنها وقتی پیام این سوره را شنیدند کاملا ماءیوس شدند، و حضرت و یارانش را آزار دادند.
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 385
تفسیر :
هرگز با بت پرستان سر سازش ندارم
آیات این سوره پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را مخاطب ساخته ، می فرماید: بگو ای کافران (قل یا ایها الکافرون).
آنچه را شما می پرستید نمی پرستم (لا اعبد ما تعبدون).
و نه شما آنچه را من پرستش می کنم می پرستید (و لا انتم عابدون ما اعبد).
به این ترتیب جدائی کامل خط خود را از آنها مشخص می کند، و با صراحت می گوید: من هرگز بت پرستی نخواهم کرد، و شما نیز با این لجاجت که دارید و با تقلید کورکورانه از نیاکان که روی آن اصرار می ورزید و با منافع نامشروع سرشاری که از بت پرستان عائد شما می شود هرگز حاضر به خداپرستی خالص از شرک نیستید.
بار دیگر برای ماءیوس کردن کامل بت پرستان از هر گونه سازش بر سر توحید و بت پرستی می افزاید: ((و نه من هرگز آنچه را شما پرستش کرده اید می پرستم (و لا انا عابد ما عبدتم).

((و نه شما آنچه را که من می پرستم عبادت می کنید)) (و لا انتم عابدون ما اعبد). تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 386
بنابراین اصرار بی جا در مصالحه بر سر مساءله بت پرستی نکنید که این امر غیر ممکن است .
حال که چنین است آئین شما برای خودتان و آئین من برای خودم (لکم دینکم و لی دین).
بسیاری از مفسران تصریح کرده اند که منظور از کافرون در اینجا گروه خاصی از سران بت پرستان مکه اند، بنابر این الف و لام در الکافرون به اصطلاح برای عهد است ، نه برای جمع .
ممکن است دلیل آنها بر این مطلب علاوه بر آنچه در شاءن نزول گفته شد این باشد که بسیاری از بت پرستان مکه سرانجام ایمان آوردند، بنابراین اگر می گوید نه شما معبود مرا عبادت می کنید و نه من معبود شما را حتما در مورد آن گروهی از سران شرک و کفر است که تا پایان عمر هرگز ایمان نیاوردند و گرنه بسیاری از مشرکان به هنگام فتح مکه فوج فوج وارد اسلام شدند.
نکته ها
در اینجا چند سؤ ال مطرح است که باید به آن پاسخ گفت :
1 - چرا سوره با فرمان قل بگو شروع شده است :
آیا بهتر این نبود گفته شود یا ایها الکافرون بدون اینکه قل در آغاز آن باشد؟ و به تعبیر دیگر: پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) باید دستور خداوند را اجرا کند و جمله یا ایها الکافرون را به آنها بگوید: نه اینکه جمله قل را نیز تکرار کند.
پاسخ این سؤ ال با توجه به محتوای سوره روشن است ، زیرا مشرکان عرب پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را دعوت به سازش بر سر بتها کرده بودند. و او می بایست این تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 387 مطلب را از خود نفی کند، و بگوید: من هرگز تسلیم شما نمی شوم ، و عبادتم را با شرک آلوده نمی کنم اگر کلمه قل در آغاز این سوره نباشد سخن سخن خدا خواهد شد، و در این صورت جمله لا اعبد ما تعبدون (من آنچه را شما عبادت می کنید نمی پرستم) و امثال آن مفهومی نخواهد داشت .
بعلاوه چون کلمه قل در پیام جبرئیل از سوی خدا بوده ، پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مؤ ظف است که برای حفظ اصالت قرآن آن را عینا بازگو کند، و این خود نشان می دهد که جبرئیل و رسول اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در نقل وحی الهی کمترین تغییری نداده اند، و عملا ثابت کرده اند ماءمورانی هستند گوش بر فرمان الهی ، همانگونه که در آیه 15 سوره یونس می خوانیم : قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی

ان اتبع الا ما یوحی الی : بگو من حق ندارم که قرآن را از پیش خود تغییر دهم من فقط از چیزی پیروی می کنم که بر من وحی می شود.
2 - مگر بت پرستان منکر خدا بودند؟
می دانیم بت پرستان هرگز خدا را انکار نمی کردند، و طبق صریح آیات قرآن اگر از خالق آسمان و زمین از آنها سؤ ال می شد می گفتند: خدا است :
و لئن سالتهم من خلق السموات و الارض لیقولن الله (لقمان 25).
پس چگونه در این سوره می گوید: نه من معبود شما را می پرستم و نه شما معبود مرا؟
پاسخ این سؤ ال نیز با توجه به اینکه بحث از مساءله خلقت نیست ، بلکه از مساءله عبادت است ، روشن می شود، بت پرستان خالق جهان را خدا می دانستند، ولی معتقد بودند باید بتها را عبادت کرد، تا آنها واسطه در درگاه خدا شوند، یا اینکه اصلا ما لایق این نیستیم که خدا را پرستش کنیم ، بلکه باید بتهای تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 388
جسمانی را پرستش کنیم ، اینجاست که قرآن قلم سرخ بر اوهام و پندارهای آنها می کشد، و می گوید عبادت باید فقط برای خدا باشد، نه بتها، و نه هر دو!
3 - این تکرار برای چیست ؟
در اینکه آیا تکرار نفی عبادت بتها از ناحیه پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و نفی عبادت خدا از ناحیه مشرکان ، برای چیست ؟ گفتگو بسیار است .
جمعی معتقدند که این تکرار برای تاءکید و ماءیوس کردن کامل مشرکان ، و جدا نمودن مسیر آنها از مسیر اسلام است ، و اثبات عدم امکان سازش میان توحید و شرک می باشد، و به تعبیر دیگر چون آنها در دعوت پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به سوی شرک اصرار می ورزیدند و تکرار می کردند قرآن نیز رد آنها را تکرار می کند.
در حدیثی آمده است که ابوشاکر دیصانی (یکی از زنادقه عصر امام صادق (علیه السلام) از یکی از یاران امام صادق بنام ابوجعفر احول (محمد بن علی نعمانی کوفی معروف به مؤ من طاق) از دلیل تکرار این آیات سؤ ال کرد و گفت آیا شخص حکیم ممکن است این چنین تکراری در کلامش باشد؟
ابوجعفر احول چون در اینجا پاسخی نداشت وارد مدینه شد خدمت امام صادق (علیه السلام) رسید، و در این باره سؤ ال کرد، امام (علیه السلام) فرمود: سبب نزول این آیات و تکرار آن این بود که قریش به رسول خدا پیشنهاد کردند که یک سال تو خدایان ما را بپرست ، سال دیگر ما خدای تو را می پرستیم ، و همچنین سال بعد تو خدایان ما را بپرست و سال دیگر

(سال چهارم) ما خدای تو را می پرستیم ، آیات فوق نازل شد و تمام این پیشنهادها را نفی کرد.
هنگامی که ابوجعفر ((احول)) این پاسخ را برای ((ابوشاکر)) بیان کرد
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 389
او گفت : هذا ما حمله الابل من الحجاز!: این باری است که شتران از حجاز آورده اند اشاره به اینکه سخن تو نیست و گفتار امام صادق (علیه السلام) است).
بعضی دیگر گفته اند: این تکرار به خاطر این است که یکی ناظر به حال می باشد و دیگری ناظر به آینده ، یعنی نه در حال و نه در آینده هرگز معبود شما را پرستش نمی کنم !
ولی ظاهرا شاهدی برای این تفسیر وجود ندارد.
تفسیر سومی نیز برای این تکرار گفته اند که اولی اختلاف در معبودها را بیان می کند، و دومی اختلاف در عبادت را، یعنی نه معبودهای شما را هرگز می پرستم ، و نه چگونگی عبادت من همچون شما است ، زیرا عبادت من خالصانه و خالی از هر گونه شرک است .
بعلاوه عبادت شما از بتها از روی تقلید کورکورانه نیاکان است و عبادت من نسبت به خدا از روی تحقیق و شکر است .
ولی ظاهر این است که این تکرار برای تاءکید است ، همانگونه که در بالا توضیح داده ایم و در حدیث امام صادق (علیه السلام) نیز اشاره به آن شده بود.
در اینجا تفسیر چهارمی نیز وجود دارد و آن اینکه در آیه دوم می فرماید: آنچه را که شما اکنون می پرستید من پرستش نمی کنم و در آیه چهارم می فرماید: من در گذشته نیز معبودهای شما را نمی پرستیدم تا چه رسد به امروز.
این تفاوت با توجه به اینکه در آیه دوم ((تعبدون)) به صورت فعل مضارع
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 390
و ((عبدتم)) در آیه چهارم به صورت فعل ماضی است بعید به نظر نمی رسد. هر چند این تفسیر فقط تکرار آیه دوم و چهارم را حل می کند اما تکرار آیه سوم و پنجم همچنان به قوت خود باقی است .
4 - آیا مفهوم آیه لکم دینکم ... جواز بت پرستی است ؟!
گاهی چنین تصور شده که آخرین آیه این سوره که می گوید: آئین شما برای خودتان ، و آئین من برای خودم همان مفهوم صلح کل را دارد، و به آنها اجازه می دهد که بر آئینشان بمانند، چرا که اصرار بر پذیرش آئین اسلام نمی کند!
ولی این پندار بسیار سست و بی اساس است ، زیرا لحن آیات به خوبی نشان می دهد که این تعبیر نوعی تحقیر و تهدید است ، یعنی آئین شما به

خودتان ارزانی باد! و به زودی عواقب نکبت بار آن را خواهید دید، شبیه آنچه در آیه 55 سوره قصص آمده : و اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه و قالوا لنا اعمالنا و لکم اعمالکم سلام علیکم لا نبتغی الجاهلین : مؤ منان هر گاه سخن لغوی را بشنوند از آن روی می گردانند، و می گویند: اعمال ما برای ما و اعمال شما برای خودتان ، سلام بر شما (سلام وداع و جدائی) ما طالب جاهلان نیستیم !
شاهد گویای این مطلب صدها آیه قرآن مجید است که شرک را در تمام اشکالش می کوبد، و از هر کاری منفورتر می شمرد، و گناهی نابخشودنی می داند. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 391
جوابهای دیگری از این سؤ ال نیز داده اند، مانند اینکه آیه محذوفی دارد و در تقدیر چنین است : لکم جزاء دینکم و لی جزاء دینی ، جزای دین شما برای شما، و جزای دین من برای من .
دیگر اینکه : دین در اینجا به معنی جزا است ، و آیه نیز هیچ محذوفی ندارد، و مفهومش این است شما جزای خودتان را می گیرید و من هم جزای خودم را.
ولی تفسیر و پاسخ اول مناسب تر به نظر می رسد.
5 - او هرگز یک لحظه با شرک سازش نکرد
آنچه در این سوره آمده در واقع بیانگر این واقعیت است که توحید و شرک دو برنامه متضاد و دو مسیر کاملا جدا می باشد، و هیچ شباهتی با یکدیگر ندارند، توحید انسان را به خدا مربوط می سازد، در حالی که شرک او را از خدا بیگانه می کند.
توحید رمز وحدت و یگانگی در تمام زمینه ها است در حالی که شرک مایه تفرقه و پراکندگی در همه شؤ ون است .
توحید انسان را از عالم ماده و جهان طبیعت بالا می برد ، و در ما ورای طبیعت به وجود بی انتهای الهی پیوند می دهد، در حالی که شرک انسان را در چاه طبیعت سرنگون می سازد، و به موجودات محدود و ضعیف و فانی پیوند می دهد. به همین دلیل پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و تمام انبیاء عظام نه تنها یک لحظه با شرک سازش نکردند، بلکه نخستین و مهمترین برنامه آنها مبارزه با آن بود. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 392
امروز نیز همه پویندگان راه حق و علماء و مبلغان این آئین باید همین خط را ادامه دهند، و در همه جا برائت و بیزاری خود را از هر گونه شرک و سازش با مشرکان اعلام دارند.
این است راه اصیل اسلام .
خداوندا! ما را از هر گونه شرک و افکار و اعمال شرک آلود بر کنار دار
پروردگارا! وسوسه های مشرکین عصر ما نیز خطرناک است ، ما را از گرفتاری دام آنها حفظ کن .

بارالها! به ما آنچنان شجاعت و صراحت و قاطعیتی مرحمت فرما که همچون پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) هر گونه پیشنهاد سازش با کفر و شرک را رد کنیم .
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 393
سوره نصر
مقدمه
این سوره در مدینه نازل شده و دارای 3 آیه است تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 394
محتوی و فضیلت سوره نصر
این سوره در مدینه و بعد از هجرت نازل شده است ، و در آن بشارت و نوید از پیروزی عظیمی می دهد که به دنبال آن مردم گروه گروه وارد دین خدا می شوند، و لذا به شکرانه این نعمت بزرگ پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را دعوت به تسبیح و حمد الهی و استغفار می کند.
گر چه در اسلام فتوحات زیادی رخ داد، ولی فتحی با مشخصات فوق جز ((فتح مکه)) نبود، به خصوص اینکه طبق بعضی از روایات اعراب معتقد بودند اگر پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مکه را فتح کند و بر آن مسلط گردد این دلیل بر حقانیت او است ، چرا که اگر بر حق نباشد خدا چنین اجازهای را به او نمی دهد، همانگونه که به لشکر عظیم ((ابرهه)) اجازه نداد، به همین دلیل بعد از فتح مکه مشرکان عرب گروه گروه وارد اسلام شدند.
بعضی گفته اند: این سوره بعد از ((صلح حدیبیه)) در سال ششم هجرت ، و دو سال قبل از فتح مکه نازل گردید.
اما اینکه بعضی احتمال داده اند بعد از فتح مکه در سال دهم هجرت در حجة الوداع نازل شده بسیار بعید است ، چرا که تعبیرات سوره با این معنی سازگار نیست ، زیرا خبر از یک حادثه مربوط به آینده می دهد، نه گذشته .
یکی از نامهای این سوره . سوره ((تودیع)) است (تودیع یعنی خدا حافظی) چرا که در آن خبر ضمنی از رحلت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است .
در حدیثی آمده است هنگامی که این سوره نازل شد و پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آن را بر یاران خود تلاوت کرد همگی خوشحال و خوشدل شدند، ولی عباس تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 395
عموی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) که آن را شنید گریه کرد، پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: ای عمو چرا گریه می کنی ؟
عرض کرد گمان می کنم خبر رحلت شما در این سوره داده شده ای رسول خدا! فرمود: مطلب همانگونه است که تو می گوئی .

در اینکه از کجای این سوره چنین مطلبی استفاده می شود در میان مفسران گفتگو است ، زیرا در ظاهر آیات آن چیزی جز بشارت از فتح و پیروزی نیست ، این مفهوم ظاهرا از اینجا استفاده شده که این سوره دلیل بر آن است که رسالت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به پایان رسیده ، و آئین او کاملا تثبیت شده است ، و معلوم است در چنین حالتی انتظار رحلت از سرای فانی به جهان باقی ، کاملا قابل پیش بینی است .
درباره فضیلت تلاوت این سوره در حدیثی (از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است): من قراءها فکانما شهد مع رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فتح مکه : کسی که آن را تلاوت کند همانند این است که همراه پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در فتح مکه بوده است .
در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : کسی که سوره اذا جاء نصر الله و الفتح را در نماز نافله یا فریضه بخواند خداوند او را بر تمام دشمنانش پیروز می کند و در قیامت در حالی وارد محشر می شود که نامه ای با او است که سخن می گوید، خداوند آن را از درون قبرش همراه او بیرون فرستاده ، و آن امان نامه ای است از آتش جهنم
.... تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 396
ناگفته پیدا است این همه افتخار و فضیلت از آن کسی است که با خواندن این سوره در خط رسول الله قرار گیرد، و به آئین و سنت او عمل کند، نه تنها به لقلقه زبان قناعت نماید.
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 397
آیه 1 - 3
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
إِذَا جَاءَ نَصرُ اللَّهِ وَ الْفَتْحُ(1) وَ رَأَیْت النَّاس یَدْخُلُونَ فی دِینِ اللَّهِ أَفْوَاجاً(2) فَسبِّحْ بحَمْدِ رَبِّک وَ استَغْفِرْهُ إِنَّهُ کانَ تَوَّابَا(3)
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرا رسد.
2 - و مردم را ببینی گروه گروه وارد دین خدا می شوند.
3 - پروردگارت را تسبیح و حمد کن ، و از او آمرزش بخواه که او بسیار توبه پذیر است .
تفسیر :
هنگامی که پیروزی نهائی فرا رسد!...
در نخستین آیه این سوره که می فرماید: ((هنگامی که یاری خدا و پیروزی فرا رسد))... (اذا جاء نصر الله و الفتح) تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 398

و مردم را به بینی که گروه گروه در دین خدا وارد می شوند... (و راءیت الناس یدخلون فی دین الله ، افواجا).
به شکرانه این نعمت بزرگ و این پیروزی و نصرت الهی ، پروردگارت را تسبیح و حمد کن ، و از او آمرزش بخواه که او بسیار توبه پذیر است (فسبح بحمد ربک و استغفره انه کان توابا).
در این سه آیه کوتاه و پر محتوا، ریزه کاریهای فراوان است که دقت در آنها کمک به فهم هدف نهائی سوره می کند:
1 - در آیه اول نصرت اضافه به خداوند شده است (نصرالله) تنها در اینجا نیست که این اضافه دیده می شود، در بسیاری از آیات قرآن این معنی منعکس است ، از جمله در آیه 214 بقره می خوانیم : الا ان نصر الله قریب : بدانید یاری خدا نزدیک است .
و در آیه 126 آل عمران و 10 انفال آمده است : و ما النصر الا من عند الله : نصرت جز از ناحیه خدا نیست .
اشاره به اینکه به هر حال یاری و پیروزی به اراده حق است .
درست است که برای غلبه بر دشمن باید تاءمین قوا و تهیه نیرو کرد، ولی یک انسان موحد ، نصرت را تنها از ناحیه خدا می داند و به همین دلیل به هنگام پیروزی مغرور نمی شود، بلکه در مقام شکر و سپاس الهی درمی آید.
2 - در این سوره نخست از نصرت الهی ، و سپس فتح و پیروزی ، و بعد نفوذ تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 399
و گسترش اسلام ، و ورود مردم دسته دسته در دین خدا سخن به میان آمده ، و این هر سه علت و معلول یکدیگرند، تا نصرت و یاری الهی نباشد فتح و پیروزی نیست ، و تا فتح و پیروزی نرسد و موانع از سر راه برداشته نشود مردم گروه گروه مسلمان نمی شوند، و البته به دنبال این سه مرحله که هر کدام نعمتی است بزرگ ، مرحله چهارم یعنی مرحله شکر و حمد و ستایش خدا فرا می رسد.
و از سوی دیگر نصرت الهی و پیروزی همه برای این است که هدف نهائی یعنی ورود مردم در دین خدا و هدایت همگانی صورت گیرد.
3 - ((فتح)) در اینجا به صورت مطلق گفته شده ، و با قرائنی که قبلا اشاره کردیم بدون شک منظور از آن فتح مکه است که چنین بازتاب گسترده ای داشت ، و به راستی فتح مکه ، فصل نوینی در تاریخ اسلام گشود، چرا که مرکز اصلی شرک متلاشی شد، بتها از میان رفت ، امید بت پرستان به یاس و نومیدی مبدل گشت ، و موانعی که بر سر راه ایمان مردم به اسلام وجود داشت ، برچیده شد.
به همین دلیل فتح مکه را باید مرحله تثبیت اسلام ، و استقرار آن در جزیرة العرب ، و سپس در جهان دانست ، و لذا بعد از فتح مکه دیگر هیچ

مقاومتی از ناحیه مشرکان (جز در یک مورد که آن هم به سرعت سرکوب شد) دیده نشد، و مردم از تمام نقاط جزیره برای پذیرش اسلام خدمت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می آمدند.
4 - در ذیل آیه سه دستور مهم به پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) (و طبعا به همه مؤ منان) می دهد که در حقیقت شکرانه ای برای این پیروزی بزرگ ، و واکنش مناسبی در برابر این نصرت الهی است ، دستور به تسبیح و حمد و استغفار.
((تسبیح)) به معنی منزه شمردن خداوند از هر گونه عیب و نقص است ،
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 400
و ((حمد)) برای توصیف او به صفات کمالیه است ، و ((استغفار)) در برابر نقصانها و تقصیرهای بندگان است .
این پیروزی بزرگ سبب شد که افکار شرک آلود زدوده شود، کمال و جمال خداوند ظاهرتر گردد، و گم کرده راهان به سوی حق بازگردند.
این فتح عظیم سبب شد که افراد گمان نکنند خداوند یارانش را تنها می گذارد (پاکی از این نقص) و نیز بدانند که خداوند بر انجام وعده هایش توانا است (موصوف بودن به این کمال) و نیز بندگان به نقص خود در برابر عظمت او اعتراف کنند.
بعلاوه ممکن است به هنگام پیروزی واکنشهای نامطلوبی در انسان پیدا شود و گرفتار ((غرور و خود برتربینی)) گردد، و یا در برابر دشمن دست به ((انتقام جوئی و تصفیه حساب شخصی)) زند، این سه دستور به او تعلیم می دهد که در لحظه حساس پیروزی بیاد صفات جلال و جمال خدا بیفتد، همه چیز را از او بداند، و در مقام استغفار برآید تا هم غرور و غفلت او زایل گردد، و هم از انتقامجوئی بر کنار ماند.
5 - مسلم است پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) همچون همه انبیاء ((معصوم)) بود پس دستور به استغفار برای چیست ؟
در پاسخ این سؤ ال باید گفت این سرمشقی است برای همه امت زیرا:
اولا: در طول این مبارزه طولانی که سالهای زیادی به طول انجامید (حدود بیست سال) و مسلمانان روزهای بسیار سخت و دردناکی را طی کردند، گاهی آنچنان حوادث پیچیده می شد که جانها به لب می رسید، و در افکار بعضی گمانهای بدی در مورد وعده های الهی پیدا می شد، همانگونه که قرآن در مورد جنگ احزاب می فرماید: و بلغت القلوب الحناجر و تظنون بالله الظنونا تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 401
و دلها به گلوگاه رسیده بود و گمانهای (نامناسبی) در باره خدا داشتید (احزاب - 10).
اکنون که پیروزی فرا رسیده می فهمند که همه آن گمانها و بی تابیها غلط بوده ، و باید در مقام استغفار برآیند.

ثانیا: انسان هر قدر حمد و ثنای الهی کند باز حق شکر او را ادا نخواهد کرد، و لذا در پایان این حمد و ثنا باید از تقصیر خویش روی به درگاه خدا آورد و استغفار کند.
ثالثا: معمولا بعد از پیروزیها وسوسه های شیطان شروع می شود، و حالت غرور از یکسو، و تندروی و انتقامجوئی از سوی دیگر، به وجود می آید، در اینجا باید به یاد خدا بود، و پیوسته استغفار کرد تا هیچیک از این حالات پیدا نشود، یا اگر پیدا شده بر طرف گردد.
رابعا: همانگونه که در آغاز سوره گفتیم اعلام این پیروزی تقریبا به معنی اعلام پایان ماءموریت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و اتمام عمر آن حضرت و شتافتن به لقای محبوب بود، و این حالت مناسب تسبیح و حمد و استغفار است ، و لذا در روایات وارد شده است که بعد از نزول این سوره پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) این جمله را بسیار تکرار می فرمود: سبحانک اللهم و بحمدک ، اللهم اغفرلی انک انت التواب الرحیم : ((خداوندا! منزهی ، و تو را حمد و ستایش می کنم ، خداوندا! مرا ببخش که تو بسیار توبه پذیر و مهربانی .))
6 - جمله ((انه کان توابا)) بیان علت است برای مساءله استغفار، یعنی
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 402
استغفار و توبه کن چرا که خداوند بسیار توبه پذیر است .
در ضمن شاید به این مطلب نیز نظر دارد که وقتی خداوند توبه شما را می پذیرد، شما نیز حتی المقدور توبه تقصیرکاران را پس از پیروزی بپذیرید و مادام که تصمیم خلاف یا آثار توطئه ای از آنان ظاهر نباشد آنها را از خود مرانید، و لذا چنانکه خواهیم دید پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در همین ماجرای فتح مکه چهره راءفت و رحمت اسلامی را در مقابل دشمنان کینه توز شکست خورده ، به عالیترین وجهی نشان داد.
تنها پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نبود که به هنگام پیروزی نهائی بر دشمن به فکر تسبیح و حمد و استغفار بود بلکه در تاریخ سایر انبیاء نیز این مطلب به خوبی نمایان است .
مثلا حضرت یوسف (علیه السلام) هنگامی که بر اریکه حکومت مصر نشست ، و پدر و مادر و برادران بعد از یک فراق طولانی به دیدار او نائل شدند، عرض کرد: رب قد آتیتنی من الملک و علمتنی من تاویل الاحادیث فاطر السموات و الارض انت ولیی فی الدنیا و الاخرة توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین : ((پروردگارا! بخش عظیمی از حکومت را به من بخشیده ای ، و مرا از علم تعبیر خوابها آگاه ساخته ای ، توئی آفریننده آسمانها و زمین و توئی سرپرست من در دنیا و آخرت ، مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق فرما)) (یوسف - 101).
و پیامبر خدا سلیمان (علیه السلام) هنگامی که تخت ملکه سبا را در برابر

خود حاضر دید گفت : هذا من فضل ربی لیبلونی اء اءشکر اءم اءکفر: ((این از فضل پروردگار من است ، تا مرا بیازماید، آیا شکر او را بجا می آورم یا کفران می کنم ؟)) (نمل - 40). تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 403
نکته :
فتح مکه بزرگترین پیروزی اسلام
فتح مکه همانگونه که اشاره کردیم فصل جدیدی در تاریخ اسلام گشود، و مقاومتهای دشمن را بعد از حدود بیست سال درهم شکست ، در حقیقت با فتح مکه بساط شرک و بت پرستی از جزیره عربستان برچیده شد، و اسلام آماده برای جهش به کشورهای دیگر جهان گشت .
خلاصه این ماجرا چنین بود: بعد از پیمان و صلح حدیبیه مشرکان مکه دست به پیمان شکنی زدند، و آن صلح نامه را نادیده گرفتند، و بعضی از هم پیمانان پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را تحت فشار قرار دادند، هم پیمانهای رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آن حضرت شکایت کردند رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تصمیم گرفت هم پیمانان خود را یاری کند.
از سوی دیگر تمام شرائط برای برچیدن این کانون بتپرستی و شرک و نفاق که در مکه به وجود آمده بود فراهم می شد، و این کاری بود که می بایست به هر حال انجام گیرد، لذا پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به فرمان خدا آماده حرکت به سوی مکه شد.
فتح مکه در سه مرحله انجام گرفت : نخست مرحله مقدماتی یعنی فراهم کردن قوا و نیروی لازم ، و انتخاب شرائط زمانی مساعد، و جمع آوری اطلاعات کافی از موقعیت دشمن و کم و کیف نیروی جسمانی و روحیه آنها بود، مرحله دوم مرحله انجام بسیار ماهرانه و خالی از ضایعات فتح بود و بالاخره مرحله نهائی مرحله پی آمدها و آثار آن بود.
1 - این مرحله با کمال دقت و ظرافت انجام گرفت ، و مخصوصا رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) چنان جاده مکه و مدینه را قرق کرد که خبر این آمادگی بزرگ تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 404
به هیچوجه به مکیان نرسید، لذا به هیچگونه آمادگی دست نزدند، و کاملا غافلگیر شدند، و همین امر سبب شد که در آن سرزمین مقدس در این هجوم عظیم و فتح بزرگ تقریبا هیچ خونی نریزد.
حتی یک نفر از مسلمانان ضعیف الایمان بنام ((حاطب بن ابی بلتعه)) که نامه ای برای قریش نوشت و با زنی از طائف ((مزینه)) بنام ((کفود)) یا ((ساره)) مخفیانه به سوی مکه فرستاد، با طریق اعجازآمیزی بر پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آشکار شد، و علی (علیه السلام) با بعضی دیگر به سرعت به سراغ او اعزام فرمود و آنها زن را در یکی از منزلگاه های میان مکه و مدینه یافتند، و نامه را از او گرفته و خودش را به

مدینه بازگرداندند که داستانش در ذیل آیه اول سوره ممتحنه مشروحا بیان شد.
به هر حال پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) جانشینی از خود بر مدینه گمارد و روز دهم ماه رمضان سال هشتم هجری به سوی مکه حرکت کرد، و پس از ده روز به مکه رسید.
پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در وسط راه عباس عمویش را دید که از مکه به عنوان مهاجرت به سوی او می آید، حضرت به او فرمود اثاث خود را به مدینه بفرست و خودت با ما بیا، و تو آخرین مهاجری .
2 - سرانجام مسلمانان به نزدیکی مکه رسیدند و در بیرون شهر در بیابانهای اطراف در جائی که ((مرّالظهران)) نامیده می شد و چند کیلومتر بیشتر با مکه فاصله نداشت اردو زدند، و شبانه آتشهای زیادی برای آماده کردن غذا (و شاید برای اثبات حضور گسترده خود) در آن مکان افروختند جمعی از اهل مکه این تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 405
منظره را دیده در حیرت فرو رفتند.
هنوز اخبار حرکت پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و لشگر اسلام بر قریش پنهان بود، در آن شب ابوسفیان سرکرده مکیان و بعضی دیگر از سران شرک برای پیگیری اخبار از مکه بیرون آمدند در این هنگام عباس عموی پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فکر کرد که اگر رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به طور قهرآمیز وارد مکه شود کسی از قریش زنده نمی ماند، از پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اجازه گرفت و بر مرکب آن حضرت سوار شد، و گفت می روم شاید کسی را ببینم به او بگویم اهل مکه را از ماجرا با خبر کند تا بیایند و امان بگیرند.
عباس حرکت کرد و نزدیکتر آمد اتفاقا در این هنگام صدای ((ابوسفیان)) را شنید که به یکی از دوستانش بنام ((بدیل)) می گوید من هرگز آتشی افزونتر از این ندیدم ! بدیل گفت : فکر می کنم این آتشها مربوط به قبیله ((خزاعه)) باشد، ابوسفیان گفت : قبیله خزاعه از این خوارترند که این همه آتش برافروزند! در اینجا عباس ابوسفیان را صدا زد، ابوسفیان عباس را شناخت گفت راستی چه خبر؟ عباس پاسخ داد این رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است که با ده هزار نفر سربازان اسلام به سراغ شما آمده اند! ابوسفیان سخت دستپاچه شد و گفت : به من چه دستوری می دهی .
عباس گفت همراه من بیا و از رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) امان بگیر، زیرا در غیر این صورت کشته خواهی شد! و به این ترتیب عباس ابوسفیان را همراه خود سوار بر مرکب رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) کرد و با سرعت به سوی پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) برگشت ، از کنار هر گروهی و آتشی از آتشها می گذشت می گفتند این

عموی پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است که بر مرکب تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 406
او سوار شده ، شخص بیگانهای نیست ، تا بجائی رسید که عمر بن خطاب بود هنگامی که چشم عمر به ابوسفیان افتاد، گفت : شکر خدا را که مرا بر تو (ابوسفیان) مسلط کرد در حالی که هیچ امانی نداری ! فورا خدمت پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده و اجازه خواست تا گردن ابوسفیان را بزند.
ولی عباس فرا رسید عرض کرد ای رسول خدا! من به او پناه داده ام .
پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: من نیز فعلا به او امان می دهم تا فردا که او را نزد من آوری .
فردا که عباس او را به خدمت پیغمبر خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آورد رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به او فرمود: وای بر تو ای ابوسفیان ! آیا وقت آن نرسیده است که ایمان به خدای یگانه بیاوری ؟
عرض کرد آری ، پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا! من شهادت می دهم که خداوند یگانه است و همتائی ندارد، اگر کاری از بتها ساخته بود من به این روز نمی افتادم ! فرمود: آیا موقع آن نرسیده است که بدانی من رسول خدایم ؟! عرض کرد پدر و مادرم فدایت باد هنوز شک و شبه های در دل من وجود دارد، ولی سرانجام ابوسفیان و دو نفر از همراهانش مسلمان شدند.
پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عباس فرمود: ابوسفیان را در تنگه ای که گذرگاه مکه است ببر تا لشگریان الهی از آنجا بگذرند و او ببیند.
عباس عرض کرد: ابوسفیان مرد جاه طلبی است ، امتیازی برای او قائل شوید، پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: هر کس داخل خانه ابوسفیان شود در امان است ، و هر کس به مسجد الحرام پناه ببرد در امان است ، و هر کس در خانه خود بماند و در را به روی خود ببندد او نیز در امان است .
به هر حال هنگامی که ابوسفیان این لشگر عظیم را دید یقین پیدا کرد تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 407
که هیچ راهی برای مقابله باقی نمانده است ، رو به عباس کرد و گفت : سلطنت فرزند برادرت بسیار عظیم شده ! عباس گفت : وای بر تو، سلطنت نیست ، نبوت است .
سپس عباس به او گفت با سرعت به سراغ مردم مکه برو و آنها را از مقابله با لشگر اسلام بر حذر دار! ابوسفیان وارد مسجد الحرام شد و فریاد زد ای جمعیت قریش ! محمد با جمعیتی به سراغ شما آمده که هیچ قدرت مقابله با آن را ندارید، سپس افزود: هر کس وارد خانه من شود در

امان است ، هر کس در مسجد الحرام برود نیز در امان است ، و هر کس در خانه را به روی خود ببندد در امان خواهد بود.
سپس فریاد زد ای جمعیت قریش ! اسلام بیاورید تا سالم بمانید، همسرش هند ریش او را گرفت و فریاد زد این پیرمرد احمق را بکشید! ابوسفیان گفت : رها کن ، به خدا اگر اسلام نیاوری تو هم کشته خواهی شد، برو داخل خانه باش .
سپس پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با صفوف لشگریان اسلام حرکت کرد تا به نقطه ذی طوی رسید، همان نقطه مرتفعی که از آنجا خانه های مکه نمایان است ، پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به یاد روزی افتاد که به اجبار از مکه مخفیانه بیرون آمد، ولی می بیند امروز با این عظمت وارد مکه می شود، لذا پیشانی مبارک را به فراز جهاز شتر گذاشت و سجده شکر بجا آورد.
سپس پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در ((حجون)) (یکی از محلات مرتفع مکه که قبر خدیجه در آن است) فرود آمد و غسل کرد، و با لباس رزم و اسلحه بر مرکب نشست ، در حالی که سوره ((فتح)) را قرائت می فرمود وارد مسجدالحرام شد و تکبیر گفت ، سپاه اسلام نیز همه تکبیر گفتند، به گونه ای که صدایشان همه دشت و کوه را پر کرد.
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 408
سپس از شتر خود فرود آمد، و برای نابودی بتها نزدیک خانه کعبه آمد، بتها را یکی پس از دیگری سرنگون می کرد و می فرمود: جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا: حق آمد و باطل زایل شد و باطل زایل شدنی است .
چند بت بزرگ بر فراز کعبه نصب شده بود که دست پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به آنها نمی رسید امیر مؤ منان علی (علیه السلام) را امر کرد پای بر دوش مبارکش نهد و بالا رود، و بتها را به زمین افکنده بشکند، علی (علیه السلام) این امر را اطاعت کرد.
سپس کلید خانه کعبه را گرفت و در را بگشود و عکسهای پیغمبران را که بر در و دیوار داخل خانه کعبه ترسیم شده بود محو کرد.
3 - بعد از این پیروزی درخشان و سریع پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دست در حلقه در خانه کعبه کرد و رو به اهل مکه که در آنجا جمع بودند فرمود و گفت : شما چه می گوئید؟ و چه گمان دارید؟! در باره شما چه دستوری بدهم ؟ عرض کردند: ما جز خیر و نیکی از تو انتظار نداریم ، تو برادر بزرگوار و فرزند برادر بزرگوار مائی ! و امروز به قدرت رسیده ای ، ما را ببخش ، اشک در چشمان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) حلقه زد، صدای گریه مردم مکه نیز بلند شد.
پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) فرمود: من در باره شما همان

می گویم که برادرم یوسف گفت ، امروز هیچگونه سرزنش و توبیخی بر شما نخواهد بود، خداوند شما را می بخشد و او ارحم الراحمین است و به این ترتیب همه را عفو کرد و فرمود: همه آزادید، هر جا می خواهید بروید.
در ضمن پیغمبر خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور داده بود که لشگریانش مزاحم هیچکس تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 409
نشوند، و خونی مطلقا ریخته نشود، تنها مطابق روایتی شش نفر را که افرادی بسیار بد زبان و خطرناک بودند استثنا کرده بود
حتی هنگامی که شنید سعد بن عباده پرچمدار لشگر شعار انتقام را سر داده ، و می گوید: الیوم یوم الملحمة امروز روز انتقام است ! پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به علی (علیه السلام) فرمود بشتاب پرچم را از او بگیر و تو پرچمدار باش و شعار دهید الیوم یوم المرحمة امروز روز عفو و رحمت است ! و به این ترتیب مکه بدون خونریزی فتح شد و جاذبه این عفو و رحمت اسلامی که هرگز انتظار آن را نداشتند چنان در دلها اثر کرد که مردم گروه گروه آمدند و مسلمان شدند و صدای این فتح عظیم در تمام جزایر عربستان پیچید و آوازه اسلام همه جا را فرا گرفت .
و موقعیت اسلام و مسلمین از هر جهت تثبیت شد.
در بعضی از تواریخ آمده است هنگامی که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در کنار در خانه کعبه ایستاده بود فرمود: لا اله الا الله وحده وحده ، انجز وعده ، و نصر عبده ، و هزم الاحزاب وحده ، الا ان کل مال او ماثرة او دم تدعی فهو تحت قدمی هاتین !... معبودی جز خدا نیست ، یگانه است ، یگانه ، سرانجام به وعده خود وفا کرد، و بنده اش را یاری نمود، و خودش به تنهائی تمام احزاب را درهم شکست ، ای مردم ! بدانید هر مالی ، هر امتیازی ، هر خونی مربوط به گذشته و زمان جاهلیت است همه در زیر پاهای من قرار گرفته (یعنی دیگر گفتگوئی از خونهائی که در زمان جاهلیت ریخته شد، یا اموالی که به غارت رفت .
نکنید، و همه امتیازات عصر جاهلیت نیز باطل شده است ، و به این ترتیب تمام تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 410
پرونده های گذشته بسته شد).
این یک طرح بسیار مهم و عجیب بود که به ضمیمه فرمان عفو عمومی ، مردم حجاز را از گذشته تاریک و پرماجرای خود برید، و در پرتو اسلام زندگی نوینی به آنها بخشید که از کشمکشها و جنجالهای مربوط به گذشته کاملا خالی ، بود.
و این کار فوق العاده به پیشرفت اسلام کمک کرد و سرمشقی است برای امروز و فردای ما.
خداوندا! تو قادری که بار دیگر آن عظمت دیرین را در پرتو اقتدا به سنت آن حضرت به مسلمانان بازگردانی .

پروردگارا! ما را در زمره یاران راستین پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) قرار ده .
بار الها! به ما توفیقی مرحمت کن که حکومت عدل اسلامی را آنچنان در دنیا بگسترانیم که مردم جهان فوج فوج آن را از دل و جان بپذیرند.
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 411
سوره تبت
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای پنج آیه است تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 412
محتوی و فضیلت سوره تبت
این سوره که در مکه و تقریبا در اوائل دعوت آشکار پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نازل شده تنها سوره ای است که در آن حمله شدیدی با ذکر نام نسبت به یکی از دشمنان اسلام و پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در آن عصر و زمان (یعنی ابولهب) شده است ، و محتوای آن نشان می دهد که او عداوت خاصی نسبت به پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) داشت ، و از هیچگونه کارشکنی و بد زبانی او و همسرش مضایقه نداشتند.
قرآن با صراحت می گوید: هر دو اهل دوزخند، و راه نجاتی برای آنها نیست ، و این معنی به واقعیت پیوست ، سرانجام هر دوایمان از دنیا رفتند و این یک پیشگوئی صریح قرآن است .
و در حدیثی (از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است که فرمود: من قراءها رجوت ان لا یجمع الله بینه و بین ابی لهب فی دار واحدة : کسی که آن را تلاوت کند من امیدوارم خداوند او و ابولهب را در خانه واحدی جمع نکند (یعنی او اهل بهشت خواهد بود در حالی که ابولهب اهل دوزخ است).
ناگفته پیدا است این فضیلت از آن کسی است که با خواندن این سوره خط خود را از خط ابولهب جدا کند، نه کسانی که با زبان می خوانند ولی ابولهب وار عمل می کنند. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 413
شاءن نزول سوره :
از ابن عباس نقل شده : هنگامی که آیه ((وانذر عشیرتک الاقربین)) نازل شد و پیغمبر ماموریت یافت فامیل نزدیک خود را انذار کند و به اسلام دعوت نماید (دعوت خود را علنی سازد) پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر فراز کوه صفا آمد و فریاد زد: یا ((صباحاه))! (این جمله را عرب زمانی می گفت که مورد هجوم غافلگیرانه دشمن قرار می گرفت ، برای اینکه همه را با خبر سازند و به مقابله برخیزند کسی صدا میزد ((یاصباحاه !)) انتخاب کلمه صباح به خاطر این بود که هجومهای غافلگیرانه غالبا در اول صبح واقع می شد).

هنگامی که مردم مکه این صدا را شنیدند گفتند: کیست که فریاد می کشد؟
گفته شد ((محمد)) است ، جمعیت به سراغ حضرتش رفتند، او قبائل عرب را با نام صدا زد، و با صدای او جمع شدند، فرمود به من به گوئید: اگر به شما خبر دهم که سواران دشمن از کنار این کوه به شما حمله ور می شوند، آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟ در پاسخ گفتند: ما هرگز از تو دروغی نشنیده ایم .
فرمود: انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید: من شما را در برابر عذاب شدید الهی انذار می کنم (شما را به توحید و ترک بتها دعوت می نمایم)
هنگامی که ابولهب این سخن را شنید گفت : تبا لک ! اءما جمعتنا الا لهذا؟!: زیان و مرگ بر تو باد! آیا تو فقط برای همین سخن ما را جمع کردی ؟!
در این هنگام بود که این سوره نازل شده : ((تبت یدا ابی لهب و تب)) زیان و هلاکت بر دستان ابولهب باد که زیانکار و هلاک شده است . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 414
بعضی در اینجا افزوده اند هنگامی که همسر ابولهب (نامش ام جمیل بود) با خبر شد که این سوره در باره او و همسرش نازل شده ، به سراغ پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمد در حالی که آن حضرت را می دید، سنگی در دست داشت و گفت من شنیده ام محمد مرا هجو کرده ، به خدا سوگند اگر او را بیابم با همین سنگ بر دهانش می زنم ! من خودم نیز شاعرم ! سپس به اصطلاح اشعاری در مذمت پیغمبر و اسلام بیان کرد.
خطر ابولهب و همسرش برای اسلام و عداوت آنها منحصر به این نبود، و اگر می بینیم قرآن لبه تیز حمله را متوجه آنها کرده و با صراحت از آنها نکوهش می کند دلائلی بیش از این دارد که بعدا به خواست خدا به آن اشاره خواهد شد. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 415
آیه 1 - 5
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
تَبَّت یَدَا أَبی لَهَبٍ وَ تَب (1) مَا أَغْنی عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا کسب (2) سیَصلی نَاراً ذَات لهَبٍ(3) وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطبِ(4) فی جِیدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسدِ(5)
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - بریده باد هر دو دست ابولهب (و مرگ بر او باد).
2 - هرگز مال و ثروت او و آنچه را به دست آورد به حالش سودی نبخشید.
3 - و به زودی وارد آتشی می شود که دارای شعله فروزان است .
4 - و همچنین همسرش در حالی که هیزم به دوش می کشد،

5 - و در گردنش طنابی از لیف خرما است ! تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 416
تفسیر :
بریده باد دست ابولهب !
همانگونه که در شاءن نزول سوره گفتیم این سوره در حقیقت پاسخی است به سخنان زشت ((ابولهب)) عموی پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و فرزند عبدالمطلب که از دشمنان سرسخت اسلام بود و به هنگام شنیدن دعوت آشکار و عمومی پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و انذار او نسبت به عذاب الهی گفت : زیان و هلاکت بر تو باد، آیا برای همین حرفها ما را فرا خواندی ؟! قرآن مجید در پاسخ این مرد بد زبان می فرماید: بریده باد هر دو دست ابولهب ، یا مرگ و خسران بر او باد (تبت یدا ابی لهب و تب).
((تب)) و ((تباب)) (بر وزن خراب) به گفته راغب در مفردات به معنی زیان مستمر و مداوم است ، ولی طبرسی در مجمع البیان می گوید: به معنی زیانی است که منتهی به هلاکت می شود.
بعضی از ارباب لغت نیز آن را به معنی قطع کردن تفسیر کرده اند، و این شاید به خاطر آن است که زیان مستمر و منتهی به هلاکت طبعا سبب قطع و بریدگی می شود، و از مجموع این معانی همان استفاده می شود که در معنی آیه گفته ایم .
البته این هلاکت و خسران می تواند جنبه دنیوی داشته باشد، یا معنوی و اخروی ، و یا هر دو.
در اینجا این سؤ ال پیش می آید که چگونه قرآن مجید بر خلاف روش و سیره خود در اینجا نام شخصی را برده ، و با این شدت او را مورد حمله قرار داده است ؟! تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 417
ولی با روشن شدن موضع ابولهب پاسخ این سؤ ال نیز روشن می شود.
نام او عبد العزی (بنده بت عزی) و کنیه او ابولهب بود، انتخاب این کنیه برای او شاید از این جهت بوده که صورتی سرخ و برافروخته داشت ، چون لهب در لغت به معنی شعله آتش است .
او و همسرش ام جمیل که خواهر ابوسفیان بود از سختترین و بدزبان ترین دشمنان پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بودند.
در روایتی آمده است که شخصی بنام ((طارق محاربی)) می گوید: من در بازار ((ذی المجاز)) بودم (ذی المجاز نزدیک عرفات در فاصله کمی از مکه است) ناگهان جوانی را دیدم که صدا می زند: ((ای مردم ! بگوئید: لا اله الا الله تا رستگار شوید))، و مردی را پشت سر او دیدم که با سنگ به پشت پای او می زند به گونه ای که خون از پاهایش جاری بود، و فریاد می زد: ای مردم ! این دروغگو است ، او را تصدیق نکنید!

من سؤ ال کردم این جوان کیست ؟ گفتند: ((محمد)) است که گمان می کند پیامبر می باشد، و این پیرمرد عمویش ابولهب است که او را دروغگو می داند.
در خبر دیگری آمده است که ربیعة بن عباد می گوید: من با پدرم بودم رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را دیدم که به سراغ قبائل عرب می رفت ، و هر کدام را صدا می زد و می گفت : من رسول خدا به سوی شما هستم ، جز خدای یگانه را نپرستید، و چیزی را همتای او قرار ندهید...
هنگامی که او از سخنش فارغ می شد مرد احول خوش صورتی که پشت سرش بود صدا می زد: ((ای قبیله فلان ! این مرد می خواهد که شما بت لات و عزی ، و هم پیمانهای خود را از جن رها کنید ، و به سراغ بدعت و ضلالت او

بروید، به سخنانش گوش فرا ندهید، و از او پیروی نکنید))! من سؤ ال کردم او کیست ؟ گفتند: عمویش ابولهب است .
در خبر دیگری می خوانیم : هر زمان گروهی از اعراب خارج مکه وارد آن شهر می شدند به سراغ ابولهب می رفتند، به خاطر خویشاوندیش نسبت به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و سن و سال بالای او، و از رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تحقیق می نمودند، او می گفت : محمد مرد ساحری است ، آنها نیز بی آنکه پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را ملاقات کنند بازمی گشتند، در این هنگام گروهی آمدند و گفتند: ما از مکه بازنمی گردیم تا او را ببینیم ، ابولهب گفت : ما پیوسته مشغول مداوای جنون او هستیم ! مرگ بر او باد!.
از این روایات به خوبی استفاده می شود که او در بسیاری از مواقع همچون سایه به دنبال پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود، و از هیچ کارشکنی فروگذار نمی کرد، مخصوصا زبانی زشت و آلوده داشت ، و تعبیرات رکیک و زننده می کرد، و شاید از این نظر سرآمد تمام دشمنان پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) محسوب می شد، و به همین جهت آیات مورد بحث با این صراحت و خشونت او و همسرش ام جمیل را به باد انتقاد می گیرد.
او تنها کسی بود که پیمان حمایت بنی هاشم را از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) امضاء نکرد، و در صف دشمنان او قرار گرفت ، و در پیمانهای دشمنان شرکت نمود.
با توجه به این حقایق دلیل وضع استثنائی این سوره روشن می شود.
سپس می افزاید: هرگز مال و ثروت او و آنچه را به دست آورده ، به حال او سودی نبخشیده ، و عذاب الهی را از او بازنمی دارد (ما اغنی عنه

ماله و ما کسب).

از این تعبیر استفاده می شود که او مرد ثروتمند مغروری بود که بر اموال و ثروت خود در کوششهای ضد اسلامیش تکیه می کرد.
در آیه بعد می افزاید: به زودی وارد آتشی می شود که دارای شعله برافروخته است (سیصلی نارا ذات لهب).
اگر نام او ((ابولهب)) بود، آتش عذاب او نیز ابولهب است و شعله های عظیم دارد (توجه داشته باشید لهب در اینجا به صورت نکره و دلالت بر عظمت آن شعله می کند).
نه تنها ((ابولهب)) که هیچیک از کافران و بدکاران اموال و ثروت و موقعیت اجتماعیشان آنها را از آتش دوزخ و عذاب الهی رهائی نمی بخشد، چنانکه در آیه 88 و 89 سوره شعراء می خوانیم : یوم لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم : قیامت روزی است که نه اموال و نه فرزندان ، هیچکدام سودی به حال انسان ندارد، مگر آن کس که با قلب سالم (روحی با ایمان و با تقوی) در محضر پروردگار حاضر شود.
مسلما منظور از آیه ((سیصلی نارا ذات لهب)) آتش دوزخ است ، ولی بعضی احتمال داده اند که آتش دنیا را نیز شامل شود.
در روایات آمده است که بعد از جنگ ((بدر)) و شکست سختی که نصیب مشرکان قریش شد، ابولهب که شخصا در میدان جنگ شرکت نکرده بود پس تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 420
از بازگشت ابوسفیان ماجرا را از او پرسید.
ابوسفیان چگونگی شکست و درهم کوبیده شدن لشگر قریش را برای او شرح داد، سپس افزود: به خدا سوگند ما در این جنگ سوارانی را دیدیم در میان آسمان و زمین که به یاری محمد آمده بودند!
در اینجا ((ابورافع)) یکی از غلامان عباس می گوید: من در آنجا نشسته بودم ، دستم را بلند کردم و گفتم : آنها فرشتگان آسمان بودند.
ابولهب سخت برآشفت و سیلی محکمی بر صورت من زد، و مرا بلند کرده بر زمین کوبید، و از سوز دل خود پیوسته مرا کتک می زد، در اینجا همسر عباس ((ام الفضل)) حاضر بود چوبی برداشت و محکم بر سر ابولهب کوبید، و گفت : این مرد ضعیف را تنها گیر آورده ای !
سر ابولهب شکست و خون جاری شد، و بعد از هفت روز بدنش عفونت کرد و دانه هائی همچون ((طاعون)) بر پوست تنش ظاهر شد، و با همان بیماری از دنیا رفت .
عفونت بدن او به حدی بود که جمعیت جراءت نمی کردند نزدیک او شوند، او را به بیرون مکه بردند، و از دور آب بر او ریختند، و سپس سنگ بر او پرتاب کردند تا بدنش زیر سنگ و خاک پنهان شد!.
در آیه بعد به وضع همسرش ((ام جمیل)) پرداخته ، می فرماید: ((همسر او نیز وارد آتش سوزان جهنم می شود، در حالی که هیزم به دوش می

کشد)) (و امراءته حمالة الحطب). تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 421
و در حالی که در گردنش طناب یا گردنبندی از لیف خرما است ! (فی جیدها حبل من مسد).
در اینکه همسر ابولهب که خواهر ((ابوسفیان)) و عمه ((معاویه)) بود در عداوتها و کارشکنیهای شوهرش بر ضد اسلام شرکت داشت حرفی نیست ، اما در اینکه قرآن چرا او را حمالة الحطب (زنی که هیزم بر دوش می کشد) توصیف کرده تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند: بعضی گفته اند این به خاطر آن است که بوته های خار را بر دوش می کشید، و بر سر راه پیغمبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می ریخت تا پاهای مبارکش آزرده شود.
و بعضی گفته اند این تعبیر کنایه از سخن چینی و نمامی او است ، همانگونه که در ادبیات فارسی نیز همین تعبیر در مورد سخن چینی آمده است که می گویند: میان دو کس جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزمکش است ! بعضی نیز آن را کنایه از شدت بخل او می دانند که با آن همه ثروت حاضر نبود کمکی به نیازمندان کند به همین دلیل تشبیه به هیزمکش فقیر شده است .
بعضی نیز می گویند او در قیامت بار گناهان گروه زیادی را بر دوش می کشد.
از میان این معانی معنی اول از همه مناسب تر است ، هر چند جمع میان آنها نیز بعید نیست . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 422
جید (بر وزن دید) به معنی گردن است ، و جمع آن ((اجیاد)) می باشد، بعضی از ارباب لغت معتقدند که جید و ((عنق)) و ((رقبه)) هر سه معنی مشابهی دارند، با این تفاوت که ((جید)) به قسمت بالای سینه گفته می شود، و ((عنق)) به پشت گردن یا همه گردن و ((رقبه)) به گردن گفته می شود، و گاه به یک انسان نیز می گویند مانند ((فک رقبة)) یعنی آزاد کردن انسان .
((مسد)) (بر وزن حسد) به معنی طنابی است که از الیاف بافته شده .
بعضی گفته اند ((مسد)) طنابی است که در جهنم بر گردن او می نهند که خشونت الیاف را دارد، و حرارت آتش و سنگینی آهن را! بعضی نیز گفته اند از آنجا که زنان اشرافی شخصیت خود را در زینت آلات مخصوصا گردن بندهای پر قیمت میدانند، خداوند در قیامت برای تحقیر این زن خودخواه اشرافی گردنبندی از لیف خرما در گردن او می افکند و یا اصلا کنایه از تحقیر او است .
بعضی نیز گفته اند علت این تعبیر آن است که ام جمیل گردنبند جواهر نشان پر قیمتی داشت ، و سوگند یاد کرده بود که آن را در راه دشمنی پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خرج کند، لذا به کیفر این کار

خداوند چنین عذابی را برای او مقرر داشته .
نکته ها:
1 - باز هم نشانه دیگری از اعجاز قرآن
می دانیم این آیات در مکه نازل شد، و قرآن با قاطعیت خبر داد که ابولهب
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 423
و همسرش در آتش دوزخ خواهند بود، یعنی هرگز ایمان نمی آورند، و سرانجام چنین شد، بسیاری از مشرکان مکه واقعا ایمان آوردند، و بعضی ظاهرا، اما از کسانی که نه در واقع و نه در ظاهر ایمان نیاوردند این دو نفر بودند، و این یکی از اخبار غیبی قرآن مجید است ، و قرآن از اینگونه اخبار در آیات دیگر نیز دارد که فصلی را در اعجاز قرآن تحت عنوان خبرهای غیبی قرآن به خود اختصاص داده ، و ما در ذیل هر یک از این آیات بحث مناسب را داشته ایم .
2 - پاسخ به یک سؤ ال
در اینجا سؤ الی مطرح است و آن اینکه با این پیشگوئی قرآن مجید دیگر ممکن نبوده است ابولهب و همسرش ایمان بیاورند، و الا این خبر کذب و دروغ می شد.
این سؤ ال مانند سؤ ال معروفی است که درباره مساءله علم خدا در بحث جبر مطرح شده ، و آن اینکه می دانیم خداوندی که از ازل عالم به همه چیز بوده ، معصیت گنهکاران و اطاعت مطیعان را نیز می دانسته است ، بنا بر این اگر گنهکار گناه نکند علم خدا جهل شود! پاسخ این سؤ ال را دانشمندان و فلاسفه اسلامی از قدیم داده اند و آن اینکه خداوند می داند که هر کس با استفاده از اختیار و آزادیش چه کاری را انجام می دهد، مثلا در آیات مورد بحث خداوند از آغاز می دانسته است که ابولهب و همسرش با میل و اراده خود هرگز ایمان نمی آورند نه از طریق اجبار و الزام .
و به تعبیر دیگر عنصر آزادی اراده و اختیار نیز جزء معلوم خداوند بوده ، او می دانسته است که بندگان با صفت اختیار، و با اراده خویش چه عملی را انجام می دهند.
مسلما چنین علمی ، و خبر دادن از چنان آینده ای تاءکیدی است بر مساءله
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 424
اختیار، نه دلیلی بر اجبار (دقت کنید).
3 - همیشه نزدیکان بی بصر دورند!
این سوره بار دیگر این حقیقت را تاءکید می کند که خویشاوندی در صورتی که با پیوند مکتبی همراه نباشد کمترین ارزشی ندارد، و مردان خدا در برابر منحرفان و جباران و گردنکشان هیچگونه انعطافی نشان نمی دادند هر چند نزدیکترین بستگان آنها بودند.

با اینکه ابولهب عموی پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بود و از نزدیکترین نزدیکانش محسوب می شد وقتی خط مکتبی و اعتقادی و عملی خود را از او جدا کرد همچون سایر منحرفان و گمراهان زیر شدیدترین رگبارهای توبیخ و سرزنش قرار گرفت ، و به عکس افراد دور افتاده ای بودند که نه تنها از بستگان پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) محسوب نمی شدند، بلکه از نژاد او و اهل زبان او هم نبودند، ولی بر اثر پیوند فکری و اعتقادی و عملی آنقدر نزدیک شدند که طبق حدیث معروف سلمان منا اهل البیت : ((سلمان از خانواده ما است)) گوئی جزء خاندان پیغمبر شدند.
درست است که آیات این سوره تنها از ابولهب و همسرش سخن می گوید، ولی پیدا است که آنها را به خاطر صفاتشان اینچنین مورد نکوهش قرار می دهد، بنا بر این هر فرد یا گروهی دارای همان اوصاف باشند سرنوشتی شبیه آنها دارند. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 425
خداوندا! قلب ما را از هر گونه لجاجت و عناد پاک کن .
پروردگارا! ما همه از عاقبت کار بیمناکیم ، تو ما را امنیت و آرامش بخش و اجعل عاقبة امرنا خیرا.
بار الها! ما می دانیم در آن دادگاه بزرگ نه مال و ثروت و نه رابطه خویشاوندی سودی نمی بخشد تنها لطف تو کارساز است ما را مشمول الطاف فرما.
آمین یا رب العالمین

تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 427
سوره اخلاص
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 4 آیه است تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 428
محتوی و فضیلت سوره اخلاص
این سوره چنانکه از نامش پیدا است (سوره اخلاص و سوره توحید) از توحید پروردگار، و یگانگی او سخن می گوید، و در چهار آیه کوتاه چنان توصیفی از یگانگی خداوند کرده که نیاز به اضافه ندارد.
در شاءن نزول این سوره از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده : یهود از رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) تقاضا کردند خداوند را برای آنها توصیف کند، پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) سه روز سکوت کرد و پاسخی نگفت ، تا این سوره نازل شد و پاسخ آنها را بیان کرد.
در بعضی از روایات آمده که این سؤ ال کننده عبد الله بن صوریا یکی از سران معروف یهود بود، و در روایت دیگری آمده که عبد الله بن سلام چنین سؤ الی را از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در مکه کرد، سپس ایمان آورد، و ایمان خود را همچنان مکتوم می داشت .
در روایات دیگری آمده است که مشرکان مکه چنین سؤ الی را کرده اند.
در بعضی از روایات نیز آمده که سؤ ال کنندگان گروهی از مسیحیان نجران بودند.
در میان این روایات تضادی وجود ندارد زیرا ممکن است این سؤ ال از ناحیه همه آنها مطرح شده باشد و این خود دلیلی است بر عظمت فوق العاده این سوره که پاسخگوی سؤ الات افراد و اقوام مختلف است .
در فضیلت تلاوت این سوره روایات زیادی در منابع معروف اسلامی آمده
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 429
است که حاکی از عظمت فوق العاده آن می باشد از جمله : در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که فرمود: ایعجز احدکم ان یقراء ثلث القرآن فی لیلة ؟: ((آیا کسی از شما عاجز است از اینکه یک سوم قرآن را در یک شب بخواند))؟!
یکی از حاضران عرض کرد: ای رسول خدا! چه کسی توانائی بر این کار دارد؟!
پیغمبر فرمود: اقرؤ اقل هو الله احد: سوره قل هو الله را بخوانید.

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : هنگامی که رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بر جنازه سعد بن معاذ نماز گزارد فرمود: هفتاد هزار ملک که در میان آنها جبرئیل نیز بود بر جنازه او نماز گزاردند! من از جبرئیل پرسیدم او به خاطر کدام عمل مستحق نماز گزاردن شما شد؟
گفت : به خاطر تلاوت ((قل هو الله احد)) در حال نشستن ، و ایستادن ، و سوار شدن ، و پیاده روی و رفت و آمد.
و در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : ((کسی که یک روز و شب بر او بگذرد و نمازهای پنجگانه را بخواند و در آن قل هو الله احد را نخواند به او گفته می شود یا عبد الله ! لست من المصلین !: 0ای بنده خدا! تو از نماز گزاران نیستی))!.
در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) آمده است که فرمود: ((کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد خواندن سوره قل هو الله احد را بعد از هر نماز ترک نکند، چرا که هر کس آن را بخواند خداوند خیر دنیا و آخرت را برای او جمع می کند، و خودش و پدر و مادر و فرزندانش را می آمرزد)). تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 430
از روایت دیگری استفاده می شود که خواندن این سوره به هنگام ورود به خانه روزی را فراوان می کند و فقر را دور می سازد.
روایات در فضیلت این سوره بیش از آن است که در این مختصر بگنجد، و آنچه نقل کردیم تنها قسمتی از آن است .
در اینکه چگونه سوره ((قل هو الله)) معادل یک سوم قرآن است ؟ بعضی گفته اند به خاطر اینکه قرآن مشتمل بر احکام و عقائد و تاریخ است ، و این سوره بخش ((عقائد)) را به طور فشرده بیان می کند.
بعضی دیگر گفته اند: قرآن سه بخش است ((مبداء)) و ((معاد)) و ((آنچه در میان این دو)) قرار دارد، و این سوره بخش اول را شرح می دهد.
این سخن قابل قبول است که تقریبا یک سوم قرآن پیرامون توحید بحث می کند و عصاره آن در سوره توحید آمده .
این سخن را با حدیث دیگری در باره عظمت این سوره پایان می دهیم : از امام علی بن الحسین (علیهماالسلام) در باره سوره توحید سؤ ال کردند، فرمود: ان الله عز و جل علم انه یکون فی آخر الزمان اقوام متعمقون ، فانزل الله تعالی قل هو الله احد، و الایات من سورة الحدید الی قوله : ((و هو علیم بذات الصدور)) فمن رام وراء ذلک فقد هلک : خداوند متعال می دانست که در آخر الزمان اقوامی می آیند که در مسائل تعمق و دقت می کنند، لذا سوره قل هو الله احد، و آیات آغاز سوره حدید، تا علیم بذات الصدور را (پیرامون مباحث توحید و خداشناسی) نازل فرمود، هر کس بیش از آن را طلب کند هلاک می شود. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 431

آیه 1 - 4
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ(1) اللَّهُ الصمَدُ(2) لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ(3) وَ لَمْ یَکُن لَّهُ کفُواً أَحَدُ(4)
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - بگو: خداوند یکتا و یگانه است .
2 - خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می کنند:
3 - نزاد و زاده نشد.
4 - و برای او هرگز شبیه و مانندی نبوده است .
تفسیر :
او یکتا و بی همتا است
نخستین آیه از این سوره در پاسخ سؤ الات مکرری که از ناحیه اقوا تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 432
افراد مختلف در زمینه اوصاف پروردگار شده بود می فرماید: ((بگو او خداوند یکتا و یگانه است)) (قل هو الله احد)
آغاز جمله با ضمیر ((هو)) که ضمیر مفرد غائب است و از مفهوم مبهمی حکایت می کند، در واقع رمز و اشاره ای به این واقعیت است که ذات مقدس او در نهایت خفاء است ، و از دسترس افکار محدود انسانها بیرون ، هر چند آثار او آنچنان جهان را پر کرده که از همه چیز ظاهرتر و آشکارتر است ، چنانکه در آیه 53 سوره فصلت می خوانیم : سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق : به زودی نشانه های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می دهیم تا آشکار گردد که او حق است .
سپس از این حقیقت ناشناخته پرده برمی دارد و می گوید: او خداوند یگانه و یکتا است .
ضمنا معنی ((قل)) (بگو) در اینجا این است که این حقیقت را ابراز و اظهار کن .
در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده است که بعد از ذکر این سخن فرمود: کفار و بت پرستان با اسم اشاره به بتهای خود اشاره کرده ، می گفتند: این خدایان ما است ای محمد! تو نیز خدایت را توصیف کن تا او را ببینیم و درک کنیم خداوند این آیات را نازل کرد: قل هو الله احد... ((ها)) در ((هو)) اشاره به تثبیت و توجه دادن به مطلب است ، ((واو)) ضمیر غائب است و اشاره تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 433
به غائب از دید چشمها و دور از لمس حواس .

در حدیث دیگری از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: در شب جنگ بدر خضر را در خواب دیدم ، از او خواستم چیزی به من یاد دهد که به کمک آن بر دشمنان پیروز شوم گفت : بگو: یا هو، یا من لا هو الا هو، هنگامی که صبح شد جریان را خدمت رسول الله (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) عرض کردم ، فرمود: یا علی ! علمت الاسم الاعظم : ای علی (علیه السلام) اسم اعظم به تو تعلیم شده سپس این جمله ورد زبان من در جنگ بدر بود....
((عمار یاسر)) هنگامی که شنید حضرت امیر مؤ منان (علیه السلام) این ذکر را روز صفین به هنگام پیکار می خواند، عرض کرد این کنایات چیست ؟ فرمود: اسم اعظم خدا و ستون توحید است !.
((الله)) اسم خاص برای خداوند است ، و مفهوم سخن امام (علیه السلام) این است که در همین یک کلمه به تمام صفات جلال و جمال او اشاره شده است ، و به همین جهت آن اسم اعظم الهی نامیده شده .
این نام جز بر خدا اطلاق نمی شود، در حالی که نامهای دیگر خداوند معمولا اشاره به یکی از صفات جمال و جلال او است مانند عالم و خالق و رازق و غالبا به غیر او نیز اطلاق می شود (مانند رحیم و کریم و عالم و قادر و...)
با این حال ریشه آن معنی وصفی دارد، و در اصل مشتق از ((وله)) به معنی تحیر است ، چرا که عقلها در ذات پاک او حیران است ، چنانکه در حدیثی از امیر مؤ منان علی (علیه السلام) آمده است : الله معناه المعبود الذی یاله فیه تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 434
الخلق ، و یؤ له الیه ، و الله هو المستور عن درک الابصار، المحجوب عن الاوهام و الخطرات : الله مفهومش ، معبودی است که خلق در او حیرانند و به او عشق می ورزند، الله همان کسی است که از درک چشمها، مستور است ، و از افکار و عقول خلق محجوب .
گاه نیز آن را از ریشه ((الاهة)) (بر وزن و به معنی عبادت) دانسته اند، و در اصل ((الاله)) است ، به معنی تنها معبود به حق .
ولی همانگونه که گفتیم ریشه آن هر چه باشد بعدا به صورت اسم خاص درآمده ، و به آن ذات جامع جمیع اوصاف کمالیه ، و خالی از هر گونه عیب و نقص اشاره می کند.
این نام مقدس قریب هزار بار در قرآن مجید تکرار شده ، و هیچ اسمی از اسماء مقدس او این اندازه در قرآن نیامده است ، نامی است که قلب را روشن می کند، به انسان نیرو و آرامش می بخشد، و او را در جهانی از نور و صفا مستغرق می سازد.
اما واژه احد از همان ماده وحدت است ، و لذا بعضی احد و واحد را به یک معنی تفسیر کرده اند و معتقدند هر دو اشاره به آن ذاتی است که از هر

نظر بی نظیر و منفرد می باشد، در علم یگانه است ، در قدرت بی مثال است ، در رحمانیت و رحیمیت یکتا است ، و خلاصه از هر نظر بی نظیر است .
ولی بعضی عقیده دارند که میان احد و ((واحد)) فرق است ((احد)) به ذاتی گفته می شود که قبول کثرت نمی کند، نه در خارج و نه در ذهن ، و لذا قابل شماره نیست و هرگز داخل عدد نمی شود، به خلاف واحد که برای او دوم تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 435
و سوم تصور می شود، یا در خارج ، یا در ذهن ، و لذا گاه می گوئیم احدی از آن جمعیت نیامد، یعنی هیچکس نیامد، ولی هنگامی که می گوئیم ، واحدی نیامد ممکن است دو یا چند نفر آمده باشند.
ولی این تفاوت با موارد استعمال آن در قرآن مجید و احادیث چندان سازگار نیست .
بعضی نیز معتقدند: احد اشاره به بساطت ذات خداوند در مقابل اجزاء ترکیبیه خارجیه یا عقلیه (جنس و فصل ، و ماهیت و وجود) است ، در حالی که واحد اشاره به یگانگی ذات او در برابر کثرات خارجیه می باشد.
در حدیثی از امام محمد باقر (علیه السلام) می خوانیم : ((اءحد)) فردی است یگانه و ((احد)) و ((واحد)) یک مفهوم دارد، و آن ذات منفردی است که نظیر و شبیهی برای او نیست ، و توحید اقرار به یگانگی و وحدت و انفراد او است .
در ذیل همین حدیث می خوانیم : ((واحد از عدد نیست ، بلکه واحد پایه اعداد است ، عدد از دو شروع می شود، بنابراین معنی ((الله احد)) یعنی معبودی که انسانها از ادراک ذات او عاجزند، و از احاطه به کیفیتش ناتوان ، او در الهیت فرد است و از صفات مخلوقات برتر.
در قرآن مجید نیز ((واحد)) و ((احد)) هر دو به ذات پاک خداوند اطلاق شده است .
جالب اینکه در توحید صدوق آمده است که مردی اعرابی در روز جنگ جمل برخاست عرض کرد: ای امیر مؤ منان ! آیا می گوئی خداوند واحد است ؟ واحد به چه معنی ؟ ناگهان مردم از هر طرف به او حمله کردند، و گفتند: ای اعرابی ! این تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 436
چه سؤ الی است ؟ مگر نمی بینی فکر امیر مؤ منان تا چه حد مشغول مساءله جنگ است ؟ هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد!
امیر مؤ منان (علیه السلام) فرمود: او را به حال خود بگذارید، زیرا آنچه را که او می خواهد همان چیزی است که ما از این گروه دشمن می خواهیم (او از توحید سؤ ال می کند، ما هم مخالفان خود را به توحید کلمه دعوت می کنیم).
سپس فرمود: ای اعرابی ! اینکه می گوئیم خدا ((واحد)) است چهار معنی

می تواند داشته باشد که دو معنی آن در باره خدا صحیح نیست ، و دو معنی آن صحیح است .
اما آن دو که صحیح نیست : وحدت عددی است این برای خدا جائز نمی باشد (بگوئیم او یکی است و دو تا نیست ، زیرا مفهوم این سخن آن است که دومی برای او تصور می شود ولی وجود ندارد، در حالی که مسلما برای ذات بی نهایت حق دومی تصور نمی شود) چرا که چیزی که ثانی ندارد داخل در باب اعداد نمی شود، آیا نمی بینی که خداوند کسانی را که گفتند: ((ان الله ثالث ثلاثة)) (خدا سومی از سه نفر است) تکفیر کرده ؟
دیگر از معانی واحد که بر خدا روا نیست این است که به معنی واحد نوعی باشد، مثل اینکه می گوئیم فلانکس یکی از مردم است ، این نیز بر خدا روا نیست (چرا که خدا نوع و جنسی ندارد) مفهوم این سخن تشبیه است و خدا از هر گونه شبیه و نظیر برتر و بالاتر است .
اما آن دو مفهومی که در باره خدا صادق است نخست اینکه گفته شود خداوند واحد است یعنی در اشیاء عالم شبیهی برای او نیست ، آری پروردگار ما چنین است .
دیگر اینکه گفته شود پروردگار ما احدی المعنی است یعنی ذات او تقسیم پذیر نیست ، نه در خارج و نه در عقل ، و نه در وهم ، آری خداوند بزرگ

چنین است کوتاه سخن اینکه خداوند احد و واحد است و یگانه و یکتا است نه به معنی واحد عددی ، یا نوعی و جنسی ، بلکه به معنی وحدت ذاتی ، و به عبارت روشن تر وحدانیت او به معنی عدم وجود مثل و مانند و شبیه و نظیر برای او است .
دلیل این سخن نیز روشن است : او ذاتی است بی نهایت از هر جهت ، و مسلم است که دو ذات بی نهایت از هر جهت غیر قابل تصور است ، چون اگر دو ذات شد هر دو محدود می شود ، این کمالات آن را ندارد، و آن کمالات این را (دقت کنید).
در آیه بعد در توصیف دیگری از آن ذات مقدس یکتا می فرماید: او خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می کنند (الله الصمد).
برای ((صمد)) در روایات و کلمات مفسران و ارباب لغت معانی زیادی ذکر شده است :
((راغب)) در مفردات می گوید: صمد به معنی آقا و بزرگی است که برای انجام کارها به سوی او می روند، و بعضی گفته اند: صمد به معنی چیزی است که تو خالی نیست بلکه پر است .
در ((مقاییس اللغة)) آمده است که ((صمد)) دو ریشه اصلی دارد: یکی به معنی ((قصد)) است ، و دیگری به معنی ((صلابت و استحکام)) و اینکه به خداوند متعال صمد گفته می شود به خاطر این است که بندگانش قصد

درگاه او می کنند.
و شاید به همین مناسبت است که معانی متعدد زیر نیز در کتب لغت برای
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 438
صمد ذکر شده است : شخص بزرگی که در منتهای عظمت است ، و کسی که مردم در حوائج خویش به سوی او می روند کسی که برتر از او چیزی نیست ، کسی که دائم و باقی بعد از فنای خلق است .
لذا امام حسین بن علی (علیهماالسلام) در حدیثی برای صمد پنج معنی بیان فرموده : صمد کسی است که در منتهای سیادت و آقائی است .
((صمد)) کسی است که در منتهای سیادت و آقائی است .
((صمد)) ذاتی است دائم ازلی و جاودانی .
((صمد)) وجودی است که جوف ندارد.
((صمد)) کسی است که نمی خورد و نمی آشامد.
((صمد)) کسی است که نمی خوابد.
در عبارت دیگری آمده است ((صمد کسی است که قائم به نفس است و بی نیاز از غیر.))
((صمد)) کسی است که تغییرات و کون و فساد ندارد.
از امام علی بن الحسین (علیهماالسلام) نقل شده است که فرمود صمد کسی است که شریک ندارد، و حفظ چیزی برای او مشکل نیست ، و چیزی از او مخفی نمی ماند.
بعضی نیز گفته اند: صمد کسی است که هر وقت چیزی را اراده کند می گوید موجود باش ، آن هم فورا موجود می شود.
در حدیثی آمده است که اهل ((بصره)) نامه ای به محضر امام حسین (علیه السلام) نوشتند، و از معنی ((صمد)) سؤ ال کردند، امام (علیه السلام) در پاسخ آنها فرمود: تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 439
بسم الله الرحمن الرحیم
اما بعد در قرآن مجادله و گفتگو بدون آگاهی نکنید، چرا که من از جدم رسول الله شنیدم می فرمود: هر کس بدون علم سخن بگوید باید در محلی از آتش که برای او تعیین شده جای گیرد، خداوند خودش ((صمد)) را تفسیر فرموده است : ((لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد)): نه زاد، و نه زاده شد و احدی مانند او نیست ،...آری خداوند صمد کسی است که از چیزی به وجود نیامده ، و در چیزی وجود ندارد، و بر چیزی قرار نگرفته ، آفریننده اشیاء و خالق آنها است ، همه چیز را به قدرتش به وجود آورده ، آنچه را برای فنا آفریده به اراده اش از هم متلاشی می شود، و آنچه را برای بقاء خلق کرده به علمش باقی می ماند، این است خداوند صمد....
و بالاخره در حدیث دیگری می خوانیم که محمد بن حنفیه از امیر مؤ منان

علی (علیه السلام) در باره صمد سؤ ال کرد حضرت (علیه السلام) فرمود: تاویل صمد آن است که او نه اسم است و نه جسم ، نه مانند و نه شبیه دارد، و نه صورت و نه تمثال نه حد و حدود، نه محل و نه مکان ، نه کیف و نه این نه اینجا و نه آنجا، نه پر است و نه خالی ، نه ایستاده است و نه نشسته ، نه سکون دارد و نه حرکت ، نه ظلمانی است نه نورانی ، نه روحانی است و نه نفسانی ، و در عین حال هیچ محلی از او خالی نیست ، و هیچ مکانی گنجایش او را ندارد، نه رنگ دارد و نه بر قلب انسانی خطور کرده ، و نه بو برای او موجود است ، همه اینها از ذات پاکش منتفی است .

این حدیث به خوبی نشان می دهد که صمد مفهوم بسیار جامع و وسیعی دارد که هر گونه صفات مخلوقات را از ساحت مقدسش نفی می کند، چرا که تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 440

اسمهای مشخص و محدود، و همچنین جسمیت و رنگ و بو و مکان و سکون و حرکت و کیفیت و حد و حدود و مانند اینها، همه از صفات ممکنات و مخلوقات است ، بلکه غالبا اوصاف جهان ماده است ، و می دانیم خداوند از همه اینها برتر و بالاتر است .

در اکتشافات اخیر آمده است که تمام اشیاء جهان ماده ، از ذرات بسیار کوچکی بنام ((اتم)) تشکیل یافته ، و اتم خود نیز مرکب از دو قسمت عمده است : هسته مرکزی ، و الکترونهائی که به دور آن در گردش است ، و عجب اینکه در میان آن هسته و الکترونها فاصله زیادی وجود دارد (البته زیاد در مقایسه با حجم اتم) به طوری که اگر این فاصله برداشته شود اجسام به قدری کوچک می شوند که برای ما حیرت آور است .

مثلا اگر فاصله های اتمی ذرات وجود یک انسان را بردارند و او را کاملا فشرده کنند ممکن است به صورت ذره ای درآید که دیدنش با چشم مشکل باشد ولی با این حال تمام وزن بدن یک انسان را دارا است (مثلا همین ذره ناچیز 60 کیلو وزن دارد).

بعضی با استفاده از این اکتشاف علمی و با توجه به اینکه یکی از معانی صمد وجودی است که تو خالی و اجوف نیست ، چنین نتیجه گرفته اند که قرآن می خواهد با این تعبیر هر گونه جسمانیتی را از خدا نفی کند، چرا که تمام اجسام از اتم تشکیل یافته اند، و اتم تو خالی است ، و به این ترتیب آیه می تواند یکی از معجزات علمی قرآن باشد.

ولی نباید فراموش کرد که ((صمد)) در اصل لغت به معنی شخص بزرگی است که همه نیازمندان به سوی او می روند و از هر نظر پر و کامل است ، و ظاهرا بقیه معانی و تفسیرهای دیگری که برای آن ذکر شده ، به همین ریشه باز می گردد. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 441

سپس در آیه بعد به رد عقائد ((نصاری)) و ((یهود)) و ((مشرکان عرب))

که برای خداوند فرزندی ، یا پدری قائل بودند، پرداخته ، می فرماید: نزاد و زاده نشده (لم یلد و لم یولد).
در مقابل این بیان ، سخن کسانی است که معتقد به تثلیث (خدایان سه گانه) بودند، خدای پدر، و خدای پسر، و روح القدس !
نصاری ((مسیح)) را پسر خدا، و یهود ((عزیر)) را پسر او می دانستند و قالت الیهود عزیر ابن الله و قالت النصاری المسیح ابن الله ذلک قولهم بافواههم یضاهئون قول الذین کفروا من قبل قاتلهم الله انی یؤ فکون : یهود گفتند عزیر پسر خدا است ! و نصاری گفتند مسیح پسر خدا است ! این سخنی است که با زبان خود می گویند که همانند گفتار کافران پیشین است ، لعنت خدا بر آنها باد چگونه از حق منحرف می شوند؟! (توبه - 30).
مشرکان عرب نیز معتقد بودند که ملائکه دختران خدا هستند! و خرقوا له بنین و بنات بغیر علم : آنها برای خدا پسران و دخترانی به دروغ و از روی جهل ساختند! (انعام - 100).
از بعضی روایات استفاده می شود که تولد در آیه ((لم یلد و لم یولد)) معنی وسیعتری دارد، و هر گونه خروج اشیاء مادی و لطیف را از او، و یا خروج آن ذات مقدس از اشیاء مادی و لطیف دیگر را نفی می کند.
چنانکه در همان نامه ای که امام حسین (علیه السلام) در پاسخ اهل ((بصره)) در تفسیر صمد مرقوم فرمود، جمله ((لم یلد و لم یولد)) چنین تفسیر شده : ((لم یلد)) یعنی چیزی از او خارج نشد، نه اشیاء مادی مانند فرزند، و سایر اشیائی که از مخلوقین خارج می شود (مانند شیر از پستان مادر) و نه چیز لطیف ، مانند نفس ، و نه عوارض گوناگون ، مانند خواب و خیال و اندوه و حزن و خوشحالی و خنده تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 442 و گریه و خوف و رجاء و شوق و ملالت و گرسنگی و سیری ، خداوند برتر از این است که چیزی از او خارج شود.
و نیز برتر از آن است که او متولد از شی ء مادی و لطیف گردد...
مانند خارج شدن موجوده زنده ای از موجود دیگر، و گیاه از زمین ، و آب از چشمه و میوه از درختان ، و خارج شدن اشیاء لطیف از منابعش ، مانند دیدن از چشم ، و شنیدن از گوش ، و استشمام از بینی ، و چشیدن از دهان ، و سخن از زبان ، و معرفت و تشخیص از دل ، و جرقه آتش از سنگ .
مطابق این حدیث تولد معنی گسترده ای دارد که هر گونه خروج و نتیجه - گیری چیزی از چیزی را شامل می شود، و این در حقیقت معنی دوم آیه است و معنی اول و ظاهر آن همان بود که در آغاز گفته شد، بعلاوه معنی دوم با تحلیل روی معنی اول کاملا قابل درک است ، زیرا اگر خداوند فرزند ندارد به دلیل آن است که از عوارض ماده بر کنار می باشد.

همین معنی در باره سایر عوارض ماده صادق است (دقت کنید).
و بالاخره در آخرین آیه این سوره مطلب را در باره اوصاف خدا به مرحله کمال رسانده ، می فرماید: و برای او هرگز احدی شبیه و مانند نبوده است (و لم یکن له کفوا احد).
((کفو)) در اصل به معنی همطراز در مقام و منزلت و قدر است ، و سپس به هر گونه شبیه و مانند اطلاق می شده است .
مطابق این آیه تمام عوارض مخلوقین ، و صفات موجودات ، و هر گونه تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 443
نقص و محدودیت ، از ذات پاک او منتفی است ، این همان توحید ذاتی و صفاتی است ، در مقابل توحید عددی و نوعی که در آغاز تفسیر این سوره به آن اشاره شد.
بنابراین او نه شبیهی در ذات دارد، نه مانندی در صفات ، و نه مثلی در افعال ، و از هر نظر بی نظیر و بی مانند است .
امیر مؤ منان علی (علیه السلام) در یکی از خطبه های نهج البلاغه می فرماید: ((لم یلد)) فیکون مولودا، ((ولم یولد)) فیصیر محدودا... و لا ((کف ء)) له فیکافئه ، و لا نظیر له فیساویه ((او کسی را نزاد که خود نیز مولود باشد، و از کسی زاده نشد تا محدود گردد،...
مانندی ندارد تا با او همتا گردد، و شبیهی برای او تصور نمی شود تا با او مساوی باشد)).
و این تفسیر جالبی است که عالی ترین دقایق توحید را بازگو می کند (سلام الله علیک یا امیر المؤ منین .
نکته ها:
1 - دلائل توحید
توحید، یعنی یگانگی ذات خداوند و عدم وجود هر گونه همتا و شبیه برای او، گذشته از دلائل نقلی و آیات قرآن مجید، با دلائل عقلی فراوان نیز قابل اثبات است که در اینجا قسمتی از آن را به صورت فشرده می آوریم :
1 - برهان صرف الوجود و خلاصه اش این است که خداوند وجود مطلق است ، و هیچ قید و شرط و حدی برای او نیست ، چنین وجودی مسلما نامحدود تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 444
خواهد بود، چرا که اگر محدودیتی پیدا کند باید آلوده به عدم گردد، و ذات مقدسی که هستی از آن می جوشد هرگز مقتضی عدم و نیستی نخواهد بود و چیزی در خارج نیست که عدم را بر او تحمیل کند بنابر این ، محدود به هیچ حدی نمی باشد.
از سوی دیگر دو هستی نامحدود در عالم تصور نمی شود، زیرا اگر دو موجود پیدا شود حتما هر یک از آنها فاقد کمالات دیگری است ، یعنی

کمالات او را ندارد، و بنابر این هر دو محدود می شوند، و این خود دلیل روشنی است بر یگانگی ذات واجب الوجود (دقت کنید).
2 - برهان علمی هنگامی که به این جهان پهناور نگاه می کنیم در ابتدا عالم را به صورت موجوداتی پراکنده می بینیم ، زمین و آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و انواع گیاهان و حیوانات ، اما هر چه بیشتر دقت کنیم می بینیم اجزاء و ذرات این عالم چنان به هم مربوط و پیوسته است که مجموعا یک واحد منسجم را تشکیل می دهد، و یک سلسله قوانین معین بر سراسر این جهان حکومت می کند.
هر قدر پیشرفت علم و دانش بشری بیشتر می شود وحدت و انسجام اجزای این جهان آشکارتر می گردد، تا آنجا که گاهی آزمایش روی یک نمونه کوچک (مانند افتادن یک سیب از درخت) سبب می شود قانون بزرگی که بر تمام عالم هستی حکومت می کند کشف گردد (همانگونه که در باره نیوتن و قانون جاذبه اتفاق افتاد).
این وحدت نظام هستی ، و قوانین حاکم بر آن ، و انسجام و یکپارچگی در میان اجزای آن نشان می دهد که خالق آن یکتا و یگانه است .
3 - برهان تمانع - دلیل علمی فلسفی دلیل دیگری که برای اثبات یگانگی ذات خداوند ذکر کرده اند و قرآن در آیه 22 سوره انبیاء الهامبخش تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 445
آن است برهان تمانع است ، می فرماید: لو کان فیها الهة الا الله لفسدتا فسبحان الله رب العرش عما یصفون : اگر در زمین و آسمان خدایانی جز خداوند یگانه بود زمین و آسمان به فساد کشیده می شد، و نظام جهان به هم می خورد، پس منزه است خداوندی که پروردگار عرش است از آنچه آنها توصیف می کنند! توضیح این دلیل را در جلد 13 صفحه 381 تحت عنوان برهان تمانع مشروحا؟ ذکر کرده ایم .
4 - دعوت عمومی انبیاء به خداوند یگانه - این دلیل دیگری برای اثبات توحید است ، چرا که اگر دو واجب الوجود در عالم بود هر دو باید منبع فیض باشند، چرا که یک وجود بی نهایت کامل ممکن نیست در نور افشانی بخل ورزد، زیرا عدم فیض برای وجود کامل نقص است ، و حکیم بودن او ایجاب می کند که همگان را مشمول فیض خود قرار دهد.
این فیض دو شاخه دارد: فیض تکوینی (در عالم خلقت)، و فیض تشریعی (در عالم هدایت) بنابر این اگر خدایان متعددی وجود داشت باید فرستادگانی از نزد همه آنها بیایند، و فیض تشریعی آنها را برای همگان برسانند.
حضرت علی (علیه السلام) در وصیت نامه اش برای فرزند گرامی ش امام مجتبی (علیه السلام) می فرماید: و اعلم یا بنی انه لو کان لربک شریک لاتتک رسله و لراءیت آثار ملکه و سلطانه ، و لعرفت افعاله و

صفاته ، و لکنه اله واحد کما وصف نفسه : بدان فرزندم اگر پروردگارت همتائی داشت فرستادگان او به سراغ تو می آمدند و آثار ملک و سلطان او را مشاهده می کردی ، و به افعال و صفاتش آشنا می شدی ولی او معبود یکتا است همانگونه که خودش توصیف کرده است . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 446
اینها همه دلائل یگانگی ذات او است ، اما دلیل بر عدم وجود هر گونه ترکیب و اجزاء در ذات پاک او روشن است ، زیرا اگر برای او اجزاء خارجیه باشد طبعا نیازمند به آنها است ، و نیاز برای واجب الوجود غیر معقول است .
و اگر اجزاء عقلیه (ترکیب از ماهیت و وجود یا از جنس و فصل) منظور باشد آن نیز محال است ، زیرا ترکیب از ماهیت و وجود فرع بر محدود بودن است ، در حالی که می دانیم وجود او نامحدود است و ترکیب از جنس و فصل فرع برداشتن ماهیت است چیزی که ماهیت ندارد جنس و فصل هم ندارد.
2 - شاخه های پر بار توحید
معمولا برای توحید چهار شاخه ذکر می کنند:
1 - توحید ذات (آنچه در بالا شرح داده شده).
2 - توحید صفات یعنی صفات او از ذاتش جدا نیست ، و نیز از یکدیگر جدا نمی باشد، فی المثل علم و قدرت ما، دو وصف است که عارض بر ذات ما است ، ذات ما چیزی است و علم و قدرت ما چیز دیگر، همانگونه که علم و قدرت نیز در ما از هم جدا است ، مرکز علم روح ما است ، و مرکز قدرت جسمانی بازو و عضلات ما، ولی در خداوند نه صفاتش زائد بر ذات او است ، و نه جدا از یکدیگرند، بلکه وجودی است تمامش علم ، تمامش قدرت ، تمامش ازلیت و ابدیت .
اگر غیر از این باشد لازمه اش ترکیب است ، و اگر مرکب باشد محتاج به اجزاء می شود و شی ء محتاج هرگز واجب الوجود نخواهد بود.
3 - توحید افعالی یعنی هر وجودی ، هر حرکتی ، هر فعلی در عالم است به ذات تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 447
پاک خدا برمی گردد، مسبب الاسباب او است و علت العلل ذات پاک او می باشد، حتی افعالی که از ما سر می زند به یک معنی از او است ، او به ما قدرت و اختیار و آزادی اراده داده ، بنابر این در عین حال که ما فاعل افعال خود هستیم ، و در مقابل آن مسؤ ولیم ، از یک نظر فاعل خداوند است ، زیرا همه آنچه داریم به او بازمی گردد (لا مؤ ثر فی الوجود الا الله).
4 - توحید در عبادت : یعنی تنها باید او را پرستش کرد و غیر او شایسته عبودیت نیست ، چرا که عبادت باید برای کسی باشد که کمال مطلق و

مطلق کمال است ، کسی که از همگان بی نیاز است ، و بخشنده تمام نعمتها، و آفریننده همه موجودات ، و این صفات جز در ذات پاک او جمع نمی شود.
هدف اصلی از عبادت ، راه یافتن به جوار قرب آن کمال مطلق ، و هستی بی پایان ، و انعکاس پرتوی از صفات کمال و جمال او در درون جان است که نتیجه اش فاصله گرفتن از هوی و هوسها، و روی آوردن به خودسازی و تهذیب نفس است .
این هدف جز با عبادت الله که همان کمال مطلق است امکانپذیر نیست .
3 - شاخه های توحید افعالی
توحید افعالی نیز به نوبه خود شاخه های زیادی دارد که در اینجا به شش قسمت از مهمترین فروع آن اشاره می کنیم :
1 - توحید خالقیت
همانگونه که قرآن می گوید: قل الله خالق کل شی ء: ((بگو خداوند تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 448
آفریدگار همه چیز است)) (رعد - 16).
دلیل آنهم روشن است وقتی با دلائل گذشته ثابت شد واجب الوجود یکی است ، و همه چیز غیر از او ممکن الوجود است ، بنابر این خالق همه موجودات نیز یکی خواهد بود.
2 - توحید ربوبیت
یعنی مدبر و مدیر و مربی و نظامبخش عالم هستی تنها خدا است ، چنانکه قرآن می گوید: قل اغیر الله ابغی ربا و هو رب کل شی ء: آیا غیر خدا را پروردگار خود بطلبم در حالی که او پروردگار همه چیز است ؟! (انعام - 164).
دلیل آن نیز وحدت واجب الوجود و توحید خالق در عالم هستی است .
3 - توحید در قانونگذاری و تشریع
چنانکه قرآن می گوید: و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون : هر کس که به آنچه خدا نازل کرده است حکم نکند کافر است (مائده - 44).
زیرا وقتی ثابت کردیم مدیر و مدبر او است ، مسلما غیر او صلاحیت قانونگذاری نخواهد داشت ، چون غیر او در تدبیر جهان سهمی ندارد تا قوانینی هماهنگ با نظام تکوین وضع کند.
4 - توحید در مالکیت
خواه ((مالکیت حقیقی)) یعنی سلطه تکوینی بر چیزی باشد، یا ((مالکیت حقوقی)) یعنی سلطه قانونی بر چیزی اینها همه از او است ، چنانکه قرآن می گوید: و لله ملک السموات و الارض ((مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 449

مخصوص خدا است)) (آل عمران - 189).
و نیز می فرماید: و انفقوا مما جعلکم مستخلفین فیه ((انفاق کنید از اموالی که خداوند شما را نماینده خود در آن قرار داده)) (حدید - 7).
دلیل آن هم همان توحید در خالقیت است ، وقتی خالق همه اشیاء او است طبعا مالک همه اشیاء نیز ذات مقدس او است بنابر این هر ملکیتی باید از مالکیت او سرچشمه گیرد.
5 - توحید حاکمیت
مسلما جامعه بشری نیاز به حکومت دارد، چون زندگی دستجمعی بدون حکومت ممکن نیست ، تقسیم مسؤ ولیتها، تنظیم برنامه ها، اجرای مدیریتها، و جلوگیری از تعدیات و تجاوزها، تنها به وسیله حکومت میسر است .
از طرفی اصل آزادی انسانها می گوید هیچکس بر هیچکس حق حکومت ندارد، مگر آنکه مالک اصلی و صاحب حقیقی اجازه دهد، و از همین جاست که ما هر حکومتی را که به حکومت الهی منتهی نشود مردود می دانیم ، و نیز از همین جاست که مشروعیت حکومت را از آن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) و سپس امامان معصوم (علیهمالسلام) و بعد از آنها برای فقیه جامع الشرائط می دانیم .
البته ممکن است مردم به کسی اجازه دهند که بر آنها حکومت کند، ولی چون اتفاق تمام افراد جامعه عادتا غیر ممکن است چنین حکومتی عملا ممکن نیست .
البته نباید فراموش کرد که توحید ربوبیت مربوط به عالم تکوین است
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 450
و توحید قانونگذاری و حکومت به عالم تشریع .
قرآن مجید می گوید: ان الحکم الا لله : حکم و حکومت تنها از آن خدا است (انعام - 57).
6 - توحید اطاعت یعنی تنها مقام ((واجب الاطاعه)) در جهان ، ذات پاک خدا است ، و مشروعیت اطاعت از هر مقام دیگری باید از همین جا سرچشمه گیرد، یعنی اطاعت او اطاعت خدا محسوب می شود.
دلیل آن هم روشن است وقتی حاکمیت مخصوص او است مطاع بودن هم مخصوص او است ، و لذا ما اطاعت انبیاء (علیهمالسلام) و ائمه معصومین و جانشینان آنها را پرتوی از اطاعت خدا می شمریم ، قرآن می گوید: یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم : ای کسانی که ایمان آورده اید اطاعت کنید خدا و رسول او و صاحبان امر (امامان معصوم) را (نساء - 59).
و نیز می فرماید: من یطع الرسول فقد اطاع الله : هر کس رسول خدا را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است (نساء - 80).

البته بحثهای فوق هر کدام در خور شرح و بسط فراوان است و ما به ملاحظه این که از شکل بحث تفسیری خارج نشویم آنها را فشرده بیان کردیم .
خداوندا! ما را در تمام عمر به خط توحید ثابت بدار.
پروردگارا! شاخه های شرک همچون شاخه های توحید زیاد است و نجات
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 451
از شرک جز با لطف تو میسر نیست ، ما را مشمول الطافت گردان .
بارالها ! ما را با توحید زنده دار، و با توحید بمیران ، و با حقیقت توحید محشور بگردان .
آمین یا رب العالمین تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 452

تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 453
سوره فلق
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 5 آیه است تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 454
محتوی و فضیلت سوره فلق
جمعی معتقدند که این سوره در مکه نازل شده است هر چند جمعی دیگر از مفسران آن را ((مدنی)) می دانند.
محتوای این سوره تعلیماتی است که خداوند به پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) خصوصا و به سایر مسلمانان عموما، در زمینه پناه بردن به ذات پاک او از شر همه اشرار می دهد، تا خود را به او بسپارند، و در پناه او از شر هر موجود صاحب شر در امان بدارند.
در باره شاءن نزول این سوره روایاتی در غالب کتب تفسیر نقل شده که مطابق آنها پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به وسیله بعضی از یهود مورد سحر قرار گرفته ، و بیمار شده بود، جبرئیل نازل شد و محل ابزار سحر را که در چاهی پنهان کرده بودند نشان داد، آن را بیرون آوردند، سپس این سوره را خواندند، و حال پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) بهبود یافت .
ولی مرحوم طبرسی و بعضی دیگر از محققان اینگونه روایات را که سند آن فقط به دو نفر ابن عباس و عایشه منتهی می شود زیرا سؤ ال قرار دادند، زیرا: اولا سوره طبق مشهور مکی است و لحن آن نیز لحن سوره های مکی را دارد، در حالی که درگیری پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) با یهود در مدینه بوده است و این خود دلیلی است بر عدم اصالت اینگونه روایات .
از سوی دیگر اگر پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به این آسانی مورد سحر ساحران قرار گیرد تا آنجا که بیمار شود و در بستر بیفتد، به آسانی ممکن است او را از مقاصد بزرگش بازدارند، مسلما خداوندی که او را برای چنان ماموریت و رسالت تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 455
عظیمی فرستاده از نفوذ سحر ساحران حفظ خواهد کرد، تا مقام والای نبوت بازیچه دست آنها نشود.
از سوی سوم اگر بنا شود سحر در جسم پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) اثر بگذارد ممکن است این توهم در مردم پیدا شود که سحر در روح او نیز مؤ ثر است ، و ممکن است افکارش دستخوش سحر ساحران

گردد، و این معنی اصل اعتماد به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) را در افکار عمومی متزلزل می سازد .
و لذا قرآن مجید این معنی را نفی می کند که پیغمبر مسحور شده باشد می فرماید: و قال الظالمون ان تتبعون الا رجلا مسحورا انظر کیف ضربوا لک الامثال فضلوا فلا یستطیعون سبیلا: ظالمان گفتند شما از یک انسان سحره شدهای پیروی می کنید، ببین چگونه برای تو مثلها زدند و گمراه شدند؟ آنچنانکه نمی توانند راه را پیدا کنند! (فرقان 8 و 9).
((مسحور)) در اینجا خواه به معنی کسی باشد که از نظر عقلی سحر شده یا در جسمش ، در هر صورت گواه بر مقصود ما است .
به هر حال با چنین روایات مشکوکی نمی توان قداست مقام نبوت را زیر سؤ ال برد، و در فهم آیات بر آنها تکیه کرد.
درباره فضیلت این سوره از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) نقل شده است که فرمود: انزلت علی آیات لم ینزل مثلهن : المعوذتان : ((آیاتی بر من نازل شده که همانند آنها نازل نشده است ، و آن دو سوره ((فلق ((و ((ناس)) است)).
و در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم : کسی که در نماز ((وتر)) سوره ((فلق)) و ((ناس)) و ((قل هو الله احد)) را بخواند به او گفته می شود ای بنده خدا بشارت باد بر تو خدا نماز وتر تو را قبول کرد. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 456
و باز در روایتی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم که به یکی از یارانش فرمود می خواهی دو سوره به تو تعلیم کنم که برترین سوره های قرآن است ؟ عرض کرد: آری ای رسول خدا! حضرت معوذتان (سوره فلق و سوره ناس) را به او تعلیم کرد، سپس آن دو را در نماز صبح قرائت نمود و به او فرمود: هر گاه برمی خیزی و می خوابی آنها را بخوان .
روشن است اینها برای کسانی است که روح و جان و عقیده و عمل خود را با محتوای آن هماهنگ سازند. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 457
آیه 1 - 5
آیه و ترجمه
بِسمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
قُلْ أَعُوذُ بِرَبِ الْفَلَقِ(1) مِن شرِّ مَا خَلَقَ(2) وَ مِن شرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَب (3) وَ مِن شرِّ النَّفَّثَتِ فی الْعُقَدِ(4) وَ مِن شرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسدَ(5)
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - بگو پناه میبرم به پروردگار سپیده صبح .
2 - از شر تمام آنچه آفریده است .

3 - و از شر هر موجود مزاحمی هنگامی که وارد می شود.
4 - و از شر آنها که در گره ها می دمند (و هر تصمیمی را سست می کنند).
5 - و از شر هر حسودی هنگامی که حسد می ورزد.
تفسیر :
پناه می برم به پروردگار سپیده دم !
در نخستین آیه به شخص پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عنوان یک الگو و پیشوا تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 458
دستور می دهد: بگو: پناه می برم به پروردگار سپیده صبح که دل سیاهی شب را می شکافد (قل اعوذ برب الفلق).
از شر تمام آنچه آفریده است (من شر ما خلق).
از شر همه موجودات شرور، انسانهای شرور، جن و حیوانات و حوادث و پیشامدهای شر و از شر نفس اءماره .
((فلق)) (بر وزن شفق) از ماده فلق (بر وزن خلق) در اصل به معنی شکافتن چیزی و جدا کردن بعضی از بعضی دیگر است ، و از آنجا که به هنگام دمیدن سپیده صبح پرده سیاه شب می شکافد، این واژه به معنی طلوع صبح ، به کار رفته ، همانگونه که ((فجر)) نیز به همین مناسبت بر طلوع صبح اطلاق می شود.
بعضی آن را به معنی همه موالید و تمام موجودات زنده اعم از انسان و حیوان و گیاه می دانند، چرا که تولد این موجودات که با شکافتن دانه و تخم و مانند آن صورت می گیرد از عجیب ترین مراحل وجود آنها است ، و در حقیقت هنگام تولد جهش عظیمی در آن موجود رخ می دهد و از جهانی به جهان دیگری گام می نهد.
در آیه 95 انعام می خوانیم : ان الله فالق الحب و النوی یخرج الحی من المیت و مخرج المیت من الحی ((خداوند شکافنده دانه و هسته است ، زنده را از مرده خارج می سازد، و مرده را از زنده)).
بعضی نیز مفهوم فلق را از این هم گسترده تر گرفته اند، و آن را به هر گونه آفرینش و خلقت اطلاق کرده اند، چرا که با آفرینش هر موجود پرده عدم شکافته می شود و نور وجود آشکار می گردد.
هر یک از این معانی سه گانه (طلوع صبح - تولد موجودات زنده - آفرینش هر موجود) پدیده ای است عجیب که دلیل بر عظمت پروردگار و خالق و مدبر تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 459
آن است ، و توصیف خداوند به این وصف دارای مفهوم و محتوای عمیقی است .
در بعضی از احادیث نیز آمده که ((فلق)) چاه یا زندانی در دوزخ است ، و همچون شکافی در دل جهنم خودنمائی می کند.

این روایت ممکن است اشاره به مصداقی از مصداقهای آن باشد نه اینکه مفهوم گسترده ((فلق)) را محدود کند.
تعبیر به ((من شر ما خلق)) مفهومش این نیست که آفرینش الهی در ذات خود شری دارد، چرا که آفرینش همان ایجاد است ، و ایجاد و وجود خیر محض است ، قرآن می گوید: الذی احسن کل شی ء خلقه ((همان خدائی که هر چه را آفرید نیکو آفرید)) (الم سجده - 7).
بلکه شر هنگامی پیدا می شود که مخلوقات از قوانین آفرینش منحرف شوند و از مسیر تعیین شده جدا گردند، فی المثل نیش و دندان برنده حیوانات یک حربه دفاعی برای آنها است که در برابر دشمنانشان به کار می برند همانند سلاحی که ما در مقابل دشمن از آن استفاده می کنیم ، اگر این سلاح به مورد به کار رود خیر است ، اما اگر نابجا و در برابر دوست مصرف گردد شر است .
وانگهی بسیاری از امور است که ما در ظاهر آنها را شر حساب می کنیم ولی در باطن خیر است مانند حوادث و بلاهای بیدارگر و هشدار دهنده که انسان را از خواب غفلت بیدار ساخته و متوجه خدا می کند اینها مسلما شر نیست .
سپس در توضیح و تفسیر این مطلب می افزاید: ((و از شر هر موجود مزاحمی هنگامی که وارد می شود)) (و من شر غاسق اذا وقب).
((غاسق)) از ماده ((غسق))(بر وزن شفق) به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) به معنی شدت ظلمت شب است که در همان نیمه شب حاصل می شود، و لذا قرآن مجید به هنگام اشاره به پایان وقت نماز مغرب می فرماید: الی غسق تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 460
اللیل ، و اینکه در بعضی از کتب لغت غسق به معنی تاریکی آغاز شب تفسیر شده ، بعید به نظر می رسد، بخصوص اینکه ریشه اصلی این لغت به معنی امتلاء (پر شدن) و سیلان است ، و مسلما تاریکی شب هنگامی پر و لبریز می شود که به نیمه رسد، یکی از مفاهیمی که لازمه این معنی است هجوم و حمله ور گشتن است ، لذا در این معنی نیز استعمال شده .
بنابراین معنی ((غاسق)) در آیه مورد بحث یا ((فرد مهاجم)) است ، یا هر ((موجود شرور)) که از تاریکی شب برای حمله کردن استفاده می کند، زیرا نه فقط حیوانات درنده و گزنده شب هنگام از لانه ها بیرون می آیند و زیان می رسانند، بلکه افراد شرور و ناپاک و پلید نیز غالبا از تاریکی شب برای مقاصد سوء خود استفاده می کنند.
((وقب)) (بر وزن شفق)) از ماده ((وقب)) (بر وزن نقب) به معنی حفره و گودال است ، سپس فعل آن به معنی ورود در گودال به کار رفته ، گوئی موجودات شرور و زیان آور از تاریکی شب استفاده کرده ، و با ایجاد حفره های زیانبار برای تحقق بخشیدن به مقاصد پلید خود اقدام می کنند،

یا اینکه این تعبیر اشاره به ((نفوذ کردن)) است .
بعد می افزاید: ((و از شر آنها که در گره ها می دمند)) (و من شر النفاثات فی العقد).
((نفاثات)) از ماده ((نفث)) (بر وزن حبس) در اصل به معنی ریختن مقدار کمی از آب دهان است ، و از آنجا که این کار با دمیدن انجام می گیرد، ((نفث)) به معنی ((نفخ)) (دمیدن) نیز آمده است .
ولی بسیاری از مفسران ((نفاثات)) را به معنی ((زنان ساحره)) تفسیر

کرده اند (نفاثات جمع مؤ نث است و مفرد آن ((نفاثة)) صیغه مبالغه از نفث می باشد) آنها اورادی را می خواندند و در گره هائی می دمیدند و به این وسیله سحر می کردند، ولی جمعی آن را اشاره به زنان وسوسه گر می دانند که پی در پی در گوش مردان ، مخصوصا همسران خود، مطالبی را فرو می خوانند تا عزم آهنین آنها را در انجام کارهای مثبت سست کنند، و وسوسه های این گونه زنان در طول تاریخ چه حوادث مرگباری که بار نیاورده ، و چه آتشها که بر نیفروخته و چه عزمهای استواری را که سست نساخته است .
فخر رازی می گوید زنان به خاطر نفوذ محبتهایشان در قلوب رجال ، در آنان تصرف می کنند.
این معنی در عصر و زمان ما از هر وقت ظاهرتر است زیرا یکی از مهمترین وسائل نفوذ جاسوسها در سیاستمداران جهان استفاده از زنان جاسوسه است که با این نفاثات فی العقد قفلهای صندوقهای اسرار را می گشایند و از مرموزترین مسائل با خبر می شوند و آن را در اختیار دشمن قرار می دهند.
بعضی نیز نفاثات را به نفوس شریره ، و یا جماعتهای وسوسه گر که با تبلیغات مستمر خود گره های تصمیمها را سست می سازند تفسیر نموده اند.
بعید نیست که آیه مفهوم عام و جامعی داشته باشد که همه اینها را شامل شود حتی سخنان سخن چینها، و نمامان که کانونهای محبت را سست و ویران می سازند.
البته باید توجه داشت که قطع نظر از شاءن نزول سابق نشانه ای در آیه نیست که منظور از آن خصوص سحر ساحران باشد، و به فرض که آیه را چنین تفسیر کنیم دلیل بر صحت آن شاءن نزول نمی باشد، بلکه تنها دلیل بر این است

که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از شر ساحران به خدا پناه می برد، درست مثل اینکه افراد سالم از بیماری سرطان به خدا پناه می برند هر چند هرگز مبتلا به آن نشده باشند.

در آخرین آیه این سوره می فرماید: و از شر هر حسودی هنگامی که حسد می ورزد (و من شر حاسد اذا حسد).
این آیه نشان می دهد که حسد از بدترین و زشت ترین صفات رذیله است ، چرا که قرآن آن را در ردیف کارهای حیوانات درنده و مارهای گزنده ، و شیاطین وسوسه گر قرار داده است .
نکته ها:
1 - مهمترین منابع شر و فساد
در آغاز این سوره به پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد که از شر تمام مخلوقات شرور به خدا پناه برد، سپس در توضیح آن اشاره به سه گونه شر می کند شر مهاجمین تاریک دل که از تاریکیها استفاده می کنند و حمله ور می شوند.
شر وسوسه گرانی که با سخنان و تبلیغات سوء خود اراده ها، ایمانها، عقیده ها محبتها و پیوندها را سست می کنند.
و شر حسودان .
از این اجمال و تفصیل چنین استفاده می شود که عمده شرور و آفات از همینجا سرچشمه می گیرد و مهمترین منابع شر و فساد این سه منبع است
و تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 463
این بسیار پر معنی و قابل تامل می باشد.
2 - تناسب آیات
قابل توجه اینکه در نخستین آیه این سوره به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد که به پروردگار فلق پناه برد، از شر تمام موجودات ذی شر، انتخاب ((رب فلق)) شاید به خاطر این است که موجودات شرور نور و روشنائی سلامت و هدایت را قطع می کنند، ولی پروردگار فلق شکافنده ظلمتها و تاریکیها است .
3 - تاثیر سحر
در جلد اول ذیل آیه 102 و 103 سوره بقره بحثهای مفصلی در باره حقیقت سحر در زمانهای گذشته و امروز، و حکم سحر از نظر اسلام .
و چگونگی تاثیر آن بحثهای مشروحی داشتیم ، و در آن مباحث تاثیر سحر را به طور اجمال پذیرفته ایم ، ولی نه به آن صورتی که پندارگرایان و افراد خرافی از آن سخن می گویند، برای توضیح بیشتر به همان بحث مراجعه فرمائید.
اما نکته ای که ذکر آن در اینجا لازم است این است که اگر در آیات مورد بحث به پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد که از سحر ساحران یا مانند آن به خدا پناه برد، مفهومش این نیست که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) مورد سحر آنها قرار گرفته ، بلکه درست به این میماند که پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) از هر گونه اشتباه و خطا و

گناه نیز به خدا پناه می برد، یعنی با استفاده از لطف خدا از این خطرات مصون می ماند و اگر لطف خدا نبود امکان تاثیر سحر در حق او بود، این از یکسو.
از سوی دیگر سابقا گفتیم دلیلی نداریم که منظور از ((النفاثات فی العقد)) ساحران باشد. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 464
4 - شر حسودان !
((حسد)) یک خوی زشت شیطانی است که بر اثر عوامل مختلف مانند ضعف ایمان و تنگ نظری و بخل در وجود انسان پیدا می شود، و به معنی درخواست و آرزوی زوال نعمت از دیگری است .
حسد سرچشمه بسیاری از گناهان کبیره است .
حسد همانگونه که در روایات وارد شده است ایمان انسان را می خورد و از بین می برد همانگونه که آتش هیزم را!
همانگونه که امام باقر (علیه السلام) می فرماید: ان الحسد لیاکل الایمان کما تاکل النار الحطب .
در حدیث دیگری از امام صادق آمده است آفة الدین الحسد و العجب و الفخر: آفت دین حسد است و خود بزرگ بینی و تفاخر.
این به خاطر آن است که حسود در واقع معترض به حکمت خدا است که که چرا به افرادی نعمت بخشیده ؟ و مشمول عنایت خود قرار داده است ؟ همانگونه که در آیه 54 نساء می خوانیم : ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله .
کار حسد ممکن است به جائی رسد که حتی برای زوال نعمت از شخص محسود خود را به آب و آتش زند و نابود کند، چنانکه نمونه اش در داستانها و تواریخ معروف است .
در نکوهش حسد همین بس که نخستین قتلی که در جهان واقع شد از ناحیه قابیل نسبت به برادرش ((هابیل)) بر اثر انگیزه ((حسد)) بود.
((حسودان)) همیشه یکی از موانع راه انبیا و اولیا بوده اند، و لذا قرآن تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 465
مجید به پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد که از شر حاسدان به خدا و رب فلق پناه برد.
گر چه مخاطب در این سوره و سوره بعد شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) است ولی مسلما منظور الگو و نمونه است و همه باید از شر حسودان به خدا پناه برند.
خداوندا! ما نیز از شر حسودان به ذات مقدس تو پناه می بریم .
پروردگارا! از تو می خواهیم که خود ما را نیز از حسد نسبت به دیگران حفظ نمائی .
بارالها ! ما را از شر نفاثات فی العقد و وسوسه گران در راه حق نیز

محفوظ بدار.
آمين يا رب العالمين

تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 467
سوره ناس
مقدمه
این سوره در مکه نازل شده و دارای 6 آیه است تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 468
محتوی و فضیلت سوره ناس انسان همیشه در معرض وسوسه های شیطانی است ، و شیاطین جن و انس کوشش دارند در قلب و روح او نفوذ کنند، هر قدر مقام انسان در علم بالاتر رود و موقعیت او در اجتماع بیشتر گردد، وسوسه های شیاطین شدیدتر می شود، تا او را از راه حق منحرف سازد و با فساد عالمی عالمی را بر باد دهد.
این سوره به پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عنوان یک سرمشق و پیشوا و رهبر دستور می دهد که از شر همه وسوسه گران به خدا پناه برد.
محتوای این سوره از جهتی شبیه سوره فلق است ، هر دو ناظر به پناه بردن به خداوند بزرگ از شرور و آفات می باشد، با این تفاوت که در سوره فلق انواع مختلف شرور مطرح شده ، ولی در این سوره فقط روی شر وسوسه گران ناپیدا (وسواس خناس) تکیه شده است .
در اینکه این سوره در مکه نازل شده است یا در مدینه ؟ باز در میان مفسران گفتگو است ، گروهی آن را مکی میدانند، و جمعی آن را مدنی می شمرند، ولی لحن آیاتش با سوره های مکی موافقتر است .
و با توجه به اینکه این سوره و سوره فلق طبق روایات با هم نازل شده ، و سوره فلق به عقیده جمع کثیری مکی است این سوره نیز می تواند مکی بوده باشد.
در فضیلت تلاوت این سوره روایات متعددی وارد شده از جمله اینکه در حدیثی می خوانیم که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) شدیدا بیمار شد، جبرئیل و می کائیل (دو فرشته بزرگ خدا) نزد او آمدند، جبرئیل نزد سر پیامبر نشست و می کائیل نزد تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 469
پای او، جبرئیل سوره ((فلق)) را تلاوت کرد، و پیغمبر را با آن در پناه خدا قرار داد، و میکائیل سوره ((قل اعوذ برب الناس را)).
در روایتی که از امام باقر (علیه السلام) نقل شده و قبلا به آن اشاره کردیم ، می خوانیم : هر کسی در نماز وتر ((معوذتین)) (سوره فلق و ناس) و ((قل هو الله احد)) را بخواند به او گفته می شود ای بنده خدا! بشارت باد بر تو که خداوند نماز وتر تو را قبول کرد))! تفسیر نمونه جلد

27 صفحه 470
آیه 1 - 6
آیه و ترجمه
بِسمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ
قُلْ أَعُوذُ بِرَبِ النَّاسِ(1) مَلِکِ النَّاسِ(2) إِلَهِ النَّاسِ(3) مِن شرِّ الْوَسوَاسِ الْخُنَّاسِ(4) الَّذِی یُوَسوِس فی صدُورِ النَّاسِ(5) مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ(6)
ترجمه :
بنام خداوند بخشنده مهربان
1 - بگو پناه می برم به پروردگار مردم .
2 - به مالک و حاکم مردم .
3 - به خدا و معبود مردم
4 - از شر وسواس خناس .
5 - که در سینه های انسانها وسوسه می کند.
6 - خواه از جن باشد یا از انسان ! تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 471
تفسیر :
پناه می برم به پروردگار مردم ! در این سوره که این آخرین سوره قرآن مجید است روی سخن را به شخص پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به عنوان سرمشق و مقتدا و پیشوای مردم کرده ، می فرماید:
((بگو پناه میبرم به پروردگار مردم)) (قل اعوذ برب الناس .
((به مالک و حاکم مردم)) (ملک الناس).
((به خدا و معبود مردم)) (اله الناس).
قابل توجه اینکه در اینجا روی سه وصف از اوصاف بزرگ خداوند (ربوبیت و مالکیت و الوهیت) تکیه شده است که همه آنها ارتباط مستقیمی به تربیت انسان ، و نجات او از چنگال وسوسه گران دارد.
البته منظور از پناه بردن به خدا این نیست که انسان تنها با زبان این جمله را بگوید، بلکه باید با فکر و عقیده و عمل نیز خود را در پناه خدا قرار دهد، از راه های شیطانی ، برنامه های شیطانی ، افکار و تبلیغات شیطانی ، مجالس و محافل شیطانی ، خود را کنار کشد، و در مسیر افکار و تبلیغات رحمانی جای دهد، و گرنه انسانی که خود را در معرض طوفان آن وسوسه ها عملا قرار داده ، تنها با خواندن این سوره و گفتن این الفاظ بجائی نمی رسد.
با گفتن ((رب الناس)) اعتراف به ربوبیت پروردگار می کند، و خود را تحت تربیت او قرار می دهد. تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 472
با گفتن ((ملک الناس)) خود را ملک او می داند، و بنده سر بر فرمانش می شود.
و با گفتن ((اله الناس)) در طریق عبودیت او گام می نهد، و از عبادت غیر

او پرهیز می کند، بدون شک کسی که به این صفات سه گانه مؤ من باشد، و خود را با هر سه هماهنگ سازد از شر وسوسه گران در امان خواهد بود.
در حقیقت این اوصاف سه گانه سه درس مهم تربیتی ، سه برنامه پیشگیری ، و سه وسیله نجات از شر وسوسه گران است و انسان را در مقابل آنها بیمه می کند.
لذا در آیه بعد می افزاید: از شر وسواس خناس (من شر الوسواس الخناس).
همان کسی که در سینه های انسانها وسوسه می کند (الذی یوسوس فی صدور الناس).
((وسوسه گرانی از جن یا از انسان)) (من الجنة و الناس).
واژه ((وسواس)) به گفته ((راغب)) در ((مفردات)) در اصل صدای آهسته ای است که از به هم خوردن زینت آلات برمی خیزد! سپس به هر صدای آهسته گفته شده ، و بعد از آن به خطورات و افکار بد و نامطلوبی که در دل و جان انسان پیدا می شود، و شبیه صدای آهستهای است که در گوش فرو می خوانند اطلاق گردید.
((وسواس)) معنی مصدری دارد، ولی گاهی به معنی فاعل (وسوسه گر) نیز می آید، و در آیه مورد بحث به همین معنی است . تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 473
((خناس)) صیغه مبالغه از ماده ((خنوس)) (بر وزن خسوف) به معنی جمع شدن و عقب رفتن است ، این به خاطر آن است که شیاطین هنگامی که نام خدا برده می شود عقب نشینی می کنند، و از آنجا که این امر غالبا با پنهان شدن تواءم است این واژه به معنی ((اختفاء)) نیز آمده است .
بنابر این مفهوم آیات چنین است : بگو من از شر وسوسه گر شیطان صفتی که از نام خدا می گریزد و پنهان می گردد به خدا پناه می برم .
اصولا شیاطین برنامه های خود را با مخفی کاری می آمی زند، و گاه چنان در گوش جان انسان می دمند که انسان باور می کند فکر، فکر خود او است ، و از درون جانش جوشیده ، و همین باعث اغوا و گمراهی او می شود! کار شیطان تزیین است و مخفی کردن باطل در لعابی از حق ، و دروغ در پوسته ای از راست ، و گناه در لباس عبادت ، و گمراهی در پوشش هدایت .
خلاصه هم خودشان مخفی هستند، و هم برنامه هایشان پنهان است ، و این هشداری است به همه رهروان راه حق که منتظر نباشند شیاطین را در چهره و قیافه اصلی ببینند، یا برنامه هایشان را در شکل انحرافی مشاهده کنند، هرگز چنین نیست ، آنها وسواس خناسند، و کارشان حقه و دروغ و نیرنگ و ریا کاری و ظاهرسازی و مخفی کردن حق .
اگر آنها در ((چهره اصلی)) ظاهر شوند، اگر آنها ((باطل)) را با ((حق))

نیامیزند، و اگر آنها ((صریح و صاف)) سخن بگویند به گفته علی (علیه السلام) لم یخف علی المرتادین : ((مطلب بر پویندگان راه خدا مخفی نمی شود!
آنها همیشه قسمتی از ((این)) می گیرند، و قسمتی از ((آن))، و به هم آمیزند تا بر مردم مسلط شوند چنانکه امیر مؤ منان (علیه السلام) در ادامه همین سخن می فرماید: فهنالک یستولی الشیطان علی اولیائه
تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 474
تعبیر ((الذی یوسوس فی صدور الناس)) و انتخاب لفظ وسوسه و لفظ صدور (سینه ها) نیز تاءکیدی بر این معنی است .
اینها همه از یکسو، از سوی دیگر جمله ((من الجنة و الناس)) هشدار می دهد که ((وسواسان خناس)) تنها در میان یک گروه و یک جماعت ، و در یک قشر و یک لباس نیستند، در میان جن و انس پراکنده اند و در هر لباس و هر جماعتی یافت می شوند، باید مراقب همه آنها بود و باید از شر همه آنها به خدا پناه برد.
دوستان ناباب ، همنشین های منحرف ، پیشوایان گمراه و ظالم ، کارگزاران جباران و طاغوتیان ، نویسندگان و گویندگان فاسد، مکتبهای الحادی و التقاطی ظاهر فریب ، وسائل ارتباط جمعی وسوسه گر، همه اینها و غیر اینها در مفهوم گسترده ((وسواس خناس)) واردند که انسان باید از شر آنها به خدا پناه برد.
نکته ها :
1 - چرا به خدا پناه می بریم ؟!
هر لحظه امکان انحراف برای انسان وجود دارد، و اصولا وقتی خداوند به پیامبرش (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) دستور می دهد که از شر وسواس خناس به خدا پناه برد دلیل بر امکان گرفتار شدن در دام خناسان و وسوسه گران است .
با اینکه پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) به لطف الهی و با امدادهای غیبی ، و سپردن خویشتن به خدا از هر گونه انحراف بیمه شده بود ولی با این حال این آیات را می خواند، و به او از شر وسواسان خناس پناه می برد با این حال تکلیف دیگران روشن است .
اما نباید ماءیوس شد، چرا که در مقابل این وسوسه گران مخرب ، فرشتگان آسمان بیاری بندگان مؤ من ، و رهروان راه حق می آیند، آری مؤ منان تنها تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 475
نیستند، فرشتگان بر آنها نازل می شود و آنها را کمک می کنند: ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة (فصلت - 30).
ولی به هر حال هرگز نباید مغرور شد، و خود را بی نیاز از موعظه و پند و تذکر و امدادهای الهی دانست ، باید همیشه به او پناه برد همیشه بیدار بود

و همیشه هشیار.
2 - در اینکه چرا ناس در سه آیه تکرار شده بعضی گفته اند به خاطر این است که در هر مورد به یک معنی است .
ولی ظاهر این است که برای تاءکید روی عمومیت این صفات سه گانه خداوند است و در هر سه مورد معنی واحدی دارد.
3 - در روایتی از پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) می خوانیم : ما من مؤ من الا و لقلبه فی صدره اذنان : اذن ینفث فیها الملک ، و اذن ینفث فیها الوسواس الخناس فیؤ ید الله المؤ من بالملک ، فهو قوله سبحانه : و ایدهم بروح منه : هر مؤ منی ، قلبش دو گوش دارد، گوشی که فرشته در آن می دمد، و گوشی که وسواس خناس در آن می دمد، خداوند مؤ من را به وسیله فرشته تاءیید می کند و این است معنی آیه و ایده بروح منه .
در حدیث پر معنی و تکان دهنده ای از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم : هنگامی که آیه و الذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم : کسانی که وقتی کار بدی انجام دهند یا به خویشتن ستم کنند خدا را یاد می آورند و برای گناهانشان استغفار می کنند نازل شد، ابلیس بالای تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 476
کوهی در مکه رفت ، و با صدای بلند فریاد کشید، و سران لشگرش را جمع کرد.
گفتند: ای آقای ما! چه شده است که ما را فرا خواندی ؟ گفت : این آیه نازل شده (آیه ای که پشت مرا می لرزاند و مایه نجات بشر است) چه کسی می تواند با آن مقابله کند؟ یکی از شیاطین بزرگ گفت : من می توانم ، نقشه ام چنین است و چنان ! ابلیس طرح او را نپسندید! دیگری برخاست و طرح خود را ارائه داد باز هم مقبول نیفتاد! در اینجا وسواس خناس برخاست و گفت : من از عهده آن برمی آیم .
ابلیس گفت : از چه راه ؟ گفت : آنها را با وعده ها و آرزوها سرگرم می کنم ، تا آلوده گناه شوند، و هنگامی که گناه کردند توبه را از یادشان می برم ! ابلیس گفت : تو می توانی از عهده این کار برآیی (نقشهات بسیار ماهرانه و عالی است) و این ماموریت را تا دامنه قیامت به او سپرد.
خداوندا! ما را از شر همه این وسوسه گران و از شر تمام وسواسان خناس حفظ فرما.
پروردگارا! دام سخت است ، و دشمن بیدار است و نقشه هایش مخفی و پنهان ، و جز با لطف تو نجات ممکن نیست .
بارالها! نمی دانیم چگونه شکر این نعمت بزرگ را به درگاه تو بگزاریم که بر ما منت نهادی و این افتخار بزرگ و توفیق را نصیب کردی که در این تفسیر نمونه جلد 27 صفحه 477
ساعت و بعد از حدود 15 سال این تفسیر را به پایان برسانیم .

خدایا! تو می دانی در این لحظه نشاطی توصیف ناپذیر، شادمانی و شعفی آمیخته با شکر در سراسر وجود ما موج می زند، احساسی که با هیچ بیانی توانائی شرح و شکر آن را نداریم ، دست به درگاهت برمی داریم و عرض می کنیم : آفریدگارا! ممکن است در تفسیر این آیات گرفتار لغزشهائی شده باشیم ، تو همه آنها را بر ما ببخش ، و امیدواریم بندگان تو نیز بر ما ببخشند.
و در آخرین جمله عرض می کنیم : ای خدای رحیم و مهربان این خدمت ناچیز را از همه ما بکرمت قبول فرما، و ذخر معاد و روز جزای ما قرار ده و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین پایان سوره ناس و پایان جلد 27

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹